برگزیده روایات اسلامی

در اقتصاد از دیدگاه اسلام است که هرگز مرادف با نادیده انگاشتن عوامل مادّی و طبیعی نیست. قرآن به همین حقیقت اشاره دارد و تصریح می‌کند: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی ءَامَنُواْ وَ اتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَیهِم بَرَکَتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَ الأَرْضِ». «و اگر مردم آبادی‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، هر آینه برکت‌ها از آسمان و زمین بر آنان می‌گشادیم.» «اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا * یرْسِلِ السَّمَآءَ عَلَیکُم مِّدْرَارًا * وَ یمْدِدْکُم بِأَمْوَ لٍ وَ بَنِینَ وَ یجْعَل لَّکُمْ جَنَّتٍ وَ یجْعَل لَّکُمْ أَنْهَرًا». «از پروردگارتان آمرزش بخواهید؛ که او همواره آمرزگار است * تا آسمان را بر شما بارنده فرستد * و شما را به مال‌ها و پسران یاری کند و به شما بوستان‌ها دهد و برایتان جوی‌ها پدید آورد.» افزون بر آن‌چه گفته شد، از دیدگاه جهان بینی اسلامی، پایه‌های توسعه سازنده و پایدار در جامعه استوار نخواهد شد، مگر آن‌گاه که با ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی و علمی همراه گردد. در غیر این صورت، آفات توسعه، جامعه را به لرزه درآورده، ارکان آن را آسیب خواهد زد.

شعر به معنی دانستن، زیرکی و توجه خاصّ است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق می‌شود، راغب گوید: شاعر به علت فطنت و دقت شاعر نامیده شده و شعر در اصل نوعی از علوم دقیق است و در اصطلاح به معنی کلام موزون و قافیه دار آمده است.

من می‌دانم شیطان برای انسان دشمن آشکار است شیطان منتظر بهانه ای است که وسوسه‌های خود را آغاز کند، به آتش کینه و حسد دامن زند و حتی برادران را به جان هم‌اندازد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرى فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِی الْآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يعنی آن‌ها که ايمان آورده‌اند و پرهيزكار بوده‌اند از برای ايشان است بشارت در زندگانی دنيا و در آخرت و آنست و بعد از فناء دنيا نه وقتی خواهد بود و نه مكانی و نه زمانی و نه حسی معدوم می‌گردد در آن وقت اجل‌ها و وقت‌ها و زايل می‌گردد سال‌ها و ساعت‌ها پس هيچ نخواهد بود مگر خداوند يگانه قهار كه بازگشت جميع امور باو است در وقتی كه آن‌ها را ايجاد كرد قدرتی نداشتند و در هنگامی كه فانی خواهد كرد امتناعی نتوانستند كرد

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هیچ بنده ای نیست مگر آن‌که در چهره‌اش دو چشم است که کار دنیا را با آن‌ها می‌نگرد و دو چشم در دلش هست که کار آخرت را با آن‌ها می‌بیند. پس هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، دو چشم دلش را می‌گشاید تا با آن دو، وعده‌های غیبی و نهان را ببیند و به نهان در نهان ایمان آورد.

من یاران محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را دیده‌ام و هیچ یك از شما را شبیه آنان نمی‌بینم! آنان صبح می‌کردند، در حالی که موهایشان ژولیده و چهره‌هایشان غبارآلود بود و شب را تا صبح به سجده و قیام می‌گذراندند و پیشانی‌ها و گونه‌هایشان را [در پیشگاه خداوند] به خاك می‌ساییدند و از یاد مَعادشان چنان ناآرام بودند که گویی بر روی آتش ایستاده‌اند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله: با عاشقان، مشورت مکنید که آنان را رأیی نیست؛ دل‌هایشان سوخته است واندیشه هاشان مشوّش و خردهایشان گرفته شده.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله: برترینِ مردم، کسی است که عاشق عبادت گردد، پس در آغوشش گیرد و با دلش دوستش بدارد و با پیکرش هم آغوشش گردد و خود را وقف آن سازد، و در نتیجه، نسبت به دنیا چنان بی‌اعتنا گردد که اهمیت ندهد که در آسایش است یا سختی.

خداوند عز و جل، فرمود: «مرا خزانه ای است بزرگ‌تر از عرش، گسترده‌تر از کرسی، خوش بوتر از بهشت و آراسته‌تر از ملکوت. زمینِ آن، معرفت است، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهتابش دوستی، ستارگانش دل‌ها، ابرش خِرد، بارانش رحمت، درختانش طاعت و میوه‌اش حکمت. آن را چهار در است: دانش، بردباری، شکیبایی و خشنودی. باخبر باش که این خزانه، همان قلب است».

امام صادق علیه السلام: ایمانِ کسی برای خدا خالص نمی‌شود، تا آن که خداوند، نزدش از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، خانواده‌اش و هر آن‌چه از مردم دارد، محبوب‌تر باشد.

امام صادق علیه السلام: اگر مردم از فضیلت شناختِ خدای عز و جل باخبر می‌شدند، به نعمت‌ها و خوشی‌های زندگی دنیوی که خداوند، دشمنان را از آن برخوردار ساخته است، چشم نمی‌دوختند و دنیایشان از آن‌چه با گام‌هایشان بر آن پای می‌نهند نیز کمتر می‌شد و با نعمت معرفت خدا عز و جلمتنعّم می‌شدند و از آن، لذّت می‌بردند؛ لذّت بردنِ کسی که همواره در باغ‌های بهشت، در کنار اولیای خداست! در حقیقت، شناخت خدا، مونسی در برابر هر بی‌کسی، همدمی در برابر هر تنهایی، نوری در برابر هر تاریکی، نیرویی در برابر هر ناتوانی، و درمانی برای هر بیماری است!

يقُولُ الْإِنسَانُ يوْمَئِذٍ أَينَ الْمَفَرُّ

آن روز انسان می‌گوید: «راه فرار کجاست؟!»

كَلَّا لَا وَزَرَ

هرگز چنین نیست، (راه فرار و) پناهگاهی وجود ندارد!

إِلَيرَبِّکَ يوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

آن روز قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است.

از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «کسی که یک روز از ماه رجب را از روی ایمان و اخلاص روزه بگیرد خداوند بین او و بین دوزخ در قیامت هفتاد خندق فاصله قرار می‌دهد که عرض هر خندق به‌اندازه فاصله بین زمین تا آسمان است.»

و نیز سید از پیامبر روایت کرده: هرکه در روز جمعماه رجب بین نماز ظهر و عصر چهار رکعت نماز بخواند به این صورت که در هر رکعت یک بار سور«حمد»و هفت بار«آیة الکرسی»و پنج مرتبه«سوره توحید»سپس ده بار بگوید:

آمرزش می‌خواهم از خدایی که معبودی جز او نیست و از او درخواست توبه دارم.

حق تعالی برای او از روزی که این نماز را خوانده تا روزی که از دنیا برود برای هر روز هزار کار نیک بنویسد، و در عوض هر آیه ای که خوانده است شهری در بهشت از یاقوت سرخ، و به جای هر حرف قصری در بهشت از گوهر سپید عطا کند، و برای او زنان زیباروی بهشتی را به همسری او درآورد و از او خشنود گردد بی‌آن‌که برایش خشمی به دنبال داشته باشد، و در زمرعبادت کنندگان به شمار آید، و سرانجام او را به سعادت و آمرزش پایان دهد... تا آخر حدیث.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس به مؤمنی نگاهی ترس آور کند، خداوند متعال، در آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست، وی را

می‌ترساند و او را با همان گوشت و بدن و اعضا و روحش، به صورت مورچه محشور می‌کند، تا این که او را به جایگاهش وارد سازد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس مؤمنی را به ناحقْ بیازارد، چنان است که مکّه و بیت المعمورِ خدا را ده بار ویران کرده است و چنان است که هزار فرشته مُقرَّب را کشته است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس مؤمنی رااندوهگین سازد و سپس همه دنیا را به او بدهد، این کار، کفّاره (جبران کننده) گناه او نخواهد بود و برای آن، اجری به او داده نمی‌شود.

اگر کسی نداند در دنیا چه آرزوهایی عُقَلایی، منطقی و دست یافتنی‌اند، عمر خود را صرف خیالات و موهوماتی می‌کند که هیچ گاه بدانها دست نخواهد یافت.

پیامبر خدا، خطّی کشید و فرمود: «این انسان است» و در کنار آن، خطّ دیگری کشید و فرمود: «این، اجل اوست» و دورتر از آن، خطّ سومی کشید و فرمود: «این هم آرزوست». در حالی که انسان سرگرم است، ناگهان، آن نزدیک‌تر، خود را به او می‌رسانَد.

« إِنَّ اللَّهَ يمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَن تَزُولَا. خداوند، آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا نیفتند».

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای درباره بزرگی خداوند: کسی که دلش را فارغ گردانَد واندیشه‌اش را به کار گیرد تا بداند که چگونه عرشت را برپا داشتی، و چگونه آفرینشت را پدید آوردی، و چگونه آسمان‌هایت را در فضا معلّق داشتی، و چگونه زمینت را بر موج آب گستراندی، نگاهش در می‌مانَد، و خِردَش مغلوب می‌گردد، و گوشش پریشان می‌شود، واندیشه‌اش حیرت زده می‌مانَد.

امام صادق علیه السلام: بدانید که آن سوی این مغرب شما، سی و نُه مغرب است. زمینی سفید (نورانی) و آکنده از مخلوق که همگی از نورِ آن زمین، روشنایی می‌گیرند. آنان چشم به هم زدنی، خداوند عز و جل را نافرمانی نکرده‌اند، و نمی‌دانند که آدم، آفریده شده یا آفریده نشده است.

امام صادق علیه السلام: خداوند، شرم می‌کند از این که امّتی را که از پیشوایی الهی پیروی می‌کند، عذاب نماید، هر چند آن امّت، ستمکار و بدکردار باشد.

و طلبت فراغ القلب، فوجدته فی قلة المال: و آسایش قلب را جستجو نمودم، پس آن را در کمی ثروت یافتم.

از آتش دوزخپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: به زودی شرق و غرب زمین، برایتان گشوده خواهد شد. کارگزاران آن‌ها در آتش‌اند، مگر آن کسی که پرهیزگار و امانتدار باشد.

امام صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر، در وصف دریا: او کسی است که برای دریا مرزی نهاد که با افزایش و یا کاهش آب، از آن مرز، تجاوز نمی‌کند. دلیل بر آن‌چه می‌گوییم، این است که دریا، با امواج کوه آسا، به دشت و کوه نزدیك می‌شود، و اگر موج‌های آن گرفته و در جاهایی که مأمورند بمانند، نمانند، دنیا را فرا می‌گیرند؛ ولی چون به آن‌جاهایی که همواره به آن منتهی می‌شوند، رسیدند، آرام می‌گیرند و امواج کوه آسا، فرو می‌نشینند.

الکافی: خداوند تبارك و تعالی با موسی علیه السلام مناجات کرد و در مناجاتش به او فرمود: «ای موسی!... زمین، سر به فرمان [من] است. آسمان، سر به فرمان است. دریاها، سر به فرمان‌اند و نافرمانی از من، [مایه] بدبختی جنّ و انس است».

و به حقّ آن کسی که آسمان‌ها و زمین‌ها، کران تا کرانشان، و دریاها با خیزاب‌های‌شان، و ماهیان در دریاها، و درختان با شاخسارانشان، و ستارگان با زیبایی‌های‌شان، او را به پاکی می‌ستایند.

در آسمان هفتم، دریاهایی از نور دیدم، چنان درخشان که درخشش آن‌ها چشم‌ها را خیره می‌کرد و در آن آسمان، دریاهایی تاریك و دریاهایی از برف، و نیز تُندری بود.

پدرم [امام باقر]، به نقل از پدرش از جدّش علیهم السلام مرا خبر داد که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آسمان‌های هفتگانه، دریاهایی است که ژرفای هر یك از آن‌ها به‌اندازه پانصد سال راه است».

خدای متعال، از نور محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، بیست دریای نور آفرید، و در هر دریایی دانش‌هایی است که کسی جز خداوند متعال، آن‌ها را نمی‌داند.

فرمود: «سلمان، دریای دانش است که نمی‌توان آب آن را کشید. علم اوّل و آخر، به سلمان عطا شده است».

امام علی علیه السلام در توصیف تقدیر: آن، دریایی است مالامال و ویژه خداوند متعال. ژرفایش، به‌اندازه آسمان تا زمین است و پهنایش، به‌اندازه مشرق تا مغرب.

امام علی علیه السلام: شما را از دنیا بر حذر می‌دارم؛ زیرا که دنیا، سرای کوچیدن و جایگاه کدورت [و سختی] است. ساکن آن، [سرانجام] رَخت

بر می‌بندد و مقیمش از آن جدا می‌شود. اهل خود را به تلاطم می‌اندازد، چونان به تلاطم در آمدن کشتی که توفان‌ها، آن را در اعماق دریاها در هم می‌شکنند و برخی از مسافران، غرق می‌شوند و برخی دیگر می‌رَهند، در حالی که بر شکم موج‌ها دست و پا می‌زنند و بادها با دامن‌های خود، بر او می‌کوبند و به وحشتش می‌افکنند. پس، آن که غرق شود، به دادش نمی‌توان رسید، و آن که از آن (کشتی شکسته / بادهای کوبنده) بِرَهد، به مهلکه ای دیگر، فرو می‌غلتد.

حضرت صادق (علیهِ السَّلام) فرمودند: «هرگاه بنده ای گنتاهانش زیاد شده و نتواند آن‌ها را جبران کند، خداوند او را مبتلا به حزن و غم در دنیا می‌کند، و اگر با این هم جبران نشد او را در قبرش عذاب می‌نماید، تا روز قیامت بدون گناه در محضر پروردگار حاضر گردد.»

«وَ لا طَعامٌ اِلاّ مِنْ غِسْلينٍ،»

«و به جز چرك و خون دوزخيان هيچ طعامی ندارد،» (/ حاقه)

وقتی منکرین معاد به لب پرتگاه دوزخ قرار می‌گیرند، با دیدن آتش، آن‌چه که در دنیا پنهان می‌داشتند برایشان ظاهر می‌شود و همین ظهور وادارشان می‌کند که آرزوی برگشتن به دنیا و ایمان به آیات خدا و دخول در جماعت مؤمنین کنند.

معنای «کبکبه» این است که او را چند بار پشت سر هم با رو به زمین افکنند. ضمیر جمعی در «کُبْکِبُوا» به اصنام برمی گردد.

چراکه هوا و هوس، پرده بر روی عقل و فکر انسان می‌افکند، زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها را زشت نشان می‌دهد، آن‌چنان که گاهی به اعمال شرم آور و ننگین خود فخر و مباهات می‌کنند،

اِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی اَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ اَمْلی لَهُمْ

کسانی که بعد از روشن شدن حق، پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان رادر نظرشان زینت داده و آن‌ها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

این داستان از قدیم است که فردی به هنگام خواب ناز در منزل خود، ناگهان از صدای پای دزدی که از بالای دیوار به داخل حیات خانه پرید، بیدار شد، بانگ برآورد که آهای در خانه من چه می‌کنی؟ دزد که خود را گرفتار دید، با چرب زبانی گفت ببخشید اشتباه آمده‌ام فکر کردم این‌جا خانه عمه‌ام می‌باشد چون می‌خواستم او را از خواب ناز بیدار نکنم، از دیوار وارد شدم و درب را باز کرد و فرار از برقرار ترجیح داد. صاحبخانه که این را دید به دنبال او دوید و فریاد برآورد آهای دزد، دزد، دزد و دزد نیز مانند او فریاد برآورد و او هم می‌گفت دزد، دزد ومردمی که برای گرفتن دزد از خانه‌هایشان بیرون دویدند متوجه نشدند دزد چه کسی است و دزد بدینگونه فرار کرد.

ای علی جبرئیل به من گفت: آرزو داشتم بخاطر انجام هفت کار از جنس بشر باشم تا بتوانم آن‌ها را انجام دهم.

در نماز جماعت شرکت کردن.

همنشینی با علما.

اصلاح و آشتی برقرار کردن بین دو نفر که با هم قهر هستند.

محبت و نوازش نمودن نسبت به یتیمان.

عیادت مریض نمودن.

صفحه

تشییع جنازه کردن.

در موسم حجّ به حاجیان در مکه آب دادن.

بعد پیامبراکرم (صلی اللّه علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) می‌فرماید: یا علی در انجام این امور جدّی و کوشا باش.

فرمود: علم عالم سخت و محکم است، و جز مؤ منی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد، و به روحی از خود تاییدش کرده باشد، تاب تحمل آن را ندارد.

در روایاتی آمده: « هرگاه خدا خشم کند، فرشتگان حامل عرش، سنگینی خشم خدا را بر دوش خود، احساس می‌کنند، و به سجده می‌افتند، و هنگامی که خشم خدا برطرف شد، دوش آن‌ها سبك گردد و به جای نخستین خود بازگردند» آیا شما این روایت را تکذیب می‌کنید؟!

امام صادق علیه السلام: انسان، در حقیقت، با آتش می‌خورد و می‌آشامد و کار می‌کند، به واسطه باد (هوا) می‌شنود و می‌بوید، به واسطه آب، لذّت خوراك و نوشیدنی را حس می‌کند، و به واسطه روح، تحرّك دارد. اگر آتش در معده او نبود، معده‌اش آب و غذای درونش را هضم نمی‌کرد، و اگر باد [و هوا] نبود، نه آتش معده برافروخته می‌شد و نه مواد زاید از شکمش خارج می‌شد، و اگر روح نبود، رفت و آمدی نداشت، و اگر سردی آب نبود، آتش، معده او را می‌سوزاند، و اگر نور نبود، نه می‌دید و نه می‌فهمید. گِل، صورت انسان است، و استخوان در بدن او، چونان درخت در زمین است، و مو در بدنش، چونان علف زمین است، و عَصَب در بدنش به منزله پوست درخت است، و خون در بدنش، به منزله آب در زمین است، و همان گونه که استواری زمین به آب است، استواری بدن انسان نیز به خون است، و مغز، چربی و کفِ خون است. پس این چنین، انسان از بُعد دنیوی و بُعد اُخروی آفریده شد. پس هر گاه خداوند، این دو را با هم در آمیزد، زندگی او در زمین، آغاز می‌شود زیرا از بُعد آسمانی به دنیا فرود آمده است، و هر گاه خداوند، آن دو را از هم جدا کند، با این جدایی، مرگ رُخ می‌دهد و بُعد اُخروی به آسمان برگردانده می‌شود. پس، زندگی در زمین است، و مرگ،

در آسمان، و این بِدان سبب است که میان روح و جسم، جدایی می‌اُفتد و روح و نور، به قدرت نخستین، باز گردانده می‌شوند و جسم بر جای می‌مانَد؛ چون از بُعد دنیوی است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند، آدم را از مُشتی [خاك] که از همه جای زمین برداشت، آفرید. از این رو، فرزندان آدم، متناسب با خاك زمین، پدید آمدند: برخی از آن‌ها سرخ‌اند، برخی سفید، برخی سیاه، برخی آمیزه ای از این رنگ‌ها، برخی نرم، برخی خشن، برخی پاك، و برخی ناپاك.

امام علی علیه السلام در پاسخ پرسش از علّت نام گذاری آدم و حوّا به این نام ها: آدم، آدم نامیده شد؛ چون از اَدیم زمین آفریده شد، بدین سان که خداوند متعال، جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود که از ادیم (پوسته) زمین، چهار قسمت خاك برایش بیاورد: خاکی سفید، خاکی سرخ، خاکی قهوه ای و خاکی سیاه، و این خاك‌ها را از قسمت‌های نرم و درشت زمین بردارد. سپس به او فرمود که چهار نوع آب برایش بیاورد: آب شیرین، آب شور، آب تلخ، و آب گندیده. آن‌گاه به او فرمود که آب‌ها را روی خاك بریزد، و خداوند با دست [قدرت] خویش، آن‌ها را به هم آمیخت، به طوری که از خاك، نه چیزی اضافه آمد که به آب نیاز داشته باشد، و نه از آب، چیزی زیاد آمد که به خاك نیاز داشته باشد. پس آب شیرین را در [قسمت]گلوی او قرار داد، و آب شور را در چشمانش، و آب تلخ را در گوش‌هایش و آب گندیده را در بینی اش. حوّا نیز حوّا نامیده شده؛ چون از حیوان (موجود زنده) آفریده شد.

امام علی علیه السلام: ای انسانی که در کمال اعتدال و تناسب، آفریده شده ای و در تاریکی‌های زهدان و پرده‌های تو در تو، شکل گرفته و پرورده شده ای! از عصاره گِل، آغاز شدی و در آرامگاهی استوار، تا زمانی معین و مهلتی مشخّص شده، نهاده شدی. آن‌گاه که جنین هستی، در شکم مادرت می‌جنبی. نه سخنی را پاسخ می‌دهی و نه آوازی را می‌شنوی. آن‌گاه، از قرارگاهت به سرایی بیرون آورده می‌شوی که آن را ندیده ای و راه‌های کسب سود و منافع آن را نمی‌دانی.

امام علی علیه السلام: از تورات، دوازده آیه برگزیدم و آن‌ها را به عربی برگرداندم، و خود، روزی سه بار در آن‌ها می‌نگرم: «... ای فرزند آدم! من همه چیزها را برای تو آفریدم، و تو را برای خودم آفریدم؛ ولی تو از من می‌گریزی؟!».

کاری کنید که سزاوار آن چیزی شوید که برای شما آماده ساخته است.

فرمود: «آن‌ها را برای رحمت آفرید؛ ولی پیش از آن که آنان را بیافریند، می‌دانست که گروهی از ایشان، به واسطه کردارهای بد خود و انکار خداوند، به عذاب او گرفتار خواهند آمد».

امام صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر: ای مفضّل! در این نعمت گویایی که خداوندِ پاك نام به انسان ارزانی داشته است، بیندیش؛ نعمتی که با آن، آن‌چه را در درون اوست و آن‌چه را در دلش می‌گذرد و آن‌چه را ازاندیشه‌اش می‌گذرد، بازگو می‌کند و به وسیله آن، به آن‌چه در درون دیگران است، پی می‌برد. و اگر نعمت گویایی نبود، آدمی به سان حیوانات زبان بسته ای بود که نه از خود خبری می‌دهند و نه از خبر دهنده ای چیزی می‌فهمند. و نعمت خط (نوشتن) که با آن، خبرهای رفتگان برای ماندگان، و خبرهای ماندگان برای آیندگان ثبت می‌شود و با آن، دانش‌ها و فرهنگ‌ها و غیر آن در کتاب‌ها جاویدان می‌شوند، و با آن، داد و ستدها و حساب و کتاب‌هایی که میان افراد انسان می‌گذرد، محفوظ می‌ماند. اگر خط (نوشتن) در میان نبود، از زمانی برای زمان دیگر، خبری نمی‌مانْد، و دور شدگانِ از وطن‌هایشان نمی‌توانستند از خود، خبری برسانند، و دانش‌ها و معارف، از بین می‌رفتند، و آداب و فرهنگ‌ها نابود می‌شدند، و در کارها و داد و ستدهای مردمان و امور دینشان که به نگریستن [واندیشیدن] در آن نیازمندند، و روایاتی که دانستن آن‌ها برایشان ضرور است، خلل بسیار وارد می‌شد. شاید تو گمان ببری که آن خط (نوشتن)، امری است که با چاره گری واندیشه به آن رسیده می‌شود و چیزی نیست که در وجود و سرشت انسان نهاده شده باشد، و ممکن است همین گمان را درباره زبان [و گفتار] داشته باشی که مردم، آن را ساخته‌اند و بر آن، سازش کرده‌اند و در میانشان جریان دارد. از همین رو، در میان اقوام گوناگون، زبان‌های گوناگون وجود دارد، چنان که خط نیز این‌گونه است، مانند: خطّ عربی، سریانی، عِبری، رومی و دیگر خطهایی که در میان امّت‌ها پراکنده است. بر خط نیز سازش کرده‌اند، هم‌چنان که بر زبان؛ امّا به کسی که چنین ادّعا کند [و

بگوید که این پدیده‌ها، زاییده محض فکر و چاره گری آدمی هستند و ریشه در نهاد خدادادی انسان ندارند]، گفته می‌شود: درست است که انسان در این هر دو چیز (خط و زبان)، تأثیر عملی یا فکری داشته است؛ امّا آن‌چه او را به آن عمل و فکر می‌رساند، نعمت‌هایی است که خداوند به او بخشیده و در وجودش نهاده است. اگر زبانی آماده برای سخن گفتن و ذهنی که با آن به کارها راه نمایی می‌شود، در اختیار نداشت، هرگز نمی‌توانست سخن بگوید، و اگر دست و انگشتانی مناسب برای نوشتن نداشت، هرگز نمی‌توانست بنویسد. این را از حیوانات که نه زبانی دارند و نه خطّی، دریاب. بنا بر این، ریشه و خاستگاه آن، آفرینش خداوند عز و جل و نعمت‌هایی است که در وجود آدمی نهاده است. پس هر که سپاس گزار باشد، پاداش می‌یابد، و هر که ناسپاسی کند، البتّه خداوند از جهانیان، بی‌نیاز است.

«اگر خدا روزی را بر بندگان خود فراخ گرداند، هر آینه در زمین سرکشی می‌کنند؛ لیکن آن‌چه را او بخواهد، به‌اندازه می‌فرستد. همانا او بر بندگانش آگاه و بیناست».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: امّتم در روز قیامت، در حال گفتنِ «بسم اللّه الرحمن الرحیم» وارد می‌شوند، و کارهای نیکشان، در ترازو سنگین می‌شود. امّت‌های دیگر می‌گویند: ترازوهای [اعمال] امّت محمّد، چه سنگین است!

علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره صافّات را در هر جمعه بخواند، پیوسته از هر آسیبی در امان باشد و در زندگی دنیا، همه گرفتاری‌ها از او دور شود و فراخ‌ترین روزی‌ها در دنیا، روزی او گردد و هیچ شیطان رانده شده یا ستمگر خیره سری نتواند گزندی به مال و فرزند و بدن او رساند و اگر در آن روز و شب از دنیا رود، خداوند او را شهید بر میانگیزد و شهید می‌میراند و همراه شهیدان در والاترین درجات بهشت در می‌آورد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: فرو گذاشتن یک لقمه حرام، نزد خدا محبوب‌تر از خواندن هزار رکعت نماز مستحبی است.

امام المتقین علی (علیه السلام) درباره دنیا بیانی مختصر، اما با دنیایی از مفاهیم دارند که در این‌جا به آن اشاره می‌نماییم.

ای دنیا از من دور شو که مهار تو را به گردنت‌انداختم و خود را از چنگت بیرون کشیدم و از دام‌هایت گریختم … به خدا سوگند اگر تو انسانی بودی که دیده می‌شدی، همانا حدود خدا را بر تو جاری می‌ساختم و تو را به سزای بندگانی که آنان را با آرزوهای واهی فریفتی و در پرتگاهها افکندی می‌رساندم..

من دنیا را بدور افکندم و چهره‌اش را به خاك مالیدم. (پس) علی را با نعمتی که از دست رفتنی است و از لذتی که فانی شدنی است چه کار؟.

حضرت امیرمؤ منان علی (علیه السلام) می‌فرماید: نشستن در مسجد برای من از نشستن در بهشت محبوب‌تر و بهتر است، زیرا با نشستن در بهشت به خواسته خودم نائل شده‌ام ولی با نشستن در مسجد به خواست خداوند نائل می‌شوم...

کیفر این زشتی‌ها این است که خداوند آن‌ها را از فیوضات خود محروم می‌کند، تا جائی که ماه (شوال) برای آن‌ها مخفی می‌شود بطوری که گاهی دو شبه دیده می‌شود (که معلوم می‌شود روز عید فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفته‌اند با اینکه روزه آن حرام بوده است) و زمانی شب اول رمضان مخفی می‌شود، که دو روز آن را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شعبان می‌خورند و روز عید فطر را به خیال آخر ماه رمضان روزه می‌گیرند. در این وقت باید ترسید از اینکه خداوند بطور ناگهانی آن‌ها را کیفر کند (مانند زلزله و طوفان و سیل).

امام صادق علیه السلام: خداوند فرشتگان را گونه گون آفریده است و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساق پایش دُردانه‌هایی بود هم‌چون قطرات باران بر روی برگ گیاهان و میان آسمان و زمین را پر کرده بود.

امام زین العابدین علیه السلام درباره آیه «ثمّ دنی فتدلّی فکان قاب قوسین او ادنی» فرمود: مقصود رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید. سپس بسیار

نزدیک شد و از زیر پای خود به ملکوت زمین نگریست تا حدّی که گمان کرد با زمین به‌اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر فاصله دارد.

امام باقر علیه السلام درباره آیه «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض...» فرمود: زمین برای او مکشوف شد، تا این‌که زمین و هر که را در آن است دید و آسمان برایش مکشوف شد تا این‌که آن را و هر که در آن است و فرشته ای که آسمان را حمل می‌کند و عرش و هر که را بر روی عرش است، مشاهده کرد. و این چنین به یار شما (امام باقر) نیز نشان داده شده است.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه فرمود: به چشم او چنان نیرویی داده شد که در آسمان‌ها نفوذ کرد و آن‌چه را در آن‌هاست مشاهده کرد و عرش و آن‌چه را بالای عرش است و زمین و آن‌چه را زیر زمین است، دید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج فرمود: چون به پایین آمدم و به آسمان دنیا رسیدم، به پایین‌تر از خود نگریستم، ناگاه با ابر و غبار و دود و هیاهویی مواجه شدم. گفتم: جبرئیل این‌ها چیست؟ گفت: این‌ها شیطان هایند که بر فراز چشمان آدمیان می‌چرخند تا که آنان در ملکوت آسمان‌ها و زمین نیندیشند و اگر چنین نبود شگفتی‌ها می‌دیدند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر امّتی گوساله ای [چون گوساله سامری]دارد که آن را می‌پرستند و گوساله این امّت دینارها و درهم‌ها هستند.

امام علی علیه السلام: خیر (برکت) آن نیست که دارایی و فرزندانت زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانشت افزون شود و بردباریت بسیار گردد و این‌که به عبادت پروردگارت بر مردم مباهات کنی.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس باکی نداشته باشد که از کجا کسب مال می‌کند، خداوند باکی ندارد که از کجا به دوزخش بَرَد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر گاه خداوند بر امّتی خشم گیرد و بر آن عذاب نازل نکند، قیمت‌ها در آن بالا می‌رود، آبادانی‌اش کاهش می‌یابد، بازرگانانش سود نمی‌برند، میوه‌هایش رشد نمی‌کنند، جوی‌هایش پُر آب نمی‌گردند، باران بر آن فرو نمی‌بارد، و بَدانش بر آن سلطه می‌یابند.

امام صادق علیه السلام: خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت به مؤمنان فقیر، با نگاهی پوزش خواهانه می‌نگرد و می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که من در دنیا از روی خواری و بی‌اعتنایی به شما، فقیرتان نکردم. هر آینه امروز رفتار مرا با خود می‌بینید.

امام صادق علیه السلام: هرگاه مؤمنْ خود را از دنیا خالی کند، والا گردد وشیرینی دوستیِ خدا را دریابد و از نظر اهل دنیا، گویی دیوانه به شمار آید؛ حال آن که شیرینیِ دوستی خدا، با اینان درآمیخته است و در نتیجه، به کسی جز او نمی‌پردازند.

مسند ابن حنبل (به نقل از ابو سعید خُدری، از پیامبر خدا) امام باقر علیه السلام: خداوند عز و جل پیش از آن که آتش را بیافریند، بهشت را آفرید و پیش از آن که نافرمانی را بیافریند، فرمانبری را آفرید و مهر را پیش از خشم آفرید و خوبی را پیش از بدی آفرید و زمین را پیش از آسمان آفرید و زندگی را پیش از مرگ آفرید و خورشید را پیش از ماه آفرید و روشنایی را پیش از تاریکی آفرید..

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: بهشت، خوش جایی است! خداوند، آن را خوش و خوش بو قرار داده است و بویش از مسافت دو هزار سال راه، به مشام می‌رسد؛ امّا کسی که از پدر و مادرش نافرمانی کند و کسی که با خویشاوندش قطع رابطه کند و کسی که از روی تکبّر، دامن کشان راه رود، بوی بهشت را استشمام نمی‌کنند.

شگفت‌ترین چیزی را که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دیده ای برای ما بگو. عایشه گریست و گفت: همه کارهای او شگفت آور بود. در شبی که نوبت [حضور آن حضرت در خانه]من بود، پیش من آمد به طوری که پوست بدنش با پوستم تماس پیدا کرد، سپس فرمود: مرا بگذار تا به

عبادت پروردگارم عزّ و جلّ بپردازم... سپس برخاست و به طرف مشک آب رفت و از آب آن وضو ساخت و زیاد آب نریخت و آن‌گاه به نماز ایستاد و شروع به گریه کرد به طوری که محاسنش‌تر شد. سپس به سجده رفت [و در سجده گریست]چندآن‌که زمین خیس شد. آن‌گاه به پهلو دراز کشید، و گریه کرد تا آن‌که بلال برای اعلام وقت نماز صبح به آن حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید، حال آن‌که خداوند تمام گناهان گذشته و آینده شما را آمرزیده است؟ پیامبر فرمود: وای بر تو ای بلال! چرا نگریم حال آن‌که امشب این آیه را بر من نازل کرد: «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، به یقین برای خردمندان نشانه هاست». سپس فرمود: وای بر کسی که این را بخواند و درباره آن نیندیشد.

امام علی علیه السلام:اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و زمین، عبادت مخلَصان است.

محمد بن سماعه گوید: یکی از اصحاب ما از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: به من خبر ده کدام اعمال بهتر است؟

حضرت فرمودند: توحید پروردگار.

سؤال کرد: کدام يك از گناهها بزرگ‌تر است؟

حضرت فرمود: تشبیه خدا به مخلوق..

امام هادی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: مؤمن، هر گاه به گناهان دست یازد و بدانها دچار شود، به فقر دچار می‌گردد و اگر این، کفّاره گناهانش نشد، به بیماری دچار می‌گردد و اگر این هم کفّاره گناهانش نشد، به ترس و تعقیب از جانب حکومت دچار می‌گردد و اگر این نیز کفّاره گناهانش نشد، هنگام جان دادن، بر او سخت گرفته خواهد شد تا در حالی خدای را دیدار کند که گناهی نداشته باشد تا به خاطر آن، بازخواست شود.

حضرت باقر (ع) که فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بر هفت کس حجت آورد بر طفل و کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و شیخ کبیر و پیر مسنی که پیغمبر را دریافته و حال آن‌که او در نمییابد و ابله یعنی کسی که در امور دنیا کم عقل باشد و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس هر یک از ایشان بر خدای عز و جل حجت می‌آورد حضرت فرمود پس خدای تبارک و تعالی فرستاده را بسوی ایشان می‌فرستد و آتشی را از برای ایشان می‌افروزد و می‌گوید که پروردگار شما شما را امر می‌فرماید که در این آتش جهید پس هر که در آن جهد بر او سرد و سلامت باشد و هر که نافرمانی کند بسوی آتش دوزخ رانده شود.

فرمود: «ای نوف! به خدا سوگند، شیعه من شکیبا و به خدا و دین، آگاه‌اند و به طاعت و امر او مشغول‌اند و در پرتو محبّت او، ره می‌یابند. فرسودگان عبادت و ملازمان زهدند و به خاطر شب زنده داری، چهره‌هایی نزار دارند. چشمانشان از گریه فرو رفته و لب‌هایشان از ذکر، به خشکی گراییده است. شکم‌هایشان از گرسنگی تو رفته و رنگ خدایی در چهره شان هویدا و پارسایی در سیمای آن‌ها پیداست. چراغ‌های هر

تاریکی و گُل هر قبیله و گروهی هستند. نه مسلمانان پیشین را می‌ستایند و نه در پی پسینیان به راه می‌افتند. شرّ آن‌ها پنهان است و دل هاشان غمگین و دامنشان پاك و نیازهایشان‌اندك و جانشان از دست آن‌ها در زحمت و مردم از آن‌ها در آسایش‌اند. آن‌ها با ذکاوت و خردمند و پاك و شریف‌اند و هنگام رهایی دادن دینشان بسیار زیرك‌اند. اگر در جایی حاضر شوند، شناخته نمی‌شوند و اگر حضور نداشته باشند، از غیبتشان پرسش نمی‌شود. این‌ها پاك‌ترین شیعیان من و ارجمندترین برادران من‌اند. آه که چه قدر مشتاقم آن‌ها را ببینم!».

ای فرزند پیامبر خدا! دوستداران شما چند گروه هستند؟ امام علیه السلام فرمود: «آن‌ها سه گروه‌اند: گروهی که ما را در ظاهر، دوست دارند و در خفا دوستمان ندارند و گروهی که ما را در خفا دوست دارند و در ظاهر، دوست ندارند و گروهی که هم در ظاهر و هم در خفا ما را دوست دارند. اینان، طبقه والا هستند.... گروه دوم، پایین‌ترین طبقه هستند که فقط در ظاهر، ما را دوست دارند و شیوه سلاطین را در پیش می‌گیرند؛ یعنی زبانشان با ما و شمشیرهایشان بر ماست. گروه سوم، طبقه میانی هستند که ما را در پنهان دوست می‌دارند و در آشکار دوستمان نمی‌دارند. به جان خودم سوگند، آن‌ها که ما را در پنهان، دوست می‌دارند و نه در ظاهر، همانهایی هستند که روزها روزه دار و شب‌ها به عبادت می‌ایستند و رنگ خدایی را در رخسارشان می‌بینی و اهل سازگاری و فرمان برداری‌اند».

امام باقر علیه السلام: خداوند، کار نیك را بر اهل دنیا سنگین ساخته است، همان گونه که در روز قیامت، در میزان اعمالشان سنگین است؛ و خداوند، کار بد را بر اهل دنیا سبك ساخته است، همان گونه که در روز قیامت، در میزان اعمالشان سبك است.

لقمان حکیم، در سفارش به فرزندش گفت: «به خشنودی و مدح و ذمّ مردم، دل خوش مدار؛ زیرا این، دستْ یافتنی نیست؛ هر چند انسان در تحصیل آن، نهایت تلاش خود را به انجام رساند».

لقمان می‌گفت: «تنهاییِ زیاد،اندیشه را فهیم‌تر می‌کند واندیشه زیاد، راه نمای راه بهشت است».

لقمان به پسرش گفت: «ای پسرم! بدان که نهایتِ آقایی و مقام در دنیا و آخرت، به حُسن عقل است و اگر بنده عقلش نیکو باشد، عیب‌هایش پوشیده می‌شود و بدی‌هایش اصلاح می‌گردد».

لقمان گفت: «برای خردمند، شایسته است که در میان خانواده‌اش هم‌چون کودك باشد، و هنگامی که در میان قوم است، مردمی باشد».

«دانشمند حکیم، مردم را با سکوت و وقار، به سوی دانش خویش می‌خواند؛ ولی دانشمند بی‌شعور، مردم را با هذیان و پُر گویی، از دانش خویش می‌راند».

گفت: «ای پسرم! اگر تو بهشت را دوست می‌داری، پروردگارت نیز طاعت و فرمانبری را دوست می‌دارد. پس دوست بدار آن‌چه را که خدا دوست می‌دارد. و اگر تو از جهنّم بدت می‌آید، پروردگارت نیز از گناه بدش می‌آید. پس آن‌چه را که خدا بد می‌داند، بد بدان تا تو را از آن‌چه بدت می‌آید، نجات دهد».

محبوب القلوب: لقمان به پسرش گفت: «ای پسرم! خروس، از تو زرنگ‌تر نباشد؛ چرا که خروس، وقتی شب از نیمه گذشت، بال می‌زند و با فریاد، خدای سبحان را تسبیح می‌گوید».

الکشکول، شیخ بهائی: لقمان به پسرش گفت: «ای پسرم! گناهانت را تا روز مرگ، پیش چشمانت قرار ده؛ اما از نیکی‌هایت غافل شو؛ چرا که آن‌ها را کسی که می‌شمارد فراموش نخواهد کرد.

پسرش است که گفت: «ای پسرم! هر گاه روزه گرفتی، رویت را بشوی و سرت را روغن بمال و صدایت را در بین مردم بلند کن تا ندانند که روزه ای، و روزه و نمازت را به مردم نشان نده که هم بنیان خود را نابود می‌کنی و هم‌دیگری را گول می‌زنی. همانا کسی که پنهانی برای خدا کاری می‌کند، خداوند آشکارا به او پاداش می‌دهد و درجاتش را در آخرت بالا می‌برد و همسان پیامبران، در بهشتْ جاودانه است و به وجه اللّه نظر می‌کند».

لقمان، مکتوب است: «ای پسرم! از شدّت خشم بپرهیز؛ زیرا شدّت خشم، دل حکیم را نابود می‌کند».

«پسرم! هرگز بر سکوتم پشیمان نمی‌گردم. اگر سخن از نقره باشد، هر آینه، سکوت از طلاست».

کرسی، نام جهانی بس وسیع است، تا آن‌جا که آسمان‌ها و زمین نسبت به آن، چون حلقه انگشتری است.

حدیث طولانی و زیبا، پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود:

ثم اظلمت المشارق و المغارب، فشکت الملائکه اِلی اللّٰه تعالی ان یکشف عنهم تلک الظلمة. فتکلم اللّٰه جلّ جلالُه کلمةً فخلق منها روحاً ثُمّ تکلم بکلمةٍ فخلق من تلک الکلمة نوراً، فأضاءت النور اِلی تلک الروح و أقامها مقامَ العرش فزهرت المشارق و المغارب فهی فاطمه الزهراء و لذلک سمیت الزهراء لأن نورها زهرت به السماوات؛

سپس ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفت. فرشتگان به خدا شکایت کردند: «خدایا! این تاریکی را از ما برطرف کن». پس خداوند، کلمه ای فرمود و از آن کلمه، روحی را خلق کرد. سپس کلمه ای فرمود و از آن کلمه هم، نوری خلق کرد. آن نور، روشنایی داد [و اضافه شد] به آن روح. خداوند، او را در جایگاه عرش جا داد. پس همه جا روشن شد. آن،

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ به همین دلیل، «فاطمه» را «زهرا» نامیدند؛ چون به واسطهِ نور او، آسمان‌ها روشن شد.

خدا به یکی از انبیائش وحی کرد که: اگر می‌خواهی فردا مرا در حظیرةالقدس ببینی، پس در دنیا غریب و تنها و محزون و وحشت زده باش؛ چون پرنده ای که تنها بر زمینی خالی پرواز می‌کند و از میوه درختان می‌خورد و شبانه به لانه می‌رود و شب پناهش می‌دهد و این پرنده جز با من انس ندارد و از مردم وحشت می‌کند.

سیره محمدی صلی الله علیه و آله یحیی بن معاذ همواره می‌گفت: ای دانشمندآن‌که کاخهایتان قیصری و خانه هایتآن‌کسرایی و مرکب‌هایتان قارونی و ظرفهایتان فرعونی و اخلاقتان نمرودی و خوراکهایتان جاهلی و روشتان سلطانی است. چه چیزتان محمدی است.

شیخ مقتول، سهروردی در برخی تألیفاتش می‌گوید: رفتار، گفتار واندیشه‌های تو بر تو عرضه می‌شود و به مناسبت هر یک از افکار فعلی و قولی و فکری که از تو بوجود آمده صورتهای روحانی برای تو ایجاد می‌شود. اگر آن حرکت عقلانی باشد، صورتش زمینه فرشته ای شود که از مجالست با او در دنیا لذت بری و از نور آن در آخرت بهره گیری؛ ولی اگر حرکت شهوی یا غضبی باشد، آن صورت زمینه شیطان شود که در تمام زندگانی آزارت دهد و از ملاقات تو با نور پس از مرگت مانع شود.

اگر زن سخاوتمند باشد هرچه در خانه هست می‌بخشد، و چه بسا بخشش نابجا کند و اموال شوهرش را به تباهی دهد. قرآن هم گفته است اموال خود را دست سفیهان ندهید، مراد از سفیهان زنان و کودکانی هستند که توان تشخیص خوب و بد را ندارند.

هر حیوانی که خون در بدنش جریان دارد، می‌خوابد و بیدار می‌شود. هر حیوانی که مژه دارد، در خواب مژه‌ها برهم می‌گذارد. چهارپایان نیز گاهی محتلم می‌شوند و احتلام آن‌ها از حرکات و صداهایشان در هنگام خواب آشکار است.

زیتون کلیم، مردی را در ساحل دریا دید که به خاطر دنیا محزون و غمگین بود، به وی گفت: ای جوانمرد، چرا غمگینی؟ اگر ثروت زیادی داشتی و بر کشتی نشسته بودی و کشتی تو شکسته می‌شد و تو مشرف بر قتل می‌شدی، آیا نهایت آرزوی تو، نجات خودت هرچند به از دست دادن اموالت نبود؟ گفت: آری، زیتون گفت: اگر پادشاه عالم بودی و کسی که قصد قتل تو را داشت بر تو چیره می‌شد، آیا آرزوی تو نجات از وی هرچند به رفتن حکومتت نبود؟ گفت: آری، زیتون گفت: تو همان ثروتمند و همان پادشاه هستی. آن مرد با این سخن آرامش یافت.

فرزندانتان را بر عادات خود اجبار نکنید که آنان برای زمان دیگر آفریده شده‌اند.

زمانی بر مردم خواهد آمد که دین کسی محفوظ نمی‌ماند مگر این‌که چون روباه، از گله ای به گله دیگر و از سوراخی به سوراخ دیگر فرار کند.

پرسیدند: آن روز کی فرا خواهد رسید؟ فرمود: آن‌گاه که معیشت تنها از راه معصیت خدا بدست آید، در چنین زمانی همسر اختیار نکردن جایز است. اصحاب عرض کردند: شما ما را به ازدواج فرا می‌خوانید؟ پیامبر فرمود: بلی ولی در آن زمان، انسان به وسیله پدر و مادرش نابود می‌شود، و اگر آنان نباشند، به دست همسر و فرزندان و اگر آنان نباشند، به دست خویشان و همسایگان نابود شود.

اصحاب گفتند: چگونه چنین چیزی صورت می‌گیرد؟ پیامبر فرمود: او را به تهیدستی سرزنش می‌کنند، او را به آن‌چه طاقت ندارد وادار می‌سازند تا در پرتگاه هلاکت افتد.

محی الدین عربی در باب هشتم فتوحات می‌نویسد: از جمله‌ی عوالم، عالمی است که به صورت عالم دنیا آفریده شده و هرگاه عارف به آن چشم بدوزد، خودش را در آن می‌بیند. به این مطلب عبداللّه بن عباس در حدیث کعبه که از او نقل شده است، اشاره نموده است.

کعبه خانه ای از چهارده خانه است. در هر زمینی از زمین‌های هفتگانه، خلایقی مانند ما زندگی می‌کنند، حتی بین آن‌ها ابن عباسی مانند من وجود دارد. این روایت نزد اهل مکاشفه صحیح است. هر کسی در آن عوالم زندگی می‌کند زنده و پایدار است. عارفان با ارواح خود به آن عالم وارد شوند و جسم خویش را در این عالم باقی می‌گذارند. در آن عالم

شهرهای بسیاری است. برخی از شهرها، شهرهای نور نامیده می‌شود و از عارفان جز برگزیدگان آن‌ها وارد آن شهرها نشوند. هرچه خیر است و با قواعد عقلی سازگار نیست و ظاهر آن در این عالم وجود دارد، در آن عالم وجود دارد، آخر کلام عربی.

این عالم نزد حکماء اشراق، اقلیم ثامن از عالم مثال و عالم اشباح نامیده شده است.

ای یونس، وقتی مؤمن به وسیله خدا قبض روح شد. روح او را در قالبی چون قالب دنیا قرار می‌دهد، آنان می‌خورند و می‌آشامند، و چون تازه واردی نزد آنان می‌رود، او را به صورتی می‌بینند که در دنیا می‌دیدند و می‌شناختند.

عباس بن معلی کاتب به قاضی ابن قریعه نوشت: درباره‌ی مردی یهودی که با زنی نصرانی زنا کرده و از آن‌ها فرزندی بوجود آمده که سر و صورتش چون گاو و بدنش چون آدمیان است، چه می‌گویی.

قاضی نوشت: این فرزند گواهی درست بر لعن یهود است. آنان مردمی هستند که محبت گوساله پرستی سراپایشان فرا گرفته است. اینک همان علاقه به صورت منی از آنان خارج شده است. حال سر گاوی را به گردن یهودی بیندازید، و پای زن را به پای او ببندید و بر زمین کشان کشان ببرید و فریاد زنید: ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ.

هارون سه کنیز داشت که تحت تأثیر زیبایی آن‌ها قرار گرفته بود. می‌گفت: عجبا که مملکت پهناور تحت فرمان من هستند و من تحت فرمان آن‌ها و آن‌ها نسبت به من عاصی.

روزی پیامبر خدا نشسته بود، فرشته ای به محضر آن جناب شرفیاب گردید که دارای بیست و چهار چهره بود،

آری چنین است، و اگر بخاطر ایشان نبود شما را خلق نمی‌کردم، آنان خزانه دار دانش منند، و مورد اعتماد من جهت سپردن رازهایم هستند، مبادا با دیده رشك و حسد به آنان بنگرید، و آرزوی منزلت و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه مرا در سر بپرورانید، که با سرگرم شدن به چنین تمنّائی غافل خواهید گشت و با گام نهادن در حریم منع من دچار عصیان شده، و از ستمکاران (به نفس خود) خواهید بود.

یا حکیم! چه چیز مرتبه‌اش از آسمان بلندتر است، و دامنه‌اش از زمین گسترده‌تر و از دریا غنی‌تر، و از سنگ سخت‌تر و از آتش گرم‌تر، و از سرمای سخت سردتر، و از کوههای سر به فلك کشیده سنگین‌تر می‌باشد؟ در پاسخش گفت: ای مرد مقام حقّ از همه والاتر است، و عدالت از پهنه زمین وسیع‌تر است، و بی‌نیازی، دل آدم قانع است که از دریا غنی‌تر است، و قلب کافر از سنگ سخت‌تر است، سینه انسان آزمند از آتش گرم‌تر می‌باشد، و دل کسی که از رحمت الهی مأیوس گشته از برف سردتر، و بر پاکدامن تهمت زدن از کوههای عظیم سنگین‌تر است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: ساعتی تفکّر در عظمت خدا و بهشت و دوزخ او، بهتر از یك شب [به عبادت]ایستادن است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دانشمند و دانش و عمل در بهشت‌اند. چون دانشمند به آن‌چه می‌داند، عمل نکند، دانش و عمل به بهشت می‌روند و دانشمند، در دوزخ می‌افتد.

امام علی علیه السلام: ساعتی نزد دانشمندان نشستن، نزد خدا از هزار سال عبادت، محبوب‌تر است و نگریستن به دانشمند، نزد خدا از یك سال اعتکاف در مسجد الحرام، محبوب‌تر است. دیدار دانشمندان، نزد خدای متعال، محبوب‌تر از هفتاد طواف دور کعبه و برتر از هفتاد حجّ و عمره نیکو و پذیرفته شده است و خدای متعال، او را هفتاد درجه بالا می‌کشد و رحمت را بر او فرود می‌آورد و فرشتگان، برایش گواهی می‌دهند که بهشت برایش واجب شده است.

امام رضا علیه السلام (در دعایش) پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: مرد، در بهشت، هفتاد سال تکیه می‌دهد، بدون آن که صورتش را به طرفی برگرداند. سپس زنی نزد او می‌آید و به شانه‌اش می‌زند و او صورتش را به طرف چهره آن زن که از آینه صاف‌تر است و کوچك‌ترین مرواریدش از مشرق تا مغرب را روشن می‌سازد، بر می‌گرداند. زن به او سلام می‌کند

و او جواب سلامش را می‌دهد و می‌پرسد: تو کیستی؟ او می‌گوید: من از فزونی‌ام.

یکی در مورد نظام بخشی دستگاه‌های دیگر محیر العقول بدن مانند مغز، قلب، چشم، معده، ریه و میلیونها دستگاه‌های دیگر ساختمان پیچیده بدن خداوند بعد از اینکه پیکره حضرت آدم را از گل خاك ساخته و به صورت سفال در آورده است در سوره مبارکه الحجر آیه تا داستان نحوه خلقت آدم را تعریف می‌کند، در این‌جا فقط به آیه از آن اشاره می‌کنیم:

آن‌جا که می‌فرماید: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ- إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى أَنْ يكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ». ترجمه خطاب به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: ای رسول من، هنگامی که پروردگار تو ملائکه را جمع کرد و به آن‌ها گفت:

به درستی که من خالق بشری هستم که او را از گل بدبویی از توده خاك به صورت سفال درست کرده‌ام پس از درست کردن به صورت (صلصال) مجسمه انسان در داخل آن میلیونها رقم دستگاه‌های لازم بدن فعلی را تعبیه و به وجود آورده‌ام (سوّیته) «» و پس از تنظیم دستگاه‌های بدن او، از روح خودم به او دمیدم سپس به ملائکه فرمان داد تا در مقابل آفرینش ممتاز و با عظمت آدم به او تعظیم و تکریم کرده به سجده بیفتند. پس همه ملائکه کلهم اجمعین سجده کردند، به جز ابلیس که از سجده کردن ابا و امتناع کرد.

قال اللّه عزّوجلّ:

(ای آدم!) اگر این‌ها (اهل بیت علیهم السلام) نبودند، نه تو را می‌آفریدم و نه بهشت و جهنم را، و نه آسمان و زمین را.

در بهشت، تصاویری از مردان و زنان هست که بر مرکب‌های بهشتی سوارند و چون یکی از بهشتیان از تصویری خوشش آید، می‌گوید: خدایا! صورت مرا مانند این صورت بگردان و خداوند، صورتش را مانند آن می‌گرداند، و چون تصویر زنی را بپسندد، می‌گوید: پروردگارا! صورت فلانی [یعنی همسرم]را مانند این صورت بگردان و چون [به منزل خود] بر می‌گردد، می‌بیند که صورت همسرش به مانند همان صورت دلخواهش شده است».

امام باقر علیه السلام: از بزرگی خدا، هر چه خواستید، یاد کنید؛ امّا هر چه از آن یاد کنید، باز بزرگی خدا، بزرگ‌تر از آن است، و از آتش دوزخ، هر چه خواستید، بگویید؛ ولی هر چه از آن بگویید، باز آتش دوزخ، سخت‌تر از آن است، و از بهشت، هر چه خواستید، بگویید؛ امّا هر چه از آن بگویید، باز بهشت، برتر از آن است.

مصباح الشريعة در آن‌چه به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است: روایت شده است که یحیی بن زکریا علیه السلام در طول شب، درباره بهشت و دوزخ می‌اندیشید و به خاطر این دو، شب‌هایش را بیدار می‌ماند و خوابش نمی‌گرفت، و چون صبح می‌شد، می‌گفت: بار خدایا! به کجا می‌توان گریخت؟ و در کجا آرام می‌توان گرفت؟ بار خدایا! به تو.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: مبادا زرق و برق فریبنده دنیا، شما را از درجات بهشت‌های بلندجایگاه، غافل کند!

صحیح مسلم به نقل از اَنَس: به پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله از یارانش چیزی رسید. پس به خطبه ایستاد و فرمود: «بهشت و دوزخ بر من نمایان شدند. روزی چنین در نیك و بد، ندیده بودم. اگر آن‌چه را من می‌دانم، شما می‌دانستید، هر آینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید».

شبی که به آسمان برده شدم، به بهشت وارد شدم. در آن‌جا سرزمینی مُشکین دیدم و در آن‌جا دیدم که فرشتگانی، خشتی از زر و خشتی از سیم بر هم می‌گذارند و گاه، دست از کار می‌کشند. به آنان گفتم: چرا گاهی می‌سازید و گاهی باز می‌ایستید؟ گفتند: تا خرجی به ما برسد. گفتم: «خرجی تان چیست؟ گفتند: این سخن مؤمن: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه أکبر». هر گاه این را بگوید، ما شروع به ساختن می‌کنیم و هر گاه ساکت شود و نگوید، ما نیز دست نگه می‌داریم.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس برادری جدید در اسلام بگیرد، خداوند برایش در بهشت، برجی از جواهر بنا می‌کند.

حضرت رسول اکرم (صلی اللّٰه علیه وآله وسلم) روزی به بعضی از کودکان نظر افکند و فرمود:

«وای بر فرزندان آخرالزّمان از پدران ایشان! عرض شد: یا رسول اللّه (صلی اللّه علیه وآله وسلم) از پدران مشرکشان؟

فرمود: نه! از پدر مسلمان ایشان که به فرزندان خود چیزی از واجبات دینی نمی‌آموزند و اگر فرزندان از فرایض چیزی فراگیرند بازشان دارند. و به چیز کمی از متاع دنیا از فرزندان خود خشنود شوند. من از این مردم بیزارم و آنان هم از من بیزارند.»

این زمانی است که پرده‌های حرمت دریده می‌شود، گناه فراوان، بدان به نیکان مسلط می‌گردند، دروغ زیاد می‌شود، لجاجت آشکار و فقر فزونی می‌گیرد و مردم با انواع لباس‌ها به یك دیگر فخر می‌فروشند، باران‌ها بی‌موقع می‌بارد، تار و آلات موسیقی را جالب می‌شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند به گونه ای که مؤمن در آن زمان از همه امّت خوارتر است، قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یك دیگر بدگویی می‌کنند و آن‌ها را در ملکوت آسمان‌ها افرادی پلید و آلوده می‌خوانند.

روزی حضرت موسی به مردی گذشت که از خوف می‌گریست. چون برگشت باز او را گریان دید. مناجات کرد که بار خدایا! این بنده تو از خوف تو گریان است. حق تعالی به او خطاب کرد: ای پسر عمران! اگر آن قدر گریه کند که آب دماغ او با آب چشم‌اش مخلوط شود و بیرون آید و دست‌های خود را آن قدر در درگاه من بلند کند که از بدن او جدا شوند او را نخواهم آمرزید، به جهت آن که او دنیا را دوست دارد. و

مناجات‌اش برای دوستی دنیاست و دوستی دنیا او را گریان کرده نه خوف از عذاب من.

لباس دشمنان اسلام نباشد:

مسلمانان باید از هرگونه تشبه وهم شکلی با کفار در لباس وقیافه اجتناب کنند.

امام صادق (ع) فرمود:

«خدا به پیامبری از پیامبران وحی کرد: به قوم خود بگو لباس دشمنان مرا تن نکنید و غذای دشمنان مرا نخورید و خود را به شکل و قیافه دشمنان من در نیاورید که دشمن من خواهید بود همان‌گونه که آن‌ها دشمنان من هستنند».

مردی به خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: «زنی دارم که هرگاه وارد منزل می‌شوم ار من استقبال نموده و به پیشوازم می‌آید، وهر گاه از منزل خارج می‌شوم، مرا بدرقه می‌کند، و اگر غمناکم ببیند، سوال می‌کند: چه چیزی تو را غمگین ساخته است؟».

پیامبر (ص) فرمود: «به او مژده ده که اهل بهشت است و به وی بگو که تو یکی ار کارکنان خدا هستی و برایت هر روز پاداش هفتاد شهید است».

یک مرتبه هم که با تعدادی از جوانان اهل تسنن میناب به مشهد مقدس مشرف شده بودیم، برای آن‌ها دیدن نماز جماعت صد هزار نفری در صحن جامع رضوی بسیار تعجب برانگیز بود. وقتی علت تعجب آن‌ها را پرسیدم با تأسف گفتند: برخی مولوی‌های ما می‌گفتند که شیعیان اصلاً نماز نمی‌خوانند و وقتی به آن‌ها می‌گفتیم: تلویزیون نماز آن‌ها را نشان می‌دهد، می‌گفتند: این‌ها ساختگی و فیلم است. اما حالا که نماز واقعی و با اخلاص آن‌ها را می‌بینیم بر مولوی‌های دروغگوی خود نفرین می‌کنیم. البته همین جریان باعث شد برخی از آن‌ها مشرف به مذهب تشیع بشوند!

در پندهای لقمان علیه السلام به پسرش: ای پسرم! دنیا، دریای عمیقی است که بسیاری در آن هلاك گردیده‌اند. پس کشتی‌ات را در دنیا، ایمان به خدا قرار بده و بادبان آن را توکّل بر خدا، و توشه راهت را تقوای خداوند عز و جل قرار بده؛ اگر نجات یافتی، از رحمت خداست و اگر هلاك شدی، به سبب گناهانت خواهد بود.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هرکه دوست دارد بداند که نزد خدا چه موقعیتی دارد، ببیند که خدا نزد او چه موقعیتی دارد.

امام علی علیه السلام: هریك از شما که می‌خواهد بداند موقعیتش نزد خدا چگونه است، به موقعیت خدا نزد خودش به هنگام گناه بنگرد؛ موقعیت او نزد خداوند متعال، همان گونه است.

از عیسی علیهالسلام پرسیدند مخلص کیست؟ ایشان پاسخ داد: «کسی که کاری برای خدا بکند و دوست نداشته باشد از او تعریف کنند.»

همه میدانیم که انسان دوستدار تعریف و تمجید دیگران است، اما چرا مخلصان دوست ندارد از آنان تعریف شود؟ چون آگاهاند که تعریف و تجید ضررها و خطرهایی دارد: باعث غرور می‌شود، راه پیشرفت معنوی را سد می‌کند، از شوق انسان به عمل نیک می‌کاهد زیرا باعث ارضای خاطر او می‌شود. و...

از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند از فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست يك جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را بآب خاموش کرده‌اند و باز افروخته است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه آیند آن‌گاه که روز محشر شود، باد بدبویی می‌وزد که اهل محشر از آن بسیار ناراحت می‌شوند تا جایی که نفسهای آن‌ها در سینه‌ها بند می‌آید، آن‌گاه نداکننده ای فریاد می‌زند و می‌گوید: آیا

می‌دانید که این باد با بوی ناراحت کننده چیست؟ اهل محشر می‌گویند: نه، فقط همین قدر می‌دانیم که ما را سخت ناراحت کرده است بعد به آنان گفته می‌شود: این باد در اثر برخورد با آلتهای تناسلی زنهای زناکار تولید شده که آن‌ها با حالت زنا، خدا را ملاقت کرده‌اند و از قبل هم توبه نکرده‌اند. حال شما به آن‌ها لعنت کنید که مورد لعنت و نفرین خدا نیز هستند بعد کسی در ایستگاه رستاخیز باقی نمی‌ماند، مگر اینکه می‌گوید: خدایا! بر زناکاران لعنت بفرست.»

حضرت یعقوب (ع) به پسر خود حضرت یوسف (ع) فرمود:

«یا بنی لاتزن فان الطیر لوزنی لثناثر ریشه.»

«ای پسر من! زنا نکن؛ زیرا مرغ اگر زنا کند پرش متلاشی می‌گردد و می‌ریزد.»

چون بموسی بن عمران گذشتم پرسید: چند نماز بر تو واجب شد؟ گفتم: پنجاه نماز در هر روز! موسی گفت: نماز دستور سنگینی است و امت تو مردمان ضعیفی هستند (و طاقت پنجاه نماز را در هر روز ندارند) بسوی خداوند بازگرد و از او برای خود و امتت تخفیفی در نماز بخواه! رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: من باز گشتم و درخواست تخفیف کردم خدای تعالی ده نماز تخفیف داد، پس باز گشتم و دوباره بموسی برخوردم و او همان سخن را گفت، من نیز دوباره بازگشتم ده نماز دیگر تخفیف گرفتم، بار سوم نیز موسی همان سخن را گفت و من بازگشته ده نماز دیگر تخفیف گرفتم و هم‌چنان تا اینکه در هر شبانه

روز پنج نماز مقرر شد، و چون در مرتبه آخر موسی گفت: باز گرد و تخفیف بخواه، من باو گفتم: آنقدر رفتم و تخفیف خواستم که دیگر حیا می‌کنم.

آن‌گاه فرمود: هر يك از شما كه اين پنج نماز را از روی ايمان و باميد پاداش بخواند خداوند ثواب همان پنجاه نماز را باو خواهد داد.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کنند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند:

«اِذا كانَ يوْمُ القِيامَةِ وُزِّنَ مِدادُ الْعُلَماءِ بِدِماءِ الشُّهَداءِ، فَيرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلى دِماءِ الشُّهَداءِ».

«آن‌گاه که روز رستاخیز شود، قلم عالمانِ (دینی) با خون شهیدان سنجیده شود، سرانجام مداد عالمان بر خون شهیدان برتری یابد».

زیرا مداد عالمان، شهید می‌پروراند و انگیزه جهاد را در مجاهدان، فی سبیل اللَّه به وجود می‌آورد. وآن‌گهی شهیدان در یک جبهه جهاد می‌کنند و عالمانِ مجاهد،

در جبهه‌های مختلف به جنگ زورمداران، منحرفان، جاهلان و متجاوزانِ به حریم دین و انسانیت می‌روند و پیروزمندانه درخت دین و ایمان را آبیاری می‌کنند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خانه به خانه شدن (ومرتّبآ تغییر دادن منزل مسکونی) وخریدن نان از بازار از تلخی زندگانی است». (درآن زمان مردم نان رابرای اطمینان خاطردر خانه خود تهیه می‌کردند).

)وَمَا هذِهِ الحَیوةُ الدُّنْیا اِلّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ)؛ این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست»

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید:

... بنده من همواره با انجام نوافل به من نزديك می‌شود، تا آن‌جا که من او را دوست می‌دارم و چون او را دوست داشته باشم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن کار می‌کند و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود.

رسول خدا فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست (دیگر مراتب) خلقت را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن میان، عرش را آفرید. پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند. بنابراین نور من از نور عرش افضل است. سپس خداوند بر سرادقات عرش نوشت: «لا إله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی امیرالمؤمنین و وصیه به أیدته و به نصرته».

جلال الدین سیوطی می‌نویسد:

آری! تمامی آسمان و زمین داخل در ظرف کرسی قرار دارد و کرسی پیش روی عرش یا زیر آن. خورشید یک جزء از اجزاء هفتادگانه نور کرسی است و کرسی یک جزء از اجزاء هفتاد گانة نور عرش به شمار می‌رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: « (پیش از ظهور مهدی) بلائی به این امت می‌رسد که هیچکس پناهی برای فرار از ستم (ستمگران) نمی‌یابد، در این زمان است که خداوند مردی از عترتم را مبعوث می‌کند که زمین رااز عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پرشده است، (با ظهور او) ساکنان آسمان و زمین از حضور او راضی و خشنود می‌شوند، آسمان هیچ قطره ای را و زمین هیچ گیاهی را در خود نگه نمی‌دارد مگر آن‌که آنرا خارج می‌کند، تا جائی که مردگان آرزو می‌کنند ای کاش زنده می‌شدند. و او هفت یا هشت سال در چنین وضعی زندگی می‌کند.»

وقتی شخصی نزد علی علیه السلام زبان به شکوه از دنیا گشود، حضرت سخت بر آشفت و فرمود: آیا دنیا به تو ظلم کرده است؟ کی دنیا تو را سرگردان کرد؟... همانا دنیا سرای راستی برای راست گویان و خانه تندرستی برای دنیا شناسان و خانه پند، برای پندآموزان است. دنیا سجده گاه دوستان خدا، نمازگاه فرشتگان الهی، فرودگاه وحی خدا و محل تجارت دوستان خداست که در آن، رحمت خدا را به دست آوردند و بهشت را سود بردند.

در بازی کودکان، همه چیز، وهم و خیال است. یکی شاه می‌شود و دیگری وزیر و نفر سوم دزدِ قافله. وزیر، دزد قافله را دستگیر می‌کند و به نزد شاه می‌برد تا شاه دستور مجازاتش را صادر نماید. بازی که تمام شد، نه از شاه خبری هست و نه از وزیر و نه از دزد، و آن‌ها هم‌چون سابق با هم دوست و صمیمی خواهند بود. دنیا و مقامات آن نیز اوهام و خیالاتی بیش نیست، و بزرگسالان نیز باید در بازی‌های خود از کودکان درس بگیرند.

خداوند متعال در آیه سوره حدید، همین مطلب را به صورت گسترده تری بیان کرده است. توجّه فرمایید:)اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَینَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ کَمَثَلِ غَیثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یکُونُ حُطَاماً وَفِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ)؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی وسرور فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه ای که آن را زردرنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود! (آری دنیا نیز به همین سرعت می‌گذرد) و در آخرت، یا عذابِ شدید است یا آمرزش الهی؛ و زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!».

حضرت علی (علیه السّلام) فرموده‌اند: در آخرالزمان و نزدیك شدن قیامت که بدترین زمان‌ها است، آشکار می‌گردد زنانی که زیبایی‌های خود را ظاهر می‌کنند؛ حجاب ندارند؛از دین و ایمان برهنه‌اند؛ داخل فتنه و فسادند؛ به شهوات و خواهش‌های نفسانی رو می‌آورند؛ در عیش و نوش‌ها و لذت‌های نفسانی سرعت می‌گیرند؛ محرمات الهی را حلال می‌شمارند و در نهایت مخلّد جهنم خواهند بود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِذا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعاصی صُرِفَ عَنْهُمْ ما کانَ قُدِّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ؛ هنگامی که جمعیتی آلوده گناهان شوند، خداوند آن‌ها را دچار خشکسالی کرده و سهمیه بارانشان را قطع می‌کند».

علی (علیه السلام) می‌فرماید: روزی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیوانات مسخ شده کدامند؟ حضرت فرمود: آن‌ها سیزده حیوان هستند:

فیل، خرس، خوك، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره (یا پرستو)، کرم سیاه، آبی عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل و زهره (نام دو حیوان دریایی است).

آن‌گاه پرسیدم: علت مسخ این‌ها چه بوده؟ حضرت فرمود:

فیل: مردی لوطی (اهل لواط) بود؛ خرس: مرد مأبونی بود که مردها را به خود می‌خواند؛ خوك: عده ای نصرانی بودند که از خدا خواستند تا غذای

آسمانی بر آن‌ها بفرستد و با این که خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند؛ میمون: کسانی بودند که روز شنبه بر خلاف دستور دینشان ماهی گرفتند؛ مارماهی: مرد دیوثی بود

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله وسلم: ساق درختهای بهشت از طلا است واهل بهشت نیاز به بول وغائط ندارند وغذاها وآشامیدنی‌ها بوسیله عرق خوشبوئی دفع می‌شود! هر روز چهره بهشتیان، زیباتر وباطراوت‌تر می‌گردد درحالیکه در دنیا هرروز پیرتر وبدقیافه‌تر می‌شوند.

امام پنجم علیه السلام فرمود: وقتیکه آیه: (وَجی ءَ یوْمَئِذٍبِجَهَنّم َ.) یعنی: امروزجهنم آورده می‌شود! نازل شد، تفسیر آنرا از رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله وسلم سؤال کردند. حضرت فرمود: جبرئیل بمن خبر داد وقتیکه خدائیکه جز اوخدائی نیست، خلایق را از اول تا آخر، در قیامت جمع کند، جهنم را با هزار دهنه می‌آورند وهر دهنه ای را هزار فرشته از نگهبانان قوی وخشمگین، گرفته‌اند. آتش از جهنم زبانه می‌کشد ومی خواهد دیگران را ببلعد! واگر خداوند جهنم رابرای حساب وکتاب خلایق، نگه ندارد، می‌خواهد همه را هلاک کند! در این موقع، از جهنم گردنی بیرون می‌آیدکه بر همه، چه خوبان وچه بَدان، احاطه ومسلط می‌شود! صدای همه حتی ّ ملائکه وپیامبران بلند می‌شود که: خدایا! بر من رحم کن! غیر از تو ای محمد! که می‌گویی: خدایا! بر امّتم رحم کن! سپس بر جهنم، صراط راکه از شمشیر روانتر وشامل سه پل است، می‌گذارند. به همه دستور داده می‌شوداز پل عبور کنند! در هنگام عبور ازصراط به پل آّول، که ایستگاه رحَم ْ وامانت است، می‌رسند ودر آن‌جا توقیف

می‌گردند. اگر از آن نجات یافتند، به پل دوم که نماز است می‌رسند! اگر از آن‌جا هم نجات یافتند، به پل سوم که حق اللّه است می‌رسند!

من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ وقت متوجه این راهنما نمیشوند. به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مردهاند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود. فهمیدم که هرگونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند.

نوشیدن آب نوشته این سوره برای‌انداختن سنگ کلیه و مثانه مفید است و مثانه را باز می‌کند. و برای سردی خوب است...

در سخنی از رسول خدا صلی اللہ علیه و اله وسلم آمده است: هر کس سوره لیل را قرائت کند خداوند به‌اندازه ای به او نعمت عطا می‌کند تا راضی شود و او را از سختی و تنگی عافیت بخشیده و کارها را بر او آسان می‌کند.

قالَ عیسَی بنُ مَریم علیه السلام:

«اَشقَی النَّاسِ مَن هُوَ مَعرُوفٌ عِندَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجهُولٌ بِعَمَلِه.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«شقی‌ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و مجهول باشد به عمل».

و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی به نیت میتی تَصَدُّقی بکند، حق تعالی جبرئیل را امر می‌نماید که با هفتاد هزار ملک به نزد قبر او می‌روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای اِلهِیه و هر یک به او می‌گویند: السلام علیک ای دوست خدا! این هدیه فلان مؤمن است برای تو، پس قبر او روشن می‌شود، و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می‌فرماید، و هزار حوری به او تزویج می‌نماید، و هزار حُلِّه به او می‌پوشاند، و هزار حاجت او را روا می‌کند».

اواخر سپتامبر خوابی دیدم که با تجربه خواب‌هایی که دارم خیلی نگرانم خواب دیدم دنیا تاریک و سیاه است و هر کسی رو که می‌دیدم یا اعتیاد داشت یا داشت کسی رو می‌کشت و همه جا پر از ترس و وحشت بود ناگهان دیدم به شکل بسیار زیبایی اسمان نور باران است وانگار خدا خیلی خوشحال بود پرسیدم چی شده و یه ندایی از آسمون گفت امروز کسی متولد شد که دنیا رو از ظلم و ستم نجات خواهد داد و امروز همه حتی خدا هم خوشحال است و من با خودم فکر می‌کردم که بیست سال آینده من چند سال دارم از اون روز ذهنم درگیر این نیز هست که این خواب من برای چی بود فکر می‌کنم که دنیا وارد مرحله جدیدی شده و به اخر دنیا نزدیک داریم می‌شیم

اما عجیب بود اصلاً احساس ترس و نگرانی نکردم، بعد به سمت قبرستان حرکت کردم و بی‌اختیار به مزار آن شهید گمنام نگاه کردم ولی همین که تصمیم گرفتم به سوی آن بزرگوار حرکت کنم ناگهان مشاهده کردم از داخل مزار آن شهید گمنام نوری بسیار تابناک و زیبا و قشنگ درست مانند قوس و قزح به بیرون تابیده شد سپس بعد از چند لحظه که آن نور پر حجم ساکن بود به طرف من حرکت کرد اما گویی هر یک قدم که به من نزدیک می‌شد شاخه ای از آن نور تبدیل به یک فرشته می‌شد. فرشته‌هایی که بال داشتند و پر می‌کشیدند. اما صورتشان پیدا نبود و به جای چشم و لب و دهان فقط به صورت نوری خوشرنگ مشاهده می‌شدند و... اما نه، چهره یک نفرشان را می‌توانستم ببینم که درست میان آن‌ها و حدود یک متر بالای سرشان قرار گرفته بود.

یکدفعه بالای سرم فردی را دیدم که نمی‌شدتشخیص داد زن است یا مرد. بلند قد وخوش‌اندام، او به قدری زیبا بود که بی‌اغراق درهمان لحظه عاشقش شدم! حیف که نمی‌توانم زیبایی او را وصف کنم! در تمام عمرم کسی را به این زیبایی ندیده بودم. لباس کرم رنگ بر تن داشت که بر روی آن پارچه ای سفیدانداخته بود. به من گفت: چی شده؟ (به زبان فارسی)، گفتم: پدرم را می‌خواهم. گفت: بیا پدرت این‌جاست، پدرم را دیدم که بالای بسترم گریه می‌کند. هرچه صدایش زدم، صدایم را نشنید، بعدفهمیدم که فقط او می‌تواند صدای مرا بشنود.

ای پیامبر خدا! من مردی هستم که آواز خوش را دوست می‌دارم. آیا در بهشت، آواز خوش هست؟

فرمود: «آری، سوگند به آن که جانم در دست اوست. خداوند به درختی از درختان بهشت، وحی می‌فرماید که: برای بندگانم که پرداختن به عبادت و ذکر من، آنان را از نواختن عود و نی باز داشته بود، آواز بخوان و آن درخت، با چنان آوازی به تسبیح و تقدیس پروردگار می‌پردازد که خلایق، مانند آن را نشنیده‌اند».

امام زین العابدین علیه السلام: کسی که در دنیا در پی توانگری و ثروت و رفاه است، در حقیقت، آن‌ها را برای آسایش می‌جوید، حال آن که آسایش، در دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده است؛ بلکه آسایش، در بهشت است و برای بهشتیان، خلق شده است.

رسول اکرم (صلوات اللّٰه علیه وآله) فرمودند: زمانی فرارسدکه امت من چیزی به نام بنگ استعمال می‌کنند. من ازاین افراد بیزارم وبدورم وآنان ازمن دورند.

رسول اکرم (صلوات اللّٰه علیه وآله) فرمودند: هرکس بنگ استعمال کند چنان است که هفتاد بار کعبه را ویران کند وهفتاد فرشته مقرب رابکشد وهفتاد پیامبر مرسل رابه قتل رساندوهفتاد قرآن بسوزاند وهفتاد سنگ به سوی خدا پرتاب کند. چنین کسی از رحمت خدا دورتر است از شرابخور ورباخوار وزناکار وسخن چین.

حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید وآن را هم‌چون گور نسازید، همان گونه که یهود ونصاری کردند که نماز را در معابدشان خوانده وخانه‌های خود را معطّل می‌گذاشتند، زیرا در خانه ای که قرآن بسیار تلاوت شود خیر آن بسیار می‌شود واهلش به رفاه ونعمت می‌رسند وآن خانه به اهل زمین روشنی می‌دهد».

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هر کس مار (خطرناکی) را بکشد گویی کافر (حربی) را کشته است».

پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «از پی شکار نروید که بیم ضرر برای شما می‌رود وهنگامی که صدای سگ وفریاد الاغ را می‌شنوید از شرّشیطان رانده شده به خداپناه ببرید، زیراآن‌هاچیزی می‌بینندکه شمانمی بینید».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند متعال، زمین سفیدی دارد به‌اندازه فاصله [میان ما و]خورشید، و در آن، سی روز است، سی بار طولانی‌تر از روزهای دنیا، آکنده از مخلوقاتی بی‌اطّلاع از این که خداوند عز و جل در زمین، معصیت می‌شود، و بی‌اطّلاع از این که خداوند متعال، آدم و ابلیسی آفریده است.

امام علی علیه السلام در بیان آفرینش آدم علیه السلام: سپس خداوند سبحان، از قسمت‌های سخت و نرم زمین، و شیرین و شور آن، قدری خاك برداشت و بر آن، آب ریخت تا خالص شد، و آن را با رطوبت بیامیخت تا آن که سفت شد. آن‌گاه از آن، پیکره ای آفرید دارای دنده‌ها و مُهره‌ها واندام‌ها و بندها، و مدّتی مشخّص و زمانی معلوم، آن را نگاه داشت تا این که خشك شد و به هم جوشید، و چون سفال، سخت شد. آن‌گاه از روح خود در آن دمید. پس انسانی شد دارای ذهن‌هایی که آن‌ها را به حرکت در می‌آورد، واندیشه ای که آن را به کار می‌گیرد...، آمیخته با سرشتی به رنگ‌های گوناگون و چیزهای همانند یکدیگر، و حالاتی متضاد، و اَخلاطی ناساز، از قبیل گرمی و سردی، و رطوبت و خشکی.

علل الشرائع به نقل از عبد اللّه بن یزید: [پدرم] یزید بن سلّام به من گفت که از پیامبر خدا پرسید و گفت:... مرا از آدم علیه السلام خبر ده که چرا آدم نامیده شد؟ فرمود: «چون از گِل و پوسته (اَدیم) زمین آفریده شد». [پدرم] گفت: در این صورت، آیا آدم از همه گِل‌ها آفریده شد، یا از یك گِل؟ فرمود: «از همه گِل‌ها. اگر از یك گِل آفریده شده بود، در آن صورت، مردم، یکدیگر را نمی‌شناختند و همگی، یك شکل بودند». گفت: آیا در دنیا مانند دارند؟ فرمود: «در خاك، رنگ سفید هست، سبز هست، قهوه ای هست، خاکی رنگ هست، سرخ هست، آبی هم هست. در خاك، شیرین هست، شور هست، درشت هست، نرم هست، و رنگ بور هم هست. از این رو، در میان مردم نیز نرم [خو]

هست، خشن و درشت هست، سفید هست، و زرد و سرخ و بور و سیاه، به رنگ‌های خاک هم هست».

فروتنی‌اش مثال زدنی بود: «یک بار شخصی که امام را نمی‌شناخت، در حمام از امام خواست که بیاید او را کیسه بکشد. امام پذیرفت و مشغول شد. دیگران امام را به او معرفی کردند و او با شرمندگی به عذرخواهی پرداخت؛ ولی امام، بی‌توجه به عذرخواهی‌اش، هم‌چنان او را کیسه می‌کشید و دلداری‌اش می‌داد که طوری نشده است.»

خداوند به سبب دانش، مردمانی را بالا می‌برد و آنان را در خوبی‌ها پیشوا قرار می‌دهد و دیگران به آنان اقتدا می‌کنند و به کارهای آنان می‌نگرند و از رفتارشان الگو می‌گیرند و فرشتگان به دوستی با آنان مشتاق می‌شوند و در نمازشان بال‌های خود را بر سر ایشان می‌کشند و همه موجودات، حتّی ماهیان و خزندگان دریاها و درندگان و چرندگان بیابان، برایشان آمرزش می‌طلبند؛ چرا که دانش، مایه حیات دل‌ها، و روشنایی دیدگان در برابر کوری، و نیروی بدن‌ها در برابر ناتوانی است. خداوند، دارنده دانش را در دنیا و آخرت در جایگاه خوبان جای می‌دهد و مجالست با نیکان را ارزانی‌اش می‌دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه اشتغال به [یاد] من بر بنده‌ام چیره گردد، خوشی و لذّتش را در یادکرد خودم قرار می‌دهم. پس چون خوشی و لذّتش را در یادکردِ خودم قرار دادم، با

من عشق می‌ورزد و من با او عشق می‌ورزم. پس چون با من عشق ورزید و من با او عشق ورزیدم، حجاب میان خود و او را برمی دارم و خود، نشانه‌های برابر چشمانش می‌شوم. در نتیجه، چون مردم دچار فراموشی و خطا شوند، او دچار فراموشی و خطا نمی‌گردد. آنان، سخنشان سخن پیامبران است. آنان، قهرمانان حقیقی‌اند. این کسان هستند که هرگاه بخواهم زمینیان را کیفر یا عذابی دهم، به یادشان می‌افتم و در نتیجه، عذاب و کیفر را از زمینیان برطرف می‌کنم.

همین مطلب نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمّد! خداوند جلّجلاله می‌فرماید:

لَوْ لَمْ اَخْلُقْ عَلِیآ لَما کانَ لِفاطِمَةَ ابْنَتِکَ کُفْوٌ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ، آدَمٌ فَمَنْ دُونَهُ؛

اگر من علی را نمی‌آفریدم همتایی برای همسری دخترت فاطمه در تمام روی زمین پیدا نمی‌شد، از آدم گرفته تا دیگران!

علی علیه السلام به اَحنَف بن قیس: ای اَحنَف! شاید نگاهت به روی یکی (دنیا) که با وجود خرّمی چهره‌اش، بیماری‌ها را پدیدار می‌سازد و سرایی که نقش و نگار ایوانش و پرده‌هایی که آویخته ای و باد و آفتاب، بر میوه آن گماشته شده‌اند، مشغولت کرده‌اند، تو را سرگرم ساخته است، در حالی که این سرای تو، سرای ماندن نیست و تو را از سرایی باز داشته است که خداوند سبحان، آن را از مروارید سپید آفرید و

جویبارها در آن، روان ساخت و درخت‌ها در آن کاشت و با میوه‌های رسیده‌اش، بر آن سایه افکند و از دخترکان سیه چشم نورسیده، آکنده‌اش داشت و سپس دوستان خود و اهل طاعتش را در آن، جای داد.

امام صادق علیه السلام (به نقل از پدرانش علیهم السلام) امام علی علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «در بهشت، بالاخانه‌هایی است که بیرون آن‌ها از درونشان، و درونشان از بیرونشان، دیده می‌شود».

در این چهار بهشت، میوه‌ها از لحاظ فراوانی، مانند برگ درختان و ستارگان‌اند. گرداگرد این چهار بهشت، دیواری است که طول آن، پانصد سال راه است. یك خشت آن، از نقره است و یك خشتش از طلا و یك خشتش دُر و یك خشتش یاقوت است و ملاطش، مشك و زعفران است و کنگره‌هایش نوری درخشان‌اند. انسان، عکس خود را در این دیوار می‌بیند. این دیوار، هشت دروازه دارد و هر دروازه‌اش، دو لگنه دارد که پهنای آن‌ها به‌اندازه یك سال دویدنِ اسبِ تیز تك است..

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: بهشت، یك خشتش از طلاست و یك خشتش از نقره. ریگ‌هایش یاقوت و زمرّد است. ملاطش مشكِ تند و خاکش زعفران است. جوی‌هایش روان، میوه‌هایش آویزان و مرغانش آوازخوان‌اند. در آن‌جا نه آفتابی هست و نه سرمای سوزناکی. برای هر

مردی از اهالی بهشت، هزار حوری است که با هر حوری، هزار سال به سر می‌بَرد، بی‌آن که از یکدیگر خسته و دل زده شوند..

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:

کسانی که به وسایل لهو و گناهان مبتلا می‌شوند باید منتظر بادهای سرخ و خواری و ذلت و فرورفتن در زمین باشند.

خداوند متعال در آیه سوره «ق» می‌فرماید: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم؛ و ما را به او از رگ قلبش نزدیک ترم.

«هدهد می‌گوید: به راستی در آن سرزمین زنی را یافتم که بر آن قوم پادشاهی می‌کند و هر چیزی (از امکانات دنیا) به او داده شده بود و دارای تخت باعظمتی بود. به یقین آن زن و قومش را در حالی یافتم که برای خورشید به جای خدا سجده می‌کنند و شیطان کارهای (زشتشان) را برایشان زینت داده و آنان را از راه خدا باز داشته پس هدایت نمی‌یابند».

شیطان اعمال بدشان را برایشان خوب جلوه داده در نتیجه آن‌ها را از راه خدا باز داشته تا این که به آن‌ها گفت سجده نکنید برای خدایی که هر امر پنهانی را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌سازد و می‌داند آن‌چه را

مخفی و آشکار می‌سازید. خدایی که معبودی جز او نیست و پروردگار عرش عظیم است.

«شیطان گفت: خدایا چنان چه مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز) را در نظر فرزندان آدم زینت و جلوه می‌دهم و همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد به جز بندگان پاک و خالص تو را. خداوند فرمود همین اخلاص و پاکی، راه مستقیم به درگاه رضای من است و هرگز تو را بر بندگان خالص تسلّط و غلبه ای نیست لکن اقتدار و سلطنت تو بر پیروان گمراه توست و به راستی جهنم وعده گاه همه آن هاست که برای آن هفت در است که هر دری برای ورود دسته ای از گمراهان معین شده است».

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«كَمالُ الْعَقْلِ فِی ثَلاثَةٍ: اَلتواضُعِ لِلَّهِ وَ حُسْنِ الْیقِینِ وَ الصَّمْت إِلّا مِنْ خَیرٍ.»

«کمال عقل در سه چیز است: فروتنی در برابر خداوند، زیبائی و نیکویی یقین، سکوت نمودن به جز در امر خیر ونیک.»

هم‌چنین آن بزرگوار فرموده‌اند:

«خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی! آیا می‌دانی چرا از میان خلق خود تنها تو را برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ عرض کرد: پروردگارا! برای چه بود؟ خدای متعال فرمود: ای

موسی! من بندگانم را برانداز کردم، در میان آن‌ها کسی را در برابر خود متواضع‌تر از تو ندیدم. ای موسی! (از نشانه‌های فروتنی تو آن است که) هنگام نماز چهره خویش را روی خاک می‌نهی.»

امیر مؤمنان علیه السلام به بازار بصره تشریف برده، مردم را سرگرم خرید و فروش مشاهده کردند، حضرتش سخت گریسته، آن‌گاه فرمودند:

«ای بندگان دنیا و کارگزاران آن! هنگامی که روزها به (داد و ستد و سوگند (های پی درپی) و شب‌ها به خواب (مرگبار) مشغول بوده و در این بین همواره از عالم آخرت غافل باشید، پس کدام زمان در فکر زاد و توشه سرای دیگر خواهید بود؟»

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند متعال بر اثر علاقه ای که به برخی بندگانش دارد، دنیا را بر آن‌ها تنگ گرفته ومحبّت دنیا را از دل آن‌ها برداشته است. ازاین رو آنان بر تنگی خوردنی‌ها وآشامیدنی ها وسختی‌های دنیا شکیبایی ورزیده وبه جهان آخرت وآن‌چه از کرامت ابدی که نزد خداست مشتاق وراغب‌اند وجان خود را در راه رضای خدایشان بر کف گرفته وسرانجام به شهادت می‌رسند وهنگام کوچیدن به جهان دیگر، خداوند از آنان خشنود است. چنین بندگانی نیک می‌دانند که مرگ دامنگیر همه می‌شود (وباید دنیا وهر آن‌چه را در آن است بگذارند وبگذرند)؛ به همین علّت، به فکر تهیه زاد وتوشه برای جهان دیگرند. آن‌ها به فکر گردآوری طلا ونقره نیستند،

لباس‌های ساده می‌پوشند وبیش از ضرورت ونیاز غذا نمی‌خورند واضافه بر آن را در راه خدا هزینه می‌کنند، تا توشه آخرتشان باشد. آنان برای جلب رضای خدا، با انسان‌های خوب دست دوستی داده وبا دشمنان خدا قطع رابطه می‌کنند. این بندگان خوب خدا، چراغ‌های هدایت وغرق در نعمت‌های جهان آخرتند».

و دیدی: دل‌های مردم، سخت و دیدگانِشان خشک و یاد خدا برایشان گران است.

و دیدی: بر سر کسب‌های حرام آشکارا، رقابت کنند.

و دیدی: نمازخوان برای خودنمایی نماز می‌خواند.

و دیدی: فقیه برای دین، فقه نمی‌آموزد و طالب حرام، ستایش و احترام می‌گردد.

و دیدی: مردم در اطراف قدرتمندانند.

و دیدی: طالبِ حلال، مذمّت و سرزنش می‌شود و طالبِ حرام ستایش و احترام می‌گردد.

و دیدی: در مکّه و مدینه کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند، و هیچ‌کس بین آن‌ها و کارهای بدشان مانع نمی‌شود.

و دیدی: آلاتِ موسیقی و لهو در مدینه و مکّه آشکار گردد.

و دیدی: مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند ولی دیگران او را از این کار بر حذر می‌دارند.

و دیدی: مردم به هم‌دیگر نگاه می‌کنند، (به اصطلاح چشم و هم چشمی می‌کنند) و از مردم بدکار پیروی نمایند.

و دیدی: راه نیک خالی و پیرو ندارد.

و دیدی: مرده را مسخره کنند و کسی برای اواندوهگین نشود.

و دیدی: سال به سال بدعت و بدی‌ها بیشتر شود.

و دیدی: مردم و جمعیت‌ها جز از سرمایه داران پیروی نکنند.

و دیدی: به فقیر چیزی دهند که برایش بخندند ولی در راه غیر خدا ترحّم کنند.

و دیدی: علائم آسمانی آشکار شود و کسی از آن نگران نشود.

و دیدی: مردم مانند حیوانات در انظار یک‌دیگر عمل جنسی بجا می‌آورند و کسی از ترس مردم از آن جلوگیری نمی‌کند.

و دیدی: انسان در راهِ غیر خدا بسیار خرج کند ولی در راه خدا ازاندک هم مضایقه دارد.

مردم آخر الزّمان نماز را ضایع می‌کنند و از شهوات پیروی می‌نمایند و مایل به هوسرانی هستند و مال دنیا برای آنان از همه چیز مهمّ‌تر و بزرگ‌تر است، دین خود را به دنیا می‌فروشند [یعنی به خاطر دنیا از دین خود صرف نظر می‌کنند]. در آن زمان، قلب مؤمن در دورن او آب می‌شود همان گونه که نمک در آب، آب می‌شود [از بس می‌بیند که مردم از دین خود جدا شده‌اند و به دنیا پیوسته‌اند]. در آن زمان امیران و حاکمان آنان ستمگر خواهند بود.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: از قرائت سوره الرحمن و عمل به آن غافل نباشید زیرا این سوره در دل منافقان استقرار نمی‌یابد. در روز قیامت خداوند این سوره را به شکل انسانی در بهترین شکل و خوشترین بو وارد می‌کند تا این‌که در جایگاهی که نزدیکتر از آن وجود ندارد نزد خداوند می‌ایستد آن‌گاه خداوند می‌فرماید چه کسی در دنیا همواره تو را قرائت می‌کرد؟ سوره الرحمن در جواب می‌گوید ای پروردگارم فلان و فلان پس از آن‌چهره ایشان سفید و نورانی می‌شود خداوند به این گروه می‌فرماید هر کس را که دوست دارید شفاعت کنید آن‌گاه خداوند می‌فرماید به بهشت وارد شوید و هرجایی که دوست دارید سکونت گزینید چون روز قیامت شود، فاطمه[علیها السلام] همراه گروهی از زن‌های [هاشمیات]وارد محشر خواهد شد، و چون از ناحیه خداوند به او گفته می‌شود: داخل بهشت شو، فاطمه[علیها السلام] می‌گوید: داخل بهشت نخواهم شد، تا بدانم بر سر فرزندانم بعد از من چه آمده است؟ پس به او گفته می‌شود: به صحنه قیامت بنگر، و چون فاطمه[علیها السلام] نگاه می‌کند و می‌بیند فرزندش حسین علیه السلام ایستاده و سر در بدن ندارد، با دیدن او ناله و شیون می‌کند، من نیز با دیدن او ناله می‌زنم، ملائکه نیز به سبب ناله ما ناله می‌زنند و خداوند برای ما خشم می‌کند، و به آتشی - به نام هبهب، که هزار سال گداخته شده تا سیاه گردیده است، و هرگز نسیمی در آن وارد نشده، واندوهی از آن خارج نخواهد شد - دستور می‌دهد و می‌گوید: بگیر قاتلین حسین علیه السلام را، پس آن آتش همانند پرنده ای آنان را در چانه دان خود قرار می‌دهد، و فریادی از آن بلند می‌شود و با صدا و فریاد او آنان نیز فریاد می‌کنند، و آنان با زبان فصیح می‌گویند:

پروردگارا، چگونه شد که تو آتش را قبل از بت پرستان و مشرکین بر ما واجب نمودی؟! به آنان پاسخ داده می‌شود: آن‌که می‌داند، مانند کسی نیست که نمی‌داند، [یعنی شما دانستید که حسین علیه السلام فرزند پیامبر من است و با او چنین کردید].»

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند فرشتگان را از نوری آفرید، و در میان آنان فرشتگانی هستند که از مگس کوچکترند.

امام علی علیه السلام: سپس میان آسمان‌های برین را بشکافت و آن‌گاه آن شکاف‌ها را با فرشتگان گوناگون خود پر کرد. برخی از آن‌ها کارشان سجده است و رکوع نمی‌کنند و برخی همواره در رکوعند و قامت راست نمی‌کنند. برخی صف کشیده‌اند و از جای نمی‌جنبند. برخی تسبیح گویانند و به ستوه نمی‌آیند. نه خوابِ دیدگان آن‌ها را فرا می‌گیرد و نه سهو و اشتباهِ خردها و نه ضعف و سستی بدنها و نه غفلتِ برخاسته از فراموشی.

چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید. هم‌چنین وارد شده است که آسمان سیاه شد به حدّی که ستاره‌ها در روز پدیدار شد و سنگی برداشته نشد مگر این که خون تازه زیر آن دیده شد.

در روایت ابن حجر آمده است که آسمان هفت روز گریست و سرخ شد.

ابن جوزی از ابن سیرین نقل کرده که دنیا تا سه روز تاریک بود و پس از آن سرخی در آسمان پیدا شد.

در فضیلت احیا این شب روایت کرده: مانند آن است که عبادت کرده باشد به عبادت جمیع فرشتگان، و عبادت در آن، برابر هفتاد سال عبادت است، و اگر کسی را توفیق دست دهد، در چنین شبی در کربلا باشد، و امام حسین علیه السّلام را زیارت کند و نزد آن حضرت تا صبح بیتوته کند، خدا او را آغشته به خون امام حسین علیه السّلام در زمره شهدا با آن حضرت محشور فرماید.

فَقالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ یا مَلاَّئِکَتی وَیا سُکّانَ سَمواتی اِنّی ما خَلَقْتُ سَماَّءً مَبْنِیهً وَلا اَرْضاً مَدْحِیهً وَلا قَمَراً مُنیراً وَلا شَمْساً مُضِیئَهً وَلا فَلَکاً یدُورُ وَلا بَحْراً یجْری وَلا فُلْکاً یسْری اِلاّ فی مَحَبَّهِ هؤُلاَّءِ الْخَمْسَهِ الَّذینَ هُمْ تَحْتَ الْکِساَّءِ فَقالَ الْاَمینُ جِبْراَّئیلُ یا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْکِساَّءِ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ هُمْ اَهْلُ بَیتِ النُّبُوَّهِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَهِ هُمْ فاطِمَهُ وَاَبُوها وَبَعْلُها وَبَنُوها زمانی بر مردم خواهد آمد که برای طمع در دنیا باطنشان پلید و خبیث و ظاهرشان زیبا و نیکو شود، آن‌چه را که نزد پروردگارشان است نمی‌جویند، دینشان ریاء است و ترس از خدا در دلشان جای ندارد. عقاب خداوند همه آن‌ها را فرو می‌گیرد و آن‌گاه هم‌چون کسی که در حال غرق شدن است خدا را می‌خوانند ولی دعاشان را اجابت نکند).

ای سلمان. در آن هنگام ثروتمندان امّتم برای تفریح به حج می‌روند و طبقه متوسّط برای تجارت و فقرای آنان برای ریا و تظاهر. در آن زمان گروه‌هایی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیرخدا فرا می‌گیرند و با آن هم‌چون آلات لهو رفتار می‌کنند و اقوامی بر سر کار می‌آیند که برای غیر خدا علم دین را فرا می‌گیرند. فرزندان نامشروع فراوان می‌شود. قرآن را به صورت غنا می‌خوانند و برای دنیا بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند.

خداوند می‌فرماید: «پسر آدم! این دنیا را از همان زمان که آفریدم، جز مایه رنج اهل دنیا خلق نکردم. من جز با چشم دشمنی به آن نمی‌نگرم. پس، آن را دوست مدار که تو را دشمن خواهم داشت».

الإمام الباقر عن علی بن الحسین علیهماپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند بنده مؤمنش را از دنیا پرهیز می‌دهد؛ چون دوستش دارد، هم‌چنان که شما بیمارتان را از خوردن و آشامیدن پرهیز می‌دهید؛ چون از آن بر او می‌ترسید.

از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هنگامی که قائم ما علیه السّلام قیام کند خدای عزّ و جلّ در گوشها و دیدگان شیعیان ما چنان نیروی رسانایی بنهد که دیگر میان آن‌ها و حضرت قائم علیه السّلام پیکی نباشد و آن حضرت [از فاصله دور] با آنان سخن بگوید و آنان بشنوند و او را در همان جایی که هست ببینند.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: خداوند، آفریده ای را نیافریده است مگر آن‌که بر آن فرماندهی قرار داده که بر آن چیرگی

دارد، و این برای آن است که چون خداوند تبارك و تعالی دریاهای شیب را بیافرید بر خود بالیدند و جوشیدند و گفتند: چه چیز بر ما چیرگی تواند یافت؟ و خداوند زمین را آفرید و آن را بر پشت دریا پهن کرد و گسترد و دریا رام زمین شد. سپس فرمود: زمین بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیره گردد؟

خداوند کوهها را آفرید و هم‌چون می‌خهایی بر زمین کوبید تا تزلزل نیابد و هر چه بر خود دارد نلرزاند، و بدینسان زمین آرام شد و پابرجا گردید سپس کوهها بر زمین بالیدند و گردن فرازیدند و گفتند: چه چیز بر ما چیره تواند شد؟ و خداوند آهن را آفرید تا آن‌ها را برید و کوهها در جای خود آرام گرفتند. سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند؟ و خداوند آتش را آفرید که آهن را آب کرد و آهن خوار گشت، سپس آتش شعله برکشید و فریاد کرد و بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند یافت؟

و خداوند آب را بیافرید که آن را خاموش کرد، و بدینسان آتش نیز خوار شد. سپس آب بر خود بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیرگی یابد؟ و خداوند باد را آفرید که امواج آن را به حرکت درآورد و آن‌چه را در ژرفای آن بود بیرون ریخت و آن را از بستر خود بازداشت، و بدینسان آب نیز خوار شد. سپس باد بر خود بالید و طوفان به راه‌انداخت و دامن کشید و گفت: چه چیز بر من چیرگی تواند؟ و خداوند انسان را آفرید که ساختن آغازید و چاره‌اندیشید و آن را برگرفت که از باد و جز آن خود را نهان می‌داشت، و بدین ترتیب باد هم خوار شد. و سپس انسان سر به شورش برداشت و گفت: چه چیز قدرتی بیش از من دارد؟ و خداوند مرگ را برای او آفرید و انسان نیز به خواری کشیده شد، و مرگ نیز

بالیدن آغازید و خداوند به او فرمود: بر خود مبال که من تو را میان دو گروه بهشتی و دوزخی سر خواهم برید و دیگر هرگز تا امیدواری یا بیمناکی زنده است تو را زنده نخواهم کرد، و نیز فرمود: بردباری بر خشم چیرگی یابد و مهرورزی بر تندخویی و صدقه بر گناه. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: چه بسیارند پدیده‌هایی که بر دیگری چیرگی دارند!

امام علی علیه السلام: هر که به یاد مردم سرگرم شود، خداوند سبحان او را از یاد خود جدا کند.

امام علی علیه السلام: هر آن‌چه از یاد خدا غافل کند، از ابلیس است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: در سراسر عمر خود جویای خیر و خوبی باشید و خویشتن را در معرض نسیم‌های خداوندی قرار دهید؛ زیرا نسیم رحمت خدا گه گاه می‌وزد و به هر یک از بندگانش که او خواهد، می‌رسد.

کامل الزیارات به نقل از عبد اللّه بن مِسکان، از امام صادق علیه السلام: هر کس از شیعیان ما حسین علیه السلام را زیارت کند، باز نمی‌گردد تا آن که همه گناهانش آمرزیده می‌شود و برای هر گامی که می‌پیماید و هر پایی که مَرکبش از زمین بر می‌دارد، [در کارنامه عملش] هزار عمل

صالح برایش نوشته می‌شود و هزار عمل ناصالح از او زُدوده می‌شود و هزار درجه، بالا برده می‌شود.

الأمالی، طوسی به نقل از جابر، از امام باقر، از امام علی علیهما السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به دیدار ما آمد... و به حسین فرمود: «پسرکم! جبرئیل علیه السلام،اندکی پیش، نزد من آمد و به من خبر داد که شما کُشته می‌شوید و هر کدامتان، در گوشه ای از زمین، به خاك سپرده خواهید شد». حسین گفت: پدر عزیزم! اگر کسی با این پراکندگی قبرهای ما، به زیارتمان بیاید، چه پاداشی دارد؟ فرمود: «پسرکم! اینان، گروه‌هایی از امّت من‌اند که در طلب برکت، به زیارت شما می‌آیند، و بر من لازم است که روز قیامت، نزد ایشان بیایم تا آنان را از هراس‌های قیامت که از گناهانشان پدید آمده، بِرَهانم؛ و خداوند، آنان را در بهشت، جایشان می‌دهد».

کامل الزیارات به نقل از عبد اللّه بن زُراره: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «روز قیامت، زائران حسین بن علی علیه السلام بر مردم، برتری دارند». گفتم: برتری آن‌ها چیست؟ فرمود: «چهل سال پیش از مردم به بهشت می‌روند، در حالی که مردم، در موقف و در حسابرسی‌اند».

امام علی علیه السلام: شهریاران دنیا و آخرت، فقیران خشنود [به قسمت خویش]هستند.

امام صادق علیه السلام: چهار نفر بر سراسر جهان پادشاهی کردند که دو نفرشان مؤمن بودند و دو نفر کافر: آن دو مؤمن، سلیمان بن داوود علیهما السلام و ذو القرنین بودند و آن دو کافر نمرود و بُخْتُ نَصر بودند.

امام علی علیه السلام در وصف فرشتگان فرمود: آنان داناترین آفریدگانت به تو هستند و ترسانترین آن‌ها از تو و نزدیکترینشان به تو. در پشتها[ی نرینگان] نبوده و در زهدان‌ها جای نداشته‌اند. از آبی پست آفریده نشده‌اند و حوادث روزگار آن‌ها را پریشان نساخته است. آنان با همه مقام و منزلتی که نزد تو دارند و با این‌که همه وجودشان عشق به توست و با وجود طاعت بسیارشان از تو و کمی غفلتشان از امر تو، اگر حقیقت و کنه آن‌چه را که از تو بر آنان پوشیده است مشاهده کنند، بی‌گمان اعمال خود را کوچک خواهند شمرد.

امام علی علیه السلام: در طبقات آسمان‌ها جایی به‌اندازه تخته پوستی وجود ندارد، مگر این‌که بر آن فرشته ای سجده کنان است، یا [در خدمت]کوشا و چالاک. بر اثر طاعت دراز مدّت، علم و معرفت آن‌ها نسبت به پروردگارشان افزون می‌شود و عزّت و اقتدار پروردگارشان در دل‌های آن‌ها پر شکوهتر می‌گردد.

امام علی علیه السلام در وصف فرشتگان فرمود: فرشتگانی که آنان را بیافریدی و در آسمان‌های خود جایشان دادی. در آن‌ها نه سستی است

و نه غفلتی و نه نافرمانی و نه معصیتی. آنان داناترین آفریدگانت نسبت به تو هستند و ترسانترین مخلوقاتت از تو و نزدیکترین آفریدگانت به تو و عمل کننده‌ترین آن‌ها به طاعت تو. نه خوابِ چشم‌ها، آنان را فرا می‌گیرد و نه سهو و اشتباهِ خردها و نه سستی بدنها. در پشت ها[ی پدران]نبوده‌اند و در زهدان‌ها جای نداشته‌اند. آنان را از آبی پست نیافریده‌ای، [بلکه]یکباره پدیدشان آوردی و آن‌گاه در آسمان‌های خود جایشان دادی.

روزی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با ـحارثه بن مالک انصاری ـ روبه رو شد و احوال او را پرسید. وی پاسخ داد: «یا رسول اللّٰه! من مؤمن حقیقی هستم.» پیامبر فرمود: «هر چیزی حقیقتی دارد. حقیقت [و نشانه حقیقی بودن]سخنت چیست؟» حارثه پاسخ داد: «نفس من از دنیا کناره گرفته و بدان بی‌توجه است. ازاین رو، شبم به بیداری سپری می‌شود و روزهای گرم را به تشنگی می‌گذرانم. گویا به عرش پروردگارم می‌نگرم که برای حساب قرار داده شده است و به اهل بهشت می‌نگرم که به دیدار یک‌دیگر می‌روند و گویا زوزه اهل آتش را در آتش می‌شنوم!» پیامبر فرمود: «این بنده ای است که خداوند قلبش را روشن کرده است. بینا شده ای؛ پس ثابت قدم باش!» حارثه گفت: «یا رسول اللّٰه! از خدا بخواه شهادت با تو را روزی‌ام کند!» پیامبر دعا کرد و فرمود: «خداوندا! شهادت را نصیب حارثه فرما.» طولی نکشید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آلهلشکری را که حارثه در آن بود، به نبرد فرستاد و او پس از کشتن هفت یا نه نفر، به شهادت رسید.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله: من، خدا پَرواترینِ شما و آگاه ترینتان به قوانین پروردگارم هستم.

امام علی علیه السلام: فرستادگان خود را به سوی جنّ و انس فرستاد تا پرده این جهان را برای آنان کنار زنند و آن‌ها را از بدی‌هایش برحذر دارند و برایشان از دنیا مَثَل‌ها بزنند و ایشان را به عیب‌های آن، بینا گردانند و آن‌چه را که مایه عبرت است از دگرگونیِ احوال، هم‌چون تنْ درستی‌ها و بیماری‌های دنیا، و حلال و حرام آن و آن‌چه خداوند از بهشت ودوزخ و عزّت و خواری، برای فرمان برداران و نافرمانان از خود، فراهم آورده است، به گوش آنان بخوانند.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله: حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا درست کرده باشد و فقط جای یك خشت را در آن باقی گذاشته باشد؛ مردم، دور آن خانه می‌چرخند و از آن خوششان می‌آید و می‌گویند: کاش جای همین یك خشت هم تکمیل می‌شد. آری، من در میان پیامبران، جای آن خشت هستم.

بر پایه این مَثَل، خداوند متعال با فرستادن پیامبران، می‌خواست ساختمانی معنوی در جهان بنا کند برای پرورش انسان کامل، که بدون آن، جهان نمی‌توانست جز حیوان پرورش دهد. با این که معمار این ساختمان، خداوند متعال بوده، ساختن آن قرن‌ها طول کشیده است؛

چرا که اجزای آن و زمینه ساختش می‌بایست در طول قرن‌ها فراهم گردد. نخستین خشت نورانیِ این بنای معنوی، حضرت آدم و واپسینِ آن‌ها حضرت خاتم الأنبیا است. با بعثت حضرت خاتم، پرورشگاه جامعه انسانی از هر جهت تکمیل شد و تا پایان جهان، برنامه‌های این پرورشگاه، برای تکامل مادّی و معنوی همه انسان‌ها کافی است و بدین سان، نبوّت پایان یافت.

امام علی علیه السلام فرمود: «واعلم انّ الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السّدد المضروبة دون الغیوب، الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فمدح اللَّه تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً و سمّی ترکهم التعمّق فیما لم یکلّفهم البحث عن کنهه رسوخاً، فاقتصر علی ذلک، و لا تقدّر عظمة اللَّه سبحانه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین»؛ «و بدآن‌کسانی در علم دین استوارند که اعتراف به نادانی، بی‌نیازشان کرده است تا بااندیشه پا در میان گذارند، و فهم آن‌چه را در پس پرده‌های غیب نهان است آسان انگارند، لاجرم به نادانی خود در فهم آن معانی پوشیده اقرار کنند و خدا این اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن به آن‌چه نمی‌دانند ستوده است، و ژرف ننگریستن آنان را در فهم آن‌چه بدان تکلیف ندارند، راسخ بودن در علم فرموده است. پس بدین بس کن، و بزرگی خدای سبحان را به‌اندازه عقلت‌اندازه مگیر که از هلاک شوندگان خواهی بود».

- امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اَلْحَمْدُ للَّهِ ِ الَّذِی لا تُدْرِکُهُ الشَّوَاهِدُ وَ لا تَحْوِیهِ الْمَشَاهِدُ وَ لا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ وَ لا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ»؛ «ستایش

مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نکنند، و مکان‌ها وی را در بر نگیرند، و دیده‌ها او را نبینند، و پوشش‌ها وی را مستور نسازند.»

- و نیز در مناجاتش در ماه شعبان می‌فرماید: «إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَیکَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیاءِ نَظَرِهَا إِلَیکَ حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِیرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ»؛ «ای خدای من آن‌چنان کن که تمام توجهم به سوی تو باشد، و دیده‌های دل ما را به نوری که به آن نور تو را مشاهده کند روشن ساز، تا این که دیده بصیرت ما حجاب‌های نور را بردرد و به نور عظمت واصل گردد، و جان‌های ما به مقام قدس عزّتت بپیوند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیث معراج نقل می‌کند که خداوند در توصیف آثار معرفتش می‌فرماید: «... وَ أَفْتَحُ عَینَ قَلْبِهِ إِلَی جَلالِی وَ لا أُخْفِی عَلَیهِ خَاصَّةَ خَلْقِی وَ أُنَاجِیهِ فِی ظُلَمِ اللَّیلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّی ینْقَطِعَ حَدِیثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِینَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ وَ أُسْمِعُهُ کَلامِی وَ کَلامَ مَلائِکَتِی وَ أُعَرِّفُهُ السِّرَّ الَّذِی سَتَرْتُهُ عَنْ خَلْقِی وَ أُلْبِسُهُ الْحَیاءَ حَتَّی یسْتَحْیی مِنْهُ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ وَ یمْشِی عَلَی الْأَرْضِ مَغْفُوراً لَهُ وَ أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِیاً وَ بَصِیراً وَ لا أُخْفِی عَلَیهِ شَیئاً مِنْ جَنَّةٍ وَ لا نَارٍ وَ أُعَرِّفُهُ مَا یمُرُّ عَلَی النَّاسِ فِی یوْمِ الْقِیامَةِ مِنَ الْهَوْلِ وَ الشِدَّةِ وَ مَا أُحَاسِبُ الْأَغْنِیاءَ وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْجُهَّالَ وَ الْعُلَمَاءَ وَ أُنَوِّمُهُ فِی قَبْرِهِ... وَ لا یرَی غَمْرَةَ الْمَوْتِ وَ ظُلْمَةَ الْقَبْرِ وَ اللَّحْدِ وَ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ...»؛ «... و دیدگان قلبش را به عظمت خودم باز خواهم نمود، خواص خلقم را بر او مخفی نمی‌کنم پس با او در تاریکی‌ها و روشنایی روز نجوا می‌کنم تا به حدّی که گفتارش

با مردم، و همنشینی با آنان قطع می‌شود و کلام خود و کلام فرشتگانم را به او می‌شنوانم و سرّی را که از خلق خود پنهان کرده‌ام به او می‌شناسانم و لباس حیا را به قامت او می‌کنم تا تمام خلق از او حیا نمایند و روی زمین راه می‌رود در حالی که آمرزیده شده است و قلب او را باظرفیت و بینا می‌گردانم و چیزی از بهشت و دوزخ را بر او مخفی نمی‌کنم و آن‌چه را که بر مردم در قیامت از هول و شدت می‌گذرد به او می‌شناسانم، و نیز آن‌چه را که به آن اغنیا و فقرا، نادانان و علما را محاسبه می‌کنم به او می‌شناسانم و قبرش را نور افشان می‌کنم...، واندوه مرگ و تاریکی قبر و لحد، و حول و هراس روز قیامت را مشاهده نمی‌کند.»

- و نیز در مناجات عارفین می‌فرماید: «إِلَهِی فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِینَ تَوَشَّحَتْ [تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَیکَ فِی حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَ أَخَذَتْ لَوْعَةُ مَحَبَّتِکَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ

فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ یأْوُونَ وَ فِی رِیاضِ الْقُرْبِ وَ الْمُكَاشَفَةِ یرْتَعُونَ وَ مِنْ حِیاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَأْسِ الْمُلاطَفَةِ یكْرَعُونَ وَ شَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ یرِدُونَ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ... وَ قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْینُهُمْ»؛ «خدایا ما را از آنان بگردآن‌که درخت اشتیاق تو در بستان‌های سینه آن‌ها ریشه کرده، و سوز محبت تو سراسر دلشان را در بر گرفته، پس آنان در آشیانه‌های افکار جا گیرند، و در گلزارهای قرب و مکاشفه بگردند، و از حوض‌های محبت و دوستی با جام لطف جرعه سرکشند، و در

نهرهای صدق وصفا در آیند. به تحقیق پرده از دیده‌های ایشان برداشته شده است،... و چشمشان به دیدار محبوب خود روشن است.»

از ابوحمزه ثمالی روایت شده است که گفت: به امام سجادعلیه السلام عرض کردم: به چه دلیل خداوند عزّوجلّ از بندگان خود پنهان است؟ فرمود: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَنَاهُمْ بُنْیةً عَلَی الْجَهْلِ»؛ «زیرا خداوند متعال آن‌ها را به گونه ای آفریده است که از او غافل می‌شوند.»

- و نیز می‌فرماید: «اَلتَّفَکُّرُ فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ عِبادَةُ الْمُخْلِصینَ»؛ «تفکر در ملکوت آسمان‌ها و زمین، عبادت مخلصین است.»

من در جائی از تجربه هام از یک تونل عبور کردم و با سرعت به سمت نوری درخشان حرکت کردم، ولی نمی‌دانم دقیقاً در چه نقطهای از تجربه هام بود زیرا زمان برایم معنای خود را از دست داده بود. من به مکانی نورانی و دلنشین رفتم که احساس کردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طور کامل به آن‌جا تعلق دارم و زندگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیرهای دورافتاده و ناسازگار است. در این مکان گذشته و آینده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنائی نداشت وخاصیت خود را از دست داده بود. همه چیز عالی و در حد کمال به نظر می‌رسید.

اِذا غَرُبَتْ الشَّمْسُ فَکُفُّوا صِبْیانَکُمْ، فَإِنَّها ساعَةٌ تَنْتَشِرُ فِیها الشَّیاطِینُ.

وقتی خورشید غروب کرد، جلو بچه‌هایتان را حفظ کنید؛ چون آن لحظه، لحظه ای است که شیطان‌ها پخش می‌شوند.

فرزند تا هفت سالگی آقاست (به او دستور ندهید) و تا هفت سال بعد (تا سالگی) خادم است (از او خدمت بکشید و به او امر و نهی کنید) و در هفت سال بعد (تا سالگی) وزیر است (با او مشورت کنید).

مَنْ سَقی وَلَدَهُ شَرْبَةَ ماءٍ فی صِغَرِهِ سَقاهُ اللّهُ سَبْعینَ شَرْبَةً مِنْ ماءِ الْكَوْثَرِ یوْمَ الْقِیامَةِ.

آن‌که به فرزندش در کوچکی یک جرعه آب بنوشاند، خداوند در قیامت به او هفتاد جرعه از آب کوثر خواهد نوشانید.

ای علی! ساعتی را در خدمت همسر بودن، برتر از هزار سال پرستش و هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و شرکت در هزار جهاد و عیادت هزار بیمار و حضور در هزار نماز جمعه و شرکت در هزار تشییع جنازه و سیرکردن هزار گرسنه و آزاد کردن هزار اسیر است. چنین کسی چشم از جهان فرونخواهد بست، جز آن‌که جایگاهش را در بهشت خواهد دید. ای علی! خدمت به همسر، کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می‌نشاند.

از امیرالمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِی فِی السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِی فِی الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ کُلُّ مَدِینَةٍ إِلَی عَمُودٍ مِنْ نُورٍ»؛ «این ستارگانی که در آسمان‌اند شهرهایی هم‌چون شهرهای روی زمین‌اند، که هر شهری از آن با شهری دیگر با ستونی از نور مربوط است.»

از امام صادق علیه السلام نقل است که بعد از بیان خلقت چهارپایان می‌فرماید: «ثُمَّ مُنِعَتِ الذِّهْنَ وَ الْعَقْلَ لِتَذِلَّ لِلْإِنْسَانِ فَلا تَمْتَنِعَ عَلَیهِ إِذَا کَدَّهَا الْکَدَّ الشَّدِیدَ وَ حَمَلَهَا الْحِمْلَ»؛ «سپس خداوند عقل و هوش را از چهارپایان برداشت تا تسلیم و رام انسان شوند، و هنگامی که زحمات شدید و بارهای سنگین بر آن‌ها تحمیل می‌گردد سرپیچی نکنند.»

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «فَارْفُضِ الدُّنْیا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْیا یعْمِی وَ یصِمُّ وَ یبْکِمُ وَ یذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارَکْ مَا بَقِی مِنْ عُمُرِکَ وَ لاَ تَقُلْ غَداً أَوْ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَی الْأَمَانِی وَ التَّسْوِیفِ»؛ «دنیا را رها کن که حبّ دنیا چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن‌ها را به زیر می‌آورد. در باقیمانده عمرت، گذشته را جبران کن و نگو فردا و پس فردا؛ زیرا کسانی که پیش از شما بودند به خاطر تکیه بر آرزوها و امروز و فردا کردن هلاک شدند.»

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هیچ بنده ای نیست که صد مرتبه بگوید: «لا إله إلّا اللّه»، مگر آن که خداوند عز و جل در روز رستاخیز، او

را با چهره ای چونان ماه شب چهارده بر می‌انگیزد. در آن روز، برای هیچ کس عملی برتر از عمل او بالا برده نخواهد شد، بجز برای کسی که همانند سخن او یا بیشتر گفته باشد.

در آسمان‌ها بدنبال یافتن بهشت نباش چون باید نگاهی به درونت بیفکنی، بهشت آن‌جاست.

کامل الزیارات به نقل از یونس، از امام رضا علیه السلام: حسین علیه السلام، نزد خدا، گرامی‌تر از کعبه است، و در وقت هر نماز، هفتاد هزار فرشته بر او فرود می‌آیند، پریشان و غبارآلوده، و هماره این فرشتگان، جدیدند و هیچ یك، دوباره نمی‌آید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند، دریایی از نور دارد که پیرامون آن، فرشتگانی از نور بر فراز کوهی از نور هستند و در دست‌های‌شان، نیزه‌هایی از نور است که پیرامون آن دریا، به تسبیح گویی مشغول‌اند

در بیان حدیث معراج: بر فرشتگانی از فرشتگان خدای عز و جل گذشتیم که خداوند، آنان را چنان که خواسته بود، آفریده و چهره‌هایشان را آن سان که خواسته بود، قرار داده بود. هیچ لایه ای [و عضوی]از پیکرهای آنان نبود، مگر آن که خدای را تسبیح می‌گفت و از هر سو با صداهای گوناگون، او را می‌ستود. صداهایشان به ستایش گویی و گریه از ترس خدا، بلند بود.

امام علی علیه السلام فرمود: «هر گاه بنده صالحی بمیرد، آن‌جاهایی از زمین که در آن‌ها نماز می‌خوانده و آن‌جای از آسمان و زمین که کردارش از آن [به درگاه خدا] بالا می‌رفته است، بر او می‌گریند». ایشان سپس خواند: «پس آسمان و زمین بر ایشان نگریستند و از مهلت داده شدگان نبودند».

در همان آسمان اول، فرشته ای را دیدم که پیکر شگفتی داشت. نیمی از بدن او از آتش و نیمه دیگرش از یخ آفریده شده بود. شگفت‌تر آن بود که نه گرمای آتش، یخ او را آب می‌کرد و نه سرمای یخ، آتشش را خاموش می‌کرد. او با صدایی آرام می‌گفت: می‌ستایم آن‌کسی را که کفایت فرمود تا حرارت این آتش، یخ را ذوب و سردی این یخ، آتش را خاموش نکند. پروردگارا! ای کسی که این چنین بین آب و آتش سازش داده ای! میان قلب‌های بندگانت نیز سازش و محبت قرار ده.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در حدیث معراج: در جهان بَرین، دریاها و نورها و پرده‌ها و دیگر چیزهایی را دیدم که اگر آن‌ها نبودند، هر آینه، همه آن‌چه در زیر عرش است، از نور عرش می‌سوختند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: شبی که به معراج بُرده شدم، در بهشت، نهری دیدم که از شیر، سفیدتر و از شَهْد، شیرین‌تر و از تیر، راست‌تر بود و در کنار آن، آب دستانی به شمارِ ستارگان وجود داشت و

بر ساحلش، گنبدهایی از یاقوت سرخ و دُرّ سفید بود. سعد السعود نقلاً عن الزبور: امام صادق علیه السلام: در بهشت، نهری است که در دو کرانه آن، حور العین روییده‌اند و هر گاه مؤمن بر یکی از آن‌ها بگذرد و پسندش افتد، او را بر می‌کند و خداوند عز و جلبه جایش یکی دیگر می‌رویاند..

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: کوثر، نهری است در بهشت که دو کرانه آن از طلاست و بسترش دُر و یاقوت، و خاکش خوش بوتر از مُشك، و آبش شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف است..

خداوند می‌فرماید: «به عزّت و جلالم و به عظمت و بلندای مقامم بر فراز عرشم سوگند، بنده مؤمنِ خود را از دنیا و مشغولیات آن و نزدیك شدن به آن دور می‌کنم، چنان که شبان دلسوز، اشترانش را از آغل‌های خطرناك و جایگاه‌های مرگبار، دور می‌گرداند»..

امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا بر لاشه بزغاله گوش بریده ای که در خرابه ای افتاده بود، گذشت. به یارانش فرمود: «این، به چند می‌ارزد؟».

گفتند: شاید اگر زنده بود، به درهمی هم نمی‌ارزید!

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، دنیا در نزد خداوند، بی‌ارزش‌تر از این بزغاله در نزد صاحب آن است».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «در بهشت، ستونی از طلاست و بر روی آن، شهرهایی از زبرجد بنا شده است که برای اهل بهشت، چنان می‌درخشند که ستاره تابناك در وسط آسمان می‌درخشد».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «شبی که به آسمان (معراج) برده شدم، وارد بهشت گردیدم. در آن‌جا کاخی از یاقوت سرخ دیدم که از فرط روشنایی و نورانیتش، درون آن از بیرونش دیده می‌شد و در آن، دو سراپرده از دُر و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این کاخ برای کیست؟

«خداوند یکصد رحمت دارد، یکی از آن‌ها را بین جنّ و انس و حیوانات تقسیم نموده، و آنان با این یک رحمت، به یک‌دیگر ترحّم می‌کنند، و فرزندان خود را دوست می‌دارند، و نود و نه رحمت دیگر را برای قیامت ذخیره نموده، تا [با اضافه نمودن آن یک رحمت] به بندگان خود ترحّم نماید.»

مرحوم صدوق در فقه الرّضاعلیه السلام روایت نموده که: «هر کس بیست و یک مرتبه سوره قل هو اللّه أحد را بخواند، خداوند قصری در بهشت برای او بنا خواهد نمود، و کسی که چهل مرتبه آن را بخواند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد.»

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

«کسی که درباره آن‌چه [از اسرار و حقایق دین] نمی‌داند، تسلیم ما باشد، و اطمینان داشته باشد که ما اهل حقّ و دانش هستیم، و او را جز به راه راست و صراط حقّ دعوت نمی‌کنیم، خداوند قصرهایی در بهشت به او می‌دهد که ارزش و مقدار آن‌ها را جز خدا نمی‌داند...»

مرحوم صدوق در فقه الرّضاعلیه السلام روایت نموده که: «هر کس بیست و یک مرتبه سوره قل هو اللّه أحد را بخواند، خداوند قصری در بهشت برای او بنا خواهد نمود، و کسی که چهل مرتبه آن را بخواند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد.»

مردی از یهود، از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرد: «پاداش کسی که برای جنابت از حلال غسل کند، چیست؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«خداوند به هر قطره از آب غسل او، قصری در بهشت به او می‌دهد، و این سرّی است بین خدا و بندگان او نسبت به جنابت از حلال.»

- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«[در شب معراج] داخل بهشت شدم و قصری را دیدم که از یاقوت سرخ بود، پس به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل، این قصر از کیست؟ جبرئیل

گفت: لمن أطاب الکلام، و ادام الصّیام، و أطعم الطّعام، و تهجّد باللّیل و النّاس نیام... ، یعنی: این قصر برای کسی است که سخن خود را پاکیزه کند، و همواره روزه بگیرد، و مردم را اطعام نماید، و در سحرها به عبادت و تهجّد برخیزد.»

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود:

«... طوبی للمتحابّین فی اللّه، إنّ اللّه تبارک و تعالی خلق فی الجنّة عموداً من یاقوتةٍ حمراء علیه سبعون ألف قصر فی کلّ قصر سبعون ألف غرفة خلقها اللّه عزّوجلّ للمتحابّین و المتزاورین...»

یعنی: «خوشا به حال کسانی که با برادران دینی خود برای خدا دوستی می‌کنند، همانا خدای تبارک و تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ آفریده که بر روی آن هفتاد هزار قصر وجود دارد و در هر قصری هفتاد

هزار غرفه است و خداوند آن را برای کسانی آفریده که برای خدا به زیارت برادران خود می‌روند، و برای خدا با آنان دوستی می‌کنند.»

از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند: از مردم چه کسی در دنیا بلای بیشتری می‌کشد؟ حضرت فرمود: پیامبران و سپس هر کس به آن‌ها نزدیک‌تر باشد و مؤمن به‌اندازه ایمانش و نیکی اعمالش آزمایش می‌شود. پس هر کس ایمانش راستین و کردارش نیک باشد، بلا و

گرفتاری‌اش سخت خواهد بود و هر کس ایمانش پایین و کردارش ضعیف باشد، گرفتاری‌اش اندک خواهد بود.

در صُحُف ابراهیم علیه السلام نوشته شده است: «ای دنیا! تو در نزد نیکان، چه بی‌ارزشی که خود را برای آنان می‌آرایی و طنّازی می‌کنی. من نفرت و بیزاری از تو را در دل‌های آنان افکنده ام، و مخلوقی ناچیزتر از تو در نزد خودم نیافریده‌ام. همه چیز تو، حقیر است، و به نابودی می‌انجامی. همان روز که تو را آفریدم، حکم کردم که نه تو برای کسی بپایی و نه کسی برای تو بپاید، هرچند دارنده تو، نسبت به تو، بخل و زُفتی ورزد.

امام علی علیه السلام: از این دنیای مکّار فریبکار، بر حذر باشید... که دنیا در نزد خداوند هیچ قدر و وزنی ندارد، و تا آن‌جا که به ما خبر رسیده است، خداوند هیچ مخلوقی نیافریده است که در نزد او منفورتر از دنیا باشد، و از زمانی که دنیا را آفرید، به آن نگاه نکرد. کلیدها و خزانه‌های دنیا به پیامبرمان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله پیشنهاد شد، بی‌آن که از بهره آخرتش چیزی کم شود؛ امّا او از پذیرفتن آن سر باز زد؛ زیرا می‌دانست که خداوند چه چیز را ناخوش می‌دارد، او هم آن را ناخوش داشت، و چه چیز را کوچك می‌شمارد، او هم کوچک می‌شمارد

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: ناز و نعمت دنیا در نزد خداوند، کمتر و کوچك‌تر از فضله یك پشه ریز است. اگر دنیا در نظر خداوند به‌اندازه

بال مگسی ارزش داشت، نه مسلمانی به آن می‌رسید و نه کافری از آن بهره ای می‌یافت.

روز قیامت، دنیا را در هیئت پیرزنی چشم آبی و سپید موی با نیش‌هایی بیرون زده و قیافه ای زشت و بدریخت می‌آورند و آن را بر خلایق نزدیك می‌کنند. سپس [خداوند [می گوید: «این را می‌شناسید؟».

خلایق می‌گویند: پناه به خدا از این که او را بشناسیم!

می گوید: «این، همان دنیاست که با آن به یکدیگر فخر می‌فروختید و به خاطر آن، از یکدیگر پیوند خویشاوندی می‌بُریدید و برای آن، با یکدیگر حسادت می‌ورزیدید و کینه توزی می‌کردید و فریب خوردید».

سپس او را به دوزخ پرتاب می‌کنند و دنیا می‌گوید: پروردگارا! پیروانم و دنباله روانم [چه می‌شوند]؟

خداوند می‌فرماید: «پیروان و دنباله روانش را نیز به او ملحق کنید».

امام زین العابدین علیه السلام: به خدا سوگند، دنیا و آخرت، درست مانند دو کفّه ترازویند که هرکدام سنگین‌تر شود، دیگری سبُك‌تر می‌شود. الحسین علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دنیا برای برادرم عیسی بن مریم علیهماالسلام به صورت زنی مجسّم شد. عیسی علیه السلام به او گفت: «آیا تو شوهر داری؟».

دنیا گفت: آری؛ شوهرهای بسیار.

عیسی علیه السلام گفت: «آن‌ها زنده‌اند؟». گفت: نه. همه آن‌ها را کشته ام».

الكلينى بإسناده عن محمّد بن عبدة النيسابپيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله در پاسخ به اين پرسش كه: چرا دنيا را دنيا، گفته‌اند؟: دنيا، پست و نزديك [به ما] و پيش از آخرت آفريده شده است. اگر دنيا هم زمان با آخرت آفريده شده بود، اهل آن فانى نمى‌شدند، چنان كه اهل آخرت فنا نمى‌پذيرند.

امام على عليه السلام در وصف دنيا: سرايى است كه به رنج و بلااندر است و به بى‌وفايى و عهدشكنى شُهره. حالاتش نمى‌پايد و ساكنانش را ايمنى نيست. احوالش ديگرگون است و هر دَم به رنگى در مى‌آيد. زندگى در آن، نكوهيده است و آسودگى در آن، ناياب؛ بلكه مردم آن در دنيا هدف‌هايى نشانه رفته‌اند، و دنيا، تيرهايش را به سوى آن‌ها پرتاب مى‌كند، و با خدنگ‌هاى مرگ، نابودشان مى‌گردانَد..

زين العابدين عليه السلام: بدانيد كه خداوند زرق و برق زودگذر دنيا را براى هيچ يك از دوستانش نخواسته است و آنان را به دنيا و به زيور گذراى آن و زيبايى ظاهرى آن، ترغيب نكرده است؛ بلكه دنيا را آفريد و اهل آن را خلق كرد تا آنان را در دنيا بيازمايد كه كدامينشان براى آخرتش بهتر عمل مى‌كنند. به خدا سوگند كه او در اين باره، براى شما مثال‌ها آورده و براى مردمى كه خِرد ورزند دلايل

گوناگون آورده است؛ و نيرويى نيست، مگر به واسطه خداوند..

قال الإمام علیه السلام حین سئل عن أحادیث البدعامام علی علیه السلام: اوقات دنیا، اگرچه بلند باشد، کوتاه است و بهره مندی از آن‌ها، هرچند بسیار باشد،اندك است.

روایت شده است که سلیمان بن داوود علیهماالسلام با گروه همراه خود می‌رفت، در حالی که پرندگان بر او سایه افکنده بودند و جنّیان و آدمیان، از راست و چپ او حرکت می‌کردند. بر عابدی از عابدان بنی اسرائیل گذشت. عابد گفت: ای پور داوود! به خدا سوگند که خداوند، سلطنت با عظمتی به تو عطا کرده است.

سلیمان علیه السلام که سخن او را شنید، گفت: «یك ذکر سبحان اللّه در کارنامه مؤمن، بهتر از آن چیزی است که به پورِ داوود داده شده است؛ زیرا آن‌چه به پور داوود داده شده، می‌رود و ذکر تسبیح می‌مانَد».

قال: امام صادق علیه السلام: نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال، عمر کرد. هشتصد و پنجاه سالِ آن را پیش از آن که برانگیخته شود، نهصد و پنجاه سال را به دعوت قومش پرداخت و پانصد سال پس از آن که از کشتی فرود آمد و آب، فروکش کرد و شهرها را ساخت و فرزندانش را در آبادی‌ها اسکان داد.

سپس، مَلَك الموت، نزد او که در گوشه آفتاب نشسته بود، آمد و گفت: سلام بر تو!

نوح علیه السلام جواب سلامش را داد و گفت: «برای چه آمده ای، ای ملك الموت؟».

گفت: آمده‌ام که جان تو را بگیرم.

نوح علیه السلام گفت: «اجازه بده که از آفتاب به سایه بروم».

ملك الموت گفت: باشد.

نوح علیه السلام به سایه رفت و سپس گفت: ای ملك الموت! این همه عمری که در دنیا سپری کردم، همانند این رفتنم از آفتاب به سایه بود. حالا مأموریتت را اجرا کن».

ملك الموت نیز جان نوح علیه السلام را گرفت.

امام علی علیه السلام: من، شما را از دنیا برحذر می‌دارم؛ زیرا که دنیا شیرین و خرّم است و تمایلات نفسانی آن را در میان گرفته است؛ با لذّت‌های زودگذرش دل می‌بَرَد و با [متاع]اندكِ خود، جلوه گری می‌کند؛ به آرزوها آراسته است و با زیور فریب، خود را می‌آراید؛ ناز و نعمتش پایدار نیست و از مصائب آن، ایمنی نیست؛ گول زننده است و آسیب رسان؛ دگرگون شونده است و زوال پذیر؛ پایان پذیر است و نابود شونده؛ آدمخوار است و مرگبار.

امام باقر علیه السلام: خداوند، خوبی را بر اهل دنیا سنگین ساخت، هم‌چنان که روز قیامت در ترازوهایشان سنگین است، و خداوند بدی را بر اهل دنیا سبك ساخت، هم‌چنان که روز قیامت در ترازوهایشان سبك است.

كتاب من لايحضره الفقيه: از امام صادق علیه السلام درباره زاهدِ در دنیا سؤال شد. فرمود: «زاهد، کسی است که حلال دنیا را از بیم حسابش ترك می‌کند و حرام آن را از ترس کیفرش».

امام علی علیه السلام: ای مردم! زهد، کوتاه کردن آرزو، گزاردن شکر نعمت‌ها، و خویشتنداری از حرام‌هاست. اگر از عهده این هر سه بر نیامدید، [لااقلّ بکوشید که [در برابر حرام، صبر خویشتن را از دست ندهید و سپاس گزاری از نعمت‌ها را فراموش نکنید.

خدای متعال هر گاه خیر بنده ای را بخواهد، میان او و آن‌چه ناخوش می‌دارد، حائل می‌شود و او را به طاعت خودش موفّق می‌دارد؛ و خدا هر گاه برای بنده ای بدی اراده کند، او را فریفته دنیا می‌گرداند و آخرت را از یادش می‌برد و آرزویش را دراز می‌سازد و او را از آن‌چه صلاح او در آن است، باز می‌دارد.

امام علی علیه السلام: مبادا چسبیدن دنیاپرستان به دنیا و حرص و آزمندی شان به آن، تو را بفریبد؛ چرا که خداوند تو را از حال دنیا آگاه ساخته، و دنیا، خود نیز از حقیقت خویش، پرده برداشته و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است.

همانا دنیاپرستان، [چونان] سگان پارس کننده و ددان درنده‌اند که بر یکدیگر خُرناس می‌کشند. نیرومندشان ناتوانشان را می‌خورد و بزرگ ترهایشان کوچك ترهایشان را مغلوب می‌کنند، [یا چونان [اُشترانی (/ چارپایانی) هستند، برخی پای بسته و برخی دیگر رها شده [در بیابان

[که خِرَدهایشان را از دست داده‌اند و راه بیابان خشك در پیش گرفته‌اند، [یا چونان] رمه‌هایی آفت زده که به صحرایی شنزار رو کنند، نه چوپانی دارند که آن‌ها را سر و سامان دهد و نه چراننده ای که به چراگاهشان بَرد.

دنیا آنان (دنیاپرستان) را به راه کوری (بیراهه) کشانده و دیدگانشان را از مناره هدایت فرو پوشانده است. از این رو، در حیرانی‌های دنیا سرگردان‌اند و در ناز و نعمت‌های آن غرقه گشته‌اند و آن را به پروردگاری گرفته‌اند. دنیا آن‌ها را به بازی گرفته است و آنان نیز با دنیا بازی می‌کنند و فراسوی دنیا (آخرت) را از یاد برده‌اند. مشتاب، که به زودی، تاریکی برطرف می‌شود، گویا مسافران به منزل رسیده‌اند و آنان که می‌شتابند، به زودی [به کاروانیان]می‌پیوندند.

البخاری ومسلم وأبو داود وابن ماجه امام علی علیه السلام: مردم، امری از امور دین خود را به خاطر آباد کردن دنیایشان فرو نمی‌گذارند، مگر آن که خداوند، زیانبارتر از آن را برایشان می‌گشاید. عن أهل البیت علیهم السلام: امام علی علیه السلام: آخرت را به دنیا مفروشید و بقا (آخرت) را با فنا (دنیا) عوض نکنید. وروی الترمذی ومسلم والموطّأوابن ماجه عن أبی هریرامام علی علیه السلام: ای مردم! شما اگر دنیا را بر آخرت برگزینید، در [قبولِ [کالای پَست و بی‌ارزش آن، به آن، زود پاسخ داده اید و مَرکب آرزوهایتان را تا دورترین مقصد تازانده اید، و آن، شما را به آبشخورهایی می‌برد که فرجامش پشیمانی است و طعم دگرگونی حالات و کیفرهایی را که به امّت‌های پیشین و نسل‌های گذشته چشانید، به شما نیز می‌چشاند. عن أهل البیت علیهم السلام: امام علی علیه السلام: آخرت، عوض ندارد و دنیا، بهای جان [آدمی] نیست..

امام زین العابدین علیه السلام درباره آیه «سپس نزدیک شد و آویخت. پس به قدر دو سر کمان یا نزدیکتر بود» فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به پرده‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید. سپس در آویخت و از پایین پای خود به ملکوت زمین نگریست تا آن‌جا که گمان کرد نزدیکی‌اش به زمین به‌اندازه دو سر کمان است یا کمتر.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که خداوند، محبّت اهل بیت مرا روزی‌اش کند، بی‌گمان به خیر دنیا و آخرت رسیده است و در این که او اهل بهشت است، هیچ کس نباید شك كند؛ زیرا دوست داشتن اهل بیت من، بیست نتیجه به بار می‌آورد: ده تا در دنیا و ده تا در آخرت. امّا نتایج آن در دنیا عبارت‌اند از: زهد، شوق به عمل، پارسایی در دین، رغبت به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در شب زنده داری، چشم بر کندن از آن‌چه مردم دارند، حفظ اوامر و نواهی خداوند عز و جل، نهم: دشمن داشتن دنیا و دهم: سخاوت (بخشندگی). و امّا نتایج آن در آخرت: نامه اعمالی برایش گشوده نمی‌شود، میزانی برایش برپا نمی‌شود، نامه اعمالش به دست راست او داده می‌شود، براتِ آزادی از آتش دوزخ برایش نوشته می‌شود، روسفید می‌شود، از جامه‌های بهشت بر قامت او پوشیده می‌شود، شفاعت او درباره صد نفر از خانواده‌اش پذیرفته می‌گردد، خداوند عز و جل به او با مِهر و رحمت می‌نگرد، از تاج‌های بهشت بر سرش می‌نهند، و دهم این که بدون حسابرسی به بهشت می‌رود. پس خوشا به حال دوستداران اهل بیت من!

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند: هر کس که سوره انفطار را در نمازهای واجب یا مستحب خود قرائت نماید خداوند حاجت‌ها و خواسته‌هایش را روا می‌داردو بین او و خداوند حجابی نخواهد بود و همواره خداوند با نظر عنایت به او می‌نگرد تا از حسابرسی مردم فارغ گردد.

- در کافی (ج - ص): بسندش از امام ششم علیه السّلام که خدا پرده ای از تاریکی در پهلوی مشرق آفریده و بدان فرشته ای گماشته، چون خورشید فرو شود آن فرشته تا دو کف خود از آن تاریکی برگیرد و بمغرب آید و بدنبال شفق باشد، و خرده خرده از میان دو کفش برآید و بگذرد تا هنگامی که شفق فرو شود و تاریکی پهن گردد، سپس بمشرق بازگردد و چون خورشید برآید با پر خود تاریکی را بمغرب راند تا آن را هنگام برآمدن خورشید بمغرب رساند.

رفتم نزد او و از او پرسیدم، گفت خبر عجیبی بتو بدهم، عربهای بیابان رفته بودند سماروغ بچینند، مخلوقی در بیابان افتاده بود، نزد منش آوردند، و من آن را نزد خلیفه بردم چون آن را دید، گفت: از من دورش کن و جعفر را بخوان، او را خواندم.

منصور باو گفت: یا أبا عبد اللّٰه بمن بگو در هواء چیست؟ فرمود: در هوا موجی است خوددار، گفت: در آن ساکنی هست؟ فرمود: آری، گفت: سکانش چه باشند؟ فرمود: خلقی که بدنشان چون ماهی است، و

سرشان چون پرنده، و مانند خروس یال دارند و نغنغ (سوراخهای برآمده در گردن) و بالهای بسیار سفید چون پرنده‌ها بمانند نقره زلال شده.

از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: هیچ چشمی نیست که اشك در آن حلقه زند جز اینکه خداوند تمام آن بدن را بر آتش حرام سازد. و قطره اشکی نیست که بر گونه صاحبش بچکد و در عین حال آن‌چهره را روز قیامت گرد خواری و پریشانی فرا گیرد. و هر کاری از کارها خیر وزن و یا اجری دارد جز اشکی که از ترس خدا سرازیر شود، که همانا خداوند به قطره ای از آن دریاهائی از آتش را در روز قیامت خاموش کند. و بسا در میان امّتی یك نفر از ترس خدا می‌گرید و خداوند بسبب گریه آن یك مؤمن به تمام آن امّت رحم می‌نماید.

و از همان (ج ص در ضمن آن‌چه یزید بن سلام از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید این بود که چرا دنیا را دنیا نامیدند؟ فرمود چون دنیا پست است و جلوتر از آخرت آفریده شده، و اگر با آخرت آفریده شده بود اهلش فانی نمیشدند چنانچه اهل آخرت، گفت: بمن خبر ده چرا آخرت را آخرت نامیدند! فرمود: چون که بدنبال است و پس از این دنیا آید و سال‌هایش وصف شدنی نیست! و روزهایش شماره ندارد و سکّانش نمیرند (الخبر).

- و از همان در قول خدا «بلکه آن قرآنی است نیکو، در لوح محفوظ» فرمود: لوح محفوظ دو طرف دارد یکی بر [راست] عرش، و دیگری بر

پیشانی اسرافیل، و چون خدا سخن کند بوحی لوح، به پیشانی اسرافیل زند تا در لوح نگرد و آن‌چه وحی شده به جبرئیل وحی کند.

- و از همان (بسندش از عبد الرحیم قصیر گوید از امام ششم علیه السّلام پرسیدم از «ن و القلم» فرمود: راستی خدا قلم را از درختی در بهشت آفرید بنام:

خلد، سپس به نهری از بهشت فرمود: مداد شو، و آن نهر بسته شد، و از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود، سپس بقلم فرمود: بنویس، گفت پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آن‌چه بوده و آن‌چه خواهد بود تا روز قیامت، و قلم در برگی سفیدتر از نقره و پاکتر از یاقوت نوشت، سپس خدا آن را لوله کرد و در رکن عرش نهاد سپس دانه‌های قلم را مهر کرد، و پس از آن سخن نگفت و نگوید هرگز و همانست کتاب مکنونی که همه نسخه‌ها از آنست.

- در معانی الاخبار بسندش از سفیان ثوری گفت تفسیر (ن) را از جعفر بن محمّد علیه السّلام پرسیدم پاسخ داد نهریست در بهشت، خدا عز و جل فرمود: بسته شو، بسته شد و مداد شد، سپس خدا عز و جل بمداد فرمود: بنویس، و قلم در لوح محفوظ نگاشت آن‌چه بود و آن‌چه خواهد بود تا روز قیامت، مداد از نور بود، و قلم از نور، و لوح لوح نور. سفیان گوید: گفتم: یا ابن رسول اللّه برایم امر لوح و قلم و مداد را بهتر بیان کن و بمن بیاموز از آن‌چه خدا بتو آموخته.

- عیاشی از محمّد بن مروان از امام صادق علیه السّلام از پدرش در تفسیر قول خدا تعالی «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یسْطُرُونَ» فرمود: «ن» نهریست در بهشت سفیدتر از شیر فرمود: خدا قلم را فرمان داد تا جاری شد بهر آن‌چه بود و باشد، و آن برابر خدا گذاشته است، بر آن هر چه خواهد افزاید و هر چه خواهد بکاهد و هر چه خدا خواهد که باشد و هر چه خواهد که نباشد.

چون خدا خلق را آفرید بآدمیزاده‌ها گفت: آیا من پروردگار شماها نیستم؟ گفتند چرا، و اعتراف کردند، و خدا نهری شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد، و بقلم فرمود از آن نهر مداد برگرفت، و اعتراف آن‌ها را با هر چه بود شدنی است تا روز قیامت نوشت سپس آن نوشته را لقمه ای ساخت در درون این سنگ حجر الأسود، و این دست کشیدن که می‌بینی همانا بیعتی است بر آن اعتراف که از نخست داشته‌اند.

(در منثور ج ص از انس گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: راستی برابر خدا رحمان تبارك و تعالی لوحی است که در آن سیصد و پانزده شریعت و آئین است، رحمان می‌فرماید که بعزت و جلالم سوگند، نیاید هیچ بنده ای از بنده‌ها نزد من که مرا یگانه داند و شریکی با من نگیرد و دارای یکی از شما آئینهای من باشد جز آن‌که او را ببهشت درآورم.

(در منثور ج ص و از انس، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: براستی برای خدا لوحی است از زبرجد سبز که آن را زیر عرش نهاده، و در آن نوشته: راستی منم خدا، نیست شایسته پرستشی جز من آفریدم سیصد و ده و چند خلق، هر که آید با شهادت باینکه نیست شایسته پرستشی جز خدا، ببهشت برده شود.

معانی الاخبار و در المنثور: ابی ذر از پیغمبر صلی اللّه علیه و اله نقل کرده که فرمود: «ای اباذر، هفت آسمان در برابر کرسی نیستند جز حلقه ای افتاده در زمین بیابان پهناور، و فضل و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی بیابان پهناور بر آن حلقه است.

خداوند عزوجل حامل عرش و آسمان‌ها و زمین است و آن‌چه در آن‌ها است و میان آن‌ها است و این است قول خدای عزوجل «إِنَّ اللَّهَ یمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلیماً غَفُوراً» {همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند، و اگر بیفتند بعد از او هیچ‌کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد، اوست بردبار آمرزنده}.

{و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند} چگونه این امر ممکن است با این قول شما که گفتی خداوند عرش و آسمان‌ها و زمین را برمی دارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی خداوند تبارک و تعالی عرش را از چهار نور آفریده: نور سرخ که

سرخی رنگ سرخ از آن است، و نور سبز که سبزی رنگ سبز از آن است، و نور زرد که زردی رنگ زرد از آن است، و نور سفید که سفیدی رنگ سفید از آن است و آن است دانشی که خدا به حاملان داده، و آن نور از نور عظمت اوست که به عظمت و نورش دل‌های مؤمنان را بینا کرده و نادانان به عظمت و نورش او را دشمن می‌دارند.

درّ المنثور: از وهب آمده که گفت: خداوند تعالی عرش و کرسی را از نورش آفرید و عرش به کرسی چسبیده، و فرشته‌ها درون کرسی‌اند، و پیرامون عرش چهار نهر است: نهری از نور که می‌درخشد، نهری از آتش که زبانه می‌کشد، و نهری از برف سفید که دیده‌ها را خیره می‌کند، و نهری از آب، و فرشته‌ها در این نهرها ایستاده‌اند، و خدا را تسبیح می‌گویند، عرش به شماره زبان همه خلق زبان دارد، و با همه آن‌ها خدا را تسبیح و ذکر می‌گوید.

علل الشرایع و عیون اخبار الرضا: مردی شامی از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید: جزر و مدّ چیست؟ فرمود: فرشته ای به نام رومان به دریاها گماشته شده است و چون دو گام در دریا قرار می‌دهد، آب بالا می‌آید و مدّ تولید می‌شود و چون پاهای خود را از آب بیرون می‌آورد، جزر به وجود می‌آید.

علل و عیون و خصال: در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: آسمان‌ها از چه آفریده شدند؟ فرمود: از بخار آب، پرسید

آسمان دنیا از چیست؟ فرمود، از موجی خوددار، پرسید پهنا و درازای ستارگان چند است؟ فرمود: فرسخ در فرسخ، و از رنگ هفت آسمان و نامشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و از آب و دود است، و نام آسمان دوم «قیدوم» است و به رنگ مس، و نام آسمان سوّم «ماروم» به رنگ مس زرد، نام چهارم «ارفلون» به رنگ نقره، و نام پنجم «هیعون» و به رنگ طلا است و نام ششم «عروس» و از یک دانه یاقوت سبز است و نام هفتم «عجماء» و یک در سپید است (الخبر).

تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: چون به آسمانم بردند در آسمان هفتم دریاها دیدم که از نور می‌درخشید تا آن‌جا که نزدیک بود درخشش آن‌ها دیده‌ها را برباید، و در آن، دریاها از ظلمت بود و دریاها از برف که می‌لرزیدند (الخبر).

تفسیر علی بن ابراهیم: به سندش تا أمیر المؤمنین علیه السّلام آورده که فرمود: این ستاره‌ها که در آسمانند شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمینند و هر کدام با ستونی از نور وابسته‌اند که درازیش در آسمان، مسافت سال است.

منتخب البصائر: به سندش از عبد اللَّه دهقان آورده که از امام رضا علیه السّلام پرسیدم، می‌فرمود: راستی برای خدا در پشت این آسمان یک دانه زبرجد سبز است که آسمان از آن سبز شده است، گفتم نطاق

چیست؟ گفت: حجاب، برای خدای عزّوجلّ در پس آن هزار عالم است، پرشماره‌تر از جن و انس و همه فلان و فلان را لعن می‌کنند.

النجوم: امام حسن علیه السّلام، به این بیان ستارگان را وصف کرده: سپس روان کرد در آسمان چراغ‌هایی را که پرتو افکنند، و به وسیله آن‌ها نگهبانیش کرد و شهاب‌هایش را از ستارگان درخشان پرتو افکننده‌اش چرخانید، که اگر پرتوشان نبود، بنده‌ها در تاریکی شب تار در امواج تاریک و درهم آن دیدی نداشتند، و آن‌ها را رهبر مردم در سفرهاشان و در رفتن و آمدن به هر دیار کرد.

کافی: امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: راستی خدا عزّ ذکره چون بخواهد دولت قومی را نیست کند چرخ را می‌فرماید تا تند بچرخد و آن دولت به‌اندازه ای شود که او بخواهد.

کتاب مثنی بن ولید حناط: از أبی بصیر آورده که از امام ششم علیه السّلام از هفت آسمان پرسید، فرمود: هیچ آسمانی نیست جز این‌که خلقی دارد و میان آن و آسمان دیگر هم آفریده‌ها است تا به آسمان هفتم می‌رسد، گفتم: زمین ها؟ فرمود: هفت تا است و در پنج تا از آن آفریده‌های خدا است و در دو تا جز هوا نیست.

درّ المنثور: به نقل از هفت کتاب عامّه، از ابن مسعود نقل کرده که گفت: میان آسمان و زمین پانصد سال راه است، و میان دو آسمان سال، کلفتی هر آسمان و زمین هم سال و میان آسمان هفتم تا کرسی سال و میان کرسی تا آب سال و عرش بر روی آب است.

فرمود: آسمان دنیا از یک دانه زمرد سبز است به نام «رفیعا» و دوم از نقره سپید است به نام «اذقلون» و سوّم از یک دانه یاقوت سرخ به نام «قیدوم»، چهارم از یک درّ سفید به نام «ماعونا» پنجم از طلای سرخ به نام «دیقا» ششم از یاقوت زرد به نام «دفنا» هفتم از نور به نام «عربیا».

اختصاص: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که چون مرا به آسمان چهارم بردند، نگاه کردم به گنبدی از لؤلؤ که چهار پایه و چهار در داشت و چون دیبای سبز بود. گفتم: ای جبرئیل! این گنبد چیست که در آسمان چهارم بهتر از آن ندیدم؟ فرمود: دوستم محمّد! این صورت شهری است که به آن قم گویند که مردمی با ایمان در آن گرد آیند، منتظر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و شفاعت او در قیامت و روز حساب، که دچاراندوه و گرفتاری و بدی‌ها باشند. راوی گوید: از امام دهم پرسیدم: تا کی در انتظار فرج باشند؟ فرمود: تا آن‌گاه که آب روی زمین پدیدار گردد.

خصال: مفضل می‌گوید: که از امام ششم علیه السّلام از آتش پرسیدم، فرمود: آتشی است که می‌خورد و می‌نوشد، آتشی که می‌خورد و ننوشد، و آتشی که بنوشد و نخورد، و آتشی که نخورد و ننوشد، آتشی که بخورد و بنوشد از آنِ آدمیزاده و همه جانوران است، و آن‌که بخورد و ننوشد، آتش هیزم است و آن‌که بنوشد و نخورد، آتش درخت است، و آن‌که نخورد و ننوشد، آتش درون سنگ چخماق است و آتش جانوران شب افروز.

کافی: امام ششم علیه السّلام فرمودند: که خدا پرده ای از تاریکی در پهلوی مشرق آفریده و بدان فرشته ای گماشته، چون خورشید فرو شود آن فرشته تا دو کف خود از آن تاریکی برگیرد و به مغرب آید و به دنبال شفق باشد، و خرده خرده از میان دو کفش برآید و بگذرد تا هنگامی که شفق فرو شود و تاریکی پهن گردد، سپس به مشرق بازگردد و چون خورشید برآید با پر خود تاریکی را به مغرب راند تا آن را هنگام برآمدن خورشید به مغرب رساند.

دلائل طبری: امام ششم علیه السّلام چون از نزد منصور بیرون آمد و به حیره منزل کرد در این میان‌که آن حضرت در حیره بود، ربیع نزد او آمد و گفت: امیر المؤمنین را اجابت کن، و به سوی او سوار شد که در بیابان صورت عجیبی یافته بود و از خلقت آن بی‌خبر بود و کسی که آن را یافته بود، گفته بود که: دیده با باران فرو افتاده و چون امام علیه السّلام نزد منصور رفت: گفت: یا ابا عبد اللّه به من بگو در هوا چیست؟ فرمود: دریائی خوددار، گفت: ساکنانی دارد؟ فرمود: آری، گفت: آن‌ها

چیستند؟ فرمود: تنشان چون ماهی و سرشان چون پرنده و یال و نغنغ خروس دارند و بال‌ها چون بال‌های پرنده سفیدتر از نقره.

درّ المنثور: از ابی ذر آمده است که فرمود: از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مورد کرسی سؤال شد، فرمود: ای اباذر هفت آسمان و هفت زمین همانا در برابر کرسی چون حلقه ای باشند که در زمین پهناور افتاده و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی آن بیابان بر آن حلقه است.

درّ المنثور: از ابن عباس و ابن مسعود آمده است که گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین درون کرسی‌اند و کرسی در پیشگاه عرش خدا است.

درّ المنثور: از ابن عباس آمده که گفته است: عرش را برای بلندیش عرش نامیدند.

درّ المنثور: از حماد آمده است که گفت: خدا عرش را از یک دانه زمرد سبز آفریده و چهار پایه از یاقوت سرخ و هزار زبان برای او آفریده، و در زمین هم هزار امّت آفریده، و هر امتی خدا را به یکی از زبان‌های عرش تسبیح می‌گویند.

از مجاهد آمده است که گفت: آسمان‌ها و زمین در عرش، همانا جای یک حلقه را در زمین بیابان پهناور گرفته‌اند.

درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: که حمله عرش امروزه چهار نفراند، و چون روز قیامت شود با چهار نفر دیگر کمک می‌شوند، یکی به صورت آدمی است و برای روزی آدمیان میانجی گری می‌کند، و یکی به صورت کرکس و میانجی روزی پرنده‌ها است، و یکی به صورت گاو نر و میانجی روزی بهائم است، و یکی به صورت شیر و میانجی روزی درنده‌ها است، و هنگامی که عرش را بردارند از عظمت خدا به زانو در می‌آیند و «لا حول و لا قوة إلّا باللّٰه» به آن‌ها تلقین می‌شود تا به روی پاهای خود برخیزند.

درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: هر کدام از حاملان عرش که آن را حمل می‌کنند، هر کدام از آن‌ها چهار روی و چهار بال دارند: دو بال بر روی، تا عرش را نبینند و غش کنند و دو بال که با آن‌ها بپرند، گام‌هایشان بر زمین است و عرش بر دوش آن‌ها است، هر کدام دارای روی گاو نر، و روی شیر و روی آدمی، و روی کرکس هستند، و سخنی ندارند جز این‌که می‌گویند: پاک است خدای نیرومند، بزرگیش آسمان‌ها و زمین را پر کرده است.

درّ المنثور: از میسره آمده است که گفت: فرشته‌های حامل عرش نمی‌توانند از پرتو شعاع نور، به سمت بالای خود نگاه کنند.

عرش دارای هشت پایه است و هر کدام را فرشته هائی که شماره شان را جز خدا نمی‌داند حمل می‌کنند، شبانه روز تسبیح می‌گویند و سستی

ندارند، اگر]هر کدام از آن ها[حس آن‌چه بالاتر از او است را دریابد، یک چشم به هم زدن تاب نمی‌آورد، میان او و احساس، پرده‌های جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم است، در ورای این مقام جایی برای گفتگو نیست، البته آن‌که طمع آن را دارد بیجا طمع کرده است.

توحید صدوق: امام ششم علیه السّلام فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، و حجاب یک هفتادم از نور پوشش (روایت).

معانی الاخبار: امام ششم علیه السّلام فرمود: هر که در هر روزی از شعبان بار بگوید: «استغفر اللَّه الّذی لا إله إلّا هو الرّحمن الرّحیم الحی القیوم و أتوب إلیه»، در افق مبین نوشته شود؛ گوید: گفتم: افق مبین چیست؟

فرمود، صحنه ای پهناور برابر عرش که در آن نهرهای دنبال هم است، و جام هائی به‌اندازه ستارگان در آن وجود دارد.

توحید صدوق: امام ششم علیه السّلام: در تفسیر قول خدای عزّوجلّ «وسع کرسیه السموات و الارض» {کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته} فرمود: آسمان‌ها و زمین و آن‌چه میان آن‌ها است در کرسی است، و عرش همان دانشی است که کسی توانایی‌اندازه آن را ندارد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: چون خدا عرش را آفرید هزار رکن برایش آفرید، و در هر رکنی هزار فرشته آفرید که هرگاه خدا به کوچکترین آن‌ها اذن فرماید تا هفت آسمان و هفت زمین را ببلعد، میان دو آرواره‌اش چون ریگی در بیابانی پهناور باشد، پس خدا به آن‌ها فرمود: ای بنده هایم عرشم را بردارید و بر آن همدست شدند و نتوانستند آن را بردارند و نه این‌که آن را بجنبانند، و خدا با هر کدام یکی دیگر آفرید، و نتوانستند او را از جا برکنند، و خدا با هر یک ده تا آفرید و نتوانستند آن را بجنبانند، و خدا به شماره هر یک، مانند همه آن‌ها را آفرید، و نتوانستند آن را بجنبانند، خداوند عزوجل به همه فرمود: آن را به من وانهید تا به نیروی خودم نگهش دارم.

خدا فرشته ای دارد به نام «خرقائیل» که هزار بال دارد که میان هر دو بالش پانصد سال راه است، به خاطرش رسید که آیا بالای عرش چیزی است؟ خدا بال‌هایش را دو برابر کرد و دارای هزار بال شد که میان هر دو بال پانصد سال راه بود، سپس خدا به او وحی کرد بپر! ای فرشته!، و او هزار سال پرید و بر سر یک ستون عرش نرسید، و خدا بال و نیرویش را دو چندان کرد و به او فرمان داد که بپرد، پس هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، و خدا به او وحی کرد: ای فرشته اگر تا دمیدن صور با بال‌هایت بپری به ساق عرشم نمی‌رسی، آن فرشته گفت: «سبحان ربی الاعلی» (منزّه باد پروردگار والاترم) و خدا فرو فرستاد «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: آن را ذکر سجده کنید.

صدوق رحمه اللّٰه علیه گفته: خدا پشت این پرده‌ها نیست، و از آن‌ها برتر است زیرا مکانی ندارد، پشت این پرده‌ها عظمت علیاء است از آفریده هائی که‌اندازه آن‌ها را جز خداوند تبارک و تعالی نمی‌داند.

توحید صدوق: به سندش از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است، و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، و آن، یک هفتادم از نور ستر است.

یا رسول اللّٰه، آیا خدا با چیزی از خلقش جز آسمان‌ها پنهان شده است؟ فرمود: آری میان او و فرشته‌های گرد عرش پرده از نور است، و پرده از ظلمت، پرده از آویزهای دیبا، پرده از آویزه‌های سندس، پرده از در سفید، پرده از در سرخ، پرده از در زرد، پرده از در سبز، پرده از روشنی، پرده از برف، پرده از آب، پرده از تگرگ، پرده از عظمتی که وصف نشدنی است.

درّ المنثور: از انس آمده است که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: جبرئیل گفت: میان من و پروردگار حجاب از نور و آتش است که اگر نزدیکترین آن‌ها را ببینم می‌سوزم.

از سدرة المنتهی بیرون شدم تا به یکی از حجب عزّت رسیدم، و آن‌گاه به حجاب دیگر و با براق هفتاد حجاب را درنوردیدم که میان هر دو حجابی پانصد سال راه بود- تا فرمود- و در علیین، دریاها، نورها و حجاب‌ها و جز آن دیدم که اگر آن‌ها نباشند هر آن‌چه از نور عرش، زیر عرش است، می‌سوزد؛ گفته: در ضمن حدیث است که جبرئیل علیه السّلام گفته: برای خدا در فرود عرش حجاب است که اگر به یکی از آن‌ها نزدیک شوم جلوه‌های وجه پروردگارمان ما را می‌سوزانند.

دوم: هر روز هفتاد مرتبه بخواند:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ الْحَی الْقَیومُ وَ أَتُوبُ إِلَیهِ.

گفت: بله. پرسیدم در کدام ماه؟ گفت: شعبان. ماهی که بین رجب و رمضان است و مردم از آن غافلند. ماهی که در آن اعمال بندگان بسوی پروردگار جهانیان بالا می‌رود. و دوست دارم در حالی عمل من بالا رود که روزه باشم.

و کسی که نوزده روز از شعبان را روزه بگیرد، هفتاد هزار کاخ از درّ و یاقوت در بهشتها به او می‌دهند.

و کسی که بیست روز از شعبان را روزه بگیرد، هفتاد هزار همسر از حور العین به او می‌دهند.

و کسی که بیست و یك روز از شعبان را روزه بگیرد، فرشتگان به او خیر مقدم، خوش آمد و مرحبا گفته و بالهای خود را به او می‌مالند.

و کسی که بیست و دو روز از شعبان را روزه گرفته، هفتاد هزار لباس (بهشتی) از «سندس» و «استبرق» به او می‌پوشانند.

و کسی که سی روز از شعبان را روزه بگیرد، جبرئیل از جلو عرش او را ندا می‌دهد: ای شخص! اعمال تازه‌ات را از نو شروع کن که گناهان گذشته و قبلیت آمرزیده شد. و خدای بزرگ و جلیل می‌فرمایند: اگر گناهان تو به تعداد ستارگان آسمان و قطره‌های باران و برگهای درختان و به تعداد شن، شبنم و روزهای دنیا باشد، مطمئن باش که آن را برای تو آمرزیدم.

قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام هبوط کرد به هند فرود آمد سپس حجرالاسود که یاقوت سرخی در اطراف عرش بود به سوی او پرتاب شد و هنگامی که آن را دید شناخت و بر روی آن فرو افتاد و آن را بوسید. سپس به سوی آن رفت و آن را با خود برداشت و به سوی مکه برد. گاهی که از حمل آن خسته می‌شد جبرئیل آن را به جای او حمل می‌کرد و هنگامی که جبرئیل علیه السلام به سمت او نمی‌آمد غمگین می‌شد و از حزن واندوه به جبرئیل شکایت می‌برد. جبرئیل به او گفت: هرگاه [در وجود خود] چیزی ازاندوه و حزن یافتی بگو: «لا حول و لا قوه الا بالله»

توضیح: جوهری می‌گوید: اکلیل مانند دستار است که با گوهر تزیین شده است و به تاج نیز اکلیل گویند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد، آدم علیه السلام شروع کرد به چسبانیدن برگ بهشتی [بر خود] و لباسی که در بهشت بر تنش بود از بین رفت. ورقی برگرفت و عورت خود را با آن پوشانید و هنگامی که فرود آمد بوی آن برگ در هند پیچید و به دنبال آن برگی که بوی بهشت در آن بود، در زمین نیز آن بو پیچید و از آن‌جا است که عطر در هند به وجود آمد، چرا که باد جنوب بر آن برگ وزیدن گرفت بوی آن را به مغرب برد. چون بوی آن برگ را در هوا حمل می‌کرد. هنگامی که در هند از وزیدن باز ایستاد درختان و گیاهان آن بوی خوش را به خود گرفتند. اولین حیوانی که از آن برگ خورد آهوی مشک دار بود و به همین جهت مشک در ناف آهو به وجود آمد چون بوی آن گیاه در جسم او و خون او پیچید و در نهایت در ناف او جمع شد.

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا

و گنهکاران، آتش (دوزخ) را می‌بینند. و یقین می‌کنند که در آن گرفتار می‌شوند. و هیچ گونه راه گریزی از آن نخواهند یافت.

گفته شده این انوار تمثیلی برای بیان قرب و بعد از نور الانوار است، نور سفید نزدیک‌تر است، و نور سبز دورتر، که گویا تیرگی دارد و سرخ میانه آن دو است و میان هر دو نور از این چهار، نورهای دیگر است،

چون رنگ صبح و شفق که اختلاف نورشان به سبب نزدیکی و دوری به خورشید است.

درّ المنثور: از میسره آمده است که گفت: پاهای حمله عرش در زمین پائینتر است و سرهایشان عرش را شکافته و سربزیرند و دیده خود را بالا نمیاندازند و بیش از فرشته‌های آسمان هفتم می‌ترسند، و اهل آسمان هفتم بیش از اهل آسمان زیرش می‌ترسند، و آن‌ها که زیر آنند بیشتر از آن‌ها که پهلوی آن‌هااند می‌ترسند.

درّ المنثور: و از مسیره آمده است که گفت: هشت نفراند که پاهاشان در درون زمین، و سرهاشان نزد عرش است، و از پرتو نور نمی‌توانند دیده شان را بالا برند.

مهج الدعوات: ضمن دعاء مروی از امام هفتم علیه السّلام آمده است: ای کسی که فرشته‌ها از نور افروخته‌اش، گرد کرسی و عرشش ترسانند، که صف بسته، تسبیح گو، طواف کننده، خاضع، و گوش به فرمان‌اند. (دعا)

گفت: حاملان عرش هشت نفرند و هر کدام هشت چشم دارد، و هر چشمی به‌اندازه دنیا است، و در حدیث دیگر، حاملان عرش هشت نفراند، چهار نفر از اوّلین و چهار نفر از آخرین، چهار نفر اولین نوح است

و ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام و چهار نفر آخرین: محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، علی، حسن و حسین علیهم السلام و مقصود از حمل عرش علم است.

به راستی که حاملان عرش هشت نفراند و هر کدام هشت چشم دارد و هر چشمی به‌اندازه دنیا است.

در برخی کتب از امام چهارم علیه السّلام آمده است که: در عرش نمونه همه آفریده‌ها وجود دارد.

بیان التنزیل: از ابن شهر آشوب آمده است: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که: فاصله میان دو پایه عرش مسافت ده هزار سال پرواز پرنده است.

و شیخ به سند خود از علی بن اسباط روایت کرده است که که امام رضا علیه السلام درباره گنج آن دو یتیم سخن می‌گفت که فرمود: آن گنج، لوحی از طلا بود که بر روی آن نوشته شده بود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهلش را دیده، پس چگونه به آن دل می‌بندد. برای کسی که درباره خداونداندیشه نموده، شایسته است که خداوند را به کندی در

روزی رساندن و در قضا و قدرش مقصر نداند. حسین بن اَسباط پرسید: آن گنج به کدامیک رسید؟ به برادر بزرگ‌تر؟ فرمود: آری.

ابن عباس گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: در آن گنجی که خداوند درباره آن فرمود: «وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» لوحی از طلا بود که در آن چنین نوشته شده بود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسول خداوند است و تعجب دارم از کسی که به مرگ ایمان دارد، چگونه شادی می‌کند و عجب دارم از کسی که به قضا و قدر یقین دارد، چگونه غمگین می‌گردد و عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهل خود را می‌بیند، چگونه باز هم به آن دل می‌بندد و کسی که درباره خداونداندیشه کند، سزاوار است که خداوند را در مورد آن‌چه که برایش مقدر شده، مقصر نداند و فکر نکند که خداوند در روزی رساندن به او کندی به خرج می‌دهد.

صفوان جمّال گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سئوال کردم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَینِ یتیمَینِ فِی الْمَدینَةِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما». حضرت فرمود: بدآن‌که، آن گنج نه طلا بود و نه نقره. بلکه آن گنج عبارت بود از چهار جمله: من خدایی هستم که خدایی جز من نیست. هرکس به مرگ یقین کند، دندانش به خنده نمایان نشود و هرکس به حساب و کتاب یقین داشته باشد، دلشاد نگردد و هرکس به قضا و قدر ایمان داشته باشد، از کسی جز پروردگارش نهراسد.

بلکه آمده‌ام تا در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام و کارهایی که انجام داد، برایم بگویی. ابن عباس به او گفت: وای بر تو، درک علم عالم بسیار مشکل است. دل‌های زنگار گرفته طاقت پذیرش و فهم آن را ندارد.

هنگامی که موسی از خضر خواست اجازه دهد با او همراه شود، خضر می‌دانست که موسی طاقت همراه شدن با او را ندارد و تاب تحمل علم او را نخواهد آورد، به موسی گفت: «وَ کَیفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام در حالی که مطیع او بود و از او درخواست می‌کرد که همراهی او را بپذیرد، گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» اما خضر می‌دانست که موسی بر علم او صبر ندارد. ای اسحاق بن عمّار، به خدا سوگند که حال این فقها و علمای آن‌ها و عامه مردم هم به همین شکل است. به خدا سوگند که این‌ها تحمل علم ما را ندارند و نمی‌توانند آن را بپذیرند و تاب بیاورند و از آن پیروی نموده و بر آن پایدار بمانند؛ همان‌طوری که موسی هنگامی که خضر را همراهی می‌کرد و مظاهر علم او را مشاهده می‌نمود، نتوانست طاقت بیاورد و کارهای خضر در نظرش ناپسند بود؛ با این که خضر همه آن کارها را طبق دستور الهی انجام می‌داد. علم ما هم همین‌طور است؛ جاهلان آن را ناپسند می‌دانند، اما در نزد خداوند پسندیده است و مقبول.

محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از صَفوان جمّال نقل می‌کند که می‌گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَینِ یتِیمَینِ فِی الْمَدِینَةِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما». امام علیه السلام

فرمود: آن گنج طلا و نقره نبود، بلکه چهار جمله بود: خدایی جز من نیست. کسی که به مرگ ایمان دارد نمی‌خندد. کسی که حساب روز قیامت را باور دارد دل شاد نمی‌گردد و کسی که به قضا و قدر معتقد است، از چیزی جز خدای عز و جل نمی‌ترسد.

علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آن گنج، لوحی از جنس طلا بود که بر رویش نوشته شده بود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، لا اله إلا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه و الأئمة حجج اللّٰه، عجب است از کسی که به مرگ اعتقاد دارد، چگونه دلشاد است. عجب است از کسی که به قضا و قدر معتقد است، چگونه‌اندوهگین می‌شود. عجب است از کسی که به یاد آتش جهنم می‌افتد، چگونه می‌خندد. و عجب است از کسی که دنیا را می‌بیند که چگونه اهل آن از حالی به حالی دیگر می‌شوند، چگونه باز هم به آن دل می‌بندد.

و در روایتی دیگر از هشام از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام آفریده شد، قبل از این که روح در جسمش دمیده شود، ابلیس از کنار او می‌گذشت و به او لگد می‌زد و او می‌جنبید. ابلیس می‌گفت: بی‌گمان برای هدفی خلق شده ای.

از ابن بابویه از پدرش که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبداللّٰه، از احمد بن ابی عبداللّٰه برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از

ابوالحسن عبدی، از اعمش، از عبابه بن ربعی، از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ‌کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می‌شوم و سپس بیرون می‌آ یم و بال هایم را تکان می‌دهم و هیچ قطره ای از بال هایم نمی‌افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبان دیگر آن را در نمی‌یابد.

محمد بن یعقوب: با سند خود از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به درستی که خدای عز و جلّ، بهشت را قبل از آتش آفریده است و طاعت را پیش از آفریدن معصیت، خلق کرد و رحمت را قبل از خشم و خیر را قبل از شر و زمین را پیش از آسمان و زندگی را قبل از مرگ و خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید.

«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ یطِیرُ بِجَنَاحَیهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُکُم مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیءٍ ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ یحْشَرُونَ وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ فِی الظُّلُمَاتِ مَن یشَإِ اللّهُ یضْلِلْهُ وَمَن یشَأْ یجْعَلْهُ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ قُلْ أَرَأَیتُکُم إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَغَیرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ بَلْ إِیاهُ تَدْعُونَ فَیکْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِکُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلنَآ إِلَی أُمَمٍ مِّن قَبْلِکَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ یتَضَرَّعُونَ فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَکِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَینَ لَهُمُ الشَّیطَانُ مَا کَانُواْ یعْمَلُونَ»

در کمال الدین از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من سرور کائنات هستم و از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و ملائکه مقرّب و پیامبران مرسل خدا برتر هستم و من و علی پدران این امت هستیم. هر که ما را بشناسد خدا را شناخته است و هر که ما را انکار کند خدای عز و جل را انکار کرده است...

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم. در آن‌جا قصری از یاقوت سرخ دیدم که به خاطر درخششی که داشت، داخل آن از بیرونش و بیرون آن از داخل، دیده می‌شد؛ و در آن، ساختمانی از گوهر و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ گفت: این قصر برای کسی است که سخن پاک بگوید و بر روزه مداومت ورزد و طعام بخوراند، و در شب که مردم خواب هستند، نماز بخواند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای

رسول خدا! در میان امت تو چه کسی می‌تواند این کارها را انجام دهد؟ فرمود: ای علی! به من نزدیک شو، پس علی علیه السلام به او نزدیک شد؛ فرمود: آیا میدانی پاک سخن پاک گفتن، چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسول آگاهتر هستند. فرمود: کسی که بگوید: سبحان اللّٰه والحمد لله و لااله الااللّٰه و اللّٰه اکبر، سپس فرمود: آیا میدانی که مداومت بر روزه چیست؟، عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز از آن را افطار نکند. فرمود: آیا میدانی اطعام طعام چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند. فرمود: کسی که برای خانواده‌اش، چیزی را بجوید که خانواده‌اش با داشتن آن، از دیگران، بی‌نیاز باشند. می‌دانی نماز خواندن در شب در حالی که مردم خوابند چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هرکس نخوابد، تا زمانی که نماز عشاء آخر را بخواند؛ ومنظور از مردمی که خوابند، یهود و نصاری هستند؛ زیرا آن‌ها بین دو نماز می‌خوابند. خداوند به آن دو گفت: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» یعنی تا روز قیامت. حضرت فرمود: آدم بر زمین صفا فرود آمد و صفا از آن رو این نام گرفت که صفوة خدا یعنی برگزیده او بر آن فرو آمد و حوا بر زمین مروه فرود آمد و مروه از آن رو این نام گرفت که مرأة یعنی زن بر آن فرو آمد. آدم، چهل بامداد در سجده ماند و بر بهشت می‌گریست. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای آدم، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و از روح خود در تو ندمید و فرشتگان خود را رو به تو به سجده در نیاورد؟ گفت: بله. جبرئیل گفت: آیا خداوند تو را فرمان نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم گفت: شیطان به خدا

سوگند خورد که خیرخواه من است و گمان نمی‌کردم موجودی که خدا او را آفریده سوگند دروغ به خدا یاد کند.

خداوند به جبرئیل وحی کرد: هفتاد هزار فرشته بر خیمه فرود آر تا از آن در مقابل جن‌های سرکش حفاظت کنند و همدم آدم و حوا باشند و بر دور خیمه به گرامیداشت کعبه و خیمه طواف کنند. فرشتگان فرود آمدند و از خیمه در مقابل شیطان‌های سرکش و دشمنان محافظت می‌کردند و به دور ستون‌های کعبه و خیمه، شبانه روز طواف می‌کردند، همان گونه که در آسمان به دور بیت المعمور طواف می‌کردند و ستون‌های بیت الحرام، در زمین مقابل بیت المعمور در آسمان بودند.

حضرت فرمود: سپس، خداوند پس از آن‌چه گذشت به جبرئیل وحی کرد: بر آدم و حوا فرود آی و آن دو را از جای پی‌های خانه‌ام دور کن که می‌خواهم گروهی از فرشتگانم را به زمین فرو فرستم تا ستون‌های خانه‌ام را برای فرشتگانم و آفریدگانم و فرزندان آدم بنا نهند. پس جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آن دو را از خیمه به بیرون برد و از بلندی بیت الحرام دور کرد و خیمه را از جایگاه آن بلندی به کنار بردند و آدم را بر صفا و حوا را بر مروه گذاشتند و خیمه را به سوی آسمان بالا بردند. آدم و حوا گفتند: ای جبرئیل! آیا به سبب ناخشنودی خدا ما را جا به جا کردی و از هم جدا ساختی یا از روی خشنودی او که چنین بر ما مقدّر گردانده است؟ جبرئیل به آن دو گفت: این به سبب ناخشنودی خدا از شما نیست؛ ولی خدا از آن‌چه که می‌کند بازخواست نمی‌شود. ای آدم! آن هفتاد هزار فرشته ای که خداوند بر زمین فرو فرستاد تا همدم تو باشند و به دور ستون‌های خانه و خیمه طواف کنند؛ از خدا

خواستند که برای آنان به جای خیمه، خانه ای بر جایگاه آن بلندی مبارک در مقابل بیت المعمور بنا کند، تا به دور آن طواف کنند؛ همان گونه که در آسمان به دور بیت المعمور طواف می‌کردند. پس خداوند به من وحی کرد که تو و حوا را از آن دور سازم و خیمه را به سوی آسمان بالا برم. آدم گفت: خشنودیم به آن‌چه خدا مقدّر می‌کند که فرمانش در مورد ما عملی است.

هم‌چنین احتمال داده است که خداوند به صورت آنان ملائکه ای در آسمان خویش ایجاد کرده باشد که مشغول تسبیح و تقدیس او باشند. در روایات آمده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وقتی در شب إسراء به معراج رفت، در آسمان فرشته ای را با صورت علی علیه السلام دید. درباره پیامبران احتمال دارد که زنده باشند و نزد خدای خویش روزی خور باشند و این کار با بالا بردن اجسادشان به آسمان انجام شده باشد و روایات و اخبار بر این امر دلالت دارند. ایشان (ره) فرمودند: بعید نیست که پیامبران از بعثت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آگاه شده باشند و مطلع شده باشند که ایشان برترین و بزرگ‌ترین آنان است و این که اوصیای او پس از وی حافظان دین او و حاملان آن و حجت‌هایی بر امتش باشند. از این‌جا تصدیق نمودن آن‌چه که از آن با خبر شدند و اقرار به همه آن بر آنان واجب شده است. سپس فرمود: ائمه اجماع دارند که پیامبران بشارت به آمدن پیامبر ما داده‌اند و مردم را بدان آگاه کرده‌اند و نمی‌توانند چنین کاری کرده باشند مگر آن‌که از طرف خداوند به آنان اطلاع داده شده باشد و آن را تصدیق نموده، بدان ایمان آورده باشند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از عمرو بن سعید راشدی، از ابن مُسکان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: وقتی رسول خدا در شب معراج به آسمان عروج کرد، خداوند جایگاه و منزلت بلند و والایی که علی علیه السلام نزد خداوند دارد را به او وحی کرد و وقتی به بیت المعمور برگشت و خداوند همه پیامبران را نزد او جمع کرد و پشت سرش نماز خواندند، در روح و جان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نسبت به منزلت و جایگاه والای علی علیه السلام و عظمت او چیزی پدید آمد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِکَ» یعنی از پیامبران بپرس؛ چرا که خداوند، هر آن‌چه در کتاب تو نازل کرده است از فضل و کرم خود برای آنان نیز نازل کرده است. «لَقَدْ جَاءکَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ * وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ كَذَّبُواْ بِآیاتِ اللّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِینَ» [و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مباش که از زیانکاران خواهی بود]امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم، حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله نه هرگز شک نمود و نه چیزی را سئوال کرد.

در (تفسیر ثعلبی) و (اربعین خطیب) با سند خود از حسین بن محمد دینوری، از علقمه، از ابن مسعود، از پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده است که ایشان فرمود: وقتی در شب معراج به آسمان برده شدم، همراه با جبرییل به آسمان چهارم رسیدیم. در آن‌جا خانه ای از یاقوت سرخ مشاهده کردم. جبرییل گفت: این همان بیت المعمور است که خداوند آن را پنجاه هزار سال پیش از آسمان‌ها و زمین آفرید. سپس فرمود: ای محمد! برخیز و نماز بپا دار، و همه پیامبران را جمع

کرد و من نماز را با آنان اقامه کردم. وقتی نماز را سلام دادم، فرشته ای از طرف پروردگار نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگار به تو سلام می‌دهد و به تو می‌گوید: از پیامبران بپرس که قبل از مبعوث شدن تو، من آنان را برای چه امری مبعوث گردانم؟ حضرت این سؤال را از آنان پرسید. گفتند: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.

امام علیه السلام فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را در آسمان‌های هفتگانه‌اش به معراج برد، در آسمان اول بر مَجد و کَرامت و شرف او افزود، در آسمان دوم، فرائض و واجبات را به او آموخت و خداوند مَحمِلی از نور نازل کرد که در آن‌چهل نوع نور بود که به عرش خداوند خیره شده بودند و چشم ناظران را خیره می‌کرد؛ یکی از آن‌ها به رنگ زرد است و رنگ زرد در دنیا از آن ناشی شده و یکی به رنگ سرخ است و رنگ سرخ در دنیا از آن ناشی شده و دیگری به رنگ سفید است و رنگ سفید در دنیا از آن ناشی شده است و بقیه به رنگ سایر رنگ‌هایی است که خدا از نور خلق کرده است و رنگ‌ها در این محل حلقه‌ها و زنجیرهایی از جنس نقره بودند.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون مرا در سفر شبانه (معراج) به آسمان بردند، فرشته ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست داشت و به چپ و راست توجهی نمی‌کرد و خیره به آن نگاه می‌کرد. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح است.

گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر تا با او سخن بگویم. پس مرا به نزدیک وی برد. پس به وی گفتم: ای ملک الموت! آیا هر که مرده یا این که بعداً خواهد مرد، خودت آن‌ها را قبض روح می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم: شخصاً بر بالین آن‌ها حاضر می‌شوی؟ گفت: بلی؛ زیرا دنیا را خداوند چنان برای من رام کرده و مرا بر آن مسلط گردانیده که گویی درهمی است در دست یک مرد که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند. هیچ خانه ای در دنیا نیست که روزی پنج بار به آن‌جا سر نزنم و اگر دیدم ساکنان خانه بر مرده ای از خود گریه می‌کنند، به آن‌ها می‌گویم: بر او گریه نکنید زیرا من بارها و بارها به این خانه سر خواهم زد و همه را یکی یکی با خود می‌برم تا هیچ کدام باقی نمانید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! هیچ بلایی بدتر از مرگ نیست. جبرئیل گفت: آن‌چه بعد از مرگ است، بلایی سخت‌تر و بزرگ‌تر از مرگ است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يؤْمِنُونَ

کسانی که کافر شدند، برای آنان یکسان است که آنان را (از عذاب الهی) بیم دهی یا ندهی. ایمان نخواهند آورد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَيقُلُوبِهِمْ وَعَلَيسَمْعِهِمْ وَعَلَيأَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده. و بر چشمهایشان پرده ای افکنده شده. و عذاب بزرگی در انتظار آن‌هاست.

چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيلِ هِی أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا

به یقین نماز و عبادت شبانه گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است.

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَتَبَتَّلْ إِلَيهِ تَبْتِيلًا

نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند.

رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

اوست پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست، پس او را تکیه گاه خود انتخاب کن،

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا

و غذایی گلوگیر، و عذابی دردناک،

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله: قهقهه، از شیطان است و تبسّم از خداست.

فصل پنجم: عوامل شادمانی خردامام صادق علیه السلام: خرد و سپاهیانش و نادانی و سپاهیانش را بشناسید تا هدایت یابید....

خداوند، خرد را که نخستین آفریده روحانی است - از سَمت راست عرش، از نور خود بیافرید.... سپس نادانی را از دریای شور و ظلمانی پدید آورد.... آن‌گاه برای خرد، هفتاد و پنج سرباز قرار داد.... خیر که وزیر خرد است و ضدّ آن شر که وزیر نادانی است.... و شادابی که ضدّ آن، کسالت است و شادی که ضدّ آن،اندوه است.

امام علی علیه السلام: مؤمن، زیرك و هوشمند است. شادی‌هایش در چهره او واندوهش در دل اوست... گشاده چهره و خوش روست، نه ترش رو و تفتیشگر. باصلابت است و [با این حال] فرو خورنده خشم است و پر تبسّم.... او را از سستی [و تنبلی]به دور می‌بینی و همواره بانشاط.

باورهای دینی الف - ایمان پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند از روی حکمت و فضل خویش، آسایش و شادمانی را در یقین [به خداوند] و خرسندی [از او] قرار داد و غم واندوه را در شك [به خدا] و ناخرسندی [از او].

امام صادق علیه السلام: اگر مردم می‌دانستند که شناخت خدا چه فضیلتی دارد، به آن‌چه خدا از شکوفه زندگی دنیا و نعمت آن در اختیار دشمنان نهاده، چشم نمی‌دوختند و دنیای آنان، نزدشان از آن‌چه بر آن پا می‌نهند، کمتر می‌نمود و بی‌گمان، از شناخت خدای عزّ وجلّ، بهره مند می‌شدند و چونان کسی که همواره در باغ‌های بهشت با اولیای خداست،

از آن لذّت می‌بردند. بی‌گمان، معرفت خدا، مونس در هر هراس، همراه هر تنهایی، نور هر تاریکی، نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری است.

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله: خداوند عزّ وجلّ فرمود: «... از میان بندگان مؤمن من، کسی هست که در عبادت من می‌کوشد و از بستر خود برمی خیزد و بالین خوش را رها می‌سازد و شب‌ها به عبادت من می‌پردازد و خود را در راه بندگی من، به رنج می‌افکند؛ امّا من از روی لطف به او و برای حفظ او، یکی دو شب، چُرت را بر وی مسلّط می‌کنم و او می‌خوابد و صبح برمی خیزد و نمازش را می‌خواند، در حالی که از خود در خشم است و خویش را سرزنش می‌کند. اگر رهایش کنم تا هم‌چنان به عبادت من ادامه دهد، دچار خودپسندی می‌شود و خودپسندی، موجب می‌شود تا به کارهایش مغرور گردد و بدین سان، آن‌چه مایه هلاکت اوست، به وی در می‌رسد؛ زیرا به اعمال خویش مغرور می‌گردد و چندان از خود راضی می‌شود که گمان می‌بَرَد از همه عبادت پیشگان، برتر است، و در عبادتش مرز تقصیر (کوتاهی) را پشت سر گذاشته است. در این هنگام، از من دور می‌گردد، در حالی که خیال می‌کند در حال نزدیك شدن به من است. پس آن‌ها که برای ثواب من عمل می‌کنند، نباید به اعمالی که انجام می‌دهند، تکیه کنند؛ زیرا اگر بسیار بکوشند و خود را به زحمت بیندازند و همه عمر خویش را در عبادت من سپری سازند، باز حقّ آن را ادا نمی‌کنند و به کُنه بندگی من که بدان، کرامت من و نعمت‌های بهشتی‌ام و برترین درجات در کنار مرا می‌جویند، نخواهند رسید؛ بلکه باید به رحمت و بخشایش من اعتماد کنند و به فضل من دل شاد باشند و به خوش گمان بودن به من

اطمینان کنند؛ زیرا در این صورت، رحمت من نصیبشان می‌شود و خشنودی من بدانها می‌رسد و آمرزش من، جامه عفوم را بر تنشان می‌کند. همانا من خدای بخشنده بخشایشگرم و به این وصف، نامیده شدم».

د - خوش گمانی به خداامام کاظم علیه السلام: امام صادق علیه السلام جویای یکی از شرکت کنندگانِ در مجلس خود شد. گفتند: بیمار است. پس آهنگ عیادت وی کرد و در کنار او نشست و او را سخت ناخوش یافت. به او فرمود: «به خدایت خوش گمان باش». گفت: گمانم به خدا نیکوست؛ لیکن برای دخترانم‌اندوهگین اَم و چیزی جز غم آن‌ها بیمارم نکرده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «خدایی که برای چند برابر شدن [پاداش]نیکی‌ها و پاك شدن بدی‌هایت به او امید بسته ای، برای بهبود حال و روز دخترانت نیز به همو امید ببند. آیا نمی‌دانی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: [در شب معراج]هنگامی که از سدرة المنتهی گذشتم و به شاخ و بال‌های آن درخت رسیدم، دیدم میوه برخی شاخه‌ها به پستان آویزانی مانَد که از بعضی شیر و از بعضی عسل و از برخی روغن می‌چکد و نیز از برخی، چیزی شبیه آرد سفید و از بعضی دیگر، نوعی روییدنی و از دیگری، چیزی مانند محصول درخت سدر بیرون می‌آید و تمامی آن‌ها به سوی زمین روان‌اند. با خود گفتم: مقصد این‌ها که از این پستان‌ها خارج می‌شوند - کجاست؟ چون جبرئیل با من نبود زیرا من از حدّ او فراتر رفته بودم و او از همراهیِ من درمانده بود -، پس خداوند در درونم ندا داد که: ای محمّد! من این‌ها را در این والاترین مکان می‌رویانم تا دختران و پسران مؤمنان امّتت را تغذیه

نمایم. پس به پدران دختران بگو: دلواپس ناداریِ دخترانتان نشوید؛ زیرا همان گونه که آن‌ها را آفریدم، روزیشان می‌دهم».

عنه صلی اللّٰه علیه و آله: امام صادق علیه السلام: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرستاد: «ای داوود! به من دل شاد باش و با یاد من لذّت بجوی و به مناجات با من بهره مند شو. پس به زودی، خانه را از نابه کارانْ تهی می‌کنم و خشمم را بر ستمکارانْ قرار می‌دهم».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: این سخن مرد به زن که: «دوستت دارم»، هرگز از دل زن، بیرون نمی‌رود.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دوست داشتن فرزندان، پرده ای در برابر آتش است، و غذا خوردن با آنان، براتِ آزادی از آتش، و گرامی داشتن آن‌ها، موجب گذشتن از صراط.

امام صادق علیه السلام: همانا خداوند به بنده، به خاطر محبّت زیاد او به فرزندش، رحم می‌کند.

صحیح البخاری به نقل از ابو هریره: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله حسن بن علی را بوسید. اقرع بن حابس تمیمی که نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود، گفت: من ده فرزند دارم و تا کنون، حتّی یکی

از آن‌ها را نبوسیده ام! پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نگاهی به او کرد و فرمود: «کسی که رحم نکند، به او رحم نمی‌شود».

و نقل کردن برای دیگرانمسند ابن حنبل به نقل از شهر: اسماء بنت یزید برایم گفت که وی نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله بود و مردان و زنان، کنار او نشسته بودند. حضرت فرمود: «ممکن است مردی، از کاری که با همسرش می‌کند، بگوید، و یا زنی، از کاری که با شوهرش کرده، خبر دهد!». جمعیت، سکوت کرد. من گفتم: بله. البته، ای رسول خدا! هم زن‌ها می‌گویند، و هم مردها این کار را می‌کنند! فرمود: «این کار را نکنید؛ زیرا این کار، به آن می‌مانَد که شیطان، ماده شیطانی را در گذرگاهی ببیند و بر او برجهد و مردم تماشا کنند».

عمل الیوم و اللیلة، ابن السنی به نقل از ابو هریرة: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «آیا ممکن است که مردی، دَرِ اتاقش را ببندد و پرده‌اش را بیندازد، و خدا هم بر او پرده پوشی کند. سپس بیرون بیاید و بگوید: من با زنم چه و چه کردم!». دخترکی جوان برخاست و گفت: به خدا که مردها چنین می‌کنند و هم‌چنین زنها! پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «آیا به شما نگویم که این کار، مانند چیست؟». گفتند: مانند چیست؟ فرمود: «مانند این که شیطان، در گذرگاهی، به ماده شیطانی بر خورَد و با او بیامیزد و مردم نگاه کنند!».

المعجم الكبير به نقل از ابو اُمامه: روزی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود و زنی هم نزد ایشان بود، که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: «گمان می‌کنم شما کاری را که شوهرانتان با شما می‌کنند، بازگو می‌کنید [. درست است]؟ زن گفت: آری و اللّه! پدر و مادرم به فدایت، ای پیامبر خدا! ما به این کار، افتخار می‌کنیم. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «این کار را نکنید؛ زیرا خداوند، کسی را که چنین می‌کند، دشمن می‌دارد». باز به او فرمود: «گمان می‌کنم که هر یك از شما، وقتی شوهرش به سراغ او می‌رود، هر دو نفرشان، لحاف را از خود کنار می‌زنند و به عورت یکدیگر می‌نگرند، چنان که گویی دو اُلاغ‌اند!». زن گفت: آری واللّه! پدر و مادرم به فدایت! این کار را می‌کنیم. فرمود: «چنین نکنید؛ زیرا خداوند، این کار را دشمن می‌دارد».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند تبارك و تعالی هنگامی که بنده را درجه ای بالا می‌بَرَد، بنده می‌گوید: خداوندا! این درجه، از چه روی، به من داده شده است؟ خداوند می‌فرماید: «به سبب دعایِ فرزندت در حقّ تو».

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ لا ینْفَعُ مَالٌ وَ لا بَنُونَ إِلّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ یعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یدَیهِ یقُولُ یا لَیتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلا وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ فَیؤْخَذُ بِالنَّوَاصِی وَ الْأَقْدَامِ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ لا یجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَیئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ لا ینْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ لا

تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیئا وَ الْأَمْرُ یوْمَئِذٍ لِلَّهِ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ یفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ، لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یوْمَئِذٍ شَأْنٌ یغْنِیهِ وَ أَسْأَلُکَ الْأَمَانَ یوْمَ یوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعا ثُمَّ ینْجِیهِ کَلّا إِنَّهَا لَظَی نَزَّاعَةً لِلشَّوَی مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْمَوْلَی وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ یرْحَمُ الْعَبْدَ إِلّا الْمَوْلَی مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْمَالِکُ وَ أَنَا الْمَمْلُوکُ وَ هَلْ یرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلا الْمَالِکُ مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْعَزِیزُ وَ أَنَا الذَّلِیلُ وَ هَلْ یرْحَمُ الذَّلِیلَ إِلّا الْعَزِیزُ مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ هَلْ یرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلّا الْخَالِقُ مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْعَظِیمُ وَ أَنَا الْحَقِیرُ وَ هَلْ یرْحَمُ الْحَقِیرَ إِلّا الْعَظِیمُ مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْقَوِی وَ أَنَا الضَّعِیفُ وَ هَلْ یرْحَمُ الضَّعِیفَ إِلّا الْقَوِی مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الْغَنِی وَ أَنَا الْفَقِیرُ وَ هَلْ یرْحَمُ الْفَقِیرَ إِلّا الْغَنِی

امام صادق علیه السلام: مساجد، نزد خدای متعال، از همسایگانی که در آن‌ها حضور نمی‌یابند، شکایت بردند و خدای عز و جل به آن‌ها چنین وحی فرمود: «به عزّت و جلالم سوگند، هیچ نمازی را از آن‌ها نمی‌پذیرم، و هیچ گاه، عدالتی را از ایشان در میان مردم، آشکار نمی‌سازم، و رحمتم شامل حالشان نمی‌شود و آنان در بهشتم همسایه من نمی‌گردند».

امام صادق علیه السلام: سه چیزند که به خداوند عز و جل شکایت می‌برند: مسجد خراب شده ای که مردمش در آن نماز نمی‌گزارند، و فرد دانا در میان نادانان، و قرآنی که رها شده و غبار گرفته و تلاوت نمی‌شود.

فصل یکم: فضیلت مسجدخانه خداپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند تبارك و تعالی فرمود: «آگاه باشید که خانه‌های من در زمین، مساجدند که به سانِ درخشش ستارگان برای اهل زمین، بر آسمانیان، نورافشانی می‌کنند».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس قرآن را دوست دارد، مسجدها را نیز دوست بدارد؛ زیرا مساجد، آستان‌های خدا و بناهای او [جهت بار یافتن به پیشگاهش]هستند. بر افراشتنشان را رخصت داده و مبارکشان گردانده است. مسجدها، خود و اهلشان با برکت‌اند، خود و اهلشان آراسته‌اند، و نیز آن‌ها و اهلشان در امان‌اند. مسجدیان در پیِ نماز خویش‌اند و خداوند، در پیِ [بر آوردن]نیازشان. آنان، در مسجدهایشان‌اند و خداوند، پشتیبانشان است.

سنن الترمذی به نقل از ابوهُرَیره: پیامبر خدا فرمود: «هرگاه از باغ‌های بهشت گذر کردید، [در آن] گردش کنید». گفتم: ای پیامبر خدا! باغ‌های بهشت چیستند؟ فرمود: «مسجدها». گفتم: ای پیامبر خدا! گردش کردن چیست؟ فرمود: «گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه و اللّه أكبر؛ پاك است خدا. ستایش، از آن خداست. معبودی جز خدا نیست. خدا، بزرگ‌ترین است».

و كسى كه با زنى يهودى يا نصرانى يا مجوسى يا مسلمان- خواه آزاد باشد و خواه برده- و يا با هر زنى ديگر از راه حرام، نزديكى كند، خداوند سيصد هزار درب از دربهاى آتش دوزخ را در قبر او مى‌گشايد كه از آن دربها، مارها و عقربها و گدازه‌هاى آتش به قبر او روى آورند، و تا روز قيامت در آتش خواهد سوخت، و مردم از بوى گند شرمگاه او در رنج و عذابند، و او (در هر كجا) و به اين بوى بد شناخته مى‌شود، تا اينكه در روز قيامت فرمان رسد كه او را در آتش در افكنند، و دوزخيان با همه شكنجه‌ها و عذابى كه بر آنان مقرر است، از (بوى بد او) در رنج و عذابند، چرا كه خداوند كارهاى ناپسند را حرام كرد و هيچ كس غيورتر از خدا نيست، و از غيرت اوست كه كارهاى زشت را حرام كرده و حدود الهى را مقرر فرموده است.

و كسى كه به خاطر تنگدستى واندك روزى بودن خود ناراضى باشد و بردبارى را پيشه خود نسازد، هيچ يك از كارهاى نيك وى به جانب بالا (خدا) نمى‌رود و در روز قيامت خداوند را- در حالى كه نسبت به او خشمگين است- ديدار كند.

و كسى كه لباسى بپوشد و به خاطر آن بر خود ببالد و آن را به رخ ديگران بكشد، خداوند او را با قبرى كه در آن قرار دارد از لبه پرتگاه جهنم فرو برد. و (ترديدى در اين نيست) كه- قارون (به خاطر) جامه (زربفتى) كه پوشيد و از سر نخوت و خودخواهى بر ديگران باليد در (ژرفاى) زمين فرو رفت و تا روز قيامت هم‌چنان در زمين فرو خواهد رفت.

و کسی که همسری از راه مشروع (حلال) برگزیند ولی هدف او از این ازدواج، برخورد بالیدن و خودنمایی باشد، خداوند عزّ و جل بجز خواری و سرافکندگی بر او نیفزاید، و به‌اندازه ای که از آن لذّت برده باشد او را پس از مرگ در کناره ای از دوزخ نگاه دارند و سپس در ژرفای دوزخ که به‌اندازه هفتاد سال راه، زمان می‌برد، و کسی که با زنی نامحرم از سر شهوت شوخی و مزاح کند، به ازای هر کلمه ای که بر زبان آورده باشد هزار سال او را نگاه دارند. و اگر با تمایل آن زن نامحرم با او همآغوش گردد، یا او را ببوسد، و یا از او کام بگیرد، بر آن زن همان گناه نوشته می‌شود که بر مرد مقرر شده است؛ ولی اگر بدون تمایل آن زن نامحرم او را وادار به گناه کند، گناه آن زن نیز بر عهده مرد است و در روز قیامت دو کیفر خواهد دید.

و کسی که در این دنیا شراب بخورد، خداوند جامی از زهر افعیها، مارها و عقربها برای او مهیا می‌سازد، و پیش از آن‌که از آن بیاشامد (از شدّت زهر آگینی) گوشت صورتش در جام می‌ریزد، و پس از آشامیدن گوشت و پوست او بسان مردار از هم پاشیده و متلاشی می‌گردد، و همه اهل محشر از (همنشینی با) او در عذابند تا زمانی که او را رهسپار دوزخ سازند؛ و خورنده، سازنده، گیرنده شراب، و نیز فروشنده و خریدار شراب و کسی که آن را حمل می‌کند، و آن که شراب برای او برده می‌شود، و کسی که از بهای شرب زندگی خود را اداره می‌کند، همه در ننگ و گناه به طور یکسان شریکند. آگاه باشید که هر کس شراب در اختیار یهودی، نصرانی، صابئی و یا هر کس دیگر قرار دهد، گناهی مانند گناه نوشنده

شراب در نامه اعمال او ثبت خواهد شد. آگاه باشید که هر کس آن را برای دیگری خریداری کند یا بفروشد، خداوند نماز و روزه و حجّ و عمره او را نمی‌پذیرد مگر آن‌که توبه کند، و اگر پیش از آن‌که توبه نماید، از دنیا برود، بر خداوند است که به ازای هر جرعه یی که در دنیا از آن نوشیده است، از صدید- که آب گند و بد بوی جهنّم است- به او بنوشاند. سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آگاه باشید که خداوند (نوشیدن) شراب را به خصوص، و هر مست کننده دیگری را حرام کرده است، و بدانید که هر مست کننده ای حرام است.

و کسی که همسر خود را آنقدر شکنجه و آزار دهد که حاضر شود با دادن مالی، خود را رها سازد، خداوند برای شوی او کیفری کمتر از جهنّم راضی نخواهد شد، زیرا خداوند تعالی برای زنی که مورد ستم قرار گرفته است (چنان) خشمگین می‌گردد که در مورد یتیم (و پایمال شدن حقوق او) خشمگین می‌شود.

وتعنی كلمة «الكتاب» فی هذه الآیة المكتوب، ولكن لا بمعنى كتابة شیء بالقلم على الورق بل بمعنى القضاء الإلهی المحتوم، بمعنى أنّ المصیر الأكید والمحتوم للمجرمین هو سجن أبدی لا یمكن وصفه بسبب وجود أنواع المصائب فیه. وبناءً على ذلک فإنّ جملة: «وما أدراک ما سجّین» هو تأكید على أنّ عذاب سجن جهنّم فوق الإدراک والوصف، كما أشارت بعض الروایات إلى هذا المعنى نفسه.

مردی را نزد امام علی علیه السلام آوردند که با آلت خود، بازی می‌کرده است. امام، به گونه ای به دست او زد که سرخ شد. سپس از بیت المال، هزینه ازدواج او را با زنی پرداخت کردند.

امام علی علیه السلام با توجّه به نابه هنجاری این رفتار فرمود: إِذ کَانَ الرَّجُلُ کَلَامُهُ کَلَامَ النِّسَاءِ وَ مِشیهُ مَشِیةَ النِّسَاءِ وَ یمَکِّنُ مِن نَفسِهِ فَینکَحُ کَمَا تُنکَحُ المَرأَةُ، فَارجُمُوهُ وَ لَا تَستَحیوهُ. هنگامی که نوع سخن گفتن مردی، همانند سخن گفتن زنان و رفتارش، رفتار زنانه است و در برابر مرد دیگری تمکین می‌کند و خود را برای آمیزش، همانند زن، در اختیار مردی دیگر، قرار می‌دهد، پس او را سنگسار کنید و او را زنده نگذارید.

فرمود: مَن قَبَّلَ غُلَاماً بِشَهوَةٍ، عَذَّبَهُ اللّهُ أَلفَ عَامٍ فِی النَّارِ. مردی که پسری را به انگیزه شهوی ببوسد، خداوند، او را هزار سال در آتش، عذاب خواهد کرد. روشن است که این نابه هنجاری، زمینه نابه هنجاری‌های دیگر همجنس گرایانه را در فرد موجب می‌شود. از این رو، حتّی یك بار آن هم، حرام و گناه است و باید از آن پرهیز کرد.

باب کرد... به خدا قسم که در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پیش از این که زنانی از اهل عراق گرفتار این رفتار شوند، زنانی این چنین وجود داشتند! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «خدا زنان متشابه به مردان و مردان شبیه به زنان را لعنت کرده است». از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده که فرمود: السَّحقُ فِی النِّسَاءِ بِمَنزِلَةِ اللِّوَاطِ فِی الرِّجَالِ. مساحقه در زنان، به منزله لواط در مردان است. دو زن از امام

صادق علیه السلام درباره حدّ مساحقه زنان، سؤال کردند. امام فرمود: حَدُّ الزِّنَا إِنَّه إِذَا کَانَ یومُ القِیامَةِ یؤتَی بِهِنَّ قَد أُلبِسنَ مُقَطَّعَاتٍ مِن نَارٍ وَقُنِّعنَ بِمَقَانِعَ مِن نَارٍ وَ سُرولنَ مِنَ النَّارِ وَ أُدخِلَ فِی أَجوَافِهِنَّ إِلَی رُؤُوسِهِنَّ أَعمِدَةٌ مِن نَارٍ وَ قُذِفَ بِهِنَّ فِی النَّارِ، أَیتُهَا المَرأَةُ إِنَّ أَوَّلَ مَن عَمِلَ هَذَا العَمَلَ قَومُ لُوطٍ فَاستَغنَی الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ فَبَقِیَ النِّسَاءُ بِغَیرِ رِجَالٍ فَفَعَلنَ کَمَا فَعَلَ رِجَالُهُنَّ. حد آن (مساحقه) حدّ زناست. وقتی قیامت می‌شود، مساحقه کننده‌ها را می‌آورند و لباس‌ها، مقنعه‌ها و شلوارهایی از آتش بر آنان می‌پوشانند و با میله‌های آتشین که به آن‌ها فرو می‌کنند، آن‌ها را به جهنم می‌اندازند. ای زن! اوّلین باری که این عمل انجام گرفت، از سوی قوم لوط بود که مردان، نیاز خود را با مردان، برطرف می‌کردند. زنان، چون بدون مردان ماندند، آن‌ها هم همان کار مردان را با خود انجام دادند. برای پیشگیری از این نابه هنجاری، خوابیدن زنان به صورت برهنه پیش هم نیز گناه تلقّی شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لَیسَ لِامرَأَتَینِ أَن تَبِیتَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ إِلَا أَن یکُونَ بَینَهُمَا حَاجِزٌ، فَإِن فَعَلَتَا نُهِیتَا عَن ذَلِكَ، وَ إِن وُجِدَتَا مَعَ النَّهیِ جُلِدَت کُلُّ وَاحِدَةٍ مِنهُمَا حَدّاً حَدّاً، فَإِن وُجِدَتَا أَیضا فِی لِحَافٍ جُلِدَتَا، فَإِن وُجِدَتَا الثَّالِثَةُ قُتِلَتَا. جایز نیست که دو زن، لخت در زیر یك رو‌انداز بخوابند، مگر آن که بین آن دو مانعی باشدمانعی از اتّصال بدن آن‌ها به یکدیگر باشد. پس اگر چنین کار زشتی انجام دادند، از آن نهی می‌شوند و در صورتی که بعد از نهی، باز تکرار کردند، حدّ می‌خورند، و در صورتی که باز هم پس از حد خوردن، تکرار کردند، کشته می‌شوند.

مَن تَأَمَّلَ عَورَةَ أَخِيهِ المُسلِمِ لَعَنَهُ سَبعُونَ أَلفَ مَلَكٍ وَ نَهَی المَرأَةَ أَن تَنظُرَ إِلَی عَورَةِ المَرأَةِ. کسی که نگاه عمدی به عورت برادر مسلمان خود بنماید، هفتاد هزار فرشته، او را لعن خواهند کرد.

به علّت حرمت نظربازی و چشم چرانی می‌نویسد: حُرِّمَ النَّظَرُ إِلَی شُعورِ النِّسَاءِ المَحجُوبَاتِ بِالأَزوَاجِ وَ غَیرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِیهِ مِن تَهییجِ الرِّجَالِ وَ مَا یدعُو التَّهییجُ إِلَی الفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِیمَا لا یحِلُّ وَ لا یجمُلُ وَ کَذَلِكَ مَا أَشبَهَ الشُّعُورِ.... خداوند، نگاه به موهای زنان با حجابِ متأهّل و مجرّد را حرام کرده است؛ چون باعث تحریك مردان می‌شود و این تحریك، آن‌ها را به تباهی و حالت‌های روانیِ نامطلوبی می‌کشاند که به کارهایی که حلال و زیبا نیست، دست می‌زنند. به همین علت، نگاه به متعلّقات دیگر زنان نیز حرام است.

ح حیوان بازی (آمیزش با حیوان) از دیگر نابه هنجاری‌های جنسی، حیوان دوستی و آمیزش با آن‌هاست. رسول اکرم فرمود: مَلعُونٌ مَن نَکَحَ بَهِیمَةً. هر فردی که با حیوانی آمیزش کند، مورد لعن خداوند متعال است. امام صادق علیه السلام آن را در کنار استمنا، از مصادیق زنا می‌داند و می‌فرماید: کُلَّ مَا أَنزَلَ بِهِ الرَّجُلُ مَاءَهَ فِی هَذَا وَ شِبهِهِ فَهُوَ زِنا. هر رفتاری مانند آمیزش با حیوان و استمنا که باعث خروج منی از مرد شود، زنا محسوب می‌گردد. امام باقر علیه السلام با اشاره به زیان‌های آمیزش با حیوان می‌فرماید:... یجلَدُ دُونَ الحَدِّ وَ یغرَمُ قِیمَةَ البَهِیمَةِ لِصَاحِبِهَا، لِأَنَّهُ أَفسَدَهَا عَلَیهِ وَ تُذبَحُ وَ تُحرَقُ وَتُدفَنُ إِن کَانت مِمَّا یؤکَلُ لَحمُهُ، وَ إِن کَانَت مِمَّا یرکَبُ ظَهرُهُ أُغرِمَ قِیمَتَهَا وَ جُلِدَ دُونَ الحَدِّ وَ أَخرَجَهَا مِنَ المَدِینَةِ الَّتِی فَعَلَ بِهَا فِیهَا إِلَی بِلَادٍ أُخرَی حَیثُ لَا تُعرَفُ... کِیلَا یعَیرَ بِهَا صَاحِبُهَا. برقرار کننده ارتباط جنسی با حیوان، تازیانه به کمتر از حدّ

مقرر برای زنا، زده می‌شود و قیمت حیوان را باید به صاحبش بپردازد؛ زیرا آن را فاسد کرده است و آن حیوان، اگر حلال گوشت بوده، باید ابتدا ذبح شود و بعد آتش زده شود. اگر از حیوانات باربر است، به آمیزش کننده، تازیانه زده می‌شود و باید قیمتش را به صاحبش بپردازد و حیوان را از شهری که این عمل در آن‌جا انجام شده، به شهرهای دیگری که صاحبش ناشناخته است، فرستاده شود تا با آن حیوان، صاحبش سرزنش نشود.

بچّه بازی از دیدگاه اسلامی، بچّه بازی به صورت‌های مختلف آن، حرام و از گناهان کبیره است و همان احکام لواط، حدود مربوط به رفتارهای جنسی بدون نزدیکی و تعزیرات مربوط به برخی از رفتارها (مانند بوسیدن با شهوت)، همه بر فرد بچّه باز نیز هست. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله با اشاره به نابه هنجار بودن بچّه بازی می‌فرماید: وَ مَن نَکَحَ... غُلَاماً حَشَرَهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ یومَ القِیامَةِ أَنْتَنَ مِنَ الجِیفَةِ یتَأَذَّی بِهِ النَّاسُ حَتَّی یدخُلَ جَهَنَّمَ وَ لَا یقبُلُ اللّهُ مِنهُ صَرفَاً وَ لَا عَدلاً وَ أحبَطَ اللّهُ عَمَلَهُ، وَ یدَعُهُ فِی تَابوتٍ مَشدُودٌ بِمِسَامِیرَ مِن حَدِیدٍ وَ یضرَبُ عَلَیهِ فِی التَّابُوتِ بِصَفَائِحَ حَتَّی یشتَبِكَ فِی تِلكَ المَسَامِیرِ، فَلَو وُضِعَ عِرقٌ مِن عُرُوقِهِ عَلَی أَربَعِمِائَةِ أُمَّةٍ لَمَاتُوا جَمِیعاً، وَ هُوَ مِن أَشَدِّ أَهلِ النَّارِ عَذَاباً. کسی که با پسر بچّه ای آمیزش نماید، خدای عزّوجلّ روز قیامت، او را بد بوتر از مردار، محشور می‌کند، به گونه ای که مردم از بوی بد او اذیت می‌شوند تا وقتی که او به جهنم وارد شود. خداوند، از او هیچ فدیه و یا چیزی که او را از عذاب جهنّم برهاند، نمی‌پذیرد و عمل خوبش را هم باطل خواهد کرد، و او را در تابوتی بسته با میخ‌های آهنین می‌گذارد و به تابوت

می‌زند تا این می‌خ‌های آهنین او را بیازارند. اگر قطره ای از عرق‌های او را بر چهارصد هزار نفر بریزند، همگان می‌میرند و این از شدیدترین عذاب‌های جهنّمیان است. در حدیث دیگری، جدای از عذاب‌های شدید اخروی بر فرد بچه باز، با اشاره به لزوم اجرای حد شرعی، به این نکته توجّه داده شده که حدّ این نابه هنجاری، همان حدّ نابه هنجاری‌های مشابه آن است و نباید تصوّر شود که صرفاً برای چنین فردی، تعزیر کافی است. خشم و نفرت شدید نسبت به خواهر می‌کند. در مواردی نیز نسبت به مادر، اعتماد به نفس خود را در برخورد با جنس مخالف، از دست می‌دهد و احساس می‌کند که به هیچ وجه، دیگر قادر نیست توجّه جنس مخالف را به طور طبیعی جلب کند یا با آن‌ها رابطه به هنجار داشته باشد. لذا دست به انواع رفتارهای انحرافی می‌زند که بسته به تجارب و شرایط، ممکن است که نوع آن فرق کند. عدّه ای برای فرار از روابط ظالمانه بیرون، به تنهایی و انزوا پناه می‌برند و کم کم از بدن خود لذّت می‌برند و استمنا را بهترین راه برای ارضای خود

عنه صلى الله علیه و آله: أتَیتُ لَیلَةَ اُسرِیَ بی‌عَلى قَومٍ بُطونُهُم کَالبُیوتِ، فیهَا الحَیاتُ تُرى مِن خارِجِ بُطونِهِم، فَقُلتُ: مَن هؤُلاءِ یا جَبرائیلُ؟ قالَ: هؤُلاءِ أکَلَةُ الرِّبا.

الإمام الباقر والإمام الصّادق علیهماالسلام: أَیما مُؤمِنٍ خَرَجَ إِلى أَخیهِ یزُورُهُ عارِفا بِحَقِّهِ، کَتَبَ اللّه ُ لَهُ بِکُلِّ خُطوَةٍ حَسَنَةً، وَمُحِیت عَنهُ سَیئَةٌ، وَرُفِعَت لَهُ دَرَجَةٌ، وَإِذا طَرَقَ البابَ فُتِحَت لَهُ أَبوابُ السَّماءِ، فَإِذا التَقَیا وَتَصافَحا وَتَعانَقا أَقبَلَ اللّه ُ عَلَیهِما بِوَجهِهِ، ثُمَّ باهی بِهِما المَلائِکَةَ،

فَيقُولُ: انظُرُوا إِلى عَبدَى تَزاوَرا وَتَحابّا فِى! حَقٌّ عَلَى أَلّا أُعَذِّبَهُما بِالنّارِ بَعدَ هَذا المَوقِفِ.

الإمام على عليه السلام: دُخُولُ الجَنَّةِ رَخِيصٌ، وَدُخُولُ النّارِ غالٍ.

الإمام الرضا عليه السلام: إِنَّ سِلعَةَ اللّه ِ رَخِيصَةٌ، فَاشتَرُوها قَبلَ أَن تَغلُوَ.

عيسى عليه السلام: اَلنَّومُ عَلَى الحَصِيرِ وَأَكلُ خُبزِ الشَّعِيرِ، فِى طَلَبِ الفِردَوسِ يسِيرٌ.

سعد السعود: أَوحَى اللّه ُ عز و جل إِلى داوودَ عليه السلام: يا أَيها الغَفُولُ! ما تَصنَعُ بِدُنيا يدخُلُها الرَّجُلُ صَحِيحا وَيرجِعُ سَقِيما وَيخرُجُ فَيحيا حَياتَهُ فَيكَبَّلُ بِالحَدِيدِ وَالأَغلالِ وَيخرُجُ الرَّجُلُ صَحِيحا فَيرَدُّ قَتِيلاً.

وَيحَكُم! لَو رَأَيتُمُ الجَنَّةَ وَما أَعدَدتُ فِيها لِأَولِيائِى مِنَ النَّعِيمِ لَما ذُقتُم دَواءَها لِشَهوَةٍ.

أَينَ المُشتاقُونَ إِلى لَذِيدِ الطَّعامِ وَالشَّرابِ؟ أَينَ الَّذِينَ جَعَلُوا مَعَ الضِّحكِ بُكاءً؟ أَينَ الَّذِينَ هَجَمُوا عَلى مَساجِدِى فِى الصَّيفِ وَالشِّتاءِ؟

رسول اللّه صلى الله عليه و آله: ما رَأَيتُ مِثلَ النّارِ نامَ هارِبُها، وَلا مِثلَ الجَنَّةِ نامَ طالِبُها.

عنه صلى اللّٰه علیه و آله: لا تَخدَعَنَّكُم زَخارِفُ دُنیا دَنِیةٍ، عن مَراتِبِ جَنّاتٍ عَلِیةٍ.

عنه صلى اللّٰه علیه و آله: مَن خافَ أَدلَجَ، وَمَن أَدلَجَ بَلَغَ المَنزِلَ، أَلا إِنَّ سِلعَةَ اللّه ِ غالِیةٌ، أَلا إِنَّ سِلعَةَ اللّه ِ الجَنَّةُ.

عنه صلى اللّٰه علیه و آله: إِذا صَلَّى العَبدُ وَلَم یسأَلِ اللّه َ تَعالى الجَنَّةَ وَلَم یستَعِذهُ مِنَ النّارِ، قالَتِ المَلائِكَةُ: أَغفَلَ العَظِیمَتَینِ الجَنَّةَ وَالنّارَ.

الإمام علی علیه السلام: أَلا وَإِنِّی لَم أَرَ كَالجَنَّةِ نامَ طالِبُها، وَلا كَالنّارِ نامَ هارِبُها. أَلا وَإِنَّهُ مَن

نهی از همبستر نشدن با همسر، بیش از چهار ماهتهذیب الأحكام: صَفوان بن یحیی، از امام رضا علیه السلام پرسید: مردی، همسر جوانی دارد و چند ماه، حتّی یك سال می‌گذرد و با او نزدیكی نمی‌كند. نه این كه بخواهد به او آزار برساند؛ بلكه مصیبتی دیده‌اند. آیا در این باره، گناهكار است؟ فرمود: «چنانچه چهار ماه، او را ترك كند، پس از آن، گناهكار است».

از پیامبر خدا روایت شده است که فرمودند: روی هر برگی از برگ‌های سدرة المنتهی فرشته ای را ایستاده دیدم که مشغول تسبیح پروردگار متعال بود. و گفته شده: سدرة المنتهی در هاله ای از نور و تابش و حسن و صفا فرو می‌رود آن‌چنان‌که چشم‌ها را خیره می‌کند و توصیف آن پایان پذیر نمی‌باشد. و روایت شده است که پروانه‌هایی طلایی سدرة المنتهی فرا می‌گیرند، و گویا این پروانه‌ها فرشتگانی هستند به

صورت پروانه که سرگرم عبادت خداوند هستند. معنی آیه چنین است: حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و اله و سلم جبرئیل علیه السلام را مشاهده فرمود، در حالی که تصویر آن گذشت که درخت سدره به فرمان الهی پوشیده شده بود، و از شگفتی‌هایی که انسان را به کمال قدرت الهی ارشاد می‌کند.

و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: زمانی که پروردگارم مرا به هفت آسمانش برد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و بر روی فرشی از فرش‌های بهشت، نشاند. سپس یک «به» به من داد، آن به، دو نیم شد و از میان آن یک حوری، خارج شد و در مقابل من ایستاد و گفت: السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا أحمد، السلام علیک یا رسول اللّٰه، گفتم: و علیک السلام، تو کیستی؟ گفت: من، راضیه مرضیه هستم که خداوند جبار مرا از سه نوع آفرید، قسمت پایین بدن من از مشک و وسط آن از عنبر و قسمت بالای بدنم از کافور است و با آب حیات، خمیر شده‌ام. سپس خداوند عز و جل به من گفت: باش، و من به وجود آمدم. و این روایت و روایت‌های شبیه آن دلیل بر خلقت بهشت است و سخن درباره دوزخ بر همین منوال است.

از پیامبر اکرم شنیدم می‌فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند به هیچ گروهی از ملائکه گذر نکردم مگر این‌که از من راجع به علی بن ابی طالب می‌پرسیدند به طوری که من گمان کردم اسم علی در آسمان مشهورتر از اسم من است. به آسمان چهارم که رسیدم چشمم به ملک الموت افتاد به من گفت: خداوند آفریده ای را نیافریده مگر این‌که روح او را

من قبض می‌کنم مگر روح شما و علی؛ زیرا خداوند روح شما را به قدرت خویش قبض می‌نماید. وقتی به زیر عرش رسیدم نگاه کردم دیدم علی بن ابی طالب زیر عرش پروردگار ایستاده گفتم یا علی از من جلوتر آمده ای؟ جبرئیل گفت: یا محمّد این چه کسی است که با تو صحبت می‌کند؟ گفتم برادرم علی بن ابی طالب است. گفت: این علی نیست این یکی از فرشتگان خدا است که او را به صورت علی بن ابی طالب آفریده است. ما ملائکه مقرب هر وقت مشتاق دیدار علی بن ابی طالب می‌شویم این فرشته را زیارت می‌کنیم به جهت عظمت مقام علی بن ابی طالب علیه السّلام.

جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج مرا به آسمان بالا بردند و وقتی به آسمان پنجم رسیدم به تصویر علی بن ابی طالب نگاه کردم. پس از جبرئیل پرسیدم: دوست من، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد فرشتگان دوست دارند به تصویر علی نگاه کنند. و گفتند: پروردگارا بنی آدم در دنیا صبح و شب با نگریستن به علی بن ابی طالب، دوستِ محبوب تو محمد که خلیفه و وصی و امین اوست، بهره و لذت می‌برند، پس به‌اندازه ای که اهل دنیا از او بهره می‌گیرند ما را از تصویر او بهره مند گردان. پس خداوند صورت او را از نور قدسِ عزّ و جلّ خود صورت گری کرد. و علی علیه السلام شب و روز در مقابل آن هاست و بامدادان و شامگاهان به ملاقاتش می‌آیند و او را می‌نگرند.

کافی: ابان بن عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام بُراق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، آن مرکب کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ بود، دو گوشش می‌جنبید، چشمانش به روی سُم‌هایش بود و گام‌هایش در شعاع چشمانش بود، و چون به کوه می‌رسید و بالا می‌رفت دو دستش کوتاه می‌شد و دو پایش بلند، و چون از کوه سرازیر می‌شد دو دستش بلند می‌شد و دو پایش کوتاه. یال راستش بلند بود و به گردنش ریخته بود و دو پر از دنبال خود داشت.

اختصاص: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج به آسمان چهارم رفتم به گنبدی از مروارید که چهار ستون و چهار در داشت و همه از جنس حریر سبز بودند، نگاه کردم. گفتم: ای جبرئیل این گنبد چیست که در آسمان چهارم چیزی زیباتر از آن ندیده ام؟ گفت: دوست من محمّد! این تصویر شهری به نام «قم» است که بندگان مؤمن خدا در آن‌جا گرد می‌آیند و منتظر محمّد و شفاعت او در روز قیامت می‌مانند. غم و غصه واندوه و شرّ بسیاری دامنگیرشان می‌شود. گوید: از علی بن محمد عسکری علیه السلام پرسیدم: تا چه زمانی در انتظار فرج و نجات خواهند بود؟ فرمود: هرگاه آب بر سطح زمین بیاید.

احتجاج: ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب گروهی از یهودیان فرمود: خداوند براق را مسخّر من ساخت و آن عطا از همه دنیا بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مرکب‌های بهشت است که

چهره‌اش هم‌چون صورت آدمی، و سم‌هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از الاغ بزرگ‌تر و از قاطر کوچک‌تر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است، دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زمرّد تزیین شده است، و بر پیشانیش این جمله نوشته شده: «لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، محمّد رسول اللَّه».

فرمود: پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره‌هایشان را به صورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جزء از پیکر آن‌ها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می‌گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می‌کردند، درباره آن‌ها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که می‌بینی خلق شده‌اند، از خوف خدا، هیچ یک از آن‌ها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن‌که هست خم ننموده است؛ به آن‌ها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سید آن‌هاست، آیا با او سخن نمی‌گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم‌ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می‌زد، و

هر بار که می‌ترسیدم از جبرئیل می‌پرسیدم، و جبرئیل می‌گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به من قوت قلب و ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال‌ها پرسیدم و بسیار از آن‌چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن‌چه می‌بینی به نظرت بزرگ و عظیم است؟! این تنها یکی از آفریده‌های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلوقی را آفریده چگونه است؟! و آفریده‌هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی‌بینی [چگونه است]؟!

میان خداوند و خلق او نود هزار حجاب وجود دارد و نزدیک‌ترین مخلوق خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب.

و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین‌ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بود، و یکی از ملائکه الهی به شمار می‌رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و به آسمان هفتم رسید و هم‌چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می‌گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است. دو بال بزرگ داشت که اگر آن‌ها را می‌گسترد شرق و غرب را می‌پوشاند، در هر سحرگاه این خروس بال‌هایش را باز می‌کند و بر هم می‌زند و با صدای بلند تسبیح می‌گوید:

«پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان‌ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز الله نیست، زنده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس‌های زمین، زبان به تسبیح می‌گشایند و بال‌هایشان را برهم زده و فریاد سر می‌دهند؛ وقتی این خروس در آسمان ساکت شود، خروس‌های روی زمین هم ساکت می‌شوند. در زیر بال‌های سفید رنگ آن خروس، پر و کرک‌هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس‌هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس‌های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان‌که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان‌که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند. سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسران من بود خاک آن‌جا هم‌چون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن‌جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن‌جا درختی دیدم که اگر پرنده ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می‌کرد، باز به نقطه شروع نمی‌رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که

خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند].

امالی صدوق: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون آن را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود. به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد. گفتم: خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خداوند جبار مرا از سه جنس آفریده است، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب.

معانی الاخبار: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه‌اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه‌اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه این‌ها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه مؤمنین برتری دارد.

{پس به سوی خدا بگریزید.} یعنی در خانه خدا، حج بجا آورید. ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیارت خانه خدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هدف اوست؛ مسجدها خانه خدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است، و نمازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسمان‌ها هم اماکنی دارد که هر کس به آن بقعه‌ها عروج کند، در اصل به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است. آیا نشنیده ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيهِ»

فرزندانت را امید دار، آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هنگامی که از سدرة المنتهی می‌گذشتم و به شاخه‌ها و ساق‌های آن رسیدم دیدم میوه‌های آن چون پستان‌ها آویخته است. و از پاره ای از آن‌ها شیر می‌چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آن‌ها به جانب زمین می‌ریخت، و من می‌پنداشتم و فکر می‌کردم که آیا این‌ها که از این پستان‌ها می‌ریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این‌گونه نعمت هایند؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفع‌ترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان

مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان‌طور که آن‌ها را خلق کرده‌ام همان گونه (رزق) روزی خواهم داد.

خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آن‌چه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى» منظور موافات و رسیدن آن حضرت است به سدرة المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آن‌چه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ‌ترین آیات پروردگار می‌باشد با چشم دیدند. حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می‌پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آن‌ها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آن‌که با آن فرشته ای است که او را نگهداری می‌کند و اگر چنین نمی‌بود سباع و حشرات زمین تمام آن‌ها را در حالی که میوه داشتند می‌خوردند. سپس امام علیه السّلام فرمودند: و سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکّل آن‌جا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مأنوس می‌باشند چه آن‌که فرشتگان در آن‌جا حاضر هستند.

صورتش چون صورت انسان، و دست و پایش شبیه شتر، و یالش شبیه اسب و دُمش به مانند گاو و پاهایش از دست‌هایش درازتر بود و و در

ران‌هایش دو بال قرار داشت و گام‌هایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. بر آن لگامی از یاقوت سرخ بود. چون پیامبر خواست سوار شود، امتناع کرد. جبرئیل گفت: او محمّد است. پس پایین آمد تا به زمین چسبید. جبرئیل افسار آن و میکائیل رکابش را گرفت. پیامبر سوار شد و هنگامی که به زمین فرو نشست دستانش را بلند می‌کرد و چون بلند می‌شد پاهایش را بلند می‌کرد. پس کاروان از صدای حرکت بال‌های براق رَم کرد. مردی در آخر کاروان صدا کرد: فلانی! شتر رَم کرد و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست.

یقین: عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از امام علی علیه السلام که درباره آیه «ذو مرّفاستوی» تا این فرموده: «إِذْ یغْشَی السِّدْرَةَ مَا یغْشَی» فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شبانه به نزد پروردگارش برده شد، فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا نزدیک درخت بزرگی نگاه داشت. درختی که مانند آن را ندیده بودم. بر روی هر شاخه ای از آن فرشته ای بود، و بر روی هر برگ آن نیز فرشته ای و بر روی هر میوه ای از آن فرشته ای. نوری از انوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن‌گاه جبرئیل گفت: این سدرة المنتهی است. پیامبران قبل از تو تا این‌جا بیشتر نمی‌آمدند. اما اگر خدا بخواهد، تو می‌توانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خود را به تو نشان بدهد. مطمئن باش که خداوند متعال به وسیله ثبات و استواری، تو را تأیید می‌کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنار او قرار بگیری. سپس جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی‌توانم آن را توصیف کنم،

و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آن‌ها قطع شد. ترس‌ها و لرزها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم و سراسر سرور و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده‌اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی‌دیدم. پس خداوند هر چقدر که می‌خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن‌چنان را که قبلاً با چشمم می‌دیدم، اکنون با قلبم مشاهده می‌کردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می‌دیدم، و این است که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَى * لقَدْ رَأَى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الكُبْرَى» و از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می‌دیدم که چشم‌ها تحمل دیدن آن را نداشتند.

یقین: اسعد بن زراراز پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آنسآن‌که مرا به معراج آسمان بردند مرا به کاخی از مروارید رساندند که بساط آن از طلای درخشان بود. پس خداوند به من وحی کرد که این کاخ برای علی علیه السلام است و درباره علی سه چیز به من وحی کرد: او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و رهبر سپید رویان (بزرگان) است.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السّلام نقل کردند که فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می‌کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیر مردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر است چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: این‌جا مکان شیعیان شما و پیروان وصی شما علی علیه السّلام است. به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیر مردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟ جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است. به او گفتم: او از این شیعیان چه می‌خواهد؟ جبرئیل عرضه داشت: می‌خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه السّلام باز دارد و آن‌ها را به فسق و فجور دعوت می‌کند. به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

عناصِر مادّی و لذّت‌های طبیعی الف - خوردن گوشت پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دل، به هنگام خوردن گوشت، شادمان می‌شود.

امام زین العابدین علیه السلام: سپاس خدای را که شب و روز را به قدرت خود آفرید و میان آن‌ها به نیروی خویش، جدایی‌انداخت و برای

هر يك، حدّى معين و مهلتى مشخّص، قرار داد و هر يك را در ديگرى و آن ديگرى را در اين، داخل مى‌كند، به تقديرى متناسب كه بندگانش را با آن، تغذيه مى‌كند و مى‌پروراَند. پس شب را براى ايشان آفريد تا در آن، از حركت‌هاى خسته كننده و فعّاليت‌هاى رنج آور بياسايند و آن را لباس آسودگى و خواب آنان قرار داد تا بِدان، تمركز خاطر و قوّت يابند و به لذّت و شهوت خويش برسند.

الكافى - به نقل از جابر جُعفى -: در حضور امام باقر عليه السلام دلم گرفت. گفتم: فدايت شوم! گاه بدون آن كه گرفتارى اى به من برسد يا پيشامدى برايم رخ دهد،اندوهگين مى‌شوم، چندان كه همسرم و دوستم، آن را در چهره‌ام حس مى‌كنند. فرمود: «همين گونه است، اى جابر! خداوند عزّ وجلّ مؤمنان را از خاك بهشت آفريد و از نسيم روح خويش در آن‌ها روان ساخت. از اين روست كه مؤمن، برادر تنى مؤمن است. پس هرگاه به يكى از آن ارواح در سرزمينى‌اندوهى رسد، آن روح ديگر،اندوهگين مى‌شود؛ زيرا از جنس اوست».

ب - الهام فرشته تفسير العياشى - به نقل از هارون بن خارجه -: به امام صادق عليه السلام گفتم: من، شاد مى‌شوم، بى‌آن كه در خود و يا دارايى و يا دوستم سببى بيابم. و غمگين مى‌شوم بى‌آن كه غمى در خود و دارايى و دوستم ببينم. فرمود: «آرى، شيطان در دلْ وسوسه مى‌كند و مى‌گويد: اگر نزد خدا خيرى داشتى، دشمنت را بر تو مسلّط نمى‌كرد و تو را نيازمند او نمى‌ساخت. جز اين است كه چشم به راه همان چيزى هستى كه پيش از تو، انتظار مى‌كشيدند؟ آيا آن‌ها چيزى

گفتند؟ پس این، همان غمِ بی‌سبب است؛ و امّا شادی، فرشته به دل الهام می‌کند و می‌گوید: اگر خداوند، دشمنت را بر تو چیره ساخته و نیازت را به او قرار داده، بی‌تردید کوتاه مدّت و گذراست. مژده باد آمرزش الهی و فضل او! و این همان گفته خداوند است: (شیطان، شما را از ناداری می‌ترساند و به زشتی فرمان می‌دهد و خداوند، به شما وعده آمرزش و فضل می‌دهد)».

امام رضا علیه السلام: دوستان سست عقیده ام، دوست می‌دارند که من بر پلاس بنشینم و جامه درشت بپوشم؛ امّا این روزگار، گنجایش چنین کاری را ندارد.

قرب الاسناد به نقل از بَزَنطی: امام رضا علیه السلام به من فرمود: «نظرت درباره لباس زبر چیست؟». گفتم: شنیده‌ام که [امام] حسن علیه السلام می‌پوشید، و جعفر بن محمّد علیه السلام جامه نو می‌گرفت و دستور می‌داد که آن را در آب فرو برند. امام علیه السلام به من فرمود: «بپوش و آراسته باش؛ زیرا علی بن الحسین علیه السلام جبّه خزِ پانصد درهمی می‌پوشید و در زمستان، ردای خزی نگارین می‌پوشید و چون زمستان تمام می‌شد، آن را می‌فروخت و پولش را صدقه می‌داد». سپس این آیه را تلاوت کرد: «بگو: چه کسی زیور خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیِ پاکیزه و پاك را حرام کرده است؟».

سخت نگرفتن بر خانوادهامام صادق علیه السلام: وقتی از ایشان سؤال شد که: «آیا پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به خانواده‌اش روزیِ شناخته شده و معروف می‌داد؟»، فرمود: «آری. نَفْس انسان، اگر از روزی‌اش، آگاه باشد، به آن رضایت می‌دهد، و گوشت، با روزی‌اش می‌روید».

الکافی به نقل از حَکَم بن عُتَیبه: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و ایشان در خانه ای آراسته بود و لباسی لطیفْ بر تن داشت و عبایی رنگی بر دوش داشت که اثر آن رنگ، بر دوشش مانده بود. من به خانه و شمایل ایشان می‌نگریستم. فرمود: «ای حَکَم، در این باره چه می‌گویی؟».

گفتم: چه می‌توانم بگویم، چون شما را به این وضع می‌بینم؛ ولی از نگاه ما، این، رفتار جوانان تازه بالغ است.

سپس به من فرمود: «ای حَکَم! چه کسی زینتی را که خداوند برای بندگانش منظور کرده و یا روزی‌های حلال را حرام کرده است؟ این، از آن چیزهایی است که خداوند برای بندگانش قرار داده است. امّا این خانه ای که می‌بینی، خانه همسر من است و تازه ازدواج کرده‌ام.

الکافی به نقل از حسن زَیات بصری: با دوستم، نزد امام صادق علیه السلام رسیدم. ایشان در خانه ای آراسته نشسته بود و شالی رنگی، بر خود داشت. خانه من، همان است که می‌شناسی».

محاسنش را [نیز] مرتب کرده و [به چشمانش] سُرمه کشیده بود. درباره چند چیز از ایشان پرسیدم. وقتی برخاستیم به من فرمود: «حسن!». گفتم: بله.

امام علی علیه السلام در بخشی از سفارش خود به فرزندش محمّد بن حنفیه هیچ ثروتی، فقرزداتر از خشنودی به قُوت نیست و هر که به کفافِ زندگی بسنده کند، به زودی، به آسایش دست می‌یابد و زندگی آسوده و مرفّهی به دست می‌آوَرَد.

إرشاد القلوب: نقل است که علی علیه السلام از کنار قصّابی عبور کرد که گوشت مرغوبی داشت. قصّاب به امام گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام! این گوشت، مرغوب است. از آن بخرید. علی علیه السلام به ایشان فرمود: «پول، همراه ندارم». قصّاب گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام! من صبر می‌کنم [تا بیاورید]. پس به او فرمود: «من هم بر [خرید] گوشت، صبر می‌کنم».

امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام: کسی که به آن‌چه خدا روزی‌اش کرده، قانع باشد، از توانگرترین مردمان است.

امام کاظم علیه السلام: هر که عاقل باشد، به آن‌چه او را کفایت می‌کند، قناعت می‌ورزد و هر که قناعت نماید به آن‌چه او را کفایت می‌کند، بی‌نیاز می‌شود و هر که قناعت نکند به آن‌چه او را کفایت می‌نماید، هرگز بی‌نیاز نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام: به ناتوان‌تر از خودت بنگر و به توانگر از خویش منگر؛ زیرا این کار، تو را به آن‌چه قسمت تو شده، قانع‌تر می‌سازد.

و فرمود: «خداوند متعال، چون آدم را که درودهای خدا بر او باد، آفرید و از روح خود در او دمید، بی‌درنگ خواست که برخیزد. پس خداوند متعال فرمود: «انسان، عجول آفریده شده است». عنه علیه السلام: امام صادق علیه السلام: چون خداوند، آدم را آفرید و از روح خویش در او دمید، پیش از آن که خلقتش کامل شود، بلند شد که بایستد؛ امّا افتاد. پس خداوند عز و جلفرمود: «انسان، عجول آفریده شده است». ناسپاسقرآن«به راستی که انسان، ناسپاس است».

«و هر گاه به انسان از جانب خود، رحمتی بچشانیم، بدان، شاد [و سرمست] می‌گردد، و چون به سزای دستاورد پیشین آن‌ها، به آنان بدی رسد، همانا انسان، ناسپاسی می‌کند».

الإمام علی علیه السلام: قصص الأنبیاء به نقل از حَبّه عرنی: امام علی علیه السلام فرمود: «خداوند متعال، آدم را که درودهای خدا بر او باد، از پوسته زمین آفرید؛ از قسمت‌های تلخ و شور و شیرین آن. [به همین دلیل]برخی از فرزندان او خوش ذات‌اند و برخی بدذات».

عنه علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هیچ موجودی نیست، مگر آن که بیشتر از آدمیزاد، فرمان بُردار خداست. عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِكٍ الأَشتَرِ لَمّا وَلّاهُ ع) پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هیچ مخلوقی از مخلوقات خداوند عز و جل نیست، مگر آن که بیشتر از فرزندان آدم، فرمان بُردار خداست، بجز فرزندان ابلیس. سرکشسقرآن«اگر خدا روزی را بر بندگان خود فراخ می‌داشت، هر آینه در زمین سرکشی می‌کردند؛ لیکن آن‌چه خواهد، به‌اندازه می‌فرستد. همانا او بر بندگانش آگاه و بیناست».

اُسد الغابة عن ابن عبّاس: امام باقر علیه السلام درباره سخن خدای متعال: «سپس او را آفرینشی دیگر، پدید ساختیم». این آفرینش، [مرحله]دمیدن جان در اوست. الأمالی للصدوق عن زِرِّ بن حُبَیشٍ: امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش از فرموده خدای متعالطم: «و در او از روح خود دمید»؛ یعنی از قدرت خود. أنساب الأشراف عن أبی إسحاق: امام علی علیه السلام در بیان آفرینش آدم علیه السلام: سپس، خداوند سبحان، از [قسمت‌های]درشت و نرم زمین، و شیرین و شور آن، قدری خاك گرد کرد و بر آن آب ریخت تا خالص گردید... آن‌گاه از روح خود در آن دمید. پس به صورت انسانی درآمد، دارای ذهن‌هایی که آن‌ها را به تکاپو می‌اندازد، واندیشه ای که آن را به کار می‌اندازد واندام‌هایی که به خدمت می‌گیرد، و ابزارهایی که آن‌ها را زیر و رو می‌کند، و [نیروی] شناختی که با آن، درست و نادرست، و چشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها، و رنگ‌ها و جنس‌ها را، تمیز می‌دهد؛ [انسانی]آمیخته به طینتی با رنگ‌های گوناگون، و چیزهایی همانند و

همساز، و چیزهایی ناساز و هم ستیز، و اخلاطی ناهمگون، چون گرمی و سردی و تَری و خشکی. مسند ابن حنبل عن هُبَیرَة: امام صادق علیه السلام: ارواح، نه با بدن آمیخته‌اند و نه به آن‌ها تکیه دارند؛ بلکه چونان پشه بندی [و هاله ای] بدن را در میان گرفته‌اند. عنه صلی اللّٰه علیه و آله (لِعَلِی علیه السلام) امام صادق علیه السلام: انسان، در حقیقت، با آتش می‌خورد و می‌آشامد و کار می‌کند، به واسطه باد (هوا) می‌شنود و می‌بوید، به واسطه آب، لذّت خوراك و نوشیدنی را حس می‌کند، و به واسطه روح، تحرّك دارد. اگر آتش در معده او نبود، معده‌اش آب و غذای درونش را هضم نمی‌کرد، و اگر باد [و هوا]نبود، نه آتش معده برافروخته می‌شد، و نه مواد زاید از شکمش خارج می‌شد، و اگر روح نبود، رفت و آمدی نداشت، و اگر سردی آب نبود، آتش، معده او را می‌سوزاند، و اگر نور نبود، نه می‌دید و نه می‌فهمید. گِل، صورت انسان است، و استخوان در بدن او، چونان درخت در زمین است، و مو در بدنش، چونان علف زمین است، و عَصَب در بدنش به منزله پوست درخت است، و خون در بدنش، به منزله آب در زمین است، و همان گونه که استواری زمین به آب است، استواری بدن انسان نیز به خون است، و مغز، چربی و کفِ خون است.

د - یاد مرگ و متلاشی شدن بدن پس از آن الکافی - به نقل از ابو بصیر -: از وسوسه [ی دنیا و همّ و غم آن] به امام صادق علیه السلام شِکوه کردم، فرمود: «ای ابو محمّد! از گسیختن بندهای تنت در قبرت یاد کن و نیز از بازگشتن دوستدارانت پس از آن که تو را در گورت نهادند و از بیرون آمدن حشرات از بینی ات، و خوردن گوشتت توسط کرم‌ها که

این‌ها،اندوهی را که دچار آنی از تو می‌زدایند». به خدا سوگند آن‌ها را یاد نکردم جز آن که غصه دنیا را که داشتم، از من برطرف ساخت!

وقتی که می‌گوئی «من هستم» از هیچ‌چیزی برای این درک کمک نمی‌گیری. اگر هزار دلیل بیاورند که تو نیستی، بی‌فایده است. زیرا می‌دانی که هستی. و اگر هزار دلیل بیاورند که تو هستی باز هم بی‌فایده است زیرا می‌دانی که هستی.

خدا در همه جا هست و اگر او را در جهت بالا و آسمان مورد خطاب و دعا قرار می‌دهیم، صرفاً یک احترام و تعظیم است.

پایگاه اساسی این مباحث

خلق السّموات و الارض فی ستة ایام:

آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد.

جهان امروزی شش روز از عمر خود را طی کرده و اینک در روز هفتم به سر می‌برد.

اما هفت آسمان (یعنی هفت پوسته) دارد. همان‌طور که دیدیم دومین پوسته در اولین تحول و سومین پوسته در دومین و چهارمین پوسته در سومین و پنجمین پوسته در چهارمین و ششمین پوسته در پنجمین، و نیز هفتم در ششمین تحول به وجود آمد.

در مرحله «ایجاد» یک پوسته داشت و شش پوستهٔ دیگر در شش تحول، یا «شش قیامت» به وجود آمده‌اند. و مجموعاً دارای هفت پوسته می‌باشد.

مجالس ابن الشیخ: از امام رضا علیه السّلام روایت شده است که چون امام حسین علیه السّلام کشته شد، هفت آسمان و هفت زمین و آن‌چه در آن‌ها و میان آن‌ها بود بر او گریستند و هر که در بهشت و یا دوزخ بود و آن‌چه دیده می‌شد و دیده نمی‌شد، مگر سه چیز: بصره، دمشق و خاندان حکم بن عاص.

علل الشرایع: از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که فرمود: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیلم به دوش راست برداشت و نگاه کردم به یک بقعه از زمین کوهستآن‌که سرخ بود؛ زیباتر از رنگ زعفران و خوشبوتر از مشک. به ناگاه دیدم که بر آن پیری بود و کلاه بلندی بر سر داشت. با جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ زیبا رنگ‌تر از زعفران و خوشبوتر از مشک چیست؟

گفت: سرزمین شیعه تو و شیعه علی علیه السّلام است. گفتم: این پیر کلاه دراز کیست؟ گفت: ابلیس. گفتم: از آن‌ها چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهد آن‌ها را از دوستی علی باز دارد و به فسق و هرزگی وادارد. گفتم: ای جبرئیل! ما را نزد آن‌ها فرود آور. ما را تندتر از برق جهنده و دیده روشن به آن‌ها فرود آورد و گفتم: قم! برخیز ای ملعون!

و با دشمنانشان در مال و فرزند و زن شریک شو که تو را تسلطی بر شیعه من و شیعه علی نیست، و آن‌جا قم نامیده شد.

از امام رضا علیه السّلام روایت شده است که فرمود: بهشت هشت در دارد و یکی از آن اهل قم است و خوشا به حال آن ها! و تا سه بار فرمود.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: البته بر قم فرشته ای است که بر آن پر می‌زند با دو بالش و هیچ زورگو سوء قصد به آن نکند جز این که خدا او را آب کند، به مانند نمک در آب. سپس اشاره به عیسی بن عبدالله کرد و فرمود: درود خدا بر مردم قم! خدا بلادشان را سیر باران کند و برکات خود را بر آن‌ها فرو آورد و گناهانشان را بدل به حسنات کند! آنان اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند، آنان فقهاء علماء بافهمند، آنان اهل فهم و روایت و عبادت خوبند.

عیسی بن مریم علیهاالسلام به یارانش می‌گفت: «ای فرزندان آدم! از دنیا به خدا بگریزید و دل‌هایتان را از دنیا بیرون برید؛ زیرا که نه شما شایسته دنیایید، نه دنیا شایسته شماست. نه شما در دنیا می‌مانید، نه دنیا برای شما می‌مانَد. دنیا، فریبکار و مصیبت بار است. فریب خورده [ی واقعی] کسی است که فریب دنیا را بخورد؛ زیان دیده، کسی است که به دنیا آرمید؛ به هلاکت در افتاده، کسی است که دنیا را دوست داشت و خواستارش شد. پس به درگاه آفریدگارتان توبه آرید و

از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از آن روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید و هیچ فرزندی نیز به کار پدرش نخواهد آمد.

استعیسی علیه السلام: دنیا را آسان بگیرید تا بر شما آسان شود، و آن را خوار بدارید تا آخرت در نظرتان ارجمند گردد، و دنیا را ارج ننهید، که آخرت در نظرتان بی‌ارج می‌شود. دنیا شایسته احترام نیست: هر روز، گرفتاری و زیانی به بار می‌آورد، و دنیا نیست، مگر به سان رؤیایی در خواب، و آدمی، در میان بیداری و خواب!

همان‌طور که خدا لطیف است و کارها و ساخته‌های لطیف مانند نواهای موسیقی، عطر، گلبرگ زیبا، ریزه کاری اتم، دمسازی مولکول، آهنگ شگفت انگیز حیات، مهر و محبت و... و... همه کار او هستند، خداوند عظیم نیز هست و کارهای عظیم دارد. انفجار عظیم، نبأ عظیم، ساختن آسمان عظیم و این طوفان عظیم همه از کارهای او هستند. فسبحان اللّٰه القادر المبدعُ المُبداء المُنشیء الخالق، و هو ربّ العالمین الرحمن الرحیم، الودود الرّئوف، مدبر السموات و الأَرض و مدبّرها.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ: و آن‌گاه که بهشت به نزدیک محشر کشیده شود.

«وَ اللّٰهِ لو اُعطِیتُ الأقالیمَ السَّبعَة بما تَحتَ أفلاکِها، علی أن أعصِی اللّٰهَ فی نملةٍ أسلُبُها جُلبَ شَعِیرَةٍ ما فَعَلتُهُ»؛ (به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آن‌چه در زیر افلاک آن است به من دهند، بدین شرط که با

گرفتن پوست جُویی از دهان مورچه ای نا فرمانی خدا کنم، هرگز چنین نخواهم کرد.)

امروزه، وقتی با بچه‌ها دربارفلسفدین و هدف آفرینش و نیز فرستادن رسولان و کتاب‌های آسمانی بحث می‌کنیم، از جواب‌های مبهم آنان متوجه می‌شویم که با حقیقت دین و هدف‌های آن زیاد آشنا نیستند. ازاین رو،

با طرح بحث پیشین و استفاده از ابزار نجوم و فیلم و... می‌توانیم آنان را با عظمت هستی آفرین و عظمت انسانی که تمامی این دستگاه

برای رشد او آفریده شده است، آشنا سازیم و به آن‌ها در درک بهتر این موضوعات کمک کنیم. هم‌چنین، می‌توانیم حساسیت ذهنی بچه‌ها را با این چند پرسش وپاسخ‌ها بیشتر کنیم:

. چرا خدا ما را آفریده است؟

قوانین جهان حفیظ است، اشتباه نمی‌کند، تفاوت یک کره با کرهٔ دیگر و تفاوت یک ذرّه با ذرّه دیگر در سیستم منظم جهان محفوظ است و در این سیستم تکلیف هر چیز روشن است. کدام ذرّه در کدام بخش از جهان باید باشد و کدام مواد باید در کجای پیکر جهان به کار رود، همه و همه مشخص و معین است. در قوانین و فرمول‌های جهان تخطی روی نداده و نمی‌دهد

وگرنه در همین کره زمین میلیون‌ها تن از ذره‌ها هستند تا چه رسد به هیکل عظیم منظومه‌ها و کهکشان‌ها. این داستان را که از زبان این گل شنیدید، یکی از مسائل پیش پا افتاده و مسلم علمی امروز است. پیدایش و تکوّن پیکر یک انسان در محشر، با پیدایش و تکوّن این گل، هیچ تفاوتی در اصول، ندارد.

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود:

«هر کس بسم اللّه الرّحمن الرّحیم را قرائت کند، خداوند برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بنا می‌کند که در هر قصری هفتاد هزار خانه از لؤلؤ سفید قرار دارد و در هر خانه ای هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز می‌باشد و بالای هر تختی هفتاد هزار بستر از سندس و استبرق می‌باشد و بر آن تخت و آن بستر همسری از حورالعین می‌باشد...، و بر پیشانی راست آن حورالعین نوشته شده: محمّد رسول اللّه، و بر پیشانی چپ او نوشته شده: علی ولی اللّه، و بر جبین او نام حسن نوشته شده و بر چانه او نام حسین نوشته شده و بر لب‌های او بسم اللّه الرّحمن الرّحیم نوشته شده است.»

گفته‌اند که سورة توحید شناسنامة خداوند است.

اما این شناسنامه وجود خداوند را با تعریف «سلبی» معرفی می‌کند بر خلاف سایر شناسنامه‌ها که با تعریف «ایجابی» به معرفی افراد و اشیاء می‌پردازند.

قل هو اللّٰه احد: بگو آن خدا تک است.

- تک: بدون جفت و بدون زوج - به معنای جنسی.

- تک: بدون هم مثل و بدون هم نوع و بدون همجنس.

اللّٰه الصمد: خدایی که بی‌نیاز است - خداوند بی‌نیاز است.

نیازها مختلف‌اند: نیاز به غذا، جنس، مکان، همدم و مونس و نیاز به ابزار تعاون و...

خداوند متعالی‌تر از آن است که نیازی داشته باشد به هر معنایی که نیاز را بتوان تصور کرد.

در انفجارهای عظیم قیامت‌های قبلی، یعنی در هر کدام از شش روز «ستة ایام» نیز موجودات عاقل و مکلفی بوده و به بهشت خودشان رفته‌اند.

سیر جهان از آغاز پیدایش، از مرحلة «ایجاد»، به سوی کمال است. جهان کمال جو و تکامل طلب است. و برای این هم آفریده شده، به همین جهت در بهشت، غم نیست. فساد نیست. دلهره، ترس، نگرانی وجود ندارد. هر خوبی در آن‌جا هست بدون این که بدی‌ها حضور داشته باشند.

ولی در بهشت غلبه با «حیات» است. در این‌جا هر ذی حیاتی باید به عرصه فیزیک برگردد. در آن‌جا حیات ابدیت دارد. و آن جهان یک جهان سرتاسر حیات است. «و انّ الدار الاخرة لهی الحیوان» آهنگ و نواهای غالب در این دنیا آهنگ فیزیک است، ولی آهنگ غالب در آن‌جا آهنگ حیات است. و موسیقی بهشت در احادیث ما در چنین حدی تعریف شده است.

روزی روزگاری در آن عالم گازی، مذابی ما انفجار عظیمی رخ داد کهکشان‌ها و منظومه‌ها پدید آمدند. ذرات پیکر من نیز در یک کهکشان قرار گرفت و در بخشی از آن‌که منظومه‌اش می‌نامند، و بخشی از آن منظومه که به کره زمین موسوم گردید دوران‌هایی بر کره زمین گذشت که هنوز در حالت گاز و مذاب بود که ذرات پیکر من در آن کره متلاطم یکی در این گوشه و دیگری در گوشه دیگر در انباشت موج‌ها به فاصله میلیون‌ها کیلومتر، به سر می‌بردند، میلیون‌ها سال این چنین بر من گذشته است. تا دوران سرد شدن زمین و «دحوالارض» آغاز گردید، و ذرّات پیکر من هر کدام در جایی دورتر از دیگری در دل صخره‌های عظیم قرار داشتند، میلیون‌ها سال هم بدین گونه زمان بر من سپری شده است.

- هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَی ءٍ عَلیم.

استادی از اساتید (که زمانی خودم نیز شاگرد او بودم) نوشته است: امام سجّاد (ع) فرموده است پیام این آیه را متفکران آخرالزمان خواهند فهمید؛ و ملاصدرا مصداق آن است که توانسته این آیه را معنی کند.

هندی‌ها که با فلاسفه موافق نیستند و گویند اجسام حادثند، به آدم معتقد نیستند و گویند خدای تعالی افلاک را آفرید و طبع حرکت آوری در ذات آن‌ها نهاد و چون حرکت کردند و درون آن‌ها به ناچار اجسامی بودند، چون خلاء نشدنی است و اجسامی که یک طبع داشتند، به حرکت فلک مختلف شدند و آن‌چه نزدیک‌تر به فلک بود، گرم‌تر و لطیف‌تر بودند و دورتر سردتر و درهم تر. سپس عناصر با هم آمیختند و مرکبات از آن‌ها ترکیب شد و در این میانه نوع بشر هم پدید شدند، به مانند کرمی که در میوه و گوشت پدید شوند، و پشه ای که در دشت‌ها و جاهای بدبو پدید گردد. سپس بشر از یک‌دیگر متولد شدند، و آفرینش نخست خود را فراموش نمودند. و ممکن است گفت برخی آدمیان در سرزمین‌های دور دست به توالد آفریده شدند و تولد خود به خود از میان رفت، چون طبیعت وقتی راهی برای پدیده خود یافت از راه دیگر بی‌نیاز می‌شود.

عالم بالا اشرف از عالم پایین است و جان انسان از جنس ارواح بالا و جواهر قدسی است و از عالم پایین چیزی نیست که از عالم بالا باشد جز آدمی و باید آدمی اشرف موجودات عالم پایین باشد.

اشرف موجودات خداست و هر موجودی بدو نزدیک است، اشرف است و نزدیک‌ترین موجودات این جهان به خدا آدمی است، زیرا دلش به نور معرفت او روشن است و زبانش به ذکر او شرفیاب واندام و اعضایش به فرمانبری او ارجمند. و باید اشرف موجودات این عالم فرود آدمی باشد، و چون آدمی خود ممکن است و جز به ایجاد واجب الوجود خودی و چیزی ندارد، ثابت شود که هر چه درجه و وصف شریف دارد، از خدا دارد و احسان او است و از این رو فرماید: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ.»از کمال کرامتش این استکه چون آدمی را آفرید خود را اکرم نامید و فرمود: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَكْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» و خود را به تکریم وصف کرد که فرمود: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ.» و کریم خواند در دنبال احوال آدمی و فرمود: «یا أَیهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْكَرِیم»{ای انسان، چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته؟} این دلیل است که کرم خدای تعالی و تفصیل و احسانش به آدمی نهایت ندارد.

عرض به معنی مقابله است و مقصود این است که امانت در عظمت اگر با آسمان هاو زمین و کوه‌ها برابر شود، بر آن‌ها بچربد و سنگین‌تر باشد و همه این‌ها از حمل آن ناتوانند و ترسان، ولی آدمی آن را تحمل نمود و به گردن گرفت و حفظ نکرد، بلکه ضایعش کرد برای ستم بر خود و نادانی به‌اندازه ثواب و کیفر آن.

گفته‌اند: خدای تعالی چون این اجرام را آفرید، فهمی بدان‌ها داد و به آن‌ها فرمود: من واجبی مقرر کردم و برای هر که فرمانم برد بهشتی

آفریدم و برای هر که نافرمانی کند دوزخی. گفتند: مسخریم برای هدف آفرینش خود، ولی واجبی به گردن نگیریم و نه ثوابی خواهیم و نه کیفری، و چون خدا آدم (علیه السّلام) را آفرید، همانا به وی پیشنهاد کرد و او پذیرفت و به خود ستم کرد در پذیرش رنج طاعت و نادان بود به سرانجامش.

گفته‌اند مقصود از امانت عقل است و تکلیف که به آمادگی آن‌ها سنجیده شد و لیاقت آن را نداشتند و آدمی که لیاقت آن را داشت آن را پذیرفت، ولی بر اثر نیروی شهوت و خشم خود ستمکار و نادان بود و بنابراین توان آن را سبب تحمل آن آورد، زیرا از فایده عقل است که مسلط بر آن دو نیرو باشد و آن‌ها را از تعدی و تجاوز نگهدارد، و عمده هدف تکلیف تعدیل آن‌ها و شکستن شورش آن‌ها است.

فرمود: وقت امانتی رسیده که به آسمان هاو زمین و کوه‌ها از طرف خدا پیشنهاد شد و از آن خودداری کردند و ترسیدند. دلیل این که مقصود از آن امانت معروف است، نهج البلاغه است که در ضمن سفارش به مسلمانان فرموده است: سپس پرداخت امانت که هر که نپردازد نومید است، زیرا بر آسمان‌های ساخته و زمین گسترده و کوه‌های بلند واداشته پیشنهاد شد و درازتر و پهن‌تر و بزرگ‌تر از آن‌ها نبود. و اگر درازا و پهنا و نیرو و عزت سود داشت آن‌ها بر می‌گرفتند، ولی از کیفرش ترسیدند و فهمیدند و آن‌چه نفهمید ناتوان‌تر از آن‌ها که آدمی است، زیرا او بسیار ستمکار و بسیار نادان است.

دوانی در شرح عقاید گفته است: پیغمبران برتر از فرشته‌های آسمانند نزد بیشتر اشاعره و از فرشته‌های زمینی به اتفاق همه، و عوام آدمیان مؤمن هم از عوام فرشته‌ها برترند، ولی به عقیده معتزله و ابی عبداللّٰه حلیمی و قاضی ابوبکر فرشته‌ها برترند، و مقصود از برتری فزونی در ثواب است و این برای آن است که عبادت فرشته‌ها فطرت آن‌ها است و منش آن‌ها و رنج آور نیست، بر خلاف عبادت بشر که مزاحم دارد و سخت‌تر است و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرموده برترین کارها، زیان آورترین آن‌ها یعنی رنج آورتریناست.

برای آدمی موانع بسیاری است از طاعت علمی و عملی چون شهوت، خشم و نیازهای دیگر، و عبادت و تحصیل کمال به زور و غلبه بر ضد قوه عاقله رنج آورتر است و افضل و ابلغ در استحقاق ثواب و افضل بودن همان به معنی استحقاق ثواب بیشتر است.

چون قول خدای تعالی «وَ لِلَّهِ یسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یسْتَکْبِرُونَ یخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یفْعَلُونَ ما یؤْمَرُونَ.» {و آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبّر نمی‌ورزند. از پروردگارشآن‌که حاکم بر آن‌هاست می‌ترسند و آن‌چه را مأمورند انجام می‌دهند.}

مجالس ابن شیخ: از ابن عباس در تفسیر «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ» روایت شده است که گفت: نیست جانوری جز این که با دهانش می‌خورد، جز آدمیزاده که با دستش می‌خورد.

تفضیل امیرالمومنین: از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: علی برتر همه خلق خداست جز من؛ و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، پدرشان بهتر از آن‌ها است؛ و به راستی فاطمه سیده زنان جهانیان است و اگر برای فاطمه بهتری از علی بود، او را به وی به زناشویی ندادم.

کمال الدین: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من سید هر کسی باشم که خدا آفریده، من بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه فرشته‌های مقرب و پیغمبران مرسل خدایم.

امام علی علیه السلام: هرگاه خوبی‌های مرد از بدی‌هایش بیشتر باشد، او کامل است. هرگاه خوبی‌ها و بدی‌هایش برابر باشد، او به هم پیوسته است، و اگر بدی‌هایش ازخوبی‌هایش بیشتر باشد، او هلاك شونده است.

ناهشیاربقرآن«هر آینه، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن‌ها دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها

نمی‌شنوند. آنان، همانند چارپایان، بلکه گمراه‌تر [و پست تر] ند. آنان، ناهشیاران‌اند».

امام زین العابدین علیه السلام از دعای ایشان در ستایش خداوند عز و جل:... ستایش، خدایی را که اگر شناخت ستایش خود را در برابر احسان‌های پیاپی و نعمت‌های فراوانی را که به بندگانش ارزانی داشته است، از آنان باز می‌داشت، از نعمت‌هایش بهره می‌گرفتند و ستایشش نمی‌کردند، و از روزی او، بی‌دریغ برخوردار می‌شدند؛ لیکن سپاسش نمی‌گفتند، و اگر چنین بودند، آن‌گاه از مرزهای انسانیت به مرز حیوانیت، سقوط می‌کردند و چنان می‌شدند که خداوند در کتاب استوار خود فرموده است: «آنان، همانند چارپایان‌اند؛ بلکه گم راه‌تر از آنان‌اند».

تفسیر قمی: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون آن را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود. به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد. گفتم: خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خداوند جبار مرا از سه جنس آفریده است، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب.

معانی الأخبار، أمالی صدوق، توحید: عثمان بن عفان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید تفسیر ابجد چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تفسیر ابجد را بیاموزید که همه عجائب در آن است. وای بر عالمی که تفسیر ابجد را نداند. عرض شد: یا رسول الله، تفسیر ابجد چیست؟ فرمود: «الف» آلاء خداست و حرفی است از اسماء او، «باء» بهجت خداست، «ج» جنت و جلال و جمال خداست، «د» دین خدا است. «هوزه» هاویه است، وای بر آن‌که فرو شود در دوزخ و وای بر اهل دوزخ، «ز» زاویه ای است در دوزخ و پناه به خدا از آن‌چه در زاویه است یعنی گوشه‌های دوزخ. «حطی»: «ح» فرو ریختن گناه از آمرزش جویان در شب قدر و آن‌چه جبرئیل با فرشتگان تا سپیده دم فرود آورد، «ط» طوبی به آنان و سرانجام خوش، و آن درختی است که خدایش کاشته و در آن از روح خود دمیده و شاخه‌هایش از پشت دیوار بهشت نمایان است. زیور و جامه رویاند و بر دهان بهشتیان سرازیر است، «ی» یدالله بالای همه خلق او است، «سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یشْرِكُونَ». «کلمن»: «کاف» کلام خداست که تبدیلی در کلمات خدا نیست و هرگز جز او پناهگاهی نیابی، «ل» الالمام و ورود بهشتیان است بر پیامبر خود در زیارت و تحیت و درود و ملامت دوزخیان نسبت به یک‌دیگر، «م» ملک خداست که زوال ندارد، دوام خدا که فنا ندارد، «ن»، « نون والقلم و ما یسطرون» است که قلم از نور است و کتاب از نور، «فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ یشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ كَفی بِاللَّهِ شَهِیداً» در لوح محفوظ که مقربان بر آن گواهند، و بس است خدا را برای گواه. «سعفص»: «ص» پیمانه به پیمانه و کیفر به کیفر، یعنی جزاء به جزاء و چنانچه جزاء دهی، جزاء

داده شوی. «إن اللّه لا یرید ظُلْماً لِلْعِبادِ» به راستی خدا ستم بر بنده را نخواهد. «قرشت»

{نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است.}

از یونس روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: چهارده تن از اصحاب عقبه در شب چهاردهم ذی الحجّه جمع شدند و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کردند: هر پیامبری حتما نشانه ای دارد، امشب نشانه تو چیست؟ حضرت فرمود: چه می‌خواهید؟ عرض کردند: اگر تو نزد پروردگارت مقامی داری به ماه فرمان بده که دو نیم شود. در آن دم جبرییل فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید من به همه چیز دستور داده‌ام که به فرمان تو باشند. آن‌گاه حضرت سرش را بالا برد و به ماه دستور داد که دو نیم شود. ناگاه ماه دو نیم شد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سجده شکر گذاشت و شیعیان ما نیز به سجده افتادند. سپس حضرت سر بلند کرد و آنان نیز سر برداشتند. گفتند: مثل قبل شود. ماه مثل قبل شد. گفتند: سرش جدا شود. سرش جدا شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سجده شکر گذاشت و شیعیان ما نیز به سجده افتادند. عرض کردند: ای محمد! وقتی مسافران ما از شام و یمن بازگشتند از آن‌ها می‌پرسیم در چنین شبی چه دیده‌اند، اگر همین چیزی را که ما دیدیم آن‌ها نیز دیده باشند می‌فهمیم که این اتفاق از جانب پروردگارت بوده، اما اگر ندیده باشند می‌فهمیم که این اتفاق سِحر بوده و تو با آن

ما را سِحر کرده ای. آن‌گاه خداوند نازل فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» تا پایان سوره.

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و الإحتجاج به روایت از امام حسن عسکری علیه السلام: از جمله حجت‌های پیامبر صلّی الله علیه و آله بر قریشیان این بود که فرمود: ای ابوجهل! خداوند تنها بدان خاطر عذاب را از تو بازداشته که می‌دانسته از صُلب تو فرزندی پاک یعنی پسرت عکرمه بیرون خواهد

آمد او مسئولیتی از امور مسلمانان را به عهده خواهد گرفت که اگر درباره آن از خداوند اطاعت کند دوست خداوند خواهد بود، اگر چنین نبود عذاب هم بر تو نارل می‌شد و هم بر دیگر قریشیانی که در این باره می‌پرسند. به آن‌ها تنها بدین خاطر مهلت داده شده که خداوند می‌دانسته برخی از آن‌ها به محمد ایمان می‌آورند و با او سعادتمند می‌شوند، بنابرین خداوند چنین سعادتی را از آنان بازنداشته و دریغ نکرده است، نیز می‌دانسته فرزندی مومن از آنان زاده می‌شود، از این رو به پدرش مهلت داده تا پسرش را به سعادت برساند، اگر چنین نبود بر همه آن‌ها عذاب نازل می‌شد، آسمان را ببین! ابوجهل به آسمان نگریست و ناگاه دید درهای آسمان گشوده شده و از آسمان شعله‌های آتش به سوی سرهای آن قوم فرود می‌آید و آن قدر نزدیکشان می‌شود که حراراتش را میان شانه‌هایشان احساس می‌کنند. ابوجهل و آن جماعت از ترس به لرزه افتادند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نترسید! خداوند با آن شما را هلاک نمی‌کند، فقط نشانتان داد تا پند

بگیرید. سپس ناگاه از پشت آن جماعت انواری درخشید و فرونشست و هم‌چنان‌که از آسمان بوده بود به آسمان بازگشت. حضرت فرمود: برخی از این نورها نور کسانی است که خداوند می‌داند در میان شما در آینده آن‌ها را با ایمان سعادتمند می‌سازد و برخی دیگر نورهای پاکی است که از افراد بی‌ایمان شما بیرون می‌آیند و مومن هستند.

الخرائج و الجرائح: از معجزه‌های پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله این بود که ابوطالب حضرت را به سفر برد و سپس گفت: هرگاه ما به زیر خورشید حرکت می‌کردیم ابری با ما حرکت می‌کرد و هرگاه می‌ایستادیم آن هم می‌ایستاد. روزی در اطراف شام بر راهبی فرود آمدیم که در صومعه ای بود. وقتی به او نزدیک شدیم او دید که آن ابر با حرکت ما حرکت می‌کند و گفته بود در این کاروان خبری هست. پایین آمد و به ما پیوست و جامه از کتف‌های محمد برگرفت و خالی را که میان کتف‌هایش بود دید. ناگاه گریست و گفت: ای ابوطالب! نباید او را از مکه بیرون بیاوری و اگر بیرونش آوردی مراقبش باش و بر او از یهودیان حذر کن که او مقامی والا دارد، ای کاش من او را دریابم و نخستین کسی باشم که دعوتش را اجابت می‌کند.

قاضی در الشفاء می‌گوید: طحاوی در مشکل الحدیث از اسماء بن عُمَیس به دو طریق روایت کرده: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در حال دریافت وحی بود و سرش در دامان حضرت علی علیه السلام بود، این شد که ایشان نماز عصر را به جا نیاورد تا این که خورشید غروب کرد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: نماز خواندی ای علی؟! عرض کرد: نه. حضرت

فرمود: خداوندا او در اطاعت از تو و اطاعت از رسولت بود، خورشید را برایش بازگردان. اسماء می‌گوید: من دیدم که خورشید غروب کرد و دیدم که پس از غروب کردنش باز طلوع کرد و بر زمین تابید، این اتفاق در صهباء خیبر رخ داد.

یونس بن بُکَیر در زیادة المغازی از ابن اسحاق روایت کرده: وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت و سپس مردم را از آن جماعت و نشانه‌های آن کاروان خبر داد، عرض کردند: چه وقت می‌آیند؟ فرمود: روز چهارشنبه. وقتی چهارشنبه شد قریشیان سر کشیدند و منتظر ماندند. روز در حال سپری شدن بود اما آن‌ها نیامدند. آن‌گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دعا کرد و برای ایشان ساعتی بر ظهر افزوده شد و خورشید بر جا ماند.

الخرائج و الجرائح: از اسماء بنت عُمَیس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در غزوه حُنَین حضرت علی علیه السلام را به دنبال کاری فرستاد. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نماز عصر را خواند حال آن‌که حضرت علی علیه السلام نخوانده بود. وقتی ایشان برگشت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله سرش را بر دامان وی گذاشت و خداوند بر حضرت وحی کرد. حضرت علی علیه السلام جامه خود را بر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله کشید و تکان نخورد تا این که دیگر نزدیک بود خورشید پنهان شود. وقتی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به حالت طبیعی بازگشت فرمود: نماز خواندی ای علی؟! عرض کرد: نه. حضرت فرمود: خداوندا خورشید

را برابر علی بازگردان. آن‌گاه خورشید بازگشت تا این که به میانه مسجد رسید. اسماء گفته این در صهباء رخ داد.

الخرائج و الجرائح: از معجزه‌های پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله این بود که وقتی به غزوه تبوک رفت بیست و پنج هزار تن از مسلمانان - به جز خادمان آن‌ها - با حضرت همراه بودند. ایشان در مسیر خود بر کوهی گذر کرد که آب با سرعتی‌اندک از بالایش به پایین می‌تراوید. مسلمانان گفتند: چه شگفت آور آب از این کوه بیرون می‌تراود! حضرت فرمود: او می‌گرید. عرض کردند: کوه می‌گرید؟! فرمود: دوست دارید بدانید؟ عرض کردند: بله. فرمود: ای کوه چرا گریه می‌کنی؟ ناگاه کوه به حضرت و پاسخ داد و در حالی که آن جماعت همه می‌شنیدند به زبانی فصیح گفت: ای رسول خدا! عیسی بن مریم از کنار من عبور می‌کرد و تلاوت می‌کرد: «ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ» {آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌هاست.} من از آن روز از ترس این که از آن سنگ‌ها باشم می‌گریم. حضرت به او فرمود: آرام باش، تو از آن سنگ‌ها نیستی، آن‌ها فقط سنک گوگرد هستند. ناگاه تراوش کوه در دم خشکید و از آن تراوش و رطوبتی که داشت دیگر هیچ اثری بر جا نماند.

المناقب: امیرمومنان علیه السلام فرمود: وقتی از غزوه خیبر برمی گشتیم جماعتی از یهودیان فدک با ما بودند. وقتی به دشت رسیدیم ناگهان دره ای را دیدیم که سیل در آن درخت‌ها را برمی کَند و کوه‌ها را در هم می‌شکست. ما آب را تخمین زدیم و دیدیم چهارده قامت است. برخی از مردم گفتند: ای رسول خدا! دشمن پشت سر ماست و این دره

جلویمان. آن‌گاه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله پیاده شد و به سجده رفت و دعا کرد. سپس فرمود: با نام خدا حرکت کنید. در آن دم اسب‌ها و شترها و مردان همه عبور کردند.

پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: الان خدا شاهد توست اگر از پروردگارم درخواست کردم و نشانه ای به تو نمودم دعوت مرا اجابت می‌کنی؟ گفت: آری. در آن کنار درختی پُربار بود. حضرت به آن فرمود: به اذن خدا نزد من بیا. ناگاه درخت دو نیم شد و با یک نیمه بر ساقش آمد و روبروی پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ایستاد. رُکانه گفت: امری شگفت به من نشان دادی، حال دستور بده برگردد. حضرت فرمود: اگر از پروردگارم درخواست کردم که به او امر کند و او برگشت دعوت مرا اجابت می‌کنی؟ گفت: آری. فرمانش داد و بازگشت و به نیمه دیگرش چسبید. حضرت فرمود: اسلام می‌آوری؟ رُکانه گفت: دوست ندارم زنان مدینه بگویند من تو را اجابت کرده‌ام چون از تو ترسیده ام، گوسفندهایت را انتخاب کن! حضرت فرمود: من نیازی به گوسفندهای تو ندارم وقتی نمی‌پذیری که اسلام بیاوری.

المناقب: وقتی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله برای نبرد با مُقَفَّع بن هَمَیسَع بَنهانی رهسپار شد، بر سر راه مسلمانان کوهی بزرگ و هولناک بود که چهارپایان را خسته می‌کرد و اسب‌ها را باز می‌ایستاند. وقتی مسلمانان به آن کوه رسیدند نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از خستگی و آزاری که در راهش بود شکوه کردند. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله چند دعا کرد و ناگاه کوه در زمین فرو رفت و چند تکه شد.

الأمالی: عبدالله بن عباس از پدرش روایت کرده که وی گفت: ابوطالب به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: ای برادرزاده خدا تو را فرستاده؟! فرمود: بله. عرض کرد: پس نشانه ای به من بنما. فرمود: آن درخت را برای من صدا بزن. او آن را صدا زد و ناگاه درخت آمد و روبروی حضرت سجده کرد و سپس برگشت. ابوطالب گفت: شهادت می‌دهم که تو راست می‌گویی، ای علی! به پسر عمویت بپیوند

بصائر الدرجات: از ابراهیم بن عبد الاکرم انصاری روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به همراه سهل بن حُنَیف و خالد بن ایوب انصاری به یکی از باغ‌های بنی نجار وارد شد. همین که داخل شد سنگی که بر روی چاهی با دولاب بود با صدای بلند ندا سر داد: سلام بر تو ای محمد! نزد پروردگارت شفاعت کن که مرا از آن سنگ‌های جهنمی قرار ندهد که با آن‌ها کافران را عذاب می‌دهد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا

این سنگ را از سنگ‌های جهنم قرار نده. سپس شن‌ها ندا دادند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای محمد! از پروردگارت بخواه که ما را از سوخت جهنم قرار ندهد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا این شن را از سوخت جهنم قرار نده. وقتی رسول خدا به نخل رسید آن درخت خوشه‌هایش را آویخت و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن رطب برداشت و هم خودش خورد و هم به

همراهانش داد. سپس نزد درخت خرمای عَجوه رفت. وقتی درخت حضرت را احساس کرد سجده کرد. آن‌گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله برایش برکت طلبید و فرمود: خداوندا به آن برکت بده و آن را سودمند گردان.

الخرائج و الجرائح: از اَنَس روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله مشتی سنگریزه برداشت و سنگریزه‌ها در دست حضرت تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را در دست علی علیه السلام ریخت و در دست او نیز تسبیح گفتند. ما شنیدیم که آن سنگریزه‌ها در دستان آن دو تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را در دستان ما ریخت اما دیگر تسبیح نگفتند.

الخرائج و الجرائح: از معجزه‌های پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله این بود که مشتی سنگریزه برداشت و هر یک از آن سنگ‌ها گفتند: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر.

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: یکی از مومنان نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: نسبت به برادران مومنت که در دوستی با محمد و علی و دشمنی با دشمنان آن‌ها با تو موافق هستند، در قلبت چه می‌گذرد؟ عرض کرد: من آنان را هم‌چون جان خود می‌بینم، هر چه آزارشان دهد مرا آزار می‌دهد و هر چه خوشحالشان کند مرا خوشحال می‌کند و هر چه نگرانشان سازد مرا نگران می‌سازد. رسول

خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: در این صورت تو دوست خدا هستی، غم نداشته باش، آن‌چه گفتی چنان سودی برایت حاصل می‌کند که هیچ یک از آفریدگان خدا را سراغ ندارم که سودی به مانندش داشته باشد مگر کسی که حالی هم‌چون حال تو داشته باشد، عقیده ای که تو داری برایت بدلی از مال و منال است پس به خاطرش خوشحال باش، و برایت بدلی از فرزند و عیال است پس بشارت باد بر تو که تو از همه توانگران غنی‌تر هستی، به لحظه‌هایت با صلوات بر محمد و علی و خاندان پاک آن دو جان ببخش. آن مرد شادمان شد و شروع کرد صلوات بفرستد. ابن ابی هَقاقِم او را دید و به او گفت: ای فلانی! محمد گرسنگی و تشنگی را نصیبت کرده است. و ابوشُرور به او گفت: محمد آرزوهای باطل را نصیب تو کرده و بسیار از این حرف‌ها می‌زند اما فایده ای ندارد. روز بعد آن مرد به بازار رفت. آن دو نزدش آمدند و با هم گفتند: بیا این شیفته محمد را دست بیاندازیم. ابوشُرور به او گفت: ای بنده خدا! امروز مردم تجارت کردند و سود بردند، تو چه تجارت کردی؟ مرد گفت: من تماشا می‌کردم و هیچ‌چیز نخریدم و نفروختم، اما داشتم بر محمد و علی و خاندان پاک ایشان صلوات می‌فرستادم. ابوشُرور به او گفت: پس ناامیدی سود کرده ای و ناکامی به دست آورده‌ای، پیش از خودت سفره گرسنگی به خانه‌ات رسیده که غذایی از آرزو و خورش و خوراکی‌هایی از ناامیدی بر آن است، آن سفره را همان فرشتگانی برایت آماده کرده‌اند که بر یاران محمد ناکامی و گرسنگی و تشنگی و عریانی و ذلت نازل می‌کنند. آن مرد گفت: هرگز! به خدا سوگند محمد رسول خداست و هر کس به او ایمان بیاورد از سزاواران و کامیابان است، خداوند برای کسی که به او ایمان بیاورد هر آن قدر خود بخواهد گشایش و رفاه حاصل می‌کند و در این کار بخشنده است و هر آن قدر خود بخواهد تنگنا و

نداری حاصل می‌کند و در این کار دادگر است و نگاهی نیک به وی دارد، بهترین انسان‌ها نزد او کسانی هستند که هر چه بهتر به حُکم او سر می‌سپارند. چیزی نگذشت که از کنار آن‌ها مردی با یک ماهی گذشت و بوی ماهی پیچید. ابوشُرور ریشخندکنان به او گفت: این ماهی را به این دوست ما – یعنی دوست رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله - بفروش. مرد گفت: آن را از من بخر چرا که بر دستم مانده است. آن مرد گفت: من چیزی ندارم. ابوشُرور ریشخندکنان گفت: آن را بخر تا رسول خدا بهایش را بپردازد، مگر به رسول خدا ایمان نداری؟ آیا ایناندازه رویش حساب نمی‌کنی؟ مرد گفت: البته، آن را به من بفروش. فروشنده گفت: آن را به دو دانق (یک ششم درهم) به تو فروختم. این‌گونه آن مرد به حساب رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ماهی را به دو دانق خرید و او را نزد حضرت فرستاد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به اُسامه فرمود تا یک درهم به او بدهد. او درهم را گرفت و شاد و خوشحال بازگشت و گفت: این چند برابر بهای ماهی من است. آن مرد روبروی آن‌ها ماهی را شکافت و در دلش دو گوهر نفیس یافت که تا دویست هزار درهم می‌ارزیدند. این اتفاق بر ابوشُرور و ابن ابی هَقاقِم گران آمد و به دنبال صاحب ماهی رفتند و به او گفتند: مگر آن دو جوهر را ندیده بودی؟ تو فقط ماهی را به او فروختی نه چیزی را که در دلش بود، پس آن‌ها را از او پس بگیر. آن فروشنده رفت و آن دو گوهر را از آن مرد پس گرفت و یکی را در دست راستش گذاشت و دیگری را در دست چپش. ناگاه خداوند آن دو گوهر را به دو عقرب تبدیل کرد و عقرب‌ها او را گزیدند. او ناله برآورد و فریاد کشید و آن‌ها را زمین‌انداخت. آن دو کافر گفتند: چه شگفت است سِحر محمد! آن مرد دوباره به شکم ماهی نگاهی‌انداخت و دید دو گوهر دیگر درونش هست. آن‌ها را برداشت و

به صاحب ماهی گفت: این‌ها نیز مال توست، بگیرشان. او خواست آن‌ها را بگیرد که ناگاه به دو مار تبدیل شدند و به سویش جستند و نیشش زدند. او فریاد کشید و ناله برآورد و جیغ کشید و به آن مرد گفت: این‌ها را از من بگیر. آن مرد گفت: همان‌طور که خودت گفتی این‌ها مال توست و تو سزاورشان هستی. او گفت: بگیرشان، به خدا سوگند من آن‌ها را برای تو نهادم. آن مرد آن‌ها را گرفت و او را نجات داد. ناگهان آن دو مار دوباره به دو گوهر تبدیل شدند. سپس دو عقرب را نیز برداشت و آن‌ها نیز دوباره به گوهر تبدیل شدند. ابوشُرور به ابو دَواهی گفت: سِحر محمد و مهارت و حذاقت او در این کار را می‌بینی؟ مرد مسلمان گفت: ای دشمن خدا! آیا این را سِحر می‌بینی؟ اگر این سحر باشد پس بهشت و دوزخ نیز سِحر هستند، پس وای بر شما چون کسی را که سحری هم‌چون بهشت و دوزخ دارد تکذیب می‌کنید. صاحب ماهی رفت و آن‌چهار گوهر را نزد آن مرد وانهاد. مرد به ابو شُرور و ابو دَواهی گفت: وای بر شما! به کسی که آثار نعمت‌های خداوند نزد او و نزد مومنان به اوست ایمان بیاورید، مگر این واقعه شگفت را ندیدید؟ او سپس آن‌چهار گوهر را نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آورد. چند تاجر غریبه نزد حضرت آمدند و آن‌ها را چهارصد هزار دینار از آن مرد خریدند. او گفت: امروز چه پُربرکت بود ای رسول خدا! حضرت فرمود: این بدان خاطر است که به محمد رسول خدا احترام می‌گذاری و برادر و وصی رسول خدا، علی را بزرگ می‌داری، این نتیجه پاداش خداوند و سود کاری بود که کردی، دوست داری تو را به تجارتی رهنمون شوم که این اموال را در آن به کار گیری؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا! فرمود: از آن‌ها بذرهای درختان بهشتی بساز. عرض کرد: چگونه این کار را بکنم؟ فرمود: از آن‌ها به آن برادران مومنت ببخش که در مراتب دوستی با ما از تو

پایین ترند، و در آن‌ها آن برادران مومنت را شریک ساز که در مقام دوستی با ما و دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما با تو شریک هستند، و بر آن‌ها آن برادران مومنت را ترجیح بده که در شناخت حق ما و احترام مقام ما و بزرگداشت امر ما و دشمنی با دشمنان ما از تو برتر هستند، این‌گونه آن‌ها بذر درخت‌های بهشت می‌شوند، بدان هر دانه ای از آن‌ها را به برادرانی که گفتم انفاق کنی چنان برایت زیاد می‌شود که هم‌چون هزار برابر کوه ابو قُبَیس و هزار برابر کوه‌های اُحُد و ثور و ثبیر می‌گردد و در ازایش برایت در بهشت کاخ‌هایی از نقره با کنگره‌هایی از یاقوت و کاخ‌هایی از طلا با کنگره‌هایی از زبرجد بنا می‌شود. آن مرد برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من مردی فقیر هستم و چنین چیزهایی نداشته ام، چگونه چنین می‌شود؟! حضرت فرمود: تو به خاطر دوستی‌ات با ما اهل بیت و دشمنی‌ات با دشمنان ما از جانب ما محبت ناب و شفاعتی سودبخش داری که تو را به بالاترین درجات بزرگی می‌رساند.

المناقب: از محمد بن اسحاق روایت شده: زنی مشرک و بدزبان به همراه کودک دوماهه‌اش از کنار پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله گذر کرد. کودک گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، ای محمد بن عبداللّٰه! مادرش این سخن را از پسرش ننگ شمرد. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای پسر! از کجا می‌دانی من رسول خدا و من محمد بن عبداللّٰه هستم؟ عرض کرد: پروردگارم که پروردگار جهانیان است و روح الامین مرا آگاه کردند. حضرت فرمود: روح الامین کیست؟ عرض کرد: جبرییل است که همین الان بالای سرت ایستاده و به تو نگاه می‌کند. فرمود: اسمت

چیست ای پسر؟! عرض کرد: عبد العُزّی، اما من به او ایمان ندارم، شما هر اسمی می‌خواهید بر من بگذارید. فرمود: تو عبد اللّٰه هستی. عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه مرا از خدمتگزاران تو در بهشت قرار دهد. حضرت برایش دعا کرد. او عرض کرد: هر که به تو ایمان آورد خوشبخت شد و هر که به تو کفر ورزید نگون بخت شد. سپس بانگی برآورد و جان داد.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در مدینه میان اصحاب نشسته بود که ناگاه گرگی آمد و روبروی حضرت ایستاد و زوزه کشید. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: این گرگ فرستاده درندگان به سوی شماست، اگر دلتان خواست چیزی به او بدهید تا سراغ چیز دیگری نرود و اگر دلتان خواست رهایش کنید و از او دوری کنید آن‌گاه هر چه برداشت رزقش خواهد بود. عرض کردند: ای رسول خدا! چیزی به او دهیم خیالمان راحت می‌شود. آن‌گاه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله با سه انگشت به گرگ اشاره کرد یعنی آن‌ها را بردار. گرگ برگشت و به سرعت رفت.

و در حکایت عمرو بن مُنتَشر آمده: وی از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله درخواست کرد تا ماری را که به دشت آمده بود دور کند و نخلی را که کاشته بود در دم سبز کند. پیامبر با او رفت و ماری را دید که جیغ می‌کشید و هم‌چون شتری که رم کرده باشد سروصدا می‌کرد و مثل گاو بانگ برمی آورد. وقتی مار نگاهش به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله افتاد برخاست و به حضرت سلام کرد. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله سپس سوی آن نهال نخل رفت و بر آن دست کشید و فرمود: به نام خداوندی

که‌اندازه گرفت و راه نمود و می‌راند و جان داد. ناگاه آن نهال همقد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله شد و میوه داد و از کنار ریشه‌اش آب بیرون جوشید.

کنز الکَراجُکی: روایت شده گرگی به گوسفندان اُهبان بن اَنَس حمله کرد و یکی از آن‌ها را گرفت. اُهبان بر سرش فریاد کشید و گوسفند را از او گرفت. ناگاه گرگ زبان گشود و گفت: رزقی را که خداوند نصیب من کرده از من گرفتی؟! اُهبان گفت: سبحان اللّٰه گرگ سخن می‌گوید؟! گرگ گفت: شگفت‌تر از سخن گفتن من این است که محمد در یثرب مردم را به توحید فرامی خواند اما او را اجابت نمی‌کنند. اُهبان گوسفندانش را به راه‌انداخت و به مدینه آمد و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را از آن‌چه دیده بود خبر داد و عرض کرد: این‌ها گوسفندان من هستند، همه غذایی برای اصحاب تو باشند. حضرت فرمود: گوسفندانت را نزد خود نگهدار. عرض کرد: نه، به خدا قسم از امروز به بعد هرگز آن‌ها را نمی‌چرانم. حضرت فرمود: خداوندا به او و به غذای او برکت بده. آن‌گاه اهل مدینه آن‌ها را از او گرفتند و هیچ خانه ای در مدینه نماند جز این که سهمی از آن‌ها برده بود.

الأمالی: از ابو سعید خُدری روایت شده که وی گفت: مردی از قبیله اَسلَم در میان گوسفندانش بود و آن‌ها را در صحرای ذی الحُلَیفه می‌چراند. ناگاه گرگی به گله او حمله کرد و یکی از گوسفندانش را به دندان گرفت. مرد بانگی مهیب برآورد و آن گرگ را با سنگ زد و گوسفندش را از چنگ او رهانید. گرگ جلو آمد و دُمش را میان پاهایش

گذاشت و روبروی مرد نشست و به او گفت: از خدای عزّ و جلّ پروا نداری که بین من و گوسفندی که خدا رزق من کرده مانع می‌شوی؟ مرد گفت: به خدا قسم هرگز کلامی چون امروز نشنیده بودم! گرگ گفت: از چه شگفت زده شده ای؟ مرد گفت: از سخن گفتن تو با من! گرگ گفت: شگفت‌تر از آن این است که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در میان حرّتین در نخلستان‌ها برای مردم از رویدادهای گذشته و رخدادهای آینده شان سخن می‌گوید اما تو این‌جا ایستاده ای و گوسفندانت را دنبال می‌کنی. مرد چون سخن گرگ را شنید گوسفندانی که داشت را به راه‌انداخت و راهی شد و گله‌اش را در آستانه روستای انصار ایستاند. سراغ رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را گرفت. در خانه ابو ایوب حضرت را یافت و ایشان را از ماجرای گرگ خبر داد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفتی، هنگام شامگاه بیا و وقتی دیدی مردم جمع شدند آن‌ها را از این ماجرا باخبر کن. وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نماز ظهر را به جا آورد و مردم نزد ایشان جمع شدند مرد اَسلَمی ماجرای گرگ را برایشان گفت. حضرت فرمود: راست می‌گوید، راست می‌گوید، راست می‌گوید! این از عجایبی است که به هنگام قیامت روی می‌دهد، به خدایی که جان محمد در دست اوست زمانی می‌رسد که مرد صبحگاه یا شامگاه از نزد خانواده‌اش می‌رود و تازیانه یا عصا یا کفش وی به او خبر می‌دهد که خانواده‌اش بعد از رفتن او چه کرده‌اند.

الأمالی: امام جعفر صادق از پدران ارجمندش از امام علی علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بر ماده آهویی

گذر کرد که به طناب‌های یک چادر بسته شده بود. وقتی آهو حضرت را دید خداوند زبانش را گشود و او با ایشان سخن گفت و عرض کرد: ای رسول خدا! من مادر دو بچه آهو هستم که هم اکنون تشنه هستند و این هم پستان من است که پر از شیر شده، مرا آزاد کن تا بروم و دو بچه خود را شیر دهم سپس بازمی گردم و باز مرا همین گونه که بسته شده‌ام ببند. حضرت به او فرمود: چگونه تو را رها سازم وقتی گروهی تو را شکار کرده‌اند و بسته‌اند؟! عرض کرد: ولی ای رسول خدا من باز می‌گردم و شما با دستان خود مرا همان گونه که آن‌ها بسته‌اند ببند. حضرت از او سوگند به خداوند گرفت که بازگردد و او را آزاد کرد. چندی نگذشت که آهو با پستان‌های خالی از شیر بازگشت و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله او را مثل قبل بست. سپس پرسید: این شکار برای کیست؟ عرض کردند: ای رسول خدا! برای بنی فلان است. حضرت نزد آنان رفت و از اتفاق، کسی که آن را شکار کرده بود منافق بود که در آن دم از نفاق دست کشید و به نیکی اسلام آورد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله با او صحبت کرد تا آهو را از او بخرد. او عرض کرد: من او را آزاد می‌کنم پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: اگر حیوان‌ها آن‌چه را که شما درباره مرگ می‌دانید می‌دانستند شما حیوان‌های پروار را نمی‌خوردید.

قصص الأنبیاء: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در جایی ایستاده بود که ناگاه شتری نزد حضرت آمد و روبروی ایشان زانو زد و نالید. عمر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این شتر به شما سجده می‌کند؟ اگر او به شما

سجده کند ما به این کار سزاوارتریم! حضرت فرمود: خیر، شما باید برای خداوند سجده کنید، این شتر از اربابش شکایت می‌کند و می‌گوید آن‌ها او را از کودکی گرفته‌اند و از او کار کشیده‌اند و چون پیر و سالخورده و ناتوان شده و از کار افتاده می‌خواهند سرش را ببرند. ای عمر! اگر بنا بود فرمان دهم کسی به کسی سجده کند به زن فرمان می‌دادم که به شوهرش سجده کند.

قصص الأنبیاء: از ابو منصور روایت شده که وی گفت: وقتی خداوند خیبر را بر پیامبرش صلّی اللّٰه علیه و آله فتح کرد، الاغی سیاه نزد حضرت آمد و ایشان با او سخن گفت. الاغ زبان گشود و گفت: خداوند از نسل جدّ من شصت الاغ به دنیا آورده که فقط پیامبر بر آن‌ها سوار شده است، اکنون نه از نسل جدّ من الاغی به جز من باقی مانده و نه از پیامبران پیامبری جز شما، من منتظر شما بوده ام، پیش از شما در دست مردی یهودی بودم و عمدا او را بر زمین می‌زدم و او نیز بر شکم و کمر من می‌کوفت. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: تو را یعفور می‌نامم. سپس فرمود: ای یعفور! آیا به مادینه تمایلی داری؟ گفت: نه. از آن پس هرگاه به او می‌گفتند رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را دریاب نزد حضرت می‌رفت و وقتی حضرت درگذشت بر سر چاهی رفت و خودش را در آن‌انداخت و همان چاه قبر او شد.

المناقب، الخرائج و الجرائح: از ابوذر روایت شده که وی گفت: روزی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله رفتم. حضرت فرمود: گوسفندانت چه کرده‌اند؟ عرض کردم: ماجرایی شگفت برایشان رخ داده است. داشتم

نماز می‌خواندم که ناگاه گرگی به گوسفندانم حمله کرد. با خود گفتم نمازم را قطع نمی‌کنم. گرگ گوسفندی برداشت و با خود برد و من احساسش می‌کردم. به ناگاه شیری سوی آن گرگ آمد و گوسفند را از چنگ او رهانید و به گله بازگرداند. سپس ندا سر داد: ای ابوذر! به نمازت بپرداز، خداوند گوسفندانت را به من سپرده. وقتی نمازم را به پایان رساندم شیر به من گفت: نزد محمد برو و به او بگو خداوند رفیق تو را که حافظ شریعت توست گرامی داشت و گوسفندانش را به یک شیر سپرد. در آن دم همه اطرافیان پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله شگفت زده شدند.

المناقب: از ابو هریره و عایشه روایت شده که آن‌ها گفتند: مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و سوسماری در دست داشت. عرض کرد: ای محمد! من اسلام نمی‌آورم تا آن‌گاه که این خزنده اسلام بیاورد. حضرت به سوسمار فرمود: پروردگارت کیست؟ گفت: کسی که مُلکش در آسمان است و سلطنتش در زمین و عجایبش در دریا و ساخته‌هایش در خشکی و دانشش در رحِم‌ها. حضرت فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ گفت: تو رسول پروردگار جهانیان هستی و زیور همه آفریدگان در روز قیامت و پیشوای روسپیدآن‌که هر کس به تو ایمان بیاورد رستگار و کامیاب می‌شود. در آن دم اعرابی گفت: شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست. سپس خندید و گفت: وقتی نزدت آمد از همه خلق نزد من منفورتر بودی، اکنون که از نزدت می‌روم از همه خلق نزدم محبوب‌تر

هستی. وقتی به خانه‌اش رسید یارانش را جمع کرد و آن‌چه را دیده بود برایشان بازگفت.

کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر بامداد اعمال همه بندگان، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عرضه می‌شود، از آن بر حذر باشید که این کلام خداوند عزّ و جلّ است: «اعْمَلُوا فَسَيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ» {بکنید که به زودی خدا و پیامبر او در کردار شما خواهند نگریست.} سپس امام علیه السلام سکوت کرد.

کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: چرا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را می‌آزارید؟ کسی عرض کرد: چطور ایشان را می‌آزاریم؟ فرمود: مگر نمی‌دانید اعمال شما بر ایشان عرضه می‌شود؟ اگر در آن معصیتی ببینند این ایشان را می‌آزارد، پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را نیازارید و ایشان را شاد کنید.

کافی: از مُفَضّل روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام شبی، که تا پیش از آن مرا به کنیه صدا نزده بود، به من فرمود: ای ابا عبداللّٰه! عرض کردم: گوش به فرمانم! فرمود: در هر شب جمعه ای برای ما سُروری هست. عرض کردم: خدا بر آن بیافزاید، چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه می‌شود رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به همراه امامان علیه السلام به عرش برمی آید و ما نیز با آن‌ها به عرش برمی

آییم. سپس ارواح ما به تن هایمان بازنمی گردد جز همراه با دانشی که بهره گرفته‌ایم. اگر چنین نبود دانش ما به پایان می‌رسید.

کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: جبرئیل با دو انار از بهشت بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرود آمد و آن دو را به ایشان عطا کرد. حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد و نیمی از آن را به حضرت علی علیه السلام داد و ایشان آن را خورد. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! انار اول که خودم خوردم، نبوت بود که تو در آن سهمی نداری، اما انار دوم علم بود که تو در آن با من شریکی.

بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره جِفر فرمود: وقتی خداوند متعال الواح را بر موسی علیه السلام نازل فرمود، بیان همه آن‌چه رخ داده بود و آن‌چه تا به روز قیامت رخ می‌دهد در آن الواح بود. چون روزگار موسی گذشت، خداوند به او وحی کرد الواح را که از جنس زبرجد بهشت بود، نزد کوه به امانت بسپارد. موسی نزد کوه رفت و آن‌گاه کوه برایش شکافته شد و او الواح را در پارچه پیچید و در آن گذاشت. وقتی الواح را در کوه گذاشت شکاف بر روی آن‌ها بسته شد و هم‌چنان درون کوه ماند تا این که خداوند پیامبرش حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را مبعوث کرد. در آن اوان کاروانی از یمن به قصد دیدار پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به راه افتاد. وقتی آن‌ها به آن کوه رسیدند، کوه دهان باز کرد و الواح را که در پارچه پیچیده شده بود، به همان شکل که موسی علیه السلام گذاشته بود،

بیرون آورد. آن قوم بسته را برداشتند اما وقتی در دستانشان قرار گرفت به ناگاه از آن ترسیدند و به دلشان افتاد که آن را نبینند و نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بیاورند. در آن دم خداوند جبرئیل را بر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نازل کرد و او حضرت را از ماجرای آن قوم و اتفاقی که برایشان افتاده بود آگاه ساخت. چون آنان نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رسیدند حضرت سخن را آغاز کرد و از آنان سراغ چیزی را که یافته بودند گرفت. عرض کردند: چیزی را که ما یافته‌ایم شما از کجا می‌دانید؟ فرمود: پروردگارم مرا از آن خبر داد و آن، الوح موسی علیه السلام است. عرض کردند: گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی. آن‌گاه آن را درآوردند و به حضرت دادند. حضرت به آن نگریست و آن را خواند حال آن‌که به عبری نوشته شده بود. سپس امیرمومنان علیه السلام را فراخواند و به ایشان فرمود: این را بگیر که دانش پیشینیان و پسینیان در آن است، این الواح موسی علیه السلام است و پروردگارم به من امر کرده که آن را به تو بدهم. امام علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من بلد نیستم آن را بخوانم. فرمود: جبرئیل به من گفت به تو امر کنم که این را بگیری و امشب زیر سرت بگذاری، وقتی صبح شود خواندنش را آموخته ای. امام علی علیه السلام الواح را زیر سرش گذاشت و چون صبح شد خداوند همه چیز را درباره آن به ایشان آموخته بود. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود تا نسخه ای از آن بردارد و ایشان روی پوست میش نسخه ای از آن برداشت که آن همان جِفر است. در آن نگاشته دانش پیشینیان و پسینیان قرار دارد و آن نزد ماست، الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ماست و ما وارثان پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله هستیم.

دانش هر آن‌چه خداوند آفریده، از زمانی که آسمان‌ها و زمین را به پا داشته تا به روز قیامت، در آن هست. پس من آن را آموختم.

{و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} فرمود: برایش از زمین و هر آن‌که بر زمین است و از آسمان‌ها و هر آن‌چه در آسمان است و از فرشتگانی که آسمان را حمل می‌کنند و از عرش و هر آن‌که بر عرش است پرده برگرفته شد، این کار برای رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام نیز انجام شد.

بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به آسمان هفتم و به سدرة المنتهی رسید. آن‌گاه سدره عرض کرد: پیش از تو هیچ آفریده ای از من نگذشته است. «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد. تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آن‌گاه خداوند وحی فرمود...} و نگاشته یاران دست راست و نگاشته یاران دست چپ را به حضرت داد. ایشان نگاشته یاران دست راست را با دست راستش گرفت و آن را باز کرد و در آن نگریست و دید نام‌های بهشتیان و نام‌های پدران ایشان و قبایلشان در آن نوشته شده است. و نگاشته یاران دست چپ را باز کرد و در آن نگریست و دید نام‌های دوزخیان و نام‌های پدران آنان و قبایلشان در آن نوشته شده است. سپس حضرت فرود آمد و آن دو صحیفه را با خود آورد و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد

تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: اعمال بندگان، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، هر بامداد بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عرضه می‌شود، پس بر حذر باشید و هر یک از شما باید شرم کند از این که کار ناپسند بر پیامبر خود صلّی اللّٰه علیه و آله عرضه کند.

بصائر الدرجات: از ابو یحیی صنعانی روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای ابو یحیی! در شب‌های جمعه مقامی والا برای ما هست. عرض کردم: فدایتان شوم! آن مقام چیست؟ فرمود: برای ارواح پیامبرانِ درگذشته و ارواح اوصیاءِ درگذشته و روح وصی ای که در میان شماست اذن صادر می‌شود و همه را به آسمان فراز می‌برند تا بر عرش پروردگارشان برآیند. این چنین آن‌ها هر هفته عرش را طواف می‌کنند و کنار هر یک از پایه‌های عرش دو رکعت نماز می‌خواندند و سپس سوی تن‌هایی که در آن‌ها بوده‌اند بازمی گردند. آن‌گاه انبیاء و اوصیاء در حالی صبح را آغاز می‌کنند که لبریز از سُرورند و وصی ای که در میان شماست در حالی صبح را آغاز می‌کند که حجم انبوهی بر دانشش افزوده شده است.

فرمود: دیشب در کنار این اتاق امت من از آغاز تا به پایان بر من عرضه شد. کسی عرض کرد: ای رسول خدا! کسانی که آفریده شده‌اند بر شما عرضه شدند آیا کسانی را که آفریده نشده‌اند نیز دیدی؟ فرمود: به خدایی که رسول خدا به او سوگند می‌خورد، آن‌ها در گِل چنان برای من

نمایان شدند که بیش از آن‌چه که شما دوست خود را می‌شناسید، آن‌ها را می‌شناسم.

بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: پروردگارم امت مرا در گِل به من نمایاند و همه نام‌هایشان را به من آموخت هم‌چنان‌که «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها»

معانی الأخبار: موسی بن محمد بن ابراهیم تَیمی از پدرش روایت کرده که وی گفت: نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بودیم که ناگهان ابری فراز آمد. عرض کردند: ای رسول خدا! ابری پدیدار شده است. ایشان فرمود: پایه‌هایش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا استوار است. فرمود: کشیدگی‌هایش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا متراکم است. فرمود: تیرگی‌اش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا سیاه است. فرمود: گِردی‌اش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا دایره وار است. فرمود: آذرخشش را چگونه می‌بینید؟ جسته و گریخته است یا شتابان می‌جهد یا آسمان می‌شکافد؟ عرض کردند: ای رسول خدا! البته آسمان می‌شکافد. آن‌گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: باران! عرض کردند: ای رسول خدا! شما چه فصیح هستید، از شما فصیح‌تر ندیده ایم! فرمود: چرا چنین نباشم وقتی به زبان من قرآن نازل شده: «بِلِسانٍ عَرَبِی مُبِینٍ» {به زبان عربی روشن.}

شیخ طوسی در امالی از مجروح بن زید که با وفدی از قومش بود، نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «لا يَسْتَوِى أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ». گفتیم ای رسول خدا! اصحاب بهشت چه کسانی هستند؟ فرمود: بهشتیان‌کسانی هستند که از من اطاعت کنند و بعد از من تسلیم علی بن ابی طالب باشند، و دست علی علیه السّلام را که در کنارش بود گرفت و بلند نمود و فرمود: علی از من و من از علی هستم، هر که با او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که با من مخالفت کند خدا را به خشم آورده. سپس فرمود: یا علی! جنگ با تو جنگ با من و سازش با تو سازش با من است و تو راهنمای بین من و امت منی.

خداوند به بهشتیان اجازه می‌دهد به زیارت حضرت محمّد بروند. در این هنگام برای پیامبر اکرم بر روی فرشی از فرشهای بهشت منبری می‌گذارند، دارای هزار پله که بین هر پله تا پله دیگر به‌اندازه یک دویدن اسب است. حضرت محمّد و امیر المؤمنین علیهما السّلام بر منبر بالا می‌روند. اطراف منبر را شیعیان آل محمّد می‌گیرند، خداوند به آن‌ها توجه می‌فرماید. این است معنی آیه: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ»، {آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می‌نگرد.} بعد به هر کدام از آن‌ها آنقدر نور می‌بخشد که حوریه نمی‌تواند دقیق آن‌ها را تماشا کند. بعد فرمود: هاشم، برای چنین مقام و موقعیتی باید عمل کنندگان عمل کنند.

مناقب آل ابی طالب: ابو صالح از ابن عباس نقل کرد که فاطمه زهرا علیها السّلام از گرسنگی و بی‌لباسی گریه کرد: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: فاطمه جان قدر شوهر خویش را بدان، به خدا قسم او آقای دنیا و آخرت است و بین آن دو را اصلاح نمود. خداوند این آیه را نازل کرد «مَرَجَ الْبَحْرَینِ یلْتَقِیانِ» یعنی من که خدایم، دو دریا را (علی بن ابی طالب دریای علم و فاطمه زهرا دریای نبوت) گسیل داشتم، هر دو به هم متصل شدند. من این اتصال را بین آن‌ها به وجود آوردم.

عرض کردم: آقا! خورشید و ماه عذاب می‌شوند؟ فرمود: چیزی پرسیدی درست دقت کن. خورشید و ماه دو موجود از آفریده‌های خدایند که به دستور او در گردشند و از او اطاعت می‌کنند. نور آن‌ها از نور عرش و حرارت آن دو از حرارت جهنم است. روز قیامت نور آن دو به عرش بر می‌گردد و حرارت آن‌ها به آتش جهنم. دیگر خورشید و ماهی نخواهد بود. از این آیه آن دو ملعون را قصد نموده، مگر نشنیده ای که مردم از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده‌اند که فرموده است: خورشید و ماه دو نورند در آتش. گفتم چرا. مگر باز نشنیده ای طرفداران آن‌ها می‌گویند فلان و فلان خورشید این امتند و پرتو آن دو؟ در این صورت آن دو اهل جهنمند و سوگند به خدا که جز این دو را از آیه قصد نکرده. گفتم: «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یسْجُدانِ»

تفسیر قمی: شهاب بن عبد ربه گفت، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: شهاب! ما شجره نبوت و گنجینه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و پیمان و تعهد خداییم. ما ودیعه‌های خدا و حجت اوییم.

ما صفوف درخشانی از نور در اطراف عرش بودیم. ما خدای را تسبیح می‌کردیم و اهل آسمان‌ها از تسبیح ما تسبیح می‌نمودند تا به سوی زمین آمدیم.

در این‌جا ما نیز تسبیح خدای را نمودیم، اهل زمین از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. ما صافون و مسبحون هستیم. هر که به عهد و پیمان ما وفا کند، به عهد و پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان شکنی کند با خدا پیمان شکنی کرده.

کنز الفوائد: علی بن ابی طالب علیه السّلام در ضمن خطبه ای فرمود: ما آل محمّد انواری در اطراف عرش خدا بودیم. به ما دستور داد تسبیح کنیم، ما که تسبیح کردیم، ملائکه از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند.

سپس به زمین آمدیم. باز خدا به ما دستور تسبیح داد، شروع به تسبیح کردیم، اهل زمین از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. ما صف زنندگان و مسبحین هستیم.

فرمود: مرحبا به کسی که خدا او را چهل هزار سال قبل از آدم آفرید. عرض کردم یا رسول اللّٰه، آیا ممکن است پسر قبل از پدر باشد.

فرمود: آری، خداوند من و علی را به فاصله همین مدت، قبل از آدم آفرید.

قبل از آفرینش تمام اشیاء، نوری آفرید و به دو قسمت تقسیم نمود. مرا از نیم آن و علی را از نیم دیگر آفرید، سپس اشیاء را آفرید و آن‌ها تاریک بودند، نور آن‌ها از نور من و علی است.

سپس ما در طرف راست عرش قرار گرفتیم و بعد ملائکه را آفرید. ما تسبیح کردیم ملائکه بعد (از ما) تسبیح نمودند. ما تهلیل گفتیم، بعد آن‌ها به تهلیل مشغول شدند. ما تکبیر گفتیم، سپس آن‌ها تکبیر گفتند. این تسبیح و تهلیل و تکبیر ملائکه به واسطه تعلیم من و علی بود. این مطلب در علم سابق خدا بود که دوستدار من و علی داخل جهنم نشود و کینه توز من و علی داخل بهشت نگردد.

خداوند ملائکه ای را آفرید که در دست آن‌ها ظرف‌هایی پر از آب حیات از بهشت است. هنگامی که یک از شیعیان علی که دارای طهارت ولادت و پدر و مادری طاهر است و پرهیزگار پاکیزه و مؤمن به خدا، تصمیم دارد با همسر خود بیامیزد، فرشته ای از آن فرشتگان‌که ظرف‌های آب بهشت را در دست دارند می‌آید و از آن آب در ظرفی که آن‌ها آب می‌نوشند می‌ریزد. آن‌ها از این آب می‌آشامند و ایمان در دل آن‌ها مانند روئیدنیها می‌روید. آن‌ها دارای قدرت ایمانی نسبت به خدا و پیامبر و جانشین او علی و دخترم زهرا و حسن، سپس حسین و آن‌گاه پیشوایان از فرزندان حسین علیه السّلام هستند.

خصال و معانی الأخبار: امام علی علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را پیش از آن آفرید که آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنم را بیافریند و پیش از آن‌که آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان علیه السلام را بیافریند و پیش از آفرینش همه کسانی که در کلام خود فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ»

صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آن‌که همه پیامبران را بیافریند، پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را به همراه دوازده حجاب بیافرید: حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت، سپس نور محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت حبس کرد و او می‌فرمود: منزه است پروردگار والای من، و یازده هزار سال در حجاب عظمت و او می‌فرمود: منزه است دانای اسرار، و ده هزار سال در حجاب منت و او می‌فرمود: منزه است خدایی که استوار است و به بیهودگی نمی‌گذرانَد، و نُه هزار سال در حجاب رحمت و او می‌فرمود: منزه است آن رفیع والا، و هشت هزار سال در حجاب سعادت و او می‌فرمود: منزه است او که همیشگی است و اشتباه نمی‌کند، و هفت هزار سال در حجاب کرامت و او می‌فرمود: منزه است خدایی که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود، و شش هزار سال در حجاب منزلت و او می‌فرمود: منزه است آن خدای علیم کریم، و پنج هزار سال در حجاب هدایت و او

می‌فرمود: منزه است آن صاحب عرش عظیم، و چهار هزار سال در حجاب نبوت و او می‌فرمود: منزه است پروردگار شکوهمند از آن‌چه وصف می‌کنند، و سه هزار سال در حجاب رفعت و او می‌فرمود: منزه است صاحب مُلک و ملکوت، و دو هزار سال در حجاب هیبت و او می‌فرمود: منزه است خداوند و او را می‌ستایم، و هزار سال در حجاب شفاعت و او می‌فرمود: منزه است پروردگار با عظمت من و او را می‌ستایم. سپس خداوند متعال نام او را بر لوح نمایان کرد و نام او چهار هزار سال به تابناکی بر لوح بر جا ماند، سپس نام او را برعرش نمایان کرد و نام او هفت هزار سال بر ساق عرش ثبت ماند تا این که او را در صلب آدم علیه السلام نهاد و سپس وی را از صلب آدم به صلب نوح منتقل کرد و سپس از صلبی به صلب دیگر تا این که او را از صلب عبدالله بن عبدالمطّلب بیرون آورد و با شش کرامت او را ارج نهاد: پیراهن رضا به او پوشاند و ردای هیبت بر تنش کرد و تاج هدایت بر سرش نهاد و پای جامه معرفت به او پوشاند و با بند محبت پای جامه‌اش را محکم کرد و پای افزار خوف بر پایش کرد و عصای منزلت به دستش داد و سپس فرمود: ای محمد! سوی مردم برو و به آنان بگو: بگویید هیچ خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. جنس آن پیراهن از شش چیز بود: قواره آن از یاقوت و آستین‌هایش از مروارید و چاپوق آن از بلور زرد و زیربغلش از زبرجد و جیب‌هایش از مرجان سرخ و گریبانش از نور پروردگار جلّ جلاله. خداوند عزوجل به خاطر آن پیراهن توبه آدم را پذیرفت و نگین سلیمان را به وی بازگرداند و یوسف را به یعقوب بازگرداند و یونس را از شکم ماهی نجات داد و هم‌چنان پیامبران دیگر را از دشواری‌ها رهایی بخشید، آن پیراهن فقط از برای محمد صلّی الله علیه و آله بود.

توضیح: منظور از فرموده ایشان «سپس نور محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را حبس کرد...» ذکر تمامی احوال حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله در عالم ذر نیست، زیرا این شمارگان با همه احوال پیامبر مطابقت ندارند. بر نور ایشان پیش از آن احوال یا پس از آن یا در همان حین احوالی دیگر گذشته که در این خبر ذکر نشده است.

تفسیر فرات بن ابراهیم: از قبیصة بن یزید جعفی روایت شده که گفته: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و ابن ظبیان و قاسم صیرفی نیز نزد ایشان بودند. سلام کردم و نشستم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! پیش از آن‌که خداوند آسمان پهناور و زمین گسترده و تاریکی و نور را بیافریند، شما کجا بودید؟ فرمود: پانزده هزار سال پیش از آن‌که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند، ما همانند نوری گرداگرد عرش بودیم و خداوند را تسبیح می‌گفتیم. وقتی خداوند آدم علیه السلام را آفرید، ما را در صلب او گذاشت و هم‌چنان ما را از صلبی پاک به رحِمی پاکیزه منتقل کرد تا آن‌که محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را برانگیخت.

علل الشرائع: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از آن‌که دنیا را بیافریند، آفرید. عرض کردم: پس شماها کجا بودید ای رسول خدا؟! فرمود: پیشاپیش عرش، خدا را تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید می‌کردیم. عرض کردم: به چه صورت؟ فرمود: همانند نور، تا آن‌که خداوند عزوجل خواست پیکر ما را بیافریند، آن‌گاه ما را به ستون نور

تبدیل کرد و در صلب آدم علیه السلام نهاد، سپس ما را از صلب پدران و رحم مادران بیرون آورد و در این گذر، هیچ گونه ناپاکی مشرکانه و زنای کافرانه به ما نرسید، به خاطر ما قومی سعادتمند می‌شوند و قومی دگر نگون بخت. وقتی ما را در صلب عبدالمطّلب قرار داد، آن نور را بیرون آورد و آن را دو نیم کرد، آن‌گاه نیمی از آن را در عبدالله و نیمی از آن را در ابوطالب نهاد، سپس نیمه من سوی آمنه و نیمه دیگر نزد فاطمه دختر اسد بیرون آمد، آمنه مرا بیرون آورد و فاطمه علی را، سپس خداوند عزوجل ستون نور را به من بازگرداند و فاطمه سلام الله علیها از من بیرون آمد، بعد از آن خداوند عزوجل ستون را به علی علیه السلام بازگرداند و حسن و حسین علیه السلام از آن بیرون آمدند، یعنی از هر دو نیمه، آن‌گاه نیمی که از نور علی علیه السلام بود در فرزندان حسن علیه السلام جریان یافت و نیمی که از نور من بود در فرزندان حسین علیه السلام، این نور تا به قیامت در امامان زاده حسین منتقل می‌شود.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: انس از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان فرمود: خداوند پیش از آن‌که آدم را بیافریند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، در آن هنگام نه آسمانی بنا شده بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه نوری بود و نه تاریکی و نه خورشیدی و نه ماهی و نه بهشتی و نه جهنمی. عباس عرض کرد: پس آغاز آفرینش شما چگونه بود ای رسول خدا؟ فرمود: ای عمو! وقتی خداوند خواست ما را بیافریند، کلمه ای سخن گفت و از آن نوری آفرید، سپس کلمه دیگری گفت و از آن روحی آفرید، سپس آن نور را با آن روح درآمیخت و مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید،

ما در آن هنگام که هیچ تسبیحی گفته نمی‌شد، او را تسبیح می‌گفتیم و در آن هنگام که هیچ تقدیسی نمی‌شد، او را تقدیس می‌کردیم، وقتی خداوند متعال خواست خلق خود را بسازد، نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند است و نور من از عرش برتر است، سپس نور برادرم علی را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، پس فرشتگان از نور علی‌اند و نور علی از نور خداوند است و علی از فرشتگان برتر است، سپس نور دخترم را شکافت و آسمان‌ها و زمین را از آن آفرید، پس آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه‌اند و نور دخترم فاطمه از نور خداوند است و دخترم فاطمه از آسمان‌ها و زمین برتر است، سپس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید، پس خورشید و ماه از نور فرزندم حسن‌اند و نور حسن از نور خداست و حسن برتر از خورشید و ماه است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و پریان سیاه چشم را آفرید، پس بهشت و پریان سیاه چشم از نور فرزندم حسین‌اند و نور فرزندم حسین از نور خداوند است و فرزندم حسین برتر از بهشت و پریان سیاه چشم است.

معانی الأخبار: از ابوذر روایت شده که وی گفت: از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم، ما دو هزار سال پیش از آن‌که آدم آفریده شود در سمت راست عرش، خدا را تسبیح می‌گفتیم، وقتی خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او نهاد، وقتی آدم در بهشت ساکن شد و دست به آن خطا زد ما نیز در صلبش بودیم، وقتی نوح سوار کشتی شد ما نیز در

صلبش بودیم، وقتی ابراهیم در آتش پرتاب شد ما نیز در صلبش بودیم، خداوند عزوجل هم‌چنان ما را از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل کرد تا این که ما را به عبدالمطّلب رسانید، آن‌گاه ما را دو نیم کرد و مرا در صلب عبدالله نهاد و علی را در صلب ابوطالب، خداوند نبوت و برکت را در من نهاد و فصاحت و سلحشوری را در علی، و برای ما دو نام از نام‌های خود برگرفت: او «محمود صاحب عرش» است و من محمدم، او «اعلی» است و این علی است.

کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل محمد و علی و یازده امام دیگر را در هیئت روح‌هایی از نور عظمت خود در روشنایی نور خود آفرید و آنان پیش از آن‌که خلق آفریده شوند، خدا را می‌پرستیدند و خداوند عزوجل را تسبیح و تقدیس می‌کردند، ایشان همگی امامان هدایتگر از آل محمد هستند.

کافی: از مفضل روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: زمانی که در عالم سایه بودید، چگونه بودید؟ فرمود: ای مفضل! نزد پروردگارمان بودیم و در حالی که کسی جز ما نزد او نبود، در سایه ای سبز او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌گفتیم، نه فرشته مقرّبی بود و نه هیچ جانداری جز ما، تا این که خداوند اراده کرد تا اشیا را بیافریند، آن‌گاه هر آن‌چه را از فرشتگان و چیزهای دیگر خواست به هرگونه که خواست آفرید و سپس علم آن را به ما رسانید.

کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند بود و هیچ کانی نبود، آن‌گاه او کان و مکان را آفرید، و نور الانوار را آفرید که همه نورها از آن نور گرفتند، و از نور خود که همه نورها از آن نور گرفتند، در نور الانوار جاری ساخت، و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید، پس محمد و علی دو نور نخست بودند زیرا پیش از آن‌ها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلب‌های پاک جاری بودند تا این که در پاکترین آن‌ها یعنی در صلب عبدالله و ابوطالب از یک‌دیگر جدا گشتند.

توضیح: سخن امام علیه السلام «اشباح نور» چه بسا اضافه بیانیه باشد، یعنی اشباح نورانی، و منظور از آن یا پیکرهای مثالی است، که در این صورت شاید منظور حضرت از «بدون روح» بدون روح حیوانی باشد. و یا [منظور از اشباح نور] خود ارواح هستند حال چه مجرّد باشند و چه مادّی، زیرا ارواح تا زمانی که به جسم تعلق نیافته‌اند، به خودی خود مستقل هستند، از یک جهت روح هستند و از جهتی پیکر، بنابراین آن‌ها پیکرهایی نورانی هستند که روح به آن‌ها تعلق نیافته است. «سایه نور» نیز اضافه بیانیه است، عالم ارواح و مثال عالم سایه نامیده می‌شود، زیرا سایه و تابع آن عالم است، یا این که چون مجرّد است و متراکم نیست به سایه شبیه شده است؛ بنا بر احتمال دوم چه بسا این اضافه از نوع لامیه باشد، به این ترتیب که منظور از نور، نور ذات باریتعالی باشد

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روح صد سال در سر آدم بود و صد سال در سینه او و صد سال در کمر او و صد سال در ران‌هایش و صد سال در ساق‌ها و گام‌های او. وقتی آدم بر پا ایستاد، خداوند به فرشتگان فرمان سجده داد. این در بعد از ظهر روز جمعه بود و آنان هم‌چنان تا عصر در سجده ماندند. ناگاه آدم علیه السلام از پشت خود آوایی هم‌چون آوای پرندگان شنید که تسبیح و تقدیس می‌گفت. عرض کرد: پروردگارا این چیست؟ فرمود: ای آدم! این آوای تسبیح محمد عرب، سرور اولین و آخرین آفریدگان است. سپس خداوند متعال آدم را خواب کرد و از دنده کج او حوا را آفرید. وقتی بیدار شد، بالای سر خود حوا را دید. گفت: تو کیستی؟ گفت: من حوا هستم، خداوند مرا برای تو آفریده است. گفت: چه خوب تو را آفریده است! خداوند متعال به او فرمود: این کنیز من حوا است و تو بنده من آدم هستی، شما را برای سرایی به نام بهشت آفریده ام، پس مرا تسبیح و تحمید گویید، ای آدم! حوا را از من خواستگاری کن و مهر او را به من بده. عرض کرد: پروردگارا مهر او چیست؟ فرمود: ده بار بر حبیب من محمد صلوات می‌فرستی. آدم عرض کرد: پروردگارا پاداش تو بر این نعمت تا زنده‌ام حمد و شکر است. این چنین آدم بر این مهر با او ازدواج کرد. قاضی این ازدواج حضرت حق بود و عاقدش جبرئیل و زوجه‌اش حوا و شهودش فرشتگان. سپس آدم با حوا درآمیخت و حال آن‌که فرشتگان پشت آدم ایستاده بودند. او عرض کرد: پروردگارا برای چه فرشتگان پشت من ایستاده‌اند؟ فرمود: برای این که به نور فرزند تو محمد بنگرند. عرض کرد: پروردگارا او را در جلوی من قرار بده تا فرشتگان پیش روی من بیایند. خداوند آن نور را در پیشانی آدم قرار داد و فرشتگان پیش روی او صف زدند. سپس از خداوند خواست تا نور را در جایی قرار دهد تا

خودش نیز آن را ببیند. خداوند نور را در انگشت سبابه آدم قرار داد. این چنین نور محمد در سبابه آدم و نور علی در انگشت میانه و نور فاطمه در انگشت بعد از آن و نور حسن در انگشت کوچک و نور حسین در انگشت شصت او قرار گرفت. نورهای آنان هم‌چون روشنی خورشید در گنبد فلک یا همانند ماه در شب بدر بود.

وقتی آدم خواست با حوا درآمیزد، به او امر کرد که خود را پاکیزه و معطر کند و به او گفت: ای حوا! خداوند این نور را نصیب تو می‌کند و تو را به آن ویژه می‌گرداند، این نور امانت خداوند و پیمان اوست. نور رسول خدا هم‌چنان در پیشانی آدم علیه السلام ماند تا این که حوا شیث را باردار شد. فرشتگان نزد حوا می‌آمدند و به او تبریک می‌گفتند. وقتی او را به دنیا آورد در میان چشمانش نور رسول خدا را دید که به روشنی می‌درخشید و از این شاد شد. آن‌گاه جبرئیل میان حوا و او حجابی از نور به پا داشت و به‌اندازه پانصد سال آن را ضخیم گرداند. او هم‌چنان در پشت آن حجاب پوشیده بود تا این که به بلوغ مردان رسید و حال آن‌که نور هم‌چنان در پیشانی‌اش می‌درخشید. وقتی آدم دانست که فرزندش شیث به بلوغ مردان رسیده، به او گفت: پسرم! من به زودی تو را ترک می‌کنم، پس نزدیک بیا تا عهد و پیمانی را از تو بگیرم که خداوند پیش از تو از من گرفت. سپس آدم سر سوی آسمان برافراشت و خداوند که از قصد او خبر داشت به فرشتگان فرمان داد تا از تسبیح گفتن دست بدارند. فرشتگان بال‌هایشان را در هم پیچیدند و بهشتیان از غرفه‌هایشان سر کشیدند و صدای درهای بهشت خاموش شد و رودهای بهشت از جریان ایستادند و برگ‌های درختان بهشت از لرزه ایستادند و از هم پیشی گرفتند تا بشنوند آدم چه می‌گوید. آن‌گاه به آدم ندا داده شد: ای آدم! بگو آن‌چه را که می‌خواهی بگویی. آدم گفت: خداوندا

ای پروردگار ازلی و ای روشنی بخش ماه و خورشید مرا آن گونه که خواستی آفریدی و این نور را که مایه شرافت و کرامت من است در من به امانت نهادی و اکنون از برای فرزندم شیث شد، می‌خواهم از او عهد وپیمان بگیرم هم‌چنان‌که تو از من گرفتی، تو بر این کار شاهد هستی. ناگاه از سوی خداوند متعال ندا رسید که ای آدم! از فرزندت شیث عهد بگیر و جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان را شاهد بگیر. خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد تا ابریشمی سفید و قلمی ساخته از مشیت خدای یگانه و پروردگار جهانیان در دست گیرد و در میان هفتاد هزار فرشته که بیرق‌های حمد در دست دارند، بر زمین فرود بیاید. جبرئیل رو سوی آدم نهاد و به او گفت: ای آدم! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید عهد خود با فرزندت شیث را در نگاشته ای بنویس و جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان را بر آن شاهد بگیر. آدم آن عهد را نوشت و ایشان را بر آن شاهد گرفت. آن‌گاه جبرئیل با مهر خود آن را مهر کرد و به شیث داد. پیش از رفتن جبرئیل شیث دو دیبای سرخ بر تن کرد که روشن‌تر از نور خورشید و پاک‌تر از آسمان بودند و پاره و بریده نمی‌شدند و خداوند جلیل به آن فرموده بود باشید و آن‌ها هست شده بودند و سپس از هم جدا شده بودند. شیث عهد را گرفت و خود را به آن ملزم کرد و آن نور هم‌چنان میان چشمان او ماند تا این که با حوریه ای به نام «محاوله بیضا» ازدواج کرد که هم قد حوا بود و جبرئیل او را به عقد شیث درآورد. چون شیث با او درآمیخت، او انوش را باردار شد. در آن دم شنید که ندا دهنده ای ندا می‌دهد: گوارا باد بر تو ای بیضا! خداوند نور سرور رسولان و سرور اولین و آخرین آفریدگان را در تو امانت نهاد. وقتی بیضا او را به دنیا آورد، شیث از او عهد گرفت هم‌چنان‌که از خودش گرفته شده بود. آن عهد به فرزند انوش، قینان رسید و پس از

او به مهلائیل و از او به اُدَد و از او به اخنوخ که همان ادریس باشد. سپس ادریس آن عهد را به فرزندش متوشلخ به امانت سپرد و از او عهد گرفت. سپس به ملک رسید و سپس به نوح و از نوح به سام و از سام به فرزندش ارفخشد و سپس به فرزند او عابر و سپس به قالع و سپس به ارغو و از او به شارغ و از او به تاخور و سپس به تارخ و از او به ابراهیم و سپس به اسماعیل و سپس به قیذار و از او به همیسع و سپس به نبت و سپس به یشحب و از او به اُدَد و از او به عدنان و از او به معد و از او به نزار و از او به مضر و از مضر به الیاس و از الیاس به مدرکه و از او به خزیمه و از او به کنانه و از کنانه به قصی و از قصی به لوی و از لوی به غالب و از او به فهر و از فهر به عبدمناف و از عبدمناف به هاشم. هاشم از آن رو هاشم نامیده شد که برای غذای قومش نان «هشم کرد» یعنی تکه کرد. نام او عمرو العلاء بود و نور رسول خدا در چهره‌اش چنان بود که چون سوی کعبه می‌آمد، کعبه از او روشن می‌گشت و در نوری تابنده پوشیده می‌شد و پیوسته ازچهره او نور به آسمان برمی خاست. وقتی از شکم مادرش عاتکه بنت مُرّه بنت فالِج بن ذَکوان بیرون آمد، دو گیسو هم‌چون گیسوان اسماعیل داشت که نورشان تا به آسمان زبانه می‌کشید. اهل مکه از این رویداد شگفت زده شدند و قبایل عرب از هر طرف سوی او روانه شدند و کاهنان از او به هیجان آمدند و بتان به فضل نبی مختار لب به سخن گشودند. هاشم بر هر سنگ و کلوخی می‌گذشت، او را ندا می‌دادند که ای هاشم! بشارت باد بر تو که از ذریه تو ارجمندترین آفریدگان نزد خداوند متعال و والاترین آفریدگان در میان جهانیان، محمد خاتم انبیا پدید می‌آید. وقتی هاشم در تاریکی گام می‌گذاشت، تاریکی‌ها از او روشن می‌شدند و اطراف او چونآن‌که در نور صبحگاه باشند، دیده می‌شدند. چون

عبدمناف در بستر مرگ افتاد، از هاشم عهد گرفت که نور رسول خدا را به رحم‌های پاک زنان بسپارد. هاشم عهد را پذیرفت و خود را به آن ملزم کرد. پادشاهان سوی هاشم پیشی می‌گرفتند تا او از میان آنان همسر گیرد و اموال انبوه به او عطا می‌کردند اما او از آنان روی می‌گرفت. او هر روز سوی کعبه می‌آمد و هفت مرتبه آن را طواف می‌کرد و به پرده‌هایش چنگ میانداخت. هر که نزد هاشم می‌آمد، او وی را گرامی می‌داشت و بی‌جامگان را جامه می‌پوشاند و گرسنگان را طعام می‌داد و گرفتاران را گشایش حاصل می‌کرد و دین بدهکاران را می‌داد و دیه گرفتاران را می‌پرداخت و درِ خانه‌اش به روی هر رفت و آمدی گشوده بود. چون ولیمه ای می‌داد یا غذایی ترتیب می‌داد و چیزی از آن زیاد می‌آمد، دستور می‌داد تا آن زیاده را برای وحوش و طیور بگذارند. آن‌چنان‌که سخن از او و جودش در آفاق پیچید و اهل مکه همه او را به سروری گرفتند و گرامی داشتند و ارج نهادند و کلیدداری و آبداری و پرده داری و میز بانی کعبه را به او سپردند و رفق و فتق امور مردم را به او واگذاردند و بیرق نزار و کمان اسماعیل و پیراهن ابراهیم و پای افزار شیث و انگشتر نوح را نزد او گذاشتند. چون این همه را در اختیار گرفت، سربلندی و سرافرازی‌اش بر همگان آشکار شد. او نزد حاجیان می‌رفت و به آنان رسیدگی می‌کرد و آنان را چنان ارج می‌نهاد که همه سپاسگزار بازمی گشتند.

ابوالحسن بکری می‌گوید: چون هلال ذی الحجه برمی آمد، هاشم فرمان می‌داد تا مردم سوی کعبه گرد آیند. وقتی گرد می‌آمدند، به سخن برمی خاست و می‌گفت: ای جماعت مردم! شما پناهندگان خداوند و

همسایگان خانه او هستید، زائران خداوند در این موسم در میان شما می‌آیند، آنان میهمانان خداوندند و میهمان در ارجمندی اولویت دارد، خداوند متعال شما را به آنان ویژه گردانده و گرامی داشته است، به زودی آنان ژولیده موی و غبارآلود از هر پیچ و خمی سوی شما می‌آیند و از هر راه دوری آهنگ شما می‌کنند، پس ایشان را پذیرایی کنید و پاس دارید و ارج نهید تا خداوند متعال شما را ارج نهد. قریشیان مقدار زیادی از اموال خود را بیرون می‌آوردند و هاشم حوض‌هایی پوستین بر پا می‌داشت و از آب زمزم در آن‌ها می‌ریخت و بقیه حوض‌ها را از آب چاه‌های دیگر پر می‌کرد تا حاجیان را سیراب کند. او رسم داشت که یک روز قبل از «روز ترویه» حاجیان را طعام می‌داد و به منا و عرفه برایشان غذا می‌برد و میانشان گوشت و روغن و خرما تقسیم می‌کرد و به آنان شیر می‌نوشاند و وقتی مردم از منا بیرون می‌رفتند، دیگر ضیافت را به پایان می‌رساند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: گذشت از مردم، همراهی برادر با برادرش در مال و یاد کردن بسیار خداوند.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علی محمد و آله فرمود: هر که گوید سبحان اللّٰه، خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که گوید الحمد للّٰه، خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که گوید لا اله الا اللّٰه، خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که اللّٰه اکبر گوید، خدا درختی در بهشت برایش بکارد. یکی از قریش گفت: یا رسول اللّٰه! ما در بهشت

درخت بسیار داریم. فرمود: آری، مبادا آتشی فرستید تا آن‌ها را بسوزانید که خدای عز و جل می‌فرماید: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ» {آیا کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول خدا را فرمان برید و کارهای خود را باطل مکنید.}

تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام از پدرانش روایت می‌کند که علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند، وارد بهشت شدم و در آن‌جا قصری از یاقوت سرخ را مشاهده کردم که باطن آن هم از بیرون مشاهده می‌شد. آن یاقوت بسیار پر نور و درخشنده بود. در این قصر دو قبه از در و زبرجد دیده می‌شد. گفتم: ای جبرئیل! این قصر متعلق به کیست؟ فرمود: آن برای کسی است که سخن‌های خوب بگوید، و روزه داشته باشد و طعام به مردم بدهد و در شب‌ها هنگامی که مردم خواب هستند نماز بگذارد. علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللَّه! در امت تو کسانی هستند که طاقت این اعمال را داشته باشند؟ فرمود: می‌دانی که مقصود از خوب سخن گفتن چیست؟ گفتم خدا و رسول داناتر می‌باشند. فرمود: کسی که همه ماه رمضان را روزه داشته باشد و صبر کند. می‌دانی مقصود از اطعام چیست؟ گفتم: خدا و رسول داناتر می‌باشند. فرمود: هر کس که برای عیال خود هزینه زندگی تهیه کند و آن‌ها را نیازمند مردم نگرداند. می‌دانی تهجد چیست؟ گفتم: خدا و رسول داناتر می‌باشند. فرمود: کسی که به خواب نرود تا نماز عشاء را بخواند، زیرا یهود و نصاری در آن وقت در خواب هستند.

تفسیر قمی: حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون شب معراج به آسمان‌ها پرواز کردم، وارد بهشت شدم. سپس زمین هموارى را دیدم که در آن زمین فرشتگان بقعه ای می‌ساختند؛ یک خشت از طلا و یکی از نقره. پرسیدم: چرا گاهی مشغول کار هستید و گاهی هم بیکار؟ گفتند: منتظر مصالح هستیم. پرسیدم: از کجا مصالح ساختمانی برای شما می‌آید؟ گفتند: مصالح ساختمانی ما گفتن مؤمن سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر است و هر گاه این ذکر را بگوید، ما مشغول ساختن بقعه می‌شویم و هر گاه از این ذکر خاموش شود، ما هم بیکار می‌ایستیم.

تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم، و در آن زمینی با سفیدی خالص دیدم، و دیدم که فرشتگان... و همین حدیث را تا آخر نقل کرد.

علل الشرایع: حسین بن خالد نقل کرده که گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام راجع به مهر السنّه سؤال کرده و پرسیدم: چگونه پانصد درهم گردیده است؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نمود که هر گاه مؤمنی صد بار اللَّه اکبر و صد بار الحمد اللَّه و صد بار سبحان اللَّه و صد بار لا اله الّا اللَّه و صد بار صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاده و سپس بگوید: اللّهم زوّجنی من الحور العین (خدایا

حور العین را به تزویج من در بیاور) حتما یک حوری از حوری‌های بهشتی را به تزویجش در می‌آورد و این اذکار را مهر آن قرار داده است. سپس به پیامبرش وحی فرمود که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز چنین کردند.

و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که صد بار سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر بگوید، خدا او را در دیوان صدّیقان بنویسد و او را به هر حرفی نوری بر صراط باشد و در بهشت رفیق خضر علیه السلام باشد.

و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس بگوید سبحان اللَّه، برای او بهتر است از کوه طلا که هزینه کند در راه خدا و الحمد للَّه بهتر است از کوهی نقره که صرف شود در راه خدا و لا اله الّا اللَّه بهتر است از دنیا و هر چیز که در دنیاست که پیش فرستد آن را مردی نزد خدا و اللَّه اکبر بهتر است از آزاد کردن هزار بنده. پس هر که در هر روز صد بار سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر بگوید، خداوند حرام گرداند بدن او را در برابر آتش.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا شما را پنج کلمه یاد ندهم که بر زبان سبکند و در میزان سنگینند و خدای را راضی می‌کنند و شیطان را طرد می‌نمایند و از گنج‌های بهشتند و از تحت عرش هستند و باقیات صالحات می‌باشند؟ پاسخ دادند: بله ای رسول خدا! رسول خدا صلی اللّٰه

علیه و آله فرمود: بگویید سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر لا حول و لا قوة الّا باللَّه العلی العظیم و فرمود: چه مقدار این پنج کلمه مبارکند و چه قدر سنگینی آن‌ها در میزان خیلی زیاد است!

توحید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: خدا را فرشته ای است از فرشتگآن‌که نیمه بالای بدنش آتش است و نیمه پائین بدنش برف است؛ نه آتش برف را آب کند، نه برف آتش را خاموش کند، و او ایستاده و با آواز بلند فریاد می‌زند: منزه است آن خدا که سوزش این آتش را باز داشته و برف را آب نکند، و سردی برف را باز داشته که سوزش این آتش را خاموش نکند، بار خدایا که الفت دادی میان برف و آتش، الفت ده دل بنده‌های مؤمنت را بر طاعتت.

توحید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرشتگان را در صورت‌های پراکنده و مختلف آفریده است. بدان و آگاه باش که خدای تبارک و تعالی را فرشته ای است در صورت خروس صدا کننده سیاه و سفید که انگشتانش در زمین‌های هفتم پائین‌تر است و بالش در زیر عرش دو تا شده و آن را دو بال است؛ یک بال در مشرق و یک بال در مغرب و یکی از آتش و دیگری از برف است. و چون وقت نماز حاضر شود، بر انگشتانش بایستد و گردنش را از زیر عرش بلند کند بعد از آن با ل‌های خود را بر هم زند، چنان‌که خروس‌ها در منزل‌های شما بال‌ها را بر هم می‌زنند. پس نه آن بالی که از آتش است برف را می‌گدازد و نه آن بالی که از برف است آتش را فرو می‌نشاند، و آواز می‌کند که اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا

سید النبیین و ان وصیه سید الوصیین و ان اللّٰه سبوح قدوس رب الملائکة و الروح. یعنی گواهی می‌دهم به این‌که نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است و شریکی از برایش نیست و گواهی می‌دهم به این‌که محمد سید و بزرگ پیغمبران است و به این‌که وصیش سید اوصیاء ایشان است و به این‌که خدا پاک است از هر بدی و به غایت پاک و پاکیزه و پروردگار فرشتگان و روح است. و حضرت فرمود که پس خروس‌ها در منزل‌های شما بال‌های خود را بر هم می‌زنند و آن را از گفتارش جواب می‌دهند. و این معنی قول خدای عز و جل است که «وَ الطَّیرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ»} و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند{. و حضرت فرمود: یعنی هر یک از خروس‌ها که در زمینند.

ثواب الأعمال: امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند: هر کس سبحان اللَّه بگوید، بی‌آن‌که از چیزی تعجّب کرده باشد، خداوند از این ذکر پرنده ای خلق می‌کند که دارای یک زبان و دو بال است و به جای او خدا را در حلقه تسبیح کنندگان ذات ربوبی تا روز قیامت تسبیح کند. ذکر الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر نیز همین ثواب را دارد.

ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر کسی ذکر سبحان اللَّه و بحمده، سبحان اللَّه العظیم و بحمده را بگوید خداوند سه هزار حسنه در نامه اعمال او ثبت می‌فرماید، سه هزار درجه او را بالا می‌برد،

و پرنده ای از (موهبت) این ذکر در بهشت برای او می‌آفریند که خدا را تسبیح کند و ثواب آن به گوینده ذکر برسد.

محاسن: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که بدون عجب و خودپسندی سبحان اللّٰه بگوید، خدا از آن تسبیح او پرنده ای سبز رنگ خلق می‌کند که به سایه زیر عرش می‌رود و خدا را تسبیح می‌کند؛ پس ثواب تسبیح آن پرنده تا روز قیامت برای آن قائل نوشته می‌شود.

جامع الاخبار: ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را دیدم که عرضه می‌داشت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! ثواب این ذکر چیست؟ فرمود: این ذکر ثواب تسبیح حاملان عرش را دارد؛ پس هر کس که یک بار بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله» خداوند گناهان صد سال او را می‌آمرزد و برای او در برابر هر حرفی صد حسنه می‌نویسد و او را صد درجه بالا می‌برد؛ پس اگر بیش از یک بار این ذکر را بگوید، در برابر هر حرفی یک گنج و نوری برای صراط دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که هزار بار بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله»، خدای متعال حج را روزی او خواهد کرد؛ اگر اجل او نزدیک شده باشد، خداوند اجل او را به تأخیر میاندازد تا حج را روزی او کند.

توحید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: خدای عز و جل را عمودی است از یاقوت سرخ که سرش در زیر عرش است و پائین و زیرش بر پشت ماهی در زمین هفتم که از همه طبقات زمین زیرتر است. پس چون بنده لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، عرش به لرزه در آید و آن عمود بجنبد و ماهی حرکت کند. پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که ای عرش من! آرام بگیر. عرش عرض می‌کند که آیا آرام می‌گیرم و تو گوینده آن را نمی‌آمرزی. پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ای ساکنان آسمان‌های من! گواه باشید که من گوینده آن را آمرزیدم.

ثواب الأعمال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که پروردگار جهانیان به حضرت موسی بن عمران فرمود: ای موسی! اگر تمام آسمان‌ها و ساکنان آن‌ها و هفت طبقه زمین را در یک کفّه، و لا اله الّا اللَّه را در کفّه دیگری قرار دهند، در نزد من (که خداوند جهانم) این کفّه (از نظر ارزش) سنگین‌تر است.

جامع الاخبار: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که بگوید: «لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آل محمد» از دهان او پرنده ای سبز رنگ خارج می‌شود که دو بال دارد که با درّ و یاقوت زینت شده؛ وقتی این دو بال را باز می‌کند به شرق و غرب عالم می‌رسد تا این که به عرش منتهی می‌شود و صدایی مانند صدای زنبور دارد و صاحب خود (گوینده آن ذکر) را یاد می‌کند؛ خدای تعالی به او می‌گوید: من و پیامبرم را مدح کردی! آرام باش! آن پرنده می‌گوید: چگونه آرام

باشم در حالی که گوینده «لا اله الا اللّٰه» را نیامرزیده ای! پس خداوند می‌فرماید: آرام باش که او را آمرزیدم.

سپاس خدائی راست که علوّ و برتری یافت در آسمان، پس عالی و بزرگ است، و در زمین قریب و نزدیک، و او به ما از رگ گردن نزدیک‌تر است. و دو دست مبارک به آسمان برداشت و فرمود: بار پروردگارا ما را از بارانی تند، سیراب کننده به‌اندازه، رشد دهنده، پربار، پر پشت و فراوان و فراگیر و بی‌کاست، سود بخش بی‌زیان، سیراب فرما، به حدّی که پستان‌های حیوانات را از آن پر شیر سازی، و زراعت‌ها را بدان برویانی، و زمین را پس از مردنش بدان زنده گردانی. هنوز دست مبارک از گلوگاه خویش فروتر نیاورده بود که ابر هم‌چون دستاری مزین به انواع جواهر که بر سر بندند بر سر شهر مدینه حلقه زد و ابری متراکم همه اطراف آسمان را پوشاند، به حدّی که اهل مکّه خدمت آن حضرت آمده و صدای ضجّه و ناله بلند کردند که یا رسول اللّه خطر غرق شدن در پیش است. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عرض کرد: پروردگارا بر حوالی و اطراف ما بباران و دیگر بر ما نه. پس ابر درهم پیچید و از فراز آسمان مدینه برطرف گشت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم لبخندی زد و فرمود: آفرین خدا بر ابی طالب که اگر زنده بود چشمانش روشن می‌شد و شاد و مسرور می‌گشت.

فصول المهمه: امام علیه السّلام گندمگون بود و نقش انگشتری آن جناب: اللّٰه پروردگار من است و او موجب عصمت من از خلق است.

قصص الأنبیاء: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به رکن غربی رسید و از آن گذشت، رکن به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! مگر من نیز یکی از ستون‌های خانه پروردگارت نیستم؟ چرا بر من دست کشیده نمی‌شود؟! رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نزدیکش شد و فرمود: آرام باش، سلام بر تو، مهجور نیستی! نیز حضرت به باغی وارد شد و خوشه‌های خرما از هر سو ایشان را ندا دادند: سلام بر تو ای رسول خدا! و هر یک می‌گفتند: از من بخور! ایشان به خرمای عجوه نزدیک شد و آن خوشه سجده کرد. آن‌گاه حضرت فرمود: خداوندا به آن برکت بده و آن را سودمند گردان. از این رو روایت شده که خرمای عجوه از بهشت است. هم‌چنین پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: من در مکه سنگی را می‌شناسم که پیش از آن‌که مبعوث شوم به من سلام می‌کرد و من اکنون آن را می‌شناسم. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وقتی از راهی گذر می‌کرد اگر کسی در عقب ایشان می‌آمد از بوی خوش حضرت می‌فهمید که ایشان از آن‌جا گذر کرده است. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر هر سنگ و درختی می‌گذشت به ایشان سلام می‌کردند.

الخزائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله شبی نماز عشاء را به پایان رساند. ناگاه برقی درخشید. حضرت به قَتادة بن نُعمان نگریست و او را شناخت. شبی بارانی بود. او آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! دوست دارم همراه شما نماز بخوانم. حضرت خوشه ای خرما به او داد و فرمود: این را بگیر، جلویت را تا ده گام روشن می‌کند، وقتی به خانه‌ات رسیدی شیطان پشت سرت آمده است، وقتی داخل شدی به

گوشه چپت نگاه کن و با شمشیرت او را بزن. قتاده می‌گوید: من به خانه رفتم و به جایی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده بود نگریستم و ناگاه یک سیاهی دیدم و شمشیرم را بر او فرود آوردم. خانواده‌ام گفتند: چه کار می‌کنی؟! در این ماجرا دو معجزه بود، یکی خوشه نخل که بدون هیچ آتشی نور داد و دیگری خبری که حضرت از آن جنّ داد و همین‌طور بود.

حسین بن روح در جوابش فرمود: جوابی را که به تو می‌گویم درک کن، بدآن‌که خدای عز و جل علناً با مردم سخن نمی‌گوید، بلکه پیامبرانی را از جنس و صنف بشر نظیر خودشان برای آنان فرستاد. اگر خدا پیامبرانی را برای بشر می‌فرستاد که هم جنس و هم شکل آنان نبودند، مردم از ایشان متنفر می‌شدند و سخن آنان را قبول نمی‌کردند. اما هنگامی که پیامبرانی از جنس بشر برای ایشان آمدند و غذا خوردند و در بازارها راه رفتند، به پیامبران خود گفتند: شما هم مثل خود ما هستید، ما سخن شما را نمی‌پذیریم مگر این که معجزه ای بکنید که ما از آوردن مانند آن عاجز هستیم. در این صورت ما متوجه می‌شویم که آوردن معجزه به شما اختصاص دارد و ما قادر به آن نیستیم. لذا خداوند عز و جل معجزاتی به انبیا علیهم السّلام عطا کرد که مردم از آوردن آن‌ها عاجز بودند. یکی از انبیا بعد از این‌که مردم را از عذاب خدا بیم دادند، طوفان را از باب معجزه آوردند و کلیه افرادی که طغیان کردند و متمرد بودند غرق شدند. یکی از پیامبران را در آتش‌انداختند و آتش بر او از باب معجزه سرد و سلامت شد. یکی از پیامبران از سنگ سخت شتر درآورد و در پستان آن شیر جاری نمود. برای یکی از انبیا دریا

شکافته شد و از میان سنگ چشمه آب جاری گردید و عصای او که از چوب خشک بود تبدیل به اژدها گردید و سحر و جادوی ساحران را باطل نمود. یکی از پیامبران شخص کور و مرض پیسی را شفا می‌داد و اموات را به اجازه خدا زنده می‌کرد و به آنان از آن‌چه می‌خوردند و در خانه‌های خود ذخیره می‌کردند خبر می‌داد. یکی از پیغمبران شق القمر کرد و حیواناتی از قبیل شتر و گرگ و غیره با او سخن می‌گفتند.

امام علی علیه السلام فرمود: سپس خداوند متعال از نور محمد بیست دریای نور آفرید و در هر دریا علومی بود که تنها خداوند متعال آن‌ها را می‌دانست، سپس به نور محمد فرمود به دریای عزت فرود آی و او فرود آمد، سپس به دریای صبر، سپس به دریای خشوع، سپس به دریای تواضع، سپس به دریای رضا، سپس به دریای وفا، سپس به دریای حلم، سپس به دریای تقوا، سپس به دریای خشیت، سپس به دریای توبه، سپس به دریای عمل، سپس به دریای زیادت، سپس به دریای هدایت، سپس به دریای صیانت، سپس به دریای حیا. تا این که نور حضرت در بیست دریا غوطه خورد. وقتی از آخرین دریا بیرون آمد، خداوند متعال فرمود: ای حبیب من و ای سرور رسولان من و ای نخستین آفریده من و ای آخرین فرستاده من! تو شفیع روز محشری. آن‌گاه آن نور به سجده افتاد، سپس برخاست در حالی که صد و بیست و چهار هزار قطره از آن می‌چکید. خداوند متعال از هر قطره از نور حضرت پیامبری را آفرید. وقتی نورها کامل شدند، هم‌چنان‌که حاجیان گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنند، گرد محمد طواف کردند و تسبیح گویان و تحمید کنان گفتند: منزه است آن‌که داناست و نادانی نمی‌کند، منزه است آن‌که بردبار است

و شتاب نمی‌کند، منزه است آن‌که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود. در آن دم خداوند متعال ایشان را ندا داد که آیا می‌دانید من کیستم؟ آن‌گاه نور محمد از بقیه نورها پیشی گرفت و ندا داد: تو خداوندی هستی که هیچ خدایی جز تو نیست، یگانه ای و هیچ شریکی نداری، پروردگار همه پروروندگان و مالک همه مالکان هستی. ناگاه از سوی حق تعالی ندا آمد که تو برگزیده و حبیب و بهترین آفریدگان من هستی و امت تو بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شده. سپس خداوند متعال از نور محمد گوهری آفرید و آن را به دو نیم کرد، آن‌گاه با چشم هیبت به نیمی از آن نگریست و آن نیمه آبی گوارا شد، بعد با چشم شفقت به نیمه دیگر نگریست و از آن عرش را آفرید و عرش بر روی آب استیلا یافت، آن‌گاه از نور عرش کرسی را آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و به قلم فرمود: یگانگی مرا بنویس! و قلم هزار سال از سخن خداوند متعال مدهوش ماند. چون به هوش آمد خداوند فرمود: بنویس! عرض کرد: پروردگارا چه بنویسم؟! فرمود: بنویس هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. چون قلم نام محمد را شنید به سجده افتاد و عرض کرد: منزه است خداوند واحد قهّار، منزه است خداوند عظیم اعظم. سپس سر از سجده برآورد و نوشت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. بعد عرض کرد: پروردگارا این محمد کیست که نام و یادش را با نام و یاد خود قرین ساختی؟ خداوند متعال به او فرمود: ای قلم! اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم، من آفریدگانم را فقط به خاطر او آفریدم، او بشارت گر و هشداردهنده و چراغ تابناک و شفاعت گر و حبیب من است. در آن دم قلم از شیرینی یاد محمد شکافت و عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! و خداوند متعال فرمود: سلام و رحمت و برکت من بر تو باد.

این‌گونه سلام سنّت شد و پاسخ سلام واجب گشت. سپس خداوند فرمود: قضا و قدر مرا و هر آن‌چه را که من تا به روز قیامت می‌آفرینم بنویس. بعد خداوند متعال فرشتگان را آفرید و آنان بر محمد و آل محمد صلوات فرستادند و برای امت او تا به روز قیامت آمرزش طلبیدند، سپس از نور محمد بهشت را آفرید و آن را با چهار چیز آراست: عظمت و جلال و سخاوت و امانت، و آن را از برای اولیا و فرمانبران خود گذاشت. آن‌گاه با چشم هیبت به بقیه آن گوهر نگریست و آن بقیه ذوب شد. سپس از دودش آسمان‌ها را و از کَفَش زمین‌ها را آفرید. چون خداوند متعال زمین را آفرید، زمین هم‌چون کشتی با ساکنان خود در تلاطم افتاد. از این رو خداوند کوه‌ها را آفرید و زمین را با آن‌ها میخ کوب کرد. سپس فرشته ای بسیار قدرتمند آفرید و آن فرشته به زیر زمین داخل شد. چون گام‌های فرشته طاقت نیاورد، صخره ای بزرگ آفرید و آن را زیر گام‌های فرشته نهاد. چون صخره نیز طاقت نیاورد، گاوی بزرگ برایش آفرید که از عظمت خلقتش و درخشش چشمانش هیچ‌کس نمی‌توانست به آن بنگرد، آن‌چنان‌که اگر همه دریاها در یکی از سوراخ‌های بینی‌اش نهاده می‌شدند، هم‌چون خردلی در میان دشتی بودند. آن گاو به زیر صخره رفت و آن را بر پشت و شاخ‌های خود گرفت. نام آن گاو لهوتا بود. اما چون آن گاو نیز طاقت نیاورد، خداوند ماهی بزرگی آفرید که نامش بهموت بود. آن ماهی به زیر گام‌های گاو رفت و گاو بر پشت ماهی قرار گرفت. به این ترتیب سرتاسر زمین بر دوش فرشته بود و فرشته بر روی صخره و صخره بر روی گاو و گاو بر روی ماهی و ماهی بر روی آب و آب بر روی هوا و هوا بر روی تاریکی، و آفریدگان رخصت نیافتند از زیر تاریکی آگاه شوند. سپس خداوند متعال عرش را از دو پرتو آفرید، یکی فضل و دیگری عدل. آن دو پرتو به فرمان خداوند

نفسی کشیدند و خداوند از آن دو چهار چیز آفرید: عقل و حلم و علم و سخاوت. سپس از عقل ترس را و از علم رضایت را و از حلم مودت را و از سخاوت محبت را آفرید. بعد این‌ها را در گِل محمد درآمیخت و سپس ارواح مومنان امت محمد را آفرید. آن‌گاه خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و روشنی و تاریکی و بقیه فرشتگان را از نور محمد آفرید. وقتی نورها کامل شدند، نور محمد هفتاد و سه هزار سال به زیر عرش ساکن شد و سپس به آسمان هفتم منتقل شد و سپس به آسمان ششم و سپس به آسمان پنجم و سپس به آسمان چهارم و سپس به آسمان سوم و سپس به آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا. نور حضرت در آسمان بر جا ماند تا این که خداوند متعال اراده کرد که آدم را بیافریند. خداوند به جبرئیل فرمان داد که بر زمین فرود آید و از زمین مشتی خاک برگیرد. جبرئیل فرود آمد اما ابلیس لعین از او پیشی گرفت و به زمین گفت: خداوند متعال می‌خواهد از تو آفریده ای بیافریند و او را با آتش عذاب کند، اگر فرشتگان نزد تو آمدند، بگو پناه بر خدا از شما، مبادا از من چیزی برگیرید که آتش از آن سهمی داشته باشد. وقتی جبرئیل نزدش رسید به او گفت: پناه بر کسی که تو را فرستاده است، مبادا از من چیزی برگیری. جبرئیل بازگشت و چیزی از زمین نبرد و عرض کرد: پروردگارا او از من سوی تو پناه جُست و من بر او رحم آوردم. خداوند میکائیل را فرستاد و او نیز به همین ترتیب بازگشت. سپس به اسرافیل فرمان داد و او نیز همان گونه بازگشت. آن‌گاه خداوند عزرائیل را فرستاد و عزرائیل به زمین گفت: پناه بر عزت خداوند که مبادا از فرمان او سرپیچی کنم، و مشتی خاک از بالا و پایین و سفید و سیاه و سرخ و خشن و نرم زمین برگرفت. از این رو اخلاق و رنگ آدمیان مختلف شد و برخی سفید شدند و برخی سیاه و برخی زرد. خداوند

متعال به او فرمود: آیا زمین از تو به من پناه نیاورد؟ عرض کرد: بله اما در این باره به او اعتنا نکردم زیرا ای سرورم اطاعت از تو به رحمت من اولویت دارد. حق تعالی به او فرمود: چرا تو نیز به او رحم نکردی هم‌چنان‌که یارانت به او رحم کردند؟ عرض کرد: اطاعت از تو اولویت داشت. خداوند فرمود: بدآن‌که من می‌خواهم از این خاک پیامبران و نیکوکاران و کسان دیگری را بیافرینم و تو را مأمور قبض روح آنان کنم. آن‌گاه عزرائیل گریست. حق تعالی به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: اگر من چنین باشم، این آفریدگان از من بدشان خواهد آمد. فرمود: نترس، من برایشان بیماری‌هایی می‌آفرینم تا مرگ را به آن بیماری‌ها نسبت دهند. سپس خداوند به جبرئیل فرمان داد که مشتی خاک سفید ناب بیاورد. جبرئیل به همراه فرشتگان عالم بالا و فرشتگان صف زده و فرشتگان تسبیح گوی به راه افتاد و آن مشت را از محلّ ضریح حضرت برگرفت؛ یعنی از بقعه ای نورانی و برگزیده در میان بقعه‌های زمین. جبرئیل مشتی خاک از آن‌جا برگرفت و آن را با آب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب رضایت و آب عفو درآمیخت. سپس خداوند سر او را از هدایت و سینه‌اش را از شفقت و دستانش را از سخاوت و دلش را از صبر و شرمگاهش را از عفت و گام‌هایش را از شرف و قلبش را از یقین و نفس‌هایش را از عطر آفرید و بعد آن را با گِل آدم درآمیخت. وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، به فرشتگان وحی کرد: «إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طینٍ * فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ» {آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید} فرشتگان پیکر آدم را که بدون روح بود، بردند

و بر در بهشت گذاشتند و منتظر ماندند تا فرمان سجده برسد و آن روز جمعه بود. آن‌گاه خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد که به آدم سجده کنند، « فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ»

ابو صامت حلاونی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چیزی به من عطا کن که شك را از قلبم بزداید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کلید را از جیبت بیرون بیاور و به من بده.»

من کلید را بیرون آوردم و به آن حضرت دادم.

ناگهان دیدم آن کلید به صورت شیری در آمد و من ترسیدم.

حضرت فرمود: «نترس و آن را بگیر.»

وقتی آن را گرفتم، به حال اولش بازگشت.».

می گویند: منصور دوانقی چند نفر فرستاد و هفتاد مرد از ساحران بابل را خواست. چون حاضر شدند به آن‌ها گفت: «شما سحر را از عهد موسی علیه السلام از پدران خود به میراث یافته‌اید.

ابوعبدالله جعفر بن محمد نیز مثل شما ساحر و کاهن می‌باشد، حال شما بر علیه او سحری بکنید که اگر موفق شوید، جایزه‌های بزرگی را به شما اعطاء می‌نمایم. پس ایشان برخاستند و در مجلس منصور هفتاد صورت از صورتهای شیر را ساختند و هر یکی از آن‌ها بر ساخته‌ی خود نشست تا با ورود امام صادق علیه السلام سحر خود را آغاز کنند. منصور

نیز در تخت خود نشسته و تاج بر سر نهاده بود. سپس به حاجب خود گفت: «کسی را نزد ابی عبدالله بفرست و او را در این ساعت حاضر کن.

چون امام صادق علیه السلام آمد به آن صاحبان سر نگاه کرد و از آن‌چه که آن‌ها ساخته بودند ناراحت و خشمگین گردید. پس فرمود: «وای بر شما! مرا می‌شناسید؟ من آن حجت خدا هستم که سحر پدران شما را در عهد موسی بن عمران باطل گرداند.»

سپس با صدای بلند، گفت: «ای صورتهای شیر! به فرمان خدا هر یك از شما، صاحبان خود را بگیرید.»

پس ناگهان آن صورتهای شیر، به شیری واقعی تبدیل شده و هر کدامشان صاحب خود را گرفت و خورد.

منصور از دیدن این صحنه بیهوش شد از تخت افتاد. چون به هوش آمد گفت: «ای اباعبدالله! ترا به خدا قسم می‌دهم که بر من رحم کنی و مرا مورد عفو خویش قرار بدهی، من توبه می‌کنم که دیگر هرگز این چنین کاری را نکنم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «عفو کردم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که جلالت و عظمت خداوند ذو الجلال در دل او جلوه گر شده است، ابهت و شوکت مخلوق در نظر او چیزی نمی‌باشد، کسی که از خدا می‌ترسد، از بندگان ترسی ندارد.»

داود رقی می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مرد پیری پیش آن حضرت آمد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! به من خبر ده که علم شما به کجا رسیده است؟»

حضرت فرمود: «سؤال شما به چه رسیده است؟»

او گفت: «به من خبر بده از این دریا و بگو که در آن چیست؟»

حضرت فرمود: «دوست داری بشنوی یا ببینی؟»

گفت: «دوست داریم ببینم.»

پس امام صادق علیه السلام با قضیبی که در دست داشت برخاست و رفتیم تا به کنار دریا رسیدیم. آن حضرت، قضیب را به دریا زد و. گفت: «ای دریای موج زننده و اطاعت کننده از پروردگار خود! برای ما ظاهر کن آن‌چه را که در تو می‌باشد.»

پس دریا شکافته شد و دریای دیگر پیدا شد که سفیدتر از برف و نرمتر از مسك و شیرین‌تر از عسل بود. من گفتم: «جانم فدای تو باد این آب برای کیست؟»

حضرت فرمود: «برای قائم علیه السلام و اصحاب وی می‌باشد، بدرستی که قائم علیه السلام این آب که بر روی زمین است را غایب گرداند تا از آن هیچ نیابد، آن‌گاه به خدا تضرع کنند، پس برای ایشان این آب را ظاهر گرداند تا از آن بیاشامند.»

در این هنگام به آسمان نگاه کردم، اسبانی با زین و لجام و بال مشاهده کردم. عرض کردم: «فدای تو شوم این اسبان برای کیست؟»

حضرت فرمود: «برای قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و اصحابش.»

عرض کردم: «آیا می‌شود که من نیز بر این اسبان بنشینم؟»

حضرت فرمود: «اگر از یاران او باشی می‌نشینی.»

گفتم: «آیا می‌توانم از آن آب بیاشامم.»

حضرت فرمود: «اگر شیعه‌ی او باشی می‌آشامی.»

سپس بار دیگر، قضیب را به دریا زد و دریا به حال اول خود بازگشت.

هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خدا شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هر گز معصیت نکرده‌اند و شیطان را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که شیطان کیست و در هر چند گاه ما ایشان را می‌بینیم و آن‌چه احتیاج دارند را از ما سؤال می‌کنند و کیفیت دعا را ما به آن‌ها تعلیم می‌نمائیم.

آن‌ها می‌پرسند که قائم آل محمد علیهم السلام کی ظهور می‌کند، و در عبادت و بندگی بسیار سعی می‌کنند. شهر ایشان دروازه‌های بسیاری دارد و از هر دروازه تا دروازه‌ی دیگر، صد فرسخ مسافت می‌باشد. آن‌ها بسیار تقدیس و تنزیه و عبادت می‌کنند که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل می‌دانید.

در میان ایشان کسی هست که یك ماه سر از سجود بر نمی‌دارد. خوراك ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و صورت ایشان از نور روشن است.

چون یکی از ایشان ما را می‌بیند برای برکت بر گرد او می‌آیند و از خاك قدمش بر می‌گیرند و چون نماز می‌شود صداهای ایشان بلند می‌شود مانند باد تند.

در میان ایشان جمعی هستند که برای انتظار قدوم قائم آل محمد علیهم السلام هرگز حربه را از خود جدا نکرده‌اند و از خدا همیشه می‌طلبند که به خدمت او مشرف شوند. عمر هر یك از ایشان هزار سال است که اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب می‌کند امری را که موجب قرب خدا باشد و پیوسته منتظر آن وقتی هستند که ملاقات ما و ایشان است. هرگز از عبادت سست نمی‌شوند و به تنگ نمی‌آیند و قرآن را به نحوی که ما به آن‌ها یاد داده‌ایم تلاوت نمی‌نمایند و در میان قرآن چیزی هست که از برای مردم اگر بخواهیم کافر می‌شوند، و اگر چیزی از قرائت بر ایشان مشکل شود از ما می‌پرسند و چون بیان می‌کنیم، سینه‌های ایشان گشاده و منور می‌شود و از خدا می‌طلبند که ما را از برای ایشان باقی دارد و می‌دانند که خدا بوجود ما بر ایشان نعمتها را عطاء کرده است و قدر ما را می‌شناسند.

ایشان با قائم آل محمد علیهم السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را می‌طلبند.

در میان ایشان پیران و جوانان هستند و چون جوانی از ایشان پیری را می‌بیند نزد او بمانند بندگان می‌نشیند و تا اجازه نفرماید بر نمی‌خیزد.

ایشان بهتر از جمیع خلق، از امام اطاعت می‌کنند و هر امری که امام به ایشان فرمان دهد عمل می‌کنند و تا امر دیگری نفرماید آن را ترك نمی‌کنند.

اگر ایشان را به خلایق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یك ساعت همه را فانی می‌گردانند. حربه بر ایشان کار نمی‌کند، شمشیرهایی از آهن دارند به غیر از این آهن که اگر بر کوه بزنند درهم می‌شکند و امام (مهدی) علیه السلام با این لشکر با هند و روم و ترك و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است، جنگ خواهند کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب. بر هر یك از اهل ادیان که وارد شوند، اول ایشان را به خدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را به قتل می‌رسانند تا آن‌که در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نشود.

عبدالله بن سنان می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «برای ما حوضی (حوض کوثر) است از ما بین بصری تا صنعای یمن، می‌خواهی آن را ببینی؟»

گفتم: «بلی، فدای تو شوم.»

پس دستم را گرفت و مرا بیرون مدینه آورد و پا بر زمین زد. ناگهان دیدم (در بعد ملکوتی) دریائی ظاهر شد که ساحلش پیدا نیست مگر آن‌جا که ما بر آن ایستاده بودیم که مانند جزیره ای است در میان این دریا.

در این جزیره، نهری دیدم که در یك طرفش، آبی جاری بود از برف سفیدتر، و در میانش، شرابی جاری بود از یاقوت رنگین‌تر، و هیچ یك

یا دیگری مخلوط نمی‌شد و آن سرخی در میان آن سفیدی، بسیار زیبا و خوش نما بود و من هرگز چنین چیزی ندیده بود.

عرض کردم: «فدای تو شوم، این نهر از کجا بیرون می‌آید؟»

حضرت فرمود: «این چشمه هائی است که خدا در قرآن در مورد بهشت وصف نموده است.»

و درختانی را دیدم که حوریان بسیار زیبائی بر آن درختان نشسته‌اند که من هرگز مانند آن‌ها را ندیده بودم. و در آن‌جا ظرفهایی را دیدم که شباهت به ظرفهای دنیا نداشت.

پس حضرت نزدیك ایشان رفت و اشاره فرمود که: «آب بده.»

دیدم که خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و به حضرت داد، و باز درخت، راست گردید. پس حضرت آن را به من عطا فرمود و من از آن خوردم که هرگز به آن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم، بویش مانند بوی مشك بود و چون در کاسه نظر کردیم دیدم سه رنگ شربت در آن می‌باشد.

عرض کردم: «فدای تو شوم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمی‌دانستم که این عجایب در عالم می‌باشد.»

حضرت فرمود: «این کمتر چیزی است که خدا از برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا می‌رود، روحش را به این‌جا می‌آورند و در باغها سیر می‌کند و از آن شرابها می‌خورند.

دشمن ما که می‌میرد روحش را به وادی برهوت می‌برند که صحرائی است در حوالی یمن و همیشه در عذاب می‌باشند و ز قوم و حمیم می‌خورند، پس از شر آن‌جا به خدا پناه ببرید.

داود رقی می‌گوید: من به خاطر قرضی که بر عهده داشتم بسیار ناراحت و غمگین بودم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: «چه شده است؟! می‌بینم رنگت تغییر کرده است.»

گفتم: «قرضی بزرگ بر عهده دارم که رسوا کننده است و من تصمیم گرفته‌ام که برای اداء قرضم به کشتی سوار شوم به سند، نزد برادرم بروم.»

حضرت فرمود: «هرگاه خواستی بروی، برو.»

گفتم: «از خطرها و هولهای دریا می‌ترسم.»

حضرت فرمود: «آن خدائی که ترا در خشکی حفظ می‌کند در دریا نیز ترا حفظ می‌کند. ای داود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی‌شد و میوه‌ها نمی‌رسید و درختها سبز نمی‌گشت.»

پس من سوار کشتی شدم و سیر کردیم و صد و بیست روز در حال حرکت بودیم تا اینکه به ساحل رسیدیم در همان جائی که خدا می‌خواست.

پس از کشتی بیرون آمدم و این وقت پیش از زوال جمعه بود و آسمان را ابر گرفته بود. پس ناگهان از آسمان تا روی زمین، نوری درخشنده ظاهر شد، سپس صدائی آهسته به گوشم رسید که: «ای داود! این وقت، زمان قضای دین تو است، سر بلند کن که سالم ماندی.»

سر خود را بلند کردم، باز ندائی به من رسید که: «به پشت آن پشته‌ی سرخ برو.» چون به آن‌جا رفتم، دیدم صفحه هائی از طلای سرخ در آن‌جا است که یك طرفش صاف، و در جانب دیگرش این آیه‌ی شریفه نوشته شده است:

«هذا عطاءنا فامنن او امسك بغیر حساب.» یعنی: این بخشش ما است به تو، پس عطا کن از آن بر هر کسی که خواهی با منع کن آن را از هر کسی که می‌خواهی که حسابی بر تو نیست. پس از آن طلاها برداشتم و قیمت آن‌ها بقدری زیاد بود که به شمار نمی‌آمد. با خود گفتم: «با آن کاری نمی‌کنم تا به مدینه بروم.»

پس به مدینه بازگشتم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای داود! عطاء ما به تو، آن نوری بود که برایت درخشید نه آن طلایی که آن را یافتی ولکن آن برایت گوارا باد، آن عطائی است برای تو از طرف پروردگار کریم، پس خدا را حمد کن.»

من آن زمانی را که از کشتی بیرون آمدم را به مُعَتِّب - خادم امام صادق علیه السلام - گفتم و پرسیدم: «آن حضرت در آن وقت که من از کشتی بیرون آمدم چه می‌کرد؟»

او گفت: «آن وقتی که تو می‌گویی، امام صادق علیه السلام، با اصحابش (که از جمله‌ی اصحاب ایشان، خَیثَمَة وَ حُمْرَان و عبدالاعلی بودند) به صحبت مشغول بود و مثل آن‌چه که ذکر کردی را بیان می‌فرمود.»

پس چون وقت نماز شد، حضرت صادق علیه السلام برخاست و با اصحاب، نماز بجای آورد. من از آن جماعت نیز سؤال کردم و ایشان نیز همین حکایت را برایم نقل کردند.

پس حجاب‌های بین او و پروردگارش مرتفع می‌شوند و در این صورت انوار جلال الهی بر بنده می‌تابند و تشخص و اراده و شهوت او را می‌سوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را می‌نگرند و فناء و ذل خود را درمی یابند، بی‌نیازی او و نیاز خود را می‌نگرند، بلکه هستی عاریه خود را در برابر وجود او نیست می‌شمارند، و توانائی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ، بلکه از اراده و دانش و قدرت خود به کنار می‌روند، و اراده و قدرت و علم خدا در آن‌ها به کار می‌افتد، نمی‌خواهند جز آن‌چه خدا بخواهد و نیروی حق را در تصرف اشیا به کار می‌برند، مرده زنده می‌کنند، خورشید برمی گردانند، ماه را می‌شکافند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من در خیبر را به نیروی جسمانی نکندم بلکه به نیروی ربانی کندم.

احتجاج: ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید از کهکشانی که در آسمان است؟ فرمود: آن کانال و رودخانه آسمان است و امان اهل زمین است از غرق شدن، و از آن بود که خدا قوم نوح را به آبی تند جریان غرقه کرد.

ارشاد مفید: أبو بصیر از امام پنجم علیه السلام در ضمن حدیث طولانی روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السّلام ظهور کند به سمت کوفه روانه شود، و چهار مسجد را ویران سازد و کنگره همه مسجدها را ویران کند و آن‌ها را هموار نماید و خیابان بزرگ را پهن کند، و هر پره ای که

به آن برآورده‌اند از ساختمان‌های اطراف همه را بردارد، و همه مستراح‌ها و ناودان‌ها را از راه‌ها براندازد، و هر بدعتی را از میان ببرد و هر سنت و دستور خدائی را اجراء کند و شهر قسطنطنیه و چین و کوه‌های دیلم همه را بگشاید و هفت سال که هر سالی برابر ده سال شما است در زمین بماند، سپس هر چه خدا خواهد انجام دهد.

هر کس دارای خانه ای باشد (که به آن نیاز ندارد) و مؤمنی برای سکونت در آن نیاز پیدا کند، ولی او دریغ کند، خداوند عز و جل به فرشتگان خود خطاب می‌فرماید که: ای فرشتگان من! بنده من نسبت به بنده دیگر من از خانه ای (که به آن نیازی نداشت) دریغ کرد و بخل ورزید، به عزت و جلالم سوگند که هرگز او را در بهشت سکونت نخواهم داد.

عبد اللَّه بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هر کس به مرد یا زن با ایمانی به چیزی که در آن‌ها نیست، متّهم کند و افترا ببندد، در روز قیامت خداوند او را در «خبال» بر می‌انگیزد، از عهده (اثبات) افترایی که بسته است برآید.

راوی می‌گوید، پرسیدم: طینت خبال چیست؟ فرمود: محل گندابی که در دوزخ از شرمگاه زنان بدکاره بیرون می‌آید.

ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:

ناسزا گفتن و دشنام دادن به مؤمن، فسق و ناپارسایی است، و ستیزه کردن و در افتادن با او کفر، و خوردن گوشت وی (نتیجه غیبت) معصیت خداوند است.

کسی که با ما، اهل بیت، دشمنی بورزد، خداوند او را به دین یهود برانگیزد، پرسیدند: ای رسول خدا! حتی اگر شهادتین را بگوید (به یگانگی خدا و نبوت شما گواهی دهد)؟! فرمود: با این دو شهادت تنها از ریختن خون خود جلوگیری می‌کند، و یا خود را از دادن جزیه توأم با خواری، معاف می‌دارد «». و باز فرمود: کسی که با ما، اهل بیت، دشمنی بورزد خداوند او را یهودی محشور می‌کند، پرسیدند: چرا و چگونه؟! فرمود: زیرا اگر زمان خروج دجّال (از نشانه‌های قطعی پیش از ظهور امام زمان «عج») را درك کند به او ایمان خواهد آورد «».

عرزمی، از قول پدرش- و او بی‌آن‌که از راویان پیش از خود نام ببرد- از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود: کسی که پیشوای جامعه ای شود، که در میان آن‌ها از او دانشمندتر و فقیه تری باشد آن‌جامعه تا به روز قیامت رو به انحطاط می‌رود.

حمران بن اعین روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: چنانچه همه فرشتگانی که خداوند عزّ و جل آفریده، و جمله پیامبرانی که خداوند به نبوّت مبعوث کرده، و تمامی صدّیقان و همه شهیدان راه حق، درباره دشمن ما اهل بیت شفاعت کنند تا بلکه

خداوند او را از آتش دوزخ رهایی بخشد، خداوند (شفاعتشان را) نپذیرد و - حمران بن اعین روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: چنانچه همه فرشتگانی که خداوند عزّ و جل آفریده، و جمله پیامبرانی که خداوند به نبوّت مبعوث کرده، و تمامی صدّیقان و همه شهیدان راه حق، درباره دشمن ما اهل بیت شفاعت کنند تا بلکه خداوند او را از آتش دوزخ رهایی بخشد، خداوند (شفاعتشان را) نپذیرد و دشمن ما خاندان را از آتش نجات ندهد و خدای عزّ و جلّ در کتاب خود (در سوره کهف، آیهفرموده است: «تا ابد در آن (جهنم) ماندگارند!»

فدایت گردم! همسایه یی دارم که فقط با صدای او بیدار می‌شوم، گاهی به تلاوت قرآن مشغول است و آیات آن را تکرار می‌کند و می‌نالد و می‌گرید، و گاهی به نیایش و تسبیح خداوندی سرگرم می‌شود، من درباره او در پنهانی و آشکارا پرسیدم، در پاسخ من گفتند که: خود را به حرام نمی‌آلاید و از همه محرّمات پرهیز می‌کند.

امام علیه السّلام به من فرمود: ای میسّر! آیا او اعتقاد تو را دارد؟! (ولایت و امامت را پذیرفته است؟) عرض کردم: خدا (به احوال او) داناترست. میسّر می‌گوید: سال آینده من توفیق زیارت بیت اللّٰه الحرام را پیدا کردم درباره او بسیار کنکاش و کاوش کردم و فهمیدم که نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام هیچ معرفتی ندارد. (پس از مراجعت از سفر حج) آن‌چه را که درباره آن مرد شنیده بودم به خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم امام علیه السّلام دوباره سؤال سال قبل را تکرار کردند و از من پرسیدند:

آیا به آن‌چه تو باور داری، او هم اعتقاد دارد؟! عرض کردم: نه! فرمود: ای میسّر! کدام قسمت زمین (در نزد خدا) حرمت بیشتری دارد؟ عرض

کردم: خدا و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و فرزند رسول او (شما) بهتر می‌دانند. فرمود: ای میسّر! (خداوند) بین رکن و مقام، بوستانی از بوستانهای بهشتی، و ما بین قبر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و منبر (آن حضرت) گلزاری از گلزارهای بهشت (آفریده) است، و بخدا سوگند که اگر بنده ای را خدا عمر طولانی کرامت کند و او هزار سال خدا را ما بین رکن و مقام و قبر و منبر پرستش کند، و بعد او را بیگناه- چون گوسفندی که سیاه و سفید است- در بستر سرش را از تن جدا کنند، و بدون ولایت ما خدا را ملاقات کند بر خداست که او را به صورت در آتش دوزخ بیفکند (و عبادتهای هزار ساله او را به هیچ بشمارد).

راوی می‌گوید: باز هم از حضرت درخواست کردم که مسأله را بیشتر روشن کنند، حضرت به من فرمود: ای اسحاق! در دوزخ، درّه ای وجود دارد که آن را «سقر» می‌نامند، و از زمانی که خداوند آن را آفریده است تاکنون نفس نکشیده، و اگر خداوند فرمان دهد که به‌اندازه سر سوزنی نفس بکشد آن‌چه را که در روی زمین است به کام آتش فرو خواهد برد، و براستی که دوزخیان از حرارت سوزان و بوی گند و کثافت آن و آن‌چه را خدا برای ساکنان آن درّه آتش مقرّر داشته است، به خدا پناه می‌برند؛ و در آن درّه، کوهی است که همه ساکنان آن درّه از حرارت و عفونت و کثافت آن کوه و آن‌چه که خداوند برای ساکنان آن تدارک دیده است به خدا پناه می‌برند؛ و در آن کوه، شکافی قرار دارد که ساکنان آن کوه از حرارت و بوی گند و کثافت و آن‌چه که خداوند برای ساکنان آن تهیه کرده است به ستوه آمده و در صدد جستجوی پناهگاهی (برای

خود) هستند؛ و در آن شکاف، چاهی قرار دارد که ساکنان شکاف آن کوه از حرارت و تعفّن و بوی گند و آن‌چه را که خداوند در آن‌جا مقرّر داشته است، پناهی می‌طلبند؛ و در آن چاه، مار بسیار بزرگی است که ساکنان آن چاه از پلیدی و تعفّن و گند آن مار و زهری که خداوند در دندانهای او برای دوزخیان قرار داده است به ستوه می‌آیند و در پی یافتن پناهگاهی هستند؛ و دراندرون آن مار بزرگ، هفت صندوق است که در آن‌ها پنج تن از امّتهای پیشین و دو تن از این امت (زندانی و معذبند). راوی می‌گوید: پرسیدم: آن پنج نفر و آن دو تن کیانند؟! حضرت فرمود: قابیل، و نمرود که با ابراهیم علیه السّلام در مورد خداوند چون و چرا کرده و گفت «منم که زنده می‌کنم و باز می‌میرانم»، و فرعون که گفت: «منم که پروردگار بزرگ شمایم»، و یهودا که جمعی را یهودی، و بولس که گروهی را نصرانی کرد؛ و دو تن اعرابی- که از منافقان (بنام) امّت منند.

- عبد اللَّه بن بکر ارّجانی برای عبد اللَّه بن عبد الرحمن اصم نقل کرده است که: از مدینه تا مکّه با امام صادق علیه السّلام همراه بودم، امام (پس از طیّ مسافتی) در محلّی بنام «عسفان» منزل کردند، و من در خدمت حضرت (پیاده) به طرف کوه سیاهرنگ و هراسناکی که در سمت چپ ما قرار داشت حرکت کردیم. به امام عرض کردم: یا بن رسول اللَّه! این کوه چقدر دهشتناك و رعب آور است!! من در این مسیر، کوهی پرهیمنه‌تر و با مهابت‌تر از آن ندیده ام! حضرت فرمود: ای پسر بکر! آیا می‌دانی که این کوه، چه کوهی است؟! این کوه را «کمد» می‌خوانند و بر یکی از وادیهای (درّه های) عالم برزخ- که کشندگان پدرم حسین علیه

السّلام گرفتارند- قرار دارد. خداوند (ارواح) آنان را در این مکان گرد آورد، که از زیر آن آبهای متعفّن دوزخ (گنداب) اعمّ از کثافات و خوناب و چرك و آبهای آلوده جوشنده بیرون می‌رود، و آن‌چه از زیراب دوزخ، واندام شرم جای زنان هرزه و بدکاره، و زبانه‌های شعله ور آتش، و گدازه‌هایی از آتش که هر چیزی را درهم خرد می‌کند و می‌سوزاند و از سقر (مخوفترین و هراسناکترین و بدترین جای جهنّم)، و از جحیم (آتش تمام گداخته)، و هاویه (یکی از درکات دوزخ)، و سعیر (آتش کاملا شعله ور بر افروخته) بیرون شود، (تمامی این‌ها که برشمردم) از زیر این کوه (کمد) خارج می‌گردد. (امام علیه السّلام اضافه کردند:) و هنوز نشده است که از این مسیر بگذرم و توقّف کنم و آن دو نفر را نبینم که به لابه و زاری و التماس سرگرمند، و من نگاهی به قاتلان پدرم می‌کنم و به آن دو می‌گویم که (منشأ) جنایات این‌ها، همان روش و اساسی است که شما پایه گذاری گردید، شما زمانی که بر اوضاع مسلّط بودید، به ما رحم نکردید و ما را کشتید، و حقوق (مسلّم) ما را تاراج کردید و ما را از حق خود محروم ساختید (در امر حکومت بر مردم) استبداد و خودکامگی پیشه کردید، و نگذاشتید که ما به رسالت الهی خود (در رابطه با امامت و رهبری) عمل کنیم؛ بنا بر این خدا ترحّم نمی‌کند به کسی که نسبت به شما رحمت آورد (و دلش به حال شما نمی‌سوزد)، بچشید مکافات آن‌چه را که انجام دادید، و خداوند بر بندگان خود ستم روا نمی‌دارد.

ای وای فرزندم! می‌بود دلم! همه فرشتگان از بیتابی فاطمه علیه السّلام از خود بیخود می‌شوند، و اهل محشر فریاد بر می‌دارند که: ای فاطمه!

خداوند، قاتل فرزندت را بكشد! آن‌گاه خداوند فرمان مى‌دهد كه درخواست اهل محشر را در مورد قاتل حسين عليه السّلام و پيروان و يارانش برآورند، و در آن روز فاطمه عليه السّلام بر ناقه اى (شترى) از ناقه‌هاى بهشت سوار مى‌شود در حالى كه پيشانى او از دو سو آراسته شده، گونه‌هايى روشن و چشمانى زاغ، سرش از طلاى ناب، و گردنش از مشك و عنبر، و چانه‌اش از زبرجد سبز، جهازش از درّ كه با گوهر آذين بسته شده است، و بر روى ناقه، هودجى از نور خداوند قرار دارد، كه درون آن را رحمت فرا گرفته است، و عنانش به‌اندازه يك فرسنگ از فرسنگهاى دنيا (كيلومتر) و اطراف محمل را هفتاد هزار فرشته فرا گرفته‌اند كه همه مشغول تسبيح و تكبير و حمد و سپاس خداوندند. سپس هاتف از درون عرش فرياد مى‌زند: اى اهل محشر! چشمهايتان را فرو بنديد كه اين فاطمه، دختر محمد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم رسول خداست كه از صراط عبور مى‌كند، پس فاطمه و شيعيان او به سرعت برق از صراط مى‌گذرند؛ و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: (به فرمان خدا) دشمنان او و دشمنان فرزندان او را در دوزخ‌اندازند.

محمد بن على حلبى، از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است كه فرمود: خاندان ابو سفيان، حسين بن على عليه السّلام را كشتند، و خداوند قدرت (و حكومت) را از آنان گرفت؛ و هشام، زيد بن على عليه السّلام (پسر امام زين العابدين عليه السّلام) را كشت، پس خداوند (حكومت) او را نيز برانداخت؛ و وليد، يحيى بن زيد را كشت، و خداوند او را به خاطر كشتن فرزند رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نابود كرد (لعنت خداوند و فرشتگان و مردم با ايمان بر آنان باد).

- حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: خداوند در ضمن مناجات به موسی علیه السّلام فرمود: ای موسی! دنیا، دار مکافات (و سرای عقوبت) است، که من در آن آدم را به خاطر ترك اولی (خوردن گندم) به کیفر رساندم، و دنیا و آن‌چه را که در آن است مورد لعنت (و نفرت) خود قرار دادم، مگر چیزی که از برای من باشد. ای موسی! براستی که بندگان نیکوکار و شایسته من به همان‌اندازه ای که مرا شناختند، از دنیا (و دلبستگیهای آن) کناره گرفتند و دیگران در آن به همان‌اندازه ای که نسبت به من بیگانه بودند، به دنیا روی آوردند؛ و هیچ یك از آفریده‌های من دنیا را در نظر خود بزرگ نشمرده است و از آن روی به کسی گفته می‌شود که از دستیازی دیگران به ناموس خود آگاهی دارد ولی بی‌تفاوت است! خوش دیده باشد، و کسی که آن را ناچیز پنداشته از (نعمتهای) آن بهره مند شده است.

- عبد اللَّه بن بکیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: در جهنم، درّه ای (وادیی) وجود دارد که ویژه افراد متکبّر و خود خواه است و به آن «سقر» می‌گویند، این دره (وادی) از شدت حرارتی که داشت به خدا شکوه کرد و از خدا خواست که به او اجازه دهد تا یك نفس (راحتی) بکشد، این اجازه به او داده شد و جهنّم در اثر نفس کشیدن او (چنان) برافروخت که سوخت! - عبد اللَّه بن قاسم- بی‌آن‌که از راویان پیش از خود نام ببرد- روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: در روز قیامت متکبّران به شکل انسان ولی در کوچکی و خردی چون مور، محشور می‌شوند، و (آنقدر) در زیر

پای آفریده‌های خداوند، (چون مور) پایمال می‌گردند تا خداوند از (کار) حساب بندگان خود آسوده بشود، سپس آنان را به جانب آتش (دوزخ) می‌برند، (آنهم) چه آتشی؟! و از کثافات و گدازه‌های سیال و متعفن اعماق جهنم (طینت خبال) به آنان می‌چشانند.

از علیّ بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام، و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: در روز قیامت فرمان می‌رسد که مردانی را به جانب آتش برند، و خداوند به مالك دوزخ دستور می‌دهد تا به آتش (دوزخ) بگوید: پای آنان را مسوز چرا که در دنیا (پیاده) به مساجد رفته‌اند؛ و چهره آنان را (به آتش) مسوزان زیرا (در دنیا) به هنگام دعا صورت خود را به جانب آسمان بلند کرده‌اند؛ و زبانشان را (نیز به آتش) مسوز چون در دنیا قرآن را تلاوت کرده‌اند؛ (پس از این فرمانها) فرشته نگهبان آتش (از روی شگفتی) به آنان می‌گوید: ای بینوایان! (مگر در دنیا) چه کرده اید که آتش دوزخ بر شما مقرر شده است؟! می‌گویند: ما برای غیر خدا کار می‌کردیم (و در عبادتهای خود خشنودی خلق را طلب می‌کردیم) پس گفته می‌شود: ثواب خود را از آن که برای او کار کردید بگیرید. به آنان گفته می‌شود: (اینك نیز) پاداش خود را از همان کسانی که برای آنان عبادت می‌کردید، بگیرید.

سکونی، از امام صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علی علیه السّلام

می‌فرمود: هر کسی که از همسرش (بیجا) اطاعت کند، خداوند او را (در روز قیامت) به صورت در آتش خواهد افکند.

سؤال شد: (در این‌جا مراد از) اطاعت چیست؟! فرمود: همسرش از او بخواهد که اجازه دهد لباسهای کاملا نازك (بدن نما) بر تن کند و نیز به حمّام (بیرون خانه) و مجالس عروسی و سوگواری برود، و مرد (درخواست همسرش) را بپذیرد.

ابراهیم بن عبد الحمید، از یکی از اصحاب ما که کنیه‌اش ابو الحسن است روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: خداوند عز و جل، خروس سفید رنگی را آفریده است که گردن او در زیر عرش و پاهایش در ژرفای طبقه هفتمین زمین قرار دارد، یك بال او در مشرق و بال دیگرش در مغرب است. و هیچ خروسی به آواز در نمی‌آید تا بانگ آن خروس عرشی را نشنود، و چون بانگ به آواز بلند کند (خروس عرشی) بالهای خود را به هم می‌زند و سپس می‌گوید: «پاك و منزه است خدا، پاك و منزّه است خدای بزرگ و توانایی که چیزی (یا کسی) همانند او نیست». پس خداوند بزرگ در پاسخ به او خطاب می‌کند: کسی که به دروغ به نام من سوگند یاد می‌کند به آن‌چه که تو گفتی ایمان نیاورده است.

(داود بن) حصین نقل کرده است که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: چون بنده ای به نماز ایستد، خداوند بزرگ به او روی می‌آورد (و توجه می‌کند) و هیچ گاه روی خود را از او برنمی گرداند، مگر

آن‌كه سه بار خود را (از قبله) برگرداند (و از خدا غافل شود) و چون چنين كند خداوند نيز از او روى گردان شود (و او را به خود واگذارد).

هر كس در خارج از وقت نماز، نماز بخواند، نمازش (به صورت) تيره و تاريك بالا مى‌رود (و به او نفرين مى‌كند) و مى‌گويد: خداوند تو را تباه كند كه مرا تباه كردى! و فرمود: اولين چيزى كه در پيشگاه الهى (به هنگام قيامت) از بنده بازخواست مى‌شود، نماز است، اگر نمازش پاك (و از آلايشها به دور) و قابل قبول بود، اعمال ديگر او نيز، مورد قبول قرار خواهد گرفت، و اگر نماز او بدان گونه كه بايد شايسته و بايسته نباشد ساير اعمال او نيز شايسته (پذيرش و قبول درگاه الهى) واقع نگردد.

- اسماعيل بن ابى زياد، از امام صادق عليه السّلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش عليه السّلام نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السّلام به نقل از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: شيطان همواره از فرزند آدم مى‌ترسد، (البته) تا زمانى كه نماز پنجگانه خود را در اول وقت بخواند؛ و چون اين (توفيق) را از دست داد، شيطان با گستاخى در (دل) او راه پيدا مى‌كند و او را به گناهان بزرگ (كبيره) آلوده مى‌سازد.

ازواج بهشتى نيرويى دارند كه پايان ندارد و تمام نمى‌شود؛ در خبر است كه رسول اكرم - صلّى اللّه عليه و آله و سلّم - فرموده: مَن بَنى مسجداً فى الدنيا بَنَى اللّهُ لَهُ بِكُلِّ شِبرٍ (اَو بِكلِّ ذِراعٍ) مَسيرَةَ اربعينَ الفَ عامٍ

مدينةً مِن ذهبٍ و فضّةٍ و دُرٍّ وَ ياقوتٍ وَ زُمُرّدٍ و زبرجدٍ؛ فى كلِّ مدينةٍ اربعونَ الفَ الفِ قَصرٍ، فى كل قصرٍ اربعونَ الفَ الفِ دارٍ، فى كلِّ سَريرٍ زوجةٌ من الحورِ العينِ، و لكلِّ زَوَجةٍ الفُ الفِ وصيفٍ و اَربعونَ الفَ الفِ وَصيفةٍ، فى كلِّ بيتٍ اَلفُ الفِ لونٍ مِنَ الطعامِ، وَ يعطِى اللّهُ وَلِيهُ مِنَ القوّةِ ما يأتى عَلى تِلکَ الازواجِ وَ عَلى ذلک الشرابِ فى يومِ واحدٍ.

حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین هست: جَنّاتُ الفِردوسِ لاتَيبسُ ثِمارُها و لا تَتَغَيرُ عَن حالِها؛ و ایضاً از آن حضرت علیه السلام: اِنَّ اهلَ الجنةِ يحيونَ فلا يموتونَ ابداً، و يستيقِظونَ فلا ينامونَ ابداً، و يستغنونَ فلا يفتقِرونَ ابداً، و يفرَحونَ فلا يحزَنونَ ابداً؛ و يضحَكونَ فلا يبكونَ ابداً، و يكرَمونَ فلا يهانونَ ابداً، و يفَكَّهونَ وَلا يقطَبونَ ابداً، و يحبَرونَ و يسرُّونَ ابداً، و يأكلونَ فَلا يجوعونَ ابداً، و يروونَ فلا يظمئونَ ابداً، و يكسونَ فَلا يعرونَ ابداً و يركَبونَ و يتَزاوَرونَ ابداً، يسَلِّمُ عَلَيهِم الوِلدانُ المُخلَّدَونَ ابداً، بِأَيديهم اَباريقُ الفِضَّةِ وَ آنيةُ الذَّهَبِ ابداً، مُتَّكِئينَ عَلى سُرُرٍ ابداً، عَلَى الأَرائِکِ ينظُرونَ ابداً، تأتيهِمُ التَّحِيةُ و التسليمُ مِنَ اللّهِ ابداً نسئَلُ اللّهَ الجَنَةَ بِرَحمتِهِ اِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ.

أمالی: امام صادق علیه السلام فرمود: مبادا درباره خدااندیشه کنید که‌اندیشه در خدا جز گمراهی نیفزاید به راستی أبصار خدای عزّ و جلّ را در نیابند و خداوند به مقدار وصف نشود.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام درباره «وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی» {و این‌که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.} فرمود: وقتی صحبت به خدا رسید، دست بردارید و درباره پایین عرش صحبت کنید. زیرا گروهی درباره آن‌چه در بالای عرش قرار دارد، سخن گفتند که عقل‌هایشان سرگردان شد، تا آن‌جا که از مقابل مورد خطاب قرار می‌گرفتند اما از پشت سر جواب می‌دادند و از پشت سر مورد خطاب قرار می‌گرفتند، اما از مقابل جواب می‌دادند.

توضیح: تکلم در آن‌چه بالای عرش است کنایه از تفکر در کنه ذات و صفات خداوند است. پس منظور یا تفوّق معنوی است و یا بنابر گمان آن‌هاست که قائل به جسم و صورت بودند. و بنابر احتمال بعیدی ممکن است و یا بنابر گمان آن‌هاست که قائل به جسم و صورت بودند. و بنابر احتمال بعیدی ممکن است منظور تفکر در خلأ محض بعد از انتهای ابعاد باشد.

تفسیر منسوب: امیرالمؤمنین علیه السلام روز اول شعبان به گروهی از مسلمانان به هم آمیخته که هیچ مهاجر و انصاری در آن‌ها نبود گذر کرد در حالی که در مسجدی نشسته بودند و در امر قَدَر و سایر مسائل اعتقادی مورد اختلاف بحث و غور می‌کردند به گونه ای که صدایشان بلند شده و جدالشان شدت یافته بود. پس حضرت بالای سرشان ایستاد و سلام کرد آن‌ها جواب سلام دادند و برای حضرت جا باز کردند و بلند شدند و در خواست کردند با ایشان بنشیند اما امام به ایشان اعتنا نکرد. سپس ایشان را ندا داد و فرمود: ای گروه متکلمان آیا نمی‌دانید خداوند بندگانی دارد که ترس از خدا آن‌ها را خاموش ساخته

بدون این‌که عاجز و لال باشند و آن‌ها فصیح و بلیغ و خردمندند و به خدا و ایام او عالمند ولی وقتی عظمت خدا را یاد می‌کنند زبانشان می‌شکند و قلوبشان می‌ایستد و عقولشان پریشان می‌شود و حلمشان سرگردان می‌شود به جهت بزرگداشت و والا دانستن خدا. پس وقتی از این حال بازگردند با اعمال پاک به سوی رضای خدا سبقت جویند در حالی که خود را از ظالمین و خطاکاران می‌شمارند و از مقصّران و مفرطان بیزارند و آن‌ها برای خدا به عمل کم راضی نشوند و عمل زیاد را برای خدا زیاد نشمارند و با اعمالشان برای خدا ناز نکنند پس وقتی ایشان را می‌بینی مجنون و ترسان و لرزان هستند. پس شما در مقایسه با ایشان چه جایگاهی دارید؟! ای گروه بدعت گذار! آیا نمی‌دانید آگاهترین مردم به ضرر، نسبت به آن، ساکت‌ترین مردم است و جاهل‌ترین مردم به ضرر، نسبت به آن، پرحرف‌ترین است.

پرسیدم؛ فرمود: خدا از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورد پس ایشان چون مورچگان بیرون آمدند و خدا خود را به ایشان شناسانید و صنع خود را به ایشان نشان داد و اگر این نبود کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. و فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر فرزندی بر فطرت متولد می‌شود یعنی بر معرفت به این‌که خدای عزّ و جلّ آفریننده او است و این معنی سخن خداوند است که می‌فرماید: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» {و اگر از آن‌ها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلّماً خواهند گفت: «خدا.»}

در ضمن حدیث طویلی از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده: یقولُ وَلی اللّهِ اِئذنوا لَها فَتَنزِلُ فَیبتدِرُ اِلیها الفُ وَصیفٍ و الفُ وَصیفةٍ، یبَشِّرونَها بِذلکَ فَتَنزِلُ الیه مِن خَیمتِها وَ عَلَیها سَبعونَ حُلّةً مَنسوجةً بالذَهَبِ و الفِضّةِ مُکلّلةً بالدُّرِّ و الیاقوتِ وَ الزّبرجَدِ، صِبغُهنَّ المِسکُ و العنبرُ بالوانٍ مختلفةٍ، یری مُخُّ ساقِها مِن وراءِ سَبعینَ حُلّةً... فَاِذا دَنَت مِن وَلِی اللّهِ اَقبَلَ الخُدّامُ بِصِحافِهِ الذَّهَبَ و الفضّةِ، فیها الدُّرُ و الیاقوتُ وَ الزَّبرجَدُ فَینَشِرونَها علیها ثُمَّ یعُانِقُها وَ تعانِقُهُ فَلا تَمِلُّ وَلا یمِلُّ.

بنابراین نظریه، خداوند متعال، انسان را از مقداری قوه فشرده شده و تراکم یافته آفرید؛ و به تعبیر دیگر خداوند متعال مقداری قوه آفرید که ما نام آن را انسان خوانده‌ایم، سنگ نیز چنین است، درخت هم قوه است، و هم‌چنین هر ماده و هر جسم؛ و چون همه موجودات جهان از یک خمیره ساخته و پرداخته شده‌اند، پس نتیجه این می‌شود که: برگشت هر چیز به هر چیز با اذن خدا آسان است، آری با اذن آفریدگار جهان، عصا اژدها و آدمی بوزینه می‌شود؛ مگر نه این است که هر کدام از مواد جهان، از یک نمونه نیرو آفریده شده‌اند؟.

بعد از تجربیات و محاسباتی که دانشمندان علوم تجربی به عمل آوردند، به این نتیجه رسیدند که: اتم با این که به قدر یک ده هزارم میلیمتر قطر ندارد، خود عالمی پهناور است: خورشیدی در وسط دارد و یک عده کرات به نام الکترون به طور سرسام آور به دور آن می‌چرخند؛ و عجیب

آن‌که این هسته مرکزی و آن گردنده‌ها اجرام مادی نیستند، و هسته بار الکتریک مثبت و الکترون‌ها بار منفی هستند.

«آن‌گاه انیشتین تحت فرمول ریاضی که نشانی از الهام داشت جرم و نیرو را یکی دانست و حتی مقدار انرژی حاصله از مقدار معینی جرم را نیز تعیین کرد. دیگر فاصله میان سنگ و گل بنای خلقت از میان رفت؛ مدلل شد که: جرم انرژی متراکم است و انرژی جرمی است که با مجذور سرعت سیر نور، در حال جهش است؛ آن‌گاه هنوز نیمه اول قرن بیستم سپری نشده بود که انفجار اتمی، صحت فرضیه انیشتین را مدلل ساخت و از مقدار بسیاراندکی جرم چنان نیرویی تولید گشت که وحشت و امید بشر را به هم آمیخت.»

و ایضاً: «انیشتین عملاً ثابت کرد که جرم و نیرو در حقیقت یکی هستند؛ فرمول ظاهراً خیلی ساده است: انرژی مساوی است با جرم بگرام، ضرب در مجذور سرعت سیر نور به سانتیمتر در ثانیه؛ نتیجه عملی این فرمول این است که از یک گرام ماده هر چه باشد ریگ بیابان آب دریا یا فلز اورانیوم، از یک گرام ماده، مقداری انرژی به دست می‌آید که معادل است با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت؛ این قدرت خورشیدی است که در قلب ذرات وجود نهفته است.»

و ایضاً: «به نظر انیشتین، سرعت نور تقریباً سرعت سیر مطلق است و از آن سریع‌تر سرعتی نیست و هرگاه جسمی سرعت سیرش به مجذور آن برسد دیگر جرم نیست.»

«آخرین جزء هر جسم را که خاصیت آن را واجد باشد، ذره یا مولکول نامند و جزء مولکول هم اتم است؛ و هر اتم علاوه بر قسمت‌های غیر مهم، شامل سه قسمت مهم می‌باشد که به نام (الکترون) و (پروتون) شهرت یافته‌اند.» و در نزد علمای فن مسلم است که هر کدام از این سه قسمت یاد شده انرژی است. در «راه طی شده»؛ از دو قسمت اخیر به نام هسته تعبیر آورده، و با صراحت هسته و الکترون را به ترتیب دو بار الکتریک مثبت و منفی شناسانیده و آن‌ها را انرژی شمرده و از این حقیقت به تشکل ماده از انرژی، پی برده است.

و ایضاً دارد: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام این‌ها بار الکتریک یعنی انرژی می‌باشند.

با این که سرما هم مانند گرما برای هر فردی محسوس می‌باشد: اگر بپرسند که بشر با چه وسیله ای به وجود گرما پی برده؟ مسلماً پاسخ این خواهد بود که، با حس لامسه، این درک برای او حاصل شده و این پاسخ عیناً بدون هیچ تغییر دربارهٔ سرما هم صحیح است؛ و تاکنون

کسی احتمال هم نداده است که احساس سرما ناشی از اشتباه و احساسی دروغین باشد.

سرما هم مانند گرما، اثر مشهود در مواد دارد: سرما حجم غالب موارد را می‌فشارد و کوچک‌تر می‌گرداند و حجم آب و بعضی از اقسام روغن را می‌افزاید. و بنابر آن‌چه که در فیزیک نوین هست، حجم چدن و بیسموت و غیر این‌ها را نیز می‌افزاید.

سرما مقداری از حرارت را در جسمی که در حال مایع شدن است در تمام مدت ذوب، فاقد اثر نشان می‌دهد و این حرارت در فیزیک به نام گرمای نهان ذوب نامیده شده است؟ چه علتی برای گرم نشدن جسم و پنهان ماندن حرارت در آن می‌توان یافت؟ مثلاً مخلوطی است از آب و یخ که حرارت کافی به آن داده می‌شود تا وقتی که همهٔ یخها آب نشده است حرارت آب ثابت می‌ماند و زیادتر نمی‌شود.

سرما هم مانند گرما، گاهی از انرژی مکانیکی متولد می‌شود چنان‌که حرکت بادزن، صورت شما را خنک می‌کند، و هوای متحرک، وقتی که با آب تماس می‌یابد آن را سرد و خنک می‌گرداند و گرما سنجی که در داخل آب قرار دارد، کمتر شدن حرارت آب را نشان می‌دهد.

ظلمت هم مانند نور مرئی است و دیده می‌شود و هیچ برهان برای اثبات وجود شیئ بهتر از دیده شدن آن نیست، و چون انسان در تاریکی هیچ جا را نمی‌بیند غالباً چنین تصور می‌شود که ظلمت غیر مرئی است، ولی

باید توجه داشت که دیده شدن ظلمت هم مانند سایر اشیاء به توسط نور میسر می‌شود، ظلمتی که با نور مجاور است مانند سایه‌ها و داخل خانه‌ها، قابل رؤیت است.

اگر ظلمت رؤیت نمی‌شد ما از وجود ظلمت غافل می‌بودیم و تصور آن را هم نمی‌توانستیم بکنیم ولی چنان‌که معلوم است نه از ظلمت غافلیم و نه از تصور آن ناتوان هستیم.

اگر ظلمت دیده نمی‌شد دیدن هیچ‌چیز، کوه‌ها، درختان، حیوانات، انسان‌ها هیچ کدام ممکن نمی‌شد و چیزی از چیزی تمیز داده نمی‌شد به جهت این که با سایه‌ها و نیم سایه هاست که اشیاء جهان اشکال گوناگون می‌یابند و از هم شناخته می‌شوند و باید بدانیم که سایه از مصادیق ظلمت ضعیف است، یعنی سایه‌ها مخلوط‌هایی از ظلمت و نور هستند.

این رنگ‌های مشکی و سیاه و هر رنگ تیره، مصداق‌هایی از ظلمت هستند به جهت این که همه آن‌ها داخل و در شکل واحد تاریکی می‌باشند، و همهٔ آن‌ها الوانی هستند که در فضا و هوا و اشیاء جهان رؤیت می‌شوند و حقیقت این است که ما از نور هم به جز رنگ، چیزی نمی‌بینیم و همان‌طور که ذات نور از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ روشن خود نمایان می‌شود، ظلمت هم از لحاظ ذات از نظر ما نهان است و فقط با رنگ سیاه خود مشهود می‌شود.

اگر ظلمت و اشیاء مظلمه، در جهان نبودند مسلماً نور هم برای ما مشهود نمی‌بود، به جهت این که نور تا به جسم تیره و کدری برنخورد، این رنگ روشن و زیبا را پیدا نمی‌کند، و به هیچ طریق از وجود آن اطلاعی حاصل نمی‌شود و برای همین است که نور خورشید، در فضای خارج از جوّ هوادار زمین (به طوری که از فضاپیمایان نقل می‌شود) مشهود نیست و همه جا را تاریکی فرا گرفته و هر ساعت شب است.

اگر ظلمت در جهان نمی‌بود و از پخش گردیدن انوار جلوگیری نمی‌نمود، هر نوری همه جای عالم را سیر می‌کرد و هر جا را پر می‌ساخت به جهت این که اگر مانعی از حرکت متحرک جلوگیری نکند هر متحرک الی الابد به حرکت خود ادامه می‌دهد. و نور پیوسته و لاینقطع، چه نظریهٔ موجی صحیح باشد و یا دانه‌ای، در حرکت است ولی می‌بینیم که هر منیر، مقدار محدودی از پیرامون خود را روشن می‌نماید و هر قدر از آن دور و دورتر می‌رویم روشنایی آن را کم و کمتر می‌یابیم تا جایی که دیگر نمی‌توانیم از نور آن استفاده نماییم؛ پس به دست می‌آوریم که یک نحوه انرژی در جهان هست که با نور مضاد است و از حرکت آن جلوگیری می‌کند، و آن غیر از ظلمت چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

اعمالی که در این زندگی از انسان صادر می‌شود، فانی نمی‌شود و باقی می‌ماند و در روز رستخیز که روز پاداش و کیفر است، در اشکال مختلف: در شکل نور و یا حرارت، در صورت مواد فردوسی و یا جهنمی، بدون هیچ کاهش، به خود عامل پرداخت می‌شود؛ و بدین طریق، برای هیچ‌کسی جای گله و شکوه ای باقی نمی‌ماند، و حقاً هیچ جزایی برای اعمال، و

هیچ‌چیزی اوفق با آن‌ها، بهتر از خود آن‌ها نیست؛ چه چیز بهتر از این می‌تواند باشد که در محکمه عدل الهی، به هر کسی همان داده شود که خود پسندیده و انجام داده است.

هَلْ یجْزَوْنَ إِلاَّ ما کانُوا یعْمَلُونَ؛ و ایضاً: سَیجْزَوْنَ ما کانُوا یعْمَلُونَ؛ و ایضاً: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً؛ و ایضاً: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: فَلا یجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیئاتِ إِلاَّ ما کانُوا یعْمَلُونَ؛ و ایضاً: ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: فَالْیوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: وَ ما تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: وَ قِیلَ لِلظَّالِمِینَ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ؛ و ایضاً: الْیوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً؛ لَیسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی؛ و ایضاً: ثُمَّ یجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفی؛ و ایضاً: یا أَیهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و ایضاً: هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ ما کانُوا یفْعَلُونَ؛ و ایضاً: لِیجْزِی اللَّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ؛ و ایضاً: وَ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ؛ و ایضاً: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِینَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یعْمَلُونَ؛

و ایضاً: لِیجْزِیهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما کانُوا یعْمَلُونَ؛ و ایضاً: لِیجْزِیهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا؛ و ایضاً: لَنَجْزِینَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کانُوا یعْمَلُونَ.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده است که فرموده: ما مِن اَحَدٍ اَودَعَ قلباً سُروراً اِلاّ وَ خَلَقَ اللهُ لَهُ مِن ذلکَ السّرورِ لُطفاً فَاِذا

نَزَلَت بِهِ نائِبَةٌ جَرى اِلیها کالماءِ فی انحِدارِهِ حَتّی یطرُدَها عَنهُ کما تُطرَدُ غَریبَةُ الأِبِلِ؛ و در مباحث آینده هم اخباری که بر این بحث دلالت دارند نقل خواهد شد انشاء اللّه تعالی.

اعمال دنیوی انسان با شکل عمل و با آن صورتی که در حین صدور دارا می‌باشد به عامل خود داده نمی‌شود، بلکه پس از آن‌که به وقوع می‌پیوندد و شکل کنونی و ظواهر دنیوی و صورت این جهانی خود را ترک می‌کند و به کلی عوض می‌شود به عامل خود می‌رسد؛ پس از آن‌که با عین ذات و حقیقت خود ظهور می‌کند و شکل نعمت‌های بهشتی، و یا شکنجه‌های جهنمی به خود می‌گیرد و قابلیت لذت دادن، و آزار رسانیدن پیدا می‌کند، به عامل خود داده می‌شود.

و در حدیث وارد شده که حضرت رسول - صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم - فرمود: قالَ اللّه جَلَّ جَلالهُ یا عِبادِی الصِّدّیقینَ تَنَعَّموا بِعِبادَتی فی الدُّنیا فَاِنَّکُم بِها تَتَنَعَّمونَ فی الجَّنَةِ؛ طیبةٌ قلتُ و ما غرسُ الجَنةِ قالَ لاحولَ وَلا قوةَ اِلاباللّهِ؛ وَ ایضاً: مَن قالَ لا الهَ الّا اللّهُ غُرِسَت له شجرٌ فی الجنةِ؛ وَ ایضاً: اِنَّما هِی اَعمالَکُم رُدَّت اِلیکُم (تُرَدُّ اَلیکمُ)؛ وَ ایضاً: بادِروا اِلی رِیاضِ الجَنةِ قالوا یا رسولَ اللّهِ و ما ریاضُ الجَنَةِ قالَ حِلَقُ الذِکرِ؛

قالَ اللّهُ تَعالی: فَلِأَنْفُسِهِمْ یمْهَدُونَ و ایضاً: لَمّا اُسرِی بی‌اِلی السّماءِ دَخَلتُ الجّنَّةَ فَرأَیتُ فیها قیعاناً بُقَعاً مِن مِسکٍ و رأیتُ فیها ملائکةً یبنونَ لِبنَةً مِن ذهبٍ و لِبنةً مِن فضةٍ وَ رُبَما اَمسَکوا، فقلتُ لَهُم ما بالکُم رُبَما امسَکتُم؟ فَقالوا حَتّی تَجیئناَ اَلنفقةُ، قلتُ: وَ ما نَفَقَتُکُم؟ قالوا قَوَلُ

المؤمنِ سُبحانَ اللّهِ و الحمدُ للهِ ولا الهَ الا اللّهُ و اللّهُ اَکبرُ فَاِذا قالَهُنَّ بَنَینا وَ اِذا سَکَتَ وَ اَمسَکَ اَمسَکنا.

فقالَ رسولُ اللّهِ - صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - لِکُلِّ شَیئٍ حَقیقةٌ فَما حَقیقةُ قُولِکَ فَقالَ یا رسولَ اللّهِ عَزَفتُ نَفسی عَن الدُنیا فَاَسهِرَتُ لیلی وَ اَظمأَتُ هُو اجِری وَ کَأَنّی اَنظُرُ اِلی عَرشِ رَبّی وَ قَد وُضِعَ لِلحسابِ وَ کَأَنّی اَنظُرُ اِلی اهلِ الجَنَّةِ یتَزاوَرونَ فی الجَنةِ، و کأنّی اسمَعُ عَواءَ اهلِ النارِ فی النارِ! فقالَ رسولُ اللّهِ - صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - عَبدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلبَهُ؛ اَبصَرتَ فَاَثّبَّت؛ فقال یا رسولَ اللّهِ اُدعُ اللّهَ لی اَن یرزُقَنی الشَهادَةَ مَعَکَ، فَقالَ: اللّهم ارزُق حارَثَةَ الشَّهادَةَ؛ فَلَم یلبثَ اِلاّ اَیاماً حَتّی بَعَثَ رسولُ اللّهِ - صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - بِسَرِیةٍ فَبَعَثَهُ فیها فَقاتَلَ فَقَتَلَ تِسعَةً اَو ثَمانَیةً ثُمَّ قُتِلَ.

علی بن ابراهیم قمی، هم‌چنین از احمد بن علی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد علوی، از عمرکی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعة، از عبدالله بن قاسم، از یحیی بن میسَرة خثعمی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «حم عسق» تعداد سال‌های سن امام زمان علیه السلام است. هم‌چنین «ق» کوهی است که همه دنیا را در بر گرفته و از زمرد سبز است و رنگ سبز آسمان از آن کوه است. هم‌چنین علم همه چیز در «عسق» نهفته است.

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يتَفَطَّرْنَ مِن فَوقِهِنَّ والمَلائِكَةُ يسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ويسْتَغْفِرُونَ لمَن فِى الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللّٰهَ هُو الغَفُورُ الرَّحِيمُ»

[چیزی نمانده که آسمان‌ها از فرازشان بشکافند و (حال آن‌که) فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند، آمرزش می‌طلبند. آگاه باش. در حقیقت، خداست که آمرزنده مهربان است]

محمد بن حسن صفار، از عبداللّٰه بن عامر، از عبدالرحمن بن ابو نجران روایت می‌کند که امام رضا علیه السلام نامه ای نوشت و آن را برای من خواند. در آن چنین نوشته بود: امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم امین خداوند بر روی زمین بود. زمانی که دار فانی را وداع گفت، ما اهل بیت، وارثان او بودیم. ما امینان خداوند بر روی زمین هستیم که علم به بلایا، مرگ، انساب عرب و ظهور اسلام نزد ماست و ما هر گاه فردی را ببینیم، به حقیقت ایمان یا نفاق او پی می‌بریم. نام‌های شیعیان ما به همراه نام پدرانشان ثبت گردیده و خداوند از ما و آن‌ها پیمان گرفته است. آن‌ها از سرچشمه معرفت ما بهره مند می‌شوند و از راه ما پیروی می‌کنند. ما نجیب هستیم و فرزندان ما نوادگان پیامبران هستند. ما فرزندان اوصیا هستیم که در کتاب خدا از ما به طور خاص یاد شده است. ما نزدیک‌ترین افراد به خداوند، کتاب آسمانی و دین الهی هستیم.

[خدا نسبت به بندگانش مهربان است، هر که را بخواهد، روزی می‌دهد و اوست نیرومند غالب * کسی که کشت آخرت بخواهد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد، به او از آن می‌دهیم، ولی در آخرت او را نصیبی نیست]

ما به سوی زمین ره سپار شدیم. سرعت ما بسیار زیاد بود و ما مسیر خیلی طولانی را طی کردیم. به یاد دارم که تشعشع نوری را در پشت خود دیدم و ناگهان ما در فضا بودیم. حس می‌کردم که وجودم در حال انبساط است و می‌دانستم هر چیزی کجاست و ما چقدر با سیاره‌ها فاصله داریم. من نمی‌توانستم برای خود مرزی ببینم یا حس کنم. من در فضای بالای زمین قرار گرفتم. می‌خواستم قبل از آمدن به این دنیای کثیف و کالبد فیزیکی برای آخرین بار نگاهی به اطراف بیاندازم. هنوز هم مانند این بود که در آغوش گرم و امنی قرار دارم. از لحظه اول که دست خود را در نور فرو کردم این احساس با من بود. من متوجه شدم که نفس نمی‌کشم ولی زنده هستم. مسیح گفت که بدن تو نیاز به تنفس دارد نه تو.

سپس از جائی سر درآوردم که بهترین طوری که می‌توان آن را توصیف کرد یک دنیای نور است. همه چیز بسیار تمیز، درخشنده و براق بود، مانند الماس، وهمه چیز به نور زنده بود. درختان، گلها، و تمام گیاهان آن‌جا بسیار تازه و با طراوت و بدون کوچکترین عیب و نقصی بودند. حتی یک برگ زرد یا شاخخشک روی آن‌ها دیده نمی‌شد.

به یاد دارم که در آن‌جا دیوار کریستالی بسیار شفاف دیدم که با رنگهای مختلف روی هر کدام یک نام نوشته شده بود. من برای مدت طولانی به آن‌ها نگریستم و پیش خود گفتم باید این نامها را به خاطر بسپارم، ولی اکنون هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توانم به خاطر بیاورم.

او گفت «هرگز نمی‌توانی کاری انجام دهی که احساس خدا را نسبت به خودت ذره ای تغییر دهی»، او گفت «خدا تو را بسیار دوست دارد». گفتم آرزو داشتم من هم مانند قهرمان داستان‌های انجیل مخصوص و منحصر به فرد بودم. او گفت «تو مخصوص و منحصر به فرد هستی». گفتم واقعاً؟ گفت بلی! گفتم آرزو داشتم خدا من را مانند آنان دوست می‌داشت. او گفت «دارد». گفتم واقعاً؟ گفت بلی! نمی‌دانید در طول این گفتگو چه حسی داشتم. مانند این‌که ذره ذروجودم مملو از عشق بود. گفتم فقط می‌خواهم که با خدا باشم، با تو باشم. او گفت «خواهی بود». گفتم «واقعاً؟» و برای اولین بار نگاهم که در تمام این مدت از پنجره به سوی منظرسیارزمین دوخته شده بود را برگرداندم. در پیش روی من زیباترین مردی که در تمام زندگیم دیده بودم ایستاده بود. او قد بلند، جوان و بسیار جذاب بود. چشمان او آبی‌ترین آبی بود که من به عمر خود دیده بودم و چهره او از عشق و شوق خالص لبریز بود. هرگز کسی این‌گونه به من نگاه نکرده بود. او عیسی مسیح بود. او از هر لحاظ و هر زاویه کامل و بی‌عیب بود. من به سمت او دویدم و او نیز به سمت من دوید و من را در آغوش خود فشرد. برای مدت زیادی نگاه ما به هم دوخته شده بود. من در آغوش مهر او حل شدم و در نگاه او غرق گشتم. گفتم یعنی من مجبور نیستم برای همیشه به خواب فرو روم؟ (از قبل از این‌که به همراه یک‌دیگر به زمین برگردیم مسیح به من گفت که باید کاری کند که ممکن است کمی عجیب به نظر برسد و من هم قبول

کردم. تنها طوری که می‌توانم آن را توصیف کنم این است که او وارد وجود من شد. من می‌توانستم او را درون خودم ببینم و حس کنم. مانند این بود که من از درون چشمان او و او از درون چشمان من می‌دید.

... اگر این ساختار ترکیبی زندگی درون زندگی را دنبال کنی، احتمالاً متوجه می‌شوی که هر انسان، یکی از پیشرفته‌ترین پیچپیدگیهای زندگی روی زمین است. اما آیا این پایان داستان تکامل است؟

درون سطح جسمانی روی زمین، دانشمندان شما اتم‌ها را کوچکترین جز یا بنیان اصلی تمامی مواد فیزیکی می‌شناسند. بخشهای زنده‌ی اتم‌ها نادیده انگاشته می‌شوند، در حالیکه به نحوی بسیار ساده‌تر، اتمها هم روحهای زنده‌ی کوچکی را در خود دارند.

همانند سلولهای بدن شما، تمامی جمعیت انسانی روی زمین، قرار است گروه بعدی را به عنوان یک زندگی ترکیبی جدید بسازند. با اتحاد تمامی انسان‌های سیاره‌ی زمین، یک شکل زندگی بزرگ و جدید که روح بزرگ‌تری را درون ارواح انسان‌ها دربر دارد، تکوین می‌یابد.

در سراسر سیاره‌ی زمین، تعداد روزافزونی از انسان‌ها، پیوسته در جستجوی معنای زندگی هستند، برای آن‌که احساس عظیم خلأ معنوی

درونشان را پر کنند. این خلأ درون روح افراد، آن‌ها را به سوی فعالیت‌های معنوی یا متافیزیک سوق می‌دهد. این امر تا حدودی بیانگر این است که چرا مردم، آیین‌ها و مراسم مذهبی را به وجود می‌آورند یا خود را وقف فرقه‌ها می‌کنند. این خلأ روحی هم‌چنین عاملی است که باعث پیوند بیشتر انسان‌ها به یک‌دیگر می‌شود... این پیوند، قرار نیست پیوندی فیزیکی مانند سلول‌های بدن شما باشد... بلکه پیوندی احساسی، ذهنی، روحی و معنوی است، حقیقتی که به رخداد تکاملی عمده ای در روی زمین منجر می‌گردد.

... در حال حاضر نژاد بشر، جریانی را طی می‌کند که انسان‌ها را قوی‌تر به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. این کار به طرقی نادیدنی صورت می‌گیرد، اما افراد حساس، می‌توانند تأثیر آن را در سراسر سیاره و به خصوص، تکوین نیرومند ذهن فراهشیار جمعی را که در آینده‌ی نزدیک قویتر هم خواهد شد، حس کنند. هم‌چنین، تکنولوژی جدید و رو به رشد، بیشتر از آن‌که بتوانی تصور کنی بر بشر تأثیر می‌گذارد. در سطح هشیار و نیمه هشیار بر شما تأثیر خواهد گذاشت. هشیارانه از طریق، تکنولوژی پیشرفته‌ی کامپیوتری و ارتباطی و نیمه هشیارانه از طریق، انتقالات رو به رشد امواج نامرئی رادیو و تلویزیون و سایر وسایل که در واقع، رابط‌های انرژی بین مردم سراسر زمین هستند، بدین صورت، انرژی عظیم شبکه ای را اطراف سیاره‌ی زمین ایجاد می‌کند که انسان‌ها را هر چه بیشتر درون یک ذهن واحد نیمه هشیار و فراهشیار مقید می‌کند. این مرحله، برای قدم تکاملی عظیم بعدی، ضروری است.

... سیاره‌ی شما زنده است ... این سیاره و تک تک اشکال زندگی که در آن وجود دارند، روح خودشان را دارند. زمین در یک ارتباط دائم با ارواح شما است. تکامل شما، تکامل این سیاره هم هست. گونه‌های زنده روی زمین، نشانگر تکامل زمین است، اما پیشرفته‌ترین شکل زندگی روی زمین، انسان‌ها هستند. آن‌ها نمایانگر عملکرد پیشرفته‌تر این سیاره هستند، مشابه سلول‌های سیستم عصبی که رشد یافته‌ترین سلول‌های بدن شما می‌باشند– آن‌هایی که محل پیوند با روحی برتر، روح انسان هستند.

بعد، این اتحاد جدید یا انسان‌هایی که توسط انرژی به هم پیوند خورده‌اند و در واقع به لحاظ عقل و هوش، تکامل یافته‌ترین شکل زندگی روی سیاره‌ی زمین هستند، قدم بعدی را برای پر کردن خلأ درون روحشان برمی دارند. آن‌ها می‌روند تا با روحی بسیار بزرگ‌تر پیوند یابند که او هم می‌خواهد به تمامی ارواح انسانی روی زمین بپیوندد، به همان نحوی که روح شما، خودش را با ارواح کوچک سلول‌های عصبی بدنتان پیوند داده است.

این روح جدید، بسیار عظیم، زندگی تمامی انسان‌ها را در مجموعه‌ی جدید بشر به هم پیوسته، هماهنگ می‌کند... این روح به بشر کمک خواهد کرد تا به سرحدات بالاتر کائنات، تکامل یابد. این قدم تکاملی حقیقی است که بسیاری سیارات هستی، که همچین پیشرفت تکاملی را پشت سر گذاشته‌اند، منتظر آن هستند که با شما ارتباط برقرار کنند.

او روحی نیرومند، عظیم و والا از سطح سوم وجود، از مرحله‌ی نیروها خواهد بود. آن روح قصد دارد با تمامی انسان‌های روی سیاره‌ی زمین پیوند یابد.

و دیگر متوجه شدم که من فناناپذیر هستم و اگر به هر شکل دیگری بمیرم , همیشه همین من خواهم بود و هیچ شکایتی هم ندارم و فقط چیزهای زیادی هستند که من می‌توانم آن‌هارا آزمایش کنم و در نتیجه من تنها تصمیم گیرنده این آزمایشات هستم. این موضوع کاملاً طبیعی بنظر می‌آید اما باور کنید تعمق در وجود خود واقعاً احساس خوبی دارد. بعد از گذشت مدت زمان کمی تصمیم گرفتم این احساس را ترک کنم و ادامه بدهم. به نور گفتم من دارم می‌روم و آن نور پاسخ داد خیلی خوب با تشکر از حضور من.

من بالای بدنم شناور نبودم یا چیزی شبیه به آن. هر سه دفعه ناگهان متوجه می‌شدم که در آن سو هستم. نمی‌ترسیدم. اولین چیزی که دیدم یک چهره بود اما نه چهره‌ی مسیح بود، نه خدا و نه یک شخص روحانی. آن شبیه چهره‌ی هستی بود. به عبارت دیگر آن‌چهره شبیه تمام صورت‌هایی بود که در گذشته بوده‌اند و اکنون هستند، مرد و زن. چشم‌هایی شبیه تمامی چشم‌هایی که تا به حال بوده‌اند از مرد و زن. در واقع اگر چهره نگار پلیس از من می‌خواست او را توصیف کنم نمی‌توانستم. آن در فاصله‌ی کمی از من ایستاده بود، حدود فوت. چنان

مبهوت آن چشم‌ها شده بودم که به یاد نمی‌آورم آیا مو یا بدن داشت، اهمیتی نداشت.

با آرامش بسیار به من نگاه کرد و پرسید: چه کرده ای؟ جواب دادم: نمی‌فهمم؟ و دوباره بسیار آرام گفت: چرا، می‌فهمی. در آن لحظه، درحالیکه جا خورده بودم گذشته‌ام را دیدم. لحظات خاصی از زندگیم که بعضی به نظر پیش پاافتاده و بعضی مهم بودند. مثال یک موقعیت بی‌اهمیت، چند سال پیش گربه‌ی گرسنه ای در حالیکه میومیو می‌کرد و غذا می‌خواست به ایوان جلوی خانه‌ام آمد و من بیرونش کردم. مواردی مثل این. بسیار واقعی و خیلی دقیق. مواقع مهم را که نخواهم گفت ولی کارهای بدی بودند که در جوانی انجام داده بودم. و می‌دانستم که وقتی به آن سو می‌رویم قضاوت نمی‌شویم بلکه خودمان، خودمان را قضاوت می‌کنیم. هم‌چنین ما نه تنها برای آن‌چه که انجام داده‌ایم بلکه برای آن‌چه نکرده‌ایم هم قضاوت می‌شویم. که تصورش هم گیج کننده است چون نمی‌توانید خودتان را به نادانی بزنید.

اینطور حس می‌کردم که ذهنم به روی تمام دانش هستی باز شده است و اطلاعاتی در حجم و فشردگی بسیار زیاد وارد ذهنم می‌شد. همه چیز را می‌فهمیدم. همه چیز. احساس شبه خدا شدن نبود بلکه بیشتر آگاهی کیهانی بود. می‌توانستم روح بزرگ را در همه چیز ببینم. همه چیز زنده است یا ترکیبی از تمامی آگاهی‌ها است. خاک، صخره‌ها، نفس یک بز کوهی، باکتری ایکولای، باد در مریخ، جلای میز تحریر من، بادهای خورشیدی ستارگان. همه چیز. همه چیز.

ما از پست‌ترین میکروب هم بهتر نیستیم، تنها فکر می‌کنیم که بهتریم. این نفس ماست که به ما آسیب می‌زند. اما همه چیز را درک می‌کنم. مثل این بود که درون اقیانوسی از شفقت‌انداخته شده باشی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِی بِيدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَيكُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ

بنام خداوند بخشنده مهربان پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست.

الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَيفِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَيمِن فُطُورٍ

همان‌کسی که هفت آسمان را بر فراز یک‌دیگر آفرید. در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادو عیبی نمی‌بینی. بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟!

و می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.»

إِنَّ الَّذِينَ يخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

به یقین کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، آمرزش و پاداش بزرگی دارند.

محمد بن یعقوب: با سند خود، از فضّال، از موسی بن بکر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زندگی و مرگ، دو آفریده از آفریده‌های خداوند هستند؛ پس اگر مرگ آمد و وارد انسانی شد، وارد چیزی نمی‌شود مگر آن‌که زندگی و حیات از آن چیز خارج می‌شود.

علی بن ابراهیم: درباره آیه شریفه «الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»، می‌گوید: بعضی را پوششی برای بعضی دیگر قرار داده است «مَّا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ»، می‌گوید: از نظر فساد و انحراف «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ» منظور از نظر عیب است «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ»، می‌گوید: در ملکوت آسمان‌ها و زمین نگاه کن «ینقَلِبْ إِلَیکَ الْبَصَرُ خَاسِأً وَهُوَ حَسِیرٌ» منظور خسته می‌شود، در حالی که درمانده است. نیز این سخنش که می‌فرماید: «وَلَقَدْ زَینَّا السَّمَاء الدُّنْیا بِمَصَابِیحَ» می‌گوید: با ستارگان «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّیاطِینِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِیرِ» و سخنش: «إِذَا أُلْقُوا فِیهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِیقًا» می‌گوید: دم آن را می‌شنوند «وَهِی تَفُورُ» یعنی بالا می‌آید «تَکَادُ تَمَیزُ مِنَ الْغَیظِ» می‌گوید: بر دشمنان خدا «کُلَّمَا أُلْقِی فِیهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یأْتِکُمْ نَذِیرٌ» همان فرشتگانی که آنان را با آتش دوزخ عذاب می‌دهند «قَالُوا بَلَی قَدْ جَاءنَا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَیءٍ»، پس به آن‌ها می‌گویند: «إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ کَبِیرٍ» یعنی در عذاب سخت و شدیدی هستید.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بر پوست پلنگ بنویسد و بر خود آویزان کند، بر هر شیطانی چیره خواهد شد و با هر کس بجنگد بر او غلبه خواهد کرد و به اذن و اجازه خداوند متعال دارای زور بازو و قوت و قدرت خواهد شد.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «والليل إِذَا يغْشَى» [سوگند به شب چون پرده افکند] و آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوى» و آیات مشابه این‌ها پرسیدم. آن حضرت فرمود: خداوند عز و جل از مخلوقاتش به هر چه بخواهد قسم می‌خورد اما آفریدگانش فقط باید به اللّٰه قسم بخورند.

از همان، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبداللّٰه بن حمّاد انصاری، از محمد بن عبداللّٰه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از جدش امام حسین علیه السلام، از علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آن شبی که مرا به آسمان می‌بردند، به سدرة المنتهی رسیدم. جبرئیل به من گفت: ای محمد! جلو بیا، خیلی نزدیک شدم و نزدیک شدن در این‌جا به معنای چشم‌انداختن و دیدن می‌باشد نور بسیار درخشانی را دیدم. خدا را سجده کردم. جبرئیل به من گفت: ای محمد! چه کسی را در زمین به

جای خود گذاشتی؟ گفتم: پروردگارا! عادل‌ترین فرد زمین و صادق‌ترین آن، و پاک‌ترین آن و امین‌ترین آن علی بن ابی طالب. او جانشین و وارث من است و جانشین من در میان خاندان من است. پس به من گفت: سلام مرا به او برسان و به او بگو: خشم او عزّت است و رضایت او حکم و فرمان است. ای محمد! من آن خدایی هستم که جز او خدایی نیست؛ همان رفیع الشأن بالا مرتبه. به برادر تو، اسمی از اسم‌های خود را داده‌ام و او را علی نامیدم و من خود همان علی اعلی (رفیع الشأن بلند مرتبه) هستم. ای محمد! من آن خداوندی هستم که جز او خدایی نیست. همان آفریننده آسمان‌ها و زمین. به دختر

تو نامی از نام‌های خودم را داده‌ام. او را فاطمه نام نهادم و من خود شکافنده (فاطر) و آفریننده همه چیز هستم. ای محمد! من همان خدایی هستم که جز او خدایی نیست. همان‌که خوب آزمایش می‌کند. به نوادگان تو، دو اسم از اسم‌های خود را عطا کردم. آن دو را، حسن و حسین نامیدم. و من خود آن آزمایشگر نیکو (حسن البلاء) هستم. حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم این حدیث را برای قریش خواند، گروهی گفتند: خداوند، چیزی به محمد وحی نکرده است، او از خودش این حرف‌ها را می‌زند. در نتیجه خداوند در بیان آن موضوع، این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُكُمْ ومَا غَوی * ومَا ینطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُو إِلا وحْی یوحَی * عَلمَهُ شَدِیدُ القُوی».

وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آخرین نماز عشاء را در آن ساعت با مردم خواند، مردم به آسمان نگاه کردند تا ببینند چه چیزی رخ

می‌دهد. آن شب، بسیار تاریک بود و ماه نیز نبود. ناگهان نور زیادی مشرق و مغرب را روشن کرد. در واقع ستاره ای از آسمان به طرف زمین فرود آمد و شروع کرد به چرخیدن به دور خانه‌ها، تا این که بر بالای خانه علی علیه السلام توقف کرد. نور وحشتناکی داشت و مانند پارچه ای که تنور را می‌پوشاند، خانه علی علیه السلام را پوشاند. آن نور خانه‌ها را روشن کرده بود، مردم ترسیده بودند و شروع کردند به گفتن: لا اله الا اللّه و اللّه اکبر. و گفتند: ای رسول خدا! ستاره ای از آسمان بر بالای خانه علی علیه السلام افتاد. رسول خدا ایستاد و گفت: به خدا قسم، او پس از من امام است و جانشین من است و به پا دارنده امر من است. از او اطاعت کنید و با او مخالفت نکنید و از او پیشی نگیرید. او پس از من، جانشین خداوند در زمین می‌باشد. راوی گفت: مردم از اطراف رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم متفرق شدند. یکی از منافقین گفت: هر چه درباره پسر عمویش می‌گوید از روی هوی و هوس است. گمراهی بر او چیره شده است تا آن‌جا که اگر برایش امکان داشت می‌گفت علی، پیامبر است. آن‌گاه جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بلند مرتبه بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: بخوان: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * والنَّجْمِ إِذَا هَوى * مَا ضَل صَاحِبُكُمْ ومَا غَوى * ومَا ينطِقُ عَنِ الهَوى * إِنْ هُو إِلا وحْى يوحَى».

امام باقر علیه السلام فرمود: قطر و کلفتی آن سدرة به‌اندازه صد سال از روزهای دنیا است و یک برگ از آن تمامی اهل دنیا را می‌پوشاند. خداوند عز و جل فرشتگانی دارد که آن‌ها را به حفاظت از نباتات زمین از بوته گرفته تا درخت نخل گمارده است. هیچ بوته و درختی نیست که

خداوند عز و جل فرشته ای را برای حفظ و نگهداری آن و محصول آن قرار نداده باشد. و اگر کسی برای حفاظت از آن وجود نداشت، درندگان و پرندگان، اگر میوه ای داشت آن را می‌خوردند. به همین خاطر است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ممنوع کرده است که احدی از مسلمانان خیمه‌اش را زیر بوته و درخت و یا درخت خرمایی که میوه داده است، نصب کند. زیرا آن‌جا، جایگاه فرشتگانی است که خداوند بر آن گمارده است. به همین دلیل است که بوته و درخت خرما اگر میوه داشته باشند، انس و الفت به حساب می‌آیند. زیرا فرشتگان در آن‌جا حضور دارند.

محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عبداللّٰه بن بکیر، از حمران بن اعین نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَكَانَ قَابَ قَوسَينِ أَو أَدْنَی» پرسیدم. حضرت فرمود: خداوند، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به خودش نزدیک گردانید تا جایی که فاصله بین او و محمد به‌اندازه یک قفس از جنس مروارید بود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می‌درخشید. آن‌گاه عکسی به او نشان داده شد و سپس به او گفته شد: ای محمد! آیا این عکس را می‌شناسی؟ جواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن‌گاه خداوند به او وحی کرد که فاطمه سلام اللّٰه علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند.

شیخ عمر بن ابراهیم اوسی در کتاب خود به نقل از ابن عباس ذکر کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روزی به جبرئیل گفت: دوست دارم تو را به همان شکلی ببینم که در آسمان هستی. جبرئیل به او گفت: تو قدرت این کار را نداری. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: باید این کار را بکنم و جبرئیل را به خاتم نبوت قسم داد. آن‌گاه جبرئیل گفت: کجا می‌خواهی این کار انجام شود؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: در «ابطح». جبرئیل گفت: برای من امکان ندارد. گفت: در «منی». گفت: نمی‌توانم، گفت: در «عرفات». گفت: من نمی‌توانم ولی با هم به آن‌جا برویم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به عرفات رفت. ناگهان دید که جبرئیل در عرفات است و سر و صدایش می‌آید. و سینه او تمام مشرق و مغرب را پر کرده است. سرش در آسمان بود و پاهایش در زمین هفتم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم غش کرد و بر زمین افتاد. آن‌گاه جبرئیل به شکل اولش برگشت و او را در آغوش گرفت و گفت: ای محمد! نترس، من برادر تو هستم، جبرئیل. محمد گفت: ای برادر! فکر نمی‌کردم که خداوند در آسمان موجودی خلق کرده باشد که شبیه تو باشد. جبرئیل گفت: کاش اسرافیل را می‌دیدی، سرش در زیر عرش قرار دارد و پاهایش زیر سر حدّات زمین هفتم و لوح محفوظ بین دو ابرویش قرار دارد و هر گاه اسم خدا برده شود، به شکل گنجشک در می‌آید. سئوال شد: جبرئیل چه شکلی دارد؟ فرمود: او دارای پیشانی درخشان و مویی است نه کوتاه و نه بلند، گویی که مروارید است. دارای دو بال سبز رنگ و دو پا می‌باشد. رنگش مانند برفی است که با مروارید تزئین شده باشد. وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم او را دید، صورتش این‌گونه بود. و آن همان است که پیامبر او را دو بار دید که خداوند تعالی فرمود: «ولقَدْ

رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِندَ سِدْرَةِ المُنْتَهَى» بار دوم از او خواست که او را در منطقه «غرقد» ببیند که ناگهان با یکی از بال‌هایش راه آسمان و زمین را مسدود کرد.

گفت: روایت شده است که جبرئیل بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی جایگاه تو را در بهشت و بعضی از چیزهایی را که از آن بهره مند خواهی شد به تو نشان بدهم؟ گفت: بلی. آن‌گاه در میان بال‌های خود، بالی را به او نشان داد که سبزرنگ بود و نهری در آن جریان داشت و هزار کاخ طلا بر روی آن بود.

«بستان الواعظین» به نقل از ابن عباس آورده است: اسرافیل از خدا خواست که به او قدرت هفت آسمان را ببخشد. اما خداوند قدرت و قوت هفت زمین را به او داد. در نتیجه قدرت کوه‌ها و بادها و قدرت درندگان در اختیار او بود. از فرق سرش تا پاهایش پر از مو و دهان و زبان بود که پوشیده از پر بودند. با هر یک از آن زبان‌ها، به یک میلیون زبان گوناگون خدا را تسبیح می‌گوید: از هر نفسی فرشته ای به وجود می‌آید که خداوند را تا روز قیامت تسبیح می‌گوید. آن‌ها مقربان درگاه هستند و عرش را حمل می‌کنند و نویسندگان اعمال هستند و همه مانند اسرافیل می‌باشند. اسرافیل در هر روز و در هر شب، سه بار به جهنم نگاه می‌کند و ذوب می‌شود و به شکل وتر کمان درمی آید و می‌گرید. اگر اشکش از آسمان جاری شود، ما بین آسمان و زمین را می‌پوشاند و تمام دنیا را فرا می‌گیرد. اگر تمامی دریاها و نهرها بر سر اسرافیل ریخته شود، قطره ای از آن بر روی زمین نمی‌افتد. اگر خداوند

جلوی گریه‌ها و اشک‌هایش را نگرفته بود، حتماً زمین از اشک‌هایش پر می‌شد و به طوفان نوح تبدیل می‌شد. از عظمت و بزرگی اسرافیل همان بس که اگر جبرئیل سیصد سال بین لب و بینی او پرواز کند، به آخر آن نمی‌رسد. و اما میکائیل را خداوند پانصد سال پس از اسرافیل آفریده است. از فرق سرش تا نوک پایش پوشیده از موهایی از زعفران است، و بال‌های او از زبرجد سبزرنگ. بر روی هر تار مو یک میلیون چهره وجود دارد و در روی هر چهره یک میلیون دهان و در داخل هر دهانی یک میلیون زبان و بر هر زبانی یک میلیون چشم که برای آمرزش مؤمنان گناهکار اشک می‌ریزند. با هر چشم و زبانی طلب بخشش می‌کنند. از هر چشمی هفتاد میلیون قطره اشک می‌ریزد که هر قطره از آن تبدیل به فرشته ای می‌شوند به شکل میکائیل که «کروبیان» نام دارند و آنان یاران میکائیل هستند و بر باران و گیاه و برگ‌ها و میوه‌ها گمارده شده‌اند و نظارت دارند. هیچ قطره آبی در دریا و هیچ میوه ای بر درخت وجود ندارد مگر این که فرشته ای بر آن گمارده شده است. و اما جبرئیل؛ خداوند او را پانصد سال پس از میکائیل آفرید و دارای یک میلیون و ششصد بال است. از فرق سرش تا نوک پایش موهایی از زعفران روییده است. خورشید در میان دو چشم او قرار دارد و هر تار مویی، یک ماه و چند ستاره است. و هر روز، سیصد و شصت بار در دریایی از نور وارد می‌شود، و وقتی از آن خارج می‌شود، از بالش قطره ای می‌چکد و به فرشته ای تبدیل می‌شود که به شکل جبرئیل است. این فرشتگان تا روز قیامت به تسبیح خداوند مشغول هستند و آن‌ها روحانیون هستند. و اما عزرائیل، فرشته مرگ، از نظر شکل صورت و زبان‌ها و بال‌ها همانند اسرافیل می‌باشد.

گفت: از عبدالله بن مسعود درباره آیه: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی» سئوال شد؛ او در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل را نزدیک سدرة المنتهی دیدم، ششصد بال داشت. از پرهایش، بزرگ‌ترین مرواریدها و یاقوت‌ها پراکنده می‌شد.

ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: تفسیر این آیات شریفه چیست: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ* إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَكَّلُونَ «»؟ امام علیه السّلام فرمود: ای ابا محمد! تسلط او بر تن مؤمن است و بر دین او چیرگی نیابد. شیطان توانست بر ایوب سلطه یابد و پیکر او را زشت گرداند ولی بر دینش چیرگی نیافت و چه بسا بر پیکر مؤمنان تسلط بیابد ولی بر دینشان هرگز. عرض کردم: مقصود از این آیه شریفه چیست: إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ «»؟ حضرت علیه السّلام فرمود: آن‌هایی که بخدا شرك می‌ورزند شیطان هم بر بدن و هم بر باور ایشان چیرگی یابد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی الصدوق: حسین بن خالد صیرفی می‌گوید: به ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: مرد استنجا می‌کند و انگشترش در انگشتش است و نقش آن «لا اله الا الله» می‌باشد. حضرت فرمود: آن را برایش ناپسند می‌دانم. من گفتم: جانم به فدایت آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر کدام از پدرانت علیه السلام استنجا نمی‌کرد در حالی که انگشترش در انگشتش بود؟ جواب دادند: بله، ولی آن‌ها انگشتر را در دست راست می‌کردند.

پس تقوای خدا را پیشه کنید و به خودتان بنگرید. پرسیدیم: نقش انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: برای چه از من در مورد کسانی که قبل از امیرالمؤمنین بودند نمی‌پرسی؟ گفتم: در مورد آن‌ها سؤال می‌کنم. فرمود: نقش انگشتر آدم (لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه) بود که با آن بر زمین فرود آورده شد.

علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که ابراهیم در منجنیق قرار داده شد جبرئیل خشمگین شد و خداوند به او فرمود چه چیز تو را خشمگین کرده است ای جبرئیل. گفت: پروردگارا بر روی زمین کسی جز ابراهیم خلیل اللّٰه تو را عبادت نمی‌کند و هم اکنون دشمن تو و او بر وی مسلط شده است. خداوند به جرئیل وحی کرد: ساکت باش. کسی که مثل تو از فوت وقت بترسد عجله می‌کند اما در مورد من، او بنده من است و هر وقت بخواهم او را نجات خواهم داد. جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد رو به ابراهیم کرد و گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد از تو خیر. در آن هنگام خداوند عز وجل انگشتری بر ابراهیم نازل کرد که بر روی آن شش جمله نوشته شده بود «لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، لا حول و لاقوة الا بالله فوّضت امری الی اللّٰه اسندت ظهری الی اللّٰه، حسبی اللّٰه» خداوند به ابراهیم وحی کرد که این انگشتری را در دست کن و آن‌گاه من آتش را بر تو سرد و ایمن می‌گردانم.

اکمال الدین: پیامبر می‌فرماید: آدم ابوالبشر سال، نوح سال، ابراهیم سال، اسماعیل بن ابراهیم ، اسحاق بن ابراهیم ، یعقوب ، یوسف ،

موسی ، هارون ، داوود سال که سال آن پادشاه بود سلیمان بن داوود سال عمر کردند.

مجالس المفید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر پیامبری با گرسنگی آزمایش شود با گرسنگی می‌میرد، اگر با تشنگی آزمایش شود تشنه می‌میرد، اگر با برهنگی آزمایش شود برهنه می‌میرد و اگر یکی از پیامبران با بیماری آزمایش شود از بیماری تلف می‌شود. اگر پیامبری به سوی قومی فرستاده شود که باید آن‌ها را به اطاعت خدا امر کرده و به توحید فرا خواند حتی یک شب نیز او را راحت نمی‌گذارند و اجازه نمی‌دهند سخنش را تمام کند و به کلامش گوش نمی‌دهند تا این که او را می‌کشند. خداوند تبارک و تعالی بندگانش را بر حسب قدر و منزلتشان در نزد خود آزمایش می‌کند.

بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند اسم اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، به آدم بیست و پنج حرف، به نوح بیست و پنج حرف، به ابراهیم هشت حرف، به موسی چهار حرف، به عیسی دو حرف داد که با آن مردگان را زنده و کور و فرد پیس را شفا می‌داد. به محمد صلی اللّٰه علیه و آله هفتاد و دو حرف اعطا کرد و یک حرف را مخفی نگه داشت تا از آن‌چه در جان مردم می‌گذرد آگاه باشد اما دیگران از آن‌چه در وجود او می‌گذرد اطلاع نداشته باشند.

بصائرالدرجات: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم دو حرف داشت که با آن کار می‌کرد. موسی چهار حرف، ابراهیم شش حرف، آدم بیست و پنج حرف، نوح هشت حرف داشت و تمام این‌ها برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جمع شده بود. نام خدا هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن از پیامبر مخفی ماند.

غیبة النعمانی: امام صادق علیه السلام در توصیف حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: وقتی وی پرچم رسول اللّٰه را در دست بگیرد فرشته از آسمان فرود می‌آیند. این فرشتگان همان‌هایی هستند که در کشتی با نوح بوده و وقتی ابراهیم در آتش‌انداخته شد او را همراهی می‌کردند و هنگام شکاف دریا با موسی و هنگام نجات یافتن عیسی از دست یهود با عیسی همراه بودند. حدیث.

در روایت دیگری آمده است تعداد این فرشتگان فرشته بوده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو ای علی! تقوای خدا پیشه کن و این سخنان ناپسند را به انبیا نسبت نده و کتبا خدا را طبق نظر خود تفسیر نکن و خداوند می‌فرماید: «تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند» در مورد آیه ای که در مورد حضرت آدم است باید گفت که خداوند آدم را به عنوان حجت و خلیفه خود در زمین خلق کرد نه برای بهشت. اشتباه آدم در بهشت اتفاق افتاد نه در زمین. و هنگامی به زمین فرود آمد و حجت و جانشین خدا بر روی زمین قرار داده شد خداوند در مورد عصمت او فرمود: «همانا خداوند آدم، نوح، آل، ابراهیم

و آل عمران را بر تمام جهانیان برگزید و برتری داد.» در مورد آیه «و ذوالنون را [یاد کن] آن‌گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» باید گفت که آدم گمان می‌کرد که خدا هرگز رزق او را تنگ نمی‌گرداند. آیا این آیه را نشنیده ای که خداوند فرموده است: «و آن‌گاه که او را آزمایش کرد رزقش را بر او تنگ گردانید» اگر آدم گمان می‌کرد که خداوند بر او تسلط ندارد یقینا کفر ورزیده بود - معنای «قدّر علیه» در آیه «ضمن علیه» است یعنی تنگ کردن روزی. و اما در مورد داود؛ پیشینیان شما در مورد او چه می‌گویند؟ علی بن جهم گفت: می‌گویند: داود در محراب نماز می‌خواند که ناگهان ابلیس در شکل زیباترین پرنده بر وی ظاهر شد. او نمازش را شکست و رفت که پرنده را بگیرد. پرنده از خانه خارج شد. داود نیز به دنبال پرنده رفت. پرنده بر روی پشت بام نشست. داود نیز به دنبال آن به روی پشت بام رفت. پرنده وارد خانه اوریا بن حنان شد. داود به دنبال پرنده وارد خانه شد. زن اوریا را در حال حمام کردن دید. وقتی نگاهش به او افتاد عاشق آن زن شد. داوود اوریا را در آن زمان به جنگ فرستاه بود. پس در نامه ای به دوستش - فرمانده - نوشت که اوریا با به میدان جنگ بفرستد. وی اوریا را به میدان فرستاد و اوریا بر مشرکین پیروز شد. این مسأله بر داوود گران آمد و دوباره به فرمانده نوشت که اوریا را جلوی تابوت قرار دهد. پس اوریا رحمه اللّٰه کشته شد و داود با زن اوریا ازدواج کرد. امام رضا با دست بر پیشانی زد و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» شما به پیامبری از انبیای خدا بی‌توجهی از نماز را نسبت می‌دهید؟ یعنی او نماز را به خاطر پرنده رها کرده و سپس هرزگی کرده و سپس مرتکب قتل شده است! آن شخص گفت: ای رسول خدا پس خطای او چه بوده است؟ وای بر تو! داود گمان می‌کرد که خداوند خلقی را نیافریده که از

او آگاه‌تر باشد؛ لذا خداوند دو ملک را به سوی او فرستاد که در محراب نماز در مقابل او مجسم شدند و به داود گفتند: «[ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش* این [شخص] برادر من است او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می‌گوید آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است» داود به سرعت خطاب به کسی که از او شکایت کرده بود گفت: «[داوود] گفت قطعا او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش‌های خودش بر تو ستم کرده» و از مدعی شاهدی برای این مطلب نخواست و به مدعا علیه روی نکرد که بگوید: تو چه می‌گویی؟ لذا خطای او در شیوه حکم کردن بود نه چیزی که شما به آن معتقد هستید. آیا این آیه را نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: «ای داوود ما تو را بر روی زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن» تا آخر آیه. سپس پرسیدم: ای رسول خدا جریان او با اوریا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: در زمان داود اگر زنی شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد هرگز پس از او ازدواج نمی‌کرد. خداوند برای اولین بار به داود اجازه داد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند و آن بود که بر اوریا گران بود.

الخصال: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سه چیز است که هیچ پیامبری و کسانی که پایین‌تر از نبی هستند از آن خالی نشده‌اند: فال بد، حسد و وسوسه در آفرینش.

خدا به ابراهیم وحی کرد: من از میان بندگانم فردی را به عنوان دوست و خلیل خود برمی گزینم اگر از من زنده شدن مردگان را بخواهی تو را اجابت می‌کنم. لذا به ابراهیم تلقین شد که او خلیل خداست و سپس گفت «پروردگارا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم ولی می‌خواهم قلبم مطمئن گردد» یعنی بر دوستی تو مطمئن گردد. «خدا فرمود چهار پرنده را بگیر، آن‌ها را بکوب. سپس هر قسمت از آن‌ها را بر کوهی قرار بده. بعد از آن آنان را فرا بخوان تا به سوی تو بشتابند. و بدآن‌که خدا شکست ناپذیر و حکیم است.» ابراهیم یک عقاب و مرغابی و طاووس و خروس گرفت. آنان را قطعه قطعه و با یک‌دیگر مخلوط کرد.

سپس بخشی از آن مخلوط را بر روی تک تک کوه‌های اطرافش که تعدادشان ده کوه بود قرار داد. و منقارهایشان را بین انگشتانش گرفت. بعد آن‌ها را با اسم‌هایشان فرا خواند و در مقابل آن‌ها آب و دانه گذاشت. اجزاء به یک‌دیگر پیوسته و بدن پرندگان دوباره شکل گرفت و هر بدن به سمت گردن و سر پرنده مربوط حرکت کرد و به آن وصل شد. ابراهیم منقارهای آن‌ها را رها کرد منقارها نیز به سمت بدن‌ها رفته پس از آن پرندگان از آب و دانه خوردند و به ابراهیم گفتند ای پیامبر خدا تو ما را زنده کردی خداوند تو را زنده بدارد. ابراهیم فرمود: خیر، بلکه خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

مأمون گفت: یابن رسول الله تبارک الله! معنی این آیه چیست: «وقتی موسی به دیدار ما آمد پروردگارش با او سخن گفت. موسی گفت:

پروردگارا خود را به من نشان بده تا به تو نگاه کنم خدا گفت هرگز مرا نخواهی دید» ادامه آیه. چگونه می‌شود که موسی بن عمران نداند که دیدار خدا برای او جائز نیست. اگر می‌دانست این سؤال را نمی‌پرسید. امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بن عمران می‌دانست که خداوند فراتر از آن است که با چشم دیده شود اما وقتی خداوند با موسی سخن گفت او را به خود نزدیک گرداند موسی به سوی قومش بازگشت و به آن‌ها گفت که خداوند پس از سخن گفتن با او وی را نجات داده و او را مقرب درگاه خویش قرار داده است آن‌ها گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم جز این‌که کلام خدا را همان گونه که تو شنیدی بشنویم. و قوم موسی هزار نفر بودند. از میانشان هزار نفر را برگزید و از آن‌ها هزار نفر بعد از این تعداد نفر و پس از نفر مرد را برای ملاقات با پروردگارش انتخاب کرد. با آن‌ها به طور سیناء رفت. آنان را در دامنه کوه مستقر کرد. موسی از طور بالا رفت و از خدا خواست که با وی سخن بگوید و آنان سخن او را بشنوند. سپس خداوند متعال با او سخن گفت و آنان صدای او را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند. چرا که خداوند عزوجل آن صوت را در یک درخت ایجاد و از آن‌جا منتشر کرد تا آن را از همه جهات بشوند. آن‌ها گفتند: «هرگز به [سخن] تو ایمان نمی‌آوریم» که چیزی که شنیدیم سخن خدا بود «تا زمانی که خدا را آشکارا ببینیم.» وقتی این سخن درشت را گفته و تکبر ورزیدند و سرکشی کردند خداوند عزوجل صاعقه ای بر آن‌ها فرو فرستاد و آن‌ها به خاطر ستمشان مردند. سپس موسی گفت: ای پروردگار هنگامی که بازگشتم به بنی اسرائیل چه بگویم؟ هنگامی که بگویند: تو آن‌ها را بردی و به قتل رساندی زیرا در ادعایت مبنی بر مناجات تو با خدا صادق نبودی. پس خداوند آن‌ها را زنده کرد. سپس موسی علیه السلام گفت:

ای قوم خدا با چشم‌ها دیده نمی‌شود و کم و کیف ندارد. او فقط با آیات و نشانه‌هایش شناخته می‌شود. آن‌ها گفتند: تا از او درخواست نکنی به تو ایمان نخواهیم آورد. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار تو سخن بنی اسرائیل را شنیدی و تو از مصلحت آنان آگاهی. خداوند جل جلاله به او وحی کرد که: ای موسی آن‌چه از تو خواستند را بخواه من تو را به خاطر جهل آنان مؤاخذه نخواهم کرد. در آن زمان موسی گفت: «ای پروردگار خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم گفت مرا نخواهی دید ولی به کوه بنگر که در جای خویش مستقر است» و سقوط می‌کند «پس مرا خواهی دید هنگامی که پروردگار بر کوه نمایان می‌گردد» با آیه ای از آیاتش «آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم» می‌گوید: از جهل قوم خود به شناخت تو بازگشتم «و من نخستین مؤمنانم» از میان قومم به این‌که تو دیده نمی‌شوی.

تفسیر عیاشی: ابان بن عثمان می‌گوید: در قصه ابراهیم علیه السلام آمده است که در زمان نمرود بن کنعان پسری به دنیا آمد و آن زمان چهار نفر بر زمین پادشاهی می‌کردند. دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. سلیمان بن داود و ذوالقرنین و نمرود بن کنعان و بخت نصر. و این‌که به نمرود گفته شده بود امسال پسری به دنیا می‌آید که نابودی تو و دین و بت‌هایت به دست اوست. او برای زنان قابله‌هایی گذاشت و به آنان دستور داد هر پسری را که امسال متولد شد، بکشید. مادر ابراهیم علیه السلام فرزندش را در پشتش حامله شد نه در شکمش. وقتی وضع حمل نمود کودک خود را در سرداب گذاشت و رویش پوششی قرار

داد. ابراهیم بزرگ و جوان شد و به کودکان شباهت نداشت و مادرش از او سر می‌زد. ابراهیم علیه السلام از سرداب خارج شد، زهره را دید و ستاره ای زیباتر از آن ندیده بود. گفت «هذا ربی: این پروردگار من است». طولی نکشید ماه طلوع کرد. ماه را دید و گفت این بزرگ‌تر است. «هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین این پروردگار من است. وقتی غروب کرد، گفت غروب کنندگان را دوست ندارم» وقتی روز و طلوع خورشید را دید گفت «قال هذا ربی هذا اکبر: این پروردگار من است. این بزرگ‌تر است» از هر چیزی که دیده‌ام. «زمانی که خورشید نیز غروب کرد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، از گمراهان خواهم بود من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم»

{آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید* پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد* فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی* گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای* فرمود پس از آن [مقام] بیرون شو که تو رانده ای* و تا روز جزا لعنت من بر تو باد* گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده* فرمود در حقیقت تو از مهلت یافتگانی* تا روز معین معلوم* [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم* مگر آن

بندگان پاکدل تو را* فرمود حق [از من] است و حق را می‌گویم* هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان‌که تو را پیروی کند از همگی شان خواهم انباشت}

تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن قدرت را داد آدم گفت: پروردگارا، ابلیس را بر فرزندان من مسلط کردی و او را مانند جاری شدن خون در رگ‌ها در وجود آنان جاری کردی و به او دادی آن‌چه دادی، پس من و فرزندانم چه خواهیم داشت؟ پس گفت تو و فرزندانت در مقابل بدی یک بدی و در مقابل هر خوبی ده برابر آن را خواهید داشت. گفت: پروردگارا بیشتر به من عطا کن. فرمود: توبه، تا زمانی که نفس به حلقوم رسد برای شما موجود است. گفت: پروردگارا: بر من بیفزای. فرمود: می‌آمرزم و نادیده می‌گیرم. گفت: مرا کفایت کرد. گفت: گفتم: جانم فدایت چرا ابلیس مستوجب عطای خداوند از آن‌چه به او عطا کرد شد؟ فرمود: به خاطر مقداری از کارهایی که کرده بود خدا از او تشکر کرد. گفتم: جانم فدایت! چه کرده بود؟ گفت: چهار هزار سال دو رکعت در آسمان نماز خواند.

آن‌ها کیستند که از فرشتگان برترند؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من، علی، فاطمه، حسن و حسین، دو هزار سال پیش از خلقت آدم در سراپرده بزرگ عرش خدا را تسبیح گفته و فرشتگان نیز با تسبیح ما خداوند را تسبیح می‌گفتند. وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد به فرشتگان دستور داد که بر او سجده کنند ولی به ما فرمان سجده

نداد. پس تمام فرشتگان سجده کردند جز شیطآن‌که از سجده کردن سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «آیا تکبر می‌ورزی یا از برترین‌ها هستی» یعنی از این پنج نفری که اسامی شان در سراپرده عرش نوشته شده است. ادامه حدیث.

الخصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آدم و حوا تا زمانی که از بهشت بیرون رانده شدند، به مقدار هفت ساعت از روزهای دنیا در بهشت باقی مانده بودند تا این‌که خداوند از آن روز آنان را فرود آورد.

تفسیر علی بن ابراهیم: ابورفعه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد بهشت آدم سؤال شد که آیا از بهشت‌های دنیا بود یا از بهشت‌های آخرت؟ پس فرمود: از بهشت‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از بهشت‌های آخرت بود هرگز خورشید و ماه در آن طلوع نمی‌کرد.

قصص الانبیا: جمیل بن دراج می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ابلیس از فرشتگان بود یا از جنیان؟ فرمود: فرشتگان گمان می‌کردند که او از آن هاست ولی خداوند می‌دانست که او از آن‌ها نیست. پس هنگامی که به سجده فرمان داده شد از او آن چیزی سرزد که سرزد.

قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابلیس به سجده بر آدم فرمان داده شد. پس گفت: پروردگارا قسم به عزتت اگر مرا از سجده بر آدم معاف کنی تو را آن گونه عبادت می‌کنم که هرگز احدی مانند آن تو را عبادت نکرده باشد. خداوند عزوجل فرمود: من دوست دارم آن طور که خودم می‌خواهم مورد اطاعت قرار بگیرم. و گفت: ابلیس چهار بار ناله کرد. اولین بار در روز لعن، و روز هبوط بر زمین، روز بعثت محمد صلی الله علیه و آله در دوران فترت و ختم نبوت و روزی که‌ام الکتاب، قرآن نازل شد. و دو بار خرناس کشید: هنگامی که آدم از درخت خورد و هنگامی که آدم از بهشت هبوط کرد. در مورد این آیه «عورت‌هایشان بر ایشان آشکار شد» فرمود: عورت آنان دیده نمی‌شد پس در آن زمان آشکارا دیده می‌شد. و گفت: درختی که آدم از آن نهی شد، سنبله (گندم) بود.

اکمال الدین: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی اسامی تمامی حجت‌های خدا را به آدم علیه السلام آموخت. پس آن‌ها را درحالی که ارواح بودند بر فرشتگان عرضه کرد. پس گفت: «مرا آگاه سازید از اسامی اینان، اگر صادق هستید» که شما به خاطر تسبیح و تقدیستان برای جانشینی در زمین شایسته‌تر از آدم هستید. «گفتند: تو پاک و منزهی ما علمی جز آن‌چه تو به ما آموخته ای نداریم. همانا تو دانا و حکیم هستی» خداوند تبارک و تعالی گفت: ای آدم آنان را از اسامی ایشان آگاه ساز پس هنگامی که آنان را از اسامی ایشان آگاه ساخت» بر عظمت منزلت و جایگاه ایشان نزد خداوند ذکرش بلند مرتبه باد واقف شده و دانستند که آن‌ها برای این‌که جانشینان خداوند در

زمین و حجت‌های او بر مردم باشند شایسته‌تر هستند. سپس آنان را از دیدگان فرشتگان غایب ساخت و فرشتگان را در دوستی و محبت آنان به بندگی گرفت. خداوند به فرشتگان فرمود:

«آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و می‌دانم آن‌چه را که آشکار و نهان دارید».

قطان این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

تفسیر علی بن ابراهیم: «و نام همگان را به آدم آموخت» منظور نام‌های کوه‌ها، دریاها، دره‌ها، گیاهان و حیوانات است.

توضیح: شیخ امین الدین طبرسی رحمه اللّٰه گفته است: «نام همگان را به آدم آموخت» یعنی به انسان معانی نام‌ها را یاد داد چرا که نام‌ها بدون معانی فایده ای ندارند و دلیلی برای بیان برتری آن‌ها نیست. خداوند فرشتگان را به آن‌چه از لطایف حکمت است آگاه ساخت و هنگامی که از فرشتگان از توضیح و آگاهی از نام‌ها پرسیده شد، ارار کردند که هیچ علمی بدان ندارند. خداوند متعال فرمود: «ای آدم، از نام آنان به فرشتگان خبر بده» و گفته شده که خداوند سبحان همه نام‌ها و صناعت و ساختن زمین، آسمان، غذاها، دره‌ها، استخراج معادن، کاشت درخت‌ها و منافع آن‌ها و همه آن‌چه به آبادانی دین و دنیا مربوط می‌شود را به او آموخت. در روایت دیگری آمده است: او نام همه اشیا، آن‌چه که خلق کرده بود و آن‌چه که خلق نکرده بود را به همه زبان‌هایی که فرزندانش بعد از او به آن سخن می‌گفتند، آموخت. ابن علی الجبایی و علی بن عیسی و دیگران گفته‌اند: فرزندانش از او زبان‌هایی را آموختند و هنگامی که متفرق شدند هر قومی به زبانی که با آن انس گرفته و به آن عادت کرده بود، سخن می‌گفت و گذشت زمان باعث شد تا آن زبان

را فراموش کنند. هم‌چنین می‌توان گفت که آن‌ها به همه آن زبان‌ها تا زمان نوح علیه السلام آگاه بودند. پس هنگامی که خداوند مردم به جز نوح و پیروانش را به هلاکت رساند، آن‌ها به این زبان‌ها علم داشتند و هنگامی که زیاد شدند و متفرق شدند، هر قومی از آنان زبانی را انتخاب کردو به آن صحبت می‌کرد و بقیه را ترک و فراموش کردند. امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه می‌فرماید: منظور زمین، آسمان، کوه‌ها، پرتگاه‌ها و دره‌ها است. سپس به زیرانداز زیر پایش نگاه کرد و فرمود: حتی این زیرانداز نیز جزو آن چیزهایی است که به او آموخت. و آمده است که خداوند نام‌های فرشتگان و نام‌های ذریه او را یاد داد. و آمده که خداوند به آدم نام‌های اشیاء و معانی آن‌ها و خواصشان را یاد داد و این که مثلا اسب برای چه کاری خوب است و خر برای چه کار؟ این بسیار شایسته‌تر است زیرا که معانی اشیاء و خواص آن‌ها با تغییر زمان‌ها و عصرها تغییر نمی‌کند. ولی نام‌های اشیاء در طول زمان تغییر می‌کند. پایان.

محاسن: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شیطان خودش را با آدم مقایسه کرد و گفت: «من را از آتش و او را از خاک آفریدی» در حالی که اگر جوهری که خداوند، آدم را از آن آفرید را با آتش مقایسه می‌کرد، می‌دانست که آن جوهر نور و روشنایی بیشتری نسبت به آتش دارد.

خداوند متعال هنگامی که آدم را آفرید و او را از دیگران متمایز ساخت وهمه نام‌ها را به او آموخت و آن را بر فرشتگان عرضه کرد، روح پنج تن: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در پشت آدم

قرار داد و نورهای آنان در آفاق، آسمان‌ها و حجاب‌ها و بهشت‌ها، کرسی و عرش می‌درخشید. پس خداوند فرشتگان را برای تکریم آدم به سجده کردن به او فرمان داد و او را برتری داد تا ظرفی باشد برای ارواحی که نورشان آفاق را فراگرفته است، پس سجده کردند به جز شیطان‌که امتناع ورزید برای جلال و عظمت خداوند تواضع و فروتنی کند و به نورهای ما اهل بیت تواضع کند، در حالی که همه فرشتگان در برابر آن‌ها تواضع کردند. ولی شیطان کبر ورزید و خودداری کرد و به سبب غرور و امتناعش از آن، از کافران شد.

علی بن حسین علیهما السلام می‌فرماید: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا همانا آدم هنگامی که خداوند ارواح ما را از بالاترین نقطه عرش به پشت او منتقل کرد نوری که از صلبش ساطع می‌شد را دید ولی آن ارواح را نشناخت. گفت: خداوندا این نورها کیستند؟ خداوند عز و جل فرمود: نورهای ارواحی هستند که آن‌ها را از رفیع‌ترین مکان عرشم به پشت تو انتقال دادم وبه همین دلیل فرشتگان را به سجده کردن به تو فرمان دادم تا آن‌که ظرفی برای آن اشباح باشی. آدم گفت: پروردگارا ای کاش آن را برای من آشکار می‌کردی. خداوند متعال فرمود: ای آدم به فراز عرش نگاه کن پس آدم نگاه کرد و نور ارواح ما از پشت آدم در بالای عرش قرار گرفت. سپس تصویر نور ارواح ما بر عرش نقش بست، همان‌طور که صورت انسان در آیه صاف منعکس می‌شود. پس ارواح ما را دید و گفت این ارواح کیستند؟ خداوند فرمود: ای آدم این ارواح بهترین آفریده‌ها و مخلوقات من هستند. او محمد است و من حمید و محمود در اعمالم هستم. از اسم

خود اسمی را برای او در نظر گرفتم. دیگری علی است و من علی عظیم هستم و اسمی برای او از اسم خودم مشتق کردم. دیگری فاطمه است و من فاطر (شکافنده) آسمان‌ها وزمین هستم. جدا کننده دشمنانم از رحمتم در روز قیامت و جدا کننده دوستدارانم از چیزهایی که بر آنان عارض می‌شود و مایه عیب و نقص ایشان می‌گردد. پس از بین اسامی خود اسمی را برای او بیرون آوردم. دیگری حسن و حسین هستند. من محسن مجمل هستم که برای این دو نفر نیز اسمی از اسم خودم بیرون کشیدم. این‌ها برگزیدگان و برترین آفریده‌های من هستند. به واسطه آنان می‌گیرم، می‌بخشم، عقوبت می‌کنم و پاداش می‌دهم. پس ای آدم به واسطه این‌ها به من متوسل شو و هنگامی که مصیبتی بر تو وارد می‌شود آنان را شفیع خودت قرار ده؛ چرا که من به خودم سوگند می‌خورم که به واسطه آنان امیدی را نا امید نمی‌کنم و سائلی را باز نمی‌گردانم. پس به همین دلیل هنگامی که اشتباهی از او سر زد خداوند عز و جل را به واسطه آنان خواند و توبه کرد و آمرزش طلبید.

سید بن طاووس در سعد السعود نقل می‌کند: در صحف ادریس علی نبینا و علی آله و علیه السلام دیدم در ذکر سؤال شیطان و جواب خداوند آمده: ابلیس گفت: پروردگارا مرا تا روزی که خلایق برانگیخته شوند مهلت بده. فرمود: البته تا روز معلوم مهلت خواهی داشت. چرا که آن روزی است که در آن روز زمین را از کفرش و شرک و گناهان پاک می‌کنم و در این وقت، بندگانی را برای خودم انتخاب می‌کنم که ایمان قلب‌هایشان را آزموده‌ام و از ورع و اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، بردباری، صبر و وقار، زهد در دنیا و رغبت به آن‌چه نزد من است پر

کرده‌ام. آنان به حق دین دار هستند و عدالت می‌ورزند. اینان یقینا اولیای من هستند که برای آنان پیامبر برگزیده و فرد امین مورد رضایتی را اختیار کردم و او را پیامبری برای آنان قرار دادم. آنان را برای او دوستداران و یارانی قرار دادم و این امتی است که آن را برای پیامبر برگزیده و امین مورد رضایتم اختیار کردم. این زمانی است که زمان آن را در علم غیبم پنهان ساختم و آن حقیقتی است که اتفاق می‌افتد و در آن روز تو و سپاهیان و سربازانت همگی را به هلاکت می‌رسانم. پس برو که تا آن وقت معلوم به تو مهلت داده می‌شود. سپس خداوند به آدم گفت برخیز و به این فرشتگآن‌که در برابرت هستند نگاه کن. پس همانا آنان از کسانی هستند که به تو سجده کردند. پس بگو سلام و رحمت خداوند بر شما باد. خداوند فرمود: ای آدم این تحیت تو و ذریه تو به آنان بود تا روز قیامت. سپس شرح آفرینش ذریه آدم و شهادتشان به ربوبیت و وحدانیت خداوند را بیان کرد. سپس گفت: آدم به گروهی از ذریه‌اش که نورشان می‌درخشید نگریست. آدم گفت: اینان کیستند؟ فرمود: اینان پیامبرانی از ذریه تو هستند. گفت: پروردگارا آنان چند نفر هستند؟ گفت: آنان هزار پیامبر هستند که از بین آنان پیامبر، مرسل هستند. گفت پروردگارا چرا نور آخرین آنان بر نور بقیه ساطع است؟ فرمود: به سبب برتری او بر همه آنان. گفت: پروردگارا این پیامبر کیست و اسم او چیست؟ فرمود: محمد، پیامبر، فرستاده و امین من، نجیب، برترین و برگزیده، دوست و هم نشین و بهترین مخلوق من، دوست داشتنی ترین، نزدیک‌ترین فرد به من و با معرفت‌ترین مخلوقات است. از نظر حلم، علم، ایمان، یقین، صدق، نیکی، عفاف، عبادت، خشوع، ورع، صلح و اسلام بهترین است. از او پیمان حمل عرش را گرفتم و هیچ‌کسی در بین آن‌ها در آسمان‌ها و زمین

به‌اندازه ایمان او اقرار به پیامبرش نیست. پس ای آدم به او ایمان بیاور که نزدیکی و منزلت و فضل و نور و وقارت نزد من افزون بگردد. آدم گفت: به خدا و رسولش محمد ایمان آوردم. خداوند فرمود: ای آدم بر تو واجب ساختم. تو اولین پیامبران و فرستادگانی و پسرت محمد خاتم پیامران و فرستادگان است و اولین کسی است که روز قیامت زمین از وجود او دو نیم می‌شود و اولین کسی است که پوشانده می‌شود، به جایگاه برده می‌شود، درهای بهشت را می‌کوبد و درهای بهشت برایش گشوده شده و به آن وارد می‌شود. من نام او را کنیه تو قرار دادم و تو ابو محمد هستی. آدم گفت: شکر خدایی را که از ذریه من کسی را قرار داده که او را به این فضایل برتری داده و در ورود به بهشت بر من پیشی دارد و من به او حسادت نمی‌کنم.

سپس آن‌چه آدم مشاهده کرده بود را بیان کرد: از آن‌چه که خداوند جل جلاله از پشتش خارج کرده بود، از جوهر ذریه او تا روز قیامت، و از گزینش او اطاعت کنندگان را، و روی گرداندن او از گناهکاران درگاهش و آفرینش حوا از پهلوی آدم علیه السلام.

تفسیر علی بن ابراهیم: « آن‌گاه از پیش رو بر آن‌ها می‌تازم» آیه. از پیش رو یعنی قبل از آخرت آگاهشان می‌سازم که نه بهشت و نه جهنم و نه رستاخیزی در کار نیست؛ اما درپشت سر آنان می‌گوید: در دنیایشان به آنان فرمان می‌دهم که به جمع اموال بپردازند و دستور می‌دهم که در اموالشان، خویشاوندان را در نظر نگیرند و از آن حقی را ندهند. به آنان فرمان می‌دهم که به برادرانشان انفاق نکنند و آنان را از فقر و تنگدستی می‌ترسانم و اما درباره ایمانشان می‌گوید: درباره دینشان، اگر در گمراهی باشند آن را برای آن‌ها زینت می‌دهم و اگر در

راه هدایت باشند آن‌ها را از این راه خارج می‌سازم و درباره ویژگی‌های آنان می‌گوید: درباره شهوات و لذت‌ها، خداوند می‌فرماید: «و بر آن‌ها گمان شیطان صدق می‌کند». ای فرزندان آدم زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آن‌جا که آن‌ها را نمی‌بینید می‌بینند ما شیاطین را دوستآن‌کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند}

«در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت» یعنی زندگی در دنیا، یا عذاب قبر، یا غذای ضریع و زقوم در جهنم.

تفسیر علی بن ابراهیم: ««در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت» یعنی زندگانی سخت همراه با تنگدستی برای اوست.

علل الشرائع، امالی الصدوق: حسن بن علی علیه السلام می‌فرماید: یکی از یهودیان نزد رسول خدا آمد و از او درباره مسائلی پرسید. در بین پرسش‌هایش از او پرسید: مرا آگاه ساز که چرا خداوند نمازهای پنجگانه را در پنج زمان برای امت تو در ساعات شب و روز قرار داده است؟ امام علیه السلام جواب داد. و به آن‌جا رسید که نماز عصر زمانی است که در آن ساعت، آدم از آن درخت خورد و خداوند او را از بهشت بیرون کرد و خداوند ذریه او را به این نماز تا روز قیامت فرمان داد و آن را برای امت من نیز قرار داد و همانا از دوست داشتی‌ترین نمازها در نزد خداست.

مرا سفارش کرد که از بین نمازها، آن را مراقبت کنم. نماز مغرب ساعتی است که در آن خداوند توبه آدم را پذیرفت. بین آن‌چه از درخت خورد و بین پذیرش توبه از سوی خداوند سال از روزهای دنیا فاصله بود، و از روزهای آخرت یک روز طول کشید که معادل هزار سال است از وقت نماز عصر تا عشاء. پس آدم سه رکعت نماز خواند، یک رکعت برای اشتباهش و یک رکعت برای اشتباه حوا و یک رکعت برای توبه اش. پس خداوند این سه رکعت را بر امت من واجب کرد. سپس گفت: مرا آگاه کن که چرا این عضوهای چهارگانه برای وضو هستند درحالی که این عضوها، پاک‌ترین اعضای بدن هستند. پیامبر فرمود: هنگامی که شیطان آدم را وسوسه کرد و آدم به درخت نزدیک شد و هنگامی که به آن نگاه کرد، آب صورتش ریخت سپس برخاست و آن اولین قدمی بود که سمت اشتباه و خطا برداشت سپس با دستش آن را برداشت و آن را لمس کرد و از آن خورد پس زیور و زینت‌ها از بدنش جدا شد سپس دستش را بر فرق سرش گذاشت و گریست و هنگامی که به درگاه خداوند عز و جل توبه کرد. خداوند بر او و بر ذریه او وضو گرفتن بر این اعضای چهارگانه را واجب نمود و او را فرمان داد که صورتش را بشوید به سبب آن‌که به درخت نگاه کرد و فرمان داد که دو دستش را تا آرنج بشوید به سبب خوردن آن و او را فرمان داد به مسح سر به سبب آن‌که دستش را بر سرش گذاشت و فرمان داد او را به مسح دو پا به سبب آن‌که به سمت گناه رفت.

تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا بهشت آدم از بهشت‌های دنیا بود یا از بهشت‌های آخرت، پس فرمود

که از بهشت‌های دنیا بود که در آن خورشید و ماه می‌درخشند و اگر از بهشت‌های آخرت بود هیچ گاه از آن خارج نمی‌شد. گفت هنگامی که خداوند او را در بهشت اسکان داد از روی جهالت به سمت درخت رفت، چرا که او آفریده شد و آفرینش او جز با امر و نهی و غذا و لباس و خانه و ازدواج دوام نمی‌یابد و او آن‌چه را که به نفع اوست را از آن‌چه به ضرر اوست تشخیص نمی‌دهد جز با توقیف. پس شیطان به سوی او آمد و گفت که شما دو نفر اگر از این درختی که خداوند شما را از آن نهی کرده، بخورید، هر دو فرشته می‌شوید و در بهشت تا ابد باقی می‌مانید. ولی اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون می‌راند و به آن دو سوگند می‌خورد که او از خیرخواهان است، همان‌طور که خداوند متعال از آن دو حکایت کرده است: « پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آن‌که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید* پس آدم سخن او را پذیرفت و از درخت خورد و همان‌گونه که خداوند حکایت می‌کند، «عورت‌های آن دو نمایان شد» و آن‌چه که خداوند آن‌ها را از لباس‌های بهشتی پوشانده بود از آن‌ها افتاد، سپس شروع کردن که با برگ‌های بهشت خود را بپوشانند «و پروردگارشان آن دو را ندا داد که آیا شما را از این درخت نهی نکرده بودم؟ آیا به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟». آن دو همان‌گونه که خداوند عز و جل از آن دو حکایت کرده

تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از بهشت بیرون رانده شد جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم آیا خداوند تو را با قدرتش نیافرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان را

امر کرد که به تو سجده کنند و با حوا به ازدواج درآورد و تو را در بهشت اسکان داد و آن را برای تو مباح گرداند و تو را شفاها نهی کرد که از این درخت نخوری. پس تو از آن خوردی و نافرمانی خدا را کردی. آدم علیه السلام گفت: ای جبرئیل، شیطان برای من به خدا سوگند خورد که از خیرخواهان است پس گمان نمی‌کردم که کسی از آفریدگان خداوند سوگند دروغ بخورد.

معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا: هروی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا من از آن درختی که آدم و حوا از آن خوردند آگاه کن چرا که مردم درباره آن اختلاف نظر دارند پس گروهی می‌گویند که آن گندم است و گروهی می‌گویند که آن انگور است و گروهی می‌گویند که آن درخت حسد بوده است پس گفت همه آن‌ها حقیقت دارد. گفتم پس معنی این اختلاف‌ها چیست؟ گفت ای اباصلت درخت‌های بهشت انواع مختلفی از میوه را دارند. پس آن درخت گندم بوده است که انگور نیز در آن بوده است و آن درخت‌ها همانند درخت‌های دنیا نیست. هنگامی که خداوند متعال فرشتگان را به سجده کردن به او فرمان داد و او را به بهشت وارد کرد آدم با خودش گفت که آیا خداوند انسانی را بهتر از من آفریده است، پس خداوند آن‌چه در درون او اتفاق افتاد را دانست و او را صدا کرد که ای آدم سرت را بالا بگیر و بر ساق عرش من نگاه کن آدم سرش را بالا گرفت و به عرش خداوند نگریست و دید آن‌جا نوشته شده: «لا الی الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است، همسرش فاطمه سرور زنان عالم است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند».

آدم گفت پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند عز و جل گفت: از ذریه تو هستند و آن‌ها از تو و همه آفریدگانم بهتر هستند و اگر آنان نبودند تو را نمی‌آفریدم و نه بهشت و آتش و نه آسمان و زمین را نمی‌آفریدم. بر توست که به چشم حسد به آن‌ها ننگری که به سبب آن از جوار خودم تو را خارج می‌کنم ولی او به چشم حسد به آن‌ها نگریست و جایگاه آنان را آرزو کرد و شیطان بر او مسلط شد تا این که از درختی که از آن نهی شده بود خورد و بر حوا مسلط شد به سبب نگاه او به حضرت فاطمه علیه السلام به چشم حسد. تا این که از آن درخت خورد همان گونه که آدم خورد. خداوند عزوجل آن دو را از بهشتش بیرون راند و از جوارش به زمین فروانداخت.

قصص الانبیاء: همین روایت با اسناد به صدوق از ابن عبدوس تا (مانند درختان دنیا نیست) آورده شده است.

توضیح: بدآن‌که آن‌ها در درخت نهی شده اختلاف پیدا کردند. گفته شده که آن سنبله بوده و از ابن عباس روایت شده و روایت ابن جهم و مطالبی که بعدا ذکر خواهد شد بر آن دلالت می‌کند. از ابن مسعود و سدّی روایت شده آن درخت انگور بوده که اخباری خواهد آمد که بر آن دلالت می‌کند. و گفته شد که آن درخت کافور است. و شیخ در تبیان از علی علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: آن درخت کافور بوده است و گفته شده که آن درخت انجیر است و گفته شده درخت علم است، علم خیر و شر. و گفته شده درخت جاودانی است که فرشتگان از آن می‌خوردند. این روایت بین روایات و بیشتر گفته‌ها را جمع کرده است. و خبر دیگری که در جمع بین اقوال، کامل‌تر و صریح‌تر است خواهد آمد. مقصود از حسد، غبطه ای است که شایسته آدم علیه

السلام نبوده و سخن امام که (جایگاه آنان را آرزو کرد)، مؤید همین مطلب است.

علی الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از بهشت فرود آمد، خال سیاهی در بدنش ظاهر شد که از سر تا پایش بود. پس ناراحت شد و گریه‌اش آنقدر بیشتر شد که جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: گریه تو برای چیست ای آدم. گفت: برای این که خالی بر من ظاهر شده. گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان‌که این وقت نماز اول است پس برخاست و نماز خواند و خال به سینه‌اش رسید. پس در هنگام نماز دوم نزد او آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان‌که این وقت نماز دوم است پس برخاست و نماز خواند و خال به نافش رسید. پس در هنگام نماز سوم آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان‌که این وقت نماز سوم است پس برخاست و نماز خواند و خال به زانوهایش رسید و جبرئیل در نماز چهارم آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان‌که این وقت نماز چهارم است، پس برخاست و نماز خواند و از خال‌ها خلاص شد. پس خدا را شکر و ستایش کرد. جبرئیل گفت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همانند مثل تو در این خال است. هرکس از فرزندان تو نماز بخواند در هر روز و شب پنج بار، از گناهانش خارج می‌شود همان گونه که تو از این خال‌ها خارج شدی.

علل الشرایع: علی بن سالم می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چگونه ارث یک مرد مثل ارث دو زن است. پس گفت زیرا دانه‌هایی که آدم و حوا در بهشت خوردند هجده تا بود. آدم از آن دوازده تا خورد و

حوا شش دانه خورد و به همین سبب میراث یک مرد مانند بهره دو زن است.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ارواح را بیش از هزار سال قبل از اجساد خلق کرد و برترین و شریف‌ترین آن‌ها را محمد و علی فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از آن‌ها -که صلوات خدا بر آن‌ها باد- قرار داد. پس آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و نور آن‌ها همه را فرا گرفت. خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها گفت، اینان دوستان، اولیا و جهت‌های من بر آفریدگانم هستند و امامان همه خلق من هستند. هیچ مخلوفی را خلق نکردم که دوست داشتنی‌تر از آنان برای من باشند. برای هرکس که آنان را دوست بدارد، بهشت را خلق کردم و برای کسی که با آنان مخالفت و دشمنی کند، آتشم را خلق کردم، پس هرکس مدعی جایگاه و منزلت آنان باشد، او را چنان عذابی می‌کنم که هیچ‌کس از مخلوقات را عذاب نکرده باشم و او را به همراه مشرکان در پست‌ترین مقام آتشم قرار می‌دهم. و هرکس به ولایت و دوستی آن‌ها اقرار کند و مدعی جایگاه و منزلت آنان نباشد او را با آن‌ها در باغ‌های بهشتم قرار می‌دهم و برای آنان آن‌چه می‌خواهند در آن‌جا هست و کرامتم شامل آن‌ها می‌شود و آن‌ها را به هم جواری با خود زینت می‌بخشم و آن‌ها را شفیع بندگان گناهکارم قرار می‌دهم. پس ولایت و دوستی آن‌ها امانتی نزد خلق من است. پس کدامیک از شما بجز برگزیدگانم می‌توانند بار را با سنگینی‌اش حمل کنند و آن را برای خودش ادعا کند؟ چرا که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از قبول آن بار ابا ورزیدند و از ادعای جایگاهش و آرزوی

آن در برابر عظمت پروردگارش بیمناک بودند. هنگامی که خداوند عز و جل آدم و همسرش را در بهشت سکنی داد به آن دو فرمود: «از آن هر چقدر می‌خواهید بخورید و به این درخت یعنی درخت گندم نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید بود». پس به جایگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از آن‌ها نگاه کرد و آن‌ها را در بالاترین جایگاه‌های بهشتیان یافت. گفتند پروردگار این‌جایگاه برای کیست؟ خداوند جل و جل و جلاله فرمود: سرهایتن را تا پای عرش من بالا بیاورید. پس سرهایشان را بالا آوردند و دیدند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با نور خداوند جبار بر پایه عرش مکتوب است. گفتند: خدایا! چقدر این مقام نزد تو گرامی است و چقدر نزد تو محبوب است و چقدر نزد تو شریف است! خداوند جل و جل و جلاله فرمود: اگر آن‌ها نبودند، شما را خلق نمی‌کردم. اینا محزن علم من و امینان راز من هستند بر شماست که آن‌ها به چشم حسد ننگرید و جایگاه آنان را آرزو نکنید که به واسطه آن در نهی و عصیان من وارد می‌شوید «و از ظالمان می‌شوید» گفتند: پروردگارا ظالمان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان‌که مدعی ناحق جایگاه آنان هستند. گفتند: پروردگارا جایگاه ظلم کنندگان به آن‌ها را در آتشت به ما نشان بده تا ببینیم، همان گونه که جایگاه آن خوبان را در بهشت دیدیم. خداوند تبارک و تعالی به آتش دستور داد، پس همه آن‌چه در آن بود از انواع عذاب و سختی آشکار شد و خداوند عز و جل فرمود: جایگاه ظلم کنندگان به آن‌ها و مدعیان جایگاهشان در پست‌ترین جای آن خواهد بود. هرگاه بخواهند از آن خارج شوند، دوباره به آن بازگردانده می‌شوند و هنگامی که پوست‌هایشان پخته شد، به غیر از آن تبدیل می‌شود تا عذاب را بچشند. ای آدم و حوا به نورهای من و محبت‌های من به نگاه

حسد ننگرید که شما را از جوارم بیرون می‌رانم و ذلت خود را بر شما فرود می‌آورم. «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن‌چه از عورت‌ها (شرمگاه ها) یشان پنهان بود آشکار شود و گفت که پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده است تا مبادا دو فرشته شوید و جاودانه بمانید و من برای شما خیرخواه هستم و آن دو را به غرور راهنمایی کرد» و آن دو را تحریک کرد که جایگاه آنان را آرزو کنند و آن دو به دیده حسد به آنان نگریستند و ناامید شدند. تا این که از درخت گندم خوردند. پس به جای آن‌چه خوردند جو جایگزین شد. اصل گندم نیز آن بخشی است که آنان نخوردند. و اصل جو همان چیزی است که جایگزین بخش خورده شده گندم شد. هنگامی که از درخت خوردند، زیورها و لباس‌هایشان از بدنشان افتاد و برهنه باقی ماندند. «و به چسبانیدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است. گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود» فرمود: از جوار من بیرون بروید و در بهشت من کسی که از من سرپیچی کند، در جوار من نخواهد بود. پس فرود بیایید و به دست آوردن روزی به خودتان موکول می‌شود. هنگامی که خداوند عز و جل خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل نزد آن درآمد و گفت: شما دو نفر در حق خودتان ظلم کردید که تمنای جایگاه کسی که از شما برتر بود را داشتید، پس جزای شما این است که از جوار خداوند عز و جل به زمین فرود بیاید و از خداوند به حق نام‌هایی که در پایه عرش دیدید بخواهید که توبه شما را بپذیرد. پس گفتند: بار خدایا به حق خوبان درگاهت، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم

السلام، از تو می‌خواهیم که توبه ما را بپذیری و بر ما رحم کنی. پس توبه آنان را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است. بعد از آنان، پیامبرانی نازل شدند که هم‌چنان این امانت را حفظ می‌کنند و جانشینانشان و مخلصان از امت‌هایشان را از آن آگاه می‌سازند و آنان از حمل آن امتناع می‌ورزند و از ادعای آن بیمناک می‌گردند و انسانی که شناخته شد آن را حمل کرد؛ پس اهل هر ظلمی تا روز قیامت از اوست و آن سخن خداوند عز و جل است: «همانا ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم ولی از حمل آن امتناع ورزیدند و بیمناک شدند و انسان آن را حمل کرد چرا که ظالم و نادان است».

معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: آدم، خانه خدا را صد سال طواف می‌کرد و به حوا نگاه نمی‌کرد و بر بهشت گریه می‌کرد تا حدی که بر گونه‌هایش مانند دو نهر بزرگ خروشنده از اشک جاری می‌شد. سپس جبرئیل نزد او آمد و گفت: حیاک الله و بیاک!. هنگامی که آن را گفت، چهره‌اش از شادی درخشید و دانست که خداوند از او راضی شده است. و گفت: «بیاک» پس خندید. و «بیاک» یعنی تو را بخنداند. فرمود: به در کعبه ایستاد و لباس او پوست شتر و گاو بود. گفت: «خدایا از لغزش هایم بگذر و گناهم را ببخش و مرا به خانه ای که از آن بیرون راندی، بازگردان». خداوند عز و جل گفت: از لغزش‌هایت درگذشتم و گناهانت را آمرزیدم و تو را به خانه ای که تو را از آن بیرون رانده بودم، بازخواهم گرداند.

گفت: با رحمتت ما را به دوست داشتنی‌ترین مکان‌ها فرود بیاور. پس خدا به جبرئیل وحی کرد که آن دو را به سرزمین مبارک مکه فرود بیاورد. گفت: پس جبرئیل با آن دو رفت و آدم را در صفا و حوا را در مروه گذاشت. هنگامی که گذاشته شدند، بر پاهایشان بلند شده و سرهایشان را به آسمان بلند کردند و با صدای بلند به درگاه خدای تعالی ضجه زده و گریه کردند در حالی که با گردن‌هایشان فروتنی می‌کردند. گفت: پس خداوند به آن دو فریاد زد که بعد از رضایت من از شما گریه شما برای چیست؟ گفت: پروردگارا اشتباه ما، ما را به گریه‌انداخت و به خاطر آن از جوار پروردگارمان بیرون رانده شدیم و تقدیس فرشتگانت برای تو از ما پنهان شد و زشتی‌ها (عورت ها)ی ما پیدا گشت و گناهمان ما را به کشت دنیا و غذاها و نوشیدنی‌هایش رساند. مضطر شدیم و به سبب جدایی تو از ما، وحشت شدیدی ما را فرا گرفت. گفت: خدای رحمان و رحیم در آن وقت بر آن دو رحم کرد و به جبرئیل وحی کرد که من خداوند رحمان رحیم هستم و من به آدم و حوا رحم کردم به سبب آن‌چه که به من شکایت کردند. پس آن دو را به چادری از چادرهای بهشت فرود بیاور و آن دو را بخاطر دوری از بهشت تسلی و دلداری بده و بین آن دو در چادر جمع کن، زیرا که من به خاطر گریه آن دو و ترس و تنهاییشان بر آنان رحم کردم. پس برای آنان در ترعه ای که میان کوه‌های مکه قرار دارد خیمه ای به پا کن. گفت: ترعه همان مکانی است که کعبه و ستون‌های آن در آن قرار داشته و فرشتگان پیش از این آن را ساخته بودند. پس جبرئیل با خیمه به بزرگی ارکان کعبه و پایه‌هایش بر آدم فرود آمد و آن را برپا کرد. گفت: جبرئیل آدم را به صفا و حوا را به مروه برد و در خیمه بین آن دو جمع کرد و عمود خیمه از شاخه‌های بریده شده یاقوت قرمز بود. پس نور و روشناییش، کوه‌های مکه و

اطراف آن را پر کرد و گفت: و نور عمود امتداد یافت و خداوند آن را حرم قرار داد. همه ناحیه‌هایی که نور عمود به آن‌جا رسید، امروز محدود حرم است. خداوند حریمی برای آن خیمه قرار داد زیرا آن دو از بهشت بودند و به همین دلیل خوبی‌ها را در حرم، مضاعف قرار داد و بدی‌ها را نیز در آن مضاعف قرار داد. گفت: و طناب‌های خیمه در اطراف آن کشیده شد. پس انتهای تیرک‌های چادر، اطراف مسجد الحرام بود. گفت: آن تیرک‌های چادر از شاخه‌های بهشتی و طناب‌هایش از موهای بافته شده ارغوان بود. خداوند به جبرئیل وحی کرد که بر خیمه، هفتاد هزار فرشته فرود بیار که از آن در برابر طغیان و شورش جن‌ها، نگهبانی کرده و با آدم و حوا انس بگیرند و برای بزرگداشت خانه و خیمه، اطراف آن طواف کنند. گفت: فرشتگان فرود آمدند و در نزدیکخیمه از طغیان شیاطین و نابودگران، نگهبانی می‌دادند و اطراف ارکان کعبه و خیمه، هر روز و شب طواف می‌کردند، همان گونه که در آسمان اطراف بیت المعمور طواف می‌کردند. گفت: ارکان بیت الحرام در زمین به موازات بیت المعموری که در آسمان است قرار دارد.

تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت به واسطه آنان توبه کرد و هدایت شد. گفت خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا تو بخشنده و مهربان هستی. خدایا جز تو نیست. گفت خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا توبهترین آمرزنده ای. خدایا جز تو نیست.

خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا تو آمرزنده و مهربان هستی.

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: موسی از پرورگارش خواست که بین او و بین پدرش آدم جمع کند آن‌جا که برای فرمان نماز به آسمان عروج کرد. پس چنین کرد. موسی به او گفت ای آدم تو کسی هستی که خداوند تو را به دست خود آفرید و در تو از روحش دمید و فرشتگان را به سجده کردن به تو فرمان داد و بهشتش را برای تو حلال ساخت و او را در جوارش اسکان داد و شفاهی با تو سخن گفت. سپس از یک درخت تو را نهی کرد ولی بر آن صبر نکردی تا این که به سبب آن به زمین فرود آورده شدی و نتوانستی خودت را نگه داری تا این که شیطان تو را فریب داد. پس او را اطاعت کردی و آن باعث شد که ما را با گناهت از بهشت خارج کنی. آدم به او گفت ای پسرم با پدرت مهربان باش به سبب آن‌چه درباره این درخت اتفاق افتاده؛ ای پسرم شیطان بر من با چهره مکر و خدعه وارد شد و برای من به خدا سوگند خورد که او با من مشورت می‌کند و از خیرخواهان است. او با حالت خیرخواهانه ای به من گفت: ای آدم برای جایگاهت مغموم هستم. گفتم چطور؟ گفت به تو و قرب تو به من انس گرفته بودم و تو از آن‌چه در آن بودی به آن‌چه که از آن کراهت خواهی داشت خارج می‌شوی! به او گفتم: چاره چیست؟ گفت: چاره آن با توست آیا تو را بر درخت جاودان راهنمایی نکنم و ملکی که کهنه نمی‌شود. پس تو و همسرت از آن بخورید و با من در بهشت برای ابد جاودانه می‌شوید و برای من به خدا سوگند خورد که از خیرخواهان

است. ای موسی من گمان نمی‌کردم که کسی به خداوند سوگند دروغ بخورد پس به سوگندش اعتماد کردم. پس این عذر من است. پسرم مرا آگاه کن که در آن‌چه خداوند به تو نازل کرده، آیا اشتباه من، قبل از خلق من بوده است؟ موسی به او گفت: بله به روزگار طولانی. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آدم برای موسی دلیل و حجت آورد. سه بار این را گفت.

امام علیه السلام فرمود: و خداوند عزوجل فرمود: هنگامی که شیطان را به خاطر سرپیچی او نفرین کرد و فرشتگان را به واسطه سجده کردن به آدم و اطاعتشان به خداوند، اکرام نمود و آدم و حوا را به بهشت برد و گفت ای آدم تو و همسرت در بهشت سکنی گزینند و از بهشت بسیار بخورید و هرچه می‌خواهید بدون زحمت و رنج به دست آورید و به این درخت نزدیک نشوید. این درخت، درخت علم است، علم محمد و آل محمد که خداوند متعال آن‌ها را در میان سایر مخلوقاتش به آن علم اختصاص داد. خداوند متعال فرمود: به این درخت نزدیک نشوید، زیرا آن مخصوص محمد و آل محمد است و نه غیر از آن‌ها- و به فرمان خداوند از آن‌کسی جز آن‌ها نمی‌خورند و پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین بعد از اطعام آن‌ها به مسکین و یتیم و اسیر از این درخت خوردند تا بعد از آن احساس گرسنگی و عطش و رنج و خستگی احساس نکردند و آن درختی است که در بین درختان بهشت متمایز است. درحتان بهشت هر کدام نوعی میوه و خوردنی دارد، اما این درخت و جنس آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر انواع محص. لات و میوه‌ها و خوردنی‌ها را دارا است پس به همین دلیل راویان در ذکر نوع درخت

اختلاف دارند. بعضی می‌گویند که آن گندم است و برخی می‌گویند انگور است و عده ای می‌گویند انجیر است و عده ای می‌گویند عناب است. خداوند فرمود: «به این درخت نزدیک نشوید» که بخواهید به واسطه آن به مقام محمد و آل محمد در فضلشان دست یابید. خداوند عز و جل آنان را به این مقام اختصاص داده و نه غیر از آن‌ها را؛ و آن درختی است که هرکس به اذن خدا به آن دست یابد، علم اولین و آخرین بدون تعلیم به او الهام می‌شود و هرکس به غیر از اذن خدا به آن دست یابد و از هدفش ناامید می‌شود و پروردگارش را سرپیچی کرده است. «از ظالمان خواهید بود» با عصیان شما دو نفر و درخواست آن مقام و درجه ای که برای غیر شما اختصاص داده شده بود. مثل این که غیر از حکم خداوند را اراده کرده باشید، خداوند متعال فرمود: «شیطان آن دو را به لغزش‌انداخت» با وسوسه و نیرنگ و به توهم‌انداختن و فریفتن او به این‌که خلقت با آدم شروع شده است. گفت: «پروردگارتان از این درخت شما را نهی نکرده تا شما دو نفر فرشته نباشید» اگر از آن بخورید، غیب را می‌دانید و با آن قدرتی که خواص درگاه خداوند دارند قدرتمند می‌شوید «یا این که جاودانه خواهید شد» که هرگز نمی‌میرید. و «قسم خورد» که «من خیرخواه شما هستم» و شیطان در دهان مار خودش را پنهان کرده و مار با خودش او را وارد بهشت کرده بود و آدم گمان می‌کرد که مار است که با او سخن می‌گوید ونمی دانست که شیطان در دهان مار پنهان شده است، پس آدم به مار جواب می‌دهد که ای مار، این فریب شیطان است؛ چگونه ما پروردگارمان به ما خیانت می‌کند یا چگونه خدا را با سوگند به او بزرگ می‌داری درحالی که تو او را به خیانت و سوءنظر نسبت می‌دهی، درحالی که او باکرامت‌ترین است و چگونه قصد رسیدن به چیزی را کنم که خدایم مرا منع کرده است و بدون

حکمت با او رفتار کنم؟ هنگامی که شیطان از آدم ناامید شد، دوباره به دهان مار بازگشت و حوا را مخاطب قرار داد و او را دچار توهم ساخت که مار است که با او صحبت می‌کند و گفت: ای حوا آیا می‌دانی این درختی که خداوند عز وجل آن را برای شما حرام کرد، بعد از حرام شدن، به سبب حسن طاعت و تواضعی که از شما دیده، بر شما حلال کرده است؟ چون فرشتگان گماشته برای درخت که با نیزه حیوانات دیگر را از آن دور می‌کند شما دو نفر را از آن دور نمی‌کنند. پس بدانید که خداوند آن درخت را بر شما حلال کرده است. به تو بشارت می‌دهم که اگر از آن قبل از آدم بخوری، تو بر او مسلط خواهی شد و به او امر و نهی می‌کنی. حوا گفت: آن را امتحان خواهم کرد پس قصد آن درخت را کرد و فرشتگان خواستند او را با نیزه از آن دور کنند. خداوند به فرشتگان وحی کرد که شما با نیزه‌هایتان آن‌چه را که عقل ندارد، دور می‌کنید ولی آن‌چه که او را از دیگران متمایز می‌کند، مختار بودن اوست. او را به عقلش واگذارید که من عقلش را حجتی برای او قرار دادم. اگر اطاعت کند، مستحق ثواب من است و اگر عصیان کند و فرمانم را مخالفت کند، مستحق عقاب و جزای من است. پس او را رها کرده و متعرض او نشوید. پس فرشتگان پس از این‌که قصد کرده بودند با نیزه‌هایشان حوا را از آن درخت منع کنند او را رها کرده و متعرض او نشدند. حوا گمان کرد که خداوند آن‌ها را از منع وی نهی کرده است و بعد از تحریم درخت، آن را حلال کرده است. گفت: مار راست گفت. درحالی که گمان می‌کرد کسی که با او سخن گفته مار بوده است. پس از آن خورد و چیزی را برای خود ناپسند ندانست. پس به آدم گفت آیا نمی‌دانی که درخت تحریم شده بر ما حلال شده است. من از آن خوردم و نگهبانانش مانع من نشدند و حال ناخوشایندی به من دست نداد. به همین دلیل آدم

فریب خورد و اشتباه کرد و از آن خورد. پس به آن‌چه خداوند در کتابش فرمود دچار شدند: «شیطان آن‌ها را به لغزش‌انداخت» با وسوسه و غرورش «پس آن دو را از آن‌چه در آن بودند بیرون راند» یعنی از نعمت‌ها.

علل الشرایع: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند عزوجل سگ را از چه چیز آفرید؟ فرمود: آن را از بزاق ابلیس آفرید. گفته شد: آن چگونه بود ای رسول خدا؟ فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل آدم و حوا را به زمین فرو فرستاد، آن‌ها همانند دو جوجه بودند که می‌لرزیدند. ابلیس ملعون به سمت حیوانات درنده که قبل از آدم در زمین بودند دوید و به آن‌ها گفت: دو پرنده از آسمان فرود افتاده‌اند که هیچ بیننده ای بزرگ‌تر از آن دو را ندیده‌اند. بیایید و آن دو را بخورید. پس حیوانات درنده با او دویدند و ابلیس آن‌ها را تحریک می‌کرد و فریاد می‌کشید و به آن‌ها وعده می‌داد که راه نزدیک است. و در همین حین به خاطر شتابزدگی کلامش بزاقی از دهانش بیرون ریخت و خداوند عزوجل از آن بزاق دو سگ را خلق کرد: یکی نر و دیگری ماده. پس اطراف آدم و حوا ایستادند. سگ ماده در جده و سگ نر در هند. و نگذاشتند که درندگان به آن‌ها نزدیک شوند و از آن روز سگ دشمن درندگان و درندگان دشمن سگ هستند.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت فرود آمد میوه‌های آن‌جا را هوس کرد. پس خداوند

تبارک و تعالی دو بوته انگور برای او فرو فرستاد. پس آن دو را کاشت تا این‌که برگ و میوه دادند و رسیدند. ابلیس آمد و دیواری بر آن دو بوته کشید، آدم به او گفت: ای ملعون چه کار می‌کنی؟ ابلیس گفت: این دو بوته مال من است. آدم گفت: دروغ می‌گویی. پس آن دو راضی شدند روح القدس را بین خود حکم کنند. وقتی به سوی روح القدس رفتند آدم قصه‌اش را برای او تعریف کرد. روح القدس شعله ای از آتش برگرفت و آن را بر آن دو بوته افکند و آتش میان شاخه‌های آن افتاد. تا این‌که آدم تصور کرد چیزی از آن دو بوته باقی نمانده و به طور کامل سوخته‌اند. ابلیس نیز همین گونه تصور کرد. گفت: پس آتش از آن‌جا که داخل شد، داخل شد و دو سوم آن دو بوته از بین رفت و یک سوم آن باقی ماند. پس روح القدس گفت: آن‌چه از آن دو بوته سوخت و از بین رفت سهم ابلیس (خدا او را لعنت کند) بود و آن‌چه باقی ماند برای توست ای آدم.

قصص الانبیا: به نقل از وهب و صدوق آورده شده است: محل فرود آمدن آدم بر کوهی در شرق سرزمین هند بود که به آن باسم گفته می‌شد. سپس خداوند به او امر فرمود که به سوی مکه حرکت کن. خداوند زمین را برای او در هم پیچید به گونه ای که از هر بیابانی با یک گام عبور می‌کرد و پای او بر هر تکه از زمین که قرار می‌گرفت آباد می‌شد. دویست سال به خاطر بهشت گریست. پس خداوند با خیمه ای از خیمه‌های بهشت او را تسلی داده و آن خیمه را در مکه و در موضع کعبه قرار داد. و آن خیمه از یاقوت سرخ بود که دو در داشت؛ یکی شرقی و دیگری غربی که از طلای آراسته بوده و سه قندیل از طلای بهشت در آن

آویزان بود. قندیل‌ها بسیار نورانی بودند. سپس رکن که یاقوتی سفید از یاقوت‌های بهشت بود فرود آمد و جایگاه نشستن آدم عیله السلام بود که بر آن می‌نشست. خیمه آدم همواره در جای خود باقی بود تا این‌که خداوند روح آدم علیه السلام را قبض کرد. سپس خداوند آن خیمه را به سوی خود بالا برد و فرزندان آدم در جایگاه آن خیمه خانه ای از گل و سنگ بر پا کردند که همواره آباد بود و از سیل و غرق شدن در امان بود و آب به آن نمی‌رسید تا این‌که ابراهیم علیه السلام مبعوث شد.

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آدم علیه السلام در آسمان در بین فرشتگان دوستی داشت. وقتی حضرت آدم به زمین فرود آمد آن فرشته بسیار احساس تنهایی کرد و به نزد خداوند متعال شکایت برد و از او خواست تا به او اجازه دهد بر آدم هبوط کند. خداوند به او اجازه داد پس او بر آدم فرود آمد و آدم را در سرزمینی خشک در حالت نشسته یافت. هنگامی که آدم علیه السلام او را دید دستش را بر سرش نهاد و فریادی بلند بر کشید -امام صادق علیه السلام فرمود: نقل کرده‌اند که صدای او به گوش همه خلق رسید- پس فرشته به آدم گفت: ای آدم تو را نمی‌بینم مگر این‌گونه که از امر پروردگارت عصیان کردی و بر نفس خود چیزی را تحمیل کردی که طاقت آن را نداشتی. آیا می‌دانی که خداوند درباره تو به ما چه گفت و ما به او چه گفتیم؟ گفت: نه، گفت: خداوند فرمود: «من در زمین جانشینی می‌گذارم» گفتیم: «آیا کسی را در آن می‌گذاری که در آن فساد کند و خون بریزد.» او تو را خلق

کرد تا در زمین راست بایستد یا در آسمان باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آدم سه بار به آن منسوب شد.

تفسیر العیاشی: جابر از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: ابلیس اولین کسی بود که نوحه سر داد و اولین کسی بود که آواز سر داد و اولین کسی بود که حدی خوانی کرد. گفت: هنگامی که آدم علیه السلام از میوه آن درخت خورد ابلیس آواز سر داد. گفت: و هنگامی که آدم به زمین فرود آمد حدی خوانی کرد و هنگامی که بر روی زمین استقرار یافت نوحه سر داد و آن‌چه را که در بهشت بود به یاد او آورد. آدم گفت: خدایا این همان است که بین من و او دشمنی قرار داده ای و من وقتی که در بهشت بودم در برابر او قدرت نداشتم و اگر مرا یاری نکنی در برابر او توان ندارم. پس خداوند گفت: هر گناه را یکی و هر نیکی را ده برابر تا هفتصد برابر حساب می‌کنم. گفت: خدایا! افزون کن، گفت: هر کدام از فرزندان تو که متولد شد با او یک یا دو فرشته می‌گذارم که از او محافظت کنند. آدم گفت: خدایا! افزون کن، خداوند فرمود: توبه را نیز مادامی که روح در بدن است مفروض می‌گردانم - امتداد می‌دهم -. گفت: خدایا افزون کن، گفت: گناهان را می‌بخشم و توجهی نمی‌کنم. آدم گفت: همین برای من کافیست. ابلیس گفت: خدایا این (آدم) کسی است که او را تکریم کرده و بر من برتری بخشیدی و اگر بر من از فضل و بخششت روا نداری نمی‌توانم بر او چیره شوم گفت: به ازای هر فرزند او تو صاحب دو فرزند می‌شوی. ابلیس گفت: خدایا افزون کن گفت: مانند جاری شدن خون در رگ‌ها در او جاری می‌شوی. ابلیس گفت: خدایا افزون کن، خداوند فرمود: تو و ذریه تو در

دل آن‌ها خانه‌هایی برمی گیرید. ابلیس گفت: خدایا افزون کن، خداوند فرمود: تو به آن‌ها وعده می‌دهی و آ ن‌ها در آرزوها می‌افکنی و شیطان جز فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهد.

تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ‌کس مثل سه نفر یعنی آدم و یوسف و داوود نگریست. گفتم: گریه ایشان تا چه حدّی بود؟ گفت: آدم هنگامی که از بهشت اخراج شد، در حالی که سر او در یکی از درهای آسمان بود، گریست تا این‌که اهل آسمان‌ها به خاطر گریه او اذیت شده و به خداوند شکایت کردند و خداوند قامت او را کوتاه‌تر کرد. اما داوود آن قدر گریست که از اشک‌های او گیاهان و علف‌ها روییدند، و اگر آه می‌کشید آن گیاهانی که با اشک‌هایش روییده بودند می‌سوختند. یوسف به خاطر دوری از پدرش یعقوب در زندان گریست تا حدی که اهل زندان از گریه او اذیت شدند و با آن‌ها قرار گذاشت که یک روز بگرید و یک روز سکوت کند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را فرو فرستاد به او دستور شخم زدن و کشت و زرع داد و درختی از درخت‌های بهشت را به سوی او افکند و نخل و انگور و زیتون و انار به او داد تا برای بازماندگان و نسل او باقی بماند و پس آدم از میوه‌های آن خورد و ابلیس که لعنت خدا بر او باد به آدم گفت: ای آدم این درخت چیست که من در زمین که قبل از تو در آن بوده‌ام آن را ندیده ام؟ اجازه بده مقداری از آن بخورم. آدم ابا کرد از این‌که از میوه‌اش به او بدهد و ابلیس در پایان عمر آدم نزد حوا آمد و به او

گفت: گرسنگی و تشنگی مرا بی‌رمق کرده است و حوا به او گفت: آدم از من پیمان گرفته که از این درخت چیزی به تو ندهم چون آن از بهشت است و تو شایستگی نداری که از آن بخوری. پس ابلیس به او گفت: از آب آن کمی در دستم بریز اما حوا خودداری کرد. ابلیس گفت: بگذار آن را بمکم از آن نمی‌خورم. خوشه ای از انگور را گرفت و به او داد و شیطان آن را مکید و چون حوا تاکید کرده بود چیزی از آن نخورد. هنگامی که کمی از آن در دهان او رفت حوا از دهانش بیرون کشید و خداوند عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد که دشمن من و دشمن تو ابلیس –خدا لعنتش کند-، انگور را مکیده است و عصاره آن را چون با نفس ابلیس مخلوط شده است به تو حرام کردم. خمر حرام شد چون دشمن خدا ابلیس حوا را فریب داد و انگور را مکید و اگر همه انگور را می‌خورد کل درخت مو از اول تا آخر و همه میوه‌های آن و همه آن‌چه از آن به دست می‌آید حرام می‌شد.

سپس ابلیس به حوا گفت: ای کاش از این میوه خرما هم می‌مکیدم همان‌طور که اجازه دادی انگور را بمکم. حوا به او دانه خرمایی داد و ابلیس مکید و انگور و خرما بسیار بوی تندتر و خوش‌تر از مشک و مزه ای شیرین‌تر از عسل داشتند. پس هنگامی که دشمن خدا آن دو را مکید بوی خوش آن‌ها از بین رفت و مزه شیرین آن‌ها کمتر شد. امام صادق علیه السلام فرمود: سپس ابلیس ملعون بعد از وفات آدم علیه السلام رفت و در ریشه درخت مو و نخل بول کرد و آب، بول دشمن خدا را در چوب آن دو جاری ساخت و به همین دلیل خرما و انگور تخمیر می‌شود و خداوند عزوجل هر مسکری را برای فرزندان آدم حرام کرد. چرا که آب، بول دشمن خدا را در خرما و انگور جاری ساخت و هر تخمیر

شده ای خمر شد. چون آب در درخت خرما و انگور از بوی بول دشمن خدا، ابلیس لعنه اللّٰه تخمیر شد.

علل الشرایع: زراره نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه نسل از ذریه حضرت آدم علیه السلام آغاز شد؟ چون نزد ما گروهی از مردم هستند که می‌گویند: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام وحی کرد: که دخترانش را به ازدواج پسرانش درآورد و تمام این خلق اصلشان به آن برادران و خواهران برمی گردد. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پاک و منزه است و از این امر بسی برتر و والاتر است. کسی که این چنین می‌گوید قایل به این است که: خداوند عزوجل اصل مخلوقات برگزیده و دوستانش، پیامبرانش، فرستادگان و زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان مسلمان را از حرام قرار داده و خداوند قدرت این را نداشته که آن‌ها را از حلال خلق کند در حالی که از آن‌ها پیمان گرفته که همواره به حلال و پاکی پایبند باشند. به خدا که آگاه شدم یکی از حیوانات خواهر خود را نشناخت و بعد از این که با او آمیزش کرد و از آن کار فارغ شد او را شناخت و فهمید که او خواهرش است. پس عورتش را خارج کرد و به دندان گرفت و آن را کند و سپس مرد. زراره می‌گوید: سپس درباره خلقت حوا از امام علیه السلام سؤال شد و به ایشان گفته شد: عده ای از مردم می‌گویند که خداوند عزوجل حوا را از دنده آخر دنده‌های چپ آدم آفرید. او فرمود: خداوند منزه و والاتر از این نسبت است. کسی که این سخن را می‌گوید قایل به این است که خداوند تبارک و تعالی قدرت این را نداشته که برای آدم همسری از غیر دنده او خلق کند و راه را برای افترازنان باز گذاشته که

بگویند: اگر حوا از پهلوی آدم خلق شده بود آدم با بخشی از وجود خود ازدواج کرده بود. این‌ها را چه می‌شود؟ خداوند بین ما و آن‌ها حکم کند. سپس فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم را از گل خلق کرد به ملائکه دستور داد و آن‌ها برای آدم سجده کردند و سپس آدم را به خوابی عمیق فروبرد، سپس شروع به آفریدن مخلوقی جدید برای او نمود و حوا را در گودی میان دو زانوی آدم قرار داد و این امر به خاطر این بود که زن تابع مرد باشد. حوا شروع به تکان خوردن کرد و با حرکت او آدم از خواب بیدار شد. در این وقت، حوا مورد خطاب واقع شد که از او دور شو. وقتی آدم به او نگریست آفرینشی زیبا شبیه صورت خود دید با این تفاوت که او زن بود. با او صحبت کرد. حوا نیز با زبان او با او سخن گفت، آدم به او گفت: تو کیستی؟ حوا گفت: همان‌طور که می‌بینی مخلوقی هستم که خدا مرا آفرید. آدم در این لحظه خطاب به خدا گفت: خدای من این مخلوق زیبایی که نزدیکی به او و نگاه کردن به او مرا آرام می‌کند کیست؟ خداوند گفت: این کنیز من حوا است. آیا دوست داری که همراه و مونس تو باشد و با تو سخن بگوید و از تو فرمان برد؟ آدم گفت: بله و مادامی که زنده‌ام تو را به خاطر این نعمت شکرگزار هستم و تو را ستایش می‌کنم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: او را خواستگاری کن که او کنیز من است و برای شهوت نیز شایسته هست و خداوند قوه شهوت را در آدم به وجود آورد در حالی که قبل از آن او را نسبت به این غریزه آگاه ساخته بود. پس آدم گفت خدایا من او را خواستگاری می‌کنم رضای تو چیست؟ خداوند فرمود: این‌که اصول دینم را به او بیاموزی. گفت: اگر تو این‌گونه می‌خواهی من همین کار را خواهم کرد که خداوند فرمود: من همین را می‌خواهم. او را به ازدواج تو درآوردم پس او را به سوی خود بکش. آدم گفت: به سوی من بیا (ای

حوا). حوا گفت: تو به سوی من بیا. خداوند به آدم فرمود: که به سوی او برو و آدم برخاست و به سوی او رفت و اگر این‌گونه نبود این زنان بودند که به خواستگاری مردان می‌رفتند و آن‌ها را برای خود خواستگاری می‌کردند. و این بود قصه حوا صلوات اللّٰه علیها.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السلام درباره پیدایش نسل از آدم علیه السلام سؤال شد که چگونه بوده است؟ و از چگونگی پیدایش نسل از ذریه آدم چراکه برخی مردم از میان ما می‌گویند: خداوند متعال به آدم وحی کرد که دخترانش را به ازدواج پسرانش درآورد و این خلق همگی اصلشان از آن برادران و خواهران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند منزه و بسیار والاتر از این نسبت است و کسی که این سخن را می‌گوید قایل به این است که خداوند تبارک و تعالی برگزیدگان و دوستان و انبیا و فرستادگان و زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان مسلمان را از حرام خلق کرده است و قدرت نداشته است که آن‌ها را از راه حلال خلق کند در حالی که از آن‌ها برای کار حلال و طیب و پاک پیمان گرفته است. به خدا قسم که آگاه شدم که یکی از حیوانات خواهر خود را نشناخت و با او آمیزش کرد، وقتی فراغت یافت متوجه شد که او خواهرش بوده است عورتش را خارج کرده و آن را به دندان گرفت تا آن را قطع کرد و سپس مرد. حیوان دیگری نیز مادرش را نشناخت و همین کار را عینا تکرار کرد. پس چه طور ممکن است انسان با وجود انسانیت، برتری و علمش این کار را انجام دهد؟ اگر چه نسلی از این خلقی که می‌بینید از علم اهل بیت پیامبرانشان روی گردانده و از جایی جویای علم شدند که به گرفتن علم از آن‌جا امر نشده بودند، پس به این

گمراهی و جهل که می‌بینید رسیدند در علم به امور گذشته از ابتدای خلقشان و آن‌چه که تا ابد خواهد بود. سپس فرمود: وای بر این‌ها باد، چقدر از مسائلی که فقهای حجاز و عراق در آن هیچ اختلاف نظری ندارند دورند! فقهای حجاز و عراق معتقدند: خداوند عزوجل به قلم امر فرمود و قلم بر لوح محفوظ جاری شد و هر آن‌چه را که از هزار سال قبل از خلقت آدم تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را در لوح محفوظ نگاشت و در همه کتاب‌های خدا طبق آن‌چه که قلم در آن‌جاری شده حرام بودن برادران با آنان‌که حرام شده‌اند ذکر شده و این امر را در کتاب‌های چهارگانه مشهور در این دنیا از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن می‌بینیم. این کتاب‌ها را خدا از لوح محفوط بر پیامبرانش صلوات الله علیهم اجمعین نازل کرده است. و از این کتاب‌ها تورات است که بر موسی و زبور بر داوود و انجیل بر عیسی و قرآن بر محمد –سلام خدا بر او و خاندانش و بر پیامبران باد- [نازل شده] و حقیقتا در این کتاب‌ها حلال شمردن هیچ یک از آن‌ها- حرامها - وجود ندارد.

می گویم: کسی که این سخن و امثال آن را می‌گوید فقط به دنبال تقویت عقاید و دلایل مجوس است. پس آن‌ها –خدا آنان را بکشد- را چه می‌شود؟ و سپس شروع کرد به نقل حدیث در مورد چگونگی آغاز نسل آدم و این‌که چگونه آغاز نسل از ذریه آدم بوده است. پس فرمود: آدم علیه السلام هفتاد بار برایش فرزند زاییده شد. در هر شکم یک پسر و یک دختر تا وقتی که هابیل کشته شد.

هنگامی که قابیل هابیل را کشت آدم آنقدر به خاطر هابیل غمگین شد که این غم او را از نزدیک شدن به زنان دور کرد و هم‌چنان تا پانصد

سال نمی‌توانست با حوا آمیزش کند تا این‌که غم واندوه او برطرف گشت و با حوا آمیزش کرد و خداوند فقط شیث را به او داد. شیث همزاد نداشت و اسم شیث هبة اللّه بود. او از میان آدمیان اولین وصی در زمین بود که به او وصیت شد. و سپس بعد از شیث برای آدم یافث متولد شد که او نیز همزاد نداشت. هنگامی که آن دو بزرگ شدند و خداوند خواست که نسل بشر، همآن‌که می‌بینید، ادامه پیدا کند و خواست حکم ازدواج برادر و خواهر که با قلم جریان یافته و حرام اعلام شده بود پابرجا بماند، عصر روز پنج شنبه حوری ای به اسم برکه را از بهشت فرو فرستاد و به آدم دستور داد که او را به ازدواج شیث درآورد و آدم او را به ازدواج شیث درآورد. سپس بعد از عصر فردای آن روزی حوری دیگری به نام منزله از بهشت فرود آمد و خداوند به آدم دستور داد که او را به ازدواج یافث درآورد و آدم او را به ازدواج یافث درآورد. سپس شیث صاحب پسر شد و یافث صاحب دختر و خداوند عزوجل به آدم دستور داد که وقتی آن دو به بلوغ رسیدند دختر یافث را به ازدواج پسرش شیث درآورد و آدم این کار را انجام داد و برگزیدگان پیامبران و فرستادگان از نسل آن دو به وجود آمدند. پناه بر خدا که آن نسل به صورتی که آنان می‌گویند از خواهران و برادران باشد.

در کتاب المحتضر به نقل از کتاب شفاء و جلاء از معاویه پسر عمار نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا آدم ابوالبشر دخترش را به نکاح پسرش درآورد؟ فرمود: پناه بر خدا، به خدا قسم اگر آدم چنین کاری را انجام داده بود رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از آن رویگردان نمی‌شد و آدم جز به دین رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله نبود.

گفتم: پس این خلق از فرزندان چه کسانی هستند در صورتی که غیر از آدم و حوا، انسان دیگری وجود نداشته است؟ چون خداوند می‌فرماید: «ای مردم، از پروردگارتآن‌که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید» پس ما را با خبر ساز که این انسان‌ها از آدم و حوا به وجود آمده‌اند؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند راست گفت و پیامبرانش را فرستاد و من [یکی] از شاهدان بر این امر هستم. گفتم: پس یا بن رسول اللّٰه برای من تفسیر کن، پس فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم و حوا را به زمین فرستاد و آن دو با هم آمیزش کردند حوا دختری به دنیا آورد و او را عناق نامید. و او اولین کسی بود که روی زمین فساد کرد و خداوند گرگی هم‌چون فیل و عقابی هم‌چون الاغ بر او گماشت که او را کشتند. پس از اثر عناق، قابیل بن آدم به دنیا آمد و هنگامی که قابیل به سن بلوغ رسید خداوند دختری از جنیان به نام جُهانه را به شکل انسان ظاهر کرد و وقتی قابیل او را دید عاشق او شد، خداوند به آدم وحی کرد: که جهانه را به نکاح قابیل درآورد و آدم او را به نکاح جهانه در آورد. سپس برای آدم هابیل متولد شد. هنگامی که هابیل به سن بلوغ رسید خداوند یک حوری به نام ترک را از بهشت فرو فرستاد و هنگامی که هابیل او را دید عاشق او شد. خداوند به آدم وحی کرد که ترک را به نکاح هابیل درآورد او نیز این کار را انجام داد و ترک حوری همسر هابیل بن آدم شد. سپس خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد که: علم من بر این رفته است که زمین را خالی از عالمی که دین من با او شناخته شود نکنم و این‌که آن عالم را از نسل تو خارج کنم. پس به اسم اعظم من و به میراث نبوت و آن اسمائی که تماما به تو آموختم و آن میراثی که مخلوقات به آن نیازمند هستند بنگر و آن را به هابیل بده

و فرمود: آدم علیه السلام این کار را در مورد هابیل انجام داد. وقتی قابیل از این کار آدم آگاه شد، خشمگین شد و به سوی آدم آمد و به او گفت: ای پدر آیا من از برادرم بزرگ‌تر نیستم؛ و در آن‌چه در مورد او انجام دادی شایسته‌تر نیستم؟ پس آدم گفت: ای فرزند من! امر در دست خداست و به هر کس بخواهد می‌دهد. اگرچه تو فرزند بزرگ من هستی ولی خداوند چیزی را به او اختصاص داد که همیشه شایستگی آن را دارد. اگر به خلاف آن‌چه گفتم اعتقاد داری و مرا تصدیق نمی‌کنی پس هر دوی شما قربانی بیاورید. هر کدام از شما قربانی‌اش پذیرفته شود او نسبت به دوستش بر این فضل و رحمت شایسته‌تر است. فرمود: در آن زمان آتشی بر قربانی خارج شده و قربانی را می‌خورد. هابیل و قابیل خارج شده و همان‌طور که خداوند متعال در کتابش ذکر کرده است قربانی آوردند «و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی‌اش پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد» فرمود: قابیل صاحب کشت و زرع بود و گندم پس مانده و نامرغوبی را پیش آورد و هابیل صاحب گله بود از میان آن قوچ فربه ای از بهترین گوسفندانش را پیش آورد و آتش قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را نخورد. ابلیس که لعنت خدا بر او باد نزد قابیل آمد و گفت: ای قابیل این مسأله ای که تو در آن هستی هیچ نیست چون فقط تو و برادرت هستید. اگر شما صاحب فرزند شوید و نسل شما زیاد شود فرزندان نسل او بر فرزندان نسل تو به خاطر آن‌چه پدرت به او اختصاص داده است فخر فروشی خواهند کرد. هم‌چنین چون آتش قربانی او را قبول کرده و قربانی تو را رها کرده است. ولی اگر تو او را بکشی پدرت چاره ای نخواهد داشت جز این‌که آن‌چه را به او داده به تو اختصاص دهد. گفت: قابیل به سمت

هابیل حمله برد و او را کشت. سپس ابلیس گفت: آتشی که قربانی را قبول کرد عظیم است پس آن را بزرگ دار و خانه ای برای آن بساز و برای آن افرادی را قرار بده و آن را به خوبی عبادت کن و از آن مراقبت کن به این ترتیب هرگاه بخواهی قربانی‌ات را قبول خواهد کرد. گفت: قابیل این کار را انجام داد و او اولین کسی بود که آتش را پرستید و آتشکده بنا کرد. آدم به جایی که قابیل برادرش را در آن کشته بود آمد و در آن‌جا چهل صبح گاه گریست و آن زمین را به خاطر آن‌که خون پسرش را قبول کرده است لعن کرد. و آن همان زمینی است که قبله مسجد جامع بصره در آن‌جا قرار دارد. روزی که هابیل کشته شد همسرش ترک باردار بود و پسری به دنیا آورد که آدم علیه السلام نام پسرش هابیل را بر او گذاشت و خداوند عز و جل بعد از هابیل به آدم علیه السلام پسری به آدم داد که نام او را شیث گذاشت. سپس گفت این پسر من هبة اللّٰه (هدیه خدا) است. وقتی شیث به سن بلوغ رسید خداوند بر آدم علیه السلام یک حوری به نام ناعمه به شکل انسان فرو فرستاد و هنگامی که شیث او را دید عاشق او شد و خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد: ناعمه را به نکاح شیث درآورد و آدم علیه السلام این کار را انجام داد و ناعمه حوری همسر شیث شد و دختری به دنیا آورد که آدم او را حوریه نام نهاد. وقتی به سن بلوغ رسید خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد که حوریه را به نکاح هابیل بن هابیل درآورد و آدم علیه السلام این کار را انجام داد و این خلقی که می‌بینی از همین نسل است. و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «ای مردم، از پروردگارتآن‌که شما را از نفس واحدی آفرید و از آن همسرش را و از آن دو مردان و زنان زیادی را پراکنده ساخت، پروا دارید» و آیه«و از او جفتش را بیافرید» یعنی از همان گلی که آدم را از آن خلق کرده بود. امام فرمود: هنگامی که نبوت

آدم سپری شد و اجل او به پایان رسید خداوند به او وحی کرد: نبوت تو سپری شد و روزگار تو به پایان رسید پس به اسم اعظم خدا و آن اسمائی که به تو آموختم و به میراث پیامبران و آن‌چه مردم به آن نیاز دارند بنگر و آن را به شیث عطا کن و به او امر کن آن را با کتمان کردن از برادرش و تقیه بپذیرد تا او را نیز هم‌چون هابیل به قتل نرساند؛ چرا که در علم من این‌گونه رفته است که زمین را از عالمی که دین من با او شناخته می‌شود خالی نگذارم. عالمی که هر کس او را به دوستی بگیرد -به خاطر آن‌چه بین او و آن عالم که به آشکار ساختن دینم او را فرمان داده‌ام وجود دارد- نجات می‌یابد. این عالم را از نسل شیث و فرزندان او بیرون خواهم آورد. پس آدم علیه السلام شیث را فراخواند و گفت: ای فرزندم بیرون رو و در راه جبرئیل یا هرکدام از سایر فرشتگآن‌که می‌بینی قرار گیر و او را از درد من آگاه کن و از او بخواه که قبل از این‌که بمیرم از میوه بهشتی برای من بیاورد درحالی که در علم خداوند این‌گونه رفته بود که آدم تا زمانی که به بهشت بازگردد از میوه بهشتی نخورد. پس شیث خارج شد و گروهی از فرشتگان را دید و آن‌چه را که آدم او را بدان امر کرده بود به آن‌ها ابلاغ کرد. جبرئیل گفت: ای شیث خداوند تو را به خاطر پدرت اجر دهد. او جان سپرد. پس ما فرود آمده‌ایم که بر پدرت نماز بگذاریم پس شیث به همراه ملائکه به راه افتاد و دید که پدرش وفات یافته است. پس شیث با جبرئیل علیه السلام او را غسل داد. هنگامی که شیث از غسل دادن فارغ شد به جبرئیل گفت: پیش بیا و بر آدم نماز بگذار.

جبرئیل به او گفت: ما گروه ملائکه امر شده‌ایم که به پدرت سجده کنیم و هیچ کدام از ما نمی‌تواند در برابر اوصیای ذریه او پیش بیفتد. فرمود: پس شیث جلو آمد و بر آدم نماز گزارد و به دستور جبرئیل سی بار تکبیر گفت. پس قابیل نزد شیث آمد و به او گفت: کجاست آن‌چه که پدرت به تو داده بود؛ همان چیزی که قبلاً به هابیل داده بود؟ شیث آن را انکار کرد و فهمید که اگر اقرار کند قابیل او را نیز خواهد کشت و پیوسته شیث به فرزندان ذریه خود به مبعوث شدن نوح علیه السلام خبر و بشارت می‌داد و به آن‌ها دستور می‌داد که آن را کتمان کنند و خبر می‌داد که: آدم به او خبر داده بود که خداوند به او بشارت داده است که از نسل او پیامبری را به نام نوح مبعوث خواهد کرد که قومش را به سوی خدا خواهد خواند و آن‌ها او را تکذیب کرده و خداوند آن‌ها را با غرق هلاک خواهد کرد و بین آدم و نوح ده پدر بوده‌اند.

توضیح: (ومق بر وزن ورث) به معنای دوست داشت و (الأُثرة) با ضمه یعنی نقل حدیث و بقیه علم و کرامت موروثی، (نسیاً) یعنی متروک و فاسد.

تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: آدم علیه السلام صاحب چهار فرزند پسر شد و خداوند عزوجل چهار حور العین (سیاه چشم) را بر آن‌ها نازل کرد. هرکدام از آن‌ها یکی از آن حوریان را به نکاح خود درآورد و صاحب فرزند شدند و سپس خداوند آن‌ها را بالا برد و آن‌چهار پسر با چهار نفر از جنیان ازدواج کردند و نسل در میان آنان قرار گرفت. هر آن‌چه از حلم و بردباری است از آدم است و هر آن‌چه زیبایی

است از حور العین است و آن‌چه که از زشتی و بدخلقی است از جن است.

توضیح: همان‌طور که گذشت این‌که اسم پسر هابیل هبة اللّٰه باشد منافاتی با این ندارد که شیث ملقب به هبة اللّٰه باشد و مسعودی در کتاب مروج الذهب می‌گوید: هنگامی که هابیل کشته شد آدم علیه السلام بسیاراندوهگین شد و خداوند به او وحی کرد که: من نور خود را که هدف از آن سلوک (حرکت) در راهها (صلب ها) روشن و ریشه‌های شریف است از تو خارج خواهم کرد و در او به نورها مباهات کرده و او را خاتم پیغمبران قرار خواهم داد و از آن بهترین امامان و جانشینان را قرار خواهم داد که زمان را با مدت آن‌ها پایان داده و زمین را با دعوت آن‌ها پر کرده و با شیعیان آن‌ها نورانی خواهم کرد. پس آماده شو و خود را پاک کن و خداوند را تسبیح و تقدیس کن و سپس با همسرت درحالی که پاک است بیامیز چرا که ودیعه من از شما به فرزند شما منتقل خواهد شد پس آدم با حوا آمیزش کرد و همان لحظه حوا باردار شد و زیبایی‌اش نمایان گشت و نور در مخایل - چهره - او و از چشمان او درخشید تا این‌که دوران بارداری او سپری گشت و شیث را به دنیا آورد و در وقار، زیبایی، هیبت، نورانیت، جلال و آرامش از هر پسر دیگری برتر بود و نور از حوا به او منتقل شد تا این که در خطوط پیشانی او نمایان گشت و در جبین طلعت او درخشید. آدم او را شیث نام نهاد و گفته شده است که او را هبة اللّٰه نام نهاد تا این‌که رشد کرد، بزرگ شد، به کمال رسید و بصیرت یافت. آدم وصیتش را به او گفت و به او گفت که آن را در کجا به ودیعه گذاشته و او را آگاه کرد که بعد از خودش

اوست که حجت خداوند و جانشین او بر روی زمین است که حق الله را به اوصیایش خواهد رساند و این دومین انتقال ذریه پاک و بنیانی درخشان است و آدم هنگامی که وصیت را به شیث علیه السلام انتقال داد، شیث از آن دوری جست و محتوای آن را پنهان داشت تا این‌که مرگ آدم فرا رسید و زمان انتقالش نزدیک شد. او در روز جمعه شش روز از ماه نیسان باقیمانده در ساعتی که در آن خلق شده بود فوت شد و عمر آدم علیه السلام نهصد و سی سال بود و شیث وصی پدرش بر فرزندانش بود. گفته شده آدم هنگام مرگ چهل هزار فرزند و نواده داشت و مردم در این‌که قبر او کجاست با هم اختلاف دارند. بعضی می‌گویند قبرش در منی در مسجد خیف است و بعضی معتقدند در غاری در کوه ابوقبیس و بعضی غیر این را می‌گویند و خدا به حقیقت امر آگاه است. شیث در بین مردم حکم کرد و با کتاب‌های پدرش و آن‌چه در خواص کتابها و قوانین برایش نازل شده بود قانون گذاری کرد. و شیث با همسرش آمیزش کرد و همسرش به انوش باردار شد و نور به همسرش منتقل و پس از وضع حمل از او به انوش منتقل شد و هنگامی که به جایگاه وصایت رسید شیث به شأن آن امانت اشاره کرده و برایش توضیح داد. به او گفت که این امانت شرف آنان بوده و به وی توصیه کرد که فرزندانش را از حقیقت این شرف و از بزرگی و عظمت جایگاه آن آگاه کرده و این وصیت را به آن‌ها منتقل کند. این وصیت در نسل آدم علیه السلام جاری بود و از قرنی به قرنی منتقل شد تا این‌که خداوند این نور را به عبدالمطلب و فرزندش عبدالله و سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقال داد. انوش در زمین باقی بود و به آبادانی آن پرداخت و گفته شده -والله اعلم- که: اصل نسل آدم علیه السلام از شیث است نه از سایر فرزندانش و غیر از این نیز گفته شده

است. و در زمان انوش، قاین بن آدم، قاتل برادرش هابیل کشته شد و درباره کشته شدن او روایت عجیبی وارد شده است که در کتاب اخبار الزمان و کتاب الاوسط آن را ذکر کرده‌ایم. وفات انوش در بیست و هفتم تشرین الاول بود و تا آن زمان نهصد و شصت سال عمر کرده بود و او صاحب فرزندی به نام قینان شد و آن نور در چهره‌اش درخشید و انوش از او تعهد گرفت و او نیز به آبادانی زمین پرداخت سپس مرد و مدت عمر او نهصد و بیست سال بود. گفته شده: وفات او در ماه تموز و بعد از تولد مهلائیل بود و عمر مهلائیل هشتصد سال بود تا این‌که فرزندش لود به دنیا آمد و آن نور همواره به ارث می‌رسد و عهد و پیمان و حق پابرجاست.

تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که حوا از آدم علیه السلام باردار شد و فرزندشان در شکم حوا تکان خورد حوا به آدم گفت: چیزی در شکم من تکان می‌خورد. آدم به او گفت: آن‌چه در شکم توست نطفه ای از من است که در رحم تو استقرار یافته و خداوند از آن خلقی را می‌آفریند که ما را با آن بیازماید. ابلیس به سوی او آمد و به او گفت: ای حوا حالت چه طور است؟ حوا به او گفت: من باردار هستم و در شکمم فرزندی از آدم است که گاهی تکان می‌خورد. ابلیس به او گفت: اگر تو نیت کنی که نام او را عبدالحارث بگذاری پسر به دنیا می‌آوری و زنده می‌ماند و زندگی می‌کند. اما اگر نیت نکنی که نام او را عبدالحارث بگذاری بعد از روز که او را به دنیا آوردی او خواهد مرد. از آن‌چه ابلیس گفت در درون حوا حسی به وجود آمد. آن‌چه ابلیس به او گفته بود را به آدم خبر داد. آدم گفت: آن خبیث به سوی تو آمده

حرفش را نپذیر من امیدوارم که این فرزند باقی بماند و خلاف آن‌چه ابلیس به تو گفته اتفاق افتد. از سخن آن خبیث در درون آدم نیز همان حسی پدید آمد که در درون حوا به وجود آمده بود. هنگامی که حوا او را به دنیا آورد آن فرزند فقط شش روز زنده ماند و سپس مُرد. حوا به آدم گفت: همان اتفاقی افتاد که حارث (شیطان) در مورد او به ما گفته بود. و از سخن آن خبیث در وجود آن‌ها چیزی راه پیدا کرد که آنان را به شک‌انداخت. طولی نکشید که حوا بار دیگر باردار شد. ابلیس به سوی او آمد و به او گفت: ای حوا حالت چه طور است؟ حوا به او گفت: پسری به دنیا آوردم ولی او در روز ششم فوت شد. آن خبیث به او گفت: اگر تو نیت می‌کردی که نام او را عبدالحارث بگذاری او زنده و باقی می‌ماند و آن‌که الان در شکم توست مثل آن چیزی است که در شکم چارپایانی است که در نزد شما هستند؛ یعنی یا شتر است یا گاو و یا گوسفند و یا بز. از این سخن ابلیس در دل او حسی پدید آمد که او را به تصدیق حرفش سوق داد و به خبری که پیش از این در مورد بارداری اول به او داده بود اطمینان پیدا کرد. او آدم را از سخن ابلیس باخبر ساخت. در قلب آدم از سخن آن خبیث همان حسی پدید آمد که در قلب حوا بود. «چون سنگین بار شد، آن دو پروردگار خود را خواندند که اگر به ما [فرزندی] شایسته عطا کنی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود* و چون به آن دو فرزندی شایسته داد» یعنی حوا شتر و گاو و گوسفند نزایید. ابلیس به سوی او آمد و گفت: حالت چه طور است؟ حوا گفت: من سنگین شده‌ام و زمان زایمان فرا رسیده است. ابلیس گفت: ولی تو حتماً پشیمان خواهی شد و از آن‌که در شکم توست چیزی را می‌بینی که خوشایند تو نیست و آدم به خاطر تو و آن‌چه زاییده ای آرزو می‌کند که ای کاش آن شتر و یا گوسفند و بز بود. او حوا را به اطاعت از خود و

قبول کردن صحبتش تحریک کرد سپس به او گفت: ای حوا بدان اگر تو نیت کنی که اسم او را عبدالحارث بگذاری و برای من نیز در آن نصیب و بهره ای در نظر بگیرید پسر صحیح و سالم به دنیا خواهی آورد که برای شما باقی مانده و زندگی می‌کند. حوا گفت: من نیت کرده‌ام که در فرزندم برای تو نصیب و بهره ای قرار دهم. آن خبیث به حوا گفت: آیا از آدم نمی‌خواهی که همان نیت تو را بکند و برای من نصیب و بهره ای در فرزندتان قرار دهد و او را عبدالحارث نام نهد؟ حوا گفت: بله! و به سوی آدم روی آورد و او را از گفته حارث و آن‌چه به او گفته بود آگاه کرد و از گفته ابلیس در قلب آدم علیه السلام ترسی افتاد که باعث شد به حرف ابلیس اعتماد کند و حوا به آدم گفت: اگر تو قصد نکنی که نام او را عبدالحارث بگذاری و نصیب و بهره ای در او برای ابلیس قرار دهی نمی‌گذارم که به من نزدیک شوی و با من بیامیزی و بین من و تو مودتی نخواهد بود. وقتی آدم این را از او شنید گفت: باعث آن گناه و معصیت اول نیز تو بودی و او تو را به غرور می‌کشاند. من از تو تبعیت می‌کنم و می‌گویم که برای ابلیس در فرزندمان نصیبی قرار می‌دهیم یا این‌که اسم او را عبدالحارث می‌گذارم و بین خودشان مخفیانه این‌گونه نیت کردند. هنگامی که حوا فرزندش را صحیح و سالم به دنیا آورد هر دو از این امر خوشحال شدند و از این‌که می‌ترسیدند فرزند آن‌ها به شکل شتر و گاو و گوسفند و بز باشد ایمن گشتند و آرزو کردند که آن فرزند برایشان زنده بماند و در روز ششم نمیرد و هنگامی که روز هفتم فرا رسید او را عبدالحارث نام نهادند.

علل الشرایع: با اسناد به وهب می‌گوید: ادریس مردی بود که شکم او بزرگ و سینه او گشاده و موی بدن او کم و موی سر او زیاد و یکی از گوش‌هایش از دیگری بزرگ‌تر بود و سینه‌اش نازک و سخنانش دقیق و گام‌های او هنگام راه رفتن به هم نزدیک بود و به این علت ادریس نامیده شد که حکم خداوند عزوجل و سنت‌های اسلام را بسیار مطالعه می‌کرد در حالی که در میان قومش بود. در عظمت خدا و جلال او به فکر فرو رفت و سپس گفت: باید این آسمان‌ها و این زمین‌ها و این خلقت عظیم و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و باران و همه این چیزهایی که هست، یقینا خدایی داشته باشند که آن‌ها را تدبیر کند و آن‌ها را با قدرت خود اصلاح کند. پس من چگونه می‌توانم این پروردگار را آن طور که شایسته عبادت اوست، عبادت کنم. سپس به سوی گروهی از قوم خود روی آورد و شروع به موعظه آن‌ها کرد و به آنان یادآوری می‌کرد و آن‌ها را بر حذر می‌داشت و به عبادت خالق این اشیاء فرا می‌خواند، پیوسته یکی پس از دیگری دعوت او را اجابت می‌کردند تا این‌که کم کم هفت نفر سپس هفتاد نفر سپس هفتصد نفر و بعد از آن هزار نفر شدند. وقتی به هزار نفر رسیدند به آنان گفت: بیایید از بین برگزیدگان خود صد نفر را برگزینیم. پس از میان برترین‌های خود صد نفر را برگزیدند و از آن صد نفر، هفتاد نفر و سپس از هفتاد نفر ده نفر و از ده نفر هفت نفر را برگزیدند. سپس به آن‌ها گفت: بیایید این هفت نفر دعا کنند و بقیه آمین بگویند. باشد که خداوند جلّ جلاله ما را به عبادت خود راهنمایی کند. پس دست خود را بر زمین گذاشتند و زمانی طولانی دعا کردند ولی چیزی بر آنان آشکار نشد. سپس دستانشان را به سوی آسمان بالا گرفتند و خداوند عزوجل به ادریس وحی کرد و او و کسانی که به همراه او ایمان آورده بودند را آگاه ساخته و به عبادت خود

راهنمایی کرد. پس پیوسته خدا را عبادت می‌کردند و برای او شریکی قایل نبودند تا این‌که خداوند عزوجل ادریس را به سوی آسمان بالا برد و کسانی که در دین ادریس از او پیروی می‌کردند جز عده کمی منقرض شدند. پس از آن، آن‌ها پراکنده شدند و اقوام مختلفی شدند و چیزهای جدید ایجاد کرده و بدعت‌هایی به وجود آوردند تا این‌که زمان نوح علیه السلام فرا رسید.

قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشته ای از فرشتگان منزلتی داشت و خداوند او را از آسمان به زمین فرود آورد و او به سوی ادریس پیامبر علیه السلام آمد و به او گفت: در نزد پروردگارت مرا شفاعت کن. ادریس سه شب بدون وقفه نماز گزارد و سه روز بدون افطار روزه گرفت و سپس از خداوند در سحرگاه برای آن فرشته دعا کرد. خداوند به آن فرشته اجازه داد که به آسمان بالا رود. فرشته به ادریس گفت: دوست دارم برایت جبران کنم پس خواسته ای از من طلب کن. ادریس گفت: ملک الموت را به من نشان بده باشد که با او مأنوس شوم چون با وجود ذکر و یاد او چیزی برایم گوارا نیست. فرشته دو بالش را گشود سپس گفت: سوار شو! ادریس را بالا برد و در آسمان دنیا به دنبال ملک الموت گشت. گفته شد: او بالاتر رفته و بین آسمان چهارم و پنجم او را یافت. فرشته به ملک الموت گفت: ای ملک الموت چه شده که تو را ابرو درهم کشیده می‌بینم؟ گفت: تعجب می‌کنم من زیر سایه عرش بودم که به من دستور داده شد که جان ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم. ادریس این را شنید و ناگهان از بال فرشته فرو جست و ملک الموت در

همان جا جان او را گرفت. این است معنی این سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود* و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم»

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا مومن را مومن نامیدند، چون از طرف خدا امان می‌دهد، ولی امان او اجازه می‌شود.» (یعنی می‌تواند شفاعت گنهکار را کند)

علل الشرایع: رسول خدا صلّی اللَّه علیه وآله فرمود: «آیا به شما بگویم که چرا مومن، مومن نام دارد؟ برای این‌که مردم را امان می‌دهد و آسوده می‌دارد بر جان و مالشان. آیا به شما از مسلمان بگویم؟ او کسی است که مردم از دست و زبانش در امانند.»

صفات شیعه: از عمار ساباطی روایت شده است: «از امام صادق علیه السلام پرسش شد: «آیا ساکنان آسمان‌ها اهل زمین را می‌بینند؟» فرمود: « جز مومنان را نمی‌بینند، زیرا مومن درخشندگی اختران را دارد.» پرسیده شد: «آیا آنان خود زمین را می‌بینند؟» فرمود: «نه، نور او را می‌بینند، هر سو که برود.»سپس فرمود: «هر مومنی پنج ساعت در قیامت حق شفاعت دارد و شفاعت می‌کند.»

قضاء الحقوق: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «چرا مومن را مومن نامیدند؟» فرمود: «نامی از نام‌های خدا را برای او انتخاب کردند و او را مومن نامیدند، زیرا از عذاب خدا در امان است و در روز قیامت به دیگران امان می‌دهد و امانش پذیرفته می‌شود. شخص مومن، اگر چیزی بخورد یا بنوشد، یا در جایی بایستد یا بنشیند، یا بخوابد، یا آمیزش کند، یا از مکان پلیدی گذر کند، خداوند هفت طبقه زمین را پاک می‌کند و چیزی از پلیدی به او نمی‌رسد.»

مومن در روز رستاخیز به همراه رسول خدا صلّی اللَّه علیه وآله در محشر است و گذر می‌کند خشمگین، جز بر ناصب و جز مومنی که گناهان بزرگ دارد، و او مقام بلندش را نزد خدای عزوجل می‌بیند، در حالی که آن مومن را در دنیا می‌شناخته و نیازهای او را برآورده می‌کرده است. آن مومن برمی خیزد و با اعتماد بر خدای عزوجل و به فضل او، آن فرد را معرفی می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا، این بنده‌ات - فلان ابن فلان را - به من ببخش.» و خدا شفاعت او را می‌پذیرد.

کتاب مؤمن: از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «چون بنده مومن نیکی کند، خدا چندان سازد کارش تا هفتصد برابر که فرمود: وَ اللَّهُ یضاعِفُ لِمَنْ یشاء»، {و خدا فزاید برای هر که خواهد.}

کتاب مؤمن: از یکی از دو امام علیهما السّلام روایت شده است: «به راستی، نور مومن بر اهل آسمان می‌درخشد، همان گونه که اختران بر

اهل زمین نور می‌افشانند.» و فرمود: «به راستی، مومن ولی خدا است و خداوند به او کمک می‌رساند و کارهایش را روبه راه می‌سازد، و او جز حق و حقیقت به خدا نمی‌گوید و از کسی جز او نمی‌ترسد.»

کتاب مؤمن: امام صادق علیه السّلام فرمود: «خدای تعالی می‌فرماید: «هر کس به دوست من اهانت کند، در کمین نبرد با من درآمده است، و من بیشتر از هر کاری برای یاری دوستانم شتاب می‌کنم و در هیچ کار جز مرگ بنده مومنم، تردید نمی‌کنم؛ چراکه دیدار او را خواهانم؛ و اگر او مرگ را نخواهد، آن را از او دور می‌کنم. به راستی، اگر او از من خواهش کند، او را می‌بخشم. به راستی، اگر او مرا بخواند، دعوتش را اجابت می‌کنم. اگر در دنیا هیچ‌کس جز یک بنده مومن وجود نداشته باشد، با وجود او، از همه آفریده‌های خود بی‌نیازم، و از ایمان او برایش همدمی می‌سازم تا از بی‌کسی نهراسد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کردار مومن می‌رود و در بهشت برایش جا آماده می‌کند، همان گونه که کسی غلامش را می‌فرستد تا برایش بستراندازد.» سپس این آیه را خواندند: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ یمْهَدُون»، {هر کس کار خوب کند برای خودشان آماده می‌کنند.}

مشکات الانوار: پیامبر صلّی اللَّه علیه وآله فرمود: «خدا عذاب نمی‌کند مردم دهی را که در آن صد مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمی‌کند مردم دهی را که در آن پنجاه مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب

نمی‌کند مردم دهی را که در آن ده مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمی‌کند مردم دهی را که در آن پنج مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمی‌کند مردم دهی را که در آن یک مرد مومن وجود داشته باشد.»

بصائر الدرجات: از سلیمان جعفری روایت شده است: «نزد امام کاظم علیه السلام بودم، فرمود: «ای سلیمان، از فراست مومن بپرهیز، چون او به نور خدا می‌نگرد.» خاموش ماندم تا در تنهایی او را یافتم و گفتم: «جان من به قربانت، شنیدم که می‌فرمودی: «بپرهیز از فراست مومن، چون به نور خدا می‌نگرد.» فرمود: «آری ای سلیمان، به راستی، خدا مومن را از نور خود آفریده و در رحمت خود فرو برده و پیمان ولایت ما را از آن‌ها گرفته است؛ مومن، برادرِ پدری و مادری مومن است؛ پدرش نور است و مادرش رحمت، و همانا به وسیله نوری که از آن آفریده شده، می‌نگرد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل، مومن را از سرشت بهشت آفرید و کافر را از سرشت دوزخ.» و فرمود: «چون خدا خوبی بنده ای را بخواهد، جان و تنش را پاک می‌سازد؛ چنان‌که او خیری نشنود، مگر این‌که آن را بشناسد، و سخن زشتی نشنود، مگر این‌که برایش ناشناس باشد.»

از زراره روایت شده است: « از امام باقر علیه السلام، درباره قول خدای عزوجل: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیها» پرسیدم؛ فرمود: «آن‌ها را

به خداشناسی آفرید و اگر آن نبود، در برابر این پرسش که پروردگار آن‌ها و روزی ده آن‌ها کیست؟ چیزی نمی‌دانستند.»

این‌ها اموری است که نزد دل‌های بینا شناخته شده و برای فهم‌های ناتوان دشوار است و دانشمندان کم بضاعت، از دریافت و روشن ساختن آن عاجزند و این مفاهیم در عبارت نمی‌گنجد؛ چنین کسانی به خود مشغولند و می‌پندارند بیان آن‌ها برای دیگران سودی ندارد؛ دلیل کوتاهی فهم عموم از شناخت خدا همین است. همه مدرکاتی که گواه بر هستی خدایند، همانا هر آدمی در کودکی و بی‌خردی، آن‌ها را خرده خرده درمی یابد، اما چون در شهوت خود اسیر شده و با دیدنی‌های مادی انس گرفته و به سبب بروز یک پدیده الهی، از چشم او افتاده‌اند، وقتی به ناگاه جانوری غریب یا پدیده ای خارق العاده و عجیب می‌بیند، زبان شناخت او باز می‌شود و می‌گوید: سبحان اللّٰه. انسان با این‌که در طول شبانه روز، خود واندامش را و جانداران همدمش را که گواهان قطعی خدایند می‌بیند، به خاطر انس به آن‌ها، گواهی شان را درنمی یابد.

اگر فرض شود کور مادرزادی به بلوغ و عقل برسد، وقتی که پرده از چشمش برداشته می‌شود و ناگهان به آسمان و زمین و درخت‌ها و گیاه‌ها و جانوران چشم میاندازد، به یکباره خردش خیره می‌گردد و از گواهی این عجایب بر آفریدگار خود، غرق در شگفتی می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «نمی رسد عذاب به آن آبادی که در آن هفت مومن باشند.»

پس خوابم برد و دیدم که من در بهشتم و بهشت زینت شده و در آن درختان بزرگی است که رنگ‌ها و میوه‌های گوناگونی دارد و مانند درختان دنیا نیست. زیرا شاخه‌های آن‌ها به سمت پایین است و ریشه‌هایشان به سمت بالا. چهار رودخانه جاری دیدم از شراب و شیر و عسل و آب، ولی رودها بستر نداشتند، به گونه ای که اگر موری می‌خواست از آن‌ها بنوشد، می‌توانست. زنانی زیباروی را دیدم، به همراه گروهی که از میوه‌های آن درختان می‌خوردند و از آن نهرها می‌نوشیدند، ولی من نمی‌توانستم بخورم و بیاشامم. هر چه سعی می‌کردم میوه بچینم، میوه‌ها به سمت بالا حرکت می‌کردند و هر چه سعی می‌کردم از آن رودها بیاشامم، به سمت زمین فروکش می‌کردند و از دسترسم دور می‌شدند. به آن جماعت گفتم: شما چگونه توان خوردن و نوشیدن دارید، ولی من ندارم؟ گفتند: چون تو بعدا به سمت ما نمی‌آیی!

در همین حالت بودم که دیدم دسته عظیمی آمدند. گفتم: چه خبر شده؟ گفتند: بی‌بی ما فاطمه زهرا علیهاالسّلام آمده‌اند. نگاه کردم و فوج‌هایی از فرشتگان را به بهترین شکل دیدم که از آسمان به زمین فرود می‌آمدند و دور آن بانو را می‌گرفتند. حضرت آمد، تا این‌که نزدیک همان اسب سواری شد که با دادن حنظل به ما، ما را از عطش نجات داد. آن مرد آمد و مقابل فاطمه علیهاالسّلام ایستاد. من تا او را دیدم شناختم و آن حکایت به یادم آمد. شنیدم که آن قوم می‌گفتند: این مرد «م ح م د» بن الحسن قائم منتظر علیهماالسّلام است. پس مردم

برخاستند و بر فاطمه علیهاالسّلام سلام کردند. من نیز برخاستم و گفتم: سلام بر تو ای دختر رسول خدا! فرمود: و علیک السلام ای محمود! آیا تو همان مردی هستی که پسرم مهدی علیه السّلام تو را از تشنگی نجات داد؟ گفتم: بله ای سرورم! فرمود: اگر تو هم با شیعیان ما باشی، رستگار می‌شوی. گفتم: من داخل دین شما و دین شیعیان شمایم و به امامت پسران شما که از دنیا رفتند و آنان‌که هنوز هستند، معترفم. پس حضرت زهرا سلام اللّٰه علیها فرمود: بر تو بشارت باد که رستگار شدی!

أمالی: ابن عباس نقل کرد: زمانی که خدا و حضرت عیسی علیه السلام را به پیامبری برانگیخت، شیطان بر او عارض شد و او را وسوسه کرد، حضرت عیسی علیه السلام خواند: «پاک و منزه است خدا به آکندگی آسمان‌ها و زمین او و گستردگی کلماتش و سنگینی عرشش و رضایت خودش» نقل کرد: وقتی ابلیس آن را شنید، چنان فرار کرد و نتوانست خود را کنترل کند تا در مردابی سبز رنگ افتاد.

به نقل از خط شهید رحمه اللّٰه: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: شیاطین دو دسته‌اند: شیطان جن که با لا حول و لا قوة إلا بالله: هیچ دگرگونی و قدرتی جز خدا نیست، دور می‌شوند و دیگری شیطان آدمیان‌که با صلوات بر پیامبر و خاندان او دفع می‌گردد.

ابی زمیل نقل کرد از ابن عباس در مورد شک‌هایی که انسان در سینه خود احساس می‌کند پرسیدم، جواب داد، کسی از آن نجات نیافت و خداوند نازل کرده است: «فإن کنت فی شک: اگر در شک بودی»

عثمان بن ابی العاص گفت: ای رسول خدا، شیطان میان نمازم و قرائتم حائل می‌شود، پیامبر اکرم فرمودند: این شیطانی است که به او خیزب می‌گویند، هرگاه آن را احساس کردی از خداوند به او پناه ببر و سه بار در سمت چپ خویش آب دهان بیانداز.

هرگاه چنین احساسی داشتی بگو: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیءٍ علیم: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست».

- ابو الهیثم بن تیهان انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خدا عزّ و جلّ ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید، و آن‌ها را به عرش آویخت، و

بآنان فرمان داد تا بر من سلام و درود فرستاده و از من فرمان برند، نخستین کسی که از مردان بر من سلام کرد و از من اطاعت نمود روح علیّ بن ابی طالب [ع] بود.

- عبد اللّٰه بن عبّاس گويد كه از پيامبر (ص) شنيده است كه مى‌فرمود:

همانا بهشت سال به سال به جهت حلول ماه رمضان زينت و آرايش مى‌شود، چون شب اوّل ماه رمضان فرا رسد بادى كه آن را مثيره گويند از زير عرش مى‌وزد كه برگ درختان بهشت را بهم مى‌زند و حلقه درهاى بهشت را مى‌كوبد، پس

آوائى از آن‌ها شنيده شود كه هرگز شنوندگان بهتر از آن نشنيده‌اند، حوران (زنان سياه چشم) بهشتى از جايگاه خود بيرون شوند تا بر مكانهاى بلند بهشت بايستند و صدا زنند: آيا خواستگارى بسوى خدا آمده تا خدا او را همسر كرامت كند؟ سپس گويند: اى رضوان (دربان بهشت) امشب چه شبى است؟ او لبّيك گويان بآنان پاسخ دهد سپس گويد: اى حوران نيك سيرت و نيكو صورت امشب شب اوّل ماه رمضان است كه درهاى بهشت براى روزه داران امّت محمّد (ص) گشوده شده است.

خدا عزّ و جلّ باو فرمايد: اى رضوان درهاى بهشت را بگشا، اى مالك (دربان دوزخ) درهاى دوزخ را بروى روزه داران امّت محمّد ببند، اى جبرئيل به زمين فرود رو، و سركشان شياطين را در بند و زنجير كن، سپس همگى را در امواج خروشان بيفكن تا روزه امّت حبيب مرا تباه نسازند. و خداوند تبارك و تعالى در هر شب از ماه رمضان سه بار مى‌فرمايد: آيا درخواست كننده اى هست تا خواسته‌اش را بدو ببخشم؟ آيا توبه كننده اى هست تا توبه‌اش را بپذيرم؟ آيا آمرزش طلبى هست

تا وی را بیامرزم؟ کیست به دارائی که تهیدست نیست و به وفاکننده ای که ظالم نیست قرض دهد؟ (منظور خود خداست).

و چون شب قدر شود خدا- عزّ و جلّ- جبرئیل را فرمان دهد تا در میان جمعی از فرشتگان به زمین فرود آید، و با او پرچمی سبز رنگ است، پس آن پرچم را بر پشت کعبه بکوبد. و جبرئیل ششصد بال دارد که دو بال آن را جز در شب قدر باز نکند، و در آن شب آن دو بال را بگشاید، و آن دو بال از مشرق و مغرب فراتر برود، و جبرئیل (ع) در چنین شبی فرشتگان را به اطراف عالم گسیل دارد و آنان به هر ایستاده و نشسته، و هر نمازگزار و ذکر گوئی سلام کنند، و با آنان دست دهند و دعای ایشان را آمین گویند تا سپیده صبح سر زند.

من بر براق خود سوارم، و برادرم صالح (پیامبر) بر همان شتری که قومش آن را پی کردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضبای من، و علیّ بن ابی طالب بر اشتری از اشتران بهشتی سوار است که افسار آن از مروارید آبدار، و چشمانش از یاقوت سرخ، و شکمش از زبر جد سبز است، بر روی آن شتر قبّه ای است از مروارید سپید که درون آن از شفّافی نمایان است، بیرونش از رحمت سرشار، و درونش از عفو خدا انباشته است، وقتی مرکب حرکت می‌کند آن قبّه می‌درخشد و تلألؤی ویژه دارد، و او (علی) در پیشاپیش من روان است. تاجی از نور بر سر دارد که برای اهل محشر نور افشانی کند، و آن تاج هفتاد پایه دارد که هر پایه ای چون ستاره درخشانی در افق آسمان می‌درخشد، و پرچم حمد بدست اوست، و در قیامت ندا کند: لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، پس از نزد هیچ

دسته ای از فرشتگان عبور نکند جز اینکه گویند: پیامبر مرسلی است، و بر هیچ پیامبر مرسلی گذر نکند جز اینکه گوید: فرشته مقرّبی است. پس آواز دهنده ای ازاندرون عرش ندا دهد: آی مردم این مرد نه فرشته مقرّب است، نه پیامبر مرسل، و نه حامل عرش، بلکه علیّ بن ابی طالب است. و پس از او شیعیان و پیروانش می‌آیند، پس منادی پی بآنان گوید: شما که هستید؟ گویند: ما علویان (پیروان علی) هستیم. پس ندا رسد: ای علویان شما همگی در امانید، بنا بر این با هر کس که او را دوست می‌داشتید در بهشت وارد شوید.

آری ای علی، کوثر نهری است که از زیر عرش خدا- عزّ و جلّ- جاری است، آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و از کره نرم‌تر است، سنگریزه‌هایش زبرجد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشك خوشبو، و پایه‌هایش بزیر عرش خدا- عزّ و جلّ- استوار است. پس رسول خدا (ص) دست بپهلوی امیر المؤمنین (ع) زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.

خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از مردار پاک هستند: استخوان، مو، پشم، پَر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.

جنّة الامان، الامصباح، المتهجد و الاختیار: دعایی که هر روز خوانده می‌شود و کفعمی گفته است، دعای بسیار عظیم الشان و بلند مرتبه ای است: «اللهم انی اسئلک بنور وجهک المشرق الحی الباقی الکریم و

اسئلک بنور وجهک القدّوس الذّی اشرقت به السماوات، و انکشفت به الظلمات، و صلح علیه امر الاولین و الاخرین، ان تصلی علی محمد و آله، و ان تصلح شأنی کله»، {خدایا از تو می‌خواهم به نور چهره تابناک، زنده، پاینده و کریم تو، و از تو می‌خواهم به نور چهره بسیار مقدّست که آسمان‌ها به آن تابان شد و تاریکی‌ها به آن برطرف گشت و به آن‌که امر پیشینیان و پسینیان اصلاح شد، این‌که بر محمّد و خاندانش درود فرستی و همه کارهایم را اصلاح نمایی.}

فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: نمازهای نافله را زیبا ادا کنید که آن‌ها هدیه ای از جانب خدای بزرگ است، چرا که نمازهای نافله به خاطر تفاوت توان مردم تشریع شده است؛ زیرا برخی از مردم از برخی دیگر قوی ترند.

نمازهای واجب برای پایین‌ترین سطح وضع شده، سپس مستحبات در پی آن آمده است تا قوی و ضعیف در حد توانشان عمل نمایند و هیچ‌کس فراتر از توانش مکلّف نشده است و قوت فرد به نهایتش نرسد مگر این‌که در راه خدا به کار گرفته شود. برای روزه و حج و هر واجبی دیگر، مستحبی بدین معنا وجود دارد.

العلل: رجاء بن ابوضحاک گفته است: امام رضا علیه السلام در راه خراسان بود، وقتی ظهر می‌شد، دوباره وضو گرفته و برمی خاست و شش رکعت نماز می‌خواند. در رکعت اول، حمد و سوره کافرون و در رکعت

دوم، حمد و توحید را می‌خواند. در نماز چهار رکعتی، درتمام رکعتها حمد و توحید را قرائت می‌کرد. در هر دو رکعت سلام و تشهد می‌خواند و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت می‌گرفت. سپس اذان گفته و دو باره دو رکعت می‌خواند، سپس اقامه می‌گفت و نماز ظهر می‌خواند. بعد از سلام نماز - آن‌چه خدا می‌خواست - خدا را تسبیح می‌کرد و او را سپاس و تکبیر می‌گفت و «لا اله الا اللّٰه» می‌گفت - یعنی می‌گفت: «سبحان اللّٰه الحمدلله و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر»- و سجد شکر بجا می‌آورد و در آن صد بار می‌گفت: شکراً لله.

این‌که گفته می‌شود: وقت ظهر، وقت تضرع به سوی خداست؛ جدم شیخ طوسی در مصباح الکبیر چیزی را نقل کرده است که آن از دعاهایی است پنهانی و از اسرار است. دعا این است: خداوندا، پروردگارا، حمد و ستایش همگی همراه با تفسیر و توضیحش - یا: حمد و ستایش، خواه به صورت اجمال و خواه به صورت تفصیل - برای توست، به همان صورتی که اهل حمد و ستایشت را برای آن آفریده و آن گونه ستایش کردن را به طور کامل به آنان الهام فرمودی - می‌خواهی که آنگونه ستایشت کنند -. خداوندا، پروردگارا، تو را ستایش می‌نمایم، هم‌چنان‌که ستایشت را مایه خشنودی خود از کسانی قرار دادی که به واسطه ستایشت از آنان خرسند گردیدی، تا بدین وسیله شکر نعمتت را بجا آورند. خداوندا، پروردگارا، تو را ستایش می‌نمایم، چنان ستایشی که آن را برای خود پسندیده و بر بندگانت واجب نمودی،

ستایشی که مورد پسند کسانی باشد که به واسطه هیبت و بیم از تو می‌هراسند، و کسانی که به واسطه سلطه و غلبه تو، به تو سرافراز گشته‌اند، از آن بیم دارند، و در نزد کسانی که به آنان انعام نموده‌ای، به واسطه انعامت مورد سپاس آنان است.

پاک و منزهی تو پروردگار ما، در حالی که در منزلت خود متکبر هستی، چنان مقام و منزلتی که دیده‌های ببیندگان از نیل به دانش جلال و عظمت تو واژگون، و عقل‌ها سرگشته‌اند و در منازل والایت بلند مرتبه‌ای، و در نعمت‌هایی که در آن قرار داری، پاک و بی‌آلایشی. ای اهل کبریا و بزرگ منشی، معبودی بزرگ جز تو وجود ندارد، ما را برای فنا و نابودی آفریدی، و تو برای بقا و پایبندگی هستی، پس تو نابود نمی‌شوی و ما پایدار نمی‌مانیم، و تو به ما آگاهی، و ما به تو فریفته شده و از مقام تو غفلت داریم، و تو هیچگاه دچار غفلت نمی‌گردی، و نه چرت تو را فرا می‌گیرد و نه خواب. ای سرور من، به حق خویش بر محمد و آل او درود فرست، و مرا از تغییر نعمت‌هایی که در دین و دنیا به من ارزانی داشته‌ای، در پناه خویش در آور، ای بزرگوار.

شهادت می‌دهم که آسمان و زمین و آن‌چه میان این دوست، آیاتی هستند که نشان از تو دارند و بر و جود تو حجتند و به ربوبیت تو شهادت می‌دهند و به برهان قدرتت و بزرگی تدبیرت موسومند. در قلبهای مؤمنین از معرفتت که بدانها انس گیرد مثل وحشت فکر و دلواپسی قرار دادی که بدان معترف است و شاهد است که تو قبلی هستی که قبل از تو نبوده است و بعدی هستی که بعد از تو نخواهد بود. همه در نهایت جز تو به پایان می‌رسد، منزهی که چرت و خواب

آلودگی نداری، منزهی که گذشت زمان تو را تغییر ندهد، منزهی که احوال بر تو منتقل نمی‌شود. منزهی که چیزی تو را خسته نکند، منزهی و چیزی تو را از بین نبرد، منزهی تو و من از ستمکاران بودم و اگر مرا نبخشی و رحم نکنی از زیان کاران خواهم بود.

البلد الامین: از کتاب طریق النّجاة ابن حدّاد عاملی، با اسنادش از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هرکس سوره قدر را در هر روز هفتاد و شش مرتبه بخواند، خداوند هزار ملائکه خلق می‌کند که ثواب آن را سی و شش هزار سال می‌نویسند که ده تا از این هفتاد و شش مرتبه، قبل از نافله ظهر و هنگام زوال خورشید خوانده می‌شود و بیست و یک مرتبه از آن‌ها بعد از نافله ظهر خوانده می‌شود... تا آخر خبر.

می گویم: به خط شیخ محمد بنعلی جبعی – رحمه اللّٰه – یافتم، نقل است زمانی که لحظات شهادت حضرت علی علیه السلام، فرا رسید، به فرزندش حسن علیه السلام فرمودند: به تو چیزی می‌آموزم که در اصل برگرفته از کتاب خواست و پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و اله آن را به من آموخت، هرگاه خواستی به واسطه آن به درگاه خدا دعا کنی آن را بعد از نماز صبح یا عصر بخوان سپس حاجاتت را نام ببر و بدان زمانی که شروع به خواندن این دعا می‌کنی، خداوند هزار فرشته را می‌گمارد تا برای تو طلب آمرزش نمایند و برای این کار به هر کدام توان هزار فرشته داده می‌شود و هزار قصر در بهشت برای تو می‌سازد و در دنیا مادامی که

زنده ای در رفاه و نعمت‌ها زندگی می‌کنی واندوه و به تو نرسد و هیچ حاجت دنیوی را از کسی طلب مکن، مگر آن‌که برای تو مقدر شود، بگو:

«پاک و منزه است خدا و سپاس مخصوص اوست، و خدایی جز خدای یگانه نیست و خدا بزرگ‌تر است، و هیچ دگرگونی و قدرتی جز به خدای محقق نمی‌گردد، پاک است خداوند آن هنگام که شب می‌کنید و آن هنگام که صبح می‌کنید و سپاس آسمان‌ها و زمین از آن اوست و در شب و آن‌گاه ظهر می‌کنید، زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌کند، و زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد و اینچنین، خارج می‌شدید پاک است پروردگارتان، او که از آن‌چه وصف می‌کنند، عزیز است و درود بر رسولان و سپاس از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.

منزه است خداوند صاحب ظاهر و باطن، منزه است خداوند صاحب شکوه و عظمت و جبروت، منزه است خداوند فرمانروای زنده ای که مرگ به او راه ندارد، منزه است آن بلندمرتبه والا، پاک است و متعال، منزه است فرمانروای پاک، پروردگار فرشتگان و روح خدایا تو را سپاس می‌گویم، سپاسی که اوج گیرد و پایان نپذیرد و سپاس تو بر من، همراه من، جلو و پشت سر من است، ده مرتبه ای خدا، ده مرتبه ای بخشایشگر، ده مرتبه ای مهربان، ده مرتبه ای پرودرگار و همین‌طور ای زنده ای پاینده و مثل آن ای آفریننده آسمان‌ها و زمین و مثل آن ای صاحب شکوه و بزرگی و مثل آن ای مهربان ای بخشنده، ده مرتبه خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست.... سپس حاجتت را بخواه.

سپس فرمودند: هر کس در مدّت عمر خود صد مرتبه این دعا را بخواند، خدای تعالی او را در روز قیامت، گروهی جداگانه محشور گرداند و به نزد

او صد هزار هزار فرشته بفرستد که سر کرده آن‌ها فرشته ای باشد که نام او مجدیال است و با هر فرشته ای هزار اسب باشند که هیچ یک از آن‌ها شبیه به آن دیگری نباشند و با ایشان هزار جامه باشد که در آن‌ها جامه ای نباشد که شبیه به جامه دیگر باشد. پس هر گاه که به نزد آن شخص برسند مجدیال به ایشان گوید که نزدیک شوید به دوست خدا؛ و ایشان مثل شخص واحد در نزد پادشاهی می‌ایستند و از برای او اسبها مسخر می‌شوند به منزله یک اسب واحد و هم‌چنین جامه‌ها. و فرشتگان دور او را از جانب راست و چپ فرا گیرند و آن شخص به راه افتد و فرشتگان نیز همراه او روان شوند و گویند این است دوستدار خدا، پس خوشا به حال او و آن شخص بر هیچ گروهی از ملائکه و آدمیان نمی‌گذرد مگر آن‌که بر او سلام کنند به این نحو که گویند السّلام علیک یا ولی اللّٰه و تعظیم او نمایند تا آن‌که در زیر لواء حمد بایستد و برای او تختی از یاقوت سرخ مهیا می‌شود که بر او قبه ای از زبرجد سبز باشد که در او حوران بهشت باشد. پس بر آن سریر تکیه نماید گاهی به راست و گاهی به چپ، تا آن‌که خدای تعالی در میان مردمان حکم نماید و هر یک به منزل خود روند.

پس ملائکه دور تخت را فرو گیرند و او را بر پشت شتر قوی از شترهای بهشت بگذارند که نور آن شتر تابنده باشد و برود تا آن‌که به اول منزلی از منزلهای خود فرود آید. پس او را پیشکاری از پیشکاری‌های آن منزلها پیشواز نماید و خواهد که دست آن شخص را بگیرد و آن را از تخت فرود آورد. پس اگر محافظت خدای تعالی نباشد هر آینه آن شخص خود را به پایین میاندازد از جهت تعظیم آن پیشکاری. پس پیشکار گوید که

ای دوست خدا منم پیشکاری از پیشکاران خانه‌های تو و از برای توست صد مثل این قصر که در هر قصر یک سرایداری مثل من است از برای هر یک از ایشان زنی است که آن‌ها خدمتکارانند از برای زنان تو و از برای توست به عدد هر خدمتکاری یک زنی و از برای توست در هر خانه ای از نعمتها آن‌چه دانستن شماره آن‌ها ممکن نیست. آن‌گاه آن شخص این کلمات را می‌گوید:

«همه ستایش از برای خداست به عدد آن‌چه علم خدا آن را شماره نمود و مساوی آن‌چه شمرد آن را علم او و به قدر آن‌چه دانش او آن را در شماره آورد و چندین برابر آن‌چه علم او تعداد نمود و نیست خدایی مگر خدا، به عدد آن‌چه شماره نمودآن را دانش خدا و به قدر آن‌چه شمرد علم خدا و به‌اندازه آن‌چه در شمار آورد آن را علم او و چندین برابر آن‌چه تعداد نمود آن را علم او و خدا بزرگ‌تر است به عدد آن‌چه شماره نمود آن را علم خدا و مساوی آن‌چه شمرد علم او و به‌اندازه آن‌چه شماره کرد علم او و چندین برابر آن‌چه تعداد نمود آن را علم او و منزّه است خدا به عدد آن‌چه شماره نمودآن را علم او و مساوی آن‌چه شمرد دانش او واندازه آن‌چه در شماره آوردعلم او و چندین برابر آن‌چه شماره کرد علم او».

مهج الدعوات: این را بدان، دعایی که مذکور می‌شود دعای بزرگی از اسرار دعاهاست و برای این دعا شش روایت مختلف یافتم که از آن‌ها در این کتاب دو روایت را ذکر کردم یکی از آن شش روایت در تعقیب صبح وارد شده و یکی در دعاهای غروب وارد شد و این هر دو روایت در کتاب عمل شبانه روز از کتاب المهمات ذکر شد و یکی در تعقیب نماز عصر در روز

جمعه وارد شد که در جلد چهارم کتاب المهمّات ذکر شد و یکی در آخر کتاب اغاثة الدّاعی و اعانة السّاعی مذکور شد و من در این کتاب روایت پنجم و ششم را ذکر می‌کنم تا آن‌که بزرگی قدر و مرتبه این دعا بر خداشناسان و صاحبان عقل ظاهر شود.

روایت عرضه شده از دعای عشرات:

ما به سندهای خود از سعد بن عبد اللّٰه روایت کردیم که گفت: به ما احمد بن محمّد از حسن بن علی بن فضّال از حسین بن جهم از شخصی حدیث نمود که به او از حسن بن محبوب یا غیر او از معاویة ابن وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نمود که فرمودند: همانا نزد ما امامان چیزی هست که آن را پنهان می‌کنیم و آن را به غیر تعلیم نمی‌کنیم. گواهی می‌دهم به آن‌که پدر من از پدر خود حدیث نمود و او از جدّ خود روایت نمود که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام به من فرمودند: ای فرزند من به درستی که ناچار است از آن‌که تقدیرات خدای تعالی و حکم‌های او بر وفق آن‌چه خواست، جاری شود و حکم نمود و زود باشد که خدای تعالی قضا و قدر و حکم خود را درباره تو جاری نماید، پس با من عهد کن که پنهان نمایی و اظهار نکنی کلامی را که آن را به تو می‌گویم تا آن‌که من بمیرم و بعد از فوت من نیز تا دوازده ماه.

و تو را به چیزی خبر می‌دهم که اصل آن از جانب خدای تعالی است. هر گاه که تو این کلام را در هر صبح و شام بگویی پس به نوشتن ثواب آن هزار هزار فرشته نویسنده زودنویس مشغول می‌شوند و خدای تعالی هزار هزار فرشته را موکّل می‌کند که برای تو استغفار کنند که به هر فرشته ای قوّت هزار هزار سخنگوی سریع الکلام داده می‌شود و برای تو

در دار السّلام هزار خانه در صد کوشک بنا می‌شود [که تو در آن‌ها همسایه اهل آن‌ها باشی و برای تو در بهشت فردوس هزار خانه در صد قصر بنا کرده می‌شود] که برای تو در همسایگی جدّ تو باشد و از برای تو در جنّات عدن هزار هزار شهر بنا می‌شود و با تو در قبر نوشته ای محشور می‌شود که در آن این نوشته باشد که اینک در این هنگام بر تو برای بیم و ترس راهی نیست. برای تو تشویشی و اضطرابی در وقت گذشتن از پل صراط نخواهد بود و برای تو عذاب جهنم نخواهد بود.

و تو این دعا را بر حاجتی نمی‌خوانی که دوست داشته باشی که آن حاجت در آن روز برآورده شود، پس شام نگردد مگر آن‌که آن حاجت برآورده شود و آن حاجت هر چیز باشد و هر قدر که باشد و آن حاجت در هر جایی که باشد و تو نمی‌میری مگر شهید در راه خدا و در زمان حیات خود در کمال نیکبختی زندگانی خواهی نمود که به تو هرگز درویشی و نه دیوانگی و نه گرفتاری نرسد.

و برای تو در هر روزی به عدد هر نفس از جنّ و انس هزار هزار حسنه نوشته می‌شود و از تو هزار هزار سیئه محو می‌شود و برای تو در بهشت هزار هزار مرتبه بالا برده می‌شود و برای تو عرش و کرسی طلب آمرزش می‌نمایند تا آن‌که در نزد خدای تعالی بایستی و از خدا برای کسی حاجتی را طلب نمی‌کنی مگر آن‌که آن حاجت برآورده شود و از خدای تعالی حاجتی را برای خود و از برای غیر خود تا به آخر زمانه در دنیا و در آخرت طلب نمی‌کنی مگر آن‌که آن حاجت برآورده شود. پس با من عهد کن هم‌چنان‌که برای تو ذکر نمودم.

پس حضرت امام حسین علیه السّلام فرمودند: ای پدر بزرگوار با من به هر چیز که خواهید، شرط و عهد کن. حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

فرمودند: از تو بر این عهد می‌گیرم که این سرّ مرا پنهان کنی. پس هر گاه که تو را وفات برسد، پس این دعا را به کسی تعلیم مکن مگر به اهل بیت خود یا شیعیان یا بزرگان و دوستان ما. پس به درستی که اگر چنانچه به غیر این جماعت تعلیم نمایی هر آینه از خدای تعالی حاجت‌های خود را در هر باب می‌طلبند و خدای تعالی مراد ایشان را روا می‌کند. پس من می‌خواهم که خدای تعالی بر شماها اهل بیت نعمت خود را تمام کند به سبب آن‌چه به من تعلیم نمودو من آن را به شماها تعلیم کردم تا آن‌که شماها در روز قیامت محشور شوید در حالی که بر شما ترسی نباشد واندوهناک نباشید. پس حضرت امام حسین علیه السّلام شرط و عهد نمودند بر آن‌چه مذکور شد. پس فرمودند: هر گاه امری را اراده داشته باشی پس این دعا را بخوآن‌که آن ان شاء اللّٰه تعالی برآورده می‌شود و بگو:

العتیق الغروی: حضرت حسین بن علی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین فرمودند: مولای ما امیر مؤمنان صلوات اللّٰه علیه فرمودند: ای فرزندم! چاره ای نیست که تقدیرهای خداوند و احکام او بر طبق آن چیزی است که دوست دارد و حدیث را مثل آن‌چه که گذشت فرمودند تا این‌جا که «ای فرزندم به من قول بده که آن را جز به اهل بیت و شیعیان و دوستان خود نگویی و اگر چنین نکنی و آن را به هر کسی بیاموزی در هر کاری حاجات خود را از پروردگارشان طلب می‌کنند و خداوند عز و جل آن را برای آن‌ها حکم می‌کند به راستی که من دوست دارم که خداوند کامل گرداند آن‌چه را شما بر آن محشور می‌شوید و هیچ نگرانی بر شما نیست واندوهگین نشوید و آن دعا را نخوانی مگر وقتی که طهارت

داشته باشی و رو به قبله قرار گیری سپس دعا را مثل روایت دوم ذکر کردند.

محاسن: موسی بن بکیر می‌گوید امام موسی علیه السّلام به من فرمود: چه شده است که تو را را زرد رنگ می‌بینم؟ گفتم بر اثر تبی است که به آن دچارم، فرمود: گوشت بخور و خوردم و جمعه دیگر مرا دید که رنگم زرد بود فرمود: آیا به تو نگفتم که گوشت بخوری؟ گفتم: از آن زمانی که امر فرمودید گوشت بخورم چیزی غیرآن نخورده ام، فرمود: آن را چگونه خوردی؟ گفتم: [به حالت]پخته [خوردم]، فرمود: نه، [به حالت] کباب بخور. و خوردم و جمعه بعد به سراغم فرستاد و مرا خواست و خون به چهره‌ام بازگشته بود و فرمود: بسیار خوب. در کشّی [هم] مانند آن نقل شده است.

محاسن: امیر المومنین علیه السلام فرمود: بر شما باد خوردن حلیم، زیرا آن، تا چهل روز موجب نشاط در عبادت می‌شود و آن غذایی است که بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نازل شده است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در دل شب برای عبادت خدا برخیزید که این روش افراد صالح قبل از شما بود و برخاستن در دل شب انسان را به خدا نزدیک و از نافرمانی او دور می‌سازد؛ باعث آمرزش گناهان او شده و بیماری و رنج را از جسم دور می‌کند.

مجالس الصدوق: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند جّل جلاله به دنیا وحی کرد: هر کس در خدمت تو باشد، تو او را به رنج و تعب بینداز و هر کس که تو را رها کند، تو در خدمت او باش و هرگاه بنده در دل شب تار، با مولای خود خلوت کند و با او به راز و نیاز بپردازد، خداوند نور را در دل او جایگزین فرماید. و چون بگوید: ای ربّ و ای ربّ من، خداوند جلیل جلّ جلاله، صدایش کرده و می‌گوید: لبّیک (بله، بله) ای بنده من، بخواه از من تا عطایت کنم، به من توکّل نما تا کفایتت کنم، سپس خداوند جلّ جلاله به فرشتگانش می‌فرماید: ای فرشتگان من، به بنده‌ام بنگرید، در دل این شب تیره با من خلوت کرده است، در حالی که بطالت پیشگان به لهو و لعب مشغولند و غفلت زدگان در بستر خواب خفته‌اند، گواه باشید که من به طور حتم او را آمرزیدم... ادامه روایت.

سهل بن سعد گفته است: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد، هر چه می‌خواهی عمر کن، اما بدآن‌که سر انجام خواهی مرد و به هر چه می‌خواهی دل ببند، اما بدآن‌که سرانجام از آن جدا خواهی شد و هر عملی که می‌خواهی انجام بده ولی بدان، سرانجام عملت را خواهی دید و نیز بدآن‌که افتخار مرد به بلند شدن وی در شب و عزتش در بی‌نیازی از مردم می‌باشد.

المجالس: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در بهشت درختی هست که از بالای آن زر و زیور بیرون می‌آید و از قسمت پایین آن اسبهای ابلق دست و پا سفید و سیاه، در حالی که با

لجام و زین آماده‌اند، و بال دارند، نه پهن دارند و نه بول می‌کنند. اولیای خدا سوار بر آن‌ها می‌شوند و هر جا که بخواهند در بهشت پرواز می‌کنند. کسانی که پائین‌تر از آن‌ها هستند می‌گویند:

پروردگارا! این بندگان تو به چه سبب به این کرامت رسیده‌اند؟ خداوند می‌فرماید: اینان شب‌ها را به عبادت می‌گذرانیدند و نمی‌خوابیدند. روزها روزه می‌گرفتند و چیزی نمی‌خوردند، با دشمنان خدا جهاد می‌کردند و ترسی نداشتند. صدقه می‌دادند و بخل نمی‌ورزیدند.

و نیز کتاب المجالس: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که فخر مؤمن و مایه زینت او در دنیا و آخرت است: نماز در آخر شب، مایوس شدن از آن‌چه در دست مردم است و پذیرش ولایت امامی که از آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است.

و نیز کتاب المجالس: در مناهی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمده است که حضرت فرمود: جبرئیل مرا به‌اندازه ای به برخاستن در شب سفارش کرد تا این‌که گمان کردم برگزیدگان امتم هرگز نخواهند خوابید.

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: مرا پند ده. جبرئیل گفت: ای محمد، هر چه

می‌خواهی عمر کن، اما بدآن‌که سر انجام خواهی مرد. و به هر چه می‌خواهی دل ببند، اما بدآن‌که سرانجام از آن جدا خواهی شد. و هر عملی که می‌خواهی انجام بده، ولی بدان سرانجام عملت را خواهی دید. و نیز بدآن‌که شرف مؤمن، نماز شب اوست و عزتش، در خودداری از ریختن آبروی مردم است.

الخصال: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدبند، گرسنگان را سیر می‌کنند، سلام را آشکار می‌سازند و در شب، آن هنگام که مردم همگی در خوابند، نماز می‌خوانند.

رهبانیت نوعی از عبادت است که در آن معنای ترس آشکار می‌شود. این نوع عبادت در یک نوع لباس خاص یا به صورت کناره گیری از مردم یا به نوع دیگر از اموری که نشان از عبادت این فرد دارد انجام می‌شود. معنای آیه این است که این‌ها نوعی از عبادت را ابداع کردند که ما بر آن‌ها واجب نکرده بودیم.

و نیز العلل: امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی که گاهی بنده هنگام شب بیدار می‌شود، درحالی که از کسالت خواب به چپ و راست خم می‌شود - و یا سرش را خم کرده - و چانه‌اش را به سینه می‌چسباند، پس در این هنگام، خدای تعالی امر می‌کند، تا درهای آسمان باز شود، سپس به فرشتگان می‌فرماید: به بنده من نگاه کنید، با آن‌که نماز شب

را بر او واجب ننموده ام، ولی به خاطر تقرب به من، خود را به چه زحمتی‌انداخته است و یکی از این سه خواسته را از من می‌خواهد: یا گناه او را بیامرزم و یا توبه دوباره او را بپذیرم و یا آن‌که روزی بیشتری می‌خواهد. ای فرشتگان! شما شاهد باشید، هر سه چیز را به او دادم.

امام صادق علیه السلام فرمود: نماز شب چهره را شاداب می‌کند و باعث خوشبویی بدن می‌گردد و موجب جلب رزق و روزی می‌شود.

و نیز العلل: امام علی علیه السلام فرمود: وقتی خدا می‌خواهد بر زمینیان عذابی فروفرستد می‌گوید: اگر نبودند کسانی که که دوستدار جلالم هستند و مسجدهایم را آباد می‌کنند و در سحرگاهان استغفار می‌کنند، عذابم را بر آن‌ها فرو می‌فرستادم.

العلل: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هرگاه خداوند متعال به ساکنان شهری که معصیت و گناه را از حد گذرانده‌اند و در میان آنان - فقط - سه گروه از مؤمنان باشد بنگرد، آنان را مورد خطاب قرار دهد که: ای بندگان گناهکار من! اگر در میان شما نبودند این مؤمنانی که دوستداران جلال من هستند و زمین و مساجدم را به نمازشان آباد می‌کنند و سحرگاهان از خوف من استغفار می‌کنند، حتما عذاب خود را بر شما نازل می‌کردم، و هیچ تفاوتی هم برایم نمی‌کرد.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خانه‌هایی که در آن نماز شب با تلاوت قرآن خوانده می‌شود، برای آسمانیان روشنی می‌دهد؛ همان‌طور که ستارگان آسمان برای زمینیان روشنی می‌دهند.

عدة الداعی، روضة الواعظین و اعلام الدین: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که بنده از خوابگاه لذّت بخش خود برای اقامه نماز شب به خاطر جلب خشنودی خدایش برخیزد در حالی که بقایای خواب در چشمانش می‌باشد، خداوند بر فرشتگان مباهات می‌کند و درباره او می‌فرماید: آیا نمی‌نگرید این بنده‌ام را که از خواب شیرین خود دست برداشته و به نمازی که بر او واجب نکرده‌ام برخاسته است؟! گواه باشید که من او را آمرزیدم.

به خدا سوگند، یک شب به چشم خود دیدم که در محراب عبادت ایستاده بود - در وقتی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفته و ستارگان غروب کرده بودند - و دست به محاسن گرفته بود و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و چون مصیبت زده گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا، ای دنیا، دیگری را بفریب، آیا متعرض من شده ای و به من روی آورده ای؟ هیهات که من تو را سه طلاقه کرده‌ام و رجوعی در کار نیست، عمرت کوتاه، خطرت بزرگ و عیشت ناچیز است، آه از توشه‌اندک و سفر دراز و راه ترسناک و عظمت اهوال!

دعائم الاسلام: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت درختی هست که از تنه آن اسبهای ابلق دست و پا سفید و سیاه که نه پهن دارند و نه بول می‌کنند خارج می‌شود، در حالی که با لجام و زین آماده‌اند، افسارشان از طلا و زینشان از مروارید و یاقوت است. اهل علیین سوار بر آن‌ها می‌شوند و از روی کسانی که پائین‌تر از آن‌ها هستند می‌گذرند. بهشتیان می‌گویند: پروردگارا! این بندگانت را به چه سبب به این کرامت رسانده ای؟ خداوند می‌فرماید: اینان شب‌ها را به عبادت می‌گذرانیدند و شما می‌خوابیدید. روزها روزه می‌گرفتند و شما می‌خوردید. صدقه می‌دادند و شما بخل می‌ورزیدید. با دشمنان خدا جهاد می‌کردند و شما از جهاد می‌ترسیدید.

مشکاة الانوار: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی کرد که: اگر می‌خواهی مرا در بهشت ملاقات کنی، در دنیا، تنها و غریب و غمگین و ناراحت و ترسان از مردم باش، چون پرنده ای که در زمین خشک و بی‌آب و علف پرواز می‌کند و از شاخه درختان می‌خورد و از چشمه‌ها آب می‌نوشد و وقتی شب شد، تنها به لانه خود بر می‌گردد و با پروردگارش انس می‌گیرد و از پرندگان وحشت می‌نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نماز شب، موجب رضایت پروردگار، دوستی فرشتگان، سنت پیامبران، نور معرفت، ریشه ایمان، آسایش بدن‌ها، مایه ناراحتی شیطان، سلاحی بر ضدّ دشمنان، مایه اجابت دعا و قبولی اعمال و برکت در روزی و شفیعی بین صاحب آن و

بین فرشته مرگ و نوری در قبرش و بستری نیکو در زیرش و جواب نکیر و منکر و همدم او در قبرش تا روز قیامت است.

وقتی قیامت شود، نماز سایبانی برای او در بالای سرش و تاجی بر سرش و لباسی در بدنش و نوری که در مقابلش حرکت کند و پوششی بین او و آتش و حجتی برای مؤمن در برابر خدا و سنگینی ترازوی اعمال و مجوزی برای عبور از پل صراط و کلیدی برای بهشت است، چرا که نماز، تکبیر و تحمید و تسبیح و تقدیس و تعظیم و قرائت و دعاست. برترین همه اعمال، خواندن نماز در وقتش است.

سپس فرمود: در هر خانه ای که در آن نماز شب خوانده شود، آن خانه برای مردم آسمان می‌درخشد، همان‌طور که ستارگان آسمان برای مردم روی زمین می‌درخشد.

مجالس الصدوق: ابراهیم بن ابومحمود گفته است: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبرخدا! نظرت درباره حدیثی که مردم از رسول خدا صلی الله علیه السلام روایت می‌کنند که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید، چیست؟

حضرت فرمود: خداوند کسانی را که سخنان حق را از جایگاه خود منحرف و تحریف می‌کنند لعنت کرده است. به خدا سوگند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نفرموده است، بلکه فرمود: خداوند در یک سوم آخر هر شبی و در آغاز هر شب جمعه، فرشته ای را به آسمان دنیا فرو

می‌فرستد، سپس به او امر می‌کند که ندا زند: آیا درخواست کننده ای هست تا او را ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم؟ ای کسی که در راه خیر تلاش می‌کنی، رو بیاور، و ای طالب بدی‌ها کوتاه بیا و رها کن! این صدا تا طلوع فجر در آسمان طنین‌انداز است تا وقتی فجر طلوع کند، آن‌گاه به محل خود در ملکوتی از آسمان باز می‌گردد. پدرم این حدیث را از پدرش و او هم از پدرانش از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم این چنین برایم روایت کرده‌اند.

عدة الداعی: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال، هر شب جمعه، از آغاز شب تا پایان آن، از فراز عرش خویش ندا می‌دهد: آیا بنده مؤمنی نیست که تا پیش از سپیده دم، مرا برای دنیا یا آخرتش بخواند و من پاسخش دهم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که تا پیش از سپیده دم از گناهانش به درگاه من توبه کند و من توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که من روزی‌اش را بر او تنگ کرده باشم و او تا پیش از سپیده دَم، افزایش در روزی‌اش را از من بخواهد و من بر روزی او بیفزایم و به آن گشایش دهم؟ آیا بنده مؤمنِ زندانی و غم زده ای نیست که از من بخواهد از زندان آزاد و رهایش کنم؟ آیا بنده مؤمنِ ستم دیده ای نیست که تا پیش از سپیده دَم از من بخواهد که دادش را از کسی که به او ظلم کرده بستانم و من انتقام او را بگیرم و داد وی بستانم؟ فرمود: خدای متعال تا سپیده دَم، به این ندا ادامه می‌دهد.

المحاسن: امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: هیچ بنده ای نیست مگر این‌که یک یا دوبار یا چندین بار در شب از خواب بیدار می‌شود، پس اگر برخیزد - که هیچ - و گرنه شیطان دو پایش از هم جدا کرده و می‌ایستد و در گوش‌های او بول می‌کند. آیا کسی از شما ندیده است، وقتی از خواب برخیزد - و برای نماز صبح بیدار نشده باشد - سنگین و بی‌حال است.

المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: شب شیطانی به نام زهاء دارد، وقتی بنده ای از خواب بیدار می‌شود تا نماز بخواند، به او می‌گوید: هنوز وقت بیداری تو نیست. بار دیگر از خواب بیدار می‌شود، دوباره به او می‌گوید: وقت بیداری تو فرا نرسیده است. هر وقت او بخواهد بیدار شود، شیطان به او این چنین می‌گوید و او را از بیدار شدن باز می‌دارد تا این‌که فجر - خورشید - طلوع کند. وقتی فجر طلوع کرد

در گوش‌های این بنده بول می‌کند. سپس شتابان بازمی گردد و دم خود را از روی افتخار حرکت می‌دهد و فریاد می‌کشد.

ثواب الاعمال و مجالس الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: فردی از علی بن ابی طالب علیه السلام درباره فضیلت تلاوت قرآن هنگام برخاستن در شب پرسید، حضرت فرمود: بشارت بده که هر کس یک دهم شب را به نماز به سر برد، در حالی که نیتش فقط خدا و طلب اجر الهی باشد، خدای متعال به فرشتگان می‌فرماید: برای این بنده‌ام به

عدد آن‌چه که از برگ‌ها و دانه‌ها و درختان و به‌اندازه تمام نی‌ها و شاخه‌های تازه که در این شب می‌روید، اجر و ثواب بنویسید. و هر کس که یک نهم شب را به عبادت و نماز مشغول باشد، خداوند استجابت ده دعا به او عطا می‌فرماید و در قیامت نامه اعمالش را به دست راست او خواهد داد. و هر کس که یک هشتم شب را به نماز مشغول باشد، خداوند پاداش یک شهید شکیبای مخلص به او عطا می‌کند و شفاعت او را در حق اهل خانه‌اش می‌پذیرد. و هر فرد که یک هفتم شب را نماز بخواند، از قبر خود با چهره ای نورانی چون ماه شب چهارده محشور می‌شود تا از پل صراط با جماعتی که در امان هستند عبور نماید. و هر کس یک ششم شب را نماز بخواند، در زمره توبه کنندگان و بازگشت کنندگان به سوی خدا نوشته می‌شود و گناهان پیشینش بخشیده می‌شود. و هر کس یک پنجم شب را نماز بخواند، در بهشت از ندیمان ابراهیم خلیل علیه السلام خواهد بود. و هر کس یک چهارم شب را به نماز بایستد، در صف اول رستگاران قرار خواهد گرفت تا از پل صراط مانند تندبادی بگذرد و بدون حسابرسی داخل بهشت گردد. و هر کس یک سوم از شب را نماز بخواند، هیچ فرشته ای را ملاقات نمی‌کند مگر آن‌که به مقام و منزلت او در نزد پروردگار غبطه و حسرت می‌برد و به او گفته می‌شود که از هر کدام از درهای هشت گانه بهشت که می‌خواهی وارد شو. و اگر کسی نیمه ای از شب را نماز بخواند، اگر هفتاد هزار برابر زمین پر از طلا باشد، برابری با اجر او نمی‌کند و برای او در مقابل این عمل، بیشتر از هفتاد غلامی که از اولاد اسماعیل باشند وآزاد کند پاداش است. و هر کس دو سوم شب را نماز بخواند، برای او به‌اندازه شن‌های بیابان حسنات است، که کمترین حسنه‌اش سنگین‌تر از ده برابر کوه احد خواهد بود. و هر کس یک شب تمام به عبادت بپردازد در حالی که

قرآن شریف را تلاوت می‌کند و همه‌اش در رکوع و سجود و ذکر خدا باشد، به قدری به او اجر داده شود که کمترین مقدارش آن است که گناهانش بریزد و پاک گردد، مانند روزی که از مادر متولد شده و به‌اندازه تمام حسنات و درجات برای او پاداش است و مشعلی از نور در قبر او زنند و تیرگی گناه و حسد را از قلب او برطرف سازند و او را از عذاب قبر ایمن گردانند و بیزاری و برات آزادی از جهنم را به او عطا کنند و در زمره آنان‌که از عذاب الهی درامانند محشور شود و پروردگار به فرشتگان می‌فرماید: ای فرشتگان من! نگاه کنید به بنده من که تمام شب را برای کسب خشنودی من به عبادت پرداخت، او را داخل در فردوس نمایید و برای او در آن‌جا هزار شهر است، در آن شهرها آن‌چه باب میل انسان‌ها باشد مهیاست و از آن‌چه چشم‌ها لذت می‌برند موجود می‌باشد و سعادت‌هایی که به دل هیچ‌کس خطور نکرده است، به علاوه آن‌چه از احترامات و افزونی‌ها و تقرب و نزدیکی است، برایش آماده ساخته‌ام.

سپس می‌گوید: به خدایی پناه می‌برم که آسمان را نگه داشته تا بر روی زمین نیفتد مگر به اذن او، از شر تمام آن‌چه خلق کرده و ایجاد نموده و به آن شکل داده و از شر شیطان و شرک و طعنه و وسوسه او و از شر شیطان‌های جن و انس به خدا پناه می‌برم. و به کلمات کامل خداوند از شر و از شرّ خزنده و گزنده و هر بداندیش و چشم زخم، و از شرّ آن‌چه که از آسمان فرود می‌آید و از شر آن‌چه که در آن بالا می‌رود و از شر آن‌چه که در زمین فرو می‌رود و از آن خارج می‌شود و از شرّ پیش آمدهای شب و روز، مگر پیشامدی که خیر است، به خدای رحمان استعانت

جستم و بر خدا توکل کردم و او برایم بس است و نیکو حمایتگری است.

الجنة: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای ابالحسن! شب گذشته چه کار کردی؟ فرمود: هزار رکعت نماز قبل از این‌که بخوابم خواندم! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چطور؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، از شما شنیدم که می‌گفتید: هر کس هنگام خواب سه بار بگوید: «یفعل اللّٰه ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته»، {خداوند هر چه بخواهد به وسیله قدرتش انجام می‌دهد و هر چه بخواهد به وسیله عزتش حکم می‌کند.}، هزار رکعت نماز خوانده است. فرمود: درست گفتی.

گفته است: هنگام خواب بگوید: ای کسی که آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند، و اگر بیفتند بعد از او هیچ‌کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد، اوست بردبار آمرزنده.

بر محمد و آل محمد درود فرست و نگذار بدی به ما برسد که تو بر همه چیز توانایی.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس یازده مرتبه سوره قدر را هنگام خواب بخواند، خداوند برای او نوری می‌آفریند که عرض آن به‌اندازه آسمان و طول آن تا حجاب‌های نور فراز عرش کشیده شده است، در هر درجه از آن هزار ملک و برای هر ملک هزار زبان و برای هر زبان هزار بیان

است که برای خواننده آن تا صبح استغفار می‌کنند و خداوند تا قیامت آن نور را در بدن آن فرد می‌گذارد.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس سوره قدر را در هنگام خواب و پس از بیداری قرائت کند، اجر و ثواب آن، لوح محفوظ را سرشار خواهد کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود: آن شبی که انسان صد مرتبه سوره قدر را بخواند، قبل از آن‌که صبح گردد، بهشت را می‌بیند.

توحید الصدوق: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند متعال خروسی دارد که پاهایش در زیر زمین هفتم و سرش در کنار عرش است و گردن خود را به زیر عرش خم می‌کند. او یکی از فرشتگان خداوند است که او را چنان آفریده که دو پایش در زیر زمین هفتم است و به‌اندازه کشش زمین‌ها قد کشیده تا از آن‌ها سربرآورده و به افق آسمان رسیده و از آن نیز بالاتر رفته تا شاخش به عرش رسیده است و می‌گوید: «سبحانک ربی». و آن خروس دارای دو بال است که وقتی آن‌ها را می‌گشاید، از مشرق و مغرب می‌گذرد. چون آخر شب فرا رسد بال‌هایش را می‌گشاید و به هم می‌زند و صدا به تسبیح بلند می‌کند و می‌گوید: «سبحان اللّٰه الملک القدوس، سبحان اللّٰه الکبیر المتعال القدوس، لا اله الا اللّٰه الحی القیوم». وقتی چنین کند، همه خروس‌های زمین نیز تسبیح گویند و بال و پر می‌زنند و صدایشان را بلند می‌کنند،

و چون آن خروس در آسمان ساکت شود، خروسهای زمین هم ساکت گردند.

چون پاسی از سحر فرا رسد، باز بال می‌گشاید و بالهایش از مشرق و مغرب می‌گذرد و بال می‌زند و صدا به تسبیح بلند می‌کند و می‌گوید: «سبحان اللّٰه العظیم، سبحان اللّٰه العزیز القهار، سبحان اللّٰه ذی العرش المجید، سبحان اللّٰه رب العرش الرفیع». وقتی چنین می‌کند، خروسهای زمین نیز تسبیح می‌گویند، و هرگاه او می‌جنبد خروسهای زمین هم می‌جنبند و پاسخ او را با تسبیح و تقدیس خداوند می‌گویند. آن خروس پر سپیدی دارد که تا حال به آن سپیدی ندیده‌ام و زیر آن پر سپید، پر سبزی دارد که تا حال به آن سبزی ندیده‌ام. و پیوسته مشتاق هستم که به پر آن خروس بنگرم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای پسر کوّا، خدای متعال فرشتگان را در صورتهای گوناگونی آفریده است. خداوند فرشته ای دارد در صورت خروسی پهن و شکافته چشم و به رنگی آمیخته از سیاهی و سفیدی، که چنگال‌هایش در زمین هفتم و تاجش خمیده در زیر عرش است، و دو بال دارد، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، یکی از آتش و دیگری از برف. چون وقت نماز فرا رسد، بر روی چنگال‌هایش می‌ایستد و گردنش را از زیر عرش برمی آورد و سپس بال می‌زند و خروسهای منزل شما نیز در آن هنگام بال می‌زنند، نه بال آتشین او برفش را آب می‌کند و نه بال برفی او آتش آن را خاموش می‌سازد. سپس فریاد می‌زند: «أشهد أن لا

اله الا اللّٰه وحده لا شریک له، و أشهد انّ محمداً سید النبیین و أنّ وصیه سید الوصیین، و أنّ اللّٰه سُبّوح قدوس، رب الملائکة و الروح».

مادر مریم بر او ترسید از آفتهایی که بر زنان دیگر غلبه می‌کند، بنابراین چنین درخواستی را به درگاه خداوند برد؛ وگفته شده: مادر مریم او را از ضربه ای که شیطان بر پهلوی کودکان به هنگام تولّد می‌زند و باعث نخستین گریه آنان می‌شود به خدا پناه داد، پس خداوند مریم و فرزندش عیسی علیه السلام را به واسطحجاب و مانعی از شر شیطان محفوظ نگاه داشت؛ ونقل شده که معنای آیه چنین است: مادر مریم او را از گمراه شدن توسط شیطان رانده شده به خدا پناه داد، «فتقبّلّها ربُّها»{پس پروردگارش مریم را پذیرا شد} و این با وجود دختر بودن او بود، و خداوند از مریم به عنوان نذری که (حنّة) برای عبادت در بیت المقدس به درگاه او کرده بود راضی گشت، و این درحالی بود که قبل از او هیچ دختری برای عبادت در بیت المقدس پذیرفته نشده بود، و از حسن روایت شده که معنای آیه چنین است: خداوند سرپرستی تربیت کردن مریم و ادارامور او را به عهده گرفت؛ و پذیرفته شدن مریم از جانب خداوند این‌گونه بود که لحظه ای در طول شب و روز ناراحتی و درد و مرض دامن گیرش نمی‌شد، برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: دوران بارداری مریم نُه ساعت طول کشید، هر ساعت به‌اندازه یک ماه بود.

تفسیر امام عسکری: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا، هنگامی که قوم عیسی از او خواستند که مائده ای را از آسمان بر آنان نازل کند خداوند فرمود: {من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد ولی هریک از شما پس از آن انکار ورزد وی را چنان عذاب دهم که هیچ یک از جهانیان را آن‌چنان عذاب نداده باشم}، پس خداوند مائده را بر آنان نازل فرمود، ولی هریک از آنان‌که بعد از نزول مائده کفر ورزیدند را به شکل خوک، میمون، خرس، گربه و یا به شکل بعضی از پرندگان و جانورانی که در خشکی یا دریا می‌زیستند مسخ نمود تا جائی که به چهارصد گونه مسخ شدند.

نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش فرموده است: و اگر خواهی از عیسی بن مریم علیه السلام بگویم که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد، نان خورش او گرسنگی و چراغش در شب ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود، میوه و گُل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، زنی نداشت که او را فریفته خود سازد و فرزندی نداشت تا اورا غمگین سازد، مالی نداشت تا اورا سرگرم کند و آزار و طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید، مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی دست‌هایش بود.

إرشادالقلوب: عیسی علیه السلام فرموده است: خدمتگزار من دست هایم، مرکبم پاهایم، زیراندازم زمین، بالشم سنگ، پناه گرم من در

زمستان مشرق زمین، چراغم در شب نور ماه، نان خورشم گرسنگی، زیر پوشم ترس، لباسم پشم خشن، و میوه و ریحانه‌ام آن چیزی است که زمین برای چهارپایان و وحوش می‌رویاند،

می گویم: در کتاب الغیبة در حدیث مفضّل بن عمر که آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است ذکحر خواهد شد که نقاط مختلفی از زمین فخر می‌فروشند، پس کعبه بر کربلا فخر فروشی می‌کند، آن‌گاه خداوند به کعبه وحی می‌کند: ساکت باش و بر کربلا فخر مفروش چرا که سرزمین مبارکی است که درآن‌جا و زیر درخت موسی را ندا سر دادیم، و کربلا سرزمین مرتفعی است که مریم و عیسی را در آن‌جا پناه دادیم، و دو لابی که سر حسین علیه السلام در آن شسته شد همان است که مریم، عیسی علیه السلام را درآن شستشو داد و خود نیز به خاطر ولادت عیسی در آن غسل گرفت.

تفسیر علی بن ابراهیم: «واضرب لهم مثلاً أصحاب القریة إذ جاءها المرسلون» تا «إنّا إلیکم مرسلون»: ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم، ایشان در پاسخ فرمود: خداوند دو مرد را به سوی ساکنان شهر انطاکیه روانه کرد پس برای آنان مطالبی بیان می‌کردند که از آن آگاهی نداشتند، امّا آن‌ها با خشونت و سنگدلی با آن دو مرد رفتار کردند و در بُت خانه محبوس شان

داشتند، آن‌گاه خداوند مرد سوّمی را به سوی آنان فرستاد، پس وارد شهر شد و گفت: مرا به درگاه پادشاه راهنمایی کنید، و هنگامی که بر درگاه پادشاه ایستاد گفت: من مردی هستم که در فلات و سرزمینی بی‌آب و علف به عبادت می‌پرداختم و اکنون علاقه مند گشته‌ام که خدای پادشاه را پرستش نمایم، نگهبانان این سخن او را به گوش پادشاه رساندند، پس پادشاه گفت: او را به خانه خدایان وارد کنید، آن مرد را وارد کردند و او یک سال را در آن‌جا با دو دوستش که قبلاً زندانی شده بودند به سر برد، پس به آن دو گفت: این‌گونه قومی را از سنت و آئینی به سنت و آئین دیگری در می‌آوریم نه با خشونت و بدرفتاری، آیا مرا همراهی می‌کنید؟ سپس گفت: به این‌که مرا می‌شناسید اقرار نکنید؛ آن‌گاه نزد پادشاه برده شد و پادشاه به او گفت: به من خبر رسیده که خداوندِ ما را عبادت می‌کردی، بنابراین برای همیشه برادر من خواهی بود پس حاجت خود را از من بخواه، گفت: ای پادشاه، حاجتی ندارم، ولی سرگذشت دو مردی که در خانه خدایان (بت خانه) مشاهده کردم چیست؟ پادشاه گفت: این دو مرد سوی من آمدند در حالی که مرا از دین و آئینم گمراه می‌کردند و به سوی خداوندی آسمانی دعوت می‌نمودند، مرد گفت: ای پادشاه، مناظره زیبایی خواهد بود، اگر حقّ با آن دو بود که پیروی شان می‌کنیم و اگر حقّ با ما بود که وارد دین مان می‌شوند و حقوق و واجباتی که در مورد ما به اجرا درمی آید در مورد آن دو نیز به اجرا درخواهد آمد؛ پس پادشاه کسی را دنبال آن دو مرد فرستاد و هنگامی که بر او وارد شدند دوستشان به آنان گفت: چه چیز را برای من (ما) به ارمغان آورده‌اید؟ گفتند: آمده‌ایم تا به سوی عبادت خداوندی دعوت کنیم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و در رحم مادران آن‌چه را بخواهد می‌آفریند و آن گونه که بخواهد شکل می‌دهد،

و درخت‌ها و ثمرات را رویانده و باران را از آسمان نازل کرده است؛ پس به آن دو گفت: آیا اگر نابینایی را نزد این خدای شما که ما را به سوی او و عبادتش دعوت می‌کنید بیاوریم می‌تواند سلامتی را به او بازگرداند؟ گفتند: اگر از او بخواهیم و ارداه کند چنین خواهد کرد، گفت: ای پادشاه، نابینایی مادرزاد که هیچ نمی‌بیند را نزد من بیاور، و چنین شخصی حاضر شد پس به آن دو گفت: خدای خویش را بخوانید تا بینایی این شخص را به او بازگرداند، آن‌گاه

برخاستند و دو رکعت نماز گزاردند، بلافاصله چشمان آن نابینا گشوده شد و به سوی آسمان نگریست، پس گفت: ای پادشاه، نابینای دیگری بیاورید، نابینای دیگری آورده شد و این بار خود سجده ای گزارد، آن‌گاه سرش را بالا گرفت و ناگهان نابینا بینائیش را باز یافت، سپس آن مرد گفت: ای پادشاه دلیل و برهانی از پس دلیل و برهان دیگر، شخصی زمین گیر را نزد من بیاورید؛ چنین کردند و دوباره از آن دو خواست که سلامتی این شخص را نیز به او بازگردانند، پس نماز گزاردند و خداوند را خوانند، به یک باره پاهای شخصِ زمین گیر آزاد شدند و او برخواست و به راه افتاد، گفت: ای پادشاه، زمین گیر دیگری را نزد من بیاورید، آورده شد و آن مرد با او چنان کرد که بار پیش کرده بود، پس زمین گیر به راه افتاد، آن مرد گفت: ای پادشاه، دو دلیل آوردند و ما نیز مانندشان را آوردیم، ولی یک چیز باقی مانده است که اگر آن دو انجام دهند، با هم به کیش و آئین شان درخواهیم آمد، سپس گفت: ای پادشاه، مرا خبر رسیده که شما تک پسری داشته اید که وفات نموده است، پس اگر خدای این دو شخص او را زنده گرداند همراه آنان دینشان را خواهیم

پذیرفت، پادشاه به او گفت: من نیز با تو هم عقیده ام، آن‌گاه به آن دو گفت: یک هدف باقی مانده است، پسر پادشاه وفات نموده است، پس خدای خویش را بخوانید تا او را زنده گرداند؛ بنابراین دو مرد سجده کنان به درگاه خداوند بر زمین افتادند و سجده شان را به درازا کشاندند، سپس سرشان را بالا گرفتند و به پادشاه گفتند: شخصی را به سوی مزار پسرت روانه دار إن شاءالله او را خواهی یافت که از مزارش برخاسته است؛ مردم خارج شدند و می‌نگریستند، آن‌گاه پسرِ پادشاه را مشاهده کردند که از قبر خارج شده و سرش را از زیر خاک تکان می‌دهد، آن پسر نزد پادشاه آورده شد و او پی برد که واقعاً پسرش است، پس به او گفت: ای پسرم، حال و وضعیت تو چگونه است؟ گفت: من مرده بودم، و اکنون دو مرد را مشاهده کردم که در مقابل پروردگارم به سجده افتادند در حالی که از او می‌خواستند که مرا زنده گرداند، پس خداوند مرا زنده گرداند، پادشاه گفت: ای پسرکم، اگر آن دو را ببینی آن‌ها را می‌شناسی؟ گفت: بله، پس پادشاه تمام مردم را به سوی صحرا خارج کرد، و یک یک مردان آن قوم از مقابل پسر پادشاه عبور می‌کردند و پدرش به او می‌گفت:

بنگر، و پسر می‌گفت: خیر خیر، بعد از آمدن جمع کثیری از مردان، یکی از آن دو مرد بر پسر گذر کرد پس گفت: این یکی از آن دو است و با دستش به او اشاره کرد، آن‌گاه تعداد بیشتری از مردان بر او گذشتند تا این‌که پسر پادشاه دوست دیگر آن مرد را نیز مشاهده کرد و گفت: و این، مرد دیگر است؛ پس پیامبری که دوست آن دو مرد بود گفت: من به خداوند شما ایمان آوردم و یقین یافتم که آن‌چه به ارمغان آورده

اید حقّ است و پادشاه گفت: من نیز به خدای شما ایمان آوردم، و تمام مردم سرزمین تحت فرمان او نیز ایمان آوردند.

توضیح: طبرسی رحمه اللّٰه در تفسیر آیه «واضرب لهم مثلاً أصحاب القرية إذ جاءها المرسلون» گفته است: یعنی هنگامی که پیامبران را به سوی آنان روانه داشت، «إذ أرسلنا إليهم اثنين» یعنی: دو پیامبر از پیامبران خود، «فكذّبوهما» ابن عباس گفته است: آنان، آن دو پیامبر را زدند و محبوس شان داشتند، «فعزّزنا بثالث» یعنی: پشت آن دو را به پیامبر سوّمی گرم و قرص و محکم گرداندیم، شعبة گفته است: اسم دو پیامبر نخست، شمعون و یوحنّا، و اسم پیامبر سوّم بولس بوده است؛ ابن عباس و کعب گویند: اسم دو پیامبر نخست صادق و صدوق و اسم پیامبر سوّم سلوم بوده است؛ وهب و کعب گفته‌اند: آن سه نفر از فرستادگان عیسی و حواریون بوده‌اند، و عیسی علیه السلام آنان را به خود نسبت داده چرا که از جانب وی به سوی آن قوم فرستاده شدند، {پس رسولان گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شدیم} آن‌گاه ساکنان آن شهر گفتند: {شما جز بشری مانند ما نیستند} بنابراین شایستگی پیامبری ندارید{و خدای رحمان چیزی نفرستاده است}.

أمالی الصدوق: ابونصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: عیسی روح اللّٰه بر قومی گذر کرد که جمع شده بودند و به جنجال و هیاهو می‌پرداختند، گفت: اینان را چه شده است؟ گفته شد: ای روح خدا، در این شب فلان دختر فلان به خانه فلان پسر فلان برده می‌شود، عیسی گفت: امروز جنجال به پا می‌کنند و فردا می‌گریند، یکی

از آنان گفت: ای رسول خدا، چرا می‌گریند؟ گفت: به خاطر این‌که فلان دختر در این شب می‌میرد، پس آنان‌که سخن او را پذیرفتند گفتند: خدا و رسولش راست می‌گویند، ولی منافقان گفتند: فردا چه نزدیک است، هنگامی که صبح شد آمدند و آن دختر را به حالت طبیعی‌اش مشاهده کردند که هیچ اتفاقی برایش نیفتاده بود، پس گفتند: ای روح خدا، دختری که دیروز خبر وفاتش را به ما دادی نمُرده است، عیسی علیه السلام گفت: خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد، پس ما را نزد آن دختر ببرید، آنان نیز در رفتن از هم پیشی می‌گرفتند تا این‌که بر در خانه او کوبیدند، شوهرش از خانه خارج شد و عیسی علیه السلام به او گفت: از همسرت اجازه بگیر که نزدش بروم، پس نزد همسرش آمد و او را آگاه گرداند که روح و کلمه خدا با عدّه ای از همراهان پشت در است، پس آن زن نیز خود را پوشانید و عیسی علیه السلام نزدش آمد و به وی گفت: در این شبی که گذشت چه کاری انجام دادی؟ گفت: کاری انجام ندادم جز همان کاری که در گذشته نیز انجام می‌دادم، در هر شب جمعه گدایی سراغ ما می‌آمد و به او غذای یک هفته می‌بخشیدیم، این گدا در چنین شبی که من مشغول امورات خود بودم و خانواده‌ام سرگرم انجام کارهای خویش بودند سراغ من آمد، سپس بانگ برآورد ولی کسی جواب او را نداد، دوباره فریاد زد و باز هم کسی پاسخی به او نداد تا این‌که چندین بار فریاد بر آورد، و آن‌گاه که صدای او را شنیدم از روی اکراه برخاستم و مانند گذشته طعام یک هفته را به او بخشیدم، پس عیسی به آن دختر گفت: از جایی که نشسته ای کنار برو، و هنگامی که کنار رفت ناگهان در زیر لباس‌هایش افعی ای ظاهر شد که به ضخامت تنه درخت بود، پس عیسی گفت: خداوند این افعی را با کاری که انجام دادی (اطعام گدا) از تو باز داشت.

احتجاج الطبرسی: ابن عباس گوید: گروهی از یهودیان نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند و در خلال صحبت‌هایی که مطرح کردند گفتند: عیسی بهتر از توست، پیامبر فرمود: چرا چنین می‌پندارید؟ گفتند: به دلیل این‌که روزی عیسی بن مریم علیه السلام در میانه راهی کوهستانی در بیت المقدّس بود که شیاطین سراغش آمدند و خواستند او را با خود ببرند، پس خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل امر فرمود: با بال راستت بر چهره شیاطین ضرباتی بزن و آنان را در آتش بیفکن، بنابراین با بالهایش ضربه‌هایی را بر چهره آنان نواخت و در آتش شان بیفکند، آن‌گاه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: حقیقتاً که به من بهتر از آن‌چه گفتید بخشیده شده است.

قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام رضا علیه السلام روایت شده که عیسی علیه السلام هم می‌گریست و هم می‌خندید، ولی یحیی علیه السلام فقط می‌گریست و نمی‌خندید، و شیوه ای که عیسی علیه السلام در بر گرفته بود پسندیده‌تر بود.

سپس مسیح علیه السلام شخص دیگری را برانگیخت و به دانش زنده کردن مردگان را به او آموخت، پس او نیز وارد سرزمین روم شد و گفت: دانش من از پزشک پادشاه بیشتر است، این سخن را برای پادشاه بازگو کردند، پس پادشاه گفت: او را به قتل برسانید، آن‌گاه پزشک گفت: این کار را نکنید، به او اجازه ورود دهید اگر خطایش بر شما آشکار گشت او

را به قتل رسانید حال آن‌که دلیل و برهان نیز دارید؛ پس آن مرد نزد پادشاه آمد و گفت: من مردگان را زنده می‌کنم، بنابراین پادشاه و مردم سوار مرکب‌هایشان شدند و به سوی مزار پسر پادشاه که در آن ایام فوت نموده بود رفتند، آن‌گاه فرستاده عیسی دعا خواند و پزشک مخصوص پادشاه که او نیز فرستاده نخستین عیسی بود آمین گفت، ناگهان قبر شکافت و پسر پادشاه از آن خارج شد، سپس پیاده به راه افتاد تا به حجره پدرش رسید، پادشاه گفت: ای پسرکم، چه کسی تو را زنده گرداند؟ پسر نگاهی‌انداخت و گفت: این و این شخص؛ آن‌گاه آن دو برخاستند و به پادشاه گفتند: همانا ما فرستادگان عیسی به سوی تو هستیم، تو سخن فرستادگان او را هنگاهی که به سویت می‌آمدند نمی‌شنیدی و دستور به قتل آنان می‌دادی، پس پادشاه پیرو آنان شد و مسأله مسیح علیه السلام را بزرگ و گرامی داشتند، تا جائی که دشمنان خدا آن‌چه را خواستند در مورد او گفتند، هم‌چنین یهودیان تکذیبش کردند و آهنگ قتلش نمودند.

در کنار او بود را نیز همراه خود برده بود، هنگامی که عیسی به دریا رسید با صحّت یقین و باور گفت: بسم اللّٰه، آن‌گاه بر روی آب راه رفت، مرد کوتاه قامت نیز هنگامی که به عیسی علیه السلام نگاه کرد که از دریا گذر کرد با صحّت یقین گفت: بسم اللّٰه، و بر روی آب به راه افتاد و به عیسی رسید، بنابراین به خود مغرور شد و گفت: عیسی، روح خدا، بر روی آب راه می‌رود و من نیز روی آب راه می‌روم پس فضل و برتری او بر من چیسیت؟ به محض از خاطر گذراندن این سخن در آب فرو رفت و از عیسی علیه السلام کمک خواست، پس عیسی او را از آب گرفت و خارجش کرد، سپس به او گفت: چه گفتی ای مرد کوتاه قامت؟ پاسخ داد: گفتم: این روح خداست که بر روی آب راه می‌رود و من نیز راه

می‌روم و به این سبب مغرور شدم، پس عیسی علیه السلام به او گفت: خود را در غیر جایگاهی قرار دادی که خداوند تو را در آن قرار داده است، بنابراین با این گفته خداوند از تو ناراحت و بیزار شده است، پس از آن‌چه گفته ای به درگاه خداوند عزّ و جلّ توبه کن؛ آن مرد توبه کرد و به مرتبه و جایگاهی که خدا برای او قرار داده بود بازگشت، پس تقوای خدا پیشه سازید و به یک‌دیگر حسد نورزید.

{پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌گردانی؟}، دیگر این‌که درخواست آنان برای نزول سفره آسمانی قبل از علم شان به این موضوع بوده

که عیسی توانائی درمان نابینایان و مبتلایان به پیسی را دارد و مردگان را زنده می‌گرداند.

ابن عباس گوید: عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: سی روز روزه بگیرید، سپس هر آن‌چه می‌خواهید را از خداوند طلب دارید که به شما خواهد بخشید، پس سی روز روزه گرفتند و هنگامی که فارغ گشتند گفتند: ای عیسی، اگر برای یکی از مردم کار می‌کردیم بعد از پایان کار غذایی را برای ما حاضر می‌کرد، ما روزه گرفتیم و گرسنگی کشیدیم پس از خداوند بخواه که سفره ای را از آسمان بر ما فرو فرستد، آن‌گاه ملائکه سفره ای را حمل کرده و آوردند که بر آن هفت قرص نان و هفت ماهی قرار داشت و آن را در مقابل آنان قرار دادند، پس آخرین شخصی که بر

سر سفره قرار گرفت مانند اولین شخص از غذاهای حاضر شده استفاده کرد، این سخن از امام باقر علیه السلام روایت شده است؛ و عطاء بن السائب از زاذان و مسیرة روایت کرده که گفتند: آن‌گاه که سفره برای بنی اسرائیل پهن شد، پی در پی و دست به دست هر غذایی غیر از گوشت برای آنان حاضر می‌گشت؛ و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: بر آن سفره هر خوراکی غیر از نان و گوشت نازل شد؛ عطاء گوید: هر غذایی غیر از ماهی و گوشت بر آن نازل شد؛ و عطیة العوفی گفته است: ماهی ای از آسمان نازل شد که طعم تمام غذاها در آن جمع شده بود؛ عمّار و قتادة گفته‌اند: بر آن سفره میوه‌ها و محصولاتی از بهشت قرار داشتند؛ و قتادة گوید: آن سفره بامدادان وشامگاهان و در هر جایی که بودند بر آنان نازل می‌شد، مانند (منّ) و (سلوی) برای بنی اسرائیل؛ یمان بن رئاب گفته است: هر آن‌چه را می‌خواستند از آن سفره می‌خوردند؛ و عطاء بن أبی ریاح از سلمان فارسی روایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگند که عیسی علیه السلام هرگز از زشتیها پیروی نکرد و چیزی (یتیمی) را از خود نراند، هرگز قهقهه نزد و مگسی را از روی صورتش دور نکرد (حتی به مگسی که او را اذیت می‌کرد نیز آزار نمی‌رساند)، هرگز هیچ بوی نامطبوعی را از ورود به بینی خود منع نکرد و هرگز به انجام کارهای بیهوده نپرداخت، و آن‌گاه که حواریون از او خواستند سفره ای آسمانی را بر آنان نازل کند لباسی پشمیین پوشید و گریست و گفت: {خداوندا، پروردگارا، سفره ای را بر ما فرو فرست}، پس سفره ای قرمز رنگ در میان دو ابر نازل شد و در حالی که بدان می‌نگریستند از بالا فرو افتاد و در مقابل شان قرار گرفت، بنابراین عیسی علیه السلام گریست و گفت: خداوندا، مرا در زمرشکر گزاران قرار ده؛ پروردگارا، این سفره را باعث رحمت نه مجازات و عقوبت قرار ده، و

یهودیان به آن سفره مانند چیزی می‌نگریستند که گویا هرگز مانندش را ندیده‌اند و بوئی خوش‌تر از بوی آن به مشام شان نخورده است، آن‌گاه عیسی علیه السلام برخاست و وضو گرفت و نمازی طولانی گزارد سپس پوشش روی سفره را برداشت و گفت: «بسم الله خیر الرازقین»، ناگهان بر روی آن ماهی کباب شده ای مشاهده کردند که پولک‌هایش کنده شده بود و از فرط چرب بودن گویا که جاری می‌شود و به راه می‌افتد، در کنار سر آن ماهی، نمک و در کنار دُمش سرکه و در اطرافش انواع سبزیجات غیر از تره چیده شده بود، پنج قرص نان نیز بر آن سفره قرار داشت که بر روی اولین آن‌ها زیتون، بر دوّمی عسل، بر سوّمی روغن، بر چهارمی پنیر و بر پنجمین گوشت‌های خورد شده قرار داشت، سپس شمعون گفت: ای روح خدا، آیا این از طعام دنیاست یا آخرت؟ عیسی گفت: آن‌چه می‌بینید نه از اطعام دنیاست و نه از اطعام آخرت، بلکه چیزی است که خداوند متعال آن را با قدرت غالب خویش آفریده است، بخورید از آن‌چه مسألت داشتید که خداوند شما را یاری می‌رساند و از فضل خود فزونی می‌بخشد؛ حواریون گفتند: ای روح خدا، ای کاش امروز از این نشانه، نشاندیگری را به ما بنمایی، آن‌گاه عیسی علیه السلام گفت: ای ماهی، به اذن خدا زنده شو، پس ماهی شروع به جنبیدن کرد و پولکها و خارهایش سر جایش باز گشت و آنان با دیدن چنین منظره ای ترسیدند، عیسی گفت: شما را چه شده که چیزهایی را طلب می‌کنید که اگر به شما بخشیده شود از آن نفرت پیدا می‌کنید؟ چقدر بیم آن دارم که عذاب داده شده و مجازات شوید! ای ماهی، به اذن خداوند به همان حالت اولیه برگرد، پس ماهی به حالت کباب شدخود بازگشت، گفتند: ای روح خدا، نخست تو از این سفره بخور سپس ما می‌خوریم، عیسی گفت: پناه بر خدا که من از آن بخورم، هر

کسی که چنین سفره ای را درخواست کرده از آن می‌خورد، پس حواریون ترسیدند که از آن بخورند، و عیسی علیه السلام مستمندان، از کار افتادگان، بیماران و مبتلایان را به سوی سفره فرا خواند و گفت: از آن بخورید که خوشی و خجستگی نصیب شما باد و بلا و مصیبت نصیب دیگران، پس هزار و سیصد نفر از مردان و زنان فقیر، مریض و مصیبت زده از آن سفره خوردند تا سیر شدند و آروغ زدند، سپس عیسی علیه السلام به ماهی نگاه کرد و آن را به همان شکلی که از آسمان نازل شده بود یافت، آن‌گاه سفره به سوی بالا به پرواز در آمد در حالی که بدان نگاه می‌کردند و در نهایت از دیدگان شان پنهان شد، و در آن روز هیچ آفت زده ای از آن سفره نخورد مگر این‌که سلامتی خود را باز یافت، و هیچ مریضی از آن نخورد مگر این‌که شفا یافت، و هیچ فقیری بر سر آن سفره قرار نگرفت مگر این‌که بی‌نیاز شد و تا لحظه مرگ بی‌نیاز باقی ماند، و حواریون و کسانی که از آن سفرآسمانی چیزی نخورده بودند پشیمان شدند؛ هنگامی که آن سفره فرو آمد ثروتمندان و فقیران و کودکان و بزرگسالان بر آن جمع شدند و جا را بر یک‌دیگر تنگ نمودند، و آن‌گاه که عیسی علیه السلام چنین منظره ای را مشاهده کرد قرار گرفتن بر سر سفره را برای آنان نوبت بندی کرد، آن سفره چهل روز به هنگام چاشتگاه بر آنان نازل و پیوسته بر پا داشته می‌شد و از غذاهای روی آن خورده می‌شد و هنگامی که سایه بر می‌گشت، به سوی آسمان بالا می‌رفت و آنان در زیر سایه‌اش بدان می‌نگریستند تا از دیدگان شان پنهان می‌شد، سپس به صورت فاصله دار یعنی یک روز در میان نازل می‌شد، آن‌گاه خداوند متعال به عیسی علیه السلام وحی نمود که سفره‌ام را مخصوص مستمندان و نه ثروتمندان قرار ده، این موضوع بر ثروتمندان گران آمد تا جائی که شکّ کردند و دیگران را نیز در مورد آن

سفره به شکّ وا داشتند، بنابراین خداوند به عیسی وحی نمود: من بر دروغ گویان شرطی وضع کرده بودم: هر کس بعد از نزول سفره کفر ورزد او را عذابی می‌دهم که هیچ یک از جهانیان را بدان عذاب نداده باشم؛ و عیسی گفت: اگر آنان را عذاب دهی به راستی که بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشایی به راستی که تو ارجمند و با حکمت هستی ، پس خداوند سیصد و سی و سه مرد از آنان را که در دیار و بر تختخواب خویش بودند و شب را در کنار زنان شان سپری کرده بودند مسخ نمود، بنابراین به شکل خوکهایی در آمدند که در راه‌ها و زباله دان‌ها می‌دویدند و در محل‌های قضای حاجت به خوردن مدفوع مشغول بودند، هنگامی که مردم این وضعیت را مشاهده کردند به عیسی علیه السلام پناه بردند و او را به فریاد طلبیدند و برای خود و خاندان شآن‌که مسخ شده بودند گریستند، پس سه روز این‌گونه زیستند و آن‌گاه هلاک شدند.

در تفسیر اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است: سفره آسمانی بر آنان نازل می‌شد پس بر آن جمع می‌شدند و از آن می‌خوردند سپس برچیده می‌شد، آن‌گاه بزرگان و ناز پروردگان شان گفتند: به فرو دستان اجازه نمی‌دهیم که با ما بد سر این سفره بشینند و غذا بخورند، بنابراین خداوند سفره را به سبب طغیان و سرکشی آنان برچید و نزد خود بالا برد و به شکل میمون و خوک مسخ شدند. پایان سخنان طبرسی رحمه اللّٰه.

باب نوزدهم: آن‌چه میان عیسی علیه السلام و ابلیس روی داد

روایات:

أمالی الصدوق: از ابن عباس روایت شده که گفت: هنگامی که سی سال از عمر عیسی علیه السلام گذشت، خداوند او را به سوی بنی اسرائیل روانه داشت، پس ابلیس او را بر گردنه بیت المقدس که (أفیق) نام داشت ملاقات کرد و به وی گفت: ای عیسی، آیا تو کسی هستی که بزرگی و عظمت ربوبیتت به حدّی رسیده که بدون پدر به وجود آمده ای؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آن‌کسی است که من و هم چنین آدم و حوّا را آفریده است، ابلیس گفت: ای عیسی، آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدّی رسیده که در گهواره و در کودکی سخن گفته ای؟ عیسی گفت: ای ابلیس، بلکه عظمت از آن‌کسی است که مرا در کودکی به سخن گفتن وا داشت و اگر می‌خواست مرا لال می‌ساخت، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدّی رسیده که از گِل چیزی به شکل پرنده می‌آفرینی سپس در آن می‌دمی و تبدیل به پرنده می‌شود؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آن‌کسی است که من و آن‌چه برایم مسخرّ گردانده را آفریده است، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدّی رسیده که بیماران را شفا می‌بخشی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آن‌کسی است که من به اذن او بیماران را شفا می‌بخشم و اگر بخواهد مرا مریض می‌گرداند، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدی رسیده که مردگان را زنده می‌گردانی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آن‌کسی است که به من اذن او آنان را زنده می‌گردانم، و بدون تردید آن‌چه را که زنده گردانده‌ام و خودِ مرا می‌میراند، ابلیس گفت: ای عیسی، پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدی رسیده که از دریا عبور می‌کنی در حالی که پاهایت خیس نمی‌شود و در آن فرو نمی‌روی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آن‌کسی است که دریا را برای من رام و ذلیل

گرداند و اگر می‌خواست مرا غرق می‌نمود، ابلیس گفت: ای عیسی، پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیتت به حدی رسیده که روزی خواهد رسید که آسمان‌ها و زمین و آن‌چه درآن‌هاست پایین‌تر از تو قرار می‌گیرند، و تو بالاتر از همه آنان به تدبیر امور می‌پردازی و رزق و روزی را تقسیم می‌کنی؟ این سخن ابلیس کافر و ملعون بر عیسی علیه السلام گران آمد پس گفت: سبحان اللّٰه ملء سماواته و أرضه، و مداد کلماته و زنة عرشه و رضی نفسه: خداوند منزّه و پاک است به‌اندازه گنجایش آسمان‌ها و زمین، و به مقدار کلمات و وزن عرش و رضایت درونش.

ابن عباس می‌گوید: زنی از جنیان بر ساحل دریا راه می‌رفت، ناگهان ابلیس را در حال سجده بر صخره ای صاف مشاهده کرد که اشک بر گونه‌هایش جاری می‌شود، پس آن زن شگفت زده به ابلیس نگاه می‌کرد و سپس به او گفت: وای بر تو ای ابلیس، با طولانی کردن سجده چه چیزی را طلب می‌کنی؟ ابلیس در پاسخ گفت: ای زن صالح که دختر مردی صالح هستی، از خدای عزّ و جلّ طلب می‌کنم که بعداز عمل به سوگند خویش و وارد کردن من در آتش جهنّم، به رحمت خود مرا از آن خارج گرداند.

قصص الأنبیاء: به إسناد شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی علیه السلام از کوهی در سرزمین شام به اسم أریحا بالا رفت، پس ابلیس در شکل و قیافه فرمانروای فلسطین سوی او آمد و به وی گفت: ای روح خدا، مردگان را زنده گرداندی و نابینایان و

مبتلایان به پیسی را درمان نمودی، پس خود را از کوه پایین بیانداز، عیسی علیه السلام در پاسخ گفت: در انجام آن کارها به من اجازه داده شده بود ولی در انجام کاری که تو درخواست می‌کنی به من اجازه داده نشده است.

علل الشرایع: از حنان روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: علت این که امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را ترک کرد و به تأخیرانداخت چه بود در حالی که او دوست داشت نماز ظهر و عصر را باهم بخواند؟ گفت: وقتی او نماز ظهر را خواند رو به سوی جمجمه ای که افتاده بود کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام با آن سخن گفت: ای جمجمه تو اهل کجا هستی؟ گفت: من فلان بن فلان، پادشاه سرزمین آل فلان هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: داستانت را برای من تعریف کن چه بودی و دورانت چگونه بود؟ جمجمه شروع کرد به تعریف کردن داستانش و خیر و شری که در دوران او بود، به آن سرگرم شد تا این که خورشید غروب کرد. با آن به سه حرف از انجیل سخن گفت تا عرب‌ها سخن او را نفهمند. گفت: اکنون که رفته‌ام باز نمی‌گردم. به سوی خدای عزّوجلّ دعا کرد و خدا هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زنجیر آهنی فرستاد که آن را در گردنش‌انداختند و بر روی صورتش کشیدند تا این که بازگشت در حالت سفید و پاکیزه و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خواند. سپس مانند ستاره ای غروب کرد و این سبب تأخیر نماز عصر بود رسیدیم. أسما بنت عمیس برایم نقل کرد و گفت: دخترم، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در این مکان بودیم. رسول الله نماز ظهر را خواند و علی علیه السلام را فرا خواند و از او برای انجام کاری

یاری خواست. سپس عصر فرارسید، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برخاست و نماز عصر خواند. علی علیه السلام آمد و کنار رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نشست. خدا بر پیامبرش وحی کرد و پیامبر سرش را در آغوش علی علیه السلام گذاشت تا این که خورشید غروب کرد و اثری از آن بر روی زمین و کوه دید نمی‌شد. سپس رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نشست و به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر خواندی؟ گفت: نه ای رسول اللّٰه. با خبر شدم که تو نماز نخواندی، وقتی سرت را در آغوشم گذاشتی آن را حرکت ندادم. گفت: خدایا این بنده تو علی است که به خاطر پیامبرت بی‌حرکت مانده. پس شرق زمین را بر او باز گردان. خورشید طلوع کرد و زمین و کوهی باقی نماند مگر این که خورشید بر آن تابید، سپس علی علیه السلام برخاست و وضو گرفت و نماز خواند سپس تاریک شد.

و این برای خدای تعالی از راههای بسیار ممکن است، از آن جمله این‌که از ابتدا شبیه خورشید را در محلی که به آن بازگردانده، خلق کند، یا قسمتی از زمین را پایین آورد تا خورشید ظاهر شود، یا شبیه خورشید را به شکل آن خلق کند و حکم آن را برای نماز علی علیه السلام مانند حکم آن خورشید قرار دهد. و راههای دیگری از مقدورات خدای سبحان‌که خود می‌داند، هم‌چنین روایت کرده‌اند که در گذشته خورشید برای برخی انبیاء متوقف شده است

قصص الانبیاء: سلمان فارسی که خدا از او خشنود باد گفت: روزی نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بودم که بادیه نشینی بر روی شترش آمد، سلام داد و گفت: کدام یک از شما محمد است؟ به رسول اللّٰه صلی اللّٰه

علیه و آله اشاره شد. گفت: ای محمد! از آن‌چه در شکم شتر من است مرا خبر بده تا بدانم که آن‌چه آورده ای حق است و به خدای تو ایمان بیاورم و تو را پیروی کنم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رو کرد و گفت: حبیب من علی علیه السلام تو را راهنمایی می‌کند، علی علیه السلام افسار شتر را گرفت سپس دستش را بر گردنش کشید و چشمش را به طرف آسمان کرد و گفت: خدایا من به حق محمد و اهل بیتش و به اسمای حسنا و کلمات تامه تو، از تو می‌خواهم که این شتر را به سخن آوری تا ما را از آن‌چه در شکمش است با خبر کند، ناگهان شتر رو به علی علیه السلام کرد در حالی که می‌گفت: ای امیرالمؤمنین او روزی سوار من شد و می‌خواست به دیدن پسرعمویش برود، با من نزدیکی کرد و من از او حامله هستم، بادیه نشین گفت: وای بر شما پیامبر این است یا این؟ گفته شد: این پیامبر و او برادر و پسر عمویش است، بادیه نشین گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز اللّٰه نیست و این‌که تو رسول اللّٰه هستی، و از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خواست تا از خدای عزّ و علا بخواهد او را از آن‌چه در شکم شتر است کفایت کند، پس او را کفایت کرد و اسلامش نیکو گردید.

کشف الیقین: یکی از خدمتکاران حَفیه گفت: همسرم مُنقِذ بن اَبقَع اسدی یکی از نزدیکان علی علیه السلام با من چنین گفت: در نیمه شعبان همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و او به مکانی که در شب به آن پناه می‌برد رفت، و من همراه او بودم تا این‌که به آن مکان رسید، و از چهارپایش پیاده شد، گوشهایش را بالا گرفت و به من چسبید، امیرالمؤمنین علیه السلام این را حس کرد و گفت: پشت سرت

چیست؟ گفتم پدر و مادرم به فدایت چهارپا به چیزی می‌نگرد و به آن خیره شده است و سروصدا می‌کند نمی‌داند چه برسرش آمده، امیرالمؤمنین علیه السلام به سیاهی نگریست و گفت: قسم به خدای کعبه، درنده است، از محرابش برخاست در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود و گام بر می‌داشت، سپس گفت: حضرت فریاد زد که بایست، درنده آرام گرفت و ایستاد، در این زمان چهارپا آرام گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای شیر آیا ندانستی که من لیثم، من ضرغامم و من قَسور و حیدرم؟ سپس فرمود: چه بر سرت آمده ای شیر؟ سپس فرمود: خدایا زبانش را به سخن بیاور، درنده گفت: ای امیرالمؤمنین و ای بهترین وصیین ای وارث علم انبیاء و ای جدا کننده حق از باطل، هفت روز است چیزی شکار نکرده ام، و گرسنگی مرا آزار می‌دهد، از دو فرسخی شما را دیدم و نزدیکتان شدم و گفتم: می‌روم ببینم این گروه چه کسانی هستند، و اگر بر آن‌ها توانایی داشتم و درمیان آن‌ها برای من شکاری بود، امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او گفت: ای شیر آیا ندانستی که من پدر یازده بچه شیر هستم، چنگالهای من از چنگالهای تو بهتر است، و اگر دوست داشته باشی نشانت می‌دهم، سپس درنده پیش رویش دراز کشید و شروع به دست کشیدن بر سرش کرد و می‌گفت: چه بر سرت آمده ای شیر؟ تو سگ خدا در زمینش هستی، گفت: ای امیرالمؤمنین گرسنگی گرسنگی. گفت: پس فرمود: خدایا به حق محمد و اهل بیتش او را روزی بده، گفت: برگشتم و دیدم که شیر چیزی شبیه به بدن شتر را می‌خورد تا این‌که آن را تمام کرد سپس گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا ما گروه درندگان هرگز کسی را که تو و خاندانت را دوست دارد نمی‌خوریم، و داییم فلانی را خورد، و ما خانواده ای هستیم که به محبت هاشمی و

خاندان او منسوب هستیم، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای درنده خانه‌ات کجاست و کجا هستی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین من مسلط بر سگهای شام هستم و هم‌چنین خانواده‌ام و آن‌ها شکار ما هستند و ما در نیل پناهگاه داریم. گفت: چه چیز تو را به کوفه آورده است؟ گفت: ای امیرالمؤمنین به حجاز آمدم و با چیزی روبه رو نشدم و من در این در این خشکی و بیابانهایی که نه آبی در آن است و نه خیری (گرفتار شدم) و من امشب به سوی مردی می‌روم که به او سنان بن وابل می‌گویند، از جنگ صفین گریخته در قادسیه فرود می‌آید او روزی امشب من است و او از اهل شام است و من به سوی او می‌روم.

سپس از پیش امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، به من گفت: از چه چیز تعجب کردی؟ این شگفت آورتر از خورشید یا چشمه یا ستارگان یا غیر این است؟ قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر می‌خواستم آن‌چه را که رسول اللّٰه از آیات و عجایب به من آموخته به مردم نشان دهم کافر می‌شدند، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به مکان خود بازگشت و مرا راهی قادسیه کرد، در شب سوار شدم و پیش از آن‌که مؤذن اقامه بگوید به قادسیه رسیدم و شنیدم که مردم می‌گفتند: حیوان درنده ای سنان را درید، همراه کسانی که می‌آمدند آمدم تا او را ببینم، شیر چیزی جز سر و قسمتی از انگشتانش باقی نگذاشته بود، من می‌نگریستم در حالی که سرش به کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حمل می‌شد. حیرت زده شدم و با مردم در مورد سخن امیرالمؤمنین و درنده صحبت کردم، مردم شروع کردن به تبرک جستن به خاک زیر پای امیرالمؤمنین و از آن شفا می‌طلبیدند. سپس آن حضرت برخاست و خطبه خواند و خدا را مدح و ستایش کرد و سپس فرمود: ای گروه مردم! ممکن نیست کسی ما را دوست داشته

باشد و وارد آتش شود و ممکن نیست کسی ما را دشمن بدارد و وارد بهشت شود، و من تقسیم کننده بهشت و آتشم، میان بهشت و آتش تقسیم می‌کنم، این به سمت راست بهشت و این به سمت چپ جهنّم، روز قیامت به جهنّم می‌گویم: این برای من و آن برای تو، تا این‌که شیعیان من مانند برق تیز و رعد تند و پرنده سریع و اسب پیشتاز از صراط می‌گذرند. مردم همگی با هم و یکپارچه برخاستند و می‌گفتند: سپاس خدایی را که تو را بر بسیاری از خلقش برتری داد، گفت: سپس امیرالمؤمنین این آیه را خواند: «الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِيماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» {همآن‌کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس از آن بترسید و[لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است پس با نعمت و بخششی از جانب خدا [از میدان نبرد] بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و هم‌چنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است}.

کشف الیقین: موسی بن جعفر کاظم علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در صفا در مکه سعی به جا می‌آورد که ناگهان خزنده ای را دید که بر روی زمین می‌خزد با امیرالمؤمنین روبرو شد، گفت: سلام بر تو ای خزنده، خزنده گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیر المؤمنین، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای خزنده در این مکان چه می‌کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین چندین و چند سال است که

این‌جا هستم، خدا را تسبیح می‌گویم، تقدیس و تمجید می‌کنم و حق بندگیش را به جا می‌آورم، امیرالمؤمنین فرمود: ای خزنده! این‌جا صفاست، صاف است غذا و آبی در آن نیست، غذا و آبت را از کجا می‌آوری؟ خزنده پاسخ داد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین قسم به نزدیکی تو به رسول الله صلی الله علیه و آله من هر وقت گرسنه می‌شوم برای شیعیان و دوستداران تو دعا می‌کنم و سیر می‌شوم و هر زمآن‌که تشنه شوم دشمنان و ظالمان بر تو را نفرین می‌کنم و سیراب می‌شوم.

کشف الیقین: عمار بن یاسر گفت: در یکی از راههای مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام را دنبال می‌کردم که ناگهان گرگی که سرش سیاه و بدنش سفید بود و موی بسیار داشت دیدم، شتابان می‌آمد تا این‌که به مکانی که امیرالمؤمنین و پسرانش حسن و حسین علیهم السلام در آن‌جا بودند رسید. گرگ گونه‌اش را به خاک می‌مالید و با دستش به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌کرد. علی علیه السلام فرمود: خدایا زبان این گرگ را به جریان بیانداز تا با من سخن بگوید، خدا زبان گرگ را جاری ساخت و گرگ به زبانی روان و سلیس می‌گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین، فرمود: سلام بر تو از کجا آمدی؟ گفت: از سرزمین فاجران کافر، فرمود: منظورت کجاست؟ گفت: سرزمین انبیاء نیکو کار، فرمود: به خاطر چه؟ گفت: برای این‌که یک بار دیگر در بیعت تو وارد شوم. فرمود: شما با ما بیعت کردید. گفت: فریاد زننده ای از آسمان بر ما فریاد زد که جمع شوید، در گردنه از بنی اسرائیل گرد آمدیم، و در آن علمهای سفید و پرچم‌های سبز بر افراشته شد، و در آن منبری از طلای سرخ نصب شد، جبرئیل از آن بالا رفت و خطبه ای بلیغ گفت

که قلبها را جلا داد و چشمها را گریان کرد، سپس گفت: ای گروه وحوش خدای عزو جلّ محمد را خواند و اجابتش کرد، و بعد از او علی بن ابی طالب علیه السلام را خلیفه بندگانش قرار داد، و به شما دستور داد تا با او بیعت کنید، گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، به جز گرگ که حق و معرفت تو را انکار کرد. علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای گرگ گویی که تو از جن هستی؟ گفت: من از جن و یا انس نیستم، من گرگی شریف هستم، فرمود: چگونه شریف هستی در حالی که گرگی؟ گفت: شریفم چون از شیعیان تو هستم، گفت: و پدرم به من خبر داد که از فرزندان آن گرگی هستم که پسران یعقوب آن را شکار کردند و گفتند این برادر ما را دیروز خورد، و او متهم است.

محمد بن وهبان أزدی دُبَیلی در معجزات النبوة از براء بن عازب در خبری از امیر المومنین علیه السلام آورده: دسته ای از مرغابی‌ها بالای سر امیرالمؤمنین در آسمان گذشتند، سرو صدا کردند و فریاد زدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: به من و شما سلام دادند، منافقان با چشم به یک‌دیگر اشاره کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با نهایت صدایت فریاد بزن: ای مرغابیها پاسخ امیرالمؤمنین و برادر رسول پروردگار جهانیان را بدهید، قنبر این را فریاد زد، پرندگان بر روی سر امیرالمؤمنین علیه السلام به پرواز درآمدند، فرمود: به آن‌ها بگو: فرود آیید، وقتی به آن‌ها گفت مرغابیها را دیدم که سینه‌های خود را بر زمین زدند تا این‌که در صحن مسجد بر روی یک سطح قرار گرفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام با زبانی که آن را نمی‌فهمیدیم شروع به صحبت با آن‌ها کرد، آن‌ها گردنهای خود را به او می‌چسباندند و سرو

صدا می‌کردند، سپس به آن‌ها فرمود: به إذن خدای عزیز و جبّار سخن بگویید، گفت: در این هنگام آن‌ها به زبان عربی آشکار سخن گفتند: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان، تا آخر خبر. و این مانند کلام خدای تعالی است: « یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیرَ» {ای کوه‌ها با او [در تسبیح خدا] همصدا شوید و ای پرندگان [هماهنگی کنید]}.

{ما امانت [الهی و بار تکلیف] را عرضه کردیم}، خدا امانت مرا بر آسمان‌های هفتگانه با ثواب و عقاب عرضه کرد، گفتند: پروردگارا ما آن را با ثواب و عقاب بر دوش نمی‌گیریم بلکه بدون ثواب و عقاب حمل می‌کنیم، و خدا امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه کرد و اولین پرنده ای که ایمان آورد بازهای سفید و گنجشکان بودند و اولین پرندگانی که انکار کردند جغد و سیمرغ بودند که خدا در میان پرندگان آن دو را لعن کند، جغد نمی‌تواند روز ظاهر شود به خاطر دشمنی پرندگان با او و سیمرغ در دریاها پنهان شده و دیده نمی‌شود و خدا امانت مرا بر زمین‌ها عرضه کرد و هر قسمتی که به ولایت من ایمان آورد آن را پاکیزه و نیکو گردانید، گیاهان، نباتات و میوه‌هایش را شیرین و گوارا کرد و آبش را زلال قرار داد و هر قسمتی که امانت مرا انکار کرد آن را شوره زار و گیاهش را تلخ کرد و میوه‌اش را گیاهی خاردار و حَنْظَل (هندوانه تلخ) قرار داد و آب آن را شور و تلخ ساخت، سپس گفت: « وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ» {و آن را بر دوش انسان گذاشت} یعنی أمّت تو ای محمد، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامتش با آن‌چه از ثواب و عقاب در آن است و او « إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً» {بسیار ستم پیشه بود} نسبت به خود و

«نادان» به کار دینش، هر کس حق آن را به جا نیاورد او ستمکاری بی‌پرواست.

الخرائج: از ثُمالی از رُمَیله – که از یاران علی علیه السلام بود – گفت: تعدادی از یارانش نزد او رفتند و گفتند: وصی موسی نشانه‌ها، علامات، دلایل و معجزات به آن‌ها نشان می‌داد، و وصی عیسی هم‌چنین به آن‌ها نشان می‌داد، کاش چیزی به ما نشان دهی تا دلهایمان با آن اطمینان یابد، گفت: شما تحمل علم عالِم را ندارید و آیات و برهان‌های آن را نمی‌پذیرید، بر او اصرار کردند، آن‌ها را به طرف خانه‌های مهاجرین برد تا این‌که آن‌ها را به شوره زاری مشرف کرد، آهسته دعا کرد سپس گفت: پرده‌ات را کنار بزن، ناگهان باغها و رودهایی در یک طرف و آتش و شعله‌های در طرف دیگر آشکار شد، گروهی گفتند: سحر است سحر کرد، و دیگران باور کردند و مانند آن‌ها انکار نکردند و گفتند: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله گفت: قبر باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای آتش است.

الخرائج: از أنس روایت شده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله یک کف دست سنگ ریزه برداشت و در دستش تسبیح گفتند سپس آن‌ها را در دستان علی علیه السلام ریخت و در دستش تسبیح گفتند تا این‌که تسبیح را از دستانشان شنیدیم سپس آن را در دستان ما ریخت و تسبیح نگفتند.

برای ما بیاب. علی علیه السلام فرمود: دنبال من بیایید. عبدالله بن خالد گفت: مردم پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند تا این که به زمین هموارى رسیدند، ناگهان کوهی بزرگ از شن را دیدند. علی علیه السلام فرمود: ای باد شن را از روی صخره پراکنده کن به حق اسم اعظم الله، زمانی نگذشته بود که شن‌ها پراکنده شد و صخره نمایان گشت. علی علیه السلام فرمود: این هم صخره شما. گفتند: طبق آن‌چه شنیده‌ایم و در کتاب هایمان خوانده‌ایم نام شش نفر از پیامبران بر آن است ولی بر روی آن نمی‌بینیم. علی علیه السلام فرمود: نام‌هایی که بر آن است در قسمتی از صخره که بر روی زمین است می‌باشد، آن را برگردانید، هزار مرد از کسانی که حضور داشتند جمع شدند اما نتوانستند آن را برگردانند. علی علیه السلام فرمود: از آن کنار بروید، دستش را به طرف آن برد و برگرداند و نام شش نفر از پیامبران صلوات الله علیهم را که اهل شریعت بودند بر روی آن یافتند: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم الصلاة و السلام. یک نفر از یهودیان گفت: شهادت می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست و تو امیرالمؤمنین و سرور وصیین و حجت خدا در زمینش هستی. هر کس تو را بشناسد سعادت و نجات یابد و هر کس با تو مخالفت کند گمراه شده و در آتش افتد. مناقب تو فراتر از تعیین است و نشانه‌های صفات تو از شمارش خارج است.

علی علیه السلام یکی از انصار را دید که پوست میوه ای را که از زباله برداشته می‌خورد، از او روی برگرداند تا از امام خجالت نکشد. به خانه‌اش آمد و برای او دو نان جو از افطار خودش برد و فرمود: هر وقت

گرسنه شدی از این بخور. خداوند در آن برکت قرار داد. انصاری از آن خورد و در غذا گوشت، چربی، شیرینی، خرما، هندوانه و میوه‌های زمستانی و تابستانی یافت. مرد به خود لرزید و با صورت به زمین افتاد، علی علیه السلام او را بلند کرد و فرمود: چه شده است؟ گفت: من منافق بودم و به آن‌چه محمد صلی اللّٰه علیه و آله و تو می‌گویی شک داشتم، خداوند از آسمان‌ها و پرده‌ها برای من گشایش ایجاد کرد. هر آن‌چه را که وعده می‌دهید و به آن وعده داده می‌شوید دیدم و شک من برطرف شد.

الطرائف: از أسماء بنت واثله روایت شده که گفت: از أسماء بنت عمیس شنیدم که می‌گوید: از بانویم فاطمه سلام اللّٰه علیها شنیدم که می‌گفت: شبی علی علیه السلام به خانه آمد و مرا در محل خوابم هراسان کرد، گفتم: چگونه تو را هراسان کرد ای سرور زنان عالم؟ گفت: شنیدم که زمین با او سخن می‌گوید و او با زمین سخن می‌گوید، صبح شد و من هراسان بودم. پدرم صلی اللّٰه علیه و آله را با خبر کردم. سجده ای طولانی کرد، سپس سرش را بالا گرفت و فرمود: ای فاطمه مژده بده به پاکیزه بودن نسلت، خداوند همسر تو را بر دیگران بندگانش برتری داد و به زمین دستور داد تا از اخبارش و آن‌چه در روی آن، در شرق و غربش رخ می‌دهد با او سخن گوید.

یحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّه»

{[آیا چنین کسی بهتر است] یا آن‌کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت[خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد

و رحمت پروردگارش را امید دارد}. آن مرد گفت: نزد علی آمدم تا عبادتش را بنگرم، خدا را گواه می‌گیرم که وقت مغرب نزد او آمدم و او را در حال نماز مغرب با اصحابش یافتم و زمانی که از آن فارغ شد مشغول تعقیبات شد تا این‌که به نماز عشاء برخاست. سپس داخل منزلش شد، همراه او داخل شدم. او را دیدم که در طول شب تا طلوع خورشید نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد. سپس تجدید وضو کرد و به سوی مسجد بیرون رفت و همراه مردم نماز صبح خواند و مشغول تعقیبات شد تا این‌که خورشید طلوع کرد و مردم به سوی او آمدند و شروع به قضاوت میان دو مرد کرد. وقتی کارشان تمام شد دو نفر دیگر برای قضاوت آمدند. تا این‌که نماز ظهر به پا شد، گفت: برای نماز ظهر تجدید وضوء کرد و همراه اصحابش نماز ظهر خواند. و مشغول تعقیبات شد تا نماز عصر با آن‌ها بخواند، سپس مردم نزد او آمدند دو نفر بر می‌خاستند و دو نفر دیگر می‌نشستند، میان آن‌ها قضاوت می‌کرد و به آن‌ها فتوا می‌داد تا این که خورشید غروب کرد، بیرون رفتم و می‌گفتم: خدا را گواه می‌گیرم که این آیه در مورد او نازل شده است.

سپس رسول الله فرمود: ای علی! آیا می‌دانی در شبی که مرا حرکت دادند (شب معراج) در ملاء اعلی و آسمان‌ها درباره تو چه شنیدم؟

شنیدم که خدای تعالی را به تو قسم می‌دادند و حوائج خود را برطرف می‌کردند و به محبت تو به خدای تعالی نزدیک می‌شدند وسلام فرستادن بر من و تو را شریف‌ترین چیزی می‌دانستند که با آن خدا را عبادت می‌کنند. از سخنرانشان در بزرگ‌ترین مجلسشان شنیدم که می‌گفت: علی در بردارنده انواع نیکی‌ها و صاحب کرامت‌های مختلف است، کسی که در او آن‌چه از خصلت‌های نیک که در میان دیگر مخلوقات پراکنده شده یکجا جمع شده است. سلام، برکت و درود از جانب خدای تعالی بر او باد. و از فرشتگانِ مالک حاضر در پیش خطیب و فرشتگان مالک در دیگر آسمان‌ها و حجابها و عرش و کرسی و بهشت و جهنم شنیدم که وقتی خطیب از سخنش فارغ شد همگی می‌گفتند: آمین خدایا و ما را با درود فرستادن بر او و خاندان نیکش پاکیزه گردان.

مناقب ابن شهر آشوب: امیرالمؤمنین علیه السلام به خرما فروشان گذر کرد و چشمش به کنیزکی افتاد که گریه می‌کرد. گفت: ای کنیزک چه چیز تو را به گریه‌انداخته؟ گفت: سرورم مرا همراه درهمی فرستاد و از این، خرما خریدم و آن را نزد آن‌ها آوردم نپسندیدند. وقتی آن را آوردم از قبولش امتناع کرد. گفت: ای بنده خدا او خدمتکار است و اختیاری ندارد، درهمش را به او بازگردان و خرما را پس بگیر. مرد به سویش بلند شد و با مشت به او زد. مردم گفتند این امیرالمؤمنین است. نفس مرد حبس شد و زرد شد. خرما را گرفت و درهمش را به او پس داد، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین از من راضی باش. گفت: تا کارت اصلاح نشده از تو راضی نمی‌شوم آن‌چه مرا از تو راضی می‌کند اصلاح کارت است، و در فضائل أحمد آمده است: وقتی حقوق مردم را ادا کردی.

و غلامش را چندین بار صدا زد، جواب نداد. بیرون رفت. او را بر در خانه یافت. فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت تا پاسخ مرا ندهی؟ گفت: از پاسخ گفتنت تنبلی کردم و از مجازاتت ایمن بودم. علی علیه السلام گفت: شکر خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او در امان هستند. برو که تو آزاد شده به خاطر رضای خدا هستی.

امام علیه السّلام به من نگاه کرده فرمود: خواهید دید چگونه شما را به طرف بهشت و آن‌ها را به طرف جهنم می‌برند. به شما نگاه می‌کنند و می‌گویند: «ما لَنا لا نَرى رِجالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ» و فرمود: سماعه، هر کدام از شما خطایی انجام دهد، با پای خود به پیشگاه پروردگار می‌رویم و درباره او شفاعت می‌کنیم و شفاعت ما پذیرفته می‌شود.

به خدا قسم، از شما ده نفر داخل آتش نمی‌شود. به خدا قسم، از شما سه نفر وارد آتش نمی‌شود. به خدا سوگند، از شما یک نفر وارد آتش نمی‌شود. اینک کوشش کنید در به دست آوردن درجات عالی و با ورع و پرهیزگاری، دشمنان خود را گرفتار غم واندوه نمایید.

الخرائج: علی علیه السلام به مردی گذشت که بی‌هدف لفظ «هو هو» را زمزمه می‌کند پس فرمود: ای جوان اگر قرآن بخوانی به صلاح و خیر توست، پس گفت: من نمی‌توانم قرآن بخوانم ولی دوست دارم که چیزی از آن بدانم. پس گفت: نزدیک من بیا، نزدیک او رفت و حضرت چیزی پنهان در گوش او گفت و خداوند همه قرآن را در قلب آن مرد نقش کرد و کل قرآن را حفظ کرد.

الخرائج: محمد بن سنان گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به من گفت: چه کسی پشت در است؟ گفتم: مردی از چین، گفت: وارد شو، هنگامی که وارد شد امام صادق علیه السلام به او گفت: آیا در چین ما را می‌شناسید؟ گفت: بله سرورم، گفت: به چه چیز ما را می‌شناسید؟ گفت: ای پسر رسول خدا ما درختی داریم که هر سال شکوفه می‌دهد که هر روز دو بار رنگین می‌شود، پس اول هر روز می‌بینیم که رویش نوشته شده « لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه» و آخر روز می‌بینیم که روی آن نوشته شده «لا اله الا اللّٰه، علی خلیفة رسول اللّٰه».

پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند از حساب به‌اندازه ای می‌داند که عقل بشر به آن نمی‌رسد، او هزار و هفتصد را در هزار و هفتصد ضرب می‌کند و حاصل آن را در مثل خودش تا این کار را هزار مرتبه انجام می‌دهد پس آن‌چه از این عدد به دست می‌آید را در بهشت برای تو از قصرها قصر طلا و نقره و قصری از مروارید و قصری از زبرجد و قصری از جواهر و قصری از نور دو جهان می‌بخشد هم چنین چند برابر آن از بندگان و خدمه و اسبان و مرکب‌ها که بین آسمان و زمین بهشت پرواز می‌کنند، سپس علی علیه السلام فرمود: حمد و سپاس مخصوص پروردگارم است، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این عدد تعداد کسانی است که خداوند وارد بهشتشان می‌کند و از آن‌ها به خاطر محبت به تو خشنود می‌شود و چند برابر این عدد کسانی هستند

که از شیاطین و جن و انس به خاطر دشمنی و بدگویی و کم شمردن تو وارد جهنمشان می‌کند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیشب کدام یک از شما از برادرش به خاطر خداوند شرمگین شد آن هنگام که در او نوعی دوستی را حس کرد و سپس در موردآن دوستش با شیطان بحث کرد تا این‌که بر او غلبه کرد؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من، رسول خدا فرمود: ای علی داستان را برای برادران مؤمنت تعریف کن تا از رفتار نیک تو تا آن‌جا که می‌توانند درس بگیرند، هر چند کسی از آن‌ها نمی‌تواند به درجه تو برسد و در عبادت از تو پیشی بگیرد و قادر نیست به سابقه فضیلت‌های تو بنگرد مگر مانند خورشید که از آن بالا از شرق تا غرب زمین را می‌نگرد. علی علیه السلام فرمود: دیشب از کنار فلان زباله دان گذشتم و مردی از انصار را دیدم که پوست خربزه و خیار و انجیر را برداشته و از شدت گرسنگی آن را می‌خورد، هنگامی که او را دیدم از این که مرا ببیند و خجالت بکشد شرمگین شدم و از او روی گردانده و به خانه آمدم و در حالی که برای صبحانه و سحرم دو قرص نان جو آماده می‌کردم آن‌ها را به مرد دادم و به او خوراندم و گفتم: آن‌ها را بگیر و هر وقت گرسنه شدی بخور خداوند عزوجل در آن‌ها برکت قرار می‌دهد، او گفت: ای ابا حسن من برای این که صدق گفتار تو را بدانم می‌خواهم این برکت را امتحان کنم. من هوس گوشت جوجه کرده‌ام و می‌خواهم که خانواده‌ام هم از آن بخورند من گفتم: به تعداد هر جوجه ای که می‌خواهی از آن لقمه ای را بردار که خداوند تعالی با درخواست من، به برکت محمد و خاندان مطهرش آن را به جوجه تبدیل می‌کند،

ناگهان شیطان به ذهنم خطور کرد و گفت: ای أبا حسن چرا این کار را می‌کنی شاید او منافق باشد؟ من به او پاسخ داده و گفتم: اگر مؤمن باشد پس شایسته عمل من است و اگر منافق باشد پس من شایسته احسان هستم و هر خوبی به شخص شایسته آن نمی‌رسد و گفتم: خدا را به محمد و خاندان مطهرش می‌خوانم که اگر منافق باشد او را برای آزاد شدن و رهایی از کفر توفیق دهد، این صدقه من به او بهتر از غذای لذیذ است که موجب ثروت و غناست و من شیطان را فریفتم و از خداوند پنهانی خواستم که به عظمت محمد و خاندان مطهرش او را خالص گرداند. ناگهان مرد لرزید و با صورت به زمین افتاد، او را بلند کرده و گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: من به آن‌چه محمد می‌گفت و تو می‌گویی منافق بودم و شک داشتم تا این که خداوند حجاب آسمان‌ها و زمین را برداشت و من همه عقوبت‌هایی را که وعده می‌دادید را مشاهده کردم و آن زمانی بود که خداوند اخلاص را در دلم‌انداخت و جان مرا پاکیزه ساخت و شک‌های پی در پی مرا از بین برد، مرد دو قرص نان را برداشت به او گفتم: هر چیزی اشتها کردی تکه ای از این نان جدا کن که خداوند هر آن‌چه که اشتها داری و آرزو می‌کنی و می‌خواهی به پیه و گوشت و حلوا و خرما و خربزه و میوه‌های زمستانی و تابستانی تبدیل می‌کند. آن مرد چنین کرد تا خداوند معجزه ای از دو قرص نان آشکار ساخت و او از نجات یافتگان از آتش و از یاران برگزیده و صالح شد و آن هنگامی بود که من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ را دیدم که شیطان برای فریب هر یک از آن‌ها چیزی به‌اندازه کوه ابوقبیس اراده کرده بود. پس یکی از آنان را بر آن نهاده و بر روی یک‌دیگر بنا می‌کردند تا این که شکسته شود و فروریزد. ابلیس شروع کرد که بگوید: خداوندا! وعده‌ات وعده‌ات را به یادآر مگر تا روزی که

برانگیخته شوند به من مهلت نداده ای؟ ناگهان یکی از فرشتگان ندا برآورد: به تو مهلت دادم تا نمیری، به تو مهلت ندادم که نشکنی و خُرد نشوی، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای اباحسن همان گونه که تو شیطان را فریفتی و به خاطر خدا به آن مرد عطا کردی هنگامی که شیطان تو را نهی کرد و به او غلبه یافتی خداوند نیز شیطان را نسبت به تو و دوستدارانت رسوا می‌گرداند و در آخرت به تعداد هر دانه ای که به همراهت دادی و در برابر آن هر چه می‌خواهی مرتبه ای در بهشت بزرگ‌تر از دنیا از زمین به آسمان به تو عطا می‌کند. هم چنین به تعداد هر دانه آن، کوهی از نقره و کوهی از مروارید و کوهی از یاقوت و کوهی از جواهر و کوهی از نور دو عالم و هم چنین کوهی از زمرد و زبرجد و کوهی از مشک و عنبر به تو می‌بخشد و تعداد کنیزان تو در بهشت بیش از تعداد قطره‌های باران و گیاهان و موهای حیوانات خواهد بود، خداوند خوبی‌ها را با تو کامل کرده و بدی‌ها را از یارانت زایل می‌سازد و به وسیله تو خداوند مؤمنان را از کافران و مخلصان را از منافقان و فرزندان صالح را از گمراهان جدا می‌سازد.

سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دیشب کدام یک از شما با جان خودش جان مؤمنی را حفظ کرد؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من با خودم جان ثابت بن قیس بن شمّاس أنصاری را حفظ کردم پس رسول خدا فرمود: داستان را برای برادران مؤمنت تعریف کن و نام منافقان و فریبکاران بر ما را نبر، خداوند شر آن‌ها را از شما دور کرده و توبه شان را به تأخیرانداخته است شاید متذکر شوند و بترسند علی علیه السلام فرمود: من در حومه شهر با پسران فلانی راه می‌رفتم

و ثابت بن قیس کمی جلوتر از من بود. هنگامی که ثابت به چاهی عمیق و گود رسید، چند نفر از منافقان در آن‌جا بودند، آن‌ها ثابت را هل دادند تا به چاه بیندازند ولی ثابت خودش را محکم گرفته بود، دوباره این کار را تکرار کردند تا او را به چاه‌انداختند، آن مرد از حضور من آگاه نبود تا این‌که به او رسیدم و دیدم که ثابت داخل چاه افتاده است، از ترس جان ثابت، منافقان را تعقیب نکردم و وارد چاه شدم تا شاید او را بگیرم، ناگهان به خود آمده و دیدم که در ته چاه هستم و از ثابت پیشی گرفته‌ام. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چگونه از او پیشی نگیری در حالی که تو سنگین‌تر از او بودی، و حتی اگر جز علم پیشینیان و آیندگان همان علمی که خداوند به رسولش و رسولش نیز به تو عنایت کرده در وجودت نبود، باز هم حق توست که سنگین‌تر از همه باشی، به هر حال، وضع تو و ثابت چگونه بود؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من ته چاه رفتم و ایستادم و این کار برای من آسان‌تر و برای پاهایم راحت‌تر از قدم‌هایی بود که آهسته بر می‌داشتم، سپس ثابت آمد و خم شد و روی دستانم افتاد و من دستانم را برای او باز کردم پس ترسیدم که افتادنش بر من یا او ضرر رساند ولی او به مانند دسته ریحان بود که با دستم گرفته بودم. آن‌گاه نگاه کردم و دیدم که آن منافق و دو نفر دیگر بر لبه چاه ایستاده و می‌گویند: یکی می‌خواستیم دو تا شد! پس سنگی بر وزن دویست مَن آورده و به سمت ماانداختند. من ترسیدم که به ثابت بخورد و او را در آغوش کشیدم و سرش را به سینه‌ام گذاشته و روی او خم شدم. پس سنگ به پشت سرم افتاد ولی آن به مانند بادبزنی بود که به وسیله‌ی آن شدت گرما کم می‌شود، سپس سنگی دیگر آوردند که‌اندازه سیصد مَن بود و بر روی ماانداختتند من باز بر ثابت خم شدم و سنگ به پشت سرم اصابت کرد ولی به

مانند آبی بود که بر سر و بدنم در گرمای شدید ریخته شد پس سنگ سوم را که پانصد مَن وزن داشت آوردند. که نمی‌توانستند روی زمین بغلتانند و روی ماانداختند من روی ثابت خم شدم و به پشت سر و کمرم اصابت کرد و آن مانند جامه نرمی بود که بر بدنم‌انداخته و پوشیدم و مال خود کردم. پس شنیدم که می‌گویند: اگر پسر ابی طالب و ابن قیس صد هزار جان هم داشته باشند از بلای این سنگ‌ها جان سالم به در نمی‌برند سپس بازگشتند و خداوند شرشان را از ما دفع کرد آن‌گاه به اذن خداوند لبه چاه هموار شد و ته چاه بالا آمد و ته و روی چاه بر زمین صاف شد و ما بیرون آمدیم.

ای قنبر منافقان خواسته‌اند تا جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را بفریبند و گمان کرده‌اند که او جز با دو درخت مانع آن‌ها نمی‌شود، پس به سوی آن دو - یعنی دو درخت - برگرد و به آن‌ها بگو: جانشین رسول خدا به شما دستور داده که به سر جایتان برگردید، قنبر آن‌چه امام دستور داده بود را انجام داد پس آن دو از ریشه بیرون آمدند و مانند شخصی ترسو که از قهرمانی شجاع فرار می‌کند از هم جدا شدند. پس علی علیه السلام رفت و جامه‌اش را بالا زد تا بنشیند در این حال، گروهی از منافقین راه افتادند تا به او نگاه کنند، هنگامی که جامه‌اش را بالا زد خداوند تعالی چشمانشان را نابینا ساخت و چیزی ندیدند، و از او روی گرداندند و دوبار مانند قبل بینایی آن‌ها را بازگرداند، پس به سمت امام نگاه کردند و کور گشتند، آن‌ها پیوسته به سوی امام نگاه می‌کردند و نابینا می‌شدند و از او روی بر می‌گردانند و بینایی شان را به دست می‌آوردند تا این‌که علی علیه السلام فارغ شد و برخاست و هر

کدام از آن‌ها این کار را هشتاد مرتبه انجام داد آن‌گاه رفتند تا آن‌چه از ایشان خارج شده بود را ببینند ناگهان در جایشان بند شدند و نتوانستند آن را ببینند ولی هنگامی که برگشتند توان برگشتن را داشتند، آن‌ها این کار را صد مرتبه انجام دادند تا این که منصرف شدند، پس رفتند و به آن‌چه می‌خواستند نرسیدند و این کارشان جز خستگی و سرکشی و افراط در کفر و دشمنیشان برای آن‌ها هیچ‌چیزی نداشت.

سپس یکی از آن‌ها به دیگری گفت: به این امر شگفت آور نگاه کنید. کسی که چنین نشانه‌ها و معجزاتی دارد از معاویه و عَمرو و یزید عاجز است. پس نگاه کردند، پس خداوند عزوجل سخنان آن‌ها را قبل از آن‌ها به گوش حضرت رساند. پس علی علیه السلام فرمود: ای فرشتگان، معاویه و عمرو و یزید را نزد من بیاورید، هنگامی که در فضا نگریستند فرشتگانی را دیدند گویی که سیاه پوستانی بودند که هر کدام از آن سه نفر به یکی از فرشتگان آویزان بودند، فرشتگان آن‌ها را به نزد آن حضرت آوردند که یکی معاویه و دیگری عمرو و دیگری یزید بود. علی علیه السلام فرمود: بیایید و به آن‌ها نگاه کنید، بدانید اگر می‌خواستم آن‌ها را می‌کشتم ولی من به آن‌ها مهلت دادم همان گونه که خدای عزوجل تا موعد مقرر به ابلیس مهلت داد، آن‌چه از صاحبتان مشاهده می‌کنید نه ضعف است و نه ذلت، بلکه امتحانی است از سوی خداوند عزوجل تا ببینند چگونه عمل می‌کنید. اگر به علی طعنه بزنید، کافران و منافقان قبل از شما نیز به رسول پروردگار جهانیان طعنه زده‌اند. پس گفتند: کسی که ملکوت آسمان‌ها و بهشت‌ها را در یک شب طواف کرده و برگشته است چطور نیاز به این دارد که فرار کرده و داخل غار شود و از مکه به مدینه را یازده روز بیاید؟ فقط آن از جانب خداست که اگر

بخواهد قدرتش را به شما نشان می‌دهد تا درستی و صدق پیامبران الهی را بدانید و اگر بخواهد شما را با آن‌چه اکراه دارید امتحان می‌کند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید و حجتش را بر شما نمایان کند.

مناقب ابن شهر آشوب: از شگفتی‌های آن حضرت علیه السلام جنگ‌های طولانی ای بود که در آن شرکت کرد و هرگز در آن‌ها شکست نخورد و با خواری مواجه نشد و آسیب جدی ندید؛ کسی با آن حضرت مبارزه نکرد مگر آن‌که حضرت بر او پیروز شد و کسی از ضربه‌اش در امان نماند مگر این‌که به واسطه آن اصلاح شد و هیچ پهلوانی از دست او نتوانست بگریزد؛ در همه جنگها پیاده بود و هروله می‌کرد، و در همه عمر بدون سرباز به دشمن حمله ور شد و هیچ پرچمی برافراشته نشد که علی علیه السلام در زیر آن بجنگد مگر آن‌که سپاه مقابل خوار و زبون شدند.

روایت می‌شود که او به‌اندازه چهل ذراع به سوی عمرو پرید و بیست ذراع به عقب برگشت که خارق العاده است و این‌که او ضربه ای به دو پایش زد و با یک ضربه آن‌ها را به همراه لباس و اسلحه ای که داشت قطع کرد، و روایت شده است که در جنگ خیبر ضربه ای محکم به مرحب کافر زد و عمامه و کلاه خود و سر و حلق را به همراه زره او، از عقب و جلو شکافت تا این که او را به دو نیم کرد، سپس به هفتاد سوار کار هجوم برد و آن‌ها را پراکند کرد در این هنگام دو لشکر از کارش در شگفت شدند و به سوی قلعه عقب نشستند.

و ماجرای شیپور در رحبه شام از این قرار است که به آن حضرت علیه السلام خبر رسید که معاویه با سپاهش از دمشق خارج شده و در

شیپور دمیده است و آن حضرت صدای آن را از فاصله ای که رسیدن به آن هجده روز طول می‌کشد شنیده که آن خارق العاده است.

و هم چنین سکوی معروفی در کوفه است که گفته می‌شود: آن حضرت از آن‌جا مکه را دید و به آن سلام کرد و آن مانند این گفته شماست: یا سارية الجبل - ای رونده کوه - و هم‌چنین مسجد مجذاف در رقّه است که آن حضرت وقتی برای حمل شهداء درخواستِ چند قایق کرد به ایشان گفته شد: قایق‌ها می‌چرند، حضرت فرمود: سخنتان زشت و جامه‌هایتان مندرس است، خداوند هیچ صفی را با شما نبندد و جز با روده کباب شده سیرتان نگرداند. پس آن حضرت تیر بزرگی را به منزله پارو ساخت و شهیدان را بر روی آن حمل کرد و این چنین رقة ویران گشت

سلمان فارسی که خداوند از او راضی باشد گفت: نزد سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم، من گفتم: ای امیرالمؤمنین می‌خواهم چیزی از معجزات شما ببینم آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر خداوند عزوجل بخواهد نشان می‌دهم، سپس بلند شد و وارد منزلش شد در حالی که سوار اسب سیاه بود خارج شد و قبا و کلاه سفیدی پوشیده بود، پس صدا زد ای قنبر، آن اسب را نزد من بیاور، او اسب سیاه دیگری را بیرون آورد، امام علیه السلام فرمود: ای اباعبداللّٰه سوار شو، سلمان گفت: من سوار آن شدم و دیدم دو بال در کنارش به هم چسبیده است، سلمان گفت: امام علیه السلام بر آن فریاد کشید و در هوا به پرواز درآمد و من صدای بال‌ها و تسبیح فرشتگان را زیر عرش می‌شنیدم پس سوی ساحل دریای پر تلاطم و امواج رفتیم، امام

علیه السلام گوشه چشمی از روی غضب به دریاانداخت و آن آرام گرفت من به او گفتم: سرورم دریا به خاطر نگاه شما از تلاطم افتاد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: دریا ترسید که من درباره او دستوری دهم. آن‌گاه آن حضرت دستم را گرفت و روی آب به راه افتاد در حالی که دو اسب که کسی بر آن‌ها سوار نبود ما را همراهی می‌کردند، به خدا سوگند نه پاهای ما خیس شد و نه سم‌های اسب. سلمان گفت: ما از آن دریا گذشتیم و وارد جزیره ای پر از درختان و میوه‌ها و پرندگان و رودخانه‌ها شدیم ناگاه درخت بزرگ بدون شکاف و شکوفه دیدیم امام علیه السلام با چوب دستی که داشت آن را تکان داد و شکافت و شتری از آن به طول هشتاد ذراع و عرض چهل ذراع خارج شد که در پشت سرش ماده شتری بود که تازه به سواری رسیده بود. امام علیه السلام فرمود: به آن شتر نزدیک شو و از شیرش بنوش، سلمان گفت: من نزدیک شتر رفتم و از شیرش نوشیدم تا سیراب گشتم، شیر او از شهد شیرین‌تر و از کره نرم‌تر بود، سپس از آن دست کشیدم. امام فرمود: سلمان این خوب بود؟ عرض کردم: آری خوب بود، فرمود: آیا می‌خواهی بهتر از آن را نشانت دهم؟ گفتم: بله یا امیرالمؤمنین. سلمان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام صدا زد که: بیرون بیا ای زیبا، ناگهان، شتری که طولش صد و بیست ذراع و عرضش شصت ذراع بود و سرش از یاقوت قرمز و سینه‌اش از مشک سیاه و سفید، و چهار دست و پایش از زبرجد سبز و افسارش از یاقوت زرد و طرف راستش از طلا و طرف چپش از نقره و عرضش از مرواریدتر بود بیرون آمد. امام علیه السلام فرمود: ای سلمان از شیرش بنوش، سلمان گفت: من پستان را دوشیدم و دیدم که آن عسل خالص ناب می‌دهد گفتم: سرورم این برای کیست؟ امام علیه السلام فرمود: برای تو و سایر شیعیان من است، سپس فرمود: به سوی

صخره برگردد و من فوراً برگشتم و به محض این‌که امام مرا به آن جزیره برد من درخت بزرگی را دیدم که میوه‌هایش بوی مشک می‌داد ناگهان پرنده ای در صورت یک عقاب بزرگ آن‌جا دیدم، پرنده پرید و به امام علیه السلام سلام کرد و به سر جایش برگشت من گفتم: ای امیرالمؤمنین این سفره غذا چیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: این تا روز قیامت در این مکان برای شیعیان من پابرجاست گفتم: این پرنده چیست؟ گفت: فرشته موکل آن سفره تا روز قیامت، گفتم: سرورم او به تنهایی این را انجام می‌دهد؟ فرمود: خضر علیه السلام یک بار در هر روز بر او می‌گذرد.

سپس آن حضرت علیه السلام دستم را گرفت و به دریای دیگری برد ما از آن عبور کردیم و به جزیره ای بزرگ رسیدیم که در آن، قصر خشتی از طلا و خشتی از نقره سفید بود که ایوان‌هایش از عقیق زرد و در هر گوشه ای از قصر هفتاد صف از فرشتگان بود که می‌آمدند و سلام می‌کردند پس امام به آنان اذن می‌داد و به سر جایشان برمی گشتند. سلمان گفت: امیر المؤمنین علیه السلام وارد قصر قصر شد که در آن درختان و میوه‌ها و رودها و پرندگان و رنگ‌های گیاهان بود. امام شروع به راه رفتن در آن کرد تا به آخرش رسید که تختی از طلای ناب و قرمز در آن‌جا بود. امام روی آن نشست سپس بر قصر بالا رفت و در این هنگام کرسی از طلای قرمز بود پس بر امام صلوات اللّٰه علیه بر آن نشست و ما بر تمامی قصر اشراف داشتیم که دریای سیاهی را دیدیم که امواجش به مانند کوه‌های سر به فلک کشیده در تلاطم بود آن‌گاه آن حضرت با گوشه چشم به آن نگاه کرد و امواج از غلیان افتاد گویی که انسان گناه کاری بودند. گفتم: سرورم دریا از نگاه شما به آن، از تلاطم افتاد آن حضرت علیه السلام فرمود: ترسید که دستوری به او

دهم ای سلمان آیا می‌دانی این کدام دریاست؟ گفتم: خیر سرورم، گفت: این همانی است که فرعون و گروه گناهکارش در آن غرق شدند، بال جبرئیل علیه السلام آن‌ها را کشید و در این دریاانداخت و این دریا دوست دارد تا روز قیامت آرام نگردد.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا دو فرسخ حرکت کرده ایم؟ فرمود: ای سلمان پنجاه هزار فرسخ حرکت کردم و ده‌ها بار دور دنیا را چرخیدم، گفتم: سرورم این چگونه ممکن است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر ذوالقرنین شرق و غرب دنیا را دور زد و به سر یأجوج و مأجوج رسید پس چگونه بر من دشوار باشد در حالی که من امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان هستم؟ ای سلمان آیا گفته خدای عزوجل را نخوانده ای که می‌فرماید « عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» {دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد.}

گفتم: بله ای امیرالمؤمنین، پس فرمود: من آن خشنود شده از میان رسولان هستم که خداوند عزوجل او را بر غیبش ظاهر کرد، من عالم ربانی هستم، من کسی هستم که خداوند سختی‌ها را بر من آسان ساخت و دور برای او نزدیک ساخت.

سلمان گفت: شنیدم که کسی در آسمان فریاد می‌زند، من صدا را می‌شنیدم و او را نمی‌دیدم، می‌گفت: راست گفتی تو تنها راست گو و تصدیق شده هستی، درود خداوند بر تو باد، پس آن حضرت برخاست و سوار اسب شد و من نیز با او سوار شدم آن‌گاه فریادی بر آن دو کشید و در هوا به پرواز درآمدند و ما به دروازه کوفه رسیدیم. این تمامی ماجرا بود که در سه ساعت از آن شب اتفاق افتاد. امام علیه السلام به من

فرمود: ای سلمان وای بر کسانی که حق معرفت ما را نمی‌شناسند و ولایت ما را انکار می‌کنند کدام یک برتر است محمد صلی الله علیه و آله یا سلیمان علیه السلام؟ گفتم: البته که محمد صلی الله علیه و آله. پس آن حضرت فرمود: این آصف بن برخیا که توانست عرش بلقیس را از فارس در چشم به هم زدنی حمل کند و او علم کتاب دارد پس چگونه من آن را انجام ندهم در حالی که من صد و بیست و چهار کتاب دارم؟ خداوند تعالی بر شیث بن آدم علیه السلام پنجاه کتاب و بر ادریس پیامبر علیه السلام سی صحیفه و بر نوح علیه السلام بیست صحیفه و بر ابراهیم علیه السلام بیست صحیفه و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرده است. من گفتم: ای امیر مؤمنین حق با شماست امام این چنین است. آن حضرت علیه السلام فرمود: کسی که در امور و علوم ما شک کند به مانند شک کننده در معرفت و حقوق ماست که خداوند عزوجل در کتابش در بیش از یک موضع واجب شمرده و آن‌چه عمل به آن واجب است را در آن معلوم ساخته است در حالی که آشکار نیست.

توضیح: الغطمطة یعنی اضطراب موج دریا هم چنین از اصبغ بن نباتة روایت شده است که گفت: روزی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که عده ای از یارانشان از جمله ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و أنس بن مالک و ابوهریره و مغیرة بن شعبه و حدیفه بن یمان و... بر ایشان وارد شده و گفتند: ای امیرالمؤمنین چیزی از معجزاتت که خداوند مخصوص شما قرار داده است بر ما نشان بده. آن حضرت علیه السلام فرمود: شما را با آن‌چه کاریست و با این درخواستتان چیست؟ شما که به آن راضی نمی‌شوید؟ خداوند تعالی می‌فرماید: عزت و جلال و بلندی جایگاه من است که هیچ‌کس از خلقم را عذاب نمی‌دهم جز با

حجت و برهان و علم و بیان، چون رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و رحمت بر من نوشته شده است و من تنها مهربان و رحیم هستم و و تنها من دوست دارنده و بزرگم و من منان و عظیم و عزیز و کریمم، پس هنگامی که رسولی را فرستادم به او برهان عطا کردم و کتابی را بر او نازل ساختم. پس هر کس به من و رسولم ایمان بیاورد رستگار و پیروز و هر کس به من و رسولم کفر ورزد زیان کار خواهد بود که مستحق و شایسته عذاب من است. آن‌ها گفتند: ای امیرالمؤمنین ما به خدا و پیامبرش ایمان آوردیم و به او توکل کردیم. علی علیه السلام فرمود: پروردگارا بر گفته آنان شاهد باش و من به آن‌چه انجام می‌دهند آگاهم.

پس آن حضرت علیه السلام فرمود: با نام خدا و برکاتش به پا خیزید، پس ما با او بلند شدیم و امام ما را به گورستان آورد و در حالی که آن‌جا آبی نبود، ما ناگهان دیدیم که آن‌جا باغ سبز پر آب و در آن باغ دو برکه و در برکه‌ها دو مار هستند. گفتیم: به خدا سوگند آن دلالت بر امامت دارد، ای امیرالمؤمنین دیگری را نشان ما بده و الا بخشی از آن‌چه می‌خواستیم را درک کردیم. امام علیه السلام فرمود: {خداوند مرا کافی است و چه خوب وکیل و عهده داری است} سپس با دست مبارکش به گورستان اشاره کرد که ما آن‌جا قصرهای زیاد پر از مروارید و یاقوت و جواهر دیدیم که درهایش از زبرجد سبز بود و در قصرها حوریان و غلامان و رودها و درختان و پرندگان و گیاهان بسیاری بود. ما در حیرت و تعجب بودیم و ناگاه کنیزان و دختران و پسران و غلامان را دیدیم که مانند مروارید پنهان بودند. گفتند: ای امیرالمؤمنین شوق ما به تو و شیعه و اولیای تو شدت گرفت پس آن‌ها به سکوت اشاره فرمود و با پایش به زمین زد و مشکی از یاقوت قرمز از درون آن بیرون آمد و به

بالا رفت پس خداوند را حمد گفته و او را سپاس گفت و بر پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله درود فرستاد و فرمود: چشمانتان را ببندید و ما بستیم آن‌گاه صدای بال‌های فرشتگان را با تسبیح و لا اله الّا اللّٰه گفتن و حمد و تعظیم و تقدیس شنیدیم. پس آن‌ها نزد حضرت ایستاده و گفتند: ای امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان ما به فرمان تو آمدیم، آن حضرت علیه السلام فرمود: ای فرشتگان، همین الان ابلیس ابلیس‌ها و فرعون فرعون‌ها را نزد من بیاورید، أصبغ بن نباته گفت: به خدا سوگند در چشم به هم زدنی او را نزد او حاضر کردند. امام علیه السلام فرمود: چشمانتان را باز کنید ما باز کردیم و نمی‌توانستیم از پرتو نور فرشتگان به او نگاه کنیم و گفتیم: ای امیرالمؤمنین خدا را خدا را ما نمی‌توانیم هیچ‌چیز ببینیم و صدای زنجیرها و بر هم خوردن بندها را شنیدیم و باد تندی وزید و فرشتگان گفتند: ای خلیفه خدا بر لعنت این ملعون بیفزای و عذاب او را چند برابر کن ما گفتیم: ای امیرالمؤمنین خدا را خدا را نسبت به چشم و گوشهایمان، به خدا سوگند ما توان تحمل این راز و نیرو را نداریم أصبغ بن نباته گفت: هنگامی که فرشتگان او را نزد حضرت آوردند ایشان بلند شده و فرمود: وای بر او از ظلم و ستم در حق آل محمد وای بر او از جسارت بر آن‌ها، سپس فرمود: سرورم بر من رحم کن که تحمل عذاب را ندارم، امام علیه السلام فرمود: ای پلید و نجس و خبیث و به خباثت وادارنده و شیطان، خداوند به تو رحم نکند و تو را نیامرزد و سپس روی به ما کرده و فرمود: آیا شما این را با اسم و جسمش می‌شناسید؟ گفتیم: بله ای امیرالمؤمنین آن حضرت علیه السلام فرمود: از او سؤال کنید تا بگوید که کیست؟ گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس ابلیس‌ها و فرعون این امت هستم، من کسی هستم که به سرور و مولایم امیرالمؤمنین و خلیفه

پروردگار جهانیان کافر شده و نشانه‌ها و معجزاتش را انکار کردم. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای جماعت چشمانتان را ببندید، ما چشمانمان را بستیم و آن حضرت علیه السلام با صدای آرام سخن گفت، ناگاه دیدیم که در مکانی هستیم که قبلاً در آن بودیم که نه از قصرها خبری بود نه از آب و برکه‌ها و درختان.

اصبغ بن نباتة گفت: قسم به کسی که مرا از آن‌چه از آن دلایل و معجزات دیدم احسان کرد آن جماعت هنوز پراکنده نشده بودند که تردید کرده و شک کردند و یکی از آن‌ها گفت: این‌ها سحر و جادو و دروغ است! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل مجازات نشدند و تحریف نکردند جز بعد از آن‌که از آیات و نشانه‌ها پرسیدند پس عذاب خداوند بر آن‌ها نازل شد و هم اکنون لعنت خداوند بر شما فرود آمد. اصبغ بن نباتة گفت: من یقین پیدا کردم که عذاب و مجازات به دلیل تکذیب نشانه‌ها و معجزات از سوی آن‌ها نازل گشت.

عمّار بن یاسر که خداوند از او راضی باشدگفت: من نزد امیرالمؤمنین در مسجد کوفه نشسته بودم و به جز من کسی آن‌جا نبود. آن حضرت می‌فرمود: او را باور کن، او را باور کن، من به راست و چپ نگاهی کردم و کسی را ندیدم و حیران و سرگشته شدم ایشان به من فرمود: ای عمار گمان می‌کنم که تو با خود می‌گویی علی با که صحبت می‌کند؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین همین‌طور است، فرمود: سرت را بالا بگیر، من سرم را بالا گرفته و ناگهان دو کبوتری را دیدم که به یک‌دیگر پاسخ می‌دادند، امام به من فرمود: ای عمار، آیا می‌دانی که یکی از آن‌ها به دیگری چه می‌گوید؟ گفتم: ای امیر مؤمنین به حیات شما قسم نمی‌دانم، ایشان فرمود: ماده به نر می‌گوید تو دیگری را جانشین من ساختی و مرا ترک

کردی و دیگری را برگزیدی و او سوگند می‌خورد و می‌گوید: من این کار را نکرده‌ام و او - ماده - می‌گوید: من باور نمی‌کنم. پس به او گفت: به حق این کسی که در این مسجد نشسته من دیگری را جانشین تو نساخته و کسی را انتخاب نکرده ام، آن - ماده - خواست تا او را تکذیب کند من به او گفتم: او را باور کن، باور کن، عمار گفت: ای امیرالمؤمنین نمی‌دانستم که کسی غیر از سلیمان بن داوود علیه السلام زبان پرندگان را می‌داند. امام علیه السلام فرمود: ای عمار به خدا سوگند سلیمان بن داود علیه السلام توسط ما اهل بیت از خداوند تعالی مسألت کرد تا این که زبان پرندگان را دانست. آن‌چه متعلق به امیرالمؤمنین و آن‌چه منسوب به آن حضرت است

توضیح: پاسخ اول بر این دلالت دارد که خارج شدن باد، باطل کننده است؛ هر چند که بوی آن را نفهمد و صدایش را نشنود، چنان‌که از ظاهر سخن اصحاب بر می‌آید و برخی روایات هم‌چون روایتی که شیخ در صحیح از معاویة بن عمار نقل کرده، با آن در تعارض است. وی نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان در دبر انسان می‌دمد تا این‌که انسان خیال کند که بادی از او خارج شده است، و وضوی او را باطل نمی‌کند مگر بادی که صدای آن را بشنود یا بوی آن به مشامش برسد و عبدالرحمن نیز مانند این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و روایت اول را حمل بر شک کرده است، چنان‌که در فقه الرضا علیه السلام خواهد آمد.

مؤید آن روایتی است که شیخ با اسناد از ابن رباط و وی از برخی اصحاب و آنان نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که ایشان فرمود: از احلیل منی، ودی و وذی بیرون می‌آید، اما منی همان چیزیست که به خاطر آن استخوانها سست می‌شود و جسم به خاطر آن سست و بی‌حال می‌گردد و باید به خاطر آن غسل کرد، اما مذی که از شهوت خارج می‌شود چیزی به خاطر آن لازم نیست. اما ودی چیزیست که پس از بول خارج می‌شود، اما وذی چیزیست که به سبب دردها خارج می‌شود و چیزی به خاطر آن لازم نیست. بنابراین تفصیلی که بدان قائل شده مطابق با کلام اهل لغت و متن صریح خبر مطابقت ندارد.

دعائم الاسلام: از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که به نقل از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ امّت مرا در میان امت‌ها در روز قیامت، با چهره‌های زیبا و دست و پای سفید بر اثر وضو محشور می‌کند.

المناقب ابن شهر آشوب: روایت شده که فردی شامی از امام سجاد علیه السلام از آغاز وضو سؤال کرد، امام فرمود: خداوند تبارک و تعالی خطاب به فرشتگان فرمود: «إنی جاعل فی الأرض خلیفة»، {من بر زمین جانشینی خواهم گماشت.} فرشتگان از خشم پروردگارشان ترسیدند، از این رو به گرد عرش هر روز سه ساعت از روز طواف می‌کردند و تضرع و زاری می‌کردند. و فرمود: خداوند به آنان فرمان داد که به کنار رودی جاری به نام حیوآن‌که در زیر عرش قرار داشت روند و وضو بگیرند.

جامع الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس به دنبال وضوی خود یک بار آیة الکرسی را بخواند، خداوند ثواب چهارده سال خواندن آن را به وی می‌دهد و چهل درجه او را بالا می‌برد و چهل زن حوری بهشتی را به همسری وی درمی آورد.

- وَ لا یحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ *ما کانَ اللَّهُ لِیذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیهِ حَتَّی یمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیبِ.

{و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند این‌که به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آن‌گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آن‌که پلید را از پاک جدا کند.}

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند فرشته ای را بر روی زمین نازل کرد و او روزگاری طولانی در زمین ماند. سپس به آسمان بالا رفت، به او گفته شد: چه چیزی دیدی؟ گفت: شگفتی‌های بسیاری دیدم و از همه شگفت آورتر این بود که مردی را دیدم که غرق در نعمت‌های تو بود، روزی تو را می‌خورد ولی ادعای خدایی داشت، از جسارت او بر تو و حلم تو بر او تعجب کردم. خداوند فرمود: از حلم من تعجب کردی؟ گفت: آری پروردگارا، فرمود: من به او چهارصد سال مهلت

دادم، رگی از وی آسیب ندید و از دنیا چیزی را نخواست مگر این‌که به آن رسید و خوراک و آشامیدنی او تغییر نیافت.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: برای خداوند عزوجل در هرشب و روز ندا دهنده ای هست که ندا می‌کند، آهسته‌تر آهسته‌تر ای بندگان خدا از معصیت‌های خداوند! پس اگر نبود حیوانات چرنده و کودکان شیرخوار و پیران خمیده، حتما عذاب بر شما فرو می‌آمد که به آن خوب نرم شوید.

علل الشرایع: خداوند عزوجل وقتی ببیند اهل روستایی را که در گناهان اسراف می‌کنند و در آن‌ها سه نفر از مومنین است خداوند جل جلاه و تقدست اسماوه آن‌ها ندا می‌دهد که: ای گناهکاران! اگر نبود آنان از مومنین که میان شما هستند و دوستداران جلال من هستند و با نمازشان آبادکنندگان زمین من و مساجد من هستند و در سحرها از ترس من در حال استغفارند، حتما بر شما عذابم را نازل می‌کردم و باکی نداشتم.

علل الشرایع: به راستی که چون زمینیان نافرمانی کنند و گناهان را مرتکب شوند، خداوند آهنگ آن کند که همگی آنان را عذاب کند، ولی چون کهنسالانی را که به سوی نماز گام می‌سپارند و خردسالانی را که قرآن می‌آموزند بنگرد، بر زمینیان رحم آورد و عذاب را از آنان به تأخیراندازد.

کافی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس به واسطه شرافت و عزت خداوندی شریف و عزیز نشود و آرامش نیابد، در اثر حسرت‌های دنیا جانش فرسوده و تکّه تکّه می‌شود و هر کس چشم به مال مردم بدوزد، غم واندوهش زیاد می‌شود و خشم و عصبانیتش کم نمی‌شود؛ و هر کس از نعمت‌های خدا بر او تنها خوردنی‌ها یا نوشیدنی‌ها یا پوشیدنی‌ها را ببیند، عملش‌اندک و عذابش نزدیک می‌شود.

علل الشرائع: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «جبرئیل گفت که خداوند متعال می‌فرماید کسی که به یکی از دوستان و اولیای من اهانت کند، با من مبارزه و جنگ کرده و چیزی مانند قبض روح و گرفتن جان مؤمن، بر من گران و دشوار نیست. چون مرگ و شدایدش برای مؤمن ناراحت کننده است و من هم ناراحتی او را نمی‌خواهم، و ضمنا چاره ای از مرگ نیست. و بنده من به من تقرب و نزدیکی پیدا نمی‌کند به چیزی که مانند انجام فرائض و واجبات باشد. و همیشه بنده من در حال تضرع و دعا است، تا این‌که محبت من شامل حال او شود و کسی که من او را دوست بدارم، گوش و چشم و دست او و معتمد و تکیه گاه او هستم. اگر بخواند مرا، اجابت نمایم او را و اگر درخواستی کند، به او عطا کنم. و بعضی از بندگان مؤمن می‌خواهند عبادت زیاد بنمایند، ولی من آن‌ها را بازمی دارم از آن‌که مبادا به مرض عجب و خودپسندی گرفتار شوند و او را تباه کنند. و بعضی از بندگان هستند که به جز فقر و تهیدستی، چیزی به مصلحت آنان نیست که اگر مال دارش گردانم، همین ثروت موجب فساد و تباهی او می‌شود. و بعضی از بندگان مؤمن

هستند که ثروت موجب خوشبختی آن‌هاست و اگرتهیدستشانگردانم، فقر و تهیدستی باعث فساد و تباهی آن‌ها می‌گردد. و بعضی از بندگان مؤمن هستند که بیماری تن، آن‌ها را اصلاح می‌کند که اگر صحت یابند، فاسد می‌شوند. و بعضی از بندگان مؤمن صحت و سلامتی به صلاح آن‌هاست که اگر بیمارشان کنم، فاسد می‌شوند. تدبیر امور بندگانم را من به دانش و احاطه علمی که به حالات روحی آن‌ها دارم می‌نمایم، و من دانا و آگاهم.»

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مناجات و رازگویی اهل معرفت بر سه پایه استوار است: ترس، امید و محبت. پس خوف و ترس، نتیجه علم و دانستن است؛ امید داشتن، نتیجه پیدایش حالت یقین است؛ محبت و دوستی، نتیجه معرفت و شناسایی است. علامت خوف، گریختن؛ علامت امید، طلب و دنبال کردن؛ و نشانه دوستی و محبت، برگزیدن و مقدم داشتن محبوب بر هر چه که غیر او باشد است. وقتی که علم و دانش در سینه انسان جا گرفت و محقق شد (در نسخه دیگر، وقتی که انسان مراحل زیادی از معرفت را پیمود) حالت خوف پیدا می‌شود و هنگامی که این حالت خوف راسخ شد و دوام داشت، از هر چیز می‌گریزد؛ وقتی هم که گریخت، نجات می‌یابد. و هنگامی که نور و روشنایی یقین در دل تابش یافت، عنایات بیشتری را مشاهده می‌کند؛ وقتی توانست فضل و عنایات را مشاهده کند، حالت امید یافت می‌شود؛ وقتی لذت و شیرینی رجا و امید را احساس کرد، دنبال می‌کند؛ وقتی به سعی و کوشش موفق شد، بالاخره می‌یابد؛ هنگامی که نور و شعاع معرفت و شناخت در اعماق دل جلوه کرد و راه

یافت، نسیم محبت و دوستی می‌وزد؛ وقتی که نسیم محبت وزش کرد، همیشه انس و الفت به محبوب پیدا می‌کند و محبوب خود را بر هر چه جز او باشد مقدم می‌دارد؛ دستور و خواسته او را انجام می‌دهد؛ از نواهی و چیزهای ناپسند در نظر او اجتناب و دوری می‌کند؛ و خواست و نخواست او را بر هر چیز دیگر انتخاب می‌نماید. و وقتی بر بساط الفت و حالت انس مستقر و جایگزین شد و اوامر و دستورهای او را کاملا انجام داد و از نواهی او جدا اجتناب کرد، به آن حالت رازگویی واقعی و به مقام قرب و نزدیکی حقیقی واصل می‌شود. و مَثل این پایه‌های سه گانه (خوف، رجا و محبت) مَثل حرم و مسجدالحرام و خانه کعبه است؛ کسی که وارد حرم که شد، از آسیب و ضرر در امان است؛ کسی که وارد مسجد شد (مقداری نزدیک‌تر شد)، اعضا و جوارحش در امان است از این‌که در معصیت به کار افتد؛ و کسی که داخل کعبه شد، قلب او در امان است از این‌که به یاد غیر خدا باشد.

پس درست دقت کن! اگر حالتت طوری است که فرا رسیدن مرگ را دوست داری، سپاس و شکر خدا کن که تو را موفق داشته و تو را از توجه به غیر خودش باز داشته. و اگر حالت دیگری داری، با تصمیم جدی و محکم از این حالت حرکت کن و پشیمانی و تاسف داشته باش بر این‌که عمرت در غفلت صرف شده، و یاری بطلب از خدا برای پاک کردن ظاهرت از گناهان و پاکیزه نمودن باطنت از نواقص و عیوب، و دنباله مسامحه و ادامه غفلت را قطع کن و آتش و شعله شهوات را در درون خود خاموش نما.»

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی محبت الهی بر باطن بنده ای تابش کرد، او را از هر شغل و قیدی می‌رهاند و هر چه

جز با او باشد، ظلمت و تاریکی آور است. و محب و دوست واقعی خدا، سر و باطنش از همه خالص‌تر است؛ در گفتار از همه راستگوتر؛ در عهد و پیمان از همه باوفاتر؛ در کردار و عمل از همه پاک تر؛ در ذکر و دعا از همه بی‌ریا و صاف تر؛ و در باطن و درون از همه بنده‌تر است. هنگام راز و نیاز و مناجاتش، ملائکه آسمان می‌بالند و به دیدن و ملاقات او افتخار می‌کنند و از برکت وجودش، خداوند متعال شهرها را آباد می‌فرماید و به احترام او، لطفش را شامل حال بندگان می‌دارد. هنگامی که به حق او از خدا چیزی درخواست کنند، عنایت می‌کند و بلاها را با رحمتش بر طرف می‌سازد. اگر مردم رتبه و منزلت او را در نزد خدا بدانند، به خدا جز به واسطه خاک قدم او تقرب نمی‌جویند.»

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «شعله عشق و محبت خدا به چیزی نمی‌رسد، مگر این‌که آن را می‌سوزاند؛ نور معرفت الهی بر چیزی نمی‌تابد، مگر این‌که آن را روشن می‌سازد. ابر رحمت و لطف او بر هر چه قرار گیرد، می‌پوشاند؛ نسیم محبت بر چیزی نمی‌وزد، مگر این‌که به او تحرک می‌بخشد، آب فیوضاتش همه چیز را حیات می‌دهد و سرزمین معرفت خدایی، همه چیز در او می‌روید. پس کسی که خدا را دوست بدارد، از ثروت و قدرت همه چیز به او می‌دهد.»

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شوق الهی در دل دارد، اشتها و میلی به خوراک ندارد، لذتی از آشامیدنی نمی‌برد، خواب راحتی نمی‌کند، انسی با بستگان و دوستان نمی‌گیرد، جایگاه معینی برای خود اتخاذ نمی‌کند، به دنبال مسکن و عمران

نیست، لباس‌های نرم و ظریف نمی‌پوشد، آرامش و قراری ندارد و شب و روز به عبادت پروردگار و انجام وظیفه خود اشتغال دارد، به امید این‌که به آن‌چه اشتیاق دارد برسد. و با زبان شوق مناجات خدا را می‌کند و از باطن و حالت درونی خود، تعبیرات لطیفی دارد. هم‌چنان‌که خداوند از حالت اشتیاق موسی بن عمران علیه السلام در آن میعادگاه و میقات خبر می‌دهد: «وَ عَجِلْتُ إِلَیکَ رَبِّ لِتَرْضی»، {با کمال عجله و شتاب آمدم پروردگارا به میقات گاه برای جلب رضا و خوشنودی تو}

کفایة الاثر: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «صاحبان عقل و خردمند، آنانی هستند که اعمال و کردار آن‌ها بر پایه فکر واندیشه است تا در نتیجه تفکر، به محبت و دوستی خدا می‌رسند و وقتی دل از محبت الهی بهره مند شد و با نور محبت روشن گشت، به زودی صفا و لطفی در او یافت می‌شود؛ وقتی دل لطیف شد و آمادگی پیدا کرد، فواید و بهره‌هایی نصیبش خواهد شد؛ هنگامی که از بهره مندان شد، سخنان حکیمانه بر زبانش جاری می‌شود؛ و وقتی سخنان حکمت آمیز گفت، دارای فطانت و فراست خواهد شد. و چون به این مرتبه رسید، در اعمال و کارهایش از قدرت و نیروی الهی امداد می‌گیرد و چون بهره مند از قدرت شد، احاطه علمی به آسمان‌ها پیدا می‌کند؛ هنگامی که به چنین منزلت و مقامی نائل شد، مرتب در افکار خویش غوطه ور است، با لطف مخصوص و حکمت و بینش و روشنی؛ و چون به این مقام رسید، تمام خواست و میل باطنی و محبت و دوستی خود را فقط در راه خالق و آفریدگار خود قرار می‌دهد؛ و چون چنین کرد، به مقام بسیار بزرگی نائل شده است و در درون دلش خدا را می‌بیند و حکمت و دانش را به دست می‌آورد، نه از آن راهی که حکما و فلاسفه به دست می‌آورند، بلکه حکمت و فهم به باطنش افاضه می‌شود؛ و علوم و اطلاعات را کسب می‌کند، نه

از طریق تعلیم و تعلّم ظاهری که علما و دانشمندآن‌کسب علوم می‌نمایند؛ و دارای حالت صدق و اخلاص می‌شود، نه از آن راهی که صدیقین و عبادت کنندگان می‌روند، چون حکما و فلاسفه، از طریق سکوت و گوش دادن فراوان و پر حرفی نکردن است که حکمت را به دست می‌آورند و دانشمندان و علما، با تحصیل و کوشش و جدیت دارای علم و دانش می‌شوند و صدیقین و راستان، از راه خشوع و خضوع و عبادت‌های طولانی، در پی رسیدن به مرتبه صدق و راستی هستند. و کسی که از این راه‌ها طی مسیر کرده و راه خود را بپیماید، به مقصد رسیدنش قطعی و صد در صد نیست، بلکه دو احتمال دارد: یا این‌که انحطاط و تنزل روحی پیدا می‌کند و به طرف سقوط می‌رود، یا این‌که قوس صعودی را گرفته و مقام و مراتب بلند انسانیت را طی می‌کند. البته اکثرا از ارتقا و بالا رفتن باز می‌مانند و قوس نزولی را در پیش می‌گیرند. چون حق الهی و وظیفه خود را مراعات نکرده و فرمان خدا را آن طوری که باید، انجام نمی‌دهند. و این چنین است حالت کسی که خدا را آن طوری که لازم است نشناسد و محبت واقعی و دوستی کامل با خدا ندارد. این عبادت‌ها و نمازها و روزه‌های آن‌ها و نقل حدیث و روایات و علم و دانش آن‌ها تو را فریب ندهد که آنان خران رمنده و گریزانند.»

عرضه داشتند: «یا رسول اللَّه! آیا شما هم؟» فرمود: «آری، من هم، ولی من به یاری و عنایت خداوندی بر او چیره هستم؛ او در برابر من تسلیم است و مسلمان گشته است و به جز در موارد نیک من فرمان نمی‌دهد.» (شهوت و غضب به کار برده می‌شود، ولی در مورد خود) و این مطلب

که (شیطان به چیز خوب و کار خیر فرمان می‌دهد، با این‌که قاعدتا باید بر خلاف این باشد) از این نظر است که تصرفات شیطان در انسان، از راه شهوت است و کسی که با توفیق و نصرت حق بر شهواتش تسلط یافت، به طوری که در مورد مناسب و در حد و مرزی که سزاوار و عقلایی است به کار برده شود، این چنین شهوتی زیان بار نخواهد بود. بنابراین شیطانی هم که جز اسلحه شهوت (به معنای وسیع آن) سلاحی ندارد، به ناچار در این موارد می‌تواند فرمان دهد. ولی اگر دنیا و لذایذش و خواسته‌های نفسانی بر دل چیره و غالب گشت، شیطان فرصت وسوسه کردن رابه دست می‌آورد و اگر دل آدمی از این حالت منصرف شود، شیطان رخت بسته و می‌رود و جولانگاهش تنگ می‌شود. آن وقت فرشته و الهامش می‌آید. پس جنگ و مبارزه میان سپاه شیطان و سپاه فرشتگان در میدان و صحنه قلب، همیشه برقرار است و ادامه دارد، تا وقتی که دروازه دل به روی یکی از آن‌ها گشوده گردد و این کشور نفیس و پر سرمایه، وطن او شود. در این صورت سپاهِ دیگر نمی‌تواند داخل شود، مگر به طور پنهانی و قاچاق و به عنوان موقت و عبور. و اکثر این دل‌ها و کشورها را سپاه شیطان فتح کرده و در قلمرو سلطه خود قرار داده و از وسوسه‌ها و افکار شیطانی پر شده‌اند که این جهان زودگذر را بر جهان آخرت انتخاب می‌کنند. سرچشمه استیلا و حکومت این سپاه نیز پیروی از هوا و شهوات است و گشودن و فتح کردن این کشور قلب امکان ندارد، مگر از طریق بیرون کردن نیروهای شیطانی از سرزمین دل و عمران و آباد ساختن آن به یاد خداوند، و با این طرح ریزی، جای ورود فرشته و سپاهش باز می‌شود. لذا خداوند فرموده: «إِنَّ عِبادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطان»، {تو بر بندگان من سلطه نخواهی داشت، شیطان را بر بندگان من قطعا راهی نیست.} و کسی که از هواهای نفسانی متابعت

کند، بنده هوا است نه بنده خدا و در این صورت شیطان بر او تسلط می‌یابد و در این آیه می‌فرماید: «أَ فَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواه»، {می‌بینی وضع آن‌کسی را که هوای خود را معبود خود قرار داده.} یعنی هوا، خدای او و معبود او است، پس بنده هواست نه بنده خدا. و وسوسه شیطانی از صفحه دل نمی‌رود، مگر این‌که به فکر دیگری که از افکار و وساوس شیطانی نباشد متوجه و مشغول گردد، زیرا وقتی خاطرات و افکار تازه ای در دل پیدا شد، خاطرات پیشین و قلبی از بین رفته و معدوم می‌گردد. ولی هر چه که غیر ذکر و یاد خدا و آن‌چه مربوط به خدا است باشد، احتمال دارد آن هم از افکار شیطانی باشد و فقط یاد خداست که اطمینان داریم از ناحیه شیطان نیست.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِی شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ كَفَرُوا یا وَیلَنَا قَدْ كُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِینَ

و وعده حق (و رستاخیز) نزدیک شود. در آن هنگام چشمهای کافران (از وحشت) از حرکت باز می‌ماند. (می گویند:) ای وای بر ما که از این (امر) در غفلت بودیم. بلکه ما ستمکار بودیم!

و هم‌چنین از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از حسین بن موسی، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: در آسمان فرشته ای است که به او اسماعیل می‌گویند و ناظر کار سیصد هزار فرشته دیگر است که هر کدام ناظر بر کار صد هزار می‌باشند. آن‌ها آمار کارهای بندگان را می‌گیرند. در ابتدای سال، خداوند

فرشته ای را نزد آنان می‌فرستد که به او سجل می‌گویند. او از تمامی نوشته‌هایشان نسخه برداری می‌کند و منظور از آیه: «يَوْمَ نَطْوِی السَّمَاء كَطَی السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» نیز همین است.

محمد بن عباس، از محمد بن علی، از پدرش نقل کرده است که او از پدرش، از علی بن حکم، از سفیان بن ابراهیم جریری، از ابو صادق روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آن ما هستیم. باز پرسیدم منظور از «إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» چه کسانی هستند؟ ایشان پاسخ دادند: آن‌ها شیعیان ما هستند.

و از محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی ابن داود، از ابی حسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: منظور از آن خاندان محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین و کسانی که از سیره آنان پیروی نموده‌اند، می‌باشند و منظور از زمین نیز زمین بهشت است.

و از محمد بن عباس، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حسین بن محمد بن عبداللّه بن حسن، از پدرش از امام باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: منظور از عبارت «أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا

عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» یاران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می‌باشد.

امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ملایمت و نیکی در میان امت خود رفتار می‌کرد و با مردم انس می‌گرفت و قائم با کشتار (دشمنان) رفتار کند و توبه کسی را نپذیرد، این، فرمانی است که او به همراه دارد. وای بر کسی که با وی دشمنی کند قائم، به سبب پیدایش ترس (در دل دشمنان) یاری گردد و با پشتیبانی خدا تأیید شود و زمین در زیر پایش پیموده شود، گنج‌های زمینی برایش آشکار و فرمانروائی و سلطنت وی شرق و غرب جهان را فرا گیرد. خداوند دین خود را بوسیله او پیروز گرداند هر چند مشرکان ناخشنود و مخالف باشند، ویرانی‌های زمین آباد گردد و عیسی روح الله علیه السلام به زمین فرود آید و پشت سر او نماز گزارد

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

گویا مشاهده می‌کنم که دین شما هم‌چون پرنده ای در خون خود دست و پا می‌زند و کسی آن را نجات نمیدهد مگر مردی از خاندان ما اهل بیت. پس در زمان او در هر سال، دو پاداش و در هر ماه دو روزی به شما دهند. در دولت او به حکمت دست یابید بگونه ای که زن در خانه‌اش بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله داوری کند

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وقتی قائم اهل بیت (امکانات) را بطور مساوی تقسیم نماید و در رعیت عدالت برقرار سازد، هر کس از وی اطاعت کند از خدا اطاعت نموده و هر کس نافرمانی او را کند، نافرمانی خدا را نموده است، او تورات و دیگر کتابهای الهی را از غاری در انطاکیه خارج سازد. بین یهودیان بر اساس تورات و میان مسیحیان طبق انجیل و بین اهل زبور بر پایه دستورات آن و بین مسلمانان بر پایه آیات قرآن داوری کند، اموال و ثروت‌های دنیا از درون و برون زمین نزد وی جمع آوری شود و به مردم گوید: بیائید بسوی چیزی که بخاطر آن قطع رحم و خویشاوندی نمودید و برای آن خون‌های حرام ریختید و به علت آن مرتکب محرمات خدا شدید... به‌اندازه ای مال و ثروت بخشد که قبل از او هیچکس چنان نکرده. زمین را پر از عدل و داد و نور گرداند هم‌چنان‌که از ظلم و جور و شر پر شده است

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

بدانید که ذو القرنین در انتخاب دو ابر رام و سرکش مخیر گردید و او ابر رام را برگزید و ابر سرکش، برای مولای شما (مهدی) ذخیره گردید، راوی گفت: سؤال کردم: ابر سرکش کدام است؟ فرمود: ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق وجود دارد و مولای شما بر آن سوار شود. بدانید که او بر ابرها سوار می‌شود و با این وسائل بالا می‌رود، وسائل آسمان‌ها و سرزمین‌های هفتگانه که پنج منطقه آن آباد و دو منطقه آن ویران است

و از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود:

در زمان قائم، شخص مؤمن در حالی که در مشرق بسر می‌برد، برادر خود را در مغرب می‌بیند و آن‌که در مغرب است برادر خویش را در مشرق می‌بیند و نیز فرمود: چون قائم ما قیام نماید، خداوند گوش و چشم شیعیان ما را چنان کند که بین آن‌ها و امام علیه السلام نیازی به پیک نباشد بگونه ای که هرگاه امام سخن بگوید آنان می‌شنوند و او را می‌بینند در حالی که امام در جایگاه خود قرار دارد در حدیثی دیگر فرمود: وقتی کارها در اختیار صاحب الامر قرار گیرد خداوند متعال پستی‌های زمین را مرتفع و برجستگی‌های آن را هموار گرداند بگونه ای که دنیا پیش روی او هم‌چون کف دستش باشد. سپس پرسید: کدامیک از شما اگر در کف دستتان مویی باشد آن را نمیبیند؟ و روایت شده است که: ستونی از نور، از زمین تا آسمان برای او نصب گردد و اعمال بندگان را در آن ببیند و در زیر صخره‌های اهرام مصر علومی برای وی ذخیره گردیده که دست کسی قبل از او بدان نرسد

معتقدان به برتری ملائکه گفتند: خدا جلّ و جلاله خشوع و تضرع را مسابقه بندگی ساخته و آن را به وجود آدم پرداخته و فرشته‌ها در این مسابقه پیروز شدند و بهره فضل و پیشی را بردند و به خوبی فرمانبری را نمودند و اگر آدمیزاده به جای آن‌ها بودند فرمان نمی‌بردند، چنان چه قابیل فرمان پذیر نشد و پیشوای آدمکش‌ها گردید.

توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضل! تو را بر باد و آن‌چه در آن است آگاه می‌کنم؛ آیا نبینی چون بایستد، چگونه‌اندوهی جان ستان آرد، تندرست‌ها را پریشان کند و بیماران را بدتر کند، میوه‌ها

را تباه سازد و سبزی‌ها را بگنداند، تن‌ها را وبایی سازد و غلّات را دچار آفت سازد؟ از این روشن است که وزش باد، تدبیری حکمت دار و مصلحت جوی خلق است؛ و از هوا خاصیت دیگری هم به تو گوشزد کنم. و آن صدایی است که از برخورد اجسام در هوا نقش بندد و هوا آن را به گوش رساند. مردم روز تا شب در کارها و حوائج خود سخن گویند پس اگر این صدا در هوا به جای می‌ماند، چنانچه نوشته در کاغذ می‌ماند جهان از آن پر می‌شد و آن‌ها را گرفتار می‌ساخت و نیازشان به تازه کردن و عوض کردنش بیش از نیاز به تازه کردن کاغذ می‌شد، زیرا گفته بیش از نوشته است و آفریننده حکیم (جل قدسه) این هوا را کاغذی سبک ساخته تا سخن را تا هر جا برساند و باز پس رود تا صفحه تازه و پاکی به جای آن آید و پیوسته این کار ادامه دارد. تو را همین نسیم به نام هوا بس که از مصالحش عبرت گیری و خدا را بشناسی، زیرا آن زندگی تن است و با نفس آن را به درون کشد و از برون نسیم روحبخش آن را فراگیرد، و مرکب آواز باشد تا آن را از دور به گوش رساند و بوها را از جایی به جاییبرساند.

علل الشرایع: از حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که فرمود: بادها را دشنام ندهید که فرمانبرند، و کوه‌ها و ساعت و روزها و شب‌ها را دشنام ندهید تا گناهکار شوید و دشنام به شما برگردد.

کافی: از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که فرمود: به راستی برای خداوند عزّ و جلّ بادهای رحمت و بادهای عذاب است. اگر بخواهد باد عذاب را تبدیل به باد رحمت می‌کند، ولی باد رحمت را مبدل به باد

عذاب نمی‌کند، چون خدا رحمت خود را از هیچ کدام از مردمانی که او را اطاعت کردند دریغ نداشته است، مگر آن‌که از طاعت خدا روی برگرداندند. و بر این اساس با قوم یونس همین کار را کرد که پس از آن‌که به او گرویدند به آن‌ها رحمت آورد، با این که عذاب بر آن‌ها مقدر کرده بود و رحمتش آن‌ها را در گرفت و عذاب مقدرشان را به این دلیل که ایمان آورده و به درگاهش گریه و زاری کردند، مبدل به رحمت کرد و برگردانید، با آن‌که عذاب فرود آمده و آن‌ها را فرا گرفته بود. حضرت در ادامه فرمود: باد عقیم، باد عذاب است و هیچ رَحِم و گیاهی از آن آبستن نمی‌شود. آن باد از زیر هفت زمین برمی آید، البته جز بر قوم عاد نیامد و آن هنگامی بود که خدا بر آن‌ها خشم کرد و در آن حال به دربانان امر کرد تا از آن باد به‌اندازه گشادی یک انگشتر بر آرند.

از عوام بن حوشب نقل شده است که باد جنوب از بهشت بر می‌آید و بر دوزخ می‌گذرد که‌اندوهش را از آن‌جا می‌گیرد و برکتش را از بهشت کسب می‌کند و باد شمال بر عکس آن است، به این جهت که خوبی‌اش را از بهشت و بدی‌اش را از دوزخ دریافت می‌کند. گفتم: من شنیده‌ام که باد گرمی جز باد شمال وجود ندارد که بر ریگ‌های تافته و زمین‌های رو به خورشید می‌گذرد و از لطافت و رقت آن‌ها بیشتر داغ می‌شود و هم‌چون شراره آتش می‌وزد و می‌کشد و سیاه می‌کند.

الدُر المنثور: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بادها هشت نوع‌اند که چهار نوع آن عذاب و چهار گونه آن رحمت آور است. بادهای عذاب آور عاصف، صرصر، عقیم و قاصف و بادهای رحمت، ناشرات، مبشرات،

مرسلات و ذاریات هستند. خدا مرسلات را فرستاد تا ابر را برانگیزند، وآن‌گه مبشراتش آبستن کنند و سپس ذاریات آن را به مانند پستان شتر بدوشند تا باران دهد و آن‌ها لواقح می‌باشند، وآن‌گه ناشراتش هر جا خواهد پراکنده می‌سازد.

در روایت دیگری از امام سجاد علیه السّلام روایت شده است که «در هر شب فرشته ای از آسمان پایین می‌آید که سه مثقال مشک بهشت با خود دارد و آن را در فرات می‌ریزد و در شرق و غرب زمین نهری پر برکت‌تر از آن نیست.»

احتجاج: شخص کافری از امام صادق علیه السّلام پرسید: آیا روز پیش از شب است؟ ایشان فرمود: آری، روز پیش از شب آفریده شده و خورشید پیش از ماه

و زمین پیش از آسمان خلق شده است. زمین بر ماهی است، ماهی در آب، آب در صخره ای تهی، صخره بر شانه فرشته، فرشته بر ثری، ثری بر باد، باد بر هوا که قدرتش نگهدار است و زیر باد عقیم جز هوا نباشد و ظلمات پس از آن می‌باشد، نه تنگی است، نه گشادی و نه چیزی که داخل هم شود. سپس کرسی را آفرید و آسمان هاو زمین را در درونش جا داد، کرسی از هر چه آفریده بزرگ‌تر بود، سپس عرش را بزرگ‌تر از کرسی آفرید.

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم به نقل شده است از امام صادق علیه السّلام پرسیده شد که زمین بر چه قرار گرفته است؟ فرمود: بر ماهی. گفتند: ماهی بر چیست؟ فرمود: بر آب. گفتند: آب بر چیست؟ فرمود: بر ثری. پرسیدند: ثری بر چیست؟ فرمود: دانش دانشمندان در این‌جا پایان یابد و از آن نگذرد.

اختصاص: ابن سلام از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: شصت چیست؟ فرمود: زمین است که شصت ریشه و رگ دارد و مردم به شصت رنگ آفریده شدند.

عیون اخبار الرضا: از امام سجاد علیه السّلام است که در مورد این آیه که می‌فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناء» {همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرارداد.} فرمود: زمین را طبع پسند و هماهنگ تن‌های شماست؛ بسیار گرمش نساخت تا شما را بسوزاند و بسیار سردش نساخت تا شما یخ نزنید و باد تند نوزید تا سر شما را درد آورد و بوی بد تند نداد تا شما را بکشد و نه نرم و فروکش تا غرقه تان کند و نه سخت و سنگین تا نتوانید خانه بسازید و گور مرده‌ها را بکنید، بلکه آن را به‌اندازه ای که سود برید متین و خوددار نمود که تن و ساختمان شما را نگهدارد و آن را آماده خانه سازی و گورپردازی شما و بسیاری سودها کرد و این است که زمین را بستر شما نموده است.

فرمود: این زمین و هر چه در آن و بر آن است، در بر آن‌چه زیر آن است، چون حلقه ای است که در دشت پهناور تهی افتاده و این هر دو و هر چه در آن‌ها و بر آن‌ها است، برابر آسمان برتر خود چون حلقه ای در دشت پهناور تهی می‌باشند و آسمان سوم تا هفتم نیز این چنین است. و آن‌گه این آیه را خواند: «خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُن» {خدا همآن‌کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید.}

و این هفت با آن‌چه در آن‌ها و بر آن‌ها است، بر پشت خروس چون حلقه ای در دشتی پهناور و تهی باشند. خروس دو بال دارد، یکی در مشرق و یکی در مغرب و دو پایش در تک است. این هفت با خروس و هر چه در او و بر او است، بر صخره چون حلقه ای بر دشت پهناور تهی است و همه این‌ها با آن‌چه در آن‌ها و بر آن‌ها است، بر پشت ماهی چون حلقه ای در دشت پهناور تهی می‌باشند و این همه با ماهی در برابر دریای تاریک، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و همه این‌ها با دریای تاریک در برابر هوا، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و همه این‌ها با هوا در برابر ثری، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است. سپس این آیه را خواند:

« لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری» {آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه میان آن دو و آن‌چه زیر خاک است از آنِ اوست.}سپس علم [نزد ثری] قطع شده است. همه این‌ها با ثری و آن‌چه در آن و بر آن است در برابر آسمان یکم چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و این آسمان دنیا و آن‌چه در آن و بر آن است نزد آن‌که

بالای آن است چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و این دو آسمان نزد سومی، چون حلقه ای در بیابان پهناور تهی است و این و این سه نزد چهارم با هر چه در آن و بر آن است، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است، تا به آسمان هفتم رسید و این هفت و هر چه بر آن و در آن است نزد دریای خوددار از مردم زمین، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و این هفت و آن دریای خوددار برابر کوه‌های تگرگ، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است. سپس این آیه را خواند: «و ينَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَد» {و [خداستکه] ازآسمان از کوه‌هایی [از ابر یخ زده] که در آن‌جاست تگرگی فرو می‌ریزد.} و این هفت بحر مکفوف و کوه‌های تگرگ نزد حجب نور، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است که هفتاد هزار حجابند و نورشان دیده رباست. و همه این‌ها نزد هوا که دل‌ها را سرگردان می‌سازد، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است و همه با هوا و حجب در کرسی، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است. سپس این آیه را خواند: «وَسِعَ كُرْسِيهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِی الْعَظِيمُ» {کرسی او آسمان‌ها و زمین را در برگرفته، و نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ.} و همه این‌ها با کرسی در برابر عرش، چون حلقه ای در دشت پهناور تهی است. و آن‌گاه این آیه را خواند: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى»{خدای رحمآن‌که بر عرش استیلا یافته است.} و بر ندارند آن را فرشته‌ها مگر با گفتن: «لا اله الا اللّه و لا حول و لا قوة الّا باللّه العلی العظيم.»

و در کافی بعد از «مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَد» فرمود: و این هفت آسمان و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ در برابر آن هوائی که دلها در آن سرگردانند

چون حلقه ای است در دریای تهی و پهناور، و این هفت آسمان و دریای پهناور و کوه‌های تگرگ و هوا در برابر پرده‌های نور چون حلقه ای است در بیابانی تهی و پهناور، و این هفت آسمان و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ و هواء و پرده‌های نور در برابر کرسی... تا این‌جا که این آیه را خواند: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» و آن‌گاه گفته: در روایت حسن آمده است: حجب پیش از هوا است که دل‌ها در آن سرگردانند، یعنی روایت در کتاب حسن بن محبوب چنین است و موافق نقل صدوق است.

بدآن‌که این خبر دلالت دارد بر این که زمین‌ها بر روی هم چند طبقه‌اند و چه بسا به این خبر اعتراض شود که اگر هفت زمین و خروس و ماهی و دریای تیره و هوا و ثری در برابر آسمان یکم چون حلقه ای باشند در بیابان تهی، باید همه روی هم در برابر فلک ماه‌اندازه محسوسی نباشند، با این که خود زمین در برابر آن به دلیل گرفتن ماه و اختلاف منظر و جز آن، قدر محسوسی دارد که در علم ابعاد و اجرام روشن است. و چه بسا جواب گفته‌اند که نسبت میان این موجودات در زبان این حدیث از نظر جرم نیست، چون مخالف عقل و براهین قطعی هندسه و حساب است، بلکه منظور تناسب در حکم و مصالح وجود و آفرینش آن‌ها است که با عقل درک نمی‌شوند. و مقصود این است که آن‌چه ما می‌توانیم از آثار صنع و عجایب حکمتش [در زمین] درک کنیم، نسبت محسوسی با آن‌چه که در نزدیک‌ترین فاصله از ما پوشیده است (آسمان دنیا) ندارد چه رسد به چیزهای بالاتر از آن. و دیگران جواب داده‌اند که منظور، سنجش از نظر ارتفاع ثقل هر یک از این طبقات از طبقات بالاتر است. یعنی طبقه یکم که زمین است بر طبقه دوم سنگینی ندارد، جز

مانند حلقه ای بر بیابان پهناور، خواه حجمش کمتر از آن باشد خواه بیشتر.

توحید: مفضل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: ای مفضل! بیندیش در آن‌چه خدا عزّ و جلّ این چهار اصل را بر آن آفریده تا به خوبی نیاز برآور باشند، مانند پهناوری این زمین و اگر آن نبود، کافی نبود برای نشیمن و مزارع و چراگاه مردم و برای جنگل چوب و هیزم و گیاهان دارویی و معدن‌های پرسود. و بسا کسی این بیابان‌های تهی و دشت‌های هراس آور را بیهوده می‌داند و بگوید این‌ها چه سودی دارند، مأوای جانداران وحشی و چراگاه آن‌ها هستند و آماده برای نوسازی شهرها و مساکن مردم که به آن نیاز دارند، چه بسیار بیابان‌ها و دشت‌ها که کاخ و باغ شدند به واسطه نقل مکان مردم و اگر زمین پهناور نبود، مردم در تنگنا بودند و جز ماندن در وطن چاره ای نداشتند، در صورتی که مایه غم آن‌ها بود و چاره ای جز نقل مکان نداشت.

اگر می‌گویند: چرا زمین لرزه می‌شود؟ باید گفت: برای پند و بیم مردم تا از گناه خودداری کنند و بلا چنین در تن و مالشان است که به مصلحت آن‌ها است و ذخیره آن‌ها می‌شود اگر خوب باشند و در آخرت ثواب دارند که در امور دنیا برابر آن نیست و بسا مزد آن را در دنیا ببینند اگر به مصلحت عامه و خاصّه باشد.

الدُر المنثور: از ابن جریج به من رسیده است که پهنای هر آسمانی پانصد سال راه است و میان هر دو زمینی پانصد سال. و به من خبر رسید که باد میان زمین دوم و سوم است، زمین هفتم بالای ثری است که نامش تخوم است و ارواح کفار در آنند و چون روز قیامت می‌شود، آن‌ها را به برهوت می‌افکند و ثری بالای آن سنگ است که خدا فرمود: «فی صَخْرَةٍ» و صخره بر نرّه گاوی است که دو شاخ و سه پا دارد و روز قیامت همه آب زمین را می‌بلعد. نرّه گاو بر ماهی گرد سرش چرخیده، زیر هفتم زمین و دو سویش زیر عرش بسته است و گفته‌اند فروتر زمین بر میان دو شاخ گاو تکیه دارد و گفته‌اند بلکه بر پشتش و نامش یهموت است. و در روایت دیگری آمده است که عبدالله بن سلام از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید حوت بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر آبی سیاه و ماهی در آن چون یک ماهی شما در این دریاها است و بازگو شدم که شیطان خود را به ماهی رساند و او را بزرگ می‌کند و به او می‌گوید، که آفریده ای عزیزتر و قوی‌تر از تو نیست و ماهی آن را به خود می‌گیرد و می‌جنبد و زمین می‌لرزد و خدا ماهی خردی می‌فرستد و در گوش او جا می‌دهد و چون می‌خواهد می‌جنبد، آن ماهی در گوشش می‌جنبد و او آرام می‌گیرد.

الدُر المنثور: از ابن عمر روایت شده است که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: میان زمین و زمینی که پهلوی آن است، مسافت پانصد سال راه است و بالاتر زمین بر یک ماهی است که دو سویش در آسمان به هم برخورده‌اند؛ ماهی بر صخره به دست فرشته است. دوم زمین

جای باد است و چون خدا خواست عاد را هلاک کند، به دربان باد فرمود که بر عاد باد بفرستد. گفت: پروردگارا! به‌اندازه سوراخ بینی گاو باد به آن‌ها فرستم؟ خدا فرمود: در این صورت زمین و هر که بر آن است واژگون شوند، بلکه به‌اندازه انگشتری بفرست و همان است که خدا در کتابش فرموده است: « ما تَذَرُ مِنْ شَیءٍ أَتَتْ عَلَیهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیم» {به هر چه می‌وزید آن را چون خاکسترِ استخوان مرده می‌گردانید.} در زمین سوم سنگ دوزخ است، و در چهارم کبریت دوزخ. گفتند: یا رسول اللَّه! دوزخ کبریت دارد؟ فرمود: آری، به آن‌که جانم به دست او است در آن وادی‌ها از کبریت است که اگر کوه‌های بلند به آن فرستاده شوند آب می‌گردند. در زمین پنجم مارهای دوزخند که دهانشان چون وادی است و کافر را می‌گزند و گوشتی از او بر تخته گوشت نماند. در زمین ششم عقرب‌های دوزخند، که کوچک ترشان چون استران پالان دار است و به کافر نیشی می‌زند که سوزش دوزخ را فراموش می‌کند. در زمین هفتم سقر است و در آن ابلیس در غل آهن از پیش و پس است و چون خدا می‌خواهد برای آن‌چه می‌خواهد، او را آزاد می‌کند.

الدُر المنثور: از کعب است که گفت: هفت زمین بر صخره‌اند و صخره بر کف فرشته و فرشته بر بال ماهی و ماهی در آب که بر باد است و باد بر هوا قرار گرفته است. ریح عقیمی که آبستن نسازد و راستی که شاخ‌هایش به عرش آویزان است.

جامع الاخبار: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در مورد قاف و پشت قاف پرسیدند. فرمود: در پس آن هفتاد سرزمین طلا و هفتاد سرزمین نقره

است. هفتاد زمین از مشک که در پس آن هفتاد زمین پر فرشته است که نه گرم و نه سرد است. در ازای هر زمین هزار سال راه است. پرسیدند: از پس فرشته‌ها چیست؟ فرمود: پرده ای از تاریکی. گفتند: پشت آن چیست؟ فرمود: پرده ای از باد. پرسیدند: پشتش چیست؟ فرمود: پرده ای از آتش. گفتند: در پس آن چیست؟ فرمود: ماری گرد همه جهان‌که تا روز قیامت خدا را تسبیح می‌گوید و پادشاه همه مارها است. پرسیدند: در پس آن چیست؟ فرمود: پرده ای از نور. گفتند: در پس آن چیست؟ فرمود: دانش و قضای خدا.

از پهنا و درازا و گردی قاف پرسش شد. فرمود: هزار سال پهنا دارد که از یاقوت سرخ است، تنه‌اش از نقره سپید و انتهای آن از زمرد سبز و سه شاخه از نور دارد؛ یکی در مشرق و یکی در مغرب و دیگری در میان آسمان‌که بر آن سه سطر نگاشته است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»؛«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»؛ «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.»

گفته است: کوه قاف گرد زمین، چون سفیدی چشم گرد است. سیاهی آن پشت قاف از سرای دیگر است نه از این جهان. یکی از مفسران بیان کرده است: برای خدا در پس قاف زمینی سفید چون نقره زلال است که چهل روز گردش خورشید طول دارد و در آن فرشته‌ها رو به عرش دارند و از هیبت خدا نمی‌دانند کنار آن‌ها چیست و از آدم و ابلیس خبری ندارند و تا روز قیامت چنین می‌باشند. و گفته‌اند روز قیامت آن به جای زمین ما می‌آید، و اللّه اعلم. گفته است: «سراندیب» کوهی بالاتر از چین در دریای هند می‌باشد و همان است که خدا آدم را از بهشت به

آن فرو می‌آورد و جای پایش در آن است که در سنگی به درازی هفتاد وجب فرو رفته است و بر این کوه تابشی چون برق است و کسی نمی‌تواند به آن نگاه کند و هر روز باران دارد و قدمگاه آدم را می‌شوید و گردش چند نوع یاقوت و سنگ‌های با ارزش است و چند جور عطر و گیاهاندارویی بی‌شمار در آن است و آدم از این کوه تا کنار دریا که دو روز راه است، یک گام زد.

الدُر المنثور: از ابن عباس روایت شده است که خداوند متعال در پس این زمین، دریایی به گردش آفریده است و در پس آن کوهی به نام «ق» آفریده است که آسمان دنیا بر آن می‌چرخد و در پس آن نیز کوهی هفت برابر این زمین است و خدا در پس آن هم دریایی اطرافش آفریده است و پس از آن هم کوهی به نام «ق» است که آسمان دوم بر آن می‌چرخد و تا هفت زمین، هفت دریا، هفت کوه شمرد. و گفت این است معنی قول خدا که می‌فرماید: «وَ الْبَحْرُ یمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحر»{و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است.}

الدُر المنثور: از ابن عباس روایت شده است که خدا کوهی به نام «ق» بر گرد عالم آفریده که ریشه‌هایش تا صخره ای است که زمین بر آن است و هرگاه خدا بخواهد قریه ای را بلرزاند، به آن کوه می‌فرماید تا ریشه ای را که پهلوی آن است بجنباند که زمین آن قریه بلرزد.

کافی: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: آن ماهی که زمین را به دوش دارد در دل می‌گفت: زمین را به نیروی خود برمی دارم. خداوند عزّوجلّ یک ماهی کمتر از شبر و بزرگ‌تر از فتر (میانه سبابه و ابهام) در بینی او فرستاد و چهل روز بی‌هوش شد و خدا به او رحم کرد و به درآمد. و چون خداوند عزّوجلّ می‌خواهد زمین بلرزد، آن ماهی را به سوی این ماهی می‌فرستد و چون آن را ببیند، پریشان می‌شود و زمین می‌لرزد.

محقق طوسی (ره) گفته است: اگر مقصود از اعتدال یکنواخت بودن هوا در همه سال است، شک ندارد که این معنا در خط استوا رساتر از همه جا است. چنان چه شیخ گفته است اگر مقصود از اعتدال میان گرما و سرما است، شک ندارد که خط استوا چنین نیست و دلیلش سیاهی رنگ مردم آن از زنگیان و اهل حبشه و مجعد بودن موی آن‌ها می‌باشد و نشانه‌های دیگر گرمای سخت آن است. در اقلیم چهارم بر عکس است و دلیل بر این است که هوایش معتدل‌تر است، بلکه افزایش آبادانی و نژاد در اقالیم سبعه، دلیل است که هوای آن‌ها از دیگر جاهای زمین معتدل‌تر و زیست بردارتر است و وسط هفت اقلیم از دو سویش معتدل‌تر است و اثر گرما و سرما، در دو سویش روشن هستند. بنا بر آن‌چه او (قدس سره) گفته است: ساکنان اقلیم چهارم از دیگران در خلقت و اخلاق معتدل‌تر هستند و هوش و فهم بیشتری دارند. از این رو معدن حکماء و علماء است و پس از آن‌ها مردم دو اقلیم سوم و پنجم قرار دارند. ولی مردم اقالیم دیگر کمبود سرشت دارند و دلیلش زشتی چهره و بدخلقی آن‌هاست. برای این که از تابش خورشید

سوخته‌اند یا از کمبود آن پخته نشده‌اند، مانند مردم حبشه و زنگبار در اقلیم اول و دوم و مردم یأجوج و مأجوج و برخی صقالیه در اقلیم ششم و هفتم.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ آفرینش آدم را از خاک انجام داد و خوردن آن را بر نژادش حرام کرد.

- أَ وَ لَمْ یرَوْا إِلی ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیءٍ یتَفَیؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْیمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ داخِرُونَ * وَ لِلَّهِ یسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یسْتَکْبِرُون.

{آیا به چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند که [چگونه] سایه‌هایشان از راست و [از جوانب] چپ می‌گردد، و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند؟ و آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبّر نمی‌ورزند.}

تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُورا.

{آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند، و هیچ‌چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را درنمی یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است.}

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيهِ الْعَذاب.

{آيا ندانستی كه خداست كه هر كس در آسمان‌ها و هر كس در زمين است، و خورشيد و ماه و [تمام] ستارگان و كوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسياری از مردم برای او سجده می‌كنند؟ و بسياری‌اند كه عذاب بر آنان واجب شده است. و هر كه را خدا خوار كند او را گرامی دارنده ای نيست، چرا كه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.}

علل الشرايع: از امام صادق عليه السّلام روايت شده است كه فرمود: ديوارهای پايين‌تر از سنگينی بالاتر به خدا ناليدند. خداوند عزّ و جلّ به آن‌ها وحی كرد كه برخی از تو برخی را بر می‌دارد.

علل الشرايع: از محمّد بن علی بن ابراهيم گفته است: گريه آسمان سرخ شدن آن است بی‌ابر و گريه زمين لرزش آن است و تسبيح درخت جنبش آن است بی‌باد و تسبيح درياها فزودن و كاستن آن‌ها است و تسبيح درخت نمو و بر آمدن آن‌ها است. و نيز گفته است: سايه‌اش خدا را تسبيح گويد.

توحید: مفضل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: اگر خواستاران کیمیا می‌فهمیدند آن‌چه در عذره است به گران‌ترین بهایش می‌خریدند و بر سر آن دعوا می‌کردند.

خرائج و جرائح: احمد بن عمر حلال می‌گوید: به ابی الحسن دوم علیه السّلام گفتم: قربانت شوم! من از این صاحب رقه بر تو نمی‌گرانم. فرمود: از او زیانی به من نمی‌رسد. راستی خدا را سرزمین‌ها است که طلا می‌رویانند و خدا آن‌ها را به ناتوان‌ترین خلقش که مورچه است حفظ کرده و اگر یک فیل به آن رو کند، نمی‌تواند به آن‌ها برسد. و شاء گفت: من از این بلاد پرسیدم و پیش از پرسشم این حدیث را شنیده بودم و به من گزارش شده که میان بلخ و تبت می‌باشند که طلا می‌رویند و در آن‌ها مورچه ای است به مانند سگ‌ها که بر گردن قلّاده دارند، پرنده به آن نمی‌گذرد تا به دیگری برسد، مورچه‌ها شب در سوراخ خود می‌خوابند و روز بیرون می‌آیند. چه بسا با اسب‌هایی که در شب سی فرسخ راه می‌روند به آن‌جا دستبرد می‌زنند و بارهای خود را پر می‌کنند و به در می‌روند و ناگاه مورچه‌ها به دنبال آنان بیرون

می شوند و چون باد می‌دوند و به هر چه می‌رسند آن را پاره پاره می‌کنند و بسا که با تکه‌های گوشت آن‌ها را سرگرم می‌کنند و از آن‌ها می‌رهند و اگر به آن‌ها برسند، با اسبانشان آن‌ها را تکه تکه می‌کنند.

خصال: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: خدا چیزی نیافریده جز آن‌که بر او آفریده دیگری را چیره ساخته، چنان چه چون خدا ابر را آفرید (دریاها را خ ل) به خود بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیره گردد؟ و خدا فلک را آفرید تا آن را چرخانید و زبون کرد.

و آن‌گاه زمین بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا کوه‌ها را آفرید و بر پشتش کوبید و بازش داشتند از این که بلرزند آن‌چه بر او است و زبون شد و آرام گرفت. و آن‌گاه کوه‌ها بر خود بالیدند و سر بلندی کردند و گفتند: کدام چیز بر ما چیره شود؟ و خدا آهن را آفرید تا آن را برید و رام شد و زبون گردید.

وآن‌گاه آهن بر کوه‌ها بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و آهن زبون شد. سپس دم بر آورد و شعله زد و بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آب را آفرید و آن را خاموش کرد و زبون شد. سپس آب بالید و جوشید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا باد را آفرید تا امواج آن را جنبانید و آن‌چه در ته‌اش بود برانگیخت و آن را از مجاری‌اش بازداشت و آب زبون شد.

سپس باد بالید و غرید و دامن کشید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آدم را آفرید تا چاره جویی کرد و در برابرش پرده برگرفت و

آن را دگرگون کرد و زبون شد. و آن‌گاه آدمی سرکشی کرد و گفت: کیست که از من نیرومندتر باشد؟ و خدا مرگ را آفریده و او را مقهور کرد و آدمی زبون شد. سپس مرگ بر خود بالید و خدا (جل جلاله) او را فرمود: بر خود مبال که من تو را میان دو گروه سر برم؛ میان بهشتیان و دوزخیان. سپس هرگزت زنده نسازم. بس زبون شد و ترسید.

الغارات: از شعبی روایت شده است که ابن کواء به امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: سخت‌ترین چیزی که خدا آفریده چیست؟ فرمود: سخت‌ترین آفریده‌های خدا ده تا است: کوه‌های بلند و آهن که کوه‌ها را ببرد، و آتش که آهن را بخورد، و آب که آتش را خاموش کند، و ابر مسخر میان آسمان و زمین که آب را بردارد، و باد که ابر را به دوش دارد، و آدمی که با دو دست خود حائل سازد و به دنبال کار رود، و هستی که بر آدمی چیره گردد، و خواب که بر هستی چیره شود، واندوه که خواب را ببرد، و سخت‌ترین آفریده پروردگارت‌اندوه است.

قرب الإسناد: از بزنطی روایت شده است که به امام رضا علیه السّلام گفتم که مردم مصر بلاد خود را مقدس می‌پندارند. فرمود: آن چگونه است؟ گفتم: قربانت! می‌پندارند از قبیله آن‌ها هفتاد هزار محشور می‌شوند که بی‌حساب به بهشت می‌روند. فرمود: نه، به جان خودم چنین نیست. خدا به بنی اسرائیل خشم نکرد، جز این که آن‌ها را به مصر در آورد و از آن‌ها خشنود نشد تا آن‌ها را از آن به در آورد و البته خدا تبارک و تعالی به موسی وحی کرد که استخوان‌های یوسف را از آن برآورد. و موسی رهنما خواست به کسی که قبر را بداند و او را به زنی کور

و زمینگیر ره نمودند و موسی از او خواست تا وی را به آن ره نماید و او ابا کرد، مگر با دادن دو خصلت: دعا کند تا خدا او را شفا دهد و با او در بهشت هم پایه باشد.

سپس گفته است از امام صادق علیه السّلام روایت شده که نام کوفه را برد و فرمود: به زودی کوفه از مؤمنان تهی شود و دانش از او نهان گردد، چنان چه مار در سوراخش نهان شود. سپس دانش در شهری پدید شود که قمش گویند، و معدن علم و فضل گردد، تا آن‌جا که در روی زمین هیچ نادانی نسبت به دین نماند تا برسد به نوعروسان پرده نشین. این نزدیک به ظهور قائم ما باشد، و خدا قم و مردمش را مقام حجت سازد، و اگر آن نباشد، زمین اهلش را فرو برد و حجتی در زمین نماند، و دانش از آن به همه بلاد منتشر گردد در مشرق و مغرب و حجت خدا بر مردم تمام شود. تا کسی در روی زمین نماند که علم و دین بدو نرسد. سپس قائم ظهور کند و سبب انتقام و خشم خدایی بر بنده‌ها شود، زیرا خدا از بنده‌ها انتقام نگیرد مگر پس از این که حجت را انکار کنند.

خدا بهشت عدن را به دست خود آفریده؛ درخت طوبی را به دست خود کاشته؛ آدم را به دست خود صورت گری کرده؛ تورات را به دست خود نوشته است؛ آسمان هارا به دست خود ساخته. گفت: راست گفتی ای محمّد. و آسمان‌ها نور دیده شوند به دست او. گفت: راست گفتی. بعد فرمود: این ابن سلام آیا نشنیدی که خدا گفته است: «وَالسَّماءَ بَنَیناها

بِأَيدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُون»{و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم، و بی‌گمان، ما [آسمان] گستریم.}

جواب: خدا قلم را فرماید تا در لوح بنگارد و از آن به اسرافیل فرود شود و اسرافیل به میکائیل رساند و میکائیل به جبرئیل.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو جبرئیل در هیبت مردان است یا زنان؟

جواب: در هیبت مردان.

سؤال: به من بگو خوراکش و نوشابه‌اش چیست؟

جواب: خوراکش تسبیح است و نوشابه‌اش تهلیل.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو درازا و پهنایش چه‌اندازه است، چه وضعی دارد، جامه‌اش چیست؟

جواب: به‌اندازه فرشته‌ها است، نه خیلی دراز، نه خیلی کوتاه؛ درخشان سرمه کشیده، چون روز تابان است در برابر تاریکی شب؛ بیست و چهار بال سبز دارد کنگره دار از در و یاقوت و پایانشان لؤلؤ است؛ حمایلی دارد که آسترش ابریشم است و رویه‌اش وقار و کرامت؛ چهره‌اش چون زعفران است؛ بینی کشیده و گرد حدقه؛ نه می‌خورد و نه می‌نوشد؛ نه خسته می‌شود، نه سهو می‌کند؛ وحی دار خداست تا روز قیامت.

جواب: قلم و آن‌چه می‌نگارند.

سؤال: درازای قلم چه‌اندازه و پهنایش کدام است؟ و دندانه‌هایش کدامند؟

جواب: درازی قلم پانصد سال راه که سی دندانه دارد و مداد از میانه دندانه‌هایش روان است، در لوح محفوظ بدان چه می‌باشد و آن‌چه خواهد بود تا قیامت به فرمان خدا عزّ و جلّ.

جواب: آسمان هفتم و آن‌چه پهلوی عرش است و او را فرمود تا به جای خود بر آمد و بر آمد. سپس خدا شش آسمان دیگر را آفرید و فرمان داد تا هر آسمانی به جای خود استوار شد.

سؤال: چه را آن را آسمان نامید؟

ج: چون بلند است.

سؤال: چرا آسمان دنیا سبز است؟

جواب: از اثر کوه قاف سبز شده است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از چه آفریده شده است؟

جواب: از موجی خوددار و باز داشته.

سؤال: موج خوددار چیست؟

جواب: آبی ایستاده که حرکت و اضطراب ندارد و در اصل دود بوده.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو آسمان هادرب دارند؟

جواب: آری. درب‌های بسته دارند و آن‌ها را کلید است و کلیدها در خزانه است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو به من درهای آسمان از چیست؟

جواب: از طلا.

سؤال: قفل هاشان چیستند؟

جواب: از نور.

سؤال: کلیدهاشان از چیستند؟

جواب: بسم اللّه العظیم.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از درازا و پهنای هر آسمان و از بلندی آن و از ساکنانش.

جواب: درازای هر آسمانی پانصد سال و پهنایش پانصد سال و میان هر دو آسمان پانصد سال و ساکنان هر آسمانی سپاهی از فرشته‌ها که شمار آن‌ها را جز خدای تعالی نداند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو آسمان دوم از چه آفریده شده است؟

جواب: از ابر.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو آسمان سوّم از چه آفریده شده؟

جواب: از یک زبرجد سبز.

سؤال: پس آسمان چهارم از چیست؟

جواب: از طلای سرخ.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! پس آسمان پنجم؟

جواب: از یاقوت سرخ.

سؤال: پس آسمان ششم؟

جواب: از نقره سپید

سؤال: پس آسمان هفتم؟

جواب: از طلا گفت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! ای محمّد! بگو به من بالای آسمان هفتم چیست؟

جواب: دریای زندگانی.

سؤال: پس بالای آن چیست؟

جواب: دریای ظلمت.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: دریای نور.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: حجاب‌ها.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: سدرة المنتهی.

سؤال: بالای سدرة المنتهی چیست؟

جواب: جنت المأوی.

سؤال: بالای جنت المأوی چیست؟

جواب: حجاب مجد.

سؤال: بالای حجاب مجد چیست؟

جواب: حجاب حمد.

سؤال: بالای حجاب حمد چیست؟

جواب: حجاب جبروت.

سؤال: بالای حجاب جبروت چیست؟

جواب: حجاب عزت.

سؤال: بالای حجاب عزت چیست؟

جواب: حجاب عظمت.

سؤال: بالای حجاب عظمت چیست؟

جواب: حجاب کبریاء.

سؤال: بالای حجاب کبریاء چیست؟

جواب. کرسی.

سؤال: راست گفتی یا محمّد! علم اولین و آخرین به تو داده شده و تو به حق و یقین گویایی. بالای کرسی چیست؟

جواب: عرش.

سؤال: بالای عرش چیست؟

جواب: خدای تعالی که بالای است و علمش زیر ثری است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آیا آفریده ای بر عرش او استوار است؟

جواب: معاذ اللَّه ای پسر سلام!

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو خورشید و ماه مؤمنند یا کافر؟

جواب: مؤمن و فرمانبر خدا عزّ و جلّ، مسخر به فرمان او و زیر خواست او.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا خورشید و ماه در روشنی برابر نیستند؟

جواب: خدا نشانه شب را زدوده و نشانه روز را روشن و بیناگر نموده از نعمت و فضل خود و اگر چنین نبود شب و روز ممتاز نبودند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو چرا شب را لیل نام نهادند؟

جواب: چون مردان و زنان با هم خلوت کنند و خدا آن را وسیله الفت و پوشش ساخته.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا روز را نهار نامیدند؟

جواب: چون هر کسی در آن طلب معاش کند.

سؤال: راست گفتی. بگو اختران چند بخشند؟

جواب: سه بخش؛ یک بخش به ارکان عرشند و روشنی آن به آسمان هفتم رسد و بخش دوم در آسمان دنیا مانند قندیل‌ها آویخته و به ساکنانش پرتو بخشد و شیاطین بشر از آن تیر خورند چون استراق سمع کنند، و بخش سوم در هوا آویخته و آن وسیله روشنی دریاها است و آن‌چه در آن‌ها و بر آن‌ها است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا اختران خرد و درشت دیده شوند؟

جواب: زیرا میان آن‌ها و آسمان دنیا دریاها است که باد می‌خورند و موج بر می‌دارند و از زیر آن‌ها خرد و درشت دیده می‌شوند، وگرنه‌اندازه همه اختران یکی است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو بدانم میان ما و آسمان دنیا چند باد است؟

جواب: سه باد؛ باد عقیم که بر قوم عاد فرستاده شد، نه درخت‌ها را آبستن کند و نه بر آورد؛ باد تیره و تار که اهل دوزخ با آن عذاب شود، و بادیکه دریاها را بر دارد، و بادیکه برای مردم زمین است و اشجار را آبستن کند و میوه آرد و هر بامداد در اطراف زمین بگردد، و اگر آن باد نبود زمین و کوه‌ها از حرارت خورشید می‌سوختند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! حاملان عرش چند دسته‌اند؟

جواب: هشتاد دسته در ازای هر دسته یک میلیون فرسخ و عرض آن پانصد سال، سرشان زیر عرش است و پاهاشان زیر هفت زمین و اگر پرنده ای از این گوش آن‌ها پرد، تا هزار سال دنیا بگوش دیگر نرسد تا از پیری بمیرد؛ جامه هاشان از در و یاقوت است؛ مویشان چون زعفران خوراکشان تسبیح و نوشابه شان تهلیل. دسته یکم نیمی برف و نیمی آتش نه آتش برف را آب کند و نه برف آتش را خاموش کند. دسته دوم نیمی رعد و نیمی برق. دسته سوم نیمی آب و نیمی باد، نه باد آب را به هیجان آرد و نه آب از باد پیش افتد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از پرنده‌های میان آسمان و زمین که نه در آسمان جا دارند و نه در زمین کدامند؟

جواب: آن‌ها مارها باشند که چون اسب یال دارند و در فضا روی دم خود تخم گذارند و بر شانه‌های خود جوجه نهند در هوا تا روز قیامت.

سؤال: راست گفتی. بگو از نوزادی که از پدرش سخت‌تر است؟

جواب: آهن است که از سنگ زاید و از آن سخت‌تر است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! کدام زمین است که تنها یک بار خورشید بر آن تابید و تا قیامت بر آن باز نگردد؟

جواب: آن‌جا که خدا فرعون را غرق کرد که دریا شکافت و باز به هم آمد بر سر او.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از خانه ای بگو که دوازده در داشت و دوازده چشمه برای دوازده سبط از آن برآمد؟

جواب: چون موسی بنی اسرائیل را از دریا گذراند و به بیابان کشاند، به وی از تشنگی نالیدند. پس به سنگی چهار گوش برخورد و خدا به او وحی کرد عصایت بر آن بزن و از آن دوازده چشمه برای دوازده سبط بنی اسرائیل جوشید.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! کدام پیغمبر است که نه پری بود و نه آدمی نه پرنده و نه وحشی؟

جواب: آن مورچه که قومش را بیم داد و گفت: ای مورچه ها! به جای خود درآیید.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن‌چه بود که خدایش وحی کرد و نه پری بود، نه آدمی نه فرشته، و نه وحشی؟

جواب: زنبور عسل که خدا به او وحی کرد: «أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یعْرِشُون»{که از پاره ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آن‌چه داربست [وچفته سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.}

گبرها نه آدم را شناسند، نه نوح نه سام، نه حام و نه یافث، و نخست آدمی نزد آن‌ها کیومرث است و لقب او کوهشاه است. چون در کوهستان بوده و برخی او را گلشاه خوانند، چون در آن زمان آدمی نبود که شاه آن‌ها باشد، گفته‌اند: معنی کیومرث، زنده، گویا مرده است، گفتند خاصیتی داشت که هر جانور به او نگاه می‌کرد واله و بیهوش می‌شد. پندارند از این‌جا پدید شد که یزدان نخست صانع نزد آن‌ها درباره اهرمن به‌اندیشه شد تا آن‌جا که پیشانی‌اش عرق کرد و آن را پاک کرد وانداخت و از آن کیومرث برآمد. و ناهنجار بسیاری دارند در این که چگونه اهرمن ازاندیشه یزدان پدید شده یا از خودبینی او و یا از هراس تنهایی او به وجود آمده است. و اختلاف دارند در این که اهرمن قدیم است یا حادث و در مدت هستی کیومرث هم اختلاف دارند. بیشترشان گویند سی سال و کمترشان گویند چهل سال و گروهی از آن‌ها گویند:

کیومرث در بهشت دنیا که در آسمان است سه هزار سال زیست، هزاره حمل و هزاره ثور و هزاره جوزاء، وآن‌گه به زمین فرو شد و سی هزار سال در آرامش بود از هزاره سرطان تا هزاره سنبله، و سپس سی تا چهل سال به جنگ با اهرمن دچار شد تا هلاک گردید.

در این که کشته شده یک قولند، ولی چگونه؟ بیشتر گویند: پسری از اهرمن به نام «جزوذ» کشت و اهرمن دادخواهی به یزدان برد و او برای

پیمان‌ها که با اهرمن داشت، چاره ندید جز آن‌که کیومرث را قصاص کند و او را به سزای پسر اهرمن کشت. و چنین گزارش گردید که نخست کیومرث بر اهرمن چیره و بر دوش او سوار شد و گرد جهان می‌گردند تا اهرمن از او پرسید از کدام چیز ترسان‌تر است و بیشتر هراس دارد؟ گفت از دوزخ.

مناقب ابن شهر آشوب: عمران صابی از امام رضا علیه السّلام پرسید: چرا مرد زن منش شود و زن مردمنش؟ فرمود: علتش این است که چون زن آبستن شد به پسر و در رحم به جای دختر قرار گرفت، زن منش شود و اگر دختر به جای پسر شد مردمنش گردد. چون جای پسر در رحم سمت راست است و جای دختر سمت چپ و بسا زنی دوقلو زاید از یک شکم و نشانش این است که هر دو پستانش بزرگ شوند و اگر یکی بزرگ شود، نشان آن است که یکی است، جز این که اگر پستان راست بزرگ‌تر است پسر است و اگر چپ، دختر است و اگر هر دو پستان آبستن لاغر شوند، بچه بیندازد. گفت: بلندی و کوتاهی آدمی از کجا است؟ فرمود: از نطفه، اگر وقتی بیرون آمد گرد شد، قد بچه کوتاه شود و اگر دراز شد بلند شود.

تفسیر امام حسن عسکری و احتجاج: به سندی تا جابر بن عبداللّٰه نقل می‌کند که ابن صوریا از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: فرزند از پدر باشد یا مادر؟ فرمود: استخوان و پی و رگ از مرد است، گوشت و خون و مو از زن. گفت: درست گفتی ای محمّد! سپس گفت: چگونه شود که فرزند تنها به عموهایش ماند نه دایی‌ها و گاه همه به دایی

ماند نه عموهایش؟ فرمود: آب هر کدام بالا دستی کند بر یارش، مانندی از او است. گفت: درست گفتی ای محمّد! به من بگو از کسی که فرزند آرد و آن‌که نیارد. فرمود: چون نطفه سرخ و تیره باشد فرزند نیارد و اگر زلال باشد، فرزند آرد.

احتجاج: از ثوبان آمده است که یک یهودی نزد پیغمبر آمد و گفت: از تو چیزی پرسم که جز پیغمبر نداند. فرمود: چه باشد؟ گفت: مانندی فرزند به پدر یا

مادرش. فرمود: آب مرد سفید و سفت است و آب زن زرد و روان، و چون آب مرد بالا گیرد بر آب زن، فرزند پسر باشد به اذن خدا عزّ و جلّ و مانندی از آن‌جا است و چون آب زن بالا گیرد بر آب مرد، فرزند دختر آید به اذن خدای تعالی و مانندی از آن‌جا باشد.

علل الشرایع: از ابی بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که مرد بسا به دایی هاش ماند و بسا به عموهاش؟ فرمود: راستش نطفه مرد سفید و سفت است و نطفه زن زرد و رقیق و اگر نطفه مرد به نطفه زن غالب شود، مرد به پدر و عموهاش ماند و اگر نطفه زن به نطفه مرد غالب شود، به دایی هاش ماند.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که چون خدا خواهد کسی آفریند صورت پدرش را تا آدم گرد آرد و او را به صورت یکی از آن‌ها آفریند و کسی نگوید او به من نماند و به پدرانم نماند.

علل الشرایع: از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که فرمود: دو نطفه در رحم بجنگند و هر کدام بیشتر باشند، مانندی آرد؛ اگر از زن بیشتر باشد، مانندی به دایی‌ها آرد و اگر از مرد بیشتر باشد، مانندی به عموها آرد. فرمود: منی چهل روز در رحم بچرخد. هر که خواهد به درگاه خدا عزّ و جلّ دعا کند، در این چهل روز و پیش از آفریدن بچهباید. سپس خدا فرشته ارحام را فرستد و آن را بگیرد و به درگاه خدا بر آرد و تا خدا خواهد بایستد و گوید: خدایا! پسر باشد یا دختر؟ خدا هر چه را خواهد به او وحی کند و فرشته ثبت کند و سپس گوید: بار معبودا! بدبخت باشد یا خوشبخت؟ و خدا عزّ و جلّ آن‌چه خواهد به او وحی کند و فرشته ثبت کند و گوید: بار خدایا! روزی‌اش چند است؟ و عمرش چه؟ و آن را هم بنویسد و نویسد میان دو چشمش هر چه در دنیا به او رسد و او را برگرداند و در رحم نهد. این است قول خدا عزّ و جلّ «ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِی كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها»{هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسْ‌های شما [به شما] نرسد، مگر آن‌که پیش از آن‌که آن را پدید آوریم، در کتابی است. این [کار] بر خدا آسان است.}

مناقب ابن شهر آشوب: از سلام بن مستنیر است که در خبری طولانی از ابی جعفر علیه السّلام آفرینش نوزاد را در شکم مادر ذکر کرده و

گفته: خدا فرشته ای به نام «زاجر» فرستد و به او نهیب زند و نوزاد به هراس افتد و برگردد و پاهایش به ته شکم آیند تا خدا بیرون شدنش را برای زن و بر نوزاد آسان کند. فرمود: اگر بماند، نهیبی سخت‌تر به او زند و بهراسد و به زمین افتد، در حالی که هراسان و گریان از نهیب فرشته است.

کافی: از سلام بن مستنیر روایت شده است که از ابی جعفر علیه السّلام در مورد قول خدا «مُخَلَّقَةٍ وَ غَیرِ مُخَلَّقَةٍ» پرسیدم. فرمود: «مخلقه» آن ذره‌ها بودند که در پشت آدم خدا آفرید و از آن‌ها پیمان ستد، و آن‌گه در پشت مردان و رحم زنان روانه شان کرد و آنانند که به دنیا آیند تا از آن پیمان بازرسی شوند. غیر مخلقه هر آدمی است که پیمان عالم ذر را ندیده، چون نطفه‌ها که دور ریزند و بچه‌ها که پیش از دمیدن روح سقط شوند.

کافی: از ابی جعفر علیه السّلام روایت شده است که می‌فرمود: نطفه چهل روز در رحم بماند، و آن‌گه علقه شود تا چهل روز، و آن‌گه مضغه باشد تا چهل روز و چون چهار ماه به پایان رسد، خدا عزّ و جلّ دو فرشته آفریننده فرستد و گویند: پروردگارا چه آفرینیم؟ دختر یا پسر؟ و فرمان گیرند. پس گویند: پروردگارا! خوشبخت باشد باید بدبخت؟ و فرمان گیرند. باز گویند: پروردگارا! عمرش چیست و روزی‌اش چه؟ چه وضعی دارد و از این باره چیزها شمرد، و میان دو چشمش نویسند و چون مدت را به سر زد، خدا فرشته ای فرستد و او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده بیرون آید.

یا این انسانی که خداوند او را در تاریکی‌های رحم، و غلاف پوشاننده بدین صورت ایجاد کرد: نطفه ریخته شده، و خون بسته صورت بندی نشده، و جنین در رحم و طفل شیر خوار، و کودک و نوجوان. آن‌گاه برای او قلبی حافظ، و زبانی گویا، و چشمی بینا قرار داد، تا بفهمد و پند گیرد، و از گناه خودداری نماید. ولی چون به حد کمال رسید، و قامتش آراسته شد، به حال غرور و کبر از مدار حق گریخت... تا آخر خطبه.

﴿و بی‌گمان ما انسان را از چکیده ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار نهادیم. سپس نطفه را خونی بسته و آن‌گاه خون بسته را گوشت پاره ای و گوشت پاره را استخوان‌هایی آفریدیم پس از آن بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینشی دیگر دادیم پس بزرگوار است خداوند که نیکوترین آفریدگاران است. سپس بی‌گمان شما پس از این خواهید مرد. آن‌گاه به یقین شما در روز رستخیز برانگیخته خواهید شد.﴾. جابر بن عبدالله انصاری گفت: یا رسول اللّه! این حال ما است، حال شما و اوصیاء پس از شما در زایش چگونه است؟ رسول خدا پر دم بست و سپس گفت: ای جابر! از امر بزرگی پرسیدی که جز بهره وران سترگ آن را هموار نکنند. راستش انبیاء و اوصیاء آفریده شدند از نور عظمت خدا جلّ شأنه، خدا نورشان را در پشت‌های پاک و ارحام طاهره سپرده و به وسیله فرشته‌هایش نگهدارد، و به حکمتش بپرورد، و به دانشش تغذیه کند. امر آن‌ها والاتر از وصف است و احوالشان ندانستنی است، زیرا آن‌ها اختران خدایند در زمینش و اعلامش در خلقش و خلفایش بر بندگانش، انوار بلاد اویند، و حجج

بر آفریده هاش. ای جابر! این از دانش محرمانه است و آن را از جز اهلش نهان دار.

کافی: از حسین بن خالد روایت شده است که به امام کاظم علیه السّلام گفتم: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله برای ما روایت شده که هر که می‌نوشد، چهل روز نمازش قبول نیست. فرمود: راست گفتند. گفتم: چطور چهل روز قبول نیست، نه بیش و نه کم؟ فرمود: خدا عزّ و جلَّ آفرینش آدمی راandازه گرفت، چهل روز نطفه، چهلروز علقه، چهلروز مضغه. و چون می‌نوشد، چهلروز در تن او بماند به‌اندازه دوره تحول آفرینشش. سپس فرمود: همه خوراک و نوشاک چهلروز در تنش بمانند.

کافی: از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: پسر بچه در هفت سالگی دندان‌اندازد، و در هفت سالگی به نماز وادار شود، و در ده سالگی بستر آن‌ها جدا گردد، در چهارده سالگی محتلم شود در بیست و دو سالگی طول اقامتش به پایان رسد و در بیست و هشت سالگی خرد او به نهایت رسد، مگر در تجربه.

الدُر المنثور: از محمّد بن کعب قرظی روایت کرده است که گفت: در تورات (یا گفت:) در صحف ابراهیم خواندم که خدا می‌فرماید: ای پسر آدم! با من انصاف نکردی؛ از هیچت آفریدم، و آدمی درستت نمودم، از شیره گلت آفریدم و سپس نطفه ای نمودمت در جایگاه استوار و آن‌که

نطفه را علقه ساختم، و علقه را مضغه، و مضغه را استخوان و به استخوان گوشت پوشیدم و سپس تو را آفریده دیگر ساختم. ای آدمیزاده! دیگری بر این توانا است؟ و آن‌گه تو را در بر مادر شیرین کردم تا از تو دلتنگ نشود و آزار نکشد. سپس به روده‌ها وحی کردم گشاد شوید، و به‌اندام که جدا شوید؛ روده‌های تنگ گشاد شدند واندام در هم جدا شدند. سپس وحی کردم به فرشته گماشته بر ارحام تا از شکم مادرت برآورد و با یک پر از بالش تو را خلاص کرد. تو را وارسیدم؛ آفریده ناتوانی بودی، نه دندانی داشتی که ببرّد، و نه دندان آسیا که خرد کند، پس برایت از سینه مادرت پستانی بر آوردم تا به تو شیری سرد در تابستان دهد و گرم در زمستان، و آن را از میان پوست و گوشت و خون و رگ‌ها به در آوردم. و مادر را به تو مهربان کردم و پدر را نوازشگر، هر دو رنج برند و بکوشند و تو را پرورند و غذا دهند، نخوابند تا تو را بخوابانند. پسر آدم! این‌ها را با تو کردم، نه در عوض چیزی که از من خواستی و نه برای این که نیاز از من برآری. پسر آدم! چون دندانت برید و دندان آسیات برآمد، از میوه تابستان و زمستان به موقع خود به تو میوه دادم. و چون دانستی که منم پروردگارت، نافرمانی‌ام کردی، و اکنون هم که نافرمانی‌ام کردی، مرا بخوآن‌که نزدیکم و پذیرا، بخوآن‌که پر آمرزنده و مهربانم.

قرب الإسناد: روایت شده است که مردی نزد علی علیه السّلام آمد و گفت: زنم تازه جوانی است و دوشیزه و نه ماهه آبستن است، و بدگمانی ندارم و من خود پیر کهنسالم و بکارتش را زایل نکردم و او هم‌چنان باکره است. فرمود: تو را به خدا بر فرجش منی ریختی؟ گفت:

آری. فرمود: هر فرجی دو سوراخ دارد؛ از یکی منی مرد به درون رود و از دیگری بول بیرون آید، و دهانه‌های رحم زیر همان سوراخ است که منی می‌رود، و چون منی در یکی از دهانه‌های رحم وارد شود، زن به یکی آبستن گردد و اگر در دو تا، دو قلو آبستن شود و اگر در سه تا، سه قلو باشد و اگر در چهار تا، چهار قلو. در این‌جا جز این نیست، من فرزند او را به تو ملحق نمودم، و قابله‌ها آن را زایاندند و پسری آورد و ماند.

اقبال: حسین بن علی علیه السّلام در دعای روز عرفه فرموده: آغاز آفرینشم کردی به نعمت خود، پیش از این که نامی داشته باشم؛ مرا از خاک آفریدی و در پشت پدرها جا دادی، آسوده از مرگ و میر و پیوسته از صلبی به رحمی کوچیدم، در روزگاران گذشته، از مهر و لطف و احسانت به من در دولت کافرانم بیرون نیاوردی که عهد تو را شکستند و رسولانت را دروغ شمردند، و از مهربانی و توجهت مرا در دوران هدایتی که آماده کردی به دنیا آوردی؛ و از آن پیش با من خوب کردی و نعمت دادی و از منی ریخته مرا شروع کردی و در سه ظلمت میان گوشت و پوست و خونم نهادی؛ و مرا به آفرینشم انگشت نما نکردی و کارم را به خودم وانگذاردی و مرا تمام ساخته به دنیا آوردی و در گهواره که کودکی بچه بودم نگهداشتی، شیر گوارا به من روزی دادی، و دل دایه‌ها را به من مهربان کردی و در سرپرستی، مادرانی دل سوزم وانهادی، و از پریان شب گردم حفظ کردی، و از بیش و کم سالم داشتی.

الخصال: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: در روزی که هیچ سایه ای جز سایه عرش خدا وجود ندارد، هفت تن زیر این سایه

هستند: امام عادل، جوانی که با عبادت خداوند پرورش یافت، مردی که با دست راستش صدقه می‌دهد در حالی که از دست چپش پنهان می‌کند، مردی که در خلوت خدا را یاد کند و از شدت خوف چشمانش پر اشک می‌شود، مردی که وقتی با برادر مؤمنش رو به رو شود به او بگوید: من به خاطر خدا تو را دوست دارم، مردی که با این نیت از مسجد خارج شود که دوباره به آن برگردد، و مردی که زنی زیبا او را به سوی خود بخواند ولی او بگوید من از خدای رب العالمین خوف دارم.

ثواب الأعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات آمده است که مساجد، خانه‌های خدا بر روی زمین است پس خوشا به حال بنده ای که در خانه خود وضو بگیرد سپس مرا در خانه‌ام زیارت بکند، و البته که تکریم زیارت کننده بر زیارت شونده واجب است.

ثواب الاعمال: امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که آب دهانش را به احترام حق مسجد فرو خورد، خداوند آن را مایه سلامتی در بدنش قرار می‌دهد و از سختی و آزمایش بدنی معاف می‌شود.

ثواب الاعمال: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: آگاه باشید که مساجد خانه‌های من بر روی زمین است، و همان گونه که ستاره برای زمینیان می‌درخشد، مساجد نبز برای اهل آسمان می‌تابد، خوشا به سعادت کسی که مساجد خانه او است،

و خوشا به حال بنده ای که در خانه خود وضو می‌سازد سپس مرا در خانه‌ام زیارت می‌کند، به هوش باشید که تکریم و احترام زیارت کننده بر زیارت شونده بایسته است، ای پیامبر کسانی را که در

تاریکی‌ها به سوی مساجد من گام برمی دارند به نوری تابناک در روز قیامت بشارت ده.

ثواب الاعمال: از اصبغ بن نباته روایت است: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند به عذاب همه زمینیانی که مرتکب معصیت و گناه شده‌اند مصمم است و هیچ یک از آن‌ها را مستثنا نمی‌سازد وقتی گناه کردند و پرده سیئات را دریدند، اما چون به سالخوردگانی برسد که به سوی نماز گام برمی دارند، و به جوانانی نظر کند که قرآن می‌آموزند، بر آن‌ها رحمت آورده و عذاب آن‌ها را به تأخیر می‌افکند.

ثواب الاعمال: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس در یکی از مساجد خدا چراغی بیافروزد ملائکه و ساکنان عرش تا زمانی که نوری از آن چراغ در آن مسجد وجود دارد برای او طلب آمرزش می‌کنند.

ثواب الاعمال: علی علیه السلام فرمود: یک نماز در بیت المقدس به منزله هزار نماز، و یک نماز در مسجد اعظم به منزله صد هزار نماز، و

یک نماز در مسجد قبیله به منزله بیست و پنج نماز، و یک نماز در مسجد بازار به منزله دوازده نماز، و نماز فرد در خانه خویش یک نماز است.

ثواب الاعمال: جعفر بن محمد به نقل از اجدادش ائمه علیهم السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ هرگاه اراده می‌کند که اهل زمین را به عذابی دچار سازد می‌گوید: اگر نبودند کسانی که در راه من یک‌دیگر را دوست می‌دارند، و مساجد مرا آباد می‌سازند و در سحرها استغفار می‌کنند، قطعا عذابم را بر آن‌ها نازل می‌کردم.

المحاسن: موسی بن عمران علیه السلام فرمود: پروردگارا! پیروان تو که در روزی که هیچ سایه ای جز سایه تو وجود ندارد تو آن‌ها را در سایه عرش خود پناه می‌دهی، چه کسانی هستند؟ خداوند بر او وحی کرد: کسانی که دلهایشان پاک، و دست‌هایشان خاک آلود است، کسانی که چون پروردگارشان را یاد می‌کنند جلال و عظمت مرا به یاد می‌آورند، کسانی که بسان کودکی که به شیر قانع است به عبادت من بسنده می‌کنند، کسانی که به مساجد من پناه می‌آورند همان‌طور که عقاب‌ها به آشیانه‌های خود پناه می‌برند. کسانی که اگر کسی حرام مرا حلال کند چون پلنگی خشمگین به خشم و خروش می‌افتند.

- وَ إِذا نادَیتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یعْقِلُونَ.

{و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند زیرا آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند.}

در معنای آن دو قول است، یکی این‌که: زمانی که موذن به نماز فرا می‌خواند آنان در جمع خود می‌خندیدند واز روی هرزگی و لودگی، به خاطر جاهل جلوه دادن اهل نماز و دور ساختن مردم از آن و از کسی که به آن فرا می‌خواند، با چشم به یک‌دیگر اشاره می‌کردند،

عیون الأخبار: امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل فرمود: بلندترین مردم از نظر گردن در روز قیامت مؤذنان هستند.

و آن‌چه که شیخ احمد بن ابوطالب طبرسی در کتاب احتجاج از قاسم بن معاویه روایت کرده است آن را تأیید می‌کند که فرمود: به امام صادق علیه السلام گفتم: اینان درباره معراج حدیثی دارند که زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را شبانه سیر دادند، ابوبکر صدیق بر عرش «لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه» را دید. امام فرمود: همه چیز را تغییر داده‌اند حتی این را؟ گفتم: بله، و فرمود خداوند عزّوجل زمانی که عرش را خلق کرد، بر روی آن «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی امیرالمؤمنین» را نگاشت، سپس امام علیه السلام کتابت این عبارت بر روی آب، کرسی، لوح، پیشانی اسرافیل، دو بال جبرئیل، و اطراف آسمان‌ها و زمین‌ها، و قله کوه‌ها، خورشید و ماه را ذکر کرد، سپس امام علیه السلام

فرمود: پس هر گاه یکی از شما «لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه» گفت، باید علی امیر المومنین نیز بگوید، پس این سخن بر مستحب بودن آن در حالت کلی دلالت دارد و اذان نیز یکی از آن موارد است، و امثال این سخن در باب مناقب امام علیه السلام گذشت. اگر موذن و اقامه دهنده آن را نه به قصد این‌که جزئی از اذان است بلکه به قصد تبرک بگوید مرتکب گناه نشده است. گروهی سخن در اثنای اذان و اقامه را مطلقا جایز دانسته‌اند و این از اشرف ادعیه و اذکار است.

کتاب زید زراد: امام صادق علیه السلام فرمود: غول نوعی جن است که انسان را به غفلت می‌کشاند، پس هرگاه شخص تنهایی را دیدی از او راهنمایی نخواه و اگر شما را راهنمایی کرد با او مخالفت کنید، و اگر او را در خرابه ای دیدی و بر تو هجوم آورد و یا او را در دشتی دیدی، پس بر صورت او اذان بگو و صدایت را بلند کن، سپس دعایی ذکر کرد و فرمود: و اگر راه را گم کردی با بلندترین صدا اذان بگو و سپس دعایی خواند و فرمود: و صدایت را با اذان بلند کن که هدایت می‌یابی و راه را می‌یابی، ان شاء اللّٰه.

عیاشی: عبدالصمد بن بشیر روایت کرد: در ابتدای اذان نزد امام صادق علیه السلام ذکر شد که مردی از انصار در خوابش اذان دید، پس آن را برای رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بازگو کرد، و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او امر نمود که آن را به بلال بیاموزد، پس امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ گفته‌اند، رسول خدا در سایه کعبه در خواب بود، پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد در حالی که جامی همراهش بود

که در آن آب بهشت بود، پس پیامبر را بیدار کرد و به او امر کرد که خود را بشوید سپس دستش را در محملی قرار داد که هزاران نوع نور در آن بود.

سپس او را بالا برد تا این‌که بر درهای آسمان رسیدند پس زمانی که ملائکه او را دیدند از درهای آسمان گریختند.

پس خداوند به جبرئیل علیه السلام امر کرد که «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر» بگوید، پس ملائکه به سوی درهای آسمان بازگشتند و جبرئیل علیه السلام وارد شد، و به آسمان دوم رسید پس ملائکه از درهای آسمان دور شدند و جبرئیل گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّٰه اشهد ان لا اله الا اللّٰه» پس ملائکه بازگشتند و در گشوده شد، و جبرئیل وارد شد و عبور کرد تا به آسمان سوم رسید ملائکه بار دیگر از درهای آسمان گریختند پس جبرئیل علیه السلام گفت: «أشهد ان محمد رسول اللّٰه أشهد ان محمدأ رسول اللّٰه» و ملائکه بازگشتند و در گشوده شد و نبی اکرم گذشت تا به آسمان چهارم رسید پس به فرشته ای تکیه زده رسید که بر روی تختی است و سیصد هزار فرشته زیر دست او قرار دارد زیر هر فرشته سیصد هزار فرشته دیگر، پس ندا آمد که برخیز، فرمود پس فرشته بردو پا ایستاد و تا روز قیامت هم‌چنان ایستاده است.

و ادامه داد: و در گشوده شد و نبی اکرم عبور کرد تا به آسمان هفتم رسید و ادامه داد تا به سدرة المنتهی رسید.

ثواب اعمال: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در خطبه ای طولانی فرمود: هر کس که اذان یکی از مساجد را عهده دار شود، و به نیت خدا در آن اذان بگوید، خداوند ثواب چهل هزار هزار نبی و چهل هزار هزار صدیق و چهل هزار هزار شهید را به او عطا می‌نماید و چهل هزار هزار امت را

تحت شفاعت او در می‌آورد، که در هر شهر چهل هزار هزار قصر، و در هر قصر چهل هزار هزار حیاط و در هر حیاط چهل هزار هزار خانه و در هر خانه چهل هزار هزار تخت و بر روی هر تخت همسری از حوریان سیه چشم قرار دارد، و وسعت هر یک از خانه‌ها چهل هزار هزار بار مثل دنیاست و در خدمت هر همسر چهل هزار هزار ندیم و چهل هزار هزار ندیمه وجود دارد، و در هر خانه چهل هزار هزار سفره و بر هر سفره چهل هزار هزار کاسه بزرگ، و در هر کاسه چهل هزار هزار نوع غذا وجود دارد، و اگر انسان و جن بر او وارد شوند آنان را در نزدیکترین خانه وارد می‌کند، و در آن هر چه که بخواهند از قبیل غذا، نوشیدنی، عطر، لباس، میوه، انواع زیور آلات و جامه‌های نادر و شگفت انگیز وجود دارد، و هر یک از خانه‌ها با این چیزهایی که در آن است از خانه دیگر بی‌نیاز است، پس زمانی که مؤذن اذان بگوید و بگوید: اشهد ان لا اله الا اللّٰه چهل هزار هزار فرشته او را احاطه می‌کنند، در حالی که همه آن‌ها بر او نماز می‌خوانند و برایش طلب استغفار می‌کنند، و تا زمانی که اذانش پایان بیابد زیر سایه خداوند است، و چهل هزار هزار فرشته ثواب آن را برایش می‌نویسند و سپس آن را به سوی خداوند بالا می‌برند.

سپس گفت: بنویس بسم اللّٰه الرحمن الرحيم، شنیدم که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: وقتی که روز قیامت فرا می‌رسد و خداوند مردم را در صحنه ای واحد جمع می‌کند فرشتگانی از نور را به سوی مؤذنان می‌فرستد، در حالی که لواها و پرچم‌هایی از نور با آنان است و مرکب‌هایی را هدایت می‌کنند که افسارش از زبرجد سبز رنگ و حقائب آن‌ها از مشک تند است، و مؤذنان بر آن سوار می‌شوند و بر روی آن به

پا می‌خیزند، و ملائکه آنان را هدایت می‌کنند و آن‌ها با بلندترین صدا اذان می‌گویند.

سپس به شدت گریست طوری که زار گریستم و زمانی که آرام گرفت به او گفتم گریه‌ات برای چه بود؟ گفت: وای بر تو، چیزهایی را به خاطرم آوردی، شنیدم که محبوبم و دوست روشن ضمیرم می‌فرمود: قسم به کسی که مرا به حق به عنوان نبی معبوث کرد، آنان در حالی که بر روی مرکب‌ها ایستاده‌اند بر خلق می‌گذرند و می‌گویند «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر» و زمانی که این عبارت را می‌گویند از امتم همهمه ای می‌شنوم، پس اسامه بن زید سؤال کرد آن همهمه چیست؟ گفت همهمه تسبیح و تحمید و تهلیل است، و زمانی که بگویند: «أشهد ان لا اله الا اللّٰه» امتم می‌گویند در دنیا او را عبادت می‌کردیم پس ندا می‌آید که راست می‌گویید، و زمانی که بگویند: «أشهد ان محمداً رسول اللّٰه»، امتم می‌گوید: اوست که رسالت پروردگارمان را برای ما آورد و به او ایمان آوردیم در حالی که او را ندیدیم، پس به آنان گفته می‌شود که راست گفتید اوست که این رسالت را از جانب پروردگارتان برای شما آورد و شما به او مؤمن بودید پس برای خدا شایسته است که شما را با نبی تان گرد آورد، پس آنان به جایگاه‌هایشان می‌رسند، و در آن چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است، سپس به من نگاه کرد و گفت: اگر توانستی و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست فقط به عنوان مؤذن بمیر.

پس گفتم رحمت خدا بر تو باد، بر من مرحمت بفرما و مرا آگاه کن، که من محتاج و نیازمند هستم، و آن‌چه که از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و

آله شنیدی را برایم باز گو، زیرا تو او را زیارت کرده و من او را ندیده ام، برایم بگو رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بنای بهشت را چگونه برایت وصف کرد، گفت: بنویس بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، شنیدم که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: دیوارهای بهشت یک آجرش از طلا، یک آجرش از نقره، یک آجرش از یاقوت، ملاطش از مشک تند و کنگره‌هایش از یاقوت سرخ، سبز و زرد رنگ است. گفتم درهایش از چیست؟ درهایش متعدد است در رحمت از یاقوت سرخ است.

معانی الاخبار و التوحید: حسین بن علی علیه السلام فرمود: در مسجد نشسته بودیم، که مؤذن از مناره بالا رفت پس زمانی که گفت «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر»، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب گریست و ما از گریه او گریستیم.

و زمانی که مؤذن فارغ شد فرمود: آیا می‌دانید مؤذن چه می‌گوید؟ پاسخ دادیم خدا و رسولش و وصی‌اش آگاه‌تر هستند، پس فرمود: اگر می‌دانستید چه می‌گویداندکی می‌خندیدید و بسیار می‌گرستید، که «اللّٰه اکبر» دارای معانی بسیاری است، از جمله این‌که «اللّٰه اکبر» مؤذن بر دایمی بودن، أزلی و ابدی بودن خدا، و علم، قوت، قدرت، حلم، کرم و جود، عطا و کبریای او واقع می‌شود، و زمانی که مؤذن می‌گوید: «اللّٰه

اکبر» او می‌گوید خدا کسی است که خلقت و امر از آن اوست، و خلقت با مشیت او صورت گرفته، و همه چیز خلقت از اوست، و خلقت به او باز می‌گردد، و او پیوسته اولین قبل از هر چیزی و آخرین بعد از هر چیز

است، و ظاهر برتر از همه چیز است که درک نمی‌شود و باطن ورای همه چیز است که محدود نمی‌شود، و اوست که باقی و هر چیزی غیر از او فانی است.

و معنای دوم «اللّٰه اکبر» یعنی علیم خبیر که از آن‌چه می‌شود قبل از این که به وقوع بپیوندد، آگاه است.

و معنای سوم «اللّٰه اکبر» یعنی قادر و توانا بر همه چیز، او بر هر چه بخواهد قادر است، قوی است برای قدرتش، مقتدر است بر خلقش، قوی است برای ذاتش، و قدرتش بر همه اشیاء قائم است، «إذا قضی أمرا فإنما یقول له کن فیکون» زمانی که امری را مقرر کند به او می‌گوید موجود باش و آن موجود می‌گردد.

و چهارم «اللّٰه اکبر» به معنای حلم و کرم خداوند است، او بردبار است گویی نمی‌داند، چشم می‌پوشد گویی نمی‌بینید، و می‌پوشاند گویی که بر او عصیان نمی‌شود، و از روی کرم و بخشش و حلم، برای عقوبت عجله نمی‌کند.

و وجه دیگر در معنای «اللّٰه اکبر» یعنی سخاوتمند بسیار بخشنده و کریم، و وجه دیگر «اللّٰه اکبر» دارای نفی کیفیت او است، گویی می‌گوید: خداوند بزرگ‌تر از این است که وصف کنندگان،اندازه صفتی که او بدان متصف است را دریابند، و وصف کنندگان او را فقط به‌اندازه توانشان وصف می‌کنند، نه به‌اندازه عظمت و جلال او، او برتر از این است که به خاطر علو و بزرگی‌اش، صفت او را درک کنند.

و وجه دیگر «اللّٰه اکبر» این است که گویی می‌گوید خداوند بزرگ‌تر و برتر است و او از عبادت و پرستش بی‌نیاز است و نیازی به اعمال خلقش ندارد.

اما «أشهد ان لا اله الا اللّٰه» اعلامی بر این است که شهادت بدون شناخت قلبی جایز نیست گویی می‌گوید بدآن‌که هیچ معبودی جز خداوند عزّ و جلّ وجود ندارد، و هر معبودی غیر از خدا باطل و پوچ است، با زبانم آن‌چه که در قلبم است مبنی بر این‌که هیچ خدایی جز خداوند وجود ندارد را اقرار می‌کنم، و شهادت می‌دهم جز خدا هیچ پناهی از او وجود ندارد، و غیر از خدا هیچ نجاتی از شر هر شرور و فتنه هر صاحب فتنه وجود ندارد.

و در بار دوم «أشهد ان لا اله الا اللّٰه» یعنی این‌که هیچ هدایت گری جز خدا، و هیچ راهنمایی جز او وجود ندارد، و خدا را شاهد می‌گیریم بر این‌که من شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز خدا وجود ندارد، و همه ساکنان آسمان‌ها و زمین، و هر آن‌چه که در آن‌هاست از ملائکه و همه مردم، و از کوه‌ها، درختان، چهارپایان، وحوش و هر جسم‌تر و خشک را به گواهی می‌طلبم بر این‌که من شهادت می‌دهم که هیچ خالقی جز خدا وجود ندارد، و هیچ رزاق و معبود و هیچ آسیب رسان و منفعت رسان و هیچ قبض کننده و بسط دهنده و هیچ اعطا کننده و مانع، و هیچ دفاع کننده و نصحیت کننده و هیچ کافی و شفا دهنده و هیچ مقدم کننده و تأخیر کننده ای جز خدا وجود ندارد، و خلقت و امر از آنِ اوست و همه خیر به دست اوست و تبارک اللّٰه رب العالمین.

عبارت «أشهد ان محمداً رسول اللّٰه» می‌گوید خدا را شاهد می‌گیرم که من شهادت می‌دهم که هیچ الهی جز او وجود ندارد، و محمد بنده،

رسول، نبی، برگزیده و منتخب اوست، و خداوند او را «بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» به هدایت و دین حق، به سوی همه مردم مبعوث ساخت تا آن را بر همه دین، ظاهر و آشکار سازد، هر چند که مشرکان بیزاری بجویند، و آن‌چه که در آسمان و زمین است از انبیاء و مرسلین و ملائکه و همه مردم را به شهادت می‌گیرم که من شهادت می‌دهم که محمد رسول خدا و سرور اولین‌ها و آخرین‌هاست.

در بار دوم «أشهد ان محمداً رسول اللّٰه» می‌گوید: شهادت می‌دهم که هیچ‌کس به فرد دیگر نیاز ندارد مگر به خدای واحدِ قهارِ بی‌نیاز از بندگان و همه مخلوقات، و اوست که محمد را به عنوان بشیر، نذیر و دعوت کننده به سوی خدا به اذن خود او و به عنوان چراغی روشنگر به سوی مردم فرستاد، پس هرکس او را انکار کند و از او سرباز زند و به او ایمان نیاورد او را وارد آتش جهنم می‌کند در حالی که در آن‌جاودان و ابدی است و هیچ گاه از آن جدا نمی‌شود.

اما «حی علی الصلاة» یعنی به سوی برترین اعمالتان و به سوی دعوت پروردگارتان بشتابید، «و سارعوا إلی مغفرة من ربکم» و به سوی مغفرتی از جانب پروردگار و خاموش ساختن آتشی که بر پشت خود روشن ساخته اید، و نیز به سوی آزاد ساختن گردن خود که در گرو گناهانتان قرار داده اید بشتابید، تا خداوند بدی‌های شما را عفو کند، و گناهانتان را مورد بخشش قرار دهد، و بدی-هایتان را به نیکی‌ها مبدل سازد، زیرا او سلطان کریم است، صاحب فضل بسیار است و به ما گروه‌های

مسلمان اجازه داده که در خدمتش وارد شویم و به حضورش تقرب بجوییم.

در بار دوم «حی علی الصلاة» یعنی به مناجات پروردگار و عرض حاجاتتان نزد او بپردازید، و با کلام او به او توسل بجویید و از او شفاعت بخواهید، و ذکر، قنوت، رکوع، سجود، خضوع و خشوع بسیار به جای آورید، و نیازهایتان را به سوی او حواله کنید که در این امر به ما اجازه داده است.

عبارت «حی علی الفلاح» می‌گوید: به بقایی که هیچ فنایی ندارد، و به نجاتی که هیچ هلاکتی همراه ندارد روی کنید، و به سوی حیاتی بدون مرگ، نعمت دهنده ای بی‌پایان، سلطانی بدون زوال، سروری بی‌حزن، انسی بدون ترس و وحشت، نوری بدون تاریکی، گشایشی بدون تنگی، شکوهی بی‌پایان، بی‌نیازی بدون فقر و نیازمندی، تندرستی ای بدون بیماری، عزت بدون ذلت، قوت بدون ضعف و کرامت بزرگ بشتابید، و به سوی شادی دنیا و آخرت و نجات آخرت و دنیا بشتابید.

در بار دوم «حی علی الفلاح» می‌گوید: به سوی آن‌چه که شما را به آن فرا خواندم و به سوی او که بسیار کریم، و مهربانی و لطفش بزرگ، نعمتش شکوهمند، و رستگاری عظیم و آسایش ابدی در جوار محمد، در جایگاهی درست، نزد سلطان مقتدر بشتابید.

«الله اکبر] الله اکبر [» می‌گوید: خداوند والاتر و برتر از این است که کسی از مخلوقاتش بداند بنده ای که او را اجابت کند و از او و اوامرش اطاعت نماید، و او را بشناسد و عبادتش کند، و به او و به ذکر او مشغول شود، و به او عشق بورزد و با مأنوس گردد، و به او اطمینان و اعتماد کند و از او بترسد و به او امید ببندد، و به او اشتیاق یابد و در حکمش و قضایش با او همراه شود و به آن راضی گردد، چه کرامتی نزد او دارد.

و در بار دوم «اللّه اکبر] اللّه اکبر [»می گوید: خداوند بزرگ‌تر، والاتر و برتر از این است که کسی‌اندازه کرامت‌های او برای اولیایش، و عقوبتش برای دشمنان، و درجه بخشش، غفران و نعمتش برای کسی که او و رسولش را اجابت کرد، و حد واندازه عذاب، تنبیه و خواری او برای کسانی که او را انکار و نفی کرده‌اند، را بداند.

«لا اله الا اللّه» به این معناست که برای خدا، با رسول و رسالت، بیان و دعوت برهانی قوی بر آنان است، و او برتر از این است که یکی از آن‌ها برهان و حجتی بر او داشته باشند، پس هر کس او را اجابت کند، برای او نور و کرامت است، و هر که او را انکار کند، پس خداوند از عالمیان بی‌نیاز است، و سریع‌ترین حسابگران است.

معنای «قد قامت الصلاة» در اقامه، یعنی این‌که هنگامه زیارت، مناجات، برآوردن نیازها، دست یافتن به آرزوها، وصال خداوند عزّ و جلّ، کرامت، بخشش، عفو و رضایت او فرا رسیده است.

صدوق – رحمه اللّه – فرموده است عدم ذکر «حی علی خیر العمل» از جانب راوی فقط برای تقیه و احتیاط است، و در خبر دیگری روایت شده که از امام صادق علیه السلام درباره «حی علی خیر العمل» سوال شد، پس پاسخ داد: بهترین عمل ولایت است، و در خبر دیگر آمده که بهترین عمل احترام به فاطمه و فرزندان اوست.

توضیح: تفسیر تکبیر در کتاب دعا ذکر شد، و در این خبر اشاره ای به ذکر چهار باره تکبیر در ابتدای اذان وجود دارند، هر چند که صریح نیست، و همه معانی که ذکر شد در معنای کبریاء و اکبریت داخل می‌شود، و برخی از آن به کبریای ذات، و برخی دیگر به کبریا از جهت صفات، و برخی دیگر به کبریا از جهت اعمال باز می‌گردد.

«و ساکنان آسمان‌ها را به گواهی می‌طلبم» یعنی بلند کردن صدا با اذان، شهادت طلبی از حیوانات و جمادات و نباتات برای عقاید حق و راستین است، لذا همه آنان در روز قیامت برای او شهادت می‌دهند.

«هیچ نیازی ندارد» شاید اشاره ای است به این‌که فرستادن رسول فقط برای برطرف ساختن نیازهای بشر، و رساندن امور دنیا و آخرت آنان به سوی خدا است، و هیچ‌کس نیازی ندارد مگر به او، و نیازهای آنان را با نصب حجت‌هایی که به سوی او راهنمایی می‌کنند، برطرف ساخت.

«و أما قوله اللّٰه اکبر» در برخی از نسخه‌ها، تکبیر در این‌جا و در آن‌چه که خواهد آمد به صورت مکرر واقع شده، که بر ذکر چهار باره اللّٰه اکبر در پایان اذان نیز دلالت دارد، و در برخی نسخه‌ها، در هر جایگاهی یک بار آمده است، که بر نظر مشهور دلالت دارد و ذکر لا اله الا اللّٰه نیز در پایان اذان یک مرتبه است، که بر یک مرتبه بودن آن دلالت ندارد، هر چند که اشاره ای به آن نمی‌کند، و ذکر نکردن تفسیر «حی علی خیر العمل» ممکن است به دلیل ترک این فصل توسط مؤذن باشد، زیرا امام علیه السلام آن‌چه که مؤذن می‌گفته است را تفسیر می‌کرده است، و تأویل برترین عمل به ولایت منافاتی با بودن آن جزء فصول اذان نماز ندارد، زیرا ولایت از بزرگ‌ترین شرایط صحت و قبول نماز است، و ممکن است به این معنا باشد که نمازی که برترین عمل است، آن نمازی است که با ولایت و احترام فاطمه و فرزندانش همراه است، که در تحقیق درباره تأویل ائمه در مورد نماز و سایر عبادات در کتاب امامت و غیر از آن ذکر شد، پس به یاد بیاور.

توضیح: «ای مشغولان زمین» عظمت و کبریای خداوند را یادآور می‌شود، در حالی که به سبب اشتغالاتی که برای معاش و بقای نوع خود باید انجام دهند، آن را فراموش کرده‌اند، و آنان را هر روز، پنج بار به نماز امر نموده تا پروردگار و خالق خود را فراموش نکنند، و در اشتغالات، لذت و شهوت دنیا غرق نشوند و از پروردگار خود دور نگردند، و با کلمه توحید به آنان یادآور می‌شود که غیر از او هیچ معبود و خالق و رازق و دل نگران در امور دنیوی و اخروی، برای آنان وجود ندارد، و آنان ناگزیر باید به او رجوع کنند و از او اطاعت نمایند، و موذن با بلند کردن صدا همه چیز را به شهادت می‌طلبد که من حجت را بر آنان تمام کردم و آنان در این مورد هیچ عذر و بهانه ای ندارند.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: بلندی دیوار مسجد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله به‌اندازه قامت انسان بود، و وقتی بلال اذان می‌گفت به او می‌فرمود: از دیوار بالا برو، و صدایت را در اذان بلند کند، زیرا خداوند برای اذان بادی را مأمور ساخته است که آن را به آسمان ببرد، پس وقتی ملائکه می‌شنود می‌گویند: این ندای امت محمد به توحید خداوند است، پس از خداوند برای امت محمد، تا زمانی که از نماز فارغ شوند، طلب استغفار می‌کنند.

صحیفه الرضا: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا آموزش اذان راشروع کرد، جبرئیل علیه السلام براق را آورد پس او سرکشی کرد. سپس چهارپایی که برقه خوانده می‌شود را آورد، آن نیز سرکشی کرد، پس جبرئیل علیه السلام به او گفت: آرام باش برقه، کسی

گرامی‌تر از او نزد خداوند، بر تو سوار نشده است. پیامبر فرمود: پس برآن سوار شدم تا به پرده ای رسیدم که خداوند در پس آن قرار دارد پس فرشته ای از پس پرده بیرون آمد و گفت: اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر، پیامبر فرمود: گفتم ای جبرئیل این فرشته کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: سوگند به خدایی که تو را به نبوت مفتخر داشت، قبل از این لحظه این فرشته را ندیده ام، فرشته گفت: اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر، پس از ورای حجاب ندا آمد که بنده‌ام راست گفت من بزرگ‌تر هستم، من بزرگ‌تر هستم، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ادامه داد، سپس فرشته گفت: أشهد أن لا اله الا اللّه أشهد أن لا اله الا اللّٰه، پس از پس پرده ندا آمد بنده‌ام راست گفت، هیچ خدایی جز من نیست، پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله ادامه داد: فرشته گفت: أشهد أن محمداً رسول اللّٰه، أشهد أن محمداً رسول اللّٰه، پس از ورای پرده ندا آمد: بنده‌ام راست گفت، من محمد را به عنوان رسول فرستادم، پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله ادامه داد: چون فرشته گفت: حی علی الصلاة، حی علی الصلاة، از پس پرده ندا آمد که بنده‌ام راست گفت وبه عبادت من فرا خواند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: وچون فرشته گفت: حی علی الفلاح حی علی الفلاح، ازپس پرده ندا آمد که: بنده‌ام راست گفت و به عبادت من فرا خواند، پس فرشته گفت: کسی که برآن مراقبت نماید رستگار می‌شود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پس درآن روز خداوند شرف بر اولین‌ها و آخرین‌ها را بر من کامل ساخت.

محاسن: علی علیه السلام فرمود: گوشت بخورید، زیرا گوشت از گوشت است وگوشت، گوشت را می‌رویاند، و هر که به مدت چهل روزگوشت

نخورد اخلاقش بد می‌شود، وهرگاه که یکی ازمیان شما انسان یا چارپا اخلاقش بد شد اذان را به طور کامل درگوشش بگویید.

{منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آن‌که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند با مردم ریا می‌کنند و خدا را جزاندکی یاد نمی‌کنند.}

تفسیر علی بن ابراهیم: زراره در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرد: به او گفتم: ابلیس به چه سبب از جانب خدا سزاوار آن چیزی شد که به او عطا کرده است؟ فرمود: به سبب چیزی که شکر گذاری خدا به خاطر آن، بود، گفتم فدایت گردم، آن‌چه بود؟ فرمود: دو رکعت نمازی که چهار هزار سال در آسمان، برای آن روی زانو خم شد.

ای کمیل: به خدا سوگند که شنیدم رسول الله صلّی الله علیه و آله می‌فرمود: وقتی شیطان گروهی را به اعمال پستی چون زنا، نوشیدن شراب، ربا و امثال آن از قبیل فحشا و معصیت تحریک می‌کند، عبادت زیاد و خشوع و رکوع و سجده را برایشان محبوب می‌سازد، سپس آنان را به دوستی پیشوایان وا می‌دارد که به سوی آتش فرا می‌خوانند و در روز قیامت یاری نمی‌رسانند.

ای کمیل: موضوع این نیست که نماز بخوانی، روزه بگیری و صدقه بدهی، بلکه موضوع این است که نمازی که به جای آوردی با قلبی خدا ترس باشد و نزد خداوند عملی مورد رضایت و خشوعی بی‌نقص باشد.

ای کمیل نگاه کن چرا و برای چه نماز می‌خوانی؟ اگر موجّه و دارای شرایط نباشد، مورد قبول نیست.

مجالس صدوق: از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: مردی به مسجدی وارد شد که رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله در آن حضور داشت، پس سجده‌اش را کمتر از آن‌چه که شایسته است و کمتر از سجدها باشد، کوتاه کرد، پیامبر فرمود: همانند نوک زدن کلاغ نوک زد، اگر بر این بمیرد، بر غیر دین محمد مرده است.

الخصال: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند عز وجل شش خصلت را برای من و برای اوصیاء از فرزندان من، و پیروان آن‌ها پس از من مکروه دانسته است: بازی در نماز، بد رفتاری در روزه، منت بعد از صدقه، حضور در مساجد در حالت جنب، خیره شدن به خانه‌ها و خندیدن در میان قبور.

الخصال: امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ یک از شما سست و خواب آلوده به نماز نایستد و با خود فکر نکند، زیرا او در حضور پروردگارش است، و برای بنده از نمازش، فقط به‌اندازه ای است که با قلبش به او روی کرده است.

ثواب الاعمال: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو رکعت کوتاه به همراه تفکر بهتر از یک شب قیام است.

ثواب الاعمال: ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام روایت کرد: شنیدم که می‌فرماید: خداوند عزو جل برای مؤمن پرهیزکاری و زهد را در دنیا جمع نمی‌کند، مگر این‌که بهشت او را آرزو کند، سپس فرمود: و من برای مرد مؤمن از میان شما دوست دارم که چون در نماز فریضه می‌ایستد با قلبش به خدا روی کند و قلبش را به امور دنیا مشغول نسازد، و هیچ مؤمنی نیست که در نماز با قلبش به خدا روی کند مگر این‌که خداوند نیز به سمت او روی می‌گرداند، و بعد از این‌که خداوند او را دوست داشت، دلهای مؤمنان را به همراه محبت به او، به سوی او معطوف می‌گرداند.

المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: فقط نماز کسی را قبول می‌کنم که در مقابل عظمتم تواضع و فروتنی کند، و به خاطر من نفسش را از شهوات باز دارد، و روزش را با ذکر من سپری نماید و بر خلقم تکبر نورزد، و گرسنه را اطعام کند، و برهنه را بپوشاند، و بر مصیبت زده شفقت کند و غریب را پناه دهد، پس چنین شخصی نورش بسان خورشید می‌درخشد، در ظلمات برای او نور و در جهالت برایش علم قرار می‌دهم، و او را با عزتم می‌پوشانم و با ملائکه‌ام حفظ می‌کنم و چون مرا بخواند او را اجابت می‌کنم، و چون از من بخواهد به او عطا می‌کنم، او نزد من بسان باغ‌های فردوس است که میوه‌اش خشک نمی‌شود و از حال خود دگرگون نمی‌شود.

الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: چون علی بن حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد، رنگی دیگر، چهره‌اش را می‌پوشاند، و قیامش در نماز قیام بنده ذلیل در حضور پادشاهی بزرگ بود، و اعضای بدنش از ترس خدا می‌لرزید و بسان شخص وداع کننده ای که پس از آن هرگز نماز نخواهد خواند، نماز می‌خواند. و فرمود: از نماز بنده فقط به‌اندازه ای که با قلبش به آن روی کرده است، قبول می‌شود. پس مردی گفت: نابود شدیم. پس فرمود: هرگز، خداوند آن را به وسیله نوافل کامل می‌سازد.
ادامه حدیث

پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: پروردگارت با سه گروه بر ملائکه مباهات می‌ورزد: مردی که در سرزمینی خالی وارد می‌شود و اذان می‌گوید و اقامه می‌گوید و سپس نماز می‌گزارد، پس پروردگار عز وجل به ملائکه می‌گوید: به بنده من نگاه کنید نماز می‌خواند در حالی که غیر از من کسی او را نمی‌بیند، پس هفتاد هزار فرشته فرود می‌آیند و در پشت سر او نماز می‌گزارند و تا فردای آن روز برای او طلب مغفرت می‌کنند، و مردی که شبانه به پا می‌خیزد به تنهایی نماز می‌خواند و سجده می‌کند و در حالی که در سجده است به خواب می‌رود، پس خداوند می‌گوید: به بنده من بنگرید روحش نزد من است و جسمش برای من در سجود است، و مردی که در حال جنگ است پس یارانش فرار می‌کنند و او استوار می‌ماند، مبارزه می‌کند تا کشته شود.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فیها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیرِ اسِنٍ وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یتَغَیرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ وَ اَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فیها مِنْ کُلِ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ،»

«مَثَل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده‌اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند....» (/ محمد)

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ،» یعنی صفت بهشتی که خدا به متقین وعده داده که در آن داخلشان کند دارای خصوصیات بالا است.

«مَثَل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده‌اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند....» (/ محمد)

خدای تعالی مشقت‌هایی را که تحمل کردند به بهشت و نعمت مبدل کرد، در حالی که اینان در آن بهشت بر تکیه گاهها تکیه داشتند و در بهشت نه آفتابی می‌بینند تا از گرمای آن متاذی شوند و نه زمهریری تا از سرمای آن ناراحت گردند.

«وَ دانِیةً عَلَیهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلیلاً،»

«و سایه درختان بهشتی بر سر آن‌ها و میوه‌هایش در دسترس و به اختیار آن‌هاست.» (/ دهر)

آیا وقت آن نرسیده است که کسانی که ایمان آورده‌اند دل‌هایشان به یاد خداوند خاشع و خاضع گردد و به آن‌چه از سوی حق نازل شده توجه (جدی) کنند؟

وَ اِنْ مِنْکُمْ اِلاّ وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتْما مَقْضِیا. ثُمَّ نُنَجِّی الَّذینَ اتَّقُوْا وَ نَذَرُ الظّالِمینَ فیها جِثِیا

و هیچ‌کس از شما باقی نمی‌ماند مگر آن‌که باید وارد دوزخ شود و این حکم حتمی پروردگار توست. پس از ورود همه به دوزخ، ما پرهیزگاران را از آن‌جا نجات داده و ستمکاران را باقی می‌گذاریم تا در آتش به زانو درآیند.

امام علی علیه السلام: از آتشی بپرهیزید که حرارتش شدید و عمق آن ناپیدا و زیور آن غُلّ و زنجیر و آشامیدنی آن زردآب و چرک جوشان است.

روزی که به جهنم می‌گوییم: آیا امروز (روز قیامت) از کافران پر شده ای؟ و او می‌گوید: آیا باز هم دوزخی هست (که وارد من شود چون هنوز جا دارم.)

«روزی پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله در حالیکه نشسته بود جبرئیل بر او نازل شد در حالی که بسیار افسرده، محزون و غمگین بود. پیامبر گرامی صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: ای جبرئیل! تو را چه شده است که افسرده خاطر و محزون می‌بینمت، عرض کرد: چگونه محزون نباشم حال آن‌که خداوند امر فرمود هزارسال به آتش جهنم دمیدند سفید شد و هزار سال دیگر بر او دمیدند تا این که سیاه شد و

آتش جهنم سیاه می‌باشد.

بهشت و جهنم

پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و جبرئیل گریه کردند، به آن‌ها وحی رسید گریه نکنید من شما را از عصیان حفظ می‌کنم تا این‌که مبتلا به جهنم نگردید و بعد از این قضیه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را کسی خندان ندید. جبرئیل حضور آن حضرت عرض کرد، پس از آن‌که خدا جهنم را آفرید اشک چشم من نخشکیده است از ترس آن‌که مبادا از من خلافی صادر شود و مستحق جهنم گردم و میکائیل نیز چنین است.

امام علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللّٰه چگونه جهنم را به صحرای محشر می‌آورند؟ حضرت فرمود: هفتاد هزار ملک با هفتاد هزار ریسمان جهنم را می‌کشند و می‌آورند به طوری که از آن شراره‌هایی بالا می‌رود که هر شراره به‌اندازه قصری است، همان‌طور که خدا می‌فرماید: «اِنَّها تَرْمی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ. کَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ».

از فریاد دوزخ وحشت می‌کنند

اِذا اُلْقُوا فيها سَمِعُوا لَها شَهيقا وَ هِی تَفُورُ

وقتی به جهنم می‌افتند فریاد وحشتناکی چون شهیق و نعره خران از آتش جوشان می‌شنوند.

وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَديدٍ: و گرز گران و عمودهای آهنی بر سر آن‌ها مهیا است.

اگر به چشم دل خود، توصیفی را که از بهشت برایت می‌شود ببینی، از آن‌چه در دنیا است، از خواهش‌ها و لذت‌ها و مناظر آراسته و زیبایش، دل می‌کنی واندیشه‌ات حیران می‌ماند!

چگونه (می توانی) در آواز برگ‌های درختانش بیندیشی، درختانی که در کناره‌های رودهایش روییده‌اند و ریشه در تپه‌های مشک فرو برده‌اند و خوشه‌های مرواریدِتر از شاخه‌های نازک و درشتشان آویزان است.

فاصله درجات با یک‌دیگر به قدر فاصله آسمان و زمین است.

در بهشت صد درجه است و مابین هر درجه با درجه دیگر به قدر فاصله آسمان و زمین است و فردوس عالی‌ترین مراتب و درجات بهشت است.

... خدا در بهشت هزار درجه به او کرامت فرماید که فاصله هر درجه صد سال راه باشد به‌اندازه ای که اسب تندرو می‌دود. این درجات (طبقات) از طلا، نقره، مروارید، زبرجد، زمرد، مشک، عنبر، کافور و... است

در بهشت یک نظام زندگی کامل و همیشگی برقرار است و به نظر می‌رسد که چنین نظامی، بسیار کامل‌تر و دقیق‌تر از زندگی دنیوی است. از طرفی، شب و روز زیبایی‌های خاص خود را دارند. بنابراین بعید است که مؤمنان بهشتی از مواهب شب در بهشت محروم باشند.

حتی در قرآن کریم سخن از صحبت بهشتیان و دوزخیان با هم است مانند آیات تا سوره مُدَّثِّر که صریحا به سخن گفتن مؤمنان بهشتی با کفار دوزخیان اشاره فرموده است.

«حورالعین» به دختران زیبا، طناز، شوهردوست، باکره، خوش گفتار، مهربان، کاملاً پاک و پاکیزه بهشتی گفته می‌شود که برای مؤمنان بهشتی آفریده شده‌اند و در کنار آن‌ها، زندگی خواهند کرد: وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عینٌ کَاَنَّهُنَّ بَیضٌ مَکْن‍ُونٌ. در بزم حضورشان حوریه‌های زیبا چشمی هستند که جز به شوره، به کسی نمی‌نگرند. گویی آن حوریه‌ها در سفیدی (و لطافت) بیضه مکنونند.

قصرهای بهشتی از زمرّد، یاقوت، طلا، نقره و امثال آن‌ها ساخته می‌شود، ارزش و زیبایی آن‌ها همانند ارزش و زیبایی صاحبان آن‌هاست، مواد ساختاری آن‌ها از عمل مؤمن تهیه می‌شود، مؤمن همواره در دنیا با اعمال نیک خود موادّ [و مصالح]ساختمانی قصرهای بهشتی خود را می‌فرستد، و ملائکه به هراندازه ای که مؤمن موادّ [و مصالح] ساختمانی بفرستد، مشغول ساخت و ساز هستند، و اگر او از عمل باز ایستد، آنان نیز از عمل باز می‌ایستند.

«کسی که در زمین صاف و بدون خطر به‌اندازه چهل گام دست ناتوانی را بگیرد، خداوند به هر گام قصری در بهشت به او می‌دهد، که مساحت آن هزار سال راه [در هزار سال راه] باشد، و اگر زمین را پر از طلا کنند، ارزش یک سر سوزن آن را ندارد، و اگر آن ناتوان را در مسیر خطرناکی قیادت نماید، روز قیامت در نامه عمل خود پاداشی را خواهد یافت که وسیع‌تر از یکصد هزار برابر دنیا باشد، و گناهان او برطرف خواهد شد و در بالاترین جاهای بهشت قرار خواهد گرفت.»

امالی صدوق: مخدوج بن زید ذهلی گوید چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مسلمانان را با هم برادر ساخت و به علی فرمود ای علی تو برادر منی و تو نسبت به من چون هرون باشی نسبت به موسی جز این‌که پس از من پیغمبری نباشد ای علی نمیدانی اول کسی که روز قیامت خوانده شود منم که در سمت راست عرش بایستم و حله سبزی از از حله‌های بهشتی بپوشم و پس از آن پیغمبران را دنبال هم بخوانند و در دو صف سمت راست عرش در سایه آن بایستند و جامه‌های سبز

بهشتی پوشند، آگاه باش ای علی به تو خبر دهم که امت من اول امتها در قیامت محاسبه شوند و تو را بشارت دهم که تو اول کسی باشی که دعوت شوی برای خویشی و مقامی که نسبت بمن داری و پرچم مرا که پرچم حمد است به تو دهند و میان دو صف آن را بکشی و آدم و همه خلق خدا روز قیامت در سایه پرچم من باشند که درازای آن هزار سال راه است و نوکش از یاقوت سرخ و نیش از سیم سپید و دسته‌اش در سبزیست و سه شعبه از نور دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سومی در وسط دنیا سه سطر بر آن نوشته: اول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ دوم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ سوم لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ طول هر سطری هزار سال مسافت و پهنای آن هزار سال مسافت تو پرچم را بکشی و حسن سمت راست تو و حسین سمت چپ تواست تا میان من و ابراهیم در سایه عرش بایستی و جامه سبزی از جامه‌های بهشتی بپوشی و منادی از عرش جار زند چه خوب پدریست پدرت ابراهیم و چه خوب برادری است برادرت علی هلا به تو مژده دهم ای علی که تو با من دعوت شوی و با من جامه در بر کنی و با من زنده شوی.

ای پیامبر خدا، آیا شما نفرمودید که بهشت پیش از آن‌که شما وارد آن شوید بر پیامبران حرام است، و پیش از آن‌که امت شما وارد آن شود بر امت‌های دیگر حرام است. فرمود: بله، ای ابودجانه، آیا نمی‌دانی خداوند پرچمی از نور دارد که ستون آن از یاقوت است و بر آن نوشته شده: «معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و خاندان محمد برترین مردم هستند» و دارنده‌ی پرچم پیشاپیش مردم است. گفت: پس علی بن ابی طالب علیه السلام از این سخن خوشحال شد

و گفت: سپاس مخصوص خداوند است که ما را به وسیله‌ی شما گرامی داشت و برتری داد. گفت: پس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: بشارت باد بر تو ای علی، هیچ بنده ای تو را دوست نمی‌دارد و دوستی‌ات را به خود نسبت نمی‌دهند مگر این که خداوند در روز قیامت او را همراه ما برانگیخته می‌کند. سپس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله این آیه را تلاوت فرمودند: همانا پرهیزکاران در باغ‌ها و جویبارها هستند، جایگاه راستینی که نزد پادشاه توانا است.

تفسیر فرات بن إبراهیم: از ابو وقاص، گفت: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله در روز جمعه نماز صبح را خواندند و سپس با چهره‌ی زیبا و بزرگوارانه‌ی خود به ما رو کردند و خداوند متعال را ستایش نموده و فرمودند: در روز قیامت بیرون می‌آیم در حالی که علی بن ابی طالب پیشاپیش من است و پرچم حمد در دستان اوست که در آن روز دو تکه خواهد بود، تکه ای از سندس و تکه‌ی دیگر از استبرق خواهد بود. پس بادیه نشینی از اهالی نجد و از فرزندان جعفر بن کلاب بن ربیعه برخاست و گفت: همانا مرا نزد تو فرستاده‌اند تا از شما سؤالی کنم. پس فرمود: بپرس ای برادر بادیه نشین. مرد گفت: نظرتان در مورد علی بن ابی طالب چیست؟ چرا که اختلاف در مورد ایشان بسیار است. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله لبخندی زده و

خندیدند، سپس فرمودند: ای مرد اعرابی، چرا اختلاف در مورد او فراوان شده؟ علی نسبت به من مانند سر برای بدن و دکمه‌ی پیراهن من است. پس اعرابی خشمگین برخاست و گفت: ای محمد، من نیرومندتر

از علی هستم، آیا او می‌تواند پرچم حمد را به دست بگیرد؟ پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آرام باش ای اعرابی، همانا در روز قیامت ویژگی‌های مختلفی به او داده می‌شود، زیبایی یوسف، و پارسایی یحیی و شکیبایی ایوب و بلندای آدم و نیروی جبرئیل که درود و سلام خداوند بر آنان باد. پس پرچم حمد در دستان او خواهد بود و همه‌ی آفریدگان زیر این پرچم خواهند بود و امامان و مؤذنان او را در میان خواهند گرفت در حالی که قرآن می‌خوانند و اذان می‌گویند. و آن‌کسانی هستند که در قبرهایشان پریشان نمی‌شوند. پس اعرابی خشمگین شد و گفت: پروردگارا، اگر آن‌چه محمد می‌گوید راست است پس سنگی برمن فرودآور. در این هنگام خداوند آیه نازل فرمود: درخواست کننده ای تقاضای عذاب کرد که به وقوع پیوست، عذابی که برای کافران است و هیچ‌کس نمی‌تواند آنان را نجات بخشد، از سوی خداوندی که فرشتگانش در آسمان‌ها بالا می‌روند.

علل الشرایع: علی بن ابی طالب علیهم السّلام، فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به من فرمودند: تو اوّلین نفری هستی که داخل بهشت خواهی شد. عرض کردم: یا رسول اللَّه یعنی قبل از شما داخل می‌شوم؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آری زیرا تو صاحب پرچم من هستی در آخرت همان‌طوری که در دنیا چنین می‌باشی و روشن است که حامل پرچم مقدّم می‌باشد. سپس فرمودند: یا علی، من و تو با هم بوده و وقتی داخل بهشت می‌شوم در دست تو پرچم من که: پرچم حمد است بوده و در زیر آن حضرت آدم و سایر خلائق می‌باشند.

طبرسی رحمه اللّٰه گفته است: درباره‌ی معنای کوثر اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده نام رودخانه ای در بهشت است. از عایشه و ابن عمر آمده که ابن عباس گفت: هنگامی که سوره‌ی إِنَّا أَعْطَيناكَ الْكَوْثَرَ نازل شد، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله بر بالای منبر قرار گرفته و سوره را برای مردم تلاوت کردند. هنگامی که پایین آمدند مردم گفتند: ای پیامبرخدا، این چیست که خداوند به شما عطا فرموده است؟ فرمود: رودخانه ای است در بهشت که از شیر سپیدتر و از تیر بدون پیکان استوارتر است. کناره‌های آن را گنبدهایی از در ویاقوت در میان گرفته است. پرنده ای سبزرنگ از آن می‌نوشد که گردنش مانند شتران بخت کشیده و قوی است. گفتند: ای پیامبر خدا، این پرنده چه فراخ نعمت است، فرمود: آیا شما را از کسی آگاه کنم که از این پرنده نیکو حال‌تر است؟ گفتند: بله. فرمود: آن‌کس که از این پرنده می‌خورد و از آب رودخانه می‌نوشد، او با خشنودی خداوند متعال رستگار گردد.

و از اباعبداللّٰه علیه السلام روایت شده که فرمود: رودخانه ای در بهشت است که خداوند آن را به پیامبر در مقابل فرزند ایشان عطا کرد. و گفته شده حوض پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله است که در روز قیامت مردم بسیاری از آن بهره مند گردند. و انس گفت: روزی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله در میان ما بودند که به خواب کوتاهی رفتند. پس مدتی سر را بلند کرده و تبسمی کردند. گفتم: ای پیامبر خدا، چه چیز شما را به خنده واداشته است؟ فرمود: هم اکنون سوره ای بر من نازل شد. پس سوره‌ی کوثر را تلاوت کرده و سپس فرمودند: آیا می‌دانید کوثر چیست؟

گفتیم: خدا و پیامبرش آگاه ترند. جویباری است که پروردگارم به واسطه‌ی آن وعده‌ی خیر فراوان به من داده است. آن حوض من است که در روز قیامت امت من بر آن وارد می‌شوند و ظرف‌های آن به تعداد ستارگان است. گروهی از مردم از آن دور داشته می‌شوند، من می‌گویم: پروردگارا این‌ها از مردم امت من هستند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه بدعتی ایجاد کردند. مسلم نیز این حدیث را در صحیح خود وارد کرده است.

احتجاج: پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ نهری در بهشت به من عطا فرموده که از زیر عرش می‌گذرد و هزار هزار قصر بر آن است که یک آجر آن زرّین است و آجری دیگر سیمین و گیاهش زعفران است و سنگریزه‌اش درّ و یاقوت است و زمینش از مشک سفید است و آن فضلی برای من و برای امّت من است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّا أَعْطَينَاکَ الْکَوْثَرَ» تا آخر حدیث

سپس حضرت اوصاف آب کوثر را چنین توصیف فرمودند:

الف: طبع آن در سردی و خنکی مانند کافور بوده.

ب: بوی آن هم‌چون بوی مشک بوده.

ج: طعمش نظیر طعم زنجبیل می‌باشد.

د: شیرین‌تر از عسل.

ه: نرم‌تر و لطیف‌تر از سر شیر.

و: صاف‌تر از اشگ چشم.

ز: پاک‌تر از عنبر.

ح: از تسنیم که چاهی است در بهشت خارج می‌گردد.

ط: در جوی‌های بهشت عبور می‌کند.

ی: از روی ریگ‌های بهشتی که درّ و یاقوت هستند جاری می‌باشد.

ل: کاسه هائی در آن است که عدد آن‌ها از ستارگان آسمان بیشتر می‌باشد.

ل: بوی خوش آن از مسافتی که باید آن را ظرف هزار سال پیمود به مشام می‌آید.

م: کاسه‌های درون آن از زر و سیم و انواع و اقسام جواهر قیمتی است.

ن: از آن هر بوی خوش و نسیم معطّری به صورت شارب می‌وزد تا جایی که شارب می‌گوید: کاش من را در همین جا به حال خود بگذارند، حاضر نیستم این‌جا را به جای دیگری تبدیل کرده و آن را تغییر دهم.

و نیز حمران بن اعین از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده که فرمود: همانا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نماز صبح را خواند و سپس به علی علیه السلام رو کرده و پرسیدند: ای علی، این نور که تو را در میان گرفته چیست؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا، شب نیاز به غسل پیدا کردم و در این سرزمین به دنبال آب گشتم اما آبی نیافتم، هنگامی که روی خود را برگرداندم منادی صدا زد: ای امیرمؤمنان، پس نگاه کردم و دیدم پشت سرم ظرفی پر از آب قرار دارد. پس غسل کردم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی، آن منادی جبرئیل بود و آب از رودی در

بهشت بود که به آن کوثر می‌گویند. دوازده هزار درخت کنار آن قرار دارند که هر درخت سیصد و شصت شاخه دارد. هنگامی که اهالی بهشت می‌خواهند شادی کنند بادی می‌وزد و صدای هر درخت و هر شاخه ای گوش نوازتر از دیگری است. و اگر چنین نبود که خداوند مرگ را برای مردم بهشت قرار نداده، از شدت شادمانی از شنیدن این صداها جان می‌دادند. این رودخانه در بهشت عدن است و از آن من و تو و فاطمه و حسن و حسین است و هیچ‌کس دیگری در آن سهمی ندارد.

تفسیر قمی: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، درباره آن از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشان فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حال آن‌که دوزخ با هزار افسار آورده می‌شود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و خشم آلود و نعره ای خوفناک دارد و چنان بانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر وانگذاشته بود، دوزخ همه را هلاک می‌کرد. سپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار گرفته تا بدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنده ای که خدا آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن‌که تو ندا می‌دهی: پرودگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن‌گاه صراطی بر دوزخ می‌گذارند که برّان‌تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر یکی امانت داری و رحِم، و بر دومی نماز، و بر دیگری پروردگار جهانیان است

که هیچ خدایی جز او نیست. در آن دم آفریدگان وادار به گذر از صراط می‌شوند و رحِم و امانت داری جلویشان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجات یابند، نماز جلویشان را می‌گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان عزّ و جلّ می‌رسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر روی صراط با گام‌هایی گاه لغزان و گاه استوار در می‌آویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر می‌دهند: ای بردبار! بیامرز و درگذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن هم‌چون پروانه، فوج فوج در آتش می‌افتند و چون تنی از آنان به مهر و رحمت خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط می‌نگرد و می‌گوید: ستایش از برای خداوندی که پس از نومیدی من، به نیکی و منّت خویش، مرا از تو نجات بخشید. به راستی که پروردگارمان بسیار آمرزنده و شکور است.

مناقب ابن شهر آشوب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» فرمود: بر فراز صراط، گردنه ای عبور ناشدنی قرار دارد که طول آن سه هزار سال است؛ هزار سال پایین آمدن است و هزار سال خار و خاشاک و عقرب و افعی و هزار سال بالا رفتن. من نخستین کسی هستم که از آن گردنه عبور می‌کند و دومین کس که از آن گردنه عبور می‌کند، علی بن ابی طالب علیه السلام است. آن‌گاه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پس از سخنی فرمود: هیچ‌کس بدون رنج از آن گردنه عبور نمی‌کند، به جز محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد.

تفسیر امام علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت تعداد زیادی از مردم در کنار پل صراط قرار دارند که فقط خداوند تعداد آنان را می‌داند. بسیاری از آنان گناهکاری هستند که دوستداران حمزه‌اند؛ دیوارهایی بین آنان و صراط کشیده شده است. آن‌ها می‌گویند: ای حمزه، تو احوال ما را می‌دانی. حمزه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام می‌گوید: شما دوستان مرا می‌بینید که از من فریادرسی می‌خواهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی ولی الله می‌فرماید: ای علی، به عموی خود کمک کن تا دوستان خود را از عذاب آتش نجات دهند. علی علیه السلام نیزه ای را که حمزه با آن در راه خدا جنگیده می‌آورد و به او می‌دهد و می‌گوید: ای عموی رسول خدا، و عموی برادرم، با این نیزه عذاب جهنم را از دوستان خود بردار، همان‌طور که در دنیا با آن دشمنان خدا را کشتی. حمزه نیزه را با دست می‌گیرد

جامع الأخبار: از پیامبر صلی الله علیه وآله درباره‌ی رودهای بهشت و عرض هر یک از آنان پرسیدند. پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: عرض هر رود به‌اندازه‌ی مسافتی است که در پانصد سال پیموده می‌شود، از زیر کاخ‌ها و حجاب‌ها جریان دارد و موج‌های آن با ساز و نغمه تسبیح خدا را گویند و در بهشت شادی می‌آفرینند، همان گونه که مردم در دنیا شادمانی می‌کنند.

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، فرمود: هر یک از مردان اهل بهشت ثروتی هفتاد برابر همه دنیا دارد و نیز هفتاد هزار گنبد و هفتاد هزار

کاخ و هفتاد هزار تخت آراسته و هفتاد هزار تاج جواهرنشان و هفتاد هزار لباس زرنشان و هفتاد هزار حورالعین و هفتاد هزار خدمت گزار و هفتاد هزار زلف و چهل تاج مرصع و هفتاد هزار لباس فاخر خواهد داشت.

و از پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله پرسیدند: خانه‌های بهشت از چه چیزی ساخته شده‌اند؟ فرمودند: آجری از آن طلا و آجری دیگر از نقره است و گل آن از مسک تیزبوی و خاک آن از زعفران و سنگریزه‌های آن از مروارید و یاقوت است. هر کس وارد آن شود به نعمت درآمده و هرگز تهیدست نخواهد شد و جاودانه گشته و هرگز نخواهد مرد و لباس و جوانی‌اش هرگز نابود نمی‌شوند.

جامع الأخبار: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: همانا در بهشت بازاری است که در آن خرید و فروشی نیست مگر تصاویری از مردان و زنان، هرکس میل به تصویری داشته باشد در آن‌چهره وارد شود. و در این بازار حوریان گرد هم آیند و با صدایی که هرگز مخلوقات مانند آن را نشنیده باشند آواز دهند که ما در نعمت هستیم که هرگز تنگدست نمی‌شویم، بی‌نیاز هستیم و هرگز گرسنه نخواهیم شد، پوشیدگانی هستیم که هرگز برهنه نخواهیم شد، جاودانانی هستیم که هرگز نمی‌میریم. رضایتمندانی هستیم که هرگز خشمگین نمی‌شویم، همواره در بهشت جای داریم و هرگز کوچ نخواهیم کرد. پس خوشا به حال آنان‌که ما برای ایشان باشیم و آنان برای ما باشند. ما زنان نیکو چهره‌ایم و همسران ما بزرگوارانند.

از انس بن مالک، گفت: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: همانا در بهشت درختی است که به آن طوبی می‌گویند. هیچ خانه و کاخ و اتاقی در بهشت نیست مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن قرار دارد. و ریشه آن درخت در خانه من قرار دارد. سپس آن‌چه خدا خواست برایشان رخ داد و روزی دیگر به یاران فرمود: همانا در بهشت درختی است که به آن طوبی می‌گویند. هیچ خانه و کاخ و اتاقی در بهشت نیست مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن قرار دارد. و ریشه آن در خانه علی قرار دارد. پس عمر برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، آیا روزی دیگر داستان این درخت را برای ما نگفتید و فرمودید ریشه این درخت در خانه من قرار دارد؟ پس بار دیگر این سخن را می‌گویید که ریشه آن درخت در خانه علی قرار دارد. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله سر خویش را بلند کرده و فرمود: آیا نمی‌دانی سرای من و علی یکی است و اتاق من و او یکی است و کاخ من و او یکی است و خانه من و او یکسان است و درجه من و او یکسان است و پوشش من و او یکی است؟ پس عمر گفت: ای پیامبر خدا، هرگاه یکی از شما بخواهد نزد خانواده خود آید چه می‌کند؟ فرمود: هرگاه یکی از ما بخواهد نزد خانواده خود آید خداوند میان من و او حجابی از نور می‌افکند. پس هنگامی که از این حالت خارج شویم خداوند آن حجاب را از میان ما بردارد. پس عمر حق علی علیه السلام را شناخت و پس از آن به ایشان حسادت ورزید به گونه ای که به هیچ یک از یاران پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله حسادت نورزیده بود.

بشارة المصطفی: از ابن عباس که گفت زمانی بر اهل بهشت خواهد رسید که روشنایی خورشید و ماه را می‌بینند و می‌گویند: آیا پروردگار به ما وعده نداده که در بهشت خورشید و ماه را نخواهیم دید؟ در این حال منادی صدا خواهد زد: وعده خداوند به شما راست بوده و آن‌چه شما می‌بینید ماه و خورشید نیست. بلکه یکی از شیعیان علی بن ابی طالب است که از اتاقی به اتاق دیگر می‌رود و این نور چهره اوست که بر شما تابیده است.

فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم و درختی را دیدم که هر برگی از آن همه دنیا و آن‌چه را که در دنیاست می‌پوشاند. پس وارد بهشت شدم و درختی را در آن دیدم که هر برگ آن همه دنیا و آن‌چه را در آن است می‌پوشاند. زیورها و لباس‌های فاخر و غذا به جز شراب بار می‌دهد. و در بهشت هیچ باغ و سرا و خانه ای نیست مگر این که در آن شاخه ای از شاخه‌های این درخت وجود دارد. و لباس‌ها و زیورها و خوراک صاحب کاخ از آن شاخه است. پس گفتم: ای جبرئیل، این درخت چیست؟ گفت: این درخت طوبی و برای تو است. پس خوشا به حال تو و بسیاری از مردم امت تو. گفتم: پایان آن، یعنی ریشه‌اش در کجاست؟ گفت در سرای علی بن ابی طالب، پسر عموی تو قرار دارد.

تفسیر فرات بن إبراهیم: ابوجعفر محمد بن علی از پدرانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند و به آسمان دنیا رسیدم تا این که به آسمان ششم رسیدم، در این هنگام درختی را دیدم که تا آن زمان درختی بهتر و

بزرگ‌تر از آن را ندیده بودم. پس به جبرئیل گفت: ای محبوب من، این درخت چیست؟ گفت: این درخت طوبی است محبوبم، فرمود: پس گفتم: این صدای بلند و برخاسته چیست؟ گفت: این صدای درخت طوبی است. فرمود: پرسیدم چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: وای از شوقی که به سوی تو دارم ای علی بن ابی طالب علیه السلام.

پروردگار به آن‌ها می‌فرماید: من دشواری عبادت را از شما برداشتم و بدن‌هایتان را برای شما آسوده گرداندم. چرا که دیر زمانی است بدن‌های خود را برای من به زحمت‌انداخته اید و صورت‌ها را با خواری سجده افکنده‌اید. پس اکنون به روح و رحمت من رسیده اید، پس هر چه می‌خواهید از من درخواست نمایید و آرزو کنید تا برآورده سازم. چرا که من امروز شما را در برابر اعمالتان پاداش نمی‌دهم، بلکه با رحمت و بزرگی و بخشش و بلندای مرتبه‌ام و بزرگی جایگاهم و به خاطر دوستی شما به اهل بیت پیامبرم پاداشتان می‌دهم. پس‌اندازه دوستداران علی بن أَبی طالب علیه السلام در بخشش‌ها و نعمت‌ها همواره افزایش می‌یابد تا جایی که شیعیانی که کم‌ترین آروزهایشان همه دنیا است از روزی که خدا آن را آفریده تا روزی که نابودش سازد. پس پروردگار به آن‌ها می‌فرماید: به راستی که شما آرزویی کوتاه خواستید و به کمتر از شایستگی خود بسنده کردید. پس به بخشش‌های پروردگارتان نگاه کنید. در این حال گنبدها و قصرهایی را در اعلی علیین می‌بینند که از یاقوت سرخ و سبز و زرد و سفید است. پس اگرآن‌ها در تسخیر نبودند به راستی چشم‌ها از دیدن آن‌ها نابینا می‌شد. پس قصرهایی که از یاقوت سرخ هستند با پارچه‌ها و فرش‌های سرخ رنگ نیکو فرش

شده‌اند که روشنایی‌اش می‌درخشد. و قصرهایی که از یاقوت سبزند با سندس سبز فرش شده و قصرهایی که از یاقوت سفید هستند با حریر سفید فرش شده و قصرهایی که از یاقوت زرد هستند فرش‌هایی از پر زرد رنگ با زمرد سبز و نقره سفید دارند که با طلای سرخ برپا داشته و پایه‌ها و ستون‌های آن از گوهر است.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن‌که بستانهای فراوانی دارد که درختان افراشته و نیافراشته فراوان دارند، و جوی‌ها از می‌و آب و شیر و عسل در آن‌هاست، و هر گاه دوست خدا خوراکی طلبد آن‌چه در دلش خواهد برایش آورده می‌شود بی‌آن‌که دلخواهش را بر زبان آورد. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: او سپس با برادرانش خلوت می‌کند و از یک دیگر دیدار می‌کنند و در بستان‌های خود در سایه ای بلند همانند سپیدی سپیده دم تا برآمدن خورشید با یک دیگر به سر می‌برند، و خوشتر از این‌ها آن‌که برای هر مؤمنی هفتاد زن حوریه و چهار زن آدمیزاده است که مؤمن ساعتی با حوریه است و ساعتی با زن آدمیزاده و ساعتی هم تنها به سر می‌برد در حالی که بر تختش تکیه زده و به یک دیگر نگاه می‌کنند. پرتو نوری بر روی تخت بر سراپای مؤمن بدرخشد و او به خدمتکاران خود می‌گوید: این پرتو درخشان چیست؟ شاید خداوند جبّار به من نگاهی‌انداخته است، و خدمتکارانش می‌گویند: خداوند جلّ جلاله قدّوس است قدّوس، این پرتو درخشان یکی از حوریان جفت توست که هنوز به ملاقات او نرفته ای و از میان خیمه خویش به شوق ملاقات تو سرکشیده و شیفته دیدار توست و

چون دید تو بر تخت خود تکیه زده ای لبخندی زد، و این روشنی و پرتوی که تو را فرا گرفت از سفیدی دندانهای پاکیزه و لطیف اوست.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: ولی خدا می‌گوید: به او اجازه دهید تا نزد من بیاید، پس هزار غلام و هزار کنیز بر هم پیشی می‌گیرند تا به آن حوریه این مژده را برسانند و او از خیمه خود فرود می‌آید در حالی که هفتاد پیراهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌های درّ و یاقوت و زبرجد بر تن کرده است که با مشک و عنبر رنگ‌های گوناگونی پذیرفته است، و مغز ساق پایش از آن سوی هفتاد پیراهن هویداست، و هفتاد ذراع قامت دارد، و میانه دو شانه‌اش ده ذراع است، و هر گاه به نزدیک ولی خدا آید خدمتکاران با سینی‌های طلا و نقره که پر از درّ و یاقوت و زبرجد است به پیشواز او می‌روند و آن‌ها را بر سر او می‌ریزند و سپس مؤمن او را در آغوش می‌کشد حوریه هم مؤمن را در آغوش می‌کشد و نه مؤمن خسته شود و نه حوریه.

تنبیه الخاطر: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر با چشم دل به آن‌چه که از بهشت برای تو وصف کرده‌اند بنگری، از آن‌چه در دنیاست دل می‌کنی، هر چند شگفتی آور و زیبا باشد، و از خواهش‌های نفسانی و خوشی‌های زندگانی و منظره‌های آراسته و زیبای آن کناره می‌گیری، و اگر فکرت را به درختان بهشتی مشغول داری که شاخه‌هایشان همواره به هم می‌خورند، و ریشه‌های آن در توده‌های مشک پنهان، و در ساحل جویباران بهشت قرار گرفته آبیاری می‌گردند، و خوشه‌هایی از لؤلؤ آب دار به شاخه‌های کوچک و بزرگ درختان آویخته، و میوه‌های گوناگونی

که از درون غلاف‌ها و پوشش‌ها سر بیرون کرده‌اند، سرگردان و حیرت زده می‌گردی: شاخه‌های پر میوه بهشت که بدون زحمتی خم شده در دسترس قرار گیرند، تا چیننده آن هر گاه که خواهد بر چیند، مهمانداران بهشت گرد ساکنان آن و پیرامون کاخ‌هایشان در گردشند و آنان را با عسلهای پاکیزه و شراب‌های گوارا پذیرایی کنند. آن‌ها کسانی هستند که همواره از کرامت الهی بهره مند تا آن‌گاه که در سرای ثابت خویش فرود آیند و از نقل و انتقال سفرها آسوده گردند. ای شنونده اگر دل خود را به منظره‌های زیبایی که در بهشت به آن می‌رسی مشغول داری، روح تو با اشتیاق فراوان به آن سامان پرواز خواهد کرد، و از این مجلس من با شتاب به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت. خداوند با لطف خود من و شما را از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به جایگاه نیکان تلاش می‌کنند.

تفسیر امام علیه السلام: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله هنگامی که تنه درخت خرما از جدایی ایشان از او و بالا رفتن از منبر نالید، فرمودند: همانا ناله نگهبانان بهشت و حوریان و کاخ‌های آن به کسانی که محمد و علی و خاندان پاک آنان را دوست می‌دارند و از دشمنانشان بیزاری می‌جویند، بیش از ناله ای است که این تنه درخت خرما برای پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله دارد. و همانا آن‌چه ناله و گریه آنان را فرومی نشاند درودی است که شما پیروان ما بر محمد و خاندان پاک او می‌فرستید، یا نمازی مستحبی یا روزه یا صدقه شماست. و همانا بزرگ‌ترین چیزی که آنان را آرام می‌کند نیکی‌هایی است که پیروان محمد و علی صلوات اللّٰه علیهما به برادران مؤمن خود می‌کنند و یاری

ایشان بر تأمین خرجی روزگارشان. بعضی از اهالی بهشت به یک‌دیگر می‌گویند: برای رسیدن به دوستان خود عجله نکنید، چرا که تنها فزونی درجات والا در بهشت، با بهره مند ساختن برادران مؤمن خود در نیکی‌ها است که آنان را به تأخیر وامی دارد. و چیزی که برتر از آن است و ناله ساکنان بهشت و حوریان را آرام می‌کند شکیبیایی شیعیان در تقیه است، پس در این هنگام نگهبانان بهشت و حوریان آن می‌گویند: ما بر اشتیاق خود بر آنان شکیبایی می‌کنیم، همان گونه که آنان در هنگام شنیدن سخنان ناپسند درباره بزرگان و پیشوایان خود صبر می‌کنند، همان گونه که آنان خشم خود را با تلخی فرومی خورند و در آشکار کردن حقیقت دربرابر ستمی که بر آنان می‌رود و توانایی دفع زیان آن را ندارند صبر می‌کنند. پس در این هنگام پروردگار بزرگ و بلندمرتبه ندا می‌دهد: ای ساکنان بهشت من و ای نگهبانان رحمت من، من از روی بخل بزرگان و همسران شما را به تأخیر وانداشته ام؛ بلکه به این دلیل است که سهم آنان را از بزرگداشت خود کامل گردانم، به وسیله یاری رساندن آنان به برادران دینی شان و دست گیری از غمگینان، و گشایش از کار گرفتاران، و شکیبایی در تقیه در برابر فاسقان و کافران، تا آن‌که به برترین کرامت‌ها دست یابند و آنان را با شادمان‌ترین و خوشایندترین حالات به سوی شما منتقل کنم. و در این هنگام ناله و فریاد آنان آرام گیرد.

تفسیر امام علیه السلام: درباره فرموده خداوند متعال: «خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِم» {خداوند بر دل‌هایشان مهر زده است} و داستان علی علیه السلام به میان آمد تا آن‌جا که فرمود: سپس پیامبر خدا صلی الله علیه

وآله فرمود: خداوند از حساب چیزی را می‌داند که هیچ‌اندیشه ای به آن نمی‌رسد. همانا او هزار و هفتصد را در هزار و هفتصد ضرب می‌کند و سپس از آن هر چه بالاتر می‌رود را چنین می‌کند تا جایی که این کار را هزار بار تکرار می‌کند. سپس به شماره آخرین عددی که به دست می‌آید کاخ‌هایی در بهشت به تو عطا می‌کند ای علی، که یک کاخ از طلا و کاخ دیگر از مروارید و دیگری از زبرجد و دیگری از گوهر و کاخی نیز از نور پروردگار عزت است. و چندین برابر آن خدمتکار و برده و مرکب و جوانمردآن‌که میان آسمان بهشت و زمین آن در پروازند. پس علی علیه السلام گفت: حمد و سپاس از آن پروردگار من است، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: و این عدد شماره کسانی است که خداوند آنان را به خاطر دوستی تو وارد بهشت می‌گرداند و از آنان خشنود می‌گردد. و چندین برابر این عدد شمار شیاطین جن و انس است که به خاطر دشمنی و جنگ با تو و کم گذاشتن در حق تو وارد آتش می‌شوند.

گفت چرا، مسلمانان گفتند یا رسول اللّه ما هم در مرگ گذشتگان خود اجر عثمان را داریم؟ فرمود آری هر کدامتان صبر کنید و به حساب خدا گذارید سپس فرمود ای عثمان هر که نماز صبح را به جماعت بخواند و بنشیند ذکر خدا گوید تا آفتاب برآید در فردوس هفتاد درجه دارد که فاصله آن‌ها به‌اندازه هفتاد سال دویدن اسب نجیب کمر باریک است و هر که ظهر را در به جماعت بخواند در جنات عدن پنجاه درجه دارد که فاصله هر کدام به‌اندازه پنجاه سال دویدن چنین اسبی است.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که یک روز رجب را از روی عقیده و قربت روزه دارد خدا دری از دوزخ را بر او بندد و سپس

فرمود: هر که سه روز از رجب روزه دارد خدای عز و جل میان او و دوزخ خندقی زند یا پرده ای به درازی هفتاد سال و سپس فرمود: هر که هفت روز آن را روزه دارد همانا جهنم هفت در دارد که برای روزه هر روزی یک دری از دوزخ به رویش بسته گردد و خدا تنش را بر آتش حرام کند. وهر که هشت روز آن را روزه دارد خدا برای روزه هر روز یکی از هشت در بهشت را به رویش گشاید و فرماید از هر کدام خواهی وارد شو. سپس فرمود: هر که چهارده روزش را روزه دارد خدا ثوابی به او دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل بشری گذشته از کاخهای بهشتی که با در و یاقوت هست. و سپس فرمود: هر که شانزده روزش را روزه دارد در صف مقدم آن‌ها باشد که بر اسبان نور سوارند و آن‌ها را در عرصه بهشت پرش می‌دهند تا آستان خدا. و سپس فرمود: هر که هیجده روز رجب را روزه دارد در گنبد ابراهیم که در بهشت دارد با او همطراز است بر سر تختهای در و یاقوت، و هر که نوزده روزش را روزه دارد خدا کاخی از لؤلؤتر برای او بسازد در بهشت برابر کاخ ابراهیم و آدم بر آن‌ها سلام دهد و آن‌ها بر او سلام دهند باحترام او و حق واجب او و سپس فرمود: هر که سی روز رجب را روزه دارد منادی از آسمان ندا کند ای بنده خدا گناهان گذشته‌ات آمرزیده شده، کار خود از سرگیر نسبت به آینده و خدا در بهشتی چهل هزار شهر به او دهد از طلا که در هر شهری چهل هزار هزار کاخ است و در هر کاخی چهل هزار هزار خانه و در هر خانه چهل هزار هزار خوان طلا و بر هر خوانی چهل هزار هزار کاسه و

بر هر کاسه چهل هزار هزار رنگ خوراک و نوشابه که هر کدام رنگی جدا دارند باز در هر خانه چهل هزار تخت طلا، هر تختی هزار ذراع در دو هزار ذراع و بر هر تختی دخترکی از حور که سیصد رشته گیسوی نور دارد و هر گیسو را هزار هزار کنیزک برداشته و به مشک و عنبر می‌آلایند تاب روزه دار رجب رسانند، این ثواب کسی است که همه رجب را روزه دارد تا آخرحدیث.

تفسیر فرات بن إبراهیم: ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمودند: علی علیه السلام در بهشت قصری از یاقوت سرخ دارد که پایین آن از زبرجد سبز و بالای آن از یاقوت سرخ است و دو سوم قصر با انواع یاقوت و گوهر آزین بسته شده است و بر آن کنگره‌هایی است که با تسبیح و تقدیس و تمجید و سپاس گزاری از او شناخته می‌شوند. تا پایان حدیث.

تفسیر فرات بن إبراهیم: از سلمان فارسی رضی الله عنه، و سخن به آماده سازی سپاهی توسط پیامبر صلی الله علیه وآله برای جنگ با گروهی کشیده شد. تا آن‌که فرمود: هر کس از میان شما که پیش از سرزدن به خانه و خانواده به سوی جنگ برود، امید است خداوند پیروزی را به دست او قرار دهد. و از طرف خدا برای آن‌ها دوازده قصر در بهشت وعده دادند. و به این‌جا رسید که گفت: پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا، این قصرها را برایم وصف کنید. پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی، در ساختمان این قصرها آجری از طلا و آجری از نقره به کار رفته است. ملاط

آن از مشک تیزبو و عنبر است. سنگریزه‌های آن از مروارید و یاقوت و خاکش زعفران است. ریگ‌های آن از کافور و در محوطه هر یک از این قصرها چهار رود است که یکی از عسل و دیگری شراب و رودی از شیر و رودی از آب است. انبوه درختان مرجان در آن هاست و بر کناره هر یک از این رودها خیمه‌هایی از مروارید سفید است که هیچ شکستگی یا پیوندی در آن‌ها نیست. به آن‌ها گفته می‌شود: باش، پس چنان است که درون آن از بیرونش دیده می‌شود و بیرونش از درون آن قابل دیدن است. در هر خیمه تختی است که با یاقوت سرخ بریده بریده شده است. پایه‌های آن از زبرجد سبز و بر بالای هر تختی یکی از حوریان سیه چشم نشسته و هر یک هفتاد زیور سبز و هفتاد زیور زرد دارند. مغز ساقشان از پشت استخوان و پوست و لباس و زیور چنان آشکار است که شراب صافی در شیشه سفید دیده می‌شود و تاجی از جواهر دارند. هر یک از حوریان هفتاد زلف دارد که هر یک از آنان به دست خدمتکاری است و هر خدمتکار آتشدانی در دست دارد که با آن زلف را بخور می‌دهد. از آن آتشدان بخاری بیرون می‌آید که با آتش دمیده نشده بلکه با قدرت پروردگار جبار است. تا پایان حدیث.

ثواب الاعمال: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: هر کس سه روز در ماه شعبان را روزه بدارد، هفتاد درجه در بهشت از درّ و یاقوت برای او بالا برده خواهد شد. و هر کس نوزده روز از ماه شعبان را روزه بگیرد، هفتاد هزار قصر از درّ و یاقوت در بهشت به وی عطا می‌شود. و هر کس بیست و دو روز از ماه شعبان را روزه بگیرد، هفتاد هزار جامه از سندس و استبرق بر او می‌پوشانند تا آخرحدیث.

تفسیر نعمانی: در آن‌چه که تفسیر نعمانی از امیر المومنین روایت کرده و اسناد آن به زودی در کتاب القرآن خواهد آمد دلیلی است بر رد کسانی که منکر خلق شدن بهشت و جهنم هستند. خداوند متعال می‌فرمایند: «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی» رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند وارد بهشت شدم و در آن‌جا قصری از یاقوت سرخ را مشاهده کردم که باطن آن هم از بیرون مشاهده می‌شد. آن یاقوت بسیار پر نور و درخشنده بود در این قصر دو قبه از در و زبرجد دیده می‌شد، گفتم ای جبرئیل این قصر متعلق به کیست فرمود: آن برای کسی است که سخنهای خوب بگوید، و روزه داشته باشد و طعام به مردم بدهد و در شب‌ها هنگامی که مردم خواب هستند نماز بگذارد. علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللَّه در امت تو کسانی هستند که طاقت این اعمال را داشته باشند فرمود: می‌دانی که مقصود از خوب سخن گفتن چیست، گفتم خدا و رسول داناتر می‌باشند فرمود کسی که همه ماه رمضان را روزه داشته باشد و صبر کند. می‌دانی مقصود از اطعام چیست، گفتم خدا و رسول داناتر می‌باشند فرمود: هر کس که برای عیال خود هزینه زندگی تهیه کند و آن‌ها را نیازمند مردم نگرداند، می‌دانی تهجد چیست گفتم: خدا و رسول داناتر می‌باشند فرمود: کسی که به خواب نرود تا نماز عشاء را بخواند زیرا یهود و نصاری در آن وقت در خواب هستند.

تفسیر امام علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: هرکس حقوق خویشان پدر و مادرش را رعایت کند در بهشت به او هزار درجه

داده می‌شود که میان هر دو درجه به‌اندازه مسیری است که اسب تیزرو در مدت صد سال می‌دود. یکی از درجات از نقره و دیگری از طلا و یکی دیگر از مروارید و دیگری از زمرد و یک هم از زبرجد و یکی دیگر از مشک و یکی از عنبر و دیگری از کافور است. و این درجات از این نوع هستند. و هرکس حق نزدیکان محمد و علی صلوات اللّٰه علیهما را رعایت کند، به او درجات و پاداش فراوانی داده می‌شود که به‌اندازه برتری محمد و علی صلوات اللّٰه علیهما بر پدرومادر نسبی او است. سخن به آن‌جا رسید که خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله را بر خود مقدم بدارد و پس از بیان این که مال بسیار به او داده شود، گفت: سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله نزد او آمد و گفت: ای بنده خدا، این پاداش تو است که در دنیا نزدیکان مرا بر نزدیکان خودت مقدم داشتی. و من در آخرت به‌اندازه هر دانه از این مال در بهشت هزار قصر به تو خواهم داد که کوچک‌ترین آن‌ها بزرگ‌تر از همه دنیا است، گیاه خشکیده آن بهتر است از دنیا و آن‌چه در آن است، تا آن‌جا که فرمود: و هر کس دست از روی محبت بر سر یتیمی بکشد خداوند در بهشت به تعداد هر تار مویی که از زیر دستان او عبور کرده قصری به او می‌بخشد که از همه دنیا و آن‌چه در دنیاست بزرگ‌تر است. و در آن هرچیز که خوشایند باشد و دیده‌ها از آن به وجد آید وجود دارد و آن‌ها جاودانه در نعمت هستند. تا آن‌که گفت: حسین بن علی علیهما السلام فرمود: هر کس یتیمی از ما را بر عهده بگیرد و غیبت و پوشیدگی ما را از او جبران کند، سپس با علوم ما که به او رسیده یاری‌اش کند تا این که راه را به او بنمایاند و هدایتش کند، خداوند عزوجل می‌فرماید: ای بنده بزرگوار و یاری دهنده، من به این بخشش سزاوارترم. ای فرشتگانم، برای او در بهشت به تعداد هر حرفی که به او آموخته هزار هزار قصر قرار دهید، و نعمت‌های دیگری را

که شایسته آن است به آن بیفزایید. و ادامه داد تا این که گفت: دو زن شکایتی را در امر دین نزد فاطمه سلام الله علیها بردند که یکی دشمن ایشان و دیگری زنی مؤمن بود، حضرت حجت زن مؤمن را برایش آشکار ساخت و او بر دیگری پیروز شد و از این رو بسیار شادمان شد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: همانا شادی فرشتگان از پیروزی تو بیشتر از شادمانی توست و هماناندوه شیطان و یارانش از ناامیدی آن زن از تو بیش ازاندوه اوست. و خداوند عز وجل به فرشتگان فرمود: به خاطر این آگاهی که فاطمه به این زن نیازمند و اسیر داد، در بهشت هزار هزار برابر آن‌چه را برایش مهیا نموده بودید قرار دهید. و این را سنتی قرار دهید برای هر کس که نیازمند اسیری را بر دشمنش یاری دهد و هزار هزار برابر آن‌چه را در بهشت برایش آماده بود قرار دهید. تا آن‌جا که گفت: و محمد بن جعفر علیهما السلام فرمود: هر کس برای شکست قدرت دشمنان ما در مقابل دوستان نیازمند اهل بیت تلاش کند و آنان را از ایشان بازدارد و رسوایی‌هایشان را آشکار کرده و عیب‌هایشان را بیان کند و امر محمد صلی الله علیه وآله و خاندانش را بزرگ دارد، خداوند تلاش بهشتیان را در ساختن قصرها و خانه‌های او قرار می‌دهد. به تعداد هر حرف از حجت‌هایی که در برابر دشمنان خدا به کار می‌برد برای او از بهشتیان به کار گرفته می‌شود که نیروی هر یک از آنان بیش از آن است که آسمان‌ها و زمین را جابجا کنند. پس چه بناهای فراوان و چه نعمت بزرگی و چه قصرهای بسیاری که تنها خداوند شمار آن‌ها را می‌داند. و ادامه داد تا آن‌که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همانا خداوند در شب معراج به جبرئیل دستور داد تا قصرهای بهشت را به من نشان دهد. پس آن‌ها را دیدم که از طلا و نقره ساخته شده و ملاط آن از مشک و عنبر است. مگر آن‌که دیدم برخی از آن‌ها کنگره‌های بلند

دارند که بقیه ندارند. پس گفتم: ای حبیب من، جبرئیل، چرا این قصرها کنگره‌هایی مانند بقیه ندارند؟ گفت: ای محمد، این‌ها قصرهای نمازگزارانی است که نمازهای واجب خود را می‌خوانند و برای صلوات بر تو و خاندانت پس از نماز سستی می‌کردند. پس اگر به وسیله صلوات بر محمد و خاندان پاک او صلوات الله علیهم، ماده ای برای ساختن کنگره می‌فرستادند، برای آن‌ها نیز ساخته می‌شد، وگرنه به همین شکل باقی می‌ماند. و گفته می‌شود: این‌ها برای شناخته شدن توسط ساکنان بهشت است که قصرهای بدون کنگره برای کسانی است که پس از نمازهای خود در صلوات بر محمد و خاندان پاک او صلوات الله علیهم سستی می‌کردند. و در آن‌جا قصرهایی کنگره دار و شگفت دیدم که در مقابل آن‌ها هیچ راهرو و یا باغی وجود داشت و در پشت آن‌ها نیز باغ یا راهرویی نبود. پرسیدم: چرا این قصرها نه راهرویی در مقابل خود دارند و نه باغی در پشت آن‌ها است؟ پاسخ داد: ای محمد، این‌ها قصرهای کسانی است که نمازهای پنج گانه خود را به جای می‌آوردند اما در برآوردن حقوق برادران مؤمن خود همه تلاش خود را نمی‌کردند. به همین دلیل نه راهرویی در مقابل قصرهایشان وجود دارد و نه باغی در پشت آن است.

تفسیر امام علیه السلام: درباره ثواب نماز فرمود: و هنگامی که بگوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، و حمد و سوره را بخواند خداوند به فرشتگان خود می‌گوید: آیا می‌بینید بنده‌ام چگونه از خواندن کلام من لذت می‌برد؟ شما را گواه می‌گیرم که در قیامت به او خواهم گفت: در بهشت‌های من بخوان و در درجاتی که قرار داده‌ام بالا

برو. پس او همواره می‌خواند و به‌اندازه هر حرف درجه ای بالا می‌رود که یک درجه از طلا و درجه دیگر از نقره و دیگری از مروارید و درجه دیگر از گوهر و درجه ای از زبرجد سبز و درجه ای از زمرد سبز و درجه ای از نور پروردگار عالمیان است. و ادامه داد تا آن‌که در بیان زکات گفت: همانا هر کس مال پاک خود را برای زکات بپردازد، خداوند به تعداد هر دانه ای از آن در بهشت قصری از طلا و قصری از نقره و قصری از مروارید و قصری از زبرجد و قصری از زمرد و قصری از گوهر و قصری از نور پروردگار عالمیان به او می‌بخشد

تفسیر قمی: « لَهُمْ دارُ السَّلامِ» {دارالسلام برای آنان است} فرمود: یعنی بهشت، و به خاطر آرامشی که ازاندوه و دردها در آن دارند، به آن دارالسلام گفته می‌شود.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: بر روی در بهشت نوشته شده است: برای صدقه ده پاداش و برای قرض هجده پاداش است.

تفسیر قمی: « ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ» {شما و همسرانتان با شادمانی وارد بهشت شوید} یعنی بزرگ داشته می‌شوید. « یطافُ عَلَیهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ» {با ظرف‌ها و جام‌هایی از طلا گرداگرد آنان می‌چرخند} یعنی ظرف‌ها و کاسه‌ها، « وَ فِیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُس» {و در آن هرچه برای دیده‌ها لذت بخش است و دل‌ها می‌خواهد وجود دارد} تا این‌جای آیه: « مِنْها تَأْكُلُون» {از آن‌ها می‌خورید} چرا که آن استوار است.

امالی طوسی: بشیر خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: چه نگینی بر روی انگشترم قرار دهم؟ حضرت فرمود: ای بشیر، چرا از استفاده از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید غافلی که این‌ها سه کوهند در بهشت که کوه عقیق سرخ بر خانه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و کوه عقیق زرد بر خانه حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها و کوه عقیق سفید نیز بر خانه امیر المؤمنین علیه السلام در بهشت سایه افکنده است و همه این خانه‌ها یکی هستند و از زیر هر کوه نهری جاری است از برف سردتر و از شیر سفیدتر است و از آن نهرها نمی‌خورد مگر آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و شیعیان ایشان و هر سه نهر از کوثر می‌آید و به یک جا می‌ریزند. همانا این سه کوه، خدا را تسبیح و تقدیس و تمجید کرده و برای دوستان و محبان آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم استغفار می‌کنند تا آخر حدیث.

امالی صدوق: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون او را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود به من گفت درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد، گفتم خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت منم راضیه و مرضیه جبار مرا از سه جنس آفریده پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جبار فرمود باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلام.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس سوره زمر را تلاوت کند و آن را آسان قرائت کند، خداوند در بهشت هزار شهر برای او می‌سازد، که هر شهری هزار کاخ، و در هر کاخی یک صد حوریه است، و علاوه بر آن برای او «عَينانِ تَجْرِيانِ وَ عَينانِ نَضَّاخَتانِ» دو چشمه روان و دو چشمه جوشان «مُدْهامَّتانِ وَ حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِى الْخِيامِ وَ ذَواتا أَفْنانٍ وَ مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ» {و دو چشمه ای که از شدّت زلالی و صاف بودن آب آن‌ها به سیاهی می‌زند، و حورانی پرده نشین، و باغهائی که دارای اقسام نعمتها و درختها و میوه هاست و از هر میوه ای دو نوع.}

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که بر تلاوت سوره حم عسق (سوره شوری) مداومت کند خداوند در روز قیامت او را با سیمائی هم‌چون برف (سفید) یا آفتاب فروزان برمی انگیزد تا در پیشگاه خداوند متعال بایستد و خداوند او را مورد خطاب قرار می‌دهد که: ای بنده من! بر تلاوت سوره حم عسق مداومت کردی در حالی که از ثواب آن بی‌خبر بودی! اگر می‌دانستی که این (سوره) چه سوره ای است و ثواب تلاوت آن‌چه‌اندازه است از خواندن آن خسته نمی‌شدی، و من اینک تو را از پاداش و اجری که داری آگاه می‌سازم، آن‌گاه فرمان می‌راند که او را وارد بهشت کنید، و در بهشت کاخی از یاقوت سرخ از آن اوست که درها و ایوانها و پلّه‌های آن همه از همان یاقوت سرخ است، و درون آن از بیرون آن پیدا، و بیرون آن از درون آن هویداست؛ و برای او در آن کاخ هزار کنیز زن و هزار غلام نوجوآن‌که جاودانه در آن قصر (در خدمت او) باشند، همانها که خداوند متعال (در قرآن) آنان را وصف کرده است.

ثواب الاعمال: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که بکوشد تا دو مسلمان را به همسری یک دیگر درآورد، خداوند (در آخرت) هزار حور بهشتی را که هر یک در قصری از در و یاقوت آرمیده‌اند، به ازدواج او در می‌آورد. و کسی که مسجدی در دنیا بسازد، خداوند در برابر هر وجب- و شاید هم فرمودند: در برابر هر ذراع- از آن، شهری از طلا، نقره، درّ، یاقوت، زمرد، زبرجد و مروارید برای او می‌سازد که وسعت آن باندازه ای است که برای پیمودن آن‌چهل هزار سال وقت لازم است؛ در هر شهری چهل میلیون قصر؛ در هر قصری چهل هزار خانه؛ در هر خانه ای چهل میلیون اتاق؛ در هر اتاقی چهل میلیون تخت؛ بر هر تختی چهل میلیون همسر از حور العین وجود دارد. و نیز در هر اتاقی چهل میلیون پسر نابالغ خدمتگزار، چهل میلیون دختر نابالغ خدمتگزار و چهل میلیون سفره غذا وجود دارد؛ بر هر سفره ای چهل میلیون سینی بزرگ و در هر سینی چهل میلیون نوع غذا هست و خداوند چنان قدرتی به او عطا می‌فرماید که بتواند در یک روز از همه این همسران و غذاها استفاده کند. و کسی که مؤذن مسجدی شود و به خاطر رضای خدای متعال در آن اذان بگوید، خداوند ثواب چهل میلیون پیامبر، چهل میلیون صدیق و چهل میلیون شهید را به او عطا نموده و شفاعت او را در مورد چهل میلیون امت که هر امتی چهل میلیون مرد دارد، قبول می‌نماید؛ و در هر بهشتی از بهشت‌ها چهل میلیون شهر که در هر شهری چهل میلیون قصر؛ در هر قصری چهل هزار خانه؛ در هر خانه ای چهل میلیون اتاق؛ در هر اتاقی چهل میلیون تخت؛ بر هر تختی همسری از حور العین می‌باشد، به او عطا می‌نماید. هر اتاق آن‌چهل میلیون برابر این دنیا است. در برابر هر کدام از آن همسران، چهل میلیون خدمتگزار پسر نابالغ و چهل میلیون خدمتگزار دختر نابالغ وجود دارد. نیز در هر

اتاقی چهل میلیون سفره است و بر هر سفره ای چهل میلیون سینی بزرگ و در هر سینی چهل میلیون نوع غذا که اگر جن و انس مهمان او شوند، بدون تردید می‌توانند آن‌ها را در کوچکترین اتاقهای آن‌جا بدهد و هر نوع غذا، نوشیدنی، عطر، لباس، میوه و انواع تحفه‌ها و اشیاء کمیاب را که بخواهند، در آن وجود دارد. و در هر کدام از اتاقهای آن، بقدری از چیزهایی که گفتیم وجود دارد که از اتاق دیگر بی‌نیاز است تا آخر حدیث.

و از ابوهریره گفت: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: بهشت صد درجه دارد، فاصله میان هر دو درجه به‌اندازه میان آسمان و زمین است. و فردوس در مرتبه برترین این درجات است و از نظر مکان در میانه آن هاست و رودهای بهشت از آن‌جا سرچشمه می‌گیرند. پس مردی برخاست و پرسید: ای پیامبر خدا، من مردی هستم که صداهای نیکو را بسیار دوست می‌دارم، آیا در بهشت آهنگ خوش وجود دارد؟ فرمود: بله، سوگند به آن‌کس که جانم در دست اوست همانا خداوند متعال به درختی در بهشت فرمان می‌دهد: برای بندگانم که عبادت و یاد من آنان را از گوش سپردن به آواز عود و مزمار بازداشته، آهنگی نیکو بنواز. پس صدایی از تسبیح خدا برمی خیزد که تاکنون کسی مانند آن را نشنیده است.

نوادر راوندی: با اسناد خود از جعفربن محمد علیه السلام از پدرانش، فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: هنگامی که خداوند بهشت عدن را آفرید، آجری از آن را طلا و آجری دیگر را از نقره قرار داد که

می‌درخشند و از مشک سائیده شده هستند. سپس به آن فرمان داد تا به حرکت درآید و سخن بگوید. پس گفت: تو خداوندی هستی که معبودی جز تو نیست، زنده و پایداری. پس خوشا به حال آن‌کس که در تقدیرش ورود به من قرار داده شده باشد. خداوند متعال فرمود: سوگند به عزت و جلالم و علو جایگاهم، نه هیچ شراب خواری وارد تو می‌شود و نه کسی که رباخواری را تکرار می‌کند و نه قتات که همان سخن چین است، و نه دیوث که مرد بی‌غیرت است، و در خانه او برای گناه جمع می‌شوند. و نه قلاع که شخصی است که بدگویی مردم را نزد پادشاه می‌برد تا آنان را به کشتن دهد، و نه خیوف که شخصی است که بسیار نبش قبر نماید، و نه ختار که کسی است که به پیمان وفا نمی‌کند.

و اما بهشتی که حضرت آدم در آن بود، باغی از باغ‌های دنیا بوده است که خورشید از آن‌جا طلوع می‌کرده و در آن ناپدید می‌شده است، و آن بهشت جاودان نبوده است. چرا که اگر بهشت جاودان می‌بود هرگز از آن بیرون نمی‌شد. و اعتقاد ما این است که بهشتیان با پاداش در بهشت جاودانه‌اند و دوزخیان نیز در آتش جاودان می‌مانند. و هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود مگر این که جایگاه او را در آتش به او نشان می‌دهند و به او می‌گویند: این‌جایگاهی است که اگر خداوند را نافرمانی می‌کردی در آن‌جای می‌گرفتی. و هیچ‌کس وارد آتش نمی‌شود مگر این که جایگاه او را در بهشت نشانش می‌دهند و به او گفته می‌شود: این‌جایگاهی است که اگر خدا را اطاعت می‌کردی اکنون درآن بودی. پس اینان جایگاه آنان را به ارث می‌برند. و این معنای فرموده خداوند است

که: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» {آنان همان وارثان هستند، که فردوس برین را به ارث برده‌اند و در آن‌جاودانه‌اند} و کمترین درجه مؤمنان در بهشت جایگاه کسی است که ثروتی ده برابر دارایی دنیا دارد

امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ می‌ماند و سپس از خدا به حق محمد و آلش درخواست نجات می‌کند خدا جل جلاله به جبرئیل وحی می‌کند که فرود شو در دوزخ و بنده‌ام را بر آور. عرض کند خدایا من چگونه به دوزخ درآیم خدا فرماید: من به آن دستور دادم که بر تو سرد و سلامت باشد، عرض کرد: خدایا من جای او را ندانم، فرماید: او در چاهی است از سجین، فرود شود و او را بر چهره بسته دریابد و بیرونش بیاور، خدای عز و جل فرماید: ای بنده من چند در دوزخ بودی و مرا قسم می‌دادی؟ عرض کند پروردگارا شماره آن را ندانم خداوند می‌فرماید: به عزت خودم سوگند اگر نبود که مرا به حق محمد و آلش درخواست کردی تو را در دوزخ مدتی دراز خوار می‌داشتم ولی بر خود حتم کردم که هیچ بنده ای از من بحق محمد و آلش خواهش نکند جز این‌که او را بیامرزم نسبت بدان چه میان من و او است و امروز تو را آمرزیدم.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند برای هر یک از مخلوقات خود خانه ای در بهشت و خانه ای را در جهنم بنا کرده است. پس هنگامی که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم در می‌آیند، منادی ندا می‌دهد: ای اهالی بهشت! پیش بیایید و بنگرید. آن‌ها می‌آیند و به دوزخ می‌نگرند. سپس جایگاه‌هایشان به آنان نشان داده

می‌شود. و بعد از آن به ایشان گفته می‌شود: این‌ها منازلی است که اگر نافرمانی خدا را می‌کردید، به آن منازل می‌رفتید؛ یعنی به جهنم می‌رفتید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد کسی از خوشحالی بمیرد، اهل بهشت در آن روز به خاطر عذابی که از آن‌ها برطرف شده، از خوشحالی می‌میرند. سپس منادی ندا می‌دهد: ای اهل آتش! سرهای خود را بالا بگیرید. آن‌ها سر خود را بالا می‌گیرند و به جایگاه خود در بهشت و نعمت‌های آن می‌نگرند. سپس به آن‌ها می‌گویند: این منازلی است که اگر خدا را اطاعت می‌کردید، به آن وارد می‌شدید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد که کسی به واسطه‌اندوه بمیرد، جهنمیان باید از حزن بمیرند. پس این

گونه می‌شود که هر کدام از دو گروه بهشتیان و جهنمیان در منزلگاه خود جای می‌گیرند و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذینَ یرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُونَ» {آنانند که خود وارثانند، همآنان‌که بهشت را به ارث می‌برند و در آن‌جا جاودان می‌مانند.}.

تفسیر قمی: در مورد این آیه چه می‌گویی؟ «کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیرَهَا لِیذُوقُواْ الْعذَابَ»

عرض کردم این پوست‌ها هم یکی هستند، هم یکی نیستند. این معنی را به من بفهمان.

فرمود: ندیدی آن‌گاه که مردی قصد خشت خامی بکند، آن را بشکند، پس دوباره روی آن آب بریزد و ورز دهد و بعد آن را به شکل اولیه درآورد.

این همان خشت هست، ولی در عین حال همان خشت اول نیست. گفت: آری، خداوند همه را از وجود تو، بهره مند کند.

تفسیرقمی: امام صادق علیه السلام فرمود: آتش دنیوی جزء کوچکی معادل یک هفتادم آتش جهنم است. آن آتش، هفتاد بار با آب خاموش گشته است، اما باز روشن می‌شود و شعله می‌کشد. اگر چنین نبود، آدمی می‌توانست آن را خاموش کند. آتش دنیا را در روز قیامت می‌آورند تا بر آتش جهنم قرار دهند. اما آتش حقیر دنیا، چنان ناله ای سر می‌دهد که از وحشت ناله این آتش، فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل، همگی زانو بر خاک می‌نهند.

تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام، حدیث به معراج بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرد فرمود: آن‌گاه آوازی هول انگیز شنیدم که مرا به وحشت‌انداخت جبرئیل گفت ای محمد می‌شنوی؟ گفتم آری، گفت این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم به داخل آن پرتاب کرده‌ام الآن در قعر جهنم جای گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زنده بود نخندید تا این که به آسمان دنیا وارد شدم به طوری که هر فرشته ای که مرا می‌دید لبخندزنان و بشارت دهنده بود، تا این که فرشته ای با من دیدار کرد که در میان همه آفریدگان خداوند، عظیم‌تر و بزرگ‌تر از او ندیده بودم؛ بدترکیب و خشم آلود بود، و همین دعایی که سایر فرشتگان در حق من کردند، را بازگو کرد، اما لبخندی نزد و مانند سایر فرشتگان بشارت دهنده نبود. گفتم: ای جبرئیل! این کیست که باعث ترس و وحشت من شد؟ عرض

کرد: رَواست که از او وحشت کنی، همه ما از وی وحشت داریم. این مالک، خزانه دار دوزخ است، هیچ گاه لبخندی بر لب جاری نساخته است، و از آن روز که خداوند، وی را عهده دار دوزخ کرده است، روز به روز، بر میزان خشم و غضب وی نسبت به دشمنان خداوند و گناهکاران افزوده می‌شود، و خداوند، وی را مسئول انتقام گرفتن از آن‌ها قرار داده است، و اگر بر کسی قبل از تو لبخندی زده بود و یا می‌خواست بر کسی بعد از تو لبخندی بزند، بی‌گمان برای تو نیز لبخند می‌زد، اما این فرشته به هیچ وجه لبخندی بر لب جاری نمی‌سازد. پس من به وی سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و مرا به بهشت بشارت داد. به جبرئیل در حالی که در جایی بود که خداوند این‌گونه آن‌جا را توصیف می‌کند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»، گفتم: به وی دستور نمی‌دهی که دوزخ را به من بنمایاند؛ پس جبرئیل به وی گفت: ای مالک! دوزخ را به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بنمای. پس پرده و پوشش آن را برداشت، و دری از آن را گشود... تا پایان حدیث.

تفسیر قمی: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، درباره آن از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشان فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حال آن‌که دوزخ با هزار افسار آورده می‌شود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و خشم آلود و نعره ای خوفناک دارد و چنان بانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر

وانگذاشته بود، دوزخ همه را هلاک می‌کرد. سپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار گرفته تا بدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنده ای که خدا آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن‌که تو ندا می‌دهی: پرودگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن‌گاه صراطی بر دوزخ می‌گذارند که برّان‌تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر یکی امانت داری و رحِم، و بر دومی نماز، و بر دیگری پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست. در آن دم آفریدگان وادار به گذر از صراط می‌شوند و رحِم و امانت داری جلویشان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجات یابند، نماز جلویشان را می‌گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان عزّ و جلّ می‌رسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر روی صراط با گام‌هایی گاه لغزان و گاه استوار در می‌آویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر می‌دهند: ای بردبار! بیامرز و درگذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن هم‌چون پروانه، فوج فوج در آتش می‌افتند و چون تنی از آنان به مهر و رحمت خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط می‌نگرد و می‌گوید: ستایش از برای خداوندی که پس از نومیدی من، به نیکی و منّت خویش، مرا از تو نجات بخشید. به راستی که پروردگارمان بسیار آمرزنده و شکور است «إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ».

تفسیر قمی: حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» فرمود: یعنی هنگامی که در آتش جهنم ولی خدا را می‌بینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند. برخی از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! پنهان ساختن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب هستند،

چه سودی برایشان دارد؟ حضرت پاسخ داد: آنان از شماتت دشمنان بیزارند.

و در همین کتاب آمده است که جبرییل در وقت زوال در ساعتی که هیچگاه به نزد او نمی‌آمد به نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آل و سلم آمد و رنگ او پریده بود و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم همیشه صدای او را می‌شنید اما در آن روز چیزی نشنید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به او گفت: ای جبریل، چرا در وقتی به نزد من آمدی که هیچگاه نیامدی؟ چرا رنگ پریده هستی و صدای تو را نشنیدم؟ گفت من به نزد تو آمدم هنگامی که خداوند دستور داد که با منافخ در آتش دمیده شود. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: از آتش به من خبر بده ای جبرییل، وقتی که خداوند متعال آن را آفرید. جبرییل گفت: خداوند سبحان هزار سال شعله آن را افروخته نگاه داشت تا سرخ شد سپس هزار سال دیگر گذشت تا سفید شد و هزار سال دیگر تا سیاه شد و بسیار تیره گشت که هیچ نوری نداشت و شعله‌اش خاموش نمی‌شد و سوگند به کسی که تو را به حق پیامبر مبعوث کرد، اگر سر سوزنی از آن آتش بر زمین بیفتد، همه اهل زمین را می‌سوزاند و اگر یک نفر به جهنم وارد شود و از آن خارج شود همه اهل زمین وقتی به او نگاه کنند نابود می‌شوند و اگر یک ذراع از زنجیری که خداوند متعال در قرآن کریم ذکر کرده است برروی همه کوه‌های دنیا گذاشته شود، همه ذوب می‌شوند و اگر اهل زمین به یکی از نوزده خزانه دار جهنم نگاه کنند، همه می‌میرند و اگر یک لباس از لباس‌های جهنمیان به زمین‌انداخته شود، همه از بوی تعفن آن می‌میرند. پیامبر بر روی زمین

افتاد و گریست و جبرییل نیز گریست و گریه کردند تا فرشته ای از آسمان نداد داد ای جبرییل و ای محمد، خداوند شما را از گناه وعذاب در امنیت قرار داد.

کتاب حسین بن سعید: امام باقر علیه السلام فرمود: در جهنم وادی هست که غسّاق نام دارد و در آن سیصد و سی قصر هست که در هر یک از آن سیصد و سی خانه هست و در هر خانه سیصد و سی عقرب هست که در حُمه هر عقرب سیصد و سی قُلّه زهر وجود دارد اگر یک عقرب سم خود را بر جهنمیان بریزد، همه را آلوده می‌کند.

تفسیر قمی: «فَلْيذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ» گفت غسّاق وادی در جهنم است و مانند این روایت را ذکر کرد و به آن افزود: در هر خانه ای چهل گوشه وجود دارد که در هر گوشه شُجاع هست و در هر شجاع سیصد وسی عقرب وجود دارد.

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: مومنی که در سرزمینی باشد که حاکم ستمگر دارد و از آن‌جا با دیار کفر و شرک بگریزد و مشرکی در آن‌جا از او حمایت کرده و نسبت به او مهربانی کند، هنگامی که زمان مرگش فرا برسد، خداوند عز و جل به او وحی می‌کند: سوگند به عزت و جلالم، اگر در بهشت من خانه داشتی، تو را در آن‌جای می‌دادم اما بهشت من بر کسی که بر شرک به من بمیرد حرام شده است. اما ای آتش، او را نسوزان و روزی او در دو وقت از روز به او داده شود. پرسیدم از بهشت؟ گفت از هر جا که خدا بخواهد.

الاختصاص: علی علیه السلام فرمود: روزی به ظهر کوفه به نزد قنبر رفتم و دیدم که شیطان به سمت من آمد. گفتم: چه پیرمرد زشتی هستی. گفت: ای امیر مومنان چرا این را می‌گویی؟ به خدا سوگند سخنی از خداوند عز و جل برایت نقل می‌کنم که وقتی به دلیل گناه خود به آسمان چهارم سقوط کردم خود آن را از او شنیدم، گفتم: خداوندا، ای مولای من، گمان می‌کنم که تو بنده ای بدبخت‌تر از من نداری. خداوند متعال به من وحی کرد که من از تو بدبخت‌تر خلق کرده ام، به سوی مالک برو که او به تو نشان می‌دهد. من به نزد او رفتم و سلام گفتم. او گفت: سلام بر تو باد گفتم به من نشان بده بدبخت‌تر از من کیست؟ مالک مرا به سوی آتش برد و طبقه اول آن را برداشت. سپس آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم مرا می‌بلعد و مالک را بلعید. مالک به آتش گفت:. اهْدِئِی یعنی آرام باش. آتش آرام گرفت، سپس مالک مرا با خود به طبقه دوم برد و آتشی بیرون آمد که سیاه‌تر و داغ‌تر از آتش قبل بود. به آتش گفت: خاموش شو. آتش خاموش شد تا این که مرا با خود به طبقه هفتم برد و آتش هر طبقه شدیدتر از طبقه قبل بود. آتشی بیرون آمد که گمان کردم مرا می‌بلعد و مالک و جمیع خلق الله را بلعید. من دستم را بر چشمانم گذاشتم و گفتم مالک به آتش دستور بده خاموش شود که من تاب آن را ندارم. مالک گفت: تو تا زمان اجلت فرا نرسد نمی‌میری. پس به آتش دستور داد و آتش خاموش شد. من دو مرد را دیدم که زنجیرهای آتشین بر گردن‌هایشان آویخته شده بود و با آن آویزان شده بودند و بر بالای سر آن‌ها گروهی قرار داشتند که گرزهای آتشین با آن‌ها بود وآن را می‌کوبیدند. گفتم: ای مالک، این دو مرد کیستند؟ گفت که آیا بر ساق عرش نخواندی؟ و من دو هزار سال پیش از آن‌که خداوند دنیا را خلق کند آن را خوانده

بودم که نوشته شده بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. من آن را تصدیق کردم و یاور علی بودم. پس گفت: این دو دشمنان آنان و کسانی هستند که به آن‌ها ظلم کردند.

توضیح: الاختصاص: ابن عباس گفت: ابن سلام از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از مسائلی پرسید. یکی از آن مسائل این بود که به من از هفده خبر بده. فرمود: هفده به معنای هفده اسم خداوند متعال است که بین جهنم و بهشت نوشته شده است و اگر این اسم‌ها نبود، جهنم نعره ای می‌زد و هر آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌سوزاند.

با همین اسانید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت زناکار را می‌آورند و بالای سر جهنمیان قرار می‌گیرد و قطره ای از شرمگاه او می‌ریزد و همه جهنمیان را از بوی تعفنش آزرده می‌کند. جهنمیان به خزانه داران می‌گویند: این بوی بد از چیست که ما را آزرده کرده است؟ به آن‌ها می‌گویند: این بوی زناکار است و زن زناکار را می‌آورند و قطره ای از شرمگاه او می‌ریزد و همه جهنمیان را از بوی تعفنش آزرده می‌کند.

الاختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بخواهد جان کافر را بگیرد، می‌فرماید: ای ملک الموت، با یارانت به سوی دشمن من برو که من او را به سوی دار السلام دعوت کردم اما روی برگرداند و مرا نکوهش کرد و به من و نعمت هایم کافر شد و مرا بر عرشم شماتت کرد. جان او را بگیر و او را در آتش بینداز. گفت: پس ملک الموت با

چهره ای زشت و سیاه به سوی او می‌رود. چشمانش برق وحشتناکی دارد و صدایش مانند رعد کوبنده است، رنگش مثل شب تاریک سیاه است و بدنش مثل شعله‌های آتش است. سر او در آسمان دنیا و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و دو پایش در آسمان است. آهنی با او هست. گروه بسیاری با او هستند و پانصد فرشته او را یاری می‌کنند و به همراه خود شلاق‌هایی از دل جهنم دارند که شعله می‌کشد و با خود شعله سیاه و شعله ای از شعله‌های جهنم دارند. سپس فرشته ای از خزانه داران جهنم بر او وارد می‌شود که سحقطاییل نام دارد و جرعه ای آتش به او می‌نوشاند که هم‌چنان تشنه آن است تا این که به آتش وارد می‌شود. پس هنگامی که به ملک الموت نگاه می‌کند، چشمش تیز می‌شود و عقلش زایل می‌گردد. گفت: ای ملک الموت، مرا باز گردانید. ملک الموت می‌گوید: كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها می‌گوید: ای ملک الموت، پس مال و فرزندان و خانواده و عشیره و متعلقات خود را در دنیا به سوی چه کسی بخوانم؟ می‌گوید: آن‌ها را برای کسی جز خودت بگذار و به جهنم برو. گفت: با عصای آهنی ضربه ای به او می‌زند که در همه رگ و پی بدنش نفوذ می‌کند سپس او را می‌کشاند به طوری که جان او از کف پایش بالا می‌آید و وقتی به زانوهایش می‌رسد، به یارانش دستور می‌دهد و او را با شلاق میاندازند و دوباره بلند می‌کنند و قبل از خروج جانش سکرات موت را به او می‌نوشانند. گویا با هزار شمشیر به اوضربه زده‌اند و اگر قدرت جن و انس را داشته باشد، همه رگ‌های بدنش در مقابل او لب به شکایت می‌گشایند، از شدت درد عصای آهنی چند شعبه ای که بر پشم‌تر خوابانده می‌شود و به هر چیز که بخورد آن را از جا می‌کند و بیرون آمدن جان کافر از رگ‌ها و اعضا و مفاصل و موها بدین صورت است؛ پس

وقتی که جان به حلقوم رسید، فرشتگان به صورت و پشتش ضربه ای می‌زنند و به او می‌گویند: أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ غَیرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ و این آیه: یوْمَ یرَوْنَ الْمَلائِکَةَ لا بُشْری یوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَ یقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً. پس هر بار که سر خود را بلند کند و به زشتی روی شیطان خود بنگرد، سیاه روی می‌شود و می‌گوید: یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَینِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ وای بر تو که مرا گمراه کردی، قدری از عذاب خداوند را از من برگیر او می‌گوید: ای بیچاره، چگونه عذاب را از تو برطرف کنم که من و تو در این روز فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ سپس ضربه ای به سرش وارد می‌کند که با آن ضربه به مدت هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا به چشمه ای می‌رسد که آنینام دارد و خداوند متعال می‌فرماید: تُسْقی مِنْ عَینٍ آنِیةٍ وآن چشمه ایست که حرارت آن در نهایت شدت قرار دارد و از زمانی که خداوند جهنم را آفرید روشن است و همه وادیان آتش می‌خوابند و آن چشمه از شدت حرارت نمی‌خوابد. و فرشتگان می‌گویند: ای بیچارگان، نزدیک بیایید و از آن بنوشید و وقتی از آن رویگردان شدند، فرشتگان با پتک به آن ضربه می‌زنند و به آن‌ها گفته می‌شود: ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیدِیکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ سپس جام‌هایی از آهن برایشان می‌آورند که از چشمه آنیپر شده است. وقتی به نزدیک آنان آورده می‌شود، لب‌هایشان به هم دوخته می‌شود و گوشت صورتشان از هم می‌پاشد و وقتی از آن بنوشند و در شکم‌های خود بریزند، یصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ سپس ضربه ای به سر او وارد می‌شود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا در سعیر می‌افتد و وقتی به آن‌جا رسید، آتش به صورت‌های آنان کشیده می‌شود و در این لحظه چشم آن از شدت حرارت

چیزی نمی‌بینند. سپس ضربه ای به سر او وارد می‌شود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا به درخت زقوم می‌رسد درختی که تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ هفتاد هزار شاخه از آتش دارد و در هر شاخه هفتاد هزار میوه آتشین دارد و هر میوه از زشتی مانند سر شیطان است و بوی تعفن دارد. او بر روی صخره ای می‌لغزد که مانند آینه است و فاصله هر دو صخره با هم هفتاد هزار سال است شاخه‌های آن از آتش تغذیه می‌کند و میوه آن آتش است و همه چیز آن آتش است. به او می‌گویند: ای بیچاره بالا بیا. اما او هر بار که تلاش می‌کند بالا بیاید می‌لغزد این کار او هفتاد هزار سال طول می‌کشد و هر بار میوه ای از آن درخت بخورد، از صبر تلخ‌تر و از مردار بدبوتر و از آهن سخت‌تر است و وقتی میوه به شکم او می‌رسد، مانند آب جوش می‌جوشد. آن‌ها آن‌چه را که در دنیا از غذاهای خوشمزه می‌خوردند به یاد می‌آورند و در حالی که در این تصورات هستند، فرشتگان آن‌ها را می‌کشانند و به مدت زمان طولانی در تاریکی‌های انبوه می‌افتند و وقتی در آتش جای گرفتند، صدایی مانند صدای سرخ شدن ماهی در مقلی مانند این را شیخ ابن سینا در رساله مبدا و معاد ذکر کرده است و این جواز را ذکر نکرده و از ترس دینداران زمانه خود تنها جواز آن را در شفاء ذکر کرده است و این بر کسانی که به کلام او رجوع می‌کنند و از اصول او پیروی می‌کنند پوشیده نیست که کلّ آن با آن‌چه که در شریعت پیامبران وارد شده مطابق نیست و آن‌ها برخی از اصول شریعت را پوشیده نگاه می‌دارند و در هر دوره ای ضروریات دین را با زبان خود از ترس قتل و تکفیر از مومنان زمانه خود مخفی می‌کنند. آن‌ها با زبان خود مومن هستند اما دل‌هایشان رویگردان است و اکثر آن‌ها کافر هستند و به جان خودم قسم که کسی که معتقد است از

واحد تنها واحد صادر می‌شود و هر حادثی مسبوق به ماده است و هر چیز که ثابت شود قدیم است، عدم آن ممتنع است و عقول و افلاک و عناصر هیولا و انواع متوالده قدیم هستند و اعاده معدوم جایز نیست و افلاک متطابق هستند و عنصریات فوق افلاک نیستند و امثال آن. چگونه به شریعت‌ها و آیات الهی و روایات متواتر که امور واجب در آن آمده است ایمان دارد و خداوند یفْعَلُ ما یشاءُ و یحْکُمُ ما یرِیدُ و حدوث عالم و حدوث آدم و معاد جسمانی و وجود بهشت در آسمآن‌که حور و قصر و ساختمان و منزل و درخت و رود دارد و آسمان‌ها که پاره و درهم پیچیده می‌شود و سیاره‌ها که پراکنده می‌شود و می‌افتد و نابود می‌شود و فرشتگآن‌که جسم هستند و آسمان از آن‌ها پر شده است که پایین می‌آیند و بالا می‌روند و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که به آسمان معراج کرده است و هم‌چنین عیسی و ادریس علیه السلام و بسیاری از معجزات پیامبران و جانشینان آن‌ها از جمله شق القمر و احیای مردگان و رد الشمس و طلوع آن از مغرب و کسوف خورشید در غیر وقت آن و خسوف ماه در غیر وقت آن و امثال آن و کسی که انصاف داشته و به سخن ایشان رجوع کرده می‌داند که آن‌ها با شریعتمداران رفتار تمسخرآمیز دارند و یا این که پیامبران را حیله گر می‌خوانند و کسانی که مردم را گمراه می‌کنند و چیز قابل فهمی نمی‌آورند بلکه در مدت برانگیخته شدن خود آن‌ها را فریب می‌دهند. خداوند ما و سایر مومنان را از شبهه‌های آنان در امان بدارد و ان شاء اللّٰه در این باره کتاب جداگانه ای خواهیم نوشت و خداوند توفیق دهد.

علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: انسان با آتش می‌خورد و می‌آشامد و با نور می‌بیند و کار می‌کند و با باد می‌شنود و بوی اشیا را می‌فهمد و غذا و نوشیدنی را با آب می‌یابد و با روح حرگت می‌کند و حدیث را ادامه داد تا آن‌جا که فرمود: انسان این چنین آفریده شده برای کار دنیا و کار آخرت، و چون خدا میان این دو را جمع می‌کند، زندگی او در زمین قرار می‌گیرد، زیرا از یک مقام آسمانی به دنیا فرود آمده، و چون خدا میان این دو جدائی افکند، این جدائی مرگ است و آن‌چه از آخرتست، به آسمان گراید، پس زندگی در زمین است، و دوران مرگ در آسمان؛ و این برای آنست که میان جان و تن جدائی افتد، و جان و روشنی به عالم قدس نخست برگردد و تن بماند، زیرا که از مقام دنیا است، و همانا که تن در این دنیا تباه شود برای این‌که باد آب را بخشکاند، و خاک خشک گردد و نرم گردد و بپوسد، و هر کدام به عنصر نخست خود برگردند، و روح به سبب نفس تحرک پیدا می‌کند، تحرکی که از باد است پس انچه از نفس مؤمن باشد، نوریست که مؤید به عقل است و آن‌چه از نفس کافر است آتشی است که به شیطنت و بدی مؤید است. این از صورت آتش خود باشد و آن از صورت نور خود، و مرگ رحمتی است از خدا برای بنده مؤمنش و نقمت و عذابی است بر کافر.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود: چون مرا به آسمان بردند فرشته ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی‌این‌که به راست و چپ رو کند بدان نگاه می‌کرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت این

ملک الموت است و مشغول جان گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم. مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و می‌میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را بچرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز این‌که من هر روز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند می‌گویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده گی؟ گفت: آن‌چه پس از مرگ است، کوبنده‌تر و بزرگ‌تر است.

محضرش عرض شد: جماعتی می‌گویند: مرگ سخت‌تر و دردش شدیدتر از بریدن با ارّه و چیدن با قیچی و کوبیدن با سنگ و گردیدن قطب آسیاب در چشم می‌باشد.

حضرت فرمودند: نسبت به برخی از کافرین و فاجرین البته همین‌طور است مگر نمی‌بینی برخی از ایشان چنین رنج‌هایی را کشیده و متحمّل می‌شوند، ایشان همان‌کسانی هستند که درد مرگ بر آن‌ها شدیدتر و سخت‌تر از آن‌چه ذکر شد می‌باشد.

توجّه داشته باشید این عذاب دنیا است و عذاب آخرت محقّقا شدیدتر از عذاب دنیا خواهد بود.

محضرش عرض شد: پس چرا برخی از کفّار را می‌بینیم که حالت نزع و جان دادنشان سهل بوده، به طوری که در حال صحبت نمودن و خندیدن

تکلم کردن خاموش می‌شوند و بعضی از مؤمنین نیز همین‌طور می‌باشند، ولی پاره ای از اهل ایمان و کفر را مشاهده کرده‌ایم که هنگام سکرات مرگ این شدائد و سختی‌ها را رفته رفته و کم کم متحمّل می‌شوند؟

حضرت فرمودند: اگر مؤمنی را دیدی که به سهولت از دنیا رفت این از باب آن است که ثوابش را خداوند به تأخیر نینداخت، بلکه عاجلا به او مرحمت فرموده و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده، تا در آخرت پاک و پاکیزه وارد شده و مستحق ثواب دائم و ابدی باشد و اگر کافری به راحتی و سهولت از دنیا رفت به خاطر آن است که حقّ تبارک و تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش را که در دنیا انجام داده بدین ترتیب عنایت فرموده تا در آخرت وقتی وارد شد عملی نداشته باشد، مگر آن‌چه که موجب عذاب و عقوبت است، و اگر کافری به سختی و شدّت جان داد این سختی آغاز عذاب او است که استحقاقش را دارد و خداوند هرگز جور و ستم نمی‌کند.

در علل الشرایع و معانی الاخبار مثل این حدیث نقل شده است.

معانی الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: اگر مؤمنی بر پرودگار عز و جل خود قسم یاد کند که خدا او را نمیراند، خدا ابدا او را نمی‌میراند، ولی وقتی اجل او فرا می‌رسد، خداوند عز و جل بر او دو باد می‌فرستد: بادی که آن را منسیه خوانند و بادی که آن را مسخیه خوانند؛ اما منسیه آنست که موجب فراموشی اهل و مالش می‌شود و اما مسخیه چیزی است که سبب می‌شود نفس او دنیا را ترک کند تا آن‌چه نزد خدای تباک و تعالی است را برگزیند.

خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به آن‌چه خداوند بدان فرمان داده است، متوسل شوید؛ پس بین شما و بین آن‌که شادمان شود و آن‌چه دوست دارد را ببیند نیست مگر آن‌که (موقع مرگ) رسول خدا (ص) نزد او بیاید و آن‌چه نزد خداست بهتر و باقی‌تر است و بشارت از جانب خدای عز و جل نزد او می‌آید؛ پس چشم او روشن می‌شود و لقای الهی را دوست دارد.

زیرا پدرم از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برایم بازگو کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ایشان، و پل کافران به آتش سوزان دوزخ می‌باشد، نه این را به من دروغ گفته‌اند و نه من دروغ می‌گویم.

تفسیر امام علیه السلام: امام عسکری علیه السلام فرمود: مؤمنی که ولایت محمد و آل پاک او را دارد و علی را بعد از محمد به عنوان امام خود گرفته؛ علی که مثل و مانند محمد صلوات اللّٰه علیهما عمل می‌کند و علی را آقای خود گرفته و اقوال او را تصدیق و افعال او را تصویب می‌کند و از او اطاعت می‌کند مثل اطاعت کسی که او را از ذریه پاک او برای امور دین و سیاستش می‌خواند، زمانی که از امر خدای تعالی امری بر او عارض می‌شود که قابل ردّ کردن نیست و از قضای او چیزی بر او فرود آید که قابل بازداشتن نیست و ملک الموت و اعوان او نزد وی حاضر می‌شوند، نزد سر خود محمد رسول اللّٰه (ص) را می‌بینند و در طرف دیگر خود علی سید اوصیا را می‌بینند و نزد پای خود در یک سمت امام حسن سبط سید انبیا و در جانب دیگر امام حسین سید همه شهیدان

علیهما السلام است و در اطراف او بعد از اینان، برگزیدگان از خواص و محبانشان حضور دارند؛ همان‌ها که سروران این امت هستند، بعد از سروران خود از آل محمد (ص) بیمار مؤمن به آنان نظر می‌کند و آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد به گونه ای که خدا صوت او را از گوشهای حاضرین در بستر احتضارش می‌پوشاند، همان‌طور که رویت ما اهل بیت و رویت خواص ما از چشم‌های آنان محجوب گشته تا ایمانشان به ولایت از حیث ثواب بزرگ‌تر گردد به خاطر شدت رنج و محنتی که بر آنان است؛ پس مؤمن می‌گوید: ای رسول پروردگار عزت! پدر و مادرم به فدایت باد! ای وصی رسول پروردگار رحمت! پدر و مادرم به فدایت باد! ای شیر بچگان محمد و دو شیر او! ای دو فرزند و نواده او! ای دو آقای جوانان اهل بهشت که به رحمت و رضوان خدا نزدیک هستید! پدر و مادرم به فدایتان باد! ای گروه‌های نیکان از اصحاب محمد و علی و دو فرزندشان علیهم السلام خوش آمدید! چقدر اشتیاق من به شما زیاد بود و چقدر سرور من اکنون از دیدن شما زیاد گشته! ای رسول خدا! این ملک الموت است که بر من حاضر شده و من در جلالت خودم در سینه او شکی ندارم به خاطر جایگاه تو و جایگاه برادرت! ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا، طبرسی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: مفسران معتقدند: در بهشت ماه و خورشیدی وجود ندارد تا صبح و شامی داشته باشند، منظور: رزق آن‌ها در صبح و شامی که خود می‌دانند، به قدر زمان صبح و شام به آن‌ها می‌رسد، و گویند: عرب دوست داشت صبح و شام غذا بخورد، و یک وعده غذایی را در طول شبانه روز نمی‌پسندید، پس خدای متعال به آنان خبر داد که در بهشت رزق آن‌ها به تناسب همان صبح و شامی که عادت داشتند، به ایشان می‌رسد، در بهشت شب

وجود ندارد بلکه همه روشنایی و نور است. و گویند: بهشتیان فرا رسیدن شب را با آویختن پرده‌ها و گشودن درها در می‌یابند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می‌شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می‌شود. و به او گفته می‌شود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را محشور می‌نماید.

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيا» {و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت مقرّر است.} فرمود: این امر در بهشت دنیا و قبل از قیامت بوده و دلیل بر این سخن، آیه شریفه «بُكْرَةً وَ عَشِيا» است، صبح و شام در آخرت و در بهشت جاودان وجود ندارد، و صبح و شام تنها در بهشت دنیا است که روح مومنان به آن‌جا منتقل می‌شود و ماه و خورشید در آن طلوع می‌کند.

گفتم: بله. ابن سنان گوید: حضرت دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و منبع

آن از کجا است؟ حضرت فرمود: این‌ها چشمه‌هایی است که خداوند آن‌ها را در کتابش ذکر نموده است، این‌ها چشمه ای از آب، و چشمه ای از شیر، و چشمه ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند. و من در کناره‌های آن نهر درخت‌هایی دیدم که دختران بهشتی با موهایی آویزان کنارشان بود، که به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آن‌ها از جام‌های دنیا نیستند.

پس حضرت به یکی از آنان نزدیک شد و به او اشاره کرد که آبش بدهد، من به او نگاه کردم، دیدم خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت سپس به حضرت تقدیم نمود، حضرت جام را از دست او گرفت و آشامید، سپس ظرف را به او برگردانید، و به او اشاره کرد او خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت، و ظرف را به او داد، حضرت ظرف را به من داد من آشامیدم، هرگز شرابی گواراتر و لذیذتر از آن نخورده بودم، و بوی و رایحه‌ی آن مانند رایحه و بوی مشک بود، و من در جام نظری افکندم در او سه رنگ دیدم.

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم؛ من هرگز مانند این روز ندیدم و گمان نمی‌کردم که قضیه این چنین است. حضرت فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای شیعیان ما آماده کرده است. همانا مومن هرگاه بمیرد، روحش به کنار این نهر منتقل می‌شود، و در مرغزارها و باغهایش می‌خورد و از شرابش می‌نوشد. و همانا دشمن ما هرگاه بمیرد روحش به دره‌ی برهوت برده می‌شود و برای همیشه در آن عذاب می‌شود، و از زقومش (که غذای بسیار تلخ و بد طعمی است) می‌خورد،

و از آب بسیار داغ و جوشانش می‌آشامد. پس از (عذاب) آن دره به خدا پناه ببرید.

ای پسر رسول خدا! صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، چقدر این کوه وحشت ناک است! در این راه کوهی مثل این ندیده‌ام. حضرت فرمودند: ای پسر بکیر، می‌دانی این چه کوهی است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: این کوهی است بنام «کمد» و آن در یک وادی از وادی‌های دوزخ بوده و در آن قاتلین پدرم امام حسین علیه السّلام نگه داشته شده‌اند، در این کوه از زیر قاتلین آب‌های جهنّمی جاری می‌باشند، این آب‌ها عبارتند از غسلین (آبی که از پوست و گوشت دوزخیان جاری است)، صدید (آبی که ناشی از چرک و زرد آب باشد) حمیم (عرق دوزخیان را گویند) آبی که از چاه جوی خارج می‌شود و آن آبی است گندیده و متعفّن، آبی که از چاه فلق در دوزخ خارج می‌شود و آن آبی است حاصل از چرک و خون مجرمین، آبی که از خبال یعنی چرک بدن دوزخیان جاری است، آبی که از جهنم روان است، آبی که از لظی (وادی از وادی‌های جهنم) بیرون می‌آید، آبی که از حطمه (وادی از وادی‌های جهنم) خارج می‌شود، آبی که از سقر (وادی از وادی‌های جهنّم) بیرون می‌آید آبی که از حمیم (وادی از وادی‌های دوزخ) خارج می‌شود، آبی که از هاویه (وادی از وادی‌های دوزخ) بیرون می‌آید، آبی که از سعیر (وادی از وادی‌های دوزخ) خارج می‌شود. و من در هیچ یک از سفرهایم به این کوه عبور نکرده و نه ایستادم مگر آن‌که آن دو {ابوبکر و عمر} را دیدم که به من استغاثه و التماس می‌کردند و نیز قاتلین پدرم را مشاهده نمودم، به آن دو گفته و می‌گویم:

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا یکی از حاملان عرش بر صورت فرزند آدم است که برای فرزندان آدم از خدا طلب رزق می‌کند و دومی بر صورت خروس است که برای پرندگان از خدا طلب روزی می‌کند و سومی بر صورت شیر است که برای درندگان از خدا طلب رزق می‌کند و چهارمی بر صورت گاو نر است که برای چارپایان از خدا طلب رزق می‌کند و گاو نر سر خود را پایین‌انداخته از زمانی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند؛ پس وقتی روز قیامت می‌شود این حاملان عرش هشت تن می‌شوند.

کافی: امام باقر علیه السلام به سعد خفاف فرمود: ای سعد! قرآن بیاموزید که قرآن روز قیامت می‌آید در حالتی که مردم به آن می‌نگرند و مردم در صد و بیت هزار صف ایستاده‌اند که هشتا هزار صف امت محمد صلی اللّٰه علیه و آله هستند و چهل هزار صف از امتهای دیگر هستند تا پایان خبر.

مجالس شیخ مفید، امالی شیخ طوسی: عبد اللَّه بن عبّاس می‌گوید: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ای مردم! ما تنها چهار نفریم که در قیامت سواره‌ایم و سواره دیگری جز ما نیست. مردی عرضکرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا آن سواران کیانند؟ فرمود: من بر براق خود سوارم، و برادرم صالح (پیامبر) بر همان شتری که قومش آن را پی کردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضبای من، و علی بن

ابی طالب بر اشتری از اشتران بهشتی سوار است که افسار آن از مروارید آبدار، و چشمانش از یاقوت سرخ، و شکمش از زبر جد سبز است، بر روی آن شتر قبّه ای است از مروارید سپید که درون آن از شفّافی نمایان است، بیرونش از رحمت سرشار، و درونش از عفو خدا انباشته است، وقتی مرکب حرکت می‌کند آن قبّه می‌درخشد و تلألؤی ویژه دارد، و او (علی) در پیشاپیش من روان است. تاجی از نور بر سر دارد که برای اهل محشر نور افشانی کند، و آن تاج هفتاد پایه دارد که هر پایه ای چون ستاره درخشانی در افق آسمان می‌درخشد، و پرچم حمد بدست اوست، و در قیامت ندا کند: لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه پس از نزد هیچ دسته ای از فرشتگان عبور نکند جز این‌که گویند: پیامبر مرسلی است، و بر هیچ پیامبر مرسلی گذر نکند جز این‌که گوید: فرشته مقرّبی است. پس آواز دهنده ای ازاندرون عرش ندا دهد: آی مردم این مرد نه فرشته مقرّب است، نه پیامبر مرسل، و نه حامل عرش، بلکه علی بن ابی طالب است. و پس از او شیعیان و پیروانش می‌آیند، پس منادی ای به آنان گوید: شما که هستید؟ گویند: ما علویان (پیروان علی) هستیم.

امالی شیخ طوسی: ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: روز قیامت برای مردم وقتی فرا می‌رسد که هیچ‌کس سواره نمی‌آید، مگر ما چهار نفر، عمویش عباس گفت: یا رسول اللّه! پدر و مادرم به فدایت آن‌چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: من بر براق سوار می‌شوم، برادرم صالح پیغمبر که او نیز سوار بر ناقه اللّه که قومش او را پی کردند، می‌آید؛ عمویم حمزه که اسد خدا و اسد رسول خدا سوار بر ناقه عضبای من می‌آید؛ برادرم علی (علیه السلام) است که بر ناقه

ای از ناقه‌های بهشتی سوار است که دو پهلویش از دیباست و دو لباس بهشتی سبز رنگ از حله‌های خدای رحمان به تن دارد و بر سرش تاجی از نور است که آن تاج هفتاد رکن دارد که بر هر رکنی یاقوتی سرخ است که برای سوارش مسیر سه روز را روشن می‌کند و لوای حمد در دست اوست که ندا می‌دهد: لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه؛ پس خلایق به یک دیگر می‌گویند: این شخص کیست؟ پیغمبری مرسل یا ملکی مقرب است یا حامل عرش؟ از بالای عرش ندا می‌رسد که وی نه پیغمبر مرسل است و نه ملکی مقرب و نه حامل عرش خداست. بلکه علی بن ابی طالب وصی رسول رب العالمین است، او امام پرهیزگاران و پیشوای رو سفیدان در بهشت نعیم است.

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: روز رستاخیز به جز ما کسی سواره نباشد و ما چهار کس هستیم، عباس بن عبد المطلب به پا خواست و عرض کرد: یا رسول اللَّه آن‌چهار کس کیانند؟ فرمود: اما من بر براق سوارم که صورتش چون انسان است و گونه‌اش مانند گونه اسب و یالش از مروارید به رشته آویخته و دو گوشش دو زبر جد سبز و دو چشمش مانند زهره که هم‌چون دو ستاره می‌درخشند و مانند آفتاب پرتو می‌افکنند از بالای سینه‌اش (بجای عرق) مروارید غلطان است‌اندامش در هم پیچیده و دست و پایش بلند جانش چون جان آدمی سخن را می‌شنود و می‌فهمد از دراز گوش بزرگ‌تر و از استر کوچکتر است، عباس عرض کرد: یا رسول اللَّه دیگر کیست؟ فرمود: برادرم صالح سوار بر همان شتری که به قدرت خداوند خلق گردید و قومش آن را پی کردند. عباس عرض کرد: یا رسول اللَّه دیگر کیست؟ فرمود عمویم حمزة

بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سالار شهیدان بر شتر من که عضباء نام دارد سوار است، عباس عرض کرد: یا رسول اللّٰه دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی بر شتری از شتران بهشتی که مهارش از مرواریدتر و هودجی از یاقوت سرخ بر آن نهاده شده که چوبهای محمل از در سفید است بر سر علی علیه السلام تاجی از نور و بر تنش دو جامه سبز و به دستش پرچم حمد فریاد می‌زند: گواهی می‌دهم بر این‌که معبودی جز خدای یگانه بی‌انباز نیست و گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خدا است پس مردم گویند این شخص جز پیغمبر مرسل و یا فرشته مقرب نباشد، ازاندرون عرش سروشی رسد که این شخص نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه فرشته حامل عرش، این، علی بن ابی طالب است و وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای مردم پرهیزکار و سالار دست و رو سفیدان.

ثواب الاعمال: رسول خدا درباره فضیلت روزه ماه رمضان فرمود: تا آن‌جا که: در روز شانزدهم خداوند این پاداش را به شما می‌دهد که وقتی از قبر بیرون آمدید، شصت حلّه به شما عطا می‌کند که بپوشید، و ناقه ای می‌فرستد که بر آن سوار شوید، و ابری را روانه می‌کند که در برابر گرمای آن روز بر سر شما سایه افکند. و در روز بیست و پنجم، خداوند هزار سرای بارگاه سبز رنگ در زیر عرش برای شما بنا می‌کند، که در فراز هر بارگاه، خیمه ای از نور قرار دارد، و خداوند تبارک و تعالی (شما را اعم از مرد و زن) مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ای امّت احمد! منم پروردگار شما و شما بندگان و کنیزان منید؛ در سایه عرش من و در این بارگاهها مقام کنید، و بخورید و بیاشامید، گوارای شما باد! هیچ ترسی

برای شما نیست و غمگین نخواهید شد؛ ای امت محمّد! به عزت و جلالم قسم، شما را به گونه ای به بهشت می‌فرستم که موجب شگفتی پیشینیان و آیندگان گردد، و هر یک از شما را با هزار تاج از نور، تاجدار کرده، و بر مرکبی از نور سوار کنم که عنانش از نور است، و عنانش دارای هزار حلقه از طلا، و در هر حلقه ای فرشته ای گمارده شده است، و به دست هر فرشته ای عمودی از نور قرار دارد، تا آن‌که با این هیأت و بدون محاسبه و حساب وارد بهشت شود.

و این قول مذهب مفسران در این آیه است و عبدالله بن سلام گفته: ترازوی رب العالمین بین جن و انس روبروی عرش نصب می‌شود که یک کفه آن بر بهشت و کفه دیگر بر جهنم است، گرچه آسمان‌ها و زمین با وسعتشان در یک کفه قرار بگیرد، و جبرئیل عمود آن را گرفته و به زبانه آن نظر می‌کند.

و عبدالله بن عمر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت مردی را به سوی میزان می‌آورند و برای او نود و نه صفحه است و هر صفحه ای از اوست. خطایا و گناهانش، دیدگانش را به سوی آن‌ها می‌کشاند؛ پس صفحه‌ها در کفه ترازو قرار داده می‌شود؛ سپس کاغذی به قدر انگشت برای او بیرون اورده می‌شود که در آن شهادت به لا اله الا الله و محمد عبد و رسول خداست نوشته شده و این کاغذ در کفه دیگر گذاشته می‌شود و ترجیح با این تکه کاغذ است.

و از حسن نقل شده که گفت: روزی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سر خود را بر دامان عایشه نهاده بود و به خواب سبکی فرو رفته بود که ناگهان اشک از چشمان عایشه سرازیر شد. حضرت به او فرمود: تو را چه رسید؟ چه چیز سبب گریه تو شد؟ گفت: به یاد رستاخیز مردم افتادم و این که آیا کسی از کسی یاد می‌کند؟ پس حضرت به عایشه فرمود: پای برهنه و سر برهنه محشور می‌شوند و این آیه را تلاوت فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ یعنی در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد و احدی را نزد صحیفه اعمال و هنگام سنجش حسنات و سیئات یاد نمی‌کند.

امالی شیخ صدوق: امام صادق علیها السلام فرمود: وقتی روز قیامت برسد دو بنده مؤمن بهشتی برای حساب می‌ایستند یکی از آن دو در دنیا فقیر بوده و دیگری در دنیا ثروتمند. فقیر می‌گوید پروردگارا چرا مرا نگه داشتی؟ قسم به عزت تو! مرا در دنیا نه سلطنتی دادی که در آن عدالت و یا ستم نمایم، به من مالی ندادی که حق آن را داده و یا نداده باشم و در دنیا جز روزی کفاف به من ندادی آیا به خاطر همین که می‌دانی و برایم مقدر کردی مرا نگه داشتی؟ حضرت حق تعالی می‌فرماید: بنده‌ام راست می‌گوید رهایش کنید تا وارد بهشت گردد و آن دیگری می‌ماند و عرق همانند سیل از او جاری است که اگر چهل شتر از آن عرق بنوشند، سیراب می‌شوند. و بر می‌گردند پس وارد بهشت می‌شود فقیر می‌گوید چه چیزی باعث توقف تو در حساب شده است؟ می‌گوید: طولانی شدن حساب، پیوسته چیزی مطرح می‌شد و خدای تعالی مرا در بر گرفت و مرا به توبه کاران ملحق کرد سپس می‌پرسد: تو

که هستی؟ فقیر می‌گوید من همان فقیری هستم که اکنون با هم وارد حساب شدیم. می‌گوید: نعمت‌ها تو را دگرگون کرده است که تو را نشناختم.

عدة الداعی: در خبر نبوی صلی اللّٰه علیه و آله است که فرمود: برای بنده در روز قیامت بابت هر روز از ایام عمرش بیست و چهار خزانه- به تعداد ساعات شبانه روز- گشوده می‌شود، پس یک خزانه به روی وی گشوده می‌شود آن را پر از نور و سرور می‌بیند و با دیدن آن خوشحال می‌شود، به طوری که اگر این خوشحالی را به تمام اهل دوزخ تقسیم کنند، آن‌ها را از احساس عذاب دوزخ، غافل گرداند. و این همان ساعتی است که در آن طاعت پروردگار کرده و سپس خزانه دیگری، گشوده می‌شود که آن را تیره و تار می‌بیند که بوی بد آن پراکنده و ترسناک است و از جزع و فزعی که مشاهده می‌کند، به قدری به او می‌رسد که اگر بر تمام اهل بهشت تقسیم کنند، تمام نعمتهای بهشتی بر آن‌ها تیره شود، و این همان ساعتی است که بنده نافرمانی خدا را می‌کند و سپس در خزانه دیگری به روی او گشوده گردد که آن را خالی می‌بیند؛ نه چیزی از آن او را مسرور می‌کند و نه او را بد می‌آید، و این همان ساعت خواب و یا سرگرمی به کار مباحی از امور دنیاست پس از احساس ضرر و تأسف به خاطر از دست دادن آن به او دست می‌دهد که می‌توانست آن را به قدری که وصف نمی‌شود از حسنات پر کند و به همین غبن و حسرت آیه شریفه اشاره دارد آیه شریفه که فرمود: آن روز، روز مغبون شدن است.

شیطان را ملاک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه کرد، و در دامنشان پرورش یافت، چشمشان در دیدن چشم شیطان، و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده، و با زبان او به یاوه سرایی بر خاسته است.

دنیا خانه ای است که کسی از آن سالم نمانده مگر با اعمال پاکی که در آن انجام دهد، و به چیزی که مخصوص آن عمل شود نجات پیدا نشود. مردم به دنیا از باب امتحان مبتلا شده‌اند، آن‌چه را از این دنیا محض دنیا برداشته‌اند از دستشان برود و در قیامت نسبت به آن باز خواست شوند، و آن‌چه از دنیا برای آخرت گرفته‌اند بر آن وارد می‌شوند و در آن اقامت می‌کنند. دنیا در دید خردمندان همانند سایه در حال برگشت است، به وقتی که آن را در حال گسترش می‌بینی جمع می‌شود، و وقتی که رو به افزایش می‌نگری رو به کاهش می‌رود.

بی سابقه ماده و مواد مخلوقات را لباس هستی پوشاند، و آفرینش را آغاز کرد، بدون به کار گیری‌اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش، و بدون آن‌که حرکتی از خود پدید آورده، و فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد. موجودات را پس از به وجود آمدن به مدار اوقاتشان تحویل داد، و بین اشیاء گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد، و آن اثر را لازمه وجود او نمود، در حالی که به تمام اشیاء پیش از به وجود آمدنشان دانا، و به

حدود و انجام کارشان محیط و آگاه، و به اجزا و جوانب همه آن‌ها آگاه و آشنا بود. سپس خدای سبحان جوها را شکافت، و اطراف آن را باز گشود، و فضاهای خالی را در آن ایجاد کرد.

آن‌گاه آبی را که امواجش در هم شکننده، و خود انبوه و متراکم بود در آن فضای باز شده روان نمود. آن را بر پشت بادی سخت وزان و جنباننده و بر کننده و شکننده بار کرد، به آن باد فرمود تا آب را از جریان باز دارد، و آن را بر نگهداری آب تسلط داد، و باد را برای حفظ حدود و جوانب آب قرین گماشت. فضا در زیر باد نیرومند گشاده و باز، و آب جهنده بالای سر آن در جریان. سپس باد دیگری به وجود آورد که منشأ وزش آن را مهار کرد، و پیوسته ملازم تحریک آبش قرار داد، و آن را به تندی و زانید، و از جای دورش بر انگیخت، آن را به برهم زدن آب متراکم، و بر انگیختن امواج دریاها فرمان داد.

باد فرمان گرفته آب را هم‌چون مشک شیر که برای گرفتن کره بجنبانند به حرکت آورد، و آن گونه که در فضای خالی می‌وزد بر آن سخت وزید، اولش را به آخرش، و ساکنش را به متحرکش بر می‌گرداند، تا آن‌که انبوهی از آب به ارتفاع زیادی بالا آمد، و آن مایه متراکم کف کرد، آن‌گاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراخ بالا برد، و آسمان‌های هفتگانه را از آن کف ساخت، پایین‌ترین آسمان را به صورت موجی نگاه داشته شده، و بالاترین آن را به صورت سقفی محفوظ و طاقی بر افراشته قرار داد، بدون ستونی که آن‌ها را بر پا دارد، و بی‌میخ و طنابی که نظام آن‌ها را حفظ کند. آن‌گاه آسمان را به زیور ستارگان و روشنی کواکب درخشان آرایش داد، و آفتاب فروزان و ماه درخشان را در آن‌که فلکی گردان و سقفی روان و صفحه ای جنبان بود روان ساخت.

به خدا قسم عشق پسر ابو طالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. سکوتم محض اسراری است که در سینه دارم که اگر بگویم همه شما مردم هم‌چون ریسمانهای بسته در دلو در اعماق چاه به لرزه خواهید آمد.

بدانید شیطان حزبش را گرد آورده، و سوار و پیاده‌اش را (در جمل) فرا خوانده، بصیرتم به حقایق همراه من است، نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی بر من مشتبه نموده.

به خدا قسم حوضی از جنگ بر ایشان پر بسازم که آبکش آن جز خودم نباشد، افتادگان در آن بیرون نیایند، و فراریان به آن باز نگردند.

اگر شما آن‌چه را مردگان شما دیدند مشاهده می‌کردید به شیون می‌نشستید واندیشناک می‌شدید، و مستمع حق گشته به اطاعت بر می‌خاستید، ولی آن‌چه آنان دیدند از دید شما پوشیده است، و به زودی پرده‌ها برداشته می‌شود. (ای مردم) بینایتان کردند اگر بنگرید، و شنوایتان نمودند اگر بشنوید، و هدایتتان کردند اگر هدایت پذیرید، به درستی می‌گویم: عبرتها برای شما آشکار است، و به چیزی که عامل باز دارنده است نهی شدید، و پس از فرشتگان آسمان از جانب خداوند جز انسان (واجد شرایط) تبلیغ حق نمی‌کند.

شیطان گروهش را بر انگیخته، و ارتش خود را از هر سو گرد آورده، تا ستمگری به محلش، و باطل به جایش برگردد. به خدا قسم آنان ناشایسته ای از من ندیدند، و بین من و خودشان انصاف ندادند، و از من حقی را می‌خواهند که خود ترک آن کرده‌اند، و خونی را می‌جویند که خود ریخته‌اند. اگر در این خونریزی همکارشان بودم پس خودشان هم از این خونریزی نصیب دارند، و اگر بدون دخالت داشتن من خود عهده دار آن بودند عقوبتی جز بر آنان نیست، و بزرگ‌ترین دلیلشان به ضرر خود آن‌هاست. از پستانی که خشک شده شیر می‌خواهند، و زنده کردن بدعتی را که مرده است می‌طلبند. آه چه دعوت کننده زیانکاری! دعوت کننده کیست؟ و به چه چیز اجابت می‌شود؟ من به حجت خدا و آگاهی او درباره اینان راضیم.

اگر سر بر تابند تیغ تیز حواله آنان می‌کنم، که درمان ایشان از باطل است، و یاری دهنده حق. شگفتا! از من می‌خواهند به میدان جنگ‌ایم، و در نبرد با آنان صبر ورزم! مادر به عزایشان بنشیند، تا کنون کسی مرا از نبرد نترسانده، و از شمشیر به وحشت نینداخته. من به پروردگارم یقین دارم، و شبهه ای در دینم ندارم.

خداوند محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به عنوان بیم دهنده عالمیان، و امین بر قرآن بر انگیخت، و شما ملّت عرب در آن وقت دارای بدترین دین، و در بدترین خانه بودید، منزلتان در میان سنگهای سخت، و در بین مارهای زهردار بود، آب تیره می‌نوشیدید، غذای خشن می‌خوردید،

خون یک‌دیگر را می‌ریختید، قطع رحم می‌کردید، بتان در میان شما نصب شده بود، و گناهان به شما بسته بود.

سپاس خداوندی را که به همه امور پنهانی داناست، و نشانه‌های آشکار بر وجودش دلالت دارد، و به دیده بینا در نیاید. چشمی که او را ندیده انکارش نمی‌کند، و دل کسی که وجودش را باور کرده به کنه ذاتش نمی‌رسد. در برتری از همه چیز پیشی گرفته و چیزی از او برتر نیست، به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک‌تر از او نیست. نه برتری مقامش او را از مخلوقات دور نموده، و نه نزدیکی او به موجودات موجب مساوی بودنش با آن‌ها در مکان گشته. عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آن‌ها را از معرفت لازم درباره وجودش باز نداشته.

او خداوندی است که آثار هستی اقرار قلبی منکرش را گواهی می‌دهد.

خداوند از آن‌چه تشبیه کنندگانش به موجودات می‌گویند و از اوهام منکرانش بسی بالاتر است.

ای بندگان خدا، خدا را بپرهیزید، و به وسیله اعمال نیکو بر مرگ پیشی جویید، و بخرید آن‌چه را برای شما باقی می‌ماند به چیزی که از دستتان می‌رود، کوچ کنید که در کوچاندنتان جدّی هستند، برای مرگ که بر سر شما سایه‌انداخته مهیا شوید، مردمی باشید که صیحه هشدار دهنده بر آنان زده شده پس بیدار شده‌اند، و یافته‌اند که دنیا جای ابدی نیست به همین خاطر حیات فانی را به زندگی باقی تبدیل کرده‌اند. زیرا خداوند شما را بیهوده نیافریده، و به حال خود نگذاشته. بین شما و

بهشت یا جهنم حایلی جز مرگ نیست که از راه می‌رسد. مدت حیاتی که لحظه‌ها از آن می‌کاهند، و ساعت مرگ آن را منهدم می‌نماید سزاوار کوتاهی است، و اجل پنهان‌که آمد و رفت شب و روز آن را می‌آورد سزاوار سرعت باز گشت است، و آن آینده ای که با خود رستگاری یا بد بختی آورد شایسته آماده کردن بهترین توشه است. پس در دنیا توشه بردارید توشه ای که خود را بدان از عقاب فردا حفظ کنید. آن عبدی تقوا پیشه شد که خیرخواه خود گشت، و توبه‌اش را پیش‌انداخت، و بر شهوتش پیروز شد، زیرا زمان اجل انسان مخفی است، و آرزویش گول زننده اوست، شیطان موکّل آدمی است که معصیتش را در نظرش می‌آراید تا مرتکب آن شود، و توبه را به صورت آرزو برای آینده جلوه می‌دهد تا آن را به تأخیر افکند، تا مرگ بر آدمی بتازد زمانی که نسبت به آن غافل‌تر از هر چیز باشد.

حسرت واندوه بر آن بی‌خبری که عمر نابود شده‌اش بر او حجّت است، و پایان زندگیش شقاوت! از خدا درخواست دارم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت آنان را به طغیان نیندازد، و هدفی آنان را در عبادت پروردگار خود مقصّر نسازد، و پس از مرگ ندامت واندوه بر او فرود نیاید.

سپاس خداوندی را که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نجسته، تا اول باشد پیش از آن‌که آخر باشد، و آشکار باشد قبل از این‌که پنهان باشد. هر آن‌چه غیر او به وحدت نامیده شود کم است. و هر عزیزی غیر از او خوار، و هر قویی غیر او زبون، و هر مالکی غیر او مملوک، و هر عالمی غیر او نیازمند به فراگیری، و هر صاحب قدرتی غیر او گاه توانا و

گاه ضعیف، و هر شنونده ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است. و هر بیننده ای غیر او از دیدن رنگهای پنهان و اجسام لطیف کور، و هر آشکاری جز او غیر پنهان، و هر پنهانی جز او غیر ظاهر است.

موجودات را نه برای تقویت سلطنت خود آفرید، و نه به خاطر ترس از حوادث روزگار، و نه برای کمک گرفتن در دفع همتای پرخاشگر، و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت و ضد گردن کش، بلکه همه آفریدگان پرورده شده و بندگانی ذلیل و خوارند. در اشیاء حلول ننموده تا گفته شود خدا در آن‌هاست. و از آن‌ها دور نگشته تا گفته شود جدای از آن‌هاست. آفریدن موجودات و تدبیر وضع آنان او را خسته و درمانده نکرده، و نسبت به آن‌چه آفریده عجزی به او دست نداده، و در آن‌چه حکم داده و مقدر نموده اشتباهی بر او وارد نگشته، بلکه کارش قضایی است استوار، و علمی است محکم، و امری است قطعی. بندگان با وجود خشمش به او امیدوار، و با وجود نعمت‌هایش از او هراسانند.

ای مردم، زنان از نظر ایمان و ارث و عقل ناقصند. اما نقصان ایمانشان به اعتبار معاف بودن از نماز و روزه در ایام قاعدگی است. اما نقصان ارثشان به اعتبار این‌که سهم ارث آنان نصف سهم ارث مردان است. اما نقصان عقلشان، به اعتبار این‌که شهادت دو زن برابر شهادت با یک مرد است. از بدان آنان بترسید، و از خوبانشان برحذر باشید، و در امور

پسندیده از آنان پیروی نکنید تا در اعمال ناشایسته طمع پیروی نداشته باشند.

ای مردم، زهد عبارت از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت، و کناره گیری از محرمات است. اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد حد اقل این‌که حرام بر صبر شما غلبه نکند، و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید، زیرا خداوند به وسیله حجت‌های آشکار و روشن، و کتابهایی که عذر بین و واضح خدا بر بندگان است جای عذری برای شما باقی نگذارده است.

چه بگویم از خانه ای که ابتدایش سختی، و سرانجامش نیستی است. در حلالش حساب، و در حرامش کیفر است. ثروتمندش دچار فتنه و آزمایش، و تهیدستش گرفتاراندوه است.

آن‌که در طلبش کوشید به آن دست نیافت، و آن‌که زحمتی نکشید خود به او روی نمود. هر که به دیده عبرت به آن نگریست او را بینا کرد، و هر کس به چشم خریداری به آن نظر نمود او را به نابینایی دچار ساخت.

مؤلف: هر که در این گفتار امام علیه السّلام خوب بیندیشد: «هر که به دیده عبرت به آن نگریست...» معنایی بس عجیب و هدفی بی‌نهایت دور دست در آن می‌یابد که هرگز به نهایت و غور آن نتوان رسید، به ویژه آن‌گاه که جمله«و هر کس که به چشم خریداری به آن نظر نمود...»را در کنار آن قرار دهد، زیرا فرق میان«آن را واسطه دید قرار

داد»با«آن را منظور نظر قرار داد»را بسیار واضح و روشن و عجیب و آشکار می‌یابد.

ای بندگان خدا، شما را سفارش می‌نمایم به ترک دنیایی که شما را ترک می‌کند گر چه شما ترک آن را دوست ندارید، دنیایی که بدنهایتان را کهنه می‌نماید گر چه شما علاقه دارید تازه بمانید. شما نسبت به دنیا هم‌چون مسافرانی هستید که راه را طی کرده و آن را به پایان برده‌اند، و نشانه ای را قصد کرده گویا به آن رسیده‌اند. آن‌که مرکب به سوی هدف می‌راند مگر امیدوار است در چه مدتی براند تا به آن برسد؟ و کسی که برایش مدتی معین شده که از آن تجاوز نخواهد کرد چه مقدار امید به درنگ دارد با آن‌که برای بیرون رفتن از دنیا مرگ با شتاب او را به جلو می‌راند؟! پس در عزت و فخر کردن به دنیا رقابت نکنید، و به زیور و نعمت آن گول نخورید، و از رنج و سختی آن بیتابی مکنید، زیرا عزت و فخرش از میان می‌رود و زیور و نعمتش فانی می‌شود، و رنج و سختی آن پایان می‌پذیرد، و هر مدت آن به آخر می‌رسد، و هر زنده آن می‌میرد.

حمد خدای را که از همه چیز به قدرتش برتر، و به احسانش نزدیک است، بخشنده هر سود و فضل، و بر طرف کننده هر بلای عظیم و شدت است. او را بر کرمهای پی در پی، و نعمت‌های فراوان و کاملش سپاس می‌گویم، و به او ایمان می‌آورم که اول است و ابتدا کننده آفرینش، و از او هدایت می‌خواهم که نزدیک است و هدایت کننده، و از او کمک می‌طلبم که غالب است و قوی، و به او اعتماد می‌نمایم که کفایت کننده است و یاور. و شهادت می‌دهم که محمد صلّی اللّه علیه

و آله بنده و فرستاده اوست، که او را برای اجرای فرمانش، و ابلاغ حجّتش، و ترساندن عاصیان از عذابش فرستاد.

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، خداوندی که برای شما مثلها زد، مدت زندگی شما را معین فرمود، به شما لباس پوشاند، فراخی معیشت داد، شما را در محدوده شماره گری اعمال قرار داد، و جزای کردارتان را آماده نموده، شما را برای نعمت‌های کامل و عطایای فراوان اختیار نموده، و با دلایل رسا از عذاب فردا بیم داده، شما را به شمار آورده، و مدت زندگی شما را در قرارگاه امتحان و سرای عبرت معین نموده، در دنیا آزمایش می‌شوید، و بر اساس آن مورد محاسبه قرار می‌گیرید، زیرا آبشخور دنیا ناصاف و کدر، چشمه‌اش گل آلود و لغزنده، دیدگاهش زیبا و فریبنده، و آزمایشگاهش تباه کننده است. فریبنده ای زودگذر، و نوری غروب کننده، و سایه ای از بین رونده، و تکیه گاهی رو به افتادن است. تا آن‌گاه که رمنده از آن به آن انس گیرد، و متوحش از آن به آن مطمئن گردد، هم‌چون اسب سرکش که پا بلند و به زمین کوبد سوارش را به خاک‌اندازد، و او را به دامهایش صید کند، و به تیرهای هلاک کننده‌اش بدوزد، و در پایان کار گردنش را به کمندهای مرگ ببندد، در حالی که او را به خوابگاه تنگ قبر، و باز گشتگاه ترسناک، و مشاهده جایگاه ابدی، و درک جزای عمل سوق دهد.

همین است برخورد دنیا با آیندگانی که جانشین گذشتگانند، مرگ از نابود کردنشان باز نمی‌ایستد، و ماندگان از آلودگی دست بر نمی‌دارند، از رویه گذشتگان پیروی می‌نمایند، و این همه پی در پی از دنیا می‌روند تا نهایت پایان و عاقبت فنا و نیستی. تا آن‌گاه که رشته امور از هم

بگسلد، و روزگاران سپری گردد، و بیرون آمدن مردگان از قبر نزدیک شود، خداوند همه را از میان گورها، و آشیانه پرندگان، و لانه درندگان، و پرتگاه‌های هلاک به در آورد، در حالی که به سوی امرش شتابان، و به معرکه معادشان عجله کنان روان گردند، گروهی خاموش، و ایستادگانی صف زده، دید خداوند بر همه احاطه دارد، ندادهنده ندایش را به همه می‌شنواند، لباس خاکساری و ذلت تسلیم و و خواری بر آنان پوشانده می‌شود، روزی است که چاره سازی در آن کار ساز نیست، آرزو قطع شده، دلها از ترس تهی و خاموش شده، صداها آهسته و مخفی گشته، عرق تا دهان رسیده، و ترس از گناه عظیم شده، و گوشها از شنیدن فریاد رعد آسای منادی حق برای بیان حکم قاطع میان حق و باطل و رسیدن به جزای عمل نیک و بد و کیفر و ثواب به لرزه در آمده است! این جمعیت بندگانی هستند که به قدرت خلق شده، و بی‌اختیار در مدار پرورش حق قرار گرفته‌اند، و با حضور فرشتگان دچار مرگ گشته، و در درون قبر گذاشته شده، و در معرض پوسیدگی آمده، و تنها سر از قبر بر آورده، و در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند، و وضعشان با محاسبه حق روشن می‌شود.

اینان در دنیا برای بیرون آمدن از گمراهی مهلت داده شدند، و به راه روشن هدایت گشتند، و فرصت در اختیارشان قرار گرفت مانند فرصت دادن به شخصی که ناراضی را از خود راضی کند، پرده شبهات از برابر چشمشان برداشته شد، در میدان مسابقه به سوی خیرات رها شدند، و مجال تفکر برای رسیدن به بهترین مراتب و اقتباس نور سعادت در مدت حیات و محل آمد و شد فرصت به آنان عنایت شد. عجبا از این مثلهای صحیح و راست، و پندهای شفا دهنده، اگر با دلهای پاک، و گوشهای شنوا، و آراء ثابت، و عقلهای دوراندیش بر خورد کند.

و مهلت داده شدند ولی سرگرم و غافل ماندند، و در سلامتی بودند ولی فراموش کردند، فرصتی طولانی یافتند، و به آنان احسان نیکو شد، و از عذاب ترسانده شدند، و وعده‌های بزرگ به آنان داده شد؟! از گناهان تباه کننده، و از عیوبی که خدا را به خشم می‌آورد دوری کنید. ای صاحبان بینایی و شنوایی، و سلامتی و ثروت، آیا هیچ جای فرار و خلاصی، یا تکیه گاه و پناهگاهی، یا گریز و راه باز گشتی هست یا نه؟ پس به کدام راه منحرف می‌شوید؟ و یا به کدام جانب می‌برندتان؟ یا به چه چیز فریفته می‌شوید؟ نصیب هر کدام شما از زمین به‌اندازه طول و عرض قامت اوست، خوابگاهی که چهره بر خاکش می‌گذارد. ای بندگان خدا، اکنون که ریسمان مرگ به گردنتان نیفتاده، و روحتان در موقعیت به دست آوردن هدایت آزاد، و بدنها راحت، و میدان اجتماع وسیع، و مهلت حیات و اراده و اختیار برقرار، و وقت توبه و بازگشت، و فرصت انجام کار در در اختیار است، قبل از رسیدن تنگی وقت، و تنگنای قبر، و ترس از فنا، و مفارقت جان از بدن، و رسیدن پیک مرگ که مورد توقع است، و پیش از دچار شدن به عذاب خداوند عزیز مقتدر فرصت را غنیمت دانید.

بندگان خدا، محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده ای است که خداوند به تسلّط بر نفسش او را یاری داده، پس‌اندوه را شعار خود کرده، و خوف از عذاب را تن پوش خویش، از این رو چراغ هدایت در دلش روشن شده، و طاعت و عمل برای روز مرگ آماده کرده، پس روز قیامت را بر خود نزدیک، و سختی را بر خویش آسان نموده

است.اندیشه کرد و بینا شد، یاد حق کرد و کوشش بیشتر نمود، از آب گوارای معنی که راههای ورودش برای او هموار شده بود سیراب شد، و با اولین بار نوشیدن هم سیراب گشت، و به راه راست و هموار رفت. لباسهای شهوات را از وجودش به در آورد، و از تمام غم‌ها جز غم طلب رضای دوست خالی شد، در نتیجه کور دلی و مشارکت ارباب هوا بیرون آمد، و وجودش کلید درهای هدایت و قفل ابواب ضلالت شد. راهش را شناخت، و وارد سلوک مسیر حق شد، نشانه‌های هدایت را فهمید، و دریاهای خطرات را پیمود و پشت سر گذاشت، از دستاویزها به استوارترین، و از ریسمانها به محکم‌ترین آن‌ها چنگ زد، و در یقین به مانند روشنی آفتاب است. در بلندترین امور، وجود خود را برای خدا قرار داده، از دستگیری واردان و پاسخ اهل سئوال، و برگرداندن هر فرعی به اصلش. او چراغ تاریکی‌ها، کاشف امور مشتبهه، کلید مبهمات، دفع کننده مشکلات، و راهنمای بیابانهای گمراهی است. می‌گوید و می‌فهماند، ساکت می‌شود و سالم می‌ماند. عملش را برای خدا خالص کرد و خدا هم او را برای خود اختیار نمود، پس او از معادن دین خدا، و می‌خ‌های زمین اوست. خود را ملزم به عدالت کرد، و اوّل عدلش نفی هوا از نفس خود است.

ای مردم به کجا می‌روید؟ و شما را به کجا برمی گردانند؟ در حالی که پرچمهای هدایت بر پاست، و نشانه‌ها واضح است، و علامت درستی منصوب است. چه جایی شما را سرگردان کرده‌اند؟ بلکه چگونه متحیرید؟ و حال این‌که عترت پیامبرتان در میان شماست، آنان زمامداران حق، و نشانه‌های دین، و زبان‌های صدق‌اند. پس آنان را به

بهترین منازل قرآن (که قلب است) فرود آورید، و همانند ورود شتران تشنه بر چشمه آب بر ایشان وارد شوید.

ای مردم، این سخن را از خاتم انبیاء صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگیرید: «می میرد کسی که از ما مرده ولی مرده نیست، و کهنه می‌شود از ما آن‌که کهنه می‌شود ولی کهنه نیست.»پس نسبت به آن‌چه آگاه نیستید اظهار نظر نکنید، زیرا اکثر حق در همان چیزی است که شما انکار می‌کنید. معذور دارید کسی را که شما را بر او حجّتی نیست، و آن منم. آیا در میان شما به ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم؟ و ثقل اصغر (عترت) را در میان شما نگذاشتم؟ پرچم ایمان را در میانتان نصب کردم، و بر حدود حلال و حرام آگاهتان نمودم، و بر شما از عدالت خود لباس عافیت پوشاندم، و با گفتار و عمل خویش سفره معروف را برایتان پهن کردم، و کرائم اخلاقی خود را به شما نمایاندم. پس رأی خود را در آن‌چه چشم عقل قعرش را درک می‌کنداندیشه به آن راه ندارد به کار نبرید.

پستی و بلندی آسمان و فاصله‌های فراخ آن را بدون این‌که به چیزی متکی باشد نظام داد، و شکافهای آن را التیام بخشید، و میان آن و مانندش پیوند بر قرار کرد، و دشواری بالا رفتن و نازل شدن فرشتگانی که امرش را پایین می‌آورند و اعمال خلق را بالا می‌برند آسان نمود. پس از آن‌که آسمان‌ها به صورت دود بود آن را برای شکل گرفتن ندا دا د تا اجزائش زنجیروار به هم پیوست، و درهای بسته آن را باز نمود، و از شهابهای درخشنده برای راههای نفوذ به آن دیده بان گذاشت، و به دست قدرت خود در عرصه فضا آسمان‌ها را از اضطراب حفظ کرد، و فرمان داد که تسلیم دستورات او باشند.

خورشید آن را نشانه روشنی بخش روز، و ماه آن را که نورش به تاریکی می‌گراید نشانه شب قرار داد، و آن دو را در مجرای معین خودشان به جریان‌انداخت، و حرکتشان را در راهی که باید به پیمایند مقرر فرمود، تا به واسطه رفت و آمدشان شب را از روز متمایز سازد، و با گردش آن‌ها عدد سال‌ها و حساب دانسته شود. سپس در پهنه آسمان مدار و فلک آن را قرار داد، و ستارگان دور از دیده و ستارگان درخشنده را که زینت بخش آن طاق بر افراشته‌اند بر آن آویزان نمود، و با شهابهای نافذ آن استراق سمع کنندگان را هدف قرار داد، و آن را به انواع طرق تسخیر از ثابت داشتن ثوابت و به حرکت در آوردن سیارات و پایین و بالا رفتن آن‌ها و نحس و سعد آن‌ها به جریان‌انداخت.

خداوند آگاه است از اسرار نهان مردم، و از پنهان سخن گفتن راز گویان، و از آن‌چه در خاطرشان به سبب گمان خطور می‌کند، و به آن‌چه بر آن با یقین تصمیم می‌گیرند، و از نگاه‌های خیانت آلود چشم که به صورت مخفی انجام می‌گیرد، و به آن‌چه در نهان دلهاست و به نادیدنیهای اعماق غیب، و به مطالبی که گوشها مخفیانه می‌شنود، و به درون لانه‌های تابستانی موران، و مراکز زمستانی حشرات، و ناله ماده شتران فرزند از دست داده، و صدای آهسته قدمها، و محل روییدن و رشد میوه‌ها که در غلاف پرده‌های شکوفه‌هاست، و به مخفیگاه بیشه‌های حیوانات وحشی در شکاف کوه‌ها و درّه‌ها، و به نهانگاه پشه‌ها در لابلای ساقه‌های درختان و پوست آن‌ها، و جای روییدن برگها از شاخه‌ها، و محل فرود آمدن نطفه‌ها از مسیر اصلاب، و به ابرهای بر آمده در فضا و محل به هم پیوستن آن‌ها، و ریزش باران از ابرهای انبوه، و به آن‌چه

گرد بادها با دامنه خود می‌پاشند، و به آن‌چه سیل‌های تولید شده از باران نابود می‌کنند، و بر فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستانها، و به جایگاه پرندگان بر قلّه‌های بلند کوه‌ها، و نغمه سرایی نغمه سرایان در تاریکی لانه‌ها، و آن‌چه در صدفهاست و موج دریا آن را پرورش داده، و به آن‌چه تاریکی شب آن را پوشانده، یا خورشید بر آن تابیده، و آن‌چه را تاریکی‌ها و روشنایی‌ها به دنبال هم در بر می‌گیرند، و به اثر هر قدمی، و صدای هر حرکتی، و آوای هر سخنی، و حرکت هر لبی، و جایگاه هر جانداری، و وزن هر ذرّه‌ای، و همهمه هر صاحب نفسی، و آن‌چه از میوه درختان بر زمین افتاده، یا برگهایی که روی زمین ریخته، و از قرارگاه نطفه، یا خون جمع شده و مضغه، یا خلقت و نسل جدیدی که صورت گرفته. در این آگاهی هیچ مشقتی به او نرسد، و در حفظ آن‌چه آفریده هیچ مانعی بر سر راه او قرار نگیرد، و در اجرای امور و تدبیر وضع مخلوقات هیچ ملالت و سستی به او دست ندهد، بلکه آگاهیش بر همه آن‌ها نافذ است، و بر شماره تمام مخلوقات احاطه دارد، و عدلش بر همه گسترده است، و فضل و احسانش همه را فرا گیر است، در عین حالی که تمام مخلوقات نسبت به آن‌چه شایسته مقام اوست تقصیر دارند.

خداوندا، تو شایسته وصف زیبایی، و زیبنده شمارش نعمتهای بی‌پایان. بهترینی برای آرزو شدن اگر آرزو شوی، و گرامی ترینی برای امید بستن اگر به تو امید بسته شود. خداوندا، به آن‌چه به من لطف کردی نمی‌توانم جز تو را مدح کنم، و به آن نمی‌توانم جز تو را ثنا بگویم، من حمد و ثنایم را به معادن ناامیدی و مواضع تردید و تهمت (که حمد غیر

توست) نمی‌برم. تو زبانم را از ستایش آدمیان و ثنای موجودات آفریده و مورد تربیت خودت برگرداندی. الهی، برای هر ثناگویی اجری از پاداش و احسانی از عطاست، من از تو امید دلالت به سوی ذخائر رحمت و گنجهای مغفرتت دارم. بار الها، این‌جا جایگاه کسی است که تو را به یکتایی که خاص توست شناخته، و برای این ثناگوییها و ستایش‌ها کسی را جز تو سزاوار ندیده، و مرا به تو حاجت و نیازی است که آثار ناگوار آن را جز فضل و احسان تو جبران نمی‌کند، و مرا از زمینگیری آن جز عطا و جود تو بلند نمی‌کند. پس در این مقام مناجات خشنودیت را به ما ارزانی دار، و ما را از دست حاجت بردن به سوی غیر خودت بی‌نیاز کن، که مسلّما تو بر هر چیزی توانایی.

موجودات را برای ترس از تنهایی خلق نکردی، و برای دریافت منفعت به کار نگرفتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود، عصیان کننده از سلطنتت کم نمی‌کند، و مطیع به حکومتت اضافه نمی‌کند، آن‌که از حکم تو خشمناک است قدرت ردّ فرمانت را ندارد، و هر که از فرمانت روی گرداند از تو بی‌نیاز نمی‌شود. به نزدت هر نهانی آشکار است، و هر غیبی در پیشگاهت حاضر است. تو ابدی هستی بنا بر این زمانی برایت نیست، و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو وعده گاه هستی که نجاتی از تو جز به تو نیست. مهار هر جنبنده ای در کف تو، و باز گشت هر انسانی به سوی توست.

منزّهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آن‌چه از مخلوقاتت که می‌بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار

قدرت تو! و چه دهشت آور است آن‌چه از ملکوت تو مشاهده می‌نماییم! و چه‌اندازه حقیر است آن‌چه دیده می‌شود در برابر آن‌چه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت‌هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر نعمت آخرتت چقدر کوچک است!

من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «پیشوای ستمکار را به عرصه گاه قیامت می‌آورند در حالی که او را نه یاوری است و نه عذر خواهی، پس او را به آتش دوزخ میاندازند و چون سنگ آسیا در آتش می‌چرخد، سپس در قعر جهنّم به زنجیر می‌کشند». و تو را به خدا سوگند می‌دهم نکند پیشوای مقتول این امت باشی، زیرا سابقا گفته می‌شد:

موجودات را آفرید آفریدنی عجیب، از جانداران و بی‌جان، و آرام و متحرک. و بر لطافت صنعش و عظمت قدرتش شواهدی آشکار اقامه کرد که عقلها در برابر آن سر فرود آوردند در حالی که به وجود او اعتراف نموده و تسلیم فرمان شدند.

و دلایل او بر توحیدش در گوشهای ما فریاد می‌زند، و نیز آن‌چه از پرندگان گوناگون به وجود آورده، پرندگانی که آن‌ها را در رخنه‌های زمین و شکافهای بین دو کوه، و قله کوه‌های بلند جای داده، همانها که دارای بالهای گوناگون، و شکل‌های مختلف، و در مهار تسخیر حضرت اویند، و با بالهای خود در شکافهای هوای باز، و فضای گشاده پرواز می‌کنند. آن‌ها را در صورتهای شگفت آور پس از آن‌که وجود نداشتند به وجود آورد، و

با استخوانهای قوی مفصل‌ها که از نظر پنهان است ترکیب کرد و به هم پیوست، بعضی از پرندگان را به خاطر سنگینی جثّه از این‌که به راحتی در فضای بالا پرواز کنند باز داشت، و چنان مقرّر فرمود که بتوانند در نزدیکی زمین به پرواز در آیند. پرندگان را با لطافت قدرتش و دقّت صنعتش به رنگهای گوناگون در آورد. برخی از آن‌ها سراسر در یک رنگ که رنگ دیگری با آن آمیخته نیست در آمده‌اند، و دسته ای دیگر در رنگ دیگری فرو رفته‌اند به جز گردنشآن‌که طوقی از غیر آن رنگ دارند.

و از عجیب‌ترین مرغان طاووس است که آن را در استوارترین شکل ایجاد کرد، و رنگهایش را در نیکوترین مرحله نظام داد، با بالی که قلمهای آن را به هم پیوست، و دمی که آن را دراز و کشیده گردانید. چون به جانب طاووس ماده رود آن را باز کند، به طوری که بر سرش سایه اندازد، گویی بادبان کشتی ای است از منطقه دارین که کشتیبان آن را از جای خود می‌گرداند. به رنگش می‌نازد، و به نازش می‌خرامد. چون خروس با ماده‌اش مباشرت می‌کند، و برای جفت گیری هم‌چون شتران نر پر از شهوتی که برای جفت گیری آمده‌اند با آلات تناسلی خود به او نزدیک می‌گردد. تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می‌دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف احاله می‌دهد.

و اگر آن‌چه دیگران خیال می‌کنند که آمیزش طاووس به آن است که اشکی از چشمهایش سرازیر می‌شود و در اطراف پلکهایش جمع می‌گردد و ماده آن اشک را به منقار بر می‌دارد و می‌خورد، سپس تخم گذاری می‌کند، و نطفه نر بجز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی‌پایه شگفت آورتر از این نمی‌باشد که مردم بر این گمانند که آمیزش کلاغ با قرار دادن منقار در منقار است.

انگار می‌کنی قلم‌های بال طاووس میله‌های چنگکی است ساخته شده از نقره، و آن‌چه از دایره‌های عجیب (زرد و سبز) بر بالها روییده گردن بندهای طلای ناب و پاره‌های زبر جد است. اگر بالش را به آن‌چه از زمین می‌روید تشبیه کنی می‌گویی: دسته گلی است که از شکوفه‌های بهاران چیده شده.

و اگر آن را به جامه‌ها مثل بزنی هم‌چون حلّه‌هایی است پر از نقش و نگار، و یا جامه‌های خوش منظر یمنی. و اگر آن را به زینت و زیور تشبیه کنی مانند نگین‌های رنگارنگی است که میان نقره مرصّع به جواهر قرار داده شده.

به مانند متکبّر دلشاد راه می‌رود، و هر زمان دم و بال خود را می‌نگرد از زیبایی پیراهن پر از نقش و نگارش و حمایل مرصعش به قهقهه می‌خندد، و هرگاه به پاهای خود چشم میاندازد آن‌چنان فریاد می‌کشد که معلوم می‌شود دادخواهی می‌کند، و به دردی واقعی گواهی می‌دهد، زیرا پایش مانند پای خروس دو رگه باریک و تیره است، و از ساق استخوان پایش خاری پنهان بر آمده. در جای تاج خود کاکلی سبز و مزین به نقش دارد. محل بر آمدن گردنش مانند لوله ابریق کشیده و بلند است. جای فرورفتگی گردن تا شکمش چون رنگ نیل یمنی سبز سیر است، یا چون قطعه دیبایی است که آینه صاف و درخشنده ای بر روی آن نشانده باشند، گویا چادری سیاه به خود پیچیده، و از برّاقی گمان می‌رود که رنگ سبز خوش نمایی با آن در آمیخته است.

در شکاف گوشش خطّی است مانند سر قلم و سپید سپید چون گل بابونه، که این سپیدی در میان رنگ سیاه اطرافش می‌درخشد، کمتر رنگی است که نمونه آن در این حیوان به کار گرفته نشده، و به خاطر

صیقلی و برّاقی زیاد و درخشش و حسنش آن رنگ را بهتر جلوه داده، و به مانند شکوفه‌های پراکنده است که بارانهای بهاری و آفتاب با حرارت هنوز آن را نپرورانده. گاهی از پر خود بیرون می‌آید، و از پیراهنش برهنه می‌گردد، پرها پشت سر هم می‌ریزند، دوباره پی در پی می‌رویند، مانند برگ درختآن‌که در پاییز فرو می‌ریزند، سپس رشد کرده به هم می‌پیوندند تا بار دیگر به صورت اوّل باز گردند.

پر جدید در رنگ آمیزی مانند دفعه اول است، و هر رنگی در جای سابقش قرار می‌گیرد. چون به دقّت در مویی از موهای پر طاووس نظر کنی یک بار سرخ رنگ، و بار دیگر سبز زبر جدی، و مرتبه دیگر زرد طلایی نشان می‌دهد. پس چگونه فکرهای ژرف بین، و عقول با ذوق خلقت عجیب این حیوان را درک کند، و چسان توصیف وصف کنندگان وصفش را به نظم آورد، با آن‌که کوچکترین اجزایش‌اندیشه‌های ژرف بین را از درک عاجز نموده و زبان وصف کنندگان را ناتوان کرده است؟! پاک است خداوندی که عقلها را از توصیف مخلوقی چون طاووس مبهوت و مقهور نموده با این‌که آن را چنان در برابر چشمها جلا داده که آن را محدود به حد معین و پدید آمده و باندام ترکیب یافته و رنگ آمیزی شده درک کرده‌اند، و زبان‌ها را از بیان کیفیت آن در ناتوانی نشانده، و آن‌ها را از شرح وصف این حیوان به عرصه عجز کشیده. پاک است خداوندی که پاهای موران و پشه‌های کوچک را استوار کرد تا برسد به بزرگ‌تر از آن‌ها از ماهیان دریا و پیلان عظیم الجثّه، و بر خود لازم نموده که هیچ جسمی که جان در آن دمیده جنبش ننماید مگر آن‌که مرگ را وعده گاه و فنا را پایان کارش قرار دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «خرید و فروش شطرنج حرام است، و قیمت آن پلید و حرام است، و نگهداری آن کفر است، و بازی با آن شرک است، و سلام کردن بر کسی که با آن بازی می‌کند گناه کبیره و هلاک کننده است، و کسی که دست خود را در آن وارد می‌کند مانند کسی است که دست خود را در گوشت خوک وارد می‌کند و نماز او نماز نیست تا دست خود را بشوید، و نگاه به شطرنج مانند نگاه به عورت مادر است، و کسی که به شطرنج نگاه کند در حالی که با آن بازی می‌کنند، و یا بر اهل آن سلام کند، مانند کسی است که با آن بازی می‌کند، و کسی که در کنار شطرنج برای بازی کردن با آن بنشیند، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است، و این عمل سبب حسرت او در قیامت خواهد شد.»

امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی رحمتش را نشر می‌دهد تا جایی که ابلیس در رحمت خدا طمع می‌کند.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام هشتم از پدران خود از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدا تجلی کند بر بنده مؤمن خود و او را بر هر یک از گناهان مطلع سازد پس از آن او را بیامرزد و هیچ فرشته مقربی و پیغمبر مرسلی بر گناه او مطلع نشود و هر چه را که ناخوش دارد کسی بر آن مطلع شود ستر کند پس از آن بعمل قبیح او بفرماید عمل نیکو شوید.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: آخرین بنده ای که او را به ورود در دوزخ فرمان می‌دهند می‌ایستد و نگاه می‌کند. پس خداوند خطاب می‌کند:

او را نگاه دارید. وقتی او را می‌آورند خداوند به او می‌گوید: ای بنده من، برای چه نگاه کردی؟ می‌گوید: پروردگارا، چنین گمانی به تو نداشتم. خداوند بزرگ می‌گوید: ای بنده من، چه گمانی به من داشتی؟ می‌گوید: پروردگارا، گمان می‌کردم که گناهانم را می‌بخشی و مرا در بهشت جای می‌دهی. پس خداوند می‌گوید: ای فرشتگان من، به عزّت و جلال و نعمتها و محنتها و بلندی مقامم سوگند که این بنده من در هیچ لحظه ای از زندگی خود به من گمان خیر نداشت، و اگر لحظه ای در عمرش به من گمان نیک داشت او را به آتش دوزخ نمی‌ترسانیدم، حرفش را بپذیرید و او را به بهشت در آورید. آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای به خدا گمان نیک نبرد جز این‌که خدا نزد گمان اوست، و این است سخن خداوند: « وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِینَ.» یعنی {این همان گمانی است که شما درباره پروردگارتان داشتید که شما را هلاک ساخت و از زیانکاران گشتید.}.

امالی شخ طوسی: عبدالرحمان بن سمره می‌گوید: روزی ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: دیشب عجائبی در خواب دیدم؛ ما عرض کردیم: یا رسول الله! چه دیدی؟ به ما بگو که جانها و

اهل و اولاد ما فدای تو باد! فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملک الموت به نزد او رفته تا او را قبض روح کند! پس نیکی به والدینی که داشت به نزد او آمد و ملک الموت را از قبض روحش باز داشت؛ و مردی از امتم را دیدم که عذاب قبر بر او مستولی شده بود که وضویش آمد و او را از آن بازدشت. و مردی از امتم را دیدم که عذاب قبر بر او مستولی شده بود که وضویش آمد و او را از آن بازدشت. و مردی از امتم را دیدم که شیاطین او را دوره کرده بودند که ذکر اللّٰه او آمد و او را از آنان بازدشت. و مردی از امتم را دیدم که از عطش زبانش را بیرون آورده بود و هر وقت وارد حوض آبی می‌شد او را منع می‌کردند که روزه ماه رمضانش آمد و او را آب داد و سیراب کرد. و مردی از امتم را دیدم که در حالی که انبیا حلقه حلقه جمع بودند و هر بار که او به حلقه ای می‌رفت مطرود می‌شد که غسل جنابتش آمد و دست او را گرفت و کنار من نشاند. و مردی از امتم را دیدم که مقابلش تاریکی و پشت سرش تاریکی و سمت راستش تاریکی و سمت چپش تاریکی و زیرش تاریکی و معطل در تاریکی بود که حج و عمره‌اش به نزد او آمد و او را از ظلمت بیرون برد و داخل نور نمود. و مردی از امتم را دیدم که با مؤمنین سخن می‌گفت ولی آنان با او هم کلام نمی‌شدند که صله رحمش آمد و گفت: ای مؤمنین! با او هم کلام شوید که او صله رحم می‌کرد؛ پس مؤمنین با او سخن می‌گویند و با او مصافحه می‌کنند و او با آنان همراه می‌شود. و مردی از امتم را دیدم که حرارت و شعله‌های آتش را با دست و صورتش دور می‌کرد که صدقه دادنش آمد و سایبانی بر سرش شد و ساتری برای صورتش گشت. و مردی از امتم را دیدم که آتشبانان او را از هر سویی گرفته بودند که امر به معروف و نهی از منکر او آمدند و او را از دست آنان خلاص کردند و او را با فرشتگان رحمت قرار دادند. و مردی از امتم را دیدم که بر دو زانو

افتاده بود و بین او و رحم خدا حجاب بود که حسن خلقش آمد و دستش را گرفت و او را داخل رحمت خدایش نمود؛ و مردی از امتم را دیدم که نامه عملش از طرف چپش پایین آمده بود که خوف از خدایش آمد و نامه عملش را گرفت و آن را در دست راستش نهاد. و مردی از امتم را دیدم که موازین عملش سبک بود پس اولاد او که مردند او آمدند و میزان عملش را سنگین نمودند. و مردی از امتم را دیدم که بر لبه دوزخ ایستاده بود که امید او به خدای عزوجل آمد و او را از آن نجات داد. و مردی از امتم را دیدم که در آتش سقوط کرده بود که اشکهایی که از ترس خدا ریخته بود آمد و او را از آن خارج کرد. و مردی از امتم را دیدم که بر صراط می‌لرزید، چنانچه شاخه نخل در روز طوفانی می‌لرزد، پس حسن ظن او به خدا آمد و لرزش او را آرام کرد و از صراط عبور کرد و مردی از امتم را دیدم که بر صراط گاهی بر پشت خود گام بر می‌داشت و گاهی می‌خزید و آویزان می‌شد پس صلوات او بر من آمد و او را بر دو پایش ایستاند و از صراط گذشت و مردی از امتم را دیدم که به دربهای بهشت رسید و هر بار که به دری می‌رسید، در به رویش بسته می‌شد که شهادت به لا اله الا اللّٰه که در آن راستگو بود آمد و دربها برای او باز شد و داخل بهشت شد.

امالی شیخ صدوق: چون روز قیامت شود بر عرش خدای عز و جل چهار کس از اولین و چهار از آخرین باشند اما از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام سپس بساطی دراز کنند و زائرین قبور ائمه با ما بنشینند جز

آن‌که بلندترین درجه و نزدیکترین آن‌ها به ما در عطا زائرین قبر فرزند من علی علیه السلام باشند.

تفسیر امام عسکری علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوره بقره و آل عمران را فرا بگیرید که گرفتن این دو سوره برکت است و ترکشان حسرت و بطله یعنی ساحران توان یادگیری آن را ندارند و این دو سوره روز قیامت می‌آیند گویی دو ابر یا دو عمامه هستند یا دو دسته بزرگ از پرندگآن‌که بال گشوده و از صاحبشان دفاع می‌کنند و پروردگار عزت با آن دو محاجه می‌کند و آن دو می‌گویند: ای پروردگار مالکان! این بنده‌ات ما دو سوره را خواند و ما در روزش او را تشنه کردیم و شبش را زنده کردیم و بدنش را به رنج افکندیم. پس خدای عزوجل می‌فرماید: ای قرآن! تسلیم این بنده در برابر آن‌چه او را به آن در تو امر کردم از نظر تفضیل علی بن ابی طالب برادر محمد رسول الله صلوات الله علیهما و آلهما چگونه بود؟ پس آن دو سوره می‌گویند: ای رب الارباب و ای معبود معبودان! رسول تو را دوست داشت و با دوست او دوستی و با دشمن او دشمنی کرد. وقتی قدر داشت، این امر را آشکار کرد و وقتی قدرت نداشت، تقوی به خرج داد تقیه کرد و پوشاند؛ پس خدای عزوجل می‌فرماید: بنابراین به شما عمل کرده همان‌طور که او را امر کرده‌ام و اهمیتی که برای شما بزرگ داشتم را معظم داشتند. ای علی! آیا شهادت قرآن برای این دوست خود شنیده ای؟ علی علیه السلام در پاسخ می‌گوید: پروردگارا! بله؛ خدای تعالی می‌فرماید: به او پیشنهاد فزونی پاداش بده. پس حضرت به میزانی فراوانتر از آن‌چه در توهم این قاری است به قدر چندین و چند برابر پیشنهاد می‌کند که فقط خدای عزوجل

می‌داند. پس گفته می‌شود: آن‌چه را پیشنهاد دادی به او دادم ای علی! پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پدر و مادر قاری این دو سوره را نیز تاج کرامت بر سر می‌نهند که نور آن از مسافت ده هزار سال درخشندگی دارد و بر آنان لباسی پوشانده می‌شود که با کمترین نخ آن صدهزار برابر از آن‌چه در دنیاست همراه با آن‌چه از خیرات در آنست برابری نمی‌کند. سپس پادشاهی به دست راست این قاری و جاودانگی به دست چپ او داده می‌شود درحالی که در نامه ای که در دست راستش هست می‌خواند: تو از برترین شاهان بهشت هستی و از رفقای محمد سید پیامبران و علی بهترین اوصیا و ائمه بعد از او سلام اللّٰه علیهم که سروران با تقوایند و در نامه دست چش می‌خواند: از زوال و انتقال از این ملک ایمنی یافتی و از مرگ و بیماری پناه بردی و از مرضها و ناتوانی‌ها حفاظت شدی و از حسد حاسدین و مکر مکاران دور داشته شدی؛ سپس به او گفته می‌شود: بخوان و بالا برو و منزل تو نزد آخرین آیه ایست که می‌خوانی. پس وقتی والدین او به لباسها و تاجشان نظر می‌کنند می‌گویند: خدایا! این شرافت برای ما از کجا آمد در حالی که اعمال ما به آن نمی‌رسد؟

تفسیر امام عسکری (ع): رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قرائت قرآن روز قیامت مرد رنگ پریده را می‌آورد و به پرودگارش عرض می‌کند: پروردگارا! این مرد روزش را بر تشنگی صبر کرد و شبش را بیدار سپری کرد و طمعش در رحمت تو زیباد شد و آرزویش در مغفرت تو فراخ شد؛ پس تو نزد گمان من در تو و گمان او باش! پس خدای تعالی می‌فرماید: پادشاهی را به دست راست او و جاودنگی را در دست چپش قرار دهید

و او را هم نشین همسرانش از حور العین کنید و به والدینش لباسی بپوشانید که دنیا با انچه در خود دارد با آن برابری نکند؛ پس خلائق به آن دو می‌نگرند و آن دو را بزرگ بشمارید و آن دو به خود می‌نگرند و از آن تعجب می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! این لباس از کجا برای ما آمده در حالی که اعمال ما به آن نمی‌رسد! پس خدای عزوجل می‌فرماید: و با این‌ها تاج کرامتی دارید که بینندگان مثلش را ندیده‌اند و شنوندگان مثلش را نشنیده‌اند و متفکران در مثل ان نیندیشیده‌اند؛ پس گفته می‌شود: این به این سبب است که به فرزندتان قرآن آموختید و او را به دین اسلام در آوردید و او را به محمد رسول الله و علی ولی الله تمرین دادید و او را به فقه آن دو سرور متفقه ساختید؛ زیرا آن دو نفر کسانی هستند که خدا عملی را جز به ولایت آن و دشمنی دشمنانشان نمی‌پذیرد، اگر چه به مقدار بین زمین تا عرش طلا، در راه خدا تصدق کند؛ پس این بشاراتی است که شما بدان بشارت داده می‌شوید.

و امام صادق علیه السلام فرمود: بر مؤمن سزاوار است که به گونه ای از خدا بترسد که در شرف ورود به جهنم است و به گونه ای به خدا امید داشته باشد که گویی از اهل بهشت است.

کافی: سعد خفاف گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در بهترین صورتها که مردم دیده‌اند روز قیامت بیاید و مردم در یک صد و بیست هزار صف هستند، که هشتاد هزار آن صفها از امت محمد است، و چهل هزار صف از امتهای دیگر، پس بصورت مردی در برابر صف مسلمانان درآید و آن‌ها بوی نظر کنند و گویند: معبودی جز خدای بردبار و کریم نیست، همانا این مردی از

مسلمانان است که به سیما و صفت او را بشناسیم جز این‌که او درباره قرآن کوشاتر از ما بوده، و از این رو درخشندگی و زیبائی و روشنی بیشتری به او داده شده که به ما داده نشده، سپس از آن‌ها بگذرد تا در برابر صف شهیدان قرار گیرد، شهداء بر او نظر کنند و گویند: معبودی جز خدای پروردگار مهربان نیست، این مرد از شهیدان است که ما او را به سیما و صفت بشناسیم جز این‌که او از شهیدان در دریا است و از این‌جا به او زیبائی و برتری داده‌اند و به ما نداده‌اند؛ فرمود: پس بگذرد تا به صورت شهیدی در برابر صف شهیدان دریا رسد؛ پس آنان به او نگاه کنند و شگفت آن‌ها بسیار گردد و گویند: این از شهیدان در دریا است که ما او را به علامت و صفت بشناسیم جز این‌که آن جزیره که این (مرد) در آن شهید شده هولناکتر از جزیره ای که ما در آن گرفتار شدیم بوده و روی این جهت است که باو درخشندگی و زیبائی و روشنی بیشتری از ما داده‌اند، پس از آنان نیز بگذرد تا به صف پیمبران و مرسلین رسد در صورت یک پیمبر مرسل، پس پیمبران و مرسلین به او نگاه کنند و تعجبشان از دیدن او بسیار گردد و گویند: معبودی جز خدای بردبار کریم نیست به راستی این پیمبر مرسلی است که ما او را به نشانی و وصفش بشناسیم جز این‌که به او برتری بسیاری داده شده.
فرمود: پس همگی گرد آیند و خدمت رسول خدا آیند و از او پرسند و گویند: ای محمد این کیست؟ به آن‌ها فرماید: آیا او را نمی‌شناسید؟ گویند: ما او را نشناسیم (جز این‌که معلوم است که) او از آن‌هائیست که خدا بر او خشم نکرده، پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرماید: این حجت خدا است بر خلقش پس سلام کند و بگذرد تا بصف فرشتگان رسد به صورت فرشته‌ای، پس فرشتگان به او نظر افکنند و سخت در شگفت روند و چون برتری او را ببینند بر آن‌ها گران آید و

گویند: پروردگارا ما متعالی و مقدس است این بنده ایست از فرشتگان‌که او را بنشانی و وصفش بشناسیم جز این‌که او از نظر مقام و مرتبه نزدیکترین فرشتگان است نزد خدای عز و جل، و از این نظر نور و جمالی دارد که ما نداریم، پس بگذرد تا به درگاه رب العزة تبارک و تعالی رسد و پای عرش به سجده در افتد، خدای تعالی او را ندا کند: ای حجت من در زمین و ای سخن راست و گویایم سربردار و بخواه تا به تو داده شود، و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته شود، پس سربردارد و خدای تبارک و تعالی به او فرماید: بندگان مرا (نسبت بخود) چگونه دیدی؟ عرض کند: بار پروردگارا برخی از ایشان مرا نگهداری کرد و محفوظ داشت و چیزی از مرا ضایع نکرد، و برخی از ایشان مرا ضایع کرد و حق مرا (بر خود) سبک شمرد و مرا تکذیب کرد با این‌که من حجت تو بر تمامی بندگانت بودم؟ پس خدای تبارک و تعالی فرماید: به عزت و جلال خودم و مکانت والایم سوگند امروز بهترین ثواب را به تو دهم و دردناکترین کیفر را به خاطر تو بکنم. فرمود: پس قرآن در صورت دیگری برگردد، (سعد خفاف) گوید: من عرض کردم: در چه صورتی بازگردد ای ابا جعف؟ فرمود: در صورت مردی رنگ پریده و متغیر که اهل محشر او را ببینند، پس بیاید نزد مردی از شیعیان ما که او را می‌شناخته و بدان با مخالفین بحث می‌کرده، و در برابرش بایستد و به او بگوید: مرا نمی‌شناسی؟ آن مرد به او نگاه کند و گوید: ای بنده خدا من تو را نشناسم پس بدان صورت که در خلقت اولیه بوده است بازگردد و گوید: مرا نشناسی؟ گوید: چرا، پس قرآن گوید: منم که تو را به شب بیداری کشیدم و در زندگیت تو را به تعب افکندم، درباره من ناهنجار شنیدی و رانده در گفتار شدی، آگاه باش که همانا هر تاجری سود خود را دریافت کند و من امروز پشتیبان و پشت سرت هستم فرمود: پس او را به

سوی پروردگار تبارک و تعالی برد، و گوید: پروردگارا پروردگارا بنده تو است و تو به او داناتری که رنجکش درباره من بود، و مواظب بر من بود، به خاطر من (با دشمنانم) دشمنی می‌کرد، و دوستی و خشمش درباره من بود، پس خدای عز و جل فرماید: بنده‌ام را وارد بهشتم کنید و از جامه‌های بهشتی به او بپوشانید، و تاج بر سرش نهید و چون با او چنین کنند او را به قرآن نشان دهند و گویند: آیا به آن‌چه درباره دوستت رفتار شد خشنودی شدی؟ گوید: بار پروردگارا من این را کم شمرم خیر را درباره‌اش افزون کن خداوند فرماید: به عزت و جلال و ارتفاع مقامم سوگند امروز به او و هر که در پایه اوست پنج چیز و افزون کنم، آگاه باش که ایشان جوانانی باشند که پیر نشوند، و تندرستانی باشند که بیمار نگردند، و توانگرانی باشند که نادار نشوند، و خرسندانی باشند که غمگین نشوند، و زنده هائی باشند که نمیرند، سپس (امام باقر علیه السّلام) این آیه را خواند: لا يذُوقُونَ فيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الْأُولى. یعنی «نچشند در آن مرگ را جز همان مرگ نخستین». (سعد) گوید: عرض کردم: فدایت گردم ای ابا جعفر آیا قرآن نیز سخن گوید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ساده دل ما را که اهل تسلیم هستند (و به سخنان ما گردن نهند) سپس فرمود: آری ای سعد نماز هم سخن گوید و صورتی و خلقتی دارد، فرمان می‌دهد، و نهی می‌کند، سعد گوید: از این سخن رنگ من متغیر گشت و گفتم: این (دیگر) چیزی است که من نمی‌توانم میان مردم بگویم؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آیا مردم جز همان شیعیان ما هستند پس هر که نماز را نشناسد حق ما را منکر شده سپس فرمود: ای سعد من کلام قرآن را (هم اکنون) به گوش تو برسانم؟ سعد گوید: عرض کردم: بلی

رحمت خدا بر شما باد، فرمود: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ.

محاسبة النفس: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ روزی نیست که بر فرزند آدم بگذرد، مگر آن‌که آن روز می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز جدیدی هستم و بر تو گواهم! پس با من خوب تا کن و در من کار نیکو کن تا در روز قیامت برای تو گواهی دهم که بعد از این تا ابد مرا نخواهی دید و در نسخه دیگری دارد: پس در من نیکو سخن بگو و در من کار خیر کن!

تفسیر قمی: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: اگر از خدا چیزی برای من خواستید، پس از وی وسیله (دستاویز) را بخواهید. از ایشان پرسیدیم که: وسیله چیست؟ فرمودند: آن‌جایگاه من در بهشت است، و آن هزار پلکان نردبان است و بین هر پلکان تا پلکان دیگر نردبان، به‌اندازه یک ماه دویدن اسب تیزرو است، و آن بین نردبان گوهر تا نردبان زبرجد، تا نردبان یاقوت، تا نردبان زر، تا نردبان نقره است و در روز قیامت آن را می‌آورند تا در کنار جایگاه پیامبران برنهند، و آن در میان جایگاه‌ها و تخت‌های پیامبران هم‌چون ماه است در میان ستارگان، و هیچ نبی و صدّیق و شهیدی در آن روز نیست، مگر آن‌که می‌گوید: خوشا آن را که این‌جایگاه از آن اوست. آن‌گاه ندایی از جانب خداوند می‌آید تا به پیامبران و همه بندگان بشنواند که: این‌جایگاه محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. پس در آن روز من با پیراهنی لطیف و نازک از جنس نور پیش می‌آیم و بر سرم تاجی از پادشاهی و حلقه

گلی از کرامت است و علی بن ابی طالب علیه السلام پیشاپیش من می‌رود و به دستش لوای من یعنی لوای حمد است و به روی آن نوشته شده است: «خدایی نیست جز این خدا؛ رستگاران، هم ایشانند دست یابندگان به خدا»، و چون از برابر پیامبران عبور کنیم، گویند: اینان فرشتگانی مقرّبند که ما آن‌ها را نمی‌شناختیم و ندیده‌ایم، و چون از برابر فرشتگان بگذریم، گویند: اینان دو پیامبر فرو فرستاده‌اند. تا آن‌که بر جایگاه روم و علی علیه السلام پشت سر من بیاید و چون بر بالاترین پله آن‌جایگاه نشینم و علی علیه السلام یک درجه پایین‌تر از من نشیند، تمام پیامبران و صدیقین و شهیدان گویند: خوشا بر این دو بنده، خداوند چقدر ایشان را گرامی داشته است! و از جانب خداوند جل جلاله ندایی می‌آید و در گوش پیامبران و صدیقین و شهدا و مؤمنین طنین می‌افکند که: این حبیب من محمد صلی اللّٰه علیه و آله است و ولی من علی علیه السلام است و خوشا آنان را که وی را دوست دارند و وای بر آن‌که وی را کینه به دل گیرد و بر او دروغ بندد و هیچ‌کس در آن روز نباشد ای علی! که دوستت داشته باشد، مگر آن‌که به این سخن برآساید و رویش سفید گردد و قلبش شادان شود و هیچ‌کس نباشد که با تو دشمنی کرده باشد یا علیه تو جنگی به پا کرده باشد یا حقی از تو را منکر شده باشد، مگر آن‌که چهره‌اش سیاه شود و پاهایش به لرزه درآید. و درحالی که من در این حال باشم، دو فرشته به سوی من آیند: یکی از ایشان رضوان، دربان بهشت و دیگری مالک، دربان دوزخ است. پس رضوان، پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد! و می‌گویم: درود بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه نیک رو و خوش بویی! و می‌گوید: من رضوان، دربان بهشتم و این کلیدهای بهشت است که خداوند عزت، آن‌ها را برای تو فرستاده است، بگیر آن‌ها را ای احمد! و من می‌گویم:

پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن‌چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن‌گاه رضوان، پس می‌رود و مالک، پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد! و می‌گویم: سلام بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه زشت رو و بد چهره هستی؟ می‌گوید: من مالک، دربان دوزخم و این‌ها کلیدهای دوزخ است که خدای عزت، آن را برای تو فرستاده است، بگیر آن‌ها را ای احمد! و من می‌گویم: پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن‌چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن‌گاه مالک، پس می‌رود و علی علیه السلام با کلید بهشت و دوزخ پیش می‌آید تا آن‌که بر لبه جهنم ایستاده، در حالی که شررهای آن به هوا می‌پاشد و زبانه‌های آتش سر می‌کشد و هرم آن بسیار سوزان است و علی علیه السلام زمام آن را در دست دارد و دوزخ به علی علیه السلام می‌گوید: از من کناره گیر ای علی! که نورت لهیب مرا به خموشی افکند و علی علیه السلام به آن می‌گوید: سرد شو ای دوزخ! این را بگیر و آن را رها کن. دشمنم را برگیر و دوستم را برنه. و بی‌گمان، دوزخ در این روز به علی علیه السلام سرسپرده‌تر است از غلام شما به صاحبش، که اگر بخواهد او را با خود به راست برد یا اگر خواهد به چپ برد و بی‌شک، دوزخ در این روز در برابر فرمان‌های علی علیه السلام از هر موجود دیگری بسیار سرسپرده‌تر است و این است که علی تقسیم کننده جنت و نار است.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می‌شود و بر او لباسی گلی رنگ

پوشانده می‌شود. سپس در سمت راست عرش، جای داده می‌شود. بعد از آن، ابراهیم علیه السلام فرا خوانده می‌شود و لباسی سفید بر تن او می‌کنند و در سمت چپ عرش، جای داده می‌شود. بعد از آن، علی امیرالمؤمنین علیه السلام فراخوانده شده و به او لباس گلی رنگی می‌پوشانند و او را در سمت راست پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قرار می‌دهند. بعد از آن اسماعیل، فراخوانده می‌شود و لباس سفید بر تنش می‌کنند و در سمت چپ ابراهیم قرار می‌گیرد. پس حسن علیه السلام فراخوانده می‌شود، لباسی گلی رنگ به تن او کرده و او را در سمت راست امیر المؤمنین علیه السلام قرار می‌دهند. سپس حسین علیه السلام فرا خوانده می‌شود و لباسی به رنگ گل سرخ به تن او می‌کنند و در سمت راست حسن علیه السلام قرار می‌گیرد. سپس ائمه علیهم السلام فراخوانده می‌شوند و هر کدام لباسی به رنگ گل سرخ به تن کرده و هر یک (به ترتیب) در دست راست دیگری قرار می‌گیرند. سپس شیعه، فرا خوانده می‌شوند و مقابل آن‌ها می‌ایستند. سپس فاطمه سلام اللّٰه علیها و زنانی که از شیعه او و یا از ذریه او هستند، فرا خوانده می‌شوند و بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند. سپس از منتهای عرش، یک منادی از سوی خداوند و از جانب افق اعلی، ندا می‌دهد: بهترین پدر، پدر توست ای محمد! و او ابراهیم است. و بهترین برادر، برادر توست و او، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بهترین نوه‌های دختری، نوه‌های دختری تو هستند و آن دو حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می‌باشند. و بهترین جنین، جنین توست که محسن نام دارد و بهترین ائمه هُدی علیهم السلام ذریه تو هستند که فلان بن فلان، تا آخر، هستند و بهترین شیعه، شیعه تو هستند. آگاه باش که محمد و جانشین او و دو نوه دختری‌اش و ائمه ای که از

ذریه او هستند، همه رستگارند، سپس به آن‌ها امر می‌شود که وارد بهشت شوند و این، در آیه «فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» یعنی{آن‌ها که از آتش (دوزخ) دور شده، و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند} آمده است.

بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت برسد، منبری گذاشته می‌شود که تمام خلائق آن را می‌بینند، پس مردی از آن بالا می‌رود که در سمت راست او یک فرشته و در سمت چپ او یک فرشته است؛ فرشته سمت راستی ندا می‌دهد: ای گروههای خلائق! این علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر که را بخواهد داخل بهشت می‌کند و فرشته سمت چپ ندا می‌دهد: ای گروههای خلائق! این علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر که را بخواهد داخل دوزخ می‌کند.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی روز قیامت فرا یم رسد خداوند به مالک دوزخ دستور می‌دهد که آتشهای هفتگانه را شعله ور سازد و به رضوان امر می‌کند که بهشتهای هشتگانه را زینت کند و می‌فرماید: ای میکائیل! پل صراط را بر متن جهنم بکش و می‌فرماید: ای جبرئیل! میزان عدل را زیر عرش نصب نما و می‌فرماید: ای محمد! امتت را برای حساب نزدیک بیاور؛ سپس خداوند امر می‌کند که بر پل صراط هفت پل بزنند که طول هر کدام هفده هزار فرسخ استو بر هر پلی هفتاد هزار فرشته هستند که در پل نخست از زنان و مردان این امت از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حب اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله می‌پرسند؛ پس هر کس آن را بیاورد، مثل برق جهنده از پل نخست می‌گذرد و هر کس اهل

بیت ایشان علیهم السلام را دوست نداشته باشد، با مخ در قعر جهنم فرو می‌افتد، ولو از اعمال نیک، عمل هفتاد صدیق با او باشد.

مصباح الانوار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی روز قیامت می‌رسد، من و علی برر صراط می‌ایستیم و در دست هر یک از ما شمشیری است و احدی از خلق خدا عبور نمی‌کند مگر این که از او درباره ولایت علی علیه السلام می‌پرسیم، پس کسی که با او چیزی از آن باشد نجات می‌یابد و رستگار می‌شود، و الا گردن او را می‌زنیم و او را در آتش می‌افکنیم.

تفسیر فرات کوفی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی علی علیه السلام در حالی که هیزمی بر گردن آویخته بود آمد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت او رفت و با او معانقه فرمود تا آن‌جا که سفیدی زیر دستانشان دیده شد؛ سپس فرمود: ای علی! من از خدا خواسته‌ام که تو را با من در بهشت قرار دهد و خدا نیز قبول فرمود و از او افزونی خواستم، پس به من فرزندان تو را زیادت داد و از او افزونی خواستم، پس به من همسر تو را زیادت داد؛ از او افزونی خواستم، پس به من محبان تو را زیادت داد؛ پس بدون این که من طلب زیادت کنم، محبان محبین تو را داد؛ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به این سبب مسرور شد و سپس عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! محبان محبین من؟ فرمود: بله؛ ای علی! وقتی روز قیامت می‌رسد، برای من منبری از یاقوت سرخ قرار داده می‌شود که با زبرجدی سبز که هفتاد هزار پلکان دارد تزیین شده که بین هر پله تا پله دیگر به‌اندازه دویدن

سه روز اسب سم دار است؛ پس من بر آن بالا می‌روم؛ سپس تو فراخوانده می‌شوی و خلائق به سمت تو گردن می‌کشند و می‌گویند: در بین پیامبران شناخته شده نیست؛ پس منادی ندا می‌دهد: این سید جانشیان انبیاست. سپس تو از منبر بالا می‌آیی و ما بالای منبر با هم معانقه می‌کنیم؛ سپس تو کمربند مرا می‌گیری و من کمربند خدا را که همان حق است می‌گیرم و فرزندانت کمربند تو و شیعیانت کمربند فرزندانت را می‌گیرند، پس کجا؟ حق را به سمت بهشت می‌برد. وقتی وارد بهشت شدید و با همسرانتان جا گرفتید و به منازل خود فرود آمدید، خداوند به مالک وحی می‌کند که درب جهنم را باز کن تا دوستان من ببینند آن‌چه را که من بر دشمنانشان فضیلتشان دادم؛ پس دربهای جهنم باز می‌شود و بر آنان سایه می‌افکنند و ناگهان وقتی جهنمیان بوی خوش رایحه بهشت را می‌فهمند؛ می‌گویند: ای مالک! آیا می‌توانیم به خدا طمع ببریم که در عذاب به ما تخفیف دهد؟ ما بویی را استشمام می‌کنیم؛ پس مالک می‌گوید: خداوند به من وحی فرستاده که دربهای جهنم را بگشایم تا دوستان او به شما نظر نمایند؛ پس جهنمیان سر خود را بلند می‌کنند. پس یک جهنمی می‌گوید: فلانی! آیا گرسنه نبودی که تو را سیر کردم؟ فلانی! آیا برهنه نبودی که تو را پوشاندم؟ فلانی! آیا ترس نداشتی که تو را مأوی دادم؟ فلانی! آیا سخن نمی‌گفتی که من بر تو کتمان سخنت کردم؟ پس بهشتیان می‌گویند: بله؛ جهنمیان می‌گویند: از پروردگارتان برای ما طلب بخشش کنید. پس بهشتیان برایشان دعا می‌کنند و آنان آتش بیرون می‌آیند و به سمت بهشت می‌روند و در آن بدون منزل می‌مانند و نامشان جهنمیان نامیده می‌شود. پس جهنمیان می‌گویند: از پروردگارتان مسألت کردید تا ما را از عذابش نجات داد؛ از او بخواهید این نام از ما زایل شود و ما در

بهشت منزل داشته باشیم و بهشتیان دعا می‌کنند؛ پس خداوند به بادی وحی می‌کند و باد وزیدن می‌گیرد و بر دهانهای اهل بهشت می‌وزد و آن اسم را از خاطر آنان می‌برد و آنان را در بهشت منزل می‌دهد و این آیات نازل شد: « قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یرْجُونَ أَیامَ اللَّهِ لِیجْزِی قَوْماً بِما کانُوا یکْسِبُونَ الی قوله سآءَ ما یحکُمونَ.» یعنی {به کسانی که ایمان آوردند، بگو کسانی را که امید به ایام خدا ندارند ببخشند تا قومی را به آن‌چه کسب کردند، جزا دهد تا آیه چه بد است آن‌چه حکم می‌کنند.}

ای موسی به زمین نگاه بکن آن به زودی قبر تو می‌شود و چشمانت را به سوی آسمان بالا ببر همانا در آن‌جا منزلگاه و پادشاهی بزرگی است و به خاطر این‌که در دنیا بودی گریه بکن و از هلاک و مهلکه‌ها بترس و زیبایی‌هایی و درخشش ظاهری دنیا تو را فریب ندهند، هیچ وقت از ظلم کردن کسی به خودت راضی نباش - اجازه نده که به تو ظلم کنند - و هیچ وقت هم به کس دیگری ظلم نکن چون من در کمین ظالم هستم تا حق انسان مظلوم را از ظالم بگیرم.

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده که: موسی به پروردگارش گفت که خدایا آیا تو به من نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم یا از من دور هستی تا تورا فریاد زنم؟ خداوند فرمود ای موسی، هر کس مرا یاد کند من همنشین او هستم. موسی فرمود: آن روز که هیچ‌کس پناهی به جز پناه تو وجود ندارد چه کسی در پناه تو قرار می‌گیرد؟ خداوند فرمود: کسانی که من را یاد کنند

من هم آن‌ها را یاد می‌کنم و من را دوست بدارند من هم آن‌ها را دوست دارم، آنآن‌کسانی هستند که اگر بخواهم به اهل دنیا آسیبی برسانم آن‌ها را به یاد می‌آورم و به خاطر آنان بدی را از اهل دنیا دفع می‌کنم.

خصال: از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم فرمود خداوند در طول سه شبانه روز صدو بیست و چهار هزار کلمه با حضرت موسی حرف زد که در آن مدت موسی نه غذا خورد و نه آب نوشید. هنگامی که به بین بنی اسرائیل برگشت و کلام انسان‌ها را شنید از گوش دادن آن بیزار بود چون شیرینی کلام خداوند بزرگ به گوش‌هایش رسیده بود.

امالی الطوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: از آن‌چه که خداوند بزرگ به موسی وحی کرد این بود که: هیچ یک از مخلوقاتم به‌اندازه بنده مؤمنم نزد من دوست داشتنی نیستند و من به هرچه که صلاح او باشد او را گرفتار می‌کنم و یا این‌که او را از حفظ می‌کنم برای آن‌چه به صلاح اوست. و من به صلاح عبد خودم از خودش آگاه‌تر هستم پس به نفع اوست که بر بلاء و مصیبت من صبر کند و نعمت‌های مرا شکر کند و به قضا و قدر من راضی باشد و اگر به خاطر رضایت من کار بکند و از دستورات من پیروی بکند نام او را جزء صدّیقین می‌نویسم.

ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: از مناجات حضرت موسی و خداوند در کوه طور این بود که ای موسی به قومت خبر بده که هیچ‌چیز

مثل گریه از روی ترس از من، انسان‌ها را به من نزدیک نمی‌کند و هیچ عبادتی برای انسان‌های عابد به مانند دوری از گناهان نیست و دوری از دنیا و آن‌چه که از آن بی‌نیاز هستند بهترین زهدی است که انسان‌های زاهد می‌توانند خودشان را به آن مزین کنند. سپس موسی گفت: ای اکرم الأکرمین پس پاداش آن‌ها در نزد شما چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، پاداش کسانی که با گریه به خاطر ترس از من به من نزدیک شدند آن است که آن‌ها در بالاترین مرتبه بهشت قرار می‌گیرند و هیچ‌کس در پاداششان شریک نیست. و اما کسانی با دوری از گناهان، من را عبادت کردند از مردمان دیگر در مورد کارهایشان سؤال می‌پرسم ولی پاداش آن‌ها این است که من از آن‌ها حیا و شرم می‌کنم که در مورد اعمالشان از آن‌ها سؤال بپرسم. و اما کسانی که با زهد و دوری از دنیا به من نزدیک شدند پاداششان آن است که همه بهشت را برای آن‌ها حلال می‌کنم تا در هر جای آن‌که می‌خواهند ساکن شوند.

اعلام الدین للدیلمی: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بر ساحل دریا راه می‌رفت که دید صیادی آمد و بر زمین افتاد و برای خورشید سجده کرد و حرف‌های شرک آمیز می‌زد. سپس تورش را در آب‌انداخت و پر از ماهی شد. دوباره آن راانداخت و دوباره پر از ماهی شد، سپس آن را به آب‌انداخت و بازهم پر از ماهی شد و سپس رفت. بعد از آن یک نفر دیگر آمد و وضو گرفت و نماز خواند و خدا را شکر کرد و او را ستایش کرد سپس تورش را به آب‌انداخت ولی چیزی نگرفت. سپس امتحان گرفت و یک ماهی کوچک از آب گرفت، و به خاطر آن خدا را شکر کرد و او را ستایش کرد و رفت. موسی فرمود: خدایا، این بنده کافرت با

این که کافر است به او بخشیدی ولی آن بنده مؤمنت غیر از یک ماهی کوچک چیزی به او ندادی. خداوند به او فرمود: به طرف راستت نگاه کن. پس آن‌چه را که برای بنده مؤمنش آماده کرده بود به او نشان داد. سپس فرمود: به طرف چپت نگاه کن پس آن‌چه را که برای بنده کافرش آماده کرده بود به او نشان داد. سپس فرمود: ای موسی، آن کافر از آن‌چه که به او داده بودم هیچ نفعی نبرد و این بنده مؤمنم از آن‌چه که به او ندادم ضرر نکرد. موسی فرمود: شایسته است که کسی تو را می‌شناسد به تقدیر تو راضی باشد.

قصص الانبیاء: شیخ صدوق روایت می‌کند که موسی نشسته بود. ابلیس به نزد ایشان آمد در حالی که یک عبا با رنگهای مختلف در دستش بود سپس به موسی نزدیک شد و به ایشان سلام داد. موسی به او فرمود: تو کی هستی؟ شیطان جواب داد: ابلیس. موسی فرمود: خداوند خانه‌ات را به کسی نزدیک نکند چرا این عبا را آوردی؟ گفت: با این، دلهای انسان‌ها را دزدیدم و آن‌ها را فریب دادم. موسی فرمود: به من بگو آن‌چه گناهی بوده است که هرگاه کسی آنرا انجام داده باشد در آن بر انسان چیره شده باشی؟ ابلیس گفت: این که به خودش مغرور شود و کارهای نیک خودش را زیاد و گناهش را کم انگارد. و گفت ای موسی، با زنی که حلال تو نیست خلوت نکن خودم برای فریب دادن آن‌ها تلاش می‌کنم و کار فریب آن‌ها را به دستیارانم نمی‌دهم. پس از عهد بستن به خداوند بپرهیز چون هر کس که با خداوند عهد ببندد خودم تمام تلاشم را می‌کنم که مانع از وفای به عهد او شوم و هر گاه قصد کردی که صدقه ای بدهی آن را بده چون هر گاه کسی خواست که

صدقه بدهد خودم تلاش می‌کنم که مانع صدقه دادنش بشوم. موسی مردی را دید که زیر سایه عرش خداوند بود. موسی فرمود: پروردگارا، آن کیست که آنقدر به تو نزدیک است که او را زیر سایه عرش خودت قرار دادی؟ خداوند فرمود: ای موسی، او کسی است که به پدر و مادرش بی‌ادبی نکرد و کسی است که به آن‌چه که خداوند از فضل و بزرگی به مردم داده بود، حسودی نکرد.

و امام باقر علیه السلام فرمود: از مناجات خداوند با حضرت موسی این بود که خداوند فرمود: انسان نیازمند را گرامی بدار اگر نزد تو آمد اگر توانستی یک چیز ساده به او بده یا این‌که با احترام و خوشرویی او را رد کن چون ممکن است کسی نزد تو بیاید که نه جن باشد و نه انسان: بلکه فرشته ای باشد از فرشتگان الهی تا تو را در آن‌چه به تو واگذار شده است آزمایش کند و از اموالی که به تو داده است بخواهد و ببیند تو چه می‌کنی؟

کتاب الاختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: به قوم بنی اسراییل بگو: از کشتن یک نفس بدون حق پرهیز کنید، چون هر کس از شما یک نفر را در دنیا بکشد در آتش جهنم آنطور که آن شخص را کشته است صد هزار بار او را در جهنم می‌کشم.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات آمده است که: ای فرزند آدم همیشه من را عبادت کن تا قلبت را از خشیت و ترس از

خداوند پر کنم و اگر من را عبادت نکنی قلبت را به مشغولی به دنیا پر می‌کنم، سپس نیازت را رفع نمی‌کنم و تو را از به دست آوردن آن ناتوان می‌کنم.

کتاب حسین بن سعید یا کتاب نوادر: ابی بصیر روایت می‌کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: سی روز وحی بر موسی نازل نشد. بر یک کوهی به نام اریحا در شام بالا رفت و گفت: پروردگارا چرا وحی و کلامت را از من منع کردی؟ آیا گناهی انجام دادم؟ من جلوی تو حاضر هستم پس من را تنبیه کن تا از من راضی شوی. و اگر به خاطر قوم بنی اسراییل است پس بخشش تو قدیم و همیشگی است. خداوند به او وحی کرد که: ای موسی، آیا می‌دانی که چرا در بین مخلوقاتم برای وحی و صحبت کردن انتخابت کردم؟ موسی فرمود: خدایا نمی‌دانم. خداوند فرمود: ای موسی، من نگاهی به خلقم‌انداختم پس هیچ‌کس را به‌اندازه تو متواضع نیافتم. به خاطر این تو را در بین مخلوقاتم برای وحی و کلامم انتخاب کردم. موسی هر وقت نماز می‌خواند از نماز دست نمی‌کشید تا این‌که گونه راست و چپش به زمین می‌چسپید.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به موسی فرمود: ای موسی، به آن‌چه که به مردم عطا کردم به آن‌ها حسودی نکن و به آن‌ها چشم نداشته باش، از هوای نفست پیروی نکن، چون انسان حسود از نعمت‌های من ناراضی است

و با قسمتی که بین بندگانم کردم مخالف است و هر کس که اینچنین انسانی باشد من از او نیستم و او از من نیست.

و روایت شده است که خداوند متعال به موسی وحی کرد که: برای مناجات کردن با من به بالای کوه بیا، و در آن‌جا کوه‌هایی بودند که هرکدام خودشان را بلندتر می‌کردند و هرکدام طمع می‌کردند که موسی از آن‌ها بالا برود. به جز یک کوه کوچک که خودش را کوچک می‌شمارد و گفت: که من کوچکتر از آن هستم که پیامبر خدا برای مناجات با خدا بر بالای من برود. خداوند متعال به موسی وحی کرد که: به بالای آن کوه بیا، چون منزلتی برای خودش قائل نیست.

بصائر الدرجات: سورة بن کلیب گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم ما گنجینه‌های خداییم در آسمان و زمین؛ نه گنجینه طلا و نقره، گنجینه علم اوییم.

بصائر الدرجات: ثمالی گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم ما گنجینه خدا در آسمان و گنجینه او در زمینیم؛ ما گنجینه طلا و نقره نیستیم، بعضی از ما حاملین عرش هستیم در قیامت.

بصائر الدرجات: عبیدة بن بشیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام ابتدا به سخن کرد و فرمود: به خدا قسم من دارای علم آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه در بهشت و آن‌چه در جهنم و آن‌چه بوده و آن‌چه خواهد آمد تا روز قیامت هستم. سپس فرمود: من این اطلاعات را از کتاب خدا به دست می‌آورم و به آن چنین نگاه می‌کنم. در این موقع دست‌های خود را گشود و سپس فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیکَ الْکِتابَ فیه تِبْیاناً لِکُلِّ شَی ءٍ.» {معنای این آیه را در متن اصلی پیدا نکرد. لطفا همین جا درج شود.}

و روایت کرد از حضرت صادق که از ایشان پرسیدم: آیا حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید؟ فرمود: برای او از آسمان‌های هفت گانه پرده برداشته تا این که تا آسمان هفتم و آن‌چه را که در آن است را دید، و از زمین‌های هفت گانه تا این که تا زمین هفتم و آن‌چه را که در آن‌هاست دید. و انجام پذیرفت برای محمد هم‌چنان‌که انجام پذیرفت برای ابراهیم، و من می‌بینم صاحب شما را که مانند آن برای او انجام پذیرفت.

مصباح الانوار: به اسناد خود از مفضل نقل می‌کند که گفت: روزی خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم. به من فرمود: مفضل! آیا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را به کنه معرفتشان می‌شناسی؟ عرض کردم: مولای من! کنه معرفت آن‌ها چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! هر کس آن‌ها را با کنه معرفت بشناسد، مؤمن خواهد بود در درجه اعلی.

عرض کردم: آقا! مرا به کنه معرفت ایشان آشنا بفرما. فرمود: مفضل! آیا می‌دانی آن‌ها از آن‌چه که خدا آفریده و به وجود آورده و از هیچ خلقشان کرده اطلاع دارند؟ و آن‌ها کلمه تقوا و خازنان آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و ریگستان‌ها و دریاها هستند و می‌دانند که در آسمان چقدر ستاره و فرشته است و وزن کوه‌ها و مقدار آب دریاها و نهرها و چشمه‌ها و هر برگی که بیافتد را آن‌ها می‌دانند و هر دانه ای که در تاریکی‌های زمین و هرتر و خشکی که در کتاب مبین است، همه را می‌دانند و از آن اطلاع دارند؟

عرض کردم: آقا! فهمیدم و اقرار کردم و ایمان آوردم. فرمود: آری مفضل! آری ای مکرم و آری ای مسرور و شادمان! آری ای پاک سرشت! بهشت گوارای تو و هر کسی که ایمان به آن دارد باد!

بصائر الدرجات: آل رجاء بجلی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که مردی به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به خدا من شما را دوست می‌دارم. فرمود: دروغ می‌گویی! عرض کرد: سبحان اللّٰه! یا امیرالمؤمنین، من به خدا قسم می‌خورم که شما را دوست می‌دارم! حضرت فرمود: دروغ می‌گویی! فرمود: مگر نمی‌دانی خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید و آن‌ها را در هوا ساکن کرد و سپس آن‌ها را به ما اهل بیت عرضه نمود؟ به خدا قسم هیچ روحی نیست مگر این‌که با بدن آن می‌شناسیم. به خدا قسم تو را در میان آن‌ها ندیده‌ایم. تو کجا بودی؟

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در آتش بود.

بصائر الدرجات: صالح بن سهل از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: مردی خدمت امیرالمومنین رسید، در حالی که آن حضرت با اصحاب خویش بود. آن مرد گفت: به خدا قسم من تو را دوست دارم و به ولایت تو معتقدم! امیرالمومنین به او فرمود: تو آن‌چنان‌که گفتی نیستی. وای بر تو! خدا ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید. سپس محب ما را بر ما عرضه کرد. به خدا قسم روح تو در میان آن‌هایی که به ما عرضه شد نبود. تو کجا بودی؟ آن مرد ساکت شد و دیگر بازنگشت.

وقتی به دنیا آمد، نوری بین آسمان و زمین برای او می‌درخشد. وقتی به راه افتاد، استوانه ای از نور بلند می‌شود که به وسیله آن بین مشرق و مغرب را می‌بیند.

بصائر الدرجات: ثمالی گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: امام از ما در شکم مادرش کلام را می‌شنود، تا این که وقتی به دنیا آمد فرشته ای نزد او آمده و سپس بر بازوی راستش می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ و هو السمیع العلیم.» تا این که وقتی به جوانی رسید، خداوند برای او ستونی از نور را بلند می‌کند و در آن دنیا و هرچه در آن است را می‌بیند و نمی‌پوشد از او چیزی را.

بصائر الدرجات: اسحاق قمی گفت: به حضرت باقر علیه السّلام گفتم: فدایت شوم! مقام امام چقدر است؟ فرمود: در شکم مادر می‌شنود. وقتی به زمین رسید، بر شانه راستش نوشته است: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ

صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.» سپس خداوند نوری را به صورت استوانه‌ای، از درون عرش تا زمین می‌فرستد که در آن اعمال تمام خلایق را می‌بیند. سپس استوانه ای دیگر از آن جدا می‌گردد از جانب خدا تا گوش امام.

ثواب الأعمال: امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا خدای گرامی و بزرگ کار آفرینش را به یکی از فرشتگانش واگذار کرد و آن فرشته هفت آسمان و هفت زمین و چیزهای دیگر را آفرید؛ پس چون آفریده‌های خویش را نگریست که همه فرمانبردار اویند گفت: چه کسی مانند من است؟! پس خدای گرامی و بزرگ نویره ای از آتش فرستاد. راوی گوید: نویره ای از آتش چیست؟ فرمود: آتشی به‌اندازه یک بند انگشت، و در ادامه فرمود: پس آن فرشته با هر آن‌چه که آفریده بود [به فرمان الهی] در پیش روی آتش قرار گرفتند و آن آتش به آن آفریده‌ها رخنه کرد و همه را فراگرفت تا به او رسید و این کیفر به سبب خود بزرگ بینی او بود.

امالی طوسی: ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا دائما به ذات خود عالم بود در حالی که معلومی نبود و دائما به ذات خود قادر بود در حالی که مقدوری نبود. گفتم: فدایت گردم! پس آیا دائما متکلم نیز بود؟ فرمود: کلام، مُحدَث (پدید آمده) است؛ خدا بود و متکلم نبود، آن‌گاه کلام را پدید آورد.

توحید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برای خدای عزّ و جلّ نود و نه نام است از صد یکی کم است هر کس آن‌ها را بشمارد بهشت می‌رود آن نامها اینست: اللَّه، إله الواحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم؛ رازق، رقیب، رؤف، خالق، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع؛ طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

توحید، عیون أخبار الرضا: امام حسین علیه السّلام فرمود: أمیر المؤمنین علیه السّلام طی خطبه ای که در مسجد کوفه ایراد نمود، چنین فرمود: سپاس خداوندی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه مخلوقش را از چیزی آفریده، حدوث پدیده‌ها را گواه بر ازلی بودن خویش قرار داده، و عجز آن‌ها را شاهد قدرت خود نموده، و فناء گریز ناپذیر آن‌ها را دلیل بقاء خود قرار داد. مکانی از او خالی نمی‌شود تا جا داشتن برایش تصوّر شود، شبیه و همانندی ندارد تا به چگونگی وصف گردد، و از هیچ‌چیز غائب نیست تا تعین پذیرفته و شناخته شود، در همه صفات با آفریدگان خود مغایر است. شناخت ذاتش ناشدنی است

به جهت این‌که مخلوقات دائما به فرمانش در حال تجدّد و تحوّلند، و خود به کبریائی و جلال و شکوه از هر تغییر و تغیر بری است،اندیشمندان تیزبین و ماهر، و زیرکان کنجکاو را حرام است که توانند حدّی برای او بیندیشند، و ژرف بینان موشکاف را ممنوع است که وی را چگونگی دهند، و نیز غوّاصان شناگر دریای فکر واندیشه را راه نیست که او را رسم و شکلی نمایند، مکانها او را از بزرگواری در نگیرند، واندازه‌ها به جلالش راه تقدیر ندارند، و مقیاسها به بزرگواریش او را مشخّص ننمایند، محال است که‌اندیشه و اوهام بر کنه او دست یابند، و ممکن نیست فهم‌ها او را بشناسند، و یا ذهن‌ها او را مجسّم سازند، عقلهای بلند پرواز از فهم نحوه وجودش نومیدند، و دریاهای دانش از اشاره به حقیقت ذاتش خشک و بی‌مایه‌اند، و از بلندای وصف قدرتش باریک بین‌ترین مردان میدان علم با فروتنی و حقارت بازگشته‌اند. واحد است اما نه در سلک أعداد، و همیشه است اما نه در مقیاس مدّت و زمان، و استوار است اما نه با ستون و عمود، جنس نیست تا اجناس، همانندی او نمایند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او باشند، و مانند اشیاء نیست تا بر وصفش راهی باشد. عقلها در آماج بیکران ادراکش وامانده و گمراهند، و اوهام و افکار از فهمیدن چگونگی ازلی بودنش متحیرند، و افهام از آگاهی چگونگی قدرتش دربندند، و ذهنها در امواج خروشان حوزه‌های اقتدارش غرقند، بر نعمتها، مقتدر است، و کسی را به حریم کبریایش راه نیست، و سلطان قدرتش هر چیز را زیر پوشش گرفته. نه دهرش فرسوده سازد و نه زمانش کهنه گرداند، و نه وصف او را مشخّص نماید، موجودات پایدار و سخت در اصل و ریشه به فرمانش خاضعند، و کوه‌های سر به آسمان کشیده با صلابت، در أعلا قلّه خویش برابر فرمانش رامند، تمام موجودات را گواه مالکیت خویش

قرار داده، و عجزشان را دلیل بر قدرت خود نموده، و حدوث آن‌ها را شاهد بر قدیم بودن، و زوالشان را گواه بر همیشگی بودن خود ساخته. موجودات را مجال فرار از فرمان او نیست، و خروج از حیطه قدرتش را نتوانند، و پنهان نمودن خود را از نظام دیوانش می‌سّرشان نیست، و محال است سرپیچی از سلطه قدرتش بر آن‌ها. استواری خلقت آفریدگان از حیث نشانه بر او کافی است و مرکب بودن سرشتها برای دلالت و پدیدار شدن فرسودگی برای قدمت و استحکام صنعت آفرینش برای عبرت گرفتن کافی است. برای او حدّ نسبت داده شده ای نیست، و مثلی برایش زده نمی‌شود و چیزی از او پوشیده نباشد، و از این‌که برای وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند بسیار بالاتر و برتر است. از روی ایمان به پروردگاریش، و مخالفت با منکران وجودش، گواهی می‌دهم که معبودی جز او نیست، و آن‌که، محمّد بنده و رسول اوست که در بهترین قرارگاه مستقرّ بوده است و روزگار او را از صلبهای پاک و مکرّم و رحمهای پاکیزه منتقل ساخته، و از کریم‌ترین نژاد، و بالاترین اصل و ریشه و منیع‌ترین مقام، و عزیزترین تبار خارج گشته، از نهالی که خداوند انبیاء خود را از آن بوجود آورد و امناء خود را از آن برگزید، چوبش پاک، تنه‌اش راست، ساقه‌هایش کشیده، شاخه‌هایش خرّم، میوه‌اش خوشگوار، درونش کریم، در مقرّ کرامت کاشته شد و در حریم محترم روئید و در آن گسترش یافت و بارور شد و عزّت پذیرفت، آن‌گاه اوج گرفت و بلندی یافت تا آن‌که خداوند او را به ارسال روح الأمین گرامی داشت، و به نور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، و براق را مسخّر او گردانید، و فرشتگان با او مصافحه نمودند، و شیاطین را بدو مرعوب ساخت، و بتها و خدایان و معبودان ساختگی را به دست او از میان برد، شیوه و سنّتش همه رشد و صواب، و سیره‌اش

همه عدل، حکمش همه حقّ و درست و بجای، به مأموریت خدائی خود و آن‌چه فرمان یافته بود آغاز نمود، و پیامی که بر عهده داشت رسانید تا آن‌جا که بی‌پرده دعوت به یکتاپرستی نمود، و در میان خلق اعلام کرد که خدایی جز اللّٰه نیست؛ یگانه ای که شریکی برایش نمی‌باشد تا آن‌جا که وحدانیت حقّ را مسلّم ساخت و خداپرستی را از قید شرک پاک نمود، پس خداوند حجّت او را به توحید ظاهر ساخت، و بوسیله اسلام رتبه‌اش را بالا برد، و برای او در نزد خویش آن‌چه آسایش و رتبه و مقام بود فراهم آورد. درود خداوند بر او و آل پاکش باد.

امالی صدوق: امام باقر علیه السّلام فرمود: وقتی بنده‌ها بخوابند، روحشان به آسمان بالا می‌رود و آن‌چه را در آسمان ببینند درست است، و آن‌چه در هوا ببینند تخیلات واهی است. همانا که ارواح لشکرهای آماده‌اند؛ با کسانی که بشناسند با هم الفت گیرند و با کسانی که ناشناس باشند جدایی گیرند. چون روح در آسمان باشد با هم آشنا شوند و یا هم‌دیگر را دشمن دارند و اگر در آسمان باهم آشنا شوند، در زمین نیز آشنای هم باشند، و اگر در آسمان هم‌دیگر را دشمن دارند، در زمین هم دشمن هم باشند.

امالی صدوق: محمد بن قاسم نوفلی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چه بسا مؤمن خوابی ببیند و بعداً همان‌طور که دیده، برایش اتفاق می‌افتد، و نیز چه بسا خوابی ببیند و هیچ نباشد؟ پس امام فرمود: وقتی مؤمن بخوابد، از روحش حرکتی کشیده شده تا آسمان خارج می‌شود، و آن‌چه را که روح مؤمن در ملکوت آسمآن‌که جایگاه تقدیر و

تدبیر است ببیند، درست است و آن‌چه را در زمین ببیند، تخیلات واهی است. به او گفتم: آیا روح مؤمن به آسمان بالا می‌رود؟ فرمود: آری. گفتم: آیا تا آن‌جا که در بدنش چیزی نماند؟ فرمود: نه، اگر همه‌اش خارج شود تا این که هیچ‌چیز در بدنش باقی نماند می‌میرد. گفتم: پس چگونه خارج می‌شود؟ فرمود: آیا نمی‌بینی خورشید در جای خود در آسمان است و نور و پرتویش در زمین؟ روح هم همین‌طور است، یعنی اصلش در بدن است و جنبش و حرکتش کشیده شود.

امیرالمؤمنین علیه السّلام رو به امام حسن علیه السّلام کرد و فرمود: ای ابا محمّد، پاسخش را بده! امام فرمود: اما این که پرسیدی کسی که می‌خوابد روحش به کجا رود، البته روحش وابسته به باد است و باد وابسته به هوا است، تا وقتی که صاحبش بجنبد و بیدار شود، و اگر خدای عزّوجلّ فرمان برگشت روحش را دهد آن روح، باد را و باد، هوا را جذب می‌کند و روح برگشته و در بدن صاحب خود جا می‌گیرد. و اگر خدا فرمان برگشت روح را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را جذب می‌کند و تا قیامت به بدن برنگردد.

و اما درباره یادآوری و فراموشی که گفتی؛ همانا دل آدمی در ظرفی است و بر ظرف سرپوشی است، و چون آدمی هنگام توجه به خاطره ای بر محمّد و خاندانش صلوات فرستد، آن سرپوش از ظرف دل کاملاً برداشته شود و دل روشن گردد و آن‌چه را فراموش کرده به یاد می‌آورد و اگر صلوات نفرستد یا صلوات ناقص بر آنان بفرستد، روپوش بر آن ظرف افتد و دل تیره شود و فرد آن‌چه را به یاد داشته را فراموش می‌کند.

و درباره نوزاد كه به عموها يا دايی‌ها شبيه است؛ همانا وقتی مرد با همسرش با دل آسوده و رگ‌های آرام و بدون پريشانی خاطر جماع كند، نطفه در رحم جا كند و فرزند به پدر و مادرش شبيه می‌شود، و اگر با نگرانی و رگ‌های غيرآرام و دل پريشانی باشد، نطفه پريشان گردد و به يک رگی ريزد و اگر اين رگ، رگ عموها باشد به عموها شبيه می‌شود و اگر از رگ دايی‌ها باشد به دايی‌ها شبيه می‌شود.

آن مرد گفت: من گواه می‌دهم كه معبود به حقی جز خدا نيست، و پيوسته به آن گواهی می‌دهم؛ و هميشه گواهی می‌دهم كه محمّد صلی اللَّه عليه و آله بنده و رسول خدا است؛ و گواهی می‌دهم كه تو (اشاره به اميرالمؤمنين عليه السّلام كرد) وصی رسولش و جانشين او هستی؛ و گواهی می‌دهم كه تو (و اشاره به امام حسن عليه السّلام كرد) وصی او و قائم به حجت اويی؛ و گواهم كه حسين بن علی وصی پدر تو است و حجت بعد از تو؛ و گواهم كه علی بن حسين امام برپادارنده امر حسين بعد از اوست؛ و گواهم كه محمّد بن علی امام برپادارنده امر علی بن حسين)امام پس از او) است؛ و گواهم كه جعفر بن محمد برپادارنده امر محمد بن علی (امام پس از او) است؛ و گواهم كه موسی بن جعفر برپادارنده امر جعفر بن محمد (امام پس از او) است؛ و گواهم كه علی بن موسی برپادارنده امر موسی بن جعفر (امام پس از او) است؛ و گواهم كه محمد بن علی برپادارنده امر علی بن موسی (امام پس از او) است؛ و گواهم كه علی بن محمد برپادارنده امر محمد بن علی (امام پس از او) است؛ و گواهم كه حسن بن علی برپادارنده امر علی بن محمد (امام پس از او) است. و گفت: گواهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی كه نام و كنيه‌اش برده نشود تا ظهور كند و زمين را پر از عدل و داد كند، چنان چه پر از جور شده باشد، كه او امام پس از حسن بن

علی است، و السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة اللَّه و برکاته. سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین به امام حسن علیه السّلام گفت: دنبالش برو ببین کجا می‌رود. پس امام حسن علیه السّلام به دنبالش رفت و فرمود: چون پایش را بیرون مسجد گذاشت، ندانستم به کدام زمین خدا عزّوجلّ رفت. پس برگشتم و به امیرالمؤمنین علیه السّلام گزارش دادم، فرمود: ای ابا محمّد! آیا او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین داناترند. فرمود: او خضر بود.

توضیح: «ان اللَّه خلقنا» یعنی خدا ارواح ما را از نوری که دلیل عظمت و کمال قدرت او است آفرید. سپس ما را صورتگری و بدن سازی کرد با کالبد مثالی مانند کالبد اصلی، و این دلالت دارد که کالبدهای مثالی داشتند پیش از آن‌که ارواح مطهره آن‌ها به بدن پاک شان تعلّق گیرد و هم پس از جدا شدن از آن بلکه به همراه آن نیز، چنان چه ما هم پس از مرگ کالبد مثالی داریم که روح ما به آن پیوندد، چنان چه در «کتاب معاد» گذشت. بلکه ممکن است کالبد مثالی ما هم به همراه ما باشد و همان باشد که در خواب دیدن نمود دارد، چنان چه عقیده گروهی همین است. و هر کس تصویر را در این خبر به صورت بدن اصلی تفسیر کرده، دور افتاده است.

کافی: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: برای خدا نهری زیر عرشش است و زیر آن نهر نوری است که خدا روشن کرده است، و در دو لبه نهر دو روح، یعنی روح القدس و روحی که از امر خود آفریده است قرار دارند. و برای خدا ده سرشت است: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت

از زمین. و جنان و ارض را شرح و تفسیر کرد، سپس فرمود: و هیچ پیغمبری و فرشته ای که پس از او آفریده، نیست جز این که از یکی از آن دو روح در او دمیده است، و پیغمبر را از یکی از دو سرشت ساخته است. گوید: به أبی الحسن گفتم: جبل چیست؟ فرمود: مردمی جز ما اهل بیت هستند که خدا ما را از همه ده سرشت آفریده و در ما هر دو روح را دمیده، و چه‌اندازه پاکیزه است.

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدا عزّوجلّ جان او را بگیرد، در کالبدی مانند بدن دنیایی‌اش نهد. پس می‌خورند و می‌نوشند، و چون تازه واردی به آن‌ها رسد، او را به همان صورتی که در دنیا بوده می‌شناسند.

القصص: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که سلیمان به دیوان می‌فرمود برایش سنگ بکشند، ابلیس به آن‌ها گفت: حالتان چطور است؟ گفتند: توان تحمل این وضع را نداریم. گفت مگر نه این‌که سنگ را می‌برید و فارغ برمی گردید؟ گفتند: آری، گفت: این خود آسایشی است، باد سخن ابلیس را به گوش سلیمان رسانید، سپس فرمان داد تا سنگ ببرند و به هنگام بازگشت گل به جای آن آورند. ابلیس آن‌ها را دیدار کرد و گفت: حالتان چطور است؟ به او شکایت کردند، گفت شبها می‌خوابید؟ گفتند: آری، گفت: شما خود در آسایش‌اید. سپس باد گفتگوی ابلیس و دیوها را به گوش سلیمان رسانید، و سلیمان علیه السلام آن‌ها را فرمود. تا شب و روز کار کنند و دیری نپایید که سلیمان علیه السّلام مرد.

العیون و العلل: امام رضا علیه السلام از اجداد علیهم السلام نقل می‌کند که: یک شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید نام ابلیس در آسمان چیست؟ امام فرمود: حارث است، سپس پرسید که نخستین کافر کیست؟ فرمود: ابلیس است، که لعنت خدا بر او باد.

العلل: می‌گوید: ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السّلام آمد، امام به او فرمود: ای ابو حنیفه به من رسیده که تو قیاس می‌کنی؟ گفت: آری من قیاس می‌کنم. فرمود: وای بر تو قیاس نکن زیرا نخست کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت: «مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای» و آتش و گل را با هم سنجید. و اگر نور آدم را با نور آتش سنجیده بود برتری یکی از آن دو و صفای یکی را بر دیگر می‌شناخت و می‌فهمید.

الکافی: زرارة از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که: ابلیس روز بدر مسلمانان را در چشم کفار کم می‌نمود و کفار را در چشم مسلمان‌ها بسیار نشان می‌داد، و جبرئیل با شمشیر بر او یورش کرد و او گریخت در حالیکه می‌گفت ای جبرئیل من مهلت دارم. تا این که در دریا افتاد، زراره می‌گوید: به امام پنجم گفتم: چرا می‌ترسید با این‌که مهلت داشت؟ فرمود: از این‌که یک عضوش را قطع کنند.

العلل: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده است که فرمودند: دستمالِ گوشت را در خانه جا ندهید چون خوابگاه شیطان است، خاک روبه را پشت در نگذارید که جایگاه شیطان است، و هر کدام از شما به

در اتاق خود رسد، بسم اللَّه گويد تا شيطان بگريزد، و چون صداى پارس سگ‌ها و عرعر خرها شنيديد، از شيطان رجيم به خدا پناه ببريد كه آن‌ها بينند و شما نبينيد، پس هر چه كه به شما فرمان داده شد، انجام دهيد.

العلل: عبد العظيم حسنى نقل مى‌كند كه: از امام محمد باقر عليه السّلام از سبب غائط و بوى گندش سوال كردم: فرمود: خداوند متعال آدم را كه آفريد تنش پاک بود و چهل سال بر زمين افتاده بود و فرشته‌ها براو گذر مى‌كردند و مى‌گفتند: براى يک چيزى آفريده شده‌اى، و ابليس از دهانش به درون مى‌رفت و از عقب او خارج مى‌شد، از اين رو آن‌چه در درون آدميزاد است بدبو، پليد، ناپاک شد.

الفقيه: على بن اسباط مى‌گويد: امام رضا عليه السّلام به من فرمودند: چون در سفر يا حضر از خانه بيرون روى بگو: بسم اللَّه آمنت باللَّه، توكلت على اللَّه ما شاء اللَّه لا حول و لا قوة الا باللَّه العلى العظيم، كه چون شياطين با او برخورد كنند، فرشته‌ها به چهره آن‌ها بكوبند و بگويند: چه كارى به او داريد با اين‌كه خدا را نام برده و به او گرويده و بر خدا توكل كرده و گفته: ما شاء اللَّه لا حول و لا قوة الا باللَّه.

الكافى: امام جعفر صادق عليه السّلام فرمودند: بر سر هر كنگره و بر سر هر پل شيطانى است چون بدان رسيدى بگو: «بسم اللَّه» تا از تو كناره گيرد.

التهذیب: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: چون مرد میان دو پای زن نشیند اگر نام خدا برد شیطان از او دور شود، و اگر بکند و نام خدا نبرد شیطان با او دخول کند و کار از هر دو باشد و نطفه از یکی (راوی گوید) گفتم: قربانت شوم به چه چیزی این بچه شناخته می‌شود؟ فرمود: به مهر ما خاندان و به دشمنی با ما.

التهذیب: ابو حمزه نقل می‌کند که: امام سجاد علیه السلام به من فرمودند: ای ثمالی چون نماز برپا شود شیطان نزد همدوش امام آید و به او گوید: یاد خدا کرده؟ اگر گوید آری، برود و اگر گوید، نه، بر دو شآن هاش سوار شود و تا پایان نماز امام مردم گردد، می‌گوید: گفتم: قربانت مگر نیست که قرآن را می‌خوانند؟ گفت: چرا، ای ثمالی چنان نیست که فهمیدی، مقصود از ذکر خدا بلندخواندن بسم اللَّه الرحمن الرحیم است.

الفقیه: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در سفارش‌های خود به امام علی علیه السلام می‌فرماید: ای علی خواب چهار جور است: خواب پیامبرآن‌که بر پشت است، خواب مؤمنان بر پهلوی راست، خواب کفار و منافقان بر سمت چپ خواب شیاطین بر رویشان.

تفسیر الامام: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: از شیطان به خدا پناه ببرید، هر که به خدا پناه ببرد خداوند او را پناه دهد. از وسوسه‌ها، فُوت‌ها و دمیدن‌های شیطان به خدا پناه ببرید، آیا می‌دانید

این‌ها چه هستند؟ وسوسه‌اش آن‌چه از دشمنی ما اهل بیت در دل شمااندازد، گفتند یا رسول اللَّه پس از این‌که مقام و منزلت شما را دانستیم چگونه دشمن شما باشیم؟ فرمود: به دشمنی با دوستان ما و دوستی با دشمنان ما.

گفتند: یا رسول اللَّه فُوت‌هایش چه‌اند؟ فرمود: باد خشم است که در آدمی دمد و آن را به نابودی دین و دنیا کشد، و بسا در چیزی غیر از خشم شما هم فوت کند، که بدان هلاک شوید. می‌دانید سخت‌ترین فوتش چیست؟ آن است که در دل کسی‌اندازد یکی از این امت بر ما اهل بیت برتری دارد، یا این‌که از ما روی گردان شود، اما دمیدنش این است که یکی از شماها پس از قرآن چیزی را از ذکر ما و صلوات بر ما شفابخش‌تر داند.

العلل: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: در خانه‌هایتان را ببندید، سر ظرف‌هایتان را بپوشانید، و بند مشک‌هایتان را خوب ببندید که شیطان نه پرده بر دارد نه بند مشک باز کند.

العیون: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: در روز نخست ماه رمضان شیاطین در بند شوند.

تفسیر الفرات: امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید، امیر المؤمنین علی علیه السلام بر در خآن هاش پیری دید، دانست شیطان است با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد. گفت: ای علی از رویم بلند شو تا مژده‌ات دهم، از روی او بلند شد و فرمود: ای ملعون به چه چیزی مژده‌ام دهی، گفت: در روز قیامت حسن در سمت راست عرش است و حسین در سمت چپ عرش و به شیعیان خود گذرنامه از دوزخ دهند، و برخاست و به آن حضرت گفت می‌توانم بار دیگر با تو کشتی گیرم؟ فرمود: آری و امیر المؤمنین او را به خاک افکند. گفت: از رویم برخیز تا به تو مژده دهم، برخاست و او گفت: چون خدا آدم را آفرید نژادش را از پشتش بمانند ذرّ بر آورد و از آن‌ها پیمان گرفت، فرمود: من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا و آن‌ها را گواه خودشان ساخت و پیمان گرفت برای محمّد و پیمان ولایت تو را هم گرفت، از این رو چهره تو و روح تو بین همگان شناخته شده است، کسی نگوید: تو را دوست دارم جز من او بشناسم. و کسی نگوید تو را دشمنم جز این‌که من او را بشناسم. گفت: برخیز بار سوم با من کشتی بگیر و با او کشتی گرفت و او را به خاک افکند، گفت ای علی مرا دشمن مدار و از رویم برخیز تا به تو مژده ای دهم، فرمود: آری، ولی از تو بیزارم و تو را لعن کنم، گفت به خدا ای پسر ابو طالب هیچ‌کس دشمن تو نباشد جز این‌که در رحم مادرش و در فرزندش شریک باشم، سپس به او گفت: مگر قرآن نخوانده ای در کتاب خداوند: «و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن»

العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: چون آدم از بهشت فرود آمد از دلش هوای میوه بهشت کرد. و خدا تبارک و تعالی دو شاخه

از انگور برای او فرود آورد، آن‌ها را کاشت و چون برگ و میوه آوردند و رسیدند، ابلیس آمد و دیواری گرد آن‌ها کشید و آدم به او گفت: ای ملعون تو با این‌ها چه کار دارید؟ گفت این‌ها از آنِ من است، فرمود: تو دروغ می‌گویی. و راضی شدند که روح القدس میان آن‌ها قضاوت کند، چون نزد او رسیدند، روح القدس آتشی برگرفت و بر آن دو تاک افکند و شاخه آن‌ها آتش گرفت تا جائیکه آدم پنداشت چیزی از آن‌ها باقی نماند و همه بسوخت. ابلیس نیز چنین پنداشت، فرمود: آتش تا آن‌جا که باید درون آن‌ها رفت و دو سوم آن‌ها را از بین برد و یک سوم باقی بماند، روح القدوس گفت: آن‌چه رفت بهره ابلیس بود و آن‌چه باقی ماند برای تو است ای آدم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سپس ابلیس پس از درگذشت آدم علیه السّلام رفت و در ریشه تاک و خرما بن شاشید و آب با شاش آن دشمن خدا در رگهایشان روان شد و از این رو انگور و خرما به جوش آیند و مستی آرند و خدا هر مست کننده ای را بر نژاد آدم حرام کرد، زیرا آب، شاش دشمن خدا را در نخله و تاک انگور روانه کرد از این رو هر چه جوش آید، به شراب تبدیل شود، برای آن‌که آب در نخله و تاک از بوی شاش دشمن خدا ابلیس لعنه اللّٰه جوش آمد.

المحاسن: علی بن حسان واسطی نقل می‌کند که: زنی از پریان نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و به او از ته دل ایمان آورد و هر هفته نزد او می‌آمد و روز نیامد، سپس دوباره باز آمد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرمود:

چرا دیر آمدی ای جنیه، گفت یا رسول اللّٰه به دریای اطراف جهان برای کاری رفتم و بر کناره آن دریا سنگی سبز دیدم، که بر آن مردی نشسته بود و دست به آسمان برداشته و می‌گفت: بار خدایا از تو می‌خواهم به حق محمّد، علی، فاطمه حسن و حسین که مرا بیامرزی. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: ابلیسم، گفتم: اینان را از کجا می‌شناسی؟ گفت: من پروردگارم را در زمین چنین و چنان سال پرستیدم و در آسمان چنین و چنان سال عبادت کردم. و در آسمان ستونی ندیدم جز بر آن نوشته بود: لا اله الا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه، علی امیر المؤمنین ایدته به.

العیاشی: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ابلیس نخستین نوحه گر، نخستین آواز خوان، نخستین حدی خوان است، فرمود: چون آدم از درخت خورد او آواز خواند، چون آدم را به زمین سقوط کردند برایش حدی خواند، چون در زمین پایدار شد، نوحه گری کرد تا او را به یاد نعمت بهشت‌اندازد، آدم گفت پروردگارا این دشمنی که به من دادی در بهشت از عهده او برنیامدم و اگر تو مرا کمک نکنی بر او توانا نشوم.

مجالس ابن الشیخ: از اجداد امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: ابلیس از زمان آدم علیه السّلام نزد همه پیمبران می‌آمد تا مسیح مبعوث شد، با آن‌ها گفتگو می‌کرد و از آن‌ها پرسش می‌نمود و با هیچ کدام بیشتر از یحیی بن زکریا انس نداشت، یحیی به او گفت: ای ابا مرّه من به تو نیازی دارم، شیطان گفت: تو ارجمندتر از آن هستی که من خواهش تو را رد کنم هر چه خواهی بخواه که من در فرمانت مخالفت ندارم.

فرمود: ای ابا مرّه می‌خواهم همه دام‌هایت که آدمیزاد را با آن‌ها شکار می‌کنی به من نشان دهی، گفت: بسیار خوب و فردایش با او وعده گذاشت. بامدادِ فردا یحیی علیه السلام در خانه نشست و در خانه را محکم بست و چشم به وعده گاه دوخته بود، ناگهان بدون این‌که بفهمد شیطان از دریچه ای که در اطاقش بود روبه روی او ظاهر شد، با چهره ای چون میمون و تنی چون خوک و دو چشم که به دراز شکافته، دندان‌ها و دهانش در درازی چهره شکافی بودند در یک استخوان، بی‌چانه و ریش، چهار دست داشت، دو تا در سینه و دو تا در شانه، پاشنه‌هایش در جلو بودند و انگشتان پاهایش در دنبال قبائی که بر تن داشت، و کمرش را با کمربندی بسته بود که رشته‌های سرخ و زرد و سبز و همه رنگ‌ها به آن آویخته بودند و زنگ بزرگی به دست و خودی بر سر و بر خودش آهنی آویخته چون قلاب بود.

چون یحیی علیه السلام خوب او را وارنداز کرد، گفت: این کمربند میانت چیست؟

گفت این کیش گبری است که من آن را بنا نهادم و نزد آن‌ها آراستم. فرمود: این رشته‌ها و رنگ‌ها چیستند؟ گفت: این‌ها کارهای زنان‌اند، پیوسته زن جلوه گری می‌کند، تا رنگی از او کارساز آید و مردم را به آن بفریبد، فرمود: این زنگی که در دست داری چیست؟ گفت مجمع همه لذتها از طنبور و تار و دایره و طبل و نای و سرنا است، و خوش گذران‌ها بر سر سفره می‌خواری خود نشینند و از آن لذت نبرند و من این زنگ را میان آن‌ها بجنبانم و چون آوازش را بشنوند طرب آن‌ها را سبک کند و به رقص درآیند و انگشت بر هم سایند و جامه بدرانند.

فرمود: از میان این‌ها چه چیز تو را خوشحال‌تر کند؟ گفت: زنها که دامها و بندهای من هستند، و چون نفرین نیکان و لعنت آن‌ها بار مرا سنگین کند نزد زنها می‌روم و به آن‌ها خوش دل شوم. یحیی به او گفت: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟ گفت: از نفرین مؤمنان با آن از خود محافظت کنم، گفت: این آهنی که در آن بینم، چیست؟ گفت دل خوبان را با آن قلاب کنم. یحیی علیه السلام گفت: هرگز شده که بر من پیروز شده باشی؟ گفت: نه ولی تو یک خصلتی داری که آن را خوش دارم. یحیی علیه السلام گفت: آن چیست؟ گفت تو پر خوری و چون افطار کنی و بخوری و سیر شوی، از برخی نماز و شب زنده داری خود در شب باز مانی. یحیی فرمود: من با خدا عهد می‌کنم که دیگر سیر نخورم تا او را ملاقات کنم. ابلیس گفت: من هم با خدا عهد می‌کنم که به مسلمانی‌اندرز ندهم تا بمیرم.

یحیی علیه السلام گفت: من دوست دارم تو را در صورت و آفرینشت بینم و دامهایی که به آن‌ها مردم را هلاک کنی بمن بنمائی. ابلیس گفت: کار بزرگی از من خواستی که مرا در تنگنا گذاشتی و کارم را مشکل کردی ولی تو نزد من عزیزتری از این‌که تو را رد کنم و نیازت را بر نیاورم. ولی می‌خواهم که تنها مرا بینی و کسی جز خودت نباشد، سپس برای فردای آن روز با هم وعده گذاشتند، و با این وعده از نزد آن حضرت رفت، و فردا همان ساعت برابرش ایستاده بود، و به او به عنوان یک کار خدائی بزرگ نگاه کرد. چهره ای مسخ شده وارونه و زشت هراسناک و بد، تنی چون تن خوکان، و چهره ای چون چهره میمون، چشمش به درازا شکافته، دهانش به درازا شکاف برداشته، وبرابر سر و دندان‌هایش همه

یک استخوان وجود داشت، بی‌چانه و بی‌ریش، موی سرش‌اندک روئیده بسوی بالا و وارونه، با چهار دست، دو تا در شانه و دو در پهلوها، انگشتان پاهایش به دنبال و پاشنه‌هایش به جلو و دستش دارای شش انگشت، گونه‌اش سفت و صاف، دو سوراخ بینی او به سوی آسمان و نوکی داشت چون نوک پرنده، چهره‌اش به سوی پشت، دو چشمانش کور و لنگ و چوله، دارای دو بال و پیراهنی داشت بالا زده که رویش زناری بسته بود. و چند کوزه خرد به کمربندش آویخته بود و کنار پیراهنش رشته‌هایی آویزان بودند در هر رنگ از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز. و زنگ بزرگی در دست داشت و خودی بر سر که بر قله‌اش آهن درازی کمان دار آویزان بود.

فرمود: این زنگ که در دست داری چیست.

گفت: ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازهای ابزارآلات موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه گری و سرود. همانا آن گروه در انجمنی برای بدکاری گرد آیند و برخی از آن‌چه گفتم در اختیار دارند ولی آن‌ها را کامیاب و شاد نسازد، و چون ببینم خوب سرحال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزارآلات آن‌ها در آمیزد و لذت و شادی آن‌ها را بیفزاید، برخی چون آن را شنوند.

گفت: ای پیغمبر خدا به راستی که زنان مهمترین چیزی ایند که مرا بسیارامیدوار، پشتم را محکم و چشمم به آن‌ها روشن می‌گیردد همانا که آن‌ها بند و دامهای من و تیر بی‌خطای من‌اند، پدرم قربانشان اگر

اینان نبودند نمی‌توانستم کمترین آدمی را گمراه کنم، به وسیله آن‌ها است که به مقاصد خود برسم و به واسطه آن‌ها مردم را به هلاکت رسانم.

و اگر زنها از نژاد آدم نبودند من بر آن‌ها سجده می‌کردم، چون آن‌ها خانم‌های من‌اند و جاشان بر دوش و گردن من است و بر من است آن‌چه خواهند، هیچ زنی از من طلب نیازی نکند جز این‌که برای انجامش با سر شتابم نه با پا، زیرا آن‌ها امید من و پشت و عصمت و مورد پسند و اعتماد و فریادرس من‌اند.

العیاشی: وهب بن جمیع می‌گوید از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن ابلیس پرسیدم: «گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم» وهب گفت: قربانت شوم آن‌چه روزی است؟ فرمود: ای وهب پنداری که روز رستاخیز مردم است، خدایش مهلت داده تا روزی که قائم ما ظهور کند، و چون قائم ما ظهور کند و در مسجد کوفه باشد ابلیس آید و برابرش زانو زند و گوید ای وای بر من از این روز و قائم او را از ناصیه‌اش بگیرد و گردنش را بزند و این روز وقت معلوم است.

همانا عفریت‌ها و ابلیس‌ها بر سر مؤمن بیش از زنبورند بر سر گوشت، و مؤمن هم از کوه سخت‌تر است، با تیشه از کوه بکنند اما مؤمن از دینش دست نکشد.

الکافی: ابو المغرا می‌گوید شنیدم اما علی علیه السّلام می‌فرماید چیزی برای شیطان و لشکرهایش جانگدازتر نیست از این‌که برادران دینی برای خدا یک دیگر را دیدار کنند. و فرمود: چنانچه دو مؤمن با هم دیدار کنند و خدا را یاد کنند و فضل ما خاندان را، در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز این‌که بترکد تا آن‌جا که جانش از سختی دردی که کشد به فغان آید، و فرشته‌های آسمان و دربانان بهشت آن را دریابند و او را لعنت کنند تا جائیکه هیچ فرشته مقربی نماند جزاین‌که لعنش کند تا رانده و خسته و در افسوس بماند

الکافی: امام محمد باقرعلیه السّلام می‌فرماید که: این خشم جرقه ای است از جانب شیطآن‌که در دل آدمیزاد برافروزد، چون یکی از شما خشم گیرد چشمش سرخ شود و رگهاش باد کند، و شیطان در او داخل شود، چون یکی از شما از این حالت بر خود بترسد به زمین بچسبد که بوسیله آن پلیدی شیطان از او دور شود.

تفسیر الامام: امام حسن عسکری علیه السّلام می‌فرماید: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: هلا ای امت محمّد یاد کنید محمّد و خاندانش را در هر پیش آمد بد و هر سختی تا خدا فرشته‌های شما را بر دیوانی که آهنگ شما کنند یاری دهد، زیرا در سمت راست هر کدام

از شما یک فرشته است که نیکی‌های شما را می‌نویسد، و یکی در چپ که کردار بد شما را ثبت می‌کند و با هر کس دو شیطان است از سوی ابلیس که او را گمراه کنند.

و چون در دلش وسوسه کنند باید بگوید: «لا حول و لا قوة الا باللَّه العلی العظیم و صلّی اللَّه علی محمد و آله» که آن دو شیطان گم شوند و نزد ابلیس روند و شکوه کنند و گویند کار او ما را درمانده کرده است ما را با دیوان پلید کمک کن و پیوسته به آن‌ها کمک رساند تا به هزار دیو پلید و گرد او آیند و هر گاه آهنگ او کنند، یاد خدا کند و بر محمّد و خاندان پاکش صلوات فرستد، راه و روزنه ای در او نیابند، و به ابلیس گویند، جز خودت کسی مرد او نیست، باید خودت با لشکریانت بروی و او را مغلوب سازی و گمراه کنی. ابلیس با لشکریانش آهنگ او کند، و خداوند متعال به فرشته‌ها فرمان دهد که این ابلیس است که با لشکرش آهنگ فلان بنده یا فلان کنیز مرا کرده، حالا باید با او نبرد کنید، و با آن‌ها کارزار کنند و در برابر هر دیو پلیدی صد هزار فرشته اسب سوار که شمشیر و نیزه و کمان و تیر و کارد آتشین دارند، قرار گیرند، لذا به مصاف آن‌ها روند و آن‌ها را بیرون رانند و بکشند و ابلیس را اسیر کنند و زیر اسلحه آرند.

و او گوید پروردگارا وعده ات، وعده ات، تو مرا تا روز وقت معلوم مهلت دادی، خدا به فرشته‌ها می‌فرماید به او وعده دادم که او را نمیرانم، وعده ندادم که زیر اسلحه نباشد و شکنجه و درد نکشد، تا می‌توانید او را با اسلحه خود بزنید و از او تشفی کنید که من او را نمی‌میرانم، لذا زخم‌های فراوانی بر او وارد کنند سپس او را رها کنند و پیوسته بر خود

و فرزندان کشته‌اش گریان باشد و برای زخم‌های او جز شنیدن آواز کفرآمیز بت پرستان مرهمی نباشد.

و اگر آن مؤمن به اطاعت خدا و یاد او و صلوات بر محمّد و خاندانش پایدار بماند آن زخمها بر تن ابلیس باقی بمانند و اگر بنده از وضع خود برگردد و در مخالفت با خدا عزّ و جلّ و گناهان غوطه ور شود، زخمهای ابلیس خوب شوند، و بر آن بنده نیرو یابد تا بر او دهنه زند و بر پشتش سوار شود و به زیر آید و شیطان دیگری نیز بر او سوار شود و یکی پس از دیگری بر او سوار شوند، و به یارانش گوید به یاد ندارید که ما از دست او چه کشیدیم، اکنون زبون و فرمانبر ما شده است لذا به نوبت این و آن بر او سوار شوند.

سپس رسول خدا فرمود: اگر خواهید پیوسته چشم ابلیس را گریان دارید و زخم‌های او را دردناک سازید پیوسته به ا طاعت خدا و یاد او و صلوات بر محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و خاندانش پایدار باشید، و اگر از آن دست بکشید اسیر گردید و برخی دیوان پلید بر پشت شما سوار شوند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس گفت: پروردگارا مرا از سجده بر آدم معاف کن، و من تو را چنان عبادتی کنم که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد، خدا تبارک تعالی فرمود: مرا نیازی به عبادت تو نیست همانا می‌خواهم‌چنان‌که من می‌خواهم عبادت کنی نه چنان‌که تو خواهی، لذا از سجده بر آدم سر باز زد، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «در آی از آن‌که تو رجیمی، و راستی لعنتم بر تو تا روز جزا، ابلیس گفت: پروردگارا چرا؟ با این‌که تو عادلی و ستم نکنی، ثواب عمل من

باطل شد، خدا فرمود: نه ولی هر چه از دنیا می‌خواهی از من بخواه تا در پاداش عبادتت بدهم.

اول درخواست او این بود که تا روز جزا زنده بماند، خداوند فرمود: به تو دادم، گفت: مرا بر فرزندان آدم مسلط کن، فرمود: مسلط کردم، گفت: مرا در آن‌ها همانند خون در رگ روان ساز، فرمود: روان کردم، گفت: برای آن‌ها هیچ نوزادی به دنیا نیاید جز آن‌که برای من دو تا بیاید، و من آن‌ها را ببینم و آن‌ها مرا نبینند، و من برای آن‌ها به هر صورتی که خواهم درآیم، فرمود: همه را به تو دادم، گفت: پروردگارا بیفزای برایم، فرمود: برای تو و نژادت در سینه‌های آنان وطن ساختم، گفت: پروردگارا مرا بس. و در این‌جا بود که ابلیس گفت: « [شیطان] گفت: «پس به عزّت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را» «آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت».

تفسیر القمی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: چون خداوند تبارک و تعالی آن توان و نیرویی را که ابلیس خواست به او داد، آدم علیه السلام گفت: پروردگارا ابلیس را بر فرزندانم مسلط کردی و مانند خون در رگ آن‌ها روان ساختی، و به او آن‌چه را که لازم بود، دادی. پس به من و فرزندانم چه چیزی عطا می‌کنید؟ خداوند فرمود: برای تو و فرزندانت یک گناه به یک سزا و یک نیکی به ده برابر آن پاداش داده شود. گفت: پروردگارا برایم بیفزای. فرمود: تا جان به گلو رسد راه توبه باز است، گفت: برایم بیفزا، فرمود: آمرزش کنم و باکی ندارم، گفت: مرا بس است.

گوید: گفتم: قربانت ابلیس برای چه مستحق آن شد که به او دادند؟ فرمود: در برابر عملی که می‌بایست خداوند پاداش آن را می‌داد، گفتم: قربانت شوم چه کاری کرده بود؟ فرمود: دو رکعت نماز که در آسمان طی هزار سال انجام داد

الکافی: اما موسی کاظم علیه السّلام می‌فرماید که: قوم لوط از برترین اقوامی بودن که خداوند آفریده بود، و ابلیس سخت به دنبال آنان بود یک فضل و نیکی آن‌ها این بود که چون به کاری همت می‌گماشتند همه با هم بودند و زنها پشت سر آن‌ها باقی می‌ماندند. و پیوسته ابلیس آنان را زیر نظر داشت و چون برمی گشتند آن‌چه ساخته بودند ویران می‌کرد، به یک دیگر گفتند بیائید برای کسی که پی در پی کار ما را ویران می‌کند، کمین کنیم، لذا در کمین او شدند و ناگهان با پسری بسیار زیبا روبه رو شدند. به او گفتند: تو کار ما را ویران می‌کنی؟ همگی تصمیم گرفتند او را بکشند، و شب او را نزد مردی زندانی کردند، او را در شب شیون و ناله سر داد، آن مرد به او گفت: تو را چه شده است؟ گفت پدرم مرا روی شکم خود می‌خوابانید، گفت بیا روی شکمم بخواب و پیوسته آن مرد را مالید تا به او آموخت که چگونه خودش را بکند. در آغاز ابلیس به او آموخت و سپس او آن عمل را به دیگران آموخت. سپس خود را از آن‌ها دزدید و گریخت، و آن مرد به آن‌ها گزارش داد که با آن پسر بچه چه کرد و آن کار را به آن‌ها خوش نما کرد در حالیکه پیش از این آن را نمی‌دانستند، در آن وارد شدند، تا آن‌جا که مردها به هم اکتفاء کردند و دیگر به زنها نپرداختند. سپس سر راه را می‌گرفتند و رهگذران را به آن کا ر وادار می‌کردند تا این‌که مردم از شهر آن‌ها روی گردان شدند، و زنان را رها کرده و به پسران مشغول شدند، و چون شیطان دید کار مردها را خوب ساخته نزد زنها آمد و خود را به صورت

یک زن درآورد و به آن‌ها گفت مردان شما یک دیگر را می‌کنند، گفتند: آری آن را دیدیم، حال آن‌که در همه حال لوط آن‌ها را پند می‌داد و سفارش می‌کرد و شیطان آن‌ها را گمراه می‌ساخت تا زنان هم به هم مشغول شدند و از مردان بی‌نیاز گشتند. حدیث طولانی تفسیر القمی: امام محمد باقر علیه السّلام می‌فرماید که: چون سلیمان بن داود پریان را فرمان داد تا خآن‌های بلورین برایش بسازند، در این میان‌که بر عصای خود تکیه کرده بود به دیوان نگاه می‌کرد که چگونه کار می‌کنند و آنان هم به او نگاه می‌کردند ناگهان روی برگرداند و دید مردی در گنبد به همراه اوست، به هراس افتاد و فرمود: تو کیستی؟

گفت: آن‌که نه رشوه گیرد، نه از پادشاهان ترسد، منم ملک الموت و در حالی که تکیه بر عصا داشت، جانش را گرفت. و آن‌ها یک سال بکار ساختمان بودند و به او نگاه و ادب می‌کردند و به کار مشغول بودند تا خدا موریانه را فرستاد و عصای او را خورد. چون بر زمین افتاد. آدمیان خوب می‌دانستند که اگر پریان غیب می‌دانستند یک سال در شکنجه خوارکننده نمی‌ماندند، و پریان برای این‌که عصای سلیمان را موریانه خورد، از او قدردانی کردند. فرمود: هرگز آن‌ها را در جایی نبینی جز این‌که نزد آن‌ها آب و گل بیابید.

و چون سلیمان درگذشت ابلیس جادو را ساخت و در کتابی نوشت و تا کرد و بر پشت آن نوشت: «این ساخته آصف بن برخیا برای سلیمان بن داود از گنجینه‌های دانش است، هر که خواهد چنین و چنان شود، چنین و چنان کند» آن‌گاه آن را زیر تخت به خاک سپرد. سپس آنان را بر آن آگاه ساخته و برایشان خواند. کافران گفتند: سلیمان تنها به

واسطه همین بر ما چیره شده بود، و مؤمنان گفتند بلکه او بنده و پیغمبر خدا بود

الدر المنثور: قتاده روایت می‌کند که: چون ابلیس فرو شد آدم علیه السّلام گفت: پروردگارا او را لعنت کردی چه چیزی می‌داند؟ فرمود: جادو گفت: چه می‌خواند؟ فرمود: شعر، گفت: چه می‌نویسد؟ فرمود: خالکوبی، گفت: چه می‌خورد؟ فرمود: هر مردار و هر چیزی که اسم خدا بر آن برده نشود، گفت: چه نوشد؟ فرمود: هر مست کننده. گفت: جایش کجا است؟ فرمود: حمام، گفت: کجا نشیند؟ فرمود: در بازارها، گفت: چه آوازی دارد؟ فرمود: نی زدن، گفت: دامهایش چه باشند؟ فرمود: زنها.

الدر المنثور: مردی به عبد الرحمن بن حنیش گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در برابر نیرنگ دیوان چه کرد؟ گفت: دیوها از هر کوه و وادی سرازیر شدند و آهنگ رسول خدا کردند، در دست یکی از دیوان شعله ای آتش بود که می‌خواست با آن رسول خدا را بسوزاند، چون رسول خدا صل اللّٰه علیه و آله آن‌ها را دید به هراس افتاد و جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمّد بگو، آن‌چه بگویم:

«اعوذ بکلمات اللَّه التامات اللاتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شر ما خلق و برأ و ذرأ، و من شرّ ما ینزل من السّماء و من شرّ ما یعرج فیها، و من شرّ ما ذرأ فی الارض و من شرّ ما یخرج منها و من شرّ فتن اللّیل و النّهار

و من شرّ کلّ طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمان»، گفت: سپس آتش دیوان خاموش شد و خدا عزّ و جلّ آن‌ها را شکست داد

سپس مذاهب حکماء را در این باره ذکر کرده و گفته: فلاسفه ای که معتقدند به جن و شیطان پنداشتند جن جوهر مجردی است که تصرف و اثر در جسم عنصری دارد گرچه مانند روح آدمی به تن او وابسته نیست، و دیوان نیروهای خیالی هستند در آدمی که بر نیروی عقل تسلط دارند و او را از توجه به خدا و کسب کمالات معنویه به پیروی شهوات و لذات جسمانیه و حسیه و وهمیه سوق می‌دهند.

سپس امام صادق علیه السّلام متوجه ما شد و فرمود: وقتی امام حسین علیه السّلام شهید شد، آسمان‌های هفتگانه، موجوداتی که در میان آن‌ها و مابین آن‌ها بودند؛ افرادی که در بهشت و جهنم بودند؛ و آن‌چه که دیده می‌شود و آن‌چه دیده نمی‌شود، همگی برای امام حسین علیه السّلام گریه کردند. فقط سه چیز برای امام حسین علیه السّلام گریان نشدند. گفتم: فدایت شوم! آن سه چیز کدامند که برای امام حسین علیه السّلام گریه نکردند؟ فرمود: بصره، دمشق، و آل حکم بن ابی العاص.

مولای من علی بن ابی طالب علیه السّلام با من کرد می‌دانم. امیرالمؤمنین علی علیه السّلام به من خبر داد که هر چیزی برای مظلومیت حسین علیه السّلام گریه خواهد کرد، حتی وحشیان صحراها، ماهیان دریاها، پرندگان آسمان آفتاب، ماهتاب، ستارگان، آسمان،

زمین، مؤمنین انس و جن، جمیع ملائکه آسمان‌ها و زمین‌ها، رضوان، مالک و حاملین عرش. آسمان خون و خاکستر می‌بارد.

هر گاه جدم به یاد امام حسین علیه السّلام می‌افتاد، به قدری گریه می‌کرد که اشک چشمش، ریش مبارکش راتر می‌نمود. هر کسی گریه جدم را می‌دید، به حال آن حضرت گریان می‌شد. آن ملائکه ای که نزد قبر امام حسین علیه السّلام هستند گریه می‌کنند و کلیه ملائکه هوا و آسمان برای گریه آنان گریان می‌شوند. موقعی که امام حسین علیه السّلام جان سپرد، جهنم به نحوی فریاد زد که نزدیک بود زمین شکافته شود. هنگامی که عبیداللَّه بن زیاد و یزید بن معاویه لعنهم اللَّه مردند، دوزخ نعره ای زد که اگر خدای توانا آن را به وسیله موکلین آن آرام نمی‌کرد، فورا هر کسی را که روی زمین بود می‌سوزانید. اگر به دوزخ اجازه داده می‌شد، هیچ‌چیزی نبود مگر این که آن را می‌بلعید، ولی دوزخ مأمور و مهار شده است. چند مرتبه بر موکلین خود سرکشی نمود تا این که جبرئیل آمد و آن را به وسیله بال خود ساکن کرد. دوزخ برای امام حسین علیه السّلام گریه و ندبه می‌کند. دوزخ برای قاتل امام حسین علیه السّلام زبانه می‌کشد. اگر حجت‌های خدا روی زمین نبودند، زمین در هم شکسته می‌شد و آن‌چه را که بر پشت خود داشت فرو می‌ریخت. زلزله زیاد نمی‌شود مگر در موقعی که قیامت نزدیک شود.

هیچ‌چیزی از چشمی که برای حسین علیه السّلام گریه کند و اشکی که برای امام حسین بریزد، نزد خدا محبوب‌تر نخواهد بود. هیچ‌کسی برای

امام حسین علیه السّلام گریه نمی‌کند، مگر این که به فاطمه و به پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خواهد رسید و حق ما را ادا خواهد کرد. هر بنده ای فردای قیامت محشور شود چشمانش گریانند، مگر آن چشم که برای جدم حسین گریان باشد، زیرا او در حالی محشور می‌شود که چشمش (به جمال محمّد و آل اطهرش) روشن است. بشارتی به او داده می‌شود و آثار سرور در صورتش می‌باشد. مردم در آن روز دچار جزع و فزع هستند، غیر از گریه کنندگان بر امام حسین علیه السّلام که در امان خواهند بود. مردم در آن روز برای حساب عرضه می‌شوند، ولی آنان در زیر سایه عرش با امام حسین علیه السّلام گفتگو می‌کنند و از بدی حساب خوفی ندارند. به ایشان گفته می‌شود که داخل بهشت شوید، ولی نمی‌پذیرند، بلکه مجلس سخن گفتن با امام حسین علیه السّلام را انتخاب می‌کنند. حورالعین نزد آنان فرستاده می‌شوند و به ایشان می‌گویند که ما و این غلمان بهشتی مشتاق شما می‌باشیم، ولی آنان برای آن سرور و کرامتی که در مجلس امام حسین علیه السّلام می‌بینند، سر به سوی حورالعین بلند نمی‌کنند. ولی گروهی از دشمنان ایشان با صورت دچار آتش جهنم هستند و گروه دیگری می‌گویند که ما شفیع و دوست مهربانی نداریم.

کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای قتل حسین صلوات اللّه علیه و یحیی بن زکریا آسمان گریان شد و بر احدی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی صلوات اللّه علیهم نگریستند. من عرض کردم: گریه آسمان چیست؟ فرمود: چهل روز مکث کردند و خورشید با سرخی

طلوع می‌کرد و با سرخی غروب می‌کرد. من عرض کردم: گریه آسمان این بود؟ فرمود: بله!

کامل الزیاره: علی بن مسهر قرشی می‌گوید: جده‌ام به من گفت که هنگامه قتل امام حسین علیه السّلام را درک کرده است. وی می‌گفت: ما یک سال و نه ماه درنگ کردیم، در حالی که آسمان مثل علقه و خون بود و به گونه ای بود که خورشید را می‌بینی!

کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی حسین بن علی علیهما السّلام کشته شد، آسمان یک سال سرخ شد. سپس فرمود: آسمان و زمین بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السّلام یک سال گریست و گریه آن سرخی آن بود.

قرظة بن عبیدالله می‌گوید: آسمان یک روز از نیمه به صورت عبایی سفید بارید. من دقت کردم و دیدم خون می‌بارد و شتران به بیابان رفتند تا آب بنوشند، ولی آب بیابان خون بود و آن روزی بود که حسین علیه السّلام در آن کشته شد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: آسمان چهل روز بر حسین علیه السّلام خون گریست.

کامل الزیاره: عروة بن زبیر می‌گوید: از ابوذر شنیدم در آن روزی که عثمان ابوذر را از مدینه به سوی ربذه خارج و تبعید کرد، مردم به ابوذر گفتند: مژده باد تو را، زیرا این مظلومیت تو در راه رضای خدا قلیل است! گفت: آری، این عمل خیلی سهل است، ولی شما چه خواهید کرد در آن هنگامی که حسین بن علی کشته شود - یا گفت: ذبح شود؟ - به خدا قسم بعد از قتل خلیفه - یعنی حضرت امیر علیه السّلام - شهیدی از امام حسین بزرگ‌تر نخواهد بود! خدا شمشیر قدرت خود را در میان این امت می‌کشد و آن را هرگز غلاف نخواهد کرد. خدا یک شخص منتقمی را از فرزندان حسین علیه السّلام می‌فرستد تا از مردم انتقام بگیرد. اگر شما بدانید از شهید شدن امام حسین چه بر سر اهل دریاها و ساکنین کوه‌ها و بیشه‌ها و اهل آسمان‌ها خواهد آمد، به خدا قسم به قدری گریه می‌کردید که روح از بدنتان خارج شود. هیچ آسمانی نیست که روح حسین علیه السّلام به آن بگذرد، مگر این که تعداد هفتاد هزار ملک برای آن حضرت جزع و فزع می‌کنند. آنان قیامی می‌کنند که مفصل هاشان تا روز قیامت لرزان است. هیچ ابری نیست که عبور کند و رعد و برق بزند، مگر این که قاتل حسین علیه السّلام را لعنت خواهد کرد. هیچ روزی نیست مگر این که روح حسین علیه السّلام را بر پیغمبر اعظم اسلام عرضه می‌کنند و ایشان با یک‌دیگر ملاقات می‌نمایند.

امالی شیخ صدوق: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: تعداد چهار هزار ملک به زمین هبوط کردند تا در رکاب حسین بن علی علیهما السّلام قتال کنند، ولی چون آن حضرت اجازه قتال به آنان نداد، لذا ایشان مراجعت کردند و هنگامی به زمین هبوط نمودند که امام حسین علیه السّلام شهید شده بود. آنان در حالی که غبار آلوده‌اند، تا روز

قیامت نزد قبر امام حسین علیه السّلام گریه می‌کنند و رئیس ایشان ملکی به نام منصور است.

امالی شیخ طوسی: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: وقتی کار حسین بن علی علیهما السّلام تمام شد، ملائکه به سوی خدا ضجه زدند و گفتند: پروردگارا! آیا جا دارد این مصیبت بر حسینی وارد شود که صفی و پسر پیامبر تو است؟ خدای توانا سایه حضرت قائم علیه السّلام را به آنان نشان داد و فرمود: من به وسیله این مرد از افرادی که در حق حسین علیه السّلام ظلم کردند، انتقام خواهم کشید.

علل الشرائع: ثمالی می‌گوید: به امام محمّد باقر علیه السّلام گفتم: یا بن رسول اللَّه! آیا کلیه شما قائم بر حق نیستید؟ فرمود: چرا. گفتم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام قائم است؟ فرمود: هنگامی که جدم امام حسین علیه السّلام شهید شد، ملائکه به سوی خدا ضجه و گریه و ناله کردند و گفتند: پروردگار ما! آیا غفلت می‌کنی از کسی که برگزیده و پسر برگزیده تو را می‌کشد؟ خدای عزوجل وحی کرد: ای ملائکه من، آرام بگیرید! به عزت و جلال خودم قسم من از آنان انتقام می‌گیرم، ولو این که بعد از مدتی باشد. سپس خدای توانا امامانی را که از فرزندان حسین علیه السّلام به وجود می‌آیند، به ملائکه ارائه کرد و ایشان بدین جهت مسرور شدند. هر گاه یکی از آنان نماز می‌خواند، خدای عزوجل می‌فرماید: به وسیله آن قائم از ایشان انتقام خواهم گرفت.

فاطمه علیها السّلام در حالی به زائران امام حسین علیه السّلام نظر می‌کند که تعداد هزار پیغمبر، هزار صدّیق، هزار شهید و هزار هزار ملائکه کروبیین با آن بانو هستند و او را در گریه کردن یاری می‌نمایند. فاطمه زهرا ناله و فریادی می‌زند که کلیه ملائکه آسمان‌ها به علت ناله آن بانو گریان می‌شوند. حضرت زهرا آرام نمی‌شود، تا این که پیامبر خدا می‌آید و به وی می‌فرماید: ای دخترم! تو کلیه ملائکه آسمان‌ها را گریان نمودی و آنان را از تقدیس و تسبیح خدا بازداشتی. آرام باش تا آنان مشغول تقدیس و تسبیح باشند، زیرا خدا امر خود را اجرا خواهد کرد. فاطمه به آن افرادی که از شما برای زیارت امام حسین علیه السّلام حاضر شده‌اند نظر رحمت می‌کند و هر خیری را از خدا برای آنان می‌خواهد. مبادا شما از زیارت قبر حسین علیه السّلام کناره گیری کنید، زیرا زیارت امام حسین علیه السّلام به قدری خیر دارد که قابل شماره نیستند.

کامل الزیاره: اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من شب عرفه در حیره بودم و نماز می‌خواندم. آن‌جا حدود پنجاه هزار تن از مردم بودند که چهره‌هایی زیبا و بوهای خوشی داشتند و تمام شب را نماز می‌خواندند. وقت طلوع فجر سجده کردم و بعد از برداشتن سر خود، احدی از آنان را ندیدم! امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: پنجاه هزار فرشته بر حسین بن علی علیهما السّلام عبور کردند، در حالی که حضرت داشت به شهادت می‌رسید. آنان به آسمان عروج کردند و خدای تعالی به آنان وحی کرد: از کنار پسر حبیبم گذشتید و او داشت کشته می‌شد، ولی او را یاری نکردید؟ آن فرشتگان به زمین

هبوط کردند و پراکنده موی و غبار آلوده نزد قبر او ساکن شدند تا روزی که قیامت برپا شود.

کافی: کرّام می‌گوید: با خود سوگند یاد کردم که تا ابد در روز غذایی نخورم تا قائم آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قیام کند. پس وارد بر امام صادق علیه السّلام شدم و عرض کردم: خدا بر مردی از شیعیان شما واجب فرموده که تا ابد در روز غذایی نخورد تا قائم آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قیام کند. حضرت فرمود: ای کرّام! پس روزه بگیر! و عیدین و سه روز ایام تشریق را روزه مگیر و در وقتی که مسافر یا مریض بودی روزه مگیر! چرا که وقتی حسین علیه السّلام کشته شد، آسمان‌ها و زمین و کسانی که بر روی آن‌ها بودند و فرشتگان ناله زدند و گفتند: پروردگار ما! به ما اذن بده که خلق را هلاک کنیم و به خاطر حلال کردن حرام تو و کشتن برگزیدگانت آنان را از روی زمین بر داریم. پس خدا به آنان وحی کرد: ای ملائکه من و ای آسمان‌ها و زمین من! آرام بگیرید! سپس پرده ای از پرده‌ها را برداشت؛ ناگهان پشت آن محمد و دوازده جانشین او علیهم السّلام بودند. سپس دست فلآن‌کس را که از بین آن‌ها قائم بود، گرفت و فرمود: ای ملائکه من و ای آسمان‌ها و زمین من! به دست این برای او (حسین) انتقام می‌گیرم و این جمله را سه بار فرمود.

مؤلف: اعمش از امام صادق، از پدرانش، از پیامبر اکرم صلوات اللّه علیهم اجمعین نقل می‌کند که فرمود: شبی که به معراج آسمان برده شدم، وقتی به آسمان پنجم رسیدم، به صورت علی بن ابی طالب علیه

السّلام نظر کردم و گفتم: ای حبیب من، ای جبرئیل! این صورت چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! ملائکه مشتاق شدند که به صورت علی بنگرند. پس گفتند: ای پروردگارا ما! فرزندان آدم در دنیا صبح و شام با نظر به دوست حبیب تو محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و خلیفه او و وصی و امین او یعنی علی بن ابی طالب بهره مند می‌شوند! ما را نیز به قدر بهره مندی اهل دنیا به او بهره مند فرما! خداوند عزوجل از نور قدس خود صورت او را برای آنان به تصویر کشید. پس علی علیه السّلام شب و روز مقابل آنان است که او را زیارت می‌کنند و صبح و شام به او نگاه می‌کنند.

مسأله هشتم: در وضع وسوسه بنا بر آن‌چه در اخبار آمده است. گفته‌اند که فرو رود درون آدمی و بر دانه دلش سر نهد و او را وسوسه کند و دلیل آن‌ها سخن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله است که شیطان چون خون در تن آدمی روان است، هان راه او را با گرسنه ماندن تنگ کنید، فرمود: اگر شیاطین گرد دلهای آدمیزاد پرسه نمی‌زدند، هر آن ملکوت آسمآن‌ها و زمین را مشاهده می‌کردند.

بصائر الدرجات: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا خدا تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید و چون آن‌ها را با بدن جفت کند، میان دو چشمان شان نوشته است مؤمن یا کافر: و هر چه به آن گرفتارند، و هر چه بدرفتاری و خوش رفتاری کنند، گرچه به‌اندازه گوش موش باشد. سپس آن را در قرآن به پیغمبرش صلی اللَّه علیه و آله نازل کرد و فرمود «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» {به یقین، در این

[کیفر] برای هوشیاران عبرت‌هاست.} رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نشانه شناس بود و پس از او من هستم، و امامان از نسل من هم، نشانه شناسند.

پرسید: برای چه خدا ارواح را در بدن‌ها نهاد پس از آن‌که در ملکوت اعلی بالاترین جا را داشتند؟ فرمود: همانا خدا تبارک و تعالی دانست که ارواح با آن شرف و والایی اگر به حال خود گزارده شوند، بیشتر آن‌ها به دعوی پروردگاری گرایند در برابر خدا عزّوجلّ، و آن‌ها را در بدن‌هایی که در آغاز تقدیر برایشان مقدر کرده بود نهاد به خیرخواهی و مهربانی به آن‌ها، و آن‌ها را به هم نیازمند کرد و به هم پیوسته کرد، و به هم برتری داد و مقام برخی را بالاتر نمود، و برخی را وابسته برخی کرد، و رسولان خود را به سوی آن‌ها فرستاد، و حجج خود را برای آن‌ها قرار داد تا مژده بخش و بیم دهنده باشند و آن‌ها رابه انواع بندگی و تواضع معبود خود وادارند، و کیفرهای دنیا و کیفرهای آخرت را در نزد آن‌ها نهاده و ثواب‌های دنیا و ثواب‌های آخرت را قرار داده تا آن‌ها را به نیکی تشویق کند و از بدی برکنار سازد، و آنان را به طلب روزی زبون کند تا بدانند پرورده و بنده و آفریده‌اند، و رو به عبادتش آرند و سزاوار نعمت ابدی و بهشت جاویدان گردند و از گرایش به آن‌چه برایشان نسزد، آسوده مانند.

کافی: امام باقر علیه السّلام به جابر بن یزید فرمود: ای جابر! به راستی خدا نخست، آفریدن را با آفریدن محمّد و خاندان رهنما و رهیابش آغاز کرد، و شبح‌های نورانی بودند در برابر خدا. گفتم: شبح‌های نورانی

چیستند؟ فرمود: سایه نور، بدن‌های نوری بی‌جان‌که همه از یک روح نیرو داشتند که روح القدس است، و او با خاندانش با آن خدا را می‌پرستیدند و از این رو آن‌ها را حکماء، علماء، نیکان و پاکان آفرید که خدا را به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل می‌پرستیدند، نماز می‌خواندند و حجّ می‌کردند و روزه می‌داشتند.

علل الشرایع: ابی عبدالرحمن از امام صادق علیه السّلام پرسید: بسا بی‌دلیل غمگین شوم و بسا بی‌دلیل شاد شوم. فرمود: کسی نیست جز این که به همراهش فرشته ای و شیطانی است؛ شادی‌اش از نزدیک شدن فرشته است، و غمش از نزدیک شدن شیطان. و این است قول خدا «الشَّيطانُ يعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» {شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی دارد و [لی] خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایش گر داناست.}

محاسن: جابر جعفی گوید: در محضر امام باقر علیه السّلام آهی کشیدم و گفتم: یا ابن رسول اللَّه! بی‌دلیل افسرده شوم تا آن‌جا که خانواده‌ام غم در چهره‌ام می‌خواند و دوستم آن را بفهمد. فرمود: آری، ای جابر. گفتم: یا ابن رسول اللَّه چرا؟ فرمود: می‌خواهی چکار؟ گفتم: می‌خواهم بدانم. فرمود: ای جابر! به راستی خدا مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و از نسیم آن، در آن‌ها روان کرده و از این رو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن دیگر است، و چون یک روح مؤمن در شهری غمگین شود، در ارواح دیگر اثر بخشد، زیرا از او باشند.

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چون یک بدن که اگر دردی در چیزی از آن یافت شود در سایر بدن دردش دریافت شود؛ روح هر دو از یک روح است، و راستی روح مؤمن به خدا پیوسته‌تر است از پرتو خورشید به آن.

شهاب الاخبار: حنان بن سدیر از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: به مردی برخوردم که پیش از آن روز نه او مرا دیده و نه من او را دیده بودم، و بسیار او را دوست دارم و وقتی با او حرف می‌زنم او هم بسیار مرا دوست دارد و به من گوید آن‌چه را من دریابم، او نیز در دل خود درمی یابد. فرمود: راست گفتی ای سدیر، به راستی الفت دل نیکان چون به هم برخورند و گرچه دوستی را به زبان نیارند به شتاب آمیزش قطره‌های آب است بر آب نهرها، و راستی که دوری دل بدکاران هنگام برخوردشان گرچه با زبان به هم مهرورزی کنند، مانند دوری دل بهائم است از هم در مهرورزی، گرچه مدتی دراز بر یک توشه دان علوفه خورند.

گروه مؤمنین در اتحاد و پشتیبانی هم مانند بدن است که از ابزار واندام فراهم است و چون تکه ای از آن بیمار شود، همه دردناک و بیمار و بی‌خواب و تب دار شوند، چون به هم پیوسته‌اند، و چون درد دچار همه بدن است و همه در حکم همان تکه‌اند برای زندگی که چون میخ اجزاء را به هم بپوندد و منظم نماید. لفظ خبر گزارش است و تشبیه، ولی

مقصود از آن فرمان به این است که هم‌دیگر را دوست بدارند و به هم مهر ورزند و سود حدیث فرمان به هم یاری و همکاری است، راوی حدیث نعمان بن بشیر است.

امالی صدوق: علی علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدم: مردی خواب بیند و بسا درست است و بسا نادرست. فرمود: ای علی! هیچ بنده ای نخوابد جز این که روحش به پیشگاه پروردگار جهانیان برآید و آن‌چه را نزد او ببیند درست است، و چون فرماید روحش را به تنش برگردانند، در میان آسمان و زمین سیر کند و آن‌چه را در آن‌جا بیند نادرست است.

مجالس ابن الشیخ: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی آخر الزمان شود، خواب مؤمن دروغ نباشد و درست‌ترین خواب از راستگوترین آنان است.

جامع الاخبار: در کتاب تعبیر خواب از ائمه علیهم السّلام نقل شده که خواب مؤمن درست است، چون دلش پاک است و یقینش ثابت و از برخورد فرشته‌ها برآید پس آن وحی خدای عزیز جبّار است. و فرمود: وحی پایان یافت و و مژده بخشی‌ها و مبشرات باقی مانده‌اند بدانید که آن مبشرات، خواب‌های مردان و زنان خوب است. و پدرم از جدش، از پدرش نقل کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس مرا در خوابش بیند، قطعاً خود مرا دیده است، چون شیطان به نمونه من

درنیاید و نه به نمونه کسی از جانشینانم، و نه نمونه یکی از شیعیانشان و همانا خواب راستین جزیی از هفتاد جزء پیغمبری است.

روضه کافی: ابی الحسن اول علیه السّلام فرمود: در آغاز آفرینش خواب دیدن نبوده و پس از آن پدید شده است. گفتم: علت آن چیست؟ فرمود: خدا عزّ ذکره پیغمبری را به سوی هم عصرانش فرستاد و آنان را به عبادت و طاعت خدا خواند. گفتند: اگر آن را انجام دهیم در برابر آن‌چه داریم؟ به خدا قسم نه مال تو از ما بیشتر است و نه عشیره‌ات از ما عزیزتر. فرمود: اگر فرمانم برید، خدا شما را به بهشت درآرد و اگر نافرمانی‌ام کنید، شما را به دوزخ برد. گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟ پس آن‌ها را برایشان وصف کرد. گفتند: کی بدان می‌رسیم؟ فرمود: چون بمیرید. گفتند: ما دیدیم مرده هایمان استخوان و خاک شدند، و او را پر دروغگو شمردند و خوارش کردند.

خدا عزّوجلّ خواب را در آن‌ها پدید آورد، و نزد پیغمبر خود آمدند و به او گزارش دادند آن‌چه را که در خواب دیدند و هم ناشناسی آن را. گفت: خدا عزّوجلّ خواسته با این پیشامد بر شما حجت تمام کند، چنین باشند ارواح شما چون مردید، و اگر بدنتان پوسد، روح بماند و عذاب کشد تا روزی که بدن زنده شود.

تبصره علی بن بابویه: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خواب سه گونه است: مژده ای از جانب خدا؛ غم‌اندازی از جانب شیطان؛ و آن‌که

انسان با خودش صحبت می‌کند و آن را در خوابش می‌بیند. و فرمود: خواب دیدن از طرف خداست و پرت وپلا از شیطان است.

توحید: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: یک شب پیش از جنگ بدر خضر علیه السّلام را در خواب دیدم و به او گفتم: چیزی به من بیاموز که با آن بر دشمنان پیروز شوم. گفت: «یا هُوَ یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ.» چون صبح شد و آن را به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفتم، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! نام اعظم را آموختی، و روز بدر بر زبانم بود. تا پایان حدیث.

گفت: این را برایم شرح بده. فرمود: جایگاه روح مغز است و شعاعش به مانند پرتو خورشید در همه بدن پراکنده است، مانند خورشید که در آسمان است و پرتوش بر زمین پهن است و چون قرص نهان شد، خورشیدی نیست و چون سر بریده شود روحی نیست.

مؤلف: در بعضی از کتب مناقب معتبره یافتم که هند دختر «جون» می‌گوید: پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با اصحابش داخل خیمه خاله‌اش [خاله دختر جون] «ام معبد» شد. جریان آن گوسفند را که در خیمه وی بود مردم کاملا می‌دانند. پیامبر اعظم اسلام با یارانش به خواب رفتند تا هوا خنک شد، زیرا آن روز، روزی بسیار گرم بود.

هنگامی که پیغمبر اکرم از خواب برخاست، آب طلب کرد و دست‌های مقدس خود را شستشو داد. بعدا آب در دهان خود ریخت و مضمضه

نمود و آب مضمضه خود را سه مرتبه نزد درخت خاری که جنب خیمه خاله من بود پاشید. سپس سه مرتبه استنشاق کرد (یعنی آب در میان بینی خود ریخت) و صورت و ساق دست‌های مبارک خود را شست و سر و پاهای خود را مسح نمود. بعد فرمود: این درخت خار اهمیتی خواهد داشت! اصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نیز این اعمال را انجام دادند. پیامبر خدا بعد از این اعمال برخاست و دو رکعت نماز خواند. من و دختران قبیله از رفتار آن حضرت تعجب می‌کردیم، زیرا قبل از آن بزرگوار کسی را ندیده بودیم که نماز بخواند.

وقتی فردای آن روز از خواب بیدار شدیم، دیدیم آن درخت خار سر بر فلک کشیده و از بزرگ‌ترین و بهترین درختان شده است. خدا خارهایش را فرو ریخته است و عروق آن محکم و شاخه‌هایش فراوان و ساق و برگش سبز شده‌اند. سپس میوه ای داد که از بزرگ‌ترین قارچ‌ها بزرگ‌تر و دارای رنگ زعفرانی و بوی عنبر و طعم شهد و شکر بود. به خدا قسم هیچ گرسنه ای از آن میوه‌ها نمی‌خورد، مگر این که سیر می‌شد؛ هیچ تشنه ای از آن‌ها نمی‌خورد، مگر این که سیراب می‌گردید؛ هیچ مریضی از آن‌ها نمی‌خورد، مگر این که شفا می‌یافت؛ هیچ حاجت مند و مستمندی از آن‌ها نمی‌خورد، مگر این که بی‌نیاز می‌گردید؛ هیچ شتر و ناقه و گوسفندی از برگ آن درخت نمی‌خورد، مگر این که چاق می‌شد و شیر آن جریان پیدا می‌کرد. از آن روزی که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله در خیمه ما نازل شد، اموال ما رو به فراوانی و برکت نهاد، نعمت ارزانی نصیب ما شد و زمین گوسفندان ما را سیر می‌کرد. ما آن درخت را درخت مبارک می‌نامیدیم. بادیه نشینانی که در اطراف ما بودند پی در پی می‌آمدند و در زیر سایه آن درخت می‌نشستند و در مسافرت از

برگ‌های آن برای زاد و توشه خود می‌بردند و در موقع گرسنگی و تشنگی از آن‌ها استفاده می‌کردند.

آن درخت همواره همین‌طور بود، ولی یک روز صبح که برخاستیم، دیدیم میوه‌های آن درخت سقوط کرده‌اند و برگ‌هایش زرد شده‌اند. ما از مشاهده این منظره محزون شدیم. چند صباحی بیش نگذشته بود که خبر رحلت پیامبر اعظم اسلام آمد. وقتی بررسی شد، دریافتیم که رسول خدا در همان روز از دنیا رحلت کرده بود. آن درخت پس از این جریان میوه می‌داد، ولی میوه‌اش از لحاظ بزرگی و طعم و بو به خوبی میوه‌های قبلی آن نبود. آن درخت مدت هشت سال در همین حال بود. تا این که یک روز صبح برخاستیم و دیدیم آن درخت از اول تا آخر خار آورده است و آن‌تر و تازگی چوب‌هایش از دست رفته و کلیه میوه‌هایش به زمین ریخته‌اند. چندان طولی نکشید که شهادت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام واقع شد و آن درخت از میوه دادن، چه کم و چه زیاد خودداری کرد و دیگر میوه نداد. بعد ما و اشخاصی که در اطراف ما بودند، هم‌چنان از برگ‌های آن درخت می‌گرفتیم و مریض‌های خود را به وسیله آن‌ها مداوا می‌کردیم و به واسطه آن امراض خود را معالجه می‌نمودیم.

آن درخت یک مدت طولانی در همین حال بود. سپس یک روز برخاستیم و دیدیم که خون تازه از ساق آن درخت جاری شده است! برگ‌هایش پژمرده شده و خون از آن‌ها می‌چکد. ما گفتیم که حادثه بزرگی رخ داده است. آن شب را با حال خوف و غم واندوه صبح کردیم و در انتظار پیشامدی بزرگ بودیم. وقتی تاریکی شب جهان را فرا گرفت،

صدای گریه و واویلا و اضطراب و غوغای عجیبی از زیر آن درخت شنیدیم. نیز صدای گریه ای را شنیدیم که می‌گفت:

ای پسر پیغمبر! ای پسر وصی پیامبر! ای بازمانده سادات بزرگوار ما!

سپس ناله و صداهایی زیادی بلند شد، ولی بیشتر سخنانی را که می‌گفتند نمی‌فهمیدیم. پس از این جریان بود که خبر قتل امام حسین علیه السّلام به ما رسید و آن درخت خشک شد و به وسیله باد و باران‌ها شکسته گردید و اثر آن به طور کلی محو شد!

عبداللَّه بن محمّد انصاری می‌گوید: من دعبل بن علی خزایی را در مدینه پیامبر خدا ملاقات کردم و این حدیث را برای وی نقل نمودم. او این حدیث را انکار نکرد و گفت: پدرم از جدم، از مادرش سعیده دختر مالک خزاعی نقل کرد که گفت: سعیده آن درخت را درک نمود و در زمان حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام از میوه آن خورده است و در آن شب نوحه جنیان را شنیده است. پس این شعر را از یکی از این جنیان شنید و حفظ کرد:

ای پسر و ای شهیدی که عموی او یعنی جعفر طیار بهترین عموها بود!

عجب است از شمشیری صیقلی که تیزی آن به صورت تو رسید، در حالی که غباری، آن را بالا برده بود

دعبل می‌گوید: من در قصیده خود سرودم:

بهترین قبرها را که در عراق زیارت می‌شود زیارت کن! حمار خود را به تعجیل بران و کسی که مانع از تو شود حمار است

چرا تو را زیارت نکنم؟ ای حسین، قوم و خویش من فدای تو باد! ما کسی را زیارت می‌کنیم که او را دوست داریم

ای حسین! تو یک دوستی مخصوصی در دل‌های افراد عاقل داری؛ دشمنی و نابودی دچار دشمنان تو خواهد شد.

ای پسر شهید و ای شهیدی که عموی او یعنی جعفر طیار بهترین عموها بود.

مسند ابویعلی: پیامبرصلی اللّٰه علیه و آله بیرون آمد تا به طرف قبا برود که بر باغی گذر کرد. علی علیه السلام فرمود: این باغ چقدر زیباست. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی باغ تو در بهشت از آن زیباتر است، تا این‌که بر هفت باغ این چنینی گذر کرد. سپس به سوی او رفت و او را در آغوش کشید و گریه کرد. علی علیه السلام نیز گریه کرد سپس علی علیه السلام فرمود: چه چیز باعث گریه شما شد یا رسول اللّٰه؟ گفت: به خاطر کینه‌های دل‌های مردمی می‌گریم که آن را بر تو آشکار نمی‌کنند مگر بعد از من. گفت: یا رسول اللّٰه چگونه عمل می‌کنم؟ گفت: صبر می‌کنی و اگر صبر نکنی با سختی و دشواری روبرو می‌شوی. فرمود: یا رسول اللّٰه آیا بر نابودی دینم بیمناک هستی؟ فرمود: بلکه در آن حیات دین توست دینت سالم می‌ماند.

امالی الصدوق: خالِد بن رِبْعِی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مکه شد به خاطر برخی نیازهایش و بادیه نشینی را یافت که به پرده‌های کعبه آویزان شده و می‌گوید: ای صاحب خانه، خانه خانه توست، و

مهمان مهمان تو، برای هر مهمانی از میز بانش وسیله پذیرایی است. امشب پذیرایی مرا از جانب خودت آمرزش قرار ده. امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش فرمود: آیا سخن بادیه نشین را می‌شنوید، گفتند: بله گفت: خدا بزرگوارتر از آن است که مهمانش را پس زند. و وقتی شب دوم رسید او را دید که به آن رکن آویزان است و می‌گوید: ای عزیز در عزتت، با عزت‌تر از تو در عزتت وجود ندارد، به عزت خود مرا عزت بده؛ عزتی که هیچ‌کس نمی‌داند آن چگونه است. روبه تو می‌آورم و به تو متوسل می‌شوم به حق محمد و آل محمد، به من عطا کن چیزی که غیر از تو آن را عطا نمی‌کند و بازگردان از من آن‌چه را غیر از تو بازنمی گرداند. گفت: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش فرمود: به خدا این اسم اکبر به زبان سریانی است. حبیب من رسول الله صلی الله علیه و آله مرا از آن با خبر کرده که از خدا بهشت را خواست به او داد و از خدا خواست آتش را از او بازگرداند پس از او بازگرداند.

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام هیزم جمع می‌کرد، آب می‌کشید و جارو می‌کرد و فاطمه سلام الله علیها آسیاب می‌کرد، خمیر درست می‌کرد و نان می‌پخت.

امالی الصدوق: از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: پرچمی پیش نیامد که در زیر آن با امیرالمؤمنین جنگ شود مگر این که خداوند تبارک و تعالی آن را واژگون کرد و یارانش را مغلوب ساخت و خوار بازگشتند، و امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیرش، ذو الفقار کسی را نزد که نجات یابد، و زمانی که می‌جنگید،

جبرئیل در سمت راستش، میکائیل در سمت چپش و ملک الموت پیش رویش بود.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام از پدرش از جدّش علیهم السّلام آورده است: رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند و به سدرالمنتهی رسیدم - گفت: یک برگ آن سایه بر تمام دنیا میاندازد و بر روی هر برگ آن فرشته ای خدا را تسبیح می‌گوید و از دهانشان دُرّ و یاقوت بیرون می‌آید، هر مرواریدی راه پانصد سال را روشن می‌کند، و هرچه از آن درّ و یاقوت بر زمین ریزد، فرشتگانی موکَّل برآنند، آن‌ها را بیرون برده و در دریایی از نور می‌افکنند، این فرشتگان هر شب جمعه به سدرالمنتهی می‌روند - و چون مرا دیدند، به من خوش آمد گفته و گفتند: ای محمّد، خوش آمدی، پس صدای وزش باد سدرو به هم خوردن درهای باغ‌های بهشتی به خاطر شادمانی از دوستداران تو به لرزه در آمده‌اند. پس شنیدم که باغ‌های بهشتی ندا در داده می‌گویند: چه قدر مشتاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستیم.

امالی شیخ طوسی: بشیر دهّان گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! چه نگینی را بر انگشتری خود بنشانم؟ فرمود: ای بشیر، چرا به سراغ عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید نمی‌روی که این‌ها سه کوه در بهشت هستند، اما عقیق سرخ مشرف بر خانه رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله است، اما عقیق زرد مشرف بر خانه فاطمه صلوات اللّٰه علیهاست، و اما عقیق سفید مشرف بر خانه

امیرالمؤمنین علیه السّلام است و این خانه‌ها جملگی یکی هستند که سه جویبار از آن خارج می‌شود، از زیر هر کوهی یک جوی که آب آن‌ها از یخ سردتر و از عسل شیرین‌تر و از شیر سپیدتر است و کسی از آن نمی‌نوشد جز محمّد و خاندان او و شیعیان ایشان؛ و مصب و ریزشگاه هر سه یکی است و محل جریان آن کوثر است و این سه کوه خداوند را تسبیح و تقدیس و تمجید نموده و برای محبّان آل محمّد صَلی اللّٰه علیهِ و آله طلب آمرزش می‌کنند، پس هرکس از شیعیان آل محمّد که به چیزی از آن برای خود انگشتری بسازد، جز خیر و نیکی و فراخی در روزی و سلامت از همه انواع بلا چیزی نمی‌بیند و او از سلطان ظالم و از هر چیزی که انسان از آن بترسد و از آن حذر کند در امان است.

معانی الاخبار: جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش علیهم السّلام: روزی رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله نشسته بود و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام در محضر وی بودند، پس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق بشارت دهنده فرستاد، بر روی زمین آفریده ای محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نزد خدای عزّوجل نیست. همانا خدای متعال برای من نامی از نام‌های خود مشتق نمود، زیرا او «محمود» است و من «محمّد»، و برای تو ای علی، نامی از نام‌های خود مشتق نمود، زیرا او «علی اعلی» می‌باشد و تو «علی»؛ و ای حسن، برای تو نامی از اسم‌های خود مشتق فرمود که او «محسن» است و تو «حسن»؛ و ای حسین، نامی از اسمای خود برای تو مشتق نمود که او «ذو الإحسان» است و تو «حسین»؛ و برای تو ای فاطمه نامی از اسمای خود مشتق نمود که او «فاطر» است و تو «فاطمه»؛ سپس فرمود: خداوندا، تو را گواه می‌گیرم که من با کسانی

که با ایشان در صلح باشند، در صلحم و با کسانی که با ایشان می‌جنگند، در جنگم و دوستدار کسانی هستم که ایشان را دوست بدارد و متنفرم از کسانی که از ایشان نفرت داشته باشد و دشمن دشمنانشان هستم و طرفدار کسانی هستم که طرفدار ایشان باشند، چون ایشان از من هستند و من هم از ایشانم.

سپس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: خداوند عزّوجل را از تمام مخلوقات برگزیده‌هایی است، برای مثال از بقعه‌های زمین برگزیده‌هایی دارد، و از شب‌ها و روزها برگزیده‌هایی دارد، و از ماه‌ها برگزیده‌هایی دارد. و از بندگانش برگزیده‌هایی دارد، و از برگزیده آن‌ها نیز برگزیدگانی دارد. اما از بقعه‌های زمین، مکه و مدینه و بیت المقدس برگزیده او هستند، و نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در دیگر مساجد است به جز مسجدالحرام و مسجد الأقصی - منظور وی مکه و بیت المقدس است -. اما شب‌های برگزیده‌اش، شب‌های جمعه و شب نیمه شعبان و شب قدر و دو شب عید فطر و عید قربان است. اما روزهای برگزیده‌اش، روزهای جمعه و اعیاد است. و اما برگزیده‌اش از ماه‌ها، رجب است و شعبان و ماه رمضان. و اما گزیده‌اش از بندگانش، فرزندان آدم هستند و برگزیده‌اش از فرزندان آدم کسانی هستند که با شناختی که از آن‌ها دارد آنان را برگزیده است، زیرا خدای عزّوجل چون خلق خویش را آفرید، فرزندان آدم را برگزید، سپس از میان فرزندان آدم، عرب را برگزید و از میان عرب «مُضَر» را برگزید و از میان مضر، قریش را برگزید و از قریش هاشم را برگزید و از هاشم مرا برگزید و نیز اهل بیتم را، پس هرکه عرب را دوست بدارد، با محبتم آن‌ها را دوست

می‌دارم و هر که با عرب دشمنی کند، با ستیز خودم با آنان دشمنی می‌کنم؛ و خداوند متعال از میان ماه‌ها، رجب و شعبان را برگزید.

تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی بود و دیگر هیچ نبود. سپس از نور جلال خود پنج تن را آفرید و برای هریک از آن‌ها نامی از نام‌های نازل شده خود مشتق نمود؛ او حمید است و مرا محمّد نامید، او اعلی است و امیرالمؤمنین را علی نامید، و اسماء حسنی از آنِ اوست و حسن و حسین را از آن مشتق نمود و او فاطر است و برای فاطمه نامی از نام‌های خود مشتق نمود؛ پس چون ایشان را آفرید، در میثاق در سمت راست عرش قرارشان داد، و فرشتگان را از نور آفرید، پس به آنان نگریستند، کار و شأن ایشان را بزرگ داشتند و تسبیح گفتن به ایشان تلقین گشت و از این روست که خدای متعال می‌فرماید: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»، کشف الغمّ: جابر بن عبدالله انصاری گوید: شنیدم رسول خدا صَلی اللّه علیهِ و آله می‌فرماید: همانا خدای عزّوجل من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور آفرید، و آن نور را فشرد و از آن شیعیان ما به وجود آمدند. پس ما خدا را تسبیح گفتیم و آنان نیز تسبیح گفتند. ما خدا را تقدیس کردیم، آنان نیز تقدیس کردند. ما «لا إله إلّا اللّه» گفتیم، آنان نیز گفتند. ما خدا را تمجید و ستایش کردیم، آنان نیز خدا را تمجید کردند. ما خدا را به یگانگی یاد کردیم، آنان نیز خدا را به یگانگی یاد کردند. سپس آسمان‌ها و زمین‌ها را آفرید و فرشتگان را خلق فرمود، پس فرشتگان تا یکصد سال نمی‌دانستند تسبیح و تقدیس چیست، پس ما خدا را تسبیح گفتیم و شیعیان ما

نیز خدا را تسبیح گفتند، سپس فرشتگان (و بقیه اذکار)، لذا زمانی ما موحِّد بوده‌ایم که کسی جز ما موحِّد نبوده است، و بر خدای عزّوجل حق است که همان‌طور که ما را بدین کار مختص گردانید، ما و شیعیان ما را در اعلی علیین جای دهد؛ خداوند ما و شیعیان ما را پیش از آن‌که اجسام ما وجود داشته باشد، برگزیده، سپس ما را به سوی خود فرا خوانده و اجابت کردیم، پس خدای متعال ما و شیعیان ما را پیش از آن‌که از وی طلب آمرزش کنیم، آمرزیده است.

کنز جوامع الفوائد: از کتاب مصباح الأنوار شیخ الطائفه با اسنادش از انس بن مالک روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله نماز صبح را با ما اقامه فرمود، سپس رخسار بزرگوارش را به سوی ما کرده و من خدمت وی عرض کردم: یا رسول اللّٰه، اگر صلاح می‌بینید قول خدای عزّوجل«فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهْم مِّنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشهُّدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُوْلَئکَ رَفِیقًا»، {آنان در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.} را برای ما تفسیر بفرمایید! پس آن حضرت صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: منظور از «النَّبِینَ» من هستم، اما منظور از«الصِّدِّیقِینَ» برادرم علی است، و اما منظور از «الشهُّدَاءِ» عمویم حمزه است، اما منظور از«الصَّالِحِینَ» دخترم فاطمه و فرزندانش حسن و حسین هستند. - گوید: - عباس نیز در جمع حاضر بود که با شنیدن این تفسیر به وسط مجلس روبروی پیامبر صَلی اللّٰه علیهِ و آله پریده و عرض کرد: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک ریشه و اصل نیستیم؟! فرمود: منظورتان

چیست عموجان؟ عرض کرد: زیرا شما پیوسته درباره علی و فاطمه و حسن و حسین سخن می‌گویید و از ما نامی نمی‌برید. گوید: پس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله تبسّمی نموده و فرمود: عموجان، این‌که گفتی از یک ریشه و اصل هستیم، راست گفتی. لیکن عموجان، خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آن‌که آدم علیه السّلام را بیافریند خلق فرمود؛ آن‌گاه که نه آسمانی برافراشته و نه زمینی گسترده و نه ظلمتی بود و نه نوری و نه خورشید و ماهی و نه بهشت و دوزخی.

پس عباس عرض کرد: یا رسول اللّٰه، آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ فرمود: عموجان: چون خداوند اراده فرمود ما را خلق کند، کلمه ای فرمود و از آن نوری آفریده شد. سپس کلمه دیگری فرمود و از آن روحی آفرید. سپس آن نور را با آن روح در آمیخت و از آن، من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را آفرید. آن‌گاه پیش از آن‌که تسبیح و تقدیسی باشد، ما خدا را تسبیح گفته و تقدیس می‌نمودیم و چون اراده فرمود آفرینش را آغاز کند، نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، از این رو نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من افضل از نور عرش است؛ سپس نور برادرم علی را شکافت و از آن فرشتگان را آفرید، بنابراین، فرشتگان از نور برادرم علی هستند و نور علی از نور خداست و علی افضل از ملائکه است؛ سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و از نور او آسمان‌ها و زمین را آفرید، بنابراین آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه آفریده شده‌اند و نور دخترم فاطمه از نور خدای متعال است و دخترم فاطمه افضل از آسمان‌ها و زمین است؛ سپس نور فرزندم حسن را شکافت و خورشید و ماه را از آن آفرید، و خورشید و ماه از نور فرزندم حسن هستند و نور فرزندم حسن از نور

خداست و حسن افضل از خورشید و ماه است؛ سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، بنابراین بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین هستند و نور فرزندم حسین از نور خداست، پس فرزندم حسین افضل از بهشت و حورالعین است.

سپس خداوند به قدرت خویش ظلمت را آفریده، آن را بر پرده چشم‌ها افشاند، لذا آسمان‌ها بر فرشتگان تاریک گشته، به تقدیس و تسبیح خدا روی آورده و گفتند: خداوندا و ای مولای ما، از زمانی که ما را آفریده ای و این اشباح را به ما شناسانده‌ای، چیز بدی ندیده‌ایم، پس تو را به مقام و منزلت این اشباح سوگند می‌دهیم، این ظلمت را از ما برطرف سازی. پس خداوند از نور دخترم فاطمه قندیل‌ها آفریده، آن‌ها را بر سرادق عرش آویخت، پس آسمان‌ها و زمین روشن شدند؛ سپس به نور وی از تاریکی در آمدند از این رو وی را «زهراء» نامیده‌اند. پس فرشتگان عرض کردند: خداوندا، ای مولای ما، این نور درخشان از کیست که آسمان‌ها و زمین بدان روشن گشته‌اند؟ پس به ایشان الهام گشت: این نوری است که از نور جلال خود برای کنیزم فاطمه دخت حبیبم و زوجه ولی‌ام و برادر پیامبرم و پدر حجّت‌های من بر بندگانم در سرزمینم، اختراع کرده‌ام. ای فرشتگان من، شما را گواه می‌گیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را برای این زن و شیعیان و دوستدارانش تا به روز قیامت، قرار داده‌ام. - گوید: - چون عباس از رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله این سخنان را شنید، از جا برجست و چشمان علی را بوسیده و گفت: ای علی، به خدا سوگند که تو حجّت بالغه خدا برای کسانی هستی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند.

کنز الکراجکی: موسی بن جعفر از پدرش علیهم السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بر دروازه آن نوشته شده بود: لا إله ألّا اللّٰه، محمّد حبیب اللّٰه، علی بن ابی طالب ولی اللّٰه، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند. لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد!

و از امام علی علیه السّلام نقل کردند که: روح فرشته ای هست با هفتاد هزار چهره که در هر چهره هفتاد هزار زبان (لسان) دارد و با هر لسانی به هفتاد هزار زبان تسبیح خداوند متعال می‌گوید. و خداوند از هر تسبیحش فرشته ای می‌آفریند که با فرشته‌ها تا روز قیامت پرواز می‌کند. گفتند: خداوند آفریده ای بزرگ‌تر از روح نیافریده جز عرش، و اگر خدا بخواهد، آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را یک لقمه می‌کند.

مرتاضان هر چه بیشتر نیروهای بدن را بکاهند و به آن گرسنگی دهند، نیروهای روحانی آنان قوی می‌شود و اسرار معارف الهی بر آن‌ها آشکار می‌شود. و هر چه انسان بر خوردن و نوشیدن و شهوترانی بیفزاید، مانند حیوانات می‌گردد و ازاندیشه و عقل و فهم و معرفت محروم می‌شود. اگر نفس غیر از بدن نبود، چنین نبود. ما می‌بینیم که نفس کارهای مادی خود را با ابزار بدن انجام می‌دهد؛ با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود، و با دست می‌گیرد و با پا راه می‌رود، ولی در تعقل و ادراک مستقل است و از ابزار بدن کمک نمی‌گیرد. از این رو انسان با بستن چشم می‌تواند نبیند و با بستن گوش نشنود، ولی نمی‌تواند

آن‌چه را به آن علم دارد از قلب خود بزداید. از این‌جا می‌دانیم که نفس در علوم و معارف از ابزارهای بدن ذاتاً بی‌نیاز است، و این وجوه نشانه‌های قوی بر جسم نبودن نفس است.

خداوند متعال فرمود: «وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فيما إِنْ مَكَّنّاكُمْ فيهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَىْ ءٍ» {و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آن‌ها [چنان] امکاناتی نداده‌ایم، و برای آنان گوش و دیده‌ها و دل‌هایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم، و [لی] چون به نشانه‌های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دل‌های‌شان، به هیچ وجه به دردشان نخورد.} و اما حدیث، روایت نعمان بن بشیر است که گفته: شنیدم که پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌فرمود: همانا در بدن تکه گوشتی است که اگر نیکو باشد، همه بدن نیکو شود و اگر تباه شود، همه بدن تباه است، که همان قلب است.

قرب الاسناد: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون روح آدم علیه السّلام فرمان یافت در او وارد شود، از آن اکراه داشت که خداوند به او دستور دارد به اکراه وارد شود و به اکراه خارج شود.

ابن اثیر گفته است: وجه شباهت مؤمن با زنبور عسل در مهارت، تیزهوشی، بی‌آزاری، عزت، سودمندی، قناعت، کوشایی در روز، دوری از پلیدی‌ها، پاکی غذا، نخوردن از دست رنج دیگران، بخشش و فرمانبری

از فرمانده است. زنبور عسل آفاتی دارد که وی را از کار باز می‌دارد؛ مانند تاریکی، ابر، باد، دود، آب و آتش. مؤمنان هم آفاتی دارند که آن‌ها را از کار باز می‌دارند؛ مانند تیرگی، غفلت، ابر تردید، باد فتنه، دود حرام، آب رفاه و آتش هوس.

بیشتر مردم بر اینند که عسل از دهان زنبور بیرون می‌آید. علی بن ابی طالب علیه السّلام درباره خواری دنیا فرمود: فاخرترین جامه انسان در دنیا آب دهان کرمی است و شریف‌ترین نوشیدنی او فضله زنبور عسل است. ظاهر این روایت این است که عسل از غیر دهان است. آن‌چه از امیر المومنین علیه السّلام معروف است این است که فرمود: دنیا شش چیز است: غذا، نوشیدنی، پوشیدنی، سوار شدنی، به ازدواج در آمدنی و بوییدنی. بهترین خوراک آن عسل است که درآمیخته با آب دهان مگسی است. بهترین نوشیدنی آن آب است که نیکوکار و بدکار در آن یکسانند. بهترین جامه آن ابریشم است که بافته کرم است، بهترین سوارشدنی آن اسب است که روی آن مردان کشته می‌شوند. بهترین به ازدواج درآمدنی آن زن است که ادراری در ادرار است. بهترین بوییدنی آن مُشک است که خون جانوری است.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا دره ای دارد که در آن طلا و نقره می‌روید. آن دره را با ناتوان‌ترین آفریده‌اش که مورچه است نگهداری می‌کند. اگر شتران گردن بلند آن را بخواهند، نمی‌توانند بر آن تسلط یابند.

مورچه با شش دست و پایش شهری برای خود بنا می‌کند. سپس در آن پیچ‌هایی قرار می‌دهد تا آب باران در آن‌جاری نشود. بسا برای همین، شهری بالای شهرش می‌سازد. این کار را برای ترس از بلبل نسبت به آن‌چه ذخیره کرده است، انجام می‌دهد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یک پیامبر زیر درختی منزل کرد و مورچه ای او را گزید. او فرمان داد بار و بنه‌اش را از زیر آن بیرون آوردند و آن را آتش زدند. خدا به او وحی کرد: چرا تنها یک مورچه را آتش نزدی؟ ابو عبد اللَّه ترمذی در نوادر الاصول گفته است: او را بر سوزاندن مورچه سرزنش نکرد. بلکه بر این که بی‌گناه را به جرم گناه کار کیفر داد، سرزنش نمود. این پیامبر، موسی بن عمران علیه السّلام بود که گفته بود: پروردگارا! مردم یک آبادی را به گناهشان عذاب می‌کنی در حالی که در میان آن‌ها فرمانبر نیز هست؟ گویا خدا خواست این مطلب را به وی از جانب خودش بنماید؛ گرما را بر او مسلط کرد تا پناه به درختی برد که در سایه‌اش بیاساید و نزد آن درخت سوراخ مورچه بود. او خوابش گرفت و هنگامی که لذت خواب را چشید، مورچه ای او را گزید. او آن‌ها را پامال و نابود کرد و لانه شان را سوزاند. خدا این آیه را عبرت او قرار داد که یک مورچه او را گزید ولی او دیگران را کیفر داد و خواست او را آگاه کند که کیفر خدا فرمانبر و نافرمان را در بر می‌گیرد. ولی برای فرمانبر رحمت و پاکی و برکت بوده، برای نافرمان بدی و ناخوشی و دشمنی است. بنابراین، این حدیث دلالت بر کراهت و حرمت کشتن مورچه ندارد، زیرا راندن آزار رساننده به نفس حلال است. کسی در آفریده‌های خدا

محترم‌تر از مؤمن نیست و خدا راندن مومن از نفس با زدن و کشتن را حلال کرده است؛ تا چه رسد به حشرات و جانورانی که مسخر انسان قرار داده شده‌اند و انسان بر آن‌ها تسلط داده شده است و هنگامی که او را آزار دهند، کشتن آن‌ها برای وی مباح است. این‌که فرمود: چرا یک مورچه را نکشتی؟ دلیل است بر این‌که آن‌چه آزار بدهد کشته می‌شود و هر کشتاری که برای سود یا دفع زیان باشد، نزد علماء اشکالی ندارد و مخصوص همان مورچه که گزیده، نیست، زیرا مقصود قصاص نیست. وگرنه می‌فرمود: چرا همان مورچه که تو را گزید نکشتی. در حالی که فرمود: یک مورچه ای را نکشتی که شامل بی‌گناه و گناه کار است. از این‌جا دانسته می‌شود که منظور آگاهی دادن به او در پاسخ به پرسش از هلاک کردن یک آبادی که در آن مطیع و عاصی وجود دارد، است.

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که مُحرم شدی از خدا درباره کشتن هر جانوری بترس؛ جز افعی و عقرب و موش؛ زیرا موش مَشک را سست می‌سازد و بند آن را بر روی اهل خانه پاره می‌کند. اما عقرب، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دست به سوی سنگ دراز کرد و عقرب آن حضرت را گزید. فرمود: خدا لعنتت کند. نه خوب و نه بد را رها نمی‌کنی. هنگامی که مار قصد تو را کرد او را بکش و اگر نه نکُش. سگ هار و حیوان درّنده اگر به تو یورش آوردند، آن‌ها را بکُش وگرنه قصد آن‌ها را مکن. مار سیاه رنگِ (اسود) بزرگِ حیله گر (غدر) را در هر حال بکُش. به کلاغ و زغن که بر پشت شتر تو بنشینند، سنگ بپران.

قرب الإسناد: امام علی علیه السّلام فرمود: محرم هر چه بر او از درنده یا جز آن یورش کند را می‌کُشد. زنبور، عقرب، مار، کرکس، گرگ، شیر و هر درنده که بترسد بر او حمله کند و سگ هار را می‌کُشد.

عقربی در نماز پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را گزید. هنگامی که فارغ شد، فرمود: خدا عقرب را لعنت کند. هیچ نماز خوان و پیامبر و غیر این دو را رها نمی‌کند جز آن‌که او را می‌گزد. پیامبر نعلش را گرفت و او را کشت و سپس آب و نمک خواست و به آن کشید و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و معوّذتین خواند.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از جانورانی است که فرمان کشتن آن‌ها در حلّ و در حرم رسیده است؛ زیرا کلاغ‌ها از فاسقان هستند. نامش از نام ابلیس باز گرفته شده است، زیرا تباهی را که کار ابلیس است به بار می‌آورد. نام کلاغ نیز برای هر چیزی که آزارش زیاد باشد باز گرفته شده است. اصل فسق بیرون آمدن از چیزی است و در شرع بیرون آمدن از فرمان خدا است. جاحظ گفته است: غراب البین دو نوع است: یکی کوچک و معروف به پستی و ناتوانی، دیگری در خانه‌های مردم است و در هنگامی که مردم کوچ می‌کنند و دور می‌شوند در اقامت گاه‌های آن‌ها فرود می‌آید. چون این کلاغ جز پس از جدایی مردم از منزلشان پیدا نمی‌شود، نام آن را غراب البین گذاشتند.

کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: در زمان سلیمان بن داود علیه السّلام مردم به قحطی سختی دچار شدند. آن‌ها به او شکایت کردند و از او خواستند که برایشان باران بخواهد. وی به آن‌ها گفت: نماز صبح را که خواندم می‌روم. هنگامی که نماز صبح را خواند وی و مردم رفتند. هنگامی که میان راه بودند ناگهان مورچه ای را دیدند که دو دستش را به آسمان برآورده و دو پا را بر زمین نهاده و می‌گوید: بار خدایا ما از آفریده‌های توییم و بی‌نیاز از روزی تو نیستیم. ما را به گناه انسان‌ها نابود نکن. فرمود: سلیمان گفت: برگردید که به واسطه غیر خودتان سیراب شدید. بارانی در آن سال بر آن‌ها بارید که مانندش را ندیده بودند.

خرائج و جرائح: سلیمان جعفری می‌گوید: گنجشکی در برابر امام رضا علیه السّلام افتاد و شروع به شیون کرد و پریشان بود. حضرت فرمود: می‌دانی چه می‌گوید؟ گفتم: نه. حضرت به من فرمود: می‌گوید: ماری می‌خواهد بچه هایم را در خانه بخورد. برخیز و این تسمه را بگیر و در خانه برو و مار را بکُش. برخاستم؛ تسمه را گرفتم و به خانه داخل شدم. ناگهان ماری در آن می‌چرخید. پس او را کُشتم.

خصال: پادشاه روم از امام مجتبی علیه السّلام درباره هفت چیز که خداوند عزّ و جلّ آفریده و از رحم بیرون نیامدند، پرسید. حضرت فرمود: آدم، حوّاء، قوچ ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد و زمین را کاوید و ابلیس لعین.

حیاة الحیوان: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را با یک ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد و اگر با دو ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد؛ کمتر از نخستین. نیز از او در همین باره است که هر که در ضربه نخست او را بکشد صد حسنه دارد و در ضربه دوم کمتر و در ضربه سوّم کمتر از آن. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وزغ را بکُشید گرچه درون خانه کعبه باشد.

محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: تصویری را باقی نگذار جز این‌که نابودش کنی. قبری را باقی نگذار جز این‌که آن را درست و نیکو کنی. سگی را باقی نگذار جز این که آن را بکشی.

سرائر: عبید بن زراره می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: درباره کُشتن مورچه ریز چه می‌گویی؟ فرمود: آن‌ها را بکش، آزارت بدهند یا آزارت ندهند.

الدر المنثور: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره کشتن مارها پرسیدند. حضرت فرمود: او و انسان دشمنِ هم آفریده شده‌اند. اگر انسان او را ببیند او انسان را به هراس می‌افکند و اگر او را بگزد، او را به درد می‌آورد. او را هر جا یافتی بکُش.

قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام در پاسخ به پرسش از کُشتن مارها و مورچه در خانه آن‌گاه که آزار بدهند فرمود: اگر آزار بدهند، کُشتن و سوزاندن آن‌ها اشکالی ندارد؛ ولی مارهای خانگی را نکُشید. سپس فرمود: یک جوان از انصار، روز اُحد با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به نبرد رفت و زنی زیبا داشت. وی از خانه بیرون بود. هنگامی که برگشت، دید زنش از در خانه بیرون آمد. هنگامی که جوان او را دید، به سوی او نیزه کشید. زن گفت: نکن. درون خانه‌ات برو و ببین چه در خانه تو است. آن جوان داخل شد و ناگهان ماری دید که بر بسترش چرخ زده است. آن زن گفت: همین است که مرا بیرون آورده است. جوان نیزه را به سر مار فرو کرد و آن را آویزان نمود. آن مار به خود می‌پیچید و مرد به او نگاه می‌کرد. در همین میان آن جوان به زمین افتاد و گردنش شکست. به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله گزارش دادند و در آن روز از کشتن آن‌ها نهی کرد. اما کسی که گفته است: هر که آن‌ها را از ترس پی گیریشان رها کند، از ما نیست، برای غیر آن است. اما مارهای خانگی را چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن روز از کشتن آن‌ها نهی کرد نباید به هیجان و اضطراب‌انداخت.

الدر المنثور: جویریه بن اسماء از عمویش نقل می‌کند که گفت: با گروهی به حج رفتیم و در منزلی فرود آمدیم. زنی که همراه ما بود، خوابید. هنگامی که برخاست، ماری به گرد او پیچیده بود و سر و دمش را میان دو پستان زن نهاده بود. این مطلب ما را به هراس‌انداخت و ما کوچ کردیم. آن مار بر آن زن چنبر زده بود و به او زیانی نمی‌رساند تا به

نشانه‌های حرم رسیدیم. پس مار به سرعت رفت. ما به مکه رفتیم و اعمال حج را به جا آوردیم و برگشتیم تا این‌که به جایی که مار به دور آن زن پیچیده بود، رسیدیم و این منزل گاه همان منزل گاهی بود که ما در آن سکونت گزیدیم. آن زن خوابید و در حالی که مار در دورش بود، برخاست. مار ناگهان سوتی زد و دشت پر از مار شد و زن را خوردند تا این‌که فقط استخوانش باقی ماند. من به صاحب آن زن که آن زن کنیز وی بود، گفتم: وای بر تو! درباره این زن به ما گزارش بده. گفت: وی سه بار زنا کرد و هر بار که زایید، تنوری افروخت و بچه‌اش را در آن‌انداخت.

کافی: عقرب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را گزید. حضرت فرمود: خدا تو را لعنت کند که از این‌که مومن یا کافر را آزار بدهی، باکی نداری. سپس حضرت نمک خواست و به آن مالید و آرامش (هدوء) یافت. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را می‌دانستند، به دنبال دارو نمی‌رفتند.

کعب الاحبار گفته است: خدا مار را در اصفهان و ابلیس را در جدّه و حوّاء را در عرفه و انسان را در کوه سراندیب فرود آورد. کوه سراندیب در بالای چین در دریای هند است و به حدی بلند است که دریانوردان آن را پس از طی کردن چند روز راه هنوز می‌بینند. در سراندیب جای پای آدم که بر سنگ فرو رفته است موجود است. هر شب در این کوه چیزی مثل برق بدون این‌که ابری باشد دیده می‌شود و هر روز باران می‌بارد و قدم گاه آدم را می‌شوید. گفته شده است: روی این کوه یاقوت سرخ

است و سیل و باران آن را می‌شوید و از قله به پایین آن می‌آورد. الماس هم در سراندیب یافت می‌شود و عود هم از همان پدید می‌آید. قزوینی چنین گفته است.

قرطبی در تفسیر سوره غافر از کعب الاحبار آورده که هنگامی که خدای تعالی عرش را آفرید، با خود گفت: خدا آفریده ای بزرگ‌تر از من نیافریده است. خدا ماری گرد آن چرخاند که هفتاد هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار زبان و هر روز به شمار قطره‌های باران و برگ‌های درختان و ریگ‌ها و خاک‌ها و شماره روزهای جهان و همه فرشتگان تسبیح از دهان‌های او برمی آمد. او دور عرش پیچید و عرش تا نیمه آن بود.

در مسند احمد آمده است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که ماری را بکشد، مانند کسی است که مرد بت پرستی را بکشد و هر که آن را از ترس سرانجام کشتنش رها کند، از ما نیست.

بصائر الدرجات: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نسبت به جیک جیک کننده‌ها (مراد حضرت پرستوها بود) سفارش به نیکی کنید، زیرا آن‌ها همدردترین پرنده اهلی نسبت به مردم هستند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: می‌دانید در خواندنش چه می‌گوید؟ می‌گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. تا آن‌که همه سوره فاتحه را می‌خوانَد و در آخر خواندنش می‌گوید: وَ لَا الضَّالِّينَ.

در کتاب الزاهر ابو عبد اللّٰه قرطبی است که داود علیه السّلام گفت: امشب خدا را تسبیحی می‌کنم که هیچ آفریده ای خدا را به آن تسبیح نکرده باشد. قورباغه ای از آبگیری در خانه‌اش او را ندا داد: ای داود! نسبت به تسبیح خودت بر خدا می‌بالی؟ من هفتاد سال دارم تسبیح می‌کنم و زبانم از ذکر خدا باز نمانده است. من ده شب است که به جهت مشغول بودن به دو کلمه سبزی نخورده و آب ننوشیده‌ام. فرمود: آن دو چیستند؟ گفت: «یا مسبّحاً بکل لسان و مذکورا بکل مکان!» (ای کسی که با هر زبانی تسبیح می‌شوی و در هر مکانی به یاد آورده می‌شوی!) داود پیش خود گفت: من رساتر از این چه می‌توانم بگویم؟

زمخشری در الفائق از عمر بن عبد العزیز آورده است: مردی از پروردگارش خواست جای شیطان را در دل انسان به او بنماید. در آن‌چه انسانِ خوابیده می‌بیند مردی مانند بلور را دید که درونش از بیرونش دیده می‌شد. شیطان را به صورت قورباغه ای دید که خرطومی مانند پشه دارد و آن را از شانه چپش فرو می‌کند تا او را وسوسه کند و هنگامی که یاد خدا می‌کند پنهان می‌شود.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قورباغه‌ها را نکشید، زیرا بانگشان تسبیح است. زمخشری می‌گوید: در بانگ خود می‌گویند: «سبحان الملک القدوس.» (فرمانروای پاک منزه است.) از انس است که قورباغه‌ها را نکُشید، چون به آتش ابراهیم گذشتند و با دهان خود آب آوردند و به آن پاشیدند.

در شفاء الصدور است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قورباغه‌ها را نکُشید که بانگ آن‌ها تسبیح است

دلائل الإمامه: احمد بن محمّد معروف به غزال نقل کرد: من نزد امام کاظم علیه السّلام در نخلستانش نشسته بودم که ناگاه گنجشکی آمد و در برابر امام بر زمین نشست و شروع به شیون کرده، بسیار فریاد کشید و پریشانی نمود. امام به من فرمود: می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ گفتم: خدا و رسول او و ولی‌اش داناترند. فرمود: می‌گوید: ای سرور من! ماری می‌خواهد جوجه هایم را در خانه بخورد. امام به غزال فرمود: برخیز تا برویم و مار را از او و جوجه‌هایش دور کنیم. غزال نقل کرد: برخاستیم و داخل خانه شدیم. ناگهان ماری در خانه می‌چرخید و ما آن مار را کشتیم.

بصائر الدرجات: ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند: با امام چهارم علیه السّلام در خانه‌اش بودم که در خانه گنجشک‌ها فریاد برمی آوردند. امام به من فرمود: می‌دانی این گنجشک‌ها چه می‌گویند؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: تسبیح پروردگار خود را می‌کنند و روزی خود را می‌خواهند.

ثمالی مانند همین حدیث را نقل کرده و انتهای حدیث را این‌گونه نقل کرده است: پروردگارشان را تسبیح می‌کنند و لا اله الا اللّه می‌گویند و از او خوراک روزانه خود را درخواست می‌کنند. سپس حضرت فرمود: ای ابا حمزه! «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیروَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَی ء.» {ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.}

المجالس و الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: چکاوک را نخورید، دشنامش ندهید و به دست بچه‌هایش ندهید تا با آن بازی کنند، چون

چکاوک خدا را زیاد تسبیح می‌کند و تسبیح او این است که خدا دشمنان آل محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله را لعنت کند.

سلیمان بن داود علیه السّلام از کنار گنجشکی که گرد ماده خود می‌چرخید گذر کرد. پس به یارانش فرمود: می‌دانید چه می‌گوید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! چه می‌گوید؟ فرمود: از او برای خود خواستگاری می‌کند و می‌گوید: زن من شو تا تو را در هر کدام از کاخ‌های دمشق که بخواهی ساکن کنم. سلیمان فرمود: کاخ‌های دمشق از سنگ ساخته شده‌اند و او نمی‌تواند گنجشک ماده را در آن‌ها ساکن کند. ولی هر خواستگاری دروغگو است.

طب الائمه: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما می‌افتد، باید آن را در ظرف فرو ببرد. زیرا در یک بال مگس درمان و در دیگری زهر است؛ مگس بال زهرناک را در آشامیدنی فرو می‌برد نه بال شفابخش را. بنابراین بال دیگرش را فرو ببرید تا زیان نبینید.

تهذیب الأحکام: عیسی بن حسّان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که سوسک سیاهی پیش آمد. حضرت فرمود: آن را دور کن، زیرا وی سوسکی از سوسک‌های آتش است.

قزوینی حکایت کرده: مردی سوسک سیاه بدبویی دید. پس گفت: خدا از آفرینش این چه هدفی را اراده کرده است؟ زیبا بودن آن یا خوشبو بودن آن؟ پس خدا او را به زخمی گرفتار کرد که همه پزشکان از درمانش درماندند، تا آن‌جا که معالجه را رها کرد. روزی صدای یک پزشک دوره گرد را شنید که در کوچه جار می‌زد. گفت: او را بیاورید تا مرا معاینه کند. گفتند: از یک دوره گرد چه کاری برمی آید در حالی که پزشکان ماهر از درمان تو درمانده‌اند؟ گفت: باید او را برای من بیاورید. وقتی او را آوردند و زخم را دید، یک سوسک سیاه بدبو خواست. همه حاضران خندیدند. بیمار از گفته پیشین خود یاد کرد و گفت: آن‌چه می‌خواهد برایش فراهم کنید. زیرا این مرد در کار خود بینا است. پزشک سوسک را سوزاند و خاکسترش را روی زخم او پاشید. بیمار به اذن خدا بهبود یافت و به حاضران گفت: خدا می‌خواست به من بفهماند که پست‌ترین آفریده‌ها کمیاب‌ترین داروها هستند.»

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: عمر مگس چهل شب است و همه مگس‌ها جز مگس عسل در دوزخند. گفته شده است: مگس‌ها در دوزخ عذاب نمی‌کشند و دوزخیان را عذاب می‌دهند، چون بر روی آن‌ها می‌نشینند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: صد و شصت فرشته بر مؤمن گماشته شده‌اند تا آن‌چه را خود او نتواند از خود براند، از او برانند. از میان آنان هفت فرشته مثل مگسی که در روز تابستانی از کاسه عسل رانده می‌شود، از او خطرات را می‌رانند. اگر برای شما آشکار شوند، می‌بینید

که بر هر دشت و کوه دست‌ها و دهان‌ها را گشوده‌اند. اگر بنده یک چشم به هم زدن به خود واگذار شود، شیطان‌ها او را می‌ربایند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما افتاد، باید آن را بچرخاند. زیرا در یک بال آن درد و در دیگری درمان است و مگس بالی که در آن درد است را نگه می‌دارد تا در غذا بیفتد. هم‌چنین فرمود: یک بال مگس زهر بوده و دیگری درمان است. وقتی مگس در غذا می‌افتد آن را بچرخانید. زیرا زهر را جلو و درمان را عقب نگه می‌دارد.

مگس نادان‌ترین آفریده‌ها است، زیرا خود را به هلاکت میاندازد.

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی کوچک‌تر از پشه نیافریده است و جرجس کوچک‌تر از پشه است و آن‌که ما او را ولع می‌گوییم، کوچک‌تر از جرجس است. عضوی در فیل نیست مگر آن‌که در آن هست و با دو بال بر فیل برتری هم داده شده است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بالای سر یک نفر از انصار به ملک الموت نگاه کرد و به او فرمود: نسبت به این یار من نرم رفتار کن، زیرا که او مؤمن است. او گفت: من با هر مؤمن نرم رفتار می‌کنم. هیچ خانواده ای نیستند جز آن‌که هر روز پنج بار آن‌ها را بررسی می‌کنم. ولی اگر بخواهم

جان پشه ای را بگیرم، تا فرمان خدا برای گرفتن آن نرسد، نمی‌توانم. امام صادق علیه السّلام فرمود: به من خبر رسیده است که هنگام نمازها آن‌ها را بررسی می‌کند. از این روایت برمی آید که ملک الموت تمام روح‌ها را قبض می‌کند.

پشه با وجود کوچکی، خدا در جلو مغزش نیروی حافظه، در میان مغزش نیروی‌اندیشه و در پشت سرش نیروی یادآوری نهاده است. خدا برای پشه حس بینایی و بساوایی و بویایی آفریده است. سوراخی برای غذا و سوراخی برای فضله کردن ساخته و شکم و روده و استخوان به او داده است. پس منزه است آن‌که‌اندازه گیری و راهنمایی نموده و هیچ یک از آفریده‌ها را بیهوده نیافریده است.

امیر المومنین علیه السّلام فرمود: حمد خدایی را که اوصاف از رسیدن به حقیقت معرفتش مانده‌اند، و عظمتش عقول را باز داشته پس راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیافتند. اوست اللّه آن پادشاه حق آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر است از هر چه دیده‌ها می‌بینند. قدرت عقول به حدّ واندازه ای برای حضرتش نرسیده تا مانندی برایش بیابد، و اوهام به تقدیری برای او راه نیافتند تا مانندش در وهم در آمده باشد. موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورتی با مشاور، و کمک مدد کاری آفرید. آفرینش او به دستورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و ردّ ننمود، و تسلیم او شد و به مخالفتش برنخاست. از لطائف صنعت و شگفتیهای حکمتش که به ما نشان داده همانا اسرار پیچیده حکمت آمیزی است که در این شب پره‌ها تدبیر نموده، شب پره‌هایی که روشنی روز که گشاینده دیده هر چیزی است

چشم آن‌ها را می‌بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می‌بندد چشم آن‌ها را باز می‌کند، و چگونه چشمشان پوشیده شده که توان مدد گرفتن از نور آفتاب درخشان را ندارند تا به راههای خود خود راهنمایی شوند، و در پرتو خورشید به آن‌چه باید بشناسند برسند، و چسان خداوند آن‌ها را با تلألؤ نور خورشید از راه سپردن در امواج روشنایی آن مانع شده، و در لانه‌های خود از رفتن در قلب روشنایی پنهان نموده! در روز روشن پلکهای دیدگانشان را به روی هم میاندازند، و شب تار را برای خود چراغ روشن قرار داده‌اند که بدان واسطه به دنبال رزق خود می‌روند. تاریکی شب آن‌ها را از دیدن باز نمی‌دارد، و آن‌ها نیز در سیاهی شب از حرکت باز نمی‌ایستند. اما همین که خورشید نقاب از چهره بیندازد، و روشنی روز آشکار شود، و نورش تا درون لانه سوسمارها وارد گردد، شب پره‌ها پلکهای دیده را روی هم‌اندازند، و از معاش به آن‌چه در تاریکی شب به دست آورده‌اند تغذیه کنند. پاک است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و سبب جلب معاش قرار داد، و روز را برای آن‌ها زمان آرامش و استراحت مقرر فرمود. و برای آن‌ها بالهایی از گوشتشان قرار داد تا در وقت نیاز به پرواز آیند، گویی بالشان لاله‌های گوشند اما بدون پر و چوبه آن، ولی جای رگها را در آن بالها می‌بینی. دو بال دارند که نه آنقدر ظریف‌اند که وقت پرواز پاره شوند، و نه آن‌چنان سخت که مانع پرواز گردند. پرواز می‌کنند در حالی که جوجه‌هایشان به آنان متّصل و به مادران پناهنده‌اند، هرگاه بنشینند جوجه‌ها هم می‌نشینند، و هر وقت پرواز کنند با آنان در حرکتند، و از مادران جدا نشوند تا هنگامی که اعضای آن‌ها محکم گردد، و بالها برای پرواز آماده باشد، و راه کسب روزی و اقدام به مصالح خود را بدانند.

پاک است خدایی که پدید آورنده هر موجودی است بدون نمونه ای که پیش از او از غیر او آفریده شده باشد

توضیح: «خفاش» معروف است. «حَسَر» که مصدرش حسور است به معنی خسته شدن برای طولانی بودن فاصله و مانند آن است. گفته می‌شود: «حَسَرته» به معنی این که کس دیگری را خسته کردم و بنابراین هم متعدی می‌شود و هم بدون تعدی به کار می‌رود. «انحَسَرَت» هم به معنی خستگی و تعب است. «کنه» چیزی حقیقت و پایان آن چیز است. «رَدَعَت» به معنی بازداشتن و در لفظ حکمش حکم «مَنَعَت» است. «مساغ» به معنی راه است. «ملکوت» به معنی عزت و سلطنت است. «حق» به معنی چیزی است که وجودش تحق پیدا کرده است و یا به معنی چیزی است که حقیقتا وجود دارد. «ابین» به معنی آشکارتر است. این‌که خدا از دیدنی‌ها درست‌تر و روشن‌تر است برای این است که شناخت او به وسیله عقل و یقینی است و اشتباهی که در محسوسات رخ می‌دهد در شناخت او راه ندارد. «حدّ» در لغت به معنی بازداشتن است و مانع میان دو چیز و پایان یک چیز و گوشه آن را می‌گویند و در زبان اهل منطق تعریف یک چیز به وسیله ذاتیات آن چیز است. محدود کردن در این‌جا یا اثبات پایان و طرف است که مستلزم شباهت به اجسام است یا حدّ منطقی است و قول نخست مناسب‌تر با زبان آنان است.

مراد ازاندازه گیری ثابت کردن مقدار است. گویا مقصود از آفریدن با تمثیل، ایجاد آفریده‌ها بر منوال آن‌چه غیر او آفریده است می‌باشد یا این که منظور این است که برای آفریده‌هایش مثالی قبل از ایجاد به مانند آن‌چه معمار تصویر آن‌چه را می‌خواهد بسازد در نظر می‌گیرد،

نداشته است. مشوره بر وزن مفعله از جمله او را به فلان کار اشاره نمود به معنی امر کردن وی به آن چیز است. مشُوره و شوری هم به همین معنی است. معونه بر وزن مفعله از فعل اعانه و تعوین است. مقصود از به پایان رسیدن آفرینش رسیدن هر مخلوق به کمالی است که خدا از او خواسته است یا بیرون آمدن تمام آن‌چه خواسته است از عدم به وجود به محض فرمان او است. اذعان کرد به معنی این است که خضوع کرد و اقرار نمود و در فرمانبرداری شتاب کرد و تسلیم شد. دو جمله بعدی به منزله تفسیر برای اذعان است. شاید مقصود از اذعان داخل شدنش در زیر قدرت الهی و توانایی نداشتن وی برای خودداری نمودن باشد. سخن آن حضرت که فرمود: «رد ننمودند.» توضیح از برای اجابت است؛ همان گونه که سخن ایشآن‌که: «به مخالفت بر نخاستند.» توضیح برای تسلیم است. اگر در کلام حضرت این‌گونه نیامده بود، مناسب‌تر بود که رد ننمودند توضیح برای اجابت و به مخالفت برنخاستند توضیح برای تسلیم باشد. احتمال می‌رود که این مطلب اشاره به تسبیح موجودات با زبان حال باشد. مانند قول خداوند متعال که: «وَ إِنْ مِنْ شَی ءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.» {و هیچ‌چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید.} چنانچه گذشت.

کامل الزیاره: حسین بن ابی غندر گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام درباره جغد فرمود: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است؟ عرض شد: خیر. ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می‌گردد. حضرت فرمود: امّا این‌که این حیوان پیوسته در خرابه‌ها مسکن گرفته و در آبادی نمی‌آید، جهتش آن است که: وقتی حضرت امام حسین علیه

السّلام شهید شدند، این حیوان به واسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سکنی نکرده و منزلش تنها در خرابه‌ها باشد. پس پیوسته در روز روزه دار و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد، از ابتدای آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السّلام زمزمه و نوحه سرایی و مرثیه خوانی می‌کند.

کامل الزیاره: حسین بن علی صاعد بربری که قیم و متصدّی قبر حضرت امام رضا علیه السّلام بود، گفت: پدرم برای من نقل نمود و گفت: بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدم. آن جناب به من فرمود: این جغد را می‌بینی؟ مردم چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم. آمده‌ایم که از شما بپرسیم. حضرت فرمود: این جغد در عصر جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در منازل و قصرها و خانه‌ها سکنی داشت و هر وقت مردم مشغول خوردن طعام بودند، این حیوان پر می‌زد و در مقابل ایشان خود را می‌رساند و مردم طعام و غذا جلویش می‌ریختند و این حیوان طعام خورده و از آب خود را سیراب می‌کرد و سپس به منزلش بر می‌گشت. ولی هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شدند، از شهر و آبادی خارج گشت و در خرابه‌ها و کوه‌ها و بیابان‌ها مکان گرفت و گفت: بد امّتی شما می‌باشید! پسر دختر پیامبر خود را کشتید و من نسبت به نفس خود از شما در امان نیستم.

کامل الزیاره: حسن بن علی میثمی گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابا یعقوب! آیا تا به حال دیده ای که جغدی در روز تنفس کند (آواز بخواند)؟ وی گفت: خیر. حضرت فرمود: می‌دانی چرا؟ عرض

کرد: خیر. امام علیه السّلام فرمود: برای این‌که طول روز را این حیوان روزه دار بوده و وقتی شب فرا رسد، افطار کرده و از آن‌چه خداوند منّان روزی او کرده استفاده نموده سپس پیوسته تا صبح می‌دمد، بر مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام زمزمه نموده و نوحه سرایی می‌کند.

تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ پرنده ای در خشکی و دریا صید نمی‌شود و هیچ جانور وحشی ای شکار نمی‌شود، جز برای این‌که از تسبیح خدا غافل شده است.

علل الشرایع: امیرالمومنین علی علیه السّلام فرمود: وقتی عوعو سگ و عرعر خر را شنیدید، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید، زیرا آن‌ها می‌بینند آن‌چه را که شما نمی‌بینید، پس آن‌چه را که بدان امر شده اید، انجام دهید تا آخر حدیث.

مجالس ابن الشیخ: حضرت علی علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلی اللّه علیه واله از کنار ماده آهویی گذشتند که با طناب‌های خیمه ای بسته شده بود. وقتی که آهو رسول خدا صلی اللّٰه علیه واله را دید، خدای عزّ و جلّ زبانش را گشود، پس با ایشان تکلم کرد و گفت: ای رسول خدا، من مادر دو نوزاد تشنه هستم و این دو پستانم پر از شیرند، پس مرا رها کن، تا بروم آن دو را شیر بدهم، سپس برمی گردم تا مرا ببندی، چنانچه قبلا بودم. رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به او

فرمود: چگونه؟ در حالی که تو بسته شده یک قوم و شکار آن هایی.
گفت: آری ای رسول خدا، من می‌آیم و مرا مثل قبل به دست خود می‌بندی، پس حضرت از او پیمانی خدایی گرفتند که برگردد و رهایش کردند، دیری نپایید که بازگشت، در حالی که هر چه در پستانش بود، خالی شده بود و پیغمبر خدا همانند قبل، او را بست، سپس پرسید: این شکار برای کیست؟ گفتند: ای رسول خدا، این از بنی فلان است. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه واله به سوی آن‌ها آمدند و کسی که آهو را شکار کرده بود، فرد منافقی بود [بعد از شنیدن ماجرا] از نفاق خود برگشت و اسلام آوردنش نیکو گشت. پیغمبر با او برای خرید آهو گفتگو کردند، او گفت: پدر و مادرم به فدایت ای پیغمبر خدا، اصلا آن را رها می‌کنم، آن‌گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آن‌چه را که شما از مرگ می‌دانید می‌دانستند، هیچ حیوان فربهی از آن‌ها را نمی‌خوردید.

در خرائج و جرائح روایت است که از امام حسین علیه السّلام در ایام خردسالیشان از صدای حیوانات سوال شد، زیرا یکی از شرائط امام این است که، دانا به همه زبان‌ها، حتی صدای حیوانات باشد. پس حضرت فرمود: وقتی کرکس فریاد می‌زند، می‌گوید: ای فرزند آدم، هر چه خواهی زندگی کن که آخرش مرگ است. و هنگامی که باز آواز می‌دهد، می‌گوید: ای دانا به تمام پنهانی‌ها و ای برطرف کننده بلاها. و چون طاوس صدا دهد، می‌گوید: ای مولای من، به خودم ستم کردم و به زیورم مغرور شدم، پس مرا بیامرز. و هنگامی که درّاج [پرنده ای کوچک و رنگین] آواز خواند، گوید: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» {خدای رحمآن‌که بر عرش

استیلا یافته است.} و وقتی خروس می‌خواند می‌گوید: هر که خدا بشناسد، یاد او را فراموش نکند. و چون مرغ خانگی قُد قُد کند، می‌گوید: ای معبود بر حق، تو حقی و گفتارت حق است، ای خدا، ای حق. و هنگامی که قرقی آواز کند، بگوید: به خدا و روز جزا ایمان آوردم. و وقتی که زغن می‌خواند، می‌گوید: بر خدا توکل کن، روزی داده می‌شوی. و وقتی عقاب آواز کند، می‌گوید: هر که خدا را اطاعت کند، بدبخت نمی‌شود. و چون شاهین بخواند، می‌گوید: خدا را به حقیقت، تسبیح می‌کنم. و وقتی جغد آواز کند، بگوید: در دوری از مردم، آسودگی است. و وقتی کلاغ آواز خواند، گوید: ای روزی دهنده، روزی حلال بفرست. و چون دُرنا آواز بخواند، بگوید: خدایا مرا از [شر] دشمنم حفظ کن. و وقتی لک لک می‌خواند، می‌گوید: هر که با مردم نیست، از آزارشان ایمن است. و هنگامی که مرغابی فریاد کند، بگوید: آمرزشت را می‌طلبم ای خدا. و چون هدهد آواز دهد، بگوید: چقدر بدبخت است کسی که نافرمانی خدا را کند. و قمری در هنگام آواز گوید: ای آگاه به درون و حرف‌های مخفیانه، ای خدا. و کبوتر دشتی در آوازش، گوید: تویی خدایی که هیچ معبودی جز تو نیست ای اللّٰه. و وقتی عکّه آواز می‌خواند، می‌گوید: تسبیح می‌کنم خدایی را که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست. و وقتی طوطی بخواند، می‌گوید: هر که پروردگارش را یاد کند، گناهش آمرزیده شود. و گنجشک در آوازش می‌گوید: از آن‌چه که خدا را غضبناک می‌کند آمرزش می‌طلبم. و بلبل هنگام آواز خواندنش می‌گوید: به حق و حقیقت، هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست. و وقتی که کبک آواز سر دهد، بگوید: نزدیک شدن به حق، قرب [حقیقی] است. و بلدرچین در آوازش می‌گوید: ای فرزند آدم، چه چیز تو را از مرگ غافل کرده؟ و شاهین در آوازش می‌گوید: هیچ معبودی جز خدای یگانه

نیست و محمد و آل او برگزیدگان خدا هستند. و وقتی فاخته آواز کند، می‌گوید: ای یگانه، ای یکی، ای یکتا، ای بی‌نیاز. و چون شقراق [نوعی کلاغ] آواز سر دهد، بگوید: ای مولای من، مرا از آ تش دوزخ آزاد فرما. و وقتی شانه به سَر می‌خواند، می‌گوید: مولایم بر همه گناهکاران بازگشت کن [گناه همه گناهکاران را بیامرز]. و قمری در آوازش می‌گوید: اگر گناهم را نیامرزی بدبختم. شفنین (یک نوع کبوتر) گوید: هیچ نیرویی، جز نیروی خدای بلند مرتبه و بزرگ وجود ندارد. و چون شترمرغ فریاد زند، گوید: معبودی جز اللّٰه نیست. و وقتی چلچله آواز سر می‌دهد، سوره حمد می‌خواند و می‌گوید: ای پذیرای توبه توبه کاران، ای خدا، سپاس از آن تو است. و چون زرافه فریاد زند، گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست و او یکتاست. برّه کوچک، چون بانگ دهد، می‌گوید: مرگ، برای پند دهندگی کافی است. و چون بزغاله صدا دهد، گوید: ای مرگم بشتاب که گناهم سنگین شد و به فزون رفت. وقتی که شیر غرش می‌کند، می‌گوید: فرمان خداوند مهم است مهم. و چون گاو، بانگ دهد، می‌گوید: ای فرزند آدم، صبر کن، تو در برابر کسی هستی که می‌بیند ولی دیده نمی‌شود و او خداست. و هنگامی که فیل صدا دهد، می‌گوید: هیچ نیرو و چاره ای بی‌نیاز کننده از مرگ نیست [جلو مردن را نمی‌گیرد]. و چون یوزپلنگ بانگ دهد می‌گوید: ای شکست ناپذیر، ای قاهر، ای صاحب کبریا و عظمت ای اللّٰه و چون شتر نعره زند می‌گوید: تسبیح می‌کنم خوار کننده زورگویان را، تسبیح می‌کنم او را. و هنگامی که اسب شیهه زند می‌گوید: تسبیح می‌کنم پروردگارمان را، تسبیح می‌گویم او را. و چون گرگ نعره زند، گوید: هر چه را خدا حفظ کند هرگز ضایع [تباه] نگردد. و چون شغال صدا دهد، گوید: وای وای بر گنهکاری که بر گناه خود پافشاری می‌کند. و چون سگ بانگ دهد، گوید: گناهان، برای ذلت

و خواری کافی است. و وقتی که خرگوش صدا دهد، می‌گوید: ای خدا مرا هلاک نکن، سپاس از آن توست. و روباه با صدایش می‌گوید: دنیا خانه فریب است. و چون آهو بانگ دهد، می‌گوید: مرا از آزار و اذیت نجات بده. و چون کرگدن نعره زند، گوید: ای مولای من، به فریادم برس وگرنه نابود می‌شوم. و چون شتر فریاد کند، بگوید: خدا برای من کافی است و او بهترین حمایتگر است، خدا برای من کافی است. و چون پلنگ غرش کند، بگوید: تسبیح گویم کسی را که به واسطه قدرت، شکست ناپذیر و گرامی است. و چون مار تسبیح کند، بگوید: چه بدبخت است کسی که نافرمانیت کند ای رحمان. و عقرب در تسبیح خود گوید: بدی چیز وحشتناکی است، سپس فرمود: خداوند هیچ‌چیزی را نیافریده، مگر این‌که او تسبیحی دارد که با آن پرودگارش را سپاس می‌گوید و آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ» {و هیچ چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را درنمی یابید.}

نهج البلاغه از خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصف آفرینش شگفت چند دسته از جانداران: اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمت‌های او میاندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند، امّا دل‌ها بیمار، و چشم‌ها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آن‌ها را استحکام بخشیده و ترکیب‌اندامشان را سامان داده، و گوش و چشم برایشان پدید آورده، و استخوان و پوست متناسب خلق کرده است؟ به کوچکی جثّه و ظرافت‌اندام مورچه که نزدیک است از دید چشم و عرصه شناخت، دور

ماند بنگرید که چگونه روی زمین می‌جنبد و به روزی خود بخل می‌ورزد، دانه را به لانه خود منتقل می‌سازد، و در قرارگاه خویش آماده‌اش کند، در فصل گرما برای فصل سرمایش جمع می‌کند و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را یاد دارد، روزی‌اش تضمین گردیده، و با توجه به طبعش روزی داده شده. خداوند منّان از او غفلت نمی‌کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی‌سازد، گرچه در دل سنگی خشک و صاف یا در میان صخره ای سخت باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمت‌های بالا و پایین دستگاه گوارش و آن‌چه در درون شکم او، از غضروف‌های آویخته به شکم، و آن‌چه که در سر اوست، از چشم و گوش،اندیشه نمایی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد. پس بلند مرتبه است خدایی که مورچه را بر روی دست و پایش بر پاداشت، و او را بر ستون‌های [بدنش] ایجاد کرد، در آفرینش آن، هیچ‌کسی شریک او نبوده و در خلقتش هیچ قدرتی او را کمک نکرده است. اگراندیشه‌ات را به کار گیری تا به غایت آفرینش پی ببری، دلائل روشن بر تو دلالت خواهند کرد که آفریننده مورچه [کوچک]، همان آفریدگار درخت [بزرگ] خرماست، به جهت دقّتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته، و اختلافات و تفاوت‌های پیچیده ای که در خلقت هر موجود زنده ای نهفته است. همه موجودات بزرگ و نازک‌اندام، سنگین و سبک، نیرومند و ضعیف، در آفرینش یکسانند، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب هم‌چنین است. پس‌اندیشه کن در آفتاب و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، شکافته شدن این دریاها، فراوانی این کوه‌ها، بلندای این قلّه‌ها، گوناگونی این لغت‌ها، و تفاوت زبان‌ها، [که نشانه‌های روشن پروردگارند]، پس وای بر آن‌کسی که تقدیر کننده را نپذیرد، و تدبیر کننده را انکار کند. گمان کرده‌اند که

مثل گیاهانی‌اند که زارعی ندارند، و برای تفاوت صورت‌های‌شان، سازنده ای نیست، بر آن‌چه ادّعا کرده‌اند به دلیلی استناد نکرده‌اند [حجّت و دلیلی ندارند]، و بر آن‌چه نگه داشته‌اند تحقیقی نکرده‌اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده، یا جنایتی بدون جنایتکار باشد؟ و اگر خواهی در شگفتی ملخ سخن گو، که خدا برای او دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه چونان ماه تابان روشن کرده، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب باندامش بخشیده است، او را دارای حواس نیرومند، و دو دندان پیشین قرار داده که گیاهان را می‌چینند، و دو پای داس مانند، که با آن اشیاء را می‌گیرد. کشاورزان در زراعتشان از او می‌ترسند و قدرت دفعش را ندارند، گرچه همه متّحد شوند، تا آن‌جا که ملخ‌ها نیرومندانه وارد کشتزار می‌شوند و امیال خود را از آن برمی آورند، در حالی که تمام‌اندامشان به‌اندازه یک انگشت باریک هم نیست.

شهاب: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آن‌چه را که آدمیزاده در مورد مرگ می‌دانند می‌دانستند، فربهی از آنان را نمی‌خوردید.

توضیح: حدیث، هوشیاری بیشتری از آدمیزاده خواسته و آگاهی داده که اگر بهائم عقل داشتند از انسان‌ها با دقت‌تر بودند، و این برای این است که مکلف نیستند، اگر مرگ را می‌فهمیدند، نمی‌خوردند و نمی‌آشامیدند و لاغر می‌شدند، درحالی که آدمیزاده با این‌که می‌داند فردا خواهد مرد، می‌خورد و می‌نوشد، و در این جمله سرزنشی است برای انسان‌ها که از بهائم کمترند، مخصوصا در این ویژگی. پس ای

خردمند، بر توست که از خواب غفلت بیدار شوی که این خطاب به توست و فایده حدیث، آگاه کردن به این مطلب است که بهائم بی‌زبان اگر مرگ را می‌فهمیدند با چریدن در مراتع فربه نمی‌شدند و قطعا از چریدن خودداری می‌کردند.

مناقب ابن شهر آشوب: امیر المؤمنین علیه السّلام درباره کلام خدای تعالی «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ» فرمود: خداوند امانت مرا (که امامت و ولایت ایشان است) بر آسمان‌های هفت گانه، به شرط ثواب در پذیرش و عقاب در عدم پذیرش، عرضه کرد گفتند: پروردگارا، ما آن را به شرط ثواب و عقاب تحمل نمی‌کنیم، بلکه بدون ثواب و عقاب آن را حمل می‌کنیم، و خدا امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت و اولین پرنده ای که به آن ایمان آورد بازهای سفید و شانه سرها بودند و اولین منکرش هم جغد و سیمرغ بودند، اما جغد به خاطر دشمنی پرندگان با او، در روز نمی‌تواند آشکار شود و سیمرغ هم در دریاها نهان است و دیده نمی‌شود. و خدا ولایت مرا بر زمین‌ها عرضه کرد و هر قسمتی که به ولایت من ایمان آورد، خدا آن را پاک و پاکیزه قرار داد و گیاه و میوه‌اش را شیرین و گوارا و آبش را زلال نمود و هر قسمتی که منکر امامت و ولایت من شد، خدا آن را نمک زار قرار داد و گیاهش را تلخ و میوه‌اش را خاردار و هندوانه ابو جهل گردانید و آبش را شور و تلخ نمود. سپس فرمود: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ» یعنی امت تو ای محمّد، ولایت امیر المؤمنین و امامتش را به خاطر ثواب [در پذیرش] و عقابی [در عدم پذیرش] که در آن است پذیرفتند. «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً» یعنی به نفسش و

«جَهُولاً» یعنی به امر پروردگارش که هرکس حق ولایت را ادا نکند، ظالم و ستمکار است.

و از اُمّ شریک نقل است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمان به قتل وزغ‌ها دادند و فرمود که وزغ‌ها در آتش ابراهیم علیه السّلام می‌دمیدند.

الدرالمنثور: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که زمانی که ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد، هیچ جنبنده ای در زمین نبود، جز آن‌که آتش را از او خاموش می‌کرد، غیر از وزغ که آتش را بر ایشان می‌دمید، پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه واله فرمان به قتل او دادند.

و از قتاده نقل شده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه آتش را بر ابراهیم خاموش می‌کرد و وزغ در آن می‌دمید، پس کشتن قورباغه قدغن شد و به کشتن وزغ فرمان داده شد.

و از انس نقل است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به قورباغه دشنام ندهید که آوازش تسبیح و تقدیس و تکبیر است، به راستی همه بهائم از پروردگارشان اجازه خواستند که آتش را بر ابراهیم علیه السّلام خاموش کنند و خداوند به قورباغه‌ها اجازه داد، پس برای آن روی هم قرار گرفتند و خدا به جای سوز آتش، آب سرد به آن‌ها داد.

خصال: ابو حمزه ثمالی می‌گوید: امام سجاد علیه السّلام می‌فرمود: هر چیزی را که بهائم از درکش محروم باشند، از فهم چهار چیز عاجز نیستند: شناخت پروردگار تبارک و تعالی، شناخت مرگ، شناسایی ماده از نر، شناسایی چراگاه خوب.

و هم چنین این درندگان، اگر صاحب عقل و فکر بودند و علیه مردم، با یک دیگر اتفاق می‌کردند، سزاوار بودند که آن‌ها را مستأصل و نابود کنند و چه کسی در مقابل شیرها، گرگ‌ها، پلنگ‌ها و خرس‌ها می‌ایستاد، اگر علیه مردم، هم‌دیگر را یاری می‌دادند و از یک‌دیگر پشتیبیانی می‌کردند؟ نمی‌بینی که خدای مدبّر حکیم چگونه آن‌ها را از این امور ممنوع گردانیده و به جای آن‌که آدمیان از آمدن و قلع و قمع آن‌ها بترسند، آن‌ها از محل سکونت انسان‌ها وحشت دارند و از منازل ایشان کناره می‌گیرند و برای طلب روزی خود به جز در شب پدیدار نمی‌شوند و بیرون نمی‌آیند و با همه صولت و قوّتی که دارند، از انسان‌ها می‌ترسند بلکه مقهور و ذلیل ایشانند و از آسیب رساندن به ایشان باز داشته شده‌اند و اگر چنین نبود، قطعا در میان خانه‌های آدمیان، بر ایشان حمله می‌کردند و کار را بر ایشان تنگ می‌کردند. سپس در میان این درندگان، سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده و حامی و محافظ او قرار داده، پس او در تاریکی شب، برای پاسبانی از خانه صاحبش و دفع کردن دزدان از آن، بر بالای دیوارها و پشت بام، می‌رود و در محبّت صاحبش به مرتبه ای می‌رسد که جان خود را به پای او و حیوانات و مال او می‌دهد و چنان با او الفت می‌گیرد، تا آن‌جا که با او بر گرسنگی و

جفای[روزگار] صبر می‌کند، پس خدای متعال برای چه سرشت سگ را دارای الفت قرار داده؟ آیا غیر از این است که نگهبانی برای صاحبش باشد؟ برای او نیش‌ها، چنگال‌ها و پارس کردنی هولناک قرار داده، تا دزد از آن بترسد و از مکان‌هایی که تحت حمایت او[سگ] است و در آن‌جا حاضر است دور شود.

ای مفضّل، در مورد صورت چهار پایان تأمل کن که چگونه است؟ به راستی که دو چشم خیره در جلو آن می‌بینی [تا با آن دو] آن‌چه را که در برابرشان قرار دارد، ببینند، تا به دیواری بر نخورد یا به چاله ای نیفتند، و می‌بینی که شقّ دهانشان در پایین بینی قرار داده شده، که اگر دهانشان، مانند دهان انسان در بالای چانه بود، قطعا نمی‌توانستند به وسیله آن، چیزی را از زمین برگیرند، آیا نمی‌بینی که انسان غذا را با دهانش نمی‌گیرد، بلکه به خاطر تکریم و احترامش در برابر سایر خورندگان، با دستش غذا می‌گیرد و [می خورد]، پس چون که چهارپایان دستی ندارند، تا با آن علف را برگیرند، دهانشان در پایین [صورت] قرار داده شده، تا با آن علف را بگیرند و سپس بخورند و به آن‌ها پوزهای دراز داده شده، تا به وسیله آن دهانشان به نزدیک و دور برسد. در خلقت زرّافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن با صنفی از حیوانات تفکر کن، زیرا که سرش، مانند سر اسب است، و گردنش، مانند گردن شتر، و سمش، مثل سم گاو، و پوستش، مثل پوست پلنگ و گروهی از مردم خدانشناس گمان می‌کنند که بچه‌اش حاصل آمیزش نرهای مختلف است، گفته‌اند و سبب این آن است که گونه‌هایی از حیوانات خشکی زی وقتی که سرِ آب می‌آیند، با بعضی از چرندگان دیگر آمیزش می‌کنند و مثل چنین حیوانی که مانند حیوانی است که مخلوط از گونه‌های مختلفی است تولید می‌شود، و این حرف از طرف گوینده

آن به دلیل جهل و کمی شناخت او به آفریننده ای است که قداست او عظیم است، زیرا چنین نیست که هر گونه ای از حیوانات با گونه‌های دیگر آمیزش کنند، نه اسب با شتر مقاربت می‌کند و نه شتر با گاو و فقط آمیزش بین بعضی از حیواناتی است که با هم شباهت دارند و خلقتشان به هم شبیه است، همان‌طور که اسب با خر آمیزش می‌کند و از این دو قاطر تولید می‌شود و گرگ با کفتار مقاربت می‌کند و از آن‌ها حیوانی به نام (سِمع) به وجود می‌آید، با این حال در حیوانی که از این دو حیوان تولید می‌شود، هیچ کدام از عضوهای دو طرف وجود ندارد، [یعنی] مثل زرافه نیست که یک عضو از اسب، یک عضو از شتر و سم‌هایی از گاو را دارد، بلکه حد وسط و مخلوطی از آن دو حیوان است، مانند آن‌چه که در قاطر می‌بینی، زیرا سر، دو گوش، دم و سم‌هایش را می‌بینی که حد وسطی از اعضاء اسب و خر هستند و صدایش هم گویا در هم شده شیهه اسب و عرعر خر است، پس این دلیلی است بر این‌که زرافه، آن طور که خدانشناس‌ها گمان کرده‌اند، از لقاح گونه‌های مختلف حیوانی به وجود نیامده، بلکه خلقی است عجیب از میان آفریده‌های خدای متعال، تا دلالتی باشد بر قدرتی که هیچ‌چیزی آن را درمانده و ناتوان نمی‌کند و این‌که دانسته شود که او خالق همه گونه‌های حیوانی است که در هر کدامشان بخواهد، بین اعضائشان جمع کند[مشابه هم قرار دهد] و در هرکدام که بخواهد، تفاوت بگذارد و در خلقت هر چه که بخواهد، بیفزاید و از هر کدام که بخواهد، بکاهد تا این‌که دلالتی باشد بر قدرتش بر روی همه اشیاء و این‌که چیزی را که اراده ی[خلقتش] را نموده، او را درمانده نمی‌کند. اما سبب درازی گردن زرافه و منفعت آن این است که محل تولد و چراگاه او در بیشه هائی است که دارای درختهای بلندی است که از نظر طول به هوا[آسمان] رفته،

پس محتاج به گردن بلندی است، تا با دهانش کناره‌های آن درختان را بگیرد و از میوه‌هایش روزی خورد.

ای مفضّل، به سوی لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات، بنگر که چگونه بدن آن‌ها را اینچنین با مو، کرک و پشم پوشانیده که آن‌ها را از سرما و آفات بسیار محافظت می‌نماید. و به آن‌ها سم‌های گوناگون و کفش‌هایی را پوشانده، تا آن‌ها را از پا برهنگی حفظ کند و چون دست‌ها و انگشتانی برای ریسیدن و بافتن ندارند، کفایت شده‌اند [برای ایشان فراهم شده است]، به این‌که خدای متعال، لباسشان را در خلقتشان منظور داشته، به طوری که تا زمانی که هستند، برایشان باقی می‌ماند و نیازی به تازه کردن و عوض کردن آن ندارند، ولی آدمی چاره جو است و مشتی آماده برای کار دارد، پس می‌بافد و می‌ریسد و برای خودش جامه اتخاذ می‌کند [می سازد] و آن را وقت به وقت عوض می‌کند و برای او در این کار از چند جهت مصلحت وجود دارد، از جمله آن‌که: با مشغول شدن به جامه سازی از بیهوده کاری برکنار می‌ماند و همین که او را از بیهودگی برهاند بس است و دیگر این‌که انسان با درآوردن لباسش، آسایش می‌یابد و هر وقت خواست [دوباره] آن را می‌پوشد و این‌که انسان برای خودش از میان لباس‌ها اقسامی را بر می‌گیرد که زیبا و نیکو منظر است تا با پوشیدن و عوض کردنش لذت ببرد و هم‌چنین با صنایع ظریف، انواعی از کفش‌ها و نعلین‌ها را می‌سازد، تا با آن‌ها پاهایش را محافظت کند و در این کار، برای افرادی که آن را بَلَدند، معیشت و درآمدی است که گذران زندگیشان در آن است و برای بعضی،

غذای خود و خانواده اشان از این راه تامین می‌گردد، پس مو، کرک و پشم در بهائم، به جای لباس است و انواع سمها به جای کفش است.

ای مفضل، در خلقت عجیبی که در بهائم به کار رفته تفکر کن، زیرا خودشان را مخفی می‌کنند، وقتی که می‌میرند، همان‌طور که انسان‌ها مرده‌هایشان را پنهان [دفن] می‌کنند و اگر این طور نیست، پس کجاست لاشه این وحوش و درندگان و غیر این‌ها که هیچ‌چیزی از آن دیده نمی‌شود واندک هم نیستند تا به خاطر کم بودن پنهان باشند، بلکه اگر کسی گوید که از انسان‌ها بیشترند، درست گفته است.

تفکّر کن ای مفضّل، در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده، که در هنگام مردن، جثّه خود را پنهان می‌کنند از مردم، چنانچه مردم مرده‌های خود را پنهان می‌کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر این‌ها که هیچ یک به نظر نمی‌آید، پس به سبب آن‌چه که از گلّه‌های گوزن وحشی، گاو وحشی، گورخر، بز کوهی و غیر این‌ها از وحشیان و اصناف درندگان از شیرها، کفتارها، گرگ‌ها، پلنگ‌ها و غیر این‌ها و اقسام حشرات و جنبندگان زمینی و هم‌چنین فوج‌های پرندگان از کلاغ‌ها، مرغ سنگ خوار، مرغابی، درناها، کبوتر و همه پرندگان درنده در صحراها و کوه‌ها می‌بینی، از این[مطلب] عبرت بگیر که همه این‌ها وقتی می‌میرند، هیچ‌چیزی از آن‌ها دیده نمی‌شود، مگر آن را که شکارچی صید می‌کند و درنده ای می‌درد، پس زمانی که فرا رسیدن مرگ را احساس می‌کنند، در مکانهای پنهانی، مخفی می‌شوند و در آن می‌میرند و اگر چنین نبود، قطعا دشت‌ها از لاشه آن‌ها پر می‌شد، تا آن‌که بوی هوا متعفن شده و بیماری‌ها و وبا ایجاد می‌شد.

پس نگاه کن حق تعالی، آن‌چه را که انسان‌ها بدان رسیدند و به تمثیلی که در اول خلقت برای ایشان آورده شد عمل کردند، [یعنی دفن کردن مردگان‌که بنی آدم در اول عالم، در قصّه کشته شدن هابیل توسط قابیل و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند] چگونه آن را در این حیوانات، در سرشتشان قرار داده و در بهائم و غیر آن، به صورت درک و فهم نهاده، تا مردم از زیان بیماریها و مفسده لاشه‌های حیوانات در امان بمانند.

خصال: پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قیامت در روز جمعه بین دو نماز ظهر و عصر بر پا می‌شود.

و مؤید این تفسیر روایتی است که ابو هریره از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: خدا آسمان و زمین را به چیزی غیر از این زمین و آسمان مبدل می‌سازد؛ پس زمین را بسط می‌دهد و آن را می‌کِشد مانند کشیدن سفره چرمین عکاظی (عکاظ منطقه ای نزدیک مکه است) که نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری سپس خدا با فریادی خلائق را فرا می‌خواند؛ ناگهان آنان در این زمین تغییر یافته در مثل جایگاههایشان در زمین اولی دنیا حاضر می‌شوند؛ آن‌چه در شکم زمین است در شکم زمین دوم است و آن‌چه بر پشت زمین است بر پشت زمین حاضر می‌شود.

و از امام رضا علیه السلام روایت شده فرمود: در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود و معنا اینست که کسی که به حق معتقد شده و سپس گناه کرده و در دنیا توبه نکرده در برزخ بر آن گناه عذاب می‌شود و روز قیامت بیرون می‌آید در حالی که گناهی ندارد که از آن بازخواست شود.

نهج البلاغه: از حضرت امیر علیه السلام سؤال شد: چگونه خدا مردم را با وجود این کثرتی که دارند مورد حساب رسی قرار می‌دهد؟ فرمود: همان‌طور که با وجود کثرتشان آنان را روزی می‌دهد؛ گفته شد: چگونه آنان را محاسبه می‌کند در حالی که آن‌ها او را نمی‌بینند؟ فرمود: همان‌طور که آنان را روزی می‌دهد و آنان او را نمی‌بینند.

و خدا می‌فرماید: ای محمد! آیا جبرئیل هر چه را که به تو وحی کردم و کتاب و حکمت و عملی که به واسطه او بر تو فرستادم، به تو رساند؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌گوید: بله، ای پروردگار! جبرئیل تمام آن‌چه را که به او وحی کردی، به من رساند و کتاب و علم و حکمتی را که فرستادی، به من انتقال داد.

خصال: ابن عباس گوید رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام نزد پروردگارم چیست؟ گفت سوگند بدآن‌که تو را به پیغمبری گماشته و

برسالت برافراشته اکنون بزمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام می‌رساند و می‌فرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من، کسی که علی را دوست دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن‌تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و به دست علی بن ابی طالب علیه السلام بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول اللّٰه با آن‌که هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن‌تر است چگونه علی تاب می‌آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خداوند به علی علیه السلام توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبائی یوسف و نزدیک به آواز داود را عطا کند و اگر نبود این که داود خطیب علی علیه السلام در بهشت است، خداوند مانند صدای داود را به او می‌داد. و برای علی علیه السلام و شیعه او در بهشت جایگاهی است که اولین و آخرین غبطه و حسرت آن را می‌خورند.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: أمیرالمؤمنین گفتند که: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله وسلّم گفتند: ای علی! تو اوّلین کسی هستی که داخل بهشت می‌شوی! و در دست توست لوآء من، که آن لوآءِ حمد است! و آن دارای هفتاد شقّه است که هر یک از آن شُقّه‌ها از خورشید و ماه بزرگ‌تر است تا آخر حدیث!.

بزرگ‌ترین چیز است و یطُوفُ عَلَیهِمْ وِلْدانٌ یعنی خادمانی مُخَلَّدُونَ یعنی جاودان و نامیرا که پیر نمی‌شوند و تغییر پذیر نیستند و گفته شده آن-ها غلامان حلقه به گوش هستند. و در مورد این پسران اختلاف نظر وجود دارد، از علی علیه السلام و حسن روایت است: آن‌ها دنیایی هستند که حسنه ای نداشته‌اند تا به واسطه آن پاداش داده شوند و گناهی نیز نداشته‌اند تا مجازات شوند در نتیجه در این‌جایگاه قرار گرفتند.

از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در مورد کودکان مشرکان پرسیدند، حضرت فرمود: آن‌ها خادمان بهشتیان هستند.

و گفته شده است آن‌ها بهشتی هستند که به صورت پسرانی برای خدمت به اهل بهشت آفریده شده‌اند بِأَکْوابٍ به معنای جام‌هایی است که سر گشاد دارد و دهانه ندارد وَ أَبارِیقَ ابریق دهانه دارد و دسته که از شفافیت برق می‌زند وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ یعنی با جام‌هایی که در آن شراب گواراست، و در مقابل چشم همه قرار دارد، می‌گردند.

امالی صدوق: عبدلله بن علی؛ بلال موذن رسول خدا را ملاقت کرد و به او گفت، برای من بهشت را چنان وصف کن که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برایت وصف کرده گفت بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ از رسول خدا شنیدم می‌فرمود باروی بهشت خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی از یاقوتست و ملاطش مشک اذفر و کنگره‌هایش از یاقوت سرخ و سبز و زرد است، گفتم حلقه آن چیست؟ فرمود وای بر تو دست از من بدار که تکلیف ناهنجاری بمن کردی گفتم دست بر ندارم از تو تا بمن برسانی آن‌چه از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدی در این باره گفت بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اما در صبر دریست کوچک یک

لنگه ای و از یاقوت سرخست و حلقه ندارد در شکر از یاقوت سفید است دو لنگه دارد و میان آن‌ها پانصد سال راهست و غوغا و ناله ای دارد، می‌گوید بار خدایا اهل مرا برایم بیاور گفتم در هم سخن کند؟ فرمود آری خدای ذو الجلالش بسخن آرد، در بلا گفتم مگر در صبر هم همان در بلا نیست؟

ابو بصیر گوید: در این هنگام من گریستم و به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، بیشتر برایم بگو. حضرت فرمود: ای ابا محمد! در بهشت نهری است که در کناره‌های آن کنیزانی روییده است. هرگاه مؤمن از کنار کنیزی عبور کند و از آن خوشش آید، آن را از جایش می‌کَنَد و خداوند به جایش کنیز دیگری می‌رویاند. عرض کردم: جانم به قربانت، بیشتر برایم بگو. فرمود: مؤمن با هشتصد باکره و چهار هزار زن بیوه و با دو تن از حوریان چشم درشت ازدواج می‌کند. پرسیدم: فدایت گردم، هشتصد باکره؟ فرمود: آری و هرچند که با آنان همبستر می‌شود، باز هم آنان باکره می‌مانند. پرسیدم: فدایت گردم، حوریان چشم درشت از چه چیزی آفریده شده‌اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت آفریده شده‌اند و مغز ساق پای آنان از پشت هفتاد پوشش نیز نمایان است. جگر مؤمن، آیینه حوریه است و جگر حوریه، آیینه مؤمن است.

هم‌چنین حضرت فرمود: مؤمن، عبور می‌کند و از کنار هر چیزی که می‌گذرد، برای او می‌درخشد تا این که نزد همسرانش می‌رود و آن‌ها به او می‌گویند: سوگند به کسی که بهشت را به تو ارزانی داشت، هیچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده‌ایم و مؤمن می‌گوید: من به نور پروردگارم

نظر افکندم. سپس حضرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به یک‌دیگر حسادت نمی‌ورزند و حیض نمی‌بینند و نزد شوهر خود بی‌بهره نگشته

خصال: خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق است آن‌ها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یک دیگر دیدن کنند تا آخر حدیث.

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که خداوند بهشت را آفرید آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و باو فرمان داد که سخن بگو عرض کرد خدائی جز تو نیست که زنده و پاینده ای هر کس در من آید همانا خوشبخت است خدای عز و جل فرمود بعزت و بزرگی و جلال و والائی خودم سوگند که در بهشت نمیرود دائم الخمر و متکبر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمرکچی و قاطع رحم و قدری.

محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به معراج رفت [و بازگشت]، به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، من در بهشت نهری را دیدم که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از تیر

راست‌تر بود. در آن، به‌اندازه ستارگان آسمان کاسه بود و بر کناره آن، قبّه‌هایی از یاقوت سرخ و درّ سفید. جبرئیل با بالش به کنار آن زد [و معلوم شد] مشک خوشبو و معطّر است. سپس [رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم] فرمود: به آن خدایی که جان محمّد به دست قدرت اوست، در بهشت درختی است که با صدای بلند، تسبیح خداوند را می‌گوید. صدای آن درخت، به گونه ای است که اوّلین و آخرین [آفریدگان]، زیباتر از آن صدا را نشنیده‌اند. این درخت هم‌چون درخت انار میوه می‌دهد و میوه‌هایش را بر سر مؤمن می‌ریزد و چون آن را باز نماید، آن را از بین نود حلّه می‌شکافد. مؤمنین بر روی تخت‌هایی از نورند، در حالی که پیشانی و دست و پاهای آن‌ها درخشان و نورانی است. [ای علی] تو در قیامت، پیشوایشان هستی. هر یک از آن‌ها کفشهایی می‌پوشد که بندهایش از نور است و جلوی خود را تا هر جا که بخواهد، روشن می‌کند. مؤمن در چنین موقعیتی است که ناگهان زنی از مقام بالاتر به او می‌نگرد و می‌گوید: ای بنده خدا، تو بر ما تصرف و تملّک نداری؟ مؤمن می‌گوید: تو کیستی و او می‌گوید: من از جمله نعمتهایی هستم که خداوند عزّ و جلّ درباره آن‌ها چنین فرموده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِی لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْینٍ جَزاءً بِما کانُوا یعْمَلُونَ» {هیچ‌کس نمی‌داند چه نعمتهایی که باعث روشنی چشم اوست، برایش مهیا شده است. این [نعمتها] پاداش کردار [نیک] آن‌هاست} و در ادامه، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: سوگند به آن‌کسی که جان محمّد به دست قدرت اوست، هر روز هفتاد هزار ملک نزد او (مؤمن) می‌آیند و او را به نامش و نام پدرش می‌خوانند.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة از امام محمد باقر علیه السلام همانند آن را روایت کرده است.

کشف الیقین: امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی مرا داخل بهشت کردند دیدم درختی زیور و زینت هائی دارد پائین درخت مرکب‌های سفید و سیاهند و در وسط آن حور عین هستند و در بالای درخت رضوان است. به جبرئیل گفتم این درخت از کیست؟ گفت متعلق به پسر عمویت امیر المؤمنین است وقتی خداوند دستور دهد مردم داخل بهشت شوند شیعیان علی بن ابی طالب را می‌آورند تا به این درخت می‌رسند آن‌گاه لباسهای زینتی و حله‌های بهشتی را می‌پوشند و سوار بر مرکبهای سیاه و سفید بهشتی می‌گردند منادی فریاد می‌زند این‌ها شیعیان علی بن ابی طالب هستند که در دنیا بر آزار و اذیت صبر کردند امروز به آن‌ها این کرامت بخشیده شده.

تفسیرإمام عسکری علیه السلام: در بهشت پرندگانی هستند مانند بخاتی (نوعی جانور). در بهشت از انواع جانوران هستند که در زمین وهوا حرکت می‌کنند. و وقتی مؤمنی که دوستدار پیامبرصلی اللّٰه علیه وآله وآل او علیهم السلام است، بخواهد از آن بخورد، در مقابلش قرار می‌گیرد و پرهایش ریخته وبریان شده ومی پزد و مؤمن از بخشی از آن بصورت قدید واز بخشی دیگر بصورت بریان می‌خورد بدون آن‌که آتشی باشد. و وقتی میلش برطرف شد می‌گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ در این زمان آن پرنده به شکل اول خود باز می‌گردد و در هوا پرواز می‌کند وبر سایر پرندگان فخر می‌فروشد و می‌گوید: مثل من کیست؟ ولی خدا به امر خدا از من خورد.

تفسیرعیاشی: ابو وَلّاد، نقل کرده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! یکی از شیعیآن‌که پارسا و مؤمن و بسیار نمازخوان است، دوستدار لهو و لعب گشته و به غنا گوش می‌سپارد. امام پرسید: آیا این کار او، وی را از اقامه نماز به هنگام و یا روزه داری و ملاقات بیمار و تشییع جنازه و دیدار با دوستان باز نمی‌دارد؟ گفت: عرض کردم: خیر، این موضوع مانع از این نمی‌شود که او در انجام امور خیر و نیک کوتاهی کند. راوی گفت: حضرت فرمود: این از گام‌های شیطان است. ان شاء اللّٰه این کار او بخشوده است. سپس فرمود: دسته ای از فرشتگان، فرزندان آدم را به خاطر مشغول گشتن آنان به انواع لذت‌ها و امیال و شهوات نکوهیدند. مقصودم لذت‌های حلال است نه حرام. – فرمود: - پروردگار متعال، ایراد گرفتن فرشتگان از فرزندان با ایمان آدم را برنتابید، بنابراین در وجود آن فرشتگان، لذت‌ها و شهوت‌ها را قرار داد تا دیگر، بندگان مؤمن را ملامت نکنند. - حضرت فرمود: - چون این امیال و لذت‌ها در دل و جان آن‌ها استوار شد. به درگاه خداوند تضرع کرده و شکایت آوردند و گفتند: پروردگارا! از ما درگذر، از ما درگذر و ما را به همان فطرت و سرشتی که ما را بر آن آفریده بودی، بازگردان. همه ترس ما از آن است که در وادی حیرت و شبهه بیفتیم. پروردگار آن حالت را از دل و جان ایشان برداشت. امام علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد و بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، همین فرشته‌ها اجازه ورود بر بهشتیان را می‌خواهند و خداوند به آنان اجازه ورود به بهشت را می‌دهند. آنان بر بهشتیان وارد می‌شوند و بر آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: «سَلاَمٌ عَلَیکُم بِمَا صَبَرْتُمْ» در دنیا در مقابل لذت‌ها و شهوت‌های حلال.

فضائل ابن شاذان، كتاب الروضة: با اسنادی که به عبدالله بن مسعود رسیده است، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان‌ها بالا بردند، جبرئیل به من گفت: همانا من به بهشت و دوزخ فرمان دادم تا خود را برای تو نمایان سازند. فرمود: پس بهشت را همراه با نعمت‌هایی که در آن بود دیدم و دوزخ را نیز همراه با آتش و عذابی که در آن بود مشاهده کردم. پس بهشت هشت در داشت، بر روی هر در چهار سخن نوشته شده بود، که هر یک از آن سخنان از همه دنیا و آن‌چه در آن است بهتر بود، برای کسانی که از آن آگاه باشند و به آن‌ها عمل کنند. و دوزخ آتشین نیز هفت در داشت که بالای هر در سه سخن نوشته شده بود، و هر یک از آن سخنان برای کسانی که از آن آگاه بوده و به آن عمل کنند، از همه دنیا و آن‌چه در آن قرار دارد سودمندتر است. پس جبرئیل به من گفت: ای محمد، آن‌چه را روی درها نوشته شده است بخوان. پس آن‌ها را خواندم. اما درهای بهشت، روی اولین در نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر چیزی روشی دارد و روش زندگی چهار چیز است: قناعت و عمل به حق و دوری از کینه و هم نشینی با نیکان. و بر در دوم نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر چیزی چاره ای دارد و چاره شادمانی در آخرت چهار ویژگی است: دست کشیدن بر سر یتیمان، مهربانی با بیوه زنان، کوشش در برآوردن نیازهای مؤمنان و دلجویی از نیازمندان. و بر در سوم نوشته شده بود: معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر چیز چاره ای دارد و چاره سلامتی در دنیا چهار ویژگی است: گفتاراندک و خواب‌اندک و راه رفتن‌اندک و خوراک‌اندک. و بر در

چهارم نوشته شده بود: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید مهمان خویش را گرامی دارد، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید پدر و مادر خویش را گرامی دارد، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن نیکو بگوید یا این که ساکت باشد. و بر پنجمین در نوشته شده بود: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد به او ظلم نشود نباید ظلم کند، و هر کس می‌خواهد او را شماتت نکنند نباید دیگران را شماتت کند، و هرکس می‌خواهد خوار نگردد نباید دیگران را خوار سازد، و هر کس می‌خواهد در دنیا و آخرت به ریسمان محکم چنگ زند باید بگوید: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. و بر در ششم نوشته شده بود: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد قبرش فراخ و گسترده باشد باید مسجد بسازد و هرکس می‌خواهد زیر زمین کرم‌ها او را نخورند باید در مساجد ساکن شود، و هرکس می‌خواهد شاداب و سرزنده باشد و هرگز فرتوت نشود باید مساجد را بروب و هر کس می‌خواهد جایگاه خود را در بهشت ببیند باید مسجدها را با فرش بپوشاند.

بر در هفتم نوشته شده بود: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. روشنایی دل در چهار ویژگی است، عیادت بیمار و تشییع جنازه‌ها و خرید کفن و پرداخت بدهی. و بر در هشتم نوشته شده بود: معبودی جز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا و علی ولی خداست. هر کس می‌خواهد از این درها وارد شود باید به چهار چیز چنگ زند، سخاوت و خوش خلقی و صدقه و خودداری از آزردن بندگان خدا. و دیدم بر اولین در از درهای جهنم سه سخن نوشته شده بود:

هر کس به خداوند امید ببندد سعادتمند شود، و هر کس از خداوند بیم داشته باشد در امان است، و هر کس به کسی جز خدا امید ببندد و از غیر او بترسد فریب خورده و تباه گردد. و بر در دوم نوشته بود: هر کس می‌خواهد در روز قیامت برهنه نباشد باید در دنیا بدن‌های برهنه را بپوشاند و هرکس می‌خواهد در قیامت تشنه نباشد باید در دنیا تشنه‌ها را سیراب کند، و هر کس می‌خواهد در قیامت گرسنه نباشد باید در دنیا شکم‌های گرسنه را سیر نماید. و بر در سوم نوشته بود: خداوند دروغ گویان را لعنت کند، خداوند بخیلان را لعنت کند، خداوند ستمکاران را لعنت کند. و بر در چهارم سه سخن نوشته شده بود: خداوند کسی را که اسلام را خوار داشته خوار کند، خداوند کسانی را که به اهل بیت علیهم السلام اهانت روا داشته خوار سازد، خداوند کسانی را که ستمکاران را در ستم به بندگان یاری کرده‌اند لعنت کند. و بر در پنجم سه سخن نوشته شده بود: از امیال درونی پیروی نکن، چرا که این هوس‌ها مخالف ایمان هستند، و در آن‌چه برایت سودی ندارد زیاده گویی نکن که دراین صورت رحمت خدا از تو دور می‌شود. و یاری دهنده ستمکاران نباش. و بر در ششم نوشته شده بود: من برای تلاش گران حرام هستم، من برای صدقه دهنده‌ها حرام هستم، من برای روزه داران حرام هستم. و بر در هفتم سه گفتار نوشته شده بود: خویشتن را محاسبه کنید، پیش از آن‌که شما را مورد حسابرسی قرار دهند، و خویشتن را سرزنش نمایید پیش از این که شما را مورد سرزنش قرار دهند، و خدا را بخوانید پیش از آن‌که بر او وارد شوید و دیگر قادر به خواندن او نباشید.

انجیل شیطانی کتابیست که شیطان پرستان از آن برای عبادت و دعاهای خود به کار می‌گیرند. این کتاب شامل کلمات عبری، یونانی و انگلیسی است.

معنای دقیق بعضی از این کلمات هنوز کشف نشده

است.

بسیاری از دعاهای این کتاب بر خلاف دعاهای مسیحیت و کتاب انجیل است.

کلیسای شیطان بر این عقیده است که رفتارهای عاطفی مانند طمع و شهوت و نفرت، غریزه‌های طبیعی هستند و سرکوب کردن این احساسات کاری کاملاً نادرست است.

کتاب مقدس آن‌ها، فلسفه‌ی «آنتوان لاوی» مؤسس کلیسای شیطان را توصیف می‌کند.

کتاب معروف شیطان پرستان، «انجیل» نام دارد که شامل بخش است:

کتاب شیطان

کتاب لوسیفر

کتاب بلیل

کتاب لوتیان در ذیل به برخی از قسمت‌های کتاب اشاره می‌شود:

به نام خدای بزرگ ما شیطان، بر شما فرمان می‌دهم که از دنیای سیاه بیرون آیید. شیطان، جام باده لذت را بردار. این‌جام، پر از اکسیر زندگیست و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر

عالم کائنات وجود دارد. آمین، ای دوست و همدم شب، تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی. تو در میان سایه‌های عبور می‌گردی. تو تشنه‌ی خون هستی و بشر را تهدید می‌کنی.

بعد از آن که خداوند قالب آدم علیه السلام را از خاك و آب، سرشت و او را به وجود آورد، آن قالب را مانند

کوه عظیمی کناری گذشت. شیطان در این مدت در آسمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی را می‌دید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج می‌شد. و با دست بر شکم او می‌زد و می‌گفتد: خداوند تو را برای چه چیزی خلق کرده؟ مدت هزار سال به این وضع بود، بعد از این مدت خداوند متعال از روح خود در او دمید.

حضرت عبدالعظیم حسنی نامه ای به امام محمد تقی علیه السلام نوشت که پرسیده بود: به چه علت غائط انسان بوی گند می‌دهد؟ آن حضرت در جواب فرمود: وقتی خداوند حضرت آدم علیه السلام را خلق نمود، جسد او بوی خوشی داشت. زمانی که هنوز روح به آن دمیده نشده بود، ملائکه و شیطان از آن می‌گذشتند، ملائکه می‌گفتند: او برای امر بزرگی ساخته شد و شیطان از دهان او وارد می‌شد و از عقب او بیرون می‌آمد. از این رو، هر چه داخل شکم انسان شود، بدبو و خبیث می‌شود. (

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی خداوند آدم را خلق کرد، قالب گلی آن را تا چهل سال به حال خود گذاشت - تا خشك شود - ابلیس همواره بر آن می‌گذشت و می‌گفت: خداوند، برای چه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود می‌گفت: اگر خداوند مرا امر فرماید که او را سجده کنم، قبول نمی‌کنم و از دستور او

سرپیچی می‌کنم و مخالفت خود را اعلام می‌دارم. بعد از آن که روح در او دمیدئه شد شیطان مخالفت نمود. (

بعد از این که خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید به ملائکه دستور داد که او را سجده کنند، همه سجده کردند، مگر ابلیس. سپس دستور خارج شدن از بهشت برای شیطان صادر شد. ملائکه هم به او حمله کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود.

اما بعد از آن که او را از بهشت بیرون کردند و دیگر جایی در بهشت نداشت، چگونه و با چه حیله و وسیله ای بار دیگر داخل بهشت شد؟ چه طور آدم و همسرش را فریب داد؟ در این باره از بعضی بزرگان مانند ابن عباس مطلبی در دست است که بدنیست آن را نیز یاد آور شویم.

او می‌گوید: بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت که با هر نقشه و حیله ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و انتقام خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دید نگهبانان بر در بهشت هستند مانع او می‌شوند؛ رفت کناری و به انتظار ایستاد. اول طاووس را دید، از او خواهش کرد که او را داخل بهشت کند، قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیوار، دید ماری بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز مار یکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشت. - شیطان جلو آمد و گفت: ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعظم الهی را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده می‌کنند و نمی‌گذارند داخل شوی.

شیطان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مرا داخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و او را در

دهان خود جای داد - این بود که در میان دندانهای مار سم پدید آمد؛ چون جایگاه شیطان شد- وقتی مار به

این وسیله او را داخل بهشت نمود، شیطان هم کار خود را کرد، آدم علیه السلام و حوا علیه السلام را وسوسه نمود تا فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قول دادی به من تعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می‌دانستم، احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی - من با همان اسم اعظم داخل می‌شدم.

گفت: پروردگارا! حالا که مرا بیرون و از رحمت خود دور می‌کنی، عبادات من چه می‌شود، هزاران سال عبادتت کرده‌ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل عمل کنندگان را ضایع نمی‌کنم! (آیا سزاوار است که با یك اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

خطاب از مصدر جلال رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی‌شود؛ ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می‌دهم. شیطان عرض کرد: من هم مزد عمل خود را در دنیا از تو طلب می‌کنم. چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می‌دهم! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت: اول آن که، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود: اگر می‌خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت ناگوار آن را نجس، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست. آن روز همه زنده می‌شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نقمت

جهنم خواهند بود. چون نجات از مرگ برای کسی نیست؛ تو را مهلت می‌دهم تا روزی که معلوم است. مراد روز ظهور امام عصر - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می‌شود و شاید هم روز آخر دنیا باشد.

دوم این که، خدایا! از تو می‌طلبم که در مقابل هر یك از فرزندان آدم، دو فرزند به من عطا کنی! از این رو، در اخبار وارد شده: برابر هم یك نفر از اولاد آدم که متولد می‌شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوا می‌کنند.

سوم، گفت: خدایا!

از تو می‌خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او بخواهم، بتوانم او را به معصیت بکشانم.

چهارم. از تو می‌خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آن‌ها را ببینیم!

پنجم، از تو می‌خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخواهم بتوانم درایم. بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می‌خواهد در می‌آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان‌طور که در روز سقیفه بنی ساعده، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس شورای مکه بیان شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند (و ده‌ها داستان دیگر که در مباحث کتاب آورده شده است.

ششم. پروردگار! از تو می‌خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم!

هفتم، عرض کرد: خدایا! از تو می‌خواهم مرا مخصوصا در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم. چنان چه در قرآن می‌فرماید:

الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس؛

(شیطانی که وسوسه واندیشه بد در دل مردم می‌افکند، وسوسه او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان).

خداوند هم در پایان هر یك از خواسته‌های او فرمود، راضی شدم. وقتی شیطان این حاجات را

از خداوند گرفت، عرض کرد:

فبعزتك لاغوینهم اجمعین

ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت، همه آن‌ها را گمراه و از راه راست منحرف می‌کنم.

سپس شیطان گفت: من آن‌ها را از پیش رو (آن‌ها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچك و ساده جلوه می‌دهم) و از پشت سر (آن‌ها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می‌دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شك و تردید ضایع می‌سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آن‌ها جلوه می‌دهم.) و سراغشان می‌روم و تو اکثر آن‌ها را شکر گزار نخواهی یافت. پرستو، یکی از پرندگانی است که شیطان از او فرار می‌کند. آن پرنده قرآن می‌خواند. امام صادق علیه

السلام می‌فرماید: این پرنده حافظ قرآن است و سوره حمد می‌خواند و کلمه (ولاالضالین) او مثل گفتن انسان است.

خروس هم یکی دیگر است، خصوصا خروس سفید، ناراحتی شیطان از این پرنده، به این دلیل است که تسبیح و ذکر می‌گوید و ذکر او (سبوح قدوس رب الملائکه و الروح) و (اذکرو اللّٰه یا غافلین) می‌باشد. این حیوان وقت شناس است و مانند مؤ ذن اوقات نماز را اعلام می‌کند.

از جاهایی که خوش آیند شیطان است، و بی‌اختیار می‌رقصد و کف می‌زند، هنگامی است که زن با شوهر خود نزاع کند و سر و صدا راه بیندازد.

در گوشه گوشه خانه‌ها شیطانی کمین کرده و مراقب اوضاع و احوال زن و شوهر است که چه وقت شوهر وارد خانه می‌شود. تا پیش زن بیاید و کارهای روزانه او را پیش چشمش زینت و بزرگ جلوه دهد و کارهای شوهر را کوچك و بی‌ارزش.

شیطان همان‌طور که از عده ای در امان است و به آن‌ها امید دارد، از عده ای هم می‌ترسد به طوری که هر وقت آنان را می‌بیند فرار می‌کند. از جمله: عالمانی هستند که به علم خود عمل می‌کنند و مردم را هدایت و دین و عقاید آنان را محکم می‌نمایند. مردم را بیدار کرده و به سوی رستگاری می‌کشانند.

آورده‌اند که: روزی یکی از علمای اهل ریاضت به سوی مسجد

رفت. دید شیطان ملعون در مسجد ایستاده است گاهی پای خود را داخل مسجد می‌گذارد و چند قدمی با ترس پیش می‌رود، و گاهی با شتاب بیرون می‌آید.

گفت: ای ملعون! چه می‌کنی؟ در این‌جا چه می‌خواهی؟ چرا رنگت پریده و لرزانی؟ برای چه گاهی چند قدم پیش می‌روی و خود را داخل مسجد می‌کنی باز با عجله بیرون می‌آیی و ترس تو از چیست؟ شیطان گفت: جاهلی در این مسجد مشغول نماز است، یك نفر عالم هم در گوشه مسجد خوابیده. می‌خواهم این‌جاهل را وسوسه کنم و نمازش را باطل نمایم، ولی می‌ترسم آن عالم بیدار شود، هیبت آن عالم مانع است که من داخل مسجد شوم.

البته شیطان حق دارد که از عالم در حال خواب بترسد؛ زیرا خواب عالم از عبادت و نماز خواندن جاهل بهتر و ارزش آن بیشتر است.

پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله وسلم در این باره می‌فرماید:

یا علی نوم العالم افضل من عبادة العابد الجاهل

(یا علی خواب عالم از عبادت عابد جاهل بهتر و فضیلت آن بیشتر است).

بعد از آن شیطان به آسمان هفتم راه پیدا کرد، در کنار عرش الهی منبری می‌گذاشتند و علم نور نصب می‌کردند. آن ملعون بالای منبر می‌رفت و ملائکه رااندرز می‌داد؛ چون به این مقام و مرتبه رسید. پیش خود گفت: اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود من از او اطاعت نمی‌کنم؛ چون وی خود را در علم و عمل یگانه دهر و از همه بالاتر می‌دانست.

روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه خدا به نفرین ابدی گرفتار خواهد شد. از شیطان خواهش کردند دعا کند که خدا هیچ کدام از ایشان را به این بلا مبتلا نکند. در جواب گفت: این قضیه به من و شما مربوط نیست. من سال‌ها است بر این معنی اطلاع یافته ام! ملائکه باز الحاح کردند. او دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان. ولی خودش را از غروری که داشت فراموش کرد.

روزی شیطان دید بر در بهشت نوشته‌اند: نزد ما بنده ای است که او را به انواع برخورداری‌ها گرامی داشته‌ایم. اگر او را به کاری واداریم سرپیچی می‌کند که به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد. خود وی هزار سال او را لعن می‌کرد و نمی‌دانست که خود را لعن می‌کند! در آن مدت هر جا سجده ای می‌کرد و سر بر می‌داشت در آن‌جا نوشته شده بود (لعنه اله علی ابلیس) - چون اسمش عزازیل بود - نمی‌دانست که خودش است.

روزی دید، در لوح نوشته شده: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده، کیست؟ فرمود: بنده ای است که او را به انواع نعمت‌ها مخصوص کرده ام، ولی او مرا نافرمانی خواهد کرد و خوار و بدبخت خواهد شد، عرض کرد: او را به من معرفی کن تا هلاکش گردانم. فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرپیچی نکرده است تا مستوجب مجازات باشد.

هنگامی که ماءمور شد به آدم سجده کند قبول نکرد و به خاطر حب ریاست رانده درگاه الهی گردید. گفت: خدایا! مرا از سجده آدم معاف دار تا تو را عبادتی کنم که کسی تاکنون نکرده باشد! خطاب شد: آن‌چه به تو امر می‌کنم باید انجام دهی و من جز آن نمی‌خواهم و او را از بهشت بیرون کرد.

نقل شده که: شیطان روزی بر جوانی وارد شد و گفت: من مرگ هستم. اگر می‌خواهی از دست من رها شوی باید پدر پیر خود را بکشی، یا دست و پا و سینه خواهر خود را بشکنی، یا چند جرعه از شراب بخوری، جوان قدری فکر کرد و گفت: پدرم که احترامش بر من واجب است. خواهرم هم که برای من عزیز است، درباره آن‌ها ظالمی نمی‌کنم. اما برای نجات خود چند جرعه شراب می‌خورم و از دست مرگ رهایی می‌یابم. وقتی که شیطان او را به دام‌انداخت و در دام شراب گرفتار کرد، هم پدر خود را کشت و هم دست و پا و سینه خواهر را شکست!؟ همین‌طور که خداوند عالم بهشت را به جای جانها و مالهای ایشان به مؤمنان می‌فروشد، شیطان هم چیزی (دنیا) را که ملك خود می‌داند، به طرف داران سست ایمان و از خدا بی‌خبر و خودباختگان دنیا می‌فروشد.

همه چیز حتی درختان و گیاهان در زمستان می‌خوابند. شیاطین هم مانند همه آن‌ها می‌خوابند. اما چگونگی خواب و وقت و مدت آن به درستی معلوم نیست. آن‌ها کجا می‌خوابند و چگونه خواب می‌روند، مشخص نیست. فقط نحوه خواب آن‌ها را می‌توانیم این‌گونه بگوییم. از روایات به دست می‌آید که: شیاطین به خلاف پیامبران بر روی صورت و پیامبران به پشت می‌خوابند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از وصیت‌های خود به علی علیه السلام فرمود: یا علی علیه السلام خوابیدن بر چهارقسم است:

خواب انبیا: آن‌ها بر پشت می‌خوابند به طوری که صورت آن‌ها به طرف آسمان است.

خواب مؤمنان: آن‌ها به طرف راست می‌خوابند به طوری که دست راست آنان به زیر بدنشان قرار گیرد.

خواب کفار و منافقان: که آنان به طرف چپ می‌خوابند.

خواب شیاطین: که آنان به رو و شکم می‌خوابند.

شیطان با این همه خباثت ذاتی که بر شمردیم، از درگاه الهی ماءیوس و ناامید نمی‌شود، در اماکن مقدسه و پیش افراد بزرگ و مقدس و اولیای خدا ظاهر می‌شود و از آنان می‌خواهد تا واسطه شوند که گناه وی بخشوده شود. منطقش این است که من هر چه گناهان بزرگ انجام دهم، نافرمانی خداوند متعال کنم، رحمت خدا از آن بزرگ‌تر است، و امید می‌رود که خدای بزرگ گناهان بزرگ مرا هم بیامرزد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: ایشان فرمودند: من در کنار کعبه معظمه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، در حالی که از اثر پیری ابروهایش بر چشمانش افتاده، عصایی به دست گرفته، کلاهی قرمز بر سر نهاده، عبایی از مو بر دوش‌انداخته و به دیوار کعبه تکیه داده بود، نزدیك پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله وسلم آمد و گفت:

یا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله وسلم! از خدا بخواه که مرا بیامرزد و قرین رحمت خود فرماید. حضرت فرمود: ای پیرمرد! سعی تو ضایع و عمل تو باطل شد و از بین رفت.

سپس از پیش آن حضرت رفت. ایشان به من فرمودند: یا علی! آیا شناختی او را؟ عرض کردم: خیر یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! فرمود: آن شخص شیطان رجیم بود!

علی علیه السلام می‌گوید: من دنبالش دویدم تا به او رسیدم. با او در آویختم تا او را به زمین زدم و روی سینه‌اش نشستم. دست بر گلوی او گذاشتم که او را خفه کنم. به من گفت: یا علی! مرا خفه مکن! زیرا مهلت داده‌اند تا روز معین و معلوم. یا علی! به خدا قسم من تو را دوست دارم و این حرف را جدا می‌گویم. کسی با تو دشمن نیست و نمی‌تواند دشمن تو باشد مگر این که من در نطفه او شرکت کرده باشم، یا ولدالزنا باشد علی می‌فرماید: من خندیدم و آزادش کردم.

خوردن انار: امام صادق علیه السلام فرمود: انار زمانی که در معده قرار گیرد تا چهل روز وسوسه شیطان را از بین می‌برد.

در گذشته، بعضی از مردم شیطان را می‌دیدند، با او صحبت می‌کردند و گاهی هم به جای این که شیطان آن‌ها را فریب دهد و کلاه سرشان بگذارد، آن‌ها سر شیطان کلاه می‌گذاشتند، اسرار آن ملعون را به دست می‌آوردند و با او مخالفت می‌کردند.

روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفت و گوهایی، گفت:

می خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.

شیطان گفت: عجبا! همه از دست من می‌گریزند و بیم دارند، تو می‌خواهی با من دوست و رفیق شوی و حرف مرا قبول کنی و اطاعت نمایی!؟

آن شخص گفت: من با دیگران فرق دارم و تصمیم گرفته‌ام با تو رفیق باشم. شیطان خیلی خوشحال شد و گفت: قبول دارم، اما به من قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی.

مرد مؤمن گفت: اشکالی ندارد و باهم عقد برادری بستند. شیطان گفت: اول کاری که باید بکنی این که نماز را ترك نمایی؛ زیرا هیچ‌چیز مانند نماز مرا ناراحت نمی‌کند و دل مرا به درد نمی‌آورد. نماز رنگ مرا زرد و پشت مرا خم می‌کند، به واسطه نماز بیشترین مردم به بهشت می‌روند. مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم و چه دستوری می‌دهی؟

شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر کجا دروغ گویند آن‌جا حاضر شو و به دروغ آن‌ها گوش فرا بده؛ زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است.

مرد مؤمن وقتی چنین شنید، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! از همین جا عهد کردم که تا زنده‌ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترك نکنم و آن را کوچك نشمارم، هر کجا و در هر کاری باشم نماز خود را از اول وقت تاءخیر نیندازم و همان جا مشغول نماز شوم.

وقتی شیطان این را شنید، فریادش بلند شد و گفت: مگر نگفتی اسرار مرا فاش نکنی و هر چه بگویم انجام دهی؟ مگر با من عقد اخوت نبستی؟ چرا عکس گفته‌های من رفتار می‌کنی؟

مرد مؤمن گفت: خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می‌شوی تا من همان‌ها را انجام دهم و مخالفت خود را با تو آشکار کرده باشم. وقتی چنین حرف‌هایی از آن مرد شنید ناله و فریادش بلند شد و خود را از ناراحتی بر زمین زد و گفت: ای وای! از این دو سری که هرگز به کسی نگفته بودم و تو فرا گرفتی و به عهد خود وفا نکردی من هم با خود عهد می‌کنم که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نگویم. شیطان چون نمی‌توانست بر پیامبران الهی دست پیدا کند، از دشمنی و خشمی که از ایشان داشت برای کشتن و بی‌اعتبار کردن آنان تهمت‌های ناروایی را به آنان نسبت می‌داد. از جمله: تهمت زنا به زکریای پیغمبر است.

از وهب بن منبه روایت شده: روزی که مریم عیسی علیه السلام را آبستن شد و مردم مطلع شدند، شیطان در میان بنی اسرائیل به صورت یکی از عابدهای بیت المقدس در آمده و به مریم فحش و ناسزا می‌داد، و می‌گفت: ای مردم! زکریا با مریم روابط نامشروع دارد. وی چون مریم را زیبا و صاحب جمال دیده با او زنا کرده! و مریم از زکریا حامله شده. زکریا را بکشید که همه ما را بدنام کرده است.

مردم درصدد کشتن زکریا بر آمدند و بر سر وی ریختند تا او را بکشند. زکریا از ایشان گریخت تا به درختی رسید و به آن پناه برد. درخت برای او شکافته شد و گفت: ای زکریا! داخل شو. وقتی داخل شد درخت به هم آمد و آن حضرت از نظرها پنهان شد.

شیطان با بنی اسرائیل از پی آن حضرت می‌آمدند تا به درخت رسیدند، - آن معلون دستور ساختن اره دو سر داد، او دست خود را بر درخت گذاشت و از پایین تا بالا کشید. دل آن حضرت را از پشت درخت شناخت و دستور داد همان جا رابا اره دو سر بریدند. بعضی گویند: اره

را از بالای درخت گذاشتند، به طوری که اره از فرق سر او بگذرد - و آن حضرت را در میان درخت دو نیم کردند.

اره بر فرقش گذاشت و گفت: چونی گفت: بر اولاد آدم هرچه آید بگذرد

زکریا از این ماجرا احساس درد و ناراحتی نکرد و به شهادت رسید. آن ملعون، بعد از این، میان بنی اسرائیل ناپدید شد و دیگر کسی او را ندید!

بعد از شهادت زکریا خداوند متعال عده ای از فرشتگان را فرستاد تا آن حضرت را غسل دادند و بر او نماز خواندند و بدن مطهر او را دفن نمودند.

امروزه در تمام کشورهای دنیا جوانانی دیده می‌شوند که سر و وضع عادی ندارند و سعی می‌کنند طوری لباس بپوشند و خود را آرایش کنند که وحشتناك به نظر برسند. این افراد خود را شیطان گرا یا شیطان پرست معرفی کرده و از نمادها علائم خواص استفاده می‌کنند.

«جانور عجیب دیگری دیدم که از زمین بیرون آمد. این‌جانور دو شاخ داشت مانند شاخهای بره و صدای وحشتناکش مثل صدای اژدها بود ... بزرگ و کوچك، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند و هیچ کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این‌جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد. این خود معماییست و هر کس با هوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند.

نظام آموزشی تحمیلی که قتلگاه استعدادها و خلاقیت هاست و مفاهیم و مطالب بی‌خاصیتی را آموزش می‌دهد که فقط افراد را برای خدمت به نظام سرمایه داری آماده می‌کند و کارکردهای اصلی، اما نهان آن عبارت‌اند از: «وقت شناسی، درس اطاعت و کار تکراری» که موجب می‌شود در آینده کاملاً به قیمومیت اولیاء اجتماعی خود تن بدهند. اولیایی که بعداً نمونه‌های کلی‌تر آن در نظام سیاسی تعریف می‌شود. این نوع تربیت باعث می‌شود که همه بنشینند و منتظر باشند تا دولت برای آن‌ها شغل ایجاد کند، زمینه ازدواج فراهم کند و مثل کودکی که به والدین خود وابسته است، مردم را به دولت (اولیاء اجتماعی) وابسته می‌کند و به صورت شهروندانی ناتوان و فرمانبردار در می‌آورد. این نظام آموزشی در اوج انرژی و خلاقیت، نیروی جوانی را به بازی می‌گیرد و تحلیل می‌برد تا سر انجام با گذشت بیش از نیمی از دهه سوم عمر هنوز انسان ساخته خود را به عنوان یك شهروند کامل نمی‌پذیرد و برای او موقعیت اشتغال و ازدواج وجود ندارد. نظامی که عملاً با فساد اخلاقی جوانان خود را تکمیل می‌کند و راه‌های مباح و مشروع زندگی را به بن بست رسانده است.

در کنار این نهاد آموزش، نهاد خانواده ایست که بر محور والدین از خود بیگانه شده و درگیر با مقتضیات مدل زندگی امروزی و تمدن مدرن، تنها با فرزندان خود و حتی با همسر، هم خانه هستند و قرار است که تا اطلاع ثانوی با هم زندگی کنند! والدینی که عقده‌های اجتماعی خود را به خانه می‌آورند و نظام آموزشی، هیچ مطلبی در مورد نحوه ارتباط و نیازهای کسانی که با او هم خانه خواهند شد، به او نیاموخته است.

والدینی که تنها امر و نهی بلد هستند و شاید محبتی که از قلبشان گامی به بیرون نمی‌گذارد و فرزندانی که فقط با عصیان و سرکشی هویت خود را می‌یابند و در اضطراب احساس آرامش می‌کنند!

هراسی که قلبهای ناآشنا با جلال و جبروت الهی به آن نیاز دارد و جذب می‌شود و پیامد ثانوی این هراس و اضطراب، احساس آرامشی سطحی و ناپایدار است.

موسیقی شیطانی با حجم صدای بالا، سرعت زیاد ریفها، تخریب صدای بعضی از سازها، نعره‌های دلخراش و دهشتناك، گریمهای وحشتناك، استفاده از لرزش تصاویر، شوکهای نورپردازی استفاده از تیغ و آتش و تاریکی، جنایتهای نمایشی نظیر کندن دست و پای گربه (خواننده گروه دیساید)، گاز زدن و کندن سر یك خفاش زنده (خواننده گروه بلك سبث)، شکستن آلات موسیقی و وسایل روی صحنه و خودسوزی (متالیکا) همه و همه برای لحظاتی هیجان ترس را به دل راه می‌دهد و برای دقایقی قلب را می‌لرزاند و نفسها را حبس می‌کند.

اما همه این‌ها بتهای موهومیست که نیاز راستین انسان را به تجربه حقیقی خوف و خشیت در برابر عظمت و جلال خداوند ناکام می‌گذارد و انسان را پریشانتر از پیش به حال خود وامی نهد. زیرا فطرت انسان حنیف است و با امور موهوم و غیر واقعی کامیاب نمی‌شود. شیطان درون در روایتی از امام صادق عَلَیهِ السَّلَام می‌خوانیم که قلب هر انسان دو گوش دارد بر گوش چپ شیطانی نشسته و همواره به سوی شر و پلیدی دعوت می‌کند و بر گوش راست فرشته ایست که به خیر و نیکی می‌خواند. درون انسان عرصه جنگ میان شیطان و فرشته درون است.

وی در یازدهم آوریل سال میلادی در شیکاگو (آمریکا) متولد و به همراه خانواده‌اش به سانفرانسیکو عزیمت نموده و تا زمان مرگش در آن‌جا ساکن می‌شود. وی شخصیتی ناهنجار و ناسازگار بوده که در سن سالگی ضمن فرار از تحصیل و حضور در خانه، به عنوان خدمه و دلقك به یك سیرك می‌پیوندد. لاوی در سال میلادی در دایره‌ی جنایی پلیس آمریکا به عنوان عکاس جنایی مشغول به کار می‌شود که تأثیرات عمده ای را نیز می‌پذیرد. آنتوان در سال با «کارول لنسیگ» ازدواج می‌کند اما بنا بر دلایلی اعم از عدم التزام به اصول اولیه‌ی اخلاقی و پایبندی به روابط خانوادگی و شیفتگی به زن دیگری به نام «داین هگارتی» از همسر اولش جدا شده و از سال به بعد، روابط نامشروعی را با وی آغاز می‌کند.

لاوی یك فرزند نامشروع از هگارتی که هرگز با وی ازدواج نکرد، به دست می‌آورد. وی هم‌چنین علاقه‌ی وافری به نوازندگی پیانو داشته و طبق اطلاعات موجود در همین سال‌ها روابط جدی و پردامنه ای را با برخی عناصر سازمان هم‌چون «مایکل آکینو» برقرار می‌کند. این فرد مرتبط با سازمان جاسوسی آمریکا، در تاریخ آوریل در حالی که برای جمعی از اعضای حلقه‌های سرّی «دایره‌ی اسرارآمیز» با سَری تراشیده سخن می‌گفت، مدعی بنیان گذاری «کلیسای شیطان» شد.

نامبرده کتابی را تحت عنوان «انجیل شیطان» و کتاب دیگری نیز با نام «آیین پرستش شیطانی» به چاپ رساند. روز مرگ لاوی با نام «هالووین» در آمریکا شناخته می‌شود.

خبر تکان دهنده ای از پاره کردن انجیل در اجرای کنسرت

زنده منسون و پرتاب آن به سوی جمعیت در سراسر جهان منتشر شد.

منسون انجیل را پاره کرده و خطاب به جمعیت با صدای سنگین و خشکیده فریاد زد:

«این است خدای شما.» در سایت‌های خبری پخش می‌شود که او در هنگام برگزاری یکی دیگر از کنسرت هایش، مدفوع را بر روی صحنه اجرا! بلعیده! و سپس مست و لایعقل به نعره کشیدن‌های مداوم ادامه داده است.

این اخبار علی رغم زشتی خیره کننده‌اش، به سرعت در جهان گسترش می‌یابد، طبیعیست که در جامعه‌ی ویران آمریکایی انجام چنین اقداماتی صرفاً تندروی‌های کودکانه یك جوان آمریکاییست که در وجودش مانده است.

شیطان از ماده شطن به معنای دور شده از رحمت و لطف خداست که در آیات متعددی (بار به صورت مفرد و بار به صورت جمع) به آن اشاره شده است.

«پیش بفرست پیامبر شهوت و لذت را و بگذار زشتی‌ها در تاریکی من جلوه گر شوند، تا بتوانم آن‌ها را انجام دهم.

اکنون می‌خواهم، نشانه‌های خود را جمع آوری کنم و تصویری از آفرینش بکشم. اژدهای بالدار منتظر رهایی است.»

«به نام شیطان. ای فرمانروای زمین، ای پادشاه جهان، من گردن می‌نهم نیرویی از تاریکی را که امانت گذارده فرمانروای دوزخی بر روی دوش من. باز کن پهنای دروازه‌های جهنم را و برسان اکنون، از عمق وجودم سلامم را به برادرت (خواهرت) و دوستت.

ب بخش مرا به خاطر سخنان زیادم که از همه جا گفته‌ام.

من تحیر دارم از نام تو. چون که بخشی از خود من است.

من زندگی می‌کنم همانند چهارپایان در مزرعه و شاد هستم از این زندگی حیوانی و شهوانی. من طرفدار عدالتم و نفرین می‌فرستم بر پوسیدگی.

قوی کن با آتش، استخوانهای ما را برای دوستی و همراهی خود و در جاده‌های تنگ یاورمان باش. اجازه بده از میان نیروهای شیطانی که در زمین از آن توست، هم اکنون لذت آن را دریابیم و اجازه بده لذت آن را در آینده نیز بچشیم. نیروی خود را به ما برگردان تا لذت بی‌پایان حکومت بر آن‌چه هست را بچشیم.»

در این‌جا لاوِی از طرف خود ادامه می‌دهد:

«این است پیام ما. به نام شیطان. این لطف شامل کسی می‌شود که حکومت شیطان را بر خود بپذیرد. پس باید نام شیطان را بر خود قرار داده و در رگ و گوشت خود جریان دهد، تا در زمین برای ابد زندگی کند، زیستنی جاوید. درود بر شیطان.»

خداوندا تو نزديك هر کسی هستی که تو را بخواند و زودتر اجابت می‌کنی و کریمترین کسی هستی که می‌بخشد و وسیعتر از هر کس دیگری عطا می‌کنی و شنونده‌ترین هستی برای کسی که درخواست می‌کند. ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو ...» (مفتایح الجنان، دعای عرفه امام حسین عَلَیهِ السَّلَام)

امام حسین علیه السّلام هنگامی که رهسپار کربلا بودند فرمود: به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناشناخته گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از آن جز رطوبتی که در ته ظرفی مانده و جز زندگی وبال آور، هم‌چون چرا گاهی که جز گیاه بیماری زا و بی‌مصرف چیزی در آن نمی‌روید، باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود و از باطل دست برنمی دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت ندانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نخوانم! همانا مردم دنیاپرستند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود و دین را تا آن‌جا که زندگی شان را رو به راه سازد بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دینداران‌اندك گردند.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: هر مؤ منی که دجال را ببیند آب دهن خود را بر روی او بیندازد و سوره مبارکه حمد را بخواند به جهت دفع سحر آن ملعون که در او اثر نکند. چون آن ملعون ظاهر

شود عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و میان او و لشکر قائم علیه السلام جنگ واقع شود بالاخره آن ملعون به دست مبارك حضرت حجت الهی علیه السلام یا به دست عیسی بن مریم علیه السلام کشته شود.

غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «مؤمنان امتحان می‌شوند و سپس خدا آنان را در نزد خود ممتاز می‌کند. خدا مؤمنان را از بلاهای دنیا و تلخی‌هایش ایمن نداشته است، بلکه آنان را از کوری و شقاوت در آخرت ایمن داشته است.» سپس فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام بعضی کشتگانش را کنار بعضی دیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: «کشتگان ما، کشتگان راه انبیا و آل انبیا هستند.»

کمال الدین: حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! آن‌ها که بیش از همه در امور دینی یقین دارند، مردمی در آخرالزمان می‌باشند که پیغمبر را ندیده‌اند و حجت خدا هم از نظر آن‌ها پنهان گردیده است. با این حال به وسیله سیاهی که در سفیدی است (یعنی سطور کتاب‌های دینی، خواه قرآن و خواه اخبار) ایمان می‌آورند.»

غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السّلام از پدران خود، از امام حسین علیه السّلام روایت کرده که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! ما را از مهدی خودتان مطلع کنید.» فرمود: «چون قر ن‌ها بر مردم بگذرد و مؤمنین‌اندک شوند و طرفداران حق از

میان رفته باشند، در آن وقت او ظهور کند!» راوی گفت: «یا امیرالمؤمنین! مهدی از چه طایفه ای است؟» فرمود: «از بنی هاشم و قله شامخ نژاد عرب. هر کس به او نزدیک شود، او را دریای سرشاری می‌بیند و هنگامی که ظهور کند، نزدیکانش نسبت به او بی‌وفایی می‌کنند، و در آن موقع که آن‌ها آلوده شوند، او کان پاکی است. کسی که هنگام هجوم مرگ به مردم، ترس به خود راه نمی‌دهد و در موقعی که مؤمنان اطرافش گرد آیند، به کسی ظلم نمی‌کند و به هنگام مبارزه شجاعان، از میدان بیرون نمی‌رود. مردی است آماده کارزار، مغلوب کننده دشمنان، پیروز و شجاع که مخالفین را با شمشیر درو می‌کند و بر پیکر آن‌ها زخم‌های گران وارد می‌سازد. مردی است نیرومند، شمشیری است از شمشیرهای خدا، بزرگی است بخشنده و با استقامت. فرق او به قله عظمت می‌ساید و بزرگواری همیشگی او، بر بهترین اصول استوار است. هیچ فتنه انگیزی تو را از پیروی او باز ندارد؛ فتنه جویانی که به هر طرف می‌روند و اگر سخنی بگویند، بدترین گوینده‌ها هستند و اگر ساکت شوند، قصد افساد دارند.»

نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرماید: «به راه‌های چپ و راست رفتند، راه ضلالت و گمراهی پیمودند و راه روشن هدایت را گذاشتند. پس درباره آن‌چه که باید باشد، شتاب نکنید و آن‌چه را که در آینده باید بیاید، دیر مشمارید. چه بسا کسی برای رسیدن به چیزی شتاب می‌کند، امّا وقتی به آن رسید آرزو می‌کند که ای کاش آن را نمی‌دید. نیز چه نزدیک است امروز ما به فردایی که سپیده آن آشکار شد. ای مردم! اینک ما در آستانه تحقّق وعده‌های داده شده و نزدیکی

طلوع آن چیزهایی که بر شما پوشیده و ابهام آمیز است، قرار داریم. بدانید آن‌کس از ما (حضرت مهدی علیه السّلام) که فتنه‌های آینده را دریابد، با چراغی روشنگر در آن گام می‌نهد و بر همان سیره و روش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امامان علیهم السّلام رفتار می‌کند، تا گره‌ها را بگشاید؛ بردگان و ملّت‌های اسیر را آزاد سازد؛ جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق جویان پراکنده را جمع آوری کند. حضرت مهدی علیه السّلام سال‌های طولانی در پنهانی از مردم به سر می‌برد، آن چنان‌که اثر شناسان، اثر قدمش را نمی‌شناسند، گرچه در یافتن اثر و نشانه‌ها تلاش فراوان کنند. سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها آماده می‌گردند و چونان شمشیرها، صیقل می‌خورند، دیده هاشان با قرآن روشنایی می‌گیرد، در گوش هاشان تفسیر قرآن طنین می‌افکند و در صبحگاهان و شامگاهان، جام‌های حکمت سر می‌کشند.»

امالی مفید: ابو خالد کابلی گفت: امام علی بن الحسین علیهماالسّلام به من فرمود: «ای ابو خالد! فتنه‌هایی پدید خواهد آمد که مانند شب ظلمانی تاریک باشد. کسی از آن فتنه‌ها نجات پیدا نمی‌کند، مگر آنان‌که خداوند از آن‌ها پیمان گرفته (که در راه حفظ ایمان پیوسته ثابت بمانند). آن‌ها چراغ‌های هدایت و چشمه‌های دانش هستند. پروردگار آن‌ها را از هر فتنه و آشوب تاریک نجات خواهد داد. گویا صاحب الامر را می‌بینم که بر بالای نجف شما، واقع در پشت کوفه با سیصد واندی مرد برآمده، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در جلوی او قرار دارند، پرچم پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه

و آله را به اهتزاز درآورده و آهنگ قومی نمی‌کند، جز این که آن‌ها را به دیار عدم بفرستد.»

علل الشرایع: حضرت موسی کاظم علیه السّلام فرمود: «هنگامی که پنجمین امام از اولاد هفتمین امام پنهان گردد، برای حفظ دیانت خود پناه به خدا ببرید. مبادا کسی دین را از کف شما برباید. ای فرزند! صاحب الامر ناگزیر از غیبتی است که بعضی از معتقدین به وی از اعتقاد خود برگردند. غیبت او امتحانی است که خداوند بندگان خود را بدان وسیله امتحان می‌کند. اگر پدران و نیاکان شما دینی صحیح‌تر از این سراغ داشتند، از آن پیروی می‌کردند.» علی بن جعفر می‌گوید: عرض کردم: «آقا! پنجمین امام از اولاد هفتمین امام کیست؟» فرمود: «ای فرزند! عقول شما از درک حقیقت این مطلب، کوچک و سینه هاتان از تحمل آن تنگ است. ولی اگر زنده باشید، او را خواهید دید.»

عیون اخبار الرضا: حسن بن محبوب می‌گوید: حضرت رضا علیه السّلام به من فرمود: «دنیا فتنه ای در پیش دارد که آتش آن دامن خاص و عام را خواهد گرفت و این در موقعی است که شیعیان ما، فرزند سوم مرا از دست بدهند و اهل آسمان و زمین و مرد و زن دل سوخته و هر غم زده مصیبت رسیده ای به خاطر از دست دادن وی گریه کند. پدر و مادرم فدای او باد که همنام جدم پیامبر خدا و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیه السّلام است. لباس‌هایی نورانی پوشیده که از شعاع انوار قدس، می‌درخشد. چه بسیارند زنان و مردان با ایمانی که چون ماء معین را از دست بدهند، حیران و غمگین و متأسف گردند، گویا آن‌ها را

مأیوس و متحیر می‌بینم. آن‌ها را چنان صدا زنند که از دور شنیده شود، چنان‌که از نزدیک شنیده می‌شود. او (امام زمان) برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذاب است.»

کمال الدین و عیون اخبار الرضا:: دعبل خزاعی می‌گوید: چون قصیده خود را که به این ابیات شروع می‌شد: «مدارس آیاتی که قاری ندارد و محل نزول وحی که حیاط‌های آن خاک آلود است» برای حضرت امام رضا علیه السّلام خواندم، به این شعر رسیدم: امامی که ناچار می‌باید بیاید، حتمی است او به نام خدا و برکات او قیام می‌کند تا در میان ما هر حقی را از باطل تمیز دهد و پاداش هر نعمت و نقمتی را عطا کند از شنیدن این اشعار، حضرت امام رضا علیه السّلام سخت بگریست. آن‌گاه رو به من کرد و فرمود: «ای خزاعی! روح القدس با زبان تو این دو بیت را خواند! می‌دانی این امام کیست و کی قیام می‌کند؟» عرض کردم: «آقا! نه! این قدر شنیده‌ام که امامی از شما قیام می‌کند، و زمین را از لوث فساد پاک می‌گرداند و آن را که آکنده از ظلم شده باشد، پر از عدل خواهد کرد.» حضرت فرمود: «ای دعبل! امام بعد از من، پسر من محمد است و بعد از او علی پسر او، بعد از او پسرش حسن است و بعد از حسن پسرش، حجت قائم امام است که (اهل ایمان) در زمان غیبتش انتظار او را می‌کشند و بعد از ظهورش از وی فرمانبرداری می‌کنند. اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی می‌گرداند تا او بیاید و جهان را که آکنده از ظلم شده باشد، پر از عدل کند. اما این‌که چه وقت ظهور خواهد کرد؟ نمی‌شود وقت آن را تعیین کرد. چه پدرم از پدرش و آن حضرت از پدرانش علیهم السّلام از علی

علیه السّلام روایت کرده‌اند که از پیغمبر خدا سؤال شد: «قائم که از نسل شماست کی ظهور خواهد کرد؟» فرمود: «آمدن وی مثل آمدن روز رستخیز است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «لا یجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً»، {جز او [هیچ‌کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‌رسد.}

کفایة الاثر: حضرت عبدالعظیم می‌گوید: به حضرت جواد علیه السّلام عرض کردم: «من امیدوارم قائم آل محمد که می‌آید و زمین را که آکنده از ظلم و ستم شده باشد پر از عدل و داد می‌کند، شما باشید.» فرمود: «ای ابوالقاسم! هر یک از ما ائمه برای پیشرفت فرمان خدا قیام کرده‌ایم و راهنمای دین الهی هستیم، ولی آن قائم که خداوند به وسیله او زمین را از دست کفار و منکران گرفته و پر از عدل و داد می‌کند، من نیستم. او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده خواهد ماند و خودش غایب می‌شود و افشای نامش حرام است. او در نام و کنیه همنام پیغمبر خداست. اوست که زمین برایش هموار می‌گردد، هر امر دشواری برایش آسان می‌شود و سیصد و سیزده تن از یارانش به تعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر، از نقاط دور زمین در اطرافش گرد آیند. چنان‌که خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: «أَینَ ما تَکُونُوا یأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً. إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می‌آورد در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست.} چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کار او بالا گیرد و بعد از آن‌که پیمان وفاداری میان او و یارانش که ده هزار مرد هستند، منعقد شود،

به فرمان الهی قیام می‌کند و چندان از دشمنان خدا را به قتل رساند که خداوند خشنود گردد.» عرض کردم: «آقا! چگونه بدانیم خداوند خشنود شده است؟» فرمود: «خداوند

رحمتی به دل وی می‌فرستد و او می‌داند که دیگر خداوند از کشتن آن همه دشمنان دین خشنود شده است.»

کمال الدین: ابوعلی بن همام می‌گوید: از محمد بن عثمان (نائب دوم امام زمان علیه السّلام) قدس اللّٰه روحه شنیدم که گفت: از پدرم (عثمان بن سعید نائب اول حضرت) شنیدم که گفت: در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بودم که از آن حضرت، این حدیث را که از پدران آن بزرگوار روایت شده است، پرسیدند: « زمین تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد ماند. هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، چون مردم جاهلیت مرده است. آگاه باشید امام زمان را غیبتی است که در آن نادانان حیران گردند و اهل باطل به هلاکت افتند و کسانی که وقت ظهور او را معین کنند، دروغگو باشند. آن‌گاه ظهور می‌کند. مثل این‌که هم اکنون پرچم‌های سفیدی را که در بلندی کوفه (نجف) بر بالای سرش به اهتزاز در آمده است می‌بینم.»

غیبت طوسی: احمد بن علی رازی می‌گوید: یک بار پیرمردی در ری، بر ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (یکی از وکلای امام زمان علیه السلام) وارد شد و دو حکایت راجع به حضرت صاحب الزمان علیه

السلام نقل کرد و من هم شنیدم. گمان می‌کنم این واقعه قبل از سال هجری یا قریب به آن بود. پیرمرد از علی بن ابراهیم فدکی حکایت کرد که «أودی» گفت: هنگامی که در خانه خدا طواف می‌کرد م و شش طواف را تمام کرده ومی خواستم طواف هفتم را کنم که ناگاه چشمم به جمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته بودند. جوانی نیکوروی و خوشبوی و با مهابت به آن‌ها نزدیک شد و به سخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر، بیانی از بیان او شیرین‌تر و نشستنی از نشستن وی بهتر ندیده‌ام. من پیش رفتم که با وی سخن بگویم، ولی ازدحام جمعیت مانع شد. از یکی پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این پسر پیغمبر است. هر سال یک روز برای خواص خود آشکار می‌گردد و با آن‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها نیز با او سخن می‌گویند. من رو کردم به جانب آن شخص و گفتم: «هدایت جوییبه خدمت شما رسیده؛ مرا راهنمایی کنید، خداوند راهنمای شما باشد.» او مشتی سنگریزه در کف دست من ریخت. چون روی خود را برگرداندم، یکی از حضار گفت: «فرزند پیغمبر به تو چه عطا فرمود؟» گفتم: «سنگریزه!» سپس دست خود را که گشودم، دیدم پر از طلای ناب است!

چون از آن‌جا رفتم، دیدم همان آقا به من رسید و فرمود: «علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و نابینایی قلبت برطرف شد. مرا می‌شناسی؟» گفتم: «نه به خدا.» فرمود: «من همان مهدی هستم. من قائم هستم که زمین را پر از عدل می‌کنم، بعد از آن‌که پر از ستم شده باشد. زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند و مردم بیش از آن‌چه بنی اسرائیل در «تیه» ماندند (مدت چهل سال) نمی‌توانند در فترت بمانند.

روزهای ظهورم آشکار گشته است. این را که گفتم، امانت من در گردن تو است که به برادران شیعه بازگو کنی.»

روزی گفت: «خداوندا! مرا چه می‌شود که هر گاه اسامی آن‌چهار تن را می‌برم غم هایم تسکین می‌یابد، ولی وقتی نام حسین را می‌برم اشکم جاری می‌گردد!» خداوند متعال داستان آن را به وی اطلاع داد و فرمود: «کهیعص. «کاف» اسم کربلا؛ «ها»هلاک عترت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ؛«یاء» یزید پلید ظالم به حسین علیه السلام ؛«عین» عطش آن حضرت؛ و «صاد» صبر آن بزرگوار است.»

امالی شیخ صدوق: عبداللَّه بن سلیمآن‌که کتب آسمانی را خوانده بود، می‌گوید: «در انجیل خواندم...» سپس اوصاف پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را ذکر کرد، تا آن‌جا که خداوند متعال به حضرت عیسی فرمود: «تو را به سوی خود بالا می‌برم و سپس در آخرالزمان فرود می‌آورم تا آن‌که عجائب آن پیغمبر را از امت او ببینی و در مبارزه با دجال ملعون، آن‌ها را یاری کنی. من تو را در موقع نماز فرود می‌آورم تا با آن‌ها نماز بگزاری. زیرا آن‌ها امتی هستند که رحمت الهی بر آن‌ها فرود می‌آید.»

تفسیر قمی: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ ینَزِّلَ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ»، {بی تردید، خدا قادر است که پدیده ای شگرف فروفرستد، لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.} فرمود: «خداوند در آخرالزمان آیاتی (علاماتی) را به تو نشان می‌دهد که از جمله آن‌ها «دابة

الارض»، یعنی جنبنده روی زمین، خروج دجال، آمدن عیسی بن مریم و طلوع آفتاب از مغرب است.»

کنز الفوائد: ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وقتی قائم ظهور می‌کند، همه جا را سیر می‌کند تا به «مر» می‌رسد. در آن‌جا به وی می‌گویند حاکمی که (در مکه) معین کرده بودی، کشته شد. قائم از آن‌جا به مکه برمی گردد و با آن‌ها دعوا می‌کند و بیش از این کاری نمی‌کند. سپس به راه می‌افتد و مردم را دعوت به دین خدا می‌کند، تا آن‌که به «بیداء» می‌رسد. در آن‌جا لشکر سفیانی قصد او می‌کنند، ولی خداوند به زمین فرمان می‌دهد که از زیر پای آن‌ها فرو رود و آن‌ها راببلعد. این است معنی این آیه شریفه: «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ»، {و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده‌اند [آن‌جا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند. و می‌گویند: «به او ایمان آوردیم.» و چگونه از جایی [چنین] دور، دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسّر است؟}، فرمود: «مراد ایمان به قائم علیه السلام است. وحال آن‌که پیش از این منکر او شدند، می‌گویند: ایمان آوردیم به قیام قائم، «وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ» یعنی قبلا منکر قیام آل محمد صلی الله علیه و آله بودند و«وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ»، {وحال آن‌که پیش از این منکر او شدند، و ازجایی دور، به نادیده [تیرتهمت] می‌افکندند} تا «فِی شَكٍّ مُرِيبٍ» مربوط به این موضوع است.»

ثواب الاعمال: سکونی از حضرت صادق روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی برای امت من پیش می‌آید که باطنشان پلید و ظاهرشان به واسطه طمع به دنیا نیکو خواهد بود. آن‌ها در آن زمان آن‌چه را نزد خداست نمی‌خواهند و کارشان از روی ریا است و ترسی از خداوند ندارند. در آن هنگام خداوند آن‌ها را به عذابی مبتلا سازد که هر چه دعای غریق بخوانند، دعاشان مستجاب نشود.»

کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام به عمر بن یزید فرمود: «اگر تو سفیانی را ببینی، پلیدترین مردم را دیده ای؛ رنگش سرخ و زرد و چشمش کبود است؛

در ظاهر مرتب ذکر خدا را می‌گوید، ولی در حقیقت به طرف جهنم می‌رود؛ در خباثت به جایی می‌رسد که زن بچه دارش را از ترس این‌که مبادا مردم را به محل او راهنمایی کند، زنده به گور می‌کند.»

کمال الدین: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پیش از ظهور قائم دو علامت پدید می‌آید: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم ماه! از زمان هبوط حضرت آدم تا آن موقع، چنین خسوف و کسوفی روی نداده است. و در آن موقع حساب منجمین به هم می‌خورد.»

غیبت طوسی: سعید بن جبیر گفت: «در آن سال که مهدی قیام می‌کند، بیست و چهار مرتبه باران می‌بارد و اثر و برکت آن دیده می‌شود.»

غیبت طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در سال فتح (آمدن امام زمان علیه السلام) نهر فرات شکاف برمی دارد و آب آن به کوچه‌ها و محله‌های کوفه می‌ریزد.»

ارشاد القلوب: روایاتی به ما رسیده که متضمن ذکر علامات امام زمان و ظهور قائم علیه السلام است و مشتمل بر حوادثی است که پیش از آمدنش واقع می‌شود و نیز با آیات و علائمی همراه خواهد بود، از جمله: خروج سفیانی؛ کشته شدن سید حسنی؛ نزاع بنی عباس بر سر سلطنت دنیوی؛ گرفتن قرص آفتاب در نیمه ماه رمضان؛ گرفتن ماه در آخر آن ماه؛فرو رفتن زمین در «بیداء»؛ بروز یک فرورفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق؛ از حرکت ایستادن آفتاب از ظهر تا عصر؛ طلوع آفتاب از سمت مغرب؛ به قتل رسیدن مردی پاکدل با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه؛ کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام؛ خراب شدن دیوار مسجد کوفه؛ آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان؛ خروج مرد یمنی؛ قیام مردی از اهل مغرب در مصر و تصرف شهر شامات توسط وی؛ و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره (موصل) و رومیان در رمله (فلسطین). و طلوع ستاره ای از شرق که مانند ماه می‌درخشد، آن‌گاه گرفته و کمانی می‌شود، به طوری که دوسر آن می‌خواهد به هم برسد و سرخی در آسمان پدید می‌آید و در اطراف آسمان پخش می‌گردد؛آتشی

دراز در مشرق نمایان می‌شود و سه روز یا هفت روز در هوا می‌ماند (شاید مقصود ستاره دنباله دار بزرگ باشد)؛ عرب از قید و ذلت آزاد می‌گردند و شهرها را تصرف کرده و از فرمان پادشاه عجم بیرون می‌آیند؛ اهل مصر حاکم خود را می‌کشند؛ شام ویران می‌شود و سه لشکر با پرچم‌های مشخص در آن‌جا به جان هم می‌افتند، پرچم‌های قیس و عرب به مصر درآیند و پرچم کنده به حران می‌رود، لشکری از جانب عرب می‌آید و در خرابه‌های «حیره» منزل می‌کند؛ پرچم‌های سیاه از مشرق به طرف حیره می‌آیند؛ و شکافی در نهر فرات پدید می‌آید و آب آن، کوچه‌های کوفه را فرا می‌گیرد.

شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیغمبری هستند، خواهند آمد و دوازده نفر از نسل ابو طالب که همه ادعای امامت دارند قیام می‌کنند؛ سوزاندن مردی از بزرگان بنی عباس در بین جلولا و خانقین؛ بستن پلی در بغداد در نزدیکی محله کرخ؛ برخاستن باد سیاهی در اول روز در بغداد و نیز وقوع زلزله ای در آن‌جا که بسیاری از مردم را در زمین فرو می‌برد، ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد مستولی می‌شود، مرگ‌های سریع آن‌ها را از پا درمی آورد و آفت به جان و مال و محصول آن‌ها می‌افتد.

و ملخ‌های به موقع و بی‌موقع می‌آیند و غله و کشت و زرع آن‌ها را می‌خورند و زراعت آن‌ها تقلیل می‌یابد. دو دسته از مردم عجم به جان هم می‌افتند و خون بسیاری در میان آن‌ها ریخته می‌شود؛ بردگان از فرمانبرداری آقایان خود سرباز زنند و ارباب خود را به قتل رسانند؛ بعضی از بدعت گذاران در دین، از صورت آدمی بیرون می‌آیند و به صورت میمون و خوک می‌شوند؛ بردگان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند؛ صدایی از آسمان می‌آید، به طوری که تمام ساکنان زمین، هر کس به زبان خود

آن را می‌شنود؛ یک صورت و سینه، در نور آفتاب برای مردم آشکار می‌گردد؛ مردگانی از قبرها بیرون می‌آیندو به دنیا برمی گردند، با مردم معاشرت می‌کنند و به ملاقات یک‌دیگر می‌روند.

آن‌گاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم می‌شود. سپس زمین‌های مرده زنده و سرسبز می‌شوند و برکات آن‌ها آشکار می‌گردد و تمام بدبختی‌ها از پیروان حق، یعنی شیعیان مهدی علیه السلام برطرف می‌شود. در آن هنگام متوجه می‌شوند که او از مکه ظهور می‌کند، و برای یاری او به مکه می‌روند، چنان‌که در اخبار آمده است.»

ارشاد القلوب: منذر جوزی روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیش از قیام قائم علیه السلام مردم از گناهان خود متنبه می‌شوند، به وسیله آتشی که در آسمان برای آن‌ها آشکار می‌شود؛ سرخی که در آسمان نمودار می‌گردد؛ فرو رفتن زمین در بغداد؛ فرو رفتن زمین در بصره و خون‌هایی که در بصره ریخته می‌شود، خرابی خانه‌های آن شهر و نابودی که در بین مردم آن‌جا پدید می‌آید؛ و ترسی که اهل عراق را فرا می‌گیرد، به طوری که آرامش نخواهند داشت.»

در آخر آن روز، صدای شیطان ملعون به گوش می‌رسد که می‌گوید: «آگاه باشید! فلانی (مقصود عثمان است) مظلوم کشته شده است» تا بدین وسیله مردم را به شک بیندازد و در میان آن‌ها فتنه انگیزد. چه بسیار مردم مردد و متحیری که در آن روز به واسطه این شک، به آتش دوزخ درافتند. ولی شما اگر صدای اول را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید

که صدای جبرئیل است. علامت آن نیزاین است که اسم قائم و پدرش را می‌برد، به طوری که دختران پرده نشین نیز آن را می‌شنوند و پدر و برادر خود را تشویق به بیرون آمدن می‌کنند.»

و فرمود: «قبل از قیام قائم علیه السلام این دو صدا باید اتفاق بیفتد: صدایی از آسمآن‌که صدای جبرئیل است و صدایی از زمین که صدای ابلیس لعین است که ندا می‌دهد: «فلانی (یعنی عثمان) مظلوم کشته شده است» و می‌خواهد این‌گونه مردم را بفریبد. بر شما باد به پیروی از صدای نخست و مبادا فریفته صدای دوم شوید!»

و نیز فرمود: «قائم قیام نمی‌کند، مگر گاهی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد؛ زلزله‌های پی در پی بیاید؛ مردم در آشوب و بلا و طاعون به سر برند؛ و شمشیر برنده

میان عرب کارگر باشد. و اختلاف شدیدی در بین مردم پدید می‌آید؛ همه درامر دین خود متفرق و حالشان متغیر خواهند شد، تا جایی که آرزومندان از سختی آن‌چه از مردم سگ صفت می‌بینند که چگونه یک‌دیگر را می‌درند، صبح و شام انتظار قیام او را می‌کشند.

آمدن او به هنگامی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله مأیوس و ناامیدند! خوشا به حال کسی که او را می‌بیند و از یاران اوست! وای وای بر کسی که دشمنی و مخالفت می‌کند و از دشمنان اوست!»

هم‌چنین فرمود: «قائم به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام می‌کند. کار او جز جنگ و کشتن بی‌دینان نیست. یکنفر بی‌دین را در روی زمین باقی نمی‌گذارد و سرزنش ملامت کنندگان، او را و از تعقیب هدفش باز نمی‌دارد.»

غیبت نعمانی: ابو بصیر گفت: تفسیر آیه «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»، {به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا بر ایشان روشن گردد که او خود حقّ است} را از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند. فرمود: «علامتی که خداوند در وجود خود مردم به آن‌ها نشان می‌دهد، مسخ شدن (بعضی از آن‌ها) است، و آیاتی که در عالم ارائه می‌دهد، این است که عالم را بر آن‌ها تنگ می‌گیرد، و آن وقت قدرت نمایی خداوند را در وجود خود و در اطراف عالم خواهند دید. و این‌که بعد می‌فرماید: «حَتَّى يتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»، یعنی تا بر آن‌ها روشن شود که «او» حق است. مقصود آمدن قائم است، که حقی از جانب خداست؛ تا این مردم که محتاج به اویند، او را ببینند.»

غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «وقتی دو نیزه (دو سرکرده لشکر) با هم کشمکش کردند، علامتی از علامات الهی ظاهر می‌گردد.» عرض شد: «یا امیرالمؤمنین! آن علامت چیست؟» فرمود: «زلزله ای است که در شام پدید می‌آید و بیش از صد هزار نفر در آن سانحه جان می‌دهند. خداوند آن زلزله را برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذابی قرار می‌دهد. هنگامی که این زلزله واقع شد، منتظر سواران

اسب‌های محذوفه و پرچم‌های زرد باشید که از سمت غرب آمده و وارد شام می‌شوند، و این به هنگام ناله بزرگ و مرگ سرخ است. در آن موقع یکی از دهات دمشق به نام «حرشا» را بنگرید که چگونه در زمین فرو می‌رود. بعد از آن پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان مکه خروج می‌کند و می‌آید و بر منبر دمشق می‌نشیند. چون کار به این‌جا کشید، منتظر قیام مهدی باشید.»

کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: «به زودی سیصد و سیزده نفر به مسجد شما، یعنی مسجد مکه می‌آیند و اهل مکه می‌دانند که پدران و نیاکان آن‌ها، اینان را به وجود نیاورده‌اند (یعنی می‌دانند که آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه و همشهری آن‌ها نیستند و همه از اطراف آمده‌اند). آن‌ها شمشیرهایی با خود دارند که بر هر شمشیر کلمه ای نوشته شده و هر کلمه‌ای، هزار کلمه را می‌گشاید. آن‌گاه خداوند بادی می‌فرستد که در هر بیابانی صدا می‌زند: «این است مهدی که هم‌چون داود و سلیمان پیغمبر حکومت می‌کند و هنگام حکم گواه نمی‌خواهد!»

غیبت طوسی: حضرت جواد علیه السلام فرمود: «گویا می‌بینم که قائم در روز عاشورا و روز شنبه، در بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیش آن حضرت صدا می‌زند: «بیعت از آن خداست!» سپس قائم، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

غیبت طوسی: عبدالکریم بن عمرو خثعمی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قائم چند سال سلطنت می‌کند؟» فرمود: «هفت سال که به حساب سال شما، هفتاد سال می‌شود.»

غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه حکومت می‌کند.»

ای ابی! خوش به حال کسی که او را ملاقات می‌کند! خوش به حال کسی که او را دوست می‌دارد! خوش به حال کسی که به وجود و ظهور او اعتقاد دارد! او آن‌ها را از مهالک دنیوی نجات می‌دهد و با اعتقاد به خدا و پیغمبر و تمام ائمه طاهرین علیهم السلام خداوند درهای بهشت را برای آن‌ها می‌گشاید. مثل آن‌ها در دنیا، هم‌چون مشکی است که همیشه بویش استشمام می‌شود و هیچ گاه تغییر نمی‌یابد. و مثل آن‌ها در آسمان، مانند ماه تابان است که هیچ وقت نورش خاموش نمی‌شود.»

بصائر الدرجات و اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که ذوالقرنین درباره دو پارچه ابر (کندرو و تندرو) مخیر گردیده که هر کدام را که بخواهد، انتخاب کند. پس او ابر کندرو را انتخاب کرد و برای صاحب شما ابر تندرو را ذخیره کرد.»

راوی می‌گوید: پرسیدم: «ابر صعب و تندرو کدام است؟» فرمود: «هر ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد، امام شما آن را سوار می‌شود. آگاه باشید که او سوار بر ابرها می‌شود و به راه‌های آسمان‌های هفتگانه بالا می‌رود و به راه‌های هفتگانه زمین می‌رسد؛ پنج طبقه از آن زمین‌ها آبادند و دو طبقه دیگر خراب.»

کمال الدین: ریان بن صلت می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: «آیا صاحب الامر شما هستید؟» فرمود: «من صاحب الامر هستم، ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ظلم پر شده باشد. چگونه من می‌توانم چنین کسی باشم با این ضعف بدن که در من می‌بینی؟! قائم کسی است که وقتی ظهور می‌کند، به سن پیرمردان و به صورت جوانان است، و بدنی نیرومند دارد، به طوری که اگر دست به طرف بزرگ‌ترین درخت روی زمین دراز کند، می‌تواند آن را از بیخ بکند. و چنانچه در میان کوه‌ها نعره کشد، سنگ‌های سخت از هیبت صدایش خرد شود! عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست. او چهارمین از فرزندان من است. خدا تا زمانی که مصلحت می‌داند او را از نظرها غایب می‌گرداند. آن‌گاه او را آشکار می‌کند و به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

کامل الزیارات: ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «گویا قائم علیه السلام را در نجف کوفه می‌بینم که زره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را پوشیده و آن را تکان می‌دهد، به نوعی که در قامت

مبارکش راست می‌شود، و بر روی آن زره، لباسی از ابریشم درشت بافت است و سوار بر اسب سیاهی که بین دو چشمش سفید است می‌شود. پس اسب، حضرت را چنان به حرکت درمی آورد که اهل همه بلاد او را با خود در شهرهایشان می‌بینند. پسس پرچم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را نشر می‌دهد که دسته آن از ستون‌های عرش است و بقیه آن از نصرت خداست و هرگز به سمت چیزی برده نمی‌شود، مگر این‌که خدا آن را نابود می‌کند. وقتی حضرت پرچم را به اهتزاز در آورد، مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این‌که دلش مانند پاره‌های آهن قرص می‌شود و به هر مؤمن، قدرت چهل مرد داده می‌شود و مؤمن مرده ای نیست، مگر این‌که شادی ظهور حضرت در قبرش داخل می‌شود. و این در وقتی است که مؤمنان در قبرهایشان به زیارت هم‌دیگر می‌روند و یک‌دیگر را به قیام قائم علیه السلام بشارت می‌دهند. پس سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته به سمت او پایین می‌آیند.»

خرائج و جرائح: ابوربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کرد، خداوند چندان نیرو به گوش‌ها و دیدگان آن‌ها می‌دهد که میان آن‌ها و قائم به‌اندازه یک روز راه خواهد بود. قائم با آن‌ها صحبت می‌کند و آن‌ها هم صدای او را همان جا که هست، می‌شنوند و به وی نگاه می‌کنند.»

خرائج و جرائح: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «علم بیست و هفت حرف است. آن‌چه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است و مردم هم تا کنون

بیش از آن دو حرف را ندانسته‌اند. پس موقعی که قائم ما قیام می‌کند، بیست و پنج حرف دیگر را

بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم منتشر می‌سازد و آن دو حرف را هم به آن‌ها ضمیمه می‌کند تا آن‌که بیست و هفت حرف خواهد شد.»

ارشاد القلوب: عبدالکریم خثعمی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قائم چند سال سلطنت می‌کند؟» فرمود: «روزها و شب‌ها آنقدر طولانی می‌شود که هر سال زمان او، به قدر ده سال شماست. لذا مدت سلطنت او به حساب سال شما، هفتاد سال خواهد بود. موقعی که آمدن او نزدیک شد، در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب چنان باران می‌بارد که مردم مثل آن را ندیده باشند. با آن باران خداوند گوشت و بدن مردگان مؤمنین را در قبرهاشان می‌رویاند. گویا من آن‌ها را می‌بینم که از سمت «جهینه» می‌آیند و خاک موهای سر خود را می‌تکانند.

و مفضل بن عمر می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «قائم ما وقتی قیام می‌کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و مردم از نور شمس بی‌نیاز می‌شوند و ظلمت می‌رود؛ مردم در حکومت او چنان عمر می‌کند که هزار فرزند پسر برایش متولد می‌شود و یک دختر برایش متولد نمی‌شود؛ و زمین گنج‌هایش را ظاهر می‌سازد، تا جایی که مردم آن‌ها را بر روی زمین می‌بینند و مردی از شما دنبال کسی

می‌گردد تا با مالش نیاز او را برطرف کند و زکات او را بگیرد، ولی احدی را نمی‌یابد که چنین چیزی را از او قبول کند. مردم به آن‌چه خدا از فضلش روزی آنان کرده، بی‌نیاز می‌شوند.»

ارشاد القلوب: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم قیام می‌کند، با امر جدیدی می‌آید، چنان‌که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در آغاز اسلام، مردم را به امر جدیدی دعوت کرد.»

عرض کردم: «قربانت گردم! در روی زمین مردم بسیار هستند. چطور قائم علیه السلام می‌تواند همه آن‌ها را مسلمان کند و یا گردن بزند؟» حضرت فرمود: «هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، چیزاندک را زیاد و زیاد را کم می‌گرداند.»

غیبت نعمانی: ثمالی می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله خروج کند، خدا با ملائکه نشان دار و صف کشیده و نازل شده و کروبیان، او را نصرت می‌کند؛ جبرئیل در مقابل او، میکائیل از سمت راستش و اسرافیل از راستش و ترس و وحشت به‌اندازه طی مسافت یک ماه، از مقابل و پشت سر و راست و چپش قرار می‌گیرند و ملائکه مقرب در کنار اویند. اول کسی که تابع او می‌شود محمد صلی اللّٰه علیه و آله و نفر دوم علی علیه السلام است و شمشیری برهنه در دست دارد و خدا، روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را برایش می‌گشاید.

ای ابو حمزه! قائم علیه السلام تنها با خوف شدید قیام می‌کند و زلزله‌ها و فتنه و بلای شدیدی به مردم می‌رسد و قبل از قیامش، طاعون است و بین عرب شمشیری بران کشیده می‌شود و بین مردم، اختلاف و تشتت در دین و تغیر حال اتفاق می‌افتد، به نحوی که از بزرگی جنون مردم و خوردن بعضی توسط بعضی، مردم صبح و شام آرزوی مرگ می‌کنند و خروج حضرت، زمان نومیدی و یأس است. خوشا به حال کسی که او را درک کند و از یاورانش باشد و وای و حسرت فراوان بر کسی که با او و امر او مخالفت کند و از دشمنانش باشد!»

غیبت نعمانی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «قائم به امر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است قیام می‌کند. کار وی شمشیر (و جنگ) است، توبه هیچ‌کس را قبول نمی‌کند و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی‌دارد.»

غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام از مکه خارج نمی‌شود، تا این‌که تعداد حلقه تکمیل شود.» گفتم: «حلقه چند نفرند؟» فرمود: «ده هزار تن؛ جبرئیل از راست و میکائیل از چپ می‌آیند، سپس بیرق غلبه کننده را می‌جنباند و آن را به حرکت در می‌آورد. پس احدی در شرق و غرب نمی‌ماند، مگر این‌که آن بیرق را لعنت می‌کند. سپس مانند پاره‌های ابر پاییز، از قبایل جمع می‌شوند؛از

هر قبیله یک نفر یا دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده نفر!»

غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام در ظهور مأذون شد، خدا را با نام عبرانی خدا می‌خواند. پس دعایش مستجاب شده و اصحابش که سیصد و سیزده نفرند، مانند پاره ابرهای پاییزی گرد او اجتماع می‌کنند و آنان صاحبان بیرق هستند. بعضی از آنان شب از بستر خود ناپدید شده و در مکه صبح می‌کنند و برخی دیده می‌شود که در روز روی ابری نشسته سیر می‌کنند و هر یک با نام خود و نام پدر و صفات و نسبش شناخته می‌شود.» گفتم: «فدایت شوم! ایمان کدام یک بیشتر است؟» فرمود: آن‌کس که روی ابرها در روز حرکت می‌کند و آنان ناپدیدشوندگان‌اند و این آیه درباره آنان نازل شده است: « أَینَ ما تَکُونُوا یأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعا»، {هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می‌آورد}.

غیبت نعمانی: امام باقر علیه السلام فرمود: «اصحاب قائم سی صد و سیزده نفرند که اولاد عجم هستند! برخی در روز بر روی ابرها برده می‌شوند و نام خود و پدر و نسب و صفتشان شناخته می‌شود و بعضی از آنان در بسترشان خفته و در غیر موسم، در مکه دیده می‌شوند.»

کشف الغمة: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل در دل‌های شیعیان ما رعب و وحشت می‌افکند. پس وقتی قائم ما قیام می‌کند و مهدی ما ظاهر می‌شود، مرد از شیر پرجرأت‌تر و بُرنده‌تر از نیزه می‌شود.»

هم‌چنین در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قائم ما سیصد و نه سال سلطنت می‌کند، به مدتی که اصحاب کهف در غار خود توقف کردند. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای ما می‌گشاید. او هم چندان مردم بی‌دین را به قتل رساند که جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند و به روش سلیمان بن داود رفتار نماید. اگر آفتاب و ماه را به سوی خود بخواند، اجابت می‌کنندو زمین در زیر پایش پیچیده می‌شود (یعنی طی الارض خواهد داشت) و از جانب خدا به وی وحی می‌شود و او هم طبق دستور خدا عمل می‌کند.»

در کتاب «عدد القویه» می‌نویسد: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گویی قائم را در پشت نجف می‌بینم که زره پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را پوشیده و چون جمع شده است، آن را می‌تکاند تا به‌اندامش رسا بیاید. آن‌گاه، آن را با پارچه ای از استبرق می‌پوشاند و سوار اسب ابلقی (سیاه و سفید) که میان دو چشمش سفید است شده و طوری آن را به حرکت می‌آورد که سفیدی پیشانی اسبش را مردم شهرها ببینند و خود علامت ظهور او باشد. سپس پرچم رسول خدا را می‌گشاید و از گشودن آن، نوری می‌جهد که مابین شرق و غرب را روشن می‌کند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «گویا قائم را می‌بینم که بر اسب سیاهی که میان پیشانی‌اش از سفیدی می‌درخشد سوار است و از وادی السلام، به طرف خندق مسجد سهله می‌رود و این دعا را می‌خواند: حقیقتا معبودی جز خدا نیست و از روی ایمان و تصدیق معبودی جز خدا نیست؛ از روی بندگی و رقّیت معبودی جز خدا نیست. ای خدایی که هر مؤمن تنهایی را عزت می‌بخشی و هر جبار عنیدی را ذلیل می‌کنی! وقتی مذاهب مرا به رنج میاندازند و زمین با آن بزرگی‌اش برایم تنگ می‌شود، تو مرا حمایت می‌کنی. خدایا! تو مرا آفریدی، در حالی که از آفریدنم بی‌نیاز بودی و اگر یاری تو نسبت به من نبود، من شکست خورده بودم. ای خدایی که رحمت را از مواضعش منتشر می‌سازی و برکات را از معائنش خارج می‌سازی! ای کسی که بزرگی و بلند مرتبگی را مخصوص ذات خود قرار داده و دوستانش به عزت او بزرگند! ای کسی که پادشاهان برای او چوب هایخواری را بر گردن‌هایشان نهاده‌اند و از شدت قدرت خدا ترسانند! از تو می‌خواهم که به حقیقت آن نامت که خلقت را با آن ایجاد کردی و همه به تو معترف هستند؛ از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و کارم را به انجام رسانده، فرجم را برایم نزدیک فرمایی و مرا کفایت کرده سلامت بداری و هم اینک حوائجم را در همین شب برآورده فرمایی که تو بر هر چیزی توانا هستی.»

وَيوْمَ يحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِياكُمْ كَانُوا يعْبُدُونَ

(به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنان را محشور می‌کند، سپس به فرشتگان می‌گوید: «آیا این‌ها شما را پرستش می‌کردند؟!»

قَالُوا سُبْحَانَکَ أَنتَ وَلِینَا مِن دُونِهِم بَلْ کَانُوا یعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ

آن‌ها می‌گویند: «منزّهی (از این که همتایی داشته باشی)! تنها تو ولی و سرپرست مایی، نه آن‌ها. (آن‌ها ما را پرستش نمی‌کردند) بلکه جنّ را پرستش می‌نمودند. و اکثرشان به آن‌ها ایمان داشتند.»

جوان عابدی هنگام مرگ، خانواده خود را دید که گرد او حلقه زده‌اند و گریه می‌کنند.

پس رو به پدرش کرد و گفت: ای پدر، چرا گریه می‌کنی؟

گفت: پسرم فراق تو و تنهائی خود را بیاد می‌آورم اشك از دیدگانم جاری می‌شود.

خطاب به مادرش گفت: مادرم، تو چرا گریه می‌کنی؟

گفت: گریه من به خاطر غم فقدان تو است. عمری من و پدرت زحمت کشیدیم که عصای دوران پیری ما باشی، اکنون از میان ما می‌روی و ما را تنها می‌گذاری.

پس به همسرش گفت: چه چیزی ترا به گریه وا داشته است؟

گفت: اینکه نیکی ترا از دست می‌دهم و به غیر تو نیازمند می‌شوم.

آن‌گاه از فرزندانش پرسید: شما چرا می‌گریید؟

گفتند: به خاطر یتیمی و خواری پس از تو.

پس جوان عابد به آنان نگریست و گریست.

خانواده‌اش پرسیدند: تو چرا گریه می‌کنی؟

پاسخ داد: شما برای خودتان می‌گریید، من هم

بر خود می‌گریم.

آیا چه کسی برای سفر طولانی که در پیش دارم می‌گرید؟

چه کسی به خاطر کمی زاد و توشه من اشك می‌ریزد؟

چه کسی برای من در آن خانه خاکی و تنگ و تاریك قبر گریان است؟

چه کسی برای بدی اعمال و سوءحساب من می‌نالد.؟

آیا در میان شما که عزیزترین افراد نسبت به من هستید، و من نیز عزیزترین افراد نسبت به شما هستم، کسی هست که برای وقوف من در مقابل پروردگار برای رسیدگی اعمال بگرید؟

این بگفت، و آهی جانکاه کشید و بمرد.

هم‌چنین حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام فرمود: اگر صد پسر می‌داشتم نام همه را علی می‌گذاشتم.

عابد زاهدی در میان بنی اسرئیل سال به پرستش خداوند یکتا مشغول بود و لحظه ای او را معصیت نکرد. خبر عبادت آن عابد به ملائکه رسید.

یکی ازفرشتگان از خداوند سبحان اجازه خواست تا این عابد را زیارت کند.

خداوند اجازه داد. ملك از آسمان فرود آمد. شش روز در مقابل عابد ایستاد و عابد با او سخنی نگفت و توجه ننمود.

پس ملك به عابد گفت: مرا می‌شناسی؟

عابد پاسخ داد: معرفت پروردگارم مرا از شناخت تو باز داشت.

ملك: آیا نمی‌خواهی بدانی من کیستم؟ من فرشته ای هستم که مشتاق دیدار تو بودم.

پس به خدمت تو آمدم و تقاضا دارم مرا موعظه کنی.

عابد گفت: ترا به ده چیز توصیه می‌کنم. پس خوب توجه کن تا آن‌ها را بفهمی.

هم عالم باش و هم جاهل، هم مبغض و هم محب، هم راغب و هم زاهد، هم سخی و هم بخیل، هم شجاع و هم عاجز.

ملك: چگونه ممکن است هم عالم باشم هم جاهل، هم سخی باشم و هم بخیل؟

عابد پاسخ داد: عالم به خدا باش و به غیر او جاهل.

دوستان خدا را دوست، و دشمنان او را دشمن بدار

نسبت به دنیا زاهد باش، و نسبت به آخرت راغب.

نسبت به دنیا و ما فیها سخی باش و نسبت به دین خود بخیل.

در طاعت خدا شجاع باش و از معصیت او عاجز.

اهل جهنم در آن مخلدند زیرا نیت آن‌ها این بود که اگر در دنیا حیات جاوید داشته باشند تا ابد خدا را نافرمانی کنند. و اهل بهشت در آن مخلدند زیرا نیت آنان این بود که اگر در دنیا باقی بمانند پیوسته خدا را اطاعت کنند. پس بسبب نیتهایشان آنان تا ابد دوزخی شدند واینان در بهشت جاوید خواهد ماند.

امام کاظم علیه السلام: در عصر سلیمان بن داود قحطی سختی شد. مردم از وضع بد خود به سلیمان شکایت کردند، و از او تقاضا کردند برای آنان از درگاه الهی باران بخواهد.

سلیمان گفت: فردا چون نماز صبح بجای آورم، بیرون می‌روم و دعا می‌کنم. فردا صبح سلیمان پس از اداء نماز از شهر بیرون رفت، و مردم نیز او را برای دعا همراهی کردند.

سلیمان در میان راه مورچه ای را دید که دستها را بسوی آسمان بلند کرده و پاها را بر زمین قرار داده و می‌گوید: بارخدایا، ما مخلوقی ضعیف از مخلوقات تو هستیم، و از روزی و رزق تو بی‌نیاز نیستیم. ای خداوند بزرگ، ما را بواسطه گناهان بنی آدم هلاك مفرما.

چون حضرت سلیمان این دعا را بشنید، فرمان داد مردم به شهر بر گردند. زیرا بوسیله دعای مورچه ای باران رحمت حق بر شما نازل خواهد شد. پس برگشتند و در آن سال بقدری باران آمد که مانند آن را هرگز ندیده بودند.

در میان بنی اسرائیل عابد زاهدی دل از دنیا کنده و پیوسته مشغول عبادت بود.

شیطان بزرگ لشکرش را فرا خواند و گفت: کدامیك از شما می‌تواند این مرد عابد را از عبادت خدا باز دارد و او را گمراه سازد؟

یکی گفت: او را به من واگذار.

شیطان گفت: از چه راهی می‌خواهی وارد شوی؟.

گفت: از ناحیه زنان. گفت ممکن نیست زیرا او لذت آنان را نچشیده است.

دیگری گفت: او را به من بسپار.

شیطان پرسید: تو از چه راهی می‌خواهی او را گمراه سازی؟

گفت: از ناحیه شراب.

گفت: او به این امور توجه و اعتنائی ندارد.

سومی گفت: او را به من واگذار که من چاره کار دانم.

شیطان پرسید؟ چاره کار چیست؟

گفت: من از طریق انجام کار نیك و اعمال خیر وارد می‌شوم.

شیطان بزرگ گفت: برو که تو مرد این کاری.

پس شیطان به مکانی رفت که عابد آن‌جا مشغول عبادت بود. سجاده را گسترد و شروع به عبادت کرد. گاهی عابد استراحت می‌کرد، ولی شیطان پیوسته به عبادت مشغول بود تا توجه عابد کاملاً به او جلب شد.

سر انجام عابد خود را در برابر او کم ارزش دید و عمل خود را کوچك شمرد. به شیطان گفت: ای بنده خدا، چه چیز باعث شد اینچنین بر عبادت خدا قوت یابی؟

شیطان پاسخ نداد.

عابد سؤ ال خود را تکرار کرد، باز جواب نداد.

دفعه سوم شیطان پاسخ داد: من یکبار مرتکب گناهی شدم و از آن توبه کردم. پس هر گاه بیاد آن گناه می‌افتم و آن گناه به ذهنم خطور می‌کند، از خوف خدا بر عبادت او نیرو می‌گیرم.

عابد: مرا از گناه خویش آگاه ساز تا من نیز چنان کنم که تو کردی و بر عبادت خدا راغب‌تر و قویتر شوم.

شیطان: به خانه فلان معروفه در شهر برو، دو درهم به او بده، و از او کام بگیر.

عابد گفت: از کجا دو درهم بیاورم؟ من که پولی ندارم.

شیطان دو درهم به عابد داد. و او باهمان لباس عبادت به شهر آمد و از منزل آن فاحشه پرسید. مردم او را راهنمائی کردند

به خیال اینکه برای موعظه و ارشاد آن زن آمده است.

عابد نزد او رفت و دو درهم به او داد و گفت: مهیا باش.

زن با تعجب پرسید: تا کنون هرگز کسی با این وضع و حال نزد من نیامده، بگو بدانم قضیه چیست؟.

عابد داستان را برای زن نقل کرد.

آن زن گفت: بدون شك ترك گناه از توبه آسانتر است. چنین نیست که هر کس گناهی کند بسادگی بتواند توبه کند. بدون تردید راهنمای تو شیطان بوده است، به معبد خویش باز گرد که او را نخواهی یافت.

عابد لحظه ای به فکر فرو رفت. حالش دگر گون شد و به معبد خود بازگشت. آن زن همان شب توبه کرد و از دنیا رفت. هنگام صبح بر در خانه آن زن نوشته شده بود: بر جنازه او حاضر شوید که او اهل بهشت است.

مردم دچار تردید شدند و تا سه روز او را به خاك نسپردند.

خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد: بر آن زن نماز بخواند و مردم را امر کند بر او نماز بخوانند. زیرا من آن زن را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم، چون بنده مرا از گناه بازداشت.

امام باقر علیه السلام طبق روایت فرمود:

کأ ن ی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلایعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه، فاذا رأ وا ذلك و ضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لایدفعونها الا الی صاحبکم، قتلاهم شهداء، اما انی لو ادرکت ذلك لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر.

ملتی در مشرق زمین قیام می‌کنند و حق می‌طلبند. پس حق به آنان داده نمی‌شود و آنان مجدداً برای گرفتن حقشان قیام می‌کنند، لکن باز هم صاحبان زر و زور و تزویر از دادن حق آنان امتناع می‌ورزند. هنگامی که ملاحظه می‌کنند باین ترتیب حقشان را نمی‌توانند از دشمن بگیرند، سلاحهایشان را به دوش‌انداخته، با تکیه بر قدرت سلاح حقشان را

مطالبه می‌کنند. این بار آن‌چه را می‌خواهند به آنان داده می‌شود. ولی دیگر نمی‌پذیرند و به قیام خود ادامه می‌دهند و سلاحهایشان را جز به صاحب و ولی تحویل نمی‌دهند. یعنی تا ظهور مهدی موعود سلاحها را بر زمین نمی‌گذارند، و همواره در راه احیای حق با دشمنان می‌ستیزند.

راوی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. حضرت این آیه را تلاوت فرمود: فَاِذا جاءَ وَعدُ اُولیهُما بَعَث نا عَلَیکُم عِبادا لَنا اُولی بَاءسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَ کانَ وَعداً مَفعُولاً.

هنگامی که زمان عقوبت و کیفر فساد و تبهکاری شما بنی اسرائیل فرا رسد، ماگروهی از بندگان

خود را که دارای قاطعیت و شدت عمل و مقاومت بسیار هستند برای مجازات بر شما مسلط می‌کنیم، و ایشان در میان شهرها شما را جستجو می‌کنند تا در صورتی که یکی از شما به کیفر عمل خود نرسیده باشید او را کیفر دهند، و این وعده خدا حتمی است.

راوی می‌گوید: پرسیدم جعلت فداك من هؤ لاء؟ این گروه چه کسانی هستند.

فقال ثلاث مرات: هم واللّٰه اهل قم

سه مرتبه فرمود: به خدا سوگند، آنان اهل قم هستند.

روزی ابلیس بر حضرت عیسی مسیح ظاهر شد، و به او گفت: مگر تو نمی‌گوئی هیچ‌چیزی به انسان نمی‌رسد مگر اینکه خداوند آن را برایش مقدر کرده باشد.

عیسی پاسخ داد: آری، چنین است.

ابلیس: پس بیا خودت را از بالای این قله کوه به پائین پرت کن. اگر برای تو سلامتی مقدر شده باشد سالم خواهی ماند، و اگر سلامتی مقدر نشده بود که...

عیسی: ای ملعون، خداوند بندگانش را امتحان می‌کند، نه بنده، خدایش را.

عیسی بن مریم: خادم من دستان من، مرکب من پاهای من، بستر من زمین، بالش من سنگ و لباس گرم من در زمستان آفتاب، و چراغ من در شب، ماه آسمان، خوراك من گرسنگی، شعار من ترس، و لباس من پشم است. میوه و سبزی من آن چیزی است که از زمین برای حیوانات و چهار پایان می‌روید. شب می‌کنم در حالی که چیزی از دنیا ندارم، و صبح می‌کنم در حالی که چیزی ندارم، و هیچکس بر روی زمین از من غنی‌تر و بی‌نیازتر نیست..

ای فرزند، اگر بهشت را دوست داری، بدان که خداوند طاعت را دوست دارد. پس دوست بدار آن‌چه را خدا دوست دارد، تا آن‌چه را دوست داری به تو عطا نماید. و اگر دوزخ را دوست نداری، بدان که پروردگار تو

معصیت را دوست ندارد. پس دوست مدار آن‌چه را خداوند دوست ندارد، تا خداوند ترا از آن‌چه دوست نداری نجات بخشد.

عالم به منزله انسان روزه دار و شب زنده دار و قیام کننده به انجام تکالیف شرعیه و جهاد کننده در راه خدا است. (از همه این ثوابها بر خوردار است.) هر گاه عالمی از این جهان فانی رخت بر بندد، خلاء و رخنه ای در اسلام وارد می‌شود که تا روز قیامت پر نشود و جبران نگردد. و طالب علم را هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب آسمان تشیيع کنند.

امیرالمومنین علی علیه السلام که در ابعاد وجودی بی‌بدیل و در خصائل فردی بی‌نظیر، و او را مجمع اضداد لقب داده‌اند، دارای دو خطبه است که حاکی از قدرت نطق و بیان او می‌باشد.

یکی خطبه ای که بیش از پانصد کلمه در آن استعمال شده بدون اینکه حرف الف در آن بکار رفته باشد. دیگر خطبه ای که حدود دویست کلمه بدون نقطه دارد. شایان ذکر است که حروف در شمارش کلمات به حساب نیامده است.

امیرمؤ منان فرمود: چگونه انسان به خود مغرور می‌شود و فخر می‌فروشد در حالی که آغازش نطفه ای است متعفن، و پایانش مرداری است گندیده، و او در این میان حامل کثافات است.

شیخ طبرسی در ذیل آیه شریفه : کَمَثَلِ الشِّیطانِ اِذ قالَ لِلاْ ِنْسانِ اُکْفُرْ فَلَما کَفَرَ قالَ اِنی بَری ءٌ مِنكَ اِنی اَخافُ اللّٰهَ رَبَّ العالَمینَ از ابن عباس روایت می‌کند:

در بنی اسرائیل عابدی به نام برصیصا بود. چهل سال عبادت خدا کرد تا به مقامی رسید که مستجاب الدعوة شد. دعایش به‌اندازه ای مؤ ثر بود که بیماران و دیوانگان را می‌آوردند تا به برکت دعای او مداوا شوند.

روزی زن مجنونی را برادرانش برای معالجه نزد برصیصا آوردند. دید خیلی زیبا است. شیطان او را وسوسه کرد. دست تجاوز به سوی او دراز نمود. برصیصا از بیم رسوائی و ریختن آبروی چندین ساله‌اش او را کشت و در مکانی به خاك سپرد.

شیطان سراغ برادران آن زن مجنون رفت و آنان را از ماجرا مطلع نمود.

برادران به قاضی شهر شکایت کردند. قاضی برصیصا را احضار نمود و از او در این باره پرسید.

برصیصا اقرار کرد. قاضی حکم به اعدام او داد.

هنگامی که برصیصا بالای دار بود، شیطان برایش تمثل یافت و به او گفت: من راز ترا فاش کردم و تو را به این مهلکه‌انداختم. اگر از من اطاعت کنی، ترا نجات می‌بخشم.

برصیصا گفت

: چه کنم؟

گفت: برایم یك سجده کن.

گفت: چگونه ترا سجده کنم در حالی که من بر این حالت بالای دار هستم.

شیطان گفت: از توبه اشاره هم اکتفا می‌کنم.

پس بر صیصائی که سال‌ها خداوند یکتا را عبادت می‌کرد، در آخرین لحظات عمرش برای شیطان لعین رجیم سجده کرد و به خدای خویش کافر شد.

خداوند عاقبت کار همه ما را ختم به خیر بگرداند و یك لحظه ما را به خود وا نگذارد. اِلهی لا تَکِلنی اِلی نَفسی طَرفَةَ عَینٍ اَبَدا

هر زنی به ازدواج باشخص فاسقی راضی شود منافق است و در دوزخ محبوس می‌گردد. و هر گاه بمیرد هفتاد در از عذاب به قبرش گشوده

شود. اگر چنین زنی بگوید لااله الاالله همه فرشتگان او را لعن کنند و در دنیا و آخرت مورد غضب الهی باشد. و خداوند در هر شبانه روز هفتاد گناه برایش می‌نویسد.

آری، این شیطان است که فقر احتمالی در آینده عمر را، در نظر انسان به صورت یک امر مسلّم با قیافه ای هول انگیز و وحشت بار جلوه می‌دهد، و او را برای محفوظ ماندن از خطرات آن دیو مهیب، به حرص در جمع آوری اموال، خودداری از انفاق در راه خدا، سخت گیری بر خانواده، خیانت در معاملات، ستم بر ضعیفان، خاکساری در برابر زورمندان و اَنحاء رِذائل دیگر از این قبیل، وامی دارد!

«امام باقر علیه السّلام به من، هفتاد هزارحدیث، القاء فرمود که تاکنون احدی را ازآن احادیث آگاه نساخته‌ام ودرآینده نیزاحدی را آگاه نخواهم ساخت». بعد، می‌گوید:

« فَقُلتُ لِاَبی جَعفَر عَلَیه السّلام: جُعِلتُ فِداکَ اِنَّکَ قَد حَمَلتَنی وِقْرا عَظیما بِما حَدَّثتَنی بِهِ مِن سِرِّکُمُ الَّذی لا اُحَدِّثُ بِهِ اَحَدَا فَرُبَما جاشَ فی صَدْری حَتّی یأخُذُنی مِنهُ شِبهُ الجُنُونِ.

قال: یا جابِرُ، فَاِذا کانَ ذلک، فَاخرُج اِلَی الجَبّانِ فَاحفِر حَفیرَةً، ودَلِّ رَأسَکَ فیها، ثُمّ قُل: حَدَّثنی مُحَمّدُ بنُ عَلِی بِکَذا وَ کَذا»:

« به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت شوم، با بیان قسمتی از اسرار خودتان، باری سنگین بردوشم نهاده اید، و از طرفی نیز اجازه افشای آن را نزد کسی به من نداده اید؛ و لذا گاهی آن‌چنان تحت فشار هیجانات روحی قرار می‌گیرم و دیگ سینه‌ام به جوش می‌آید که حالی شبیه حال جنون به من دست می‌دهد. (در آن موقع چه کنم؟ و عقده‌های دلم را پیش چه کسی بگشایم؟!).

فرمود: ای جابر، هرگاه چنین حالی پیش آید، به صحرا درآی، و گودالی حفر کن و سر در آن فروگیر و سپس بگو: محمّد بن علی، برای من، چنین و چنان مطالبی بیان کرد»!

و در جمله دیگری فرمود:

« یا جابِرُ، حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ... لایحتَمِله وَ اللّهِ اِلّا نَبِی مُرسَلٌ اَومَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَو مُؤمِنٌ مُمتَحَنٌ»:

« ای جابر، حدیث ما (درک و تحمّل آن) بسیار دشوار است. به خدا سوگند، تن زیربار آن نمی‌تواند بدهد، مگر پیامبری مرسل، و یا فرشته ای مقرّب، و یا فرد با ایمانی که مورد آزمایش خدا قرار گرفته (و شایسته حمل حدیث ما شده) باشد».

من لا یحضره الفقیه: کامل گوید: به همراه ابی جعفر علیه السّلام در عریض بودم. باد تندی وزید و آن حضرت در حالی که تکبیر می‌گفت و فرمود: تکبیر باد را برگرداند؛ و فرمود: خدا باد را نفرستد جز رحمت باشد یا عذاب؛ و چونش ببینید بگویید «بار خدایا! از تو خواهیم نیکی آن و نیکی آن‌چه برای آنش فرستادی، و به تو پناه بریم از بدی آن و بدی آن‌چه برای آن او را فرستادی.» و تکبیر بلند گویید که آن را در هم شکند.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمة اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود پیغمبر (ص) بر مردی گذشت و او دیده‌اش را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد رسول خدا (ص) باو فرمود که دیده‌ات را بر هم گذار که تو هرگز او را نخواهی دید و فرمود که پیغمبر (ص) بر مردی گذشت که دستهایش بسوی آسمان بلند کرده بود و او دعا می‌کرد رسول خدا (ص) فرمود که دستهایت را کوتاه کن که تو هرگز او را نخواهی یافت.

یکی از بهترین نعمت‌ها، نعمت آرامش و نشاط و امید است. نعمت راحت زندگی کردن و راحت خوابیدن و با آرامش زیستن. یکی از چیزهایی که این آرامش و راحتی را از بین می‌برد و به اضطراب و سختی تبدیل می‌کند، وسواس است.

انسان وسواسی هرجا می‌رود می‌گوید: وضویم چه می‌شود؟ غسلم چه می‌شود؟ آب کشیدنم چه می‌شود؟ دست به سیاه و سفید نمی‌زند. خودش و اطرافیانش را در حالت قرنطینه قرار می‌دهد، آرامش و راحتی ندارد.

دانستن این اصول و قواعد به ما کمک می‌کند که اسیر اوهام و وسوسه‌های شیطان نشویم و اعمال عبادی و دستورات دینی را به راحتی و آسانی انجام دهیم. خود را به رنج و زحمت نیندازیم و با انجام آن‌ها از لذت‌های معنوی بهره مند شویم.

ای عثمان، خداوند متعال، مرا به رهبانیت نفرستاده؛ بلکه مرا با آیین یکتاپرستی سهل و ساده گیر، فرستاده است. من، هم روزه می‌گیرم و هم نماز می‌خوانم و هم با همسرم آمیزش می‌کنم.

مخصوصا نسبت به کسانی که تازه مسلمان هستند باید آسان گرفت و با مدارا و نرمی پیش رفت. مرحوم آیت الله بهجت نقل می‌کردند که عالمی به هند رفته بود و اسلام را عرضه کرده بود. برخی مسلمان شده بودند. دیده بود پنج نماز برای این تازه مسلمان‌هامشقت دارد. گفته

بود: نماز صبح بخوانید. یک ماه نماز صبح خوانده بودند. بعد گفته بودند: خیلی چیز خوبی است. گفته بود: نماز ظهر را هم بخوانید. قدم به قدم.

پیغمبر ما هم اسلام را قدم به قدم جلو برد. اول می‌گوید: اگر شراب نخورید بهتر است. بعد می‌گوید: ضرر شراب بیشتر از منافع آن است. آخرالامر می‌گوید: پلید و عملی شیطانی است و خوردن آن تازیانه دارد و شدیداً نهی می‌کند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم فرمودند:

إن هذا الدین متین فأوغلوا فیه برفق، ولا تکرهوا عبادة اللّٰه إلی عباد اللّٰه، فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفراً قطع ولا ظهراً أبقی؛ به راستی که این دین، استوار است. پس با مدارا، وارد آن شوید. عبادت خدا را نزد بندگانش ناگوار مسازید تا مانند سوارکارتازه کار شوید که نه راهی پیموده و نه مرکبی باقی گذاشته است.

یکی از سیره‌های پیغمبر ما این بود که به هر کس می‌رسیدند، سلام می‌کردند. زن و مرد و کوچک و بزرگ تفاوتی نداشت. کسی هم نمی‌توانست در سلام کردن بر پیامبر سبقت بگیرد. حتی پشت دیوار پنهان می‌شدند که سلام کنند، باز حضرت زودتر سلام می‌کردند.

روزی آن حضرت با اصحاب از جایی عبور می‌کردند. به یک بنده خدایی رسیدند و سلام نکردند و رفتند. از آن مسیر که برگشتند به او سلام کردند. بعضی از اصحاب پرسیدند: چطور شد که موقع رفتن سلام نکردید و موقع بازگشت سلام کردید؟

حضرت فرمودند: موقع رفتن دیدم بیکار محض است. کسی که بیکار محض است، شیطان می‌آید به او تلنگر می‌زند. ولی در برگشت دیدم که با انگشتش چیزی را روی زمین می‌کشد.

بیکار که شدی وسوسه و هزار فکر و خیال به سراغت می‌آید. پر کردن اوقات فراغت یکی از راه‌های درمان وسواس است.

است که: حق تعالی پادشاهی مشرق و مغرب زمین را به حضرت سلیمان عطا فرمود و هفتصد سال و هفت ماه پادشاهی تمام دنیا کرد که جنیان و آدمیان و دیوان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه در فرمان او بودند، و علم هر چیز و زبان هر چیز را خدا به او تعلیم کرده بود، و در زمان آن حضرت صنعتهای عجیب پیدا شد که مردم یاد می‌کنند.

شیخ طبرسی روایت کرده است که: شیاطین برای حضرت سلیمان علیه السّلام بساطی ساخته بودند از طلا و ابریشم که یك فرسخ در یك فرسخ بود، و برای آن حضرت منبری از طلا در میان بساط می‌گذاشتند که بر آن می‌نشست و در دور آن سه هزار کرسی از طلا و نقره بود که پیغمبران بر کرسیهای طلا و علماء بر کرسیهای نقره می‌نشستند و بر دور ایشان سایر مردم می‌نشستند، و بر دور مردم دیوان و شیاطین و جنّیان می‌ایستادند و مرغان ایشان را به بال خود سایه می‌کردند، و باد صبا آن بساط را برمی داشت و از صبح تا پسین یك ماه راه می‌برد و از پسین تا صبح یك ماه راه می‌برد «».

ایضا روایت کرده است که لشکرگاه آن حضرت صد فرسخ بود: بیست و پنج فرسخ از آدمیان بود، و بیست و پنج فرسخ از جنّیان بود، و بیست و پنج فرسخ از وحشیان، و بیست و پنج فرسخ از مرغان؛ و هزار خانه از آبگینه بر روی چوب تعبیه کرده بودند که سیصد زن نکاحی و هفتصد کنیز برای آن حضرت در آن خانه‌ها بودند. پس باد تند را امر می‌کرد که این‌ها را از جا می‌کند و باد نرم را امر می‌کرد که به راه می‌برد، پس خدا به آن حضرت وحی نمود در میان زمین و آسمان که: بر پادشاهی تو این را افزودم که هر که سخنی بگوید باد از برای تو بیاورد «».

و روایت کرده است که: چون سلیمان علیه السّلام بعد از پدر خود پیغمبر و پادشاه شد امر فرمود تختی برای او ساختند بسیار غریب و بدیع که در هنگام قضا و حکم در میان مردم که بر روی آن نشیند که مبطلی یا گواه ناحقی به نزد او آید بترسد و دروغ نگوید و دعوی ناحق نکند و گواه گواهی باطل ندهد.

پس تخت را از دندان فیل ساختند و به یاقوت و مروارید و زبرجد و انواع جواهر مرصّع کردند، و در دور آن‌چهار درخت از طلا ساختند که خوشه‌های آن از یاقوت سرخ و زمرّد سبز بود، و بر سر دو درخت دو طاووس از طلا تعبیه کردند و بر سر دو درخت دیگر دو کرکس از طلا روبروی یکدیگر، و در دو جانب تخت دو شیر از طلا ساختند که بر سر هر یك از ایشان عمودی بود از زمرّد سبز، و بر آن‌چهار درخت از درختان تاك از طلای سرخ بسته بودند و خوشه‌های آن‌ها از یاقوت سرخ بود، و آن درختان تاك و آن‌چهار درخت سایه می‌افکندند بر تخت آن حضرت.

چنانچه حضرت صادق علیه السّلام فرمود که: خدا را وادیی هست که طلا و نقره از آن می‌روید، و آن را حمایت نموده است به ضعیف‌ترین خلقش که آن مورچه است، و اگر خواهند شتران قوی داخل آن وادی شوند نمی‌توانند شد «».

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: چون مورچه آن سخن را گفت، باد صدای او را به حضرت سلیمان رسانید در هنگامی که بر روی هوا راه می‌رفت، پس امر فرمود باد را که ایستاد و مورچه را طلبید، چون آن را حاضر کردند فرمود: مگر ندانستی که من پیغمبر خدایم و ستم بر کسی نمی‌کنم؟

گفت: بلی می‌دانستم.

فرمود: پس چرا ایشان را از ظلم من ترسانیدی و گفتی: داخل خانه‌های خود شوید؟

گفت: ترسیدم که چون نظر ایشان بر زینت تو بیفتد مفتون شوند به زینت دنیا و از خدا دور شوند. پس مورچه گفت: تو بزرگ‌تری یا پدر تو داود؟

حضرت سلیمان گفت: بلکه پدرم داود بزرگ‌تر است و بهتر است از من.

مورچه گفت: پس چرا حروف اسم تو را یك حرف زیادتر کرده‌اند از حروف اسم پدر تو؟

حضرت سلیمان گفت: نمی‌دانم.

مورچه گفت: از برای آن‌که چون پدرت به سبب ترك اولی جراحتی در دل او بهم رسید و جراحت دل خود را به مودّت خدا مداوا کرد، پس به این سبب او را داود نامیدند، چون تو از آن جراحت سالمی تو را سلیمان می‌گویند، امّا جراحت پدر تو سبب کمال او شد و امید دارم که تو نیز به مرتبه کمال او برسی.

پس مورچه گفت: می‌دانی که خدا چرا باد را از میان سایر مخلوقات خود در فرمان تو گردانید؟

حضرت سلیمان گفت: نمی‌دانم.

مورچه گفت: از برای آن‌که بدانی که ملك تو بر باد است و اعتماد را نمی‌شاید، و اگر همه چیزها را خدا در دنیا در فرمان تو کند چنانچه باد را در فرمان تو کرده است هرآینه همه از دست تو بدر خواهد رفت چنانچه باد در دست کسی نمی‌ماند.

پس در این وقت حضرت سلیمان علیه السّلام تبسّم فرمود و خندید از سخنان آن «».

کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب خوانده‌ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده‌ام و در همه آن‌ها ذکر کرده بودند ولادت آن حضرت و ولادت عترت او را و بدرستی که نام او معروف است در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشدند به غیر عیسی و احمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حجابهای بهشت را نزدند برای زنی به غیر از مریم و آمنه و ملائکه موکّل نشدند بر زنی در وقت حامله بودن به غیر از مادر مسیح و مادر احمد صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم، و علامت حمل آن حضرت آن بود که شبی که آمنه به آن حضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمان‌های هفتگانه: بشارت باد شما را که درّ شاهوار نطفه خاتم انبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت؛ و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت ثمره را ندا کردند و در زمین هیچ رونده و پرنده ای نماند که بر ولادت شریف آن حضرت مطّلع نگردید، و در شب ولادت با سعادت آن جناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مرواریدتر بنا کردند و آن‌ها را «قصور ولادت» نامیدند و جمیع بهشتها را زینت کردند و ندا کردند که: شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد گردید، پس بهشت خندید و تا قیامت خندان است، و شنیده‌ام که یکی از ماهیان دریا که او را «طموسا» می‌گویند و سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه می‌روند هر گاوی از دنیا بزرگ‌تر است و هر یك از آن‌ها هفتاد هزار شاخ دارد از زمرّد سبز و آن ماهی از رفتار آن‌ها خبردار نمی‌شود، آن ماهی برای شادی بر ولادت آن حضرت به حرکت آمد و اگر نه حق تعالی او را ساکن می‌گردانید هرآینه زمین را برمی گردانید، و شنیده‌ام که در آن روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صدا به «لا اله الا اللّه» بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و جمیع درختها [چهل روز] «» تقدیس حق تعالی کردند با شاخه‌ها و میوه‌ها به شادی ولادت آن حضرت، و زدند در آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچ یك به دیگری شبیه نبود و روح حضرت آدم را بشارت ولادت آن حضرت دادند پس هفتاد برابر حسن او مضاعف شد و در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت، و حوض کوثر در بهشت به اضطراب درآمد و هفتاد هزار قصر از درّ و یاقوت بیرون افکند برای نثار

ولادت آن حضرت، و شیطان را به زنجیرها بستند و چهل روز او را در قلعه ای محبوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند، و بتها همه سرنگون شدند و فریاد «وا ویلاه» ایشان بلند شد، و صدائی از کعبه شنیده شد که: ای آل قریش! آمد بسوی شما بشارت دهنده ای به ثوابها و ترساننده ای از عذابها و با اوست عزّت ابد و سودمندی بزرگ و اوست خاتم پیغمبران؛ و ما در کتابها یافته‌ایم که عترت او بهترین مردمند بعد از او و مردم در امانند از عذاب خدا مادام که در دنیا احدی از ایشان بر زمین راه می‌روند.

معاویه گفت: ای ابو اسحاق! عترت او کیستند؟

کعب گفت: فرزندان فاطمه.

پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را به دندان گزید و دست بر ریش خود می‌مالید.

پس کعب گفت: ما یافته‌ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد و آن‌ها دو فرزند فاطمه‌اند، خواهد کشت ایشان را بدترین خلق خدا.

معاویه گفت: کی خواهد کشت ایشان را؟

گفت: مردی از قریش.

پس معاویه بی‌تاب شد و گفت: برخیزید اگر می‌خواهید؛ پس ما برخاستیم «».

و ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: فاطمه مادر

امیر المؤمنین علیه السّلام به نزد ابو طالب علیه السّلام آمد و او را بشارت داد به ولادت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و غرائب بسیار نقل کرد؛ ابو طالب گفت: سی سال صبر کن که فرزندی برای تو بهم خواهد رسید که مثل این فرزند باشد در همه کمالات به غیر از پیغمبری «».

و شیخ کلینی به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: در هنگام ولادت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فاطمه بنت اسد نزد آمنه حاضر بود، پس یکی از ایشان به دیگری گفت: آیا می‌بینی آن‌چه من می‌بینم؟

دیگری گفت: چه می‌بینی؟

گفت: این نور ساطع که ما بین مشرق و مغرب را فرو گرفته است.

پس در این سخن بودند که ابو طالب علیه السّلام درآمد و به ایشان گفت که: چه تعجب دارید؟

فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد؛ ابو طالب گفت: می‌خواهی تو را بشارت دهم؟

گفت: بلی.

ابو طالب گفت: از تو فرزندی بهم خواهد رسید که وصیّ این فرزند خواهد بود «».

و ایضا روایت کرده است که: ابو طالب عقیقه کرد در روز هفتم ولادت آن حضرت و آل ابو طالب را طلبید، از او سؤال نمودند که: این چه طعام است؟

گفت: این عقیقه احمد است.

گفتند: چرا او را احمد نام کردی؟

گفت: زیرا که اهل آسمان و زمین او را ستایش خواهند کرد «».

و ایضا کلینی و شیخ طوسی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام: در شبی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متولد شد یکی از علمای اهل کتاب در روز آن شب آمد بسوی مجلس قریش که اشراف ایشان حاضر بودند و در میان ایشان بودند هشام و ولید پسرهای مغیره و عاص بن هشام و ابو زجرة «» بن ابی عمرو بن امیه و عتبة بن ربیعه و گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است؟

گفتند: نه.

گفت: می‌باید فرزندی متولد شده باشد که نامش احمد باشد و در او علامتی می‌باید باشد به رنگ خزی که به سیاهی مایل باشد، و هلاك اهل کتاب خصوصا یهود بر دست او خواهد بود، و شاید شده باشد و شما مطّلع نشده باشید.

چون متفرق شدند از آن مجلس و سؤال کردند شنیدند که پسری برای عبد اللّه بن عبد المطّلب متولد شده است، پس آن مرد را طلب کردند و گفتند: بلی پسری در میان ما متولد شده است.

پرسید که: پیش از آن‌که من به شما بگویم یا بعد از آن؟

گفتند: پیشتر.

گفت: پس مرا ببرید به نزد او تا در او نظر کنم.

چون به نزد آمنه رفتند گفتند: بیرون آور فرزند خود را تا ما بر او نظر کنیم گفت: و اللّه فرزند من به روش فرزندان دیگر نیامد، دستها را بر زمین‌انداخت و سر بسوی آسمان بلند کرد و نوری از او ساطع شد که قصرهای بصری را از شام دیدم و هاتفی از میان هوا صدا زد که: زائیدی سید امّت را پس بگو «اعیذه بالواحد من شرّ کلّ حاسد» و او را محمد نام کن.

پس آن مرد گفت که: او را بیرون آور تا من ببینم.

چون آمنه آن حضرت را بیرون آورد و آن مرد در او نظر کرد و پشت دوشش را گشود و مهر نبوّت را دید بیهوش افتاد؛ پس آن حضرت را گرفتند و به آمنه دادند و گفتند: خدا مبارك گرداند فرزند تو را.

و چون آن مرد به هوش بازآمد گفتند: چه شد تو را؟

گفت: پیغمبری از بنی اسرائیل بر طرف شد تا قیامت، این است و اللّه آن‌که ایشان را هلاك کند؛ چون دید که قریش از خبر او شاد شدند گفت: و اللّه سطوتی به شما بنماید که اهل مشرق و مغرب یاد کنند «».

و ابن شهر آشوب و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت کرده‌اند که آمنه گفت: چون نزدیك شد ولادت حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دهشتی بر من غالب شد پس دیدم مرغ سفیدی را که بال

خود را بر دل من کشید تا خوف از من زایل شد پس زنان دیدم مانند نخل در بلندی که داخل شدند و از ایشان بوی مشك و عنبر می‌شنیدم و جامه‌های ملوّن بهشت در بر کرده بودند و با من سخن می‌گفتند و سخنان می‌شنیدم که به سخن آدمیان شبیه نبود و در دستهای ایشان کاسه‌ها بود از بلور سفید و شربتهای بهشت در آن کاسه‌ها بود، پس گفتند: بیاشام ای آمنه از این شربتها و بشارت باد تو را به بهترین گذشتگان و آیندگان محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؛ پس چون از آن شربتها بیاشامیدم نوری که در رویم بود مشتعل گردید و سراپای مرا فرو گرفت و دیدم چیزی مانند دیبای سفید که میان آسمان و زمین را پر کرده بود و صدای هاتفی را شنیدم که می‌گفت: بگیرید عزیزترین مردم را و مردانی چند دیدم که در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و مشرق و مغرب زمین را دیدم و علمی دیدم از سندس که بر یاقوت سرخ بسته بودند و بر بام کعبه نصب کرده بودند و میان آسمان و زمین را پر کرد و چون آن حضرت بیرون آمد رو به کعبه به سجده افتاد و دستها بسوی آسمان بلند کرد و با حق تعالی مناجات می‌کرد و ابری سفید دیدم که از آسمان فرود آمد تا آن‌که آن حضرت را فرو گرفت، پس هاتفی ندا کرد که: بگردانید محمد را به مشرق و مغرب زمین و دریاها تا همه خلایق او را به نام و صفت و صورت بشناسند، پس ابر بر طرف شد دیدم آن حضرت را در جامه ای پیچیده از شیر سفیدتر و در زیرش حریر سبزی گسترده‌اند و سه کلید از مرواریدتر در دست داشت و گوینده ای می‌گفت که: محمد گرفت کلیدهای نصرت و سودمندی و پیغمبری را، پس ابر دیگر فرود آمد و آن حضرت را از دیده من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که: بگردانید محمد را به مشرق و مغرب و عرض کنید او را به روحانیان جنّ و انس و

مرغان و درندگان و عطا کنید به او صفای آدم و رقّت نوح و خلّت ابراهیم و زبان اسماعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی و کرم عیسی علیهم السّلام را، چون ابر گشوده شد دیدم حریر سفیدی در دست دارد و بسیار محکم پیچیده‌اند و شنیدم گوینده ای می‌گفت که: محمد جمیع دنیا را در قبضه تصرف خود گرفت، پس هیچ‌چیز نماند مگر آن‌که در تصرف او داخل شد پس سه نفر دیدم که از نور و صفا به مرتبه ای بودند که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود و در دست یکی ابریقی بود از نقره و نافه مشکی، و در دست دیگری طشتی بود از زمرّد سبز و آن طشت چهار جانب داشت و به هر جانب مرواریدی منصوب بود و قایلی می‌گفت: این دنیا است بگیر ای دوست خدا، پس میانش را گرفت پس گوینده ای گفت که: کعبه را اختیار کرد و گرفت، و در دست سومی حریر سفیدی بود پیچیده پس آن را گشود و انگشتری از میان آن بیرون آورد که شعاع آن دیده‌ها را خیره می‌کرد پس آن حضرت را هفت مرتبه شست به آن آبی که در ابریق بود پس انگشتر را بر میان دو کتف او زد که نقش گرفت و با او سخن گفت و حضرت جواب او گفت، پس آن حضرت را دعا کرد و هر يك او را ساعتی در میان دل خود گرفتند، و آن که آن‌ها نسبت به آن حضرت کرد «رضوان» خازن بهشت بود پس روانه شد و به جانب آن حضرت ملتفت شد و گفت:

بشارت باد تو را ای مایه عزت دنیا و آخرت «».

از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که: چون آن حضرت متولد شد بتها که بر کعبه گذاشته بودند همه به رو افتادند، و

چون شام شد این ندا از آسمان رسید: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً «» و جمیع دنیا در آن شب روشن شد و هر سنگ و کلوخی و درختی خندیدند و آن‌چه در آسمان‌ها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و می‌گفت: بهترین امّتها و بهترین خلایق و گرامیترین بندگان و بزرگ‌ترین عالمیان محمد است «».

قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: پدرانم دوست داشتند تا در خانه حیواناتی مانند کبوتر، مرغ و بزغاله داشته باشند تا کودکان جنیان با آن‌ها سرگرم شده و به بچه‌های ایشان کاری نداشته باشند.

طبّ الأَئمّة: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: تعداد حیوانات اهلی را در خانه زیاد کنید تا شیاطین به آن‌ها مشغول شده و از کودکان شما دست بکشند.

عیون و خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: خروس سفید پنج ویژگی از ویژگی‌های انبیا را در خود دارد: شناخت وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد].

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خروس سفید دوست من و دوست هر انسان مومن است.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من است. باز از آن حضرت نقل است: خروس سفید دوست من و دشمن شیطان است. این حیوان از خانه صاحب خود و از هفت خانه اطراف محافظت می‌کند. رسول خداصلی اللّٰه علیه و آله این حیوان را در خانه و مسجد نگه می‌داشتند.

انس نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من و جبرئیل است. این حیوان از خانه صاحب خود و از شانزده خانه همسایگان محافظت می‌کند.

در معجم طبرانی و تاریخ أصبهان آمده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند خروس سفیدی دارد که دو بال آن با زمرد، یاقوت و مروارید زینت داده شده است. یک بال این خروس در مشرق و بال دیگر آن در مغرب و سر آن در زیر عرش و پاهای آن در هوا قرار گرفته است. این خروس هر سحرگاه اذان می‌گوید که اهل آسمآن‌ها و زمین، به جز جن و انس صدای آن را می‌شنوند و در این هنگام خروس‌های زمین به او پاسخ می‌دهند و هنگامی که روز قیامت نزدیک شود، خداوند متعال به این خروس می‌فرماید: بال‌هایت را جمع کن و صدایت را پایین بیاور. در این هنگام اهل آسمآن‌ها و زمین به جز گروه انس و جن، به نزدیک شدن روز قیامت پی می‌برند.

ثعلبی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال سه نوع صدا را دوست می‌دارد: صدای خروس، صدای قاری قرآن و صدای استغفار کنند گان در سحرگاه.

میمون بن مهران نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من خبر رسید که زیر عرش فرشته ای به شکل خروس هست که سر آن از مروارید و دو بالش از زمرد سبز است. این فرشته وقتی که یک سوم شب نخست سپری می‌شود بال‌هایش را تکان داده و فریاد زده و می‌گوید باید ایستادگان بایستند و هنگامی که نیمی از شب گذشت، همین فرشته بال‌هایش را گشوده و فریاد بر آورده و می‌گوید نمازگزاران بایستی برخیزند و زمانی که سپیده دم فرا رسد باز دو بال خود را گشوده و فریاد زده و می‌گوید غافلان بایستی برخیزند که سنگینی بارشان بر دوششان است. زقا به معنای فریاد زدن است.

عیون و علل: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السلام از صدای آواز کبوتر راعبی پرسید و امام در پاسخ فرمود: نوازندگان، کنیزان خواننده، نوازندگان سازهای بادی و زهی را نفرین می‌کند.

بصائر: علی بن سنان نقل می‌کند: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که ایشان آواز فاخته ای را در خانه شنیدند و فرمود: این کجاست که صدای آن را می‌شنوم؟ گفتیم در خانه است که به یکی از اهل خانه هدیه داده شده است. امام فرمود: بی‌شک تو را از بین می‌بریم قبل از

آن‌که تو ما را از بین ببری. سپس حضرت دستور دادند تا آن را بیرون کنند و آن پرنده از خانه بیرون شد.

کامل الزِّیارة: داود بن فرقد نقل می‌کند: در خانه امام صادق علیه السلام نشیته بودم و به کبوتر راعبی نگاه کردم که مدت طولانی آواز می‌خواند. امام فرمود: ای داود، آیا می‌دانی این پرنده چه می‌گوید؟ گفتم نه به خدا، جانم به فدای تو. امام فرمود: بر قاتلان امام حسین علیه السلام لعن و نفرین می‌فرستد، پس آن را در خانه‌های خود نگاه دارید.

ارشاد مفید: ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند: پسر دخترم کبوترانی داشت که من با خشم آن‌ها را ذبح کردم. سپس عازم مکه شدم و پیش از طلوع خورشید نزد امام باقر علیه السلام رفتم. آن‌گاه که خورشید طلوع کرد در خانه کبوتران زیادی را دیدم. راوی می‌گوید از امام مسائلی را پرسیده و پاسخ آن‌ها را می‌نوشتم و درباره کاری که در کوفه انجام داده و به ذبح بدون دلیلِ آن کبوتران میاندیشیدم؛ با خود گفتم اگر کبوتر خیر و منفعتی نداشت امام علیه السلام آن‌ها را نگه نمی‌داشت. سپس امام به من فرمود: ای ابو حمزه تو را چه شده است؟ گفتم: ای پسر رسول خدا، خوبم. فرمود: دلت جای دیگری است. گفتم: آری به خدا سوگند، و ماجرا را برایشان تعریف کرده و گفتم که من آن‌ها را ذبح کردم و اکنون از کثرت آن‌ها نزد شما در شگفتم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه چه کار بدی کردی! آیا نمی‌دانستی که اگر از اهل زمین[منظور جنیان هستند] آزاری متوجه کودکان ما باشد، ما ضرر و زیان را از

ایشان با بال زدن کبوتر دفع می‌کنیم؟ این کبوتران در پایان شب برای نماز خواندن اذان می‌گویند. پس به ازای هر یک از آن‌ها یک دینار صدقه بده، چرا که از روی خشم آن‌ها را کشته ای.

مشارق الأَنوار: امام باقر علیه السلام فرمود: از هر چیزی بعضی با ما دشمنی ورزیدند، حتی در میان پرندگان، فاخته و در میان روزها، روز چهارشنبه.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از وحشت (تنهایی) خود نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شکایت نمود. حضرت به وی فرمود که در خانه خود یک جفت کبوتر نگاه دارد.

جابر از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند: کعبه ازاندک بودن زایران خود به خداوند متعال شکایت کرد و خداوند به آن وحی کرد اقوامی را به سوی کعبه می‌فرستم که مشتاق و شیفته کعبه هستند، همان‌طور که کبوتر شیفته جوجه‌های خود است.

در سنن ابو داود و نسائی با سندی خوب از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آخر الزمان قومی با رنگ سیاه خود

را خضاب می‌کنند، مانند پاهای کبوتر، آن‌ها رایحه بهشت را استشمام نمی‌کنند.

کافی: امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ خیری در سگ نیست، جز سگ شکاری و سگ گله.

نخستین کسی که سگ را برای نگهبانی نگاه داشت، نوح بود که گفت: پروردگارا تو مرا به ساختن کشتی فرمان دادی و من آن را در روزها می‌سازم و چون شب فرا می‌رسد، آن‌ها آمده و هر چه را که انجام دادم، خراب می‌کنند. پس با این حساب فرمان تو کی محقق می‌شود که مدت زیادی گذشته است؟ خداوند به نوح وحی کرد: ای نوح، سگی را برای محافظت اختیار کن. نوح سگی را به نگهبانی گرفته و روز را کار می‌کرد و شب می‌خوابید و هنگامی که قومش شبانه برای خراب کردن می‌آمدند، سگ پارس کرده و نوح بیدار می‌شد و چوبی برداشته و به سمت آن‌ها حمله می‌برد و آن‌ها نیز فرار می‌کردند و این چنین آن‌چه که می‌خواست تحقق یافت.

ابن عباس می‌گوید: سگ امین بهتر از دوست خیانت کار است. وی هم‌چنین نقل می‌کند: حارث بن صعصعه دوستانی داشت که از آن‌ها جدا نشده و به آن‌ها محبت شدیدی داشت. در یکی از تفریحات خود که دوستانش با وی بودند، یکی از دوستانش از آن‌ها جا مانده و بر زن حارث وارد شد و آن دو با یک‌دیگر خوردند و نوشیدند و سپس همبستر

شدند، پس سگ بر آن زن پریده و آن دو را کشت. هنگامی که حارث به منزل خود بازگشت، آن دو را کشته شده یافت و ماجرا را فهمیده و شروع به سرودن این ابیات نمود:

شگفتا از دوستی که به حرمت من تجاوز می‌کند و شگفتا از سگ که چگونه حفظ می‌کند.

سگی که همواره پایبند به حفظ شرافت من است و از من و همسرم مراقبت می‌کند؛ در حالی که دوست خیانت می‌ورزد.

و امام ابو الفرج بن جوزی در یکی از مصنفات خود می‌آورد: مردی در یکی از سفرهای خود از یک بنای گنبدی شکل و باشکوهی در نزدیکی دهکده ای گذر کرد که بر آن نگاشته شده بود: هر کسی که می‌خواهد سبب ساختن این بنا را بداند، وارد دهکده شود. آن مرد وارد دهکده شده و از اهل آن سبب ساخته شدن آن بنا را جویا شد، ولی خبری در این باره از کسی نیافت. تا این‌که او را به مردی راهنمایی کردند که دویست سال عمر داشت. او رفته و از آن مرد ماجرا را پرسید. آن مرد برای او از پدرش چنین نقل کرد: پادشاهی که در آن سرزمین بود، سگی داشت که از او جدا نمی‌شد و در سفر و حضر، خواب و بیداری همراه او بود و نیز آن پادشاه

کنیز گنگ و زمین گیری داشت. پادشاه در یکی از روزها به گشت و گذار رفته و دستور داد تا سگ را ببندند تا همراه او نرود و به آشپز خود دستور داد تا غذایی از شیر که دوست داشت، تهیه کند. آشپز چنین

کرده و غذا را آورد و آن را مقابل کنیز و سگ قرار داده و آن را بدون پوششی رها نموده و رفت. مار بزرگی به سمت آن ظرف رفته و از آن غذا خورد و آن را در ظرف برگردانده و رفت. پادشاه از گشت و گذار خود بازگشته و دستور داد تا غذا را بیاورند پس غذا را آورده و مقابل او قرار دادند. آن‌گاه آن کنیز شروع به دست زدن نموده و به پادشاه اشاره کرد تا از آن نخورد، ولی کسی متوجه منظور او نشد. پادشاه دست خود را به سوی بشقاب برد و در این هنگام سگ شروع به پارس و فریاد نمود و خود را از زنجیر بیرون می‌کشید، به گونه ای که نزدیک بود خود را بکُشد. پادشاه از این امر شگفت زده شده و دستور داد تا آن سگ را آزاد کنند. سگ را رها کردند و در حالی که پادشاه داشت لقمه غذا را به سمت دهان خود می‌برد، سگ به سمت او پرید و بر دست پادشاه زد به گونه ای که لقمه از دست پادشاه افتاد. پادشاه خشمگین شده و تبری را که در کنارش بود برداشته و خواست با آن سگ را بزند. سگ سرش را داخل ظرف کرده و از آن غذا لیسید و به پهلو بر زمین افتاده و گوشتش متلاشی شد. پادشاه شگفت زده شد و سپس به کنیزک نگریست. کنیز با اشاره او را از کار مار باخبر کرد. هنگامی که پادشاه به ماجرا پی برد، دستور داد تا غذا را دور بریزند و آشپز را به دلیل آن‌که غذا را باز گذاشته بود، تنبیه کنند و سگ را دفن کرده و گنبدی بر آن بسازند و بر روی آن آن‌چه را که مشاهده نمودی، بنویسند. این از شگفت انگیزترین حکایت‌هاست.

علل: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه پارس سگان و عرعر خران را شنیدید، از شیطان

رانده شده به خداوند پناه ببرید، زیرا آن‌ها می‌بینند ولی شما نمی‌بینید. پس آن‌چه که به شما سفارش شد را به جا بیاورید.

نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می‌کنند: در آتش جهنم، صاحب عبایی را دیدم که آن را از غنیمت جنگی دزدیده بود، و در آتش جهنم، صاحب عصای سر خمیده ای را که دیدم که با عصای خود از حاجیان دزدی می‌کرد، و در آتش جهنم، [زن] صاحب گربه ای را دیدم که او را از جلو و پشت گاز می‌گرفت؛ آن زن آن را به بند کرده و غذایی به آن نمی‌داد و آن را نمی‌فرستاد تا از جانداران زمین بخورد. وارد بهشت شدم و در آن‌جا صاحب سگی را دیدم که سگ خود را سیراب کرده بود.

کافی: از امام صادق علیه السلام درباره سگان پرسیدند؛ فرمود: هر سگ تماما سیاه، هر سگ تماما سرخ و هر سگ تماما سفید. [از جن است.] به این سبب خداوند سگان را از جن آفرید و سگی که ابلق (دو رنگ) باشد، مسخ از جن و انسان است.

دمیری می‌گوید: مسلم از ابوذر رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الاغ، زن و سگ سیاه نماز را باطل می‌کنند. از ابوذر پرسیدند: سگ سیاه چه رابطه ای با سگ سرخ و سگ زرد دارد؟ ابوذر گفت: ای فرزند برادرم! همین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: سگ سیاه شیطان است.

یکی از اهل علم، حدیث را بر ظاهر آن تفسیر کرده و گفته است: شیطان به شکل سگ سیاه درمی آید و از این روست که حضرت فرمود: از تیره سگان هر سگ تماما سیاه را بکشید.

انس نقل می‌کند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است و کسی که علم را به نااهل آن می‌دهد، مانند کسی است که گردنبندی از گوهر، مروارید و دُر را بر گردن خوک‌ها می‌آویزد.

در کتاب احیا آمده: مردی نزد ابن سیرین رفت و به او گفت: در خواب دیدم که من دُرها را به گردن خوک‌ها می‌آویزم. ابن سیرین گفت: حکمت را به نااهل آن می‌آموزی.

کافی: امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» {ولی هر کس تکرار کند خدا از او انتقام می‌گیرد} فرمود: مردی در حالی که مُحرم بود به راه افتاد و روباهی را گرفته و آتش را نزدیک صورتش برد. روباه فریاد کرد و بادی از او در رفت. دوستان آن مرد او را از این کار نهی کردند سپس مرد آن روباه را رها کرد. هنگامی که آن مرد خوابیده بود، ماری آمد داخل دهان او شد و او را رها نکرد تا این‌که چون روباه بادی از او در رفت، آن‌گاه مار مرد را رها کرد.

دلائل الإمامه: امام صادق علیه السلام با جمعی از یاران خود به سمت زمین کشاورزی خود می‌رفتند. آنان مشغول رفتن بودند که گرگی به

حضرت روی آورد. وقتی غلامان حضرت این صحنه را دیدند به سمت گرگ رفتند. امام فرمود: رهایش کنید، او نیازی دارد. گرگ نزدیک امام شده و دستان خود را بر چهارپای امام گذاشت و بر افسار آن را گرفت. امام سرش را پایین آورد و گرگ با زبان خود با امام صحبت کرد. امام با زبان خود آن حیوان پاسخش را دادند. پس گرگ برگشته و شتابان رفت. یاران امام گفتند: چیز شگفتی دیدیم. امام فرمود: آن حیوان به من خبر آورد که جفت خود را پشت این کوه در درون غاری گذاشته است و چون جفت او درد زایمان گرفته است، این گرگ ترسیده و از من خواست تا برای رهایی او دعا کنم و از خدا بخواهم که پسری روزی آنان کند تا ولی و دوستدار ما باشد، و من نیز به او آن را ضمانت کردم. راوی می‌گوید: امام راه افتاد و ما نیز با ایشان به سمت ده ایشان راه افتادیم. امام فرمود: توله نری برای گرگ متولد شد. ما یک ماه در دهکده ایشان ماندیم سپس آن حضرت به همراه یاران خود بازگشتند که ناگهان در راه گرگ به همراه جفت و توله‌اش برای امام زوزه کردند، امام نیز با زبان خودِ آن‌ها پاسخشان دادند. یاران امام نیز توله گرگ را دیده و دانستند که حضرت بر آنان راست گفته است. امام علیه السلام فرمود: آیا فهمیدید که آن‌ها چه گفتند؟ گفتند: نه. امام علیه السلام فرمود: آن‌ها از خدا بایر من و شما حسن دوستی را خواستند و من نیز بر آن‌ها چنین دعا کرده و من دستور دادم تا دوست و اهل بیت مرا اذیت نکنند و آن‌ها مرا از این امر مطمئن ساختند.

اختصاص: امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند: علی بن الحسین علیه السلام با یاران خود در راه مکه بودند که روباهی بر ایشان گذر کرد، در

حالی که یاران امام مشغول خوردن نهار بودند. امام فرمود: آیا به خاطر خداوند به من اطمینان می‌دهید که این روباه را هراسان نکنید تا من او را فرا خوانم و آن نزد ما بیاید؟ آن‌ها سوگند خوردند. علی بن الحسین فرمود: ای روباه! بیا. روباه آمد و در برابر امام قرار گرفت. حضرت تکه استخوانی برای آن‌انداخت و روی خود را از آن برگرداند تا آن را بخورد. حضرت با یاران خود فرمود: آیا به خاطر خدا به من اطمینان می‌دهید تا من دوباره آن را فرا بخوانم و نزد ما بیاید؟ یاران این اطمینان را به حضرت دادند. امام علیه السلام روباه را فرا خواند و آن آمد. مردی از یاران امام علیه السلام با ترش رویی به چهره روباه نگاه کرد، پس روباه از جمع آن‌ها خارج شده و دوید. امام علیه السلام فرمود: چه کسی پیمان مرا شکست؟ مردی گفت: ای فرزند رسول خدا! من به صورت آن روباه اخم کردم و نمی‌دانستم. پس آن مرد استغفار کرده و ساکت شد.

ثواب الاعمال: اسحاق بن عمارگفت: «امام صادق علیه السلام فرمود: «ای اسحاق، هر کس یک بار دور این خانه کعبه طواف کند، خدا هزار حسنه برایش می‌نویسد، و هزار سیئه از او محو می‌کند، و درجه او را هزار مرتبه بالاتر می‌برد، و هزار درخت در بهشت برایش می‌کارد، و ثواب آزاد کردن هزار بنده را برایش می‌نویسد؛ او تا وقتی به ملتزم (برابر خانه کعبه، در سمت جنوب) برسد، خدا هشت درِ بهشت را به رویش می‌گشاید و به او گفته می‌شود: «از هر کدام که می‌خواهی داخل شو.»

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس مومنی را شاد کند، خدا او را در روز قیامت شاد می‌کند، و به او گفته می‌شود: «هر چه

می‌خواهی، از پروردگارت آرزو کن، چون تو دوست داشتی در دنیا اولیای او را شاد کنی.» و هر چه آرزو می‌کند به او داده می‌شود؛ و خدا از پیش خود برای او می‌افزاید، چیزهایی از نعمت‌های بهشت، که بر دلش خطور نمی‌کند.»

تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در میان شیعه ما کسی هست که خدای تعالی به او می‌بخشد در بهشت‌ها، از درجات و منازل و خیرات، آن‌چه که دنیا و همه خیرات آن در برابرش چون یک ریگ است، در بیابان بی‌پایان، و او کسی نیست جز آن‌کسی که برادر خود را فقیر می‌بیند؛ برای او تواضع می‌کند؛ گرامی‌اش می‌دارد؛ به او خرجی می‌دهد؛ با بذل آبروی خود از او نگه داری می‌کند؛ تا جایی که می‌بیند فرشته‌هایی را که گماشته شده‌اند در آن منازل و کاخ‌ها، و دو چندان می‌شوند تا فزونی آن‌ها چنان باشد که این خانه، کوچک نماید در برابر آن‌چه شما دیدید؛ زیرا از عظمت و بزرگی و وسعت به این مقام رسیده؛ و فرشته‌ها می‌گویند: «پروردگارا، ما توانایی خدمت در این همه منزل را نداریم، از میان فرشته‌ها برای ما کمکی بفرست.» خدا می‌فرماید: «بر شما آن‌چه بیشتر از طاقتتان باشد تکلیف نکردم، چه تعداد کمک می‌خواهید؟» می‌گویند هزار برابر خودمان؛ و درباره برخی مومنان، فرشته‌های منزل آنان کمک بیشتری می‌خواهند، تا هزارهزار برابر؛ و بیشتر از آن، به قدر نیروی ایمان آن مومن، و به‌اندازه فزونی احسان او به برادر مومن خودش؛ و خدای تعالی به همه آن فرشته‌ها کمک می‌دهد، و هر بار که مومن با برادرش برخورد می‌کند و

به او نیکی می‌کند، خدا بر ممالک و خدمتکارانش در بهشت به همان‌اندازه می‌افزاید.»

تفسیر امام حسن عسکری: امام سجاد علیه السلام فرمود: «ای گروه شیعه ما؛ اما بهشت هرگز از دست شماها نمی‌رود، زود باشد یا دور، ولی درباره درجاتش با هم رقابت کنید؛ بدانید درباره بالاترین درجات خودتان: آن‌کسی که کاخ‌ها و خانه و ساختمان‌های زیباتری دارد (در بهشت)، و کسی که بهترین شما در پاسخ دادن به برادرانش است؛ و آن‌کسی که بیشتر با بینوایانشان همدردی می‌کند؛ همانا خدای عزوجل یکی از شماها را به بهشت، بیش از مسافت صد هزار سال که با پای خود برود، نزدیک‌تر می‌سازد، به خاطر یک کلمه که به برادر بینوای خود می‌گوید، اگرچه از معذبین در دوزخ باشد. پس احسان به برادران را دست کم مگیرید، چون به زودی خدای تعالی به شما سود می‌رساند، آن‌جا که چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس نماز پنجگانه گزارد، خدا جبران می‌کند هر گناه میان دو نمازش را؛ و هم‌چون کسی است که بر در خانه او جوی روان است و در آن پنج بار شستشو می‌کند، بر او گناهی نمی‌ماند جز موبقات، که انکار نبوت، یا امامت، و یا ستم بر برادران مومن خود است، یا ترک تقیه، که زیان می‌رساند به خودش و برادران مومنش. و هر کس زکات مالش را بدهد، از گناهانش پاک می‌شود؛ و هر کس زکات تنش را، برای جلوگیری از ستم زورگو بر برادرش، بدهد؛ یا به او کمک کند در مرکوب او که به زمین افتاده و باری دارد که در

معرض تلف است، یا مایه زیان شدید بر او است، خدا برای او در عرصه‌های محشر فرشته‌ها روانه می‌کند تا حرارت‌های دوزخ را از او جلوگیری کنند، و خوشامدهای اهل بهشت را به او بگویند، و او را عروس وار به محل رحمت و رضوان برسانند؛ و هر کس زکات جاه و آبروی خود را بدهد، با واسطه شدن در حاجتی برای برادر مومنش، و برآورده شود؛ یا سگ نابخردی که پشت سر آن برادر پارس می‌کند و بد می‌گوید، او با جاه و آبرومندی خود سنگی در دهن او بیندازد و خاموشش کند، خدا در عرصه‌های قیامت، فرشته‌ها را با شمار بسیار و انبوهِ گران می‌فرستد؛ تا آن‌جا که شمارشان را کسی جز خدا نمی‌داند، او را در درگاه خدا به خوبی حاضر می‌کنند و بسیار بر او ستایش می‌گویند، و خدای عزوجل به هر گفته از آن فرشته‌ها، آن‌چه را که بیشتر از همه ملک دنیا است، تا صد هزار بار برای او واجب می‌کند؛ و هر کس با مومنان فروتنی کند و به نبوت محمد و ولایت علی و پاکان از خاندانش علیهما السلام اعتراف کند، و از آن پس برای برادرانش فروتنی کند و خوش رویی نشان بدهد، و همدمی کند با آن‌ها، و هر چه به آن‌ها بیشتر نیکی کند، انس و تواضعش به آن‌ها بیشتر می‌گردد، خدای عزوجل، نزد فرشته‌های ارجمندش، از حاملان عرش و طواف کنندگان به حضرت او، بر او مباهات می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: «آیا این بنده متواضع در برابر جلال عظمتم را نمی‌بینید؟ که خود را با برادر مومن و فقیرش برابر کرده و به او خوش رویی کرده، و هر چه بیشتر به او نکویی کند، تواضعش بیشتر می‌شود؛ شما را گواه می‌گیرم که واجب کردم بر او بهشت هایم را، و از رحمت و رضوانم، آن‌چه را که آرزوهای آرزوکننده از آن کوتاه است، و آن را فرا نمی‌گیرد؛ و به او روزی می‌کنم همدمی با محمد (صلی الله علیه و آله) سید همه بشر را، و علی مرتضی را، و عترت برگزیده او را، که چراغ‌های

شب تارند، و به او برکت می‌دهم در بهشت‌های خود، که آن نزد او محبوب‌تر است از نعمت‌های بهشت‌ها، اگرچه هزارهزار برابر باشد، به پاداش تواضع او برای برادر مومنش.»

امام کاظم علیه السلام فرمود: «هر کس برادر مومنش برای حاجتی نزدش بیاید، همانا رحمتی از خدا است که به سوی او کشانده شده؛ و اگر کارش را انجام بدهد، خود را به ولایت ما رسانده، و آن هم به ولایت خدای عزوجل پیوسته است؛ و اگر او را رد کند، با این‌که توانا بر آن است، به خود ستم کرده و به او بد کرده است.»

کافی: امام صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، که فرمود: «هر کس به مومنی یاری بدهد، خدای عزوجل گره هفتاد و سه گرفتاری را از او می‌گشاید، که یکی از آن‌ها در دنیا است، و هفتاد و دو تای دیگر در گرفتاری بزرگ او.» و فرمود: «یعنی در آن‌جا که مردم به خود مشغولند.»

کافی: معمر بن خلاد گفت: امام کاظم می‌فرمود: «همانا خدا را بنده‌هایی است در روی زمین که می‌کوشند در انجام نیازهای مردم؛ آنانند که روز قیامت در امانند؛ و هر کس مومنی را شاد کند، خدا دلش را روز قیامت شاد می‌کند.»

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس دیدن کند از برادرش برای خدا، نه غیر او، برای به دست آوردن وعده خدا و انجام آن‌چه نزد خدا است، خدا هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که به او ندا می‌دهند: آگاه باش که پاک شدی و بهشت برایت روا است.»

کافی: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر کس دیدن کند از برادرش در یک سوی شهر، برای رضای خدا، او دیدارکننده خدا است، و بر خدا است که گرامی دارد دیدارکننده خود را.»

کامل الزیارات: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «محبوب‌ترین اعمال در درگاه خدا، سه چیز است: سیر کردن مسلمان گرسنه، پرداختن دِین او، و رفع گرفتاری اش.»

محاسن: بر اساس همین سند، فرمود: «هر کس گرسنه ای را سیر کند، نهری در بهشت برایش روان می‌شود.»

امالی طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هر کس یک لقمه به مومن بخوراند، خدا از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند؛ و هر کس جرعه ای آب به او بنوشاند، خدا از شراب سربسته بهشت به او می‌نوشاند؛ و هر کس جامه ای به او بپوشاند، خدا جامه ای از استبرق

و ابریشم بر او می‌پوشاند، و تا از آن‌جامه نخی بر جا است، فرشته‌ها به او دعا می‌کنند.»

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس مومن گرسنه ای را سیر کند، خدا برای او سفره ای در بهشت می‌گسترد که تمامی دو تیره آدمی و پری از آن، سیر بیرون بروند.»

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر کس گره گرفتاری مومنی را بگشاید، خدا از او گرفتاری‌های دیگرسرا را می‌زداید، و از قبرش با دل خنک بیرون می‌آید؛ و هر کس او را در گرسنگی سیر کند، خدا از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند؛ و هر کس شربتی به او بنوشاند، خدا از شراب سربسته به او می‌نوشاند.»

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر به‌اندازه یک خوراکِ سیر به مسلمانی صدقه بدهم، محبوب‌تر است برایم از این‌که یک افقی از مردم را سیر کنم.» راوی می‌گوید: گفتم: «افق چیست؟» فرمود: «صدهزار یا بیشتر.»

اَمالی طوسی: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: «مومن، درخشان و ارجمند است و فاجر، بخیل و نیرنگ باز و پست است؛ و بهترین مومن کسی است که وسیله الفت مومنان است؛ و خیری نیست در کسی که الفت نمی‌گیرد و الفت نمی‌پذیرد؛ الخبر»

ثواب الاعمال: امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: «همانا کسانی که در راه خدا با هم دوستی می‌کنند، روز قیامت بر فراز منبرهای نور هستند، و نور چهره و تن، و نور منبرهاشان، بر هر چیزی می‌تابد؛ تا جایی که شناخته می‌شوند در راه خدای عزوجل دوستان یک‌دیگر هستند.»

محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «آنان‌که در راه رضای خدا با هم‌دیگر دوستی می‌کنند، در روز قیامت، در سایه عرش خدا، سمت راست او، بر قطعه زمینی از زبرجد سبز قرار می‌گیرند، و هر دو دست او راست به حساب می‌آید؛ و رخسار آن‌ها از برف سفیدتر است، و از خورشید طلوع کرده، تابنده تر؛ رشک می‌برد به مقام آن‌ها هر فرشته مقرب، و هر پیغمبر مرسل، و مردم می‌گویند این‌ها کی هستند؟ و می‌فرماید: «اینان‌کسانی‌اند که در راه خدا با هم دوستی کردند.»

محاسن: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا کسانی که در راه خدا با هم دوستی می‌کنند، روز قیامت بر فراز منبرهای نور هستند، و نور بدن‌ها، و نور منبرهایشان بر هر چیزی می‌تابد؛ تا آن‌جا که با آن شناخته می‌شوند، و گفته می‌شود: این‌ها کسانی هستند که در راه خدا به هم محبت می‌کردند.»

مجالس مفید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «کسانی که در راه خدای عزوجل با یک‌دیگر دوستی می‌کنند، در بهشت، بر فراز ستون‌های یاقوت سرخ هستند، که مُشرف بر اهل بهشت‌اند؛ و هنگامی که یکی از آن‌ها سر برمی آورد، زیبایی او خانه‌های اهل بهشت را پر می‌کند و اهل بهشت می‌گویند: بیرون شوید تا دوست داران در راه خدای عزوجل را ببینیم. فرمود: «بیرون می‌آیند و به آن‌ها نگاه می‌کنند، و هر کدام در چهره خود درخشندگی دارند؛ مانند ماه در شب چهارده، و بر پیشانی آن‌ها ثبت شده است: دوستداران در راه خدای عزوجل اینان هستند.»

عده الداعی: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «پیوسته امتم در خوشی به سر می‌برند، تا زمانی که با هم دوستی می‌کنند، و امانت را ادا می‌کنند، و نماز را برپا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و اگر نکنند، گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند؛ و البته می‌آید بر امتم، دورانی که نهاد آن‌ها پلید است، و وضع آشکارشان زیبا جلوه می‌کند، برای طمع به دنیا؛ و اعمالشان از سر ریا است، و در دلشان ترسی نیست از این‌که بلایی آن‌ها را فرا بگیرد، و هم‌چون غریق دعا می‌کنند و اجابت نمی‌شود.»

می فرمود: «همانا من به سه کس ترحم می‌کنم، و آن‌ها سزاوار ترحم هم هستند: عزیزی که خوار شده، پس از دوران عزت خود؛ توانگری که نیازمند و ندار شده، پس از دوران توانگری خود؛ و عالمی که خاندانش و دیگر نادانان، او را سبک می‌شمارند و احترامش را به جا نمی‌آورند.»

امالی صدوق: مانند این حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «زمانی تنگ نظر برای مردم خواهد آمد که هر کس به آن‌چه دارد، می‌چسبد؛ و بخشش به هم‌دیگر را

فراموش می‌کنند. خدا فرموده: «و لا تنسوا الفضل بینکم.»»، {و در میان یک‌دیگر بزرگواری را فراموش مکنید.}

نهج البلاغه: از امیرمومنان علیه السلام است: «هر کس بیجا احسان کند و به نااهل خیر برساند، بهره ای از آن نمی‌برد، جز سپاس زبونان و ستایش بَدان و گفتگوی نادانان؛ تا به آنان نعمت می‌رساند، چه دست بازی دارد برای دیگران، اما در راه خدا بخیل است؛ هر کس که خدا به او مالی می‌دهد، باید به خویشان خود برساند؛ و با آن مهمان نوازی کند؛ و اسیر و رنجبر را برهاند؛ و از آن به مستمند و قرض دار کمک کند؛ و در پرداخت حقوق آن و در برابر پیشامدهای ناگوار شکیبا باشد، برای رسیدن به ثواب؛ زیرا دست آورد این خصال، شرف اخلاقی این جهان است، و رسیدن به فضائل آخرت.»

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره تفسیر این آیه پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! این غرفه‌ها با چه چیزی ساخته شده‌اند؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستانش از دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آن‌ها از طلاست و با نقره استوار شده و هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته ای گمارده شده، در آن‌ها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم‌انداخته شده و از مشک و عنبر و کافور پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» پس چون مؤمن به منزل گاه‌های خود در بهشت درآید، تاج فرمان‌روایی و ارجمندی را بر سرش می‌گذارند و دیباهایی از طلا ونقره و یاقوت و دُرّ- که در دسته‌های گل به رشته در آمده‌اند- می‌آورند و به زیر تاج بر تن او می‌کنند و هفتاد دیبای رنگارنگ که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته شده بر او می‌پوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» {در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن‌جا از پَرنیان است} و چون مؤمن بر تخت خود می‌نشیند، تختش از شادی به لرزه می‌افتد. چون اقامت گاه‌های دوست خدا در بهشت برپا شود، فرشته ای که بر باغ‌هایش گمارده شده، اجازه می‌خواهد تا بر او وارد شود و به خاطر دهش‌های خداوند، به او شادباش گوید، امّا خادمان و کنیزان او به آن فرشته گویند: بایست، چرا که دوست خدا بر تخت خود تکیه زده و پری سیاه چشمی که همسر اوست، می‌خواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خود به پایان رساند؛ در آن‌گاه پری سیاه چشمی که

همسر اوست، از خیمه خود به سوی او بیرون می‌آید و در حالی که کنیزانش او را در میان گرفته‌اند، شورمند گام بر می‌دارد و هفتاد دیبای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنبر، بر تن کرده و تاجی از کرامت بر سر گذاشته و کفشی از طلای آراسته به یاقوت و مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا می‌رسد و او مشتاقانه می‌خواهد به سویش برخیزد، به او می‌گوید: ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن‌گاه آن دو به‌اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا هم آغوش می‌شوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری می‌نگرد و بر آن آویزه ای از بندهای یاقوت سرخ می‌بیند که بر آن نوشته شده: تو ای دوست خدا! معشوق منی و من پری، معشوق توام که جان من به تو و جان تو به من بسته است. سپس خداوند هزار فرشته می‌فرستد تا به او به خاطر ورودش به بهشت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسری‌اش درآورند. آن‌ها به نخستین در از باغ‌های او می‌رسند و به فرشته ای که بر درهای آن باغ‌ها گمارده شده می‌گویند: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداوند ما را برای شادباش گویی فرستاده است. آن فرشته می‌گوید: بگذارید به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان می‌رود، حال آن‌که بین آن دو، سه باغ راه است. او به نخستین در می‌رسد و به دربان می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوست خدا شادباش گویند و از من می‌خواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می‌گوید: این بر من بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر می‌برد، از او برای کسی اجازه ورود گیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ

راه است، پس دربان به نزد سرایدار می‌رود و به او می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، برای آنان اجازه ورود گیر. سرایدار به نزد خادمان می‌رود و به آن‌ها می‌گوید: فرستادگان خداوند جبّار بر در ورودی ایستاده‌اند، آنان هزار فرشته‌اند و از سوی خداوند آمده‌اند تا به دوستش شادباش گویند، پس او را از آمدن آنان آگاه کن. خادمان او را از این امر آگاه می‌کنند و او به فرشتگان اجازه ورود می‌دهد. آنان بر دوست خدا وارد می‌شوند، حال آن‌که او در غرفه هزار درش نشسته و بر هر یک از آن هزار در، فرشته ای گمارده شده است. چون به آن فرشتگان اجازه ورود بر دوست خدا داده می‌شود، هر یک از آن فرشتگآن‌که بر درها گمارده شده‌اند، دری را باز می‌کند و هر یک از آن فرشتگان (که برای شادباش آمده‌اند) از دری از درهای غرفه وارد می‌شود و به دوست خدا پیغام خداوند جبّار را می‌رسانند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود «وَالمَلاَئِكَةُ يدْخُلُونَ عَلَيهِم مِّن كُلِّ بَابٍ» {و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند} یعنی درهای غرفه «سَلاَمٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» {(و به آنان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن‌چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای} و نیز فرمود: «وَإِذَا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» {و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می‌بینی} یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهش‌ها و آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر می‌برد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شده‌اند، از او اجازه ورود می‌گیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمی‌شوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.

اختصاص: عالم علیه السّلام گفت: خدا دو جهان پیوسته آفریده است؛ عالم بالا و پایین، و هر دو را در انسان ترکیب کرده، است. خدا جهان را کره ای آفریده و سر انسان چون گنبد فلک است و مویش چون شماره ستارگان، دو چشمش چون خورشید و ماه و دو سوراخ بینی چون شمال و جنوب و دو گوش چون مشرق و مغرب و چشمش چون برق و سخنش چون رعد و راه رفتنش چون گردش ستارگان و نشستنش چون شرف آن‌ها و خوابش چون هبوطشان و مرگش چون احتراق و سوختن آن‌ها است.

در کمرش بیست و چهار مهره است به تعداد ساعات شب و روز، و سی روده دارد به تعداد سی روز ماه و دوازده پیوند چون دوازده ماه سال و سیصد و شصت رگ چون سیصد و شصت روز سال و هفتصد عصب و دوازده عضو چون‌اندازه ماندن جنین در شکم مادر، و از چهار آب آفریده او را عجین کرده است: شور در دو چشمش که در گرما آب نشوند و در سرما یخ نزنند؛ تلخ در گوش‌هایش که خزنده‌ها نزدیکش نروند و منی در پشتش تا تباهی نگیرد؛ و آب شیرین در زبانش تا خوراک و نوشابه‌اش خوشمزه باشد. او را با نفس و بدن و روح آفریده، روحش جز با فراق و جدایی از دنیا، جدا نشود، و با نفسش خواب‌ها ببیند، و تنش می‌پوسد و خاک می‌شود.

گفتند: خداوند سبحان، برمبنای حکمت‌ها و مصالحی، اعضای جانداژ را گوناگون آفریده است، و برای جاندار، استخوان، اعصاب، ماهیچه‌ها، تاندون‌ها، رباطات، رگ‌ها، پوست، گوشت، پیه، رطوبت، و غضروف قرار داده و این‌ها اجزاء بسیط بدن هستند.

و خداوند از آن‌هااندامی مرکب مانند جمجمه، مغز، آرواره‌ها، چشم، گوش، بینی، دندان‌ها، زبان، حلق، گردن، ستون فقرات، نخاع، دنده، استخوان، سینه، گلوگاه، بازو، ساعد، مچ دست، شانه، انگشتان، ناخن‌ها، ریه، قلب، مری، معده، روده‌ها، کبد، طحال، مثانه، پستان، رَحِم، بیضه‌ها، آلت تناسلی مردانه، ران، ساق، پاشنه و جز آن قرار داد.

از این میان، چهار عضو ریاست و برتری دارند: مغز و قلب و کبد و بیضه ها؛ زیرا اولی سرچشمه احساس و حرکت است، و در دومی نیروی زندگی [قرار داده شده است] و سومی برای بقای انسان ضروری است و در چهارمی نیروی تولید مثل، که برای حفظ نسل مورد نیاز است، و به خاطر آن است که هیئت و مزاج مذکر و مونث شکل می‌گیرد که [وجود این تمایز] برای همه‌ی انواع جانداران لازم است. و هر کدام از سه عضوِ نخست به دیگری وابسته و نیازمند است:

وآن‌گه خدای تعالی مغز را با دو پرده پوشانده، یکی پرده ای نازک و نرم و چسبیده به مغز و در برخی مواضع آمیخته با او و دیگر پرده ای ضخیم و سخت که بالای آن به کاسه‌ی سر و در بسیاری مواضع به مغز متصل است و به همراه آن سوراخهای بسیار است در دو جا یکی نزد استخوانی که مانند صافی است، و دیگری در استخوان آرواره برای رفع فضولات، و از آن پرّه‌های نازک از درزهای کاسه سر بیرون می‌آید، و با این پره‌ها هر دو به کاسه سر می‌چسبد و از مغز جدا می‌ماند تا بر آن سنگینی نکند، آن‌گاه از این پره‌ها بر برون کاسه سر پرده ای بافته شود که آن را بپوشاند.

همانا من از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که فتنه ای شما را در برگیرد که در آن کودکان بیش از آن به نظر می‌رسند که هستند [سن و سالشان بیشتر به نظر می‌رسد]، و جوانان به پیری می‌رسند. مردم به کژراهه می‌روند و آن را چونان سنّت خویش می‌گزینند، و هر گاه بخشی از آن به روش درست تبدیل گردد، گفته می‌شود سنّت دگرگون شده است، و این در نظر مردم کاری زشت آید و در پی آن، بلایا شدّت یابند و نسل به اسارت برده شود. سپس فتنه و آشوب آنان را بکوبد، چنان‌که آتش هیزم را می‌کوبد و آسیاب طعمه خود را. آن‌ها دین می‌آموزند اما نه برای خدا، و دانش می‌جویند امّا نه برای عمل؛ و به وسیله کار آخرت، دنیا را می‌طلبند.

سپس روی به حاضران کرد در حالی که پیرامون ایشان گروهی بود از اهل بیت و خواص و شیعیانش و فرمود: والیان پیش از من عمدا با پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به مخالفت برخاستند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند، و اگر من بخواهم مردم را به ترک این کردارهای مخالف پیامبر وادار کنم و آنان را به سوی حق بازگردانم و به همان روش که در زمان پیامبر اکرم بود تغییرشان دهم، همه لشکریانم از پیرامونم بپراکنند، تا آن‌که من می‌مانم با گروه‌اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناخته‌اند و از روی قرآن و سنّت رسول اللَّه مرا واجب الطاعه می‌دانند.

فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: زمین برای هفت نفر آفریده شد، که به واسطه آنان روزی داده می‌شوند و یاری می‌شوند و به خاطر آنان باران

نازل می‌شود: از جمله این افراد سلمان فارسی و مقداد و ابوذرغفاری و حذیفه هستند. و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: و من امام و پیشوای آنان هستم و آن‌ها کسانی‌اند که بر فاطمه علیها السلام نماز خواندند.

خرائج و جرائح: حکیمه خاتون می‌گوید: بعد از چهل روز از وضع حمل نرجس خاتون و ولادت حضرت حجت علیه السّلام، بر امام عسکری علیه السّلام وارد شدم و ناگهان دیدم که مولای ما صاحب الزمان علیه السّلام در خانه راه می‌رود و تکلمی فصیحانه‌تر از تکلم او ندیدم! امام عسکری علیه السّلام تبسمی کرده و فرمود: «ما امامان در یک روز به قدر رشد یک سال دیگران رشد می‌کنیم.» حکیمه می‌گوید: بعد از آن ماجرا از امام عسکری علیه السّلام درباره حضرت حجت علیه السّلام پرسیدم. فرمود: «او را به کسی سپردیم که مادر موسی علیه السّلام فرزند خود را به او سپرد.»

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند متعال در آسمان هفتم، فرشتگانی دارد که از وقتی آن‌ها را آفریده تا روز قیامت، در سجده‌اند؛ بندهای بدنشان از ترس خداوند بزرگ می‌لرزد، و هر قطره اشکی که از آنان می‌چکد، به فرشته تبدیل می‌شود. چون روز قیامت شود، سرهایشان را [از سجده] بر می‌دارند و می‌گویند: تو را چنان که حقّ عبادت توست، عبادت نکردیم.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در حدیثی طولانی که از برادران آینده‌اش یاد می‌کند: اگر یکی از آنان پیشانی‌اش را بر زمین نهد و آه بگوید، فرشتگان هفت آسمان، از رحم آمدن بر او، گریه می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: «ای فرشتگان من! چه شده است که گریه می‌کنید؟». می‌گویند: معبودا و سَرورا! چگونه گریه نکنیم، در حالی که دوست تو بر زمین افتاده است و از دردش آه می‌گوید؟ خداوند متعال می‌فرماید: «ای فرشتگان من! شما گواه باشید که من از بنده‌ام خشنودم، از آن رو که در سختی‌ها می‌شکیبد و آسایش نمی‌طلبد». فرشتگان می‌گویند: معبودا و سَرورا! با چنین سخنی که می‌گویی، دیگر سختی‌ها به بنده و دوست تو، زیانی نمی‌رسانند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چون آدم، نافرمانی پروردگارش کرد، آواز دهنده ای از نزد عرش، او را ندا داد که: ای آدم! از همسایگی من، خارج شو؛ زیرا هیچ نافرمانی از من، همسایگی من نمی‌کند. پس آدم گریست و فرشتگان گریستند. خداوند عز و جل جبرئیل را سوی او فرستاد، و جبرئیل، آدم را که سیاه شده بود، به زمین فرود آورد. فرشتگان با دیدن او ضجّه کردند و گریستند و شیون سر دادند.

به خدا سوگند، من از فقر بر شما نمی‌ترسم؛ بلکه از این بر شما می‌ترسم که دنیا بر شما گسترده شود، چنان که برای پیشینیان شما گسترده شد، و بر سرِ دنیا به رقابت برخیزید، هم‌چنان که آنان به رقابت برخاستند، و دنیا شما را به هلاکت افکند، هم‌چنان که آنان را به هلاکت افکند. پیش بینی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پس از ایشان تحقّق

یافت. دومین زمامدار جامعه اسلامی پس از ایشان، صریحا اعتراف می‌کند که: بُلینا بِالضَّرّاءِ فَصَبرنا، وَ بُلینا بِالسَّرّاءِ فَلَم نَصبِر. در آزمایش با سختی‌ها، مقاومت کردیم؛ ولی در آزمایش با خوشی‌ها، پایدار نبودیم. حوادث صدر اسلام پس از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله، شاهد صحّت این سخن است. بدیهی است که این موضوع، به مسلمانان صدر اسلام اختصاص ندارد؛ بلکه در همه دوران‌های تاریخ و از جمله تاریخ انقلاب اسلامی ایران نیز می‌توان نمونه‌هایی برای آن ارائه کرد. و اکنون، متن آیات و احادیثی که در آن‌ها «بلا» یا واژه‌های معادل آن، در معنای «آزمون» به کار رفته‌اند، در پنج فصل ارائه می‌گردد. گفتنی است مواردی که این واژه‌ها در معنای مصیبت و شُرور استعمال شده‌اند، در عناوین خاصّ خود، به تفصیل خواهند آمد، إن شاء اللّه.

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش: ای مردم! خداوند، شما را از این پناه داده است که بر شما ستم روا دارد؛ ولی پناهتان نداده است که آزمایشتان نکند. آن گوینده بزرگوار فرموده است: «در حقیقت، در این [ماجرا] عبرت‌هایی است و قطعا ما آزمایش کنندگان بودیم».

المستدرك علی الصحیحین به نقل از خَبّاب: نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله که زیر درختی دراز کشیده و دستش را زیر سرش نهاده بود، رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا! آیا این مردم را که می‌ترسیم ما را از دینمان برگردانند، نفرین نمی‌کنی؟ من سه مرتبه این جمله را گفتم و هر بار، ایشان صورتش را از من می‌گرداند. بار سوم نشست و فرمود: «ای مردم!

از خدا بترسید و شکیبا باشید، که به خدا سوگند [در روزگارانِ]پیش از شما، مرد مؤمن را می‌گرفتند و او را با ارّه از فرق سر، دو شقّه می‌کردند؛ ولی از دینش بر نمی‌گشت. از خدا بترسید، که خدا برای شما گشایش و کارسازی خواهد کرد».

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش: در سرگذشت مؤمنان گذشته پیش از خودتان بیندیشید که در حال امتحان و آزمایش [الهی]، چگونه بودند. آیا گرانبارترین انسان‌ها، و پر رنج و بلاترین بندگان، و در تنگناترین مردمان دنیا نبودند؟ فرعونان، آن‌ها را به بندگی گرفتند و بدترین شکنجه‌ها را بر آنان روا داشتند و حرارت‌ها به آنان چشاندند و پیوسته خوار و مقهور بودند. نه چاره ای برای سر باز زدن داشتند، و نه راهی برای دفاع می‌یافتند. تا آن که چون خداوند سبحان دید به عشق او در برابر آزار و اذیت‌ها سرسختانه شکیبایی می‌کنند، و از ترس او ناملایمات را تحمّل می‌نمایند، از تنگناهای بلا برای آنان گشایشی قرار داد و ضعف و ذلّت آنان را به قدرت و عزّت، و ترسشان را به امنیت بدل کرد و به پادشاهانی فرما و پیشوایانی راه نما تبدیل شدند، و چنان کرامتی از جانب خداوند، شامل حال آن‌ها شد که حتّی آرزوی آن را هم در سر نمی‌پروراندند.

الخرائج و الجرائح: امام زین العابدین علیه السلام در وصف ظهور امام مهدی علیه السلام فرمود: «چرا این قدر چشم به راهید؟ مگر در امنیت به سر نمی‌برید [که چنین بی‌تابی می‌کنید و ظهور قریب الوقوع قائم را انتظار می‌کشید]؟ پیش از شما کسانی بودند که عقیده شما را داشتند

و دستگیر می‌شدند و دست و پایشان قطع می‌شد و به دار آویخته می‌گشتند!». امام علیه السلام سپس این آیه را تلاوت کرد: «آیا پنداشته اید که به بهشت می‌روید و حال آن که هنوز مانند آن‌چه برسر پیشینیان شما آمده، بر شما نگذشته است؟ به آنان سختی و زیان رسید و متزلزل شدند».

الکافی به نقل از ابو بصیر: از امام صادق علیه السلام درباره این آیات: «قوم ثمود، هشدار دهندگان را تکذیب کردند و گفتند: آیا یك بشری را که از جنس خود پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعا در گم راهی و آتش دوزخ خواهیم بود. آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟ [نه؛] بلکه او دروغگویی، گستاخ است» پرسیدم. فرمود: «این [عذاب قوم ثمود] بِدان سبب بود که صالح را تکذیب کردند. خداوندت هرگز هیچ قومی را نابود نمی‌کند، مگر آن که پیش‌تر، پیامبران را به سوی آنان می‌فرستد تا برایشان حجّت آورند. از این رو خداوند، صالح را به سوی ثمود فرستاد و او آن‌ها را به خدا فرا خواند؛ لیکن این قوم، دعوتش را نپذیرفتند و در برابرش سرکشی نمودند و گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آن که از این کوه، ماده شتری ده ماه حامله را برایمان بیرون آوری. ثمودیان، آن کوه را گرامی می‌داشتند و می‌پرستیدند و سَرِ هر سال، نزد آن قربانی می‌کردند و در پای آن، اجتماع می‌نمودند. از این رو به او گفتند: اگر آن طور که ادّعا می‌کنی، به پیامبری فرستاده شده ای، از خدایت برایمان بخواه که از این کوه، ماده شتری ده ماه حامله بیرون آورده شود. و خدا آن را همان گونه که خواسته بودند، بیرون آورد. سپس خدای تبارك و تعالی به او وحی فرمود که: ای صالح! به آن‌ها بگو

خدا چنین مقرّر کرده است که حقّابه، یك روز از آنِ این ماده شتر باشد و یك روز از آنِ شما. چون روز آشامیدن ماده شتر می‌شد، آن روز، [ماده شتر] آب می‌نوشید و مردم، آن را می‌دوشیدند و کوچك و بزرگ در آن روز از شیرش می‌خوردند، و چون شب می‌شد و صبح روز بعد فرا می‌رسید، مردم به طرف آب می‌رفتند و آن روز از آن می‌نوشیدند و ماده شتر در آن روز نمی‌آشامید. مدّت‌ها بدین منوال گذشت، تا آن که مردم در برابر خدا سرکشی آغازیدند و نزد یکدیگر رفتند و گفتند: این ماده شتر را بکُشید و از شرّ آن راحت شوید. خوش نداریم که یك روز، او بیاشامد و یك روز، ما بیاشامیم. سپس گفتند: چه کسی حاضر است آن را بکشد؟ هر چه قدر مزد خواست، به او می‌دهیم. مردی سُرخه... و تیره بخت و بدشگون نزدشان آمد و آن‌ها مزدی برایش قرار دادند. چون ماده شتر طبق معمول به طرف آب آمد، مَرد، آن را به حال خود وا گذاشت تا آشامید و بر گشت. آن‌گاه بر سر راهش نشست و ضربه ای به آن زد که کارگر نیفتاد. ضربه ای دیگر زد و آن حیوان را کشت، که به پهلو به زمین افتاد، و کرّه‌اش گریخت و بالای کوه رفت و سه بار به طرف آسمان، بانگ بر آورد. قوم صالح آمدند و هر یك از آنان ضربه ای بر شتر زدند و گوشت آن را میان خود، قسمت کردند و کوچك و بزرگ، همگی، از آن خوردند. صالح، چون این رخداد را دید، نزد ایشان آمد و گفت: ای قوم من! چرا این کار را کردید؟! آیا از پروردگارتان نافرمانی نمودید؟! خدای تبارك و تعالی به صالح علیه السلام وحی فرمود که: قوم تو سرکشی و تجاوز کردند. ماده شتری را که به سان [معجزه و] حجّتی بر آنان فرستادم، کشتند، در صورتی که نه تنها برایشان زیانی در بر نداشت، بلکه بیشترین سود را به آنان می‌رساند. پس به آنان بگو: من تا سه روز دیگر، عذابم را بر آنان خواهم فرستاد. اگر [در این مدّت]توبه

کردند و برگشتند، توبه شان را می‌پذیرم و عذابم را از آنان باز می‌دارم؛ ولی اگر توبه نکردند و بر نگشتند، در روز سوم، عذابم را بر آنان فرود می‌آورم. صالح علیه السلام نزد آنان رفت و گفت: من پیك پروردگارم به سوی شما هستم. او به شما می‌فرماید: اگر توبه کردید و باز گشتید و آمرزش طلبیدید، شما را می‌آمرزم و توبه تان را می‌پذیرم. چون صالح، این سخن را به آنان گفت، بر سرکشی و پلیدی خویش افزودند و گفتند: ای صالح! آن‌چه را به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور، اگر از راستگویانی!.... چون شب به نیمه رسید، جبرئیل علیه السلام نزدشان آمد و بر آنان چنان بانگی زد که از آن بانگ، پرده‌های گوششان پاره شد، و دل‌هایشان ترکید و جگرهایشان از هم شکافت... و همگی در طرفة العینی مُردند... و صبحگاهان در خانه‌ها و بسترهایشان پیکرهایی بی‌جان بودند. سپس خداوند، افزون بر آن بانگ، آتشی از آسمان فرستاد که تمام آن‌ها را سوزاند. این، ماجرای آنان بود».

امام علی علیه السلام: هان! به زودی زمانی فرا می‌رسد که حق در آن زمان، پوشیده، و باطل، آشکار و زبانزد است، و آن، هنگامی است که دشمن ترینِ مردم با حق، خود را نزدیك‌ترین کس به آن می‌داند، و وعده درست، نزدیك شده و کجروی شدّت یافته، و تباهی، همه جا را گرفته است. «آن‌جاست که مؤمنان، آزموده شدند و سخت تکان خوردند» و کافران، نام اشرار را بر آن‌ها بستند. در آن هنگام، تمام سعی مؤمن، این است که خونش را از نزدیك‌ترین کسان خود، حفظ کند. آن‌گاه است که خداوند برای دوستانش گشایش فراهم می‌آورد، و صاحب الأمر را بر دشمنانش پیروز می‌گرداند.

امام باقر علیه السلام: به خدا سوگند که شما ای گروه شیعه؛ شیعه خاندان محمّد تصفیه می‌شوید، همانند تصفیه شدن سُرمه در چشم؛ چرا که سرمه کش می‌داند که چه وقت سرمه به چشم کشیده می‌شود؛ امّا نمی‌داند که چه وقت، از بین می‌رود. به همین سان، هر يك از شما در آغاز روز، خود را بر راهی از مذهب ما می‌بیند و شب که می‌شود، از آن راه، خارج شده است، و شب را بر راهی از مذهب ما سپری می‌کند و صبح که می‌شود، از آن، خارج شده است.

کمال الدین به نقل از محمّد بن مسلم: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «پیش از [ظهور]قائم، نشانه‌هایی از جانب خداوندت برای مؤمنان پدید می‌آید». گفتم: آن نشانه‌ها چیست، قربانت گردم؟ فرمود: «سخن خداىت که: «بی گمان، شما را می‌آزماییم» یعنی مؤمنان را پیش از ظهور قائم، «به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و محصولات، و شکیبایان را مژده ده»» و فرمود: «آنان را به‌اندکی ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر سلطنتشان، و گرسنگی با گرانی قیمتها، و کاهش در اموال، می‌آزماید» و فرمود: «کساد کسب و کار واندك شدن برکت و کاهش در جان‌ها و فرمود: «مرگ فراگیر (/ سریع) و کاهشی در میوه‌ها و فرمود: «یعنی کاستی در محصولات زراعی. [و افزود:]«شکیبایان را در این هنگام، به نزديك شدن ظهور قائم علیه السلام مژده ده». ایشان سپس به من فرمود: «ای محمّد! این است تأویل آیه. خدای متعال می‌فرماید: «و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم، کسی نمی‌داند»».

امام صادق علیه السلام: از فریاد زدن [نام قائم] خودداری کنید. به خدا سوگند که امام شما سالیان سال، غایب می‌شود، و شما در بوته آزمایش نهاده می‌شوید، تا جایی که گفته می‌شود: او مرده، کشته شده، از بین رفته، در کدام وادی به سر می‌برد؟ ولی دیدگان مؤمنان بر او اشك خواهد ریخت، و شما هم‌چون کشتی‌هایی که در امواج دریا پشت و رو می‌شوند، پشت و رو خواهید شد، و تنها آن کس نجات می‌یابد که خداوند از او پیمان [بر شکیبایی و مقاومت] گرفته و ایمان را در دلش نگاشته، و با روحی از جانب خود، تأییدش کرده باشد.

امالی الصدوق: عُروة بن زبیر روایت می‌کند: در مجلسی در مسجد پیامبرصلی اللّٰه علیه و آله نشسته بودیم، و کارهای اهل بدر و بیعة الرضوان را به خاطر می‌آوردیم. ابو الدرداء گفت: ای مردم آیا می‌خواهید شما را با خبر کنم از کسی که مالش از همه کمتر، پرهیزش از همه بیشتر و سخت کوش‌تر از همه در عبادت است؟ گفتند کیست؟ گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: به خدا که در جماعت اهل مجلس کسی نبود مگر این‌که از او روی برگرداند، سپس مردی از انصار به او پاسخ داد: ای عُویمر! سخنی گفتی که از وقتی آن را گفتی کسی با تو موافقت نکرد. ابو الدردا گفت: ای مردم من چیزی را می‌گویم که دیدم و هر یک از شما باید چیزی را که دیده است بگوید. علی ابن ابی طالب را در شویحطات النجّار دیدم که از دوستدارانش دوری گرفته و از کسانی که در پی او هستند پنهان شده و در نخل زارهای پرشاخ و برگ و انبوه مخفی گشته. او را گم کردم و محلش برای من دور شد. گفتم به منزل رفته که یک دفعه صدایی‌اندوهگین و نغمه ای

دردآلود شنیدم که می‌گفت: «إِلَهِی کَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنَقِمَتِکَ وَ کَمْ مِنْ جَرِیرَةٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشْفِهَا بِکَرَمِکَ إِلَهِی إِنْ طَالَ فِی عِصْیانِکَ عُمُرِی وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبِی فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَیرَ غُفْرَانِکَ وَ لَا أَنَا بِرَاجٍ غَیرَ رِضْوَانِکَ» خدایا چه بسیار جرمی که از روبرو شدن آن با انتقامت بردباری کردی. و چه بسیار گناه که با بزرگواریت از آن چشم پوشیدی. خدایا اگر عمرم در سرکشی تو طولانی شد و گناهم در پرونده‌ی اعمال بزرگ شد پس من جز به بخشش تو امید ندارم و جز به رضایت تو دلخوش نیستم} صدا مرا به خود مشغول کرد و در پی آن رفتم که یکباره

خود علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم. خود را از او پنهان کردم و بی‌حرکت شدم. در دل باقیمانده شب چند رکعت نماز خواند و سپس به دعا، گریه و آه و شکوه پرداخت. یکی از چیزهایی که با آن با خدا مناجات می‌کرد این بود که گفت: « إِلَهِی أُفَکِّرُ فِی عَفْوِکَ فَتَهُونُ عَلَی خَطِیئَتِی ثُمَّ أَذْکُرُ الْعَظِیمَ مِنْ أَخْذِکَ فَتَعْظُمُ عَلَی بَلِیتِی» خدایا در بخشش تو میاندیشم و خطایم در نظرم کوچک می‌شود. سپس مجازات عظیم تو را بیاد می‌آورم و مصیبتم بر من بزرگ می‌شود. سپس گفت: «آهِ إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِی الصُّحُفِ سَیئَةً أَنَا نَاسِیهَا وَ أَنْتَ مُحْصِیهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَیا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِیهِ عَشِیرَتُهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ قَبِیلَتُهُ یرْحَمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ فِیهِ بِالنِّدَاءِ»آه اگر من بخوانم در پرونده اعمالم گناهی را که آن را فراموش کردم و تو آن را به شمار آورده‌ای، می‌گویی او را بگیرید، وای بر گرفتاری که خانواده‌اش او را نجات نمی‌دهند و قبیله‌اش سودی برای او ندارد، مردم بر او رحمت آورند وقتی که فرمان آید که او را صدا بزنند.

سپس گفت «آهِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَكْبَادَ وَ الْكُلَى آهِ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَى آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَظَى» وای از آتشی که کبد و کلیه را می‌پزد. وای از آتشی که میل به پختن دارد. وای از طغیان زبانه‌های آتش.

گفت: سپس بر گریه افزود، حرکت و احساسی از او نمی‌دیدم، گفتم به خاطر طولانی شدن بیداری، خواب بر غلبه کرده است. او را برای نماز صبح بیدار کنم. ابو الدردا گفت: نزد او آمدم گویی چوبی‌انداخته شده بود او را تکان دادم حرکت نکرد. او را چرخاندم اما نچرخید. گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» به خدا علی بن ابی طالب مرده است، گفت: به خانه‌اش آمدم تا خبر مرگش را بدهم. فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای ابو الدرداء داستان و ماجرایش چیست؟ او را با خبر کردم. گفت: به خدا آن بیهوشی ناشی از ترس خداست که دچارش شده. سپس برایش آب آوردند و بر صورتش ریختند و بیدار شد به من نگاه کرد و من گریه می‌کردم، گفت: ابو الدرداء گریه‌ات به خاطر چیست؟ گفتم به خاطر آن‌چه بر سر خود می‌آوری. گفت: ای ابو الدرداء چگونه خواهد بود اگر مرا ببینی که به حساب برده شده‌ام و اهل گناهان به عذاب یقین پیدا کرده‌اند، و فرشتگانی سنگدل و ملائکه خشن مرا به وحشت‌انداخته و من در مقابل پادشاده جبار قرار گرفته‌ام. دوستان مرا تسلیم کرده‌اند و اهل دنیا بر من رحمت آورده‌اند. آن زمان بیشتر بر من رحم می‌آوری که در مقابل کسی ایستاده‌ام که هیچ پنهان شونده ای از او پنهان نمی‌ماند. ابو الدرداء گفت: به خدا چنین چیزی از هیچ یک از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم.

اعلام الدین الدیلمی: امام باقر علیه السلام فرمود: از آن‌چه خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد این است که فرمود: دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست می‌دارد و زمانی که تاریکی شب او را در آغوش می‌کشد از من غافل شده و می‌خوابد؛ ای پسر عمران! اگر مشاهده کنی کسانی را که در دل شب به خاطر من از خواب برمی خیزند، در حالی که من حقیقت خود را بر آنان مجسّم ساخته ام، آن‌ها مرا مورد خطاب قرار می‌دهند - گویا مرا می‌بینند-، در حالی که من برزگتر از آنم که دیده شوم. با من سخن می‌گویند، هر چند من عزیزتر از آنم که نزد کسی حضور - حسی و مادی - یابم.

بصائر الدرجات: ابو عوف از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گوید: بر آن حضرت وارد شدم و ایشان به من لطف و مهربانی کرد و فرمود: مردی نابینا نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا به درگاه خداوند دعا کن که بینائی‌ام را به من بازگرداند. گوید: پیامبر به درگاه خدا دعا کرد پس بینائی‌اش را بازیافت. سپس شخص دیگری نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا به درگاه خدا دعا کن که بینائی‌ام را به من بازگرداند. فرمود: پیامبر فرمود: بهشت برای تو خوشایندتر است یا این‌که بینائی‌ات را بازیابی؟ گفت: ای رسول خدا پاداش آن (نابینائی) بهشت است؟ فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش را با نابینا نمودن مبتلا کند سپس بهشت را پاداش او قرار ندهد.

امالی طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: در فردوس چشمه ایست شیرینتر از عسل و نرمتر از کره و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک که در آن سرشتی است خدا عز و جل ما را از آن آفرید و شیعه ما را هم از آن آفرید و هر که از آن سرشت نیست از ما و از شیعه ما نیست و همانست پیمانی که خدا عز و جل بر ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام گرفته. عبید (راوی حدیث) گوید: این حدیث را برای محمد بن حسین گفتم و گفت: یحیی بن عبد اللّه بتو راست گفته. و چنین خبر داد مرا از پدرم از جدم از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله.

سپس سخن به این‌جا رسید که فرمود: هنگامی که تو به در بهشت برسی دوازده هزار تن از حوریان به پیشوازت خواهند آمد که پیش از این به پیشواز کسی نرفته و پس از تو نیز برای کسی نخواهند رفت. در دست‌هایشان عصایی از نور است و هریک بر اسبی برگزیده سوارند که آنان را از طلای زرد و یاقوت سرخ قرار داده و افسار آن از مروارید تازه و روی هر اسب ریسمانی دورنگ از سندس انبوه قرار دارد. پس هنگامی که وارد بهشت شوی اهالی آن به تو خوشامد می‌گویند و برای پیروانت سفره‌هایی از گوهر که بر ستون‌هایی از نور قرار گرفته گسترده می‌شود و از آن می‌خورند در حالی که مردم در حال حسابرسی هستند و آنان در آن‌چه دلشان بخواهد جاودانه متنعم هستند. و هنگامی که دوستان خدا در بهشت جای گیرند آدم و پیامبران پس از او به دیدار تو می‌آیند و همانا در میانه بهشت دو مروارید از یک تیره هستند که یکی مروارید سفید و دیگری مروارید زرد است در آن کاخ‌ها و خانه‌هایی است که

هفتاد هزار خانه سفید برای سکونت ما و شیعیان ما است. و مروارید زرد برای ابراهیم و خاندان ابراهیم صلوات اللّٰه علیهم اجمعین است.

بصائر الدرجات: عباس بن جریش از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ما را در شب‌های جمعه کارهای مخصوصی است. عرض کردم: فدایت شوم! چه کار؟ فرمود: به ملائکه و پیامبران و اوصیای از دنیا رفته و به ارواح اوصیا و وصی که حاضر است اجازه داده می‌شود به آسمان عروج می‌کنند و با ارواحشان هفت دور اطراف عرش پروردگار طواف کنند، در حالی که می‌گویند: «سبوح قدوس رب الملائکة و الروح» وقتی تمام کردند، پشت هر پایه عرش دو رکعت نماز می‌خوانند و بر می‌گردند. سپس ملائکه بر می‌گردند، با آن‌چه که خداوند در ایشان از تلاش و کوشش به وجود آورده است. سخت احترام می‌گذارند برای آن‌چه دیده‌اند و در کوشش و خوف آن‌ها افزایش به وجود آمده است.

پیامبران و اوصیا و ارواح زندگان آن‌ها بر می‌گردند، در حالی که با شدت تعجب بسیار، برای خود خوشحال و شادمانند؛ امام وقت و اوصیا، با الهام فراوانی از علم به صورت یک توده بسیار انبوه بر می‌گردند و کسی شادمان‌تر از آن‌ها نیست. فرمود: این مطلب را بپوشان! به خدا قسم این کار در نزد خدا حفظش از فلان و فلان در نزد تو گرامی‌تر است.

فرمود: ای سرور! واللّٰه الهام به اقرار این مطلب نمی‌شوند مگر صالحین. عرض کردم: آقا! به خدا قسم من در خود صلاح زیادی نمی‌بینم. فرمود: بر خدا دروغ نبند! چون خداوند تو را صالح نامیده، چنان چه در این آیه

می‌فرماید: «فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ.» یعنی کسانی که به ما و امیرالمؤمنین و ملائکه و انبیاء و تمام حجت‌هایش که بر امیرالمونین و محمد و آله الطیبین الطاهرین برگزیدگان نیک سلام باد، ایمان آورده‌اند.

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است که در جهنم وادی هست که آن را سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آن را رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هرآینه جمیع آن‌چه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه می‌برند از حرارت و گند و بو و کثافت آن وادی و آن‌چه خدا در آن‌ها از برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه می‌گیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابها که خدا برای اهلش در آن‌جا مقرر فرموده است و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استعاذه می‌نمایند از گرمی و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه می‌برند و در آن چاه ماری است که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آن‌چه خدا در نیشهای آن قرار داده است بخدا استعاذه می‌نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پنج کس است از امتهای گذشته و دو کس از این امت و آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و دیگر نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد که گفت من می‌میرانم و زنده می‌گردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و کسی است که

نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی أبو بکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرمود برای اهل معصیت نقب‌ها در میان آتش زده‌اند و پاهای ایشان را زنجیر کرده‌اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند و بر بدنهای ایشان پیراهن‌ها از مس گداخته پوشانیده‌اند و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند و بر ایشان بسته‌اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی‌شود و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمی‌شود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می‌شود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالك استغاثه کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند جواب گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استعاذه می‌نمایند و آن‌جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و آل محمد علیهم السّلام را داشته باشد و فرمود که در جهنم کسی که عذابش از دیگران سبکتر باشد کمتر کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از حق الیقین، آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت‌تر است و حال آن‌که عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه می‌نمایند از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش

که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه می‌نمایند و آن تابوتی است که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر (اول) پسر آدم است که برادر خود را کشت و (نمرود) که ابراهیم را در آتش‌انداخت و (فرعون) و (سامری) که گوساله پرستی را دین خود کرد و (آن کسی که یهود را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد) و اما شش کس آخر (أبو بکر) و (عمر) و (عثمان) و (معاویه) و (سرکرده خوارج نهروان) و (ابن ملجم) است و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم منقول است که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هرآینه مسجد و هر که در آنست بسوزاند و فرمود که در جهنم ماری هست بگندگی گردن شتران که یکی از آن‌ها که می‌گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در آن می‌ماند و عقربها هست بدرشتی استر که از گزیدن آن‌ها نیز این قدر از مدت می‌ماند و از عبد اللّه بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راهست و نیش‌های آن مارها بمثابه نخل‌های طولانی است که می‌آید به نزدیك فرزند آدم و می‌گزد پلك چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهای او می‌کشد پس چون می‌گزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می‌افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو می‌رود و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب خدا ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید آیا

خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود این روزی است که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت که کار هر کسی منقضی شود بپایان رسیده باشد و حال آن‌که ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا ص فرمود چهار کس‌اند که اهل جهنم بآن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می‌کنند و در میان جحیم وا ویلاه وا ثبوراه می‌گویند از عذاب آن‌چهار نفر متأذی می‌شوند و با یکدیگر می‌گویند این چه حالتست که این‌ها دارند که با این آزاری که ما داریم از این‌ها در آزاریم (اول) مردی است که آویخته است در تابوتی از آتش (دوم) کسی است که امعای خود را می‌کشد (سوم) کسی است که چرك و خون از دهانش جاری است و (دیگری) گوشت بدن خود را می‌خورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار می‌کند گویند او مردی است که در گردنش مال مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کند و آن‌که امعای خود را می‌کشد پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که می‌رسید و آن‌که چرك و خون از دهانش جاری است

تتبع عیبهای مردم می‌کرد و نقل می‌کرد و آن‌که گوشت بدن خود را می‌خورد غیبت مسلمانان می‌کرد.

معانی و خصال: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی هزار سال پیش از آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و پیش از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر آن‌که خدا در این آیه فرموده «و وهبنا له اسحاق و یعقوب... و هدیناهم الی صراط مستقیم» {و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم - تا آن‌جا که- و به راه راست راهنماییشان کردیم}. و پیش از همه انبیاء نور محمّد را صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را آفرید، و به همراهش حجاب آفرید حجاب قدرت، عظمت، منّت، رحمت، سعادت، کرامت، منزلت، هدایت، نبوّت، رفعت، هیبت، شفاعت، سپس هزار سال نور محمّد صلی اللّٰه علیه و اله را در حجاب قدرت باز داشت درحالیکه می‌گفت: «سبحان ربی الاعلی» و هزار سال در حجاب عظمت که می‌گفت: «سبحان عالم السر [و اخفی]» و هزار سال در حجاب منّت که می‌گفت: «سبحان من هو قائم لا یلهو»، و هزار سال در حجاب رحمت که می‌گفت: «سبحان الرفیع الاعلی»، و هزار سال در حجاب سعادت که می‌گفت: «سبحان من هو دائم لا یسهو»، و هزار سال در حجاب کرامت که می‌گفت: «سبحان من هو غنی لا یفتقر» و هزار سال در حجاب منزلت که می‌گفت: «سبحان ربّی العلی الکریم»، و هزار سال در حجاب هدایت که می‌گفت:

«سبحان ذی العرش العظیم»، و هزار سال در حجاب نبوّت که می‌گفت: «سبحان رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ»، و هزار سال در حجاب رفعت که

می‌گفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت»، و هزار سال در حجاب هیبت که می‌گفت: سبحان اللّٰه و بحمده و هزار سال در حجاب شفاعت که می‌گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده». سپس خداوند عزّوجلّ نامش را بر لوح پدیدار کرد و چهار هزار سال بر لوح درخشید، سپس بر عرش پدیدار کرد و هزار سال بر ساق عرش پایدار بود، تا آن‌که خداوند عزّوجلّ او را در پشت آدم نهاد، تا آخر آن‌چه در مجلّد ششم گذشت.

الاحتجاج: زندیقی از امام صادق علیه السلام در ضمن پرسش‌هایش سوال کرد و گفت: به من بگو اصل سحر چیست؟ چگونه ساحر می‌تواند آن‌چه از عجایب سحر گفته می‌شود را انجام دهد و ساحر چه می‌کند؟ فرمود: سحر اقسام مختلفی دارد: یک قسم از آن مانند پزشکی است. همان گونه که پزشکان برای هر دردی دوائی قرار داده‌اند علم سحر هم همان گونه است. ساحران برای هر سلامتی مرضی پیدا کرده‌اند، و برای هر عافیتی یک آفت و برای هر معنایی یک نیرنگ. قسم دیگری از آن یک چشم بندی و سرعت در کار و نیرنگ و تردستی است. قسمی از آن چیزهایی است که نزدیکان به شیاطین از آن‌ها می‌گیرند. زندیق گفت: شیاطین از کجا سحر آموخته‌اند؟ فرمود: از همانجا که پزشکان پزشکی آموخته‌اند، و برخی از آن هم تجربی است و برخی به‌اندیشه و علاج. زندیق گفت: درباره دو فرشته: هاروت و ماروت و آن‌چه مردم می‌گویند که آن‌ها]به مردم[سحر یاد می‌دادند چه می‌گوئی؟ فرمود: آن دو محل آزمودن و جایگاه فتنه و آزمایش بودند و تسبیح آن دو این بود که اگر انسان امروز چنین و چنان کند چنین خواهد شد، و اگر با فلان کار را انجام دهد چنین خواهد شد و اقسام دیگر سحر را می‌گفتند و مردم

هرآن‌چه را که آن دو می‌گفتند، از آن دو یاد می‌گرفتند و آن دو به مردم می‌گفتند: ما وسیله آزمایشی برای شما هستیم پس از ما آن‌چه برای شما زیان دارد و سود ندارد یاد نگیرید.

زندیق گفت: آیا ساحر با سحرش می‌تواند انسان را به شکل سگ یا الاغ یا غیر آن در آورد؟ فرمود: او توانایی آن کار را ندارد و ضعیف‌تر از آن است که آفرینش خدا را دگرگون سازد! کسی که آن‌چه خدا ساخته و به آن شکل و صورت داده را باطل کند،]در آفرینش[شریک خدای متعال است و خدا از شریک داشتن بسیار برتر است! اگر ساحر چنین توانائی که تو گفتی داشت، از خود پیری و آفت و بیماری‌ها را دور می‌کرد و سفیدی را از سر و فقر را از وجود خودش دور می‌کرد.

و به راستی یک از بزرگ‌ترین سحرها سخن چینی است! با آن بین دو دوست جدایی افکنده می‌شود و بین یاران صمیمی دشمنی ایجاد می‌شود، با آن خون‌ها ریخته می‌شود و خانه‌ها ویران می‌شود و پرده‌ها دریده می‌شود. سخن چین بدترین کسی است که بر زمین گام نهاده است! صحیح‌ترین اقوال در مورد سحر این است که سحر مانند پزشکی است. ساحر با مرد کاری می‌کند و او از مجامعت با زنان اجتناب می‌کند و پزشک می‌آید و با او کار دیگری غیر از آن کار انجام می‌دهد و او خوب می‌شود. و از کسی که بسیار شور چشم است، نقل شده است که گفته: وقتی چیزی را می‌بینم که از آن خوشم می‌آید متوجه می‌شوم که حرارتی از چشمم خارج می‌شود و آن مسئله نزدیک به حالت زن حائض است که دستش را در کاسه شیر قرار دهد و آن را فاسد کند که اگر بعد از پاک شدن آن را قرار می‌داد فاسد نمی‌کرد، و هم‌چنین به بوستان می‌رود و به بسیاری از داربست‌ها ضرر می‌زند بدون این‌که به آن‌ها دست زده

باشد، و از قبیل آن مسئله است که انسان سالم گاهی به چشمی که درد می‌کند نگاه می‌کند و چشم درد می‌گیرد و یا در حضور او خمیازه می‌کشند و او هم خمیازه می‌کشد. ابن بطّال هم به آن مطلب اشاره کرده است.

و شهید ثانی- خدا مقام او را بالا برد- گفته است: سحر همان کلام یا نوشته یا دعا یا قسم‌ها و وردها و شبیه آن‌ها است که به سبب آن ضرری برای غیر ایجاد می‌شود و از موارد آن بستن مرد از همسرش به گونه ای که مرد قادر بر نزدیکی با او نباشد و کینه‌انداختن بین آن دو است و از موارد آن به کارگیری ملائکه و جنیان و پایین کشیدن شیاطین در کشف امور پنهان و مداوای بیمار و حاضر کردن آن‌ها و وارد کردن آن‌ها به بدن بچه و زن و کشف کردن امور پنهان از زبان او است. پس یاد گرفتن آن‌ها و مانند آن‌ها و انجام دادن و آموختن آن‌ها همه‌اش حرام است و درآمد آن هم مال حرام است و هر کس آن را حلال بداند باید کشته شود. اگر آن را یاد بگیرد تا خود را حفظ کند یا به وسیله آن‌کسی که به وسیله سحر ادعای پیامبری دارد را دفع کند ظاهرا جائز است و چه بسا واجب کفائی است همان گونه که در دروس هم همین نظر انتخاب شده است و ابطال سحر با قرآن و قسم‌ها جائز است همان گونه که در روایت قلا وارد شده است.

انسان شورچشم نیروی زهرناکی برمی خیزد و به انسان چشم خورده می‌رسد که او را می‌کُشد یا فاسد می‌کند مانند برخورد کردن زهر از چشم افعی، و به محصور نبودن اثر چشم شور در آن مورد اشاره کرده با این‌که

آن را جایز دانسته است و آن نظری که همگام با روش اهل سنت است، آن است که چشم فقط زمان نگاه کردن انسان شورچشم ضرر می‌زند، به خاطر عادتی که خدای متعال آن را جاری کرده که هنگام رو به رو شدن شخص با شخص دیگر ضرر ایجاد شود، و آیا ماده‌های پنهانی وجود دارد یا نه؟ احتمال دارد باشد نه می‌توان آن را به صورت قطعی ثابت کرد و نه می‌توان رد کرد.

- وَ جَعَلُواْ لِلَّهِ شرَُكاَءَ الجِْنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتِ بِغَيرِْ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالى عَمَّا يصِفُون

{و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با این‌که خدا آن‌ها را خلق کرده است. و برای او، بی‌هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آن‌چه وصف می‌کنند}

- وَ يوْمَ يحَْشرُُهُمْ جَمِيعًا يامَعْشرََ الجِْنّ ِ قَدِ اسْتَكْثرَْتُم مِّنَ الْانسِ وَ قَالَ أَوْلِياؤُهُم مِّنَ الْانسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَئكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَ كَذَالِکَ نُوَلى ِ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضَا بِمَا كاَنُواْ يكْسِبُونَ * يامَعْشرََ الجِْنّ ِ وَ الْانسِ أَ لَمْ يأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يقُصُّونَ عَلَيكُمْ ءَايتى وَ ينذِرُونَكمُ ْ لِقَاءَ يوْمِكُمْ هَاذَا قَالُواْ شهَِدْنَا عَلى أَنفُسِنَا

وَ غَرَّتْهُمُ الحَْيوةُ الدُّنْيا وَ شهَِدُواْ عَلى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كاَنُواْ كَفِرِين

{و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می‌آورد [و می‌فرماید:] «ای گروه جنیان، از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید.» و هواخواهان آن‌ها از [نوع] انسان می‌گویند: «پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و

به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم.» [خدا] می‌فرماید: «جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود، مگر آن‌چه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد] آری، پروردگار تو حکیم داناست.» و این‌گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آن‌چه به دست

می آوردند، سرپرست برخی دیگر می‌گردانیم. ای گروه جن و انس، آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ گفتند: «ما به زیان خود گواهی دهیم.» [که آری، آمدند] و زندگی دنیا فریبشان داد، و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده‌اند}

مجالس الصدوق: امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که در آن بیماری پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را یاد کرده و این‌که حسنین علیهما السّلام به دیدن ایشان آمدند و حضرت آن‌ها را گم کرد و به جستجوی آن‌ها پرداخت تا به باغ بنی النجّار رسید و ناگاه دید که آن دو در خواب بودند و هم‌دیگر را در آغوش گرفته بودند، و ماری آن‌ها را در بر گرفته بود که موهائی داشت مانند نی نیزار و دو بال داشت که با یکی حسن علیه السلام را و با دیگری حسین علیه السّلام را پوشانده بود.

چون چشم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم به آن‌ها افتاد گلوی خود را صاف کرد و آن مار خود را کشید در حالی که می‌گفت: بار خدایا تو و فرشته‌هایت را گواه می‌گیرم که این دو نوه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

و سلم هستند و من آن دو را برای او نگهداری کردم و آن دو را صحیح و تندرست به او دادم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به او فرمود: ای مار تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جنیان به سوی شما هستم، فرمود: کدام جنیان؟ گفت: جنیان نصیبین، یک تن از بنی ملیح هستم. آیه ای از قرآن را فراموش کردیم و مرا فرستادند نزد شما تا آن‌چه فراموش کردیم را به ما بیاموزید.

چون به این‌جا رسیدم، شنیدم یک منادی فریاد می‌زند: ای مار؛ این دو نوه پیامبر تو هستند، آن دو را از هر آفت و از حوادث بد شب و روز حفظ کن و من آن‌ها را حفظ کردم و صحیح و سالم به شما دادم و آن مار آیه را یاد گرفت و برگشت. الخبر

التهذیب: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا آهن را در دنیا زیور جنیان و شیاطین قرار داده و بر مرد مسلمان حرام کرده که در نماز آن را بپوشد مگر این‌که مسلمان در جبهه نبرد با دشمن باشد که اشکالی ندارد.

طب الائمه: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به هر کس سنگی پرتاب شد یا جنیان به او پرتاب کردند، سنگی که پرتاب شده را بگیرد و به همانجا که از آن پرتاب شده پرت کند و بگوید: «حسبی اللَّه و کفی، سمع اللَّه لمن دعا، لیس وراء اللَّه منتهی» یعنی خدا برای من کافی است و خدا صدای کسی که او را فرا بخواند می‌شنودو پایانی غیر خدا نیست و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در خانه‌هایتان

زیاد حیوانات خانگی داشته باشید تا به وسیله آن‌ها سرگرم باشند و دست از کودکان شما بردارند.

از همان منبع: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ خانه پیامبری نبود مگر این‌که در آن دو کبوتر بود زیرا جنیان سفیه با کودکان خانه بازی می‌کنند، ولی وقتی کبوتر در آن باشد با آن بازی می‌کنند و مردم را رها می‌کنند.

مجالس الشیخ: اشجع سلمی نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: ای آقای من، من به جاهای هراسناک وارد می‌شوم، به من چیزی بیاموز که با آن خود را ایمن بدارم، فرمود: چون از چیزی ترسیدی دست راست بر بالای سر قرار بده و با صدای بلند بخوان: «أَ فَغَيرَ دِينِ اللَّهِ يبْغُونَ» الآیه {آیا جز دین خدا را می‌جویند؟} تا آخر آیه.

منتخب البصائر: از مفضل بن عمر در روایتی طولانی در مورد رجعت و احوال حضرت قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف می‌گوید: گفتم: ای آقای من ایشان با چه کسی سخن می‌گوید؟ فرمود: با فرشتگان و جنیان مؤمن - و حدیث را ادامه داده تا این‌که گفته- مفضل گفت: ای آقای من، فرشتگان و جنیان بر مردم آشکار می‌شوند؟ فرمود: آری به خدا ای مفضل همان گونه که مرد با اطرافیان و خانواده‌اش گفتگو می‌کند، با آن‌ها سخن می‌گویند.

گفتم: ای آقای من آیا فرشتگان و جنیان با ایشان سیر می‌کنند؟ فرمود: آری به خدا ای مفضّل، و در زمین هجرت میان کوفه و نجف فرود می‌آیند و تعداد یاران ایشان هزار فرشته و شش هزار جن است وتعداد نقیبان ایشان مرد است- الحدیث.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا هم‌دیگر را دوست دارند، راستی خدا تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یک دانه یاقوت سرخ آفریده که بر آن هزار کاخ است و در هر کاخی هزار اتاق و آن را خدا برای دوستان و کسانی که در راه خدا با یک‌دیگر دیدار می‌کنند، آفریده است.

سپس فرمود: ای عفراء چه دیدی؟ گفت: عجائب بسیار، فرمود: عجیب‌ترین چیزی که دیدی چه بود؟ گفت ابلیس را در دریای اخضر روی سنگی سفید دیدم که دست به آسمان برآورده و می‌گوید: معبودا چون به سوگند خود وفا کردی و مرا به دوزخ بردی من از تو خواهش دارم به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن رها کنی و با آنان محشور کنی.

من گفتم: ای حارث این نام‌ها که بدآن‌ها دعا می‌کنی چه کسانی هستند؟ گفت من آن‌ها را هزار سال پیش از آفرینش آدم بر ساق عرش دیدم و دانستم آن‌ها ارجمندترین آفریده‌ها نزد خدا عزّ و جلّ هستند و من به حق آن‌ها از خدا خواهش و طلب بخشش می‌کنم، پیغمبر صلّی

اللّٰه علیه و آله فرمود: به خدا اگر همه اهل زمین خدا را به این نام‌ها خوانند البته آن‌ها را اجابت کند.

و از عالم سؤال شد درباره مؤمنان جن که آیا به بهشت می‌روند؟ فرمود: نه ولی خدا را محل‌هایی هست میان بهشت و دوزخ که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آن‌ها باشند.

العلل: امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید که: چون خدا تبارک و تعالی پس از هزار سال از گذشت جن و نسناس در زمین، خواست به دست خود آفریده ای آفریند، سپس فرمود: کار خدا این شد که آدم را برای تقدیر و تدبیری که در آسمان و زمین خواهد و داند و برای آن‌چه خواهد آفریند، پرده آسمان‌ها را برداشت و به فرشته‌ها فرمود: بنگرید خلق من در زمین از جن و نسناس چه می‌کنند؟

چون فرشته‌ها گناه و خونریزی و فساد آن‌ها را در زمین دیدند به ناحق بر آن‌ها گران آمد و بر خدا خشم گرفتند و افسوس خوردند بر اهل زمین و نتوانستند خشم خود را فرو خورند و گفتند پروردگارا توئی عزیز و توانا، جبار و قاهر و عظیم الشان ایناننند خلق ناتوان و خوار زمینت که در قبضه قدرتت می‌چرخند و روزیت را می‌خورند و از عافیت تو بهره مندانند و با این گناهان بزرگ تو را نافرمانی می‌کنند و تو افسوس نمی‌خوری و خشمگین نمی‌شوی و انتقام نمی‌گیری از آن‌چه از آن‌ها شنوی و بینی، و این بر ما ناگوار است و آن را بزرگ شماریم.

چون خدا از فرشته‌ها این را شنید فرمود: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» بر آن‌ها تا حجت من باشد بر آفریدگانم، فرشته‌ها گفتند «آیا در آن‌کسی

را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آن‌که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم» گفتند: آن‌جاگزین را از بین ما قرار بده که نه تباهی انگیزیم و نه خونریزیم.

خدا جلّ جلاله فرمود: ای فرشته هایم، «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»، من می‌خواهم به دست خود آفریده ای سازم که نژادش را پیغمبرانی مرسل، بندگانی خوب و امامانی رهبر نمایم و آنان را خلفای خود در زمین قرار دهم تا از گناهان باز دارند و به اطاعتم وادارند، و به راهم هدایت کنند، و آنان را برای عذر خواهی و بیم و انذار حجت خود کنم، و نسناس را از زمین خود جدا و آن را از وجود آن‌ها پاک کنم، و پریان نافرمان سرکش را از آفریده‌های خوبم دور کنم و در هواء و اطراف زمین‌اندازم تا در کنار نژادی که آفریده‌ام نباشند و میان پریان و آفریده‌ام پرده کشم تا نژادش پریان را نبینند و اُنس و آمیزش با آن نکنند، و هر که نافرمانی‌ام کند از نژادی که آفریده‌ام و برای خود برگزیده‌ام به جایگاه نافرمانانش برم و باکی ندارم. فرشته‌ها گفتند: پروردگارا هر چه خواهی انجام بده. « ما را جز آن‌چه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم».

الارشاد المفید و اعلام الوری: در آثار از ابن عباس روایت شده است که چون پیغمبر برای نبرد با بنی المصطلق بیرون شد، از راه کناری گرفت و شب رسید و نزدیک دره سختی منزل کرد، و در پایان شب جبرئیل فرود آمد و به او گزارش داد که گروهی از کفار جن در درون دره جا گرفته‌اند و می‌خواهند نیرنگی زنند و هنگام گذشتن از آن به یارانش ضرر رسانند. پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را فرا خواند و فرمود: به این دره برو و جنیان دشمنان خدا آهنگ تو کنند آن‌ها را با نیروی خدا داد خود دفع کن و به نام خدا که بویژه دانش آن را به تو داده پناه ببر، و صد مرد از سپاه مختلط خود با همراه او فرستاد، و به آن‌ها فرمود با او باشید و از او فرمانبرداری کنید. امیر المؤمنین به سوی دره رفت و چون نزدیک لبه آن رسید به آن صد نفر فرمود: نزدیک لبه بایستید و کاری نکنید تا به شما اجازه دهم و خود تا لب درّه پیش رفت و از دشمنانش به خدا پناه برد و نام خدا را با اسماء حسنی بر زبان آورد و به همراهان اشاره کرد که نزدیک او آیند و آن‌ها به مسافت یک تیر پرتاب، نزدیک شدند و قصد فرود شدن به درّه نمود که بادی تند وزید که نزدیک بود همه را با صورت بر زمین بیافتند و گام آن‌ها از ترس دشمن، و از هراس آن‌چه به آن‌ها رسیده بود، پایدار نمی‌ماند. امیر المؤمنین فریاد زد: من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب هستم وصی رسول خدا و عمو زاده او اگر مایلید بر جا ثابت قدم بمانید.

در چشم همراهان مردمی پدیدار شدند هم‌چون هندوآن‌که گویا شعله‌های آتش در دست داشتند و در کناره‌های درّه جا گرفته بودند، و امیر المؤمنین علیه السّلام به درون درّه نفوذ کرد و قرآن می‌خواند و با شمشیرش به راست و چپ اشاره می‌کرد و درنگی نکرد که آن اشخاص

چون دود سیاهی شدند و امیر المؤمنین تکبیر گفت و از دره بالا آمد، و با آن سپاه ایستاد تا مکان از آن‌چه دود و غبار داشت پاک شد.

یاران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفتند یا ابا الحسن چه دیدی؟ نزدیک بود از هراس بر تو هلاک شویم بیشتر از آن‌چه برای خود در هراس بودیم، فرمود: چون دشمن بر من نمایان شد و نام‌های خدا را بر آن‌ها آشکار ساختم زبون شدند و و به میزان بی‌تابی و بی‌قراری آن‌ها پی برد لذا بدون ترس به درون دره رفتم، و اگر به جای خود ایستاده بودند همه را نابود می‌کردم، خدا نیرنگ آن‌ها را کفایت کرد و از مسلمانان شر آن‌ها را دورگردانید، و هر چه از آن‌ها مانده‌اند پیش از من نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسند و ایمان آورند.

و امیر المؤمنین و همراهانش نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برگشتند و به وی گزارش داد و شادمان شد و درباره او دعای خیر کرد و فرمود: یا علی هر کدام از خدا ترسیدند پیش از تو نزد من آمدند و مسلمان شدند و من اسلام آن‌ها را پذیرفتم.

الاختصاص: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: خداوند عزّ و جلّ فرشته‌ها را از انوار آفریده و جان را از آتش و یک صنف جن که از جان است از باد و صنفی از جن از آب آفریده شده است.

العلل محمّد بن علی بن ابراهیم: علت این که پریان به بهشت نروند این است که از آتش آفریده شده‌اند و بهشت نور است، و نور و آتش

با هم سازگار نیستند و از عالم علیه السّلام پرسش شد که چون به بهشت نروند پس کجا باشند؟ فرمود: خدا آغلهایی میان بهشت و دوزخ ساخته که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آن‌ها باشند.

تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند « آسمان و زمین را در شش روز آفرید» گفته شده: که جان پدر جن و انواع پرنده‌ها را در روز چهارشنبه آفرید.

الاحتجاج: امام محمد باقر علیه السّلام در جواب پرسش‌های طاوس یمانی که گفت: چرا جن را جن نامیدند فرمود: چون در نهانند و دیده نشوند.

الکافی: امام محمد باقرعلیه السّلام فرمودند که: گبرها نام برده شدند و می‌گویند: ازدواج ما مانند ازدواج فرزندان آدم است، و آن را دلیل جواز ازدواج محارم آورده‌اند، فرمود: آن را بر شما حجت نسازند، چون هبة اللّه بالغ شد، آدم گفت پروردگارا زنی به هبة اللّه بده و خدا حوریه از بهشت برایش فرستاد و چهار پسر آورد و سپس خدا او را بالا برد.

و چون پسران هبة اللّه بالغ شدند، گفت: پروردگارا به پسران هبة اللّه زن بده، خدا به او وحی کرد که از مردی از پریآن‌که مسلمان بود چهار دخترش را برای پسران هبة اللّه همه خواستگاری کند، و آن‌ها را به زنی گرفت، و هر چه زیبائی و بردباری و نبوت است از اثر حوریه است و هر چه سبکی و تندی است از اثر پری است.

العیاشی: امام محمد باقر علیه السّلام می‌فرماید که: برای آدم چهار پسر به دنیا آمد و خدا چهار حوریه فرستاد و هرکدام یکی را به زنی اختیار کردند و فرزندان آوردند، سپس خدا آن‌ها را بالا برد سپس هر کدام از آن‌چهار تا یک پری را به زنی برگزیدند. و نژاد در آن‌ها پایدار شد، هر چه بردباری است از آدم است، و هر چه زیبائی از اثر حوریه است و هر چه زشتی و بد خلقی است از اثر پری است.

الفقیه: امام محمد باقر علیه السّلام می‌فرماید که: خدا تبارک و تعالی حوریه ای از بهشت نزد آدم فرستاد و او را زن یکی از پسرانش قرار داد و به پسر دیگرش دختری از جان برای همسری قرار داد، هر زیبائی زیاد و خوشرفتاری در میان مردم به سبب حوریه است و هر چه بدخلقی به سبب دختر پری است.

الاحتجاج: در پاسخ‌هایی که امیر المؤمنین علیه السّلام به یک یهودی داده درباره فضیلت محمّد صلی اللَّه علیه و آله بر همه پیغمبران تا فرموده یهودی گفت: این سلیمان است که شیاطین مسخر او بودند و برایش هر چه می‌خواست از محاریب و مجسمه‌ها می‌ساختند. علی علیه السّلام فرمود: البته چنین بود ولی به محمد به از آن داده شد شیاطین کافر بودند و مسخر سلیمان شدند ولی شیاطین مسخر محمّد شدند و مسلمانی پیشه کردند به طوریکه جن ازاشراف آنان نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم آمدند، از جن نصیبین و یمن از بنی عمرو بن عامر، از أحجه ازجمله: شصاه، مصاه، هملکان، مرزبان، ما زمان، نضاه، هاصب، هاضب و عمرو اینان آن‌هایی هستند که خدا تبارک اسمه درباره شان فرموده «و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم»

همان نه تن بودند «که قرآن را شنیدند»، جنیان در بطن نخله به پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله رو آوردند. و عذر خواستند که آن‌ها پنداشتند همان‌طور که شما پنداشتید از این که خدا کسی را مبعوث نکند، و هزار آن‌ها آمدند و با او بیعت کردند که نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان را انجام دهند. و عذر خواستند که آن‌ها «بر خدا ناروا گفتند» و این بهتر است از آن‌چه خدا به سلیمان داد، منزه است خدائی که آن‌ها را برای نبوت محمّد مسخر کرد پس از این که متمرد بودند و پنداشتند خدا فرزند دارد، و بعثت او پری و آدمی بی‌شمار را شامل شد.

البصائر: سعد اسکاف روایت می‌کند که نزد ابو جعفر علیه السّلام رفتم و اجازه شرفیایی خواستم ناگهان شترانی در خانه صف کشیده بودند، ناگهان صداهایی بلند شنیدم و از در قومی عمامه مانند هندوها، بر سر بیرون شدند. گفت: من نزد امام علیه السّلام رفتم و گفتم: یا ابن رسول اللَّه امروز دیر اجازه فرمودید: و من مردمی دیدم بیرون شدند عمامه بر سر و ناشناس، فرمود: ای سعد می‌دانی این‌ها که بودند؟ گفتم: نه، فرمود: هم کیشان پری تو بودند که می‌آیند مسائل حلال و حرام و احکام دین خود را از ما می‌پرسند.

کتاب محمّد بن مثنی: عمار سیستانی روایت می‌کند که: آمدم درب خانه امام ششم و نخواستم اجازه شرفیابی بگیرم، نشستم و گفتم شاید یکی که داخل می‌رود به او گزارش دهد و به من اجازه ورود دهد، گفت: در این میانه جوانانی گندم گون با إزار و رداء وارد خانه آن حضرت

شدند و ندیدم که بیرون آید. عیسی شلقان بیرون آمد و مرا دید و گفت: ای ابو عاصم تو این‌جا هستی و به درون رفت و برای من اجازه خواست و وارد شدم و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عمار از چه زمانی تو این‌جا بودی؟ گفتم پیش از آن‌که آن جوانان گندمگون بر شما وارد شوند که ندیدم بیرون بیایند، فرمود: آن‌ها گروهی از پریان بودند و آمدند و از امر دین خود پرسیدند.

در المنثور: ابو عامر مکی روایت می‌کند که: فرشته‌ها از نور آفریده شدند و جانّ از آتش و بهائم از آب و آدم از گِل، و فرمانبری در فرشته‌ها و بهائم نهاده شده است و نافرمانی در آدمی و پری.

زید الزراد: روایت شده که، سالی به حج رفتیم و چون به خرابه‌های مدینه رسیدیم یک هم سفر از برادران خود را گم کردیم و آن را نیافتیم، مردم مدینه گفتند: یار شما را پری ربوده، من نزد امام جعفر صادق علیه السّلام رفتم، در مورد وی و سخنان مردم مدینه به او گزارش دادم. فرمود: برو همان جا که ربوده شده و یا فرمود: گم شده، و به آواز بلند بگو ای صالح بن علی راستی جعفر بن محمّد به تو می‌فرماید، آیا چنین پریان با علی بن ابی طالب علیه السّلام عهد و پیمان بستند، فلانی را بجویید و به رفیقانش برسانید سپس بگو: من شما را قسم می‌دهم بدان چه علی بن ابی طالب علیه السلام شما را قسم داده که رفیق مرا آزاد کنید و به راه برسانید. گوید: چنین کردم و درنگی نشد که از فردی از خرابه‌ها نزد من بیرون آمد و گفت: شخصی که زیباتر از او ندیده بودم خود را به من نشان داد و گفت: ای جوان گمانم دوستدار خاندان محمّدی گفتم: آری، گفت: در این‌جا مردی از خاندان محمّد صلی اللَّه

علیه و آله است می‌خواهی اجر ببری و به او سلام کنی، گفتم: آری، مرا میان این دیوارها آورد و جلو من راه می‌رفت، و چون‌اندکی رفت نگاه کردم و چیزی ندیدم و بیهوش شدم و در بیهوشی ماندم و ندانستم کجا هستم تا هم اکنون که کسی آمد و مرا برداشت تا به راه رسانید.

من آن را به امام جعفر صادق علیه السّلام گزارش دادم، فرمود: آن غول است که نوعی پری است و آدمی را می‌رباید، چون در راه یکی دیدید از او راه را نپرسید و اگر راه به شما نشان داد خلاف آن بروید، و چون او را در ویرانه بینی و یا در بیابآن‌که بر شما بیرون آید در روی او با آواز بلند اذان بگو و بگو: سبحان الذی جعل فی السماء نجوما رجوما للشیاطین، عزمت علیک یا خبیث بعزیمة اللّٰه التی عزم بها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و رمیت بسهم اللّٰه المصیب الذی لا یخطی، و جعلت سمع اللّٰه علی سمعک و بصرک، و ذللتک بعزة اللّٰه، و قهرت سلطانک بسلطان اللّٰه، یا خبیث لا سبیل لک» که ان شاء اللّٰه او را مقهور سازی و از خود بگردانی.

و چون راه گم کنی با آواز بلند اذان بگو و بگو: یا سیارة اللّٰه ما را راهنمایی کنید تا خدا شما را رحمت کند و به راه راست رسانید تا خدا شما را هدایت کند، اگر به راه رسیدی چه بهتر و گر نه فریاد کن: ای پریان سرکش و دیوان متمرد، مرا ارشاد کنید و راهنمایی کنید و گر نه تیر نشان گیر خدا را بر شما بکشم، بترسید از عزیمت علی بن ابی طالب ای دیوان متمرد «إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ مبین، اللّٰه غالبکم بجنده الغالب، و قاهرکم بسلطانه القاهر و مذللکم بعزته المتین، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» و باصدای بلند أذان بخوان تا راه یابی ان شاء اللّه.

زید الزراد: روایت شده که به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: پریان آدمی را می‌ربایند؟ فرمود: به کسی که این دعا را بخواند راهی ندارند و دعا را ذکر کرده است.

در المنثور: ابن مسعود روایت می‌کند که یک آدمی بیرون شد و به یک پری برخورد کرد، جنی به او گفت: با من کشتی می‌گیرید، اگر مرا بر زمین زدی به تو یک آیه بیاموزم که چون هنگام ورود به خآن هات بخوانی شیطان به آن داخل نشود، و کشتی گرفت و آدمی او را بر زمین زد و او گفت: آیه الکرسی را بخوآن‌که هیچ‌کس به هنگام ورود در خآن هاش آن را نخواند جز این‌که شیطان از آن خارج شود و مانند خر تیز برآرد.

ابن عباس نقل می‌کند که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در اتاقی مهمان ابو ایوب انصاری بود، خوراکش در زنبیلی در پستوخانه بود و از روزنه خانه نور مانندی می‌آمد و از خوراک زنبیل برمی داشت، لذا از آن به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکایت کرد، فرمود: آن غول است و چون آید، بگو به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوگندت می‌دهم که از جایت بیرون نرو، آمد و ابو ایوب او را به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوگند داد که از جایش تکان نخورد. گفت: ای ابو ایوب این بار مرا رها کن، به خدا سوگند که دیگر برنگردم، لذا او را آزاد کرد. سپس به او

گفت: می‌خواهی به تو کلماتی بیاموزم که چون آن‌ها را بخوانی شیطان در آن شب و روز و فردایش به خانه‌ات نیاید؟ گفت: آری، گفت: آیة الکرسی را بخوان، وی نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او گزارش داد، پیامبرصلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفته با این‌که دروغگو است.

الدر المنثور: ابن عباس نقل می‌کند که: آفریده‌ها چهار دسته‌اند: عده ای همگی داخل در بهشت‌اند، عده ای همگی در دوزخ، و دو گروه دیگر که هم در بهشت و هم در دوزخ خواهند بود، اما گروه نخست فرشته گانند، و گروه دوم دیوهایند که همگی در دوزخ خواهند بود، و گروه سوم و چهارم پری و آدمیاند که ثواب و کیفر هر دو را دارند.

ابو ثعلبه از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می‌کند که: جن سه دسته‌اند: دسته ای از آن‌ها بال دارد و در در هوا پرواز می‌کند، دسته دوم: ماران و سگان‌اند، و دسته سوم: دوره گردان‌اند.

الدر المنثور: از وهب سوال شد که آیا جنیان هم می‌خورند و می‌نوشند و مرگ و زندگی زناشوئی دارند؟ گفت: آن‌ها چند نوع‌اند: جن خالص که از جنس باد است، نه می‌خورد، و نه می‌نوشد، و نه می‌میرد، و نه زندگی زناشوئی دارد. برخی دیگر از جنیان می‌خورند، و می‌نوشند و زندگی زناشوئی و مرگ هم دارند، و این دسته همانند که به شکل شغال و غول و مانند آن‌ها هستند.

الدر المنثور: سهل بن عبد اللّه نقل می‌کند که: در ناحیه دیار عاد بودم که ناگهان شهری دیدم از سنگِ تراشیده و در میانش کاخی بود که پریان در آن‌جا سکنی گزیده بودند، به آن‌جا وارد شدم، ناگهان پیر مردی تنومندی را دیدم که جبه ای پشمین و باطراوت در برداشت و به سوی کعبه نماز می‌خواند، از تنومندی او به‌اندازه تازگی جبه‌اش تعجب نکردم، سپس به او سلام کردم. پاسخ داد و گفت: ای سهل بدن جامه‌ها را کهنه نسازد، این بوی گناهان و حرام خواری است که آن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند. این جبه سال است که آن را می‌پوشم و با آن عیسی و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را زیارت کرده‌ام و به آن‌ها ایمان آوردم، به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من از آن نه نفری هستم که آیه‌ی «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» درباره آن‌ها نازل شد،

الدر المنثور: عبد اللّه بن مسعود درباره سخن خدا «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» می‌گوید: که آنان از جن‌های نصیبین بودند.

الدر المنثور: کردم بن ابی سائب انصاری روایت می‌کند که: با پدرم برای انجام کاری از مدینه خارج شدم، تازه نام و آوازه سول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مکه بر سر زبان‌ها افتاده بود، در کنار چوپانی مأوی گرفتم چون نیمه شب فرارسید، گرگی آمد و بره ای از رمه برداشت، شبان از جا برخاست و گفت: ای سردار وادی به فریاد پناهنده‌ات برس، یک جارچی که آن را ندیدم، فریاد زد ای گرگ رها کن، سپس بره به سرعت به سوی رمه بازگشت، به همین سبب خداوند در مکه آیه« وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» {و مردانی از آدمیان به

مردانی از جنّ پناه می‌بردند و بر سرکشی آن‌ها می‌افزودند} را بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نازل کرد

الدر المنثور: ابن عباس روایت می‌کند: شیاطین در آسمان کرسی‌هایی داشتند و وحی را می‌شنیدند، و زمانی که یک کلمه می‌شنیدند، نه تا بدان می‌فزودند که تنها همان یکی درست بود و آن‌چه افزوده بودند نادرست. چون رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث شد، از آن کرسی‌ها منع شدند و آنان نیز این مسئله را به ابلیس گزارش دادند، و پیش از آن شهاب به سوی آن‌ها پرتاب نمی‌شد، ابلیس به آن‌ها گفت: این امر به سبب پدیده ایست که در زمین اتفاق افتاده است، سپس سپاهیان خود را برای بررسی پیش فرستاد، آنان رسول خدا را صلّی اللَّه علیه و آله را یافتند که میان دو کوه در مکه نماز می‌خواند، پیش ابلیس بازگشتند و به او گزارش دادند، گفت: این همان حادثه ای است که در زمین اتفاق افتاده است.

- إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيطانُ يخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ.

{در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید}.

- وَ مَنْ يكُنِ الشَّيطانُ لَهُ قَريناً فَساءَ قَريناً.

{و هر کس شیطان یار او باشد، چه بد همدمی است}.

- فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيطانِ إِنَّ كَيدَ الشَّيطانِ كانَ ضَعيفا.

{پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است}.

- وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّیطانَ إِلاَّ قَلیلا.

{و اگر فضل خدا و رحمتِ او بر شما نبود، مسلّماً جز [شمارِ]اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید}.

- فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ*إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلی الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُونَ*إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلی الَّذِینَ یتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُم بِهِ مُشْرِکُون.

{پس چون قرآن می‌خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر، چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن‌ها به او [خدا] شرک می‌ورزند}.

و ابو جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که: شیاطین یک دیگر را دیدار کنند و به همدگر گزارش دهند که چگونه بشر را گمراه کردند و از هم‌دیگر بیاموزند «یوحی» یعنی وسوسه می‌کند و پنهانی «سخنان زیبای» را به او القا می‌کند و مراد از« زخرف القول» گفتار خوش ظاهری و بی‌مایه ای است که فریبا باشد.

و درباره این‌که شیطان بیشتر آنان را ناسپاس شناخته گفته است: نفس آدمی نیرو دارد که همه کامجو هستند و شهوت پرست حواس ظاهره و باطنه - شهوت و خشم نیروهای درونی که جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه، غاذیه، نامیه و مولده که همه تا هستند و نفس را به لذتهای جسمانی و شهوت‌ها فرا می‌خوانند. و به کامجوئی تشویق می‌کنند، تنها یک نیروی خرد است که او را به پرستش خدا و سعادت روحانی فرا می‌خواند و نیرو زورمندترند از یک نیرو.

سخن خداوند: «وَ قالَ الشَّيطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ»{و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می‌گوید} رازی می‌گوید: مفسرین گفته‌اند: چون بهشتیان در بهشت جاگیرند و دوزخیان در دوزخ مردم ابلیس را سرزنش کنند و او میان آن‌ها این سخنرانی که خدا از او نقل کرده (و قال الشیطان) ایراد کند، و گفته‌اند: چون به کار حساب رسیدگی شود، نخست او مورد رسیدگی قرار گیرد. مقصود از شیطان خود ابلیس است، و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که چون خدا مردم را برای محاکمه جمع کند. کافر می‌گوید: مسلمان را میانجی هست و شفیع ما کیست؟ و او جز ابلیس نیست که ما را گمراه کرده، و نزد او آیند و از او درخواست کنند و او گوید « «در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست» که رستاخیز و سزای کردار است و به انجام رسانید، و من خلاف آن را به شما وعده دادم و خلف وعده نمودم.

تقریر سخن این است که نفس آدمی خواهان امور دنیایی است و سعادت اخروی را و کمالات معنوی را درک نمی‌کند و خداست که به آن‌ها فرا می‌خواند و می‌فرماید: «با آن‌که [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر

است» و اما این‌که می‌فرماید: «ما كانَ لِی عَلَيكُمْ مِنْ سُلْطانٍ» یعنی من توانائی و تسلطی بر شما نداشتم که شما را بزور بر کفر و گناه وادارم جز این‌که از شما به واسطه وسوسه و آراستن به گمراهی دعوت کردم. و استثناء منقطع و یا متصل است زیرا واداشتن دیگری به کاری یک بار به زور است و یک بار به وسوسه و تشویق که این هم خود نوعی تسلط است.

و آیه دلالت دارد بر این‌که شیطان نمی‌تواند آدمی را بر زمین زند و یااندامش را کج کند و یا این‌که او را دیوانه سازد. چنانچه عوام و اخباریها نیز همین باور را دارند، سپس می‌گوید: نباید مرا سرزنش کنید بلکه خود را سرزنش کنید، که دلایل روشن خداوند را شنیدید و و آمدن انبیاء را مشاهده کردید، بر شما واجب بود که تحت تاثیر وسوسه‌های من قرار نگیردو به من توجهی نکنید، لذا از آن‌جا که سخن مرا بر آن همه دلایل روسن ترجیح دادید، خودتان شایسته سرزنش هستید نه من.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان را در انگشترش نهاده بود چون آن را به دست می‌کرد پری، آدمی، دیو و همه پرنده‌ها و وحوش گرد او جمع می‌شدند. و از او فرمان می‌بردند، و خدا بادی می‌فرستاد تا بساط او را با همه آن‌چه که بر آن بود از دیوان و پرنده و آدمی و چهار پا و اسب همه را به هوا برمی داشت و به آن‌جا که سلیمان می‌خواست، می‌برد. نماز بامداد را در شام، و نماز ظهر را در فارس می‌خواند. و به دیوان دستور می‌داد که از فارس سنگ ببرند و در شام بفروشند. و چون دست به گردن اسب‌ها کشید و آن‌ها را با شمشیر پی

کرد، خدا پادشاهی او را گرفت و دیوی آمد و انگشتر او را از خدمتکارش هنگام رفتن سلیمان بخلاء گرفت- و حدیث را ادامه داده- تا گفته- چون انگشتر به او بازگردانده شد و آن را بدست کرد، دیوان و پری و آدمی و پرنده و وحوش گردش آمدند و به مقام خود برگشت و آن دیوی که انگشتر را ربوده بود، به همراه سپاهی که او را همراهی می‌کردند، فراخواند، سپس و برخی را درون آب و برخی را درون سنگ با نام‌های خدا در بند کرد و زندانی نمود، و آنان تا روز رستاخیز زندانی و در عذاب‌اند.

تفسیر الفرات: از امام حسن علیه السّلام درباره آن‌چه کعب الاحبار از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید، روایت شده است که آن حضرت فرمود: چون خدا خواست آدم را بیافریند، جبرئیل را فرستاد و مشتی از خاک روی زمین برگرفت و با آب شیرین و شور خمیر کرد و طبایع را در آن در آمیخت، پیش از آن‌که از روح خود در او بدمد، سپس از پوسته زمین او را ساخت و چون کوه بزرگی آن راانداخت. ابلیس آن روز دربان آسمان پنجم بود، و از سوراخ بینی آدم داخل می‌شد از دبرش بیرون می‌آمد و دستی بر شکمش می‌زد و می‌گفت: برای چه آفریده شدی اگر فرمانده من شوی از تو فرمان نبرم و اگر زیر دست من باشی به تو کمک کنم، و هزار سال از خلقتش تا هنگام دمیدن روح در آن در بهشت ماند.

اصول الکافی: مسعده نقل می‌کند: شنیدم از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدند که کفر قدیم‌تر است یا شرک؟ فرمود: کفر، زیرا ابلیس

نخست کافر است و کفرش شرک نبود زیرا با خدا دعوی پرستش دیگری نداشت، و پس از آن به بت پرستی دعوت کرد و مشرک شد.

اصول الکافی: عبد الحمید بن ابی علاء نقل می‌کند که امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو محمّد به خدا اگر ابلیس پس از نافرمانی و تکبر تا آخر دنیا برای خدا سجده کند او را سود ندهد، و خدا عزّ و جلّ آن را از او نپذیرد تا بر آدم چنانچه خدایش فرمود، سجده نکند.

العیاشی: جابر نقل می‌کند که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ابلیس نخست کسی است که آواز خواند و نخست کسی است که نوحه کرد، زمانی که آدم از درخت خورد، شروع به آواز خواندن کرد.

العلل: یزید بن سلام نقل می‌کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پنجشنبه روز پنجم دنیا است، روز انیس است که در آن ابلیس لعن شده و ادریس بالا برده شده است.

العلل: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: همانا گرفتاری که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، برای نعمتی بود که خداوند به او داد و او هم شکرش را به جار آورد، ابلیس در آن زمان چیزی از ورودش به عرش ممانعت نمی‌کرد. و زمانی که ایوب علیه السلام به سبب نعمت‌هایی که به او ارزانی می‌شد، خداوند را بیشتر سپاس می‌گفت، شیطان به او حسد برد و گفت: پروردگارا ایوب این

شکر را در برابر نعمت دنیا که به او دادی انجام می‌دهد و اگر دنیا را از او بگیری شکر نعمت نکند، مرا بر دنیای او مسلط کن در خواهید یافت که دیگر شکر گذار نخواهد بود. خاوند فرمود: من تو را بر دنیای او مسلط کردم، از این رو شیطان از دنیا و فرزندان و دارائیش چیزی باقی نگذاشت و همه را نابود کرد. و ایوب علیه السلام هم‌چنان خدا را سپاس می‌گفت.

آن‌گاه شیطان به خدا گفت: پروردگارا ایوب می‌داند، دنیائی که از او گرفتی به او برمی گردانی پس مرا بر بدنش مسلط کن، خواهید دید، دیگر شکرگزار نخواهد بود، خداوند بلند مرتبه فرمود: من تو بر بدن او به جز دو چشم و دل و زبان و گوشهایش مسلط کردم. ابو بصیر می‌گوید: امامجعفر صادق علیه السلام فرمود: به سرعت پیشی گرفت که مبادا خداوند بلند مرتبه بر او رحم کند و جلوی او را بگیرد و آمد و آتش سموم در بینی ایوب دمید از این رو همه بدنش تاول زد و نقطه نقطه شد.

المحاسن: یعقوب بن جعفر می‌گوید: از امام علی علیه السّلام شنیدم که می‌فرماید: بر بینی هر اسبی شیطانی است چون کسی از شما خواهد دهنه بر آن زند، با نام خدا این کار را انجام دهد.

الکافی: ابو بصیر می‌گوید چون امام جعفرصادق علیه السلام به او دعائی آموخت که چون زنش (به منظور جماع) نزد او آید آن را بخواند، در آن گفت: «شیطان را در آن (جماع) شریک نکن» می‌گوید: گفتم: از کجا این دانسته شود؟ فرمود: قرآن نخواندی؟ «و با آنان در اموال و اولاد شرکت

کن» سپس فرمود: شیطان آید و بر زن نشیند چنانچه مرد نشیند و پدید آرد آن‌چه مرد پدید آرد و بگاید چنانچه مرد بگاید، گفتم: از کجا این فهمیده شود؟ فرمود: به دوستی و دشمنی ما هر که ما را دوست دارد نطفه بنده خداست، و هر که دشمن دارد، نطفه شیطان است.

فروع الکافی: امام جفعر صادق علیه السلام در حدیث دیگر می‌فرماید: شیطان همانند مرد بر زن نشیند و همانند مرد بر او نطفه ریزد.

العلل: جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می‌کند که ما در منی همراه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بودیم مردی را در حال سجده و رکوع و غرق در گریه دیدیم، گفتیم: یا رسول اللَّه چه خوب نمازی دارد؟! فرمود: او همآن‌کسی است که پدر شما را از بهشت بیرون کرده، علی علیه السّلام بی‌پروا نزد او رفت و چنانش تکان داد که دنده‌هایش از دو طرف چپ و راست در هم فرو رفت و به او گفت: البته تو را خواهم کشت ان شاء اللَّه، گفت: نمی‌توانی تا روزی که از طرف پروردگارم معلوم شده است، چرا می‌خواهی مرا بکشی؟ به خدا هیچ با تو دشمنی نکند جز آن‌که نطفه من پیش از پدرش به رحم مادرش ریخته شده باشد، من با دشمنانت در دارائی و فرزندشان شریکم که خدا عزّ و جلّ در قرآنش فرمود: « و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن». پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای علی راست می‌گوید کسی از قریش باتو دشمنی نکند مگر زنازاده و از انصار جز یهودی و از عرب جز بی‌پدر و از مردم دیگر جز بدبخت و از زنان جز سلقلقیه و آن زنی است که از پشت حیض شود، آن‌گاه مدتی سر به زیر افکند وسپس سر خود را بلند کرد و فرمود: ای گروه انصار فرزندانتان را با دوستی علی علیه السّلام بسنجید، جابر ابن عبداللّٰه

می‌گوید: ما دوستی علی را به فرزندان خود پیشنهاد می‌کردیم، هر که علی را دوست می‌داشت، می‌دانستیم فرزند ما است و هر که دشمن علی بود از ما نبود.

العلل و مجالس الصدوق: سلمان فارسی نقل می‌کند که ابلیس بر چند تن گذشت که به امیر المؤمنین علیه السّلام سخن ناروا می‌گفتند، برابرشان ایستاد گفتند، کیست برابر ما ایستاده؟ گفت منم ابو مره، گفتند: تو سخن ما را نشنیدی؟ در پاسخ گفت: بدا بر شما که سرور خود علی بن ابی طالب را دشنام دادید، گفتندش: از کجا دانستی که او آقا و سرور ما است؟ گفت: از فرموده پیغمبرتان صلّی اللّه علیه و آله {هر کس که من مولای اویم، اینک علی است مولا و آقای او، بارخدایا دوست دار هر که او را دوست بدارد، دشمن دار هر که دشمنش دارد، یاری کن هر که را یاریش کند، بی‌یاور کن آن‌که او را تنها گذارد} به او گفتند: تو از دوستان و شیعیان او هستی؟ گفت: من از پیروان و شیعه او نیستم ولی دوستش می‌دارم، و کسی با او دشمن نباشد جز این‌که من در مال و فرزند او شریک شوم، به او گفتند: ای ابا مره درباره علی سخنی گوئی؟ به آن‌ها گفت: ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان از من بشنوید من خدای عزّ و جلّ را در دوره جانّ هزار سال عبادت کردم و چون خدا آن‌ها را نابود کرد به خدای عزّ و جلّ از تنهائی شکایت کردم و مرا به آسمان دنیا برد و در آسمان دنیا هزار سال دیگر به همراه فرشته‌ها عبادت کردم.

در این میان‌که ما به تسبیح خدا عزّ و جلّ پرداخته بودیم و او را تقدیس می‌کردیم نوری پُرپَرتو به ما گذر کرد و فرشته‌ها همه برایش سر به سجده نهادند و گفتند: سبّوح قدوس، این نور مال فرشته ای مقرب یا یا پیامبری مرسل است، اجانب خداوند ندایی آمد که: این نور نه از فرشته ای مقرب و نه از پیغمبری مرسل است، این نور سرشت علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: ابلیس خدا را در دو رکعت نماز هزار سال در آسمان عبادت کرد و خدا به ثواب آن به وی داد آن‌چه را داد.

العلل: یکی دوتا از ائمة علیهم السّلام درباره سخن لوط علیه السّلام«شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن [کار] بر شما پیشی نگرفته است» فرموده‌اند که: ابلیس در صورتی زیبا و لباسی زنانه نما نزد آنان آمد، و به جوانان آن‌ها پیوست و آن‌ها را واداشت تا به او افتادند و اگر از آن‌ها خواسته بود که بر آن‌ها افتد، نپذیرفتند، ولی خود را پیش داشت و چون به او افتادند لذت بردند آن‌گاه آن‌ها را رها کرد و رفت و آن‌ها را به یک‌دیگر مشغول ساخت.

العیون و العلل: یک شامی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام از نام ابلیس در آسمان سوال کرد، امام فرمود: نامش حارث بود، و از نخستین کسی که مرتکب لواط شده پرسید، فرمود: او ابلیس بود که خود را گائید.

الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: ابلیس گفت در پنج چیز من بیچاره‌ام با این‌که همه مردم در قبضه منند، کسی که از دل درست بخدا پناهد و همه کار خود را بدو گذارد، کسی که در شب و روزش بسیار تسبیح گوید کسی که برای برادر مؤمنش پسندد آن‌چه بخود پسندد، کسی که در مصیبتی که باو رسد بیتابی نکند، کسی که قناعت کند بدان چه خدا روزیش کرده و غم روزی نخورد.

العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: چون ولی خدا زاده شود ابلیس بیرون آید و جیغی کشد بطوری که شیاطین او هراسان شوند و به او گویند ای آقای ما تو را چه شد که چنین جیغ کشیدی؟ پاسخ گوید: ولی خدا زاده شد، گویند به تو چه؟ گوید اگر بماند تا به بلوغ رسد خدا به واسطه او مردمان بسیاری را هدایت کند، به او گویند به ما اجازه نمیدهی او را بکشیم؟ گوید: نه، گویند چرا با این‌که بدخواه او باشی؟ گوید: برای این‌که ما به سبب وجود اولیاء اللّٰه هستیم و اگر در زمین امامی نباشد رستاخیز بر پا شود و ما به دوزخ رویم. پس چرا برای دوزخ شتاب کنیم.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: شیطان برای آدمیزاده در هر چیزی زمینه سازی کند و اگر او را ناتوان ساخت و گمراه نشد در مال دنیا سر راه او را گیرد و به گردن او بچسبد.

نهج البلاغه: امیر المؤمنین علی علیه السّلام می‌فرماید: من شیون شیطان را هنگام نزول وحی بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شنیدم عرض کردم: ای پیغمبر خدا این چه ناله ای است؟ فرمود: این شیطان است از این‌که بنی آدم او را عبادت کنند مایوس شده، تو می‌شنوی آن‌چه را که من می‌شنوم، و می‌بینی آن‌چه را که من می‌بینم، مگر آن‌که تو پیغمبر نیستی، و لکن تو وزیر منی و و تو بر خیر و نیکی هستی.

و از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده است که خدا جن را پنج دسته آفریده است: - چون باد در هواء - مارها - کژدمها - حشرات زمین، - مانند آدمیزاده که حساب و عقاب دارند، غول جن جادوگر است وام صبیان بادی که آن‌ها را فرا گیرد.

الفقیه: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: چون غول زده شدید اذان بگوئید.

و از عمار بن یاسر روایت شده که به همراه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با آدمی و پری جنگیدم. در مورد جنگ با پریش پرسیدند، گفت: رسول خدایم صلّی اللَّه علیه و آله فرستاد از چاهی آب بیاورم، و شیطان را در صورت خودش دیدم که با من جنگید و او را به خاک افکندم و با حربه یا سنگی بینی او را خون آوردم، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به

یارانش فرمود: عمار در سر چاه با شیطان برخورده و با او جنگیده است، و چون برگشتم از من پرسید و به او گزارش دادم.

و ابو هریره می‌گفت: که خدا عمار بن یاسر را به زبان پیغمبرش از شیطان پناه داد، بخاری نیز به روایت از ابراهیم نخعی به آن اشاره کرده که علقمه به شام رفت و چون به مسجد وارد شد، گفت: بارخدایا به من همنشین خوبی روزی کن سپس نزد ابو درداء نشست. ابو درداء گفت: تو از کیستی؟ گفت: از اهل کوفه، گفت: آیا داننده رازها که جز خود او نداند در میان شما نیست یا از شما نیست؟ یعنی حذیفه، گفتم: چرا گفت: از شما نیست آن‌که خدایش به زبان پیغمبرش از شیطان پناه داد؟ یعنی عمار، گفتم: چرا، گفت آیا در شما و یا از شما نیست صاحب مسواک و یا دست بند؟ گفتم: چرا، گفت: عبد اللّه چگونه می‌خواند «وَ اللَّيلِ إِذا يغْشى وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى»؟ به او گفتم: «الذكر و الانثى»- حدیث.

مجاهد می‌گوید: از فرزندان ابلیس لاقیس است و ولهآن‌که بر طهارت و نماز گماشته شده است، و اهفاف که در بیابان‌ها است، و مره که کنیه شیطان نیز هست.

زلنبور که به بازارها گماشته شده است و لغو و سوگندِ دروغ و ستایش کالا را آراسته می‌کند، و بثر، بر مصیبت گماشته شده است و بدان وادارد و به خراشیدن چهره و سیلی زدن و گریبان دریدن وادار کند، و ابیض

که پیغمبران را وسوسه کند، اعور که بر زنا گماشته شده است و در آلت مرد و کفل زن باد دمد. داسم که چون مردی بی‌سلام و بردن نام خدا به خانه خود وارد شود او نیز به همراهش داخل شود و میان او و خاندانش ستیزه بر پا کند و اگر بدون بسم اللّٰه بخورد، با هم هم خوراک شود، و چون مردی به خآن هاش داخل شود و سلام نکند و نام خدا نبرد و چیزی ناپسند مشاهده کرد، باید بگوید: «داسم، داسم اعوذ باللّٰه منه» مطرش، که بر نشر اخبار دروغ و بی‌اساس در میان مردم گماشته شده است، و اقبض که مادرشان طرطبه است، نقاش گفته: بلکه او دایه آن‌ها است، و گفتند تخم گذاشت در خاور در باختر، در میان زمین و از هر تخم یک جنس شیطان پدید آمده چون عفریت، غول، قطاربه، جانّ، و نامهای گوناگون و همه دشمنان آدمیزاداند که خدا فرموده «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید، و حال آن‌که آن‌ها دشمن شمایند» به جز مؤمنان آن‌ها، کنیه ابلیس ابو مرّه است.

- مشهور است که پریان به درون آدمی روند و معتزله آن را انکار کرده‌اند، ولی معتقدان به آن چند دلیل آوردند.

نخست: بنا بر این که پری روح مجرد باشد در این صورت آمدنش در درون آدمی به معنی تصرف او است در آن و این بعید نیست و اگر جاندار هوایی لطیف نافذی باشد که شرح دادیم نفوذش در درون آدمیزاد ممتنع نیست، مانند جان و روان در تن انسان و غیر آن.

دوّم: سخن خدا متعال: « [از گور] برنمی خیزند مگر مانند برخاستنِ کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سَرَش کرده است».

سوّم: سخن آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله که می‌فرماید: شیطان مانند خون در تن آدمی روان است.

منکران چند دلیل آورده‌اند یکی: سخن خدا متعال به نقل از ابلیس « و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این‌که شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید» صریحا دلالت دارد بر این که شیطان جز یک تسلط بر آدمی ندارد و آن هم وسوسه کردن و دعوت به باطل است.

علماء اتفاق دارند که فرشته‌ها نه می‌خورند و نه می‌نوشند و نه می‌گایند، و شب و روز تسبیح می‌گویند وانمانند، اما جن و شیاطین بخورند و بنوشند، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله درباره سرگین و استخوان فرمود: که آن‌ها توشه برادران پری شمایند، و نیز فرزند به دنیا آورند که خداوند فرمود: «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید» و خدا داناتر است.

در کتاب الاحیاء گفته: دل چون گنبدی است که درها دارد و احوال از هر در بر آن ریزند یا چون نشانی که از هر سو تیر بر آن زنند یا چون آینه در رهگذر که پیاپی مردم در برابر آن گذرند و صورت‌ها به دنبال هم در آن دیده شوند، یا چون حوضی که آب‌های گوناگون از جوی‌های باز به آن ریزند، و ورود آثار در دل در هر ساعت یا از بیرون است بواسطه حواس پنجگانه و یا از درون است چون خیال، شهوت و خشم و اخلاقی که در مزاج آدمی آمیخته‌اند و چون شهوت و خشم آمدمی بر انگیخته

شوند از آن‌ها اثرهایی در دل پدید آید. و چون آدمی از ادراکات حواس ظاهر جلوگیری کند، و چشم و گوش بندد باز خیال در نفس باقی بماند و از سوئی به سوئی دود و دل را دگرگون سازد و به هر جا کشاند، و دل پیوسته به سبب این امور در دگرگونی است، و ویژه‌ترین اثری که در دل پدید می‌آید، خاطره‌ها است، یعنی آن‌اندیشه و یادآوری‌ها، که مراد همان ادراک و علوم او است یا تازه به تازه پدید آمده یا با یادآوری گذشته و آن‌ها را خاطره گویند چون پس از بی‌خبری دوباره در دل خطور کنند.

چون آدمی تنها نشیند، پیاپی خاطره به دلش خطور کنند گیرد بسا به جایی رسد که گویا درون دل و مغزش آواز نهانی و حروف نهانی شنود و هم سخنی با او سخن گوید و گفت و گو کند، این امر وجدانی است و هر کسی آن رادر خود دریابد، در این‌گونه خاطرات اختلاف است.

فلاسفه گویند نه حروفند و نه آواز بلکه خیال آن هایند و خیال هر چیز این است که نمونه‌اش در ذهن آید مانند این که صورت دریاها و اشخاص را در خیال آوریم که خود آن‌ها در خرد و دل نباشند بلکه تنها نمونه و صورت آن‌ها باشد و می‌توان آن را مانند نقش در آینه دانست که چون نقش آسمان و خورشید و ماه در آینه افتند خود آن‌ها نباشند زیرا وجود خود آن‌ها نشدنی است و تنها نقشه و نمونه آن‌ها است، و چون این امور را در مورد به خیال آوردن دیدنی‌ها دانستی بدآن‌که حال خیال آوردن حروف و کلمات شنیدنی نیز چنین است.

این عقیده جمهور فلاسفه است، و بسا اعتراض شود که این صورتی را که نام حروف خیالی یا خیال حروف و کلمات بر آن نهند، آیا در ماهیت

خود با حروف و کلمه برابر است یا نه؟ اگر برابر باشند در می‌یابیم که حقائق حروف و اصوات در خیال هستند و در تخیل دریا و آسمان آن‌چه در خیال پدید می‌آید حقیقت دریا و آسمان است و اگر چه وجه دوم حقیقت است و آن این که حاصل در خیال چیزی است مخالف آن‌چه در خارج دیده یا شنیده می‌شود.

برخی معتقدند دیوها می‌توانند زنده کنند، و بمیرانند، جسم بیافرینند، اشخاص را از صورت خود به صورت دیگر دگرگون کنند، و برخی منکر این احوالند گفته‌اند دیوان توانا بر هیچ کدام از این کارها نیستند، و اصحاب ما دلیل آوردند بر این که توانائی بر آفرینش و به وجود آوردن و پیدایش جز برای خدا امکان پذیر نیست، و این عقائد سراسر نادرست‌اند، ولی معتزله گویند آدمی می‌تواند برخی پدیده‌ها را بیافریند، و از این رو لازم است دلیل بیاورند که دیوان نتوانند جسم و زندگی بیافرینند و دلیل شان این است که شیطان جسم است و هر جسمی دارای نیروی جدا از خود است، و نیروی عاریه ما به آفریدن جسم رسا نیست.

و این دلیل سه مقدمه دارد:

مقدمه نخست: شیطان جسم است و پایه‌اش این است که هر چیزی غیر از خدا مکان دارد یا در مکانی جا دارد، و برای اثبات این مقدمه هیچ دلیلی ندارند.

مقدمه دوم: جسم دارای نیرومندی جدا از خود است و این‌که جسمها مانند هم باشند و اگر یکی از آن‌ها بخود توانا بود باید همه بخود توانا باشند، و پایه این مقدمه همانندی اجسام است.

و مقدمه سوم: این است که نیروی ما شایان آفریدن جسم نیست و باید نیروی حادث جسم آفرین نباشد، و این هم سست است، زیرا در مقابل به آن‌ها گفته شود چرا نشود نیروئی جدا از نیروی ما پدید آید و آن بر آفریدن اجسام توانا باشد، زیرا نبودن چیزی دلیل نشدن آن نیست، این است پایان سخن در این مسأله.

{بگو: «به نظر شما، اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دل‌هایتان مُهر نَهَد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما بازپس دهد؟» بنگر چگونه آیات [خود] را [گوناگون] بیان می‌کنیم، سپس آنان روی برمی تابند؟}

- لَهُمْ قُلُوبٌ لا یفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْینٌ لا یبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ.

{[چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل ماندگانند.}

کافی: یونس گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام سؤال کردم. فرمود: «حضرت باقر علیه السلام فرموده است: «دین همان اسلام است و ایمان یک درجه فوق آن است؛ تقوا یک درجه فوق ایمان است؛ یقین یک درجه فوق تقوا است و در میان مردم هیچ‌چیز کمتر از یقین تقسیم نشده.»

همانا حضرت در خارج کوفه راه می‌رفت و کمیل ابن زیاد نخعی هم با او بود تا این که به محلی رسیدند: حضرت در آن ایستاد و فرمود: ای کمیل بن زیاد! این‌جا محل قبر تواست سپس با دست مبارکش به راست و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودی از این‌جا تا این‌جا خانه‌ها و قصرهائی ساخته می‌شود که «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان أریل خواهد بود»

«إذا قام القائم بعث فی أقالیم الأرض، فی کلّ اقلیم رجلا ثمّ یقول له: عهدک فی کفّک، فإذا ورد علیک ما لا تفهمه و لا تعرف القضاء فیه، فانظر إلی کفّک و اعمل بما فیها».

«هنگامی که قائم (عج) قیام کند برای هر کشوری از کشورهای جهان فرمانروائی برمی گزیند و به او می‌فرماید: دستور العمل تو در کف دستت می‌باشد، هرگاه حادثه ای بر تو روی دهد که حکم آنرا بلد نباشی و طرز داوری در آنرا ندانی، به کف دستت نگاه کن، هرچه در آن منعکس باشد بر آن عمل کن».

و در حدیث دیگری با صراحت بیشتری چنین می‌فرماید:

«و اللّه إنّی لأعلم ما فی السّماوات و ما فی الأرض، و ما فی الجنّة و ما فی النّار، و ما کان و ما یکون إلی أن تقوم السّاعة. أعلمه من کتاب اللّه، أنظر إلیه هکذا...».

«به خدا سوگند آن‌چه در آسمان‌ها و زمین روی می‌دهد من از آن آگاهم، آن‌چه در بهشت و جهنّم می‌گذرد، آن‌چه واقع شده و آن‌چه در آینده واقع خواهد شد همه را می‌دانم، همآن‌ها را از کتاب خدا می‌دانم. آن‌گاه دست خود را باز کرد و فرمود: این چنین به آن نگاه می‌کنم، سپس آیفوق را تلاوت فرمود».

پیشوای ششم شیعیان به روشنی بیان می‌کند، که علم آن‌ها به بهشت و دوزخ و حوادث زمین و آسمان، علم به غیب نیست، بلکه به برداشت آن‌ها از قرآن کریم مربوط می‌شود. اگرچه همان قرآن در دست ماست ولی ما توانائی درک این معانی را از آن نداریم.

روی این بیان نمایندگان منتخب امام علیه السلام بدون تردید افرادی خواهند بود که آگاهی وسیعی از قرآن و سنّت و فتوا خواهند داشت، و بر احکام فقهی و مسائل مربوط به حلال و حرام دقیقا واقف خواهند بود. و اگر با مشکلاتی روبرو شوند ممکن است فرمول به دست آوردن آنرا از قرآن کریم داشته باشند و یا به صورت دیگری کلید حلّ معمّا در دستشان باشد.

«ینشر رایة رسول اللّه السّوداء، فیسیر الرّعب قدامها شهرا، و عن یمینها شهرا، و عن یسارها شهرا!. و یکون علیه قمیص رسول اللّه الّذی کان

یرتدیه فی أحد، و درعه السّابغة. و علی رأسه عمامة رسول اللّه (ص) السّحاب، و بیده سیفه ذو الفقار، یجرّده ثمانیة أشهر».

«پرچم سیاه رسول اکرم (ص) را به اهتزاز درمی آورد، از جلو،

راست و چپ مسافت یکماه را رعب آن فرامی گیرد. پیراهنی را که رسول اکرم (ص) در احد پوشیده بود به تن می‌کند، زره بزرگ و فراخ پیامبر گرامی (ص) را می‌پوشد و عمامسحاب آنحضرت را به سر می‌گذارد و ذو الفقار را به دست می‌گیرد و هشت ماه آنرا بدون غلاف در دست نگه می‌دارد».

از رسول گرامی اسلام (ص) در مورد سپاه سفیانی که مدینه را خراب کرده، برای مقابله با حضرت مهدی (عج) رهسپار مکّه معظّمه می‌شود، روایت شده است:

«یبعث اللّه جبرائیل فیقول: یا جبرائیل اذهب فأبدهم.

فیضربها برجله ضربة یخسف اللّه بهم عندها، و لا یفلت منهم إلاّ رجلان من جهینة».

«خداوند جبرئیل را می‌فرستد و به او می‌فرماید: برو نابودشان بساز. پس با پای خود بر زمین می‌زند و خداوند همآن‌ها را در کام زمین فرو می‌برد و جز دو نفر از اهل جهنیه، کسی از آن‌ها زنده نمی‌ماند».

«سپس مردی که صورتش به طرف پشت سرش قرار دارد، به سوی قائم (ع) می‌شتابد و می‌گوید: من بشیر هستم و فرشته ای به من دستور داد که به نزد تو آمده، ترا به هلاک شدن سپاه سفیانی در سرزمین بیدا بشارت دهم. قائم علیه السّلام می‌فرماید: داستان خود و برادرت را بازگوی. او می‌گوید:

من و برادرم در سپاه سفیانی بودیم که شهرها را از دمشق تا زوراء (بغداد) خراب کردیم و به تلّ خاکی مبدّل ساختیم، کوفه را خراب کردیم، مدینه را خراب کردیم و منبر آنرا در مسجد النّبی شکستیم و استرهای خود را در مسجد النّبی بستیم. از مدینه با سپاهی بالغ بر سی هزار نفر به قصد تخریب کعبه و کشتار مردم مکّه، بیرون آمدیم. چون به سرزمین بیدا رسیدیم مقداری در آن‌جا اتراق نمودیم. پس ناگهان بانگی برآمد که:

ای سرزمین بیدا! قوم ستمگر را نابودشان ساز!. پس زمین شکافته شد و همسپاه را در کام خود فروبرد، به خدا سوگند که به جز من و برادرم چیزی بر روی زمین باقی نماند. حتّی افسار شتری هم نماند. پس ناگهان فرشته ای ظاهر شد و به صورت ما زد و صورت ما به عقب برگشت چنان‌که می‌بینید، آن‌گاه به برادرم گفت: ای نذیر! وای بر تو، برو به دمشق و سفیانی را با ظهور مهدی آل رسول بترسان، و به او اطّلاع بده که سپاهش در سرزمین بیدا در دل زمین فرورفته است. و به من گفت: ای بشیر! خودت را به مکّه برسان و مهدی (ع) را با هلاکت قوم ستمگر بشارت بده، و با دست او توبه کن که او توبه‌ات را می‌پذیرد. آن‌گاه حضرت قائم (عج) دست مبارکش را به صورت او می‌کشد و او به حال اوّلی برمی گردد و با آن حضرت بیعت می‌کند و به سپاه حقّ می‌پیوندد».

«در آخر الزّمان و شدّت روزگار و جهالت مردمان، خداوند مردی را برمی انگیزد که او را با فرشتگانش تأیید می‌کند و یارانش را محافظت می‌کند و او را با آیات و معجزات یاری می‌کند و بر سرتاسر زمین مسلّط می‌گرداند، تا همگان در برابر او خواه ناخواه تسلیم شوند. زمین را با قسط و عدالت و نور و برهان پر می‌کند، طول و عرض جهان به تسلّط او درمی آید در روی زمین کافری نمی‌ماند جز این‌که ایمان می‌آورد و شخص ناشایستی نمی‌ماند جز این‌که به صلاح و تقوی می‌گراید».

«کأنّی به قد عبر وادی السّلام إلی مسجد السّهلة علی مقربة من نجف الکوفة، و قد لبس درع رسول اللّه (ص) یرکب علی فرس أدهم محجّل له شمراخ یزهر ینتفض به انتفاضة لا یبقی اهل بلاد إلاّ و هم یرونه أنّه معهم فی بلادهم، یدعو و یقول: لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا، لا إله إلاّ اللّه إیمانا و صدقا، لا إله إلاّ اللّٰه تعبّدا و رقّا. أللهم معزّ کلّ مؤمن وحید، و مذلّ کلّ جبّار عنید، أنت کنفی حین تعیینی المذاهب و تضییق علی الأرض بما رحبت. أللّهمّ خلقتنی و کنت غنیا عن خلقی، و لولا نصرک إیای لکنت من المغلوبین.. یا منشر الرّحمة من مواضعها، و مخرج البرکات من معادنها. و یا من خصّ نفسه بشموخ الرّفعة فأولیاؤه بعزّه یتعزّزون. یا من وضعت له الملوک نیر المذلّة علی أعناقهم، فهم من سطوته خائفون. أسألک باسمک الّذی فطرت به خلقک فکلّ لک مذعنون، أسألک أن تصلی علی محمّد و آل محمّد، و أن تنجز لی أمری، و تعجّل الفرج، و تکفینی و تعافینی، و تقضی لی حوائجی السّاعة اللیلة اللّیلة، إنّک علی کلّ شیء قدیر».

«گوئی او را می‌بینم که در نزدیکی نجف کوفه از وادی السّلام

عبور کرده، به سوی مسجد سهله پیش می‌رود، درحالیکه زره رسول اکرم (ص) را به تن دارد و بر اسب سبزرنگی سوار است که رنگش سبز متمایل به مشکی است و در پاهای آن سفیدی درخشنده ای هست که برق می‌زند و پیشانی سفیدی دارد که همگان برق آنرا می‌بینند و مردمان هر شهری خیال می‌کنند که او-حضرت قائم-در شهر آن‌ها و در میان آن‌هاست و همراه آن‌ها دعا می‌خواند و می‌گوید:

لا اله إلاّ اللّٰه حقّا، لا اله الاّ اللّٰه ایمانا و صدقا، لا اله الاّ اللّٰه عبودیة و رقّا:

بارخدایا! ای عزّت بخش هر مؤمن غریب! و ای خوارکنندهر ستمگر عنود!، هنگامی که راهها به رویم بسته باشد و زمین با این همه فراخی برایم تنگ باشد، تو پناه منی. بارخدایا؟ تو مرا آفریدی، و از آفرینش من بی‌نیاز بودی، اگر مرا یاری نکنی، از شکست خوردگان خواهم بود. ای پخش کنندرحمت از محلّهای آن، و ای بیرون آورندبرکتها از معدنهای آن، ای خداوندی که قلّرفیع عظمت را به خود اختصاص داده ای و دوستانت به عزّت تو عزیزند، ای خداوندی که پادشاهان در برابر عظمت تو سر فرود آورده‌اند و تو داغ ذلّت بر گردن آن‌ها نهاده‌ای، و آن‌ها از شکوه تو بیمناکند. از تو می‌خواهم به آن نام مقدّست که جهان آفرینش را با آن نام مقدس آفریده ای و همه در برابرت سر تعظیم فرود آورده‌اند، از تو می‌خواهم که صلوات بی‌پایان خود را بر محمّد و آل محمّد (ص) نازل فرمائی، و امر خود را در حقّ من تحقّق بخشی، و فرج را نزدیک گردانی، مرا کفایت کنی و عافیت بخشی، و حاجتهای مرا برآورده سازی،

الان، همین الان، امشب، آری همین امشب، که تو به هرچیزی توانا هستی».

امام باقر (ع) در همین مورد می‌فرماید:

«کأنّی أنظر القائم علی ظهر النّجف، لبس درع رسول اللّه تتقلّص علیه، ثمّ ینتفض بها فتستدیر علیه، ثمّ یغشّی بثوب إستبرق، ثمّ یرکب فرسا أدهم أبلق بین عینیه شمراخ، فینتفض به انتفاضة حتّی لا یبقی أهل بلد إلاّ أتاهم نور ذلک الشّمراخ فیظنّون أنّه معهم فی بلادهم، حتی تکون آیة».

«گوئی قائم (عج) را در پشت نجف به چشم خود می‌بینم که زره رسول خدا را پوشیده و دامنش را جمع کرده است. از آن نوری می‌درخشد و اطرافش را فرامی گیرد. و جامه ای از دیباج به تن دارد و بر اسب سبزرنگی متمایل به مشکی، سوار است که در بدنش سفیدی هست و در میان دو چشمش سفیدی خیره کننده ایست که نور آن از شهرهای دوردست دیده می‌شود و اهل هر شهری آن نور را می‌بینند و خیال می‌کنند که آنحضرت در میان آن‌هاست و این یکی از معجزات اوست».

این مضمون از امام صادق (ع) و امام رضا (ع) نیز رسیده است، آن‌چه در این حدیث آمده چیزی ما فوق تلویزیون خواهد بود که تصوّر آن پس از دیدن تلویزیون برای ما آسان است.

«ثمّ يخرج من مكّة حين يكون فى مثل الحلقة: عشرة آلاف رجل، جبرائيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله. ثمّ يهزّ راية رسول اللّه، و عليه درعه، و بيده سيفه ذو الفقار».

«سپس از مكّه خارج مى‌شود درحاليكه ده هزار سرباز سلحشور (چون نگين انگشتر) او را در ميان گرفته‌اند. جبرئيل از طرف راست و ميكائيل از طرف چپ او حركت مى‌كند، پرچم پيامبر اكرم (ص) را به اهتزاز درمى آورد، زره پيامبر را به تن، شمشير ذو الفقار آنحضرت را در دست مى‌گيرد».

«هنگامى كه قائم (عج) قيام كند و لشكريان خود را به سوى بنى اميه گسيل بدارد، آن‌ها به سوى روميان مى‌گريزند و روميها مى‌گويند: ما به شما پناه نمى‌دهيم مگر اين‌كه به آئين ما درآئيد. آن‌ها مى‌پذيرند و به كشور آن‌ها وارد مى‌شوند. چون اصحاب حضرت قائم (عج) در نزديكى كشور روم فرود آيند، رومى‌ها مى‌گويند: به ما امان بدهيد و با ما قرار صلح امضا كنيد. آن‌ها مى‌گويند: ما صلح را هنگامى مى‌پذيريم كه اهل آئين ما را به ما تسليم كنيد. روميان مى‌پذيرند و بنى اميه‌هاى فرارى را به آن‌ها تسليم مى‌كنند. و اينست معناى كلام خدا، آن‌جا كه مى‌فرمايد:

[چون قدرت كوبندما را ديدند ناگهان از آن فرار مى‌كنند. فرار نكنيد و به سوى خانه‌ها و آسايشگاههاى خود بازگرديد تا بازخواست شويد. مى‌گويند: اى واى بر ما! كه ما ستمگر بوديم. همواره آن‌ها بر اين دعوى خود پابرجا مى‌مانند تا آن‌ها را-با داس مرگ-درو كرده، در كام مرگ فروببريم]».

«ینزل القائم یوم الرّجفة بسبع قباب من نور و لا یعلم فی أیها هو، حتّی ینزل ظهر الکوفة».

«قائم به روز ظهور در هفت خیمه از نور فرود می‌آید، که معلوم نمی‌شود در کدامیک می‌باشد، تا در پشت کوفه فرود آید».

از ظاهر حدیث استفاده می‌شود که حضرت بقیة اللّه (عج) پس از خسف سپاه سفیانی با هفت فروند هواپیمای تیزپرواز وارد نجف اشرف می‌شود که نورافکنهای آن‌ها دل سیاه شب را شکافته، افق کوفه را چون روز روشن می‌سازند.

«نخستین کسی که با قائم (عج) بیعت می‌کند، جبرئیل است که به صورت پرندسفیدرنگی نازل شده با او بیعت می‌کند. آن‌گاه یک پای خود را بر بیت الحرام و پای دیگرش را بر مسجد اقصی می‌گذارد و با صدای روشن و فصیح ندا می‌کند، که هممردمان می‌شنوند: [اتی امر اللّه فلا تستعجلوه] یعنی: [امر خدا فرارسید دیگر شتاب نکنید]. آن‌گاه صدای دیگر از سوی قرص خورشید شنیده می‌شود که هممخلوقات در آسمان‌ها و زمین آنرا می‌شنوند. بانگ می‌زند: «هذا مهدی آل محمّد (ص) بایعوه و لا تخالفوا امره». یعنی: این مهدی آل محمّد (ص) است با او بیعت کنید و از فرمان او سرپیچی نکنید.

«إنّ قائمنا إذا قام استقبل من جهلة النّاس أشدّ ممّا استقبله رسول اللّه (ص) من الجاهلیة. فقیل له: کیف ذلک؟. فقال: إنّ رسول اللّه أتی

النّاس و هم يعبدون الحجارة و الصّخور و العيدان و الخشب المنحوتة. و إنّ قائمنا إذا قام أتى النّاس و كلّهم يتأوّلون عليه كتاب اللّه، و يحتجّ عليه به، و يقاتله عليه!. أما و اللّه ليدخلنّ عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحرّ و القرّ!!».

«هنگامی که قائم ما قیام کند، آن‌چه از مردم نادان می‌بیند، به مراتب بیش از چیزیست که پیامبر اکرم (ص) از مردم زمان جاهلیت دید! گفتند: چگونه می‌شود؟! فرمود:

هنگامی که رسول اکرم (ص) مبعوث شد، مردم سنگها، صخره‌ها، چوبها و تخته‌های تراشیده شده را می‌پرستیدند، ولی قائم ما هنگامی ظهور می‌کند که هممردم کتاب خدا را تأویل می‌کنند و بر آن استدلال می‌کنند و براساس آن با آنحضرت به نبرد برمی خیزند، به خدا سوگند که عدالت او در داخل خانه‌هایشان به آن‌ها می‌رسد، چنان‌که سرما و گرما به آن‌ها می‌رسد».

«یوم تفتح الدّنیا علی القائم، و لا ینفع أحدا تقرّب بالإیمان ما لم یکن قبل ذلک مؤمنا. و أمّا من کان قبل الفتح مؤمنا و منتظرا لخروجه فذلک الّذی ینفعه إیمانه، و یعظّم اللّه عزّ و جلّ عنده قدره و شأنه!. و هذا أجر الموالین لأهل البیت.. ثمّ لا یزال یقتل أعداء اللّه حتّی یرضی اللّه، و یعلم رضی اللّٰه تعالی عنه فی ذلک حین یحسّ الرّحمة بقلبه».

«روزیکه دنیا به دست قائم (عج) فتح شود، دیگر ایمان آوردن برای کسیکه قبلا ایمان نداشت سودی نبخشد. امّا کسیکه پیش از فتح، ایمان آورده، انتظار ظهور او را می‌کشید، ایمانش او را سود خواهد

بخشید، و خداوند مقام و منزلت او را بالا خواهد برد. و این پاداش دوستداران اهلبیت است. سپس آنقدر از دشمنان خدا می‌کشد تا خداوند راضی شود.

«یوم الفتح یوم تفتح الدّنیا علی القائم (ع) و لا ینفع أحدا تقرّب بالإیمان لم یکن قبل ذلک مؤمنا بإمامته و منتظرا لخروجه فذاک الّذی ینفعه إیمانه، و یعظّم اللّه عزّ و جلّ عنده قدره و شانه و هو أجر الموالین لأهل البیت (ع)».

«روز فتح روزیست که دنیا به دست قائم (عج) فتح می‌شود، آنروز کسیکه قبلا ایمان نیاورده و انتظار فرج و ظهور او را نکشیده باشد، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد، که ایمان سودمند آن ایمان است، که سابقه دار و همراه با انتظار ظهور باشد، خداوند مقام و منزلت آنان را بالا می‌برد و آن پاداش دوستداران اهلبیت است».

«... مهدی متوجّه می‌شود که عیسی در قدس در نزدیکی منارسفید درحالیکه دستهای خود را بر بالهای دو فرشته نهاده، و آب از موهایش فرومی چکد، فرود آمده است. پس مهدی می‌گوید: جلو بایست و با مردم نماز بخوان. پس عیسی می‌گوید: نماز برای تو اقامه شده است. پس عیسی پشت سر او نماز می‌خواند و با او بیعت می‌کند و می‌گوید: من به عنوان وزیر و معاون برانگیخته شده ام، نه به عنوان امیر و امام».

«ثمّ إنّ المهدی یرجع إلی بیت المقدس فیصلّی بالنّاس أیاما. فإذا کان یوم الجمعة و قد أقیمت الصّلاة ینزل عیسی بن مریم فی تلک السّاعة من السّماء و علیه ثوبان أحمران، کأنّما یقطر من رأسه الدّهن. و هو رجل صبیح المنظر و الوجه، أشبه الخلق بإبراهیم، فیاتی المهدی و یصافحه و یبشّره بالنّصر، فعند ذلک یقول له المهدی: تقدّم یا روح اللّه و صلّ بالنّاس، فیقول عیسی: بل الصّلاة لک یا ابن رسول اللّه. فعند ذلک یؤذّن عیسی و یصلّی خلف المهدی».

«... آن‌گاه مهدی (عج) به بیت المقدّس بازمی گردد و چند روزی با مردم نماز می‌خواند. چون روز جمعه شود و نماز برپا گردد، عیسی بن مریم در آن ساعت از آسمان فرود آید، به هنگام نزول دو جامسرخ بر تن او خواهد بود و از سر او قطره‌های عرق چون روغن خواهد ریخت. او مردی

زیبا و خوش‌اندام است، شبیه‌ترین مردم به حضرت ابراهیم (ع) است. به سوی مهدی (عج) می‌آید و با او مصافحه می‌کند و به او نوید پیروزی می‌دهد. آن هنگام حضرت مهدی به او می‌گوید: ای روح اللّه! جلو بایست و با مردم نماز بخوان. پس عیسی می‌گوید: ای فرزند پیامبر! نماز برای تو برپا شده است. آن‌گاه حضرت عیسی اذان می‌گوید، و پشت سر مهدی (عج) نماز می‌خواند».

«یعود القائم إلی القدس و یصلّی بالنّاس إماما، حتّی إذا کان یوم الجمعة و أقیمت الصّلاة، ینزل-یعنی عیسی (ع) - و معه سبعون ألفا من الملائکة، و هو بعمامة خضراء، متقلّد بسیف، علی فرس، و بیده حربة.

فإذا نزل إلی الأرض نادی مناد: یا معاشر المسلمین جاء الحقّ، و زهق الباطل!».

«قائم (عج) به قدس بازمی گردد و چند روزی با مردم نماز می‌خواند، چون روز جمعه فرارسد و نماز به پا شود، عیسی (ع) با هفتاد هزار فرشته، درحالیکه عمامسبزی به سر دارد و شمشیرش را حمایل کرده، و سلاحی به دست گرفته، بر فراز اسبی فرود می‌آید. منادی ندا می‌کند: ای گروه مسلمانان! حقّ آمد و باطل نابود شد».

«و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید. و چشمانش چون شعلآتش، و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچکس آنرا نمی‌داند و جامخون آلود-سرخ-دربردارد و نام او را کلمخدا می‌خوانند. و لشکرهائی که در آسمانند بر اسبهای سفید، و به کتانهای سفید و پاک ملبّس از عقب او می‌آمدند. و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا بآن امّتها را بزند و آن‌ها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود... و دیدم فرشته ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند ندا کرده می‌گوید: بیائید و به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جبّاران...».

«پس اگر شما را گویند اینک در صحراست بیرون مروید، یا آن‌که در خلوت است باور مکنید. زیرا هم‌چنان‌که برق از مشرق ساطع شده تا

به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد... آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوائف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم می‌آید».

«امّا چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدّس خویش آید، آن‌گاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امّتها در حضور او جمع شوند و آن‌ها را از هم‌دیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند».

«بین یدی السّاعة فتن کقطع اللّیل المظلم، یصبح الرّجل منکم مؤمنا و یمسی کافرا، و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا. یبیع أقوام دینهم بعرض الدّنیا!».

«در پیشقدم ظهور، فتنه هائی چون تیرگیهای شب فروریزد، انسان اوّل صبح مؤمن می‌باشد و آخر روز ایمانش را از دست می‌دهد، اوّل شب مؤمن است و تا پایان شب ایمانش از او گرفته می‌شود. اقوامی از مردم دین خود را به چیزی‌اندک از متاع زودگذر دنیا می‌فروشند».

یاتی الرّجل أخاه فی حاجته، فیلقاه بغیر الوجه الّذی کان یلقاه فیه، و یکلّمه بغیر الکلام الّذی کان یکلّمه!».

«هنگامی که نیازها و گرفتاریها فراوان شود، مردم هم‌دیگر را نشناسند، انسان برای استمداد به نزد برادرش برود و او را در قیافدیگری جز آن‌چه هست بیابد و با او با لحن دیگری سخن بگوید».

«و إذا رأیت الحاجة و الفاقة قد کثرتا، و أنکر بعضهم بعضا، فصار الرّجل یأتی أخاه فیسأله الحاجة، فینظر إلیه بغیر الوجه الّذی کان ینظر إلیه، و یکلّمه بغیر اللّسان الّذی کان یکلّمه به، فانتظروا أمر اللّه!».

«هنگامی که نیازها فراوان شود، مردم هم‌دیگر را نشناسند، انسان برای استمداد به برادرش مراجعه کند، ولی برادرش به غیر آن‌چه همواره نگاه می‌کرد به او نگاه کند، و به جز آن‌چه همواره با او سخن می‌گفت، با وی سخن بگوید، در چنین زمانی منتظر فرج ما باشید».

«إذا رأیتم نارا فی المشرق یشبه الهردی العظیم یراها أهل الأرض، تقع ثلاثة أیام أو سبعة أیام، فتوقّعوا فرج آل محمّد».

«هنگامی که آتشی در مشرق دیدید که شباهت به بوتزعفران دارد و هممردم جهان آنرا دیدند و سه روز یا هفت روز نیز ادامه یافت، منتظر ظهور و فرج آل محمّد (ص) باشید».

این آتش به احتمال قوی به هنگام وقوع آتش سوزی در چاههای نفتی حجاز و یا عراق پدید خواهد آمد که منطقوسیعی از خاورمیانه را روشن خواهد کرد و مردم دیگر مناطق شعله‌های آنرا در صفحتلویزیون

مشاهده خواهند کرد، و شاید تا آنروز ابزار دیگری اختراع شود که بیش از تلویزیون حوادث را برای مردم دیگر مناطق محسوس‌تر و ملموس‌تر سازد. پیشوای پنجم شیعیان علم خود را صریحا برای مردم زمان خود بیان کرده، اگرچه برای آن‌ها قابل تصوّر نبود که چگونه یک حادثه در سطح جهانی می‌تواند قابل رؤیت باشد، تا در امر خود بصیرت کامل داشته، به هنگام مشاهدآن هیچ تردیدی به خود راه ندهند، هرکس بخواهد باور کند و هرکس بخواهد به انکار برخیزد. ما در این‌جا درصدد بیان این نشانه‌ها نیستیم و برتری خاندان عصمت و طهارت بر تمام اقشار جهان نیازی به توضیح ندارد، که رسالت آن‌ها روشنگری و زدودن تیرگیهای جهل و نادانی و نشر دانش از سرچشمزلال آن بود، بدون این‌که پاداشی منظور کرده، منّتی بر سر مردم بگذارند.

«و فورا بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّتهای افلاک متزلزل گردد. آن‌گاه عدالت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم می‌آید».

«تهیج ریح الزّوراء: ینکرها النّاس، فیفزعون إلی علمائهم فیجدونهم قد مسخوا قردة و خنازیر، تسودّ وجوههم، و تزرقّ عیونهم».

«باد زوراء (طوفان، گردباد، از سوی بغداد، از سوی دجله) به شکلی که نظیرش دیده نشده می‌وزد، مردم به دانشمندان خود پناه می‌برند و

آن‌ها را مسخ شده می‌یابند و می‌بینند که به صورت میمون و خوک درآمده‌اند، صورتشان سیاه شده و دیدگانشان کبود گشته است».

از شرّ چنین روزی به خدای دانا و توانا پناه می‌بریم.

«ینزل علی امّتی بلاء لم یسمع ببلاء أشدّ منه، حتّی تضیق بهم الأرض الرّحبة!».

«بر امّت من بلائی نازل می‌شود که بلائی سخت‌تر از آن شنیده نشده است، زمین با این همه وسعت بر آن‌ها تنگ می‌شود!».

«یبعث اللّه علیکم شرّ خلقه فیلحونکم کما یلحی القضیب».

«خداوند بدترین مخلوقاتش را بر شما مسلّط می‌کند که پوست شما را همانند پوست درخت بکند».

«لا یخرج المهدی حتّی یخرج الرّجل بالجاریة الحسناء الجمیلة و یقول: من یشتری هذه بوزنها طعاما؟!».

«مهدی (عج) خارج نمی‌شود جز هنگامی که مرد دست دختر زیبائی را گرفته در کوچه و بازار بگرداند و بگوید: چه کسی این را به وزن خود از موادّ خوراکی می‌خواهد»!!!.

«إنّها ستكون فتن القاعد فيها خير من القائم، و القائم فيها خير من الماشى، و الماشى فيها خير من السّاعى، من تشرّف لها تستشرفه، فمن وجد فيها ملجأ أو معاذا فليعذبه.. فإذا وقعت فمن كان له إبل فليلحق بإبله، و من كان له غنم فليلحق بغنمه، و من كان له أرض فليلحق بأرضه، و من لم يكن له شىء فليعمد إلى سيفه فيكسره بحجر، ثمّ لينج إذا استطاع النّجاة».

«به زودى فتنه هائى برپا شود که نشسته کمتر از ایستاده صدمه می‌خورد، و ایستاده کمتر از رهرو صدمه می‌بیند و آن‌که به آرامى گام بسپارد کمتر از کسیکه شتاب کند صدمه می‌خورد، هرکس خود را در معرض آن فتنه قرار دهد، در کام فتنه فرو رود. هرکس پناهگاهى پیدا کند به آن‌جا پناه ببرد. چون آن فتنه واقع شود هرکس شترى دارد به شترش بپیوندد، هرکس گوسفندى دارد به گوسفندش بپیوندد، هرکس زمینى دارد به زمینش بچسبد، هرکس چیزى ندارد شمشیرش را بردارد و آنرا با سنگ بشکند و هر وقت بتواند از مهلکه بگریزد».

«يميز اللّه أولياءه و أصفياءه، حتّى تطهر الأرض من المنافقين و الضّالّين و أبناء الضّالّين، و حتّى تلتقى بالرّجل يومئذ خمسون امرأة هذه تقول: يا عبد اللّه اشترنى، و هذه تقول؛ يا عبد اللّه آونى».

«خداوند دوستان و برگزیدگانش را می‌گزیند و زمین را از منافقان و گمراهان و گمراه زادگان پاک و پاکیزه می‌کند، آنروز زن به یکمرد رسیده از او می‌خواهند که با آن‌ها ازدواج کرده، آن‌ها را پناه دهد».

در بدن ما بیش از بیست فلز و شبه فلز به کار رفته است که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت معینی است، و هرگاه کمترین تغییری در میزان و معیار آن‌ها رخ دهد سلامت ما به خطر می‌افتد، فی المثل در فصل گرما که انسان زیاد عرق می‌کند گاه گرفتار گرمازدگی می‌شود، و بی‌آن‌که بیماری دیگری داشته باشد ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود، در حالی که علت آن مسأله بسیار ساده ای است و آن کم شدن آب بدن و نمك خون می‌باشد، و درمان آن چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمك اضافی نیست! این یك نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ماست، گاه‌اندازه گیریها در ساختمان موجودهای ظریف‌تر هم‌چون سلولها، و از آن ظریفتر اتمها به قدری دقیق و ظریف است که یکهزارم، و گاه یك میلیونیم میلیمتر، یا میلی گرم، سرنوشت ساز است، تا آن‌جا که دانشمندان ناچارند برای این محاسبه‌های دقیق از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند.

... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که بنظر ما می‌رسد بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی این دوربین وسعت دنیای مارابه هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیون‌ها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آن‌ها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند «»، ولی، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم، مهیب و تاریکی به چشم می‌خورد که هیچ‌چیز در آن دیده نمی‌شود، یعنی روشنائی از آن‌جا عبور نمی‌کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند.

- عدد سبع (هفت) همان عدد تعداد است یعنی عدد آسمان‌ها درست به تعداد هفت است، با این قید که تمام آن‌چه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می‌بینیم طبق گواهی جمله بعد در این آیه جزء آسمان اول است، به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یك مجموعه آن در برابر دیدگان انسان‌ها قرار گرفته، دستگاههای علمی و تحقیقاتی انسان به ماوراء این منطقه یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است.

بعضی هاگفته‌اند که اکتشافات اخیرنشان داده که یك سلسله امواج نیرومند رادیوئی از فضاهای دور دست، مرتباً پخش می‌شود که می‌توان آن‌ها را در کره زمین با دستگاههای گیرنده مخصوص به خوبی گرفت، هیچ کس بدرستی نمی‌داند سرچشمه این امواج فوق العاده نیرومند کجاست؟ ولی دانشمندان می‌گویند احتمال قوی دارد که در کرات دور دست آسمانی موجودات زنده فراوانی هستند که از نظر تمدن از ما بسیار پیشرفته ترند و به همین دلیل می‌خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آن‌ها را پری می‌نامیم می‌کوشند، از این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آن‌ها را بدور می‌رانند.

«هنگامی که مرد چینی ناپدید شود، مراکشی قیام کند، عبّاسی برود و با سفیانی بیعت شود، برای ولی خدا اجازظهور داده می‌شود...».

«مردی از دل دمشق خروج می‌کند که به او سفیانی می‌گویند و همپیروانش از نژاد کلب هستند. به قدری خون می‌ریزد که نوبت به شکافتن شکم زنان و سربریدن کودکان می‌رسد. تیرقیس (مصری‌ها و مراکشی ها) در برابرش قیام می‌کنند و همآن‌ها را طعمشمشیر می‌سازد و کسی نمی‌تواند از خودش دفاع کند. آن‌گاه مردی از تبار من در حرم خروج می‌کند. این خبر به سفیانی می‌رسد. سفیانی سپاهی برای رودروئی با او می‌فرستد، چون سپاهیان به سرزمین بیداء می‌رسند، زمین آن‌ها را در کام خود فرو می‌برد که جز گزارشگری از آن‌ها زنده نمی‌ماند».

«اگر سفیانی را ببینی او را پلیدترین مردمان می‌یابی، که چهره ای گلگون، چشمانی کبود و موهائی زرد دارد و بانگ می‌زند خدایا!

اوّل انتقام و وآن‌گهی آتش. او به قدری خبیث است که همسر و مادر بچّه‌هایش را زنده به گور می‌کند تا مخفیگاه او را به کسی نگوید!».

«... و إنّ رجلا، من ولدک، مشوم ملعون، جلف جاف، منکوس القلب، فظّ غلیظ، قد نزع اللّه من قلبه الرّحمة و الرّافة، أخواله من کلب. کانّی أنظر إلیه، و لو شئت لسمّیته و وصفته و ابن کم هو!. فیبعث جیشا إلی المدینة فیدخلونها فیسرفون فیها فی القتل و الفواحش. و یهرب منهم رجل من ولدی، زکی نقی، الّذی یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا، و إنّی لأعرف اسمه و ابن کم هو یومئذ و علامته، و هو من

ولد ابنی الحسین.. و یقتل صاحب ذلک الجیش رجلا من ولدی زکّیا بریئا عند أحجار الزّیت».

«گوئی مردی را از نسل تو با چشم خود می‌بینم که مردی شوم، ملعون، پلید، خشن و درشتخوی است، که خداوند رحم و مروّت را از دلش سلب کرده است. مادرش از خاندان کلب است. اگر بخواهی نام و نشان و سنّ و سالش را بیان می‌کنم، سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد که در آن قتل و غارت و فحشای فراوان مرتکب شوند و مردی پاک و پاکیزه از تبار من از میان آن‌ها می‌گریزد و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، آن‌چنان‌که پر از ظلم و ستم شده است. او را نیز با نام و نشان و سنّ و سال می‌شناسم، که او از نسل پسرم حسین (ع) است. صاحب این سپاه (سفیانی) مرد پاک و پاکیزه و بی‌گناهی را از اولاد من در احجار الزّیت به قتل می‌رساند».

«إنّ المهدی لا یخرج حتّی تقتل النّفس الزکیة. فإذا قتلت النّفس الزّکیة غضب علیهم من فی السّماء و من فی الأرض، فأتی النّاس المهدی فزفوّه کما تزفّ العروس إلی زوجها لیلة عرسها!».

«مهدی (ع) خارج نمی‌شود تا نفس زکیه کشته شود. چون نفس زکیه کشته شود، ساکنان آسمان و زمین بر آن‌ها غضبناک می‌شوند آن‌گاه مهدی (ع) ظهور می‌کنند و مردم در اطراف شمع وجودش گرد آیند آن سآن‌که در شب زفاف در اطراف عروس گرد آیند».

این مرد با سپاه سفیانی نبردی سخت انجام می‌دهد و سپس به بیت المقدّس می‌گریزد و بعدا به خدمت حضرت بقیة اللّه روحی فداه می‌رسد و بیعت می‌کند و از فرماندهان لشکری آنحضرت می‌شود.

«سپاهیان خراسان به حرکت درمی آیند، شعیب بن صالح تمیمی در طالقان به آن‌ها می‌پیوندد، در خوزستان به یک سید موسوی بیعت می‌شود، پرچمی برای چماقداران کرد فراهم می‌شود، عربها بر سرزمین ارمنی‌ها و سیکلوبها غلبه می‌کنند و هرقل (آسیای صغیر) در برابر فرماندهان سفیانی تسلیم می‌شود».

«سپس جوانی خوش‌اندام از حوالی قزوین و دیلم برای نصرت آل محمّد (ص) خروج می‌کند و با بانگی رسا و بیانی شیوا پیروان آل محمّد (ص) را ندا می‌کند، که ای آل محمّد! بانگ ستمدیدغمین را لبّیک گوئید. گنجینه‌های طالقان به او پاسخ مثبت می‌دهند. چه گنجها و گنجینه هائی؟! که از طلا و نقره نیستند، بلکه مردانی فولادین هستند که بر یابوهای ابلق سوارند و سلاحهای کوتاهی در دست دارند. از شوق و علاقه ایکه به جهاد دارند جست وخیز می‌زنند و خود را به سپاه دشمن می‌زنند، می‌جنگند و پیروز می‌شوند. فرمانده آن‌ها مردی از تمیم به نام «شعیب بن صالح» است. بزرگ و کوچک شمشیر به دست گرفته وارد کارزار می‌شوند. سید حسنی که صورتش چون ماه تابانست، در این نبرد شمشیر می‌زند و با ستمگران نبرد می‌کند تا وارد کوفه شود و کوفه را ستاد فرماندهی خود قرار دهد. آن‌گاه به او خبر می‌رسد که حضرت مهدی (عج) ظهور فرموده است. سپاهیانش از او می‌پرسند: این

شخصیت بزرگواری که وارد صحنه می‌شود چه کسی است؟ جناب سید حسنی که خود می‌داند که او حضرت بقیة اللّه است می‌گوید: ما را به نزد او ببرید ببینیم که او کیست؟ و چه می‌خواهد؟!. با چهار هزار سپاهی که قرآن به گردن آویخته، جامه‌های موئین به تن کرده و شمشیرهای خود را حمایل کرده‌اند، حرکت می‌کند و در نزدیکی سپاهیان حضرت بقیة اللّه (عج) فرود می‌آید و می‌گوید: از این‌ها بپرسید که رهبرشان کیست و چه می‌خواهد؟ برخی از سپاهیان با سپاه حضرت ولی عصر (عج) تماس می‌گیرند و می‌پرسند: خداوند شما را زنده بدارد، شما کیستید و چه می‌خواهید؟ آن‌ها می‌گویند: او مهدی (عج) است و ما یاران مهدی هستیم. سید حسنی می‌فرماید:

«دجّال از یکی از دهکده‌های اصفهان به نام یهودا خروج می‌کند، که آن‌جا از شهرهای سلاطین ایرانی است و بر مرکبی سوار می‌شود که بسیار زشت و کریه المنظر است، چشمش کور است، ناخن و استخوان پیشانی‌اش شکستگی دارد، افعی‌ها از او بیرون می‌آید، پشتش قوز دارد، هر سلاحی را در دست خود کج می‌کند حتی نیزه و کمان را، تا سینه در دریا فرو می‌رود، کوتاه قد و کهنسال است و در میان دو چشمش نوشته شده: کافر».

«دجّال با یک چشمش می‌بیند ولی با چشم دیگرش نمی‌بیند، قامتی دراز و چشمانی زاغ دارد که از آن‌ها آب می‌ریزد، صورتش آبله رو است و دهانش بوی بد می‌دهد، دندانهایش درشت است و ناخنهایش خمیده، پوست بدنش آبله دار است و بی‌مو، در سرش نشانشکستگی دارد،

گردنش دراز، اخلاقش زشت و انگشتانش بسیار بلند است که از وسطهای کف دستش منشعب می‌شود، صدایش طنین دار، شانه‌هایش بلند و پیشانی‌اش فراخ است، یکی از دیده‌هایش معیوب است، ریشش به سینه‌اش فروهشته، مردی زشت خوی و ترش رویست، بر مرکبی سوارست که خودش سرخ و پاهایش سبز است و میان دو گوشش میل است!!، سرش چون کوهی بلند و پشتش متناسب با آنست. گامهایش میل است!!

بر پیشانی‌اش دو سطر نوشته شده که هر مؤمنی آنرا می‌خواند و هر کافری آنرا تکذیب می‌کند، و آن این‌که هرکس از تو پیروی کند شقاوتمند است و هرکس از تو جدا شود خوشبخت است، بیشتر لشکریانش از یهودیان و زنازادگان است. در طرف راست او کوهی سبز و در طرف چپش کوهی سیاه است که با او راه می‌روند و همراه او توقّف می‌کنند. می‌گوید: این بهشت منست و این یکی دوزخ من. هرکس از من پیروی کند او را به بهشت می‌برم و هرکس نافرمانی کند او را با شمشیر نقمت خود تأدیب می‌کنم».

«دجّال مرد چاقی هست، چشم راستش معیوب است، چشم چپش چون ستاره می‌درخشد. کسی او را نمی‌شنود جز این‌که از او پیروی می‌کند جز کسانیکه خداوند آن‌ها را نگهدارد. بهشت و دوزخی خواهد داشت که خواهد گفت: این بهشت منست برای کسانیکه مرا سجده کنند و این جهنّم منست برای کسانیکه از سجده به من ابا کنند».

وارد دریاها می‌شود و بر روی دریا حرکت می‌کند و دو کوه از دود در برابرش حرکت می‌کند و کوه سفیدی در پشت سرش که مردم آنرا خوراک تصوّر می‌کنند. در سال قحطی خروج می‌کند و بر مرکبی سرخ به طول هفتاد زراع سوار می‌شود. گامهایش یک میل است، زمین در زیر پاهایش درنوردیده می‌شود. بر آبی عبور نمی‌کند جز این‌که برای همیشه در زمین فرو می‌رود (خشک می‌شود)، با صدای بلند بانگ می‌زند که همشرق و غرب می‌شنود: ای دوستان و علاقمندان، به سوی من بشتابید که من همان آفریدگاری هستم که جهان را آفرید و کامل گردانید و هدایت نمود. من ربّ اعلای شما هستم، این بهشت منست برای کسیکه مرا سجده کند و هرکس نافرمانی کند به دوزخ فرو می‌برم!!!. دشمن خدا دروغ می‌گوید، او کور است و خداوند کور نیست».

«یصرح بصوت یسمعه الإنس و الجنّ: هذه جنّتی لمن سجدلی، و من أبی أدخلته النّار!».

«دجّال بانگ می‌زند که این بهشت منست برای کسیکه مرا سجده کند و هرکس امتناع ورزد او را به آتش می‌برم. این فریاد را همانس و جنّ می‌شنوند».

بسوی تونل بازگشتم و دور و بر خود را نگاه کردم به جلو دری که به طرف فضای بی‌انتها باز می‌شد رفتم. درآن‌جا تکه‌های سنگ در هوا شناور بودند و از دور کرات و منظومه‌ها می‌چرخیدند.

در زمانی که شاهد این منظره بودم احساس عجیبی از طلب علم و کنجکاوی داشتم.

من راه و رسم کلیسای کاتولیک را به محض ترک تحصیل در سن سالگی، با این احساس که از زندان بی‌حاصلی رها شدم، کنار گذاشته بودم و از مسائل دینی فارغ بودم، اما در اعماق وجودم می‌فهمیدم که این خدا بود. کلمات نمی‌توانند ترس آمیخته با احترام مرا در مقابل این حضور توصیف کنند. این طور به نظر می‌رسید که من بخشی از نور شدم و بعد از آن نور بخشی از من شد. ما یکی بودیم. ناگهان بدون سوال کردن دریافتم که ما چقدر به یک‌دیگر مرتبطایم، یعنی خداوند و تمامی اشکال زندگی در کائنات.

آیا بیان تجربه‌ی تان در قالب کلمات دشوار بود؟ بله. می‌توانم آن نور و گرمایی را که احساس نمودم شرح دهم اما توضیحات به هیچ وجه نمی‌توانند حق مطلب را ادا کنند.

آیا اکنون از قدرتی غیبی, غیر عادی یا موهبتی ویژه که تا پیش از این تجربه از آن بهره مند نبوده اید برخوردار گردیده‌اید؟ بله. می‌توانم انرژی حیات را احساس کنم. انرژی متشعشع از بیشتر مردم را درک می‌کنم. هنگامی که دستم را بر روی سر برادرم نهادم انرژی‌اش را مشاهده

نمودم. او گرفتار انرژی‌های بد شده بود که از انتهای ستون فقرات و کمرش خارج و انرژی خوب جایگزین آن گردید. می‌توانم وجود انرژی شیطانی را در برخی افراد مشاهده و احساس نمایم. این‌گونه انرژی‌ها، تشعشعی سیاه یا خاکستری دارند. هنگامی که به چشمان افراد خیره می‌شوم به میزان پلیدی یا پاکی روحشان پی می‌برم.

ین تجربه در سال برایم اتفاق افتاد. من در نقطه بدی از زندگیم قرار داشتم. پسری که بسیار دوستش داشتم با من قطع رابطه کرده بود. من هم (که افسرده بودم) با چند نفر از دوستانم در حال استفاده از ماده مخدر «اسید» بودیم. من سه پک زدم و بسیار بالا رفتم... ولی باز هم به استفاده‌ام از ماده مخدر ادامه دادم.... و بالاخره از حال رفتم. من را به بیمارستان بردند. در آن‌جا کادر بیمارستان سعی در بهوش آوردن من داشتند ولی موفق نمی‌شدند.

در آن موقع بود که احساس کردم که بالای بدنم هستم و تلاش کادر بیمارستان برای احیاء بدنم را از بالا می‌بینم. ناگهان دیدم موجوداتی بسیار مخوف که من نامشان را «فرشتگان تاریکی» می‌نامم دور من را محاصره کرده‌اند. آن‌ها با یک ریتم هماهنگ می‌خواندند: «بیرون از نور و به درون تاریکی...» من ادامه ریتم آن‌ها به یاد نمی‌آوردم. آن‌ها در حال پاره کردن و جر دادن من بودند، که دردناک بود. آن‌ها من را تکه تکه می‌کردند تا جایی که دیگر چیزی از من باقی نماند. در این حال ما در حال پرواز در راهروهای بیمارستان و به سمت بالا و سقف بودیم.

در لحظه ای بعد من در جهنم بودم و به پشتم خوابیده بودم در حالی که میله‌هایی بر روی من گذاشته شده و به من فشار می‌آوردند. می‌توانستم ناله و فریاد پر از اضطراب و درد روح‌های دیگر را در آن‌جا بشنوم. یک وجود شیطانی من را برای مدتی که چون ابدیت می‌نمود مورد سؤال و پرسش قرار داد. او می‌خواست بداند اعتقاد معنوی من چیست و من که را می‌پرستم. در ابتدا خیلی ترسیده بودم، ولی بعد از مدتی با آن‌ها ستیزه جو شدم و گفتم که چه کسی به آن‌ها حق این را داده که من را اسیر نگاه دارند. به آن‌ها گفتم که من به مسیح ایمان دارم و فکر نمی‌کنم که او به من صدمه ای بزنند. ناگهان من از جهنم خارج شدم.

خاطره بعدی من این است که زندگی‌ام را عمیقا مرور کردم. موجوداتی که با من بودند به من جزئیات هر اشتباهم را نشان دادند. این مرور زندگی چنان با ریزترین جزئیات آن همراه بود که حتی نگاه‌های نادرستی که به کسی کرده بودم به من نشان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتارم باعث رنجش دیگران شده است و این‌که این مسئولیت من است که مراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشکلات زندگی و یا بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم و دیگران را به طور کامل دوست داشته باشم.

بعد من در رحم یک زن بودم که بسیار آرامش بخش بود تا وقتی که متولد شدم. دکتری که من را به دنیا آورد با خود فکر کرد «این هم یک فاحشه دیگر»، و با آن شرور این دنیا دوباره به من یادآوری شد. من فکر او را می‌شنیدم و برایم تاسف آور بود. بعد از این خاطره من هزاران

زندگی را گذراندم، مردم، و دوباره متولد شدم. این ابدیت یک جهنم خالص بود و من می‌خواستم که متوقف شود.

پیش خود فکر کردم "آیا مردن این است؟ "، و بلافاصله پاسخی به من آمد که "نه". ناگهان با تعجب وجودی نورانی و بسیار زیبا را در پیش روی خود دیدم که از او عشق، مهربانی، و گرمی بسیار زیادی متشعشع می‌شد. من از این‌که چیزی بگویم تردید کردم، ولی متوجه شدم که او تمام افکار من را می‌بیند. او دوباره تکرار کرد: "نه، این مردن نیست، با من بیا تا به تو نشان دهم مردن چگونه است". من به همراه او حرکت کردم و او من را به سرزمینی تیره وبسیار افسرده برد که خالی از هر گونه زیبائی و هر نشانی از زندگی و گرمی و احساس بود. مردم در آن‌جا بطور بی‌هدف و پراکنده در حالی که سرهایشان پائین و شانه‌هایشان افتاده بود به شکلی به شدت افسرده و نا امید و شکست خورده راه می‌رفتند، و فقط به پایین و پای خود نگاه می‌کردند، بدون این‌که هیچ توجهی به یک‌دیگر و اطراف خود داشته باشند. گاهی دو نفر به طور اتفاقی به هم برخورد می‌کردند، ولی بدون هیچ توجهی به یک‌دیگر به حرکت کاملاً بی‌هدف خود ادامه می‌دادند. فکر پیوستن به جمع این ارواح گم و فراموش شده من را شدیداً به وحشت‌انداخت. ولی وجودی که با من بود بلافاصله ترس من را احساس کرد و به من گفت: "این جهنم ساختخود تو است. تو در نهایت دوباره به زمین برگردانده خواهی شد و می‌بایست زندگی را از ابتدا تا انتها و با تمام سختی‌هایی که در زندگی قبلی داشتی بگذرانی، ولی تا آن موقع در میان این گم شدگان خواهی بود. خودکشی یک راه فرار نیست! "

در آن موقع زندگی من به من نشان داده شد. پنج سال آخر که من افسرده و الکلی شده بودم دردناکترین قسمت بود، دردناکترین چیزی که می‌توان آن را تصور کرد. اثری که الکلی شدن من روی زندگی فرزندان جوانم تاکنون داشته و در آینده خواهد گذاشت به من نشان داده شد. دیدم که چگونه با از دست دادن من و پایگاه خانوادگی خود افسرده خواهند شد و چگونه همسرم مادر خوبی برای آن‌ها نخواهد بود و آن‌ها به سرای کودکان بی‌سرپرست سپرده خواهند شد. دیدم که اگر به زندگیم به همان شکل سابق ادامه دهم، به جائی خواهم رسید که دیگر نخواهم توانست از دست افسردگی و ضعف و الکل فرار کنم. به من نشان داده شد که با ادامه دادن به عادت می‌خوارگیم، کودکان من نیز نهایتاً برای فرار از مشکلات زندگی به الکل پناه خواهند آورد و مانند من الکلی خواهند شد. من مشاهده کردم که پسر بزرگم معتاد به مواد مخدر خواهد شد و بالاخره برای تهیپول لازم برای خرید این مواد به کارهای خلاف قانون روی آورده و به زندان خواهد افتاد. دیدم که دختر من نیز با مردی می‌خواره ازدواج خواهد کرد که او را کتک خواهد زد. آن‌ها چهار دختر خواهند داشت که آنان نیز با مشکلات بسیار زیادی روبرو خواهند بود. این برایم صحنه ای غیر قابل تحمل بود، و مانند یک سیلی بر صورت من. هم‌چنین به من نشان داده شد که اگر من رفتار خود را تغییر دهم و پدری مسئول و سالم باشم چگونه هر سه فرزندم با وجود برخی مشکلات که خواهند داشت به نسبت خوب بزرگ شده و افرادی به نسبت مولد و سالم خواهند بود، و دیدم که پسر بزرگ‌ترم مردی مهم و موفق خواهد شد.

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که: «هیچکس نیست، مگر این که هنگام مرگ ابلیس، بعضی شیاطین تحت امرش را برای به کفر کشاندن و ایجاد شك در دینش به سراغ او می‌فرستد؛ تا وقتی که روحش خارج شود. امّا بر مومنان چنین تسلطی ندارد؛ پس هنگامی که نزد مردگان خود (کسانی که درحال احتضار هستند) حاضر شدید، تا به هنگام مرگشان شهادتین را به آنان تلقین کنید.»

محاسن: حضرت باقر از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: خدا و شیطان و حق و باطل و هدایت و ضلالت، راهیابی و گمراهی دنیای نقد و پایان کار و نیکی‌ها و بدی ها؛ در میان این دسته بندی آن‌چه که نیکی به شمار می‌رود و از ردیف خوبی‌ها است از جانب خدا و مربوط به او است و آن‌چه که در سری زشتی‌ها و بدی است از طریق شیطان و با او سر و کار دارد.

کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: هر آن بنده که موفق شود تا چهل روز ایمان خود را خالص و پاک بدارد (یا این‌که فرمود: آن بنده ای که تا چهل روز به طور نیکو و صحیح در یاد خدا باشد)، خداوند به پاداش این تمرین و مراقبت کامل، حالت زهد در دنیا و شناخت کامل دنیا را به او عنایت فرماید؛ تمام دردها و درمان‌های دنیا را با بصیرت کامل به او نشان می‌دهد؛ دلش را منبع و سرچشمه حکمت و دانش می‌سازد؛ و زبانش را به حقایق و بیان مطالب حکمت آمیز روان و گویا می‌فرماید.

سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَینالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ»، {آنان‌که گوساله پرستی را انتخاب نمودند، قطعا به غضب و خشم خداوندی و بدبختی و ذلت دنیوی گرفتار خواهند شد و کیفر دروغگویان را این چنین خواهیم داد.} و حضرت فرمود: هر کس که بدعتی در دین داشته باشد یا افترا و دروغی بر خدای متعال و بر رسول خدا و اهل بیت آن حضرت ببندد، مسلما به ذلت و رسوایی مبتلا خواهد شد.

امالی: حضرت رضا از پدران بزرگوار خود نقل نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دنیا به طور کلی فعالیت و کار و سعی در آن همه جهل و نادانی است، مگر سعی و کوششی که در راه علم و دانش باشد و علم و دانش هم جز حجّت و قطع عذر چیز دیگری نیست، مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شود و عمل هم به طور کلی ریا و خودنمایی است، مگر آن عملی که از روی خلوص نیت باشد و عمل خالصانه هم در خطر است تا وقتی که انسان خاتمه کار و عاقبت امر خود را ببیند.

محاسن: اسماعیل بن یسار می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: پروردگار شما بسیار مهربان است که از عمل کوچکی هم تقدیر می‌کند. مثلا بنده او دو رکعت نماز با خلوص نیت و برای رضای حق می‌خواند و خداوند با همین عمل او را داخل بهشت می‌کند.

تفسیر امام حسن عسکری: حضرت جواد علیه السّلام فرمود: بالاترین و بهترین عبادت اخلاص در عمل است. و حضرت هادی علیه السّلام فرمود: اگر چنانچه مردم گروهی در مسیر و جهتی حرکت کنند، من به راه کسی می‌روم که خدای یگانه را به اخلاص می‌پرستند. و حضرت عسکری فرمود: اگر فرضا تمام آن‌چه در دنیا هست به صورت لقمه غذایی بشود و من آن را به کسی بخورانم که اخلاص در عبادت دارد، هنوز هم فکر می‌کنم که در ادای حق او کوتاهی کرده باشم. و اگر کافر را به طور کلی از آن‌چه که در دنیا هست بازدارم تا در اثر گرسنگی و تشنگی بمیرد و من فقط یک جرعه آب به او بنوشانم، تصور می‌کنم که اسراف نموده‌ام و این مقدار هم حق ندارد، چون خداوند هر چه نعمت دارد، برای کسی که او را می‌شناسد و حق بندگی را انجام می‌دهد آفریده و منکران خدا در نعمت‌های او حقی ندارند.

فلاح السائل: مردی گوید به معاذ بن جبل گفتم: برای من حدیثی را که خود از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیده و ضبط کرده ای و هر روز متذکر آن هستی و از احادیث قابل دقت است بازگو نما. معاذ گفت بسیار خوب، ولی شروع به گریه کرد. گفتم خاموش شو و بگو. سپس با صدای بلند گفت: پدر و مادرم فدای پیغمبر باد! روزی حضرت سوار بود و من هم در ردیف او بودم. در اثنایی که داشتیم می‌رفتیم حضرت نظر مبارک را به طرف آسمان افکند و گفت: حمد و سپاس خدایی را سزد که آن‌چه را که درباره مخلوق خود بخواهد و دوست داشته باشد، فرمان داده و انجام می‌دهد. فرمود: ای معاذ! عرضه داشتم: لبیک ای

رسول خدا و راهنمای خیر و خوبی، ای پیامبر رحمت! فرمود: مطلبی را که پیامبر به امت خود گوید، برای تو می‌گویم که اگر این حدیث را ضبط کنی، زندگی برایت سودمند است و اگر بشنوی و ضبط نکنی و مراعات ننمایی، هیچ عذری در پیشگاه حق نخواهی داشت. سپس فرمود: خداوند متعال پیش از خلقت آسمان‌ها، هفت فرشته آفرید و پس از خلقت آسمان‌ها که سراسر آن‌ها را پرده ای از عظمت و جلال پوشانیده بود، در هر یک از آن‌ها ملائکه ای قرار داد و بر در هر آسمانی، ملکی به عنوان دربان مقرر داشت، و فرشتگان اعمال که تمامی عمل انسان را از صبح تا شب حفظ و ضبط می‌نمایند و می‌نویسند عمل بنده را به طرف عالم بالا می‌برند. و این عمل هنگامی که به آسمان اول می‌رسند مانند آفتاب می‌درخشند و فرشتگان از عمل بنده تعریف و تمجید می‌کنند. فرشته دربان می‌گوید: توقف کن! عبور ننما و این عمل را به صورت صاحبش بزن! من فرشته موکل به غیبت هستم. هر کس غیبت کسی را کرده باشد، نمی‌گذارم عملش از این‌جا عبور کند. این ماموریتی است که پروردگار به من داده است.

فرمود: روز بعد که می‌شود، فرشته نگهبان عمل دوباره عمل بنده را بالا می‌برد و با تزکیه و تمجید، عمل را از آسمان اول عبور می‌دهد و به آسمان دوم می‌رسد. در این هنگام فرشته دربان اخطار توقف نموده و می‌گوید: این عمل را برگردان و به صورت صاحبش بزن! زیرا منظور صاحب عمل انگیزه دنیوی بوده و من مامور بازرسی اغراض دنیوی اعمال هستم و نمی‌گذارم این عمل از این‌جا عبور کند.

حضرت فرمود: سپس مجددا عمل بعدی را با کمال سرور و خوشحالی بالا می‌برد (از قبیل صدقه و انفاق و نماز) و نگهبانان عمل خوشحال

می‌شوند و تا آسمان سوم می‌روند. فرشته دربان آن‌جامی گوید: بایست و این عمل را بر پشت و صورت صاحبش بزن! من فرشته مأمور متکبران هستم. این شخص با این عمل نسبت به دیگران تکبر ورزیده و در مجالس، خود را برتر از آن‌ها دیده است. پروردگار من فرمان داده که نگذارم چنین عملی از این‌جا عبور نماید.

سپس فرمود: حافظان عمل باز هم عمل دیگر بنده را که مانند ستاره درخشان نورانی و روشن است و صدای تسبیح و روزه و حجاز آن می‌آید، تا آسمان چهارمبالا می‌برند. فرشته دربان آن‌جامی گوید: توقف کن و این عمل را به صورت و شکم صاحبش بزن! من فرشته عجب و خودبینی هستم. این شخص با این عمل به خود خوش بین شده و به خود می‌بالید. پروردگار من دستور داده که مانع از عبور چنین عملی بشوم. این عمل را به صورت صاحبش بزن!

آن‌گاه فرمود: ملائکه اعمال، عمل بنده را که در کمال آراستگی و زینت است، مانند عروسی که با جهاد و نماز و نوافل مابین نمازهای واجب و آثار ناله و تضرع چون ناله شتر که از آن عمل پیدا است، آرایش و آراسته شده و مانند آفتاب می‌درخشند بالا می‌برند تا به آسمان پنجم می‌رسد. فرشته دربان آن‌جا فرمان توقف داده و می‌گوید: من مامور بازرسی اعمال حسودان هستم. برگرد و این عمل را به صورت صاحبش بزن و بر کول او بار کن! چرا که این شخص بر کسانی که علم و دانش فرا می‌گرفتند و اعمالشان را برای خدا انجام می‌دادند، حسد ورزیده و رشک می‌برده. و اگر در کسی امتیاز و فضیلتی در عمل و عبادت می‌دید ناراحت شده و حسادت می‌نمود، غیبت او را می‌کرد و به او تهمت می‌زد. این فرشته

عمل آن شخص را بر دوش او باز می‌نماید و همین عمل صاحبش را لعنت می‌کند.

سپس فرمود: باز عمل را بالا برده تا آسمان ششم برسند. فرشته دربان آن‌جا می‌گوید: توقف کن! من مأمور بررسی رحمت و مهربانی صاحب اعمال هستم. این عمل را به صورت صاحبش بزن و چشمش را نابود کن! چون این شخص محبت و رأفتی ندارد و اگر بنده ای از بندگان خدا در اثر لغزش گناهی را مرتکب می‌شد یا اتفاق ناگوار و مصیبت و زیانی برای او رخ می‌داد، این شخص به جای نصیحت و همدردی، آن طرف را سرزنش و شماتت می‌نمود. پروردگار من فرمان داده که نگذارم عمل چنین اشخاصی از این‌جا عبور کند.

آن‌گاه فرمود: ملائکه اعمال دیگر را که توأم با فقه و فقاهت و کوشش کامل و توأم با ورع و تقوا است بالا می‌برند و این عمل، صدایی رعدآسا و نوری همچو برق درخشان دارد. و سه هزار فرشته همراه اوست و تمام آسمان‌های ششگانه و درجات و مراتب را پیموده تا به آسمان هفتم می‌رسد. ناگهان فرشته آسمان هفتم اخطار توقف داده و دستور می‌دهد: این عمل را به صورت صاحبش بزن! من مامور بازرسی حجاب اعمال هستم. هر عملی که بین آن و خدا حجابی باشد و در آن انگیزه غیر خدا باشد، برمی گردانم. صاحب این عمل منظورش از این عمل، این بود که با این عمل ارتقای مقامی در نظر فرماندهان به دست آورد و نام بلندی در مجالس و محافل کسب کند و شهره آفاق گردد. پروردگار بزرگ به من دستور داده هر عملی که خالص برای او نباشد، بازگردانم و مانع از عبور آن شوم.

سپس فرمود: آن‌گاه ملائکه، عمل بنده را از قبیل اخلاق نیک و سکوت و ذکر فراوان (همه گونه عبادت) با کمال خوشحالی بالا می‌برند و تمام ملائکه هفت آسمان در مشایعت آن عمل هستند و مراحل هفتگانه را می‌پیمایند تا به حریم خداوندی رسیده و همگی آن‌ها به اعمال صالحه و دعا و مناجات این شخص گواهی می‌دهند، ولی خداوند متعال می‌فرماید: ملائکه من! شما فقط حافظ و نگهبان عمل هستید، ولی من به اعماق دل او و خاطرات و نیات پنهان او آگاه و مراقبم. در این عمل، هدف حقیقی او من نبوده‌ام. لعنت من بر این شخص باد! ملائکه هم می‌گویند: خدایا، لعنت تو و لعنت ما بر او باد!

جامع الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تمام موجودات در مقابل مؤمن فروتنی می‌کنند و هیبت و عظمت او را مراعات می‌نمایند. سپس فرمود: هنگامی که انسان دارای اخلاص باشد، همه چیز از او می‌ترسد، حتی حشرات و درندگان و پرندگان.

رسول خداصلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند متعال به صورت و اعمال ظاهری شما نگاه نمی‌کند، فقط با انگیزه قلبی و نیات شما کار دارد.

کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در تورات چنین نوشته شده است: ای فرزند آدم! خود را از افکار دنیوی فارغ و تهی گردان تا در نتیجه، من هم بی‌نیازی درونی و قلبی به تو دهم و تو را به خودت و کوشش و فعالیت خودت واگذار نکنم، و بر من است که نیاز و

احتیاجات تو را تأمین نمایم. و دل خود را از خوف و ترس از من آکنده نما و اگر فارغ از هر گونه فکر و خالی ازاندیشه‌های گوناگون به عبادت من نپردازی، قلبت را از افکار دنیوی آکنده می‌کنم، نیاز و احتیاجاتت را تأمین ننموده و تو رابه خودت واگذار خواهم کرد.

فقه الرضا: من از عالم (موسی بن جعفر علیه السّلام) حدیث می‌کنم که فرمود: دنیا حرکت کرده و به طرف زوال و فنا می‌رود و آخرت حرکت نموده و به طرف ما می‌آید. هر یک از آن‌ها نیز فرزندان و دلبستگانی دارد. بنابراین شما باید از فرزندان و دلبستگان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، و از کسانی باشید که از دنیا و تعلقات آن دل برکنده و خود را آزاد کرده‌اند و رغبت و میل خود را به آخرت معطوف داشته‌اند و چون زاهدان و پارسایان در زندگی سبک و آزادند.

زمین را فرش زیر پای خود، خاک را بستر خواب خود و آب را غذا و آشامیدنی پاکیزه خود قرار داده‌اند و به کلی از دنیا چشم پوشیده‌اند. آگاه باشید آن‌کس که به بهشت اشتیاق داشته باشد، خود را از شهوات و خواسته‌های نفس آزاد می‌نماید؛ هر که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات الهی خودداری می‌کند؛ و هر کس که در دنیا پارسا و به آن بی‌اعتنا باشد، تمام مصائب و حوادث بر او آسان می‌شود. آگاه باشید! خداوند بندگانی دارد که مردم از شرارت و بدی آن‌ها در امانند و دل آنان برای تفکر در امر آخرت محزون واندوهناک است، دارای عفت نفس هستند و نیازهای آنان بسیار کم و ناچیز است.

آن‌ها چند روز کوتاه صبر و تحمل می‌کنند، در نتیجه در آن جهان آسایش طولانی و آرامش ابدی را به دست آوردند. برنامه عبادت شبانه آن‌ها این است که سر پا می‌ایستند و شب را به عبادت به سر می‌برند و در روز با کمال اخلاص به وظایف خود قیام کرده و اعمال خود را به عنوان عبادت و قرب به حق انجام می‌دهند و کوشش می‌کنند که خود را از آتش خشم الهی نجات دهند. آن‌ها نیکان با تقوایی هستند که در رنج و زحمت به سر می‌برند و بدن آن‌ها مانند نی ضعیف است و لاغر مردم خیال می‌کنند که آن‌ها مریض و رنجورند. و از حضرت عیسی مسیح علیه السّلام نقل شده که آن حضرت به حوارییّن و یاران خود فرمود: خوراک من همان گیاهانی است که زمین در اختیار حیوانات قرار می‌دهد؛ آشامیدنی من همین آب فرات است که به دست خود بنوشم؛ چراغ من قرص ماه و فرش زیر پای من زمین است؛ بالش من یک قطعه کلوخ است و لباس من موی حیوانات؛ فرزندی ندارم که به مرگش بنشینم؛ همسری ندارم که‌اندوهناک یا ناراحت شود. نه خانه ای دارم که خرابی و ویرانی تهدیدش کند و نه مال و ثروتی که در معرض تلف باشد. پس من از همه مردم بی‌نیازترم.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دل بستگیبه دنیا ریشه و سرچشمه هر خطایی است. بدیهی است آن‌که دوست بدارد آن‌چه را که خدا دشمن می‌دارد، خطا و جرمش از همه بیشتر و شدیدتر است، چون به هر خطایی تن در می‌دهد. و یکی از اهل بیت عصمت و طهارت فرموده است: اگر تمام دنیا لقمه کوچک کودکانه و لذیذ باشد، ما اهل بیت آن را نمی‌خوریم و به دور می‌افکنیم. بنابراین چه وخیم و شقاوت بار است

وضع کسی که در راه دستیابی به آن و حرص بر آن، حدود و مقررات الهی را زیر پا نهد و احکام خداوندی را نادیده بگیرد. و دنیا خانه ای است که اگر به ساکنان و اهل این خانه احسان و نیکی کنی، او هم به تو مهربانی کرده و با نیکی و نام نیک باقی، از تو جدا شده و تودیع می‌کنند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند دنیا را آفرید، فرمان اطاعت از دستورهای خود را به او صادر فرمود. دنیا هم اطاعت و تسلیم خود را اظهار نمود. سپس خداوند فرمود: وظیفه تو این است که هر که در طلب تو باشد، با او مخالفت کنی و هر که با تو مخالفت کرده و در صدد تحصیل تو نباشد، با او موافقت نمایی. در نتیجه این پیمان، دنیا بر طبق عهد و پیمان الهی و به اقتضای طبیعت خلقتش رفتار خواهد کرد.

عدّة الدّاعی: نقل شده که حضرت نوح علیه السّلام سال عمر کرد و در این مدت خانه ای برای خود نساخت و هر روز صبح که می‌شد، می‌گفت معلوم نیست به شب برسم و شب که می‌شد، می‌گفت معلوم نیست تا صبح زنده بمانم. پیامبر ما هم صلّی اللَّه علیه و آله چنین بود. از دنیا رحلت فرمود و یک خشت بالای خشت ننهاد. و اما حضرت ابراهیم علیه السّلام لباسش از پشم معمولی و خوراکش نان جو بود. حضرت یحیی علیه السّلام نیز لباسش را از برگ خرما و خوراکش را از برگ‌های درختان تهیه می‌کرد. حضرت سلیمان علیه السّلام هم با آن قدرت و سلطنت و ثروتی که داشت، لباس مویی در برمی کرد و شب‌ها هنگامی که تاریکی آن فراگیر می‌شد، دست خود را بر گردن می‌بست و به قیام، در عبادت

به حال گریه شب زنده داری می‌کرد و خوراکش از راه فروش بافته‌های برگ درخت خرما بود که با دست خود تهیه می‌کرد.

الروضه، الفضایل: شیخ قارونی گفت: مردی را در شام دیدم که صورتش سیاه شده بود و آن را می‌پوشاند، من از علّت آن پرسیدم و گفت: من با خدا پیمان بستم که هر کس از این زیان از من پرسید به او جواب داده و او را باخبر کنم. من بسیار درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی می‌کردم و او را بسیار دشنام می‌دادم، یک شب که در خواب بودم کسی در خواب آمد و گفت: آیا تو درباره علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام می‌دادی؟ گفتم: بله، سپس به صورتم سیلی زد و گفت: خداوند صورتت را سیاه گرداند و همان گونه که می‌بینی صورتم سیاه شد.

طبق روایت روزی رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله از ابلیس پرسیدند: دوستان تو از امت من چند نفرند؟ ابلیس پاسخ داد: ده نفر.

- سلطان ستمگر

- ثروتمند متکبر.

- کسی که توجه ندارد در آمدش از چه راهی است و آنرا در چه راهی مصرف می‌کند.

- دانشمندی که سلطان را بر جور و ستمش تصدیق نماید.

- تاجری که در تجارت و معاملات خود به مردم خیانت کند.

- محتکر.

- زانی.

- ربا خوار.

- بخیل.

- کس که توجه نمی‌کند که اموالش از کجا، و چگونه انباشته شده است؟

سپس فرمود: دشمنان تو از امت من چند نفر هستند؟

عرض کرد: پانزده نفر:

- خود شما یا رسول اللّٰه.

- عالمی که به علم خود عمل کند.

- حامل قرآنی که به دستورات آن عمل نماید.

- کسی که برای رضای خدا در پنج نوبت اذان گوید.

- دوستدار فقرا و مساکین و ایتام.

- کسی که قلب رئوف و مهربانی

دارد.

- خاضع در مقابل حق.

- کسی که در راه طاعت خدا رشد و نمو کند و نماز شب بخواند.

- کسی که خودش را از حرام حفظ نماید.

- ارشاد کننده مردم در راه خدا.

- کسی که همواره وضوء دارد و دارای طهارت است.

- سخاوتمند.

- خوش اخلاق.

- زنان عفیف با حجاب.

- کسی که مهیای مرگ خویش است.

حضرت عیسی علیه السلام شیطان را دید که پنج شتر سرخ موی را حرکت می‌دهد در حالی که بارهائی بر پشت آن شتران قرار داده بود.

عیسی مسیح از شیطان درباره مشتریان بارها پرسید؟

گفت: مال التجاره ای است که به دنبال مشتری آن می‌گردم.

پرسید: مال التجاره‌ات چیست و مشتری آن‌ها کیست؟

گفت: یکی ظلم است که مشتری آن سلاطین هستند.

دیگری تکبر است که مشتری آن ثروتمندان هستند.

سومی حسد است که مشتریش دانشمندان هستند.

چهارمی خیانت است که مشتریش بازرگانان هستند.

و پنجمی مکر است که مشتریش زنان می‌باشند. (

سبزه‌ها بسیار سبز بودند؛ حتی تماشای آن‌ها هم به آن‌ها آسیب می‌زد. حس خیلی خوبی داشت. وقتی چمن را حس می‌کردم، مزه‌ی آن را هم می‌توانستم بچشم. مزه ای شبیه هندوانه داشت. قدم زدن روی آن‌ها شگفت انگیز بود. احساسی باور نکردنی بود. بهترین راه توصیف آن این است اوه خدای من! وَووو!!! بو را با بینی حس نمی‌کردم. بیشتر شبیه این بود که از استخوان گونه‌ی زیر چشمم نفوذ می‌کرد، مثل بو کشیدن از راه سینوس‌ها.

آیا احساس کردید که از بدنتان جدا شده‌اید؟ بله. تبدیل به هوشیاری و تفکر محض و بدون هیچ حد و مرزی شده بودم. در آن عالم غرق در نور، تمام اشیاء و اشخاصی که با آن‌ها روبه رو می‌شدم از جنس نوری بسیار غلیظ ساخته شده بودند. ما همگی از نور بودیم و تنها تفاوتمان با یک‌دیگر میزان غلظت نور سازنده یمان بود.

بعد از پایان نمایش، همه چیز برای مدتی سیاه شد. سپس با دانشی که به دست آورده بودم فهمیدم که من لایق مکانی هستم که بهشت نام دارد بدون آن‌که بدانم بهشت چه شکلی دارد یا چی هست! احساس شگفتی از آرامش داشتم که قوی‌تر و قوی‌تر می‌شد.

در تاریکی، شروع به دیدن نوری در فاصله ای دور کردم. به سمت آن جذب می‌شدم. نزدیکتر و نزدیکتر شدم. سپس داخل آن مدار (بهترین واژه ای که می‌توانم توصیفش کنم) اطراف نور شدم. شبیه مخروطی از

نور و بسیار عظیم بود. زمانیکه آن‌جا بودم کلماتی (آرامش، شادی، خوشبختی، عشق، جاودانگی) شنیدم. به یاد دارم که آن کلمه (همگی به صورت یک واحد) برای من تنها چیز حائز اهمیت در جهان شده بودند و به منظور ورود به نور باید از تمامی چیزهای دیگر خلاص می‌شدم. چیزی مانع از ورود من به نور می‌شد، بعد از آن‌که بررسی کردم متوجه شدم علت، احساسی از دلخوری بود که نسبت به چند نفر داشتم. باید آن‌ها را می‌بخشیدم. اجازه‌ی ورود پیدا کردم. به یاد دارم که در کف مخروط نور بودم. وقتی وارد می‌شدم مثل یک انفجار ناگهانی عشق بود. فکر کردم خواهم مرد چون این احساسات ناشی از عشقی بسیار قدرتمند بودند. خنده‌ام گرفت، چطور وقتی قبلاً مرده‌ام می‌توانم دوباره بمیرم!

برای این‌که انتقال من به این سرا راحت‌تر صورت گیرد، به من گفتند که به زندگی‌ام روی زمین مانند یک توقف طولانی در یک پارک بازی فوق العاده نگاه کنم که در آن بازی‌های هیجان انگیز و سواری‌های پر ماجرای مختلفی وجود دارند که می‌توانم هریک را که بخواهم انتخاب کرده و آزمایش کنم. هم‌چنین به من یاد آوری شد که علت این‌که ما اصولاً حاضر می‌شویم سرای ملکوتی را رها کرده و به دنیا بیاییم به خاطر تمام هیجان و تنوع و ماجراها و سرگرمی‌هایی است که هر یک از زندگی‌های ما در دنیا در خود دارد. ولی اگر قرار باشد تمام دانش ملکوتی خود را با خود به هر یک از این زندگی‌ها بیاوریم، تمام آن‌چه که برای تجربه کردن انتخاب کرده‌ایم ضایع می‌شود. یکی از آن‌ها به من گفت که باید به هر یک از سفرهای خود به قلمروهای دنیای فیزیکی مانند انتخاب یک کتاب

رمان جدید برای مطالعه نگاه کنم. من می‌توانم هر کتاب جدیدی که بخواهم را انتخاب کنم، بسته به این‌که حال و حوصلچه چیزی را داشته باشم. اگر قرار بود که هر نکته و پیچ و خم داستان (و علت هر اتفاق آن را) از قبل بدانم، داستان دیگر لوس و بی‌خاصیت می‌شد.

یکی از ارواح با شوخی به من گفت «اگر جنبه الهی و ابدی ما از آواز خواندن و نواختن تار خسته شود، هزاران جهان دیگر برای رشد و سرگرمی معنوی ما خلق شده است. ابدیت طولانی‌تر از آن است که در آن انسان کار دیگری جز نواختن تار نداشته باشد!» من قبلاً کتاب «درسی از معجزات» (A Course in Miracles) را خوانده بودم و این مفهوم در آن‌جا به خوبی شرح داده شده است: «ما به یکی از این سه علت به دنیا می‌آییم: یا برای این‌که به ما کمک کند تا به یاد بیاوریم که واقعاً که هستیم، یا برای این‌که به دیگران کمک کنیم که به یاد بیاورند واقعاً که هستند، یا به صرف این‌که از این سفر لذت (حقیقی) ببریم... مگر این‌که از آزادی انتخاب خود استفاده کرده و به جای لذت (حقیقی) درد را برای خود انتخاب کنیم.»

آن‌ها به من توضیح دادند که چطور در سرای دیگر هر چیزی که اراده کنیم آناً محقق می‌شود. تنها چیزی که لازم است این است که احساس خواستن چیزی را بکنیم. ولی علت وجود تمام اقلیم‌های (غیر بهشتی) دیگر در درون خود ماست. چون در آن اقلیم ما هر وقت هر چیزی که ارده کنیم را داریم، این باعث می‌شود که بخواهیم حالتهای دیگر و چالش‌ها را نیز برای تنوع تجربه کنیم. مانند یک بازی که در آن همه همیشه برنده می‌شوند. چیزی طول نخواهد کشید که حوصله ما از این

بازی سر رفته و به دنبال بازی دیگری با چالش‌های بیشتر خواهیم گشت.

تمام این‌ها به نوعی برای من آشنا به نظر می‌رسیدند. برای این‌که این فرایند خلقت آنی را به من نشان دهند، یکی از آن‌ها از من خواست که درباریک چیز که دلم هوس کرده فکر کنم. الآن‌که فکر می‌کنم برایم عجیب است که با وجود این که در آن مکان والا و متعالی بودم و ما راجع به مفهوم به این مهمی حرف می‌زدیم، من چه چیز (پیش پا افتاده ای) درخواست کردم. به هر شکل من ناگهان هوس یک تکه از کیک شکلاتی‌های خامه دار و خوش مزه مادرم را کردم. بلافاصله مادر زمینی من جلوی من بود و یک قطعه خیلی بزرگ از آن کیک را به من داد. باید بگویم که مزآن بهشتی بود. با این‌که مادرم در آن‌جا جلوی من ظاهر شد، می‌دانستم که قسمتی از وجود او هنوز هم روی زمین است، زیرا او هنوز نمرده بود. حدس من این است که احتمالاً مادرم خواب بوده و در خواب خود دیده که برای من کیک شکلاتی درست کرده است ....

بعد از مدتی که شاید چند دقیقه و شاید چندین ساعت از این آموزش و گشت و گذار بود، سکوتی عمیق بر همه چیز سایه افکند. یک حضور فراگیر با وجود خود بر هر آن‌چه که آن‌جا بود سایه افکند و گویی تمامی ارواح دیگر به پس زمینه رفتند. صدائی که در حقیقت صدا نبود، با لحن و آهنگی طنین افکن گفت: «به منزل خوش آمدی فرزند! بسیار خوب عمل کرده ای». سپس با لحنی که پر از عشق و قبول بود ادامه داد: «ولی از آن‌جایی که هنوز روی زمین بدنی داری، می‌خواهی یک کار دیگر را تمام کنی؟» من بلافاصله فهمیدم که منظور او چیست. از من خواسته شده بود که برای یک مأموریت و کار مهم که در نمایشنامه

زندگی زمینی سر راهم قرار داشت به بدنم بازگردم. وقتی که در این زندگی آخر به زمین آمده بودم، قبول کرده بودم که برای دخترانم نقش پدر را بازی کنم. اکنون از من پرسیده می‌شد که آیا حاضرم که به این قول خود پایبند بمانم. هم‌چنین در هنگام مرگ من به هیچ معنویت یا مذهب یا زندگی بعد از مرگی اعتقادی نداشتم. با این وجود، می‌دانستم از من خواسته شده است که اگر می‌خواهم به نمایش زندگی که آن را ترک کرده‌ام بازگردم.

ابن عباس در روایتی گوید: همراه با جبرئیل فرشته ای فرود آمد که هرگز به زمین نیامده بود، و کلیدهای گنجینه‌های بهشت با او بود. گفت: ای محمد پروردگارت بر تو سلام می‌دهد و می‌گوید: این کلیدهای گنجینه‌های بهشت است، اگر می‌خواهی پیامبری عبد (فقیر) باش و اگر می‌خواهی پیامبری پادشاه (ثروتمند) باش. فرمود: البته می‌خواهم پیامبری عبد و فقیر باشم. پس به ناگاه نردبانی از طلا که پایه‌های آن از نقره بود و به مروارید و یاقوت آمیخته شده بود و از نور می‌درخشید و پایین آن بر صخره بیت المقدس، و بالای آن در آسمان بود، ظاهر شد. به من گفت: ای محمد بالا برو. چون به آسمان بالا رفت، پیرمردی را دید که زیر درختی نشسته بود و در اطرافش کودکانی بودند. جبرئیل گفت: این شخص پدرت آدم است، که هر گاه یکی از نوادگانش را می‌بیند که وارد بهشت می‌شود می‌خندد و شادمان می‌گردد و چون یکی از نوادگانش را ببیند که وارد دوزخ می‌شوداندوهگین شده و می‌گرید. و فرشته ای دید که چهره در هم کشیده و لوحی مکتوب با خطّی از نور و خطّی از ظلمت در دست داشت. فرمود: این فرشته مرگ است. سپس

فرشته ای را دید که بر کرسی نشسته است و شادابی گشاده روی دیگر فرشتگان را در او ندید. جبرئیل گفت: این مالک، خازن و نگهبان دوزخ است. او پیش‌تر گشاده رو و شاداب بود و هنگامی که عهده دار نگهبانی از آتش دوزخ شد، دیگر نخندید. پیامبر از او خواست که آتش دوزخ را به او بنمایاند. پس در آتش دید آن‌چه را که دید. سپس پیامبر وارد بهشت شد و چیزهایی را که در آن بود مشاهده کرد و صدایی شنید که می‌گفت: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. جبرئیل گفت: این ساحران و جادوگران فرعون‌اند. و «لبیک اللهم لبیک» شنید. گفت: این حاجیان‌اند. و «اللّٰه اکبر» شنید. گفت: این مجاهدان‌اند. و سبحان اللّٰه شنید. گفت: این پیامبران‌اند. وقتی به سدرالمنتهی رسید و به حجاب‌ها رسید، جبرئیل گفت: ای رسول خدا جلو برو، چرا که من اجازه ندارم از این مکان جلوتر بروم و اگر به‌اندازه یک سر انگشت نزدیک شوم، یقیناً می‌سوزم.

ابو بصیر گوید: شیدم که می‌فرمود: جبرئیل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را حمل کرد تا به جایی از آسمان رساند. سپس او را رها کرد و به او گفت: هیچ پیامبری هرگز به این مکانی که تو هستی، پا ننهاده است.

و روایت شده که آن حضرت در آسمان دوم عیسی و یحیی علیهما السلام را ملاقات کرد و در آسمان سوم، یوسف علیه السلام، و در آسمان چهارم ادریس علیه السلام، و در آسمان پنجم هارون علیه السلام، و در آسمان ششم کروبی‌ها (مقربان درگاه الهی)، و در آسمان هفتم شماری از مخلوقات و دسته ای از فرشتگان را دید.

علل الشرایع، خصال: صبّاح المزنی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر این‌که خداوند متعال در آن او را به ولایت علی علیه السلام و ائمّه علیه السلام توصیه کرد بیشتر از آن‌که او را به واجبات توصیه می‌فرماید.

تفسیر عیاشی: عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد اللّٰه علیه السلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگ‌تر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی ای بر صورت او زد، سیلی ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب‌های آسمان به پرواز درآمدند و از آن‌جا دور شدند، جبرئیل گفت: اللّٰه أکبر، اللّٰه أکبر، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند. سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آن‌جا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. هم‌چنان آسمان به آسمان وضع این‌گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه

و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه‌اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد! پس به او گفت: ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار می‌دهی؟ و جبرئیل به او گفت: ای محمد! من اجازه ندارم از این‌جایگاه عبور کنم، و تو بر جایگاهی قدم گذارده ای که پیش از تو هیچ‌کسی پا بر آن نگذاشته و هیچ‌کسی هم بعد از تو بر آن قدم نخواهد گذاشت، فرمود: خداوند هر قدر که می‌خواست به او مقام بزرگ و والا بخشید. - فرمود: - و خداوند با او سخن گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»،

پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگار! «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»، فرمود: خداوند فرمود: ای محمد! بعد از تو چه کسی برای امت تو خواهد بود؟ عرض کرد: خداوند داناتر است. خداوند فرمود: علی، امیر المؤمنین. گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند ولایت او نبود مگر مکالمه خداوند با محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

تفسیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد تا در

آسمان به نقطه ای رسیدند که جبرئیل او را رها کرد و گفت: هرگز هیچ‌کس تا به آن‌جا که تو ایستاده ای گام نگذاشته است.

کنز الفوائد: حمران بن اعین نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَکَانَ قَابَ قَوسَینِ أَو أَدْنَی» پرسیدم. حضرت فرمود: خداوند، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به خودش نزدیک گردانید تا جایی که فاصله بین او و محمد به‌اندازه یک قفس از جنس مروارید بود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می‌درخشید. آن‌گاه تصویری به او نشان داده شد و سپس به او گفته شد: ای محمد! آیا این تصویر را می‌شناسی؟ جواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن‌گاه خداوند به او وحی کرد که فاطمه سلام اللّٰه علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند. می‌گویم: در ادامه در باب نشانه‌های جامع درباره امیر المؤمنین علیه السلام، روایتی طولانی را درباره توصیف معراج می‌آوریم. و بیشتر اخبار مربوط به آن در باب‌های پیشین و باب‌های بعدی به صورت پراکنده آمده است.

خصال: غزوان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زنی از جنّیآن‌که عفرا نام داشت به حضور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شرفیاب می‌شد و سخن آن حضرت را می‌شنید و به نزد شایستگان جنّ می‌آمد و آن‌ها به دست او اسلام را می‌پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می‌دارد رفته است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یک‌دیگر را دوست می‌دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این‌ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یک‌دیگر می‌روند، آفریده است. ای عفرا! چه دیدی؟ گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می‌گفت: خدای من! آن‌گاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام‌هایی که خدا را با آن‌ها فرا می‌خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام‌ها را هفت هزار سال پیش از آن‌که خداوند آدم را بیافرینند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آن‌ها گرامی‌ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان. پیامبر فرمود: سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام‌ها سوگند دهند، خداوند آن‌ها را پاسخ می‌دهد.

إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ

جز ابلیس که تکبّر ورزید و از کافران بود.

قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیدَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ

فرمود: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبّر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از این که فرمان سجود به تو داده شود!)»

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ

که جهنم را از تو و هر کدام از آنان‌که از تو پیروی کند، پُر خواهم کرد!»

قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ

(ای پیامبر!) بگو: «من در برابر این دعوت هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، و من از متکلفان نیستم. (سخنانم روشن و همراه بادلیل است.)»

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ

این (قرآن) فقط تذکّری برای جهانیان است.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ

و به یقین خبر (پیروزی) آن را بعد از مدّتی خواهید دانست.

وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِی عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ یوحِی بَعْضُهُمْ إِلَیبَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا یفْتَرُونَ (

این‌گونه در برابرهر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم. آن‌ها بطور سرّی سخنان ظاهر فریب و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یک‌دیگر القا می‌کردند. و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند.

(ولی ایمان اجباری سودی ندارد.) بنابراین، آن‌ها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار.

وَلِتَصْغَیإِلَیهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لَا یؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِیرْضَوْهُ وَلِیقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ (

نتیجه (وسوسه‌های شیاطین) این خواهد شد که دلهای کسانی که به قیامت ایمان ندارند، به آن‌ها متمایل گردد. و به آن راضی شوند. و هر گناهی که بخواهند، مرتکب شوند.

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آن‌ها نشان دهد. چه این که او و طایفه‌اش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید. (امّا بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیا

به پرورگارت سوگند که همه آن‌ها را همراه با شیاطین (در قیامت) جمع می‌کنیم. سپس آنان را در حالی که به زانو درآمده‌اند گرداگرد جهنم حاضر می‌سازیم.

ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَةٍ أَیهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمَنِ عِتِیا

سپساز پیروان هر گروهی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش‌تر بوده‌اند، جدا می‌کنیم.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَيبِهَا صِلِيا

سپس ما بخوبی از کسانی که برای سوختن در آتش سزاوارترند، آگاهتریم.

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَیرَبِّکَ حَتْمًا مَّقْضِيا

و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید. این امر، نزد پروردگارت، حتمی و پایان یافته است.

ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيا

سپس کسانی را که تقوا پیشه کردند (از آن) رهایی می‌بخشیم. و ستمکاران را- در حالی که به زانو درآمده‌اند در آن رها می‌سازیم.

و هر کس از یاد خداوند رحمان، روی گردان شود شیطانی را بر او مسلط می‌سازیم که همواره همنشین او خواهد بود.

و آن‌ها[= شیاطین] این گروه را از راه (خدا) باز می‌دارند، در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان (حقیقی) آن‌ها هستند.

حَتَّیإِذَا جَاءَنَا قَالَ يا لَيتَ بَينِی وَبَينَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَينِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می‌گوید: «ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود. چه بد همنشینی بودی!»

وَلَن ينفَعَكُمُ الْيوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

(ولی به آن‌ها می‌گوییم:) این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید. و همه در عذاب شرکت دادید.

أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ

لَّا يسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَيوَيقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ

آن‌ها نمی‌توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هر گاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می‌گیرند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ

آن‌ها بشدّت به عقب رانده می‌شوند. و برای آنان مجازاتی دائم است.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ

مگر آن‌ها که در لحظه ای کوتاه (به آسمان نزدیک شوند و) استراق سمع کنند، که «شهابی ثاقب» آن‌ها را تعقیب می‌کند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ

از آنان بپرس: «آیا آفرینش (دوباره) آنان سخت‌تر است یا آفرینش تمام کسانی (از فرشتگان و اهل آسمان‌ها و زمین) که آفریده ایم؟!» ما آنان را از گل چسبنده ای آفریدیم

بَلْ عَجِبْتَ وَيسْخَرُونَ

تو از انکارشان تعجب می‌کنی، ولی آن‌ها مسخره می‌کنند.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يذْكُرُونَ

و هنگامی که تذکر داده شوند، متذکّر نمی‌شوند.

البته تمام چیزهای خاص را به یاد نمی‌آورم. به خاطر می‌آورم که در همان نور گوی پر از عشق ماندم و خوبی، عشق و بصیرت عشق را احساس کردم. ذهن من از نظر تمرکز فکری در یک حالت بسیار عمیق قرار داشت.

سپس من با دوازده موجود روبرو شدم که دانش بیشتری داشتند. آن‌ها در جلوی من و در یک خط ایستاده بودند. انسان نبودند و هیچ احساسی شبیه قضاوت یا فرمان‌روایی در آن‌ها نبود البته از خودشان مطمئن به نظر می‌رسیدند. آن‌ها بلندتر از من به نظر می‌آمدند. رداهای سفید نقره ای پوشیده بودند و دارای پوست سفید، سر و چشمان بزرگ بودند. این‌که دهان داشتند را به خاطر نمی‌آورم. بالاتر از آن‌ها یک روح حاضر بود. این روح مانند ستاره ای بود که ما از روی زمین می‌بینیم اما از نظراندازه،اندازه ای برابر با سرهای آن موجودات داشت. روح به سمت چپ من آمد و روی سر اولین موجود معلق ماند. به یاد می‌آورم که شبیه این بود که دانش و آگاهی از دستان این موجودات که در جلویشان نگه داشته بودند می‌جوشید. هر موجود چیزی داشت که بتواند ارتباط برقرار کند و زمانی که روح از فراز سرشان می‌گذشت آن‌ها دانشی را که داشتند در اختیارم می‌گذاشتند. آخرین موجود به من آن‌چه که باید بعد از برگشتن انجام می‌دادم و اهمیت آن را گفت.

تنها چیز دیگری که به یاد می‌آورم دیدن یک مرد جوان بود که سرش با درد به عقب خمیده شده بود انگار که گردنش زخمی شده باشد. من گفتم آه! الوین! پسر من! و آن‌ها گفتند نه، نه آن پسر و من متوجه شدم که منظور آن‌ها کیست. (در سال تنها بچه‌ی من که پسر بود متولد شد). سپس من تصمیم گرفتم که به زمین بازگردم. به یاد می‌آورم که تصمیم بسیار سختی بود. از آن جهت خیلی سخت بود که همه چیز در آن‌جا بسیار زیبا بود و عشق بی‌نهایت زیادی وجود داشت. من احساس رهایی داشتم اما هم‌چنان یک حس وظیفه شناسی و تعهد هم در من وجود داشت. چیز دومی که متوجه شدم بازگشتم به بدنم بود.

من در طرف دیگر چیزی هستم که بهترین تعبیری که می‌توانم از آن بکنم یک غشاء یا پرده است. مانند یک عکس که در زیر سطح یک دریاچه یخ زده باشد. من در زیر این غشاء معلق هستم و فهمیدم که اتاقی که بدنم در آن قرار دارد در طرف دیگر این غشاء است. می‌توانم حرف زدن مردم را بشنوم. دخترم در سمت راست بدن من ایستاده است، کمی عقب‌تر و جلوی ماشین تنفس مصنوعی، و یک پیراهن قرمز به تن دارد. او ساکت و از درون بسیار نگران است، بدون این‌که آن را نشان بدهد. من خودم بدنم را می‌بینم، و سعی دارم که بدنم را بیدار کنم، ولی بدنم روی تخت بی‌حرکت افتاده است. هنوز هم زیر آن غشاء هستم و نه در اتاق، با این‌که می‌توانم اتاق را ببینم، مانند دیدن آن از طرف دیگر یخ. من عمیقاً برای خانواده‌ام متأسف هستم، ولی برای بدنم و شرایطی که در آن قرار دارد بی‌تفاوت می‌باشم.

سپس دوباره در فضای تاریک هستم، در آن فضای تهی، با تمام فشار آن، و سپس خوابی عمیق. این خواب عمیق استراحت چندانی در خود ندارد، بلکه یک پوچی و عدم است که بدون اختیار به من القاء می‌شود. هر وقت که حس می‌کنم نزدیک است دوباره به این خواب فرو روم، سعی می‌کنم در برابر آن مقاومت کنم.

سپس من در این نور هستم، ولی نور کلممناسبی نیست. نور سفید است و پر از ارتعاش (و انرژی) می‌باشد، ولی ناخوشایند نیست. نور تمام اطراف من، و روی من، و درون من را پر کرده است. نور در خود امنیت دارد. من هیچ‌کس دیگری را آن‌جا نمی‌بینم ولی کاملاً آگاه هستم که همه آن‌جا هستند، تمام کسانی که می‌شناسم و نمی‌شناسم، تمام کسانی که هرگز وجود داشته‌اند. تمام ما به هم متصل و مربوط هستیم، با این‌که من کسی را نمی‌بینم. تنها لباس من در آن‌جا نور است. من در حقیقت شکل و فرم مشخصی مانند یک بدن ندارم، و تنها وجودی از جنس نور هستم. بعضی از افراد در آن‌جا لباس دارند، برخی ردائی به تن داشته و برخی هم لباسی که در ذهنشان تصور می‌کردند در این فضا خواهند داشت را پوشیده‌اند، ظاهری که در زندگی دنیوی فکر می‌کردند بعد از مرگ خواهند داشت.

شرح آن سخت است، من این مردم را «می بینم»، ولی نه دیدنی مانند دیدن فیزیکی. دیدن در سرای دیگر با این دنیا کاملاً متفاوت بوده و با تمامیت همراه است. تصاویر توسط ارتعاشات انرژی با فرکانس‌های مختلف در ادراک من نقش می‌بندند. ولی این تصاویر در جلوی چشمان من نیستند، بلکه در ذهن من هستند، گویی آن‌ها را دیده‌ام.

من در بالا کلمزنده و زندگی را بکار بردم، ولی این کمی گمراه کننده است، زیرا این طور تداعی می‌کند که مرگی وجود دارد. مرگ وجود ندارد، بلکه ما می‌توانیم انتخاب کنیم که (برای مدتی) در یک بدن باشیم، ولی ترک کردن این بدن به هیچ وجه به معنای مردن نیست. انرژی نمی‌تواند خلق یا نابود شود، تنها می‌تواند تغییر شکل بدهد. این حقیقت (در آن‌جا) به من گفته شد، ولی نه از طریق کلمات، بلکه این حکمت به سادگی در آن‌جا وجود داشت. می‌دانم که وقتی در بدنم می‌زیستم و یک دختر جوان بودم این اصل را یاد گرفته بودم. در این‌جا این یک حقیقت است در زمان حال، و در این مکان و هر جای دیگر.

من در این‌جا نوری بسیار درخشان هستم، و موجوداتی که بسیار درخشان هستند در خطرند. دزدان (و موجودات شروری) که در فضای تهی وجود دارند باکمک یک‌دیگر سعی می‌کنند که نورهای درخشان را خاموش کنند. می‌دانم که این دزدها هم در دنیای فیزیکی که اکنون است و هم در این دنیای معنوی سعی در این کار دارند. این‌جا هیچ مذهبی وجود ندارد، هیچ. فقط روح (و معنویت) و دانش و نور و آگاهی است که وجود دارد. دانش آن وقت که نیاز است داده می‌شود، و به صورت یک سری حقایق و اصول و (تئوری) نیست. وقتی که داده شد، نیازی نیست که دیگر آن را به یاد بیاوری، جوهر و نقش آن در وجودت نقش می‌بندد و توده آن می‌رود. تنها چیزی که برای به یاد آوردن آن نیاز داری جوهره آن است.

من هیچ یک از عزیزانم یا شخص خاصی را این‌جا نمی‌بینم. به دنبال کسی هم نگشتم. تنها از نور سفیدی که در آن بودم و ارتعاش آن‌که

درون من رخنه کرده بود لذت می‌بردم و بسیار خوشنود بودم، بدون هیچ کشمکش و مناقشه ای. سپس من با شدت به سمت عقب کشیده شدم و به مکان تاریک و تهی بازگشتم. سپس من نزدیک همان غشاء هستم که بین فضای تهی و زمان حال است. خود را حس می‌کنم که به سرعت از درون آن عبور می‌کنم. خودم را می‌بینم که روی تخت دراز کشیده‌ام. من بالای سر بدن خودم هستم، ولی شناور نیستم. ای کاش می‌توانستم آن را توصیف کنم. وجود من در نزدیک جائی که سقف اتاق است قرار دارد. من بدنم و تمام دستگاه‌هایی که به آن وصل هستند را می‌بینم. بهترین دوستم «مگان» هم آن‌جاست و او و پسرم «دیوید» هر دو در حال گریه کردن هستند. صدای زنگ خطر بلند می‌شود و اعداد و چراغهای روی بعضی از دستگاه‌ها (بصورت هشدار دهنده) خاموش و روشن می‌شوند. پرستار و متخصص تنفس با سرعت به داخل اتاق می‌آید. ولی من هیچ ترسی حس نمی‌کنم و کاملاً نسبت به این منظره بی‌تفاوت هستم. بدن من روی تخت کاملاً بی‌حرکت است. اکنون دیگر مگان و دیوید به اتاق انتظار رفته و آن‌جا منتظر هستند. من در آن واحد هم در اتاق خودم و هم در اتاق انتظار حضور دارم. مگان و دیوید در حال گفتگو هستند که اگر من احیاء شوم، نیاز به کسی هست که بتواند برای مسائل پزشکی من تصمیم بگیرد. بعداً آن‌ها صحت این گفتگو و زمان و مکان آن را تأیید کردند.

احساس می‌کنم که خودم را هر چه بیشتر به درون نور فشار می‌دهم. من خودم را به این جنببودنم فشار می‌دهم، گویی می‌خواهم مطمئن شوم که آن‌جا خواهم ماند. نمی‌خواهم دوباره به آن فضای تاریک و تهی

یا فضای فیزیکی اکنون مکیده شوم. در آن‌جا تنها تاریکی نیست که من را محاصره کرده، تنها نبود نور نیست، بلکه حضور چیزهایی که می‌توان آن‌ها را ارواح بد و شرور نامید، با این‌که این توصیف خیلی تو خالی و کم عمق به نظر می‌رسد. آن‌ها در تمام اطراف من هستند و به من نزدیک شده و به فضا و حریم من تجاوز می‌کنند، گویی قصد آزار و صدمه رساندن به من را دارند. احساس می‌کنم که خیلی ضعیف هستم و قدرت خودم را به سرعت از دست می‌دهم.

ناگهان زنی بلند قد که مانند یک جنگجو ایستاده بود و لباس نورانی سفیدی به تن داشت ظاهر شد. من با قدرت زیادی به سمت او جذب شدم و به سینه او نزدیک گشتم. او مشت خود را بیرون آورده و با قدرت به جایی که سر این موجود شرور بود ضربه ای وارد کرد. این‌جا تاریک است و من تنها می‌توانم او را ببینم، ولی در عمق درونم می‌دانم که این اتفاق رخ می‌دهد. موجود شرور منفجر شده و ذرات آن به سرعت پرتاب شده و از ما دور می‌شوند. من نزد این روح درخشنده هستم، نزدیک به او و در امنیت و گرمای مطبوعش. احساس می‌کنم حضور او من را احاطه کرده است و درون و اطراف من را پر نموده است. مشکل است که بتوان گفت که مرز وجود او کجا خاتمه یافته و وجود من شروع می‌شود، ولی او به نوعی هنوز هم وجود خود را به شکل یک زن بلند قد و قدرتمند که در نور پیچیده شده و روحی جسور و متهور و مراقب من است حفظ می‌کند. من نمی‌خواهم که از نزد او بروم ولی به نوعی (می فهمم و) تصمیم می‌گیرم که در حال حاضر نمی‌توانم آن‌جا بمانم. من باید به بدنم بازگردم، گرچه ترجیح می‌دهم که بازنگردم. من نسبت به همه، منجمله بچه هایم احساس بی‌تفاوتی می‌کنم، ولی با این حال با تصمیم خود کنار آمده و به بدنم باز می‌گردم.

من دیگر ترسی از مرگ ندارم زیرا مرگی وجود ندارد. فقط زمانی می‌رسد که بدن ما دیگر بدردمان نمی‌خورد و باید آن را دور بیاندازیم. من دلم برای سرای دیگر تنگ می‌شود و چشم به راه روزی هستم که به آن‌جا بازگردم. من می‌دانم که به کرات در دنیای فیزیکی زندگی کرده‌ام. می‌دانم که ارتباط بین انسان‌ها روی در همین دنیا به پایان نمی‌رسد و آگاهی و ادراک از مغز ما ناشی نمی‌شود.

روزقیامت برای هر شبانه روز انسان، بیست وچهار خزانه به اونشان می‌دهند. وقتی نگاهش به خزانه ای که پر از نور است می‌افتد، آنقدر خوشحال می‌شود که اگر خوشحالی اورا به اهل جهنم تقسیم کنند، همه آنان از درد آتش راحت می‌شوند! این خزانه مربوط به ساعاتی است که در آن ساعت به اطاعت خدا مشغول بوده است. سپس چشمش به خزانه ای می‌افتدکه تاریک وبدبو وترس آورنده است! بادیدن آن، آنقدر ناراحت می‌شود که اگر ناراحتی اورا به اهل بهشت تقسیم کنند، همه دچار ناراحتی می‌شوند! واین متعلق به ساعاتی است که در آن، به گناه مشغول بوده است! سپس خزانه ای به او نشان می‌دهند که نه چیزی در او است که اورا خوشحال کند ونه چیزی که اوراناراحت کند!

امام سجادعلیه السلام: بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین، میزان وقلم ودوات محاسبه، گذاشته نمی‌شود! بلکه آنان گروه گروه بسوی جهنم برده می‌شوند! میزان ودوات برای مسلمین است.

زلزال ۷ (: فَمن يعْمَل ْ مِثقال ذَره ٍ خيراً يرَه ُ ومَن ْ يعمل مثقال ذره ٍشرّاً يرَه ُ.) یعنی: هرکه مثقال ذره ای خیر انجام دهد، نتیجه آنرادرقیامت می‌بیند. وهرکه مثقال ذره ای بدی انجام دهد، نتیجه آنرا درقیامت می‌بیند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان گوید با این‌که همه مردم در زیر دست منند، پنج کس هستند که در آن‌ها چاره ای ندارم: هر کس از روی راستی و دل پاک به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او اعتماد کرد، هر کس در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید، هر کس در گاهی که مصیبت بیند، بیتابی نکند، هر کس به آن‌چه خدا بهره‌اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که سی بار گوید سبحان اللّه و بحمده سبحان اللّه العظیم و بحمده، رو به توانگری کرده و پشت به فقر داده و در بهشت را کوبیده است

معانی الاخبار: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: شخصی که یک بار سبحان اللّه و بحمده بگوید، خداوند برایش هزار هزار حسنه می‌نویسد، و هزار هزار سیئه از نامه عمل او محو نماید و مقام او را هزار هزار درجه بالا می‌برد، و آن‌کس که بیشتر بگوید، خداوند پاداش او را افزون کند، شخصی که آمرزش بخواهد، خدا او را بیامرزد.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام از پدرانش از حضرت علی بن أبی طالب علیهم السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: همانا نور محمّد صلی اللَّه علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاه داشت و او همواره می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّی الْأَعْلَی (منزّه است پروردگار والامقام من) و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگه داشت که می‌فرمود: سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ (پاک است دانای راز پنهان) و ده هزار سال او را در حجاب منّت نگهداشت که می‌فرمود: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یلْهُو (پاک و منزّه است خدائی که پایدار است، و کارش بیهوده نیست) و نه هزار سال نیز در حجاب رحمت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ الرَّفِیعِ الْأَعْلَی (پاک و منزّه است خدای بلند مرتبه و برتر)، و هشت هزار سال هم در حجاب سعادت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا یسْهُو (پاک و منزّه است پروردگاری که پاینده است و اشتباه نمی‌کند)، و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت که می‌فرمود: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِی لَا یفْتَقِرُ (پاک و منزّه است آن خدائی که بی‌نیاز است و هرگز محتاج نگردد) و شش هزار سال نیز در حجاب منزلت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ الْعَلِیمِ الْکَرِیمِ (پاک و منزّه است خدای من که برتر است و بخشنده) و پنج هزار سال هم در حجاب هدایت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ ذِی الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (پاک و منزّه است پروردگار عرش بزرگ) و چهار هزار سال در حجاب نبوّت نگه داشت که که می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ (پروردگار مقتدر و بی‌همتا از توصیف جاهلانه و ناروای مشرکان منزّه است) و سه هزار سال در حجاب رفعت، که می‌فرمود: سُبْحَانَ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ (پاک و منزّه است خدائی که صاحب ملک و ملوک است) و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که می‌فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ (پاک و منزّه است خدا و من به ستایش او مونسم) و هزار سال هم در حجاب شفاعت،

که می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّی الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ (پاک و منزّه است پروردگار بزرگ، و من به ستایش او مشغولم). سپس خداوند نام خود را که نور درخشانی بود بر لوح هویدا ساخت و تا چهار هزار سال آن‌جا بود، و بعد از آن بر تارک عرش آشکار ساخت و هفت هزار سال نیز آن‌جا بود، تا آن را در پشت آدم نهاد.

کشف الغمّة: علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: کسی که بدون خودپسندی بگوید: «سبحان اللّٰه العظیم و بحمده» یعنی منزه است خدای با عظمت و من به ستایش او مشغولم، خدا برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و سه هزار سیئه از او محو می‌کند و سه هزار درجه برای او بالا می‌برد.

از خط شهید رحمه اللّٰه نقل شده: در حدیث معراج است که تسبیح اهل آسمان دنیا «منزه است کسی که دارای ملک و ملکوت است»، و تسبیح اهل آسمان دوم، «منزه است کسی که دارای عزت و جبروت است»، و تسبیح اهل آسمان سوم، «منزه است زنده ای که نمی‌میرد است»، و تسبیح اهل آسمان چهارم، «منزه است خداوند مالک با تقدس، منزه است پروردگار ملائکه و روح» است.

عدة الداعی: روایت شده که لشکرگاه حضرت سلیمان بن داود علیه السّلام صد فرسخ در صد فرسخ بود. جن‌ها برای آن حضرت فرشی از طلا و ابریشم بافته بودند به‌اندازه دو فرسخ در یک فرسخ که منبر طلایی

آن حضرت را در وسط این فرش قرار می‌دادند. سلیمان نبی در حالی بر روی منبر می‌نشست که گرداگردش ششصد هزار کرسی از طلا و نقره قرار داشت، انبیا بر کرسی طلا و علما بر کسی نقره، تکیه می‌دادند و گردش مردم بودند و گرد مردم جنّ‌ها و شیاطین، در این حال پرندگان، بال‌هایشان را می‌گشودند تا خورشید آنان را نیازارد، روایت شده که به باد فرمان می‌داد تا آن بساط را برداشته، حرکتش دهد. خداوند متعال وحی فرستاد در حالی که او بین آسمان و زمین در حال سیر بود که من بر حکومت تو این را افزودم که هیچ‌کسی سخنی نگوید مگر آن‌که باد آن را به گوش تو برساند. پس حکایت شده است که آن حضرت از کشاورزی گذشت که می‌گفت: فرزند داود حکومت با عظمتی دارد (تا این را گفت) باد آن سخن را به گوش سلیمان رساند، سلیمان فرود آمد و به سوی آن کشاورز رفت و گفت: من آمدم تا (به تو بگویم:) آن‌چه را که بر آن قدرت نداری، آرزو مکن، سپس فرمود: یک تسبیح تو که مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد، از آن‌چه به خاندان داود داده شده بهتر است. و در حدیث دیگر آمده است: ثواب تسبیح برای تو می‌ماند، اما حکومت سلیمان از بین می‌رود.

می‌گویم: قبلا در کتاب توحید در باب ثواب موحدین و عارفین با اسناد مختلف از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از جبرئیل و او از خداوند عز وجل که فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حصن و حصار محکم من است و هر کس در حصن و حصار من داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود و در آن باب غیر از این روایت، روایات دیگری هم گذشت.

ثواب الأعمال: حضرت رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، در بهشت برای او درختی می‌روید از یاقوت سرخ، شیرین‌تر از عسل، سپیدتر از برف و خوشبوتر از مشک در زمینی از جنس مشک سپید، میوه‌های این درخت همانند پستان دختران باکره است که از زیر هفتاد لباس (مراد لباس‌های بسیار است) خود را می‌نمایند.

ثواب الاعمال، توحید: عمر بن یزید می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس در هر روز بگوید: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتّخذ صاحبة و لا ولدا»، خداوند برای او چهل و پنج هزار هزار حسنه می‌نویسد، و چهل و پنج هزار هزار گناه از او محو می‌کند، و چهل و پنج هزار هزار درجه برای او بالا می‌برد، و مانند کسی است که در آن روز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد، و خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از شما جرعه آبی می‌نوشد و خداوند با آن نوشیدن، بهشت را بر او واجب می‌کند؛ سپس فرمود: ظرف آب را می‌گیرد و بر دهان می‌گذارد و سپس می‌نوشد و در حالی که هنوز اشتهای به آب دارد، آن را از دهان خود دور می‌کند و حمد خدا می‌کند؛ سپس آب را بر می‌گرداند و از دهان دور می‌کند و حمد خدا می‌کند، سپس آب را بر می‌گرداند و آب می‌نوشد و ظرف را از دهان دور نموده و حمد خدا می‌کند، پس خدا با این کار بهشت را بر او واجب می‌سازد.

امالی طوسی: امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود که آن حضرت فرمودند: در بدن آدمی زاد سیصد و شصت رگ وجود دارد که صد و هشتاد رگ آن متحرک و صد و سی رگ آن ساکن است؛ اگر رگ متحرک ساکن شود آدمی زنده نمی‌ماند و اگر رگ ساکن به حرکت بیفتد، انسان حتما نابود می‌شود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله وقتی صبح می‌کرد و خورشید طلوع می‌کرد، عرضه می‌داشت: «الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا طیبا علی کلّ حال» و این حمد را سی صد و شصت مرتبه از باب شکر تکرار می‌فرمود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که بگوید: «الحمد لله کما هو اهله» نویسندگان آسمان را به نوشتن مشغول می‌کند؛ آنان می‌گویند: خداوندا! ما علم غیب نداریم؛ خداوند می‌فرماید: آن را همان‌طور که بنده‌ام گفت، بنویسید که ثواب آن با خود من است.

ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: پروردگار عالم در هر روز و هر شب، سه بار خود را می‌ستاید، و اگر کسی خدا را بستاید بدان گونه که خود به تمجید خویش پرداخته است، چنانچه گرفتار بدبختی و شقاوت باشد، سعادت و نیکبختی نصیب او می‌گردد. زراره گوید، عرض کردم: تمجید الهی چگونه است؟ فرمود: بگو: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا

أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِى الْكَبِيرُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَلِکُ يوْمِ الدِّينِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْکَ بَدْءُ كُلِّ شَی ءٍ وَ إِلَيکَ يعُودُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ وَ لَا تَزَالُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيرِ وَ الشَّرِّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ وَ لَمْ يكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يشْرِكُونَ أَنْتَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی يسَبِّحُ لَکَ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ وَ الْكِبْرِياءُ رِدَاؤُکَ. (خدای يگانه توئی و جز تو خدائی نيست که پروردگار جهانيان باشد. خدای يگانه توئی و جز تو خدای بخشنده و مهربانی نيست. خدای يگانه توئی و جز تو خدايی بلند مرتبه و بزرگ نباشد. خدای يگانه توئی و جز تو صاحب روز جزا نيست. خدای يگانه توئی و جز تو خدای آمرزنده و مهربانی نباشد، خدای يگانه توئی و جز تو خدای مقتدر و غالب و دانائی نيست. خدای يگانه توئی و جز تو خدايی نيست، هستی هر چيز از تو است و بازگشت همه به سوی تو. خدای يگانه توئی و جز تو خدايی نيست که هميشه بوده و خواهی بود. خدای يگانه توئی و جز تو نيست که آفريننده خوبی‌ها و بدی‌ها باشد. خدای يگانه توئی و جز تو خدائی نيست که آفريننده بهشت و دوزخ باشد. خدای يگانه توئی و جز تو خدای يکتا و بی‌نيازی نيست، خدائی که نه از کسی زاده شده و نه کسی از او زاييده و هيچ همتائی برای او متصوّر نيست. خدای يگانه توئی و جز تو خدايی نيست، تويی آن پادشاه پاک از هر عيب و منزّه از هر خطا، امان دهنده و ايمن کننده، سلامت بخش، شاهد و

حافظ مخلوقات، پیروز و مسلّط و مقتدر و با عظمت و صاحب کبریا، آن خدائی که منزّه است از هر چه بدان شرک ورزند و برای او انباز قرار دهند. تویی خداوند یگانه خلّاق و شکافنده دانه‌ها و تصویرگر شکل‌ها، تمام نام‌های نیکو از آن تو است، آن‌چه در آسمان و زمین است به تسبیح تو مشغول است و توئی خدای حکیم و مقتدر و پیروز، تویی خدای یگانه، و خدائی جز تو نیست که بلند قدری، و کبریاء تنها زیبنده تو است).

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا برای خدای عز و جل در شب سه ساعت است و در روز سه ساعت که خود را در آن ساعات تمجید کند، پس نخستین ساعت‌ها از روز آن ساعت است که خورشید در جانب مشرق باشد و به‌اندازه ای که در عصر به غروب مانده است (به وقت نماز ظهر مانده باشد) و تا هنگام نماز اولی (یعنی نماز ظهر) ادامه یابد، و نخستین ساعت‌های شب ثلث آخر شب است تا زدن سپیده (که در این ساعات خداوند خود را تمجید کند و) فرماید: «انی انا اللَّه العلی العظیم، انی انا اللَّه العزیز الحکیم، انی انا اللَّه الغفور الرحیم، انی انا اللَّه الرحمن الرحیم، انی انا اللَّه مالک یوم الدین، انی انا اللَّه لم ازل و لا ازال، انی انا اللَّه خالق الخیر و الشر، انی انا اللَّه خالق الجنة و النار، انی انا اللَّه بدی ء کل شی ء و الی یعود، انی انا اللَّه الواحد الصمد، انی انا اللَّه عالم الغیب و الشهادة، انی انا اللَّه الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر، انی انا اللَّه الخالق البارئ المصور لی الاسماء الحسنی، انی انا اللَّه الکبیر المتعال.» {منم خدای بلند مرتبه بزرگ، منم خدای عزیز حکیم، منم خدای آمرزنده مهربان، منم خدای

بخشنده مهربان، منم خدای مالک روز جزا، منم خدای ازلی و ابدی، منم خدای آفریدگار خوبی و بدی، منم خدای آفریدگار بهشت و جهنم، منم آفریدگار هر چیزی، و هر چیزی به من باز می‌گردد. منم خدای یگانه و بی‌نیاز، منم خدای دانا به پنهان و آشکار، منم خدای پادشاه و منزه و سلام و مؤمن و مسلط و با عزت و جبار و متکبر، منم خدای آفریدگار و ایجاد کننده و صورتگر برای من است نامهای نیکو، منم خدای بزرگ برتر.} سپس حضرت صادق علیه السلام از بیان خودش فرمود: «و الکبریاء رداؤه»}کبریاء و بزرگی برازنده حضرت اوست} و هر کس درباره آن با او ستیزه کند خداوند او را به رو در آتش‌اندازد، سپس فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست که این اسامی را بخواند و دلش متوجه خدای عز و جل باشد جز این‌که حاجتش برآورده شود، و اگر شقی (و با شقاوت) باشد امید دارم که سعید گردد.

مهج الدعوات: امام صادق علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» اسم خدای اکبر است یا آن‌که فرمودند که: اسم خدای اعظم است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: اسم اعظم خدای تعالی حرف‌های آن از یک‌دیگر جدا در قرآن وارد شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمودند: آیا می‌خواهی که به تو اسم اعظم خدا را تعلیم کنم؟ آن شخص گفت: بلی. آن حضرت فرمودند: سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیة الکرسی و سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ را بخوان، پس آن‌گاه رو به قبله کن و دعا کن آن‌چه را که می‌خواهی.

حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس بعد از نماز صبح صد مرتبه بگوید: ابتدا به نام خدای بخشنده مهربان، نیست قدرتی و توانائی مگر به خدای بلند مرتبه بزرگ.

به سوی اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر خواهد بود و به درستی که در این کلمات اسم اعظم داخل است.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: اسم اعظم خداوند«یا حی یا قیوم» است.

امام رضا علیه السلام فرمودند: این کلمه نزدیک‌ترین کلمات به اسم اعظم خدای تعالی از سیاهی چشم به سفیدی آن است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ.»

و از آن جمله حدیثی است که به روایت اسماء دختر زید وارد شده است که حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: آن‌که این اسم خدا اعظم است که هر گاه او به این اسم خوانده شود، او حاجت آن بنده را برمی آورد و آن این است: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ إلی بِغَیرِ حِسابٍ «بگو (ای محمّد) که خداوند ای صاحب پادشاهی می‌دهی تو پادشاهی را تا به غیر حساب».

حدیثی دیگر به روایت ابن عبّاس مروی است که گفت: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: اسم خدای اعظم در شش آیه است که

در آخر سوره حشر است و آن از یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا است تا به وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.

و از آن جمله روایتی است که از مردی وارد شده است که گفته است: دائما از خدای تبارک و تعالی طلب می‌نمودم که به من اسم اعظم خود را تعلیم کند. پس خوابیدم و در خواب دیدم که در آسمان به ستاره‌ها این اسم نوشته بود: ای تازه پدید آورنده آسمان‌ها و زمین ای صاحب بزرگی و بخشش.

و از آن جمله حدیثی است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که فرمودند: من از خدای تعالی در عقب هر نمازی یک سال سؤال کردم آن‌که مرا اسم اعظم خود را تعلیم کند. پس قسم به خدا که بعد از نماز صبح نشسته بودم که چشم‌های مرا خواب گرفت. پس مردی را دیدم که در پیش روی من نشسته است. پس گفت که: حاجت تو برآورده شد پس تو این را بگو: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به نام تو که خداست، خدا خدا خدا نیست خدائی مگر او که پروردگار عرش بزرگ است.

و از تذییل محمّد بن نجار در ترجمه احمد بن محمّد بن علی حربی به سندهای خود از اسماء دختر زید روایت شده است که گفت: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که اسم خدا اعظم در این دو آیه است: «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَی الْقَیومُ و إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ»}اوست خدا

نیست خدائی مگر او که زنده به خود برپاست}و{خدای شما خدائی است یگانه}.

صفوة الصفات: به نقل از کتاب دستور از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی خواستی خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی و او تو را اجابت کند، از اول سوره حدید تا آیه «هو علیم بذات الصدور» و آخر سوره حشر را از آیه «لو انزلنا هذا القرآن» قرائت کن و سپس دو دستت را بلند کن و بگو: «ای خدایی که این چنینی! به حق این نام‌ها از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی» و بعد حاجت خود را طلب کن.

و از این کتاب است به نقل از کتاب تهجد که اسم اعظم در این دعا است که سه بار می‌گویی: «یا نور یا قدّوس» و سه بار می‌گویی: «یا حی یا قیوم» و سه بار می‌گویی: «ای زنده ای که نمی‌میری» و سه بار می‌گویی: « ای زنده ای که در زمانی که زنده ای نبود تو زنده بودی» و سه بار می‌گویی: «ای زنده ای که معبودی جز تو نیست» و سه بار می‌گویی: «از تو می‌خواهم به سبب نامت که بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین است».

توحید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یک شب پیش از جنگ بدر، خضر علیه السلام را در خواب دیدم و به او گفتم که مرا چیزی تعلیم کن که با آن بر دشمنان نصرت یابم. گفت که بگو: یا هو یا من لا هو الا

هو، یعنی ای او ای کسی که اوئی نیست مگر او. و چون صبح کردم این خواب را بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله قصه کردم. به من فرمود که یا علی! اسم اعظم به تو تعلیم شده و در روز بدر این بر زبانم جاری بود و به درستی که امیر المؤمنین علیه السلام سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواند و چون فارغ شد فرمود: یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و علی علیه السلام در روز جنگ صفین این را می‌فرمود و حمله می‌برد. عمار بن یاسر به آن حضرت علیه السلام عرض کرد که یا امیر المؤمنین! این کتاب‌ها چیست و کنایه پوشیده و ناصریح سخن گفتن است. حضرت فرمود که اسم اعظم خدا و عماد توحید از برای خدا است که خدائی نیست مگر از بعد از آن شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و آخر سوره حشر را که از لو أنزلنا باشد تا آخر سوره خواند. پس فرمود آمد و پیش از زوال، چهار رکعت نماز بجا آورده... تا آخر حدیث.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: آیا به شما خبر ندهم از چیزی که اگر عمل کنید شیطان به‌اندازه مشرق تا مغرب از شما دور شود؟ عرض کردند چرا یا رسول اللّه. فرمود: روزه رویش را سیاه کند و صدقه پشتش را می‌شکند و دوستی برای خدا و همدستی در کار خیر دنباله‌اش را می‌برند و آمرزش جوئی رگ قلبش را می‌برد و هر چه زکاتی دارد و زکات تن‌ها روزه است.

در کتاب فردوس آمده: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بلا مانند قندیل بین آسمان و زمین آویزان است؛ پس وقتی که بنده ای از پروردگار خود، درخواست عافیت می‌کند، خداوند بلا را از او بر می‌گرداند.

و نیز حضرت فرمود: از خدای عز و جل هر آن‌چه از حوائجتان را که برای شما آشکار می‌شود، بخواهید، حتی بند کفش خود را؛ زیرا اگر خداوند میسّرش نکند، میسّر نمی‌گردد. و فرمود: باید یکی از شما تمام حوائج خود را از خداوند بخواهد؛ حتی وقتی بند کفشش پاره می‌شود، آن را از خداوند بخواهد.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: امواج بلا را با دعا کردن دفع کنید؛ انسان گرفتاری که بلا بر او زیاد شده به دعا محتاج‌تر نیست از انسان با عافیتی که از بلا ایمنی ندارد.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را یاد کنید که او یاد کننده کسی است که او را یاد کند و از فضل و رحمت او بخواهید؛ زیرا دعا کننده مؤمنی که خدا را می‌خواند، نومید نمی‌شود.

و به نقل از کتاب دعاء محمد بن الحسن الصفار نقل شده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو نفر که عمل واحدی انجام داده‌اند داخل بهشت می‌شوند ولی یکی از آن دو رفیقش را بالاتر از خود می‌بیند؛ پس می‌گوید: پروردگارا! چرا به او عطا کردی در حالی که عمل ما دو نفر یکی بود؟ پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: آن بنده از من درخواست کرد و تو نکردی! سپس فرمود: از خدا بخواهید و بسیار هم بخواهید که چیزی برای او بزرگ نیست.

امالی صدوق: امام عسکری علیه السلام فرمودند: چون خداوند عز و جل با موسی سخن گفت، حضرت موسی عرض کرد: پاداش کسی که چشمانش از ترس تو اشک آلود شوند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! چهره‌اش را از سوز آتش نگه دارم و از فزع اکبر آسوده‌اش سازم.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هلا هر که دو چشمش از ترس خدا گریان شوند به هر قطره اشکش کاخی از در و گوهر در بهشت دارد که در آن است آن‌چه دیده ای ندیده و گوشی نشنیده و به دل بشری نگذشته.

خصال: امام سجاد علیه السلام فرمودند: محبوب‌ترین قطره‌ها و چکیدن‌ها، دو چکیدن است در نزد خداوند: یکی چکیدن خون است در راه خدا و دیگر چکیدن اشک بنده است در تاریکی شب از جهت خوف خدا.

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر چشمی روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از ترس خدا گریسته، چشمی که از نامحرم پوشیده، چشمی که در جبهه جهاد برای حق نخوابیده.

خصال: امام صادق از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام نقل می‌کند که عیسی بن مریم فرمود: خوشا به حال کسی که سکوت

اواندیشیدن و نگاه او عبرت آموزی و گستره او خانه‌اش باشد و بر گناهانش بگرید و مردم از دست و زبان او در امان باشند.

ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر چیزی پیمانه و وزنی دارد مگر اشک‌ها که هر قطره ای از آن لهیب دریاهای آتش خشم الهی را فرو می‌نشاند، و اگر اشک در چشم کسی حلقه زند، تنگدستی و مذلّت بر او نخواهد شد، و اگر آن اشک‌ها به رخسار آدمی جاری شود، خداوند او را بر آتش دوزخ حرام می‌سازد، و اگر یک نفر در میان یک امّت بگرید، همه آن امّت مورد رحمت قرار می‌گیرند.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: تمام خوبی‌ها در سه خصلت جمع است: در نگاه و سکوت و کلام؛ پس هر نگاهی که در آن عبرت آموزی نباشد، اشتباه است و هر سکوتی که در آن‌اندیشه نباشد، غفلت است و هر کلامی که در آن ذکر نباشد، لغو است؛ پس خوشا به حال کسی که نگاه او عبرت آموزی و و سکوت او فکر و کلام او ذکر باشد و بر خطای خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا از قطره اشکی که در تاریکی شب از چشم عبد خدا و از ترس او فرو می‌ریزد و با آن جز خدا را نمی‌خواهد، محبوب‌تر نیست و هیچ جرعه ای که عبدی آن را می‌نوشد، نزد خدا محبوب‌تر نیست از جرعه خشمی که بنده ای

آن را به کام خود فرو می‌برد و یا با صبر و یا با حلم به قلب خود بر می‌گرداند.

تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ‌چیزی نیست مگر این که وزن یا ثوابی دارد، مگر اشک ریختن که یک قطره از آن دریاهای آتش را خاموش می‌کند؛ اگر دو چشم او با اشک‌تر گردد، خداوند سایر جسد او را بر آتش حرام می‌کند؛ و اگر اشک او بر دو گونه‌اش جاری شود، چشم او را تاریکی و ذلت نمی‌پوشاند و اگر بنده ای در میان امتی بگرید، هر آینه خدا به آن امت رحم می‌کند.

مکارم الاخلاق: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از گناه خود چندان بگرید که اشک‌هایش بر محاسنش فرو ریزد، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام گرداند.

و فرمود: هر که به قدر بال مگسی از ترس خدا اشک ریزد خداوند از فزع قیامت نگهش بدارد.

از امام صادق علیه السلام: خداوند به موسی وحی فرمود: بندگانم به چیزی که بهتر از این سه چیز باشد به من تقرّب نمی‌توانند یافت: زهد و بی‌علاقه گی به دنیا، اجتناب از گناه، گریه از خوف من. موسی پرسید: با آن‌کس که این سه چیز را دارد چه می‌کنی؟ خداوند وحی کرد که: امّا زاهدان، در بهشت حکمشان را نافذ گردانم، و اما گریه کنندگان، در مقام

اعلای بهشت جای دهم و امّا دوری کنندگان از گناه، در حساب با ایشان سخت گیری و دقّت روا نمی‌دارم.

و کعب الاحبار گفت: در تورات آمده: ای موسی! هر کس مرا دوست داشته باشد از یادش نمی‌روم و هر کس حاجتی را طلب کند در سؤال از آن اصرار کند. ای موسی! من از خلقم غافل نیستم ولی دوست دارم که به ملائکه خویش آه و زاری و

دعای بندگانم را بشنوانم و ملائکه حافظ ببینند که بنی آدم به من نزدیکی می‌نمایند و به چیزی که من ایشان را قدرت دادم و مسبّبش بودم.

و روایت شده که عابدی خدا را هفتاد سال عبادت کرد، در حالی که روز را روزه می‌گرفت و شب را به نماز می‌ایستاد؛ پس از خداوند حاجتی طلبید و برآورده نشد؛ پس روی به خود آورد و گفت: از جانب خود بود که بد دیدی! اگر در تو خیری بود، حاجت تو روا می‌شد. پس خداوند فرشته ای به سوی او فرستاد که به او

گفت: ای فرزند آدم! آن ساعتی که خود را معیوب دیدی، بهتر بود از آن عبادتی که در گذشته کردی!

خصال: در حدیث اربعمائه امیر المومنین فرمود: هر کس بسوی پروردگارش عز و جل حاجتی دارد در سه ساعت آن را بخواهد ساعتی در روز جمعه است و ساعتی هنگامی که ظهر می‌شود که بادها می‌وزد و درهای آسمان باز می‌شود و رحمت نازل می‌شود و پرندگان به صدا در می‌آیند و ساعتی در آخر شب هنگام سپیده دم که دو فرشته ندا می‌کنند: آیا توبه کننده ای هست تا توبه‌اش پذیرفته شود؟ آیا سئوال کننده ای هست تا مورد سؤالش به او داده شود؟ آیا استغفارکننده ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا حاجتمندی خواستار حاجتی هست تا حاجتش برآورده شود؟ پس شما این دعوت کننده خدا را اجابت کنید در فاصله سپیده دم تا سرزدن آفتاب روزی را از خدا بخواهید که آن در طلب روزی از سفر کردن در روی زمین مؤثرتر است و آن همان ساعتی است که خداوند در همان ساعت روزی را میان بندگانش تقسیم می‌کند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر وقت پوست بر تنت جمع شد و چشمانت گریان شد و دلت لرزان گردید، این حالت را غنیمت شمار و از آن بهره گیر و دعا کن که حاجتت مورد توجه حق قرار گرفته است.

کمال الدین: از عباس روایت شده: وقتی عبدالله برای پدرم عبدالمطّلب زاده شد، در چهره‌اش نوری بود که هم‌چون خورشید می‌درخشید. پدرم گفت: این پسر مرتبتی والا دارد. من در خواب دیدم از بینی عبد الله پرنده ای سفید بیرون آمد و پرواز کرد تا به مشرق و به مغرب رسید و

سپس بازگشت و بر خانه کعبه فرود آمد، آن‌گاه همه قریشیان به او سجده کردند و در همان حال که مردم از او شگفت زده شده بودند، میان زمین و آسمان نوری پیدا شد و تا مشرق و مغرب پرتو یافت. وقتی از خواب بیدار شدم، از زن کاهنی از بنی مخزوم درباره‌اش پرسیدم. او گفت: ای عباس! اگر خواب تو راست باشد، از صلب او کودکی زاده خواهد شد که اهل مشرق و مغرب پیرو او خواهند شد. من مراقب عبدالله بودم تا با آمنه که از زیباترین و خوش‌اندام‌ترین زنان قریش بود، ازدواج کرد. چون عبدالله درگذشت و آمنه رسول خدا را زایید، من به نزد آن کودک رفتم و دیدم آن نور در چهره او می‌درخشد. او را برگرفتم و در چهره‌اش نیک نگریستم، از او چنان بوی مشکی می‌آمد

که من هم‌چون قطعه ای از مشک بوی خوش گرفتم. آمنه به من گفت: وقتی درد زایمانم آغاز شد و کار بر من سخت شد، شنیدم صدایی که شبیه صدای آدمیان نبود آمد و میان آسمان و زمین بر شاخه ای از یاقوت بیرقی از ابریشم نازک زده شد و از آن نوری درخشید که تا به آسمان رسید و کاخ‌های شام را دیدم که از روشنایی هم‌چون شعله آتش شده بودند و در اطرافم پرندگان بسیاری را دیدم که گرداگرد من بال گشوده بودند و شعیره اسدی را دیدم که می‌گذشت و می‌گفت: ای آمنه! کاهنان و بتان از فرزند تو چه‌ها که نخواهند دید! آن‌گاه جوانی بلندقامت و سپیدرو و خوش جامه را دیدم که گمان کردم عبدالمطّلب است، او نزدیک من آمد و نوزاد را از من گرفت و از آب دهان خود در دهانش گذاشت، سپس در حالی که تشتی زرین و مرصّع به زمرد با شانه ای طلایی با خود داشت، شکم نوزاد را شکافت و قلبش را بیرون

آورد و آن را شکافت و نقطه ای سیاه از میان آن بیرون آورد وانداخت، سپس کیسه ای از حریر سبز درآورد و آن را گشود و از درونش دانه‌هایی هم‌چون زریره سفید درآورد و قلب نوزاد را از آن پُر کرد و آن را سر جایش گذاشت و سپس بر شکم نوزاد دستی کشید و چیزی از او پرسید و او پاسخ گفت، من نفهمیدم آن‌ها چه گفتند فقط شنیدم که او گفت: در امان و پناه و سایه خدا باشی، قلبت را از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و شجاعت پُر کردم، تو بهترین بشر هستی، خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و بدا به حال کسی که از تو روی گردانَد. سپس کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و از درونش مُهری درآورد و آن را بر میان کتف‌های نوزاد زد و گفت: پروردگارم مرا امر کرد تا از روح القدس در تو بدمم. آن‌گاه در او دمید و پیراهنی به او پوشاند و گفت: این تو را از آسیب‌های دنیا در امان می‌دارد. ای عباس! من این‌ها را به چشم خود دیدم. عباس گفت: من که در آن روزگار هنوز می‌توانستم بخوانم، جامه از تن نوزاد برگرفتم و ناگاه دیدم میان کتف‌های او مُهر نبوت هست. من این ماجرا را پیوسته پنهان داشتم و آن سخن را از یاد بردم و دیگر آن را به درستی به یاد نداشتم تا این که چون اسلام آوردم، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آن را به یادم آورد.

الإحتجاج: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: در خبر آن مرد یهودی که از امیرمومنان علیه السلام درباره معجزات رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله پرسید آمده که وی عرض کرد: مردم می‌پندارند عیسی بن مریم کودک بوده و در گهواره سخن گفته است. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: همین‌طور بوده، حضرت محمد نیز وقتی از شکم مادرش

بیرون آمد، دست چپش را بر زمین گذاشت و دست راستش را سوی آسمان فراز کرد و لب به توحید خداوند گشود و از دهان مبارکش نوری پدیدار شد که اهل مکه از آن نور کاخ‌های بصرای شام و اطرافشان را و کاخ‌های سرخ یمن و اطرافشان را و کاخ‌های سفید اصطخر و اطرافشان را دیدند، در شبی که پیامبر زاده شد، دنیا چنان روشن شد که جنیان و آدمیان و شیاطین هراسیدند و گفتند: در زمین اتفاقی افتاده است. شب هنگام فرشتگان را می‌دیدند که فرود می‌آمدند و فراز می‌شدند و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌گفتند، ستارگان به لرزه افتادند و فرود آمدند و این همه نشانه‌های میلاد حضرت بود. چون ابلیس چنان عجایبی را در آن شب دید، خواست سوی آسمان رهسپار شود، او در آسمان سوم نشیمنگاهی داشت که شیاطین در آن‌جا دزدانه شنود می‌کردند. وقتی شیاطین آن عجایب را دیدند خواستند گوش بایستند، اما به هیچ یک از آسمان‌ها راه نیافتند و به تیر شهاب‌ها رانده شدند و این‌ها همه دلالتی بود بر نبوت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله.

کمال الدین: مخزوم بن هانی از پدرش که صد و پنجاه سالش بود روایت کرده: شبی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، ایوان‌کسری به لرزه افتاد و چهارده کنگره از آن فرو ریخت، دریاچه ساوه خشکید، آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، خاموش شد و موبد موبدان در خواب دید شتری تنومند چندین اسب اصیل را به افسار کشید و دجله را شکافت و در آن سرزمین به راه افتاد. چون صبح شد کسری از آن همه شگفتی سخت ترسیده بود اما از روی دلیری بردباری کرد، سپس چون نخواست که قضیه را از وزرایش پنهان بدارد، تاج بر

سر گذاشت و بر تخت نشست و وزیران را گرد آورد و آنان را از آن‌چه که خود دیده بود، خبر داد. در همان هنگام ناگهان نامه رسید که آتشکده خاموش شده و این خبر براندوه کسری افزود. موبد موبدان گفت: خداوند پادشاه را حفظ کند، من نیز دیشب خوابی دیدم. او شتر و اسبانی را که در خواب دیده بود، برای پادشاه بازگفت. کسری گفت: ای موبد موبدان این چه معنا می‌دهد؟ او که داناترین ایشان بود گفت: در ناحیه مغرب اتفاقی افتاده است. کسرای پادشاه در دم به نعمان بن منذر نامه نوشت: اما بعد، مرد عالمی را نزد من بفرست تا از او سوالی بپرسم. نعمان عبدالمسیح بن عمرو بن حیان بن تغلبه غسانی را نزد کسری فرستاد. وقتی وارد شد، پادشاه به او گفت: آیا تو پاسخ سوالی را که می‌خواهم از تو بپرسم داری؟ نعمان گفت: پادشاه بپرسد، اگر می‌دانستم می‌گویم و اگر نه، کسی را که می‌داند معرفی می‌کنم. کسری او را از آن‌چه دیده بود خبر داد و او گفت: پاسخ این سوال نزد دایی من است که در حوالی شارم ساکن است و سطیح نام دارد. کسری گفت: نزد او برو و از او بپرس و مرا از پاسخ او باخبر کن. عبدالمسیح به راه افتاد و نزد سطیح رسید و دید او در آستانه مرگ است، سلام کرد اما سطیح پاسخی نداد.

مناقب ابن شهر آشوب: ابان بن عثمان در خبری مرفوع روایت کرده: آمنه که خداوند از او خشنود باد گفت: چون ولادت رسول خدا نزدیک شد، دیدم پرنده سفیدی با بالش قلبم را مسح کرد و ترسم از میان رفت. آن‌گاه شربتی سفید برایم آوردند و من که بسیار تشنه بودم از آن نوشیدم. سپس نوری بلند بر من تابید و زنانی را دیدم که هم‌چون نخل‌هایی برافراشته بودند و با من سخن می‌گفتند و صدایی می‌شنیدم که هم‌چون صدای آدمیان نبود، ناگاه دیدم چیزی هم‌چون دیبای سفید

میان آسمان و زمین را پوشاند و کسی گفت: بگیرید عزیزترین انسان را. در آن دم مردانی را در هوا با جام‌هایی در دست دیدم و جای جای زمین از مشرق تا مغرب پیش چشمم آمد و دیدم بیرقی از ابریشم نازک بر شاخه ای از یاقوت پشت کعبه میان آسمان و زمین زده شد. آن‌گاه رسول خدا در حالی که انگشتش را به سوی آسمان بلند کرده بود بیرون آمد و ابری سفید را دیدم که از آسمان فرود آمد و بر او سایه افکند، سپس شنیدم ندایی سر رسید که: محمد را در شرق و غرب زمین و بر فراز دریاها بگردانید تا نام و نشان و چهره‌اش را بشناسند. ناگاه آن ابر کنار رفت و دیدم او را در جامه ای سپیدتر از شیر پیچیدند و بر حریری سبز گذاشتند و سه کلید از مرواریدتر کنارش گذاشتند و کسی گفت: محمد کلیدهای پیروزی و کامیابی و نبوت را در دست گرفت. سپس ابر دیگری آمد و طولانی‌تر از بار قبلی او را از جلوی چشمان من پنهان کرد و شنیدم ندایی سر رسید که: محمد را در شرق و غرب بگردانید و او را بر هر جانداری از جن و انس و پرنده و درنده بگردانید و صفای آدم و مهربانی نوح و دوستی ابراهیم و زبان اسماعیل و کمال یوسف و شادمانی یعقوب و صدای داوود و زهد یحیی و کرم عیسی را به او عطا کنید. آن‌گاه او نمایان شد و دیدم حریری سفید در دست دارد که محکم پیچیده شده و کسی گفت: محمد همه دنیا را در اختیار گرفت و هیچ‌چیز نماند جز این که در اختیار او درآمده باشد. پس از آن سه نفر آمدند که گویی خورشید از چهره‌هایشان می‌تابید، یکی از آن‌ها تُنگی نقره و ظرفی از مشک در دست داشت و در دست دومی تشتی از زمرد سبز با چهار گوشه از مروارید سفید بود و کسی گفت: این دنیاست، آن را در اختیار بگیر ای حبیب خدا! وقتی محمد میان آن را با دست گرفت، کسی گفت: او کعبه را در دست گرفت. در دست نفر سوم

ابریشم سفیدی بود که تا شده بود، آن را گشود و مُهری بیرون آورد که چشم هر بیننده ای را خیره می‌کرد، او آن مُهر را در آن تنگ هفت بار شست و سپس آن را بر کتف محمد زد و از آب دهان خود در دهان محمد گذاشت و با او سخن گفت و او پاسخش را داد، من نفهمیدم او چه گفت و فقط شنیدم که گفت: در امان و پناه و سایه خدا باشی، قلبت را از ایمان و علم و یقین و عقل و شجاعت پُر کردم، تو بهترین بشر هستی، خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و بدا به حال کسی که از تو روی گردانَد. در آن دم محمد ساعتی در بال‌های آنان داخل شد و رضوان پس از این که این کارها را با او کرد، بازگشت و به محمد رو کرد و گفت: بشارت باد بر تو ای عزت دنیا و آخرت. در آن هنگام من دیدم نوری از سر محمد می‌تابد که تا به آسمان رسید و در پرتو آن نور کاخ‌های شامات را دیدم که از روشنی گویی شعله آتش بودند، نیز در اطراف خود مرغان سنگخوار زیادی دیدم که بال‌هایشان را گشوده بودند.

واقدی می‌گوید: چون آنان از این کار فارغ شدند، عبدالمطّلب به وهب نگریست و گفت: به پروردگار آسمان سوگند که من این سقف را ترک نمی‌کنم مگر این که میان پسرم و همسرش پیوند جاری کنم. وهب گفت: به این سرعت نمی‌شود! عبدالمطّلب گفت: چاره ای نیست. وهب برخاست و نزد همسرش بِرّه رفت و به او گفت: بدآن‌که عبدالمطّلب به پروردگار آسمان سوگند یاد کرده که این سقف را ترک نمی‌کند مگر آن‌که میان پسرش عبدالله و همسر او آمنه پیوند جاری سازد. زن در دم برخاست و ده‌ها آرایشگر فرا خواند و آنان را امر کرد تا آمنه را بیارایند. آنان گرد آمنه نشستند و یکی بر دستانش نقش‌انداخت و یکی بر

موهایش خضاب گذاشت و دیگری گیسوانش را شانه کرد. چون هنگام غروب خورشید شد و آنان آراستن آمنه را به پایان رساندند، تختی از خیزران گذاشتند و گونه گونه دیبا و پارچه‌های رنگین بر آن گستراندند و دختر بر تخت نشست و تاجی بر سرش گذاشتند و بر پیشانی‌اش گل زدند و آویزه‌های دُرّ و جواهر زیبا بر گردنش آویختند و گونه گونه انگشتری به انگشتانش کردند. وهب نزد عبدالمطّلب رفت و گفت: سرورم! نزد عروست بیا! عبدالمطّلب سوی تخت رفت و آن را بوسید و بر چشمان عروس بوسه زد و به فرزندش عبدالله گفت: فرزندم! کنار همسرت بر تخت بنشین و از دیدنش لذت ببر. عبدالله گام برداشت و بر تخت رفت و کنار عروس نشست و عبدالمطّلب خوشحال شد. عبدالله چنان کرد که مردان با زنان کنند و با همسرش درآمیخت و آمنه سرور رسولان و خاتم پیامبران را آبستن شد. آن‌گاه عبدالله از نزد آمنه برخاست و سوی پدرش رفت. عبدالمطّلب به او نگریست و دید آن نور از میان دیدگانش رفته و جایش هم‌چون درهمی ممتاز به جا مانده و به سینه آمنه منتقل شده است. آن‌گاه عبدالمطّلب برخاست و نزد آمنه رفت و به چهره‌اش نگریست اما نور هم‌چنان‌که در چهره عبدالله بود در رخسار او نبود، بلکه تابناک‌تر بود. عبدالمطّلب نزد حبیب راهب رفت و از او در این باره پرسید. حبیب گفت: بدآن‌که این نور خود صاحب نور است که در شکم مادرش به سر می‌بَرد. عبدالمطّلب برخاست و با آن مرد خارج شد و عبدالله نزد عیالش بر جا ماند تا این که زردی از کف دستانش رفت. چراکه عرب رسم داشت وقتی بر عیالش وارد می‌شد بر دستان خود حنا می‌گذاشت و تا اثر حنا بر دستانش بود، از نزد آنان نمی‌رفت. عبدالله چهل روز ماند و سپس رفت. اهل مکه به عبدالله نگریستند و دیدند آن نور از جایش رفته است. عبدالمطّلب نیز از نزد

حبیب بازگشت. چون بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله یک ماه در شکم مادر گذشت، کوه‌ها و درختان و آسمان‌ها یک‌دیگر صدا می‌زدند و بشارت می‌دادند و می‌گفتند بدانید که محمد در رحم مادر خود آمنه به سر می‌بَرد و یک ماه بر او گذشته و کوه‌ها و دریاها و آسمان‌ها و زمین‌ها از این نوید شادمان می‌شدند. در آن اوان از یثرب برای عبدالمطّلب نامه رسید که فاطمه دخترش درگذشته و در آن نوشته شده بود او مالی هنگفت بر جا گذاشته است پس بشتاب و بیا. عبدالمطّلب به پسرش عبداللّٰه گفت: ای فرزندم! باید با من به یثرب بیایی. این چنین او با پدرش راهی شدند و به شهر یثرب وارد شدند و عبدالمطّلب آن مال را گرفت. ده روز که در یثرب ماندند عبداللّٰه سخت بیمار شد و پانزده روز بر جا بماند. چون روز شانزدهم شد، عبداللّٰه جان باخت و عبدالمطّلب سخت بر او گریست و از غم او سقف خانه فاطمه بنت عبدالمطّلب شکافت و ناگاه سروشی ندا سر داد: آن‌کس که خاتم پیامبران در صلبش بود درگذشت و چه کسی است که نمیرد؟! عبدالمطّلب برخاست و او را غسل داد و کفنش کرد و در راهی که به آن «شین» گویند، به خاکش سپرد و بر مزارش قبه ای عظیم از گچ و آجر ساخت و سپس به مدینه بازگشت. چون بزرگان قریش و بنی هاشم به استقبالش آمدند و به آمنه خبر وفات همسرش رسید، او گریست و موهایش را پریشان کرد و بر روی خود چنگ زد و گریبان درید و زنان نوحه خوان را فراخواند و سوگ عبداللّٰه را سر دادند. عبدالمطّلب به خانه آمنه رفت و او را دلداری داد و هزار درهم سفید را با دو تاج که عبدمناف آن دو را برای دختران خود بر جا گذاشته بود، به او بخشید و گفت: ای آمنه! غمگین مباش که به خاطر آن‌کس که در رحم و شکمت داری، نزد من مقامی والا داری، پس ناراحت نباش. این چنین آمنه آرام شد و غمش سبک شد.

واقدی می‌گوید: چون بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نُه ماه در شکم مادر گذشت، خداوند در همه آسمان‌ها به فرشتگان وحی کرد که به زمین فرود آیید. آن‌گاه ده هزار فرشته فرود آمدند و هر یک مشعلی به دست داشتند که بی‌هیچ روغن، فروزان و تابناک بود و بر هر مشعل، چنان‌که هر عربی که نوشتن می‌دانست می‌توانست بخواند، نوشته شده بود لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه. آنان گرداگرد مکه در بیابان ایستادند و ناگاه سروشی ندا سر داد: این نور محمد رسول خدا است. این خبر را به عبدالمطّلب رساندند و او فرمان داد آن را تا به هنگامش پنهان کنند.

واقدی می‌گوید: چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به نُه ماهگی رسید، دیگر ستارگان آسمان آرام و قرار نداشتند و از سویی به سویی می‌رفتند و به یک‌دیگر بشارت می‌دادند و مردم نیز در آسمان می‌دیدند که ستارگان همه در حرکت‌اند و قرار ندارند و تا سی روز این چنین بود.

واقدی می‌گوید: چون ابلیس ملعون دید که چنین شد، خاک بر سرش کرد و فرزندانش را گرد آورد و به آنان گفت: ای فرزندان من! بدانید از روزی که آفریده شده‌ام چنین مصیبتی ندیده بودم. گفتند: چه مصیبتی؟ گفت: بدانید امشب نوزادی به نام محمد بن عبداللّٰه زاده شده که بت پرستی را بر میاندازد و از سجده به بتان بازمی دارد و مردمان را به پرستش خدای رحمان فرامی خواند. آن‌گاه آنان نیز خاک بر سرشان

کردند و ابلیس به دریای چهارم رفت و با فرزندان خود چهل روز آن‌جا به مصیبت نشستند.

واقدی می‌گوید: در آن دم حوریان محمد را گرفتند و ایشان را در دستمالی رومی پیچیدند و روبروی آمنه گذاشتند و به بهشت بازگشتند و به فرشتگان آسمان‌ها ولادت پیامبر را مژده دادند. سپس جبرئیل و میکائیل در هیئت دو جوان به آن

خانه آمدند و جبرئیل تشتی از طلا و میکائیل جامی از عقیق سرخ با خود آوردند. جبرئیل رسول خدا را گرفت و ایشان را غسل داد و میکائیل آب روی ایشان می‌ریخت. آن دو، حضرت را شستند و آمنه در گوشه خانه نشسته بود و هراسان و متحیر بود. جبرئیل به او گفت: ای آمنه! ما او را از ناپاکی نمی‌شوییم، چراکه او ناپاک نیست، ما او را از تاریکی‌های شکم تو می‌شوییم. چون کار غسل حضرت را به پایان رساندند و بر چشمان ایشان سرمه گذاشتند و پیشانی‌اش را آراستند، مشک و عنبر و کافور در آوردند و به هم سائیدند و بر سر حضرت ریختند. آمنه می‌گوید: در آن اوان از پشت در همهمه گفتگویی به گوش آمد. جبرئیل بر در رفت و نگاهی‌انداخت و بازگشت و گفت: فرشتگان هفت آسمان می‌خواهند بر پیامبر سلام دهند. ناگاه خانه فراخ شد و آنان کاروان کاروان وارد شدند و بر او سلام دادند و گفتند: سلام بر تو ای محمد، سلام بر تو ای محمود، سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای حامد.

واقدی می‌گوید: برقی از چهره پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله درخشید و به هوا برخاست و به طاق آسمان رسید و در مکه هر کوی و برزنی که خداوند متعال می‌دانست و در علم سابقش رقم خورده بود که اهالی‌اش به خداوند و رسول او محمد ایمان می‌آورند، به زیر آن نور در آمد. در آن شب هر برگی از تورات و انجیل و زبور بود که در آن نام و نشان حضرت آمده بود، از آن به زیر نام ایشان قطره خونی چکید، چراکه خداوند متعال ایشان را با شمشیر برانگیخت. در آن شب بر محراب هر دیر و صومعه ای نام محمد نقش خورد و آن نقش تا به صبحگاه بر جا ماند تا راهبان و دیرنشینان بخوانند و بدانند که پیامبر اُمّی زاده شده است.

ناپاک مسح می‌کنی؟! واقدی می‌گوید: در آن هنگام عبدالمطّلب بر در بیت اللّٰه الحرام ایستاد و در حالی که پیامبر در آغوش وی بود سرود:

«ستایش از آن خداوندی است که این پسر پاک و عطرآگین را به من عطا فرمود،

که در گهواره بر همه پسران سروری می‌کند، او را به پناه این خانه با رکن‌هایش می‌سپارم،

تا این که به بلوغ زناشویی برسد، او را از شر هر انسان کینه جویی به خدا می‌سپارم،

و از هر حسودی که چشم زخم می‌زند.»

عبدالمطّلب‌اندیشناک از آن‌چه که شنید و از محمد صلّی اللّٰه علیه و آله دید سوی آمنه رفت و حال آن‌که قریشیان و بنی هاشم به خاطر محمد به زمزمه افتادند.

واقدی می‌گوید: چون روز سوم فرا رسید، عبدالمطّلب گهواره ای از خیزران سیاه با شبکه‌هایی از عاج آراسته به طلای سرخ و پایه‌هایی از نقره سفید آمیخته به عقیق زرد خرید و پارچه ای از دیبای سفید با خال‌های طلایی بر آن کشید و آن را همراه با مرواریدها و درهای دُرشت با گونه گونه مهره‌های بزرگ که اسباب بازی کودکان است، برای آمنه فرستاد. وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خواب بیدار شد، با آن مهره‌ها خداوند متعال را تسبیح گفت.

واقدی می‌گوید: چون روز چهارم فرا رسید، عبدالمطّلب بر در بیت اللّه الحرام نشسته بود که سواد بن قارب در میان انبوه قریشیان و بنی هاشم نزد او آمد. سواد پیش آمد و گفت: ای اباحارث! شنیده‌ام که برای عبداللّه پسری به دنیا آمده و سخن‌های شگفتی درباره‌اش می‌گویند، می‌خواهم روی زیبایش را ببینم. سواد بن قارب کسی بود که چون سخنی می‌گفت از او اطاعت می‌کردند و مردی درستکار بود. عبدالمطّلب برخاست و همراه با سواد بن قارب به سرای آمنه رفت و همگی داخل شدند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواب بود. وقتی بر در اتاق رسیدند، عبدالمطّلب گفت: تا از خواب بیدار نشده سکوت کن ای سواد! او سکوت کرد و آن دو آرام آرام آمدند و وارد اتاق شدند و سواد به چهره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که با هیبت پیامبران در گهواره خواب بود نگریست. چون پرده از روی پیامبر برگرفت، برقی از چهره پیامبر درخشید که سقف را شکافت و به طاق آسمان رسید. چنان‌که عبدالمطّلب و سواد از شدت آن نور آستین بر چهره‌هایشان گرفتند. در آن دم سواد به پای پیامبر افتاد و به عبدالمطّلب گفت: تو را بر خود گواه می‌گیرم که من به این پسر و آن‌چه از سوی پروردگارش می‌آورد

ایمان آوردم. سپس گونه‌های پیامبر را بوسید و خارج شدند و سواد به خانه‌اش برگشت و عبدالمطّلب شاد و خوشحال شد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: چون پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله یک ماهه شد، وقتی مردمان به ایشان می‌نگریستند، از تنومندی‌اندام و هوشمندی حضرت می‌پنداشتند ایشان یک سال دارد و از گهواره ایشان صدای تسبیح و تحمید خداوند متعال می‌شنیدند.

واقدی می‌گوید: چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دو ماهه شد، جدّ مادری حضرت وهب پدر آمنه درگذشت و عبدالمطّلب به همراه جماعتی از قریشیان و بنی هاشم آمد و وهب را غسل دادند و او را حنوط و کفن کردند و در صفا به خاکش سپردند.

ابوعمرو شیبانی و جماعتی از اهل حدیث روایت کرده: ساحران و کاهنان و شیاطین و دیوان و جنّیان پیش از ولادت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شگفتی‌ها و عجایب می‌آوردند و ازاندیشه‌های پنهان و نهفته‌های جان‌ها سخن می‌گفتند و ساحران و کاهنان از زبان جنّیان و شیاطین و دیوان آن‌چه را که آنان از فرشتگان دزدانه شنود کرده بودند، باز می‌گفتند و آسمان از شیاطین پوشیده نبود تا این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله مبعوث شد.

از آمنه مادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده: چون دیدم شمشیرها گرداگرد من در هوا به گردش درآمده‌اند، سرگشته شدم و گفتم این قوم می‌خواهند مرا بکشند، در همان اوان جنین در شکمم

تکان خورد و صدایی هم‌چون زمزمه ای شنیدم و ناگاه دیدم فریادی از آسمان رسید و کسی بر سر آنان چنان نعره ای کشید که هوش از سر همه پرید و زن ومرد بر صورت به خاک افتادند چنان‌که تو گویی همه مردند. من به آسمان نگریستم و دیدم درهای آسمان باز شده و ناگاه سوارکاری با حربه ای از آتش آمد و ندا سر داد: دست شما به فرستاده خداوند مَلک جلیل نمی‌رسد، من برادر او جبرئیل هستم. در آن هنگام قلبم آرام گرفت و هوش آمدم و از آن نشانه‌ها بر نبوت فرزندم محمد مطمئن شدم. ما به خانه برگشتیم و ابوطالب دست برادرش عبدالله را گرفت و با هم در حیاط کعبه نشستند و به خاطر کرامت و نصرتی که دیدند به یک‌دیگر تبریک گفتند. آن قوم بر خاک افتاده بودند و تا سه ساعت هم‌چنان بر جا ماندند، سپس برخاستند و گویا مدهوش بودند. آن‌گاه منبه بن حجاج جلو آمد و کنار ابوطالب ایستاد و گفت: تو هم‌چنان بلندمرتبه ای و بر هماوردان خود چیره‌ای، اما از تو می‌خواهیم این سطیح را از سر ما رفع کنی، اگر آن‌چه می‌گوید راست باشد ما پیش از همه آن پیامبر را یاری می‌کنیم، سپس سرود:

سپس آن زنان برخاستند و رفتند. ناگاه دیدم پارچه‌هایی از دیبا میان آسمان و زمین کشیده شده و شنیدم کسی گفت: او را بگیرید و از چشم بینندگان و حاسدان پنهانش کنید که او ولی پروردگار جهانیان است، و من سخت هراسیدم. ناگهان صدای بال فرشتگان آمد و سروشی نازل شد و صدای تسبیح و تقدیس آمد و بال‌های رنگینی پدیدار شد و جز من هیچ‌کس در خانه نبود. با خود می‌گفتم که آیا خوابم یا بیدار که ناگاه نوری در میان اهل آسمان و زمین درخشید و

سقف خانه را شکافت و صدای تسبیح فرشتگان برخاست. من در شگفتی مانده بودم که ناگهان فرزندم محمد را به دنیا آوردم. وقتی به زمین رسید، به سوی کعبه سجده کرد و هم‌چون کسی که به درگاه پروردگارش زاری می‌کند، دستانش را سوی آسمان فراز کرد. در خانه همهمه ای عجیب بر پا بود و کسی سرود:

عبدالمطّلب می‌گوید: در ساعتی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، من اطراف کعبه بودم. ناگهان دیدم بتان فروریختند و از هم پاشیدند و بت بزرگ واژگون شد و کسی گفت: اکنون آمنه رسول خدا را به دنیا آورد. من از بلایی که دیدم بر سر بتان آمد زبانم بند آمد و هوش از سرم پرید و قلبم به لرزه افتاد، چنان‌که دیگر نمی‌توانستم حرف بزنم. شتابان خارج شدم و به سوی باب بنی شیبه رفتم. در راه می‌دیدم که صفا و مروه از نور شادی پوشیده شده‌اند. هم‌چنان شتافتم تا این که به نزدیکی خانه آمنه رسیدم و ناگهان دیدم ابری سفید خانه او را پوشانده. نزدیک در رفتم. بوی مشک ختن و عطر و عنبر همه جا را فرا گرفته بود و بوی خوش در سرم پیچید. بر آمنه وارد شدم و دیدم نشسته اما اثری از زایمان در او نیست. گفتم: نوزادت کو؟ می‌خواهم ببینمش! گفت: او را از من جدا کردند و شنیدم کسی ندا سر داد: نگران نوزادت نباش، سه روز دیگر نزدت باز خواهد گشت. عبدالمطّلب شمشیر کشید و گفت: همین الان فرزندم را به من بده وگرنه تو را بر سر این شمشیر خواهم کرد! گفت: آنان او را به این اتاق بردند. عبدالمطّلب می‌گوید: خواستم وارد اتاق شوم که ناگاه کسی هم‌چون نخل برافراشته از داخل پدیدار شد، ترسناک‌تر از او کسی را ندیده بودم.

شمشیری در دست داشت و به من گفت: برگرد! نه دست تو و نه هیچ‌کس دیگر به او نمی‌رسد تا این که زیارت فرشتگان تمام شود. من از ترس بیرون آمدم.

حضرت بار داد. به یاد ندارم جایی نشسته باشم و از ایشان اثری بروز نکرده باشد، یا گیاهی برآمده و یا نعمتی وافر شده است. روزی نزد یکی از زنان بنی سعد به نام اُم مسکین، که بسیار بدحال بود، رفتم. او حضرت را در آغوش گرفت و به خانه خود بُرد و از آن دم سرحال و خوب شد. او هر روز می‌آمد و سر ایشان را می‌بوسید. حلیمه می‌گوید: هرگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواب بود و من به چهره ایشان نگریستم، دیدم چشم‌های ایشان باز است و گویی ایشان می‌خندد. نه گرما ایشان را می‌آزرد و نه سرما. هرگاه در خانه‌ام چیزی می‌خواستم فردایش به من عطا می‌شد. باری یک گرگ بزغاله مرا بُرد و من از این اتفاق بسیار غمگین شدم. دیدم پیامبر صلّی الله علیه و آله سر به سوی آسمان کرد و در همان دم گرگ بزغاله را آورد و بدون آن‌که آسیبی به آن رسانده باشد، آن را به من پس داد. هرگاه ایشان را به زیر خورشید بیرون بُردم، ابری بر ایشان سایه افکند و هرگاه باران می‌بارید ابری ایشان را از باران می‌پوشاند. همیشه از خیمه من نوری میان زمین و آسمان بر پا بود. مردم دچار گرما و سرما می‌شدند اما تا وقتی ایشان نزد من بود، من به گرما و سرما مبتلا نمی‌شدم. روزی خواستم سر ایشان را بشویم، ایشان را آوردم اما دیدم سر ایشان شسته شده و روغن زده شده و خوش بو شده. هرگز جامه ایشان را نشستم و هرگاه می‌خاستم جامه ای از ایشان بشویم، می‌دیدم قبل از من این کار انجام شده و

جامه نو دیگری بر تن دارد. هرگاه سینه‌ام را برای محمد بیرون می‌آوردم آوایی از ایشان می‌شنیدم و همواره پیش از آن‌که بنوشد چیزی می‌گفت. من از این ماجرا تعجب می‌کردم تا این که ایشان به حرف آمد و شنیدم که به هنگام خوردن غذا می‌فرمود: به نام خدا، پروردگار محمد، و در پایان خوردن و آشامیدن می‌فرمود: شکر خدا، پروردگار محمد.

واقدی می‌گوید: پیامبر به تنهایی سوی آن باغ رفت و به دشت و صحرا می‌نگریست و عبرت می‌گرفت و از آن باغ لذت می‌بُرد تا این که به آن تپه رسید و به کوهی سر به فلک کشیده نگریست. کوه بسیار بلند و مرتفع بود و پیامبر صعود از آن را آسان نمی‌دید. ایشان با خود گفت: دلم می‌خواهد از این کوه بالا بروم و شگفتی‌های پشتش را ببینم. پیامبر خواست از کوه بالا برود اما این برای ایشان ممکن نبود چون کوه بسیار مرتفع بود. ناگاه استحیائیل بر سر کوه فریادی بلند کشید و کوه لرزید. به او گفت: ای کوه، وای بر تو! از محمد اطاعت کن، او برترین رسول خداست و می‌خواهد از تو بالا برود. کوه خوشحال شد و هم‌چون پوست که در آتش جمع شود، خود را جمع کرد و پیامبر از آن بالا رفت. زیر کوه مارهای بسیار از انواع مختلف و عقرب‌هایی چون استر وجود داشت. چون پیامبر خواست سوی پایین کوه فرود آید، استحیائیل فرشته فریاد بلندی کشید و گفت: ای مارها و عقرب ها! خود را در سوراخ‌هایتان در زیر صخره‌ها پنهان کنید تا سرور اولین و آخرینِ آفریدگان، شما را نبینند. مارها و عقرب‌ها شتابان امر استحیائیل را اطاعت کردند و خود را در هر سوراخ و به زیر هر سنگی پنهان کردند.

پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از کوه پایین آمد و به چشمه آب سردی رسید که شیرین‌تر از عسل و گواراتر از کره بود. کنار چشمه نشست. در آن دم جبرئیل با میکائیل و اسرافیل و دردائیل آن‌جا فرود آمدند. جبرئیل گفت: سلام بر تو ای محمد! سلام بر تو ای احمد! سلام بر تو ای حامد! سلام بر تو ای محمود! سلام بر تو ای «طه»!

دریاب آن‌چه را برایت گفتم. فرمود: إن شاءاللّٰه. در آن هنگام سینه پیامبر مملو از علم و فهم و حکمت و برهان شد و خداوند هفتاد و هفت برابر بر درخشندگی نور چهره ایشان افزود و چهره حضرت چنان شد که دیگر کسی نمی‌توانست خیره به ایشان بنگرد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: نترس ای محمد! پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی هم‌چون من نمی‌ترسد، به عزت و جلال و جود و کرم و بلندمرتبگی پروردگارم سوگند اگر از چیزی فروتر از شکوه عظمت او می‌ترسیدم می‌گفتم پروردگارم را هیچ نمی‌شناسم. آن‌گاه جیرئیل نزد میکائیل رفت و به او گفت: پروردگارمان حق دارد کسی هم‌چون او را حبیب خود بداند و او را سرور فرزندان آدم قرار دهد. جبرئیل پشت سر پیامبر رفت و جامه ایشان را بالا زد. پیامبر فرمود:

چه می‌خواهی بکنی ای برادر؟! عرض کرد: نگران نباش. آن‌گاه بال‌هایش را درآورد و شکم پیامبر را شکافت و بالَش را در شکم حضرت فرو بُرد و قلب ایشان را شکافت و قسمتی از آن را بیرون آورد و از درونش نقطه ای سیاه خارج کرد. سپس میکائیل بر قلب حضرت آب ریخت و جبرئیل آن را شست. ناگاه از آسمان ندا در رسید که ای جبرئیل، پوست قلب

محمد را فشار نده تا درد نکشد، آن را با پرهای زیر بالت بشوی. جبرئیل پری از زیر بال خود درآورد و قلب حضرت را با آن شست و سپس آن قسمتِ قلب را به قلب و خود قلب را به سینه ایشان بازگرداند.

طبری از شَدّاد بن اوس روایت کرده: شنیدم که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله درباره خود سخن می‌گفت و از ماجراهای کودکی خود در سرزمین بنی سعد بن بکر یاد می‌کرد. فرمود: وقتی به دنیا آمدم در قبیله بنی سعد شیر خوردم. روزی از آن روزها به دور از خانواده‌ام در میان صحرا با پسران همسالم بازی می‌کردیم و به هم کلوخ پرتاب می‌کردیم. ناگاه یک گروه سه نفری با تشتی از طلا پُر از برف آمدند و از میان دوستانم مرا گرفتند. آنان گریختند و چون به بلندای صحرا رسیدند بازگشتند و به آن گروه گفتند: با این پسر چه کار دارید؟ او از قبیله ما نیست، او پسر بزرگ قریش است و در قبیله ما شیر می‌خورد، یتیم است و پدر ندارد، کشتن او چه سودی به شما می‌رساند و از این کار چه به دست می‌آورید؟! اگر عزم کرده اید او را بکشید هر کدام از ما را خواستید انتخاب کنید و به جای او بکشید و او را رها کنید، زیرا او یتیم است. پسرها وقتی دیدند آن قوم پاسخی به آنان نمی‌دهند، شتابان گریختند و به سوی قبیله رفتند تا به آنان خبر دهند و از آنان در برابر آن گروه کمک بخواهند. یکی از آن گروه سمت من آمد و مرا به آرامی خواباند و سپس میان سینه‌ام را از بالا تا عانه شکافت. من به او نگاه می‌کردم اما چیزی احساس نمی‌کردم. او احشاء شکمم را بیرون آورد و با آن برف آن‌ها را به خوبی شست و سپس همه را سر جایش گذاشت. بعد از او نفر دوم آمد و به دوستش گفت: برو! او از نزد من

رفت و آن یکی دستش را در شکمم کرد و در حالی که به او نگاه می‌کردم، قلبم را بیرون آورد و از درونش لخته ای سیاه در آورد و بیرون‌انداخت. سپس انگار که چیزی را می‌گرفت با دست راستش اشاره کرد و ناگاه دیدم مُهری از جنس نور در دست دارد که چشم‌ها را خیره می‌کند، آن مُهر را بر قلبم کوبید و قلبم را سر جایش گذاشت. من سرمای آن مُهر را دیر زمانی در قلبم احساس می‌کردم. بعد از او نفر سوم آمد و به دوستش گفت: برو! او دستش را از بالا تا پایین بر سینه‌ام کشید و آن شکاف خوب شد. سپس دستم را گرفت و به آرامی مرا بلند کرد و به آن اولی که شکمم را شکافت گفت: او را با ده تن از امتش وزن کن. او مرا با آنان وزن کرد و من سنگینی کردم. گفت: رهایش کن! اگر او را با همه امتش هم وزن کنی بی‌شک او بر آنان سنگینی می‌کند. آن‌گاه آنان مرا بر سینه‌هایشان فشردند و سرم را و میان دیدگانم را بوسیدند و گفتند: ای حبیب! نترس، اگر می‌دانستی چه خیر و صلاحی برایت رقم خورده، هر آینه چشمانت روشن می‌شد. در همان اوان ناگهان دیدم همه قبیله آمدند و مادرم که مرا شیر می‌داد پیشاپیش آنان با صدای بلند فریاد می‌زد و می‌گفت: ای فرزند ناتوان من! آن گروه بر سرم ریختند و سرم را و میان دیدگانم را بوسیدند و گفتند: به به به تو پسر ناتوان! دایه‌ام فریاد زد: ای فرزند تنهای من! آنان بر سرم ریختند و سرم را و میان دیدگانم را بوسیدند و گفتند: به به به تو پسر تنها! به خدا سوگند تو تنها نیستی، خداوند و فرشتگان او و مومنان زمین با تو هستند. دایه‌ام فریاد زد: ای فرزند یتیم من که در میان یارانت ضعیف افتادی و از ناتوانی کشته شدی! آنان بر سرم ریختند و سرم را و میان دیدگانم را بوسیدند و گفتند: به به به تو پسر یتیم که کسی نزد خدا از تو ارجمندتر نیست! کاش می‌دانستی چه خیر و صلاحی برایت رقم خورده.

چون قبیله به بلندای صحرا رسیدند، چشم مادر رضاعی‌ام بر من افتاد و گفت: پسرم، هنوز زنده ای؟! سپس آمد و به پایم افتاد و مرا به سینه‌اش فشرد. به خدا سوگند وقتی در دامان حلیمه بودم دستم در دست آن مردان بود، رو به آن مردان کردم و می‌پنداشتم مردم نیز آنان را می‌بینند، اما آنان را نمی‌دیدند. در آن دم یکی از مردم گفت این پسر یا دیوانه شده یا جنّی! او را نزد کاهن فلان قبیله ببرید تا او را ببیند و درمانش کند. گفتم: برای من هیچ یک از اتفاق‌هایی که می‌گویید نیافتاده، من تندرستم و قلبم سالم است و هیچ ناخوش نیستم. پدرم که همسر دایه‌ام بود گفت: مگر نمی‌بینید به درستی سخن می‌گوید؟! من امید دارم که بلایی بر سر پسرم نیامده بشد. اما آنان هم رأی شدند که مرا نزد آن کاهن ببرند. مرا سوار کردند و نزد آن کاهن بردند و ماجرای مرا برایش گفتند. او گفت: ساکت شوید تا از خودش بشنوم، او حال خود را بهتر از شما می‌داند. او از من پرسید و من که در آن هنگام پنج سال داشتم ماجرا را برایش تعریف کردم. وقتی سخنان مرا شنید، از جا پرید و گفت: ای جماعت عرب! این پسر را بکشید که به لات و عُزّی سوگند او دینتان را دگرگون می‌کند و در امورتان با شما مخالفت می‌کند و چیزهایی برایتان می‌آورد که هرگز نشنیده‌اید. آن‌گاه دایه‌ام مرا از دست او کشید و گفت: اگر می‌دانستم می‌خواهی چنین حرف‌هایی بزنی هرگز او را نزدت نمی‌آوردم. سپس مرا سوار کردند و آمدیم در حالی که جای آن شکاف از سینه تا پایین عانه من هم‌چون بند کفش مانده بود.

مولف: ابوالحسن بکری در کتاب الانوار می‌گوید: شیوخ ما و پیشینیان ما که این سخنان را برای ما روایت کردند گفته‌اند: اهل مکه رسم

داشتند که چون هفت روز تمام بر نوزادی می‌گذشت، دایه ای برایش می‌جستند تا او را شیر دهد. از این رو مردم به عبدالمطّلب گفتند: در پی دایه ای برای پسرت باش تا او را شیر دهد. و زنان برای شیر دادن و پرورش حضرت شتافتند. روزی آمنه در کنار فرزندش خواب بود که سروشی او را ندا داد: ای آمنه! اگر دایه ای برای پسرت می‌خواهی، در میان زنان بنی سعد زنی هست به نام حلیمه بنت ابوذُؤَیب. آمنه شتافت و نام زنانی را که نزدش می‌آمدند می‌پرسید اما نامی از حلیمه بنت ابوذُؤَیب نمی‌شنوید. سبب گرایش حلیمه به شیر دادن به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله این بود که در زمین‌های اطراف مکه قحطی و خشکسالی آمده بود اما مکه به قحطی دچار نبود، بلکه به برکت رسول خدا سرسبز و حاصلخیز بود و عرب‌ها از هر گوشه و کنار می‌آمدند و در حوالی مکه فرود می‌آمدند. حلیمه نیز با زنان بنی سعد آمده بود. حلیمه می‌گوید: ما یکی دو روز آن‌جا بودیم اما چیزی نمی‌یافتیم و همراه با چهارپایان به چراگاه‌های آن‌جا می‌رفتیم. شبی میان خواب و بیدری بودم که ناگاه کسی نزدم آمد و مرا به پای رودخانه ای برد که سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل بود. به من گفت: بنوش! من نوشیدم. آن‌گاه مرا به جایم بازگرداند و به من گفت: ای حلیمه! به بطحاء مکه برو که در آن‌جا رزقی وسیع از برایت هست و به برکت نوزادی که در آن‌جا زاده شده کامیاب خواهی شد. سپس با دست به سینه‌ام زد و گفت: خداوند شیرت را زیاد کند و غم و غصه را از تو دور کند. از خواب برخاستم و دیدم سینه‌ام از بس شیر دارد، توان حملش را ندارم و در حُسن و جمال پوشیده شده‌ام و با حالت قبلم فرق کرده‌ام. زنان قوم هراسان نزدم آمدند و گفتند: ای حلیمه! از حالت تو در شگفتیم! تو را چه شده و این حُسن و جمال را که در تو پدید آمده از کجا آوردی؟! من ماجرا را از آنان

پوشیده داشتم و آنان‌که بسیار بر من حسد می‌بردند، رفتند. دو روز بعد سروشی مرا ندا داد و مردمان بنی سعد همگی شنیدند، او گفت: ای زنان بنی سعد! برکات بر شما فرود آمد واندوه‌ها از شما رخت بر بست، زیرا در مکه نوزادی زاده شده که خداوند یکتای یگانه او را بر همگان برتری بخشیده، پس خوشا به حال کسی که سوی او راهی شود. آنان چون سخن هاتف را شنیدند گفتند: به حتم این نوزاد مقامی والا دارد. از این رو بنی سعد همگی به مکه سفر کردند و هیچ‌کس بر جا نماند. حلیمه می‌گوید: ما بسیار فقیر بودیم و چیزی نداشتیم که از آن طرفی بر بندیم و چهارپایانمان از قحطی مرده بودند. حلیمه از پاک‌ترین و عفیف‌ترین زنان قوم خود بود و از همین رو خداوند متعال راضی شده بود تا او رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را شیر بدهد. وقتی زنان بر آمنه وارد شدند، او نامشان را می‌پرسید و چون نامی از حلیمه نمی‌شنوید می‌گفت: فرزند من یتیم است و نه پدر دارد و نه مال. به همین خاطر آن زنان می‌رفتند. حلیمه با شوهرش به مکه رسید و شوهرش را بیرون بر جا گذاشت و به او گفت: همین جا بمان تا من به مکه بروم و جویای نوزادی شوم که به ما نویدش داده شد. وقتی حلیمه وارد مکه شد، خداوند متعال او را برد تا به عبدالمطّلب رساند. او در صفا نشسته بود. کنار کعبه برای او تختی گذاشته بودند و او بر آن می‌نشست و میان مردم قضاوت می‌کرد. حلیمه نزد او رفت و گفت: صبح به خیر ای مرد بزرگ! عبدالمطّلب گفت: از کجا آمده ای ای زن؟! گفت: از قبیله بنی سعد آمده‌ایم و در پی شیرخواری می‌گردیم تا از اجرتش زندگی بگذرانیم و اکنون نزد تو فرستاده شدیم.

گفت: آری، من فرزندی دارم که زنان هرگز همانندش را نزاییده‌اند اما از پدر یتیم است و من جدّش هستم و برایش پدری می‌کنم، اگر می‌خواهی او را شیر دهی تا به تو بسپارمش و اجرتت را بپردازم. حلیمه چون این سخن را شنید زیاده نگفت و گفت: ای بزرگ بنی عبدمناف! شوهر من پشت مکه است و او صاحب اختیار من است نزد او می‌روم و با او در این باره مشورت می‌کنم، اگر اجازه داد، برمی گردم و او را می‌گیرم. عبدالمطّلب به او گفت: هر طور می‌دانی. حلیمه نزد شوهرش رفت و گفت: من نزد عبدالمطّلب رفتم و او گفت فرزندی دارم که پدرش درگذشته و من برایش پدری می‌کنم، چه می‌گویی؟ او گفت: زنان بنی سعد با نیکی و ارجمندی بازمی گردند، تو با کودکی یتیم بازگردی؟! حال آن‌که همه زنان بنی سعد به مکه رفته بودند و برخی کودکی شیرخوار گرفته بودند و برخی کودکی نگرفته بودند. حلیمه گفت: زنان بنی سعد دست پُر برگردند و من با دست خالی بازگردم؟! و اشک چشمش روان شد. شوهرش گفت: نزد همان کودک یتیم برگرد و او را بگیر، امید که خداوند خیر بسیار در او نهد، شاید جدّش نیکوکار باشد. حلیمه برگشت و عبدالمطّلب را همان جا دید و سخن شوهرش را برایش گفت. عبدالمطّلب برخاست و او را به خانه آمنه برد و ماجرای حلیمه و نام و نسب او را برای آمنه گفت. آمنه گفت: این همان زنی است که به من امر شد فرزندم را به او بسپارم. سپس به او گفت: ای حلیمه! بشارت باد بر تو از این فرزند من که به خدا سوگند فقط به خاطر او بوده که دیار ما سرسبز شده. آن‌گاه آمنه حلیمه را به خانه ای برد که حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه و آله آن‌جا بود. حلیمه گفت: ای آمنه! آیا در روز هم برای فرزندت چراغ روشن می‌کنی؟! آمنه گفت: نه، به خدا سوگند از همان زمان‌که زاده شد، هیچگاه کنارش آتش روشن نکردم، چراکه او

از چراغ بی‌نیاز است. حلیمه به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نگریست و دید ایشان در جامه ای از پشم سفید پیچیده شده و بوی مشک و عنبر از ایشان برمی خیزد. در آن دم مهر حضرت در دلش افتاد و شاد شد و از دیدار ایشان بسیار خوشحال شد. حضرت خواب بود و دل حلیمه نیامد که ایشان را بیدار کند. بنابراین ساعتی از ایشان دست کشید و بعد چون ترسید در رسیدن به شوهرش دیر کند، دستش را سوی حضرت دراز کرد تا ایشان را بیدار کند. حضرت بیدار شد و شروع کرد به حلیمه بخندد و در رویش لبخند بزند. ناگاه از دهان مبارک ایشان نوری بیرون آمد و حلیمه شگفت زده شد. آن‌گاه سینه راستش را به حضرت داد و ایشان نوشید. سپس سینه چپش را داد اما حضرت ننوشید و این از سوی خداوند عزوجل به ایشان الهام شده بود. خداوند از همان کودکی به حضرت عدالت و انصاف را الهام کرد، چرا که حلیمه خود کودکی شیرخوار داشت. ایشان شیر نمی‌خورد تا این که برادرش ضمره بنوشد. حلیمه با حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله بازگشت و عبدالمطّلب به او گفت: صبر کن ای حلیمه! تا تو را توشه ای بدهم. گفت: همین نوزاد برای توشه من کافیست، او برای من از طلا و نقره و همه خوراک‌ها بهتر است. اما عبدالمطّلب و آمنه آن قدر مال و توشه و جامه به او دادند که بیش از نیازش بود. آن‌گاه آمنه فرزندش را برداشت و او را بوسید و به خاطر فراقش گریست. خداوند به او صبر داد و او فرزندش را به حلیمه سپرد و گفت: ای حلیمه! از نور چشم و میوه قلب من مراقبت کن. حلیمه از خانه آمنه خارج شد و عبدالمطّلب او را همراهی کرد. حلیمه می‌گوید: به خدا سوگند بر هر سنگ و کلوخی گذر کردم، به خاطر آن‌چه به من رسیده بود به من تبریک می‌گفتند. وقتی نزد شوهرم رسیدم، به نوری که در پیشانی‌اش بود نگریست و شگفت

زده شد و خداوند مهر او را در دلش‌انداخت. گفت: ای حلیمه! خداوند به خاطر این نوزاد ما را بر همه اهل جهان برتری داده، بی‌شک او از فرزندان پادشاهان است. چون کاروان به راه افتاد، حلیمه بر الاغ ماده‌اش سوار شد و به شوهرش گفت: با این نوزاد سعادت دنیا و آخرت را به دست آوردیم.

چون هنگام شام شد حضرت هم‌چون ماه تابان با برادران خود آمد. حلیمه گفت: فرزندم! به خاطر رفتنت به این بیابان دل نگرانت بودم. حلیمه می‌گوید: در میان گوسفندان میشی بود که پسرم ضمره او را زده بود و پایش شکسته بود. آن میش نزد فرزندم محمد آمد و به او پناه آورد و گویی شکوه می‌کرد. محمد بر او دستی کشید و بر سرش سخنانی گفت. ناگهان آن میش هم‌چون آهو با گوسفندان به راه افتاد. هر روز نشانه و معجزه ای از او سر می‌زد و هرگاه به گوسفندان می‌گفت بروید می‌رفتند و چون دستور توقف می‌داد می‌ایستادند و از او فرمان می‌بردند. روزی به همراه برادرانش رفت و به علفزاری رسیدند که از بس درنده داشت، چوپانان از آن‌جا می‌ترسیدند. ناگهان شیری غرّید و با هیئتی ترسناک رو سوی آنان گذاشت. وقتی به گوسفندان رسید دهانش را باز کرد و رفت که بر آنان یورش بَرد. آن‌گاه محمد به سمتش رفت. آن شیر چون محمد را دید، سرش را پایین‌انداخت و برگشت و گریخت. برادران حضرت جلو آمدند و ایشان به آنان فرمود: شما را چه شده؟ عرض کردند: ما از این شیر بر تو ترسیدیم اما تو نترسیدی و با او سخن گفتی؟! فرمود: آری، به او گفتم از امروز به بعد به نزدیکی این دشت برنگرد. این گذشت و باری حلیمه خوابی دید و ترسان و لرزان از

جا پرید و به شوهرش گفت: از من بشنو که باید محمد را نزد جدّش برگردانیم، می‌ترسم بلایی بر سرش آید و نزد جدّش به مصیبتی بزرگ درافتیم، من در خواب دیدم یکی از همین روزهایی که محمد با برادرانش می‌رود، دو مرد بزرگ که کسی را تنومندتر از آن دو ندیده بودم، با جامه‌های ابریشمین به سمت محمد آمدند و یکی از آن دو او را گرفت و خنجری کشید و با آن دل محمد را شکافت و من ترسان و لرزان از خواب پریدم، به نظرم باید او را نزد جدّش ببریم. شوهرش گفت: آن‌چه که می‌گویی محال است، زیرا محمد در پناه خداوند متعال است، مگر آن راهبان و آن شیر و نشانه‌های دیگر را ندیدی؟ گفت: آری، اما هر چیزی پایانی دارد، چه بسیار بزرگانی که درگذشتند و کوچک ترهایی که زنده ماندند. شوهرش گفت: خوابی که دیده ای خیالی واهی بوده است. چون صبح شد و محمد هم‌چون قبل خواست با برادرانش برود، حلیمه گفت:

ای نور چشم من! امروز نرو، دوست دارم امروز با من باشی تا تو را سیر تماشا کنم! تو هر روز زودهنگام بیرون می‌روی و شب برمی گردی. حضرت فرمود: چه شده ای مادر؟! از چه چیزی بر من می‌ترسی؟ به خاطر من از هیچ‌چیز نترس، هیچ‌کس نمی‌تواند آسیب و لطمه ای به من بزند یا سودی به من برساند جز خداوند که پروردگار من است. آن‌گاه حضرت با برادرانش به راه افتاد و حال آن‌که حلیمه نگران بود. چون نیمروز شد ناگاه فرزندان حلیمه با چشم گریان آمدند. حلیمه وقتی صدای گریه فرزندانش را شنید، بی‌سامان شد و خاک بر سر و صورت خود ریخت و بیرون پرید و گفت: چه اتفاقی برایتان افتاده، برایم بگویید؟! گفتند:

ما با برادرمان محمد رفتیم و به زیر درختی نشستیم. ناگهان دو مرد بزرگ که کسی را تنومندتر از آن دو ندیده بودیم نزد ما آمدند و برادرمان محمد را از میان ما گرفتند و به بلندی‌های کوه بردند. سپس یکی از آن دو او را خواباند و چاقویی برداشت و شکم او را شکافت و قلبش را و احشاء دلش را بیرون آورد. بی‌شک تا تو به نزدش برسی دیگر جان داده است. حلیمه بر صورت خود زد و گفت: این تعبیر خواب دیشب من است. دریغ و افسوس از تو ای محمد! ای فرزندم! ای نور چشمم! سپس بیرون زد و در کوی فریاد برآورد و بنی سعد همگی به دنبالش به راه افتادند و شوهر حلیمه حارث نیز با شمشیر و نیزه راهی شد. وقتی نزد رسول خدا رسیدند دیدند ایشان نشسته و گوسفندان گرد ایشان را گرفته‌اند. آن قوم سوی حضرت شتافتند و او را بلند کردند و آوردند و گفتند: همه آن‌چه می‌بینی، از ما و فرزندان ما و اموال ما، همه فدای تو باد! در آن دم حلیمه رسید و در حالی که سخت می‌گریست، حضرت را گرفت و بوسید و شکم ایشان را هویدا کرد اما هیچ اثری بر آن و هیچ خونی بر جامه ایشان ندید. نزد فرزندانش برگشت و گفت: چرا درباره برادرتان دروغ گفتید؟! رسول خدا فرمود: آنان را سرزنش نکن، من کنار آنان بودم که ناگاه دو مرد نزد من آمدند و مرا گرفتند و خواباندند و یکی از آن‌ها چاقویی برداشت و با آن قلب مرا شکافت و نقطه ای سیاه از آن بیرون آورد و دورانداخت و گفت: این سهم شیطان از تو بود ای محمد! سپس قلب مرا با آب شستند و سر جایش گذاشتند. آن‌گاه آن یکی مُهری درآورد که از آن نور می‌تابید. آن مُهر را بر قلبم کوبید و سپس بر آن شکاف دست کشید و شکم من مثل قبلش شد. بعد به من گفتند: ای محمد! اگر می‌دانستی چه جایگاهی نزد خداوند داری هر آینه چشمانت روشن می‌شد. یکی از آن دو به دیگری گفت: او را وزن کن. او

مرا با ده تن از امتم وزن کرد و من سنگینی کردم. ده نفر دیگر افزود و باز من سنگینی کردم. سپس گفت: اگر او را با همه امت‌ها وزن کنی، بی‌شک او بر همه آنان سنگینی می‌کند. آن‌گاه در حالی که من تماشایشان می‌کردم، به آسمان عروج کردند. حلیمه به شوهرش گفت: به نظرم محمد را نزد جدّش ببریم. شوهرش گفت: خودخواهی‌ام مرا از این کار بازمی دارد، چون او از فرزندان خودمان برایمان عزیزتر است و این‌گونه از او جدا می‌شویم. حلیمه وقتی سخن شوهرش را شنید گفت: من خودم او را نزد جدّش می‌برم. آن‌گاه رو به حضرت کرد و گفت: ای فرزندم! جدّت و عموهایت آرزومند دیدار تواند، می‌خواهی نزد آنان بروی؟ فرمود: آری. حلیمه برخاست و جهاز بر مرکبش بست و سوار شد و محمد را جلوی خود نشاند و به سوی مکه به راه افتاد. چراکه عبدالمطّلب برای حلیمه پیغام داده بود که فرزندش را به نزدش ببرد. حلیمه چون در جایی فرود می‌آمد، حضرت را به خود می‌چسباند و چون سوارکاری را می‌دید از ترس، ایشان را پنهان می‌کرد، تا این که به یکی از محله‌های عرب رسید. آنان کاهنی داشتند که از کهنسالی ابروانش بر چشمانش افتاده بود و مردم دورش حلقه زده بودند. وقتی حلیمه از کنارشان عبور کرد او از هوش رفت و به هوش آمد و گفت: وای بر شما! سوی آن زن که بر مرکبش گذشت، بشتابید و فرزندی را که به همراه دارد بگیرید و بکُشید تا دیارتان را ویران نکرده است! حلیمه می‌گوید: دیدم چند مرد به سویم می‌آیند. ناگهان بادی شدید بر آنان وزید و در حال بر زمینشان زد و من از دستشان گریختم و دیگر به من نرسیدند. من رفتم تا به مکه رسیدم. فرزندم محمد را نزد مردمانی که جایی نشسته بودند گذاشتم و برای حاجتی از نزد او به گوشه ای رفتم. ناگاه همهمه و سر وصدایی شنیدم. رو به سوی فرزندم کردم اما او را ندیدم.

از آن قوم که آن‌جا نشسته بودند سراغش را گرفتم، گفتند: ما او را ندیدیم. نامش را پرسیدند، گفتم: محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف. و گفتم: به حق کعبه و مقام سوگند اگر او را نیابم خودم را از این بلندی پرت می‌کنم تا بمیرم. حلیمه از آنان پرسید و اصرار کرد اما خبری نگرفت. او در دم گریبان درید و جامه‌هایش را پاره کرد و بر صورت خود زد و گریست و شیون کرد و خاک بر سرش ریخت و گفت: وای فرزندم! وای نور چشمم! وای میوه قلبم! وای محمدم! در همان حال ناگاه پیرمردی کهنسال عصا به دست نزدش آمد و گفت: ای زن! چه بر سرت آمده؟ گفت: فرزندم محمد را گم کرده‌ام و نمی‌دانم کجا رفته است. پیرمرد گفت: گریه نکن، من کسی را به تو معرفی می‌کنم که می‌داند او کجا رفته است. گفت: معرفی کن ای بزرگ! پیرمرد حلیمه را به کنار کعبه بُرد و گرد بتی به نام هبل طواف کرد و گفت: ای هبل! محمد کجاست؟ همین که نام محمد آمد، آن بت سرنگون شد. مرد هراسید و برگشت. حلیمه می‌گوید: به این فکر افتادم که شاید کسی او را گرفته و نزد جدّش برده است. به سرعت سوی عبدالمطّلب رهسپار شدم. وقتی مرا دید گفت: ماجرا چیست؟ گفتم: فرزندت محمد را نزدت آوردم و در ورودی کعبه او را بر جا گذاشتم تا قضای حاجت کنم. وقتی برگشتم او را نیافتم. عبدالمطّلب گفت: مبادا یکی از کاهنان او را گرفته باشد! آن‌گاه ندا سر داد: ای آل غالب! او با این نام آنان را صدا زد چون این نام را مبارک می‌دانستند. چون قریشیان صدای عبدالمطّلب را شنیدند، از هر گوشه و کنار اجابتش کردند و آمدند. به آنان گفت: حلیمه فرزندم محمد را آورده و او را در ورودی کعبه بر جا گذاشته و برای قضای حاجت رفته و چون برگشته او را نیافته، می‌ترسم ساحران یا کاهنان او را به ناجوانمردی کشته باشند. آنان گفتند: ما با تو هستیم،

هر جا که بخواهی می‌آییم، اگر به دریا بروی ما نیز می‌آییم و اگر راهی خشکی شویم ما نیز هستیم. سپس سوار شدند و به راه افتادند اما هیچ اثری از حضرت نیافتند. عبدالمطّلب سوی کعبه آمد و هفت مرتبه طواف کرد و به پرده‌های کعیه درآویخت و زاری کنان به دعا نشست. در آن دم شنید سروشی گفت: ای عبدالمطّلب! نگران فرزندت نباش، او را در دشت دعایه کنار یک درخت موز بجوی. عبدالمطّلب به آن‌جا رفت و دید حضرت زیر درخت نشسته و میوه‌های درخت سوی ایشان آویخته شده. به سرعت رفت و او را گرفت و بوسید و گفت: ای فرزندم! چه کسی تو را به این‌جا آورد؟

من که با شوهرم بودم در راه از هر گوشه آواهای عجیبی می‌شنیدم و بر هر چه گذر می‌کردم، از شادی سر سوی من می‌کشید و می‌گفت: خوشا به حال سینه‌ات ای حلیمه! به راهت ادامه بده که به زودی با نوری درخشان و ماهی تابناک باز خواهی گشت، پس نام و نشانت را پنهان کن و از پشت این قوم حرکت کن که مژده‌ها سوی تو فرود می‌آیند. من به شوهرم گفتم: آیا تو هم آن‌چه را من می‌شنوم می‌شنوی؟ گفت: نه، چرا این قدر ترسیده ای و چپ و راستت را نگاه می‌کنی؟ پیش تاز که زنان بنی سعد جلو افتادند و می‌ترسم زودتر از ما به نوزادان مکه برسند. ما شتابان راه پیمودیم و الاغمان تندروتر شد. در راه مردی به سفیدی برف و بلندقامتی نخل را دیدم که از فراز کوه ندا سر می‌داد: ای حلیمه! پیش تاز که خداوند عزوجل به من امر فرموده تا همه شیاطین رانده شده را از تو دور کنم. حلیمه می‌گوید: چون به دو فرسخی مکه رسیدیم، شب را بیتوته کردیم. در خواب دیدم درختی

سبز بر سرم قد افراشته و شاخه‌هایش را دور تا دورم آویخته و هم‌چون نخل است و گونه گونه رطب دارد، و همه زنانی که از قبیله بنی سعد همراهم بودند اطرافم را گرفته بودند و می‌گفتند: ای حلیمه! تو ملکه ما هستی، در همان اوان ناگاه از درخت رطبی در دامانم افتاد، من آن را برداشتم و در دهانم گذاشتم و دیدم هم‌چون عسل شیرین است. آن مزّه پیوسته زیر زبانم بود تا این که از رسول خدا جدا شدم. وقتی صبح شد، ماجرا را پنهان داشتم و با خود گفتم: اگر خداوند برای من امری مقدّر کرده باشد، به وقوع خواهد پیوست. به راه افتادیم تا این که روز دوشنبه به مکه رسیدیم. زنان بنی سعد پیش از ما رسیده بودند. کودکی که همراهم بود دیگر گریه نمی‌کرد و تکان نمیخورد و شیر نمی‌خواست. به شوهرم گفتم: انگار این کودک مرده است! داشتم این سخن را می‌گفتم که ناگاه کودکم رو به من کرد و چشم گشود و بر رویم خندید. من بسیار تعجب کردم. وقتی به میان مکه رسیدیم، به شوهرم گفتم: بپرس چه کسی در مکه والاترین مقام را دارد؟ او پرسید و به او گفتند: عبدالمطّلب بن هاشم. گفتم: بپرس چه کسی در میان قریشیان والاترین مقام را دارد و امسال دارای فرزندی شده است؟ گفتند: آل مخزوم. من شوهرم را بر شتر بر جا گذاشتم و سوی بنی مخزوم روانه شدم. دیدم همه زنان بنی سعد پیش از من سوی همه نوزادان رفته‌اند. بر جا مانده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. از آمدن به مکه پشیمان شدم که ناگاه دیدم عبدالمطّلب که موهایش بر شانه‌هایش می‌خورد و شتابان می‌آمد با صدای بلند ندا سر می‌دهد: آیا کسی از زنان شیرده باقی مانده است؟ من پسرکی یتیم دارم و نزد یتیمان خیری نیست اگر از پدران توقع کرامت باشد! حلیمه می‌گوید: من برای عبدالمطّلب ایستادم. او در آن روزگار هم‌چون نخلی بلندقامت

بود. گفتم: صبح به خیر ای شهریار نداده‌دهنده! اگر شیرخواری داری من به او شیر می‌دهم. گفت: جلو بیا. من نزدیکش شدم. گفت: از کجایی؟ گفتم: زنی از بنی سعد. گفت: بیشتر بگو بیشتر بگو، خاندان کرامت و مشقت! نامت چیست؟ گفتم: حلیمه. خندید و گفت: به به! دو نشان نیکو، سعادت و بردباری! بی‌نیازی روزگار در این دو نشان است. ای حلیمه! من پسرکی یتیم به نام محمد دارم، او را به همه زنان بنی سعد عرضه داشتم اما آنان از قبول او خودداری کردند، اکنون آرزو دارم که تو از وجودش سعادتمند شوی. گفتم: من نزد شوهرم می‌روم و با او مشورت می‌کنم. گفت: تو مختار هستی. گفتم: به خدا سوگند که نزدت باز خواهم گشت. آن‌گاه نزد شوهرم برگشتم. وقتی او را از ماجرا باخبر کردم، گویی خداوند سُروری در دلش‌انداخت. او گفت: ای حلیمه! شتابان نزدش برو تا مبادا کسی بر تو پیشی بگیرد. خواهرزاده من نیز همراهمان بود. به من گفت: هیهات! گویا در این سفر چیز خوبی نصیبتان نشده، زنان بنی سعد با ارجمندی شیرخوارانی گرفته‌اند و برمی گردند، اما شما با یک یتیم برمی گردید. حلیمه می‌گوید: به خدا می‌خواستم برنگردم، اما گویی خداوند به دلم‌انداخت که اگر از محمد جدا شوی، رستگار نمی‌شوی. از غیرت برافروختم و گفتم: آنان زنان بنی سعد هستند و با ارجمندی شیرخوارانی گرفته‌اند و برمی گردند، و من بدون هیچ سودی برمی گردم، به خدا سوگند او را با خود می‌آورم گرچه یتیم باشد. امید است که خداوند در او خیر و برکتی قرار دهد. نزد عبدالمطّلب برگشتم و به او گفتم: ای شهریار بزرگوار! آن کودک را بیاور. گفت: آیا مشتاقانه او را می‌خواهی؟ گفتم: آری. عبدالمطّلب به سجده افتاد و سپس سرش را بلند کرد و گفت: خداوندا، ای پروردگار مروه و حطیم! او را از وجود محمد سعادتمند گردان.

سپس از شادی دامن کشان جلوی من رفت و مرا نزد آمنه مادر رسول خدا بُرد. من با زنی روبرو شدم که زیباتر از او هیچ بنی بشری را ندیده بودم و رخی چون ماه داشت. وقتی مرا دید به روی من خندید و گفت: داخل شو ای حلیمه! من وارد آن سرا شدم. آمنه دستم را گرفت و مرا به اتاقی بُرد که رسول خدا در آن بود. من ایشان را دیدم، رویش چون خورشیدی بود که در روزی ابری درخشش گیرد. چون ایشان را با چنن چهره ای دیدم خون در رگ‌های تنم به سرعت جریان یافت. آمنه پیامبر را به من داد. وقتی ایشان را در دامانم گذاشتم چشمانش را گشود تا مرا ببیند. از چشمانش نوری می‌درخشید هم‌چون برقی که از میان ابرها بیرون جهد. سینه راستم را بر دهانش گذاشتم و دمی از آن نوشید. سپس ایشان را بر سینه چپم گذاشتم، اما آن را قبول نکرد و به سمت راستم گرایید. ابن عباس می‌گفت: خداوند در شیرخواری عدالت را به او الهام کرده، دانسته که شریکی دارد و در حق او انصاف کرده است. این‌گونه سینه راستم برای رسول خدا شیر داشت و سینه چپم برای پسرم. پسرم نمی‌نوشید تا وقتی می‌دید محمد نوشیده است. بسیار می‌شد که کسی پیش از من لبانش را پاک می‌کرد. باری او در دامانم خوابید و من به چهره‌اش نگریستم. دیدم چشمانش باز است اما گویی خوابیده است. از شادی در خود نگنجیدم و شتابان نزد شوهرم رفتم. وقتی نگاه شوهرم به او افتاد، صبر از کف داد و برخاست و به سجده افتاد و سپس گفت: ای حلیمه! در میان بنی بشر هیچ‌کس را خوب روتر از این پسر ندیده‌ام. چون شب فرا رسید و خواب همه سنگین شد و صداها فرو نشست، من بیدار شدم. ناگاه دیدم از محمد نوری درخشان می‌تابد و مردی با جامه سبز بالای سرش ایستاده است. شوهرم را بیدار

کردم و به او گفتم: وای بر تو! این نوزاد را نمی‌بینی؟! او سر بر آورد و وقتی او را دید به من گفت: ای حلیمه! مقام او را پنهان دار که به راستی تو درختی گرانقدر را گرفته ای که هرگز اثرش از میان نخواهد رفت. ما هفت روز و شب در مکه اقامت کردیم و من هر روز نزد آمنه می‌رفتم. هنگامی که تصمیم گرفتیم تا به زودی راهی شویم، آمنه مرا فراخواند و گفت: هرگاه خواستی از بطحاء مکه خارج شوی، به من بگو، چراکه سفارش‌هایی به تو دارم. آن شب را خوابیدیم و در نیمه شب من برخاستم تا قضای حاجت کنم. ناگاه دیدم مردی با جامه سبز کنار سر محمد ایستاده و میان چشمانش را می‌بوسد. شوهرم را بیدار کردم و به او گفتم: برخیز و این شگفتی‌ها را ببین! گفت: خاموش باش و مقام او را پنهان دار، از وقتی این نوزاد زاده شده، احبار دنیا سر پا ایستاده‌اند و شب و روز ندارند، از این دیار کسی توانگرتر از ما خارج نمی‌شود. چون صبح شد و عازم راه شدیم، من به الاغم سوار شدم و محمد را جلوی خود نشاندم و آمنه نیز آمد تا همراهی‌ام کند. آن حیوان از خوشحالی دست و پا بر زمین می‌کوبید و سرش را به سوی آسمان بلند کرده بود. سپس مرا به سوی کعبه بُرد و من سه بار سجده کردم. آن‌گاه به راه افتادیم و به کاروان رسیدیم و مرکَب من از همه چهارپایان آن‌ها جلو زد. زنان بنی سعد گفتند: ای دختر ابوذُؤَیب! مگر این همان الاغی نیست که تو را افتان و خیزان می‌آورد؟ گفتم: آری. گفتند: به خدا که قضیه ای در کار است. من می‌شنیدم که آن حیوان می‌گفت: آری، به خدا سوگند قضیه ای در کار است، خداوند عزوجل به من جان دوباره بخشید و مرا بعد از لاغریم چاق کرد، وای بر شما ای زنان بنی سعد! به راستی که شما در غفلت به سر می‌برید. می‌دانید من چه کسی را سوار کرده ام؟ من سرور عرب، محمد فرستاده پروردگار جهانیان را سوار کرده

ام، این پسر بهار دنیا و سرسبزی آخرت است. از هر گوشه و کنار ندا می‌رسید: ای حلیمه! تا پایان عمرت بی‌نیاز شدی، تو بانوی زنان بنی سعد هستی. در راه به چوپانی برخوردم که گوسفندانش را می‌چراند. همین که چشم آن گوسفندان به من افتاد، به استقبالم آمدند و آن‌چنان‌که دنبال بره‌هایشان می‌دوند جلو آمدند و شنیدم کسی از میان آن‌ها گفت: خداوند چشمانت را روشن گرداند ای حلیمه! آیا می‌دانی چه کسی را در آغوش گرفته ای؟ این پسر، محمد است که پروردگار جهانیان او را به سوی همه آدمیزادگان، از اولین تا آخرین، فرستاده است. مادر محمد نیز دمی مرا همراهی کرد و درباره او سفارش‌هایی به من کرد و سپس با چشمانی گریان بازگشت. در راه هر آن‌چه دیدم نیکی بود و به هر منزلی رسیدم خداوند عزوجل در آن‌جا سرسبزی و برکت و درختان میوه قرار داد. تا این که به منزل گاه بنی سعد رسیدم، یعنی به سرزمینی که خشک‌تر و بی‌برکت‌تر از آن نبود و گوسفندان ما در آن‌جا زار و بیمار شده بودند. همین که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در خانه من ساکن شد، گوسفند من چاق و فربه شد و آبستن شد و زایید و در میان بنی سعد فقط گوسفند من بود که شیر می‌داد. مردم بنی سعد چوپان‌های خود را جمع کردند و به آنان گفتند: چگونه است که گوسفندان حلیمه دختر ابوذُؤَیب آبستن می‌شوند و می‌زایند و فربه می‌شوند و شیر می‌دهند اما گوسفندان ما نه آبستن می‌شوند و نه می‌زایند و نه هیچ خیری می‌رسانند؟! شما هم برای چرا به چراگاه چوپانان دختر ابوذُؤَیب بروید تا گوسفندان شما نیز سیر و فربه شوند. به برکت پیامبر، ما پیوسته از وفور نعمت و برکت و مرحمت خداوند برخوردار بودیم و به قوم خود نیکی می‌کردیم و آنان در سایه ما می‌زیستند. شگفت این که من از روز ولادت او هیچگاه بول او را ندیدم

و هرگز او را به برای طهارت و نظافت نشستم، زیرا همیشه در این کارها کسی بر من پیشی می‌گرفت. او در روز زمان مشخصی برای دفع داشت و تا فردا همان موقع تکرار نمی‌شد. هیچ‌چیز در نظرش ناپسندتر از این نبود که کسی بدنش را عریان ببیند. هرگاه تنش را عریان می‌کردم، فریاد می‌زد تا تنش را بپوشانم. شبی از شب‌ها بیدار شدم و شنیدم سخنانی می‌گوید که هرگز زیباتر از آن نشنیده بودم، می‌گفت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، او بسیار پاک بسیار پاک است، چشم‌ها همه به خواب رفته‌اند اما خداوند بخشنده «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ»

{نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران} این سخنان را در آغاز زبان گشودن گفت و من سخت شگفت زده شدم. بزرگ شدنش هم‌چون بزرگ شدن دیگر پسران نبود و هیچگاه گریه و بدخُلقی نکرد. هیچ‌چیزی را با دست چپش نمی‌گرفت و همیشه با دست راستش می‌گرفت. وقتی زبان گشود به هر چه می‌خواست دست بزند می‌گفت: به نام خدا. من در هر آسودگی و خوشی و شادمانی همراهش بودم و از هیبت رسول خدا از همسرم دوری می‌گزیدم تا از او ناچار به غسل نشوم. تا این که ایشان دو ساله شد. خداوند اموال ما را دوچندان کرده بود و برکت را بر ما سرازیر کرده بود، گوسفندانمان آبستن می‌شدند و زمین مان بارور شده بود. هر کس پیامبر را می‌دید خداوند محبت ایشان را در دلش میانداخت. روزی حضرت در دامانم نشسته بود که ناگاه گوسفندانم از کنار ایشان گذر کردند. یکی از میش‌ها جلو آمد و به ایشان سجده کرد و سر ایشان را بوسید و سپس نزد همراهانش بازگشت. هر روز نوری هم‌چون نور خورشید بر ایشان نازل می‌شد و ایشان را می‌پوشاند و سپس از ایشان جدا می‌شد. برادران رضاعی ایشان بیرون می‌رفتند و با پسران همراه می‌شدند و با هم بازی می‌کردند اما

هرگاه محمد آنان را می‌دید، از آنان دوری می‌کرد و دست برادران خود را می‌گرفت و به آنان می‌گفت: ما برای این کار زاده نشده‌ایم. وقتی سه ساله شد روزی به من گفت: ای مادر! چرا ظهرها برادرانم را نمی‌بینم؟ به او گفتم: ای پسرم! آن دو گوسفندان را به چرا می‌برند. فرمود: چرا من با آنان نمی‌روم؟ گفتم: دوست داری بروی؟ گفت: آری. چون صبح شد موهایش را روغن زدم و چشمانش را سرمه کشیدم و با نخی یک عقیق یمانی در گردنش آویختم. او آن را در آورد و گفت: دست نگه دار مادر! من همراهی دارم که از من محافظت می‌کند. من پسرانم را فراخواندم و به آن دو گفتم: شما را درباره محمد به نیکوکاری سفارش می‌کنم، از او جدا نشوید و همواره جلوی چشمانتان باشد. او با برادرانش گوسفندان را بیرون بُرد. وقتی داشتند سرگین‌ها را جمع می‌کردند، ناگاه جبرئیل و میکائیل با تشتی از طلا پُر از آب و برف آمدند و محمد را از میان گوسفندان و پسران بیرون کشیدند و او را خواباندند و شکمش را شکافتند و سینه‌اش را گشودند و نقطه ای سیاه از آن در آوردند و سینه‌اش را با آب و برف شستند و شکمش را از نور پُر کردند و بر آن دست کشیدند و مثل قبل شد. وقتی برادرانش این را دیدند، یکی از آنان‌که ضمره نام داشت دوید و در حالی که نفسش بند آمده بود گفت: ای مادر! برادرم محمد را دریاب که گمان نکنم دیگر دستت به او برسد! حلیمه می‌گوید: به او گفتم: چه شده؟ گفت: دو مرد با جامه سبز آمدند و او را از میان ما و گوسفندان بیرون آوردند و خواباندند و شکمش را شکافتند. من با پدرش و زنان قبیله به راه افتادیم و وقتی نزد او رسیدیم دیدیم ایستاده و به آسمان می‌نگرد و انگار خورشید از چهره‌اش طلوع کرده است. من و پدرش خودمان را به او رساندیم. به خدا سوگند گویا در مشک غوطه خورده بود. پدرش به او گفت: ای پسرم! چه اتفاقی

برایت افتاده؟ گفت: خیر است ای پدر! دو مرد از آسمان هم‌چون پرنده بر من فرود آمدند و مرا خواباندند و شکمم را شکافتند و آن را از چیزی بسیار نرم و خوشبو که به همراه داشتند انباشتند و سپس بر شکمم دست کشیدند و شکمم مثل قبل شد. سپس مرا با ده تن از امتم وزن کردند و من بر آنان سنگینی کردم. یکی از آن دو به دیگری گفت: اگر او را با همه امتش وزن کنی بی‌شک او سنگینی خواهد کرد. آن‌گاه پرواز کردند و به آسمان رفتند. حلیمه می‌گوید: ما او را به خیمه خود بردیم. مردم گفتند: او را نزد کاهن ببرید تا ببیندش و درمانش کند. محمد صلّی اللّٰه علیه و آله گفت: برای من هیچ یک از اتفاق‌هایی که می‌گویید نیفتاده، من شکر خدا تندرستم و قلبم سالم است. مردم گفتند: او دیوانه یا جن زده شده است. حلیمه می‌گوید: آنان نظر خود را بر من تحمیل کردند و مرا واداشتند تا او را نزد کاهن ببرم. من ماجرای او را برای کاهن گفتم. گفت: بگذار تا از خود این پسر بشنوم، او حال خود را بهتر از شما می‌داند. بگو ای پسر! آن‌گاه پسرم محمد ماجرای خود را از اول تا آخر برای او گفت. ناگاه کاهن جلو پرید و بر پا شد و محمد را به سینه فشرد و با صدای بلند ندا سر داد: ای آل عرب! ای آل عرب! بپرهیزید از شرّی که نزدیک شده، این پسر را بکُشید و مرا نیز با او بکُشید، اگر او را رها کنید و به بلوغ برسد، رویاهایتان را بر باد می‌دهد و ادیانتان را دگرگون می‌سازد و شما را به پروردگاری می‌خواند که نمی‌شناسیدش و به دینی دعوت می‌کند که خوش نمی‌دارید. حلیمه می‌گوید: وقتی سخنانش را شنیدم محمد را از دستش در آوردم و به او گفتم تو از پسر من دیوانه‌تر و مجنون تری، اگر می‌دانستم می‌خواهی چنین سخنانی بگویی هرگز او را نزدت نمی‌آوردم، در پی کسی باش که

خودت را بکُشد، ما محمد را نمی‌کشیم! آن‌گاه محمد را برداشتم و به خانه آوردم. آن روز بوی مشک در همه خانه‌های بنی سعد پیچیده بود.

{هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است} گویی به قُسّ بن ساعده ایادی می‌نگرم که در بازار عُکاظ بر شتر سرخ خود ایستاده و خطاب به مردم می‌گوید: «ای مردم! گرد آیید و چون گرد آمدید خاموش شوید و چون خاموش شدید گوش بسپارید و چون گوش سپردید فرا گیرید و چون فرا گرفتید به خاطر بسپارید و چون به خاطر سپردید تصدیق کنید که هر که بزید جان بسپُرَد و هر که جان بسپُرَد درگذرد و هر که درگذرد بازنگردد، به راستی که در آسمان خبری و در زمین‌اندرزی هست، سقفی که برافراشته شده و بستری که گسترانده شده و ستارگانی که می‌چرخند و شبی که می‌گردد و دریاهایی آب که در زمین فرو نمی‌روند، قُسّ قسم می‌خورد که این‌ها بازیچه نیستند و در پس این‌ها شگفتی هست، مرا چه می‌شود که می‌بینم مردم می‌روند و بازنمی گردند؟ آیا به اقامت راضی شده‌اند و مقیم گشته‌اند یا وانهاده شده‌اند و به خواب رفته‌اند؟ قُسّ به راستی و بی‌هیچ دروغ قسم می‌خورد که خداوند دینی دارد برتر از دینی که شما بر آنید.» سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدا قُسّ را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهایی هم‌چون یک امت محشور می‌شود. آیا کسی از شما چیزی از اشعار او به یاد دارد؟ یکی از آنان عرض کرد: شنیدم که می‌گفت:

«در پیشینیانی که قرن‌ها بودند اما درگذشتند برای ما بصیرت‌هایی هست، چون می‌بینم مرگ راه‌های ورودی دارد و هیچ راه خروجی ندارد،

قوم خود را می‌بینم که کوچک و بزرگ سوی مرگ می‌روند و آنان‌که رفته‌اند سوی من باز نمی‌گردند و بازماندگان به گذشته نمی‌روند،

از این‌جا یقین کردم که من نیز ناگزیر به همان جایی می‌روم که آن قوم رفته‌اند.»

درباره حکمت و معرفت قُسّ بن ساعده چنین نقل شده که هرگاه کسی از اِیاد

مناقب ابن شهر آشوب: ماوردی گفته: عبدالمطّلب در خواب دید که از پشتش زنجیره ای از نور سفید بیرون آمد که چهار سو داشت، یک سو مغرب را گرفت و یک سو مشرق را و یک سو به طاق آسمان رسید و یک سو به روی خاک. در همان حال که او در شگفتی وامانده بود ناگاه آن نورها پیچیدند و به درختی سبز با شاخه‌های انبوه و میوه‌های آویزان و برگ‌های بسیار تبدیل شدند، آن‌چنان‌که شاخه‌هایش جای جای زمین را از طول وعرض پوشاندند و شرق و غرب را فراگرفتند. عبد المطلب گوید: من گویی به زیر آن درخت نشسته بودم و پیش رویم نوح و ابراهیم نیز هم‌چون دو مرد تابناک به زیر سایه‌اش نشسته بودند. عبدالمطّلب این خواب را برای کاهنی بازگفت و او آن را به ولادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تعبیر کرد.

مجالس مفید: از ابن عباس روایت شده: هیئتی از قبیله اِیادی خدمت پیامبر رسیدند. حضرت به آنان فرمود: قُسّ بن ساعده چه کرد؟! گویی

به او می‌نگرم که در بازار عُکاظ بر شتری خاکستری ایستاده و با کلامی شیرینی برای مردم سخن می‌گوید، که من سخنش را از حفظ ندارم. مردی از آن قوم عرض کرد: من حفظ هستم ای رسول خدا! شنیدم که در بازار عُکاظ می‌گفت: «ای مردم! گوش بسپارید و فرا گیرید و به خاطر بسپارید که هر که بزید جان بسپُرَد و هر که جان بسپُرَد درگذرد و هر آن‌چه باید بیاید می‌آید، شبی در تیرگی و آسمانی با برج‌های فلکی و دریاهایی جوشان و ستارگانی درخشان و باران و گیاهان و پدران و مادران و رفتگان و آمدگان و روشنایی و تاریکی و نیکوکاری و بدکاری و لباس و اثاث و حیوان سواری و خوردنی و نوشیدنی؛ به راستی که در آسمان خبری و در زمین‌اندرزی هست، مرا چه می‌شود که می‌بینم مردم می‌روند و بازنمی گردند؟ آیا به اقامت راضی شده‌اند و مقیم گشته‌اند یا وانهاده شده‌اند و به خواب رفته‌اند؟

سعد السعود: سید بن طاووس گوید: در صحف ادریس نبی در آن‌جا که خداوند ابلیس را خطاب می‌کند و به او تا به روزِ زمان معلوم مهلت می‌دهد، چنین یافتم که خداوند می‌فرماید: «برای آن روز بندگانی را برای خود برگزیده‌ام که قلب‌هایشان را به ایمان آزموده‌ام.» تا آن‌جا که می‌فرماید: «آنان دوستان من هستند که پیامبری پاک و امین و رضایتمند از برایشان برگزیده‌ام و او را پیغمبر و رسول ایشان و ایشان را دوست و یاور او گذارده ام، آنان امتی هستند که من برای پیامبر پاک و امانتدار رضایتمند خود برگزیده‌ام.» آن‌گاه سید بن طاووس گوید: آدم گروهی از فرزندان خود را دید که نوری درخشان داشتند. آدم عرض کرد: اینان کیستند؟ خداوند فرمود: اینان فرزندان تو و پیامبرند. عرض کرد:

چرا نور این آخری بر نور همه آنان می‌تابد؟ فرمود: به خاطر برتری‌اش بر آنان. عرض کرد: پروردگارا این پیامبر کیست و نامش چیست؟ فرمود: این محمد است، او پیامبر و رسول و امین و بزرگ زاده و گزیده و برگزیده و پاکدل و حبیب و خلیل من است، او ارجمندترین و محبوب‌ترین و دلپسندترین و نزدیک‌ترین و شناس‌ترین آفریده من است که بیش از همه بردباری و دانش و ایمان و یقین و راستی و نیکی و عفت و عبادت و خشوع و پارسایی و آشتی جویی و تسلیم دارد، من برای او از حاملان عرشم و نیز از دیگر آفریدگانم در آسمان‌ها و زمین‌ها پیمان گرفتم که به او ایمان بیاورند و به نبوتش اقرار کنند، پس ای آدم! به او ایمان آور تا بر قُرب و منزلت و فضیلت و نور و متانت تو نزد من افزوده شود. آدم عرض کرد: به خدا و رسول او محمد ایمان آوردم. خداوند به او فرمود: ای آدم! حق تو بر من واجب شد و بر فضیلت و کرامتت افزودم، تو ای آدم نخستین پیامبر و رسول هستی و فرزند تو محمد آخرین پیامبر و رسول است و او نخستین کسی است در روز قیامت زمین برای او می‌شکافد و نخستین کسی است که بر او جامه پوشانده می‌شود و سپس او را به جایگاه ویژه‌اش می‌برند، او نخستین کسی است که شفاعت می‌کند و نخستین کسی است که شفاعتش پذیرفته می‌شود و نخستین کسی است که درهای بهشت را می‌کوبد و نخستین کسی است که درهای بهشت بر او گشوده می‌شود و نخستین کسی است که وارد بهشت می‌شود، من با نام او به تو کنیه می‌دهم، پس تو ابومحمد هستی. آدم عرض کرد: ستایش از آن خداوندی است که در شمار فرزندان من کسی را قرار داده که چنین فضایلی دارد و در ورود به بهشت بر من پیشی می‌گیرد، من هرگز بر او رشک نمی‌ورزم. سپس سید نقلهای راوندی از تورات و انجیل را در این باره می‌آورد که ما برای احتناب

از اطاله کلام از این بخش می‌گذریم. سید سپس می‌گوید: در سوره هفدهم از زبور داوود آمده: ای داوود! سخن مرا بشنو و به سلیمان امر کن تا آن را پس از تو بازگوید، زمین را محمد و امت او به ارث می‌برند، آنان بر خلاف شما خواهند بود و نمازشان با طنبور نخواهد بود و سازها را تقدیس نمی‌کنند، پس مرا بسیار تقدیس کن و چون نغمه به تقدیس من برافراشتی دمادم اشک بسیار بریز که ساعتی که مرا در آن یاد نکنی ساعتی است که از دستش داده ای.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله با چهره مبارک خود که از آن نوری درخشان و تابناک هم‌چون درخشش برق می‌تابید،

مناقب ابن شهر آشوب: علّانی با اسناد خود به ابن عباس ضمن روایتی طولانی آورده است: که پیامبر صَلی اللّٰه علیهِ و آله و علی علیه السلام و جعفر نزد فاطمه علیها السلام که مشغول نماز بود، حضور داشتند و چون سلام داد و نماز را به پایان برد، متوجه گردید که در سمت راست او طبقی رطب و در سمت چپ او هفت قرص نان، هفت پرنده بریان شده، ظرفی شیر، کاسه ای عسل، جامی از شراب بهشتی و کوزه ای از آب زلال قرار دارد، لذا سجده نمود و خدا را سپاس گفته و بر پدرش صلوات فرستاد و رطب را پیش ایشان گذاشت. چون از خوردن رطب فارغ گشتند، سفره غذا را پیش کشید، ناگاه صدای سائلی از پشت در به گوش رسید که ای خاندان سخاوت و کرم، آیا اطعام مساکین می‌کنید؟ پس فاطمه علیها السلام دست برد و قرص نانی برداشته و پرنده ای روی آن قرار داد و ظرف شیر را برداشت تا آن را به سائل دهد، پس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله لبخندی به روی وی زده و فرمود:

این غذا بر این سائل حرام است! سپس به وی خبر داد که آن سائل ابلیس - لعنالله علیه - است و این‌که اگر با او همدردی کنیم، حتماً از اهل بهشت خواهد شد. پس چون از غذا فارغ گشتند، علی علیه السلام از خانه بیرون رفته، با ابلیس مواجه شد و او را زد و توبیخ نموده، به وی گفت: میان من و تو شمشیر داوری می‌کند، ای ملعون، مگر نمی‌دانی به خانه چه کسی آمده ای؟! - در کلامی از او آمده است - ضیافت نور خدا بر زمینش را مشوّش کردی! پس پیامبر صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: کار او را به خدای صاحب قیامت واگذار. پس ابلیس گفت: یا رسول اللّٰه، مشتاق دیدار علی شدم، لذا آمدم که بالاترین بهره را از وی بگیرم و به خدا سوگند من از دوستداران اویم و به راستی دوستش دارم.

امالی صدوق: ابن عباس گوید: چون رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله را به معراج بردند، جبرئیل وی را به نهری برد که آن را «نور» می‌نامند. و مصداق قول خدای عزّوجل است که می‌فرماید: «خلق الظلمات و النور»، {تاریکی‌ها و نور را آفرید} و چون بدان نهر رسیدند، جبرئیل به وی گفت: ای محمّد، به برکت خدا از این نهر عبور کن که خداوند بینایی تو را برایت روشن گردانیده و پیش رویت را هموار ساخته است. این نهری است که تاکنون کسی از آن عبور نکرده، نه فرشته ای مقرّب و نه پیامبری مرسل؛ لیکن روزی یک بار من در آن غوطه ای می‌خورم و سپس از آن بیرون آمده و بال هایم را تکان می‌دهم و قطره آبی از بال هایم نمی‌چکد مگر این‌که خداوند تبارک و تعالی از آن فرشته ای مقرّب خلق نماید که بیست هزار چهره دارد و هر چهره هزار زبان و هر زبان به گویشی سخن می‌گوید که زبان دیگر آن را نمی‌فهمد. پس رسول خدا

صَلی اللّه علیهِ و آله از نهر عبور نمود تا به حجاب‌ها رسید و این حجاب‌ها پانصد حجاب بودند که فاصله هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه بود. سپس گفت: پیش برو یا محمّد، پس به وی فرمود: ای جبرئیل، چرا با من نمی‌آیی؟ گفت: مجاز نیستم که از این مکان عبور کنم. پس رسول خدا صَلی اللّه علیهِ و آله تا آن‌جا که خداوند اراده فرمود، جلو رفت تا این‌که صدای پروردگار تبارک و تعالی را شنید که فرمود: محمود من هستم و محمّد تو، نام تو را از نام خود مشتق کردم، پس هر کس با تو پیوند برقرار کند، با وی پیوند برقرار می‌کنم و هرکه از تو ببرّد، از وی می‌گسلم. به سوی بندگانم فرود آی و آنان را خبر ده از کرامتی که برای تو قائل هستم و این‌که من پیامبری را بر نیانگیختم مگر این‌که برایش وزیری قرار دادم و تو فرستاده من هستی و وزیر تو علی است. پس رسول خدا صَلی اللّه علیهِ و آله به زمین فرود آمد و کراهت داشت در این مورد با مردم سخن بگوید، مبادا که وی را متّهم کنند؛ زیرا آن‌ها فاصله زیادی از دوره جاهلیت نداشتند، تا این‌که شش روز از این ماجرا گذشت که خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «فَلَعَلَّکَ تَارِکُ بَعْضَ مَا یوحَی إِلَیکَ وَ ضَائقُ بِهِ صَدْرُکَ»، {و مبادا تو برخی از آن‌چه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد.} پس رسول خدا صَلی اللّه علیهِ و آله تا روز هشتم تحمّل کرد، که خداوند تبارک و تعالی آیه: «یاأَیهُّ‌ا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»، {ای پیامبر، آن‌چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد.} پس رسول خدا صَلی اللّه علیهِ و آله فرمود: این آیه تهدید پس از وعید بود. قطعاً فرمان خدای عزّوجل را ابلاغ خواهم نمود، زیرا چنانچه مرا متّهم یا تکذیب

کنند، برای من قابل تحمل‌تر از آن خواهد بود که خداوند در دنیا و آخرت مرا پیگردی دردناک نماید.

گوید: و جبرئیل به عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السّلام سلام داد، پس علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللّٰه، کلام جبرئیل را می‌شنوم لیکن او را نمی‌بینم! فرمود: یا علی، این جبرئیل است که از جانب پروردگارم آمده تا آن‌چه را که خدا به من وعده فرموده، تصدیق کند. سپس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله به تک تک صحابه دستور داد به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام دهند. سپس فرمود: ای بلال، به مردم ابلاغ کن که همگی جز کسانی که علیل و ناتوان هستند، در غدیر خُم حاضر شوند،

فرمود: آگاه باشید که شیطان از این‌که در سرزمین شما پرستیده شود، نومید گشته، لیکن از اعمالی که آن‌ها را کوچک می‌شمارید، خشنود است؛ به هوش باشید که اطاعت از شیطان به معنای عبادت اوست، هان ای مردم، به راستی که مسلمان برادر مسلمان است، و خون و مال هیچ مسلمانی بر مسلمان دیگر حلال نیست مگر آن مقداری که با طیب خاطر به وی بدهد، و من دستور یافتم که با مردم بجنگم تا این‌که «لا إله إلّا اللّٰه» را بر زبان جاری سازند و چون آن را بر زبان آوردند، خون و مال خود را از من مصون داشته‌اند مگر آن‌که حق و حساب آن‌ها با خداست، ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری؛ فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش!

امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام آورده‌اند که رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود:

ای علی، منزلت تو نزد من منزلت هبالله از آدم، منزلت سام از نوح، منزلت اسحاق از ابراهیم، منزلت هارون از موسی، منزلت شمعون از عیسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؛ ای علی، تو وصی و جانشین منی، پس هر کس وصی و خلیفه بودنت را انکار کند، از من نیست و من هم از او نیستم، و در روز قیامت، من خصم او هستم؛ ای علی، تو به جهت فضل، افضل اُمّت منی و پیشتازترین آن‌ها در اسلام آوردن، عالم ترین، بردبارترین، جسورترین و دست و دل بازترین آن هایی؛ ای علی، امام و امیر پس از من تویی، و صاحب امر و وزیر تویی و در اُمّت من همتا نداری؛ ای علی، تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی، با محبّت تو نیکوکاران از فاجران متمایز می‌شوند و خوبان از بدان و مؤمنان از کفّار باز شناخته می‌شوند.

درباره سخن خدای متعال: «یا أَیهُّ‌َا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَن یرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتی اللَّهُ بِقَوْمٍ یحُِبهُُّ‌مْ وَ یحُِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلی الْکَافِرِینَ یجَُ‌اهِدُونَ فی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَا یخََ‌افُونَ لَوْمَةَ لَائمٍ ذَالِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»

{ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.}

علل الشرایع، خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: گناهان بزرگ هفت گناه است که درباره ما از جانب خداوند رسید و همه آن گناهان را نسبت بما روا داشتند. اولش برای خدای بزرگ شریک قرار دادن است و دیگر کشتن کسی که خداوند حرامش فرموده و خوردن مال یتیم و پدر و مادر را رنجاندن و به زنان پاک دامن نسبت ناروا دادن و از جبهه جنگ گریختن و حق ما را انکار نمودن.

اما شرک بخدا، خداوند درباره ما آن‌چه لازم بود آیاتی نازل فرمود و رسول خدا درباره ما تذکرات لازم را داد ولی این مردم خدا را تکذیب کردند و فرمایشات پیغمبر را دروغ پنداشتند و مشرک شدند، و اما آدم کشی که خداوندش حرام فرموده بود اینان حسین بن علی را با یارانش کشتند و اما خوردن مال یتیم انفال را که خداوند برای ما قرار داده بود از ما گرفتند و بدست دیگران سپردند و اما رنجاندن پدر و مادر خداوند در قرآن خود فرمود پیغمبر بمؤمنین از خودشان سزاوارتر است و همسران پیغمبر مادران مؤمنین محسوبند با اینوصف نسبت بفرزندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مردم عاق پیغمبر شدند و نافرمانی مادرشان خدیجة را درباره فرزندان او نمودند و اما تهمت بزنان پاکدامن همانا فاطمه را بر فراز منبرهای خود ناسزا گفتند. و اما فرار از جبهه جنگ اینان با کمال میل و بدون این‌که اجباری بر آنان شده باشد با امیر المؤمنین دست بیعت دادند سپس از گرد او پراکنده شدند و او را خوار شمردند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: گناهان بزرگ حرام‌اند، که عبارتند از: شرک ورزیدن به خدای تعالی، کشتن جانداری که خداوند آن را حرام کرده، عقوق پدر و مادر، فرار از میدان نبرد، خوردن مال یتیم از راه ستم، رباخواری پس از دانسن حرمت آن، تهمت زدن به زنان پاکدامن و پس از این‌ها، زنا، لواط، دزدی و خوردن مردار، خون، گوشت خوک و آن‌چه که برای غیر خدا سربریده شده به جز در موارد ضروری، خوردن مال حرام، کم فروشی در پیمانه و ترازو، قمار بازی، گواهی دروغ، نومیدی از لطف خدا، ایمنی از مکر خدا، نومیدی از رحمت خدا، ترک همکاری با ستم دیدگان، اعتماد و تکیه بر ستمگران، سوگند دروغ، خودداری از پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی، کبرورزی، زورگویی و دروغ گویی، اسراف و بیهوده خرج کردن، خیانت، سبک شماری حج، مبارزه با دوستان خدای متعال، سرگرمیهایی که انسان را از یاد خدای تعالی باز می‌دارد عملی ناپسند است مانند غنا و تار زنی. و پافشاری بر گناهان کوچک. آن‌گاه فرمود: «إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ»{به راستی آن‌چه بیان شد برای گروهی که عبادت گرند، ابلاغ پیام است}.

امالی صدوق: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گوید کسی که فکر می‌کند از حلال به دنیا آمده در حالی که زنا را دوست دارد و نیز دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند خدای عزّ و جلّ را می‌شناسد در حالی که بر معاصی خداوند هر شب و روز، جرئت پیدا کرده است.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: نشانه‌های فرزند زنا سه چیز است: بد مجلسی، اشتیاق به زنا و کینه توزی با ما اهل بیت.

خصال: سلیمان بن حفص بصری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: زمین به سوی خدای عزّوجلّ ناله نمی‌زند مثل ناله ای که از این سه دسته می‌زند: خونی که به حرام بر رویش می‌ریزد و نیز آب غسل از زنا و خوابی که قبل از طلوع خورشید بر رویش واقع شود.

خصال: از وصایای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به امیرالمؤمنین علی (ع): ای علی در زنا شش خصوصیت است: سه تای آن‌ها در دنیا و سه تا در آخرت: اما آن‌چه در دنیاست: انسان را بی‌ارزش می‌کند و مرگ را نزدیک می‌سازد و روزی را قطع می‌کند. و اما آن‌چه در آخرت است: بدحسابی، غضب الهی و جاودانگی در آتش.

صباح بن سیابة گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم. سؤال شد: کسی که زنا می‌کند، آیا در حال زنا مؤمن است؟ حضرت فرمود: نه، اگر روی شکم زن باشد، ایمان از او گرفته می‌شود، زمانی که بر خواست ایمان به برگردانده می‌شود سوال شد که اگر بخواهد دوباره زنا کند چه؟ فرمود: چه بسیار کسانی که خواستند بازگردند و برنگشتند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین فرمودند: آیا می‌خواهید از زنای اکبر باخبرتان سازم؟ فرمود: زنی در بستر شوهرش زنا دهد و فرزندی از غیر شوهرش بیاورد و آن فرزند را به شوهرش بچسباند. خداوند با این

زن سخن نمی‌گوید و در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند، پاکش نمی‌کند و عذاب دردناکی خواهد داشت.

و روایت شده که زنا صورت را سیاه می‌کند، فقر را به ارث می‌گذارد، عمر را کوتاه می‌کند، روزی را قطع می‌کند، انسان را بی‌ارزش می‌کند. غضب خدا را نزدیک می‌سازد و زناکار خوار و بدبخت است.

تفسیر عیاشی: عبدالملک بن اعین گفت شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وقتی مردی زنا می‌کند شیطان نیز آلتش را داخل می‌کند پس با هم مرتکب آن عمل می‌شوند. سپس نطفه‌های آن‌ها مخلوط می‌شود و خداوند از ان دو طفلی خلق می‌کند. دراین طفل شیطان شریک است.

روضة الواعظین: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند از حلال متولد شده در حالی که زنا را دوست دارد. و نیز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که با زن مسلمان یا یهودی یا مسیحی یا زرتشتی آزاد یا کنیز زنا کند و توبه نکند و در حالت اصرار بر آن بمیرد، خداوند در قبرش سیصد در می‌گشاید که از آن‌ها مارها و عقرب‌ها و اژدهای آتش بیرون می‌آید که تا روز قیامت در ان سوخته می‌شود. وقتی از قبرش برانگیخته می‌شود مردم از بوی بد آن آزار می‌بینند و با آن و آن‌چه که در دنیا عمل کرده شناخته می‌شود تا وقتی که به سوی آتش امر می‌شود.

خصال: شخصی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: خدای عزّوجلّ شیعیان ما را از شش چیز پاک و مبرّا ساخت: جنون، جذام، پیسی، همجنس گرایی، این‌که فرزندی از زنا برای او متولد شود و نیز گدایی.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، حضرت فرمود: آیا برای تو محافظ و مراقبی هست؟ گفت: نه، فرمود: چیزی از قرآن خوانده ای؟ گفت: بله، فرمود: تو که هستی؟ گفت: من از مزینه یا جهینه هستم، فرمود: برو تا درباره‌ی تو پرس و جو کنم. پس از او پرس و جو کردند گفتند: ای امیر مؤمنان این مرد مسلمان و سالم است.

مرد بازگشت و گفت: ای امیر مؤمنان من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، حضرت فرمود: وای بر تو آیا زن داری؟ گفت بله فرمود: حاضر است یا غایب؟ گفت: حاضر است، فرمود: برو تا در کار تو تأمل کنم. بار سوم آمد و دوباره حضرت او را باز گرداند و رفت. برای بار چهارم آمد و گفت: من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، حضرت دستور داد او را زندانی کنند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام ندا داد: ای مردم این مرد محتاج است که حد الهی بر او جاری شود با تغییر چهره بیایید که یک‌دیگر را نشناسید و سنگ‌هایتان با شما باشد. فردا شد و حضرت در تاریکی اخر شب بیرون آمد، دو رکعت نماز خواند و گودالی کند و او را درون آن گذاشت سپس ندا داد ای مردم این حقوق خداست و کسی که حقی

مانند ان برای خدا نزد او است این حقوق را نمی‌طلبد، پس چنین کسی باید برگردد زیرا کسی که حد به گردن دارد نمی‌تواند اقامه حد کند.

مردم منصرف شدند، حضرت سنگی برداشت و چهار بار تکبیر گفت و پرتاب کرد بعد امام حسن علیه السلام چنین کرد و بعد امام حسین علیه السلام، وقتی مرد، امیر المؤمنین او را بیرون آورد و بر او نماز خواند گفتند: او را غسل نمی‌دهید؟ فرمود: با آبی غسل کردکه تا روز قیامت پاک خواهد بود.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: پیر مرد و پیر زن هر گاه مرتکب زنا شوند البتّه ایشان را سنگسار کنید زیرا این دو شهوتشان منقضی شده و نمی‌باید به این عمل مبادرت می‌ورزیدند و بر مرد محصن و زن محصنه که زنا کرده باشند سنگسار شدن واجب است.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: دو کشتن در اسلام باشد که هیچ‌کس درباره ان دو به حکم خدا حکم نمی‌کند تا این‌که قائم آل محمّد علیهم السّلام به پا خیزد: زناکارمحصن را سنگسار می‌کند و آن‌کس را که زکات نمی‌دهد گردن می‌زند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه گروه هستند که در روز قیامت خدا با ایشان صحبت نمی‌کند و به آن‌ها نظر نمی‌کند، پاکشان نمی‌گرداند و برایشان عذاب دردناک است: کسی که موی سفیدش را

می‌کند [یا می‌تراشد]، کسی که استمنا می‌کند و کسی که در لواط می‌دهد.

علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام: در خبر شامی آمده که از امیرالمؤمنین علیه السلام از اولین کسی که عمل قوم لوط رامرتکب شد سؤال شد، فرمود: ابلیس، او قادر بود با خودش چنین کند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند شیعیان ما را به چهارچیز گرفتار نمی‌کند: گدایی نمی‌کنند، مفعول واقع نمی‌شوند، گرفتار ولایت بد نمی‌شوند و فرزند سبزه چشم زاغ نمی‌آورند.

ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را بندگانی است که هیچ اعتنایی به انان ندارد، رحم‌هایی مانند رحم‌های زنان دارند، پرسیدند: ای امیرالمؤمنین آیا حامله می‌شوند؟ فرمود: رحم‌های انان برعکس است.

ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ مردی با میل و رغبت خود در اختیار دیگری قرار نمی‌دهد تا بااوبازی شود مگر آن‌که خداوند شهوت زنانه را در اوانداخته باشد.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خالد به ابوبکر نامه نوشت: سلام بر تو، اما بعد، مردی نزد من اورده‌اند که شهود شهادت دادند که او

همچون زن از دبر مفعول واقع می‌شود. ابوبکر در این موضوع با دیگران مشورت کرد، گفتند: او را بکشید، امیرالمؤمنین علیه السلام نظر داد و فرمود: با آتش بسوزانیدش، زیرا عرب قتل را چیزی نمی‌بیند، به عثمان گفت: تو چه می‌گویی؟ گفت: آن‌چه علی گفت می‌گویم: با آتش بسوزانش، ابوبکر گفت: من هم همین را می‌گویم، به خالد بن ولید نوشت که او را بسوزان، پس او را سوزاند.

فقه الرضا: کسی که با پسری لواط کند مجازاتش این است که به آتش سوزانده شود یا آن‌که دیواری بر سرش خراب شود یا یک ضربه با شمشیر زده شود. خواهر و دخترش برای ازدواج با او حرمت ابدی دارند. روز قیامت بر لبه جهنم به دار آویخته می‌شود تا آن‌که خدا از محاسبه اعمال خلائق فارغ شود سپس او را به آتش میاندازد. در هر طبقه از جهنم عذاب می‌شود تا به پایین‌ترین طبقه برسد و هیچ گاه از آن خارج نمی‌شود. بدآن‌که حرمت دبر و پشت از حرمت فرج و شرمگاه زن بزرگ‌تر است، زیرا خداوند امتی را با حرمت دبر هلاک کرد ولی هیچ‌کس را با حرمت فرج نابود نکرد.

مناقب: روایت شده که مردی با پسربچه ای لواط کرد. او مخیر شد بین کشته شدن با یک ضربه شمشیر یا تخریب دیوار بر سر او و یا آتش

زدن. آتش را به دلیل شدتش اختیار کرد و خواست که به‌اندازه دو رکعت نماز به او مهلت دهند. وقتی نماز خواند سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا من مرتکب گناه شدم و با توبه و پشیمانی به سوی ولی تو امدم و آتش را برگزیدم تا از آتش روز قیامت رهایی یابم. علی علیه السلام گریه کرد و اطرافیانش هم گریستند. علی فرمود: برو که خدا تو را بخشید.

تفسیر عیاشی: امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرد که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی قوم لوط آن کارها را انجام دادند زمین پیش خدا گریه کرد تا آن‌که اشک‌هایش به آسمان رسید و آسمان گریست تا به عرش رسید، خداوند به آسمان وحی کرد که آن‌ها را سنگ باران کن و نیز به زمین وحی کرد که آن‌ها را در خود فروبر.

مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند بر هر دبر و پشت مفعول، نشستن بر زربافت‌های بهشت را حرام کرده است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس که پسری را از روی شهوت ببوسد، خداوند در روز قیامت با لجامی از آتش او را افسار می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی با میل و رغبت خودش را در اختیار دیگران قرار می‌دهد که با او بازی کنند [لواط] خداوند شهوت زنانه را در او میاندازد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تعالی شهوت مؤمن را در صلب او و شهوت کافر را در دبر او قرار داده است.

تفسیر قمی: زنی با کنیزش بر امام صادق علیه السلام داخل شد، گفت: درباره عمل زنان با زنان چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: آن‌ها در آتشند، در روز قیامت وقتی ایشان را می‌آورند با چادر آتشین و کفش‌های اتشین ومقنعه اتشین می‌پوشانندو در شکم‌ها و فروجشان ستون‌های آتش داخل می‌کنند و در آتش پرتابشان می‌کنند.

امالی صدوق: در منهیات پامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده: آگاه باشید هر که با زنی مسلمان یا یهودی یا ترسا یا گبر آزاد یا بنده زنا کند و توبه نکند و مصر بر آن بمیرد خدا سیصد در بر گورش باز کند که مار و عقرب و اژدهای دوزخی از آن در آید و بسوزد تا روز قیامت و چون از گورش درآید مردم از گندش در آزار باشند و به سبب بوی بد و گناهی که در دنیا مرتکب می‌شد شناخته می‌شود تا دستور بردن به دوزخ داده می‌شود.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: دو زن در یک بستر نمی‌خوابند مگر آن‌که بین آن‌ها مانع و حایلی باشد، اگر چنین کردند ایشان را نهی می‌کنند و بعد از نهی اگر تکرار کردند هر کدام حد زده می‌شود. هم‌چنین اگر زیر یک لحاف باشند شلاق می‌خورند و در مرتبه سوم کشته می‌شوند.

فقه الرضا: اگر دو مرد لخت در یک رو پوش بودند و متهم، هر کدام از آن‌ها صد شلاق می‌خورند و نیز دو زن و یک مرد و یک زن اگر چنین بودند.

و نیز فرمود: کسی که مست کننده ای بنوشد تا چهل شبانه روز نمازش پذیرفته نمی‌شود.

و نیز فرمود: کسی که به کودکی که هنوز شعور ندارد نوشابه مست کننده بدهد، خداوند متعال او را در میان خبال که چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار است زندانی می‌کند تا از کاری که کرده عذر موجهی بیاورد.

خصال: اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: فتنه‌ها در سه چیز است: محبت زنان و آن شمشیر شیطان است، و خوردن شراب و آن تله شیطان است. و محبت دینار و درهم و آن تیر شیطان است. پس هر کسی زنان را دوست داشته باشد از زندگی

خود سودی نمی‌برد، و هر کس شراب را دوست داشته باشد، بهشت بر وی حرام است، و هر کس دینار و درهم را دوست داشته باشد، دنیا را پرستش کرده است.

خصال: امام صادق علیه السلام و او از پدرانش از علی علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از دو خشت آفرید: خشتی از طلا و خشتی از نقره، و دیوارهای آن را از یاقوت و سقف آن را از زبرجد و سنگریزه‌های آن را از لؤلؤ و خاک آن را از زعفران و مشک خوشبو قرار داد، پس به آن فرمود: سخن بگو، پس او گفت: معبودی جز تو که زنده پایدار هستی وجود ندارد، هر کسی وارد من شود خوشبخت می‌شود، پس خداوند فرمود: سوگند به عزّت و جلال و بلندیم که کسی که مداومت در شرابخواری داشته باشد در آن وارد نخواهد شد، و نه متکبّر و نه سخن چین و نه دیوث که همان «قلطبان» است و نه مأمور شرطه و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور مالیات و نه قاطع رحم و نه قدری (کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد).

ثواب الاعمال: عمرکی گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ابن داود می‌گوید شما فرموده ای: شرابخوار کافر است، فرمود: راست گفته من گفته‌ام.

فقه الرضا: خمر سنگدلی در پی دارد، دندان‌ها را سیاه و دهان را بدبو می‌کند، از خدا دور می‌کند و به عذاب او نزدیک، آن نوشیدنی ابلیس

است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: شرابخوار ملعون است و مانند بت پرست و در روز قیامت با فرعون و هامان محشور می‌شود.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در جهنم سرزمینی است که اهل آن هر روز هفتاد هزار بار ناله و فریاد می‌کنند، در آن‌جا خانه ای از آتش است که در آن چاهی از آتش است که در آن تابوتی از آتش است، در آن ماری است که هزار سر دارد، در هر سرش هزار دهان، در هر دهانش ده هزار دندان نیش، واندازه هر کدام از آن هزار ذراع است، انس بن مالک عرض کرد: ای رسول خدا، این عذاب برای چه کسی است؟ فرمود: برای شرابخوارانی که حامل قرآنند.

و نیز فرمود: هرکه شب را در مستی سر کند، عروس شیطان شده است.

فرمود: کسی که شب را در مستی بگذراند، ملک الموت را در حال مستی می‌بیند، مست وارد قبر می‌شود، در برابر خدا مست می‌ایستد، خداوند به او می‌فرماید: تو را چه شده؟ می‌گوید: من مستم، خداوند می‌فرماید: من به تو چنین دستوری دادم؟ او را به سوی سکران ببرید، به سمت کوهی در وسط جهنم می‌رود که در آن چشمه ایست که از آن خون و چرک جاری می‌شود، غذا و نوشیدنی آن‌جا هم از همان می‌باشد.

از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که فرمود: آگاه باشید، کسی که با غذا یا آب جرعه ای شراب بنوشد، خداوند در قبر او مارها و عقرب‌هایی را مسلط می‌کند که طول دندان‌هایشان صد و ده ذراع است. خداوند در روز قیامت از خونابه جهنم به آن‌ها می‌خوراند. کسی که نیاز شرابخوار را برطرف کند، مثل این است که هزار مؤمن را کشته باشد یا هزار بار کعبه را خراب کرده باشد. کسی که به او سلام کند، لعنت هفتاد هزار فرشته بر او باشد. خداوند شرابخوار، گیرنده آن، ساقی آن و حامل آنرا و کسی که برایش حمل می‌کنند را نفرین کرده است.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که در دنیا شراب بنوشد، خداوند جرعه ای از سم مارهای سیاه و عقرب‌ها به او می‌نوشاند که قبل از نوشیدن گوشت صورتش درون ظرف می‌افتد، وقتی بنوشد گوشت و پوستش مانند مردار متلاشی می‌شود. همه را آزار می‌دهد و به او دستور می‌دهند که به جهنم برود.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مثل شرابخوار مثل گوگرد است، از آن بترسید، شمارا بدبو نکند همان‌طوریکه کبریت بدبو می‌کند. شرابخوار شب و صبح در عذاب الهی است. کسی در مستی شب را نمی‌گذراند مگر آن‌که تا صبح عروس شیطان بوده است، وقتی صبح شد واجب است مانند جنابت غسل کند. اگر غسل نکند عملی از او قبول نمی‌شود. کسی نزد خدا مبغوض‌تر از شرابخوار بر زمین راه نمی‌رود.

تمحیص: فرات بن احنف گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم مردی از این نابکاران ملعون وارد شد وگفت: به خدا او را درباره شیعیانش ناراحت می‌کنم پس گفت ای ابا عبدالله به من توجه کن حضرت توجهی به او نکرد دوباره این سخن را تکرار کرد باز توجهی نفرمود سومین بار تکرار کرد پس حضرت فرمود: توجهم به

تو است بگو با این‌که حرف خوبی نمی‌زنی. گفت: شیعیانت نبیذ می‌نوشند. فرمود: چه اشکالی دارد پدرم از جابر برایم نقل کرد که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله نبیذ می‌نوشیدند. گفت: مقصودم از نبیذ شراب است. فرمود: شیعیان ما پاکتر و تمیزترند از این‌که شیطان در امعاء انان رخنه کند و اگر بعضی از بی‌شخصیتهای انان چنین کند روبرو می‌شود با خدایی مهربان و پیامبری دلسوز و امرزش طلب و امامی مهربان نزد حوض و توبا دوستانت در برهون جمع خواهید بود. ان مرد چیزی نتوانست بگوید و ساکت شد. سپس گفت: مقصودم خمر بود امام فرمود: خدا زبانت را بگیرد چرا امروز ما را درباره شیعیانمان می‌ازاری؟. پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و اله از جبرئیل از خدای عز و جل نقل کرد که فرمود: ای محمد من بهشت فردوس را بر همه پیامبران ممنوع کردم تا تو وعلی و شیعیانتان وارد شویدمگر کسی از شیعیان مرتکب گناه کبیره شود که او را از نظر مالی یا ترس از سلطا مبتلا و گرفتار می‌کنم تا با فرشتگان به خوشی و شادی روبرو شود در حالی که من بر او غضبناک نیستم. ایا نزد دوستانت چیزی از این است؟.........

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام نقل کرد پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که کمی از چیزهایی که زیادش مست می‌کند در یکی از رگ‌هایش باشد، خداوند آن رگ را به سیصد و شصت نوع عذاب می‌کند.

علل الشرایع: از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: هنگامی که حضرت آدم علیه السّلام از بهشت به زمین فرود آورده شد میل نمود که از میوه‌های بهشتی بخورد از این رو خداوند تبارک و تعالی دو شاخه انگور از بهشت بر او فرستاد، آدم علیه السّلام این دو شاخه را کاشت و وقتی برگ و میوه آورده و به حدّ خوردن رسیدند، ابلیس آمد و دور آن‌ها را دیواری کشید. حضرت آدم علیه السّلام به او فرمود: ای ملعون تو را چه می‌شود که چنین می‌کنی؟ ابلیس گفت: این دو درخت مال من می‌باشد. آدم فرمود: دروغ می‌گویی، بالاخره با هم تراضی کردند که هر چه روح القدس حکم کند به آن خشنود باشند وقتی نزد او رفتند آدم داستان را برای او گفت، روح القدس مقداری آتش برداشت و به سوی دو درخت پرت کرد شاخه‌های دو درخت شعله ور گردید به حدّی که آدم بیمناک شد که چیزی باقی نمانده و تمام بسوزند چنانچه ابلیس نیز همین تصوّر را نمود. امام علیه السّلام فرمودند: آتش به آن‌جا که باید برسد رسید و دو ثلث از آن دو درخت را سوزاند و یک ثلث باقی ماند روح القدس به آدم گفت: آن‌چه سوخته از بین رفته حظّ و بهره ابلیس بوده و آن‌چه باقی مانده بهره تو است.

می گویم: در باب شرابخواری از قول پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده بود که فرمود: سه گروهند که وارد بهشت نمی‌شوند: معتاد به شراب، معتاد به جادوگری و قطع کننده فامیلی.

خصال: نصر بن قابوس نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: منجّم ملعون است و کاهن ملعون است و جادوگر ملعون است و زن آوازه خوان ملعون است و کسی که به او پناه دهد و از کسب او بخورد ملعون است، و نیز فرمود: منجّم مانند کاهن و کاهن مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در دوزخ است.

علل الشرایع: از امام باقر از پدر بزرگوارشان علیهما السّلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: ساحر مسلمان را باید کشت ولی ساحر کفّار را نباید کشت. محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللَّه چرا ساحر کفّار را نباید کشت؟ حضرت فرمودند: زیرا شرکی که دارد بزرگ‌تر از ساحر بودنش می‌باشد در حالی که به خاطر شرکش او را نمی‌کشند و نیز به این علت که سحر و شرک قرین همند.

سرائر: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: خرید و فروش شطرنج حرام است و خوردن پول آن حرام است. برگزیدن آن کفر و بازی با آن شرک است. سلام کردن به کسی که با آن بازی می‌کند معصیت و گناه کبیره است. کسی که دستش را در آن وارد می‌کند مثل کسی است که دستش را به گوشت خوک بیالاید و نماز ندارد تا وقتی که دستش را

بشوید، همان‌طور که با دست زدن به گوشت خوک دستش را می‌شوید. کسی که به آن نظر می‌کند مانند کسی است که به شرمگاه مادرش نظر می‌افکند. کسی که باان بازی می‌کند و کسی که به ان در حال بازی کردن نگاه می‌کند و سلام کننده به کسی که مشغول به بازی است، همه در گناه مساوی و برابرند.

کسی که بر سر بازی آن بنشیند، مقعدش رااز آتش پر کرده است. خوشی او در این حال، حسرت در روز قیامت برای اوست. برحذر باش از هم نشینی با کسی که مشغول و فریفته به بازی با آن است. این مجلس از مجالسی است که اهلش به غضب خدا دچار شده‌اندو هر لحظه توقع عذاب دارند پس تو را هم عذاب به همراه ایشان در بر خواهد گرفت.

تفسیر قمی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قومی خواهد آمد که شب را صبح می‌کنند در حالی که مشغول خوشگذرانی و شرابخواری و موسیقی هستند، ایشآن‌کسانی هستند که شب مسخ می‌شوند و صبح می‌کنند در حالی که میمون و خوک شده‌اند.

محاسن: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: آیا شرم نمی‌کنید که بر روی حیوان غناء می‌کنید و او تسبیح می‌کند؟

از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده که فرمود: صدای کسی به غناء بلند نمی‌شود، مگر آن‌که خداوند شیطان‌هایی را مأمور می‌کند که بر شانه‌های او بنشینند و با دم‌هایشان بر سینه او بزنند تا ساکت شود.

تفسیر عیاشی: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که فرمود: ابلیس اولین کسی است که ناله سر داد و اول کسی که غناء کرد و اول کسی که آواز خواند. فرمود: وقتی از درخت خورد غناء کرد و زمانی که به زمین فرود آمد آواز خواند و وقتی در زمین مستقر شد ناله کرد پس به یاد اورد آن‌چه در بهشت بود.

امالی: از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند مرا رحمة للعالمین بر انگیخت، و من نابود می‌کنم تار و تنبور و نی‌ها و اعمال جاهلی و بت‌ها و آلات قمارشان را.

خصال: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: ای نوف، بپرهیز از این‌که مأمور مالیات و یا شاعر و یا پلیس و یا رئیس قوم و یا تنبور زن و یا طبل زن باشی، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله شبی بیرون آمد و به آسمان نظر کرد و فرمود: این همان لحظه ای است که دعا در آن رد نمی‌شود مگر دعای رئیس قوم و دعای شاعر و دعای مأمور مالیات و یا پلیس و یا تنبور زن و یا طبل زن.

جامع الاخبار: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: صاحب تنبور در روز قیامت محشور می‌شود در حالی که چهره‌اش سیاه و تنبوری از آتش در دست دارد، بالای سرش هفتاد هزار فرشته و در دست هر کدام چوب یا آهن کتک زنی که بر سر و صورتش می‌زنند. صاحب غنا از قبرش کور و لال و کر محشور می‌شود صاحب نی و فلوت هم هم‌چنین و نیز صاحب دف.

علل الشرایع: از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل شده محضر مبارکش عرض شد: چگونه و چطور قوم لوط دانستند رجالی نزد حضرت لوط آمده‌اند؟ حضرت فرمودند: همسر لوط از خانه خارج شد و سوت زد و بانگ نمود و وقتی قوم لوط صدای سوت او را شنیدند به خانه لوط آمدند فلذا سوت زدن مکروه اعلام شد.

اما این آیه: «إِنَّ الَّذِینَ یأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیصْلَوْنَ سَعِیرًا»، از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان رفتم گروهی را دیدم که در شکم‌هایشان آتش می‌ریختند و از مقعدشان بیرون می‌آمد، گفتم: ای جبرئیل این‌ها کیستند؟ گفت: کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند.

قرب الاسناد: امام باقر از پدرش علیهما السلام نقل کرد که در غلاف شمشیر پیامبر نامه ممهوری یافت شد که وقتی آن را باز کردند در آن

نوشته بود: سرکش‌ترین مردم: قاتل کسی که او قصد کشتن او را نداشته، ضارب کسی که او قصد زدن او را نداشته، کسی که حدثی در دین ایجاد کند ویا به چنین کسی پناه بدهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد. خداوند از او هیچ عمل نیکی رانمی پذیرد. هر کس غیر موالی حقیقی خود را دوست داشته باشد به حتم به آن‌چه بر پیامبر نازل شده، کافر شده است.

امالی: رسول خدا «ص» فرمود براستی خدای تبارک و تعالی شش خصلت را برایم بد داشت و من هم برای اوصیاء از فرزندانم و پیروانم پس از خودم بد دارم: بازی در نماز، جماع در روزه، منت پس از صدقه، جنب رفتن در مساجد، سرک کشیدن در خانه‌ها، خنده میان گورها.

امالی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود ای امت من خدای تبارک و تعالی مکروه داشته برای شما بیست و چهار خصلت را و شما را از آن نهی کرده است: بازی در نماز، منت نهادن در صدقه، خنده میان گورها و سرک کشیدن در خانه‌ها....

محاسن: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس قبری را بازسازی کند و یا تصویری را بکشد، از اسلام خارج شده است.

ابو بصیر گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما متکاها و زیراندازهایی پهن می‌کنیم که تصویر دارند، فرمود: آن‌چه که پهن می‌کنید و به آن تکیه می‌دهید و بر ان راه می‌روید اشکالی ندارد، انچه ایراد دارد مجسمه‌هایی است که بر دیوار یا تخت‌ها نصب می‌شود.

محاسن: امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگار تو از تصویر و مجسمه‌ها نهی کرده است.

محاسن: امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مرا برای تخریب قبرها و شکستن مجسمه‌ها فرستاد.

عیون اخبار الرضا: راوی گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: مؤمن شعری در مدح ما نمی‌سراید الا این‌که خدا در بهشت شهری برایش بنا می‌کند که هفت برابر از دنیا وسیع‌تر است، در آن همه فرشتگان و پیامبران مرسل به زیارتش می‌روند.

عیون اخبار الرضا: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کسی درباره ما بیت شعری نسراید مگر آن‌که روح القدس او را تأیید نماید.

مکارم الاخلاق: از حضرت صادق (ع): ابن عباس چون امیر مؤمنان او را بسوی خوارج فرستاد، بهترین لباسش را پوشید، و عالیترین عطرها را بکار برد، و بر بهترین مرکب‌ها نشست، و بسوی آن‌ها براه افتاد، تا با آنان روبرو گشت، خوارج گفتند: تو بنظر ما بهترین مردمی، از چه رو با لباس و مرکب جباران آمده ای؟ ابن عباس این آیه را بر ایشان بخواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيبَاتِ مِنَ الرِّزْق»، پس بپوش و خود را بیارای، که خداوند جمیل است، و جمال را دوست می‌دارد، ولی باید از حلال باشد.

از معاویة بن وهب: به امام صادق علیه السلام گفتم: گاهی انسان در قسمتی از عمرش ثروتمند است و لباس و سر و وضع او اعیانی است بعدا ثروتش از دست می‌رود و وضعش عوض می‌گردد و کراهت دارد که دشمن شماتتش کند، از این رو برای تهیه لباس و مانند ان خویشتن را بمشقت می‌افکند. امام این آیه را تلاوت فرمود «هر کس که زندگانیش وسعت دارد بمقدار وسعتش خرج کند و هر کس روزیش تنگ است بقدری که خداوند بوی داده خرج کند» (سوره طلاق).

خصال: جابر بن عبدالله گفت: پیامبر زیراندازها را فرموده‌اند: یکی برای مرد، یکی برای زن، یکی برای مهمان و چهارمی برای شیطان است.

مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: چه بسا به نماز بایستم و در مقابلم متکاهایی باشد که تصویر پرندگان بر آن

باشد، روی آن لباسی میاندازم. فرش مخملینی از شام به من اهدا شد که تصویر پرنده ای روی آن بود، دستور دادم سر آن را تغییر دهند، مانند درختی شد. فرمود: شیطان وقتی انسان تنها باشد بیشتر به او اهتمام دارد.

ابو بصیر گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما متکاها و زیراندازهایی پهن می‌کنیم که تصویر دارند، فرمود: آن‌چه که پهن می‌کنید و به آن تکیه می‌دهید و بر ان راه می‌روید اشکالی ندارد، انچه ایراد دارد مجسمه‌هایی است که بر دیوار یا تخت‌ها نصب می‌شود.

«کسی که دوست دارد آزادشدگان از آتش دوزخ را بنگرد به طالبان علم نظر کند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست هیچ طالب علمی به آستانعلم آمد و شد نمی‌کند مگر این که خداوند در برابر هر گامی که بر می‌دارد یک سال عبادت برای او ثبت می‌کند، و به هر قدم شهری در بهشت برایش می‌سازد، و در آن حال که بر روی زمین راه می‌رود زمین برایش آمرزش می‌طلبد، و شب و روز را به سر می‌آورد در حالی که آمرزیده شده است. و فرشتگان گواهی می‌دهند که آن‌ها آزادشدگان خداوند از آتش دوزخند.»

نیز: «عالم بر عابد هفتاد درجه برتری دارد، که میان هر درجه تا درجدیگر به‌اندازدویدن یک اسب در هفتاد سال است، چه شیطان بدعتی میان مردم پدید می‌آورد، و عالم آن را می‌بیند و از میان می‌برد در حالی که عابد تنها به کار عبادتش رو می‌آورد.»

و نیز: «برتری عالم بر عابد مانند برتری من بر پست‌ترین شماست؛اهل آسمان‌ها و زمین حتّی مورچه در لانه‌اش و ماهی در آب، برای تعلیم دهندنیکیها به مردم، دعا می‌کنند.»

از صفوان عسّال نقل شده که گفته است: بر پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) وارد شدم، در حالی که آن حضرت در مسجد بر عبای سرخ رنگ خود تکیه داده بود؛به او عرض کردم: ای پیامبر خدا من برای طلب علم آمده ام، فرمود: «آفرین به طالبان علم؛همانا فرشتگان با بالهای خود بر گرد طالب علم اجتماع می‌کنند، و به سبب محبّتی که به مطلوب آن‌ها دارند از کثرت ازدحام بر بالای هم سوار می‌شوند تا آن‌اندازه که به آسمان دنیا می‌رسند.» از کثیر بن قیس روایت شده که گفته است: در مسجد دمشق با ابو الدّرداء نشسته بودم.

امام کاظم (علیه السلام) فرموده است: «هنگامی که مؤمن می‌میرد. فرشتگان آسمان و نقاطی از زمین که در آن‌جا خدا را عبادت کرده، و درهایی از آسمآن‌که اعمالش از آن‌جا بالا رفته، بر او می‌گریند، و در اسلام رخنه ای پدید می‌آید که چیزی آن را سدّ نمی‌کند. زیرا مؤمنان فقیه هم‌چون حصار شهرها، دژهای اسلامند.» فرموده است: «پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) وارد مسجد شد دید گروهی پیرامون مردی اجتماع کرده‌اند فرمود: این کیست؟ گفته شد: مردی علاّمه (بسیار دانا) است، فرمود: علاّمه چیست؟ گفتند از همه کس به انساب عرب و جنگهای آن‌ها و حوادث دوران جاهلیت داناتر است، پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: این دانشی است که هر کس آن را نداند زیان نکرده، و کسی که آن را بداند سودی نبرده است، سپس فرمود: علم منحصر به سه

چیز است: آیت محکمه، فریضعادله و سنّت قائمه، و آن‌چه غیر از این‌هاست فضل است.»

محمّد بن علی (علیه السلام) فرموده است: «کسی که یتیمان آل محمّد (صلی اللّٰه علیه و آله) را کفالت کند، یتیمانی که از امام خود جدا شده، و در وادی جهالت سرگردان گشته، و در دست شیطانهای خود و دشمنان ناصبی ما اسیر شده‌اند، از دست اینان نجات دهد و از حیرت و سرگردانی برهاند، و شیطانها را با ردّ وسوسه‌های آن‌ها مقهور کند، و با تمسّک به حجّتهای پروردگار و دلایل امامان خویش دشمنان ما را مغلوب سازد، در پیشگاه خداوند نسبت به عابدان از والاترین موقعیتها و بیشترین برتریها برخوردار خواهد شد، فضیلتی بیش از برتری آسمان بر زمین، و برتری عرش و کرسی و حجابها بر آسمان؛ آری تفاوت او با عابد مانند تفاوت ماه شب چهارده بر مخفی‌ترین ستارگان آسمان است.

خداوند متعال هفت چیز را به هفت نفر آموخت:

-همگی اسمها را به آدم ابو البشر (علیه السلام) تعلیم داد.

-هوشمندی و فراست را به خضر (علیه السلام) عطا کرد.

-تعبیر رؤیا را به یوسف (علیه السلام) آموخت.

-فنّ زره سازی را به داود (علیه السلام) یاد داد.

-زبان مرغان و پرندگان را به سلیمان (علیه السلام) تعلیم داد.

-به عیسی (علیه السلام) تورات و انجیل را آموخت، چه فرموده است: وَ یعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ

-به محمّد (صلی اللّٰه علیه و آله) شریعت و آیین یگانه پرستی را یاد داد، که فرموده است: و یعلّمک الکتاب و الحکمة.

پس علم و دانش آدم (علیه السلام) سبب شد که فرشتگان بر او سجده کنند، و مقام و منزلت او برتر از فرشتگان باشد.

دانش خضر (علیه السلام) موجب گردید که موسی و یوشع (علیه السلام) شاگردی او کنند، و نسبت به او فروتنی ورزند. و این امر از آیات قرآنی مربوط به داستان آن‌ها استنباط می‌شود.

دانش یوسف (علیه السلام) سبب شد که خاندان خود را بازیابد، و زمامدار امور یک کشور شود، و به پیامبری برگزیده گردد.

دانش داود (علیه السلام) سبب ریاست و بالا رفتن مقام او شد.

دانش سلیمان (علیه السلام) سبب یافتن بلقیس و غلبه بر وی گردید.

دانش عیسی (علیه السلام) سبب شد که دامن پاک مادرش از تهمت زدوده شود.

دانش محمّد (صلی اللّٰه علیه و آله) موجب آن است که در روز رستاخیز از امّتش شفاعت کند.

راه بهشت در اختیار چهار تن است: عالم، زاهد، عابد و مجاهد؛اگر عالم در ادّعایش راستگو باشد به او حکمت و به زاهد ایمنی، و به عابد خوف، و به مجاهد تحسین عطا می‌شود.

فرمود: پیش از شما قومی وجود داشت که آن‌ها را کشتند و سوزانیدند و اعضای بدنشان را با ارّه قطع کردند، و زمین را با همفراخی بر آن‌ها تنگ ساختند، لیکن این آزارها و بلاها آن‌ها را از طاعت خداوند و دین حقّ باز نگردانید. اینان‌کسی از دشمنان خود را نکشته، و آزاری به آن‌ها نرسانیده بودند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّ أَنْ یؤْمِنُوا بِاللّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ پس مقامات آن‌ها را از خداوند درخواست کنید، و بر مصائب روزگار شکیبایی ورزید، تا پاداشهای آن‌ها را بیابید.»

الحسین (علیه السلام) فرمود: «در انجیل نوشته شده است: تا آن‌گاه که به آن‌چه می‌دانید عمل نکرده اید دانستن آن‌چه را نمی‌دانید خواستار نباشید، زیرا اگر به علم عمل نشود، صاحب آن جز کفر حاصلی به دست نمی‌آورد، و جز دوری از خدا دستاوردی ندارد.»

امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند، که فرموده است: «برخی از عالمان دوست دارند که دانش گرد آورند، و دوست نمی‌دارند که از آن‌چه گرد آورده‌اند به دیگران بیاموزند؛اینان در طبقنخست جهنّم جای دارند. برخی دیگر از عالمان هنگامی که موعظه شوند از قبول آن سرباز می‌زنند، و چون خودشان موعظه کنند بدرفتاری و درشت خویی می‌کنند؛اینان در طبقدوّم جهنّم خواهند بود؛ دستدیگر از عالمان علم را برای ثروتمندان و طبقات برتر نقل و مطرح می‌کنند، و آن را میان مستمندان و بیچارگان نمی‌آورند؛اینان در طبقه سوّم جهنّم خواهند بود، و برخی از عالمان در علم خود از روش جبّاران و شاهان پیروی می‌کنند، اگر سخنی از آن‌ها ردّ، و یااندکی در حقّ آن‌ها کوتاهی شود، خشمگین می‌شوند؛اینان در

طبقچهارم جهنّم جای خواهند داشت. دسته ای از عالمان احادیث یهود و نصارا به دست می‌آورند تا دانش آن‌ها افزون و گفتنیهای آنان زیاد گردد، اینان در طبقپنجم جهنّم خواهند بود. شماری از عالمان خود را مرجع فتوا قرار می‌دهند و می‌گویند: مسائل را از ما بپرسید، در حالی که شاید یک حرف آن‌ها هم درست نباشد، و خداوند متکلّفان را دوست نمی‌دارد؛اینان در طبقششم جهنّم جای خواهند گرفت. گروهی از عالمان علم را ماینخوت و اظهار خرد قرار می‌دهند؛ اینان در طبقهفتم جهنّم جای خواهند داشت.»

عیسی بن مریم (علیه السلام) فرموده است: «عالم بد مانند صخره ایست که در دهانجوی قرار داشته باشد، نه خود آب می‌آشامد، و نه می‌گذارد آب به کشتزار برسد، و نیز مانند کاریز مستراح است که بیرون آن‌اندود از گچ و در درون آن انبوه کثافت است، و هم مانند گورستان است که ظاهر آن آباد، و باطن آن پر از استخوان مردگان می‌باشد.»این اخبار و آثار روشنگر این است که عالمی که شیفتدنیاست از جاهل پست‌تر و عذابش از او سخت‌تر است، و عالمانی که رستگار و مقرّبند همان علمای آخرتند.»

پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) فرموده است: در شب معراج بر گروهی گذر کردم که لبهای آنان را با مقراضهای آتشین می‌بریدند، گفتم: شما چه کسانید؟ گفتند: ما به نیکی دستور می‌دادیم و خود به آن عمل نمی‌کردیم، و از بدی نهی می‌کردیم و خود آن را به جا می‌آوردیم.

عیسی (علیه السلام) فرموده است: کسی که علم می‌آموزد، و به آن عمل نمی‌کند مانند زنی است که پنهانی زنا دهد و از آن آبستن شود، و چون بارداری او آشکار گردد رسوا و مفتضح گردد؛به همین ترتیب کسی که علم خود را به کار نمی‌بندد خداوند متعال او را در روز رستاخیز در برابر همخلایق رسوا و مفتضح خواهد ساخت.

از پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) نقل شده که فرموده است: «بسا این که شیطان در به دست آوردن دانش بر شما سبقت گیرد؛عرض شد: ای پیامبر خدا آن چگونه است؛ فرمود: می‌گوید علم به دست بیاور و عمل مکن تا عالم شوی، در نتیجه پیوسته از علم سخن می‌گوید و عمل را به تأخیر میاندازد تا آن‌گاه که عمل نکرده می‌میرد.» ابن مسعود گفته است: علم به کثرت روایت نیست بلکه آن خشیت است و بس.

گواه این گفتار حکایتی است که از ابو عبد اللّٰه خواصّ که از یاران حاتم اصمّ بوده است نقل شده، که گفته است: با حاتم وارد شهر ری شدم و سیصد و بیست مرد به همراه ما بود که قصد زیارت خانخدا را داشتیم، و اینان همگی جبّپشمین بر تن داشتند، و با آنان نه طعامی بود و نه انبانی، بر یکی از بازرگآنان‌که زاهد پیشه و دوستدار درویشان بود وارد شدیم، وی در آن شب از ما پذیرایی کرد، و چون بامداد شد به حاتم گفت: آیا با من کاری هست؟ زیرا می‌خواهم به عیادت فقیهی از خودمآن‌که بیمار است بروم، حاتم گفت: عیادت بیمار فضیلت بسیار

دارد، و نگاه کردن به فقیه عبادت است، از این رو من هم با تو می‌آیم، بیمار محمّد بن مقاتل قاضی شهر ری بود، چون به در خانه رسیدیم کاخی بلند و زیبا یافتیم، در این هنگام حاتم در فکر فرورفت، و گفت: خانعالم به این صورت؟! سپس اجازورود داده شد، چون وارد خانه شدیم سرایی یافتیم فراخ که به سلاح و پرده‌ها آراسته بود؛حاتم بیشتر به فکر فرورفت، پس از آن به مجلس در آمدیم که فرش لطیف و نرمی در آن گسترده شده و قاضی بر روی آن خفته، و بر بالای سرش غلامی ایستاده بود که بادزنی در دست داشت. در این موقع قاضی نشست و رسم پرسش به جای آورد. ولی حاتم ایستاده بود. ابن مقاتل به او کرد که بنشیند. حاتم گفت: نمی‌نشینم؛قاضی گفت: شاید حاجتی داری؛

پاسخ داد: آری، قاضی گفت: حاجتت چیست؟ حاتم گفت: مسأله ای دارم و می‌خواهم آن را از تو بپرسم؛قاضی گفت: بپرس. حاتم گفت: برخیز و راست بنشین تا بپرسم؛وی راست بنشست. حاتم گفت: این دانش خود را از کجا فرا گرفتی؟ قاضی پاسخ داد: آن را محدّثان موثّق به من رسانیده‌اند. حاتم گفت، از چه کسی به تو رسانیده‌اند؟ پاسخ داد: از اصحاب پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله). حاتم گفت:

اصحاب از چه کسی اخذ کرده‌اند؟ پاسخ داد: از پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) حاتم گفت:

پیامبر از چه کسی؟ گفت: از جبرئیل و او از خداوند متعال؛ حاتم گفت: در آن‌چه جبرئیل از خداوند متعال به پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) و او به اصحاب خود رسانیده، و آنان به راویان ثقه نقل کرده‌اند هیچ شنیده

ای که هر کس خانه‌اش هم‌چون سرای امیران باشد، و وسعت آن بیشتر، منزلتش نزد خداوند زیادتر خواهد بود. قاضی گفت:

نه. حاتم گفت: پس چگونه شنیده ای؟ پاسخ داد: شنیده‌ام هر کس در دنیا زاهد، و به آخرت راغب باشد، و مستمندان را دوست بدارد، و کار آخرت را بر امور دنیا مقدّم سازد پایگاهش در نزد خداوند برتر خواهد بود. حاتم به او گفت: پس تو به چه کسی اقتدا کرده ای؟ به پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) و اصحاب شایستاو یا به فرعون و نمرود؟ که نخستین کسانی بودند که خانه از گچ و آجر بنا کردند. ای عالمان بد! نادانی که به دنیا راغب و بر آن حریص است چون امثال شما را ببیند می‌گوید: عالم حالش چنین است، و من بدتر از او نیستم. پس از این سخنان حاتم از نزد قاضی برخاست و بیرون رفت، و بیماری ابن مقاتل شدّت گرفت.

چون مردم شهر ری از آن‌چه میان قاضی و حاتم گذشته بود آگاه شدند، به حاتم گفتند: طنافسی قاضی قزوین چیزدارتر از اوست. حاتم به قصد دیدار او رهسپار قزوین گردید. چون بر او وارد شد به وی گفت: خدا تو را رحمت کند؛ من مردی عجمی هستم خواهان آنم که یکی از مسائل دین را که کلید نماز است به من بیاموزی و بگویی که چگونه باید برای نماز وضو بسازم. گفت:

فرمانبردارم، و غلام را صدا کرد که ظرف آبی حاضر کند؛چون ظرف آب را آورد، طنافسی نشست، و هر یک از اعضای وضو را سه بار شست، سپس گفت:

به همین گونه باید وضو گرفت. حاتم به او گفت: تو بر جایت بنشین تا من در حضور تو وضو بگیرم که این برایم مطمئن‌تر خواهد بود؛طنافسی برخاست، و حاتم نشست و وضو گرفت، و دستها را چهار بار شست. طنافسی به او گفت: ای فلانی اسراف کردی؛حاتم گفت: در چه چیز؟ پاسخ داد: چهار بار دستها را شستی. حاتم گفت: سبحان اللّٰه من در ریختن یک مشت آب اسراف کرده ام، و تو در گردآوری این همه اسباب اسراف نکرده ای؛طنافسی دریافت که مقصودش همین بوده است نه آموختن. از این رو به درون خانه رفت، و تا چهل روز از آن بیرون نیامد.

از ابی سعید خدری روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: بهرچشمهایتان را از عبادت به آن‌ها بدهید، عرض کردند بهرچشمهایتان از عبادت چیست؟ فرمود: «نگاه کردن به قرآن واندیشیدن در آن و عبرت گرفتن از شگفتیهایش.» از زنی که در بادیه نزدیک مکّه سکنا داشته نقل شده که گفته است: اگر دلهای پرهیزگاران با تفکّر خود به آن‌چه از خوبیهای آخرت در حجابهای غیب‌اندادوخته شده نظر کند زندگانی دنیا برای آن‌ها صافی و گوارا نمانده و چشم آن‌ها در دنیا به چیزی روشن نخواهد شد.

اما ثمرتفکّر عبارت از علوم و احوال و اعمال است و لیکن علم ثمرخاص آن است نه چیز دیگر. آری چون علم در دل حاصل شود حالت دل دگرگون می‌گردد و هرگاه حالت دل دگرگون شد اعمال جوارح نیز دگرگون می‌شود، و عمل تابع حال و حال تابع علم و علم تابع فکر است. بنابراین

فکر اصل و کلید همخیرات است و همین امر فضیلت تفکّر را برای تو آشکار و معلوم می‌سازد که برتر از ذکر و تذکّر است چه فکر متضمّن ذکر و غیر آن است، و ذکر دل برتر از عمل جوارح است، بلکه شرف عمل به سبب آن‌که مقرون به ذکر می‌باشد؛ از این رو تفکّر از هماعمال برتر است. به همین سبب گفته شده است: یک ساعت تفکّر بهتر از یک سال عبادت است. و نیز گفته‌اند: تفکّر انسان را از ناخواستنیها به خواستنیها و از رغبت و حرص به زهد و قناعت باز می‌گرداند. و نیز گفته‌اند: تفکّر در انسان مشاهده و پرهیزگاری پدید می‌آورد. از این رو خداوند فرموده است: لَعَلَّهُمْ یتَّقُونَ أَوْ یحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً.

آسمان‌ها و زمین و آن‌چه میان آن‌هاست اجناسی قابل مشاهده‌اند و هر جنسی از آن‌ها به انواعی و هر نوعی به اقسامی و هر قسمی به اصنافی منقسم می‌شود و انشعاب و انقسام آن‌ها از نظر اختلاف در صفات و هیئت و معانی ظاهری و باطنی نهایت ندارد، و همآن‌ها زمینه‌ها و مواردی برای تفکّر کنند چه ذرّه ای از جماد و نبات و حیوان و افلاک و ستارگان در آسمان‌ها و زمین نمی‌جنبد جز این که جنبده آن خداوند متعال است و در جنبش آن‌ها حکمتی یا دهها و یا هزارها حکمت نهفته است. آن‌ها همه بر یگانگی خداوند گواهی می‌دهند و گویای جلال و کبریایی او می‌باشند. آن‌ها همان آیاتی هستند که به سوی او دلالت می‌کنند و قرآن انسان را به تفکّر در آن‌ها تشویق می‌کند چنان‌که فرموده است: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. هم‌چنین جملوَ مِنْ آیاتِهِ (و از نشانه‌های اوست) از اول تا آخر

قرآن زیاد است. از این رو باید ما کیفیت تفکّر در برخی از آیات را ذکر کنیم.

-موجوداتی که اصل آن‌ها به اجمال شناخته می‌شود اما تفصیل آن‌ها دانسته نیست و برای ما ممکن است که در تفصیل آن‌ها بیندیشیم، این‌ها دو قسمند: یکی آن‌که با حسّ بینایی درک می‌شود، و دیگر آن‌که با حسّ بینایی درک نمی‌شود مانند فرشتگان و جنّ و شیاطین.

اما آن‌چه به حسّ باصره درک می‌شود عبارتند از آسمان‌های هفتگانه و زمین و آن‌چه میان آن‌هاست چه آسمان با ستارگان و خورشید و ماه و حرکت و دوران آن در طلوع و غروب مشهود است. هم‌چنین زمین با آن‌چه در آن است اعمّ از کوه‌ها و معدنها و نهرها و دریاها و جانوران و گیاهان دیدنی و مشاهده کردنی است. و آن‌چه میان آسمان و زمین است عبارت از جوّ است که با ابرها و بارانها و برفها و رعد و برقها و صاعقه‌ها و شهابها و تندبادهای آن قابل درک است.

بدان هر چه در جهان وجود است بجز خداوند متعال همه فعل و آفریده شداوست، و هر ذره ای از ذرات اعم از جوهر و عرض و صفت و موصوف در آن شگفتیها و غرایبی است که بیانگر حکمت و قدرت و جلال و عظمت خداوند است و شمارش آن‌ها غیر ممکن است، چه اگر برای نوشتن کلمات پروردگار دریاها مرکب شود دریاها پایان می‌یابد پیش از آن‌که کلمات پروردگار بلکه جزء ناچیزی از آن به آخر برسد. ما به بخشی

از آن‌ها می‌کنیم تا مثالی برای باقی باشد. از این رو می‌گوییم: موجوداتی که مخلوقند دو قسمند:

اکنون به ملاحظوضع نطفه بازگرد و بیندیش که حال او نخست چه بوده و سپس چه شده است؟ و فکر کن که اگر تمام جنّ و انس جمع شوند تا برای نطفه شنوایی یا بینایی یا عقل یا قدرت یا علم یا روح بیافرینند، یا استخوان یا رگ یا پی یا پوست یا مو در او خلق کنند آیا می‌توانند؟ بلکه هرگاه بخواهند کنه حقیقت و چگونگی خلقت آن را پس از آن‌که خداوند آن را آفریده بدانند عاجز و درمانده خواهند شد. شگفتا از تو که اگر صورت انسانی را بر دیواری ببینی که صورتگر با به کار بردن استادی و مهارت آن را به گونه ای به تصویر کشیده که به صورت واقعی انسان نزدیک بوده و بیننده خیال می‌کند حقیقة صورت انسان است بی‌اندازه از هنر صورتگر و مهارت و چیره دستی و هوش سرشار او در شگفت می‌شوی و موقعیت او در دلت بس بزرگ خواهد شد با آن‌که می‌دانی آن صورت به کمک رنگ و قلم و دیوار و دست و قدرت و علم و اراده کشیده نشده است و هیچ‌چیزی از این‌ها حاصل کار صورتگر نبوده و او آن‌ها را نیافریده بلکه دیگری آن‌ها را خلق کرده است و بالاترین کاری که او انجام داده آن است که به ترتیب مخصوصی رنگ را به دیوار منتقل کرده است. و تو از این عمل او بسیار به شگفت آمده ای و او را بزرگ می‌شماری در حالی که تو نطفگندیده را می‌بینی و می‌دانی که آن معدوم بوده و خداوند آن را در اصلاب و استخوانها آفریده سپس از آن‌جا بیرون آورده به آن شکل و تعداد و صورت بخشیده و در همان‌ها

نیکو عمل فرموده و اجزای متشابه آن را به اجزای مختلف تقسیم کرده است.

استخوانها را در اطراف آن محکم قرار داده و شکل اعضا را نیکو گردانیده و ظاهر و باطن آن را آراسته و رگها و اعصاب آن را مرتب ساخته و مجرایی برای تغذیه آن قرار داده تا سببی برای بقای آن باشد، هم‌چنین او را شنوا، بینا، دانا و گویا قرار داده و پشت را اساس بدن و شکم را جایگاه آلات غذا و سر را جمع کننده حواس او گردانید، سپس چشمانش را گشود و طبقات آن را مرتب ساخت و شکل و رنگ و هیئت آن را نیکو آفرید و آن را تحت حمایت پلکها قرار داد تا آن را بپوشاند و محافظت کند و روشنی دهد و خس و خاشاک را از آن دور سازد. آن‌گاه صورت آسمان را با همه گسترش دامنه و پهناوری در مقدار عدسی از آن نمایان ساخت تا در آن بنگرد.

هم‌چنین گوشهای او را بشکافت و در آن‌ها آبی تلخ نهاد تا شنوایی او را حفظ و حشرات را از آن دور کند و لاله گوش را بر آن محیط ساخت تا آوازها را در درون خود جمع کند و به سوراخ گوش باز گرداند، و حرکت حشرات را بشنود و در آن پیچ وخمهایی قرار داد تا صدای حرکت چیزی را که در آن خزد شدید شود و راه آن طولانی گردد و هرگاه خزنده در خواب قصد او کند بیدار شود.

سپس بینی را در وسط صورت بلند آفرید و شکل آن را نیکو ساخت، و دو سوراخ در آن قرار داد و حس بویایی را در آن به ودیعت نهاد تا با استنشاق بویها بر خوراکیها و غذاها راه یابد، و با دو سوراخ بینی هوای خوش را برای تغذیه دل و تسکین حرارت باطن استنشاق کند.

هم‌چنین دهان را گشود و زبان را که گوینده و ظاهرکننده و ترجمان مطلب دل است در آن قرار داد و آن را با دندانها بیاراست تا آلت آسیا کردن و شکستن و بریدن باشند لذا بیخهای آن‌ها را محکم و سر آن‌ها را تیز و رنگ آن‌ها را نیکو و صفوف آن‌ها را مرتب و سر آن‌ها را متساوی و منظم آفرید که گویی مرواریدند که به رشته کشیده شده‌اند.

و نیز لبها را آفرید و رنگ و شکل آن‌ها را نیکو قرار داد تا بر هم منطبق شوند و مجرای دهان را ببندند و ادای حروف کلمات با آن‌ها به کمال رسد. سپس گلو را آفرید و آن را برای خروج آوازها فراهم ساخت. به زبان قدرت حرکت و تقطیع داد تا آوازها را در مخرجهای

مختلف قطع کند و بدین سبب حروف مختلف شود و بر اثر کثرت آن‌ها طریق سخن گفتن توسعه یابد. آن‌گه گلوها را از حیث تنگی و گشادی، خشونت و نرمی، صلابت و سستی جوهر و درازی و کوتاهی مختلف آفرید تا آوازها مختلف باشد و دو صدا با هم مشتبه نشود و میان دو آواز تفاوت وجود داشته باشد تا شنونده حتی در تاریکی به مجرد شنیدن آواز افراد را از هم تمیز دهد.

سپس سر و بنا گوشها را به مو بیاراست، و روی را به محاسن، و ابروها را به باریکی موی و شکل کمانی، و چشمان را به مژه آرایش داد.

آن‌گاه اعضای درون را آفرید و هر کدام را به کاری مخصوص بگمارد، معده را برای پختن غذا، کبد را برای تبدیل غذا به خون مأمور کردانید و سپرز و زهره و کلیه را در خدمت آن قرار داد، چه سپرز با جذب سوداء و زهره با جذب صفرا و کلیه با جذب آب به کبد خدمت می‌کنند و مثانه با قبول

آب کبد و خارج کردن آن از طریق مجرای بول و رگها در خدمت آن است، تا کبد بتواند خون را به سایر اعضای بدن برساند.

سپس دو دست را آفرید و آن‌ها را دراز قرار داد تا آدمی دستش به آن‌چه می‌خواهد برسد و کف دست را پهن خلق و برای آن پنج انگشت و برای هر انگشتی سه بند معین کرد، و چهار انگشت را در یک طرف و انگشت ابهام را در طرف دیگر قرار داد تا بتواند گرد همه بگردد.

و اگر همپیشینیان و آیندگان گرد هم آیند و فکر خود را با دقت به کار گیرند تا انگشتان را در وضع دیگری غیر از آن‌چه هست قرار دهند اعم از دوری ابهام از چهار انگشت دیگر و تفاوت آن‌ها از نظر طول و مرتب کردن آن‌ها در یک صف هرگز بدان قادر نخواهند بود، زیرا تنها به همین وضع است که انسان می‌تواند با دست اشیا را بگیرد و بدهد چنان‌که اگر آن را بگشاید طبقی است که آن‌چه می‌خواهد در آن می‌نهد و اگر آن را مشت کند آلتی برای زدن است، و اگر نیمه تمام آن را جمع کند چمچه ای است و اگر آن را به علاوه انگشتان باز کند بیلی خواهد بود. سپس بر سر انگشتان ناخنها را آفرید تا آرایشی برای سر انگشتان و پشتوانه ای جهت آن‌ها باشد که بریده نشوند و بتوان با آن‌ها چیزهای ریزی را که سر انگشتها قادر به گرفتن آن‌ها نیست بگیرند و بدن خود را به هنگام نیاز خارش دهند چه ناخن که پست‌ترین اعضاست اگر در آدمی وجود نداشته باشد و بدنش بخارد او در این هنگام ناتوان‌ترین و درمانده‌ترین کس است، زیرا در رفع خارش بدن هیچ‌چیزی جانشین ناخن نمی‌شود. آن‌گاه خداوند دست را به محلّ خارش هدایت می‌کند تا به سوی آن دراز شود هر چند در خواب و غفلت باشد بی‌آن‌که نیازی به غیر داشته باشد و اگر از غیر درخواست کمک کند جز با زحمت طولانی

به محل خارش آگاه نخواهد شد. خداوند همایـن تواناییها را به هنگامی در نطفه قرار داد که آن دراندرون رحم و در میان ظلمات سه گانه بود، و اگر پرده‌ها و پوششها رفع و بدان نگریسته شود دیده خواهد شد که شکل گیری و صورت بندی‌اندک‌اندک در آن ظاهر می‌شود در حالی که نه صورتگر دیده می‌شود و نه آلت صورتگری او. آیا هیچ صورتگر و بجاآورندکاری را دیده ای که بی‌آن‌که در مصنوع خود آلتی به کار برد و برخوردی با آن داشته باشد در آن تصرف و اعمال قدرت کند. پس منزه است خداوندی که چقدر شأنش بزرگ و برهانش آشکار است.

سپس به کمال قدرت و رحمت او بیندیش در هنگامی که کودک بزرگ و رحم برایش تنگ می‌شود چگونه راه را به او می‌نمایاند تا مانند خردمندی که به نیازهایش آگاه است سر و ته کند و به حرکت درآید و گذرگاه طلبد تا از آن تنگنای بیرون آید. سپس هنگامی که از آن بیرون آمد و به غذا محتاج شود چگونه او را هدایت فرموده تا سر پستان را به دهان گیرد، پس از آن چون بدن کودک سست و ضعیف است و نمی‌تواند غذاهای سنگین را تحمل کند برای او شیر لطیف آفرید که از میان سرگین و خون، خالص و گوارا بیرون آورده می‌شود. و نیز بیندیش چگونه خداوند پستانها را آفریده و در آن‌ها شیر گرد آورده و در سر آن‌ها نوک رویانیده به‌اندازه ای که دهن کودک آن را فرا گیرد و بر آن منطبق می‌شود. آن‌گاه در نوک پستان سوراخی بسیار تنگ باز کرده که شیر تنها پس از مکیدن بتدریج از آن خارج می‌شود، چه کودک طاقت بیش ازاندکی از آن را ندارد. آن‌گاه چگونه خداوند مکیدن را به او یاد داده تا به هنگام شدت گرسنگی شیر بسیار از آن مجرای تنگ بیرون آورد. سپس به مهر و رأفت خداوند بنگر که چگونه آفرینش دندان را تا دو سال به تأخیرانداخته است زیرا کودک در دو سال اول عمر جز با شیر

تغذیه نمی‌شود و از دندان بی‌نیاز است. و چون بزرگ شود شیر که خوراکی ضعیف است موافق حال او نیست و به طعامی قوی نیاز دارد و چنین طعامی نیز محتاج جویدن و آسیا کردن است، از این رو در این هنگام که نیاز دارد نه پیش از آن و نه دیرتر از آن در او دندان رویانید. آری منزه از هر عیب و نقص است خداوندی که این استخوانهای سخت را از میان لثه‌های نرم بیرون می‌آورد. سپس دل پدر و مادر را بر او مهربان ساخت تا در وقتی که کودک از رسیدگی به حال خویش ناتوان است به تدبیر امر او قیام کنند، و اگر خداوند این مهر و محبت را بر دل آن‌ها چیره نمی‌کرد بی‌شک کودک در تدبیر نفس خویش از هر کس ناتوان‌تر بود. سپس بنگر چگونه خداوند بتدریج قدرت و تمیز و عقل و هدایت را روزی او می‌کند تا آن‌گاه که بالغ می‌شود و رشد می‌یابد، سپس به حدّ جوانی و پس از آن میانسالی و بعد به پیری می‌رسد و در این احوال یا ناسپاس است یا سپاسگزار، یا فرمانبردار است یا گنهکار و یا مؤمن است یا کافر، و این بر حسب قول حق تعالی است که فرموده است: هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یکُنْ شَیئاً مَذْکُوراً، إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً، إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً.

عمر نقل شده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مصعب بن عمیر را دید که از روبرو می‌آمد و پوست گوسفندی را بر روی خودانداخته و وسط آن را به کمرش بسته بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«بنگرید به این مردی که خداوند دلش را نورانی کرده است، من او را در میان پدر و مادرش دیدم که پاکیزه‌ترین خوردنیها و آشامیدنیها را به او

می‌خورانیدند، و محبّت خدا و پیامبرش او را به چنین وضعی که می‌بینید در آورده است» در خبر مشهوری است که ابراهیم علیه السّلام به فرشتمرگ هنگامی که برای قبض روح او آمده بود گفت: هیچ دوستی را دیده ای که دوستش را بمیراند؟ خداوند به او وحی فرمود: «هیچ دوستی را دیده ای که دیدن دوستش را خوش نداشته باشد؟»ابراهیم علیه السّلام گفت: «ای فرشتمرگ هم اکنون جانم را بگیر» این مقام تنها برای بنده ای میسّر است که خداوند را با تمام وجود خود دوست بدارد، چه هنگامی که دانست مرگ وسیلدیدار است دلش بدان مایل می‌شود و محبوب دیگری جز خدا نخواهد داشت که، به او توجّه کند. پیامبر خدا در دعایش عرض می‌کند«بار خدایا! دوستی خود و دوستی کسی که تو را دوست می‌دارد و دوستی چیزی که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند، روزی‌ام فرما، و دوستی خود را در نزد من محبوب‌تر از آب خنک قرار ده».

اعرابیی به خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! قیامت کی خواهد بود؟ فرمود: برای آن‌چه آماده کرده ای؟ عرض کرد: من نماز و روزه زیادی برای آن آماده نکرده ام، جز این که من خدا و پیامبرش را دوست می‌دارم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «انسان با کسی خواهد بود که او را دوست می‌دارد». انس گفته است: من مسلمانان را ندیدم که پس از سلام به چیزی به‌اندازاین سخن شاد شوند.

هرم بن حیان گفته است: مؤمن هنگامی که پروردگار خود را شناخت، او را دوست می‌دارد و چون او را دوست بدارد، به او رو می‌آورد و چون حلاوت رو آوردن به او را یافت، به دنیا با چشم شهوت و به آخرت با دیدرغبت نمی‌نگرد و او تنش در دنیا و روحش در آخرت است.

یحیی بن معاذ گفته است: به‌اندازخردلی دوستی خداوند نزد من محبوب‌تر از عبادت هفتاد سال بدون دوستی اوست. و نیز گفته است: پروردگارا، من به درگاه تو مقیم و به ستایش تو مشغولم، در کودکی مرا به سوی خود برگرفتی، و جامقرب بر من پوشانیدی و به معرفت خود مشرّف گردانیدی و لطف خود را شامل حالم کردی؛از حالی به حالی مرا نقل دادی، و در اعمالم از حیث مستوری، توبه، زهد، شوق، رضا و محبّت مرا دگرگون ساختی، پس از آن مرا از حوض کرم خود سیرآب کردی، و در ریاض نعمتهای خویش متنعّم فرمودی، و ملازم امر خود قرار دادی، و به قول خود مشعوف گردانیدی تا به جوانی رسیدم و توانایی‌ام ظاهر شد. اکنون چگونه در بزرگی از تو رو گردانم در حالی که از خردی به لطف تو خو گرفته ام، و باید در پیرامون تو باقی بمانم، و آهسته به درگاه تو زاری کنم، چه من تو را دوست می‌دارم و هر دوستی به دوست خود خرسند و از غیر او رو گردان است.

می گویم: در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام آمده که فرموده است: «محبّت خداوند هنگامی که درون بنده را روشن کند، او را از هر شغل و ذکری جز خداوند تهی می‌گرداند؛و محبّ از نظر باطن خالص‌ترین مردم برای خداست، در گفتار از همه راستگوتر، در عهد از همه وفادارتر،

در عمل از همه پاک‌تر، در ذکر از همه پاکیزه‌تر، و در نفس از همه عابدتر است. فرشتگان به هنگام مناجاتش بر هم‌دیگر مباهات و به دیدارش افتخار می‌کنند.

بدان لذّت‌ها تابع ادراکاتند و انسان جامع همقوا و غریزه هاست و برای هر قوّت و غریزه ای لذّتی است. لذّت هر کدام از آن‌ها در آن است که به مقتضای طبعی که بر آن آفریده شده است آن لذّت را بیابد، چه این غریزه‌ها بیهوده در انسان خلق نشده‌اند؛بلکه هر نیرو و غریزه ای برای کاری که مقتضای طبع آن است، آفریده شده است. فی المثل غریزخشم برای تشفّی و انتقام در انسان خلق شده و لذّت آن در غلبه و انتقام می‌باشد که مقتضای طبع آن است. غریزشهوت طعام برای آن آفریده شده تا غذایی که قوام بدن به آن است به دست آورده شود. لذا لذّت آن در رسیدن به غذاست که مقتضای طبع آن است. هم‌چنین لذّت قوای شنوایی و بینایی و بویایی در دیدن و شنیدن و بوییدن است و هیچ یک از این غریزه‌ها نسبت به مدرکات خود از درد و یا لذّتی خالی نیست. هم‌چنین در دل غریزه ای است که نور الهی گفته می‌شود، چه خداوند فرموده است:

أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ، و نیز گاهی عقل یا بصیرت یا دیده باطن نور ایمان و یقین نامیده می‌شود.

سپس باید دانست که لذّت دانش کشاورزی و بافندگی و درزی گری مانند لذّت دانش سیاست و کشورداری و علم تدبیر امور خلق نیست. هم‌چنین لذّت دانستن علم نحو و شعر مانند لذّت شناخت خداوند و دانستن صفات و فرشتگان او و ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌باشد، چه لذّت هر علم به‌اندازشرف آن علم است و شرف علم به‌اندازشرف معلوم یا موضوع آن است تا آن حدّ که اگر کسی باطن احوال مردم را بداند و از درون آن‌ها خبر دهد، احساس لذّت می‌کند و اگر نداند، تقاضای طبع او آن است که تفحّص کند. از این رو هرگاه باطن احوال رئیس شهر و اسرار تدابیر او را در ریاستش بداند، این امر برای او لذیذتر و گواراتر از علم او به باطن احوال کشاورز و بافنده می‌باشد. هم‌چنین هرگاه بر اسرار وزیر و تدابیر و تصمیمات او در امور وزارتش آگاهی یابد، برای او دلنشین‌تر و لذیذتر از علم او به اسرار رئیس شهر است و اگر به باطن احوال شاه و حکمرانی که برتر از وزیر است آگاه باشد، این برای وی گواراتر و لذّت بخش‌تر از آگاهی او به چگونگی احوال وزیر می‌باشد، آن‌گاه ستایش او نسبت به حکمران بیشتر و تفحّص او از احوال وی شدیدتر خواهد بود، زیرا لذّت او در آن بزرگ‌تر است.

کمترین مخلوقات خداوند در مقایسه با فرشتگان و ملکوت آسمان‌ها زمین است و آن‌چه بر روی آن قرار دارد، چه اگر از حیث جسم بودن و بزرگی در آن بنگری خورشید با همخردی حجم آن‌که به نظر می‌آید صد و شصت و چند برابر زمین است، پس به خردی زمین نسبت به خورشید توجّه کن. پس از آن به حقارت خورشید در برابر فلکی که در آن مرکوز است بنگر، چه خورشید قابل مقایسه با آن نیست و آن در

آسمان چهارم است و آسمان چهارم کوچکتر از آسمان‌هایی است که برتر از آنند. سپس هفت آسمان در برابر کرسی مانند حلقه ای است که در بیابان افتاده باشد و کرسی در برابر عرش نیز همین گونه است. این نگاهی به ظاهر این مخلوقات از حیث مقدار است و چقدر همزمین در مقایسه با آن کوچک است، بلکه به نسبت دریاها نیز چنین است، چه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

«زمین در آب مانند ستورگاهی در زمین است»، و این امر با مشاهده و تجربه دانسته شده است.

أمالی طوسی: ابو بصیر نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: در شبی که امام متولد می‌شود هیچ فرزندی متولد نخواهد شد مگر این که مؤمن باشد و اگر هم در بلاد کفر متولد شود، خداوند به برکت امام او را به ایمان رهبری می‌کند.

حسن بن راشد نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امام را بیافریند شربتی از زیر عرش بر می‌گیرد و به فرشته ای می‌دهد تا به مادر او بخوراند و امام از آن شربت آفریده می‌شود. پس از تولد خداوند همان فرشته را می‌فرستد و تا در پیشانی امام بنویسد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}

و وقتی آن امام قبلی از دنیا برود برایش ستونی می‌افرازد که اعمال بندگان را ببیند و از همین طریق، خداوند خلقش احتجاج می‌کند.

بصائر الدرجات: سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: نطفه امام از بهشت است و وقتی از شکم مادرش به زمین گذاشته می‌شود دست بر زمین می‌گذارد و سر به آسمان بلند می‌کند. عرض کردم: فدایتان شوم، چرا چنین می‌کند؟ فرمودند: زیرا یک منادی از آسمان، از بطن عرش و افق اعلی فریاد ندا می‌دهد: ای فلانی پسر فلانی! پایدار باش که تو برگزیده‌ی من از میان خلقی و گنجینه‌ی دانشم هستی، رحمت خود را برای تو و کسی که تو را دوست داشته باشد لازم گردانیم و بهشت را به تو بخشیدم و همسایگی خویش را بر تو حلال می‌کنم.

تفسیر علی بن ابراهیم: «وَ یسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» {و درباره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است} ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: روح فرشته ایست بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، با رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بود و با ائمه علیهم السّلام نیز هست.

تفسیر علی بن ابراهیم: ابابصیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: « وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ» {سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد} نقل کرده که فرمودند: سماء در این آیه امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و

طارق همان است که از طرف پروردگار بر ائمه نازل می‌شود و وقایع شبانه روز را برایشان بازگو می‌کند و او همان روحی است که با ائمه است و ایشان را ثابت قدم می‌کند. عرض کردم:

عیون اخبار الرضا: حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: خداوند ما را به روحی مقدس و پاک از جانب خود تأیید کرد که آن روح، فرشته نیست، با هیچ یک از گذشتگان جز رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نبوده است. آن روح با ائمه است که ایشان را ثابت قدم می‌کند و موفق می‌دارد. او ستونی از نور، بین ما و بین خداوند عزّ و جلّ است.

بصائر الدرجات: علی بن عطیه زیات در سندی که آن را به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رساند، نقل می‌کند که ایشان فرمودند: خداوند در پایین عرش نهری دارد که پایین آن نهر نوری از نور خداست و در دو طرف نهر دو روح آفریده است: روح القدس و روحٌ من أمره. خداوند ده طینت و سرشت دارد: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین. سپس ایشان بهشت و زمین را تفسیر نمود. بعد فرمودند: هیچ پیامبر و فرشته ای نیست مگر این که پس از جبلش، در او یکی از این دو روح دمیده می‌شود. و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را از یکی از این دو سرشت قرار داد. راوی می‌گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: جبل چیست؟ فرمودند: آفرینش، البته غیر از ما اهل بیت، چون خداوند ما را از تمام ده طینت و سرشت آفرید و در ما از هر دو روح دمید و چه سرشت خوبیست.

بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمودند: بعضی از ما کاملا با چشم می‌بیند، بعضی از ما به دلش خطور می‌شود که چنین و چنان است، بعضی از ما صدائی، مانند صدای زنجیری که به روی طشتی بیافتد، می‌شنود. عرض کردم: آن‌هایی که با چشم می‌بینند، چه چیزی می‌بینند؟ فرمودند: آفریده ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل.

رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و خواص خدا از میان خلق هستند، که در آن‌ها پنج روح قرار داده است: به روح القدس تأییدشان نموده است، که به سبب آن به مقام پیامبری مبعوث شده‌اند. به روح ایمان تأییدشان کرده است، که به سبب آن از خدا خوف دارند. و به روح قوت تأییدشان کرده، که به سبب آن بر اطاعت خدا نیرو می‌گیرند. و با روح شهوت تأییدشان کرده، که به سبب آن میل به اطاعت خدا دارند و از معصیت بیزارند. و در آن‌ها روح مدرج قرار داده که با مردم با آن می‌روند و می‌آیند. و در مؤمنین که اصحاب میمنة هستند روح ایمان قرار داده، که به سبب آن از خدا خوف دارند. و در آن‌ها روح قوت قرار داده، که با آن بر اطاعت خدا قوت می‌گیرند. و در آن‌ها روح شهوت قرار داده، که با آن میل به اطاعت خدا دارند. و در آن‌ها روح مدرج قرار داده، که با مردم با آن می‌روند و می‌آیند.

أبی اصباح کنانی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: با رسول الله صلی الله علیه وآله آفریده ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل بود، ایشان را توفیق می‌داد و ثابت قدم می‌نمود و با امامان بعد از او نیز هست.

با همین اسناد از آن حضرت نقل شده که فرمودند: خداوند لیلة القدر را در اول آفرینش دنیا آفرید و در آن شب اولین پیامبر و اولین وصی را نیز آفرید، و مقرر نمود که در هر سال یک شب باشد که تفسیر تمام جریان‌ها را تا سال آینده در آن شب نازل کند. هر کس منکر این مطلب باشد، ردّ علم خدا را نموده است؛ زیرا پیامبران و رسل و پیشوایان کاری نمی‌کنند، مگر به وسیله آن‌چه که در این شب بر آن‌ها وارد می‌شود و حجتی که جبرئیل برای آن‌ها می‌آورد.

بیشتر از شیاطین‌اند. فرمودند: درست است، در آن‌چه که می‌گویم دقت کن! در هر شب و روز، تمامی جنیان و شیاطین، ائمه ضلالت را زیارت می‌کنند. ولی ائمه هدایت را فقط گروهی از ملائکه زیارت می‌کنند، تا آن‌که شب قدر برسد، که در آن شب همه ملائکه به سوی ولی امر فرود می‌آیند. یا این که فرمودند: خداوند گروهی از شیاطین را می‌آورد. سپس آن‌ها پیشوای ضلالت را دیدار می‌کنند و برایش مطالبی نادرست و دروغ می‌برند تا صبح شود، بعد او می‌گوید چنین و چنان دیدم. و اگر تفسیر آن‌ها را از ولی امر بپرسد، او خواهد فرمود که شیطانی را مشاهده کردی که به تو چنین و چنان گفته است، تا این که تمام آن‌ها را برایش تفسیر می‌کند و ضلالتی که در آن است را برایش توضیح می‌دهد.

به خدا سوگند هر کس شب قدر را تصدیق نماید، خواهد دانست که شب قدر به ما اختصاص دارد؛ به جهت فرمایش رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هنگامی که رحلتشان نزدیک شده بود، که به علی صلوات اللّٰه علیه فرمودند: این شخص بعد از من ولی شما است؛ اگر پیرو او باشید، رشد می‌کنید. ولی کسی که ایمان به آن‌چه در شب قدر نازل می‌شود نداشته باشد، منکر خواهد بود. هر کس ایمان به شب قدر داشته باشد ولی معتقد به ما نباشد، او را چاره ای نیست مگر این که بگوید شب قدر اختصاص به ما دارد. اگر قبول نکند دروغگو است. زیرا خداوند بزرگ‌تر از آن است که امر را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق نازل کند.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: عمر بن علی علیه السلام نقل کرده، بعد از شهادت علی علیه السّلام، امام حسن علیه السّلام در خطابه ای به مردم فرمودند: امشب کسی از دنیا رفت که هیچ یک از پیشینیان در علم از او پیش نیفتاده بودند و هیچ یک از آیندگان او را درک نمی‌کنند. و از طلا و نقره چیزی از خود به ارث نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از عطایش اضافه آمده بود که می‌خواست با آن برای خانواده خود خدمت کاری بگیرد.

مختصر بصائر الدرجات، خرائج: جابر روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: حدیث آل

محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بزرگ، مشکل و بس دشوار است، که جز فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده ای که خدا دل او را برای ایمان آزموده باشد، به آن ایمان نمی‌آورد. پس هر چه از احادیث آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بر شما وارد شد و دلتان آن را پذیرفت و آن را فهمیدید قبول کنید، اما آن‌چه دلتان را خوش نیامد و آن را انکار می‌کردید، به خدا و رسول و عالم آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علیهم برگردانید. همانا هلاک شده کسی است که اگر کسی برایش حدیثی نقل کند و او تاب تحمل آن را نداشته باشد، بگوید: به خدا این طور نیست، به خدا این طور نیست. انکار فضائل آن‌ها کفر است.

اختصاص، بصائر الدرجات: ابان بن تغلب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد؛ حضرت به او فرمودند: ای برادر یمنی! آیا پیش شما دانشمندی هم وجود دارد؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: علم عالم شما تا کجا می‌رسد؟ عرض کرد: در یک شب مسیر دو ماه را می‌رود و با پرنده فال می‌گیرد و نتیجه‌اش را می‌گوید. امام علیه السلام فرمودند: عالم مدینه از عالم شما، عالم‌تر است. عرض کرد: علم عالم مدینه تا کجا می‌رسد؟ حضرت فرمودند: در یک ساعت از روز، مسیر یک سال خورشید را می‌پیماید تا این که دوازده هزار دنیای به‌اندازه دنیای شما را می‌پیماید. نمی‌دانند که خدا آدم را آفرید و نیز ابلیس را. عرض کرد: به شما یاد داده‌اند؟ فرمودند: آری، چیزی جز ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما بر آن‌ها واجب نشده است.

و برگزیده هستیم، چیزهایی را می‌بینیم که مردم نمی‌بینند، و چیزهایی را می‌شنویم که آن‌ها نمی‌شنوند،

ملائکه بر بساط ما نازل می‌شوند و بر روی فرش‌های ما می‌نشینند و حاضر می‌شوند، به محضر مردگان ما می‌رسند، اخبار و پیش آمدهایی که هنوز اتفاق نیفتاده را برای ما می‌آورند، با ما نماز می‌خوانند، برای ما دعا می‌کنند، بال‌های خود را بر ما قرار می‌دهند و فرزندانمان بر روی بال‌های آن‌ها حرکت می‌کنند، از این که جنبندگان به ما برسند جلوگیری می‌کنند، هر نوع گیاه در زمین را در فصل خودش برای ما می‌آورند، از آب هر زمینی ما را سیراب می‌کنند و ما آن آب‌ها را در ظرف هایمان می‌یابیم. هر روز و هر ساعت و در هر وقت نماز ما را آگاه می‌کنند و هر شبی که می‌آید، اخبار تمام زمین و آن‌چه در حال روی دادن در آن است، پیش ماست، و نیز اخبار جنیان و اخبار ملائکه اهل هوا. هر پادشاهی که در زمین می‌میرد و دیگری جانشین او می‌شود، خبرش را و چگونگی رفتار او با گذشتگانش را برای ما می‌آورند، و خبرهر یک از شش زمین تا زمین هفتم برای ما آورده می‌شود.

مناقب إبن شهر آشوب: ابوهریره پیش حضرت علی علیه السّلام، شکوه دل تنگی فرزندانش را نمود؛ حضرت به او فرمودند: چشمانت را ببند! همین که باز کرد خود را میان خانه خویش در مدینه دید.اندکی آن‌جا نشست و به علی علیه السّلام در بام خانه نگاه کرد که می‌فرمودند: بیا برگردیم! چشم خود را بست و ناگهان خود را در کوفه یافت. ابوهریره در شگفت شد، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: آصف، تخت ملکه

سبا را که دو ماه برای آوردنش زمان نیاز بود، در یک چشم به هم زدنی پیش سلیمان آورد، من که وصی رسول اللّٰه صلی اللَّه علیه و آله هستم.

اختصاص، بصائر الدرجات: ابن سنان نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام در مورد حوض پرسیدم؛ فرمودند: حوضی است که در راه بصری به صنعاء قرار دارد، دوست داری آن را ببینی؟ به ایشان عرض کردم: آری. دست مرا گرفتند و به پشت مدینه بردند، سپس با پای شان به زمین زدند، نهری دیدم که از این طرفش آبی سفیدتر از یخ و از طرف دیگرش شیری سفیدتر از برف جاریست و در وسط آن شرابی زیباتر از یاقوت. چیزی زیباتر از این شراب بین شیر و آب ندیده بودم، عرض کردم: فدایتان شوم! این نهر از کجا خارج می‌شود و به کجا می‌رود؟

فرمودند: این‌ها چشمه‌هایی هستند که خداوند در قرآن از آن‌ها یاد کرده است، این چشمه‌ها در بهشت هستند؛ چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر و چشمه ای از شراب که در این نهر جاری می‌شوند، اطراف آن نهر درختانی دیدم که در آن‌ها حوریانی از سر آویزان بودند، زیباتر از آن‌ها ندیده بودم، و در دستانشان ظرف‌هایی بود که شبیه ظرف‌های دنیا نبود، امام علیه السّلام نزدیک یکی از آن‌ها رفت و اشاره ای به او کرد تا سیرابش کند، من او را دیدم که خم شد تا ظرفش را در نهر کند، درخت هم با او خم شد. مقداری از نهر برداشت و به ایشان داد، آشامیدند. بعد امام ظرف را به او سپردند و اشاره ای کردند. خم شد تا ظرفش را در نهر کند، درخت نیز با او خم شد. ظرف را به دست امام داد و ایشان به من دادند، آشامیدم، چیزی از آن گواراتر و لذیذتر نیاشامیده بودم. بوی مشک می‌داد، داخل ظرف را نگاه کردم، دیدم در

آن سه رنگ آشامیدنی است، عرض کردم: فدایتان شوم! هرگز چیزی مانند امروز ندیده ام، خیال نمی‌کردم که جریان این چنین باشد، فرمودند: این کمترین چیزی است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است. وقتی مؤمن از دنیا برود، روحش کنار این نهر می‌آید و در باغ‌هایش گردش می‌کند و از این نهر می‌آشامد. و وقتی دشمن ما می‌میرد، روحش به وادی برهوت می‌رود و مخلد در عذاب آن‌جا می‌شود و از زقومش می‌خورد و از حمیمش می‌آشامد. از این وادی به خدا پناه برید!

محتضر از کتاب نوادر الحکمة نقل کرده، عمار یاسر روایت کرده که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: شبی که مرا به آسمان بردند، وقتی به جایی رسیدم که فاصله یک زه کمان یا کمتر داشت، خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد: ای محمّد! محبوب‌ترین خلق من، پیش تو کیست؟ گفتم: پروردگارا! تو خود بهتر میدانی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: من داناترم، ولی می‌خواهم از زبان تو بشنوم. گفتم: پسر عمویم علی بن ابی طالب. خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد: نگاه کن! نگاه کردم، ناگاه علی را دیدم که با من ایستاده است، با این که من پرده‌های آسمان‌ها را دریده بودم، علی ایستاده بود و سرش را بلند کرده بود و به آن‌چه خداوند می‌گفت گوش می‌داد، در پیش گاه خداوند متعال به سجده افتادم.

محتضر از کتاب نوادر الحکمة، از ابابصیر نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، عرض کرد: ای

فرزند رسول خدا! مسأله ای دارم. فرمودند: بپرس ای مفضل! عرض کرد: نهایت علم عالم چقدر است؟ فرمودند: سؤال بزرگی کردی، سؤال عظیمی کردی، آسمان دنیا در مقابل آسمان دوم همانند یک حلقه از حلقه‌های زره است که در یک بیابان افتاده باشد. همین نسبت هست برای هر آسمانی نسبت به آسمان بعدیش، باز همین نسبت هست برای آسمان هفتم نسبت به ظلمت و ظلمت نسبت به نور و تمام این‌ها نسبت به هواء و زمین‌ها که بعضی در مقابل بعضی دیگر نسبتی دارند، اگر همین مقدار هم به آن‌ها اضافه شود، تمام این‌ها در مقابل علم عالم، یعنی امام، به مقداری نیست که، ده سیر خردل را نرم بکوبی و بعد در آب بریزی تا مخلوط شود و کف کند و بعد با انگشت از آن مقداری برداری. و علم امام در مقابل علم خدای تعالی به این مقدار هم نیست که، ده سیر خردل را نرم بکوبی و با آب مخلوط کنی تا کف کند بعد سر سوزنی سریع به آن بزنی و برداری. سپس فرمودند: از این توضیحی که دادم، کمترین مقدار ممکن را باید در نظر بگیری. وقتی این مطلب را بفهمی، حال و شأن ائمه علیهم السّلام را در مورد اخباری که از آن‌ها به تو می‌رسد خواهی دانست.

خصال: حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: خداوند در منافق و در فاسق، چهره خوب و فقه و فهم و خوش خلقی را جمع نمی‌کند (آن‌ها هیچ یک از این صفات را ندارند و اگر باشد، همه این‌ها را ندارند).

امالی طوسی: از امام ششم، از اجداد خود علیهم السّلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دو خصلت است که در منافق جمع نمی‌شود: فقه و فهم اسلام و هیئت خوب.

- قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یؤْمِنُونَ.

{بگو: «بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟» و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.}

- أَ وَ لَمْ یتَفَكَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَینَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ. أَ وَ لَمْ یسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَینْظُرُوا كَیفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِیظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ.

{آیا در خودشان به تفکّر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است، و [با این همه]

بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند. آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آن‌ها بس نیرومندتر از ایشان بودند، و زمین را زیر و رو کردند و

بیش از آن‌چه آن‌ها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.}

کافی: حضرت صادق علیه السّلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که با حالت سپاسگزاری غذا می‌خورد، همانند پاداش روزه دار بااخلاص پاداش دارد. و شخص سالم سپاسگزار، مانند مریض شکیبا اجر دارد. و ثروتمند شاکر، مانند تهیدست قناعت گر پاداش دارد.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: قومی نزد پیغمبر عصر خود آمدند و گفتند: دعا کن پروردگار تو مرگ را از ما بردارد، برای آنان دعا کرد و خدای تبارک و تعالی مرگ را از میانشان برداشت و بسیار شدند، تا جا بر آن‌ها تنگ شد و نسل فراوان شد و صبح که می‌شد، هر مردی باید پدر و مادر و تا جد سی‌ام را خوراک دهد، و آنان را نظافت کند و وارسی کند، و از طلب معاش باز ماندند. نزد آن پیغمبر آمدند و گفتند: از پروردگارت بخواه که ما را به همان عمرهای خود برگرداند او از خدا خواست و خدای عز و جل آن‌ها را به عمرهاشان برگرداند.

دعوات راوندی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مسلمان هنگامی که ضعف پیری بر او غلبه کند، خداوند به فرشته ای دستور می‌دهد که

در این حال اعمال (نیکی) را که او در جوانی و شادابی و سلامت انجام می‌داد، برایش بنویسد.

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده به سی و سه سالگی برسد، به حد رشد خود رسیده است و هر گاه به چهل سال برسد، به نهایت خود رسیده است، و هر گاه به چهل و یک سالگی رسد، رو به کاستی است، و کسی که عمرش به پنجاه رسیده، سزاوار است همانند کسی باشد که در حال نزع و جان کندن است.

نوادر: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرمایند: هرگاه کسی مستحقّ دوستی شیطان و بدبختی شود، آرزو پیش چشم آید و مرگ، پشت سر قرار گیرد.

امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به عیادت شخصی رفت که از بیماری شکایت داشت و آرزوی مرگ کرد. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آرزوی مرگ مکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکی‌های خود می‌افزایی، و اگر گناه کار باشی، مهلت می‌یابی و عذر تقصیر می‌طلبی. پس آرزوی مرگ مکنید.

معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده تا سه ویژگی را دارا نباشد حقیقت ایمان را کامل درنیابد: مرگ را بیشتر از زندگی، فقر را

بیشتر از ثروت، و بیماری را بیشتر از تندرستی دوست داشته باشد؛ گفتیم: کدامیک از ما چنین است؟ فرمود: همه شما؛ سپس فرمود: شما دوست دارید در حب و دوستی ما بمیرید و یا در بغض و دشمنی ما زندگی کنید؟ پاسخ دادم: به خدا سوگند، مردن در دوستی شما برای ما بهتر است. حضرت علیه السلام فرمود: فقر و ثروت، بیماری و تندرستی، نیز به همین صورت است. گفتم: به خدا سوگند چنین است.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: کسی که فردا را از عمرش حساب کند مرگ را در جایگاه حقیقی آن قرار نداده است.

دعوات راوندی: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ یک از شما به خاطر سستی که به او رسیده، آرزوی مرگ نکند.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمودند که حضرت فرمود: هنگامی که به آسمان‌ها عروج کردم، در آسمان سوم مردی را نشسته دیدم، که یک پای او در مشرق و پای دیگر او در مغرب است، و در دستش لوحی دارد و به آن نگاه می‌کند و سر خود را تکان می‌دهد. به جبرئیل گفتم، ای جبرئیل این چه کسی است؟ پاسخ گفت: این عزرائیل ملک الموت علیه السلام است.

از عقبه بن خالد نقل شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: ای عتبه! خداوند روز قیامت هیچ دینی از بندگان نمی‌پذیرد، جز دینی که شما بر آن هستید، بین شما و بین آن‌چه به دیدن آن چشمتان روشن می‌شود چیزی نیست جز این‌که جانتان به این‌جا برسد، و با دست به گلوی خود اشاره فرمود. تا آخر روایت با طولی که دارد، سپس حضرت علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا است و همین آیه را تلاوت فرمود.

علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفصل! از گناهان بپرهیز و شیعیان ما را نیز از گناهان بر حذر دار، سوگند به خدا که گناهان به سوی هیچ‌کس با شتاب‌تر از آن‌که به سوی شما می‌آیند نمی‌روند. همانا کسی از شما را از ناحیه سلطان رنج و سختی می‌رسد و این نیست مگر به خاطر گناهانش و کسی از شما دچار بیماری می‌شود و این نیست مگر به خاطر گناهانش و کسی از شما رزق و روزی‌اش از او باز داشته می‌شود و این نیست مگر به دلیل گناهانش. و کسی از شما هنگام مرگ دچار فشار زیاد می‌شود تا آن‌جا که کسی که در نزد او حاضر است می‌گوید: او به خاطر مرگ دلتنگ و غمگین شده است و این نیست مگر به خاطر گناهانش. روای گوید: در این‌جا من از سخنان حضرت به فکر فرو رفتم که چرا باید شیعیان به چنین بلاهایی دچار شوند؟ و حضرت چون مرا به این حال دید فرمود: آیا می‌دانی که چرا چنین است؟ عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: سوگند به خدا که این به خاطر آن است که شما به سبب گناهانتان در آخرت مورد مواخذه قرار

نگیرید و در عقوبت و کیفرتان در این دنیا تعجیل شده است (تا پاک به آن دنیا کوچ کنید).

کنز جامع الفوائد: حضرت امیرالمومنین علیه السلام در سجده بودند و گریه می‌کردند، تا به حدّی که صدای ناله او بلند شد و صدای گریه بالا گرفت. ما گفتیم: ای أمیرالمؤمنین، گریه تو ما را آتش زد، و ما را به حزن و غصّه فرود برد، و هیچگاه ما تو را همانند این حالی که در سجده داشتی ندیدیم. أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «من در سجده بودم و از پروردگارم طلب خیرات می‌نمودم که چشم مرا چرت گرفت، و خوابی دیدم که مرا به دهشت آورد و مرا از آن دعا و طلب جدا کرد.

تفسیر فرات بن ابراهیم: ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم! آیا مومن، مرگ و خروج روح از کالبدش را ناخوش دارد؟ امام صادق: نه به خدا سوگند ابو بصیر: چگونه می‌شود که او به مرگ علاقه مند باشد؟ (با این که هر کسی مرگ را دوست ندارد) امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مومن در لحظه مرگ قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مومنان علی علیه السلام، و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و همه امامان علیهم السلام در بالین او حاضر می‌شوند، جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل نیز حاضر می‌شوند، امیر مومنان علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض می‌کند، ای رسول خدا، این مومن ما را دوست داشت و ولایت ما را داشت، پس او را دوست بدار.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به جبرئیل می‌گوید: این مومن، علی علیه السلام و فرزندان او را دوست داشت، پس او را دوست بدار. جبرئیل هم همین سخن را به اسرافیل و میکائیل می‌گوید و سپس همه به عزرائیل می‌گویند: این

مومن، محمد و آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را دوست داشت، و علی علیه السلام و فرزندانش را امام خود قرار داد، به او مدارا کن.

عزرائیل در پاسخ می‌گوید: سوگند به کسی که شما را برگزید و گرامی داشت، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید و به مقام رسالت، اختصاص داد، من از پدر صمیمی، نسبت به او صمیمی ترم، و از برادر مهربان، نسبت به او مهربان‌تر می‌باشم. سپس عزرائیل به آن مومن متوجه می‌شود، تا روح او را قبض کند، به او می‌گوید: ای بنده خدا! آیا برات آزادی و کارت نجات خود را گرفتی؟ مؤمن، می‌گوید: آری. عزرائیل می‌گوید: برای چه؟ مؤمن می‌گوید: به خاطر محبتی که محمد و آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم داشتم، و به خاطر آن‌که ولایت علی علیه السلام و فرزندان او را پذیرفته بودم.

عزرائیل می‌گوید: از آن‌چه از آن می‌ترسیدی، خداوند تو را از آن ایمن نمود، و به آن‌چه که امید داشتی خداوند تو را به امیدت رسانید، دو چشم خود را بگشا و به آن‌چه در حضورت است، بنگر.

مؤمن چشم خود را می‌گشاید، و به پیامبر و امامان علیه السلام یکی یکی نگاه می‌کند، و دری از بهشت به روی او گشوده می‌گردد، و به او گفته می‌شود: خداوند این بهشت را برای تو آماده ساخته، و این‌ها

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و آلش رفقا و دوستان تواند، آیا دوست داری به این‌ها محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و آلش بپیوندی یا به دنیا باز گردی؟

مؤمن در پاسخ می‌گوید: نیازی به دنیا و بازگشت به آن ندارم. منادی خدا از درون عرش فریاد می‌زند که هم او و هم همه حاضران صدای آن منادی را می‌شنوند ندای او این است: ای کسی که به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و وصی او و امامان بعد از او اطمینان داشتی، باز گرد به سوی پروردگارت، در حالی که که تو به ولایت آن‌ها راضی هستی، و با او ثوابش از تو خوشنود است، داخل شو در میان

بندگانم محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و خاندانش و داخل شو در بهشتم که هیچ گونه گرفتاری و رنج در آن نیست.

شرح: عبارت« ولکن أکنوا عن اسم فاطمة علیها سلام» یعنی اسم حضرت سلام اللّٰه علیها را به طور آشکار بیان نکنید، زیرا ممکن است موجب شود مردم ضعیف انکار کنند.

تفسیر فرات کوفی: افریقی نقل می‌کند که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آقا فدایت شوم آیا مؤمن مردن را کراهت دارد؟ فرمود: نه وقتی فرشته مرگ برای قبض روح او می‌آید ناراحت می‌شود، ملک الموت به او می‌گوید: ای دوست خدا! ناراحت نباش، به آن خدائی که محمّد را به حق برانگیخته، من به تو از پدر مهربآن‌که بر تو حاضر شود، مهربانترم؛ چشم بگشا و نگاه کن.

در این موقع پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام با شادمانی با او مواجه می‌شوند، می‌گوید: این‌ها رفیق‌های تو هستند، آن‌ها را مشاهده می‌کند و با دیدنشان شادمان می‌گردد. بعد حضرت از من پرسید: آیا ندیده ای میت چشم خود را باز می‌گذارد؟ عرض کردم: بله؛ فرمود: با چشم خود به این خوبان نظر می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! هم مؤمن و هم کافر موقع مردن چشم خود را باز می‌گذارند! فرمود: وای بر تو کافر به پشت خود نظر می‌کند؛ زیرا ملک الموت می‌آید تا او را از پشت سر ببرد ولی مؤمن را از مقابل می‌آید و روح او را یک منادی از درون عرش و از جانب پروردگار عزت و از بالای افق بلندتر صدا می‌زند و می‌گوید: ای نفسی که به محمد و آل او صلوات الله علیهم مطمئن بودی! بر گرد به سوی خدا با خشنودی و خوشحال از ثواب، داخل بندگانم محمّد و اهل بیت او بشو، داخل بهشت شو. پس ملک الموت می‌گوید:

فرمان داده شده‌ام که تو را بین بازگشت به دنیا و رفتن مخیر نمایم. پس چیزی نزد او محبوب‌تر از آسان جان دادن نیست.

امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و هر کس بیست و چهار روز از ماه رجب را روزه بدارد، (به هنگام مرگ) فرشته مرگ به صورت جوانی زیبا با لباسی از دیبای سبز و سوار بر اسبی از اسبان بهشتی، در حالی که در یک دست او پارچه سبز ابریشمی که با عطر مشک، معطّر شده است و در دست دیگرش قدحی زرّین و سرشار از شراب بهشتی قرار دارد، بر او ظاهر شود و او را سیراب کند تا سختیهای

مرگ بر او آسان گردد، سپس روح او را در آن پارچه سبز معطّر قرار دهد، پس بوی عطر از آن برمی خیزد که فرشتگان هفت آسمان از آن بهره می‌گیرند، و (جسدش) در قبر با طراوت می‌ماند، و با طراوت از قبر برانگیخته می‌شود تا در کنار حوض بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد شود.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر یکی از یاران خود وارد شد که در حال جان دادن بود. حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای ملک الموت با دوست ما مهربان باش، او مومن است.

ملک الموت فرمود: تو را بشارت باد ای محمد صلی اللّٰه علیه و آله من با هر مومنی دوست هستم، و بدان ای محمد صلی اللّٰه علیه و آله، من روح هر بنی آدمی را که قبض می‌کنم خانواده او گریه و شیون می‌کنند، من در گوشه ای از خانه ایستاده و می‌گویم: این بی‌تابی و شیون برای چیست؟ به خدا سوگند ما پیش از فرا رسیدن زمان مرگش به سراغ او نیامده‌ایم، و در قبض روح او گناهی نداریم، اگر این امر را پذیرفته و بر آن صبر پیشه کنید، پاداش می‌برید، و اگر بی‌تابی نمایید مرتکب گناه شده‌اید. و بدانید که ما بارها و بارها به سوی شما باز می‌گردیم، پس بپرهیزید و بر حذر باشید!

در شرق و غرب عالم و در شهر و روستا هیچ‌کس نیست مگر این‌که من روزی پنج نوبت بر احوال آن‌ها می‌نگرم و من به ریز و درشت اعمالشان از خودشان آگاه ترم، و حتی اگر بخواهم جان پشه ای را بگیرم، قدرت این کار را ندارم مگر این‌که پروردگار مرا به آن امر کند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ملک الموت در زمان نمازهای پنجگانه بر آن‌ها وارد می‌شود، و آنان را نظاره می‌کند، اگر از کسانی باشد که بر نماز خود مداومت دارد، خود شهادت به لا اله الا اللّٰه و محمد رسول اللّٰه را به او تلقین می‌کند و ملک الموت، ابلیس را از او دور می‌سازد.

محاسن: محمد می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: از خدا بترسید و اعتقادی که به امر امامت ما دارید را با ورع و سخت کوشی در طاعت خدا یاری کنید که بیشترین حدی که یکی از شما به شادی و خوشحالی می‌رسد آن لحظه ای است که به حدّ آخرت برسد و دنیا از او بریده شود؛ وقتی به آن حد رسید می‌فهمد که در مقابل خود نعمتها و کرامت‌های خدا و بشارت به بهشت را پیش رو دارد و از کسانی که از آنان می‌ترسید، ایمن می‌شود و یقین می‌کند که باوری که داشت حق بوده و کسی که با باور او مخالفت ورزیده باطل و هلاک شونده است؛

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: امام علیه السلام فرموده است: خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا» یعنی به خداوند با نپذیرفتن نبوّت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و آل آن دو نفر علیهم السلام کافر شدند؛ «وَمَاتُوا وَهمْ کُفَّارٌ» یعنی بر کفرشان، «أُولَئِکَ عَلَیهمْ لَعْنَةُ اللّه» یعنی خداوند متعال دوری از رحمت و دوری از ثواب را برای آنان مقرر می‌سازد. «وَالْمَلآئِکَةِ» یعنی و ملائکه آنان را لعنت می‌کنند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ» یعنی تمام مردم آنان را مورد لعن خود قرار می‌دهند؛ زیرا تمامی مأمورین نهی شده (شاید منهی به معنای عاقل باشد)، کافران را لعنت می‌کنند و کافران

نیز می‌گویند: خداوند، کافران را لعنت کند. و آنان نیز در لعنت فرستادن بر خود، سهیم می‌شوند. «خَالِدِينَ فِيها» یعنی در لعنت و در آتش جهنم، «لاَ يخَفَّفُ عَنْهمُ الْعَذَابُ» یعنی نه یک روز و نه یک ساعت، «وَلاَ همْ ينظَرُونَ» یعنی حتی یک لحظه، آنان را از شکنجه شدن رها نمی‌کنند. «و لا هم ینظرون» یعنی یک ساعت هم به عقب‌انداخته نمی‌شوند مگر این که عذاب به آنان برسد. امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: اینان‌که کتمان گر صفت رسول خدا و منکر زینت علی ولی الله علیهما السلام هستند، وقتی ملک الموت برای قبض روحشان می‌آید، با زشت‌ترین منظره و قبیح‌ترین چهره بر آنان وارد می‌شود و هنگام کندن جانشان شیاطین رانده شده شان بر آنان احاطه می‌یابند، همان شیاطینی که این کافران آنان را می‌شناختند؛ سپس ملک الموت می‌گوید: ای نفس خبیثی که به پروردگارش کافر و نبوت پیامبرش (ص) و امامت علی وصی او علیه السلام را منکر بود! بر تو باد بشارت به نفرین و خشم خدا. سپس می‌گوید: سرت را بلند کن و چشمت را بالا بیاور و ببین! پس زیر عرش محمد (ص) را می‌بیند که بر تختی مقابل عرش خدای رحمان نشسته و علی علیه السلام را بر صندلی مقابل او می‌بیند و سایر امامان علیهم السلام را بر مراتب با شرافتی که دارند در محضر پیامبر (ص) می‌بیند، سپس بهشت را می‌بیند که درهای آن گشوده گشته و قصرها و درجات و منازل آن را می‌بیند که آرزوهای آرزومندان از رسیدن به آن‌ها کوتاه است! پس به او می‌گوید: اگر دوست اولیای خود بودی، روح تو نیز به محضر آنان عروج می‌کرد و مأوای تو نیز در آن بهشت بود و آن‌جا محل نزول تو و اولیا و مجاوران و نزدیکانت بود؛ پس نگاه کن؛ پس حجابهای جهنم برداشته می‌شود و آن را با بلیات و مصیباتش و با عقربها و مارها

و افعی‌هایش و انواع عذاب و عقوباتش می‌بینند؛ پس به او گفته می‌شود: این‌جا منزلگاه توست؛ سپس شیاطینش بر او مجسم می‌شوند و (گفته می‌شود:) اینان‌کسانی بودند که او را گمراه می‌کردند و او از آنان حرف شنوی داشت که همگی با هم در غل و زنجیرهایند؛ و مرگ او در نتیجه با شدیدترین حسرت‌ها و بزرگ‌ترین تأسف‌ها خواهد بود.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسانی نیست مگر این که در هنگام مرگ، شیطان یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می‌کند تا وی را وسوسه کند و در دینش به شک‌اندازد و او را به کفر بکشاند. این وسوسه ادامه دارد تا این که روح از بدن او خارج شود. اگر ایمان محتضر، سست و عاریه ای باشد، شیطان به آسانی آن را از او می‌گیرد و کافر از دنیا می‌رود. و اگر محتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی‌تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد.

سپس فرمود: هرگاه یکی از شما بر بالین شخصی از کسان خود رفتید که مرگش فرا رسیده است، شهادت به لا اله الا اللّٰه و محمد رسول اللّٰه (ص) را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد.

نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سعد از دنیا رفت، هفتاد هزار فرشته او را تشییع کردند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بالای قبر او ایستاد. مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت و کرامت الهی گوارای تو باد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چیزی را حتمی بر

خدا ندان.ام سعد گفت: آن‌چه در مورد سعد فرمودی را شنیدیم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این فشار قبر به خاطر بداخلاقی با خانواده‌اش بود.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص وارد قبر می‌شود، فرشته منکر می‌آید و شخص از منکر وحشت می‌کند، می‌پرسد که آیا پیامبر را می‌شناسی؟ از پیامبر سؤال می‌کند؛« فإن کان مؤمناً» اگر این آدم مؤمن باشد در همان عالم قبر می‌گوید: او رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که به حق مبعوث شد، به او می‌گویند: آرام بخواب و راحت باش، خوابی که در آن هیچ پریشانی و ناراحتی نیست، شیطان از او دور می‌شود، قبرش را گشاد قرار می‌دهند به‌اندازه هفت زراع، جایگاه خودش را هم در بهشت می‌بیند.

محاسن: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می‌کنند. آن‌گاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می‌کنند؟ فرمود: بلی، و با یک دیگر گفتگو می‌نمایند و هم‌دیگر را می‌شناسند. وقتی کسی را دیدی، می‌گویی فلانی است.

ارواح مومنین کجا هستند؟ امام فرمودند: در حجره‌هایی از بهشت (برزخی) از غذاهای بهشتی می‌خورند و از شرابهای بهشتی می‌نوشند و هم‌دیگر را زیارت می‌کنند و این چنین می‌گویند: خدایا زمان قیامت را

برسان تا آن وعده‌هایی که به ما دادی به ما برسد. پرسیدم ارواح کفار کجا هستند؟

امام فرمودند: آن‌ها نیز در حجره‌هایی از آتش گرفتار غذا و نوشیدنی‌های جهنمی هستند و این دعارا دارند: خدایا قیامت را نرسان تا آن وعده‌هایی که به ما داده ای به ما نرسد.

محاسن: یکی از صادقین علیهما السلام فرمود: وقتی بنده مومن می‌میرد و وارد قبر و برزخ می‌شود شش چهره‌ی نورانی با او وارد قبر می‌شوند، در بین این شش صورت یکی از همه نورانی‌تر و زیباتر و بشاش‌تر و زیباتر است، یکی از آن‌ها طرف راست این شخص در قبر قرار می‌گیرد، یکی چپ او، یکی روبروی او، یکی پشت سر او، یکی نزدیک پاهای او، آن‌که از همه نورانی‌تر است بالای سر او می‌ایستد. این شخص که در قبر آرمید، این شش صورت در برابر هر حادثه و مشکلی که بخواهد به او آسیب برساند از هر طرف از وی حمایت می‌کنند.

آن‌که از همه نورانی‌تر است از دیگران می‌پرسد: شما کیستید؟ - خدا جزای خیر به شما بدهد- آن‌که طرف راست قرار دارد می‌گوید: من نمازم، و آن‌که طرف چپ قرار دارد می‌گوید: من زکاتم، و آن‌که جلو او قرار دارد می‌گوید: من روزه ام، و آن‌که پشت سر او قرار دارد می‌گوید: من حج و عمره ام، و آن‌که نزدیک پاهای او قرار دارد می‌گوید: من نیکی و احسانم که به برادران مومنت روا داشتی. بعد می‌گویند: شما که هستید که از

ما زیباتر و خوش بوتر و با هیبت ترید؟ می‌گوید: من ولایت آل محمد صلوات اللّٰه علیهم هستم.

از همان کتاب: امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنان آل محمد (ص) را در کوه‌های رضوی می‌بینند و از طعامشان می‌خورند و از شرابشان می‌نوشند و در مجالسشان با آنان سخن می‌گویند تا قائم ما اهل بیت علیه السلام ظهور کند که وقتی قیام کند، خداوند مؤمنان را بر میانگیزد و آنان با او می‌آیند در حالی که دسته پشت دسته تلبیه می‌گویند و در این هنگام باطل انگارندگان به شک می‌افتند و کسانی که نحله ای غیر از شیعه دارند نابود می‌شوند و مقربان نجات می‌یابند.

بصائر الدرجات: ابراهیم بن ابی البلاد گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: عبد الکریم بن حسان از عبیدة بن عبد اللَّه بن بشر خثعمی از پدر بزرگوار شما علیه السلام نقل کرد که فرمود: من پشت سر پدرم نشسته بودم بر مرکب می‌خواست برود به عریض (منطقه ای در مدینه)، پیرمردی را که سر و ریشش سفید شده بود ملاقات کرد، گفت پائین آمد و پیشانی او را بوسید. -ابراهیم گفت: من نمی‌دانم آیا فرمود دست او را هم بوسید یا نه- بعد شروع کرد به گفتن فدایت شوم. آن پیرمرد هم پیوسته او را سفارش می‌کرد، گفت: پدرم از جای حرکت کرد تا آن پیرمرد پنهان شد، بعد سوار شد، گفتم: پدر جان این شخص که بود که کاری نسبت به او نمودی که با احدی انجام ندادی؟ فرمود: پسرم او پدرم بود.

و در مؤمنین چهار روح است: روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح تدریج (روح القدس ندارند)، و در کفار و بهائم سه روح است: روح قوت و روح شهوت و روح مدرج.

در حدیث آمده است انبیای الهی علیهم السلام به طور خاص، و پس از ایشان ائمه علیهم السلام جسم و روحشان از زمین به آسمان می‌رود و در همان بدن‌های دنیوی خود از نعمت‌های الهی بهره مند می‌شوند، و این تنها به حجت‌های الهی اختصاص داشته و شامل حال مردم عادی نمی‌شود.

از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است: هر کس نزد قبرم بر من سلام دهد آن را می‌شنوم و هر کس از دور سلام دهد، آن را به من می‌رسانند.

و نیز فرمود: هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد، من ده بار بر او صلوات می‌فرستم؛ و هر کس ده مرتبه بر من صلوات بفرستد، من صد بار بر او صلوات می‌فرستم، پس هر کس می‌خواهد بر آن بیفزاید یا از آن کم کند.

مشخص می‌شود حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پس از خروج از دنیا، سلامی را که به حضرتش فرستاده می‌شود، می‌شنود؛ چنین امری جز در صورت زنده بودن ایشان نزد خدای عز و جل امکان پذیر نیست، ائمه علیهم السلام نیز به همین صورت صدای کسی را که از نزدیک به ایشان سلام کند، می‌شنوند و سلام کسی را که از راه دور به ایشان عرض ادب

می‌کند، به آن‌ها می‌رسد، و اخبار صادقه از آنان نیز به همین امر دلالت دارد؛ خدای متعال می‌فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ» تا پایان آیه.

کافی: ابا بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباه ارواح مومنان پرسیدم. فرمود: در در حجره هائی در بهشت سکونت دارند، از غذای بهشتی می‌خورند و از آشامیدنی‌های آن می‌آشامند و می‌گویند: بار پروردگارِ ما! ساعت قیامت را برای ما به پا دار، و بر آن‌چه به ما وعده فرمودی وفا کن، و آخرین فردِ ما را به اوّلین فردِ ما ملحق گردان.

تفسیر قمی: از امام صادق علیه السلام درباره بهشتی که آدم علیه السلام در آن بوده است، سوال شد آیا از بهشت‌های دنیا است و یا از بهشت‌های آخرت؟ فرمود: آن باغی است از باغهای دنیا که خورشید و ماه بر آن طلوع و غروب می‌کنند، و اگر از باغ‌های قیامت بود هرگز آدم علیه السلام از آن خارج نمی‌شد تا آخر خبر.

کافی: ابن عباس گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام از خلق پرسیدند؛ در پاسخ فرمود: خداوند، هزار و دویست در دشت آفریده، و هزار و دویست در دریا، و آدمی زاده هفتاد جنس است و همه فرزندان آدم هستند، به جز یأجوج و مأجوج.

نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارشان و از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود: نسلها بر چهار دسته هستند؛ من در بهترین نسلها هستم، سپس نسل دوم بهتر است و بعد نسل سوم و وقتی نسل چهارم برسد، مردان از مردان پرهیز کردن و زنان نیز از زنان پرهیز می‌کنند؛ پس خدا کتاب خود را از سینه‌های بنی آدم می‌گیرد و بادی سیاه می‌فرستد و سپس احدی جز خدای متعال باقی نمی‌ماند مگر آن‌که خدا او را به سوی خود قبض روح می‌نماید؛

نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اوست که آفریده‌ها را نابود کند پس از وجود چنان‌که بوده آن‌چنان شود که گویی نبود. و سپری شدن دنیا پس از نو برون آوردن آن، شگفت‌تر نیست از برآوردن و آفریدن آن، و چگونه که اگر همه جانداران جهان، از پرندگان و چهارپایان، و آن‌چه در آغل است، و آن‌چه چرا کند در بیابان، از هر جنس و ریشه و بن، و نادانان از مردمان و یا زیرکان، فراهم آیند تا پشه ای را هست نمایند، برآفریدن آن توانا نیستند. و راه پدید آوردن آن را ندانند، و خردهاشان سرگشته شود و در شناخت آن سرگردان مانند، و نیروی آن‌ها سست شود و به پایان رسد، و رانده و مانده بازگردند. آن‌گاه دانند که شکست خورده‌اند، و در آفرینش آن به ناتوانی خویش اعتراف کننده، و به درماندگی در نابود ساختن آن فروتنی نشان دهنده. و خدای سبحان پس از سپری کردن جهان، یگانه ماند و تنها، و چیزی با او نبود- از آن‌چه آفرید در دنیا- آن سآن‌که بود پیش از آفریدن جهان، همان خواهد بود پس از سپری ساختن آن.

نه زمانی و نه مکان بی‌وقت و بی‌زمان، در آن هنگام مدت‌ها و وقت‌ها نیست و نابود گردیده و سال‌ها و ساعت‌ها از میان می‌رود. پس در آن هنگام چیزی جز خداوند یگانه قهار وجود نخواهد داشت؛ همآن‌که بازگشت تمامی امور به سوی اوست؛ بدون قدرتی در اشیا، ابتدائاً آنان را آفرید و بدون امتناعی از جانب مخلوقات، آن‌ها نابود می‌شوند؛ و اگر قدرت بر امتناع و جلوگیری داشته باشند،

بقایشان دائمی است و ساختن چیزی از اشیا وقتی آن را می‌ساخت بر او دشوار نمی‌بود خلقت آن‌چه خلق کرد و آفرید بر او سنگین نبود و آن را به خاطر سخت گیری یک سلطان و به خاطر ترس از زوال و نقصان خود نیافرید و به خاطر یاری جستن از آنان در برابر همتای چیره شونده آنان را نیافرید و به خاطر احتراز از ضدی که علیه او به پا خیزد خلق نکرد و به خاطر این که با مخلوقاتش ملکش افزون گردد نیافرید و به خاطر این که وحشتی داشت و می‌خواست با خلق به آنان انس بگیرد نیز تکوین خلق ننمود و سپس بعد از آفرینش نیز آن را نابود می‌کند نه به خاطر خستگی در تصرف و تدبیر در امور آن و نه به خاطر این که راحتی به او برسد و نه به خاطر سنگینی چیزی از آن بر او؛ طول بقای مخلوقات او را خسته نکرد که باعث شود به سرعت آن را نابود کند بلکه خدای سبحان اشیا را با لطف خود تدبیر نمود و با امر خود نگه داشت و با قدرتش آن را متقن نمود و بدون احتیاج به اشیا و استعانت از آنان، آن‌ها را بعد از نابودی زنده می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

بنام خداوند بخشنده مهربان حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند!

مَا يأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يلْعَبُونَ

هیچ یادآوری تازه ای از سوی پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید، مگر آن‌که آن را می‌شنوند در حالی که سرگرم بازی‌اند!

لَاهِيةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ

و دلهایشان در بی‌خبری فرو رفته است. و ستمکاران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): «آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می‌روید، در حالی که (چشم دارید و) می‌بینید؟!»

قَالَ رَبِّی يعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

(پیامبر) گفت: «پروردگارم هر سخنی را، چه در آسمان باشد و چه در زمین، می‌داند. و او شنواو داناست.»

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيأْتِنَا بِآيةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ

آن‌ها گفتند: « (آن‌چه محمد آورده وحی نیست.) بلکه خوابهایی آشفته است. اصلاً آن را بدروغ به خدا بسته. بلکه او یک شاعر است. (اگر راست می‌گوید) باید معجزه ای برای ما بیاورد. همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند.»

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يؤْمِنُونَ

تمام آبادیهایی که پیش از این‌ها هلاک کردیم (به معجزات پیامبرانشان) ایمان نیاوردند. آیا این‌ها ایمان می‌آورند؟!

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِی إِلَیهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم. (همه انسان بودند) اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.

اگر بیند که ابر را می‌خورد، دلیل است معیشت او از حکمت بود. اگر بیند که ابر سیاه بر فراز موضع و جائی گسترده بود، دلیل بر خشم و عذاب حق تعالی بود در آن دیار. پس هر چه آن ابر را نزدیکتر بیند، عذاب حق تعالی نزدیکتر بود. اگر با ابر باران بیند، دلیل بر رحمت و خیرات کند. اگر بیند که از ابر باران همی خورد، دلیل است که به قدر آن وی را رحمت و نیکوئی رسد. اگر با ابر باران و رعد سخت بود، دلیل بر ترس از ادعای پدر و مادر یا از ادعای مسلمانان بود. اگر بارعد و برق بیند، این عذاب‌ها سخت‌تر بود، اگر با برق صاعقه بیند، عذاب سخت‌تر بود. اگر بیند که در خانه وی جایگاه نشستن ابر گسترده شده است، دلیل که فرزند و اهل بیتش را حکمت و دانش بود بر قدر و تنگی و تاریکی.

اگر خواب ببینید از میان ابرهای سفید، خورشید پرتوافشانی می‌کند، علامت آن است که پس از کشیدن سختیها به سعادت و موفقیت دست خواهید یافت.

اگر خواب ببینید از میان ابرها ستارگان می‌درخشند، نشانهٔ آن است که لذتهایی زودگذر و پیشرفتی‌اندك نصیب شما خواهد شد.

اگر بیند که آسمان سیاه بود، دلیل که در آن دیار بلا و فتنه عظیم بود.

اگر بیند در جایگاه بلند نیکو بود، که صورت بهشت داشت و او پنداشت که بهشت است، دلیل که با پادشاه عادل پیوند گیرد، یا با توانگری یابا عالمی بزرگوار. اگر بیند سوی بهشت می‌رفت، دلیل که به راه حق پیوسته است.

دیدن بهشت در خواب، بیانگر داشتن اوقاتی خوش و دلنشین است. اگر در خواب ببینید در بهشت هستید، نشانه‌ی آن است که از تکبر و خودخواهی به دور خواهید بود. خوردن میوه‌ی بهشتی در خواب، نشانه‌ی آن است که روزهای خوبی پیش رو دارید.

دنیا محل عبور است نه جای ماندن، مردم در دنیا دو دسته‌اند: یک دسته کسانی هستند که خود را فروخته‌اند که موجب هلاکت خویش گشته‌اند، و گروهی جان خویش را خریده‌اند و آن را آزاد ساخته‌اند. اگر قسمتی از دنیا گوارا باشد و شیرین به کام آید، باز در کنارش قسمتی ناگوار و تلخ است که دچار بیماری و مرگ می‌کند. ابتدای دنیا رنج و

انتهای آن فنا و نابودی است. هر که خود را بی‌نیاز از دنیا کرد دنیا را به دام افکنده و هر که در پی دنیا رفت خود را به غم‌انداخته. هر که در پی دنیا با سعی و کوشش رفت آن را از دست داده و هر که کناره گیری کرد، دنیا به سویش می‌آید. هر که با دیده بینا به دنیا بنگرد روشن بین می‌شود و هر که با دیده تمایل به آن بنگرد، دنیا او را کور و نابینا می‌کند. انسان در دنیا هدف تیرهای مرگ است؛ هر جرعه ای که بیاشامد یک نوع گلوگیر شدن است و با هر لقمه ای که بخورد غصه ای است. به هیچ نعمتی در دنیا نمی‌رسد مگر به وسیله از دست دادن نعمتی دیگر.

باقیمانده گروهی هستند که به واسطه توجه به عالم آخرت چشم از دنیا بسته‌اند و سیلاب اشک شان از ترس قیامت فرو می‌ریزد. پس این دسته بعضی به فاصله‌های دور دست تبعید شده‌اند و برخی در بیم و هراسند و پیوسته بر جان خویش می‌ترسند و عده ای هم‌چون آنان‌که لجام بر دهن دارند، زبان از سخن بسته‌اند؛ و برخی با اخلاص تمام به دعا مشغولند و در مصیبت جانگداز می‌سوزند، تقیه آن‌ها را گوشه گیر و منزوی کرده و لباس خواری و زبونی بر ایشان پوشانده و در دریایی از ناملایمات غوطه ورند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: کسی که برای شاگردان تواضع کند و برای دانشمندان خواری کشد، با آن علم سیادت می‌یابد. و علم موجب رفعت و بلندی مقام شخص گمنام می‌شود، و ترک علم باعث پست شدن فرد با شخصیت می‌شود. (علم را به پیکری می‌توان تشبیه کرد) که سر آن تواضع است و چشمش دوری از رشک و حسد و

گوشش فهم و زبانش صدق و قلبش حسن نیت، و عقلش شناسایی نسبت به وسایل کارها است، از نتایج علم، تقوی و پرهیز از هوی و پیروی از هدایت و فاصله از گناهان و دوستی برادران و گوش فرادادن به علماء و پذیرفتن از آن‌ها است.

واز فواید علم، ترک انتقام هنگام قدرت و ناپسند شمردن اعمال زشت و پسندیدن پیروی حق، و سخن راست و دوری از شادمانی و سروری که همراه با غفلت است و اجتناب از کاری که موجب پشیمانی است. علم باعث افزایش عقل عاقل می‌شود. دانشجو را آراسته به صفات پسندیده می‌کند. مرد بردبار را امیر و شخص فهمیده را وزیر می‌کند. حرص را از بن می‌کند، و مکر و حیله را از میان می‌برد و بخل و پستی را نابود می‌کند. هر وحشی غیر مانوسی را اسیر انسان می‌کند. و کسانی که دیر پیوندند را نزدیک می‌کند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: انسان دارای عقل و قیافه است، هر کس از عقل استفاده نکند ولی قیافه خود را نگهدارد کامل نیست. مثل پیکری است که بی‌روح است و هر که در جستجوی عقل متعارف است باید صورت اصول و اضافی‌ها را بداند. چون بیشتر مردم در پی مسایل اضافی و زیادی هستند و اصول را رها می‌کنند. هر کس پایه و اساس را به دست آورد از اضافات صرف نظر می‌کند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: مبادا دوراندیشی را جز به راهنمایی عقل بجویی که این خود خطایی در رای است، بهترین عقل این است که حق را به وسیله خودش تشخیص دهد، و بهترین علم، وارد بودن شخص است به علم خود. بهترین جوانمردی نگهداری آبروی خویش است و بهترین مال آن است که به وسیله آن آبروی انسان حفظ شود و حقوق مردم با آن پرداخت شود.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: لهو و بازیچه موجب خشم خدا و خشنودی شیطان و فراموشی قرآن است. راستگویی را از دست ندهید، خدا با راستگویان است. گول خورده کسی است که از دین فریب خورده باشد.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: آسایش برای حسود نیست، مودت و دوستی برای افسرده نیست. دروغگو جوانمردی ندارد. بخیل بی‌شخصیت است. شخص پست همت ندارد. کسی که زیاد با مردم آمیزش دارد سلامت نخواهد بود. تنهایی آسایش است. کناره گیری عبادت، قناعت بی‌نیازی است. میانه روی در امور مالی انسان را از تقاضای کمک دیگران بی‌نیاز می‌کند. عدالت سلطان بهتر از

فراخی سال است. کسی که از طریق خدا عزیز نشده باشد ذلیل است. ثروتمند حریص فقیر است. مردم شناخته نمی‌شوند مگر با آزمایش. خانواده و فرزندانت را در غیبت خود بیازما. و دوست خود را در مصیبت

و گرفتاری. خویشاوند را هنگام احتیاج و دوست و چاپلوس را هنگام تنگدستی، تا بفهمی موقعیت تو در نظر آن‌ها چه‌اندازه است. بپرهیز از کسی که وقتی با او به صحبت می‌پردازی ملول و افسرده‌ات می‌کند و وقتی او با تو به صحبت می‌پردازد غمگینت می‌کند. اگر شادش کنی یا زیان به او برسانی، او هم همین کار را می‌کند. اگر از تو فاصله بگیرد غیبت او تو را ناراحت می‌کند (به واسطه عیبجویی‌های که از تو می‌کند)، اگر از او جلوگیری کنی به تو تهمت می‌زند و به دروغ نسبت‌های ناروا به تو می‌دهد، اگر با او موافقت نمایی بر تو حسد می‌ورزد و ستم روا می‌دارد، اگر با او مخالفت نمایی بر تو خشم می‌گیرد و به نزاع می‌پردازد. از پاداش کسی که به او نیکی کرده ناتوان است، و در مورد کیفر کسی که به او بدی کرده راه افراط در پیش می‌گیرد. مصاحب با او اجر می‌برد ولی خود او بار گناه بر دوش می‌کشد. زبانش بر ضرر دوست است نه به نفع او. دلش نگهدار سخنش نیست. برای جر و بحث به دنبال علم می‌رود و برای ریا و خودنمایی به دنبال اطلاعات دینی می‌رود. به سوی دنیا به سرعت می‌تازد. تقوی را به این و آن می‌سپارد، از ایمان فاصله دارد و به نفاق نزدیک. مخالف رشد و رستگاری است و موافق گمراهی. او ستمگری است گمراه، هرگز به یاد هدایت یافتگان نیست.

مطالب السؤول: امیرالمؤمنین علیه السّلام جابر بن عبد اللّٰه رحمة اللَّه علیه را دید که آهی سرد می‌کشید. فرمود: جابر، این آه را برای چه کشیدی، آیا از کمبود و ناراحتی‌های دنیا بود؟ جابر گفت: آری.

فرمود: جابر، آن‌چه در دنیا موجب لذت می‌شود هفت نوع است. خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، همبستری و وسایل سواری و

بوییدنیها و شنیدنیها. لذیذترین خوردنیها عسل است که آب دهان زنبور است. و گواراترین آشامیدنیها آب است که فراوان و آزاد در روی زمین جاری است. عالی‌ترین لباسها ابریشم است که لعاب دهان کرمی است. و بهترین همبستری با زنان است که آن عمل داخل نمودن آلت بول است در آلت بول دیگر و چیزی داخل در مشابه خود می‌شود. و بهترین قسمت خوبی زن در بدترین عضو او قرار گرفته.

عالی‌ترین وسایل سواری اسب است که کشنده است. بهترین بوییدنیها مشک است که خون ناف حیوانی است. بهترین شنیدنیها غنا است که آن هم گناه است. پس عاقل برای چیزی که دارای چنین مشخصاتی باشد، نباید آه بکشد! جابر گفت، به خدا قسم بعد از آن دیگر دنیا برایم ارزشی نداشت.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: هر که خودخواه باشد زیاد دشمن دارد. و هر که در دشمنی مبالغه کند به گناه دچار می‌شود و هر که کوتاهی نماید به او ستم می‌شود. هر که به خود علاقه داشته باشد، شهوترانی در نظرش پست می‌شود. بهای جان شما جز بهشت نیست، به چیز دیگری نفروشید. هر کس گرفتاریهای‌اندک را بزرگ شمارد گرفتار ناراحتیهای بزرگ می‌شود. شهرستان‌ها جولانگاه مردان است. نیست شهری شایسته‌تر برای تو از شهر دیگری و بهترین شهرها جایی است که ترا بردارد و بپذیرد. اگر شخص دارای یک صفت پسندیده باشد منتظر نظایر آن صفت در او باش. بدگویی و غیبت، کمال قدرت شخص ناتوان و عاجز است. بسا از اشخاص که به واسطه خوش بینی، مردم به آن‌ها گرفتار شده‌اند. نباید بنی آدم فخر کند. ابتدایش نطفه

است و آخرش مردار است. نه می‌تواند خود را روزی دهد و نه مانع مرگ خویش می‌شود.

دنیا می‌فریبد و زیان می‌رساند و می‌گذرد. خداوند دنیا را پاداش دوستان خود قرار نداده و نه عقاب دشمنان. اهل دنیا مانند قافله ای هستند؛ همان دم که برای استراحت پیاده شدند کاروان سالار فریاد می‌زند حرکت کنید... هر که با حق نبرد کند به زمین می‌خورد. دل کتاب دیده است. پرهیزکاری رییس اخلاق است. چقدر خوب است تواضع اغنیاء برای فقرا به جهت رضای خدا، و بهتر از آن بی‌اعتنایی فقرا است نسبت به اغنیاء به جهت توکلّ بر خدا.

مطالب السؤول: حضرت علی علیه السّلام شنید که یکی از خوارج قرآن می‌خواند و نافله شب بجا می‌آورد. فرمود: خوابیدن با یقین بهتر از عبادت با شک است. وقتی عقل کامل شود سخن کم می‌شود.

ارزش هرکس به‌اندازه همت اوست. قیمت هر کس به مقدار کارهای نیک اوست. مال مایه شهوتها است. مردم دشمنان چیزهایی هستند که نسبت به آن‌جاهلند. نَفَسهای انسان، گامهای او به سوی اجل است.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: شما را از دنیا می‌ترسانم زیرا دنیا چمن زار خوش و خرم است که آن را شهوت‌ها احاطه کرده؛

محبوب مردم شده که متاعی حاضر است. و به وسیله آرزوها آباد شده و با فریب آراسته گردیده است. اعتماد به برگشت آن نیست و دوامی برای شادی و سرورش نیست. زیان رسان و مکار و فریبنده است. نابودشدنی و قطع گردیدنی و خورنده و به فریاد آورنده است. نهایت درجه موافقت دنیا با دنیاطلبان و دنیادوستان بیشتر از این مثل که خداوند در قرآن می‌زند نیست.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: ای کسی که دنیا را سرزنش می‌کنی تو مدعی گناه او هستی یا او مدعی گناه بر تو است؟ یکی از حاضرین گفت من گناهکار بر او هستم یا امیرالمؤمنین! فرمود: پس چرا دنیا را سرزنش می‌کنی؟ مگر دنیا خانه راستی نیست برای کسی که راستی را پیش بگیرد و جایگاه ثروت نیست برای کسی که از آن بهره بگیرد. خانه سلامتی است برای کسی که متوجه آن باشد.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: دنیا پشت نموده و اعلان جدایی داده، و آخرت روی آورده و اعلام فرارسیدن نموده است. بدانید امروز تحرک و جولان است و فردا جایزه. جایزه بهشت است و (نصیب) عقب مانده جهنم. شما در دوران مهلت هستید که پشت سر آن اجل است و به زودی مرگ می‌رسد. هر کس در دوران مهلت عمل کند، قبل از فرارسیدن اجل، از عمل خود سود می‌برد و آرزو برایش زیانبخش نیست و کسی که در این ایام پیش از فرارسیدن اجل، عمل نکند، آرزو زیانبخش اوست و عملش مفید نخواهد بود. اگر هزار سال عمر کنی بالاخره مرگ دامنت را فرامی گیرد و دچار آن می‌شوی. مبادا فریب آرزوها

را بخورید. فریب نخورید. به خدا قسم او فریب دهنده است. پیش از این، دنیا ساکنینی داشته که ساختمانهای محکم ساخته و آن‌جا را وطن خویش گرفته بودند و (امروز) بدنهایشان در قبر خاک شده و جانشان از بین رفته است. کسی که فرصت را از دست داده با هزار افسوس می‌گوید: «یا لیتنی نظرت لنفسی یا لیتنی اطعت ربی» ای کاش ملاحظه خود را می‌کردم و اطاعت پروردگارم را می‌نمودم.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: دنیا قرارگاه نیست و نه محل اقامت، شما در دنیا مانند کاروانی هستید که برای استراحت پیاده شده و تجدید نیرو کرده، بر سر نشاط آمده کوچ می‌کنند. سبک وارد شده سنگین خارج می‌شود. چاره ای از جدا شدن ندارند و بازگشتی به سوی آن‌چه نهاده‌اند. به کوشش واداشته شدند، کوشش کردند و دل به دنیا بستند. آماده نشدند تا بالاخره نفس آن‌ها را گرفتند و رهسپار خانه ای شدند که از بیشتر ساکنان آن خانه‌ها خبر و اثری نیست.

درنگ آن‌ها در دنیا کم بود. و به زودی به سوی آخرت رفتند. شما جایگزین آن‌ها شدید و به دنبال آن‌ها کوچ می‌کنید، مرگ در حرکت به سوی شما است که وقت آن معین نشده و کندی ندارد. روزتان با مشقت و شبتان جان کندن است. شما نیز تااندازه ای پیرو آن هایید و قدم جای قدم آن‌ها می‌گذارید. مبادا فریب زندگی دنیا را بخورید. شما در دنیا مسافری هستید در حال حرکت و مرگ سایه بر سرتان افکنده و هدفهای خود را از شما می‌گیرد و بر مرکب خویش سوارتان می‌کند و به جانب خانه ثواب یا عقاب و پاداش و حساب می‌برد. خداوند رحمت کند مردی را که مراقب پروردگار خویش است و از گناه خود می‌ترسد و

مخالف هوای نفس است و برای آخرت عمل می‌کند. و از زیبایی دنیا چشم پوشیده.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: شما را به دنیا چه کار؟! متاع آن نابودشدنی و افتخار به آن ننگ است و زینت دنیا زوال پذیر و نعمتش همراه با گرفتاری و صحت آن هم آغوش با درد و پیری است؛ و برگشت به سوی پایان سریع و فنای نزدیک. هر چیزی زمان محدودی دارد و هر زنده ای به گرفتاریها تحویل می‌شود. آیا وضع پیشینیان و پدران گذشته موجب پند و بینش شما نیست اگر عقل را به کار برید. نمی‌بینید رفته‌ها برنمی گردند و به آن‌ها که هستند توجه نمی‌کنید که پایدار نخواهند بود. نمی‌بینید دنیانشینان صبح و شب دارای حالات مختلف هستند؛ یکی مرده دیگری را تسلیت می‌دهد و یکی بیمار است و دیگری به عیادت می‌رود و مریضی در حال مرگ است و دیگری در پی دنیا است با این‌که مرگ در پی اوست. آن یکی غافل است با این‌که رهایش نخواهند کرد. طبق برنامه گذشتگان، آینده‌ها نیز خواهند رفت و عاقبت کارها در اختیار خدا است.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: دنیا مانند مار است که نرم و ملایم است اما زهر کشنده دارد. از چیزهایی که در دنیا خوش آیند تو است، به واسطه عمر کوتاهی که دارد کناره بگیر. و از هر چه در دنیا بیشتر خوشت می‌آید، بیشتر فرار کن زیرا دنیاداران به هر چه بیشتر متمایل شوند، (آن را) با ناراحتی تحویل می‌دهند.

گاهی شخصی از به دست آوردن چیزی که به دستش می‌آید خوشحال می‌شود و به واسطه به دست نیاوردن چیزی که هرگز به دستش نمی‌آمد گرچه کوشش می‌کرد،اندوهگین می‌شود. باید شادی تو برای عمل یا گفتاری باشد که پیش فرستاده ای و حزن واندوهت برای از دست دادن این کار و گفتار باشد.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: شما را از دنیا می‌ترسانم. این‌جا محلی که حسرت آن را بخورید نیست. برای کسی که تماشایش می‌کند آراسته به فریب و فریب دهنده با آرایش است. او را خوب بشناسید. جایگاهی است که در نزد خدا بی‌ارزش است. حلال آن مخلوط به حرام و شیرینی آن به تلخی و خوبی آن همراه بدی است. خداوند دنیا را به عنوان امتیاز به هیچ یک از اولیاء و انبیای خود نبخشید. و جلوی دنیا را برای دشمنان خود نگرفته است. خوبیهای دنیا کمیاب و بدیهایش حاضر است. و مال جمع شده آن تمام شدنی است و قدرتش از دست رفتنی.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: دنیا را خارستانی حساب کن. متوجه باش پای خود را کجا می‌گذاری. هر که به آن اعتماد کند خوارش می‌نماید و هر که بآن انس بگیرد به وحشتش میاندازد. و هر که دل به او ببندد بی‌ارزشش می‌کند و هر که او را در بر گیرد می‌کشدش و هر که در جستجویش باشد به دشواری میاندازدش و هر که به دنیا خوشحال شود محزونش می‌کند و هر که طمع در آن پیدا کند به زمینش می‌زند و هر که دنیا را مقدم دارد دنیا او را عقب می‌زند و هر که ملازم

دنیا باشد خوارش می‌کند و هر که دنیا را بر آخرت برگزیند از آخرت دور می‌شود و هر که از آخرت فاصله بگیرد به آتش جهنم نزدیک می‌شود.

پس دنیا خانه کیفر و زوال و فنا و بلا است. روشنی آن تاریکی و زندگی آن ملال انگیز و ثروت آن فقر و سالم آن بیمار و عزیز آن ذلیل است. هر دنیاداری که در وسعت و فراخی زندگی است بدبخت است و هر که فریب زینت دنیا را خورد در

فتنه قرار گرفته. وقتی پرده برداشته شود پشیمانی زیاد خواهد شد و سپس آن‌کس که وارد شده، یا ستایش خواهد شد و یا سرزنش.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که به شخصیت شناخته نمی‌شود مگر کسی که با سلطان رفت و آمد دارد و به شوخ طبعی نسبت داده نمی‌شود و مگر کسی که فسق و فجور کند. و مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد مگر خائن و به خیانت نسبت داده نمی‌شود مگر امین. بیت المال را بهره شخصی خود می‌گیرند و صدقه را زیان به حساب می‌آورند و صله رحم را منّت. عبادت را مایه برتری و مهتری و تعدی بر مردم می‌دانند. این جریان وقتی پیش می‌آید که زنان فرمانروا شوند و کنیزان را به مشورت گیرند و بچه‌ها را فرمانروا کنند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: از دنیا بترسید! وقتی مردم نماز را از بین بردند و امانتها را ضایع کردند و پیرو شهوتها شدند و دروغ را جایز دانستند و به رباخواری مشغول شدند و رشوه خواری را در پیش گرفتند. و ساختمانها را آراستند و پیرو هوای نفس شدند و دین را به دنیا فروختند. و خون مردم را سبک شمردند و به ریا و ظاهر سازی پرداختند و قطع رابطه خویشاوندی نمودند. بردباری ضعف شمرده شود و ستمکاری فخر.

فرمانروایان فاجر و وزیران دروغگو و امینها خیانت کار. همکاران سلطان، ستمگر، و قاریان قرآن فاسق شوند و ستم آشکار گردد و طلاق و مرگ ناگهانی زیاد شود. قرآن‌ها را بیارایند و مساجد را آیین بندند و منبرها را بلند کنند. پیمان شکنی نمایند و دلها خراب گردد. تار و طنبور حلال شمرده شود و شراب خواری شایع گردد و با مردان جمع شوند و زنان شغل در پیش گیرند و با همسران خود به واسطه حرص به دنیا به تجارت پردازند.

زنان سوار زینها گردند و شبیه مردان شوند. در چنین زمانی خود را مرده بشمارید. مبادا فریب زندگی دنیا را بخورید. مردم دو دسته هستند: نیکوکار تقی و بدکار شقی و خانه فقط دو تا است و سومی ندارد و نامه عمل یکی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذاری نکرده.

بدانید علاقه به دنیا سرآمد هر گناهی است و درب هر بلا و جایگاه هر آشوب و منشأ هر تظاهر. وای بر کسی که دنیا را جمع کند و برای کسی بگذارد که او را نمی‌ستاید، و خود به پیشگاه کسی برود که عذرش را نمی‌پذیرد.

دنیا خانه منافقین است نه خانه متّقین، باید بهره‌ات از دنیا به مقداری باشد که تو را از توالد و تناسل محروم نکند و وجودت را حفظ کند و برای آخرتت توشه بگیری.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: بهشتی که خداوند آن را برای پرهیزگاران آماده کرده، دیده‌ها را خیره می‌کند، در آن‌جا درجات متفاوتی است. منزلهای بلند و عالی، نعمتش پایان پذیر نیست و آراستگی آن نابود نمی‌شود و سرور و شادمانی در آن قطع نمی‌شود، ساکن بهشت به جای دیگر کوچ نمی‌کند و پیر نمی‌شود و ناراحت نمی‌گردد. از مرگ در امانند، دیگر باکی ندارند. زندگی شیرینی دارند، نعمت برای آن‌ها پیوسته است در جویهای آبی که تغییر نکرده و جویهای شیری که طعمش را از دست نداده و جویهای شرابی که موجب لذت کسانی است که می‌آشامند. نهرهایی از عسل مصفی. هر نوع میوه در آن‌جا هست و آمرزش پروردگار. روی فرشهای آراسته و زنان پاک و حوریه‌های زیبا که هم‌چون مروارید درون صدف می‌درخشند. میوه‌های زیاد که پایان پذیر نیست و نه مانعی برای استفاده کرده از آن‌ها است، ملایکه از هر در بر آن‌ها وارد می‌شوند و می‌گویند، «سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ»، {[و به آنان می‌گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آن‌چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!}.

امام علی علیه السّلام فرمود: هر کس برای خانواده خود گوشت بخرد به یک درهم، مثل کسی است که بنده ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است.

همانا یک پیامبر خدا طاعت و عبادت او را به حدّ کمال می‌رسانید و سپس خداوند تبارک را در یک زمینه نافرمانی می‌کرد، و برای همین نافرمانی از بهشت رانده می‌شد و در شکم ماهی افکنده یا زندانی می‌گشت، و برای او وسیله نجاتی نبود مگر اعتراف و توبه. تو نظایر احبار یهود، و رهبان نصاری را در میان مسلمانان بشناس که کتاب خدا را پنهان می‌دارند و تحریف می‌کنند، و در نتیجه نه تجارت آنان سود دارد و نه ایشان در راه هدایت گام برداشتند. بشناس نظایر آن‌ها را در این امّت؛ کسانی که الفاظ و واژه‌های قرآن را بر پا می‌دارند و حدود و مقرّرات حقیقی آن را تحریف می‌کنند و بر خلاف ما، به تفسیر و تطبیق آن می‌پردازند. آنان همیشه با سروران و بزرگانند و هنگامی که جلوداران هوی پرست و دنیاطلب، اختلاف یابند و کشمکش نمایند، با کسی همراه شوند که دنیای بیشتری دارد و بر رقیبان خود پیروز شده است، و این است حدّ آن‌ها در علم ما، پیوسته در سرشت و طمعشان این چنین هستند و صدای ابلیس یا باطل فراوان، از زبان آن‌ها شنیده می‌شود.

دانشمندان حقیقی به آزار کردن و سخت گیری و زور گویی آن‌ها صبر کنند، و آن‌ها بر علماء حقیقی عیب گیرند که آن‌ها را به حق مکلّف سازند و از باطل برحذر نمایند، و این در حالی است که این با سوادان (دنیاطلب و زشت خو که در کسوت علماء درآمده‌اند) در ذات خود خیانت پیشه‌اند و خیرخواهی را پنهان می‌کنند، و اگر گمراهی را ببینند راهنمایی‌اش نمی‌کنند و مرده ای را زنده نمی‌گردانند؛ پس چه بد

می‌کنند، زیرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن از آن‌ها پیمان گرفته است که در آن‌چه دستور داده شده‌اند امر به معروف کنند، و در آن‌چه نهی شده‌اند مردم را نهی کنند، و بر کار نیک و تقوی همیاری کنند و نه در امور گنه آلوده و متجاوزانه. علمای حق با نادان‌ها در مبارزه‌اند، اگر به نادان‌ها پند دهند، در برابر گویند که سرکشی می‌کنند، و اگر نادانان را به حقّی که ترک کرده‌اند متنبّه سازند، علماء را متهم می‌کنند که با جامعه مخالفت می‌ورزند؛ و اگر علمای حقّی به ناچار از آن‌ها کناره گیرند و به گوشه ای نشینند، گویند از جامعه اسلامی کناره گرفته‌اند؛ و اگر علما به نادانان بگویند دلیل خود را در سخن خویش بیاورید، می‌گویند در برابر گوینده نفاق می‌ورزند؛ و اگر از آن‌ها پیروی و اطاعت کنند، گویند مرتکب نافرمانی خدا شده‌اند. جاهلان در آن‌چه نمی‌دانند هلاک شدند. آن‌چه بر زبان می‌آورند نمی‌فهمند. به هنگام تلاوت قرآن، آن را در مقام تعریف تصدیق می‌کنند، و هنگام تحریف به تکذیبش می‌پردازند، و بر این کار اعتراض نکنند. آنان همچون احبار یهود و رهبان نصاری، جلوداران هواپرستی و اربابان هلاکتند، و عده ای از ایشان میان گمراهی و هدایت نشسته‌اند و نمی‌توانند گروه گمراه را از گروه راه یافته تشخیص دهند. آن‌ها می‌گویند، اکثر مردم نمی‌دانند حقیقت این مطلب چیست، با این‌که خود تصدیق دارند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم راهی روشن و آشکار به ارمغان گزارده، که هم شبش روشن است و هم روزش، و خود او بدعتی در آن‌ها پدید نیاورده است و سنّت حقّی را تغییر نداده است و در دوران او اختلافی پیش نیامده؛ و چون اشتباهات مردم آنان را در تاریکی خود فرو برد، از دو پیشوا پیروی کردند و به دنبال دو رهبر راه افتادند که یکی از آن‌ها به سوی خدا و حق فرا می‌خواند و دیگری به سوی دوزخ؛ و در این هنگام بود که

شیطان به سخن آمد و با زبان دوستان و طرفدارانش، صدایش بلند شد و یاران سواره و پیاده او فراوان شدند، و در مال و فرزند مردم شرکت جستند.

برادرم! همانا خداوند عزّوجلّ در دوران هر یک از پیامبران باقی مانده‌هایی از اهل علم را مقرر فرموده است، تا گمراهان را به هدایت فرا خوانند، و با آن‌ها در تحمّل سختی شکیبایی ورزند. آن‌ها دعوت دعوتگر خدا را می‌پذیرند و به سوی خدا فرا می‌خوانند. آنان را بشناس، زیرا آنان را جایگاهی بلند است، اگر چه در این دنیا خوار شمرده می‌شوند.

همانا ایشان در پرتو کتاب خدا، مرده را زنده می‌گردانند و با نور الهی نابینایان را بینایی می‌بخشند. چه بسیار کشتگان ابلیس را که زنده کردند، و چه بسیار گمراهان سرگشته را که ره نمودند. برای نجات بنده‌ها از هلاکت، خون خویش را نثار کردند، و چه نیکو نشانی از جانبازی خود در میان مردم به یادگار نهادند، و چه نشانه‌های بدی از بنده‌های گمراه بر آن‌ها بجا ماند.

از تمام مردم متواضع‌تر و حلیم‌تر و بخشنده‌تر و بزرگوارترند. جانشینانشان از آن دو این مقامات را به ارث برده‌اند. کار را به آن‌ها برگردان و تسلیم ایشان باش تا مانند آن‌ها بمیری و چون آن‌ها زنده باشی؛ اگر مایل هستی خدا ترا رحمت کند.

فتح گفت از خدمت ایشان مرخص شدم ولی فردا نیز راهی جستم تا خدمت آن جناب رسیدم. سلام کردم جواب داد، گفتم اجازه می‌فرمایید سؤالی که به خاطرم خطور کرده از شما بپرسم که دیشب پیوسته دراندیشه آن بودم! فرمود: بپرس، اگر خواستم جواب می‌دهم و گر نه جواب نخواهم داد؛ در سؤال خود درست دقت کن و درباره آن پایبند و استوار باش و خوب گوش بده. هرگز از روی لجبازی سؤال نکن و متوجه مقصود خود باش زیرا عالم و متعلم در رستگاری شریکند و هر دو مأمور به خیر خواهیند و از غش و دغلبازی ممنوع شده‌اند. اما مطلبی که دیشب به خاطرت خطور نمود، اگر عالم (منظور امام است) بخواهد، با اجازه خدا آن را توضیح می‌دهد؛ خداوند بر اسرار پنهان مطلع نکرده است مگر پیامبران برگزیده را؛ پس آن‌چه پیامبر دارد، امام نیز دارد و بر هر چه پیامبر مطلع است وصی او نیز اطلاع دارد تا زمین خالی از حجت نباشد، که با او علمی است شاهد صدق گفتارش و شخصیت و عدالت او را محرز می‌نماید.

ای فتح، نزدیک بود شیطان ترا به خطااندازد و در مورد آن‌چه برایت توضیح دادم به خیال و شک وادارد، به طوری که از راه مستقیم و طریق خدا بازمانی. چنین به خاطرت خطور کرد: آن‌هایی که چنین صفاتی را داشته باشند پس خدایند؟ نه، به خدا پناه می‌برم؛ آن‌ها مخلوق و در اختیار خدا و مطیع اویند. سر به سجده می‌گذارند و دل بسته پروردگارند. با توضیحی که برایت دادم، هر وقت شیطان چنین وسوسه‌هایی در دل توانداخت، او را سرکوب کن.

گفتم فدایت شوم، رنج دلم را گشودی و آن‌چه شیطان ملعون به من القا کرده بود برطرف کردی. درست است! شیطان همین مطلب را به دلم‌انداخته بود که این‌ها خدایند.

در منزل بعدی خدمت ایشان رسیدم، بر یک پشتی تکیه نموده بود و در مقابل آن جناب مقداری گندم برشته بود که آن‌ها را با دست زیر و رو می‌کرد. باز شیطان به دلم‌انداخت که این‌ها نباید غذا بخورند و آب بیاشامند زیرا خوردن و آشامیدن یک نوع ناراحتی به وجود می‌آورد و امام نباید گرفتار ناراحتی شود؟ امام علیه السّلام به من فرمود: بنشین یا فتح، ما پیرو پیامبرانیم. آن‌ها می‌خوردند و می‌آشامیدند و در بازارها راه می‌رفتند. تمام اجسام همین‌طور تغذیه می‌شوند مگر خدای رازق؛ زیرا او اجسام را به وجود آورده و خود جسم نیست. یکتا و بی‌نظیر و بی‌نیاز و شنوا و دانا است. لطیف و خبیر و رؤف و رحیم است. بسیار منزه است از آن‌چه ستمگران به او نسبت می‌دهند. اگر آن طور که آن‌ها می‌گویند بود، فرقی بین پروردگار و پروریده‌ها نبود و بین خدا و خلق و بین به وجود آورنده و به وجود آمده؛ ولی خداوند بین خود و موجودات فرقی قرار داده است. او اشیاء را پدید آورده و چیزی شبیه او نیست و شبیهی ندارد.

امام حسن عسکری علیه السّلام در سال به شیعیان فرمود: تاکنون چون در میان شما بودیم، دستور ما به شما این بود که انگشتری را به دست راست کنید، ولی اکنون با فرا رسیدن دوران غیبت، تا زمانی که خداوند خود کار ما و شما را ظاهر و آشکار سازد، انگشتری را به دست

چپ کنید، که آن از بهترین نشانه‌های شما بر ولایت ما اهل بیت است. پس شیعیان در حضور آن حضرت علیه السّلام انگشتری از دست راست بیرون آورده و به دست چپ خود کردند. حضرت به آنان فرمود: این مطلب را به شیعیان ما بگویید.

در پاسخ به نامه یکی از شیعیانش که اختلاف میان شیعیان را به اطّلاع امام حسن عسکری علیه السّلام رسانده بود، نوشت: همانا خطاب سخن خداوند تنها با خردمندان است؛ مردم معتقد به من چند گروهند: یکی صاحبان بصیرت و بینایی که در راه نجات بوده‌اند و به حقّ چنگ زده‌اند، و بدون این‌که شکّ و تردیدی داشته باشند، به شاخه اصل آویخته‌اند و جز من هیچ پناهی نجویند. و گروهی دیگر، حقّ و حقیقت را از اهل آن نگرفته‌اند؛ آری آنان هم‌چون مسافران دریایند که با امواج آن به حرکت در می‌آیند و در آرامش و سکونش آرام می‌گیرند. و گروهی دیگر که به خاطر حسادتی که دارند، شیطان بر آنان چیره و غالب گشته، کارشان انکار اهل حقّ و دفع حقّ به باطل است، پس آنان را که تمایل به راست و چپ دارند رها کن. مبادا اسرار را فاش کرده و ریاست طلبی کنید، که آن دو موجب نابودی و هلاکتند.

از جمله گناهان نابخشودنی این است که گفته شود: ای کاش جز بر این گناه مؤاخذه نشوم، سپس فرمود: شرک در میان مردم از حرکت مورچه بر روی پارچه ای سیاه در شبی تاریک پنهان‌تر است.

خنده بی‌دلیل و بی‌مورد از جهل و نادانی است.

.اندیشه و خرد فرد احمق در دهان او، و دهان فرد حکیم دراندیشه و خرد او است.

مؤمن برای مؤمن مایه برکت و بر کافر حجّت و دلیل است.

آموزش دادن به نادان و ترک عادت معتاد هم‌چون معجزه است.

هر کس که برادرش را در خفا و پنهانی‌اندرز دهد، بدون شکّ او را آراسته، و اگر آشکارا موعظه کند رسوایش ساخته است.

زیبایی جمال ظاهر است و عقل خوب داشتن، زیبایی باطن. هر که به خدا انس داشته باشد از مردم وحشت دارد. هر که در برابر مردم پرهیز ننماید از خدا پرهیز ندارد. کارهای زشت را در خانه ای قرار داده‌اند و کلیدش دروغگویی است. هر گاه دلها در نشاط باشند آن‌ها را به عبادت عادت دهید و اگر فرار (اکراه) داشته باشند آن‌ها را رها کنید. رسیدن به کسی که به او امیدوار هستی، بهتر است از همنشینی با کسی که از شر او در امان نیستی. کسی که زیاد در خواب باشد خوابهای پریشان می‌بیند. (ممکن است منظور امام علیه السّلام این باشد که دنیاطلبی

مانند خواب است و آن‌چه حاصل این تلاش است مانند خواب دیدن است.)

امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: رسیدن به خداوند عزیز سفری است که درک نمی‌شود مگر با شب زنده داری. هر کس نگهداری مال را بلد نباشد، بخشیدن را نیز نداند.

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بهترین سفارشات و لازم‌ترین آن‌ها این است که خدا را فراموش نکنی و پیوسته به یاد او باشی. و معصیتش را ننمایی و در حال نشستن یا ایستاده او را پرستش کنی، مبادا فریب نعمت او را بخوری، پیوسته شکرگزارش باش. مبادا از زیر سایه عظمت و جلالش خارج شوی که گمراه خواهی شد و در بیابان هلاکت می‌یافتی. و اگر دچار بلا و

گرفتاری شدی و آتش غم واندوه ترا سوزانید، بدآن‌که در لابلای بلاهای خدا کرامات و الطاف ابدی او نهفته است و غم واندوه او موجب رضا و نزدیکی به خدا می‌شود اگر چه پس از مدتها باشد. به به! چه غنیمتی می‌برد کسی که متوجه نکته این باشد و توفیق یابد.

آبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند، چرا مردم در هنگام قحطی و گرانی معمولا سیر نمی‌شوند و بیشتر گرسنه هستند تا هنگام

فراوانی. فرمود: چون آن‌ها فرزندان همین زمین هستند و از زمین ساخته شده‌اند، وقتی قحط سالی شود آن‌ها نیز به قحطی مبتلا می‌شوند. وقتی در زمین فراوانی باشد، آن‌ها نیز (با آن) معامله بی‌میلی و فراوانی می‌کنند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: دختران حسنات هستند و پسران نعمت، در مقابل حسنات به انسان ثواب می‌دهند و از نعمتها بازخواست می‌کنند.

عرض شد آقا! آب چه مزه ای دارد؟ فرمود: مزه زندگی.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چه فایده دارد که انسان در ظاهر عمل خوب انجام دهد ولی در پنهان کار بد کند. مگر به دل خویش مراجعه نمی‌کند و متوجه می‌شود که آن طور نیست. خداوند می‌فرماید: بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ انسان بر وضع خود بینا است.

بر شما باد به دعا، چه مسلمانان در رسیدن به نیازهایشان نزد پروردگار وسیله ای بهتر از دعا و گرایش به سوی خدا و زاری به درگاه او در اختیار ندارند. به هر آن‌چه خدا تشویقتان کرده گرایش یابید و در آن‌چه خدایتان به سوی آن خوانده پاسخش گویید تا رستگاری یابید و از عذاب خدا نجات پیدا کنید. مبادا خود را شیفته چیزی کنید که خدا آن را بر

شما حرام ساخته، پس هر آن‌کس که پرده حرمت الهی را در دنیا بدرد، خداوند میان او و بهشت و نعمتها و لذّت‌های بهشتی و کرامت پیوسته و جاودان بهشتیان، مانع گردد.

بدانید! چه بد میاندیشد کسی که به نافرمانی خدا و ارتکاب گناه فکر می‌کند و در پی لذّت‌های دنیوی است که از صاحبانش گسسته می‌گردد و ترجیح می‌دهد پرده حرمت الهی را بدرد و آن را بر نعمتهای جاودان بهشتی و لذّات و ارجمندی بهشتیان رجحان می‌دهد.

زبان خود را از آن‌چه خدا بازداشته بر حذر دارید و سخنان باطل مگویید که گوینده‌اش در آتش، جاودان خواهد بود، و ایشان همآن‌کسانی هستند که بر این‌گونه سخنان بمیرند و به سوی خدا توبه نکنند و از آن دست نشویند.

بپرهیزید از این‌که دست به کاری بیالایید که خداوند (شما را) از آن بازداشته است. خموشی در پیش گیرید مگر در آن‌چه پیرامون آخرت خدای بزرگ سودتان رساند و پاداشتان دهد.

تهلیل و تقدیس و تسبیح و ستایش خدا بسیار کنید و به درگاهش زاری کنید و به آن‌چه نزد اوست گرایش یابید، از خیری که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ارزیابی کند و به کنهش رسد.

و بدانید که هیچ یک از خلایق الهی اعم از فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسل و نه هیچ موجود دیگری شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند. هر که می‌خواهد نزد خدا شفاعت شافعان به او سود بخشد، باید از خدا بخواهد که از او خشنود گردد، و بدانید که هیچ‌کس به خشنودی خدا نرسد مگر به فرمانبری از او و پیامبرش و والیان امر او از خاندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم؛ و سرکشی از آن‌ها سرکشی از خداست اگر چه فضل آن‌ها را چه کم و چه زیاد منکر نشود. بدانید که منکران همان مکذّبانند و مکذّبان همان منافقان، و خداوند سبحان به حق درباره منافقان فرموده است: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً» {منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت} نباید هیچ کدام از شما که دل به فرمان خدا دارد و از او ترسان است، از هیچ فردی که خدایش از صفت حق و درستی بیرونش کرده و او را اهل آن نساخته بترسد، زیرا هر کس را که خدا اهل حق قرار نداده، هم ایشان شیاطین انس و جن باشند، و به درستی که شیاطین انس از مکر و فریب برخوردارند که به هم وسوسه کنند و می‌خواهند در صورت توان اهل حق را از لطفی که خدا درباره آن‌ها کرده و ایشان را متوجه به دین خود نموده برگردانند، دینی که خداوند شیاطین انس را از اهل آن قرار نداده است تا بدین ترتیب دشمنان خدا و اهل حق، در شک و انکار و تکذیب شریک یک‌دیگر نشوند و با یک‌دیگر برابر نگردند چنان‌که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً». {همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا با هم برابر باشید} سپس خداوند آن‌ها را که اهل یاری حق بودند، از این‌که از دشمنان خدا برای خود دوست و یاوری بگیرند، باز داشته است.

نباید نیرنگ شیاطین انس و حیله شان در کار شما، به هراستان افکند و از یاری حق که پروردگار شما را به آن مخصوصتان کرده بازتان دارد و شما بدی را با آن‌چه بهتر از آن است، میان خود و آن‌ها برانید و با این کار خشنودی خدایتان را با طاعت از او بطلبید، و حال آن‌که خیری در میان این شیاطین نیست.

بر شما روا نیست اصول دین خدا را برای آن‌ها آشکار سازید، زیرا اگر آن‌ها درباره آن نکته ای از شما دریابند، دشمنتان گردند و علیه شما به کار گیرند و در راه نابودیتان بکوشند و به هر آن‌چه بد می‌دارید با شما روبرو شوند و در دولت فاجران هیچ انصاف و حقّی به شما ندهند. شما جایگاه خویش را میان خود و اهل باطل بشناسید، زیرا برای اهل حق شایسته نیست که خود را به لباس اهل باطل درآورند، چه خدا نزد خود به اهل حق مانند اهل باطل ننگرد. آیا آن‌ها چگونگی این سخن خدا را در قرآن درنیافته‌اند؟

اسلام یک درجه است، و ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، و یقین یک درجه بالاتر از ایمان است، و آن‌چه مردم دارند کمتر از یقین است (یعنی: افرادانداندکی دارای یقینند).

جنباندن کوه‌ها آسانتر [راحت تر] از برکندن دلی از جایش می‌باشد.

به راستی خداوند بر مردمی نعمتها و بخششهای بسیاری ارزانی داشت، ولی چون شکر او نکردند، پس همه تبدیل به بلا شد، و مردمی را مبتلا

به مشکلات کرد و چون شکیبایی کردند، همان مشکلات بر ایشان نعمت شد.

با پدران خود خوشرفتاری کنید تا مشمول خوشرفتاری فرزند خود گردید، و نسبت به زنان مردم رعایت عفّت و پاکدامنی بنمایید تا زنانتان عفیف و پاکدامن گردند.

هر کس به هنگام خشم و طمع و ترس و شهوت، خود را کنترل کند، خداوند [به تلافی این کردار] آتش را بر بدن او حرام کند.

به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مردمی هستند که در عین ارتکاب گناه گویند: [به رحمت خدا] امیدواریم، و پیوسته تا دم مرگ همین گونه باشند. امام فرمود: اینان در آمال و آرزو سرگردانند، دروغ گویند! امیدوار نیستند! هر کس به چیزی امیدوار باشد آن را طلب کند، و از هر چه که بترسد از همان بگریزد.

یک عالم بهتر از هزار عابد، هزار زاهد، و هزار تلاشگر [در عبادت] است.

امام صادق علیه السّلام به داود رقی فرمود: اگر دست خود را تا آرنج داخل دهان اژدها کنی برای تو بهتر از درخواست از فرد نوکیسه است.

خداوند در سه چیز به هیچ‌کس اجازه برکناری نداده: نیکی نمودن به پدر و مادر؛ چه خوب باشند و چه بد؛ وفا نمودن به عهد؛ چه برای نیکوکار و چه برای تبهکار؛ پس دادن امانت به صاحبش؛ چه خوب باشد و چه بد.

من به حال سه نفر رحم می‌کنم، زیرا مستحقّ رحمند: صاحب عزّتی که ذلیل و خوار گشته؛ توانگری که بینوا گشته؛ و دانشمندی که از خاندان خود و نابخردان اهانت می‌بیند و اسیر دست جاهلان است.

هر کس که دل به دنیا بست در سه زیان آن گیر افتد: حزن واندوهی پیوسته و همیشگی و پایان ناپذیر؛ آرزویی دست نیافتنی؛ و امیدی فراهم ناشدنی.

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: چه چیزی در سفارشات لقمان بود؟ فرمود: مطالبی شگفت انگیز، و یکی از آن‌ها گفتار او به فرزندش بود که گفت: «از خدا چنان بیمناک باش که اگر با یک دنیا خوبی به پیشگاهش درآیی باز هم تو را عذاب کند، و نیز امیدت به خدا چنان باشد که اگر با یک دنیا گناه به درگاهش رسی به حال تو رحم کند!»، سپس امام علیه السّلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز آن‌که در قلبش دو نور است: نور بیم، و نور امید، که چون وزن شوند هیچ کدام بر دیگری افزون نگردد.

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: مسیحیان معتقدند که شب میلاد [مسیح] بیست و چهارم کانون است؟ فرمود: دروغ گویند، بلکه نیمه حزیران است. و در نیمه آذار شب و روز برابر است.

شیعه ما کسی است که نه صدایش از گوشش بگذرد (یعنی: آهسته صحبت می‌کند و همین نشان از نرمخویی او دارد) و دشمنیش از بدنش (یعنی: تنها تن خود را به رنج‌اندازد نه دیگران را)، نه آشکارا ما را تعریف کند (تا کینه مخالفین را برانگیزد) و نه با دشمن ما دوستی نماید، و نه با دوست ما ستیزه، و نه با عیبجویان ما همنشینی. مهزم به آن حضرت علیه السّلام گفت: پس با این شیعه نماها چه کنم؟ فرمود: آزمایش (جدا نمودن خوب از بد)، و امتحان و نزول بلا در میان این‌ها (شیعه نماها) است. آری ایشانند که دچار قحطیهای نابودکننده و طاعونهای کشنده و اختلافاتی شوند که متفرّقشان سازد. شیعه ما کسی است که نه هم‌چون سگ زوزه کشد، و نه چون کلاغ طمع ورزد، نه [از دشمن ما] چیزی خواهد، هر چند از گرسنگی بمیرد. گفتم: اینان را کجا جویم؟! فرمود: در اطراف زمین، ایشان از زندگی آسوده و راحتی برخوردارند، و خانه بدوشند (یعنی: در یک جا سکونت ندارند) نه در حضور شناخته شوند و نه در غیاب جویا گردند و نه در مریضی عیادت. و چون خواستگاری کنند جواب ردّشان دهند. شیعیان ما چون زشتی و ناپسندی بینند زبان به اعتراض گشایند، و چون فرد نادانی ایشان را [به سخنی ناروا] مخاطب سازد، سخنی مسالمت آمیز [یا سلام] گویند، و چون فرد حاجتمندی از ایشان به آنان پناه برد به او رحم کنند، شیعیان

ما هنگام مرگ حزن واندوهی ندارند. و اگر چه شهرهاشان از هم دور است ولی دلهاشان از هم جدا نیست.

هر کس که خواهد خدا عمرش را دراز کند باید کارش را درست انجام دهد، و هر کس می‌خواهد بار گناهش را سبک سازد باید پرده حیایش را درافکند. و هر کس خواهد بلند آوازه گردد عقیده‌اش را مخفی نماید.

ای شیعه آل محمّد، از ما نیست کسی که هنگام خشم خود را کنترل نکند، و با همنشین خوشرفتار نباشد، و با رفیقش مدارا نکند، و با صلحجو به مصالحه رفتار ننماید، و با مخالفش به نیکویی مخالفت نکند. ای شیعه آل محمّد، تا آن‌جا که توان دارید از خدا پروا کنید و بترسید، و لا حول و لا قوّة إلّا باللّه.

سرایر: ابن ادریس حلّی هیثم بن واقد جزری گفت، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: هر کس را خداوند از خواری گناه خارج کند و به عزت تقوی برساند، بدون مال او را ثروتمند کرده و بدون عشیره عزیز نموده و بدون همنشینی خوش اخلاق، دل خوش و آسوده است. هر که از خدا بترسد همه چیز از او می‌ترسند. و هر که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می‌ترساند. هر که به روزی کم از خدا راضی باشد خداوند نیز به عمل کم از او راضی می‌شود. و هر که از حلال جویی خجالت نکشد و به آن قانع باشد، خرج و زحمتش کم می‌شود و خانواده خود را در نعمت قرار می‌دهد. و هر که در دنیا زاهد و پارسا باشد خداوند

حکمت را در دل او ثابت می‌کند و به زبانش جاری می‌شود و متوجه عیب و نارساییهای دنیا می‌گردد و دوای آن را می‌فهمد و خداوند او را از دنیا سالم به بهشت برین می‌برد.

مبادا درهمی یا لباسی و یا مرکبی در غیر راه خدا به شاعر یا مسخره یا دلقکی بدهی جز این‌که همان مقدار در راه خدا بپردازی، باید جوایز خود را به فرماندهان و فرستادگان و سپاهیان و نویسندگان و مامورین شهربانی و مامورین دارایی اختصاص دهی و آن‌چه مایلی اختصاص به کارهای نیک و رستگاری بدهی در راه آزادی و صدقه و حج و آشامیدنی و پوشیدنی که با آن نماز می‌خوانی و هدیه ای که به پیشگاه خدا و پیامبر تقدیم می‌نمایی، باید همه این‌ها از پاکترین مال تو باشد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: در یکی از باغهای فدک بودم - آن موقعی که در اختیار فاطمه زهرا علیها السلام بود - ناگاه دیدم زنی جلو آمد، در دست من کلنگی بود که با آن کار می‌کردم، همین که چشم من به او افتاد، از زیبایی او دلم پرواز کرد. او شبیه بثینه دختر عامر جمحی از زیباترین زنان قریش بود، به من گفت، پسر ابی طالب! مایلی با من ازدواج کنی تا ترا از این کلنگ بی‌نیاز کنم و گنجینه‌های دنیا را به تو نشان دهم که تا وقتی زنده هستی برای خود و بازماندگانت برقرار بماند.

به او گفتم تو که هستی تا از خانواده‌ات خواستگاری کنم؟ جواب داد من دنیایم، گفتم برو شوهر دیگری بیاب، تو به درد من نمی‌خوری، و

شروع به کار خود کردم. سپس اشعاری را خواند که اولین آن‌ها این شعر است:

کسی که دنیای پست او را فریب دهد ضرر کرده است، زیرا اگر دنیا کسی را فریب داد، زمانش محدود است و به قرن‌ها نمی‌رسد.

دنیا با قیافه ای زیبا و لباس فاخر، به شکل بثنیه (دختر عامر که در زیبایی ضرب المثل بوده) پیش من آمد.

به دنیا گفتم، دیگری را گول بزن، زیرا من از دنیا سیر شده‌ام و نادان نیستم.

من به دنیا چه نیازی دارم؟! بدون تردید محمّد صلّی اللّه علیه و آله در میان سنگ و ریگ‌های بیابان در قبر آرمیده است.

فکر کن که تمام گنج‌های دنیا و جواهرات آن، اموال قارون و ریاست ملت‌ها در اختیار من باشد.

مگر مسیر تمام این‌ها به نابودی ختم نمی‌شود؟! و مگر به زور از صاحبان آن‌ها نمی‌گیرند؟!

ای دنیا غیر مرا فریب بده، من میل به عزت، ریاست و عطای تو ندارم.

ای دنیا من خود را به آن‌چه رزق من است قانع ساخته ام، تو باید دنبال حادثه جویان بروی و با آن‌ها سرگرم باشی.

جای تردید نیست که من از روز دیدار خدا وحشت دارم و از کیفری که ابدی است می‌ترسم.

از دنیا خارج شد، در حالی که کسی هیچ حقی به گردن او نداشت و تا به ملاقات پروردگار محمود و پسندیده رفت، بر او ایرادی نمی‌شد گرفت.

امامان بعد از او نیز از آن جناب پیروی نمودند و همان‌طوری که به شما رسیده، آلوده به گرفتاریهای دنیا نشدند - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - و بهترین جایگاه را به آن‌ها اختصاص دهد.

من تمام اخلاق پسندیده دنیا و آخرت را برایت توضیح دادم و از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل کردم. اگر تو به آن‌چه در این نامه نوشته‌ام عمل کنی و نصایح مرا به کاربندی، در صورتی که به‌اندازه وزن کوه‌ها و امواج دریاها گناه و خطا داشته باشی، امید است خداوند به لطف و قدرت خویش از تو بگذرد.

ای بنده خدا، مبادا مؤمنی را بترسانی. پدرم از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرد که می‌فرمود: هر کس نگاه تندی به مؤمنی بنماید تا او را با این نگاه بترساند، خداوند در روزی که سایه ای جز سایه او وجود ندارد، او را خواهد ترسانید و گوشت و پوست و تمام اعضایش را به صورت ذرات ریزی چون مورچه، محشور می‌نماید تا بالاخره به جایگاهی که باید، او را می‌فرستد.

پدرم از آباء گرام خود از پیامبر اکرم نقل کرد که فرمود: هر که به داد بیچاره ای از مؤمنین برسد، خداوند در روزی که سایه ای جز سایه او نیست به دادش می‌رسد و از بزرگ‌ترین بیمها در امانش قرار می‌دهد و از بازگشت بد در امان قرارش خواهد داد و هر که یک حاجت از برادر مؤمن خود برآورد، خداوند حاجات زیادی از او بر می‌آورد که یکی از آن‌ها بهشت برین است؛ و هر که برادر مؤمن خود را بپوشاند، خداوند لباسی از سندس و استبرق و حریر بهشت به او می‌پوشاند و تا وقتی نخی از آن پارچه بر تن آن مؤمن است، در رضوان خدا می‌خرامد. و هر که برادر

خود را از گرسنگی نجات بخشد، خداوند از غذاهای پاکیزه بهشت به او می‌خوراند. و هر که او را از تشنگی نجات بخشد، خداوند او را از رحیق مختوم سیرآب می‌کند و هر که خدمتکاری برادر خود را بنماید، خداوند ولدان مخلد (بچه‌های خدمتکار بهشت را) در خدمت او می‌گمارد و او را با ائمه طاهرین همنشین می‌کند. و هر که برادر مؤمن خود را سوار کند، خداوند او را سوار بر شترهای بهشتی می‌کند و به او با ملائکه مقرب مباهات می‌کند. و هر که برادر مؤمن خود را داماد کند و زنی به او بدهد که به او انس بگیرد و کمکش کند و در پناه آن زن بیاساید، خداوند از حوران بهشتی به ازدواج او درمی آورد و او را با هر یک از صدیقین و اهل بیت پیامبر و برادرانش که مایل باشد همدم می‌کند. و هر که به برادر مؤمن خود در رابطه با سلطان ستمگر کمک کند، خداوند او را بر گذشتن از صراط هنگامی که قدمها می‌لغزد کمک می‌کند. و هر که به دیدن برادر مؤمن خود برود، نه به واسطه کاری که به او دارد، از زائرین خدا محسوب می‌شود و لازم است که خداوند زائر خود را گرامی بدارد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: دل می‌میرد و زنده می‌شود، وقتی زنده است او را به وسیله عبادتهای مستحب تادیب کن، ولی وقتی مرده است به همان واجبات اکتفا نما.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که زبان خود را عذاب نماید عقلش پاکیزه می‌شود، و هر که خوش نیت باشد روزیش زیاد می‌شود، و هر که نسبت به خانواده خود نیکوکار باشد عمرش زیاد می‌گردد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: زاهدان در دنیا نور عظمتشان آشکارا دیده می‌شود و آثار خدمت در پیشانی آن‌ها است؛ چرا چنین نباشند! یک نفر دل به پادشاهی از پادشاهان دنیا می‌بندد اثر این ارتباط در زندگی او مشاهده می‌شود، آیا ممکن است کسی که دل به خدا ببندد اثر این ارتباط (در او) مشاهده نشود؟

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: ای عبد اللَّه، ابلیس دامهای خود را در این سرای فریب گسترده، و از این کار جز فریب دوستان ما قصد دیگری ندارد، و لکن سرای آخرت چنان در دیده باطن آنان بزرگ و والا گشته که دیگر هیچ‌چیز را به جای آن نمی‌خواهند. آن‌گاه حضرت فرمود: آه! آه! بر دلهای آکنده از نور، که دنیا در نظرشان تنها به مانند اژدهایی خوش خط و خال و زهر آلود و دشمنی زبان نافهم است. با خدا انس دارند و از آن‌چه جماعت خوشگذران به آن مأنوس شده‌اند گریزان. اینان به حق دوستان من می‌باشند، به یمن و برکت وجود آنان هر فتنه ای برطرف شود و هر مصیبت و بلایی از میان برود. پسر جندب! شایسته هر مسلمان آشنای با ما این است که کردارش را در هر شب و روز بر خود عرضه نماید و حسابرس خود گردد، پس اگر کار نیکی مشاهده کرد بر آن بیفزاید، و در صورت مشاهده کار بد، از آن طلب آمرزش کند مبادا که روز رستاخیز رسوا شود. خوشا به حال بنده ای که هیچ گونه غبطه و حسرتی بر نعمت و بهره‌های دنیایی خطاکاران نخورد! خوشا به حال بنده ای که آخرت را طلبید و برایش کوشید! خوشا به حال بنده ای که آرزوهای دروغین سرگرمش نساخت! سپس فرمود: خداوند

آن مردمان را رحمت کند که چراغ بودند و روشنگر، آنان‌که با کردار خود و کوشش در حدّ توانشان، مردم را به سوی ما دعوت می‌کردند، ایشان مانند فاش کنندگان اسرار ما نیستتند.

پسر جندب! به راستی که شیطان دامهایی دارد که با آن‌ها شکار می‌کند، پس، از تورها و دامهایش برحذر باشید، پرسیدم: ای زاده پیامبر آن‌ها چیستند؟ فرمود: امّا دامهای شیطان؛ ممانعت از نیکی با برادران است، و امّا تورهای شیطان؛ خواب ماندن از انجام نمازهای واجب است. بدانید که هیچ عبادتی هم‌چون گام برداشتن برای نیکی کردن به برادران (یعنی: همکیشان) و دیدار آنان نیست. وای به حال آنان‌که از نماز غفلت کنند، و در گوشه‌هایی خلوت بخسبند. وای به حال آنان‌که در روزگار سستی و ضعف دین، خدا و آیاتش را مسخره کنند: «أُولئِکَ (الّذین) لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لا یکَلِّمُهُمُ اللَّهُ [وَ لا ینْظُرُ إِلَیهِمْ] یوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ»، {کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان نمی‌نگرد، و پاکشان نمی‌گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.}

پسر جندب! هر کس که شب را به روز رساند و غصّه‌اش جز رهایی از آتش دوزخ باشد، امری بزرگ را کوچک و خوار شمرده، و [با این کار] در برابر سودی ناچیز از پروردگارش دوری نموده است؛ و هر کس که برادرش را بفریبد و تحقیر نماید و با او درافتد، خداوند دوزخ را

جایگاهش سازد. و هر کس بر مؤمنی حسادت کند، [نور] ایمان در دلش هم‌چون نمک در آب ذوب شود.

پسر جندب! عیسی بن مریم علیهما السّلام به یارانش فرمود: «فکر می‌کنید که اگر یکی از شما از کنار برادر [خواب] خود عبور کند و ببیند قسمتی از لباسش کنار رفته واندکی از عورتش پیدا شده [چه برخوردی می‌کند] آیا تمام جامه را کنار میزند تا بقیه عورت هم نمایان شود؛ یا لباس را به جای اوّل بازگردانده تا پوشیده شود؟! یاران گفتند: بله؛ عورتش را می‌پوشانیم! فرمود: هرگز! بلکه تمام عورت را آشکار می‌سازید. در این‌جا بود که یاران دریافتند این مثلی است که برای ایشان زده است. پرسیدند: ای روح اللَّه، موضوع از چه قرار است؟ فرمود: [یعنی] فردی از شما چون از عیب برادرش آگاه شود آن را پوشیده نمی‌دارد. این مطلب را به حقّ و راستی برایتان می‌گویم که: به خواسته‌هایتان جز با ترک لذّت‌ها دست نخواهید یافت، و جز در پرتو شکیبایی بر ناملایمات به آرزوهایتان نخواهید رسید. زنهار! از نگاه [به نامحرم حتی یک بار] پرهیز کنید! زیرا در دل تخم شهوت می‌کارد، و همان [یک نگاه] برای فساد و تباهی نگاه کننده کافی است. خوشا به حال کسی که دیده‌اش در دل است نه در چشم. هم‌چون خریداران برده به عیب مردمان منگرید و چون بردگان به عیب خود بنگرید، زیرا جز این نیست که مردمان دو گروهند:

پسر جندب! خداوند جلیل و عزیز در یکی از الهامهای خود فرمود: «من تنها نماز آن‌کس را می‌پذیرم که در برابر بزرگی و عظمتم فروتنی کند، و

به خاطر من نفس خود را از لذّت‌ها باز دارد، و روزش را با یاد من سپری سازد، و بر بندگانم تکبّر نورزد، و گرسنه را سیر کند، و برهنه را بپوشاند، و بر گرفتار رحم نماید، و غریب را جا و مکان دهد؛ پس یک چنین بنده ای نورش همچو خورشید بتابد، و [من] در تاریکیها به او نور دهم، و در نادانی و جهالت او را حلم و بردباری بخشم، قسم به عزّتم که از او حراست کنم، و فرشتگانم را مأمور حفاظتش کنم، [یک چنین بنده ای است که] مرا بخواند و جوابش گویم، درخواست کند و عطایش کنم، چنین بنده ای در مثال هم‌چون باغهای بهشت است، که میوه‌هایش بی‌مانند و تغییر ناپذیر است».

پسر جندب! اسلام برهنه است و لباسش حیا و شرم، و زیورش وقار و سنگینی است؛ مردانگیش کردار شایسته و درست؛ و ستون و پایه‌اش پارسایی است، و هر چیزی اصل و ریشه ای دارد، و اصل و ریشه اسلام دوستی ما خاندان است.

پسر جندب! به راستی خداوند را حصار و قلعه ای است از نور که با زمرّد و حریر احاطه شده، و با سندس و دیباج مزین گشته است. این حصار میان دوستان و دشمنان ما کشیده می‌باشد، پس آن‌گاه که از طول توقّف [در محشر و شدّت گرما] مغزها جوشیدن گیرند، و جانها به لب رسند، و جگرها پخته شوند [همان وقت است که] دوستان خدا را به داخل آن قلعه برند که در امان و پناه الهی باشند؛ در آن قلعه هر چه دل خواهد و دیده را خوش آید فراهم است. (اما) دشمنان خدا؛ عرق زبانشان را بسته، هول و هراس رشته امیدشان را گسسته، و به آن‌چه

خدا برایشان آماده ساخته چشم دوخته‌اند و می‌گویند: «ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ»، {ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از [زمره] اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم؟!}، و دوستان خدا به آنان نظر کنند و بخندند، و این همان معنای فرمایش الهی [در آیه بعد] است که فرموده: «أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ»، {آیا آنان را [در دنیا] به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها[ی ما] بر آن‌ها نمی‌افتد؟}، و فرمایش خداوند که فرموده: «فَالْیوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یضْحَکُونَ* عَلَی الْأَرائِکِ ینْظُرُونَ»، {و[لی] امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند. بر تختها[ی خود نشسته]، نظاره می‌کنند.}، پس هیچ‌کس که فرد مؤمنی از دوستان ما را به کلمه ای یاری کرده باشد باقی نماند جز آن‌که خدا او را بی‌حساب به بهشت برد.

پسر نعمان! فاش کننده سرّ [ما] مثل کشنده و قاتل ما با شمشیر نیست، بلکه بار گناه او سنگینتر است؛ سنگینتر است؛ سنگینتر است.

پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که شیطان پیوسته و دائماً فردی را به جمع ما وارد می‌کند که نه از ما، و نه هم عقیده ما است، پس چون او را مشهور ساخت و مورد توجّه مردم شد، شیطان به او دستور می‌دهد که بر ما دروغ ببندد، و به همین منوال ادامه دارد، یکی که رفت دیگری از راه می‌رسد.

پسر نعمان! کسی که از او سؤالی علمی شود و در پاسخ بگوید: نمی‌دانم، با علم به انصاف رفتار کرده است. و فرد مؤمن تا زمانی که نشسته غضبش باقی است، و چون برخیزد غضبش فرو نشیند!

پسر نعمان! عالم نمی‌تواند هر چه را که می‌داند به تو بگوید، چرا که آن رازی است که خدا پنهانی به جبرییل خبر داده، و جبرییل به محمّد صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم سپرده و او به علی، و علی به حسن علیه السّلام، و حسن به حسین علیه السّلام، و حسین به علی (امام سجّاد) علیه السّلام، و علی به محمّد (امام باقر) علیه السّلام، و محمّد علیه السّلام نیز آن را به آن‌کس که خواسته سپرده، بدین خاطر شتاب مکنید؛ که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شده بود ولی چون شما آن را افشا ساخته و ظاهر نمودید، خداوند آن را به تأخیرانداخت. به خدا سوگند که شما هیچ سرّی ندارید جز آن‌که دشمنانتان از شما به آن آگاهترند. پسر نعمان! خود را نجات بده، زیرا به دستورم رفتار نکردی (یعنی: در جماعت سخنی بر زبان راندی که تحت تعقیب قرار گرفتی)، سرّ مرا فاش مساز، که بی‌شکّ مغیرة بن سعید بر پدرم دروغ بست و سرّ او را فاش ساخت و در نتیجه خداوند تیزی شمشیر را به او چشانید. و نیز أبو الخطاب که بر من دروغ بست و رازم را فاش ساخت [سرانجام] به عاقبت مغیره دچار شد. هر کس امر ما را مخفی بدارد، خداوند او را در دنیا و آخرت می‌آراید، و بهره‌اش را به او عطا می‌کند، و او را از مرگ و زندان تنگ حفظ می‌نماید. روزگاری قوم بنی اسراییل آن‌چنان دچار قحطی گردید که چارپایان و فرزندانشان همه هلاک شدند، پس حضرت موسی علیه السّلام به درگاه الهی دعا کرد، زان پس خداوند به او فرمود: موسی!

[آنان آشکارا] زنا کردند و معاملات ربوی را رواج دادند، کنیسه‌ها (عبادتگاهها) را بنا نهاده، ولی زکات نپرداختند. موسی علیه السّلام عرض کرد: خداوندا! با رحمت خود بر ایشان لطف کن، که اینان عاری ازاندیشه و بی‌خردند. پس خداوند به موسی وحی فرستاد که «من پس از چهل روز دیگر بر آنان باران می‌فرستم و ایشان را می‌آزمایم». ولی این مطلب را پراکنده ساختند و افشا نمودند، در نتیجه بارش باران به مدّت چهل سال از ایشان دریغ شد. و شما [ای جماعت شیعه] فرجتان نزدیک شده بود، و شما آن را در محافلتان منتشر ساختید [از این رو آن نیز به عقب افتاد].

پسر نعمان! به راستی که خداوند جلیل و عزیز هر گاه خیر بنده ای را بخواهد نقطه ای سفید در دلش جای دهد، در نتیجه دلش به گردش درآمده و حق جو گردد، سپس به عقیده و مرام شما شتابانتر از مرغ به آشیانه‌اش گراید.

پسر نعمان! به راستی که خداوند حبّ و دوستی ما خاندان را از گنجینه‌های آسمانی زیر عرش، هم‌چون گنجینه‌های طلا و نقره، فرو فرستد، و جز به‌اندازه نازل نکند، و آن را جز به بهترین مردمان عطا نکند. و به راستی خداوند را ابری است همچو ابر باران، که هر گاه بخواهد یکی از افراد محبوب خلقش را به آن مخصوص سازد، به آن ابر فرمان دهد تا به نطفه رشد کرده یا جنین [آن فرد] در شکم مادرش ببارد.

و به راستی که اگر خداوند بنده ای را در اصل آفرینش مؤمن بیافریند، تا او را بیزار از بدی نسازد و از آن دورش نکند آن شخص نمیرد، و هر کس را که خدا بیزار از بدی ساخت و شرّ را از او دور نمود، او را از گزند کبر و بزرگی حفظ کند، در نتیجه سر به راه شود و اخلاقش نیکو و گشاده رو گردد، و وقار و آرامش و افتادگی اسلام در او نمایان شود، و از اموری که خداوند حرام ساخته پرهیز کند، و از کارهایی که موجب خشم خداوند می‌شود دوری گزیند، و خداوند دوستی و مدارای با مردم را نصیبش فرماید، و گسستن از مردم و دشمنی با آنان را ترک گوید و با این خوی ناپسند و دارندگان آن خصلت رابطه ای ندارد.

و به راستی اگر خداوند بنده ای را در اصل آفرینش کافر بیافریند، آن بنده نمیرد تا این‌که خداوند شرّ و بدی را محبوب او سازد و وی را به آن نزدیک نماید. پس چون نظرش را به بدی جلب و به آن نزدیکش ساخت، گرفتار کبر و بزرگی شود، سنگدل و بدرفتار گردد، ترش روی و بد زبان و بی‌حیا شود، و خداوند پرده‌اش بدرد، و آن بنده آن‌چنان بر مرکب گناه بتازد که هیچ گاه باز نایستد و آن‌چنان نافرمانی خدا را پیش گیرد که هم طاعت الهی و هم اهل طاعت را دشمن بدارد. چه دور است فاصله میان حال مؤمن و کافر! بنا بر این از خدا درخواست عافیت کنید، و تنها از او بجویید و طلب کنید، و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه.

مبادا به یک‌دیگر حسادت کنید که بی‌شکّ حسادت ریشه و اصل کفر است.

ای هشام، امیرالمؤمنین علیه السّلام مکرّر می‌فرمود: خداوند با چیزی برتر و بهتر از عقل و خرد پرستش نشود. عقل و خرد هیچ‌کس به کمال نرسد تا در او چند خصلت مختلف باشد: دیگران از کفر و شرارت او در امان باشند و به هدایت و خیرش امیدوار. و زیادی مالش بخشش شود. گفتار زایدش از بین برود. بهره‌اش از دنیا، کفاف و گذران زندگی است. و هیچ گاه از تحصیل علم و دانش سیر نشود. ذلّت با خدا را بیش از عزّت با غیر او دوست دارد و به تواضع بیش از شرافت مایل است. احسان‌اندک دیگران را بسیار شمارد و احسان بسیار خود رااندک. و تمام مردم را بهتر از خود بیند و خود را پست‌ترین ایشان، و این پایان و انجام کار است.

ای هشام، فرد عاقل هرگز دروغ نگوید، اگر چه مطابق میلش باشد.

ای هشام، همه مردم ستارگان را می‌نگرند ولی با آن‌ها راه نیابند مگر کسی که مجاری و منازلشان را بشناسد، و شما نیز حکمت را می‌خوانید ولی هیچ یک به آن هدایت نشوید مگر کسی که به آن عمل کند. ای هشام، مسیح علیه السّلام به حواریون گفت: «بندگان بد! طول قامت خرما (نخل) شما را می‌ترساند، و خار و سختی بالا رفتن آن را به یاد می‌آورید امّا خوبی میوه و منافعش را فراموش می‌کنید!

همین گونه زحمت کار آخرت را به نظر می‌آورید و راهش بر شما طول و دراز می‌آید، در حالی که نعمت و شکوفه و میوه‌هایش را که بدانها می‌رسید از یاد می‌برید! بندگان بد! گندم را تمیز و پاکیزه سازید و آردش را خوب نرم کنید تا طعمش را دریابید و از خوردنش لذّت برید، هم‌چنان ایمان را پاک ساخته و تکمیل کنید تا شیرینی آن را دریافته و از سرانجامش سود برید. به حق می‌گویم: اگر در شبی تاریک چراغی را بیابید که با سوخت روغن قطران [که بویی بد دارد] روشنی دهد، از نورش بهره برید بی‌آن‌که بوی بد آن مانعتان شود، سپس سزاوار شما است که حکمت را از هر کس که در او بود برگیرید و بیاموزید، و عدم رغبتش در آن شما را از گرفتن منع نکند.

ای دنیا پرستان، به حق برایتان می‌گویم: به شرف آخرت جز با ترک آن‌چه دوست می‌دارید نرسید، پس در توبه و بازگشت به حق تأخیر مکنید و آن را به فردا می‌ندازید که بی‌شکّ قبل از فردا روز و شبی باقی است، و قضای الهی در هر دو آن‌ها جاری است.

به تحقیق بی‌تاب‌ترین شما هنگام بلا، دنیا دوست‌ترین شما است، و صبورترین شما بر بلا، زاهدترین شما به دنیا می‌باشد. ای خطاکاران، نه چون زاغهای رباینده باشید، و نه مانند روبهان حیله گر، و نه گرگهای دغل، و نه مانند شیران درنده که با مردم آن کنید که آن‌ها با شکار خود می‌کنند، و دسته ای را بربایید و گروهی را بفریبید و به گروهی خیانت نمایید! از روی حقّ به شما می‌گویم: بدن با ظاهری سالم و باطنی فاسد چه سود دارد و از چه شرّی باز می‌دارد؟! و نیز بدنهای مورد پسندتان با

قلبهایی فاسد سودی نبخشند! شما را چه سود که ظاهر خود را پاک سازید در حالی که قلبهاتان آلوده است، چون غربال نباشید که آرد نرم را بیرون می‌راند و سبوس را نگه می‌دارد، شما نیز این‌گونه اید که سخن حکیمانه را از دهان خارج می‌سازید، در حالی که کینه و نادرستی در سینه‌هایتان باقی است.

ای دنیا پرستان، شما هم‌چون چراغید که مردمان را نور می‌دهد ولی خود را می‌سوزاند! ای بنی اسراییل، همنشین محفل علما شوید گرچه [از شدّت ازدحام] بر زانو نشینید، که بی‌شکّ خداوند دلهای مرده را به نور حکمت جان بخشد، همان‌طور که زمین خشک و بی‌حاصل را به باران تند حیات دهد.

ای هشام، کم گویی حکمت بزرگی است، پس بر شما باد به رعایت سکوت، چرا که آن آرامشی است نیکو، و موجب سبک باری و تخفیف گناه. درب حلم و بردباری را محکم سازید، که به راستی باب آن صبر است. و به تحقیق خداوند عزیز و جلیل آن‌کس را که بی‌جا بخندد و بی‌هدف ره پوید دشمن دارد. و بر زمامدار واجب است که هم‌چون چوپان باشد که نه از حال ایشان غافل شود و نه بر آنان بزرگی فروشد و تکبّر ورزد. پس در پنهانی از خدا شرم کنید، هم‌چنان‌که در آشکار خود از مردم شرم می‌نمایید. و بدانید که سخن حکیمانه گمشده مؤمن است، پس بر شما باد به [آموزش] علم و دانش پیش از آن‌که بالا رود، و بالا رفتن علم همان غایب شدن عالم از میان شما است (مراد وفات عالم می‌باشد).

ای هشام، بر طاعت خداوند صبر پیشه دار، و از نافرمانیش خودداری کن. که سرای دنیا تنها ساعتی باشد که آن‌چه گذشته عاری از هر شادی و غمی است و آینده‌اش مجهول است، پس بر این ساعت که در آنی آن گونه صبر کن که گویا دیگران آرزوی مقام تو را دارند.

ای هشام، دنیا به صورت زنی نابینا بر حضرت مسیح علیه السّلام مجسّم شد، پس آن حضرت علیه السّلام از او پرسید: چند شوهر کرده ای؟! گفت: بسیار، پرسید: آیا همگی طلاقت داده‌اند؟ گفت: نه، بلکه همه را کشتم. حضرت مسیح علیه السّلام فرمود: پس وای به حال شوهران زنده‌ات، که چگونه از گذشتگان عبرت نمی‌گیرند! ای هشام، به تحقیق روشنی بدن در چشم است و چون چشم بینایی داشت تمام بدن روشن است، و بی‌شکّ عقل و خرد روشنایی روح و جان است، که چون بنده ای عاقل و خردمند باشد به پروردگار خود آشنا است، و چون او را بشناسد دین خود را درک کند، و اگر با پروردگارش آشنا نباشد هیچ دینی برایش نپاید، و هم‌چنان‌که جسم جز با روح قوامی ندارد، دین نیز جز با نیتی صادق نپاید، و نیت صادق نیز جز با عقل و خرد، عاری از هر ثبات و پایداری است.

ای هشام، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم فرمود: هر گاه مؤمنی را دیدید که خموش و ساکت است به او نزدیک شوید، که او آموزش

حکمت می‌دهد، و فرد مؤمن کم گوی است و پرکار، و فرد منافق پرگوی است و کم کار.

ای هشام، چیزی هم‌چون عقل در میان بندگان تقسیم نشده است، خواب خردمند از شب زنده داری نادان بهتر است، و خداوند جز فرد عاقل را به نبوّت مبعوث نداشته تا این‌که عقل و خرد او از تلاش تمام کوشندگان بیشتر بوده است. و بنده هیچ فریضه ای از فرایض الهی را ادا نکند تا این‌که درباره‌اش‌اندیشه و تفکّر نماید. [یا: تا حقّ آن را ادا نماید]

ای هشام، هر کس که در دل خود را بزرگ شمارد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعن کنند، و هر کس که بر برادران و همردیفان خود تکبّر ورزد و گردن فرازی نماید، با این کار به ضدّیت خدا پرداخته و با خدا رقابت کرده، و هر کس ادّعای چیزی کند که در او نیست، خود را در راهی نادرست به زحمت‌انداخته است.

ای هشام، بپرهیز از فخرفروشی بر دوستانم و بالیدن به علم و دانشت، که مشمول عذاب الهی شوی و خدا بر تو غضب کند، و پس از دشمنی خداوند دیگر نه از دنیایت سود بری و نه از آخرتت منفعت آری. در سرای دنیا هم‌چون کسی که خانه از آن او نیست و فقط چشم به راه کوچ کردن است ساکن شو!

ای هشام، هر کس که به دنیا میل کند، بیم آخرت از دلش برود و هیچ بنده ای برخوردار از دانشی نشد که میلش به دنیا افزون گشت جز آن‌که از خدا دور گشت، و غضب الهی بر او بسیار شد.

هشام گوید: به آن حضرت علیه السّلام گفتم: نبرد با کدامین دشمن واجب‌تر است؟ فرمود: جنگ با آنان‌که به تو نزدیکترند و با تو بدخواه‌تر، و برایت زیانبارتر، و دشمنیشان بر تو بزرگ‌تر می‌باشد، و با افرادی که با تمام نزدیکی که به تو دارند، بر تو پوشیده ترند، و با کسی که دشمنانت را علیه تو می‌شوراند، و آن ابلیسی است که برای وسوسه دلها گمارده شده است؛ پس دشمنی تو با او باید سرسختانه باشد، مبادا صبر او در تلاش برای نابودیت بر پایداری تو در مبارزه با او بچربد! زیرا او با تمام توانش از تو ضعیف‌تر است، و با تمام شرارتی که دارد از تو کم قدرت‌تر و کم ضررتر است. و چنانچه به خدا پناهنده شوی، به راهی راست رهنمون شده ای.

پس آن حضرت علیه السّلام فرمود: ای هشام، به درستی که خداوند «عقل» را آفرید و آن نخستین آفریده از روحانیان بود که خداوند از جانب راست عرش خود از نورش خلق کرد، پس به او گفت: باز گرد، بازگشت، سپس فرمود: پیش آی، پیش آمد، پس خدای جلیل و عزیز فرمود: تو را مخلوقی بزرگوار آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم گرامی داشتم. سپس «جهل» را از دریایی تلخ و تیره آفرید، و به او گفت: بازگرد، بازگشت، سپس فرمود: پیش آی، ولی آن پیش نیامد، خداوند فرمود: آیا خود را بزرگ دیدی؟! پس او را لعن کرد. سپس برای عقل هفتاد و

پنج لشکر مقرّر فرمود، و چون جهل گرامیداشت و عطای الهی را نسبت به عقل مشاهده کرد، کینه عقل را به دل گرفته و گفت: پروردگارا! این آفریده ای هم‌چون من است، او را آفریدی و گرامی داشته و قوی ساختی، و من ضدّ اویم، در حالی که فاقد هر نیرو و توانم، [پس] هر لشکری که به او بخشیدی به من نیز عطا فرما. خدای تبارک و تعالی فرمود: بسیار خوب، ولی اگر پس از آن مرا نافرمانی کنی، تو و لشکرت را از جوارم بیرون رانم و از رحمتم دور سازم، گفت: پذیرفتم. پس خداوند او را هفتاد و پنج لشکر بخشید، و از هفتاد و پنج لشکری که خدا به عقل ارزانی داشت [یکی از آن ها] خیر است و وزیرش عقل می‌باشد، و ضدّ آن را شرّ قرار داد و وزیرش جهل است.

[سپاهیان عقل و جهل] ایمان، کفر؛ تصدیق، تکذیب؛ اخلاص، دورویی؛ امیدواری، ناامیدی؛ عدالت، بیدادگری؛ خشنودی، ناخشنودی؛ حقّ شناسی، ناسپاسی، بی‌طمعی، طمع؛ توکّل، حرص (زیاده خواهی)؛ دل نرمی، خشونت؛ دانش، نادانی؛ پاکدامنی، پرده دری؛ زهد، رغبت؛ مدارا، کج خلقی؛ ترس، گستاخی؛ فروتنی، بزرگی؛ آرامش، شتاب؛ بردباری، حماقت؛ سکوت، گزافه گویی؛ گردن نهادن، گردنفرازی؛ مطیع بودن، سرکشی؛ گذشت، کینه؛ نرم دلی، سخت دلی؛ باور، دودلی؛ پایداری، بیتابی؛ چشم پوشی، انتقام؛ بی‌نیازی، فقر؛اندیشیدن، بی‌توجّهی؛ حفظ، فراموشی؛ پیوستن، قطع رابطه؛ قناعت و صرفه جویی، زیاده طلبی؛ احسان، دریغ؛ دوستی، دشمنی؛ وفاداری، خیانت؛ فرمانبری، سرپیچی؛ فروتنی، گردنکشی؛ راحتی، گرفتاری؛ درک، غفلت؛ دانستن، ندانستن، مدارا، دشمنی؛ پاکدلی، فریبکاری؛ نگهداری، افشاگری؛

خیراندیشی، بدخواهی؛ درستی، تأخیر و امروز و فردا کردن؛ نیکی و شایستگی، زشتی و ناشایستگی؛ تقیه و پنهان کاری، افشاء و بی‌پروایی؛ انصاف، ستم؛ پرهیزگاری، رشک و حسد؛ پاکیزگی، آلودگی؛ پاکدامنی، بی‌شرمی؛ میانه روی، زیاده روی؛ راحتی، خود را به رنج‌انداختن؛ آسان گیری، سخت گیری؛ تندرستی، بلا و گرفتاری؛ اعتدال، افزون طلبی موافقت با حقّ، پیروی از هوس؛ سنگینی و متانت، سبکی و جلفی؛ خوشبختی، بدبختی؛ توبه، اصرار بر گناه؛ دقّت و مراقبت، سهل انگاری؛ دعا کردن، سرباز زدن؛ شادابی، بی‌حوصلگی؛ شادی،اندوه؛ مأنوس شدن، کناره گرفتن؛ سخاوت، بخیل بودن؛ خشوع، خودبینی؛ حفظ گفتار، سخن چینی؛ طلب آمرزش، بیهوده طمع بستن؛ زیرکی، حماقت.

هر وقت و هر زمان‌که مردم مرتکب گناهانی تازه و بی‌سابقه شوند، خداوند نیز آنان را مبتلا به بلاهای تازه ای سازد که نه می‌پنداشتند و نه فکرش را می‌کردند.

در دین خدااندیشه و تفکّر کنید، زیرا فهم دین، کلید بینش و کمال عبادت است، و نیز موجب صعود به درجات رفیع، و نیل به مراتب عالی دین و دنیا است. و برتری فرد دین فهم و فقیه بر فرد عابد، هم‌چون برتری خورشید بر ستارگان است، و هر کس در دین خوداندیشه نکند، خداوند از هیچ عمل او راضی نگردد.

و شتاب در انجام آن. کسی که احسان خود به مؤمن را کوچک و ناچیز به حساب آرد، برادرش را بزرگ داشته است، و هر کس احسان خود را بزرگ شمارد برادر خود را کوچک داشته، و کسی که احسان خود را پنهان سازد، کردارش عزیز و ستوده گردد، و هر کس که در انجام وعده‌اش شتاب ورزد عطایش را گوارا و دلچسب ساخته.

اعلام الدین: حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: شایسته‌ترین علم برای تو علمی است که عملت به وسیله آن اصلاح شود. و لازم‌ترین عمل آن کاریست که از تو در مقابلش بازخواست می‌نمایند و لازم‌ترین علمها برایت علمی است که ترا به اصلاح قلبت راهنمایی کند، و معایب قلبت را آشکار نماید و پسندیده‌ترین علمها از نظر عاقبت علمی است که موجب افزایش اطلاعات زندگی برای تو می‌شود. خود را مشغول به علمی که ندانستن آن برایت زیانی ندارد مکن و مبادا غافل شوی از علمی که عدم اطلاع از آن موجب افزایش جهل تو می‌شود.

امام رضاعلیه السّلام فرمود: عبادت نه به کثرت روزه است و نه به فزونی نماز، بلکه به بسیاری تفکّر درباره خداوند است.

هیچ‌کس تا سه خصلت در او نباشد مؤمن نیست: سنّتی از پروردگارش، و سنّتی از پیامبرش، و سنّتی از ولی و امامش. امّا سنّت پروردگارش سرپوشی است، و سنّت پیامبرش مدارای با مردم است، و سنّت ولی و امام او، پایداری و شکیبایی هنگام تنگدستی و رنج و سختی است.

امام رضا علیه السلام فرمود: خاموشی و سکوت یکی از دربهای حکمت است، به راستی خموشی محبّت آورد و راهنمای بر هر خیری است.

امام رضاعلیه السّلام فرمود: عقل هیچ فرد مسلمانی کامل نگردد تا برخوردار از ده خصلت شود: به خیر او امید باشد؛ و از شرّش ایمنی؛ خوبی و خیر دیگران را بسیار شمارد؛ و خیر بسیار خود رااندک و ناچیز؛ نه از مراجعه نیازمندان به خود خسته شود؛ و نه در طول عمر از طلب و تحصیل علم و دانش ملول و خسته گردد؛ فقر در راه خداوند از توانگری در غیر راه حقّ؛ و خواری در راه حقّ، از سربلندی در راه دشمن خدا نزد او محبوب‌تر است؛ نزد او گمنامی از شهرت مطلوب‌تر است. سپس آن حضرت علیه السّلام افزود: دهم و چه دهمی؟

فرمود: توکّل بر خدا درجاتی دارد: یکی این است که در تمامی امور مربوط به تو، هر چه درباره‌ات کند به او اعتماد کنی، و هر چه با تو کند راضی باشی و بدانی که او از هیچ خیر و رعایتی درباره‌ات کوتاهی نکرده، و نیز بدانی که حکم و فرمان در این جهت با او است، بنا بر این با واگذاری امورت به خدا بر او توکّل کن؛ و یکی از این امور، اعتقاد و ایمان به غیب و امور پنهانی خدا است، همآن‌که دانش و فهم تو قدرت درک آن را ندارد، پس می‌باید که علم آن را به او و به امنایش واگذاری، و در مورد آن امور پوشیده و غیر آن به او اعتماد داشته باشی.

فضل گوید: به امام رضاعلیه السّلام عرض کردم: یونس بن عبد الرّحمن معتقد است که معرفت خداوند اکتسابی است (یعنی: از راه سعی و کوشش به دست می‌آید)، فرمود: خیر، خطا کرده، خداوند ایمان را به هر کس که خواهد ارزانی دارد، پس در برخی از ایشان پابرجا و استوار می‌دارد، و نزد بعضی ناپایدار و عاریت. در نتیجه ایمان استوار آن است که هرگز خدا از او نگیرد، ولی ایمان ناپایدار و عاریت آنست که به بنده عطا گردد، و سپس از او ربوده شود.

بوسیدن مادر بوسیدن لبهای او است، و بوسه خواهر بر گونه‌اش، و بوسه امام میان دیدگان او است.

چون امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: نزدیک شوید بپرسید، شخص دانا افاضه می‌نماید و بهره مند می‌کند. - دست بر شکم خود مالید و فرمود: - این شکم را پر از طعام نکرده ام، پر از علم است. به خدا قسم آیه ای در خشکی و دریا و بیابان و کوه نازل نشده جز این‌که من مطلعم و می‌دانم درباره چه کس نازل شده و به جهت فرمایش امام صادق علیه السّلام که فرمود: شکایت اهل مدینه را به خدا می‌کنم. من در میان آن‌ها هم‌چون موی تن هستم که سترده می‌شود، می‌خواهند زبان به حق باز نکنم. به خدا تا زنده باشم حق را می‌گویم. وقتی حقیقتی را بگویم منظورم حفظ خون شما و برقراری اجتماع شما است تا اسرارمان به دست دیگران نیافتد. با این‌که پیامبر اکرم فرمود: سری است که خدا به جبرییل سپرده و جبرییل به محمد و محمد به علی و علی به هر کس که بخواهد. سپس اضافه نمود که حضرت باقر علیه السّلام فرمود:

شما این سخنان را میان کوچه و بازار با هم رد و بدل می‌کنید. من خواستم پس از درگذشت امام موسی بن جعفر علیه السّلام اجتماع شما به هم نخورد و پناه به نااهل نبرید و سؤالهای خود را از غیر امام نکنید که موجب هلاک و نابودی شما شود. چقدر مردم را دعوت به پیروی از خود نمودند با این‌که شایستگی نداشتند.

چاره ای نیست، باید شما نیز مانند پیشینیان گرفتار همان جریانها بدون هیچ تفاوتی بشوید و به شما گفته شد که این از سنن و مَثل‌های الهی است و آن‌چه ملاحظه کردید که جلوگیری شد، در مرتبه اول از تقیه و در مرتبه آخر از جواب، به خاطر شفای دلهای شما است و برای از بین بردن شکتان و این مسایل چنین نیست که از دل شما برود مگر این‌که خداوند بخواهد. اگر همه مردم بتوانند، می‌خواهند ما را دوست داشته باشند و عارف به حق ما باشند و تسلیم دستورمان ولی خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هر که را مایل باشد هدایت می‌نماید.

امام رضا علیه السّلام فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است. و راه قناعت را نمی‌رود مگر دو مرد یا متعبدی که می‌خواهد آخرت را، یا متنزه و دوری جوینده از لئیمی مردمان.

کنز الفوائد کراجکی: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هفت چیز بدون هفت چیز دیگر مسخره است: هر که با زبان استغفار کند ولی با دل

پشیمان نباشد خود را مسخره کرده؛ هر که از خدا توفیق بخواهد و کوشش ننماید خود را مسخره کرده؛ هر که در طلب احتیاط باشد ولی باکی نداشته باشد خود را مسخره نموده؛ هر که از خدا بهشت بخواهد و بر گرفتاریها صبر نکند خود را مسخره کرده؛ هر که از آتش جهنم به خدا پناه برد ولی ترک شهوات دنیا را ننماید خود

را مسخره کرده؛ هر که به یاد خدا باشد ولی سرعت برای دیدارش نگیرد خود را مسخره کرده (هفتمی ذکر نشده).

دیدن مسجد ابادان، دلیل بر مرد عالم است که مردم پیش او آیند از بهر صلاح دین. اگر دید مسجدی بنا کرد، دلیل که با مسلمانان نیکی کند.

- در مجالس صدوق (امالی): بسندی از علی علیه السّلام که پرسیدم از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مردی خواب بیند و بسا درست است و بسا نادرست فرمود: ای علی هیچ بنده ای نخوابد جز اینکه روحش به پیشگاه پروردگار جهانیان برآید و آن‌چه را نزد او بیند درست است، و چون فرماید روحش را بتنش برگردانند در میان آسمان و زمین سیر کند و آن‌چه را در آن‌جا بیند نادرست است.

در مجالس صدوق (بسندش از ابن عباس كه من همراه امير المؤمنين عليه السّلام بودم چون بصفّين مى‌رفت، و چون در نينوى كنار شط فرات منزل كرد، وضوء ساخت و نماز كرد و چرتى زد و بيدار شد و گفت، در خواب ديدم گويا مردانى از آسمان فرود آمدند و پرچمهاى سفيد داشتند، و شمشيرها آويخته كه همه سپيد و تابان بودند، و در گرد اين زمين خطى كشيدند، سپس ديدم گويا اين نخلها شاخه بر زمين زنند و پريشانند با خونى تازه و گويا ديدم حسين پاره تن و مغزم در آن خون غرق است و دادرس طلبد و كسى بدادش نرسد، و گويا مردان سپيدى از آسمان فروآمدند و گويند با فرياد بلند، شكيبا باشيد اى خاندان رسول كه بدست بدترين مردم كشته شويد، و اين بهشت است اى أبا عبد اللَّه كه شيفته تو است.

و آن‌گه مرا تسليت دادند و مى‌گفتند، اى ابو الحسن مژده گير، خدا روز قيامت چشمت را بدو روشن سازد و آن‌گاه بيدار شدم و سوگند بدان كه جان على بدست او است البته صادق مصدّق أبو القاسم صلى اللَّه عليه و آله و سلم مرا آگاه كرد كه آن‌جا را در مسافرتم بسوى شورشيان بر ما بينم و اين زمين كرب و بلاء است كه حسين و تن از فرزندان من و فاطمه در آن دفن شوند (و حديث مختصر شده).

بيان: چون خدا تعالى در آخر الزمان حجت خود را از مردم نهان كرده بدانها تفضّل كرده رأى و نظر در استنباط احكام از آن‌چه از ائمه شان عليهم السّلام بدانها رسيده، و چون وحى را از آن‌ها بازگرفت و گنجدارانش را، بدانها بيش از ديگران خوابهاى درست داد تا برخى رويدادها را پيش از پديد شدن بدانها بنمايد، و گفته‌اند: اين فضيلت

در عصر امام قائم علیه السّلام است «بر هفتاد جزء از نبوّت» شاید مقصود اینست که نبوت را اجزاء بسیاریست که جزئش استنباط یقینی است نه اجتهاد ظنّی و هم خوابهای درست، و این معنا که برای مردم آخر الزمان بدست آید باندازه آن است و مانند آن‌ها و گرچه در پیغمبر اقوی است.

از أبی سعید خدری از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله که چون کسی از شماها خواب دوست داشتنی بیند همانا از طرف خداست و باید خدا را بدان سپاس کند و آن را بگوید، و چون جز آن را دید که بد دارد همانا از شیطانست و بخدا از شرّش پناه برد و آن را بکسی نگوید که زیانش ندارد.

کافی: امام باقر علیه السلام درباره آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُواْ مِن دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْیاهُمْ» فرمود: آن‌ها مردم یکی از شهرهای شام بودند که هفتاد هزار خانوار بودند و بیماری طاعون گهگاه بین آن‌ها شایع می‌شد و هروقت احساس می‌کردند که طاعون آمده است ثروتمندان از شهر خارج می‌شدند چون قدرتمند بودند و فقیران به خاطر ضعیف بودنشان در شهر می‌ماندند و مرگ در میان‌کسانی که در شهر مانده بودند بیشتر بود و آن‌هایی که از شهر خارج شده بودند کمتر می‌مردند. آن‌هایی که خارج شده بودند می‌گفتند: که اگر در شهر مانده بودیم تعداد بیشترمان تلف شده بودند و آن‌هایی که در شهر مانده بودند می‌گفتند اگر از شهر بیرون می‌رفتیم تعداد کمی از ما می‌مردند. فرمود: و به خاطر این قرار گذاشتند که اگر

طاعون آمد همه آن‌ها از شهر خارج شوند وقتی احساس کردند که طاعون آمده است همه آن‌ها برای فرار از طاعون و ترس مرگ، از شهر خارج شدند و تا آن زمآن‌که خدا خواست در شهرها پراکنده شدند. سپس به یک شهر خرابه ای گذر کردند که مردمش آن شهر را ترک کرده بودند و طاعون آن‌ها را نابود کرده بود، پس در آن شهر ساکن شدند. هنگامی که بار و بُنه خود را باز کردند و مستقر شدند. خداوند به آن‌ها گفت: بمیرید؛ پس همان لحظه همه آن‌ها مردند و پوسیده شدند و استخوان‌هایشان بر سر راه عابران بود که آن‌ها را جارو کردند و کنار زدند و در یک گوشه ای جمع کردند. یکی از پیامبران بنی اسراییل به نام حزقیل بر آن‌ها گذر کرد. هنگامی که استخوآن‌هایشان را دید، گریه کرد و اشک ریخت و گفت: خدایا ای کاش آن‌ها را الان زنده می‌کردی آن‌چنان‌که آن‌ها را می‌راندی تا شهر تو را آباد می‌کردند و بندگانت را به دنیا می‌آوردند و همراه سایر بندگانت تو را عبادت می‌کردند. خداوند به او وحی کرد که: آیا دوست داری آن‌ها را زنده کنم؟ گفت: بله، خدایا آن‌ها را زنده کن. خداوند به او وحی کرد که این کلمات را تکرار کن. سپس آن‌چه را که خداوند به او گفت تکرار کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن کلمات، اسم اعظم خداوند بود. هنگامی که حزقیل آن سخنان را تکرار کرد، به استخوان‌ها نگاه کرد در حالی که به سوی هم پرواز می‌کردند و زنده شدند و به هم نگاه می‌کردند و خداوند را ذکر می‌کردند و او را تکبیر و تسبیح و تهلیل می‌کردند. حزقیل علیه السلام در آن وقت گفت: شهادت می‌دهم که خداوند بر هرکاری تواناست. عمر بن یزید روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: که این آیه در مورد آن‌ها نازل شده است.

می‌گویم: شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب و غیر آن به استناد از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: روز نوروز همان روزی است که در آن روز، خداوند مردمی را که هزاران نفر بودند و به خاطر ترس از مرگ از شهرشان خارج شده بودند، زنده کرد. خداوند به آن‌ها گفته بود بمیرید و سپس آن‌ها را زنده کرد، چرا که یکی از پیامبران از خداوند خواسته بود که آن‌ها را زنده کند. سپس به او وحی شد که: آب بر روی قبرهایشان بریز، او نیز در این روز بر روی آن‌ها آب پاشید و زنده شدند که تعدادشان سی هزار نفر بودند. به خاطر همین، ریختن آب در نوروز یک سنت قدیمی شد که جز راسخون در علم، هیچ‌کس دلیل آن را نمی‌دانست.

احتجاج، توحید، عیون اخبار الرضا علیه السلام: حسن بن محمد النوفلی در مورد احتجاجات - برهان‌های - امام رضا علیه السلام برای مذاهب مختلف روایت می‌کند که امام رضا علیه السلام به جاثلیق فرمود: یسع همان معجزه ای را برای قومش انجام داد که حضرت عیسی انجام داد ولی قومش او را خدای خود نکردند و حزقیل همان کاری را انجام داد که حضرت عیسی انجام داد. او سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس بر سر جالوت نگاه کرد و گفت: آیا چیزی در مورد این گروه از بنی اسراییل در تورات است؟ هنگامی که بخت نصر به بیت المقدس حمله کرد، آن‌ها را از بین اسیران بنی اسراییل انتخاب کرد و آن‌ها را به بابل برد. سپس خداوند او را بر آن‌ها فرستاد و آن‌ها را زنده کرد. سپس امام رضا علیه السلام به آن مرد مسیحی رو کرد و فرمود: ای مرد مسیحی، آیا این پیامبران قبل از عیسی

بودند یا عیسی قبل از آن‌ها؟ گفت: آن‌ها قبل از عیسی بودند. امام فرمود: پس چرا عیسی را خدای خود گرفتید؟ باید یسع و حزقیل را خدای خود می‌گرفتید، چون آن دو قبل از عیسی، معجزه زنده کردن مردگان و دیگر معجزات عیسی را انجام داده بودند. تعداد زیادی از قوم بنی اسراییل به خاطر ترس از طاعون و مرگ از شهرشان فرار کرده بودند، خداوند همه آن‌ها را در عرض یک لحظه در روستایی می‌راند، مردم آن روستا برای آن‌ها آغل درست کردند و آنقدر در آن ماندند تا این‌که استخوانهایشان خرد و پوسیده شدند. یکی از پیامبران بنی اسراییل بر آن‌ها گذر کرد و از آن‌ها و زیاد بودن استخوان‌های پوسیده تعجب کرد، خداوند به او وحی کرد که آیا دوست داری آن‌ها را زنده کنم و به آن‌ها هشدار بدهی؟ گفت: بله، خداوند به او وحی کرد که: آن‌ها را صدا بزن. او گفت: ای استخوان‌های پوسیده به اذن خداوند زنده شوید. سپس همه آن‌ها زنده شدند و ایستادند و خاک را از روی سرشان می‌تکاندند.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان بنی اسراییل مردی به نام إلیا بود که رئیس چهارصد نفر از مردم بنی اسراییل بود. پادشاه قوم بنی اسراییل عاشق زنی غیر از قوم خودش شده بود که بت پرست بودند و به او پیشنهاد ازدواج داد. آن زن گفت: به شرط آن‌که بت را با خودم بیاورم و آن را در شهر تو پرستش کنم. ولی او آن را نپذیرفت، و چند بار دیگر پی در پی نزد او رفت تا این‌که پادشاه بالاخره قبول کرد و آن زن را به شهر خود منتقل کرد در حالی که بتش همراهش بود و همراه آن زن هشتصد مرد آمدند که همگی بت پرست بودند. إلیا به نزد پادشاه آمد و به او گفت: خداوند تو را پادشاه کرد و عمرت را

طولانی کرد ولی تو سرکشی و ستم کردی. پادشاه به إلیا توجهی نکرد سپس الیا دعا کرد تا خداوند حتی یک قطره باران برای آن‌ها نبارد. قحطی بزرگی به مدت سه سال بر آن‌ها نازل شد به طوری که تمام حیوانات خودشان را قربانی کردند و هیچ حیوان دیگری برای آن‌ها باقی نماند به جز اسبی که پادشاه و اسب دیگری که وزیر بر آن سوار می‌شدند. دوستان إلیا در نزد وزیر مخفی شده بودند و آن‌ها را گروه گروه غذا می‌داد. خداوند به الیا وحی کرد که به سوی پادشاه برو، می‌خواهم توبه او را قبول کنم. پس نزد او آمد. پادشاه به الیا گفت: با ما چکار کردی، بنی اسراییل را نابود کردی؟ الیا گفت: در آن‌چه به تو دستور می‌دهم مرا اطاعت می‌کنی؟ پس از او تعهد گرفت و اصحابش را بییرون آورد و دو گاو نر را برای خداوند قربانی کردند. سپس آن زن را صدا زد و او را قربانی کرد و آن بت را آتش زد و پادشاه توبه خوبی کرد و لباس پشمی پوشید و باران برای آن‌ها فرستاده شد و زمین سرسبز شد.

تفسیر علی بن ابراهیم: روایت می‌کنند که از امام صادق علیه السلام در مورد لقمان و حکمتش که در قرآن خداوند از آن‌ها حرف زده است، پرسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم حکمتی که خداوند به لقمان داد در مورد نسب و مال و خانواده و گستردگی در بدن و زیبایی نبود، بلکه لقمان مردی بود که بر امر الهی قوی بود و به خاطر خدا مردی با تقوا، ساکت و آرام، دوراندیش و متفکر و تیزبین بود که از پند واندرز بی‌نیاز بود. در طول روز هیچوقت نمی‌خوابید و هرگز کسی او را در حال بول و غائط و حمام کردن ندیده بود چون خودش را در حال انجام این کارها به شدت از مردم پنهان می‌کرد و در کارهایش دوراندیش

و محافظه کار بود. به خاطر ترس از گناه، هرگز به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با کسی مزاح نکرد و هرگز به خاطر داشتن یا نداشتن چیزی مادی و دنیوی خوشحال یا ناراحت نشد و با چند زن ازدواج کرد که فرزندان زیادی برای او به دنیا آورده بودند و بسیاری از آن‌ها را در کودکی از دست داد و به خاطر مرگ هیچکدام از آن‌ها گریه نکرد و هرگاه بر دو مرد گذر می‌کرد که با هم دشمنی یا دعوا داشتند آن‌ها را با هم آشتی می‌داد و از نزد آنان نمی‌رفت مگر این که از هم جدا شده باشند. و هرگاه حرفی را از کسی می‌شنید که از آن خوشش می‌آمد حتما از تفسیر و روایت کننده آن می‌پرسید و در جلسه‌های انسان‌های فقیه و حکیم زیاد شرکت می‌کرد و با قاضیان و حاکمان و پادشاهان و سلاطین روبرو می‌شد، و بر قاضیان به خاطر آن‌چه که به آن گرفتار شدند سوگواری می‌کرد و بر حاکمان و پادشاهان به خاطر مغرور شدنشان در برابر خدا و آرامششان در آن، ترحم می‌کرد و از آن‌چه که با آن بر نفسش پیروز می‌شد و با آن بر هوای نفسش مجاهده می‌کرد و از شیطان دوری می‌کرد عبرت و درس می‌گرفت. قلبش را با فکر کردن درمان می‌کرد و نفسش را با عبرت‌ها مدارا می‌کرد؛ و فقط در آن‌چه که به او مربوط می‌شد سفر - دخالت - می‌کرد؛ به خاطر همین ویژگی‌ها به او حکمت عطا شد و عصمت بخشیده شد. هنگام ظهر آن‌گاه که چشم‌ها برای یک چرت روزانه آرام می‌گیرند خداوند گروهی از ملائکه را نزد لقمان فرستاد در حالی که لقمان صدای آن‌ها را می‌شنید ولی آن‌ها را نمی‌دید، به لقمان گفتند: آیا می‌خواهی که خداوند تو را بر روی زمین جانشین خودش قرار دهد و در بین مردم حکم و قضاوت کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند مرا بر این کار دستور دهد، من گوش به فرمانم. چون اگر مرا بر این کار امر کند به من کمک می‌کند و چیزهایی را به من یاد می‌دهد و مرا از خطا

کردن معصوم می‌کند. و اگر خداوند مرا در قبول این کار مختار کند آن را قبول نمی‌کنم. ملائکه‌ها پرسیدند: ای لقمان چرا؟ گفت: چون حکومت در بین مردم سخت‌ترین جایگاه‌ها در دین است که بیشترین فتنه و آزمایش را دربر دارد که انسان در آن درمانده شده و به او کمک نمی‌شود و ظلم از هر مکانی بر او غالب می‌شود و مسئول این کار بر سر دو راه گیر می‌کند: اگر در آن راه حق را بپوید شایسته است که تسلیم شود و اگر در کارش اشتباه کند راه بهشت را گم کرده است و هرکس که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد در آخرت حسابرسی‌اش آسان‌تر است از کسی که در دنیا حاکم و بزرگ و شریف باشد؛ و هر کس که دنیا را بر آخرت انتخاب کند هر دو را از دست می‌دهد، این از بین می‌رود و به آن نمی‌رسد. ملائکه از حکمت او تعجب کرده بودند و خداوند رحمان از منطق او خوشش آمد. هنگام شب وقتی که خوابید خداوند حکمت را بر او نازل کرد و از نوک سر تا پاهایش را کاملا با آن پوشاند در حالی که خواب بود. وقتی که بیدار شد، حکیم‌ترین مرد زمان خودش شده بود و به سوی مردم رفت و با حکمت با آن‌ها حرف می‌زد و آن را برای آن‌ها توضیح داد. امام صادق علیه السلام فرمود: و هنگامی که حکم جانشینی به لقمان داده شد و او قبول نکرد به ملائکه دستور داد تا حکم جانشینی را به داود بدهند و او قبول کرد و او به مانند لقمان شرط قرار نداد سپس خداوند جانشینی در زمین را به داود داد و در آن چند بار به خطا و اشتباه دچار شد و هر بار که اشتباه می‌کرد خداوند او را می‌آمرزید و او را می‌بخشید. لقمان اکثر وقت‌ها به دیدار داود می‌رفت و او را با نصیحت‌ها و حکمت و علم سرشارش نصیحت می‌کرد و داود به او می‌گفت: ای لقمان خوش به حال تو! حکمت به تو داده شد و بلا

از تو برداشته شد و خلافت به داود داده شد و او دچار اشتباه و فتنه شد.

سپس امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يعِظُهُ يا بُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» فرمود: لقمان فرزندش را به آثاری نصیحت کرد که به دو نیم شد - نهایت تأثیر را از آن‌ها گرفت -. ای حماد! یکی از نصیحت‌هایش این بود که: ای پسرم تو از زمانی که به دنیا آمده ای به دنیا پشت کرده ای و به سوی آخرت می‌روی. آن خانه ای که تو به سویش می‌روی از آن خانه ای که به آن پشت کرده ای به تو نزدیک‌تر است. ای پسرم، با عالمان مجالست کن و با زانوهایت مزاحم ایشان شو و با آن‌ها مجادله نکن چون از حضورت در جلسه‌هایشان جلوگیری می‌کنند و از دنیا به‌اندازه کفایتت بخواه و آن را ردّ مکن تا سربار مردم بشوی و طوری که به آخرتت ضرر برساند در آن وارد مشو. روزه ای بگیر که شهوتت را قطع کند، روزه ای نگیر که تو را از نماز بازدارد، چون نماز در نزد خداوند از روزه دوست داشتنی‌تر است. ای پسرم، دنیا دریای عمیقی است، عالمان زیادی در آن هلاک شده‌اند. کشتی نجات خود را ایمان به خدا و بادبان‌های آن را توکل به خدا و توشه‌ات را تقوای خدا قرار بده، اگر نجات پیدا کردی از لطف و رحمت خداست و اگر تو هم نابود شدی به خاطر گناهان خودت است. ای پسرم، اگر در بچگی ادب پیدا کنی در بزرگی به تو فایده می‌رساند و هر کس به ادب توجه کند به آن اهمیت می‌دهد و هر کس به آن اهمیت بدهد به علم خود متعهد می‌شود و هر کس به علم خود متعهد شود بیشتر در طلب آن می‌کوشد و هر کس بیشتر در طلب آن بکوشد

منفعت آن را درک می‌کند و آن را عادت خود قرار می‌دهد؛ چون تو جانشین گذشتگانت هستی و آیندگانت از آن استفاده می‌کنند که به وسیله آن امیدوار به تو امید می‌بندد و هراسان از صولت تو می‌هراسد، مبادا از رسیدن به آن تنبلی کنی و به سراغ غیر آن بروی چون اگر بتوانی بر دنیا چیره شوی بر آخرت چیره نخواهی شد و اگر طلب علم در جایگاه‌های آن از تو فوت شود در مورد آخرت شکست خواهی خورد و ساعاتی را در شب و روز برای یادگیری علم به خودت اختصاص بده چون ضایع کردنی را شدیدتر از ترک علم نخواهی یافت و در علم آموزی از سر لجاجت مجادله مکن، و هرگز با هیچ فقیهی مجادله نکن و با هیچ پادشاهان دشمنی نکن و با هیچ ستمگری مماشات مکن و با او دوستی مکن و هرگز با هیچ فاسقی برادری مکن و با هیچ متهمی همراهی مکن و آن طور که پولت را حفظ می‌کنی علمت را نیز حفظ کن.

پسرش به او گفت: پدر چگونه می‌توانم اینگونه باشم در حالی که فقط یک قلب دارم؟ لقمان به او گفت: ای پسرم اگر قلب انسان مؤمن را دربیاوری و آن را بشکافی دو نور در آن وجود دارد، نوری برای ترس از خدا و نوری برای امید به بخشش او. اگر آن دو را وزن بکنی هیچکدام به‌اندازه یک مثقال بر دیگری برتری ندارد. هرکس به خدا ایمان داشته باشد به کلام خدا باور دارد و هر کس کلام خدا را باور داشته باشد، دستورات او را انجام می‌دهد. پس هر کس دستورات خدا را انجام ندهد کلام خدا را باور ندارد چون این کارها با هم رابطه علت و معلولی و رابطه مستقیم دارند. پس هرکس به خدا ایمان راستین داشته باشد، برای رضای خداوند به صورت خالص و بی‌ریا و ناصح کار می‌کند و هر کس

اینگونه برای خدا کار بکند به تاکید به خداوند ایمان راستین دارد و هر کس از خدا اطاعت کند از او می‌ترسد و هر کس از او بترسد او را دوست می‌دارد و هر کس او را دوست داشته باشد از او اطاعت می‌کند و هر کس از او اطاعت کند رضایت و بهشت خداوند را به دست می‌آورد و هر کسی در پی کسب رضای خدا نباشد خشم خدا بر او آسان است، پناه بر خدا از خشم او.

امالی الصدوق: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم، اگر هزار دوست داشته باشی باز کم هستند ولی اگر یک دشمن داشته باشی، آن یک نفر زیاد است. امام علی علیه السلام فرمود:

- تا جایی که می‌توانی دوستان زیادی داشته باش چون اگر از آن‌ها کمک بخواهی پشتیبان و حامی هستند.

- اگر هزار دوست و رفیق داشته باشی زیاد نیست، ولی یک دشمن برای انسان زیاد است.

قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: آن‌چه که لقمان به آن نصیحت می‌کرد این بود که ای پسرم، اگر نسبت به مرگ شک داری، خواب را از خودت بگیر ولی هرگز نمی‌توانی نخوابی و اگر به روز رستاخیز شک داری بیدار شدن از خواب را از خودت بگیر و هرگز نمی‌توانی از خواب بیدار نشوی. اگر در این تفکر کنی می‌فهمی که نفس و جان تو به دست یکی دیگر است. خواب به مانند مرگ و بیداری به مانند حشر بعد از مرگ است.

یکی از آن دو گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ و آن کدام جانی بود که در جان دیگری جا داشت، ولی میان آنان پیوند خویشی و نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحبش را می‌گردانید؟ خورشید از کجا طلوع و در کجا غروب می‌کند؟ کجا بود که خورشید به آن‌جا کرد و دیگر بدان جا نتابید؟ بهشت کجاست؟ دوزخ کجاست؟ آیا پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟ روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ آن دو حاضر کدامند؟ و آن دو غایب کدامند؟ و آن دو دشمن کدامند؟ یک چیست؟ دو چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟ ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟ شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ هشتاد چیست؟ نود چیست؟

ابن عباس گوید: ابوبکر از پاسخ فرو ماند و نتوانست هیچ پاسخی دهد، به گونه ای که ما بیم آن داشتیم که مردم از دین اسلام برگردند. از این رو من به در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام رفتم و به حضرتش عرض کردم: ای علی! از رؤسای یهود به مدینه آمده‌اند و پرسش‌هایی را به ابوبکر پیشنهاد دادند و او از پاسخ فرو ماند و نتوانست جوابی بدهد.

علی علیه السّلام تبسّمی کرد و خندید. آن‌گاه فرمود: امروز، همان روزی است که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من وعده فرمود. پس پیشاپیش به راه افتاد که راه رفتنش با راه رفتن پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله هیچ تفاوتی نداشت. تا این‌که در همان جایی که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌نشست، جلوس فرمود. آن‌گاه رو به آن دو یهودی

کرد و فرمود: هر دو نزدیک من آمده و پرسش‌هایی را که از این پیرمرد داشتید، از من بپرسید.

آن دو یهودی گفتند: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب، فرزند عبدالمطّلب، برادر پیامبر، همسر دخترش فاطمه، پدر حسن و حسین علیه السّلام و جانشین او در همه حالات، و دارای همه مناقب و شکوه‌ها و رازدار پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هستم. یکی از آن دو یهودی گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ فرمود: من از روزی که خود را شناختم، مؤمن بودم و تو از روزی که خود را شناختی، کافر بودی و از این پس نمی‌دانم- ای یهودی! - که خداوند با تو چه رفتار خواهد داشت.

یهودی گفت: کدام جانی بود که در میان جان دیگر جای داشته و میان آن‌ها پیوند خویشی و نژادی نبود؟ فرمود: آن یونس در شکم ماهی بود. پرسید: کدام قبری بود که صاحبش را می‌گرداند؟ فرمود: یونس علیه السّلام بود، آن‌گاه که ماهی او را در هفت دریا گرداند. پرسید: خورشید از کجا طلوع می‌کند؟ فرمود: از میان دو شاخ شیطان. پرسید: در کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در چشمه ای گرم. دوستم پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: «به هنگام برآمدن آفتاب و به هنگام غروب آن نماز نخوان، تا آن‌که سایه آن به‌اندازه یک نیزه یا دو نیزه بلند شود.»

پرسید: کجا بود که خورشید در آن‌جا طلوع کرد و دیگر در آن‌جا نتابید؟ فرمود: در دریایی که خداوند آن را برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت. پرسید: پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟ فرمود: پروردگار من با نیروی خود همه چیز را حمل می‌کند و هیچ‌چیز توان حمل

او را ندارد تا حمل شود. پرسید: پس معنای این آیه که فرمود: «وَ یحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یوْمَئِذٍ ثَمانِیة» {و عرش پروردگار تو را در آن روز هشت تن حمل می‌نماید} چگونه است؟

فرمود: ای یهودی! آیا نمی‌دانی «ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری» {آن‌چه در آسمان‌ها و زمین و میان آن دو و زیر خاک است همه از آن خداست؟} پس همه چیز روی خاک است و خاک بر قدرت پابرجاست و قدرت همه چیز را حمل می‌کند. پرسید: پس بهشت و دوزخ کجا هستند؟ فرمود: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین. پرسید: روی پروردگار تو به کدام طرف است؟

علی علیه السّلام به من فرمود: ای ابن عباس! آتش و هیزمی برای من بیاور. من آتش و هیزم را حاضر ساختم. حضرت هیزم را آتش زد و فرمود: ای یهودی! روی این آتش به کدام طرف است؟ یهودی گفت: من رویی برای آن نمی‌دانم. حضرت فرمود: به راستی که پروردگار بزرگ من بدین گونه است. مشرق و مغرب از آن اوست، «فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه» {پس هر کجا که رو کند، همان جا وجه اللّه است.}

از حضرتش پرسید: آن دو حاضر کدامند؟ فرمود: آسمان‌ها و زمین که ساعتی غایب نمی‌شوند. پرسید: آن دو غایب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که نمی‌شود بر آن دو واقف شد. پرسید: آن دو دشمن کدامند؟ فرمود: شب و روز. پرسید: پس آن یک کدام است؟ فرمود: خدای بزرگ. پرسید: پس آن دو چیست؟ فرمود: آدم و حوّا. پرسید: پس آن سه چیست؟ فرمود: مسیحیان بر خدا دروغ بسته و گفتند: «سوّمین از سه تا»، در حالی که خداوند همسر و فرزندی ندارد. پرسید: پس آن‌چهار چیست؟ فرمود: قرآن، زبور، تورات و انجیل. پرسید: پس آن پنج

چیست؟ فرمود: پنج نمازی که واجب و فرض است. پرسید: پس آن شش چیست؟ فرمود: «خلق السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیام» {خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.}

پرسید: پس آن هفت چیست؟ فرمود: هفت در دوزخ که بر روی هم بسته می‌شود. پرسید: پس آن هشت چیست؟ فرمود: هشت در بهشت. پرسید: پس آن نه چیست؟ فرمود: «تِسْعَةُ رَهْطٍ یفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یصْلِحُونَ» {نه طایفه ای که در روی زمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند.}

پرسید: پس آن ده چیست؟ فرمود: ده روز از دهه. پرسید: پس آن یازده چیست؟ فرمود: سخن یوسف علیه السّلام به پدرش که: «یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیتُهُمْ لِی ساجِدِین» {ای پدر! من یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را دیدم که بر من سجده می‌کردند.} پرسید: پس آن دوازده چیست؟ فرمود: ماه‌های سال. پرسید: پس آن بیست چیست؟ فرمود: فروش یوسف به بیست درهم. پرسید: پس آن سی چیست؟ فرمود: سی روز ماه رمضان‌که روزه‌اش بر هر مؤمنی واجب است، مگر آن‌که بیمار یا در سفر باشد.

پرسید: پس آن‌چهل چیست؟ فرمود: وعده گاه موسی علیه السّلام که سی شب بود، پس خداوند با افزودن ده روز آن را تکمیل کرد و وعده گاه پروردگارش چهل شب کامل گشت. پرسید: پس آن پنجاه چیست؟ فرمود: نوح علیه السّلام در میان قومش هزار سال جز پنجاه سال ماند. پرسید: پس آن شصت چیست؟ فرمود: گفتار خدای متعال در مورد کفّاره ظهار که: ِ فَمَنْ لَمْ یسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِینا {کسی که

توانایی ندارد شصت مسکین را اطعام کند.} یعنی توانایی گرفتن دو ماه روزه پی در پی را ندارد. پرسید: پس آن هفتاد چیست؟ فرمود: موسی علیه السّلام از میان قوم خود هفتاد تن برگزید. پرسید: پس آن هشتاد چیست؟ فرمود: نام دهی در جزیره است که «هشتاد» نامیده می‌شود. همان جایی که نوح از آن‌جا در کشتی نشست و در کوه جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق نمود. پرسید: پس آن نود چیست؟ فرمود: همان کشتی پر، که نوح در آن برای جانوران نود خانه ساخت. پرسید: پس آن صد چیست؟ فرمود: عمر داود علیه السّلام شصت سال بود. آدم علیه السّلام از عمر خود چهل سال به او بخشید و چون مرگش فرا رسید، منکر شد و فرزندان و ذرّیه او انکار را به ارث بردند.

آن‌گاه یهودی گفت: ای جوان! محمّد را آن گونه برایم توصیف کن که گویی هم اینک او را می‌بینم تا همین ساعت به او ایمان بیاورم. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السّلام گریست، آن‌گاه فرمود: ای یهودی! غمهایم را تازه کردی؛ دوست من پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله دارای پیشانی بلند، ابروانی به هم پیوسته، چشمانی سیاه، گونه‌هایی هموار و صاف، بینی کشیده، لبانی نازک، ریشی پر پشت و دندان‌هایی درخشان بود. گردنش بسان تنگ نقره بلورین بود و خط مویی از سینه تا ناف هم‌چون شاخه کافور کشیده شده بود که جز آن در بدنش مویی نداشت. نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قامت.

فرمود: شما می‌گویید نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید، چشمه ای بود در بیت المقدس و دروغ می‌گویید. آن چشمه زندگی است که یوشع بن نون، ماهی را در آن شست و آن چشمه ای است که

خضر از آن نوشید و هیچ‌کس از آن ننوشد، مگر این‌که زنده می‌ماند. گفت: راست گفتی! به خدا که این سخن به خط هارون و به املای موسی است.

فرمود: شما می‌گویید نخستین درختی که بر روی زمین رویید زیتون است و دروغ می‌گویید. آن خرمای مخصوص است که آدم با خود از بهشت آورد. گفت: راست گفتی! به خدا که این سخن هارون و به املای موسی است.

گفت: پیامبر شما در کجای بهشت ساکن خواهد شد؟ فرمود: در بالاترین درجه و شریف‌ترین جای آن‌که عدن نام دارد. گفت: راست گفتی! به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است. سپس گفت: پس از وی چه کسی در جایگاه او می‌نشیند؟ فرمود: دوازده امام. گفت: راست گفتی! به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است.

شخصی یهودی محضر علی بن ابی طالب علیه السّلام رسید و عرض کرد: چند سؤال از شما می‌کنم و در صورتی که جواب آن‌ها را بدهید، اسلام می‌آورم. علی علیه السّلام فرمود: آن‌چه می‌خواهی بپرس و محقّقا کسی را داناتر از ما اهل بیت نخواهی یافت.

یهودی عرضه داشت: کره زمین بر چه استوار می‌باشد؟ چرا فرزند گاهی به عموها و زمانی به دایی‌ها شباهت دارد؟ منشأ پیدایش مو و خون و گوشت و استخوان و رگ آیا نطفه مرد بوده یا نطفه زن می‌باشد؟ چرا

آسمان را آسمان نامیده‌اند؟ چرا دنیا را دنیا خوانده‌اند؟ برای چه آخرت را آخرت می‌گویند؟ وجه نامیدن حضرت آدم به آدم و حوّا به حوّا چیست؟ چرا به درهم، درهم گفته شده و

دینار به این نام موسوم شده است؟ چرا به اسب «اجد» و به قاطر «عد» و به درازگوش «حرّ» گفته‌اند؟

علی علیه السّلام در جواب فرمود: کره زمین روی دوش فرشته ای است و دو پای آن فرشته روی سنگی و سنگ بر شاخ گاوی بوده و چهار دست و پای گاو بر پشت یک ماهی که در دریای اسفل می‌باشد قرار دارد و دریا روی ظلمت و ظلمت و تاریکی بر عقیم و عقیم بر ثری استوار است و کسی غیر از خداوند عزوجل از زیر ثری مطّلع نیست.

و هر گاه نطفه مرد و زودتر از نطفه زن خارج شده و در رحم قرار گیرد، البته فرزند به عمو و عمّه‌ها شبیه می‌گردد و منشأ پیدایش استخوان و رگ همین نطفه می‌باشد. در صورتی که اگر نطفه زن پیش از نطفه مرد بیرون آمده و زودتر در رحم وارد گردد، فرزند به دایی و خاله‌ها شبیه می‌شود و منشأ پیدایش موی و پوست و گوشت این نطفه می‌باشد، چرا که نطفه زن زرد و رقیق است.

و آسمان را از این جهت آسمان نامیده‌اند که چون وسم و معدن آب می‌باشد؛ و دنیا را به خاطر آن دنیا گفته‌اند که از هر چیزی پست‌تر می‌باشد؛ و آخرت را آخرت خوانند، زیرا در آن پاداش و ثواب می‌باشد؛ و جهت نامیدن آدم به آدم این است که آن جناب از صفحه روی زمین آفریده شده و شرح و توضیح آن چنین است: حقّ تعالی جبرئیل علیه

السّلام را برانگیخت و ابتدا او را مأمور ساخت که از روی زمین، چه نواحی نرم آن و چه مواضع ضخیم و درشت آن‌چهار نمونه خاک (خاک سفید و سرخ و تیره و سیاه) بیاورد. سپس فرمانش داد به آوردن چهار نوع آب (آب شیرین و شور و تلخ و بد بوی). بعد از آن به او امر کرد که آب را در خاک بریزند. آن‌گاه حقّ تعالی با قدرت کامله‌اش آب را با خاک در آمیخت و آن را گل ساخت و چنان این دو با هم ممزوج شدند که نه از خاک چیزی زائد آمد که آب بخواهد و نه از آب مقداری ماند که به خاک نیاز داشته باشد، و گل ساخته شده جثّه آدم بود و قادر متعال هنگام آمیختن آب‌ها با خاک، چنان نمود که آب شیرین در حلق آن هیکل و آب شور در دو چشمش و آب تلخ در دو گوشش و آب بد بو در بینی او قرار گرفت.

و امّا حوّا از این رو به این نام خوانده شده که منشأ آفرینشش حیوان بوده است؛ و امّا این‌که چرا به اسب «اجد» گفته‌اند، به این دلیل است که اولین کسی که روی اسب نشست، قابیل بود که در روز کشتن برادرش هابیل سوار آن شد و این بیت را انشاء کرد: می‌یابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته‌ام نادیده نگرفته و به دنبال من می‌آیند

و چون هنگام دواندن اسب، بیتی را که با کلمه «اجد» آغاز می‌شد خواند، لاجرم به اسب «اجد» گفته‌اند؛ و به قاطر به خاطر آن «عد» گفته‌اند که اولین کسی که بر قاطر نشست، حضرت آدم علیه السّلام بود و شرح آن این است که حضرت آدم فرزندی داشت به نام «معد» که به چهارپایان شوق وافر داشت و پیوسته در معیت جناب آدم آن‌ها را می‌راند و هر گاه قاطر از رفتار می‌ماند، آدم علیه السّلام با صدای بلند

می‌فرمود: معد، آن را بران! در نتیجه قاطر با اسم معد الفت و انس پیدا کرد، به حدّی که وقتی اسم معد را می‌گفتند، قاطر به ذهن می‌آمد و بدین ترتیب این اسم برای آن حیوان گذارده شد و بعدها مردم «میم» را حذف کردند و به قاطر «عد» اطلاق نمودند.

و امّا این‌که به درازگوش «حرّ» گفته‌اند، به این جهت است که اولین کسی که بر دراز گوش نشست حوّاء بود. وی درازگوشی داشت که برای زیارت کردن قبر فرزندش هابیل بر آن سوار می‌شد و در طول راه مکرّر می‌گفت: وا حرّاه! و هر وقت این عبارت را ادا می‌کرد، حیوان راه می‌رفت و وقتی که ساکت می‌شد، حیوان نیز از رفتن باز می‌ماند. پس گویا این کلمه نام این حیوان است که وقتی آن را می‌شنود، به وجد آمده و حرکت می‌کند. بعدا مردم در آن تصرّف کرده و کلمه «وا حرّاه» را «حرّ» گفتند.

و امّا وجه تسمیه «درهم» به این نام، آن است که درهم دارِ همّ و حزن است، کسی که آن را جمع کند و در طاعت خدا صرف نکند، حقّ تعالی در آتش واردش می‌نماید؛ و وجه تسمیه «دینار» به این اسم آن است که دینار دارِ نار و آتش است، کسی که آن را گرد نماید و در طاعت حقّ خرج نکند، خداوند او را در آتش می‌برد.

یهودی پس از استماع این جواب‌ها عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! راست و صحیح فرمودی. آن‌چه را که ایراد کردی در تورات یافته‌ایم. پس از آن به دست حضرت اسلام آورد و ملازم آن جناب بود تا در جنگ صفّین کشته شد.

سخنور خوش بیان یهودیآن‌که در مقابل این منطق مبهوت گشته بود، روی به امیرالمؤمنین نمود و گفت: ای علی! این‌که نتوانستیم بر اثبات ادّعای خویش دلیلی بیاوریم خرسندت نسازد. اگر ما دلیلی بر انقراض شما نداریم، معلوم نیست که شما هم برای دوام خود دلیلی داشته باشید که بتوانی بر آن ببالی. بنابراین ما و شما در بی‌دلیل بودن یکسان خواهیم بود. علی علیه السّلام فرمود: نه، برابر نیستیم، بلکه ما

برهانی قوی در اختیار داریم و آن معجزه آشکار است. سپس شتر آن یهودیان را مخاطب ساخت و فرمود: ای شتران! گواهی خود را به حقانیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و وصیش ابراز دارید! فوراً شترها صدا زدند: «تصدیق داریم، ای جانشین محمّد تو راست گفتی! راست گفتی که این گروه یهودی دروغگویند!»

علی علیه السّلام فرمود: آن‌ها یک جنس از گواهانند، سپس (به لباس‌های تنشان اشاره کرد و) فرمود: ای لباس‌هایی که بر تن یهودیان هستید! به درستی محمّد و وصیش شهادت دهید! همگی لباس‌هایشان به سخن آمده و دوباره گفتند: ای علی! تو راست می‌گویی، گواهی می‌دهیم که محمّد حقیقتاً فرستاده خدا است، و تو ای علی یقیناً قائم مقام اویی! شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بر هیچ میدان بزرگواریی گام ننهاد، مگر آن‌که تو هم بر آن‌جا گام نهادی و همانند او از خود جوانمردی نشان دادی، و شما دو برادر و دو شعاع از پرتو انوار خدایید؛ در شمارش دویید، ولی در همه فضایل یکی هستید، جز این‌که پس از حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله پیامبری نیست!

با پدیدار شدن این صحنه یهودیان گنگ شدند و برخی از یهودیان نظاره گر به پیامبر خدا ایمان آوردند. همین باعث گردید که بر سرسختی و شقاوت آن گروه یهود و بینندگان دیگر افزوده شود. و آیه «لا رَیبَ فِیهِ» همین منظور را دارد، چنان‌که او گفت: محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و جانشین وی که پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمان وصی بودن او را از جانب پروردگار به جهانیان اعلام داشت.

سپس فرموده است: «هدی» یعنی قرآن بیانگر و بهبودی بخش دل‌های بیمار است؛ «لِلمُتّقِین» برای پرهیزکاران از شیعه محمّد و علی، آنان‌که از هر نوع کفرورزی خودداری کرده و از آن دوری گزیدند، و از گناهانی که انسان را به تباهی می‌کشاند پرهیز و از انجام آن چشم پوشی کردند، اسرار الهی و رازهای بندگان پاک خدا و اوصیای بعد از محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله را فاش نساختند و آن‌ها را در سینه خود پنهان کردند، آموزش علوم را از دانش پژوهان دریغ نکردند و در میان آنان منتشر ساختند.

پس حضرت دستش را گرفت و او را نزد ابوبکر آورد. آن‌گاه مرد یهودی گفت: من از این حاضران چهار سخن را پرسیدم و ایشان مرا نزد تو هدایت کردند که از تو سؤال کنم. حضرت فرمود: بپرس. او گفت (به من بگو) وقتی که پیامبر شما را به معراج بردند و از نزد خدای خود بازگشت، اولین سخنی که خداوند به او گفت چه سخنی بود؟ هم‌چنین مرا آگاه ساز از آن فرشته ای که با پیامبر شما برخورد کرده و به او سلام نکرد (که و چگونه بود؟) و نیز به من بگو آن‌چهار نفری که مالکی (از مالکان دوزخ) سرپوش آتشینی را از روی ایشان برداشت تا با پیامبر

شما سخن گفتند، چه کسانی بودند؟ و به من بگو منبر پیامبر شما در کدام جایگاه از بهشت قرار گرفته است؟

علی علیه السّلام در پاسخ فرمود: نخستین سخنی که خداوند به پیامبر ما صلّی اللَّه علیه و آله گفت، این فرمایش خدای عزوجل است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ» {رسول به آن‌چه از پروردگارش بر او فرستاده شده ایمان آورد.} آن مرد گفت: مقصودم این نیست. آن حضرت فرمود: پس این گفته رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است که فرمود: «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّه» {مؤمنان جملگی به خدا ایمان آوردند.} آن مرد گفت: خواسته من این نیست. آن حضرت فرمود: بگذار این امر پوشیده بماند. گفت: باید مرا آگاه سازی؛ آیا او تو نیستی؟ پس آن حضرت فرمود: حال که دست برنمی داری، بدآن‌که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که از نزد پروردگار خود بازگشت و برایش پرده‌ها برداشته شده، پیش از آن‌که به جایگاه جبرئیل برسد، فرشته ای او را آواز داد و گفت: ای احمد! همانا خدای عزوجل تو را درود می‌فرستد و به تو می‌فرماید: از ما به آن سید ولی سلام برسان! رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: آن سید ولی کیست؟ فرشته گفت: علی بن ابی طالب است، مرد یهودی (پس از شنیدن این پاسخ) گفت: به خدا قسم درست پاسخ گفتی. من آن را در کتاب پدر خود خوانده‌ام.

پس علی علیه السّلام فرمود: امّا فرشته ای که در راه با پیغمبر خدا علیه السّلام برخورد کرد، ملک الموت بود که از نزد ستمکاری از اهل زمین آمده بود که سخن درشتی بر زبان رانده و او برای خدا خشمگین شده

بود. پس پیامبر را نشناخته و راه را بر او سدّ کرد، و جبرئیل گفت: ای ملک الموت! این رسول خدا احمد حبیب خداوند است. پس ملک الموت به سوی آن حضرت برگشت و به دامنش آویخت و پوزش خواست و گفت: ای پیامبر خدا! من از نزد پادشاه زورگویی که سخنی درشت گفته بود باز آمده و خشمگین بودم و تو را نشناختم. پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عذر او را پذیرفت.

و امّا در مورد آن‌چهار تن که مالکی از مالکان دوزخ از روی آنان سرپوشی آتشین را برداشت؛ همانا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بر مالکی از دوزخ گذر کرد که از وقتی آفریده شده بود، هرگز لب به خنده نگشوده بود. جبرئیل به او گفت:

ای نگهبان! این شخص پیامبر رحمت، محمّد است. پس او به چهره رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله خندید و هرگز به هیچ‌کس دیگر جز او نخندیده بود. پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: به او بگو سرپوش آتشین را از روی جهنّم بردارد، و مالک دوزخ آن را برداشت. در این هنگام قابیل و نمرود و فرعون و هامان در آن بودند. آنان به پیامبر گفتند: ای محمّد! از پروردگارت بخواه که ما را به زندگی دنیا بازگرداند تا عمل شایسته انجام دهیم. پس جبرئیل خشمگین شد و با پری از پرهای بال خود اشاره نمود و آن سرپوش آتشین را دوباره بر روی ایشان‌انداخت.

و امّا در مورد منبر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله؛ همانا قرارگاه پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بهشت عدن است و آن باغی است که خدای تعالی آن را به دست خود ساخته، و در آن همراه با پیامبر دوازده وصی هستند، و بر فراز آن گنبدی است که به آن «قبّه رضوان» گفته می‌شود و بر بالای قبّه رضوان جایگاه دیگری است که «وسیله» نامیده می‌شود و در بهشت هیچ منزلی شبیه به آن نیست و آن منبر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله است.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیه السّلام است که خداوند آهن را برای او نرم ساخت و او از آن سپرها را ساخت. حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و به حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله بهتر و برتر از آن داده شده. خداوند سنگ سخت محکم را برای او نرم نموده و تبدیل به غار ساخت، و زیر دستان مبارک آن حضرت در بیت المقدس هم‌چون خمیر، نرم شد. ما این را مشاهده کردیم و تحت رایت او آن را التماس نمودیم.

عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان علیه السّلام است که ملک و سلطنتی به وی عطا شد که هیچ‌کسی پس از او بدان دست نیافت. حضرت علیه السّلام فرمود: همین‌طور است، و به حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده. روزی فرشته ای بر آن حضرت نازل شد که پیش از آن به زمین نیامده بود، و او همان میکائیل است. عرض کرد: ای محمّد! اگر خواهی پادشاه و منعم و مکرم باش، و این کلیدهای گنجینه‌های زمین با تو است، و تمام کوه‌های آن برای تو طلا

و نقره خواهد شد، و این کار ذرّه ای از آن‌چه در آخرت برایت ذخیره شده کم نخواهد کرد. پس اشاره ای به جبرئیل- که از میان فرشتگان دوست آن حضرت بود- کرد و او را اشاره به تواضع نمود. پس فرمود: بلکه من نبوّت و بندگی را اختیار کردم که یک روز بخورم و دو روز گرسنه باشم، تا این‌که به برادرانم از انبیاء ملحق شوم. پس خداوند عزوجل به آن حضرت کوثر و رتبه شفاعت را عنایت فرمود و این درجه رفعت و کرامت هفتاد مرتبه عظیم‌تر از ملک دنیا از اول تا آخر آن است. و او را وعده مقام محمود فرمود. پس وقتی روز قیامت فرا رسد، خداوند عزوجل او را بر روی عرش می‌نشاند. پس ای یهودی! این عطا از آن‌چه به سلیمان داده شده بسی برتر و بهتر است.

عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که تمام بادها تحت فرمان او شدند، به طوری که با آن به تمام شهرها می‌رفت و به یک شبانه روز، راه یک ماهه می‌پیمود. حضرت امیر علیه السّلام فرمود: همین‌طور است، و به حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله برتر و بهتر از آن داده شده. ایشان مسیر یک ماه راه از مسجدالحرام به مسجد الأقصی را سیر داده شد، و از آن‌جا در ملکوت آسمان‌ها مسیر پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و این همه در کمتر از سه شب بود، تا این‌که به ساق عرش رسید، تا این‌که به علم نزدیک شد و به آن چسبیده و از آن‌جا او را به جنّت برد و به بالای رفرف سبز مشرّف شد. در آن‌جا نور محل، دیده آن رسول گرامی را خیره کرد، پس عظمت حضرت عزوجل را به چشم دل به نظر درآورد، و با دیدگان او را ندید. و فاصله میان او و آن نور، به مقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. پس خداوند وحی فرستاد به بنده‌اش

آن‌چه فرستاد، و از جمله این آیه شریفه از سوره مبارکه بقره بود که: «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیغْفِرُ لِمَنْ یشاءُ وَ یعَذِّبُ مَنْ یشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» {آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است از آنِ خداست. و اگر آن‌چه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آن‌گاه هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.}

عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند، و هر چه می‌خواست برای او می‌ساختند؛ معبدها و تندیسه‌ها و تمثال‌ها. حضرت علی علیه السّلام به او فرمود: همین‌طور است، و به حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده. شیاطین در حالی تحت فرمان او بودند که هنوز در کفر به سر می‌بردند، ولی شیاطین تحت امر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله همه مؤمن بودند. پس نه نفر از اشراف گروه جنّیآن‌که یکی از جنّ نصیبین بود و هشت نفر ایشان از بنی عمرو بن عامر که از اهل یقین ایشان بودند، به نام‌های شضاه، مضاه، هملکان، مرزبان، مازمان، نضاه، هاضب، هضب و عمرو خدمت آن حضرت شرفیاب شدند. و ایشآن‌کسانی هستند که خداوند درباره شان می‌فرماید: «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ» {و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند.} و اینان نه نفر می‌باشند. پس جنّیان خدمت آن حضرت آمدند و پیامبر داخل نخلستان بود. آنان عذرخواهی کرده و گفتند: ما گمان کردیم که خداوند کسی را مبعوث نفرموده است. و از پی آن هفتاد و

یک هزار تن از ایشان با پیامبر بیعت نمودند که روزه گیرند و نماز گزارند و حجّ بجای آرند و جهاد کنند و خیرخواهی مسلمین کنند، و از یاوه گویی‌های خود درباره خداوند عذر خواستند. ای یهودی! این عطا برتر از آن چیزی است که به سلیمان داده شده. پس پاک و منزّه است خداوندی که شیاطین را پس از تمرّد، برای نبوّت محمّد مسخّر نمود، و آنان پنداشته بودند که خداوند دارای فرزند است، از این رو بعثت آن حضرت شامل بی‌شماری از جنّ و انس گردید.

عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی بن مریم است که می‌پندارند او در گهواره سخن می‌گفته است. حضرت علی علیه السّلام بدو فرمود: همین‌طور است، و حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله در حالی از شکم مادرش متولّد شد که دست چپ خود را بر زمین، و دست راستش را به آسمان بالا گرفته بود و لبان خود را به یکتاپرستی حرکت داد. در این حال نوری از دهانش آشکار شده که اهل مکّه در آن قصرهای بصری و اطراف آن از شام، و قصرهای حمر از یمن و اطرافش، و قصرهای بیض از استخر و حوالی آن را دیدند. و تمام دنیا در شب تولّد آن حضرت نورانی شد، تا آن‌جا که گروه جنّ و انس و شیاطین به وحشت افتادند و گفتند: یک واقعه ای بر روی زمین رخ داده است. و در شب میلاد، ملائکه مشاهده شدند که بالا و پایین می‌روند و مشغول تسبیح و تقدیس خداوند می‌باشند، و بعضی ستارگان به لرزه درآمده و برخی سقوط کردند و این‌ها همه از علائم و نشانه‌های تولّد آن حضرت بود.

و ابلیس لعین پس از مشاهده آن عجایب، قصد آن کرد که به آسمان رود، و او را در آسمان سوم جایگاهی بود و شیاطین استراق سمع

می‌کردند. پس هنگامی که آن شگفتی‌ها را دیدند، قصد استراق سمع نمودند و چون خواستند این کار را انجام دهند، از تمام آسمان‌ها محجوب شده و با شهاب‌های آسمانی ممنوع و مطرود گشتند، و این‌ها همه دلایل نبوّت او است.

« پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: آن‌گاه که اهل آتش می‌فهمند که بهشتیان غرق نعمتند، آرزو می‌کنند که بهشتیان از غذاهای بهشتی یا از نوشیدنی‌های آن به آنان بخورانند و بنوشانند تا مقداری از عذاب دردناک آنان کاسته شود، چهل سال کسی جواب آنان را نمی‌دهد. پس از آن با لحنی تحقیر آمیز و خوار کننده به آن‌ها می‌گویند: خداوند این نعمت‌ها را بر کافران حرام کرده است. سپس آنان نگهبانان آتش را در کنار خود می‌بینند و آرزو می‌کنند که نگهبانان، برایشان اسبابی را مهیا کنند که از این نگون بختی نجات یابند، ولی تا چهل سال کسی جواب آنان را نمی‌دهد. سپس بعد از این که آن‌ها از تحقق آرزوی خود ناامید شدند، به آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبران شما دلایل روشن برایتان نیاوردند؟ می‌گویند: آری!

اللّه، در قرآن و از منظر قرآن و احادیث، نام «اللّه»، مهم‌ترین نام آفریدگار جهان است و بیش از سایر نام‌های او کاربرد دارد. این نام در قرآن کریم، بار تکرار شده است. امام علی علیه السلام درباره اهمّیت لفظ جلاله (اللّه) می‌فرماید: اللّه، أعظَمُ اسمٍ مِن أسماءِ اللّهِ عز و جل، وَ هُوَ الاسمُ الَّذی لا ینبَغی أن یسمّی بِهِ غَیرُ اللّهِ، وَ لَم یتَسَمَّ بِهِ مَخلوقٌ. اللّه، بزرگ‌ترین نام از نام‌های خداوند است و نامی است که سزاوار

نیست غیر خدا به آن نامیده شود و هیچ مخلوقی بِدان نامیده نشده است. با تأمّل در احادیثی که کلمه «إله» و «اللّه» را تفسیر کرده‌اند، روشن می‌گردد که لفظ جلاله در اصل، مشتق است و معانی مختلفی که برای مبدأ اشتقاق آن در منابع لغت ذکر شده است، نه تنها با هم تعارضی ندارند، بلکه هر یك به بخشی از مفهوم گسترده لفظ جامع جلاله اشاره دارند. بدین جهت هم، در برخی از احادیث، این معانی در کنار هم قرار گرفته‌اند، چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: اللّه، مَعناهُ المَعبودُ الَّذی یألَهُ فِیهِ الخَلقُ وَ یؤلَهُ إلَیهِ، وَ اللّهُ هُوَ المَستورُ عَن دَرکِ الأبصارِ، المَحجوبُ عَن الأوهامِ وَ الخَطَراتِ.

التوحید به نقل از سلمان فارسی: جاثلیق از علی علیه السلام پرسید: به من بگو: خدا را به محمّد شناختی، یا محمّد را به خداوند عز و جل؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «من خدا را به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نشناختم؛ بلکه محمّد را به خداوند عز و جل شناختم؛ چرا که [دیدم] او را آفرید و در وی‌اندازه‌ها، از درازا و پهنا، پدید آورد. پس دانستم که او با تدبیر، ساخته شده است [و مدبِّر و سازنده ای دارد]، و این را با راه نمایی و الهام و خواست خداوند دریافتم، چنان که طاعت خویش را به فرشتگان، الهام فرمود و خویشتن را بی‌هیچ شبیهی و کیفیتی، به آن‌ها شناساند».

امام علی علیه السلام: خوش ندارم در کودکی بمیرم و به بهشت بروم، در حالی که بزرگ نشده ام، تا این که پروردگارم را بشناسم.

امام علی علیه السلام: پس خداوند، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بُتان به پرستش او، و از فرمانبری شیطان به فرمانبری وی درآورد، با قرآنی که آن را روشن و استوار گردانید تا بندگان، پروردگارشان را که نمی‌شناختند، بشناسند و به وجود او که آن را نفی می‌کردند، اعتراف کنند و هستی‌اش را که منکِر بودند، اثبات کنند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر نوزادی، با سرشت خدایی زاده می‌شود تا آن‌گاه که به زبانش آن را بیان کند، و چون زبانش آن را بیان کند، آن‌گاه است که یا سپاس گزار است و یا ناسپاس.

امام علی علیه السلام در مناظره‌اش با یهودیِ شامی که به ایشان گفت: به سلیمان، سلطنتی داده شد که برای احدی بعد از او سزاوار نیست: همین‌طور است؛ امّا به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله برتر از آن داده شد. او فاصله یك ماه راه را در یك شب، طی کرد و از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برده شد، و به ملکوت آسمان‌ها که پنجاه هزار سال راه است، در کمتر از ثلثی از شبْ عروج کرد، تا آن که به پای عرش رسید و به عِلمْ نزدیك شد و آویخت و دیبای نازك سبزرنگی از بهشت برایش آویزان گشت، و نور دیده او را فرو پوشاند و عظمت پروردگارش را با دل خویش، و نه دیده‌اش، دید و میان او و آن [بهشت یا عظمت خداوند] به‌اندازه یك کمان یا کمتر فاصله بود.

الکافی به نقل از یعقوب بن اسحاق: به امام عسکری علیه السلام نوشتم... و پرسیدم: آیا پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله پروردگارش را دید؟ امام علیه السلام مرقوم فرمود: «خداوند متعال، از نور عظمت خویش، تا دوست داشت، به دل پیامبرش نشان داد».

معنای دیدن خدا با دلامام صادق علیه السلام: امیرمؤمنان بر منبر کوفه سخنرانی می‌کرد که مردی به نام ذِعلِب که زبان آور، سخنور و شجاع بود برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: «وای بر تو، ای ذعلب! من پروردگاری را که ندیده باشم، عبادت نمی‌کنم». گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه او را دیده ای؟ فرمود: «وای بر تو، ای ذعلب! چشم‌ها با نگاهِ سر او را ندیده‌اند؛ بلکه دل‌ها با حقایق ایمان [و تصدیقات یقینی]، او را دیده‌اند. وای بر تو، ای ذعلب! پروردگارم چنان لطیف [و ناپیدا] است که به لطافت [جسمانی] وصف نمی‌شود، و چندان باعظمت است که به عظمت، وصف نمی‌گردد، و آن سان بزرگ است که به بزرگی، وصف نمی‌شود، و چنان سترگ است که به درشتی [و غلظت جسمانی]وصف نمی‌گردد. پیش از هر چیز است و گفته نمی‌شود که: چیزی پیش از اوست. و پس از هر چیزی است و گفته نمی‌شود که: بَعدی دارد. چیزها را خواسته است (/ خواهنده چیزهاست)؛ امّا نه با کوشش [و تلاش، آن گونه که ویژگی بشر است]، و دریابنده[ی باطن ها] است؛ امّا نه با حیله. در همه اشیا هست؛ امّا نه این که با آن‌ها آمیخته و یا از آن‌ها جدا باشد. پدیدار است؛ امّا نه به نحو مباشرت (قابل رؤیت حسّی). آشکار است؛ امّا نه به نحو آشکار شدن [اشیا] برای چشم. دور است، نه به مسافت، [و]نزدیك است، نه به نحو هم جواری».

التوحید به نقل از ابو الصَّلت هروی: مأمون از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره این آیه شریف پرسید: «و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او، بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یك از شما بهتر عمل می‌کنید». فرمود: «خداوند متعال، در حالی که بر عرش خویش استیلا داشت، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، هرچند می‌توانست آن‌ها را در چشم بر هم زدنی بیافریند؛ امّا آن‌ها را در شش روز آفرید تا آن‌چه را از آن‌ها می‌آفریند، تدریجاً به فرشتگان بنمایاند، و فرشتگان از طریق پیدایش آن‌چه پدید می‌آید، تدریجاً به قدرت خداوندِ بلندنام پی ببرند».

امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل که: «و کسی که در این [دنیا]کور باشد، در آخرت نیز کور است و گم راه‌تر است»: کسی که آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و گردش گردون و خورشید و ماه، و [دیگر]نشانه‌های شگفت انگیز، او را به این ره نمون نشوند که در پس این‌ها، حقیقتی باعظمت‌تر از آن‌ها وجود دارد، چنین کسی در آخرت، کور[دل] و گم راه‌تر است؛ چرا که او از دیدن این همه، کور است و ره به جایی (حقیقت ماورایی) نمی‌برد.

امام صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر: ای مفضّل! نخستین دلیل و برهان بر وجود آفریدگارِ بسیار پاك، فراهم آوردن این جهان و ترکیب اجزای آن و نظم بخشیدن دقیق به آن‌هاست. هر گاه بااندیشه‌ات در

این جهان تأمّل کنی و با خِرَدت آن را وارسی نمایی، آن را هم‌چون خانه ای می‌یابی که همه آن‌چه بندگان او بدان نیاز دارند، در آن فراهم آمده است. آسمان، مانند سقف [آن خانه]برافراشته شده و زمین، چون فرش، گسترده شده است و ستارگان، چونان چراغ، چیده شده‌اند و گوهرها هم‌چون گنجینه‌اندوخته شده‌اند و هر چیزی در آن، برای کاری آماده شده است، و انسان مانند مالك این خانه است و همه آن‌چه در این خانه است، در اختیار او نهاده شده است. انواع گیاهان برای مقاصد او آماده گشته‌اند و انواع حیوانات، در راه مصالح و منافع او به کار گرفته شده‌اند. پس، این همه، آشکارا دلالت بر آن دارد که جهان، با نقشه و حکمت و سازمان و هماهنگی آفریده شده است، و آفریننده آن‌ها یکی است و هموست که اجزای این عالم را ترکیب و نظم بخشیده است.

امام صادق علیه السلام: به جانم سوگند، اگر [مردم] در این پدیده‌های شکوهمند می‌اندیشیدند، بی‌گمان در ترکیبِ آشکار و تدبیرِ ظریف و نمایان و پدید آمدن اشیا که نبوده‌اند و تبدیل و تحوّل آن‌ها از طبیعتی به طبیعتی و شکلی به شکلی دیگر، نشانه ای می‌دیدند که آن‌ها را به وجود سازنده، ره نمون می‌شد؛ زیرا هیچ یك از این پدیده‌ها، از اثر تدبیر و ترکیب که نشان می‌دهد آن را آفریدگاری مدبّر است، و از تألیفی مدبّرانه که به خدای یگانه و حکیم ره نمون می‌شود، خالی نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند متعال می‌فرماید: «هر گاه بنده‌ام غالباً به یاد من مشغول باشد، خوشی و لذّت او را در یاد خودم قرار می‌دهم، و چون خوشی و لذّتش را در یاد خودم قرار دهم، عاشق

یکدیگر می‌شویم، و چون عاشق یکدیگر شدیم، حجاب میان خود و او را کنار می‌زنم و همواره در برابر دیدگان او خواهم بود، به طوری که آن‌گاه که مردم دچار اشتباه می‌شوند، او دچار اشتباه نمی‌شود. اینان، سخنشان [همچون]سخن پیامبران است».

امام علی علیه السلام: پیوستن به خدا، در گسستن از مردم است.

امام علی علیه السلام: تو هرگز به خالق نمی‌پیوندی، مگر آن‌گاه که از خلق بِبُری.

النّورُ وَ اللّهِ الأَئِمَّةُ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلی یومِ القِیامَةِ، و هُم وَ اللّهِ نورُ اللّهِ الَّذی أُنزِلَ، و هُم وَ اللّهِ نورُ اللّهِ فِی السَّماواتِ و فِی الأَرضِ، وَ اللّهِ یا أبا خالِدٍ لَنورُ الإِمامِ فی قُلوبِ المُؤمِنینَ أنوَرُ مِنَ الشَّمسِ المُضیئَةِ بِالنَّهارِ؛ و هُم وَ اللّهِ ینَوِّرونَ قُلوبَ المُؤمِنینَ، و یحجُبُ اللّهُ عز و جل نورَهُم عَمَّن یشاءُ فَتُظلِمُ قُلوبُهُم؛ وَ اللّهِ یا أبا خالِدٍ لا یحِبُّنا عَبدٌ و یتَوَلّانا حَتّی یطَهِّرَ اللّهُ قَلبَهُ... به خدا سوگند که تا روز قیامت، «نور»، امامان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستند. به خدا سوگند، آنان همان نورِ فرو فرستاده شده‌اند. به خدا سوگند، آنان نور آسمان‌ها و زمین‌اند. ای ابو خالد! به خدا سوگند، نور امام در دل‌های مؤمنان، از خورشید فروزانِ روز، تابناک‌تر است. به خدا سوگند، آنان دل‌های مؤمنان را روشن می‌دارند و خدا، نور آنان را از هر کس که بخواهد، باز می‌دارد تا دل‌هایشان تاریک شود. ای ابو خالد! به خدا سوگند، هیچ بنده ای با ما دوستی نمی‌ورزد و ولایت ما را نمی‌پذیرد، جز آن که خداوند،

دلش را پاك می‌سازد. بر پایه این سخن، امام به سانِ مِهری تابان است که فروزنده‌تر از خورشید محسوس، بر باطنِ نامحسوس جهان، نورافشانی می‌کند و به ملکوت آسمان‌ها و زمین و ضمیر انسان‌های باایمان، روشنایی می‌بخشد. این نور، نه تنها راه سیر و سلوك را به آنان می‌نمایاند، بلکه تا رسیدن به مقصد، سالك را همراهی می‌کند. به سخن دیگر، چنان که خورشید محسوس، افزون بر روشنایی، تکوینا در تکامل مادّی انسان مؤثّر است، خورشید معنوی امام نیز علاوه بر راه نمایی تشریعی، تکوینا در تکامل معنوی انسان، تأثیر دارد. قرآن کریم، واژه «امام» را بر کسی اطلاق می‌کند که به درجات قرب رسیده و سالار کاروان ولایت مداران شده و ارتباط انسان‌ها را با این حقیقت، نگاه داشته است. امام، کسی است که خدای سبحان، او را برای پیش گامی در طریق ولایت امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

النّورُ وَ اللّهِ الأَئِمَّةُ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلی یومِ القِیامَةِ، و هُم وَ اللّهِ نورُ اللّهِ الَّذی أُنزِلَ، و هُم وَ اللّهِ نورُ اللّهِ فِی السَّماواتِ و فِی الأَرضِ، وَ اللّهِ یا أبا خالِدٍ لَنورُ الإِمامِ فی قُلوبِ المُؤمِنینَ أنوَرُ مِنَ الشَّمسِ المُضیئَةِ بِالنَّهارِ؛ و هُم وَ اللّهِ ینَوِّرونَ قُلوبَ المُؤمِنینَ، و یحجُبُ اللّهُ عز و جل نورَهُم عَمَّن یشاءُ فَتُظلِمُ قُلوبُهُم؛ وَ اللّهِ یا أبا خالِدٍ لا یحِبُّنا عَبدٌ و یتَوَلّانا حَتّی یطَهِّرَ اللّهُ قَلبَهُ.... به خدا سوگند که تا روز قیامت، «نور»، امامان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستند. به خدا سوگند، آنان همان نورِ فرو فرستاده شده‌اند. به خدا سوگند، آنان نور آسمان‌ها و زمین‌اند. ای ابو خالد! به خدا سوگند، نور امام در دل‌های مؤمنان، از خورشید فروزانِ روز، تابناك‌تر است. به خدا سوگند، آنان دل‌های

مؤمنان را روشن می‌دارند و خدا، نور آنان را از هر کس که بخواهد، باز می‌دارد تا دل‌هایشان تاریك شود. ای ابو خالد! به خدا سوگند، هیچ بنده ای با ما دوستی نمی‌ورزد و ولایت ما را نمی‌پذیرد، جز آن که خداوند، دلش را پاك می‌سازد. بر پایه این سخن، امام به سانِ مِهری تابان است که فروزنده‌تر از خورشید محسوس، بر باطنِ نامحسوس جهان، نورافشانی می‌کند و به ملکوت آسمان‌ها و زمین و ضمیر انسان‌های باایمان، روشنایی می‌بخشد. این نور، نه تنها راه سیر و سلوك را به آنان می‌نمایاند، بلکه تا رسیدن به مقصد، سالك را همراهی می‌کند. به سخن دیگر، چنان که خورشید محسوس، افزون بر روشنایی، تکوینا در تکامل مادّی انسان مؤثّر است، خورشید معنوی امام نیز علاوه بر راه نمایی تشریعی، تکوینا در تکامل معنوی انسان، تأثیر دارد. قرآن کریم، واژه «امام» را بر کسی اطلاق می‌کند که به درجات قرب رسیده و سالار کاروان ولایت مداران شده و ارتباط انسان‌ها را با این حقیقت، نگاه داشته است. امام، کسی است که خدای سبحان، او را برای پیش گامی در طریق ولایت برگزیده و هموست که مهار هدایت معنوی را در دست گرفته است. همه پرتوهای تابناك ولایت که بر دل بندگان می‌تابند، بارقه‌های برخاسته از منبع نور امام و هدیه‌های پراکنده و عطیه‌های متّصل به دریای بی‌کرانه او هستند.

امام باقر علیه السلام: اسم اعظم خدا، هفتاد و سه حرف دارد که آصف، یك حرف آن را می‌دانست و آن را به زبان آورد. در نتیجه، آن‌چه [از موانع و فاصله]میان او و تخت بلقیس بود، در کام زمین فرو رفت و آصف، تخت را با دستش برداشت و آن‌گاه، زمین به حال نخست بر گشت و این همه، سریع‌تر از یك چشم بر هم زدن، رُخ داد. هفتاد و دو حرف از اسامی اعظم، نزد ماست و یك حرف، نزد خداوند متعال است و آن را به

علم غیب خویش، اختصاص داده است، و هیچ نیرو و توانی نیست، مگر از سوی خداوند والا و بزرگ.

امام صادق علیه السلام: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف [از حروف اسم اعظم]داده شد و به واسطه آن دو، عمل (معجزه) می‌کرد. به موسی علیه السلام چهار حرف داده شد، به ابراهیم علیه السلام هشت حرف داده شد، به نوح علیه السلام پانزده حرف داده شد، به آدم علیه السلام حرف داده شد، و خداوند متعال، همه آن‌ها را مجموعاً به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله داد. اسم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف دارد. هفتاد و دو حرفش را به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله داد و یك حرف از او پنهان نگه داشته شد.

امام صادق علیه السلام: خداوندِ پاك و بلند مرتبه، اسم اعظم خود را دارای هفتاد و سه حرف قرار داد، و از آن‌ها، بیست و پنج حرف را به آدم علیه السلام عطا کرد، پانزده حرف را به نوح علیه السلام، هشت حرف را به ابراهیم علیه السلام، چهار حرف را به موسی علیه السلام، دو حرف را به عیسی علیه السلام که به واسطه آن دو، مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌داد، و هفتاد و دو حرف را به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله عطا کرد و یك حرف را پنهان داشت تا کسی از آن‌چه در درون او و درون بندگان است، آگاه نشود.

فصل پنجم: نقش نام‌های خدا در تدبیر جهانپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در دعای ایشان، موسوم به «اَسماء الحسنی»: خدایا! از تو

درخواست می‌کنم و تو را می‌خوانم به آن نامت که با آن، رگ‌ها را از استخوان‌ها جدا می‌کنی و سپس به مشیت خود، بر آن‌ها گوشت می‌رویانی و به عظمت آن اسم و به قدرتت، به‌اندازه ذرّه ای، از آن استخوان‌ها و رگ‌ها کم نمی‌گردد. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، آن‌چه را در آسمان و در زمین و در زهدان‌هاست، می‌دانی، و هیچ کس جز تو آن‌ها را نمی‌داند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، جان‌ها را در کالبدها می‌دَمی و به واسطه عظمت آن نام، هر جانی به کالبد خود داخل می‌شود، و آن‌جان‌ها را که در کالبد مشخّص شده شان در تاریکی‌های زهدان‌ها صورتگری می‌شوند، کسی جز تو نمی‌داند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، آن‌چه را در گورهاست، می‌دانی و به واسطه آن، آن‌چه را [از اسرار]در سینه‌هاست، فاش می‌سازی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن بر استخوان‌ها گوشت رویانیدی و به واسطه آن نام، گوشت بر استخوان‌ها می‌روید. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، بر هر چیزْ توانایی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، زندگی را از مشیت بزرگت تا سررسیدی معین آفریدی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، مرگ را آفریدی و آن را در میان آفریدگان، جاری ساختی تا آن‌گاه که عمرشان به سر آید و کارهایشان تمام شود[، به سراغشان رود]. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، جان‌های بندگانت را پالودی و در نتیجه، نام‌های نیکوی تو و نعمت‌های بزرگ تو مطبوع آنان شد. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به نام صورتگر و شکوهمند و یگانه‌ات که کوه‌ها و آن‌چه در آن‌هاست، در برابرش خاشع شدند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن به

هر چیز بگویی: «هست شو»، با قدرت تو هست می‌شود. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، کشتی را در دریای به زنجیر کشیده زندانی شده به قدرتت روان می‌گردانی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، قطره‌های باران و ابرهای حامل قطره‌های رحمتت، تو را تسبیح می‌گویند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، رگبار ابرها را در هوا به قدرتت جاری گردانیدی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، قطرات باران را از ابرهای متراکم سیل آسا فرو می‌بارانی و آن‌ها را گشاینده قرار می‌دهی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، ساحت قدست را از عظمت تقدیس پُر ساختی، ای پاك! خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که حاملان عرشت از آن کمك جستند، پس کمکشان کردی و قدرت حمل آن را به ایشان دادی و به مدد آن اسم، عرش تو را برداشتند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، کرسیِ به وسعت آسمان‌ها و زمین را آفریدی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، عرش بزرگ بلندمرتبه را آفریدی و باعظمتش آفریدی، پس چنان شد که تو خواستی با آن نام، چنان باشد، ای بزرگ! خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، عرش را به هیبت عزّت و سلطنت احاطه کردی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، گیاهان زمین را برای سودرسانی و کمك به آفریدگانت می‌رویانی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، ستارگان را آفریدی و از آن‌ها تیرهایی برای شیاطین ما بین آسمان و زمین، قرار دادی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با واسطه آن، اختران، با فراخوان تو پراکنده می‌شوند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن،

پرندگان در میان آسمان به فرمان تو بال گشایان پرواز می‌کنند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، زمین‌ها به فرمان تو حاضر می‌شوند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، همه چیزها، به زبان‌های گوناگون، تو را تسبیح می‌گویند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، زمین را شکافتی و در آن، دانه و انگور و سبزیجات، و [درخت]زیتون و خرما، و بستان‌های انبوه، و میوه و چراگاه رویاندی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، دانه‌ها را از دل خاك بیرون می‌آوری و با [رویاندن] آن‌ها زمین را زینت می‌بخشی و نعمت‌هایت را یادآور می‌شوی. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که به واسطه آن، غوك‌های رنگارنگ دریاها و رودها و آبگیرها، هریك به زبانی، تسبیح تو می‌گویند. خدایا! از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با قدرت و بزرگی و برهان و سلطنت، در هر چیزی آشکار است.

امام مهدی علیه السلام در قنوتش: از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، مزه آب‌ها را پدید آوردی. از تو درخواست می‌کنم به آن نامت که با آن، آب را در ریشه‌های گیاهان در میان چینه‌های زمین، جاری می‌سازی و ریشه‌های درختان را در میان صخره‌های سخت، آبیاری می‌کنی. از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، مزه و رنگ‌های میوه‌ها را ایجاد کردی. از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، آغاز می‌کنی و باز می‌گردانی. از تو درخواست می‌کنم، به نام تك و یگانه‌ات که در یگانگی، بی‌همتاست و در صمدانیت، یکتاست. از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، از دل صخره سخت، آب برون

آوردی و آن را به هر سو که خواستی، روان ساختی. از تو درخواست می‌کنم، به آن نامت که با آن، آفریدگانت را آفریدی و آن‌ها را هر گونه که خواستی و هر گونه که آن‌ها خواستند، روزی دادی.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّى يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيتُونِةٍ لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ يكَادُ زَيتُهَا يضِىءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء وَيضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيمٌ»

[خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد؛ روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست]

محمّد بن یعقوب: از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده از امام رضا علیه السلام درباره آیه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، سئوال کردم و امام علیه السلام در جواب فرمودند: هادٍ لاهل السماوات و هادٍ لاهل الارض؛ یعنی خداوند، هدایت کننده آسمانیان و زمینیان

است. در روایت برقوقی آمده است: هدی من فی السماوات و هدی من فی الارض یعنی هدایتی است برای کسی که در آسمان است و کسی که در زمین است.

ابن بابویه هم در کتاب توحید و معانی الاخبار این را روایت کرده که پدرم از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال نقل کرده که من نیز از امام رضا علیه السلام چنین سئوالی کردم.

محمّد بن یعقوب: از علی بن محمّد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» فرموده است که مراد حضرت فاطمه سلام الله علیها و مراد از «فِيهَا مِصْبَاحٌ» حسن علیه السلام و مراد از «مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ» حسین علیه السلام و مراد از «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّى» فاطمه سلام الله علیها است که در بین زنان دنیا ستاره ای درخشان است و آیه «يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» اشاره به حضرت ابراهیم علیه السلام است «زَيتُونِةٍ لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» منظور آن است که نه یهودی است و نه نصرانی و آیه «يكَادُ زَيتُهَا يضِىءُ» اشاره به آن است که نزدیک است علم از آن بجوشد «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ»: امامی از پی امام دیگر، «يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء» خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می‌سازد «وَيضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

از امام علیه السلام در مورد «أَوْ كَظُلُمَاتٍ»؟ پرسیدم که در جواب فرمودند: منظور اولی و یاران اوست و در «يغْشَاهُ مَوْجٌ» سومی مد نظر است و آیه «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ» به دومی اشاره

دارد، «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» منظور معاویه لعنت خدا بر او باد و فتنه‌های بنی امیه است، «إِذَا أَخْرَجَ يدَهُ» مراد مؤمنی است که به فتنه آن‌ها دچار آمده است «لَمْ يكَدْ يرَاهَا وَمَن لَّمْ يجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» یعنی هر کس را که خداوند برای او امامی از فرزندان فاطمه سلام الله علیها قرار ندهد «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» [برای او هیچ نوری نیست] یعنی او را در قیامت نیز امام و رهبری نباشد.

محمّد بن یعقوب: از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علم خویش را نزد وصی خود گذاشت و این همان سخن خدای متعال است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» که می‌فرماید: من هدایتگر آسمان‌ها و زمینم، و مَثَل علمی که به او عطا نمودم (و آن نور من است که به آن راه می‌جویند)، مَثَل مشکاتی است که در آن چراغی دیگر است و این مشکات قلب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و چراغ، همان نوری است که در آن علم وجود دارد. و خداوند در آیه «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» می‌فرماید: من قصد دارم جان تو را بگیرم. پس علمی را که از آن بهره مند هستی، نزد وصی خود بگذار؛ همان‌طور که چراغ در شیشه گذارده می‌شود: «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّی» پس آن‌ها را از فضل و برتری وصی آگاه کن، «یوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» ریشه و اصل این درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است و این سخن خداوند عزّ و جل است که می‌فرماید: «رَحْمَةَ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَیكُمْ أَهْلَ الْبَیتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ» [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان) رسالت) باد. بی‌گمان او ستوده ای بزرگوار است]، و این همان سخن خداوند عزّ و جل که می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ * ذُرِّیةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ

سَمِیعٌ عَلِیمٌ» [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] آیه «لَّا شَرْقِیةٍ وَلَا غَرْبِیةٍ» به این مسئله اشاره دارد که شما یهودی نیستید که به طرف مغرب نماز گزارید و مسیحی نیستید که به سمت مشرق نماز به پا دارید؛ بلکه شما پیرو دین ابراهیم علیه السلام هستید و خداوند متعال می‌فرماید: «مَا کَانَ اِبْرَاهِیمُ یهُودِیا وَلاَ نَصْرَانِیا وَلَکِن کَانَ حَنِیفًا مُّسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» [ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود].

خداوند متعال در آیه: «یکَادُ زَیتُهَا یضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یشَاء» می‌فرماید: مَثَل فرزندان شما که از شما زاده می‌شوند مَثَل روغنی است که از زیتون گرفته می‌شود که نزدیک است روغن آن بی‌آتش، شعله گیرد و خداوند در «نُّورٌ عَلَی نُورٍ یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یشَاء» می‌فرماید: نزدیک است که به زبان نبوت سخن گویند؛ اگر چه نبوت و پیامبری بر آنان نازل نشده است.

ابن بابویه از ابراهیم بن هارون بن هیتی در مدینة السلام، از محمد بن احمد بن ابی ثَلج، از حسین بن ایوب، از محمد بن غالب، از علی بن حسین، از حسن بن ایوب، از حسین بن سلیمان، از محمّد بن مروان ذهلی، از فُضیل بن یسار، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: خداوند عزّ و جلّ همین گونه است. در مورد «مَثَلَ نُورِهِ» پرسیدم فرمود: مراد محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم «کَمِشْکَاةٍ»؟ فرمود: سینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم

«فِيهَا مِصْبَاحٌ» فرمود: در آن نور علم است؛ یعنی همان نبوت. گفتم «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ»؟ فرمود: علم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که به سوی علی علیه السلام جاری گشت، گفتم «كَأَنَّهَا» فرمود: چرا كَأَنَّهَا می‌خوانی؟ عرض کردم: جانم فدایت پس چگونه بخوانم؟ فرمود: «کأنه کوکب درّی» عرض کردم: «يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيتُونةٍ لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» فرمود: مراد، علی بن ابو طالب علیه السلام است که نه یهودی است و نه نصرانی. گفتم: «يكَادُ زَيتُهَا يضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خارج شود قبل از آن‌که درباره آن زبان بگشاید. گفتم: «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: امامی در پی امام دیگر.

ابن بابویه از ابراهیم بن هارون هیتی، از محمد بن احمد بن ابو ثلج، از جعفر بن محمد بن حسن زُهری، از احمد بن صبیح، از ظریف بن ناصح، از عیسی بن راشد، از محمد بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که درباره «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» فرمود: مشکاة، نور علم است در سینه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. درباره «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» فرمود: زُجَاجَةٍ: سینه علی علیه السلام است که علم پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در سینه علی علیه السلام جاری گشته است. درباره «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّی يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: منظور نور علم است؛ و درباره «لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» فرمود: یعنی نه یهودی است و نه مسیحی.

درباره «كَاد زَيتُهَا يضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» فرمود: نزدیک است که عالم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قبل از آن‌که از او سئوال شود،

زبان به علم گشاید. درباره «نُورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: منظور امامی بعد از امامی دیگر از خاندان محمد است که برخوردار از نور علم و حکمت است و از آدم علیه السلام تا قیامت استمرار دارد.

ابن بابویه از علی بن عبدالله ورّاق، از سعد بن عبدالله، از محمّد بن حسین بن ابو خطّاب، از محمّد بن ابو اسلم جَبلی، از خطّاب بن عُمَر، از مُصعَب بن عبدالله که همگی اهل کوفه‌اند، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام، درباره «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» روایت کرده که فرمود: مشكاة سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن چراغی قرار گرفته و آن چراغ علم است که در شیشه ای قرار گرفته و شیشه همان امیر مؤمنان علیه السلام است که علم نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اوست.

ابن بابویه به صورت مُرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان درباره سخن خداوند عزّ وجل که می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» سئوال کردند و آن حضرت علیه السلام فرمودند: این آیه مَثلی است که خداوند آن را برای ما به کار برده است.

علی بن ابراهیم، محمّد بن همّام، از جعفر بن محمّد، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علی، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شیندم که درباره: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» می‌فرمود: «مِشْكَاةٍ» فاطمه سلام الله علیها است: «فِيهَا مِصْبَاحٌ» المصباح: حسن و حسین علیهما السلام‌اند «فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» گویی فاطمه سلام الله علیها ستاره ای

درخشان در بین زنان زمین است، «يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» از شجره ابراهیم علیه السلام نور می‌گیرد و برافروخته می‌شود «لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» یعنی نه یهودی است و نه مسیحی، «يكَادُ زَيتُهَا يضِيءُ» نزدیک است که چشمه‌های علم از آن بجوشد، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» مراد از نورٌ علی نورٍ، امامی بعد از امامی دیگر است، «يهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء» یعنی خداوند هدایت می‌کند به سوی ائمه علیهم السلام؛ هر کس را که بخواهد او را وارد نور ولایت آن‌ها بگرداند «َيضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ»

علی بن ابراهیم: از حُمَید بن زیاد، از محمّد بن حسین، از محمّد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرموده: خداوند متعال با نور خویش آغاز کرد، «مَثَلُ نُورِهِ» مَثَل هدایت خداوند است در قلب انسان مؤمن «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» مشکاة درون انسان مؤمن است و قندیل: قلب انسان مؤمن است و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن‌انداخته است. درباره «يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: درخت همان مؤمن است، «زَيتُونِةٍ لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» این درخت بر کوهی هموار استوار گشته که نه شرق دارد و نه غرب که اگر خورشید طلوع کند بر آن طلوع می‌کند و اگر غروب کند بر آن غروب می‌کند. «يكَادُ زَيتُهَا يضِيءُ»: نزدیک است نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده درخشش گیرد، اگر چه سخن نگفته باشد «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» یعنی واجب در پس واجب و سنّت در پی سنتی دیگر «يهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء» خداوند به واجبات و سنت‌های خود، هر کسی را که بخواهد هدایت می‌فرماید «و يضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و این مثلی است که خداوند آن را برای مؤمن زده است و سپس فرمود: انسان مؤمن در پنج

نور حرکت می‌کند: ورودی آن نور و خروجی آن نور است، علم او نور و کلام او نور و بازگشتش در روز قیامت به سوی بهشت نور است. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای سرورم! فدایت شوم، آنان می‌گویند: مانند نور خدا؟ آن حضرت فرمود: سبحان الله! خداوند از این صفات منزه است! خدا شبیه و نظیری نیست، خدا خود فرموده است: «لاَ تَضْرِبُواْ لِلّهِ الأَمْثَالَ» [برای خدا مَثَل نزنید].

ابن بابویه از پدرش، از عبدالله بن جندب، روایت کرده که به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم و نظر ایشان را در خصوص این آیه جویا شدم و ایشان در جواب نوشتند: بدآن‌که محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند در میان خلقش بود و هنگامی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، ما اهل بیت، وارثان او بودیم. پس ما امینان خداوند در زمین هستیم و ما آگاه به مرگ‌ها، مصیبت‌ها، انساب عرب و خاستگاه اسلام هستیم و هر گروهی که دیگران را هدایت یا گمراه می‌سازند، ما رهبران و فرماندهان و عاملان آن را می‌شناسیم. ما وقتی کسی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق او را در می‌یابیم. هر آینه اسم شیعیان ما و پدرانشان نوشته شده و خداوند از ما و آن‌ها پیمان گرفته است. آن‌ها به آن‌جا که ما وارد شده‌ایم، وارد می‌شوند و کسی جز ما و آنان تا روز قیامت بر دین و آیین اسلام استوار نیست. ما دست به دامان پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم شده‌ایم و او دست به دامان پروردگارش و دامان، نور است و شیعیان ما نیز دست به دامان ما شده‌اند. هر کسی از ما جدا شود، هلاک گردد و هر کس از ما پیروی کند، نجات یابد و جدا شونده از ما و انکار کننده ولایت ما کافر است و

آن‌که از ما و دوستان ما پیروی کند، مؤمن است. دوستی ما به دل کافر راه نمی‌یابد و مؤمن نسبت به ما کینه ای به دل ندارد.

هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست داشته باشد، خداوند بر خود حق می‌داند که او را با ما برانگیزد. برای هر که از ما پیروی کند، نور هستیم و مایه هدایت برای هر که از ما هدایت بجوید. هر کس از ما نباشد، از اسلام بهره ای نبرده است. خداوند به وسیله ما دین را آغاز کرد و به واسطه ما، آن را به پایان می‌رساند. به وسیله ما است که خداوند شما را از آن‌چه در زمین می‌روید، اطعام می‌کند و به واسطه ماست که باران را از آسمان فرو می‌ریزد. به وسیله ماست که خداوند شما را از غرق شدن در دریا و فرو رفتن در زمین باز می‌دارد و به واسطه ما است که خداوند در زندگی و در قبر و رستاخیز و در صراط و وقت حسابرسی و ورود به بهشت به شما سود می‌رساند.

مثل ما در کتاب خدا هم‌چون چراغدانی است که چراغدان در قندیل قرار گرفته است و ما همان چراغدانیم که چراغی در آن است و این چراغ، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» این چراغ از وجود پاک آن حضرت است «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّی یوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ شَرْقِیةٍ وَلَا غَرْبِیةٍ زَیتُونِةٍ لَّا شَرْقِیةٍ وَلَا غَرْبِیةٍ» یعنی نه ناشناس و نه بی‌اصل و نسب است «یكَادُ زَیتُهَا یضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» که مراد همان قرآن است. «نُّورٌ عَلَی نُورٍ» یعنی امامی در پی امامی دیگر. «یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یشَاء وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ» مراد از نور همان علی علیه السلام است و خداوند هر که را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می‌کند و خداوند بر خود واجب دانسته که دوستدار ما را نورانی چهره و با برهان آشکار و حجّت ظاهر

برانگیزد و هم‌چنین دوستداران پرهیزکار ما را با صدیقین و شهدا و صالحین محشور بگرداند، که آنان نیکو دوستانی هستند. پس شهیدان ما را بر دیگر شهدا ده درجه برتری است و شهیدان شیعه ما نیز بر دیگر شهیدان نه درجه برتری دارند.

ماییم نجیب زادگان و ماییم فرزندان انبیاء و ماییم فرزندان اوصیا و ماییم که در کتاب خدا از خواص بندگانیم و ما به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از دیگر مردم سزاوارتریم و ماییم که خدا دین خود را برای ما وضع کرد و در کتابش فرمود: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَينَا إِلَيكَ» [از (احکام) دین آن‌چه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آن‌چه را به تو وحی کردیم] ای محمّد «وَمَا وَصَّينَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى» [درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم] دانسته‌ایم و آن‌چه را دانسته‌ایم، ابلاغ نموده‌ایم. دانش ایشان در ما به ودیعت نهاده شده و ماییم وارثان پیامبران و وارثان صاحبان علم و وارثان پیامبران اولو العزم «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» [که دین را برپا دارید] همان گونه که خدای متعال فرموده است «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» [در دین دچار تفرقه نشوید، گران است بر مشرکان آن‌چه که ایشان را به سوی آن فرا می‌خوانی] مراد از مشرک کسی است که به ولایت علی علیه السلام شرک ورزد، «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيهِ» [به سوی آن فرا می‌خوانی] مراد از آن‌چه آنان را به آن دعوت می‌کنی ای محمد، ولایت علی علیه السلام است، «يهْدِي إِلَيهِ مَن ينِيبُ» [خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی گزیند] یعنی کسی که در ولایت علی علیه السلام دعوت تو را استجابت کند، این در حالی است که تو با کتابی هدایتگر مبعوث شده ای؛ پس در آن بیندیش و به درک آن نایل شو، که شفای دل‌ها در این قرآن است.

محمد بن عباس، از جعفر بن محمّد حسنی، از ادریس بن زیاد حنّاط، از ابو عبداللّٰه احمد بن عبداللّٰه خراسانی، از یزید بن ابراهیم، از حبیب نباجی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: مَثل ما در کتاب خداوند همانند چراغدانی است و ما همان چراغدان هستیم که این چراغدان در آن چراغی است و این چراغ در شیشه ای است، این شیشه همان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّی يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» که مراد علی علیه السلام است، در مورد آیه شریف «زَيتُونِةٍ لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ يكَادُ زَيتُهَا يضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرموده که خداوند هر کسی را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می‌کند.

محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس ابن عبد الرحمان، از اصحاب ما روایت کرده است که امام هادی علیه السلام به عبداللّٰه بن جُندُب، نوشت: امام سجاد علیه السلام فرموده است: مَثل ما در کتاب مانند چراغدانی در قندیل است و ما همان چراغدان هستیم «فِيهَا مِصْبَاحٌ» که در آن چراغی است و آن چراغ محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» آن چراغ در شیشه ای است که ما همان شیشه‌ایم که از درخت مبارک زیتون یعنی علی علیه السلام نور می‌گیرد. «لَّا شَرْقِيةٍ وَلَا غَرْبِيةٍ» که نه بی‌اصل و نسب و نه ناشناس است «يكَادُ زَيتُهَا يضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» که نور همان قرآن است «عَلَى نُورٍ يهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاء وَيضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ» مراد آن است که خدا عالم است به این که هر کسی را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می‌کند.

محمّد بن عباس، از عباس بن محمّد بن حسین بن ابو خطاب زیات، از پدرش از موسی بن سَعدان، از عبدالله بن قاسم، با سند از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» فرموده: مصباح همان حسن علیه السلام و «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» منظور از زجاجه (شیشه) همان حسین علیه السلام، «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّی» کوکب درّی یعنی فاطمه علیها السلام که مانند ستاره ای است درخشان در میان زنان اهل بهشت «یوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» که از درختی مبارک یعنی ابراهیم علیه السلام شعله می‌گیرد «زَیتُونِةٍ لَّا شَرْقِیةٍ وَلَا غَرْبِیةٍ» که آن نه یهودی است و نه مسیحی «یكَادُ زَیتُهَا یضِیءُ» که نزدیک است علم از چشمه آن به جوشش درآید «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ» مراد از نورٌ علی نورٍ، امامی در پی امامی دیگر است، «یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یشَاء» یعنی خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می‌سازد «وَیضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ».

شیخ مفید در اختصاص: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت درباره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» فرموده که منظور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است «فِيهَا مِصْبَاحٌ» که مصباح همان علم است و «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» که مراد از زجاجة (شیشه) همان امیر مؤمنان علیه السلام که حامل علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

طبرسی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: ما به منزله چراغدان و محمّد صلی اللهٰ علیه و آله و سلم چون چراغ است که «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» یعنی خداوند هر که را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می‌کند.

از اهل سنت: ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب در حدیثی مرفوع از علی بن جعفر روایت کرده که از ابوالحسن علیه السلام در مورد آیه شریفه «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» پرسیدم که آن حضرت فرمود: مشکاة (چراغدان) فاطمه سلام اللهٰ علیها و مصباح (چراغ) حسن و حسین علیهما السلام هستند. و در «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» منظور از زجاجة (شیشه) فاطمه سلام اللهٰ علیها است که در میان زنان جهان، ستاره ای درخشان است. وی درباره آیه شریفه «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: درخت مبارک، همان ابراهیم علیه السلام است که «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» یعنی ابراهیم علیه السلام نه یهودی است و نه مسیحی. و درباره «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» فرمود: نزدیک است که علم از آن به زبان آید و تکلم کند. و درباره «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ»، فرمود که مراد امامی در پی امامی دیگر است که «يهدی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» خداوند هر که را بخواهد به ولایت ما رهنمون می‌کند.

جابر بن عبداللهٰ انصاری روایت کرده که به مسجد کوفه وارد شدم و امیر مؤمنان علیه السلام را دیدم که با انگشت در حال نوشتن است و لبخند بر لب دارد. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! به چه می‌خندی؟ فرمودند: در شگفتم از کسی که این آیه را می‌خواند و آن را آن گونه که بایسته است نمی‌فهمد. خدمت ایشان عرض کردم: کدام آیه؟ فرمودند: سخن

خداوند متعال که می‌فرمایند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» در این آیه منظور از مشکاة محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است و «فِيهَا مِصْبَاحٌ» مصباح خود من هستم و « فِي زُجَاجَةٍ» شیشه در این آیه حسن و حسین علیهما السلام هستند، «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» و کوکب درّی اشاره به علی بن حسین علیه السلام دارد و «يوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» محمّد بن علی علیه السلام و «زَيتُونِةٍ» جعفر بن محمّد علیه السلام، «لَّا شَرْقِيةٍ» موسی بن جعفر علیه السلام، «وَلَا غَرْبِيةٍ» علی بن موسی علیه السلام «يكَادُ زَيتُهَا يضِيءُ» محمد بن علی علیه السلام «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» علی بن محمد «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» حسن بن علی علیه السلام «يهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يشَاءُ» قائم آل محمد علیه السلام است «وَيضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ».

بصائر الدرجات: جابر گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: خداوند پیمان شیعیان را از صلب آدم گرفت. ما بدین وسیله دوستی دوست خود را می‌شناسیم، اگرچه در زبانش خلاف آن را اظهار کند، و دشمنی دشمن را می‌شناسیم، اگرچه اظهار محبت با ما بکند.

بصائر الدرجات: ابن بکیر گفت: حضرت باقر علیه السّلام می‌فرمود: خداوند میثاق شیعیان ما را به ولایت برای ما گرفته، در حالی که آن‌ها در روز اخذ میثاق به اقرار برای خدا به ربوبیت و برای محمّد به نبوّت، به صورت ذرّ بودند. و خداوند امت او را در سرشت گل، در حالی که به صورت شبح بودند بر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله عرضه کرد. و طینت آن‌ها را از همان سرشت آدم آفرید. و خداوند ارواح شیعیان ما را

دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید و بر آن‌ها عرضه داشت و به پیامبر اکرم و حضرت علی معرفی کرد. ما آن‌ها را از لحن صحبت کردنشان می‌شناسم.

بصائر الدرجات: ابوالصباح کنانی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که گفت: پدرم از شخصی که ذکر کرد، نقل نمود که گفت: پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به سوی ما بیرون آمد و در دست راستش کتابی و در دست چپش کتابی دیگر بود. کتابی را که در دست راست داشت گشود و خواند: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم. کتاب اهل بهشت است که اسامی خودشان و پدرشان و قبیله‌هایشان نوشته است و یک نفر کم و زیاد نمی‌شود.»

بعد کتاب دست چپ خود را گشود و خواند: «کتابی است از اللَّه رحمن رحیم، برای اهل آتش با اسمشان و اسم پدر و قبیله آن‌ها که یکی کم و زیاد نمی‌شود.»

اختصاص: عبداللَّه بن فضل هاشمی گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای عبداللَّه بن فضل! خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود آفریده و به رحمت خویش ساخته و ارواح شما را از ما آفریده. ما به شما تمایل داریم و شما نیز به ما علاقمند هستید. به خدا قسم اگر اهل شرق و غرب تصمیم بگیرند که یک نفر به شیعیان ما بیفزایند یا یکی را کم کنند، قدرت چنین کاری را ندارند. نام پدران آن‌ها

و قبیله ایشان و نژادشان در نزد ما نوشته است. یا عبداللّٰه بن فضل! اگر بخواهی نام تو را در صحیفه خودمان نشانت می‌دهم!

گفت: امام علیه السّلام صحیفه ای را خواست و آن را باز کرد. دیدم سفید است و چیزی در آن نوشته نیست. عرض کردم: یا ابن رسول اللّٰه! در این صحیفه اثر نوشتن نیست! حضرت روی آن دست کشید و دیدم نوشته است. در پایین ورقه نام خود را مشاهده کردم. پس به سجده افتادم و خدای را سپاسگزاری کردم.

کنز جامع الفوائد: بکیر گفت: حضرت ابوجعفر علیه السّلام فرمود: خداوند عزوجل از شیعیان ما پیمان به ولایت گرفت؛ پس ما آن‌ها را از لحن کلامشان می‌شناسیم.

بصائر الدرجات: عباس بن جریش از حضرت جواد علیه السّلام نقل کرد که فرمود: امام صادق علیه السّلام فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ» نوری است به صورت خورشید بر سر پیامبر و اوصیا. اراده نمی‌کند هیچ کدام از ما دانستن چیزی را از مسائل زمین یا آسمان تا حجاب‌های بین خدا و عرش، مگر این‌که یک طرف آن نور بلند می‌شود و تفسیر مطلبی را که می‌خواست، در آن نوشته می‌یابد.

بصائر الدرجات: صالح بن سهل از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که گفت: من در خدمت ایشان نشسته بودم. ابتدا به من فرمود: یا

صالح! خداوند بین خود و بین پیامبرش پیکی قرار داده، ولی بین خود و امام پیک قرار نداده است. عرض کردم:

این مطلب چگونه است؟ فرمود: خداوند بین خود و امام عمودی از نور قرار داده که خدا به وسیله آن امام را تماشا می‌کند و امام خدا را، وقتی چیزی را بخواهد بداند، به آن نور نگاه می‌کند و می‌فهمد.

امالی شیخ طوسی: مفضل از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به من نُه چیز داده شده که به هیچ‌کس قبل از من به جز پیامبر اکرم به کسی نداده‌اند:

برایم راه‌های علوم گشوده شد؛ علم مرگ و میرها و بلاها و نژادها و تمیز بین حق و باطل را دارم؛ با اجازه پروردگار ملکوت را تماشا کردم؛ آن‌چه پیش از این بود و بعد از این خواهد آمد از نظر من غایب نیست؛ با ولایت من خدا دین این امت را تکمیل نمود و نعمت را بر آن‌ها تمام کرد و برای آن‌ها اسلامشان را راضی شد، زیرا در روز ولایت به حضرت محمّد فرمود: یا محمّد! به ایشان اطلاع بده که امروز دینشان را تکمیل و نعمت را بر آن‌ها تمام و اسلام را برایشان خواستم. تمام این‌ها لطفی است که خدا بر من کرده، ستایش مخصوص اوست.

کتاب محتضر به نقل از کتاب سید حسن کبش: یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: یونس! هر گاه علم صحیح را خواستی، آن را از اهل بیت بگیر. علم را ما روایت

می‌کنیم و حکمت را برای ما تشریح کرده‌اند و فصل خطاب را نیز. خداوند ما را برگزیده و چیزی را به ما داده که به احدی از عالمین نداده است.

معانی الاخبار: علی بن یقطین از موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: به خدا قسم آن‌چه که به سلیمان داده شده، و چیزهایی که به سلیمان هم داده نشده و آن‌چه به به احدی از جهانیان داده نشده، به ما داده شده است.

بصائر الدرجات: سدیر از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: برای خدا علم عام و علم خاص است. اما علم خاص، علمی است که ملائکه مقرب و انبیای مرسلش را از آن مطلع نساخته. اما علم عام آن علمی است که ملائکه مقرب و انبیای مرسلش را از آن مطلع ساخته. تمام آن علم به ما رسیده است. سپس فرمود: آیا نخوانده ای که می‌فرماید: «وعِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَینَزِّلُ الْغَیثَ وَیعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَی أَرْضٍ تَمُوتُ.» {علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و آن‌چه را که در رحم هاست می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد}؟

اختصاص و بصائر الدرجات: محمّد بن مسلم گفت: از حضرت باقر شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل برای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دو انار از بهشت آورد. علی علیه السّلام آن‌ها را دید و عرض کرد: این دو

انار چیست در دست شما؟ فرمود: یکی از آن‌ها نبوّت است که تو را در آن بهره ای نیست، اما یکی دیگر علم است. آن‌گاه آن انار را پاره کرد، نصفش را به علی داد و نصف دیگر را خود برداشت. سپس فرمود تو شریک منی در این و من شریک تو هستم در آن. فرمود: به خدا قسم هر حرفی را که خدا به پیامبر آموخت، به علی نیز اطلاع داد. بعد آن علم به ما رسید. سپس دست خود را بر روی سینه گذاشت.

اختصاص و بصائر الدرجات: یکی از اصحاب ما از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد: ما رفتیم که خدمت ایشان برسیم. وقتی وارد خانه شدیم صدای قرائتی به سریانی با صوتی نیکو شنیدیم که می‌خواند و گریه می‌کرد، به طوری که بعضی از ما را به گریه درآورد.

اختصاص و بصائر الدرجات: هشام بن حکم در حدیث بریهه نصرانی نقل می‌کند که او با هشام خدمت موسی بن جعفر علیه السّلام رفتند. امام به بریهه فرمود: از کتاب دینی خود چگونه اطلاع داری؟ گفت: من واردم. فرمود: چقدر به تأویل آن اطمینان داری؟ گفت: خیلی مطمئن هستم. آن‌گاه ابتدا موسی بن جعفر شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت: مسیح همین‌طور قرائت می‌کرد؛ این قرائت را جز مسیح کسی نخوانده است. بعد بریهه گفت: پنجاه سال بود که به دنبال چنین شخصی می‌گشتم. آن‌گاه به دست آن جناب مسلمان شد.

بصائر الدرجات: ضریس کناسی گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم. ابا بصیر نیز حضور داشت. آن جناب فرمود: داود وارث انبیا بود و سلیمان وارث داود شد و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وارث سلیمان بود، با این‌که آن‌جا نبود، و ما وارث محمّدیم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم؛ صحف ابراهیم و الواح موسی در نزد ما است.

ابو بصیر پرسید: علم همین است؟ فرمود: نه، این علم نیست؛ این یادگار و اثری است. علم وقایعی است که در شبانه روز اتفاق می‌افتد، روز به روز و ساعت به ساعت.

بصائر الدرجات: ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: در جفر است که وقتی خداوند الواح را بر موسی نازل کرد، در آن توضیح هر چیز هست و آن تا روز قیامت خواهد بود.

پس از پایان نبوّت موسی، خدا به او وحی کرد که الواح را به کوهی به امانت بسپارد. الواح زبرجدی از بهشت بود. موسی کنار کوه رفت و کوه شکاف خورد. او الواح را پیچید و در آن گذاشت. وقتی آن‌ها را در جای خود قرار داد، کوه به هم آمد و پیوسته در آن کوه بود تا حضرت محمّد مبعوث گردید. آن‌گاه قافله ای از یمن خدمت پیامبر آمدند. وقتی که به آن کوه رسیدند، کوه باز شد و الواح همان‌طور پیچیده شده، به همان صورتی که موسی در آن‌جا نهاده بود، بیرون آمد و آن‌ها آن را برداشتند.

وقتی آن‌ها به خدمت پیامبر رسیدند، ابتدا پیامبر از آن‌ها راجع به آن‌چه که یافته بودند سؤال کرد. پرسیدند: از کجا فهمیدی که ما چیزی پیدا

کرده ایم؟ فرمود: خدا به من اطلاع داد و آن الواح است. گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبری! و الواح را تقدیم کردند.

پیامبر اسلام نگاه کرد و با این‌که الواح به عبرانی نوشته شده بود، آن‌ها را خواند. بعد امیرالمؤمنین علیه السّلام را خواست و فرمود: این را داشته باش که در آن علم گذشتگان و آیندگان است؛ الواح موسی است و خدا به من دستور داده که آن‌ها را در اختیار تو بگذارم.

عرض کرد: یا رسول اللَّه! من نمی‌توانم آن‌ها را بخوانم. فرمود: جبرئیل به من گفته که به تو بگویم این الواح را امشب زیر سر خود بگذاری. فردا صبح که برخیزی، می‌توانی بخوانی. شب امیرالمؤمنین الواح را زیر سر خود گذاشت. صبح که شد خدا تمام آن‌ها را به او آموخته بود. پیامبر اکرم به او فرمود تا از آن بر یک پوست گوسفند نسخه برداری کند. پس نسخه ای برداشت و آن همان جفر است که در آن علم گذشتگان و آیندگان است و آن نزد ما است، به همراه الواح و عصای موسی و ما وارث پیامبریم.

تفسیر عیاشی: مانند همین را نقل کرده و در آخر خبر افزوده است: «حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آن سنگی که الواح در آن بود، در محلی به نام فلان، زیر درختی بود.»

فرمود: امام به منزله دریا است؛ آن‌چه نزد اوست تمام شدنی نیست و عجایبش بیشتر از آن است. پرنده وقتی با منقار خود قطره ای از دریا می‌گیرد، چیزی از آن کم نکرده. عالم نیز همین‌طور، علمش تمام شدنی نیست و عجایب او پایانی ندارد.

اختصاص: ابن ابی عمی از یکی از رجالش، از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: امام حسن فرمود: خداوند را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب که هر دو دیواری آهنین دارند. و هر شهری دارای هزار هزار درب است از طلا و در آن هفتاد هزار هزار لغت به هر زبانی بر خلاف زبان دیگری هست. من عارف به تمام آن لغات و آن‌چه در آن دو شهر و نیز آن‌چه بین آن دو شهر است هستم، و در آن دو شهر حجتی غیر از من و برادرم حسین نیست.

بصائر الدرجات: سدیر گفت: من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر رقی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم که امام با خشم آمد و جای خود نشست و فرمود: تعجب می‌کنم از کسانی که به ما نسبت علم غیب می‌دهند، با این‌که جز خدا کسی علم غیب ندارد! تصمیم گرفتم فلان کنیزم را بزنم، اما فرار کرد و نفهمیدم به کدام اتاق رفت و کجا است.

وقتی از جایش حرکت کرد و داخل منزل شد، من و ابو بصیر و میسّر خدمت حضرت صادق رفتیم و عرض کردیم: فدایت شویم! شنیدیم که در مورد کنیز خود چنین و چنان فرمودی، با این‌که ما می‌دانیم شما دارای علم زیادی هستی و علم غیب را به شما نسبت نمی‌دهیم. فرمود: سدیر! مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا فدایت شوم! فرمود: ندیده ای این آیه را که می‌فرماید: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا

آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ.» {کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آن‌که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.}

گفت: چرا خوانده‌ام. فرمود: آن شخص را می‌دانی کیست؟ و چقدر نزد او علم کتاب بود؟ عرض کردم: بفرمایید تا بدانم. فرمود: به‌اندازه یک قطره یخ در دریای سبز؛ این میزان اطلاع از علم کتاب، در مقایسه با مجموع علم کتاب چقدر است؟ عرض کردم: فدایت شوم، چقدر کم! فرمود: چقدر زیاد است این علم نسبت به کسی که خداوند او را دارای علم کتاب - که خدا از آن علم خبر می‌دهد - ندانسته!

آن‌گاه فرمود: در قرآن این آیه را خوانده ای: « قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»

{بگو: «کافی است خدا و آن‌کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»} گفتم: فدایت شوم! خوانده‌ام. فرمود: آن‌که جزئی از علم کتاب نزد اوست داناتر است یا کسی که کل علم کتاب نزد اوست؟ گفتم: بلکه کسی که کل علم کتاب نزد اوست. سپس با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب تمام آن و اللّه نزد ما است، علم کتاب تمام آن واللّه نزد ما است!

قرب الاسناد: ابن اسباط گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به «سکینه» پرسیدم فرمود: بادی است که از بهشت خارج می‌شود؛ چهره ای مانند چهره انسان دارد و بوی خوشی دارد و این همان است که بر

ابراهیم صلوات اللّٰه علیه نازل شد و در حالی که او پایه‌ها را می‌نهاد، شروع کرد به دور زدن اطراف خانه.

علل الشرائع: مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: می‌دانی پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم آتش افروختند، جبرئیل برای او پیراهنی از پیراهن‌های بهشت آورد و بر تن او کرد. با پوشیدن آن پیراهن باد و سرما و گرما به او اثر نمی‌کرد. وقتی هنگام مرگ ابراهیم رسید، آن را در جلدی (مثل جلد دعا) قرار داد و به گردن اسحاق آویخت و اسحاق به گردن یعقوب آویخت. وقتی یوسف برای یعقوب متولد شد، آن را به بازوی او بست و آن با او بود تا آن جریان‌ها برای یوسف اتفاق افتاد.

عیون اخبارالرضا: حسن بن جهم گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ مؤمنی در مدح ما شعری نسروده، مگر این‌که خداوند برایش شهری در بهشت آفریده هفت بار بزرگ‌تر از دنیا، که در آن شهر هر فرشته مقرب و پیامبر مرسلی به دیدن او می‌آیند.

عیون اخبارالرضا: علی بن سالم از پدرش نقل کرد که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی درباره ما یک شعر نسروده، مگر این‌که با روح القدس تایید شده.

یا رسول اللّٰه! وسوسه‌های شیطان چیست؟ فرمود: همان وسوسه ای که هنگام خشم بر انسان غلبه می‌کند و او را در دین و دنیا هلاک می‌نماید؛ و در غیر حال خشم نیز وسوسه می‌کنند به چیزهایی که به وسیله آن هلاک می‌شوند. می‌دانید از شدیدترین وساوس آن‌ها چیست؟ به گوش او وسوسه می‌کنند که فلآن‌کس مثلا از این امت، بهتر از ما خانواده است یا برابر با ما اهل بیت است. به خدا قسم هرگز این‌گونه نیست! خداوند محمّد و آل محمّد را برتر از تمام امت قرار داده، همان‌طوری که آسمان را بالای زمین قرار داده و همان‌طور که نور خورشید و ماه را افزایش داده بر ستاره سهی (ستاره کوچکی است از بنات النعش کوچک). پیامبر اکرم فرمود: اما إلقاء‌های شیطان: به نظر یکی چنین وانمود می‌کند که چیزی بعد از قرآن شفابخش‌تر از ذکر ما اهل بیت و صلوات بر ما هست. همانا خداوند یاد ما را شفای دل‌ها و صلوات بر ما را محوکننده کثافات و گناهان و پاک کننده عیب‌ها و دو چندان کننده حسنات قرار داده است.

امام باقر علیه السّلام فرمود: برادرم! اگر ترک تقیه می‌کردی باید عذرخواهی می‌نمودی. ای بنده خدا و ای مؤمن! پیوسته ملائکه هفت آسمان و هفت زمین بر تو درود می‌فرستند و آن امام جماعت را لعنت می‌کنند. خداوند دستور داد نماز تقیه تو را معادل هفتصد نمازی که تنها می‌خواندی به حساب آورند. تقیه را از دست مده. بدآن‌که خداوند دشمن می‌دارد کسی را که از آن بپرهیزد. راضی نشو که در نزد خدا مقام دشمنانش را داشته باشی.

فرمود: ای پسر ابی محمود! پدرم از پدر خود، از جدش نقل کرد که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر کسی به سخن گوینده ای گوش بدهد، او را پرستش کرده؛ اگر سخنران از جانب خدا باشد، خدا را پرستش کرده و اگر از جانب شیطان باشد، شیطان را پرستیده است.

توحید صدوق و معانی الاخبار: محمد بن مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند را آفریدگانی است که آن‌ها را از نور و رحمت خود برای رحمت آفریده. آن‌ها چشم بینای خدایند و گوش شنوا و زبان گویا در میان خلق به اجازه خدایند و آن‌ها امینان خدا در عذر و نذر وحجت‌اند، و به واسطه آن‌ها خداوند گناهان را می‌آمرزد و بدی‌ها را دفع می‌کند و به واسطه آن‌ها رحمت نازل می‌شود و به واسطه آن‌ها مرده زنده و زنده می‌میرد، و به وسیله آن‌ها مردم مبتلا و آزمایش می‌شوند و به واسطه آن‌ها اجرای قضای خویش را میان مردم می‌کند. عرض کردم: فدایت شوم! این‌ها کیانند؟ فرمود: ائمه و اوصیا.

امالی شیخ طوسی: ربیعه سعدی گفت: پیش حذیفة بن یمان رفتم و گفتم که برایم حدیثی از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که شنیده و دیده ای که به آن عمل می‌کند نقل کن. گفت: قرآن را رها نکن! گفتم: من قرآن را خوانده‌ام. آمده‌ام از تو حدیثی بشنوم که ندیده و نشنیده‌ام از پیامبر اکرم. خدایا! تو را گواه می‌گیرم که پیش حذیفه آمدم و از او درخواست حدیث کردم، او شنید ولی کتمان کرد.

گفت: عجب بر من دشوار و سخت گرفتی! حالا گوش کن جمله کوتاهی از سخنی طولانی را که جامع تمام امور تو است. گفت: نشانه بهشت در میان همین مردم غذا می‌خورد و راه می‌رود.

گفتم: توضیح بده نشانه بهشت را بشناسم و پیرو او شوم و نشانه آتش را تشخیص دهم و از آن پرهیز نمایم! گفت: قسم به آن‌کس که جان حذیفه در اختیار اوست، نشانه بهشت و راهنمای به سوی بهشت تا روز قیامت، ائمه از آل محمّدند صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و نشانه جهنم و راهنمای به سوی جهنم تا روز قیامت، دشمنان این‌هایند.

معروف بن خربوذ گفت: از امام علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خبر ما دشوار و مشکل است که تاب آن را ندارد، مگر فرشته‌های مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده است.

امام علیه السّلام بارها می‌فرمود: گرفتاری مردم برای ما بزرگ است. اگر آن‌ها را دعوت به راه خیر کنیم، نمی‌پذیرند و اگر آن‌ها را رها کنیم، به وسیله دیگری هدایت نخواهند شد.

عرض کردم: آقا! ممکن است کسی که شرابخوار باشد شما را در خواب ببیند؟ فرمود: شراب او را از دین خارج نمی‌کند، ولی با ترک کردن ما و فاصله گرفتن از ما دینش از میان می‌رود؛ شقی‌ترین شقاوتمندان شما

کسی است که اخباری را که از ما نقل می‌شود در دل تکذیب می‌کند، ولی در ظاهر تصدیق می‌نماید. ما فرزندان نبی خدا و رسول او هستیم و فرزندان امیرالمؤمنین و دوستان پروردگار جهان.

ما کلید کتاب هستیم؛ به وسیله ما دانشمندان سخن می‌گویند و اگر این نبود، گنگ می‌شدند؛ ما مناره را برافراشتیم و قبله را شناساندیم؛ ما چون حجر اسماعیل نسبت به کعبه هستیم در آسمان و زمین، به وسیله ما خدا آدم را بخشید و به وسیله ما ایوب گرفتار شد و یعقوب به فراق دچار گشت و یوسف به زندان افتاد، و به واسطه ما بلا رفع می‌شود و خورشید نور می‌دهد. نام ما در عرش خدا ثبت است. بر عرش نوشته است: «محمّد بهترین پیامبر و علی سرور اوصیا و فاطمه بهترین زنان جهان است.»

خصال: ابو هریره گفت: پیامبر اکرم فرمود: هفت نفرند که خداوند در روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست، برای آن‌ها سایبان قرار می‌دهد.

امام عادل و جوانی که در عبادت خدا پرورش یافته و مردی که شیفته مسجد است و از آن‌که خارج می‌شود، قرار ندارد تا به سوی مسجد برگردد، و دو مردی که در راه فرمانبرداری از خدایند، بر این امر اتحاد دارند و از هم جدا می‌شوند، و کسی که در تنهایی به یاد خدا می‌افتد اشکش فرو می‌ریزد، و مردی که وقتی زنی زیبا و با شخصیت او را به خویش دعوت می‌کند، در جوابش می‌گوید من از خدا می‌ترسم، و مردی که وقتی صدقه ای می‌دهد، چنان آن را پنهان می‌کند که دست چپش نمی‌داند دست راست چه صدقه داد.

کتاب محتضر: روایت شده که این مطلب به خط مولا ابو محمّد امام عسکری علیه السّلام یافت شده: پناه به خدا می‌برم از گروهی که محکمات کتاب را حذف کرده‌اند و خدا و پیامبر اکرم و ساقی کوثر و پایگاه‌های حساب و آتش دوزخ و طامه کبری و نعمت‌های عالم آخرت را فراموش کرده‌اند.

عیون اخبارالرضا: هروی گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه! بفرمایید آن درختی که آدم و حوا از آن خوردند، مردم در این مورد اختلاف دارند. بعضی روایت می‌کنند که گندم بوده و بعضی انگور و بعضی می‌گویند که درخت حسد است. فرمود: همه این‌ها درست است.

عرض کردم: پس این وجوه با اختلافی که دارند به چه نحو توجیه می‌شود؟ فرمود: ابا صلت! درخت بهشت دارای انواع میوه‌ها است؛ در درخت گندم، انگور نیز هست، مانند درخت‌های دنیا نیست. وقتی خداوند آدم را به واسطه سجده کردن ملائکه گرامی داشت و او را داخل بهشت نمود، در دلش خطور کرد که آیا خدا خلقی بهتر از من آفریده است؟ خداوند از حدیث نفس او مطلع گردید و به او وحی کرد که: ای آدم! سر بلند کن و ساق عرش را نگاه کن! آدم سر بلند نمود و به ساق عرش نگاه کرد. دید نوشته شده: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین. الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة» {نیست خدایی جز خدای یگانه، محمد فرستاده اوست، علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است و

همسرش فاطمه سرور زنان جهان است. حسن و حسین سرور جوانان بهشتی هستند}

آدم عرض کرد: خدایا! این‌ها کیانند؟ فرمود: از فرزندان تو هستند. آن‌ها از تو و از تمام مردم بهترند. اگر آن‌ها نبودند، نه تو را خلق می‌کردم و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را. مبادا به آن‌ها با دیده حسد نگاه کنی که از جوار خود خارجت می‌کنم!

اما او با چشم حسد به آن‌ها نگاه کرد و شان و مرتبه آن‌ها را تمنا کرد. پس شیطان بر او چیره شد، تا این‌که از درختی که از آن نهی شده بود خورد. و شیطان بر حوا چیره گشت به خاطر این‌که حوا با چشم حسد به فاطمه سلام الله علیها نگریست، تا این‌که هم‌چنان‌که آدم از آن درخت خورد، حوا نیز خورد و خدا آن دو را از بهشت اخراج کرد و از جوار خود خارج کرد و به زمین آورد.

معانی الاخبار: سدیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم: معنی این فرمایش علی علیه السّلام را که امر ما دشوار و مشکل است که آن را مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزمایش نموده نمی‌پذیرد چیست؟ فرمود: در میان ملائکه هم مقرب وجود دارد و هم غیر مقرب، و انبیای خدا بعضی مرسل هستند و برخی غیر مرسل و مؤمنین نیز بعضی آزموده شده هستند و بعضی غیر آزموده. پس امر شما یعنی امامت را بر ملائکه عرضه داشتند، نپذیرفتند مگر مقربین و بر انبیا نپذیرفتند مگر مرسلین و بر مؤمنین نپذیرفتند مگر آزموده شدگان. سپس به من فرمود: بگذر از حدیث خود.

در این مطلب الزامی است برای محمّد و آل محمّد و شیعیان آن‌ها که سپاسگزاری کنند او را به واسطه فضیلتی که به ایشان بخشیده، چون پیامبر اکرم فرمود: وقتی خداوند موسی بن عمران را مبعوث کرد و او را برگزیده، دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات بخشید و به او تورات و الواح را داد، خود را دارای قرب و منزلت نزد خدا دید.

عرض کرد: پروردگارا! مرا چنان گرامی داشته ای که احدی را قبل از من این قدر گرامی نداشته ای! خداوند فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که محمّد در نزد من از تمام ملائکه و همه خلق بهتر است؟

موسی گفت: خدایا! اگر محمّد نزد تو از تمام جهانیان گرامی‌تر است، آیا در میان آل پیامبران گرامی‌تر از آل من وجود دارد؟ خدا فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی

که برتری آل محمّد بر تمام آل پیامبران، مانند فضیلت محمّد است بر پیامبران؟ موسی گفت: خدایا! اگر آل محمّد چنین هستند، پس آیا میان امت‌های انبیا برتر از امت من هستند که سایه بر سر آن‌ها افکندی و شیر خشت و مرغ بریان بر آن‌ها نازل کردی و دریا را بر آن‌ها شکافتی؟ خداوند فرمود: موسی! مگر نمی‌دانی که فضل امت محمّد بر تمام امت‌ها، مانند فضل محمّد است بر تمام خلق؟

موسی گفت: کاش آن‌ها را می‌دیدم. خداوند به او وحی کرد که تو آن‌ها را نخواهی دید، حالا موقع ظهور آن‌ها نیست، ولی در آینده در بهشت آن‌ها را خواهی دید؛ در جنات عدن و فردوس در حضور محمّد، غرق در

نعمت‌ها و تکیه بر جایگاه‌های لذت بخش آن زده‌اند. آیا دوست داری صدای سخن آن‌ها را بشنوی؟ عرض کرد: آری پروردگارا. فرمود: بایست و کمربند خود را محکم ببند، مانند ایستادن یک بنده ذلیل در مقابل فرمانروای جلیل.

موسی این کارها را انجام داد. خداوند ندا داد: ای امت محمّد! همه در حالی که در اصلاب پدران و ارحام مادران خود بودند، جواب او را دادند: «لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک.» {بله خدایا، بله برای تو شریکی نیست. بله، سپاس و نعمت و پادشاهی برای توست، شریکی نداری} و خداوند همین جواب را شعار حج قرار داد.

سپس خطاب کرد: ای امت محمّد! رحمت من بر غضبم سبقت گرفته و عفوم قبل از عقاب و کیفر من است. پیش از آن‌که مرا بخوانید دعای شما را مستجاب کرده‌ام و قبل از این‌که بخواهید، به شما عطا کرده‌ام. هر که مرا با «لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و محمّد عبده و رسوله» گواهی دهد، ضمن این‌که در ادعای خود صادق و در کردار موافق باشد و گواهی دهد به این‌که علی بن ابی طالب برادر و وصی او پس از درگذشت پیامبر است و ولی اوست و اطاعت او را مانند اطاعت پیامبر لازم شمارد و گواهی دهد که اولیای برگزیده پاک سرشت که آراسته به آیات شگفت انگیز خدایند و دارای دلیل‌های حجت خدایند، پس از محمّد و علی جانشینان و اولیای اویند، کسی که چنین گواهی را بدهد داخل بهشتم می‌کنم، گرچه گناهش به‌اندازه کف دریا باشد.

کنز جامع الفوائد: ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتا است و در وحدانیت خود بی‌نظیر است. سپس تکلم به کلمه ای کرد؛ آن کلمه نور شد و از آن نور محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و من و ذریه‌ام را آفرید. سپس تکلم به کلمه ای کرد؛ آن کلمه روح شد. روح را خداوند در آن نور سکونت داد و در بدن‌های ما قرار داد. پس ما روح اللَّه و کلمات خداییم و به وسیله ما پنهان از خلق خود شد.

و ما پیوسته در زیر سایبانی سبز قرار داشتیم؛ جایی که خورشید و ماه و شب و روزی وجود نداشت و نه چشمی به هم می‌خورد. ما پیش از آفرینش مخلوقات، او را می‌پرستیدیم و تسبیح می‌گفتیم. پس از انبیا پیمان گرفت که به ما ایمان داشته باشند و ما را یاری کنند.

این آیه اشاره به همین مطلب است: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیینَ لَما آتَیتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ.» {[یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم. سپس شما را فرستاده ای آمد که آن‌چه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید.} محمد را یاورید و جانشینش را یاری کنید. ایمان به محمد آوردند، ولی وصی او را یاری نکردند و به زودی همه او را یاری خواهند کرد.

و خداوند پیمان مرا با پیمان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گرفت که یک‌دیگر را یاری کنیم؛ من آن جناب را یاری کردم و در مقابل او پیکار نمودم و دشمنش را کشتم و به پیمانی که خدا راجع به یاری محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از من گرفته بود وفا کردم، ولی هیچ یک از انبیا

و پیامبران خدا مرا یاری نکردند، چون وفات کرده بودند، ولی به زودی یاری خواهند کرد.

ابن عباس گفت: از پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، به هیچ گروهی از ملائکه گذر نکردم، مگر این‌که از من راجع به علی بن ابی طالب می‌پرسیدند، به طوری که من گمان کردم اسم علی در آسمان مشهورتر از اسم من است.

به آسمان چهارم که رسیدم، چشمم به ملک الموت افتاد. به من گفت: خداوند آفریده ای را نیافریده، مگر این‌که روح او را من قبض می‌کنم، مگر روح شما و علی، زیرا خداوند روح شما را به قدرت خویش قبض می‌کند.

موسی گفت: خدایا! چیزی را نمی‌بینم که خلق کرده باشی، جز این‌که دم از ذکر محمّد و اوصیای دوازده گانه بعد از او می‌زنند. مقام آن‌ها در نزد تو چقدر است؟ خداوند فرمود: ای پسر عمران! من آن‌ها را پیش از آفرینش انوار در خزانه قدسم آفریدم، که در ریاض مشیتم می‌خرامیدند و از روح جبروتم تنفس می‌کردند و شاهد اطراف ملکوتم بودند، تا زمانی که با مشیت خود خواستم و قضا و قدر خود را به اجرا در آوردم.

بسم اللّه الرحمن الرحیم. خدایی جز من که زنده و پایدارم نیست؛ تاخیراندازنده روزگار و جداکننده امور، به خواست خود اسباب را ترتیب دادم و مشکل‌ها را آسان نمودم. من عزیز و حکیم و رحمان و رحیم هستم، مهربانی می‌کنم و می‌بخشم، رحمتم بر خشم سبقت گرفته و عفوم بر عقوبتم. آفریدم بندگانم را برای عبادتم و آن‌ها را با دلیل و برهان خود ملزم گرداندم. آگاه باشید که من پیامبرانم را میان آن‌ها می‌فرستم و کتاب هایم را بر آن‌ها فرود می‌آورم و این کار را به طور قطع از ابتدای اولین بشر تا احمد پیامبر و خاتم انبیا ادامه می‌دهم؛ او کسی است که درود و رحمتم را بر او می‌فرستم و در قلبش برکاتم را جای می‌دهم، به وسیله او انبیا و منذرانم را تکمیل می‌کنم.

آدم گفت: این رسولان کیانند و این احمدی که چنان دارای مقام و شخصیت نمودی کیست؟ فرمود: همه از ذریه تو هستند. احمد آخرین آن‌ها و وارث ایشان است. آدم پرسید: آن‌ها را به چه ماموریتی می‌فرستی؟ خطاب شد: به ماموریت توحید. آن‌گاه بعد از توحید، سیصد و سی شریعت خواهم فرستاد که تمام آن‌ها را برای احمد تکمیل می‌کنم. اکنون اعلام می‌کنم که هر کس با یکی از این شریعت‌ها پیش آید، با ایمان به من و پیامبرانم، او را داخل بهشت می‌کنم.

آدم گفت: خدایا! شایسته است کسی که تو را می‌شناسد، با نعمت‌هایت به وسیله آن‌ها با تو مخالفت و معصیت نکند و هر کس گسترش رحمت و مغفرت تو را بداند، مأیوس نگردد.

فرمود: ای آدم! آیا مایلی این فرزندانت را که مورد عظمت و شخصیت قرار داده‌ام و آن‌ها را بر تمام جهانیان برتری بخشیده‌ام به تو نشان دهم؟ عرض کرد: آری پروردگارا! خداوند تمثال آن‌ها را به‌اندازه قدر و

مقامشان از لطف و عنایتی که به آن‌ها نموده بود، به صورت شبح در ذریه ایشان و پیروان مخصوص از امتشان را برای آدم مجسم کرد و آدم آن‌ها را تماشا کرد؛ بعضی از دیگران جلوه بیشتری داشتند. متوجه شد که فضل پنج پیامبر صاحب شریعت و مقام آن‌ها مانند برتری ماه تمام نسبت به سایر ستارگان فرق دارد و فضیلت و برتری پنجمی - محمّد - از نظر نور بر بقیه آن‌ها مانند برتری پنج پیامبر است بر تمام انبیا.

متوجه شد که خویشاوندان نزدیک هر پیامبری از قوم و قبیله‌اش، از جلو و عقب و راست و چپ چنگ به دامن آن پیامبر زده‌اند و صورت آن‌ها درخشان و چهره‌هایشان از نور تابان است. این تفاوت مراتب به‌اندازه مقام آن پیامبر است در نزد خدا و به مقدار تفاوت مقام آن‌ها نسبت به پیامبرشان.

آدم دید نوری چنان می‌درخشد که تمام آسمان را فرا گرفته، از مشرق گذشته و مغرب‌ها را پوشانده و چنان بالا رفته که به ملکوت آسمان‌ها رسیده است. متوجه شد که اطراف از بوی خوش پر شده و این نور را چهار نور از طرف راست و چپ و پشت و پیش احاطه کرده‌اند که بوی آن‌ها بسیار شبیه همان نور است، و نوری است که از پی او انوار زیادی هستند و از او استمداد می‌جویند و آن‌ها نیز در روشنایی و بزرگی و پرتو شبیه به آن نور هستند. بعد به آن‌ها نزدیک شد و بر روی آن‌ها قرار گرفت و اطرافش را احاطه کرد. بعد متوجه نورهایی شد که مثل تعداد ستارگان بعد از آن قرار داشتند و حقیقتا پایین‌تر از مقام نورهای اول بودند.

سپس یک تاریکی مانند شب بر آدم مستولی شد و چون سیل از هر طرف و هر ناحیه با سرعت پیش می‌آمد. آمد تا تمام دشت و دمن را پر

کرد. آدم متوجه شد که آن‌ها چه زشت صورت و بد بو هستند و از دیدن آن‌ها نفسش تنگ شد و گفت: ای خدای دانا و ای پوشنده گناه! ای صاحب قدرت و مشیت پیروز! این سعادتمندی که او را بر تمام جهانیان برتری بخشیده ای کیست و آن نورهایی که او را احاطه کرده‌اند کیستند؟

خداوند به او وحی کرد: این‌ها وسیله نجات تو و تمام کسانی که سعادتمند می‌شوند هستند؛ این‌ها سبقت گیرندگان مقرب و شافعین شفاعت پذیرفته شده‌اند و این احمد است که سرور آن‌ها و تمام مردم است. او را به علم خود انتخاب کردم و نامی از نام خود برایش جدا کردم؛ من محمودم و او احمد و این دیگری داماد و وصی و وارث اوست؛ برکت‌ها و پاکی‌ها را در نژاد او قرار دادم، و این بهترین زنان و یادگار پیامبرم در علمم احمد است و این دو نواده گان و بازماندگان آن‌هایند و این انواری که شبیه هم هستند، بازماندگان آن‌هایند. همه آن‌ها را برگزیده‌ام و پاک کرده‌ام و بر تمام آن‌ها نعمت و برکت داده ام؛ تمام را به علم خود انجام داده‌ام و آن‌ها را راهنمای مردم و نور جهان قرار داده‌ام.

و آدم نگاه کرد به شخصیت بزرگی در آخر آن‌ها که در این میان مانند ستاره صبح که برای این دنیا می‌درخشد، درخشان بود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: با این بنده سعادت مندم، گردنبند ذلت را از گردن مردم می‌گشایم و بارهای سنگین را بر می‌دارم و زمین را پر از مرحمت و مهربانی و عدالت می‌کنم، چنان چه قبلا پر از ظلم و بدبختی و ستم شده است.

آدم گفت: خدایا! کریم کامل کسی است که تو او را گرامی بداری و بزرگ کسی است که تو او را بزرگوار کنی، و هر که را تو بلند کردی و سرافراز

نمودی، باید چنین باشد. ای خدای صاحب نعمت پایدار و لطف پایان ناپذیر! این‌ها به چه علت به این مقام رسیده‌اند از این شرافت و فضل و مرحمتی که به آن‌ها کرده‌ای، هم‌چنین سایر پیامبران را که گرامی داشته ای؟

خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خدایی هستم که جز من خدایی نیست؛ رحمان و رحیم و عزیز و حکیم عالم اسرار و رموز دل‌ها هستم؛ می‌دانم آن‌چه که نیست از چیزهایی که وجود دارد، چگونه است و آن‌چه نخواهد آمد، اگر می‌آمد چگونه بود.

ای بنده ام! من در علم خود بر قلوب بندگانم توجه کردم. در میان آن‌ها مطیع‌تر برای خود و مهربان‌تر برای مردم از انبیا و رسل ندیدم. به همین جهت در آن‌ها روح و کلمه خود را قرار دادم و آن‌ها را ملازم با سنگینی حجت خود گرداندم و بر تمام مردم به

ماموریت رسالت و وحی انتخابشان کردم. بعد خویشاوندان و جانشینان آن‌ها را بعد از این، جانشین این مقام‌های ایشان نمودم و آن‌ها را نیز به انبیا و رسل ملحق کردم، و ایشان را ودیعه‌های حجت خود و رهبر در میان مردم قرار دادم تا شکست بندگانم را به وسیله آن‌ها ترمیم کنم و اختلاف و کجی را به راستی تبدیل نمایم، چون من به آن‌ها و دلشان مطلع و آگاهم.

سپس توجهی به دل برگزیدگان از پیامبرانم کردم. در میان آن‌ها مطیع‌تر و مهربان‌تر از محمّد برگزیده و خالص خود برای مردم ندیدم. او را به علم خود انتخاب کردم و نامش را با نام خود بلند نمودم. بعد

دل‌های خویشاوندان او که پس از او دارای مزایای قلبی پیامبر بودند را همین‌طور یافتم و آن‌ها را نیز به او ملحق نمودم و وارث کتاب و وحی خود و پایه‌های حکمت و نور خویش قرار دادم، و به خود سوگند یاد کردم که هر کس که مرا با توحید ملاقات نماید، در حالی که به حبل ولایت و محبت آن‌ها چنگ زده، هرگز به آتش خود عذاب نکنم.

آدم گفت: خدایا! پس این دو گروه بزرگ کیانند؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: این‌ها امت محمّد هستند که درک کردند پیامبر خود را و ایمان آوردند و پیروی نمودند. آن‌ها را به نور خود پوشاندم. سپس کسانی را که بعد از ایشان می‌آیند تا وارث زمین و هر چه بر روی زمین است شوند، به نور خود پوشاندم؛ میان آن‌ها فضل و رحمت خود را به گونه ای متفاوت تقسیم کردم که بهتر و برتر کسی است که زودتر ایمان آورد و شناختش نسبت به من بیشتر و نسبت به دستورم مطیع‌تر باشد.

و این گروه بزرگ که سفید و سیاه آن زمین مرا پر کرده‌اند، خبیث‌ترین و اشرار بنده‌های منند؛ آن‌ها کسانی هستند که محمّد برگزیده و سرور مردم را درک می‌کنند، ولی او را که صادق است تکذیب می‌کنند و او را می‌ترسانند، در حالی که آمن است و با او مخالفت می‌کنند، در حالی که رؤوف است و با این‌که او و نوری را که با او فرستاده بودم می‌شناسند، برای اخراج او از سرزمینش هم پیمان می‌شوند و تصمیم کشتن و دشمنی با او را می‌گیرند، و بعد با رهبران برپا کننده عدل پس از او، با این‌که جانشینان و رهبران سبب نجات مردم از آتش جهنم بودند، لازم است بر من که آن‌ها را گرفتار عذابی بی‌پایان کنم و بعد آن‌ها را به دشمنم ملحق نمایم؛ آن دشمنی که این‌ها او و ذریه‌اش را به دوستی در مقابل من و دوستانم برگزیده‌اند. سپس به وسیله کسی که بعد از

این‌ها می‌آید، از آن‌ها انتقام می‌گیرم، با این که من ستم روا نمی‌کنم. آدم هنگام پایان مناجاتش با پروردگارش، به سجده افتاد.

پیامبر خدا به او فرمود: یا ابا دجانه! مگر نمی‌دانی خدا پرچمی از نور و ستونی از نور دارد که دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین آن را آفریده است و بر آن نوشته شده «لا اله الا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه، آل محمّد بهترین مردمند، صاحب پرچم علی است.» امام مردم، علی علیه السّلام فرمود: ستایش خدایی را سزاست که ما را به وسیله شما هدایت کرد و تو را محترم داشت و ما را به وسیله تو محترم نمود. پیامبر اکرم فرمود: مگر نمی‌دانی هر که ما را دوست بدارد و محبت ما را در دل داشته باشد، خدا او را با ما ساکن می‌کند؟ و این آیه خواند: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» {در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانایند.}

تفضیل الائمه: ابوالورد از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: «تسنیم» بهترین نوشیدنی بهشت است که محمّد و آل محمّد آن را خالص می‌آشامند و برای اصحاب یمین و سایر اهل بهشت مخلوط می‌کنند.

معانی الاخبار: محمّد بن سنان از مفضّل نقل کرد که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرد و بهترین و عالی‌ترین آن‌ها را ارواح محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین

و ائمه بعد از آن‌ها قرار داد صلوات اللّه علیهم. پس عرضه داشت آن‌ها را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و نور آن‌ها تمام جهان را پوشاند.

خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود: این‌ها دوستان و اولیا و حجت‌های منند بر خلق و پیشوایان مردمند. موجودی را نیافریده‌ام که در نزد من محبوب‌تر از آن‌ها باشد. برای آن‌ها و کسانی که ایشان را دوست داشته باشند بهشت را آفریده‌ام و جهنم را برای کسانی که مخالف و دشمن آن‌ها باشند خلق کرده‌ام.

هر کس ادعای مقام آن‌ها را از من و موقعیت ایشان را از عظمتم بکند، «عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِين»

{آن‌چنان عذابش می‌کنم که احدی را از جهانیان چنان عذاب نکرده باشم.} و او را در پایین‌ترین محل آتش جهنم قرار می‌دهم.

هر کس اقرار به ولایت آن‌ها نماید و ادعای منزلتشان را از من نکند و ادعای موقعیت ایشان را از مقام عظمتم نداشته باشد، او را با آن‌ها در باغ‌های بهشتم قرار می‌دهم و هر چه از من بخواهند، به آن‌ها خواهم داد. کرامت خود را به آن‌ها بخشیدم و جوار و همسایگی خود را به ایشان دادم و آن‌ها را درباره گناهکاران زن و مرد از بندگانم شفیع قرار دادم. ولایت آن‌ها امانت است در نزد خلق، چه کس می‌تواند ادعای حمل آن را با سنگینی‌اش بکند و در مقابل آن برگزیدگان ادعا برای خود بنماید؟

خداوند فرمود: سر خود را به طرف ساق عرش من بلند کنید! سر که بلند کردند اسم محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پیشوایان

بعد از آن‌ها صلوات الله علیهم را دیدند که با نوری از نور جبار جل جلاله بر ساق عرش نوشته شده.

گفتند: خدایا! چقدر منزلت و مقام آن‌ها در نزد تو گرامی است و چقدر آن‌ها را دوست داری و چه شرافتی دارند در نزد تو! خداوند فرمود: اگر آن‌ها نبودند شما دو تا را خلق نمی‌کردم. این‌ها نگهبان علم و امین اسرار منند. مبادا به آن‌ها با دیده حسد نگاه کنید و آرزوی مقام و منزلت و مکانت کرامتی که نزد من دارند را بکنید که با این کار، متعرض نهی من می‌شوید و عصیان خواهید نمود {و از ستمگران می‌شوید.}

تفسیر امام حسن عسکری: حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: خداوند وقتی آدم را آفرید و قیافه‌اش را مرتب کرد و به او اسمای هر چیز را آموخت و آن‌ها را بر ملائکه عرضه داشت، شبح محمّد و علی و حسن و حسین، این پنج نور را در نهاد آدم قرار داد. انوار آن‌ها در آفاق از آسمان‌ها و حجابها و بهشت و کرسی و عرش می‌درخشید. آن‌گاه به ملائکه دستور داد که به احترام آدم، به او سجده کنند. خدا آدم را فضیلت بخشید، چون ظرف از این اشباحی که نورشان جهان را فرا گرفته شده بود.

پس ملائکه سجده کردند، جز ابلیس که از تواضع نسبت به جلال خدا و تواضع به انوار اهل بیت امتناع ورزید، با این‌که تمامی ملائکه تواضع کردند، او تکبر ورزید و به واسطه همین امتناع خود را بالا گرفت و تکبر از کفار شد.

تفسیر عیاشی: عبدالرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: خداوند تبارک وتعالی در عالم ذرّ میثاقش را به آدم عرضه کرد. پیامبر اکرم در حالی که به علی علیه السّلام تکیه کرده بود وفاطمه سلام اللّه علیها پشت سر آن دو و حسن و حسین پشت سر فاطمه بودند برآدم گذر کرد. خدا فرمود: ای آدم! برحذر باش

از این‌که به این‌ها با دیده حسد نظر کنی که در آن صورت تو را از جوار خودم پایین می‌افکنم.

وقتی خدا آدم را در بهشت سکونت داد، تمثال پیامبر اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم بر او نمایان شد و آدم به دیده حسد به آن‌ها نگریست. سپس ولایت بر آدم عرضه شد و آدم انکار کرد. پس بهشت با برگ‌هایش او را پرت کرد. وقتی آدم از حسد خویش به خدا توبه کرد و اقرار به ولایت نمود، خدا را به حق پنج تن - محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم - خواند و خداوند او را بخشید. این آیه اشاره به همان مطلب دارد: «فتلقی آدم من ربه کلمات» تا آخر آیه.

حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: پدرم از پدر خود، از پیامبر نقل کرد که فرمود: ای بندگان خدا! وقتی آدم نور را از صلب خود درخشان دید، چون خداوند اشباح ما را از بالای عرش به صلب او منتقل کرده بود، آن نور را مشاهده کرد، اما اشباح را ندید. پس گفت: خدایا این نورها چیست؟ خداوند فرمود: نور اشباحی است که از بهترین جای

عرش به پشت تو منتقل کرده‌ام و به همین جهت ملائکه را دستور به سجده تو دادم، چون تو ظرف این انوار بودی.

آدم گفت: خدایا! برایم توضیح بده. فرمود: ای آدم! به بالای عرش نگاه کن! آدم نگاه کرد و نور اشباح ما از صلب آدم به بالای عرش افتاد و در آن صورت‌هایی نقش بست، مثل آینه که در آن صورت نقش می‌بندد. پس اشباح ما را مشاهده کرد.

عرض کرد: خدایا! این شبح‌ها چیست؟ خداوند فرمود: این‌ها اشباح بهترین خلق و مردمم هستند. این محمّد است و من حمید محمود در افعالم هستم. یک اسم از اسم خود را برای او جدا کرده ام، و این علی است و من علی عظیم هستم، اسمی از نام خود را برای او جدا کرده ام، و این فاطمه است و من فاطر آسمان‌ها و زمین هایم و جداکننده دشمنان خود از رحمتم در روز قیامت و جداکننده دوستانم از چیزهایی که موجب ناراحتی و آلودگی آن‌ها می‌شود هستم. برای او یک اسم از اسم خود جدا کردم و این حسن و این حسین است و من محسن نیکوکارم و یک اسم از اسم خود را برای آن دو جدا کرده‌ام.

این‌ها بهترین مخلوق من و گرامی‌ترین افراد هستند. به وسیله آن‌ها مواخذه می‌کنم و به آن‌ها می‌بخشم و به آن‌ها کیفر می‌کنم و به وسیله آن‌ها ثواب می‌دهم. ای آدم! به وسیله آن‌ها به من توسل کن و هر گاه یک ناراحتی به تو رسید، آن‌ها را شفیع خود در نزد من قرار بده. من بر خود سوگند یاد کرده‌ام - سوگند حقی - که کسی که به وسیله آن‌ها امیدی داشته باشد، ناامید نکنم و هر کس به وسیله آن‌ها درخواستی

نماید، رد نکنم. به همین جهت وقتی از او لغزشی سر زد، خدا را به واسطه آن‌ها خواند و خدا از او گذشت و او را بخشید.

موسی از خداوند درخواست کرد و خدا آن‌ها را زنده نمود. موسی گفت: بپرسید چرا گرفتار شدند. از آن‌ها سؤال کردند و جواب دادند: ای بنی اسرائیل! این گرفتاری ما به واسطه امتناع از اعتقاد به نبوّت محمّد و امامت علی بود. پس از مرگ ممالک پروردگار خود را از آسمان‌ها و حجابها و کرسی و عرش و بهشت و جهنم دیدیم. در تمام این ممالک کسی با نفوذتر و قدرتمندتر از محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین نبودند.

کمال الدین و عیون اخبار الرضا و علل الشرایع: هروی از حضرت رضا از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السّلام نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: خدا خلقی را بهتر از من نیافریده و نه گرامی‌تر از من نزد او هست.

علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللَّه! شما برترید یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی! خداوند انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری بخشیده و مرا بر تمام انبیا و مرسلین برتری بخشیده و فضیلت بعد از من مال تو و برای ائمه بعد از تو است یا علی! ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران محبین ما هستند. یا علی! «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ یسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا.» {کسانی که حامل عرش و کسانی که اطراف آن هستند، تسبیح می‌کنند به حمد پروردگارشان... و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده‌اند، استغفار می‌کنند.}

یا علی! اگر ما نبودیم، خداوند آدم و حوا و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. چطور می‌شود که از ملائکه برتر نباشیم، در حالی که ما به معرفت پروردگارمان و تسبیح و تهلیل و تقدیس او پیشی گرفتیم؟ زیرا اول چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود و ما را به سخن در آورد به توحید و تحمید خود.

بعد ملائکه را آفرید. وقتی ارواح ما را یک نور واحد مشاهده کردند، ما را بزرگ شمردند. ما شروع به تسبیح پروردگار نمودیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق

هستیم و خداوند منزه است از این‌که دارای صفات ما باشد. آن‌گاه ملائکه از تسبیح ما شروع به تسبیح کردند و او را منزه از صفات ما نمودند. وقتی که آن‌ها عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما خدا را تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که جز الله پروردگاری نیست و ما بنده‌ایم نه خدا که هم ردیف با خدا یا در مقامی پایین‌تر از او پرستیده شویم. پس آن‌ها گفتند «لا اله الا اللّه.»

همین که بزرگی مقام ما را مشاهده کردند، ما «اللّه اکبر» گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگ‌تر از آن است که مقامش درک شود، مگر به وسیله خودش. وقتی مشاهده کردند که خداوند چقدر عزت و نیرو به ما داده است، گفتیم: «لا حول و لا قوة الا باللّه» تا ملائکه بدانند که ما را حرکت و نیرویی نیست، مگر به خدا.

همین که نعمت‌های خدا را بر ما مشاهده کردند و دیدند که اطاعت ما را واجب کرده است، گفتیم: «الحمد للّٰه»، پس به واسطه ما به معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او هدایت یافتند.

به عزت و جلالم سوگند که به وسیله آن‌ها دینم را اظهار و کلمه خود را بلند می‌کنم و زمین را به وسیله آخری آن‌ها از دشمنانم پاک می‌کنم؛ او را مالک شرق و غرب زمین می‌گردانم؛ بادها را در تسخیرش در می‌آورم، ابرهای سخت را تابع او می‌کنم و به او اسباب ترقی می‌دهم؛ او را با سپاه خود یاری می‌کنم و با ملائکه مدد می‌نمایم تا دعوت من بلند شود و مردم بر توحید و یکتایی‌ام اجتماع کنند. سپس ملک و فرمانفرمایی او را ادامه می‌دهم و دوران را بین اولیای خود تا روز قیامت می‌چرخانم.

علل الشرائع: هشام بن سالم گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: وقتی پیامبر را به معراج بردند و موقع نماز شد، جبرئیل اذان گفت و اقامه نماز کرد. بعد عرض کرد: جلو بایست یا رسول اللّٰه! پیامبر فرمود: تو جلو بایست. گفت: از موقعی که ما را دستور به سجده آدم داده‌اند، ما بر بنی آدم مقدم نمی‌شویم.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حماد از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که از ایشان سؤال کردند: آیا ملائکه بیشترند یا بنی آدم؟ فرمود: قسم به خدایی که جانم

در اختیار اوست، ملائکه خدا در آسمان‌ها بیشتر از تعداد خاک روی زمین هستند. در آسمان در محل هر قدمی، ملکی تسبیح و تقدیس خدا را می‌کند و در زمین هیچ درخت و گل و خانه ای نیست مگر این‌که فرشته ای موکل بر آن است که هر روز عملکرد آن را به پیشگاه پروردگار تقدیم می‌کند، با این‌که خدا از او داناتر است. و هیچ کدام از آن‌ها نیست، مگر این‌که هر روز به واسطه ولایت ما اهل بیت به خدا تقرب می‌جوید و استغفار می‌کند برای دوستان ما و لعنت می‌کند دشمنان ما را و از خدا می‌خواهد که هر چه بیشتر بر آن‌ها عذاب نازل کند؛ عذاب نازل کردنی.

بصائر الدرجات: ابوالصباح از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: به خدا قسم در آسمان هفتاد صنف از ملائکه هستند که اگر تمام اهل زمین اجتماع کنند و شروع به شماره یک صنف از آن‌ها نمایند، نمی‌توانند آن‌ها را بشمرند. تمام این ملائکه پیرو ولایت ما هستند.

بصائر الدرجات: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کروبیین گروهی از شیعیان ما هستند از خلق اول که خداوند آن‌ها را پشت عرش قرار داده است. اگر نور یکی از آن‌ها بر اهل زمین تقسیم شود، آن‌ها را کافی است. سپس فرمود: وقتی موسی آن‌چه را که می‌خواست از خدای خود درخواست کرد، خداوند به یکی از کروبیین امر کرد تا در کوه تجلی کرد و آن را از هم پاشاند.

جامع الاخبار: جابر بن عبداللّه انصاری گفت: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از نور واحد آفرید؛ سپس آن نور را فشرد و شیعیان ما از آن خارج شدند. ما تسبیح گفتیم، آن‌ها نیز تسبیح گفتند؛ ما تقدیس کردیم، آن‌ها نیز تقدیس کردند؛ ما تهلیل نمودیم، آن‌ها نیز تهلیل گفتند؛ ما تمجید نمودیم، آن‌ها نیز تمجید کردند؛ ما اقرار به وحدانیت کردیم، آن‌ها نیز اقرار کردند. سپس خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها و ملائکه را آفرید. ملائکه صد سال ماندند و در این مدت تسبیح و تقدیس و تمجید را نمی‌دانستند. ما و شیعیانمان تسبیح کردیم؛ ملائکه از تسبیح ما تسبیح گفتند. تقدیس کردیم و شیعیانمان تقدیس کردند؛ ملائکه از تقدیس ما تقدیس نمودند. ما تمجید کردیم و شیعیان ما تمجید کردند؛ ملائکه از تمجید ما تمجید نمودند. ما اقرار به توحید نمودیم و شیعیان ما نیز اقرار کردند؛ ملائکه از اقرار ما اقرار کردند. ملائکه قبل از تسبیح ما و شیعیانمان، تسبیح و تقدیس را نمی‌دانستند.

و پیامبر اکرم فرمود: من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از تمام ملائکه مقرب بهترم و من بهترین مردم و برترین فرزند آدمم. اما این آیه: «لَنْ یسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یکُونَ عبدا لله وَ لَا الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ.»

{مسیح از این‌که بنده خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند]} دلیل نمی‌شود که ملائکه بر عیسی برتری

داشته‌اند. این فرمایش خدا از آن جهت است که بعضی از مردم معتقد به خدایی عیسی بودند و گروهی از نصارا او را می‌پرستیدند و بعضی ملائکه را پرستش می‌کردند که آن‌ها را صابئین می‌گفتند و دیگرانی. خداوند می‌فرماید کسانی که غیر از من پرستش می‌شوند، استنکاف ندارند از این‌که بنده من باشند و نه ملائکه روحانی که معصوم هستند، و با دستور خدا مخالفت نمی‌کنند و هر چه به ایشان دستور داده شود انجام می‌دهند، نه می‌خورند و نه می‌آشامند، ناراحت نمی‌شوند و بیمار نمی‌گردند و نه پیر می‌شوند و نه کهنسال می‌گردند؛ غذا و آب آن‌ها تقدیس و تسبیح است و زندگی آن‌ها از نسیم عرش و لذت آن‌ها به انواع علم‌ها. خداوند به قدرت خود آن‌ها را نور و روح آفریده است، به طوری که اراده داشته و می‌خواسته. هر گروهی از آن‌ها حافظ یک نوع از مخلوقات هستند و ما معتقد به برتری انبیاء بر ملائکه هستیم، زیرا عاقبتی که آن‌ها دارند، بزرگ‌تر و بهتر از حال ملائکه است.

مناقب بن شهر آشوب: ابو هریره گفت: پیامبر اکرم فرمود: خداوند در آسمان چهارم صد هزار ملک آفریده و در آسمان پنجم سیصد هزار ملک و در آسمان هفتم فرشته ای است که سرش زیر عرش و دو پایش زیر زمین است. ملائکه بیشتر از تعداد قبیله ربیعه و مضر هستند، نه غذا و نه آب دارند به جز صلوات بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و محبین آن سرور و استغفار برای شیعیان گنه کار و دوستان آن سرور.

مرد شامی گفت: میان حق و باطل و آسمان و زمین و مشرق و مغرب چقدر فاصله است و قوس و قزح چیست؟ و آن چشمه ای که ارواح

مشرکان در آن‌جای می‌گیرند، چیست؟ و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن‌جای می‌گیرند، چیست؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که برخی از آن‌ها سخت‌تر از برخی دیگر است، چیست؟

امام حسن علیه السّلام فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت است. آن‌چه را که با چشم خود دیدی آن حق است و گاهی با گوشت باطل‌های بسیاری می‌شنوی. مرد شامی گفت: راست گفتی. فرمود: میان آسمان و زمین دعای مظلوم و یک چشم‌انداز است، هر کس جز این بگوید او را تکذیب کن. گفت: راست گفتی ای پسر پیامبر! فرمود: میان مشرق و مغرب مسیر یک روز آفتاب است از وقتی که طلوع می‌کند تا وقتی که غروب می‌کند. مرد شامی گفت: راست گفتی، بفرما که قوس و قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو! مگو قوس و قزح، چون قزح نام شیطان است و آن قوس خداوند است و علامت فراوانی نعمت و امان برای اهل زمین از غرق شدن است. و امّا آن چشمه ای که ارواح مشرکان در آن‌جای می‌گیرند، چشمه ای است که به آن «برهوت» گفته می‌شود. و امّا آن چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن‌جای می‌گیرند، چشمه ای است که به آن «سلمی» گفته می‌شود. و امّا مؤنث کسی است که نمی‌داند مرد است یا زن، او باید منتظر بماند، اگر مرد باشد محتلم می‌شود و اگر زن باشد حیض می‌بیند و سینه‌اش آشکار می‌گردد، وگرنه به او گفته می‌شود که به دیوار بول کن، اگر بول او به دیوار رسید، او مرد است و اگر بول او ریخت، همان گونه که بول شتر می‌ریزد، او زن است.

و امّا آن ده چیز که برخی از آن‌ها سخت‌تر از برخی دیگر است؛ پس سخت‌ترین چیزی که خدا آفریده، سنگ است و سخت‌تر از آن، سنگ

آهن است که با آن سنگ بریده می‌شود و سخت‌تر از آهن، آتش است که آهن را ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می‌کند و سخت‌تر از آب، ابر است که آن را حمل می‌کند و سخت‌تر از ابر، باد است که آن را جابجا می‌کند و سخت‌تر از باد، آن فرشته ای است که آن را می‌فرستد و سخت‌تر از آن فرشته، فرشته مرگ است که آن را می‌میراند و سخت‌تر از فرشته مرگ، خود مرگ است که او را هم می‌میراند و سخت‌تر از مرگ، فرمان خداوند رب العالمین است که مرگ را هم می‌میراند.

سپس پرسید: ارواح مؤمنان در کجا جمع می‌شوند؟ فرمود: زیر صخره بیت المقدس در شب جمعه. و آن عرش نزدیک خداوند است که از آن‌جا زمین را گسترده و پهناور فرموده، و بر آن در نور دیده شود، و از همان جا بر آسمان استوار گشته است. و امّا ارواح کافران در دنیا در «حضرموت»- که پشت شهر یمن است- گرد آیند. سپس خداوند آتشی را از سمت مشرق و مغرب برمی انگیزد که دو باد در میان آن‌هاست. پس مردم را به سوی این صخره در بیت المقدس محشور می‌نماید، که در جانب راست این صخره محبوس شوند، و بهشت از برای پرهیزگاران خودنمایی کند. و دوزخ در سمت چپ صخره در عمق طبقات زمین می‌باشد که فلق و سجّین در آن است. و از نزد همان صخره است که مردمان پراکنده شوند. بنابراین آن‌کس که بهشتی است، از نزد صخره بر آن درآید و آن‌کس که اهل دوزخ است نیز از نزد صخره بر آن داخل شود.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: عمرو بن عبدالله ثقفی گفت: هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السّلام را از مدینه به شام خواست و مجالسی پیش آمد که امام را با خود در آن‌جا می‌نشاند. یک روز حضرت باقر نشسته بود و گروهی نیز از ایشان سؤال می‌کردند. ناگهان دید گروهی از نصرانیان وارد کوه رو به رو می‌شوند. فرمود: چه شده؟ این‌ها عید دارند؟ گفتند: نه یا ابن رسول الله! این‌ها پیش عالم خود می‌روند که در این کوه ساکن است و هر سال در چنین روزی او را از محلش خارج می‌کنند و سؤالات خود و مشکلاتی که در آن سال پیش آمده را با او در میان می‌گذارند. امام علیه السّلام پرسید: عالم است؟ گفتند: بلی، از داناترین مردم است. او شاگردان حوارییین عیسی را مشاهده کرده است. فرمود: برویم آن‌جا! گفتند: اگر مایلید می‌رویم.

امام علیه السّلام سر خود را با لباس خویش پوشاند و به همراه اصحاب و یاران خود داخل آن‌ها شد و به طرف کوه رفتند. امام با یاران خود در وسط جمعیت مسیحیان نشست. نصرانیان فرش گستردند و تشک و پشتی نهادند. بعد داخل کوه شدند و مرد عالم را خارج کردند. وقتی چشم‌هایش را که قبلا بسته بودند گشودند، مانند چشم افعی می‌درخشید. او روی به جانب حضرت باقر علیه السّلام کرد و گفت: تو از ما هستی یا از امت مرحومه؟ فرمود: از امت مرحومه. گفت: از دانشمندان آن‌هایی یا از نادانانشان؟ فرمود از نادانان نیستم. نصرانی گفت: تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ امام فرمود: تو بپرس.

نصرانی گفت: ای مسیحیان! یک نفر از امت محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید از من بپرس. این شخص به مسائل وارد است. آن‌گاه گفت:

بگو ببینم، کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است؟ فرمود: بین طلوع فجر تا طلوع خورشید. گفت: اگر از ساعات شب و روز نباشد، پس از کدام ساعات است؟ فرمود: از ساعات بهشت است که مریض در آن به هوش می‌آید.

نصرانی گفت: صحیح است. اینک یا تو سؤال کن یا من. حضرت باقر فرمود: تو سؤال کن. نصرانی گفت: ای نصرانیان! این شخص متفکر به من می‌گوید که اهل بهشت چگونه غذا می‌خورند ولی مدفوع ندارند، مثالی از دنیا برایم بزن. حضرت باقر فرمود: جنین در شکم مادر خود همین‌طور است و از آن‌چه مادر می‌خورد استفاده می‌کند، ولی مدفوع ندارد. گفت: صحیح است. پس چرا نگفتی که من از علمای آن‌هایم؟ فرمود: من گفتم از نادانان نیستم.

باز گفت: یا تو سؤال کن یا من. گفت نصرانیان! به خدا قسم سؤالی می‌کنم که چون حمار در گل فرو ماند. فرمود: بپرس. گفت: مردی با زن خود نزدیکی کرد و حامله به دو پسر شد و آن دو در یک ساعت مردند و در یک ساعت در یک قبر دفن شدند. یکی از آن دو، صد و پنجاه سال زندگی کرد و دیگری پنجاه سال. آن دو که بودند؟ حضرت باقر فرمود: آن دو عزیر و عزره بودند. همان‌طور که گفتی مادرشان حامله شد و وضع حمل نمود. هر دو سی سال از عمرشان گذشت و بعد خداوند عزیر را صد سال می‌راند ولی عزره زنده بود. سپس خداوند عزیر را برانگیخت و با عزره بیست سال زندگی کرد.

نصرانی گفت: نصرانیان! من تاکنون احدی را ندیده‌ام که داناتر از این مرد باشد. تا وقتی که او در شام است، از من سؤالی نکنید. مرا

برگردانید. پس او را به غار خودش برگرداندند و نصرانیان با حضرت باقر علیه السّلام برگشتند.

توضیح: «ربطوا عینیه» یعنی پیش از بیرون شدن از نزد آن عالم، دو چشم او را بستند. هنگامی که چشمانش را باز کردند، آن عالم چشم‌های خود را برگردانید و به آنان نگاه کرد. و احتمال دارد مراد این باشد که مسیحیان ابروهای بالای چشم آن عالم را که از بسیاری پیری دراز شده بود بستند تا بتواند به مردم نگاه کند. «زطمه» زمانی گفته می‌شود که کسی را در کاری وارد کنند که نتواند از آن خارج گردد. «الوحل» به معنای گل است.

بصائر الدرجات: محمّد بن مسلم روایت می‌کند که: در مسجدالحرام نزد امام باقر علیه السّلام رفتم و طاوس یمانی را دیدم که به یارانش می‌گفت: آیا می‌دانید کی نصف مردم کشته شدند؟ امام باقر علیه السّلام این را شنید و فرمود: نصف مردم؟ فرمود: فقط یک چهارم مردم. آدم و حوّا و هابیل و قابیل.

طاووس یمانی گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا! حضرت فرمود: آیا می‌دانید قاتل چه کیفر می‌بیند؟ گفت: نه. محمد بن مسلم گوید: پیش خودم گفتم قسم به خدا این مسأله مهمی است. صبح زود نزد آن حضرت در خانه‌اش رفتم که لباس‌هایش را پوشید و مرکبش را آماده ساخت. پیش از آن‌که بپرسم، آن حضرت شروع به سخن نمود و فرمود: ای محمد بن مسلم! قطعاً در هند یا پشت سر هند مردی است که لباس خشن به تن دارد و دستش به گردنش بسته شده است و گروه ده نفره ای موظف به عذاب اوست و تا روز قیامت همراه با آفتاب دور

می‌زند و به گرمای آفتاب و سوزش سرما تا روز قیامت عذاب می‌شود. گفتم: خدا مرا فدایت گرداند! آن شخص کیست؟ فرمود: قابیل است.

مناقب ابن شهر آشوب: مردی از شام خدمت امام باقر علیه السّلام آمد و از ابتدای آفرینش سؤال کرد. فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ملائکه گفت: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» {من در زمین جانشینی خواهم گماشت.} ملائکه سخن خدا را چنین پاسخ دادند: «أَ تَجْعَلُ فِیها» تا آن‌جا که می‌فرماید «وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ» {«آیا در آن‌کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آن‌که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم؛ و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»} ملائکه فهمیدند که در خطا افتاده‌اند و اشتباه نموده‌اند و به عرش خدا پناه آوردند و هفت مرتبه دور عرش طواف کردند تا خشنودی خدا را تحصیل نمایند.

خداوند از آن‌ها خشنود شد و فرمود: به زمین فرود آیید و خانه ای برایم بسازید که هر کس از بندگانم گناهی کرد، به آن خانه پناه برد و اطرافش طواف نماید، چنان چه شما اطراف عرش طواف کردید، از آن‌ها راضی شوم، همان‌طوری که از شما راضی شدم. پس آن‌ها این خانه را ساختند.

آن مرد گفت: صحیح می‌فرمایید. ابتدای این حجرالاسود چگونه بوده است؟ فرمود: موقعی که خداوند پیمان بنی آدم را گرفت، نهری شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد. آن‌گاه به قلم دستور داد از آن نهر مرکب بردارد و اقرار مردم و آن‌چه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد بنویسد. بعد آن نوشته را در نهاد این سنگ قرار داد. این بوسیدن که مشاهده می‌کنی، نشانه ای از بیعت بر اقراری است که داده‌اند. پدرم

هر وقت استلام رکن (حجر الاسود) را می‌کرد، می‌فرمود: «اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته یشهد لی عندک بالوفاء.» {خداوندا! امانتم را ادا کردم و به میثاقی که بسته بودم عمل کردم. حجر برای من نزد تو به وفا گواهی خواهد داد}

احتجاج: و از جمله پرسش‌های زیادی که فرد زندیق از امام صادق علیه السّلام نمود، یکی این بود که: چگونه مردم خدایی را که نمی‌بینند می‌پرستند؟

فرمود: دل‌های مردمان با نور ایمان او را می‌بینند، و عقول با بیداری خود آن را اثبات ظاهر و عیان کنند، و دیدگان از حسن ترکیب و انتظام اهل عالم و احکام تألیف و نظام عوالم. سپس انبیاء و معجزات و کتب اینان و محکماتشان، و علماء و دانشمندان بر رؤیت عظمت و جلال حضرت حقّ اقتصار از رؤیت ذات حقّ نمودند و در استدلال متوسّل به آثار و علامات شدند.

غرر و درر: از این کتاب سید مرتضی رضی اللّٰه عنه نقل شده که جعد بن درهم در شیشه مقداری خاک و آب ریخت و بعد کرم‌ها و جانورانی پدید آمد، به یاران خود گفت: من این‌ها را آفریده ام، چون من وسیله وجود آن‌ها شده‌ام.

این خبر به حضرت صادق علیه السّلام رسید. فرمود: بگوید تعداد آن‌ها چقدر است و چند عدد آن نر و چند عدد ماده است؟ اگر او به وجود آورده، وزن هر کدام چه‌اندازه است و دستور دهد او که آن‌ها را به این

صورت درآورده، به صورت دیگری درآیند. اما او نتوانست جواب بگوید و فرار کرد.

امام صادق علیه السّلام به ابو حنیفه فرمود: قتل در نزد شما مهم‌تر است یا زنا؟ گفت قتل. فرمود: پس چرا در قتل خداوند دستور می‌دهد دو شاهد بیاورند، ولی در زنا چهار شاهد؟ این مطلب چگونه با قیاس سنجیده می‌شود؟ به عقیده تو ترک نماز مهم‌تر است یا ترک روزه؟ گفت: ترک نماز. فرمود: پس چرا زن باید روزه‌اش را قضا کند (در ایام حیض) ولی نمازش را لازم نیست قضا نماید؟ با قیاس چطور می‌توان درک کرد؟ بگو ببینم، مدفوع نجس‌تر است یا منی؟ گفت: مدفوع. فرمود: چطور مدفوع با آب شسته می‌شود، ولی برای منی باید غسل کرد؟ با قیاس چه می‌توانی بفهمی؟!

فرمود: می‌گویی من هم به زودی مثل آیات قرآن نازل خواهم کرد. گفت: به خدا پناه می‌برم اگر چنین حرفی بزنم. فرمود: تو و یارانت به طوری که متوجه نیستید، این ادعا را دارید. ابو حنیفه گفت: فدایت شوم! مرا حدیثی بفرمایید که از تو روایت کنم. فرمود: پدرم از پدر عزیزش تا علی ابن ابی طالب علیه السّلام را نام برد که فرمود: پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: میثاق اهل بیت را خداوند از اعلی علیین گرفت و طینت شیعیان ما را از آن گرفت. اگر اهل آسمان و زمین کوشش کنند که تغییر دهند، از آن‌ها یکی را هرگز قدرت ندارند. ابو حنیفه بلند گریه کرد و یاران او نیز به گریه افتادند. بعد خارج شدند.

روایت کنم. فرمود: پدرم از پدر عزیزش تا علی ابن ابی طالب علیه السّلام را نام برد که فرمود: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: میثاق اهل بیت را خداوند از اعلی علیین گرفت و طینت شیعیان ما را از آن گرفت. اگر اهل آسمان و زمین کوشش کنند که تغییر دهند، از آن‌ها یکی را هرگز قدرت ندارند. ابو حنیفه بلند گریه کرد و یاران او نیز به گریه افتادند. بعد خارج شدند.

علل الشرائع و خصال: ربیع حاجب منصور گفت: روزی امام جعفر بن محمد الصّادق علیه السّلام در مجلس منصور حاضر بود، در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود و کتاب‌های طبّی را قرائت می‌کرد، و امام صادق علیه السّلام موقع قرائت او ساکت نشست. وقتی قرائت او تمام شد، به امام گفت: ای ابو عبداللّٰه! آیا از آن علمی که با من است چیزی می‌خواهی؟ فرمود: نه، چون آن‌چه نزد من است از آن‌چه نزد توست بهتر است. گفت: آن چیست؟ فرمود: من طبیعت گرم را با سردی و طبیعت سرد را با گرمی و طبیعت‌تر را با خشکی و طبیعت خشک را با تری مداوا می‌کنم و در همه موارد کار را به خداوند واگذار می‌کنم و آن‌چه را که پیامبرش فرموده به کار می‌گیرم. و می‌دانم که معده، خانه بیماری است و پرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آن‌چه عادت کرده، عادت می‌دهم.

هندی گفت: آیا طبّ غیر از این هاست؟ امام فرمود: آیا گمان می‌کنی که من از کتاب‌های طبّی اخذ کرده ام؟ گفت: آری. فرمود: نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ نکرده‌ام. به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟ گفت: من. امام فرمود: از تو چیزی می‌پرسم، گفت: بپرس. امام فرمود: ای هندی! به من خبر بده چرا در سر استخوان چند

قطعه است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: برای چه مو بر بالای آن قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا پیشانی از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: برای چه پیشانی دارای خطوط و چین هاست؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: برای چه ابروها بالای دو چشم قرار دارد؟ گفت: نمی‌دانم.

فرمود: برای چه دو چشم مانند دو بادام است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا سوراخ بینی به سوی پایین است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته‌اند؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا دندان جلو تیز و دندان آسیاب پهن و دندان نیش بلند است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا دو کف دست از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا ناخن و مو احساس ندارند؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا قلب مانند صنوبر است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا ریه دو قطعه است و حرکت آن در محلّ خود است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا کبد خمیده است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا کلیه مانند لوبیا است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا خمی زانوان به طرف پشت سر است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: چرا در طرف کف پا فرورفتگی دارد؟ گفت: نمی‌دانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ولی من می‌دانم. گفت: پس جواب آن‌ها را بگویید. امام صادق علیه السّلام فرمود: استخوان سر چند قطعه است برای این‌که جمجمه میان تهی است و اگر چند قطعه نبود، زودتر درد می‌کرد و این‌که میان استخوان‌ها فاصله است، درد از آن دور است. و موی در بالای آن قرار گرفته تا به وسیله آن به مغز روغن برسد و از اطراف آن بخار خارج شود و گرما و سرمای وارد بر آن را دفع کند. و این‌که

پیشانی از مو خالی است، برای آن است که آن‌جا محل رسیدن نور به چشمان است و در آن شیارها و چین‌ها قرار گرفته تا عرق وارد از سر را نگه دارد، تا وقتی که انسان آن را پاک کند، مانند نهرهایی که در زمین آب‌ها را نگه می‌دارد. و دو ابرو بالای دو چشم قرار گرفته، تا نور را به‌اندازه لازم به دو چشم هدایت کند. ای هندی! آیا ندیدی که کسی که در برابر نور شدید قرار می‌گیرد دستش را بالای چشمش می‌گذارد تا نور به‌اندازه لازم به چشم برسد؟

بینی در وسط دو چشم قرار گرفته تا نور را به دو قسمت مساوی تقسیم کند. و چشم مانند بادام است تا میل دوا در آن جریان پیدا کند و درد از آن بیرون آید و اگر مربع یا گرد بود، میل در آن جریان نمی‌یافت و دوا به آن نمی‌رسید و درد از آن بیرون نمی‌آمد. و سوراخ بینی به طرف پایین است تا داروهایی که از مغز به پایین ترشّح می‌کند فرو ریزد و بوها به شامّه برسد و اگر به طرف بالا بود، دارو پایین نمی‌ریخت و بو را احساس نمی‌کرد. و شارب و لب بالای دهان قرار گرفته تا آن‌چه را از دماغ پایین می‌ریزد از رسیدن به دهان حفظ کند، تا انسان در خوردن و نوشیدن احساس نفرت نکند تا وقتی که آن را پاک سازد. و مردان ریش دارند تا در نگاه کردن از کشف عورت بی‌نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شوند. و دندان جلو تیز است، چون جویدن به وسیله آن انجام می‌گیرد. و دندان آسیاب پهن است، چون خرد کردن و جویدن با آن صورت می‌پذیرد. و دندان نیش بلند است تا دندان‌ها به آن تکیه کنند و دندان‌ها مانند ستون‌ها هستند. و دو کف دست خالی از مو است تا لمس کردن به وسیله آن‌ها صورت پذیرد و اگر در آن‌ها مو وجود داشت، انسان آن‌چه را که پیش روی اوست نمی‌توانست احساس و لمس کند. و مو و ناخن از حیات خالی است، چون بلند بودن آن‌ها بد و چیدن آن‌ها

خوب است، اگر آن‌ها جان داشتند انسان به هنگام چیدن آن‌ها احساس درد می‌کرد. و قلب چون دانه صنوبر است، چون وارونه است و سر آن را باریک کرد تا داخل ریه گردد، پس با خنکی آن خنک می‌شود تا مغز با حرارت آن نسوزد. و ریه دو قطعه شده تا قلب میان آن دو باشد و با حرکت آن سرد شود. و کبد خمیده شده تا معده را سنگینی کند و همه آن بر کبد قرار گیرد و آن را فشار دهد تا بخار آن خارج گردد. و کلیه چون دانه لوبیا شده، چون محل ریختن قطره به قطره منی در آن است و اگر مربع یا گرد می‌شد، قطره اولی در آن می‌ماند تا دومی بیاید و شخص با خروج آن لذت نمی‌برد، چون منی از فقرات پشت به کلیه می‌ریزد و آن مانند کرم است و باز و بسته می‌شود و آن را یکی پس از دیگری مانندانداختن تیر از کمان به مثانه میاندازد. و خمی زانوان را به طرف پشت قرار داد، چون انسان به طرف جلو راه می‌رود و حرکت‌های معتدلی دارد و اگر چنین نبود، در راه رفتن به زمین می‌افتاد. و کف پا فرو رفته است، چون اگر در راه رفتن همه پا بر زمین واقع می‌شد، سنگینی آن مانند سنگینی سنگ آسیاب می‌شد، سنگ آسیاب اگر برگردی خود باشد، یک کودک هم آن را حرکت می‌دهد، ولی اگر بر رو به زمین افتد، یک مرد به دشواری آن را حرکت می‌دهد.

هندی به امام گفت: این علم از کجا برای تو حاصل شده است؟ فرمود: آن را از پدرانم، از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان‌که همه اجساد و ارواح را آفریده یاد گرفته‌ام. هندی گفت: راست گفتی و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله فرستاده و بنده اوست و تو دانشمندترین زمان خود هستی.

بعد فرمود: می‌توانی سر خود را با بدنت مقایسه کنی؟ جواب داد نه. فرمود: بگو این آب شوری که در چشم‌ها است برای چیست؟ و ترشح تلخ گوش برای چیست و سردی بینی و آب شیرین دهان، این‌ها برای چه قرار داده شده‌اند؟ جواب داد: نمی‌دانم.

فرمود: خداوند دو چشم را از چربی آفریده و شوری را در آن دو از جهت حفظ آن‌ها مقرّر فرموده، وگرنه فاسد می‌شدند. تلخی در گوش لطف دیگری است که به ما نموده. اگر این تلخی نبود، کرم‌ها و حشرات داخل گوش می‌شدند و به دماغ و مغز صدمه می‌رساندند. و آب بینی برای آن است که نفس بالا و پایین رود و بوی‌های خوب و بد را استشمام کنیم. و طعم شیرین بزاق دهان برای آن است که انسان لذت طعم خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را ببرد.

بعد فرمود: کدام جمله است که اولش کفر است و آخر آن ایمان؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: «لا اله الا اللّه.» بعد فرمود: کدام یک از این دو کار نزد خدا بزرگ‌تر است؛ قتل یا زنا؟ جواب داد: قتل. فرمود: پس خداوند در قتل به دو شاهد راضی شده، ولی زنا را جز چهار شاهد نمی‌تواند ثابت کند. با این‌که شاهد در زنا شهادت علیه دو نفر می‌دهد و در قتل شهادت علیه یک نفر، زیرا قتل کار یک نفر است اما زناکار دو نفر.

باز پرسید: زن ضعیف‌تر است یا مرد؟ گفت زن. فرمود: پس چرا زن ضعیف در ارث یک سهم می‌برد، اما مرد قوی دو سهم؟ سپس فرمود:

چون مرد مجبور است خرج زن را بدهد، اما زن اجباری برای خرج مرد ندارد.

باز فرمود: ادرار کثیف‌تر است یا منی؟ ابو حنیفه جواب داد ادرار. فرمود: بنا به قیاس تو باید غسل را برای ادرار کرد نه برای منی، با این‌که خداوند غسل را برای منی قرار داده نه ادرار. سپس فرمود: چون منی اختیاری است و از تمام بدن خارج می‌شود و در هر چند روز یک بار است، ولی ادرار ضروری است و در هر روز چند مرتبه.

ابو حنیفه گفت: چطور منی از تمام بدن خارج می‌شود، با این‌که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یخْرُجُ مِنْ بَینِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ» {[که] از صُلْبِ مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید.} امام صادق علیه السّلام فرمود: آیا فرموده است از جای دیگر خارج نمی‌شود؟ (فقط از همین دو جا خارج می‌شود).

باز فرمود: چرا زن هنگام حامله بودن حیض نمی‌شود؟ جواب داد: نمی‌دانم. فرمود: خداوند خون را نگه می‌دارد و غذای فرزند می‌کند. سپس فرمود: دو فرشته ای که اعمال انسان را یادداشت می‌کنند در کجای بدن قرار می‌گیرند؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: جایگاه آن‌ها روی دندان‌های عقل است که دهان دوات است و زبان قلم و آب دهان مرکّب.

باز فرمود: چرا مرد در هنگام مصیبت دست خود را بر جلوی سر می‌گذارد و زن به صورت می‌زند؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: از آدم و حوّاء پیروی

می‌کنند وقتی از بهشت پایین شدند. نمی‌بینی مرد هنگام مصیبت کمر خم می‌کند ولی زن موقع گریه سر به آسمان بلند می‌نماید.

بعد فرمود: چه می‌گویی در مورد مردی که ازدواج کرده و بنده ای دارد. او هم در همان شب ازدواج کرده و هر دو به مسافرت رفتند و زن هر دوی آن‌ها در یک اتاق زندگی می‌کردند. خانه بر سر آن دو خراب شد و هر دو زن مردند، ولی دو پسر بچه باقی ماند. کدام یک از آن دو پسر مالک است و کدام غلام و برده، و کدام وارث و کدام موروث؟ دیگر این‌که بگو ببینم نظر تو چیست در مورد مرد کوری که چشم شخص بینایی را کور کرده و کسی که دست ندارد و دست یک نفر را قطع نموده؟ و در مورد این آیه چه می‌گویی که خداوند وقتی موسی و هارون را پیش فرعون می‌فرستد، می‌فرماید «لَعَلَّهُ یتَذَكَّرُ أَوْ یخْشی» {شاید که پند پذیرد یا بترسد.}

دعائم الإسلام: امام جعفر صادق علیه السلام به ابو حنیفه که نزد حضرت رفته بود، فرمود: ای نعمان! اگر در مورد حکمی نه نصی از قران و نه روایتی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله یافتی، چه می‌کنی؟ (بر اساس چه فتوا می‌دهی؟) ابوحنیفه پاسخ داد: حکم آن را با قیاس به حکمی دیگر تعیین می‌کنم. امام علیه السلام به او فرمود: اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود و به خطا رفت. خداوند به او امر کرد که بر آدم سجده کند. او گفت من از آدم برترم چون من را از آتش آفریدی و آدم را از گل، و گمان برد که عنصر آتش برتر از گل است و همین قیاس باعث جاودانگی او در عذابی خوار کننده شد. ای نعمان! از تو می‌پرسم: منی پاکتر است یا بول؟ گفت: منی. امام فرمود: خداوند در مورد بول وضو را واجب کرد اما در مورد منی غسل را. اگر بنا بر قیاس بود باید در

بول غسل واجب می‌شد. آیا زنا جرمی بزرگ‌تر است یا کشتن آدمی؟ ابوحنیفه گفت: کشتن آدمی. امام علیه السلام فرمود: خداوند برای اثبات کشتن آدمی دو شاهد قرار داده است ولی در زنا چهار شاهد. اگر بنا بر قیاس بود باید در کشتن آدمی چهار شاهد قرار داده می‌شد. آیا نماز مهمتر است یا روزه؟ ابوحنیفه گفت: نماز. امام علیه السلام فرمود: اما بر اساس فرمان رسول خدا حائض روزه‌اش را قضا می‌کند اما نمازش را نه. اگر بنا بر قیاس بود باید قضای نماز واجب می‌شد. پس ای نعمان! از خدا بترس و از قیاس دست بردار. فردای قیامت ما و تو و مخالفان ما در پیشگاه خداوند خواهیم ایستاد و خداوند از سخن ما و سخن آن‌ها خواهد پرسید. ما خواهیم گفت: قال الله و قال رسول الله گفتیم و تو و دوستانت خواهید گفت که نظرمان چنین بود و قیاس کردیم. پس خداوند آن‌چه خواهد در مورد ما و شما انجام خواهد داد.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پس در واقع نور واسطه شده که خود و آینه را ببینی، بدون این‌که در یکی از شما دو تا داخل شود (پس امکان دارد خداوند نیز تأثیر در آفرینش نماید، بدون این‌که او در آن‌ها باشد یا آن‌ها در او باشند). فرمود: برای این موضوع غیر از این مثال، مثال‌های زیادی هست که جای اشکال و ایرادی نیست. «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی» {و بهترین وصف از آنِ خداست.}

فرمود: عمران! بدآن‌که هیچ صفتی نیست، مگر موصوفی دارد و هیچ اسمی بدون معنی وجود ندارد.اندازه فقط مربوط به اشیای محدود است، ولی صفات و اسماء شاهد بر کمال و وجود هستند و دلیل بر احاطه

نمودن نخواهد بود، چنان چه حدود راهنمای ما به وضع مخصوصی است، چون مربع بودن یا مثلث یا مسدس بودن، زیرا خداوند با صفات و اسماء شناخته می‌شود، ولی هرگز به طول و عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مشابه آن توصیف نمی‌شود و هیچ کدام از این حدود بر ذات او صدق نمی‌کند تا مردم همان‌طوری که خویشتن را به حد واندازه و طعم و مزه می‌شناسند، خدا را نیز بشناسند.

عیون اخبار الرضا: ابو الصّلت هروی گوید: روزی مأمون درباره این آیه از امام علیه السّلام سؤال کرد: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیبْلُوَکُمْ أَیکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» {و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.} حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید و ملائکه با توجّه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می‌کردند. سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد، تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست. سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمان‌های هفتگانه قرار داد. آن‌گاه در حالی که بر عرش خود تسلّط و استیلا داشت، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن این کار را انجام دهد، لکن آن‌ها را در شش روز آفرید تا با این کار، آن‌چه را که از آسمان‌ها و زمین می‌آفریند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا به وجود آمدن هر یک از آن‌ها در هر مرتبه، برای

ملائکه، دلیلی باشد بر (قدرت) خداوند. و خداوند، عرش را به خاطر نیاز، نیافریده است، زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی‌نیاز است. در مورد ذات اقدس او نمی‌توان گفت که بر روی عرش نشسته است، زیرا او جسم نیست. خداوند بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

ابو قرّه گفت: اهل زمین به خداوند نزدیک ترند یا فرشتگان؟ فرمود: اگر مراد تو از نزدیکی، وجب و ذراع باشد که تمام اشیاء همگی فعل خداوند می‌باشند، هیچ کدام او را از دیگری باز نمی‌دارد، همان‌طور که بالاترین مخلوق را تدبیر می‌کند، پایین ترینشان را نیز اداره می‌کند، و بی‌هیچ سختی و زحمت و بی‌نیاز از هر مشاوره و رنجی اول و آخرشان را یکسان اداره می‌فرماید. و اگر مرادت این است که کدام یک در وسیله به او نزدیک ترند، پس مطیع‌ترین آنان به اللّٰه مقرّب‌ترین ایشان می‌باشد. و شما خود روایت کرده اید که نزدیک‌ترین حالی که بنده به خداوند دارد، حالت سجده است. و نیز این‌که: چهار فرشته که در چهار سمت خلق؛ بالا و پایین و شرق و غرب آنان می‌باشند، روزی با هم برخورد کرده و هر کدام از دیگری پرسید و همگی گفتند: «از جانب خدا است، مرا برای فلان مقصود ارسال فرموده.» و این مطلب نشان از آن دارد که آن (نزدیکی) در منزلت است نه تشبیه و تمثیل.

مناقب ابن شهر آشوب: ابو اسحاق موصلی گفت: گروهی از ماوراء النهر از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردند: حوران بهشتی را خداوند از چه آفریده

است، و این‌که اهل بهشت وقتی وارد بهشت می‌شوند، اول چیزی که می‌خورند چیست، و تکیه گاه خدای جهان کجا بود، وقتی که زمین و آسمانی وجود نداشت؟

فرمود: حوران بهشتی از زعفران و خاک آفریده شده‌اند که فناناپذیر نیستند. اولین چیزی که بهشتیان می‌خورند از کبد ماهی است که زمین روی آن قرار دارد. اما تکیه گاه خدا، او خود جا را به وجود آورده و کیفیت را آفریده. خود نه جا دارد و نه کیفیت و تکیه گاه او قدرتش بود. منزه است و متعال.

«اسلام محض، شهادت به یکتایی معبود است که خدایی جز او نیست؛ نظیر ندارد؛ معبودی است واحد و یگانه؛ مثل و مانند ندارد؛ بی‌نیاز و ابدی است؛ آغاز ندارد و قائم به ذات خود است؛ شنوا و بینا و صاحب قدرت است؛ ازلی و سرمدی است؛ عالم و آگاهی است که هیچ‌چیز بر او پوشیده نیست؛ توانایی است که عجز در او راه ندارد؛ بی‌نیاز و غنی بالذّاتی است که احتیاج و نیاز را بر او راهی نیست؛ عادلی است که ستم از او سر نمی‌زند. او آفریننده همه چیز است؛ همتا و نظیر و مانند و مثل و شبیه ندارد؛ همکار و شریک و انباز ندارد؛ و اوست مقصود و مطلوب در عبادت و دعا و سؤال و رجاء و خوف.

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اقرار به وحدانیت خدای یکتا و بی‌نیاز ما را کافی است، نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد، پاینده است و بسیار

شنوا و بینا، قائم است و باقی و نور، دانایی است که جهل در او راه ندارد، توانایی است عاری از عجز و درماندگی، توانگری است از احتیاج به دور، دادگری است که بیداد نکند، همه چیز را آفریده و چیزی همانند او نیست، نه او را مانندی است و نه ضدّی، و نه شریکی دارد و نه همتایی. و آن‌که محمّد بنده و فرستاده و امین خدا و برگزیده و منتخب از خلق او است؛ او سرور و سالار پیمبران مرسل و ختم کننده انبیای الهی و بهترین خلق عالم است، نه پیامبری پس از او آید و نه آیینش تغییر و تبدیل گردد. و این‌که تمام آن‌چه که محمّد صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم آورده، حقّ آشکار بوده است. و پیامبر [اسلام] و تمام رسولان و پیامبران و پیشوایان خداوند- که پیش از او بوده‌اند- را تصدیق می‌کنیم، و کتاب صادقش را باور داریم که: «لا یأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمید» {از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید؛ وحی [نامه]ای است از حکیمی ستوده[صفات].} و این‌که این کتاب در بردارنده همه کتب آسمانی است، و آن از آغاز تا انجامش حقّ و درست است، به [تمام آن] محکم و متشابه، خاصّ و عامّ، وعد و وعید (بشارت و زنهار)، و ناسخ و منسوخ (احکام موقّت و دائمی) و به تمام اخبارش که هیچ یک از مخلوقین مانند آن نتواند آورد، ایمان داریم.

و بی‌شکّ اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمان است، امّا هر مسلمانی مؤمن نیست. و دزد هنگام دزدی مؤمن نیست، و هم‌چنین شارب خمر هنگام نوشیدن مسکر، و قاتل نفس محترمه نیز هنگام کشتن، و اصحاب حدود نه مؤمنند و نه کافر (بلکه فقط مسلمانند). و

بی‌شکّ خداوند هیچ فرد مؤمنی که بدو بشارت به بهشت و جاودانگی در آن را داده است، به دوزخ داخل نمی‌کند، و افرادی که به جهت نفاق یا فسق یا گناه کبیره مستوجب دوزخ شده باشند، نه با اهل ایمان مبعوث گردند و نه از اهل ایمان محسوب شوند. و دوزخ جز کافران را در بر نگیرد، و هر گناهی که به جهت آن صاحب و عاملش دوزخی گردد، آن فسق است. و هر کس که شرک آورد، یا کفر ورزد، یا نفاق کند، یا مرتکب گناه کبیره شود نیز (دوزخی است)، و شفاعت برای شفاعت خواهان جایز و روا است. و امر به معروف (سفارش به نیکی و کارهای پسندیده) و نهی از منکر (بازداشتن از کارهای ناپسند) به زبان واجب است.

تفسیر قمی: از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! جانم به قربانت، مرا به بهشت مشتاق گردان. حضرت فرمود: ای ابا محمد! کمترین حد نسیم بهشت چنان است که بوی خوش آن به دل‌های اهل بهشت، در روزی که نفس کشیدن به پایان رسد و راه نفس بسته شود (روز مرگ) از مسافت هزار ساله - بر مبنای سال‌های این دنیا - می‌رسد و کم منزلت‌ترین اهل بهشت چنان است که اگر تمام جن و انس هم میهمان او شوند، او می‌تواند از همه با غذا و نوشیدنی پذیرایی کند و چیزی هم از دارایی او کاسته نمی‌شود و ساده‌ترین منزلت اهل بهشت چنان است که چون وارد بهشت شود، سه باغ برایش ظاهر می‌گردد. وقتی که در پایین‌ترین آن باغ‌ها وارد شود، تا آن مقداری که خدا بخواهد، همسران و خدمتکاران و نیز رودخانه‌ها و میوه‌ها را می‌بیند و

چشمانش روشن و دلش شاد می‌گردد. وقتی که خداوند را سپاس گفته و ستایش کرد، به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر و به باغ دوم بنگر. چرا در این باغ چیزهایی هست که در دیگری نیست. در این هنگام او می‌گوید: پروردگارا! همین را به من بده. خداوند به او می‌فرماید: اگر این را به تو بدهم، باز هم باغ دیگری می‌طلبی. او می‌گوید: خداوندا! همین را می‌خواهم، همین را. وقتی که به آن باغ وارد می‌شود، سپاس و ستایش خداوند را به جای می‌آورد. پس گفته می‌شود: برای او دری به سوی بهشت بگشایید و به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر. ناگهان او می‌بیند که دری از درهای بهشت جاویدان به رویش گشوده شده است و در آن چندین برابر نعمت‌هایی که پیش از این از آن برخوردار بوده است را می‌بیند. وقتی که خوشحالی‌اش چندین برابر می‌شود، می‌گوید: خداوندا! ستایش بی‌پایان مخصوص توست که با بخشیدن بهشت‌ها بر من منت نهادی و مرا از آتش نجات دادی.

پرسیدم: فدایت گردم، آیا آنان سخنی دارند که با بهشتیان بگویند؟ فرمود: آری، آنان بهشتیان را با سخنی مورد خطاب قرار می‌دهند که کسی همانند آن و گواراتر از آن را نشنیده است. پرسیدم: کلام آنان چیست؟ فرمود: با صدای نرم و شیوا می‌گویند: ما جاودانه‌ایم و مرگ نداریم. ما شاداب هستیم و پژمرده نمی‌شویم و ما ماندگاریم و نمی‌رویم. ما خشنود هستیم و خشمگین نمی‌شویم. خوشا به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوشا به حال کسی که ما برای او خلق شده‌ایم و ما کسانی هستیم که اگر سر یکی از ما در آسمان آویزان شود، نورش چشم‌ها را خیره خواهد کرد.

امالی صدوق: پیغمبر فرمود براستی حلقه در بهشت از یاقوت سرخی است بر صفحه ای از طلا و چون حلقه را بر در کوبند بنگی کند و گوید یا علی.

تفسیر قمی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی باز می‌ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می‌سازید و گاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله، و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه أکبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم.

تفسیر قمی: رسول خدا می‌فرماید: و وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه‌هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه‌ها می‌باشد و در هر یک از بقچه‌ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که

شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌های مختلف می‌باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ پهنای بهشت به‌اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وظِل مَّمْدُودٍ» و امام علیه السلام فرمود: بیشترین رودهای بهشت کوثر هستند، دختران جوان از آن‌ها بیرون می‌آیند که در خوبی هم‌چون یک‌دیگر هستند و دوستان خداوند در قیامت برای دیدن این رود می‌آیند. پس فرمود: سخن گوی اهل بهشت من، محمد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستم.

و نیز از ایشان روایت شده که فرمود: تسنیم برترین نوشیدنی‌های بهشت است که محمد و خاندان محمد صلوات الله علیهم آن را خالص می‌نوشند و برای اصحاب یمین و دیگر اهالی بهشت آن را می‌آمیزند.

تفسیر فرات بن إبراهیم: سلمان رضی الله عنه گفت: برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: ای پیامبر خدا، چگونه است که شما فاطمه را آنقدر دوست می‌دارید که هیچ یک از اهل بیت خود را به‌اندازه او دوست نمی‌دارید؟ ایشان فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بالا بردند، جبرئیل علیه السلام مرا به سوی درخت طوبی برد و یکی از میوه‌های آن درخت را گرفت و آن را میان دو انگشت خود شکست و سپس آن را به

من خورانید. پس از آن دستش را میان دو شانه من کشید و گفت: ای محمد، خداوند تبارک و تعالی تو را به فاطمه فرزند خدیجه بنت

خویلد بشارت می‌دهد. پس هنگامی که به زمین فرود آمدم چنان شد و خدیجه فاطمه را باردار شد. پس هرگاه من مشتاق بهشت می‌شوم نزدیک او می‌آیم و بوی بهشت را از او استشمام می‌کنم. و او حوریه ای در کالبد انسان است.

چهره‌هایشان در زیبایی و نیکویی هم‌چون چراغ است، یال‌هایشان آمیخته ای از خز سرخ و پشم نرم سفید است که هیچ بیننده ای مانند آن را در زیبایی و شکوه ندیده است. بدون فرصت

رام شده‌اند و بدون تمرین برگزیده‌اند، بر رویشان زین‌هایی است که تخته‌هایش از مروارید و یاقوت است و با لؤلؤ و مرجان نقره کوبی شده است. صفحه‌هایش از طلای سرخ است که با پارچه‌ها و جامه‌های سرخ رنگ و نیکو پوشانده شده است. پس آن اسب‌ها را برای ایشان فرو می‌خوابانند. سپس می‌گویند: پروردگارتان به شما سلام رسانده و شما را می‌بیند و به شما نگاه می‌کند و دوستتان می‌دارد و شما نیز دوستش می‌دارید و از بخشش و گستردگی خود بر شما می‌افزاید، به راستی که او دارای رحمت گسترده و بخشش بسیار است. فرمود: پس هر یک از آنان را بر مرکبش سوار می‌کنند و در یک صف میانه رو به راه می‌افتند و از هیچ درختی از درخت‌های بهشتی عبور نمی‌کنند مگر این که

میوه‌های خود را به ایشان پیشکش می‌کنند و از سر راهشان کنار می‌روند تا مبادا راه ایشان را ناهموار سازند و یا میان هر یک از آن‌ها یا دوستش جدایی افکنند. پس هنگامی که نزد خداوند جبار جل جلاله می‌رسند عرض می‌کنند: پروردگارا، سلام از نام‌های توست و شکوه و بزرگی شایسته توست، پس خداوند متعال می‌فرماید: درود بر بندگان من که سفارش مرا درباره اهل بیت پیامبرم نگاه داشتند و حق مرا رعایت کردند و در نهان از من پروا داشتند و در هر حال از من بیمناک بودند. عرض می‌کنند: سوگند به عزت و جلالت ما قدر تو را آن گونه که شایسته بود نشناختم و حق تو را به تمامی ادا نکردیم، پس به ما اجازه بده به سجده بیفتیم. پروردگار به آن‌ها می‌فرماید: من دشواری عبادت را از شما برداشتم و بدن‌هایتان را برای شما آسوده گرداندم. چرا که حضرت علیه السّلام می‌فرماید: سپس رو کنند به چشمه دیگری که در سمت چپ آن درخت است و در آن غسل کنند و آن چشمه حیات است که با نوشیدن از آن هرگز نمیرند. امام علیه السّلام فرمود: سپس آن‌ها را سالم از هر گونه آفت و بیماری و گرما و سرما نگهدارد تا به همیشه در برابر عرش برپا دارند. امام علیه السّلام فرمود: سپس خداوند جبّار به فرشته‌هایی که همراه ایشان هستند بفرماید که: دوستان را به فردوس برید و آن‌ها را با دیگر خلایق باز ندارید، زیرا من بیشتر از آن‌ها خشنود شده‌ام و رحمتم بر ایشان واجب گشته است و من چگونه می‌خواهم آن‌ها را با صاحبان کار نیک و بد در یک صف بیاورم! امام علیه السّلام سپس فرمود: پس فرشتگان آن‌ها را به سوی بهشت برند و همین که آن‌ها را به دروازه بزرگ بهشت رسانیدند فرشته‌ها حلقه ای بر آنان زنند و سوتی زنند که هر زیبا حوری که در بهشت خداوند برای دوستان خود آماده کرده آوازش را بشنوند، و چون سوت حلقه را بشنوند

به هم بشارت دهند و به یک دیگر بگویند: دوستان خدا در بر ما آمدند. پس در بر ایشان گشوده گردد و آن‌ها به بهشت درآیند و همسران ایشان از حور العین و آدمیزاده بدانها توجّه کنند و بگویند: خوش آمدید چه بسیار است اشتیاق ما به دیدار شما، و دوستان خدا نیز بدیشان چنین گویند.

علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللَّه! به ما بگو مقصود از این سخن پروردگار: غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِیَةٌ {غرفه‌هایی است که بالای آن‌ها غرفه‌هایی [دیگر] بنا شده است} چیست؟ و این غرفه‌ها از چه ساخته شده‌اند؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای علی! خداوند سبحان این غرفه‌ها را برای دوستانش از درّ و یاقوت و زبرجد ساخته است و سقف آن‌ها طلاست که با نقره طرازبندی شده، و هر غرفه هزار در طلایی دارد، و بر هر دری فرشته ای گماشته شده است، و در میان آن‌ها فرش‌ها گسترده شده و به روی یک دیگر افتاده که از رنگهای گوناگون حریر و دیبا هستند. و درون آن‌ها مشک و کافور و عنبر است، و این است مفهوم سخن پروردگار که: وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ {و همخوابگانی بالا بلند}، هنگامی که مؤمن به منازل خود در بهشت درآید تاج ملک و کرامت بر سر او نهاده شود و حلّه‌های طلاباف و نقره باف و مزین به یاقوت و درّ به رشته کشیده شده و شرابه‌های زیر تاج به برکنند.

راوی می‌گوید: امام باقر علیه السّلام سپس فرمود: بهشت‌هایی که در قرآن آمده چنین است:

- بهشت عدن - بهشت فردوس - بهشت نعیم - بهشت جنّة المأوی.

امام باقر علیه السّلام در ادامه فرمود: برای خداوند عزّ و جلّ بهشت‌هایی است در درون این بهشت‌ها، و همانا هر مؤمن تا جایی که دوست داشته باشد و بخواهد بهشت دارد، و در آن‌ها هر طور خواهد از نعمت برخوردار گردد و خوش گذراند، و هر گاه مؤمن در بهشت اشتهایی یابد دعوتش همین است

کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: پدرم به من فرموده است: در بهشت نهری است که جعفر نامیده می‌شود، و بر کناره راست آن درّی سپید است که در آن هزار کاخ قرار دارد و در هر کاخی هزار کاخ جای داده شده است، و همه آن از آن محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و خاندان اوست، و بر کناره چپش درّی است که در آن هزار کاخ قرار دارد و در هر کاخی هزار کاخ دیگر، و این همه از آن ابراهیم علیه السّلام و خاندان ابراهیم است.

تفسیر امام علیه السلام، فرمود: درباره فرموده خداوند متعال: «وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّور» {و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و بر فراز طور شما را بالا بردیم} پس از بیان فرمان خدا به بنی اسرائیل درباره کتاب، که اقرار به محمد صلی اللّٰه علیه وآله بود و نپذیرفتن آنان و قرار گرفتن کوه بر بالای سر ایشان، و سپس اقرار زبانی بعضی از آنان بدون ایمان قلبی، فرمود: پس مردم به کوه نگریستند و آن را دیدند که دو تکه شده است: تکه ای از مروارید سفید که هم‌چنان بالا می‌رفت تا آن‌که آسمان را شکافت و آنان هم‌چنان چشم به آن دوخته بودند، تا این که به نقطه ای رسید که دیگر چشم‌ها توانایی

دیدن آن را نداشت. و تکه ای دیگر آتش شد و در مقابل آن‌ها بر زمین افتاد و زمین را شکافت و وارد آن شد و از دیده‌هایشان پنهان گشت. پس گفتند: این دو تکه کوه چه بودند که تکه ای مروارید شده و بالا رفت و تکه دیگری آتش شد؟ موسی به ایشان گفت: قطعه ای که در آسمان بالا رفت، همانا به آسمان رسید و آن را شکافت تا این که به بهشت رسید و چندین برابر شد که تنها خداوند شمار آن‌ها را می‌داند. و خداوند فرمان داد تا از آن برای مؤمنان به آن‌چه در این کتاب است کاخ‌ها و خانه‌ها و سراچه‌هایی بسازند که انواع نعمت‌هایی که به پرهیزکاران وعده شده در آن‌ها وجود دارد، از درختان و باغ‌ها و میوه‌ها و حوریان زیبارو و پسران جاودآن‌که هم‌چون مرواریدهای پراکنده‌اند و دیگر نعمت‌ها و نیکی‌های بهشت در آن‌ها وجود دارد. اما تکه ای که به زمین فرود آمد و آن را شکافت و آن‌چه پس از زمین بود را نیز شکافت تا این که به جهنم رسید و در آن‌جا چندین برابر شد و خداوند فرمان داد از آن برای کسانی که به این کتاب کفر ورزیده‌اند کاخ‌ها و جایگاه‌ها و خانه‌هایی ساخته شود که انواع عذاب‌هایی را که به کافران وعده داده دربرداشته باشد، از دریاهای آتش و آبشخورهای جوشان غسلین و غساق و ظرف‌های چرکین و خونین و شعله‌های آتش و گرزهای آهنین و درختان زقوم و ضریع و مارها و عقرب‌ها و افعی‌ها و بندها و زنجیرها و افسارهای آهنین و عذاب‌ها و بلاهای دیگر که در آن‌ها آماده شده است.

و پدرم از حسن بن محبوب از ابن سنان از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا در بهشت انسان به‌اندازه روزهای دنیا بر سر سفره می‌ماند و در یک وعده به‌اندازه خوراکش در دنیا می‌خورد.

یادی از روز غدیر به میان آمد و بعضی از مردم آن را نشناختند. امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش نقل کرد و فرمود: به راستی روز غدیر در میان ساکنان آسمان شناخته شده‌تر است تا در میان مردم روی زمین، همانا خداوند در فردوس قصری دارد که یک آجر آن از نقره و دیگری از طلا است و در آن صدهزار قبه از یاقوت سرخ و صدهزار خیمه از یاقوت سبز قرار دارد که خاک آن از مشک تیزبوی و عنبر است. در آن‌چهار رود است که یکی از آن‌ها شراب است و دیگری از آب و رودی دیگر از شیر و رودی هم از عسل است. پیرامون آن درختانی از همه میوه‌ها قرار دارد و پرندگانی بر فراز آن‌ها هستند که بدن‌هایشان از مروارید و بال‌هایشان از یاقوت است و آوازهای مختلفی می‌خوانند. پس هنگامی که روز غدیر فرا می‌رسد اهل آسمان وارد آن قصر می‌شوند و به تسبیح و تقدیس و تهلیل خداوند مشغول می‌شوند. آن پرندگان در آسمان پراکنده می‌شوند و خود را در آن آب می‌افکنند و خود را با مشک و عنبر آغشته می‌سازند. پس هنگامی که فرشتگان جمع شوند و به پرواز درآیند بر روی ایشان افشانده می‌شود و در این روز آن‌ها را به عنوان نثار فاطمه سلام الله علیها میان خود رد و بدل می‌کنند. پس هنگامی که روز به پایان رسد ندا می‌دهند: به جایگاه‌های خویش بازگردید که به راستی از لغزش و خطا در برابر چنین روزی در امان

هستید، این بزرگداشتی برای محمد و علی صلوات اللّٰه علیهما است. تا پایان حدیث.

علل الشرایع: سائلی خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: چرا جنّت (بهشت) را جنّت خوانده‌اند؟ پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

خصال: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از نور عرش آفرید، سپس این نور را پاشید و یک سوم آن به من رسید و یک سوم آن به فاطمه علیهما السلام و یک سوم آن به علی علیه السلام و خاندان او رسید، پس هر کس که از این نور به او اصابت کرده باشد به ولایت آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله راه پیدا می‌کند و هر کس که از این نور به او نرسیده باشد از ولایت آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله گمراه می‌شود.

علل الشرایع: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان بردند از آن به آسمان ششم رفتم به این آسمآن‌که رسیدم نداء آمد: یا محمّد خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است، برادرت علی از آن‌جا گذشته و وقتی به مقام حجب رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود در این اثناء به درختی از نور برخوردم که در اصل و ریشه آن دو فرشته ای که حلل و زیورها به خود پیچیده بودند قرار داشتند به جبرئیل گفتم: حبیب و دوست من

آن درخت از آن کیست؟ جبرئیل گفت: این درخت تعلّق به برادرت علی بن ابی طالب علیه السّلام دارد و این دو فرشته تا روز قیامت حلل و زیورها را به خود پیچیده‌اند سپس به جلو رفتم به درخت خرمایی بر خوردم که خرمایش نرمتر از کف و خوشبوتر از مشک و شیرین‌تر از عسل بود یک خرما چیدم و خوردم این خرما مبدّل به نطفه در صلب من شد وقتی به زمین فرود آمدم با خدیجه خاتون مواقعه نمودم، او به فاطمه علیهما السلام حامل شد پس فاطمه علیهما السلام حوراء انسیه است (یعنی فرشته ای است به شکل انسان) و هر گاه من مشتاق بهشت شوم بوی فاطمه علیها السّلام را استشمام می‌کنم.

امالی طوسی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند وارد بهشت شدم و در آن‌جا قصری از یاقوت سرخ را مشاهده کردم که باطن آن هم از بیرون مشاهده می‌شد. آن یاقوت بسیار پر نور و درخشنده بود در این قصر دو قبه از در و زبرجد دیده می‌شد، گفتم ای جبرئیل این قصر متعلق به کیست فرمود: آن برای کسی است که سخنهای خوب بگوید، و روزه داشته باشد و طعام به مردم بدهد و در شب‌ها هنگامی که مردم خواب هستند نماز بگذارد تا آخر حدیث.

تفسیر فرات بن إبراهیم: با اسناد خود از حذیفه یمانی، گفت: عایشه بر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله وارد شد در حالی که ایشان فاطمه سلام اللّٰه علیها را می‌بوسید. پس گفت: ای پیامبر خدا، آیا او را می‌بوسید در حالی که او شوهر دارد؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله به او فرمود و سخن از حدیث معراج به میان آمد تا آن‌که فرمود: سپس

جبرئیل دست مرا گرفت و مرا وارد بهشت کرد و من شادمان بودم. در آن حال درختی نورانی را دیدم که دو فرشته جامه‌ها و زیورها را در ریشه آن می‌پیچیدند. سپس جلو آمدم و سیبی را دیدم که تا آن زمان سیبی بزرگ‌تر از آن ندیده بودم. پس یکی از آن را گرفتم و آن را دو نیم کردم، پس حوری از میان آن بیرون آمد که کناره پلک هایش هم‌چون بال‌های عقاب بود. پس گفتم: تو از آن کیستی؟ گریست و گفت: از آن فرزندت که او را با ستم به قتل می‌رسانند، حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، سپس پیش‌تر آمدم و خرمایی دیدم که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود. آن را برداشتم و خوردم و میل زیادی به آن داشتم. پس آن خرما در پشتم تبدیل به نطفه شد. هنگامی که به زمین آمدم و نزد خدیجه رفتم او فاطمه را باردار شد، پس فاطمه حوریه ای بهشتی در کالبد انسان است و من هرگاه مشتاق رایحه بهشت می‌شوم بوی دخترم فاطمه علیها سلام را استشمام می‌کنم.

المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: ابلیس با حضرت نوح علیه السلام مواجه شد در حالی که نوح ایستاده و نماز می‌خواند ابلیس به زیبایی نماز نوح رشک برد پس گفت: ای نوح! خداوند عز و جل بهشت عدن را با دستش آفرید و درختانش را کاشت و قصرهایش را ساخت و نهرهایش را روان ساخت آن‌گاه به آن سر کشید و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» {مؤمنان رستگار شدند} نه به عزّت و جلالم سوگند دیوث (بی غیرت) ساکن بهشت نمی‌شود.

اختصاص: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد جان مؤمن را بگیرد، می‌فرماید: ای فرشته مرگ، تو و یارانت به سوی بنده‌ام بروید. چرا که رنج و سختی او برای من به درازا کشیده است، پس روحش را نزد من بیاور تا او را نزد خودم به آرامش برسانم. پس فرشته مرگ با چهره ای نیکو و لباس‌هایی پاکیزه و بویی خوش نزد او می‌آید و بر آستانه در می‌ایستد و از هیچ دربانی اجازه نمی‌گیرد، و هیچ پوششی را نمی‌درد، و هیچ دری را نمی‌شکند و همراه او پانصد از فرشتگان کمک دهنده هستند که به همراه خود تنه‌های ریحان و حریر سفید و مشک تیزبوی دارند، پس می‌گویند: سلام بر تو ای دوست خدا، بشارت باد بر تو که پروردگارت به تو سلام می‌رساند، و او از تو خشنود است و خشمگین نیست. و بشارت باد بر تو به روح و ریحان و بهشت پر نعمت. فرمود: اما روح عبارت است از آسایش از دنیا و بلاهای آن، و اما ریحان یعنی از هر چیز پاکیزه ای در بهشت بر صورتش گذاشته می‌شود و رایحه آن به روحش می‌رسد. پس او همواره در آسایش و راحتی خواهند بود تا آن‌که روحش از بدن بیرون می‌رود. سپس رضوان نگهبان بهشت نزد او می‌آید و شربتی از بهشت به او می‌نوشاند که در قبر و قیامت تشنه نخواهد شد تا آن‌که سیراب وارد بهشت می‌شود. پس می‌گوید: ای فرشته مرگ، روحم را به من بازگردان تا از جسمم سپاس گزاری کند، و جسمم نیز از روحم سپاس گزاری نماید. فرمود: پس فرشته مرگ می‌گوید: هریک از شما باید از دیگری سپاس گزاری نماید. پس روح می‌گوید: خداوند برترین پاداشی که به جسمی می‌دهد را به تو عطا کند، همانا تو در فرمان برداری خداوند شتابان بودی و در نافرمانی او سست بودی. پس خداوند بهترین پاداشی را که به جسمی می‌دهد از جانب من به تو ببخشد، پس

درود بر تو باد تا روز قیامت، و جسم نیز مانند همین سخنان را به روح می‌گوید، پس فرشته مرگ فریاد می‌زند: ای روح پاکیزه، از دنیا بیرون شو در حالی که در امان و رحمت هستی و به آرزوی خود رسیده ای. فرمود: فرشتگان گردش پراکنده می‌شوند و سختی‌ها از او برداشته می‌شود و ورودی‌ها برایش آسان می‌گردد و به سوی زندگی ابدی رهسپار می‌شود. فرمود: سپس خداوند برای او دو صف از فرشتگان را برانگیخته می‌سازد که روح او را نمی‌گیرند، پس در دو دسته میان قبر و جایگاه او برمی خیزند و برای او طلب آمرزش کرده و شفاعت می‌نمایند. فرمود: پس فرشته مرگ او را از آن سرگرم می‌سازد و آرزوهایش را در دل او میاندازد - و از جانب خداوند او را به کرامت و نیکی بشارت می‌دهد، همان گونه که مادر کودکش را فریب می‌دهد. و او را با روغن و ریحان و جاودانگی روح آغشته می‌کند، و خودش و پدرومادرش را فدای او می‌کند. فرمود: پس هنگامی که روحش به گلوگاه می‌رسد، دو فرشته نگهبانی که همراه او بودند می‌گویند: ای فرشته مرگ، با دوست ما مهربان باش و بر او آسان بگیر، که او برادری نیکو و هم نشینی نیکو بود که از ما خسته نمی‌شد و تا کنون خداوند را خشمگین نکرده است. پس هنگامی که روحش خارج شود، مانند درختچه خرمایی سفید که در مشک سفید قرار گرفته خواهد بود. و از هر ریحان بهشتی در آن قرار داده می‌شود، و قبض کنندگان آن را به آسمان بالا می‌برند، فرمود: پس درهای آسمان برایش گشوده می‌گردند و دربانان به آن‌ها می‌گویند: خداوند او را زنده بدارد، چه جسم نیکویی بود آن‌که این روح را درخود داشت. همانا اعمال صالح او از این‌جا می‌گذشت و ما صدای شیرین تلاوت قرآن او را می‌شنیدیم. فرمود: پس درهای آسمان و دربانان آن برای از دست دادن او خواهند گریست و می‌گویند: پروردگارا، همانا این بنده‌ات اعمال

شایسته ای داشت و ما شیرینی صدایش را با خواندن قرآن می‌شنیدیم. و می‌گویند: خداوندا، به جای او برای ما بنده ای قرار ده تا آن‌چه را از او می‌شنیدیم به گوش‌های ما برساند. و خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. پس او را به سمت زندگانی بالا می‌برند که همه فرشتگان آسمان او را به سوی فراخی‌اش می‌خوانند. و برای او شفاعت کرده و طلب آمرزش می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: رحمت و آسایش از سوی من بر او باد. و روح مؤمنان به دیدار او می‌آیند همان گونه که گمشده ای به دیدار گمشده‌اش می‌رود. پس بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند: این روح را رها کنید تا به هوش آید. چرا که او از رنجی بزرگ بیرون شده است. پس هنگامی که به آرامش رسید به سویش آیند و از او پرس و جو کنند و می‌گویند: فلانی و فلانی چه کردند؟ پس اگر از دنیا رفته باشد بر او گریه می‌کنند و استرجاع می‌خوانند و می‌گویند: مادرش که آتش سوزان بود او را برد، پس «َإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُون»}همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم. {فرمود: پس خداوند می‌فرماید: به او بازگردانیدش، پس من آنان را از آن آفریدم و در آن بازشان می‌گردانم و بار دیگر از آن بیرونشان خواهم ساخت. فرمود: پس هنگامی که تخت او را حمل کردند فرشتگان پیکرش را برمی دارند و از آن به خوبی محافظت می‌کنند. و شیطان‌ها در دو سو ایستاده و از دور دست‌ها نگاه می‌کنند و هیچ دسترسی به آنان ندارند و راهی به سویشان نمی‌یابند. پس هنگامی که به قبر می‌رسند قطعه‌های زمین مانند باغ‌های سبز به سویشان برمی خیزند. پس هر قطعه ای از آن‌ها می‌گوید: پروردگارا، او را درون من قرار بده، فرمود: پس او را می‌آورند تا این که در گودالی که خداوند مقدر کرده قرار می‌دهند، پس هنگامی که

او را در لحدش قرار می‌دهند پدر و مادر و فرزندان و برادرانش برای او نمایان می‌شوند.

فرمود: پس به همسرش می‌گوید: چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: برای از دست دادن تو، ما را در حالی که عیالمند هستیم ترک می‌کنی، فرمود: پس صورت نیکویی نزدش می‌آید. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من عمل صالح تو هستم. امروز به فرمان خداوند برایت پناهگاهی مطمئن و سپر و سلاحی برایت خواهم بود. فرمود: پس می‌گوید: همانا به خدا سوگند اگر می‌دانستم تو در این‌جا هستی خود را برایت به رنج می‌افکندم. و مال و فرزندانم مرا فریب نمی‌دادند. پس می‌گوید: ای دوستدار خدا، بشارت باد تو را به نیکی، پس به خدا سوگند که او صدای به هم خوردن کفش‌هایشان را به هنگام بازگشت می‌شنود، و تکاندن گردو خاک دست‌هایشان را نیز پس از به پایان رساندن، همانا روحش بازگردانده شده و آنان نمی‌دانند. فرمود: پس زمین می‌گوید: خوش آمدی ای دوست خدا، خوش آمدی، همانا سوگند به خدا که من تو را دوست می‌داشتم در حالی که تو بر روی من بودی پس امروز که درون من جاگرفته ای بیشتر دوستت می‌دارم. سوگند به خدا که همسایه ای نیکو برایت خواهم بود و خوابگاهت را خنک و گوارا قرار خواهم داد و مکان ورودت را فراخ سازم. همانا من باغی از باغ‌های بهشت هستم یا گودالی از گودال‌های جهنم. فرمود: سپس خداوند فرشته ای را به سویش می‌فرستد و با بال‌هایش بر راست و چپ و مقابل و پشت سر او می‌افکند. پس از هر سو راهش را چهل فرسخ نور می‌گستراند. در این هنگام قبرش را نور فرامی گیرد، فرمود: سپس نکیر و منکر بر او وارد می‌شوند و آن‌ها دو فرشته سیاه چهره هستند که با دندان‌های پیشین خود قبر را جستجو می‌کنند، موهایشان به قدری بلند است که در آن

پیچیده می‌شوند، مردمک چشم‌هایشان مانند دیگ جوشانی است. صداهایشان مانند رعد طوفانی است، و چشم‌هایشان هم‌چون آذرخش پرنور است، پس او را سرزنش می‌کنند و بر او فریاد می‌کشند و می‌گویند: پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست و پیشوایت کیست؟ پس همانا مؤمن خشمگین می‌شود تا این که توکل بر خدا او را از تکیه به هر چیز می‌رهاند، نه خویشاوندی و نه نسبتی نخواهد بود. پس می‌گوید: پروردگار من و پروردگار شما و پروردگار هر چیز الله است و پیامبرم و پیامبر شما محمد خاتم پیامبران است، و دین من اسلام است که خداوند هیچ دینی را جز آن نمی‌پذیرد و پیشوایم قرآن است که سرپرست دیگر کتاب‌های آسمانی است و همان قرآن عظیم است. پس می‌گویند: راست گفتی و موفق شدی، خداوند تو را موفق بدارد و هدایت کند. بنگر که پایین پاهایت چه می‌بینی. پس در این هنگام دری از آتش می‌بیند و می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُون»}همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم. {گمان من به پرودرگار عالمیان چنین نبود، پس آن دو می‌گویند: ای دوست خدا،اندوهگین باش و نترس و بشارت باد بر تو و شادمان باش که این برای تو نیست و تو نیز برای آن نیستی. فقط خداوند می‌خواست به تو نشان دهد که تو را از چه چیز نجات بخشیده است و خنکای آمرزش خود را به تو بچشاند. این در برای تو قفل زده شده و تو هرگز وارد آتش نخواهی شد. نگاه کن که بالای سرت چه چیز قرار دارد، پس در این هنگام خانه‌های خود را در بهشت می‌بیند وهمسرانش که از حورالعین هستند. فرمود: پس او ناگاه برمی خیزد تا همسرانش که از حورالعین هستند را درآغوش بگیرد، پس آن دو فرشته می‌گویند: ای دوست خدا، تو خواهران و برادرانی داری که هنوز نرسیده‌اند، پس تا روز قیامت با

شادمانی بخواب همچو عاشقی که در حجله‌اش خفته است. فرمود: پس برایش بستر می‌گسترانند و لحد می‌چینند و به خدا سوگند هیچ کودکی هم‌چون او با ناز در خوابی سنگین دربرابر مادر و پدرش نخفته است. فرمود: پس هنگامی که روز قیامت فرارسد پاره ای آتش نزد او می‌آید و پیرامون او می‌گردند. پس چون او همواره ملازم سوره تنزیل سجده و «تَبارَکَ الَّذِی بِیدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ» بوده است، تبارک نزد او می‌ایستد و تنزیل سجده روانه می‌شود و می‌گوید: من با شفاعتی از جانب خداوند آمده‌ام. پس دسته ای عذاب از جانب راستش می‌آید و نماز می‌گوید: از دوست خدا دور شو پس تو به سوی او راهی نخواهی یافت. پس از جانب چپ او می‌آید و در این حال زکات می‌گوید: از دوست خدا دور شو که تو را بر او راهی نخواهد بود. سپس از بالای سرش به سوی او می‌آید و قرآن می‌گوید: از دوست خدا دور شو که نمی‌توانی از جانب من به او راهی بیابی. پس دسته‌های آتش خشمگین بازمی گردد و می‌گوید: بگیرید دوست خدا و دوستتان را، فرمود: پس صبر در حالی که در قبر او جای گرفته می‌گوید: سوگند به خدا امروز چیزی مانع نشد که دوست خدا را یاری کنم مگر این که به آن‌چه شما داشتید می‌نگریستم. پس چون شما بر عذاب قبر و سختی آن برای دوست خدا چیره شدید من ذخیره و پناهگاه او در پای میزان و پل جهنم و رسیدن به پیشگاه خدا خواهم بود. پس امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: برای دوستان خدا از خانه‌هایشان در بهشت تا قبر نود و نه در گشوده می‌شود و روح و ریحان و بوی خوش و لذت و نور بهشت تا روز قیامت به او می‌رسد. پس چیزی برای او دوست داشتنی‌تر از دیدار خداوند نخواهد بود. فرمود: پس می‌گوید: بارالها، برپایی قیامت را برایم نزدیک گردان تا به سوی خانواده و مال خود بازگردم. پس هنگامی که

صیحه قیامت برمی خیزد او در حالی از قبرش برمی خیزد که عورتش پوشیده و ترسش آرام گرفته و امنیت و امان به او داده شده است. و بشارت روح و رضوان و همسران نیکو به او داده شده است. پس دو فرشته ای که در زندگی دنیا همراه او بوده‌اند به استقبالش می‌آیند و گرد و خاک از سر و صورتش برمی گیرند و از او جدا نمی‌شوند و او را بشارت داده و آرزوهایش را یادآوری می‌کنند و هر هراسی از وحشت‌های روز قیامت به او برسد را دور می‌سازند. به او می‌گویند: ای دوست خدا، در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه‌اندوهی و ما همان دو کسی هستیم که کار متو در دنیا به ما واگذار شده بود، و ما امروز در آخرت نیز دوست و همراه تو خواهیم بود، بنگر « تِلْكُمُ الْجَنَّةُ» {آن بهشت شما است} که با «أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» {اعمالی که انجام داده اید آن را به ارث برده‌اید.} فرمود: پس در سایه عرش می‌ایستد و خداوند تبارک و تعالی به او نزدیک می‌شود تا آن‌که میان او و بنده‌اش حجابی از نور قرار خواهد داشت، پس به او می‌گوید: درود بر تو، و همین چهره‌اش را روشن و قلبش را شادمان می‌سازد و از شادمانی تا هفتاد ذراع قد می‌کشد. پس چهره‌اش مانند ماه و قدش به بلندی آدم و صورتش مانند یوسف و زبانش زبان محمد صلی اللّٰه علیه وآله و قلبش قلب ایوب خواهد بود و هر گناهی که از او بخشیده می‌شود به سجده می‌افتد. پس می‌گوید: بنده ام، نامه‌ات را بخوان، پس بندهایش از ترس و وحشت به لرزه می‌افتد. خداوند جبار می‌گوید: آیا ما بر گناهانت افزودیم یا نیکی‌هایت را کم کردیم؟ می‌گوید: نه مولای من، بلکه تو بر عدل و قسط استواری و تو برترین جداکنندگان هستی. پس می‌فرماید: ای بنده ام، آیا از من شرم نکردی و از من نترسیدی و پروا نکردی؟ پس می‌گوید: پروردگارا، اشتباه کردم، پس مرا رسوا نکن که بندگانت

تماشایم می‌کنند. فرمود: خداوند جبار می‌فرماید: ای خطا کار، به عزتم سوگند امروز رسوایت نمی‌کنم. پس گناهانش میان او و خداوند پوشیده می‌ماند و نیکی‌هایش برای بندگان آشکار می‌ماند. فرمود: پس هرگاه او را به گناهش سرزنش کند می‌گوید: مولای من، به راستی اگر مرا به آتش بفرستی برایم دوست داشتنی‌تر از این است که سرزنشم نمایی. پس خداوند جبار می‌فرماید: آیا به یاد داری که در فلان روز گرسنه ای را سیر نمودی و روزی به یکی از برادران مؤمنت رسیدی و او را پوشاندی در حالی که احرام بسته بودی در بیابان‌ها برای من حج گزاردی، دیدگانت را از ترس فروگذاشتی و از بیم شب را بیدار ماندی، گوشه چشمت را به خاطر پروای از من فروافکندی، پس به واسطه این‌ها نیکی‌هایت پاداش داده می‌شود و بدی‌هایت آمرزیده می‌شود. پس درین هنگام چهره‌اش نورانی شده و قلبش شادمان می‌گردد و تاجی بر سرش نهاده می‌شودو زیورها بر دستانش نهاده می‌گردد. سپس می‌گوید: ای جبرئیل، با بنده‌ام برو و بخشش‌های مرا حبه او نشان بده. پس از نزد خداوند بیرون می‌رود در حالی که نامه‌اش را با دست راست گرفته است، پس تا جایی که چشم کار می‌کند آن را می‌گستراند و نامه‌اش را برای زنان و مردان مؤمن می‌گشاید و صدا می‌زند: «هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ إِنِّى ظَنَنْتُ أَنِّى مُلاقٍ حِسابِيَهْ فَهُوَ فِى عِيشَةٍ راضِيَة» {هان، بیایید و نامه مرا بخوانید، همانا من گمان داشتم که روزی مورد پرسش قرار خواهم گرفت، پس او در زندگی رضایتمندی خواهد بود.} پس هنگامی که به در بهشت می‌رسند به او گفته می‌شود: جواز عبور را بده، می‌گوید: این جواز من است که در آن نوشته شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم» {به نام خداوند بخشنده مهربان.} این جوازی است از سوی خداوند عزیز و حکیم که به فلان بن فلان اجازه می‌دهد و از سوی پروردگار عالمیان

است، پس منادی با صدایی که همه می‌شنوند فریاد می‌زند: آگاه باشید که فلان بن فلان به رستگاری دست یافت که پس از آن هرگز نگون بخت نخواهد شد. پس وارد بهشت می‌شود و در آن هنگام درختی را می‌بیند که دارای «ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ ماءٍ مَسْكُوب»{سایه ای کشیده و آبی سرازیر} و میوه‌های آویخته است، و از پایین آن دو چشمه جوشان جاری است. پس به سوی یکی از آن‌ها رفته و خود را شستشو می‌دهد و شادمان و خرم از آن بیرون می‌آید. سپس از چشمه دیگر می‌نوشد و درونش هیچ پیچش و بیماری و دردی نمی‌ماند. و این معنای فرموده خداوند است که: «ُ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُورا»{و پروردگارشان شرابی پاکیزه به آنان می‌نوشاند.} سپس فرشتگان به استقبالش خواهند آمد و می‌گویند: پاکیزه شدی، پس همراه با جاودانان وارد آن شو. پس وارد آن می‌شود و دو صف از درختان را می‌بیند که شاخه‌هایشان از مروارید و شاخه‌های کوچک‌تر آن زیورها هستند. میوه‌هایش مانند سینه‌های دختران دوشیزه است. پس فرشتگان به استقبالش می‌آیند در حالی که همراه خود ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری و زیورها و لباس‌های فاخر دارند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بر آن‌چه می‌خواهی سوار شو َو آن‌چه را می‌خواهی بپوش و آن‌چه را می‌خواهی درخواست کن. فرمود: پس بر هر آن‌چه بخواهد نشسته و هرچه را بخواهد می‌پوشد، که ناقه یا اسبی از نور و لباس و زیوری از نور است و در خانه ای از نور می‌رود و فرشتگان و خدمتگزاران و برده‌هایی از نور دارد که فرشتگان از هیبت نورهایی که می‌بینند بیمناک می‌شوند. پس بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گویند: دور بمانید چرا که گروهی از سوی خداوند بردبار و آمرزنده آمدند. فرمود: پس به اولین قصری که برای اوست می‌نگرد که از نقره است، پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی،

خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. تا این که به قصری از طلا می‌رسد که با مروارید و یاقوت آذین بندی شده است. پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. سپس به قصری از یاقوت سرخ می‌رسد که با مروارید و یاقوت زینت داده شده، پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. فرمود: و هم‌چنان می‌رود تا این که همه هزار قصر را می‌بیند و هر یک از آن‌ها چشمانش را خیره کرده و همه آن‌ها را در زمانی کوتاه‌تر از چشم بر هم زدن می‌پیماید. هنگامی که به آخرین قصر می‌رسد سرش را به زیر می‌افکند. فرشتگان می‌گویند: تو را چه شده ای دوست خدا؟ می‌گوید: به خدا سوگند نزدیک بود چشمانم تاریک شوند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بشارت باد بر تو، چرا که در بهشت نابینایی و گنگی وجود ندارد. پس به قصری می‌رسند که درون آن از بیرونش دیده می‌شود و بیرون آن از داخلش نمایان است. آجری از آن صلا و آجری دیگر از نقره ودیگری از مروارید و ملاط آن مشک است. با کنگره‌هایی از نور آنرا گرامی داشته که می‌درخشند و می‌توان چهره خود را در دیوار آن دید. و این معنای فرموده خداوند است: «خِتامُهُ مِسْک»{مهری از مشک بر آن است} یعنی مهر شراب. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله حورالعین را بیان کردند. پس‌ام سلمه پرسید: پدر و مادرم به فدایت، آیا ما بر آنان برتری داریم؟ فرمومد: بله، با نمازها و روزه‌ها و عبادات شما برای خداوند، مانند ظاهر

بر باطن هستید. و چنین بیان فرمود: که خداوند دربهشت حور العین را همراه با درخت آن آفریده است، و آنان را برای همسرانشان در دنیا نگاه داشته است. هر یک از آن‌ها هفتاد زیور دارد که سفیدی ساق آن‌ها از زیر زیورهای هفتادگانه آشکار است همان گونه که شراب سرخ در شیشه سفید و رشته سفید در یاقوت سرخ نمایان است. با نیروی شهوت صد مرد چهل ساله با او نزدیکی می‌کند در حالی که آنان دوشیزگانی هم سن و سال هستند، هرچه به نکاح درآیند باز دوشیزه هستند. « لَمْ يطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌ»{پیش از این هیچ انسان یا جنی آنان را لمس نکرده است} می‌گوید: تا کنون هیچ انسان و جنی با آنان تماس نداشته است. « فِيهِنَّ خَيراتٌ حِسانٌ»{زنان نیکو در آن هستند} یعنی اخلاق نیک و چهره‌های زیبا دارند. « كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَ الْمَرْجانُ» {گویا آن‌ها یاقوت و مرجان هستند.} یعنی پاکی یاقوت و سفیدی مروارید دارند. فرمود: و همانا در بهشت رودی است که در ساحل آن دخترانی نشسته‌اند. پروردگار تبارک و تعالی به آنان وحی می‌فرستد: تمجید و تسبیح و حمد مرا به گوش بندگانم برسانید. پس آنان صدا را به نغمه‌ها و آهنگی که هیچ‌کس مانند آن را نشنیده بلند می‌کنند و بهشتیان به شادی و طرب درآیند. و همانا در تاریکی شب زنی نزد ولی خدا می‌آید که از همسران او نیست، پس نور و روشنایی او قصرها و خانه‌ها را پر می‌کند. پس او گمان می‌کند پروردگارش بر او نمایان شده یا فرشته ای از فرشتگان اوست، پس سرش را بلند می‌کند و می‌بیند او زنی است که از روشنایی او نزدیک است چشمانش نابینا شوند. صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: « لَهُمْ ما يشاؤُنَ فِيها وَ لَدَينا مَزِيدٌ» {هرچه

بخواهند در آن هست، و نزد ما بیشتر است.} پس با نیروی صد جوان با او نزدیکی می‌کند و هفتاد سال از سال‌های اولین او را در آغوش می‌کشد. و نمی‌داند آیا به چهره‌اش نگاه کند یا به پشتش و یا به ساق هایش. و به هر چیز او که بنگرد از شدت نور و جلای آن خویش را می‌بیند. سپس زنی زیباتر و خوشبوتر از اولی نزدیکش شده و صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: « فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِی لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْینٍ جَزاءً بِما کانُوا یعْمَلُونَ» {هیچ‌کس نمی‌داند چه چیزهایی برایش پنهان داشته‌ایم که روشنایی دیده در آن است، پاداشی برای آن‌چه انجام می‌دادند.} فرمود: و هر کس وارد بهشت می‌شود پانصد همسر از حوریان دارد که همراه هر یک هفتاد خدمتکار و کنیز است. گویا آن‌ها مرواریدهای پراکنده‌اند، گویا آن‌ها مرواریدهای پوشیده‌اند، و معنای پوشیده مانند مروارید در صدف است که هیچ دستی به آن نرسیده و هیچ چشمی آن را ندیده است. اما پراکنده شده یعنی در فراوانی، و او هفت قصر دارد که هر قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بالای هر تخت همسری از حورالعین قرار دارد. « تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیرِ آسِنٍ» {از پایینشان رودهایی جاری است، رودهایی از آب نیالوده.} شفاف که تیره نیست. « وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یتَغَیرْ طَعْمُهُ» {و رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نشود} از پستان چارپایان خارج نشده است، « وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی» {و رودهایی از عسل مصفی} که از شکم زنبورها خارج نشده است، « وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ» {و رودهایی از شراب لذت بخش برای نوشندگان} که آن‌ها را با قدم‌هایشان آبگیری نکرده‌اند. پس هنگامی که میل به غذا داشته

باشند پرندگانی سفید نزدشان آیند و بال‌هایشان را بالا می‌برند و از هر نوع غذا که میل داشته باشند می‌خورند. اگر بخواهند نشسته و اگر بخواهند تکیه زده و می‌خورند. و اگر میل به میوه داشته باشند شاخه‌ها به سویشان دراز می‌شوند و از هر چه بخواهند می‌خورند. فرمود: «وَ الْمَلائِکَةُ یدْخُلُونَ عَلَیهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» {و فرشتگان از هر در بر آنان وارد می‌شوند و می‌گویند: درود بر شما باد برای صبری که پیشه کردید، پس این سرا چه پایان نیکویی است.} و در همین حال هستند که صدایی از پایین عرش می‌شنوند که ای اهل بهشت، بازگشت خود را چگونه می‌بینید؟ پس می‌گویند: برترین بازگشت چنین بازگشتی است، و برترین پاداش پاداشی است که به ما داده شده است. همانا ما صدا را شنیدیم و مشتاق نگریستن به انوار شکوهمند تو شدیم و این برترین پاداش ماست، و تو آن را وعده دادی و تو در وعده‌ات خلاف نمی‌کنی. پس خداوند به حجاب‌ها فرمان می‌دهد تا برخیزند، در این هنگام هفتاد هزار حجاب برخاسته و بر ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری سوار می‌شوند، در حالی که زیورها و لباس‌های فاخر دارند، پس درسایه درخت به راه می‌افتند تا این که به دارالسلام می‌رسند و آن سرای خداوند و سرای شکوه و نور و شادمانی و کرامت است. پس صدا را می‌شنوند و می‌گویند: مولای ما، شیرینی سخنت را شنیدیم، پس نور چهره‌ات را نیز به ما بنمایان. پس خداوند سبحان بر آنان تجلی می‌کند تا این که به نور چهره‌اش را که از هر چشمی پوشیده است می‌نگرند. پس نمی‌توانند خودداری کنند و سجده کنان بر زمین می‌افتند و می‌گویند: منزهی، ما تو را چنان‌که شایسته است عبادت نکردیم ای بزرگ، پس می‌فرماید: ای بندگان من، سرها را بلند کنید که این‌جا سرای عمل نیست بلکه سرای بزرگی و درخواست و نعمت

است، رنج و سختی از شما دور شده است، پس هنگامی که سرها را بردارند چهره‌هایشان از شدت نور حق تعالی هفتاد برابر نورانی‌تر شده است. سپس خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من، به آنان خوراک و شراب بدهید، پس انواع غذاهایی که مانند آن‌ها دیده نشده می‌آورند، طعم آن هم‌چون شهد و به سفیدی برف و نرمی کره هستند و هنگامی که آن را می‌خورند به یک‌دیگر می‌گویند: غذایی که پیش از این در بهشت داشتیم در برابر این غذا مانند رؤیا است. سپس پروردگار جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من، آنا را سیراب نمایید، پس نوشیدنی‌هایی می‌آورند و دوستان خدا آن را می‌گیرند و شربتی می‌نوشند که تاکنون مانند آن را ننوشیده‌اند. سپس می‌فرماید: ای فرشتگانم، آنان را خوشبو سازید، پس نسیمی از زیر عرش بر آنان می‌وزد که همراه آن مشکی است از برف سفیدتر و چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌سازد و نامش مثیره است. در این حال قادر به تماشای نور حق تعالی می‌باشند. پس می‌گویند: ای مولای ما، شیرینی سخن و نگریستن به نور چهره‌ات برای ما کافی است، ما چیزی جز آن نمی‌خواهیم و به دنبال دگرگونی به چیز دیگری نیستیم. پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من می‌دانم شما به همسرانتان مشتاقید و آنان نیز مشتاق شما هستند. پس می‌گویند: پروردگارا، چقدر از آن‌چه درون بندگانت می‌گذرد آگاهی، خداوند می‌فرماید: چگونه آگاه نباشم در حالی که من شما را آفریده‌ام و روح‌های شما را در بدن‌هایتان قرار داده‌ام و پس از مرگ دوباره آن را به شما بازگرداندم و به آن‌ها گفتم: درون بندگان من به بهترین شکل جای گیر. به سوی همسرانتان بازگردید. پس می‌گویند: پروردگارا، برای ما موعدی قرار بده، پس می‌فرماید: هر جمعه می‌توانید به دیدار بیایید. و میان هر دو

جمعه به حساب شما هفتاد هزار سال است. فرمود: پس بازمی گردند و به هر یک از آنان اناری سبز داده می‌شود که در هر یک هفتاد لباس فاخر است که کسی مانند آن را ندیده است. پس روانه می‌شوند و بعضی از پسران به پیشواز آنان می‌آیند تا مژده ورودشان را به همسران آنان بدهند، که بر درگاه بهشت ایستاده‌اند. پس هنگامی که به یکی از آن‌ها نزدیک می‌شود بدون بدی او را نمی‌شناسد و به او می‌گوید: عزیزم هنگامی که می‌رفتی چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه‌ام نگریسته‌ام و چهره‌ام از نور چهره او روشن شده است. سپس از او روی گردانده و به او نگاه می‌کند و می‌گوید: عزیزم هنگامی که تو را ترک می‌کردم چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور کسی نگریسته‌ام که نظر به چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه کرده است. پس چهره‌ام با دیدن چهره کسی که پروردگار را دیده است هفتاد برابر نورانی شده است، پس در آستانه خیمه او را در آغوش می‌کشد و پروردگار تبارک و تعالی به ایشان می‌خندد و آنان با انگشت‌های خود صدا می‌زنند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ» {سپاس خدایی راست که‌اندوه را از ما برداشت، به راستی پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار است.} فرمود: سپس خداوند تبارک و تعالی به پیامبران اجازه می‌دهد، پس مردی در کاروانی که گرداگرد آن را فرشتگان گرفته‌اند خارج می‌شود که نور مقابلشان را فرا گرفته است. پس بهشتیان به آنان نگاه می‌کنند و گردن‌ها را به سویشان بلند می‌کنند و می‌گویند: این مرد کیست که بسیار نزد خداوند گرامی است، پس فرشتگان می‌گویند: این کسی که به دست خداوند ساخته شده و از روحش در او دمیده است و نام‌ها را به او

آموخته است. به او اجازه داده شده نزد خداوند رود. سپس مردی در کاروانی خارج می‌شود که گرداگرد آن را فرشتگان گرفته‌اند و بال‌هایشان را گسترده‌اند و نور مقابلشان را فرا گرفته است. پس بهشتیان به آنان نگاه می‌کنند و گردن‌ها را به سویشان بلند می‌کنند و می‌گویند: این مرد کیست که بسیار نزد خداوند گرامی است. فرشتگان می‌گویند: او ابراهیم خلیل است که به او اجازه داده شده نزد خداوند برود. سپس مردی در کاروانی که گرداگرد آن را فرشتگان گرفته‌اند و بال‌های خود را گسترده‌اند خارج می‌شود و نور مقابلشان را فرا گرفته است. پس بهشتیان به آنان نگاه می‌کنند و گردن‌ها را به سویشان بلند می‌کنند و می‌گویند: این مرد کیست که بسیار نزد خداوند گرامی است. پس می‌گویند: این موسی بن عمران است که خداوند فرمود: « كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً» {خداوند با موسی سخن گفت} به او اجازه داده شده نزد خداوند رود. پس مردی در کاروانی هفتاد برابر کاروان‌های گذشته بیرون می‌آید که گرداگرد آن را فرشتگان گرفته‌اند و بال‌های خود را گسترده‌اند و نور مقابلشان را فرا گرفته است. پس بهشتیان گردن‌ها را به سویشان بلند می‌کنند و می‌گویند: این مرد کیست که بسیار نزد خداوند گرامی است؟ فرشتگان می‌گویند: این روح خداوند و کلمه او عیسی بن مریم است. فرمود: پس مردی در کاروانی که گرداگرد آن را فرشتگان گرفته‌اند خارج می‌شود که نور مقابلشان را فرا گرفته است. پس بهشتیان به آنان نگاه می‌کنند و گردن‌ها را به سویشان بلند می‌کنند و می‌گویند: این کیست که به او اجازه داده شده نزد خداوند برود؟ پس فرشتگان می‌گویند: این کسی است که با وحی برگزیده شده و امانت پیامبری به او سپرده شده است، آقای فرزندان آدم، محمد صلی الله علیه وآله و سلم است، که به ایشان اجازه رفتن نزد خداوند داده شده است. سپس

مردی بیرون می‌آید که گرداگرد کاروانش را فرشتگان گرفته‌اند و مقابلشان نور است، بهشتیان گردان‌ها را به سویش دراز می‌کنند و می‌پرسند: این کیست؟ می‌گویند: این برادر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دنیا و آخرت است. فرمود: سپس به پیامبران و صدیقان و شهیدان اجازه داده می‌شود و برای پیامبران منبرهایی از نور قرار داده می‌شود و برای صدیقان تخت‌هایی از نور و برای شهیدان کرسی‌هایی از نور قرار می‌دهند. سپس خداوند متعال می‌فرماید: درود و خوشامد بر گروه‌ها و زائران و همسایگان من باد. ای فرشتگان من، آنان را با غذا پذیرایی کنید که دیرزمانی است مردم می‌خورند و آنان گرسنه‌اند، و دیرزمانی است که مردم سیراب هستند و آنان تشنه کامند، و مردم خفته و آنان ایستاده‌اند. و دیر زمانی است که مردم در امان هستند و آنان بیمناکند. فرمود: پس برایشان غذاهایی می‌آورند که مانند آن‌ها دیده نشده است. طعم آن هم‌چون شهد شیرین و مانند کره نرم و مانند برف سفید است. سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من، با میوه‌ها از آن‌ها پذیرایی نمایید، پس میوه‌های گوناگونی به آنان می‌دهند که مانند آن دیده نشده و خرمای تازه و چرب به سفیدی برف و نرمی کره به آنان داده می‌شود.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: همانا دانه ای انار می‌افتد و چهره بعضی را از یک‌دیگر می‌پوشاند. سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من آنان را بپوشانید، پس آنان به سوی درختی در بهشت می‌روند و لباس‌هایی از آن به ایشان می‌بخشند که با نور پروردگار رحمن زدوده شده است، سپس می‌فرماید: آنان را خوشبو کنید، پس نسیمی به نام مثیره از پایین عرش می‌وزد که از برف سفیدتر است، چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌کند و پس از آن خداوند تبارک

و تعالی بر آنان تجلی می‌کند تا این که نور چهره‌اش را که از هر نگاهی پوشیده است می‌بینند و می‌گویند: پاک و منزهی ای بزرگ، ما تو را آن‌چنان‌که شایسته است پرستش نکردیم. سپس پروردگار سبحآن‌که بزرگ و بلند مرتبه است و معبودی جز او نیست می‌فرماید: بر شماست که هر جمعه به دیدار بیایید و میان هر دو جمعه به حساب شما هفت هزار سال است.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: بهشت بر پیامبران حرام است تا آن‌که من وارد آن شوم، و بر امت‌ها حرام است تا آن‌که شیعیان ما اهل بیت وارد آن شوند.

از ابوجعفر علیه السلام که فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: با رحمت من وارد بهشت شوید و با گذشت من از آتش دوزخ رهایی یابید و با اعمال خود بهشت را تقسیم کنید. پس به عزتم سوگند شما را به سرای جاودان و بزرگی فرودمی آورم، پس هنگامی که وارد آن شوند بلندایشان مانند آدم شصت ذرع خواهد شد، و در جوانی هم‌چون عیسی سی وسه ساله شوند و به زبان عربی محمد صلی اللّٰه علیه وآله و به زیبایی چهره یوسف خواهند شد و چهره‌هایشان نورانی و بلند مرتبه گردد و در سلامت و آسودگی قلب چون ایوب خواهند بود.

ابوجعفر علیه السلام، فرمود: همانا بهشت‌ها چهار گونه هستند، و این معنای فرموده خداوند است که: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» {و برای کسی که از جایگاه پروردگارش پروا داشته باشد دو بهشت است}، و او کسی است که به سوی شهوتی از شهوت‌های گناه آلود دنیا هجوم برده و در این هنگام به یاد پروردگارش می‌افتد و از ترس او گناه را رها می‌کند، پس این آیه درباره اوست و این دو بهشت برای مؤمنان و پیشتازان

است. اما فرموده: «وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ» {و پایین‌تر از آن دو نیز دو بهشت است}، می‌فرماید: پایین‌تر در برتری، و نه پایین‌تر در نزدیک بودن، و آن‌ها برای اصحاب یمین هستند که بهشت نعمت‌ها و جنت المأوی می‌باشند. و در این بهشت‌های چهارگانه میوه‌های فراوان هم‌چون برگ درختان و ستارگان وجود دارد، و این بهشت‌های چهارگانه دیواری دارند که آنان را دربر گرفته و طول آن مسیر پانصد سال است. آجرهای آن یکی از نقره و یکی از طلا و دیگری از مروارید و یکی از یاقوت است و ملاط آن مشک و زعفران است. کنگره‌های آن از نور است که می‌تابند و از درخشش آن انسان می‌تواند صورت خود را در دیوار مشاهده کند. و در این دیوار هشت در است و هر در دو تکه دارد که عرض هر یک به‌اندازه مسیری است که اسب تیزرو در یک سال می‌دود.

ابوجعفر علیه السلام، فرمود: همانا سنگریزه‌های زمین بهشت نقره و خاک آن زعفران و اسپرک است، غبار آن مشک و سنگریزه‌های آن مروارید و یاقوت هستند.

ابوجعفر علیه السلام علیه السلام فرمود: به راستی تخت‌های آن از مروارید و یاقوت هستند، و این معنای فرموده خداوند است که: «عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَة» {بر تخت‌های صف کشیده و به هم پیوسته}، یعنی میان تخت‌ها تخته‌های مروارید و یاقوت قرار دارد که روی آن‌ها حجله‌هایی از مروارید و یاقوت قرار داده شده که از پر مرغان سبک‌تر و از حریر نرم‌تر است، و روی تخت‌ها به‌اندازه شصت اتاق از اتاق‌های دنیا فرش نهاده شده که بالای یک‌دیگر نهاده شده‌اند. و این معنای فرموده خداوند است: «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» {و فرش‌هایی بالا رفته}، و نیز فرموده: «عَلَی

الْأَرائِکِ ینْظُرُونَ» {بر تخت‌های مجلل تماشا می‌کنند}. منظور از اریکه‌ها، تخت‌هایی است که بر آن حجله نهاده شده است.

ابوجعفر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: همانا رودهای بهشتی در جریان هستند اما نه در شکاف‌های زمین، سفیدتر از برف و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره هستند. خاک رود از مشک تیزبوی و سنگریزه‌های آن مروارید و یاقوت است. در چشمه‌ها و جویبارهای دوستان خدا هرجا که بخواهد جریان دارد. پس اگر همه انسان‌ها و جنیان دنیا به آن‌ها اضافه شوند غذا و نوشیدنی و زیور و لباس به‌اندازه همه آنان گسترده خواهد شد و برای هیچ یک کم نخواهد شد

ابوجعفر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: همانا تنه درختان خرما در بهشت از طلای سرخ است و شاخه‌های آن از زبرجد سبز و خوشه‌های آن مروارید سفید و شاخه‌های خشک آن از زیورهای سبز و رطب‌های آن سفیدتر از نقره و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره هستند. درآن‌ها هسته وجود ندارد طول هر خوشه دوازده ذرع است که از بالا تا پایین آن در هم پیچیده است. هر چه از آن چیده شود خداوند آن را به شکل اول بازمی گرداند و این معنای فرموده خداوند است که: «لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ» {نه قطع می‌شود و نه ممنوع است}، و به راستی خرمای آن مانند نوک کوه‌ها و موز و انارش مانند تاک است و شانه‌های آن از طلا و آتش دان آن از مروارید است.

ابوجعفر علیه السلام از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله، فرمودند: درباره فرموده خداوند متعال: «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» {زندگانی پاکیزه و بازگشتی نیکو برای ایشان است}. یعنی بازگشتی نیکو است. اما طوبی

نام درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه محمد صلی اللّٰه علیه وآله قرار دارد. و اگر پرنده ای از ریشه آن به پرواز درآید پیش از آن‌که به شاخه‌اش برسد از کهنسالی خواهد مرد. بر هر برگی از آن فرشته ای است که خدا را یاد می‌کند و هیچ خانه ای در بهشت نیست مگر این که شاخه ای از شاخه‌های آن در آن خانه است. و شاخه‌های آن از پشت دیوارهای بهشت دیده می‌شود. برای آنان هر چه بخواهند از زیور و لباس میوه به بار می‌نشاند. هر چه از آن برمی دارند به اراده خداوند به جای خود بازمی گردد، زیرا آن‌ها مال پاکیزه به دست آوردند و همه را یک جا در راه خدا انفاق کردند و نیکی را پیش از خود فرستادند و رستگار شدند و به پیروزی رسیدند

ابوجعفر علیه السلام فرمود: همانا بهشتیان جوانانی هستند که موی بر بدن ندارند، چشمانشان سرمه کشیده و تاجی بر سر و طوقی در گردن و دستبندی بر دست و انگشتری بر انگشت دارند. در نعمت هستند و شادمانند و گرامی داشته شده‌اند. به هریک از آنان نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن و شهوت و جماع داده می‌شود، در غذا خوردن و آشامیدن توانایی صد مرد را دارد. و لذت غذا را به مدت چهل سال می‌چشد و لذت غذای شبانگاه را به مدت چهل سال احساس می‌کند. همانا خداوند نور را بر چهره‌هایشان و حریر را بر بدن‌هایشان پوشانده است. رنگ پوستشان سفید و زیورهایشان زرد و جامه‌هایشان سبزرنگ است.

ابوجعفر علیه السلام فرمود: همانا بهشتیان همواره زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند. بیدارند و هرگز به خواب نمی‌روند، بی‌نیازند و هرگز تهیدست نمی‌شوند، شادمان هستند و هرگزاندوهگین نمی‌شوند. خندان

هستند و هرگز گریه نمی‌کنند. گرامی داشته شده‌اند و هرگز خوار نمی‌شوند. خنده رو هستند و هرگز روی ترش نمی‌کنند و تا همیشه سرزنده و شادابند. می‌خورند و هرگز گرسنه نمی‌شوند. سیرابند و هرگز تشنه نخواهند شد، پوشیده‌اند و هرگز عریان نمی‌شوند. سواره‌اند و تا ابد به دیدار یک‌دیگر می‌روند. پسران جاودان تا ابد به آن‌ها سلام می‌کنند در حالی که جام‌های نقره گون و ظرف‌های طلا در دست دارند. تا ابد« مُتَّكِئِينَ عَلى سُرُر» {بر تخت‌ها تکیه زده‌اند} و برای همیشه {عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ} «از روی تخت‌های فاخر تماشا می‌کنند»، و درود و سلام خداوند تا ابد به آنان می‌رسد. از خداوند درخواست داریم با رحمت خود بهشت را بر ما عطا کند، {إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَی ءٍ قَدِيرٌ} «همانا او بر هر کار تواناست».

بیان: آن‌چه از کتاب اختصاص آورده بودیم به پایان رسید و مؤلف آن کتاب از کتاب سعید بن جناح آورده بود. نجاشی رحمه الله گفته است: سعید بن جناح در اصل اهل کوفه بوده که در بغداد به دنیا آمد و همان جا از دنیا رفت، غلام ازد بوده و نیز گفته می‌شود غلام جهينة بوده که برادرش أبو عامر است. از امامان کاظم و رضا علیه السلام روایت کرده و آن دو مورد اعتماد بودند. و کتاب «صفة الجنة و النار» و کتاب «قبض روح المؤمن و الكافر» از اوست. أبو عبد الله قزوینی بن شاذان از أحمد بن محمد بن یحیی از پدرش از أحمد بن محمد بن عیسی از سعید روایت کرده که این دو کتاب از عوف بن عبد الله از أبوعبد الله علیه السلام روایت می‌کند، و عوف بن عبد الله ناشناس است، پایان. پس به نظر می‌رسد این احادیث از ریشه مشهور و معتبری باشند.

معانی الاخبار: ابو جمعه گوید: مردی از طایفه بنی امیه- که تظاهر به اسلام می‌کرد و در باطن کافر بود - خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: خدای عزوجل که در قرآن فرموده است: «المص» از آن‌چه منظوری داشته است؟ و چه حکمی از حلال و حرام و یا مطلبی در آن است که مردم از آن سودمند گردند؟

راوی گفت: امام صادق علیه السّلام از این سخن بر آشفت و با لحن پرخاشگرانه ای فرمود: بیش از این حرف نزن. وای بر تو! «الف» آن یک است و «لام» سی و «میم» چهل، و «صاد» نود. به نظر تو جمعش چند می‌شود؟ گفت: یک صد و سی و یک. حضرت فرمود: (آماده باشید که) تا سال حکومت اقوام تو هم به پایان خواهد رسید.

راوی گوید: ما انتظار می‌کشیدیم. همین که روز عاشورای سنه تمام شد، سیاه پوشان وارد کوفه شدند و به حکومت آنان خاتمه دادند.

توضیح: این حدیث وقتی بر مدت زمان حکومت بنی امیه حمل شود، درست معنا نمی‌دهد، زیرا حکومت آنان هزار ماه بود و بر تاریخ هجرت نیز معنا صحیح نیست، با این‌که حمل کردن بر آن تاریخ بعید به نظر می‌رسد، زیرا این تاریخ از زمان حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله متأخر بوده است. و بر تاریخ عام الفیل هم معنا درست نمی‌شود، زیرا آن از بیشتر می‌شود، با این که اکثر نساخ کتاب نوشته‌اند و این تاریخ با عدد حروف موافق نیست.

حل مشکلات این حدیث مدت زمانی برایم دشوار شده بود، تا در کتاب «عیون الحساب» اختلاف ترتیب حروف ابجدها را دیدم که نزد مغربیان ابجد چنین است: ابجد، هوز، حطّی، کلمن، صعفص، قرست، ثخذ، ظغش. حرف «ص» نزد آنان عدد و «ض» عدد و «س» عدد و «ظ» عدد و «غ» عدد و «ش» است. در این صورت برداشت بیشتر نسخه‌ها از مجموع عدد درست می‌شود. بنابراین معنای حدیث صحیح است، چه مبنای تاریخ بعثت باشد یا تاریخ نزول آیه باشد، چنان چه بر تأمل کننده پوشیده نیست، خدا می‌داند.

احتجاج: و از جمله پرسش‌های زیادی که فرد زندیق از امام صادق علیه السّلام نمود، یکی این بود که: چگونه مردم خدایی را که نمی‌بینند می‌پرستند؟

فرمود: دل‌های مردمان با نور ایمان او را می‌بینند، و عقول با بیداری خود آن را اثبات ظاهر و عیان کنند، و دیدگان از حسن ترکیب و انتظام اهل عالم و احکام تألیف و نظام عوالم. سپس انبیاء و معجزات و کتب اینان و محکماتشان، و علماء و دانشمندان بر رؤیت عظمت و جلال حضرت حقّ اقتصار از رؤیت ذات حقّ نمودند و در استدلال متوسّل به آثار و علامات شدند.

پرسید: مگر قادر نیست خود را بنمایاند تا دیده شود، آن وقت همه او را شناخته و پس از آن بر حال یقین او را پرستش کنند؟ حضرت فرمود: مطلب محال و ناشدنی جوابی ندارد. پرسید: از کجا انبیاء و رسولان را ثابت می‌کنی؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: چون ثابت کردیم ما را خالق و صانعی است که متعالی از ما و تمام مخلوقات می‌باشد، و حکیم است (همه کار او از سر حکمت است)، دیگر جایز و روا نیست که او را

دیده یا مشاهده کنند، و نه این‌که او را لمس کنند. در این صورت دیگر جایی برای مباشرت و محاجّه میان او و خلق نمی‌ماند. از همین جا ثابت می‌شود که او را سفیرانی به سوی خلق و بندگان است که ایشان مردم را به سوی مصالح و منافع و آن‌چه موجب بقایشان است سوق می‌دهند، و اگر نبود همه هلاک می‌شدند. پس آمران و ناهیان از جانب حکیم علیم در میان مردم ثابت می‌شود. و نیز این‌که خداوند را شارحانی است و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان از خلقند؛ حکیمانی که به حکمت تربیت یافته و از جانب او مبعوث شده‌اند. ایشان در خلق و ترکیب همانند دیگر مردمانند، و از جانب خداوند حکیم علیم، با حکمت و دلایل و براهین و شواهد، از قبیل زنده کردن مردگان، و درمان کوران و جذامیان تأیید شدند. پس هیچ گاه زمین از وجود حجّتی که برخوردار از علمی که دلالت بر صدق گفتار رسول و وجوب عدالت او می‌کند، خالی نمی‌ماند.

سپس فرمود: ما معتقدیم که زمین از حجّت خالی نمی‌ماند، و حجّت جز از پشت انبیاء نیست، و این‌که خداوند هیچ پیامبری را جز از نسل انبیاء مبعوث نکرد. و آن بدین جهت است که خداوند برای فرزندان آدم راه روشنی را معین فرمود، و از پشت آدم نسل پاکیزه و طاهری را خارج ساخت که انبیاء و رسولان از همان بودند. آن‌ها افراد برگزیده و پاک جوهرند، و در پشت‌های پاکیزه بودند و در ارحام حفظ شدند، از عمل نامشروع (زنا) جاهلیت به دورند و از خلط نسب عاری، زیرا خداوند ایشان را در چنان موضعی قرار داد که از لحاظ درجه و شرافت بالاترین است. پس هر که خزانه دار علم الهی، امین غیب و محلّ اسرار، حجّت بر خلق و ترجمان و لسان خدا شد، جز این صفات را ندارد. پس حجّت جز از نسل این گروه نخواهد بود. حجّت خدا با علمی که نزد او است و

از رسول به ارث برده، جانشین پیامبر در میان مردم می‌شود. اگر مردم انکارش کنند، ساکت می‌ماند. امکاناتی که مردم با اختلاف نظر برای بقای خود دارند بسیار کمتر از آن چیزهایی است که حجّت‌های الهی از علم پیامبر در دستشان می‌باشد. مردم مبتلا به رأی و قیاس شدند و اگر بدیشان اقرار کرده و اطاعتشان می‌کردند و علم را از ایشان دریافته بودند، عدل ظاهر شده و هر اختلاف و تشاجری رخت بربسته و جای خود را به حکم الهی و دستورات دینی می‌داد، و شکّ بر یقین غالب می‌شد، ولی [افسوس] که مردم بدو اقرار نکرده و رعایت حالش نیز نکردند، و پس از وفات تمام رسولان و انبیاء، امّت دچار اختلاف شدند و دلیل اختلافشان فقط و فقط مخالفت با حجّت وقت و ترک کردن او بود.

فرد زندیق پرسید: با حجّتی که چنین صفاتی دارد تکلیف چیست؟ فرمود: باید به او اقتدا شود، در این صورت پیوسته خیرات یکی پس از دیگری برای خلق از ایشان خارج شود. و اگر مبتلا به بدعت یا زیاده روی یا کاستی شوند، در همه حال به دادشان برسد.

پرسید: خداوند از چه «شی ء» و چیزی اشیاء را آفرید؟ فرمود: از هیچ شی ء. پرسید: چگونه از هیچ؛ اشیاء می‌آید و خلق می‌شود؟ فرمود: تمام اشیاء یا از چیزی خلق شده‌اند یا از غیر شی ء. اگر از چیزی که با آن است خلق شده باشند، مسلّماً آن قدیم است، و قدیم حدیث (جدید) نمی‌شود و دستخوش فنا و تغییر نیز نمی‌گردد، و یک چنین چیزی یا جوهر واحد است یا رنگی واحد، پس دیگر از کجا این همه رنگ‌های مختلف آمده؟! با این‌که جوهرهای بسیاری در این عالم موجود و گوناگون هستند، و اگر چیزی که از آن درست شده زنده بوده، مرگ از

کجا است؟ و اگر آن چیز مرده بوده، زندگی از کجا آمده؟ بنابراین باید آن چیز از مرده و زنده، قدیم و ازلی بوده باشد، زیرا از زنده مرده نمی‌آید و آن پیوسته زنده است. و نیز جایز نیست که میت قدیم پیوسته مرده باشد، زیرا بی‌جان عاری از قدرت و بقا است.

پرسید: پس از کجا گفتند که اشیاء ازلی هستند؟ گفت: این عقیده جماعتی است که منکر مدبّر اشیاء بوده و تکذیب کننده رسولان و گفتارشان و انبیاء و آن‌چه خبر داده‌اند هستند. و کتاب‌های اینان را اساطیر می‌نامند، و با آراء و صوابدیدشان دینی برای خود ساخته‌اند. اشیاء دلالت بر حدوث خود می‌کنند، از گردش افلاک نه گانه گرفته تا تحرّک زمین و آن‌چه در آن است و تغییرات زمانه، و اختلاف اوقات، و حوادثی که در عالم از زیادی و نقصان و مرگ و بلا، همه و همه نفس را ناچار می‌سازد که اقرار کند برای همه این‌ها صانع و مدبّری است. مگر شیرینی را نمی‌بینی که ترش می‌شود، و گوارا تلخ، و جدید کهنه، و همه و همه روی به تغییر و فناء دارند؟!

پرسید: پس خالق جهان پیوسته به تمام این احداث که ایجاد کرده، قبل از آن عالم بوده است؟ فرمود: پیوسته علم داشت و با علم همه را خلق کرده است. پرسید: آیا خالق مختلف است یا مؤتلف؟ فرمود: حضرت باری در خور اختلاف و ائتلاف نیست، زیرا فقط متجزّی و جدا جدا اختلاف دارند، و آن‌چه مؤتلف گردد، متبعّض است و به او مختلف و مؤتلف نگویند.

پرسید: پس چگونه او خدایی واحد است؟ فرمود: در ذات واحد است (منحصر به فرد است)، نه واحدی هم‌چون یک، زیرا هر واحدی جز او

قابل جزء شدن است، و او تبارک و تعالی واحدی است که نه جزء جزء شود و نه شمارش.

پرسید: پس به چه دلیل خلق را آفرید، زیرا نه بدان محتاج بود و نه به خلقشان ناچار، و در خور این هم نیست که ما را از سر عبث و بیهوده خلق کرده باشد؟ فرمود: خلق را برای اظهار حکمت و جاری ساختن علم و امضای تدبیر خود آفرید.

پرسید: پس چرا به خلق این سرا کفایت نکرده و سرای دیگری برای ثواب و عقاب آفرید؟ فرمود: بی‌شکّ این سرای امتحان و آن محلّ کسب ثواب و دریافت رحمت است؛ این پر از آفات است و طبقات شهوات، تا بندگان خود را در آن به طاعت بیازماید، پس سرای عمل را سرای جزا و ثواب قرار نداد.

پرسید: آیا از حکمت اوست که برای خود دشمنی قرار دهد با این‌که پیش از آن دشمنی نداشت، ابلیس را- بنا به گفته تو- آفرید و بر بندگان خود مسلّط نمود تا ایشان را به خلاف عادت او بخواند و به معصیت امر کند، و به این دشمن- به اعتقاد تو- قوّت و قدرت دهد که با حیله به قلب اینان رسوخ نموده و همه را پس از وسوسه، دستخوش تردید در خدایشان کند و در دینشان دچار اشتباه سازد، و آن قدر از معرفتشان بکاهد تا در آخر گروهی منکر ربوبیت او شده و دیگری را پرستش کنند. چرا دشمنش را بر بندگان خود مسلّط ساخت و راه اغوایشان را بر او باز نگه داشت؟

فرمود: این دشمنی که نام بردی، نه دشمنی‌اش زیان رساند و نه دوستی‌اش فایده بخشد، و دشمنی او از ملک خداوند هیچ نکاهد و دوستی‌اش در آن نیفزاید، و تنها باید مراقب دشمنی قدرتمند بود که

در سود و زیان مؤثّر باش.، اگر به کشوری حمله کند، آن را بگیرد و حکومت پادشاهی را نابود نماید. امّا ابلیس بنده ای است که او را خلق فرمود تا عبادتش نموده و به یگانگی بخواند، و خود هنگام خلق او نیک می‌دانست که او کیست و به چه راهی خواهد رفت. پس پیوسته با دیگر فرشتگان او را عبادت کرد تا او را به سجده آدم آزمود، ولی از روی حسد امتناع کرد، و به جهت شقاوتی که بر ابلیس چیره شد، او را لعن کرد و از صف فرشتگان خارج ساخت و ملعون و شکست خورده به زمین پایین آورد. و به همین سبب از آن زمان به بعد دشمن آدم و اولاد او شد. و ابلیس جز وسوسه و خواندن به بیراهه، هیچ سلطه ای بر فرزندان آدم ندارد و با وجود سرکشی و معصیتی که کرد، پیوسته به ربوبیت خداوند معترف است.

زندیق پرسید: مگر سجده بر غیر خداوند صحیح است؟ فرمود: نه. پرسید: پس چگونه فرشتگان را امر به سجده آدم کرد؟ فرمود: به درستی هر که به دستور خداوند سجده کند، در اصل خدا را سجده کرده. پس اگر سجده او در پی دستور حضرت حقّ باشد، همان سجده خدا است.

پرسید: ریشه و اصل غیبگویی چیست و چگونه انسان‌ها پیشگویی می‌کنند؟ فرمود: کهانت و غیبگویی مربوط به دوران جاهلیت است. در هر روزگاری فاصله ای زمانی میان انبیاء رخ می‌دهد، و فرد غیبگو مانند حاکمی است که در مسائل شکّ و شبهه دعوی نزد او برند، و او بر ایشان پیشگویی می‌کند، و این صورت‌های مختلفی دارد که عبارتند از: تیز چشمی، تیزهوشی، وسوسه نفس، و جادوی روح با پرتابی در قلب، زیرا حوادث ظاهری که در زمین رخ می‌دهد را شیطان بدان عالم است و همو

است که به غیبگو و کاهن می‌گوید و او را از وقایعی که در منازل و اطراف رخ می‌دهد با خبر می‌سازد. و امّا اخبار آسمان ها؛ شیاطینی در آن‌جا سرگرم به استراق سمع می‌باشند، زیرا اخبار در آن‌جا پوشیده و محجوب نیست و شیاطین نیز با ستارگان رجم نشوند، و زمانی از استراق سمع منع می‌شوند که از اخبار آسمان مشکلی برای وحی پیش آید که بخواهند مردم را در دستورات الهی دچار شکّ و تردید کنند، و این برای اثبات حجّت و نفی شبهه می‌باشد. و شیطان تنها به یک کلمه از اخبار آسمان را که قرار است از جانب خدا درباره مردم اتّفاق بیفتد، دزدانه گوش داده و آن را ربوده و سپس به زمین می‌آورد و به قلب کاهن میاندازد. پس چون این کلمات نزد او زیاد شد، حقّ را به باطل می‌آمیزد. پس هر چه به او تلقین شده، همه اخبار درستی است که از شیطان شنیده و هر چه خطا کند، همان باطلی است که بدان افزوده است. و از زمانی که شیاطین از گوش دادن دزدانه منع شده‌اند، دیگر کهانت و غیبگویی نیز منسوخ شده و امروز شیاطین تنها به غیبگوهای خودشان اخباری برای مردم می‌گویند، چه آن‌ها که درباره‌اش حرف می‌زنند و چه آن‌ها که قرار است رخ دهد. و شیاطین به شیاطین حوادثی که قرار است در دور دست رخ دهد، خبر می‌دهند، اعمّ از سارقی که دزدی کرده و قاتلی که مرتکب قتل شده، و از غایبی که پنهان شده، و اینان مانند همین مردمند، راستگو هستند و دروغگو.

زندیق پرسید: چگونه شیاطین به آسمان صعود کردند، با این‌که در خلقت و سنگینی مانند همین مردمند، حال این‌که برای سلیمان بن داود علیهما السّلام ابنیه ای ساختند که سایر مردم از ساخت آن عاجزند؟

فرمود: آن‌ها برای حضرت سلیمان غلظت یافته و سنگین شدند - همان‌طور که مسخّر شدند - با این‌که آفرینشی رقیق داشته و غذایشان نسیم بود. و دلیل این مطلب همان صعود ایشان به آسمان برای استراق سمع می‌باشد، وگرنه این جسم سنگین جز با نردبان یا سبب دیگری کجا می‌تواند به آسمان ارتقاء یابد؟

زندیق پرسید: بفرمایید اصل سحر و جادو چیست؟ و کار جادوگر با تمام عجایبی که درباره‌اش آمده چگونه است؟ فرمود: سحر و جادو چند گونه است: یک نوع آن مانند طبّ و پزشکی است، همان‌طور که پزشکان برای هر دارویی درمانی قرار می‌دهند، همین‌طور است علم جادو و سحر که با فریب برای هر سلامتی آفتی می‌سازند، و برای هر درمان دردی، و برای هر معنی حیله ای.

و نوع دیگر سحر عبارت است از: شعبده، تردستی، خوارق عادات و چشم بندی. و نوع دیگر آن همان است که دوستان شیاطین از ایشان اخذ می‌کنند.

زندیق پرسید: شیاطین علم سحر را از کجا یاد گرفته‌اند؟ فرمود: از همان جا که طبیبان طبّ را دریافتند؛ مقداری با تجربه و قدری با درمان.

پرسید: نظر شما درباره دو فرشته هاروت و ماروت چیست؟ و آن‌چه مردم قائلند که این دو به دیگران سحر می‌آموختند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: آن دو در مکان امتحان و جای فتنه بودند. از تسبیحات آن دو فرشته این بود که در انواع سحر و جادو امروز، اگر انسان فلان کار را انجام دهد چنین می‌شود، و اگر این‌گونه علاج کند چنان می‌شود. مردم نیز آن‌چه از این دو صادر می‌شد را می‌آموختند، و آن دو می‌گفتند:

ما فقط وسیله فتنه و آزمایشیم، مبادا از ما چیزی اخذ کنید که به شما زیان رسانده و هیچ سودتان نبخشد!

پرسید: آیا ساحر قادر است انسان را با سحر به صورت سگ یا خر یا غیر درآورد؟ فرمود: عاجزتر و ناتوان‌تر از آن است که بتواند آفرینش خدا را تغییر دهد. هر که اقدام به ابطال آن‌چه خدا ساخته و صورت داده کند و آن را تغییر دهد، چنین شخصی شریک خدا در آفرینش او است. پس خداوند از آن برتر است، بسیار برتر. اگر آن طور که می‌گویی ساحر بر آن قادر بود، حتماً از جان خود هر ضعف پیری و آفت و مرضی را دفع می‌ساخت، و سفیدی را از سر خود دور کرده و فقر و نداری را از ساحت خود بیرون می‌کرد. و بی‌شکّ از بزرگ‌ترین سحر و جادوها، سخن چینی است که با آن میان دو دوست را تفرقه میاندازد و دشمنی را میان رفقای با صفا وارد می‌کند، و با آن خون‌ها می‌ریزد، خانه‌ها خراب می‌کند و پرده‌ها را میاندازد. و فرد سخن چین بدترین کسی است که بر روی زمین قدم نهاده است. پس بهترین تعریف صحیح درباره سحر این است که آن مانند طبّ می‌باشد؛ ساحر کسی را جادو می‌کند، در نتیجه از نزدیکی زنان می‌افتد. پس نزد طبیب رفته و از راه دیگری او را علاج می‌کند، پس درمان می‌شود.

پرسید: چرا میان فرزندان آدم شریف و وضیع به وجود آمده؟ فرمود: شریف فرد پرهیزگار است و وضیع فرد گناهکار. پرسید: مگر میانشان فاضل و مفضول نیست؟ فرمود: ملاک فضل؛ تقوا و پرهیزگاری است.

پرسید: شما قائلید که تمام اولاد آدم در ریشه برابرند و جز با تقوا بر هم فضیلتی ندارند؟ فرمود: آری، من معتقدم که اصل خلقت خاک است، و حضرت آدم پدر و حوّا مادر است. خالق، پروردگار یکتاست و

همه بنده اویند. بی‌شکّ خداوند از میان بنی آدم گروهی را برگزید، میلادشان را پاکیزه داشته و اجسامشان را طاهر نمود، و آنان را در اصلاب مردان و ارحام زنان حفظ کرد، و تمام انبیاء و رسل را از میان همین افراد خارج نمود. پس این گروه پاک‌ترین شاخه‌ها و فروع حضرت آدم می‌باشند. این برای کاری که مستحقّ آن شدند نبود، بلکه خداوند در همان عالم ذر دریافته بود که اینان او را اطاعت نموده و عبادت می‌کنند و شرک نمی‌ورزند. پس اینان در پرتو طاعت به کرامت و منزلت رفیع نزد خدا رسیدند، و شرف و فضل و حسب برای آنان است و دیگران یکسانند. بدآن‌که هر کس رعایت تقوا را کند، خدا او را گرامی بدارد و هر که اطاعت حضرت حقّ را کند، محبوب او شود، و خداوند محبوب خود را به آتش عذاب نکند.

پرسید: بفرمایید چرا خداوند عزوجل تمام خلق را مطیع و موحّد نیافرید، با این‌که بر این کار قادر و توانا بود؟ فرمود: در این صورت ثواب معنایی نداشت، زیرا اگر فعل خلق فقط طاعت بود، بهشت و جهنّمی نبود، بلکه خداوند انسان را آفرید و او را امر به طاعت نمود و از معصیت بازداشت و با ارسال رسل احتجاج نمود و با کتاب‌های آسمانی حجّت را بر آنان تمام کرد تا دو گروه مطیع و معصیت کار شوند: مطیعان ثواب برند و معصیت کاران عقاب شوند.

پرسید: آیا عمل نیک و بد آدمی همه و همه فعل خدا است؟ فرمود: عمل نیک از بنده، نتیجه فعل خود اوست و خداوند بدان امر فرموده، و عمل شرّ از بنده نیز از فعل خود او می‌باشد و خداوند فقط از آن بازداشته است.

پرسید: مگر فعل بنده با همان آلات و لوازمی نیست که خدا برایش ساخته است؟ فرمود: آری خدا برایش ساخته، ولی با همان آلات می‌تواند عمل خیر کند یا مرتکب عمل بدی شود که حضرت حقّ آن را بازداشته است.

پرسید: آیا بنده در مقابل این دستورات مسئولیتی دارد؟ فرمود: خداوند به توان و استطاعت بندگان در اوامر و نواهی نیک واقف بوده و هست، زیرا صفات حضرت حقّ عاری از جور و عبث و ستم و تکلیف ما لا یطاق است.

پرسید: آیا بنده ای که خدا کافرش آفریده، توان ایمان را دارد، با این‌که او را در ترک ایمان بهانه خوبی است؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند همه خلق را تسلیم آفریده و امر و نهی فرمود، و کفر اسمی است که هنگام ارتکاب به فاعلش می‌رسد. و خداوند در ابتدا هیچ بنده ای را کافر نیافرید و فقط وقتی کافر شود که حجّت بر او تمام شده باشد. در این حال حقّ بر او عرضه می‌شود و در صورت انکار، کافر می‌گردد.

زندیق پرسید: آیا جایز است خداوند برای بنده ای بدی و شرّ مقدّر کند و همو را- با این‌که قرار نیست خوبی کند- امر به نیکی نموده و بر همان عذابش کند؟ فرمود: این مطلب در خور عدل و رأفت خداوند نیست که برای بنده ای بدی و شرّ مقدّر نماید و همان را از او بخواهد، سپس به کاری وادارد که می‌داند توان اخذ و ترک آن را ندارد، سپس خداوند بر ترک آن عمل او را عذاب کند؟!

پرسید: چرا گروهی ثروتمند و پر روزی‌اند و گروهی فقیر و تنگدست؟ فرمود: قصد خداوند از این کار فقط آزمودن است؛ اغنیاء را به شکر، و فقرا و درویشان را به صبر و شکیب. و دلیل دیگر این‌که عطای الهی به

بعضی با شتاب در این سرا، و به دیگران در روز حاجتشان عنایت شود. و دلیل دیگر این‌که خداوند تبارک و تعالی به هر کس در حدّ تحمّلش ثروت داده است، و اگر تمام خلق ثروتمند و بی‌نیاز بود، تمام دنیا خراب و تدبیر فاسد شده بود، و تمام مردم هلاک و نابود می‌شدند، بلکه برخی را (در این داشتن و نداشتن) کمک کننده برخی دیگر ساخت و اسباب روزی و رزقشان را در پرتو کار و صنعت قرار داد، و این برای دوام بقاء بهتر و در تدبیر و فکر صحیح‌تر است، سپس اغنیا را در جلب رضایت فقرا آزمود، تمام این‌ها ریشه در لطف و رحمت خداوند حکیمی دارد که تدبیرش خلل ناپذیر است.

پرسید: گناه نوزاد در آن همه درد و مرضی که به او می‌رسد چیست؛ بی‌آن‌که مرتکب جرمی در گذشته شده باشد؟! فرمود: امراض چند گونه است: یکی مرض امتحان و دیگری مرض عقوبت، و مرضی که علّت فنا می‌باشد. و تو فکر می‌کنی امراض ریشه در غذا و نوشیدنی‌های بد و آلوده دارد یا به خاطر مریضی مادر اوست. و معتقدی که اگر کسی رعایت تندرستی را بکند و مراقب جسم خود باشد و نیک و بد خوراکی‌ها را بداند، بیمار نشود. و در نهایت بدین اصل معتقد معتقد شده ای که بیماری و مرگ ریشه در نوع خوراک و نوشیدنی دارد! مگر ارسطو معلّم طبیبان و افلاطون پیشوای حکما، طعم مرگ را نچشیدند؟ و خود جالینوس پیر و نحیف شد، ولی هنگام رسیدن مرگ نتوانست جلوی آن را بگیرد، و هیچ کدام نتوانستند جان خود را حفظ نموده و مراقب آن باشند.

چه بسیار بیمارانی که درمان بر دردشان افزوده و چه بسیار طبیبان عالم و آشنا به دوا و دارویی که مردند و چه بسا جاهلان به طبابت پس از

ایشان دوره ای به زندگی ادامه دادند، و نه آن را علم طبّ سود داد وقتی اجل رسید، و نه این را جهل به طبّ در بقای زندگی و تأخیر اجل زیان رساند.

سپس افزود: بیشتر اطبّاء معتقدند که انبیاء علم طبّ نمی‌دانستند؛ ما با این افراد که با قیاس پنداشته‌اند علمی را انبیاء نمی‌دانند چه کنیم! انبیایی که حجّت‌ها و معتمدین خدا بر مردم و در زمین، و خزّان علم و ورثه حکمت حضرت حقّ و راهنمایان به سوی او و داعیان به طاعت پروردگارند؟! سپس من پی بردم که مذهب بیشتر ایشان، خودداری از راه انبیاء و تکذیب کتاب‌های آسمانی است، و همین مرا درباره افراد و علمشان بی‌رغبت و بی‌اعتنا ساخته است.

پرسید: چگونه به قومی بی‌اعتنایی نمایی که خود مربّی و بزرگشان هستی؟ فرمود: من وقتی در برخورد با طبیب ماهری از او پرسش‌هایی می‌کنم، می‌بینم هیچ سر رشته ای بر حدود نفس و تألیف بدن و ترکیب اعضاء و مجاری اغذیه در جوارح و مخرج نفس و حرکت زبان و مستقرّ کلام و نور دیده و انتشار ذکر و اختلاف شهوات و ریزش اشک و مجمع شنوایی و مکان عقل، و مسکن روح و مخرج عطسه، و برانگیختن غم‌ها و اسباب شادی‌ها، و از علّت لالی و کری ندارد جز همان ها؛ همان مطالبی که مورد پسند خودشان بوده و علّت‌هایی که میان خود تجویز کرده‌اند.

پرسید: بفرمایید آیا خداوند شریکی در ملک و مخالفی در تدبیر خود دارد؟ فرمود: نه. پرسید: پس این فساد موجود در عالم چیست؟ درندگان وحشی، جانوران ترسناک، حیوانات بدشکل، کرم‌ها و حشرات

و مارها و عقرب‌ها، و شما قائلید که او هیچ‌چیز را بی‌علّت نیافریده؛ چرا که او اهل عبث و بیهوده کاری نیست؟

فرمود: مگر خود تو معتقد نیستی که زهر عقرب برای درد مثانه و سنگ و شب ادراری مفید است، و بهترین پادزهر درمان با گوشت مار افعی است، که اگر فرد جذامی آن را با زاج (نوشادر) بخورد سودش دهد، و این‌که کرم سرخ که از زمین به دست می‌آید، چیز خوبی برای درمان خوره است؟ گفت: آری.

فرمود: امّا دلیل خلق پشه و ساس یکی این است که آن‌ها خوراک گروهی از پرندگانند، و نیز همان را وسیله ای برای خوار شمردن یکی از جبّاران متمرّد و منکر ربوبیت خود نمود. خدا نیز ضعیف‌ترین خلق خود را بر او مسلّط ساخت تا قدرت و عظمت خود را بدو بنمایاند، و آن همان پشه ای بود که از بینی داخل مغزش شده و او را کشت. و این را بدآن‌که اگر ما در یکایک مخلوقات نظر کرده و علّت خلق و آفریدنش را جستجو کنیم، آن را خواهیم یافت و در نهایت با رسیدن به تمام معلومات بی‌نیاز شده و برابر می‌شویم.

پرسید: آیا آفرینش و تدبیر خداوند خدشه پذیر است؟ فرمود: نه. زندیق افزود: درباره آفریدن پوست ختنه گاه چه می‌گویید، آیا از سر حکمت بوده یا عبث و بیهوده؟ فرمود: بلکه از روی حکمت حضرت حقّ است.

گفت: شما فعل خدا را دستخوش تغییر داده و کار خودتان را در ختنه کردن آن صحیح‌تر از خلق خدا ساخته اید، و فرد ختنه نکرده را عیب

می‌کنند، با این‌که مخلوق خدا است، و فعل ختنه که فعل خودتان است را مدح می‌کنید، آیا معتقدید که این خطایی از جانب خدا بوده و از حکمت بدور؟!

امام صادق علیه السّلام فرمود: این فعل خدا حکمت است و صواب، جز آن‌که خود آن را مقرّر و واجب فرموده است، هم‌چنان‌که ناف نوزاد هنگام تولّد به ناف مادر متّصل است. آری حکیم همین گونه خلق نموده و بندگان را به قطع آن امر فرموده، که عدم قطع برای مادر و نوزاد فسادانگیز است. و همین‌طور است ناخن‌های آدمی که امر به کوتاه کردن آن نموده، و خود قادر بود که از همان ابتدا نوعی خلق کند که دراز نشود. و به همین ترتیب آفریدن موی سر و آبخور که دراز می‌شود و امر به کوتاه کردن آن کرده است. و نیز گاوهایی را نر آفریده و اخته کردنشان صحیح‌تر است، و در تمامی این موارد هیچ عیبی در تقدیر خدا نیست.

پرسید: مگر شما معتقد نیستید که خداوند فرموده: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُم» {مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم}؟ بارها فرد گرفتار را دیده‌ایم که دعا می‌کند ولی اجابت نمی‌شود، و ستمدیده کمک می‌خواهد و او را یاری نمی‌کند.

فرمود: وای بر تو! هر که دعا کند اجابت شود. امّا فرد ظالم تا وقتی که به درگاه خدا توبه نکند، دعایش مردود خواهد شد. و امّا فرد محقّ هر وقت دعا کند، مستجاب شود و بلا از آن‌جا که خبر ندارد، از او دفع می‌گردد. و در صورت عدم استجابت، همان دعا موجب ذخیره ثواب بسیاری برای او شده که روز نیاز به دادش می‌رسد. و اگر دعای بنده به خیر او نباشد نیز مستجاب نشود. و بر مؤمن عارف، دعا در مواردی که

نمی‌داند صحیح است یا خطا، بسی گران است. گاهی بنده خواستار نابودی کسی شده که هنوز زمانش به پایان نرسیده، و خواستار بارانی شده که هنوز وقت بارش آن نرسیده، زیرا خداوند از همه به تدبیر آن‌چه خود آفریده آگاه‌تر است. و مانند این بسیار است، پس خوب در این باره‌اندیشه و تأمّل کن.

پرسید: ای مرد حکیم! بفرمایید چرا هیچ بشری از آسمان به زمین نمی‌افتد یا از زمین به آسمان صعود نمی‌کند، نه راه به آسمان است و نه طریقی. اگر آدمی در تمام روزگار فقط یک بار این صحنه را دیده بود، در اثبات ربوبیت خداوند بهتر و در نفی شکّ و تقویت یقین نیکوتر بود، و در علم بندگان به وجود مدبّر شایسته‌تر است که ببینند بشری به سوی او بالا می‌رود و از نزد او به زمین هبوط می‌نماید؟!

فرمود: هر تدبیری که در زمین می‌بینی از آسمان نازل شده، و از آن ظهور پیدا می‌کند. مگر طلوع خورشید از آسمان نیست؟ و آن برای روشنایی زمین و قوام دنیا است، و اگر در همان آسمان می‌ماند، همه چیز آن داغ شده و هلاک می‌گشت. و ماه نیز در آسمان طلوع می‌کند، و آن روشنایی شب است، و به وسیله ماه، عدد سال و ماه و روز و حساب به شمار می‌آید، و در صورت حبس در آسمان، تمام ساکنینش داغ شده و تدبیر تباه می‌شد. و در آسمان ستارگانی است که در تاریکی خشکی و دریا موجب هدایت می‌شود، و از آسمان بارانی که موجب زندگی همه چیز است می‌بارد: اعمّ از زراعت و گیاهان و حیوانات، و اگر نمی‌بارید، زندگی از همه خلایق ساقط می‌شد. و نیز باد اگر چند روزی نمی‌وزید، همه چیز تباه شده و عوض می‌شد. سپس ابر و رعد و برق و صاعقه همه و همه دلیل است بر این‌که آن‌جا مدبّری دارد که همه چیز

را از تدبیر گذرانده و از نزد اوست که نازل می‌شود. و گاهی با موسی کلام فرموده و مناجات کرده، و عیسی را بالا برده در حالی که فرشتگان از نزد او نازل می‌شوند، غیر آن‌که تو فقط به چیزی ایمان داری که رؤیت کنی، و در همان چیزهای دیدنی تو را بس است اگر فهم و تعقّل کنی.

پرسید: اگر خداوند در هر صد سال یکی از مردگان را نزد ما مردود می‌کرد، از او احوال گذشتگان و آیندگان را پرسیده و جویای حالشان می‌شدیم، و این‌که پس از مرگ چه دیدند، و با آنان چه رفتاری شد، تا مردم بر اساس یقین عمل کرده و هر گونه شکّی از میان برود و هر حقد و کینه ای از دل‌ها زدوده شود.

فرمود: این عقیده کسانی است که منکر انبیاء شده و تکذیبشان کرده و کتابشان را نپذیرفته‌اند، زیرا خداوند در کتاب خود، حال مردگان ما را بر زبان انبیای خود جاری ساخته و گفته، با این حال چه کلامی از قول خدا و انبیاء راست‌تر است؟ و جماعت زیادی از مردم پس از مرگ به دنیا بازگشته‌اند، مانند «اصحاب کهف»، همان‌ها که خداوند سیصد و نه سال ایشان را می‌راند، سپس آنان را در زمان جماعتی برانگیخت که منکر بعث و نشور بودند، تا حجّت را بر ایشان تمام کرده و قدرت خود را بدیشان بنمایاند، و این‌که بدانند بعث و نشور حقّ است.

و نیز خداوند «ارمیاء» نبی علیه السّلام؛ همو که به خرابه‌های بیت المقدّس و اطراف آن‌که بخت النّصر با آنان جنگید نگریسته و گفت: «قالَ أَنَّی یحْیی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ» {«چگونه خداوند، [اهلِ] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال می‌راند.} پس خداوند او را زنده ساخته و با اعضای خود، چگونگی جمع شدن، گوشت گرفتن، و اتّصال مفاصل

و رگ‌ها را نگریست، ایستاد و گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیر» {می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.}

و خداوند گروه بی‌شماری را که از ترس طاعون از شهر خود گریخته بودند، برای مدّتی طولانی می‌راند تا این‌که استخوان‌هایشان پوسید و اجسامشان متلاشی و خاک شد. و خداوند در زمانی که مایل بود قدرت خود را به مخلوقات نشان دهد، رسولی به نام «حزقیل» را مبعوث فرمود. او نیز همه آن‌ها را خواند و بی‌درنگ همه اعضا و جوارحشان جمع شد، روح به اجسام بازگشت و مانند همان روز که مردند، ایستادند و بی‌آن‌که فردی از عددشان کم شده باشد، برای مدّتی طویل زندگی کردند. و به درستی که خداوند آن گروهی که با موسی خارج شده و گفتند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» {خدای را آشکارا به ما بنما}، همه را می‌راند و سپس زنده گرداند.

زندیق پرسید: چرا گروهی قائل به تناسخ ارواحند و از کجا به این مطلب معتقد شده‌اند، و حجّت و برهان و دلیلشان بر این مذهب چیست؟ فرمود: معتقدین به تناسخ، راه و منهاج دین را پشت سرانداخته و گمراهی را برای خود آراسته‌اند، و نفس خود را در زمین شهوات به چرا واداشته‌اند، و قائلند که آسمان خالی است و خلاف آن طور که وصف شده، هیچ در آن نیست، و این‌که مدبّر این جهان به صورت همین مخلوقات است، و دلیلشان روایت «خداوند آدم را بر صورت خود آفرید» می‌باشد؛ نه بهشت و جهنّمی است، و نه بعث و نشوری، و قیامت نزد اینان همان خروج روح از قالب خود و ورود به قالب دیگر است، اگر در قالب اول نیکوکار بوده، به قالبی در بالاترین درجه دنیا از نظر فضیلت و نیکویی درآید، و اگر در قالب ابتدایی فردی بدکار یا غیر عارف بوده،

مطابق همان صفت به قالب حیوانی در دنیا یا جانوری قبیح المنظر در خواهد آمد. این جماعت قائل به نماز و روزه نیستند، و عبادتی بیشتر از معرفت به آن‌که شناخت بدو واجب است را ندارند، و تمام شهوات دنیا برای این گروه مباح است: از آمیزش با خواهر و دختران خود گرفته تا خاله و زنان شوهردار. و نیز خوردن مردار، شراب و خون بر ایشان مباح است. و تمام مذاهب از عقیده ایشان بیزارند و هر امّتی آنان را لعن کرده است. و چون از ایشان سؤال حجّت و برهان نمایند روگردانده و بگریزند. عقیده اینان را تورات تکذیب کرده و فرقان لعنشان کرده است، و با این همه معتقدند که خدایشان نیز از قالبی به قالب دیگر انتقال می‌یابد، و این‌که ارواح ازلی همان است که در آدم بوده، باز همان روح کشیده شده از یکی به دیگری منتقل گردید تا به روزگار ما رسید. پس با این فرض که خالق به صورت مخلوق است، چگونه خالق بودن یکی از آن دو ثابت می‌شود؟! و نیز معتقدند که فرشتگان از اولاد آدم هستند، هر که به بالاترین درجه دین برسد، از جایگاه امتحان و تصفیه خارج و فرشته می‌شود. و در برخی موارد مسیحیان شبیه ایشان شده‌اند (مانند عقیده به حلول و این‌که ارواح پس از رسیدن به کمال به اجرام فلکی متّصل می‌شوند). و دهریه معتقدند که اشیاء بی‌خالق و مدبّرند. و با این عقیده دیگر نباید گوشت بخورند، زیرا تمام حیوانات از ایشان از بنی آدم می‌باشد که از صورتشان حلول نموده‌اند، بنابراین خوردن گوشت خویشان و اقربا جایز نیست!

فرد زندیق پرسید: و گروهی معتقدند که خداوند ازلی است و با او طینتی موذی بوده که ناگزیر با آن آمیخته و داخل شده، و از همین طینت اشیاء را خلق کرده!

فرمود: سبحان اللَّه و تعالی! این عاجزترین معبودی است که به قدرت وصف شده، که قادر به رهایی از آن طینت نیست! اگر طینت زنده است و ازلی، پس هر دو خدایی قدیمی بوده و با هم آمیخته شده و عالم را از جانب خودشان تدبیر کرده‌اند، و اگر این‌گونه باشد، پس دیگر از کجا مرگ و فنا آمده؟ و اگر طینت مرده و بی‌جان است، میت را با ازلی قدیم بقایی نیست، و از میت زنده نمی‌آید. و این مقاله و گفتار دیصانیه است، گروهی که در گفتار از تمام زنادقه بدتر و در مثال از همه ضعیف‌تر و خوارترند. کتاب‌هایی را مطالعه می‌کنند که اوایل ایشان نگاشته‌اند، در آن‌ها الفاظی را برایشان آراسته‌اند که نه اصل ثابتی دارد و نه دلیل و حجّتی برای اثبات ادّعایشان. این‌ها همه از سر مخالفت با خدا و رسول او و تکذیب چیزهایی است که پیامبران از جانب خدا آورده‌اند. امّا گروهی که معتقدند جسم ظلمت است و روح نور، و نور مرتکب بدی نمی‌شود و ظلمت خیری نمی‌کند، با این حساب دیگر نباید کسی را بر معصیت و ارتکاب حرامی و انجام وقاحتی ملامت و سرزنش کنند، چون این‌ها همه ریشه در ظلمتی دارد که بی‌اطّلاع بوده و آن فعلش می‌باشد. و دیگر این‌که او نباید خدایی را خوانده و نزدش تضرّع کند، زیرا نور ربّ است و ربّ تضرّع به خود نمی‌کند و به جز خودش به دیگری پناهنده نمی‌شود. و قائلین به این عقیده نباید بگویند: «کار خوبی کردی ای نیکوکار!» یا «کار بدی کردی!»، زیرا بدی از فعل ظلمت است و نیکوکاری از نور، و هرگز نور به خود نمی‌گوید: «کار خوبی کردی ای نیکوکار!» و مطلب سومی دیگر این‌جا نیست. پس ظلمت- با قیاس به اعتقادشان- در فعل محکم‌تر و در تدبیر بهتر و در ارکان محکم‌تر از نور است، زیرا بدن و جسم محکم است. پس دیگر چه کسی این خلق را به صورتی واحد و صفاتی مختلف درآورده است؟ و هر چیزی که در

ظاهر دیده می‌شود، مانند گل و درخت و میوه و پرندگان و جانوران، هر کدام می‌تواند خدایی باشد. سپس نور را در حصر خود حبس کرده‌اند، با این‌که دولت و اقبال با او است. و این‌که ادّعا کرده‌اند «عاقبت در آینده با نور است»، در حدّ یک ادّعا است و سزاوار است که بنا به قیاس گفتار خودشآن‌که نور فعلی ندارد، گفت که نور اسیر بوده و هیچ سلطانی ندارد، فعل و تدبیری ندارد. اگر نور با ظلمت (تاریکی) تدبیر دارد، پس دیگر اسیر نیست بلکه آزاد است و عزیز، و اگر آن گونه نیست، پس اسیر دست ظلمت است، زیرا در این عالم احسان و خیری با فساد و شرّی ظاهر می‌شود، پس این مطلب دلیل بر این است که ظلمت خیر را دوست داشته و آن را انجام می‌دهد، همان‌طور که بدی و انجام آن را نیکو می‌دارد. پس اگر بگویند این امر محال است، نه نوری می‌ماند و نه ظلمتی و ادّعایشان باطل می‌شود، و کار بدان جا مرجوع می‌شود که خداوند واحد است و جز آن باطل است، پس این همان عقیده مانی زندیق و اصحاب او بود.

و امّا عقیده کسانی که قائلند میان نور و ظلمت حکم و داوری است، ناگزیر از این است که آن سومی بزرگ‌تر از آن دو باشد، زیرا جز فرد مغلوب یا جاهل یا مظلوم، نیاز به حاکم و داور ندارد، و این عقیده مانویه است و حکایت حالشان به درازا می‌کشد.

زندیق پرسید: پس حکایت مانی چیست؟ فرمود: فردی محقّق بود که مجموع عقایدش را از مجوس و دین مسیح گرفته بود، هر چند هر دو ملّت به خطا رفته و نتوانستند به یک مذهب واحد برسند. مانی معتقد است که جهان از تدبیر دو خدا شکل گرفته؛ خدای نور و خدای ظلمت،

و این‌که نور در حصاری از ظلمت است- بنا بر آن‌چه از او به ما رسیده- این عقیده مورد تکذیب مسیحیان و پذیرش مجوس قرار گرفت.

پرسید: از مجوس بفرمایید که آیا خداوند بر ایشان پیامبری مبعوث فرمود؟ زیرا من در ایشان کتابی محکم و مواعظی رسا و مثال‌هایی شافی یافته ام، و نیز آنان به ثواب و عقاب معتقد و برخوردار از دستوراتی دینی بوده و همه آن را رعایت می‌کنند.

فرمود: هیچ امّتی نیست، مگر این‌که در میانشان انذار دهنده ای بوده است. در میان مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده، ولی هر دو مورد انکار قوم واقع شدند. پرسید: او که بود؟ زیرا مردم فکر می‌کنند او خالد بن سنان بوده است. فرمود: خالد، عربی بدوی بوده، نه پیامبر، و این چیزی است که مردم می‌گویند. پرسید: آیا زردشت بوده؟

فرمود: زردشت با زمزمه (کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حقّ) نزد ایشان آمد و ادّعای نبوّت کرد. گروهی بدو ایمان آورد و گروهی منکرش شده و او را از شهر رانده و بیرون کردند و در همان جا خوراک درندگان صحرا شد. پرسید: بفرمایید آیا در تمام دهر مجوس به حقّ نزدیک‌تر بوده یا عرب؟ فرمود: عرب در زمان جاهلیت به دین حنیفی نزدیک‌تر بود تا مجوس، زیرا مجوس به تمام انبیاء کافر و منکر کتب ایشان بود، و هیچ اعتقادی به براهین اینان نداشته و از سنّت‌ها و آثارشان نیز پیروی نکردند. و نیز کیخسرو پادشاه مجوس در دهر اول سیصد نفر از انبیاء را به قتل رساند. و مجوس پس از جنابت غسل نمی‌کرد و عرب از آن غسل می‌کرد، و این عمل از پاک‌ترین قوانین حنیفیه است. مجوس ختنه نمی‌کرد و عرب انجام می‌داد، و آن از سنّت‌های انبیاء می‌باشد و اولین فردی که ختنه کرد، حضرت ابراهیم

خلیل اللّه بود. و مجوس مردگان خود را غسل نمی‌داد و کفن نمی‌کرد، ولی عرب همه را رعایت می‌کرد. مجوس را عادت بر این بود که مردگان خود را به صحرا و بیابان میانداخت، ولی عرب در قبر مدفون ساخته و به خاک می‌سپرد، و این همان شیوه و سنّت انبیاء بود، زیرا نخستین فردی که برایش قبری حفر شد، حضرت آدم ابوالبشر بود که به خاک سپرده شد. و مجوس نزدیکی با مادران و نکاح با دختران و خواهران را جایز می‌دانست و عرب همه آن‌ها را تحریم کرده بود. مجوس منکر خانه خدا بوده و نامش را خانه شیطان گذارده بود، اما عرب آهنگ آن کرده و تعظیمش می‌کرد و می‌گفت: «خانه پروردگار ما»، و به کتب تورات و انجیل معتقد بود و از اهل کتاب پرسش نموده و از همان‌ها می‌گرفت، و قوم عرب در همه اسباب از مجوس به دین حنیف نزدیک‌ترند.

زندیق گفت: دلیل مجوس در نزدیکی با خواهر همان سنّت حضرت آدم است. فرمود: دلیلشان در نزدیکی دختر و مادر خودشان چیست، با این‌که خود حضرت آدم آن را تحریم کرده و نیز نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء، و هر آن‌چه از جانب خدا آمده است؟!

پرسید: برای چه خداوند شراب را حرام کرد که لذّتی بالاتر از آن نیست؟ فرمود: آن را ممنوع کرد چون أمّ الخبائث است، و رأس هر بدی، زیرا بر شارب خمر (مست) لحظه ای می‌آید که عقل از او گرفته شده و خدایش را نمی‌شناسد، و دست خود به هر معصیت و گناه آلوده می‌سازد، حتّی از هتک حرمت محارم نیز ابایی ندارد، و زمام و مهار فرد مست به دست شیطان است، اگر او را فرمان به سجده بت‌ها نماید، همان کند و هر کجا که او را بکشد اطاعت می‌کند.

پرسید: چرا خداوند خون ریخته شده را حرام ساخت؟ فرمود: زیرا قساوت می‌آورد و رحم را از قلب می‌گیرد، و بدن را عفونی و رنگ را تغییر می‌دهد، و بالاترین علّت در مرض جذام همان خوردن خون است.

پرسید: خوردن غدّه چه؟ فرمود: آن نیز موجب جذام است. پرسید: مردار را چرا حرام کرد؟ فرمود: به جهت تفاوت حیوان ذبح شده به نام اللّٰه با مردار است. و خون در مردار جمود یافته و به بدن باز می‌گردد و همین امر گوشت را سنگین و غیر لذیذ می‌کند، زیرا گوشت با خون آمیخته است. پرسید: ماهی مرده روی آب برای چه تحریم شده؟ فرمود: حلال شدن ماهی این است که زنده از آب خارج شده تا بمیرد، زیرا ماهی و ملخ دریایی خون [جهنده] ندارند.

پرسید: چرا زنا را حرام کرد؟ فرمود: زیرا رهاوردی جز فساد و به هم خوردن مواریث و قطع نسب ندارد، و در آن هیچ زنی نمی‌داند چه کسی او را باردار کرده و نه فرزند می‌داند پدرش کیست. در نتیجه عاری از قوم و خویشی خواهد بود.

پرسید: چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر نزدیکی با پسران آزاد بود، دیگر مردها توجّهی به زنان نمی‌کردند و نسل بریده می‌شد و خلقت زنان عبث می‌ماند و در این جواز (لواط) فسادی بزرگ نهفته است. پرسید: چرا نزدیکی با حیوانات را حرام کرد؟ فرمود: برای آدمی زشت است که آب خود را در موجودی غیر شکل خود قرار دهد. و چنان چه این عمل را جایز کرده بود، هر مردی یک اتان (ماچه الاغ) می‌گرفت و هم سوارش می‌شد و هم با آن نزدیکی می‌کرد، و این فساد بسیاری در برداشت. پس سوار شدن پشت آن را حلال و نزدیکی را حرام ساخت. و برای

مردان، زنان را خلق فرمود تا نزد ایشان أنس گرفته و آرام گیرند، تا همان‌ها موضع [دفع] شهوت و مادر فرزندانشان باشند!

پرسید: علّت غسل جنابت چیست، چه که با حلال نزدیکی کرده و حلال، ناپاکی ندارد؟ فرمود: جنابت همانند حیض است، زیرا نطفه همان خون غیر مستحکم است و نزدیکی توأم با حرکتی شدید و شهوتی غالب است و پس از فراغ از آن، بدن آرام گرفته و مرد بوی بدی از بدن خود استشمام می‌کند، و غسل به همین خاطر واجب شده. غسل جنابت امانتی است از خداوند که برای آزمون به بندگان سپرده است.

پرسید: ای حکیم! نظر شما درباره کسانی که معتقدند این تدبیری که در عالم ظاهر شده، همان تدبیر ستارگان هفتگانه است چیست؟ فرمود: نیاز به دلیلی دارند که این عالم اکبر و عالم اصغر، از تدبیر همان ستارگان هفتگانه ای است که در فلک شناور است و بی‌هیچ مشکلی پیوسته هر جا که می‌چرخد، ستارها نیز با آن در چرخشند و بی‌توقّف سیر می‌کنند.

سپس فرمود: هر کدام از ستاره‌ها موکّلی مدبّر دارد، هم‌چون بندگان امرکننده و بازدارنده، و اگر ستارگان قدیم و ازلی بودند، از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کردند.

پرسید: کسانی که معتقد به طبایع هستند چه؟ فرمود: اینان قدری مذهبند، و این عقیده انسانی است که مالک بقای خود نیست. و صرف حوادث و تغییرات شبانه روز، نه قادر به دفع پیری است و نه دافع اجل. [چنین موجودی] از خلقت خود چه می‌داند؟! پرسید: مرا آگاه فرمایید

نسبت به جماعتی که قائلند مخلوقات پیوسته در حال توالد و تناسل بوده و گروهی آمده و گروهی می‌روند، امراض و اعراض و آفات متعدّد موجب فنای ایشان شده و آخر از اول ایشان خبر می‌دهد و آینده از گذشته شان خبر می‌دهد، و هر عصر از روزگار خود. اینان خلق را هم‌چون درخت و گیاه پنداشته‌اند که در هر دوره فردی حَکمی و دانای به مصالح مردم، از میانشان خارج می‌شود که در گردآوری کلام استاد است و همو کتابی را ساخته و پرداخته کرده و با تیزهوشی می‌آراید، و با حکمت آن را نیکو می‌دارد و همان را حاجز و مانع مردم قرار می‌دهد؛ کتابی که به خیر فرمان و بر آن تشویق می‌کند، و از بدی و فساد بازداشته و مانع می‌گردد، تا مردم به نزاع نیفتاده و هم‌دیگر را نکشند؟

فرمود: وای بر تو! موجودی که دیروز از بطن مادر خارج شده و فردا از دنیا سفر می‌کند، نه علم از گذشته دارد و نه آینده (از کجا این‌ها را پرداخته و این تنها کار انبیاء است!) بعد این‌که آدمی از دو حال خارج نیست: یا خالق است یا مخلوق. مگر او موجود نیست؟! پس آن‌چه هیچ نیست، قادر به خلق دیگری نیست که آن هم چیزی نیست، و نیز آن‌که نبوده و شده، می‌پرسد و نمی‌داند که آغاز چنین شخصی چگونه بوده است، و اگر او ازلی بود و حوادث در او اثر نمی‌کرد- که ازلی دستخوش تغییر ایام قرار نمی‌گیرد- و فنا هم در او راهی ندارد. هم‌چنان‌که ما هیچ ساختمان بی‌سازنده ای را ندیدیم، و نه اثری بی‌مؤثّر، و نه مجموعه ای بی‌مؤلّف. پس هر که پندارد که خالق او پدرش می‌باشد، باید پرسید: چه کسی پدرش را آفریده؟ و اگر پدر خالق فرزند بود، آفرینش و صورتگری او با شهوت و محبّت بوده و مالک حیات، او است و حکم خود را در آن‌جاری می‌ساخت، ولی در حال بیماری کاری از دستش ساخته نیست و در صورت مرگ، قادر به مرجوع کردن فرزند

نیست! به درستی کسی که قادر به آفریدن خلقی است و روحی در جان آن می‌دمد تا بر دو پای خود هماهنگ راه رود، همان قادر بر دفع فساد از او خواهد بود.

پرسید: درباره علم ستارگان نظر شما چیست؟ فرمود: علمی است با منافع‌اندک و زیان بسیار، زیرا به قادر به دفع تقدیر شده نیست و از محذور آن نمی‌شود پرهیز کرد. اگر خبر از بلایی دهد، تحرّز از قضا او را نجات نمی‌دهد و اگر از خیری خبر دهد، قادر به تعجیل آن نشود و اگر گرفتار مشکلی شود، قادر به تغییر آن نیست. و منجّم با علم خود با خدا مخالفت می‌کند و می‌پندارد که می‌تواند قضای حتمی را از خلق خدا بازگرداند!

پرسید: رسول افضل است یا فرشته پیام آور به او؟ فرمود: بلکه رسول افضل است. پرسید: پس دلیل فرشتگان موکّل بر بندگان چیست، که سود و زیان ایشان را می‌نویسند، در حالی که خداوند، عالم به سرّ و نهان است؟! فرمود: در این کار بنده و اسیرشان نموده و شاهدانی بر خلق خود قرارشان داده تا بندگان در پرتو ملازمت اینان، بیشتر مواظب طاعت خدا و پرهیز از معصیت باشند. و چه بسیار بندگانی که قصد گناهی می‌کنند و با توجّه به آن دو، دست کشیده و می‌گویند: «خدایم مرا می‌بیند و دو نگهبانم بر آن شاهدند.» و بی‌شکّ خداوند از سر رأفت و لطف خود نیز اینان را بر بندگان گمارده تا از آدمی مرده، شیطان و جانوران زمینی و آفت‌های بسیاری که نمی‌بینند- به اذن خداوند- دور کنند تا امر خدایی (مرگ) برسد.

پرسید: پس آیا مردمان را برای رحمت آفرید یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، و پیش از خلقت می‌دانسته که گروهی از ایشان به جهت اعمال

زشت و انکارشان رهسپار عذاب او خواهند شد. پرسید: گیریم عذاب منکرین، مستوجب عذاب صحیح باشد، چرا یکتاپرستان و عارفان را عذاب می‌کند؟! فرمود: منکرین خدایی خود را گرفتار عذابی ابدی می‌سازد، و معترفان (موحّدان و عارفان) خود را به خاطر سرپیچی از واجبات عذاب می‌کند، سپس از آن عذاب خارج می‌شوند، و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

پرسید: آیا میان کفر و ایمان منزلت و جایگاهی است؟ فرمود: نه. پرسید: پس ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان، تصدیق پروردگار در آن‌چه از عظمت خدا از او در ظاهر و نهان است می‌باشد، و کفر انکار است و جحود. پرسید: شرک و شکّ چیست؟ فرمود: شرک، چسباندن کسی است به واحدی که هیچ همانندی ندارد، و شکّ، عدم اعتقاد قلبی به چیزی است.

پرسید: آیا می‌شود عالم، جاهل باشد؟ فرمود: عالم است بدان چه می‌داند و جاهل است به چیزی که نمی‌داند. پرسید: پس سعادت و شقاوت چیست؟ فرمود: سعادت، سبب خیر است؛ سعید دست به دامنش شده و او را نجات می‌دهد. و شقاوت، سبب خذلان و شکست است؛ بدبخت متمسّک بدان شده و آن نیز وی را به پرتگاه هلاکت می‌کشاند. و همه در علم خدا است،

پرسید: بفرمایید نور چراغ پس از خاموشی کجا می‌رود؟ فرمود: بدون بازگشت می‌رود. پرسید: چرا قبول ندارید که انسان نیز مانند همان نور چراغ، پس از مرگ روح از بدن خارج شده و دیگر بدان باز نمی‌گردد، همان‌طور که نور چراغ پس از خاموشی، بی‌بازگشت است؟!

فرمود: قیاس نادرستی نمودی، زیرا آتش در اجسام پنهان است، و اجسام با اعیان خود مانند سنگ و آهن قائم و حاضرند و در صورت برخورد هر کدام با یک‌دیگر، میانشان آتش نمایان می‌گردد و چراغ، روشنایی از همان آتش می‌گیرد. پس آتش در اجسام ثابت است و نور ذاهب و رونده، و روح، جسمی است رقیق که ملبوس به قالبی مرکّب شده و مانند چراغی که گفتی نیست. بی‌شکّ کسی که در رحم جنینی در آبی صاف خلق کرده و انواع مختلفی از رگ و عصب و دندان و مو و استخوان و غیر آن را در آن ترکیب کرده، همو پس از مرگ زنده‌اش می‌دارد و پس از فنا مرجوعش می‌گرداند.

پرسید: پس روح کجا است؟ فرمود: در بطن زمین، همان جا که بدن دفن است، تا وقت بعث و نشور. پرسید: پس روح کسی که به دار آویخته می‌شود کجاست؟ فرمود: دست همان فرشته ای که جانش را ستانده می‌ماند تا به زمینش بازگرداند.

پرسید: بفرمایید آیا روح جز همان خون است؟ فرمود: آری، روح همان‌طور که برایت گفتم ماده‌اش از خون است، و خون مایه رطوبت جسم و صفای رنگ و نیکویی صوت و زیادی خنده است، پس چون خون خشک شود روح از بدن فارغ و جدا می‌گردد.

پرسید: آیا روح مشمول تعاریفی چون سبکی و سنگینی و وزن می‌شود؟

فرمود: روح مانند باد در خیک است، وقتی در آن دمیده شود خیک از آن پر شود، نه وارد شدن باد به وزن آن بیافزاید و نه خروج آن از وزنش بکاهد. حال روح نیز این‌گونه است که نه ثقلی دارد و نه وزنی.

پرسید: بفرمایید ماده و جوهر روح چیست؟ فرمود: باد همان هواست و به مجرّد حرکت، باد و در صورت سکون «هوا» نامیده می‌شود، و برپایی دنیا بسته به همان هوا است و اگر سه روز باد نوزد، همه چیز زمین خراب شده و متعفّن می‌گردد. باد در مثل مانند بادزن است که فساد و خرابی را از هر چیزی دور ساخته و خوشبو می‌سازد، مانند روح که به محض خروج از جسم، بدن عفونی شده و تغییر می‌کند. بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است!

پرسید: آیا روح پس از خروج از قالب خود متلاشی می‌شود یا باقی می‌ماند؟ فرمود: بلکه آن تا وقت دمیدن در صور باقی می‌ماند. پس در آن زمان همه چیز باطل شده و فانی می‌گردد، نه حسّی و نه محسوسی باقی می‌ماند، سپس همه چیز به همان صورتی که مدبّرشان خلق کرده بود باز می‌گردند، و آن‌چهار صد سال است که خلق در آن بیارامند، و آن میان دو نفخه است.

پرسید: چه بعث و نشوری! با این‌که اجسام پوسیده و اعضاء پراکنده‌اند، عضوی در شهری خوراک درندگان شده و عضو دیگر را جانوران دریده‌اند، و عضوی دیگر تبدیل به خاکی شده که گل دیوار است!

فرمود: آن‌که بی‌چیزی او را خلق کرد، و بی‌هیچ مثال گذشته ای او را صورتگری کرده، همو قادر است همان گونه که آفریده، سرانجام برگرداند.

زندیق گفت: آن را برایم شرح دهید. امام علیه السّلام فرمود: روح در هر دو قالب مقیم است؛ روح نیکوکار در روشنی و گشادگی است و روح بدکار در تنگی و تاریکی. و بدن تبدیل به همان خاکی شود که از آن خلق

شده، و محتویات شکم درندگان و جانورآن‌که به خاک میاندازد (مدفوع) نزد همو که مثقال ذرّه ای در تاریکی از او دور نمی‌ماند و عدد و وزن اشیاء را می‌داند، همه و همه محفوظ است. و به درستی خاک انسان‌های روحانی در خاک مانند طلا است، و چون هنگام بعث باران نشور بر زمین ببارد و زمین مرتفع شده و به شدت تکان بخورد، خاک بشر مانند جاری شدن طلا از خاک، وقتی با آب شسته می‌شود جاری می‌گردد، مانند جدایی دوغ از کره پس از تکان‌های شدید، پس خاک هر قالب در قالب خودش جمع می‌شود و به فرمان خدای قادر، به مکان روح منتقل می‌شود، و صورت‌ها به فرمان صورتگر به صورت اصلی خود بازمی گردند، و روح در آن داخل می‌شود. پس چون برپا شد، منکر هیچ‌چیزی از خود نمی‌شود.

پرسید: بفرمایید آیا مردمان هنگام حشر در روز قیامت عریانند؟ فرمود: بلکه در کفن‌های خود محشور خواهند شد. پرسید: چه کفنی! حال این‌که همه پوسیده؟! فرمود: همآن‌که بدن هاشان را حیات می‌بخشد، همو کفن هاشان را تجدید می‌فرماید. پرسید: تکلیف اموات بی‌کفن چیست؟ فرمود: خداوند هر گونه که بخواهد عورت هاشان را پوشانده و مستور می‌فرماید.

پرسید: آیا به صف عرضه خواهند شد؟ فرمود: آری، مردم آن روز در یک صد و بیست هزار صف در عرض زمین خواهند بود. پرسید: مگر اعمال وزن نمی‌شود؟ فرمود: نه، اعمال مانند اجسام نیست و تنها صفتی از اعمالشان می‌باشد. و تنها کسی نیاز به وزن شی ء دارد که عدد و وزن و سبکی آن‌ها را نداند، و بی‌شکّ هیچ‌چیزی بر خداوند مخفی و نهان نیست.

پرسید: پس معنی میزان چیست؟ فرمود: عدل است. پرسید: پس معنی آیه «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُه» {پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد» چیست؟ فرمود: یعنی: پس هر که کردار و اعمالش بچربد. پرسید: بفرمایید مگر در جهنّم شاهد عادلی نیست که خلق را عذاب کند تا دیگر نیازی به مار و عقرب نباشد؟ فرمود: مار و عقرب را تنها وسیله عذاب کسانی قرار می‌دهد که فکر می‌کردند آن‌ها از خلق خدا نیستند، بلکه شریک دیگری آن‌ها را خلق کرده است. پس خداوند نیز عقرب و مار را در آتش بر آنان مسلّط نماید تا وبال دروغی که بافته و انکاری که در خلقت آن دو قائل شدند را بچشند.

پرسید: پس از کجا گفته‌اند: فردی بهشتی تا دست دراز کند میوه ای را بگیرد، به محض خوردن آن به همان شکل و هیئت سابق خود بازگردانده شود؟ فرمود: آری، آن بر قیاس همان چراغ است که فردی آتشی از آن می‌گیرد بی‌آن‌که از نور آن چیزی کم شود، حال این‌که تمام دنیا از جانب او پر از چراغ و سراج شده است. پرسید: مگر نمی‌خورند و نمی‌آشامند، و به نظر شما اینان نیاز به رفع حاجت ندارند؟ فرمود: آری، چون خوراکشان رقیق و بی‌وزن است، دفع با عرق از اجسامشان خارج می‌شود.

پرسید: چگونه حوریان در تمام موارد نزدیکی شوهرانشان باکره‌اند؟ فرمود: زیرا خلقت اینان با طیب بوده و عاری از هر بیماری و نقصند، و جسمشان با آفتی مخلوط نشده و در سوراخشان چیزی جریان نمی‌یابد، و هیچ حیضی آنان را آلوده نمی‌سازد، پس رحم چسبیده و بسته است، چون راهی جز برای احلیل ندارد. پرسید: حوریان هفتاد جامه بر تن دارند، چگونه است که شوهرانشان قادرند مغز دو ساقشان را از پشت

این همه جامه و جسمشان ببینند؟ فرمود: آری، مانند یکی از خود شما که سکّه‌های نقره را در آبی صاف به عمق یک نیزه می‌بینند.

پرسید: نحوه استفاده بهشتیان از نعمات آن‌جا چگونه است، با این‌که غالبشان فاقد پسر یا پدر یا رفیق یا مادر خود شده، و فقدانشان فقط حاکی از این است که همه مفقودین در دوزخند، پس با نعمات چه کند آن‌که از حال رفیقش در جهنّم و عذاب با خبر است؟!

فرمود: اهل علم گفته‌اند: اهل بهشت یاد آنان را فراموش می‌کنند. و برخی دیگر گفته‌اند: چشم به راه آنان باشند و امید آن دارند که از جمله اهل اعراف، یعنی میان دوزخ و بهشت باشند.

پرسید: بفرمایید که خورشید کجا غایب و پنهان می‌شود؟ فرمود: یکی از دانشمندان گوید: وقتی پایین قبّه سرازیر می‌شود، با آن پیوسته فلک به بطن آسمان می‌گردد تا این‌که به محلّ طلوع خود پایین بیاید. یعنی خورشید در چشمی پاک پنهان می‌شود. سپس به پایین زمین می‌رود تا به مطلع خود بازگردد، و حیران زیر عرش می‌ماند تا اجازه طلوع یابد، و هر روز نور خورشید گرفته شده و نوری دیگر تجلّی می‌کند.

پرسید: کرسی بزرگ‌تر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده در داخل کرسی است، جز عرش خدا، زیرا آن بزرگ‌تر از آن است که کرسی آن را احاطه کند.

پرسید: آیا روز را قبل از شب آفرید؟ فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید، و خورشید را پیش از ماه، و زمین را پیش از آسمان، و زمین را بر حوت قرار داده و حوت را در آب، و آب را در صخره ای گود، و صخره را بر گرد فرشته‌ای، و فرشته را بر «ثری» و آن را بر ریح عقیم، و ریح را بر هوا،

و هوا در دست قدرت است، و زیر ریح عقیم جز هوا و تاریکی‌ها چیز دیگری نیست، و اطراف آن گشادگی و تنگی نیست، و نه هیچ‌چیزی که در فکر آید. سپس کرسی را خلق کرده و با آسمان‌ها و زمین پر کرد، و کرسی بزرگ‌تر از تمام مخلوقات خدا است. سپس عرش را آفرید، و آن را بزرگ‌تر از کرسی قرار داد.

توضیح: این خبر هر چند مرسل است، اما بیشتر قسمت‌های آن را مرحوم کلینی (ره) و صدوق به صورت پراکنده در جاهای مناسب آن بیان کرده‌اند و سیاق این حدیث گواه بر درستی آن است.

«إثبات العیان» یعنی همانند امور قابل دیدن و مشاهده کردن است. «وأبصرته»، اسناد دیدن (خدا) به چشم مجازی است (خدا با چشم ظاهری قابل دیدن نیست) یا مراد از «ابصار» که جمع «بصر» به معنای چشم است، «بصایر» است که جمع «بصیرت» به معنای بینایی است، یعنی مراد بینایی است نه دیدن ظاهری نسبت به خدا.

«لیس للمحال جواب» برای امر ناممکن جوابی نیست، یعنی آن‌چه تو فرض کرده ای از ظاهر شدن خدا برای چشم‌ها، ناممکن است و هرکس سخن ناممکن بگوید، جوابی ندارد. در بعضی نسخه‌ها آمده است: «لیس للمحیل جواب»، یعنی برای آورنده سخن ناممکن جوابی نیست. در بعضی نسخه‌ها «للمحلّ» آمده، یعنی جواب از این سوال، به وجهی که تو آن را بفهمی ممکن نیست، زیرا تو از توانایی خدا بر محال و ناممکن پرسیدی، پس اگر به تو جواب دهم که این امر ناممکن است، توهم می‌کنی که این عدم امکان از نقص توانایی خداوند است (اما این نقص قدرت خدا نیست). «والقدیم لا یکون حدیثاً» یعنی موجودی که وجودش ازلی (بی ابتدا) می‌باشد، نمی‌تواند به وجود آورده شود و معلول

باشد (نیازمند به محدث و علت نیست). بنابراین خداوند واجب الوجود به ذاتش است و دگرگونی و نیستی بر او وارد نمی‌شود.

این سخن به بعضی از فلاسفه منسوب است که آفریننده نخست فقط آفریننده صورت‌ها بوده نه ماده ثابت، به دلیل این‌که صورت همیشه با آفریننده استمرار ندارد (زیرا خود قدیم و مخلوق حادث) اما سایر حکما و فلاسفه این دیدگاه را انکار کرده‌اند و گفته‌اند: اگر ماده ازلی و همیشگی و قدیم بود، صورت‌ها را قبول نمی‌کرد و از حالی به حالی تغییر پیدا نمی‌کرد و اثر فعل غیر خودش را قبول نمی‌کرد (که از ماده صورت‌های گوناگون بسازد)، زیرا امر ازلی قابل تغییر نیست.

«فمن أین جاءت هذه الألوان المختلفه» یعنی پس این رنگ‌های گوناگون از کجا آمد؟ شاید این کلام مبنی بر پندار آن‌ها (زندیق ها) باشد که می‌پنداشتند که هر پدیده ای باید سرآغاز به وجود آورنده ای داشته باشد که با پدیده در ذات و صفات هم شکل و متناسب باشد. پس امام علیه السّلام آنان را با عقیده خودشان ملزم ساخت. یا مراد از این پیمان، این است که نیاز به ماده اگر به خاطر ناتوانی آفریدگار متعال از پدید آوردن چیزی ناممکن باشد، پس باید اشیاء همراه با صفاتشان در ماده موجود باشد تا این اشیاء بتوانند از این ماده خارج شوند. و این امر (همراهی اشیاء با ماده در صفات) محال است، زیرا لازمه‌اش این است که ماده دارای حقایق ذاتیه متباینه باشد و متّصف شود به صفات متضاده (از یک ماده). اگر بگویید: هیولا یا ماده مشتمل بر بعضی از صورت‌ها است (نه همه صورت‌ها که جمع متضادها گردد)، نتیجه این سخن شما این است که حکم می‌کنید به پدید آمدن برخی از صورت‌ها

بدون ماده و باز نتیجه این امر آن است که همه صورت‌ها بدون ماده پدید آمده باشد.

اگر بگویید که جوهر و حقیقت ماده تبدیل به جوهر و حقیقت دیگر می‌شد و اعراض او (که بر او عارض می‌شد) عرض‌های دیگری است، نتیجه این است که شما حکم می‌کنید به فانی شدن چیزی که او ازلی و فنا ناپذیر است و این محال است، چنان چه قبلاً هم گفتیم و نتیجه دیگر سخن شما این است که حکم کردید به پدید آمدن چیز دیگری از آن چیزی که بود، و این همان استلزام محال است که مطلوب ماست، اما آن‌چه آن حضرت در باب زندگی و مرگ بیان کردند، به همان مطلب ما برمی گردد. خلاصه بیان امام علیه السّلام این است (که این پدید آمدن چند صورت دارد): ماده کل پدیده‌ها و چیزها «حی بذاته» باشد، یعنی ذاتش زنده باشد؛ یا ماده کل اشیاء و پدیده‌ها «میت بذاته» باشد، یعنی ذاتش مرده باشد؛ یا ماده همه پدیده‌ها به دو اصل و ریشه برمی گردد که یکی از آن دو اصل، در زندگی ذاتی و دیگری مرگ ذاتی دارد. باز خود این صورت سوم بر دو قسم می‌شود و دو احتمال دارد: هر چیز از هر یک از زنده و مرده گرفته شده است؛ هر پدیده زنده از ماده زنده و هر پدیده مرده از ماده مرده مأخوذ باشد.

امام علیه السّلام صورت اول را ابطال نمود به این‌که اگر «میت بذاته» از «حی بذاته» به وجود آید، لازمه‌اش زوال و از بین رفتن حیات ابدی از همین جزء از ماده که پدید آمده، است و ما قبلاً اشاره کردیم که محال است. یا تبدل حقیقت صورت می‌گیرد که عقل ضرورتا به بطلان آن حکم می‌کند، هر چند در توجیه و رفع استحاله گفته شود: حالت حیات ابدی بدون ماده از بین رفته و میت ذاتی موجود شده است تا از قبول

حقیقت رهایی یابید، اما نتیجه این سخن مفسده اولی است، با این‌که اقرار و اعتراف به مدّعا دارید و مدعا پدید آمدن «حی» از امری که «حی» نیست و به همین دلیل صورت دوم و سوم هم ابطال می‌شود، زیرا در جزء زنده از ماده، همان سخن بالا تکرار می‌شود هرگاه از آن جزء زنده مرده ای به وجود آید و حضرت به این مطلب اشاره فرمودند، «زیرا از زنده مرده پدید نمی‌آید»

و به صورت چهارم اشاره فرمود: «و ممکن نیست که مرده قدیم باشد و از او زنده به وجود آید»، و با این بیان صورت دوم و سوم هم باطل شده است.

بیان ابطال این است که امر ازلی و جاودانه باید واجب الوجود بذاته باشد و کامل بذاته باشد و خردها بر این امر گواهی می‌دهد که نیاز و کاستی از نشانه‌های امکان و وجود ممکن است که نیازمند مؤثر و ایجادکننده است. بنابراین نمی‌تواند موجود ازلی میت و مرده باشد.

«و اضطرار النفس»، عطف بر جمله «دوران الفلک» است. این گفته و پرسش زندیق که (آیا خدا مختلف است یا مؤتلف؟ [در تفسیر این دو واژه می‌توان گفت:] یعنی آیا خدا مرکب از اجزاء مختلف الحقیقه است (که به آن مختلف می‌گویند) یا مرکب از اجزاء متفق الحقیقه (که به آن مؤتلف می‌گویند)؟ سپس امام علیه السّلام هر دو ترکیب را نفی می‌کند.

اما این سخن آن حضرت که فرمود: «فلا یکون دار عمل دار جزاء» (خانه عمل نمی‌تواند خانه پاداش و کیفر باشد)، یعنی خانه عمل، صلاحیت و

توانایی ندارد که (هم زمان با خانه عمل بوده) و خانه پاداش و کیفر باشد. علت این امر آن است که:مختار بودن انسان و مسؤل بودن (مکلف بودن) اقتضا دارد با آمیخته بودن خانه عمل با آسایش و دردها و رنج‌ها و سلامتی و بیماری‌ها، (و طبیعتا این دنیا) نمی‌تواند دارای نعمت‌های خالص (و به دور از آسیب و رنج) باشد تا شایستگی پیدا کند به عنوان خانه پاداش انسان‌های مطیع (خدا) باشد؛کیفرهای دنیا هم خالص نیست (که هیچ راحتی در آن نباشد) و اگر چنین بود (که کیفرها و رنج‌ها خالص بود) لازمه‌اش اضطرار و ناتوانی بود (تکلیف به مالایطاق) که با تکلیف منافات داشت، بنابراین باز دنیا شایستگی این امر را ندارد که سرای کیفر گناهکاران و کافران باشد.

«أنه بمنزلة الطب»، (برخی از انواع سحر همانند پزشکی است) یعنی خداوند متعال همان گونه که برای پاره ای از داروهای مضر، (تکوینا) تأثیری در بدن‌ها قرار داد و سپس در پاره ای دیگر از داروها، (درمان) و رفع ضرر آن را قرار داد، همین گونه برای بعضی از اعمال اثرگذاری در بدن‌های آفریده‌ها و خود آن‌ها قرار داد و این همان سحر است. و در زبان پیامبران و اوصیای آن‌ها، آیه‌ها و دعاها و اسم‌ها و اعمالی جاری کرد تا ضرر سحر را از آنان دفع نماید. پس مراد آن حضرت از جمله «فجاء الطبیب» (فجاء بالطبیب) به معنای خدا درمانگر را فرستاد، یعنی دانای به آن‌چه که جادو را به وسیله آیه‌ها و دعاها دفع (پیشگیری) می‌کند، و احتمال دارد که بعضی از انواع جادو با کار پزشکی نیز رفع شود.

«إن المرض علی وجوه شتّی»، (بیماری اقسام پراکنده ای دارد) شاید امام علیه السّلام بیماری کودکان را از نوع اول قرار داده است (مرض قلبی: بیماری آزمایش و امتحان) به دلیل آن‌که بیماری آن‌ها آزمونی

است برای پدر و مادر تا خدا چگونگی صبر و استقامت و سپاسگذاری آن‌ها را ببینند. حاصل بیان امام صادق علیه اسلام این است که آن حضرت توهم پرسشگر و بنای کلام او را ابطال نمود که بنا داشت علت همه بیماری‌ها را منتسب به کیفر گناه بنده نماید.

«و اشربة وبیة» یعنی نوشیدنی‌های باعث بیماری وبا که مراد همان طاعون است. اصل ریشه لغوی «وبیة» باهمزه یعنی «وبیئة» بوده که پس از تبدیل همزه به یاء و ادغام دو یاء، «وبیة» شده است.

«شاخ» یعنی جالینوس در علم پزشکی تا آخر عمر کوشید و به مرحله پیری که رسید، چشمش کم سو شد، یعنی ضعیف و ناتوان گردید. و چنان چه فعل را مجهول بخوانیم، «شیخ» به این معناست که در اثر تلاش زیاد نابینا شد. «و لم یألوا» یعنی «لم یقصّروا»، کوتاهی نکردن حکیمان و طبیبان. آن‌ها نهایت تلاش را در علم طب مبذول کردند تا مرگ را از انسان دفع کنند، هر چند گاهی درمان آن‌ها به شدت بیماری افزوده است و یا خود طبیب و پزشک عمر کوتاهی داشته و انسان جاهل به پزشکی عمر طولانی و دانایی پزشکی در عمرش بی‌اثر بوده است.

«غرلا» به ضمّ، جمع «اغرل» به معنای «اقلف»، به کسی می‌گویند که «ختنه نشده است.» گفته می‌شود: «مرجت الدابّة امرجها» به ضمّ همزه، «مرجا» چهار پایان رها شد را گویند و رها کردن آن‌ها را نوعی رهایی به این معناست که شما آن‌ها را برای چریدن در چراگاه رها کنید. گروهی از اهل نظر (ادبا) درباره ریشه لغت «مرج» گفته‌اند: وزن «فَعَلَ» و «اَفعل (ثلاثی مجرد و مزید فیه) هر دو به یک معناست و متعدی است. (امام علیه السّلام در جواب سائل که «اقلف» و ختنه نشدن را عیب بر آفرینش می‌دانست، فرمود: شما بریدن (گوشت اضافی) اقلف

را درست‌تر از خلقت او می‌دانید؟! در حالی که آفرینش أغرل و أقلف دارای حکمت بوده است.)

«اکثر من معرفة من تجب علیه معرفته»، (بیشتر از شناخت کسی که شناختش واجب است وظیفه ای ندارد) یعنی اولا احتمال دارد به این معنا باشد که طبیعت پدیده‌ها با زبان حال می‌گویند: آن‌کسی است که شناختش واجب است، آفریننده است، یعنی خدا (طبق منطق الهیون) و یا روزگار است (طبق منطق دهریون).

ثانیا این بیانی است درباره مذاهب که فرقه ای از آن‌ها قائل‌اند به آفریدگاری که در جسم‌ها حلول می‌کند، چنان چه مطالبی که در آخر بیان می‌کند، دلالت بر این موضوع دارد.

«علی غیر الحقیقة»، (اشیاء و پدیده به غیر حقیقت خود بروز می‌کند) یعنی این باور غلط پاره ای از نصارا که پدیده‌ها را برخاسته از انسان می‌دانند، امری است که معنایش، پدید آمدن آن‌ها بدون آفریدگار و تدبیرگر است، زیرا صانع و پدید آورنده ای که آن‌ها برای پدیده‌ها قرار می‌دهند (همان دهر یا طبیعت) حقیقتا صانع و آفریدگار نیست (بلکه خودش آفریده موجود دیگری است.)

اما شباهت دهری‌ها به نصارا از جهت این است که مسیحیان قائل به حلول (خدا در اجسام و اشیاء) هستند و می‌گویند: روح‌ها (در زنده ها) بعد از به کمال رسیدن به جرم‌ها و جسم‌های زمینی متصل می‌شوند.

«لم یزل معه طینة موذیة»، (با خدا همیشه سرشتی بوده است که اذیت کننده او بوده) صاحب کتاب «ملل و نحل» می‌گوید: دیصانیه یاوران دیصان قائل به دو اصلند: روشنایی و نور و تاریکی و ظلمت. (از

دیدگاه آن‌ها) نور کارهای خیر و نیک را از روی قصد و اختیار انجام می‌دهد، ولی تاریکی و تیرگی، کارهای شر و بد را به صورت طبعی و اضطراری. بنابراین هرچه (در این دنیا) از نیکی و سود و پاکی و خوشایندی و نیکویی و (زیبایی) وجود دارد، از همان طبع نورانی و نور است و هرچه از شر و بدی و ضرر و تعفن و بدبویی و زشتی است، از همان اصل ظلمانی و تاریکی است. همین گروه دیصانیه خود در کیفیت مزج و ترکیب نور و ظلمت با هم و رهایی از هم‌دیگر اختلاف نظر دارند. برخی از آن‌ها پنداشته‌اند که نور بر تاریکی داخل می‌شود و فرو می‌آید و تاریکی با خشونت و سختی با نور مواجه می‌شود و با هم می‌آمیزد، و نور در این آمیختن اذیت می‌گردد و دوست می‌دارد که (زبری و زمختی) ظلمت را نازک و نرم نماید، سپس خودش از آن رها سازد. و این اختلاف نور و ظلمت، تفاوت در جسم آن‌ها نیست، بلکه چون اره از جنس آهن است، ولی صفحه آن ملایم و نرم است و دندانه‌های آن، سخت و سفت است. پس نرمی و لطافت در نور است و ناملایمی و خشن بودن در ظلمت و هر دو از یک جنس است.

پس نور با نرم بودن به لطافت و نازکی می‌رسد تا بتواند داخل آن سوراخ گردد. پس چه کسی با این خشونت و سختی این توانایی را به آن داده است؟! پس رسیدن به کمال و وجود، جز به نرمی و خشونت تصور نمی‌شود.

بعضی گفته‌اند بلکه تاریکی حایل شده تا به نور از پایین صفحه چنگ زده است و نور کوشش کرده تا از چنگ او خلاص شود و از خود او را دفع کند، پس بر او تکیه کرده است و در آن فرو رفته است، مانند انسانی که می‌خواهد از باتلاق بیرون شود و بیشتر در آن فرو می‌رود، انسان به

پایش تکیه می‌کند تا از بین گل و لای بیرون رود، ولی بیشتر در آن فرو می‌رود. پس نور به زمان نیازمند است تا خلاص شدن از چنگ او را چاره‌اندیشی کند و در عالم خود تنها شود.

بعضی از آنان گفته‌اند که نور با اختیار خود داخل تاریکی می‌شود تا او را اصلاح کند و اجزای خوب برای عالم خویش بیرون آورد. و وقتی داخل شد، زمانی را در بر می‌گیرد که از باب اضطرار ستم می‌کند و کار قبیح مرتکب می‌شود، نه از روی اختیار. اگر نور در عالم خویش تنها می‌بود، از او چیزی جز خیر محض و نیکی پاک سر نمی‌زد. و بین فعل ضروری و فعل اختیاری تفاوت قایل شده است. (پایان گفتار شهرستانی)

در بیان اختلاف مذاهب آنان و تطبیق این حدیث بر مطالب، گفتاری از ما در کتاب توحید گذشت.

«أتاهم بزمزة» زمزمه؛ صدای دور را گویند که پیچیدگی داشته باشد. مقصود این است که برای آنان، سخن نامفهوم که از ذهن‌ها دور است و مخالف حق است آورده است.

«فرقا بینهما» چون میتهدو قسم بود: میتهای که اصل ذبح آن صحیح نبوده است؛ میتهای که شرایط ذبح آن صحیح نبوده است. لذا امام علیه السّلام به قسم دوم اشاره فرمود: «فرقا بینهما.» حاصل مطلب این است که مقصود از حکمت، غرضی است که به ادیان تعلق می‌گیرد نه به ابدان و امام علیه السّلام اشاره به قسم اول کرده است و به قول وی «و المیتة قد جمد فیها الدم»، تنفس بدن کنایه از عرق کردن است.

«إن من خرج من بطن أمه أمس» حاصل معنا این است که پیامبران مردم را به آن‌چه بوده و آن‌چه در آینده می‌آید خبر می‌دادند، اگر آن‌چه سائل فکر می‌کند درست باشد، این علم از کجا برای آنان پیدا شده است؟

«فما لیس بشیء لایقدر علی ان یخلق شیئا و هو لیس بشیء» یعنی چیزی که شیء نیست، قدرت ندارد که چیزی را بیافریند، در حالی که او خودش چیزی نیست. این عبارت شق اول را باطل می‌کند. شق اول این بود که خودش خود را خلق کرده باشد و این در صورتی است که عقل حکم می‌کند که از نظر وجودی علت باید مقدم بر معلول باشد و چون شق دوم در برگیرنده مقصود ما بود که صانع غیر از این ممکنات حادث است و از طرف دیگر این‌که صانع شیء مثل آن شیء در حدوث باشد، این مقصود ما نبود.

امام علیه السّلام این قول را باطل کرد که فرمود: «و کذلک ما لم یکن فیکون»، یعنی ممکن نیست که خالق چیزی باشد که قبلا نبوده و شیء را به وجود آورده باشد، و آن هم طوری است که اگر سوال شود، نمی‌داند چگونه نفس او آغاز شده است، زیرا ممکن که وجود خود را از غیر به دست آورده و در معرض زوال است و نمی‌تواند غیر خود را ایجاد کند.

و احتمال دارد ضمیر «ابتداؤه» به معلول برگردد، یعنی چگونه یک انسان می‌تواند انسان دیگر را به وجود آورد، با این‌که اگر از او سوال کنی کی او را به وجود آوردی، آغاز خلقت او را آگاه نیست؟ و احتمال دارد ضمیر «ابتداؤه» به وجه اول برگردد و دلیل دیگر بر ابطال شق اول باشد، یعنی انسان به وجود آورنده نفس خود نمی‌باشد و اگر چنین بود، یقینا آغاز خلقت خود را می‌دانست.

«مع انا لم نجد» دلیل دیگر بر ابطال گذشته است، بنا بر این‌که عقل حکم می‌کند که ترکیب و تألیف باعث نیازمندی به مؤثر است.

سپس فرمود: اگر گفته شود قطعا خالق پسر، پدر است، ما سخن به سوی پدر می‌بریم که او را کی خلق کرده است تا به خالق منتهی شود که او تالیف یافته و ترکیب یافته نباشد تا نیازمند صانع دیگر شود. پدر را مخصوصا آورد چون نزدیک‌ترین ممکنات به سوی پسر است و سپس خالق بودن پدر را به یک وجه دیگر باطل نمود و آن وجه این است که اگر پدر خالق پسرش باشد، قطعا به دلخواه خود، هر طور که خودش بخواهد خلق می‌کرد و مالک حیات و بقای او بود، تا آخر فرمایشات امام علیه السّلام.

«یعذّب المنکر لإلهیته» انکار کننده هر یک از اصول دین در این حکم داخل است. «انّ النّار فی الأجسام کامنة» ظاهرا این عبارت دلالت دارد بر مذهب کمون و بروز، و ممکن است مقصود این باشد که آتش جزو مرکبات است یا چون از ملاقات اجسام آتش به دست می‌آید، مجازا حکم می‌شود که آتش در میان اجسام است. خلاصه فرمایشات امام علیه السّلام در مورد فرق خاموش شدن نور و مردن انسان این است که وقت خاموش شدن چراغ، نور از بین می‌رود، اما جسم آتش در هوا حل می‌شود و از بین نمی‌رود و روح مانند نور و روشنایی عرض نیست تا به تغییر مکانش از بین برود و دیگر برنگردد، بلکه روح جسم است که بعد از جدا شدن از بدن، دوباره به بدن باز می‌گردد. سپس امام علیه السّلام استبعاد بازگشت بدن و برگشت روح به بدن با فرمایش خود (انّ الذی خلق فی الرحم) برطرف ساخته است.

«فتربوا الارض» یعنی زمینی بلند می‌شود. ظاهر حدیث از بین رفتن صورت‌ها و سپس بازگشت آن بعد از فانی شدنشان و باقی ماندن مواد بدن‌ها است.

«لا ینکر من نفسه شیئا» یعنی اجزای بدنش را آن طور که بوده می‌شناسد، آن طور که اجزای بدن تغییر نکرده باشد. «قید رمح» یعنی‌اندازه نیزه.

قال بعضهم: انتظروا» شاید در این ابهام گذاشتن مصلحت باشد و یکی از آن قول معصوم است و قول دیگر قول غیر معصوم است، و احتمال دارد بعضی از آنان فراموش کنند و بعضی دیگر منتظر بمانند و هر معصوم حالت بعضی آنان را متذکر شده است.

«ثم تخرّق الارض» یعنی زمین را پاره می‌کند و زیر زمین می‌رود. «لا وراء ذلک سعةٌ و لا ضیغٌ» یعنی میان این فضای تاریک و بین آسمان چیزی نیست. و اللّٰه یعلم

توحید: هشام ابن حکم گوید: مردی طبیعی مذهب خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمد و سؤالاتی نمود. از آن جمله پرسید: چرا جایز نیست که جهان را دو خدا باشد؟

حضرت صادق علیه السّلام در جواب او فرمود: این‌که گفتی دو خدا باشد، از دو صورت خارج نیست؛ یا هر دو قدیم و ازلی هستند یا هر دو ضعیف، و یا این‌که یکی قوی است و دیگری ضعیف. اگر هر دو قوی هستند، چرا یکی دیگری را دفع نمی‌کند تا به تنهایی تدبیر جهان را

نماید؟ در صورتی که یکی قوی و دیگری ضعیف باشد، به واسطه عجز و ناتوانی که در دومی فرض شد، ثابت می‌شود که خدا یکتا است.

(با فرض دیگر) اگر بگویی دو خدا است یا این دو خدا از همه جهت با هم متفق هستند یا با یک‌دیگر از همه جهت فرق دارند (در صورتی که از هر جهت با هم متفق باشند، حتی از نظر وجود دو بودن صحیح نیست.) اما اگر با یک‌دیگر فرق داشته باشند، چون نظام و هماهنگی جهان را از گردش افلاک و آمد و رفت شب و روز و خورشید و ماه مشاهده می‌کنیم، از این نظام و هماهنگی که تمام موجودات روی هدف و نظر خاصی آفریده شده‌اند و یک پیوستگی و ارتباط وجود دارد، متوجه می‌شویم که نظم دهنده و نقشه پرداز و مدیر یکی است.

از جهت دیگر در صورتی که دو تا باشند، مطابق گفته تو باید بین آن دو یک فاصله باشد تا دو بودن درست شود، و باید آن فاصله هم قدیم باشد بنا به گفته تو خدایان سه می‌شود. اگر بگویی سه خدا است، طبق استدلالی که برای تو کردم باید دو فاصله بین آن‌ها باشد و تعداد به پنج می‌رسد. بالاخره تعدد و کثرت به بی‌نهایت می‌رسد.

هشام گفت: از جمله سؤال‌های او این بود که گفت: چه دلیلی بر وجود او هست؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این موجودات شگفت انگیز و جهان بیکران گواهند بر این‌که صانعی آن‌ها را پدید آورده است. مگر وقتی تو چشمت به یک ساختمان مجلل و آراسته بیفتد، یقین نخواهی کرد که آن را سازنده ای است، گرچه سازنده آن ساختمان را مشاهده نکرده باشی و او را ندیده باشی؟ گفت: پس او چیست؟ فرمود: او چیزی است بر خلاف چیزها. وقتی می‌گویم چیزی است، توجه کن که

یک معنی ثابت می‌شود و آن این‌که او چیزی است به معنی واقعی چیز بودن، اما جسم و صورت نیست؛ نه حس می‌شود و نه درک می‌گردد و با حواس پنجگانه درک نمی‌گردد، خیال او را نمی‌یابد گذشت، قرن‌ها کم و کاستی در او به وجود نمی‌آورد و زمان در او تغییری نمی‌دهد.

سائل گفت: پس شما می‌گویید او سمیع و بصیر است؟ فرمود: سمیع و بصیر است، می‌شنود ولی نه با عضو، می‌بیند ولی بدون آلت بینایی، به نفس خود می‌شنود و می‌بیند. این‌که می‌گویم به نفس خود می‌شنود و می‌بیند، نه این است که او شی ء است و نفس شی ء دیگر. چون تو از من می‌پرسی و باید طوری تعبیر کنم که بفهمی، می‌گویم که او با تمام ذات خود می‌شنود، باز نه این کل و تمامی را که گفتم جزء و بعض باشد. می‌خواهم به تو بفهمانم و تعبیر از من است. منظورم جز این نیست که خدا سمیع و بصیر و عالم و خبیر است، بدون این‌که اختلافی در ذات و یا اختلاف در معنی پیدا کند.

باز پرسید: پس او چیست؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: او پروردگار و معبود است، او اللّٰه است. از گفتن اللّٰه منظورم اثبات الف لام و لاه نیست، منظورم کسی است که خالق اشیاء و سازنده آن‌ها است. این حروف بر او دلالت دارد. او یک معنی است به نام اللّٰه و رحمان و رحیم و عزیز و سایر نام‌هایش که نامیده شده، او معبود بزرگ و عزیز است.

گفت: هر چه به وهم ما درآید و برایش یک معنی در نظر بگیریم مخلوق است. امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر آن طور که تو می‌گویی صحیح باشد، اعتقاد به توحید از ما برداشته شده، زیرا ما مکلف نیستیم معتقد شویم چیزی را که معنی نداشته باشد و غیر موهوم باشد، ولی

ما می‌گوییم هر چیزی که با حواس تصور شود و درک گردد و بتواند حواس ما برایش حد واندازه ای بسازد و در وهم و خیال ما درآید، مخلوق است. چاره ای نداریم از این‌که برای اشیاء و موجودات صانعی ثابت کنیم منزه و از دو جهت ناستوده، جهت اول: نبودن (خدا است)، زیرا نبودن عدم و نیستی است.

جهت دوم: تشبیه (خدا به هیچ‌چیز شباهت ندارد)، او را منزه می‌دانیم از این‌که شبیه یکی از مخلوقات باشد، زیرا شباهت داشتن به چیزی، از صفات مخلوق است که از چند چیز ترکیب و تألیف یافته‌اند. راهی نیست جز این‌که برای این موجودات و پدیده‌ها به وجود سازنده و آفریننده ای معتقد باشیم که مثل آن‌ها نباشد، زیرا چیزی که مثل آن‌ها باشد دارای این صفات خواهد بود. تألیف و ترکیب و حدوث (سابقه نبودن و بعد هست شدن) و تغییر حال از کوچکی به بزرگی و سیاهی به سفیدی و نیرو به ضعف و حالات دیگری که در مخلوقات موجود است و احتیاجی به اثبات آن نداریم.

گفت: شما نیز او را محدود کردی، چون وجودش را ثابت کردی. حضرت صادق فرمود: من او را محدود نکردم (که می‌گویم چنین و چنان است و کیفیت برایش ثابت کنم) فقط وجودش را اثبات نمودم (که هست)، زیرا حد فاصل و درجه ای بین اثبات و نفی وجود ندارد.

گفت: آیا خدا دارای ماهیت و شخصیت و حقیقت است؟ فرمود: آری، زیرا چیزی وجود نخواهد داشت مگر این‌که دارای شخصیت و ماهیت باشد. گفت پس دارای کیفیت نیز هست؟ فرمود: نه، کیفیت یک حالت و چگونگی است که مربوط به صفت است (نه حقیقت ذات) و هر چه کیفیت داشت، باید احاطه شود و به تصور درآید. به ناچار باید خدا را

خارج از دو حد تعطیل و تشبیه نمود، زیرا کسی که بگوید نیست، منکر او شده و خداییش را نپذیرفته (حد تعطیل) و هر کس او را تشبیه به دیگری نماید، وجودش را دارای صفت مخلوقات نموده که آن‌ها شایسته خدایی نیستند. باید ذاتی را اثبات کرد که دارای کیفیت نیست. هیچ‌کس و هیچ‌چیز شایسته چنین ذاتی نیست و با او شرکت ندارد. ذاتی که نمی‌توان او را احاطه نمود و جز خود خدا کسی از کنه او مطلع نیست.

گفت: پس موجودات را به دست خویش ساخته و پرداخته است. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: او بزرگ‌تر از آن است که اشیاء را با دست و شخصا بسازد، زیرا این کار از مختصات مخلوقات است که اشیاء نزد آن‌ها نمی‌آیند، مگر این‌که آن‌ها را تحصیل نماید و بیاورند. خدا دارای اراده کامل و مثبت است، هر چه بخواهد انجام می‌دهد (بدون مباشرت و مداخله نفسی).

گفت: پس او هم خشنود می‌شود و هم خشم می‌گیرد. فرمود: آری، اما نه آن طور که مردم خشنودی و خشم دارند، زیرا خوشحالی و خشم در انسان تغییر به وجود می‌آورد (در خوشحالی چهره‌اش بشاش و در خشم گرفته و عبوس می‌شود و خونش به جوش آمده و رگ‌هایش متورم می‌شود) و این اختصاص به مخلوق عاجز و نیازمند دارد. خدا بزرگ و عزیز و بخشنده است؛ نیازی به مخلوق خود ندارد و تمام جهانیان به او نیازمندند؛ آفرینش را آفرید بی‌آن‌که احتیاجی به آفریدن آن‌ها داشته باشد و بی‌آن‌که از کسی اقتباس نماید یا طرح آن را از دیگری فرا گیرد.

گفت: پس معنی «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» {خدای رحمان‌که بر عرش استیلا یافته است.} چیست؟ فرمود: خداوند خود را چنین ستوده

است. او بر عرش تسلط دارد و از آفریده‌ها جداست، نه این‌که بر روی عرش قرار گرفته باشد و عرش او را در بر داشته باشد. ما می‌گوییم او نگهدار عرش و حامل آن است، و هم در مورد آیه «وَسِعَ کُرْسِیهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» {کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته.} آن‌چه را که خداوند در مورد عرش و کرسی فرموده قبول داریم، ولی ذات مقدسش را منزه می‌دانیم از این‌که عرش و کرسی جا و مکانش باشد و محتاج به جا و مکان یا چیز دیگری از مخلوقات خود شود، بلکه آفرینش به او نیازمند است.

سائل پرسید: چه فرق است بین این‌که دست‌های خود را به آسمان بلند کنید یا به طرف زمین پایین بیاورید؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این کار در علم و قدرت و احاطه خدا مساوی است، ولی او خود به اولیائش دستور داده که دست‌هایشان را به آسمان به جانب عرش بلند کنند، زیرا عرش معدن روزی است. پس ما آن‌چه را که قرآن ثابت کرده پذیرفته‌ایم و اخباری که از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله رسیده است، آن‌جا که می‌فرماید: «دست‌های خود را به جانب خدا بلند کنید» و تمام امت بر این وضع اتفاق دارند.

سائل گفت: به چه دلیل پیغمبران و رسولان را اثبات کردی؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون ما ثابت کردیم که آفریننده ای داریم که ما را خلق کرده است و او از ما و از صفات ما و از همه آن‌چه آفریده برتری دارد. و این صانع حکیمی است که جایز نیست خلقش او را مشاهده نماید و لمس کند و خود را به او بمالند یا با هم‌دیگر مباشرت کنند و رو به رو شوند و با هم سخن گویند و گفتگو کنند. و ثابت شد که آن خالق را نمایندگانی در میان بندگانش است که مردم را بر مصالح

و منافع شان و آن‌چه بقای ایشان به آن است و در ترکش فناء و نیستی ایشان است دلالت می‌کنند.

پس ثابت شد که گروهی از طرف خداوند علیم حکیم در میان خلقش است که مردم را امر و نهی می‌فرمایند. پس در این هنگام ثابت شد که او تفسیر کنندگانی هم دارد که از جانب او تعبیر می‌کنند و فرمایش او را به مردم می‌رساند و آنان پیغمبران و برگزیدگان او و از خلقش هستند که حکیمان و ادب کنندگان مردمان به حکمتند و برای آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با دیگران شریکند، مردم در اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند و از نزد خداوند متعال به حکمت و دلایل و معجزات و براهین و شواهدی که بر حقیقت ایشان شهادت دهد یاری نموده است که این شواهد عبارتند از زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و پیس. پس زمین خدا از حجت او که دارای علمی باشد که دلالت بر راستی گفتار رسول و وجوب عدالتش کند، خالی نمی‌باشد.

مؤلف: در بعضی نسخه‌های کتاب توحید، بعد از عبارت «فرق الامة کلها» این مطالب اضافه وجود دارد که: سائل گفت: پس تو می‌گویی خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: این مطلب را من قائل هستم، چون روایات صحیح و احادیث در این مورد آمده است.

سائل پرسید: وقتی همدمی که حلول کرده از عرش فرود آید و این تحوّل او از عرش انتقال است. آیا انتقال صحیح است؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: این از قبیل انتقال مخلوق نیست. مخلوق در اثر ملالت و خستگی که عاید حالش می‌شود نقل و انتقال می‌کند و مخلوق را ناقلی

نقل می‌دهد و از حالی به حال دیگر تغییر می‌دهد، بلکه حالت بر خدای متعال حادث نمی‌شود. و حدوث بر او جاری نمی‌شود. پس فرود آمدن او مانند فرود آمدن مخلوقات نیست که وقتی از جایی دور شود، جای اولی‌اش خالی می‌شود، ولی خدای تعالی به سوی آسمان دنیا بدون دیدن و حرکت فرود آید و خداوند آن طور که در آسمان هفتم بر عرش قرار دارد، هم چنین او در آسمان دنیا است و فقط از عظمت او پرده برداشته می‌شود و هر وقت بخواهد، خود را به دوستانش نشان می‌دهد و از قدرت خویش هرچه بخواهد پرده برمی دارد. منظر خدای تعالی از دور و نزدیک برابر است.

تفسیر امام علیه السلام: امام علیه السلام در حدیثی طولانی که معجزات پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله را بیان داشته فرمودند: همانا ابن اُبی خوراکی را به زهر آلوده ساخت و پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله و یاران ایشان را دعوت کرد تا آنان را به قتل برساند. پس خداوند این بدی را از ایشان برطرف ساخت و خانه را برایشان گسترده ساخت و غذا را برایشان زیاد نمود. گفت: پس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: من هرگاه به یاد آن خانه می‌افتم می‌بینم که چگونه خداوند آن را با وجود تنگی‌اش گسترده ساخت و آن غذا که باوجوداندک بودن آن را برکت داد و آن زهر که چگونه خداوند بدی آن را برطرف نمود به یاد فزونی دادن خداوند در جایگاه‌های شیعیان ما و نیکی‌های آنان در باغ‌های جاودان فردوس می‌افتم. همانا در میان شیعیان ما کسانی هستند که خداوند در بهشت به آنان درجات و جایگاه‌ها و نیکی‌هایی عطا می‌کند که دنیا و نیکی‌های آن در مقابل آن‌ها مانند دانه ای شن در بیابان وسیع است. و این‌ها

تنها به خاطر این است که او برادر مؤمنی را در حال تنگدستی دیده و برای او فروتنی کرده و او را بزرگ داشته و یاری‌اش نموده و خرج او را بر عهده گرفته و مانع ریختن آبروی او شده است. در حالی که فرشتگان مأمور ببینند که جایگاه‌ها و کاخ‌ها چند برابر شدهه تا آن‌که بزرگی و وسعت آن به‌اندازه گستردگی این خانه کوچک که دیدید خواهد شد. پس فرشتگان خواهند گفت: پروردگارا، ما توانایی خدمت در این‌جایگاه‌ها را نداریم، فرشتگان دیگری قرار ده تا ما را یاری کنند. خداوند می‌گوید: من شما را وادار به انجام کاری نمی‌کنم که توانایی بر آن ندارید، چه تعداد کمک می‌خواهید؟ می‌گویند: هزار برابر ما. و برخی از مؤمنان می‌گویند: فرشتگان پاسخ می‌دهند: هزار هزار برابر خود و بیشتر از آن کمک می‌خواهیم.

تنبیه الخاطر: مردی به پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله گفت: ای ابوالقاسم آیا چنین می‌پنداری که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند؟ فرمود: بله، سوگند به کسی که جانم در دست اوست به هر یک از آنان توانایی صد تن در خوردن و آشامیدن داده می‌شود. گفت: پس به این ترتیب کسی که می‌خورد نیاز به رفع حاجت پیدا می‌کند، در حالی که بهشت پاکیزه است و ناپاکی در آن راه ندارد. فرمود: عرقی هم‌چون مشک از آنان بیرون می‌آید، به این ترتیب شکم‌هایشان تهی می‌شود.

هر یک از شاخه‌های آن مانند چوبی است که صد نوع میوه بر آن روییده، از میوه‌هایی که دیده ای یا تا کنون ندیده ای. خداوند متعال می‌فرماید: «لا مقطوعه و لا ممنوعه» {نه پایان می‌یابد و نه از آن منع

می‌شود} و این درخت طوبی نام دارد و از ریشه آن رودی جاری است که بهشت عدن را سیراب می‌کند، و آن کاخی است از مروارید یک دست که در آن هیچ شکستگی یا اتصالی وجود ندارد. اگر همه مسلمانان در آن جمع شوندگنجایش آنان را دارد. این کاخ هزار در دارد و هر در دوقطعه است از زبرجد و یاقوت به طول دوازده میل، تنها پیامبران و صدیقان و شهیدان و کسانی که در راه خدا دوستی می‌کرده‌اند وارد آن می‌شوند و نیز مؤمنان ناتوانی که جایگاه آنان در این‌جا است، و این بهشت عدن است.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: و هفتاد حلّه به رنگها و انواع گوناگون از بافته‌های طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت سرخ در برکند و این است مفهوم سخن پروردگار که یحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ {در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن‌جا از پرنیان است}. پس هر گاه مؤمن بر اریکه خود نشیند اریکه از شادی به لرزش درآید و هر گاه ولی خداوند سبحان در منازل خود در بهشت جای گرفت فرشته موکّل از او اجازه خواهد تا به سبب کرامت الهی بر او خجسته باد گوید و خادمان مؤمن اعم از غلامان و کنیزان به این فرشته گویند: در جای خود باش، زیرا دوست خدا بر تخت خود آرمیده است و همسرش از حور العین برای او آماده شده است، پس باید برای دیدار ولی خدا صبر کنی. ایشان می‌فرماید: همسر حور العین او از خیمه خود بیرون آید و به سوی او روی آورد در حالی که در پیرامونش کنیزکان بهشتی قرار دارند و بر تنش هفتاد حلّه بافته از یاقوت و درّ و زبرجد است که از مشک و عنبر

می‌باشد و تاج کرامت بر سر دارد و کفشی از طلا به پا دارد که یاقوت و لؤلؤ بر آن نشانده شده و بند آن یاقوت سرخ است و چون به دوست خدا نزدیک شود و او از شوق بخواهد به سوی این حوریه برخیزد حوریه به او بگوید ای دوست خدا! امروز روز رنج و زحمت نیست، تو از جای خود حرکت مکن که من از تویم و تو از من پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن‌ها مدّت پانصد سال از روزهای دنیا [که نیم روز آخرت است] یک دیگر را در آغوش کشند و از هم دلتنگ و سیر نگردند. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن مرد پرهیزگار چون‌اندکی سستی یابد بی‌هیچ احساس خستگی به گردن آن حوریه بنگرد که بر آن گلوبندهایی است از شاخه یاقوت سرخ که در میان آن لوحی است از درّ، که بر آن چنین نقش بسته: ای ولی خدا تو دوست من هستی و من حوریه دوست تو.

تفسیر امام علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: هرکس ناتوانی را در کارش یاری کند، خداوند او را در کارش یاری نموده و در روز قیامت فرشتگانی قرار می‌دهد تا او را در سپری کردن این‌جایگاه‌های هولناک و در عبور از گودال‌های آتشین یاری کنند، تا دود و آتش آن آسیبی به ایشان نرساند و در عبور از صراط و رسیدن به بهشت در امنیت آنان را یاری کنند. و سخن به این‌جا رسید که فرمود: به راستی هنگامی که روز اول شعبان فرارسد خداوند عزوجل فرمان می‌دهد درهای بهشت را بگشایند و به درخت طوبی فرمان می‌دهد برگ‌های خود را بر این دنیا بگستراند. سپس منادی پروردگار صدا می‌زند: ای بندگان خدا، این برگ‌های درخت طوبی است، پس به آن بیاویزید تا شما را به بهشت

برساند. و این شاخه‌های درخت زقوم است، از آن بپرهیزید و برحذر باشید که شما را به دوزخ نیفکند. سپس فرمود: سوگند به آن‌کس که مرا به حق برانگیخت، هرکس در این روز کار نیکی را آغاز کند، به یکی از شاخه‌های درخت طوبی آویخته که او را به بهشت رهنمون می‌کند. پس از آن پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: هر کس در این روز برای خدا نماز گزارد به شاخه ای از شاخه‌های طوبی آویخته که او را به سوی بهشت می‌کشاند. و هر کس در این روز صدقه دهد به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته که او را به بهشت می‌رساند و هرکس از ستمی که بر او رفته گذشت کند به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هرکس میان مردی و همسرش و یا میان فرزند و پدرش و یا دو دوست یا دو همسایه و یا دو غریبه را اصلاح کند به شاخه ای از شاخه‌های طوبی آویخته است. و هرکس قرض تنگدستی را سبک بگیرد یا از آن بگذرد به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هرکس حساب خود را ببیند و قرضی قدیمی را که صاحب آن از گرفتنش ناامید شده پرداخت نماید به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هر کس سرپرستی یتیمی را برعهده بگیرد به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هر کس سفیهی را از تعرض به ناموس مؤمنان بازدارد به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هر کس مشغول یاد خدا یا شکر نعمت‌های او شود به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هر کس به عیادت بیماری رود یا به تشییع جنازه ای رود و مصیبت دیده ای را تسلیت گوید به شاخه ای از شاخه‌های آن آویخته و هر کس در این روز به پدرومادش یا یکی از آن‌ها نیکی کند به یکی از شاخه‌های آن آویخته، و هرکس تا پیش از این روز به آنان بدی می‌کرده و در این روز آنان را خشنود سازد به یکی از شاخه‌های آن آویخته است. و هم چنین هر کس کارهای خیر دیگری در این روز انجام دهد به شاخه

ای از شاخه‌های آن آویخته است. سپس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمودند: سوگند به آن‌کس که مرا به حق برانگیخت هر کس در این روز کار بد و گناهی انجام دهد به شاخه ای از شاخه‌های درخت زقوم آویخته که او را به سوی دوزخ می‌کشاند. سپس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت هر کس در این روز نماز واجب خود را کوتاه کند یا آن را سبک شمارد به شاخه ای از شاخه‌های درخت زقوم آویخته و اگر در این روز ناتوان و تنگدستی بر کسی وارد شود و از بدحالی خود به او شکایت کند، در حالی که می‌تواند بدون این که زیانی ببیند نیاز او را برطرف سازد و کس دیگری وجود ندارد که این کار را انجام دهد، در این حال از یاری او خودداری کند و دستش را نگرفته و رهایش کند تا ضایع شده و نابود گردد، پس به یکی از شاخه‌های آن آویخته است. و هر کس در برابر گنهکاری که به سویش آمده و عذر می‌خواهد عذر او را نپذیرفته و در مجازات او به حد مجاز اکتفا نکرده و زیاده روی کند همانا به شاخه ای از شاخه‌های زقوم آویخته شده، و هرکس میان مردی و همسرش اختلاف افکند، یا میان پدری و فرزندش، یا برادری با برادرش، و یا میان دو دوست یا همسایه یا همراه و یا دو غریبه اختلاف افکنی نماید، همانا به شاخه ای از شاخه‌های زقوم آویخته است. و هر کس با وجود آگاهی از تنگدستی فرد نیازمندی بر او سخت بگیرد و بر سختی و بلای او بیفزاید به شاخه ای از شاخه‌های زقوم آویخته، و هرکس قرضی بر عهده داشته و آن را برای صاحبش کم به حساب آورد و بر او ستم کرده تا آن‌که قرض را باطل نماید، و هرکس به یتیمی ستم کند فرمودند: سوگند به کسی که محمد صلی اللّٰه علیه وآله را به حق مبعوث کرد درخت طوبی را دیدم که شاخه‌هایش را بالا گرفته و درآویختگان به شاخه‌های آن به سوی بهشت بالا می‌روند. و

برخی از آنان را دیدم که به یک شاخه آویخته بودند و برخی دیگر بر اساس همراه داشتن طاعات بیشتر، به دو شاخه یا بیشتر آویخته بودند. در آن میان زیدبن حارثه را دیدم که به بیشتر شاخه‌های آن چنگ زده بود و به وسیله آن به بالاترین نقطه آن می‌رسید. به همین دلیل شادمان شدم و خندیدم. سپس به سوی زمین نگریستم و سوگند به آن‌کس که مرا به حق برانگیخت شاخه‌های زقوم را دیدم که درآویختگان خود را به سوی جهنم می‌کشاند. و کسانی را که براساس پلیدی‌هایی که همراه خود دارند به یک شاخه یا دو شاخه یا بیشتر آویخته بودند. و به راستی برخی از منافقان را می‌بینم که به بیشتر آن شاخه‌ها چنگ زده‌اند و به وسیله آن به پایین‌ترین پرتگاه‌های دوزخ می‌افتند. از همین رو غمگین و گرفته شدم. پس از آن پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله دوباره برای مدتی به سوی آسمان نگریستند و شادمان شده و خندیدند. و باز برای مدتی به زمین چشم دوختند واندوهگین و گرفته شدند. سپس رو به اصحاب خود کرده و فرمودند: ای بندگان خدا، همانا اگر آن‌چه را پیامبر شما محمد صلی اللّٰه علیه وآله می‌دید شما نیز مشاهده می‌کردید در راه خدا در روز به جگرهایتان تشنگی می‌دادید و شکم‌هایتان را گرسنه می‌گذاشتید و شب‌ها را برای او بیداری می‌کشیدید و پاها و بدن‌هایتان را به رنج می‌افکندید و اموالتان را با صدقه به پایان می‌رساندید. جان‌هایتان را با جهاد در معرض نابودی قرار می‌دادید. گفتند: ای پیامبر خدا، پدرها و مادرها و فرزندان و خانواده و خویشان ما فدای تو باد، آن چیست؟ پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت، شاخه‌های درخت طوبی را دیدم که به سوی بهشت بازمی گردد و منادی پروردگار دربانان را ندا می‌دهد: ای فرشتگان من، کسانی را در این روز به شاخه‌های طوبی

آویخته‌اند بنگرید، و به انتهای سایه این شاخه بنگرید و به‌اندازه گستره آن از هر جهت به آن‌ها کاخ‌ها و خانه و نیکی عطا کنید. پس به ایشان عطا کنند و در میان آن‌ها کسانی هستند که به‌اندازه مسیر هزار سال از هر سو به ایشان داده می‌شود. و برخی دیگر دوبرابر آن و برخی دیگر سه برابر و برخی چهار برابر یا بیشتر به آنان داده می‌شود که براساس نیروی ایمان آنان و بزرگی اعمالشان است. و من دوست شما، زید بن حارثه را دیدم که به سبب برتری ایمان و اعمال او بر دیگران، هزار برابر آن‌ها به او داده شد. پس به همین دلیل شاد شدم و خندیدم. و هم چنین دیدم که شاخه‌های درخت زقوم به دوزخ بازمی گردند، پس منادی پروردگار دربانان را صدا زد: به کسانی که در این روز به شاخه‌های زقوم آویخته‌اند بنگرید. پس به آخرین میزان تاریکی و حرارت آن شاخه بنگرید و از هر سو به‌اندازه گستره آن برای ایشان جایگاه‌هایی از آتش در کاخ‌ها و بقعه‌های آتشین بنا کنید که مارها و عقرب‌ها و زنجیرها و بندها و لگام‌های آهنین و شکنجه‌هایی در آن است که آنان را عذاب کنند. پس در میان آن‌ها کسانی هستند که بر اساس ضعف ایمان و بدی کردارشان در آن به‌اندازه مسیر یک سال یا دوسال یا بیشتر از آن عذاب می‌شوند. و همانا من برخی از منافقان را دیدم که به‌اندازه کفر بسیار و بدی آن‌ها هزار برابر شکنجه دیگران به ایشان داده شده بود. و به همین دلیل‌اندوهگین و گرفته شدم. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به کناره‌های زمین نگریست و گاهی شگفت زده شده و گاهی ناراحت می‌شدند. سپس به یاران خود رو کرده و فرمودند: خوشا به حال فرمانبرداران، ببینید خداوند چگونه آنان را با فرشتگان خود گرامی می‌دارد. و وای به حال گنهکاران، که چگونه خداوند آنان را خوار داشته و به شیطان‌های درونشان واگذار نموده است. و سوگند به آن‌کس که مرا

به حق برانگیخت من درآویختگان به شاخه‌های طوبی را می‌بینم که شیاطین قصد دارند آنان را گمراه کنند. اما فرشتگان آنان را برداشته و به قتل می‌رسانند و زخمی می‌کنند و از مؤمنان دورشان می‌سازند و منادی پروردگار ندا می‌دهد: ای فرشتگان من، بیایید و جای جای زمین را تا آخرین نقطه ای را که نسیم این شاخه به آن می‌رسد و کسی به آن آویخته است بنگرید و شیاطین را آن مؤمنان دور سازید و آنان را بکشید. و همانا من بعضی از آنان را می‌بینم که فرشتگانی برای یاری مؤمنان در برابر شیاطین آمده‌اند و آنان را دور می‌سازند. و سخن به این‌جا رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برتری ماه رمضان را بیان فرمود و نیز حال کسی را که حرمت این ماه را پاس بدارد یا به آن بی‌اعتنایی کند و آن‌چه را در روز قیامت به این دو گروه گفته می‌شود بیان کردند. تا آن‌جا که فرمودند: پس آنان در بهشت جاودان هستند که نه کهنسال می‌شوند و نه ضعف و ناتوانی به سراغشان می‌آید و نه از آن بیرون شده و به جای دیگری منتقل می‌شوند و نه نگرانی واندوهی به آنان می‌رسد. آنان شادمان و خرسند و در آرامش و امنیت هستند. «وَ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُون» {و نه ترسی به آنان می‌رسد و نه‌اندوهگین می‌شوند} و شما در آتش دوزخ جاودان هستید و شکنجه می‌شوید و خوار می‌شوید و به سوی آتش و سرمای زمهریر برده می‌شوید و در آب جوشان حمیم شستشو می‌کنید و از زقوم می‌خورید و با گرزهای آهنین کوفته می‌شوید و با شکنجه‌های عذاب آور مجازات می‌شوید. شما همواره در آن زنده هستید و تا ابد نخواهید مرد. مگر کسانی از شما که رحمت پروردگار عالمیان شامل حالشان شود و پس از شکنجه و عذاب سخت و دردناک، با شفاعت محمد و خاندان محمدصلوات الله علیهم که برترین پیامبران است، از آن‌جا بیرون آورده شود.

و فرمود حضرت صلی اللّٰه علیه و آله: در آن شب معراج چون به بهشت وارد شدم دیدم زمین مسطحی را که ملائکه‌ها در آن بقعه بزرگی می‌ساختند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و دیدم گاهی می‌سازند و گاهی می‌ایستند (گوئی منتظراند) پس سؤال کردم از آن‌ها چرا گاهی می‌سازید و گاهی توقف می‌کنید؟ گفتند: توقف می‌کنیم تا این‌که مصالح آن برسد. گفتم مصالح آن چیست؟ گفتند ذکر مؤمن است که بگوید: سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا إله إلّا اللّٰه و اللّٰه اکبر، و هر گاه نگوید توقف می‌کنیم. هنگامی که مرا در آسمان‌ها گردش دادند، جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و مرا بر بساطی از بساطهای بهشت نشاند. پس از آن یک گلابی به من داد و من آن را زیر و رو کردم، ناگهان شکافته شد و از آن کنیزی از حوریان بهشتی خارج شد که من زیباتر از او ندیده بودم، پس به من گفت: سلام بر تو ای محمّد! گفتم: تو کیستی؟ گفت: من راضیه مرضیه هستم، که پروردگار مرا از سه چیز آفریده است، پائین تنه من از عطر است، و میان تنه من از کافور و بالا تنه من از عنبر است. خدای مرا به آب حیات سرشته است. خدای جبّار به من گفت هست شو، پس موجود شدم، و مرا برای برادر و پسر عمویت علی بن ابی طالب آفریده است. این حدیث و مانند این حدیث و عکس آن‌ها دلالت دارند بر خلق شدن بهشت و جهنم و این‌که الان موجودند.

تفسیر امام علیه السلام: درباره فرموده خداوند متعال: « عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی» {و به این درخت نزدیک نشوید} فرمود: آن

درختی است که از دیگر درختان بهشت متمایز شده است. همانا دیگر درختان بهشت هر کدام یک نوع میوه و خوراکی دارد، اما این درخت و درختان مانند آن، بار گندم و انگور و زیتون و عناب و میوه‌ها و خوراکی‌های دیگر را دارد. به همین دلیل داستان گویان در نام درخت دچار اختلاف شده‌اند، برخی می‌گویند گندم بوده و بعضی دیگر می‌گویند انگور بوده و برخی هم می‌گویند درخت عناب بوده است.

تفسیر امام علیه السلام: در آن‌چه که در بار مناقب امیرمؤمنان علیه لسلام خواهد آمد. پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: به راستی خداوند شیطان را از تو و دوستدارانت ناامید می‌کند و در آخرت به‌اندازه هر دانه خردلی که به دوستت عطا کرده ای به تو می‌بخشد و خداوند آن را بزرگ می‌کند، درجه ای در بهشت به تو عطا می‌کند که به‌اندازه فاصله آسمان تا زمین از دنیا بزرگ‌تر است. و نیز به تعداد هر دانه خردل می‌کند کوهی از نقره هم‌چون آن، و کوهی از مروارید و کوهی از یاقوت و کوهز از گوهر و کوهی از نور پروردگار عزت مانند آن، و کوهی از زمرد و کوهی از زبرجد مانند آن، و کوهی از مشک و کوهی از عنبر هم‌چون آن خواهد داد. و همانا تعداد خدمتگزاران تو در بهشت از تعداد قطره‌های باران و گیاهان و موی حیوانات بیشتر است.

معانی الاخبار: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که بوی بهشت از مسافتی که پیمودن آن، هزار سال طول می‌کشد به مشام می‌رسد، ولی این افراد آن

را استشمام نخواهند کرد: عاق والدین، و کسی که رابطه خود را با خویشاوندان خود قطع نماید، و پیر زناکار، و متکبّری که از روی تکبّر و فخر فروشی آنقدر دامن لباس خود را بلند کند که به زمین کشیده شود، و اغواگر و فریبنده، و نیز منّت گذار، و «جعظری»، گوید: عرض کردم: «جعظری» چیست؟ فرمود: آن‌کس که از دنیا سیر نمی‌شود.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمودند: از میان حیوانات، فقط سه حیوان وارد بهشت می‌شوند: الاغ بلعم بن باعور، ناقه صالح، گرگ داستان یوسف، سگ اصحاب کهف.

و از ابراهیم است که: همانا در بهشت درختانی وجود دارد که زنگ‌هایی از نقره بر آن‌ها آویخته و هرگاه بهشتیان بخواهند آهنگی گوش نواز بشنوند خداوند نسیمی از پایین عرش می‌فرستد تا در میان درختان پیچیده و زنگ‌ها را به حرکت درآورد و صدایی پدید می‌آید که اگر مردم دنیا آن را بشنوند از شدت شادمانی جان می‌دهند.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر از یکی از دو امام باقر و صادق علیهماالسلام، فرمود: هنگامی که روز جمعه فرا می‌رسد، بهشتیان در بهشت و دوزخیان در آتش دوزخ هستند، و اهل بهشت از چند برابر شدن لذت و شادمانی در می‌یابند که امروز جمعه است، و دوزخیان نیز از شعله ور شدن زبانه‌های آتش به سویشان درمی یابند که امروز جمعه است.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: زید بن علی علیه السلام از پدرانش، فرمودند: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله می‌فرمایند: همانا نزدیک‌ترین مرتبه بهشتیان به شهیدان، مرتبه کسی است که دوازده هزار همسر از حورالعین و چهارهزار دوشیزه و چهارهزار غیردوشیزه، که هر یک از همسران او هفتادهزار خدمتگزار دارند، مگر برای حورالعین که دوبرابر است. هر هفته گرداگرد آنان می‌چرخند و هنگامی که روز یا ساعت یکی از آنان فرارسد به سویش جمع می‌شوند و با صداهایی که بهتر و گواراتر از آن شنیده نشده آواز می‌دهند و هر آن‌چه در بهشت است برای این صدای نیکو به حرکت درمی آید. و می‌گویند: آگاه باشید، ما جاودانه‌هایی هستیم که هرگز نمی‌میریم و در نعمتی هستیم که هرگز تهیدست نمی‌شویم و خشنودیم و هرگز خشمگین نمی‌شویم.

خصال: محمد بن مسلم گوید از امام پنجم شنیدم می‌فرمود خدای عز و جل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابو البشر نبودند در آن‌جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته ای را پس از دیگری در عصر خود در آن‌جا داد. سپس خدای عز و جل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید و نژادش را از وی پدید آورد بخدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافرین گنهکار بوده شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن‌های اهل بهشت را با روحشان ببهشت برد و بدنهای دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را

بپرستد و به یگانگی و بزرگی بستاید. آری به خدا خلقی دیگر بدون وسیله ماده و نر بیافریند که او را بپرستند و به یگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آن‌ها را بردارد و آسمانی که بر آن‌ها سایبان باشد، نیست که خدا می‌فرماید: «یوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ» {روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمان‌ها آسمان‌های دیگر؟} و بر سبیل انکار می‌فرماید: «أَ فَعَیینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ» {آیا ما از آفرینش نخست در ماندیم؟ بلکه آن‌ها در پوشش تازه ای از آفرینش بسر می‌برند}.

تفسیر عیاشی همانند آن را روایت کرده است.

خصال: جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «أَ فَعَیینا بِالْخَلْق الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ» {آیا ما از آفرینش نخست ناتوان شدیم؟ بلکه آنان در آفرینش نوی هستند.} پرسیدم، حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آن‌گاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می‌آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می‌آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به جز شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهان‌ها و آن آدمیان هستی.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: داخل بهشت نخواهد شد شخصی که در دلش به‌اندازه وزن دانه ای از خردل خود بزرگ بینی باشد، و وارد جهنّم نمی‌گردد کسی که در دلش به‌اندازه وزن دانه خردلی از ایمان باشد، راوی گوید: شروع نمودم به گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ» {براستی ما ملک خداییم و قطعا بسوی او بازخواهیم گشت (این جمله در عربی مرادف است با (وای بحال من) که در فارسی گفته می‌شود) فرمود: چرا کلمه استرجاع را گفتی؟ عرض کردم: جهت فرمایشی که از حضرتت شنیدم. فرمود: آن‌چنان‌که تو گمان بردی نیست مقصودم منکر گشتن فهمیدن چیزی است و آن جز انکار نخواهد بود (یعنی غرض از تکبّر، انکار خدا و گردنکشی در برابر قادر متعال است).

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار کس هستند که به بهشت وارد نمی‌شوند: کاهن، منافق، کسی که دائما شراب می‌نوشد و بسیار سخن چین.

کتاب حسین بن سعید نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: گروهی پس از آن‌که از شدت سیاهی مانند ذغال شدند، در آتش می‌سوزند. سپس آن‌ها را به کنار رودی در بهشت که از ترشحات اهل بهشت است می‌برند و در آن شستشو می‌کنند و گوشت و خون آنان دوباره به وجود می‌آید و سختی آتش از آنان برطرف می‌گردد و به بهشت وارد می‌شوند، اما «جهنمی» نام دارند و همه با هم ندا می‌دهند که خداوندا، این اسم را از ما بردار و این اسم از بین می‌رود. و سپس فرمود: ای ابو بصیر، دشمنان علی در آتش جاودانه هستند و شفاعتی به آن‌ها نمی‌رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: اعراف تپه ای بین جهنم و بهشت است که پیامبران و جانشیان آنان به همراه گناهکاران امت خود بر روی آن می‌ایستند، همان‌طور که امیر سپاه با سربازان ضعیف خود می‌ایستد. و نیکوکاران به سوی بهشت شتافته‌اند پس آن خلیفه به گناهکارانی که با او ایستاده‌اند می‌گوید: به برادران نیکوکار خود بنگرید که به سوی بهشت شتافته‌اند. گناهکاران به آن‌ها سلام می‌گویند و ذکر آن در این آیه آمده است: وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیکُمْ.

تفسیر قمی: از عالم آل محمد علیهم السلام پرسیدند که: آیا مؤمنان از طائفه جن در بهشت می‌روند؟ فرمود: نه، ولیکن خداوند حَظیره هائی (دخمه‌ها ئی) در بین بهشت و دوزخ وجود دارد که در آن مکانهای معین شده مؤمنان از جن و فاسقان از شیعه سکونت دارند.

تفسیرعیاشی: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه روز قیامت فرا رسد، هفت گنبد از نور و روشنایی که از یاقوت سبز و سفید تشعشع می‌کند، برافراشته می‌شود. در هر گنبد، امام زمان آن قرار دارد، در حالی که اهل زمانش، چه نیکان و چه بدکاران باشند، دور او گرد هم می‌آیند تا این که پشت دروازه بهشت قرار گیرند. سپس صاحب اولین گنبد نظری می‌کند و به وسیله این نظر، اهل ولایتش را از دشمنانش جدا می‌کند، سپس به سوی دشمنانش می‌آید و می‌گوید: «الَّذِینَ أَقْسَمْتُمْ لا ینالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیکُمْ» آیا شما هستید که

قسم خوردید رحمت خدا شامل حال آنان نمی‌شود؟! آن‌گاه به اصحاب خویش می‌گوید: بی‌هیچ ترس و بیمی وارد بهشت شوید. در این هنگام چهره ظالم سیاه می‌گردد و این در حالی که یاران امام از آن‌جا عبور می‌کنند و به سوی بهشت روانه می‌شوند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». هر گاه اهل گنبد دوم به تعداد کم کسانی که وارد بهشت می‌شوند و تعداد زیاد کسانی که به آتش وارد می‌شوند، نگاه می‌کنند، می‌ترسند و واهمه دارند که مبادا وارد بهشت نشوند و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی «لَمْ يدْخُلُوهَا وَهُمْ يطْمَعُونَ» است.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در تفسیر آیه وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ لَوْ فرمود: اگر یک گرز آهنی بر روی زمین گذاشته شود و جن و انس حول آن جمع شوند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند.

و حسن گفته است آتش شعله خود را به سمت آنان پرت می‌کند تا در بالای آن قرار گیرند، سپس با گرز به آنان ضربه می‌زنند و به مدت هفتاد سال سقوط می‌کنند و وقتی به پایین آتش رسیدند، آتش صدای زوزه خود را به گوش آنان می‌رساند و حتی لحظه ای نمی‌توانند آن را تحمل کنند، که ذکر آن در این آیه آمده است: كُلَّما أَرادُوا أَنْ يخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيها یعنی هر بار که تلاش کنند به سبب غم واندوه بسیار خود از آتش خارج شوند، دوباره با گرزها به آتش بازگردانده می‌شوند و هیچ راه فراری از آن وجود ندارد وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ یعنی به آن‌ها گفته می‌شود: عذاب آتش را بچشید که شما را می‌سوزاند و حریق اسمی است که از احتراق گرفته شده است.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه فرمود: در آن برای شیطان سهمی و بهره ای قرار نده، پرسیدم: چگونه شیطان در این کار سهم و بهره ای می‌یابد؟ فرمود: وقتی نام خدا ذکر شود، شیطان از آن‌جا می‌گریزد و گرنه؛ شیطان در آلت رجولیت او وارد می‌شود و عمل از هر دوی آن‌ها واقع می‌شود، در حالی که نطفه یکی است.

و نیز او از حسین بن محمّد از مُعَلّی بن محمد و چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، همگی از وشّاء، از موسی بن بکر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! وقتی همسر یکی از شما به نزد او می‌آید، او چه می‌گوید؟ پرسیدم: فدایتان شوم! آیا مرد می‌تواند چیزی بگوید؟ فرمود: آیا می‌خواهی به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری، فرمود: بگو؛ با کلمات خدا فرج او را حلال کرده ام، با امانت خدا او را گرفته‌ام. خدایا! اگر در رحم او برای من چیزی قرار دادی، آن را نیکو و پرهیزکار بگردان و او را مسلمانی میانه رو و در مسیر مستقیم قرار بده و در او هیچ بهره ای از شیطان نباشد. عرض کردم: دلیل و نشان این امر چیست؟ فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده ای؟ سپس تلاوت آغاز کرد و فرمود: «وَشَارِكْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلادِ» شیطان می‌آید و همانند مرد در کنار زن قرار می‌گیرد. و همانند او با زن درمی آمیزد. گفتم: علامت و نشانه این امر چیست؟ فرمود: دوستی و دشمنی

با ما، هر کس از نطفه مرد مؤمن باشد، ما را دوست دارد و هر کس از نطفه شیطان باشد، با ما دشمنی می‌کند.

سُلَیم بن قَیس هِلالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاش بدزبان بی‌حیایی که بی‌توجه هر سخنی را می‌گوید و می‌شنود، حرام کرده است. اگر در کار او تحقیق کنی، حتماً می‌فهمی که او یا ثمره زناست یا شیطان در آن سهم و مشارکت داشته است. سؤال شد: یا رسولَ اللّٰه! آیا شیطان در انسان سهم و مشارکت دارد؟ فرمود: آیا نخوانده ای که خداوند می‌فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ».

فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم «إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ»، ابلیس فریاد بلندی کشید و عفریت‌ها نزد او آمدند و گفتند: ای بزرگ ما و سرور ما! سومین فریاد برای چه بود؟ گفت: به خدا به خاطر یاران و اصحاب علی علیه السلام بود. ولی پروردگارا! به عزت و جلالتت سوگند که گناهان را برای آن‌ها زینت خواهم داد تا آن‌ها را دشمن تو بکنم. امام صادق علیه السلام فرمود: قسم به آن‌که محمد صلی اللّٰه علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، ابلیس‌ها و عفریته‌ها بیشتر از آن‌که مگس بر روی گوشت بنشیند، در اطراف مؤمن جمع می‌شوند، اما مؤمن سخت‌تر از کوه است؛ زیرا کوه را می‌توان با تیشه زد و آن را تراشید، ولی نمی‌توان از دین مؤمن کاست.

وقتی مردم متفرق شدند، مأمون روی به امام جواد کرد و گفت: اگر صلاح بدانید، برای ما توضیح بدهید که هر کدام از این شقوق مسأله که در صید حرم ذکر فرمودید چه حکمی دارد؟ امام جواد علیه السّلام فرمود: بسیار خوب یا امیرالمؤمنین! شخص محرم اگر شکاری را در حل (خارج حرم) از پرنده‌های بزرگ بکشد، باید یک گوسفند قربانی کند و اگر همین کار را در حرم کرد باید دو برابر جریمه شود. اگر جوجه ای را بکشد باید یک بره از شیر گرفته بدهد، قیمتش را نباید بپردازد، چون در حرم نبوده، اما اگر در حرم بود باید یک بره به اضافه قیمت آن بپردازد چون در حرم بوده.

اما اگر از وحوش بود (نه پرنده) در مورد گورخر یک شتر و هم‌چنین در مورد شتر مرغ، اگر قدرت مالی نداشت شصت نفر را طعام می‌دهد، در صورت نداشتن قدرت مالی هجده روز روزه می‌گیرد. اگر گاو وحشی بود باید یک گاو بکشد، اگر ندارد سی نفر را غذا بدهد، در صورتی که قدرت مالی نداشت نه روز روزه بدارد. اگر آهو بود باید یک گوسفند بکشد، اگر قدرت نداشت ده نفر را غذا می‌دهد در صورت عدم امکان سه روز روزه می‌گیرد و اگر در حرم چنین کرد، جریمه او دو برابر می‌شود و باید قربانی خود را به مکه بیاورد و واجب است آن را نحر نماید و بکشد. در صورتی که در حج و منی بود در همان قربانگاهی که مردم قربانی می‌کنند قربانی خود را می‌کشد، اما اگر عمره انجام می‌داد، باید در مکه او را قربانی کند و معادل قیمت آن هم صدقه می‌دهد تا جریمه دو برابر داده باشد.

همین‌طور اگر خرگوشی را صید کرد باید یک گوسفند بدهد. اما اگر کبوتری را صید کرد، یک درهم صدقه می‌دهد یا به وسیله آن درهم برای کبوتران حرم غذا می‌خرد. در جوجه کبوتر نصف درهم و در تخم کبوتر یک چهارم درهم می‌دهد.

محرم هر چه از روی نادانی انجام داد، چیزی بر او نیست به جز صید که باید فدا بدهد، چه عالم باشد و چه جاهل، خطا کرده باشد یا عمد. اگر محرم بنده باشد، هر چه انجام دهد کفاره آن به گردن آقا و سید و صاحب اوست، معادل آن مقداری که صاحبش جریمه می‌شود، اگر صیدکننده صغیر باشد چیزی بر او نیست.

اما در صورت تکرار صید، از کسانی خواهد بود که خدا از او انتقام می‌گیرد و کفاره ای نباید بپردازد، این انتقام در قیامت است. اگر صید را در حال احرام نشان داده باشد و صید کشته شود، باید فدا بدهد و کسی که اصرار به این کار ورزد، علاوه بر فدا، عقوبت آخرت نیز هست. اگر در شب و به صورت اشتباه میان آشیانه آن را پیدا کرده باشد، چیزی بر او نیست، مگر این‌که عمدا این کار را کرده باشد. اگر عمدا باشد، چه در شب و چه در روز باید فدا بدهد. محرم برای انجام حج، فدا را در منی قربانی می‌کند، در همان قربانگاه مردم، ولی کسی که برای عمره احرام بسته در مکه می‌کشد.

پس امام جواد علیه السّلام خطاب به او کرد و گفت: ای ابو محمّد! در این مسأله چه می‌گویی؟ زنی در بامداد به مردی حرام است، و چون روز بالا می‌آید بر او حلال شود، و نیمه آن روز بر او حرام گردد و وقت ظهر بر او حلال. سپس هنگام عصر بر او حرام شود، آن‌گاه به وقت مغرب

بر او حلال، و نیمه شب بر او حرام شود، و هنگام سپیده دم بر او حلال گشته و روز که برآمد بر او حرام گردد، و نیمه روز بر او حلال شود؟

پس یحیی و دیگر فقها گیج و وامانده شدند، مأمون گفت: ای ابو جعفر- خدایت عزیز دارد- پاسخ این سؤال را برای ما بیان فرما؟ فرمود: این مردی است که به کنیزی می‌نگرد که بر او حرام است، و پس از خرید بر او حلال و مباح می‌شود. سپس آزادش می‌کند و بر او حرام می‌گردد. آن‌گاه با او ازدواج می‌کند و بر او حلال می‌شود. سپس ظهارش می‌کند (یعنی به او می‌گوید: پشت تو مانند پشت مادر من است) پس بر او حرام می‌گردد و چون کفّاره آن را بپردازد، بر او حلال می‌شود. سپس طلاقش می‌دهد و در نتیجه بر او حرام می‌شود. سپس بدو رجوع می‌نماید و بر او حلال می‌شود. آن‌گاه مرتدّ می‌گردد و بر او حرام می‌شود. آن‌گاه توبه کرده و به اسلام بازمی گردد، بنابراین آن زن بنا بر همان نکاح نخست بر او حلال می‌شود، همان گونه که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم نکاح زینب (دخت خود) را با ابوالعاص بن ربیع که مسلمان شد، بر همان نکاح نخست مقرّر داشته تثبیت فرمود.

پایه‌های استواری که اسلام بر آن‌ها بنا شد، پنج چیز است: نماز، زکات، روزه، حج، ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام بعد از او که دوازده نفرند. اولی آن‌ها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است، بعد امام حسن و بعد امام حسین، سپس علی بن الحسین و بعد حضرت باقر محمد بن علی، بعد از آن جناب امام صادق، سپس حضرت موسی بن جعفر، بعد حضرت رضا، پس از آن جناب امام جواد محمد بن علی،

سپس حضرت هادی امام علی النقی، بعد از آن جناب حضرت امام حسن عسکری، سپس حجة بن الحسن بن علی علیهم السّلام است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از این دیگر جبرئیل را متبسّم و خندان ندید. سپس فرمود: اهل آتش، آتش را بزرگ می‌شمارند و اهل بهشت، بهشت و نعمت الهی را.

وقتی اهل جهنم به جهنم وارد شوند، مسیر هفتاد ساله را در آن سقوط می‌کنند و هرگاه خود را به بالای جهنم برسانند، با گرزها و پتک‌های آهنین بر سرشان کوبیده می‌شود و به پایین جهنم باز گردانده می‌شوند و این حال آنان است و همان گفته خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «کُلَّما أَرادُوا أَنْ یخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ» {هر بار بخواهند از [شدت] غم، از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند [که هان] بچشید عذاب آتش سوزان را.} آن‌گاه پوست بدنشان به غیر از پوستی که بر آنان بود تبدیل می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همین قدر برایت کافی است؟ عرض کردم: برایم کافی است، برایم کافی است.

ثواب الاعمال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: از آزار چهار کس اهل دوزخ آزار برند، آن‌ها که از حمیم نوشند و در جهیم فریاد وای وای کشند و اهل دوزخ به یک‌دیگر گویند این چهار کس را چه باشد که با همه آزاری که خود داریم ما را آزار دهند یکی در تابوت آتش گداخته و

آویخته و یکی رودهایش را کشند و یکی از دهانش چرک و خون روانست و یکی گوشت خود را می‌خورد آن‌که در تابوتست گوید چرا آن ابعد ما را آزارد با همه آزاری که داریم ابعد گوید ابعد مرده است و مال مردم در ذمه‌اش بوده و آن را ادا نکرده و نپرداخته سپس به آن‌که روده‌هایش کشیده شود گویند این دورتر از رحمت را چیست که با همه آزاری که داریم ما را آزار می‌دهد گوید جرمش این است که از بول احتراز نکرده است، گناه آن‌که از دهانش چرک و خون روانست این است که تقلید چی بوده و سخنان زشت را تقلید می‌کرده و گناه آن‌که گوشت خود را می‌خورده این است که گوشت مردم را به غیبت و سخن چینی می‌خورده است.

امالی صدوق: عمر بن ثابت از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: دوزخیان چون سگ مویه کنند از سختی عذاب؛ چه گمان بری ای عمرو (راوی حدیث است) به مردمی که «لا یقْضی عَلَیهِمْ فَیمُوتُوا وَ لا یخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها» {حکم به مرگ بر ایشان [جاری] نمی‌شود تا بمیرند، و نه عذابِ آن از ایشان کاسته شود.} و تشنه و گرسنه و معیوب چشم، کر و کور و سیه روی و رانده در دوزخ و پشیمان و مغضوب از عذاب بر آن‌ها ترحم نشود و تخفیف ندارند و می‌سوزند و از حمیم می‌نوشند و از زقوم می‌خورند و با قلاب آتشین فرو کشیده شوند و با گرز کوبیده شوند و فرشتگان غلاظ و شداد بر آن‌ها رحم نکنند و در دوزخ بروی خود آن‌ها را بکشند و با شیاطین قرینند و در سختیها و بندهای گردانند اگر فریاد کشند اجابت نشوند و اگر درخواستی کنند برآورده نشود این است حال آن‌ها که بدوزخ در آیند.

علل الشرایع: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هنگامی که گرما شدّت پیدا می‌کند نماز (منظور نماز ظهر و عصر است) را تأخیر بیاندازید تا هوا خنک‌تر شود چه آن‌که این گرما ناشی از زبانه کشیدن آتش جهنّم می‌باشد، آتش دوزخ از کثرت و غلیان بر مکان خود مستولی شد و در تنگنا قرار گرفت پس حقّ تعالی به آن اذن داد که دو نفس بکشد، یک نفس در زمستان و یک نفس در تابستان، پس شدّت گرما در تابستان از زبانه کشیدن و شعله ور شدن آن بوده و شدت سرما در زمستان از زمهریر جهنّم می‌باشد.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: برای دوزخ هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون ورود می‌کنند. از یک در مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهمزدن به خدا ایمان نداشته‌اند ورود می‌کنند. از یک در بنی امیه ورود می‌کنند این در مخصوص آن‌ها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در افروخته و در فرو برنده است، هفتاد خریف (خریف هشتاد سال است) آن‌ها را به عمق دوزخ فرو می‌کشاند و هر بار که در این عمق فرو می‌روند دوزخ جوشی می‌زند که هفتاد خریف آن‌ها را به بالا پرتاب می‌کند و دوباره هفتاد خریف فرو می‌روند و همیشه به همین حال در دوزخ بسر می‌برند و از یک در دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد می‌شوند این در از همه درها بزرگ‌تر و سوزنده‌تر و پرجنجال‌تر است.

خصال: ابن عباس گوید دو یهودی از بزرگان یهود به مدینه آمدند و از امیر المومنین پرسیدند بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ حضرت فرمود: بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین تا آخر حدیث.

عیون أخبار الرضا علیه السلام: مردی از اهل شام از امیر المؤمنین سؤال کرد از بدترین وادی روی زمین فرمود: وادی است در یمن که آن را برهوت گویند و آن از وادیهای جهنم است و پرسید که اهل بهشت به چه زبان با یک دیگر گفتگو می‌کنند حضرت فرمود: به زبان عربی و پرسید که اهل جهنم به چه زبان گفتگو می‌کنند فرمود به زبان مجوسی و گبران.

عیون أخبار الرضا علیه السلام: از امام صادق علیه السّلام درباره طاعون سؤال شد، آن حضرت فرمودند: برای عدّه ای عذاب و برای عدّه ای دیگر رحمت است، گفتند: چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی‌دانید آتش جهنّم برای کافرین عذاب است ولی برای فرشته هائی که موکل جهنم‌اند و با کافرین در آن‌جا هستند، مایه رحمت است؟

معانی الاخبار: معاویة بن وهب گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم مردی خواند «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» {بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم} و آن مرد پرسید: «فلق» چیست؟ فرمود: درّه ایست در جهنّم که در آن هفتاد هزار خانه است، در هر خانه ای هفتاد هزار مار سیاه وجود دارد، در درون هر ماری هفتاد هزار کیسه بزرگ زهر به بزرگی خمره، و اهل جهنّم ناگزیرند که از آن درّه بگذرند.

تفسیر قمی: در توضیح آیه: «إِنَّمَا یؤَخِّرُهُمْ لِیوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الأَبْصَارُ» گفته است: چشمان ستمگران از وحشت رؤیت جهنم باز مانده و نمی‌توانند پلک خود را به هم زنند.

ودر روایت ابو جارود از امام جعفرصادق علیه السلام آمده است: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ» ایستادنشان بر صراط است و اما «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» شنیده ام- و خدا عالِم است- خداوند جهنم را در هفت درجه و مرتبه مختلف آفریده است که بدترین و سوزاننده‌ترین آن جحیم است که اهل آن بر روی

آتش سوزان و خالص ایستاده‌اند و مغزشان در سرشان می‌جوشد، همان گونه که آب یا غذا در دیگ می‌جوشد. دومین درجه لَظَی است و می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهَا لَظَى * نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى * تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى* وَجَمَعَ فَأَوْعَى» {نه چنین است (آتش) زبانه می‌کشد * پوست سر واندام را برکننده است * هر که را پشت کرده و روی برتافته * و گرد آورده و انباشته (و حسابش را نگاه داشته) فرا می‌خواند}

ششم: سَعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر یک سیصد قصر و در هر قصر سیصد اتاق آتش، در هر اتاق سیصد نوع عذاب. در آن‌جا مارها و مجموعه‌هایی از آتش عقرب‌ها و غل و زنجیرهایی از آتش وجود دارد؛ همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِینَ

سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» [ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده ایم]

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍ أُعِيدُوا فِيهَا» روایت می‌کند که حضرت فرمود: هنگامی که فاسقان وارد جهنم می‌شوند، به درون آن می‌افتند که پیمودنش هفتاد سال طول می‌کشد، و هنگامی که به قعر آن می‌رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن‌جا به بالا پرتاب می‌کند و چون به بالای آن می‌رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می‌شود و دوباره به درون جهنم می‌افتند. پس حال آنان، این‌گونه است.

تفسیر قمی: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند گناهکاران را به صورت جاودانه در دوزخ نگه خواهد داشت و پاهایشان را به هم خواهد بست و دست‌هایشان را به گردنشان آویزان خواهد کرد و به آن‌ها لباس‌هایی از قطران می‌پوشاند که از آن‌ها لباسهایی از پاره‌های آتش برایشان دوخته خواهد شد. آن‌ها در عذابی به سر خواهند برد که گرمای آن بسیار شدید است و آتش آن همه اهل جهنم را در بر می‌گیرد و درهای دوزخ بر روی آن‌ها بسته شده و هرگز بر روی ساکنانش گشوده نخواهد شد و هیچ گاه باد بر آن‌ها نمی‌وزد و غم واندوه آن‌ها برطرف نمی‌شود. عذاب آن‌ها هر روز شدت می‌یابد و مجازاتشان هر روز از سر گرفته می‌شود. نه جهنم فناپذیر است تا نابود شوند و نه اجل دوزخیان هرگز فرا خواهد رسید. سپس خداوند ندای دوزخیان را نقل می‌کند و می‌فرماید: «ونَادَوا يا مَالكُ ليقْضِ عَلينَا رَبُّكَ» یعنی از پروردگارت بخواه

تا اجل ما را فرا برساند تا ما بمیریم. در این هنگام مالک می‌گوید: «إِنَّكُم مَّاكِثُونَ»

تفسیر قمی: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» جمله استفهام و پرسش است زیرا خداوند به دوزخ وعده داده که آن را پرکند. لذا دوزخ پر می‌شود از گنه گاران و خدا از او می‌پرسد: «هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» پر شدی؟ می‌گوید: آیا باز هم هست؟ یعنی می‌گوید: ظرفیت من کامل نیست؟ و گفته است: بهشت می‌گوید: خدایا به جهنم وعده دادی آن را پر می‌کنی و به من وعده دادی مرا پر و انباشته می‌سازی. دوزخ را پر کردی، مرا با چه چیزی پر خواهی کرد؟ سپس خداوند آن روز خلقی را می‌آفریند و بهشت را با آن‌ها پر می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: خوشال به حال آن‌ها که هم و غم دنیا را نمی‌بینند.

تفسیر قمی: «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا»، گفت: احقاب یعنی سال‌ها و حقب یعنی هشتاد سال و هر سال سیصد و شصت روز است که هر روز آن معادل هزار سال از آن سال‌هایی است که شما می‌شمارید (سال‌های این دنیا).

احتجاج: فرد زندیق از امام صادق علیه السّلام پرسید: بفرمایید مگر در جهنّم شاهد عادلی نیست که خلق را عذاب کند تا دیگر نیازی به مار و عقرب

نباشد؟ فرمود: مار و عقرب را تنها وسیله عذاب کسانی قرار می‌دهد که فکر می‌کردند آن‌ها از خلق خدا نیستند بلکه شریک دیگری آن‌ها را خلق کرده، پس خداوند نیز عقرب و مار را در آتش بر آنان مسلّط نماید تا وبال دروغی که بافته و انکاری که در خلقت آن دو قائل شدند را بچشند تا آخر حدیث.

تفسیر امام علیه السلام: اللَّهُ یسْتَهْزِئُ بِهِمْ، تمسخر خداوندنسبت به آن‌ها در روز قیامت این است که خداوند عز و جل وقتی منافقان و دشمنان علی علیه السلام را در جهنم و دوزخ جای داد و آن‌ها را با انواع عذاب‌های عجیب شکنجه کرد و مومنانی را که در دنیا مورد تمسخر منافقان بوند در بهشت جای داد، در کنار محمد بنده برگزیده خداوند متعال، آن مومنان را به این تمسخر کنندگان آن‌ها در دنیا نشان می‌دهد تا عذاب‌های عجیب آن را ببینند و شادی و سرور آنان از شماتت و نکوهش جهنمیان است، همان‌طور که شادی و لذت مومنان از نعمت‌های بهشتی است. آن‌ها کافران را با نام‌ها و صفاتشان می‌شناسند و در چند گروه هستند: گروهی بین دندان‌های نیش افعی قرار دارند و افعی آن‌ها را می‌گزد و گروهی بین چنگال‌های حیوانات وحشی هستند و حیوان آن‌ها را می‌درد. و یا کسانی که زیر شلاق‌های آتشین و ستون‌های آتش هستند و گرزهایی که از دست آنان می‌افتد عذاب آنان را تشدید می‌کند و بر ذلت آن‌ها می‌افزاید و گروهی در دریای آب جوش هستند و غرق می‌شوند و گروهی در چرک و خون غوطه ور شده‌اند و شعله آتش آن‌ها را می‌سوزاند. و گروهی در انواع دیگر عذاب هستند و کافران و منافقان این مومنان را می‌بینند که در دنیا به دلیل

عشق به محمد و علی و خاندان ایشان صلوات اللّٰه علیهم، آن‌ها را به تمسخر می‌گرفتند. بعضی بر روی بستر خود پهلو به پهلو می‌شوند و بعضی دیگر در حال میوه خوردن هستند و بعضی دیگر در خانه‌ها و باغ‌ها و تفرج گاه‌ها با حوریان بهشتی و غلامان و کودکان و کنیزآن‌که درخدمت آن‌ها هستند و به دور آن‌ها می‌گردند، شادی می‌کنند. و فرشتگان از نزد خداوند عز و جل برای آنان حباء و کرامات و هدایای عجیب می‌آورند. آن‌ها می‌گویند: سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّٰارِ این مومنآن‌که کافران منافق را می‌بینند می‌گویند: ابو فلانی، و فلانی، تا آن‌ها را با نام‌هایشان صدا می‌زنند و می‌گویند: در این‌جایگاه که خوار شده اید، چه می‌کنید؟ به نزد ما بیایید تا درهای بهشت را به سوی شما باز کنیم و از عذاب خود نجات یابید و به ما در نعمت‌های بهشتی ملحق شوید. آن‌ها می‌گویند: وای بر ما، این از کجا برای ماست؟ مومنان می‌گویند: به این درها بنگرید. آن‌ها به درهای بهشت که باز شده است نگاه می‌کنند و تصور می‌کنند که درهای جهنم که در آن عذاب می‌شدند باز است و می‌توانند به سوی آن نجات یابند و شروع به شنا کردن در دریای جوشان آن می‌کنند و بین شعله‌ها می‌دوند، و آن‌ها به ایشان می‌رسند و با گرزها و پتک‌ها و شلاق‌های خود آنان را می‌زنند و هم‌چنان به این کار ادامه می‌دهند و این عذاب را تحمل می‌کنند تا این که گمان می‌کنند به آن درها رسیده‌اند، اما به ناگاه می‌بینند که درها به رویشان بسته است و دربانان جهنم با گرزهای خود به آن‌ها ضربه می‌زنند و آن‌ها را به دل جهنم بازمی گردانند و مومنان بر بسترهای خود آرمیده‌اند و آن‌ها را به تمسخر می‌گیرند. این سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید: اللَّهُ یسْتَهْزِئُ بِهِمْ و می‌فرماید: فَالْیوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یضْحَکُونَ عَلَی الْأَرائِکِ ینْظُرُونَ.

توضیح: «المرزب» به سکون باء و گاهی با تشدید آن به معنای پتک آهنگری است و «بحبحبه» معنای قرار گرفتن در منزل است و ابو فلان ابو بکر است و فلان عمر است و «دهده الحجر» یعنی سنگ را غلتاند.

الدروع الواقیه: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دستان اوست، اگر قطره ای از زقوم بر کوه‌ها بچکد، به ژرفای هفت طبقه زمین نفوذ می‌کند و زمین طاقت آن را ندارد، پس حال کسی که زقوم شراب اوست چگونه است؟ و سوگند به کسی که جانم در دستان اوست، اگر یک مقماع از آن‌چه که خداوند در کتاب خود ذکر کرده است، بر کوه‌ها گذاشته شود، به ژرفای هفت طبقه زمین نفوذ می‌کند، پس چگونه آن را طاقت می‌آورد کسی که در روز قیامت در آتش است و بر روی او می‌افتد.

و در همان کتاب آمده است: وقتی این آیه بر نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ، حضرت به سختی گریست و یارانش از گریه او گریستند و نمی‌دانستند که جبرییل چه آیه ای بر او نازل کرده است. و هیچ یک از یاران حضرت نتوانست با او سخن بگوید و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هرگاه فاطمه رامی دید خشنود می‌گشت، پس یکی از یاران نبی اکرم به در خانه فاطمه رفت و دید که حضرت در حال آسیاب کردن جو است و می‌گوید: وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقى پس به او سلام گفت و خبر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و گریه‌اش را به او رساند. فاطمه برخاست و پوشش خود را به تن کرد که دوازده جای آن

با لیف خرما وصله شده بود. وقتی از خانه بیرون رفت، سلمان فارسی به لباس او نگاه کرد و گریست و گفت: قیصر و کسری سندس و حریر به تن می‌کردند و دختر محمد لباس پشمی کهنه ای که دوازده جای آن پینه دوزی شده به تن می‌کند. هنگامی که فاطمه بر نبی اکرم وارد شد، گفت: ای رسول خدا، سلمان از لباس من تعجب کرد، سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرد، من و علی از پنج سال پیش فقط مشک کبش در اختیار داریم که چهارپایان ما در روز از آن تغذیه می‌کنند و در شب بستر ماست. و بالش ما از ادیم دباغی شده ای است که از لیف خرما پر شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان، دختر من در گروه پیشی گرفتگان است. سپس فاطمه فرمود: پدر فدایت شوم چه چیزی سبب گریه تو شده است؟ پیامبر دو آیه پیش را که جبرییل نازل کرده بود ذکر کرد. در این هنگام فاطمه به صورت بر روی زمین افتاد و می‌گفت: وای، ای وای بر کسی که به جهنم برود. سلمان شنید و گفت: ای کاش من گوسفندی بودم که گوشت مرا می‌خوردند و پوستم را می‌دریدند و ذکر آتش را نمی‌شنیدم. و ابوذر گفت: ای کاش مادر من عقیم بود و مرا متولد نمی‌کرد و من ذکر آتش را نمی‌شنیدم و عمار گفت: ای کاش پرنده ای در صحرا بودم و محاسبه نمی‌شدم و مورد عذاب قرار نمی‌گرفتم و ذکر آتش را نمی‌شنیدم. و علی علیه السلام فرمود: ای کاش وحوش بیابان مرا پاره پاره می‌کردند و کاش مادرم مرا متولد نمی‌کرد و ذکر آتش را نمی‌شنیدم. سپس علی دست خود را بر سرش نهاد و شروع به گریه کرد ومی گفت: طول این سفر چقدر دراز است و توشه ما در سفر قیامت چه کم است. آن ها به آتش می‌روند و کلالیب آتش آن‌ها را می‌رباید. آن‌ها دچار بیماری می‌شوند و هیچکس

به عیادت آنان نمی‌رود، مجروحند و زخم آنان مداوا نمی‌شود، در بند هستند و از اسارت آتش خلاص نمی‌شوند. از آن می‌خورند و می‌نوشند و بین طبقات آتش می‌چرخند و پس از پنبه و کتان اکنون قطعه‌های آتش را به تن می‌کنند و پس از هم آغوشی با همسران خود با شیاطین همنشینند.

سید رضی رضی الله عنه گفت: وقتی جهنمیان به جهنم درمی آیند و عذاب و ترس آن را می‌بینند و از این امر آگاه می‌شوند، همان‌طور که زین العابدین علیه السلام فرمود تصور تو از آتشی که هیچ تضرع و زاری در آن اثری ندارد و نمی‌تواند بر کسی که از او التماس می‌کند کمتر شود و دردناک‌ترین عذاب را برای اهل خود می‌برد چیست؟ در حالی که جهنمیان می‌دانند بهشتیان در چه ثواب و نعمت جاویدانی هستند و آرزو می‌کنند که اهل بهشت به آن‌ها چیزی بخورانند یا بنوشانند تا لختی عذاب دردناک آنان کمتر شود، همان‌طور که خداوند عز و جل در قرآن کریم می‌فرماید: وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَینا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ فرمود تا چهل سال پاسخی به آنان داده نمی‌شود سپس با لحنی تحقیرآمیز و توهین آمیز به آن‌ها می‌گویند: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرِینَ فرمود آن‌ها خزانه داران جهنم را و مصیبت‌ها و بلایایی را که بر آنان نازل گشته است، در نزد خود می‌بینند پس آرزو می‌کنند که شادی در نزد خود بیابند همان‌طور که خداوند عز وجل فرمود: وَ قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یخَفِّفْ عَنَّا یوْماً مِنَ الْعَذابِ فرمود پاسخ سوال آنان تا چهل سال داده نمی‌شود سپس پس از آن‌که نومید شدند به آن‌ها می‌گویند: قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ

إِلَّا فِي ضَلالٍ فرمود: هنگامی که از خزانه داران جهنم نومید شدند، به مالک که طلایه دار خزانه داران است رجوع می‌کنند و امید دارند که او آن‌ها را از این خواری برهاند همان‌طور که خداوند عز و جل فرمود: وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیقْضِ عَلَینا رَبُّکَ فرمود: پاسخ سوال آنان تا چهل سال داده نمی‌شود و در عذاب هستند سپس همان‌طور که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید به ایشان پاسخ می‌دهد: قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ فرمود هنگامی که از مولای خود پروردگار جهانیان‌که در دنیا بی‌ارزش‌ترین چیز در نزد آنان بود و آن‌ها هوا و هوس خود را بر او ترجیح می‌دادند نومید شدند، در حالی که وجود او عقلا و نقلا به وسیله هدایتگران به سوی راه نجات برایشان اثبات شده بود، و به زبان حال به آن‌ها فهمانده بود که با اعمال خود خود را به عذاب می‌کشانند، و در قبول با مرگ تا ابد بر روی کفار بسته است و به آن‌ها گفته بود وقتی که در دنیا بودند، شما مرا باور نکردید آیا گمان نمی‌کنید که من از صدیقین باشم؟ پس چگونه از من رویگردان می‌شوید و مرا تکذیب می‌کنید و پیامبرانی که مرا باور دارند تکذیب می‌کنید؟ شما را از این زیان هائل بر حذر می‌دارم. آیا از زیادی تعداد پیامبران و تکرار رسالت آنان چیزی نشنیدید؟ سپس خداوند متعال ورود آنان را به آتش تکرار کرد و فرمود: أَ لَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ پس کفار گفتند: رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَینا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ آن‌ها چهل سال در خواری و ذلت می‌مانند و در عذاب آتش پاسخی به ایشان داده نمی‌شود وکسی با آنان سخن نمی‌گوید. سپس خداوند عز و جل به آن‌ها پاسخ می‌دهد: در آتش بمانید وسخن نگویید. گفت که در این هنگام آن‌ها از هر گشایش و آسایشی نومید می‌گردند و درهای جهنم به روی آن‌ها بسته می‌شود و ماتم هلاک و آه و ناله و شیون آنان ابدی می‌شود.

نهج البلاغه: علی علیه السلام فرمود: بدانید که این پوست نازک شما تحمل آتش را ندارد پس به خود رحم کنید که شما تجربه مصیبت‌های دنیا را دارید و می‌دانید که وقتی خاری در دست یکی از شما فرو رود چگونه جزع و فزع می‌کنید و خون روان می‌شود و گرما شما را می‌سوزاند، پس چگونه وقتی بین دو طبقه آتش گرفتار شدید و همبستر سنگ‌ها و همنشین شیطان شدید تحمل می‌کنید؟ آیا می‌دانید که وقتی خداوند بر آتش خشم بگیرد، به سبب خشم او آتش خود را در هم می‌شکند و وقتی بر آتش فریاد بکشد، از ترس فریاد خداوند به سمت درهای جهنم می‌پرد. ای پیرمرد، که سن تو بالا رفته است، وقتی طوق آتشین استخوان گردن تو را له کند و زنجیرهای آتشین گوشت دست تو را بخورد چه می‌کنی؟ شما را به خدا سوگند ای بندگان، که در سلامتی هستید پیش از بیماری و در گشایش هستید قبل از تنگنا، پس در خلاصی خود بکوشید پیش از آن‌که درهای رهایی بسته شود.

توضیح: رمضاء به معنای زمین بسیار داغ است و طابق بر وزن هاجر و صاحب اجر بسیار است، و حطم به معنای در هم شکستن و یفن با حرکت حروف به معنای پیرمرد مسن است و لهزه یعنی با او در آمیخت و قتیر بر وزن امیر به معنای شیب یا اوایل آن است. إذا التحمت یعنی آن را احاطه کرد و آن را در برگرفت و به آن چسبید و نشب الشی ء بالشی ء یعنی آویخته شد و الجوامع جمع جامعاست و به معنای زنجیر است زیرا دست‌ها را به گردن جمع می‌کند.

خصال: بشار گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: به چه دلیل در روز چهارشنبه روزه می‌گیرند؟ فرمود: به این دلیل که آتش در روز چهارشنبه آفریده شد.

معانی اخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار هستی آفرین روانها را دو هزار سال قبل از کالبدها خلق کرد، و عالی‌ترین و شریف‌ترین آن‌ها را، روح محمّد، و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان- صلوات اللَّه علیهم- قرار داد و حدیث را ادامه داد تا قصه آدم و حواء تا این‌جا که عرض کردند: خداوندا چنان‌که درجه آن بزرگواران را در بهشت دیدیم، جایگاه ستمکاران به آنان را در جهنم نیز به ما نشان ده، پس ایزد متعال به آتش دوزخ دستور داد تا انواع سختی و شکنجه را که در آن است در معرض دید ایشان قرار دهد، سپس فرمود: جایگاه ستمکاران به آنان‌که به دروغ منزلت ایشان را به خود نسبت می‌دهند، در پائین‌ترین طبقات این جهنم است، «كُلَّما أَرادُوا أَنْ يخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها» {هر چه بکوشند تا از آن آتش بیرون آیند (ملائکه عذاب) ایشان را به همان جا بازگردانند} تا آخر حدیث.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: از پدران خود نقل کرد که امیر المومنین علیه السلام فرمود: من و فاطمه بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می‌گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول اللَّه! چه باعث شده که شما این چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخم فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از امّتم را در عذابی شدید نگریستم، و آن

وضع برای من سخت گران آمد، و گریه‌ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است): زنی را به مویش در دوزخ، معلّق، آویخته بودند که مغز سر او می‌جوشید، و زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنّم آویزان بود و آتش در حلقوم او می‌ریختند، و زن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستانهایش آویخته بودند، و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را می‌خورد، و آتش در زیر او شعله می‌کشید، و زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند، و زنی را دیدم کر و کور و لال که در تابوتی از آتش است و مخ او از بینیش خارج می‌شود و همه بدنش قطعه قطعه از جذام و برص (خوره و پیسی) است و زن دیگر را مشاهد کردم که در تنّوری از آتش به پاهایش آویزان است، و زنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین می‌برند، و دیگری را دیدم صورت و دستهایش آتش گرفته و مشغول خوردن روده‌های خویش است، و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن حمار است و هزار هزار نوع او را عذاب می‌کنند و زنی را به صورت سگ دیدم که از عقب بشکم او آتش می‌ریزند و از دهانش بیرون می‌ریزد و فرشتگان با گرزهائی آتشین بر سر و پیکر او می‌زنند. پس فاطمه علیها السّلام به پدرش عرض کرد: ای حبیب من، و ای نور دیدگانم به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبت گرفتار شدند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای دختر عزیزم امّا آن زنی که به موی سرش معلّق در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش از نامحرمان نمی‌پوشانید، و امّا آن زنی که به زبانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می‌داد، و آن‌که به پستانهایش آویزان بود شوهرداری بود که از آمیزش با شویش

پرهیز نداشت و امّا آن‌که به پاهایش معلق در دوزخ بود کسی بود که بدون اذن همسر خود از خانه بیرون می‌رفت، و امّا آن زنی که گوشت بدن خویش را می‌خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می‌کرد، و امّا آن‌که دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند زنی بود که درست وضو نمی‌ساخت و لباسش را از آلودگی به نجس، تطهیر نمی‌کرد، و غسل جنابت و حیض بجای نمی‌آورد و خود را نظیف نمی‌ساخت، و به نماز اهمیت نمی‌داد، و امّا آن کر و کور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می‌شد و به شوهر خود نسبت می‌داد، و آن‌که گوشت بدنش را با مقراضها می‌برید پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی می‌نهاد و خود را بدانها عرضه می‌نمود، و امّا آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده‌های خود بود آن‌کسی بود که دلّالی جنسی به حرام می‌کرد، و امّا آن‌که سرش سر خوک و بدنش بدن حمار بود آن زنی بود که سخن چینی به دروغ می‌نمود، و امّا آن‌که رخسارش رخسار سگ بود و آتش در دبر او می‌ریختند و از دهانش بیرون می‌آمد آن زنی آوازه خوان و نوحه گر و حسود بود، آن‌گاه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وای بر زنی که شوی خویش را به غضب آرد، و خوشا به حال بانوئی که شوهرش از او راضی باشد.

تفسیر امام عسکری علیه السلام: بدانید آنان‌که از قتل حسین خشنودند در قتل او شریکند. بدانید که کشندگان او و یاران و پیروان و رهروان آن‌ها، از دین خدا به دورند. بدانید خداوند به فرشتگان درگاه خود فرمان داده تا اشک‌های ریزان بر قتل حسین را برگیرند و به گنجینه

بهشت آورند و با آب زندگانی درآمیزند تا این‌گونه هزاران بار گواراتر و پاک‌تر شود و فرشتگان اشک‌های افراد خوشحال و خندان بر قتل حسین را بر می‌گیرند و به هاویه جهنم می‌آورند و با آب جوشان و چرکین و کدر و کثیف آن در می‌آمیزند تا هزاران بار به شدت حرارت و سختی عذاب آن افزوده شود تا عذاب دشمنان خاندان محمّد را که به آن‌جا منتقل می‌شوند دشوار گرداند.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در داستان حضرت یحیی فرمود که حضرت زکریا فرمود که می‌گفت دوستم جبرئیل از طرف خدای تبارک و تعالی به من باز گفته است که در دوزخ کوهی است به نام سکران و در بین آن کوه دره ای است به نام غضبان از غضب خدای رحمان تبارک و تعالی در این دره چاهی است که صد سال عمق دارد و در آن چاه تابوتهاست از آتش در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و جامه‌ها از آتش و زنجیرها از آتش و غلهای آتشین تا آخر حدیث.

علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: به حضرت گفتم آیا می‌توانم با شنل سیاه نماز بخوانم؟ فرمود: با آن لباس نماز نخوان زیرا لباس جهنمیان است.

تفسیر قمی: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: منظور از: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، بهشتیان با دوشیزگان نرم خو و زیبارو ازدواج می‌کنند. این در حالی است که هر کدام از

دوزخیان، شیطانی همراه وی خواهد بود. جان‌های کافران و منافقان با شیاطین پیوند می‌خورد و این شیاطین، همنشین آن‌ها هستند.

اختصاص: ابن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوالهایی پرسد و در بین سوالهای او این بود که: هفده چیست؟ حضرت فرمودند: اما هفده: عبارت از هفده اسم از اسماء خدای تعالی که نوشته شده بین بهشت و جهنم که اگر آن اسماء نباشد چنان جهنم شعله می‌کشد که هر که در آسمان‌ها و زمین است آتش می‌گیرد و می‌سوزد.

آن‌ها می‌گویند: بهشت بر شما حرام باد و می‌گویند روح او از بدن جدا می‌شود و ملک الموت او را بین پتک و سندانی می‌گذارد و از ناخن‌هایش خون فواره می‌زند و آخرین چیزی که از او بیرون کشیده می‌شود چشمان اوست و بوی تعفن شدیدی از او به مشام می‌رسد که همه اهل آسمان از آن احساس اشمئزازمی کنند و می‌گویند: لعنت خداوند بر او باد، بر روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شد و خداوند او را لعنت کند و لعنت کنندگان، او را لعن کنند و هنگامی که روح او به آسمان دنیا برود، درهای آسمان بسته می‌شود که در این آیه آمده است: لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يلِجَ الْجَمَلُ فِى سَمِّ الْخِياطِ وَ كَذلِكَ نَجْزِى الْمُجْرِمِينَ. خداوند می‌فرماید: آتش را دوباره به او برگردانید که من انسان را از آن آفریده‌ام و به آن باز می‌گردانم و بار دیگر از آن خارج می‌کنم. وقتی در تابوت قرار گیرد، شیاطین جسد او را حمل می‌کنند و وقتی او را به قبر رساندند، هر قسمتی از قبر می‌گوید: خداوندا او را در من قرار مده تا این که در حفره ای قرار داده می‌شود که خداوند مقدّر

فرموده است. وقتی او را در لحد گذاشتند، زمین به او می‌گوید: چه بد وارد شدی ای دشمن خدا. به خدا سوگند وقتی بر متن من راه می‌رفتی، کینه تو را در دل داشتم و امروز که در دل من هستی کینه بیشتری نسبت به تو دارم. به عزت پروردگارم سوگند که از همجواری با تو خشنود نیستم و به تنگ آمده‌ام و از تو وحشت دارم و خواسته تو را بر آورده نمی‌سازم. من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره ای از حفره‌های آتش هستم. سپس نکیر و منکر به سراغ او می‌آیند که دو فرشته سیاه و آبی هستند و با دندان‌های خود قبر را می‌کنند و چشمان آن‌ها مانند دو دیگ مسی در میان موی آن هاست و صدای آنان مانند رعد کوبنده است و چشمانشان برق می‌زندآن‌ها بر سر او فریاد می‌زنند و جان از تنش بیرون می‌رود تا این که به حنجره او می‌رسد و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر و امام تو کیست؟ او می‌گوید: نمی‌دانم. آن‌ها می‌گویند: در دنیا یقین نداشتی و امروز نیز صاحب یقین نیستی، نه چیزی می‌دانی و نه هدایت شدی. گفت: ضربه ای به او می‌زنند که از مشرق تا مغرب همه به جز جن و انس صدای ناله او را می‌شنوند و از شدت این ناله و فریاد، ماهی‌ها در گِل فرو می‌روند و وحوش صحرا به بیشه‌ها می‌گریزند اما شما این را نمی‌دانید. سپس خداوند دو مار سیاه آبی را به سراغ او می‌فرستد که پنج ساعت در روز و شش ساعت در شب او را عذاب می‌کنند، زیرا او گناهان خود را از مردم مخفی می‌کرد اما از خداوند پنهان نمی‌کرد. فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يؤْمِنُونَ سپس خداوند دو فرشته کر و کور را بر او مسلط می‌کند که دو پتک آهنین از آتش با خود دارند که با آن ضرباتی می‌زنند و او فریاد می‌کشد و آن‌ها تا روز قیامت صدای فریاد او را نمی‌شنوند و وقتی صیحه قیامت برپا شد، آتش از قبر او شعله می‌کشد و می‌گوید: وای بر من که قبرم

شعله ور شده است و خواری و ذلت به من نزدیک گشته است. از آتش قبر برخیز و به سوی آتشی برو که خاموش نمی‌شود. او با روی سیا از قبر برمی خیزد و با چشمان آبی و بینی دراز و دست و سر شکسته بیرون می‌رود و نگاه خود را می‌دزدد و اعمال زشت او در پیش چشمش حاضر می‌شود و می‌گوید: به خدا سوگند که همیشه تو را در حال رویگردانی از امر خداوند و شتابان به سوی گناهان دیدم. تو در دنیا سوار بر من می‌شدی و اکنون من می‌خواهم بر تو سوار شوم و تو را به سوی آتش ببرم سپس او زانو می‌زند و کافر بر پشت او سوار می‌شود و به جهنم می‌رود. وقتی به فرشتگان نگاه می‌کند، غل و زنجیر آتشین برایش می‌آورند و از خشم لب خود را گاز می‌گیرند. فَيقُولُ يا لَيتَنِی لَمْ أُوتَ كِتابِيهْ و خداوند ندا می‌دهد: او را به سوی آتش بیاورید و زمین زیر پای او و خورشید بالای سر او به آتش تبدیل می‌شود و آتش می‌آید و به گردنش آویخته می‌شود. او بسیار می‌گرید و می‌گوید: وای از دنباله آتش. آتش با او سخن می‌گوید: و خداوند دور نگاه دارد بدن تو را از عذاب تخیرهایی که در طاعت خداوند داشتی. سپس نامه اعمال او از پشت سرش می‌جهد و در دست چپ او می‌افتد. سپس فرشته ای می‌آید و سینه او را بهپشتش می‌دوزد و به او می‌گویند: نامه اعمالت را بخوان. اوپاسخ می‌دهد: چگونه نامه عملم را بخوانم در حالی که جهنم روبروی من است؟ خداوند می‌فرماید: گردنش را بشکن و پشتش را بشکن و پیشانی‌اش را به پاهایش بدوز. سپس می‌فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ پس برای بزرگداشت سخن خداوند، هفتاد هزار فرشته عبوس ترشروی او را برمی دارند. یکی محاسن او را می‌کند و یکی استخوان‌هایش را له می‌کند و او می‌گوید: آیا به من رحم نمی‌کنید؟ آن‌ها می‌گویند: ای بیچاره، چگونه بر تو رحم کنیم که خداوند ارحم الراحمین رحمی به تو

نمی‌کند. آیا این تو را آزرده خاطر می‌کند؟ می‌گوید: بله بسیار زیاد. می‌گویند: ای بیچاره، اگر تو را در آتش بیندازیم چه بر سرت خواهد آمد؟ فرشته سینه او را هل می‌دهد و او به مدت هفتاد هزارسال سقوط کی کند. آن‌ها می‌گویند: یا لَیتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا. سنگی در سمت راست و شیطان در سمت چپ او قرار می‌گیرد و گوگرد شعله وری در صورت او روشن می‌شود و خداوند هفتاد شلاق که ضخامت آن به‌اندازه چهل ذراع است برای او می‌آفریند و آن را به دست فرشته ای که مسوول عذاب کردن اوست می‌دهد و طول فاصله هر شلاق تا شلاق دیگر چهل ذراع است و بین هر دو شلاق مارها و عقرب‌هایی از آتش و کرم‌های آتشین وجود دارد که سر آن‌ها هم‌چون یک کوه بزرگ است و ران آن‌ها مثل کوه ورقان است که کوهی است درمدینه و مشفر آن از خرطوم فیل بلندتر است که او را می‌کشند و گوش‌های او فرو رفته است و بین دو گوش او دالان‌هایی از آتش شعله ور وجود دارد. آتش از مقعد او به قلبش می‌رسد. اما اوبه درهای جهنم نمی‌رسد، تا این که هفتاد زنجیر تبدیل به یک زنجیر می‌شود که طول آن هفتاد ذراع است و بین هر ذراع حلقه‌هایی وجود دارد که تعداد آن به‌اندازه قطره‌های باران است و اگر یک حلقه آن بر روی کوه‌های زمین گذاشته شود، همه ذوب می‌شوند. و هفتاد شلوار از قطران آتشین به تن دارد و می‌پوشاند وُجُوهَهُمُ النَّارُ و بر روی دوش خود شنلی آتشین دارد و بر روی بدن او ذره ای جای خالی وجود ندارد مگر آن‌که زیوری از آتش در آن است. و در پایش بندی از آتش است و بر روی سرش تاجی به طول شصت ذراع از آتش است و سرش سیصد و شصت سوراخ دارد که از هر طرف آن دود خارج می‌شود و مغزش می‌جوشد و بر روی شانه‌هایش می‌ریزد و سیصد و شصت رود خونابه از آن‌جاری می‌شود. این منزل برای او تنگ است

همان‌طور که نیزه در غلاف جای می‌گیرد. آن‌ها از این تنگی و از بوی بد و از شدت سیاهی و صداهای هولناک و خشم و تعفن آن، سیاه روی می‌گردند و کرم‌ها بزرگ می‌شوند و چنگال‌هایی مثل گربه و عقاب پیدا می‌کنند و گوشت او را می‌خورند و استخوان‌هایش را می‌جوند و خونش را می‌نوشند. آن‌ها هیچ خوردنی و آشامیدنی جز آن ندارند، سپس او را هل می‌دهند و سقوط او هفتاد هزار سال طول می‌کشد تا این که به پتک‌ها برخورد می‌کند. وقتی به آن برخورد کرد، بر او و شیطانش کوبیده می‌شود و شیطان او را ب زنجیر می‌کشد یا مانند صدای شکستن نی از آنان به گوش می‌رسد. سپس خود را از روی درخت در دره‌های مذاب پرت می‌کند که از آتش داغ‌تر و جوشان است این دره‌ها آن‌ها را در سواحل میاندازد و ساحل آن مانند ساحل شماست ف که آن‌ها را به فاصله یک باع و یک ذراع و یک فتر از خود دور می‌کند آتش مارها و عقرب‌ها را به سوی آنان می‌آورد که مانند قاطر هستند. هر عقرب شصت نیش دارد که در هر نیش سم فراوان وجود دارد. مارها مانند بخاتی سیاه و آبی هستند برای هر نفر هفتاد هزار مار و هفتاد هزار عقرب است سپس به مدت هفتاد هزار سال در آتش‌انداخته می‌شود و سوخته نمی‌شود. سپس هفتاد هزار نفر به شاخه‌های زقوم آویخته می‌شوند و پایین نمی‌آیند آتش از معقد آنان به قلب‌هایشان می‌رود لب‌های خود را می‌گزند و عقلشان زایل می‌گردد پوست‌ها کباب می‌شود و گوشت‌ها از بین می‌رود. پروردگار حی قیوم به خشم می‌آید و می‌گوید: ای مالک، به آن‌ها بگو بچشید که چیزیجز عذاب را بر شما نمی‌افزاییم. ای مالک، آتش را شعله ورتر کن آتش را شعله ورتر کن که بر کسانی که مرا بر روی عرش خود نکوهش می‌کردند و حقم را پایمال کردند خشم گرفته‌ام و من ملِک جبّار هستم. مالک ندا می‌دهد که ای گمراهان و ای

مستکران و صاحبان نعمت در دنیا، آتش جهنم را چگونه یافتید؟ آن‌ها می‌گویند: دل‌های ما را نابود کرد و گوشتمان را خورد و استخوان‌های ما را در هم شکست و ما هیچ یاور و فریادرسی نداریم. مالک می‌گوید: به عزت پروردگارم سوگند که عذاب شما را زیاد خواهم کرد. آن‌ها می‌گویند: اگر خداوند ما را مورد عذاب قرا دهد هیچ ظلمی به مانکرده است. مالک می‌گوید: فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ یعنی بر اصحاب سعیر دوری باد. خداوند جبّار به خشم می‌آید و می‌گوید: ای مالک، آتش را شعله ور کن، آتش را شعله ور کن. مالک خشمگین می‌شود و ابر سیاهی را بر سر آنان می‌فرستد که بر همه جهنمیان سایه می‌افکند و ندا می‌دهد و اول و آخر و برتر و پست‌تر صدای او را می‌شنوند. می‌گوید: دوست دارید چه چیزی بر سر شما ببارد؟ می‌گویند: آب سرد که تشنه‌ایم. خواری آن‌چه بسیار است و سنگ و پتک و آهن و خونابه و کرم‌های آتشین بر شما می‌بارد. چهره و پیشانی آنان می‌سوزد و چشم‌هایشان تاریک می‌شود و استخوان‌هایشان در هم شکسته می‌شود. در این هنگام می‌گویند: وای بر ما. و وقتی استخوان‌های آنان دیگر گوشتی نداشت، خشم خداوند بیشتر می‌شود و می‌گوید: ای مالک، آتش را مانند هیزم بر آن‌ها بکش. سپس امواج آتش به مدت هفتاد سال به آن‌ها زده می‌شود و پس از آن درها به روی آنان بسته می‌شود و فاصله هر در تا در دیگر به‌اندازه یک مسیر پانصد ساله است و قطر هر در به‌اندازه یک مسیر پانصد ساله است. سپس هر یک از آنان در سه تابوت آهنین از آتش قرار داده می‌شود که بر بالای یک‌دیگر قرار دارند و هیچ صدایی به جز ناله و شیون و صدای الاغ و قاطر و صدای سگ از آنان به گوش نمی‌رسد. آن‌ها کر و لال و کور هستند و هیچ سخنی مگر ناله و شیون نمی‌گویند. پس درهای جهنم به روی آنان بسته

می‌شود و ستون‌هایش پایین می‌آید و روحی به آنان وارد نمی‌شود و هیچ غصه ای از آنان برطرف نمی‌گردد. آتش بر آنان مطبّق است یعنی هیچ راه فراری از آن ندارند و هیچ فرشته ای برای آن‌ها شفاعت نمی‌کند و هیچ دوست صمیمی از بین بهشتیان ندارند و پروردگار آن‌ها را فراموش کرده است و یاد آنان را از دل بندگان زدوده است و هیچکس آنان را یاد نمی‌کند.

توضیح: الفضخ و الشدخ به معنای شکستن است و الخیاس یا جمع الخیس است به کسر، که به معنای درخت انبوه است و یا در اصل «جبال» بوده که تحریف شده است. فلا یخطئانه، یعنی ضربه آن‌ها بر دیگری قرار نمی‌گیرد و در بعضی نسخه‌ها آمده است فلا یخبطانه، از این سخن که می‌گویند: خبطت الرجل یعنی احسان به کسی بدون این که بین آن‌ها آشنایی وجود داشته باشد. و در قاموس آمده است: کسف حاله یعنی بد حال شد و فلان نکس طرفه و رجل کاسف البال یعنی بدحال. فیرحل قفاه یقال رحلت البعیر إذا شددت علی ظهره الرحل و الظاهر فیرکل و الرکل به معنای لگد زدن است و عجزة الشی ء آخر آن است. مما أعقبتا یعنی مجازاتی که به سبب کوتاهی در اطاعت خداوند برای شما به جا ماند. یا از این سخن آنان است: عقبت الرجل وقتی نسبت به کسی نیت بد داشته باشی. و العضوض یعنی چاه عمیق و السوخاء به معنای زمینی است که پا در آن فرو می‌رود و شاید منظور از آن در این‌جا کنایه از لغزش پا به سمت پایین باشد. و الفتر به کسر فاصله بین انگشت اشاره و سبّابه است و الدلم به ضم جمع أدلم است و به معنای سیاهی شدید است. و الخطاف به معنای عصای آهنی است و جمع آن خطاطیف است و در نسخه اصلی تحریف‌هایی وجود داشت که در این‌جا ذکر نشد.

فرمود: خداوند عز و جل، بهشت را پیش از دوزخ و فرمانبری را پیش از نافرمانی و رحمت را پیش از خشم و نیکی را پیش از بدی و زمین را پیش از آسمان و زندگی را پیش از مرگ و خورشید را پیش از ماه و نور را پیش از تاریکی آفرید.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون این آیه برایشان خوانده شد: «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا» گفتند: این در چه زمانی بود؟ خداوند عز و جل فرمود: وقتی پروردگارت به فرشتگانی که همراه ابلیس روی زمین بودند (و جن یعنی فرزندان جان را از آن‌جا بیرون راندند و عبادت را سبک شمردند) فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» به جای شما که از آن‌جا بیرونتان می‌کند، این خبر بر آن‌ها گران آمد؛ چرا که اگر به آسمان باز می‌گشتند عبادت برایشان دشوارتر می‌شد. «قَالُواْ» پروردگارا «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَیسْفِکُ الدِّمَاء» هم‌چنان‌که جن‌ها فرزندان جانّ، چنین کردند و ما از زمین بیرونشان کردیم «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ» و تو را از صفاتی که شایسته‌ات نیست به دور می‌شماریم «وَنُقَدِّسُ لَکَ» و زمینت را از هر که نافرمانی‌ات کند پاک می‌کنیم. خداوند متعال فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» من درباره کسی که به جای شما می‌نشانمش چیزی از مصلحت هستی می‌دانم که شما از آن آگاه نیستید و نیز می‌دانم که کسی در میان شما در باطن خود کفر می‌ورزد اما شما از او بی‌خبرید، و او ابلیس بود که لعنت خدا بر او باد، سپس فرمود «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» اسم‌های پیامبران خدا و اسم‌های محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام

اللّٰه علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و پاکان خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام و اسم‌های تنی چند از مردان شیعه آن‌ها و نابودکنندگان دشمنانشان «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام را «عَلَى الْمَلاَئِكَةِ» یعنی اشباح ایشان را که نورهایی در میان تاریکی بودند نمایان ساخت «فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» که همگی مرا می‌ستایید و بزرگ می‌شمارید و اگر شما را در این‌جا باقی بگذارم بهتر از این است که کس دیگری را پس از شما به این‌جا بیاورم. یعنی همان گونه که از باطن کسی که در میان شماست، بی‌خبر بودید سزاوار است که غیب را ندانید همان گونه که اسم‌های کسانی را که دیدید نمی‌دانید. البته که از غیب چیزی نمی‌دانید. فرشتگان گفتند «قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِيمُ» به همه چیزها «الْحَكِيمُ» که در همه کار نیکو عمل کند. خداوند عز و جل فرمود: ای آدم، فرشتگان را از اسم‌های خودشان و اسم‌های پیامبران و اسم‌های امامان باخبر ساز. وقتی آدم آن‌ها را باخبر ساخت و این‌گونه اسم‌های پیامبران و امامان را دانستند، خداوند از فرشتگان پیمان گرفت تا به ایشان ایمان داشته باشند و از ایشان به برتری یاد کنند. آن‌گاه خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَيبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» و آن‌چه در سر ابلیس می‌گذشت تا وقتی به او دستور داده شد که از آدم فرمان بَرَد سرپیچی کند و هر گاه بر او چیرگی یافت به هلاکتش کشانَد و نیز از پندار شما فرشتگآن‌که می‌پنداشتید هر کس پس از شما پا به هستی گذارد، شما از او برترید حال آن‌که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش که آدم شما را از نام‌های ایشان باخبر ساخت از شما برترند.

از عیسی بن حمزه روایت شده است که گفت: مردی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، مردم می‌پندارند عمر دنیا هفت هزار سال است. حضرت فرمود: چنان نیست که می‌گویند. خداوند دنیا را خلق کرد و پنجاه هزار سال گذشت و ده هزار سال دیگر آن را خالی و بی‌گیاه و بدون هیچ موجودی رها کرد. سپس خداوند بر آن شد که بیافریند. آن‌گاه موجودی را که نه جن بود و نه فرشته و نه انسان، در آن آفرید و برای آن‌ها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آن‌ها نزدیک شد، در زمین به فساد پرداختند. پس خداوند نابودشان کرد. باز خدا دنیا را خالی و بی‌گیاه و بدون هیچ موجودی ده هزار سال رها کرد. سپس در آن جن‌ها را آفرید و برای آن‌ها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آن‌ها نزدیک شد در زمین به فساد و خون ریزی پرداختند که این همان گفته فرشتگان است «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يفْسِدُ فِيهَا وَيسْفِكُ الدِّمَاء» همان گونه که جن‌ها کردند. پس خداوند نابودشان کرد. سپس بر آن شد که آدم را بیافریند، او را آفرید و ده هزار سال برایش مقدّر فرمود. از آن روز هفت هزار و دویست سال می‌گذرد و اکنون شما در آخرالزمان هستید.

وی می‌گوید: زراره گفت: خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رسیدم. ایشان فرمود: از سخنان شیعیان چه سراغ داری؟ عرض کردم: سخنان بسیاری سراغ دارم. می‌خواهم آتشی برافروزم و همه این حرف‌ها را بسوزانم. فرمود: آن‌ها را به زیر خاک کن و آن‌چه را در نظرت ناپسند می‌نماید رها کن. آن‌گاه سخنآن‌کسانی به یادم آمد که موضوع

آدم را مطرح می‌کنند (آدمیون). حضرت فرمود: فرشتگان از کجا می‌دانستند که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَیسْفِکُ الدِّمَاء»؟ زراره گفت: حضرت می‌فرمود: این سخن به معنای نفی نظریه تقدیر گرائی است. سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آدم در آسمان در میان فرشتگان دوستانی داشت. وقتی آدم از آسمان به زمین فرود آمد، فرشته ای دل تنگ او شد.

به درگاه خداوند متعال گله کرد و از او خواست که اجازه دهد تا نزد آدم فرود آید. خداوند به او اجازه داد و فرشته، نزد آدم فرود آمد و دید که او میان بیابانی در زمین نشسته است. وقتی آدم، فرشته را دید دست بر سر گذاشت و فریادی بلند کشید. آن‌چنان‌که همه آفریدگان صدایش را شنیدند. آن‌گاه فرشته به او گفت: گمان دارم که با نافرمانی‌ات از پروردگار تنها باری توان فرسا بر دوش خود گذاشتی. آیا می‌دانی خداوند درباره تو به ما چه فرمود و ما چه پاسخ دادیم؟ آدم گفت: نه. فرشته گفت: خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» و ما گفتیم «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَیسْفِکُ الدِّمَاء» و خداوند تو را آفرید و در زمین بودنت را بهتر از در آسمان بودنت دانست. حضرت فرمود: به خدا سوگند او سه مرتبه آدم را به این سخن دلداری داد.

از ابی عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا» پرسیدم که خداوند چه چیز به او آموخت؟ فرمود: زمین‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و

صخره‌ها را. سپس به زیراندازی که زیر پا داشت نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز نیز از جمله آن‌چه که به او آموخت بود.

از فضل بن عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا» پرسیدم که آن اسم‌ها چیست؟ فرمود: اسم‌های صحراها و گیاهان و درختان و کوه‌های روی زمین.

حریز به نقل از کسی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبری را برایش نقل کرده بود روایت کرده است که ایشان فرمود: چون خداوند متعال آدم را آفرید به فرشتگان فرمان داد که به او سجده کنند. فرشتگان در دل گفتند: گمان نمی‌کردیم که خداوند موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگانش به او هستیم. خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ»، آن‌چه که درباره فرزندان جانّ آشکار می‌کنید و آن‌چه که در خود پنهان می‌دارید. آن‌گاه فرشتگانی که آن سخن را گفته بودند به سوی عرش پناه آوردند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: آیا در آن‌چه که خداوند آفریدگان را به آن فرا می‌خواند گمراهان نیز داخل

می‌شوند؟ فرمود: بله و کافران نیز در آن وارد می‌شوند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد به آدم سجده کنند. پس در فرمان او فرشتگان به همراه شیطان وارد شدند. شیطان همراه فرشتگان در آسمان خداوند را عبادت می‌کرد و فرشتگان می‌پنداشتند او از ایشان است؛ حال آن‌که نبود. پس چون خداوند به فرشتگان امر فرمود تا به آدم سجده کنند، حسدی که در دل شیطان بود آشکار شد و آن‌گاه فرشتگان دریافتند که شیطان از آن‌ها نیست. به حضرت علیه السلام گفتند: چگونه آن فرمان شیطان را نیز در بر می‌گرفت در حالی که خداوند فرشتگان را فرمان داد تا به آدم سجده کنند؟ حضرت فرمود: شیطان در نزدیکی فرشتگان بود، ولی از جنس آن‌ها نبود. خداوند پیش از آدم مخلوقاتی آفرید که شیطان در روی زمین فرمانروای آنان بود. پس آن‌ها سرکشی کردند و به فساد پرداختند و خون ریختند. پس خداوند فرشتگان را برانگیخت و ایشان آن‌ها را از پای درآوردند و ابلیس را اسیر کردند و به سوی آسمان بردند، پس در کنار فرشتگان بود و خداوند را عبادت می‌کرد تا این که خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید.

و از وی، از پدرش، از حسن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از ثابت حذّاء، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان، از پدران بزرگوارشان، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود که به دست خود خلقی بیافریند و این پس از گذشت هفت هزار سال از وجود جنّ و نسناس در زمین بود. خداوند خواست آدم را بیافریند پس طبقات آسمان را گشود و به فرشتگان فرمود: به سوی زمینیان بنگرید و آفریده‌های من، جن و نسناس را ببینید. وقتی فرشتگان گناهکاری و خونریزی و فساد ناروای آنان را در زمین دیدند، این امر بر

آنان گران آمد و خشمگین شدند و بر زمینیان افسوس خوردند و چون نتوانستند جلوی خشم خود را بگیرند، گفتند: پروردگارا تردیدی نیست که تو شکست ناپذیر و توانا و چیره و والا مرتبه ای و اینان آفریدگان ناتوان و خوار تو هستند. در دست تو در حرکت‌اند و با روزی تو زندگی می‌کنند و از عافیت تو بهره مند می‌شوند و تو را با انجام چنین گناهان بزرگی نافرمانی می‌کنند؛ اما تو بر آنان افسوس نمی‌خوری و خشمگین نمی‌شوی و به خاطر آن‌چه که از آن‌ها می‌شنوی و می‌بینی انتقام خود از آنان نمی‌گیری و این امری است که بر ما گران آمده و آن را در حقّ تو ظلمی بزرگ می‌بینیم. حضرت فرمود: وقتی خداوند متعال این سخن را از فرشتگان شنید، فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] که بر زمین من، حجت من بر آفریدگان من باشد. فرشتگان گفتند: ای خداوند سبحان «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا» [آیا در آن‌کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد] همان‌طور که فرزندان جانّ فساد کردند، و کسانی که خون بریزند، همان‌طور که فرزندان جانّ ریختند و به هم حسد برند و با یک‌دیگر کینه ورزی کنند؛ پس این آفریده‌ات را به جای ما جانشین خود بگذار؛ حال آن‌که ما حسد نمی‌ورزیم و کینه توز نیستیم و خون نمی‌ریزیم، و ما تو را با ستایش تسبیح می‌گوییم و تو را بزرگ می‌شماریم.

خداوند عز و جل فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» [من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید] می‌خواهم به دست خود موجودی بیافرینم و پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت شده‌ی خود را از فرزندان او قرار دهم و آنان را در زمین به جانشینی خود بر آفریدگانم بگمارم تا آنان را از نافرمانی من بازدارند و از عذاب من بیم دهند و به فرمان برداری از

من رهنمون شوند و به راه من درآورند و ایشان را حجت و دلیل و پیمان خود بر آفریدگانم قرار دهم.

نسناس‌ها «موجودات یک دست و یک پا» را از زمین بر می‌گیرم و از آن‌ها پاکش می‌دارم و جن‌هایی نافرمان و سرکش را از میان آفریدگان و بندگان و برگزیدگانم برگرفته در هوا و در گوشه و کنار زمین جایشان می‌دهم تا در کنار فرزندان این آفریده‌ام نباشند و بین جن و آفریدگانم پرده ای‌اندازم تا ایشان جن‌ها را نبینند و با آن‌ها هم نشینی نکنند و درنیامیزند. هر یک از فرزندان این آفریده‌ام که برگزیدگان منند مرا فرمان نبرد او را در جایگاه نافرمانان جای دهم و به آبشخور آنان واردش سازم و از این کار باکی ندارم. حضرت فرمود: فرشتگان گفتند: پروردگارا هر چه خواهی کن «لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ» و خداوند به‌اندازه‌ی راهی که پانصد سال پیمودنش به درازا کشد آن فرشتگان را از عرش خود دور کرد، فرشتگان به سوی عرش پناه آوردند و به اشاره‌ی انگشت اجازه خواستند. پروردگار عز و جل به سویشان نگریست و رحمت خود را بر آن‌ها فرو فرستاد و برایشان بیت المعمور را بنا نهاد و فرمود: به دور این خانه طواف کنید و عرش را فرا خوانید که رضایت من در این است. پس فرشتگان طواف کردند. بیت المعمور خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدان وارد شوند و تا ابد دیگر بدان باز نمی‌گردند. خداوند بیت المعمور را برای توبه آسمانیان بنا نهاد و کعبه را برای توبه زمینیان. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ» [من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید؛ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] حضرت فرمود: این را خداوند پیش

از آن‌که آدم را بیافریند و پیش از آن‌که فرشتگان در این باره به او اعتراض کنند و در آغاز آفرینش آدم فرمود. حضرت فرمود: خداوند مشتی از آب گوارای فرات را با دست راست خود برداشت که البته هر دو دستش راست بود و با آن در کف دست خود گل ساخت تا این که آن گل خشکید. آن‌گاه به آن گل گفت: پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت یافته و فراخوانده شدگان به بهشت و یاران و همراهان آن‌ها را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم و از این کار باکی ندارم؛ چرا که من از آن‌چه می‌کنم بازخواست نمی‌شوم و این آنانند که بازخواست می‌شوند. سپس مشت دیگری از آب شور سوزان برداشت و با آن در کف دست خود گل ساخت و آن گل خشکید. آن‌گاه به آن گل گفت: ستمگران و فرعون‌ها و ظالمان و برادران شیطان‌ها و فراخوانده شدگان به دوزخ و پیروان آن‌ها را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتم که خداوند آدم را آفرید. او چهل سال به صورت نقش و نگار باقی ماند. در این سال‌ها شیطان ملعون از کنارش می‌گذشت و می‌گفت: کاسه ای زیر نیم کاسه است و تو از برای کاری آفریده شده ای. حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیطآن‌که لعنت خدا بر او باد گفت: اگر خداوند مرا فرمان دهد که به این سجده کنم، هر آینه از او سرپیچی کنم. سپس خداوند متعال در جسم آدم دمید، چون روح در پیکر او به بینی‌اش رسید او عطسه ای کرد و گفت: الحمد لله. خداوند متعال به او فرمود: یرحمک اللّٰه «خدا تو را رحمت کند» حضرت فرمود: و این‌گونه بود که رحمت خدا بر او از هر چیز دیگری پیشی گرفت.

و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: وقتی که خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن‌چنان نیرویی بخشید، آدم گفت: پروردگارا شیطان را بر فرزندانم چیره کردی و او را چون خون در رگهایشان جاری ساختی و این چنین به او ارزانی داشتی، پس به من و فرزندانم چه عطا می‌کنی؟ فرمود: از برای تو و فرزندانت چنین کردم که هر گناهی مرتکب شوید یک بار و هر کار نیکی انجام دهید ده بار نوشته شود. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار. فرمود: تا آن زمان‌که جان به گلویتان رسد، درِ توبه به رویتان باز است. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار. فرمود: شما را می‌آمرزم و باکی از این کار ندارم. گفت: مرا بس است. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، از چه رو ابلیس سزاوار شد که خداوند چنین به او ارزانی کند؟ فرمود: خداوند او را به خاطر آن‌چه که کرده بود پاس داشت. عرض کردم: چه کرده بود فدایت شوم؟ فرمود: در آسمان دو رکعت نماز گزارد که چهار هزار سال به درازا کشید.

ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد -که خداوند از او خشنود باد- از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است: یکی از یهودیان خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، درباره چند چیز از تو می‌پرسم اگر مرا از آن‌ها آگاه سازی اسلام می‌آورم، حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی، هر چه در نظرت آمده از من بپرس؛ چرا که

هیچ‌کس را آگاه‌تر از ما اهل بیت نمی‌یابی. او چیزهایی پرسید تا این که عرض کرد: چرا آدم را آدم نامیدند؟ حضرت فرمود: آدم را از آن رو آدم نام نهادند که از ادیم زمین، یعنی روی زمین آفریده شد؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را برانگیخت و به او فرمان داد که از روی زمین، چهار گونه گِل نزد او ببرد. گِل سرخ و گِل سفید و گِل خاکی و گِل سیاه؛ و امر کرد که آن‌ها را از زمین هموار و نرم و از زمین ناهموار و سخت بیاورد. سپس به او فرمان داد چهار گونه آب بیاورد. آب شیرین و آب شور و آب تلخ و آب گندیده و باز او را دستور داد که آن آبها را در آن گِل‌ها بریزد و خداوند با دست خود آن را موزون و استوار ساخت. پس هیچ مقداری از گل اضافه نیامد که به آب نیاز داشته باشد و نه هیچ مقداری از آب که نیازمند گل باشد. آن‌گاه خداوند آب شیرین را در گلوی آن و آب شور را در چشم‌هایش و آب تلخ را در گوشهایش و آب گندیده را در بینی‌اش قرار داد.

طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که طاووس یمانی از ایشان پرسید: چرا آدم را آدم نامیدند؟ فرمود: چون گل او از ادیم «سطح» پست‌ترین زمین، بالا آمد. عرض کرد: چرا حوّاء را حوّاء نامیدند؟ فرمود: چون او از استخوان دنده حی یعنی زنده که آدم باشد، آفریده شد. عرض کرد: چرا ابلیس را ابلیس نامیدند؟ فرمود: چون او از رحمت خداوند عز و جل ناامید شد و به آن امیدی ندارد. عرض کرد: چرا جنّ را جنّ نامیدند؟ فرمود: چون آن‌ها پنهان شدند و دیده نمی‌شوند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کردم: مرا درباره آدم آگاه ساز که «چرا آدم نامیده شد»؟ حضرت فرمود: چرا که او از گل زمین و ادیم آن «یعنی سطح آن» آفریده شد. عرض کرد: آدم از همه خاک‌ها آفریده شد یا از یک خاک؟ فرمود: البته از همه‌ی خاک ها؛ چرا که اگر از یک خاک خلق می‌شد مردم یک‌دیگر را نمی‌شناختند و همه یک شکل بودند. عرض کرد: ایشان در دنیا مثل و مانندی دارند؟ فرمود: خاک همانند ایشان است و گونه‌های سفید و سبز و بور و خاکی و سرخ و آبی دارد و انواع شیرین و شور و خشن و نرم و خرمایی دارد. بدین سبب در میان مردم نرم و خشن و سفید و زرد و سرخ و خرمایی و سیاه خاکی رنگ وجود دارد.

محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میاح، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا ابلیس خود را با آدم مقایسه کرد و گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و اگر جوهری را که خدای عز و جل آدم علیه السلام را از آن آفریده است با آتش مقایسه می‌کرد، به این نتیجه می‌رسید که نور و درخشش آن جوهر، از آتش بیشتر است.

و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبداللّٰه عقیلی، از عیسی بن عبداللّٰه قرشی نقل شده است که گفت: ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد، و امام به او فرمودند: ای ابو حنیفه! به من گفته‌اند که تو قیاس می‌کنی؟ گفت: بلی. فرمودند: قیاس مکن، زیرا که

اول کسی که قیاس کرد، ابلیس بود، هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و آتش را با گل مقایسه کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه کرده بود، برتری و فاصله و فرق بین این دو نور و صفای یکی از آن‌ها بر دیگری را درک می‌کرد.

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام در حدیثی مرفوع از حضرت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، روایت کرده است که: هنگامی که موسی علیه السلام از بهر مسئله نماز به آسمان عروج کرده بود، از پروردگار خود درخواست کرد که او را نزد پدرش آدم ببرد. خدا خواسته او را برآورده کرد و موسی علیه السلام به آدم گفت: ای آدم! تو همان‌کسی هستی که خدا با دست خود تو را آفرید و از روح خویش در تو دمید و فرشتگان را به سجده برای تو وادار کرد و بهشت خویش را در اختیار تو قرار داد و تو را در جوارش مسکن داد و رو در رو با تو سخن گفت، سپس تو را از خوردن از یک درخت نهی کرد؟ اما تو نتوانستی صبر کنی تا این که به خاطر خوردن آن به زمین فرود آورده شدی. تو نتوانستی خود را از خوردن میوه آن باز داری و ابلیس تو را وسوسه کرد و تو از وی اطاعت کردی، پس تو بودی که به خاطر معصیت خویش، ما را از بهشت اخراج کردی.

آدم علیه السلام گفت: پسرم، با پدرت درباره آن‌چه از این درخت متحمل شده است، مهربان باش. ای پسرم! دشمنم از روی مکر و فریب با من رفتار کرد و برای من به خدا قسم خورد که در مشورت با من راست می‌گوید. او از روی تظاهر به نصیحت، به من گفت: ای آدم! من از حال و وضع تو غمگینم. گفتم: چگونه؟ گفت: من به تو و به نزدیک بودن با

تو انس گرفته بودم و تو در حال ترک آن‌چه در آن به سر می‌بری و انتقال یافتن به آن‌چه که از آن کراهت داری، هستی. به او گفتم: چاره چیست؟ گفت: چاره کار نزد تو است. آیا تو را به درخت جاودان و ملک فنا ناپذیر رهنمون سازم؟ تو و همسرت از این درخت بخورید و در نتیجه در بهشت تا ابد با من خواهید بود. او برای من به دروغ سوگند خورد که در نصیحت به من راست می‌گوید و من ای موسی گمان نمی‌بردم کسی وجود دارد که به دروغ به خدا سوگند بخورد. پس سوگند او را باور کردم و این عذر من بود. ای پسرم! به من بگو، آیا در آن‌چه خدا بر تو نازل کرده است دیده ای که گناه من قبل از آفریدن من وجود داشته است؟

در تحفة الاخوان آمده است: برخی از مفسران با حذف اسناد از ابو بصیر روایت کرده‌اند که او از امام صادق علیه السلام پرسید: درباره خلقت آدم برایم بگویید، خداوند چگونه آدم را خلق کرد؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی آتش سَمُوم را آفرید و آن آتشی است که گرما و دود ندارد، از آن آتش، جان را آفرید و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» و نام او را مارِج گذاشت و از خود او برایش همسری آفرید و او را مارِجه نامید. سپس آن دو صاحب فرزندی به نام جانّ شدند. پس این‌جانّ، صاحب فرزندی شد و آن را جنّ نامید که تمام قبائل جنّ از نسل او هستند. از جمله ابلیس لعین. جانّ همیشه صاحب فرزند دو قلو می‌شد، یکی مذکر و دیگری مونث. جنّ نیز چنین بود. تا این که تعداد آن‌ها به هفتاد هزار مذکر و مؤنث رسید و هم‌چنان زیاد شد تا این که به تعداد شن‌های بیابان رسید. ابلیس با زنی از فرزندان جانّ به نام لهبا دختر دوحا بن سلبائیل ازدواج

کرد، لهبا در یک شکم، بلقیس و طونه را زایید، سپس شعلا و شعیله، دوهر و دوهره، شوظا و شیظه و فقطس و فقطسه را. تعداد فرزندان ابلیس آنقدر زیاد شد که از شماره خارج گردید. آن‌ها همانند غبار، مورچه، پشه و ملخ و پرنده‌ها و مگس، آواره و سرگردان بودند و در بیابان‌ها و آبگیرها و جنگل‌ها و زباله دان‌ها و اصطبل‌ها و رودها و چاه‌ها و تابوت‌ها و هر جای بیغوله و خرابه ای زندگی می‌کردند تا این که زمین از وجود آن‌ها پر شد و پس از آن به شکل اسب و قاطر و خر و شتر و بز و گاو و گوسفند و سگ و درنده و خزنده به چشم فرزندان آدم نمودار شدند.

وقتی زمین از فرزندان و نسل ابلیس پر شد، خدا جانّ را در هوا، زیر آسمان اقامت داد. و فرزندان جنّ در آسمان دنیا ساکن شدند و خداوند به آن‌ها امر کرد که او را بندگی و عبادت کنند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [و جنّ و انس را نیافریدم، جز برای آن‌که مرا بپرستند].

آسمان به زمین فخر می‌فروخت که خداوند، مرا بر تو برتری داده و بالای تو برافراشته است. من جایگاه ملائکه هستم، عرش و کرسی و خورشیده و ماه و ستارگان و خزائن رحمت، همه در من است و وحی از سوی من نازل می‌شود.

زمین گفت: خداوند مرا گسترده است و ریشه گیاهان و درخت‌ها و چشمه‌ها را به من سپرده است، میوه‌ها و رودها و درخت‌ها بر روی من است. آسمان گفت: هیچ‌کس بر روی تو نیست که خدا را ذکر کند. زمین گفت: خدایا، آسمان بر من فخر می‌فروشد که بر روی من هیچ‌کس نیست که تو را ذکر بگوید. ندا آمد: آرام باش ای زمین! من از خاک تو

صورتی می‌آفرینم که هیچ جنّی چنان نیست و به او عقل و علم و کتاب و زبان عطا می‌کنم و کلام خودم را به او نازل می‌کنم، سپس شرق و غرب و زیر و روی تو را از آن‌ها پر می‌کنم که از جنس خاک تو هستند و رنگ و درون و برون آن‌ها از جنس تو است، پس به خاطر این امر به آسمان افتخار کن ای زمین! پس زمین، آرام شد و از خدا خواست، خلقی را بر روی او فرود آورد. خدا به او اذن داد، به شرط آن‌که خداوند را بندگی کنند و در برابر او عصیان نکنند. سپس جنّ و ابلیس به زمین آمدند و ساکن شدند و به آن عهد به خوبی عمل کردند و آن‌گاه همه آن‌ها که هفتاد هزار قبیله بودند، به زمین آمدند و تا زمانی طولانی، خدا را آن گونه که شایسته مقام حضرت حق است، عبادت کردند.

پس ابلیس به خاطر کثرت عبادتش به آسمان دنیا ارتقا یافت و هزار سال آن جا خدا را عبادت کرد و به آسمان دوم رفت و هزار سال آن‌جا خدا را عبادت کرد و به آسمان سوم رفت و همین‌طور تا این که به آسمان هفتم رسید و اولین روزی که به آسمان دنیا رفت، شنبه بود و اولین روزی که به آسمان دوم رفت، یکشنبه بود و همین‌طور، تا این که روز جمعه به آسمان هفتم رسید و خدا را آن گونه که سزاوار حق است، عبادت می‌کرد و به یگانگی او اقرار می‌کرد. او به چنان مقام عظیمی رسیده بود که وقتی جبرئیل و میکائیل از کنار او می‌گذشتند، به هم‌دیگر می‌گفتند: به این بنده، چنان قدرت و توانی برای عبادت خدا داده شده که به هیچ فرشته ای آن گونه عطا نشده است.

بعد از گذشت زمانی طولانی، خداوند به جبرئیل امر کرد به زمین فرود آید و از شرق و غرب و پستی و بلندی آن مشتی خاک بیاورد تا خدا با آن، مخلوق جدید بیافریند و او را اشرف مخلوقات قرار دهد.

و نیز روایت کرده است که: ابن عباس گفته است: ابلیس- که نفرین خدا بر او باد- به زمین آمد و وسط زمین ایستاد و گفت: ای زمین! من به نزد تو آمده‌ام تا به تو نصیحتی بکنم، خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد از تو مخلوقی بیافریند و آن را اشرف همه مخلوقات قرار دهد و من می‌ترسم این مخلوق، امر خدا را نافرمانی کند. خدا جبرئیل را به سوی تو فرستاده است. هرگاه جبرئیل بر تو فرود آمد، او را به خدا سوگند بده که چیزی از تو برندارد. چون جبرئیل به امر خدا به زمین فرود آمد، زمین او را صدا کرد و گفت: ای جبرئیل! به حق آن‌که تو را به سوی من فرستاده، چیزی از من برندار، من می‌ترسم این مخلوق در برابر امر خدا نافرمانی کند و خدا او را با آتش عذاب دهد. جبرئیل از این قسم به خود لرزید و به آسمان برگشت و چیزی از زمین برنداشت و ماجرا را به خداوند خبر داد. خداوند، بار دوم، میکائیل را فرستاد و دوباره همان واقعه تکرار شد. سپس خدا عزرائیل، ملک الموت را فرستاد. وقتی خواست مشتی از زمین بردارد، زمین آن‌چه به جبرئیل و میکائیل گفته بود، تکرار کرد. عزرائیل جواب داد: به عزت پروردگارم سوگند، امر خداوند را نافرمانی نمی‌کنم. سپس مشتی خاک از شرق و غرب و شیرین و تلخ و پاک و شور و قعر و فراز زمین برداشت و آن را آورد و چهل سال همان‌طور ایستاده بود و سخن نمی‌گفت، ندا آمد: ای ملک الموت چه کردی؟ و او هر چه اتفاق افتاده بود را بیان کرد.

خداوند به او فرمود: به عزت و جلالم سوگند می‌خورم، از آن روی که دلسوزی تواندک است، مسئولیت قبض روح این مخلوق را به تو می‌سپارم و تو را بر آن قادر می‌سازم.

پس خداوند، نصف آن یک مشت خاک را در بهشت قرار داد و نصف دیگر را در آتش. و نیز گفته است: خداوند آدم را از طبقات هفت گانه زمین آفرید، سرش را از طبقه اول، گردن را از طبقه دوم و سینه را از طبقه سوم، دست‌ها را از طبقه چهارم و پشت و شکم را از طبقه پنجم و ران و کفل را از طبقه ششم و ساق و قدم را از طبقه هفتم.

و او از ابن عباس روایت کرده است که: خداوند، آدم علیه السلام را از خاک اقلیم‌های مختلف آفرید. سرش را از خاک کعبه و سینه‌اش را از خاک دیار بنی تمیم و پشت و شکمش را از خاک هند و دستانش را از خاک مشرق و پاهایش را از خاک مغرب آفریده است. او نُه منفذ دارد: هفت تا در سرش، و آن‌ها عبارتند از: دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و [یک] دهان؛ و دو منفذ در بدنش و آن‌ها عبارتند از: پس و پیش؛ و برای او حواس را آفرید. حسّ بینایی در چشم و شنوایی در گوش و بویایی در بینی و چشایی در دهان و لامسه در دستان، قدرت و رفتن و پیمودن در پاها، و خدا، زبان را آفرید که سخن بگوید و برای او دندان خلق کرد. چهار دندان پیش و چهار کرسی و چهار نیش و شانزده دندان آسیاب. پس در گردن او هشت مهره و در پشت او چهارده مهره و طرف راست، هشت دنده و طرف چپ، هفت دنده قرار داد و یک دنده کج؛ زیرا پیشتر می‌دانست که از آن حوّا را خلق خواهد کرد.

پس خدا قلب را آفرید و در طرف چپ، سینه گذاشت و معده را جلوی قلب قرار داد و ریه را که در حکم- دستگاه تهویه و خنک کننده قلب است- آفرید و کبد را در طرف راست نهاد و کیسه صفراء را بر روی آن نصب کرد و طحال را در طرف چپ، موازی کبد قرار داد و یک کلیه را بالای

کبد و دیگری را بالای طحال گذاشت و مابین این جوارح را پرده‌ها و امعاء و احشاء قرار داد. سپس استخوان

سینه را در جای خود گذاشت و آن را با دنده‌ها پیوند زد، یک استخوان برای کتف، دو استخوان برای بازوها و پنج استخوان در کف دست و سه استخوان برای هر انگشت آفرید، به جز انگشت ابهام که دو استخوان دارد و دو استخوان در زانوها.

پس به خلق رگ‌ها پرداخت و مهم‌ترین رگ را آئورت قرار داد؛ رگی که چون مخزنی خون از آن به همه جای بدن جاری می‌شود. چهار رگ برای مغز و چهار رگ برای چشم‌ها و چهار رگ برای گوش‌ها و چهار رگ برای بینی و چهار رگ برای لب‌ها و دو رگ برای گیجگاهی و دو رگ برای زبان و دو رگ برای فاصله دندان‌ها تا مغز. هفت رگ برای گردن و هفت رگ برای سینه، ده رگ برای پشت و ده رگ برای شکم. برای سایر اعضای بدن هم رگ‌های بسیاری قرار داد که جز او که خالق است، هیچ‌کس تعداد دقیق آن‌ها را نمی‌داند.

زبان، وسیله بیان؛ چشم‌ها، هم‌چون دو چراغ؛ و گوش‌ها وسیله شنوایی؛ بینی هم‌چون دو سوراخ؛ و دست‌ها [همچون] دو بال؛ و پاها وسیله رفت و آمد است. کبد محل رحمت و طحال محل خنده، کلیه‌ها محل مکر و حیله‌اند. ریه محل سرزندگی و نشاط است؛ زیرا در حکم تهویه و خنک کننده قلب می‌باشد. معده، مخزن است و قلب، ستون بدن است که سلامتی بدن به سلامتی آن بستگی دارد.

وقتی خداوند به این شکل آدم را آفرید، به ملائکه امر کرد و آن‌ها او را برداشته و به آستانه بهشت بردند. آدم، جسدی بی‌روح بود. ملائکه از شکل و صورت و ویژگی‌های او تعجب می‌کردند؛ زیرا هرگز چنین چیزی ندیده بودند، این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یکُن شَیئًا مَّذْکُورًا» [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] یعنی هیچ‌چیز قابل وصفی نبود، ابلیس از جمله کسانی بود که به مدت طولانی در آدم می‌نگریست و می‌گفت: خدا حتماً این را برای امری مهم آفریده است. من می‌توانم از دهان او وارد و خارج شوم. به نظر می‌آید مخلوق ضعیفی است که از گل آفریده شده و درون او خالی است، پس باید غذا بخورد. آورده‌اند: یک روز ابلیس به فرشتگان گفت: آیا می‌دانید چرا این مخلوق بر شما فضیلت دارد؟ گفتند: ما امر پروردگار را اطاعت می‌کنیم و با او مخالفت نمی‌کنیم، ابلیس گفت: اگر این مخلوق بر من فضیلت یابد، در برابر او مخالفت می‌کنم و اگر من بر او فضیلت یابم، او را نابود می‌کنم.

وقتی خداوند خواست روح در آدم بدمد، روحی خلق کرد که از روح تمام مخلوقات و ملائکه، برتر و بالاتر بود و لذا می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّیتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ» [پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] و خداوند متعال می‌فرماید: «وَیسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» [و درباره روح از تو می‌پرسند. بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است]

بعد از آن‌که خدا روح آدم علیه السلام را آفرید، به او امر کرد در همه نورها فرو رود و پس آرام آرام بدون هیچ عجله ای در کالبد آدم وارد شود. روح وقتی منافذ تنگ و تاریک کالبد را دید گفت: خدایا چگونه از این فضای لایتناهی وارد این مکان تنگ و تاریک شوم؟ ندا آمد؛ گرچه تو را ناخوشایند است، باید وارد شوی! روح از فرق سر به چشم‌های جسد رفت. آدم چشم‌هایش را گشود و نگاهی به بدن خود کرد، بی‌آن‌که بتواند کلامی بگوید و نگاهی به سرادق عرش‌انداخت، دید بر آن‌جا نوشته شده است: لا إلهَ إلّا اللّه، محمّدٌ رسولُ اللّه. روح به گوش‌ها رسید، آدم صدای تسبیح ملائکه را شنید، روح در سر و مغز چرخید، ملائکه به آدم، چشم دوخته و منتظر بودند تا فرمان سجده بیاید و بر او سجده کنند. ابلیس اما نیت دیگری در دل می‌پروراند. خدا پیش از خلق آدم، ملائکه را برای این لحظه آماده کرده بود. «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِینٍ* فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ» [آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او (به خاک) بیفتید]

روح با عطسه ای مجاری بسته بینی را باز کرد و به دهان رسید. آدم گفت: «الحمد لله الذی لم یزل» سپاس تنها مخصوص خداوند ابدی و ازلی است.

و این اولین جمله ای بود که آدم گفت. خداوند به او فرمود: خدایت تو را رحمت کند ای آدم! که برای همین تو را خلق کرده‌ام و این رحمت مخصوص تو و فرزندان تو و هرکس که چنین سخنی بگوید، می‌باشد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ‌چیز برای شیطان ناگوارتر و بدتر از دعای شخص عطسه کننده نیست. سپس روح در بدن آدم جاری شد تا به ساق‌ها و پاها رسید و آدم بعد از ظهر روز جمعه روی پاهای خود ایستاد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روح، صد سال در سر، و صد سال در سینه، و صد سال در پشت، و صد سال در شکم، و صد سال در کفل تا زانو، و صد سال تا قدم آدم باقی ماند.

پس از آن‌که آدم کاملاً ایستاد، ملائکه در او نگریستند. او هم‌چون نقره ای سفید می‌درخشید. آن‌گاه خدا به آن‌ها امر کرد به او سجده کنند. اولین فرشته ای که سجده کرد، جبرئیل بود، سپس میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و همه فرشتگان مقرب بر او سجده آوردند. سجده ملائک بر آدم، بعد از ظهر روز جمعه بود و تا عصر طول کشید و خدا جمعه را برای آدم و فرزندان او عید گرداند و مقدّر فرمود اگر آدم در روز جمعه دعایی کند، اجابت فرماید، روز و شب جمعه بیست و چهار ساعت است و در هر ساعت از شب و روز آن، هفتاد هزار بنده از آتش جهنم آزاد شوند.

و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس به خاطر تکبّر و غرور و حسادت از سجده بر آدم امتناع کرد و خدا فرمود: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیدَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ* قَالَ أَنَا خَیرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» [چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری جویانی؟ * گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای] و آتش خاک را می‌خورد. من زمانی طولانی قبل از این که این مخلوق را بیافرینی، تو را عبادت و بندگی

کرده‌ام و مرا با پَر و نور پوشانده‌ای، من در همه جای آسمان‌ها همراه کرّوبیان و صافّین و مسبّحین و روحانیان و مقرّبان، تو را عبادت و بندگی کرده‌ام.

خداوند فرمود: با علم قدیم خود، اطاعت و فرمانبری ملائکه و نافرمانی تو را می‌دانستم. عبادت‌های طولانی برای تو سودی ندارد. تو را تا ابد لعنت کرده و از رحمت خود ناامید می‌گردانم. از این پس شیطان مذموم و لعین و رانده شده خواهی بود، و بلافاصله خلقت نیکوی ابلیس تغییر کرده به موجودی زشت و نفرت انگیز و بدبخت تبدیل شد. ملائکه نفرین کنان با نیزه‌های خود او را راندند. اول ملکی که با نیزه او راند، جبرئیل بود. بعد از او میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و همه فرشتگان از هر طرف او را راندند، شیطان همواره از دست آن‌ها می‌گریخت تا این که او را در دریای آتش‌انداختند و آنقدر با نیزه‌های آتشین زدند تا به قعر دریا رفت و از چشم آن‌ها ناپدید شد به خاطر جرأت او در نافرمانی امر خدا، همه ملائکه مشوّش و مضطرب بودند و آسمان‌ها به لرزه افتاده بود.

خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا» [و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت] یعنی زبان‌ها را به او آموخت حتی زبان مار و قورباغه و... و هر چه در آسمان‌ها و زمین بود.

ابن عباس گفته است: آدم علیه السلام هفتصد میلیون زبان آموخت که بهترین آن‌ها عربی بود. خداوند به ملائکه امر کرد آدم علیه السلام را بر دوش خود بگذارند تا بالاتر و برتر از همه آن‌ها قرار بگیرد. ملائکه گفتند: پاک و منزه و مقدّس هستی ای پروردگار ما! هرگز از امر تو نافرمانی نمی‌کنیم. آن‌ها آدم را بر دوش گرفته او را در تمام راه‌های

آسمان گرداندند. همه ملائکه در برابر آن‌ها به صف ایستاده بودند. آدم از مقابل هر صفی که می‌گذشت می‌گفت: ای فرشتگان پروردگارم! درود و رحمت خدا بر شما باد! وآن‌ها در جواب می‌گفتند: و درود و سلام خدا بر تو باد ای برگزیده خدا و روح و فطرت او!

در آسمان اعلی برای او گنبدی از یاقوت سرخ و زبرجد سبز ساخته شد، هرگاه از جایگاه پیامبران و ملائکه می‌گذشت، اسم آن‌ها و اصحابشان را بیان می‌کرد.

آدم علیه السلام آن روز لباسی از ابریشم سبز به لطافت هوا بر تن داشت.

گیسوان بلندش که با دُرّ و جواهر بافته شده و عبیرآمیز گشته بود تا پای او می‌رسید. بر سرش تاجی چهارگوشه از طلا مرصَّع با جواهر و فیروز سبز و عنبر داشت و در هر گوشه آن، مرواریدی بزرگ که درخشش نور آن، نور ماه و خورشید را می‌پوشاند؛ در هر انگشت او انگشتر کرامت و عزّت بود و کمربند رضوان به کمر بسته بود که نور آن قصرها و غرفه‌های بهشت را فرا می‌گرفت. با این زیور و آراستگی بر منبر ایستاد. خدا همه اسماء را به او آموخته بود و عصایی از نور به او داده بود. ملائکه مات و مبهوت در برابرش ایستاده، گفتند: خدایا! آیا تا به حال مخلوقی شریف‌تر و بهتر از این آفریده ای؟ خداوند فرمود: آن‌چه را به دست خود می‌آفرینم با آن‌چه به او می‌گویم باش! و ایجاد می‌شود، برابر نیست.

آدم بر منبرش ایستاد، گفت: سلام و برکت و رحمت خدا بر شما، ای فرشتگان پروردگارم!

ملائکه گفتند: و سلام و رحمت و برکت خدا بر تو باد. ندا آمد: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده‌ام و این سلام، تا قیامت برای تو و فرزندان تو تحیت و برکت خواهد بود.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: هرگاه سلام در میان قومی رایج و زیاد باشد، از عذاب ایمن می‌شوند و اگر به این کار اقدام و مبادرت کنید، وارد بهشت می‌شوید.

و فرموده است: آیا می‌خواهید کاری را به شما بیاموزم که با انجام آن به بهشت وارد شوید؟ گفتند: آری. یا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله! فرمود: به دیگران طعام دهید، بین خود صلح و صفا و سلام را رواج دهید، شب در حالی که همه خوابند برای نماز برخیزید که اگر چنین کنید، ایمن و سلامت وارد بهشت شوید.

و فرموده است: وقتی مؤمنی بر برادر مؤمن خود سلام می‌دهد، ابلیس (که نفرین خدا بر او باد) می‌گرید و می‌گوید: واویلاه و قبل از آن‌که آن دو از هم جدا شوند، خدا هر دو را می‌آمرزد.

آدم علیه السلام خطبه خود را شروع کرد و گفت: «الحمد لله» و این قول برای فرزندان او سنت شد. خدا را آنگونه که شایسته اوست حمد و سپاس گفت و سپس علم آسمان‌ها و زمین و هر چه که خدا میان آن دو خلق کرده است را بیان کرد. در این حال خداوند به ملائکه فرمود: «أَنبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» [اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید] ملائکه علیه خود گواهی داده و اقرار نمودند و گفتند: «سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ» [منزّهی تو ما را جز آن‌چه (خود) به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم] خداوند فرمود: «یا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ» [ای آدم!

ایشان را از اسامی آنان خبر ده] آدم نام هر چیز پیدا و پنهان و ریز و درشتی را به آن‌ها گفت: حتی نام ذرّات و پشه را. ملائکه از این امر تعجب کردند، خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّى أَعْلَمُ غَيبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» [فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آن‌چه را آشکار می‌کنید و آن‌چه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم] آدم علیه السلام از منبر خود فرود آمد، خدا حُسن و جمال او را چندین برابر کرد. برایش خوشه ای انگور سفید آوردند و او میل کرد. انگور اولین طعام بهشتی بود که خورد. وقتی خوشه را کامل خورد، گفت: «الحمد لله ربّ العالمین» خداوند فرمود: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده‌ام و این سخن تا ابد سنت تو و فرزندان توست. سپس احساس خواب آلودگی کرد؛ که بعد از خوردن، تمام راحت جان در خواب است.

حوّا در شکل و حسن و زیبایی، شبیه آدم علیه السلام بود. هفتصد گیسوی بافته شده با یاقوت و لؤلؤ و جواهرات آمیخته با مشک و عبیر داشت. چشمانش درشت و سیاه بود. طنّاز و لطیف بود و پوستی سفید داشت. بر دست هایش، حنا بسته شده بود و صدای زیورهای طرّه‌اش شنیده می‌شد. تاجی از جواهرات بر سر گذاشته، کاملاً شبیه آدم علیه السلام بود، فقط پوشش او لطیف‌تر، رنگ رخساره‌اش شفاف‌تر و روشن‌تر، صدایش شیرین‌تر و نیکوتر، چشمانش درشت‌تر و سیاه‌تر، بینی‌اش باریک‌تر و دندان‌هایش سفیدتر، سن او کمتر، موهایش نرم‌تر، دستانش لطیف‌تر بود، وقتی خدا او را خلق کرد، حوا بالای سر آدم نشست، دید آدم در خواب است و محبت او بر دلش نشست. آدم

از خواب بیدار شد. پرسید: خدایا این کیست؟ فرمود: این کنیز من حوّا است. پرسید: او را برای چه کسی آفریده ای؟ فرمود: برای هر کس که او را امانت بگیرد و شکر و سپاس را مهر و کابین او کند. عرض کرد: خدایا! من او را با این مهر می‌پذیرم و قبل از ورود به بهشت با حوا ازدواج کرد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام در خواب دید حوا به او می‌گوید: من کنیز خدا و تو بنده او هستم؛ مرا از پروردگارت خواستگاری کن و امام فرمود: عقد و نکاح را نیک بدانید، زنان در برابر مردان برای خود صاحب هیچ نفع و ضرری نیستند. آن‌ها امانت خدا نزد شما هستند، آن‌ها را آزار ندهید و به آن‌ها سخت نگیرید.

او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آدم علیه السلام حوّا را در خواب دید. وقتی برخاست، پرسید: خدایا! این کیست که من با وجودش آرامش گرفتم؟ خدا فرمود: این کنیز من است و تو بنده‌ام هستی، ای آدم! اگر مرا عبادت و اطاعت کنید؛ هیچ مخلوقی در نظرم به‌اندازه شما دو تن عزیز نخواهد بود. برای شما خانه ای ساخته‌ام و آن را بهشت خود نامیده ام، هر کس به آن وارد شود، حقیقتاً دوست من خواهد بود و هر کس به آن وارد نشود، دشمن من است، آدم پرسید: پروردگار من! آیا تو دشمنی هم داری؟ تو که خداوند آسمان‌ها هستی؟ فرمود: ای آدم! اگر می‌خواستم می‌توانستم همه مخلوقات را دوست خود بیافرینم، اما آن‌چه را که مصلحت بدانم و اراده کنم، انجام می‌دهم. آدم پرسید: ای خدا! قلب من به این کنیز تو، حوّا مایل گشته، او را برای چه کسی آفریده ای؟ فرمود: برای تو تا در دنیا آرامش یابی و

در بهشت، تنها نباشی. عرض کرد: خدایا! او را به عقد من درآور. فرمود: به شرط این که مسائل دینی را به او بیاموزی و مرا به خاطر او شکر کنی. آدم شرط را پذیرفت، ملائکه جمع شدند و خدا به جبرئیل امر کرد خطبه بخواند. خداوند، ولی حوا بود و جبرئیل عاقد و ملائکه مقرّب شاهد و آدم علیه السلام پدر پیامبران، زوج، که به صداق اطاعت و تقوا و عمل صالح با حوا ازدواج کرد و ملائکه از گل‌ها و جواهرات بهشتی بر سر آن دو پاشیدند.

و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام خوابید، خداوند از دنده چپ مشرف بر شکم او که کج است، حوّا را آفرید و چون حوّا از موجود زنده آفریده شد، حوّا نامیده شد. همان‌طور که می‌فرماید: «یا أَیهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» [ای مردم! از پروردگارتآن‌که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید پرهیز کنید.]

سپس آدم و حوا که تاج عزت و کرامت بر سر داشتند، بر بهشت وارد شده در وسط بهشت عدن ایستادند؛ آدم تختی دید از جواهر، که هفتصد پایه داشت. هر پایه از جواهرهای مختلف ساخته شده بود و پرده‌های متنوع و رنگارنگ بر آن افکنده شده بود. فرش‌های آن تخت از ابریشم و زربفت بود. در میان دو بستر، تپه‌هایی از مشک و کافور و عنبر قرار داشت، تخت، چهار گنبد داشت، رضوان و غفران، خلد و کرم. تخت به آدم علیه السلام گفت: به سوی من بیا ای آدم! من برای تو خلق شده‌ام و به خاطر تو زینت داده شده‌ام. بعد از آن‌که آن دو همه

جای بهشت را گشتند، آدم از اسب خود و حوا از ناقه‌اش به زیر آمده بر روی تخت نشستند. برای آن‌ها انگور بهشتی و سایر میوه‌ها آورده شد. بعد از میل کردن میوه‌ها به سوی گنبد کرم که زیباترین گنبد بود رفتند. برطرف راست آن کوهی از مشک و بر طرف چپ آن کوهی از عنبر بود، درخت طوبی بر آن سایه افکنده بود. آدم به حوا راغب شد و از همین روی، گنبدها پرده‌های خود را فرو افکندند و درب‌ها بسته شد. آدم معادل پانصد سال دنیا در بهترین لذت‌ها و خوشی‌ها با حوا بود. از تخت پایین می‌آمد و در منبرهای بهشتی قدم می‌زد و حوا پشت سر او حرکت می‌کرد و دامن لباسش بر زمین کشیده می‌شد. هرگاه به قصری از قصور بهشت نزدیک می‌شدند، انواع میوه‌های بهشتی به آن‌ها تقدیم می‌شد. در بهشت می‌چرخیدند و گشت و گذار می‌کردند و به سریر خود باز می‌گشتند. ابلیس از آن‌چه بر او گذشته بود و از این که ملائکه با نیزه او را زده و رانده بودند، بسیار ترسیده و خود را از آدم و حوا پنهان کرده بود. ناگهان صدای بلندی، ندا داد: ای اهل آسمان ها! آدم و حوا عهد و پیمان بسته و در بهشت ساکن شده‌اند؛ هر چه در بهشت است بر آن‌ها حلال گردانده ام، به جز درخت خلد را، که اگر به آن نزدیک شوند و از آن بخورند، از ظالمان و ستمکاران خواهند بود. ابلیس وقتی این سخن را شنید به شدت خوشحال شد، گفت، آن‌ها را از بهشت بیرون خواهم کرد. سپس پنهانی از راه‌های آسمانی آمد تا به درب بهشت رسید، طاووس را دید که از بهشت خارج شده بود. طاووس، دو بال بلند داشت که اگر یکی از آن‌ها را می‌گشود، درخت سدرة المنتهی را می‌پوشاند. دمی از زمرّد زرد داشت مرصّع به انواع جواهر، بر روی هر جواهر پری سفیدرنگ، خوش آوازترین پرنده بهشت بود و با دلنوازترین و نیکوترین صوت و آواز، خداوند را حمد و ثنا می‌گفت. طاووس گاهی

از بهشت خارج شده در آسمان‌های هفت گانه می‌خرامید و آوای زیبایش در آسمان‌ها طنین میانداخت. همه ملائکه از زیبایی صورت و الحان خوش او لذت می‌بردند. و سپس به بهشت برمی گشت. وقتی ابلیس او را دید با چرب زبانی گفت: ای پرنده زیبا و خوش رنگ و خوش آواز! آیا تو از پرندگان بهشت هستی؟ طاووس گفت: من طاووس بهشتم، تو کیستی؟ گویی ترسیده‌ای، کسی به دنبال توست؟

گفت: من ملکی از ملائکه‌های صفیح اعلی هستم، از کرّوبیانی که لحظه ای دست از حمد و تسبیح برنمی دارند. آمده‌ام به بهشت تا آن‌چه خدا برای اهل آن آماده کرده نظری بیندازم. می‌توانی مرا به بهشت ببری؟ در آن صورت سه کلمه به تو می‌آموزم که اگر آن‌ها را بگویی پیر و بیمار نمی‌شوی و نمی‌میری. طاووس گفت: وای بر تو، مگر اهل بهشت می‌میرند؟! ابلیس گفت: آری می‌میرند، پیر و بیمار می‌شوند، مگر کسی که این کلمه‌ها را بداند؛ و برای اثبات گفته خود، سوگند خورد. طاووس به او اعتماد کرد و گمان نکرد کسی به دروغ به نام خدا سوگند بخورد. گفت: من احتیاجی به این کلمه‌ها ندارم، اما می‌ترسم که رضوان، فرشته نگهبان بهشت از من درباره تو بپرسد. من می‌روم و مار را نزد تو می‌فرستم. او برترین حیوان جنگل است. طاووس به بهشت رفت و آن‌چه دیده بود را برای مار تعریف کرد. مار گفت: من به تو و آن کلمات احتیاجی ندارم. طاووس گفت: با او عهد کرده‌ام تو را نزد او بفرستم، قبل از این که کسی پیشدستی کند و نزد او برود، سریعاً پیش او برو، آن زمان، مار ظاهر و خلقتی هم‌چون شتر داشت. دارای دست و پا، پرهایی نرم رنگارنگ، سیاه و سفید و سرخ و... زرد بود. عطری داشت هم‌چون مشک آمیخته با عنبر، خانه‌اش در جنّة المأوی بود، در ساحل نهر کوثر می‌خوابید و کلامش ذکر و تسبیح و ستایش خداوند ربّ

العالمین بود. خدا صد سال قبل از خلقت آدم او را آفریده بود، با آدم علیه السلام و حوّا انس و الفت داشت، درباره درخت‌های بهشتی برایشان سخن می‌گفت.

مار شتابان به در بهشت رفت و ابلیس را آنگونه که طاووس توصیف کرده بود یافت. او به مار نزدیک شد و با چرب زبانی آن‌چه به طاووس گفته بود به مار هم گفت. مار پرسید: چگونه تو را به بهشت ببرم؟ تو اجازه نداری بر پشت من بنشینی. ابلیس گفت: می‌بینم میان دندان‌های نیش تو فضای خالی است، بدآن‌که همان برای من کافی است؛ مرا همان جا بگذار و به بهشت ببر تا آن کلمات را به تو بیاموزم. مار گفت: اگر تو را به دهان بگیرم، چگونه با نگهبان بهشت صحبت کنم؟ [ابلیس] لعین گفت: نترس! من از اسماء پروردگار چیزهایی می‌دانم که اگر آن‌ها را به زبان آورم، هیچ‌کس با تو یا من سخن نمی‌گوید. ملائکه از گفتگوی آن دو غافل بودند. حوا در بهشت به دنبال مار می‌گشت و آن را پیدا نمی‌کرد. به خاطر خوش زبانی مار، حوّا بسیار با او مأنوس بود. آن قدر ابلیس ملعون سوگند خورد و دروغ گفت تا مار سخن او را باور کرد و دهان خود را باز کرد. ابلیس بین دندان‌های او پرید و بویی از او متصاعد شد که باعث زهراگین شدن ابدی دندان‌های مار شد. مار او را به بهشت برد. به اقتضای قضا و قدر و علم قدیم خدای رحمان، رضوان کلمه ای با مار سخن نگفت تا به وسط بهشت رسید. مار به ابلیس گفت: از دهانم خارج شو قبل از آن‌که رضوان از وجودت آگاه شود. ابلیس گفت: عجله نکن! منظور و خواسته من از بهشت آدم و حوّا هستند. می‌خواهم از دهان تو با آن دو صحبت کنم، اگر این کار را بکنی آن سه کلمه را به تو می‌آموزم. مار گفت: آن گنبد و بارگاه حوا است، برو با او صحبت کن. گفت: نه فقط از دهان تو با او صحبت

می‌کنم. مار او را نزد حوا برد. ابلیس از زبان مار چنین گفت: ای حوّا ای زینت بهشت! آیا جز این است که من در بهشت همواره همراه شما بوده‌ام و از آن‌چه در بهشت است، برایتان گفته ام؟ هر چه گفته‌ام همه راست و درست است. حوا گفت: همین‌طور است که می‌گویی، از تو جز راستگویی ندیدم، گفت: ای حوا! به من بگو چه چیزی این‌جا برایتان حلال است و چه چیز حرام! حوا او را از آن‌چه خدا آن‌ها را منع کرده بود، آگاه کرد. پرسید: چرا خدا شما را از آن درخت منع کرده است؟ گفت: نمی‌دانم. ابلیس گفت: من می‌دانم: خدای شما تنها به این دلیل شما را نهی کرده تا با شما کاری را بکند که می‌خواست با آن بنده ای که زیر درخت مسکن دارد بکند؛ کسی که هزار سال قبل از شما او را به بهشت وارد کرده است. حوا از جای پرید تا آن بنده مذکور را بنگرد، ابلیس مثل برقی از دهان مار بیرون جهید و زیر درخت نشست. حوا به نزد او رفت و او را دید و پرسید: تو کیستی؟ گفت: من مخلوقی از مخلوقات خداوندم. من هزار سال است که در بهشتم. مرا نیز هم‌چون شما به دست خود آفرید و از روح خود در من دمید، ملائکه را به سجده من واداشت و در بهشت جایم داد و از خوردن میوه این درخت منع کرد. من هم از آن نمی‌خوردم تا این که روزی یکی از ملائکه مرا نصیحت کرد و گفت، از میوه این درخت بخور، زیرا هر کس از آن بخورد، تا ابد در بهشت جاویدان خواهد بود و برایم سوگند خورد که خیر و صلاح مرا می‌گوید. من به سوگند او اعتماد کرده و از میوه درخت خوردم و تا امروز که تو مرا می‌بینی در این بهشت هستم و از پیری و بیماری و مرگ و اخراج از بهشت ایمن شده‌ام. او ادامه داد: به خدا سوگند، خدا تنها به این دلیل شما را از خوردن میوه این درخت منع کرده که مبادا ملک و فرشته ای شوید یا برای ابد در بهشت جاویدان شوید. ای حوا! از آن

بخور خواهی دید که بهترین و گواراترین میوه بهشت است. برای خوردن آن عجله کن و از همسرت پیشی بگیر؛ زیرا هر کس زودتر بر این کار اقدام کند، فضیلت و بهره بیشتری خواهد داشت؛ ببین من چگونه از آن می‌خورم!

مار ایستاده بود و گفته‌های ابلیس به حوا را می‌شنید. حوا رو به او کرد و گفت: ای مار! از روزی که وارد بهشت شده‌ام همراه من بودی، اما این راز را به من نگفته بودی؟ مار ساکت بود و ندانست ابلیس در جواب حوا چه گفت که حوا از سخن با او منصرف شد. مار داشت به آن سه کلمه ای میاندیشید که ابلیس قول داده بود به او بیاموزد.

حوا مسرور و شادمان از گفته‌های مار و ابلیس نزد آدم رفت، و هر چه آن دو گفته بودند و سوگندهای ابلیس را که خیرخواه آن‌هاست، همه را برای آدم تعریف کرد: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ» [و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم].

قضا و قدر حتمی و اخراج آدم و حوا از بهشت نزدیک شد، آن دو به گفته‌های ابلیس و سوگندهای او اعتماد کردند، حوا نزدیک رفت. تعداد شاخه‌های درخت غیرقابل شمارش بود. بر هر شاخه سنبله‌ها و خوشه‌هایی قرار داشت که هر دانه آن خوشه‌ها به‌اندازه یک کوزه بود و هم‌چون مشک اذفر خوشبو بود، سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل. حوا هفت خوشه از هفت شاخه را کند. ابلیس گفت: بخور حوا، ای زینت بهشت! حوا یکی را خورد و یکی را به او داد و پنج خوشه برای آدم آورد. آدم او را به کاری امر یا از آن نهی نکرد، زیرا علم قدیم و تقدیر خداوند در کار بود و آن‌گاه که آسمان به زمین تفاخر کرد و زمین به خدا شکایت برد، خدا فرمود: ای زمین! آرام باش، و به ملائکه گفت: «إِنِّی

جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] آدم یک خوشه از دست حوا گرفت و عهد و پیمان خود را فراموش کرد؛ «فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» [پس فراموش کرد و ما برای او عزم و اراده ای نیافته ایم] آدم نیز هم‌چون حوا از میوه آن درخت چشید. از همین روست که خداوند می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» [پس چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد]

و او از ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- نقل کرده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: سوگند به آن‌که جانم در دست اوست هنوز آدم از آن خوشه‌ها یکی را نبلعیده بود که تاجش از سرش بلند شد و لباس‌هایش فرو ریخت و انگشترهایش از دست او بیرون آورده شد و همه زینت و زیورها و لباس‌های حوا فرو افتاد. تاج و لباس آدم به او گفتند: ای آدم! غم واندوهت طولانی و حسرتت زیاد و مصیبت تو بزرگ شد. بدرود، این لحظه جدایی بین ماست، تا آن‌که روزی دوباره هم‌دیگر را ببینیم؛ چرا که خداوند بلندمرتبه بر ما عهد کرده تنها در خدمت بندگان مطیع و خاشع او باشیم. تخت و سریر به هوا برخاست و گفت: آدم برگزیده، خدای رحمان را نافرمانی و شیطان را اطاعت کرد؛ درّ و جواهر و زینت طرّه‌ها و کمربند حوّا از او گرفته شد و گفتند: مصیبت و گرفتاری شما زیاد، غم تان طولانی شد. هیچ لباسی بر تن آن‌ها نماند: «وَطَفِقَا یخْصِفَانِ عَلَیهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّیطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِینٌ» [و به چسبانیدن برگ (های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟]

ابن عباس گفته است: خداوند همان‌طور که به آدم هشدار داد، به فرزندان او هم هشدار داده و فرمود: «یا بَنِی آدَمَ لاَ یفْتِنَنَّکُمُ الشَّیطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیکُم مِّنَ الْجَنَّةِ ینزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا» [ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان‌که پدر و مادرِ شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند] چشم هریک از آن دو به عورت همسر خود افتاد. ابلیس به سرعت از آن‌جا گریخت و در یکی از راه‌های آسمان پنهان شد، همه چیز آدم را عاصی و گناهکار می‌خواند. اهل بهشت، چشمان خود را بر روی آن‌ها بستند و گفتند: خود را از بهشت خویش اخراج کردید!

اسب آدم، میمون نام داشت، خدا او را از مشک بهشت و همه عطرها و کافور و زعفران و عنبر آفریده و با آب حیوان آمیخته بود؛ یالش از مرجان و پیشانی‌اش از یاقوت، سم‌هایش از زبرجد سبز، زینش از زمرد و لگامش از یاقوت بود. بال‌هایش مرصع به انواع جواهر بود. در بهشت، جز بُراق هیچ حیوانی نیکوتر از آن نبود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: فضیلت بُراق بر سایر حیوانات بهشت، مانند فضیلت من بر سایر پیامبران است.

ابن عباس گفته است: خدا، میمون را پانصد سال قبل از خلق آدم علیه السلام آفریده بود.

اسب به آدم گفت: ای آدم! این بود عهد و پیمان میان تو و خدایت؟

درختان بهشتی شاخ و برگ خود را جمع کردند تا آن دو نتوانند خود را با برگ‌های آن‌ها بپوشانند. هرگاه به درختی نزدیک می‌شدند، می‌گفت: ای گنه کار! از من دور شو. وقتی سرزنش‌ها و توبیخ‌ها زیاد شد، آدم به سمت درخت اقاقیا گریخت، درخت بر پاهای او پیچید و با شاخه‌هایش

او را نگه داشت و گفت: ای گنه کار! به کجا می‌گریزی؟ آدم هراسان و مبهوت ایستاد. گمان کرد عذاب او فرارسیده است، پس فریاد زد: الامان، الامان، حوا تلاش می‌کرد خود را با موهایش بپوشاند، اما موفق نمی‌شد و موها به کنار می‌رفتند. چون تلاش زیادی کرد، موهایش به او گفتند: ای نمایانگر زشتی! گمان می‌کنی می‌توانی با من خود را بپوشانی، در حالی که تو امر پروردگار را عصیان کرده ای؟ حوا زیر درخت نشست و چانه‌اش را به زانوهایش گذاشت تا کسی او را نبیند. آدم ایستاده بود، شاخه‌های اقاقیا به پاهایش پیچیده بود.

ابن عباس گفته است: ندا آمد: ای جبرئیل! دیدی آن مخلوق بی‌نظیر که بر فطرت خود او را آفریده بودم چگونه برابر من عصیان کرد؟! ای جبرئیل! دیدی کنیز من حوا چگونه با من مخالفت کرد و دشمن من ابلیس را اطاعت کرد؟ جبرئیل امین وقتی ندای پروردگار جهانیان را شنید، مضطرب و هراسان شد و به سجده افتاد. حاملان عرش که دائماً می‌گفتند: سبحانک، قدوس، قدوس، سبوح، سبوح، الامان الامان از جنب و جوش و حرکت باز ایستادند. جبرئیل، نعمت‌های خدا را به آدم گوشزد کرد و او را به خاطر گناهش توبیخ نمود. آدم مضطرب و هراسان بود و از ترس می‌لرزید. زبانش بند آمده و قادر به سخن گفتن نبود. با اشاره به جبرئیل فهماند بگذار از ترس پروردگار و شرم از او از بهشت بگریزم. جبرئیل گفت: به کجا بگریزی ای آدم؟ پروردگار تو از همه کس به تو نزدیک‌تر است و هر کس را که بگریزد، به چنگ می‌آورد، آدم گفت: ای جبرئیل! بگذار آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و دائماً به چپ و راست خود می‌نگریست. جبرئیل لحظه ای از او جدا نشد تا او را به در بهشت رساند. آدم پای راست را از بهشت بیرون گذاشته هنوز پای چپش را برنداشته بود که ندا آمد: جبرئیل او را بر در بهشت نگه

دار تا دشمنانش که او را به خوردن از درخت واداشتند، با او از بهشت اخراج شوند تا ببینند در حق آن‌ها چه حکمی داده می‌شود. جبرئیل او را نگه داشت. خداوند به آدم گفت: ای آدم! تو را خلق کرده بودم تا بنده شکرگزار من باشی نه بنده کافر و ناسپاس. آدم گفت: خدایا! از تو می‌خواهم مرا همان گونه که بودم به خاکی برگردانی که مرا از آن خلق کردی. خداوند فرمود: ای آدم! بسیار پیشتر از این در علم خویش حک کرده‌ام و در لوح نوشته‌ام که بهشت و جهنم را از فرزندان خلف تو پر خواهم کرد. آدم ساکت شد.

ابن عباس گفته است: وقتی به حوا امر شد از بهشت خارج شود، به سوی برگی از برگ‌های درخت انجیر رفت که طول و عرض آن را جز خدا هیچ‌کس نمی‌داند و خواست با آن خود را بپوشاند. وقتی برگ را برداشت، از دستش افتاد و گفت: ای حوا! بی‌گمان، دراندیشه ای واهی هستی! حال که با امر پروردگارت مخالفت کردی، هیچ‌چیز در بهشت تو را نمی‌پوشاند. حوا به شدت گریه کرد. خدا به برگ امر کرد که خواسته او را اجابت کن. او خود را با برگ پوشاند. جبرئیل پیشانی حوا را گرفت و او را به نزد آدم آورد که در آستانه در بهشت ایستاده بود. وقتی نگاه او به آدم افتاد، فریاد بلندی کشید و گفت: چقدر حسرت آور است! ای جبرئیل! بگذار من آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و با حرکات سر و دست به چپ و راست بهشت اشاره می‌کرد و با حسرت به آن می‌نگریست. هر دو از بهشت اخراج شدند، در حالی که ملائکه صف‌اندر صف ایستاده بودند- چنان‌که جز خدا هیچ‌کس عدد آن‌ها را نمی‌داند- و به آن‌ها می‌نگریستند.

پس از آن دو طاووس را آوردند. ملائکه او را چنان با نیزه زده بودند که همه پرهایش ریخته بود. جبرئیل او را کشان کشان آورد و گفت: ناامیدانه از بهشت بیرون برو که تو تا ابد بدیمن و شوم خواهی بود. تاجش را از او گرفتند و بال‌هایش از ریشه برکنده شد. ابن عباس گفته است: در نظر شیطان، دوست داشتنی‌ترین پرنده، طاووس و بدترین پرنده، خروس است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در خانه‌هایتان زیاد خروس نگه دارید؛ به خانه ای که خروس کاکلی داشته باشد، ابلیس وارد نمی‌شود و فرموده است: در دنیا چهار چیز را دوست دارم: اسبی که با آن در راه خدا بجنگم و گوسفندی که با شیرش افطار کنم و شمشیری که با آن از خانواده‌ام دفاع کنم و خروسی که مرا از خواب برای نماز بیدار کند. هم‌چنین فرموده است: هرگاه سحرگاه، خروس بخواند منادی از بهشت ندا می‌دهد که کجا هستند آنان‌که در برابر حق خاشع و ذلیلند و او را بسیار یاد می‌کنند و رکوع و سجود کرده، طلب مغفرت می‌نمایند؟ اولین کسی که این ندا را می‌شنود ملکی از ملائکه آسمان است که به صورت خروس خلق شده، پرهای سفیدی دارد و سر او زیر عرش و پاهایش در پایین‌ترین طبقه زمین قرار گرفته و بال‌هایش پهن و گسترده است، وقتی این ندا را بشنود، بال‌هایش را به هم می‌زند و می‌گوید: ای کسانی که غافلید، خداوند متعال را یاد کنید که رحمت او همه چیز را شامل می‌شود. آن‌گاه که پرندگان یکجا گرد آمدند، سلیمان نبی دوست داشت با پرندگان صحبت کند. گردآورندگان مرغان، جبرئیل و میکائیل بودند. جبرئیل مرغان صحراهای شرق و غرب و میکائیل پرندگان هوا و کوه‌ها را جمع کرد. سلیمان بر خلقت عجیب هر یک و اختلاف رنگ و نوع آن‌ها می‌نگریست و از هر یک سؤالاتی می‌پرسید و آن‌ها او را از لانه سازی و محل زندگی و تخمگذاری خود و... آگاه

می‌کردند. آخرین پرنده ای که نزد او آمد، خروس بود که با زیبایی و جمال برابر او ایستاد و گردن را بالا گرفت و بال‌هایش را بر هم زد و بانگی برآورد و ملائکه و مرغان و همه حاضران را با خبر کرد که ای غافلان! خدا را یاد کنید، آن‌گاه گفت: ای پیامبر خدا! همراه پدرت آدم بودم و او را برای نماز بیدار می‌کردم. همراه نوح علیه السلام در کشتی بودم و همراه ابراهیم خلیل آن‌گاه که بر دشمن خویش، نمرود پیروز شد و خدا با پشه ای او را علیه نمرود یاری کرد. بسیار می‌شنیدم که پدرت ابراهیم علیه السلام آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیدِکَ الْخَیرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی، هر آن‌کس را که خواهی فرمان‌روایی بخشی و از هر که خواهی فرمان‌روایی را باز ستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی] را می‌خواند. بدان ای پیامبر خدا! که هر صبحگاه و شامگاهی که من بخوانم، جنّ و شیاطین می‌گریزند و ابلیس ذوب می‌شود، چنان‌که سرب دراندرون آتش ذوب می‌گردد.

پس مار را آوردند. ملائکه او را به شدت می‌کشیدند و دست و پایش را قطع کردند. مار، بی‌دست و پای با صورت بر زمین کشیده می‌شد و شکمش پهن می‌گشت و بدنش شرحه شرحه شده، امتداد می‌یافت. او را از سخن گفتن بازداشتند، پس لال و شکافته زبان شد. ملائکه به او گفتند: خدا به تو و آن‌کس که به تو رحم کند، رحم نمی‌آورد. آدم و حوا بر او می‌نگریستند و ملائکه از هر سو او را می‌راندند.

از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است: هر کس ماری را بکشد، هفت ثواب و حسنه برایش نوشته می‌شود و هر کس از ترس شرّش آن را رها کند و نکشد، برای او ثوابی نوشته نمی‌شود. هر کس مارمولک را بکشد، برای او یک ثواب نوشته می‌شود و هر کس ماری را بکشد، برای او ثواب مضاعف نوشته می‌شود. ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- گفته است: در نظر من کشتن مار از کشتن کافر، دوستی داشتنی‌تر است.

آدم از بهشت بیرون شد. جبرئیل او را به آسمان‌ها برد و حوا را نزد او آورد. ملائکه به آدم نگاه کردند که عریان بود. حوا هراسناک شد و به پیشگاه پروردگار، چنین ناله کرد و عرض نمود: خدایا! این آدم است، مخلوق بی‌نظیری از فطرت تو، او را خوار مکن و از رنج او بکاه. آدم دست راست را بر در بهشت و دست چپش را بر شرمگاه خود نهاده و اشک بر گونه‌هایش جاری بود. خدای متعال ندا داد: ای آدم! آدم عرض کرد: لبیک ای پروردگار من و سید و مولا و خالق من! که مرا می‌بینی و من تو را نمی‌بینم. تو بر هر غیبی آگاه هستی. فرمود: ای آدم! در علم قدیم من نقش بسته است که هرگاه گنه کاری توبه کند، از رحمت خود بر او فضل و احسان می‌کنم. ای آدم! چقدر بندگان من در نظرم پست و حقیرند آن‌گاه که امر مرا نافرمانی کنند و چقدر عزیز و شریف‌اند، وقتی از من اطاعت کنند.

آدم گفت: تو را به حق آن‌که شریف‌تر و بزرگ‌ترین بنده است، سوگند می‌دهم که از گناهم درگذری و مرا ببخشی. ندا آمد: ای آدم! آن کیست که مرا به حق او می‌خوانی؟ گفت: ای معبود و سرور و مولای من! آن شخص، برگزیده و دوست تو و مقرب تو و پیامبر تو، محمد بن عبداللّٰه

صلی اللّٰه علیه و آله است. دیدم که نامش بر عرش و لوح محفوظ و پهنه آسمان‌ها و درهای بهشت‌ها نوشته شده بود. دانستم که بی‌تردید، او نزد تو بسیار بزرگ و کریم و شریف است که در حق او چنین کرده ای. ابن عباس گفت: ندا آمد: ای حوا! عرض کرد: لبیک لبیک، ای سید و مولا و پروردگار من! هیچ معبودی جز تو نیست؛ همه زینتم از دست رفت، رنج و مصیبتم زیاد شد و سیه روزی و بیچارگی گریبانگیر من است. عریان مانده‌ام و هیچ‌چیز در بهشتِ تو مرا نمی‌پوشاند، فرمود: ای حوا! چه کسی آن نعمت‌ها و زیورهایت را از تو گرفت؟ عرض کرد: الهی این گناه و قصور من است، ابلیس با حرف‌های واهی‌اش مرا فریفت و گمراه کرد و به عزت و حقّانیت تو سوگند خورد که خیرخواه من است. من گمان نمی‌کردم بنده ای به دروغ به نام تو سوگند بخورد.

فرمود: اکنون برای همیشه از بهشت بیرون شو که عقل و دین و میراث و شهادت و ذِکر تو را ناقص قرار دادم. خمیده قامت و خیره چشم خواهی بود. در همه ایام زندگی‌ات اسیر خواهی بود. بهترین امور یعنی: (امامت) جمعه و جماعت و (حق پیش دستی در) سلام و تحیت را بر تو حرام گرداندم و برایت ناپاکی، خون حیض، سختی بارداری و زایمان را مقدّر کردم. با هر زایمانی طعم مرگ را می‌چشی؛ غم واندوهت بیشتر و قلبت شکننده‌تر، گریه‌هایت افزون‌تر خواهد بود. تو را همیشه غمگین گرداندم. از میان شما هیچ حاکمی نخواهد بود و نه هیچ پیامبری. آدم عرض کرد: خدایا! مرا از بهشت بیرون کردی و می‌خواهی مرا با دشمنم ابلیس لعین یک جا جمع کنی، پس مرا علیه او قوّت و

یاری ده! فرمود: ای آدم! با یکتاپرستی‌ات و یاد و نام من و این که بگویی: لا إلهَ إلاّ اللّه محمّدٌ رسولُ اللّه علیه او نیرو و قوّت می‌گیری و بر او پیروز می‌شوی. این جمله را بسیار بگو که برای دشمن من و تو، مثل شهاب کشنده است. ای آدم! مسکن تو را مسجد قرار می‌دهم. طعام حلالت آن است که نام من بر او گفته شود. نوشیدنی تو، آبی است که از چشمه‌ها بجوشد. باید ورد زبانت، یاد من باشد و پوششت آن چیز که به دست خود بافته ای. آدم عرض کرد: خدایا! بر من بیفزا. فرمود: با ملائکه‌ام از تو حفاظت می‌کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه فرزندی برای تو زاده شود، ملائکه را به نگهبانی از او می‌گمارم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تا زمانی که تو و فرزندانت توبه کنید، شما را از آن محروم نمی‌کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تو و فرزندان تو را می‌آمرزم و مرا از این کار ابایی نیست که من پروردگار بلندمرتبه‌ام.

پس حوا عرض کرد: خدایا! مرا از دنده کج آفریدی و عقل و دین و شهادت (گواهی) و میراث و ذکر مرا ناقص گرداندی و بهترین چیزها را بر من حرام کردی و بارداری و زایمان و نجاست را ملازم من گردانیدی. چگونه از بهشت خارج شوم در حالی که همه خوبی‌ها و نیکی‌ها را بر من حرام کردی؟ فرمود: من قلب بندگانم را با شما مهربان و نرم می‌سازم. ابن عباس گفته است: میان مردان و زنان، انس و الفتی گذاشته شده است، پس زنان را در خانه حبس کنید و تا می‌توانید به آن‌ها نیکی کنید. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرموده است: زن، دنده شکسته و کج است، با مهربانی آن را ترمیم کنید. هم‌چنین فرموده است: زن، ریحانه است و پهلوان نیست.

و فرموده: هر زن نیکوکاری که پروردگارش را بندگی کند و واجباتش را انجام دهد و از همسرش فرمان برد، به بهشت وارد می‌شود.

و ندا آمد که ای حوا! از بهشت بیرون شو که من اراده کرده‌ام از نسل شما بهشت و جهنم را پر کنم. آنان‌که بهشت را پر کنند: پیامبران و راستگویان و شهیدان و آمرزیده شدگان هستند و کسانی که بر شما درود بفرستند و برایتان طلب آمرزش کنند.

امام علیه السلام فرموده است: هرگاه زن یا مرد مؤمنی برای آدم و حوا علیهما السلام طلب آمرزش کنند، این دعا به آن دو عرضه می‌شود و شادمان می‌گردند و می‌گویند: خدایا! این فرزند ماست که برای ما طلب رحمت کرده و بر ما درود فرستاده است؛ پس تو به او احسان و تفضّل کن و از کرم و لطف خود بیشتر بر او ببخش. روایت شده که هر کس نام آن دو را بیان کند، اما بر آن‌ها درود و تحیت نفرستند. به آن دو بی‌احترامی کرده است.

حوّا عرض کرد: خدایا! از تو می‌خواهم آن گونه که به آدم عطا کردی به من نیز ببخشی. فرمود: من حیاء و مهربانی و شفقت و انس و الفت را به تو عطا می‌کنم، اگر ثواب ابدی و نعمت پایدار و ملک بزرگی را که به پاداش غسل و زایمان برایت نوشتم می‌دیدی، قطعاً چشمانت روشن می‌شد. ای حوا! هرگاه زنی هنگام زایمان بمیرد، او را با شهدا محشور می‌کنم و هرگاه زنی دچار درد زایمان شود، برای او پاداش شهید نوشته‌ام. اگر آن درد را تحمل کند و فرزندش به دنیا بیاید، همه گناهانش را می‌آمرزم، حتی اگر به‌اندازه کف دریاها و ریگ صحراها و برگ درختان باشد و اگر بمیرد شهید محسوب می‌شود. ملائکه هنگام

قبض روح او حاضر شده به او مژده بهشت می‌دهند و تا ابد به همسری زوج خود درآمده و از سایر حور العین هفتاد مرتبه بهتر و بالاتر خواهد بود. حوا گفت: آن‌چه عطا کردی برایم کافی است.

ابلیس لعین گفت: خدایا! مرا گمراه و ملعون کردی و از رحمت خود ناامید گرداندی. تو با علم قدیم خود می‌دانستی که چنین می‌شود، پس تا روز قیامت به من مهلت بده؛ فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلَى يومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» یعنی تا زمانی که اولین بار در صور دمیده شود. گفت: «فَبِمَا أَغْوَيتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لآتِينَّهُم مِّن بَينِ أَيدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» [شیطان گفت: پس به سبب آن‌که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت]. خداوند به او گفت: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ» [خداوند فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو که بی‌تردید هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد].

گفت: تو به من مهلت دادی، اما اگر به زمین بروم مسکن و مأوای من کجا خواهد بود؟ فرمود: زباله دان‌ها. پرسید: ورد زبان و سخن من چیست؟ فرمود: شعر. پرسید: مؤذن من چیست؟ فرمود: نی. پرسید: غذای من چیست؟ فرمود: هر آن‌چه نام من بر آن برده نشده باشد. پرسید: نوشیدنی‌ام چیست؟ فرمود: همه انواع خَمرها.

پرسید: خانه‌ام کجاست؟ فرمود: حمّام. پرسید: مجلس من کجاست؟ فرمود: بازارها و مجلس زنان نوحه گر. پرسید: شعار من چیست؟ فرمود: آواز و غنا. پرسید: پوشش من چیست؟ فرمود: خشم و غضب من. پرسید: دام و تله من چیست؟ فرمود: زنان. گفت: هرگز محبت زنان از قلب من و بنی آدم خارج نمی‌شود.

ندا آمد: ای ملعون! من بنی آدم را تا زمان مرگ از توبه بی‌نصیب و محروم نمی‌کنم؛ از بهشت بیرون برو که تو رانده شده ای.

آدم عرض کرد: خدایا! این دشمن من و توست، تو به او مهلت داده ای و او به عزت تو سوگند خورده فرزندان مرا گمراه کند، با چه وسیله ای از دام و حیله‌های او برهم؟ فرمود: ای آدم! با سه ویژگی بر تو منت نهادم؛ یکی از آن من و یکی از آن تو، و یکی بین من و توست. آن‌چه مخصوص من است این است که مرا بپرستی و هیچ‌چیز را شریک من قرار ندهی و آن‌چه مخصوص توست این است که هر نیکی کوچک و بزرگی که انجام دهی، ده برابر آن و صد برابر و هزار برابر آن را پاداش می‌دهم و آن را به‌اندازه کوه‌های سر به فلک کشیده برایت می‌افزایم و اگر گناهی مرتکب شوی تنها یک مجازات می‌بینی و اگر از آن توبه کنی و از من طلب آمرزش نمایی آن را می‌آمرزم، که من آمرزنده و مهربانم. اما آن صفتی که بین من و توست این که است که تو دعا و درخواست کنی و من آن را اجابت کنم. پس دست‌هایت را بگشا و از من بخواه که من نزدیک تو هستم و دعایت را اجابت می‌کنم.

ابلیس وقتی این سخن را شنید، از شدت حسادت، بلندترین فریاد را کشید و گفت: اکنون چگونه بنی آدم را فریب بدهم؟! ندا آمد: ای ملعون! «وَأَجْلِبْ عَلَیهِم بِخَیلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ

وَعِدْهُمْ وَمَا يعِدُهُمُ الشَّيطَانُ إِلاَّ غُرُورًا» [و با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهد]

ابلیس گفت: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه برای آدم یک فرزند زاده شود، برای تو هفت فرزند زاده می‌شود. گفت: بر من بیفزای. فرمود: هم‌چون خون در رگ‌های بنی آدم جریان می‌یابی و آن‌ها را وسوسه می‌کنی و در قلب‌هایشان پنهان می‌شوی و در سینه‌هایشان خانه می‌کنی. ابلیس گفت: خدایا! با چه چیزی به زمین فرود آیم؟ فرمود: با ناامیدی از رحمت من. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: گمان و طمع ابلیس را در آن‌چه از خدا خواسته، ناامید سازید. دام او در اموال حرام و اولاد حرام است. عقد و نکاح را به نیکی انجام دهید و از زنا بگریزید. و فرموده است: هرگاه با همسرانتان بودید، خدا را در هر حال بسیار یاد کنید وگرنه ابلیس لعین با او مجامعت می‌کند. و فرموده است: وقتی ابلیس یاد و تسبیح ذکر خدا را بشنود، ذوب می‌شود همانند نمکی که در آب حل می‌شود. و فرموده است: خداوند به امت من دو سوره عطا کرده که اگر کسی آن دو را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن بخواند، ابلیس لعین از او می‌گریزد و دور می‌شود در حالی که همانند سگی پارس می‌کند. آن دو سوره، معوذتین (سوره‌هایی که با عبارت «قل اعوذ» آغاز می‌شود) هستند.

ابن عباس گفته است: وقتی سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد، جبرئیل گفت: ای محمد بعد از نزول این سوره شریفه دیگر برای امت خود نگران نباش. ای محمد! هر کس از امت تو با ایمان و یقین به ثوابش این سوره را بخواند، وارد بهشت می‌شود. ای محمد! هر کس این سوره را

بخواند، میان او و شیاطین حجابی کشیده می‌شود. ای محمد! هر کس این سوره را بخواند، از فرو رفتن در زمین و ابتلا به مسخ و غرق شدن و رعشه ایمن می‌شود.

وقتی خواسته هر یک از آن‌ها داده شد، آدم نگاهی به مارانداخت و گفت: خدایا! این ملعون به دشمن من کمک کرد وقتی او را هم به زمین فرستادی با چه چیزی بر او غلبه کنم؟ فرمود: من خانه او را تاریکی و غذایش را خاک قرار داده ام؛ هرگز به او اعتماد نکن و هرگاه او را دیدی، سرش را از تن جدا کن. ابن عباس گفته است: خدا رحمت کند آن‌کس را که ماری بکشد. اگر ابلیس میان دندان‌های مار نمی‌نشست، زهرآگین نمی‌شدند. هر جا مار دیدید، آن را بکشید. به طاووس گفتند: مسکن تو در چهارسوی زمین است، از آن‌چه در زمین روییده، روزی می‌خوری و محبت تو در قلب بنی آدم افکنده شده است تا تو را نکشند.

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی هر چه لازم بود به آن‌ها داده شد، امر شد که به زمین بیایند. خداوند می‌فرماید: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» [فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی (دیگر) ید و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است] و مستقر در این‌جا یعنی قبر و حین یعنی قیامت. آدم علیه السلام از در توبه، از بهشت به زمین آمد، حوا از در رحمت و شفقت و ابلیس از در لعنت و نفرین و طاووس از در غضب و مار از در خشم، هبوط آنان در زمان عصر بود که همزمان با هبوط آن‌ها، توبه و رحمت و لعنت و خشم و غضب نیز نازل شد.

امام علیه السلام فرموده است: آدم روز جمعه خلق شد. در همان روز روح وارد کالبدش شد. در همان روز با حوا ازدواج کرد و به بهشت وارد شد و نصف روز، معادل پانصد سال از سال‌های دنیا در بهشت ماند و بین ظهر تا عصر از دری که مبرم نامیده می‌شود، هبوط کرد. مبرم دری است در پایین بیت المعمور و گفته شده است که از در معارج هبوط کرد و به سرزمین هند بر روی کوهی به نام بود فرود آمد و آن کوهی است که اطراف هند را فراگرفته است. حوا در جدّه در رستمسام و مار در اصفهان و طاووس در اطراف دریا به زمین آمدند. در آن حال هیچ یک دیگری را نمی‌دید. تنها پوشش آدم برگی از برگ‌های بهشت بود که به پوست او چسبیده بود. باد آن را در سرزمین هندانداخت و معدن همه عطرهای آن سرزمین شد.

آدم صد سال در شوق فراق بهشت گریست در حالی که ایستاده بود و از ترس خدای متعال سرش را پایین‌انداخته بود و چنان می‌گریست که از اشک چشم راستش دجله و از اشک چشم چپش فرات پر شد. اشک‌هایش در زمین مجراها و نهرهایی را جاری ساخت و رگ‌های پاهایش در زمین نفوذ کرد و مدت نهصد و سی سال زندگی کرد، اما هرگز از غم واندوه فراق بهشت رها نشد و از این غم مرد.

خدا از اشک‌های او چندان عود تازه و صندل و کافور و سایر عطرها را آفرید که آن وادی از درختان خوشبو پر شد. حوا نیز می‌گریست و از اشک‌های او زنجبیل و یاس و هل و چنین مواد خوشبویی رویید. باد صدای آدم و حوا را به گوش یک‌دیگر می‌رسانید و اینگونه هر یک به دیگری احساس نزدیکی می‌کرد، هرچند میان آن‌ها مسافتی طولانی وجود داشت. آنقدر گریستند تا ملائکه بر آن‌ها ترحم کردند. حوا سال‌ها

به خدای متعال خیره شده و دستانش را بر سرش گذاشته بود که این صفت او را دخترانش از او به ارث برده‌اند.

و نیز از ابن عباس نقل کرده است که: اولین موجودی که هبوط آدم را دریافت، عقاب بود که به نزد آدم آمد و با او گریست. عقاب در دنیا تنها بود و به ساحل دریا رفت و نهنگ را دید که در آب بالا و پایین می‌رفت. از آن‌جا که مأنوس و همدمی نداشت با نهنگ الفت گرفت. وقتی ماجرای هبوط آدم علیه السلام را فهمید، نهنگ را از آن مطلع کرد و گفت: امروز موجود بزرگی را دیدم که جمع می‌شد و می‌نشست و بلند می‌شد و می‌خورد و می‌نوشید و می‌خوابید و بیدار می‌شد، ادرار و غائط داشت، می‌رفت و می‌آمد، راست قامت بود، پوستش آشکار و صورتش زیبا بود. نهنگ گفت: اگر اینگونه است که تو می‌گویی، نزدیک است که با وجود او من در دریا و تو در آسمان آرامش نداشته باشیم و این لحظه وداع بین ماست. و در برخی روایت‌ها آمده است که نهنگ گفت: تو مرا از وجود مخلوق بزرگی که می‌خورد و می‌آشامد، آگاه کردی؛ اگر کلام تو راست باشد، او مرا از دریا و تو را از آسمان خواهد گرفت. در روایتی دیگر آمده است: وقتی آدم از بهشت هبوط کرد، فرشته ای ندا داد: ای زمین و اهل آن! کسی که عهد پروردگارش را فراموش کرده و انسان نامیده شده، به میان شما آمده است. اولین موجودی که این ندا را شنید عقاب بود که به سمت نهنگ رفت و او را با خبر کرد. نهنگ ترسید و هر یک به دیگری گفت: این لحظه وداع بین ماست، وای بر حیوانات دریا و خشکی از دست این انسان.

آدم هم‌چنان به حالت سجده می‌گریست تا این که پرندگان اشک‌هایش را نوشیدند و درخت‌ها روییدند و همان گونه که درختان در

زمین ریشه می‌دوانند، رگ‌های پای آدم بر زمین نفوذ کرد. درندگان با او می‌گریستند و هرگاه او را می‌دیدند، از او می‌گریختند و می‌گفتند: ای آدم! ما ساکنان پیشین زمین هستیم، ما را ترساندی و با گریه‌هایت ما را گریاندی و غم و حزن طولانی به قلب ما وارد کردی. لذا حیوانات با بنی آدم مأنوس نشدند. گفته شده: همه پرندگان از او گریختند به جز عقاب که به انسان کمک می‌کرد. سپس خدای برای آدم ریش و مو رویاند و آدم قبل از آن بدون ریش و هم‌چون نقره سفید می‌درخشید. آدم نگاهش به ریش‌هایش افتاد و پرسید: خدایا! این چیست که در بهشت وجود نداشت و همانند آن را ندیدم. فرمود: این ریش تو و زینت توست. تا به واسطه آن مرد از زن باز شناخته شود و روایت شده که آدم سیصد سال می‌گریست و سرش را به سوی آسمان نمی‌گرفت و می‌گفت: با کدام روی به آسمان بنگرم در حالی که عریان و گنهکار از آن‌جا به زمین هبوط کرده ام؟! همه چهارپایان و پرندگان زمین و کروبیان و ملائک آسمان‌ها به حال او گریستند و گفتند: خدایا! از خطای او درگذر که قلب او به خاطر گناهش می‌سوزد.

و امام علیه السلام فرموده است: اگر گریه‌های یعقوب برای یوسف و گریه همه مخلوقات تا روز قیامت یک جا جمع شود، گریه آدم از همه آن‌ها بیشتر است؛ زیرا اشک‌های آدم بعد از پایان گریه‌هایش صد سال در زمین باقی ماند و حیوانات و پرندگان از آن نوشیدند، اشک‌های آدم هم‌چون مشک خوشبو بود و لذا در هند عطر و طیب بسیار زیاد است. در این حال خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود: آدم از سرشت و فطرت بی‌همتای من است، اهل آسمان‌ها و زمین را گریانده و هیچ‌کس

جز مرا نخوانده، از هیچ‌کس جز من نمی‌ترسد و گناهش قلب او را سوزانده است، او اولین کسی است که مرا عبادت کرد و مرا با اسماء حُسنی خواند. من بخشنده ای هستم که رحتم بر خشمم پیشی می‌گیرد و با علم قدیم خود چنین مقدر کرده‌ام که هر کس پشیمان از گناهش، با آه و ناله مرا بخواند، با رحمت خود او را می‌پوشانم. من خصوص او کلماتی دارم که با آن‌ها توبه کند و از ظلمت به سوی نور درآید. جبرئیل که نور با خود داشت، آن کلمات را برای آدم آورد. او شاد و مسرور بود و به آدم مژده و بشارت می‌داد.

گفت: سلام بر تو ای آن‌که حزن و غمت طولانی شده است. آدم به خاطر غلیان احساساتش و حزن واندوهش، صدای او را نمی‌شنید. جبرئیل با صدای بلندتری او را صدا کرد و گفت: سلام بر تو ای آدم! خدا توبه تو را پذیرفته و گناه و خطای تو را بخشیده است. سپس پر خود را به صورت و سینه آدم زد تا گریه‌اش آرام گرفت و هیجان و احساسش فرو نشست و صدای او را شنید. آدم گفت: سلام بر تو ای دوست من! آیا این شروع خشم و غضب است یا احسان و آمرزش؟ جبرئیل گفت: البته که رحمت و آمرزش است. ای آدم! تو اهل آسمان‌ها و زمین را گریاندی؛ این جملات را بیاموز که این‌ها، جمله‌های توبه و رحمت و غفران است. گفته شده: آن کلمات همان چند جمله ای است که یونس در تاریکی گفت: «لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» [معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم]

عبد الله بن عمرو بن عاص گفته است: منظور آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ» [پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از

زیانکاران خواهیم بود] و گفته شده: «سُبحانَکَ لا إلهَ إلاّ أنت، عَمِلتُ سُوءاً و ظَلَمتُ نَفسِی، فَتُب عَلَی یا خَیرَ التَّوّابینَ». [پاک و منزه هستی تو، هیچ معبودی جز تو نیست، من عمل زشتی انجام داده و به خود ظلم کردم، توبه مرا بپذیر ای بهترین توبه پذیر!] و خداوند درباره همین کلمات فرموده است: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیهِ» [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود]

وقتی آدم در سجده‌اش این جملات را گفت: طنین صدایش در آفاق پیچید، زمین و کوه‌ها و دریاها و درختان و پرندگان به او گفتند: ای آدم! چشمت روشن. پذیرفته شدن توبه‌ات را به تو تبریک و تهنیت می‌گوییم. خدا امر کرد که این کلمات را به حوّا برساند. آدم، حوا را به خاطر آورد. باد کلمات را به حوا رساند و او با شنیدن آن‌ها خوشحال و شادمان شد و گفت: این جملات را تا به حال نشنیده بودم. خدای ارحم الراحمین آن‌ها را برای توبه و رحمت فرستاده است. حوا آن جملات را خواند و سجده کرد و این توبه او بود. وقتی خواندن جمله‌ها تمام شد، جبرئیل به او گفت: سرت را بلند کن و او چنین کرد. ناگهان حجابی از نور او را در برگرفت و درهای آسمان برایش گشوده شد و خداوند مژده توبه و آمرزش به او داد. وقتی به آدم گفته شد، خدا توبه تو را پذیرفت، خواست برخیزد و راه برود، نتوانست چون پاهایش مانند ریشه درختان در زمین فرو رفته بود. جبرئیل آن‌ها را از ریشه کند. آدم از درد فریاد کشید و گفت: گناه با ما چه کرد؟! ملائکه به او نگریستند. رنگش تغییر کرده و جسمش ضعیف و لاغر شده، نور و فَرّ و زیبایی‌اش از بین رفته بود، گویی اشک‌ها بر گونه‌هایش نهر کنده بودند. ملائکه گفتند: ای آدم! بعد از آن همه زیبایی و بهجت، این چه دگرگونی و تغییر حال است؟ نور بهشت کجا رفت؟ و لباس‌های بهشتی‌ات کو؟ آدم گفت: آن

وعده خداوند با من بود در بهشت. هنگامی که فرمود: «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی* وَأَنَّکَ لَا تَظْمَأُ فِیهَا وَلَا تَضْحَی» [در حقیقت برای تو در آن‌جا این (امتیاز) است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی* و (هم) این که در آن‌جا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب زده]

جبرئیل به فرشتگان گفت: آدم را رها کنید و او را به خاطر گناهش سرزنش و توبیخ نکنید، گناهش محو و خطایش آمرزیده شده است. در این حال ملائکه برایش طلب آمرزش کردند. جبرئیل بال رحمت به زمین زد و چشمه ای جوشید خوشبوتر از مشک. آدم خود را در آن آب شست و عرض کرد: خدایا! مرا از گناهم پاک و طاهر گردان و از غم واندوه نجات ده. پس با دو حلّه ابریشمین از بهشت او را پوشاندند.

خدا میکائیل را نزد حوا فرستاد و به او مژده داد و او را پوشاند. وقتی دانست توبه‌اش پذیرفته شده به سوی ساحل رفت و خود را شست و از شوق دیدار آدم علیه السلام می‌گریست. هر قطره از اشک او که در دریا افتاد، مروارید و مرجان و یاقوت شد، پس به جای خود بازگشت و منتظر آدم شد. آدم از جبرئیل درباره حوا پرسید. جبرئیل گفت: خدا توبه او را پذیرفته، و به او مژده داد که خدا آن دو را در شریف‌ترین مکان و بهترین عید به هم می‌رساند و به او گفت: خداوند امر کرده که آدم خانه ای بسازد و در آن طواف و سعی به جا آورد و نماز بخواند، همان گونه که دیده بود ملائکه در آسمان بر گرد بیت المعمور طواف و سعی می‌کنند. ابلیس در آن‌جا نزد او آورده خواهد شد؛ باید آدم او را با سنگ بزند و براند. همان گونه که وقتی از سجده بر آدم امتناع کرد، ملائکه او را راندند. آدم خندید و برخاست. سرش تا آسمان می‌رسید. خدا به ملائکه و همه حیوانات حتی مورچه و ملخ و پشه امر کرد تا قبولی توبه

آدم را به او تبریک بگویند و همه چنین کردند و به جبرئیل امر کرد قدمش را بر سر آدم بگذارد تا از قد او کاسته شود. آدم از این کار غمگین شد؛ زیرا دیگر صدای تسبیح ملائکه را نمی‌شنید. جبرئیل امین به او گفت:اندوهگین نباش، خداوند تبارک و تعالی هر چه را بخواهد و اراده کند، انجام می‌دهد و به او امر کرد، خانه ای بسازد که شبیه بیت المعمور بوده و در راستای آن قرار داشته باشد تا او و فرزندانش پیرامون آن طواف کنند، همان گونه که ملائکه پیرامون بیت المعمور طواف می‌کنند. بیت المعمور خانه ای است به‌اندازه خانه کعبه و در راستای آن و در آسمان چهارم قرار دارد.

جبرئیل همراه با آدم به مکان آن خانه رفتند، هرگاه آدم قدم در جایی می‌گذاشت آن‌جا شهر و آبادی می‌شد و فاصله میان دو قدم او صحرا باقی می‌ماند تا این که به مکه رسیدند و آن را ساختند و [آن‌جا] اولین آبادیی است که بنا شد و اولین خانه ای که ساخته شد، سپس خدا به آدم امر کرد که ای آدم! اکنون در زمین خانه ای را بساز که هزار سال پیش از خلقت تو وجود آن را مقدر کرده‌ام و من به ملائکه امر کرده‌ام تو را در این کار کمک کنند هرگاه آن را ساختی اطراف آن طواف کن و مرا تسبیح بگو، و نام مرا یاد کن و تقدیس نما؛ نگران همسرت حوا نباش و برای او بی‌تابی مکن، من شما را در مشعر خانه‌ام یک جا جمع می‌کنم و این خانه را قبله ای بزرگ برای پیامبرم محمد قرار می‌دهم. ای آدم! برای شرافت تو محمد به تنهایی کافی است و من می‌دانم در قلب تو و حوّا نسبت به یک‌دیگر چه محبت و دوستی وجود دارد. هر گاه او را دیدی با او بسیار مهربان باش که من او را مادر پیامبران قرار داده‌ام.

آدم در برابر پروردگارش به سجده افتاد و عرض کرد: خداوندا! از فضیلت و مناسک این خانه آن‌چه گفتی، برایم کافی است. آدم خانه را ساخت و ملائکه به او کمک کردند وقتی ساختن خانه به پایان رسید، جبرئیل همه مناسک را به او آموخت و خدا آدم و حوّا را در کوه عرفات به یک‌دیگر رساند و آن دو یک‌دیگر را شناختند و آن روز، روز جمعه بود و «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسر معروف به ابو الحسن جرجانی- که خدای از او خشنود باد - از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، از پدران خود، از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، امام صادق علیهم السلام این حدیث را بیان کرده است. آن دو از امام پرسیدند: بنابراین ابلیس از جمله ملائکه و فرشتگان نبود؟ فرمود: نه، بلکه او از جنّیان است. آیا نشنیده اید که خداوند فرموده «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» [و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود] و خداوند متعال فرموده است که او از جنیان است «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»

علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» گفته است: جانّ، پدر ابلیس است و جنّ از فرزندان جانّ است. برخی از آن‌ها مؤمن و برخی کافرند و برخی یهودی و برخی مسیحی‌اند و ادیان مختلفی دارند. شیاطین از فرزندان ابلیس‌اند و در میان آن‌ها تنها یک مؤمن وجود دارد به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، که نزد

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمد، پیامبر او را دید. بسیار عظیم الجثه و بزرگ و ترسناک بود. پرسید: تو کی هستی؟ عرض کرد: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. روزی که قابیل، هابیل را کشت پسر چند ساله بودم و از پرهیزکاری نهی می‌کردم و امر به فاسد کردن طعام می‌کردم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به وی فرمود: سوگند به جانم که چه بد جوانی هستی که امیدها به اوست و چه بد میانسالی که چنین فرمان‌ها می‌دهد.

عرض کرد: ای محمد! از این سخن‌ها بگذر که من به دست نوح علیه السلام توبه کرده‌ام و همراه او در کشتی بودم و وقتی قوم خود را نفرین کرد او را سرزنش کردم آن‌گاه که ابراهیم در آتش‌انداخته شد، همراه او بودم که خدا آتش را برای او سرد و سلامت گرداند. آن‌گاه که موسی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل نجات یافتند، همراه او بودم. من نزد هود بودم، و آن‌گاه که قومش را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم و همراه صالح بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم و من همه کتاب‌ها را خوانده ام؛ همه آن‌ها آمدن تو را مژده و بشارت داده‌اند و پیامبران همه به تو سلام رسانده‌اند و می‌گفتند که تو بهترین و بلندمرتبه‌ترین پیامبر خدا هستی. پس از آن‌چه خدا به تو نازل کرده چیزی به من بیاموز. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به او بیاموز! هام عرض کرد: ای محمد! من تنها از پیامبر یا جانشین او اطاعت می‌کنم، این کیست؟ فرمود: این برادر و جانشین و وارث من علی بن ابی طالب علیه السلام است، عرض کرد: بلی، اسم او را در کتاب‌های الیا آمده است. امیر المؤمنین علیه السلام به او آموخت و در شب هریر، در جنگ صِفّین نزد حضرت آمد. حدیث هام بن هیم بن لاقیس، مکرراً در کتاب‌ها آمده، صفّار در البصائر از امام

صادق و سایر محدّثین آن را روایت کرده‌اند که در این‌جا مجال ذکر آن‌ها نیست.

محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از احول نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره روحی که در آدم علیه السلام دمیده شده پرسیدم، آن‌جا که خداوند می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى».

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از موسی بن سعدان، از عبد اللّٰه بن قاسم حَضْرَمی، از عبد الکریم بن عمر خَثْعَمی نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: خدایا! به من تا روز رستاخیر مهلت بده؛ اما خداوند چنین نکرد فرمود: «إِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلَى يومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».

وقتی آن روز معین برسد، ابلیس با همه یاران خود که از زمان خلقت آدم علیه السلام تا به آن روز داشته، ظاهر می‌شود و آن روز آخرین حمله و نبرد امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود.

پرسیدم یعنی چندین بار حمله می‌کند؟ فرمود: آری، چندین و چند بار، هر امامی در عصر خود حمله می‌کند و همه بدکاران و نیکوکاران زمان او همراه او حمله می‌کنند.

تا این که خدا مؤمنان را بر کافران پیروز می‌گرداند. وقتی آن روز معین برسد، امیر المؤمنین علیه السلام همراه یاران خود علیه ابلیس و یاران

او حمله می‌کنند. مکان این نبرد در منطقه رَوحاء از زمین‌های فرات نزدیک کوفه است. آن دو گروه چنان می‌جنگند که از زمانی که خدا دو جهان را آفریده، چنین جنگی و نبردی واقع نشده است. گویا می‌بینم آن لحظه ای را که یاران امیر المؤمنین علیه السلام صد قدم به عقب برمی گردند و گویا می‌بینم که پای برخی از آن‌ها به آب فرات می‌خورد. در این حال است خداوند جبّار عزّ و جلّ هبوط می‌کند «فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَةُ وَقُضِی الأَمْرُ» [و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روبروی او ایستاده و نیزه ای از نور به دست دارد. وقتی نگاه ابلیس به حضرت بیفتد، روی برگردانده و عقب نشینی می‌کند. یارانش به او می‌گویند: کجا می‌روی، تو پیروز شده ای؟ جواب می‌دهد: من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را تعقیب می‌کند و نیزه ای بین دو کتفش می‌زند که در اثر آن خود و یارانش هلاک می‌شوند، پس از آن، تنها خدا پرستش می‌شود و هیچ‌چیز را شریک او نمی‌سازند.

امیر المؤمنین علیه السلام آن روز چهل و چهار هزار سال دارد و حتی مردی از شیعیان علی علیه السلام صاحب هزار پسر از صلب خود می‌شود و هر سال یک پسر، در این هنگام دو باغ «مُدْهَامَّتَانِ» [که از (شدت) سبزی سیه گون می‌نماید] نزدیک مسجد کوفه و اطراف مسجد ظاهر می‌شوند.

عیاشی از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وقتی علی بن حسین علیه السلام به مُلْتَزَمْ می‌رسید، می‌فرمود: خدایا! من

گناهان و خطاهای زیادی مرتکب شده‌ام و تو رحمت و مغفرت بسیار داری، ای کسی که خواسته بدترین مخلوق خود را اجابت کردی آن‌گاه که او گفت: «أَنظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ» وَهب بن جُمَیع مولای اسحاق بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره سخن ابلیس که گفته بود: «رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» پرسیدم و گفتم: فدایت شوم! منظور از آن‌چه روزی است؟ فرمود: ای وهب! گمان می‌کنی منظور از آن روز رستاخیز مردم است؟ خدا تا روزی که قائم ما ظهور کند، به ابلیس مهلت داده است. وقتی قائم ما ظهور کند در مسجد کوفه، ابلیس به نزد حضرت آمده در مقابل او زانو می‌زند، و می‌گوید: وای از این روز، حضرت پیشانی او را گرفته و گردنش را می‌زند، و آن روز، روز معین خواهد بود.

طبرسی در احتجاج آورده است: امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است: هر کس کارها را به مالک حقیقی آن بسپارد، در کارش دچار غرور و تکبّر نمی‌شود؛ آن گونه که ابلیس در سجده بر آدم مغرور شد و یا بیشتر امت‌ها در اطاعت از پیامبران خود متکبّر گشتند. در این حال توحید و یکتاپرستی هم سودی به حال آن‌ها نداشت، هم‌چنان‌که تنها بهره ابلیس از آن سجده طولانی چهار هزار ساله، زیور پوچ دنیا و مهلتِ ماندن در آن بود. بنابراین نماز و روزه تنها با حرکت در مسیر نجات و حق و حقیقت مفید خواهد بود. خداوند با فرستادن پیامبران و آیات خود عذری برای بندگان باقی نگذاشته و حجت را بر آن‌ها تمام کرده و زمین او از عالِمی که بندگان به او محتاجند و متعلّمی که راه نجات را بیاموزد، خالی نیست و اینان بسیاراندکند.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. او می‌گوید شنیدم که حضرت با نام خدا شروع کرد و گفت: وقتی برای خداوند «بدا» حاصل شود که مخلوقات خود را آشکار سازد و آن‌ها را برای کار ضروری جمع نماید، به یک ندا دهنده ای دستور می‌دهد که ندا دهد تا انس و جن در یک چشم به هم زدن گرد هم آیند. سپس به آسمان اول دستور می‌دهد تا فرود بیاید و خودش در پشت سر مردم است، و به آسمان دوم نیز دستور می‌دهد فرود بیاید و آن، دو برابر آسمان اول است. وقتی ساکنان آسمان اول، آسمان دوم را ببینند، خواهند گفت: پروردگار ما آمد. گفتند: نه ولی او می‌آید مقصود امر و فرمان اوست تا این که همه آسمان‌ها فرود آیند به گونه ای که هر کدام از آن‌ها پشت سر دیگری قرار گیرد و هر کدام دو برابر قبلی باشند. سپس امر و دستور خداوند در سایبانی از ابرها و فرشتگان می‌آید و کار انجام می‌شود و همه کارها به سوی خداوند بازگردانده می‌شود. آن‌گاه خداوند به ندا دهنده ای دستور می‌دهد که ندا دهد: «یا مَعْشَرَ الجِنِّ والإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاواتِ والأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلا بِسُلطَانٍ» حضرت گریست تا این که ساکت شد. به او گفتم ای ابو جعفر! خداوند مرا فدای تو گرداند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیان او کجا هستند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیان او، در تپه ای از عطرهای خوشبو و بر منبرهایی از نور نشسته‌اند. مردم غمگین و ناراحت هستند ولی آن‌ها غمگین نیستند، و مردم می‌ترسند ولی آن‌ها نمی‌ترسند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «مَن جَاء بِالحَسَنَةِ

فَلهُ خَيرٌ مِّنْهَا وهُم مِّن فَزَعٍ يومَئِذٍ آمِنُونَ» [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند]. پس حسنه همان ولایت علی علیه السلام می‌باشد. سپس این آیه را خواند «لا يحْزُنُهُمُ الفَزَعُ الأَكْبَرُ وتَتَلقَّاهُمُ المَلائِكَةُ هَذَا يومُكُمُ الذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ» [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آن‌ها استقبال می‌کنند (و به آنان می‌گویند) این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند]. و کلام خداوند که می‌فرماید «بِسُلطَانٍ» یعنی با حجت و دلیلی.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرا خوانده می‌شود و به او لباس صورتی پوشانده می‌شود. گفتم: قربانت گردم، لباس صورتی؟ فرمود: بلی، آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیدی که می‌فرماید: «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاء فَكَانَتْ ورْدَةً كَالدِّهَانِ» سپس علی علیه السلام صدا زده می‌شود و در سمت راست رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌ایستد، سپس کسانی که مورد نظر خداوند هستند خوانده می‌شوند و در سمت راست علی علیه السلام می‌ایستند، سپس شیعیان ما خوانده می‌شوند و در سمت راست آن‌هایی که مورد نظر خدا هستند می‌ایستند. سپس گفت: ای ابو محمد! فکر می‌کنی ما را کجا می‌برند؟ گفتم: به بهشت.

محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش سلیمان، از معاویه دهنی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «يعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيؤْخَذُ بِالنَّواصِی والأَقْدَامِ» فرمود: ای معاویه! در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت گناهکاران را با چهره‌هایشان می‌شناسد و دستور می‌دهد که آن‌ها را از پیشانی‌ها و پاهایشان بگیرند و به داخل آتش بیندازند. حضرت به من فرمود: چگونه است که خداوند تبارک و تعالی به شناخت مخلوقی نیاز داشته باشد که خودش آن‌ها را پدید آورده و آفریده است؟ گفتم: جانم فدای تو، موضوع چیست؟

فرمود: موضوع این است که وقتی امام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف قیام می‌کند، خداوند چهره‌ها را به او می‌دهد و او دستور می‌دهد که کافر را بگیرند. آن‌گاه آن‌ها را از پیشانی‌هایشان و پاهایشان می‌گیرند، سپس حضرت با شمشیر به شدت آن‌ها را می‌زند و به قتل می‌رساند.

شیخ مفید در کتاب اختصاص، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن سلیمان، از پدرش سلیمان دیلمی، از معاوية بن عمّار دهنی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه: «يعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيؤْخَذُ بِالنَّواصِی والأَقْدَامِ» فرمود: ای معاویه! در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت گناهکاران را با چهره‌هایشان می‌شناسد و به آن‌ها دستور می‌دهد و

آن‌گاه پیشانی‌ها و پاهایشان را می‌گیرند و آن‌ها را به آتش می‌افکنند. حضرت به من فرمود: چگونه است که خداوند تبارک و تعالی برای شناختن خلق به چهره‌هایشان نیاز داشته باشد در حالی که خودش آن‌ها را آفریده است؟! گفتم: جانم فدای تو، پس چه معنایی دارد؟ فرمود: تفسیرش این است که وقتی قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می‌کند، خداوند چهره دشمنان ما را در اختیار او قرار می‌دهد، آن‌گاه دستور می‌دهد که کافر را بگیرند، و آن کافر با پیشانی و پاها گرفته می‌شود و نگه داشته می‌شود؛ سپس حضرت با شمشیر به شدت به او ضربه می‌زند.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از داود رقّی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» فرمود: هر کس بداند که خداوند او را می‌بیند و آن‌چه را که می‌گوید، می‌شنود و از کارهای خوب و بد او آگاه است، از کارهای زشت دست برمی دارد. این همآن‌کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و نفس را از هوی و هوس بازمی دارد.

کتاب «بهشت و جهنم»: ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از عوف بن عبدالله، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که تعداد بهشت‌ها چهار تا می‌باشد و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» و آن این که آدمی بر خواسته ای از خواسته‌ها و شهوات دنیا هجوم می‌آورد و آن شهوت، گناه

و نافرمانی است، سپس مقام پروردگارش را یاد می‌کند و از ترس او، آن کار را رها می‌کند. پس این آیه درباره این موضوع است. این دو بهشت از آن مؤمنان و سابقان می‌باشد. و اما آیه: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» یعنی نزدیک آن‌ها دو بهشت دیگر است نزدیک از نظر رتبه و درجه و منظور فاصله و نزدیکی نیست و آن دو بهشت مخصوص اصحاب یمین است و آن بهشت نعمت و بهشت اسکان دائمی است. و در این بهشت‌های چهارگانه میوه‌هایی است که در کثرت و وفور مانند برگ‌های درخت و ستارگان می‌باشد. و بر این بهشت‌های چهارگانه دیواری است که آن‌ها را احاطه کرده است که طول آن به مقدار مسافتی است که در پانصد سال پیاده طی می‌شود. خشت و آجر این دیوار یکی از نقره و یکی از طلا و یکی از مروارید و یکی از یاقوت می‌باشد و کاهگل آن عطر و زعفران است و ایوان‌های (پنجره ها) آن نوری است که می‌درخشد، به طوری که آدمی چهره‌اش را در دیوار می‌بیند و در این دیوار هشت در وجود دارد و هر در دارای دو لنگه است. عرض آن دو لنگه به‌اندازه فاصله ای است که یک اسب خوب یک سال طی می‌کند.

طبرسی، از عیاشی با سند از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که به او گفتم: جانم فدای تو، درباره مرد مؤمنی که دارای زن مؤمنی است و هر دو وارد بهشت می‌شوند نظر شما چیست؟ آیا به ازدواج یک‌دیگر درمی آیند؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد! خداوند قاضی عادلی است. اگر آن مرد از آن زن بهتر باشد، خداوند آن مرد را مخیر می‌سازد اگر آن زن را اختیار کرد آن زن از همسران آن مرد می‌شود و اگر آن زن بهتر از آن مرد باشد، خداوند آن زن را مخیر می‌سازد اگر آن مرد

را اختیار کرد آن مرد شوهر آن زن می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: نگو یک بهشت، چون خداوند می‌فرماید: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» و نگو فقط دارای یک درجه است، چون خداوند متعال می‌فرماید: «درجات بعضها فوق بعض» همانا برتری گروه‌ها نسبت به یک‌دیگر به کارهای آن‌ها بستگی دارد. به حضرت گفتم: اگر دو مؤمن وارد بهشت شوند و یکی از آن‌ها دارای جایگاه برتری نسبت به دیگری باشد، می‌تواند دوستش را ملاقات کند؟ حضرت فرمود: آن‌کس که بالاتر است باید فرود بیاید و آن‌کس که رتبه‌اش پایین‌تر است، نمی‌تواند بالاتر برود. زیرا به آن درجه نمی‌رسد. اما اگر دوست داشته باشند و خیلی علاقه مند باشند، می‌توانند روی تخت با هم ملاقات کنند.

علاء بن سیابه می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم از ما تعجب می‌کنند وقتی می‌گوییم: گروهی از مردم از جهنم خارج و وارد بهشت می‌شوند. آن‌گاه از ما می‌پرسند، آیا با اولیای خدا در بهشت محشور می‌شوند؟ حضرت فرمود: ای علاء، خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ». نه به خدا قسم آن‌ها با اولیای خدا نیستند گفتم: مگر آن‌ها کافر نبودند؟ حضرت فرمود: نه به خدا، اگر کافر بودند وارد بهشت نمی‌شدند، گفتم: آیا مؤمن بودند؟ فرمود: نه به خدا، اگر مؤمن بودند وارد جهنم نمی‌شدند. آن‌ها بینابین بودند.

طبرسی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بیان: همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می‌شود.

محمد بن عباس، از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از چند نفر دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: سوره رحمن از اول آن تا آخر آن درباره ما نازل شده است.

سپس گفت: در روایت سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «رَبُّ المَشْرِقَینِ ورَبُّ المَغْرِبَینِ» پرسیدم. فرمود: منظور از مشرقین: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌باشد و منظور از مغربین: حسن و حسین علیهما السلام است و به این دو نفر صدق می‌کند و درباره آیه: «فَبِأَی آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

علی بن ابراهیم، از محمد بن ابی عبداللّه، از سعد بن عبداللّه، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از یحیی بن سعید قطّان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیات «مَرَجَ البَحْرَینِ یلتَقِیانِ* بَینَهُمَا بَرْزَخٌ لا یبْغِیانِ» فرمود: علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّه علیها دو دریای عمیقی هستند که هیچ کدام بر دیگری ظلم و طغیان نمی‌کنند. «یخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام هستند.

از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل شده است که باری فاطمه سلام اللّٰه علیها از گرسنگی و بی‌لباسی گریه کرد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به او گفت: ای فاطمه! به شوهرت قانع باش؛ به خدا قسم که او در دنیا و آخرت سرور و سالار است و بین آن دو آشتی برقرار کرد. آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «مَرَجَ البَحْرَینِ» خداوند می‌فرماید: من دو دریا را فرستادم، علی بن ابی طالب علیه السلام دریای علم، و فاطمه سلام اللّٰه علیها دریای نبوت «یلتَقِیانِ» یعنی به هم متصل می‌شوند من خداوند این وصلت را بین آن دو ایجاد کرده‌ام. سپس فرمود: «بَینَهُمَا بَرْزَخٌ» یعنی بین آن دو مانعی وجود دارد که همان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشد. او مانع می‌شود که علی علیه السلام به خاطر دنیا غصه بخورد و غمگین بشود و مانع می‌شود که فاطمه سلام اللّٰه علیها به خاطر دنیا با شوهرش درگیر شود. «فَبِأَی آلاء رَبِّکُمَا» ای دو گروه جن و انس «تُکَذِّبَانِ» یعنی ولایت علی علیه السلام و محبت نسبت به فاطمه زهراء. لؤلؤ حسن است و مرجان: حسین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، زیرا لؤلؤ بزرگ است و مرجان کوچک و عجیب نیست که آن دو نفر به خاطر فضل و برتری و خیر زیادشان، دریا باشند، زیرا دریا را به خاطر وسعت آن دریا نامیده‌اند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم با اسبی می‌تاخت و می‌گفت: او را دریایی یافتم.

علی بن ابراهیم درباره آیه «کُل مَنْ عَلیهَا فَانٍ» گفته است: یعنی هر که بر روی زمین است. و «ویبْقَی وجْهُ رَبِّکَ» یعنی: دین پروردگارت. و امام

زین العابدین علیه السلام فرموده است: ما همان چهره خدا هستیم که از آن به سوی خداوند می‌روند.

ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای این خبر چیست که گفته‌اند پاداش «لا اله الا اللّٰه» گفتن، نگاه کردن به چهره خداوند متعال است؟ در پاسخ فرمود: ای ابو صلت، هر کس خداوند را با چهره ای مثل چهره‌های دیگر وصف نماید، در حقیقت کافر گشته است. اما چهره خداوند متعال، پیامبران و فرستادگان و حجت‌های او می‌باشند صلوات خداوند نثار همه آن‌ها باد. آن‌ها هستند که به وسیله آن‌ها آدمی به خداوند عز و جل روی می‌آورد و به دین و معرفت او گرایش پیدا می‌کند. خداوند متعال فرموده است: «كُل مَنْ عَليهَا فَانٍ* ويبْقَى وجْهُ رَبِّكَ» و هم‌چنین فرموده است: «كُل شَیءٍ هَالكٌ إِلا وجْهَهُ» - [جز ذات او همه چیز نابودشونده است] درباره «وجه» در تفسیر آیه: «كُل شَیءٍ هَالكٌ إِلا وجْهَهُ» در آخر سوره قصص قبلاً روایاتی در این باره ذکر شده است.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از حلبی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسید: تفسیر آیه: «فِيهِنَّ خَيرَاتٌ حِسَانٌ» چیست؟ فرمود: آن‌ها زنان مؤمن و صالح و عارف هستند. پرسیدم: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الخِيامِ» یعنی چه؟ فرمود: آن‌ها حوریان سفیدی هستند که در حجاب هستند و در چادرها و خیمه‌هایی از مروارید و یاقوت و مرجان در حفظ و امانند. هر خیمه ای

چهار در دارد و در جلوی هر دری هفتاد حوری نار پستان وجود دارد تا حجابی برای آن حوریان سفیدروی و درخشان باشند و هر روز کرامتی از جانب خداوند متعال بر آن‌ها وارد می‌شود. خداوند عز و جل، مؤمن را به آن زنان بشارت داده است.

نوفلی، از حسین بن اعین برادر مالک بن اعین نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی یک فردی به فرد دیگری می‌گوید: جزاک الله خیرا [خداوند به تو خیر دهد]، مقصودش چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خیر رودخانه ای است در بهشت که از کوثر سرچشمه می‌گیرد و سرچشمه کوثر از پای عرش است. خانه‌های اوصیای خداوند و شیعیان آن‌ها در آن‌جا قرار دارد. در دو طرف آن رودخانه نیلوفرهایی می‌روید که هر گاه یکی از آن‌ها کنده شود، یکی دیگر به جایش می‌روید، به همین خاطر نهر نامیده می‌شود. این است کلام خداوند که می‌فرماید: «فِيهِنَّ خَيرَاتٌ حِسَانٌ». پس هر گاه کسی به دوستش می‌گوید: جزاک الله خیرا، مقصودش از خیر، آن خانه‌هایی است که خداوند عز و جل آن‌ها را برای برگزیدگان و نیکان خلق خود آماده کرده است.

علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن ابی بصیر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلال والإِکْرَامِ» فرمود: ما عظمت خداوند و کرامت او هستیم، کرامتی که خداوند آن را به بندگانی که از ما اطاعت می‌کنند می‌بخشد.

ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس در شب‌های جمعه سوره واقعه را بخواند، خداوند او را دوست می‌دارد و محبوب همه مردم می‌گرداند و در دنیا با هیچ سختی و فقر و نیازی روبه رو نخواهد شد و به هیچ مصیبتی از مصیبت‌های دنیا دچار نمی‌گردد و از دوستان علی علیه السلام به شمار می‌آید. این سوره مخصوص امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد و هیچ‌کس در این سوره با او مشارکت ندارد.

شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو نصیر محمد بن حسین مقری، از عمر بن محمد وراق، از علی بن عباس بجلی، از حمید بن زیاد، از محمد بن تسنیم ورّاق، از ابو نعیم فضل بن رکین، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مُزاحم، از ابن عباس نقل کرده است که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درباره آیات «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ * فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ» پرسیدم. حضرت فرمود: جبرئیل به من گفت: آن‌ها علی علیه السلام و شیعیان او هستند. آن‌ها کسانی هستند که برای رفتن به بهشت سبقت می‌گیرند و مقرب درگاه خداوند هستند به خاطر کرامتی که خداوند به آن‌ها داده است. شیخ مفید این روایت را در کتاب امالی خود آورده است.

و نیز محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته نقل کرده است که: مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! عده ای از مردم گمان می‌کنند که بنده مؤمن نه زنا می‌کند و نه دزدی می‌نماید و نه شراب می‌نوشد و نه رباخواری می‌کند و نه خون حرام می‌ریزد؛ یعنی در عین ایمان داشتن، این معاصی را مرتکب نمی‌شود. بر من گران آمد و دلگیر شدم، وقتی فهمیدم که این بنده مثل من نماز به جای می‌آ ورد و همپچون من دعا می‌خواند و با خانواده من ازدواج می‌کند و من با خانواده او ازدواج می‌کنم. از من ارث می‌برد و من از او ارث می‌برم (امکان ارث بردن ما از یک‌دیگر وجود دارد)، اما به خاطر گناه کوچکی که انجام داده است از ایمان خارج شده است؟ علی علیه السلام فرمود: راست گفتی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که دلیل او کتاب خدا بود، شنیدم که می‌گوید: خداوند عز و جل مردم را به سه دسته آفریده است و برای آن‌ها سه جایگاه قرار داده است و این کلام خداوند عز و جل می‌باشد که در قرآن گفته است: «أَصْحَابُ المَیمَنَةِ»، «وأَصْحَابُ المَشْأَمَةِ»، «السَّابِقُونَ». و اما آن‌چه درباره سابقون گفته است، آن‌ها پیامبران مرسل و غیر مرسل او می‌باشند که خداوند در میان آن‌ها پنج روح قرار داده است؛ روح القدس، و روح ایمان و روح قوت و قدرت، و روح شهوت و روح بدن. به وسیله روح القدس، پیامبران مرسل و غیر مرسل مبعوث شدند و به کمک آن، اشیاء را شناختند و با روح ایمان خداوند را عبادت نمودند و هیچ‌چیز را شریک او قرار ندادند و با روح قوت و قدرت با دشمنانشان جنگیدند و زندگی خود را سر و سامان دادند و با روح شهوت به غذاهای لذیذ رسیدند و با دختران جوان ازدواج حلال کردند و با روح بدن رفت و آمد نمودند. این‌ها کسانی

هستند که آمرزیده می‌شوند و از گناهانشان صرف نظر می‌گردد. سپس فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «تِلکَ الرُّسُل فَضَّلنَا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کَلمَ اللهُ ورَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ البَینَاتِ وأَیدْنَاهُ بِرُوحِ القُدُسِ» [برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آن‌آن‌کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد. و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم] و درباره گروهی فرموده است: «وأَیدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آن‌ها را با روحی از جانب خود تایید کرده است.] می‌فرماید، با این ویژگی‌ها آن‌ها را گرامی داشته است و آن‌ها را بر دیگران برتری داده است، پس این‌ها کسانی هستند که آمرزیده می‌شوند و از گناهانشان چشم پوشی می‌شود.

سپس از اصحاب می‌منه یاد کرد و آن‌ها در قالب و جسم خویش، مؤمنان راستین هستند. خداوند در میان آن‌ها چهار روح قرار داده است: روح ایمان، روح قوت و قدرت، روح شهوت و روح بدن. بنده پیوسته این روح‌ها را تکمیل می‌نماید تا این که حالت‌هایی به او دست دهد. آن مرد پرسید: ای امیرالمؤمنین! این حالت‌ها چیست؟ حضرت فرمود: اما برترین آن‌ها همان است که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ومِنکُم مَّن یرَدُّ إِلی أَرْذَل العُمُرِ لکَی لاَ یعْلمَ بَعْدَ عِلمٍ شَیئًا» [و بعضی از شما تا خوارترین (دوره) سال‌های زندگی (فرتوتی) بازگردانده می‌شود، به طوری که بعد از (آن همه) دانستن، (دیگر) چیزی نمی‌دانند] این عامل باعث می‌شود که همه روح‌ها دچار نقص و کاستی می‌شوند و فقط مربوط به کسی نمی‌شود که از دین خدا خارج می‌شود، زیرا خالق و آفریننده آن، او را به پایین‌ترین نوع عمر برمی گرداند. در نتیجه او وقت نماز را نمی‌فهمد و نمی‌تواند در شب یا روز برای عبادت بیدار بماند و یا این که

در صف نماز جماعت به همراه مردم حاضر شود. این کاسته شدن و نقصان گرفتن روح ایمان است و هیچ ضرری به او نمی‌رساند. برخی از آن‌ها کسانی هستند که روح قوت و قدرت در آن‌ها کاهش یافته است، در نتیجه نمی‌توانند با دشمنانشان بجنگند و نمی‌توانند به دنبال رزق و روزی باشند و بعضی از آن‌ها کسانی هستند که روح شهوت در آن‌ها کاهش یافته است. پس اگر زیباترین دختر آدمی از جلوی ایشان عبور کند، به او گرایش پیدا نمی‌کنند و به سراغ او نمی‌روند. ولی روح بدن در ایشان می‌ماند و روزگار می‌گذرانند تا این که فرشته مرگ به سراغ ایشان بیاید و این حالت خوبی است، زیرا خداوند عز و جل، عامل و کننده این کار است. و بعضی اوقات حالت‌هایی در زمان قدرت و جوانی به او دست می‌دهد که قصد گناه می‌کند و روح قوت و جوانی او را تشویق می‌کند و روح شهوت این کار را برایش زیبا جلوه می‌دهد و روح بدن او را به پیش می‌برد تا این که او را در اشتباه و گناه میاندازد. پس اگر نقص و عیبی در ایمان او پیدا شود و ایمان از دست او برود، دیگر به آن برنمی گردد تا این که توبه کند. و وقتی توبه کند و رو به سوی خدا آورد، خداوند نیز به سوی او روی می‌آورد. و اگر دوباره به گناه برگردد، خداوند او را وارد جهنم می‌نماید. و اما اصحاب مشئمه، بعضی از آن‌ها از یهودیان و مسیحیان می‌باشند. خداوند عز و جل می‌فرماید: «الذِینَ آتَینَاهُمُ الکِتَابَ یعْرِفُونَهُ کَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ» [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او (=محمد) را می‌شناسند] آن‌ها محمد و ولایت او را از طریق تورات و انجیل می‌شناسند. هم‌چنان‌که بچه‌هایشان را در خانه‌هایشان می‌شناسند و «وإِنَّ فَرِیقًا مِّنْهُمْ لیکْتُمُونَ الحَقَّ وهُمْ یعْلمُونَ * الحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ المُمْتَرِینَ» [و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را

نهفته می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند * حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردیدکنندگان باشی.] وقتی که آن‌ها انکار کردند، نمی‌دانستند که خداوند آن‌ها را به آن وضع دچار ساخته و روح ایمان را از آن‌ها گرفته و در بدن آن‌ها فقط سه روح قرار داده است: روح قوت و قدرت، و روح شهوت، و روح بدن. و آن‌ها را به چهارپایان ملحق کرده و فرموده است: «إِنْ هُمْ إِلا كَالأَنْعَامِ» [آنان جز مانند ستوران نیستند] زیرا چهارپا با روح قوت و قدرت بار می‌برد و با روح شهوت علف می‌خورد و با روح بدن حرکت می‌کند. سپس آن‌کسی که سئوال کرده بود گفت: ای امیرالمؤمنین! به اذن خدا روح مرا زنده کردی.

ابن بابویه با سند خود، از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عز و جل انسان‌ها را به دو دسته تقسیم کرد، و مرا در بهترین دسته آن قرار داد و این گفته خداوند عز و جل است در یادآوری اصحاب یمین و اصحاب شمال و من بهترین اصحاب یمین هستم، سپس هر یک از آن دو گروه را به سه قسمت تقسیم گردانید و مرا در بهترین ثلث آن قرار داد همان‌طور که می‌فرماید: «فَأَصْحَابُ المَيمَنَةِ مَا أَصْحَابُ المَيمَنَةِ* وأَصْحَابُ المَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَةِ* والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» و من بهترین سابقین هستم. سپس هر کدام از آن قسمت‌های سه گانه را به قبیله‌هایی تبدیل نمود و مرا در بهترین قبیله قرار داد و این گفته خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «جَعَلنَاكُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ» [و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یک‌دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] من با تقواترین فرزندان آدم هستم و گرامی‌ترین آن‌ها نزد خداوند عظیم الشآن‌که البته مباهات نمی‌کنم. سپس خداوند آن

قبیله‌ها را به خانوارهایی تبدیل نمود و مرا در بهترین خانواده قرار داد و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لیذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیتِ ویطَهِّرَكُمْ تَطْهِیرًا» - [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

کتاب «صفة الجنة و النار»: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هیچ مؤمنی وارد بهشت نمی‌شود، مگر این که پانصد حوری را به ازدواج خود درمی آورد. همراه هر حوری هفتاد خادم و هفتاد کنیزک می‌باشد، آن‌ها به مانند «لؤلؤ منثور» و «لؤلؤ مکنون» می‌باشند. معنای مکنون این است که مانند مروارید در داخل صدف می‌باشند که دست‌ها آن را لمس نکرده‌اند و چشم‌ها آن را ندیده‌اند و معنای منثور این است که زیاد هستند. هر مرد مؤمنی هفت قصر دارد و در هر قصری هفتاد خانه است و در هر خانه ای هفتاد تخت وجود دارد و در روی هر تختی هفتاد بستر است و بر هر یک از آن بسترها زنی زیبا و چشم درشت و چشم سیاه وجود دارد. «تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ» [از زیر (قصرهای) شان نهرها جاری است] نهرهایی که دارای آب غیر گندیده و صاف هستند و تیره و کدر نیستند «وأَنْهَارٌ مِن لبَنٍ لمْ یتَغَیرْ طَعْمُهُ» [و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود] یعنی شیری که از پستان چهارپایان خارج شده است. «وأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَل مُّصَفًّى» [و جویبارهایی از انگبین ناب] یعنی عسلی که از زنبور عسل به دست نیامده است «وأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لذَّةٍ للشَّارِبِینَ» [و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است] یعنی شرابی که آدم‌ها آب آن را با

پاهایشان نفشرده‌اند و نگرفته‌اند و وقتی به غذا میل پیدا می‌کنند، پرندگان سفید رنگی به نزد آن‌ها می‌آیند و بال‌هایشان را بالا می‌برند و آن مؤمنان از هر نوع که بخواهند می‌خورند. در حالت نشسته و یا تکیه داده، هر گونه که بخواهند و اگر هوس میوه کنند، شاخه‌ها به نزد آن‌ها می‌آیند و از هر میوه ای که دوست داشته باشند می‌خورند. حضرت فرمود: «والمَلاَئِكَةُ يدْخُلونَ عَليهِم مِّن كُل بَابٍ * سَلاَمٌ عَليكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» - [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند* (و به آنان می‌گویند) درود بر شما به (پاداش) آن‌چه صبر کردید، راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.]

علی بن ابراهیم درباره آیه: «وظِل مَّمْدُودٍ» می‌گوید: آن سایه گسترده در وسط بهشت و در پهنای آن قرار دارد و عرض بهشت مانند عرض آسمان و زمین است. شخصی که سواره است، مدت صد سال نمی‌تواند آن سایه را بپیماید.

کتاب صفة الجنة و النار: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در حدیثی طولانی فرمود: وقتی مؤمن به در بهشت می‌رسد، به او گفته می‌شود: برگه عبورت را نشان بده. می‌گوید: این جواز عبور من است، در آن نوشته شده است: به نام خداوند بخشنده مهربان، این جواز عبوری است که از طرف خداوند عزیز حکیم، پروردگار جهانیان برای فلانی فرزند فلانی صادر شده است. آن‌گاه ندا دهنده ای با صدای بلند که همه می‌شنوند می‌گوید: هان، بدانید که فلانی فرزند

فلانی به سعادتی دست یافته است که پس از آن هرگز دچار بدبختی و شقاوت نمی‌گردد. سپس داخل می‌شود. ناگهان درختی را می‌بیند که دارای سایه بزرگی است و آبی ریزان و میوه‌هایی آویزان از درخت. اسم آن درخت رضوان است. از تنه آن درخت دو چشمه جاری است. آن مرد مؤمن آن‌چنان‌که به او دستور داده شده است، به طرف یکی از آن دو چشمه می‌رود و با آب آن خودش را می‌شوید و وقتی از آن خارج می‌شود، سرسبزی و خرمی در او ظاهر می‌شود و از چشمه دیگر می‌نوشد و از آن پس در شکمش هیچ دل درد و مرض و بیماری وجود نخواهد داشت و این است کلام خداوند متعال که می‌فرماید: «وسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می‌نوشاند]

سپس فرشتگان به استقبال او می‌آیند و می‌گویند: خوش آمدی، به همراه دیگران داخل شو. او هم داخل می‌شود. ناگهان با دو شاخه یک درخت مواجه می‌شود، شاخه‌های آن از مروارید هستند و شاخه‌های کوچکتر آن از زیورآلات و لباس‌های گران قیمت، میوه‌های آن به شکل پستان کنیزکان باکره است. فرشتگان با شتران و اسبان و زیورآلات و لباس‌های گران قیمت به پیشواز او می‌آیند و می‌گویند: ای دوست خدا، بر هر چه می‌خواهی سوار شو و هر چه می‌خواهی بپوش و هر چه می‌خواهی بخواه. او هم سوار چیزی می‌شود که دوست دارد و آن‌چه را که دوست دارد می‌پوشد. او سوار بر شتر و اسبی که از نور است و لباسش از نور است و زیورآلات او نیز از نور و در خانه ای از نور حرکت می‌کند و به همراه او فرشتگانی هستند همه از نور و خدمتکارانی از جنس نور و جوانانی از نور، آن قدر که فرشتگان از این همه نور وحشت می‌کنند و برخی به یک‌دیگر می‌گویند: کنار بروید، کاروان خداوند صبور و بخشاینده از راه رسید. آن‌گاه به اولین کاخ خود که از نقره است

می‌رسد. کاخی که دارای ایوان‌هایی از مروارید و یاقوت است. آن‌گاه زنان آن کاخ به او روی می‌آورند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی، پیش ما بیا. پس او تصمیم می‌گیرد که وارد قصر خود شود. اما فرشتگان به او می‌گویند: ای دوست خدا، حرکت کن، برو. این کاخ و کاخ‌های دیگر از آن تو است. تا این که به یک کاخ طلایی می‌رسد. کاخی که دارای تاجی از مروارید و یاقوت است. زنان آن کاخ رو به او می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی ای دوست خدا! نزد ما بیا، پس او تصمیم می‌گیرد که وارد کاخ خود شود، اما فرشتگان به او می‌گویند: حرکت کن ای دوست خدا. سپس به قصر دیگری از یاقوت قرمز می‌رسد با تاجی از مروارید و یاقوت. او تصمیم می‌گیرد که وارد این قصر خود بشود، اما فرشتگان به او می‌گویند: حرکت کن ای دوست خدا! این قصر و دیگر قصرها از آن تو است. تا این که به تمام هزار قصر می‌رسد و به هر کدام از آن‌ها نگاهی میاندازد و در یک چشم به هم زدن در تمامی سرزمین خود حرکت می‌کند و وقتی به آخرین قصر رسید، سرش را پایین میاندازد، آن‌گاه فرشتگان به او می‌گویند: ای دوست خدا چه پیش آمده است؟ می‌گوید: نزدیک بود که چشمم کور شود، فرشتگان می‌گویند: مژده باد ای دوست خدا! در بهشت کوری و کری معنا ندارد. سپس به کاخی می‌رسد که بیرون آن از درون آن پیداست و درون آن از بیرون آن. خشتی از آن نقره است و خشت دیگر از طلا و خشتی دیگر از یاقوت و دیگر خشت آن مروارید، ملاط (سیمان) آن دیوار از بوی خوش است و دارای ایوان‌هایی از نور است که می‌درخشند و آدمی چهره‌اش را در دیوار می‌بیند و این است کلام خداوند که می‌فرماید: «خِتَامُهُ مِسْكٌ» [(باده ای که) مهر آن مشک است] یعنی درپوش آن شراب از بوی خوش است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زنان زیباروی زیبا چشم که

حور العین نام دارند یاد نمود.ام سلمه به او گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ما بر آن‌ها فضل و برتری نداریم؟ حضرت فرمود: بلی دارید. با نمازتان و روزه تان و عباداتتان‌آن‌که برای خدا انجام می‌دهید که به منزله ظاهر است بر روی باطن. صفت «حور العین» در تفسیر آیه «فِیهِنَّ خَیرَاتٌ حِسَانٌ» [در آن‌جا (زنانی) نکو خوی و نکو رویند] قبلاً آمده است و هم‌چنین در تفسیر آیه: «فَلا تَعْلمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِی لهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یعْمَلونَ» [هیچ‌کس نمی‌داند چه چیز از آن‌چه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن‌چه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده ام] پس باید به آن‌جا مراجعه شود و هر کس بخواهد به صفات زنان «حور العین» و زنانی که از جنس آدمی هستند پی ببرد، باید به کتاب «معالم الزلفی» مراجعه نماید.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! درباره آیه: «غُرَفٌ مِّن فَوقِهَا غُرَفٌ» [برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آن‌ها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده است] ما را با خبر ساز و بگو که با چه چیزی ساخته شده است؟ حضرت فرمود: ای علی! آن غرفه‌ها را خداوند عز و جل برای بندگان و دوستان خاص خودش ساخته است و آن‌ها از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده‌اند. سقف آن‌ها از زبرجد است که با نقره آمیخته شده است. هر اتاقی از آن هزار در طلایی دارد و در جلوی هر دری فرشته ای گمارده شده است. در آن بسترهایی از حریر و دیباج وجود دارد که برخی از آن‌ها بر روی برخی دیگر قرار داده شده است و در داخل آن‌ها پر از مشک و کافور

و عنبر است و این است که خداوند عز و جل می‌فرماید: «وفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ».

و نیز از وی با همین سند، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: بدانید که اهل بهشت همیشه زنده هستند و هیچ وقت نمی‌میرند، بیدارند و هرگز نمی‌خوابند. همیشه بی‌نیاز هستند و هیچ وقت دچار فقر نمی‌شوند. شادمانی می‌کنند و هیچ وقت غمگین نمی‌شوند و می‌خندند و هیچ وقت گریه نمی‌کنند و همیشه مورد احترام هستند، پس هیچ وقت خوار و ذلیل نمی‌شوند. اهل مزاح و شوخی هستند و هیچ وقت عصبانی نمی‌شوند و همیشه شاد و خوشحال هستند. می‌خورند و هیچ وقت گرسنه نمی‌شوند و دائماً می‌نوشند پس هیچ وقت تشنه نمی‌مانند و لباس پوشانده می‌شوند، پس هیچ وقت برهنه نیستند. همیشه سواره هستند و دائماً به دیدار یک‌دیگر می‌روند و پسرانی که جاودان و مخلد هستند دائماً بر آن‌ها سلام می‌کنند و در دستانشان همیشه سبوهایی از نقره و ظرف‌هایی از طلا می‌باشد و دائماً بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند و همیشه بر تخت‌های گرانبها نگاه می‌کنند و همیشه از جانب خداوند بر آن‌ها سلام و درود فرستاده می‌شود. به لطف و رحمت خداوند از او بهشت می‌طلبیم زیرا که او بر انجام هر چیزی توانا است.

و نیز از همان: با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ریشه‌های درخت خرمایی که در بهشت است طلای قرمز رنگ است و تنه و ساقه

آن از زبرجد سبز رنگ و خوشه‌های آن مروارید سفید رنگ و برگ آن، لباس‌های سبز رنگ است و خرمای آن، سفیدتر از مروارید است و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره. در آن هیچ سفتی و سختی نیست. درازی خوشه آن دوازده متر است، از بالا تا پایین مرتب و چیده شده است. از آن دانه و میوه ای چیده نمی‌شود مگر این که خداوند آن را به شکل اول برمی گرداند و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «لا مَقْطُوعَةٍ ولا مَمْنُوعَةٍ» [نه بریده و نه ممنوع] دانه‌های خرمای آن درشت است چون کوزه سفالین و موز و انار آن به بزرگی سطل. شانه‌های اهل بهشت از جنس طلا است و آتشدان‌های بخور ایشان از مروارید.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مرد مؤمن، با هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن بیوه و با دو حور العین در بهشت ازدواج می‌کند. گفتم: جانم فدای تو، هشتصد باکره!؟ فرمود: بلی، هر گاه بر یکی از آن‌ها وارد می‌شود، او را باکره می‌بینند. گفتم: جانم فدای تو، حور العین از چه چیزی خلق شده‌اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت. و استخوان ساق پای او از پس هفتاد لباس فاخر دیده می‌شود، جگر زن، آینه مرد است و جگر مرد، آینه ای برای آن زن. گفتم: قربانت گردم، آیا آن‌ها با کلام با بهشتیان سخن می‌گویند؟ فرمود: بلی. آن‌ها با کلامی صحبت می‌کنند که مردمان مانند آن و یا بهتر از آن را نشنیده‌اند. گفتم: آن کلام چیست؟ فرمود: با کلام نرم و لطیف می‌گویند: ما جاودان هستیم پس نمی‌میریم، ما در ناز و نعمت هستیم پس دچار سختی و گرفتاری نمی‌شویم. ما ساکن و مقیم هستیم و دیگر کوچ نمی‌کنیم. و ما راضی

هستیم پس خشمگین نمی‌شویم. خوش به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوش به حال کسی که ما برای او آفریده شده‌ایم و ما آن زنانی هستیم که اگر موی یکی از ما در فضای آسمان آویزان شود، نور آن دیدگان را می‌پوشاند.

حسین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از درست، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر یک حوری از حوریان بهشتی بر مردمان دنیا روی آورد و طره ای از موهای خود را نمایان سازد، اهل دنیا شیفته او می‌شوند و یا این که می‌میرند و اگر نمازگزار در هنگام نماز از پروردگارش نخواهد که این حوری‌ها را زوجه او بگرداند، آن حوریان می‌گویند: این مرد، چقدر به ما بی‌علاقه است!

شیخ در مجالس خود از گروهی، از ابو المفضل، از رجاء بن یحیی ابو الحسین کاتب در سال سیصد و چهارده، در همان سالی که از دنیا رفت، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمن، از فضیل بن یسار، از وهب بن عبدالله بن ابی وفی هنائی، از ابو حرب بن ابی الاسود دوئلی، از پدرش ابو الاسود، از ابوذر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که حضرت به او گفت: ای ابوذر! اگر زنی از زنان اهل بهشت در یک شب تاریک در آسمان دنیا ظاهر شود، زمین را به گونه ای روشن می‌کند که روشنایی آن بیش از زمانی است که به وسیله ماه شب چهارده روشن می‌شود و تمامی اهل زمین انتشار بوی خوش او را استشمام می‌کنند و اگر لباسی از لباس‌های اهل بهشت در دنیا پخش شود، هر کس به آن نگاه کند از شدت نور آن‌چه دیدگانش می‌بیند،

غش خواهد کرد. و فرمود: قسم به آن‌که قرآن را بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل کرد، زیبایی و خوبی اهل بهشت روز به روز زیادتر می‌شود هم‌چنان‌که زشتی و پیری مردمان روز به روز در دنیا افزایش می‌یابد.

محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از صالح حذّاء، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، پوششی از پوشش‌های بهشت برداشته می‌شود و هر کس که دارای روح است، اگر در فاصله پانصد سال از بهشت باشد، بوی آن را استشمام می‌کند مگر یک دسته. گفتم: آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که والدینشان آن‌ها را طرد کرده‌اند.

ابن بابویه، به اسنادش، از هارون بن خارجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره زمر را قرائت کند و آن را به آسانی بر زبان جاری نماید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به او ارزانی می‌دارد و او را بدون هیچ ثروت و یا خویشاوندی عزیز می‌گرداند، به گونه ای که هر کس او را ببیند، بزرگش می‌دارد، و خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند و در بهشت برایش هزار شهر می‌سازد که در هر شهر هزار قصر و در هر قصر هزار پری می‌باشد و افزون بر این، دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان از برای او خواهد بود و دو باغ خواهد داشت که از سرسبزی بسیار، سیه گون می‌زنند و

پریانی سیاه چشم در آن‌ها پرده نشین خیمه هایند و دارای شاخسارهای بسیارند و از هر میوه دو گونه دارند.

ابن بابویه، از ابو الحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامه ای که به قلم علی بن احمد بغدادی ورّاق به وی نوشت، از معاذ بن مثنّی عنبری، از عبد اللّٰه بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «ص» چیست؟

فرمود: «ص» چشمه ایست که از زیر عرش سرچشمه گرفته است و همان است که پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به هنگام عروج، از آن وضو گرفت و جبرئیل نیز هر روز واردش می‌شود و در آن فرو می‌رود و سپس بیرون می‌آید و پرهای خود را می‌تکاند و خداوند تبارک و تعالی از هر قطره ای که از پرهای او می‌چکد، فرشته ای می‌آفریند که تا روز قیامت، تسبیح خدا می‌گوید و او را پاک و منزّه می‌خواند و بزرگش می‌دارد و می‌ستایدش.

سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ داود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و زبور را بر او نازل فرمود، بر کوه‌ها و پرندگان وحی فرمود تا به همراه او تسبیح گویند. این از آن روی شد که چون داود پیشاپیش بنی اسرائیل نماز می‌گزارد، وزیرش پس از آن‌که نماز به پایان می‌رسید، بر می‌خاست و خدا را حمد

و تسبیح می‌گفت و او را به بزرگی و یگانگی یاد می‌کرد و سپس پیامبران را یک به یک می‌ستود و از نیکی و کردار و سپاس و بندگی ایشان از برای خدا و شکیبایی آنان بر امتحان‌های او سخن می‌گفت، امّا از داود سخنی بر زبان نمی‌آورد. پس داود پروردگارش را ندا داد و عرض کرد: پروردگارا! فرموده ای تا بر پیامبران ثنا گفته شود و این چنین به ایشان نعمت ارزانی داشته‌ای، حال آن‌که ثنای مرا نگفته ای. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: آنان بندگانی بودند که چون ایشان را به بلا آزمودم، شکیبایی پیشه کردند و من بدین خاطر ثنایشان گفته‌ام. داود علیه السلام گفت: پروردگارا! پس مرا نیز به بلا بیازما تا شکیبایی کنم. فرمود: ای داود! آیا بلا را جای تندرستی می‌گزینی؟ من آنان را به بلایی آزمودم که از آن آگاهشان نکرده بودم، امّا تو را به بلا می‌آزمایم و آگاهت می‌کنم که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز خواهد بود.

داود (علیه السلام) روزی را سراسر به پرستش خدا می‌پرداخت و به محرابش می‌نشست و روزی را به بنی اسرائیل اختصاص می‌داد و میانشان داوری می‌کرد. چون روز وعده خداوند عزّ و جلّ سر رسید، عبادتش افزون شد و در محرابش تک نشست و از مردم دوری گزید. در همان حال که او در محراب خود نماز می‌گزارد، پرنده ای پیش رویش نشست که بال‌هایش از زبرجد سبز بود و پاهایش از یاقوت قرمز و سر و منقارش از مروارید و زبرجد. داود بسیار از آن پرنده خوشش آمد و حال خود را از یاد برد و برخاست تا آن را بگیرد، ناگاه پرنده پر کشید و بر دیوار بین خانه داود و خانه اوریا پسر حنان نشست، حال آن‌که داود، اوریا را به جنگی فرستاده بود. داود از دیوار بالا رفت تا پرنده را بگیرد و ناگاه همسر اوریا را بدید که نشسته بود و حمام می‌کرد. او چون سایه داود را دید موهایش را گستراند و بر سراسراندام خود ریخت. داود به

او نگریست و دل باخته او شد. به محرابش بازگشت و حال خود را از یاد برد و به سپهسالار خود در جنگ نوشت: به سوی فلان سرزمین رهسپار شوید و صندوق را بین خود و دشمنانتان گذارید.

و آن صندوق در میان بنی اسرائیل بود، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَآئِكَةُ» [در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آن‌چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده‌اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد]، امّا پس از درگذشت موسی، چون بنی اسرائیل در گناه افتاد، آن صندوق به آسمان برده شد و جالوت بر بنی اسرائیل چیره شد. آنان از پیامبر خواستند تا فرمان‌روایی برای جنگ در راه خدا نزدشان بفرستد و او طالوت را نزد آنان فرستاد. آن‌گاه صندوق باز بر آنان فرود آمد. آن صندوق، چنین بود که وقتی بین بنی اسرائیل و دشمنانشان گذاشته می‌شد، هر کس آن را پشت سر می‌گذاشت کافر بود و کشته می‌شد.

پس داود به سپهسالار خود در جنگ نوشت: صندوق را بین خود و دشمنت بگذار و اوریا پسر حنان را به جلوی صندوق بفرست. او چنین کرد و اوریا کشته شد.

چون اوریا جان باخت، روزی دو فرشته نزد داود آمدند، حال آن‌که او هنوز با زن اوریا وصلت نکرده بود و آن زن سوگوار شوی خود بود. آن دو فرشته از بام خانه بر داود وارد شدند و روبروی او نشستند و از این رو داود از آن دو در هراس افتاد. آن‌ها عرض کردند: نترس، ما دو داد خواهیم که یکی از ما به دیگری ستم کرده است. پس میان ما بر حق

داوری کن و از دادگری درنگذر و ما را به راهی استوار رهنمون شو. آن‌گاه یکی از آن دو به داود- که در آن روزگار، از زن نکاحی گرفته تا کنیز، نود و نه زن در خانه داشت- عرض کرد: این برادر من، نود و نه میش داشت و من تنها یک میش داشتم. او به من گفت: این یک میش را نیز به من بسپار و در این سخن، راه زورگویی پیش گرفت و بر من ستم کرد و مرا بر این امر ناگزیر ساخت. داود، چنان‌که خداوند متعال حکایت فرمود، گفت: «لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسئوال نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ» تا آن‌جا که حق تعالی فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» ناگهان آن فرشته خندید و گفت: خود بر خود حکم کرد. داود فرمود: نافرمانی خدا کرده ای و می‌خندی؟ باید دهان چون تویی را خونبار کرد! در آن دم، دو فرشته به آسمان رفتند و آن دادخواه گفت: اگر داود میاندیشید، می‌دانست که خود سزاوارتر است تا دهانش خونبار شود. داود ماجرا را دریافت و به گناه خود پی برد و چهل روز و شب در سجده گریان ماند و به جز هنگام نماز، سر از سجده برنیاورد. تا این که پیشانی‌اش زخم شد و خون از دیدگانش به راه افتاد. چون چهل روز چنین گذشت، ندا رسید: ای داود! تو را چه شده؟ اگر گرسنه ای تا سیرت کنیم و اگر تشنه ای تا سیرابت کنیم و اگر عریانی تا جامه بر تنت کنیم و اگر در هراسی تا در امانت داریم. عرض کرد: چگونه در هراس نباشم، حال آن‌که چنین کاری کرده‌ام و تو داور دادگری هستی که ستم هیچ ستمگری از تو پنهان نمی‌ماند. خداوند به او وحی فرمود: توبه کن، ای داود! عرض کرد: کدامین توبه؟ آیا راه توبه ای برای من به جا مانده؟ فرمود: بر مزار اوریا برو تا او را به نزد تو فرستم، آن‌گاه از او بخواه تا از تو درگذرد. اگر تو را بخشید، من نیز تو را می‌آمرزم. عرض کرد: پروردگارا! اگر نبخشید چه کنم؟ فرمود: من از او می‌خواهم تا ببخشاید.

داود علیه السلام بیرون شد و در راه، شروع به خواندن زبور کرد. وقتی داود زبور می‌خواند، هیچ سنگ و درخت و کوه و پرنده و درنده ای نمی‌ماند، مگر آن‌که با او هم آوا می‌شد. داود بر این حال رفت تا به کوهی رسید که پیامبری عابد به نام حزقیل بر آن خانه داشت. وقتی حزقیل طنین کوه‌ها و آوای درندگان را شنید، دانست که داود آمده است و گفت: این همان پیامبر خطاکار است. داود به او گفت: ای حزقیل! آیا اجازه می‌دهی تا به نزد تو بالا بیایم؟ گفت: نه، چرا که تو گناهکاری. داود علیه السلام این شنید و باز گریست. آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ به حزقیل وحی فرمود: ای حزقیل! داود را بر آن خطا سرزنش نکن و از من عافیت تقاضا کن. حزقیل پایین آمد و دست داود گرفت و او را به نزد خود بالا برد. داود گفت: ای حزقیل! هیچ گاه قصد گناهی کرده ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هیچ از روی مقامی که در پرستش خدا داری، به خودپسندی افتاده ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هرگز رو به دنیا برده ای و دوست داشته ای تا از شهوت و لذّت آن، چیزی بهره گیری؟ گفت: آری، گاه این خواسته در دلم می‌گذرد. پرسید: در آن دم چه می‌کنی؟ گفت: وارد این درّه می‌شوم و از آن‌چه در آن‌جاست عبرت می‌گیرم. داود علیه السلام وارد درّه شد و به ناگاه در آن‌جا تختی آهنی به زیر جمجمه ای پوسیده و استخوان‌هایی فرسوده دید و لوحی آهنی یافت که نوشته ای بر خود داشت. داود آن را خواند، بر آن نوشته بود: منم أروی پسر سلم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و هزار دختر را دوشیزگی بُردم و سرانجام، خاک، بستر و سنگ، بالشم شد و همسایه مارها و کرم‌ها شدم. پس هر کس مرا ببیند بایست تا فریب دنیا نخورد.

داود به راه افتاد تا بر مزار اوریا رسید و او را ندا داد، امّا پاسخی نشنید. باز ندا داد و باز پاسخی نشنید. بار سوم که ندا داد، اوریا عرض کرد: ای

پیامبر خدا! تو را چه شده که مرا از شادی و شادکامی‌ام بازداشتی؟ داود فرمود: ای اوریا! از من درگذر و از خطایم چشم بپوش. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ وحی فرمود: ای داود! آن‌چه را از تو سرزد برایش بازگو. داود علیه السلام او را ندا داد و چون باز در بار سوم پاسخ شنید، فرمود: ای اوریا! من چنین کردم و چنان کردم. اوریا عرض کرد: آیا پیامبران چنین کاری می‌کنند؟ فرمود: نه. داود باز او را ندا داد امّا پاسخی نگرفت. پس بر زمین افتاد و گریست. خداوند به پرده دار بهشت وحی کرد تا پرده از بهشت برگیرد و او چنین کرد. اوریا عرض کرد: این بهشت از برای کیست؟ خداوند فرمود: برای کسی که گناه داود را ببخشد. عرض کرد: پروردگارا! از گناهش درگذشتم. آن‌گاه داود علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و وزیرش را دید که پس از نماز، حمد خدا و ثنای پیامبران علیه السلام بر زبان می‌آورد و می‌گفت: پیامبر خدا، داود، پیش از آن گناه، چنین و چنان فضیلت‌ها داشت. پس داود علیه السلام غمگین شد و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای داود! از گناهت درگذشتم و ننگ گناهت را بر گردن بنی اسرائیل‌انداختم. عرض کرد: چگونه چنین کردی، حال آن‌که تو آن داور دادگری که ستم نمی‌کند؟ فرمود: از آن رو که آن‌ها نزد تو گناهت را ناپسند نشمردند. این چنین گذشت و داود علیه السلام با زن اوریا وصلت کرد و سلیمان علیه السلام از او به هم رسید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ».

ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام نامه نگار و علی بن عبد الله نسخه نویس، از علی بن

ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمّد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: مأمون علمای فرقه‌های مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی و مجوسی و صائبی و دیگر فرقه‌ها و آیین‌ها را نزد حضرت امام رضا علیه السلام گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. هر یک از آن‌ها که برخاست و سخنی گفت، حجّتی شنید و زبان در کام کشید، تا این که علی بن محمّد بن جهم برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا می‌گویی پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. عرض کرد: پس با این سخن خداوند متعال درباره داود علیه السلام چه می‌کنی: «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»؟ فرمود: اطرافیان تو در این باره چه می‌گویند؟ عرض کرد: می‌گویند: داود در محراب خود نماز می‌خواند که شیطان به شکل پرنده ای زیباتر از هر پرنده دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به سوی خانه ای بیرون رفت و داود آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود نیز به دنبال پرنده بر بام رفت، تا این که آن پرنده در خانه اوریا پسر حنان افتاد و داود در پی پرنده نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود، افتاد و چون او را دید، به او دل باخت و داود که شوی او، اوریا، را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود از این امر خشمگین شد و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت و این بار کشته شد و این‌گونه داود با همسرش وصلت کرد. در آن هنگام حضرت امام رضا علیه السلام دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، شما به پیامبری از پیامبران خدا چنین نسبت داده اید که نماز خود را بی‌ارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آن‌گاه کسی را به

قتل رساند؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس گناه او چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود تنها گمان کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده، از این رو خداوند عزّ و جلّ دو فرشته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَينَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ»، داود شتابزده بر متّهم حکم کرد و به دادخواه گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو، اضافه بر میش‌های خودش، بر تو ستم کرده است. این‌گونه داود هیچ دلیلی از دادخواه بر ادّعایش نخواست و به متّهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه می‌گویی؟ پس خطای داود این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آن‌چه شما به او نسبت داده اید، مگر نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «يا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَينَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» تا آخر آیه؟ علی بن محمّد بن جهم عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس قصّه داود با اوریا چه بوده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: در روزگار داود علیه السلام اگر شوی زنی از دنیا می‌رفت یا در جنگ جان می‌باخت، آن زن پس از او هرگز با کس دیگری ازدواج نمی‌کرد. نخستین کسی که خداوند به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده وصلت کند، داود علیه السلام بود؛ چون اوریا کشته شد و سوگواری همسرش بر او به پایان رسید، داود با او ازدواج کرد و این کار نزد مردم نسبت به اوریا ناگوار آمد.

محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب خود، از زیاد قندی، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که

فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرشته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به‌اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می‌کشد.

علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند فرشتگان را به صورت‌های گوناگون آفرید و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جبرئیل را در حالی مشاهده نمود که ششصد بال داشت و مروارید بر روی ساقش به مانند قطره ای بر روی سبزه بود و ما بین آسمان و زمین را پر کرده بود. هم‌چنین حضرت فرمود: هنگامی که خداوند به میکائیل امر می‌فرماید که به دنیا فرود آید، پای راستش در آسمان هفتم و پای دیگرش در زمین هفتم قرار می‌گیرد و خداوند، فرشتگانی دارد که نیمشان از تگرگ و نیم دیگرشان از آتش است و می‌گویند: «یا مُؤَلِّفاً بَینَ البَرَدِ وَ النَّارِ، ثَبِّت قُلُوبَنا عَلَی طاعَتِکَ» [ای پیوند دهنده میان تگرگ و آتش! دل هایمان را بر طاعت خود، ثابت قدم بدار] هم‌چنین حضرت فرمود: خداوند فرشته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به‌اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می‌کشد. هم‌چنین حضرت فرمود: فرشتگان نمی‌خورند و نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند و تنها با نسیم عرش زندگی می‌کنند و خداوند، فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حال رکوع هستند و هم‌چنین فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حالت سجده هستند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: شمار هیچ یک از موجوداتی که خداوند آفریده، بیشتر از شمار فرشتگان نمی‌باشد و هر روز یا هر شب، هفتاد هزار فرشته فرود آمده

و نزد بیت اللّٰه الحرام می‌آیند و به دور آن طواف می‌کنند. سپس نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌آیند و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام می‌آیند و بر او درود می‌فرستند. سپس نزد امام حسین علیه السلام آمده و نزد او می‌مانند و به هنگام سحر برای آنان نردبانی تا آسمان قرار داده می‌شود، سپس هرگز باز نمی‌گردند.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را از یک نور آفرید و برای آنان گوش، چشم، خِرَد نیک و تیزهوشی قرار داد.

در کتاب مصباح الشریعه: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیطان، تنها زمانی می‌تواند بنده را وسوسه کند که خودِ بنده از ذکر خداوند متعال دوری کرده و آن را سبک شمارد و مناهی و ممنوعات او را انجام دهد و این که خداوند از راز او آگاه است را از یاد ببرد. وسوسه، آن است که از بیرون قلب و با اشاره شناخت عقل و مجاورت طبع شکل می‌گیرد؛ اما اگر به طور کامل در دل جای گیرد، نام آن گمراهی، ضلالت و کفر است و خداوند عزّ و جلّ با دعوت مهربانانه‌اش، بندگان خود را فراخوانده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده است. پس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الشَّیطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا».

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عمیر، یا دیگری، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه روایت کرده است

که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره تفسیر آیه «عَمَّ یتَسَاءلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» [درباره چه چیز از یک‌دیگر می‌پرسند، از آن خبر بزرگ] از شما می‌پرسند. ایشان فرمود: تفسیر آن نزد من است، اگر بخواهم، آنان را باخبر می‌کنم و اگر بخواهم، آنان را باخبر نمی‌کنم. امّا آیا می‌خواهی تو را از تفسیر آن خبر دهم؟ عرض کردم: «عَمَّ یتَسَاءلُونَ»؟ فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام صلوات اللّٰه علیه است. ایشان می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ، نشانه ای بزرگ‌تر از من و خبری عظیم‌تر از من ندارد.

سپس علی بن ابراهیم از خالد، از حسن بن محبوب، از محمّد بن سنان، از ابو مالک اسدی، از اسماعیل جعفی روایت کرد که وی گفت: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشه ای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَیلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ» [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد] و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که می‌گویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این‌جا به این‌جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این

دو جا، حرم است. چون ایشان به سدرة المنتهی رسید، جبرئیل از همراهی‌اش بازماند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیده ای که هیچ‌کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این‌جا بود که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه بین من و او فاصله‌انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن‌چه تو به من آموخته ای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینه هایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانه هایم احساس کردم. از آن پس هر آن‌چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را می‌دانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از

برای آنان‌که از من فرمان می‌برند و کلمه ایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کرده‌ام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. هم‌چنین من ویژگی‌هایی را به او اختصاص داده‌ام که به هیچ‌کس دیگر نداده‌ام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و هم‌چنین من به او عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام. من چهار چیز به او عطا کرده‌ام که گره آن‌ها به دست اوست و او هرگز آن‌ها را فاش نمی‌کند. سپس خداوند متعال قصّه شیطان را حکایت کرد و فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِینٍ». قصّه حضرت آدم علیه السلام و ابلیس در جای خود آورده شد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از سعید بن ابی سعید، از اسحاق بن جریر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: یاران تو درباره سخن شیطان: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! شیطان این سخن را گفت و خداوند متعال در کتاب خود از آن یاد کرد. حضرت فرمود: شیطآن‌که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفت. ای اسحاق! خداوند او را تنها از گِل آفرید. خداوند متعال فرمود: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» [همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می‌افروزید]، خداوند او را از آن آتش آفرید و آتش از آن درخت است و اصل درخت از گِل است.

ابن بابویه، از محمّد بن احمد شیبانی، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از سهل بن زیاد، از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: معنای «الرَّجِیم» این است که او با لعنت رانده شد و از جایگاه‌های نیکی دور شد و هیچ مؤمنی از او یاد نکند جز این که او را لعنت گوید. در دانش پیشین خداوند رقم خورده است که چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند، هیچ مؤمنی در زمان او نخواهد بود جز این که شیطان را با سنگ رانده باشد، همان گونه که پیش از آن با لعنت رانده شده است.

چون شیطان از این که آدم سخنش را بپذیرد ناامید شد، بار دیگر به میان دهان مار بازگشت و حوا را خطاب کرد به گونه ای که او گمان برد این مار است که با او سخن می‌گوید. شیطان به او گفت: ای حوا آیا می‌دانی خداوند عز و جل پس از این که دانست شما از او نیک فرمان می‌برید و او را ارج می‌نهید این درخت را که بر شما حرام کرده بود برایتان حلال نمود؟ زیرا فرشتگان گمارده شده بر این درخت که با نیزه‌هایشان دیگر جانوران بهشتی را از آن دور می‌کنند، اگر تو خواهی بدان دست یازی تو را از آن باز نمی‌دارند. از این‌جا بدآن‌که خداوند این درخت را بر تو حلال کرده است. تو را مژده می‌دهم که اگر پیش از آدم از آن بخوری بر او چیره گردی و بر او امر و نهی توانی کرد. حوا گفت: به زودی سخنت را خواهم آزمود و سپس راه درخت را در پیش گرفت. فرشتگان خواستند او را با نیزه‌هایشان از درخت باز دارند اما خداوند به آنان چنین وحی کرد: شما به نیزه هایتآن‌کسی را دور می‌رانید که عقلی ندارد تا او را از این کار باز دارد. اما آن‌کس که صاحب اختیارش کردم و در انتخاب

آزادش گذاشتم، او را به عقلی که حجت من بر اوست واگذارید. اگر فرمان ببرد، سزاوار پاداش من می‌شود و اگر گردن بکشد و از فرمانم سرباز بزند، مجازات و کیفر من سزای او می‌گردد. از این رو فرشتگان پس از آن‌که کوشیدند او را با نیزه‌هایشان دور کنند رهایش گذاشتند و جلوی او را نگرفتند. حوا گمان کرد از آن رو خداوند متعال فرشتگان را از دور راندن او بازداشته که درخت را پس از حرام کردن، بر او حلال کرده است. او گفت: آن مار راست می‌گفت و پنداشت آن‌که با او سخن گفته، مار بوده است. آن‌گاه از آن درخت خورد و هیچ تغییری در خود نیافت. پس به آدم گفت: آیا نمی‌دانی آن درختی که بر ما حرام شده بود از برایمان حلال شده است؟ من از آن خوردم و فرشتگان مرا از آن باز نداشتند و با خوردن از آن هیچ تغییری نکردم. آن‌جا بود که آدم فریفته شد و در خطا افتاد و از آن درخت خورد. پس آن‌چه در کتاب خدا آمده برایشان رخ داد «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا» با وسوسه و فریب خود «مِمَّا كَانَا فِيهِ» از نعمت «وَقُلْنَا»ای آدم و ای حوا و ای مار و ای شیطان «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا و فرزندانشان دشمن مار باشند و مار و شیطان و فرزندانشان دشمن آدم و حوا «وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» یعنی سرا و جایگاه زیستن «وَمَتَاعٌ» و بهره «إِلَى حِينٍ» تا زمان مرگ.

و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانی از آتش را بر روی منبرهایی از آتش دید که مردم را به قهقهرا می‌بردند، و ما نامی از کسی به میان نمی‌آوریم.

یونس از ابی ربیع شامی روایت کرده است که شب نزد امام علیه السلام

بودم. امام درباره شرک و سهم شیطان سخن گفت و بسیار در آن مبالغه کرد، چنان‌که ترسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! چاره این امر چیست؟ و ما چه بکنیم؟ فرمود: هرگاه خواستی مجامعت کنی، بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست آفریننده آسمان‌ها و زمین است، خدایا! اگر امشب برای من چیزی مقدّر فرمودی، برای شیطان مشارکت سهم و نصیبی در آن قرار نده و نسل او را بنده ای صالح، خالص و مخلص و نیکوکار قرار بده، حمد و ثنای تو بلند و عالی است.

قالَ أَ رَأَيتَكَ هذَا الَّذِی كَرَّمْتَ عَلَی لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلییوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيتَهُ إِلاّقَلِيلاً»«

ابلیس گفت: به من خبر ده، این است آن‌کسی که بر من گرامی داشتی؟ اگر تا قیامت مهلتم دهی، یقیناً بر نسل او افسار زده، به زیر سلطه می‌کشم، مگراندکی را.

نکته ها:

«أ رایت»به معنای«اخبرنی»، به من خبر ده می‌باشد. «احتنکن»از«حنک»، طنابی است

که به گردن حیوان‌انداخته و او را می‌کشند. «احتناک»، به معنای از ریشه درآوردن و سلطه‌ی کامل یافتن نیز می‌باشد.

قالَ أَ رَأَيتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَی

: ابلیس گفت: پروردگارا، به من بگو:

چرا آدم را بر من برتری بخشیده ای؟! با این‌که من از آتش هستم و او از خاک! لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلییوْمِ الْقِیامَةِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیتَهُ إِلاّقَلِیلاً: اگر مرگ مرا تا قیامت، به تأخیر افکنی، فرزندان او را گمراه می‌کنم و هم‌چون حیوانات، آن‌ها را افسار کرده، بدنبال خود بسوی گناهان می‌کشم. گروهی‌اندک، که مورد لطف خاص تو هستند و به درگاه تو اخلاص می‌ورزند، در مهار من نخواهند بود.

حسن گوید: شیطان آدم را وسوسه کرده و او را ضعیف یافته بود. بنا بر این فهمیده بود که اولاد آدم از خود او ضعیفتر خواهند بود.

عیاشی از خَیثَمه جُعفی روایت کرده است: من و مفضّل بن عُمَر شبی نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم، و جز ما کس دیگری آن‌جا نبود؛ مفضّل جُعفی عرض کرد: فدایتان شوم! حدیثی برایمان بگویید تا به شنیدن آن شاد و مسرور شویم. امام فرمود: آری، وقتی روز قیامت بر پا شود، خداوند همه خلایق را در زمین بلندی سراپا برهنه و غُرل محشور می‌کند، پرسیدم: فدایتان شوم! غُرل یعنی چه؟ فرمود: یعنی همان گونه که روز اول متولد شدند، و آنقدر می‌ایستند تا عرق به دهان‌هایشان برسد، می‌گویند: کاش خداوند میان ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد؛ زیرا می‌بینند در آتش جهنم بودن از آن حالتی که دارند

راحت‌تر است، سپس نزد آدم علیه السلام می‌آیند و می‌گویند: تو پدر ما و پیامبر خدا هستی، از پروردگارت بخواه میان ما حکم کند، حتی اگر به سوی جهنم برویم؛ آدم علیه السلام می‌گوید: من صاحب شما نیستم، پروردگارم مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود حمل کرد و ملائکه را امر کرد بر من سجده کنند، سپس به من امر و دستوری داد، و من معصیت و نافرمانی کردم، اما شما را به سوی پیامبری راستگو راهنمایی می‌کنم که نهصد و پنجاه سال میان قوم خود ماند و آن‌ها را به خدا دعوت کرد، و هر چه بیشتر او را تکذیب کردند، راستی و حقیقت امرش بیشتر آشکار شد؛ او نوح، پیامبر خداست. مردم نزد نوح علیه السلام می‌روند و می‌گویند: از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند، حتی اگر جهنم باشد؛ نوح می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من پسر کافرم را از اهل خود دانستم، اما شما را به سوی کسی راهنمایی می‌کنم که خدا او را در دنیا دوست خود قرار داده بود: نزد ابراهیم علیه السلام بروید. سپس مردم نزد ابراهیم علیه السلام آمده و او می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من به بت پرستان دروغ گفتم که من بیمار هستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می‌کنم که خدا با او سخن گفته است: منظورم موسی علیه السلام است، مردم نزد موسی علیه السلام می‌آیند و خواسته خود را به او می‌گویند، موسی نیز می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من کسی را کشته ام، اما شما را نزد کسی می‌فرستم که به اذن و اراده خدا خلق می‌کرد، و بیماران کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را به امر خدا شفا می‌داد، به نزد عیسی علیه السلام بروید، مردم نزد عیسی می‌آ یند و او می‌گوید: من صاحب شما نیستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می‌کنم که در دنیا وجود او را به شما بشارت دادم؛ نزد احمد بروید. هر پیامبری که از زمان آدم علیه

السلام تا پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله متولد شده، تحت لوای محمد صلی اللّٰه علیه و آله خواهد بود. مردم نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌آیند و می‌گویند: ای محمد! از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: آری، من صاحب شما هستم؛ و به دار الرّحمن که همان باغ عَدن است می‌رود که در آن، از شرق تا به غرب وسعت دارد، و یکی از حلقه‌های در را می‌کوبد، گفته می‌شود: کیستی؟ در حالی که او را بهتر از همه می‌شناسد، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: من محمد هستم؛ گفته می‌شود: در را برای او باز کنید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پس آن در برایم باز می‌شود، وقتی خدایم را بنگرم چنان او را تمجید و اکرام می‌گویم که پیش از من هیچ‌کس خدا را چنین حمد و ثنا نگفته است و بعد از من هم نخواهد گفت؛ سپس به سجده می‌افتم، خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن و برخیز، بگو، هر چه بگویی شنیده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود و بخواه که عطا می‌شوی؛ آن‌گاه که سر بردارم و به پروردگارم بنگرم، دوباره او را بهتر و برتر از بار اول، تمجید و تقدیس می‌گویم و به سجده می‌افتم؛ خداوند می‌فرماید: برخیز و بگو، سخن تو شنیده می‌شود، شفاعت کن پذیرفته می‌شود و بخواه عطا می‌شوی، آن‌گاه که سربردارم و به پروردگارم بنگرم، او را بهتر و برتر از بار اول و دوم، تمجید و تقدیس می‌گویم و به سجده می‌افتم، خداوند می‌فرماید: سربردار و بگو سخن تو شنیده می‌شود، شفاعت کن پذیرفته می‌شود و آن‌گاه که سربردارم می‌گویم: خدایا! برای بندگانت حکم کن حتی اگر جهنم باشد، و خدا می‌فرماید؛ بسیار خوب ای محمد! سپس ناقه ای از یاقوت سرخ با لگامی از زبرجد سبز می‌آورند تا من سوار شوم. سپس به مقام محمود می‌آیم و آن‌جا می‌ایستم، آن مقام تلّی از مشک اذفر است و روبروی

عرش الهی قرار دارد. سپس ابراهیم فرا خوانده می‌شود و بر ناقه ای مانند آن سوار می‌شود و می‌آید تا بر سمت راست پیامبر می‌ایستد و سپس پیامبر، دستش را بلند می‌کند و بر شانه علی بن ابی طالب می‌زند، پیامبر فرمود: آن‌گاه به خدا سوگند، ناقه ای شبیه به آن‌که من سوار شدم برای تو می‌آورند و تو سوار می‌شوی و می‌آیی تا میان من و پدرت، ابراهیم قرار می‌گیری، آن‌گاه منادی از سوی خدای رحمان ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر قومی را همآن‌کس ولی و سرپرست باشد که در دنیا بود؟ می‌گویند: آری، و جز این چه چیزی عادلانه است؟ پس شیطانی که مردم را گمراه کرده و به آن‌ها باورانده بود عیسی، خدا و پسر خداست، برمی خیزد و پیروانش به دنبال او به جهنم می‌روند، و شیطانی که گروهی را گمراه کرده بود، چنان‌که گمان می‌کردند عُزَیر، پسر خداست، برمی خیزد و یارانش به دنبال او به سوی جهنم می‌روند، سپس همین‌طور هر شیطانی که قومی را گمراه کرده برمی خیزد و آن قوم به دنبال او به سوی جهنم می‌روند تا این که تنها امت مسلمان باقی می‌ماند، سپس منادی از جانب خدا ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر فرقه از شما را همآن‌کسی امام و رهبر باشد که در دنیا بود؟ می‌گویند. بلی، و کدام عدل از این برتر و بهتر؟! پس شیطانی برمی خیزد و گروه و یارانش به دنبال او می‌روند پس شیطان دیگر برمی خیزد و یاران و پیروانش به دنبال او می‌روند، سپس شیطان سوم برمی خیزد و یارانش به دنبال او می‌روند آن‌گاه معاویه برمی خیزد و هر که با او بود به دنبالش می‌رود و علی برمی خیزد و شیعیانش به دنبال او می‌روند و سپس یزید برمی خیزد و یارانش به دنبالش و حسن برمی خیزد و هر آن‌که شیعه او بود به دنبالش حرکت می‌کند و سپس حسین

برمی خیزد و یارانش به دنبال او می‌روند، آن‌گاه مروان بن حکم و عبد الملک برمی خیزند و یاران و طرفدارانشان به دنبال آن‌ها، پس علی بن حسین برمی خیزد و هر کس شیعه اوست به دنبال او می‌رود، سپس ولید بن عبد الملک برمی خیزد و یارانش به دنبال او، سپس محمد بن علی برمی خیزد و شیعیانش به دنبال او، آن‌گاه من برمی خیزم و شیعیان من به دنبالم، و گویی می‌بینم که شما دو تن همراه من هستید، و سپس آورده می‌شویم و بر عرش پروردگار خود می‌نشینیم، و نامه‌های اعمال را می‌آورند و در آن‌جا قرار می‌دهند و آن‌ها علیه دشمنان ما شهادت می‌دهند، و ما برای شیعیان مُرهَق خود شفاعت می‌کنیم؛ پرسیدم: فدایتان شوم! مُرهَق یعنی چه؟ فرمود: یعنی گنه کار، اما شیعیان پرهیزکار و خداترس ما را خداوند با رستگاری و سعادتمندی خودشان نجات داده است، هیچ بدی و گزند و غمی به آن‌ها نمی‌رسد، در این حال کنیزی نزد امام آمد و به امام گفت: فلان شخص قریش دمِ در [ایستاده] است، امام فرمود: بگویید داخل بیاید، و به ما فرمود: دیگر چیزی نگویید.

علی بن ابراهیم: منظور از این دو آیه: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»، لوح محفوظ کناره دارد: کناره ای در سمت راست عرش، و کناره ای بر پیشانی اسرافیل است. آن‌گاه که خداوند وحی می‌گوید: لوح به پیشانی اسرافیل ضربه می‌زند، و اسرافیل در لوح می‌نگرد. و آن‌چه را در لوح است به جبرئیل علیه السلام وحی می‌کند.

[سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد* و تو چه دانی که اختر شبگرد چیست؟ * آن اختر فروزان* هیچ‌کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او (گماشته شده) است* پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است* از آب جهنده ای خلق شده* (که) از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید* در حقیقت او (=خدا) بر بازگردانیدن وی به خوبی تواناست*آن روز که رازها (همه) فاش شود* پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری* سوگند به آسمان بارش انگیز*سوگند به زمین شکافدار (آماده کشت) * (که) در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است* و آن شوخی نیست* آنان دست به نیرنگ می‌زنند* و (من نیز) دست به نیرنگ می‌زنم* پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار]

ابن فارسی در (الروضة): حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام نقل فرمود که ایشان فرمودند: تمثال تمامی آن‌چه خداوند در خشکی و دریا آفریده، در عرش می‌باشد و این تأویل کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِن مِّن شَىءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ» [و هیچ‌چیز نیست، مگر آن‌که گنجینه‌های آن نزد ماست]. بین یکی از پایه‌های عرش تا پایه دیگر به پرواز پرنده ای تیزرو، هزار سال راه است و عرش هر روز در هفتاد هزار رنگ از نور پوشانده می‌شود، چنان‌که هیچ یک از آفریدگان خداوند یارای نگریستن به آن را ندارد و تمامی چیزها در عرش هم‌چون حلقه ای در میان دشتی پهناور است. خداوند متعال فرشته ای با هجده هزار بال، به نام حَزقائیل دارد که میان هر یک از بال‌های او پانصد سال راه است. باری حَزقائیل به ایناندیشه افتاد که آیا بر فراز عرش چیزی وجود دارد؟ از این رو

خداوند، بال‌های او را دو چندان کرد و این چنین او دارای سی و شش هزار بال شد که میان هر یک، پانصد سال راه بود. آن‌گاه به او وحی فرمود: ای فرشته! پرواز کن. حَزقائیل بیست هزار سال پرواز کرد و سرش به هیچ یک از پایه‌های عرش نرسید. سپس خداوند بر بال و توان او افزود و باز به او فرمان داد تا به پرواز در آید. حَزقائیل سی هزار سال پرواز کرد و باز نرسید. خداوند به او وحی فرمود: ای فرشته! اگر با چنین بال و توانی که داری، تا دمیدن در صور به پرواز در آیی، به ساق عرش نخواهی رسید. حَزقائیل عرض کرد: پاک و منزّه است پروردگار والایم. در آن دم خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن را در سجود خود بگذارید.

علی بن ابراهیم، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از بسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ روایت کرده است که وی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» پرسید. حضرت علیه السلام فرمود: دو هزار سال پیش از آن‌که خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها را بیافریند، بر پایه عرش نوشته شده بود: لا إلهَ إلاّ اللّهُ، وَحدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ، وَ إنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ، فَاشهَدُوا بِهِمَا، وَ إنَّ عَلِیاً وَصِی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم [هیچ خدایی نیست جز الله، یگانه است و هیچ شریکی ندارد و محمّد، بنده او و فرستاده اوست، پس به این دو گواهی دهید و علی علیه السلام، وصی محمّد است - که سلام و درود خدا بر او باد].

ابن بابویه، از ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن احمد اسواری، از ابو یوسف احمد بن محمّد بن قیس شجری مذکّر، از ابو الحسن عمرو بن حفص، از ابو یوسف محمّد بن عبید اللّه بن محمّد بن اسد در بغداد، از حسن بن ابراهیم بن علی، از یحیی بن سعید بصری، از ابن جُریج، از عطاء، از عبید بن عمیر لیثی، از ابوذر روایت کرده است که وی گفت: خدمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم رسیدم، در حالی که ایشان در مسجد تنها نشسته بود و من تنهایی ایشان را غنیمت شمردم. حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابوذر! از برای مسجد، تحیتی است. عرض کردم: تحیت آن چگونه است؟ فرمود: به جا آوردن دو رکعت نماز. پس رو به آن حضرت کرده و عرض کردم: ای رسول خدا! شما مرا به خواندن نماز فرمان داده اید، نماز چیست؟ حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: نماز بهترین چیزی است که مقدّر شده، پس هر که خواست کمتر و هر که خواست بیشتر آن را به جا آورد. عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ کدام عمل را بیشتر دوست می‌دارد؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او را. عرض کردم: چه هنگام از شب برتر است؟ فرمود: نیمه تاریک شب. عرض کردم: چه نمازی برتر است؟ فرمود: نمازی که قنوت طولانی داشته باشد. عرض کردم: چه صدقه ای برتر است؟ فرمود: صدقه ای که انسان بینوا در حدّ توانش پنهانی به تهیدستی دهد. عرض کردم: روزه چیست؟ فرمود: واجب است که پاداش دارد و این پاداش نزد خداوند چندین برابر است. عرض کردم: کدام یک از غلامان برترند؟ فرمود گران قیمت‌ترین و ارزشمندترین آن‌ها نزد صاحبش. عرض کردم: کدام جهاد برتر است؟ فرمود: جهاد کسی که اسبش پی می‌شود و خونش ریخته می‌شود.

عرض کردم: کدام یک از آیه‌هایی که خداوند متعال بر شما نازل کرد، برتر است؟ فرمود: آیة الکرسی. سپس فرمود: ای ابوذر! هفت آسمان در کرسی الهی تنها چون حلقه ایست که در زمینِ بیابانی پهناور افتاده باشد و برتری عرش بر کرسی هم‌چون برتری آن بیابان پهناور است بر آن حلقه. عرض کردم: ای رسول خدا! شمار پیامبران چند است؟ فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر. عرض کردم: شمار فرستادگان چند است؟ فرمود: سیصد و سی گروه انبوه. عرض کردم: نخستین پیامبر که بود؟ فرمود: آدم. عرض کردم: آیا او از پیامبران فرستاده شده بود؟ فرمود: بله، خداوند به دست خود او را آفرید و از روح خود در آن دمید. سپس فرمود: ای ابوذر! چهار تن از پیامبران سریانی بودند: آدم علیه السلام، و لیث علیه السلام، و اخنوخ علیه السلام- که همان ادریس است- و او نخستین کسی بود که با قلم نوشت، و نوح علیه السلام. چهار تن از آنان عرب بودند: هود علیه السلام و صالح علیه السلام و شعیب علیه السلام و پیامبر تو محمّد. نخستین پیامبر از قوم بنی اسرائیل، موسی علیه السلام و آخرین آنان عیسی علیه السلام بود و این قوم ششصد پیامبر داشت. عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟ فرمود: صد و چهار کتاب، خداوند پنجاه صحیفه بر شیث علیه السلام و سی صحیفه بر ادریس علیه السلام و بیست صحیفه بر ابراهیم علیه السلام و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرد. عرض کردم: ای رسول خدا! صحیفه‌های ابراهیم چه بود؟ فرمود: سراسر امثال (سرمشق، پند و موعظه) بود، از آن جمله: ای پادشاهی که در آزمایش قرار گرفته و فریفته شده ای! من تو را نفرستادم که دنیااندوزی کنی، بلکه تو را فرستادم که نگذاری ستمدیده ای باشد تا به درگاه من دست دعا برآورد؛ چرا که من خواسته ستمدیده

را رد نمی‌کنم، هر چند کافر باشد. و بر خردمند است که تا خرد از کف نداده، ساعات عمرش را چنین تقسیم کند: ساعتی را به راز و نیاز با پروردگارش بنشیند و ساعتی از نفس خود حساب کشد و ساعتی به نیکی‌های خداوند در حق او بیاندیشد و ساعتی را به خلوت در بهره مندی از حلال بگذراند؛ چرا که این ساعت، یاری گر دیگر ساعات است و دل‌ها را نیروی تازه و فراغت می‌بخشد و بر خردمند است که نسبت به روزگار خود بینا باشد و به کار خود بپردازد و زبان خویش نگاه دارد؛ چرا که هر کس گفتار خود را از جمله کردار خود بداند، جز در آن‌جا که سخن به یاریش می‌آید، کم سخن می‌گوید و بر خردمند است که در پی سه چیز باشد: بهبود بخشیدن به زندگی، و توشه‌اندوزی برای آخرت، و لذّت بردن از غیر حرام. عرض کردم: ای رسول خدا! صحیفه‌های موسی چه بود؟ فرمود: سراسر پند بود، از آن جمله: شگفتا! کسی که به مرگ یقین دارد، از چه رو شادی می‌کند و کسی که به دوزخ یقین دارد، از چه رو می‌خندد و کسی که دنیا و دگرگونی آن را بر اهلش می‌بیند، از چه رو به آن دل می‌بندد و کسی که به تقدیر یقین دارد، از چه رو خود را در رنج میاندازد و کسی که به حساب یقین دارد، از چه رو کاری نمی‌کند؟ عرض کردم: ای رسول خدا! آیا چیزی از آن‌چه که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی بود، در آن‌چه که خداوند بر شما نازل کرد، وجود دارد و در دسترس ما هست؟ فرمود: ای ابوذر! بخوان: « قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى* بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا * وَالْآخِرَةُ خَيرٌ وَأَبْقَى * إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» عرض کردم: ای رسول خدا! مرا سفارش کن. فرمود: تو را سفارش می‌کنم به پرهیزکاری خدا که آن سرآمد تمام کارهاست. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد خواندن قرآن و فراوان یاد کردن از خدا، که آن برای تو در آسمان، ذکر و

در زمین، نور خواهد بود. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد به سکوت بسیار که آن شیاطین را از تو می‌راند و تو را در کار دینت یاری می‌رساند. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بپرهیز از خنده زیاد که دل را می‌میراند و نور رخسار را می‌برد. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد دوستی با بیچارگان و هم نشینی با ایشان. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: حق را بگو، گر چه تلخ باشد. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: در راه خدا از سرزنش ملامت گران نترس. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: آن‌چه از نفس خود می‌دانی، تو را از نکوهش مردم باز دارد و در آن‌چه همانندش از تو سر می‌زند، بر مردم خرده نگیر. سپس فرمود: در ناپسند بودن اخلاق انسان، همین بس که سه خصلت در او باشد: از مردم چیزهایی بداند که درباره خود نمی‌داند و در ایشان چیزهایی را شرم آور بداند که در خودش وجود داشته باشد و هم نشین خود را در کاری که به او مربوط نیست، آزار دهد. سپس فرمود: ای ابوذر! هیچ خردی چون دوراندیشی و هیچ زهدی چون خودداری و هیچ نسبِ والایی چون خوی نیک نیست. شیخ در مجالس خود، همین حدیث را به طور مُرسَل بااندکی تغییر روایت کرده است.

علی بن ابراهیم: در کلام خداوند متعال: «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ»، یعنی خبر قیامت به تو - ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! - رسیده است و الغاشیة یعنی فراگیرنده مردم، «وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ» درباره ناصبی‌ها نازل شد و آنآن‌کسانی هستند که از دین خدا سرپیچی کردند، آنان نماز خواندند و روزه گرفتند، امّا با امیر مؤمنان علیه السلام دشمنی کردند و این همان کلام خداوند متعال است:

«عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ»، تلاش کرده‌اند و رنج برده‌اند، امّا هیچ یک از کرده‌هایشان پذیرفته نمی‌شود، «تَصْلَى» چهره‌هایشان «نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ»، از شدت حرارت آن به فغان می‌افتد «لَّيسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ»، عرق دوزخیان و آن‌چه از شرمگاه زنا دهندگان بیرون می‌آید «لَا يسْمِنُ وَلَا يغْنِی مِن جُوعٍ». سپس خداوند از پیروان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ * لِسَعْيهَا رَاضِيةٌ»، خداوند از آن‌چه که ایشان در راه آن کوشیده‌اند، خشنود است، «فِی جَنَّةٍ عَالِية * لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيةً» یعنی شوخی و دروغ.

سپس علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرد که وی درباره کلام خداوند متعال: «فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ» گفت: تخته‌های آن تخت‌ها از طلایی آراسته با زبرجد و مروارید و یاقوت است که از زیر آن‌ها رودها جاری است، «وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ» یعنی جام‌هایی که دسته ندارند.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سنان، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ای جابر! چون روز قیامت فرا رسد و خداوند پیشینیان و پسینیان را برای فصل الخطاب (کلام فیصله دهنده) برانگیزد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام فراخوانده می‌شوند. آن‌گاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیبایی سبز رنگ پوشانده می‌شود که از مشرق تا به مغرب

را روشن می‌کند و به علی علیه السلام نیز همانند آن پوشانده می‌شود و به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دیبایی گلگون پوشانده می‌شود که از مشرق تا به مغرب را روشن می‌کند و به علی علیه السلام نیز همانند آن پوشانده می‌شود. سپس ایشان در آن هنگام، به فراز می‌روند و ما را فرا می‌خوانند و حساب مردم را به ما می‌سپارند. سپس پیامبران را فرا می‌خوانند و ایشان نزد عرش خداوند تبارک و تعالی در دو صف می‌ایستند تا حساب مردم به پایان رسد.

چون بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ در آمدند، پروردگار توانمند، علی علیه السلام را می‌فرستد و ایشان را در منزل‌های خود در بهشت جا می‌دهد و زن و شویشان می‌کند و به خدا سوگند این علی علیه السلام است که بهشتیان را در بهشت به ازدواج یک‌دیگر در می‌آورد و این دهشی است از جانب خداوند تبارک و تعالی که تنها از برای اوست و برای هیچ‌کس نیست؛ فضیلتی است که خداوند او را به آن برتری بخشیده و بر او منّت نهاده است و اوست - به خدا سوگند - که دوزخیان را به دوزخ می‌فرستد و او کسی است که چون بهشتیان به بهشت در آمدند، درهای آن را می‌بندد؛ چرا که درهای بهشت و درهای دوزخ به سوی او و در اختیار اوست]سوگند به سپیده دم * و به شبهای دهگانه * و به جفت و تاق * و به شب وقتی سپری شود]

شرف الدین نجفی، به اسناد مرفوع، از عمرو بن شمر، از جابر یزید جعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْفَجْرِ» حضرت قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف است، «وَلَيالٍ عَشْرٍ» امامان هستند - که سلام و درود خدا بر آنان باد - از امام حسن (مجتبی) علیه السلام تا امام

حسن (عسکری) علیه السلام و «وَالشَّفْعِ» امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها هستند، «وَالْوَتْرِ» خداوند یگانه است که هیچ شریکی ندارد، «وَاللَّیلِ إِذَا یسْرِ» دولت حبتَر است که به دولت حضرت قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف می‌پیوندد.

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس، از مفضّل بن صالح، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون آفریدگان را به پا دارد و پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حال آن‌که دوزخ به هزار افسار آورده می‌شود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و غرّان و نعره ای خوفناک دارد و چنان بانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر وانگذاشته بود، همه را هلاک می‌کرد. سپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار تا بدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنده ای که خدا آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن‌که تو می‌گویی: پروردگارا، امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن‌گاه صراطی بر دوزخ می‌گذارند که باریک‌تر از مو و بُرّان‌تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر اوّلی امانتداری و رَحِم و بر دومی نماز و بر سومی پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست، در آن دم آفریدگان، وادار به گذر از صراط می‌شوند و امانت داری و رحم جلویشان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجات یابند، نماز

جلویشان را می‌گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان‌آن‌که هیچ خدایی جز او نیست، می‌رسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر صراط با گام‌هایی گاه لغزان و گاه استوار در می‌آویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر می‌دهند: ای بردبار! ای بخشنده! ببخش و در گذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن هم‌چون پروانه فوج فوج در آتش می‌افتند و چون تنی از آنان به مهر خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط می‌نگرد و می‌گوید: ستایش از برای خداوندی که به نیکی و منّت خود، مرا از تو نجات بخشید.

تحفة الإخوان: با حذف سند، از ابو سعید خُدری، و سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: چون این آیه نازل شد، چهره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دگرگون شد و این، چنان بر چهره ایشان نمودار شد که بر یاران سخت آمد و حالی که از ایشان دیدند، برای آنان دردناک بود. از این رو نزد امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای علی! امری رخ داده که بر چهره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نمود کرده است. حضرت علی علیه السلام به راه افتاد و نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از پشت در آغوش کشید و بر میان کتف‌هایشان بوسه زد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! امروز برایت چه رخ داده است؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل آمد و برایم خواند: «وَجِیءَ یوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ». به او گفتم: چگونه آن را می‌آورند؟ گفت: دوزخ به فرمان خداوند با هزار افسار آورده می‌شود و هر افساری از آن را یکصد

هزار فرشته سهمگین و سنگدل گرفته است و هر یک از فرشتگان گرزی آهنین در دست دارد. آنان دوزخ را با افسارها و زنجیرهایش می‌آورند، حال آن‌که دوزخ ستون‌هایی سهمگین و درشت دارد که هر یک به درازای راهی هزار ساله از سال‌های دنیاست و سی هزار سر دارد که بر هر یک، سی هزار دهان است و هر دهان، سی هزار دندان دارد که هر یک سی هزار بار بزرگ‌تر از کوه احد است و هر دهان، دو لب دارد که هر یک چون طبق‌های دنیاست و زنجیری بر آن است که هفتاد هزار فرشته آن را می‌کشند و هر یک از فرشتگان چنان است که اگر خداوند به او فرمان دهد تا همه دنیا و همه آسمان‌ها را با هر آن‌چه درون و در میان آن‌هاست، ببلعد، بی‌شک این کار برایش آسان است. در آن هنگام دوزخ از ترس خداوند متعال، سخت بیمناک و دل نگران و ترسان می‌شود و می‌گوید: ای فرشتگان پروردگار من! شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید خداوند عزّ و جلّ چه می‌خواهد با من بکند؟ آیا گناهی از من سرزده که به خاطرش مستحقّ عذاب او شده ام؟

فرشتگان به او پاسخ می‌دهند: ما نمی‌دانیم، ای دوزخ! آن‌گاه دوزخ از بیم و هراس خداوند متعال می‌ایستد و زاری کنان و نگران به خود می‌پیچد و چنان آشفته می‌رمد که اگر رهایش کنند، همه را می‌سوزاند.

در آن دم از سوی خداوند متعال ندا می‌رسد: آرام باش، آرام باش ای دوزخ! نگران نباش، تو را نیافریده‌ام تا عذابت کنم، بلکه تو را آفریده‌ام تا عذاب و انتقامی باشی برای آنان‌که مرا انکار کردند و روزی مرا خوردند و دیگری راپرستیدند و به نعمت من کفر ورزیدند و خدایی جز مرا به پرستش گرفتند. دوزخ عرض می‌کند: سرورا! آیا اجازه می‌دهی تا تو را سجده گزارم و ثنا گویم؟ خداوند می‌فرماید: آری، ای دوزخ! پس دوزخ

از برای پروردگار جهانیان به سجده می‌افتد و سپس سر به تسبیح و ثنای پروردگار جهانیان بر می‌آورد.

ابن عباس - که خدا از او خشنود باد - گفت: اگر تنی از ساکنان آسمان‌ها و زمین‌ها بانگی از خروش‌های دوزخ را می‌شنیدند، هر آینه همگی مدهوش می‌شدند و جان می‌باختند و چونان سرب و مس که در آتش افتد، همگی ذوب می‌شدند. دوزخ بر ستون‌های خود به راه می‌افتد و دم و بازدمی خوفناک دارد و چون شتری چموش گردن می‌کشد و از دهان‌ها و سوراخ‌های بینی‌اش شراره‌هایی هم‌چون کاخ می‌افکند که گویی شترانی زرد رنگند و تیرگی دودش آفریدگان را می‌پوشاند، آن‌چنان‌که هیچ‌کس از شدت تاریکی یارای نگریستن به دیگری را ندارد، جز کسی که خداوند از کردار نیکش نوری برایش قرار دهد تا در آن تاریکی برایش نور بتاباند.

آتشبانان سهمگین و خشمگین دوزخ را می‌آورند و در آن‌چه خداوند به آنان فرمان داده از او سرپیچی نمی‌کنند و به فرمانی که گرفته‌اند، عمل می‌کنند، چنان‌که چون مردمان به دوزخ بنگرند، بانگ بر می‌آورد و نعره می‌کشد و بر می‌شورد و نزدیک باشد که از خشم در خروش افتد. سپس دندان‌هایش را به برخی از آنان نزدیک می‌کند و به شمار ستارگان آسمان شراره می‌افکند و هر شراره ای هم‌چون ابری بزرگ است. این چنین قلب‌ها از دیدن دوزخ از جا کنده می‌شود و دل‌ها به لرزه می‌افتد و خردها از کف می‌رود و دیده‌ها تار می‌شود و تن‌ها به رعشه می‌افتد.

سپس دوزخ بار دیگر نعره بر می‌آورد و هیچ قطره ای در چشم آفریدگان نمی‌ماند جز آن‌که اشک می‌شود و سرازیر می‌گردد و دل‌ها از پریشانی به خرخره‌ها می‌رسد و هراس فزونی می‌گیرد. سپس دوزخ، نعره سوم را

چنان بر می‌آورد که اگر پیامبری عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد، باز می‌پندارد که دوزخ بر او فرود می‌آید و هیچ راه گریزی از آن نمی‌یابد. در آن هنگام هیچ پیامبر فرستاده شده و هیچ فرشته مقرّب و هیچ ولی برگزیده ای بر جا نمی‌ماند، مگر آن‌که بر زانوان خود به خاک می‌افتد و جانش به لبش می‌رسد. در آن دم حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را بر دوزخ عرضه می‌کنند و او به ایشان عرض می‌کند: مرا با تو کاری نیست، ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! چرا که خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است. در آن روز همه می‌گویند: خدایا! مرا دریاب، مرا دریاب؛ جز پیامبر ما محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که می‌گوید: خدایا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب، ای آن‌که عهد خود نمی‌شکند، به وعده‌ات عمل کن، به وعده‌ات عمل کن.

و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمدبن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین، از ابن محبوب، از حمّاد بن عمرو نصیبی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» پرسیدم و ایشان فرمود: نسبت خداوند است به آفریدگانش، یکتای بی‌نیاز ازلی ابدی که سایه ای ندارد تا او را گرفته باشد و او همه چیز را با سایه‌هایشان گرفته است، شناخته ناشده را می‌شناسد و نزد هر نادانی شناخته شده است، یکی می‌باشد، نه آفریدگانش در او هستند و نه او در آفریدگانش است، به حس در نیاید و لمس نشود و دیده‌ها در نیابندش، فراز رفت و نزدیک شد، پایین آمد و دور شد، نافرمانی‌اش کردند و آمرزید، فرمانش بردند و پاداش داد، زمینش او را در میان نگیرد و آسمان‌هایش او را به زیر نگیرند، همه چیز را با قدرتش

حمل می‌کند و همیشگی و ازلی است، از یاد نمی‌برد و هوس نمی‌راند، خطا نمی‌کند و به بازیچه نمی‌گیرد، اراده‌اش گسست ندارد و حکم نهایی‌اش جزاست و فرمانش واقع است، زاده نشده تا ارث برد و نزاده تا شریک یابد و هیچ‌کس همتای او نبوده و نیست.

از حضرت امام سجاد علیه السلام درباره توحید پرسیدند و ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ دانست که در آخر الزمان اقوامی بسیار ژرف‌اندیشند، از این رو خداوند متعال: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات سوره حدید را تا به «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» [و او به راز دلها داناست] نازل فرمود؛ پس هر کس ورای این آیات را قصد کند، به تحقیق هلاک می‌شود.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود اگر برای علمی که خداوند عزّ و جلّ به من داده است، حاملانی می‌یافتم، هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و قوانین شرع را از دل کلمه الصمد می‌گستراندم. چگونه این برای من ممکن باشد، حال آن‌که جدّم امیر مؤمنان علیه السلام هیچ حاملی را برای علم خود نیافت و آن گونه آه از دلش بر می‌خاست؟ و آن حضرت علیه السلام بر منبر می‌فرمود: بپرسید از من پیش از آن‌که مرا از دست دهید، میان‌اندام من علم انبوهی هست و بدانید که من حاملی برای آن نمی‌یابم. بدانید که من از جانب خدا حجّتی رسا بر شمایم، پس قومی را به ولایت نگیرید که خداوند بر آن‌ها خشم گرفته و هم‌چون کافران خفته در گور، از آخرت ناامیدند.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: اللّٰه یعنی آن معبود که آفریدگان از دریافتن چیستی او و فرا گرفتن چگونگی‌اش سرگردانند. عرب‌ها چون کسی در چیزی حیران شود و علمش آن را فرا نگیرد، می‌گویند: ألِهَ الرَّجُلُ. و نیز چون کسی از چیزی که از آن می‌ترسد و هراسان است، به سوی چیزی پناه جوید، می‌گویند: وَلَهَ الرَّجُلُ. پس إله آن‌کسی است که از حواسّ مردمان پنهان است.

علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: سبب نزول این سوره آن بود که یهودیان نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: نسب پروردگار تو چیست؟ آن‌گاه خداوند نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَد، وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و در کلام حق تعالی، احد یعنی یگانه در صفت، همان گونه که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: نوری است که هیچ تاریکی در آن نیست و علمی است که هیچ نادانی در آن نیست. و کلام حق تعالی «الصَّمَدُ» یعنی کسی که هیچ راه ورودی ندارد، و «لَمْ يلِدْ» یعنی حادث نشده است و «وَلَمْ يولَد، وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی نه همتایی دارد و نه همانندی و نه شریکی و نه پشتیبانی و نه یاوری.

و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان ابن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون از ایشان درباره

حسد پرسیدند، فرمود: گوشت و خونی است که در میان مردم می‌چرخد و چون به ما می‌رسد، خشک می‌شود، او شیطان است.

ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از معاویة بن وهب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که مردی «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را خواند و عرض کرد: فلق چیست؟ ایشان فرمود: فلق، شکافی در دوزخ است که هفتاد هزار سرا در آن است و در هر سرا، هفتاد هزار خانه است و در هر خانه، هفتاد هزار افعی است و در دل هر افعی، هفتاد هزار خمره سمّ است و دوزخیان ناگزیرند که بر آن گذر کنند.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی فرشته ای راهنما و بر دیگری شیطانی است فتنه گر، یکی فرمانش می‌دهد و دیگری او را باز می‌دارد، هم‌چنان‌که برخی از مردم نیز شیطانی هستند که مردم دیگر را به انجام نافرمانی‌های خدا می‌کشانند، همان‌طور که شیاطینی از اجنّه چنین می‌کنند.

شیخ در امالی، از محمّد بن محمّد - یعنی مفید- از محمّد بن اسماعیل، از محمّد بن صلت، از ابو کُدَینه، از عطاء، از سعید بن جُبَیر، از عبد اللّه بن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: چون «إِنَّا أَعْطَینَاکَ الْکَوْثَرَ» بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم نازل شد، حضرت امام علی علیه

السلام به ایشان عرض کرد: کوثر چیست ای رسول خدا؟ ایشان فرمود: نهری است که خداوند مرا به آن گرامی داشته است. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: به راستی که نهری شریف است. آن را برای ما وصف فرما ای رسول خدا! ایشان فرمود: البته ای علی! کوثر نهری است که به زیر عرش خداوند متعال جاری است. آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره است. سنگ‌های اطرافش از زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک تیزبوی است و پایه‌هایش به زیر عرش خداوند است - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دست بر پهلوی امیر مؤمنان علیه السلام زد و فرمود: ای علی! این نهر از برای من است و از برای تو و از برای دوستداران تو پس از من.

محمّد بن عبّاس، از احمد بن سعید عمّاری، از فرزند عمّار بن یاسر، از اسماعیل بن زکریا، از محمّد بن عَون، از عِکرِمه، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّا أَعْطَينَاکَ الْكَوْثَرَ» گفت: نهری است در بهشت، که هفتاد هزار فرسخ عمق در زمین دارد، آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است و دو کناره‌اش از مروارید و زبرجد و یاقوت است و خداوند متعال آن را ویژه پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام، قرار داده است و نه برای هیچ یک از دیگر پیامبران.

و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّٰه بن حمّاد، از حمران بن اعین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده

است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نماز ظهر را به جا آورد و سپس رو سوی حضرت امام علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! این نور چیست که تو را پوشانده است؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! دیشب به جنابت دچار شدم. به میان صحرا رفتم امّا آبی نیافتم. چون برگشتم، ندا دهنده ای مرا ندا داد: ای امیر مؤمنان علیه السلام! چون روی گرداندم، پشت سرم ظرفی لبریز از آب و طشتی زرّین و لبریز از آب دیدم و از آن غسل کردم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن‌که ندا سر داد، جبرئیل علیه السلام بود و آن آب از نهری بود که کوثر نام دارد و دوازده هزار درخت بر آن است و هر درخت سیصد و شصت شاخه دارد. چون بهشتیان میل به طرب کنند، بادی می‌وزد و آن درختان و شاخه‌ها یکی از دیگری خوش صداتر می‌شود. چنان‌که اگر خداوند تبارک و تعالی بر بهشتیان مقدّر نفرموده بود که نمیرند، هر آینه از شدّت دلپذیری آن صدا از شادی جان می‌باختند. آن نهر در بهشت جاوید است و آن از برای من و تو و فاطمه سلام اللّٰه علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است و هیچ‌کس دیگر در آن چیزی ندارد.

طبرسی در کتاب احتجاج: در حدیث پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم با یهودیان آمده که یهودیان به ایشان عرض کردند: نوح برتر از تو بوده است. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: از چه روی این سخن را می‌گویید؟ عرض کردند: چون او بر کشتی سوار شد و کشتی او بر کوه جُودی گذشت. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چیزی برتر از آن به من عطا شده است. عرض کردند: آن چیست؟ فرمود:

خداوند عزّ و جلّ نهری در بهشت به من عطا فرموده که از زیر عرش می‌گذرد و هزار هزار قصر بر آن است که یک آجر آن زرّین است و آجری دیگر سیمین و گیاهش زعفران است و سنگریزه‌اش درّ و یاقوت است و زمینش از مشک سفید است و آن فضلی برای من و برای امّت من است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّا أَعْطَینَاکَ الْکَوْثَرَ». عرض کردند: راست گفتی ای محمّد! این در تورات نوشته شده و این فضیلت، از آن برتر است.

و از وی روایت شده است که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ارواح شیاطین و لشکریان خبیثی که خداوند عزّ و جلّ برای نگون بختی و شقاوتِ اهل گمراهی گماشته است و شما آن‌ها را می‌بینید، بیش از فرشتگانی است که می‌بینید خداوند تبارک و تعالی آنان را با خلیفة اللّٰه که او را برای عدالت و صواب فرستاده، همراه کرده است. عرض شد: ای ابا جعفر! مگر چیزی هست که بیش‌تر از فرشتگان باشد؟ فرمود: هر طور که خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - بخواهد، آن می‌شود. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! اگر من این حدیث را برای برخی از شیعیان بگویم، آن را انکار می‌کنند. فرمود: چگونه انکارش می‌کنند؟ عرض کرد: می‌گویند: فرشتگان بیش از شیطان‌ها هستند. فرمود: راست گفتی، ولی آن‌چه را برایت می‌گویم، فهم کن. در تمامی روزها و شب‌ها تمامی جنّیان و شیطان‌ها با پیشوایان گمراهی دیدار می‌کنند و به شماره آن‌ها فرشتگان نیز به دیدار پیشوایان هدایت می‌آیند. چون شب قدر فرا رسد و فرشتگان در آن شب به سوی ولی امر فرود آیند، خداوند عزّ و جلّ به شماره آنان شیطان می‌آفریند - و یا

حضرت علیه السلام فرمود: می‌فرستد - و اینان نیز با ولی گمراهی دیدار می‌کنند و دروغ و فریب برایش می‌آورند تا این که شاید او به صبح رسد و آن‌گاه می‌گوید: چنین و چنان دیدم. اگر او از ولی امر در این باره بپرسد، ولی امر می‌گوید: شیطانی را دیدی که تو را چنین و چنان خبر داد، و این‌گونه، آن سخنان را به تمامی برایش بیان می‌کند و او را از گمراهی‌اش آگاه می‌سازد. به خدا سوگند کسی که شب قدر را باور دارد، نیک می‌داند که آن شب مخصوص ماست؛ چرا که وقتی هنگام درگذشت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرا رسید، درباره حضرت امام علی علیه السلام فرمود: پس از من این کس، ولی شماست، پس اگر از او فرمان برید، به هدایت می‌رسید. کسی که به آن‌چه در شب قدر است ایمان ندارد، منکر است و کسی که به شب قدر ایمان دارد، امّا با ما هم رأی نیست، در راستگویی چاره ای جز آن ندارد که بگوید شب قدر از برای ماست و هر کس این را نگوید، دروغ گوست؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ بزرگ‌تر از آن است که آن امر را به وسیله روح و فرشتگان بر کافری بدکار فرو فرستد. پس اگر بگوید: امر بر خلیفه ای فرود می‌آید که آن خلیفه بر راه اوست، سخنشان یاوه است و اگر بگویند: بر هیچ‌کس نازل نمی‌شود، ممکن نیست که چیزی بر هیچ نازل شود و اگر بگویند، که خواهند گفت: چنین شبی نیست، پس در این صورت به گمراهی دوری (شدیدی) درافتاده‌اند.

او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و یا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره نشانه شب قدر پرسیدم. ایشان فرمود: نشانه‌اش این است که نسیم در آن شب خوش می‌وزد و اگر فصل سرما

باشد، آن شب گرم می‌شود و اگر فصل گرما باشد، آن شب سرد و خوش هوا می‌شود. راوی می‌گوید: و از حضرت علیه السلام درباره شب قدر پرسیدند و ایشان فرمود: در آن شب، فرشتگان و کاتبان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و آن‌چه را به امر سال آینده و پیشامدهای بندگان مربوط است، می‌نویسند و این امر نزد خداوند متعال موقوف است و خواست او در آن است، پس هر آن‌چه را از آن بخواهد، پیش میاندازد و هر آن‌چه را از آن بخواهد، پس میاندازد. او پاک می‌کند و استوار می‌دارد و امّ الکتاب نزد اوست.

و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از ابو عبد اللّه مؤمن، از اسحاق بن عمّار روایت شده است که او گفت: شنیدم که مردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: آیا روزی‌ها در شب نیمه ماه شعبان تقسیم می‌شود؟ ایشان فرمود: به خدا سوگند نه، این امر تنها در شب نوزدهم از ماه رمضان و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم صورت می‌پذیرد، به این ترتیب که در شب نوزدهم دو امر جمع می‌شوند و در شب بیست و یکم هر امر استواری جدا می‌شود و در شب بیست و سوم آن‌چه خداوند عزّ و جلّ در این

باره می‌خواهد، تحقّق می‌یابد و آن شب، شب قدر است که خداوند عزّ و جلّ درباره‌اش فرمود: «خَیرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ». عرض کردم: معنای این سخن که دو امر جمع می‌شوند، چیست؟ فرمود: در آن شب خداوند آن‌چه از تقدیم و تأخیر و اراده و قضای خود می‌خواهد جمع می‌کند. عرض کردم: و معنای این سخن که در شب بیست و سوم تحقّق

می‌یابد، چیست؟ فرمود: آن (امر جمع شده) در شب بیست و یکم (گونه) تحقّق بخشیدنش جدا می‌شود و برای خداوند متعال در آن بداء هست، پس چون شب بیست و سوم فرا رسد، خداوند آن را تحقّق می‌بخشد و این‌گونه حتمی می‌شود و در آن از سوی خداوند تبارک و تعالی بداء صورت نمی‌پذیرد.

و از ابن عبّاس، از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: چون شب قدر فرا رسد، فرشتگان ساکن سدرة المنتهی که جبرئیل نیز در میان ایشان است، فرود می‌آیند و بیرق‌هایی با خود دارند، آن‌ها یکی از آن بیرق‌ها را بر مزار من و یکی را در مسجد الحرام و یکی را بر بیت المقدّس و یکی را بر طور سینا بر می‌افرازند و اجازه نمی‌دهند مرد و زن مؤمنی بگذرند، مگر این که بر او درود بفرستند، مگر کسی که می‌خواره باشد و کسی که گوشت خوک پخته با زعفران بخورد. چنین ذکر شده که آن شب، همان شب مبارک است که در آن هر امر استواری جدا می‌شود.

و از طریق مخالفان، روایتی است که ترمذی در صحیح روایت کرده و آن این است که مردی پس از این که حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد، نزد ایشان رفت و عرض کرد: مؤمنان رو سیاه شدند. ایشان فرمود: مرا میازار خدایت رحمت کند. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بنی امیه را بر منبر خود دید و از این امر ناخوش گشت. آن‌گاه خداوند بر ایشان نازل فرمود: « إِنَّا أَعْطَينَاکَ الْکَوْثَرَ» [ما تو را (چشمه) کوثر دادیم- و کوثر نهری است در بهشت و نازل شد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیلَةُ الْقَدْرِ، لَیلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِّنْ أَلْفِ

شَهْرٍ» که بنی امیه در آن حکومت کنند، ای محمّد! قاسم گفت: ما روزهای حکومت آنان را شمردیم و آن، بی‌هیچ بیش و کم، هزار ماه بود.

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، گروهی از مردم بر در بهشت می‌آیند و در می‌زنند، به آنان گویند: شما کیستید؟ می‌گویند: ما اهل صبر هستیم. به آنان گویند: بر چه چیز صبر کردید؟ می‌گویند: ما بر عبادت خدا و دوری از گناهان صبر کردیم. آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: راست می‌گویند، آنان را به بهشت برید، و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّمَا يوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ».

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! ما را از کلام خداوند عزّ و جلّ: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيةٌ» آگاه ساز، ای رسول خدا! آن غرفه‌ها با چه چیز ساخته شده است؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستان خود با دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آن‌ها از طلاست و با نقره استوار شده، هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته ای گمارده شده، در آن‌ها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم‌انداخته شده و همه از مشک و کافور

و عنبر پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» [و همخوابگانی بالا بلند].

علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره تفسیر این آیه پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! این غرفه‌ها با چه چیزی ساخته شده‌اند؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستانش از دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آن‌ها از طلاست و با نقره استوار شده و هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته ای گمارده شده، در آن‌ها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم‌انداخته شده و از مشک و عنبر و کافور پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» پس چون مؤمن به منزل گاه‌های خود در بهشت درآید، تاج فرمان‌روایی و ارجمندی را بر سرش می‌گذارند و دیباهایی از طلا ونقره و یاقوت و دُرّ- که در دسته‌های گل به رشته در آمده‌اند- می‌آورند و به زیر تاج بر تن او می‌کنند و هفتاد دیبای رنگارنگ که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته شده بر او می‌پوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» [در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن‌جا از پَرنیان است] و چون مؤمن بر تخت خود می‌نشیند، تختش از شادی به لرزه می‌افتد. چون اقامت گاه‌های دوست خدا در بهشت برپا شود، فرشته ای که بر باغ‌هایش گمارده شده، اجازه می‌خواهد تا بر او وارد

شود و به خاطر دهش‌های خداوند، به او شادباش گوید، امّا خادمان و کنیزان او به آن فرشته گویند: بایست، چرا که دوست خدا بر تخت خود تکیه زده و پری سیاه چشمی که همسر اوست، می‌خواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خود به پایان رساند؛ در آن‌گاه پری سیاه چشمی که همسر اوست، از خیمه خود به سوی او بیرون می‌آید و در حالی که کنیزانش او را در میان گرفته‌اند، شورمند گام بر می‌دارد و هفتاد دیبای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنبر، بر تن کرده و تاجی از کرامت بر سر گذاشته و کفشی از طلای آراسته به یاقوت و مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا می‌رسد و او مشتاقانه می‌خواهد به سویش برخیزد، به او می‌گوید: ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن‌گاه آن دو به‌اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا هم آغوش می‌شوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری می‌نگرد و بر آن آویزه ای از بندهای یاقوت سرخ می‌بیند که بر آن نوشته شده: تو ای دوست خدا! معشوق منی و من پری، معشوق توام که جان من به تو و جان تو به من بسته است.

سپس خداوند هزار فرشته می‌فرستد تا به او به خاطر ورودش به بهشت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسری‌اش درآورند. آن‌ها به نخستین در از باغ‌های او می‌رسند و به فرشته ای که بر درهای آن باغ‌ها گمارده شده می‌گویند: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداوند ما را برای شادباش گویی فرستاده است. آن فرشته می‌گوید: بگذارید به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان می‌رود، حال آن‌که بین آن دو، سه باغ راه است. او به نخستین

در می‌رسد و به دربان می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوست خدا شادباش گویند و از من می‌خواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می‌گوید: این بر من بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر می‌برد، از او برای کسی اجازه ورود گیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ راه است، پس دربان به نزد سرایدار می‌رود و به او می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، برای آنان اجازه ورود گیر. سرایدار به نزد خادمان می‌رود و به آن‌ها می‌گوید: فرستادگان خداوند جبّار بر در ورودی ایستاده‌اند، آنان هزار فرشته‌اند و از سوی خداوند آمده‌اند تا به دوستش شادباش گویند، پس او را از آمدن آنان آگاه کن. خادمان او را از این امر آگاه می‌کنند و او به فرشتگان اجازه ورود می‌دهد. آنان بر دوست خدا وارد می‌شوند، حال آن‌که او در غرفه هزار درش نشسته و بر هر یک از آن هزار در، فرشته ای گمارده شده است. چون به آن فرشتگان اجازه ورود بر دوست خدا داده می‌شود، هر یک از آن فرشتگآن‌که بر درها گمارده شده‌اند، دری را باز می‌کند و هر یک از آن فرشتگان (که برای شادباش آمده‌اند) از دری از درهای غرفه وارد می‌شود و به دوست خدا پیغام خداوند جبّار را می‌رسانند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود «وَالمَلاَئِكَةُ يدْخُلُونَ عَلَيهِم مِّن كُلِّ بَابٍ» [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند] یعنی درهای غرفه «سَلاَمٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» [(و به آنان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن‌چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای] و نیز فرمود: «وَإِذَا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» [و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می‌بینی] یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهش‌ها و

آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر می‌برد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شده‌اند، از او اجازه ورود می‌گیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمی‌شوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! از زیادی مال خوشحال نشو و در هیچ حالی یاد مرا وا مگذار؛ چرا که زیادی مال سبب فراموشی گناهان می‌شود و واگذاشتن یاد من سبب سخت شدن دل‌ها می‌گردد.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن اسحاق ضَبّی، از ابو عمران ارمنی، از عبد اللّٰه بن حکم، از جابر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: گروهی از مردم هرگاه‌اندکی از قرآن را به یاد آورند یا برایشان از آن سخنی گفته شود، تنی از ایشان چنان مدهوش می‌شود که پندارند اگر دست و پایش قطع شود، هیچ آن را احساس نمی‌کند. ایشان فرمود: پاک و منزّه است خدا! این کار از جانب شیطان است، آنان (در قرآن) چنین وصف نشده‌اند، بلکه به نرم دلی و دلسوزی و اشک و بیم وصف شده‌اند.

[خدا زیباترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان‌که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست]

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو خالد کابلی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِیهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ یسْتَوِیانِ مَثَلًا»، و امّا کسی که چند تن در او شریکند و بر سر او اختلاف دارند، او فلآن‌کس، نخستین آن‌هاست؛ پراکندگان، بر ولایت او هم رأی می‌شوند، حال آن‌که در این کار یک‌دیگر را لعنت می‌کنند و از هم بیزاری می‌جویند و امّا مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، او کسی است که در حقیقت نخستین است و نیز شیعیان او چنین کسانی هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: یهودیان پس از موسی علیه السلام به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که از آن‌ها یک فرقه در بهشت و هفتاد فرقه در دوزخ جای دارند و نیز نصرانی‌ها پس از عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که از آن‌ها یک فرقه در بهشت و هفتاد و یک فرقه در دوزخ جای دارند و نیز این امّت پس از پیامبرشان صلی اللّٰه علیه و آله، به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که از آن‌ها هفتاد و دو فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه ولایت و دوستی ما را به خود نسبت می‌دهند، حال آن‌که

از آن‌ها دوازده فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند و شصت فرقه از مردمان دیگر نیز در دوزخ جای دارند.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالة بن یعقوب، از ابو مَغرا، از یعقوب احمر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم تا به ایشان به خاطر درگذشت اسماعیل تسلیت گوییم. ایشان برای او از خداوند رحمت طلبید و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ، خود به پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله خبر از مرگ داد و فرمود: «إِنَّکَ میتٌ وَإِنَّهُم میتُونَ» و نیز فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] سپس حضرت علیه السلام شروع به بیان حدیثی کرد و فرمود: زمینیان همه می‌میرند آن‌چنان‌که هیچ‌کس به جا نمی‌ماند؛ سپس آسمانیان همه می‌میرند آن‌چنان‌که هیچ‌کس به جا نمی‌ماند به جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیه السلام. آن‌گاه فرشته مرگ علیه السلام می‌آید و در برابر خداوند عزّ و جلّ می‌ایستد. خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ - حال آن‌که خود بهتر می‌داند- او عرض می‌کند: پروردگارا! هیچ‌کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. خداوند می‌فرماید: به جبرئیل و میکائیل بگو: بمیرید. در آن هنگام فرشتگان عرض می‌کنند: پروردگارا! آن دو، رسول و امین تو هستند. خداوند می‌فرماید: من بر هر نفسی که روح در آن است، حکم مرگ داده‌ام. سپس فرشته مرگ می‌آید و در برابر خداوند عزّ و جلّ می‌ایستد، خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ - حال آن‌که خود بهتر می‌داند- او عرض

می‌کند: پروردگارا! هیچ‌کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش. خداوند می‌فرماید: به حاملان عرش بگو: بمیرید. سپس فرشته مرگ، افسرده و غمگین و سر به زیر می‌آید، خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ او عرض می‌کند: پرودگارا! هیچ‌کس به جا نماند جز فرشته مرگ. خداوند می‌فرماید: بمیر ای فرشته مرگ! پس او می‌میرد، آن‌گاه خداوند زمین را با دست راست خود و آسمان را با دست راست خود می‌گیرد و می‌فرماید: کجایند آنان‌که ادّعا می‌کردند با من شریکند؟ کجایند آنان‌که با من دیگری را به خدایی می‌گرفتند؟

طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از حسن بن محبوب، از عمرو ابن ثابت، از پدرش، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس بخوابد، نفس او به سوی آسمان عروج می‌کند و روح او در بدنش به جای می‌ماند. میان نفس و روح رابطی چون اشعه خورشید است، اگر خداوند فرمان قبض روح دهد، روح، نفس را اجابت می‌گوید و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را دهد، نفس، روح را اجابت می‌گوید و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «اللَّهُ يتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، هر چه را نفس در ملکوت آسمان‌ها می‌بیند، از خواب‌هایی است که تعبیر دارد و آن‌چه را میان آسمان و زمین می‌بیند، از خواب‌های پرداخته شیطان است و هیچ تعبیری ندارد.

دیلمی: با حذف اسناد، در حدیثی مرفوع از سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: در گفتگوی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام با جاثِلیق و صد تن از نصرانی‌های همراه او، از جمله آن‌چه که آنان از

حضرت علیه السلام پرسیدند، سخن جاثلیق بود که عرض کرد: درباره کلام خداوند متعال: «يوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این آسمان ها) مبدّل گردد] و «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِياتٌ بِيمِينِهِ» مرا خبر ده که چون آسمان‌ها در هم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، جای بهشت و دوزخ در میان آن دو کجاست؟ حضرت علیه السلام دوات و کاغذی خواست و بر روی کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ؛ سپس کاغذ را گلوله کرد و به دست آن نصرانی داد و به او فرمود: آیا من این کاغذ را درهم نپیچیدم؟ عرض کرد: بله. فرمود: بازش کن. جاثلیق کاغذ را باز کرد. حضرت علیه السلام فرمود: نشان دوزخ و نشان بهشت را بر آن می‌بینی؟ آیا پیچیدن کاغذ آن دو را پاک کرد؟ عرض کرد: خیر. حضرت علیه السلام فرمود: پس همین گونه وقتی آسمان‌ها درهم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، بهشت و دوزخ از بین نمی‌روند، هم‌چنان‌که پیچیدن این نوشته، نشان بهشت و نشان دوزخ را از بین نمی‌برد.

کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: از ابو هریره و سلمان فارسی، در حدیثی طولانی از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام در پاسخ ایشان به سؤال جاثِلیق، روایت شده است که چون جاثلیق پرسید: مرا خبر ده که بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: بهشت در آخرت به زیر عرش و دوزخ به زیر زمین زیرین هفتم است. جاثلیق عرض کرد: راست گفتی، امّا وقتی خداوند آسمان‌ها و زمین را درهم پیچید، در آن دم جای بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام

فرمود: دوات و کاغذی به من بدهید. حضرت نشانی از بهشت و نشانی از دوزخ بر کاغذ نوشت، سپس نوشته را درهم پیچید و به آن نصرانی داد و او آن را گرفت؛ حضرت علیه السلام به او فرمود: چیزی می‌بینی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: بازش کن. سپس فرمود: آیا نشان دوزخ را به زیر نشان بهشت و نشان بهشت را به زیر نشان دوزخ می‌بینی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: بهشت و دوزخ نیز در قدرت پروردگار عزّ و جلّ چنین است. عرض کرد: راست گفتی.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن نعمان اَحوَل، از سلام بن مُستَنیر، از ثُوَیر بن ابی فاخته، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: فاصله بین دو دَمی که در صور دمیده می‌شود چه قدر است؟ حضرت علیه السلام فرمود: هر چه خدا بخواهد. عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما را خبر ده که چگونه در آن دمیده می‌شود؟ فرمود: امّا دَم اوّل، خداوند متعال به اسرافیل فرمان می‌دهد و او با صور به زمین فرود می‌آید، صور از یک سو، یک سر و از سوی دیگر، دو سر دارد که بین هر یک از این دو، همه آن‌چه در آسمان و زمین است، جای دارد. چون فرشتگان اسرافیل را می‌بینند که با صور به زمین فرود آمده، می‌گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان و مرگ آسمانیان را داده است. اسرافیل بر زمین بیت المقدس فرود می‌آید و رو به سوی کعبه می‌کند. وقتی زمینیان او را می‌بینند، می‌گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان را داده است. آن‌گاه اسرافیل در صور می‌دمد و صدای صور از طرفی که رو به آسمان است، در می‌آید و هیچ جانداری در آسمان‌ها نمی‌ماند، مگر آن‌که از هوش می‌رود و همه

می‌میرند، جز اسرافیل. خداوند به اسرافیل می‌فرماید: ای اسرافیل! بمیر. اسرافیل می‌میرد و در آن میان هر آن‌چه خدا بخواهد بر جای می‌ماند؛ سپس آسمان‌ها به فرمان خدا در تب و تاب می‌افتند و کوه‌ها به فرمان او به حرکت در می‌آیند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «یوْمَ تَمُورُ السَّمَاء مَوْرًا، وَتَسِیرُ الْجِبَالُ سَیرًا»شان نزول آیه [روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه‌ها (جمله) به حرکت درآیند] یعنی گشاده می‌شوند و «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیرَالأَرْضِ،» [زمین به غیر این زمین مبدل گردد] یعنی به زمینی که هیچ گناهی در آن نمی‌شود و برهوتی که هیچ کوه و گیاهی در آن نیست، همان گونه که بار نخست آن را گستراند و عرش خود را هم‌چنان‌که اوّل بار بود، بر آب برمی گرداند و با شکوه و توانمندی خود پی می‌افکند. در آن هنگام خداوند جبّار به آوایی بلند که در جای جای آسمان‌ها و زمین‌ها شنیده می‌شود، ندا سر می‌دهد: امروز فرمان‌روایی از برای کیست؟ هیچ‌کس پاسخی نمی‌دهد. خداوند جبّار خود پاسخ خود می‌دهد و می‌فرماید: از برای خداوند یگانه چیره، منم که بر تمامی آفریدگان و امّت‌هایشان چیره گشتم و منم اللّٰه که هیچ خدایی به جز من که یگانه‌ام نیست، نه شریکی مرا هست و نه وزیری. من آفریدگانم را به دست خود آفریدم و من به خواست خود آن‌ها را می‌میرانم و من با توانمندی خود آن‌ها را زنده می‌کنم. آن‌گاه خداوند جبّار دَمی در صور می‌دمد و صدای صور از سویی که رو به آسمان‌ها دارد، در می‌آید و هیچ‌کس در آسمان‌ها به جا نمی‌ماند، مگر آن‌که جان می‌یابد و هم‌چنان‌که بود، برپا می‌شود و حاملان عرش باز می‌گردند و بهشت و دوزخ هویدا می‌شوند و آفریدگان برای حساب به هم می‌پیوندند. ثُوَیر بن ابی فاخته گفت: در آن لحظه حضرت امام سجاد علیه السلام را دیدم که سخت می‌گریست.

و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون خداوند اراده می‌فرماید تا آفریدگان را برانگیزد، آسمان چهل بامداد بر زمین می‌بارد و آن‌گاه‌اندام‌ها به هم می‌پیوندد و گوشت‌ها بر بدن‌ها می‌روید. جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسید و دست ایشان را گرفت و به سوی بقیع بیرون برد. جبرئیل ایشان را بر سر گوری برد و صاحبش را صدا زد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی با مو و ریش سفید از گور سر برآورد و خاک از چهره خود تکاند و گفت: ستایش از برای خداوند است و خداوند بزرگ‌تر است. آن‌گاه جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به جایت برگرد. سپس جبرئیل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را بر سر گور دیگری برد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی روسیاه از گور سر برآورد و گفت: ای دریغ و ای افسوس! جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به همان جا که بودی برگرد. سپس عرض کرد: ای محمّد! این‌گونه مردگان در روز قیامت گرد می‌آیند و مؤمنان آن سخن می‌گویند و اینان چیزی را که دیدی می‌گویند.

بستان الواعظین: حُذَیفه گفت: مردم از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره خیر می‌پرسیدند و من از ایشان درباره شر می‌پرسیدم. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آخر الزمان فتنه‌هایی چون پاره‌های شب تیره پدید آید، چون خداوند متعال بر زمینیان خشم می‌گیرد، به اسرافیل فرمان می‌دهد تا در صور، دَمِ مرگ را بدمد و او غافلگیرانه بر مردم می‌دمد، در آن دم برخی از آنان در وطن و برخی در سفر و برخی

در بازار و برخی در کشتزارند و کسی در حال خوردن است، امّا هنوز لقمه را به سوی دهانش بالا نبرده، در جا می‌خشکد و از هوش می‌رود و کسی در حال گفتگو با دیگریست، امّا هنوز سخنش به پایان نرسیده، جان می‌دهد و تمامی آفریدگان یکی پس از دیگری می‌میرند و اسرافیل دَم خود را قطع نمی‌کند تا این که چشمه‌های زمین و رودها و خانه‌ها و درخت‌ها و کوه‌ها و دریاها همه می‌خشکند و همه درهم می‌ریزند و به زمین فرو می‌روند؛ عدّه ای از مردم بر جای خود می‌خشکند و عدّه ای بر زمین می‌افتند، چنان‌که برخی از رو و برخی دگر از پشت و برخی بر پهلو و برخی دگر بر گونه به خاک می‌افتند و کسانی با لقمه ای در دهان جان می‌دهند و فرصت نمی‌یابند تا آن را فرو برند و زنجیرهایی که ستارگان به آن‌ها آویخته‌اند، از هم می‌گسلند و از سختی زلزله همه با زمین یکسان می‌شوند و فرشتگان هفت آسمان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و صف کشیدگان و تسبیح گویان و حاملان عرش و کرسی و اهل سراپرده‌های شکوهمندی و کرّوبیان همه جان می‌دهند و تنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ علیهم السلام بر جای می‌مانند. آن‌گاه خداوند جبّار می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن‌که خود بهتر می‌داند. فرشته مرگ عرض می‌کند: سرورا و مهترا! اسرافیل بر جای ماند و جبرئیل بر جای ماند و میکائیل بر جای ماند و این بنده ناتوان و فروتن و خاکسار و ذلیل تو، فرشته مرگ بر جای مانده که از ترس آن‌چه مشاهده کرده، جانش به لب رسیده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: نزد جبرئیل برو و جانش بگیر. فرشته مرگ نزد جبرئیل علیه السلام می‌رود و او را در سجده و رکوع می‌یابد و به او می‌گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن‌چه باید بدهی، آدمیان و اهل دنیا و زمین و پرندگان و درندگان و خزندگان و آسمانیان

و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان و ساکنان سدرة المنتهی، همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام می‌گرید و زاری کنان به خداوند متعال عرض می‌کند: خداوندا! جان دادن را بر من آسان فرما. سپس فرشته مرگ او را در بر می‌گیرد و روحش را می‌ستاند و جبرئیل علیه السلام جان می‌دهد و از پا می‌افتد. آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: چه کسی بر جای مانده ای فرشته مرگ؟ حال آن‌که خود بهتر می‌داند. او عرض می‌کند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده. میکائیل و اسرافیل و این بنده ناتوانت فرشته مرگ.

خداوند به او می‌فرماید: نزد میکائیل برو و جانش بگیر. فرشته مرگ چنان‌که خداوند متعال به او فرمان داد، نزد میکائیل می‌رود و او را می‌بیند که به آب می‌نگرد و آن را بر ابرهااندازه می‌گیرد. پس به او می‌گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن‌چه که باید بدهی، نه برای آدمیان رزقی بر جا مانده و نه برای چهارپایان و درندگان و خزندگان؛ آسمانیان و زمینیان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان شکوهمندی و کرّوبیان و صف کشیدگان و تسبیح گویان همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام میکائیل می‌گرید و به درگاه خداوند متعال زاری می‌کند و از خدا می‌خواهد تا جان دادن را بر او آسان کند. سپس فرشته مرگ او را در آغوش می‌کشد و در برش می‌گیرد و روحش را می‌ستاند و میکائیل جان می‌دهد و از پا می‌افتد.

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن‌که خود بهتر می‌داند. او عرض می‌کند: سرورا و مهترا! تو خود

بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده، این بنده ناتوانت فرشته مرگ بر جای مانده است. خداوند جبّار می‌فرماید: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند، آن‌چه را به بندگانم چشاندی به تو خواهم چشاند. به میان بهشت و دوزخ برو و بمیر. او به میان بهشت و دوزخ می‌رود و چنان فریادی می‌کشد که اگر خداوند تبارک و تعالی آفریدگان را نمیرانده بود، یکی پس از دیگری از شدت فریادش جان می‌دادند. آن‌گاه فرشته مرگ می‌میرد و آسمان‌ها خالی از ساکنان خود و افلاک بی‌هیچ جنبشی بر جای می‌مانند و زمین، خالی از انسان و جن و پرنده و خزنده و درنده و چهارپایان خود بر جای می‌ماند و فرمان‌روایی از برای خداوند یگانه چیره که شب و روز را آفرید، بر جای می‌ماند. آن‌گاه هیچ همدمی نمی‌بیند و هیچ زمزمه ای احساس نمی‌کند، جنبش‌ها آرام گرفته‌اند و نواها خاموش گشته‌اند و زمین و آسمان‌ها از ساکنان خود خالی شده‌اند؛ سپس خداوند تبارک و تعالی به دنیا می‌فرماید: ای دنیا! رودهایت کجایند و درختانت کجایند و ساکنانت کجایند و آبادکنندگانت کجایند و پادشاهانت کجایند و شاهزادگانت کجایند و گردن کشان و فرزندان گردن کشانت کجایند و کجایند آنان‌که رزق مرا خوردند و در نعمت من غوطه ور شدند و دیگری را پرستیدند و امروز فرمان‌روایی از برای کیست؟ هیچ‌کس پاسخی نمی‌دهد. پس خداوند متعال می‌فرماید: از برای خدای یگانه چیره.

این چنین زمین‌ها و آسمان‌ها بر جای می‌مانند و نه کسی در آن‌هاست که سخن بگوید و نه کسی در آن‌هاست که نفس بکشد و ما شاء اللّٰه از آن روز. - و گفته شده: چهل روز این چنین بماند- و این فاصله بین دو دَم صور باشد، سپس خداوند متعال از آسمان هفتم دریایی فرود می‌فرستد که به آن دریای زندگی گویند و آبش همانند منی مردان است.

پروردگارمان آن دریا را چهل سال فرود می‌فرستد و آن آب، زمین را می‌شکافد و به زیر زمین به سوی استخوان‌های پوسیده راه می‌یابد و هم‌چون کِشته که از باران می‌روید، استخوان‌ها از آن آب می‌رویند. خداوند متعال فرمود: «وَهُوَ الَّذِی یرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْرًا بَینَ یدَی رَحْمَتِهِ» [و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می‌فرستد] تا آن‌جا که فرمود: «کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْموْتَی» [بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم] یعنی همان گونه که گیاهان را با باران بیرون آورد، آنان را با آب زندگی بیرون می‌آورد. این‌گونه استخوان‌ها و رگ‌ها و گوشت‌ها و موها گرد می‌آیند و هر عضوی به جایی که در دنیا داشته باز می‌گردد و هر تار مویی به شکلی که در سرای دنیا داشته بر می‌گردد و بدن‌ها به نیروی خداوند والامقام انسجام می‌یابند و بی‌روح بر جای می‌مانند.

سپس خداوند جبّار می‌فرماید: باید اسرافیل برانگیخته شود. پس اسرافیل به نیروی خداوند متعال زنده و برپا می‌شود، خداوند جبّار به او می‌فرماید: صور را ببلع. و صور شاخی از نور است که بر آن به شمار روح‌های بندگان سوراخ وجود دارد. در آن دم تمامی روح‌ها گرد می‌آیند و در صور قرار داده می‌شوند و خداوند جبّار به اسرافیل فرمان می‌دهد که بر صخره بیت المقدس بایستد و او چنین می‌کند و در صور که آن را بلعیده و در دهان دارد، ندا سر می‌دهد و آن صخره نزدیک‌ترین چیز در زمین به آسمان است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَاسْتَمِعْ یوْمَ ینَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ» [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش] اسرافیل در نخستین ندای خود می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده و گوشت‌های از هم گسسته و موهای پراکنده و موهای به هم چسبیده، باید به درگاه پادشاه دَیان

پدید آیید تا او سزای کردارتان را بدهد، پس چون اسرافیل در صور می‌دمد، ناگاه روح‌ها از سوراخ‌های صور بیرون می‌آیند و هم‌چون زنبورهایی که هر یک از سوراخی بیرون آیند، بین آسمان و زمین پخش می‌شوند؛ روح‌های مؤمنان، تابناک از نور ایمان و نور کردار نیکشان، و روح‌های کافران، تیره از تاریکی کفر، از سوراخ‌ها بیرون می‌آیند و اسرافیل هم‌چنان آوا سر می‌دهد و روح‌ها که در میان آسمان و زمین پخش شده‌اند، به درون بدن‌ها می‌روند و هر روحی به بدنی که در سرای دنیا از آن جدا شده، باز می‌گردد و هم‌چنان‌که سم در بدن نیش خورده می‌خزد، روح‌ها در بدن‌ها پیش می‌روند تا این که همانند سرای دنیا، به بدن‌های خود باز می‌گردند؛ سپس زمین از سوی سرهایشان شکاف می‌خورد و چون آن‌ها برپا شوند، هراسناکی و دشواری‌های قیامت پیش چشم ایشان درآید و اسرافیل هم‌چنان ندا می‌دهد و آوای خود بند نمی‌آورد و به اوج می‌رساند و آفریدگان آوای او را پی می‌گیرند و نورها آنان را به سوی زمین محشر به پیش می‌برند. پس هنگامی که آنان از گورهایشان بیرون آیند، به همراه هر انسانی عملی که در سرای دنیا انجام داده، بیرون می‌آید؛ چرا که عمل هر انسانی در گورش همراه اوست. پس اگر بنده ای فرمانبردار پروردگارش باشد و عملی نیک داشته باشد، عملش در دنیا و نیز در روز قیامت به هنگامی که از گورش سر بر می‌آورد، همدم اوست و در میان هراسناکی واندوه‌های قیامت، به او آرامش می‌بخشد و پس هنگامی که از گور بیرون می‌آید، عملش به او می‌گوید: ای دوست من! از این سختی‌ها چیزی دامن گیر تو نیست، این‌ها برای کسانی که از خدا فرمان برده‌اند، برپا نشده، بلکه برای کسانی برپا شده که از خدا نافرمانی و از مولای خود سرپیچی کرده‌اند و نشانه‌های او را دروغ پنداشته‌اند و از خواسته نفس خود پیروی

کرده‌اند، حال آن‌که تو بنده ای بوده ای که از مولایت فرمان برده ای و از پیامبرت پیروی کرده ای و خواسته نفست را رها کرده‌ای، پس امروز هیچ ترس واندوهی دامنگیر تو نیست تا این که به بهشت درآیی. امّا اگر بنده ای خطاکار باشد و نافرمانی خداوند بلندمرتبه را کرده باشد و بدون توبه و تحوّل جان داده باشد، چنین انسان فریب خورده بیچاره ای از گور بیرون می‌آید و عمل ناپسندی که در دنیا انجام داده و در گور به همراه داشته، با او سر بر می‌آورد. در آن هنگام این بنده گمراه به عملش می‌نگرد و آن را سیاه و نفرت انگیز می‌یابد و بر هر وادی ترس و آتش واندوهی که در روز قیامت پا می‌گذارد، عمل ناپسندش به او می‌گوید: ای دشمن خدا! این‌ها همگی از برای توست و برای تو برپا شده است.

علی بن ابراهیم، از محمّد بن ابی عبد اللّه، از جعفر بن محمّد، از قاسم بن ربیع، از صبّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند متعال: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: چون بیرون آید چه می‌شود؟ فرمود: در آن‌گاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و به نور امام ره می‌نوردند.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام سجاد علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سخن می‌گفت، شنیدم که

ایشان فرمود: پدرم برایم نقل کرد که از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده که ایشان با مردم سخن می‌گفت و می‌فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی مردم را ختنه ناشده و تندرست و بی‌مو و بی‌ریش، همه را بی‌هیچ تفاوتی از گورهاشان بر میانگیزد و روشنی، آنان را به پیش می‌برد و تاریکی گردشان می‌آورد؛ تا این که بر ورطه محشر می‌ایستند و بر هم دگر سوار و به هم دگر فشرده می‌گردند و از ره سپردن بازداشته می‌شوند، پس نفس کشیدنشان سخت و عرق بر تنشان بسیار و کار بر آنان دشوار می‌شود و آه و ناله شان بالا می‌رود و فریادشان بر می‌آید و این نخستین هراس از هراس‌های روز قیامت است. آن‌گاه خداوند جبّار تبارک و تعالی، از فراز عرش خود و در سایه انبوه فرشتگان بر آنان مشرف می‌شود و فرشته ای از فرشتگان را فرمان می‌دهد تا در میان آنان ندا سر دهد: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به منادی خداوند جبّار گوش فرا دهید. در آن دم همه سراسر گوش می‌شوند و آوایشان به خاموشی و قلب‌هایشان به خاکساری و تن‌هایشان به لرزه و دل‌هایشان به هراس می‌افتد و سر به سوی ندا بر می‌آورند و گردن به سوی فراخواننده می‌چرخانند. در آن هنگام کافر می‌گوید: به راستی این روز، روز سختی است. خداوند جبّار داور دادگر، مشرف بر آنان می‌فرماید: منم اللّه که هیچ خدایی جز من نیست و من آن داور دادگرم که هیچ ستم نمی‌ورزد و امروز با عدل و داد خود، میانتان حکم می‌کنم و امروز هیچ‌کس نزد من ستم نمی‌بیند و امروز حقّ ناتوان را از توانمند می‌گیرم و داد ستمدیده را به تاوانی از کردار نیک و کردار ناپسند از ستمگر می‌ستانم و پاداش دهش‌ها را می‌دهم و امروز هیچ ستمگری نزد من این گردنه محشر را پشت سر نمی‌گذارد و آن‌کس که حقّ دیگری نزد اوست، بیرون نمی‌رود، جز آن‌که حقدار از حق خود بگذرد

و من بر این کار، پاداشش دهم و آن را به هنگام حساب برایش به شمار درآورم؛ پس ای آفریدگان! گرد هم آیید و داد خود را از آن‌کس که در دنیا بر شما بیداد کرده، بخواهید و من بر آن گواهتان هستم و گواهی من بس است. پس اهل محشر با یک‌دیگر روبرو می‌شوند و گرد هم می‌آیند و هیچ داد و هیچ حقّی از برای کسی نزد دیگری بر جای نمی‌ماند، جز آن‌که به او بر می‌گردد.

آنان هر آن قدر که خدا بخواهد بر جای می‌مانند و حالشان بد و عرق بر تنشان بسیار واندوهشان سخت می‌شود و صدای آه و ناله دردناکشان بلند می‌شود و آرزو می‌کنند حقّی را که از دیگری می‌خواهند، رها کنند تا از آن گردنه رهایی یابند، چون خداوند عزّ و جل بر رنج آنان نظر می‌افکند، ندادهنده ای از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد و همه سراسر گوش می‌شوند: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به فراخواننده ای از سوی خداوند تبارک و تعالی گوش فرا دهید، خداوند تبارک و تعالی به شما می‌فرماید: من بسی بخشنده ام، اگر دوست می‌دارید، یک‌دیگر را ببخشید وگرنه داد شما را خواهم گرفت. آن‌گاه اهل محشر به سبب رنج سخت و راه تنگ و انبوهی شمار خود، از این خبر شادمان می‌شوند و برخی به امید رهایی از آن گردنه، از حقّ خود می‌گذرند و برخی دگر بر جای می‌مانند و عرض می‌کنند: پروردگارا! حقّ ما بزرگ‌تر از آن است که از آن بگذریم. در آن دم ندادهنده ای از سوی عرش ندا سر می‌دهد: کجاست رضوان، نگاهبان باغ‌های بهشت؟ پس خداوند عزّ و جلّ به او فرمان می‌دهد تا از بهشت، قصری از نقره با بناها و خادمان بسیارش به نمایش گذارد. آن‌گاه رضوان، قصری آکنده از خادمان و کنیزان را به آنان می‌نمایاند و ندادهنده ای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! سر بلند کنید و

به این قصر بنگرید. آنان سر بر می‌آورند و همه آرزوی آن قصر می‌کنند. سپس ندادهنده ای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! این از برای کسی است که از مؤمنی بگذرد. این چنین تمامی آنان عفو پیشه می‌کنند، جز شماراندکی. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: امروز هیچ ستمگری به بهشت من راه نمی‌یابد و امروز هیچ ستمگری و نیز هیچ مسلمانی اگر حقّ کسی نزدش باشد، به دوزخ من نمی‌رود تا این که آن حق را به هنگام حساب از او بگیرم، پس ای آفریدگان! برای حساب آماده شوید.

در آن دم راه پیش پایشان باز می‌شود و رو به سوی گردنه محشر می‌گذارند و یک‌دیگر را کنار می‌زنند تا به آن‌جایگاه می‌رسند، حال آن‌که خداوند جبّار تبارک و تعالی بر عرش استقرار یافته و نامه‌های عمل باز شده و میزان‌ها برپا شده و پیامبران و گواهان حاضر گشته‌اند؛ اینان امامان هستند و هر یک بر اهالی دنیای (روزگار) خود گواهی می‌دهند که در میان آنان فرمان خداوند عزّ و جلّ را برپا داشته‌اند و به راه خدا دعوتشان کرده‌اند. چون سخن به این‌جا رسید، مردی از قریش برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اگر حقّی از مؤمن نزد کافر باشد، چه چیزی از کافر گرفته می‌شود، در حالی که او در دوزخ است؟ حضرت امام سجاد علیه السلام به او فرمود: از گناهان آن مسلمان به‌اندازه حقّی که نزد آن کافر داشته، برداشته می‌شود و آن کافر افزون بر عذاب کفرش، عذاب گناهان آن مسلمان را به‌اندازه حقّی که از او بر عهده داشته، می‌کشد. آن قریشی عرض کرد: حال اگر حقّ مسلمانی نزد مسلمان دیگری باشد، چگونه آن حق از او گرفته می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: از نیکی‌های ستمگر به‌اندازه حقّ ستمدیده از برای او برداشته می‌شود و این‌گونه نیکی‌های آن ستمدیده افزون می‌شود. آن قریشی

عرض کرد: حال اگر آن ستمگر کار نیکی نداشت چه؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر ستمگر کار نیکی نداشته باشد، ستمدیده گناهانی دارد، بنابراین از گناهان ستمدیده برداشته و بر گناهان ستمگر افزوده می‌شود.

شیخ مفید در اختصاص، در حدیثی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، در پاسخ به سؤال عبد اللّٰه بن سلّام آورده است که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: و امّا شانزده، منظور از آن، شانزده صف از فرشتگان است که گرد عرش حلقه زده‌اند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ».

ابن شهر آشوب، از احادیث علی بن جعد، از شُعبه، از قَتادة در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، روایت کرده است که اَنَس گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «در شب معراج، به زیر عرش، پیش رویم را نگریستم، ناگاه علی بن ابی طالب را دیدم که پیش روی من به زیر عرش ایستاده و خدا را تسبیح می‌گوید و او را به بزرگی می‌خواند. گفتم: ای جبرئیل! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام بر من پیشی گرفته است؟ عرض کرد: نه، امّا تو را از آن باخبر می‌کنم؛ خداوند عزّ و جلّ بر فراز عرش خود، بسیار علی علیه السلام را می‌ستاید و بر او درود می‌فرستد، از این رو عرش به دیدار علی بن ابی طالب علیه السلام مشتاق شد، پس خداوند متعال این فرشته را به زیر عرش، به شکل علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید تا عرش

او را ببیند و شوقش آرام گیرد و تسبیح و تقدیس و تحمید او را پاداشی از برای شیعیان اهل بیت تو ای محمّد قرار داد». خبر ادامه دارد.

ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از علی خزاز، از مثنی حناط از ابو جعفر گمان دارم منظور محمد بن نعمان باشد روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در مورد فرموده خداوند تبارک و تعالی «وَهُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ» پرسیدم. فرمود: بدینسآن‌که او در هر مکانی هست. گفتم: با ذات خود؟ گفت: وای بر تو! بدآن‌که مکان‌هااندازه‌هایی دارند و اگر بگویی: با ذات خویش در جایی است، این مستلزم این است که بگویی: به‌اندازه‌هایی و جز آن؛ بلکه او از آ فریده‌هایش به دور است و بر خلق خویش از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک (تملک) احاطه دارد و علم وی نسبت به آن‌چه در زمین است، کمتر از علم او به آن‌چه که در آسمان است، نیست. هیچ‌چیز از وی دور نمی‌شود و اشیا نزد او از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک یکسان است.

آن عالم یهودی رفت، در حالی که تعجب کرده بود و اسلام را تمسخر می‌کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام به او برخورد و گفت: ای یهودی! من سئوال تو را و پاسخی که به تو داده شد را دانستم. ما می‌گوییم: خدای عز و جلّ مکان را خلق کرد، پس جایی ندارد و از این که در جایی بگنجد منزه است و او در همه جا هست، بی‌آن‌که تماسی باشد یا جواری و علم او به آن‌چه در آن‌ها است، احاطه دارد و هیچ‌چیز از آن‌ها خالی از

تدبیر او نیست و من به تو در مورد این که: آن‌چه در یکی از کتاب‌های شما آمده است، آن‌چه را که من ذکر کردم، تصدیق و تایید می‌کند، خبر می‌دهم. پس اگر آن را دریابی، آیا به آ ن ایمان می‌آوری؟ آن مرد یهودی گفت: بله.

فرمود: آیا در برخی از کتاب‌هایتان این را دیده ای که موسی بن عمران علیه السلام روزی نشسته بود که یکی از فرشتگان مشرق زمین نزد او آمد و حضرت موسی به وی گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد خدای عز و جل. سپس فرشته ای از مغرب زمین نزد وی آمد و از او پرسید: از کجا آمده ای؟ گفت: از آسمان هفتم به سوی تو آمده ام، از نزد خداوند متعادل. پس از آن فرشته دیگری نزد او آمد و گفت: از زمین هفتم به سوی تو آ مده ام، از نزد خدای متعال. موسی علیه السلام گفت: منزه باد خدایی که هیچ جایی از او خالی نمی‌شود و به جایی، نزدیکتر از جای دیگر نیست.

آن مرد یهودی گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز الله وجود ندارد، این همان حق است و تو بر حق هستی و شایستگی تو برای خلافت پیامبرت، بیشتر از کسی است که این مقام را غصب کرده است.

إن شاء الله تعالی، تفسیر صور و دمیدن در آن در سوره زمر خواهد آمد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام از نقبی که در آن مخفی شده بود، بیرون آمد، سه گروه از مردم

را یافت: گروهی که ستاره زهره را و گروهی که ماه را و گروهی که خورشید را می‌پرستیدند. پس هنگامی که شب بر او سایه‌انداخت و ستاره زهره را دید، (از روی انکار و طلب علم) گفت: این خدای من است؟! هنگامی که این ستاره افول کرد، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم، زیرا که افول از صفات حادث است نه چیزی که قدیم است. پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرده است، انکارآمیز و پرسشگرانه گفت: این پروردگار من است؟ زمانی که ماه از دیدگان نهان شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، از گمراهان خواهم بود.

چون صبح شد و خورشید را دید که درخشان و آشکار است، (از روی انکار و پرسش، نه از روی پذیرش و اقرار) گفت: این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه هم بزرگ‌تر است! آن‌گاه که خورشید غروب کرد، به گروه‌های سه گانه ای که زهره، ماه و خورشید را می‌پرستیدند، گفت: «یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ». ابراهیم علیه السلام خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن و ثابت کند که پرستش همانند زهره، ماه یا خورشید سزاوار نیست و تنها شایسته ستایش، همانا آفریننده آن‌ها و خالق آسمان‌ها و زمین است. آن‌چه ابراهیم با آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد، از چیزهایی بود که خداوند عز و جل به او الهام کرده بود. هم‌چنان‌که می‌فرماید: «وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَینَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَی قَوْمِهِ» [و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم]. پس مأمون گفت: آفرین بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن مسکان، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» فرمود: خدا روزنه ای برای حضرت ابراهیم در آسمان‌های هفت گانه گشود تا این که توانست بالای عرش را نیز ببیند و روزنه ای در زمین‌های هفت گانه برای وی گشوده شد و همین کار برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز انجام گرفت و من می‌بینم که این کار برای صاحبتان و ائمه پس از او که سلام و درود خدا بر ایشان باد، نیز انجام می‌گیرد.

از او: از محمد، از عبدالله بن محمد بن حجال، از ثعلبه، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» فرمودند: خداوند زمین را از جا کَند تا ابراهیم، زمین و آن‌چه بر روی آن است را ببیند و آسمان را از جای کند تا آن را و موجوداتی که در آن هستند و نیز فرشته ای که آن را حمل می‌کند و نیز عرش و آن‌چه بر روی آن قرار دارد را ببینند. همه این چیزها به صاحب شما نیز نشان داده شده است.

در اختصاص شیخ مفید از حسن بن احمد بن سلمة لؤلؤی، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: از ایشان درباره این آیه «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» پرسیدم و به زمین نگاه می‌کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و

فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه‌اش می‌باشد. پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه ای که در آن بودم خارج کردند و وارد خانه ای دیگر کردند، پس لباس‌هایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباس‌های دیگری پوشیدند و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین‌انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می‌دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ‌چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی‌توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود. سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمان‌ها و خانه‌ها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود. تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهان‌ها مانند

همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می‌کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. آن لباس‌ها را درآورده و لباس‌های قبلی خود را بر تن پوشیدند و به مجلس قبلی برگشتیم. به او عرض کردم: قربانت گردم، چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت.

هم‌چنین علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو عبداللّٰه علیه السلام روایت شده است که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام یعنی آزر، منجم نمرود بن کنعان بود. به وی گفت: من در محاسبات نجومی چنین می‌بینم که در این زمان مردی ظهور می‌کند و این دین را دگرگون می‌کند و به دینی دیگر دعوت می‌کند. نمرود گفت: از کدام سرزمین ظهور خواهد کرد؟ گفت: در این سرزمین. خانه نمرود در سرزمین کوثی ربّا بود، پس نمرود به او گفت: آیا به دنیا آمده است؟ آذر جواب داد: خیر. گفت: پس بهتر است مردان را از زنان جدا کنیم. همین کار را انجام دادند. سپس مادر ابراهیم به ابراهیم آبستن شد و آبستنی خویش را اظهار نکرد. هنگامی که زایمان او فرا رسید، گفت: ای آذر! من مریض شدم و می‌خواهم از تو جدا شوم و در آن زمان هرگاه زنی مریض می‌شد، از شوهرش فاصله می‌گرفت. پس خارج شد و در غاری گوشه نشینی کرد و ابراهیم علیه السلام را زایید و او را آماده کرد و قنداق بر او بست و در غار گذاشت و به خانه‌اش برگشت و با سنگ

در غار را بست. خدا شیر را از انگشت شصت برای وی جاری ساخت و مادرش به او سر می‌زد و نمرود مردی را بر هر زن آبستنی گماشت و هر فرزند پسری را که به دنیا می‌آمد، سر می‌برید. پس مادر ابراهیم پسرش را از مرگ نجات داد و ابراهیم در یک روز به‌اندازه یک ماه، بزرگ می‌شد، تا این که در این غار، سیزده سال از عمرش گذشت.

پس از گذشت این مدت، مادرش برای دیدن او آمد و هنگامی که خواست از او جدا شود، ابراهیم به وی در آویخت و به مادرش گفت: مادر! مرا از این‌جا بیرون بیاور. به او گفت: پسرم! پادشاه اگر بداند تو در این زمان به دنیا آمدی، تو را می‌کشد. هنگامی که مادرش بیرون آمد، از غار خارج شد، در حالی که خورشید غروب کرده بود. به ستاره زهره در آسمان نگاه کرد و گفت: این پروردگار من است و موقعی که غروب کرد، گفت: اگر این پروردگار من بود، حرکت نمی‌کرد و افول نمی‌کرد. سپس گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم و آفل یعنی ناپدید شونده. زمانی که به مشرق نگاه کرد، ماه را در حال طلوع دید و گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر و زیباتر است. ولی هنگامی که حرکت کرد و ناپدید شد، ابراهیم گفت: «لَئِن لَّمْ يهْدِنِی رَبِّی لأكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». موقعی که صبح شد و خورشید طلوع کرد و نورش را دید و دنیا از طلوع آن نورانی شد، گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر و زیباتر است. زمانی که حرکت کرد و ناپدید شد، خداوند، پهنه آسمان‌ها را برای او آشکار کرد تا این که عرش و آن‌چه بر روی آن است را دید و نیز ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی نشان داد و در این هنگام گفت: «يا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» پس پیش مادرش رفت و مادر، او را وارد خانه کرد و جزو فرزندانش قرار داد.

عیاشی از سَدیر نقل کرده است که گفت: از حمران شنیدم که از امام باقر علیه السلام در مورد این گفته خدای عز و جل «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» می‌پرسید. امام باقر علیه السلام به وی فرمود ند: همه اشیا را با علم خود و بدون مثال (نمونه) قبلی ایجاد کرده است و آسمان‌ها و زمین‌ها را ایجاد کرده است در حالی که آسمان‌ها و زمین‌ها قبل از آن وجود نداشتند، آیا این سخن حق تعالی را نمی‌شنوی که فرمود: «وَكَانَ عَرشُهُ عَلَى الْمَاءِ». [و عرش او بر آب بود].

امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین و بالاترین راسخان در علم است. تمامی تنزیلات و تأویلات را که خداوند بر او فرو فرستاده است، می‌داند. چیزی نیست که خداوند بر او فرستاده باشد و او تاویل آن را نداند و جانشینان او نیز پس از او همه آن‌ها را می‌دانند. برید بن معاویه گفت: جانم فدای تو باد، ابو خطاب درباره شما حرف مهمّی نقل می‌کرد. امام پرسید: چه می‌گوید؟ گفتم: وی می‌گفت که شما علم حلال و حرام و علوم قرآن را می‌دانید. امام جواب دادند: علم حلال و حرام و قرآن در کنار علمی که در شب و روز اتفاق می‌افتد، بسیاراندک است.

محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن ابی قتاده، از مردی ناشناس، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ لذتی در دنیا و آخرت

برای مردم، خوشایندتر از لذّت بردن از زنان نیست؛ و این، همان گفته خداوند از عز و جل است که می‌فرماید: «زُينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ» تا آخر آیه. سپس گفت: اهل بهشت نیز در آن‌جا از هیچ لذتی بیش از لذت نکاح، بهره نمی‌برند، حتی لذت خوردن و نوشیدن به‌اندازه لذت نکاح نیست.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آسایش و راحتی و رحمت و خوشحالی و آسانی و رضایت و بهشت و رهایی و رستگاری و نزدیکی و محبت از جانب خداوند و پیامبر او صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و به کسی تعلّق می‌گیرد که علی علیه السلام را دوست داشته باشد و جانشینان او را امام خود بداند. بر من واجب است که آن‌ها را در شفاعت خودم قرار دهم و حقّ پروردگار من است که درخواست مرا درباره آن‌ها برآورده سازد. زیرا آن‌ها پیروان من هستند. هر کس از من پیروی کند، از من است. ماجرای ابراهیم برای من هم اتفاق افتاده است. چون او از من است و من از او هستم. دین او دین من است و دین من دین او. سنّت او سنت من است و سنّت من سنّت او. فضل من، فضل او است و من از او برتر هستم. و فضل من برای او فضل به شمار می‌آید و این گفته را گفتار خداوند تأیید می‌کند که می‌فرماید: «ذُرِّيَةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيع علِيمٌ».

ابن بابویه از محمّد بن احمد سنایی، از محمّد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبدالعظیم عبدالله حسنی، از ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: معنای

رجیم یعنی رانده شده با لعن و نفرین، یعنی طرد شده از کارهای خیر. مؤمن از آن یاد نمی‌کند، مگر همراه با لعن و نفرین.

در علم اوّلی خداوند آمده است که وقتی امام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کند، همه مؤمنان با پرتاب سنگ، شیطان را می‌رانند؛ هم‌چنان‌که قبل از ظهور با لعن و نفرین او را طرد می‌کردند.

از سعد إسکاف از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: ابلیس، عیسی بن مریم را دید، عیسی از او پرسید: آیا از دام‌های تو چیزی به من هم رسید؟ ابلیس گفت: مادربزرگ تو کسی است که گفت: «رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی وَإِنِّی سَمَّیتُهَا مَرْیمَ وِإِنِّی أُعیذُهَا بِکَ وَذُرِّیتَهَا مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ» - [پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آن‌چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم]

سیف، از نجم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام فرمودند: فاطمه سلام اللّٰه علیها کارهای خانه علی علیه السلام را انجام می‌داد؛ آرد می‌کرد و نان می‌پخت و جارو می‌کرد و علی علیه السلام هم کارهای بیرون را برای فاطمه انجام می‌داد. هیزم می‌آورد تا غذا بپزد. روزی به او گفت: ای فاطمه! آیا چیزی داری؟

«وَ مَکَرُواْ وَ مَکَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَیرُ الْمَاکِرِینَ»

[و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است]

ابن بابویه از محمد بن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسین بن فضال، از پدرش نقل کرده است. که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره «و مکروا و مکر اللّٰه» پرسیدم. فرمود: خداوند تبارک و تعالی: نیرنگ به کار نمی‌بندد، اما فریب مردم را با فریب پاسخ می‌دهد.

ابن بابویه می‌گوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبداللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعمَى فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعمَى» [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد، در آخرت (هم) کوردل خواهد بود] فرمود: کسی که آفرینش آسمان و زمین، در پی هم آمدن شب و روز، گردش فلک و خورشید و ماه و نشانه‌های بسیار عجیب، در نزد او دلالت بر این ندارد که در پشت تمام این‌ها حقیقتی بزرگ‌تر از این‌ها نهفته است، در آخرت کور و گمراه‌تر خواهد بود. و او در مقابل آن چیزهایی که ندیده است، کورتر و گمراه‌تر خواهد بود.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که شنیدم امام رضا علیه السلام

می‌فرماید: عبادت به زیادی نماز و روزه نیست؛ عبادت، فقط تفکر در زمینه خداوند عز و جل است.

رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: به چشمانتان، سهمشان از عبادت را، بدهید. گفتند: سهم چشم از عبادت چیست، ای رسول خدا!؟ فرمود: نگاه به قرآن و تفکر در آن و عبرت گرفتن از عجایبش.

و نیز او از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد اللّٰه وَرّاق و احمد بن زیاد بن جعفر هَمدانی- که خدای از او خشنود باد- همگی از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سِندی، از یونس بن عبد الرحمن، روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن‌جا به سدرة المنتهی و از آن‌جا به حجاب‌های نور عروج داد و در آن‌جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی‌گذرد، اما خداوند می‌خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان‌ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن‌ها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن‌که پیامبر به زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه‌اندازان در دین می‌گویند نیست و خدا از آن‌چه آن‌ها می‌گویند مبرّا و پاک و منزّه است.

ابن بُکَیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آسمان دنیا عروج کرد، به هر مَلَکی که رسید با دیدن او شادمان می‌شد و با روی گشاده از حضرت استقبال می‌کرد به جز، مالک، نگهبان جهنم؛ سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! به هر ملکی گذر کردم با دیدن من شادمان شد، به جز این ملک، این مَلَک کیست؟ گفت: این مالک، خازن و نگهبان جهنم است، و خدا او را اینگونه آفریده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از او بخواه تا آتش را به من نشان دهد، جبرئیل گفت: ای مالک، این محمد، پیامبر خداست، به من شکایت کرده و گفته است: به هر ملکی رسیدم از دیدن من شادمان شد و به من سلام داده به جز این ملک. من به او گفتم: خداوند او را اینگونه آفریده است، و از من خواست که از تو بخواهم جهنم را به او نشان دهی. مالک، یک طبقه از طبقات آتش را به او نشان داد و پیامبر تا آن لحظه که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز خندان دیده نشد.

عیاشی از عبد الصَّمد بن بشیر روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام درباره شروع و پیدایش اذان سخن به میان آمد و گفته شد: مردی از انصار اذان را در خواب دید و آن را برای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله تعریف کرد و پیامبر به او امر کرد آن را به بلال بیاموزد. امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در سایه کعبه در خواب بود جبرئیل نزد پیامبر آمد، در حالی که ظرف آب بهشتی در دست داشت، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بیدار کرد و به او امر کرد با آن آب، خود را بشوید، سپس پیامبر را در مَحمِلی که

هزاران هزار رنگ نور داشت سوار کرد و به آسمان برد تا این که به درهای آسمان رسیدند. حدیث ادامه دارد.

از عبد الصمد بن بشیر روایت شده که گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در ابطح بود، جبرئیل برایش بُراق را آورد. بُراق از قاطر کوچک‌تر و از الاغ بزرگ‌تر بود و هزاران هزار هَودَج نور بر پشت او بود. وقتی پیامبر به او نزدیک شد تا سوار شود، بُراق چموشی کرد. جبرئیل چنان به صورت او سیلی زد که او عرق کرد، سپس گفت: آرام باش، او محمد است. سپس به سرعت از بیت المقدس حضرت را به آسمان برد حدیث ادامه داد. این حدیث و حدیث شماره ، پیشتر به طور مفصّل در تفسیر آیه: «لِّلَّهِ ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ» [آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است از آنِ خداست؛ و اگر آن‌چه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند] از آیات پایانی سوره بقره بیان شد.

ابن فارسی در کتاب روضه در حدیثی از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در وصف بُراق روایت کرده است که فرمود: چهره او شبیه چهره انسان، و گونه آن شبیه گونه اسب است، یالش از رشته‌های مروارید و دو گوشش از دو زبرجد سبز و چشمانش همانند دو ستاره زهره درخشان و نورانی است که پرتو آن‌ها چون پرتو خورشید است. از گردن و سینه‌اش مرواریدها آویزان‌اند، خوش تراش و زیبا، دست‌ها و پاهایش بلند و

کشیده، همانند انسان جان و روح دارد و کلام را می‌شنود و می‌فهمد، بزرگ‌تر از الاغ و کوچک‌تر از قاطر است.

بُرسی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: وقتی در شب معراج، جبرئیل، بُراق را برای پیامبر آورد و از جانب خدا به حضرت امر کرد که سوار شود، پرسید: این چیست؟ گفت: حیوانی که به خاطر تو خلق شده است و هزار سال در بهشت عدن بوده است، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید: این حیوان چگونه مسیر می‌پیماید؟ گفت: اگر بخواهی با آن آسمان‌های هفت گانه و زمین هفتگانه را بپیمایی، مسیر هفتاد هزار سال را هزار بار در چشم به هم زدنی می‌پیماید.

علی بن ابراهیم: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَینَکَ وَبَینَ الَّذِینَ لاَ یؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا» یعنی خداوند میان تو و شیاطین حجابی قرار می‌دهد «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» یعنی پوششی «أَن یفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا» وَقر یعنی کَر. درباره آیه «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در تهجّد و شب زنده داری‌اش قرآن می‌خواند به خاطر صوت زیبایی که حضرت داشت، قریش به صدای او گوش می‌دادند و هرگاه که می‌خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» آنان می‌گریختند.

از ابو حمزه ثُمالی روایت شده است: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای ثمالی! شیطان در کنار امام جماعت می‌ایستد و از او

می‌پرسد: آیا نام پروردگارش را ذکر کرده است؟ اگر بگوید آری، دُم خود را میان پاهایش گذاشته و می‌رود و اگر بگوید نه، بر دوش امام سوار می‌شود و امام جماعت مردم می‌شود تا این که نماز تمام شود. پرسیدم: فدایتان شوم! معنی ذکر پروردگار چیست؟ فرمود: یعنی با صدای بلند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را خواندن.

منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله وقتی همراه مردم نماز می‌خواند آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را با صدای بلند قرائت می‌کرد و منافقآن‌که پشت سر حضرت ایستاده بودند از صف‌های نماز کنار می‌رفتند و وقتی قرائت آیه تمام می‌شد، به جای خود باز می‌گشتند و به هم‌دیگر می‌گفتند: محمد صلی اللّٰه علیه و آله نام پروردگارش را بسیار ذکر می‌کند، حتماً بسیار او را دوست دارد، و خدا این آیه را نازل کرد «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا».

محمد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السلام وحی نمود که تو چه بنده خوبی هستی اگر از بیت المال نخوری و با دست خود کار کنی. علی علیه السلام فرمود: داود علیه السلام به این خاطر، چهل روز گریست و خداوند به آهن وحی نمود که برای بنده‌ام داود نرم شو. پس خداوند عزّ و جلّ آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید و او هر روز زرهی می‌ساخت و آن را به هزار درهم می‌فروخت.

پس او سیصد و شصت زره ساخت و آن‌ها را به قیمت سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از روزی خوردن از بیت المال بی‌نیاز شد.

علی بن ابراهیم: چون خداوند به سلیمان علیه السلام وحی فرمود که تو میرا هستی. او به شیاطین امر فرمود تا برایش خانه ای از شیشه ساخته و آن را در اعماق دریا قرار دادند و او وارد آب شد و بر عصای خود تکیه کرد و مشغول خواندن زبور بود و شیاطین اطراف او، به او می‌نگریستند و جرأت نداشتند که کارشان را رها کنند، در حالی که او چنین بود، به دقت نگریست و ناگهان مردی را در کنار خود درون آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان از آن مرد ترسید و به او گفت: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همآن‌کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم. پس آن مرد که فرشته مرگ بود، سلیمان علیه السلام را در حالی که او به عصای خود تکیه داده بود، قبض روح کرد و اجنّه به مدت یک سال برای او کار می‌کردند و از این که او مرده بود، آگاه نبودند تا این که خداوند آن موریانه را مبعوث داشت و آن موریانه، عصای سلیمان علیه السلام را خورد و سلیمان علیه السلام به رو بر زمین افتاد. برای انسان‌ها روشن شد که اگر اجنّه، عالم به غیب بودند، در این عذاب خفت بار، باقی نمی‌ماندند و پی می‌بردند به این که سلیمان علیه السلام مرده است. پس این آیه این‌گونه نازل شده است. چرا که انسان‌ها می‌گفتند: اجنّه عالم به غیب هستند. پس چون سلیمان علیه السلام به رو افتاد، انسان‌ها پی بردند به این که اگر اجنّه عالم به غیب بودند، به مدت یک سال برای سلیمان علیه السلام که مرده و بی‌جان بود، کار نمی‌کردند و او را زنده نمی‌پنداشتند. پس اجنّه

از موریانه به خاطر عملی که با عصای موسی انجام داد سپاسگزاری نمودند. حضرت فرمود: چون سلیمان علیه السلام وفات نمود، ابلیس، قوانین سحر و جادو را در کتابی نوشت و آن را بست و بر پشت آن چنین مرقوم داشت: این، کتابی است که آصف برخیا آن را از ذخایر گنجینه‌های ملک و دانش برای پادشاه، سلیمان بن داود نوشته است. هرکسی که چنین و چنان می‌خواهد باید چنین و چنان کند. سپس ابلیس آن کتاب را در زیر تخت سلیمان علیه السلام مدفون ساخت. سپس ابلیس، آنان را به وسیله این کتاب تحریک نمود. پس کافران گفتند: سلیمان تنها به خاطر این کتاب جادو بر ما چیره می‌شد. و مؤمنان گفتند: بلکه سلیمان علیه السلام تنها، بنده خدا و پیامبر او است.

محمد بن یعقوب، از محمد یحیی، از احمد بن سلیمان، از عبد اللّٰه بن محمد یمانی، از مِسمَع بن حجاج، از صبّاح حذّاء، از صبّاح مُزَنی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر در دست خود گرفت، ابلیس در میان لشکریان خود فریاد می‌زد و تمام لشکریان او از خشکی و دریا نزد او آمدند و عرض کردند: ای سرور و مولای ما! چه مصیبتی بر تو وارد شده است که این‌گونه فریاد می‌زنی؛ چرا که ما فریادی وحشتناک‌تر از این فریاد تو نشنیده ایم؟ ابلیس به آنان پاسخ داد:

این پیامبر، کاری کرده است که اگر به اتمام برسد دیگر هیچ گاه مردم از خداوند سرکشی نکرده و معصیت او را انجام نمی‌دهند. پس آن‌ها گفتند: ای مولای ما! تو برای آدم بودی. پس چون منافقین گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می‌گوید، و چون یکی از آن دو به دوست خود گفت: آیا نمی‌بینی که چشمانش در سرش می‌چرخد و گویی مجنون است و مقصود آنان، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بود، ابلیس فریاد شادی سر داد و دوستان خود را گرد آورد و گفت: آیا دانستید که از پیش، برای آدم بودم؟ آن‌ها پاسخ دادند: آری، می‌دانستیم. ابلیس گفت: آدم، آن پیمان را شکست و به پروردگار خود کافر نشد؛ اما اینان، آن پیمان را شکستند و به رسول خداوند کافر گشتند. پس چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در گذشت و مردم، غیر از علی را به خلافت رساندند، ابلیس تاج پادشاهی را بر سر نهاد و منبری را بر پا کرد و به همراه جامه‌های زیبای خود بر آن نشست و سواران و پیادگان خود را گرد آورد و سپس به آنان گفت: شادی کنید؛ چرا که دیگر مردم از خداوند فرمان نمی‌برند تا آن‌که امامی به امامت مردم منصوب شود. و امام باقر علیه السلام آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را تلاوت کرده و فرمود: تأویل این آیه هنگامی بود که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وفات نمود و منظور از ظن و گمان ابلیس، هنگامی است که آنان پیرامون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می‌گوید. پس ابلیس در مورد آنان قطعاً گمانی بُرد و آنان گمان ابلیس را تصدیق نمودند.

علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «حَتَّی إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِی الْكَبِیرُ» فرمود: منظور از آیه، این است که آسمانیان از زمان بعثت عیسی بن مریم علیه السلام تا بعثت محمد صلی اللّٰه علیه و آله صدای وحی را نشنیده بودند و چون خداوند، جبرئیل علیه السلام را به سوی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرستاد و آسمانیان، صدای وحی قرآن را به مانند صدای فرو کوفته شدن آهن بر صخره شنیدند، همه مدهوش گشتند. چون ابلاغ وحی به پایان رسید، جبرئیل فرود آمد و هرگاه که از کنار ساکنان یک آسمان می‌گذشت، ترس و اضطراب جلال و سطوت الهی از دل‌هایشان برطرف می‌شد. خداوند در این آیه می‌فرماید: ترس و اضطراب از دل‌هایشان برطرف می‌شود و از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارمان سخن حق را بیان داشته است و او بلند مرتبه و بزرگ است. «قُلْ یجْمَعُ بَینَنَا رَبُّنَا ثُمَّ یفْتَحُ بَینَنَا» یعنی میان ما قضاوت می‌کند «بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِیمُ» حضرت فرمود: یعنی او حاکم و دانا است.

[و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است * و با آن‌که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود]

طَبَرْسی گوید: واحدی با سند از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که: پادشاهی شرق و غرب عالم به

سلیمان بن داود داده شد. وی هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و بر همه جهانیان حُکم راند، از جنّ و اِنس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و درندگان. علم هر چیز و زبان هر چیزی به وی داده شد. در زمان او صنعت‌های شگفت آوری پدید آمد که همه مردم، خبر آن‌ها را شنیدند و آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیرِ وَأُوتِینَا مِن كُلِّ شَیءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ» دالّ بر همین امر است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به سلیمان بن داود – علاوه بر علمش – سخن گفتن به همه زبان‌ها و شناخت لغات و زبان پرندگان و چهارپایان و وحوش داده شد. به گونه ای که چون در جنگ‌ها حضور می‌یافت، به زبان فارسی سخن می‌گفت و اگر در میان کارگزاران و سربازان و اهل مملکت خود بود، به زبان رومی سخن می‌گفت و اگر با همسران خویش خلوت می‌کرد به زبان‌های سریانی و نَبَطی تکلّم می‌کرد و اگر به نماز و مناجات با خدا در محراب خود می‌ایستاد به زبان عربی سخن می‌گفت و اگر با نمایندگان و فرستادگان دیگر ممالک و دشمنان می‌نشست به زبان عِبری سخن می‌گفت.

احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: نزد آن حضرت بودم که چشمم به یک جفت کبوتر افتاد که در منزل بودند؛ ناگهان کبوتر نر برای جفت ماده، شروع به درآوردن صداهایی کرد. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر.

می‌گوید: ای آرام جان و همسرم! خداوند کسی را محبوب‌تر از تو نزد من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد علیه السلام را.

حسن، از پدرش، از حَنان بن سَدیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «عرش» و «کرسی» پرسیدم. فرمود: عرش دارای صفات بسیار و متفاوتی است، به گونه ای که به هر مناسبتی که قرآن آن را به کار برده، صفتی مستقل و متناسب با آن مناسبت را دارد. «عرش» در عبارت: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» به معنای «المُلک العظیم» است و در آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» [خدای رحمآن‌که بر عرش استیلا یافته است] مفهوم «علی المُلک احتَوَی» را می‌رساند و این نوع مالکیت را «مالکیت کیفوفیت (از ماده کیف به معنای چگونگی) در اشیاء» می‌نامند.

از طرفی، «عرش» در وصل، منفرد از «کرسی» است، زیرا هر دو، دو در از بزرگ‌ترین درهای غیب‌اند و کلّ این درها جزء امور غیبی است و در «غیب»، قرین یک‌دیگرند؛ زیرا «کرسی» درِ ظاهرِ غیبی است که محل برون آمدن امور بدیع (خلاقیت) همه اشیاء از آن است، می‌باشد. اما «عرش» درِ باطنِ غیبی است که علوم: کَیف، کَون، قَدَر، حَدّ و اَین، مشیت، صفتِ اراده کردن، علم الفاظ و حرکات و تَرْک و علم عَوْد (بازگشت) و بَداء در آن است. این دو در، در علم، دو درِ مقرون‌اند، زیرا «مُلک عرش» متفاوت از «مُلک کرسی» است و علم آن غایب‌تر از علم کرسی است؛ از این رو خداوند فرموده است: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» چون

صفتش بزرگ‌تر از صفت کرسی است. اما به هر حال، این دو لفظ در غیب بودن، قرین یک‌دیگرند.

عرض کردم: قربانت گردم! پس چرا «عرش» در فضیلت، هم سنگ «کرسی» شده است؟ فرمود: چون علم کیفوفیت و آن‌چه که از ابواب بَداء، ظاهر است و أینیتِ آن و حدِّ رتق و فتق آن در عرش قرار دارد. پس این دو همجوار و هم سنگ یک‌دیگرند. یکی از آن دو، دیگری را بر ظرف خویش برنهاده است، همان‌طور که علما در علم صرف (بر تغییر و تبدیل حروف) استدلال می‌کنند، عرش و کرسی نیز بر راستی ادعای خود استدلال می‌کنند؛ زیرا خداوند هر که را خواهد به رحمت خویش مخصوص می‌گرداند و اوست قدرتمند با عزّت.

ازجمله تفاوت‌های صفات عرش، کلام خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» [پروردگار عرش از آن‌چه وصف می‌کنند منزه است] در این آیه منظور از عرش، «عرش وحدانیت» است؛ زیرا همان‌طور که گفتم قومی شرک ورزیدند و آن‌گاه خداوند فرمود: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیت منزّه است از آن‌چه وصف می‌کنند و قومی دیگر برای خدا قائل به داشتن «دو دست» شدند و گفتند: «یدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ» [دست خدا بسته است] و گروهی خدا را به داشتن «پا» توصیف کردند و گفتند: پای خود را بر روی صخره بیت المَقْدِس قرار داد و از آن‌جا به آسمان رفت و جماعتی او را دارای انگشت پنداشته و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله گفته است: من سرمای سر انگشتان او را بر روی قلبم احساس کردم و خداوند به خاطر ردّ این صفات از خود است که می‌فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» یعنی «ربّ المَثَل الأعلَی» که

برتر از همه آن چیزهایی است که وی را بدان‌ها تشبیه کردند. و «المَثَل الأعلَی» تنها از آن خداست و چیزی به آن شبیه نیست و به همین دلیل است که وصف ناپذیر و خارج از تصوّر انسان است و کسانی را که فواید علم، از سوی خدا به آنان داده نشده است، خدا را با نازل‌ترین مثال‌ها توصیف کردند و وی را به چیزهایی تشبیه کردند که نسبت به آن امور نادان بودند. از این رو خداوند درباره ایشان می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا» [و به شما از دانش جزاندکی داده نشده است] زیرا خداوند شبیه و مانند و همتا ندارد و تمام اسمای حُسنایی که دیگران را به آن‌ها می‌نامند، از آنِ اوست. این اسم‌ها را خود در قرآن توصیف کرده و فرموده است؛ «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يلْحِدُونَ فِی أَسْمَآئِهِ» [پس او را با آن‌ها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند رها کنید] از روی جهل و بی‌دانشی به کژی می‌گرایید. کسی بدون داشتن علم در اسماء الله الحاد می‌ورزد، ندانسته به شرک می‌گراید و به او کفر می‌ورزد، در حالی که گمان می‌برد کار درستی می‌کند؛ از این رو می‌فرماید: «وَمَا يؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» [و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند] آن‌ها ندانسته در اسماء وی الحاد می‌ورزند و آن‌ها را در غیر جایگاه‌های مناسبشان به کار می‌برند. ای حنان! خداوند تبارک و تعالی امر فرمود که قومی را به عنوان اولیای خود بگیرند، زیرا خود او این برتری را به آن‌ها عطا فرموده و خصوصیاتی به آن‌ها داده که به دیگران نداده است؛ بنابراین محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به اذن خدای عزّ و جلّ راهنمای به سوی خدا باشد، و او در حالی از دنیا رفت که راهنمایی هدایتگر بود. سپس وصی او علیه السلام بعد از وی راهنمایی و هدایتگری را آن گونه که خدا

و رسولش امر فرموده بودند، برعهده گرفت و پس از وی امامان هدایتگر علیهم السلام این مسئولیت را برعهده گرفتند.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگری، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضَیل روایت کرده است که: شُرَیسِ وابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد و آصف فقط یکی از این حروف را می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان خودش و تخت بلقیس را شکافت و تخت را با دست خود آورد، سپس زمین در یک چشم بر هم زدن به شکل سابق خود برگشت، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف دیگر را فقط خداوند تبارک و تعالی می‌داند و ترجیح داده که آن را نزد خود نگه دارد وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِالله.

و باز هم از او، از حسین بن محمد اشعری، از مُعَلَّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد اللّٰه، از علی بن محمد نَوفَلی، از ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف استوار است که یکی از این حروف را آصِف می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و سبا شکافته شد، آن‌گاه دست برد و تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد، آن‌گاه زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال سابق خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و آن حرف دیگر نزد خداست و ترجیح داده از امور غیبی باشد.

باز هم از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از زکریا بن عِمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام – که نامش را به خاطر ندارم – روایت کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف از حروف اعظم خدا را می‌دانست و آن‌ها را به کار می‌برد و به موسی علیه السلام چهار حرف داده شد و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف داده شد و به نوح علیه السلام پانزده حرف داده شد و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شد و خداوند متعال مجموعه این حروف را یکجا برای محمد صلی اللّٰه علیه و آله جمع کرده است و اسم اعظم، هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی اللّٰه علیه و آله داده شده است و فقط یک حرف از او بازداشته شد.

و از او، از احمد بن محمد، از ابو عبد اللّٰه برقی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند، روایت کرده است که فرمود: خداوند نام اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، سپس بیست و پنج حرف آن به آدم علیه السلام داده شد و پانزده حرف آن به نوح علیه السلام داده شد و هشت حرف آن به ابراهیم علیه السلام داده شد و چهار حرف به موسی علیه السلام داده شد و دو حرف آن به عیسی علیه السلام داده شد که با آن‌ها مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و جذامی را شفا می‌داد؛ و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی اللّٰه علیه و آله داده

شد و یک حرف را برای خود نگاه داشت تا کسی از درون او و بندگان او آگاه نشود.

انسان با آتش می‌خورد و می‌نوشد و با نور می‌بیند و میاندیشد و با باد می‌شنود و استشمام می‌کند و با آب لذت طعام و شراب را احساس می‌کند. اگر آتش در معده نباشد، غذا هضم نمی‌شود و اگر نور در چشم نباشد، انسان نه می‌تواند ببیند و نه بیاندیشد و اگر باد نباشد، آتش معده ملتهب نمی‌شود و اگر آب نباشد، لذت غذا و نوشیدنی را احساس نمی‌کند.

و از وی، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث روایت شده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صراط را وصف کرد و فرمود: هزار سال بالا رفتن و هزار سال پایین آمدن و هزار سال هموار رفتن.

و از وی، از سعدان بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: آن از مو نازک‌تر و از شمشیر برّان‌تر است. برخی همانند برق از آن می‌گذرند و برخی همانند تاختن اسب و برخی قدم زنان و برخی بر دست و سینه می‌خزند و چنگ زنان از آن می‌گذرند. پس آتش بعضی ازاندام‌هایشان را می‌سوزاند و بعضی دگر را رها می‌کند.

سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبید اللّٰه بن عبد اللّٰه دهقان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند در پشت این نطاق، زبرجدی سبز دارد که آسمان از آن سبز می‌شود. عرض کردم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است و خداوند در پشت آن هفتاد هزار جهان دارد که در آن‌ها «جمعیتی» بیشتر از تعداد انسان‌ها و جن‌ها همگی، فلآن‌کس و فلآن‌کس را لعنت می‌کنند.

و از وی، از محمّد بن هارون بن موسی، از ابی سهل بن زیاد واسطی، از عجلان ابی صالح روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره قبّه آدم علیه السلام پرسیدم: آیا این «جهان» قبّه‌ی آدم است؟ فرمود: بله و خداوند عز و جل قبّه‌های بسیاری دارد و اما در مغرب این زمین شما، نود و نه سرزمین سفید وجود دارد آکنده از آفریدگانی که از نور آن سرزمین‌ها تابناک شده‌اند. آن‌ها به‌اندازه چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نمی‌کنند و نمی‌دانند خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نه ولی از فلآن‌کس و فلآن‌کس بیزاری می‌جویند. از ایشان پرسیدند: چگونه این ممکن است و چطور آن‌ها از فلآن‌کس و فلآن‌کس و فلآن‌کس بیزاری می‌جویند، حال آن‌که نمی‌دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است؟ حضرت به سوال کننده فرمود: آیا شیطان را می‌شناسی؟ عرض کرد: فقط از راه خبر. فرمود: آیا به لعنت کردن او و بیزاری جستن از او فرمان داده شده ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: امر آنان نیز این چنین است.

و از وی، از حسن بن عبد الصمد، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عباد بن عبدالخالق از کسی که برایش روایت کرده بود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و هم‌چنین از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل هزار جهان دارد که هر جهان بزرگ‌تر از هفت آسمان و هفت زمین باشد و ساکنان هیچ یک نمی‌دانند که خداوند جهانی دیگر به جز جهان آن‌ها دارد و من بر همه‌ی آن‌ها حجت هستم.

و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمّد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، همگی از فضالة بن ایوب، از قاسم بن برید، از محمّد بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره میراث دانش پرسیدم که «آن‌چه مقدار است»؟ آیا دربرگیرنده جوامع است یا تفسیر همه‌ی اموری را که از آن‌ها سخن به میان آمده در بر دارد؟ حضرت فرمود: خداوند دو شهر دارد: یکی در مشرق و دیگری در مغرب. در آن دو شهر مردمی زندگی می‌کنند که نه شیطان را می‌شناسند و نه از آفرینش او خبر دارند. ما همیشه با آن‌ها دیدار می‌کنیم و آن‌ها هر چه نیاز دارند از ما می‌پرسند و از ما درباره دعا سوال می‌کنند و ما به آن‌ها می‌آموزیم. و درباره حضرت قائم ما علیه السلام و زمان ظهور ایشان می‌پرسند و بسیار در عبادت و تلاش هستند. شهرشان دو دروازه دارد که هر یک از دیگری هزار فرسخ فاصله دارد. آن‌ها پیوسته در حال بزرگ داشتن و ستودن خدا و در دعا و تلاش هستند. اگر آن‌ها را ببینید، عمل خود را ناچیز خواهید یافت.

هر یک از آن‌ها به سجده می‌رود و یک ماه سر از سجده بر نمی‌آورد. غذایشان تسبیح گفتن، جامه‌هایشان پارسایی و چهره‌هایشان نور افروز است. هر گاه یکی از ما را می‌بینند او را در میان می‌گیرند و به دورش حلقه می‌زنند و از جای پایش بر زمین تبرک می‌جویند. هر وقت به نماز بایستند غریوی همانند وزش باد توفنده دارند. در میان آن‌ها کسانی در انتظار قائم ما علیه السلام سلاح بر زمین نمی‌گذارند و به درگاه خداوند عز و جل دعا می‌کنند که او را به ایشان بنمایاند و هر یک هزار سال عمر کنند. اگر آن‌ها را ببینید، فروتنی و خاکساری و درخواست آن‌چه به خداوند نزدیکشان می‌سازد را دیده‌اید. اگر نزدشان نرویم گمان می‌کنند از آن‌ها ناخشنودیم و اوقاتی که در کنارشان هستیم هم پیمان شده‌اند تا نزد ما باشند و خسته نمی‌شوند و از پا نمی‌نشینند و کتاب خداوند عز و جل را چنان‌که ما به آنان آموخته‌ایم تلاوت می‌کنند. در آن‌چه به ایشان می‌آموزیم چیزهایی باشد که اگر بر مردم خوانده شود باور نمی‌کنند و به آن کفر می‌ورزند. هر گاه در قرآن به چیزی برخورند که آن را نمی‌دانند از ما می‌پرسند و چون آنان را آگاه سازیم سینه‌هایشان برای آن‌چه از ما می‌شنوند فراخ گردد و از ما می‌خواهند نزدشان بمانیم تا ما را از دست ندهند و می‌دانند آن‌چه به آن‌ها می‌آموزیم منّتی بزرگ از سوی خداوند بر آن‌هاست. برای نبرد همراه امام آماده‌اند و هر گاه امام برخیزد سلاح داران آن‌ها به نبرد می‌شتابند و از خداوند عزّ و جل می‌خواهند ایشان را از جمله کسانی قرار دهد که به دست آن‌ها دینش را یاری می‌کنند. آنان پیران و جوانانی هستند که هر گاه جوانی از آن‌ها پیری را ببیند به خدمتش هم‌چون بنده ای می‌نشیند و تا پیر فرمانش ندهد بر نمی‌خیزد. راه خواسته امام را نیک‌تر از هر آفریده ای می‌شناسند و هر گاه امام فرمان انجام کاری را به آن‌ها دهد، برای انجام

آن کار تا ابد به پا می‌خیزند تا این که امام و فرمانده آن‌ها به کاری دگر دستور دهد. اگر آنان بر همه‌ی آفریدگان از مشرق گرفته تا مغرب وارد شوند، در ساعتی آن‌ها را نابود می‌کنند و هیچ شمشیری در برابرشان کارساز نمی‌افتد. آنان شمشیرهایی آهنین دارند ولی نه از جنس این آهن‌ها، اگر یک تن از آن‌ها شمشیر خود بر کوهی فرود آورد هر آینه آن را می‌شکافد و تکّه تکّه می‌کند. امام علیه السلام در ساعتی آنان را از هند و دیلم و روم و بربر و فارس و سرزمین‌های بین جابرس و جابلق که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب، عبور می‌دهد و آنان بر اهل هیچ دینی وارد نمی‌شوند مگر این که آنان را به سوی خداوند عز و جل و اسلام دعوت کنند و آن‌ها را به اقرار کردن به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و یگانگی خدا و ولایت ما اهل بیت فرا خوانند. پس هر کس از آن‌ها بپذیرد و به اسلام بپیوندد رهایش کنند و بر آن قوم از سوی خود امیری بنشانند و هر کس نپذیرد و به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و اسلام اقرار نکند و اسلام نیاورد او را بکشند؛ آن‌چنان‌که در شرق و غرب و بین آن دو و پشت کوه‌ها هیچ‌کس باقی نمی‌ماند مگر این که ایمان آورده باشد.

محمّد بن حسن صفار، و سعد بن عبد اللّٰه، و شیخ مفید، که سخن از اوست، همگی از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که ایشان به حضرت امام حسن بن علی علیه السلام مرفوع کرده، روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است. بر آن دو شهر دیوارهایی آهنین کشیده شده و هر یک هزار هزار در و هر دری دو لنگه از طلا دارد و در هر شهر به هزار

هزار زبان سخن گویند که هر یک از دیگری متفاوت است و من همه آن زبان‌ها را می‌دانم و حجتی غیر از من و برادرم حسین بر این دو شهر و آن‌چه بین آن‌ها و روی آن‌هاست، نیست.

محمّد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. یکی از اهالی یمن بر ایشان وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی، آیا شما عالمانی دارید؟ عرض کرد: بله. فرمود: عالمان شما از علم خود چه عرضه می‌دارند؟ عرض کرد: در یک شب راه دو ماه را طی می‌کنند و با پرندگان فال می‌گیرند و آثار تاریخی را دنبال می‌کنند. حضرت به او فرمود: عالم مدینه داناتر از عالم شماست. عرض کرد: عالم مدینه از علم خود چه عرضه می‌دارد؟ فرمود: در ساعتی از روز راه یک سال خورشید را طی می‌کند آن‌چنان‌که هزار جهان مثل جهان شما را که کسی در آن‌ها نمی‌داند خداوند آدم و یا شیطان را آفریده، پشت سر می‌گذارد. عرض کرد: آیا «اهالی آن‌ها» شما را می‌شناسند؟ فرمود: بله، خداوند هیچ‌چیز به جز ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را بر آن‌ها واجب نکرده است.

شیخ مفید در اختصاص، از محمّد ابی عبد اللّٰه رازی جامورانی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدّش، از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی ستاره شناس و آثارشناس و کاهن هستم. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود:

آیا می‌خواهی مردی را به تو نشان دهم که از وقتی تو نزد ما آمده ای چهارده جهان را که هر یک سه بار بزرگ‌تر از این جهان است پشت سر گذاشته در حالی که هیچ از جایش تکان نخورده است؟ عرض کرد: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر می‌خواهی تا تو را از آن‌چه خورده ای و در خانه‌ات انباشته ای خبر دهم.

ابن بابویه، از محمّد بن قاسم استرآبادی مفسّر (رض)، از یوسف بن محمّد زیاد، و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از پدر بزرگوارشان، از جدّ بزرگوارشان «علیهم السلام» روایت کرده است که ایشان فرمود: مردی به خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، مرا از کلام خداوند سبحانه: «الْحَمْدُ للّهِ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: پدرم، از جدّم، از امام باقر (علیهم السلام)، از امام زین العابدین، از پدر بزرگوارشان (علیهم السلام) برایم نقل کرد که مردی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا از کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: «الْحَمْدُ للّهِ» به این معناست که خداوند برخی از نعمت‌های خود را به نحو اجمال به بندگانش شناسانده است؛ چرا که آنان قادر نیستند همه آن نعمت‌ها را به تفصیل بشناسند و نعمت‌های خداوند بیش از آن است که شمرده یا شناخته شود. از این رو به آنان فرمود: بگویید: سپاس و ستایش خدایی را که به ما نعمتها عطا فرمود، او که پروردگار جهانیان است و جهانیان مجموعه همه آفریدگان از

جمادات و حیوانات هستند. اما حیوانات، خداوند آن‌ها را در ید قدرت خود گردانندگی می‌کند و از روزی خود آنان را غذا می‌دهد و همگی را در پناه حمایت خویش گرفته است و هر یک را بنا بر مصلحت خود اداره می‌کند؛ و اما جمادات، خداوند آن‌ها را به قدرت خویش نگاه می‌دارد و آن‌هایی را که به هم پیوسته‌اند نمی‌گذارد از یک‌دیگر پراکنده شوند و آن‌ها را که از هم جدایند نمی‌گذارد به هم بپیوندند و آسمان را از این که بر زمین فروافتد نگاه می‌دارد، مگر این که خود رخصت دهد و زمین را از این که فرو رود نگاه می‌دارد مگر این که خود فرمان دهد. به درستی که او بر بندگان خویش بسیار بخشنده و بخشایشگر است.

«شیطان از زنده خود خلاصی خواهد یافت. تا بیرون رود و امّتهائی را که در چهار زاویجهانند یعنی جوج (یأجوج) و مأجوج را گمراه کند، و ایشانرا به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. و بر عرصجهان برآمده لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند، پس آتش از جانب خدا از آسمان فروریخته ایشانرا بلعید».

«پناه می‌برم به خدای تبارک و تعالی از فتنمشرق و فتنمغرب، در میان هم پیمانان شما گروهی نیست که از فتنشرقی‌ها برای شما خطرناکتر باشند که آن‌ها به دنبال نمک و عسل هستند (مگسانند دور شیرینی)، زنهای آن‌ها به زنان مسلمان طعنه می‌زنند و از آن‌ها مطالب جزیه می‌کنند!»

در این‌جا از مرکب «دوّاب» تعبیر شده که به معنای جنبنده است و شامل جنبندگان چهارپا و چهار چرخ می‌شود و تعبیر زرد ارغوانی بسیار لطیف است زیرا در تمام دنیا برای توپ و تانک و دیگر تجهیزات ارتشی همین رنگ را انتخاب می‌کنند و در تمام دنیا مرکب زرد ارغوانی به تعدادی که برای نقل و انتقال یک گردان کافی باشد یافت نمی‌شود، ازاین رو تردیدی نیست که منظور از مرکبهای زرد ارغوانی، خودروهای نظامی است که برای امکان استتار این رنگ را انتخاب می‌کنند. هماین تعبیرات خود دلیل آنست که این احادیث از سرچشموحی صادر شده و دلایل صحّت حدیث در متن آن گنجانیده شده است.

طبرسی در احتجاج آورده است که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: خورشید در کجا غروب می‌کند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب می‌کند و از گنبد آسمان به زیر می‌آید، فلک آن را هم‌چنان بالا می‌برد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می‌کند سپس زمین را می‌شکافد و به مطلع خود باز می‌گردد. پس در زیر عرش سجده می‌کند تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می‌شود.

علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابابصیر نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَ یسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَینِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیکُمْ مِنْهُ ذِکْراً». امام علیه السلام فرمود: خداوند ذوالقرنین را به سوی قومش مبعوث کرد، آن‌ها به گوشه راست پیشانی‌اش ضربه

زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال می‌راند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد. آن‌ها به گوشه چپ پیشانی‌اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال می‌راند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد و مغرب و مشرق زمین را تحت تصرف او در آورد؛ از آن‌جا که خورشید طلوع می‌کند تا آن‌جا که غروب می‌کند. این است معنای این سخن خداوند که فرمود: «حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَینٍ حَمِئَةٍ... عَذاباً نُکْراً» امام علیه السلام فرمود: در آتش. ذو القرنین با مس و آهن و قیر و قطران در برابر آن‌ها دری ساخت و جلوی خروج آن‌ها را گرفت. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از آنان از دنیا می‌رفت، هزار پسر از نسل او زاده می‌شد. سپس فرمود: آن‌ها پس از فرشتگان، بیشترین جمعیت مخلوقات را داشتند.

و در ادامه فرمود: ذوالقرنین به مغرب رفت در راه خود به روستایی رسید و مانند شیر غضبناک غرش کرد و از غرش او تاریکی و رعد و برق و صاعقه‌هایی پدید آمد که مخالفان و دشمنانش را نابود می‌کرد و همین که به مغرب خورشید رسید، تمامی مردم زمین تحت سلطه او در آمدند که در این آیه به این موضوع اشاره شده است: «إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیناهُ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ سَبَباً» یعنی نشانه ای. به ذوالقرنین گفتند: خداوند بر روی زمین چشمه ای دارد به اسم چشمه حیات و هر موجود جانداری که از آب آن بنوشد، تا روز قیامت نخواهد مرد. ذوالقرنین، خضر را که بهترین یارانش بود و سیصد و شصت مرد دیگر را به نزد خود فرا خواند و به هر کدام از آن‌ها یک ماهی داد و گفت: به فلان جا بروید که در آن‌جا سیصد و شصت چشمه قرار دارد. هر کدام از شما باید ماهی خود

را در یکی از آن چشمه‌ها بشوید. آن‌ها رفتند و این کار را انجام دادند. وقتی خضر نشسته بود و ماهی را می‌شست، ماهی از دستش بیرون پرید و به درون چشمه رفت. خضر از آن‌چه که دیده بود بسیار متعجب شد و با خود گفت: جواب ذوالقرنین را چه بدهم؟ سپس لباس خود را از تن در آورد و به دنبال ماهی رفت و از آن آب نوشید اما نتوانست ماهی را بگیرد. پس به نزد ذوالقرنین باز گشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهی‌ها را از یارانش بگیرند. وقتی نوبت به خضر رسید، ماهی نزد او نبود. ذو القرنین او را احضار کرد و از او پرسید: ماهی چه شد؟ خضر ماجرای ماهی را به او گفت. ذوالقرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: در آب شنا کردم و به دنبال ماهی گشتم اما آن را نیافتم. ذو القرنین پرسید: آیا از آن آب خوردی؟ خضر پاسخ داد: بله. سپس ذو القرنین به دنبال چشمه گشت و آن را نیافت، پس به خضر گفت: تو صاحب آن چشمه هستی.

ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از محمد بن مسعود، از جعفر بن احمد، از حسن بن علی بن فضال، از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خضر از آب حیات نوشید. او تا روز قیامت زنده است، به نزد ما می‌آید و بر ما سلام می‌دهد. ما صدای او را می‌شنویم، اما او را نمی‌بینیم. هر کجا که نامش برده شود حاضر می‌شود. هر کدام از شما که نام او را می‌برد باید بر او درود بفرستد. او هر سال به حج می‌رود و کلیه مناسک آن را به جا می‌آورد، در عرفه توقف می‌کند و بر دعای مؤمنین آمین می‌گوید، و

خداوند به وسیله او تنهایی قائم آل محمد عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف را برطرف می‌کند.

و از ابن بابویه، از احمد بن محمد بن حسین بزاز، از محمد بن یعقوب بن یوسف، از احمد بن عبدالجبار عطاردی، از یونس بن بکیر، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از عمرو بن ثابت، از سماک بن حرب، از مردی از قبیله بنی اسد روایت شده است که مردی از امام علی علیه السلام سئوال کرد: به من خبر دهید که ذوالقرنین چگونه توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید؟ امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند ابرها را مسخر او گردانید و اسباب و وسایل را برایش آماده کرد و بساط نور و روشنایی را برایش گسترانید، به طوری که روز و شب برایش یکسان بود.

و از ابن بابویه از ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبداللّٰه انصاری روایت شده است: شنیدم که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرمود: ذوالقرنین بنده ای بود از بندگان صالح خدا که خداوند او را حجت و نشانه ای برای مردم قرار داده بود. او قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما آن‌ها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود تا جایی که گمان می‌رفت مرده باشد و کسی نمی‌دانست چه بر سر او آمده. سپس دوباره به هوش آمد و این بار به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما مانند او وجود دارد و

خداوند عز و جل به او در روی زمین قدرت و مکنت داد و هر گونه اسباب و وسیله ای را در اختیارش قرار داد و بدین وسیله او توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید و خداوند این سنت را در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف هم اجرا خواهد کرد و او را به مشارق و مغارب زمین می‌رساند، تا جایی که به هر دشت و تپه ای که ذو القرنین پا گذاشته است، او نیز وارد خواهد شد و خداوند گنج‌ها و معادن زمین را بر او می‌گشاید و با القای ترس در دل‌های مردم او را یاری می‌کند و همان گونه که زمین پر از ظلم و جور گشته است، خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

و هم‌چنین در کتاب اختصاص احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران و شخصی دیگر از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند: حضرت علی علیه السلام مالک هر آن‌چه که بر روی زمین و در زیر زمین هست، بود و دو ابر بر او عرضه شد: یکی مولد رعد و برق بود و دیگری رام بود. در ابر سخت، مالکیت هر آن‌چه در زیر زمین قرار داشت بود و در ابر رام، مالکیت چیزهایی که بر روی زمین است، قرار داشت. حضرت ابر سخت را بر ابر رام ترجیح داد و سوار بر آن، هفت طبقه زمین را گشت و دید که از آن هفت طبقه، سه طبقه ویران است و چهار طبقه آباد.

و هم‌چنین در کتاب اختصاص از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط و ابو سلام حناط، از سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین مختار شد که یکی از دو

ابر را انتخاب کند و او ابر رام را انتخاب کرد و ابر سخت را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولد رعد و برق باشد، مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و با اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می‌رود که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن ویران است.

امام علیه السلام پاسخ داد: او نه پیامبر بود و نه فرشته و نه شاخ‌هایش از جنس طلا و نقره بود. بلکه او بنده ای بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. او به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آن‌ها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد با شمشیر به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد.

از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه او بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی کرد و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما به گوشه پیشانی‌اش ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد. او در انتخاب بین دو ابر رام و سخت، مخیر شد و ابر رام را انتخاب کرد و بر آن سوار شد. او هر گاه در نزد قومی فرود می‌آمد، فرستاده خویش به سوی آنان بود تا پیامبران تکذیب نشوند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذوالقرنین با خورشید به چشمه تیره و گل آلود رسید، دید که خورشید در آن فرو می‌رود و در کنار خورشید هفتاد هزار فرشته دید که با زنجیرهای آهنین و چنگال‌ها خورشید را به درون آب می‌کشیدند و بعد هم هنگام طلوع آن را در سمت راست زمین با زنجیر می‌کشیدند؛ درست همان‌طور که کشتی بر روی آب روان می‌شود. وقتی ذوالقرنین همراه خورشید به محل طلوع خورشید رسید، «حَتی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلی قَوْم... بِمَا لَدَیهِ خُبرْا» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ذوالقرنین نزد کسانی رفت که خورشید آنان را سوزانده بود و جسدها و رنگشان را تغییر داده و سیاه کرده بود و سپس او در منطقه تاریکی به دنبال یک نشانه و راهنما به راه افتاد حَتی إِذَا بَلَغَ بَینْ َ السَّدَّینِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا یکاَدُونَ یفْقَهُونَ قَوْلًا*قَالُواْ یاذَا الْقَرْنَینْ ِ إِنَّ یأْجُوج و مأجوج در پشت این دو کوه هستند و چون زمان برداشت محصول ما فرا رسد، آنان از پشت این دو سد بیرون آمده و تمام کشت و محصولات ما را می‌خورند و چیزی از آن را باقی نمی‌گذارند. «فَهَلْ نجَعَلُ لَکَ خَرْجًا» و در هر سال آن خراج را به تو پرداخت کنیم «عَلی أَن تجَعَلَ بَینَنَا وَ بَینَهُمْ سَدًّا... زُبَرَ الحْدِید». حضرت فرمود: کوه آهن در نظر او کوچک جلوه کرد و آن‌ها آهن را هم‌چون شیر ذوب کردند و او آهن را میان آن دو کوه روی هم ریخت. ذوالقرنین اولین کسی بود که ساختمانی در روی زمین بنا کرد. سپس هیزم فراهم آورد و بر روی آن آتش افروخت و دمنده‌هایی بر روی آتش قرار داد و مردم بر آتش دمیدند. چون آهن ذوب شد، ذوالقرنین گفت: مس سرخ رنگ را برایم بیاورید. پس آنان کوهی از مس برایش فراهم کردند و آن را بر روی آهن پرتاب کردند و مس ذوب

شد و با آهن مخلوط شد. ذوالقرنین گفت: «فَمَا اسْتَطَاعُواْ أَن يظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُواْ لَهُ نَقْبًا» یعنی یأجوج و مأجوج. « قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبی ِ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبی ِ جَعَلَهُ دَكاَّءَ وَ كاَنَ وَعْدُ رَبی ِ حَقّاً» تا این‌جا روایت علی بن حسین و روایت محمد بن نصر بود. و جبرئیل بن احمد در حدیثی که نقل نموده، به سندهایی از اصبغ بن نباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که «وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يوْمَئِذٍ يمُوجُ فی بَعْض» [و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند] یعنی در روز قیامت. ذوالقرنین انسان صالحی بود و در نزد خداوند مقام و منزلتی داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برای او خیرخواهی کرد. او خداوند را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و اسبابی برای او مهیا نمود و او را در زمین فرمان‌روایی داد تا جایی که او مالک شرق و غرب عالم شد. او در میان ملائکه، دوستی به نام رقائیل داشت که بر او نازل می‌شد و با او گفتگو و نجوی می‌نمود. روزی ذوالقرنین از او پرسید: عبادت اهل آسمان چگونه است و عبادت آن‌ها نسبت به اهل زمین در چه موقعیتی قرار دارد؟ او گفت: در آسمان هیچ قدمگاهی نیست، مگر آن‌که ملکی در آن‌جا ایستاده که هرگز نمی‌نشیند. یا در حال رکوع است که هرگز سجده نمی‌کند و یا در حال سجود است که هرگز سر بر نمی‌دارد. ذوالقرنین به گریه افتاد و گفت: دوست دارم آنقدر زندگی کنم تا بتوانم پروردگارم را آن طور که شایسته اوست عبادت کنم. رقائیل گفت: ای ذوالقرنین! روی زمین چشمه ای هست که به آن آب حیات می‌گویند و هر کس از آب آن بیاشامد نمی‌میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید. اگر به آن دست بیابی می‌توانی هر چقدر بخواهی عمر کنی، ذو القرنین گفت: آن چشمه کجاست و آیا تو آن را می‌شناسی؟ رفائیل گفت: نه. ما فقط در آسمان

شنیده‌ایم که خداوند در زمین تاریکی‌هایی دارد که پای هیچ جنّ و انسی به آن نرسیده است و آن چشمه در میان آن ظلمات است. ذوالقرنین گفت: آن ظلمات کجاست؟ رقائیل گفت: من نمی‌دانم. سپس رقائیل بالا رفت و ذوالقرنین از گفته او دچاراندوه شدیدی شد، چون علاقه مند بود که چشمه آب حیات را بیابد. پس همه دانشمندان اهل مملکت خود و فقها را جمع کرد و به آن‌ها گفت: ای جماعت فقیهان و ای صاحبان کتاب و آثار نبوت! آیا در کتب آسمانی و کتاب‌های پادشاهان پیشین که مطالعه کرده اید، نامی از چشمه حیات برده نشده است که اراده خدا در آن است و هر کس از آب آن بیاشامد نمی‌میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا ندیده اید که صحبت از ظلماتی شده باشد که پای هیچ انس و جنّی به آن نرسیده است؟ گفتند: خیر. پس از شنیدن این مطلب، ذوالقرنین بسیار ناراحت شد و گریست. یکی از غلامانی که نزد او بود از فرزندان اوصیا بود. او به ذوالقرنین گفت: دانش آن چیزی که می‌خواهی نزد من است. ذوالقرنین بسیار شادمان شد و او را نزد خود جای داد و به او گفت: برایم بگو. غلام گفت: من در کتاب آدم علیه السلام (این کتاب در همان روزی نوشته شده است که اشیای زمین نامگذاری شد)، این مطلب را دیده‌ام که در روی زمین چشمه حیات قرار دارد و خداوند اراده نموده که هرکس از آن بنوشد هرگز نمیرد تا این که خودش از خداوند طلب مرگ نماید و آن چشمه در منطقه تاریک و ظلماتی قرار دارد که پای هیچ جن و انسی به آن نرسیده است. ذوالقرنین گفت: ای پسر! نزدیک بیا. آیا می‌دانی که این چشمه در کجا قرار دارد؟ گفت: در کتاب آدم علیه السلام خواندم که این چشمه بر شاخ خورشید یعنی در محل طلوع آن قرار دارد. ذوالقرنین بسیار خوشحال شد. آن‌گاه، تمام اشراف و فقها و

علما و فرزانگان مملکت خود را فرا خواند. هزار دانشمند و حکیم و فقیه به نزد او آمدند و آماده حرکت شدند و انواع وسایل سفر او را فراهم آوردند و همگی به راه افتادند تا به طرف محل طلوع خورشید حرکت کنند. از کوه‌ها و دریاها گذشتند. دوازده سال گذشت تا به لبه تاریکی رسیدند که در آن‌جا نه تاریکی شب بود و نه دود، بلکه هوایی بود که فوران می‌کرد و میان افق را پر می‌نمود. پس در کنار آن فرود آمده و اطراق کردند. ذوالقرنین فضلای لشکر خود را جمع کرد و به آن‌ها گفت: ای گروه فقیهان و عالمان! من می‌خواهم این ظلمت را طی کنم. آنان در پیشگاه او به سجده افتاده و گفتند: ای پادشاه! شما چیزی را طلب می‌کنید که قبل از شما هیچ پیامبر و رسول و پادشاهی طلب نکرده است. ذوالقرنین گفت: من باید آن را بیابم و طالب آن هستم. آن‌ها گفتند: ما می‌دانیم که تو اگر وارد این ظلمات شوی به آرزو و درخواست خود نایل می‌شوی بدون این که منتی از جانب ما بر تو باشد، ولی ما از هلاکت پادشاهی تو و از بین رفتن سلطنت تو و به هم ریختن اوضاع ساکنان زمین بیمناکیم. ذوالقرنین گفت: به هر حال من باید بروم. آنان در پیشگاه خدا به سجده افتادند و گفتند: ما از آن‌چه ذوالقرنین طلب می‌کند به تو پناه می‌آوریم. سپس گفت: تیزبین‌ترین چهارپایان کدام است؟ گفتند: مادیان، آن وقت در لشکر او شش هزار اسب وجود داشت که او نیز از میان دانشمندان شش هزار مرد انتخاب کرد و به هر یک اسبی داد و خضر در پیشاپیش او با دو هزار سوار به راه افتاد و همگی به امر ذوالقرنین وارد ظلمات شدند و ذوالقرنین نیز با چهار هزار نفر سپاهی به دنبال آن‌ها حرکت کرد و به سایرین دستور داد: همین جا منتظر ما بمانید، اگر تا دوازده سال مراجعت نکردیم، شما به شهرهای خود برگردید. خضر گفت: پادشاها! اگر ما در تاریکی حرکت

کنیم، یک‌دیگر را نمی‌بینیم؛ اگر گم شدیم چه کنیم؟ آن وقت ذوالقرنین به او مهره‌هایی سرخ رنگ داد که در مواقع لزوم، در اثر برخورد به زمین و ایجاد انفجار، تولید نور و صدا می‌کرد و گفت: این دانه‌ها را بگیر و هر وقت که گم شدی آن‌ها را به زمین بینداز که این مهره‌ها صدایی از خود صادر می‌کنند و با صدای آن، کسانی که گم شده‌اند، به سوی آن صدا خواهند آمد. پس خضر آن را گرفت و در تاریکی به راه افتاد و زمانی که ذو القرنین استراحت می‌کرد، خضر به راه افتاد و به راه خود ادامه داد تا به یک وادی رسید که بسیار تاریک بود. به همراهانش گفت: شما همین جا بمانید و هیچ‌کس از جای خود حرکت نکند. سپس خود به تنهایی از اسب پیاده شد و به راه افتاد و مهره ای از آن مهره‌ها را به زمین زد، اما صدایی نشنید و گمان بد به ذهنش راه یافت و ترسید که پاسخی از آن نرسد. ولی صدای آن با تأخیر به گوشش رسید و به دنبال صدای آن به جلو رفت. ناگهان همان چشمه ای را دید که به دنبال آن می‌گشت. آب این چشمه، سفیدتر از شیر و نورانی‌تر از یاقوت و شیرین‌تر از عسل بود. پس از آن آشامید و سپس لباس خود را از تن بدر کرد و بدن خود را در آن چشمه شستشو داد و سپس لباس خود را پوشید و آن‌گاه یک مهره را به سوی یارانش پرتاب کرد و یارانش به او پاسخ گفتند. پس به سوی یارانش حرکت کرد تا به آن‌ها رسید و سوار بر اسب شد و آن‌ها را به ادامه راه فرمان داد. پس از خضر و یارانش، ذو القرنین از آن‌جا گذر کرد، اما راه دره را اشتباه رفت و چهل روز و شب در تاریکی سرگردان بود و پس از آن با نوری که نه روشنایی روز بود و نه نور خورشید و ماه، راه خود را پیدا کرد و به مکانی وارد شد که خاک سرخ رنگ داشت و شن‌هایش خشک و نرم ل بود و مانند مروارید می‌درخشید. ناگهان خود را در مقابل قصری دید بسیار بلند به طول یک

فرسخ. به در قصر نزدیک شد و سپاهیانش نیز به دنبالش آمدند. به تنهایی وارد قصر شد و در آن‌جا پرنده سیاه رنگی را دید که به آهن بلندی که دو طرفش بر دو طرف دیوارهای قصر گذاشته شده آویزان بود. پرنده، شبیه به پرستو بود یا تصویر پرستو و شاید هم خود پرستو بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید، گفت: کیستی؟ ذوالقرنین پاسخ داد: من ذوالقرنین هستم. پرنده گفت: ای ذوالقرنین، آیا چیزهایی که قبل از این قصر به آن رسیدی برایت کافی نبود که به این‌جا آمدی؟ ذوالقرنین ترسید. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! نترس و با من سخن بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا پاسخت دهم. پرستو گفت: آیا ساخت بناهای آجری و گچی در زمین زیاد شده است؟ ذو القرنین پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و خود را باد کرد تا این که یک سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا آگاهت کنم. پرستو گفت: آیا مردم در روی زمین شهادت دروغ می‌دهند؟ پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و و خود را باد کرد و و به قدری بزرگ شد که دو سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده به او گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم گفتن ذکر لا إله إلا اللّٰه را ترک کرده‌اند؟ گفت: نه. پس یک سوم از باد پرنده خالی شد و گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم نماز واجب خود را ترک کرده‌اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: نه. در این هنگام یک سوم دیگر هم از هوای داخل پرهای پرنده بیرون رفت. سپس گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. گفت: آیا مردم غسل جنابت را ترک کرده‌اند؟ گفت: نه. پرنده به حالت اول خود بازگشت و پرواز کرد و بر روی یکی از پله‌های بلند قصر نشست. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! از

این پله بالا برو. ذوالقرنین بالا رفت و می‌ترسید و نمی‌دانست که چه چیزی در انتظارش است تا این که به بالای پله رسید و خود را بر روی بامی دید که بسیار وسیع بود و تا چشم کار می‌کرد، گسترده بود. در این هنگام جوانی سفید روی و نورانی که لباس سفیدی بر تن داشت و در هیئت یک مرد بود را دید که سرش را به سوی آسمان بلند کرده بود و به آسمان می‌نگریست و دست خود را بر دهانش گذاشته بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید گفت: کیستی؟ ذوالقرنین گفت: من ذوالقرنین هستم. گفت: ای ذوالقرنین! آن‌چه تا بدین جا به آن دست یافتی برایت بس نبود که به این‌جا آمدی؟ ذوالقرنین گفت: چرا دستت را بر دهانت گذاشته ای؟ پاسخ داد: ای ذو القرنین! من اسرافیل هستم و قیامت نزدیک است و من منتظرم که اذن دمیدن صور را بگیرم. سپس سنگی برداشت و آن را به طرف ذو القرنین پرت کرد که یا شبیه سنگ بود یا خود سنگ و گفت: ای ذوالقرنین! سنگ را بگیر. اگر این سنگ گرسنه بود تو هم گرسنه ای و هر گاه این سنگ سیر شد تو هم سیر می‌شوی. برگرد. ذو القرنین با آن سنگ برگشت و آن را به یارانش نشان داد و با آنان درباره آن پرنده و آن‌چه که از او پرسید و آن‌چه که به او گفت، سخن گفت و برای آنان از صاحب صور گفت که به او چه گفته و چه داده است. سپس گفت: او این سنگ را به من داد و به من گفت: اگر این سنگ گرسنه شود، تو نیز گرسنه می‌شوی و اگر سیر شود، تو نیز سیر خواهی شد. گفت: درباره این سنگ برایم بگویید. او آن سنگ را در یک کفه و سنگ دیگر مانند آن را در کفه دیگر ترازو گذاشت و ترازو را بلند کرد و معلوم شد که سنگی که او آورده بود، از آن سنگ دیگر سنگین‌تر بود. سنگ دیگری در کفه دیگر ترازو قرار دادند، باز هم سنگی که او آورده بود، سنگین‌تر بود. تا این که هزار سنگ مانند

آن را قرار دادند و ترازو را بلند کردند و آن سنگ از همه آن هزار سنگ نیز سنگین‌تر بود. آن‌ها گفتند: ای پادشاه، ما درباره این سنگ چیزی نمی‌دانیم. خضر گفت: ای پادشاه! تو از کسانی می‌پرسی که هیچ دانشی نسبت به آن ندارند. دانش و معلومات درباره این سنگ به من داده شده است. ذوالقرنین گفت: آن خبر را به ما بگو و برایمان شرح بده. خضر ترازو را گرفت و سنگی را که ذوالقرنین آورده بود، در کفه آن قرار داد و بعد هم یک مشت خاک را بر روی سنگ ذو القرنین قرار داد تا سنگینی بیشتری ایجاد کند. آن‌گاه ترازو را بلند کرد و دو کفه آن برابر گشت. آن‌ها همه در شگفت شدند و برای خداوند سجده کردند و گفتند: ای پادشاه! این مسئله ای است که دانش ما به آن نرسیده بود و ما می‌دانیم که خضر جادوگر نیست. اما چگونه است که ما هزار سنگ همانند آن را در کفه دیگر ترازو قرار دادیم باز هم سنگ شما، سنگین‌تر بود. در حالی که او مقداری خاک بر آن سنگ افزوده است و این سنگ با سنگی همانند او برابر و هم وزن شده است؟ ذوالقرنین گفت: ای خضر! داستان این سنگ را برایمان شرح بده. خضر گفت: ای پادشاه! دستور پروردگار در میان بندگانش نافذ است و فرمان‌روایی او چیره است و حکم خداوند فیصله دهنده است. خداوند برخی از بندگان را توسط برخی دیگر مورد آزمایش قرار می‌دهد. دانشمندان را با دانشمندان دیگر می‌آزماید. جاهل را با جاهل امتحان می‌کند و گاهی هم عالم را با جاهل امتحان می‌کند و جاهل را با عالم مورد ارزیابی قرار می‌دهد و خداوند مرا به وسیله تو امتحان نمود و تو را به وسیله من مورد آزمایش قرار داد. ذوالقرنین گفت: ای خضر! خداوند تو را رحمت کند، وقتی می‌گویی مرا به واسطه تو امتحان نموده، درست است در حالی که تو از من داناتر هستی، ولی با این حال تحت فرمان من قرار

داده شده ای. خدایت رحمت کند، درباره این سنگ برایم بگو. خضر گفت: ای پادشاه! این سنگ مَثَلی است که صاحب صور برایت بیان کرده است. مقصودش این است که مثَل بنی آدم مثَل این سنگ است که هرگاه در یک کفه ترازو قرار داده شود و در کفه دیگر هزار سنگ قرار داده شود، باز هم نمی‌تواند بر این سنگ (بنی آدم) سنگینی کند. اما وقتی که خاک بر روی آن قرار داده شود، سیر شده و با سنگی هم‌چون خودش برابر و هموزن می‌شود. مثل تو نیز همین‌طور است. خداوند فرمان‌روایی به تو بخشیده و به تو مکنت داده است، اما تو راضی نگشتی و در پی چیزی بر آمدی که هرگز کسی قبل از تو به دنبال آن نبود و به جایی قدم گذاشتی که هرگز پیش از تو هیچ انس و جنی به آن‌جا گام ننهاده بود. مقصود این است که بنی آدم چنین است؛ سیر نمی‌شود مگر این که خاک بر رویش ریخته شود. آن‌گاه ذو القرنین به شدت گریست و گفت: ای خضر! راست گفتی. این مثَل برای من بیان می‌شود. بدون شک بعد از این من به دنبال چیزی نخواهم گشت. سپس ذوالقرنین به سوی تاریکی بازگشت. آنان به راه خود ادامه می‌دادند که صدای خش خشی از زیر سم اسب‌های خود شنیدند. گفتند: ای پادشاه! این چیست؟ ذوالقرنین گفت: از آن برگیرید که هرکس از آن بگیرد پشیمان می‌گردد و هرکس نگیرد هم پشیمان می‌گردد. برخی از آن گرفتند و برخی دیگر نه. چون از تاریکی بیرون شدند، دیدند که آن زبرجد است. آن‌کس که گرفته بود هم پشیمان بود و آن‌کس که نگرفته بود هم پشیمان بود. ذوالقرنین به دومة الجندل بازگشت که خانه او آن‌جا بود. او در آن‌جا ماند تا این که خداوند جان او را ستاند. هرگاه حضرت از این مطلب سخنی به میان می‌آورد، می‌فرمود: خداوند برادرم ذوالقرنین را رحمت کند که در سیر و سلوک

خود و طلب آن‌چه مطالبه نمود، خطا کار نبود و به درجه زهد و تقوی رسید. اگر وی به هنگام رفتن (قبل از رفتن به ظلمات) به وادی زبرجد می‌رسید، هیچ‌چیز در آن‌جا باقی نمی‌گذاشت و همه را برای مردم جمع می‌کرد، زیرا به دنیا راغب بود. امّا چون در هنگام بازگشت به تقوی و زهد دست یافته بود، رغبتی به آن زبرجدها نشان نداد.

از جمیل بن دراج روایت شده است: از امام صادق علیه السلام راجع به زلزله پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین نقل می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی ذوالقرنین به سد رسید، از آن عبور کرد و به تاریکی وارد شد و دید که در آن‌جا فرشته ای ایستاده که طولش به پنجاه ذراع می‌رسد. فرشته به او گفت: ای ذوالقرنین! آیا در پشت سر خود، راهی برای عبورت هست؟ ذوالقرنین به او گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: فرشته ای از فرشتگان خدا هستم که مسئول این کوهم و هر کوهی که خداوند خلق کرده، ریشه ای هم در این کوه دارد. هر گاه خداوند بخواهد در شهری زلزله بیاید، به من وحی می‌کند و من این کوه را تکان می‌دهم.

حضرت فرمود: جاسوسی بر ما گمارده شده است. ما به سمت راست و چپ نگاه کردیم، ولی کسی را ندیدیم. پس گفتیم: کسی جاسوسی ما را نمی‌کند. آن حضرت سه مرتبه فرمود: به خدای کعبه سوگند و به خدای بینه سوگند که اگر من میان موسی و خضر بودم به آن دو خبر می‌دادم که از آن‌ها داناتر هستم و آنان را نسبت به آن‌چه در نزدشان

نیست، آگاه می‌کردم. زیرا به موسی و خضر، علم آن‌چه که بود، داده شده بود و علم آن‌چه که خواهد شد، و تا روز قیامت روی خواهد داد، به آنان داده نشده بود. و ما آن علم را از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به ارث برده‌ایم.

محمد بن یعقوب از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّٰه، از عباس بن علاء، از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آفرینش سئوال شد. حضرت فرمود: خداوند دو هزار و دویست مخلوق در خشکی و دو هزار و دویست مخلوق در دریا آفریده است و فرزندان آدم را هفتاد گونه آفریده است و مردم همه از نسل آدم هستند به استثنای یأجوج و مأجوج.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! سلیمان بن داود به واسطه انگشتری که داشت، مورد اطاعت بود. حال برایمان بفرما که امیرالمؤمنین علیه السلام به چه واسطه ای مورد اطاعت است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمینش و زبان او در میان خلقش و نور خاموش نشدنی او و دری هستم که تنها از آن در می‌توان به سوی خداوند راه یافت. من حجت او بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا می‌خواهید که خاتم سلیمان را به شما بنمایانم؟ گفتیم: بله. پس حضرت دست در جیب خود برد و انگشتری طلایی بیرون آورد که یاقوت سرخ در آن بود. و بر آن نوشته شده بود: محمد و علی. سلمان گفت: ما از این امر به شگفت آمدیم. حضرت فرمود: از

چه چیز تعجب می‌کنید و از کسی چون من، چه چیزی عجیب است؟ من امروز چیزی را به شما نشان می‌دهم که هرگز ندیده‌اید.

امام حسن علیه السلام فرمود: می‌خواهم یأجوج و مأجوج و سدی را که میان ما و آنان هست، به ما نشان دهی. پس باد در زیر ابر وزیدن گرفت و ما صدایی هم‌چون صدای رعد و برق شنیدیم. و ابر بالا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر از ما بود و ما سوار بر ابر در حرکت بودیم تا این که به کوه بلند و سر به فلک کشیده ای رسیدیم. ناگهان درخت خشکی را دیدیم که برگ‌هایش فرو ریخته بود و شاخه‌هایش خشکیده بود. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا این درخت خشکیده است؟ حضرت فرمود: از خود درخت بپرس تا جوابت را بگوید. امام حسن علیه السلام پرسید: ای درخت، از چه جهت است که تو را خشکیده می‌بینیم؟ پاسخی از درخت شنیده نشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای درخت باید جواب او را بگویی. راوی گوید: به خدا قسم که شنیدم درخت در پاسخ گفت: لبیک، لبیک یا وصی و جانشین رسول خدا! سپس درخت در پاسخ به امام حسن علیه السلام گفت: ای ابا محمد! پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب هنگام سحر نزد من می‌آمد و دو رکعت نماز می‌خواند و تسبیح بسیار می‌گفت. چون از دعایش فارغ می‌شد، ابری سفید که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید، به نزدش می‌آمد و روی آن ابر کرسی قرار داشت که حضرتش بر آن می‌نشست و ابر حضرت را با خود می‌برد و من هم در همنشینی حضرت زنده و سر سبز بودم. اما چهل روز است که همنشینی حضرت از من سلب شده است و این علت و سبب حالتی است که من بدان دچار

شده‌ام. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و در کنار آن درخت دو رکعت نماز گزارد و دستی بر آن درخت کشید. پس آن درخت سبز گشته و به حالت اولین خود بازگشت. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابر دستور حرکت داد. ناگهان به فرشته ای برخوردیم که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق زمین بود. چون آن فرشته به امیرالمؤمنین علیه السلام نظر افکند، گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و خداوند او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا وی آن دین را بر تمام ادیان غالب سازد؛ هرچند که مشرکان از این امر ناخرسند باشند و گواهی می‌دهم که تو وصی و جانشین بر حق و راستین او هستی. گفتم: ای امیرالمؤمنین! این کسی که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق است، چه کسی است؟ فرمود: این فرشته ای است که خداوند او را بر تاریکی شب و روشنایی نور گمارده است و تا روز قیامت به همین امر مأمور است. خداوند تعالی امر دنیا را به من واگذارده است و کردارهای بندگان هر روز به من عرضه می‌شوند و بعد به سوی خداوند بالا برده می‌شوند. آن‌گاه به حرکت خود ادامه دادیم تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسیدیم. حضرت به باد فرمان داد: ما را در جایی در پس این کوه فرود بیاور و با دست خود به کوه سر به فلک کشیده ای اشاره نمود که آن کوه خضر بود. وقتی به کوه نگاه کردیم، دیدیم که ارتفاع کوه به‌اندازه دید چشم است و آن کوهی بود که هم‌چون پاره ای شب سیاه و تار بود و از اطرافش دود بر می‌خاست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! من صاحب این امر هستم و آن بردگان تحت فرمان من هستند. سلمان گوید: سه گونه خلق دیدم. یک گونه آن‌ها قامت هر کدامشان صد و بیست ذراع بود و

گونه دوم هم، قامت هر کدام از آنان شصت ذراع بود و گونه سوم هم‌چنان بود که هر کدامشان یک گوشش را در زیر خود پهن می‌کرد و گوش دیگری را دور خود می‌پیچید. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به باد دستور داد تا ما را به کوه قاف برساند. وقتی به آن‌جا رسیدیم، دیدیم که آن کوه از زمرد سبز رنگ است. و فرشته ای به شکل عقاب بر روی آن کوه است. آن فرشته به امیر المؤمنین علیه السلام نگاهی نمود و گفت: سلام بر تو ای وصی و جانشین پروردگار جهانیان، آیا جواب سلام را می‌فرمایید؟ حضرت جواب سلام او را داد. و فرمود: می‌خواهی سخن بگویی یا این که ما به سئوالات تو پاسخ دهیم؟ آن فرشته گفت: بلکه شما بفرمایید ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: آیا می‌خواهی به تو اذن دهم که با خضر علیه السلام دیدار کنی؟ آن فرشته گفت: آری. حضرت فرمود: به تو اجازه دادم. سپس آن فرشته بسم اللّٰه گفت و با شتاب رفت. و ماالندکی بر روی کوه قدم زدیم که ناگهان آن فرشته از دیدار خضر علیه السلام به جایگاه خود بازگشت. سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین! می‌بینم که آن فرشته با خضر دیدار نکرد، مگر زمانی که از شما اجازه گرفت؟ حضرت فرمود: قسم به خدایی که آسمان را بدون ستون افراشت، اگر یکی از آن‌ها بخواهد به‌اندازه یک نفس کشیدن از جای خود تکان بخورد، از جای خود حرکت نمی‌کنند، مگر این که من به آنان اجازه دهم و بعد از من حسن و بعد از او حسین و نه تن از ذریه حسین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نیز به همین مقام می‌رسند که نهمین از فرزندان حسین، قائم آل محمد عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف است. گفتیم: نام فرشته ای که بر کوه قاف گمارده شده است، چیست؟ فرمود: نام او ترجائیل است. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! شما چگونه هر شب به این‌جا می‌آیید و باز می‌گردید؟ فرمود: همان‌طور که شما را به

این‌جا آوردم. آن‌گاه فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان‌ها را آفرید، من ملکوت آسمان‌ها و زمین را در اختیار دارم که اگر شما یکی از آن را یاد بگیرید، قلبتان تاب آن را نخواهد داشت. اسم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف است و آصف بن برخیا یک حرف آن را می‌دانست که آن یک حرف بر زبان جاری کرد و خداوند فاصله میان او و تخت بلقیس را در زمین فرو برد و چون او تخت را گرفت، زمین در فاصله ای کمتر از یک چشم بهم زدن به حالت اولین خود بازگشت. به خدا قسم که نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است و یک حرف دیگر آن تنها در نزد خداوند است که خداوند آن را در علم غیب خود منحصر کرده است و هیچ اراده و نیرویی جز به واسطه خداوند بزرگ نیست. گروهی به معرفت ما نائل شدند و گروهی دیگر به انکار ما روی آوردند. سپس برخاست و ما هم برخاستیم. ناگهان جوانی را دیدیم که در کوه، میان دو قبر به نماز ایستاده است. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! این جوان کیست؟ فرمود: او صالح پیامبر است و این دو قبر مربوط به پدر و مادرش است. و او میان آن دو قبر به عبادت می‌پردازد. چون نگاه صالح پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، اختیار از کف داد و به گریه افتاد و با دست خود به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و باز نماز خود را ادامه داد. امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار او ایستاد تا این که او از نمازش فارغ شد. از او پرسیدیم: برای چه گریستی؟ گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح به من سر می‌زد و می‌نشست و من با نگاه کردن به او، عبادتم را طول می‌دادم. اما ده روز است که آمدن او به این‌جا قطع و این مسئله مرا نگران ساخته است. و ما از این امر به شگفت آمدیم. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید که سلیمان بن داود را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری. او برخاست و

ما نیز همراه او برخاستیم. حضرت ما را به درون باغی برد که هرگز زیباتر از آن را ندیده بودیم. و در آن باغ از هر نوع میوه و انگور یافت می‌شد و نهرهایش روان بود. و پرندگان بر روی شاخسار آواز می‌خواندند. وقتی پرندگان حضرت را دیدند، در اطراف ایشان به پرواز در آمدند. تا این که ما به وسط آن باغ رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را از جیب خود بیرون نموده و آن را در انگشت سلیمان قرار داد و سلیمان علیه السلام ایستاد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! تو وصی و جانشین رسول پروردگار صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستی. به خدا قسم که تو صدیق اکبر و فاروق اعظم هستی. هرکس به تو تمسک جست، رستگار شد و هرکس از تو بازماند، زیان نمود. من به واسطه شما آن ملک و فرمان‌روایی را از خداوند طلبیدم و آن فرمان‌روایی به من عطا شد. سلمان گوید: به محض این که ما سخن سلیمان بن داود را شنیدیم، من طاقت از کف دادم و خود را به پای امیرالمؤمنین علیه السلام‌انداختم و پای حضرت را بوسیدم و خداوند را بر این بخشش بزرگ سپاس گفتم که ما را به ولایت اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، همانها که خداوند آلودگی را از آنان زدوده و آنان را پاک گردانیده، رهنمون ساخت و یارانم نیز هم‌چون من عرض ادب کرده و خداوند را سپاس گفتند. سپس از حضرت پرسیدیم که در پشت کوه قاف چیست؟ فرمود: در پشت کوه قاف چیزی است که علم شما به آن نمی‌رسد. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! شما خود از آن‌چه که در پشت کوه قاف است، آگاهید؟ فرمود: آگاهی من نسبت به پشت کوه قاف هم‌چون آگاهی من در مورد این دنیا و آن‌چه در آن هست، می‌باشد. و بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، من پاسدار و گواه بر آن هستم و بعد از من نیز جانشینان از نسل من، همین مرتبه را دارند.

سپس حضرت فرمود: من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاهتر هستم. ما همان اسمی هستیم که در گنجینه پنهان خداوند است و ما همان اسماء اللّٰه هستیم که هرگاه خداوند را با آن نام‌ها بخوانند، اجابت کند. ما همان نام‌هایی هستیم که بر عرش و کرسی و بهشت و دوزخ نوشته شده است و فرشتگان، تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر را از ما فراگرفتند و ما همان کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش دریافت کرد و به وسیله آن کلمات، به سوی خداوند توبه و بازگشت نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید چیز عجیبی را برایتان بنمایانم؟ گفتیم: آری. فرمود: چشمانتان را ببندید. ما چشمانمان را بستیم. سپس فرمود: چشمانتان را بگشایید و چشمهایمان را بازکردیم. ناگهان خود را در شهری یافتیم که تا آن لحظه شهری بزرگ‌تر از آن ندیده بودیم. بازارهایش رونق داشت و مردمانی را در آن‌جا دیدیم که هرگز درشت‌اندام‌تر از آن‌ها ندیده بودیم. قامت آن‌ها به‌اندازه طول یک نخل می‌رسید. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: بازماندگان قوم عاد هستند. آنان کافرانی هستند که به خداوند ایمان نمی‌آورند. خواستم آنان را به شما نشان دهم و این شهر و ساکنان این شهر را در حالی هلاک خواهم نمود که بی‌خبر باشند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! بی‌دلیل آن‌ها را هلاک می‌کنی؟ فرمود: نه، بلکه بر آنان دلیلی دارم. سپس حضرت به آنان نزدیک شد و چون آنان حضرت را دیدند، قصد کشتن او را کردند؛ و این در حالی بود که ما هم آنان را می‌دیدیم و آنان هم ما را می‌دیدند. سپس حضرت از آنان دور شد و به نزد ما آمد. آن‌گاه دستی بر سینه ما کشید و صاعقه ای آنان را فراگرفت. سلمان گوید: ما گمان کردیم که زمین واژگون شد و آسمان فرو ریخت و از دهانش صاعقه بیرون آمد. و در آن زمان هیچ‌کسی از آنان باقی

نماند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! خداوند با آنان چه کرد؟ فرمود: آنان هلاک گشتند و همگی به درون آتش رفتند. گفتیم: این معجزه ای است که نه مانند آن را دیده‌ایم و نه مانند آن را شنیده‌ایم. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید که چیز عجیب‌تر از آن را به شما نشان دهم؟ گفتیم: ما هیچ کدام بیش از این تاب دیدن معجزه ای دیگر را نداریم. پس نفرین خداوند و نفرین همه نفرین کنندگان و نفرین همه مردمان و فرشتگان تا روز قیامت بر کسی باد که ولایت تو را نپذیرفته و به فضل و برتری تو و به منزلت تو در نزد خداوند ایمان ندارد. آن‌گاه از حضرت درخواست نمودیم که ما را به موطن مان برساند. حضرت فرمود: ان شاء اللّٰه چنین خواهم کرد. حضرت به آن دو ابر اشاره نمود و ابرها به ما نزدیک شدند. پس حضرت فرمود: در جایگاه‌های خود قرار بگیرید. ما هم بر روی آن ابر نشستیم و خود روی ابر دیگری نشست و به ابر دستور داد تا ما را به سمت فضا ببرد. تا جایی که ما زمین را به‌اندازه یک درهم می‌دیدیم. سپس در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن، ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. ما ظهر هنگام و موقعی که مؤذن اذان می‌گفت، به مدینه رسیدیم، در حالی که درست هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، از آن‌جا رفته بودیم. من گفتم: خداوندا، چه شگفت است؟ ما در کوه قاف بودیم که پنج سال از ما فاصله دارد. در حالی که در فاصله پنج ساعت از روز بازگشتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواستم تمام دنیا و نیز هفت آسمان را شکافته و در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن برگردم، چنین می‌کردم و این توانایی که دارم، به واسطه اسم اعظم خداوند است. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم که تو بعد از برادرت و عمو زاده ات، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، نشانه بزرگ الهی و معجزه آشکاری هستی.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که من به ایشان عرض کردم: می‌خواهم‌اندکی از معجزات شما را مشاهده کنم. حضرت فرمود: ان شاء اللّٰه معجزه ای نشان خواهم داد. آن‌گاه حضرت برخاست و به درون منزل خود رفت و در حالی بیرون آمد که بر اسبی سیاه رنگ سوار بود و قبای سفید بر تن و کلاهی سفید بر سر داشت. سپس ندا داد: ای قنبر! آن اسب را برایم بیرون بیاور. قنبر اسبی سیاه و خالدار را بیرون آورد.

پس حضرت به من فرمود: ای ابا عبداللّٰه! سوار شو. سلمان گوید: من نیز سوار شدم. ناگهان دیدم که آن اسب در دو طرف خود، دو بال دارد. حضرت آن اسب را صدا نمود و اسب در هوا به پرواز در آمد و به خدا سوگند که من صدای بال زدن فرشتگان و تسبیح گویی آنان در زیر عرش را می‌شنیدم. آن‌گاه به ساحل دریا رسیدیم و آن دریایی پهناور و مواج بود. حضرت نگاه تندی به آن کرد و آن دریا از هیجان خود باز ایستاد و ساکت شد. به ایشان عرض کردم: ای مولای من، دریا از نگاهتان آرام شد؟ فرمود: ترسید که درباره آن دستوری صادر کنم. آن‌گاه دست مرا گرفته و روی آب قدم نهاد و اسب‌ها نیز به دنبال ما می‌آمدند. به خدا قسم که نه پاهای ما خیس شد نه سم‌های اسبان. سلمان گوید: ما از آن دریا عبور کردیم و به جزیره ای رسیدیم که درختان انبوه و میوه‌های بسیار و رودخانه‌های زیادی داشت. ناگهان به درخت بزرگی برخوردیم که نه تنه ای داشت و نه شکوفه ای. حضرت با عصایی که در دست داشت، ضربه ای به آن زد. آن درخت شکافته شد و ناقه ای به طول هشتاد ذراع

که عرض آن‌چهل ذراع و دم آن کوتاه بود، از آن بیرون آمد. حضرت به من فرمود: نزد ناقه برو و از شیر آن بنوش تا سیراب گردی. من نیز به طرف ناقه رفته و از شیر آن نوشیدم تا این که سیراب شدم. شیر آن ناقه از عسل شیرین‌تر و از کره نرمتر بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! آیا این خوب است؟ گفتم: ای مولای من، چه چیز خوبتر از این می‌تواند باشد؟ فرمود: آیا می‌خواهی چیزی خوب‌تر از آن نشانت دهم؟ گفتم: آری یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای حسناء! بیرون آی. پس ناقه ای بیرون شد که طول آن صد و بیست ذراع و عرض آن شصت ذراع و سر آن از یاقوت سرخ و سینه آن از عنبر خاکستری رنگ و پاهای آن از زبرجد سبز و زمام آن از یاقوت سبز و پهلوی راستش از طلا و پهلوی چپ آن از نقره و عرض آن از مروارید نرم و مرطوب بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! از شیر آن بنوش. سلمان گوید: من پستان آن ناقه را به دهان گرفتم. ناگهان متوجه شدم که از آن عسل خالص و ناب بیرون می‌آید. پرسیدم: ای سرورم! این ناقه از چه کسی است؟ فرمود: ای سلمان! این ناقه برای تو و دیگر مؤمنان از پیروان من است. سپس فرمود: ای ناقه! به سوی درخت بازگرد. آن ناقه هم فورا بازگشت. سپس حضرت مرا به آن جزیره، کنار درختی برد که پای آن درخت سفره ای بزرگ از غذا بود که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید.

سلمان گوید: ناگهان پرنده بزرگی به شکل عقاب برجست و به حضرت سلام کرد و باز به جای خود بازگشت. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! این سفره چیست؟ فرمود: این سفره در این‌جا برای شیعیان ما گسترده شده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته ای است که تا روز

قیامت بر آن گمارده شده است. پرسیدم: ای سرور من! او در این‌جا تنهاست؟ فرمود: خضر روزی یک بار از کنار او گذر می‌کند. سپس حضرت دست مرا گرفته و به سوی دریای دیگری برد. ناگهان به جزیره بزرگی رسیدیم که قصری در آن بود که یک خشت از طلا و خشتی دیگر از نقره و کنگره‌اش از عقیق زرد بود و در هر رکن آن هفتاد صف از فرشتگان بودند. آن فرشتگان به حضرت سلام کردند و حضرت به آنان اجازه داد که به جایگاه خود بازگردند. سلمان گوید: آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد آن قصر شد و در آن قصر از درختان و میوه‌ها و نهرها و پرندگان و نیز انواع گیاهان وجود داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به قدم زدن کرد تا این که به آن سوی کاخ رسید و بر کنار برکه ای که در باغ بود، ایستاد. بعد از آن، به پشت بام آن قصر رفت. در آن‌جا تختی از طلای سرخ بود که حضرت بر روی آن نشست. ما بر قصر مشرف بودیم. ناگهان دریای سیاهی را دیدیم که موج‌هایش چون کوه‌های افراشته بودند. حضرت نگاه تندی به آن نمود و دریا هم‌چون کسی که جرمی مرتکب شده باشد، با نگاه حضرت از جوشش افتاد. گفتم: زمانی که به دریا نگاه کردید، دریا از جوشش افتاد. فرمود: دریا ترسید که در مورد آن، امری صادر کنم. ای سلمان! می‌دانی که این کدام دریاست؟ گفتم: نه. مولای من، فرمود: این همان دریایی است که فرعون و سران او در آن غرق شدند. آن شهر به وسیله بال جبرئیل به هوا برده شد و بعد هم در هوا پرتاب شد و بعد هم در ته این دریا سقوط کرد که تا روز قیامت در آن‌جا خواهد بود. از ایشان پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا ما به‌اندازه دو فرسخ راه پیموده ایم؟ فرمود: بلکه به‌اندازه پنجاه هزار فرسخ راه پیموده ای و هزار مرتبه دور دنیا را گشته ای. گفتم: مولایم، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: ای سلمان!

اگر ذوالقرنین شرق و غرب عالم را زیر گام نهاده باشد و به سد یأجوج و مأجوج رسیده باشد، آیا این کار برای من که امیر مؤمنان و جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستم، ناممکن است؟ ای سلمان! آیا این آیه را نخوانده ای: عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یسْلُکُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، جز پیامبری که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگهبانانی برخواهد گماشت] گفتم: چرا، یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای سلمان! منم آن رسولی که خداوند او را بر غیب خود آگاه ساخت، و من عالم ربانی هستم و من همآن‌کسی هستم که خداوند سختی‌ها را برایم آسان نموده و دور را برایم درنوردیده است. سلمان گوید: در این هنگام صدایی شنیدم که در آسمان فریاد می‌کرد و من صدا را می‌شنیدم، اما صاحب آن را نمی‌دیدم. آن صدا می‌گفت: راست گفتی، راست گفتی. تو راستگویی و به راستگویی شناخته شده ای. درود خداوند بر تو باد. آن‌گاه حضرت ایستاد و بر اسب خود سوار شد و من نیز بر اسب خود سوار شدم. آن حضرت آن دو اسب را ندا داد و اسب‌ها به پرواز در آمدند که ناگهان خود را بر دروازه کوفه یافتیم. این همه ماجرا در مدتی روی داد که از شب سه ساعت سپری شده بود. سپس حضرت فرمود: ای سلمان! وای بر کسی که ما را آن گونه که شایسته است، نشناخته و ولایت ما را نپذیرد. ای سلمان! کدام یک برتر است؟ محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یا سلیمان بن داود؟ گفتم: البته که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برتر است. فرمود: ای سلمان! آصف بن برخیا که یک علم از کتاب را دارا بود، توانست در یک چشم بهم زدن تخت بلقیس را به نزد سلیمان بیاورد. پس چگونه نتوانم چنین کاری کنم در حالی

من علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب را دارم که خداوند از آن، بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل، بیست صحیفه نازل کرد و تورات و انجیل و زبور و قرآن‌که خداوند نازل نمود، جزو همان یکصد و بیست و چهار هزار کتاب است. گفتم: راست می‌گویی ای امیرالمؤمنین، امام چنین است. فرمود: ای سلمان! کسی که در امور ما و علوم ما شک داشته باشد، هم‌چون کسی است که در معرفت و حقوق ما تردید داشته باشد؛ در حالی که خداوند در چندین جای کتابش ولایت ما را واجب نموده و در کتاب خود آن‌چه را که دانستنش واجب است، نیز بیان کرده است که این مطلب واضح و آشکار است.

و همو از محمد بن حسین از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمر بن ابان کلبی، از ابان بن تغلب روایت کرده است که او گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عالمی از اهل یمن نزد آن حضرت آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مردی یمانی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: آری. حضرت پرسید: دانش عالمان شما تا چه‌اندازه است؟ گفت: عالمی از ما مسافت دو ماهه را در یک شب طی می‌کند و با پرنده فالگیری می‌کند و در یافتن و شناختن رد پا تخصص دارد. حضرت به او فرمود: پس بنابراین عالم مدینه از عالم شما اعلم است. او پرسید: علم عالم مدینه چه مقدار است؟ فرمود: او در یک صبحگاه مسافت یکساله را طی می‌کند. مانند خورشید که هرگاه مأمور گردد (که البته اکنون مأمور به چنین کاری نیست) ولی هرگاه مأمور گردد، دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب

و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده دنیا را طی می‌کند. راوی گوید: در این هنگام آن مرد یمانی ندانست که چه بگوید.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمان بن حجاج روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: خداوند بر هر چیزی استیلاء یافته، بنابراین هیچ‌چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ دوری از او دور نمی‌شود و هیچ نزدیکی به او نزدیک نمی‌گردد و اوست که بر هر چیزی استیلا یافته است.

محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی در حدیثی مرفوع روایت می‌کند که گفت: جاثلیق از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و به ایشان گفت: در مورد خداوند به من توضیح بده، او عرش را حمل می‌کند یا عرش او را؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی حمل کننده عرش و آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن دو و میان آن‌هاست، می‌باشد و این آیه بیانگر آن است: «إِنَّ اللَّهَ يمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» [همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند، بعد از او هیچ‌کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده]. او گفت: حال مرا از آیه «وَيحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يوْمَئِذٍ ثَمَانِيةٌ» [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می‌دارند] باخبر ساز، چگونه این امر ممکن است، حال آن‌که تو گفتی او

عرش و آسمان‌ها و زمین را حمل می‌کند؟ سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان گفتند: خداوند، عرش را از نورهایی چهارگانه آفریده است: نوری سرخ که سرخی از آن پدید آمده و نوری سبز که سبزی از آن به وجود آمده و نوری زرد که زردی از آن شکل گرفته و نوری سفید که سفیدی از آن هستی یافته است، و آن همان علمی است که خداوند بر (دوش) حمل کنندگان قرار داده است و آن نوری است از عظمت او، و خداوند به واسطه عظمت و نورش قلب مؤمنان را بینا کرده است و با نور و عظمت اوست که نادانان با او به مخالفت برخاستند و با نور و عظمت اوست که تمامی آفریدگانش در آسمان‌ها و زمین، با اعمال گوناگون و ادیانی که بر آنان مشتبه گردیده، راه و وسیله ای به سوی او می‌جویند و هر آن‌چه را که خداوند با نور و عظمت و قدرت خویش حمل می‌کند، نمی‌تواند، به خود سود یا ضرری رساند و مرگ و زندگی و رستاخیز را برای خود به وجود آورد. پس هر چیز در این دنیا محمول است و خداوند تبارک و تعالی آسمان و زمین را نگه داشته تا از بین نروند و بر آن دو احاطه دارد و او مایه زندگی و نور هر چیزی است و حضرت حق از آن‌چه که ظالمان می‌گویند، منزه و بسیار برتر و والاتر است.

طبرسی در کتاب احتجاج از هشام بن حکم روایت می‌کند که یکی از پرسش‌های زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، این بود: دلیل وجود آفریننده جهان چیست؟ ایشان فرمودند: وجود افعالی که دلالت می‌کند سازنده ای آن را ساخته است. آیا وقتی به یک ساختمان بر افراشته شده می‌نگری، متوجه نمی‌شوی که آن سازنده ای دارد،

هرچند که او را نبینی و مشاهده نکنی؟ زندیق گفت پس او چگونه است؟ ایشان فرمودند: او چیزی است متفاوت با دیگر اشیاء، از این که گفتم او شیء است، می‌توانی به وجودش پی ببری. او شیء است با حقیقت شیء بودن خود، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت، نه لمس می‌شود و نه با حواس پنجگانه درک می‌گردد، همان‌طور که اوهام او را درک نمی‌کنند و گذشت روزگار از او نمی‌کاهد و زمان در او تغییری ایجاد نمی‌کند.

ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد اللّٰه وراق که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد برمکی از ابو صلت هروی روایت می‌کند که گفته است: هنگامی که مأمون صاحب نظران اسلام و دیگر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبی‌ها و دیگر نحل را در محضر امام رضا علیه السلام جمع کرد، هر کدام از ایشآن‌که به پا می‌خواستند و سئوالی را مطرح می‌نمودند، جوابشان را می‌داد و ایشان را به سکوت وا می‌داشت، گویی که سنگی را در دهانش قرار داده باشد. علی بن محمد بن جهم برخاست و رو به سوی آن حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا معتقد به عصمت پیامبران هستید؟ ایشان گفتند: آری. او گفت: حال در مورد آیه «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی» چه می‌گویید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: وای بر تو، ای علی! از خدا بترس و کارهای ناشایست را به پیامبران خدا نسبت نده و کتاب خداوند را تاویل به رای مکن؛ چرا که خداوند عز و جل فرموده است: «وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» [تاویلش را جز

خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند]. آن حضرت ادامه دادند و گفتند: اما درباره آیه «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی» باید گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را حجتی بر روی زمین و جانشینی در میان بندگانش قرار داده است و او را برای بهشت خلق نکرده است. معصیت آدم علیه السلام در بهشت بود نه در زمین و واجب است که او در زمین معصوم باشد تا تقدیر امور خداوند به انجام رسد. بنابراین هنگامی که آدم به زمین فرود آمد و حجت و خلیفه خدا گردید، خداوند او را با این گفته خویش: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِينَ» معصوم گردانید. این حدیث، طولانی می‌باشد.

بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: یک روز پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نشسته بود، مردی به درازی نخله خرما نزد او آمد و سلام کرد و پاسخش داد و فرمود: مانند جن و سخنگوئی آن‌ها است، ای بنده خدا تو کیستی؟ گفت: من هام پسر هیم بن لاقیس بن ابلیسم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: میان تو و ابلیس جز دو پدر فاصله نیست، گفت: آری یا رسول اللَّه فرمود: چند سال عمر کردی؟ گفت به‌اندازه عمر دنیا جزاندکی، من هنگام قابیل، هابیل را کشت، پسربچه ای بودم که سخن را می‌فهمیدم، از عصمت باز می‌داشتم و بر اجسام گردش می‌کردم و به قطع صله رحم فرمان می‌دادم و خوراک را تباه می‌کردم، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چه بد روشی است برای پیری‌اندیشمند و پسری نوجوان.

گفت: یا رسول اللَّه من توبه کردم، فرمود: به دست که توبه کردی؟ گفت به دست نوح که با او در کشتی بودم و از نفرینش بر قومش گله

کردم تا این که گریست و مرا به گریه واداشت، و گفت: همانا که من بر آن کار خود پشیمانم و به خدا پناهم از این‌که از نادان‌ها باشم.

سپس با هود بودم در مسجد به همراه آنان‌که مؤمن بودند و او را هم به سبب نفرین قومش سرزنش کردم تا گریست و مرا گریه‌انداخت و گفت. همانا من از پشیمانانم و به خدا پناه می‌برم از این‌که از نادان‌ها باشم، و من به همراه ابراهیم بودم که قومش به او نیرنگ زدند و او را در آتش افکندند و خدا آتش را بر او سرد و سلامت ساخت، سپس با یوسف بودم که برادرانش بر او حسد بردند و او را به چاه‌انداختند و من بر او پیشی گرفتم و او را به نرمی به ته چاه رساندم، سپس با او در زندان بودم و او را آرام می‌کردم تا خداوند اور را از زندان نجات داد.

از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابوالحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب که سلام و درود خدا بر آنان باد روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد. هر کس آن‌ها را برشمرد، وارد بهشت می‌شود. آن نام‌ها چنین است: الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باریء، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفّی، رب، رحمن، رحیم، ذاریء، رازق، رقیب، رؤوف، بارّ، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر،

فرد، فتّاح، فالق، قدیم، ملک، قدّوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی حاجات، مجید، مولی، منّان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، برّ، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

«یرِیدُونَ لیطْفِؤُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ واللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ ولو کَرِهَ الکَافِرُونَ»

[می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن‌که خدا گر چه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید]

محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن ماضی، امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت درباره آیه «یرِیدُونَ لیطْفِؤُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با کلامشان خاموش سازند. گفتم: «واللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ» معنایش چیست؟ فرمود: یعنی خداوند، امامت را تمام می‌کند؛ همان‌طور که فرمود: «آمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ والنُّورِ الذِی أَنزَلنَا» [به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید] نور، همان امام است. گفتم: آیه «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ» [اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد] به چه معناست؟ فرمود: او کسی است که رسولش را به ولایت وصی و جانشین خود دستور داد و ولایت، همان دین حق است. گفتم: «لیظْهِرَهُ عَلی

الدِّینِ کُلهِ» به چه معناست؟ فرمود: در زمان ظهور قائم عجل اللّٰه فرجه الشریف، این دین را بر تمامی ادیان برتری می‌بخشد و غلبه می‌دهد. و فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «و اللّٰه مُتمّ نوره بولایة القائم علیه السلام و لو کره الکافرون بولایة علی علیه السلام» [خداوند، نورش را به وسیله ولایت قائم علیه السلام تمام می‌کند، اگر چه کافران به ولایت علی علیه السلام ناخشنود باشند. گفتم: این کلام، قرآن است؟ فرمود: بله، این کلمات، جزء قرآن است، اما غیر از آن تأویل است.

ای مردم! خداوند، برای بار سوم نگاه کرد و پس از من و علی بن ابی طالب علیه السلام، یازده امام را برگزید که سلام و درود خدا بر آنان باد. آنان یکی پس از دیگری می‌آیند. هر گاه یکی از دنیا رفت، دیگری به جا او خواهد آمد. همانند ستاره‌های آسمان؛ هر گاه ستاره ای پنهان شود، ستاره دیگری می‌آید. آنان هادیان هدایت شده هستند. نیرنگ هیچ‌کس به آنان ضرری نمی‌رساند و تلاش برای ناکام گذاشتن و خوار کردن آنان به نتیجه نمی‌رسد. آنان حجت خدا به روی زمین هستند و آنان بر خلق خدا گواهی می‌دهند. هر کس از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن هستند و قرآن با آنان است. از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا این که بر من در کنار حوض وارد آیند.

محمد بن عباس: از احمد بن هوذه، از ابراهیم، از عبداللّٰه بن حماد، از ابو بصیر روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عز و جل «الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیظْهِرَهُ عَلی

الدِّينِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند، هنوز تأویل آن نازل نشده است. گفتم: فدایت شوم، چه زمانی تأویل آن نازل می‌شود؟ فرمود: ان شاء اللّٰه زمانی که قائم عجل اللّٰه فرجه الشریف بیاید. هنگامی که قائم که سلام و درود خدا بر او باد، ظهور کند، هر کافر و مشرکی از ظهور او ناخشنود و بیزار است. کافران و مشرکان حتی اگر درون صخره ای پنهان شوند، صخره می‌گوید: ای مؤمن! درون من کافر یا مشرکی است، او را بکش. پس به سمت او می‌آید و او را می‌کشد.

محمد بن عباس: از احمد بن عبداللّٰه دقاق، از ایوب بن محمد بن وراق، از حجاج بن محمد، از حسن بن جعفر، از حسن نقل شده است که گفت: از عمران بن حصین و ابو هریره درباره تفسیر این کلام خداوند: «ومَسَاکِنَ طَیبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ» پرسیدم و آن دو نفر گفتند: به سراغ کاردان آمده ای (کار را به کاردان سپرده ای). ما دو نفر درباره این آیه شریفه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سئوال کردیم و آن حضرت پاسخ داد و فرمود: مقصود، قصری از مروارید در بهشت است و در آن قصر، هفتاد خانه از یاقوت قرمز و در هر خانه، هفتاد اتاق از زمرد سبز و در هر اتاق، هفتاد تخت و بر هر تخت، هفتاد بستر از رنگ‌های مختلف، و بر هر بستر، زنی با چشمان سیاه نشسته است و در هر قصری، هفتاد سفره است و در هر سفره‌ای، هفتاد نوع غذاست، و در هر اتاقی، هفتاد خدمتکار مرد و زن وجود دارند. خداوند تبارک و تعالی هر صبح نیرویی به مؤمن عطا می‌کند، تا آن‌جا که بتواند از همه این امکانات و لذت‌ها در عرض یک ساعت، کام بگیرد و بهره مند شود.

و از وی، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ هیچ آفریده ای را نیافرید مگر آن‌که آفریده دیگری را فرمان داد تا بر او چیره شود؛ از این قرار که چون خداوند تبارک و تعالی دریاهای زیرین را آفرید، آن‌ها به خود بالیدند و موج زدند و گفتند: چه چیز می‌تواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن‌ها گستراند و آن‌ها زبون شدند. سپس زمین بر خود بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند کوه‌ها را آفرید و آن‌ها را چون میخ بر پشت آن استوار داشت تا بر خود نلرزد و این‌گونه زمین زبون شد و آرام گرفت. سپس کوه‌ها بر زمین بالیدند و گردن کشیدند و مغرورانه گفتند: چه چیز می‌تواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند آهن را آفرید و آهن آن‌ها را بُرید و کوه‌ها زبون شدند. سپس آهن بر کوه‌ها بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آتش را آفرید و آتش آن را ذوب کرد و آهن زبون شد. سپس آتش شعله کشید و غرّید و بر خود بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آب را آفرید و آب آن را خاموش ساخت و آتش زبون شد. سپس آب بر خود بالید و موج زد و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند باد را آفرید و باد، امواج آب را به حرکت‌انداخت و آن‌چه را که در قعرش بود، برآورد و او را از عبور و گذر در مجرای خویش بازداشت و این‌گونه آب زبون شد. سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد و دنباله خود را جنباند و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند انسان را آفرید و او خانه ساخت و چاره‌اندیشید و شیوه ای یافت که باد

و دیگر چیزها را مهار کرده و از آن‌ها در امان بماند و این‌گونه باد زبون شد. سپس انسان سرکشی کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر است؟ پس خداوند برایش مرگ را آفرید و مرگ او را مقهور کرد و انسان زبون شد. سپس مرگ بر خود بالید. خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: فخر مفروش که من تو را در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان، سر می‌بُرم و دیگر هرگز زنده‌ات نمی‌گردانم که بخواهند به تو امید بندند یا از تو بترسند. نیز پیامبر - که سلام و درود خدا بر او باد - فرمود: بردباری بر خشم چیره شود و مهربانی بر رنجیدگی غلبه کند و صدقه بر خطا چیره آید. سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چه بسیار این بیان به چیرگی موجودات بر یک‌دیگر می‌ماند!

امام علی علیه السلام در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند او را با دلیلی قانع کننده واندرزی شفابخش و دعوتی جبران کننده فرستاد، به وسیله او آیین‌های ناشناخته را آشکار ساخت و بدعتهای راه یافته [به زندگی] را نابود کرد و احکام قطعی را بیان نمود. پس هر که دینی جز اسلام اختیار کند، بدبختیش حتمی است و دستگیره‌اش گسیخته و به سر درآمدنش سخت و فرجامش،اندوهِ طولانی و عذاب شدید است.

امام علی علیه السلام: براستی این اسلام همان دینی است که خدا برای خودش برگزیده و زیر نظر خویش پرورده است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هیچ خانه و خیمه ای در روی زمین نمی‌ماند، مگر این که خداوند کلمه اسلام را با عزّت بخشیدن به عزیز و خوار کردن ذلیل، وارد آن‌ها می‌کند؛ یا خداوند صاحبان آن خانه‌ها و خیمه‌ها را عزّت می‌بخشد و آنان را از اهل کلمه اسلام قرار می‌دهد و یا با خفّت و خواری در برابر آن گردن می‌نهند.

امام علی علیه السلام: این اسلام، همان دینی است که خدا برای خود برگزید و آن را زیر نظر خویش پرورد و بهترین آفریدگانش را مأمور تبلیغ آن کرد و ستونهایش را بر پایه محبت خویش قرار داد و با عزّت آن، ادیان دیگر را خوار کرد و با بلند کردن آن، آیینهای دیگر را فرود آورد.

امام علی علیه السلام: خداوند عزّ و جلّ اسلام را راهی قرار داد که نشانه‌های آن تابان و مشعلش درخشان است. در اسلام، دلها با هم الفت می‌گیرند و بر اساس آن برادران با هم پیوند برادری می‌بندند.

امام علی علیه السلام در توصیف اسلام فرمود: اسلام روشنترین راهها و آشکارترین گذرگاهها است. مشعل آن بلند و مرتفع است و شاهراههایش درخشان و چراغهایش فروزان.

امام علی علیه السلام در سفارشهای خود به محمّد بن ابی بکر فرمود: تو را به هفت چیز سفارش می‌کنم که عصاره اسلامند: از خدا بترس و

در راه خدا از مردم ترس نداشته باش، بهترین سخن آن است که عمل آن را تصدیق کند، در یک موضوع دو حکم مختلف صادر مکن، که کارت به تناقض می‌کشد و از حق منحرف می‌شوی، برای عموم رعیت خود آن پسند که بر خود می‌پسندی و آن‌چه برای خود، خوش نداری برای آنان نیز خوش مدار، اوضاع و احوال رعیتت را به سامان آر، برای رسیدن به حق، خود را به دل سختیها و مشکلات بزن و از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم به خود راه مده، کسی را که از تو مشورت می‌خواهد، صادقانه راهنمایی کن و خود را برای مسلمانانِ نزدیک و دور [جامعه اسلامی] سرمشق قرار ده.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که علمش فزونی گیرد و هدایتش افزون نشود، جز بر دوری او از خدا افزوده نگردد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که بر پیشرفت علمیش افزوده شود امّا بر بی‌رغبتی او به دنیا افزوده نگردد، جز بر دوریش از خدا افزوده نشود.

امام علی علیه السلام: از خدا بترسید درباره بندگان او و سرزمینهایش؛ زیرا شما حتی نسبت به قطعه‌های زمین‌ها و چارپایان نیز باید پاسخگو باشید. از خدا اطاعت کنید و نافرمانی او نکنید.

من لا یحضره الفقیه: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: همسایگانی دارم که کنیزکانشان آواز می‌خوانند و عود می‌نوازند و من

گاهی اوقات به دستشویی می‌روم و برای گوش دادن به ساز و آواز آن‌ها نشستنم را طول می‌دهم... حضرت فرمود: عجبا! سوگند به خدا تو [هم]؟! مگر نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: « همانا گوش و چشم و دل، همگی، بازخواست می‌شوند»؟!

امام صادق علیه السلام درباره آیه «همانا گوش و چشم و دل» فرمود: از گوش درباره آن‌چه شنیده است بازخواست می‌شود و از چشم درباره آن‌چه بدان نگریسته است و از دل درباره باورها و دلبستگی هایش.

امام علی علیه السلام: از من بپرسید پیش از آن‌که از دستم دهید؛ زیرا من به راههای آسمان، داناتر از راههای زمینم.

امام علی علیه السلام: بپرسید از من، پیش از آن‌که مرا از دست دهید؛ زیرا درباره هر چیزی، جز [زیرِ]عرش، از من سؤال شود، جوابش را بدهم. هر که پس از من این سخن را بگوید، یا مدّعی است یا دروغگو و افترا زننده.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: کسی که خداوند او را به اسلام هدایت کند و قرآن را به وی بیاموزد و با وجود این، دست نیاز به سوی مردم دراز کند، بر پیشانی او نوشته شود: فقیر [باش] تا روز قیامت.

امام علی علیه السلام: سبب الفت، وفاداری است.

امام علی علیه السلام: سبب درست دینی، پارسایی است.

امام علی علیه السلام: سبب تباه شدن یقین، طمع است.

امام علی علیه السلام: سبب سامان یافتن ایمان، تقواست.

امام علی علیه السلام: سبب تباهی خِرَد، هوس است.

امام علی علیه السلام: سبب رنج و بدبختی، دنیا دوستی است.

امام علی علیه السلام: سبب زوال نعمتها، ناسپاسی است.

امام علی علیه السلام: سبب محبّت، نیکی کردن است.

امام علی علیه السلام: سبب هلاکت، فرمانبرداری از خشم است.

امام علی علیه السلام: سبب تزکیه اخلاق، حُسن تربیت است.

امام علی علیه السلام: سبب افسردگی، حسادت است.

امام علی علیه السلام: سبب فتنه‌ها، کینه توزی است.

امام علی علیه السلام: سبب سروری، بخشندگی است.

امام علی علیه السلام: سبب کینه ورزی، ستیزه گری بسیار است.

امام علی علیه السلام: سبب برآشفتن، خیره سری است.

امام علی علیه السلام: سبب زوال توانگری، محروم کردن نیازمند است.

امام علی علیه السلام: سبب پاکدامنی، حیاست.

امام علی علیه السلام: سبب اصلاح نفس، دوری جستن از دنیاست.

امام علی علیه السلام: سبب فقر، اسراف است.

امام علی علیه السلام: سبب جدایی، ناسازگاری است.

امام علی علیه السلام: سبب قناعت، مناعت طبع است.

امام علی علیه السلام: سبب بدی، چیره شدن شهوت است.

امام علی علیه السلام: سبب فسق، تنهایی است.

امام علی علیه السلام: سبب وقار، بردباری است.

امام علی علیه السلام: سبب ترس از خدا، علم است.

امام علی علیه السلام: سبب سلامت ماندن، خاموشی است.

امام علی علیه السلام: سبب جدایی، مرگ است.

امام علی علیه السلام: سبب اخلاص، یقین است.

امام علی علیه السلام: سبب هلاکت، شرک است.

امام علی علیه السلام: سبب پارسایی، درست دینی است.

امام علی علیه السلام: سبب حیرت، شک است.

امام علی علیه السلام: سبب تباه شدن دین، هوس است.

امام علی علیه السلام: سبب تباهی خِرد، دنیا دوستی است.

امام علی علیه السلام: سبب زیاد شدن نعمت، شکرگزاری است.

امام علی علیه السلام: سبب از کف رفتن نعمتها، کفران است.

امام علی علیه السلام: سبب محبّت، خوشرویی است.

امام علی علیه السلام: سبب اصلاح نفس، پارسایی است.

امام علی علیه السلام: سبب از بین رفتن ورع، طمع است.

امام علی علیه السلام: سبب ویرانی، سوءِ تدبیر است.

امام علی علیه السلام به قنبر، که خواست به کسی که بدو ناسزا گفته بود ناسزا گوید فرمود: آرام باش قنبر! دشنام گوی خود را خوار و سرشکسته بگذار، تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشمنت را کیفر داده باشی. قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را بیافرید، مؤمن، پروردگار خود را با چیزی همانند بردباری و گذشت خشنود نکرد و شیطان را با حربه ای چون خاموشی به خشم نیاورد و احمق به چیزی مانند سکوت در مقابل او مجازات نشد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: به بادها ناسزا مگویید که آن‌ها [از جانب خداوند] مأمورند، و کوه‌ها و ساعت‌ها و لحظات و روزها و شبها را ناسزا نگویید که گنهکار می‌شوید و به خودتان بر می‌گردد.

امام علی علیه السلام: همانا دنیا پشت کرده و بانگ وداع برداشته و آخرت روی آورده و بناگاه رخ می‌نماید. بدانید که امروز روز تمرین و آماده شدن است و فردا روز مسابقه، و هدف، بهشت است و فرجام [عقب ماندگان در این مسابقه]دوزخ.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چون بنده برای خدا سجده ای بگذارد، خداوند جایگاه سجودش را تا ژرفای زمین هفتم، پاک می‌گرداند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: زمینی که مؤمن بر آن سجده می‌کند نورش تا آسمان می‌رود.

امام صادق علیه السلام: سجود، اوج عبادت بنی آدم است.

امام علی علیه السلام: [بنده را] به خدای سبحان نزدیک نکند مگر سجود و رکوع بسیار.

امام علی علیه السلام: سجود جسمانی، عبارت است از گذاشتن قسمتهای شریف صورت بر خاک و نهادن کف دستها و نوک پاها به زمین، با خشوعِ قلب و نیتِ خالص. و سجود روحانی، خالی کردن دل است از امور فانی و روی آوردن با تمام وجود به آن‌چه ماندنی و جاویدان است و برکندن لباس کبر و غرور و بریدن علایق و

تعلّقات دنیوی و آراسته شدن به خُلق و خویهای نبوی.

علل الشرائع به نقل از هشام بن حکم: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر دهید که سجده بر چه چیزهایی جایز است و بر چه چیزهایی جایز نیست؟ فرمود: سجده کردن جز بر زمین یا آن‌چه از زمین می‌روید، بجز خوردنیها یا پوشیدنیهایش، جایز نیست.

عرض کردم: فدایت شوم؛ علّت این امر چیست؟ فرمود: چون سجده، یعنی خضوع در برابر خداوند عزّ و جلّ، بنا بر این سزاوار نیست که بر آن‌چه خوردنی و پوشیدنی است سجده شود؛ زیرا دنیا پرستان، بنده خوراک و پوشاکند و کسی که سجده می‌کند، در حال سجده، خداوند متعال را می‌پرستد؛ پس نشاید که در سجده، پیشانی خود را بر معبود دنیا پرستانِ فریفته دنیا بگذارد. سجده کردن بر زمین بهتر است؛ چون تواضع و خضوع در برابر خداوند عزّ و جلّ را بیشتر می‌رساند.

امام باقر علیه السلام: در محلّ سجود پدرم آثاری بر آمده بود. سالی دوبار و هر بار پنج پینه می‌برید. از همین رو به آن حضرت «ذو الثَفِنات (صاحب پینه ها)» می‌گفتند.

امام صادق علیه السلام: سجده کردن بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را از هم می‌دَرد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: در تورات نوشته شده است که: خانه‌های من در روی زمین مسجدهایند. پس، خوشا بنده ای که در خانه‌اش خود را پاکیزه کند و سپس در خانه من، به دیدارم بیاید. بدانید! بر میز بان است که میهمان را گرامی دارد. هان! آنان را که در تاریکیهای شب به مساجد می‌روند، بشارت بادا به نور درخشان در روز رستاخیز.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: مساجد خود را از [حضور]دیوانگان و کودکانتان دور نگه دارید. صداهایتان را در آن‌ها، جز به ذکر خداوند متعال، بلند نکنید، از خرید و فروش و حملِ جنگ افزار در آن‌ها خودداری ورزید و هر هَفت روز [یک بار]آن‌ها را خوشبو کنید و جلو دَرِ آن‌ها وسیله طهارت بگذارید.

امام علی علیه السلام: درهای مال حرام هشت تاست: رشوه گرفتن در قضاوت، در رأس مالهای حرام قرار دارد، و درآمد از راه فحشا، و کرایه دادن حیوان نر برای جفتگیری، و پول فروش مُردار، و پول فروش شراب، و پول فروش سگ، و درآمد حجامت کننده و مزد پیشگو (کاهن).

امام صادق علیه السلام: مال حرام عبارت است از بهای فروش مردار، بهای فروش سگ، بهای فروش شراب، درآمد زنا، رشوه گرفتن در قضاوت و مزد پیشگو.

امام علی علیه السلام: چشم زخم، راست است و طلسم، راست است و جادو، راست است و فال نیک زدن، راست است، اما فال بد زدن، حقیقت ندارد و سرایت [بدی] نیز حقیقت ندارد.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جادوگرِ مسلمان باید کشته شود و جادوگر کافر کشته نمی‌شود. عرض شد: ای

رسول خدا! علّتش چیست؟ فرمود: چون شرک و سحر قرین همند و وجود شرک در کسی، بدتر از وجود سحر است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به زندیقی که پرسید: منشأ جادو چیست و چگونه جادوگر می‌تواند آن کارهای شگفت آور را انجام دهد؟ فرمود: جادو، گونه‌های مختلفی دارد: گونه ای از آن به منزله طبابت است. همان‌طور که پزشکان برای هر بیماری و دردی دارویی درست کرده‌اند، در علم سحر نیز جادوگران برای هر صحّتی آفتی و برای هر عافیتی درد و رنجی و برای هر کاری چاره ای‌اندیشیده‌اند. گونه ای دیگر از آن چشم بندی، چالاکی، مهارت و تردستی است. نوع دیگری از آن اموری است که جن گیرها از جنّیان فرا می‌گیرند. نزدیکترین عقیده درباره جادو به واقعیت آن است که جادو به منزله طبابت است. جادوگر مردی را جادو می‌کند که نتواند با زن نزدیکی نماید و پزشک می‌آید و او را از طریق دیگری (دارو و نه جادو) معالجه می‌کند و بهبود می‌یابد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از دنیا حذر کنید؛ زیرا سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، دنیا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.

امام صادق علیه السلام آن‌گاه که زنی همراه کنیز خود خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: درباره پرداختن زنان به یک‌دیگر چه می‌فرمایید؟ فرمود: جایگاهشان آتش است. روز قیامت این‌گونه زنان

آورده می‌شوند و بالاپوشی از آتش و پای افزاری از آتش و رو بندی از آتش بر آنان پوشانده می‌شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دَرِ بهشت به روی یکی از مسخره کنندگان باز می‌گردد و به او گفته می‌شود: بیا. او با غم واندوه جلو می‌رود و چون نزدیک شد، در به رویش بسته می‌شود. سپس در دیگری به رویش گشوده می‌گردد... این کار مرتّبا تکرار می‌شود تا جایی که در به رویش باز می‌گردد و گفته می‌شود: بیا، بیا؛ اما او دیگر جلو نمی‌رود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که چیزی نهان دارد که خداوند عزّ و جلّ را خشنود می‌سازد، خداوند برایش کاری را آشکار سازد که او را شادمان کند و هر که چیزی نهان دارد که خداوند متعال را به خشم می‌آورد، خداوند برایش کاری را آشکار نماید که او را سرافکنده سازد.

امام علی علیه السلام: در شگفتم از کسی که خود را نمی‌شناسد، چگونه پروردگارش را می‌شناسد؟!

امام رضا علیه السلام در بیان علت وجوب ایمان به خدا و فرستادگان او و آن‌چه از نزد خدا آمده است فرمود: این ایمان به دلایل فراوانی ضرورت دارد؛ از جمله این که اگر کسی به وجود خداوند عزّ و جلّ اعتراف نمی‌کرد و از معاصی او دوری نمی‌ورزید و از ارتکاب گناهان بزرگ باز نمی‌ایستاد

و در پیروی از خواهشهای نفسانی و لذّت بردن از فساد و ظلم و حق کشی از کسی نمی‌ترسید، و هرگاه مردم دست به این کارها می‌زدند و هر کس بدون ترس و پروا از کسی به دنبال خواستها و هوسهای خود می‌رفت، بی‌گمان مردم همه به فساد و تبهکاری کشیده می‌شدند و به جان یک‌دیگر می‌افتادند و به ناموس و اموال هم تجاوز می‌کردند......... یکی دیگر از دلایل آن این است که ما می‌بینیم مردم در نهان و به دور از چشم مردم دست به فساد و خلاف می‌زنند. اگر اقرار [و ایمان] به وجود خدا و ترس از غیب دانی او نبود، هیچ‌کس، هرگاه در خلوت، با خواهش و خواسته ای نفسانی روبه رو می‌شد، در ترک معصیت از کسی نمی‌ترسید.

امام علی علیه السلام: دوست ندارم که در کودکی می‌مردم و به بهشت می‌رفتم و بزرگ نمی‌شدم تا پروردگارم، عزّ و جلّ، را بشناسم.

امام علی علیه السلام در توصیف فرشتگان فرمود: حقایق ایمان، میان ایشان و شناخت خدا پیوند داده است و یقینشان به وجود او، آن‌ها را شیفته و سرگشته او کرده است. آن‌چه را نزد خداست خواستارند و از غیر او بریده‌اند. شیرینی معرفت او را چشیده‌اند و از جام محبت او سیراب گشته‌اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: برترین کارها، علم داشتن به خداست [زیرا] با وجود علم (معرفت)، عمل، چه کم و چه زیاد، تو را سود

می‌بخشد، اما با وجود نادانی (جهل نسبت به خدا) عمل نه‌اندکش تو را سود می‌بخشد نه بسیارش.

کلینی، بعد از نقل این حدیث، می‌نویسد: معنای فرمایش آن حضرت که «خدا را به خدا بشناسید» این است که خداوند اشخاص و انوار و جواهر و اعیان را آفرید. اعیان عبارتند از بدنها و جواهر عبارتند از ارواح. خداوند جلّ و عزّ نه به جسمی می‌ماند و نه به هیچ یک از ارواح شباهت دارد. هیچ‌کس را در آفریدن روح حسّاس و درّاک دستور و سببی (دخالتی) نیست. او به تنهایی ارواح و اجسام را آفرید. پس، هر گاه کسی این دو شباهت شباهت خدا به بدنها و موجودات جسمانی و شباهت به ارواح را نفی کرد، خدا را به خدا شناخته است اما اگر او را به روح یا جسم یا نور همانند سازد، خدا را به خدا نشناخته است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: درباره هر چیزی بیندیشید، اما در ذات خدا نیندیشید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: در آفرینش خدا بیندیشید، اما در [ذات] خدا نیندیشید که نابود می‌شوید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: درباره آفریدگان‌اندیشه کنید، اما به آفریدگار نیندیشید؛ زیرا شما نمی‌توانید به عظمت و قدر او پی ببرید.

تنبیه الخواطر: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عدّه ای که مشغول بحث و گفتگو بودند، آمد و فرمود: درباره چه بحث و گفتگو می‌کنید؟ عرض کردند: درباره آفرینش خداوند عزّ و جلّ میاندیشیم. حضرت فرمود: همین کار را بکنید؛ درباره آفریدگان او بیندیشید، اما درباره خودش (ذات خدا)اندیشه نکنید.

امام علی علیه السلام در وصف فرشتگان فرمود: آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو، و غافل نبودنشان از تو، اگر حقیقت آن‌چه را از تو بر آنان پوشیده است مشاهده کنند، بی‌گمان اعمال خویش را خُرد شمارند و بر خویشتن خرده گیرند و دریابند که تو را چنان‌که سزد عبادت نکرده‌اند و چنان‌که شایسته است طاعتت ننموده‌اند.

امام علی علیه السلام: به جفتها وصف نمی‌شود و در آفرینش موجودات نیازی به تمرین و [استفاده از] ابزار ندارد و با حواسّ درک نمی‌شود......... ای کسی که متکلّفانه در وصف پروردگارت می‌کوشی! اگر راست می‌گویی، جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرّب را وصف کن؛ همانها که در غرفه‌های پاک در برابر سلطنت و عظمت خدا بر خود لرزانند و خردهایشان در وصف بهترین آفرینندگان متحیر است؛ چه آن‌که تنها موجوداتی با صفات درک می‌شوند که دارای شکل و شمایل و

ابزار و وسایل هستند و نیز کسی [قابل شناختن است] که چون مدّتش به سر آید و به نقطه پایان خود رسد، فانی شود.

امام کاظم علیه السلام: خدا برتر و والاتر و بزرگ‌تر از آن است که به حقیقت صفتش رسیده شود؛ بنا بر این، او را به همان گونه که خودش خود را وصف کرده است، وصف کنید و از جز آن خودداری ورزید.

امام علی علیه السلام: توحید، زندگی بخش جان است.

امام علی علیه السلام: اگر راههای‌اندیشه‌ات را در نوردی تا به پایان آن‌ها برسی، هیچ دلیلی تو را جز به این رهنمون نشود که آفریننده مور همان آفریننده درخت خرما [زنبور عسل] است و این [رهنمون شدن به آفریدگار یکتا]به سبب دقّت و ظرافتی است که در جدا سازی هر چیزی از چیز دیگر و پیچیدگی تنوّعی است که در هر موجود زنده ای به کار رفته است. همه موجودات، بزرگ و کوچک، سنگین و سبک و نیرومند و ناتوان، همگی در آفرینش او یکسانند.

الکافی: امام صادق علیه السلام به مردی که گفت: خدا بزرگ‌تر است فرمود: خدا بزرگ‌تر از چه چیز است؟ عرض کرد: از همه چیز. امام صادق علیه السلام فرمود: او را محدود کردی. مرد گفت: پس، چگونه بگویم؟ فرمود: بگو: خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف در آید.

امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی نه به زمان وصف می‌شود نه به مکان، نه به حرکت، نه به جا به جایی و نه به سکون؛ بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در وصف خداوند سبحان فرمود: بر آفریدگان خویش تجلّی کرد، بی‌آن‌که دیده شود و او در چشم‌انداز برین است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که برادر مؤمن خود را در سوگی تسلّی دهد، خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت حلّه ای سبز رنگ و شادی آور بر او بپوشاند.

امام علی علیه السلام در قسمتی از خطبه خویش در توصیف منافقان فرمود: آنان گروه شیطان و شعله آتش جهنم هستند. آنان حزب شیطانند و بدانید که حزب شیطان بازنده و زیان کارند.

امام حسین علیه السلام در سخنانی در کربلا وقتی چشمش به سپاهیان کوفه افتاد که سیل آسا به سویش سرازیر شده بودند و از انبوهی، چون شب تار سیاه می‌نمودند: فرمود: چه خوب پروردگاری است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما؛ به فرمانبری از خدا

اعتراف کردید و به پیامبر، محمّد، ایمان آوردید و اینک کمر به قتل فرزندان و عترت او بسته‌اید. هر آینه شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از ذهن شما برده است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چون هلال ماه رمضان پدید آید، درهای دوزخ بسته گردد و درهای بهشت گشوده شود و شیاطین به زنجیر کشیده شوند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند بر هر شیطانِ سرکشی، هفت تن از فرشتگان خود را گمارده، که تا پایان این ماه شما (رمضان)، هم‌چنان در بند می‌باشد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چون شب اول ماه رمضان شود، خداوند جلیل تبارک و تعالی ندا دهد:... ای جبرئیل! به زمین برو و شیطانهای سرکش را در بند کن؛ تا روزه بندگان مرا تباه نسازند.

امام باقر علیه السلام: چون مؤمن بمیرد، شیطانهایی که برای گمراه کردن او می‌کوشیده‌اند و شمارشان به تعداد افراد قبیله [پر جمعیت]ربیعه و مُضَر است، اطراف همسایگان را می‌گیرند.

امام صادق علیه السلام: ابلیس، در این سرای پُر فریب، دامهای خود را برنهاده است و هدفش کسی جز دوستدارانِ ما نیست.

امام علی علیه السلام: عوامل گمراه کننده سه تاست: زن دوستی، که شمشیر شیطان است، و شرابخواری، که دام شیطان است، و عشق به درهم و دینار، که تیر شیطان است.

امام علی علیه السلام در نکوهش پیروان شیطان فرمود: آنان در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آن‌ها را دام خود قرار داد. پس در سینه‌های آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج در خردهای آنان نفوذ کرد و با چشمهایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت؛ پس آن‌ها را گرفتار خطاها و لغزشها کرد و نادرستی را در نظرشان آراست؛ کارهای آنان مانند کار کسی است که شیطان در قدرتش شریک شده و زبان او را به باطل گویا کرده است!

امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه نوشت: تو در ناز و نعمت غرقه گشته ای و شیطان در وجود تو جای گرفته و در تو به آرزویش رسیده و هم‌چون جان و خون در پیکرت جریان دارد.

امام علی علیه السلام: شما در روزگاری به سر می‌برید که نیکی هر چه بیشتر پشت می‌کند، و بدی هر چه بیشتر روی می‌آورد، و شیطان هر چه بیشتر به تباه کردن مردم چشم طمع می‌دوزد؛ پس، اکنون زمانی است که اسباب کار او قوّت گرفته و نیرنگش فراگیر شده و شکارش در دسترس او قرار گرفته است.

امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد: ای کمیل! ابلیس از طرف خود وعده نمی‌دهد، بلکه از جانب پروردگارش وعده می‌دهد تا آنان را به معصیت او وا دارد و در ورطه هلاکتشان افکند.

امام علی علیه السلام: شیطان بر بنده گماشته شده است و معصیت را در نظرش می‌آراید تا مرتکب آن شود، و او را به توبه کردن امیدوار می‌سازد تا آن را به تأخیراندازد.

امام صادق علیه السلام: ابلیس به سپاهیان خود گفت: در میان آدمیان حسادت و تجاوزگری افکنید؛ زیرا این دو نزد خدا با شرک برابر است.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا شما را از چیزی خبر ندهم که اگر به آن عمل کنید شیطان از شما دور شود، چندآن‌که مشرق از مغرب دور است؟ عرض کردند: چرا. فرمود: روزه روی شیطان را سیاه می‌کند، و صدقه پشت او را می‌شکند، و دوست داشتن برای خدا و همیاری در کار نیک ریشه او را می‌کند، و استغفار شاهرگش را می‌زند.

امام صادق علیه السلام: کسی که اهمّیت ندهد چه می‌گوید و درباره‌اش چه گفته می‌شود، او شریک شیطان است، و کسی که برایش مهم نباشد مردم او را بدکار ببینند، شریک شیطان است. و کسی که از برادر

مؤمن خود غیبت کند، بی‌آن‌که میانشان ظلم و ستمی رفته باشد، شریک شیطان است، و هر که شیفته حرام و شهوت زنا باشد، شریک شیطان است.

امام علی علیه السلام: ابلیس، کمندی بزرگ‌تر از خشم و زنان در اختیار ندارد.

امام علی علیه السلام: فروتنی را انبارِ اسلحه میان خود و دشمنتان، ابلیس و سپاهیانش، کنید؛ زیرا او در هر امتی، لشکریان و یاران و نیروهای پیاده و سواره دارد.

امام صادق علیه السلام: اطاعت از خدا، خدمت کردن به او در روی زمین است و هیچ خدمتی به او، با نماز برابری نمی‌کند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: شما [از آتش گناه]می سوزید، اما چون نماز صبح را خواندید، آن را می‌شوید؛ بار دیگر می‌سوزید و می‌سوزید، و چون نماز ظهر را گزاردید، آن را می‌شوید و باز می‌سوزید و می‌سوزید، و چون نماز عصر را خواندید آن را می‌شوید، بار دیگر می‌سوزید و می‌سوزید، و چون نماز مغرب را گزاردید آن را می‌شوید. سپس می‌سوزید و می‌سوزید، و چون نماز عشا را خواندید آن را می‌شوید،

سپس می‌خوابید و بر شما گناهی نوشته نشود، تا آن‌که [روز دیگر به همین ترتیب]خود را بشویید.

امام علی علیه السلام: از رسول خدا شنیدم که می‌فرماید: امید بخش‌ترین آیه در کتاب خدا این است: «و در دو سوی روز و پاسی از شب نماز بگزار» و فرمود: ای علی! سوگند به آن‌که مرا به حق، نوید دهنده و بیم دهنده فرستاد، هر یک از شما که برای وضو برخیزد، گناهان از اعضای او فرو می‌ریزد و چون با چهره و دل خود به خدا روی کند، هنوز نماز را به پایان نبرده، تمام گناهانش پاک شود، هم‌چون روزی که از مادر متولد شده است و گناهانی که در فاصله دو نماز کرده نیز پاک گردد. حضرت به همین ترتیب نمازهای پنجگانه را بر شمرد. سپس فرمود: ای علی! نمازهای پنجگانه برای امّت من، به منزله جوی آبی است که جلو خانه هر یک از شما جریان دارد. اگر کسی از شما بدنش کثیف باشد و خود را روزی پنج بار در آن جوی بشوید، آیا کثافت و چرکی در بدنش باقی می‌ماند؟ به خدا سوگند که نمازهای پنجگانه نیز برای امّت من، چنین حکمی دارند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ مؤمنی نیست که به نماز ایستد، مگر آن‌که در فاصله بین او تا عرش، نیکی بر او فرو ریزد و فرشته ای بر وی گماشته شود که آواز دهد: ای فرزند آدم! اگر بدانی از نمازت چه بهره ای می‌بری و با چه کسی راز و نیاز می‌کنی، هرگز خسته و روی گردان نمی‌شدی.

امام صادق علیه السلام: نمازگزار را سه فایده نصیب شود: هرگاه به نماز بایستد، از اوج آسمان تا فرقِ سرش، بر او نیکی فرو ریزد و از زیر پایش تا اوج آسمان، فرشتگان او را در میان گیرند و فرشته ای ندا دهد: ای نمازگزار! اگر بدانی با چه کسی راز و نیاز می‌کنی، هرگز راز و نیازت را نخواهی گسست.

امام صادق علیه السلام: نماز، چهار هزار قانون [و حکم]دارد.

امام رضا علیه السلام: برای نماز چهار هزار باب [در احکام و مسائل]وجود دارد.

امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام هرگاه به نماز برمی خاست، می‌گفت: «رو به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید» و رنگش تغییر می‌کرد، به طوری که در چهره‌اش پیدا بود.

امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: من نماز کسی را می‌پذیرم که در برابر عظمت من فروتن باشد، به خاطر من نفْس خود را از شهوتها باز دارد و روزش را با یاد من سپری کند و بر آفریدگان من بزرگی نفروشد و گرسنه را غذا دهد و برهنه را بپوشاند و به مصیبت

دیده رحم کند و غریب را جای دهد؛ چنین کسی مانند خورشید می‌درخشد، در تاریکیها برای او نوری قرار می‌دهم، و در نادانی، دانشی.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به ابو ذر غفاری: ای ابوذر! دو رکعت نماز معمولی که با تفکّر و تدبّر همراه باشد بهتر است از شبی را تا به صبح با دلی غافل نماز خواندن.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند مردانی را که با صدای بلند سخن می‌گویند ناخوش دارد و صدای آهسته را دوست می‌دارد.

طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که زندیقی از ایشان سئوال کرد: درباره خورشید به من بگو، کجا غروب می‌کند؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب می‌کند و از گنبد آسمان به زیر می‌آید، فلک آن را هم‌چنان بالا می‌برد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می‌کند سپس زمین را می‌شکافد و به مطلع خود باز می‌گردد. پس در زیر عرش به سجده می‌افتد تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می‌شود. گفت: کرسی بزرگ‌تر است یا عرش؟ فرمود: به جز عرش، هر چیزی که خدا خلق کرده است در درون کرسی قرار دارد. عرش بزرگ‌تر از آن است که کرسی، آن را احاطه کند. گفت: آیا روز را پیش از شب خلق کرده است؟ فرمود: بله، روز را پیش از شب خلق کرده است، خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش

از آسمان. زمین را بر پشت ماهی و ماهی را در آب و آب را در دل صخره ای توخالی و صخره را بر شانه یک فرشته و فرشته را بر روی خاک و خاک را بر روی باد عقیم و باد را بر روی هوا قرار داد و هوا توسط قدرت (خداوند) کنترل می‌شود و در زیر باد عقیم، چیزی جز هوا و تاریکی وجود ندارد و در ورای آن پهناوری و تنگی و چیزی که به وهم درآید، نیست. سپس خداوند کرسی را خلق کرد و آسمان‌ها و زمین را در درون آن قرار داد. کرسی از هر چیزی که خلق شده است، بزرگ‌تر است. سپس عرش خلق را کرد و آن را بزرگ‌تر از کرسی قرار داد.

و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: بله. فرمود: علم عالم شما به چه مقدار است؟ گفت: در یک شب، مسافت دو ماهه را طی می‌کند و با پرنده فال زنی می‌کند و در شناخت رد پا تخصص و مهارت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: عالم مدینه از عالم شما داناتر است. او گفت: علم عالم مدینه تا چه‌اندازه است؟ فرمود: مسافتی را که خورشید در یک سال می‌پیماید، او در یک ساعت از روز طی می‌کند. تا جایی که هزار جهان مانند جهان شما را طی می‌کند و آن‌ها نمی‌دانند که خداوند آدمی و ابلیسی آفریده است. او پرسید: آیا آنان شما را می‌شناسند؟ فرمود: آری. خداوند بر آنان چیزی جز ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ما را واجب نکرده است.

احتجاج: ابان بن تغلب گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد و سلام کرد. امام جواب داد و فرمود: مرحبا ای سعد! آن مرد گفت: مادرم مرا به این نام نامیده، اما کمتر کسی به این نام من آشنا است! حضرت صادق فرمود: راست گفتی یا سعد المولی! مرد یمنی گفت: فدایت شوم! مرا به این لقب صدا می‌زدند! حضرت صادق فرمود: در لقب خیری نیست. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ.» {به هم‌دیگر لقب‌های زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان} فرمود: شغل تو چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم! خانواده ما منجم هستند. در یمن کسی از ما عالم‌تر به نجوم نیست. حضرت صادق علیه السّلام پرسید: نسبت نور مشتری با ماه چند درجه است؟ یمنی گفت: نمی‌دانم. فرمود: راست گفتی! نسبت نور مشتری با عطارد چقدر است؟ جواب داد: نمی‌دانم. حضرت صادق فرمود: راست گفتی! اسم ستاره ای که وقتی طلوع کند شتر به هیجان در می‌آید چیست؟ جواب داد: نمی‌دانم. فرمود: راست گفتی! سؤال کرد: اسم ستاره ای که وقتی طلوع کرد گاو به هیجان در می‌آید چیست؟ یمنی جواب داد: نمی‌دانم. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: راست می‌گویی! اسم ستاره ای که وقتی طلوع کند سگ‌ها به هیجان درمی آیند چیست؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: راست می‌گویی که می‌گویی نمی‌دانم. فرمود: زحل در نظر شما میان ستارگان چگونه است؟ گفت ستاره ای نحس است. حضرت صادق فرمود: این حرف را نزن! این ستاره امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه است و آن ستاره اوصیا است و آن نجم ثاقب است که خدا در قرآن فرمود. یمانی پرسید: معنی ثاقب چیست؟ فرمود: طلوعش در آسمان هفتم است و با نورش شکاف به وجود آورده، به طوری که آسمان

دنیا را روشن کرده است. به همین جهت خدا آن را نجم ثاقب نامیده. سپس فرمود: برادر عرب! آیا در نزد شما عالمی هست؟ یمانی گفت: آری فدایت شوم! در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند هیچ یک از مردم نیستند. حضرت صادق فرمود: علم عالم آن‌ها چقدر است؟ یمنی گفت: عالم آن‌ها به وسیله پرنده که او را رها می‌کند و تعقیب رفتنش را با فال گیری می‌نماید، در یک ساعت به‌اندازه یک ماه که سواری سریع راه برود، اطلاع پیدا می‌کند.

از حجابها پرسیدند علی در جواب گفت: حجابها هفت است، ستبری هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته‌اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجابها تاریکی ست، برخی نور است، برخی آتش است، برخی دود است، برخی ابر است، برخی برق است، برخی رعد است، برخی روشنی ست، برخی ریگ است، برخی کوه است، برخی غبار است، برخی آب است، برخی نهرهاست آن‌ها حجابهای گوناگون‌اند ستبری هر حجابی هفتاد هزار سال است.

آن‌گاه سرا پرده‌های جلال است که شصت سرا پرده‌اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعدا سراپرده ارجمندیست، سپس سراپرده کبریاء بعدا سراپرده عظمت است، سپس سراپرده قدس سپس سراپرده جبروت سپس سراپرده فخر آن‌گاه سراپرده نور سفید، سپس سراپرده یگانگی

که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی ست. علی در این‌جا خاموش شد. عمر به وی گفت: ای ابا الحسن مباد بی‌تو روزی زنده باشم.

توحید صدوق و خصال: به سند خود از زید بن وهب آورده است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام از حجب پرسش شد، پس فرمود: حجب نخست هفت تااند، و کلفتی هر کدام پانصد سال راه است و میان هر دوتا حجاب هم پانصد سال راه است و حجاب دوم هفتاد حجاب است که میان هر دوتاشان، پانصد سال راه است؛ دربانان هر حجاب هزار فرشته‌اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است، یکی از آن‌ها تاریکی است، یکی نور، یکی آتش، یکی دود، یکی ابر، یکی برق، یکی رعد، یکی نور، یکی ریگ، یکی کوه، یکی غبار، یکی آب، یکی رود است.

آن‌ها حجاب‌های گوناگونند، و کلفتی هر حجاب مسافت هزار سال است و آن‌گاه سراپرده‌های جلالند که سراپرده‌اند، و در هر سراپرده هزار فرشته است و میان هر دو سراپرده سال راه است، سپس سراپرده عزّت است، سپس سراپرده کبریاء، سپس سراپرده عظمت، پس از آن قدس، و سپس جبروت و سپس فخر، و سپس نور سپید، سپس وحدانیت که هزار سال راه است، سپس حجاب اعلا است، سخن آن حضرت پایان یافت و خاموش شد و عمر به او گفت: نمانم برای روزی که تو را نبینم ای أبو الحسن.

امام صادق علیه السلام درباره آیه: «تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی برمی گیرند و بر کسانی که آن‌ها به او (خدا) شرک می‌ورزند» فرمود: او نمی‌تواند ایشان را از ولایت دور کند، بلکه به وسیله گناهان و امثال آن‌ها به آنان صدمه می‌زند هم‌چنان‌که به دیگران می‌زند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از محمد بن فضیل، از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: مؤذن: امیر مؤمنان صلوات اللّٰه علیه است که اذانی را سر می‌دهد که همه آفریدگان آن را می‌شنوند و دلیل این ادعا، سخن خدای عز و جل در سوره برائت است: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ». امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اذان مردم، من بودم.

و نیز از همو، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بُکیر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی از زراره نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: درباره اصحاب اعراف چه می‌گویی؟ عرض کردم: آنان یا مؤمن و یا کافرند. سپس فرمودند: به خدا قسم آنان نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان وارد بهشت می‌شدند و اگر کافر بودند مانند کافران وارد آتش می‌شدند. آنان قومیاند که حسنات و سیئات آنان مساوی‌اند و در اعمالشان کم آورده‌اند و آنان همانان هستند که خدای عز و جل گفته است.

عرض کردم: آیا آنان اهل بهشت هستند یا آتش؟ فرمودند: آنان را در جایی که خدا رها کرده است، رها می‌کنم. عرض کردم: آیا آنان را به خدا موکول می‌کنی؟ فرمودند: بلی، من آنان را به حکم خدا موکول می‌کنم. چنان‌که خدا آنان را به مشیت خود موکول کرده است؛ اگر بخواهد، آنان را با رحمت خود وارد بهشت می‌کند و اگر بخواهد، آنان را به علت گنا هانشان به سوی آتش سوق می‌دهد و به آنان ستم نکرده است. عرض کردم: آیا کافر وارد بهشت می‌شود؟ فرمودند خیر. عرض کردم: آیا کسی غیر از کافر وارد آتش می‌شود؟ گفت: فرمودند: خیر، مگر این که خدا بخواهد. ای زراره! من می‌گویم: اگر خدا خواست، ولی تو نمی‌گویی، اگر خدا خواست. تو اگر بزرگ شوی برمی گردی و گره‌هایت گشوده می‌شود.

و نیز از همو: از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی آمد و به وی گفت: ای امیرمؤمنان، تفسیر: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ یعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ امام علی علیه السلام به وی فرمودند: اعراف ما هستیم که یارانمان را با نشانه‌هایشان می‌شناسیم. اعراف ما هستیم که خداوند متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود. اعراف ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش نگهداشته می‌شویم (گماشته می‌شویم) و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته‌ایم و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن‌که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده‌ایم. چرا که خدای عز و جل اگر بخواهد، خود را برای مردم معرفی می‌کند تا این که حدود او را

بشناسند و از باب او به او رجوع کنند. اما وی ما را درب، صراط، راه و دروازه ورود به خود قرار داده است.

و نیز طبرسی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: اعراف عبارت است از تپه‌هایی میان بهشت و آتش و بر آن هر پیامبری و هر خلیفه پیامبری با گناهکاران از اهل زمانه خود می‌ایستد، چنان‌که صاحب و فرمانده ارتش با سربازان ضعیف خود می‌ایستد، و نیکوکاران به بهشت هدایت می‌شوند. آن خلیفه (جانشین) به گناهکارانی که با او ایستاده‌اند می‌گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید که چگونه به بهشت هدایت شدند، پس گناهکاران بر آنان سلام می‌کنند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيكُمْ».

و نیز طبرسی می‌گوید: حاکم ابوالقاسم حسکانی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است که گفت: نزد علی علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء نزد وی آمد و از او درباره این آیه سئوال کرد و ایشان فرمودند: وای بر تو ای ابن کواء، این ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش می‌ایستیم. هر که ما را یاری کرد، ما او را با نشانه‌اش می‌شناسیم و او را وارد بهشت می‌کنیم و هر که از ما متنفر بود، ما او را با نشانه‌اش می‌شناسیم و وارد آتش می‌کنیم.

از طیار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: به او عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی شده است، پس اگر خدا آنان را وارد بهشت کرد، با رحمت خویش این کار را کرده است و اگر آنان را شکنجه داد، به آنان ظلم نکرده است.

از کرام نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر گاه روز قیامت فرا رسد، هفت گنبد از نور و روشنایی که از یاقوت سبز و سفید تشعشع می‌کند، برافراشته می‌شود. در هر گنبد، امام زمان آن قرار دارد، در حالی که اهل زمانش، چه نیکان و چه بدکاران باشند، دور او گرد هم می‌آیند تا این که پشت دروازه بهشت قرار گیرند. سپس صاحب اولین گنبد نظری می‌کند و به وسیله این نظر، اهل ولایتش را از دشمنانش جدا می‌کند، سپس به سوی دشمنانش می‌آید و می‌گوید: آیا شما هستید که قسم خوردید رحمت خدا شامل حال آنان نمی‌شود؟! آن‌گاه به اصحاب خویش می‌گوید: بی‌هیچ ترس و بیمی وارد بهشت شوید. در این هنگام چهره ظالم سیاه می‌گردد و این در حالی که یاران امام از آن‌جا عبور می‌کنند و به سوی بهشت روانه می‌شوند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». هر گاه اهل گنبد دوم به تعداد کم کسانی که وارد بهشت می‌شوند و تعداد زیاد کسانی که به آتش وارد می‌شوند، نگاه می‌کنند، می‌ترسند و واهمه دارند که مبادا وارد بهشت نشوند و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی «لَمْ يدْخُلُوهَا وَهُمْ يطْمَعُونَ» است.

و ابن طاوس در کتاب «الدروع الواقیه» آورده است که: در حدیث آمده است که اهل آتش هنگامی که وارد آتش می‌شوند و شکنجه و حوادث ترسناک آن را می‌بینند و عذاب و عقوبت آن را در می‌یابند چنان‌که امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: تو درباره آتشی که حتی کسی را که از او عاجزانه التماس کند، باقی نمی‌گذارد و نمی‌تواند از عذاب کسی که به او متوسل می‌شود و تسلیم او می‌گردد، بکاهد، چه می‌دانی درباره آتشی که ساکنان خود را به داغ‌ترین و شدیدترین انتقام‌ها و شکنجه‌ها میاندازد! متوجه می‌شوند که بهشتیان در پاداش بزرگ و نعمت‌های ماندگار به سر می‌برند، پس امیدوار می‌شوند که به آنان غذا یا نوشیدنی دهند تا قسمتی از عذاب دردناکشان کم شود، چنان‌که خدای عز و جل در کتاب گرامی خویش می‌فرماید: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَينَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» فرمودند: به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی‌شود و سپس با زبان تحقیر آمیز و با توهین به آنان پاسخ می‌دهند که: «إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

فرمودند: آنان خازنان آتش را می‌بینند، در حالی که ناظر مصیبت‌های وارده به آنان هستند و امیدوار می‌شوند، به هر طریقی فرجی را نزد آنان بیابند. چنان‌که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يخَفِّفْ عَنَّا يوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ» [و کسانی که در آتشند به نگهبانان جهنم می‌گویند، پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد] فرمودند: به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی‌شود بعد از این که ناکام و ناامید شدند به آنان پاسخ

می‌دهند: «فَادْعُوا وَمَا دُعَاء الْكَافِرِينَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ» [پس بخوانید (ولی) دعای کافران جز در بیراهه نیست].

[همآنان‌که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می‌بریم * و در حقیقت، ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است * آیا (آنان) جز در انتظار تاویل آنند؟ روزی که تاویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا (ممکن است به دنیا) بازگردانیده شویم تا غیر از آن‌چه انجام می‌دادیم انجام دهیم؟ به راستی که (آنان) به خویشتن زیان زدند و آن‌چه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند * در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش (جهانداری) استیلا یافت. روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و (نیز) خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند (پدید آورد). آگاه باش که (عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]

شیخ مفید در کتاب اختصاص: از محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، از سالم بن

دینار، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: شنیدم ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: ذکر خداوند عزّ و جلّ عبادت است و ذکر من عبادت است و ذکر علی علیه السلام عبادت است و ذکر امامان از نسل وی - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - عبادت است. قسم به آن‌کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و برترین انسان‌ها قرار داد، وصی و جانشین من، برترین اوصیاست و او حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او بر خلقش است، و ائمه هدایت کننده بعد از من، از نسل اویند. به خاطر آن‌هاست که خداوند مردم را عذاب نمی‌دهد، و به خاطر آن‌هاست که خداوند (اجرام) آسمان را، به خواست او، نگاه می‌دارد که بر زمین نیفتد، و به خاطر آن‌هاست که کوه‌ها را نگاه داشته، تا آن‌ها را نجنباند، و به خاطر آن‌هاست که باران را بر خلقش نازل می‌کند، و به خاطر آن‌هاست که گیاهان و نباتات را می‌رویاند. آن‌ها اولیای بر حق خدا و جانشینان راستین اویند. تعداد آن‌ها به تعداد ماه‌های سال است که دوازده ماه است، (و به عبارت دیگر) تعداد آن‌ها به تعداد نقیبان موسی بن عمران علیه السلام است. سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ». سپس فرمود: ای ابن عباس! آیا تصور می‌کنی که وقتی خداوند به آسمان دارای افلاک سوگند یاد می‌کند، منظورش واقعاً آسمان و صورت‌های فلکی آن است؟ عرض کردم: ای رسول خدا! پس منظور چیست؟ فرمود: منظور از آسمان، من هستم، و صورت‌های فلکی ائمّه بعد از من هستند که اولین آن‌ها علی علیه السلام، و آخرین آن‌ها مهدی عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف است.

ابن شهر آشوب: از ابو یوسف یعقوب بن سفیان، و ابو عبد اللّٰه قاسم بن سلام در کتاب تفسیرشان، با سند، از اعمش، از مسلم بن بَطین، از ابن جبیر، از ابن عباس در مورد این آیه نقل می‌کند: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، منظور این است که در شب معراج، از آسمانی به آسمان دیگری بالا می‌روید. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: در شب معراج فاصله من از پروردگارم به‌اندازه دو سر یک کمان یا کمتر بود. و پروردگارم فرمود: ای محمد! درود من بر تو باد، و درود مرا به علی بن ابی طالب علیه السلام برسان و به او بگو: من او را دوست دارم و دوستداران وی را دوست دارم. ای محمد! به خاطر عشق و دوستی من به علی، نامی از نام‌های خودم را برای او مشتق کردم و برگزیدم؛ من علی عظیم هستم و او علی است، و من محمود و ستایش شده هستم و تو محمد هستی. اگر بنده ای نهصد و پنجاه سال مرا عبادت کند- چهار بار این جمله را تکرار کرد- در حالتی در روز قیامت مرا خواهد دید که تنها یکی از نیکی‌های علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد من خواهد یافت (به او خواهم داد). خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَمَا لَهُمْ» منظور، منافقان هستند «لَا يؤْمِنُونَ» چرا این فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام را تصدیق و تأیید نمی‌کنند؟

ابن بابویه: محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابو عبد اللّٰه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیان، از عبد الرحمن بن ابزی، از ابوذر غِفاری - که رحمت خداوند بر وی باد - نقل می‌کند: در حالی که همگی راه می‌رفتیم، دست در دست پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم

داشتم و هر دو به آفتاب نگاه می‌کردیم تا این که غروب کرد و من عرض کردم: ای رسول خدا! کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر بالا برده می‌شود، تا این که به آسمان هفتم که زیر عرش است، می‌رسد. آن‌گاه سجده کنان فرود می‌آید، و همه فرشتگانی که عهده دار آن هستند، به سجده می‌روند. سپس می‌گوید: پروردگارا! امر شما چیست، از کجا طلوع کنم؟ آیا از محل غروبم طلوع کنم یا از محل طلوعم؟ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است]، منظور، تدبیر پروردگار عزیز و توانا در آفرینش خویش است؛ خداوندی که از آفریدگان خویش آگاه است.

فرمود: سپس جبرئیل پوششی از نور عرش که به مقدار ساعت‌های روز و به‌اندازه درازای آن در تابستان و کوتاهی آن در زمستان و مابین‌اندازه‌های آن در پاییز و بهار است برای آفتاب می‌آورد، پس آفتاب آن گونه که انسان لباس خویش را می‌پوشد، آن پوشش را بر تن می‌کند و به فضای آسمان می‌رود و از محل طلوع خویش طلوع می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: مانند این است که من اکنون خورشید را می‌بینم که سه شب محبوس بوده است و نور افشانی نمی‌کند. سپس لباس خورشید را بر او نمی‌پوشانند و به وی دستور داده می‌شود که از سمت مغرب طلوع کند، و به این دلیل است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ»، و ماه نیز بدین گونه است، از آن زمان‌که طلوع می‌کند و آسمان را می‌پیماید تا آن زمان‌که غروب می‌کند و به آسمان هفتمین بالا برده می‌شود، و در زیر عرش به سجده می‌رود و سپس جبرئیل پوششی از نور کرسی را برای

آن می‌آورد، و به همین موضوع اشاره دارد آن‌گاه که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] ابوذر - که رحمت خداوند بر وی باد - می‌گوید: بعد از آن من با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم تنها نشستیم و نماز مغرب را به جای آوردیم.

محمد بن یعقوب: از یکی از یاران ما، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن حسن، از عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی، از محمد بن اسحاق، از اُسید بن ثعلبه، از امّ هانی نقل می‌کند که: امام محمد باقر علیه السلام را دیدم و از ایشان درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوَارِ الْکُنَّسِ»، فرمود: خنّس، امامی است که در زمان خود در سال دویست و شصت از دیده‌ها پنهان می‌شود، و مردم از علم و دانش او بهره مند نخواهند شد (از او چیزی نخواهند دانست) سپس مانند شهابی درخشان در تاریکی شب نمایان می‌شود، اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد.

و نیز از او: از سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس درباره «رَبُّ الْعَالَمِینَ»، نقل شده است: خداوند عزّ و جلّ سیصد و چند ده جهان را پشت کوه قاف و دریای هفت گانه آفرید، که به‌اندازه یک چشم بر هم زدن، معصیت خداوند را نکردند. آن‌ها فرزندان آدم را نمی‌شناسند که هر کدام از آن جهان‌ها سیصد و سیزده بار بیشتر از

فرزندان آدم جمعیت دارد، و بلکه بیشتر؛ و این است منظور از این آیه: «إِلَّا أَن یشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ».

ابن بابویه: پدرم، از سعد بن عبد اللّٰه، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمد بن جمهور، از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن از محمد بن ابی حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: هر کس در هر روز از ماه شعبان یک بار این عبارت را بگوید: « أستَغفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لاَ إلَهَ إلاَّ هُوَ الرَّحمَنُ الرَّحِیمُ، الحَی القیومُ وَ أتُوبُ إلَیهِ» [طلب آمرزش می‌کنم و دست توبه بلند می‌کنم به سوی خدایی که خدایی جز او نیست و او رحمان و رحیم و زنده و پایدار است] نام وی در افق مبین ثبت می‌شود. به ایشان عرض کردم: افق مبین چیست؟ فرمود: سرزمینی رو به روی عرش است که رودهایی در آن‌جاری است و جام‌هایی به تعداد ستارگان در آن‌جا وجود دارد.

ابن فَهْد در (العُدّه) نقل می‌کند: در حدیث معاذ بن جبل، معاذ از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده است که: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به من فرمود: مردم را پاره نکن (تار و مار نکن)، که سگ‌های جهنم تو را تکه تکه خواهند کرد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا»، آیا می‌دانی «ناشطات» چیست؟ آن‌ها سگ‌های اهل دوزخ هستند که گوشت و استخوان را می‌خورند.

ابن بابویه نقل می‌کند: ابو الحسن محمد بن قاسم گرگانی - که خدا از او خشنود باد - از احمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش امام رضا، از پدرش امام موسی کاظم - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - روایت کرده است که: جمعی از یاران مخلص امام صادق علیه السلام در شبی مهتابی نزد ایشان نشسته بودند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! پوسته این آسمان چه زیباست و نور این نجوم و ستارگان چه جالب است! امام صادق علیه السلام فرمود: شما این سخنان را می‌گویید، در حالی که چهار فرشته تدبیر کننده یعنی: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیه السلام به زمین نگاه می‌کنند، و شما و همتایانتان را در مناطق مختلف زمین می‌بینند، در حالی که نوری که از شما به آسمان‌ها و زمین می‌تابد، از نور این ستارگان زیباتر است و آن‌ها نیز مشابه همان گفته شما را می‌گویند که: نور این مؤمنان چه زیباست!

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پاسخ صحیحی نداده‌اند. هیچ‌چیزی قبل خداوند عزّ و جلّ وجود نداشت. او عزیزی بود که هیچ‌کس قبل از عزّت او موجود نبود و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ» [منزه است پروردگار تو پروردگار شکوهمند از آن‌چه وصف می‌کنند] خالق قبل از مخلوق وجود داشته است، و اگر خداوند اولین چیزی را که می‌آفرید، آن را از چیز دیگر آفریده بود و اگر خداوند اولین آفریده‌ها را از طریق آفریدن یک چیز دیگر می‌آفرید، این تسلسل ادامه دار می‌شد و انقطاع نداشت و همیشه

همراه او چیزی بود که خداوند تبارک و تعالی بر او مقدم نبود. اما خداوند

قبل از هر چیز دیگری موجود بود و چیزی را آفرید که تمامی موجودات دیگر را از آن چیز خلق کرد و آن چیز، همان آب است که تمامی چیزها را از آن آفرید، و آفرینش تمامی موجودات را به آن نسبت داد، و آب را به چیز دیگری نسبت نداد. باد را از آب آفرید و باد را بر آب مسلّط کرد. پس باد بر سطح آب، شکاف‌هایی ایجاد کرد (موج‌هایی به وجود آورد) که به مقداری معین که خودش می‌خواست به همان‌اندازه طغیان کند، کف بر آن آب به وجود آمد و از آن کف تشکیل شده، زمینی سفید و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی و هیچ گونه فراز و نشیبی در آن نبود و درخت نیز بر آن وجود نداشت. سپس آن را مانند ورق در هم پیچید و روی آب قرار دارد. سپس خداوند آتش را از آب خلق کرد. پس آتش، سطح آب را شکاف داد و به مقدار معینی که خدای عزّ و جلّ می‌خواست، دودی از آن آب بالا آمد و از آن دود، آسمانی صاف و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی در آن نبود؛ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لَيلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» [آسمانی که (او) آن را برپا کرده است * سقفش را برافراشت و آن را (به‌اندازه معین) درست کرد * و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] و فرمود: در آن از خورشید و ماه و ستارگان و ابرها خبری نبود. سپس آن را در پیچید و بالای زمین قرار داد. سپس این دو خلقت را به هم مربوط کرد، و قبل از آن‌که زمین را گسترده و مسطح کند، آسمان را بالا برد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است:

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا» [و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] منظور این است که گسترده کرد.

هم‌چنین در کتاب کنزالفوائد از علی بن محمد بغدادی به نقل از احمد بن محمد جوهری و محمد بن لاحق بن سابق از پدرش به نقل از شرفی بن قطامی از تمیم بن وعله مری از جارود بن منذر عبدی روایت شده است که تمیم گفت: جارود بر دین نصاری بود و در سال حدیبیه اسلام آورد و اسلام وی بسیار نیکو گردید. وی مردی کتاب خوان و آگاه از تأویل آن‌ها بود و عالم فلسفه و طب و صاحب نظر در آن‌ها بود. وی دارای ظاهری آراسته و زیبا نیز بود.

وی در زمان عمر بن خطاب روزی این سخن را برای ما روایت نمود که: روزی به همراه مردانی از عبد قیس به دیدار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رفتیم.

چون ایشان پیامبر را دیدند چهره زیبا و برخورد خوبش آنان را بسیار مجذوب کرد و از سخن گفتن درماندند. پس پای پیش گذاشتم و در محضر او ایستادم و گفتم: سلام بر شما ای رسول خدا. پدر و مادرم به فدای تو. پس شروع به سخن گفتن کردم، و أشعاری را ذکر نمود که در مدح ایشان صلی اللّٰه علیه و آله خواند. سپس گفت: نزد ایشان مردی بود که او را نمی‌شناختم. پرسیدم ایشان کیست؟ گفتند: او سلمان فارسی صاحب برهان عظیم و منزلت بسیار است. سلمان به من گفت: ای مرد عبد قیسی چگونه رسول خدا را بی‌آن‌که پیش از این نزد او آمده

باشی شناخته ای؟ من به نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رفتم که چهره‌اش پر از نور و سرور بود. سپس گفتم: ای رسول خدا قسّ منتظر آن بود که تو بیایی. وی دائماً نام تو را بر زبان می‌آورد و نام پدر و مادر تو و نام‌های دیگر را می‌آورد که اکنون آنان را در میان یارانت نمی‌بینم.

سلمان گفت: ما را خبر بده، و من شروع به سخن گفتن برای آنان کردم در حالی که رسول خدا و همه مردم با دقّت به سخنانم گوش فرا می‌دادند و گفتم: ای رسول خدا، من قسّ را دیدم که از محفل بزرگ إیاد خارج شده بود و حمایل شمشیری به تن داشت و در روشنایی شبی که چون خورشید می‌درخشید، چهره و انگشت خود را به طرف آسمان بالا برد. من به او نزدیک شدم و شنیدم که می‌گفت: پروردگارا، ای خدای هفت آسمان بلند و زمین‌های سرسبز، به حق محمد و سه محمد همراه وی و چهار علی و دو فرزند وی و بلند مرتبگان و آن نهر درخشان و به حق همنام کلیم و به حق نقیبان و شفیعان و راه‌های وسیع و مدرسان انجیل و حافظان تنزیل که به تعداد نقیبان بنی اسرائیل‌اند و پاک کننده گمراهی‌ها و از بین برنده باطل‌ها هستند و روز قیامت با آنان برپا می‌شود و به واسطه آنان شفاعت درک می‌گردد؛ آنان‌که خداوند اطاعت شان را واجب کرده است، بر ما بارانی نجات بخش بفرست. خداوندا! کاش می‌توانستم حتی بعد از مدتی تأخیر در عمر و زندگیم آنان را درک نمایم. سپس گفتم ای رسول خدا، خداوند ترا خبر نیکو دهد، مرا از این نام‌ها خبر ده که ما آنان را ندیده‌ایم و قسّ آنان را گواه گرفت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جارود، در شب معراج به آسمان، خداوند عز و جل به من وحی کرد که «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا» [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو] که برای چه برانگیخته شده‌اند. پس به آنان گفتم: برای چه برانگیخته شده‌اید؟

گفتند: برای نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب و أئمه از فرزندان شما. سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش نگاه کن. چون نگاه کردم، علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و مهدی را در نوری درخشان دیدم که مشغول نماز خواندن بودند و خداوند تعالی به من فرمود: این حجت‌ها اولیای من هستند و این انتقام گیرنده از دشمنان من است. جارود گفت، سلمان به من گفت ای جارود، این‌ها همان‌هایی هستند که در تورات و انجیل و زبور نام آن‌ها ذکر شده است... الخ

امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا آنان می‌جنگند تا خدا یگانه و یکتا دانسته شود و شریکی برای او قائل نشوند و تا این که پیرزنی ضعیف از مشرق به سمت مغرب مسافرت کند، بی‌آن‌که کسی مانع او شود و خدا دانه را از زمین بیرون آورد و باران را از آسمان فرود آورد و مردم خراجی را که بر گردن‌هایشان دارند، به مهدی علیه السلام می‌دهند و خدا شیعه ما را نعمت‌های فراوان دهد و اگر خوشبختی شامل حال آنان نمی‌شد، طغیان می‌کردند. هنگامی که صاحب این امر برخی از احکام را اجرا می‌کند و برخی سخنان را ایراد می‌کند، گروهی سرکش از مسجد به قصد نافرمانی از او خروج می‌کنند. ایشان به یارانش می‌فرماید: راه بیفتید. و در منطقه تمارین (خرما فروشان) به آنان می‌رسند و آنان را اسیر می‌کنند و دستور سر بریدن آنان را می‌دهد و آن آخرین گروهی است که بر علیه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می‌کند.

هم از اوست، از علی بن احمد بن حاتم، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از خالد بن مُخَلَّد، از عبد الکریم بن یعقوب جُعفی، از جابر بن یزید، از ابو عبد اللّٰه جدلی، روایت کرده است که: بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم، ایشان فرمودند: می‌خواهی پیش از این که کسی به جمع ما اضافه شود، تو را از سه چیز باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: من بنده خدا هستم و دابّة الأرض هستم با تمام صِدق و عدلش و برادر پیامبرش هستم. می‌خواهی تو را از شکل بینی و چشمان مهدی باخبر کنم؟ گفتم: بلی. پس با دست بر سینه خود زد و فرمود: من هستم.

و نیز از وی: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله، از علاء، از محمد بن مسلم نقل می‌کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی نزد من آمد، در حالی که در نماز بودم و با دست چپ خویش دعا می‌کردم. گفت: ای ابا عبد اللّٰه! با دست راست دعا کن. گفتم: ای بنده خداوند! خداوند همان گونه که بر دست راست حق دارد، بر دست چپ نیز حق دارد. و فرمود: رغبت: باز کردن دو دست در حالی که روی به آسمان باشند، است و رهبت: باز کردن دو دست در حالی که پشت به آسمان باشند، است و تضرع: حرکت دادن انگشت سبابه دست راست به سمت راست و چپ است، و تبتل: به آرامی حرکت دادن انگشت سبابه دست چپ به طرف بالا و پایین است، و ابتهال: عبارت است از باز کردن دستان خویش رو به آسمان، آن هنگام که در خود دلیلی برای اشک ریختن احساس کنی.

یعنی همان گونه که خداوند سیارات و ستارگان آسمان‌ها را در فضا شناور و بدون تکیه گاه و ستون آفرید زمین را نیز به همان گونه خلق کرد.

یعنی خداوند آسمان (مقام قرب و حضور و ملکوت) را آفرید و از زمین چیزی شبیه آسمان آفرید، یعنی انسانی را خلق کرد که مرکب از ماده زمینی و روح ملکوتی آسمانی است.

این مطلب از نظر علمی نیز ممکن است، چراکه برخی دانشمندان می‌گویند میلیون‌ها خورشید و سیاره مشابه زمین در کهکشان‌های جهان وجود دارد؛ و وجود جهان‌های مشابه این آسمان پرستاره را حدس می‌زنند، زیرا دانشمندان علم نجوم و فیزیک کیهانی با تلسکوپ‌های خود توانسته‌اند میلیاردها ستاره و سیاره را ببینند، ولی باز می‌گویند هنوز فضاهای ناشناخته و تاریکی هست که از دامنه دید ما بیرون است. پس احتمال وجود شش جهان مشابه و شش آسمان دیگر که هنوز کشف نشده باشد، وجود دارد و این مطلب با ظاهر برخی آیات قرآن نیز همگونی دارد، (إِنّا زَینَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ الْکَواکِبِ)؛ «در حقیقت، ما آسمان نزدیک را با زیور سیارات آراستیم».

خداوند در آیات مختلف از قرآن کریم، به مراحل خلقت انسان اشاره کرده است. یکی از این مراحل «علق» است. واژه «علق» شش بار و در پنج آیه به صورت‌های مختلف به کار رفته است و هم‌چنین سوره ای در

قرآن با نام «علق» نازل شده است. (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ)؛ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علق آفرید».

اکثر مفسران اتفاق نظر دارند که آیه اول سوره علق، نخستین آیاتی است که در غار حرا بر پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله نازل شده است.

علق در لغت

واژه «علق» جمع «عَلَقَه» در اصل به معنای «چیزی که به چیز بالاتر آویزان شود» آمده است و موارد استعمال آن در خون بسته، زالو، خون منعقد که در اثر رطوبت به هر چیز می‌چسبد، کرم سیاه که به عضو آدمی می‌چسبد و خون را می‌مکد و... می‌باشد. پس می‌توان گفت: در مواردی که علق استعمال شده: یکی چسبندگی و دیگری آویزان بودن، لحاظ شده است مانند: زالو، خون بسته و کرم که به عضو بدن می‌چسبد و آویزان می‌شود.

علق از نگاه علم

«علق»، همان خون بسته ای است که از ترکیب اسپرم مرد با اوول زن حاصل می‌شود و سپس داخل رحم زن می‌شود و بدان آویزان می‌شود. پس از پیوستن نطفه مرد به تخمک زن، تکثیر سلولی آغاز می‌شود و به صورت یک توده سلولی در می‌آید که به شکل توت است (به آن مارولا Marula گویند) و در رحم لایه گزینی می‌کند یعنی، سلول‌های تغذیه کننده به درون لایه مخاطی رحم نفوذ کرده و به آن معلق (آویزان

نه کاملاً چسبیده به رحم) می‌شوند. قرآن این مطلب را با تعبیر زیبای «علق» بیان کرده است.

اگر واژه «علق» را به معنای خون بسته بپذیریم، می‌توانیم تناسب آن را با موارد استعمال اینگونه بیان کنیم:

چسبنده بودن آن. (خون بسته ای که برای مکیدن خون به بدن می‌چسبد).

آویزان شدن آن به جداره رحم.

مشابه زالو است. (زالو هر بار می‌تواند به‌اندازه یک فنجان قهوه، خون انسان یا حیوانی را بمکد. نطفه در رحم، زالو وار به رحم می‌چسبد و از خون تغذیه می‌کند هم‌چنین در وجه تشبیه به زالو گفته شده است که در مرحله ایجاد جنین، از هر دو ماده ای به نام «هپارین» ترشح می‌شود تا این‌که خون در موضع منعقد نشود و قابل تغذیه باشد. شکل علقه مانند زالو کاملاً مسطح است این حالت در چهار هفته اول ادامه دارد.

قرآن از میان تمام حواس ظاهر و باطن تنها روی این سه (گوش و چشم و فؤاد) تکیه کرده است، به علّت این که مهم‌ترین حس ظاهری انسآن‌که

رابطه نیرومندی میان او و جهان خارج برقرار می‌کند؛ گوش و چشم است. گوش، اصوات را درک می‌کند و مخصوصاً تعلیم و تربیت به

وسیله آن انجام می‌گیرد و چشم وسیله دیدن جهان خارج و صحنه‌های مختلف این عالم است نیروی عقل و خرد، مهم‌ترین حس باطنی انسان است. اگر این ابزار شناخت از آدمی گرفته شود ارزش وجودی او تا سه حد یک مشت سنگ و خاک سقوط می‌کند.

یکی دیگر از قدرت‌های خداوند در خلقت انسآن‌که می‌توان آن را یکی از شگفتی‌های خلقت نامید، اختلاف سر انگشتان دست بشر است. تحقیقات نشان داده است اگر جمعیت انسان‌ها از مرز میلیارد میلیاردها بگذرد باز هم شاهد اختلاف سر انگشتان آن‌ها هستیم. خداوند به اختلاف انگشتان در قالب اثبات معاد اشاره نموده و می‌فرماید:

(أَ یحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّی بَنانَهُ)؛ «آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

دست انسان دارای استخوان و عضله است و کارهای مهمی انجام می‌دهد، هر انگشت دارای قطعه جدا از هم می‌باشد جز انگشت ابهام که

دارای دو قطعه است و قدر انگشت ابهام بیشتر از دیگران است و محال است انسان ابتکاری همانند دست داشته باشد که از لحاظ کوچک، قدرت، سرعت همان دست باشد. دست، مرکز احساس است (حس لامسه) و بیانگر حالات درونی انسان است برای مثال! هرچه دست درجه عرق ریزی آن زیاد باشد؛ دلیل بر مرض قند است و هم چنین ناخن نیز حالات درونی انسان را نشان می‌دهد تا جایی که طبیبان یونانی می‌گفتند:

یکی از حواس پنج گانه، حس لامسه است که محل آن پوست بدن می‌باشد، وسعت پوست بدن، بالغ بر /متر مربع است و از سه قشر تشکیل شده است:

قشر سطحی پوست: (یا بشره و ضمایم آن، از قبیل، مو، ناخن، غدد چربی و پستان) قشر سطحی پوست از سلول‌های پوشش پهن چند طبقه ای ساخته شده که سلول‌های طبقه عمیق آن در حال تقسیم و تکثیر بوده و سلول‌های سطحی آن‌که قدیمی ترند به ماده شاخی تبدیل می‌گردد. (طبقه شاخی پوست با شستشو و کیسه کشی به شکل پوسته دور ریخته می‌شود) و در سطح پوست، چین‌ها و شیارها و سوراخ‌های غدد چربی، عرقی و پستان و برآمدگی‌هایی به نام حبه‌های جلدی یا پاپیل مشاهده می‌گردد. حبه‌های جلدی خصوصاً در کف دست و کف پا نمایان است.

قشر چرمی پوست از نسج لیفی محکم تشکیل شده است. چرم دباغی شده حیوانات از این قشر می‌باشد، قشر چرمی نیز دارای حبه‌هایی است و درون هرحبه یک حلقه موئین رگ یافت می‌شود که می‌توان به وسیله می‌کروسکوپ مخصوص آن را مشاهده کرد. در اکثر این حبه‌ها دانه‌های لمس، فشار و اتم‌های الیاف عصبی حسی برای درک گرما و سرما وجود دارد.

حس گرما و سرما هر کدام به وسیله رشته‌های عصبی جداگانه به مراکز مربوطه منتقل می‌شود. در قشر سطحی و عمیق پوست، سلول‌های مخصوص درک سرما موسوم به نقاط سرما و سلول‌های درک گرما به نام نقاط گرما وجود دارد و اعضای درونی دارای چنین سلول‌هایی نیستند و به همین جهت سرما و گرما را حس نمی‌کنند.

انشعابات اعصاب حس درد به قشر سطحی پوست ختم می‌شود. نوک انشعابات را نقاط درد می‌نامند. یک سانتی متر مربع پوست دارای - نقطه درد است، حس درد، از طریق شیمیایی است، حرارت شدید موجب مرگ سلول‌ها می‌شود و مرگ سلول‌ها باعث ترشح ماده ای مخصوص می‌گردد که در انتهای انشعابات عصبی، حسی درد را تحریک می‌کند.

از رنگ لب می‌توان به درجه کم خونی شخص پی برد برای مثال، لب‌های آبی و بنفش، علامت بیماری قلب و نارسایی گردش خون است.

لب‌ها نقش مؤثری در سخن گفتن و حرف زدن دارند چرا که بسیاری از مخارج حروف به وسیله لب‌ها ادا می‌شود، از این گذشته لب‌ها کمک زیادی به جویدن غذا و حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب می‌کنند.

انتهای زبان الیاف عصب ذائقه است و چهار مزه اصلی عبارتند از:

شیرینی (با نوک زبان) تلخی (در عقب زبان) ترشی (کناره و وسط زبان) شوری (با تماس سطح فوقانی زبان) حس می‌شوند، تحریک دانه‌های ذائقه، توسط اعصاب زبانی حلقی به پیاز نخاع و از آن‌جا به نوک قطعه گیجگاهی مغز منتقل می‌گردد. حس‌های عادی لامسه و دما در سطح زبان از نوک انگشتان هم قوی‌تر است و مخاط زبان می‌تواند ریگ بسیار کوچک در غذا را لمس کند. عفونت میکروبی زبان به ندرت رخ می‌دهد، وجود هم زمان باکتری‌های بی‌خطر در حفره دهان، خاصیت پشت بری بزاق، خون رسانی فوق العاده، کارآمدی این عضو را در مقابل عفونت نشان می‌دهد. زبان نسبت به کمبود ویتامین و کمبود آهن حساسیت نشان می‌دهد و یک درصد سرطان‌ها مربوط به سرطان زبان است.

«ما الانسان لولا اللسان الاصورة ممثله او بهیمة مهمله؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟ در آن زمان یا صورتی مثل انسان بود یا حیوان گنگ و ناشناخته».

شگفتی زبان آن است که استعداد آن را دارد به هزاران لغت تکلّم نماید. در دنیا صدها زبان و لهجه وجود دارد که هر کدام دارای هزاران لغت

است که زبان استعداد تکلّم به همه را دارد و این نشان از قدرت خداوند است.

زبان برکات زیادی در زندگی انسان دارد از جمله وسیله مناجات و ارتباط با خدا، حل مشکلات افراد، ابراز محبت و فهماندن آن‌چه در باطن است و... اما در مقابل این همه برکات، شرهای بسیاری نیز در این عضو به ظاهر کوچک نهفته است.

این پژوهش، تلاش‌های علمی انجام شده را بررسی نموده، با تحلیل و بهره برداری از دست آوردهای این تحقیقات، به دنبال رسیدن به هدف مقاله است. هدف این تحقیق، توجه دادن به حقیقتی مهم است: عبادت‌های اسلامی فواید جسمی روشنی برای بدن انسان دارد. این پژوهش به دنبال بیان تاثیرات مثبت حرکات نماز در چرخش خون در مغز و مقارنه تاثیرات نماز با تاثیر جایگزین‌های آن در اثر انجام ورزش است به ویژه این که انجام ورزش یکی از وسایل متعارف برای حفظ سلامتی بدن است، در این تحقیق به دست آورد پژوهش‌های انجام شده دیگر در گذشته، تکیه شده. بیشتر این تحقیقات برگرفته از تلاش‌های علمیاندیشمندان جهان غرب می‌باشد به همین دلیل هم می‌توان این پژوهش را، نامه ای سرگشاده به جهان غرب دانست.

این پژوهش به بررسی فایده فرمان الاهی به شروع نماز، در سن کودکی می‌پردازد. آغاز نماز در این سن، باعث می‌شود کودک، نماز را به خوبی به جا آورد و به انجام نماز به شکل صحیح، عادت کند. انجام صحیح حرکات نماز، باعث پدید آمدن بیشترین تاثیرات مطلوب بر بدن خواهد شد.

با توجه به این که مغز یکی از مهم‌ترین اعضای بدن به شمار می‌رود، وظیفه‌ی آن به میزان زیادی به جریان چرخش خون بستگی دارد. جریان چرخه خون، تغذیه کننده مغز می‌باشد. چرخه خون ویژگی‌هایی دارد که همین ویژگی‌ها نشاط و پویایی مغز را تامین می‌کند. یکی از این ویژگی‌ها وجود چرخه ذخیره ای است که در مواقع اضطراری و مورد نیاز به کار می‌افتد، هم‌چنین دارای نظامی خودکار برای تنظیم چرخه خون در مغز می‌باشد که ثبات جریان خون به مغز را در شرایط گوناگون تضمین می‌کند.

علوم جدید ثابت کرده که تارها (بافته های) عنکبوت از قوی‌ترین بافته‌های طبیعی است و سختی آن از سختی آهن محکم، محکم‌تر است تا آن‌جا که به نام «آهن حیوانی» خوانده می‌شود و خانه عنکبوت از قوی‌ترین خانه هاست که از ناحیه استحکام بافت آن مشهور است به طوری که می‌تواند در برابر بادهای شدید مقاومت کند و در تارهای خود عنکبوت‌های باهوش را نگهداری نماید بطوری که نمی‌توانند از آن جدا شوند. از آن‌جا که ایمان کامل دارم که ممکن نیست حقایق علمی با آیات قرآن معارض باشد و اگر تعارض پیدا کرد، شکی نیست که آن‌چه قرآن ثابت کرده [و بطور قطعی و نص فرموده] حق است و علوم بشری از حقیقت فاصله گرفته است.

کلمه «اولیاء» سی و سه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است و در بیست مورد آن‌ها واژه «اولیاء» در مصادیق زیر استعمال شده است:

کافرون (الذین کفروا)؛ منافقون، یهود و نصاری (الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ)؛ شیاطین، ابلیس و نسل او، ستمکاران (الذین هادوا).

و نیز در موارد: اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا؛ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا، پدران، برادران از کفّار، مؤمنون، مؤمنات، بندگان صالح خدا، ولی در هیچ آیه ای تصریح نشده که «اولیاء» از بت‌های ساختگی و بت‌های پلید باشند.

حجم عنکبوت‌های ماده از نرها بزرگ‌تر است و عنکبوت زن و مرد غالباً فقط در هنگام ازدواج با هم‌دیگر ملاقات می‌کنند و عنکبوت نر قبل از

عروسی، اقدام به رقص‌ها و حالات مشخصی در برابر عنکبوت ماده می‌کند، که مقصودش منحرف کردن غریزه دشمنی عنکبوت ماده است و هنگامی که آمیزش آن‌ها تمام می‌شود، عنکبوت نر غالباً در لانه باقی می‌ماند (و اقدام به پنهان شدن از عنکبوت ماده می‌کند) چرا که می‌ترسد او را بکشد. کشتن عنکبوت نر بعد از تمام شدن آمیزش جنسی در بین بسیاری از عنکبوت‌ها اتفاق می‌افتد و مشهورترین آن‌ها عنکبوت «بیوه سیاه» است که به این نام نامگذاری شده چون که عنکبوت ماده بعد از آمیزش جنسی عنکبوت نر را می‌کشد؛ امّا برخی از انواع آن‌ها عنکبوت ماده، عنکبوت نر را رها می‌کند تا بعد از آمیزش در لانه زندگی کند تا هنگامی که فرزندان از تخم خارج می‌شوند اقدام به قتل او کنند و او را بخورند و در انواع دیگری از عنکبوت، مادر اقدام به

تغذیه فرزندان کوچکش می‌کند تا این‌که بزرگ می‌شوند و مادرشان را می‌کشند و می‌خورند.

از این مطالب روشن می‌شود که نظام اجتماعی و روابط خانوادگی در خانواده عنکبوت براساس مصالح موقت است به طوری که هرگاه این مصالح تمام می‌شود، افراد دشمن هم‌دیگر می‌شوند و برخی برخی دیگر را می‌کشند، این عنکبوت ماده است که بخاطر مصلحت آمیزش، به آسانی عنکبوت نر را در لانه می‌پذیرد ولی هنگامی که از او کام گرفت، علیه او اقدام می‌کند، او را می‌کشد و می‌خورد و یا شوهرش را خوراک فرزندانش می‌کند و یا در برخی انواع فرزندان عنکبوت هنگامی که بزرگ شدند مادرشان را می‌خورند.

اکثر مفسران، به قدرت خدا اشاره کرده‌اند که: خداوندی که در درخت سبز آتش قرار داده است قدرت زنده کردن مرده‌ها را دارد.

نقش صدا در برقراری ارتباط به آن‌چه که اشاره شد خلاصه نمی‌گردد، دریافت صداهای گوناگون توسط دستگاه‌های پیشرفته از آسمان و کرات

دیگر منظومه شمسی عامل اساسی برقراری ارتباط انسان با ناشناخته‌های فضا به شمار می‌رود.

«علم نجوم بی‌سیمی، از جدیدترین علومی به شمار می‌رود که تقدم علمی در عنصر جدید به آن دست یافته است، تاکنون دریافت صداهای

مبهمی از بیشتر کواکب ممکن گردیده و هنوز هم دانشمندان پژوهش‌ها و بررسی‌های خود را در رابطه با این دانش که انتظار می‌رود روشنی‌های بیشتری درباره کائنات عظیم پرتوافکن، ادامه می‌دهند به آن امید که بتوانند توسط تلسکوپ‌های بی‌سیمی و از طریق این صداها اشیاء معینی را رصد نمایند».

«در پایان سال همایشی بر پاگردید که دانشمندان علم نجوم بی‌سیمی را گرد هم آورده؛ «کارل جانسکی» در این همایش ضمن تقدیم گزارش خود چنین گفت «بی گمان در آسمان، نجوم و کهکشان‌هایی وجود دارند که دائماً صحبت می‌کنند و این صحبت‌ها که دریافت آن‌ها با تلسکوپ‌های بی‌سیمی امکان پذیر است، معلومات بسیار زیادتری از آن‌چه هم اکنون وجود دارد را در اختیار بشر قرار می‌دهد».

- (وَ أَنّا كُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یسْتَمِعِ الْآنَ یجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً)

آیا تلاش جنیان برای شنیدن صداهایی از آسمان، تلاش برای شنود وحی بوده و یا هر نوع صدایی را به کمین نشسته بودند، تا از اسرار آسمان‌ها آگاهی یابند؟

«عبدالرزف مخلص» می‌نویسد:

«برخی می‌گویند تلاش جنیان برای شنیدن از آسمان تلاش در جهت استماع وحی بوده است، در حالی که وحی را جز خود انسانی که بر او وحی فرستاده می‌شود نمی‌تواند بشنود، و حتی آنانی که در جوار وی

هستند وحی را نمی‌توانند بشنوند، کما این‌که جنیان بعد از نزول قرآن بر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نیز در کمین گاه‌های شنود خود در آسمان می‌نشستند».

اثرات فیزیولوژیک عمومی: صدا می‌تواند باعث تحریک عصبی شده و ضربان قلب، فشار خون، مصرف اکسیژن و تعداد تنفس را افزایش دهد.

- (وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ یتَّخِذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ)؛ «و از مردم کسی است که سخن سرگرم کننده (و بیهوده) را می‌خرد، تا بدون هیچ دانشی (مردم را) از راه خدا گمراه سازد و آن (آیات) را به ریشخند گیرد؛ آنان، عذابی خوارکننده برایشان (آماده) است».

از مصادیق بارز سخنان بیهوده (لَهْوَ الْحَدِیثِ) صوت غنایی است چرا که هر دو گمراه کننده هستند. در ذیل این آیه شریفه در تفسیر نمونه به اثرات صوت غنایی اشاره شده است:

«غناء به صوتی گفته می‌شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می‌نماید و انسان در آن حال احساس می‌کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است».

توسعه‌ی غناء و موسیقی یکی از مهم‌ترین ابزاری است که آن‌ها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند و به همین دلیل قسمت عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می‌دهد.

« (استفزز) از ماده «استفزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است، تحریکی سریع و ساده ولی در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است، لذا استعمال این لغت در معنی تحریک و برانگیختن به خاطر بریدن کسی از حق و کشاندن او به سوی باطل است... (و) هرگونه تبلیغات گمراه کننده که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود را شامل است هر چند برخی آن را به معنی نغمه‌های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند فقط... و این نخستین برنامه شیطان است.»

بدون شک شنیدن صدای وحشتناک آتش گسترده ای که در حال پیشروی است روح و روان انسان را در هم می‌ریزد و موجب اضطراب می‌شود و اثرات صدای لهو نیز بر کسی پوشیده نیست.

شنیدن صدای تلاوت ملکوتی قرآن اثرات روحی بالایی بر روحیه افراد خصوصاً مؤمنین دارد که از جملآن آرامش روانی و ازدیاد ایمان است.

«زینوا القرآن بأصواتکم؛ قرآن را با اصوات خویش زینت بخشید.»

موسیقی و صوت زیبا، تأثیر شگرفی در تحوّل و دگرگونی روح انسان دارد. خداوند سبحان آیات قرآن را با موسیقی خارق العاده و اعجازآمیزی در هم آمیخته است... (تأثیر موسیقی قرآن) آن‌چنان معجزه آسا و گیراست که مخالفین اتهامی جز سحر بر آن نیافتند: (إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ يؤْثَرُ)

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در شب معراج از پروردگار سبحان پرسید:

پروردگارا: بهترین عمل کدام است؟

خدا - که عزیز و با شکوه است - فرمود: نزد من هیچ‌چیز بهتر از توکّل بر من، و رضا به آن‌چه قسمت کرده‌ام نیست.

أی محمّد! محبّت من بایستکسانی است که در راه من هم‌دیگر را دوست می‌دارند، و محبّت من بایستکسانی است که در راه من با هم مهربانی می‌کنند، و محبّت من بایستکسانی است که در راه من با هم پیوند می‌یابند، و محبّت من بایستکسانی است که بر من توکّل می‌کنند، و برای محبّت من نشان [حدّ و حدود] وسرآمد و پایانی نیست، و هر زمان برای ایشان نشان [حدّی] برافرازم، نشانِ [حدّی دیگر] را پائین آورم، آنآن‌کسانی‌اند که با دیدن من به آفریده‌ها می‌نگرند، و نیازمندیهای خود را به [در خان] مخلوق نمی‌برند، شکم‌هایشان سبکبار از خوراک حلال است، خوشبختی [و سعادت] ایشان در دنیا یاد من، و محبّت من، وخشنودی من از ایشان است.

يا أحمَدُ إنْ أحبَبْتَ أنْ تَكونَ أورَعَ النّاسِ فَازْهَدْ فى الدُّنيا وَارْغَبْ فى الآخِرَةِ.

عرض کرد: پروردگارا! چگونه پیوسته به یاد تو باشم؟

فرمود: با خلوت [ودوری] از مردم [دنیازده]، وناخوش داشتن شیرین و ترش [دنیا]، و تهی ساختن شکم و خانه از [لذیذ و زیور] دنیا.

ای احمد! خود را دور بدار از این که هم‌چون کودک باشی که چون به سبز و زرد بنگرد دوست بدارد، وچون چیزی از شیرین و ترش به او دهند فریب خورد.

عرض کرد: پروردگارا! مرا بر عملی که با آن به تو تقرّب جویم راهنمائی کن.

فرمود: شب خود را روز، و روز خود را شب قرار ده.

عرض کرد: پروردگارا! چگونه؟

فرمود: خواب خود را نماز قرار ده و خوراک خود را گرسنگی.

ای احمد! آیا می‌دانی بند[خدا] چه زمانی به خدا نزدیک می‌شود؟

عرض کرد: پروردگارا! نه.

فرمود: زمانی که گرسنه باشد یا در سجده.

ای احمد! به عزّت و جلالم سوگند هیچ بندمؤمنی چهار خوی [وخصلت] را برای من عهده دار نشود مگر آن‌که او را به بهشت درآورم: زبان خود را ببندد و نگشاید مگر به سخنی که مهمّش باشد، و قلب خود را از [حبّ دنیا و] وساوس نگهدارد، ومراقب آگاهی ودید من به خود باشد، ونور چشمش گرسنگی باشد.

ای احمد! ای کاش شیرینی گرسنگی وسکوت و تنهایی و آثاری را که از خود به إرث می‌نهند می‌چشیدی.

ای احمد! همانا در بهشت قصری است از مروارید روی مروارید، و از دُرّ روی دُرّ که بی‌هیچ شکستگی و پیوند [یکپارچه و زلال] است، و در آن خواصّ بندگان من زندگی می‌کنند، هر روز هفتاد بار به ایشان می‌نگرم و با ایشان سخن می‌گویم، هر زمان به ایشان بنگرم هفتاد برابر بر ملک [وقلمرو فرمان‌روایی] ایشان بیفزایم، وچون بهشتیان با خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها کامیاب شوند ایشان از کلام و یاد و سخن من لذّت برند.

عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌های ایشان چیست؟

فرمود: ایشان در دنیا زندانی‌اند، زبان‌های خود را از سخنان بیهوده، وشکم‌های خود را از خوراک اضافی بسته‌اند.

فرمود: آنانی که به‌اندک خرسندند، و برگرسنگی بردبارند، و بردولتمندی سپاسگزارند، و از گرسنگی و تشنگی خود شِکوِه ندارند، و با زبان خود

دروغ نگویند، و بر پروردگار خود خشمناک نباشند، و بر آن‌چه از دستشان رفته غم نخورند، و به آن‌چه [از دنیا] به دستشان آمده شادمان نباشند.

ای احمد! محبّت من محبّت به فقرا است، پس به فقرا نزدیک شو، و آنان را نزد یک خود بنشان تا تو را نزدیک خود کنم، و ثروتمندان [و دنیامداران] را [از خود] دور بدار، وآنان را نزدیک خود منشآن‌که فقرا حبیبان می‌باشند.

و به فرشتگان فرمان دهم، تا درود و تحیت گویند، و به درختان [بهشت] فرمان دهم تا میوه آورند، و به میوه‌های بهشت فرمان دهم تا خود [را بر شاخه ها] بیاویزند، و به نسیمی از نسیم‌های [بهشتی] زیر عرش فرمان دهم تا کوه‌های کافور و مشکِ [خوشبو و] پُربو را بردارند، و سوختِ بی‌آتش شوند و به او درآیند، و میان من و روح او حجابی نباشد، وهنگام قبض روحش به او گویم: خوش آمدی، و با ورود بر من به [دیار] آشنای خود شدی، با بزرگواری و بشارت و رحمت و رضوان بالا بیا، «و باغ‌های بهشت که در آن‌ها نعمت‌های پایدار دارند، جاودانه در آن‌ها خواهند بود، حقّا که نزد خدا پاداشی بزرگ است»، ای کاش فرشتگان را می‌دیدی که چگونه هر [یک] روح او را می‌گیرد و به دیگری می‌سپارد.

داشتن دوست دختر پیامدهای زیر را به دنبال دارد:

کمرنگ شدن اعمال و افعال معنوی و عبادی که وسیله رسیدن انسان به کمال است.

آبروی اجتماعی و خانوادگی تهدید می‌شود.

ترویج فرهنگ غرب که درصدد نابود کردن اسلام است.

دلسرد شدن نسبت به تشکیل خانواده.

تحریک غریزه جنسی و به دنبال آن بیماری‌های عصبی و از بین رفتن قوای جسمی.

افت تحصیلی و....

اما امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان با تذکری لفظی انجام داد و یا یکی از محرم‌ها را فرستاد تا انجام وظیفه کند.

در این‌جا سوالی که از یکی از مراجع تقلید حضرت آیت اللّٰه العظمی فاضل لنکرانی شده است را بیان می‌کنیم:

سوال: آیا دوستی دختر و پسر شرعاً حرام است مطلقاً، یا اگر منجر به حرام شود، حرام است، و اگر مقدمه انجام امر به معروف و نهی از منکر باشد حرام است؟

جواب: باسمه تعالی، چنانچه مستلزم نگاه به نامحرم و حرف زدن با او باشد، اشکال دارد و جایز نیست.

زَمَخشَری در ربیع الابرار، از حسن روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند سبحانه و تعالی: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ» گفت: هیچ آفریده ای را نمی‌شناسم که هم‌چون انسان تاب رنج داشته باشد، او تنگناهای دنیا و سختی‌های آخرت را تاب می‌آورد.

ابن بابویه، از محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن محمّد بن ابی عبد اللّٰه برقی، از پدرش، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در میان دو دست چهارپایان، دو تکّه را هم‌چون داغ می‌بینم، سبب چیست؟ ایشان فرمود: آن‌جای سوراخ‌های بینی چهارپا در شکم مادرش است، حال آن‌که آدمیزاد در شکم مادرش، راست قامت است و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ»، هر چه غیر از آدمیزاد، سرش در پشتش و دستانش در جلویش است.

ابن شهر آشوب، از محمّد بن صبّاح زعفرانی، از مُزنی، از شافعی، از مالک، از حمید، از انس، از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» فرمود: بر فراز صراط، گردنه ای عبور ناشدنی قرار دارد که طول آن سه هزار سال است؛ هزار سال پایین آمدن است و هزار سال خار و خاشاک و عقرب و افعی و هزار سال بالا رفتن. من نخستین کسی هستم که از آن گردنه عبور می‌کند و دومین کس که از آن گردنه عبور می‌کند، علی بن ابی طالب علیه السلام است. آن‌گاه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و

سلم پس از سخنی فرمود: هیچ‌کس بدون رنج از آن گردنه عبور نمی‌کند، به جز محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد.

ابن بابویه، با سند خود، از معاویة بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در شب و یا در روز سوره «وَالشّمس» و «وَاللَّیلِ إذا یغشَی» و «وَالضُّحَی» و «ألَم نَشرَح» را بسیار بخواند، هر چیزی که در کنار و در حضور اوست، در روز قیامت به سود او گواهی می‌دهد، حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگ‌ها و عصب‌ها و استخوان‌های او و همه آن‌چه به همراه اوست و زمین آن را حمل می‌کند. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: گواهی شما را برای بنده‌ام پذیرفتم و آن را برایش بسنده ساختم؛ او را به بوستان‌های من ببرید تا از میان آن بوستان‌ها هر کجا را خواست برگزیند و آن‌جا را بدون هیچ منّتی و تنها از روی بخشش و دهش من به او بدهید تا گوارای بنده‌ام باشد.

محمّد بن یعقوب، از جماعتی، از سهل، از محمّد، از پدرش، از ابو محمّد روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است که از پی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برآمد و حضرت رسول - که سلام و درود خدا

بر او باد - علم را در علی علیه السلام دمید. عرض کردم: «وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا» چه؟ فرمود: آنان، پیشوایان جَور هستند، کسانی که بدون توجه به خاندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این‌گونه دین خدا را با جور و ستم پوشاندند. پس خداوند از کار آنان حکایت کرد و فرمود: «وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا». عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» یعنی چه؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها است که از او درباره دین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌پرسند و او برای هر کس که بپرسد، آن را روشن می‌گرداند، پس خداوند سخن وی را حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا».

شیطان در مرحله سکرات، هنوز قدرت وسوسه دارد و لذا بی‌کار نمی‌نشیند تا بلکه بتواند دشمنی‌اش را به انتها برساند و انسان را دست خالی به معاد بفرستد، البته اگر انسان در قلب خود ایمان را نهادینه کرده باشد شیطان کاری از پیش نمی‌برد ولی اگر ایمانش اساسی نبود و در دنیا بااندک فشاری ایمانش را رها می‌کرد، شیطان می‌تواند در این مرحله موفق گردد. از امام صادق علیه السلام هست که:

«هیچ‌کس نیست مگر این که چون در آستانه مرگ قرارگرفت، ابلیس یکی از شیاطین‌اش را بر او می‌گمارد تا او را به کفر بکشاند و در ایمانش شک ایجاد نماید، آن‌کس که به واقع مؤمن است تحت تأثیر او قرار نمی‌گیرد».

فیلم‌هایی که در هالیوود درباره‌ی شیطان ساخته می‌شوند، چند گروهند: در برخی فیلم‌ها چون هری پاتر و ارباب حلقه‌ها قدرت بسیاری به شیطان می‌دهند؛ گرچه سخنی از خدا به میان نمی‌آید. گروهی از فیلم‌ها مانند جن گیر و طالع نحس و و در کنار شیطان، از مسیح نیز یاد می‌کنند، ولی بزرگ نمایی و هراس از قدرت شیطان، در این آثار موج می‌زند. برخی از این آثار، شیطان را در کنار خدا به تصویر می‌کشند. برخی دیگر، شیطان را قدرتمندتر از خدا به صحنه‌ی سینما می‌آورند، مانند فیلم‌های طالع نحسو و کنستانتین.

تمام این فیلم‌ها بذر ترس از قدرت شیطان را در درون آدمیان می‌کارند. ترس از قدرت شیطان، مقدّمه‌ی تسلیم شدن در برابر او و ناامیدی از رحمت الهی و گرایش به سمت ابلیس و پرستش اوست. هر که از شیطان یا هر موجود دیگری بترسد، در حقیقت به نوعی در برابر قدرت او تسلیم شده و بنده‌ی او گشته است. «قرآن مجید» می‌فرماید:

«إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیطانُ یخَوِّفُ أَوْلِیاءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ؛

همانا شیطان یاران خویش را می‌ترساند. پس ای مؤمنان! اگر به خدا ایمان دارید، از شیطان نهراسید». (آل عمران:

به کار بردن ژانر وحشت و حادثه ای در فیلم‌هایی که درباره‌ی شیطان، ساخته شده، بسیار مهم است و استفاده از رنگ‌های سیاه و قرمز و زرد و گاهی آبی آسمانی در فضاهای شیطانی، به همراه غبار و گرفتگی، از

جایگاه ویژه ای برخوردار است. حیوان‌هایی چون عقرب، مار، اژدهای بالدار و شاخدار، خفّاش، سگ تیره، عنکبوت، شغال، کلاغ، بز و بوفومت، (موجودی سرخ رنگ، نماد آتش دوزخ، با دم و نیزه‌ی سه شعبه در دست)، نمادهای شیطان و یارانش به شمار می‌آیند. نشانه‌هایی چون صلیب وارونه، هلال برعکس، ستون مخروطی اُبِلیسک، ستاره‌ی پنج پر و شش پر در میان دایره ای با حروف عبری یا به صورت تنها، صورتک‌های شیطانی، جمجمه و استخوان، اسکلت بدون گوشت، شمشیر خون آلود، مثلّث و دایره‌های ناهمسان در کنار هم، دایره‌های ناقص و دارای مرکزی واحد، از مهم‌ترین نمادهای شیطانی هستند که در جای خود، نشانه‌ی شیطان‌اند. عددهای و و و را در برخی فیلم‌ها اعدادی شوم می‌پندارند. خشونت، خون آشامی، جادوگری، پیش گویی، وحشت، نومیدی، تاریکی و سیاهی از ویژگی‌های اصلی روایت‌های شیطان پرستان هستند که همراه با موسیقی‌های شیطانی، قدرت شیطان را نشان می‌دهند و روح ناآگاه مخاطب را به تسلیم و فروتنی در برابر شیطان فرامی خوانند و بیشتر با تحریک حسّ شهوت و خشونت و درّندگی، سبب به هم ریختن تعادل عقلی مخاطب می‌شوند و توان‌اندیشیدن را از او می‌گیرند و بر وی اثر می‌گذارند.

نیازِ بسیارِ شیطان به کالبدی انسانی برای حلول در آن و ادامه‌ی حضور در میان آدمیان در فیلم‌های جن گیر و هری پاتر و مومیایی به خوبی آشکار است. به راستی اگر شیطان آن قدر توانمند است که در برابر خدا می‌ایستد، پس چرا به کالبدی انسانی نیازمند است؟؛

در این فیلم‌ها به‌اندیشه‌ی خدا و قدرت او یا توجّه نمی‌شود یا خدایی ناتوان و بازنشسته (دئیستی) به تصویر در می‌آید. انسان، هماورد اصلی شیطان، با تکیه بر داشته‌های خود و مستقل از خدا است. برای نمونه در فیلم هری پاتر، جادوگری شیطانی با فردی برگزیده از پسران « هاگوارتز»، به نام آقای هری در می‌افتد. همین ماجرا در فیلم‌های کنستانتین و طالع نحس، ارباب حلقه‌ها، پسر جهنّمی و ماتریکس هم دیده می‌شود. این به دلیل ضعف‌اندیشه‌ی خداباوری در میان یهودیان و مسیحیان است که حتّی در پویانمایی شاهزاده‌ی مصر، که داستان زندگی حضرت موسی (ع) است، دیده می‌شود؛

از منظر اسلام، شیطان موجودی ناتوان و آفریده‌ی خداست که به دلیل خودبرتربینی، تکبّر ورزید و از درگاه الهی رانده شد و خدا به او مهلت داد برای آزمایش فرزندان آدم، آن‌ها را وسوسه کند. انسان‌ها خدایی دارند که با توکّل به او از شرّ هر شیطان رانده شده ای اعم از جنّ و انس در امان خواهند بود؛ خدای حکیم و مهربانی که بر اساس عمیق‌ترین استدلال‌های فلسفه‌ی اسلامی، بدون وجود فیض او هیچ‌چیز، حتّی برای لحظه ای هم وجود نخواهد داشت؛

شیطان پرستی در بسیاری از این فیلم‌ها، افزون بر ماهیت دینی، جنبه‌ی سیاسی هم دارد. برای نمونه در فیلم پسر جهنّمی بر اساس همکاری نازی‌ها و ایرانیان، اهریمن‌های فرعی و اصلی پدید می‌آیند. در برخی فیلم‌های قدیمی، چون جنگ ستارگان، «شوروی»، قطب شر به

شمار می‌آید، ولی در بیشتر فیلم‌های جدید، اسلام سیاسی، به ویژه مذهب شیعه را قلب شیطان می‌نامند.

در فیلم مردی که فردا را دید، بر اساس پیش گویی‌های نوستر آداموس، امام زمان شیعه عج الله تعالی فرجه الشریف،]نعوذبالله[سلطان تروریسم و وحشت نامیده می‌شود و با بی‌شرمی، سه بار به ایشان شیطان ((Devil می‌گویند. در یکی از بخش‌های انیماتریکس (پویانمایی ماتریکس)، دقیقاً با زوم کردن بر نقشه‌ی کره‌ی زمین، شهری خشک را در صحرای «حجاز» به تصویر می‌کشند که شیطان‌های ربوتیک در آن گرد آمده‌اند. این شهر، «مکّه» یا «مدینه» است که شهر ربات‌های شیطانی معرّفی می‌شود. در بخش دیگری از این پویانمایی چند قسمتی، با به تصویر کشیدن دقیق هلال شیعی و محلّ ظهور حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف، روی نقشه ای در سازمان ملل و کشتن خرمگسی شوم و جغدوار که در این مسیر حرکت می‌کند و پاک کردن آلودگی‌های وجود او، دشمنی خود را با تشیع نشان می‌دهند. در یکی دیگر از پویانماهای نه گانه‌ی ماتریکس، به شکلی نمادین، فرمانده‌ی ربات‌های شیطانی با شمشیر آخته، سوار بر اسب سپیدی در حال حرکت است که در ادامه‌ی فیلم شکست می‌خورد و کشته می‌شود.

چون تصویر واحدی از شیطان در اسطوره‌های اروپاییان و عهد جدید و قدیم وجود ندارد، در فیلم‌های گوناگون، شیطان به صورت شبه انسان، جانور و نیمه انسان و اشیای عجیب دیگر تصویر شده است. برای نمونه، شیطان در فیلم‌های آه خدایا! تو شیطانی، ساحرگان ایستویک،

قلب فرشته، وکیل مدافع شیطان، پایان دوران و مسحور شده به شکل انسان و در فیلم‌های افسانه، امگا کُد و مهیای جهنّم، نابودگر جهنّم به صورت حیوان و جانور و در فیلم‌های مومیایی، هری پاتر، جن گیر، طالع نحس و مرد عنکبوتی به صورت نیمه انسان یا روحی در کالبد انسان به نمایش در آمده است. در سه گانه‌ی ارباب حلقه‌ها، سایرون که شیطان اصلی است، به شکل چشمی در بالای ستون سنگی اُبِلیسک در کنار دوزخ و دریاچه‌ی آتش به تصویر کشیده شده است. در سه گانه‌ی ماتریکس هم خدای شریر کامپیوتری، به صورت مدارهای الکتریکی به تصویر کشیده می‌شود.

شیطان: هم نام عام و هم نام خاص است و میان اهل کتاب به معنای دشمن و ترجمه‌ی لفظ یونانی آن دیابولس است که به معنای سخن چین است و از لفظ یونانی Diabolo به معنای تهمت زننده و پنهان کننده گرفته شده است. در زبان عربی نیز از لفظ شطن گرفته شده و به معنای خبیث، متمرّد و بازگشته از راه حق است.

در کتاب مقدّس، آن را ابدون و اپلیون یعنی هلاک کننده، فرشته‌ی جهنّم، بعلبزبول به معنای خدای فرار، بعلزبوب به معنای مدفوع، بلعیال، رئیس این جهان، رئیس دیوها، خدای این جهان، ابلیس، قاتل، پدر دروغ گویان، اهریمن و اژدها، مار قدیم، دشمن و شیر غرّان هم گویند. البتّه اژدها در فرهنگ چینی نماد خوبی و نیکی است. در انگلیسی Evile به معنای چیز بسیار بد است و گاهی بر شیطان یا یاران

او اطلاق می‌شود و Devil به معنای شیطان به کار می‌رود که در زبان یونانی به معنای متّهم کننده و شاکی است.

شیطان را الهه‌ی سیاه هم گفته‌اند و اهریمن که در آیین زرتشت، مظهر شر و ناخوشی و پلیدی است و monster به معنای هیولای بزرگ، می‌تواند بر شیطان و یارانش اطلاق شود. متون یهودی، گمانه زنی‌هایی راجع به فرشته‌ی شر به نام بیلیار دارند که به عنوان آخرین دشمن خدا ایفای نقش می‌کند. هم‌چنین کلمه‌ی Demon که در افسانه‌های «یونان» به معنای خدای باقدرت و روح شریر جنّی و شیطان به کار می‌رفته، در برخی متون و فیلم‌های غربی به جای شیطان و یارانش به کار می‌رود. مثلاً در فیلم طالع نحس، نام کودکی که شیطان در قالب او حلول می‌کند و رئیس گروه شیطان پرستان می‌شود و عدد شیطانی بر سر او حک شده است، دیمن است. در سنّت مسیحی- یهودی به موجودات معنوی و روحانی که در مخالفت و شورش علیه خدا و آسیب رساندن به انسان‌ها مانند شیطان هستند، Demons گفته می‌شود.

نماد اُبلیسک که همان سرستون‌های سنگی مخروطی شکل خورشیدپرستان است، از لفظ ابلیس گرفته شده است. امروزه این نماد به وفور، در کشورهای غربی مورد استفاده قرار می‌گیرد و در فیلم‌هایی مانند طالع نحس، (انتهای فیلم در قبرستان) استفاده می‌شود. در سه گانه‌ی ارباب حلقه‌ها نیز، سایرون، که محور نیروهای شیطانی بود به صورت چشمی درخشان بر فراز نماد ابلیسک به تصویر در آمده است.

وحش: علاوه بر این‌ها، در کتاب مقدّس به شیطان، وحش یا جانور عجیبی که از چاه بی‌انتها بیرون خواهد آمد، اطلاق شده است؛

البتّه وحش در «کتاب مقدّس» به دو جانور عجیب هم اطلاق شده که متابعان اژدها (شیطان) هستند و مردم را به تبعیت از دستورهای شیطانی فرامی خوانند. یکی از آنان هفت سر دارد و ده شاخ و روی هر شاخ او یک تاج است و روی هر سر او نام کفرآمیزی نوشته شده است. این‌جانور شبیه پلنگ است با پاهایی مثل خرس و دهانی چون شیر که اژدها تمام قدرتش را به او می‌دهد و تمام مردم دنیا به جز دین داران [مسیحی] او را پرستش می‌کنند! این‌جانور، از دریا بالا می‌آید.

جانور دوم که از زمین بالا می‌آید، دو شاخ مثل قوچ دارد. او صدای وحشتناکی چون اژدها دارد و از آسمان، آتش به زمین می‌آورد و مردم دنیا را به تبعیت از جانور اوّل و درست کردن مجسّمه ای از او و پرستش وی وادار می‌کند. به علاوه این موجود، همه را مجبور می‌کند که علامت مخصوص جانور را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند و بدون داشتن عدد نمی‌توان شغلی به دست آورد یا چیزی خرید.

دجّال: موجود دیگری که در بسیاری از فیلم‌های هالیوود وجود دارد، دجّال است. در روایت‌های مسیحی دجّال را ضدّ مسیح ((Antichristیا مسیح دروغین دانسته‌اند که دروغ گوست و اتّحاد ناسوت و لاهوتی عیسی در یک بدن را نفی و به جسمانی بودن خدا خدشه وارد می‌کند.

در روایت‌های اسلامی، دجّال، صیغه‌ی مبالغه از ریشه‌ی دَجَل است که به معنای بسیار فریب کار و کذّاب است و پیش از ظهور امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف می‌آید و خلق را فریب می‌دهد و مردم بر گردش جمع می‌شوند.

در کتاب‌های عهد عتیق که برای یهودیان است، واژه‌ی دجّال نیامده، ولی برخی مفسّران «کتاب مقدّس»، از برخی مفادّ سفر دانیال در عهد عتیق، پی به دجّال برده‌اند. در جایی دانیال نبی (ع) در رؤیایی، چهار جانور را می‌بیند که چهارمی بسیار هولناک است و قربانیان خود را با دندان‌های بزرگ و آهنینش پاره و بقیه را زیر پا له می‌کند. این هیولا، ده شاخ دارد که وقتی دانیال به شاخ‌هایش می‌نگرد، یک شاخ کوچک‌تر از میان آن‌ها می‌روید و سه شاخ را از میان می‌برد. این شاخ جدید چشمانی چون چشم انسان دارد و مغرورانه سخن می‌گوید و با وجود ازلی، مخالفت می‌کند، ولی سرانجام جانور چهارم نیز کشته می‌شود و بدنش در آتش می‌سوزد. منظور از چهار جانور، چهار سلسله‌ی پادشاهی است که ده شاخ جانور چهارم، نماد ده حاکم آن پادشاهی هستند. در آخر، پادشاهی دیگر به قدرت می‌رسد که با سه پادشاه پیشین فرق دارد و بر ضدّ خدا سخن می‌گوید. برخی مفسّران این پادشاه دیگر را دجّال نامیده‌اند که به گفته‌ی «سفر دانیال»، از بین می‌رود. سپس قوم خدا (یهود) حاکم می‌شوند. در جای دیگری دانیال در رؤیا می‌بیند که در کنار رودخانه‌ی «اولای» در شهر «شوش» در سلطنت عیلام، قوچی با دو شاخ بلند به همه طرف شاخ می‌زند و هیچ جانداری نمی‌تواند در برابرش بایستد؛ سپس بُز نَری از غرب ظاهر می‌شود و قوچ را نابود می‌کند. این بز، شاخی بلند در وسط چشمانش دارد که بزرگ می‌شود. ناگاه شاخ می‌شکند و چهار شاخ در چهار جهت در می‌آید. از یکی از این شاخ‌ها، شاخ کوچکی در می‌آید و به سمت سرزمین اسرائیل رشد می‌کند و قوی می‌شود، به گونه ای که در برابر نیروهای آسمانی می‌ایستد و برخی ستارگان را به زمین می‌ریزد و عدالت و حقیقت را لگدکوب می‌کند تا این‌که پس از روز، دوباره خانه‌ی خدا احیا می‌شود.

پسر شیطان: گاهی در سینمای «آمریکا» از پسر شیطان سخن گفته می‌شود که در برخی موارد منظور همان دجّال است. در برخی از این فیلم‌ها، شیطان به شکل نوعی بختک نمایش داده می‌شود که با زنان انسانی ارتباط جنسی دارد و دجّال در نتیجه‌ی این ارتباط، پدید می‌آید.

جی. بی. راسل بر این باور است که کلیسا بر نظریه‌ی ارتباط جنسی دیوها و شیطان با زنان انسانی، تأکید داشته است؛ چون بر اساس سنّت قدیم، آن‌ها می‌توانند فرشتگان رانده شده ای باشند که به دختران انسان نظر سوء دارند. در سراسر قرون وسطا، در «اروپا»، این پندار که زنان جادوگر در مراسمی با شیطان‌ها ارتباط دارند، رایج بود.

لوسیفر: واژه ای است که در زبان انگلیسی و فیلم‌های هالیوود، بارها برای شیطان به کار رفته است. لوسیفر به معنای شیطان و پسر شیطان است. این واژه در اصل نام ستاره‌ی صبح یا همان زهره یا ناهید یا ونوس است. ونوس به معنای الهه‌ی عشق و زیبایی زن نیز آمده است. در آیین‌های گوناگون باستانی، ستارگان و سیاره‌ها را خدایانی می‌دانستند که می‌توانند روی مردم زمین اثر بگذارند. به همین دلیل، در جادوگری و رمّالی و طالع بینی و تنجیم، به نقش و تأثیر سیاره‌ها و ستارگان توجّه فراوانی داشتند. در منظر اسلام، ستارگان و سیاره‌ها آثاری دارند، ولی در نقش الهه ای مستقل از خدا و فراتر از خواست الهی، هیچ اثری نخواهند داشت. نقش ستاره، جنبه‌ی ویژه ای از هنر باستانی و

فرهنگ‌های گوناگون به شمار می‌آید و جزو نمادها و نشانه‌های خدایان است. ایشنار، الهه‌ی بین النّهرینی که او را با سیاره‌ی ونوس یکی دانسته‌اند، به صورت ستاره‌ی هشت پر نشان داده می‌شد و اشاره به الوهیت داشت. از دیرباز، مصریان باستان، ستارگان را می‌پرستیدند و سوتیس، الهه‌ی طغیانِ سالانه‌ی نیل را مادر ستاره‌ی صبح (ناهید یا زهره یا ونوس) می‌دانستند. بعدها آن را با سیریوس یا شعرای یمانی یکی دانستند که یک ستاره‌ی پنج پر بر تاج خود دارد. فرهنگ هلنیستی هم خدایان ستاره ای را از «بابل» قدیم گرفته بود. پیوستگی میان ستارگان و خدایان، وارداندیشه و هنر مسیحیت تحریف شده هم گشت، گرچه مخالفت‌هایی هم در پی داشت. در این دیدگاه، عیسی دارای یک ویژگی ستاره ای بود و مریم عذرا، ستاره‌ی دریا یا استلاماریس نامیده شد.

لوسیفر به معنای آورنده‌ی نور است. در یونانی Lux ، به معنای نور و دارای درخشش و Ferre ، به معنای آورنده است. اشعیا، آن را برای پادشاه «بابل» به کار برد و گفت که او ستاره ای است که از آسمان افتاده است. بعدها قدّیس جروم و دیگر نیاکان کلیسا از این عنوان اشعیای نبی بهره مند شدند و لوسیفر را یکی از نام‌های شیطان دانستند. به نظر آن‌ها شیطان پیش از آن‌که به سبب غرورش از آسمان اخراج شود، نامش لوسیفر بود. تروتولیان و اوریژن، لوسیفر را با شیطان یک شخص می‌دانند؛ ولی در «دایرة المعارف دین»، لوسیفر بزرگ‌ترین پسر شیطان معرّفی می‌شود. لوسیفر در روایت‌های مسیحی، همان عزازیل است که

می‌گویند از مشرق به سرزمین‌های مسیحی رفته است. عزازیل، در اصل واژه ای عبرانی است.

بوفومت یا الهه‌ی جابر، همسر لوسیفر: در عبادت‌های شیطان گرایان از همسر لوسیفر هم نام برده شده است که تصویر آن در بالای محراب یا پشت آن هست و به آن الهه‌ی جابر یا بوفومت (یا بفومت) می‌گویند. نام همسر لوسیفر را نیز الهه‌ی زمین نهاده‌اند که زنی زیباست. او در دستی سر بریده‌ی مردی و در دست دیگر، مشعلی روشن دارد. از سر بریده شده، قطره‌های خون بر لباس سفید او می‌چکد و صورت خندانش حالتی گنگ دارد. بز بوفومت هم یکی از نمادهای اصلی شیطان پرستان و کابالیست‌ها و فراماسونرهاست که بدین صورت نقّاشی می‌شود: بزی به صورت چهار زانو روی کره‌ی زمین نشسته که شاخ‌هایی بلند دارد و بین شاخ‌هایش شعله ای فروزان است و پنج ضلعی پنتاگرام را بر پیشانی دارد.

پس از چندی با کمال تعجّب، شاهد بودیم که سایت کلیسای شیطان راه‌اندازی شد و در کنار سایت‌های دیگر، مبلّغان موسیقی و برنامه‌های نمایشی گروه‌های هم سو با شیطان پرستان و صهیونیست‌ها، به رواج ایده‌های خود برخاستند و جهانی شدن را به پروژه‌ی جهانی کردن مبدّل کردند. در این پروژه، به جای سود رساندن به کشورهای در حال رشد، نیاز آن‌ها را صد چندان و مصرف گرایی را جهانی کردند و مردمان خوش گذران و جوانان را فریب دادند.

گروه‌های راک شیطانی، هوی متال، متالیکا و ده‌ها گروه موسیقی وابسته تا روستاهای دوردست هم نفوذ کردند و صدای موسیقی‌های خشن و شیطانی اشان را به گوش مردم جهان رساندند. در این‌گونه موسیقی، صدای بسیار بلند، یکی از مهم‌ترین عامل‌ها در نظر گرفته می‌شود. تونی بومی، گیتاریست سبک بلک سیت به دلیل صدای شدید زنده، دچار مشکل شنوایی شد و راک نواز دیترویت، تدئوجنت و گیتاریستی به نام پیت تونشند، عضو گروه Who The تقریباً ناشنوا شده‌اند.

در این‌گونه موسیقی‌ها، افزون بر صدای موسیقی، تصویرهای روی آلبوم، شیوه‌ی اجرا در صحنه، آهنگ شعرها و الگوی لباس‌ها، نشان دهنده‌ی هدف‌ها و نظرهای افراد گروه است. تاریکی، سیاهی، پلیدی، قدرت و الهام، ویژگی‌های این موسیقی شیطانی است.

گروهی ظاهربین در جهان وارونه‌ی امروز، راه روشن فکری و به روز بودن را در گوش دادن به موسیقی ویرانگر این شیطان‌های فوق مدرن و پوششی چون آن‌ها دیدند؛ غافل از این‌که بسیاری از این گروه‌ها خود را پیروان شیطان و نگهبانان جهنّم معرّفی می‌کنند و بسیاری از آن‌ها خود را وقف گسترش ایده‌ها و نواهای شیطانی کرده‌اند. امروزه سبک سازی‌های گروه‌های موسیقی شیطانی، کاربردهای فراوانی پیدا کرده است؛ از جمله نشانه‌ی شاخ شیطآن‌که با یک دست نشان داده می‌شود و رونی جیمز دیو آن را شایع کرده و خواننده‌های بسیاری از این سبک با درون مایه‌های جادوگری بهره برده‌اند: کسانی چون اوزی آزبورن و آلیس کوپر و موتلی کرو و لدزپلین. تقلید خوانندگانی چنین از این سبک، سبب شده است که مضامین و نمادها و آهنگ‌ها، بر روی

مخاطب غافل، به شدّت اثر بگذارد. سخنی درباره‌ی این گروه‌ها شایع است که آنان در برخی آلبوم‌های‌شان، نوعی پیام پنهانی با مضمون پرستش شیطان و خودکشی دارند.

برخی آلبوم‌های گروه‌های متالیکا به شمارگانی چند میلیونی رسیده‌اند و در «اروپا» و «آمریکا»، نوجوانان و جوانان بسیاری طرفدار هوی متال هستند. برای آن‌که به هدف بزرگ نمایی این گروه‌های شوم موسیقی، پی ببرید، به کتاب «کمیته‌ی ، کانون توطئه‌ی جهانی» اثر دکتر جان کولمن که از متخصّصان سازمان سیا بوده، اشاره می‌کنیم. وی بر این باور است که آوردن بیتل‌ها (بیتلز) از اروپا به آمریکا برای شست وشوی مغزی گروه‌های بزرگ بود و مؤسّسه‌های پژوهشی وابسته به قدرت و لابی‌های اثر گذار در آمریکا، با وارد کردن واژه‌های جدید در کنار این گروه‌ها، نوجوانان معصوم و خام را تشویق می‌کردند تا به موسیقی گروه‌های انتخاب شده، گوش دهند و از مواد مخدّر استفاده کنند، تا نسلی ناآگاه و مقلّد و بی‌مصرف تربیت شوند و خطری، منافع لابی‌های جهانی را تهدید نکند. این نکته درباره‌ی گروه‌های هوی متال و تأثیر آن‌ها در گسترش رقص‌ها و شعرها و نشانه‌های شیطانی و غیرشیطانی ویژه، تأمّل پذیر است. هوی متال با آوردن گروه‌های هارد راک از «بریتانیا» به «آمریکا» و تبلیغ گسترده‌ی مراسم اینان در رسانه‌های صهیونیستی، کارش را آغاز کرد.

عنصر رنج بار بودن زندگی و همسانی زندگی با رنج دائمی که از آموزه‌های اصلی بودایی است، در این فیلم نمود شاخصی دارد و یانگوم با داشتن یک شخصیت اسطوره ای با از خود گذشتگی و پرهیز از بدگویی و دروغ

و خودخواهی و دشمنی که از اصول بودیسم محسوب می‌شوند، مشکلات را پشت سر می‌گذارد و کار درست، کوشش درست، سخن درست، کردار درست، عزم درست و ایمان به این‌که درستی، راهنمای انسان است، سرلوحه‌ی کارهای یانگوم هستند. تمام این موارد، هفت راه اصلی بودا برای داشتن زندگی سعادتمند شناخته می‌شوند، که بدون خدا و معاد و نبوّت و راه الهی، محال است که بتواند انسان را به سعادت برساند.

در این سریال بدون حضور خدا، یانگوم به تنهایی و با تکیه بر قوای بشری خود، عزم جزم کرد و به مقام والای پزشک مخصوص عالیجناب رسید. همین اسوه‌ی بی‌خدا، مورد پسند رسانه‌های مسلّط جهان است؛ الگویی بدون هیچ خدای حقیقی و بدون حضور هر پیامبری و بدون داشتن محتوایی غنی، در مقابل نظام‌های ناعادلانه‌ی اجتماعی که در زندگی موفّق و خیرخواه است و فداکار و نوع دوست نیز می‌باشد. دقیقاً همان معنویت و عرفان و سلوک سکولار و عرفی شده و بدون حضور عوامل وحیانی؛ پروژه ای که در تقابل با اسلام پیشرو، بسیار ظریف و بدون ایجاد حسّاسیت، عمل خواهد کرد و قطعاً تأثیرات خود را بر مخاطبان خواهد گذاشت؛ این نوع زندگی نه در تقابل با نظام امپریالیستی و ظالمانه‌ی جهانی، که در راستای آن است. متأسّفانه این سریال، بدون هیچ نقد محتوایی با دو نوبت پخش در تلویزیون «ایران» نمایش داده شد.

پیغمبر خدا مشغول نماز بودند. وسط نماز حضرت عده ای از آن‌جا گذر می‌کردند. فهمیدند که پیغمبر این‌جاست. چون عجله داشتند، رفتند و گفتند: سلام ما را به پیغمبر برسانید. بعد از تمام شدن نماز پیغام را به حضرت رساندند. حضرت آن‌ها را توبیخ کردند که چرا از آن‌ها پذیرایی نکردید.

ما همه میهمان امام زمان علیه السلام هستیم و سر سفره آن حضرت نشسته‌ایم، ولی ای کاش قدری این مطلب را درک می‌کردیم. در زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه می‌خوانیم:

و أنا یا مولای فیه ضیفک و جارک و أنت یا مولای کریم من أولاد الکرام و مأمور بالضیافة و الإجارفأضفنی و أجرنی؛ و من ای مولایم، در این روز میهمان تو و در پناه توام. و تو ای مولای من، کریم و از خاندان گرم و بزرگواری هستی و مأمور به میهمان نوازی و پناه دادن به خلقی. پس مرا به میهمانی بپذیر و در جوار خود پناهم ده!

در روایات اهل بیت علیهم السلام تعبیرات فوق العاده و اعجاب انگیزی درباره میهمانی و آثار و برکات آن آمده است. میهمان داری و پذیرایی از میهمان آنقدر اهمیت دارد که پیامبر اکرام میهمان را از نشانه‌های ایمان برشمردند و فرمودند:

لایقری الضیف إلا مؤمن تقی؛ جز مؤمن با تقوی پذیرایی از میهمان را دوست نمیدارد.

اگر انسان باور داشته باشد که میهمان هدیه خداست، سفیر و نماینده خداست، او را آنگونه که باید دوست می‌دارد و اکرام و احترام می‌کند.

اگر کسی ایمان به خدا و معاد دارد، یک علامتش این است که حرمت میهمان را نگه می‌دارد. سنت میهمانی و اکرام میهمان از مسلمات دین ما و علامت ایمان است. یعنی اگر کسی میهمان را اکرام نکرد، یا از میهمانی بدش آمد، در ایمان خود به خدا و معاد باید شک کند.

شرط میهمان داری خانه داشتن نیست. بسیاری افراد در فقر بودند، ولی میهمان داری می‌کردند. در تاریخ نوشته‌اند: عبیدالله بن عباس، پسر عموی پیغمبر، آدم شریف و سخاوتمندی بود. در یک سفر، میهمان بادیه نشینی می‌شود.

انسان‌های بادیه نشین زندگی ساده ای داشته‌اند. عبیدالله بن عباس انسان

خوش سیما و خوش زبانی بود. میز بان به خانمش می‌گوید: این‌ها میهمان‌های عزیزی هستند. باید آن‌ها را عزیز بشماریم. همسرش می‌گوید: ما چیزی نداریم. می‌گوید: گوسفندی که در خانه داریم برای آن‌ها ذبح می‌کنیم. همسرش می‌گوید: این گوسفند شیر کودکمان را تأمین می‌کند. می‌گوید: میهمان عزیزتر است. بگذار این گوسفند را برای میهمان ذبح کنیم. قربة الی الله گوسفند را برای میهمانی ذبح و از او پذیرایی می‌کند.

عبیدالله که گفت و گوی این‌ها را شنیده بود، صبح که می‌خواهد برود، به غلامش می‌گوید: چقدر پول همراهت هست؟ می‌گوید: پانصد سکه طلا. این، مبلغ بسیار زیادی بوده است. می‌گوید: همه پول را به این بادیه نشین بده که او نه تنها همه اموالش را برای ما داد، که ما را بر میوه دلش و فرزندش مقدم دانست.

شیخ مرتضی انصاری از نیکان روزگار، از بزرگان علمای شیعه، و در تقوا و زهد و کرامت سرآمد علمای بزرگ بود. نقل کرده‌اند که شخصی شیطان را در خواب دید در حالی که انبارش پر از زنجیر و طناب و می‌خ‌های بزرگ بود و دو زنجیر سنگین و درشت نیز از اطاقش آویزان کرده بود. به او گفت: این زنجیرها برای چیست؟ گفت: این‌ها را به گردن مردم میاندازم و آن‌ها را به گناه می‌کشانم. پرسید: این دو زنجیر که حلقه‌های درشت دارند برای به گناه کشاندن کیست؟ گفت: این‌ها برای به دام‌انداختن شیخ مرتضی انصاری است، چراکه قدرتش این قدر در برابر وسوسه‌های من قوی است که با ریسمان‌های عادی نمی‌توان او را به گناه کشید. گفت: تاکنون این زنجیر را گردن شیخ‌انداخته ای؟ گفت: دو دفعه! گفت: او را تا کجا بردی؟ گفت: یک قدم هم نتوانستم بکشم، چون تا آمدم آن را بکشم، تکانی به خود داد و زنجیرها را پاره کرد و خود را رها ساخت. زورم به او نمی‌رسد.

چنین انسان بزرگی به شاگردش مرحوم حاج شیخ فضل اللّٰه وحید نوری می‌گوید: وقتی به ایران رفتی، اگر مجتهد یا شخص باسواد یا عالم بزرگواری از تو دعوت کرد که درس بدهی، فکر کن و ببین امروز که می‌خواهی روی کرسی درس بنشینی و پانصد طلبه مسجد را پر کنند، آیا برای خدا درس می‌دهی یا برای خوشآمد مردم؟ اما چه برای ریا و چه برای خدا دَرسَت را بده، زیرا پس از مدتی هوست تمام می‌شود و خدایی می‌شوی.

عقل در وجود ما از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است و وجود آن در ما دلیل بر آن است که در میان تمام موجودات، مهر و محبت و لطف و عنایت و کرامت پروردگار عالم به انسان از همه مخلوقات دیگرش بیشتر است. بنابراین، هر کس این عضو را تعطیل کند، بالاترین گناه را مرتکب شده و اگر کسی آن را تنها در امور مادی صرف کند، به پوسیدنش کمک کرده است. کسی که پرخوری می‌کند و باعث می‌شود حرکت فکری‌اش کم شود، به خودش ظلم کرده است؛ هم چنین کسی که کمتر ازاندازه معین می‌خورد و قوای مغزی‌اش را کم کم از دست می‌دهد به خودش خیانت کرده است؛ هم چنین است کسی که تحصیل علم را رها کرده و، از همه بدتر، کسی است که از خوردنی‌هایی استفاده می‌کند که همه دنیا می‌گویند برای عقل ضرر دارد؛ مانند گوشت‌های حرام، مشروبات حرام، انواع مخدرهایی که افراد معتاد از آن‌ها استفاده می‌کنند و در هر بار مصرف، دو هزار سلول از چهارده میلیارد سلول مغز خود را نابود می‌کنند. این افراد چه گناه سنگینی مرتکب می‌شوند!

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْینٌ لایبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لایسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ».

و مسلّماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل‌اند.

آن‌ها که عقل را تعطیل کرده‌اند و این عضو باعظمت الهی را تنها در امور مادی به کار برده‌اند و این مسافر عالم ملکوت را در یک خانه دویست متری و در یک مغازه بیست متری حبس کرده‌اند و آن را اسیر خوشگذرانی و شهوت و شکم ساخته‌اند تا این که مرگشان فرا رسیده، مستحق عذابند؛ زیرا آنان فراموش کردند که انسان موجود اعظم و نسخه اکبر الهی است؛ انسان خلیفه خدا و کتاب جامع الهی است؛ انسان آینه اسماء و صفات الهی است؛ انسان مرکز فلسفه، منطق، فیزیک و مرکز ریاضی است؛ مرکز زبان، عرفان، رسالت و معرفت است؛ منبع نفس، روح و عقل است؛ و....

انسان نمی‌داند چه مقام و مرتبه ای دارد و فکر می‌کند که تنها از مشتی استخوان و گوشت ساخته شده و خوردن و خوابیدن و داشتن خانه و مغازه پایان کار اوست، در حالی که این مقدار حرکت را حیوانات عالم نیز دارند. حال، سوال این است که نیروهای موجود در وجود ما و این منابع نیروی الهی که در وجود ماست - که بنا به فرمایش موسی بن جعفر، علیماالسلام، فقط در کنار عقل هفتاد منبع دیگر وجود دارد - برای چیست؟

روان شناسان جهان تاکنون دستگاه مختلف در روح ما کشف کرده‌اند. بدن ما معدن اسرار الهی است. ما از آسمان‌ها بزرگ تریم نه شدیدتر؛ چنان‌که در قرآن آمده است:

«أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها».

آیا آفریدن شما دشوارتر است یا آسمآن‌که او آن را بنا کرد؟

در ظاهر، ما از آسمان کوچک تریم، اما در باطن از آن بزرگ تریم، چون ملکوتی هستیم. ما در باطن عقل و اصالت و شرافتیم، اما متاسفانه در وجود بعضی از ما این ارزش‌ها کم رنگ شده و یا تنها مایه‌هایی از آن باقی مانده یا هنوز شکوفا نشده است. بسیاری از ما مانند زمینی هستیم که آماده کشاورزی است، ولی دانه‌هایی که باید در این زمین کاشته شود در گوشه ای از زمین در شیشه دربسته ای قرار دارد و سی سال است که این زمین آماده به صورت بایر افتاده است.

شیاطین هم از زمین‌های بایر خوششان می‌آید، چون جای دیگری برای بازی ندارند. از این رو، در سرزمینی که علی، علیه السلام، انبیا، عرفا و علما حضور دارند، شیاطین جایی ندارند. جای بازی شیاطین در مراکزی است که آشغال و کثافت در آن‌ها فراوان است. اصولاً، زندگی میکروب وابسته به زباله‌ها و زباله دانی‌هاست، پس شیاطین نمی‌توانند در سرزمین وجود علی برویند و بازی کنند، چون در آن راهی و جایی ندارند. این بدان سبب است که علی حسود و مغرور و متکبر نبود؛ بی‌معرفت و بی‌نور نبود؛ بلکه سرزمین حیاتش جای خدا، جای معرفت و مردانگی و کرامت بود. از این رو، وقتی ابن ملجم شمشیر بر سر ایشان زد و خون به دیوار محراب پاشید، حضرت فرمود:

«فزت ورب الکعبه».

یعنی به نقطه آخر رسیدم، به آن‌جا که می‌خواستم رسیدم.

سرمایه عقل در وجود انسان

در دادگاه عقل بیشتر افراد محکوم‌اند. در قرآن کریم آمده است:

- «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لايفْقَهُونَ بِها...».

- «وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لايعْلَمُونَ».

انسان هر جا که باشد، دری از آفرینش به روی فکرش باز است. از طرفی، هم‌چنان‌که به روی فکر آدمی دری از وجودش باز است، دری از قرآن و دری از گذشته و آینده جهان نیز باز است. انسان می‌تواند با این سرمایه‌ها ارتباط برقرار کند. از این روست که حضرت جواد الائمه، علیه السلام، با این که نه ساله بیشتر نداشت، در سه شبانه روز، صد هزار مسئله مشکل علمی را به راحتی جواب داد. این قدرت عقل بشر است.

برخی افراد چون با مغزشان کار نمی‌کنند، می‌گویند نیروی حافظه مان کم است، درحالی که نمی‌دانند این قدرت عقلی چه نعمتی است! مغز هر یک از ما، براساس تحقیقاتی که تاکنون شده، گنجایش چهل میلیون صفحه کتاب علمی را دارد. به راستی، در این مغز، که به‌اندازه مشت آدمی است، خدا چه نیرویی قرار داده است؟ هیچ بایگانی ای در دنیا بهتر و کوچک‌تر از مغز آدمی نیست که هم می‌تواند چهل میلیون صفحه کتاب را در داخل خود نگهدارد و هم آن را تحلیل کند و هم آثار تازه بیافریند. ولی مغز انسان این توانایی را دارد. شما هر وقت بخواهید و اراده کنید، می‌توانید در یک لحظه اطلاعات خود را مرور کنید و دوباره

بایگانی سازید. مشخصات و ویژگی‌های آسمان و زمین و دریاها و کوه‌ها و هزاران چیز دیگر در مغز ماست، شهرها با خیابان‌ها و کوچه‌هایشان در مغز ما جای دارد و کامپیوتری مانند مغز در عالم وجود ندارد. برای نمونه، تاکسی را نگه می‌داریم و می‌گوییم که قصد دارم به فلان آدرس بروم. راننده تاکسی بلافاصله چهل خیابان را در مغز خود مرور می‌کند و به طرف آدرس حرکت می‌کند؛ یا به حسابدارمان می‌گوییم: مقداری پول دارم که با هم مخلوط شده، لطف کنید به من کمک کنید! چون او حسابدار است و از مغزش کار کشیده، مشکل را به سرعت حل می‌کند؛ نمونه دیگرش این که بعضی‌ها با یک بار انتخاب کردن می‌توانند هندوانه خوبی خریداری کنند، ولی ما پس از ده بار هندوانه خریدن، باز هم می‌بینیم سفید از آب در آمده است.

متأسفانه ما فکر خود را به همه چیز مشغول می‌کنیم، اما یک بار مطالعه نمی‌کنیم که کجاییم و چه می‌کنیم؟ برای همین، در کارهای خود فکر نمی‌کنیم، در ازدواجمان فکر نمی‌کنیم، و.... چگونه ممکن است با این وصف در زمره کسانی نباشیم که در هنگام بررسی میزان عقل در قیامت محکوم می‌شوند؟ اما اگر درباره خدا ونعمت‌های او بیندیشیم و با فکر خویش به او برسیم، کم کم، مرکز اسماء و صفات الهی می‌شویم و آن قدر ارزش می‌یابیم که مقاممان در طول مقامات انبیای الهی قرار می‌گیرد و در قیامت نیز با آنان محشور می‌شویم.

نکته مطلب در به کارگیری فکر در این است که در دنیا و آخرت همنشین و گرفتار افرادی چون یزید و معاویه و ابوسفیان و ابوجهل نباشیم، بلکه در کاروان متفکران و صاحبان عقل قرار گیریم؛ در زندگی

خود، خدا را گم نکنیم و از وجود مقدّسش غفلت نورزیم؛ به آفرینش خداوند بیندیشیم، خداوندی که آفرینش‌اش همه از روی حکمت است.

نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین‌تر نمی‌رود، در حالی که عمق اقیانوس‌ها به هزاران متر می‌رسد! از این رو، دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می‌شود. گیاهان دریایی و ماهی‌ها، به طور معمول، بیشتر در بخش روشن دریا رشد می‌کنند، اما تعداد موجوداتی که در بخش تاریک زندگی می‌کند هم کم نیست. پرسشی که در این‌جا پیش می‌آید این است که ماهی‌هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می‌کنند و از نور خورشید محروم‌اند و برای فعالیت‌های حیاتی خود به نور احتیاج دارند، چه می‌کنند؟ آن هم ماهی‌های نیرومندی که می‌توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده و در اعماق آب زندگی کنند.

آیا کسی باور می‌کند که گوشت از آهن محکم‌تر باشد؟ اگر دو تکّه آهن را مدتی روی هم بکشند ساییده می‌شوند. برای همین، قطعات مهم اتومبیل‌ها، هواپیماها، کارخانه‌ها و... پس از چندی از کار می‌افتند و دیگر قابل استفاده نیستند. اما دانشمندان می‌گویند اگر به قلب سالم یک پیرمرد هفتاد ساله بنگرید، می‌بینید که به طور معمول در یک دقیقه هفتاد بار و در هر ساعت بار و در شبانه روز بار و در یک سالهزار و در هفتاد سال بار در سینه‌اش باز و بسته شده است. این گوشت‌ها مرتب به هم می‌خورند و هر بار خون را با فشار بیرون می‌دهند و در همه بدن پخش می‌کنند و لحظه ای آسایش ندارند. کدام فلزی را در

جهان سراغ دارید که /میلیارد بار سایش را تجربه کند و یک هزارم میلی متر از ضخامتش کم نشود؟

دانشمندان می‌گویند: انرژی و نیرویی که در دوازده ساعت از قلب به دست می‌آید، می‌تواند یک وزنه تنی را به‌اندازه سانتی متر از زمین بلند کند.

قلب از لحاظ سرعت نیز حیرت انگیز است. قلب خون را داخل رگ‌های اصلی می‌دمد تا به همه نقاط بدن برسد و دوباره به قلب بازگردد. فشار قلب سبب می‌شود خون طول رگ‌ها را که معادل کیلومتر، یعنی به‌اندازه مسافت میان تهران و نیویورک است، در یک ساعت طی کند. شما کدام اتومبیل یا هواپیما را سراغ دارید که در یک ساعت کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد؟ مقدار خونی که قلب در مدت یک سال تلمبه می‌کند، لیتر است که برای حمل چنین خونی تانکر هجده هزار لیتری لازم است.

اگر به ماهیچه قلب بنگریم، آن را جسمی ضعیف و سست می‌بینیم.

ماهیچه‌های قلب انسان از ماهیچه قلب گوسفند نرم‌تر است، ولی این همه زحمت را متحمل می‌شود و هیچ آسیبی هم نمی‌بیند. آیا این کار ماده است؟ آهن و فولاد که از این محکم ترند، چرا آن‌ها نمی‌توانند این کار را انجام دهند؟ چه کسی قلب را به این وظایف سنگین راهنمایی کرده است؟ چرا قلب بر خلاف سایر عضلات خسته نمی‌شود و استراحت نمی‌کند؟ و....

خواجه نصیر الدین طوسی، نقل می‌کند که یکبار در یکی از مسافرت هایم به روستایی رسیدم. کنار آسیاب ایستادم و به آسیابان سلام کردم. او هم که دید من مسافرم، دعوتم کرد شب نزد او بمانم.

پس از شام، چون هوا خوب بود، از او اجازه خواستم روی پشت بام آسیاب بخوابم، اما او گفت: داخل بخوابید بهتر است، چون امشب باران می‌بارد! گفتم: هوا هیچ گونه نشانه باران ندارد؟ گفت: حال که چنین می‌گویی برو روی پشت بام بخواب!

نیمه‌های شب بود که باران شدیدی گرفت. بیدار شدم و رختخواب را جمع کردم و پایین آمدم. آسیابان داشت گندم آرد می‌کرد، گفت: چه شد؟ گفتم: باران شدیدی می‌آید. بعد پرسیدم: تو کجا درس خوانده ای؟ گفت: من اصلاً درس نخوانده‌ام. در این‌جا سگی دارم که هر شبی می‌خواهد باران بیاید به لانه‌اش می‌رود. شب‌هایی هم که باران نمی‌آید، بیرون لانه می‌چرخد. آمدن باران را از کار این سگ تشخیص می‌دهم!

موش و عقرب جانوران خطرها را پیش بینی می‌کنند و دشمنان خود را می‌شناسند، حتی اگر هیچ وقت آن‌ها را ندیده باشند. دانشمندان نوشته‌اند: یک جفت موش نر و ماده را داخل اتاق تاریکی قرار دادیم. پس از مدتی، بچه موشی را که در این شرایط به دنیا آمده بود در همان اتاق تاریک نگه داشتیم و موش نر و ماده را بیرون آوردیم. همین کار را با یک جفت عقرب نر و ماده نیز انجام دادیم. بعد، در اتاقی که عقرب در آن بود ظرفی شیشه ای تعبیه کردیم و اطراف آن را کاملا پوشاندیم و موش را در آن قرار دادیم. پس از مدتی، موش را از شیشه بیرون آوردیم و اتاق را روشن کردیم. آن موش و عقرب هنوز در دنیا چیزی را ندیده بودند، با این حال مشاهده کردیم که موش یک طرف اتاق و

عقرب در طرف دیگر آن نشستند و در حال نگاه کردن به هم هستند. یک مرتبه، موش با سرعت دوید و با دندان‌های تیز کوچکش، بند آخر دم عقرب را قیچی کرد و دوباره آمد این طرف اتاق نشست.

به راستی، موش را در کدام دانشگاه تعلیم داده‌اند که عقرب دشمن توست و باید برای رهایی از آزارش بند آخر دم او را قطع کرد؟ چه کسی این معلومات را به او داده است؟ چاره ای نیست که بگوییم این هنر عقل و شعوری است که بر تمامی عالم حاکم است.

«أَ فَلاینْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیفَ خُلِقَتْ. وَ إِلَی السَّماءِ کَیفَ رُفِعَتْ. وَ إِلَی الْجِبالِ کَیفَ نُصِبَتْ. وَ إِلَی الْأَرْضِ کَیفَ سُطِحَتْ».

آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان‌که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

بزرگ‌ترین جرثقیل ساخت انسان چه قدر می‌تواند بار بلند کند؟ آیا پنج هزار تن را می‌تواند بلند کند؟ آن‌چه پروردگار عالم در فضا رها

کرده که نه بالا می‌روند و نه پایین می‌آیند، چند تن است؟ خورشید چند تن است؟ قرآن می‌فرماید: نگاه کنید که خداوند چگونه این‌ها را نگهداشته که نمی‌افتند؟ این‌ها که بالا نبودند. قرآن می‌فرماید: عالم، پیش از این، به صورت دود درهم پیچیده ای بود و تمام دانشمندان هم به این مطالب اذعان کرده‌اند:

«ثُمَّ اسْتَوىٰإِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ».

آن‌گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

خداوند مقداری از این دود را سرد کرد و پایین گذاشت و بدین ترتیب زمین به وجود آمد. مقداری را هم سرد کرد و بالا برد و آسمان هفتم آفریده شد که کل عالم، همان گونه که امام صادق، علیه السلام، می‌فرمایند، در برابر آسمان هفتم یک حلقه روی دشتی بزرگ است. زمینی که ما روی آن زندگی می‌کنیم جزو کوچکی از آسمان اول است. به‌اندازه یک وجب هم از شگفتی‌های آسمان اول برای دانش بشر روشن نشده است، چون همین کهکشان راه شیری که شب‌ها در آسمان پیداست، اگر بخواهند با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه از این طرف به آن طرفش بروند، بیست میلیون سال طول می‌کشد! ماه و خورشید و منظومه شمسی، گوشه کوچکی از این کهکشان هستند. ما در راه شیری قرار داریم، ولی وقتی به آن نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنیم بالای سرمان قرار دارد. ما خودمان جزو این کهکشانیم، ولی آن قدر کوچکیم که پیدا نیستیم. با وجود همین کوچکی، اگر بخواهند مصالح ساختمان بدن ما را بشمارند، سیصد هزار سال طول می‌کشد. حال، شمارش مصالح زمین و آسمان چگونه خواهد بود؟ با این همه دلیل روشن، آیا باز هم عده ای می‌گویند عالم خدا ندارد؟!

«وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ».

و مالکیت و فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره خداست.

قرآن و پیشوایان دین دستور داده‌اند در همه چیز فکر کنیم. خوب است ما هم در کتاب‌هایی که درباره جهان نوشته شده تأمّل کنیم. این عادت خوبی است که با کتاب‌های علمی و مفید انس بگیریم. گاه می‌شود که من وقتی به منزل می‌روم احساس می‌کنم از شدّت خستگی جانم به لب رسیده است؛ تمام بدنم درد گرفته و حوصله‌ام به صفر رسیده است و اشتهای غذا خوردن هم ندارم؛ در این حال، تنها چیزی که می‌تواند مرا از رنج نجات دهد مراجعه به کتاب‌های تاریخ یا کتب علمی است. وقتی کتاب می‌خوانم و از ساختمان عالم، جهان‌های دور، پیدایش و مرگ خورشید و... آگاهی می‌یابم، رنج هایم را فراموش می‌کنم.

بزرگ‌ترین دانشمندان آمریکا و اروپا، که این کتاب‌ها را نوشته‌اند، در نهایت یک سخن دارند و آن این است که پس از این مطالعات و درک این واقعیات چگونه در برابر پادشاه باعظمت و به وجود آورنده عالم سر تعظیم فرو نیاوریم؟ پاسکال، بزرگ‌ترین ریاضیدان اروپا در قرن هجده میلادی، می‌گوید:

تمام عشق و لذت من در یاد خدا خلاصه می‌شود.

ممکن است باور نکنید، ولی پاسکال که از ریاضی دانان بزرگ کره زمین است در سالگی از عشق خدا دق کرد و مرد.

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه‌ها و درختان و آن‌چه [از دار بست هایی] که [مردم] بر می‌افرازند، برای خود خانه‌هایی برگیر. آن‌گاه از همه محصولات و میوه‌ها بخور. پس در راه‌های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو. از شکم آن‌ها [شهدی] نوشیدنی

با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا]ست برای مردمی که میاندیشند.

قرآن می‌فرماید کافی است از میان این همه مخلوق تنها در زندگی زنبور عسل‌اندیشه کنید.

دانشمندان تا حال به این نتیجه رسیده‌اند که زنبورها، که موجودات بسیار کوچکی هستند و حتی از سر انگشت انسان هم کوچک ترند، برای اداره امور زندگی خویش، از دانش گوناگون استفاده می‌کنند. حال، پرسش این است که خدا این رشته علم را در کدام قسمت و کدام عضو این حیوان قرار داده است؟ اگر سر زنبور را قطع کنند و مغزش را بشکافند،اندازه آن بسیار کوچک است، ولی واقعاً به دانش آگاه است که یکی از آن‌ها علم هندسه است. هنوز در کره زمین مهندسی به

دقت زنبور عسل نیامده است. زنبور در لانه‌اش حدود نهصد تا هزار حفره شش گوش می‌سازد. البته، فقط عده ای از آن‌ها لانه می‌سازند. دقیق‌ترین میلی مترسنج‌های عالم را در این لانه به کار گرفته‌اند، طوری که خانه‌های ساخته شده با هم هیچ تفاوتی ندارند.

دستگاه‌هایی هم که در بدن این حشره است بسیار اعجاب آور است. زنبور وقتی روی گُل می‌نشیند سعی می‌کند شیره گل را بمکد. اکثر گل‌هایی که زنبور روی آن‌ها می‌نشیند تلخ‌اند. در بدن این موجود دستگاهی وجود دارد که مواد تلخ را جذب می‌کند و این در حالی است که ما انسان‌ها از مواد تلخ فراری هستیم، ولی او عاشق مواد تلخ است.

او مواد تلخ گل را به شیرین‌ترین مواد عالم تبدیل می‌کند و به گونه ای این مواد را می‌سازد که بر خلاف تمام مواد عالم ضدّ میکروب است. هندوانه، لوبیا و حتی لباس‌های ما میکرب می‌گیرند. شکر فاسد می‌شود، اما عسل طبیعی زنبور، اگر هزار سال هم بگذرد، حتی در میان آشغال، میکروب قبول نمی‌کند. زنبور عسل سالم‌ترین مواد عالم را، آن هم به صورت ضدّ میکروب، می‌سازد و عسل ماده ای است که برای هر بیماری ای در این عالم مفید است.

اگر زنبور عسل را در منطقه ای که اصلاً گُل ندارد یا دست کم چهارده فرسخ با گل فاصله دارد قرار دهند، مهندس راه شناس کندو منطقه گل دار را پیدا می‌کند و بعد به لانه خود برمی گردد تا به بقیه اطلاع دهد.

این مهندس راه شناس جلوی این شش هزار زنبور ده سانت بلند می‌شود و آن‌ها همه می‌فهمند که باید ده متر بالا بیایند و هم چنین در حرکت عرضی می‌فهمند که دو فرسخ باید عرضی بروند. می‌روند و به گل‌ها می‌رسند و هنگام شب باز می‌گردند.

«أفی اللّٰه شک فاطر السماوات والأرض».

از زندگی بی‌فکرها می‌توان فهمید که فکر چه قدر ارزش دارد. از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان. پرسیدند: انسانی به این مؤدبی چه طور از بی‌ادبان ادب آموخته؟ گفت: کارهایشان را نگاه کردم و نتیجه آن‌ها را دیدم. فکر کردم این کار چه قدر بیهوده است. از این رو، خود دیگر آن کار را انجام ندادم.

حواریون از حضرت عیسی پرسیدند: با چه کسی نشست و برخاست و همنشینی کنیم؟ گفت: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا میاندازد و سخنانش بر علم شما می‌افزاید و رفتارش شما را برای به دست اوردن آخرت راغب می‌کند.

تنها کسی که سخنش چراغ راه و مشکل گشاست، گفتارش دردهای آدمی را درمان کرده مردم را از ناراحتی نجات می‌دهد، سکوتش تفکر و نگاه کردنش مایه عبرت گرفتن است، شایسته همنشینی است.

پیامبر اسلام، صلی اللّٰه علیه وآله، می‌فرماید:

«اعطوا أعینکم حظها من العباد».

لذت عبادت را به چشمانتان بچشانید.

گفتند: چگونه؟ فرمودند:

«النظر فی المصحف»

با نظر کردن بر آیات قرآن.

«والتفکر فیه»

و تفکر در آیاتش.

«والاعتبار عند عجائبه».

و عبرت گرفتن از واقعیات موجود در آن.

علّامه حلی در سیزده سالگی مجتهد جامع الشرائط بود و شایستگی این را داشت که مردم از او تقلید کنند، ولی دو سال سنش کم بود و تقلید از او جایز نبود. او با این که هشت قرن پیش زندگی می‌کرده، جلد کتاب نوشته که تمام کتاب‌هایش تا امروز باقی و ارزشمند است. آیا عقل او بیشتر و سنگین‌تر از ما بوده؟ هرگز چنین نبوده است.

خواجه نصیر الدین طوسی که به او معلم بشر می‌گویند، بچه ای روستایی از اهالی طوس بود، آن هم نه خود طوس، بلکه در اصل در یکی از روستاهای قم متولد شده بود. او زمانی متولد شد که چنگیز و جانشینانش سه بلا بر سر ایران آورده بودند: خراب کردن، سوزاندن و کشتن. ایران تبدیل به خرابه شده بود که خواجه متولد شد، اما او به ورزش عقلی پرداخت و معلم بشر شد. هنوز که هنوز است، کتاب اساس الاقتباس او را بسیاری از دانشمندان به زحمت می‌فهمند.

او کسی بود که بسیاری از مشکلات مهمّ ریاضیات اقلیدسی را حل کرد؛ مگر او نبود که هنرمندانه‌تر از فیثاغورس، مشکلات ریاضی را حل کرد. او دانش حکمت و فلسفه الهی را به اوج آسمان و ملکوت رساند. مگر او نبود که در همین ایران سوختخراب شدکشته داده، کتابخانه مراغه را با چهارصد هزار کتاب علمی بی‌تکرار بنا گذارد؟

یکی از عیب‌های بزرگ ما این است که کمتر دنبال ورزش عقل می‌رویم. اگر این کار را می‌کردیم، ممکن بود ما هم اعجوبه روزگار خود شویم. به طور کلی، انسان هر عنصری از وجود خود را به کار بگیرد، چنان رشدی خواهد کرد که ملکوت را زیر پَرِ خود خواهد گرفت. بنابراین، حیف است

انسان نفهمد، نبیند، نداند و نخواند. پیامبر اسلام، صلی اللّه علیه وآله، گاهی به جبرئیل می‌فرمودند:

«عِظنی».

مرا موعظه کن.

زیرا موعظه عقل را زیاد می‌کند. کلام حکیمانه به انسان قدرت‌اندیشه می‌دهد. کتاب خواندن در حرکت فکری آدمی تأثیر عجیبی دارد. گوش به سخنان پاکان عالم سپردن از بهترین عوامل رشد عقل و فکر است. این‌ها همه دورنمای عظمت فکر کردن است واندیشه در امور است. ابن سینا در جمله زیبایی می‌گوید:

«أوّل الفکر آخر العمل».

یعنی وقتی انسان درباره موضوعی فکر می‌کند، عاقبت و نتیجه کار را نیز می‌بیند.

انبیا مردم را می‌ترساندند از این که ظاهرشان خوش، ولی باطنشان آن قدر بد و تلخ باشد که حتی شیطان هم از آن‌ها فرار کند. زیرا شیطان در قیامت از دست همه مُریدانش، از بس که بوی تعفن می‌دهند، فرار می‌کند، در حالی که خود او این تلخی‌ها را به آن‌ها داده است. شیطان روز قیامت حاضر نیست حتی با یکی از دوستان خود بسازد. از این رو می‌گوید: موجودیت انسان‌هایی که اهل جهنم شده‌اند به من ربطی ندارد.

زمین با این حجم سنگینش میلیاردها سال است به دور خودش و خورشید با سرعت معین و در مدار معینی می‌چرخد. چه کسی این کار را انجام می‌دهد تا شب و روز و فصل‌های چهارگانه ایجاد شود؟ این پرنده سریع السیر را که بال‌هایش را بسته تا موجودات روی خودش را نگاه دارد چه کسی تاکنون هدایت کرده است؟ اگر روی تخم مرغی یک قطره آب بریزد، قطره سرازیر می‌شود و می‌افتد، اما میلیاردها سال است که زمین می‌چرخد و نه یک قطعه سنگ و نه یک لیتر آب از روی آن جدا نشده و به فضا نریخته! کره زمین در فضا می‌چرخد، اما ما نمی‌افتیم، آب‌ها از روی آن نمی‌ریزند، گیاهان از روی آن کنده نمی‌شوند و...؛ چه کسی اداره این امور را در دست دارد؟ آیا همه این‌ها اتفاقی است؟

از این رو، انسان باید عقل خود را به کار بگیرد تا حقایق عالم را درک کند وگرنه تفاوتی میان او و دیگر حیوانات عالم نیست. سعدی می‌گوید:

آدمی را عقل باید در بدن ور نه جان در کالبد دارد حمار.

در آیسوره انبیاء می‌خوانیم:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا لاَعِبِینَ؛ و آسمان و زمین، و آن‌چه را در میان آن دو هست به بازیچه نیافریدیم.»

«إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیلَِ الْقَدْرِ؛ در حقیقت ما آن (قرآن) را در شب قدر (اندازه زنی) فرو فرستادیم.»

چنین کاربردی دو نکته می‌تواند داشته باشد:

برای احترام و بیان عظمت: مثلاً بزرگان می‌گویند «ما این کار را کردیم.» گاهی هم‌دیگران در مورد بزرگان تعبیر جمع به کار می‌برند.

استفاده از عوامل واسطه: برای مثال وقتی خدا می‌خواهد قرآن را نازل بکند، از فرشتگان الهی استفاده می‌کند، لذا می‌فرماید ما قرآن را نازل کردیم، یعنی من و فرشتگان.

در مورد آفرینش هم درست است که خلق کار خداست؛ اما گاهی ممکن است خدا در آفرینش برخی موجودات افراد یا وسائلی را به کار گرفته باشد، لذا می‌تواند تعبیر «ما» به کار ببرد.

پرسش:

«اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجٍَ الزُّجَاجَُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّی یوقَدُ مِن شَجَرٍَ مُبَارَکٍَ زَیتُونٍَ لاَّ شَرْقِی وَلاَ غَرْبِی...؛ خدا نورِ آسمان‌ها و زمین است؛ مثال نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد، که [آن] چراغ در بلوری است - [آن] بلور چنان‌که گویی سیاره ای درخشان است - (و این چراغ با روغنی) از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی و نه غربی است، افروخته می‌شود؛ نزدیک است روغنش روشنی بخشد، و گر چه هیچ آتشی بدان نرسیده باشد. (این) نوری است بر فراز نور، خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) به نور خود راهنمایی می‌کند؛ و خدا برای مردم مَثَل‌ها می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.»

در آیه مذکور می‌خوانیم: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَ أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا فَفَسَقُوا فِیهَا فَحَقَّ عَلَیهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیراً؛ هرگاه بخواهیم [مردم] شهری را هلاک کنیم، به سردمداران ثروتمندانش فرمان می‌دهیم در آن‌جا نافرمانی کنند، پس آن گفتار [یا وعده عذاب الهی] بر آن مردم تحقق پیدا می‌کندو آن شهر را کاملاً درهم می‌کوبیم.»

خدا قبل از اتمام حجت و بیان دستوراتش به مردم، کسی را مجازات نمی‌کند. خداوند برای مجازات ملت‌ها چهار مرحله را تعیین می‌کند.

خدا دستور می‌دهد و دستوراتش را روشن می‌کند.

مردم فاسق نافرمانی می‌کنند. «فَفَسَقُوا فِیهَا».

مردم مستحق مجازات می‌شوند. مستحق مجازات شدن برای این است که دستورات الهی به آن‌ها ابلاغ شد و آنان بعد از اتمام حجت، با دستورات الهی مخالفت کردند.

دچار هلاکت می‌شوند «فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیراً»؛ بنابراین آیه می‌فرماید: ابتدا سردمداران و ثرومندان خوشگذران گناه می‌کنند. بعد شایسته مجازات می‌شوند. می‌دانیم که اراده الهی تابع حکمت است و کسی را بدون دلیل مجازات نمی‌کند، آری گناهکاری، استحقاق عذاب و اتمام حجت، زمینه ساز عذاب می‌شود.

خدا می‌فرماید: هرگاه بخواهیم مردمی را هلاک بکنیم، به ثروتمندانش، افراد خوشگذران و سردمداران فرمان می‌دهیم. در این‌جا «ففسقوا فیها» باید این طور معنا بشود که آن‌ها در آن‌جا نافرمانی می‌کنند.

برخی هم خواستند همین گونه ترجمه کنند و فکر می‌کنیم این چنین هم باشد. منتها نکته مهم در آیه این است که این طور نیست که خداوند کسی را وادار به فسق و فجور بکند. در آیه هم نمی‌فرماید که ما آن‌ها را وادار می‌کنیم فسق و فجور بکنند؛ بلکه خداوند ارائه طریق می‌کند و این‌ها به خاطر مخالفت ارادی خودشان، گناهکار و مستحق مجازات می‌شوند. اگر خدا می‌فرماید: «اردنا، ما اراده کردیم» به خاطر این

است که اراده خودش تابع حکمت و مصلحت است و خدا کاری را بدون دلیل انجام نمی‌دهد. وقتی مردم نافرمانی و فساد بکنند، نافرمانی در جامعه زیاد می‌شود و این زمینه ساز عذاب می‌شود و این در حقیقت پیامد کارشان است. منظور از اراده خدا در این‌جا، این است که اراده تکوینی خدا بر این قرار می‌گیرد که افرادی فاسق و فاجر مجازات بشوند، البته ممکن است این امر گاهی هم تشریعی باشد و خدا دستور بدهد اقوامی را که نافرمانی و فسق و فجور را از حد گذرانده‌اند، عذاب بکنند و این دو منافاتی با هم ندارند.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَينَ أَن يحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً؛ در حقیقت ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، و [لی] از برداشتن آن سر باز زدند، و از آن بیمناک بودند، و انسان آن را بر دوش کشید؛ در واقع او بسی ستمگر و بسیار نادان است!»

مقصود از امانت الهی:

مفسران چند احتمال در مورد این امانت داده‌اند، از جمله:

آزادی و اختیار

عقل و درایت

ولایت و جانشینی الهی

معرفت خدا

واجبات و تکالیف الهی

در یک جمع بندی می‌توان گفت امانت الهی همان قابلیت تکامل نامحدود بشر است که آمیخته با اختیار و عقل برای رسیدن به مقام انسان کامل و پذیرش ولایت الهی است. به عبارت دیگر درایت، معرفت و عقل زمینه ساز مسئولیت پذیری و قبول ولایت الهی (امانت بزرگ خدا) است.

در برخی از احادیث منظور از این امانت قبول ولایت امیرمومنان علی (علیه السلام) و فرزندانش (علیه السلام) معرفی شده است که گویای یکی از شعاعهای ولایت الهی است. همنعمتهای الهی حتی وجود انسان امانت است، ولی امانت اساسی همان قابلیت تکامل و ولایت الهی است و ولایت پیامبران و ائماز شعاعهای آن شمرده می‌شود. در حقیقت قابلیت تکامل آنقدر مهم است که قرآن از آن به عنوان امانت یاد می‌کند.

نکته مهم این است که لازمه عرضمستقیم امانت الهی به کوه و... اعطای عقل و اراده و قدرت سخن گفتن است؛ مگر این‌که منظور از عرضه، مقایسه استعدادهای این موجودات با این امانت باشد به این معنا که با زبان حال گفتند ما شایستپذیرفتن امانت نیستیم؟

برخی از مفسران معنای دوم (زبان حال) را ترجیح می‌دهند و می‌گویند: فأَبین أن یحملنها؛ یعنی این امانت و ظرفیت وجودی برای تکامل با کوه و... تناسب ندارد؛ به خلاف انسان.

نکته

براساس آیاتی چون «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ؛ آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است، برای خدا تسبیح می‌گویند» و براساس روایات، خداوند ولایت خود و ائمه اطهار (علیه السلام) را بر کوه‌ها عرضه کرد و آن‌ها در حد ظرفیت خود پذیرفتند و اولین سنگی که به وحدانیت خدا اقرار کرد، سنگ عقیق بود.

ما در برابر این آیات و روایات، با دو موضوع رو به روییم: تسبیح موجودات و قبول امانت الهی.

در مورد تسبیح به نظر می‌رسد. موجودات به صورت تکوینی تسلیم خدا هستند و مخالفت برایشان معنا ندارد. مثلاً کوه نمی‌تواند با خدا مخالفت کند، چون اراده به معنای اختیار را ندارد، پس تسبیح آنان گویای تسلیم محض بودنشان است.

در مورد امانت الهی به نظر می‌رسد اگر آن را «عرضه مستقیم» بدانیم و بگوییم آن‌ها (کوه...) نپذیرفتند و مخالفت کردند، با مشکل (معنا

نداشتن مخالفت کوه و... با خدا، به دلیل نداشتن اختیار و عقل...) روبه رو می‌شویم، ولی اگر گفتیم مقصود «عرضه مقایسه ای» است این مشکل از بین خواهد رفت.

استفاده می‌شود که قبل از خلقت فعلی، مخلوقی نبود؛ البته در برخی روایات مطالبی وجود دارد که شاید به کمک آن‌ها و شاید اشاربرخی از آیات بتوان مطلب دیگری را استفاده کرد، مثلاً در برخی روایات اشاره شده است که «اول ما خلق اللّٰه نوری؛ اولین چیزی که خلق شد، نور من (پیامبر اکرم) بود.» در حالی که به صورت طبیعی اول آسمان‌ها و زمین و بعد انسان‌ها آفریده شده‌اند. حالا اگر خلقت نوری را از خلقت معمولی جسمی و مادی جدا بکنیم، راه جمع دارد. به این صورت که خلقت نوری برخی از اولیای الهی قبل از خلقت مادی جهان بود. بنابراین تفسیر قبل از خلقت معمولی جن و انس و آسمان‌ها و زمین، مخلوقات نوری آفریده شده بودند.

در این آیه می‌خوانیم: «وَکَذٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ؛ و اینگونه، فرمان‌روایی مطلق آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم؛ (تا بدان استدلال کند) و بخاطر آن‌که از یقین کنندگان باشد.»

واژملکوت در اصل از ریشملک و به معنای حکومت و مالکیت است. «واو» و «تا» آخر کلمه برای تأکید و مبالغه است. بنابراین مقصود از ملکوت فرمان‌روایی مطلق خدا بر سراسر عالم هستی است.

ملکوت چیست؟

مفسران در مورد این‌که ملکوت آسمان و زمین که خدا به حضرت ابراهیم (علیه السلام) نشان داد چه بود، چند دیدگاه دارند.

این آیه فشرده ای از آیات بعد است که به خداشناسی حضرت ابراهیم با دیدن ماه و خورشید می‌پردازد؛ این‌که وقتی ماه را می‌بیند می‌گوید این پروردگار است و چون غروب می‌کند، می‌گوید این برای پروردگاری مناسب نیست و چون خورشید را می‌بیند، همان سخن را تکرار می‌کند آنان می‌گویند این ماجرا همان مشاهدملکوت است.

عالم ملکوت عالم اسرار و نظم و شگفتی جهان ما و جهان غیب است. توضیح این‌که دو عالم مُلک و ملکوت (عالم طبیعت و ماورای طبیعت) داریم و عالم ملکوت همان عالم غیب و سر جهان است. از امام باقر (علیه السلام) حکایت شده است که خداوند به چشم حضرت ابراهیم نوری بخشید که عمق آسمان‌ها و زمین را دید.

احادیث دیگری هم داریم که براساس آن‌ها خدا همان‌گونه که ملکوت را به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، به پیامبر اسلام (صلی اللّٰه علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) هم نشان داد.

این احادیث مسئله را به صورت عمیق تری مطرح می‌کنند؛ این‌که خداوند چشمی عطا می‌کند که می‌توانند ژرف نگر باشند و به ظواهر طبیعت اکتفا نکنند.

خداوند در پایان آیه می‌فرماید: «وَلِیکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ؛ و به خاطر آن‌که از یقین کنندگان باشد.» در حقیقت حضرت ابراهیم به یگانگی خدا

یقین داشت و این تعیین با مطالعاسرار آفرینش به کمال رسید. از ذیل آیه نیز استفاده می‌شود که اهل یقین شدن یکی از آثار دیدن ملکوت است.

«یوْمَ یجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیوبِ؛ روزی که خدا پیغمبران را جمع می‌کند. پس می‌پرسد مردم چگونه به شما پاسخ دادند؟ پیامبران می‌گویند: ما هیچ خبری از این مطلب نداریم. تو در حقیقت دانش دادی و بر غیب و پنهان جهان آگاهی.»

برخی حکمتی را هم ذکر کردند؛ این که اگر نام حضرت در قرآن می‌آمد، باعث می‌شد برخی از دشمنی‌های مشرکان و منافقان نسبت به امیرمومنان علی (علیه السلام) به قرآن هم سرایت بکند و قرآن در معرض تحریف قرار بگیرد و برخی بخواهند نام‌های دیگری به قرآن اضافه بکنند یا آیاتی مربوط به حضرت را از قرآن حذف بکنند و قرآن تحریف شود. چون مسئله سلامت در قرآن از تحریف بسیار مهم بود، نام ائمه در قرآن نیامد. این مسئله، شأن آنان را کم نمی‌کند چون آیات متعددی هست که شیعه و سنی گفته‌اند مربوط به امیر مؤمنان (علیه السلام) است. علاوه بر این‌که واقعه بزرگ غدیر این مسئله را جبران کرده است.

در جمله «فَأَنسَاهُ الشَّیطَانُ؛ شیطان یادآوری به اربابش را، از یاد او برد.» اگر بگوییم ضمیر «او» در «انساه» به زندانی بر می‌گردد، مشکلی نخواهیم داشت چون آن شخص وقتی پیش ملک مصر رفت، شیطان در ذهن او تصرف کرد و پیامبر چند سال بیشتر در زندان ماند و دست او برای فریب انسان‌ها بیشتر باز باشد و از روشنگری و هدایت‌های حضرت یوسف جلوگیری کرد؛ اما اگر «او» را به حضرت یوسف برگردانیم، با مخالفت شدید برخی از مفسران روبه رو می‌شویم، چون اگر بگوییم شیطان یاد خدا را از ذهن یوسف برد، با آیات دیگر قرآن ناسازگار خواهد بود. چون اگر چه ممکن است بتوانیم توجیه بکنیم و بگوییم «حضرت ترک اولی انجام داد و به عنوان تنبیه مدت بیشتری در زندان ماند،» ولی اصل تصرف شیطان در او - با چشم پوشی از مقام نبوت - با آیات دیگر قرآن‌که حضرت یوسف را مخلص و خالص شده معرفی می‌کند، ناسازگار است، زیرا شیطان بر انسان‌های مخلص تسلط ندارد.

ما دو نظام داریم؛ نظام دنیا و نظام آخرت. نظام دنیا و کیهانی که ما داریم، بر اساس خورشید محوری است، یعنی خورشیدی هست که سیاراتی از جمله زمین در اطراف آن می‌چرخند.

همه در کهکشان راه شیری قرار دارند و در دل این راه شیری خود خورشید به طرف مقصدی در جریان است.

نظام دنیوی مقدمه و مزرعه ای برای نظام آخرت.

حیات واقعی در نظام اخروی است و در آن‌جا نظام دنیا از لحاظ زمان، مکان و نوع چینش در هم می‌ریزد و نظامی نو بر پا می‌شود.

در مورد این که نظام آخرت چگونه خواهد بود، ما جز اشارتی که در قرآن و روایات هست، اطلاعات زیادی نداریم.

و تنها می‌دانیم حیات دنیوی مقدمه است و حیات واقعی آن‌جاست.

دست کم در سه جای قرآن به این مطلب اشاره شده است. در سوره حجر می‌خوانیم:

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَزَیَنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ وَحَفِظْنَاهَا مِن کُلِّ شَیطَانٍ رَّجِیمٍ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِینٌ»

مضمون آیه:

ما آسمان‌ها را زینت دادیم. ستارگانی در آن قرار دادیم و آن‌ها را از هر شیطان رانده شده ای محفوظ داشتیم؛ مگر شیطانی که بخواهد استراق سمع و جاسوسی بکند و اسرار آسمان‌ها را به دست بیاورد.

شهابهای روشنی به دنبال چنین کسی خواهد آمد و او را مورد هدف قرار خواهد داد.

دیدگاه‌های مفسران: واژه «شهاب» در اصل به معنای «شعله خارج شده از آتش است. به سنگهای ریز و گاه سرگردان هم که بر اثر نیروی جاذبه زمین به سوی زمین کشیده می‌شوند، شهاب می‌گویند. این سنگها بر اثر سرعت زیاد و برخورد با هوای اطراف زمین شعله ور و گاهی تبدیل به خاکستر می‌شوند. ما این شهاب‌ها را شبها به صورت نقطه‌های

روشنی که به سرعت به سوی زمین می‌آیند و بعد ناپدید می‌شوند می‌بینیم.

الف: تشبیه برای روشن شدن حقایق غیر حسّی؛ یعنی مقصود از آسمان جایگاه فرشتگان و عالم ملکوت است، چون واژه آسمان در قرآن دست کم در هفت معنا (جو زمین، جایگاه ستارگان، آسمان معنوی و عالمهای بالا و...) آمده است و این‌جا جایگاه فرشتگان و عالم ملکوت مقصود است. شیطانها می‌خواهند به آن‌جا نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده اطلاع پیدا کنند، ولی با شهابها (انوار ملکوتی) رانده می‌شوند.

ب: منظور این است که انسان‌ها در زندگی زمین زندانی شده‌اند و چشم به جهان برتر نمیاندازند و به آوای آن گوش نمی‌دهند، در حقیقت شهاب‌های خودخواهی، شهوت، طمع و جنگهای خانمان سوز آن‌ها را از درک حقایق محروم می‌سازد.

ج: مقصود از آسمان، آسمان حق، ایمان و معنویت است. شیطان‌ها و وسوسه گرها همواره می‌خواهند به این محدوده راه پیدا بکنند و با وسوسه‌ها به دل مؤمنان راستین و حامیان حق نفوذ بکنند؛ اما ستارگان آسمان حقیقت، یعنی دانشمندان و علمای متعهد و در رأس آن‌ها رهبران الهی مانند پیامبران و امامان با امواج نیرومند علم و تقوی و قلم و زبان بر این شیاطین و وسوسه‌های آن‌ها هجوم می‌برند و آن‌ها را از نزدیک شدن به آسمان معنویت باز می‌دارند.

واژه رمضان به معنای شدت حرارت خورشید است، لذت به ماه‌هایی که حرارت خورشید در آن زیاد باشد، رمضان گفته می‌شود. اگر این واژه برای ماه رمضان به کار رفته برای این است که موقع وضع کلمه یا موقعی که گفته شده ماهی که ماه رمضان بوده، آفتاب بسیار شدید بود؛ مثل تیر و مرداد ماه در ایران، ولی امروزه به ماه قمری که بعد از شعبان و قبل از شوال است، گفته می‌شود و مردم در این ماه روزه می‌گیرند. در قرآن کریم دو مطلب آمده است که بر عظمت این ماه مبارک دلالت می‌کند.

امروزه با پیشرفت علم، بحثی مطرح شده، به نام «تولید مثل‌های غیرمزدوج». یعنی، تولیدی که در آن فرد ماده، ظاهراً بدون تماس با فرد نر، بارور می‌شود. و شواهدی از این قبیل باروری‌ها را ذکر می‌نمایند. و نیز از نظر علمی نشان می‌دهند که در نوع انسان هم بعضی از زن‌ها ذوجنبتین (دارای دو جنبه) می‌باشند. یعنی، ساختمان درونی خاصی دارند که خود به تنهایی قادر به تولید فرد جدید می‌باشند، این ویژگی را در اصطلاح «نرمادگی» و چنین زایشی را «بکرزایی» می‌گویند، که بیشتر، در زن‌ها بروز می‌کند. چنین زن‌هایی ممکن است علاوه بر داشتن غده‌های تناسلی مختلط، بعضی از صفات ظاهری مردها مانند موی صورت را نیز داشته باشند.

بکرزایی در نوعی از حشرات، مانند: شته، و بعضی از جانداران، مانند: ستاره‌ی دریایی و کرم ابریشم وجود دارد؛ که بدون عمل لقاح رشد و نمو خود را شروع می‌کنند. و جانداران ذره بینی، مانند: باکتری‌ها و ویروس‌ها، تولید مثل بدون لقاح دارند. حتی «فیلدوکسرا و

استاتریکس» می‌تواند تا نسل بدون دخالت نر تولید مثل کند. قورباغه‌ها نیز می‌توانند، بکرزایی داشته باشند.

حتی برخی نویسندگان نام افرادی را ذکر کرده‌اند که بدون تماس با مرد، باردار شده‌اند. برای مثال: خانم «امی ماری جونز» فرزند بدون پدر به دنیا آورد. پزشکان بعد از آزمایشات به این نتیجه رسیداند که در خون دختر او (مونیکا) کوچک‌ترین علامت یا اثر مرد خارجی وجود ندارد.

عفت چشم: از پیامبر اسلام (صلی اللّٰه علیه و آله) حکایت شده است: «هر مسلمانی بی‌اختیار چشمش به زیبایی‌های زنی بیفتد و چشم فرو نهد، خداوند به او توفیق عبادتی می‌دهد که شیرینی آن را احساس می‌کند.»

«وَلِلَّهِ يسْجُدُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلاَلُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛ «تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند - از روی اطاعت یا اکراه - و هم‌چنین سایه‌های‌شان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند.»

پرسش: در سوره فصلت آیات - خلقت زمین را در دو دوره (یوم) مطرح می‌کند «قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له‌انداداً ذلک رب العالمین * و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعأیام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء و هی دخان....»

«بگو: آیااین شمایید که واقعاً به آن‌کسی که زمین را در دو هنگام آفرید، کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرارمی دهید؟ این است پروردگار جهانیان. و در زمین از فراز آن [لنگرآسا] کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد. و مواد خوراکی آن را در چهار روزاندازه گیری کرد [که] برای خواهندگان، درست و متناسب با نیازهایشان است. سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن دودی بود.»

برای مثال به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

لفظ «دنیا» و مشتقاتش برابر است با لفظ «آخرت» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «حیات» و مشتقاتش برابر است با لفظ «موت» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «صالحات» و مشتقاتش برابر است با لفظ «سیئات» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «ملائکه» و مشتقاتش برابر است با لفظ «شیاطین» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «هدی» و مشتقاتش برابر است با لفظ «رحم» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «عقل» و مشتقاتش برابر است با لفظ «نور» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «مصیب» و مشتقاتش برابر است با لفظ «شکر» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «ابلیس» و مشتقاتش برابر است با لفظ «استعاذه» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «برّ» و مشتقاتش برابر است با لفظ «ثواب» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «جهنم» و مشتقاتش برابر است با لفظ «جنات» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «شیخ» و مشتقاتش برابر است با لفظ «طفل» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «نسل» و مشتقاتش برابر است با لفظ «عقیم» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «یفسد» و مشتقاتش برابر است با لفظ «ینفع» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «برهان» و مشتقاتش برابر است با لفظ «بهتان» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «ثیاب» و مشتقاتش برابر است با لفظ «حجاب» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «وهن» و مشتقاتش برابر است با لفظ «عزم» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «مجنون» و مشتقاتش برابر است با لفظ «سفیه» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «نشر» و مشتقاتش برابر است با لفظ «کتم» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «رذیله» و مشتقاتش برابر است با لفظ «عف» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «عور» و مشتقاتش برابر است با لفظ «اغضض» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «وسطاً» و مشتقاتش برابر است با لفظ «طرفاً» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «سعید» و مشتقاتش برابر است با لفظ «نحس» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «فرقان» و مشتقاتش برابر است با لفظ «بنی آدم» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «جحیم» و مشتقاتش برابر است با لفظ «عقاب» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «حساب» و مشتقاتش برابر است با لفظ «عدل و قسط» و مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است.

لفظ «یوم» به معنای روز با تمام مشتقاتش، مرتبه در قرآن به کار رفته که برابر با تعداد روزهای سال می‌باشد.

بررسی:

بسیاری از این آمار و ارقام که در تناسب واژگان قرآن از نویسندگان مختلف نقل شده است در مقام محاسبه، درست نیست. و نیازمند نگاه خوشبینانه است. و بر فرض صحت، نیازمند توجیهات و تکلفات فراوانی است که عملاً این تناسب‌ها را از اعجاز بودن دور می‌کند. برای مثال:

در شمارش کلمه‌ی «یوم» برای این‌که به عدد برسند (عدد روزهای سال) گفته‌اند: باید «یوم» را به صورت مفرد در نظر بگیریم. زیرا اگر ایام و یومین را به حساب آوریم، به عدد مطلوب نمی‌رسیم.

اما باز هم منظور آن‌ها تأمین نمی‌شود زیرا یومئذٍ و یومکم و یومهم نیز باید از فهرست خارج شود در حالی که این‌ها هم مفرد هستند. اگر منظور ایشان از مفرد این است که به «یوم» هیچ حرفی متصل نباشد، در این صورت باید «بالیوم» و «الیوم» و «فالیوم» را نیز از فهرست خارج کرد و در این صورت آمار ما از بسیار کمتر می‌شود. خلاصه این افراد برای رسیدن به عدد از هیچ اسلوب منقطی پیروی نکرده‌اند.

در مورد تکرار لفظ زن و مرد در قرآن در برخی منابع آمده است لفظ «رجل» به صورت مفرد، برابر است با لفظ «امرا» با مشتقاتش که هر کدام بار تکرار شده است. در این‌جا می‌بینیم لفظ «رجل» را به صورت مفرد در مقابل لفظ «امرا» با مشتقاتش قرار داده‌اند تا نصاب لازم کامل گردد.

در حالی که با مراجعه به «معجم المفهرس» و شمارش کامپیوتری کلمات قرآن می‌بینیم که ریشه‌ی «ر ج ل» مرتبه و ریشه‌ی «مرء» مرتبه تکرار شده است. که در این دفعات لفظ «رجل» به صورت مفرد بار و لفظ «امراء» با تمام مشتقاتش بار تکرار شده است.

«يا أَيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ»؛ «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیرخدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند.»

برداشت آن‌ها از آیه این است که پس بشری که نمی‌تواند یک مگس را خلق کند چگونه می‌تواند یک انسان را بیافریند؟

اما این استدلال قابل پاسخ است بدین ترتیب که با مراجعه به قبل و بعد این آیه متوجه می‌شویم که این آیه در مورد توانایی «بت»ها می‌باشد، زیرا در آیات قبل آمده:

«وَيعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ ينَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَيسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ»؛ «آن‌ها غیر از خداوند چیزهایی را می‌پرستند که هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی را که علم و آگاهی به آن ندارند.»

در حقیقت در این دو آیه می‌فرماید: این‌هایی که شما می‌پرستید، یعنی این بت‌ها، ناتوان هستند و نمی‌توانند چیزی را خلق کنند، و کسی که نمی‌تواند چیزی را خلق کند، شایسته‌ی پرستش نیست و نباید معبود شما قرار بگیرد.

لذا این آیه مربوط به ناتوانی بت هاست نه مربوط به انسان‌ها.

- برخی نیز می‌گویند: در قرآن کریم آیاتی داریم که مساله‌ی خلقت را شامل انسان‌ها نیز می‌داند. در سوره‌ی آل عمران آیات مربوط به حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید:

«وَرَسُولاً إِلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُم بِآى مِن رَبِّكُمْ»؛ «و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرارداده، که به آن‌ها می‌گوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می‌گردد.»

پس از تعبیر «انی اخلق» من خلق می‌کنم استفاده می‌شود که، مسئله‌ی «خلق» مخصوص خداوند متعال نیست بلکه انسان‌ها هم ممکن است خلق بکنند.

پرسش: فرق بین خلق و ایجاد چیست؟

پاسخ: «ایجاد» یعنی چیزی نباشد، و انسان آن را از عدم به وجود بیاورد.

ولی «خلق» یعنی انسان چیزی را بر کیفیت مخصوصی درست نماید و ساماندهی کند. به عبارت دیگر ایجاد همان «ابداء» یا «انشاء» است چیزی را از «عدم» به «وجود» آوردن است که این کار خدائی است و علت تامه می‌خواهد تا از نیستی به هستی بیابد.

اما چیزی را که وجود دارد و انسان همان را تقدیر واندازه زنی کند و به شکل جدید درآورد مثل همین که حضرت عیسی می‌فرماید: «من این

خاک‌ها را به شکل یک پرنده در می‌آورم.» این در حقیقت، تقدیر واندازه زنی است و حضرت عیسی از «عدم» به «وجود» نیاورده بلکه آن را سامان داد.

بنابراین «خلق» مخصوص خداوند نیست، بلکه بشر هم می‌تواند خلق کند. و آن‌چه از بشر بر نمی‌آید «ایجاد» است.

ب. از نگاه علم:

در پرسش آمده بود که آیا لازم است همیشه موجودی از یک «نر و ماده» بوجود بیاید، چنانچه در قرآن آمده که: «شما را از یک «مرد و زن» آفریدیم.» انسان‌ها معمولاً این‌گونه آفریده می‌شوند ولی آیا این یک قانون کلی است که همیشه باید موجودات اینگونه آفریده شوند؟ خیر، زیرا هم در قرآن نمونه داریم و هم در طبیعت که لازم نیست، همیشه تولد موجودات از یک «نر و ماده» باشد.

به عنوان مثال حضرت آدم (علیه السلام) بدون پدر یا مادر خلق شده یا در قرآن آمده که حضرت عیسی (علیه السلام) بدون پدر خلق شده است. پس لازم نیست که حتماً پدر و مادری باشند.

پس این قانون عام «زوجیت» چه می‌شود؟ این که این موارد چگونه برای آن قانون استثناء شوند این بحثی است که در این مجال نمی‌گنجد ولی به طور مختصر باید گفت: لازم نیست که همیشه پدر و مادری (نر و ماده) باشند و بعد فرزندی از آن‌ها بوجود آید. به عبارت دیگر به اصطلاح این آیه در مقام اثبات شیء است و نفی ما عدا نمی‌کند.

نکته‌ی اول: عدد در حقیقت نوعی رمز است برای ورود به یک برنامه، همان‌طور که شما برای ورود به برنامه‌های رایانه‌ای، رمز دارید، و یا برای اجرا شدن برنامه‌ها یا دستیابی به پایگاه‌ها از حروف یا اعداد خاصی استفاده می‌شود و اگر استفاده نشود، ورود ممکن نیست.

در مورد عبادات مثلاً نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت و مانند آن در عبادات دیگر، که این اعدادِ مشخص، موجب به کمال رسیدن انسان در همان مرحله می‌شود، و در آن مرحله می‌تواند وارد یک برنامه معنوی جدید شود و در حقیقت این رمز ورود به آن برنامه است. و همان‌طور که رمز را در برنامه‌های مختلف، سازنده و مهندس آن با توجه به ویژگی‌های آن قرار می‌دهد، در مورد انسان هم مهندس عالم هستی و خالق انسان با توجه به ویژگی‌ها و نیازهای جسمی و معنوی او، این رمزها را قرار داده است که گاهی این گره گشایی‌ها با عدد است، گاهی با مانند مناجات حضرت موسی با خدا و گاهی عدد اذکار است مانند تسبیحات حضرت زهرا (سلام اللّٰه علیها) است و گاهی در رکعات و چگونگی عبادات تجلی پیدا می‌کند که گاهی حکمت‌هایی برای این عبادات و اسرار آن بیان می‌شود و گاهی بیان نمی‌شود.

نکته‌ی دوم: عدد نوعی ظرف است و اصل آن مضروف عدد است، و مهم این است که داخل ظرف عدد چه چیزی ریخته می‌شود و این به چه چیزی تعلق می‌گیرد.

به عبارت دیگر خود عدد، «تقدس» یا «نحسی» ندارد و این‌که برخی گمان می‌کنند که مثلاً عدد نحس است یا فلان عدد خوب است این صحیح نیست. عدد ظرف است و آن چیزی که داخل این ظرف ریخته می‌شود مهم است اگر آن ذکر خدا باشد، خوب است اگر کار ناروا باشد

بد است. مثلاً هفت سین مبنا ندارد عدد و نحوست روز سیزده مبنا ندارد.

نکته‌ی سوم: اگر به جای عدد هفت، هر عدد دیگری هم می‌آمد همین سؤال مطرح می‌شد که مثلاً چرا عدد یا آمده است؟ و گاهی این اعداد

برای آزمایش افراد است که این مطلب ریشه‌ی قرآنی دارد که در آیات و سوره‌ی مدثر سخن از دوزخ است و خداوند می‌فرماید:

«بر آن نوزده فرشته مأمور و نگهبانند.».

این‌جا هم این سؤال به ذهن می‌آید که چرا نوزده نگهبان؟ چرا تعدادشان هیجده یا نیست جالب این است که خداوند تبارک و تعالی در ادامه‌ی آیه پاسخ همین سوال را می‌دهد و می‌فرماید:

«مأموران آتش را جز ملائکه قرار ندادیم، و تعداد آن‌ها را که نوزده قرار دادیم این نیست مگر برای آزمایش کسانی که کافر شدند و برای کسانی که صاحب کتاب هستند تا یقین پیدا کنند و کسانی که مؤمنند ایمانشان اضافه شود.»

در حقیقت یک نوع تطبیق است که مثلاً در کتاب‌های آسمانی قبلی آمده، که چنین خبری توسط پیامبر آخرالزمان بیان می‌شود، آن وقت اهل کتاب یقیین پیدا بکنند، و مؤمنین ایمانشان اضافه شود و این امتحانی باشد برای کسانی که کفر ورزیدند.

بنابراین چنانچه در آیه آمده، گاهی اعداد مایه‌ی «فتنه» و آزمایش افراد بوده که معلوم شود چه کسانی در مورد این اعداد به مجادله می‌پردازند و انکار می‌کنند، یا اگر می‌پذیرند روح تسلیم آن‌ها تا چه حد است.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيطَانِ تَذَكَّرُوا»؛ «انسان‌های با تقوا هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.»

خداوند در این آیه به ما آموزش می‌دهد که افراد با تقوا وقتی شیطان به آن‌ها نزدیک می‌شود، گویا آژیر خطری به صدا در می‌آید. مثلاً اتومبیلی که دزدگیر دارد وقتی دزدی نزدیک او بشود و قصد سوئی داشته باشد اولین حرکاتی را که داشته باشد آژیر خطر به صدا در می‌آید و چراغ‌ها روشن می‌شود آن وقت دزد ناکام می‌ماند.

انسان‌های با تقوا هم به هنگام وسوسه‌ی شیطان به یاد خدا می‌افتند و با یاد خدا دل آن‌ها روشن می‌شود و در پرتو روشنی دل، خطر شیطان را درک می‌کنند و شیطان را ناکام می‌گذارند.

در حقیقت انسان باید این آمادگی را داشته باشد که هر گاه شیاطین به او نزدیک شدند به یاد خدا بیفتد و درون خودش را با یاد خدا روشن کند تا عرصه بر شیطان تنگ شود.

آیه: (وَ مَنْ یرِدْ أَنْ یضِلَّهُ یجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیقاً حَرَجاً کَأَنَّما یصَّعَّدُ فِی السَّماءِ)؛ «و هر کس را که بخواهد [به خاطر اعمالش] در گمراهی‌اش وانهد سینه‌اش را تنگ تنگ می‌کند گویا می‌خواهد در آسمان بالا برود».

خداوند متعال در آیه سوره انعام، کسی را که به خاطر اعمالش گمراه می‌شود و سینه‌اش تنگ می‌گردد را به شخصی تشبیه کرده است که می‌خواهد در آسمان بالا برود.

در پاسخ به این سوال که چه رابطه ای بین صعود در آسمان و تنگی سینه است، مفسران واندیشمندان گذشته، جواب‌هایی داده‌اند که عدم تناسب آن با آیه، چندان پوشیده نیست.

الف) برخی گفته‌اند، منظور این است که، همان گونه که صعود به آسمان کار مشکل یا غیرممکنی است، ایمان آوردن برای کافران لجوج و جاهلِ متعصب نیز چنین است.

ب) گروهی دیگر گفته‌اند منظور این است که کفار از ایمان دور می‌شوند، مانند کسی که از زمین دور می‌شود و به آسمان می‌رود.

استاد آیت اللّٰه معرفت رحمه اللّٰه در نقد این تفسیر می‌نویسند:

(این تفسیر [حرکت به سوی آسمان] در صورتی درست است که در آیه، «الی السماء» (به آسمان) آمده باشد نه «فی السماء» (در آسمان).

این استاد گرانقدر، تنگی نفس و فشار بر سینه را به عنوان معنای دیگری برای «تصعُّد» ذکر می‌کنند و با توجه به آن، تشبیه در آیه را

این‌گونه تبیین می‌کنند: (آن شخص زندگی بر او سخت می‌شود مانند کسی که می‌خواهد در قسمتی از آسمآن‌که هوا وجود ندارد زندگی کند).

ج) آیت اللّه مکارم نیز معنای لطیفی از آیه برداشت کرده‌اند و آن را معجزه ای علمی از قرآن دانسته و می‌نویسند:

(امروزه ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است. امّا هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن آن کمتر می‌شود و اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا] بدون ماسک اکسیژن [حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل‌تر می‌شود. [و تشبیه در این آیه] از قبیل، تشبیه معقول به محسوس است زیرا جمود فکری و تعصب گمراهان لجوج را در پذیرش اسلام، به تنگی نفس حاصل از کمبود اکسیژن برای کسی که به آسمان صعود می‌کند، تشبیه شده است).

د) برخی از نویسندگان با توجه به فعل «یصّعّد» که در اصل «یتصّعد» و از باب «تفعّل» است و دلالت بر «تکرار و کثرت کار» می‌کند، این نکته را برداشت کرده‌اند که، انسان در صورتی دچار تنگی نفس می‌شود که فاصله زیادی از زمین بگیرد و این صعود و بالا رفتن زیاد باشد.

انسان برای جستجوی حقیقت دارای حالتی به نام «حس کنجکاوی» می‌باشد. این حس یک «محرک درونی» است که با هر چیزی تماس پیدا کند نظرش جلب می‌شود و می‌خواهد آن را بفهمد و درک کند.

همین جاست که مسأله «شک» مطرح می‌شود یعنی در برابر انسان یک سلسله مجهولات قرار می‌گیرد که نمی‌تواند به آن‌ها علم پیدا کند این را شک می‌گویند.

- شک، خوب است چون انسان وقتی متولد می‌شود با یقین و ایمان متولد نمی‌شود و زمانی که بالغ می‌شود با یقین و علم بالغ نمی‌شود. یقین چیزی است که باید برای انسان پیدا شود اما تا انسان شک نکند به سوی یقین رانده نمی‌شود. شک برای بشر خوب است اما نه این که هدف خوب و منزل خوبی باشد. بلکه دالان و محل عبور خوبی برای رسیدن به علم و یقین است. تا انسان از این دالان عبور نکند به آن سرمنزل بسیار عالی، که یقین نام دارد نمی‌رسد.

با تفکر در خلقت آسمان و زمین و نظم آن‌ها و تفکر در مورد انسان، سعی کنیم اعتقادات خود را در مورد خداوند استحکام بخشیم و با تذکر و یادآوری نتایج تفکرات؛ خود را به درجه یقین، روز به روز نزدیک کنیم. در روایات اهل بیت و به ویژه در قرآن کریم، به طور متعدد، به تفکر در آمد و رفتِ شب و روز و دقایق و لطایفی که در شب و روز است توصیه شده است.

در این آیه کریمه عدم امکان مشاهده خداوند با چشم ظاهر مورد توجه قرار داده شده است و حتی در برخی از احادیث که ذیل این آیه کریمه است می‌فرمایند: «شما شهرهایی را که داخل نشده ای و ندیده ای را به

وسیله قوه واهمه می‌توانی تصور کنی در حالی که با چشم ندیده ای اما خداوند متعال را با خطورات قلبی و قوه واهمه نمی‌توان درک کرد و تصور نمود.»

باید بدانی که شهوت مقاربت بیشتر از دیگر شهوتها بر آدمی غلبه می‌کند و در وقت به هیجان آمدن آن‌ها را بر علیه عقل بیشتر به نافرمانی وامی دارد جز این که شهوت مقاربت زشت و انسان از آن حیا دارد و از آلوده شدن به آن می‌ترسد و این که بیشتر مردم از ارضای آن امتناع می‌کنند یا نمی‌توانند یا می‌ترسند یا شرم دارند یا بدنشان را حفظ می‌کنند، و هیچ کدام آن‌ها ثواب ندارد، زیرا برگزیدن بهره و لذّتی از لذّت‌های نفس بر لذّت دیگر است. آری از مقدّمات عصمت است که نتواند[گناه کند]پس در این موانع (یاد شده) فایددفع گناه هست، زیرا کسی که ترک زنا کند به هر دلیلی ترک کرده باشد گناهش از او دفع می‌شود، ولی ثواب و فضیلت بسیار آن است که زنا را با داشتن قدرت و نبودن موانع و فراهم آمدن اسباب به ویژه آن‌گاه که شهوت واقعی بجنبد برای خدا ترک کند، و این درجصدّیقان است. از این رو پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: «کسی که عاشق شود و عفّت نشان دهد و عشق را پنهان دارد و بمیرد اجر شهید را دارد.» پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: «هفت نفرند که خدا در روزی که جز سایاو سایه ای نیست آنان را در زیر سایخود می‌گیرد و از آن هفت نفر شمرد مردی را که زنی دارای حسب و زیبایی او را به سوی خود بخواند و مرد بگوید: إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ» داستان یوسف (علیه السلام) و سرپیچی او از زلیخا با قدرت و میل آن زن معروف است و خدا یوسف را در قرآن بر

این کار ستوده است و او پیشوای هر کسی است که در مبارزه با شیطان در برابر این شهوت بزرگ پیروز و موفّق شود.

پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: نگاه اول به نفع تو و نگاه دوم به ضرر توست. علاء بن زیاد گوید: چشمت را به چادر زن ندوز، زیرا نگاه کردن در دل شهوت می‌کارد، و کمتر اتفاق می‌افتد که انسان در آمد و رفتهایش چشمش به زنان و کودکان نیفتد و هرگاه زیبایی او در نظرش بیاید طبیعت انسان می‌خواهد که دوباره نگاه کند. در این‌جا سزاوار است به خود تلقین کند که این نگاه دوباره عین نادانی است زیرا اگر نگاه کند و او را زیبا بیابد شهوت بجنبد و چون از رسیدن به او عاجز است تنها حسرت و افسوس برایش می‌ماند، و اگر بار دوّم نگاه کرد و او را زشت یافت از آن لذت نمی‌برد و گناهکار نیز هست زیرا قصد لذّت بردن کرده. پس کاری کرده است که او را آزرده ساخته است. لذا هر دو حالتش از معصیت و رنج و افسوس خالی نیست، و هرگاه چشم را حفظ کند بسیاری از آفتها از دلش دور شود و اگر چشمانش اشتباه کند و بتواند شهوت را مهار کند موجب کمال قدرت و توفیق است.

احمد بن سعید عابد از پدرش روایت کرده که گفت: جوانی خداپرست که همواره در مسجد جامع بود در کوفه نزد ما بود. او خوش رو و خوش قامت و خوش منظر بود. پس زنی زیبا و خردمند به او نگاه کرد و دلباختاو شد و این حالت طولانی شد. روزی زن در راه جوآن‌که قصد مسجد رفتن داشت ایستاد و به او گفت: جوان سخنم را گوش کن آن‌گاه هر چه خواستی انجام بده. جوان برفت و با او سخن نگفت.

سپس بر سر راه جوان‌که آهنگ رفتن منزل خود کرده بود ایستاد و گفت: ای جوان سخنم را گوش کن. راوی گفت: جوان مدّت زیادی خاموش ماند و به زن گفت: این‌جا محلّ تهمت است و من نمی‌خواهم متّهم شوم. زن به او گفت: به خدا من در این‌جا نایستادم، در حالی که از کار تو آگاه نباشم ولی پناه به خدا که خداپرستان به خاطر من متّهم شوند و آن‌چه مرا واداشت که در چنین کاری با تو ملاقات کنم این است که بدانم این کاراندک در نزد مردم بسیار است و شما خداپرستان مانند شیشه‌هایی هستید که کمترین چیزی آن‌ها را بر اثر صافی و زلالی معیوب و تیره می‌سازد. خلاصسخنم با تو این است که با تمام اعضای وجودم شیفتتوام؛خدا را در کار من و خودت در نظر بگیر. راوی گفت: جوان به منزلش رفت و خواست نماز بگزارد ولی ندانست چگونه نماز بگزارد. پس کاغذی برداشت و نامه ای نوشت آن‌گاه از خانه‌اش بیرون شد ناگهان زن را در جای خود ایستاده یافت و نامه را به طرف اوانداخت و به منزلش برگشت مضمون نامه چنین بود: به نام خداوند بخشندبخشایشگر. ای خانم باید بدانی که خدای متعال هرگاه معصیت شود حلم ورزد و هرگاه بنده به گناه بازگردد او را بپوشاند و هرگاه جامگناه بر تن کرد خداوند خشمی می‌گیرد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و درختان و جنبندگان تاب خشم او را ندارند. پس چه کسی که تاب خشم خدا را دارد پس اگر آن‌چه یادآور شدم باطل است من روزی را به یاد تو می‌آورم که آسمان همانند آهن گداخته و کوه‌ها مانند پشم می‌شود، و امّتها در برابر صولت خدای جبّار به زانو در می‌افتند، زیرا به خدا سوگند من از اصلاح نفس خود ناتوان شده‌ام. پس چگونه می‌توانم دیگری را اصلاح کنم و اگر گفته هایم حق است تو را به پزشکی راهنمایی می‌کنم که زخمهای بیماری زا و دردهای مزمن و حادّ را درمان می‌کند و او

پروردگار جهانیان است، پس با درخواست صادقانه آهنگ او کن و به سوی او بازگرد زیرا من تو را سرگرم گفتار خداوند می‌کنم: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يطاعُ. يعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْينِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ. پس از این آیه به کجا می‌توان گریخت؟ پس آن خانم چند روز بعد (از دریافت نامه) آمد و در راه جوان ایستاد. جوان چون زن را از دور دید خواست به منزلش برگردد تا او را نبیند، امّا آن زن گفت: ای جوان برنگرد که بعد از امروز هرگز دیداری نخواهد بود مگر در پیشگاه خدا (روز قیامت) و سخت بگریست و گفت: از خدایی که کلیدهای دل تو در دست قدرت اوست می‌خواهم که کار دشوار تو را بر من آسان نماید (تحمّل عشقت را بر من آسان سازد) سپس در پی جوان رفت و گفت: بر من منت بگذار و مرا موعظه ای بفرما که از تو داشته باشم و سفارشی کن که به کار بندم. جوان به او گفت: تو را سفارش می‌کنم که خودت را از (شرّ) نفست حفظ کنی و گفتار خدای متعال را به یادت می‌آورم: وَ هُوَ الَّذِی يتَوَفّاكُمْ بِاللَّيلِ وَ يعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ. راوی گفت: آن زن مدّتی صبر کرد و سخت‌تر از اوّل بگریست؛آن‌گاه آرام شد و به خانه‌اش رفت و به عبادت پرداخت، و هم‌چنان مشغول عبادت بود تا رنگ پریده و غمگین درگذشت. جوان پس از مرگ آن زن از او یاد می‌کرد و بر او می‌گریست. به او گفتند: چرا می‌گریی در حالی که او را از خود ناامید ساختی. پس می‌گفت: در همان اوّل طمعش را از خودم قطع کردم و آن را برای خود ذخیره ای در پیشگاه خدای متعال قرار دادم و من از خدا شرم دارم که ذخیره ای را که نزد اواندوخته‌ام باز پس بگیرم و حکم از آن خداست.

پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: «هرکس شکمش را گرسنگی دهد،اندیشه‌اش زیاد و دلش هوشمند شود.» ابن عبّاس گوید: «پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: کسی که سیر شود و بخوابد قلبش سخت شود؛آن‌گاه فرمود: به راستی که برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن گرسنگی است.» شبلی گوید: هیچ روزی برای خدا گرسنگی نکشیدم جز این که دری از حکمت و عبرت در دلم گشوده شد که هرگز ندیده بودم، و پوشیده نیست که هدف نهایی از عبادتها فکری است که انسان را به شناخت و دیدن حقایق واقعی برساند، و سیری مانع از آن است و گرسنگی در آن را می‌گشاید، و معرفت دری از درهای بهشت است؛بنابراین سزاوار است که همواره با گرسنه بودن در بهشت را بکوبد، ازاین رو لقمان به پسرش گفت: پسرکم هرگاه معده پر شوداندیشه بخوابد و حکمت لال شود واندامها از عبادت فرومانند.

باید بدانی که میل به آمیزش با زنان به سبب دو فایده بر انسان غالب می‌شود: یکی این که لذّت‌های آن را دریابد و لذّت‌های آخرت را با آن مقایسه کند زیرا لذّت آمیزش با زنان اگر دوام یابد بهترین لذّت‌های جسمانی است چنان‌که آتش و درد آن بزرگ‌ترین دردهای جسمانی است؛پس میل و ترس مردم را به طرف خوشبختی‌هایشان سوق می‌دهد، میل تنها با درک لذّت و ترس با احساس درد حاصل می‌شود زیرا آن‌چه با ذائقه درک نشود اشتیاق زیاد به آن پیدا نشود.

فایددوّم باقی ماندن نسل و اداموجود است، ولی در آن آفتی هست که دین و دنیا را تباه می‌سازد و آن در صورتی است که مقهور و مهار نشود

و به حدّ اعتدال در نیاید. خدای متعال فرموده است: رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ. و معنای آن شدید شدن شهوت است.

روایت شده که موسی (علیه السلام) در یکی از مجلسهایش نشسته بود که شیطان به او روی آورد در حالی که کلاه خود رنگارنگی بر سر داشت، و چون به موسی نزدیک شد کلاه خود از سر به زمین نهاد، آن‌گاه به خدمت موسی آمد و سلام کرده موسی فرمود: کیستی؟ گفت: ابلیسم. موسی فرمود: عمرت دراز مباد به چه کار آمده ای؟ گفت: به خاطر مقامی که در پیشگاه خدا داری آمده‌ام سلامت کنم. موسی گفت: آن چیست که بر سرت می‌بینم؟ گفت: دلهای آدمیان را با آن می‌ربایم، موسی گفت: آن عملی که اگر آدمی انجام دهد بر او مسلّط می‌شوی چیست؟ گفت: هرگاه به خود عجب کند و عملش را بزرگ بداند و گناهانش را فراموش کند، (ای موسی) تو را از سه کار بر حذر دارم: با زنی که بر تو حلال نیست خلوت مکن، زیرا مردی با زن نامحرم خلوت نکند جز این که من یار او هستم تا آن دو را شیفته یک‌دیگر سازم؛به پیمانی که با خدا می‌بندی عمل کن، و صدقه ای را جدا نکن مگر آن را ادا کنی زیرا مردی صدقه ای را ادا نکرد مگر این که من بجای اصحابش رفیق اویم تا میان او و وفای به پیمان مانع شوم. آن‌گاه شیطان پشت کرد و می‌گفت: وای اگر موسی بداند که آدمیزادگان را از چه چیز بر حذر دارد.

یکی از بزرگان گفته است: شیطان به زن می‌گوید: تو نصف لشکر منی، و تیری هستی که میاندازم و به خطا نمی‌رود و محلّ سرّ من و پیک منی که حاجتم را بر می‌آوری.

بنابراین نصف لشکر شیطان شهوت و نصفی خشم است و بزرگ‌ترین شهوتها میل به زنان است و در این میل نیز افراط و تفریط و حالت اعتدال هست، افراط حالتی است که عقل را مغلوب سازد تا تلاش مردان را متوجّه بهره گیری از زنان و کنیزان سازد و از پیمودن راه آخرت محروم سازد یا دین وی را شکست دهد تا او را به انجام گناهان بکشاند و گاه حالت افراط در شهوت در مورد گروهی به دو کار زشت پایان یابد: یکی این که غذاهای مقوّی بخورند تا بیشتر با زنان درآمیزند چنان‌که بعضی از مردم گاه داروهایی مصرف می‌کنند که معده را تقویت می‌کند تا بیشتر اشتهای غذا پیدا کنند. کسی که داروهای مقوّی می‌خورد همانند کسی است که به درندگان و چهارپایان سرکش گرفتار شده است؛پس بعضی از اوقات آن درندگان می‌خوابند امّا وی به[جای استراحت]برای برانگیختن و به هیجان آوردن آنان چاره جویی می‌کند و پس از بیدار شدن آن‌ها برای دفعشان چاره جویی می‌کند زیرا میل به غذا و آمیزش با زنان به راستی دردهایی هستند که آدمی می‌خواهد از آن رها شود و با خلاص شدن احساس لذّت کند.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: «هر انسانی بهره ای از زنا دارد، دیدگان زنا می‌کنند و زنای آن‌ها نگاه کردن است، دستها زنا می‌کنند و زنای آن‌ها گرفتن چیزی با شدّت است، پاها زنا می‌کنند و زنای آن‌ها راه رفتن است، دهان زنا می‌کند و زنای آن بوسیدن است، دل نیت و آرزو

می‌کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می‌نماید.» امّ السلمه گوید: ابن امّ مکتوم نابینا از پیامبر اجازورود گرفت در حالی که من و میمونه نشسته بودیم. پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: «خود را از او بپوشانید، عرض کردیم: مگر نابینا نیست و ما را نمی‌بیند؟ فرمود: شما که او را می‌بینید.» این روایت دلالت دارد که برای زنان نشستن با نابینایان جائز نیست؛ چنان‌که در مجالس سوگ و مهمانیها عادت بر آن‌جاری است. بنابراین خلوت گزیدن نابینا با زنان حرام است و بر زن نیز همنشینی با نابینا و بدون حاجت خیره شدن به او حرام است و تنها در موقع نیاز بر زنان جائز است که با مردان سخن بگویند و به آن‌ها بنگرند. و اگر کسی می‌تواند چشمان خود را از زنان حفظ کند ولی از نگاه به کودکان نمی‌تواند نگاه دارد ازدواج کردن برای او سزاوارتر است زیرا شرّ در کودکان بیشتر است چرا که اگر دلش به زنی مایل شود می‌تواند با ازدواج او را بر خود مباح سازد ولی نگاه شهوت آلود به صورت کودک حرام است، بلکه هر کسی که دلش از جمال صورت بی‌ریش متأثّر شود به طوری که میان امرد و ریش دار فرق بگذارد جائز نیست به امرد نگاه کند.

در آغاز تصمیم به سیر و سلوک به طوری شهوت بر من غالب آمد که توان خویش از دست بدادم. پس بسیار به درگاه خدا نالیدم شخصی را در خواب دیدم که گفت: تو را چه شده است؟ به او شکایت کردم. گفت: نزد من بیا نزدیکش رفتم و دست خود را بر سینه‌ام نهاد پس سردی آن را در دلم و تمام بدنم احساس کردم. پس شب را به صبح آوردم و آن حالتم برطرف شد و یک سال آسوده بودم.

پس از یک سال همان حالت بازگشت و بسیار به درگاه خدا زاری کردم. شخصی در خواب نزدم آمد و گفت: آیا دوست داری گردنت را بزنم تا آن حالتت از بین برود؟ گفتم: آری گفت: گردنت را بلند کن. چنان کردم پس شمشیری از نور کشید و گردنم را بزد. وارد صبح شدم و حالتم برطرف شد، یک سال آسوده بودم آن‌گاه همان حالت یا سخت‌تر از آن مجددا به من برگشت. پس شخصی را در خواب دیدم که میان سینه و پهلویم مرا مخاطب قرار داده و می‌گوید: وای بر تو چقدر از خدا می‌خواهی که از تو دور سازد چیزی را (گرایش به شهوت) که خدا دور شدن آن را دوست ندارد. ازدواج کن، گفت: پس ازدواج کردم در نتیجه آن حالت برطرف شد و صاحب فرزند شدم. هرگاه نیاز به ازدواج پیدا کرد سزاوار است شرط اخلاص در ازدواج را از آغاز تا پایان ازدواج مراعات کند، در آغاز با نیت پاک ازدواج کند و سپس آن را با خوش خویی و روش درست و ادای حقوق واجب زن ادامه دهد، چنان‌که تمامش را در کتاب آداب ازدواج شرح دادیم، و با تکرار آن سخن را طولانی نمی‌کنیم و نشان راستی ارادت او در ازدواج این است که با زن فقیر با ایمان ازدواج کند و دنبال زن ثروتمند نباشد. یکی از بزرگان گوید: هرکه با زن ثروتمند ازدواج کند به پنج خصلت دچار شود: سنگینی مهر، به تأخیر افتادن عروسی، از دست دادن چاکران، و خرج بسیار؛و هرگاه قصد طلاق دادنش را بکند از ترس از دست دادن ثروتش نمی‌تواند چنین کند، در حالی که زن فقیر بر عکس آن است. یکی از بزرگان گوید: سزاوار است زن در چهار چیز پایین‌تر از مرد باشد و گرنه مرد را کوچک می‌شمارد: از نظر سنّ، بلندی قامت، ثروت و تبار و لازم است مرد در چهار چیز برتر از زن باشد: از نظر زیبایی، فرهنگ و دانش، اخلاق، دینداری، و نشان راستی ارادت و اخلاص در ادامازدواج خلق (خوش) است. یکی از مریدها با زنی

ازدواج کرد و همواره او را خدمت می‌کرد تا زن شرمنده شد و از آن رفتار به پدرش شکایت برد و گفت: من از این مرد در حیرتم، سال‌هاست در منزل اویم هرگز به مستراح نرفتم مگر این که پیش از من یا همراهم آب می‌آورد. و نیز یکی از صوفیان با زنی بدخو ازدواج کرد و بر خوی بدش صبر می‌کرد. به او گفتند چرا طلاقش نمی‌دهی؟ گفت: می‌ترسم با مردی ازدواج کند که تحمّل اخلاق او را نداشته باشد و از آن زن اذیت شود. پس اگر مرید ازدواج کند سزاوار است چنین باشد، و هرگاه بتواند ازدواج را ترک کند بهتر است و آن در صورتی است که ازدواج او را حالت سلوک باز می‌دارد.

ام معبد، پیامبر را توصیف کرد و بسیار گفت. به او گفتند: تو پیامبر را بسیار بیشتر از ما مردان توصیف می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانید زن چون به مرد می‌نگرد به نگاهی شفابخش می‌نگرد، بخلاف نگاه مرد به مرد.

صوفیه گوید: جنیان، ارواح جسمانی شده ای هستند، که بر جرم لطیف درآمده و آتش و هوا بر وجود آن‌ها غالب می‌باشد. همان‌طورکه آب و خاک بر وجود انسان حکم فرما است.

جن توان آن را دارد که به اشکال مختلف درآید، از صورتی خلع شود و به صورت دیگر بیاید، کاری که از بشر ناممکن است. خوراک جن هوا با بوی طعام است. پیامبر مردم را از استنجا با استخوان منع کرد و فرمود: خوراک برادران جنی شما است.

محی الدین عربی در فتوحات نوشته است: یکی از مکاشفات چنین ما را متوجه کرد که جن هنگام بوئیدن استخوان مشاهده و پس از آن مخفی شده است.

در همین کتاب از حکمة الاشراق شیخ مقتول آوردیم که ایشان بسیار اوقات جن را دیده‌اند.

مؤلف: در برخی کتب قدیمه این روایت را یافتم و آن را به همان لفظ آوردم و نیز آن را در کتاب «ذکر الأقالیم و البلدان و الجبال و الأنهار و الأشجار» باندکی اختلاف در مضمون و تفاوت بسیار در الفاظ یافتم که در سیاق روایت به برخی از آن‌ها اشاره کردم، و آن این است.

مسائل عبداللّٰه بن سلام که «اسماویل» نام داشت و پیغمبر او را عبداللّٰه نام کرد.

از ابن عباس است که چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث شد، علی علیه السّلام را فرمود تا نامه ای به کفار و ترسایان و یهود نوشت که آن را جبرئیل به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله دیکته کرد، نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، از محمّد رسول خدا به یهود خیبر. اما بعد؛ زمین از آن خداست و سرانجام از آن پرهیزکاران، درود بر کسی که پیرو راه راست شد و لا حول و لا قوة الا باللَّه العلی العظیم.» سپس مهر بر نامه نهاد و نزد یهود خیبر فرستاد و چون نامه بدان‌ها رسید، نزد بزرگ خود ابن سلام آمدند و گفتند: ای پسر سلام! این نامه محمّد است که به تو نوشته. آن را برای ما بخوان. آن را برایشان خواند و گفت: از این سخن چه خواهید؟ من در محمّد نشانه‌هایی را بینم که در تورات

است از این که همان محمّد است که موسی بن عمران ما را بدو مژده داده.

گفتند: کتاب ما را نسخ کند و آن‌چه در پیش بر ما حلال بوده حرام کند. ابن سلام به آن‌ها گفت: ای مردم! شما دنیا را به آخرت برگزیدید و عذاب را به آمرزش. گفتند: اگر محمّد به کیش ما باشد برای ما دوست‌تر است از جز آن. گفت: من نزد او می‌روم و از او پرسش‌هایی از تورات می‌نمایم و اگر درست پاسخ مرا گفت، دین او را می‌پذیرم و از یهودی گری دست می‌کشم. پس برخاست، تورات را برداشت، هزار و چهارصد و چهار مسأله مشکل از آن بیرون کشید و آن‌ها را برداشت و آورد نزد محمّد صلّی اللَّه علیه و آله که در مسجد خود بود. و گفت: ای محمّد! درود بر تو و بر یارانت. فرمود: و بر هر که پیرو راه راست باشد، با رحمت خدا و برکاتش. ای مرد تو کیستی؟ گفت: من عبداللّٰه بن سلامم و از رسولان بنی اسرائیل و از کسانی که تورات را خوانده‌اند، و من نماینده و پیک یهودم به سوی تو با پرسش‌هایی که آن‌ها را برای ما شرح دهی و تو از نیکوکارانی.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای ابن سلام! بنشین و هر چه خواهی بپرس و اگر خواهی بپرس و اگر خواهی منت گزارش دهم که چه خواهی پرسید. گفت: ای محمّد! به من گزارش ده که مایه فزونی یقین من به تو باشد. فرمود: ای پسر سلام! آمدی از من هزار مسأله و چهارصد مسأله و چهار مسأله بپرسی که همه را از تورات نسخه گرفتی. عبداللّٰه بن سلام سر به زیرانداخت و گریست و گفت: ای محمّد! راست گفتی، بفرما:

سؤال: تو پیغمبری یا رسول؟

جواب: راستی خدا مرا پیغمبر و رسول هر دو مبعوث کرده و من خاتم پیغمبرانم. در تورات نخواندی «محمّد رسول خداست»؟ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَينَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً»{محمّد پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با هم‌دیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی.} و «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيينَ»{محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.} درباره من نازل شده است

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آیا تو هم سخن خدایی یا به تو وحی می‌رسد؟

جواب: بله به من وحی می‌رسد و جبرئیل از طرف پروردگار جهانیان آن را می‌آورد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! خدا چند پیغمبر از آدمیزادها آفریده؟

جواب: یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! پیغمبران مرسل در میان آن‌ها چند کس هستند؟

جواب: پیغمبران مرسل سیصد و سیزده تن هستند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! نخست پیغمبر چه کسی بوده است؟

جواب: آدم بوده است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آیا آدم نبی بود و رسول؟

جواب: آری، در تورات نخواندی «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُونی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.»{و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبردهید.»

سؤال: راست گفتی ای محمّد! رسولان عرب چند تن بودند؟

جواب: شش تن: نخست ابراهیم و بعد اسماعیل، لوط، صالح، شعیب و محمّد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! میان موسی و عیسی چند پیغمبر بود؟

جواب: هزار پیغمبر.

سؤال: چه کیشی داشتند؟

جواب: کیش خدای تعالی و کیش فرشته‌هایش و کیش اسلام.

سؤال: اسلام و مسلمانی چیست؟ و ایمان کدام است؟

جواب: اسلام، شهادت به یگانگی خدا است که تنها و بی‌شریک است و اعتراف به این که محمّد بنده و رسول او است و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و حج به خانه خدا اگر راهی بدان توانی، اما ایمان عقیده به خدا و فرشته هاش و به قرآن و پیغمبران و زنده شدن پس از مرگ و به قدر که نیک و بد همه از جانب خدا است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! دین خدا چند تا است؟

جواب: یکی و آن اسلام و مسلمانی است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! شرائع بر چه وضعی بودند؟

جواب: در ملت‌های گذشته آیین‌های گوناگونی بوده است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! مردم بهشتی به مسلمانی بهشت روند یا به ایمان یا به کردار خود؟

جواب: با ایمان سزاوار بهشت می‌شوند و به کردار خود مشمول رحمت خدا می‌گردند و آن را پخش می‌سازند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! خدا چند کتاب فرو فرستاده است؟

جواب: یکصد و چهار کتاب.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بر چه کسانی این کتاب‌ها نازل شدند؟

جواب: چهارده صحیفه بر آدم علیه السّلام؛بیست صحیفه بر ابراهیم و در قولی چهارده صحیفه؛پنجاه صحیفه بر شیث پسر آدم و سی صحیفه بر ادریس. و فرو فرستاد زبور را بر داود، و تورات را بر موسی، و انجیل را بر عیسی، و فرقان را بر من.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بر تو کتاب فرو فرستاده؟

جواب: آری.

سؤال: کدام کتاب است؟

جواب: فرقان است.

سؤال: چرا پروردگارشآن را فرقان نامیده است؟

جواب: برای آن‌که آیات و سورش از هم جدایند و بر لوح نقش نبوده و صحیفه نبوده. و تورات و انجیل و زبور همه در لوح نقش بودند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! در کتاب تو از این صحف چیزی درج است؟

جواب: آری، ای پسر سلام!

سؤال: آن چیست ای محمّد؟

پیغمبر برای او خواند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی.»{رستگار آن‌کس که خود را پاک گردانید.} «صُحُفِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی»{صحیفه‌های ابراهیم و موسی.}

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو آغاز قرآن چیست و پایانش کدام است؟

جواب: آغازش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» وانجامش «صدق اللّه العلی العظیم.»

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من گزارش ده از پنج چیز که خدا به دست خود آفریده است؟

جواب: خدا بهشت عدن را به دست خود آفریده؛ درخت طوبی را به دست خود کاشته؛ آدم را به دست خود صورت گری کرده؛ تورات را به دست خود نوشته است؛ آسمان هارا به دست خود ساخته. گفت: راست گفتی ای محمّد. و آسمان‌ها نور دیده شوند به دست او. گفت: راست گفتی. بعد فرمود: این ابن سلام آیا نشنیدی که خدا گفته است: «وَالسَّماءَ بَنَیناها بِأَیدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُون»{و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم، و بی‌گمان، ما [آسمان] گستریم.}

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو چه کسی به تو این را گزارش داده است.

جواب: جبرئیل.

سؤال: از طرف چه کسی!

جواب: از میکائیل.

سؤال: میکائیل از چه کسی؟

جواب: از اسرافیل.

سؤال: او از کجا؟

جواب: از لوح محفوظ.

سؤال: لوح محفوظ از چه کسی؟

جواب: از قلم.

سؤال: او از چه کسی؟

جواب: او از پروردگار جهانیان.

سؤال: ای محمّد! آن چگونه باشد؟

جواب: خدا قلم را فرماید تا در لوح بنگارد و از آن به اسرافیل فرود شود و اسرافیل به میکائیل رساند و میکائیل به جبرئیل.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو جبرئیل در هیبت مردان است یا زنان؟

جواب: در هیبت مردان.

سؤال: به من بگو خوراکش و نوشابه‌اش چیست؟

جواب: خوراکش تسبیح است و نوشابه‌اش تهلیل.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو درازا و پهنایش چه‌اندازه است، چه وضعی دارد، جامه‌اش چیست؟

جواب: به‌اندازه فرشته‌ها است، نه خیلی دراز، نه خیلی کوتاه؛ درخشان سرمه کشیده، چون روز تابان است در برابر تاریکی شب؛ بیست و چهار بال سبز دارد کنگره دار از در و یاقوت و پایانشان لؤلؤ است؛ حمایلی دارد که آسترش ابریشم است و رویه‌اش وقار و کرامت؛ چهره‌اش چون زعفران است؛ بینی کشیده و گرد حدقه؛ نه می‌خورد و نه می‌نوشد؛ نه خسته می‌شود، نه سهو می‌کند؛ وحی دار خداست تا روز قیامت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از آغاز آفرینش دنیا به من بگو؟ و از آفرینش آدم به من بگو که خدا چگونه‌اش آفرید؟

جواب: آری خدا سبحانه و تعالی (تقدست اسمائه و لا اله غیره) او را از گلی به دست خود آفرید، و گل را از کف آفرید و کف را از موج، و موج را از آب.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو چرا نامش را آدم نهاد؟

جواب: چون از گل زمین و صحنه آن آفریدش.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آدم از همه گل آفریده شده یا برخی از آن یا از یک گل به خصوص؟

جواب: بلکه خدایش از همه گل زمین آفرید و اگرش از یک گل به خصوص آفریده بود، همدگر را نشناختند و به یک صورت نبودند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آیا نمونه در جهان دارند؟

جواب: آری، به خاک ننگری که سپید است، سیاه است، سبز است، زرد، سرخ تیره، کبود، خوشمزه دارد، زبر و نرم دارد، آدمیزاده هم چنین است، زبر دارد، نرم دارد، شیرین دارد مانند خاک.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو آدم را که خدا آفرید از کجا جان در او در آمد؟

جواب: از دهانش.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به خواه در آمد یا ناخواه؟

جواب: خدا به ناخواهش در آورد و به نا خواهش بر آرد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! خدا به آدم چه گفت؟

جواب: به آدم فرمود: نشیمن کن تو با جفت در بهشت از آن به فراوانی بخورید از هر جا خواهید و نزدیک این درخت نروید تا ستمکار باشید.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چند دانه از آن درخت خورد؟

جواب: دو دانه.

سؤال: حوّاء چند دانه خورد؟

جواب: دو دانه.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو وصف آن درخت چیست؟ چند شاخه دارد، درازی خوشه‌اش چه‌اندازه بود؟

جواب: سه شاخه داشت، درازی هر خوشه سه وجب بود.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آدم چند خوشه از آن پرزاند!

جواب: یک خوشه.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! در آن خوشه چند دانه بود؟

جواب: پنج دانه.

سؤال: وصف آن دانه چه بود.

جواب: چون یک تخم مرغ درشت.

سؤال: آن دانه که با آدم بود چه کردش؟

جواب: با آدم از بهشت فرو شد و آدم آن را کاشت و از آن دانه برکت پدید شد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو آدم کجای زمین فرود آمد؟

جواب: در هند فرود آمد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! حوّاء کجا فرود آمد؟

جواب: در جدّه.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن دانه در کجا افتاد؟

جواب: در اصفهان.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! ابلیس کجا فرو شد؟

جواب: در بیسان.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چه دانش پر جوش و زبان راستگویی داری! جامه آدم چون از بهشت فرو شد چه بود؟

جواب: سه برگ درخت بهشتی، یکی بر شانه‌انداخته و یکی به کمر بسته و دیگری را عمامه کرده.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو در کجا به هم رسیدند؟

جواب: در عرفات.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو حوّاء از آدم آفریده شد یا آدم از حوّاء؟

جواب: حوّاء از آدم آفریده شد. اگر آدم از حوّاء آفریده شده بود طلاق به دست زن‌ها بود نه به دست مردها.

سؤال: به من بگو از همه آفریده شده یا برخی از آن؟

جواب: از برخی از آن و اگر از همه آن آفریده شده بود، قضاوت در زن‌ها بود نه در مردها.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو که از درونش آفریده شده یا از برونش؟

جواب: بلکه از درونش و اگر از برونش آفریده شده بود، البته زن‌ها تن خود را برهنه می‌کردند مانند مردها.

سؤال: از سمت راست آدم آفریده شد یا از چپش؟

جواب: بلکه از سمت چپش و اگر از سمت راستش آفریده شده بود، بهره زن چون بهره مرد بود در ارث و گواهی او چون گواهی مرد و از این رو خدا برای مرد دو برابر به هر زن مقرر کرد.

سؤال: به من بگو از چه جایش آفریده شد؟

جواب: از دنده چپ او که کوتاه‌تر است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو پیش از آدم کی در زمین ساکن بود؟

جواب: پریان.

سؤال: پس از پریآن‌که بود؟

جواب: فرشته‌ها.

سؤال: پس از فرشته ها؟

جواب: آدم و نژادش.

سؤال: میان آدم و پریان چند سال بود؟

جواب: هفت هزار سال.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آدم به کعبه حج کرد؟

جواب: آری.

سؤال: چه کسی سر آدم را تراشید؟

جواب: جبرئیل.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو که آدم ختنه کرد یا نه؟

جواب: آری، خودش خود را ختنه کرد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا دنیا را نام دنیا شد؟

جواب: چون جلوی آخرت آفریده شد و پست‌تر از آن بود و اگر به همراه آخرت آفریده شده بود، فانی نمی‌شد، چنان چه‌آخرت فانی نشود.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا رستاخیز را قیامت نام شد؟

جواب: چون مردم در آن برخیزند برای حساب.

سؤال: چرا دیگر سرا را آخرت نام است؟

جواب: چون به دنبال دنیا است و سال‌هایش به شمار نیاید و نه روزهاش و ساکنانش نمی‌میرند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو نخست روزی که دنیا را خدای تعالی آفرید کدام است؟

جواب: روز یک شنبه.

سؤال: چرا آن را احد (یک شنبه) نام کرد؟

جواب: چون خدا یگانه، یکتا، تنها بی‌نیاز است نه همسری گرفته و نه فرزندی.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! پس اثنین (دوشنبه) را چرا اثنین نام شد؟

جواب: چون روز دوّم دنیا بود.

سؤال: پس سه شنبه چرا ثلثاء نام گرفت؟

جواب: چون روز سوّم دنیا بود.

سؤال: چرا چهارشنبه را اربعاء نام شد؟

جواب: چون چهارمین روز دنیا شد.

سؤال: چرا پنجشنبه را خمیس نام شد؟

جواب: چون روز پنجم دنیا بود.

سؤال: چرا جمعه را جمعه نامیدند؟

جواب: چون روزی است که همه مردم جمع شوند و روزی است مشهود و روز ششم دنیا است.

سؤال: چرا شنبه را سبت نام شد؟

جواب: چون روزی است که فرشته در آن گماشته شد، زیرا با هر بنده دو گماشته است؛ یکی را در راست او و یکی در چپش. آن‌که در سمت راست است نیکی‌ها را نویسد و آن‌که در سمت چپ است بدی‌ها را نویسد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از نشیمن دو فرشته نسبت به بنده و این که قلم آن‌ها چیست دواتشان چیست و مدادشان چیست؟

جواب: نشیمن آن‌ها در دو شانه او است، قلمشان زبان او است، دواتشان دهان او است، مدادشان آب دهان او، لوحشان دلش و کردار او را نویسند تا مردنش.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو در آن روز خدا چه آفریده است؟

جواب: قلم و آن‌چه می‌نگارند.

سؤال: درازای قلم چه‌اندازه و پهنایش کدام است؟ و دندانه‌هایش کدامند؟

جواب: درازی قلم پانصد سال راه که سی دندانه دارد و مداد از میانه دندانه‌هایش روان است، در لوح محفوظ بدان چه می‌باشد و آن‌چه خواهد بود تا قیامت به فرمان خدا عزّ و جلّ.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! خدا را در هر شبانه روز چند نگاه است؟

جواب: سیصد و شصت نگاه، امضاء کند، حکم کند، بلند کند، پست کند، خوشبخت سازد، بدبخت سازد، عزیز کند، خوار کند، بر آورد، مقهور سازد، بی‌نیاز کند، بینوا سازد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو خدا پس از آن‌چه آفرید!

جواب: آسمان هفتم و آن‌چه پهلوی عرش است و او را فرمود تا به جای خود بر آمد و بر آمد. سپس خدا شش آسمان دیگر را آفرید و فرمان داد تا هر آسمانی به جای خود استوار شد.

سؤال: چه را آن را آسمان نامید؟

ج: چون بلند است.

سؤال: چرا آسمان دنیا سبز است؟

جواب: از اثر کوه قاف سبز شده است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از چه آفریده شده است؟

جواب: از موجی خوددار و باز داشته.

سؤال: موج خوددار چیست؟

جواب: آبی ایستاده که حرکت و اضطراب ندارد و در اصل دود بوده.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو آسمان هادرب دارند؟

جواب: آری. درب‌های بسته دارند و آن‌ها را کلید است و کلیدها در خزانه است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو به من درهای آسمان از چیست؟

جواب: از طلا.

سؤال: قفل هاشان چیستند؟

جواب: از نور.

سؤال: کلیدهاشان از چیستند؟

جواب: بسم اللّٰه العظیم.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از درازا و پهنای هر آسمان و از بلندی آن و از ساکنانش.

جواب: درازای هر آسمانی پانصد سال و پهنایش پانصد سال و میان هر دو آسمان پانصد سال و ساکنان هر آسمانی سپاهی از فرشته‌ها که شمار آن‌ها را جز خدای تعالی نداند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو آسمان دوم از چه آفریده شده است؟

جواب: از ابر.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو آسمان سوّم از چه آفریده شده؟

جواب: از یک زبرجد سبز.

سؤال: پس آسمان چهارم از چیست؟

جواب: از طلای سرخ.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! پس آسمان پنجم؟

جواب: از یاقوت سرخ.

سؤال: پس آسمان ششم؟

جواب: از نقره سپید

سؤال: پس آسمان هفتم؟

جواب: از طلا گفت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! ای محمّد! بگو به من بالای آسمان هفتم چیست؟

جواب: دریای زندگانی.

سؤال: پس بالای آن چیست؟

جواب: دریای ظلمت.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: دریای نور.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: حجاب‌ها.

سؤال: بالای آن چیست؟

جواب: سدرة المنتهی.

سؤال: بالای سدرة المنتهی چیست؟

جواب: جنت المأوی.

سؤال: بالای جنت المأوی چیست؟

جواب: حجاب مجد.

سؤال: بالای حجاب مجد چیست؟

جواب: حجاب حمد.

سؤال: بالای حجاب حمد چیست؟

جواب: حجاب جبروت.

سؤال: بالای حجاب جبروت چیست؟

جواب: حجاب عزت.

سؤال: بالای حجاب عزت چیست؟

جواب: حجاب عظمت.

سؤال: بالای حجاب عظمت چیست؟

جواب: حجاب کبریاء.

سؤال: بالای حجاب کبریاء چیست؟

جواب. کرسی.

سؤال: راست گفتی یا محمّد! علم اولین و آخرین به تو داده شده و تو به حق و یقین گویایی. بالای کرسی چیست؟

جواب: عرش.

سؤال: بالای عرش چیست؟

جواب: خدای تعالی که بالای است و علمش زیر ثری است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آیا آفریده ای بر عرش او استوار است؟

جواب: معاذ اللَّه ای پسر سلام!

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو خورشید و ماه مؤمنند یا کافر؟

جواب: مؤمن و فرمانبر خدا عزّ و جلّ، مسخر به فرمان او و زیر خواست او.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا خورشید و ماه در روشنی برابر نیستند؟

جواب: خدا نشانه شب را زدوده و نشانه روز را روشن و بیناگر نموده از نعمت و فضل خود و اگر چنین نبود شب و روز ممتاز نبودند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو چرا شب را لیل نام نهادند؟

جواب: چون مردان و زنان با هم خلوت کنند و خدا آن را وسیله الفت و پوشش ساخته.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا روز را نهار نامیدند؟

جواب: چون هر کسی در آن طلب معاش کند.

سؤال: راست گفتی. بگو اختران چند بخشند؟

جواب: سه بخش؛ یک بخش به ارکان عرشند و روشنی آن به آسمان هفتم رسد و بخش دوم در آسمان دنیا مانند قندیل‌ها آویخته و به ساکنانش پرتو بخشد و شیاطین بشر از آن تیر خورند چون استراق سمع کنند، و بخش سوم در هوا آویخته و آن وسیله روشنی دریاها است و آن‌چه در آن‌ها و بر آن‌ها است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چرا اختران خرد و درشت دیده شوند؟

جواب: زیرا میان آن‌ها و آسمان دنیا دریاها است که باد می‌خورند و موج بر می‌دارند و از زیر آن‌ها خرد و درشت دیده می‌شوند، وگرنه‌اندازه همه اختران یکی است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو بدانم میان ما و آسمان دنیا چند باد است؟

جواب: سه باد؛ باد عقیم که بر قوم عاد فرستاده شد، نه درخت‌ها را آبستن کند و نه بر آورد؛ باد تیره و تار که اهل دوزخ با آن عذاب شود، و بادیکه دریاها را بر دارد، و بادیکه برای مردم زمین است و اشجار را آبستن کند و میوه آرد و هر بامداد در اطراف زمین بگردد، و اگر آن باد نبود زمین و کوه‌ها از حرارت خورشید می‌سوختند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! حاملان عرش چند دسته‌اند؟

جواب: هشتاد دسته در ازای هر دسته یک میلیون فرسخ و عرض آن پانصد سال، سرشان زیر عرش است و پاهاشان زیر هفت زمین و اگر پرنده ای از این گوش آن‌ها پرد، تا هزار سال دنیا بگوش دیگر نرسد تا از پیری بمیرد؛ جامه هاشان از در و یاقوت است؛ مویشان چون زعفران خوراکشان تسبیح و نوشابه شان تهلیل. دسته یکم نیمی برف و نیمی

آتش نه آتش برف را آب کند و نه برف آتش را خاموش کند. دسته دوم نیمی رعد و نیمی برق. دسته سوم نیمی آب و نیمی باد، نه باد آب را به هیجان آرد و نه آب از باد پیش افتد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از پرنده‌های میان آسمان و زمین که نه در آسمان جا دارند و نه در زمین کدامند؟

جواب: آن‌ها مارها باشند که چون اسب یال دارند و در فضا روی دم خود تخم گذارند و بر شانه‌های خود جوجه نهند در هوا تا روز قیامت.

سؤال: راست گفتی. بگو از نوزادی که از پدرش سخت‌تر است؟

جواب: آهن است که از سنگ زاید و از آن سخت‌تر است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! کدام زمین است که تنها یک بار خورشید بر آن تابید و تا قیامت بر آن باز نگردد؟

جواب: آن‌جا که خدا فرعون را غرق کرد که دریا شکافت و باز به هم آمد بر سر او.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از خانه ای بگو که دوازده در داشت و دوازده چشمه برای دوازده سبط از آن برآمد؟

جواب: چون موسی بنی اسرائیل را از دریا گذراند و به بیابان کشاند، به وی از تشنگی نالیدند. پس به سنگی چهار گوش برخورد و خدا به او وحی کرد عصایت بر آن بزن و از آن دوازده چشمه برای دوازده سبط بنی اسرائیل جوشید.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! کدام پیغمبر است که نه پری بود و نه آدمی نه پرنده و نه وحشی؟

جواب: آن مورچه که قومش را بیم داد و گفت: ای مورچه ها! به جای خود درآیید.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن‌چه بود که خدایش وحی کرد و نه پری بود، نه آدمی نه فرشته، و نه وحشی؟

جواب: زنبور عسل که خدا به او وحی کرد: «أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یعْرِشُون»{که از پاره ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آن‌چه داربست [وچفته سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.}

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به کدام زمین خدا وحی کرد؟

جواب: به کوه طور تا موسی را به آسمان بر آورد و الواح را از خدا گرفت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! کدام آفریده آغازش چوب بود و انجامش جان؟

جواب: عصای موسی بن عمرآن‌که خدایش فرمود آن را در بیت المقدس افکند و به ناگاه ماری شد جهنده.

سؤال: راست گفتی. کدام سه نر بودند که از پدر نزادند؟

جواب: عیسی بن مریم، آدم و کبش اسماعیل.

سؤال: راست گفتی. بگو میانه جهان کجا است؟

جواب: بیت المقدس.

سؤال: چگونه میان جهان است؟

جواب: چون حشر و نشر و صراط و میزان در آن است.

سؤال: راست گفتی. فلک مشحون چیست؟

جواب: کشتی‌ها که در دریا ساخته شوند، در تورات نخواندی «وَ حَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُر.»{و او را بر [کشتی] تخته دار و میخ آجین سوار کردیم.}

سؤال: راست گفتی ای محمّد! تخته‌ها چه بودند؟

جواب: درخت‌ها که به درازا سقف بندی شدند.

سؤال: دسر و می‌خ‌ها چه بودند؟

جواب: می‌خ‌ها و بست و بندهای آهنین.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! درازای کشتی چه‌اندازه بود و پهنای آن‌چه‌اندازه و بلندیش چه‌اندازه؟

جواب: درازی‌اش سیصد ذراع، پهنایش یکصد و پنجاه ذراع و بلندی‌اش دویست ذراع.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! نوح از کجا سوارش شد؟

جواب: از عراق.

سؤال: در کجا آرام گرفت؟

جواب: هفت بار به خانه کعبه چرخید، هفت بار به بیت المقدس و بر جودی استوار و آرام شد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بیت المعمور کجا بود که خدا جهان را غرق کرد؟

جواب: خدایش پیش از توفان به آسمان هفتم بالا برد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! در توفان صخره کجا بود؟

جواب: خدا ابو قبیس را فرمود تا صخره را در شکم گرفت.

سؤال: در توفان بیت المقدس کجا بود؟

جواب: در کوه‌های ابو قیس.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! نوزادی که به پدر نمی‌ماند و بسا به دایی یا عمو ماند؟

جواب: چون مرد به زنش در آید، اگر شهوت زن بر شهوت او چیره باشد فرزند به دایی ماند و اگر شهوت مرد بر او چیره باشد، به عمو می‌ماند و اگر برابر باشد، به پدر و مادر ماند.

مؤلف: در روایت دیگر جواب این سؤال چنین است: چون مرد به زنش در آید اگر شهوت مرد غالب است، فرزند به پدر ماند و اگر شهوت زن غالب است، به مادر می‌ماند و اگر برابرند، به هر دو می‌ماند. اگر شهوت مرد پیشی گیرد، نوزاد به عمش مانندەتر است و اگر شهوت زن پیش افتد، به دایی خود مانندەتر است، راست گفتی. برگردیم به روایت نخست.

سؤال: راست گفتی. به من بگو خدا بنده خود را بی‌حجت عذاب می‌کند؟

جواب: معاذ اللّٰه چون خدا تبارک و تعالی عادل است.

سؤال: راست گفتی. کودکان بت پرستان در بهشتند یا دوزخ؟

جواب: خدا بدان‌ها اولی است، ولی چون قیامت شود و خلق برای دادرسی از طرف خدا گرد آیند، خدا فرماید اطفال مشرکین را بیاورند و به آن‌ها فرماید بنده هایم، بنده زاده هایم، پروردگارتان کیست؟ دینتان

چیست؟ کردارتان کدام است؟ گویند: پروردگارا تو آفریننده ما هستی، چیزی نبودیم و تو ما را می‌راندی، نه زبان گویا به ما دادی، نه عقل رسا، نه نیروی عبادت در اعضاء، و ندانیم جز آن‌چه تو به ما آموختی، خدای عز و جل فرماید: اکنون زبان گویا دارید و عقل رسا و نیرو در اعضاء، اگرتان فرمانی دهم انجام دهید؟ گویند: به چشم معبودا آفریدگارا، روزی بخشا، مالکا! خدا مالک را فرماید تا به دوزخ نهیب زند و او شعله کشد، و کودکان مشرکان را فرماید خود را در این آتش افکنید، هر که در سابق علم خدا سعادتمند بوده خود را در آن افکند و آتش بر او سرد و سلامت شود، چنان چه بر ابراهیم خلیل الرحمن، و هر که در سابق علم خدا شقاوت داشته، از رفتن بدان آتش سر باز زند و به دنبال پدر و مادرش به دوزخ رود و دسته دیگر با مؤمنان به بهشت روند.

سؤال: راست گفتی [نیکی کردی، بیان کردی، شک را بردی، یقینم را بیفزا]چرا زمین را ارض نامیدند؟

جواب: چون زیر پاست و بر آن گام نهند.

سؤال: از چه آفریده شده؟

جواب: از زبرجد.

سؤال: زبرجد از چه آفریده شده؟

جواب: از موج خوددار

سؤال: آن موج از چه آفریده شده؟

جواب: از دریا.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن چگونه بوده است؟

جواب: چون خدا عزّ و جلّ دریا را آفرید، باد را فرمود تا بر امواج آن زد و به هم خوردند و کف برآوردند و فرمودش تا گرد آمدند و فرمودش تا نرم شدند و فرمودش تا استوار شدند و فرمودش تا کشش برداشت و زمین شد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو از کجا آرام شد؟

جواب: از اثر کوه قاف که مایه می‌خ‌های زمینی است که بر آنیم.

سؤال: به من بگو زیر زمین چیست؟

جواب: زیر آن نرّه گاوی است.

سؤال: چه وصفی دارد؟

جواب: چهار پا دارد و بر صخره سپیدی ایستاده است.

سؤال: بگو چطوری است؟

جواب: چهل شاخ و چهل دندان دارد، سرش در مشرق است و دمش در مغرب و تا قیامت برای خدا ساجد است و از هر شاخش تا دیگر پنجاه هزار سال است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! زیر آن صخره چیست؟

جواب: کوهی به نام صعود.

سؤال: آن کوه از آن کیست؟

جواب: از آن دوزخیان‌که بر آن برآیند تا روز قیامت و آن هزار سال است تا چون به قلّه آن رسند، به گرزها زده شوند تا به فرودش افتند و به چهره‌های خود کشیده شوند.

سؤال: راست گفتی. بگو به من زیر آن کوه چیست؟

جواب: زمین است.

سؤال: نامش چیست؟

جواب: جاریه.

سؤال: زیر آن چیست؟

جواب: یک دریا.

سؤال: نام آن دریا چیست؟

جواب: سهک.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! زیر آن دریا چیست؟

جواب: زمین.

سؤال: زیر آن زمین چیست؟

جواب: یک دریا.

سؤال: نام آن دریا چیست؟

جواب: زاخر.

سؤال: زیر آن دریا چیست؟

جواب: یک زمین.

سؤال: نامش چیست؟

جواب: فسیحه.

سؤال: برای من آن زمین را وصف کن.

جواب: زمینی است درخشان چون خورشید، بادش بوی مشک دارد و روشنی‌اش چون ماه و گیاهش چون زعفران، متقیان روز قیامت بر آن محشور شوند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو این زمین ما در آن روز کجا است؟

جواب: عوض شود با زمین دیگر.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! زیر آن زمین چیست؟

جواب: دریایی است.

سؤال: نام آن دریا چیست؟

جواب: قمقام.

سؤال: در آن چیست؟

جواب: یک ماهی.

سؤال: نامش چیست؟

جواب: یهموت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن ماهی را وصف کن برایم.

جواب: سرش در مشرق است و دمش در مغرب.

سؤال: بر پشتش چیست؟

جواب: زمین، دریاها، کوه‌ها، ظلمت.

سؤال: میان دو چشمش چیست؟

جواب: هفت دریا در هر دریا هفتاد هزار شهر در هر شهر هزار پرچم، زیر هر پرچم هفتاد هزار فرشته.

سؤال: آن‌ها چه می‌گویند؟

جواب: لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

سؤال: راست گفتی. زیر باد چیست؟

جواب: ظلمت.

سؤال: زیر ظلمت چیست؟

جواب: ثری.

سؤال: زیر ثری چیست؟

جواب: جز خدا عزّ و جلّ نمی‌داند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو به من از سه باغ بهشت که در کجای زمین‌اند!

جواب: یکم مکه، دوم بیت المقدس، سوم مدینه محمّد.

سؤال: راست گفتی. چهار شهر بهشتی در کجای جهانند؟

جواب: یکم إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ؛ دوم منصوریه در شام (منصوریه هند خ ل)؛ سوم قیساریه در کناره دریای شام؛ چهارم به لقاء در ارمنیه راست.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چهار منبر بهشتی در کجای جهانند؟

جواب: قیروان در افریقا؛ باب الا بواب در ارمنیه؛ عبدان (عبادان خ ل) در زمین عراق؛ در خراسان پشت نهری به نام جیحون.

سؤال: راست گفتی. چهار شهر دوزخ در کجای جهانند؟

جواب: شهر فرعون در مصر؛ انطاکیه شام؛ در زمین سبحان از ارمنیه (در حدود شام خ ل)؛ مدائن در عراق.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چهار نهر بهشت در کجای جهانند؟

جواب: فرات در حدود شام؛ نیل مصر؛ نهر سیحان در هند؛ جیحون بلخ.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو به من از چیز ناچیز، چیز پاره چیز، چیزی که از آن چیزی نابود نشود؟

جواب: چیز ناچیز دنیا است، نعمتش برود و اهلش بمیرند و پرتوش خاموش شود؛ چیز پاره چیز، وقوف خلایق در یک زمین که پاره چیزی است؛ چیز نابود نشدنی بهشت و دوزخ است که نعمت آن و عذاب این نابود نشوند، هر که گوید نعمت بهشت تمام شود و عذاب دوزخ بگذرد، به خدا از هر جهت کافر است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو چیست کوه قاف و جلوش چیست؟

جواب: پشتش زمینی طلا و هفتاد زمین نقره و هفت زمین مشک است.

سؤال: ساکنان این زمین‌ها کیانند؟

جواب: فرشته‌ها.

سؤال: درازا و پهنای آن زمین‌ها چه‌اندازه است؟

جواب: درازی هر کدام ده هزار سال و هم پهنایش.

سؤال: راست گفتی. پشت آن‌ها چیست؟

جواب: حجاب باد.

سؤال: پس آن چیست؟

جواب: وضعی گرد جهآن‌که همه تسبیح خدا گویند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو چگونه است که اهل بهشت بخورند و بنوشد ولی غائط و بول ندارند؟

جواب: آری، نمونه آنان در دنیا بچه شکمی است که بخورد و بنوشد از آن‌چه مادرش می‌خورد و می‌نوشد و بول و غائط ندارد و اگر داشت شکمش می‌شکافت.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو نهرهای بهشت چیستند.

جواب: شیری که مزه نگرداند، می‌با عسل آب کرده، آب بی‌ته نشین.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! ایستاده‌اند یا روانند؟

جواب: بلکه روانند میان درختانش.

سؤال: کم شوند یا فزون؟

جواب: هیچ کدام.

سؤال: نمونه در این جهان دارند؟

جواب: آری.

سؤال: کدام است آن نمونه؟

جواب: دریاها که آسمان بر آن‌ها بارد و زمین به آن‌ها مدد رساند و نه بیش شوند و نه کم.

سؤال: نهرهای بهشت را برایم وصف کن.

جواب: بهشت نهری دارد به نام کوثر خوشبوتر از مشک اذفر و از عنبر، ریگش در و یاقوت است و بر آن مهری است از لؤلؤ سفید، و جایگاه اولیاء اللّٰه است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! درختان بهشت را برایم وصف کن.

جواب: در بهشت درختی است به نام طوبی، بنش از درّ است و شاخه‌هایش از زبرجد و میوه‌اش گوهر. در بهشت هیچ غرفه و حجره و جایی نیست جز بر آن سرازیر است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! در دنیا نمونه ای دارد؟

جواب: آری، خورشید تابآن‌که بر همه جا بتابد و جایی از آن تهی نماند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! در بهشت باد هست؟

جواب: آری، یک باد که از نور آفریده است و زندگی و لذت‌ها بر آن نوشته است و بهاء نام دارد و چون مردم بهشت شوق زیارت پروردگار خود کنند بوزد، از گرما و سرما نیست، از نور عرش است، بدمد در چهره هاشان و خرّم شوند و دلخوش گردند، نوری به نورشان فزاید و به درهای بهشت زند و نهرها روان گردند و درخت‌ها تسبیح خوان، پرنده‌ها نغمه ساز کنند و اگر هر که در آسمان هاو زمین است بر پا باشند و بشنوند آوای شادی و خوشی که در بهشت است، از شوق آن همه جان دهند و

فرشته‌ها بر آن‌ها در آیند و چنان چه خدا عزّ و جلّ در محکم کتابش فرموده {بگویند درود بر شما پاکید، در آیید در آن‌جاویدان، درود بر شما به سزای شکیبایی شما چه خوش است خانه عقبی.}

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو زمین بهشت از چیست؟

جواب: زمینش طلا، خاکش مشک و عنبر و سنگریزه‌اش در و یاقوت و سقفش عرش رحمان.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو اهل بهشت چه می‌خورند، چون در آن شوند؟

جواب: از جگر سیاه آن ماهی که زمین را بر دوش دارد و آن‌چه بر آن است و نامش یهموت است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو اهل بهشت چگونه میوه آن را صرف کنند و چگونه از درونشان به در آید؟

جواب: از درونشان چیزی در نیاید، بلکه عرقی ریزند خوشبوتر از مشک و پاکیزه‌تر از عنبر، و اگر عرق یک بهشتی با دریاها آمیخته شود، آن‌چه میان آسمان و زمین است از بویش مست شوند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! پرچم حمد را برای من وصف کن و بلندی و درازاش چند است؟

جواب: هزار سال درازا دارد و دندانه‌هایش از یاقوت سرخ و سبز است، پایه هاش از نقره سپید است و سه گیسو از نور دارد؛ یکی به مشرق و یکی به مغرب و سوم در میان دنیا.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! چند سطر بر آن نوشته است؟

جواب: سه سطر: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بهشت زودتر آفریده شده یا دوزخ؟

جواب: خدا بهشت را پیش از دوزخ آفریده است و اگر دوزخ را پیشتر آفریده بود، عذاب پیش از رحمت بود.

سؤال: به من بگو بهشت در کجا است؟

جواب: در آسمان هفتم و دوزخ در تک زمین هفتم.

سؤال: راست گفتی. بگو بهشت چند در دارد و دوزخ چند در؟

جواب: بهشت را هشت در است و دوزخ را در هفت در؟

سؤال: میان بهشت تا در دیگر چند است؟

جواب: هزار سال راه.

سؤال: بلندی آن چند است؟

جواب: پانصد سال راه، پرده ای از طلا دارد که آسترش از زمرّد است، بر هر دری سپاه‌های بیشمار از فرشته‌ها است که شمارشان را جز خدای تعالی نداند.

سؤال: بگو تا چه می‌گویند؟

جواب: می‌گویند خوشا بر حال بهشتیان و نعمتی که از خدا بر خورند.

سؤال: وصف کن کسانی که به بهشت می‌روند.

جواب: در سن سی سالگی و با زیبایی یوسف و قامت آدم و خلق محمّد.

سؤال: برخی نعم بهشت را برایم وصف کن.

جواب: کمترین بهره مند بهشت که در بهشت کمتری از او نیست، اگر همه مردم زمین بر او وارد شوند همه را غذا دهد و از او کم نیاید. اگر یکی از مردم بهشت در دریاهای شور آب دهان‌اندازد، همه شیرین شوند و اگر گیسویی از خود به زمین فرو آرد، چون خورشید و ماه بدرخشد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! حور العین را برایم وصف کن.

جواب: سپید چهره‌اند و سیاه چشم چو بال کرکس، به صفای لؤلؤ سفید که در صدف است و دست نخورده می‌باشد.

سؤال: دوزخ را برایم وصف کن.

جواب: هزار سالش افروزند تا سرخ شود و هزار سال دیگر تا سپید شود و هزار دیگر تا سیاه گردد، یک سیاهی تیره آغشته به خشم خدای تعالی؛ شرارش فرونکشد، جرقه‌اش خاموش نگردد. ای پسر سلام! اگر یک جرقه‌اش به دنیا افتد، میان مشرق و مغرب شعله گیرد از بس بزرگ است. هفت طبقه دارد؛ یکم از آن منافقان است، دوم از گبرها، سوم از ترسایان، چهارم از یهود، پنجم سقر است، ششم سعیر. پیغمبر از ذکر هفتم دم بست و گریست تا اشکش به ریشش ریخت و گفت: هفتمش که آسان‌تر است، از مرتکبان کبیره امت من است.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! از قیامت بگو که چگونه بر پا شود؟

جواب: چون روز قیامت شود، خورشید بگیرد و سیاه شود، اختران خموش شوند، کوه‌ها از جا در روند، شتران آبستن بیصاحب بمانند، زمین جز این زمین گردد. (گفت: راست گفتی ای محمّد!) فرمود: مردم

برای دادگری برخیزند، صراط را بکشند، میزان را بر پا دارند، نامه‌ها منتشر شوند، مردم برای محاکمه بر آیند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو به من چگونه خدا خلق را در قیامت بمیراند؟

جواب: ملک الموت را فرماید تا بر صخره بیت المقدس بایستد و دست راست بر آسمان هانهد و دست چپ بر زمین و یک فریادی کشد و هیچ فرشته و آدمی و پری و پرنده نماند جز آن‌که مرده افتد، و همه آسمان هابی سکنه و زمین ویران، و شتران آبستن بی‌صاحب و دریاها خشکیده ماهی، کوه‌ها از هم پاشیده، خورشید گرفته، و اختران خاموش گردند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو خود ملک الموت مرگ را بچشد یا نه؟

جواب: چون خدا همه خلق را بمیراند و جانداری نماند، با این که او داناتر است به ملک الموت فرماید: از خلقم که را به جا نهادی؟ گوید: پروردگارا! تو از من داناتری که کی به جا مانده. کسی نمانده که مرگ را بچشد جز این بنده ناتوانت ملک الموت. خدا عزّ و جلّ فرماید: ای ملک الموت! به همه بنده هایم و پیغمبرانم و رسلم مرگ را چشاندی. در علمم گذشته- من دانای هر نهانم- که هر چیزی نابود است جز ذات من. اکنون نوبت تو است. گوید: معبودا، سیدا! رحم کن به بنده‌ات ملک الموت که ناتوان است. خدای عزّ و جلّ فرماید: ای ملک الموت! دست راست زیر گونه راست بنه. میان بهشت و دوزخ و بمیر.

سؤال: پدر و مادرم به قربانت یا رسول اللّه! میان بهشت و دوزخ چند است؟

جواب: سی هزار سال، به سال دنیا. ملک الموت به سمت راستش بخوابد و دست راست زیر گونه راست خود نهد و دست چپش را بر چهره خود، و فریادی کشد که اگر همه اهل آسمان هاو زمین زنده بودند از هول آن بمردند.

سؤال: راست گفتی. بفرمایید خدا با آسمان‌هایی که ساکنانش مردند چه کند؟

جواب: مانند کاغذ سند آن‌ها را به هم نوردد. سپس فرماید: جل جلاله و تقدست اسمائه لا اله غیره، و لا معبود سواه. کجایند شاهان؟ کجایند شاهزادگان؟ کجایند زورگویان و زورگوزادگان؟ کسی پاسخ ندهد. فرماید: امروز پادشاهی که راست؟ کسی پاسخ ندهد و خود به خود گوید: پادشاهی از آن یگانه قهار است، امروز هر کسی به سزای خود رسد، امروز ستم نیست، چون که خدا زود به حساب رسد.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو خدا خلق مرده را در قیامت چگونه محشور کند؟

جواب: نخست خدا اسرافیل را زنده کند و او نخست پاسخگوی خدا است از خدمتکارانش و دارنده صور است، و خدا عزّ و جلّ به او فرماید تا در صور بدمد.

سؤال: بگو اسرافیل در صور چه گوید؟

جواب: گوید: ای استخوان‌های پوسیده،اندام پراکنده، موی‌های ریخته! بشتابید برای حضور در برابر خدا پادشاه جبار آفریننده آسمان هاو زمین! و بدمد در صور بار دیگر، به ناگاه همه بر پا و نگرانند.

سؤال: درازای هر باد دمیدن چند است؟

جواب: مدت چهل هزار سال.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! اسرافیل چند کلمه گوید؟

جواب: شش کلمه.

سؤال: آن کلمه‌ها چیستند؟

جواب: در کلمه یکم مردم گل باشند، و در دوم صورتگری شوند، و در سوّم تن آن‌ها درست شود، و در چهارم خون به رگ آن‌ها روان شود، و در پنجم مو برآرند و در ششم گوید برخیزید، و به ناگاه همه بر پا و نگران باشند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو مردم در قیامت چگونه از گور برآیند؟

جواب: پا برهنه و لخت و گرسنه، دیده تیره و هراسان، مردان به آسمان نگرند و زنان به مردان. فرمود: ای پسر سلام! هیهات! آن روز هر که سرگرم خودش است از سختی هراس قیامت.

گفت: راست گفتی ای محمّد! در این‌جا ابن سلام دم بست از سخن و پیغمبر فرمود: ای پسر سلام! هر چه خواهی بپرس. گفت: سپاس خدا را که بر من منت نهاد به دیدن چهره نمکین تو. بگو به من، در روز قیامت مردم کجا محشور شوند؟

جواب: به سوی بیت المقدس محشور شوند.

سؤال: و آن چگونه انجام شود؟

جواب: خدا عزّ و جلّ آتشی را فرماید تا گرد جهان را بگیرد و به روی مردم زند و از آن به چهره خود بگریزند و در بیت المقدس گرد آیند.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! بگو خدا با کودک خردسال و پیر کهن چه کند؟

جواب: هر که به خدا ایمان دارد، فرشته‌هایش ببرند و آتش از رویش باز گیرد و هر که کافر است، رویش بسوزاند تا او را ببیت المقدس رساند.

سؤال: بگو صفوف خلایق چند است؟

جواب: سکصد و بیست صف.

سؤال: درازی هر صف و پهنایش چند است؟

جواب: درازاش چهل هزار سال و پهنایش بیست هزار سال.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! صف مؤمنان چند تا است وصف کافران چند تا؟

جواب: از مؤمنان سه و از کافران یکصد و هفده.

سؤال: راست گفتی. وصف مؤمنان چیست و وصف کافران کدام؟

جواب: مؤمنان درخشان و روسفید بر اثر وضو و کافران سیه رویند و آن‌ها را بر کنار صراط می‌آورند.

سؤال: درازی صراط چند است؟

جواب: سی هزار سال.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! مردم چگونه بر صراط گذرند؟

جواب: خدا به خلایق نوری فرا دارد، نور مسلمانان و مؤمنان از نور عرش است و نور فرشته‌ها از نور کرسی و نور بهشت و هرگز خاموش نشود، و نور کافران از زمین و کوه‌ها است.

سؤال: بگو نخست کس که از صراط گذرد کیانند؟

جواب: مؤمنین.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! آن را برایم وصف کن.

جواب: از مؤمنآن‌کسانی هستند که تا بیست سال بر صراط گذرند و چون سرشان به بهشت رسد، کافران روی صراط برآیند تا چون به میان آن رسند، خدا نورشان را خاموش کند و بی‌نور مانند و مؤمنان را فریاد زنند: به ما نگاه کنید تا از نور شما برگیریم! به آن‌ها گفته شود: میان شما پیغمبران و اصحاب و برادران نبودند؟ ما در دنیا با شما نبودیم. گویند چرا، ولی شما خود را به فتنه افکندید و واماندید و تردید کردید و آرزوها شما را فریفتند تا فرمان خدا رسید و گول زن شما را گول زد. امروزه از شما عوض نگیرند و نه از کافران جای شما دوزخ است، آن یار شما است و چه بد سرانجامی است. و خدا عزّ و جلّ دوزخ را فرماید تا به روی آن‌ها فریاد کشد و سرگردان در دوزخ افتند و پشیمان باشند و مؤمنان نجات یابند به برکت خدا و یاری اش.

سؤال: راست گفتی ای محمّد! به من بگو خدا با مرگ چه کند؟

جواب: چون اهل بهشت در بهشت شدند و اهل دوزخ به دوزخ، مرگ را که گویا به صورت یک چپش خاکستری است بیاورند، و میان بهشت و دوزخ وادارند، و به اهل بهشت گفته شود: ای دوستان خدا! این مرگ است، آن را می‌شناسید؟ گویند آری. به آن‌ها گویند: سر او را ببریم؟

گویند: آری ای فرشته‌های پروردگار ما! سرش را ببرید تا هرگز مرگ نباشد، و به اهل دوزخ گویند: ای دشمنان خدا! این مرگ است، او را می‌شناسید؟

گویند: آری. فرشته‌ها گویند: سرش را ببریم؟ گویند: ای فرشته‌های پروردگار! نه، او را وانهید، شاید خدا ما را مرگ دهد و راحت شویم. پیغمبر فرمود: مرگ را میان بهشت و دوزخ سر برند، و دوزخیان از بیرون شدن از آن نومید گردند و دل بهشتی‌ها از خلود در بهشت مطمئن شود و به نظرم برایت خوب است که مسلمان شوی.

گفت: راست گفتی ای محمّد! و روی دو پا برخاست و گفت: دست شریفت را بده، من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است، شریک ندارد و گواهم که تو رسول خدایی و به این که بهشت حق است، میزان حق است، حساب حق است، روز قیامت آمدنی ست شکی ندارد، و خدا زنده کند هر آن‌کس را که در گور است. اصحاب در این‌جا «اللّٰه اکبر» گفتند، و پیغمبر او را عبداللّٰه بن سلام نامید و از اصحاب گردید و نقمت یهود شد.

توضیح: من این روایت را نقل کردم چون میان خاصّه و عامّه مشهور است، و صدوق و دیگران از اصحاب بیشتر تکه‌هایش را به سندهای خود در جاهایی نقل کردند که برخی از آن‌ها گذشت. و همانا به این دلیل آن را در این مجلد آوردم که بیشتر تکه‌هایش با ابواب آن مناسب است. برخی از آن با اخبار دیگر مخالف است و باید حمل شود که موافق کتب یهود به او پاسخ داده تا سبب مسلمانی او شود یا توجیه دیگر گردند که وجوه آن بر ناقد بصیر نهان نیستند. و تصحیف هم دارد و امید است نسخه دیگر به دست آید تا تصحیح شود.

این که گفته آدم نبی مرسل بود، یعنی در بهشت برای فرشته‌ها که مأمور شد آن‌ها را از اسماء آگهی دهد و شمردن ابراهیم رسول عربی خلاف مشهور است.

«اربعة کتاب»: این اجمال با تفصیل موافق نیست و شاید در یکی از آن‌ها خطا یا تصحیف باشد. و این که پس از فرموده او فرقان بر من نازل شد، باز پرسید کتابی بر تو نازل شده است؟ بی‌اشکال نیست و شاید از کلام پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فهمیده که بعد نازل می‌شود. این که گفته: پایان قرآن صَدَقَ اللّٰهُ است، یعنی باید آن را به این جمله پایان داد نه این که این جمله جزء قرآن است. در قاموس گفته: بیسان دهی است در شام و دهی در مرو و جایی در یمامه.

مؤلف: در برخی نسخه‌ها نیسان به نون است و یکم اظهر است، و شواهدی دارد.

«و لم یکن فی الرجال» یعنی مختص به ایشان. این که فرمود: «لانّ اللّٰه واحد» یعنی روز یک شنبه روز خدا است «لانه یوم» یعنی اول روز است با این که وجه نامگذاری نباید مطرد باشد. «و علمه تحت التحت» یعنی دانش او به هر چیز احاطه دارد، و علو او بر همه چیز منافات ندارد با احاطه علمش به همه چیز از فراز عرش تا زیر ثری.

در قاموس گفته: «غرد الطائر کفرح و غرد تغریدا و أغرد و تغرد» صدایش را بلند کرد و با آن شوق آورد. در نهایه گوید: «الرضراض» سنگریزه‌های کوچک. «فحام العیون» شاید از فحمه به معنای سیاهی باشد. در قاموس گفته: «العشراء من النوق» شتری که ده یا نه ماه از زمان حملش گذشته یا شتری که هم‌چون زنان نفاس شده باشد. و جمع آن عشراوات است. عشار و العشار اسمی است که بر شتر اطلاق می‌شود تا بعضیشان

بزايند و بعضيشان براى زايمان مورد انتظار باشند. «الدكداک من الرمل» شنهايى كه پر كنند و صاف شوند و آن‌چه از آن‌كه به زمين بچسبد. يا زمينى است كه در آن غلظت است. أرض مدكدكة مدعوكة: زمين غليظ و سخت كه مردم زياد در آن رفت و آمد كنند در نتيجه آثار حيوانات و بول در آن زياد شود تا جايى كه فاسد شود. «انقضاض النار عن وجهه» كنايه از سرعت دور شدن آتش از چهره و ضرر نرساندن به آن است. چنانچه پرنده يا ستاره در هوا واژگون شود. «تلفح وجهه النار» بسوزاندش. در نهايه گفته: «أمتى الغر المحجلون» يعنى مواضع وضو در دستها و پاهاى ايشان سفيد است. اثر وضو در چهره و دستها و پاهاى انسان را از سفيدى صورت و دست و پاى اسب استعاره گرفته است.

امالى صدوق: رسول خدا مى‌فرمود: اگر بدانيد آن‌چه شما در ماه رمضان داريد براى خدا بيشتر شكر مى‌كرديد.

شب اول- خدا همه گناهان امتم را از عيان و نهان بيامرزد و براى شما هزار هزار درجه بالا برد و پنجاه شهر براى شما بسازد.

روز دوم- خداى عز و جل بهر گامى كه برداريد عبادت يک سال و ثواب يک پيغمبر و روزه يک سال براى شما بنويسد.

روز سوم- بهر مو كه در تن داريد گنبدى در فردوس براى شما بسازد از در سفيد كه در زير آن هزار و در نشيب آن هزار خانه نور بشما دهد كه در هر خانه هزار تخت و بر هر تختى حوريه باشد و هر روزى هزار فرشته بر شما در آيد با هر فرشته هديه اى باشد.

روز چهارم- خدا در بهشت خلد به شما هفتاد هزار قصر دهد در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار تخت و بر هر تخت حوریه ای و برابر هر حوریه هزار کنیزک و روسری هرکنیزک بهتر است از دنیا و ما فیها.

روز پنجم- خدا در جنة الماوی به شما هزار هزار شهر دهد که در هر شهری هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار خوان و بر هر خوان هفتاد هزار کاسه که در آن شصت هزار رنگ خوراک مختلف است.

روز ششم- خدا در دار السلام به شما صد هزار شهر بدهد که در هر شهری صد هزار خانه و در هر خانه صد هزار تخت طلا به طول هزار ذراع است و بر هر تختی زنی از حور العین است که سی هزار گیسوان بافته بادر و یاقوت دارد و هر گیسوئی را صد هزار کنیزک بردارد.

روز هفتم- خدا در جنة نعیم ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق دهد.

روز هشتم- خدا به شما مزد کردار شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد دهد.

روز نهم- خدا به شما عطای هزار عالم و هزار معتکف و هزار مرابط دهد.

روز دهم- هفتاد هزار حاجت از شما بر آورد و خورشید و ماه و ستارگان و جانداران و پرنده و درنده و هر سنک و کلوخ و هرتر و خشک و ماهیان دریا و برگهای درختان و کتابهای خدا عز و جل برای شما آمرزشجوید.

روز یازدهم- ثواب چهار حج و عمره که هر حجی با پیغمبری و هر عمره ای با صدیقی یا شهیدی انجام شده باشد.

روز دوازدهم- خدا سیئات شما را بدل بحسنات کند و برای هر حسنه هزار هزار حسنه بنویسد.

روز سیزدهم- خدا مانند ثواب اهل مکه و مدینه بشما دهد و به هر سنگ و کلوخی میان مکه و مدینه شفاعت بشما بخشد.

روز چهاردهم- گویا آدم و نوح را دیدار کردید و پس از آن‌ها ابراهیم و موسی و سپس داود و سلیمان و گویا با هر پیغمبری دویست سال خدا را عبادت کردید.

روز پانزدهم- حوائجی از دنیا و آخرت شما را بر آورد و به شما بدهد آن‌چه به ایوب داد و حاملان عرش برای شما آمرزشجویند و خدای عز و جل روز قیامت به شما چهل نور عطا کند از هر سمتی ده نور.

شانزدهم- از قبر که در آئید خدا شصت حله به شما دهد تا در بر کنید و ناقه ای که سوار شوید و ابری که از گرمای آن روز بر شما سایه کند.

هفدهم- خدای عز و جل فرماید آن‌ها را با پدرانشان آمرزیدم و سختیهای روز قیامت را از آن‌ها برداشتم.

هیجدهم- خدای تبارک و تعالی به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و کروبیان دستور دهد برای امت محمد «ص» تا سال آینده آمرزش جویند و ثواب بدریون به شما عطا کند.

نوزدهم- فرشته ای در آسمان‌ها و زمین نماند جز آن‌که از خدا اجازه خواهند که هر روز با هدیه و نوشابه گوارا شما را زیارت کند.

بیستم- خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته فرستد تا شما را از هر شیطان رجیمی حفظ کند و برای هر روز ثواب صد سال روزه به شما

بنویسد و میان شما و آتش خندقی نهد و بشما ثواب کسی دهد که تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده و به شماره پرهای جبرئیل به شما ثواب یک سال عبادت دهد و ثواب تسبیح عرش و کرسی به شما دهد و بهر آیه که در قرآنست هزار حوریه بشما تزویج کند.

بیست و یکم- هزار فرسخ گور شما را گشاد کند و ظلمت و وحشت از آن ببرد و مانند گور شهدایش سازد و روی شما را چون روی یوسف بن یعقوب کند.

بیست و دوم- ملک الموت را بوضع انبیاء بالین شما فرستد و از شما هراس منکر و نکیر و هم عذاب آخرت را بگرداند.

بیست و سوم- با پیغمبران و صدیقان و شهیدان بر صراط بگذرید و چنان باشد که هر یتیم امتم را سیر کرده و هر عریان امتم را پوشیده‌اید.

بیست و چهارم- از دنیا نروید تا هر کس جای خود را در بهشت ببیند و ثواب هزار بیمار و هزار غریب در راه خدا به شما عطا شود و ثواب آزاد کردن هزار بنده از اولاد اسماعیل بشما عطا کند.

بیست و پنجم- خدای عز و جل برای شما بنا کند زیر عرش هزار گنبد سبز که بر سر هر گنبد خیمه نوری باشد خدای عز و جل فرماید ای امت محمد منم پروردگار شما شمائید بندگان و کنیزان من در این گنبدها زیر سایه عرش من باشید و گوارا بخورید و بنوشید ترس و غمی بر شما نیست ای امت محمد بعزت و جلال خودم شما را چنان ببهشت برم که اولین و آخرین در شگفت مانند

و بر سر هر کدام شما هزار تاج از نور گذارم و هر کدام شما را بر ناقه ای سوار کنم که از نور خلق شده و مهار نور دارد و در آن مهار هزار حلقه طلا است و به هر حلقه فرشته ایست که عمود نور در دست دارد تا بی‌حساب وارد بهشت شود.

روز بیست و ششم- خدا نظر رحمت بوی کند و همه گناهانش را جز قتل نفس و بدهی مالی می‌آمرزد و هر روز هفتاد بار از غیبت و دروغ و بهتان پاکش کند.

روز بیست و هفتم- گویا هر مرد و زن مؤمن را یاری گردید و هفتاد هزار برهنه پوشانیده و هزار مرزبان را خدمت کرده و هر کتابی که خدا فرستاده خوانده‌اید.

روز بیست و هشتم- خدا در بهشت خلد صد هزار شهر نور بشما دهد و در جنة الماوی صد هزار کاخ نقره و در جنة الفردوس صد هزار شهر و در هر شهری

صد هزار منبر مشک که در درون هر منبری هزار خانه از زعفران است و در هر خانه هزار تخت از در و یاقوت و بر هر تختی همسری از حور العین.

بیست و نهم- خدا هزار هزار محله دهد که درون هر محله گنبد سفیدیست و دور هر گنبد تختی از کافور سفید و بر آن تخت هزار بستر از سندس سبز و بالای هر بستری حوریه در هفتاد هزار حله و بر سرش هشتاد هزار شقه گیسو است و هر شقه مکلل بدر و یاقوت بوده.

سی ام- خدا بنویسد برای شما بهر روزی که بر شما گذرد ثواب هزار شهید و هزار صدیق و بنویسد برای هر روزی ثواب روزه دو هزار روز و

بشماره هر چه بروید به آب رود نیل درجه شما را بالا برد و بنویسد برای شما برات آزادی از دوزخ و جواز از صراط و امان از عذاب، بهشت را دریست بنام ریآن‌که تا روز قیامت گشوده نگردد و برای مردان و زنان روزه دار باز کنند که از امت محمدند «ص» و رضوان خازن بهشت جار زند ای امت محمد بیائید بسوی ریان و امت من از این در وارد بهشت شوند هر که در ماه رمضان آمرزیده نشود در چه ماهی آمرزیده شود؟.

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند.) خداوند گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می‌دهد. و فضل و احسان خداوند، گسترده و (او به همه چیز) داناست.

محمد بن ابراهیم نعمانی به نقل از احمد بن محمد بن سعید عقده، از علی بن حسن فضّال، از محمد بن عمر و محمد بن ولید، از حماد بن عثمان، از سلیمان بن هارون عجلی روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: یارانِ صاحب این امر، برای او محفوظ هستند؛

اگر همه مردم هم بروند، خداوند، یارانش را باز می‌گرداند و آن‌ها کسانی هستند که خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن یکْفُرْ بِهَا هَؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیسُواْ بِهَا بِكَافِرِینَ» [و اگر اینان (=مشرکان) بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی (دیگر) را بر آن می‌گماریم که بدان کافر نباشند]، و نیز آن‌ها کسانی هستند که خداوند عز و جل در مورد آنان فرمود: «فَسَوْفَ یأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ علَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ علَى الْكَافِرِینَ».

عیاشی به نقل از سلیمان بن هارون روایت کرده است که: به او گفتم: بعضی از افراد عجلیة گمان می‌کنند که شمشیر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نزد عبداللّٰه بن حسن است.

فرمود: به خدا قسم نه او و نه پدرش، آن را ندیده‌اند، مگر آن‌که پدرش در نزد امام حسین علیه السلام آن را دیده باشد.

این امر برای صاحبش محفوظ است، پس هرگز به چپ و راست منحرف نشوید، این امر، به خدا قسم، واضح است. به خدا قسم، اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا این امر را که خداوند جایگاهش را تعیین کرده از جایگاهش تغییر دهند، نمی‌توانند این کار را بکنند، هر چند همه مردم به این امر کافر شوند به طوری که یک نفر هم باقی نماند، خداوند برای این امر، گروهی را می‌آورد که از او باشند. سپس فرمود: آیا سخن خداوند را شنیده اید که فرمود: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یرْتَدَّ مِنكُمْ عن دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ علَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ علَى الْكَافِرِینَ» تا این که آیه را به پایان برد و در آیه ای دیگر فرمود: «فإن یکفر بها هولاء فقد وکلّنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین». سپس فرمود: اهل این آیه، همان اهل آن آیه هستند.

ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن حسن می‌ثمی، از مثنی حنّاط، از جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که فرمود: ایام اللّٰه، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند و یوم الکرّه (روز رجعت) و روز قیامت.

سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روی به سوی اصحاب خویش نموده و فرمودند: موعظه واندرزی به شما ارزانی می‌کنم تا مبادا دچار یکنواختی و ملالت شوید. همانا پروردگار متعال به من وحی نموده است که نعمت‌های الهی را به شما تذکر دهم و براساس آن‌چه که در قرآن برایتان بیان نموده است، شما را بیم دهم و آن‌گاه، این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَسْبَغَ عَلَيكُمْ نِعَمَهُ» [و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است] سپس به اصحاب خویش فرمود: اکنون سخن خویش را بگویید. اولین نعمتی که خداوند شما را به آن راغب کرده و شما را با آن آزمود، چه بود؟ یاران رسول خدا همگی مشغول ارائه پاسخ به این سؤال شدند و نعمت‌های فراوانی که خداوند به آنان عطا فرموده بود را ذکر کرده و بر شمردند، نعمت‌هایی چون نعمت زندگی و ثروت، خانواده و همسران و دیگر نعمت‌های ظاهری که خداوند عزّ و جلّ آنان را با این نعمت‌ها در معرض امتحان الهی قرار داد. چون اصحاب، همگی سخن گفتند و مجلس به سکوت گرایید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به سوی علی علیه السلام آمد و فرمود: ای ابو الحسن! سخن بگوی؛ یاران تو هر یک، سخنی به میان آوردند. علی علیه السلام عرض کرد: پدرم و

مادرم فدای تو باد! در محضر تو که ما با تو به راه حق هدایت شده‌ایم، چگونه می‌توان سخن گفت؟ حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله فرمود: با این همه نظرت را بیان کن ای علی! نخستین نعمتی که خداوند تو را با آن آزمود و آن را به تو عطا فرمود، چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: نخستین نعمت، آن بود که مرا آفرید، آن‌گاه که چیزی قابل بیان نبودم. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ دومین نعمت چه بود؟ علی علیه السلام پاسخ داد: خداوند در حق من محبت فرموده و به من زندگی بخشید و مرا در زمره مردگان قرار نداد. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ سومین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن‌که خداوند جل جلاله، مرا به بهترین شکل و معتدل‌ترین ترکیب آفرید. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ چهارمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که به من‌اندیشه و آگاهی داد و مرا ابله و کودن نیافرید. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ پنجمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مشاعری [حواس] برای من قرار داده که آن‌چه را که در طلب آن هستم، درک می‌کنم و نیز چراغ روشنی [عقل] برای من قرار داد. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ ششمین نعمت چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مرا به سوی دین خود هدایت فرمود و مرا از راه ربوبیت خویش گمراه نساخت. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هفتمین نعمت کدام است: علی علیه السلام پاسخ داد: برای من بازگشتی قرار داد به حیاتی که پایانی ندارد و راهی بی‌انتهاست. رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هشتمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: مرا صاحب اختیار و مالک خویش قرار داد و مرا برده

نیافرید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ نهمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که آسمان و زمین و مخلوقات خویش را که در آنند و آفریدگانی را که بین آسمان و زمین قرار دارند، مسخّر من قرار داد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ دهمین نعمت کدام است؟ و ایشان پاسخ داد: این که مرا مرد آفرید نه زن، تا مردانگی باشم بر همسرانم و پایه ای استوار و اصلاح گر در میان آنان. رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ از آن پس چه؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر خدا! نعمت‌های الهی فراوان آمده و خوشایند شده است، و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا» [و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید]

و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن عیینه، از عمر بن یزید، نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شکر هر نعمتی هر چند که بزرگ و بسیار باشد، آن است که خدای را به خاطر آن نعمت، شکرگویی و سپاس بگزاری.

و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعَمّر بن خَلّاد، نقل کرده است که: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: هر که خدای را به خاطر نعمت او حمد گوید، او را سپاس گفته است و بی‌گمان، ستایش او از آن نعمت، برتر است.

و نیز از وی با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود: هرگاه پروردگار متعال، بنده ای را از نعمتی کوچک یا بزرگ برخوردار کند، و او بگوید: الحمد لله، در حقیقت، سپاس آن نعمت را به جای آورده است.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیمان بن جعفر، از هشام بن سالم، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ابرش کلبی از ایشان درباره مفهوم آیه: «یوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیرَ الأَرْضِ» سؤال کرد و ایشان فرمود: زمین به نانی خالص تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند تا از محاسبه فارغ شوند. ابرش گفت: عرض کردم: مردم در روز قیامت، چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر خوردن نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: مردم حتی آن زمآن‌که در جهنم هستند و عذاب می‌شوند، از خوردن ضریع و نوشیدن حمیم غافل نیستند؛ پس چگونه ممکن است که روز حساب از آن غافل باشند؟!

و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبد اللّٰه بن بکیر، از زراره نقل کرده است که از امام صادقعلیه السلام درباره مفهوم آیه: «یوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیرَ الأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی

خالص تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند، تا محاسبه روز قیامت به اتمام برسد. کسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم در روز حساب چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر نوشیدن و خوردن نیست. امام فرمود: خدای متعال، آدمی زاده را با شکم خالی آفریده است و باید غذا بخورد و آب بنوشد. من از شما می‌پرسم: آیا آنان در چنین روزی بیشتر دغدغه و دل مشغولی دارند یا آن‌گاه که در آتش هستند و فریادخواهی می‌کنند و یاری می‌طلبند؟! خداوند تبارک و تعالی در این زمینه فرموده است: «وَإِن يسْتَغِيثُوا يغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ» و [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند؛ وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است].

و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن عبد اللّه بن هلال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن هنگام که خداوند زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید و آنان را یکی پس از دیگری، همراه با جهان خود، در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابو البشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می‌کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیان کنندگان و نافرمانان خالی نبوده

است. گویا می‌پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند متعال جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و جسم اهل آتش را به روح ایشان در جهنم ملحق سازد، خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی‌شود و اساساً خداوند خلقی را نمی‌آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می‌گویم. بی‌گمان، خداوند خلقی را می‌آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی‌اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه افکند. مگر این خداوند نیست که چنین می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» و [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم (نه) بلکه آن‌ها از خلق جدید در شبهه‌اند]

از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند، آن هنگام که زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید وآنان را یکی پس از دیگری همراه با جهان خود در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابوالبشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می‌کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیانگران و نافرمانان خالی نبوده است. گویا می‌پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند

متعال، جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و جسم اهل آتش را با روح ایشان در جهنم ملحق سازد، دیگر خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی‌شود و اساساً خداوند، خلقی را نمی‌آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند؟! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می‌گویم. بی‌گمان، خداوند، خلقی را می‌آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی‌اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند، برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه افکند. مگر این خداوند نیست که می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» و [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم، (نه) بلکه آن‌ها از خلق جدید در شبهه‌اند]

کلمه «سماء» و مشتقات آن‌که سیصد و ده بار در قرآن کریم به کار رفته است، مفهوم جامعی است که مصادیق و معانی متعددی از آن اراده می‌شود. و لذا در لغت، علم و قرآن با مقاصد و معانی متفاوتی بکار رفته است: الف: «سماء» در لغت از ریشه «سمو» (به معنای بلندی) است و اصل آن از آرامی و سریانی و عبری (شیمیا) است. و به معنای بالا و برتر (فوق) است. آسمان هر چیزی، بالای آن چیز را گویند. و حتی برخی لغویین ادعا کرده‌اند هر بالایی نسبت به پایین آن آسمان و هر پایین نسبت به بالای آن زمین است. ب: آسمان در فیزیک جدید این‌گونه تعریف شده است: «پدیده ای نابوده [معدوم]و گنبدنما که زمینه دیدن

سیارات و ستارگان است.» پ: آسمان در قرآن: کلمه «سماء» (آسمان) در قرآن به صورت مفرد (السماء-سما) و جمع (سماوات- السموات) بیش از سیصد مرتبه به کار رفته است. ولی در همه موارد به یک معنا و در یک مصداق بکار نرفته است. و بطور کلی آسمان در قرآن در دو مفهوم مادی (حسی) و معنوی به کار رفته است. که برخی از موارد آن عبارتند از: آسمان (سما) در معنای بالا (جهت بالا): این معنا موافق معنای لغوی آسمان است و برای نمونه آیه زیر را مثال زده‌اند: أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی اَلسَّماءِ «همانند درخت پربرکت و پاکیزه که ریشه آن در زمین ثابت و محکم است و شاخه‌های آن به آسمان کشیده شده» این معنا را برخی از مفسران معاصر آورده‌اند ولی برخی دیگر از صاحب نظران بر آنند که این معنا بصورت مجازی یا مسامحه در قرآن به کار رفته است. چرا که فوق (جهت بالا) جمع بسته نمی‌شود پس مثلا «سبع سماوات» نمی‌تواند به این معنا باشد. آسمان به معنای جوّ اطراف زمین یعنی جایی که ابرها قرار گرفته‌اند و هوا در آن است. مثال: وَ نَزَّلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً مُبارَکاً «و از آسمان آب مبارکی را فروفرستادیم» آسمان به معنای مکان سیارات و ستارگان: مثال: تَبارَکَ اَلَّذِی جَعَلَ فِی اَلسَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِیراً «بزرگوار آن خدائی که در آسمان برج‌ها مقرر داشت و در آن چراغ روشن خورشید و ماه تابان را روشن ساخت.» آسمان به معنای مقام قرب و مقام حضور که محل تدبیر امور عالم است. برخی از مفسران مثل علامه طباطبائی (ره) در موارد متعدد «سماء» را به این معنا ارجاع داده‌اند. مثال: یدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّماءِ إِلَی اَلْأَرْضِ «اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند.» آسمان به معنای موجود عالی و حقیقی: برخی از صاحب نظران بر آنند که آسمان در قرآن همان گونه که به معنای آسمان مادی بکار رفته است. (مثل

سماوات سبع) در معنای علوّ مرتبه وجود و موجود عالی نیز بکار رفته است که همان سماء معنوی و عالم فوق ماده است که همه هستی از آن مرتبه بالاتر نازل می‌شود. مثال: وَ فِی اَلسَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ «روزیتان و آن‌چه به شما وعده داده می‌شود (که ظاهرا بهشت منظور است) در آسمان قرار دارد.»

امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: فرشته مرگ به هنگام قبض روح کتمان کنندگان اوصاف محمد رسول اللّٰه و انکار کنندگان فضیلت علی ولی اللّٰه، با نفرت انگیزترین منظر و زشت‌ترین چهره نزد آنان می‌رود و شیاطین نافرمانشآن‌که آنان را می‌شناسند، گرد آنان حلقه می‌زنند. سپس فرشته مرگ می‌گوید: ای نفس خبیث که با انکار نبوت پیامبر و امامت جانشین او علی، به پروردگارت کافر شده ای! تو را مژده باد به نفرین و خشم از جانب خدا. سپس می‌گوید: سر و چشمانت را بالا بیاور و نگاه کن، و او می‌نگرد و در زیر عرش، محمد صلی اللّٰه علیه و آله را بر روی تختی پیش روی عرش خداوند رحمان، و علی علیه السلام را بر روی صندلی رو به روی او و سائر ائمه علیهم السلام را بر درجات شریفشان در حضور او می‌بینند. سپس بهشت را که درهایش گشوده شده است، می‌بیند و کاخ‌ها، مراتب و منازلی که آرزوی آرزومندان از درک آن قاصر است را مشاهده می‌کند. فرشته مرگ به او می‌گوید: اگر تو به ولایت آنان درمی آمدی، روح تو هم اکنون به نزد آنان عروج می‌کرد و جایگاه و منزل تو برای همیشه در آن بهشت می‌بود و چون تو مخالف آنان بودی از درک محضر آنان محروم و

از مجاورت ایشان ممنوع شده ای. آن‌جا منزلگاه تو بود و آنان همسایگان و نزدیکان تواند پس بنگر. در این هنگام حجاب‌های دوزخ کنار می‌رود و او جهنم را با بلاها، مصیبت‌ها، عقرب‌ها، و مارها، افعی‌ها، انواع عذاب و غل و زنجیرهای آن، مشاهده می‌کند. آن‌گاه به او گفته می‌شود: اکنون منزلگاه تو آن‌جاست. سپس شیاطین او بر او در برابرش ظاهر می‌شوند، آنان، کسانی بودند که او را می‌فریفتند و او از آنان می‌پذیرفت و آنان نیز به همراه او در آن‌جا غل و زنجیر می‌شوند و مرگ او همراه با شدیدترین حسرت و بزرگ‌ترین تأسف خواهد بود.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا یحِبُّونَهمْ کَحُبِّ اللّه» پرسیدم و حضرت فرمود: به خدا قسم، آنان دوستداران فلانی و فلانی هستند که آن‌ها را به جای امامی که خداوند برای مردم تعیین کرده بود، برگزیدند و از این رو خداوند فرمود: «وَلَوْ یرَى الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِذْ یرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِیعًا وَأَنَّ اللّه شَدِیدُ الْعَذَابِ* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِینَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهمْ کَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا کَذَلِکَ یرِیهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهمْ وَمَا هم بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم ای جابر! آنان، امامان تاریکی و ظلمت، و پیروان آنان هستند.

عیاشی از محمد بن مسلم روایت می‌کند که زنی از خاندان مختار درباره خواهر یا زنی از بستگان خود قسم خورد و گفت: ای فلانی! نزدیک من بیا و با من غذا بخور و آن زن در جواب او گفت: خیر. زن در برابر او قسم یاد کرد که اگر نزدیک من نیایی و غذا نخوری، قسم می‌خورم که هرگز با تو در زیر یک سقف، قرار نگیرم و هرگز با تو بر سر سفره‌ام ننشینم؛ و قسم خورد که پیاده به خانه خدا برود و همه کنیزان خود را آزاد کند. آن زن دیگر همین قسم را خورد. عمر بن حنظله، سخن آن دو را نزد امام باقر علیه السلام نقل کرد و حضرت فرمود: من در این ماجرا قضاوت می‌کنم به آن زن بگو که باید با او غذا بخورد و با او در زیر یک سقف بنشیند و با پای پیاده به سوی بیت اللّٰه الحرام نرود و بنده‌ها و کنیزان خود را آزاد نسازد و تقوای الهی پیشه کند و دیگر این‌گونه عهدی نبندد؛ چرا که آن از گامهای شیطان است.

عیاشی از یکی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفتند: زنی نزد عمر آمده و گفت: ای امیر مؤمنان! من مرتکب زنا شدم، پس حد الهی را بر من جاری ساز. عُمَر دستور سنگ سار کردن او را صادر کرد؛ در حالی که علی علیه السلام در آن‌جا حاضر بود و فرمود: از او بپرس چگونه مرتکب زنا شده است؟ آن زن گفت: در بیابانی بودم که تشنگی شدیدی به من دست داد و خیمه ای را مشاهده نمودم و به سوی آن رفتم و مرد اعرابی را در آن دیدم و از او آب خواستم. آن مرد تنها در صورتی راضی می‌شد که به من آب دهد که من خودم را به او تسلیم کنم. من از دست او گریختم، ولی شدت تشنگی‌ام افزایش پیدا کرد تا این که چشمانم گود

رفت و قدرت تکلم نداشتم و چون به این حد از تشنگی رسیدم، نزد آن مرد رفتم، او به من آب نوشاند و با من زنا نمود.

علی علیه السلام به عمر فرمود: این زن، از مصادیق آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیه» است و این زن، زناکار و ستمکار نیست پس او را رها کن. عمر گفت: اگر علی نمی‌بود، عمَر هلاک می‌شد.

عیاشی، از ابن مُسکان، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: خداوند چرا سعی را بین صفا و مروه قرار داد؟ حضرت فرمود: ابلیس در آن وادی بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام به خاطر بیزاری از سخن گفتن با او سعی نمود و آن وادی محل اقامت شیاطین بود.

سپس رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! شما به مانند بیماران هستید و خداوند رب العالمین، به مانند پزشک است. بنابراین صلاح بیماران در آن چیزی است که پزشک می‌داند و به وسیله آن تدبیر می‌کند، نه در آن چیزی که بیمار میل به آن دارد و پیشنهاد می‌کند. پس در برابر امر خداوند، سر تسلیم فرود آورید تا از رستگاران باشید. برخی به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردند: یابن رسول اللّٰه! پس چرا به قبله اول امر شد؟ حضرت فرمود: تنها به این خاطر خداوند فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها» که همان بیت المقدس است «إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ینقَلِبُ عَلَی عَقِبَیه» [جز برای آن‌که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن‌کس که از عقیده

خود برمی گردد بازشناسیم] یعنی تا بدانیم که چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند و به جاهلیت باز نمی‌گردد. پس از آن‌که دانستیم این‌گونه خواهد شد؛ چرا که خواست و میل مردم مکه در این بود که به سوی کعبه نماز بخوانند و خداوند خواست تا پیروان محمد صلی الله علیه و آله را از مخالفان او بازشناسد، آن هم با پیروی کردن از قبله ای که از آن بیزار هستند؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله به آن امر می‌کند، و چون خواست و میل مردم مدینه در این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، آنان را به مخالفت با آن و رو کردن به سمت کعبه فرمان داد تا کسانی که خواسته خود را نادیده می‌گیرند و با محمد صلی الله علیه و آله موافقت می‌کنند را از مخالفان او متمایز سازد. سپس خداوند فرمود: «وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هدَى اللّه» [هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت (شان) کرده، سخت گران بود] یعنی رو کردن به سوی بیت المقدس در آن وقت، برای همه جز کسانی که خداوند آنان را مورد هدایت خود قرار داد، دشوار بود. پس همه دانستیم که خداوند بر خلاف خواسته انسان به او در مورد چیزی امر می‌کند تا اطاعت او را در مخالفت کردن با هوی و هوس خود بیازماید.

محمد بن علی بن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق (رض)، از حمزة بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فَزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می‌کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّه بِكَلِمَاتٍ» پرسید: آن‌ها چه کلماتی هستند؟ و حضرت فرمود: آن‌ها، همان کلماتی هستند که آدم

از پروردگارش دریافت کرده و با آن‌ها توبه کرد، و ماجرا از این قرار بود که او به خدا عرض کرد: پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری. پس خداوند، توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر و بخشنده است. مفضل می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! منظور خداوند از «فَأَتَمَّهنَّ» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی آن کلمات را تا نام حضرت قائم علیه السلام یعنی دوازده امام که نه تن از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌باشند، کامل کرد. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مرا از معنای آیه: «وَجَعَلَها کَلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِه» [و او آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد باشد] آگاه کن. حضرت فرمود: منظور از آن، امامت است که خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام تا روز قیامت قرار داده است. مفضل می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چگونه خداوند امامت را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی‌گزیند، در حالی که هر دو نفر آن‌ها، پسران رسول خدا و نوه‌های او و سروران جوانان اهل بهشت هستند؟ حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو نبی، رسول و برادر بودند و خداوند، نبوت را در نسل هارون قرار داد و هیچ‌کسی را از نسل موسی به پیامبری برنگزید و هیچ‌کسی حق ندارد که بگوید: «چرا خداوند، این چنین کرد»؟ امامت، جانشینی خداوند عز و جل است و هیچ‌کسی حق ندارد که بگوید: چرا خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی‌گزیند؟ چرا که خداوند در افعال خود، حکیم است. «لَا یسْأَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَهمْ یسْأَلُونَ» [در آن‌چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و (لی) آنان (=انسان‌ها) سؤال خواهند شد]

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرمود: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَاتَّبَعُواْ» آن یهودیان و ناصبی‌ها «مَا تَتْلُواْ» خواندند «الشَّیاطِینُ عَلَی مُلْکِ سُلَیمَانَ» و پنداشتند که سلیمان علیه السلام با سحر و چاره‌اندیشی و نیرنگ، چنان فرمان‌روایی شکوهمندی را به دست آورده است، و از این راه خواستند تا مردم را از کتاب خدا باز دارند. از این قرار که وقتی یهودیان کفر پیشه و ناصبی‌های هم دست آنان، در این کفر، فضیلت‌های علی بن ابی طالب علیه السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند و معجزاتی را که خداوند متعال، به دست ایشان برای آن‌ها نمایان ساخت به چشم دیدند، به یک‌دیگر روی کردند و گفتند: این محمّد، از طریق حیله و شگفت آوری و سحر و نیرنگی که خود آموخته و به علی نیز یاد داده، تنها در پی دنیاست و می‌خواهد تا زنده است حکمرانی ما را به دست گیرد و پس از خود به علی سپارد؛ آن‌چه می‌گوید هیچ از جانب خدا نیست، وهمه، سخن خود اوست. او سحر و نیرنگی را که به کار می‌گیرد، به جان ما و بندگان بیچاره خداوند میاندازد. بهره مندترین مردم از این سحر، سلیمان بن داوود بود، که با جادوگری بر جنیان و انسان‌ها و شیطان‌ها، در سراسر دنیا حکم راند. ما نیز اگر گوشه ای از آن‌چه را که سلیمان آموخته بود بیاموزیم، بر نمایاندن چیزی همانند نمایش محمّد و علی توانا می‌شویم، و این‌گونه مقامی را که محمّد برای علی بر می‌شمارد، ما نیز برای خود ادعا می‌کنیم و از گردن نهادن به فرمان علی بی‌نیاز می‌شویم. در آن هنگام، خداوند متعال، همه یهودیان و ناصبی‌ها را نکوهید و فرمود: «نَبَذَ فَرِیقٌ مِّنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ کِتَابَ اللّهِ» که به ولایت محمّد و علی فرمان می‌داد، «وَرَاء ظُهُورِهِمْ» و به آن عمل نکردند،

«وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ» کفرپیشگان «الشَّياطِينُ» یعنی سحر و نیرنگ را «عَلَی مُلْکِ سُلَیمَانَ» و پنداشتند که سلیمان از این راه به پادشاهی رسیده است، پس با خود گفتند: ما نیز از این راه، شگفتی می‌آفرینیم تا مردم، از ما فرمان برند و از گردن نهادن به فرمان علی بی‌نیاز شویم؛ آن‌گاه گفتند: سلیمان، کافری زبردست در سحر بود که با جادوگری به چنان فرمان‌روایی و قدرتی دست یافت. خداوند متعال در پاسخ آن‌ها فرمود: «وَمَا کَفَرَ سُلَیمَانُ» و بر خلاف آن‌چه این کافران می‌گویند، سحری به کار نگرفت، «وَلَکِنَّ الشَّياطِينَ کَفَرُواْ یعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» یعنی با آموختن سحر به مردم و نسبت دادن آن به سلیمان، کفر ورزیدند. سپس حق تعالی فرمود: «وَمَا أُنزِلَ عَلَی الْمَلَکَینِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ» شیطان‌ها به مردم سحر آموختند و آن‌چه را بر آن دو فرشته، یعنی هاروت و ماروت، نازل شده بود، به آن‌ها یاد دادند و این‌گونه کفر پیشه کردند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس از نوح علیه السلام، ساحران و فریب کاران، بسیار شدند؛ از این رو خداوند متعال، دو فرشته به سوی پیامبر آن روزگار فرستاد تا او را از شیوه جادوگری ساحران، آگاه سازند و به او بیاموزند که چگونه سحرشان از کار می‌افتد و افسونشان به خودشان باز می‌گردد. پیامبر خدا، این دانش را از فرشتگان گرفت و به فرمان خدا، به بندگانش رساند و آنان را امر فرمود تا برای از کارانداختن جادو، سحر بیاموزند و آنان را بازداشت که مبادا از این راه، مردم را جادو کنند. او مردم را از چیستی نوع سم و آن‌چه ضرر آن را از بین می‌برد، آگاه می‌ساخت و سپس به هر کس آن را می‌آموخت

می‌فرمود: این سم است، پس هر که را دیدی به آن گرفتار شده، این چنین ضررش را از او دفع کن؛ و بپرهیز از این‌که با این سم، کسی را از پا درآوری. سپس خداوند متعال فرمود: «وَمَا يعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» آن پیامبر به فرشته‌ها فرمان داد تا به شکل انسان، بر مردم پدید آیند و آن‌چه را خداوند به آن‌ها آموخته، به ایشان بیاموزند واندرزشان دهند. خداوند متعال فرمود: «وَمَا يعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» شیوه‌ی سحر و از کارانداختن آن را «حَتَّى يقُولاَ» به یاد گیرنده، «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» امتحانی است برای بندگان تا از خداوند اطاعت کنند و با آن‌چه می‌آموزند، تنها افسون ساحران را از میان برند و آنان را جادو نکنند؛ «فَلاَ تَكْفُرْ» که این سحر را به کارگیری و در پی ضرر زدن به مردم برآیی، و بخواهی آن‌ها را به این باور، فراخوانی که تو جان می‌دهی و می‌ستانی؛ و کاری را ادعا کنی که هیچ‌کس جز خداوند متعال، بر آن توانا نیست؛ چرا که این سراسر کفر است. «فَيتَعَلَّمُونَ» جویندگان سحر، «مِنْهُمَا» یعنی از میان نیرنگ‌هایی که شیطان‌ها بر قلمرو سلیمان نوشته بودند، و هم آن‌چه که هاروت و ماروت بر بابل فرود آورده بودند، آموختند: «مَا يفَرِّقُونَ بِهِ بَينَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» چیزی که تنها به مردم زیان می‌رساند. آن‌ها راه‌های جدایی‌انداختن بین مرد و زن را آموختند، و نیرنگ پرداختند، و تعویذ ساختند و وهم‌انداختند که اگر چنین افسونی خاک شود و چنان کاری انجام گیرد، دل زن و شوی از یک‌دیگر تیره و خشمناک می‌شود و به جدا شدن آن دو میانجامد.

ابویعقوب و ابوحسن روایت کرده‌اند که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردیم: در بین ما، عده ای معتقدند هاروت و ماروت

دو فرشته بودند که وقتی نافرمانی آدمیان فزونی گرفت، فرشتگان، آن دو را از میان خود برگزیدند و خداوند متعال، آن دو را به همراه فرشته ای سوم به سوی زمین فرو فرستاد. هاروت و ماروت آن‌جا عاشق زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب نوشیدند و انسان بی‌گناهی را کشتند؛ از این رو خداوند، آن دو را در بابل عذاب کرد؛ جادوگران از آن دو سحر می‌آموختند و خداوند متعال، آن زن را به شکل ستاره ای درآورد که زهره نام دارد. حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! همانا فرشتگان، به لطف خداوند متعال، از گناه به دور و از کفر و بدکاری در امان می‌باشند. خداوند عز و جل درباره ایشان فرمود: «لَا يعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ» [از آن‌چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آن‌چه را که مأمورند، انجام می‌دهند] و نیز: «وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» [و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند] یعنی فرشتگان «لَا يسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يسْتَحْسِرُونَ يسَبِّحُونَ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ لَا يفْتُرُونَ» [از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند، شبانه روز بی‌آن‌که سستی ورزند نیایش می‌کنند] و باز درباره آن‌ها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يعْمَلُونَ» [بلکه بندگانی ارجمندند که در سخن، بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند]، اگر چنان‌که این‌ها می‌گویند، خداوند، آن فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده باشد و آن‌ها در دنیا هم‌چون پیامبران یا امامان بوده‌اند، آیا از پیامبران و امامان قتل نفس یا زنا سر می‌زند؟ مگر نمی‌دانی که خداوند عز و جل هرگز دنیا را بدون پیغمبر یا امامی از جنس بشر بر جای نگذاشته است؟ مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ» [پیش از تو نفرستادیم] یعنی به سوی مردمان،

«إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِی إِلَیهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی» [جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم]، پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به زمین نفرستاده است تا امام و حاکم باشند، بلکه فرشتگان تنها به سوی پیامبران خدا فرستاده می‌شدند. به حضرت عرض کردیم: پس بنابراین، ابلیس هم فرشته نبوده است، فرمود: آری، او از جنس جن بود؛ آیا نشنیده اید که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کَانَ مِنَ الْجِنِّ» [(یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود] پس حق تعالی خبر داده است که ابلیس، از جنیان بود و هم اوست که خداوند متعال درباره‌اش فرمود: «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» [و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم] سپس حضرت علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برایم نقل کرد که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، ما خاندان محمّد را و پیامبران را و فرشتگان درگاه خود را برگزیده است و هیچ یک از اینان را برنگزید مگر آن‌که می‌دانست اینان دست به کاری نمی‌زنند که به سبب آن از ولایت او بیرون شوند و دست عصمت او از سرشان برداشته شود، و به جرگه کسانی بپیوندند که سزاوار عذاب و خشم او هستند. عرض کردیم: برای ما روایت شده است که چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت و امامت منصوب فرمود، خداوند عز و جل، در آسمان، ولایت علی را به گروه‌هایی از فرشتگان عرضه داشت؛ امّا آن‌ها از پذیرش آن سرباز زدند و خداوند، آن‌ها را به قورباغه تبدیل کرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا! آن‌ها به ما دروغ می‌بندند. فرشتگان، پیام آوران خدا به سوی مردم

هستند، بنابراین آن‌ها نیز هم‌چون دیگر پیامبران و فرستادگان او می‌باشند. آیا پیامبران به خدا کفر می‌ورزند؟ عرض کردیم: خیر، فرمود: فرشتگان نیز این‌گونه‌اند. همانا فرشتگان مقامی شکوهمند و منزلتی والا دارند.

ابن بابویه، از تمیم بن عبد اللّٰه بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از علی بن محمّد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: شنیدم مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درباره روایت‌هایی پرسید که مردم درباره زهره و سهیل بازگو می‌کنند، و آن این که زهره نام زنی بوده که هاروت و ماروت دلباخته‌ی او شدند و سهیل نیز، باجگیری در یمن بوده است. حضرت فرمود: این که می‌گویند آن دو تبدیل به ستاره شدند دروغ است، بلکه به دو جانور دریایی تبدیل شدند و مردم به اشتباه گمان کردند که به دو ستاره تبدیل شدند. خداوند عز و جل، هیچ گاه دشمنان خود را به نورهای درخشان، مسخ نمی‌کند و سپس تا زمین و زمان برجاست آن‌ها را بر جا بگذارد. موجود مسخ شده، بیش از سه روز زنده نمی‌ماند و می‌میرد، و چیزی از نسل آن باقی نمی‌ماند و امروزه موجود مسخ شده ای بر زمین وجود ندارد. موجوداتی مانند بوزینه و خوک و خرس و هم‌چون این‌ها در حقیقت، شبیه به جانورانی هستند که خداوند، قومی را به سبب انکار یگانگی او و دروغ گو خواندن پیامبرانش، مورد خشم و نفرین خود قرار داد و آن‌ها را به شکل آن‌جانوران درآورد. امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر می‌آموختند تا آن‌ها این‌گونه خود را از سحر جادوگران در امان دارند و افسون‌های آنان را از کار بیاندازند. آن دو به کسی که می‌خواستند به او

سحر بیاموزند پیشاپیش می‌گفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ» امّا گروهی با به کارگیری آن در راهی که باید از آن پرهیز می‌کردند، کفر ورزیدند و با سحری که آموخته بودند، به جدایی‌انداختن میان زن و شوهر پرداختند؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّه» یعنی به علم خداوند.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سلیمان بن داوود علیه السلام، به جنیان دستور داد تا خانه ای از بلور برایش بنا کنند، در حالی که او بر عصای خویش تکیه داشت و به آن شیطان‌ها نگاه می‌کرد که چگونه کار می‌کنند و به او می‌نگرند. ناگهان چشمش به مردی افتاد که کنار او ایستاده بود، از او ترسید و فرمود: تو کیستی؟ پاسخ داد: من آن‌کسی هستم که نه رشوه می‌گیرم و نه از پادشاهان می‌ترسم؛ من فرشته مرگ هستم. آن‌گاه در همان حال که سلیمان به عصای خویش تکیه داشت، جان او را گرفت. جنیان یک سال به ساختن قصر می‌پرداختند و به سلیمان نگاه می‌کردند و به او نزدیک می‌شدند و هم‌چنان کار می‌کردند، تا این که خداوند، موریانه ای فرستاد و آن موریانه، چوب دستی سلیمان را خورد. وقتی سلیمان بر زمین افتاد انسان‌ها دریافتند که جنیان، غیب نمی‌دانند؛ چرا که اگر می‌دانستند، یک سال در آن عذاب خفت بار نمی‌ماندند. آن جن‌ها از موریانه، به خاطر خوردن عصای موسی تشکر کردند و از آن پس هر کجا موریانه دیدند برایش آب و گل حاضر کردند.

چون سلیمان از دنیا رفت، شیطان، سحر را بنا نهاد و شیوه آن را در کتابی نوشت و آن را پیچید و بر پشتش نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمان‌روایی سلیمان بن داود بنا نهاد که دربردارنده گنجینه‌های دانش است. سپس آن را زیر تخت سلیمان پنهان کرد و سپس خود، آن را برای مردم بیرون آورد و خواند. کافران گفتند: تنها به این سبب، سلیمان بر ما چیره شد. امّا مؤمنان گفتند: این‌گونه نیست او بنده‌ی خدا و پیامبر او بود؛ از این رو خداوند متعال فرمود: وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّياطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُواْ يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَينِ بِبَابِلَ هارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيتَعَلَّمُونَ مِنْهمَا مَا يفَرِّقُونَ بِه بَينَ الْمَرْءِ وَزَوْجِه وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّه وَيتَعَلَّمُونَ مَا يضُرُّهمْ وَلاَ ينفَعُهمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاه مَا لَه فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِه أَنفُسَهمْ لَوْ كَانُواْ يعْلَمُونَ.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام یهودیان را ملامت می‌نمود و قضای الهی را به گونه ای که بر خلاف میلشان بود، بر آن‌ها جاری می‌ساخت؛ آن‌ها از او کینه به دل گرفتند و خداوند متعال، یهودیان را بدین سبب نکوهش فرمود. از آن‌جا که جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان خداوند، برای پشتیبانی از علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر کافران، نازل می‌شدند تا حضرت علیه السلام با شمشیر برّان خود آن‌ها را خوار گرداند، ناصبی‌ها نیز از ایشان کینه به دل داشتند، و بدین خاطر خداوند متعال، آن‌ها را نیز سرزنش کرد و فرمود:

ای محمّد! «مَن کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِیلَ» در میان یهودیان، از آن رو که جبرئیل مانع شد تا دانیال، بخت النصر را به خاطر گناهی که وی مرتکب نشده بود به قتل رساند، تا این که کتاب خدا در میان یهودیان از اجل او خبر داد و آن‌چه پیشاپیش در علم الهی رقم خورده بود، بر آن‌ها گذشت. نیز هر کس در میان کافران و دشمنان ناصبی جنگ افروز محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام با جبرئیل دشمنی می‌کند؛ چرا که او از جانب خداوند علی علیه السلام را تأیید کرد و در برابر دشمنانش یاری نمود؛ و هر کس با جبرئیل دشمنی می‌کند، چون او از محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام پشتیبانی کرد و آن دو را کمک رساند و قضای پروردگارش عز و جل را در مورد دشمنان ایشان جاری نمود و آن‌ها را به دست بندگانی که خداوند، خود می‌خواست هلاک کرد؛ بداند که در حقیقت، دشمن جبرئیل، دشمن خداست. «فَإِنَّهُ» یعنی جبرئیل «نَزَّلَهُ» یعنی این قرآن را «عَلَی قَلْبِکَ»ای محمّد! «بِإِذْنِ اللّهِ» به فرمان خداوند، و این همانند کلام دیگر خداوند متعال است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِی مُّبِینٍ» [روح الامین، آن را بر دلت نازل کرد تا از (جمله) هشداردهندگان باشی به زبان عربی روشن]، «مُصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَیهِ» همساز با تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتاب‌های شیث و دیگر پیامبران.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آدم، چهل صبحگاه در صفا به سجده ماند و بر بهشت و بیرون شدنش از جوار خداوند عز و جل می‌گریست. جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد

و گفت: ای آدم! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای جبرئیل! چرا گریه نکنم حال آن‌که خداوند مرا از جوار خود بیرون راند و بر دنیا فرود آورد؟ جبرئیل گفت: ای آدم! به سوی خدا توبه کن. گفت: چگونه توبه کنم؟ آن‌گاه خداوند در جای کعبه، قبّه ای از نور نازل فرمود و نور آن را به‌اندازه حرم، بر کوه‌های مکه تاباند و به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن گستره را نشان بگذارد. جبرئیل گفت: برخیز ای آدم، و در روز هشتم ماه ذی الحجّه او را بیرون برد و فرمان داد تا غسل کند و احرام بندد. آدم روز اول ماه ذی القعده از بهشت بیرون شد و جبرئیل او را در روز هشتم ذی الحجّه به سوی منا برد و او شب را در آن‌جا گذراند و چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون برد. جبرئیل در آن هنگام که او را از مکه بیرون آورده بود، به او احرام بستن آموخته و به لبیک گویی فرمان داده بود؛ پس چون خورشید روز عرفه میانه آسمان را گذراند به او امر کرد که لبیک گویی را ترک گوید و غسل کند و چون نماز عصر به جای آورد او را در عرفات ایستاند و کلماتی را که از پروردگارش دریافت کرده بود به او آموخت؛ و آن کلمات این دعاست: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم؛ پس، مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده‌ی مهربانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم.

هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم پس مرا بیامرز به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. هیچ خدایی نیست به جز تو. بد

کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

آدم تا به هنگام غروب خورشید در آن‌جا ماند و دستانش به سوی آسمان بالا برده به درگاه خداوند گریه و زاری می‌کرد. چون آفتاب فرو رفت، جبرئیل او را به مشعر بازگرداند و او شب را در آن‌جا گذراند. وقتی صبح برآمد بر کوه مشعر الحرام ایستاد و به کلماتی چند خدای را دعا کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت. سپس، رو به سوی منا گذاشت و جبرئیل فرمانش داد تا مویی را که بر سر دارد بتراشد و او تراشید و بعد او را به مکّه بازگرداند و به سوی جمره اولی برد. در آن دم، شیطان بر او نمایان شد و گفت: ای آدم! کجا می‌روی؟ جبرئیل، آدم را امر کرد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگی تکبیر گوید؛ پس چنین کرد و رفت. باز شیطان در جمره ثانیه بر او نمایان شد و جبرئیل آدم را فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند. پس او را سنگ زد و با هر سنگ تکبیر گفت و رفت. باز شیطان در جمره ثالثه بر او نمایان شد و جبرئیل فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگ تکبیر گوید و این چنین، شیطآن‌که لعنت خدا بر او باد، رفت. جبرئیل، به آدم گفت: بعد از امروز هرگز او را نخواهی دید. سپس او را به سوی بیت الحرام رهسپار کرد و فرمان داد که هفت بار آن را طواف کند و او چنین کرد. جبرئیل گفت: خداوند توبه‌ات را پذیرفت و همسرت را بر تو حلال کرد. حضرت فرمود: چون آدم، حجّش را به پایان رساند، فرشتگان او را در ابطح دیدار کردند و گفتند: ای آدم، حجّ تو مقبول افتاد؛ ولی ما دو هزار سال پیش از تو حج این خانه گزاردیم.

عیاشی از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند متعال آدم را به زمین فرود آورد، او را فرمان داد که بعد از بهشت و نعمت‌های آن، به دست خود کشاورزی کند و از دسترنج خود بخورد؛ پس آدم به زاری نشست و دویست سال بر بهشت گریست، آن‌گاه به سوی خدا سجده کرد و سه روز و سه شب، سر از سجده برنیاورد. سپس گفت: پروردگارا! آیا تو مرا خلق نکرده ای؟ خداوند فرمود: کرده‌ام. گفت: آیا رحمتت را پیش از خشمت بر من نثار نکرده ای؟ خداوند فرمود: چنین کرده ام، و اما تو صبر کردی یا شکر گزاردی؟ آدم گفت: هیچ خدایی نیست به جز تو پاک و منزّهی. همانا من به خود ستم کردم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. پس خداوند به آن دعا بر او رحم آورد و توبه‌اش را پذیرفت. به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. داشتی بازگرداندم. از این‌جاست که خداوند عز و جل فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سپس خداوند عز و جل به آدم و حوا و شیطان و مار که به زمین فرستاده بودشان فرمود: «وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» [و برای شما در زمین، قرارگاه خواهد بود] و اقامتگاهی، تا در آن زندگی کنید و روزها و شبهایش، شما را به تلاش در راه آخرت برانگیزد و خوشا به حال هر کس که از آن برای سرای جاودانی توشه بربندد. «وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» [و تا چندی برخورداری خواهد بود] در زمین از برایتان بهره ایست تا روزی که مرگتان فرا رسد؛ چرا که خداوند متعال آن کاشته‌ها و میوه‌هایتان را برون آورد و بر روی زمین، شما را جای داده به ناز و نعمت می‌پرورد و البته در آن‌جا شما را به آزمون‌هایش می‌آزماید. گاهی با نعمتهای دنیا شما را لذت دهد، تا نعمتهای آخرت را به یاد آرید، که راه به دست

آوردنش از هر آن‌چه آسایش دنیا را بکاهد و از بین برد به دور است و از هر آن‌چه شما را به ترک آن وادارد و کوچکش نماید و ناچیزش جلوه دهد خالی است و گاهی دگر شما را به سختی‌های دنیا که رحمت او را در میان دارد بیازماید، و به ناملایمات بیدادگر آن، که در حقیقت گرفتاران خود را از بلا دور سازد، امتحان کند تا شما را از عذابی جاودان بیم دهد که هیچ عافیتی در خود ندارد و هیچ راحت و رحمتی در آن راه ندارد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام از پدرش علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برایم نقل کرد و فرمود: ای بندگان خدا! وقتی خداوند متعال أشباح ما را از فراز عرش به کمر حضرت آدم منتقل فرمود، او نوری فروزان در پشت خود دید که گر چه نور به چشمش می‌آمد، اشباح ما بر او آشکار نبود؛ پس گفت: پروردگارا! این نورها چیست؟ خداوند عز و جل فرمود: نورهای اشباحی است که از ارجمندترین جای عرشم به پشت تو آوردم و از این رو فرشتگان را فرمان دادم که به سویت سجده کنند؛ چرا که تو ظرف نورهای ایشانی. آدم گفت: پروردگارا! کاش آنان را برایم نمایان می‌ساختی. خداوند عز و جل فرمود: ای آدم! به فراز عرش بنگر، چون آدم نگریست، نور اشباح ما از پشت او بر فراز عرش افتاد و در آن صورت‌های نورهای اشباح ما که در پشت او بود نقش بست همان گونه که چهره آدمی در آینه ای صاف نقش می‌بندد. او اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا! این اشباح چیست؟ خداوند متعال فرمود: ای آدم! این‌ها اشباح بهترین مخلوقات و

آفریدگان منند. این محمّد صلی اللّه علیه و آله است و من در همه‌ی کارهایم محمود و ستوده شده و حمید و ستودنی ام؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این علی علیه السلام است و من علی و متعال و عظیم و شکوهمندم؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این فاطمه سلام اللّه علیها است و من فاطر و شکافنده آسمان‌ها و زمینم و فاطم و قطع کننده‌ی رحمت خویش از دشمنانم در روز فرجام و داوری، و فاطم و قطع کننده دوستانم از هر آن‌چه موجب سرافکندگی و ننگ ایشان شود؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این دو حسن و حسین علیهما السلام هستند و من محسن و مجمل هستم «نیکی کننده و و نیکی آور»؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم. اینان برگزیدگان مخلوقات من و گرامی‌ترین آفریدگانم هستند. به خاطر ایشان می‌گیرم و به خاطر ایشان عطا می‌کنم و به خاطر ایشان مجازات می‌کنم و به خاطر ایشان پاداش می‌دهم. پس ای آدم! به سوی من به ایشان متوسّل شو و اگر حادثه ای ناگوار بر تو روی داد، ایشان را به درگاهم شفیع ساز؛ همانا من به خود سوگند حقّی خورده‌ام که هیچ یک از امیدواران ایشان را ناامید نکنم و هیچ یک از خواهندگان ایشان را بی‌پاسخ نگذارم. از این روست که وقتی آن گناه از آدم سر زد و او به حقّ ایشان، خداوند عز و جل را فراخواند، او توبه‌اش را پذیرفت و او را آمرزید.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل ابلیس را به خاطر سرپیچی او لعنت کرد و فرشتگان را به خاطر سجده ایشان به آدم و پیروی از خدای عز و جل گرامی داشت، به آدم و حوا

فرمان داد که به بهشت بروند و فرمود یا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلاَ مِنْهَا از بهشت «رَغَدًا» یعنی فراوان «حَیثُ شِئْتُمَا» بدون هیچ دشواری «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بود؛ آنان‌که خداوند عزّ و جل با آن درخت ایشان را در میان دیگر آفریدگان خود مخصوص گرداند. خداوند متعال فرمود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش علیهم السلام است و نه هیچ‌کس دیگر؛ و تنها ایشانند که به فرمان خدا از آن می‌خورند و پس از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر دادند، آن‌چه که خوردندآز آن درخت بود و با آن غذا دیگر احساس گرسنگی و تشنگی و خستگی و فرسودگی نکردند؛ و آن درخت در میان دیگر درختان بهشت برتری یافت؛ چرا که دیگر درختان، یک نوع میوه و خوردنی بر خود بار داشتند، اما آن درخت و هر چه از جنس آن بود، گندم و انگور و انجیر و عُنّاب و همه گونه‌های میوه‌ها و بارها و غذاها را بر خود بار داشت که اختلاف حکایت کنندگان در ذکر نام درخت از همین جاست. برخی گفتند: گندم بود، برخی گفتند: انگور بود، برخی گفتند: انجیر بود و برخی دگر گفتند: عُنّاب بود. خداوند متعال فرمود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» که بخواهید با آن در پی به دست آوردن مقام محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام برآیید؛ زیرا خداوند متعال ایشان را به این مقام مخصوص گرداند و نه هیچ‌کس دیگر را. این درختی است که هر کس به اذن خدا از آن بخورد، بدون این که از کسی بیاموزد علم اولین و آخرین به او الهام می‌شود و هر کس بدون

اذن خدا از آن بخورد، از آرزوی خود ناامید می‌شود و پروردگارش را نافرمانی کرده است.

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسین بن میسّر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره بهشت آدم پرسیدم. حضرت فرمود: آن باغی از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از باغ‌های بهشت آخرت بود هرگز آدم از آن بیرون نمی‌رفت.

علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیثی مرفوع روایت کرده است: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: آیا بهشت آدم، باغی از باغ‌های زمین بود یا از باغ‌های بهشت آخرت؟ حضرت فرمود: آن از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از باغ‌های بهشت آخرت بود، هرگز آدم از آن بیرون نمی‌رفت. حضرت فرمود: چون خداوند آدم را در بهشت جای داد و وی از روی نادانی رو به سوی آن درخت گذاشت، خداوند او را از آن‌جا بیرون کرد؛ چرا که خداوند او را به سرشتی آفرید که تنها با امر و نهی و خوراک و پوشش و خانه و زناشویی پایدار می‌ماند و تنها به وسیله امر و نهی «از طریق وضع شریعت» سود و زیان خود را از هم باز می‌شناسد. حضرت فرمود: شیطان به نزد آدم آمد و به او گفت: اگر شما دو تن، از این درخت که خداوند شما را از آن بازداشته است بخورید، دو ملک خواهید شد و همیشه در بهشت خواهید ماند و اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون خواهد کرد و برایشان سوگند خورد که او خیر خواه آنان است. همان گونه که خداوند گفته

شیطان را حکایت کرد و فرمود: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن‌که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم] آدم سخن شیطان را پذیرفت و آن دو از آن درخت خوردند و روی داد آن‌چه که خدا حکایت کرد «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» [برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد] آن‌جامه‌های بهشتی که خداوند به آن دو پوشانده بود، از تن ایشان فرو ریخت و آن دو به برگ درختان بهشت روی آوردند و خود را با برگ پوشاندند. «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است] و آن دو چنان‌که خداوند از ایشان حکایت کرد گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود] خداوند به آن دو گفت: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِينٍ» یعنی تا روز قیامت. حضرت فرمود: آدم بر زمین صفا فرود آمد و صفا از آن رو این نام گرفت که صفوة خدا یعنی برگزیده او بر آن فرو آمد و حوا بر زمین مروه فرود آمد و مروه از آن رو این نام گرفت که مرأة یعنی زن بر آن فرو آمد. آدم، چهل بامداد در سجده ماند و بر بهشت می‌گریست. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای آدم، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و از روح خود در تو ندمید و فرشتگان خود را رو به تو به سجده در نیاورد؟ گفت: بله. جبرئیل گفت: آیا خداوند تو را فرمان نداد که از

آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم گفت: شیطان به خدا سوگند خورد که خیرخواه من است و گمان نمی‌کردم موجودی که خدا او را آفریده سوگند دروغ به خدا یاد کند.

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون خداوند متعال فرشتگان خود را از برتری نیکان امت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و شیعیان و جانشینان علی علیه السلام باخبر ساخت و آنان را آگاه کرد که ایشان در زیر سایه لطف خداوند باری را به دوش توانند گرفت که فرشتگان یارای به دوش گرفتنش را ندارند، این‌گونه برتری نیکان و پارسایان فرزندان آدم بر فرشتگان را آشکار نمود. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از این رو خداوند آنان را در برابر آدم به سجده درآورد که او نور وجود این آفریدگان والا را دربرگرفته بود؛ و سجده آن‌ها از برای آدم نبود، بلکه آدم قبله آنان بود تا به سوی او برای خداوند به سجده افتند و این چنین او بزرگ و ارجمند شمرده شد. سزاوار نیست کسی به سوی غیر خدا سجده کند و آن‌چنان‌که در برابر خدا خاکساری می‌کند در برابر دیگری خاکساری کند و آن گونه که خدا را بزرگ می‌شمارد دیگری را به سجده بزرگ شمارد و اگر بنا بود کسی را فرمان دهم که این چنین به سوی غیر خدا سجده کند، هر آینه فرمان می‌دادم که ناتوانان شیعه ما و دیگر مکلّفان شیعه ما به سوی واسطان دانش وصی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به سجده افتند و نیز به سوی آنان‌که در حقّ نیکوترین آفریده خدا پس از رسول او صلی اللّٰه علیه و آله یعنی علی علیه السلام دوستی خویش خالص گرداندند و کسانی که در راه بیان

بی‌پرده حقوق خداوند، دشواری‌ها و ناملایمات را به جان خریدند و آنان‌که چون حقوق من برایشان آشکار گشت حقوقی که پیشتر نمی‌دیدند یاآن را نادیده می‌گرفتند در پی انکار برنیامدند.

ابن بابویه، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی - که خداوند از او خشنود باد - از ابو عباس احمد بن یحیی بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح‌ها را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید و والاترین و گرامی‌ترین روح‌ها را روح‌های محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از ایشان (علیهم السلام) قرار داد و آن‌ها را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نمایان کرد پس نور ایشان همه را فرا گرفت. خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود: اینان دوستان و اولیاء و حجت‌های من بر آفریدگانم و پیشوایان مخلوقات من هستند. هیچ موجودی را نیافریدم که او را از ایشان بیشتر دوست داشته باشم، بهشت خود را از برای آنان و هر که دوستشان بدارد آفریده‌ام و آتش دوزخم را از برای دشمنان و ستیزه جویان آن‌ها آفریده‌ام. هر کس منزلتی را که ایشان نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا کند، به چنان عذابی گرفتارش کنم که هیچ‌کس از جهانیان را آن‌چنان عذاب نکرده باشم و او را با کفرپیشگان در فروترین مراتب دوزخم جای می‌دهم؛ و هر کس به ولایت ایشان اقرار کند و منزلتی را که نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا نکند، او را با ایشان در باغ‌های بهشت خود فرود آورم و هر آن‌چه خواهند در اختیار

ایشان بگذارم و بزرگ منشی خود را نثار آن‌ها سازم و در جوار خویش جایشان دهم و ایشان را شفیع بندگان و کنیزان گنهکارم کنم؛ از این رو ولایت آنان امانتی در نزد آفریدگان من است. پس کدام یک از شما بار آن امانت را با همه سنگینی‌اش می‌تواند به دوش گیرد و آن مقام را برای خود ادعا کند و آن را از برگزیدگان من سلب کند؟ آن‌گاه آسمان‌ها وزمین وکوه‌ها، خود را از به دوش گرفتن چنین باری کنار کشیدند و پروا کردند از این که منزلت ایشان را برای خود ادعا کنند و جایگاهی را که ایشان از شکوه خداوند دارند برای خود آرزو کنند.

چون خداوند عز وجل، آدم و همسرش را در بهشت جای داد به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت گندم «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ» آن دو به منزلت محمّد صلی اللّه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از آن‌ها (علیهم السلام) نگریستند و آن را ارجمندترین سراهای بهشت یافتند. گفتند: پروردگارا، این منزلت از برای کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهاتان را به سوی ساق عرش فراز آورید. آن‌ها سر بالا کردند و دیدند نام محمّد صلی اللّه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) بر ساق عرش به نوری از نورهای خداوند جبار جلّ و جلاله نوشته شده است.

و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار، از علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض

کردم: ای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، مرا از درختی که آدم و حوا از آن خوردند، آگاه ساز آن‌چه بوده است که مردم در آن اختلاف نظر دارند، برخی روایت کنند که آن گندم بوده و برخی روایت کنند که آن انگور بوده و برخی دگر روایت کنند که آن درخت رشک بوده است. حضرت فرمود: همه درست است. عرض کردم: چگونه همه درست است، حال آن‌که با هم تفاوت دارند؟ فرمود: ای ابا صلت! درختان بهشت انواع میوه را بار دارند. آن درخت گندم بود و بر خود انگور هم داشت؛ چرا که مانند درختان دنیا نبود. وقتی خداوند متعال فرشتگان را به سجده آدم درآورد و او را به بهشت‌اندرون ساخت و این‌گونه گرامیش داشت؛ او در دل گفت: آیا خداوند بشری برتر از من آفریده است؟ خداوند عز و جل دانست که در او چه می‌گذرد. پس به او ندا داد: سرت را فراز آر ای آدم و ساق عرش مرا بنگر. آدم سرش را بالا آورد و به ساق عرش نگریست و دید بر آن نوشته شده: هیچ خدایی جز اللّه نیست و محمّد صلی اللّه علیه و آله فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام امیر مؤمنان است و همسر او فاطمه سلام اللّه علیها بانوی زنان دو جهان است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! اینان کیستند؟ خداوند عز و جل فرمود: ای آدم! ایشان از فرزندان تو هستند و از تو و از همه آفریدگان من برترند و اگر ایشان نمی‌بودند، نه تو را می‌آفریدم و نه بهشت را و نه آتش دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را. مبادا که به ایشان به دیده رشک بنگری که تو را از جوار خویش بیرون می‌رانم. آدم به ایشان به دیده رشک نگریست و منزلت آنان را برای خود آرزو کرد و این چنین شیطان بر او چیره شد و از درختی که از آن بازداشته شده بود خورد و نیز بر حوا چیره شد؛ چرا که او به حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به

دیده رشک نگریست و او نیز همانند آدم از آن درخت خورد و این‌گونه خداوند متعال آن دو را از بهشت خود بیرون راند و از جوار خود، به سوی زمین فرود آورد.

حضرت فرمود: چون آن دو نزد پروردگار خود به گناهشان اقرار کردند و اعتراف نمودند که حجت خدا برایشان تمام است، رحمت خداوند بخشنده مهربان به آنان رسید و پروردگار توبه ایشان پذیرفت؛ به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. خداوند فرمود: ای آدم! با همسرت به سوی زمین فرود آی. اگر در پی نیکی برآیید شما را نیک خواهم کرد و اگر از برای من عمل کنید نیرویتان خواهم بخشید و اگر به خشنودسازی من روی آورید به خشنودیتان خواهم شتافت و اگر ترس از مرا پیشه خود سازید، شما را از خشم خود، به دور خواهم داشت. حضرت فرمود: در آن هنگام آدم و حوا به گریه افتادند و گفتند: پروردگارا! پس ما را یاری ده تا به اصلاح خود پردازیم و به آن‌چه تو را از ما خشنود کند عمل کنیم. خداوند به آن دو فرمود: هر گاه کار ناپسندی کردید از آن به سوی من توبه آورید تا شما را ببخشم. به درستی که من بسیار توبه پذیر و مهربانم. گفتند: پس ما را به رحمت خود بر آن نقطه از زمین فرود آر که نزدت دوست داشتنی‌تر است. حضرت فرمود: و خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن دو را بر سرزمین مبارک مکّه فرود آورد و جبرئیل ایشان را بر آن فرود آورد و آدم را بر صفا قرار داد و حوا را بر مروه. چون بر آن‌جا نهاده شدند هر دو برپا ایستادند و سرهاشان به سوی آسمان فراز آوردند و به سوی خدا با صدایی بلند، گریه سر دادند و گردن هاشان را به فروتنی کج کردند. خداوند ایشان را ندا داد: چه

چیز شما را به گریه‌انداخت پس از این که از شما راضی شدم؟ گفتند: پروردگارا! گناهمان ما را به گریه درآورد. گناهی که ما را از جوار پروردگارمان بیرون کرد، پس ستایش فرشتگانت که تو را ای پروردگار ما بزرگ می‌داشتند، از چشممان پنهان شد و شرمگاه هایمان به چشم مان نمایان گشت. گناهمان ما را به کشت دنیا و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های آن ناگزیر کرد و با جدا کردنمان از تو، ما را به ترسی سخت درانداخت. حضرت فرمود: در آن هنگام خداوند بخشنده مهربان بر آنان رحم آورد و به جبرئیل وحی کرد: منم خداوند بخشنده مهربان، همانا به آدم و حوا رحم کردم؛ چرا که آنان به سوی من زاری کردند. پس، برایشان خیمه ای از خیمه‌های بهشت فرود بر و بر دوری از بهشت دلداریشان ده و آن دو را در آن خیمه جمع آور که من به خاطر گریه و ترس و تنهاییشان بر آنان رحم آوردم. پس خیمه را برایشان بر آن بلندی بین کوه‌های مکه برپا کن. حضرت فرمود: آن بلندی جایگاه کعبه و پی‌های آن بود که پیشتر، فرشتگان، آن را ساخته بودند. جبرئیل برای آدم، خیمه را بر جایگاه ستون‌ها و پی‌های کعبه فرود آورد و برپایش کرد. سپس، آدم را از صفا و حوا را از مروه پایین آورد و در خیمه قرار داد. حضرت فرمود: و ستون‌های خیمه، شاخه‌های یاقوت سرخ بود که نور و روشنایی‌اش سراسر کوه‌های مکه و اطرافش را روشن کرد. نور ستون بر زمین امتداد یافت و خداوند به حرمت خیمه و ستون که از بهشت آورده شده بودند، آن گستره را حرم قرار داد و از این رو کارهای نیک و نیز گناهان را در حرم دو چندان برشمرد. آن‌گاه طناب‌های خیمه را به قدر مسجد الحرام کشیدند و میخ کوب کردند. حضرت فرمود: و می‌خ‌های خیمه از ترکه‌های بهشتی بود و طنابهایش از بافت‌های درخت ارجوان.

از جابر جُعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در سرتاسر زمین مکّه را و در مکّه، بکّه را برگزید و در بکّه سراپرده ای از نور پیچیده در دُرّ و یاقوت فرو فرستاد. سپس، چهار ستون در میان آن سراپرده نازل فرمود و در میان آن ستون‌ها که در چهار گوشه سراپرده هر یک به طول هفت ذراع برپا بودند، مرواریدهایی سفید قرار داد و سپس، نور آن سراپرده را در ستون‌ها تاباند و آن‌ها را که پای در زمین، سر به زیر عرش رسانده بودند، هم‌چون چراغ ساخت. گوشه ای از زمرّد سبز بود و گوشه ای از یاقوت سرخ و گوشه ای از مروارید سفید و گوشه ای از نور پرفروغ. آن خانه بر بلندای زمین جای گرفته بود و نور آن چراغ‌ها که خود، سیصد و شصت چراغ بودند تا جایگاه حرم می‌رسید و بزرگ‌ترین چراغ، مقام ابراهیم بود. رکن اسود، در رحمت است تا می‌رسد به رکن شامی، که در انابه است و درب رکن شامی، در توسل است و درب رکن یمانی، در توبه است که این، درِ [illegible] خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و پیروان آن‌هاست تا می‌رسد به حجر الاسود. پس، این خانه، حجّت خدا بر آفریدگانش در زمین است. چون آدم به سوی زمین پایین آمد بر صفا فرود آمد و از این رو خداوند اسمی برگرفته از اسم آدم «صفوة» بر آن نهاد.

از جابر بن عبد اللّٰه از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: شیطان نخستین کسی بود که سرود خواند و نخستین کسی بود که نوحه سر داد و نخستین کسی بود که آواز خواند. چون آدم از آن درخت خورد، سرود خواند و چون او را به زمین فرستادند، آواز

خواند و چون بر زمین قرار گرفت، نوحه سر داد و نعمت‌های بهشت را به یاد او آورد.

مَن يهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَمَن يضْلِلْ فَأُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

هر کس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (واقعی) اوست. و هر کس را که (بخاطر اعمالش) گمراه سازد، همان ها زیانکارانند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْينٌ لَّا يبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِکَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ

به یقین، گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم. آن‌ها دلها [= عقلها] یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند. و چشمانی که با آن نمی‌بینند. و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند. آن‌ها هم‌چون چهارپایانند. بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرد).

و نیز او از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبد اللّٰه بن سنان، از معروف بن خَرَّبُوذ، از حَکَم بن مُستَنیر، از علی بن حسین (علیهما السلام) روایت کرده است که فرمود: یکی از زمان‌هایی که خداوند به خاطر نیاز مردم به آن مقدّر فرموده، دریایی است که خداوند بین آسمان و زمین خلق کرد، سپس مدار خورشید و ماه و ستارگان و سیارات را در آن دریا قرار داد، پس همه این مجموعه را در فَلَک قرار داد. سپس مَلَکی را که هفتاد هزار مَلَک تحت امر او بودند بر فلک گماشت، و آن هفتاد هزار

ملک، فلک را می‌چرخانند، این چرخش خورشید و ماه و ستارگان و سیارات در پی چرخش فلک، باعث می‌شود آن‌ها در هر روز و شب در آن منزلی که خدا مقدّر فرموده قرار بگیرند. وقتی گناه بندگان زیاد شود و خداوند بخواهد با آیتی از آیاتش آن‌ها را مؤاخذه کند، به مَلَکی که بر فلک گماشته شده است، امر می‌کند فلکی را که مدار خورشید و ماه و ستاره و سیاره در آن است از مجرا و محل همیشگی خود منحرف کند. آن ملک به هفتاد هزار ملائکه تحت امرش همین دستور را می‌دهد و آن‌ها اطاعت می‌کنند، در نتیجه خورشید به آن دریایی که فلک در آن‌جاری است، می‌افتد و دما و حرارتش از بین می‌رود و رنگش تغییر می‌کند. و هرگاه خداوند بخواهد آن آیت و نشانه را عظمت بیشتری بدهد، خورشید در آن دریا کاملاً فرو می‌رود، به خاطر این که خداوند می‌خواهد با این نشانه خلق خود را بترساند و بیم دهد. این حالتی است که کسوف کامل اتفاق می‌افتد و همین اتفاق در مورد ماه هم به وقوع می‌پیوندد، سپس وقتی خدا اراده کند آن دو را درآورد و در مدار خود قرار دهد، به ملک مسئول امر می‌کند خورشید را به مدار خود برگرداند و ملک، فلک را بر مجرای خود بازمی گرداند و خورشید از آب درمی آید در حالی که کدر و تیره رنگ است؛ و همین‌طور است درباره ماه. سپس امام علی بن حسین علیه السلام فرمود: تنها شیعیان ما از این دو آیت و نشانه- کسوف و خسوف- می‌ترسند. پس وقتی این واقعه رخ می‌دهد، از خدا بترسید و به سوی او بازگردید.

امام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: مسافت کل زمین پانصد سال راه است؛ صد سال مسافت واندازه آبادی‌ها و شهرها و

چهارصد سال مسافت واندازه صحراها و کوه‌ها و مناطق غیر مسکونی، واندازه خورشید شصت فرسخ در ششصد فرسخ، واندازه ماه چهل فرسخ در چهل فرسخ است، درون ماه و خورشید برای اهل آسمان‌ها می‌درخشد و نور می‌دهد و برون و قشر آن‌ها برای اهل زمین نور می‌دهد، و سیارات به‌اندازه بزرگ‌ترین کوه‌های روی زمین هستند و خورشید قبل از ماه خلق شده است.

سَلّام بن مُستنیر گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خورشید داغ‌تر از ماه است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و زلالیت آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید لایه و پوششی از آتش بر روی آن کشید؛ لذا خورشید داغ‌تر از ماه است. پرسیدم: ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و زلالیت آب آفریده است، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید، پوششی از آب بر روی آن کشید؛ لذا ماه سردتر از خورشید شد.

عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «فَمَحَوْنَا آیَةَ اللَّیلِ» فرمود: منظور، لکّه سیاهی است که بر روی ماه وجود دارد.

نصر بن قابوس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: [لکّه] سیاهی که بر روی ماه است، محمد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌باشد.

از ابو طفیل روایت شده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از من درباره کتاب خدا بپرسید، من می‌دانم تک تک آن آیه‌ها روز نازل شده یا شب، در دشت نازل شده یا در کوه. ابن کوّاء پرسید: آن سیاهی ای که بر روی ماه است، چیست؟ امام فرمود: کوری درباره نابینایی دیگر پرسید، آیا نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيلَ وَالنَّهَارَ آيتَينِ فَمَحَوْنَا آيةَ اللَّيلِ وَجَعَلْنَا آيةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً»؟! آن سیاهی همان محو است که خدا فرموده است. و خدا می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يصْلَوْنَهَا» [آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند، ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند] و امام فرمود: این آیه درباره دو فاجر قریش نازل شده است.

ابن بابویه از حسین بن یحیی بن ضُرَیس بَجَلی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن عُماره سُکّری سِریانی، از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبد اللّٰه بن هارون کَرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد اللّٰه بن یزید بن سلام بن عُبید اللّٰه بنده آزاد شده رسول خدا، از پدرش عبد اللّٰه بن یزید، از یزید بن سلّام روایت کرده است که او از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پرسید: چرا قرآن را فرقان نامیده‌اند؟ فرمود: زیرا آیات و سوره‌های آن متفرق و پراکنده است و بدون این که در لوح و مکتوب باشد نازل شد، حال آن‌که مصحف‌های دیگر مثل تورات و انجیل و زبور همه به صورت یکپارچه و مکتوب در لوح و ورق نازل شدند.

پرسید: چرا نور ماه و خورشید با هم برابر و یکسان نیست؟ فرمود: وقتی خداوند آن دو را آفرید، هر دو خدا را اطاعت کرده و در هیچ امری از فرمان خدا سرپیچی ننمودند، خداوند به جبرئیل علیه السلام امر کرد نور ماه را محو کند و او چنین کرد این پاک کردن و محو کردن نور ماه، لکه‌های سیاهی در روی آن بجا گذاشت، اگر ماه به همان حالت نورانی و درخشندگی باقی می‌ماند و نور آن محو نمی‌شد، شب؛ از روز باز شناخته نمی‌شد و روز از شب؛ روزه دار نمی‌فهمید چه تعداد روزه گرفته، و مردم تعداد سال‌ها و حساب را نمی‌دانستند، و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيلَ وَالنَّهَارَ آيتَينِ فَمَحَوْنَا آيةَ اللَّيلِ وَجَعَلْنَا آيةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ».

یزید [بن سَلّام] عرض کرد: راست گفتی: ای محمد! به من بگو که چرا شب را لیل نامیده‌اند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ شب را مایه انس و الفت و لباس و ساتری قرار داده است. و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» [و شب را (برای شما) پوششی قرار دادیم* و روز را (برای) معاش (شما) نهادیم]. عرض کرد: راست گفتی.

محمد بن یعقوب از یکی از یاران خود، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام درباره این آیه: «وَإِن مِّن شَيءٍ إِلاَّ يسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: صدایی که در اثر شکاف و سستی دیوارها از آن‌ها شنیده می‌شود، تسبیح آن‌ها است.»

عیاشی از ابو صَبّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به امام گفتم: معنی آیه «وَإِن مِّن شَیءٍ إِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» چیست؟ فرمود: همه چیز خدا را تسبیح می‌گوید و فرمود: و ما می‌بینیم که دیوار، شکاف برداشته و صدا می‌دهد. این همان تسبیح و ذکر دیوار است.

اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صید شدن هر پرنده ای چه در خشکی و چه در دریا و شکار شدن هر حیوان وحشی به خاطر آن است که در تسبیح و ذکر خداوند اهمال ورزیده‌اند.

حسین بن سعید در کتاب (الزهد) از عثمان بن عیسی، از عمر بن اذینه، از سلیمان بن قیس نقل کرده است که شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاشِ بدزبان بی‌حیایی حرام کرده است، برای او مهم نیست چه می‌گوید و چه می‌شنود. اگر در امر او تحقیق کنی، متوجه می‌شوی که او ولد زنا است یا شیطان سهمی در او دارد، مرد پرسید: یا رسولَ اللّٰه! شیطان در مردم سهم دارد؟ حضرت فرمود: آیا نخوانده ای خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ». و گفته شد (سؤال شد): آیا در میان مردم کسانی هستند که توجه نمی‌کنند چه می‌گویند و چه می‌شنوند؟ حضرت فرمود: بله. هر کس که خود را وارد مسائل زندگی مردم کند و درباره آنان سخن بگوید و حال آن‌که می‌داند آنان او را رها نخواهند کرد، برای چنین کسی مهم نیست که چه می‌گوید و چه می‌شنود.

عبد الملک بن اعْین، گفته است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: وقتی که مردی زنا می‌کند، شیطان در آلت رجولیت او وارد می‌شود و هر دو با هم با زن درمی آمیزند و دو نطفه با هم مخلوط می‌شوند و خدا از آن مرد و شیطان، جنینی را خلق می‌کند؛ این مشارکت و بهره شیطان است.

ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعالهرگاه نابودی قومی را اراده فرماید، به فلک دستور می‌دهد و او نیز با شتاب بیشتری برای آنان چرخیدن می‌گیرد. پس کاهش عمر آنان، این چنین حاصل می‌شود. اما هرگاه خداوند متعال، ماندگاری قومی را اراده کند، به فلک دستور می‌دهد و او نیز از شتاب خویش می‌کاهد و دوران آنان به کندی پیش می‌رود و در نتیجه، افزایش و زیادتی که درباره آنان اراده کرده است، پیش می‌آید. بنابراین هرگز چنین حقایقی را منکر نشوید؛ زیرا که خداوند هر چه را بخواهد محو می‌سازد و یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست «یمْحُو اللّهُ مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».

ابو حمزه ثمالی گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: علیعلیه السلام می‌فرمود: تا هفتاد سال، بلا خواهد بود و بعد از هفتاد سال، رفاه و آسایش است. الآن هفتاد سال گذشته و برای آنان خبری از آسایش نیست! امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت! خداوند متعال زمان آن را در همان هفتاد سال مشخص فرموده بود، ولی هنگامی

که حسین علیه السلام کشته شد، خشم پروردگار بر اهل زمین شدت گرفت؛ بنابراین آن را تا یکصد و چهل سال به تأخیر افکند. ما سخن خویش را به شما گفتیم و شما نیز حدیث ما را در میان مردم پراکنده کردید و از رازهای پنهان پرده برداشتند. پس خداوند، آن را به تأخیر افکند و برای آن بلا در نزد ما، زمان مشخص تعیین نفرمود. سپس فرمود: «یمْحُو اللّهُ مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».

حُمران می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای «یمْحُو اللّهُ مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» چیست؟ فرمود: ای حُمران! وقتی شب قدر فرا می‌رسد و فرشتگان نگارنده به آسمان دنیا فرود می‌آیند، تمامی رخدادهای آن سال را می‌نگارند. پس اگر خداوند بخواهد چیزی را پیش می‌فرستد یا پس می‌افکند یا از آن می‌کاهد یا به آن می‌افزاید. به فرشته دستور می‌دهد آن‌چه را که خدا می‌خواهد، محو نماید و هر آن‌چه را که خدا می‌خواهد، تثبیت کند. گفت: در آن هنگام به ایشان عرض کردم: پس هر آن‌چه که رخ خواهد داد در کتابی نزد خداست؟ فرمود: آری. عرض کردم: این چنین و آن‌چنان شود و سپس آن حوادث، رخ دهد تا سال به آخر برسد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس چه چیزی به دست خداوند خواهد بود؟ فرمود: پیراسته و منزه است خدای! سپس خداوند متعال هر آن‌چه را که اراده فرماید، ایجاد می‌کند.

علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «لَا الشَّمْسُ ینبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یسْبَحُونَ» فرمود:

خورشید، پادشاه روز و ماه، پادشاه شب است. نه خورشید را سزد که در شب با نور ماه باشد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد و او می‌فرماید: شب نمی‌رود، مگر آن‌که در پی آن روز در رسد. درباره «کُلٌّ فِی فَلَکٍ یسْبَحُونَ» فرمود: هر یک در مداری شناور هستند.

مردی از بنی اسرائیل در شهر مدینه از من پرسید: به نظر شما، ابتدا روز آفریده شده است یا شب؟ شما چه می‌گویید؟ راوی می‌گوید: حاضران مجلس در این باره از یک‌دیگر پرسیدند، اما هیچ یک از آنان حرفی برای گفتن نداشتند. فضل بن سهل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو خیر و صلاح عطا کند! تو پاسخ این پرسش را بگوی. امام رضا علیه السلام فرمود: از منظر قرآن بگویم یا از منظر علم حساب؟ فضل پاسخ داد: از منظر علم حساب. امام فرمود: ای فضل! تو می‌دانی که طالع تمام دنیا برج سرطان است و ستارگان در پهنه وسیع این برج قرار دارند و سیاره زُحَل در برج میزان و مشتری در برج سرطان و خورشید در برج حَمَل و ماه در ثَور واقع شده‌اند و این دال بر وجود خورشید در میان دهمین طالع حَمَل که در وسط آسمان واقع شده است، می‌باشد. پس روز، قبل از شب به وجود آمده است.

شیخ مفید در کتاب اختصاص، از محمد بن احمد علوی، از احمد بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از ابی صباح کنانی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ

وَالدَّوَابُّ» حضرت فرمود: خورشید در هر شبانه روز چهار بار سجده می‌کند. اولین سجده زمانی است که در طرف افق قرار می‌گیرد. هنگامی که فلک از زمین خارج می‌شود و آن همان زمانی است که سفیدی را قبل از طلوع فجر در آسمان می‌بینی. گفتم: آری، جانم به قربانت. فرمود: آن فجر کاذب است. زیرا خورشید در حالی که در گوشه افق است و در حال سجده است، خارج می‌شود و چون از سجده خود برخیزد، آن وقت، فجر طلوع کرده و وقت نماز صبح می‌شود. اما سجده دوم، زمانی است که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد و روز بالا می‌آید و در این زمان، خورشید قبل از این که از وسط آسمان کنار رود و هنگامی که در برابر عرش قرار می‌گیرد به سجده می‌افتد و هنگامی که از سجده خود برمی خیزد، از وسط آسمان کنار می‌رود و وقت نماز عصر فرا می‌رسد. اما سجده سوم: زمانی است که خورشید از افق ناپدید می‌شود و به سجده می‌افتد و هنگامی که از سجده بر می‌خیزد، شب به پایان می‌رسد؛ همان‌طور که وقتی آن از وسط آسمان به کنار می‌رود، وقت عصر فرا می‌رسد که پایان روز می‌باشد.

صابئون: کسانی هستند که به گمان خودشان از دیگر ادیان خارج شده و به دین خدا مایل گشته و پیوسته‌اند، که البته دروغ می‌گویند. برخی گفته‌اند: آن‌ها می‌پندارند بر دین نوح علیه السلام هستند و قبله شان به سمت وزشگاه شمالی است و [برای عبادت] رو به قطب شمال می‌ایستند. قمی گوید: آن‌ها اهل کتاب نیستند و ستارگان و سیارات را می‌پرستند. و گفته شده که ملائکه را عبادت می‌نمایند. از امام صادق علیه السلام روایت است که آن‌ها در عقایدشان پیامبران و ادیان را کنار

گذاشته می‌گویند: هر چه پیامبران آورده‌اند، باطل است، لذا توحید و نبوت و وصایت را انکار می‌کنند، بنابراین شریعت و کتاب و پیامبری ندارند. امّا مخفی نماند که این کلمه را در قرآن می‌توان به بعضی غالیان نسبت به ائمه علیهم السلام تأویل نمود، چون ائمه علیهم السلام تأویل نجوم و ملائکه هستند و غلوکنندگان هم منکر شریعت و نبوت و امامت‌اند، و نیز برخی متصوفه از مخالفان اهل بیت که مدّعی ترک دنیا هستند امّا عبادات را کنار گذاشته، منکر فضل انبیا و اوصیاء می‌باشند. تأمل کن.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل از آن رو از ایشان درگذشت که آنان به نام محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاک او، خداوند را خواندند و ولایت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و خاندان پاک ایشان علیهم السلام را نزد خود تازه کردند؛ و در این هنگام بود که خداوند متعال بر آنان رحم آورد و از ایشان درگذشت. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ آتَينَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» زمانی را به یاد آرید که به موسی کتاب عطا کردیم و آن، همان توراتی بود که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت تا به آن ایمان آورند و به دستورات آن گردن نهند؛ و نیز به او فرقان عطا کردیم تا به آن حق را از باطل جدا سازد و صاحبان حق را از پیروان باطل بازشناسد؛ و این چنین وقتی خداوند متعال آنان را با کتاب و ایمان آوردن به آن و گردن نهادن به دستورات آن گرامی داشت، به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! این کتابی است که ایشان به آن ایمان آوردند و فرقان نیز برجاست تا مؤمنان را از کافران و صاحبان حق را از پیروان باطل جدا کند. پس پیمان

با آن را بر ایشان تازه کن، که من به ذات مقدس خود سوگند حقی خورده‌ام که از هیچ‌کس هیچ ایمان و کرداری را نپذیرم، مگر این که به آن ایمان آورند. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آن «فرقان» چیست؟ خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! آن است که از بنی اسرائیل پیمان بگیری که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله برترین پیامبران و سرور پیغامبران است، و برادر و وصی او علی علیه السلام، برترین اوصیا است و آنانی که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله ایشان را به ولایت منصوب می‌کند سروران آفریدگان هستند و شیعیان او که از او و جانشینانش پیروی می‌کنند و تسلیم ایشان و امر و نهی ایشان هستند، ستارگان فردوس برین و پادشاهان بهشت عدن می‌باشند. موسی علیه السلام آن پیمان را از بنی اسرائیل گرفت؛ حال آن‌که برخی از آن‌ها به راستی آن را باور داشتند و برخی دگر عهدی زبانی بستند و در دل نپذیرفتند. پس، آن‌کس که به راستی باور داشت، نوری آشکار بر پیشانی‌اش درخشید؛ و آن‌کس که با زبان و نه در دل پیمان بست، از آن نور بی‌بهره ماند. و آن پیمان همان فرقانی شد که خداوند عز و جل به موسی علیه السلام عطا فرمود و این چنین صاحبان حق را از پیروان باطل جدا نمود. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی امید است بدانید باور داشتن به ولایت مایه ارجمندی بنده نزد خدای عز و جل است؛ همان سآن‌که پیشینیان شما به آن ارجمند گشتند.

سپس فرمود: آن شش جوان، هر روز را مهمان یکی از خودشان بودند و به خوردن و آشامیدن مشغول می‌شدند. آن روز نوبت تملیخا بود. تملیخا از لذیذترین غذاها و گواراترین نوشیدنی‌ها برای ایشان فراهم

آورد. آنان نیز خوردند و نوشیدند. آن‌گاه رو به آنان کرده و گفت: ای برادران من! چیزی در وجود خویش احساس می‌کنم که مرا از خواب و خوراک‌انداخته است. گفتند: تو را چه شده است ای تملیخا؟ پاسخ گفت: بسیار در این آسمان‌اندیشه کردم و با خویش گفتم: چه کس سقف آسمان را محفوظ برافراشته بی‌آن‌که آن را از زیر و بر، ستون و نگاه دارنده ای باشد؟ چه کسی ماه و خورشید فروزان را در آن قرار داده و با ستارگان زینت بخشیده است؟ آن‌گاه درباره زمین، بیشتر به‌اندیشه فرو رفتم و گفتم: چه کسی زمین را در میان این آب فراوان قرار داده و گسترده است و آن را با کوه‌های استوار، محکم ساخته است. آن‌گاه در خویش‌اندیشه بسیار کردم و گفتم: چه کسی مرا از شکم مادرم بیرون آورده و حال آن‌که جنینی بیش نبودم؟ چه کسی مرا غذا داده و در شکم مادر مرا پرورده است؟ بی‌شک، این پدیده‌ها را آفریدگار مدبّر و حکیمی است غیر از دقیوس پادشاه؛ او کسی نیست جز پادشاه پادشاهان و فرمانروای آسمان‌ها.

سپس فرمود: آن‌گاه بزرگان قوم خود را به پرستش خویش فرا خواند. هر که او را فرمان می‌برد، به او می‌بخشید و هبه می‌داد و جامه می‌پوشاند و هر که فرمان نمی‌برد و پیروی نمی‌کرد از دم تیغ می‌گذراند. گروهی از مردم، دعوت او را پاسخ گفتند و پادشاه نیز برای آنان در هر سال یک عید قرار داد. در روزی از روزهای عید که فرماندهان در طرف راست و رومی‌ها در طرف چپ او بودند، به ناگاه فرماندهی سر رسید و او را خبر داد که لشکریان فارس با او عمل زشت انجام داده‌اند. از این رو بسیاراندوهناک گردید، به طوری که تاج از سر او به زیر افتاد و یکی

از آن سه جوانی که در طرف راستش بودند به نام تملیخا به او نگاه کرد و با خویش گفت: دقیوس اگر راست می‌گوید که خداست، نبایداندوهناک و یا خوشحال شود. اگر او چنان‌که ادعا می‌کند، خدا بود، نه او را بول می‌آمد و نه غائط، نه می‌خوابید و نه بیدار می‌شد؛ چرا که این صفات از صفات خداوند نیست.

یهودی گفت: ای علی! رنگ سگ و اسم آن‌چه بود؟ علی علیه السلام گفت: ای برادر یهودی! آن سگ، سپید رنگ بود و در میان سپیدی، نقطه‌های سیاه وجود داشت و نام سگ، قطمیر بود. پس چون جوانان به سگ نگریستند به یک‌دیگر گفتند: بیم داریم این سگ با پارس کردنش امر ما را برملا سازد و خواستند او را با سنگ زدن دور سازند. سگ چون دید آنان اصرار دارند او را از خود برانند، بر دُم خود نشست و خود را به زمین چسباند و با زبانی فصیح به سخن درآمد و گفت: ای جماعت! چرا مرا طرد می‌کنید و حال آن‌که من شهادت می‌دهم خدا یکی است و او را شریکی نیست؟ مرا به حال خود واگذارید تا شما را در مقابل دشمن تان حفاظت کنم. امام علیه السلام فرمود: پس اجازه دادند که سگ با آنان بیاید. آنان سگ را بر گُردن خویش حمل کردند. سپس امام فرمود: چوپان، پیوسته آنان را به جلو می‌برد تا این که ایشان را بر بالای کوهی رساند و در غاری به نام وصید، منزل داد. ناگاه دیدند مقابل آن غار، چشمه و درختان میوه است. پس از میوه‌ها خوردند و از آن آب نوشیدند و چون شب شد به غار پناه بردند. آن‌گاه، خدای متعال به ملک الموت وحی کرد که جان آنان را بگیرد. خدای متعال بر هر یک، دو فرشته گماشت که او را از پهلوی راست به پهلوی چپ و از پهلوی چپ

به پهلوی راست بگرداند. هم‌چنان‌که خدا به خزانه دار خورشید وحی کرد و به او فرمود تا چون برآید از سمت راست به غار ایشان مایل باشد و چون فرو می‌رود، از سمت چپ غار غروب کند.

ابن بابویه نیز این روایت را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله در شب اسراء به سوی آسمان رفت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از تیر بود و در آن تُنگ‌هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می‌زند و صدایی از خود تولید می‌کند که اولین و آخرین، مانند آن را نشنیده اید و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه به سوی مرد افکنده می‌شود و آن مرد، میوه را می‌شکافد و صد جامه از آن بیرون می‌آید و مؤمنین بر روی اریکه‌هایی از نور تکیه می‌دهند و غرّ محجّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنان، نعلینی به پا دارد که بندهایش از

نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می‌روند، آن نور، پیش روی آنان را روشن می‌سازد. در این میان، زنی بالای سرمؤمن بر او اشراف یافته و می‌گوید: سبحان اللّٰه، ای بنده خدا! آیا نعمتی از ما به تو نخواهد رسید؟ آن مؤمن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن می‌گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آن‌ها فرمود:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِی لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا یعْمَلُونَ» سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله در دستان او است، هر روز هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می‌آیند و او را با نام و نام پدرش می‌نامند. ابن بابویه، این حدیث را در کتاب بشارات الشیعة نقل کرده است.

از کتاب الجنة و النار: در حدیثی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند و در زمینه توصیف بهشتیان است، امام چنین فرمود: آن زن که از زنان ولی خدا نیست، از پشت پرده بر او اشراف یافته و کاخ‌ها و منازل ولی خدا را پر از نور و روشنایی می‌کند و ولی خدا گمان می‌برد که خداوند یا فرشته ای از فرشتگان، بر او اشراف یافته است. پس سر خود را بالا می‌گیرد و ناگهان همسری را می‌بیند که نور او نزدیک است که نور چشمان ولی خدا را ببرد. سپس حضرت فرمود: پس آن زن، او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. ولی خدا به او می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستم که خداوند در مورد آنان فرمود: «لَهُم مَّا یشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدَینَا مَزِیدٌ» [هر چه بخواهند در آن‌جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست] پس ولی خدا، با نیرویی به مانند صد مرد جوان با آن زن،

آمیزش می‌کند و او را هفتاد سال از عمر پیشینیان، در آغوش می‌گیرد و نمی‌داند به چهره‌اش بنگرد یا به پشتش یا به ساق او نظر افکند و به هر قسمتی ازاندام او که می‌نگرد، چهره او را در آن مکان می‌بیند؛ زیرا چهره‌اش بسیار نورانی و شفّاف و زلال است. سپس همسر دیگری که زیباروی‌تر و خوشبوتر از همسر اوّلی است بر ولی خدا اشراف می‌یابد و او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن فرا رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. پس ولی خدا به آن زن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِی لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا یعْمَلُونَ».

علی بن ابراهیم از پدرش، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ عمل خوبی نیست که بنده انجام دهد، مگر این که ثواب آن در قرآن آمده باشد، جز نماز شب که به دلیل عظمت آن خداوند، ثواب آن را مشخص نکرده است. سپس این آیات را تلاوت کرد: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِی لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا یعْمَلُونَ». سپس فرمود: خداوند در هر روز جمعه کرامتی به بندگان مؤمن خود عنایت می‌فرماید. چون روز جمعه شود، خداوند فرشته ای را با دو جامه به دروازه بهشت می‌فرستد و می‌گوید: به فلانی خبر دهید که آماده دیدار پروردگارش گردد. پس به آن مرد گفته می‌شود: اینک فرستاده پروردگارت بر در منتظر توست. پس مرد رو به همسرانش کرده و می‌گوید: کدام یک از این دو جامه را برای من بهتر می‌دانید. گویند: سرور ما! قسم به آن‌که

بهشت را به تو روا داشته، جامه ای زیباتر از این که خداوند برایت فرستاده ندیده‌ایم. پس آن مؤمن، دو جامه را از فرشته می‌گیرد و یکی از آن دو را به صورت اِزار بر تن کرده و دیگری را به صورت رَدا بر دوش خود می‌افکند و از کنار هر چیزی که گذر می‌کند، برای او می‌درخشد تا این که به وعده گاه می‌رسد. پس هنگامی که تمام مؤمنان گرد هم می‌آیند، پروردگار تبارک و تعالی بر آنان تجلّی می‌یابد و چون نگاه آنان به خداوند یعنی به رحمت خداوند می‌افتد، خاضعانه به سجده می‌افتند. پس خداوند به آنان می‌فرماید: ای بندگان من! سرتان را بالا بگیرید، چرا که امروز، روز سجده و عبادت نیست و من، بار زحمت و مشقت را از شانه‌هایتان برداشته‌ام. مؤمنان به خداوند عرض می‌کنند: پروردگارا! هیچ‌چیزی بهتر از آن‌چه به ما ارزانی داشته‌ای، نیست؛ چرا که تو بهشت را به ما ارزانی داشته ای. خداوند، به آنان می‌فرماید: هفتاد برابر آن‌چه که در اختیارتان است، برای شما می‌باشد. پس مؤمن در هر جمعه، هفتاد برابر آن‌چه را که در اختیار او است، به دست می‌آورد و معنای آیه «لَدَینَا مَزِیدٌ» [پیش ما فزونتر (هم) هست] همین است و منظور از آیه، روز جمعه است و شب جمعه، شبی تابناک و روز آن، روزی درخشان است. پس در شب و روز جمعه، بسیار ذکر تسبیح (سبحان اللّٰه)، و تهلیل (لا إله إلا اللّٰه) و تکبیر (اللّٰه أکبر) را بگویید و خدا را بسیار ستایش کنید و فراوان بر رسولش صلی اللّٰه علیه و آله، درود فرستید. هم‌چنین حضرت فرمود: مؤمن، عبور می‌کند و از کنار هر چیزی که می‌گذرد، برای او می‌درخشد تا این که نزد همسرانش می‌رود و آن‌ها به او می‌گویند: سوگند به کسی که بهشت را به تو ارزانی داشت، هیچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده‌ایم و مؤمن می‌گوید: من به نور پروردگارم نظر افکندم. سپس حضرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به

یک‌دیگر حسادت نمی‌ورزند و حیض نمی‌بینند و نزد شوهر خود بی‌بهره نگشته و مرد، کینه ای از او به دل نمی‌گیرد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! می‌خواهم سئوالی را از شما بپرسم، اما از شما شرم دارم. حضرت فرمود: بپرس. راوی می‌گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد! آیا غنا و موسیقی در بهشت وجود دارد؟ حضرت پاسخ داد: در بهشت، درختی وجود دارد که خداوند به بادهای بهشت امر می‌فرماید که بوزند و بادها بر آن درخت می‌وزند و نغمه‌هایی تولید می‌کنند که خلائق، هرگز نغمه‌هایی به آن زیبایی نشنیده‌اند. سپس حضرت فرمود: این نغمه‌ها، پاداش کسی است که در دنیا، از ترس خداوند، استماع موسیقی را ترک کرده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! پیرامون بهشت، بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: خداوند، بهشت را با دست خود، آفرید و هیچ چشمی، آن را رؤیت نکرده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. پروردگار، هر بامداد، درهای بهشت را می‌گشاید و به آن می‌فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نیز به همین معنا است.

سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هم‌چون شهرهای زمین دارند که هر شهری با ستونی از نور به دیگری پیوسته است و طول هر ستون در آسمان به‌اندازه راهی است که در دویست و پنجاه سال پیموده شود.

«وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيطَانٍ مَّارِدٍ» «مارد» به معنای پلید است «لَا يسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا» يعنى ستارگانى كه به شيطان‌ها تيراندازى مى‌كنند «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» يعنى واجب «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ» يعنى كسانى كه كلام عالم بالا را مى‌شنوند و از بر مى‌كنند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» اين شهاب همان تيرى است كه به سوى آن‌ها پرتاب مى‌شود و آن‌ها را مى‌سوزاند.

على بن ابراهيم، از پدرش، از محمّد بن ابى عمير، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان در بيان حديث معراج پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله به آن‌جا رسيد كه فرمود: پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: جبرئيل بالا رفت و من نيز همراه او به سوى آسمان دنيا بالا رفتم، بر آسمان دنيا فرشته اى را ديدم كه به او اسماعيل مى‌گفتند، او صاحب همان خَطفه اى بود كه خداوند عزّ و جلّ درباره آن فرمود: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»، او هفتاد هزار فرشته به زير خود داشت كه هر يک از آن‌ها نيز هفتاد هزار فرشته به زير داشت. حديث معراج حديثى طولانى است كه آن را به تمام در تفسير كلام خداوند متعال «سُبْحَانَ الَّذِى أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيلًا» [منزه است آن (خدايى) كه بنده‌اش را شبانگاهى سير داد] بيان كرديم.

محمّد بن يعقوب، از محمّد بن يحيى، از محمّد بن حسن، از نضر بن شعيب، از عبد الغفّار جازى، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ مؤمن را از گِل بهشت و كافر را از گِل دوزخ آفريد و نيز فرمود: چون خدا خير بنده

ای را بخواهد، روح و جسم او را پاک می‌گرداند؛ از این رو سخن از هر گونه نیکی به گوشش برسد، آن را می‌شناسد و سخن از هر گونه زشتی به گوشش برسد، آن را ناپسند می‌شمارد. و نیز فرمود: سرشت‌ها بر سه گونه‌اند: سرشت پیامبرآن‌که مؤمن نیز از این سرشت است، جز این که پیامبران از گزیده‌اش سرشته شده‌اند؛ ایشان اصل هستند و برتری ایشان برجاست و مؤمنان فرع می‌باشند و از گِلی چسبنده سرشته شده‌اند. از این رو خداوند عزّ و جلّ میان پیامبران و پیروانشان جدایی نمیاندازد و فرمود: سرشت ناصبی از گِلی بدبو و سرشت مستضعفین از خاک است؛ مؤمن از ایمان خود باز نمی‌گردد و ناصبی از ستیزه جویی خود دگرگون نمی‌شود و سرنوشت مستضعفان بسته به خواست خداست.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند. و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند

وَإِخْوَانُهُمْ يمُدُّونَهُمْ فِی الْغَی ثُمَّ لَا يقْصِرُونَ (

و (مشرکان را) برادرانشان (از شیاطین) پیوسته در گمراهی پیش می‌برند، و (در این راه) کوتاهی نمی‌کنند.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يعْمَهُونَ (

و ما دلهاو چشمهای آن‌ها را (به سبب اعمالشان) واژگونه می‌سازیم. (آری آن‌ها ایمان نمی‌آورند) همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند. و آنان را در حال طغیان و سرکشی، به خود وا می‌گذاریم تا سرگردان شوند.

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَيوَحَشَرْنَا عَلَيهِمْ كُلَّ شَیءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيؤْمِنُوا إِلَّا أَن يشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يجْهَلُونَ (

و (حتّی) اگر فرشتگان را بر آن‌ها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابر آن‌ها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند. مگر آن‌که خدا بخواهد. ولی بیشتر آن‌ها جهل می‌ورزند.

وَكَذَلِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِی عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يوحِی بَعْضُهُمْ إِلَيبَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يفْتَرُونَ (

این‌گونه در برابرهر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم. آن‌ها بطور سرّی سخنان ظاهر فریب و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یک‌دیگر القا می‌کردند. و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. (ولی ایمان اجباری سودی ندارد.) بنابراین، آن‌ها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار.

وَلِتَصْغَيإِلَيهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيرْضَوْهُ وَلِيقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ (

نتیجه (وسوسه‌های شیاطین) این خواهد شد که دلهای کسانی که به قیامت ایمان ندارند، به آن‌ها متمایل گردد. و به آن راضی شوند. و هر گناهی که بخواهند، مرتکب شوند.

أَفَغَيرَ اللَّهِ أَبْتَغِی حَكَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنزَلَ إِلَيكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَينَاهُمُ الْكِتَابَ يعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (

(با این حال،) آیا غیر خدا را به داوری طلبم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن بیان شده، به سوی شما فرستاده است. و کسانی که به آن‌هاکتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، بحق از طرف پروردگارت نازل شده. بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (

و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام حاصل شد. هیچ‌کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد. و او شنونده داناست.

وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِی الْأَرْضِ يضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يخْرُصُونَ (

و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. (زیرا) آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (

پروردگارت کسانی را که از راه او گمراه گشته‌اند، بهتر می‌شناسد. و هم‌چنین کسانی را که هدایت یافته‌اند.

علی بن ابراهیم نقل کرده است که پدرم این حدیث را از مَسعَده بن صَدَقَه، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، روایت کرده است. وی می‌گوید: از وی درباره این فرموده پیامبر اکرم که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سئوال شد: همانا شرک نامحسوس‌تر از راه رفتن مورچه بر روی سنگ صاف و سیاه در شب تاریک است. ایشان فرمودند: مؤمنان آن‌چه را مشرکین به جز خدا عبادت می‌کردند، دشنام می‌دادند و مشرکان به آن‌چه مؤمنان می‌پرستیدند، بدگویی می‌کردند. پس خدا مؤمنین را از دشنام دادن به خدایانشان نهی کرد تا کفار، خدای مؤمنان را مورد دشنام قرار ندهند و بدین وسیله مؤمنان برای خدای عز و جل نادانسته شریک قائل نشوند. آن‌گاه فرمودند: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ».

علی بن ابراهیم می‌گوید: خدا پیامبری را نفرستاد، مگر این که در امتش «شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ» یعنی این عبارت را به یک‌دیگر می‌گویند: به سخن پر زرق و برق از روی غرور و تکبر ایمان نیاورید، چرا که آن وحی، دروغ است.

همو می‌گوید: از پدرم، از حسین بن سعید، از بعضی از محدثان خود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خدا هیچ پیامبری را نفرستاده است، مگر این که در امتش دو شیطان وجود داشته باشد که او را آزار دهند و مردم را پس از او گمراه کنند. شیطان‌های نوح عبارت بودند از قیطفوص و خرام، و شیطان‌های ابراهیم، مکثل و رزام، و شیطان‌های موسی، سامری و مرعتیبا، و شیطان‌های عیسی، بولس و

مرتیون، و شیطان‌های محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، حَبتر و زُرَیق بودند.

طبرسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: شیطان‌ها در هنگام دیدار با یک‌دیگر، آن‌چه را موجب گمراهی مردم می‌گردد، به یک‌دیگر القا می‌کنند تا این که از یک‌دیگر یاد گیرند.

هم‌چنین علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِتَصْغَی إِلَیهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لاَ یؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ» لتَصْغَی إلیه: یعنی منافقان به سخن او گوش می‌دهند و با زبان خودشان می‌پذیرند، اما دل‌هایشان ایمان نمی‌آورد، «وَلِیقْتَرِفُواْ» یعنی تا منتظرشوند «مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ» یعنی منتظرند. سپس گفت: «قُلْ» به آنان ای محمد! «أَفَغَیرَ اللّهِ أَبْتَغِی حَکَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنَزَلَ إِلَیکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلاً» یعنی میان حق و باطل جدا می‌کند.

و نیز از محمد بن یعقوب: از از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبداللّٰه بن قاسم، از حسن بن راشد، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی هرگاه قصد داشته باشد امام را بیافریند، به یکی از فرشتگان دستور می‌دهد که جرعه ای از آب از زیر عرش بردارد، آن را به پدرش می‌نوشاند و از آن (آب) امام آفریده می‌شود. او به مدت چهل روز و یک شب در شکم مادرش باقی می‌ماند و صدا را نمی‌شنود، سپس سخن را می‌شنود. و چون متولد شود، خدا آن فرشته را می‌فرستد و میان چشم‌هایش (این آیه) را می‌نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَ عَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» پس هر گاه امامی که قبل از

او بوده است رحلت کند، برای او مناره ای از نور برافراشته می‌شود و به وسیله آن اعمال بندگان را می‌بیند و از همین روست که خدا بر خلقش احتجاج می‌کند (چرا که حجت را بر آنان تمام کرده است).

امالی صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ابلیس ملعون هفت آسمان را درمی نوردید. وقتی عیسی زاده شد، او از ورود به سه آسمان بازداشته شد و تنها چهار آسمان را طی می‌کرد. چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، او از هر هفت آسمان بازداشته شد و همه شیاطین به تیر ستارگان رانده شدند. در آن دم قریشیان گفتند: این هنگام قیامتی است که می‌شنیدیم اهل کتاب درباره‌اش سخن می‌گفتند. عمرو بن امیه که از ماهرترین کاهنان اهل جاهلیت بود، گفت: بنگرید به ستارگانی که مردم با آن‌ها راه می‌جویند و اوقات زمستان و تابستان را از آن‌ها می‌شناسند، اگر آن‌ها پرتاب شوند همه چیز نابود می‌شود، و اگر آن‌ها بر جا ماندند و ستارگان دیگر پرتاب شدند، رویدادی در راه است. صبح روزی که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، همه بتان سرنگون شدند و در آن شب ایوآن‌کسرا به لرزه افتاد و چهارده کنگره از آن فرو ریخت، دریاچه ساوه خشکید و از بیابان سماوه آب جوشید، آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، خاموش شد و موبد موبدان در آن شب خواب دید شتری تنومند که اسبهایی اصیل را به افسار کشیده، دجله را شکافت و به سرزمین آنان راه یافت، طاق کاخ کسری از وسط شکافت و دجله در آن‌جاری شد، شب هنگام نوری از سوی حجاز تابید و تا مشرق پرتو افکند، تخت همه پادشاهان دنیا وارون شد و پادشاهان همه لال شدند و در آن روز هیچ

سخن نگفتند، علم کاهنان از کار افتاد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی در عرب از شیطانِ همراه خود پوشیده شد، قریشیان در میان عرب عظمت یافتند و آل اللّٰه نام گرفتند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آنان آل اللّٰه نامیده شدند زیرا در بیت اللّٰه الحرام خانه داشتند. آمنه گفت: به خدا سوگند وقتی پسرم به زمین رسید، دست‌هایش را بر زمین گذاشت و سر سوی آسمان فراز کرد و به آسمان نگریست. آن‌گاه از من نوری بیرون آمد که همه جا را روشن کرد و شنیدم که صدایی در میان آن نور می‌گفت: تو سرور همه مردم را زاییده‌ای، او را محمد بنام. عبدالمطّلب آمد تا او را ببیند حال آن‌که سخنان مادرش به گوش او رسیده بود. او را گرفت و در دامان خود گذاشت و گفت: ستایش از برای خداوندی است که این پسر خوب را که در گهواره سرور همه پسران است، به من عطا فرمود. سپس حضرت را به ارکان کعبه تعویذ کرد و اشعاری درباره ایشان سرود. ابلیس ملعون در میان شیاطین خود فریاد برآورد و آنان نزد او جمع شدند و گفتند: چه چیز تو را به وحشت‌انداخته ای سرور ما! گفت: وای بر شما! از سر شب آسمان و زمین را دگرگون می‌بینم، به حتم حادثه ای هنگفت در زمین روی داده که همانندش از زمان عروج عیسی بن مریم به بعد رخ نداده، بروید ببینید چه اتفاقی افتاده! آنان پراکنده شدند و سپس گرد آمدند و گفتند: چیزی نیافتیم. ابلیس ملعون گفت: این کار، کار خودم است. سپس سوی دنیا فرو رفت و چرخی زد تا به حرم رسید و حرم را در محافظت فرشتگان دید. خواست وارد حرم شود که بر سرش فریاد برآوردند. او بازگشت و سپس به شکل گنجشکی درآمد و از جانب حراء وارد شد. جبرئیل به او گفت: بازگرد خدا لعنتت کند! گفت: فقط یک سوال دارم ای جبرئیل! این چه اتفاقی است که از سر شب در زمین

افتاده؟ جبرئیل فرمود: محمد زاده شده است. گفت: آیا مرا در او سهمی هست؟ فرمود: نه. گفت: در امتش چطور؟ فرمود: آری. گفت: راضی‌ام.

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِی الأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَی وُجُوهَهُمْ النَّارُ لِيجْزِی اللّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ وَلِينذَرُواْ بِهِ وَلِيعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»

[و گناهکاران را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند* تن پوش‌هایشان از قطران است و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند* تا خدا به هر کس هر چه به دست آورده است، جزا دهد که خدا زودشمار است* این (قرآن) ابلاغی برای مردم است (تا به وسیله آن هدایت شوند) و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد پند گیرند]

علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِی الأَصْفَادِ» فرموده است: به یک‌دیگر زنجیر می‌شوند «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرمود: مقصود از سرابیل، پیراهن‌هاست.

علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه: «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرموده است: مقصود فلز برنج داغ و مذاب است که به اوج گرمای خود رسیده است. خداوند متعال فرموده است «وَتَغْشَی وُجُوهَهُمْ النَّارُ» می‌فرماید: آن پیراهن برنجی را به تن آنان می‌پوشانند، به طوری که آتش همه وجود آنان حتی چهره شان را نیز فرا می‌گیرد.

علی بن ابراهیم: درباره آیه: «هَذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ» فرموده است: مقصود حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. «وَلِینذَرُواْ بِهِ وَلِیعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِیذَّکَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» مقصود، صاحبان عقل و خردمندان هستند.

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِیهِ یعْرُجُونَ لَقَالُواْ إِنَّمَا سُکِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُون وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاء بُرُوجًا وَ زَینَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ و حَفِظنَهَا مِن کُلّ شَیطانٍ رَجِیمٍ إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِینٌ»

[و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند * قطعاً می‌گفتند: در حقیقت، ما چشم بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم * و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم* وآن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم * مگر آن‌کس که دزدیده، گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند]

علی به ابراهیم: «وَلَوْ فَتَحْنَا» هم‌چنین «عَلَیهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِیهِ یعْرُجُونَ* لَقَالُواْ إِنَّمَا سُکِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ* وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاء بُرُوجًا» یعنی مدارها و برج‌های ماه و خورشید. «وَزَینَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ» با ستاره‌ها آن را آراست. طبرسی هم از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است. «وَحَفِظْنَاهَا مِن کُلِّ شَیطَانٍ رَّجِیمٍ» معنی کلمه رجیم پیشتر در سوره آل عمران و تفسیر آیه «وِإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیتَهَا مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ» [و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم] بیان شد.

علی بن ابراهیم: «إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ» همیشه شیاطین به آسمان می‌رفتند و اخبار آسمانی را با جاسوسی به سرقت می‌بردند تا این که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به دنیا آمد.

علی ابن ابراهیم: از آمنه مادر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که گفت: زمانی که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله را آبستن بودم، احساس آبستنی نمی‌کردم و هم‌چون زنان دیگر دچار سنگینی حمل نبودم. در خواب دیدم گویا کسی به نزد من آمد و گفت: بهترین انسان‌ها را باردار شده ای. پس نوزاد به دنیا آمد و دست‌ها و زانوهایش را به زمین زد و سرش را به سوی آسمان گرفت. نوری از من خارج شد و آسمان و زمین را روشن کرد و شیاطین با ستاره‌ها رانده شدند و از ورود به آسمان منع شدند، قریش وقتی حرکت شهاب‌ها در آسمان و افتادن آن‌ها را دیدند ترسیدند و گفتند: قیامت برپا شده است. همه به دور ولید بن مغیره جمع شدند که پیری باتجربه بود و از او درباره این حوادث پرسیدند. گفت: به آن ستاره ای که در ظلمات و تاریکی دریا و خشکی راه را با کمک آن پیدا می‌کنید بنگرید، اگر از بین رفته باشد، قیامت است و اگر در جای خود ثابت باشد، اتفاق مهم‌دیگری افتاده است.

در مکه، مردی یهودی به نام یوسف بود، وقتی دید ستارگان در آسمان حرکت می‌کنند، به سوی جمع قریش رفت و گفت: ای قریشیان! آیا امشب در میان شما کودکی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: به تورات قسم که اشتباه می‌گویید، در این شب آخرین و بهترین پیامبر متولد شده است و در کتاب‌های ما، این امر آمده است که اگر این

پیامبر به دنیا بیاید، شیاطین با سنگ رانده می‌شوند و از آسمان دور می‌شوند. سپس هر کدام از قریشان به خانه خود برگشت و از اهل خود در این باره پرس وجو کرد. گفتند: عبد اللّٰه بن عبد المطّلب صاحب پسری شده است. یهودی گفت: او را به من نشان دهید. قریش همراه او به خانه آمنه رفتند و به آمنه گفتند: پسرت را به این یهودی نشان بده! آمنه قنداق نوزاد را آورد. یهودی در چشمان نوزاد نگریست و پوشش شانه او را کناری زد و خال سیاهی دید که چند مو بر آن بود، سپس بیهوش به زمین افتاد. قریشیان به او خندیدند. یهودی گفت: ای قریش! آیا می‌خندید؟! این پیامبرِ شمشیر است و شما را نابود خواهد کرد، پیامبری و نبوت تا ابد از بنی اسرائیل خارج شد. مردم پراکنده شدند و اخبار یهودی را در میان همه پخش کردند. اما رانده شدن از آسمان بر شیاطین سخت و ناگوار بود و لذا به نزد ابلیس رفتند و گفتند: از ورود ما به آسمان ممانعت شد و ما با شهاب سنگ رانده شدیم،

ابلیس گفت: حتماً در دنیا اتفاق مهمی رخ داده داده است، بگردید و آن را بیابید. شیاطین پراکنده شدند و برگشتند و گفتند: ما هیچ‌چیز ندیدیم. ابلیس گفت: من خود باید به دنبال آن بروم، و میان مشرق و مغرب گشت، تا این که به حرم رسید و آن را پوشیده از ملائکه یافت و جبرئیل را دید که بر در حرم ایستاده و نیزه ای به دست دارد. ابلیس خواست وارد حرم شود، جبرئیل بر سر او فریاد زد و گفت: دور شو ای ملعون! ابلیس چون گنجشک، سینه خیز از جانب حرا وارد شد و گفت: ای جبرئیل! از تو سؤالی دارم. گفت: چه می‌خواهی؟ پرسید: چه شده؟

برای چه در دنیا اجتماع کرده‌اید؟ گفت: پیامبر این امت متولد شده است و او آخرین و بهترین پیامبران است. ابلیس پرسید: آیا من سهم و بهره ای از او دارم؟ جبرئیل گفت: نه. پرسید: در امت او چطور؟ گفت: آری. و ابلیس گفت: من به این راضی شدم.

ابن بابویه از علی بن احمد بن عبد اللّٰه بن احمد بن ابی عبد اللّٰه بَرقی، از پدرش، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از احمد بن محمد بن ابی نَصْر بَزَنطی، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس (لعنه اللّٰه) به آسمان هفتم رفت و آمد می‌کرد. هنگامی که عیسی علیه السلام متولد شد از سه طبقه آسمان منع شد و تا زمانی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به دنیا آمد، تا آسمان چهارم رفت و آمد داشت که پس از تولد حضرت کاملاً از هر هفت آسمان رانده شده و با شهاب سنگ و ستارگان از آسمان دور افتاد. قریش گفت: این همان قیامتی است که اهل کتاب درباره آن سخن می‌گفتند. عمرو بن امیه که از بزرگ‌ترین کاهنان جاهلیت بود گفت: به آن ستارگانی که از روی آن‌ها راه را می‌یابند و زمستان و تابستان را می‌شناسند بنگرید، اگر آن‌ها افتاده باشند، همه چیز هلاک خواهد شد و اگر آن‌ها ثابت باشند و ستارگان دیگر بیفتند، اتفاق مهمی رخ داده است.

بامداد روز تولد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، همه بت‌ها واژگون شده بودند. در آن شب، ایوان‌کسری به شدت لرزید و چهارده کنگره از آن افتاد. آب دریاچه ساوه، خشک شد و آب از صحرای سماوه جوشید و آتشگاه‌های فارس که هزار سال روشن بودند، خاموش شدند و موبدان، آن شب در خواب دیدند که گله ای از شتران تنومند، در حالی که اسب‌های عربی را رهبری می‌کردند، از دجله گذشتند و در سرزمین آن‌ها

پراکنده شدند و طاق کسری از وسط شکست و دجله بصره شکاف برداشت. در آن شب، نوری از طرف حجاز ظاهر شد و سپس گسترش یافت تا جایی که مشرق را فرا گرفت و تخت تمام پادشاهان زمین واژگون شد و پادشاهان همگی در آن روز لال بودند و سخن نمی‌گفتند. علم کاهنان از آن‌ها گرفته شد و سحر و جادوی ساحران باطل شد و هر کاهنی از همزاد جنّی خود جدا شد و قریش در میان عرب عظمت یافت و آل اللّٰه- عزّ و جلّ- نامیده شدند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تنها به این دلیل که آن‌ها ساکن بیت اللّٰه الحرام هستند، آل اللّٰه نامیده شدند.

آمنه گفت: به خدا سوگند! فرزندم چون به دنیا آمد دستان خود را به زمین زد و سرش را به سوی بالا گرفت و به آسمان نگریست، پس نوری از من خارج شد که تمام آسمان و زمین را پوشاند و شنیدم در میان آن نور کسی گفت: تو سرور و سید مردمان را به دنیا آورده‌ای، نام او را محمد بگذار. سپس نوزاد را به نزد عبد المطّلب بردند تا او را ببینند که او سخنان آمنه را شنیده بود. عبد المطّلب نوزاد را گرفت و در دامن خود گذاشت و این شعر را سرود:

سپاس خدای را که چنین پسر پاک و طاهری به من عطا کرده است.

در گهواره، سرور همه نوزادان است و شأن و مرتبه او از همه بالاتر است

پس او را در پناه ارکان کعبه قرار داد (تعویذ کرد) و اشعار دیگری خواند.

ابلیس فریادکنان شیاطین دیگر را صدا زد همه به دور او جمع شدند و پرسیدند: سرورمان چه چیزی شما را ترسانده است؟ گفت: وای بر شما! آسمان‌ها و زمین، امشب بسیار مرموز شده است، حتماً در زمین، اتفاق

مهمی رخ داده که از زمان تولد عیسی بن مریم نظیر نداشته است؛ بروید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؟

شیاطین در زمین پراکنده شدند و سپس نزد او بازگشتند و گفتند: ما چیزی نیافتیم. شیطان گفت: خودم باید این امر را دریابم. پس همه دنیا را گشت تا به مسجد الحرام رسید. دید که حرم، آکنده از فرشتگان الهی است. خواست وارد شود.

بر سر او فریاد کشیدند و او را راندند پس از طرف حرا چون گنجشکی سینه خیز وارد شد. جبرئیل گفت: برگرد- خدا تو را لعنت کند- گفت: از تو سؤالی دارم ای جبرئیل! امشب در زمین چه اتفاقی افتاده است؟ جبرئیل گفت: محمد صلی اللّٰه علیه و آله به دنیا آمده است. پرسید: آیا من نصیب و بهره ای از او دارم؟ گفت: نه. پرسید: از امت او چطور؟ گفت: آری. ابلیس گفت: راضی شدم.

عیاشی از بکر بن محمد اَزدی از عمویش عبد السلام، از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که: ای عبد السلام! از خودت و مردم بر حذر باش. پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! من می‌توانم از مردم بر حذر باشم، اما از خودم چگونه حذر کنم؟ فرمود: «شیطان پلید به نزد تو می‌آید و کلام تو را می‌دزدد، سپس به شکل انسان در میان مردم ظاهر شده و می‌گوید: عبد السلام چنین گفت. گفتم: پدر و مادرم به فدایت! از این امر گریز و چاره ای نیست. فرمود: همین‌طور است.

ابن فارسی در (الروضه) از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّ بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: صورت و تمثال تمام مخلوقات خدا چه در دریا باشند و چه در خشکی، در عرش الهی موجود است و این تأویل کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَإِن مِّن شَیءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»، وسعت عرش چنان است که اگر فاصله میان یک پایه عرش تا پایه دیگر را پرنده ای سریع السیر پرواز کند، هزار سال به طول انجامد. عرش الهی هر روز با هفتاد رنگ نور پوشانده می‌شود که هیچ یک از مخلوقات توان نگریستن به آن را ندارند و تمام این اشیاء در عرش الهی چون انگشتری در بیابان است.

خداوند سبحان فرشته ای دارد به نام حزقائیل، که هیجده هزار بال دارد و فاصله دو بال او از هم سال می‌باشد روزی با خود گفت: آیا بالاتر از عرش الهی چیزی قرار دارد؟ خداوند به همان تعداد بال به او داد و به او وحی کرد ای فرشته! پرواز کن. او به مدت بیست هزار سال پرواز کرد، اما به فراز ستونی از ستون‌های عرش نرسید. پس خداوند، تعداد بال‌ها و توان و قدرت او را دو چندان کرد و امر کرد تا پرواز کند، او سی هزار سال دیگر پرواز کرد و باز نرسید. خداوند به او فرمود: ای فرشته! اگر تا روزی که در صور دمیده شود با بال‌ها و تمام قدرت خود پرواز کنی، به یکی از پایه‌های عرش نیز نخواهی رسید. فرشته گفت: سبحان ربّی الاعلی: پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه‌ام. و خدا آیه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» [نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای] را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در سجده‌هایتان بخوانید.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صَدَقَه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام

علی علیه السلام در زیر اولین قطرات باران ایستاد تا این که سر و ریش و لباس حضرت خیس شد و چون از او خواسته شد که پناه بگیرد، فرمود: به راستی که این آب با عرش الهی نو آشناست. سپس فرمود: زیر عرش، دریایی است که روزی زند گان را می‌رویاند، هرگاه خداوند اراده کند به واسطه آن آب، آن‌چه را می‌خواهد برای مخلوقات برویاند و به آن‌ها رحمت آورد، به آن دریا امر می‌کند و دریا به‌اندازه ای که خدا مقدر کرده از آسمانی به آسمانی می‌بارد تا این که خدا به باد امر می‌کند که ابرها را خرد کن و هم‌چون آب، ذوب بگردان و به فلان جا و فلان جا ببر و بر ساکنان آن‌ها ببار و به فلان مکان، باران زیاد بباران و غیره. پس باد به همان صورت که خدا امر کرده، ابرها را می‌باراند و به همراه هر قطره باران، فرشته ای وجود دارد تا آن را در مکان خود قرار دهد. تعداد و وزن قطرات باران، معین و مشخص است، به جز در هنگام وقوع طوفان نوح که بدون وزن و عدد، آب از آسمان، ریزان بود.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در جواب سؤالی درباره انواع بادها فرمود: خداوند عزّ و جلّ باد رحمت و بارورکننده و... دارد که با رحمت خود آن‌ها را می‌پراکند. برخی از آن‌ها ابرها را برای بارش آماده می‌کنند و برخی دیگر، ابرها را بین آسمان و زمین نگه می‌دارند و برخی به اذن خدا باعث بارش ابرها می‌شوند.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از عبد الغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مؤمنان را از خاک بهشت و کافران را از خاک جهنم آفریده است. هرگاه خداوند بنده ای را نیکو و صالح بخواهد، روح و جسد او را پاک و طاهر می‌گرداند، هم‌چنان‌که او هرگاه خیر و نیکی ببیند و بشنود، آن را می‌شناسد و هرگاه بدی و شرّی ببیند، از آن بیزاری می‌جوید. خاک‌ها بر سه نوعند: اول خاک پیامبران، و مؤمنان هم از همین خاکند، اما پیامبران از بهترین و برگزیده‌ترین بخش آن هستند. زیرا انبیا، اصل‌اند و بر دیگران فضیلت دارند و مؤمنان فرع‌اند و از گل چسبنده هستند و به این ترتیب، خداوند بین پیامبران و یاران آن‌ها فرقی نمی‌گذارد. نوع دوم، گل ناصبی‌ها است که از لجن گندیده و تغییر یافته می‌باشد. نوع سوم، مستضعفان هستند که از خاک معمولی آفریده شده‌اند. هیچ مؤمنی از ایمان خود باز نمی‌گردد و هیچ ناصبی عقیده خود را رها نمی‌کند و خداوند مشیت و تقدیر خود را درباره هرگروهی جاری کرده است.

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»

[و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است* (دوزخی) که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان (وارد می‌شوند)]

ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از محمد بن عبد اللّٰه، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد ابن فُضَیل زُرَقی از امام صادق علیه السلام از

پدرش از جد بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: آتش جهنم هفت در دارد: از یکی، فرعون و هامان و قارون وارد می‌شوند. از یکی، مشرکان و کافرانی که حتی لحظه ای به خدا ایمان نداشتند وارد می‌شوند، و از یکی بنی امیه؛ آن در مخصوص بنی امیه است و هیچ‌کس همراه آنان بر آن در ازدحام نمی‌کند. آن در، درِ لَظَی و سَقَر و هاوِیه است که هفتاد سال در آن‌جا سقوط می‌کنند و سپس شراره و شدت گرما آن‌ها را هفتاد

سال به بالا پرتاب می‌کند و آن‌ها دائماً در آن حالت باقی می‌مانند؛ و از یکی هم دشمنان و کینه ورزان ما وارد می‌شوند و آن در، بزرگ‌ترین و سوزاننده‌ترین درهاست.

محمد بن فضیل زُرَقی گفته است: پرسیدم آن دری که فرمودید مخصوص بنی امیه است، آیا مشرکان بنی امیه از آن وارد جهنم می‌شوند یا مسلمانان بنی امیه؟ فرمود: بی‌مادر! آیا نشنیدی مشرکان و کفّار از دری دیگر وارد می‌شوند؟ از این در، هر مشرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد، وارد جهنم می‌شود، اما از این در تنها بنی امیه وارد می‌شوند. این در مخصوص ابوسفیان و معاویه و آل مروان است که از این در وارد می‌شوند و آتش هم‌چون هیزمی آن‌ها را می‌خورد و هیچ‌کس صدای آن‌ها را نمی‌شنود. در آن‌جا نه می‌میرند و نه زنده هستند.

و او از احمد بن حسن قطّان از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیبی، از محمد بن عبد الله، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد بن فضیل زرقی، از ابو عبد الله، از پدرش، از پدرش از علی علیهم السلام نقل کرده است که: بهشت هشت در دارد: از یکی،

پیامبران و راستگویان و از یکی، شهیدان و صالحان وارد می‌شوند و از پنج در دیگر، شیعیان و دوستداران ما.

من دائماً بر صراط ایستاده و می‌گویم: خدایا! شیعه و مُحبّ و یار من و هر کس که در دنیا مرا ولی خود می‌دانست را ایمن و سلامت بدار. ناگهان ندایی از عرش می‌رسد، دعای تو را پذیرفتم و تو را شفیع شیعیانت قرار دادم. آن‌گاه هر یک از شیعیان من و آن‌که ولایت مرا پذیرفته و مرا یاری کرده و آن‌که با قول و فعل با دشمنان من جنگیده، همراه هفتاد هزار از همسایه‌ها و خویشانش شفاعت می‌شود و از در آخر، سایر مسلمآنان‌که به یگانگی خداوند شهادت داده‌اند و ذرّه ای از بغض و کینه ما را در دل ندارند وارد می‌شوند.

عیاشی از ابو بصیر از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که: جهنم را می‌آورند که هفت در دارد: درِ اول برای زُرَیق؛ درِ دوم برای حَبْتَر؛ و درِ سوم از آنِ سومین نفر؛ و درِ چهارم برای معاویه؛ و پنجمین در برای عبد الملک؛ ششمین در برای عسکر بن هوسر؛ و هفتمین در برای ابو سلّامه است، و به دنبال آن پیروانشان وارد می‌شوند.

و او از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عمرو بن ابو المقدام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: همراه پدرم از منزل خارج شدیم و عده ای از شیعیان را دیدیم که میان قبر پیامبر و منبر حضرت نشسته بودند. پدرم به آن‌ها سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند، من روح و بوی شما را دوست می‌دارم؛ پس باتقوا و پرهیزکاری و تلاش

مرا در این امر کمک کنید و بدانید که دوستی ما جز با تقوا و تلاش حاصل نمی‌شود. هر کدام از شما اگر به کسی اقتدا کرد باید مانند او عمل کند، شما شیعه خدا و یاران او هستید، شما السابقون الأوّلون و السابقون الآخِرون هستید. در دنیا بر همه پیشی گرفته و در آخرت پیشتازتر از همه به سوی بهشت هستید، با تعهد خداوند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ما بهشت را برای شما ضمانت کرده‌ایم. به خدا سوگند در بهشت درجه و مقام هیچ روحی به مقام شما نمی‌رسد، پس برای کسب فضیلت هر درجه بر هم سبقت بگیرید؛ شما و همسرانتان پاک و طیب هستید. هر زن مؤمنی از شما حور العین و هر مرد مؤمنی، صدّیق است. امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر! شادباش و مژده بده که به خدا سوگند! پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حالی از دنیا رفت که به جز شیعیان، از همه امت خشمگین بود. بدانید که هر امری عزت و افتخاری دارد و عزت اسلام، شیعه است و هر امری پشتیبانی دارد و پشتیبان اسلام، شیعه است. هر امری، قله و اوجی دارد و اوج اسلام، شیعه است، هر امری شرفی دارد و شرف اسلام، شیعه است. هر امری، سید و پیشوایی دارد، پیشوای مجالس اسلام، مجلس شیعه است. هر امری امام و رهبری دارد، امام کلّ زمین، زمینی است که شیعه در آن ساکن است. اگر کسی از شما در زمین نبود؛ هیچ چشمه ای گیاهی نمی‌رویاند و خدا به مخالفان شما هیچ نعمتی نمی‌داد و از لذایذ هیچ به دست نمی‌آوردند و نه از دنیا بهره ای داشتند و نه از آخرت. هر ناصبی هر چقدر هم که عبادت کند مشمول این آیه است «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً» [که تلاش کرده رنج (بیهوده) برده‌اند* (ناچار) در آتشی سوزان درآیند]

و عمل هر ناصبی سختکوشی چون غبار هواست، شیعیان ما با نور خداوند عزّ و جلّ سخن می‌گویند و مخالفان آن‌ها نامعقول و اشتباه سخن می‌گویند.

به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما بخوابد، خدا روح او را به آسمان می‌برد و آن را متبرّک می‌سازد و اگر زمان مرگ او رسیده باشد، آن روح را در گنج‌ها و خزانه‌های رحمت و باغ‌های بهشت و در سایه عرش خود می‌گذارد و اگر هنوز اجل او نرسیده باشد، خدا روحش را همراه ملائکه امین باز می‌گرداند تا آن را به کالبدش بازگردانند تا در آن آرامش یابد. به خدا سوگند! حاجیان شما و آن که حج عمره به جا می‌آورد در نظر خدا خواصّ‌اند، فقیران شما بی‌نیاز و ثروتمندان شما اهل قناعت‌اند و همه شما اهل دعا و اجابت هستید.

و نیز از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن، از عبد اللّٰه بن قاسم، از عمرو بن ابو المقدام از ابو عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده و افزوده است: بدانید که هر چیز اصل و جوهری دارد و جوهر فرزندان آدم، محمد صلی اللّٰه علیه و آله، ما و شیعیان ما هستند. خوشا به حال شیعیان ما چقدر به عرش الهی نزدیکند! و خدا روز قیامت چه نیکو در حق آن‌ها احسان می‌کند.

به خدا سوگند! اگر بر مردم سنگین نمی‌آمد و یا آن‌ها [شیعیان] دچار نخوت و تکبر نمی‌شدند، ملائکه پیش روی شیعیان ایستاده و به آن‌ها سلام می‌دادند، به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما ایستاده در نماز خود قرآن بخواند، به ازای هر حرف، صد پاداش و اگر نشسته در نمازش قرآن بخواند به ازای هر حرف حسنه برایش نوشته می‌شود و

اگردر غیر موقع نماز قرآن بخواند برای هر حرف، ده پاداش برایش ثبت می‌شود و اگر شیعه ما ساکت باشد برایش اجر مخالفی نوشته می‌شود که قرآن می‌خواند. به خدا سوگند، آن‌گاه که در بستر خود خوابیده اید، اجر مجاهدان را دارید و آن‌گاه که نماز می‌خوانید، پاداش مجاهدان صف کشیده در راه خدا را دارید و به خدا سوگند! شما همآن‌کسانی هستید که خدا درباره ایشان فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ» شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در قلب، البته همه مردم اینگونه‌اند، ولی خدا چشم آن‌ها را کور کرده و چشم شیعیان را باز و بینا نموده است.

«لاَ یمَسُّهُمْ فِیهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِینَ نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِیمَ وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَیفِ إِبْراَهِیمَ إِذْ دَخَلُواْ عَلَیهِ فَقَالُواْ سَلامًا قَالَ إِنَّا مِنکُمْ وَجِلُونَ قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَی أَن مَّسَّنِی الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُواْ بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَکُن مِّنَ الْقَانِطِینَ قَالَ وَمَن یقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَیهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُّجْرِمِینَ إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِینَ فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ مُّنکَرُونَ قَالُواْ بَلْ جِئْنَاکَ بِمَا کَانُواْ فِیهِ یمْتَرُونَ وَأَتَینَاکَ بَالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ یلْتَفِتْ مِنکُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَیثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَینَا إِلَیهِ ذَلِکَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِینَ وَجَاء أَهْلُ الْمَدِینَةِ یسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلاء ضَیفِی فَلاَ تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ

الْعَالَمِينَ قَالَ هَؤُلاء بَنَاتِی إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»

[نه رنجی در آن‌جا به آنان می‌رسد و نه از آن‌جا بیرون رانده می‌شوند* به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان* و این که عذاب من عذابی است دردناک * و از مهمانان ابراهیم به آنان خبر ده * هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند: (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت می‌دهید؟ * گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟ * (سپس) گفت: ای فرشتگان (دیگر) کارتان چیست؟ * گفتند: ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده ایم* مگر خانواده لوط که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم * جز آنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان (در عذاب) باشد* پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید* گفتند: (نه) بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند* و حق را برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم* پس پاسی از شب (گذشته) خانواده‌ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می‌شود: بروید*و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد* و مردم شهر شادی کنان روی آوردند* (لوط) گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید* و از خدا پروا کنید و مرا خوار نسازید* گفتند: آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم*

«وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یأْتِیکَ الْیقِینُ»

[و پروردگارت را پرستش کن تا این که مرگ تو فرا رسد]

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عاملان همه هلاک شدند به جز آنان‌که عملشان عبادت و بندگی بود، عابدان همه هلاک شدند، به جز آنان‌که عبادتشان از سر علم و آگاهی بود. عالمان همه هلاک شدند، به جز آنان‌که در علم، صادق و راستگو بودند. صادقان همه هلاک شدند، به جز آنان‌که اخلاص داشتند. مخلصان همه هلاک شدند، به جز آنان‌که پرهیزکار بودند و تقوا داشتند. با تقوایان همه هلاک شدند، به جز آن‌ها که یقین داشتند؛ آنان‌که به یقین رسیده‌اند بر خُلْق و سرشتی عظیم و بزرگ دست یافته‌اند، خدای تبارک و تعالی فرموده است: «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یأْتِیکَ الْیقِینُ».

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِکُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَةِ لِیسُوؤُواْ وُجُوهَکُمْ وَلِیدْخُلُواْ الْمَسْجِدَ کَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِیتَبِّرُواْ مَا عَلَوْاْ تَتْبِیرًا عَسَی رَبُّکُمْ أَن یرْحَمَکُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَافِرِینَ حَصِیرًا»

[اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید، به خود (بد نموده اید). و چون تهدید آخر فرا رسد (بیایند) تا شما راااندوهگین کنند و در معبد (تان) چنان‌که بار اول داخل شدند (به زور) درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره (آن را) نابود کنند* امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و (لی) اگر (به گناه) بازگردید (ما نیز به کیفر شما) بازمی گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم]

ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان و محمد بن بَکران نقّاش، و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدای از او خشنود باد- از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس مصائب ما را ذکر کند و بگرید و یا بگریاند، در روزی که چشم‌ها گریان می‌شوند، چشم‌های او نمی‌گرید؛ و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می‌شود، در روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نمی‌میرد؛ و امام علیه السلام درباره آیه: «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» فرموده است: یعنی اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، خداوندی دارد که آن را می‌بخشد.

در روایت شیخ مفید در اختصاص در حدیثی از عبدالله بن سلّام و سئوال وی از رسول خدا آمده است که: عبدالله بن سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: مرا خبر ده که آیا جبرئیل در لباس زنان است یا در لباس مردان؟ فرمود: در لباس مردان است نه در لباس زنان. گفت: پس مرا خبر ده که خوردنی و آشامیدنی وی چیست؟ فرمود: خوردنی‌اش تسبیح است و نوشیدنی‌اش تهلیل است. گفت: راست گفتی ای محمد! پس مرا از طول قامت جبرئیل آگاه ساز. فرمود: او در میان فرشتگان میانه بالاست؛ نه بلندِ دراز است و نه کوتاهِ خُرد قامت است. وی را هشتاد گیله و طره از موهای مجعد است و بین دو چشمانش یک هلال است، پیشانی سفید و چشم سیاه و پا سفید است. نور او در میان ملائکه، هم‌چون نور روز در تاریکی شب است. او را بیست و چهار بال سبز زینت بسته به دُرّ و یاقوت است و بر دست

و پایش مهرهایی از زینت مروارید است و براندام او حمایلی است که آسترش رحمت، دکمه‌هایش کرامت، رویه‌اش وقار و پرهای آن زعفرانی است؛ پیشانی روشن دارد و بینی‌اش محدب است. گونه‌هایش صاف و دو طرف چانه‌اش گرد است، قامتی نیک دارد و نه می‌خورد و نه می‌نوشد؛ خستگی ناپذیر است و اشتباه گریز، و تا روز قیامت وحی الهی را بر دوش می‌کشد. گفت: آری ای محمد! راست گفتی. وی از مسائل دیگری نیز از پیامبر پرسید و نبی خدا صلی اللّٰه علیه و آله وی را پاسخ گفت و عبداللّٰه بن سلام گفت: راست گفتی ای پیامبر! و گفت: چه کسی این اخبار به تو رسانده است؟ فرمود: جبرئیل. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از میکائیل. گفت: و میکائیل از که؟ فرمود: از اسرافیل. گفت: و اسرافیل از که؟ فرمود: از لوح محفوظ. و گفت: لوح محفوظ از کجا؟ فرمود: از قلم. و گفت: قلم از کجا؟ فرمود: از پروردگار جهانیان. گفت: راست گفتی ای محمد!

الخرائج: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: یاران علی علیه السلام گفتند: ای امیرالمؤمنین کاش چیزی از آن‌چه که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به تو رسانده به ما نشان دهی تا به آن اطمینان یابیم. گفت: اگر امر شگفتی از عجایب من ببینید کافر شده و می‌گویید: ساحری دروغگو و کاهن است، و این از بهترین سخنان شماست. گفتند: کسی از ما نیست مگر این که می‌داند تو وارث رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هستی و علم او به تو رسیده. فرمود: علم عالِم دشوار است و کسی جز مؤمنی که خدا دلش را در ایمان آزموده و با روحی او را تأیید کرده، توان تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: اما اگر نمی‌پذیرید

اکنون برخی از عجائب و آن‌چه خدا از علم به من داده به شما نشان می‌دهم. هفتاد مرد که در نظر خودشان از بهترین شیعیان او بودند به دنبال او رفتند. علی علیه السلام به آن‌ها فرمود: من به شما چیزی نشان نمی‌دهم مگر این که عهد و میثاق خدا را از شما بگیرم که به من کفر نورزید و مرا به ساحر بودن متهم نکنید. به خدا به شما نشان نمی‌دهم مگر آن‌چه که رسول الله صلی الله علیه و آله به من آموخته. از آن‌ها عهد و میثاقی محکم‌تر از آن‌چه خدا از از رسولانش گرفته، گرفت سپس گفت: رویتان را بر گردانید تا آن‌چه را که می‌خواهم دعا کنم پس شنیدند که دعاهایی خواند که مانند آن را نشنیده بودند سپس فرمود: رویتان را برگردانید، برگرداندند، در طرفی باغ‌ها، رودها و قصرهایی پدیدار شد و در طرفی دیگر آتشی زبانه می‌کشید، تا جایی که آن‌ها در مشاهده بهشت و آتش شک نکردند. بهترین آنان در سخن گفتن گفت: این سحری بزرگ است. و کافر شده بازگشتند به جز دو مرد. وقتی همراه دو مرد بازگشت به آن‌ها گفت: سخن آنان و عهد و میثاق گرفتن من از آن را شنیدید و دیدید که کفر ورزیدند و باز گشتند. اما به خدا این فردا حجت من بر آن‌ها در نزد خداست، خدا می‌داند که من نه کاهنم نه ساحر و نه این که چنین چیزی از من و پدرانم دیده شده است. بلکه آن علم خدا و رسول اوست که خدا آن را به رسولش سپرده و رسول الله صلی الله علیه و آله آن را به من سپرده و من به شما رساندم. پس اگر به من شک کنید به خدا شک کرده اید، تا این که به مسجد کوفه رفت و دعاهایی کرد. ناگهان سنگ ریزه‌های مسجد تبدیل به مروارید و یاقوت شدند، به آن دو گفت: چه می‌بینید؟ گفتند: این مروارید و یاقوت است. گفت: اگر پروردگارم را در چیزی بزرگ‌تر از این قسم دهم، قسم مرا راست می‌گرداند. یکی از آن دو کافر شده بازگشت،

اما دیگری ثابت قدم ماند. علی علیه السلام به او گفت: اگر چیزی از آن برگیری پشیمان شوی و اگر رها کنی پشیمان شوی. طمعش او را رها نکرد تا این که مرواریدی برداشت و در آستینش قرار داد. وقتی صبح شد به آن نگریست که مرواریدی سفید بود که هیچ‌کس مانند آن را ندیده بود، گفت: ای امیرالمؤمنین من از این یک مروارید برداشتم. گفت: چه چیز تو را بر آن داشت؟ گفت: خواستم بدانم که آیا واقعی است یا نه. گفت: اگر تو آن را به جایی که از آن بر داشتی بازگردانی خدا بهشت را به تو در عوض آن می‌دهد و اگر تو آن را بازنگردانی خدا به تو در عوض آن آتش می‌دهد. مرد برخاست و آن را به جایی که از برداشته بود باز گرداند و خدا آن را تبدیل به سنگ ریزه کرد همان‌طوری که بود. یکی از آن‌ها گفت: او می‌ثم تمار بود و برخی دیگر گفتند: بلکه او عمروبن حَمِق خُزاعی بود.

اختصاص، بصائرالدرجات: اسود بن سعید نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای اسود بن سعید! بین من و بین هر زمینی یک رشته ای مانند رشته نخ بناها وجود دارد؛ زمانی که دستوری در مورد زمینی داشته باشم آن رشته نخ را می‌کشم، آن زمین با چاه‌ها و بازارها و خانه‌هایش جلو می‌آید تا آن‌چه ما به دستور خداوند به آن زمین امر می‌کنیم، اجرا شود.

اختصاص، بصائر الدرجات: سماعة بن مهران روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دنیا برای امام مانند قطعه ای گردوست؛ چیزی از دنیا از امام پوشیده نمی‌ماند و او طوری از اطراف بر دنیا تسلط دارد،

که یکی از شما بر سر سفره‌اش نشسته و هر چه بخواهد بر می‌دارد. پس هیچ‌چیز از اختیار او خارج نیست.

حسن بن کبش در کتابش به اسناد خود از ابابصیر نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای ابامحمّد! سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا در پیش ماست که ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده نیز، تاب آن را ندارند. به خدا قسم، خدا کسی جز ما را مکلف به حمل آن ننموده و کسی جز ما را متعبد به آن نکرده است. و پیش ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خداست که خداوند دستور تبلیغ آن را به ما داده است و ما از جانب خدا، آن‌چه را که دستور رساندنش را داده بود، رساندیم، ولی محل و موضع و اهل و حاملی نیافتیم که آن را بردارد، تا این که خداوند گروه‌هایی برای آن آفرید که از سرشتی که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و ذریه‌اش را از آن آفریده و از نوری که محمّد و خاندانش را از آن آفریده، آفریده شدند و آن‌ها را به رحمتی که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را به آن آراست، آراسته نمود. آن‌چه که خداوند عزّ و جلّ دستور تبلیغش را داده بود، به آن‌ها رساندیم و پذیرفتند و تاب آوردند، و به آن سرّ را از جانب ما به آن‌ها رساند آن را پذیرفتند و تاب آوردند و ذکر ما را به ایشان رساند و دل‌های آن‌ها متمایل به معرفت و حدیث ما شد. اگر سرشت آن‌ها چنین نبود این طور نبودند نه به خدا قسم، تاب نمی‌آوردند. سپس فرمودند: خداوند گروهی را برای جهنم و آتش آفرید و به ما دستور داد، همان‌طور که به گروه قبلی رساندیم، به آن‌ها نیز برسانیم، ولی این‌ها از آن مشمئز و بیزار شدند و به خودمان برگرداندند و تاب نیاوردند و تکذیب

کردند؛ گفتند: ساحر و دروغ گو است. خدا هم بر دل‌های آن‌ها مهر زد و آن‌ها را به فراموشی واداشت. بعد زبانشان را به مقداری از حق بازگذاشت، آن‌ها به زبان می‌آورند، ولی در دل منکرند. تا بدین وسیله از اولیای خدا و اهل طاعتش محافظت شود. اگر چنین نبود، خدا در زمین پرستش نمی‌شد. ما دستور داریم از آن‌ها منع کنیم و این مطلب را پوشیده بداریم. شما نیز از کسانی که خدا دستور کتمان از آن‌ها را داده کتمان کنید و از کسانی که خدا دستور به پوشاندن از آن‌ها داده پوشیده بدارید و کتمان کنید. سپس دست خود را بلند نمودند و گریه کردند و فرمودند: خدایا دوستان ما گروهی‌اندکند، زندگی آن‌ها را زندگی ما و مرگشان را مرگ ما قرار ده و دشمن خود را بر آن‌ها چیره مکن که گرفتاراندوه و مصیبت آن‌ها شویم؛ که اگر ما را به مصیبت واندوه آن‌ها مبتلا کنی، در زمین پرستش نخواهی شد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوَیعَلَی الْعَرْشِ یغْشِی اللَّیلَ النَّهَارَ یطْلُبُهُ حَثِیثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ

پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید. سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت). با (پرده تاریکِ) شب، روز را می‌پوشاند. و شب به سرعت، در پی روز می‌آید. و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت و بی‌زوال است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

و فرمودند: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيامٍ» یعنی در شش وقت و زمان «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» یعنی با قدرت خویش بر عرش بالا رفت «يغْشِی اللَّيلَ النَّهَارَ يطْلُبُهُ حَثِيثًا» یعنی سریعاً.

صاحب کتاب «ثاقب المناقب» حدیثی را از ابو هاشم جعفری، از محمد ابن صالح ارمنی نقل کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: معنای این فرموده خدای عز و جل: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» را به من بگو. فرمودند: امر از آن خدا است پیش از این که امر کند و پس از این که امر کند به آن‌چه می‌خواهد. با خود گفتم: این، تاویل این فرموده خدای عز و جل است که می‌فرماید: «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». پس ایشان به طرف من آمد و فرمود: همان گونه است که تو با خودت گفتی «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

«ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيةً إِنَّهُ لاَ يحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ لاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»

[پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد * و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است]

علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيةً» یعنی در آشکار و نهان، و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ

مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی اصلاح آن (زمین) به وسیله رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت، اما مردم به سبب ترک امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان او، آن را تباه ساختند.

محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن علی، از ابن مسکان، از میسّر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم: منظور از این سخن خدای عز و جل: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» چیست؟ فرمودند: ای میسر! همانا که زمین تباه و فاسد بود، پس خدای عز و جل به وسیله پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را اصلاح کرد و فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».

عیاشی: از میسر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» فرمودند: همانا که زمین تباه و فاسد بوده است و خدا به وسیله پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله

و سلم آن را اصلاح نموده است. سپس فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يعْمَهُونَ (

و ما دلهاو چشمهای آن‌ها را (به سبب اعمالشان) واژگونه می‌سازیم. (آری آن‌ها ایمان نمی‌آورند) همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند. و آنان را در حال طغیان و سرکشی، به خود وا می‌گذاریم تا سرگردان شوند.

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَیوَحَشَرْنَا عَلَیهِمْ كُلَّ شَیءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِیؤْمِنُوا إِلَّا أَن یشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ یجْهَلُونَ (

و (حتّی) اگر فرشتگان را بر آن‌ها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابر آن‌ها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند. مگر آن‌که خدا بخواهد. ولی بیشتر آن‌ها جهل می‌ورزند.

وَكَذَٰلِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِی عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ یوحِی بَعْضُهُمْ إِلَیبَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا یفْتَرُونَ (

این‌گونه در برابرهر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم. آن‌ها بطور سرّی سخنان ظاهر فریب و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یک‌دیگر القا می‌کردند. و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. (ولی ایمان اجباری سودی ندارد.) بنابراین، آن‌ها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار.

وَلِتَصْغَیإِلَیهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لَا یؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِیرْضَوْهُ وَلِیقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ (

نتیجه (وسوسه‌های شیاطین) این خواهد شد که دلهای کسانی که به قیامت ایمان ندارند، به آن‌ها متمایل گردد. و به آن راضی شوند. و هر گناهی که بخواهند، مرتکب شوند.

أَفَغَیرَ اللَّهِ أَبْتَغِی حَكَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنزَلَ إِلَیكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِینَ آتَینَاهُمُ الْكِتَابَ یعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّکَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (

(با این حال،) آیا غیر خدا را به داوری طلبم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن بیان شده، به سوی شما فرستاده

است. و کسانی که به آن‌هاکتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، بحق از طرف پروردگارت نازل شده. بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (

و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام حاصل شد. هیچ‌کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد. و او شنونده داناست.

وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِی الْأَرْضِ يضِلُّوکَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يخْرُصُونَ (

و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. (زیرا) آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (

پروردگارت کسانی را که از راه او گمراه گشته‌اند، بهتر می‌شناسد. و هم‌چنین کسانی را که هدایت یافته‌اند.

ثواب الاعمال: علی علیه السّلام فرمود: هر کس در هر روز از این دهه، ده مرتبه این تهلیلات را بخواند، خداوند به ازای هر لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ که می‌گوید درجه ای در بهشت از در و یاقوت به او عنایت فرماید که میان هر دو درجه برای سواری که با شتاب رکاب می‌زند یک صد سال راه است، و در هر درجه ای شهری است و در هر شهر کاخی از گوهر یکپارچه قرار دارد که درزی در آن نیست، در هر شهری از آن شهرها آنقدر از خانه‌ها

و قلعه‌ها و اتاقها و خانه‌ها و بسترها و همسران و تختها و حوران بهشتی و پشتیها و فرشها و سفره‌ها و خدمتگزاران و رودها و درختها و زیورها و جامه‌ها قرار دارد که وصف آن از توان وصف کنندگان بیرون است. و هنگامی که از قبر خارج می‌شود، از هر موی بدن او نوری می‌تابد، و هفتاد هزار فرشته به پیشباز او می‌آیند، و از پیش رو و سمت راست و چپ او حرکت می‌کنند تا به درب بهشت رسند، و هنگامی که وارد بهشت می‌شود پشت سر او می‌ایستند و او در پیشاپیش جلوی آن‌ها قرار می‌گیرد تا به شهری می‌رسند که نمای بیرونی آن از یاقوت سرخ است واندرون آن از زبرجد سبز رنگ، و در آن شهر، تمام آن‌چه را که خداوند در بهشت آفریده است وجود دارد، هنگامی که به آن‌جا می‌رسند فرشتگان می‌گویند: ای دوست خدا! آیا می‌دانی این شهر و آن‌چه در آن است چیست؟ می‌گوید: نه، شما کیستید؟ می‌گویند: ما فرشتگانی هستیم که در دنیا روزی که خدای تبارک و تعالی را تهلیل می‌کردی تو را می‌دیدیم، این شهر با آن‌چه که در آن هست همه ثواب توست، تو را به ثوابی برتر از این ثواب از جانب خدا مژده باد! تا آن‌چه را که خداوند برای تو در دار السلام خود و در جوار خویش فراهم آورده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيهِ الْعَذَابُ وَمَن يهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يفْعَلُ مَا يشَاءُ

آیا نمی‌دانی تمام کسانی که در آسمان‌ها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (هم‌چنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها ودرختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! امّا بسیاری (ابا دارند، و فرمان)

عذاب درباره آنان حتمی است. و هرکس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت. خداوند هر چه را اراده کند (و صلاح بداند) انجام می‌دهد.

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِّن نَّارٍ یصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ

این دو گروه، دشمن یک‌دیگرند که درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند. کسانی که کافر شدند، لباسهایی از آتش برای آن‌ها بریده شده، و مایع سوزان بر سرشان ریخته می‌شود.

یصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ

هم آن‌چه که درونشان است با آن آب می‌شود، و هم پوستهایشان.

وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ

و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ

هرگاه بخواهنداز غم واندوههای دوزخ خارج شوند، به آن باز گردانده می‌شوند. و (به آنان گفته می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را!

إِنَّ اللَّهَ یدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ

خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در باغهای بهشتی وارد می‌کند که از پای درختانش نهرها جاری است. در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌شوند. و لباسهایشان از حریر است.

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَيصِرَاطِ الْحَمِيدِ

و بسوی سخنان پاکیزه هدایت می‌شوند، و به راهِ خداوند شایسته ستایش، راهنمایی می‌گردند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابی بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! مرا از عذاب خداوند بترسآن‌که سنگدل شده‌ام. حضرت فرمود: ای ابا محمد! برای یک زندگی طولانی آماده شو. زیرا که جبرئیل علیه السلام در حالی که ناراحت بود نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد. در صورتی که پیش از این، وقتی که نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌آمد، خنده بر لب داشت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! چرا امروز ناراحت نزد من آمده ای؟ گفت: ای محمد! شعله ور شدن آتش آغاز گردید. فرمود: چگونه، ای جبرئیل؟ گفت: ای محمّد! خدای عزّ و جلّ به آتش فرمان داد، پس هزار سال بر آتش دمیده شد تا سفید شد. سپس هزار سال بر آن دمیده شد تا سرخ شد. آن‌گاه هزار سال بر آتش دمیده شد تا سیاه گشت، سیاه تاریک و ظلمانی. اگر قطره ای از ضریع (خوارک اهل دوزخ) در شراب اهل دنیا بریزد، همه از بوی تعفّن آن می‌میرند و اگر تنها یک حلقه از زنجیری که طولش هفتاد ذراع است در دنیا گذاشته شود، از حرارتش دنیا ذوب می‌شود و اگر جامه ای از جامه‌های دوزخیان بین آسمان و زمین آویزان گردد، از بو و حرارت آن همه اهل دنیا می‌میرند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آن‌گاه پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله گریست و جبرئیل نیز گریست. سپس خداوند فرشته ای را به سوی آن دو فرستاد

که به آن دو بگوید: پروردگارتان به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: همانا هر دوی شما در امان هستید از این که گناهی مرتکب شوید که من به سبب آن شما را عقاب کنم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بعد از این دیگر جبرئیل را متبسّم و خندان ندید. سپس فرمود: اهل آتش، آتش را بزرگ می‌شمارند و اهل بهشت، بهشت و نعمت الهی را.

وقتی اهل جهنم به جهنم وارد شوند، مسیر هفتاد ساله را در آن سقوط می‌کنند و هرگاه خود را به بالای جهنم برسانند، با گرزها و پتک‌های آهنین بر سرشان کوبیده می‌شود و به پایین جهنم باز گردانده می‌شوند و این حال آنان است و همان گفته خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «كُلَّما أَرادُوا أَنْ يخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ» آن‌گاه پوست بدنشان به غیر از پوستی که بر آنان بود تبدیل می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همین قدر برایت کافی است؟ عرض کردم: برایم کافی است، برایم کافی است.

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! جانم به قربانت، مرا به بهشت مشتاق گردان. حضرت فرمود: ای ابا محمد! کمترین حد نسیم بهشت چنان است که بوی خوش آن به دل‌های اهل بهشت، در روزی که نفس کشیدن به پایان رسد و راه نفس بسته شود (روز مرگ) از مسافت هزار ساله بر مبنای سال‌های این دنیا می‌رسد و کم منزلت‌ترین اهل بهشت چنان است که اگر تمام جن و انس هم میهمان او شوند، او می‌تواند از همه با غذا و

نوشیدنی پذیرایی کند و چیزی هم از دارایی او کاسته نمی‌شود و ساده‌ترین منزلت اهل بهشت چنان است که چون وارد بهشت شود، سه باغ برایش ظاهر می‌گردد. وقتی که در پایین‌ترین آن باغ‌ها وارد شود، تا آن مقداری که خدا بخواهد، همسران و خدمتکاران و نیز رودخانه‌ها و میوه‌ها را می‌بیند و چشمانش روشن و دلش شاد می‌گردد. وقتی که خداوند را سپاس گفته و ستایش کرد، به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر و به باغ دوم بنگر. چرا در این باغ چیزهایی هست که در دیگری نیست. در این هنگام او می‌گوید: پروردگارا! همین را به من بده. خداوند به او می‌فرماید: اگر این را به تو بدهم، باز هم باغ دیگری می‌طلبی. او می‌گوید: خداوندا! همین را می‌خواهم، همین را. وقتی که به آن باغ وارد می‌شود، سپاس و ستایش خداوند را به جای می‌آورد. پس گفته می‌شود: برای او دری به سوی بهشت بگشایید و به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر. ناگهان او می‌بیند که دری از درهای بهشت جاویدان به رویش گشوده شده است و در آن چندین برابر نعمت‌هایی که پیش از این از آن برخوردار بوده است را می‌بیند. وقتی که خوشحالی‌اش چندین برابر می‌شود، می‌گوید: خداوندا! ستایش بی‌پایان مخصوص توست که با بخشیدن بهشت‌ها بر من منت نهادی و مرا از آتش نجات دادی.

ابو بصیر گوید: در این هنگام من گریستم و به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، بیشتر برایم بگو. حضرت فرمود: ای ابا محمد! در بهشت نهری است که در کناره‌های آن کنیزانی روییده است. هرگاه مؤمن از کنار کنیزی عبور کند و از آن خوشش آید، آن را از جایش می‌کَنَد و خداوند به جایش کنیز دیگری می‌رویاند. عرض کردم: جانم به قربانت، بیشتر برایم بگو. فرمود: مؤمن با هشتصد باکره و چهار هزار

زن بیوه و با دو تن از حوریان چشم درشت ازدواج می‌کند. پرسیدم: فدایت گردم، هشتصد باکره؟ فرمود: آری و هرچند که با آنان همبستر می‌شود، باز هم آنان باکره می‌مانند. پرسیدم: فدایت گردم، حوریان چشم درشت از چه چیزی آفریده شده‌اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت آفریده شده‌اند و مغز ساق پای آنان از پشت هفتاد پوشش نیز نمایان است. جگر مؤمن، آیینه حوریه است و جگر حوریه، آیینه مؤمن است.

پرسیدم: فدایت گردم، آیا آنان سخنی دارند که با بهشتیان بگویند؟ فرمود: آری، آنان بهشتیان را با سخنی مورد خطاب قرار می‌دهند که کسی همانند آن و گواراتر از آن را نشنیده است. پرسیدم: کلام آنان چیست؟ فرمود: با صدای نرم و شیوا می‌گویند: ما جاودانه‌ایم و مرگ نداریم. ما شاداب هستیم و پژمرده نمی‌شویم و ما ماندگاریم و نمی‌رویم. ما خشنود هستیم و خشمگین نمی‌شویم. خوشا به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوشا به حال کسی که ما برای او خلق شده‌ایم و ما کسانی هستیم که اگر سر یکی از ما در آسمان آویزان شود، نورش چشم‌ها را خیره خواهد کرد.

و نیز ابن طاوس در کتاب الدروع الواقیه آورده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، اگر یک قطره از زقوم (خوراک اهل جهنم) بر کوه‌های زمین بیفتد، تا پایین‌ترین نقطه هفت زمین فرو می‌رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که زقوم، خوراک اوست؟ قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر یک قطره از غسلین (خون آبه) بر کوه‌های زمین بچکد، تا پایین‌ترین نقطه زمین

هفتم فرو می‌رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که نوشیدنی‌اش این خون آبه باشد و قسم به کسی که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در دست اوست، اگر یک گرز از آن گرزهایی که خداوند در کتاب خود ذکر نموده، بر کوه‌های زمین نهاده شود، تا پایین‌ترین نقطه هفت زمین فرو می‌رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که در روز قیامت در آتش با آن پتک‌ها بر سرش می‌کوبند.

سَابِقُوا إِلَیمَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّکُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ

به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند. آماده شده است، این فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می‌دهد. و خداوند دارای فضل عظیم است.

مَا أَصَابَ مِن مُّصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی أَنفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ یسِیرٌ

هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر این که همه آن‌ها قبل از آن‌که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است. و این امر برای خدا آسان است.

تفسیر القمی: درباره ولادت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که: چون شیاطین نشانه‌های ولادت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را در زمین دیدند و چون فرو آمدن فرشته‌ها و تیر زدن بشیاطین برای آن‌ها ناشناخته آمد، همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند آسمان را بر ما بستند و با شهاب سوزان ما را می‌زنند، گفت: جستجو کنید، البته امری در دنیا رخ داده، برگشتند و گفتند: ما چیزی ندیدیم، ابلیس گفت: من خودم دنبال آن می‌روم، و میان مشرق تا مغرب گردید و به حرم رسید، دید پر است از فرشته‌ها و جبرئیل تیغ به دست بر در حرم است. ابلیس خواست بدان وارد شود و جبرئیل به او بانگ زد، که گمشو ای ملعون. و از سوی حرا به مانند گنجشک خردی آمد. و گفت: ای جبرئیل از تو پرسشی دارم، گفت: چیست؟ گفت: این حادثه چیست؟ و چرا شما در دنیا جمع شدید؟ گفت: این پیغمبر این امت است که زاده شده و او پایان پیغمبران و برتر از همه آن‌ها است، گفت مرا در او بهره ای است؟ گفت: نه، گفت: در امتش؟ گفت: آری، گفت: به همین خشنودم.

الکافی: امام محمد باقر علیه السّلام می‌فرماید: که ابلیس که لعنت‌های خدا بر او باد، سپاه شبانه را به هنگام غروب خورشید و طلوع آن پخش کند، در این دو ساعت بسیار خدا عزّ و جلّ ذکر کنید، و به خدا از شر ابلیس و لشکریانش پناه ببرید، و خردسالان خود را در این دو ساعت در پناه خدا قرار دهید که دو ساعت غفلت باشند

الکافی: امام موسی کاظم علیه السّلام می‌فرماید: خداوند تعداد شیاطینی را که برای دیدار با گمراهان برمی انگیزد بیشترند از فرشته

هائی که خداوند به سوی خلیفة اللّٰه فرستد که او را برای عدالت و حق برانگیخته، گفتند: ای ابو جعفر چگونه موجودی بیش از فرشته‌ها باشد، فرمود: این چیزی است که خداوند عزّ و جلّ خواسته است، سوال کننده گفت: ای ابو جعفر اگر من این را برای برخی شیعه باز گویم آن را نپذیرند فرمود چگونه نپذیرند، گفت: می‌گویند: فرشته‌ها بیشتر از دیوانند، فرمود: راست گفتی ولی سخن مرا بفهم که چه گویم. راستش این است که روزی و شبی نباشد جز این‌که همه پریان و دیوان پیشوایان گمراهی را دیدار کنند و فرشته‌ها نیز به تعداد آن‌ها امام هدایت گر خود را دیدار می‌کنند تا چون شب قدر آید و همه خلق اللّٰه از فرشته‌ها نزد ولی امر آیند خدا عزّ و جلّ به تعداد آن‌ها دیوان آماده کند تا ولی ضلالت را دیدن کنند و ناروا و دروغ برایش آورند، به امید این که صبح کند و گوید چنان و چنین دیدم، و اگر آن را از ولی امر پرسد به او گوید: شیطانی دیدی که تو را به چنین و چنان خبر داده تا آن را برایش شرح کند و گمراهی ای گه به آن دچار شده است را برایش توضیح دهد و تفسیر کند.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند، همه تسبیح او می‌گویند. و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که، تسبیحو حمد او می‌گوید. ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. او دارای حلم و آمرزنده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ

بنام خداوند بخشنده مهربان آن زمان‌که آسمان (کرات) از هم شکافته شود،

وَإِذَا الْکَوَاکِبُ انتَثَرَتْ

و آن زمان‌که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند،

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ

و آن زمان‌که دریاها به هم بپیوندند،

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

و آن زمان‌که قبرها زیر و رو گردد، (و مردگان خارج شوند)

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ

(در آن زمان) هر کس آن‌چه را از پیش و پشت سر فرستاده می‌داند.

یا أَیهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ

ای انسان! چه چیز تو رادربرابرپروردگارکریمت مغرور ساخته است؟!

الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ

همان‌کسی که تو را آفرید و منظم ساخت و اعتدال بخشید،

فِی أَی صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَکَّبَکَ

و در هر صورتی که خواست تو را ترکیب نمود.

می بینی (و) می‌پنداری که آن‌ها بی‌حرکتند و حال آن‌که آن‌ها ابر آسا در حرکتند]؛ و منظور از این آ یه: «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» این است که: آن‌گاه که مردم می‌میرند، شتران، وانهاده و بدون استفاده می‌مانند و کسی نیست که آن‌ها را بدوشد. و منظور از: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»، این است که تمامی دریاهایی که در اطراف دنیا هستند، تبدیل به آتش می‌شوند، «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، با حوریان بهشتی ازدواج می‌کنند.

سپس نقل می‌کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: منظور از: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، بهشتیان با دوشیزگان نرم خو و زیبارو ازدواج می‌کنند. این در حالی است که هر کدام از دوزخیان، شیطانی همراه وی خواهد بود. جان‌های کافران و منافقان با شیاطین پیوند می‌خورد و این شیاطین، همنشین آن‌ها هستند.

ابن شهر آشوب: از سفیان ثوری، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس در خصوص این آیه نقل کرده است که: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، هر مؤمنی در روز قیامت، آن‌گاه که از صراط می‌گذرد، خداوند چهار زن از دنیا و هفتاد هزار حوری بهشتی را بر در بهشت به همسری وی درمی آورد، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که در دنیا و آخرت همسر حضرت بتول، فاطمه سلام اللّٰه علیها است و در بهشت، زنی به جز فاطمه سلام اللّٰه علیها، از زنان دنیا نخواهد داشت. در عین حال هفتاد هزار حوری بهشتی که هر کدام از آن‌ها هزار خدمتکار دارد، همسران ایشان خواهند بود.

علی بن ابراهیم: پدرم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام، حدیث به معراج بردن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را نقل کرد و تا آن‌جا رسید که می‌فرماید: تا این که به آسمان دنیا وارد شدم به طوری که هر فرشته ای که مرا می‌دید لبخندزنان و بشارت دهنده بود، تا این که فرشته ای با من دیدار کرد که در میان همه آفریدگان خداوند، عظیم‌تر و بزرگ‌تر از او ندیده بودم؛ بدترکیب و خشم آلود بود، و همین دعایی که سایر فرشتگان در حق من کردند، را بازگو کرد، اما لبخندی نزد و مانند سایر فرشتگان بشارت دهنده نبود.

گفتم: ای جبرئیل! این کیست که باعث ترس و وحشت من شد؟ عرض کرد: رَواست که از او وحشت کنی، همه ما از وی وحشت داریم. این مالک، خزانه دار دوزخ است، هیچ گاه لبخندی بر لب جاری نساخته است، و از آن روز که خداوند، وی را عهده دار دوزخ کرده است، روز به روز، بر میزان خشم و غضب وی نسبت به دشمنان خداوند و گناهکاران افزوده می‌شود، و خداوند، وی را مسئول انتقام گرفتن از آن‌ها قرار داده است، و اگر بر کسی قبل از تو لبخندی زده بود و یا می‌خواست بر کسی بعد از تو لبخندی بزند، بی‌گمان برای تو نیز لبخند می‌زد، اما این فرشته به هیچ وجه لبخندی بر لب جاری نمی‌سازد. پس من به وی سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و مرا به بهشت بشارت داد. به جبرئیل در حالی که در جایی بود که خداوند این‌گونه آن‌جا را توصیف می‌کند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»، گفتم: به وی دستور نمی‌دهی که دوزخ را به من بنمایاند؛ پس جبرئیل به وی گفت: ای مالک! دوزخ را به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و

سلم بنمای. پس پرده و پوشش آن را برداشت، و دری از آن را گشود... تا پایان حدیث.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

بنام خداوند بخشنده مهربان در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود،

وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ

و ستارگان بی‌فروغ شوند،

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِرَتْ

و کوه‌ها به حرکت درآیند،

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

و با ارزش‌ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود،

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و در آن هنگام که وحوش جمع شوند،

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

و دریاها برافروخته شوند،

عرش از یک دانه یاقوت سرخ است و یک فرشته به او و بزرگیش نگریست، پس خدا به او وحی کرد که من به تو نیروی هفتاد هزار فرشته

که هر کدام هفتاد هزار پر دارند دادم، پرواز کن، و آن فرشته با همه نیرو و پرهایی که داشت تا خدا می‌خواست پرواز کرد، سپس ایستاد و نگریست و چنین می‌نمود که گویا نپریده است.

درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: خداوند عرش را آفرید و عرش هفتاد هزار ساق دارد و هر ساقی مانند گردی آسمان و زمین است.

طبرسی رحمه اللّٰه علیه در مجمع البیان گفته: از ابن عباس و مجاهد نقل شده که: بیت المعمور در آسمان چهارم برابر خانه کعبه است، و فرشته‌ها با عبادت در آن، آن را آباد می‌کنند، و نیز از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که هر روز هزار فرشته در آن درمی آیند که هرگز به آن باز نمی‌گردند، از زهری از سعید بن مسیب از أبی هریره است که پیغمبر فرمود: بیت المعمور در آسمان نزدیک‌تر است، و در آسمان چهارم نهری است به نام حیات، که جبرئیل هر روزی که خورشید برمی آید، در آن درمی آید و چون بیرون می‌شود یک تکانی به خود می‌دهد، و از او هزار قطره می‌چکد و خدا از هر قطره فرشته ای می‌آفریند که فرمان دارند به بیت المعمور بیایند و در آن نماز بگزارند و آن را به انجام برسانند، سپس هرگز به آن باز نگردند.

محاسبة النفس: سید علی بن طاوس رحمه اللّٰه علیه به نقل از کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السّلام تألیف عبد العزیز جلودی، به سند خود گفته: ابن کوّاء از امیرالمؤمنین علیه السّلام از بیت المعمور و

سقف مرفوع پرسید، فرمود: وای بر تو آن ضراح است، خانه ای در آسمان چهارم برابر کعبه که از یک دانه لؤلؤ، هر روز هزار فرشته در آن درمی آیند و تا روز قیامت به آن باز نمی‌گردند، نویسنده‌های اهل بهشت در آنند، از سمت راست در، کردار اهل بهشت را می‌نویسند، و نویسنده‌های دوزخیان سمت چپ درند که با مدادهای سیاه کردار دوزخیان را می‌نویسند، شب هنگام آن دو فرشته بالا می‌روند و از آن‌ها آن‌چه را یک نفر انجام داده، می‌شنوند و این است تفسیر قول خدای تعالی: «هذا کِتابُنا ینْطِقُ عَلَیکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون» {این است کتابِ ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما از آن‌چه می‌کردید، نسخه برمی داشتیم}.

- تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنیرا. {[فرخنده و] بزرگوار است آن‌کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.}

سپس به فرشته ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می‌نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی‌کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک‌تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من

خوشامد گفت و با سلام و تحیت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می‌دهم که من همه چیز را در امت تو می‌بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن‌ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می‌کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آن‌ها را می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: آری. ملک الموت گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه ای سر می‌زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آن‌ها می‌گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن‌چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است.

علل الشرایع: جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند مخلوقات را آفرید؟ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را بیهوده نیافرید و آن‌ها را به حال خود رها نکرد، بلکه آن‌ها را برای نشان دادن قدرت خود آفرید و بر اطاعت خود مکلف نمود، و آنان به سبب طاعت او مستوجب رضوان خداوند می‌شوند، خداوند آن‌ها را نیافرید تا خود سودی از آنان ببرد و

یا زیانی را به وسیله آنان از خود دور کند، بلکه آنان را آفرید تا به آنان سود برساند و آن‌ها را به نعمت‌های جاودان برساند.

کتاب حسین بن سعید و نوادر: أبی حمزنقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: در هوا، فرشته ای به نام اسماعیل وجود دارد که مأمور بر سیصد هزار فرشته است که هر کدام مأمور صد هزار فرشته دیگرند و اعمال بندگان را می‌شمارند، هنگامی که سال به انتهای خود می‌رسد، خداوند فرشته ای به نام سجل را به سوی آن‌ها می‌فرستد و آن نوشته‌ها را از آنان استنساخ می‌کند، و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «یوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَی السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ» {روزی که آسمان را هم‌چون در پیچیدن صفحه نامه‌ها در می‌پیچیم}.

خداوند می‌فرماید: «ما یلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد، مگر این که مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند]}، و دو فرشته در مقابل و پشت تو هستند، هداوند سبحان می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» {برای او فرشتگانی است که پی در پی او را از پیش رو و از پشت سرش [پاسداری می‌کنند]}، و فرشته ای پیشانی تو را گرفته است و هنگامی که برای خداوند فروتنی کنی، تو را بلند می‌کند و هنگامی که بر خداوند گردن کشی کنی، تو را به زمین می‌زند و رسوایت می‌کند، و دو فرشته بر روی دو لب تو هستند که فقط صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله را ثبت می‌کنند، و فرشته ای بر روی دهانت ایستاده که نمی‌گذارد مار در دهانت داخل شود، و دو فرشته بر روی دو چشمت هستند که این‌ها همه با هم ده فرشته

می‌شوند و [این ده فرشته] بر هر انسانی گمارده شده‌اند و فرشتگان شب متفاوت از فرشتگان روز هستند که همگی در مجموع بیست فرشته می‌باشند که بر هر انسان گماشته شده‌اند، به علاوه خود ابلیس در روز، و فرزندان ابلیس در شب، خداوند متعال فرمود: «وَ إِنَّ عَلَيكُمْ لَحافِظِينَ...» {و قطعاً بر شما نگه بانانی [گماشته شده]اند...}، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِذْ يتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ...» {آن‌گاه که دو [فرشته] دریافت کننده...}.

در روایت دیگری آمده است که هنگامی که آن دو می‌خواهند در وقت صبح و عصر نازل شوند، اسرافیل اعمال بنده را از لوح محفوظ برای آن دو نسخه برداری می‌کند، و هنگامی که آن دو در وقت صبح و عصر، دفتر اعمال بنده را بالا بردند، اسرافیل آن را با آن نسخه ای که استنساخ کرده مقایسه می‌کند تا بداند که همان‌طور است که او نسخه برداری کرده است.

کافی: عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده، از پدرم پرسیدم: آیا آن دو فرشته می‌فهمند که بنده قصد انجام کار نیک یا بدی را دارد؟ ایشان فرمودند: آیا بوی مستراح و بوی خوب با هم یکی هستند؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: هنگامی که بنده قصد انجام کار نیکی را می‌کند، روح او بوی خوبی می‌دهد و فرشته طرف راست به فرشته سمت چپ می‌گوید: برخیز! او قصد انجام کاری نیک کرده است، اگر بنده آن کار را انجام دهد، زبان آن فرشته قلمش می‌شود و آب دهانش جوهر می‌گردد و آن کار نیک را برایش می‌نویسد. و هنگامی

که قصد کار بدی می‌کند، روحش بوی گندی می‌گیرد و فرشته طرف چپ به فرشته سمت راست می‌گوید: بایست! او قصد انجام کار بدی را کرده است، اگر آن کار را انجام دهد، زبانش قلمش می‌گردد و آب دهانش جوهر و آن کار بد را بر او می‌نویسد.

و به نقل از کتاب تذییل تألیف محمد بن نجار با سندش نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که عصر روز پنج شنبه برسد، خداوند عزّ و جلّ فرشتگان خود را به همراه دفترهایی از نقره و قلم‌هایی از طلا در دستانشان، از آسمان به زمین می‌فرستد و آنان تا هنگام غروب خورشید صلوات[هایی که] بر محمد و آل او [فرستاده می‌شود] را می‌نویسند.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وحوش و پرندگان و درندگان و هر چیزی که خداوند عزوجل خلق کرده است همه با هم زندگی می‌کردند و هنگامی که فرزند آدم، برادرش را کشت همه آن‌ها رمیدند و ترسیدند، پس هر یک به نوع خود پیوست.

علل الشرایع: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند عزوجل یک حوری از بهشت بر آدم فرو فرستاد که آدم او را به نکاح یکی از پسرانش درآورد و دیگری با جن ازدواج کرد و هر دو فرزندانی به دنیا آوردند و هر کدام از مرم که زیبایی و خوش خلقی در او است از حوری است و هرچه

بدخلقی است از دختر جن است و آدم کراهت داشت از این‌که دخترانش را به عقد پسرانش درآورد.

الخصال: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسانی که در روز قیامت بیشترین عذاب را خواهند داشت هفت نفر هستند و اولین آن‌ها پسر آدم است که برادرش را کشت و نمرود که درباره پروردگار خود با ابراهیم جدل کرد و دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و نصرانی کردند و فرعون که گفت: «من پروردگار بزرگ‌تر شما هستم» و دو نفر از این امت هستند.

الخصال: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: بدترین مخلوقات پنج نفر هستند: ابلیس و پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند] و مردی از بنی اسرائیل که آن‌ها را از دینشان بازگرداند و مردی از این امت که از روی کفر در مقابل باب لدّ با او بیعت می‌شود. گفت: سپس گفت: من هنگامی که معاویه را دیدم که با او در مقابل باب لدّ بیعت می‌شود حرف رسول خدا را به یاد آوردم و به علی علیه السلام پیوستم و با او بودم.

الخصال: از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد: که من کلام را در چهار کلمه برای تو جمع خواهم کرد. آدم گفت: خدایا آن‌چهار کلمه چیست؟ خداوند فرمود: یکی برای من، یکی برای تو، یکی درباره آن‌چه بین تو و بین من است و یکی درباره

آن‌چه بین تو و مردم است. آدم گفت: خدایا آن‌ها را برای من بیان کن تا بدانم. خداوند فرمود: اما آن‌چه برای من است این‌که مرا عبادت کنی و چیزی را شریک من قرار ندهی. اما آن‌چه برای توست این است که به خاطر اعمالت آن‌چه را که بدان محتاج تری به تو عطا کنم. و اما آن‌چه بین تو و بین من است این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم. و اما آن‌چه بین تو و بین مردم است این است که آن‌چه را که برای خود می‌پسندی برای مردم نیز بپسندی.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بسیار گریه کنندگان پنج نفرند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد و علی بن حسین علیهم السلام. اما آدم به خاطر بهشت آن قدر گریه کرد که در گونه‌هایش مانند دره‌ها پدید آمد. ادامه حدیث.

علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام می‌فرماید: گفتم: اولین عطر و بوی خوش چگونه بوده است؟ پس به من گفت: اطرافیان شما درباره آن‌چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: آدم هنگامی که به سرزمین هند فرود آمد و به خاطر بهشت گریست، اشک‌هایش جاری شد و مانند رگهاهایی در زمین جاری شد و تبدیل به عطر شد. امام رضا علیه السلام فرمود: آن گونه که می‌گویند نیست، بلکه حوا موهای بافته‌اش را با برگ درختان بهشتی می‌بست. هنگامی که به زمین فرود آمده و به آن معصیت مبتلا شد حیض دید پس به غسل فرمان داده شد. وی بافته موهایش را باز کرده و خداوند عزوجل بادی را فرستاد که

بر گیسوانش وزید و آن را نگه داشت به هر جایی که خداوند عزوجل خواست پخش کرد و عطر از آن به وجود آمده است.

توضیح: جزری گفت: در آن آمده است: (ریش رسول الله را با عطر می‌آغشتم) یعنی با آن می‌آغشتم و بسیار گفته می‌شود غلف بها لحیته غلفا و غلّفها تغلیفا. پایان. و قرن: به بخش بافته شده موها می‌گویند.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: صفا، صفا نامیده شد چون آدم، مصطفی - پیامبر برگزیده خدا - بر آن فرود آمد و اسمی از اسم آدم - بر پیامبر ما و خاندانش و بر او سلام باد- بر این کوه نهاده شد و خداوند عزوجل می‌فرماید: «خداوند آدم و نوح را برگزید» و حوا بر مروه فرود آمد و مروه، مروه نامیده شد چون (مرأة: زن) بر آن فرود آمد و برای آن کوه اسمی از اسم مرأة نهاده شد.

علل الشرایع: امام باقر علیه السلام از اجدادش نقل می‌کند که خداوند عزوجل به جبرئیل وحی کرد: من خدای رحمان و رحیم هستم. همانا من به آدم و حوا هنگامی که نزد من شکایت کردند از آن‌چه شکایت کردند، رحم کردم. پس خیمه ای از خیمه‌های بهشت را برای آن‌ها فرود بیاور چرا که من به آن دو به خاطر گریه‌های آن‌ها و تنهایی و وحشتشان رحم آوردم و خیمه را بر نزعه بین کوه‌های مکه بر پا کن. امام فرمود: نزعه همان مکان کعبه و ستون‌های آن است که ملائکه آن را قبل از آدم بالا بردند. پس جبرئیل خیمه ای به‌اندازه مکان کعبه و ستون‌هایش برای آدم فروفرستاد و آن را بر پا کرد. فرمود: جبرئیل علیه السلام آدم را از صفا و حوا را از مروه پایین آورد و آن‌ها را در خیمه جمع کرد. فرمود: ستون وسطی خیمه، چوبی از یاقوت سرخ بود. پس نورش کوه‌های مکه

و اطراف آن را روشن ساخت. فرمود: نور ستون کشیده شد که امتداد آن، محدوده امروز حرم است که از هر طرف به میزانی است که نور آن ستون به آن رسید. فرمود: خداوند عزوجل آن‌جا را به خاطر حرمت خیمه و ستون، حدود حرم قرار داد چون خیمه و ستون از بهشت آمده بود. فرمود: به همین دلیل خداوند عزوجل نیکی‌ها را در حرم مضاعف و بدی‌ها را نیز مضاعف قرار داده است. فرمود: و طناب‌های خیمه را از اطراف آن کشید که منتهای میخ‌های آن خیمه، اطراف مسجدالحرام بود. فرمود: میخ‌های آن سنگ‌هایی از طلای خالص بهشت بود و طناب‌های آن از ریسمان ارغوانی بود. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی کرد که هفتاد هزار فرشته بر خیمه فرود فرست که آن را از شیاطین عصیان گر حفظ کنند و با آدم انس بگیرند و به خاطر بزرگداشت کعبه و آن خیمه، پیرامون آن در طواف باشند. فرمود: پس ملائکه را فروفرستاد. پس در اطراف خیمه بودند و آن را از طغیان شیطان عصیان گر حفظ می‌کردند و هر روز و شب ارکان کعبه و خیمه را طواف می‌کردند درست همان‌طور که در آسمان به طواف بیت المعمور می‌پرداختند. فرمود: ارکان بیت الحرام در زمین محاذی بیت المعمور است که در آسمان قرار دارد. فرمود: خداوند تبارک و تعالی، بعد از آن به جبرئیل علیه السلام وحی کرد: بر آدم و حوا فرود آی و آن‌ها را از موضع ستون‌های خانه‌ام دور کن و ستون‌های خانه‌ام را برای ملائکه و مخلوقاتم از نسل آدم بالا ببر. جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آن‌ها را از خیمه خارج کرد و از نزعه - ستونهای - کعبه دور کرد وخیمه را از جای نزعه کنار زد. فرمود: آدم را بر صفا و حوا را در مروه قرار داد. پس آدم - صلوات و درود خدا بر پیامبر ما و خاندان او و بر او باد- گفت: ای جبرئیل آیا به خاطر خشم خداوند تبارک و تعالی بر ما، جای ما را عوض کرده و

بین ما فراق ایجاد کردی یا بر اساس رضایت و تقدیر او بر ما چنین کردی؟ جبرئیل به آن دو گفت: این مسأله به خاطر خشم خداوند – ذکرش بلند مرتبه باد- بر شما نیست ولی خداوند عزوجل از آن‌چه انجام می‌دهد مورد سؤال واقع نمی‌شود. ای آدم! هزار فرشته ای که خداوند آنان را به زمین نازل کرده بود تا مونس تو باشند و پیرامون ستون‌های خانه و خیمه طواف کنند از خداوند عزوجل خواستند که در محل خیمه، برای آن‌ها خانه ای در نزعه مبارک در مقابل بیت المعمور بسازد تا بر اطراف آن طواف کنند؛ همان‌طور که در آسمان پیرامون بیت المعمور طواف می‌کردند. پس خداوند تبارک تعالی بر من وحی کرد: که تو را دور کنم و خیمه را بردارم. آدم علیه السلام گفت: به قضا و قدر خداوند تبارک و تعالی و امر نافذش در مورد ما راضی شدیم. پس جبرئیل پایه‌های کعبه را با سنگی از صفا و مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل السلام که پشت کوفه است بالا برد. سپس خداوند عزوجل به جبرئیل علیه السلام وحی کرد: آن را بساز و تمام کن. جبرئیل علیه السلام سنگ‌های چهارگانه را به دستور خداوند با بال‌هایش از جاهایشان بیرون کشید و آن‌ها را در همان ارکانی که خداوند فرموده بود بر همان اصول و قواعدی که خداوند جبار جل جلاله مقدر ساخته بود، قرار داد و اعلام - میل‌ها - آن را نیز نصب کرد. سپس خداوند به جبرئیل امر کرد: آن را بساز و با سنگی از ابو قبیس به پایان ببر و دو در برای آن قرار بده؛ باب شرقی و باب غربی. فرمود: جبرئیل علیه السلام آن را به پایان برد و هنگامی که از آن کار فارغ شد، ملائکه پیرامون آن طواف کردند. هنگامی که آدم و حوا دیدند ملائکه پیرامون خانه طواف می‌کنند به راه افتاده و هفت بار طواف کردند و سپس خارج شده و به دنبال چیزی رفتند که بخورند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: محل کعبه تپه ای سفید بر روی زمین بود که همانند نور خورشید و ماه می‌درخشید تا این‌که دو فرزند آدم (قابیل و هابیل) یکی دیگری را کشت و آن تپه تیره گشت. هنگامی که آدم هبوط کرد خداوند همه زمین را بالا آورد و آدم آن را دید و سپس به آدم فرمود: همه این زمین برای توست، آدم گفت: ای خدای من! این تکه زمین نورانی چیست؟ خدا فرمود: زمین من است آن را برای تو قرار دادم که هر روز هفتصد بار دور آن طواف کنی.

کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: در ذی القعده رحمت همه جا را فرا گرفت و در آن روز زمین گسترده شد و کعبه بنا شد و آدم فرود آمد.

تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن یطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

این‌ها مرزهای الهی است. و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد،) خداوند وی را در باغهایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهند بود. و این، رستگاری بزرگ است.

وَمَن یعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیتَعَدَّ حُدُودَهُ یدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ

و هر کس در برابر خدا و پیامبرش نا فرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، خداوند او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد بود. و برای او مجازات خوارکننده ای است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

[و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر (از کفر) باز ایستند، قطعا خدا به آن‌چه انجام می‌دهند بیناست]

بصائر الدرجات: اصبغ بن نباته گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: مردم! شیعیان ما از سرشتی که دو هزار سال قبل از خلقت آدم ذخیره شده بود خلق شده‌اند. هیچ‌کس از آن‌ها خارج نمی‌شود و کسی بر آن‌ها اضافه نمی‌گردد. من وقتی چشمم به ایشان بیفتد آن‌ها را می‌شناسم، زیرا وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله با آب دهان درد چشم مرا بهبودی بخشید، فرمود: خدایا! گرما و سردی و سرما را از او دور بگردان و دوست را از دشمن برای او مشخص گردان! بعد از آن دیگر ناراحتی چشم برایم پیش نیامده و گرما و سرما مرا نیازرده است، و من دوستم را از دشمن می‌شناسم.

مردی از میان جمع به حرکت درآمد و سلام کرد. سپس گفت: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من طرفدار دین خدایم با ولایت تو، و من در پنهانی چنان تو را دوست می‌دارم که در آشکارا اظهار می‌کنم. حضرت

علی علیه السّلام به او فرمود: دروغ می‌گویی! به خدا من اسم تو را در میان اسم‌ها و چهره تو را در میان چهره‌ها نمی‌شناسم و سرشت تو غیر از آن سرشت مخصوص است. آن مرد نشست. خداوند رسوایش کرد و حقیقتش را آشکار گردانید.

بعد یکی دیگر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من طرفدار دین خدایم با ولایت تو، و تو را در پنهان چنان دوست می‌دارم که در آشکارا اظهار می‌کنم. فرمود: راست می‌گویی! سرشت تو از آن سرشت است و بر ولایت ما پیمان از تو گرفته شده و روح تو از ارواح مؤمنین است، اما برای فقر تن پوشی تهیه نما. قسم به آن‌کس که جانم در دست اوست، از پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود: سرعت فقر نسبت به دوستان ما، از سرعت سیلی که از بالای دره سرازیر شود بیشتر است.

و نیز گفته است: از پدرم، از حسن بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که راوی گفت: به حضرت عرض کردم: راجع به این فرموده خداوند: «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْحُبُکِ» [سوگند به آسمان مشبک] توضیح دهید؛ فرمود: ستون‌های آن به سوی زمین است و سپس انگشتانش را در یک‌دیگر فرو برد. پرسیدم: چطور ممکن است که ستون‌های آسمان به زمین فرو رفته باشند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» امام فرمود: سبحان اللّٰه! مگر خداوند نمی‌فرماید: «بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؟ عرض کردم: چرا. فرمود: معنایش آن است که عمودهایی هست، اما شما آن‌ها را نمی‌بینید. پرسیدم: فدایت شوم، چگونه؟ راوی گوید: امام دست چپش را باز کرد و سپس دست راستش را روی آن‌ها نهاده و فرمود: این زمین دنیا است

که آسمان بر روی آن چونان گنبدی قرار گرفته است و زمین دوم بر روی آسمان دنیا واقع شده و آسمان دوم بالای زمین دوم چونان گنبدی قرار گرفته است. زمین سوم بر فراز آسمان دوم قرار دارد و آسمان سوم مانند گنبدی روی آن قرار گرفته است. زمین چهارم روی آسمان سوم و آسمان چهارم چون گنبدی روی آن و زمین پنجم روی آسمان چهارم و آسمان پنجم چون گنبدی بالای آن و زمین ششم بر روی آسمان پنجم و آسمان ششم چونان گنبدی بر روی زمین ششم واقع گردیده و زمین هفتم بر فراز آسمان ششم و آسمان هفتم مانند گنبدی روی زمین هفتم قرار دارد. عرش پروردگار رحمان بر روی آسمان هفتم است و خود فرموده است: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» به صورت طبقه بر روی طبقه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَينَهُنَّ» [هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید. فرمان (خدا) در میان آن‌ها فرود می‌آید] اما صاحب امر همانا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است و وصی بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر روی زمین، پا برجاست و «امر» از آسمان بالا از میان آسمان‌ها و زمین‌ها بر او فرود می‌آید. عرض کردم: زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد؟ فرمود: درست است، زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد و شش زمین دیگر بالای سر ما هستند.

علی بن ابراهیم: از احمد بن حسین، از فضاله، از ابان بن عثمان، از زراره نقل می‌کند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیه: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، پرسیدم و ایشان فرمود: اجنّه بر گروهی از انسان‌هایی که به مردانی از جنّیان پناه می‌بردند، فرود می‌آمدند و بر سرکشی آنان می‌افزودند. و

فرمود: برخی افراد نزد کاهنی که از شیطان الهام می‌گرفت، می‌رفتند و می‌گفتند: به شیطان خودت بگو: فلانی به تو پناه آورده است.

و نیزعلی بن ابراهیم، درباره این آیه: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ

بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، گفت: جنّیان بر گروهی از انسان‌ها فرود می‌آمدند، واخبار و اطلاعاتی را که قبل از تولد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در آسمان می‌شنیدند، برای آن‌ها بازگو می‌کردند. مردم نیز بر اساس آن‌چه جنّیان به آن‌ها می‌گفتند، پیش گویی می‌کردند. منظور از «رَهَقاً» دراین سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، خسران و زیان است.

درّ المنثور: به چند سند دیگر از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله نقل کرده که گفت: نزد او نشسته بودیم و ابری گذشت، فرمود: می‌دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: این غیابه است، خدا آن را به مردم شهری می‌راند، که نه او را می‌پرستند و نه شکر می‌کنند، می‌دانید بالایش چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: بالایش موجی است واداشته، و سقفی نگهداشته، می‌دانید بالای آن چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: آسمانی دیگر، می‌دانید میانشان چه‌اندازه است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: سال راه، تا هفت آسمان شمرد و فرمود میان هر دو سال راه است. سپس فرمود: می‌دانید بالای آن‌ها چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند،

فرمود: عرش است، می‌دانید میان آن دو چه‌اندازه است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: چون میان دو آسمان، سپس فرمود: می‌دانید این چیست؟ این زمین است، می‌دانید زیر آن چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: زمین دیگر و میان هر دو سال راه تا هفت زمین برشمرد که میان هر دو زمین سال راه است.

درّ المنثور: از ربیع بن انس نقل شده که گفت: آسمان دنیا موجی است واداشته، و دومی مرمری است سپید و سومی آهن، و چهارم مس، پنجم نقره، ششم طلا، هفتم یاقوت سرخ، بالایش بیابان‌های نور، و بالایش را جز خدا نمی‌داند و بر حجب فرشته ای گماشته شده به نام «میطاطروش».

از ابن عباس در تفسیر قول خدا «فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه» {در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است}، آمده است که گفت نهایت امر او از فروترین زمین‌ها تا بالای هفت آسمان هزار سال است، و روز هزار سال، به این معنا است که فرمانش از آسمان به زمین می‌آید و از زمین در یک روز به آسمان برمی آید، و این خودش مسافت هزار سال است زیرا میان آسمان و زمین سال راه است.

درّ المنثور: نیز از او است که کلفتی هر زمینی سال راه است، و میان هر زمین و زمین دیگر سال و میان دو آسمان سال و کلفتی هر آسمان

سال، و این می‌شود هزار سال، و میان آسمان و عرش هزار سال، و این است معنی قول خدا «در روزی که هزار سال است».

درّ المنثور: از ابی ذر است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ» را تا پایان خواند، سپس فرمود: راستی من می‌بینم آن‌چه را شما نمی‌بینید و می‌شنوم آن‌چه را شما نمی‌شنوید، آسمان سنگین است و می‌سزد که سنگین باشد، در آن‌جای چهار انگشت نیست جز آن‌که فرشته ای در آن سر به سجده دارد، به خدا اگر آن‌چه می‌دانم می‌دانستید کم می‌خندیدید و پر می‌گریستید، و با زنان هم بستر نمی‌شدید که کام گیرید، و به تپه‌ها بر می‌آمدید و به خدای عزوجل پناهنده می‌شدید.

امام رضا علیه السلام فرمود: عرش، خداوند نیست. عرش، اسم دانش و قدرت است و در عرش، همه چیز وجود دارد. هم‌چنین حمل آن را به کسانی غیر از خویش نسبت داده که گروهی از آفریده‌های او هستند. زیرا آفریده‌هایش را با حمل عرش خود به بندگی درآورده است. آن‌ها حمل کنندگان علم او هستند. و خلقی پیرامون عرش او تسبیح گوی هستند و براساس علم او عمل می‌کنند و فرشتگانی نیز هستند که اعمال بندگان او را می‌نگارند. هم‌چنین اثبات عبادت و بندگی اهل زمین را از طریق طواف پیرامون خانه‌اش قرار داده است و خداوند، هم‌چنان‌که خودش فرموده است «علی العرش استوی». خداوند، عرش، و حاملان آن و همه کسانی را که پیرامون آن هستند حمل و حفظ می‌نماید. او نگهدارنده و اداره کننده همه جان‌هاست. او برتر و بالاتر از هر چیزی

است. صفت محمول یا پایین‌تر و فروتر به تنهایی و بدون نسبت دادن به چیزی به کار برده نمی‌شود، چون در آن صورت، لفظ و معنی تباه خواهند شد.

ابو قره گفت: پس آیا این روایت را تکذیب می‌کنی که در آن آمده است، هر گاه خداوند خشمگین شود، خشم او قابل تشخیص است و فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند، سنگینی آن را بر شانه‌هایشان احساس می‌کنند، به همین دلیل به سجده می‌افتند و زمانی که خشم پروردگار برطرف می‌شود، از سنگینی آن کاسته می‌شود و آن‌ها به سر جای خودشان باز می‌گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برای من درباره خداوند عز و جل سخن بگو که (می دانیم) از زمانی که ابلیس را لعن کرده، از او خشمگین است. چه زمانی از او راضی شده است، حال آن‌که تا به امروز از او و یاران و پیروانش خشمگین است؟ چگونه جرأت می‌کنی خداوند را به تغییر از حالتی به حالت دیگر توصیف کنی و درباره او اموری را جاری بدانی که در میان بندگان وجود دارد؟! خداوند، پاک و بلند مرتبه است. او منزه از آن است که همراه نابود شوندگان، فنا یابد، یا مانند موجودات متغیر، دچار تغییر گردد. او هرگز دچار دگرگونی نمی‌گردد؛ حال آن‌که همه موجودات غیر از او، کاملا در قبضه قدرت و تدبیر او هستند، به او نیازمندند و او از غیر خودش کاملا بی‌نیاز است.

فرمود: استوار است بر هر چیز و چیزی به او نزدیکتر از چیزی نیست، و اما عرشی که همه آفریده‌ها است، هشت فرشته آن را برداشته‌اند و هر کدام هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیا، یکی به صورت آدمی است و از خدای تعالی برای آدمیزاده‌ها روزی می‌خواهد، و یکی به صورت

گاو نر است و از خدای تعالی روزی همه بهائم را خواستار است، و یکی به صورت شیر است و از خدای تعالی روزی همه درنده‌ها را می‌خواهد، و یکی به صورت خروس است و از خدای تعالی روزی پرنده‌ها را می‌خواهد، آن‌ها امروزه همین چهار گونه‌اند و چون روز قیامت شود، هشت نوع می‌گردند.

و اما عرش به معنی دانش را هم چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از آخرین بر دوش داشته‌اند، اما آن‌چهار نفر نخست، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام بودند و اما چهار نفر از آخرین محمّد، علی، حسن و حسین علیهم السّلام هستند. اینگونه به سندهای درست از ائمه علیهم السّلام درباره عرش و حاملانش روایت شده است؛ و همانا اینان حاملان عرش علم شدند، زیرا همه پیغمبران پیش از پیغمبر ما حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم بر چهار شریعت چهار پیغمبر پیشین بودند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام و دانش از سوی این چهار نبی به آن‌ها رسید، و هم‌چنان دانش پس از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام به امامان پس از حسین علیه السّلام رسید.

تفسیر علی ابن ابراهیم: ابی الجارود از امام پنجم علیه السّلام آورده است که فرمود: سجّین، زمین هفتم است و علیین، آسمان هفتم است.

و در مورد قول خدا «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین»ا بودند، و در آن‌چه او را پوشانیده بود ابهامی است برای تعظیم و تفخیم آن. {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیون» است} گفت: هنگامیکه جان مؤمن را می‌گیرند، به آسمان برمی آورند و درهای آسمان بر او گشوده می‌شود، و فرشته‌ها با مژده او را پیشواز می‌کنند، تا او را به عرش می‌رسانند و فرشته‌ها بالا می‌روند و از زیر عرش برگی برمی آورند که نوشته و مهر شده، و آن را برای شناخت نجات در حساب روز جزاء، زیر عرش می‌نهند و فرشته‌های مقرب گواهی می‌کنند، و این است، قول خدا «چه می‌دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

روضه کافی: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا برای خورشید سیصد و شصت برج است که هر برجی از آن مانند جزیره ای است از جزیره‌های عرب، و هر روز در برجی فرود می‌آید، و چون غروب کند به سر حد وسط عرش می‌رسد و هم‌چنان تا فردا در حال سجده می‌باشد. سپس به محل برآمدنش باز می‌گردد و همراهش دو فرشته باشد که آواز سر می‌دهند. و همانا رویش به سوی اهل آسمان و پشتش به طرف ساکنین زمین است و اگر رویش به طرف زمینیان بود از شدت حرارتی که داشت، زمین و هرچه در آن است همه را یکباره می‌سوزاند، و معنای سجده خورشید همان است که خدای سبحان می‌فرماید: « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یسْجُدُ لَهُ مَن فی السَّمَاوَاتِ وَ مَن فی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الجْ‍ِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ» {آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است، و

خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟}

توحید صدوق: أبوذر غفاری گفته: دست رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را گرفته بودم و هر دو با هم راه می‌رفتیم و پیوسته به آفتاب نظر می‌کردیم تا آن‌که پنهان شد. من عرض کردم: ای رسول خدا، آفتاب در کجا پنهان می‌شود؟ فرمود: در آسمان، بعد از آن از آسمانی به سوی آسمان دیگر بالا می‌رود تا آن‌که به سوی آسمان هفتم که از همه بالاتر است صعود می‌کند، تا آن‌که در زیر عرش می‌شود، پس به سجده می‌افتد و فرشتگان موکّل بر او نیز به همراهش سجده می‌کنند. پس آفتاب عرض می‌کند: ای پروردگار من، مرا امر می‌فرمائی که از کجا طالع شوم؟ آیا از مغربم طلوع کنم یا از مشرقم؟ و این همان است که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: « وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» {و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیرِ آن عزیز دانا این است.} یعنی پروردگار شکست ناپذیر این‌گونه با مخلوقاتش در مملکت خویش رفتار می‌کند. و حضرت فرمود: آن‌گاه جبرئیل حوله روشنی از نور عرش را مطابق‌اندازه ساعت‌های روز در درازی آن، که در تابستان دارد یا کوتاهی آن، در زمستان یا میان این‌ها در پائیز و بهار به نزد آفتاب می‌آورد. و فرمود: پس از آن، آفتاب آن حوله را چنان‌که یکی از شما جامه‌هایش را بر تن می‌کند، می‌پوشد، سپس با آن حوله در هوای آسمان می‌رود تا آن‌که از مکان طلوعش، طالع می‌شود. و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم آن را که مقدار سه شبانه روز محبوس شده و طلوع نمی‌کند، بعد از آن دیگر روشنی را بر

آن نپوشانند و مأمور می‌شود که از مغربش طلوع کند و این همان است که خدای سبحان می‌فرماید: « إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» {آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن‌گاه که ستارگان همی تیره شوند.} و ماه هم چنین است از مطلع و مجرای آن در افق آسمان و مغرب آن و بلند شدنش به سوی آسمان هفتم، و در زیر عرش سجده می‌کند و جبرئیل حوله ای از نور کرسی را به نزدش می‌آورد و این است که خدای تعالی می‌فرماید: « هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً» {اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد.} ابوذر (ره) گفت: بعد از آن با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به گوشه ای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.

تفسیر علی بن ابراهیم: امام سجاد علیه السّلام فرمود: همانا از نشانه هائی که خداوند عزّ و جلّ برای مردم تقدیر فرموده از جمله چیزهائی که به آن نیازمندند [و جزء ضروریات زندگی طبیعی ایشان است]، دریائی است که خداوند تعالی آن را در میان آسمان و زمین آفریده است. امام علیه السّلام به دنبال این مطلب فرمود: و البته خداوند چنین مقدّر فرموده که مدار حرکت خورشید و ماه و ستارگان از آن‌جا باشد و این جمله را همگی بر آسمان مقدّر فرموده است. [یعنی تقدیر از طرف بالا صورت گرفته و نظام بر همه عناصر فلکی حکومت می‌کند.] آن‌گاه بر فلک فرشته ای را که هفتاد هزار فرشته دیگر همراه او هستند، گماشته است که آنان دسته جمعی آسمان و افلاک را به چرخش در می‌آورند، و چون آنان فلک را به گردش در می‌آورند، خورشید و ماه و ستارگان نیز هماهنگ با آن می‌گردند، و هر یک در شبانه روز یک بار چنان‌که خداوند

متعالی مقدّر فرموده به جای خود می‌رود. و هرگاه گناهان بندگان فزونی یابد و خداوند بخواهد آنان را با آیتی از آیات خویش مورد عتاب قرار دهد، فرشته موکّل بر فلک را فرمان دهد تا فلک را از حرکت‌های معمولی که خورشید و ماه و ستارگان بر اساس آن دارند، بگرداند. پس آن فرشته سرکرده، به هفتاد هزار فرشته مأمور دیگر دستور می‌دهد که فلک را از مسیر و حرکت همیشگی بگردانید. آنان مسیر آن را منحرف می‌سازند؛ پس خورشید درون آن دریا که فلک بر آن جریان دارد، می‌رود، در این حال کسوف روی می‌دهد، و نور خورشید کم می‌شود و رنگش دگرگون می‌گردد. و هرگاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد آن آیت را بزرگ‌تر سازد خورشید را بر حسب مقدار تخویفی که اراده فرماید در آن دریا محو می‌کند و این هنگامی است که کسوف خورشید بیشتر می‌شود. و همین رفتار را نسبت به ماه نیز معمول می‌فرماید. پس هرگاه خداوند عزّ و جلّ اراده فرماید که کسوف و خسوف را زایل نموده و آن‌ها را به مسیر متعارفشان بازگرداند، فرشته موکّل بر افلاک را امر می‌فرماید تا خورشید را به مسیر و مجرای همیشگی برگرداند، در این وقت فرشته فلک را به مسیر حرکت سابق برمی گرداند، پس آفتاب از آب آن دریا خارج می‌شود در حالی که کدر است، و ماه نیز به همین ترتیب است.

احتجاج: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانی که خدا ماه را آفرید بر روی آن نوشت: (لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیر المؤمنین) و این همان سیاهی است که در ماه می‌بینید.

توحید صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: خورشید جزئی از جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از جزء نور عرش و عرش نیز جزئی از جزء نور حجاب، و حجاب جزئی از جزء نور سِتر است. (تا پایان روایت).

فرج المهموم: چون أمیر المؤمنین علیه السّلام به بالای منبر رفت و فرمود: از من بپرسید پیش از آن‌که مرا از دست بدهید، پس مردی رو به او ایستاد و از سیاهی ای که در ماه است پرسید. حضرت فرمود: کوردلی از مسأله ای مبهم سؤال می‌کند! آیا این سخن خدای عزّ و جلّ را نشنیده ای که می‌فرماید: « فَمَحَوْنَا ءَايةَ الَّيلِ وَ جَعَلْنَا ءَايةَ النهَّارِ مُبْصرِةًً» سیاهی که در ماه می‌بینی به این دلیل است که خدای عزّ و جلّ از نور عرش خود دو خورشید آفرید، پس به جبرئیل فرمود: تا بال خود را بر آن‌که در علم خدای عظیم گذشته بود که ماه باشد بکشد، چرا که خواسته بود شب و روز و خورشید و ماه و ساعات و روزها و ماه‌ها و سال‌ها و روزگارها، و کوچ کردن و مستقرّ شدن، و پیش آمدن و پس رفتن، و حجّ و عمره و موعد وام، و پرداخت مزد اجیر، و شماره ایام آبستنی، و عِدّه مطلّقه و زنی که شوهرش مرده و مانند این‌ها از هم جدا و مشخّص باشند.

کافی: محمّد بن اسماعیل ابن بزیع گفته: به امام رضا علیه السّلام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است، فرمود: همین‌طور است، گفتم: قربانت شوم چطور می‌شود؟ فرمود: خدای تعالی ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید جمع می‌کند و چون خورشید لحظه ای باز ماند، آن‌ها را عذاب می‌کند، امّا در روز جمعه، خورشید

سکون ندارد، و خدا به خاطر فضیلت روز جمعه، عذاب را از آن‌ها برمی دارد، پس خورشید در این روز سکون و آرامش ندارد.

توحید مفضّل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل! در طلوع و غروب آفتاب به خاطر پدید آمدن و گردش شب و روزاندیشه کن. اگر طلوع خورشید نبود، جهان یکسره نابود می‌شد و مردم به زندگی کردن و رسیدن به امور خود قادر نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور، زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی‌بردند. نیاز به طلوع خورشید واضح است و به شرح بیش از این نیازی نیست. ولی در منفعت غروب خورشیداندیشه کن. اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند، حال آن‌که اینان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاضمه برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند. نیز [اگر غروبی نبود] حرص آدمیزاد، باعث می‌شد که همواره کار کنند و بدن آنان از کار بیفتد، چرا که بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد به خاطر حرص و آز و جمع و ذخیره مال هیچ آرام و قرار ندارند.

هم‌چنین زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیده می‌شد و تمام جانداران اعمّ از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نابود می‌شدند. پس خداوند حکیم چنان تدبیراندیشیده که خورشید زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراغی باشد که اهل خانه برای کاری بر می‌افروزند و برای آرامش خاموش می‌گردانند. [با این طلوع و غروب] نور و ظلمت که ضدّ

یک‌دیگرند چنان در اطاعت‌اند که صلاح و قوام جهان را با پشتیبانی هم تأمین می‌کنند.

آن‌گاه در بالا قرار گرفتن و پایین بودن خورشید برای پیدایش چهار فصل سال و اسرار و مصالح نهفته در آن‌هااندیشه کن؛ در زمستان، گرمی به درون درخت و گیاه بر می‌گردد تا مایه میوه‌ها در آن‌ها بسته شود، و هوا سنگین می‌شود، تا ابر و باران پدیدار آید و بدن حیوانات سخت و قوی می‌گردد. و در بهار همان مواد و حرارت [که در زمستان در درخت و گیاه نهفته بود] حرکت می‌کند و ظاهر می‌گردد. گیاه می‌روید و درختان شکوفه می‌دهند و حیوانات نیز برای تولید نسل و جفت گیری به هیجان می‌آیند. و در تابستان هوا سخت گرم می‌شود و میوه‌ها می‌رسند، مواد زاید بدن‌ها تحلیل می‌رود، سطح زمین می‌خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می‌گردد. و در پاییز هوا صاف می‌شود. بیماری‌ها مرتفع می‌گردد. بدن‌ها سالم می‌شود. شب به درازا می‌کشد و می‌توان در این فرصت طولانی کارهایی را انجام داد. هوا معتدل می‌شود، و نیز مصالح و حکمت‌های دیگری هست که ذکر آن‌ها سخن را به درازا می‌کشاند.

اینک در حرکت خورشید در برج‌های دوازده گانه برای گردش سال و تدابیر نهفته در آن بیندیش. این گردش خورشید باعث پدیدار شدن فصول (زمستان، تابستان، بهار و پاییز) می‌گردد. با این گردش خورشید، غلات و میوه‌ها می‌رسند [و مصرف می‌شوند] و به پایان خود می‌رسند و باید رشد و نمو از سر گرفته شود. آیا نمی‌بینی که یک سال به قدر حرکت و سیر خورشید از حَمل تا حَمل است؟ و از هنگام آفرینش جهان هستی تاکنون همین سال و ماه و... وسیله سنجش زمان بوده و مردم

با آن، عمر و گذشت زمان، وقت پرداخت و دریافت دیون و دیگر اجازات و معاملات و امور دیگر را تنظیم و حساب می‌کنند و با حرکت خورشید سال کامل می‌شود و محاسبه زمان درست می‌گردد.

بنگر که چه تدبیری در طلوع آن بر جهان نهفته است؟ اگر مشرق و مطلع خورشید در یک جا بود، شعاع و منفعت آن به دیگر جهات نمی‌رسید؛ زیرا کوه‌ها و دیواره‌ها نور آن را می‌پوشاندند. پس تقدیر چنان گشت که در آغاز روز از مشرق طلوع کند و بر هرچه از جانب مغرب با آن روبرو شود بتابد. آن‌گاه [نور آن] در گردش باشد و همه جهات را بپوشاند تا به مغرب برسد. و بر آن‌چه که در آغاز روز نتابیده بتابد تا هیچ بخشی از زمین از نصیب و فایده نور خورشید محروم نمانده، نیازش برآورده گردد. راستی اگر خورشید، سال یا بخشی از سال را از فرمان سرپیچی کند و نتابد حال مردم چگونه می‌شود؟ و اصلا چگونه قادر به بقاء خواهند بود؟ آیا مردم نمی‌بینند که چگونه برای مردم چنین تدابیر سترگی دیده شده که چاره ای از آن‌ها ندارند و این تدابیر بی‌آن‌که زوال و خستگی پذیرند و در کار خود راه نافرمانی پیش گیرند، به خاطر فایده بخشیدن به جهان و پایداری آن در کارند و در مسیر خود در حرکتند.

به وسیله ماه هدایت شو! ماه دلیلی واضح و روشن است که مردم از آن برای شناخت ماه‌ها [ی قمری] بهره می‌جویند و حساب سال بر آن تنظیم نیافته؛ زیرا گردش آن برای پدید آمدن چهار فصل و رشد یافتن و رسیدن میوه‌ها کافی نیست. از این رو ماه‌ها و سال‌های قمری با ماه‌ها و سال‌های خورشیدی ناهمگون و متفاوت گشته و تقدیر چنان شده که هر ماه قمری بگردد و گاه در زمستان و گاه در تابستان افتد.

در تابش مهتاب در تاریکی شب و نیاز به آن‌اندیشه کن؛ پس اگرچه به خاطر آرامش جانداران و کاهش حرارت هوا برای رویندگان به تاریکی نیاز بود، امّا مصلحت نبود که شبانگاه تاریکی مطلق حاکم باشد و هیچ کاری در آن انجام نپذیرد؛ زیرا گاه مردم نیازمند می‌گردند که شبانه کار کنند؛ زیرا در روز وقت کم می‌آید و چه بسا به برخی از کارهایشان نرسند. نیز، گاه در روز، گرمای هوا از حدّ افزون می‌گردد، پس در شب می‌شود به کارهای چندی چون: شخم زدن زمین، مالیدن خشت، چوب بریدن و غیر آن‌ها رسید. پس نور ماه برای مردم کمکی است که اگر نیاز افتد در کارهای خود از آن بهره گیرند و نیز مسافران و شبروان از آن بهره و انس می‌گیرند. ماه در برخی از شب‌ها طالع می‌شود و در شماری از لیالی طلوع نمی‌کند. با این همه، نور آن به نور خورشید نمی‌رسد تا مردم در آن جنب و جوش روزانه نیفتند و از آرامش و قرار محروم نگردند و عمل شبانه روزی هلاکشان نسازد. و در این‌که ماه، گاه پیداست و گاه ناپیدا، گاه بسیار است و گاه‌اندک و گاه در کسوف، تنبّه و توجّهی است بر قدرت آفرینش گر والامرتبه که به خاطر سود جهان و جهانیان این حالات را پدیدار نموده است؛ شاید اهل عبرت درس عبرت گیرند.

تفسیر علی بن ابراهیم: «و البیت المعمور» گفت: در آسمان چهارم است و همان «ضراح است» و هر روز هزار فرشته در آن درمی آیند، و دیگر هرگز به آن باز نمی‌گردند.

علل الشرایع: به سندش از ابی حمزه ثمالی آورده است که می‌گوید: به امام چهارم گفتم: چرا طواف، هفت دور است؟ فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی به فرشته‌ها فرمود «انی جاعل فی الارض خلیفه» {من در

زمین جانشینی خواهم گماشت} و آن‌ها در برابر خداوند تبارک و تعالی گفتند:

«اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» {آیا در آن‌کسی را می‌گماری که در آن فساد میانگیزد، و خون‌ها می‌ریزد؟}، خداوند فرمود «انی اعلم ما لا تعلمون» {من می‌دانم آن‌چه را شما نمی‌دانید} و پیش از آن آنان را از نور خود محجوب نمی‌کرد و پس از آن هزار سال آن‌ها را از نورش محجوب ساخت، پس هفت هزار سال به عرش پناه بردند، پس به آن‌ها مهر ورزید و توبه شان را پذیرفت و بیت المعمور را در آسمان چهارم برایشان ساخت تا پایگاه و محل امن آن ها باشد و خانه کعبه را زیر بیت المعمور نهاد و آن را پایگاه امنی برای مردم نمود، و هفت دور طواف بر بنده‌ها واجب شد، اینگونه که در برابر هر هزار سال یک دور شد.

درّ المنثور: از مقاتل وارد شده و او حدیث را به پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله کشانده که آدم گفت: پروردگارا چه بدبختم، چیزی از نورت در برم نیست تا آن را بپرستم، و خدا بیت المعمور را به پهنای خانه کعبه بر او نازل کرد و جایش از یک دانه یاقوت بهشت بود، ولی بلندیش از آسمان تا زمین بود و به او فرمود تا بر آن طواف کند، واندوهی که قبلا داشت از او برطرف کرد، سپس در عهد نوح آن خانه را بالا برد.

الَّذِينَ يحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيؤْمِنُونَ بِهِ وَيسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَیءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

فرشتگانی که حاملان عرشند و آن‌ها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند (و می‌گویند:) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّياتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پروردگارا! آن‌ها را در باغهای جاویدان بهشتی که به آن‌ها وعده فرموده ای وارد کن و، (هم‌چنین) از پدران و همسرانو فرزندانشان هر کدام که صالح بودند، به یقین تو توانا و حکیمی.

وَقِهِمُ السَّيئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيئَاتِ يوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر کس را در آن روز از بدیها نگاه داری، مشمول رحمتت ساخته ای. و این همان رستگاری بزرگ!

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: پدرم از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، او هم از حماد روایت کرد که از امام ابو عبدالله صادق علیه السلام سئوال شد: آیا تعداد فرشتگان بیشتر است یا تعداد انسان‌ها؟ آن حضرت پاسخ داد: قسم به کسی که جانم در دست اوست! تعداد

فرشتگان از تعداد ذرات خاک زمین بیشتر است. در آسمان هیچ جای پایی نیست که در آن فرشته ای وجود نداشته باشد و به تسبیح و تقدیس پروردگار نپردازد. هم‌چنین در زمین، در هر درخت، فرشته ای وجود دارد که مأمور آن قرار داده شده است و هر روز، اعمال آن را به خداوند منتقل می‌کند. حال آن‌که خداوند نسبت به آن اعمال آگاه‌ترین است و همه آن‌ها هر روز به وسیله اظهار ولایت ما به خداوند تقرب می‌جویند و برای دوستدارانمان طلب آمرزش و دشمنانمان را نفرین می‌کنند و از خداوند می‌خواهند که عذاب خویش را به شدت بر آنان نازل کند.

ابن بابویه می‌گوید: حسن بن محمد بن سعید هاشمی در سال هجری در کوفه برای ما روایت کرد که: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از محمد بن احمد بن علی همدانی، از ابوالفضل عباس بن عبدالله نجاری، از محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد، از عبدالله بن قاسم بن محمد بن ابوبکر، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، او هم از پدرانش و جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! فرشتگانی که عرش پروردگار را حمل می‌کنند و آنان‌که در اطراف آن هستند، خداوند را مدح و ستایش کرده و از او به پاکی یاد می‌کنند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده‌اند، طلب آمرزش می‌نمایند.

و باز هم از او، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عصای موسی چوب آسی (مُوْرد) از بهشت

بود که جبرئیل علیه السلام آن را زمانی به موسی علیه السلام داد که به سوی «مَدْین» می‌رفت.

ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» خود، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدّش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از علی بن حکم، از عَرَفه، از رِبعی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ساحل وادی ایمن که خداوند آن را ذکر فرموده، رود «فرات» است و آن بقعه مبارکه «کربلا» است و آن «شجره» محمد صلی اللّٰه علیه و آله است.

علی بن ابراهیم گوید: پس هامان، برجی بر روی هوا بنا کرد و آن قدر بلند شد که هیچ انسانی از بیم بادهای شدیدی که می‌وزیدند نمی‌توانست بر بالای آن رود. پس به فرعون گفت: بیش از این نمی‌توانیم بالا برویم. پس خداوند بادی را مأمور کرد و آن برج را در هم شکست. بعد از آن فرعون و هامان صندوق ساختند و به لانه‌های چهار عقاب رفته و جوجه‌های آن‌ها را آورده و پرورش دادند تا بزرگ شده و به نهایت قدرت رسیدند و به سراغ چهار گوشه صندوق رفتند و بر هر گوشه ای از صندوق، چوبی نصب کرده و روی آن چوب، قطعه گوشتی قرار می‌دادند و عقاب را مدتی گرسنه نگاه داشتند. از طرفی پای عقاب‌ها را به این چوب بسته بودند. عقاب‌ها با دیدن گوشت شروع به بال زدن و پرواز کردن نمودند تا به گوشت‌ها که در ارتفاع قرار داشتند برسند. آن‌ها تمام روز به طرف بالا پرواز کردند، ولی به گوشت‌ها نرسیدند، اما با این کار توانستند مسافت زیادی به آسمان بروند. آن‌گاه فرعون به

هامان گفت: به آسمان بنگر، آیا به آن رسیده ایم؟ هامان نگاهی کرد و سپس گفت: آسمان را همان گونه که از زمین و از فاصله دور می‌دیدم، می‌بینم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمی‌بینم، اما دریاها و آب‌ها را می‌بینم.

راوی گوید: عقاب‌ها هم‌چنان به طرف بالا پرواز می‌کردند تا این که آفتاب غروب کرد و دریاها و آب‌ها از دیده پنهان شدند. آن‌گاه فرعون گفت: ای هامان! به آسمان نگاه کن. هامان به آسمان نگاه کرد و گفت: آسمان را همان گونه که از زمین می‌دیدم، مشاهده می‌کنم. و چون شب فرا رسید هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا رسیدیم؟! هامان گفت: ستاره‌ها را همان گونه که از زمین می‌دیدم، می‌بینم و از زمین چیزی جز تاریکی نمی‌بینم. راوی گوید: آن‌گاه بادها مأمور شدند که آن‌ها را واژگون کنند و بدین ترتیب صندوق واژگون گشت و با سرعت زیاد به سمت زمین سرازیر شد و سقوط کرد. اما فرعون در این لحظه‌ها بسیار متکبر و خودخواه و لجوج بود، از این رو خداوند درباره وی فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيوْمَ الْقِيامَةِ لَا ينصَرُونَ».

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از کسی که آن را روایت کرده، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: درباره آن‌چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: جز نَفس خدا همه هلاک می‌شوند.

فرمود: سبحان اللّٰه! سخن گزافی گفته‌اند. منظور حق تعالی، رخساری است که از آن طریق، خلایق نزد وی می‌رسند.

از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نحّاس، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام روایت شد است که فرمود: «المثانی» که خداوند به پیامبرش محمد صلی اللّٰه علیه و آله عطا فرمود، ما هستیم؛ وجه اللّٰه ما هستیم؛ بر روی زمین در پشت سر شما حرکت می‌کنیم و ما چشم خدا در میان خلق اوییم و ما دست بخشنده و گشاده با رحمتش بر بندگان او هستیم، هر که ما را شناخت، شناخت و هر که ما را نشناخت، امام پرهیزکاران را نشناخته است.

از او، از محمد بن ابی عبد اللّٰه بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید، از هیثم بن عبد اللّٰه، از مروان بن صبّاح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند ما را به بهترین شکل آفرید و بهترین صورت داد و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویای او در میان خلقش، دست بخشنده او بر بندگانش با رأفت و رحمت و نَفس او که از سوی او می‌آید و دری که به سوی او راهنمایی می‌کند و خزانه دارانش در آسمان‌ها و زمینش قرار داد. درختان به برکت وجود ما ثمر می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و رودها جاری می‌شوند؛ ابر آسمان به برکت وجود ما می‌بارد و گیاه بر روی زمین می‌روید؛ با عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ای حفص! ارزش و منزلت دنیا نزد من به چیزی جز مردار نمی‌ماند که فقط در صورت اضطرار از آن می‌خورم. ای حفص! خداوند متعال می‌دانست که بندگان چه می‌کنند و به سوی چه سرنوشتی حرکت می‌کنند، اما به هنگام ارتکاب اعمال ناشایست توسط آن‌ها، بردباری به خرج داد، زیرا از پیش بدانها آگاه بود. پس حُسن طلب از کسی که از مرگ واهمه ندارد، تو را فریب ندهد. سپس آیه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» را تا آخر تلاوت کرده و در حالی که می‌گریست فرمود: به خدا سوگند! با این همه آرزوها بر باد رفت. و سپس فرمود: به خدا سوگند! ابرار پیروز شدند. آیا می‌دانی آنان چه کسانی هستند؟ آن‌ها کسانی هستند که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد. علم برای ترس از خدا و جهل برای دچار غرور شدن کافی است. ای حفص! او پیش از آن‌که بر عالمی یک گناه ببخشاید، هفتاد گناه را بر جاهل می‌بخشاید. هر که علم آموزد و آن را به دیگران تعلیم دهد و به آن‌چه آموخته، عمل کند، در ملکوت آسمان بزرگ نامیده می‌شود و درباره‌اش می‌گویند: برای خدا فرا گرفت؛ برای خدا به علم خود عمل کرد و برای خدا علم خود را به دیگران آموزش داد. عرض کردم: قربانت گردم! حدّ زهد در دنیا کجاست؟ فرمود: حدّ زهد در کتاب خدا مذکور است آن‌جا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لِكَيلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» [تا بر آن‌چه از دست شما رفته‌اندوهگین نشوید و به (سبب) آن‌چه به شما داده است شادمانی نکنید] خائف‌ترین مردم از خدا عالم‌ترین آن‌ها به اوست و عالم‌ترین آن‌ها بی‌توجه‌ترین آن‌ها به دنیاست. پس مردی

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! مرا نصیحتی کنید. فرمود: هر کجا باشی از خدا بترس، در این صورت بیمی بر تو نیست.

امام صادق علیه السلام در معنی آیه «عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» فرموده است: مراد از «عُلُوّ»، شرف است و «فساد» دل بستن به آباد کردن دنیا است.

سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هشت نفر در محضر ایشان بودیم و سخن از رمضان رفت. امام علیه السلام فرمود: نگویید این رمضان است، یا رمضان آمد یا رمضان رفت؛ زیرا رمضان نامی از نام‌های خداست؛ نه می‌آید و نه می‌رود. آن‌که می‌آید و می‌رود زوال پذیر است. لیکن بگویید: «ماه رمضان» چنین و چنان شد؛ زیرا در این صورت «ماه» به اسم اضافه می‌شود و اسم از آن خداست و خداوند این ماه را که قرآن در آن نازل گشته الگو و عید قرار داده است. آگاه باشید، هر که در ماه رمضان، فی سبیل اللّٰه از خانه‌اش خارج شود- و سبیل اللّٰه ما هستیم که هر که در آن گام نهد، دژی پیرامون او را می‌گیرد و آن دژ امام است- و با رؤیت ماه، تکبیر سر دهد، روز قیامت سنگی را در ترازوی وی قرار می‌دهند که از هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن‌هاست و هر چه در میان و زیر آن‌هاست، سنگین‌تر است.

عرض کردم: ای ابا جعفر! ترازو کدام است؟ فرمود: ای سعد! قوّت و نگاه تو بیشتر شده است، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سنگ ترازوست و ما ترازو هستیم و این سخن خدای عزّ و جلّ درباره امام است که

می‌فرماید: «لِيقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [تا مردم به انصاف برخیزند] و هر که در محضر امام تکبیر گوید و «لا إله إلا الله وحده لا شریک له» را بر زبان جاری کند، خداوند بهشت اکبر خود را به نام او می‌نویسد و هر که رضوان بزرگ خدا به نامش شود، با ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران در دار شوکت و جلال همراه خواهد بود.

عرض کردم: «دار جلال» چیست؟ فرمود: دار، ماییم و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ای سعد! «عاقبت» ماییم. اما خداوند درباره «مودّت» ما برای پرهیزکاران می‌فرماید: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» [خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت] جلال و کرامتی که خداوند تبارک و تعالی بندگان را کرامت بخشیده، طاعت ماست.

درّ المنثور: از عطاء بن یسار آمده است که به مردی از حمیر برخوردم، دانشمند بود و کتاب‌ها را می‌خواند به او گفتم: زمینی که بر روی آنیم بر کجاست؟ گفت بر صخره ای سبز، و آن صخره بر کف فرشته ای است، و آن فرشته بر پشت یک ماهی است، (که از زیر عرش بر آسمان‌ها و زمین تابیده است)؛ گفتم: ساکنان زمین دوم چه کسانی‌اند؟ گفت: بادی نازا (کشنده) که چون خدا خواست عاد را نابود کند به دربانانش فرمود یک در از آن بگشایند، گفتند: پروردگارا مانند سوراخ بینی گاو؟ فرمود: در این صورت زمین بر اهلش وارونه شود، و آن را تنگ کرد تا به‌اندازه یک حلقه انگشتر رسید، و به آن‌جا رسید که خدا آن را پدید آورد. گفتم ساکنان زمین سوّم کیانند؟ گفت انبار سنگ دوزخ است،

گفتم: ساکنان زمین چهارم کیستند؟ گفت: در آن کبریت دوزخ است، گفتم: ساکن زمین پنجم کیانند؟ گفت: در آن عقرب‌های دوزخ‌اند، گفتم: ساکن زمین ششم کیست؟ گفت: در آن مارهای دوزخند، گفتم: ساکن زمین هفتم کیست؟ گفت: آن سجین است، و ابلیس در آن دربند است، دست پیشش به دست پسش بسته است، و پای پیشش به پای پسش، فرشته‌ها را آزار می‌داد و از او شکایت شد و در آن‌جا زندانی شد، او مدّتی است که آزار می‌شود، و چون به سمت شما فرستاده شود فتنه و آشوبی در مردم اتفاق می‌افتد که چیزی آنان را چون آن درمانده نکند.

ابن بابویه در کتاب الغیبة در حدیثی مسند، روایت کرده است که: در کشور حبشه، تخته سنگی پیدا شد که نوشته ای بر آن حک شده بود. اسقف آن را خواند و آن را به زبان حبشی تفسیر کرد، سپس به زبان عربی برگردانده شد و دیدند که در آن نوشته شده است: من ریان بن دومغ هستم. از ابو عبد الله مدینی معنای ریان را پرسیدند و این که «ریان» کیست؟ وی گفت: نام پدر عزیز و پادشاه مصر در زمان یوسف پیامبر، ریان بن دومغ بوده است. عمر عزیز مصر، هفتصد سال و پدرش ریان هزار و هفتصد سال و عمر دومغ، سه هزار سال بود.

با ترجمه آن سنگ نبشته، دریافتند که در آن آمده است: من ریان بن دومغ هستم. در جستجوی سرچشمه و منبع رود بزرگ نیل بودم که یکباره، سرچشمه آن را یافتم. وقتی از منزل بیرون آمدم، چهارصد هزار نفر با من بود؛ هشتاد سال راه رفتیم تا آن‌که به تاریکی‌ها و دریایی که به همه دنیا احاطه دارد، رسیدیم. در آن‌جا نیل را دیدم که این دریای

پهناور و محیط به دنیا را قطع می‌کرد و از آن می‌گذشت. من هیچ روزنه ای برای بیرون رفتن از آن نداشتم، یاران و همراهانم از پا درآمدند. چهار هزار نفر بیشتر برایم نمانده بود. ترسیدم که سلطنت و حکومت من از بین برود و نابود شود؛ بنابراین به مصر برگشتم و اهرام و برانی (پستو) را ساختم و دو هرم خاص را بنا کردم و گنجینه‌ها و ذخایر خود را در آن نهادم و در این باره شعری گفته‌ام.

- اشعار زیادی را ذکر می‌کند که این چند بیت، از آن جمله است:

من صاحب اهرام و مالک سرتاسر سرزمین مصر هستم. من سازنده پستوها و درگاه‌های آن هستم.

قدرت و توانایی دست‌ها و نیروی تدبیرم را در این اهرام نقش کردم، به طوری که با گذشت روزگارآن‌کهنه نمی‌شود و ویران نمی‌گردد.

گنج‌هایی بزرگ و شگفت‌هایی در این اهرام وجود دارد. روزگار را فجایعی بزرگ و یورش‌هایی سخت است. قفل‌های من و شگفتی‌های هنر و صنعت مرا ولی پروردگارم خواهد گشود و برملا خواهد ساخت، کسی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد.

ظهور او در گوشه ای از خانه خدا خواهد بود و جهان را گریزی نیست از آن‌که نام او را به تارک جهان بنگارد و عظمت و بلندمرتبگی او را فریاد کند.

ابن بابویه گوید: ابو الجیش خُمارَوَیه بن احمد بن طولون می‌گوید: تردیدی نیست که این خصال و ویژگی‌ها را فقط در قائم آل محمد علیهم السلام می‌توان یافت. سپس تخته سنگ را به مکان خود بازگرداندند.

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِى بَينَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارشان را حمد و تسبیح می‌گویند. و در میان آنان [= بندگان] بحق داوری می‌شود. و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمدوستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلِلّهِ يسْجُدُ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمود: یعنی شامگاهان و فرمود: سایه انسان مؤمن با میل و اطاعت سجده می‌کند و سایه کافر از روی اجبار سجده می‌کند. مقصود از سجده کردن، رشد، جنبش، افزایش و کاهش انسان‌ها است.

و نیز گفته است: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَلِلّهِ يسْجُدُ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» فرمود: اما آن دسته از کسانی که در آسمان‌ها با میل خود خداوند را اطاعت می‌کنند، فرشتگان هستند که از روی میل و رغبت، مطیع خداوند هستند. اما آنان‌که بر روی زمین از روی رغبت، مطیع خداوند هستند، مسلمانان و کسانی که در اسلام به دنیا آمده‌اند، هستند که از روی میل و رغبت، برای خداوند سجده می‌کنند. اما کسانی که از روی اجبار، سجده می‌آورند، کسانی هستند که اسلام را با زور و تحمیل قبول

کرده‌اند. اما آنان‌که سجده نمی‌کنند و ایمان ندارند، به هنگام صبح و شب، سایه‌هایشان برای خداوند سجده می‌کنند.

عیاشی از عبد اللّٰه بن میمون قدّاح، از زید بن علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ای دوستداران ما! آیا احدی از مردم ما را یاری نمی‌کند؟ اگر مردم می‌توانستند ما را دوست بدارند، بی‌گمان دوست می‌داشتند. به خدا سوگند، دوستداران ما را گنجینه ای است که از گنجینه‌های طلا و نقره، ارزشمندتر است. خداوند، خلایق را خلق کرد و سپس آنان را سایه‌هایی قرار داد. آن‌گاه، این آیه را قرائت کرد: «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» سپس از ما و شیعیان ما پیمان گرفت. پس از شمار آنآن‌کسی را نمی‌کاهد و کسی را نیز بر آن نمی‌افزاید.

اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَوَیلٌ لِّلْكَافِرِینَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیدٍ

همان خدایی که آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است، از آن اوست. وای بر کافران از مجازات شدید (الهی)!

الَّذِینَ یسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَى الْآخِرَةِ وَیصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ وَیبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ

همآن‌کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند. و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند. و می‌خواهند آن را منحرف سازند. آن‌ها در گمراهی دوری هستند.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ

و (در قیامت،) همه آن‌ها در برابر (دادگاه عدل) خدا ظاهر می‌شوند. در این هنگام، ضعفا (و پیروان نادان) به مستکبران (و پیشوایان گمراه) می‌گویند: «ما پیروان شما بودیم. آیا (اکنون که گرفتار مجازات الهی شده‌ایم،) حاضرید سهمی از عذاب الهی را از ما بردارید؟» آن‌ها می‌گویند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم. (ولی اکنون) چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی، تفاوتی برای ما ندارد. راه گریزی برای ما نیست.»

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و هنگامی که کار تمام می‌شود، شیطان می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد. و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلّف کردم. من بر شما تسلّطی نداشتم، جز این که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید. بنابراین، مرا سرزنش نکنید. و خود را سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من. من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» به یقین ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، ابلیس را در هفتاد غلّ و هفتاد زنجیر عظیم می‌آورند. پس ابلیس به زُفَر نگاه می‌کند که او را با یکصد و بیست غل و یکصد و بیست زنجیر بزرگ می‌آورند. ابلیس می‌گوید: این کیست که خداوند عذابش را دوچندان کرده است، در حالی که من همه این خلق را گمراه کرده‌ام. به او می‌گویند: این زُفَر (شیطان) است. می‌گوید: چرا چنین عذابی برای او تدارک دیده شده است؟ می‌گویند: به خاطر ستمی که بر علی علیه السلام روا داشته است. ابلیس می‌گوید: وای بر تو باد! مرگ بر تو باد! مگر ندانستی که خداوند مرا فرمان داد تا به آدم سجده آورم و من از فرمان او سر بر تافتم و عصیان آوردم و از او خواستم تا به من نیروی آن دهد تا بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان سیطره یابم، اما پروردگار خواسته‌ام را برآورده نکرد و فرمود: «إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ» [در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، مگر کسانی از گمراهان‌که تو را پیروی کنند] و با آن‌که خداوند، آنان را از میان خلق، استثناء کرد، آنان را نشناختم و گفتم: «وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» [و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت] اما نفس تو، تو را به وادی غرور و فریب رهنمون گشت که امروز، تو را در مقابل مردمان ایستاده‌اند و عبرت خلق شده ای. سپس به او گفت: تو به علی علیه السلام و آنان‌که راه تو را در پیش گرفتند و در گمراهی در افتادند، چه کرده ای که با تو چنین می‌کنند؟ شیطان- که نامش زُفَر است- به ابلیس می‌گوید: تو مرا به آن رفتارها فرمان دادی؟ ابلیس به وی می‌گوید: چرا از فرمان پروردگارت سرپیچی کرده و از من اطاعت کردی؟ زُفَر این سخن خداوند عزّ و جلّ را در پاسخ او می‌گوید: «إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّکُمْ

فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِیَ عَلَیكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلاَ تَلُومُونِی وَلُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِی إِنِّی كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ».

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ

ما آسمان‌هاو زمین و آن‌چه رامیان آن دو است، جز بحق نیافریدیم. و قیامت به یقین فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می‌رسد). پس، به نحو شایسته ای از آن‌ها صرف نظر کن.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ

به یقین، پروردگار تو، آفریننده آگاه است.

وَلَقَدْ آتَینَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ

ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!

ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد ابن اُورَمه، از قاسم بن عُروه، از بُرید عِجْلی، از سَعْد بن طَریف، از اَصبَغ بن نُباته نقل می‌کند علی علیه السلام بر روی منبر بود که ابن کوّاء از او پرسید: ای امیر مؤمنان! ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ و با من از شاخ‌هایش بگو که آیا از جنس طلا بود یا از جنس نقره؟ امام علیه السلام به او فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته و شاخ‌هایش نه از جنس طلا و نه از نقره. بلکه او بنده ای بود که دوستدار

خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت، برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز خیر او را خواست. و به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آن‌ها به یک گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد، به گوشه دیگر پیشانی‌اش ضربه زدند. و در میان شما مانند او وجود دارد. (یعنی خود امام علی علیه السلام).

احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن عیسی یقطینی، از عُبیدالله دهقان، از دُرُست بن ابو منصور واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ذوالقرنین در دوازده سالگی به پادشاهی رسید و به مدت سی سال حکومت کرد.

و از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند که ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ امام علیه السلام فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته. بلکه تنها بنده ای از بندگان خدا بود که دوستدار او بود و خداوند نیز او را دوست داشت و دارای خلوص نیت بود و خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد. آن‌ها به گوشه راست پیشانی‌اش ضربه زدند و او طی مدتی که خداوند اراده کرده بود در بیهوشی بود. سپس دوباره مبعوث شد و این بار به گوشه چپش ضربه زدند و باز هم به اراده خداوند مدت زمانی را بیهوش بود تا این که برای بار سوم مبعوث شد و خداوند در روی زمین به او قدرت داد و در میان شما مانند او وجود دارد یعنی خود امام علی علیه السلام او به جایگاه غروب خورشید رسید و دید که خورشید «تَغْرُبُ فِی عَینٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ

وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنا». ذوالقرنين گفت: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يرَدُّ إِلى رَبِّهِ فَيعَذِّبُهُ عَذاباً نُكْراً... ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» يعنى يک نشانه و راهنما «حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً» گفت: اين‌ها صنعت دوزندگى لباس را نمى‌دانستند «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» يعنى يک دليل و نشانه «حَتَّى إِذا بَلَغَ بَينَ السَّدَّينِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يكادُونَ يفْقَهُونَ قَوْلًا قالُوا يا ذَا الْقَرْنَينِ إِنَّ يأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَينَنا وَ بَينَهُمْ سَدًّا» ذوالقرنين گفت: «ما مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَينَكُمْ وَ بَينَهُمْ رَدْماً آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ» برايش آوردند و او آن را ميان دو صدف يعنى دو كوه گذاشت و به وسيله آن فضاى خالى بين دو كوه را پر كرد. سپس به آن‌ها دستور داد آتش بياورند. وقتى آتش آوردند، آهن را با آن گداخته كردند و بر رويش مس ريختند و شكاف را به كلى مسدود كردند و اين است معناى اين سخن خداوند: «حَتَّى إِذا ساوى بَينَ الصَّدَفَينِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً... نَقْباً». ذوالقرنين گفت: «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّى فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّى حَقًّا». در آخر الزمان و قبل از روز قيامت اين سد ويران مى‌شود و ياجوج و ماجوج مى‌آيند و انسان‌ها را مى‌خورند و اين است معناى اين آيه: «حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ ينْسِلُونَ» [تا آن زمان‌كه«يأجوج» و«مأجوج» گشوده شوند؛ و آن‌ها از هر محلّ مرتفعى به سرعت عبور مى‌كنند].

از حارث بن حبيب روايت شده است: مردى به نزد امام على عليه السلام آمد و به ايشان فرمود: اى امير مؤمنان! از ذوالقرنين با من بگو. حضرت

به او فرمود: ابرها مسخر او گردید و اسباب برایش فراهم شد و نور و روشنایی برایش گسترانیده شد. مرد از او پرسید: معنای بسط نور چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: شب برای او هم‌چون روز روشن بود. سپس امام علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا باز هم راجع به او می‌خواهی؟ آن مرد ساکت شد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابان بن عثمانة، از ابو داود، از ابو بردة اسلمی نقل کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام می‌گوید: خداوند در هفت جا تو را در کنار من حاضر و شاهد گردانیده است: اما اولین آن، همان شبی است که به آسمان برده شدم. جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته‌ام. گفت: از خدا بخواه تا او را به نزد تو بیاورد. از خدا خواستم و ناگهان دیدم که کسی مثل تو همراه من است، و فرشتگان در صف ایستاده بودند. گفتم: ای جبرئیل! این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: آن‌ها کسانی هستند که در روز قیامت، خداوند آن‌ها را به همراهی تو مفتخر می‌گرداند. آن‌گاه به آن‌ها نزدیک شدم و درباره چیزهایی که تاکنون اتفاق افتاده و تا قیامت اتفاق خواهد افتاد، صحبت کردیم. دوم: آن موقعی بود که برای بار دوم به آسمان برده شدم. جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته‌ام. گفت: از خدا بخواه او را به نزد تو بیاورد. آن‌گاه از خدا خواستم. ناگهان دیدم که شخصی هم‌چون تو همراه من است. سپس پرده از هفت آسمان برایم برداشته شد و من همه ساکنان آن اعم از جن و پری را دیدم و جای هر

فرشته ای را در آن‌جا ملاحظه کردم. سومین بار، موقعی بود که به پیامبری جنیان مبعوث شدم. آن‌گاه جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته‌ام. گفت: از خدا بخواه که او را به نزد تو بیاورد. پس از خدا خواستم. ناگهان دیدم که تو همراه من هستی. من به آن‌ها چیزی نگفتم و آن‌ها هم به من پاسخی ندادند مگر این که تو همه آن سخنان را شنیده ای. چهارمین بار، مخصوص من و تو است در شب قدر و به کسی جز ما اختصاص ندارد. پنجم: درباره تو از خدا درخواست کردم و خداوند همه چیز را درباره تو به من بخشیده است به جز پیامبری که خداوند فرمود: ای محمد! آن را مخصوص تو قرار داده‌ام و با تو آن را خاتمه داده‌ام. و اما ششم: آن هنگامی است که به آسمان برده شدم. خداوند همه پیامبران در آن‌جا جمع کرده بود. با آن‌ها نماز گزاردم و کسی مثل تو در پشت سر من بود. و هفتم: نابودی احزاب و گروه‌ها به دست من و تو است. و این حدیث جوابی است بر آن‌هایی که معراج را انکار می‌کنند.

شیخ در کتاب امالی خود، از ابو فتح هلال بن محمد بن جعفر حفّار، از ابن جعابی، از ابو عثمان سعید بن عبدالله بن عجب انباری، از خلف بن درست، از قاسم بن هارون، از سهل بن صقین، از همّام، از قتادة، از انس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، به خداوند عز و جل نزدیک شدم، تا آن‌جا که فاصله بین من و او به‌اندازه دو سر کمان و یا کمتر بود. به من گفت: ای محمد! از مردم چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پروردگارا! علی

را. گفت: ای محمد! نگاه کن. به سمت چپ خود نگاه کردم، ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم.

امام باقر علیه السلام گفت: به این دلیل سدرة المنتهی نامیده شده است که فرشتگان محافظ، کارهای زمینیان را به آن محل می‌برند و آن محافظان کریم و نیکوکار، قبل از سدرة المنتهی ساکن هستند و چیزهایی را که فرشتگان از کارهای بندگان در روی زمین به آن‌ها گزارش می‌دهند، می‌نویسند و آن را به محل سدرة المنتهی می‌رسانند. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرد و دید که شاخه‌های آن در زیر عرش و اطراف آن است. آن‌گاه نور خداوند جبار عز و جل بر محمد متجلی شد و وقتی که آن نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پوشاند، با چشم خودش دید و از ترس شانه‌هایش لرزید. آن‌گاه خداوند عز و جل قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را استوار و بینایی او را قوی گردانید تا آن‌جا که بعضی از نشانه‌های پروردگارش را دید و این است گفته خداوند عز و جل که می‌فرماید: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِندَ سِدْرَةِ المُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ المَأْوى» یعنی در ک کردن و دریافتن. آن‌گاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم با چشم خود بعضی از نشانه‌های بزرگ، یعنی بزرگ‌ترین آیات پروردگار خویش را دید.

محمد بن ابی عبدالله کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ثابت بن دینار نقل شده است که او می‌گوید: از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عز و جل با مکان وصف می‌شود؟ فرمود: خداوند از

آن برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: برای این که جلال و عظمت آسمان‌ها را با هر آن‌چه در آن است به او نشان بدهد. از چیزهای عجیبی که ساخته است تا موجودات جدیدی که خلق کرده است. گفتم: پس معنای آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی* فَكَانَ قَابَ قَوسَينِ أَو أَدْنَی» چیست؟ فرمود: همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که به حجاب نور نزدیک شده بود و جلال و عظمت آسمان‌ها را مشاهده نمود. سپس حضرت خم شد و از زیر آن به عظمت و ملکوت زمین نگاه کرد، تا جایی که گمان کرد در نزدیکی زمین قرار دارد و فاصله او با زمین دو سر کمان و یا کمتر است.

سپس علی بن ابراهیم، از حبیب بن حسن بن ابان آجری، از محمد بن هشام، از محمد، از یونس نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من گفت: چهارده مرد در شب چهارده ذی حجه با اصحاب عقبه جمع شدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: هیچ پیامبری نیست مگر این که آیه و نشانه ای دارد.

آیه تو در این شب چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه می‌خواهید؟ گفتند: اگر تو در پیش پروردگار دارای قدر و منزلت هستی، به ماه دستور بده که دو قسمت شود. آن‌گاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من به همه چیز دستور دادم که در اطاعت تو باشد. او سرش را بلند کرد و به ماه دستور داد به دو نیمه تقسیم شود. پس به دو قسمت تقسیم شد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شکر و سپاس از خداوند سر

به سجده گذاشت و شیعیان ما هم سجده کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بلند کرد و آن‌ها نیز سرهایشان را بلند کردند. سپس گفتند: آیا به شکل اول خود برمی گردد؟ پس به شکل اولش برگشت: سپس گفتند: آیا سرش دو نصف می‌شود؟ رسول خدا به او دستور داد و به دو نیمه تبدیل شد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر شکر و سپاس از خداوند، سجده نمود و پیروان ما نیز سجده کردند و گفتند: ای محمد! وقتی مسافران ما از شام و یمن برگشتند. از آن‌ها می‌پرسیم که در این شب چه دیدند. اگر آن‌چه را که ما دیدیم آن‌ها هم دیده‌اند، مطمئن می‌شویم که از جانب پروردگار تو است و اگر چیزی را که ما دیده‌ایم، آن‌ها ندیده باشند. معلوم می‌شود که سحر و جادو بوده است و ما را با آن‌جادو کرده ای. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» تا آخر سوره.

امام صادق علیه السلام فرمود: سپس ماه به دو نیم تقسیم شد؛ تکه ای از آن بر کوه «صفا» فرود آمد و تکه ای دیگر بر «مشعرین». داخل شهر مکه و بیابان‌ها و دره‌هایش را روشن کرد و مردم از هر طرف فریاد زدند: به خدا و رسول او ایمان آوردیم و منافقان فریاد زدند: با جادوی خودت ما را نابود کردی، هر کاری می‌خواهی بکن، با این کار که انجام داده ای هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم. سپس، ماه به جایگاه خودش در آسمان برگشت و برخی از مردم، برخی دیگر را سرزنش می‌کردند و به بزرگان آن‌ها می‌گفتند: به خدا قسم، حتماً و حتماً به محمد ایمان می‌آوریم و در حالی که به او ایمان آورده‌ایم با شما می‌جنگیم و مبارزه می‌کنیم. همانا، دلیل و برهان نازل شد و عذر و بهانه‌ها آشکار گردید و

حق نمایان شد. در همان روز خداوند عز و جل سوره ابی لهب را نازل کرد و خبرش به او رسید. ابو لهب گفت: وای بر محمد، او در بافتن این کلام به حرف خود من توجه کرده است. به خدا قسم که محمد به خاطر این که به او کافر هستم و او را تکذیب می‌کنم، به دشمنی با من برخاسته است.... محمد، شعر گفته و این کلام را بافته و فکر کرده سوره ای است که خداوند درباره من بر او نازل کرده است. به حق لات و عزّی قسم، اگر محمد در مدح من چیزی بگوید که تمام افق را با آن پر کند، دیگر به او ایمان نمی‌آ ورم و همین مرا بس است که با محمد در میان خانواده‌اش با کارهایی که انجام می‌دهد، مخالفت کنم. هر چند که پروردگار کعبه مرا با آتش، دچار عذاب سازد. در آن روز ششصد و دوازده مرد ایمان آوردند که بیشتر آن‌ها، ایمان خود را پنهان کردند تا این که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم هجرت کرد. ابولهب بر کفر خود مرد و ابوجهل کشته شد و ابوسفیان و معاویه و عتبه در روز فتح مکه ایمان آوردند و عباس و زید بن خطاب و عقیل بن ابی طالب و بسیاری از آن‌ها در زیر فشار مرگ ایمان آوردند. آن‌ها هشتاد نفر هستند که به طلقاء یعنی آزاد شدگان معروف هستند که ایمان آن‌ها هیچ سودی به حالشان ندارد.

«در پیشقدم خروج او سه سال خشکی است: در سال اوّل آسمان یک سوّم بارانش را حبس می‌کند و زمین یک سوّم گیاهش را، در سال دوّم آسمان دو سوّم بارانش را حبس می‌کند و زمین دو سوّم گیاهش را، و در سال سوّم آسمان همبارانش را حبس می‌کند و زمین همنباتش را.

هیچ حیوان سم داری نمی‌ماند جز این‌که هلاک می‌شود، حیوان وزوز کننده ای نمی‌ماند جز این‌که نابود می‌شود، از زشت‌ترین فتنه‌های او اینست که پیش بادیه نشین می‌رود و می‌گوید: اگر شتر ترا زنده کنم باور می‌کنی که من پروردگار تو هستم؟! می‌گوید: آری. پس در برابر دیدگان او شترش را به بهترین شکلی مجسّم می‌کند که با پستانهای بسیار جالب و کوهان بسیار مرتفع دیده می‌شود!! به کسیکه پدرش یا برادرش مرده است می‌گوید: اگر پدرت و برادرت را زنده کنم، باور می‌کنی که من پروردگار تو هستم؟! می‌گوید: آری، پس شیاطین را به صورت پدر و برادر او درمی آورد!!».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که درباره آیات: «الرَّحْمَنُ* عَلمَ القُرْآنَ» فرمود: خداوند، قرآن را به محمد یاد داد. گفتم: منظور از «خَلقَ الإِنسَانَ» چیست؟ فرمود: آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. گفتم: «عَلمَهُ البَیانَ» چیست؟ فرمود: خداوند، بیان هر چیزی را که مردم به آن نیاز دارند به علی علیه السلام آموخته است. گفتم: «الشَّمْسُ والقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» چه معنایی دارد؟ فرمود: آن دو عذاب می‌شوند. گفتم: خورشید و ماه مورد عذاب قرار می‌گیرند؟ فرمود: اگر درباره چیزی سئوال می‌پرسی پس خوب آن را بفهم. خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند که به دستور او می‌چرخند و از او اطاعت می‌کنند. نور آن دو بر گرفته از نور عرش است اما گرمای آن دو از جهنم است. وقتی قیامت فرا رسد، نور آن دو به عرش برمی گردد و گرمای آن دو به آتش جهنم، دیگر خورشید و ماه وجود نخواهد داشت، بلکه مقصود خداوند،

آن دو هستند (اولی و دومی) که لعنت خداوند بر آن دو باد. آیا مردم روایت نکرده‌اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خورشید و ماه دو نور هستند در آتش؟ گفتم: بلی. فرمود: آیا حرف مردم را نشنیدی که می‌گویند: فلانی و فلانی ماه و خورشید این امت و نور آن هستند؟ پس آن دو در آتش هستند و منظور خداوند کسی جز آن دو نفر نیست. گفتم: «والنَّجْمُ والشَّجَرُ يسْجُدَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: نجم: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشد و در جاهای دیگری هم خداوند او را به این نام نامیده است. فرمود: «والنَّجْمِ إِذَا هَوى» و فرمود: «وعَلامَاتٍ و بِالنَّجْمِ هُمْ يهْتَدُونَ» [و نشانه‌هایی دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راه یابی می‌کنند] منظور از علامات، اوصیا می‌باشد و منظور از نجم، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. گفتم: «يسْجُدَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: یعنی عبادت می‌کنند. گفتم: «والسَّمَاء رَفَعَهَا ووضَعَ المِيزَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: منظور از سماء: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشد که خداوند او را به نزد خود بالا برد. و منظور از میزان: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که خداوند او را در میان خلق خود منصوب کرده است. گفتم: «أَلا تَطْغَوا فِی المِيزَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: یعنی از امام نافرمانی نکنید. گفتم: «وأَقِيمُوا الوزْنَ بِالقِسْطِ» به چه معنا است؟ فرمود: یعنی امام را با عدالت بر پا دارید[او را یاری کنید]؛ گفتم: «ولا تُخْسِرُوا المِيزَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: از حق امام نکاهید و به او ظلم نکنید و درباره آیه «والأَرْضَ وضَعَهَا للأَنَامِ» فرمود: للانام یعنی برای مردم و درباره آیه: «فِيهَا فَاكِهَةٌ والنَّخْل ذَاتُ الأَكْمَامِ» فرمود: میوه درخت خرما در غلاف رشد می‌کند و سپس از آن بیرون می‌زند. و درباره آیه «والحَبُّ ذُو العَصْفِ والرَّيحَانُ» فرمود: منظور از «حب»، گندم و جو و

حبوبات است و منظور از «عصف» انجیر می‌باشد و منظور از «ریحان» هر چیزی که خورده می‌شود و درباره آیه «فَبِأَیِ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: در ظاهر خطاب به جنّ و انس می‌باشد، ولی در باطن، منظور فلانی و فلانی است.

تحفة الاخوان: با سند از ابو بصیر: از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که او از حضرت پرسید: مرا از خلقت آدم علیه السلام با خبر ساز که چگونه خداوند متعال او را آفریده است. فرمود: خداوند متعال وقتی آتش سموم را خلق کرد، و آن آتشی است که نه گرما دارد و نه دود، جانّ را از آن آتش آفرید. این است معنای آیه: «والجَآنَّ خَلقْنَاهُ مِن قَبْل مِن نَّارِ السَّمُومِ» [و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم] و آن را «مارج» نامید و از آن همسر او را خلق کرد و آن را «مارجة» نامید. مارج با مارجه هم بستر شد و جانّ متولد گردید. سپس جانّ فرزندی به دنیا آورد و آن را جنّ نامید، و قبائل جنّ از او منشعب شده است و یکی از آن‌ها ابلیس ملعون است. برای جانّ، مذکر و مؤنت به دنیا می‌آمد و هم‌چنین جن ّها دوقلو به دنیا می‌آمدند که به نود هزار مذکر و مؤنث تبدیل گردیدند و زیاد شدند تا این که بالغ به تعداد ماسه‌ها شدند. این حدیث طولانی است و همه آن‌ها در آیه «والجَآنَّ خَلقْنَاهُ مِن قَبْل مِن نَّارِ السَّمُومِ» در سوره حجر قبلاً آمده است.

در کتاب «صفت جنّت و نار» به نقل از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی ذکر شده است که حضرت فرمود: خداوند

حوریان بهشتی را همزمان با درختان بهشت خلق کرده است و آن‌ها را به خاطر شوهرانشان در دنیا محبوس کرده است (آنان را به شوهرانشان در دنیا اختصاص داده است). هر کدام از آن‌ها هفتاد لباس فاخر به تن کرده‌اند، ولی سفیدی پاهایشان از پشت هفتاد لباس دیده می‌شود، هم‌چنان‌که شراب قرمز در شیشه سفید رنگ دیده می‌شود و یا آن‌چنان‌که نخ سفید رنگ در داخل یاقوت قرمز دیده می‌شود. یک مرد هر بار در حالی که دارای قدرت جنسی صد مرد به مدت چهل سال است با او آمیزش می‌کند و آن‌ها باکره و پاکدامن هستند و هر بار که با آن‌ها آمیزش می‌شود، دوباره باکره می‌شوند. «لمْ يطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلهُمْ ولا جَانٌّ» [دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است] یعنی هرگز هیچ انسانی و یا جنی آن‌ها را لمس نکرده است. «فِيهِنَّ خَيرَاتٌ حِسَانٌ» یعنی خوش اخلاق و زیبارو هستند «كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ والمَرْجَانُ» [گویی که آن‌ها یاقوت و مرجانند] یعنی به صافی یاقوت و به سفیدی مروارید. حضرت فرمود: در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرف آن، زنان آوازه خوان وجود دارند و خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها وحی می‌کند و می‌گوید: پیام تمجید و تسبیح و تحمید مرا به بندگانم برسانید و آن‌ها هم با صدای بلند آواز می‌خوانند، آوازی که مخلوقات هرگز مانند آن را نشنیده‌اند و از پی آن ساکنان بهشت به وجد و طرب می‌آیند.

يرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند. ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند.

درّ المنثور: از علی علیه السّلام است که فرمود: سقف مرفوع آسمان است و بحر مسجور دریائی در آسمان است که زیر عرش است.

درّ المنثور: سیوطی به نقل از کتاب خودشان (اهل سنت) از عباس بن عبد المطلب، آورده که گفت: ما نزد پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله بودیم، فرمود: آیا می‌دانید میان آسمان و زمین چه‌اندازه است؟ گفتیم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: پانصد سال راه، و از هر آسمانی تا دیگری سال راه، و کلفتی هر آسمانی هم سال راه است، و بالای آسمان هفتم دریائی است که از بالا تا پائینش به‌اندازه میان آسمان و زمین است، سپس بالایش هشت گوزن است که از زانو تا سم آن‌ها به‌اندازه از آسمان تا زمین است، و آن‌گاه بالایش عرش است که از بالا تا پائین به‌اندازه از آسمان تا زمین است.

الغارات: به سندش از ابن نباته آورده که پرسش شد از امیرالمؤمنین علیه السّلام که چه‌اندازه است میان آسمان و زمین؟ فرمود: کشش دیده، و دعای ستم رسیده، پرسش شد، چه‌اندازه است میان مشرق و مغرب؟ فرمود: یک روز رفت و آمد خورشید، و پرسش شد از کهکشان؟ فرمود: درهای آسمان است که خدا آن‌ها را بر قوم نوح گشود و سپس بست و باز نکرد، و پرسش شد از رنگین کمان‌ها، فرمود: امان همه روی زمین از غرق شدن است، چون که آن را در آسمان می‌نگرند.

بیان: «شرج» نام کهکشان است و چه بسا آن را به حلقه‌های کیسه و چمدان تشبیه کرده‌اند که با آن‌ها آن را می‌بندند، یا به رودخانه آب که مجرای اصلی آن است، چنانچه در خبر است یا به رودخانه میان دشت، و در قاموس به معنی شکاف کمان و فرقه و کانال و بستن بقچه آمده.

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: زندگی و مرگ دو آفریدهٔ خداوند هستند. اگر مرگ بیاید و به انسان روی آورد، داخل در او می‌شود و مرگ داخل چیزی نمی‌شود مگر این‌که زندگی از آن خارج بشود.

محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همگی، از ابن محبوب، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تعداد هیچ آفریده ای بیشتر از تعداد فرشتگان نیست. هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می‌آیند و در شب به دور بیت اللّٰه الحرام طواف می‌کنند و همین‌طور در هر روز همین تعداد فرود می‌آیند و طواف می‌کنند.

محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، معاویة بن میسره، از حکم بن عُتَیبه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رودی در بهشت جریان دارد که جبرئیل علیه السلام هر صبح در آن فرو می‌رود و سپس از آن بیرون آمده و خود را می‌تکاند و خداوند عزّ و جلّ از هر قطره ای که از او می‌چکد، فرشته ای را می‌آفریند.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن از جان دادن ناخشنود می‌شود؟ ایشان فرمود: به خدا سوگند! نه. چون فرشته مرگ نزد مؤمن می‌آید تا جانش را بگیرد، او در آن دم بی‌تابی می‌کند. فرشته مرگ به او می‌گوید: ای دوست خدا! بی‌تابی نکن، سوگند به خدایی که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم را برانگیخت، من بر تو نیک خواه‌تر و دلسوزتر از پدری مهربآن‌که به کنارت آمده باشد، هستم؛ پس چشم بگشا و بنگر. در آن هنگام فرشته مرگ، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام اللّه علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام از فرزندان ایشان را برای او نمودار می‌سازد و می‌گوید: اینان همراهان تو هستند؛ یعنی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه سلام اللّه علیها و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ائمّه هدی - که سلام و درود خدا بر ایشان باد. او چشم باز می‌کند و می‌نگرد. آن‌گاه ندا دهنده ای از سوی پروردگار شکوه و عزت، روح او را چنین ندا می‌دهد: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» به محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام، «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیةً» به ولایت، «مَّرْضِیةً» به پاداش، «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی» یعنی در زمره محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام، «وَادْخُلِی جَنَّتِی». دراین هنگام هیچ‌چیز برای او دوست داشتنی‌تر از این نیست که روحش جدا شود و به ندا دهنده بپیوندد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: سبب نزول این آیه این است که فاطمه سلام الله علیها در خواب دید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد دارد همراه با او و علی و حسین و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شود. پس از شهر خارج شدند، از دیوارهای شهر گذشتند و دو راه در برابر آنان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سمت راست را برگزید. آن راه، آنان را به جایی رساند که در آن درختان خرما و آب بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذرآء خرید گوسفندی که در یکی از گوش‌هایش نقطه‌های سفید است و سپس دستور داد آن را ذبح کنند. به محض این که از گوشت آن خوردند، از دنیا رفتند. فاطمه سلام الله علیها گریان و ترسان بیدار شد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مطلع نکرد. صبح هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الاغی را آورد. فاطمه سلام الله علیها را بر آن سوار کرد و همان‌طور که فاطمه سلام الله علیها در خواب دیده بود، دستور داد امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شوند. چون از برج و باروی شهر خارج شدند، دو راه در مقابل ایشان بود، همان‌طور که فاطمه سلام الله علیها دیده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان‌که فاطمه سلام الله علیها در خواب دیده بود، سمت راست را برگزید، تا این که به مکانی رسیدند که در آن درختان خرما و آب بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی با نقطه‌های سفید در یکی از گوش‌هایش خرید و دستور داد گوسفند را ذبح کردند و آن را کباب کردند. هنگامی که خواستند آن را بخورند، فاطمه سلام الله علیها برخاست به گوشه ای رفت و از آنان دور شد، و از ترس این

که آنان بمیرند، گریه کرد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم او را صدا کرد. نزد او رفت و بالای سرش ایستاد و او هم‌چنان گریه می‌کرد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چه شده است دخترم؟ فرمود: ای رسول خدا، من شب قبل، چنین خوابی دیده‌ام و شما همان کارهایی را انجام دادید که در خواب دیدم. پس از شما دور شدم تا مرگ شما را نبینم.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برخاست، دو رکعت نماز گزارد و با پروردگارش مناجات کرد. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و فرمود: شیطانی است که به او زها گفته می‌شود، او همآن‌کسی است که این خواب را به فاطمه سلام اللّٰه علیها نشان داد. او مؤمنان را در خواب، از غم آن‌چه آنان راانددوهگین می‌کند، آزار می‌دهد. جبرئیل دستور داد او را نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیاورند. او را آوردند. به او فرمود: تو همانی که این خواب را نشان دادی؟ گفت: بله، ای محمد! پس آن حضرت، سه بار بر روی او آب دهان‌انداخت، به طوری که سه جای او را شکست. پس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، اگر تو و یا یکی از مؤمنین در خوابتان چیزی ببینید که از آن بدتان می‌آید، بگویید: اعوذ بما عاذت به ملائکة اللّٰه المقربون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت من رویایی [به خاطر خواب بدی که دیدم، به همان چیزی پناه می‌برم که فرشتگان مقرب خداوند و پیامبران مرسل و بندگان صالح او بدان پناه بردند] سپس سوره حمد و معوذتین (دو سوره ای که با قل اعوذ» شروع می‌شود) و قل هو اللّٰه احد را بخواند و سه بار به سمت چپ خود آب دهان بیندازد. در این صورت، دیگر آن‌چه که در خواب دیده، به او ضرری

نمی‌رساند. آن‌گاه خداوند بر رسولش این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطَانِ».

و نیز او از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبکر حضرمی و بکر بن ابی بکر، از سلیمان بن خالد روایت کرد که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عز و جل «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطَانِ» پرسیدم. فرمود: مقصود، دومی است. درباره کلام خداوند تعالی: «مَا یکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَةٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ» [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آن‌هاست] پرسیدم، فرمود: مقصود، فلانی و فلانی است و نیز فرزند فلانی که امین ایشان بود. آنان با یک‌دیگر جمع شده و وارد کعبه شدند و نوشته ای را نوشتند که اگر محمد بمیرد، امر (خلافت) هرگز نباید به قریش باز گردد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عمرو بن عثمان، از مفضَّل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند که جبرئیل علیه السلام به من خبر داده است که فرشته ای از فرشتگان آسمان‌که در نزد خداوند از جایگاه عظیمی برخوردار بود، مورد خشم خداوند قرار گرفت، و از آسمان به زمین فرو فرستاده شد. پس نزد ادریس علیه السلام آمد و گفت: تو در نزد خداوند از منزلت والایی برخورداری، نزد خداوند، مرا شفاعت کن. او نیز سه شب پشت سر هم نماز گزارد و روزهایش را نیز بی‌آن‌که افطار کند، روزه گرفت. سپس در هنگام سحر برای آن فرشته به درگاه خداوند عز و جل دعا کرد. فرشته گفت: درخواست تو اجابت شد و من نیز آزاد شدم. اکنون می‌خواهم تو

را پاداش دهم. حال چیزی از من طلب کن. ادریس گفت: می‌توانی فرشته مرگ را به من نشان دهی، شاید که با او انس بگیرم، زیرا با یادآوری نام او، هیچ‌چیز برایم خوشایند نمی‌گردد. او بال‌هایش را گشود و گفت: سوار شو. آن‌گاه ادریس را در آسمان دنیا بالا برد و در جستجوی فرشته مرگ برآمد. به او گفتند: باید بالاتر بروی. او رفت تا این که فرشته مرگ را بین آسمان چهارم و پنجم ملاقات کرد. آن فرشته صدا زد: ای فرشته مرگ! چرا تو رااندوهگین و چهره درهم کشیده می‌بینم؟ او گفت: شگفتی‌ام از آن است که در زیر سایه عرش دستور گرفتم که روح یک آدمیزاد را بین آسمان چهارم و پنجم قبض کنم. ادریس علیه السلام با شنیدن این جمله، حالش تغییر کرد و بر روی بال فرشته بیهوش شد و فرشته مرگ در همان لحظه، روحش را قبض نمود. خداوند عز و جل در مورد او فرموده است: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيا».

علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از کسی که از او روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی بر یکی از فرشتگان خشم گرفت و بال‌هایش را قطع کرد و آن را در یکی از جزایر دریاانداخت و تا زمانی که اراده کرد، او را در آن‌جا نگه داشت و هنگامی که خداوند ادریس علیه السلام را برانگیخت، آن فرشته نزد او آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه که از من راضی گردد و بالهایم را به من بازگرداند. ادریس گفت: باشد، دعا می‌کنم. سپس برایش دعا کرد و خداوند نیز بال‌هایش را به او بازگرداند و از او راضی گشت.

فرشته به ادریس گفت: از من درخواستی داری؟ ادریس گفت: آری. می‌خواهم مرا به آسمان ببری تا فرشته مرگ را ببینم، چرا که با یاد او زندگی بر من ناخوش می‌گردد. سپس فرشته، ادریس را بر روی بالش گذاشت تا این که به آسمان چهارم رسید و ناگهان دید که فرشته مرگ از تعجب، سرش را تکان می‌دهد. ادریس به او سلام کرد و گفت: چه شده است که سرت را تکان می‌دهی؟ او گفت: همانا پروردگار بزرگ به من دستور داده تا جانت را بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم. من گفتم: پروردگارا! چگونه این ممکن است و حال آن‌که ضخامت آسمان چهارم به‌اندازه مسیر پانصد سال و از آسمان چهارم تا سوم نیز مسیر پانصد سال است و ضخامت آسمان سوم و مسافت بین آسمان سوم تا آسمان دوم نیز هرکدام مسیر پانصد سال است و هر آسمانی و مسافت بین آن‌ها نیز همین مقدار فاصله دارد، حال چگونه این ممکن است؟ سپس روح ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم گرفت و منظوراز آیه: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيا» نیز همین است. هم‌چنین آن حضرت فرمودند: او را ادریس نامیدند چون بسیار کتاب می‌خواند.

علی بن ابراهیم از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می‌کند که ایشان در حدیث اسراء فرمودند: سپس به آسمان چهارم رفتم و در آن‌جا مردی را دیدم و گفتم: این کیست، ای جبرئیل؟ گفت: این ادریس است که خداوند او را به مقامی بلند ارتقا داد. سپس به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد. من برای او طلب استغفار کردم و او نیز برایم طلب استغفار نمود.

علی بن ابراهیم گفته است: منظور از آیه: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیبِ إِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیا * لَا یسْمَعُونَ فِیهَا یعنی در بهشت لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَعَشِیا» مراد باغ‌های دنیای قبل از قیامت است و دلیل آن عبارت «بُکْرَةً وَعَشِیا» می‌باشد، چرا که در آخرت، در بهشت‌های جاویدان، صبح و شبی وجود ندارد و صبح و شامگاه مربوط به باغ‌های دنیاست که روح مؤمنان بدان منتقل می‌گردد و خورشید و ماه بر آن طلوع می‌کنند.

محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ضریس کنّاسی روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می‌گویند که آب فرات ما از بهشت سرچشمه می‌گیرد، چگونه آن از مغرب می‌آید و چشمه‌ها و مسیل‌ها در آن می‌ریزند؟! وی گوید: من به پاسخ امام باقر علیه السلام گوش فرا دادم و ایشان در جواب من فرمودند: همانا خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده است و آب فرات از آن خارج می‌شود. ارواح مؤمنان در هر شامگاه، از قبرهایشان به سمت آن می‌روند و بر روی میوه‌های آن می‌افتند و از آن می‌خورند و بهره مند می‌گردند و با هم دیدار می‌کنند و با یک‌دیگر آشنا می‌شوند. با ظهور سپیده دم، آنان از بهشت بیرون می‌شوند و در آسمان و بین آسمان و زمین شروع به رفت و آمد می‌کنند و با طلوع خورشید، به قبرهایشان می‌روند. آن‌ها در آسمان، یک‌دیگر را دیدار می‌کنند و با هم آشنا می‌شوند. ایشان در ادامه فرمودند: و خداوند آتشی در مشرق دارد، که آن را برای اسکان روح کافران آفریده و آنان از

زقوم آن می‌خورند و در شب از آب جوشان آن می‌نوشند و آن‌گاه که سپیده دم سر زند، به وادی ای در یمن می‌روند که به آن برهوت گفته می‌شود که از آتش‌های دنیا سوزنده‌تر است. آنان در آن‌جا با یک‌دیگر ملاقات می‌کنند و با یک‌دیگر آشنا می‌شوند و در شامگاه به آتش بازمی گردند و پیوسته تا روز قیامت حالشان این چنین است.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن عثمان، از ابی بصیر روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد روح مؤمنان سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: آنان در اتاق‌هایی از بهشت هستند و از خوراکی‌های آن می‌خورند و از نوشیدنی‌هایش می‌نوشند و می‌گویند: پروردگارا، قیامت را برایمان برپا ساز، و آن‌چه را به ما وعده دادی، عملی کن و افراد پسین ما را به پیشینیان ملحق ساز.

علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی باز می‌ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می‌سازید و گاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن

بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله، و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه أكبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم.

علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می‌شد و در آن بنایی از درّ و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟

ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می‌دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه اکبر. سپس فرمودند: آیا می‌دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می‌دانی که غذا

دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن‌کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می‌دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن‌کسی است که نمی‌خوابد تا این که نماز شام آخرش را ادا کند و منظور از این که مردم خوابند، یهود و مسیحیانند، چرا که آنان ما بین این فاصله را می‌خوابند.

آن حضرت فرمود: هر مؤمنی را در بهشت، باغ‌های فراوان است که برخی از آن‌ها با داربست و برخی بی‌داربستند و مؤمن را جوی‌هایی از شراب و آب و شیر و عسل ناب است و هنگامی که دوست خدا غذایش را طلب می‌کند، هر آن‌چه را دوست دارد، نزد او می‌آورند، بی‌آن‌که خواسته‌اش را به زبان آورد. آن حضرت می‌فرمایند: سپس با برادرانش خلوت می‌کند و آنان یک‌دیگر را ملاقات می‌کنند و در زمانی به مانند وقت بین سپیده دم و طلوع آفتاب، در زیر سایه ای گسترده در باغ‌های خویش از نعمت‌ها بهره می‌برند و گواراتر از آن، هر مؤمنی را هفتاد همسر حوری و چهار همسر از بشر است و مؤمن گاهی با همسر حوری خود و گاهی با همسر انسانی خود به سر می‌برد و گاهی نیز تنهایی بر روی تخت‌ها با خود خلوت می‌کند و آنان به یک‌دیگر می‌نگرند. انسان مؤمن در حالی که بر روی تخت خویش نشسته است، نوری او را در برمی گیرد و به خدمتکارانش می‌گوید: این نور درخشنده چیست؟ شاید که خدای جبار به من نگریسته است؟ سپس خدمتکارانش (با شگفتی) به او می‌گویند: منزه است منزه است. خدای جلَّ و جلاله منزه است؛ این یکی

از زنان حوری‌ات می‌باشد که هنوز بر او وارد نشده ای و از سر اشتیاق به تو از خیمه‌اش تو را می‌نگرد. او به نزدیکت آمده و دوستدار دیدار توست و هنگامی که تو را دید که بر روی تخت تکیه دادی، از سر اشتیاق به تو، لبخندی به سوی تو روانه داشته و این نوری که تو را دربرگرفت، از سفیدی و پاکی و صفا و نازکی دندان‌های اوست. سپس ولی خدا می‌گوید: او را اجازه دهید تا نزد من آید. سپس هزار خدمتکار مرد و هزار خدمتکار زن به نزد او روند و با این خبر به او مژده دهند و او نیز از خیمه خویش به سوی ولی خدا درآید، در حالی که هفتاد حله از زر و سیم به تن دارد که با مروارید و یاقوت و زبرجد مزین شده‌اند، و عطر آن مشک و عنبر است با رنگ‌های گوناگون؛ نار پستان و دلکش و میان باریک است، و ساقش از پس هفتاد حله به چشم آید و قامتش هفتاد ذرع و تخت سینه‌اش ده ذرع است. آن‌گاه که نزدیک دوست خداوند شود، خدمتکاران با ظرف‌هایی از سیم و زر انباشته از مروارید و یاقوت و زبرجد درآیند و بر سر حوری نثار کنند و سپس یک‌دیگر را در آغوش کشند. آن‌گاه، نه این خسته شود و نه آن.

راوی گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: اما بهشت‌هایی که در قرآن از آن یاد شده، بهشت عدن و بهشت فردوس و بهشت نعیم و بهشت مأوی است و خداوند را بهشت‌هایی است که بین این بهشت‌ها است، و مؤمن هراندازه که از این باغ‌ها بخواهد، از آن برخوردار می‌شود و هر جور که بخواهد، در آن از نعمت‌ها بهره مند می‌گردد و هرگاه چیزی بخواهد، ندایش این است: «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ» [خدایا تو پاک و منزهی]، و هرگاه این را بگوید، خدمتکاران هرآن‌چه را دوست دارد، برایش می‌آورند، بی‌آن‌که درخواست چیزی کند یا بدان امر نماید، و این بیانگر آیه: «دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِیتُهُمْ فِیهَا

سَلاَمٌ» [نیایش آنان در آن‌جا سبحانک اللهم (خدایا تو پاک و منزهی) و درودشان در آن‌جا سلام است] و منظور از آن (ضمیردوم) خدمتکاران هستند، و این قول خداوند متعال است: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» [و پایان نیایش آنان این است که الحمدلله رب العالمین (ستایش ویژه پروردگار جهانیان است)] و این را زمانی می‌گویند که لذت‌های خود اعم از جماع و خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را به انجام رسانیده‌اند و در وقت فارغ شدن از آن، خداوند را ستایش می‌کنند. اما ایشان درباره عبارت «أُوْلَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» [آنان روزی معین خواهند داشت] فرمودند: خدمتکاران، روزی مورد نظر مؤمنان بهشتی را می‌دانند؛ از این رو پیش از این که آن را درخواست نمایند، آن را نزد ایشان می‌آورند. و ایشان درباره عبارت «فَوَاکِهُ وَهُم مُّکْرَمُونَ)» [(انواع) میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود] فرمودند: هر آن‌چه را که در بهشت آرزو کنند، به آنان ارزانی داشته می‌شود.

هم‌چنین علی بن ابراهیم در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که ایشان فرمودند: فرشتگان با ناقه‌هایی بهشتی به دیدار آن‌ها می‌آیند که زین‌هایی از طلا دارند که با مروارید و یاقوت مزین شده است و پالان‌هایی از حریر و پرنیان دارند و طناب بینی آن‌ها بافته‌هایی از ارغوان است و افساری از زبرجد دارند. سپس آنان را به سمت صحرای محشر به پرواز در می‌آورند، در حالی که همراه هر یک از ایشان هزار فرشته است که در جلو و راست و چپ ایشان قرار دارند. این فرشتگان، آنان را احاطه می‌کنند تا این که به دروازه بزرگ بهشت می‌رسند. بر دروازه بهشت، درختی است که هزار نفر از سایه

یک برگ آن بهره می‌گیرد و در طرف راست آن چشمه ای است که پاک می‌کند و مطهر می‌سازد. پس جرعه ای از آن می‌نوشند و خداوند با آن قلب‌هایشان را از حسد پاک می‌کند و موهای صورتشان را می‌زداید. هم‌چنان‌که خود در قرآن می‌فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می‌نوشاند] و یعنی از همان چشمه پاک کننده، سپس به سوی چشمه ای دیگر که در طرف چپ درخت واقع است، باز می‌گردند و در آن خود را می‌شویند و این همان چشمه حیات است که پس از آن دیگر نمی‌میرند.

و از وی، از سلمة بن خطاب، از احمد بن عبد الرحمن بن عبد ربه صیرفی، از محمّد بن سلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفله، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عز و جل کوهی از زبرجد سبز آفرید که دنیا را در میان گرفت و آسمان را سبز کرد و پشت آن کوه موجوداتی آفرید که آن‌چه از نماز و زکات بر آفریدگان خدا واجب است هیچ بر آن‌ها واجب نشده بلکه همگی دو مرد از این امت را لعنت می‌گویند، و حضرت از آن دو نام برد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دیروز از جان مؤمنی با جان خود محافظت کرد؟ علی علیه السلام فرمود: من آن‌کسم ای رسول خدا و با جان خود از جان ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری محافظت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: داستان را برای برادرانت بازگو؛ اما اسم آن منافقان نیرنگ باز را آشکار نکن، خداوند شرّ آنان را از شما دور

کند و آنان را مهلت دهد تا توبه کنند، امید است که پند گیرند و بترسند. حضرت علی علیه السلام فرمود: در میان مدینه و در بین قبیله بنی فلان در حال رفتن بودم و دورتر روبروی من ثابت بن قیس بود که داشت به چاهی عمیق می‌رسید و در آن‌جا مردی از منافقان او را پس می‌راند تا در چاه بیاندازد. ثابت باز ایستاد پس آن منافق دوباره او را پس راند و آن مرد متوجه نزدیک شدن من نبود تا به او رسیدم و نزدیک بود که ثابت در چاه بیافتد. از ترس جان ثابت، روا ندیدم با آن منافق درگیر شوم پس خود را در چاه‌انداختم به این امید که او را بگیرم، نگاه کردم و دریافتم که من زودتر از او به کف چاه رسیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از او زودتر نرسی؟ حال آن‌که تو تنومندتر از او هستی و اگر تنومندی تو تنها به خاطر علم اولین و آخرین باشد که در دل توست همان علمی که خداوند آن را به رسول خدا و به تو سپرد، بدون شک سزاوار بود که تو از هر چیزی تنومندتر باشی. داستان تو و ثابت چه شد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به کف چاه رفتم و محکم بر پا ایستادم؛ حال آن‌که این کار بر من ساده‌تر و سبک‌تر از زمانی بود که آهسته گام بر می‌داشتم. ثابت نزدیک شد و به درون چاه سرازیر گشت. دستانم را به سویش گشودم و او در آغوشم افتاد. از این که از افتادنش به من یا خودش آسیبی برسد می‌ترسیدم اما همانند دسته ریحانی در دستانم قرار گرفت. ناگهان دیدم آن منافق با دو تن دیگر لب چاه ایستاد و به آن دو گفت: یک نفر را هدف گرفتیم و دو نفر را به دست آوردیم. سپس صخره ای صد منی آوردند و بر سر ما فروانداختند. از ترس این که به ثابت نخورد او را در آغوش کشیدم و سر به سینه‌اش نهادم و بر روی او خم شدم. صخره به پشت سرم خورد اما همانند نسیمی که در گرمای شدید بر

تنم بوزد نوازشم کرد. سپس صخره دیگری به وزن سیصد من آوردند و بر سر ما فروانداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سرم خورد؛ اما همانند آب خنکی که در روزی بسیار گرم بر تنم بریزم بر بدنم نشست. باز صخره دیگری به وزن پانصد من آوردند؛ در حالی که از بلند کردنش ناتوان بودند و آن را بر زمین می‌غلطاندند. آن را نیز بر سر ما فروانداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سر و کمرم خورد اما همانند جامه ای لطیف که بر تن کنم و به آن آرام گیرم بر بدنم نشست. در این هنگام شنیدم که می‌گفتند: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن قیس صد جان هم داشته باشند، هیچ یک از جان‌هایشان از شرّ این صخره‌ها در امان نخواهد ماند. آن‌گاه رفتند و خداوند شرّشان را از ما دور کرد. سپس به فرمان خداوند لبه چاه پایین آمد و کف چاه بالا رفت تا به هم رسیدند و با سطح زمین یکی شدند و ما گام برداشتیم و بیرون شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن، خداوند عز و جل آن‌چنان فضیلت و پاداشی برای تو واجب کرده است که هیچ‌کس جز خودش نداند. ندا دهنده روز قیامت ندا سر می‌دهد: کجایند دوستداران علی بن ابی طالب؟ در این هنگام مردمی نیکوکار به پا خیزند. به آن‌ها گویند هر که را در این صحرای قیامت می‌خواهید دست گیرید و به بهشت داخل کنید و در میان آن نیکوکارآن‌کسی که کمترین تعداد را شفاعت کند هزار هزار نفر از اهل محشر را نجات دهد. سپس ندا دهنده بار دیگر ندا می‌دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی در حدّ میانه ایمان برخیزند، به آن‌ها گویند

هر چه می‌خواهید از خدای عز و جل درخواست کنید. هر یک از آنان چیزی می‌طلبد و یک صد هزار برابر به او عطا می‌شود. باز ندا دهنده ندا می‌دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی که در دنیا به خود ستم روا داشته‌اند بر می‌خیزند. ندا آید: کینه توزان علی بن ابی طالب کجایند؟ جمع انبوهی از آنان را می‌آورند. ندا آید: هر هزار تن از این جمع فدای یک تن از این دوست داران علی بن ابی طالب شود تا ایشان به بهشت درآیند و این‌گونه خداوند عز و جل دوست داران تو را نجات می‌دهد و دشمنانت را فدایی آنان می‌کند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این شریف‌ترین فضیلت‌هاست، دوست دار او، دوست دار خدا و دوستدار رسول خدا و کینه توز او، کینه توز خدا و کینه توز رسول خدا می‌باشد. دوستداران او برترین آفریدگان خدای متعال در میان امّت محمّد هستند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: نگاه کن. علی علیه السلام، عبد اللّٰه بن اُبی و هفت تن از یهودیان را دید. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ببین که خداوند بر دل‌ها و گوش‌ها و چشم‌هایشان مهر نهاده است. سپس فرمود: ای علی، تو پس از محمّد رسول خدا، برترین گواه خداوند روی زمین هستی. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» فرشتگان و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و برترین آفریده خداوند پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام آن پرده را می‌بینند و آن‌ها را از این نشانه می‌شناسند. سپس خداوند متعال فرمود: «وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ» در آخرت به خاطر کفری که به خدا و محمّد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ورزیده‌اند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی آنان برای پوزش طلبی خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسیدند، حضرت بزرگ منشانه آن‌چه در ظاهرشان دید پذیرفت و باطن آن‌ها را به خداوند واگذار نمود؛ آن‌گاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و فرمود: ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، خداوند علی اعلی بر تو سلام داد و فرمود: ستمکارانی را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش طلبی به خاطر شکستن بیعتشان با او و عذرخواهی به خاطر زمینه چینی برای مخالفت با او نزدت آمده‌اند بیرون آور تا امری شگفت بر آن‌ها آشکار گردد و بدانند خداوند آن‌چنان علی علیه السلام را گرامی داشته که زمین و آسمان و کوه و دیگر آفریده‌های خود را به فرمان او درآورده است و این‌گونه او را در جایگاهی نهاده که تو را نهاده است و مقامی بخشیده که تو را بخشیده است و بگذار تا بدانند ولی خدا علی علیه السلام از آن‌ها بی‌نیاز است و آن‌ها از پس دادن تاوان رفتار خود با علی رهایی نمی‌یابند، مگر آن‌که خداوند بخواهد. خدایی که سامان امور همگان در دست اوست و علی علیه السلام در این راه بنده کوشای اوست و خدایی که حکمت امور نزد اوست و علی علیه السلام بر این اساس، کارگزار او و تحقّق بخش فرامین اوست. آن‌گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن گروه را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش خواهی به خاطر دسیسه چینی علیه او خدمت ایشان آمده بودند خطاب کرد و فرمود تا با ایشان بیرون روند. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله بر دامنه کوهی در مدینه ایستاد و به علی علیه السلام فرمود: ای علی، خداوند متعال اینان را فرمان داده تا یار و یاور تو باشند و کمر به خدمت تو بندند و در فرمان بری از تو بکوشند؛ پس نفع آن‌ها در این است که از تو پیروی کنند تا در بهشت خدا هم‌چون فرمانروایانی جاوید در ناز و نعمت به سر برند و

زیانشان در این است که از تو سرپیچی کنند تا در جهنم خدا تا ابد عذاب کشند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آن گروه فرمود: بدانید اگر از علی اطاعت کنید سعادتمند خواهید شد، و اگر با او مخالفت کنید سیه روز خواهید شد و خداوند او را از شما با آن‌کس و آن چیز که بزودی خواهید دید بی‌نیاز می‌سازد. حضرت فرمود: ای علی علیه السلام، به شکوه محمّد و خاندان پاکش که تو پس از محمّد سرورشان هستی از خداوند درخواست کن تا این کوه را به هر چه که می‌خواهی تبدیل کند. علی علیه السلام چنین کرد و کوه سرتاسر نقره شد. سپس کوه‌ها رو به علی علیه السلام چنین زبان گشودند: ای علی، ای جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، خداوند ما را برای تو فراهم نمود اگر خواهی ما را در کار خود خرج کن که هر گاه ما را فرا خوانی تو را پاسخ خواهیم داد تا به وسیله ما قصد خود محقّق سازی و خواست خود برآوری. سپس سرتاسر طلا شدند و کلام کوه‌های نقره را باز گفتند. سپس به مشک و عنبر و عبیر و جواهر و یاقوت تبدیل شدند و گفتند: ای أباحسن، ای برادر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، ما در اختیار تو هستیم، هر گاه خواستی ما را فراخوان.

سپس رسول خدا فرمود: ای علی، به حق محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام که تو پس از محمد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سرور ایشانی. از خداوند درخواست کن که این درختانش را به مردانی تا دندان مسلّح و صخره‌هایش را به شیر و پلنگ و افعی تبدیل کند؛ و علی علیه السلام از خداوند چنین خواست. آن‌گاه، کوه‌ها و دشت‌ها و پستی و بلندی‌های زمین سراسر آکنده از مردانی تا دندان

مسلّح شد که ده هزار مرد عادی یارای رویارویی با یک تن از آن‌ها را نداشت و کوه‌ها و دشت‌ها و آن سرزمین‌ها پر از شیر و پلنگ و افعی شد و هر یک ندا دادند: ای علی علیه السلام، ای جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، خداوند ما را گوش به فرمان تو قرار داد و فرمان داد تا تو را اجابت گوئیم و هر که را به زیردستان ما نهادی بنیادش برافکنیم. هر گاه خواستی ما را فراخوان تا تو را پاسخ دهیم و هر چه خواستی دستور ده تا تو را اطاعت کنیم. ای علی، ای جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، تو در نظر خدا چنان جایگاه والایی داری که اگر از او بخواهی برایت سرتاسر زمین را به شکلی هم‌چون قوچ درآورد یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به سوی آسمان فرا برد، بدون شک چنین خواهد کرد. یا اگر از او درخواست کنی که آب دریاهای شور خود را به آبی گوارا یا سیماب یا خردل یا هر نوع نوشیدنی یا روغن تبدیل کند مسلّماً چنین خواهد کرد. از سرکشی این نافرمانان و سرپیچی این گردن کشان غمگین مباش. گمان کن چنان از صفحه روزگار پاک شده‌اند که گویا هیچ گاه در آن نبوده‌اند و یا آن‌گاه که در صحنه آخرت قرار گیرند، گویا همیشه در آن بوده‌اند. ای علی علیه السلام، بدان آن‌کس که آن‌ها را با وجود کفر و بد کاریشان و سر پیچی کردن از فرمان تو مهلت داده است، همآن‌کسی است که به فرعون ذوالاوتاد و نمرود بن کنعان و دیگر یاغیان مدّعی خدایی مهلت داد، همان گونه که به نافرمان‌ترین سرکشان، شیطان، سرآغاز گمراهی‌ها مهلت داد. نه تو و نه آنان برای ماندن در این سرای گذرا آفریده نشده اید؛ بلکه برای سفر به سرای جاودان به دنیا آمده اید و از سرایی به سرایی دگر خواهید شد. پروردگار تو به این که کسی آنان را سرپرستی کند نیاز ندارد. او می‌خواهد تو به آنان افتخار دهی و برتری‌ات را در

میانشان هویدا سازی. اگر پروردگارت می‌خواست هدایتشان می‌کرد، سپس فرمود: دیدن آن صحنه مرضی بر دل‌هایشان افکند، افزون بر مرضی که از کینه‌ی محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بر تن‌هایشان بود. در این هنگام خداوند متعال فرمود: «فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی در دل‌های آن سرکشان پر ادّعای پیمان شکن به خاطر بیعتی که با علی علیه السلام از آنان گرفتی. «فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا» آن گونه که دل‌هایشان به خاطر آن نشانه‌ها و معجزه‌هایی که نشانشان دادی سرگردان شد. «وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يكْذِبُونَ» در آن‌چه که گفتند: ما بر عهد و پیمان خود استواریم.

فرمود: نون، رودی است در بهشت که سفیدتر از شیر است و فرمود: خداوند به قلم فرمان داد و قلم هر چه وجود داشت و هر چه را به وجود می‌آمد رقم زد؛ در حالی که نزد خداوند قرار داشت و هر چه را خداوند از او می‌خواست می‌افزود و هر چه را خداوند می‌خواست کم می‌کرد. پس هر چه خداوند می‌خواست به وجود آمد و هر چه نمی‌خواست به وجود نیامد. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. مرد گفت: درباره کلام خدا: «فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» [در اموالشان حقی معلوم است] آگاهم ساز، این حق معلوم چیست؟ فرمود: آن چیزی است که مرد از مال خود خارج می‌سازد نه برای زکات، بلکه برای حوادث روزگار و بخشش. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. سپس آن مرد برخاست. پدرم فرمود: آن مرد را نزد من بیاور. دنبالش گشتم اما او را نیافتم.

حضرت امام سجاد علیه السلام درباره کلام خدا فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَیسْفِکُ الدِّمَاء» فرشتگان به خداوند پاسخ دادند و گفتند «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَیسْفِکُ الدِّمَاء» و این را درباره آفریده قبلی یعنی جانّ، پدر جن‌ها گفتند. «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ» و این‌گونه به خاطر عبادتی که بر درگاه خداوند کرده بودند بر او منّت گذاشتند و خدا از آنان روی گرداند. سپس همه اسمها را به آدم آموخت و به فرشتگان فرمود: «أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء»، «قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا»، فرمود «یا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ» و او آنان را خبر داد، آن‌گاه خداوند به آن‌ها گفت «اسْجُدُواْ لآدَمَ» [برای آدم سجده کنید]. آنان سجده کردند و به هنگام سجده در دل گفتند: گمان نمی‌کردیم که خداوند خلقی را بیافریند که نزد او از ما گرامی‌تر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگانش به او هستیم. چون سر بالا کردند، خداوند فرمود: پاسخی را که آشکارا به من می‌دهید و هر آن‌چه را پنهان دارید خداوند می‌داند، به گمان این که خدا هیچ آفریده ای را نمی‌آفریند که نزداو از شما ارجمندتر باشد. وقتی دریافتند که گناه کرده‌اند به عرش پناه آوردند، و آنان گروهی از فرشتگان بودند که گرداگرد عرش به طواف می‌پرداختند. این، همه فرشتگان نبودند که گفتند خداوند، موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد، پس امر شدند که سجده کنند. سپس به عرش پناه آوردند و دست به دعا گشودند- حضرت به اشاره، انگشت خود را چرخاند- آنان گرداگرد عرش تا روز قیامت پناه می‌جویند. و نیز وقتی آدم به آن گناه دست یازید، خداوند این خانه را برای هر کس از فرزندان او که گناهی کند قرار داد. پس فرزند آدم به آن پناه

می‌برد همان گونه که آنان به عرش پناه بردند. هنگامی که آدم به زمین فرود آمد به طواف این خانه پرداخت و آن‌گاه که در کنار این پناهگاه بود به خانه نزدیک شد و دستانش را رو به آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا مرا بیامرز. ندا آمد: تو را آمرزیدم. گفت: پروردگارا و هم چنین فرزندانم را. ندا آمد ای آدم، هر کس از فرزندانت به سویم بیاید و در این مکان به گناهش اقرار و اعتراف کرده و توبه نماید، او را می‌آمرزم.

حضرت فرمود: و خداوند در مورد اینان شرط تغییر حکم «بدا» گذاشت اما در مورد آفریدگان دست راست شرط تغییر حکم «بدا» نگذاشت. سپس آن دو آب را با هم درآمیخت و در کف دست خود از آن گل ساخت و بعد دست خود را چرخاند و آن را که عصاره ای از گل بود در پیش عرش گذاشت. سپس به فرشتگان بادهای چهارگانه‌ی شمال و جنوب و صبا و دَبور فرمان داد تا بر آن عصاره گل بگذرند. آن‌ها بر آن گذشتند و آن را جان دادند و شکل بخشیدند و بخش بندی کردند و آراستند و در آن سرشت‌های چهارگانه‌ی سودا و خون و صفرا و بلغم را روان ساختند. فرشتگان شمال و جنوب و صبا و دبور بر آن گذشتند و سرشت‌های چهارگانه را در آن روان ساختند، از سوی فرشته‌ی شمال سودا، از سوی فرشته صبا، بلغم، از سوی فرشته دبور، صفرا و از سوی فرشته‌ی جنوب، خون. آن‌گاه جان آدم رفعت پیدا کرد و مستقل شد واندامش کمال یافت. و این‌گونه از سوی سودا، دوست داشتن زنان و بلندی آرزو و آز با او همراه شد و از سوی بلغم، دوست داشتن خوردن و آشامیدن و نیکی و شکیبایی و مدارا به او پیوست و از سوی صفرا، خشم و گستاخی و دیو صفتی و ستمگری و گردن کشی با او قرین گشت و از سوی خون،

دوست داشتن تباهی و خوش گذرانی و شهوترانی و به حرام خدا پرداختن با او درآمیخت.

خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ» و شیطان رشکی را که در دلش نسبت به آدم می‌ورزید، نمایان کرد و از سجده سرباز زد. خداوند عز و جل فرمود: «مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» [چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی] شیطان گفت: «أَنَاْ خَیرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» [من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به قیاس پرداخت و خود را بزرگ برشمرد، شیطان بود و اولین گناهی که خداوند به آن نافرمانی شد، همین تکبّر بود. حضرت فرمود: شیطان گفت: پروردگارا اگر از من برای سجده کردن به آدم درگذری تو را چنان پرستش کنم که هیچ یک از فرشتگان نزدیک به درگاهت و هیچ یک از پیامبران رسولت نکند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: مرا نیازی به پرستش تو نیست. من می‌خواهم آن گونه ای پرستش شوم که خود می‌خواهم، نه آن گونه که تو می‌خواهی. باز هم شیطان از سجده سرباز زد. خداوند فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ وَإِنَّ عَلَیکَ لَعْنَتِی إِلَی یوْمِ الدِّینِ» [پس از آن (مقام) بیرون شو که تو رانده ای و تا روز جزا لعنت من بر تو باد] شیطان گفت: پروردگارا، چگونه مرا می‌رانی حال که تو دادگری هستی که ستم نمی‌ورزی و بیداد نمی‌کنی؟ پس آیا پاداش عملم باطل شد؟ خداوند فرمود: نه، هر چه از امر دنیا به خاطر پاداش عملت می‌خواهی بخواه تا ارزانی‌ات دارم. اولین درخواست او پایداری تا روز قیامت بود. خداوند فرمود: تو

را ارزانی داشتم. گفت: مرا بر فرزندان آدم چیره ساز. فرمود: چیره‌ات ساختم. گفت: مرا در وجودشان هم‌چون خونی که در رگهایشان جاری است روان کن. فرمود: روانت ساختم. گفت: هر فرزندی که به دنیا آوردند، دو فرزند برای من به دنیا آید، من آن‌ها را ببینم اما آن‌ها مرا نبینند و به هر شکلی که خواستم نزدشان پدید ار شوم. فرمود: ارزانی‌ات داشتم. گفت: پروردگارا امکان بیشتری در اختیارم بگذار. خداوند فرمود: سینه‌های آن‌ها را وطن تو و فرزندانت قرار دادم. گفت: پروردگارا مرا بس است. آن‌گاه شیطان گفت: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» [پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم مگر آن بندگان پاکدل تو را]، «ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَینِ أَیدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» [آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت]

عیاشی، از جمیل بن دَرّاج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره ابلیس پرسیدم: آیا او از فرشتگان یا چیزی برگرفته از امری آسمانی بود؟ حضرت فرمود: او از فرشتگان نبود؛ حال آن‌که آنان می‌پنداشتند او از آن‌هاست و خداوند می‌دانست که او از آن‌ها نیست و نه چیزی برگرفته از امری آسمانی و ارجمند. نزد طیار رفتم و او را از آن‌چه شنیدم باخبر کردم. او انکار کرد و گفت: چگونه او از فرشتگان نیست در حالی که خداوند به فرشتگان می‌فرماید: «اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ». طیار خدمت امام رسید و از ایشان در این باره پرسید، من نیز با او بودم. او عرض کرد: فدایت شوم در کلام

خداوند عز و جل «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید] و دیگر جاهایی که مؤمنین مورد خطاب قرار می‌گیرند، آیا در این جمله منافقان هم وارد می‌شوند؟ فرمود: بلی، در این جمله منافقان و گمراهان و هر کس در ظاهر به ایمان اقرار کند وارد می‌شود؟

از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: نخستین کفری که به خدا ورزیده شد، آن‌جا بود که خداوند آدم را آفرید و ابلیس با سرباز زدن از فرمان خداوند کفر پیشه کرد و نخستین رشکی که برده شد رشکی بود که پسر آدم به برادرش برد و نخستین حرص، حرص آدم بود. او از آن درخت بازداشته شد؛ اما از آن خورد و این‌گونه به خاطر حرصش از بهشت بیرون شد.

محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد قاسانی، از قاسم بن محمّد، از سلیمان منقری، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری - محمّد بن مسلم بن شهاب - روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند: کدام عمل نزد خداوند عز و جل برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی پس از شناخت خداوند عز و جل و شناخت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برتر از نفرت از دنیا نیست و این شاخه‌های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه‌هایی دارد. نخستین گناهی که بدان خداوند نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است در آن‌گاه که سرکشی کرد و بزرگی فروخت و کفر ورزید؛ و حرص که آن گناه آدم و حوّاست در آن‌گاه که خداوند عز و جل به آن دو فرمود: «فَكُلاَ مِنْ حَيثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [و از هر جا که

خواهید بخورید (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد] و آن‌ها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این‌گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته‌های فرزند آدم چیزیست که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن‌جا که به برادرش رشک ورزید و او را بکشت و از آن‌جا شاخه‌های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیا دوستی جمع آمد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته‌اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است.

گفتند: پروردگارا، چه گرامیاند اهل این منزلت بر تو و چه محبوبند نزد تو و چه ارجمندند بر درگاه تو! خداوند جل جلاله فرمود: اگر آنان نمی‌بودند من شما دو تن را نمی‌آفریدم. آنان گنجینه‌های علم منند و امینان اسرار من. مبادا به ایشان به دیده رشک بنگرید و منزلتشان را نزد من و جایگاهشان را از بزرگ منشی من برای خود آرزو کنید که این‌گونه در راه سرکشی و نافرمانی من گام می‌گذارید و از ستمگران خواهید بود. گفتند: پروردگارا این ستمگران کیستند؟ فرمود: آنان‌که به ناروا منزلت ایشان را برای خود ادّعا می‌کنند. گفتند: پروردگارا سرای ستمگران به ایشان را در آتش دوزخ خود به ما بنمای تا آن را نیز هم‌چون منزلت ایشان در بهشت تو ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش دوزخ فرمان داد و آتش هر آن‌چه را از شکنجه و عذاب در خود داشت

نمایان ساخت. خداوند عز و جل فرمود: جای ستمگران به ایشآن‌که از منزلت ایشان می‌کاهند در فروترین مراتب دوزخ است. «كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا» [هر بار بخواهند از (شدت) غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند] و «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيرَهَا» [هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم] و نیز «لِيذُوقُواْ الْعَذَابَ» [تا عذاب را بچشند].

ای آدم و ای حوا! به سوی این نورها و حجت‌های من به دیده رشک ننگرید که شما را از جوار خود پایین می‌فرستم و خواری خود را بر شما فرو می‌فرستم. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيطَانُ لِيبْدِي لَهُمَا مَا وُورِي عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ» [پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن‌چه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن‌که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید] و آن دو را بر این داشت که منزلت ایشان را آرزو کنند. آن دو به ایشان به دیده رشک نگریستند و به خود واگذاشته شدند تا این که از درخت گندم خوردند. آن‌گاه به جای گندمی که خوردند جو درآمد. اصل گندم آن میوه ایست که آن دو از آن نخوردند و اصل جو آن میوه ایست که به جای آن دانه‌ها که آن دو خوردند درآمد. چون از آن درخت خوردند جامه‌ها و زیورها از بدنشان پر کشید و لخت بر جای ماندند «وَطَفِقَا يخْصِفَانِ عَلَيهِمَا مِن

وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود] خداوند فرمود: از جوار من پایین روید؛ چه، آن‌کس که مرا نافرمانی کند در جوار من در بهشت نخواهد بود. پس آن دو را پایین فرستاد و در امرار معاش به خودشان واگذاشت. چون خداوند عز و جل خواست که آن دو را ببخشد جبرئیل علیه السلام را نزدشان فرستاد و او آن دو را گفت: همانا شما در آرزوی منزلت آنان‌که بر شما برتری داده شدند به خود ستم کردید، پس سزای شما این شد که با فرود آمدن از جوار خداوند عز و جل به سوی زمین مجازات شوید؛ پروردگارتان را به حق آن اسم‌ها که بر ساق عرش نوشته دیدید فرا خوانید و از او بخواهید که شما را ببخشد. گفتند: خداوندا به حق محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام)، از تو می‌خواهیم که البته توبه‌ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند، توبه آن دو را پذیرفت که به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. پیوسته پیامبران خدا این امانت را نگاه می‌داشتند و اوصیای خود و مخلصان امت خویش را از آن خبر می‌دادند و اینان از به دوش گرفتن این بار، خود را کنار می‌گرفتند و از ادّعای آن منزلت برای خود پروا می‌کردند. اما آن‌کس که خود دانی، آن امانت را برداشت؛ پس تبار همه ستمگران تا روز قیامت از اوست و این همان کلام خدای عز و جل است که فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَينَ أَن يحْمِلْنَهَا

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و (لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود].

آدم بر صفا و حوا بر مروه بود. آدم را به سبب دوری از حوا ترس واندوهی سخت دست داد. از صفا پایین آمد و به شوق حوا رو به سوی مروه گذاشت تا به او سلام کند. بین صفا و مروه دره ای بود و آدم تا وقتی بر بالای صفا بود، مروه را می‌دید؛ اما چون به دره رسید مروه، از پیش چشمش پنهان شد. او برای رهایی یافتن از نادیده بودن مروه و از ترس این که مبادا راه را گم کرده باشد شروع به دویدن در دره کرد. چون دره را پشت سر گذاشت و از آن بالا آمد و مروه پیش چشمش آشکار شد، شروع به راه رفتن کرد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و به حوا سلام کرد. سپس، آن دو رو به سوی جایگاه آن بلندی کردند تا ببینند آیا پی‌های خانه، برافراشته شده است یا نه؛ و هر دو از خداوند خواستند تا ایشان را به مکان خود بازگرداند. سپس، آدم از مروه پایین آمد و به سوی صفا بازگشت و بر آن ایستاد و رو به سوی جایگاه آن بلندی نهاد و خدای را دعا کرد و باز، به حوا مشتاق شد. پس، از صفا پایین آمد و به سوی مروه، رهسپار شد و همانند کاری که بار اول کرده بود، انجام داد و بعد به صفا بازگشت و آن‌چه را بار اول کرده بود انجام داد. سپس از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند کاری که دو بار کرده بود انجام داد. سپس به صفا بازگشت و بر آن ایستاد و از خدا خواست که او و همسرش حوا را نزد هم آورد. حضرت فرمود: آدم سه بار از صفا به سوی

مروه رفت و سه بار از آن به سوی صفا بازگشت؛ که در جمع شش دور بود. چون آن دو به سوی خدا دعا کردند و گریستند و از او خواستند که آن دو را نزد هم آورد، خداوند در همان ساعت از همان روز دعایشان را برآورده ساخت و آن به هنگام غروب خورشید بود.

جبرئیل نزد آدم آمد و او بر صفا ایستاده بود و رو به سوی آن بلندی، خدای را دعا می‌کرد. جبرئیل به او گفت: ای آدم! از صفا پایین بیا و به حوا بپیوند. آدم از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند آن‌چه سه بار کرده بود، انجام داد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و حوا را از آن‌چه جبرئیل به او خبر داده بود باخبر ساخت. هر دو از این امر بسیار شادمان شدند و خدای را سپاس گفتند و شکر کردند و این چنین سنّت سعی بین صفا و مروه پدید آمد. از این رو خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِ أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس، هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد] حضرت فرمود: سپس، جبرئیل نزد ایشان آمد و از مروه پایین آوردشان و به آن‌ها خبر داد که خداوند جبار تبارک و تعالی او را به زمین فرود آورده تا پی‌های بیت الحرام را به سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طورسینا و سنگی از جبل السلام که پشت کوفه است برافرازد. آن‌گاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن خانه را بنا کن و به پایان رسان. جبرئیل آن‌چهار سنگ را به فرمان خدا از جاهایشان با بال‌های خود برکند و آن گونه که خداوند فرمانش داده بود، در گوشه‌های خانه، بر پی‌هایی که خداوند جبار مقدّر کرده بود و نشانهایش گذاشته بود، قرار داد. سپس خداوند به جبرئیل وحی کرد که خانه را با سنگی از کوه ابوقُبَیس بنا کن و به پایان رسان و دو در،

برایش قرار ده: یکی شرقی و دیگری غربی. حضرت فرمود: و جبرئیل آن را به پایان رساند و چون از آن دست کشید فرشتگان به دورش طواف کردند.

وقتی آدم و حوا، فرشتگان را دیدند که به دور کعبه طواف می‌کنند، به راه افتادند و کعبه را هفت دور طواف کردند، سپس، در پی چیزی برای خوردن بیرون آمدند و این در همان روز بود که به زمین فرود آمده بودند.

خداوند عز و جل می‌فرماید: «ان اللّٰه اصطفی آدم» [همانا خداوند، آدم را برگزید] و حوا بر مروه فرود آمد، از این رو خداوند عز و جل اسمی برگرفته از اسم «مرأه» یعنی زن بر آن نهاد. آدم، مرأه را از بهشت آورده بود؛پس، چون مرأه نیافرید، آن‌گاه که آدم بر مقام تکیه کرده بود، از پروردگارش خواست تا کعبه را به زمین فرو فرستد و خدا چنین کرد و خانه بر زمین قرار گرفت؛ و آدم در آن آرام گرفت. ارتفاع خانه از زمین، هفت ذراع بود و چهار در داشت و عرض آن، بیست و پنج ذراع در بیست و پنج ذراع، از گوشه ای به گوشه ای بود و سراپرده، دویست ذراع در دویست ذراع بود.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عمر آدم از روزی که خداوند او را آفرید تا روزی که جانش گرفت، به نهصد و سی سال رسید و در مکّه به خاک سپرده شد. خداوند، پس از این که خورشید

روز جمعه از میانه آسمان گذشت، در او روح دمید و از پایین‌ترین دنده‌های او همسرش را آفرید و در همان روز او را در بهشت خود جای داد و او تنها شش ساعت از همان روز در بهشت ماند تا این که خدا را نافرمانی کرد و خداوند، پس از غروب خورشید، آن دو را از بهشت بیرون راند و آن‌ها شب در بهشت نماندند.

ابن بابویه، از علی بن فضل بن عباس بغدادی، از احمد بن محمّد بن سلیمان بن حارث، از محمّد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر، از عمر بن ابی مقدام، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سوی پروردگارش توبه کرد پرسیدم، ایشان فرمود: او از خدا، به حق محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواست که توبه او را بپذیرد. پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سویش توبه کرد و هدایت شد این دعا بود: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. پروردگارا، همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی و تو را می‌ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست جز تو، پاک و منزّهی و

تو را می‌ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی.

از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی به هنگام پیمان آدم، فرزندان او را بر وی نمایان ساخت. پس پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در حالی که پشت بر حضرت علی علیه السلام زده بود بر او گذشت و حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها در پی ایشان می‌آمد و حسن و حسین علیهما السلام، در پی حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها در راه بودند. خداوند فرمود: ای آدم! زنهار که برایشان به دیده رشک نگری که تو را از جوار خود پایین می‌فرستم. چون خداوند او را در بهشت جای داد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پیش چشم او نمایان شدند و او به ایشان به دیده رشک و حسد نگریست. در آن‌گاه پذیرش ولایت ایشان بر او عرضه شد و او از آن سرباز زد. پس بهشت او را با برگهایش به بیرون پرتاب کرد. وقتی از رشک و حسادتی که ورزیده بود به سوی خدا توبه آورد و به ولایت ایشان اقرار کرد و در حقّ آن پنج تن، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دعا کرد، خداوند او را آمرزید و از آن‌جاست که خداوند فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» که آن‌ها را بگوید و گفت «فَتَابَ عَلَیهِ» به آن دعا «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ» بسیار توبه پذیر است و از توبه استقبال

می‌کند و برای توبه کنندگان مهربان است. «قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعًا» اول بار، خداوند فرمان داد که آن دو پایین روند و سپس آنان را امر فرمود که همگی پایین روند و هیچ یک از دیگری پیشی نگیرد. فرود آمدن از آن‌جا، این‌گونه بود که آدم و حوا از بهشت فرود آمدند و مار که از بهترین حیوانات بهشت بود نیز، از آن‌جا فرود آمد و چون ورود به بهشت بر شیطان حرام شده بود، او از اطراف بهشت فرود آمد. «فَإِمَّا يأْتِينَّكُم» بر شما و فرزندانتان، پس از شما «مِّنِّى هُدًى»ای آدم و ای شیطان «فَمَن تَبِعَ هُدَاى فَلاَ خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلاَ هُمْ يحْزَنُونَ» آن‌گاه که مخالفان به هراس افتند، هیچ بیمی بر آن‌ها نیست و آن‌گاه که مخالفان غمگین شوند، آنان‌اندوهی نخورند. حضرت فرمود: وقتی آن گناه از آدم سر زد و او از پروردگار خود عز و جل پوزش خواست، گفت: پروردگارا! توبه‌ام را بپذیر و پوزشم را دریاب و مرا به آن مرتبه ای که داشتم بازگردان، و مقامم را نزد خود، بلند گردآن‌که کاستی و زیان و ذلت آن گناه بر اعضا و جوارحم، آشکار شده و سرتاسر پیکرم را فرا گرفته است. خداوند متعال فرمود: ای آدم! آیا به یاد نداری که تو را فرمان دادم هر گاه دشواری و ناگواری بر تو روی آورد و به تنگنایت افکند، مرا به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام فراخوان؟ آدم گفت: بله پروردگارم. خداوند عز و جل فرمود: پس، تنها به دامان محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) چنگ زن و مرا فراخوان تا خواسته‌ات برآورم و تو را بیش از آن‌چه خواسته ای بیافزایم. آدم گفت: خدایا و بار پروردگارا، آیا جایگاه ایشان نزد تو تاآن‌جا رسیده که با چنگ‌انداختن به دامان ایشان، توبه‌ام را می‌پذیری و از گناهم در می‌گذری؟ حال آن‌که من آن‌کسم که فرشتگانت را به سویش به سجده درآوردی و در بهشت خود جای دادی و حوا، مادر امّت خود را

به همسریش درآوردی و گرامی‌ترین فرشتگانت را به خدمتش گماردی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! من فرشتگانم را از آن رو فرمان دادم تا به بزرگداشت تو به سویت سجده آورند که تو ظرف این نورها بودی و اگر پیش از گناهت، از من به حق ایشان سوگند خورده و خواسته بودی تا تو را از آن گناه نگاه دارم و از مکرهای دشمنت، شیطان، آگاه سازم تا از آن پروا کنی، هر آینه برایت کرده بودم. اما آن‌چه پیشتر بر علم من آشکار بود اکنون به طور کامل و دقیق روی داده است و اکنون به حق ایشان مرا فراخوان تا تو را پاسخ دهم.

در این هنگام آدم گفت: خداوندا! به شکوه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام و به شکوه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان ایشان بر من مرحمت فرما و توبه‌ام بپذیر و گناهم را ببخشای و مرا به آن مرتبه ای که از کرامت تو داشتم، بازگردان. خداوند عز و جل فرمود: توبه‌ات پذیرفتم و به خشنودیم بر تو روی کردم و رحمت‌ها و نعمت هایم را به سویت برگرداندم و تو را به آن مرتبه ای که از بزرگواری هایم داشتی بازگرداندم. از این‌جاست که خداوند عز و جل فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سپس خداوند عز و جل به آدم و حوا و شیطان و مار که به زمین فرستاده بودشان فرمود: «وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» [و برای شما در زمین، قرارگاه خواهد بود] و اقامتگاهی، تا در آن زندگی کنید و روزها و شبهایش، شما را به تلاش در راه آخرت برانگیزد و خوشا به حال هر کس که از آن برای سرای جاودانی توشه بربندد. «وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» [و تا چندی برخورداری خواهد بود] در زمین از برایتان بهره ایست تا روزی که مرگتان فرا رسد؛ چرا که خداوند متعال آن کاشته‌ها و میوه‌هایتان را برون آورد و بر روی زمین، شما را جای داده به

ناز و نعمت می‌پرورد و البته در آن‌جا شما را به آزمون‌هایش می‌آزماید. گاهی با نعمتهای دنیا شما را لذت دهد، تا نعمتهای آخرت را به یاد آرید، که راه به دست آوردنش از هر آن‌چه آسایش دنیا را بکاهد و از بین برد به دور است و از هر آن‌چه شما را به ترک آن وادارد و کوچکش نماید و ناچیزش جلوه دهد خالی است و گاهی دگر شما را به سختی‌های دنیا که رحمت او را در میان دارد بیازماید، و به ناملایمات بیدادگر آن، که در حقیقت گرفتاران خود را از بلا دور سازد، امتحان کند تا شما را از عذابی جاودان بیم دهد که هیچ عافیتی در خود ندارد و هیچ راحت و رحمتی در آن راه ندارد.

از قاضی ابی عمرو عثمان بن احمد یکی از شیخ‌های اهل سنت در حدیثی مرفوع به ابن عباس از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: چون آدم به آن گناه دست زد به سایه‌هایی که گرداگرد عرش را روشن کرده بودند نگاه کرد و گفت: پروردگارا! نورهای سایه‌هایی به چشم من می‌آید که همانند آفرینش من هستند. آنان کیستند؟ فرمود: این نورها سایه‌های دو تن از فرزندان تواند. اسم یکی از ایشان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله است که پیامبری را با تو آغاز می‌کنم و با او به پایان می‌رسانم و دیگری برادر او، و زاده برادر پدر اوست که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را به او حمایت کنم و به دست او یاریش دهم. و این نورها که پیرامون ایشان است، نورهای فرزندان این پیامبر و برادرش علی علیه السلام هستند که پیامبر، دخترش را به همسری او درآورد و او را با اول کسی که به پیامبری او ایمان می‌آورد و باورش می‌کند، پیوند می‌دهد و بانوی زنان جهانش کند و او را و فرزندانش را

از آتش دوزخ به دور دارد؛ و چون قیامت شود، همه پیوندها و خویشاوندی‌ها بریده شود، به جز پیوند و خویشاوندی خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله. در آن‌گاه آدم به شکرانه این که خداوند ایشان را از فرزندان او قرار داده به سویش سجده کرد و خداوند به پاداش آن سجده، فرشتگانش را به سجده او درآورد.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبد اللّٰه بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی روایت می‌کند که گفت: از حمران بن اعین شنیدم که از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» پرسید و حضرت فرمود: خداوند عز و جل با دانش خود، تمام چیزها را بدون آن‌که به چیزهایی که قبلاً به وجود آمده شباهتی داشته باشد، پدید آورد. پس آسمان‌ها و زمین‌ها را در حالی پدید آورده که پیش از آن، آسمان‌ها و زمین‌هایی وجود نداشت. آیا آیه: «وَکَانَ عَرْشُه عَلَی الْمَاء» [و عرش او بر آب بود] را نشنیدی؟ -

محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی روایت می‌کند که وی به امام هادی علیه السلام گفت: مرا از معنای اراده خداوند و اراده مخلوقات آگاه کن. حضرت فرمود: اراده کردن مخلوق، عبارت از فکری است که در ذهن صورت می‌گیرد و عملی است که پس از آن از او ظاهر می‌شود، ولی اراده خداوند به انجام چیزی، ایجاد کردن آن و نه چیز دیگر است؛ چرا که او نیاز به‌اندیشیدن ندارد و بررسی و تفکر نمی‌کند و او از این صفات، منزه است؛ چرا که آن‌ها از

صفات مخلوقات می‌باشند. پس اراده خداوند، همان فعل او و نه چیز دیگر است و به آن چیز می‌گوید باش، پس می‌شود بدون آن‌که کلمه ای بگوید یا سخنی را به زبان بیاورد و یا بررسی و تفکر کند و چنان‌که خداوند، قابل توصیف نیست، فعل او نیز قابل توصیف نمی‌باشد.

وَيوْمَ يحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الْإِنسِ وَقَالَ أَوْلِياؤُهُم مِّنَ الْإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (

در آن روز که (خدا) همه آن‌ها را جمع و محشور می‌سازد، (می گوید:) ای گروه جنیان (و شیاطین)! شما افراد زیادی از انسان‌ها را گمراه ساختید! دوستان و پیروان آن‌ها از میان انسان‌ها می‌گویند: «پروردگارا! هر یک از ما دو گروه[=پیشوایان و پیروان گمراه]از دیگری بهره بردیم. (ما به لذات زود گذر رسیدیم و آن‌ها به حکومت بر ما) و به پایان مهلتی که برای ما مقرّر داشته بودی رسیدیم.» (خداوند) می‌گوید: «آتش جایگاه شماست. جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آن‌چه خدا بخواهد». پروردگار تو حکیم و داناست.

وَكَذَلِكَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يكْسِبُونَ (

ما این‌گونه بعضی از ستمکاران را بر بعض دیگر می‌گماریم بسبب اعمالی که انجام می‌دادند.

يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يقُصُّونَ عَلَيكُمْ آياتِی وَينذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَیأَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَشَهِدُوا عَلَیأَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (

(در آن روز به آن‌ها می‌گوید:) ای گروه جنّ و انس! آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بیان می‌کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می‌دادند؟! آن‌ها می‌گویند: « (آری ما بد کردیم و) بر زیان خود گواهی می‌دهیم.» و زندگی (پر زرقو برق) دنیا آن‌ها را فریب داد. و به زیان خود گواهی می‌دهند که کافر بودند.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن حمران، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: هر گاه خدای عز و جل خیری را برای بنده خود بخواهد، نقطه ای از نور در قلبش قرار می‌دهد و گوش دلش را باز می‌کند و فرشته ای را برای او می‌گمارد که او را (به راه راست) هدایت می‌کند و هر گاه بدی را برای بنده ای

بخواهد، نقطه ای سیاه در دلش ایجاد می‌کند و گوش دلش را مسدود می‌کند و شیطانی را بر او می‌گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

«فَمَن یرِدِ اللّهُ أَن یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یرِدْ أَن یضِلَّهُ یجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یصَّعَّدُ فِی السَّمَاء».

ابن بابویه می‌گوید: عبدالواحد بن محمد بن عَبدوُس عطار در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو، این حدیث را برای ما روایت کرد و گفت: علی بن محمد بن قُتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری برای من نقل کرد که از علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره این سخن خدای عز

و جل سئوال کردم: « فَمَن یرِدِ اللّهُ أَن یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ» و ایشان فرمودند: کسی را که خدا می‌خواهد او را با ایمان خویش در دنیا به سوی بهشت و خانه کرامت خود در آخرت هدایت کند،

سینه وی را برای تسلیم به خدا و اعتماد بر او و اطمینان به پاداشی که وعده داده است، می‌گشاید تا این که او (به خدای خویش) اطمینان پیدا کرده و آرامش یابد. و هر که را که می‌خواهد به خاطر کفری که به خدا ورزیده و معصیت وی را در دنیا مرتکب شده است، از بهشت خویش و خانه کرامتش در آخرت گمراه سازد، سینه‌اش را تنگ می‌کند تا این که در کفر خود شک کند و قلبش در نتیجه اعتقادش مضطرب و پریشان شود تا این به این حالت درآید که: «کَأَنَّمَا یصَّعَّدُ فِی السَّمَاء کَذَلِکَ یجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِینَ لاَ یؤْمِنُونَ».

و از همو نقل شده است که گفت: از پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد ین عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از ثعلبة بن میمون، از زراره، از عبدالخالق بن عبد ربه نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای عز و جل: «وَمَن یرِدْ أَن یضِلَّهُ یجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یصَّعَّدُ فِی السَّمَاء» پرسیدم و ایشان فرمودند: گاه سینه ممکن است تنگ باشد، ولی دارای روزنه ای باشد که توسط آن بشنود و ببیند و حَرَج یعنی دلی که سربسته است و دریچه ای در آن وجود ندارد که به وسیله آن صداها را بشنود و اشیاء را ببیند.

از سلیمان بن خالد نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خدا هر گاه خیری را برای بنده ای بخواهد، در قلبش نقطه ای سفید ایجاد می‌کند و گوش‌های قلبش را می‌گشاید و فرشته ای را بر وی می‌گمارد که او را هدایت کند و هرگاه برای بنده خویش، بدی را اراده کند، نقطه ای سیاه در قلبش ایجاد می‌کند و گوش‌های قلبش را می‌بندد و شیطانی را بر وی می‌گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن یرِدِ اللّهُ أَن یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ».

عیاشی، از عبد اللّٰه بن سنان، از ابو عبد اللّٰه علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: برای هر چیز قلّه ای است و قلّه قرآن، آیة الکرسی است؛ هر کس که آن را یک بار بخواند، خداوند هزار بدی از بدی‌های دنیا و هزار بدی از بدی‌های آخرت را از او دور می‌سازد؛ کوچکترین بدی دنیا، فقر و کوچکترین بدی آخرت، عذاب قبر می‌باشد. و من از آن برای بالارفتن درجه، یاری می‌جویم.

از جابر روایت شده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ» پرسیدم. فرمود: خداوند به ابلیس فرمود: تو نمی‌توانی آن‌ها را به بهشت یا جهنم وارد کنی.

علی بن نعمان از یکی از یاران ما از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ» نقل کرده است که فرمود:

مخصوصاً بر این گروه تسلطی ندارد. پرسیدم: فدایت شوم! چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن‌که بسیاری از افراد فاسق در این گروه (شیعه) وجود دارند؟ فرمود: آیه به این معنا که تو فکر می‌کنی نیست؛ بلکه مقصود از آیه «عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ» این است که نمی‌توانی کفر را در نظرشان دوست داشتنی و ایمان را زشت جلوه دهی.

از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: ما اهل بیت رحمت و نعمت و برکت هستیم. ما در زمین، اساس و بنیان می‌باشیم و شیعه ما تکیه گاه و پایه و اساس اسلام است. دعوت ابراهیم علیه السلام تنها برای ما و شیعیان ما بوده و خداوند متعال، ما و شیعیان ما را تا روز قیامت از فریب ابلیس استثنا کرده و فرموده است: «إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ».

ابن طاووس در (الدروع الواقیه) آورده است: ابو محمد جعفر بن احمد قمی در کتاب زهد النبی علیه السلام نوشته است: وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت به شدت گریست و یاران و صحابه به همراه او گریستند و نمی‌دانستند جبرئیل چه چیزی بر حضرت نازل کرده است و هیچ‌کس نتوانست با حضرت سخنی بگوید. ازآن‌جا که پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با دیدن فاطمه سلام الله علیها خوشحال می‌شد، یکی از اصحاب به در خانه فاطمه رفت و دید خانم نشسته ودر مقابلش مقداری جو است و او آن‌ها را آسیاب می‌کند و می‌گوید: «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیرٌ وَأَبْقَی» [آن‌چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] آن صحابی به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سلام

داده و او را از حال پیامبر و گریه حضرت مطلع کرد. فاطمه (س) برخاست و ردای کهنه ای به سر کرد که در دوازده نقطه با برگ خرما پینه خورده بود. وقتی بیرون آمد، سلمان به ردای فاطمه (س) نگریست و گریست و گفت: واحزناه، قیصر و کسری حریر و ابریشم می‌پوشند، ولی دختر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله ردای پشمین کهنه ای به سر کرده که دوازده پینه دارد.

وقتی فاطمه (س) نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رفت: عرض کرد: یا رسول اللّٰه! سلمان از لباس من تعجب می‌کند. سوگند به آن‌که تو را به حق به پیامبری ما فرستاده، پنج سال است که تنها دارایی من و علی پوست گوسفندی است که روزها با آن به شتر خود علف می‌دهیم و شب در بسترانداخته بر روی آن می‌خوابیم و بالش ما از پوست و درونش لیف خرما است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای سلمان! دخترم در زمره پیشتازان است.

پس فاطمه (س) عرض کرد: فدایتان شوم پدر جان! چرا گریه می‌کنید؟ پیامبر دو آیه ای را که جبرئیل به حضرت نازل کرده بود، برای فاطمه (س) خواند. فاطمه با صورت بر زمین افتاد و دائماً می‌گفت: وای، وای بر هر که وارد آتش جهنم شود. سلمان گفت: ای کاش برای خانواده‌ام گوسفندی بودم؛ آن‌ها گوشتم را می‌خوردند و پوستم را پاره می‌کردند، ولی توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم. ابوذر گفت: کاش مادرم نازا بود و مرا نمی‌زایید تا توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم.

عمار گفت: کاش پرنده ای بودم و در صحراهای خشک پرواز می‌کردم و هیچ حساب و کتابی به عهده من نبود و نام و توصیف آتش جهنم را

نمی‌شنیدم. علی علیه السلام فرمود: ای کاش درندگان، گوشت مرا دریده بودند و از مادر زاده نشده بودم تا توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم. پس دست خود را بر سرش گذاشت و گریست و فرمود: امان از سفر طولانی، امان از کمی زاد و توشه، به سفر قیامت می‌روند و در آتش می‌افتند و ناگهان با قلاب‌های آتش ربوده می‌شوند، بیمارانی که مرضشان علاج نمی‌شود و مجروحانی که زخم‌هایشان مداوا نمی‌شود، اسیرانی که آزاد نمی‌شوند، ا ز آتش می‌خورند و می‌آشامند و بین طبقات آتش زیر و رو می‌شوند و بعد از آن‌که لباس‌هایی از جنس پنبه و کتان پوشیدند قطعه‌های آتش می‌پوشند و بعد از هم آغوشی با همسرانشان با شیاطین همنشین می‌شوند.

اسماعیل بن هَمّام کوفی می‌گوید: مردی درباره جزئی از مال خود وصیت کرده بود. امام رضا علیه السلام فرمود: یعنی یک بخش از هفت قسمت؛ زیرا خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ».

علی بن ابراهیم: یعنی از هر در، اهل یک مذهب وارد می‌شوند و بهشت هشت در دارد.

سپس آورده است: در روایت ابو جارود از امام جعفرصادق علیه السلام آمده است: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ*لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»: شنیده ام- و خدا عالِم است- خداوند جهنم را در هفت درجه و مرتبه مختلف

و از طریق مخالفان: ابو نُعَیم حافظ از مردان خود، از ابو هُرَیره نقل کرده است که: علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله! میان من و فاطمه کدامیک برای تو محبوب‌تر هستیم؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها در نظرم از تو محبوب‌تر است و تو از او عزیزتر هستی. پس فرمود: گویی اکنون می‌بینم که در کنار حوض من ایستاده ای و از مردم حمایت و پشتیبانی می‌کنی. به تعداد ستارگان آسمان در آن‌جا جام وجود دارد. من و تو و حسن و حسین علیهم السلام و حمزه و جعفر در بهشت «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»هستیم. تو و شیعیانت همراه من هستید. پس فرمود: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» هیچ یک از شما پشت سرِ همراهِ خود را نگاه نمی‌کند.

عیاشی از خالد بن نَجیح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: در روز قیامت، نامه اعمال انسان را به دستش می‌دهند و می‌گویند: بخوان. پرسیدم: آیا انسان می‌داند در آن‌چه چیزی نوشته شده است؟ فرمود: همه آن اعمال را به خاطر

می آورد، لحظه به لحظه، کلمه به کلمه، هر قدمی که برداشته و هر کاری را که انجام داده به خاطر می‌آورد، گویی در همان لحظه آن را انجام داده است. به همین سبب می‌گوید: «یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها».

عیاشی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام چنین روایت می‌کند: از ایشان راجع به ابلیس پرسیدم، که آیا از فرشتگان بود؟ و آیا

کاری در آسمان به عهده او گذاشته شده بود؟ فرمود: ابلیس فرشته نبود و چیزی از کارهای آسمان در دست او نبود. او از جنیان بود، اما در زمره فرشتگان بود و فرشتگان گمان می‌کردند که ابلیس از آن‌هاست در حالی که خداوند متعال می‌دانست که ابلیس از آن‌ها نیست و هنگامی که به ابلیس دستور داد بر انسان سجده گذارد، او سرپیچی نمود.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پروردگار تبارک و تعالی، هرشب جمعه از ابتدای شب و در یک سوم پایانی هر شب، امر و فرمان خود را به سوی آسمان دنیا نازل می‌کند، در حالی که روبه روی آن، دو فرشته هستند که فریاد می‌زنند: آیا توبه کننده ای هست که توبه‌اش پذیرفته شود؟ آیا استغفار کننده ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا تقاضامندی هست تا تقاضایش برآورده شود؟ خدایا! به هر انفاق کننده، عوضی، و به هر آزمند، زیانی ارزانی دار. پس به هنگام طلوع فجر امر و فرمان الهی به سوی عرش خداوند باز می‌گردد و روزی‌ها را میان بندگان قسمت می‌کند. سپس حضرت به فُضیل بن یسار گفت: ای فضیل! سعی کن سهم بیشتری از این روزی‌ها ببری و منظور از این آیه نیز همین است: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَیءٍ فَهُوَ یخْلِفُهُ وَهُوَ خَیرُ الرَّازِقِینَ* وَیوْمَ یحْشُرُهُمْ جَمِیعًا ثُمَّ یقُولُ لِلْمَلَائِکَةِ أَهَؤُلَاء إِیاکُمْ کَانُوا یعْبُدُونَ» پس فرشتگان عرض می‌کنند: «سُبْحَانَکَ أَنتَ وَلِینَا مِن دُونِهِم بَلْ کَانُوا یعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ».

طبرسی در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده که ایشان فرمود: چون از برای سلیمان علیه السلام پسری زاده شد، جن‌ها و شیطان‌ها به یک‌دیگر گفتند: اگر پسر او زنده بماند، آزاری که از پدرش دیده‌ایم از او نیز خواهیم دید. سلیمان علیه السلام ترسید که مبادا آن‌ها آسیبی به فرزندش برسانند، از این رو او را در میان ابرها گذاشت تا آن‌جا شیر بخورد. ناگهان دید پسرش جان باخته و بر روی تختش افتاده است. او این‌گونه تنبیه شد تا بداند هوشیاری در دفع تقدیر سودمند نخواهد بود و چون از شیطان‌ها ترسید، مجازات شد.

طبرسی در حدیثی که ابو هریره از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده، آورده که ایشان فرمود: روزی سلیمان در تخت خود نشسته بود و فرمود: امشب با هفتاد زن گِرد خواهم آمد و هر یک از آن‌ها پسری می‌زاید که در راه خدا شمشیر به دست می‌گیرد. این بگفت، امّا نگفت: إن شاء اللّٰه. او با زنان گرد آمد، ولی تنها یکی از آن‌ها باردار شد که او هم پسری ناقص زایید؛ سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سوگند به آن‌که جان محمّد در دست اوست! اگر گفته بود: إن شاء اللّٰه، آن پسران، سوار بر اسب در راه خدا جهاد می‌کردند.

علی بن ابراهیم: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان علیه السلام را در انگشترش قرار داد، پس هرگاه آن را در دست می‌کرد، تمامی جن‌ها و انسان‌ها و شیطان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها نزد او حاضر می‌شدند و از او فرمان می‌بردند. او بر تخت خود می‌نشست و خداوند بادی می‌فرستاد و آن باد تخت او را بر

می‌گرفت و بر فراز همه شیطان‌ها و پرنده‌ها و انسان‌ها و چهارپایان و اسب‌ها در آسمان گذر می‌داد و به هر کجا که سلیمان علیه السلام می‌خواست، آن را فرود می‌آورد و او نماز صبح را در سرزمین شام به جا می‌آورد و نماز ظهر را در سرزمین فارس می‌خواند و به شیطان‌ها فرمان می‌داد تا از فارس، سنگ بار گیرند و در شام به فروش رسانند؛ تا این که او با شمشیر گردن و پای اسب‌ها را قطع کرد و از این رو خداوند پادشاهی را از او گرفت. وقتی سلیمان علیه السلام می‌خواست وارد مستراح شود، انگشتر خود را به برخی از خدمتگزاران می‌سپرد. روزی شیطانی آمد و خدمتگزارش را فریب داد و انگشتر را از او گرفت و آن را در دست کرد و این‌گونه شیطان‌ها و انسان‌ها و جن‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند. چون سلیمان علیه السلام بیرون آمد و انگشترش را طلب کرد آن را نیافت، پس گریخت و رو به سوی ساحل دریا گذاشت. بنی اسرائیل به آن شیطآن‌که به شکل سلیمان درآمده بود، شک کردند و نزد مادر سلیمان علیه السلام رفتند و به او گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرت نامعمول نیست؟ گفت: او در میان مردم، نیکوکارترین کس نسبت به من بود، امّا اکنون به من بدی می‌کند! بنی اسرائیل نزد کنیزان و همسران سلیمان رفتند و گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرتان نامعمول نیست؟ گفتند: او در حیض با ما نزدیکی نمی‌کرد، امّا اکنون در حیض به نزدیک ما می‌آید.

شیطآن‌که ترسید او را بشناسند، انگشتر را در دریاانداخت. در آن دم خداوند یکی از ماهیان را فرستاد و آن ماهی انگشتر را بلعید و آن شیطان گریخت. بنی اسرائیل چهل روز در جستجوی سلیمان بر جای ماندند، حال آن‌که سلیمان در ساحل دریا قدم می‌زد و می‌گریست و از خدا طلب آمرزش می‌کرد و از کردار خود توبه می‌نمود. چون آن‌چهل روز

گذشت، سلیمان به ماهیگیری برخورد که به کار مشغول بود، نزد او رفت و فرمود: اگر تو را یاری کنم، مقداری ماهی به من می‌دهی؟ ماهیگیر عرض کرد: آری.

سلیمان او را یاری کرد و وقتی ماهیگیر شکار خود کرد، یک ماهی به سلیمان داد. او ماهی را گرفت و چون شکمش را شکافت تا آن را بشوید، ناگهان انگشتر را در شکمش یافت. آن را به دست کرد و باز شیطان‌ها و جن‌ها و انسان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند و این چنین به جایگاه پیشین خود بازگشت و در پی آن شیطان و سپاهیان همراهش برآمد و آن‌ها را به زنجیر کشید و با نام‌های خداوند، برخی را در میان آب و برخی را در میان سنگ زندانی کرد و آن‌ها تا روز قیامت در بند و عذاب بر جای ماندند. وقتی سلیمان به قلمرو خود بازگشت، به آصف بن برخیا، کاتب خود که دستی در کتابت داشت، فرمود: من مردم را می‌بخشم؛ چرا که نمی‌دانستند او شیطان است، امّا تو را که می‌دانستی چگونه ببخشم؟ آصف عرض کرد: مرا نبخش، من شیطانی که انگشتر تو را در دست کرد، می‌شناختم، حتی پدر و مادر و عمو و دایی‌اش را نیز می‌شناختم، او به من گفت: برای من کتابت کن. به او گفتم: قلم من به جَور جاری نمی‌شود. گفت: پس بر جای خود بنشین و چیزی ننویس و من چنین کردم. و امّا ای سلیمان! مرا خبر ده که چرا تو هدهد را دوست داری، حال آن‌که او از همه پرندگان خسیس‌تر و بدبوتر است؟ سلیمان فرمود: چون هدهد آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند. آصف عرض کرد: چگونه آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند، امّا دام را در زیر یک مشت خاک نمی‌بیند و به دام می‌افتد؟ سلیمان فرمود: تند نرو ای سست گام! وقتی تقدیر فرا می‌رسد، دیده را کور می‌کند.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، یا دیگری، از سعد بن سعد، از حسن بن جهم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از جمله خُلق و خوی پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و آراستگی مو و آمیزش بسیار است. سلیمان بن داود علیه السلام در یک قصر، هزار زن داشت که سیصد تن از آن‌ها همسرش بودند و هفتصد تن دیگر، کنیز وی بودند و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به‌اندازه چهل مرد در آمیزش توانا بود و نُه همسر داشت که در هر شبانه روز با آن‌ها نزدیکی می‌کرد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابان، از حمزه، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون سلیمان بن داود علیه السلام از بیت المقدس بیرون آمد، بر جانب راست او سیصد هزار تخت بود که آدمیان بر آن‌ها نشسته بودند و بر جانب چپ او سیصد هزار تخت بود که جنیان بر آن‌ها نشسته بودند و پرندگان به فرمان سلیمان علیه السلام بر آن‌ها سایه افکنده بودند و باد به فرمان او آن‌ها را حمل می‌نمود، تا این که به ایوآن‌کسرَی در مداین رسیدند و از آن‌جا رو به سوی اصطَخر گذاشتند و بعد راهی شدند تا به شهر بَرکاوان رسیدند، سپس باد به فرمان سلیمان علیه السلام آن‌ها را در فضای پایین حرکت داد، آن‌چنان‌که نزدیک بود پاهایشان به آب برسد. آن‌ها به یک‌دیگر گفتند: هیچ شنیده اید یا دیده اید که پادشاهی چنین شکوهمند باشد؟ و باز گفتند: همانند این پادشاهی را نه دیده‌ایم و نه شنیده‌ایم. در آن دم

فرشته ای از آسمان ندا سر داد: پاداش یک سبحان اللّٰه از آن‌چه که می‌بینید، شکوهمندترست.

و روایت شده که سلیمان علیه السلام بر فرش خود می‌نشست و در هوا سیر می‌کرد. روزی از روزها که بر فرش خود در گذر بود و بر فراز زمین کربلا سیر می‌کرد، باد، فرشش را سه دور چنان چرخاند که سلیمان در هراس از سقوط افتاد. سپس باد آرام گرفت و فرش او بر زمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد فرمود: چرا ایستادی؟ باد عرض کرد: بر این زمین، حسین علیه السلام کشته می‌شود. سلیمان فرمود: حسین کیست؟ باد عرض کرد: حسین فرزند زاده محمّد مختار صلی اللّٰه علیه و آله و فرزند علی علیه السلام، حیدر کَرّار است. سلیمان فرمود: قاتل او کیست؟ باد عرض کرد: قاتل او یزید است که آسمانیان و زمینیان همه او را لعنت می‌کنند و لعنت خدا بر او باد! آن‌گاه سلیمان دست به سوی آسمان گشود و یزید را لعنت و نفرین کرد و تمامی انسان‌ها و جن‌ها آمین گفتند؛ سپس باد وزیدن گرفت و فرش را به حرکت درآورد.

حضرت امام حسن علیه السلام به ایشان عرض کرد: می‌خواهیم برخی از کراماتی را که خداوند به شما عطا کرده و به آن‌ها شما را برتری بخشیده، به ما نشان دهید. حضرت علیه السلام فرمود: اِن شاء اللّٰه نشانتان خواهم داد. حدیث در بیان کرامات امیر مؤمنان علیه السلام ادامه می‌یابد تا این که: حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سلیمان بن داود علیه السلام به سبب انگشترش اطاعت می‌شد، امیر مؤمنان به سبب چه اطاعت می‌شود؟ حضرت علیه السلام

فرمود: من چشم خداوند در زمین او و زبان گویای خداوند در میان آفریدگان او هستم. من نور خدایم که خاموش نمی‌شود و من درِ رحمت خدایم که عطایش از آن می‌رسد و من حجّت خدا بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض شد: آری. حضرت علیه السلام دست در گریبان کرد و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگین آن از یاقوت سرخ بود و بر آن نوشته شده بود: محمّد و علی؛ سپس فرمود: آیا می‌خواهید سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض کردیم: آری، حضرت علیه السلام برخاست و ما نیز همراه ایشان برخاستیم. آن‌گاه ما را وارد بوستانی کرد که زیباتر از آن را ندیده بودیم و گونه گونه‌های میوه‌ها و انگورها را داشت و نهرهایش روان بود و پرندگانش بر فراز درختان نغمه می‌سرودند. چون پرندگان آن حضرت را دیدند، آمدند و بر گرد سرش شروع به بال زدن کردند تا این که به میان بوستان رسیدیم، ناگهان تختی دیدیم که جوانی بر آن دراز کشیده بود و دستش را بر سینه‌اش گذاشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر را از گریبان خود بیرون آورد و آن را در انگشت سلیمان علیه السلام کرد. سلیمان علیه السلام برخاست و عرض کرد: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و ای وصی فرستاده پروردگار جهانیان! به خدا سوگند! تو بزرگ‌ترین صدّیق و والاترین فاروق هستی، هر کس به دامان تو چنگ‌اندازد، رستگار شود و هر کس از تو سر پیچد، ناامید شود و زیان کند. من به حقّ شما اهل بیت از خدا درخواست کردم و او این مُلک را به من عطا فرمود. سلمان گفت: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، بی‌اختیار شدم و بر پای امیر مؤمنان افتادم و گام‌های ایشان را بوسیدم و خدای متعال را سپاس گفتم که چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود و ما را به

ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون شد. همآن‌کسانی که خداوند هر گونه پلیدی را از ایشان زدود و به تمام پاکشان کرد، و در آن دم همراهان من نیز هم‌چون من بر پای حضرت علیه السلام افتادند.

و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون هیچ گناهی، هفت سال دچار بلا شد.

و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد. به راستی که پیامبران گناه نمی‌کنند؛ زیرا ایشان معصوم و پاک هستند و به گناه دست نمی‌یازند و گمراه نمی‌شوند و هیچ گناه کوچک یا بزرگی از ایشان سر نمی‌زند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: گرچه ایوب علیه السلام به تمامی آن بلاها دچار گشت، امّا هیچ بوی بدی از او برنخاست و چهره‌اش بدنما نشد و هیچ چرک و خون و عفونتی از بدنش بیرون نزد و چنان نشد که کسی با دیدنش او را ناپاک بداند و چون به چشم کسی درآید او را به هراس‌اندازد و بدنش کرم نیافتاد. خداوند عزّ و جلّ هر یک از پیامبران یا دوستان ارجمند خود را به بلایی دچار کند، با ایشان چنین می‌کند. امّا مردم به سبب تهیدستی و ناتوانی ظاهری ایوب علیه السلام از او دوری گزیدند، چرا

که از حمایت و گشایشی که نزد پروردگارش داشت، بی‌خبر بودند. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: سخت‌ترین بلاها در میان مردم، از آنِ پیامبران است و هر یک از ایشان نیک‌تر باشد، بلایش سخت‌تر است. خداوند عزّ و جلّ او را به بلایی سخت دچار کرد و این‌گونه در نظر تمامی مردم کوچکش نمود، تا وقتی او به خواست خداوند به مقامی والا در نعمت‌های بزرگ او رسید، مردم با دیدن او و مقامش او را خدا نپندارند و نیز از این امر نتیجه گیرند که پاداش خداوند متعال بر دو گونه است: شایستگی و ویژگی، و هم‌چنین خداوند با او چنین کرد تا مردم هیچ ناتوانی را به خاطر ناتوانی‌اش و هیچ تهیدستی را به خاطر تهیدستی‌اش و هیچ بیماری را به خاطر بیماری‌اش، کوچک نپندارند و بدانند که خدا هر که را خواهد، ناخوش می‌کند و هر که را خواهد، به هر هنگام و به هر گونه و به هر سببی که خواهد شفا می‌دهد و این امور را برای هر که خواهد، مایه عبرت و برای هر که خواهد، مایه سیاه بختی و برای هر که خواهد، مایه نیک بختی قرار می‌دهد و او عزّ و جلّ در تمامی این امور در تقدیر خود دادگر است و در کردار خود خردمند است و هر آن‌چه را با بندگانش انجام می‌دهد از روی صلاح ایشان است و آنان هیچ نیرویی ندارند، مگر آن‌که از او می‌باشد.

محمّد بن یعقوب، به اسنادش از عبد الاعلی مَولی آل سام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت زنی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می‌کند: پروردگارا! آن‌چنان مرا زیبا آفریدی که از خود چنین و چنان دیدم. آن‌گاه حضرت مریم علیها السلام را می‌آورند و به آن زن گویند:

تو زیباتری یا این زن؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته خود نشد. سپس مردی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می‌کند: پروردگارا! آن‌چنان مرا زیبا آفریدی که از زنان چنین و چنان دیدم. آن‌گاه حضرت یوسف علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: تو زیباتری یا این مرد؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته زیبایی خود نشد. سپس مردی بلا دیده را می‌آورند که می‌پندارد کسی بدتر از او در بلا نیافتاده است. او عرض می‌کند: پروردگارا! آن‌چنان بلا را بر من سخت کردی که من چنان پنداشتم. آن‌گاه حضرت ایوب علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: بلای تو سخت‌تر بود یا بلای این مرد؟ ما او را در بلاانداختیم، امّا او چنین نپنداشت.

صاحب اربعین، از اربعین، از ابو محمّد حسین بن احمد بن حسین، از ابو علی حسین بن محمّد بن حسن اهوازی، از ابو القاسم حسن بن محمّد بن سهل فارسی، از ابو زرعه احمد بن محمّد بن موسی فارسی، از ابو الحسن احمد بن یعقوب بلخی، از محمّد بن جریر، از هیثم بن حسین، از محمّد بن عمر، از محمّد بن مروان، از عماره، از پدرش، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: روزی با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله قدم می‌زدیم تا این که به قبرستان غَرقَد رسیدیم و در آن‌جا درخت سدر بی‌شاخ و برگی دیدیم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به زیر آن نشست، ناگاه درخت، برگ و میوه داد و بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سایه افکند. ایشان لبخندی زد و فرمود: ای انس! علی را برایم فراخوان. من به راه افتادم و به خانه حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها رسیدم. در آن‌جا حضرت علی علیه السلام را دیدم که در حال غذا

خوردن بود. به ایشان عرض کردم: به خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بیایید. فرمود: خیر باشد. عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. حضرت علیه السلام به راه افتاد و بر سرپنجه شتابان ره سپرد تا این که به خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسید. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ایشان را سوی خود فراخواند و کنار خود نشاند و من ایشان را می‌دیدم که هم سخن شدند و می‌خندیدند و رخسار حضرت علی علیه السلام می‌درخشید. ناگهان پیاله ای از طلا و آراسته به یاقوت و جواهر پدیدار شد. آن پیاله چهار پایه داشت که بر پایه اول نوشته شده بود: هیچ خدایی جز اللّٰه نیست و محمّد رسول اوست و بر پایه دوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز اللّٰه نیست، محمّد رسول او و علی بن ابی طالب ولی اوست و شمشیرش برآهیخته بر ناکثین و قاسطین و مارقین است و بر پایه سوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز اللّٰه نیست و محمّد رسول اوست و او محمّد را با علی بن ابی طالب یاری کرده است و بر پایه چهارم نوشته شده بود: باوردارندگان به دین خدا و وابستگان به اهل بیت رسول خدایند که نجات می‌یابند. در آن پیاله خرما بود و انگور، حال آن‌که نه وقت خرما بود و نه وقت انگور. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شروع به خوردن کرد و از آن به حضرت علی علیه السلام خوراند و چون سیر شدند، آن پیاله به آسمان رفت. آن‌گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: ای انس! آیا این درخت سدر را می‌بینی؟ عرض کردم: بله. فرمود: تا کنون به زیر این درخت، سیصد و سی پیامبر و سیصد و سی وصی نشسته است که در میان پیامبران، نیک نام‌تر از من و در میان اوصیاء، نیک نام‌تر از علی هیچ یک نبوده است. ای انس! هر که می‌خواهد به دانش آدم و متانت ابراهیم و حکمرانی سلیمان و پرهیزکاری یحیی و بردباری ایوب و راستی

اسماعیل بن حزقیل- که خداوند در قرآن از او یاد کرد و فرمود: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِیلَ» [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن]، بنگرد، بایست به علی بن ابی طالب بنگرد. ای انس! هیچ پیامبری نبوده جز آن‌که خداوند وزیری به او اختصاص داده است، حال آن‌که خداوند عزّ و جلّ به من چهار وزیر اختصاص داده است: دو وزیر در آسمان و دو وزیر در زمین. آن دو که در آسمان وزیر منند، جبرئیل و میکائیل هستند و آن دو که در زمین وزیر منند، علی بن ابی طالب و عمویم حمزة بن عبدالمطّلب هستند.

علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از پرهیزکاران و از آن‌چه ایشان نزد خداوند دارند، یاد کرد و فرمود: «هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ» تا آن‌جا که فرمود: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ» یعنی پریان سیه چشم که چشم از ایشان و دیده از پیراستگی ایشان به ناتوانی می‌افتد و خداوند از قول بهشتیان حکایت کرد و فرمود: «إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ» یعنی هرگز تمامی ندارد و از بین نمی‌رود. «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ، جَهَنَّمَ یصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ، هَذَا فَلْیذُوقُوهُ حَمِیمٌ وَغَسَّاقٌ» غسّاق، درّه ای در دوزخ است که در آن سیصد و سی قصر باشد و در هر قصر سیصد خانه باشد و در هر خانه چهل گوشه باشد و در هر گوشه ماری باشد و در دل هر مار سیصد و سی عقرب باشد و در جمجمه هر عقرب سیصد و سی خُمره سَم باشد که اگر یکی از آن عقرب‌ها سم خود را بر دوزخیان بدمد، آن سم تمامی آنان را در بر می‌گیرد. «َهذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ» اینان پیشینیان و بنی امیه هستند. سپس خداوند متعال از کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند و حقّ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را پایمال

می‌کنند، یاد کرد و فرمود: «وَآخَرُ مِن شَکْلِهِ أَزْوَاجٌ، هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَکُمْ» و اینان بنی عباس هستند؛ آن‌گاه بنی امیه می‌گویند: «رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِی النَّارِ» و نخستین کسان خود را منظور دارند. سپس دشمنان خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله در آتش دوزخ می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَی رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» در دنیا، و منظورشان شیعیان امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. «أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِیا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» جدالی است که در میان آن‌ها واقع می‌شود، و این سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید، حال آن‌که در دوزخ شما را جستجو می‌کنند.

به راستی خردمندانی که بر اساس‌اندیشه عمل کنند، ازاندیشه خود، دوستی خداوند را به ارث می‌برند و چون دل، دوستی خداوند را به ارث بَرَد، از آن روشن می‌شود و مهر، شتابان رو به سوی آن می‌گذارد و چون به جایگاه مهر درآید، از جمله بهره مندان می‌شود و چون از جمله بهره مندان شود، زبان به حکمت می‌گشاید و چون زبان به حکمت گشود، به تیزهوشی می‌رسد و چون به جایگاه تیزهوشی درآید، در آن‌جایگاه، قدرتمندانه عمل می‌کند و چون قدرتمندانه عمل کند، طبقات هفت گانه را می‌شناسد و چون به این‌جایگاه رسد، در مهر و حکمت و بیان غوطه ور می‌شود و چون به این‌جایگاه رسد، میل و محبّت خود را در آفریدگارش قرار می‌دهد و چون چنین کند، در جایگاه بزرگ منزل می‌گیرد و پروردگارش را در قلب خود دیدار می‌کند و حکمت را از راهی

جز آن‌چه حکیمان ارث برده‌اند و دانش را از راهی جز آن‌چه دانشوران ارث برده‌اند و راستی را از راهی جز آن‌چه راستگویان ارث برده‌اند، به ارث می‌برد. همانا حکیمان، حکمت را از راه سکوت و دانشوران، دانش را از راه جستجو و راستگویان، راستی را از راه فروتنی و درازای عبادت به ارث برده‌اند، پس هر کس این روش‌ها را پیش گیرد، یا فرود می‌آید و یا فراز می‌شود و بیشتر این کسان فرود می‌آیند و فراز نمی‌شوند؛ چرا که حقّ خداوند متعال را پاس نمی‌دارند و به آن‌چه فرمان اوست، عمل نمی‌کنند. این صفت کسانی است که خدا را بدان گونه که سزاوار است، نمی‌شناسند و بدان گونه که سزاوار است، دوست نمی‌دارند. پس فریب نماز و روزه و روایات و دانش‌های آنان را نخورید که آنان خرانی رمیده‌اند. ای یونس! اگر در پی دانش راستینی، آن نزد ماست و ما آن را به ارث برده‌ایم و شرح حکمت و کلام فیصله دهنده به ما داده شده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا هر کس از اهل بیت باشد، مانند شما از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها ارث می‌برد؟ فرمود: تنها امامان دوازده گانه از ایشان ارث می‌برند. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نام ایشان چیست؟ فرمود: نخستین ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و پس از او محمّد بن علی، سپس من و پس از من فرزندم موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، محمّد و پس از محمّد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجّت می‌باشد. خداوند ما را برگزید و پاک نمود و چیزهایی به ما داد که به هیچ یک از جهانیان نداده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! دیروز عبد الله بن سعد نزد شما آمد و همین سؤال را از شما پرسید، امّا شما به او پاسخی برخلاف این دادید. فرمود: ای یونس! هر کسی به‌اندازه ای تحمّل و ظرفیت دارد و

هر زمانی سخن خود را دارد، تو سزاوار آن‌چه پرسیدی بودی، آن را از کسانی که سزاوار آن نیستند، پنهان دار. والسلام.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میاح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شیطان خود را با آدم علیه السلام قیاس کرد و [به خداوند متعال] عرض کرد: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»، امّا اگر جوهری را که خداوند از آن، آدم را آفریده بود، با آتش قیاس می‌کرد، آن را پرنورتر و درخشنده‌تر از آتش می‌یافت. او حزقیل را فراخواند و با آن‌ها رو در رو کرد. آن‌ها گفتند: تو خدایی فرعون را انکار می‌کنی و نسبت به نعمت‌هایش کفر می‌ورزی. حزقیل گفت: ای پادشاه! آیا هرگز دیده ای که من دروغ بگویم؟ فرعون پاسخ داد: خیر! حزقیل گفت: از آن‌ها بپرس پروردگارشان کیست؟ آن‌ها پاسخ دادند: فرعون! پرسید: آفریدگارتان کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! پرسید: روزی دهنده تآن‌که دادن رزق و روزی به شما و دور کردن دشواری‌ها از شما را به عهده دارد، کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! حزقیل گفت: ای پادشاه! من در برابر تو و همه کسانی که در محضر تو حضور دارند شهادت می‌دهم که پروردگارشان پروردگار من، آفریدگارشان، آفریدگار من، روزی دهنده شان، رازق من و اصلاح کننده زندگی آن‌ها، همان اصلاح کننده زندگی من است. جز پروردگار، آفریننده و روزی دهنده آن‌ها، پروردگار، آفریدگار و روزی دهنده ای ندارم و من شما و همه حاضران در محضرت را به عنوان شاهد قرار می‌دهم که از باور داشتن و اعتقاد به هر پروردگار، آفریننده و روزی دهنده ای جز پروردگار،

آفریننده و روزی دهنده آن‌ها برائت می‌جویم و به خدایی‌اش هیچ اعتقادی ندارم. منظور حزقیل این بود که خدای آن‌ها الله است که پروردگار من است و نگفت: کسی که آن‌ها ادعا می‌کنند خدایشان است، خدای من نیز هست. این امر از دید فرعون و افراد حاضر در محضرش پنهان ماند و گمان کردند که او می‌گوید: فرعون، پروردگار، آفریننده و روزی دهنده من است. فرعون به آن‌ها گفت: ای مردان بدسرشت! ای کسانی که می‌خواهید پادشاهی مرا به تباهی بکشید و میان من و پسر عمو و پشتیبانم اختلاف و فتنه ایجاد کنید! فقط شما سزاوار شکنجه من هستید. زیرا شما می‌خواستید پادشاهی مرا تباه کنید و پسرعمویم را به کشتن دهید و مرا از داشتن حامی و پشتیبان محروم کنید. سپس دستور داد تا میخ بیاورند و در پا و سینه هر یک از آن‌ها میخی فرو کردند. سپس مأموران دیگرش را که شانه‌های آهنین در دست داشتند فراخواند تا آن‌ها به وسیله آن شانه‌ها گوشت بدنشان را بشکافند. این معنی آیه «فَوقَاهُ اللهُ سَيئَاتِ مَا مَكَرُوا وحَاقَ بِآلِ فِرْعَونَ سُوءُ العَذَابِ» است. یعنی خداوند حزقیل را از نتایج بد سخن چینی و بدگویی بدخواهان نزد فرعون که می‌خواستند او را به هلاکت برسانند حفظ کرد و یاران فرعون را که از حزقیل بدگویی کرده بودند، به بدترین عذاب گرفتار کرد و به بدن‌هایشان میخ‌ها زده شد و گوشت بدنشان به وسیله شانه از بدن جدا گردید.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: پدرم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث اسراء فرمود:... سپس به راهم ادامه دادم

تا این که به گروهی رسیدم که هر گاه یکی از آنان می‌خواست از جایش برخیزد، به علت بزرگی شکمش قادر به این کار نبود. من پرسیدم: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ پاسخ داد: این‌ها همآن‌کسانی هستند که ربا می‌خوردند و در روز قیامت مانند کسی که شیطان او را به زمین زده و دچار جنون کرده باشد از قبر برمی خیزند. آن‌ها مانند آل فرعون، شب و روز بر آتش عرضه می‌شوند و می‌گویند: پروردگارا! قیامت کی برپا می‌شود.

علی بن ابراهیم قمی هم‌چنین روایت می‌کند: مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: برداشت شما از آیه «النَّارُ يعْرَضُونَ عَليهَا غُدُوا وعَشِيا» چیست؟ آن حضرت فرمود: مردم درباره آن‌چه می‌گویند؟ آن فرد پاسخ داد: در دوزخ هستند و صبحگاهان و شبانگاهان شکنجه داده می‌شوند و فاصله میان آن دو زمان، از عذاب در امان هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد که آن‌ها جزو افراد خوشبخت به شمار می‌آیند. خدمت ایشان عرض شد: فدایت شوم! چگونه این امر ممکن است؟ امام پاسخ داد: این وضعیت آن‌ها در دنیاست. اما در آتش دوزخ، آن‌ها در وضعیتی مانند مصداق این آیه به سر می‌برند که پروردگار می‌فرماید: «ويومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ».

طبرسی، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گاه یکی از شما از دنیا برود، جایگاهش صبح و شب به او نشان داده می‌شود. چنان چه بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت و چنان چه دوزخی باشد جایگاهش در جهنم به

او نشان داده و گفته می‌شود: این‌جایگاه توست تا زمانی که خداوند در روز قیامت تو را دو باره زنده کند. بخاری و مسلم این حدیث را در صحیحین روایت کرده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمود: این امر در دنیا و قبل از روز قیامت است. زیرا آتش قیامت فقط به صبحگاهان و شامگاهان محدود نمی‌شود. سپس فرمود: اگر آن‌ها فقط صبحگاهان و شامگاهان در آتش عذاب داده شوند، در فاصله بین آن دو زمان، آن‌ها جزو خوشبخت‌ها خواهند بود. خیر! این امر در برزخ و قبل از روز قیامت اتفاق می‌افتد. مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: «ویومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ»؟

ابن بابویه می‌گوید: محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت می‌کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم مصادیق «آل» چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نسل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. آن‌گاه پرسیدم: پس «اهل» کیستند؟ حضرت فرمود: ائمه علیهم السلام. باز هم سئوال کردم: پس منظور از «آل» در آیه «أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ» چیست؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم! منظور فقط دختر فرعون بوده است.

ابن طاوس در «الدروع الواقية» می‌نویسد: ابو جعفر احمد قمی در کتاب «زهد النبی» روایت می‌کند که جبرئیل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شده و آن حضرت رنگش تغییر یافته بود. ایشان یک حدیث طولانی را ذکر کرد که در آن آمده است: دوزخیان وقتی وارد آتش

می‌شوند و سختی‌ها و مصیبت‌های آن را می‌بینند و از عذاب و عقاب آن اطلاع می‌یابند و آن را آن گونه می‌یابند که امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: «نمی توانی تصور کنی آتشی را که هر چه به درون آن فرو افتد، نابود می‌کند حتی اگر به خاطر گرفتار شدن بدان گریه و زاری کند و نمی‌تواند از مجازات کسانی که از آن می‌ترسند و خود را تسلیم آن کرده‌اند، بکاهد و شدیدترین عذاب‌ها و دشوارترین مصیبت‌ها را بر سر ساکنان خویش می‌آورد.» در این صورت، دوزخیان درمی یابند که اهل بهشت در ثواب و پاداش فراوان و نعمت‌های همیشگی هستند. به همین دلیل آرزو می‌کنند که آن‌ها را غذا یا آب دهند تا مقداری از عذاب دردناکشان کاسته شود. هم‌چنان‌که خداوند در کتاب خویش فرموده است: «ونَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلينَا مِنَ المَاء أَو مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ» [و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که از آن آب یا از آن‌چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] اما تا چهل سال به آن‌ها پاسخ داده نمی‌شود. سپس با زبان تحقیر و اهانت به آن‌ها جواب می‌دهند: «إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلى الكَافِرِينَ» [می گویند خدا آن‌ها را بر کافران حرام کرده است] آن‌ها خزانه داران دوزخ را در کنار خویش می‌بینند که شاهد مصیبت‌های فرود آمده بر آن‌ها هستند. به همین دلیل آرزو می‌کنند تا نزد آن‌ها به هر بهانه‌ای، به شادی دست یابند. هم‌چنان‌که پروردگار می‌فرماید: «وقَال الذِينَ فِي النَّارِ لخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يخَفِّفْ عَنَّا يومًا مِّنَ العَذَابِ» اما مدت چهل سال به آن‌ها هیچ پاسخی داده نمی‌شود. سپس بعد از ناامیدی به آن‌ها پاسخ می‌دهند: «قَالوا فَادْعُوا ومَا دُعَاء الكَافِرِينَ إِلا فِي ضَلال».

هنگامی که از خزانه داران دوزخ ناامید شدند به سوی مالک، فرمانده خزانه داران می‌روند و آرزو می‌کنند تا آن‌ها را از این خواری رهایی بخشد.

هم‌چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَنَادَوا یا مَالکُ لیقْضِ عَلینَا رَبُّکَ» [و فریاد کشند ای مالک (بگو) پروردگارت جان ما را بستاند] اما تا مدت چهل سال به آن‌ها هیچ پاسخی داده نمی‌شود و آن‌ها در این مدت در عذاب خواهند بود. پس از آن، چنان‌که در قرآن کریم آمده است به آن‌ها پاسخ می‌دهد: «قَال إِنَّکُم مَّاکِثُونَ» [پاسخ دهد شما ماندگارید] پس در این هنگام آن‌ها از سرورشان یعنی پروردگار جهانیان ناامید می‌شوند که او در دنیا در نظرشان کم اهمیت‌ترین چیز بود و هر کدام از آن‌ها در طول زندگی‌اش خواسته‌های خویش را بر اوامر خداوند ترجیح داده بود. حال آن‌که به وسیله عقل و نقل و توسط هدایتگران، راه نجات برایشان ثابت شده بود و کاملاً روشن بود که وجود او واضح و آشکار است و به وسیله زبان حال به آنان نشان داده بود که خودشان را دچار مصیبت‌ها و دشواری‌ها می‌کنند و با فرا رسیدن مرگ، در توبه به طور مطلق تا ابد به روی کفار بسته خواهد شد و در اوقاتی که در زندگی دنیا جزو مکلفین بودند، به زبان حال واضح و آشکار به آنان می‌گفت: تصور کنید شما در این امر مرا تصدیق نکردید. آیا احتمال نمی‌دهید من از راستگویان باشم؟ پس چگونه از من روی برگرداندید و بر تکذیب من و پیامبران و مؤمنانی که مرا تصدیق می‌کردند، گواهی دادید؟ چرا از این عمل زیانبار و خطرناک و محذور، اجتناب نکردید؟ مگر درباره کثرت و فراوانی فرستادگان خداوند و تکرار رسالت‌های الهی اطلاع نداشتید؟ آن‌گاه خداوند به بیان مجدد وضعیت آن‌ها در آتش می‌پردازد که خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «أَلَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلیکُمْ فَکُنتُم بِهَا تُکَذِّبُونَ * قَالوا رَبَّنَا غَلبَتْ عَلینَا شِقْوتُنَا وکُنَّا قَومًا ضَالینَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالمُونَ» [آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و (همواره) آن را مورد تکذیب قرار نمی‌دادید؟ * می‌گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما

چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم * پروردگارا! ما را از این‌جا بیرون بر، پس اگر باز هم (به بدی) برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود] سپس مدت چهل سال در خواری به سر خواهند برد که هیچ جوابی نخواهند شنید و در هنگام عذاب در آتش با آن‌ها سخن گفته نخواهد شد. سپس خداوند به آن‌ها پاسخ می‌دهد: «قَال اخْسَؤُوا فِيهَا ولا تُكَلمُونِ» [می فرماید (بروید) در آن گم شوید و با من سخن مگویید] در این هنگام از هر گونه گشایش و راحتی ناامید خواهند شد و درهای دوزخ بر آن‌ها بسته خواهد شد و عزا و ماتم، هلاک و ناله، آه و فریاد و گریه شان به طول خواهد انجامید.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: این امر در رجعت و زمانی روی خواهد داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، به دنیا بازگردند.

سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج روایت می‌کند که درباره آیه «إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِينَ آمَنُوا فِی الحَياةِ الدُّنْيا ويومَ يقُومُ الأَشْهَادُ» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم. آن حضرت فرمود: به خدا قسم! این امر در دوران رجعت خواهد بود. مگر نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران الهی در دنیا شکست خوردند و شهید شدند. با ائمه پس از آن‌ها نیز جنگ شد و به آن‌ها کمک نشد. این امر در زمان رجعت اتفاق خواهد افتاد.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: پدرم، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود در حدیثی مرفوع، روایت کرد که مردی نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و از ایشان درباره مسائلی سئوال کرد. سپس دو باره بازگشت تا درباره امور دیگری شبیه همان مسائل سئوال کند. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: در انجیل آمده است: تا زمانی که به علمی که دارید عمل نکرده اید، درخواست علم دیگری نکنید که بدان عمل نمی‌کنید. زیرا هر گاه عالم به علمش عمل نکند، با به دست آوردن علم بیشتر، از خداوند دور می‌شود. سپس فرمود: به قرآن چنگ بزنید. زیرا خداوند، بهشت را به دست خویش یک آجر از طلا و آجر دیگری از نقره آفریده و ملات آن را از مشک، خاکش را از زعفران، شن آن از مروارید و درجات آن را به‌اندازه آیات قرآن قرار داده است. هر کس قرآن بخواند به او گفته می‌شود: بخوان و به درجه بالاتر صعود کن. هر کس از اهل قرآن وارد بهشت شود، در آن‌جا به جز پیامبران و صدیقان، کسی از نظر درجه از او برتر نخواهد بود. آن مرد خدمت ایشان عرض کرد: زهد چیست؟ آن حضرت فرمود: زهد، ده درجه دارد. بالاترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه رضاست. بدانید که زهد در این آیه بیان شده است که پروردگار می‌فرماید: «لکَیلا تَأْسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ واللّٰهُ» [تا بر آن‌چه از دست شما رفته‌اندوهگین نشوید و به (سبب) آن‌چه به شما داده است شادمانی نکنید] آن مرد گفت: «لا اله الا اللّٰه» امام فرمود: من نیز می‌گویم: لا اله الا اللّٰه. هر گاه «لا اله الا اللّٰه» گفتید پس از آن «الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالمِینَ» بگویید. زیرا خداوند در کتابش فرموده است: «هو الحَی لا اله الا هُو فادعوه مُخلصین له الدِّین الحمدُ لله ربّ العالمین».

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

و شما اراده نمی‌کنید مگر این که خداوندی که پروردگار جهانیان است، اراده کند!

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس حمد و ستایش مخصوص خداست، پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و برای اوست کبریا (و عظمت) در آسمان‌ها و زمین، و اوست توانا و حکیم.

وَبَدَا لَهُمْ سَيئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يسْتَهْزِئُونَ

و بدیهای اعمالشان برای آنان آشکار می‌شود، و سرانجام آن‌چه را استهزا می‌کردند آن‌ها را فرا می‌گیرد.

وَقِيلَ الْيوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ

و به آن‌ها گفته می‌شود: «امروز شما را فراموش می‌کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید. و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یاوری ندارید.

ذَلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيوْمَ لَا يخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يسْتَعْتَبُونَ

این بخاطر آن است که شما آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیا شما را فریب داد.» امروز نه آنان از دوزخ بیرون آورده می‌شوند، و نه هیچ گونه عذری از آن‌ها پذیرفته می‌شود.

کتاب صفة الجنّة و النّار: از سعید بن جناح نقل می‌کند: عوف بن عبد اللّه ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی بلند که در آن صفات کافران در روز قیامت بیان می‌کند، نقل می‌کند: سپس، نامه اعمالش از پشت سر و در حالی که پرواز می‌کند، می‌آید و در جهت چپ وی می‌افتد. سپس فرشته ای سراغ او می‌آید و سینه او را طوری می‌شکافد که شکاف سینه او از جهت مقابل نمایان شود. سپس او را از طرف چپ به پشت باز می‌گرداند و به او گفته می‌شود: نامه اعمال خودت را بخوان. پاسخ می‌دهد: چگونه بخوانم، در حالی که جهنم در مقابل من است؟ فرمود: آن‌گاه خداوند می‌فرماید: گردن و کمرش را بشکن و موهای جلوی سرش را به پاهایش گره بزن. سپس می‌فرماید: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» برای تعظیم فرمایش خداوند و اجرای آن، هفتاد هزار فرشته درشت خو و سخت گیر می‌شتابند. گروهی موهای محاسن وی را می‌کنند، و گروهی او را گاز می‌گیرند و او می‌گوید: مرا ببخشید. آن‌ها می‌گویند: ای مجرم! چگونه در حق تو بخشش کنیم، در حالی که خداوند که ارحم الراحمین است، تو را نبخشید! آیا این تو را اذیت می‌کند؟ پاسخ می‌دهد: آری، مرا به شدیدترین شکل اذیت می‌کند. و به او می‌گویند: ای مجرم! چطور است تو را در جهنم بیندازیم؟

فرمود: آن‌گاه آن فرشته از سمت مقابل به وی ضربه ای می‌زند که هفتاد هزار سال سقوط می‌کند، و فرمود: آن‌گاه مجرمان می‌گویند: «يا لَيتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا» [ای کاش ما خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم!] که شیطان از طرف چپ و سنگی از طرف راست، همراه او فرود می‌آیند، که آن سنگ، سنگ گوگرد است که از سمت مقابل او شعله ور می‌شود و خداوند هفتاد پوست برایش خلق می‌کند، که ضخامت هر پوست، هفتاد ذرع آن فرشته ای است که او را عذاب می‌دهد و فاصله میان هر کدام از پوست‌ها، چهل ذرع است و میان پوست‌ها مارها و عقرب‌ها و کرم‌هایی از جنس آتش وجود دارد. سر آن شیطان مانند کوه عظیم و ران‌های او مانند کوه وَرِقان است- کوهی در مدینه- و لب‌های او از خرطوم فیل بلندتر است، به طوری که آن را روی زمین می‌کشاند و گوش‌های او عمیق و تاریک است و میان دو گوش او سراپرده‌هایی شعله ور وجود دارد که آتش از طرف نشیمن گاه وی به قلبش می‌رسد و آن آتش خاموش نخواهد شد تا زمانی که هفتاد زنجیر برای وی عوض نشود که طول هر زنجیر هفتاد ذرع است که میان ذرع‌های آن حلقه‌هایی به تعداد قطرات باران وجود دارد که اگر حلقه ای از آن بر کوه‌های زمین گذاشته شود، آن‌ها را آب می‌کند.

ابن طاووس در الدُّروع الواقية: پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: اگر یک ذرع از آن زنجیری که خداوند در قرآن از آن یاد می‌کند، بر تمامی کوه‌ها گذاشته شود، تمامی آن کوه‌ها ذوب خواهند شد.

محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضُرَیس کناسی روایت کرده‌اند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می‌گویند: سرچشمه فرات، بهشت است. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آن‌که از طرف غرب جاری می‌شود و چشمه‌ها و جویبارها به آن می‌ریزد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: من نیز شنیده‌ام که خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده و آب فرات از آن خارج می‌شود و روح مؤمنان هر شب از قبرهایشان بدان جا می‌رود و در میان میوه‌های آن به سر می‌برد، از آن‌ها می‌خورد و در آن‌جا از نعمت‌ها بهره مند می‌شود و ارواح با یک‌دیگر دیدار می‌کنند و هم‌دیگر را می‌شناسند. زمانی که سپیده دم فرا رسد از آن‌جا خارج می‌شوند و در فضا میان زمین و آسمان معلق می‌مانند و پروازکنان به اطراف می‌روند و می‌آیند و با طلوع خورشید به قبرهایشان باز می‌گردند. آن‌ها در هوا یک‌دیگر را شناخته و با هم دیدار می‌کنند.

هم‌چنین فرمود: خداوند در مشرق، آتشی دارد که آن را برای این آفریده است تا ارواح کفار را در آن‌جا دهد تا از (میوه تلخ) زقوم آن‌جا بخورند و شبانگاهان از آب جوشان آن بنوشند. و چون سپیده بدمد، روح‌هایشان از قبر خارج شده به سوی دره ای در یمن می‌رود که برهوت نام دارد و از همه آتش‌های دنیا داغ‌تر است. ارواح در آن‌جا با یک‌دیگر دیدار می‌کنند و هم‌دیگر را خواهند شناخت. اما شب هنگام از آن‌جا خارج شده و به آتش باز می‌گردند و تا روز قیامت در چنین وضعیتی خواهند بود. آن شخص می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پس وضعیت

موحدان و مسلمانان گناهکاری که به نبوت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اعتقاد دارند و بدان اعتراف می‌کنند اما بدون داشتن امام از دنیا می‌روند و از ولایت شما اطلاعی ندارند چگونه خواهد بود؟ امام فرمود: روح چنین افرادی در قبرهایشان خواهد بود و از آن‌جا خارج نخواهد شد. هر کدام از آن‌ها که دارای اعمال نیک باشد و از وی دشمنی با اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین سر نزده باشد، روی او به سوی بهشتی که خداوند آن را در مغرب آفریده است قرار داده می‌شود و رَوح [رحمت] تا روز قیامت، از آن بهشت به سوی قبر او جریان پیدا می‌کند. در نتیجه با خداوند دیدار می‌کند و خداوند او را براساس اعمال نیک و بدش مورد محاسبه قرار می‌دهد. در نتیجه یا به سوی بهشت خواهد رفت یا به سوی دوزخ. سرنوشت چنین افرادی کاملا به اراده خداوند بستگی دارد. هم‌چنین خدا به افراد مستضعف، ابلهان، کودکان و فرزندان مسلمانانی که به سن بلوغ نرسیده و از دنیا رفته‌اند، این‌گونه رفتار خواهد نمود. اما از میان اهل قبله، افرادی که با اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین دشمنی کرده‌اند، به سوی آتشی که خداوند آن را در مشرق آفریده است برده می‌شوند و اخگر، شراره، دود و فوران آتش تا روز قیامت آنان را در برخواهد گرفت. سپس سرنوشت آن‌ها به سوی دوزخی خواهد بود که در آن‌جا در آتش گداخته خواهند شد و به آن‌ها گفته می‌شود: آن اشیا یا افرادی که به عنوان شریک برای خداوند قرار می‌دادید، کجا هستند؟ کجاست آن امامی که شما به جای پیروی از امام تعیین شده از سوی خداوند برای مردم، از او پیروی می‌کردید؟

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن علی بن فضال، از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند: هنگامی که خداوند، موسی علیه السلام را نزد فرعون فرستاد، به در قصر او رفت و از او اجازه ورود خواست، اما فرعون اجازه نداد، موسی با عصایش به در کوبید و درها به هم خوردند و باز شدند؛ سپس همان‌طور که خداوند نقل کرده، نزد فرعون رفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ * وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ» [(فرعون) گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی] یعنی این که آن مرد را کشتی «وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی این که تو کفران نعمت مرا کردی، و موسی نیز همان‌طور که خداوند حکایت کرده است، گفت: «أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ» تا «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ»؟ فرعون در این‌جا از چگونگی و کیفیت خداوند از موسی می‌پرسد و او جواب می‌دهد: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَینَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ» فرعون سپس با تعجب به یارانش می‌گوید: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ» من در مورد چگونگی خداوند از او می‌پرسم و او صفاتش را برایم بیان می‌کند؟! سپس موسی می‌گوید: «رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِینَ» فرعون با شنیدن این به اطرافیانش می‌گوید: بشنوید، می‌گوید که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما! سپس به موسی گفت: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ» موسی گفت: «أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیءٍ مُّبِینٍ» فرعون گفت: «فَأْتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ * فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِی ثُعْبَانٌ مُّبِینٌ» سپس تمامی همنشینان فرعون ترسیدند، و فرعون به حدی دچار ترس شد که اختیار خود را از دست داد و گفت: تو را به خداوند و به حرمت شیری که خوردی (این که فرزند رضاعی مان بودی) سوگند می‌دهم، که آن را از من دور

کنی و موسی آن را از فرعون دور کرد. سپس دستش را بیرون آورد و ناگهان برای افراد حاضر به شکلی درخشان نمایان گشت. هنگامی که موسی عصا را گرفت، فرعون به خود آمد و تصمیم گرفت که او را تصدیق کند. اما هامان نزد او آمد و به او گفت: تو که اکنون خدا هستی و مورد پرستش قرار می‌گیری، به یک باره می‌خواهی پیرو یکی از بندگان خود شوی!

سپس فرعون به اطرافیان خود گفت: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ *يرِيدُ أَن يخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» تا «لِمِيقَاتِ يوْمٍ مَّعْلُومٍ». فرعون و هامان از جادو آگاهی داشتند و با آن مردم را تحت سلطه خود در آورده بودند و با جادو بود که فرعون ادعای خدایی کرد. صبح آن روز در تمامی شهرهای مصر افرادی را فرستاد و هزار جادوگر را جمع کرد و از میان این هزار کس، صد تن را انتخاب نمود و از میان آن صد نفر، هشتاد نفر را برگزیدند. آن ساحران به فرعون گفتند: می‌دانی که در دنیا جادوگرتر از ما وجود ندارد، حال اگر ما بر موسی غلبه کردیم، چه به ما می‌رسد؟ فرعون جواب داد: «وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» یعنی شما از نزدیکان من می‌گردید و شما را در حکومت خود سهیم می‌گردانم. آن‌ها گفتند: اگر موسی بر ما غلبه کرد و جادوی ما را باطل ساخت، ما مطمئن می‌شویم کاری که انجام می‌دهد، از قبیل جادو و نیرنگ نیست، و به او ایمان می‌آوریم و او را تصدیق می‌کنیم. فرعون گفت: اگر موسی بر شما پیروز گشت، من هم به همراه شما او را تصدیق می‌کنم؛ اما هر نیرنگی که دارید، آماده کنید.

آن‌گاه گوید: موعد آن‌ها در یکی از اعیادشان بود. هنگام صبح، فرعون مردم و ساحران را جمع کرد. گنبدی برایش بر پا شده بود که هشتاد

ذرع ارتفاع داشت و با آهن و فولاد صیقلی شده، پوشانده شده بود، و وقتی که خورشید بر آن می‌تابید، از شدت درخشش آهن و گرمی نور خورشید کسی نمی‌توانست به آن نگاه کند. فرعون و هامان آمدند و بر جایگاه خویش نشستند و نگاه می‌کردند. موسی نیز در حالی که به آسمان می‌نگریست، آمد. جادوگران به فرعون گفتند: ما می‌بینیم که این مرد به آسمان می‌نگرد و جادوی ما به آسمان نمی‌رسد؛ و آن‌ها تنها پیروزی بر ساحران زمینی را تضمین نمودند. سپس به موسی گفتند: «إِمَّا أَن تُلْقِی وَإِمَّا أَن نَّکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ» [گفتند ای موسی! آیا تو می‌افکنی و یا این که ما می‌افکنیم] موسی به آن‌ها گفت: «أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِیهُمْ» آن‌چه را میاندازید بیاندازید، پس آنان ریسمان‌ها و چوب دستی‌هایشان راانداختند. ریسمان‌های آنان شروع به حرکت کرده و به مارهایی حمله ور تبدیل شدند و به جنبش در آمدند. سپس جادوگران گفتند: «بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» مردم با مشاهده این صحنه ترسیدند و موسی نیز در درون خود ترسی احساس کرد، تا این که ندا آمد: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَى وَأَلْقِ مَا فِی یمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَیدُ سَاحِرٍ وَلَا یفْلِحُ السَّاحِرُ حَیثُ أَتَى» [گفتیم: مترس که تو خود برتری و آن‌چه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته‌اند ببلعد. در حقیقت آن‌چه سرهم بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود، رستگار نمی‌شود.]

سپس موسی عصایش راانداخت و به مانند مس در زمین آب شد. سپس اژدهایی بیرون آمد و دهانش را باز کرد و لبه بالایی دهانش را بر روی قبه فرعون قرار داد، و دوری زد و لبه پایینی دهانش را آویزان نمود و عصاها و ریسمان‌های جادوگران را بلعید و همگی شان را مغلوب کرد.

مردم وقتی آن اژدها و بزرگی و عظمت آن را که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ وصفی از آن نرفته بود، دیدند، پا به فرار گذاشتند. در این حین، در اثر ازدحام، ده هزار مرد و زن و پیر در زیر دست و پاها له شدند و جان باختند. اژدها بر گرد قبه فرعون و هامان چرخید و آن دو لباس‌هایشان را از ترس خیس نمودند و موی سرشان سپید گردید و از فرط ترس، هوش از سرشان رفت.

موسی نیز می‌خواست به همراه مردم پا به فرار بگذارد که خداوند او را ندا داد: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» [آن را بگیر و مترس. به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گردانید]. موسی بازگشت و عبایی را که بر تنش بود، به دستش پیچید و دستش را در دهانش گذاشت، و آن به همان شکل اول خود بازگشت، و چنان‌که خداوند متعال بیان می‌کند: «فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ» و با مشاهده این صحنه گفتند: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ *رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» فرعون به شدت عصبانی شد و گفت: «قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» آنان چنان‌که خداوند نیز حکایت می‌کند، گفتند: «قَالُوا لَا ضَيرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ *إِ نَّا نَطْمَعُ أَن يغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ».

فرعون در ادامه هر کس را که به موسی ایمان می‌آورد، در زندان می‌افکند تا این که خداوند بلاهای طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را بر آنان نازل کرد و فرعون نیز آن‌ها را آزاد کرد و خداوند به موسی وحی کرد: «أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ»، پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را بیرون برد، تا دریا را برای آنان بشکافد. فرعون نیز یارانش را جمع کرد

و مردم را از شهرهای مختلف در یک مکان گرد آورد و پیشاهنگ لشکرش را شش هزار نفر قرار داد و خود نیز با هزار هزار تن در پشت سر آن‌ها به راه افتاد. همان‌طور که خداوند نیز درباره آنان می‌فرماید: «فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيونٍ *وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ *كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِى إِسْرَائِيلَ * فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» هنگامی که موسی به نزدیکی دریا رسید، فرعون به موسی نزدیک شد، یاران موسی گفتند: «إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» فرعونیان دارند به ما می‌رسند، موسی گفت: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِى رَبِّى سَيهْدِينِ» هرگز این چنین نیست. خدایم با من است و راه را به من نشان خواهد داد. موسی علیه السلام به دریا نزدیک شد و به دریا فرمود: شکافته شو. دریا به او گفت: ای موسی! از این که به من گفتی برایت شکافته شوم، تکبر ورزیدی، حال آن‌که من به‌اندازه سر سوزنی از فرامین خداوند سرپیچی نمی‌کنم و در میان شما گناهان بسیاری انجام گرفته است؟ موسی به او گفت: بترس از این که از خداوند نافرمانی کنی و تو می‌دانی که آدم به خاطر معصیت از بهشت رانده شد و ابلیس به خاطر گناهش مورد نفرین قرار گرفت. دریا به موسی گفت: پروردگار من بزرگ است و فرمانش پذیرفتنی است و هیچ‌چیز نمی‌تواند از او نافرمانی کند.

یوشع بن نون برخاست و به موسی گفت: ای رسول خدا! فرمان پروردگارت چیست؟ موسی گفت: گذر از دریا. یوشع با اسبش به سوی دریا تاخت؛ سپس خداوند به موسی وحی کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ» و موسی این کار را انجام داد و «فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»، یعنی دریا شکافته شد و هر گروهی به مانند یک کوه بزرگ بودند و خداوند برای آن‌ها دوازده راه درست کرد و هر طایفه ای از آنان یک راه را انتخاب کردند. آب بالا آمده بود و خورشید بر زمین تابید و آن را کاملا خشک گرداند، همان‌طور که خداوند خود نیز می‌فرماید: «فَاضْرِبْ

لَهُمْ طَرِيقًا فِی الْبَحْرِ يبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَی» [راه خشکی در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسیدن (دشمن) بترسی و نه (از غرق شدن) بیمناک باشی]. موسی و یارانش وارد دریا شدند، آنان دوازده طایفه بودند و خداوند برای آنان در دریا دوازده راه باز کرد و هر کدام یک راه را انتخاب کردند، در حالی که آب به مانند کوهی بر بالای سر آنان قرار گرفته بود. گروهی که همراه موسی بودند، شروع به بی‌صبری نمودند و گفتند: ای موسی، برادران ما کجایند؟ موسی به آنان گفت: در دریا همراه شمایند. آنان موسی را تصدیق نکردند و خداوند به دریا دستور داد که تبدیل به طبقاتی بشود تا این که آن‌ها بتوانند یک‌دیگر را ببینند و با هم سخن گویند.

فرعون و سپاهیانش به راه افتادند و هنگامی که به دریا رسیدند، به یارانش گفت: هان بدانید که من پروردگار بزرگ شما هستم و اکنون دریا برای من شکافته شده است. هیچ‌کس جرات نمی‌کرد که وارد دریا شود، اسب‌ها نیز از ترس، از وارد شدن به آب خودداری می‌کردند. فرعون جلو رفت تا این که به ساحل دریا رسید. پیشگوی فرعون به او گفت: وارد دریا نشو و جلویش را گرفت. اما فرعون حرفش را قبول نکرد و با اسب نجیب و نر خود جلو رفت. اما اسب از وارد شدن به آب امتناع ورزید. جبرئیل که بر روی اسب ماده ای سوار بود جلو رفت و داخل

در آب شد و اسب فرعون به اسب جبرئیل نگاه کرد و درپی او افتاد و داخل آب شد و در پی آن یاران فرعون نیز به آب زدند. هنگامی که همگی آنان وارد شدند، آخرین فرد از یاران موسی خارج شده بود. خداوند به بادها دستور داد که شروع به وزش کنند و آن‌ها نیز دریا را به هم کوفتند و آب به مانند کوه بر فرعون و یارانش سرازیر شد و فرعون در آن هنگام

گفت: «آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» [ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن‌که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم شدگانم] سپس جبرئیل مشتی از گل برداشت و آن را در دهان فرعون فرو کرد و فرمود: «آلآنَ وَ قَدْ عَصَیتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» [اکنون (تسلیم می‌شوی) در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی].

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از عبدالله بن جندب، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: پیشاهنگ لشگر فرعون شش صد هزار سرباز داشت و پس قراول و عقب دار لشگرش نیز متشکل از هزار هزار نفر بود. ایشان می‌فرمایند که وقتی موسی داخل دریا شد، فرعون و سربازانش به دنبال او به راه افتادند. اما اسب فرعون ترسید که داخل دریا شود و جبرئیل بر روی اسب ماده ای در برابرش نمایان شد. هنگامی که اسب فرعون آن مادیان را دید به دنبالش به راه افتاد و فرعون و یارانش وارد دریا شدند و همگی غرق گشتند.

و از ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن زید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث غیبت ابراهیم علیه السلام روایت می‌کند که ایشان شروع به توضیح این حدیث نمودند تا این که به این‌جا رسیدند: سپس برای مرتبه دوم، زمانی که طاغوت او را از شهرش تبعید نمود، پنهان گشت و گفت: «وَأَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَکُونَ بِدُعَاء رَبِّی

شَقِیا» [و از شما و (از) آن‌چه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم]. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا یعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِیا *وَ وَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیا» [و چون از آن‌ها و (از) آن‌چه به جای خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم * و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] و منظور از «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیا» علی بن ابی طالب علیه السلام است. چرا که ابراهیم علیه السلام به درگاه خداوند عز و جل دعا کرده بودکه برایش ذکر بلندی در میان دیگران قرار دهد و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان ذکر و آوازه ای بلند قرار داد. و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز روایت کرده است که حضرت قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف یازدهمین فرزند از فرزندانش است و او همان مهدی علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است. و هم‌چنین ایشان فرموده‌اند که او برای مدتی غایب و منتظر می‌ماند و عده ای در این امر به بیراه می‌روند و عده ای به راه راست راه می‌یابند و این امر، شدنی است، همان‌طور که او (قائم) آفریده شده است.

و از ابن بابویه روایت شده است که ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید نیشابوری مروانی که من ناصبی‌تر از او ندیده ام، از محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سرَّاج، از حسن بن عرفه عبدی، از وکیع

بن جرَّاح، از محمد بن اسرائیل، از ابی صالح، از ابوذر روایت می‌کند که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که ایشان می‌فرمایند: من و علی علیه السلام از نوری واحد خلق شدیم و از دو هزار سال قبل از خلقت آدم، خداوند تبارک و تعالی را در برابر عرش تسبیح می‌گفتیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در پشت آدم جای داد. او در بهشت بود و ما در پشت او بودیم و هنگام ارتکاب اشتباه نیز ما در پشت او جای داشتیم. و نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و ما در پشت او بودیم. و ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد و ما در پشت او جای داشتیم و خداوند عز و جل پیوسته ما را از پشت‌های پاک به رحم‌های مطهر منتقل می‌کرد تا این که به پشت عبد المطلب رسیدیم، و در آن هنگام به دو قسمت تقسیم شدیم: و خداوند مرا در پشت عبداللّٰه و علی را در پشت ابو طالب قرار داد و در من نبوت و برکت گمارد و در علی فصاحت و دلاوری و دو اسم از اسامی خود را برایمان برگزید. خداوند، صاحب عرش محمود است و من محمد و خداوند اعلی است و این هم علی.

و از شرف الدین، از شیخ ابو محمد فضل بن شاذان، از جابر بن یزید جعفی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را از نوری آفرید که آن را از نور عظمت و جلال خود خلق کرده بود. همان نور لاهوتی که در کوه سیناء به موسی بن عمران علیه السلام تجلی کرد و او در برابر آن تاب نیاورد و نتوانست به آن بنگرد و در برابر آن دوام بیاورد تا این که بیهوش و بی‌حال به زمین افتاد. این همان نور

محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. و هنگامی که خداوند اراده نمود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن بیافریند، آن را به دو قسمت تقسیم نمود: سپس از قسمت اول، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ساخت و از قسمت دیگر، علی بن ابی طالب علیه السلام را آفرید، و از آن نور، انسان دیگری خلق نکرد و آن دو را با دستان خود بیافرید و از روح خود بر آنان دمید و آنان را برای خود به وجود آورد و به آنان شکل و صورت داد و امین خود و گواهان بر آفریدگان و جانشینان خود بر مخلوقاتش و چشمه (معرفت) خود برای انسان‌ها و زبان گویای خود برای (صحبت با خلق) قرار داد. علمش را در آن دو قرار داد و بیان بدانان آموخت و آنان را از غیب آگاهانید و یکی را نفس خود و دیگری را روح خود قرار داد، به نحوی که هیچ کدام بدون دیگری نمی‌توانست کاری انجام دهد. ظاهر آن دو، انسان گونه بود و باطنشان لاهوتی (و خدایی) بود آیات و معجزاتش را به واسطه آنان جلوه گره می‌سازد و با آنان و از طریق آن‌ها خود را به بندگانش معرفی می‌کند. به واسطه آنان است که امرش مورد فرمانبرداری قرار می‌گیرد و اگر آن‌ها نبودند، خدا شناخته نمی‌شد و مردم نمی‌دانستند که چگونه خدای رحمان را بندگی کنند. بنابراین خداوند فرمانش را هر طور که بخواهد و در هر چه بخواهد، اجرا می‌نماید: «لَا يسْأَلُ عَمَّا يفْعَلُ وَهُمْ يسْأَلُونَ» [در آن‌چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و (لی) آنان (انسان‌ها) سئوال خواهند شد].

تفسیر آخرالزمانی سوره توحید را در بخش آغازین «تبیین جهان و انسان» آورده‌ام و در این‌جا نیز اشاره ای می‌کنم:

قل هوالله احد: بگو آن خداوند تک است.

الله الصّمد: خدا مجوّف (جوف دار- دارای جوف) نیست- مادّه نیست. زیرا هر مادّه ای مجوّف است.

لم یلد: او نزاده است و نمی‌زاید- او انرژی نیست. زیرا انرژی به ماده تبدیل می‌شود، ماده از انرژی به وجود می‌آید. و نیز: او ماده نیست زیرا انرژی از ماده به وجود می‌آید.

ولم یولد: او زاده نشده و زاده نمی‌شود- او نه ماده است و نه انرژی و نه حالات آن دو.

از ماده انرژی زاده می‌شود. و از انرژی ماده زاده می‌شود و از هر دوی آن‌ها حالات و کیفیاتی پدید می‌آید. خداوند هیچ کدام از این‌ها نیست.

آیه اول تک بودن خدا را بیان می‌کند، بدیهی است وقتی که یک چیز ذاتاً (در بیان فلسفی) تک باشد، او مصداق «لم یلد» و «لم یولد» است بنابر این معنای آیه‌های بعدی در بطن آیه اول هست همان‌طور که دیدیم حدیث فرمود خود سوره، تفسیر خود است. هر کدام از آیه‌ها جنبه ای از معنای آیه اول هستند.

آیه دوم ماده بودن و انرژی بودن را نفی می‌کند.

آیه سوم مثل آیه دوم از نو انرژی بودن، و ماده بودن را نفی کرده و علاوه بر آن دو، حال و حالات (کیفیات) را نیز نفی می‌کند.

ولم یکن له کفواً احد: و نیست (و نمی‌شود) مانند او کسی.

کس: واژه کس به هر موجود ذی شعور و عاقل، اطلاق می‌شود مانند: روح، فرشته، جنّ و انس (با صرف نظر از جسم شآن‌که در دو آیه بالا نفی می‌شوند) به وسیله این آیه از خدا سلب می‌شوند.

توجّه فرمائید: سورتوحید در جمله یک تعریف جامع، مانع و کامل از خدا ارائه می‌دهد که اگر انسان می‌خواست چنین تعریف کاملی را بدهد لازم بود ده جلد کتاب بنویسد.

غیر از خدا هر چه هست یا ماده است یا انرژی و یا حالات و یا روح، فرشته... همایین‌ها را از خدا سلب و نفی می‌کند. و نتیجآن یک توحید ناب، کامل، تام، بی‌کم و کاست می‌شود. امروز می‌بینیم فرمایش امام سجاد (ع) یک معجزبزرگ علمی است که فرموده سورتوحید را متعمقون آخرالزمان معنی خواهند کرد و معنی اصلی این سوره مختص به آنان است.

بدیهی است مردم از زبان آن حضرت نمی‌توانستند پیام اصلی این سوره را بفهمند؛ اگر امام به آنان می‌گفت: سنگ و آهن نیز مجوّف هستند. چه عکس العملی نشان می‌دادند؟ در این باره شعری از آن امام (ع) نقل شده است:

علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبید اللّٰه بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالْعَادِیاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِیاتِ قَدْحًا» فرمود: این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شد. عرض شد:

حال و قصّه آنان چه بود؟ فرمود: دوازده هزار سوار از اهل وادی یابس گرد هم آمدند و پیمان بستند و هم عهد شدند و هم رأی شدند که تا زمانی که همگی هم سوگند جان دهند، به طوری که هیچ یک از دیگری عقب نماند و یک‌دیگر را وانگذارند و از همراه خود نگریزند تا این که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و حضرت امام علی علیه السلام را به قتل رسانند. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد و ایشان را از قصّه آن‌ها و آن‌چه بر آن هم پیمان و هم رأی شدند، آگاه ساخت و فرمان داد که حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، ابو بکر را با چهار هزار سوار از مهاجرین و انصار به سویشان بفرستد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار! جبرئیل مرا خبر داده که اهل وادی یابس با دوازده هزار سوار، آماده و هم عهد شده‌اند و پیمان بسته‌اند که هیچ یک همراه خود را ترک نکنند و از او نگریزند تا این که مرا و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل رسانند و مرا امر کرد که ابو بکر را با چهار هزار سوار به سویشان روانه کنم، پس ان شاء اللّٰه با نام و برکت خداوند، روز دوشنبه به راه درآئید و برای نبرد با دشمنتان آماده شوید و به سویشان به پا خیزید.

مسلمانان ساز و برگ خود برگرفتند و آماده شدند و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمان جبرئیل را به ابو بکر داد و از آن جمله به او فرمود که: چون آنان را دیدی، بر ایشان اسلام را عرضه دار، اگر با تو بیعت کردند که هیچ وگرنه جلویشان بایست و جنگجویانشان را از پا درآور و خاندانشان را به اسارت گیر و دارایی ایشان را تصرّف کن و زمین‌ها و سرزمینشان را ویران کن. ابو بکر به همراهی جمعی از

مهاجرین و انصار با بهترین ساز و برگ و هیئت راهی شد و ایشان را به مهربانی حرکت داد و به راه درآورد تا به اهل وادی یابس رسیدند. چون آن گروه، فرود این گروه را دیدند و ابو بکر و یارانش نزدیکی آن‌ها پیاده شدند، دویست مرد تا دندان مسلّح از اهل وادی یابس به سویشان بیرون آمدند و وقتی با ایشان روبرو شدند، گفتند: شما کیستید؟ از کجا آمده اید و به کجا می‌روید؟ پیشوایتان بیرون آید تا با او سخن بگوئیم. آن‌گاه ابو بکر با چند تن از یاران مسلمانش به سوی آن‌ها بیرون آمد و گفت: من ابو بکر، یار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستم. اگر به دین مسلمانان درآئید، هر آن‌چه دارید از شماست و هر آن‌چه خواهید بر شماست و اگر نه، بین ما و شما جنگ درخواهد گرفت. آن‌ها گفتند: به لات و عُزّی سوگند! اگر نبود خویشاوندی ناگزیر و رابطه نزدیکی که با تو داریم، تو و همه آن‌کس را که به همراه تو آمده‌اند، چنان به قتل می‌رساندیم که ورد زبان آیندگانتان شود. پس با همراهیانت بازگرد و تندرستی را قدر دانید که ما تنها پیشوایتان و برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌خواهیم.

ابو بکر به یارانش گفت: ای قوم! این قوم چند برابر بیشتر از شمایند و از شما آماده ترند و منزل شما از برادران مسلمانتان به دور افتاده است، پس بازگردید تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را از حال این قوم آگاه کنیم. آنان همگی گفتند: ای ابو بکر! با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمانی که به تو داد، مخالفت کردی، از خدا پروا کن و با این قوم بجنگ و با سخن رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مخالفت نکن. ابو بکر گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و حاضر چیزی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند. این‌گونه او بازگشت و مردم نیز همگی بازگشتند. چون پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه

و آله و سلم از سخن آن قوم و پاسخ ابو بکر به آن‌ها خبردار شد، فرمود: ای ابوبکر! با فرمان من مخالفت کردی و آن‌چه را به تو فرمان دادم، انجام ندادی و به خدا سوگند در آن‌چه به تو دستور دادم، از من سرپیچی کردی. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: ای جماعت مسلمانان! من به ابو بکر فرمان دادم که به سوی اهل وادی یابس راهی شود و اسلام را بر آنان عرضه دارد و به سوی خدا دعوتشان کند، پس اگر او را اجابت کردند که هیچ، وگرنه با آنان بجنگد. ابو بکر به سوی آنان رهسپار شد و دویست تن از آنان به سوی او بیرون آمدند و چون او کلامی را که آنان در رویارویی با او گفتند، شنید، جگرش لرزید و ترس از آنان به او راه یافت و سخن مرا واگذاشت و فرمان مرا اطاعت نکرد. از این رو جبرئیل از سوی خداوند متعال نزد من آمد تا به جای ابو بکر، عمر را به همراهی یارانش با چهار هزار سوار به سوی آنان بفرستم. پس ای عمر! به نام خداوند متعال راهی شو و چنان نکن که برادرت ابو بکر کرد؛ چرا که او از خدا و از من سرپیچی کرد. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمانی را که به ابو بکر داده بود، به عمر داد و عمر به همراه مهاجرین و انصاری که با ابو بکر بودند، بیرون رفت و به راه افتاد تا این که به دیدرس آن قوم رسید و به آنان نزدیک شد، چنان‌که می‌توانستند یک‌دیگر را ببینند. در آن دم دویست تن از آنان به سوی ایشان بیرون آمدند و به عمر و یارانش سخنی هم‌چون آن‌چه به ابو بکر گفته بودند، گفتند. پس عمر نیز بازگشت و مردم به همراه او بازگشتند و نزدیک بود قلب عمر از ساز و برگ و جمعیتی که از آنان دید، از جا درآید و این‌گونه عمر گریزان از نزد آنان بازگشت. آن‌گاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از کار عمر باخبر

ساخت و گفت که او بازگشته و مسلمانان نیز به همراهش بازگشته‌اند. پس پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و سپاس گفت و مردم را از کار عمر و عملی که از او سرزد، خبر داد و فرمود که او با فرمان من مخالفت کرده و از سخن من سرپیچی کرده و بازگشته و مسلمانان نیز به همراه او بازگشته‌اند. عمر بر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم وارد شد و خبری همانند آن‌چه یارش به حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم داده بود، بازگفت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای عمر! خداوند را بر عرش او نافرمانی کردی و از دستور من نیز سرپیچیدی و با سخنم مخالفت کردی و به رأی خودت عمل کردی که ننگ خداوند بر رأی تو باد. از این رو جبرئیل علیه السلام مرا امر کرده تا علی بن ابی طالب علیه السلام را به همراه آن مسلمانان بفرستم و خبرم داده که خداوند او و یارانش را پیروز می‌گرداند. آن‌گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حضرت امام علی علیه السلام را فراخواند و همان سفارشی را که به ابو بکر و عمر و چهار هزار یارش کرده بود، به ایشان بازگفت و خبرش داد که خداوند او و یارانش را پیروز می‌گرداند. حضرت امام علی علیه السلام به همراه مهاجرین و انصار راهی شد و ایشان را به شیوه ای غیر از شیوه ابو بکر و عمر به راه درآورد. به این ترتیب که در پیمودن راه چنان به ایشان سخت گرفت که ترسیدند از خستگی نفسشان بند آید و چهارپایانشان از پا درآیند. در آن دم حضرت علیه السلام به آنان فرمود: نترسید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمانی به من داده و مرا خبر داده است که خداوند من و شما را پیروز خواهد کرد، پس مژده باد بر شما که به راه خیر و به سوی خیر هستید. پس جان و دل ایشان شاد شد و نیرو گرفتند و به این ترتیب، ایشان آن راه سخت را پیمودند تا این که

به نزدیکی آن‌ها رسیدند، چنان‌که می‌توانستند یک‌دیگر را ببینند. حضرت علیه السلام به یارانش فرمان داد تا فرود آیند و خبر آمدن حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش به گوش اهل وادی یابس رسید. پس دویست مرد تا دندان مسلّح از اهل وادی یابس به سوی ایشان بیرون آمدند و چون حضرت علیه السلام آنان را دید، ایشان نیز به همراه چند تن از یارانش به سوی آنان بیرون شد. آن‌ها عرض کردند: شما کیستید؟ از کجا آمده اید و به کجا می‌روید؟ حضرت علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالب علیه السلام، عموزاده و برادر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و فرستاده ایشان به سوی شما هستم، شما را دعوت می‌کنم که گواهی دهید هیچ خدایی جز اللّٰه نیست و حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرستاده اوست، اگر ایمان آورید، هر آن‌چه از برای مسلمانان است، از برای شماست و هر آن‌چه از خیر و شرّ بر آن‌هاست، بر شماست. آنان عرض کردند: ما خود تو را می‌خواستیم و در پی تو بودیم، سخنت را و آن‌چه را بر ما عرضه داشتی، شنیدیم. این چیزی است که ما نمی‌پسندیم، پس به هوش باش و برای سخت‌ترین نبرد آماده شو و بدآن‌که ما تو و یارانت را می‌کشیم و وعده ما با تو بامداد فرداست و در آن‌چه بین ماست، حجّت را تمام کردیم. حضرت امام علی علیه السلام به آنان فرمود: وای بر شما! شما مرا با انبوهی جمعتان تهدید می‌کنید، حال آن‌که من در برابرتان از خدا و فرشتگان او و مسلمانان یاری می‌جویم و هیچ نیرو و توانی نیست جز از سوی خداوند والای شکوهمند. آن‌گاه آنان به پایگاه‌های خود بازگشتند و حضرت امام علی علیه السلام نیز به پایگاه خود بازگشت و چون شب پرده افکند، به یارانش فرمان داد تا به تیمار چهارپایانشان پردازند و آن‌ها را علوفه دهند و قشو و زین کنند و چون بیرق صبح

پدیدار شد، پیشاپیش ایشان در گرگ و میش صبحگاهی نماز گذاشت و سپس با یارانش چنان به آنان یورش برد که پیش از آن‌که کاری کنند، به زیر سم اسبان رفتند و حضرت علیه السلام هنوز آخرین افراد سپاهش را ندیده بود که جنگجویان آن‌ها را از پا درآورد و خاندانشان را به اسارت گرفت و دارایی ایشان را تصرّف کرد و سرزمینشان را ویران نمود و با اسیران و اموال آن‌ها به راه افتاد. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را خبر داد که خداوند حضرت امام علی علیه السلام و جمع مسلمانان را پیروز گرداند. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و مردم را خبر داد که خداوند مسلمانان را پیروز گرداند و آگاهشان کرد که از ایشان تنها دو تن کشته شده‌اند. سپس از منبر پائین آمد و با تمامی مسلمانان مدینه به استقبال حضرت امام علی علیه السلام بیرون رفت و ایشان را در سه میلی مدینه دید. چون حضرت امام علی علیه السلام رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را دید که به سوی ایشان آمده، از چهارپای خود پیاده شد. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نیز پیاده شد و ایشان را در آغوش گرفت و میان دیدگان حضرت علیه السلام را بوسید و جمع مسلمانان نیز هم‌چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به سوی حضرت امام علی علیه السلام پیاده شدند. در آن دم حضرت علیه السلام با غنایم و اسیران و آن‌چه که خداوند از اهل وادی یابس روزی ایشان کرده بود، به سوی مسلمانان آمد.

سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مسلمانان به جز از جنگ خیبر، هرگز چنان غنیمتی به دست نیاورده بودند و غنیمت این جنگ هم‌چون غنیمت جنگ خیبر بود. پس خداوند تبارک و تعالی در

این باره نازل فرمود: «وَالْعَادِیاتِ ضَبْحًا» العادیات یعنی اسب‌های سواری و الضّبح، یعنی شیهه اسبان در عنان و لگام «فَالْمُورِیاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِیرَاتِ صُبْحًا» که تو را خبر دادم اسب‌ها صبح هنگام بر آنان هجوم بردند. عرض کردم: «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» یعنی چه؟ فرمود: منظور، اسب‌ها هستند که در آن وادی گرد و خاک برانگیختند «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا». عرض کردم «إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ» به چه معناست؟ فرمود: سخت ناشُکر. عرض کردم: «وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِکَ لَشَهِیدٌ» یعنی چه؟ فرمود: منظور، آن دو نفر هستند که هر دو وادی یابس را دیدند و آزمند دوستی دنیا بودند. عرض کردم: «أَفَلَا یعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ، وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ یوْمَئِذٍ لَّخَبِیرٌ» به چه معناست؟ فرمود: آن دو آیه مخصوص آن دو نفر نازل شد که درونی ناپسند را پنهان می‌کردند و به آن عمل می‌کردند، این‌گونه خداوند از آن دو و کردارشان خبر داد. پس این بود قصّه اهل وادی یابس و تفسیر سوره عادیات.

ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن عمر، از صالح بن سعید، از برادرش سهل حَلوانی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در همان حال که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در حال گشت و گذار بود، از روستایی گذر کرد و اهالی آن‌جا را دید که بر راه‌ها و در خانه‌ها مرده‌اند. ایشان فرمود: اینان به سبب خشم خداوند مرده‌اند. اگر غیر از این بود، یک‌دیگر را به خاک سپرده بودند. یاران ایشان عرض کردند: دوست داریم ما را از قصّه آنان باخبر کنی. در آن هنگام به حضرت علیه السلام ندا رسید: ای روح الله! آنان را ندا ده. ایشان فرمود: ای اهالی

روستا! آن‌گاه یکی از آنان پاسخ داد: گوش به فرمان توأَم ای روح اللّٰه! فرمود: حال و قصّه شما چیست؟ عرض کرد: ما در تندرستی به سر می‌بردیم و در هاویه افتادیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: دریایی است از آتش که کوه‌هایی از آتش در خود دارد. فرمود: چه چیز چنین کاری بر سرتان آورد؟ عرض کرد: دوستی دنیا و بندگی طاغوتیان. فرمود: از دوستی دنیا چه به شما رسید؟ عرض کرد: هم‌چون کودکی که مادرش را دوست بدارد؛ چون رو کرد، شاد کرد و چون پشت کرد، غمگین کرد. فرمود: و از بندگی طاغوتیان چه به شما رسید؟ عرض کرد: هرگاه فرمانمان دادند، آنان را اطاعت کردیم. فرمود: چه شد که از میان آنان تو مرا پاسخ گفتی؟ عرض کرد: زیرا آنان به لگام‌هایی از آتش دهانه شده‌اند و فرشتگانی درشت خو و سخت گیر بر آنان گماشته شده‌اند. من (در دنیا) در میان آن‌ها بودم، امّا از آن‌ها نبودم. از این رو چون عذاب، آنان را در میان گرفت، من نیز به آن دچار شدم. اکنون من بر درختی آویخته شده‌ام و می‌ترسم در آتش دوزخ واژگون شوم.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از منصور بن عبّاس، از سعید بن جَناح، از عثمان بن سعید، از عبد الحمید بن علی کوفی، از مهاجر اسدی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر روستایی گذر کرد که ساکنان و پرندگان و چهارپایانش همگی مرده بودند. ایشان فرمود: بدانید اینان به سبب عذابی مرده‌اند؛ چون اگر جدای از هم مرده بودند، هم‌دیگر را دفن کرده بودند. حواریون عرض کردند: ای روح و کلمه (حُکم و اراده) خدا! از خداوند بخواه آنان را برای

ما زنده کند تا ما را از کرده خود آگاه سازند و ما از چنین کرداری دوری جوئیم. حضرت علیه السلام از پروردگارش چنین خواست و در آن دم از آسمان به وی ندا رسید که آنان را ندا ده. حضرت عیسی علیه السلام شب هنگام بر بلندی ایستاد و فرمود: ای ساکنان روستا! در آن هنگام یکی از آنان به حضرت علیه السلام پاسخ داد: گوش به فرمان توام ای روح و کلمه (حُکم و اراده) خدا! حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شما! چه کرده‌اید؟ عرض کرد: طاغوت پرستی و دنیا دوستی با ترس‌اندک و آرزوی بلند و غفلت ورزی در لهو و لعب. فرمود: دنیا دوستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: هم‌چون فرزندی که مادرش را دوست بدارد؛ چون به ما رو کرد، خشنود و خوشحال و شاد شدیم و چون از ما روی گرداند، گریان و نالان شدیم. فرمود: طاغوت پرستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: اطاعت از اهل معصیت. فرمود: سرانجام کارتان چگونه بود؟ عرض کرد: شب را در تندرستی خوابیدیم و صبح هنگام در هاویه بودیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: سِجّین. فرمود: سجّین چیست؟ عرض کرد: کوهی است از گدازه که تا به روز قیامت بر ما شعله ور است. فرمود: شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد: گفتیم: ما را به دنیا بازگردان تا زهد پیشه کنیم. به ما گفته شد: دروغ می‌گویید. فرمود: وای بر تو! چرا در میان آنآن‌کسی جز تو با من سخن نگفت؟ عرض کرد: ای روح خدا! آنان در دستان فرشتگانی درشت خو و سخت گیر به لگام‌هایی از آتش دهانه شده‌اند. من (در دنیا) در میان آن‌ها بودم، امّا از آن‌ها نبودم. از این رو چون عذاب فرود آمد، مرا نیز با آنان در میان گرفت. اکنون من با تار مویی بر لبه دوزخ آویخته شده‌ام و نمی‌دانم که در آن واژگون می‌شوم یا از آن رهایی می‌یابم. آن‌گاه حضرت عیسی علیه السلام رو به حواریون کرد و فرمود: ای دوستان خدا! خوردن

نان خشک با سنگ نمک و خوابیدن در زباله دان‌ها در صورت سلامتی دنیا و آخرت، بسیار نیک‌تر است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: حسین بن عبدالله سکینی، از ابو سعید بجلی، از عبدالملک بن هارون، از امام صادق علیه السلام، از پدران و اجدادش روایت می‌کند: زمانی که مسئله (عدم بیعت) معاویه به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و این که او صد هزار نفر دارد، امام پرسید: افرادش از کدام قوم هستند؟ پاسخ دادند: از اهالی شام. حضرت فرمود: نگویید از اهالی شام. بلکه بگویید از اهل شوم. آن‌ها فرزندان و نوادگان مضر هستند که داود علیه السلام آن‌ها را لعن و نفرین کرد و خداوند آن‌ها را به میمون و خوک تبدیل نمود. سپس به معاویه نامه نوشت: با برافروختن جنگ میان دو سپاه، مردم را به کشتن مده. بلکه فقط خودت به میدان بیا. اگر تو را کشتم، به آتش دوزخ خواهی افتاد و مردم از شر تو و گمراهی‌ات رهایی خواهند یافت. اما اگر تو مرا بکشی، به بهشت خواهم رفت و شمشیری که علیه تو برافروخته است و تا زمانی که نیرنگ، خدعه و بدعت تو را برطرف نکنم، قادر به غلاف کردن آن نخواهم بود، از سر راه تو برداشته خواهد شد. من همآن‌کسی هستم که خداوند در تورات و انجیل نام مرا به عنوان حامی و پشتیبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است. هم‌چنین اولین شخصی هستم که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درخت بیعت کردم که در قرآن درباره آن آمده است: «لقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذْ یبَایعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» [به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد]

زمانی که معاویه در حضور مشاوران و هم نشینانش نامه حضرت علی علیه السلام را خواند، آن‌ها گفتند: به خدا قسم! درباره تو از روی انصاف سخن گفته است. اما معاویه گفت: به خدا قسم! درباره من منصفانه سخن نگفته است. به خدا قسم! پیش از آن‌که به این‌جا برسد، با یکصد هزار شمشیر از اهل شام به او حمله خواهم کرد. به خدا قسم! من یکی از افراد او نیستم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به او فرمود: ای علی! به خدا قسم! اگر اهل مشرق و مغرب همگی به مبارزه با تو بیایند، تو همه آن‌ها را خواهی کشت. یکی از حاضران سئوال کرد: پس چرا می‌خواهی با کسی بجنگی که چنین مطلبی را درباره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنی؟ ما و شما در جنگ با علی در گمراهی خواهیم بود. معاویه پاسخ داد: این ابلاغ و پیامی از سوی خداوند است. به خدا قسم! من و یارانم نمی‌توانیم مانع اتفاق افتادن آن بشویم، مگر این که آن‌چه قرار است اتفاق بیفتد، روی دهد. این خبر به پادشاه روم رسید و به او خبر داده شد که دو نفر آمده‌اند که می‌خواهند با پادشاه دیدار کنند. او پرسید: از کجا آمده‌اند؟ به او گفتند: یکی از آنان از کوفه و دیگری از شام آمده است. سئوال کرد: اکنون حکومت در اختیار کدام یک از آن‌هاست؟ به همین دلیل به وزیرانش دستور داد تاجران عرب را بیابند تا آن دو را برایش توصیف کنند. دو نفر از تاجران شام و یک تاجر از مکه را نزد پادشاه آوردند. از آن سه تن درباره ویژگی‌های آن دو حاکم سئوال کرد. آن‌ها به توصیف آن دو پرداختند. سپس به خزانه دارانش گفت: برایم بتها [تندیسها] را بیاورید. آن‌ها را آوردند. او به آن‌ها نگه کرد و گفت: فرد شامی گمراه و شخص کوفی، بر حق است. سپس به معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام نامه نوشت که داناترین فرد اهل بیتتان را

نزد من بفرستید تا سخنانشان را بشنوم سپس در کتاب آسمانی مان انجیل بنگرم و به شما اطلاع دهم که کدام یک به این امر سزاوارتر است. او نگران حکومتش بود. معاویه، پسرش یزید و امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را نزد او فرستاد.

زمانی که یزید بر پادشاه وارد شد، دست او را گرفت و بوسید. سپس سرش را بوسید. آن‌گاه حسن بن علی علیه السلام وارد شد و گفت: سپاس و ستایش خدایی را که مرا یهودی، مسیحی، مجوسی و بنده ماه، خورشید، بت‌ها و گاو قرار نداده است، بلکه مرا مؤمن یکتاپرست و مسلمان نموده و جزو مشرکان به شمار نیاورده است. مبارک و خجسته است پروردگار عرش بزرگ. سپس نشست و سرش را بلند نکرد. زمانی که پادشاه به آن دو نگاه کرد، آن‌ها را به مکان دیگری هدایت و از هم جدا کرد. آن‌گاه فرستاده ای به سوی یزید فرستاد و او را فرا خواند. سپس از خزانه‌اش سیصد و سیزده صندوق را که در آن مجسمه پیامبران بود آورد که با وسایل زینتی، هر کدام از پیامبران الهی تزیین شده بود. پادشاه تندیسی را از جعبه درآورد و به یزید عرضه کرد. یزید آن را نشناخت. سپس تک تک تندیسها را به او نشان داد. اما او هیچ کدام از آن‌ها را نشناخت و درباره آن‌ها هیچ پاسخی نداشت. سپس از او پرسید: روزی مخلوقات و روح مؤمنان در کجا جمع می‌شود؟ هر گاه کفار از دنیا بروند، ارواح آن‌ها به کجا می‌رود؟ او پاسخ هیچ کدام از این سئوالات را ندانست. آن‌گاه پادشاه حسن بن علی علیه السلام را فرا خواند و گفت: من بدین علت ابتدا از یزید بن معاویه سئوال کردم تا بداند که تو آن‌چه را که او نمی‌داند می‌دانی و پدرت چیزهایی را می‌داند که پدرش نمی‌داند. پدرانتان را برای من توصیف کرده‌اند. هم‌چنین من به انجیل مراجعه کرده‌ام و در آن‌جا محمد، پیامبر خدا، وزیرش علی که

سلام و درود خدا بر آنان باد، را دیده‌ام. هم‌چنین در میان «نام های» اوصیا نگریسته‌ام و در آن دیده‌ام که پدرت وصی محمد رسول خدا است.

امام حسن علیه السلام خطاب به او گفت: درباره آن‌چه در انجیل، تورات و قرآن یافتی سئوال کن. پادشاه دستور داد تندیسها را بیاورند. اولین تندیسی که آوردند، مانند ماه بود. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه آدم ابو البشر است. سپس بتی که شبیه خورشید بود به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه حوا مادر همه انسان‌هاست. سپس تندیسی در ظاهری زیبا به او نشان داده شد. پاسخ داد: این شیث پسر آدم علیه السلام است. او اولین پیامبر مبعوث شده است و عمرش در دنیا به سال رسید. آن‌گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه حضرت نوح علیه السلام صاحب کشتی است که عمرش سال بود و مدت سال در میان قومش ماند (و آن‌ها را به سوی خدا دعوت کرد.) آن‌گاه تندیس دیگری را به او نشان دادند. او پاسخ داد: این شبیه حضرت ابراهیم علیه السلام است که سینه‌اش پهن و پیشانی‌اش بلند بود. سپس تندیس دیگری را به او نشان دادند. فرمود: این شبیه اسرائیل است که همان حضرت یعقوب علیه السلام است. آن‌گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. فرمود: این شبیه اسماعیل علیه السلام است. آن‌گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. فرمود: این تمثال شبیه حضرت یوسف بن یعقوب بن اسحاق علیه السلام است. پس از آن مجسمه دیگری را به او عرضه کردند. فرمود: این شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است. او دویست و چهل سال عمر داشت و پانصد سال پس از حضرت ابراهیم علیه السلام زندگی می‌کرده است.

سپس تندیس دیگری را به او نشان دادند. فرمود: این شبیه حضرت داود علیه السلام صاحب محراب است. سپس تندیس دیگری به او نشان داده شد فرمود: این شبیه حضرت شعیب است. سپس مجسمه حضرت زکریا علیه السلام، حضرت یحیی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام روح الله و کلمه خداوند به او نشان داده شد که سی و سه سال در دنیا زندگی کرد. سپس خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و در دمشق بر زمین فرود خواهد آمد. او همآن‌کسی است که دجال را خواهد کشت. سپس تک تک تندیس‌ها را به او نشان دادند. او نیز نام یکایک پیامبران را گفت. آن‌گاه تمثال اوصیا و وزیران به او عرضه شد. ایشان نام یکایک اوصیا و وزیران پیامبران را گفت. آن‌گاه مجسمه پادشاهان به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این‌ها تندیس‌هایی هستند که مشخصات آن‌ها را در تورات، انجیل، زبور و قرآن نیافته‌ایم، شاید مجسمه پادشاهان باشد. در این هنگام پادشاه گفت: ای اهل بیت محمد! من گواهی می‌دهم که علم پیشینیان و پسینیان، علم تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و الواح موسی به شما داده شده است.

سپس تندیسی به او نشان داده شد که می‌درخشید. زمانی که امام حسن علیه السلام آن را دید به شدت گریه کرد. پادشاه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: این مجسمه، شبیه پدر بزرگم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ریش انبوه، سینه پهن، گردن و پیشانی بلند، بینی عقابی و خمیده، دندان‌های دارای فاصله، چهره ای زیبا، موهای صاف، بوی خوش، زبان نرم و فصیح داشت. او مردم را به نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌داشت. او شصت و سه سال زندگی کرد و از خودش جز انگشتری که بر روی آن «لا اله الا الله» نوشته شده

بود، چیزی بر جای نگذاشت. او انگشترش را به دست راستش میانداخت و فقط ذوالفقار و عصایش را به همراه عبا و پوششی پشمین از خود بر جای گذاشت که آن‌ها را می‌پوشید. آن‌ها را تا زمان مرگ نبریده و ندوخت. پادشاه گفت: ما در انجیل خوانده‌ایم که او به دو نوه‌اش صدقه می‌دهد. آیا چنین امری روی داده است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: آری! این چنین بوده است. پادشاه پرسید: آیا هنوز هم آن چیزی را که به شما داد، دارید؟ پاسخ دادند: خیر. پادشاه گفت: غلبه یافتن آن دو تن یعنی اولی و دومی بر پدرتان و به دست گرفتن حکومت پیامبرتان و انتخاب فرد دیگری به جای اهل بیت پیامبرتان، آغاز فتنه این امت خواهد بود. کسی که در راه خدا قیام می‌کند و مردم را به نیکی فرا می‌خواند و از بدی نهی می‌کند، از میان شما خواهد بود. سپس پادشاه از امام حسن علیه السلام درباره هفت چیز سئوال کرد که خداوند آن‌ها را بدون این که در داخل رحم باشند به وجود آورده است. آن حضرت پاسخ داد: آدم علیه السلام، حوا، قوچ حضرت ابراهیم علیه السلام، شتر حضرت صالح، ابلیس، مار و کلاغی که خداوند در بهشت از آن‌ها نام برده است. هم‌چنین از آن حضرت درباره (محل) روزی مخلوقات سئوال کرد. حضرت پاسخ داد: روزی مخلوقات در آسمان چهارم است که بر اساس میزان و تقدیر الهی فرود می‌آید و در میان خلایق پخش می‌شود. پادشاه درباره محل ارواح مؤمنان پس از مرگشان سئوال کرد. حضرت فرمود: هر شب جمعه در کنار صخره بیت المقدس که عرش زمینی خداوند است گردهم می‌آیند. خداوند از آن‌جا زمین را گستراند، و از همان جا آن را در هم می‌پیچد. محشر نیز از همان جا آغاز می‌شود و از آن‌جا خداوند بر آسمان و فرشتگان استیلا یافت.

پادشاه علاوه بر این، از امام حسن مجتبی علیه السلام درباره محل گرد هم آمدن ارواح کفار پس از مرگشان سئوال کرد. آن حضرت پاسخ داد: در وادی حضر موت، پشت شهر یمن گرد هم می‌آیند. سپس خداوند آتشی از مغرب و آتشی از مشرق را برمی انگیزد و دو باد شدید را نیز در پی آن دو روان می‌سازد. آن‌گاه مردم را در نزدیکی صخره بیت المقدس زنده می‌کند و مردم را در سمت راست صخره گرد هم می‌آورد و پرهیزگاران را به خود نزدیک می‌کند. دوزخ در سمت چپ صخره، در میان طبقه هفتم زمین خواهد بود که در آن‌جا حفره آتش و سجین نیز وجود خواهد داشت. مردم در کنار صخره تقسیم خواهند شد. هر کس سزاوار ورود به بهشت باشد، وارد آن خواهد شد. این مسئله، مصداق آیه «فَرِيقٌ فِی الجَنَّةِ وفَرِيقٌ فِی السَّعِيرِ» است. زمانی که امام حسن علیه السلام مشخصات تندیسهایی را که به او نشان داده شده بود و پاسخ سئوالات مطرح شده را بیان فرمود، پادشاه رو به یزید بن معاویه کرد و گفت: فکر نمی‌کنی این‌ها مسائلی هستند که جز پیامبران خدا یا اوصیای تایید شده شآن‌که خداوند به آن‌ها افتخار پشتیبانی از پیامبرش و عترت فرستاده برگزیده‌اش را داده باشد، کسی از آن اطلاعی ندارد؟ خداوند بر قلب افراد غیر از آنان مهر زده است و آن‌ها دنیا را بر آخرت و هوی و هوس خویش را بر دینشان ترجیح داده‌اند و آن‌ها جزو ظالمان و ستمکاران هستند؟ در این هنگام یزید سکوت کرد و هیچ پاسخی نداد. پادشاه به امام حسن علیه السلام جایزه خوبی داد و او را بسیار گرامی داشت و خطاب به او گفت: برایم به درگاه خدایت دعا کن تا افتخار پیروی از دین پیامبرت را به من عطا کند. زیرا لذت حکومت، مانع پیروی من از دین او می‌شود. گمان می‌کنم چنین وضعیتی، بدبختی خوار کننده و عذاب دردناکی است. یزید به سوی معاویه

بازگشت. پادشاه به معاویه نامه ای نوشت. در آن چنین آمده بود: حق و خلاقت از آن‌کسی است که پس از پیامبرتان به او علم داده شده است و به احکام تورات، انجیل، زبور و قرآن عمل می‌کند. هم‌چنین به امام علی علیه السلام نامه نوشت: حق و خلافت از آن توست و تو و فرزندانت خاندان نبوت هستید. پس با کسی که با شما می‌جنگد بجنگید. هر کس با تو بجنگد خداوند به دست تو، او را عذاب خواهد داد. سپس او را در دوزخ، جاودانه خواهد کرد. در انجیل ما آمده است که هر کس با تو بجنگد، لعنت خداوند، فرشتگان، همه مردم و اهل آسمان‌ها و زمین بر او باد.

علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه بن علی روایت کرد که: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يشَإِ اللّهُ يضْلِلْهُ وَمَن يشَأْ يجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» پرسیدم. پس امام علیه السلام فرمودند: این آیه در مورد کسانی نازل شده است که اوصیای خودشان را تکذیب کردند «صُمٌّ وَبُكْمٌ» چنان‌که خدا فرمود: «فِي الظُّلُمَاتِ» کسی که از فرزندان ابلیس باشد، به اوصیا ایمان ندارد و هیچ گاه آنان را باور ندارد و آنآن‌کسانی هستند که خدا آن‌ها را گمراه ساخته است و کسانی که از فرزندان آدم هستند، به اوصیا ایمان می‌آورند. پس آنان «عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ». راوی می‌گوید: و از او شنیدم که می‌فرمود: همه آیات ما را در بطن قرآن تکذیب کردند، زیرا که همه اوصیا را تکذیب کرده‌اند. سپس فرمود: «قل» بگو به آنان ای محمد! «أَرَأَيتُكُم إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و پاسخ

آنان را داد و فرمود: «بَلْ إِياهُ تَدْعُونَ فَيكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» هنگامی که گزندی به شما برسد، خدا را می‌خوانید، ولی هنگامی که آن گزند از شما برطرف شود، (آن‌چه را برای او شریک می‌گردانید، فراموش می‌کنید) «تَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» یعنی بت‌ها را رها می‌کنید.

و این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد: «وَلَقَدْ أَرْسَلنَآ إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يتَضَرَّعُونَ» یعنی تا توسل و التماس کنند. سپس فرمود: «فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ» یعنی چرا در هنگام نازل شدن آن «بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَينَ لَهُمُ الشَّيطَانُ مَا كَانُواْ يعْمَلُونَ» ولی چون التماس و توسل نکردند، خدا (نعمت های) دنیا را برای آنان جاری کرد و آنان را به عنوان کیفر و عقوبتی در قبال کار بدشان، بی‌نیاز ساخته است. پس هنگامی که «فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» [هنگامی که به آن‌چه داده شده بودند، شاد گردیدند، ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند] یعنی ناامید شدند. و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی در هنگام مناجات با موسی علیه السلام بود.

علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: در مناجات خدا با موسی علیه السلام چنین آمده است: ای موسی! هنگامی که فقر را در حال آمدن ببینی، پس بگو: خوش آمدی ای شعار و (علامت) شایستگان. و هنگامی که ثروت به سوی تو بیاید، بگو: گناهی است که کیفر آن به زودی خواهد آمد. پس خدا دنیا را برای

هیچ‌کس هموار نسازد مگر به خاطر گناه او، تا این گناه او را به فراموشی و غفلت (از یاد خدا) مبتلا کند، پس توبه نمی‌کند. بنابراین، روی آوردن دنیا به سوی وی، به منزله عقوبت و کیفر آن گناهی است که از او سر زده است.

امام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی برای فرشته مرگ یارانی از فرشتگان قرار داده است که قبض روح می‌کنند و جایگاه او مانند جایگاه داروغه ای است که یارانی از انسان‌ها (مردم) دارد و آن‌ها را برای انجام کارهایش می‌فرستد. پس فرشتگان، آن‌ها را قبض روح می‌کنند. فرشته مرگ علاوه بر کسانی که خود قبض روح می‌کند، مردمان دیگر را نیز از طریق فرشتگان قبض روح می‌کند و خدای عز و جل نیز از طریق فرشته مرگ، جان ایشان را می‌گیرد.

محمد بن یعقوب: از بعضی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، در حدیثی مرفوع از جاثلیق (عالم بزرگ مسیحیان) روایت کرده است که وی از امیر مؤمنین علیه السلام سئوال کرد... و آن‌گاه حدیث را ذکر کرده و می‌گوید: «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»، [کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند] آنان عبارتند از عالمانی که خدا بار علمش را بر دوش آنان گذاشته است و هر آن‌چه خداوند تبارک و تعالی در ملکوت خویش خلق کرده است، از این چهار شئ خارج نمی‌باشد و آن همان ملکوتی است که خدا به بندگان برگزیده‌اش و به خلیل وی علیه السلام نشان داده است. پس فرمود: «وَكَذَٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیكُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ».

امام عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابوجهل! آیا داستان ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی‌دانی، هنگامی که به ملکوت بالا برده شد؟ این سخن پروردگارم بر داستان ابراهیم دلالت دارد: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» خداوند بینایی او را نیرومند ساخت، هنگامی که او را تا آسمان بالا برد تا جایی که زمین و آن‌چه بر روی آن است را به طور آشکار دید. سپس نگاه کرد و مرد و زنی را دید که در حال ارتکاب فحشا بودند، پس دعا کرد که هلاک شوند و به هلاکت رسیدند. سپس دو نفر دیگر را دید که آن‌ها نیز در حال ارتکاب فحشا بودند و خواست که آنان را نفرین کند که خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم! دعایت را بر علیه بندگان مرد و زن من متوقف کن، زیرا که من بسیار آمرزنده و مهربان و بسیار شفیق و بردبار هستم و گناهان بندگانم ضرری به من نمی‌رساند و هم‌چنین طاعات آن‌ها سودی به من نمی‌رساند و من با آنان مانند تو با کینه توزی رفتار نمی‌کنم. دعایت را بر بندگان مرد و زن من متوقف کن. چرا که تو بنده ای هشدار دهنده بیش نیستی و شریک من در اداره مملکت نمی‌باشی و نه بر من و نه بر بندگانم سیطره و تسلط نداری. رابطه بندگانم با من از سه حالت خارج نیست: یا این که توبه کرده‌اند و من توبه آنان را پذیرفته‌ام و گناهانشان را بخشیده‌ام و عیب‌های آنان را پوشانده‌ام و یا این که عذابم را از آنان دور ساخته ام، زیرا که من می‌دانم که از پشت آنان فرزندانی مؤمن خارج خواهند شد، پس نسبت به پدران کافر، مهربانی نشان می‌دهم و نسبت به مادران کافر، در کیفر دادن تأمل می‌کنم و عذابم را از آنان برمی دارم تا آن مؤمن از پشت ایشان بیرون آید. سپس

هرگاه که پراکنده شدند، عذابم بر آنان نازل می‌شود و مصیبت از طرف من آنان را احاطه می‌کند و اگر نه این حالت و نه آن حالت صورت گیرد، عذابی را که برای آنان آماده کرده ام، بیش از عذابی است که آرزو داری بر آنان نازل شود. ای ابراهیم! عذاب من بر بندگان بر حسب جلال و کبریا و شوکت و عظمت من نازل می‌شود. بندگانم را به من واگذار کن و دخالت نکن، زیرا که من همان جبّار و بردبار، دانا و حکیم هستم و آنان را با علمم تدبیر می‌کنم و قضا و قَدَرم را بر آنان جاری می‌کنم.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابو جهل! بدآن‌که خدای عز و جل عذاب را از تو دور ساخته است، زیرا که می‌داند از پشت تو فرزندانی پاکیزه به وجود خواهند آمد؛ (یعنی پسر تو عکرمه که امور مسلمین را به عهده خواهد گرفت) و اگر در این مقام، خدا و رسولش را اطاعت کند، نزد خدا دارای مقام والایی خواهد شد، در غیر این صورت، عذاب حتماً بر تو نازل می‌شد.

هم‌چنین از امام صادق علیه السلام درباره این سخن ابراهیم علیه السلام: «هَذَا رَبِّی» سئوال شد: یعنی چگونه می‌شود ابراهیم ستارگان را با عبارت «هَذَا رَبِّی» مورد خطاب قرار دهد؟ فرمودند: خیر، کسی که این را امروز بگوید، حکم مشرک را دارد، در حالی که شرک از ابراهیم علیه السلام سر نزده است، بلکه او در جستجوی پروردگارش بود، و در غیر این صورت، شرک است.

هنگامی که مادر ابراهیم، ابراهیم را به خانه‌اش راه داد، آزر به وی نگاه کرد و گفت: این چه کسی است که در سرزمین پادشاه باقی مانده است، در حالی که پادشاه پسران مردم را می‌کشد؟ گفت: این پسر تو است و

او را در فلان زمان زاییده بودم، آن زمان‌که از تو جدا شده بودم. گفت: وای بر تو، اگر پادشاه بداند، جایگاه ما نزد وی از بین خواهد رفت. آزر، صاحب امر و وزیر نمرود بود و برای وی و مردم بت می‌ساخت و این بت‌ها را به فرزندانش می‌داد تا بفروشند و او همواره در بتخانه بود. مادر ابراهیم به آذر گفت: نگران نباش، اگر پادشاه متوجه نشود این پسر ماست، برای ما باقی می‌ماند و اگر متوجه شود، من به جای شما از او دفاع خواهم کرد.

آزر هرگاه به ابراهیم علیه السلام نگاه می‌کرد، مهر او بیشتر در دلش می‌افتاد و بیشتر او را دوست می‌داشت و بت‌ها را به وی می‌داد تا آن‌ها را بفروشد، همان گونه که برادرانش آن‌ها را می‌فروختند. او در گردن این بت‌ها نخ می‌بست و بر زمین می‌کشید و می‌گفت: چه کسی این بت‌های بی‌خبر و بی‌سواد را می‌خرد؟! و آن‌ها را در آب و گل غوطه ور می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: بنوشید و بخورید و سخن بگویید. برادرانش داستانش را به پدر گفتند و پدر، او را از این کار نهی کرد، ولی ابراهیم گوش نداد. پس او را در خانه زندانی کرده و اجازه نداد خارج شود. قوم ابراهیم با او محاجه کردند و ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: «أَتُحَاجُّونِّی فِی اللّهِ وَقَدْ هَدَانِ» یعنی برای من تبیین کرد: «وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَن يشَاء رَبِّی شَيئًا وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَیءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ» سپس به آنان گفت: «وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلاَ تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللّهِ مَا لَمْ ينَزِّلْ بِهِ عَلَيكُمْ سُلْطَانًا فَأَی الْفَرِيقَينِ أَحَقُّ بِالأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی من به امنیت شایسته ترم، چون خدا را عبادت می‌کنم، یا شما که بت‌ها را می‌پرستید؟

از عبدالرحیم قصیر، از امام باقر علیه السلام، در مورد این فرموده خدا «وَكَذَلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»، روایت شده است که فرمودند: آسمان‌های هفت گانه برای وی از جا کنده شد تا این که آسمان هفتم و آن‌چه در آن است و هم‌چنین زمین‌های هفت گانه و آن‌چه در آن است را دید و همین کاری که در مورد ابراهیم علیه السلام انجام گرفت، در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز صورت گرفت و من می‌بینم که همین کار در مورد صاحبتان صورت خواهد گرفت.

از زراره، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، درباره این آیه: «وَكَذَلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: آسمان‌ها برای او از جا کنده شد تا جایی که عرش و آن‌چه بر روی آن است را مشاهده کرد. گفت: آسمان‌ها، زمین، عرش و کرسی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین برای وی شکافته شد تا جایی که زمین را دید و هم‌چنین آسمان و آن‌چه در آن است و فرشته ای که آن را حمل می‌کند و کرسی و آن‌چه بر روی آن است را نیز دید.

از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره این آیه: «وَكَذَلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» فرمودند: بینایی‌اش آن قدر زیاد شد که در آسمان نفوذ کرد و آن‌چه در آن است را دید و عرش و آن‌چه را بالای آن است و زمین و آن‌چه زیر آن است را مشاهده کرد.

خدای عز و جل من و علی علیه السلام را از یک نور آفریده است و ما در پشت آدم در حال تسبیح خدای عز و جل بودیم و تا روزگار عبدالمطلب، صدای تسبیح ما در هر عصر و دورانی، در پشت‌ها و شکم‌ها شنیده می‌شد و نور ما در چهره پدران و مادران ما نمایان می‌شد، تا جایی که نام‌های ما بر روی پیشانیشان به صورت نور نوشته و آشکار بود.

سپس نور ما جدا شد و نصف آن در عبدالله و نصف دیگرش در عمویم ابوطالب قرار گرفت و تسبیح ما از پشت آنان شنیده می‌شد و هنگامی که پدر و عمویم در مجلسی از مجالس قریش حضور می‌یافتند، نور من از پشت پدرم و نور علی از پشت پدرش نمایان بود، تا این که از پشت پدران ما و شکم‌های مادرانمان خارج شدیم.

حبیب من جبرئیل در هنگام ولادت علی علیه السلام فرود آمد و به من گفت: ای حبیب خدا! خدا به تو سلام می‌رساند و ولادت برادرت علی علیه السلام را به تو تبریک می‌گوید و می‌فرماید: این وقت ظهور و آشکار شدن نبوت تو است و زمان آشکار کردن وحی و پرده برداشتن از رسالت تو است و من به وسیله برادر، وزیر، شبیه و خلیفه تو و کسی که پشت تو را به وسیله او محکم و استوار گردانیدم و نامت را با او بالا بردم، تو را تأیید کرده‌ام. پس با شتاب برخاستم و فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام را دیدم که زایمان او نزدیک بود. او در میان زنان بود و قابله‌ها دور وی را گرفته بودند. آن‌گاه، حبیب من جبریل گفت: ای محمد! پوششی میان او و خویش بینداز و هنگامی که علی علیه السلام را می‌زاید، او را بگیر. پس آن‌چه را به آن امر شدم، انجام دادم. سپس به من گفت: ای محمّد! دستت را دراز کن، زیرا که او به منزله دست

راست تو است (یاور تو است). پس من دستم را به سوی مادرش دراز کردم و ناگهان علی علیه السلام به طرف دستان من متمایل شد و دست راستش را در گوش راستش گذاشته و اذان گفت و طبق آیین حنیفیت (آیین ابراهیم علیه السلام) اقامه خواند و به وحدانیت خدای عز و جل و به پیامبری من شهادت داد. آن‌گاه به سوی من خم شده و گفت: درود بر تو ای رسول خدا! برادرم، بخوانم؟ پس گفتم: بخوان، قسم به آن‌که جان من در دست او است، با صحفی (کتاب‌های آسمانی) که خدای عز و جل بر آدم علیه السلام و شیث مسؤلیت آن را به عهده گرفته بود، شروع کرد و آن را از نخستین تا آخرین حرفش خواند، تا جایی که اگر شیث حضور داشت، اقرار می‌کرد که او (یعنی علی علیه السلام) بهتر از او حفظ کرده است. سپس صحیفه‌های موسی و صحیفه‌های ابراهیم و تورات موسی علیه السلام را تلاوت کرد، به طوری که اگر موسی حاضر بود، اقرار می‌کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس زبور داود علیه السلام را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت، اعتراف می‌کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس انجیل عیسی علیه السلام را طوری تلاوت کرد که اگر عیسی علیه السلام حضور داشت، اذعان می‌کرد که بهتر از وی حفظ کرده است. سپس قرآن را که خدا بر من نازل کرد، از اولش تا آخرش خواند. من دیدم که او آن را مانند من در این ساعت حفظ کرده است، بی‌آن‌که حتی آیه ای از آن را به گوش او رسانده باشم.

سپس مرا خطاب کرد و من نیز او را خطاب کردم، مانند خطابی که بین پیامبران و اوصیا رد و بدل می‌شود.

سپس به حالت طفولیت برگشت و همین حالت برای یازده امام از نسل وی که سلام و درود خدا بر ایشان باد، صورت گرفت و همه آنان به هنگام ولادت، مانند انبیا رفتار می‌کردند.

پس چرا غمگین می‌شوید و گفته‌های اهل شک و شرک به خدای عز و جل، چه ضرری می‌توانند به شما برساند؟ آیا می‌دانید که من بهترین پیامبران هستم و وصی من بهترین اوصیا است و پدرم آدم علیه السلام، زمانی که دید نام من و نام علی و نام دخترم فاطمه و حسن و حسین و نام فرزندانشآن‌که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بر روی ساق (پایه) عرش با نور نوشته شده است، گفت: ای پروردگار و سرورم! آیا مخلوقی را آفریده ای که نزد تو عزیزتر از من باشد؟ فرمود: ای آدم! اگر این نام‌ها نبودند، نه آسمانی برمی آوردم و نه زمینی می‌گستراندم و نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مرسل را می‌آفریدم و نه تو را خلق می‌کردم ای آدم!

هنگامی که آدم علیه السلام از فرمان خدا سرپیچی کرد، به حق ما از او خواست که توبه‌اش را قبول کند و گناهش را بیامرزد. خدا درخواستش را پذیرفت و ما همان کلماتی بودیم که آدم از پروردگارش عز و جل دریافت کرد و توبه او را پذیرفت و گناهش را آمرزید و به وی گفت: ای آدم! مژده می‌دهم به تو که این اسماء از نسل و فرزندان تواند. از آن پس او خدای عز و جل را ستایش کرد و به وسیله ما بر فرشتگان مباهات کرد و این از جمله فضایل ما و فضلیتی است که خدا به ما ارزانی داشت.

پس سلمان و همراهانش برخاستند، در حالی که می‌گفتند: رستگاران ماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: رستگاران

شمایید و بهشت از بهر شما آفریده شده است و آتش برای دشمنان ما و شما آفریده شده است.

تذکر: درباره این فرموده پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در آغاز حدیث در مورد داستان ابراهیم علیه السلام که فرمود: «پدرش او را از پادشاه ستمگر فراری داد و مادرش او را میان چند تا درخت گز شور زاییده است...» و نیز این روایت که در آن چنین آمده است: «حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: این شما را غمگین ساخته است؟ گفتند: بلی، ای رسول خدا! فرمودند: به خدا قسمتان می‌دهم، آیا از کتاب‌های پیشین به اطلاع شما رسیده است که پدر ابراهیم خلیل اللّٰه علیه السلام، از دنیا رفت در حالی که ابراهیم در شکم مادرش بود و مادر می‌ترسید مبادا نمرود بن کنعان‌که لعنت خدا بر او باد، او را بکشد؟ زیرا که (نمرود) شکم زنان آبستن را می‌شکافت و فرزندان آن‌ها را می‌کشت. پس مادرش او را آورد و در میان چند تا درخت گز شور در ساحل رودخانه قرار داد و این رودخانه حرزان نام داشت و از غروب خورشید تا آمدن شب به جریان می‌افتاد...» باید گفت که این دو بخش از حدیث، دلیلی است بر این که آزر، پدر واقعی او نبود، چنان‌که احادیث و قرآن تصریح می‌کنند به این که آزر پس از ولادت او (یعنی ابراهیم علیه السلام) زنده بود و این معنا را روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام تایید می‌کند که می‌فرماید: آزر پدر ابراهیم علیه السلام در تربیت بود (یعنی پدر خوانده وی بود). و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: نام پدرم ابراهیم تارح بود و در قاموس آمده است: که تارح بر وزن آدم پدر ابراهیم خلیل است.

از جابر جعفی: از دیگری که حدیث را برای وی روایت کرده است، نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در حال حرکت بود که سیاهی ای را از دور دید. فرمودند: این سیاهی است که انیس و همدم ندارد. هنگامی که نزدیک شد، سلام کرد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به وی فرمود: مقصد شما کجا است ای مرد؟ گفت: یثرب. فرمود: در آن‌جا چه می‌خواهی؟ گفت: محمد را می‌خواهم. فرمودند: من محمدم. گفت: قسم به آن‌که تو را به حق فرستاده است، از هفت روز پیش چشمم به انسان نیفتاده است و هیچ غذایی نخورده ام، مگر همان غذایی که مرکبم می‌خورد.

حضرت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم او را به اسلام دعوت کرد و او اسلام آورد. پس مرکب سفرش او را بر زمین‌انداخت و مُرد و حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داد غسل و کفن شود و بر وی نماز گزارد. فرمود: زمانی که در درون قبر قرار داده شد، فرمودند: این مرد از کسانی است که ایمان آورده‌اند و ایمان خودشان را با ظلم در نیامیخته‌اند.

هم‌چنین خدای عز و جل فرمود: «یخْرِجُ الْحَی مِنَ الْمَیتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیتِ مِنَ الْحَی» حی، مؤمن است که گِل آن از گِل انسان کافر خارج می‌شود. و مرده ای که از زنده خارج می‌شود، همان کافری است که از گِل مؤمن خارج می‌شود. پس حی، مؤمن است و میت، کافر است و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «أَوَمَن كَانَ میتًا فَأَحْیینَاهُ» [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده‌اش گردانیدیم] پس مرگ او در نتیجه آمیخته شدن گِل او با گِل انسان کافر بود و زندگی وی هنگامی بود که

خدای عز و جل با سخن خویش آن‌ها را از هم جدا ساخت و خداوند عز و جل این چنین، انسان مؤمن را در هنگام تولدش، از تاریکی که در آن وارد شده است، بیرون می‌آورد و سپس به سوی نور و روشنایی می‌بَرد و انسان کافر را پس از ورود به نور و روشنایی به تاریکی می‌بَرد و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «لِینذِرَ مَن کَانَ حَیا وَیحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ» [تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) درباره کافران محقق گردد].

و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که گفت: شنیدم ایشان می‌فرمودند: بی‌گمان خدای عز و جل برای ایمان گروهی را آفریده است که ایمانشان زوال پذیر نیست و گروهی را میان آن دو گروه خلق کرده است، و ایمان را نزد برخی از آنان به امانت گذاشته است. پس اگر بخواهد آن را برای آنان کامل می‌کند و به کمال می‌رساند و اگر بخواهد آن را از آنان بگیرد، آن را می‌گیرد و از جمله آنان فلانی است که ایمانش به امانت گذاشته شده است.

از احمد بن محمد نقل شده است که گفت: امام رضا علیه السلام در میان بنی زُرَیق ایستادند و به من با صدای بلند فرمودند: ای احمد! گفتم: جانم به فدایت بفرمایید. فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رحلت کردند، مردم سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خدا بر این تعلق گرفت که نورش را با امیر مؤمنان علیه السلام

کامل کند. هنگامی امام علی علیه السلام وفات یافت، ابن ابی حمزه و یارانش سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خداوند بر این تعلق گرفت که نورش را به کمال برساند. و اهل حق، هنگامی که کسی به آنان ملحق شود، به خاطر آمدن او شادمان می‌شوند و اگر کسی از جمع آنان خارج شود، به خاطر خروج او نا امید نمی‌شوند، چرا که آنان به امرشان یقین دارند. ولی اهل باطل، زمانی که کسی به آنان بپیوندد، به خاطر آمدن او خوشحال می‌شوند، و هر گاه کسی از جمع آنان خارج شود، ناامید می‌شوند، زیرا که آنان نسبت به امرشان شک دارند. خدا می‌فرماید: «فَمُسْتَقَرّ َمُسْتَوْدَعٌ» گفت: سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: مستقر یعنی (ایمان) پایدار، و مستودع به معنای ایمان به امانت گذاشته شده است.

از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: خدا گروهی از مردم را برای ایمانی زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی از مردم را برای کفری زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی را میان آن دو خلق کرده است. ایمان نزد بعضی از آنان به امانت گذاشته شده است و هر گاه بخواهد آن را کامل کند، کامل می‌کند و هرگاه بخواهد آن را از آنان بگیرد، می‌گیرد.

از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، نقل شده است که گفت: ابو قره محدِّث از من خواست که او را بر امام رضا علیه السلام وارد کنم. از وی اجازه خواستم و اجازه داد، پس بر او وارد شد و درباره حلال و حرام و احکام سئوال کرد تا این که به توحید رسید.

ابو قره گفت: برای ما روایت شده است که خدا رؤیت و کلام را میان دو پیامبر تقسیم کرده است، کلام نصیب موسی، و رؤیت نصیب محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شد.

امام رضا فرمودند: پس چه کسی از طرف خدا به ثقلین از جن و انس، ابلاغ می‌کند که چشم‌ها او را در نمی‌یابند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی‌کند و چیزی مانند او نیست، آیا این ابلاغ کننده، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نیست؟ گفت: بلی. فرمودند: چگونه مردی برای تمامی مردم فرستاده می‌شود و به آنان خبر می‌دهد که از جانب خدا آمده است و این که او آنان را از جانب خدا به خدا و به دستور خدا دعوت می‌کند و می‌گوید: چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی‌کند و چیزی همانند او نیست؟ سپس می‌گوید: من با چشم خود او را دیدم و علم من به او احاطه کرده است و او بر صورت بشر است؟! آیا حیا نمی‌کنند؟! زندیقان نتوانستند این تهمت را به او بزنند که چیزی را از جانب خدا بیاورد و سپس چیز دیگری را برخلاف آن و به صورتی دیگر بیاورد؟!

ابو قره گفت: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزلَةً أُخرَی»، [و قطعا بار دیگری هم او را دیده است] امام رضا علیه السلام فرمودند: دنباله این آیه بر آن‌چه دیده است دلالت می‌کند، آن‌جا که می‌فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤادُ مَا رَأی»، [آن‌چه را دل دید انکارش نکرد] قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن‌چه را که چشمش دید، تکذیب نکرد؛ سپس در مورد آن‌چه را دیده است خبر داده و فرموده است: «لَقَدْ رَأی مِن آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرَی»، [به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید] پس آیات خدا غیر از خدا است و خدا فرمود: «وَ لايحِيطُونَ بِهِ

عِلْماً» [و حال آن‌که ایشان بدان دانشی ندارند] پس هرگاه چشم‌ها او را می‌بینند، علم نیز به او احاطه می‌کند و معرفت حاصل می‌شود. ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر روایات مخالف قرآن باشد، آن را (یعنی روایات را) تکذیب می‌کنم و آن‌چه مسلمانان بر آن اجماع دارند این است که علم نمی‌تواند به او احاطه کند، و چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و چیزی مانند او نیست.

و این حدیث را ابن بابویه نیز در توحید از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن ادریس با بقیه سند و متن روایت کرده است.

و از همو: از علی بن محمد، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: فرمودند: بدان خدا خیر را به تو یاد دهد که خدای تبارک و تعالی قدیم است، و قِدم (قدیم بودن) صفت او است و این صفت، انسان عاقل را راهنمایی می‌کند به این که چیزی قبل از او وجود ندارد و چیزی با او در دیمومیتش (دایم و باقی بودنش) نیست، پس برای ما با اقرار عامه به معجزه این صفت، روشن شده است که چیزی قبل از خدا وجود ندارد و چیزی در بقای خدا، با او نیست و قول آنان‌که ادعا کردند که چیزی قبل از او یا با او وجود دارد، باطل می‌شود که اگر چیزی در بقای او با او باشد، نمی‌تواند خالق او باشد، زیرا که هم‌چنان با او است. پس چگونه خالق چیزی که هم‌چنان با او است باشد؟ اگر چیزی قبل از او بود، اول، آن شیء خواهد بود، نه این؛ و آن اول، سزاوارتر خواهد بود به این که آفریننده اول با او باشد.

سپس خدای تبارک و تعالی خویش را با نام‌هایی توصیف کرده است که خلق را دعوت کرده است که او را با آن‌ها بخوانند، زیرا که خدا آنان

را خلق کرد و آنان را بنده خویش ساخت و مورد آزمایش قرار داد. پس خود را سمیع، بصیر، قادر، ناطق، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، عزیز، حکیم، علیم و همانند آن‌ها خوانده است. هنگامی که کینه توزان و تکذیب کنندگان آن نام‌ها را دیدند و از ما شنیدند که از خدای عز و جل خبر می‌دهیم که چیزی مانند او نیست و چیزی از خلق مانند او نیست، گفتند: به ما خبر بدهید، هنگامی که ادعا کردید که همانند و شبیهی برای خدا نیست، چگونه با او در اسمای حسنی شریک شدید و خود را با همه آن‌ها نام گذاری کردید؟ این کار شما دلالت می‌کند بر این که شما در همه حالت‌های او مانند او هستید، یا در بعضی از آن‌ها، و نه در بعضی دیگر، زیرا که نام‌های طیب، شما را جمع کرده است (در آن مشترک هستید).

در پاسخ به آنان گفته شده است: خدای تبارک و تعالی بر بندگان، بعضی از نام‌های خود را با اختلاف در معانی آن‌ها واجب کرده است، چنان‌که یک اسم دو معنی مختلف را در خود جمع می‌کند و دلیل این (گفته) قول جایز و رایج نزد مردم است و آن همان است که خدا خلق را با آن مورد خطاب قرار داده است، پس بر حسب عقلشان با آنان سخن گفته است تا حجتی بر تباه کردن آن‌چه که تباه می‌کنند، بر آنان باشد. ممکن است به انسان: سگ، الاغ، گاو نر، شکر، علقمه و اسد گفته شود و همه این‌ها بر حسب تفاوت‌ها و حالت‌هایش است و این نام‌ها بر حسب معانی اصلی آن‌ها اطلاق نشده است، زیرا که انسان، شیر و سگ نیست، پس این معنا را درک کن. رحمت خدا بر تو باد.

و بی‌گمان، خداوند متعال، عالم نامیده می‌شود؛ البته نه به خاطر آن علم حادثی که توسط آن به اشیا علم پیدا کرده است و از این علم کمک

گرفته است تا امور آینده‌اش را حفظ کند و در خلق مخلوقات خود و تباه کردن آن‌چه که از خلقش به فنا رسانده است، تأمل و عدم شتاب نشان دهد. بلکه منظور، اموری است که اگر به آن امور، علم نداشته باشد و این علم به او کمک نکند، جاهل و ضعیف خواهد بود. هم‌چنان‌که علمای از مردم، به خاطر علم حادث، به عالم نام گذاری شدند (نام عالم بر آن‌ها نهاده شده است)، چون نسبت به آن‌جاهل بودند و چه بسا علم به اشیا از آن‌ها جدا شود و به حالت جهل برگردند. اما خداوند از این رو عالم خوانده شده است چون همه اشیاء را می‌داند و چیزی وجود ندارد که نسبت به آن بی‌اطلاع باشد، پس خالق و مخلوق در نام عالم شریک هستند و هر دو نام عالم را یدک می‌کشند، اما همان گونه که دیدی، معنای علم در آن دو متفاوت است.

پروردگار ما سمیع نام گذاری شده است، نه به خاطر داشتن سوراخی که به وسیله آن صدا را می‌شنود ولی به وسیله آن نمی‌بیند، چنان‌که ما با سوراخی که توسط آن می‌شنویم، نمی‌توانیم چیزی را ببینیم. خدا خبر داده است که چیزی از صداها بر او مخفی نیست، اما نه به آن شکل که ما نام گذاری شدیم (آن طور که به ما سمیع گفته می‌شود)، زیرا هر دو در نام سمیع مشترک هستیم، ولی معنا مختلف است. بینایی نیز چنین است، اما نه به وسیله سوراخی که توسط آن می‌بیند چنان‌که ما توسط سوراخی که در ما تعبیه شده است، می‌بینیم و نمی‌توانیم در کاری دیگر از آن استفاده کنیم. اما خداوند، بصیر و بینا است و این بصیرت با معنای بصیرتی که در انسان وجود دارد، برابر نیست. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

او قائم است اما نه به معنی ایستادن و استوار بودن بر پا، آن هم با زحمت؛ چنان‌که اشیاء می‌ایستند، بلکه قائم است و خبر می‌دهد که حافظ است، مانند این که بگوییم: فلان شخص قائم به امر ما است (به عهده می‌گیرد) او خدا است که بر هر نفس بر حسب آن‌چه را انجام داده، قائم است. قائم در سخن مردم به معنای باقی نیز هست و نیز قائم به معنای خبر دادن از کفایت و کافی بودن است مانند این گفته تو به فرد دیگر: نسبت به امر بنی فلان قیام کن، یعنی آن‌ها را کفایت کن (امور آن‌ها را به جای آن‌ها انجام ده). این در حالی است که قائم در معنای انسانی به کسی گفته می‌شود که بر روی پا می‌ایستد. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما لطیف بودن خداوند متعال، از این رو نیست که ضعیف و لاغر و کوچک است، بلکه از روی نفوذ در اشیاء و غیر ممکن بودن درک او است، مانند این که به شخصی بگویی: این امر لطیف‌تر و دقیقتر از آن است که بتوانم درکش کنم، و فلانی در روش خود لطیف شد. گفته او به شما خبر می‌دهد که عقل در درک او دچار ابهام شد و قابل دسترسی نیست و عمیق و لطیف شد و وهم و توهم نمی‌تواند او را درک کند، و خدا چنین است و چنان لطیف شده است که نمی‌توان با حد و حدودی آن را درک کرد، و یا آن را با توصیفی محدود کرد. و لطافت در نزد ما (مفهوم انسانی) عبارت از کوچکی و کمی است. بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است.

اما (صفت) خبیر به این معنا است که چیزی از (علم) او خارج نمی‌شود و چیزی را جا نمی‌گذارد، اما نه برای تجربه و نه برای عبرت گرفتن از اشیاء تا تجربه و اعتبار، چیزی را به علم او بیفزاید به طوری که اگر نبود،

به آن‌ها علم پیدا نمی‌کرد. زیرا هر که چنین باشد، جاهل است و خدا هم‌چنان نسبت به آن‌چه خلق می‌کند، خبیر و دانا است، ولی خبیر از مردم (در مفهوم انسانی) کسی است که از روی جهل طلب خبر می‌کند و یاد گیرنده است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما درباره (نام) ظاهر باید گفت: به خدا، ظاهر گفته می‌شود، نه از بهر این که او بر اشیاء به وسیله سوار شدن بر آن‌ها و یا نشستن بر آن‌ها و صعود به قله آن‌ها، ظاهر شده است، بلکه از این رو به او ظاهر گفته می‌شود که بر اشیاء غلبه و قدرت دارد؛ مانند این که کسی بگوید: بر دشمنانم ظاهر شدم (غلبه پیدا کردم)، و خدا مرا بر دشمنم ظاهر کرد (پیروز کرد) و از ظفر و پیروزی و غلبه، خبر می‌دهد. و چنین است ظهور خدا بر اشیاء.

وجه دیگر این است که او برای کسی که بخواهد، ظاهر است و چیزی بر او مخفی نیست و این که او تدبیر کننده تمامی مخلوقات است. پس کدام ظاهر، ظاهرتر و واضحتر از خدای تبارک و تعالی است؟! زیرا که تو هر جا بروی، مخلوقاتش را می‌یابی و آثار او در تو به‌اندازه ای است که تو را بی‌نیاز می‌کند. و کسی که از ما ظاهر است، کسی است که خود ظاهر است و با حد و حدودش معلوم است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای این اسم، متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما درباره (نام) باطن، باید گفت که معنی آن، نفوذ در باطن و درون آن به وسیله فرو رفتن در آن نیست. (این صفت) در مورد خدا به معنی نفوذ و فرو رفتن در اشیاء از لحاظ علم، حفظ و تدبیر است؛ مانند این که بگوییم: در «فلان شئ» فرو رفتم؛ یعنی نسبت به همه جزئیات آن

آگاهی یافته‌ام و سر درونی‌اش را دانسته‌ام. باطن نزد ما چیزی است که مخفی و مستقر در شئ است. بنابراین ما در داشتن نام، مشترک هستیم، ولی معنای آن نام متفاوت است.

اما نام قاهر به معنای سیطره از طریق سعی و خستگی و چاره جویی و مدارا و توطئه نیست، چنان‌که بندگان یک‌دیگر را قهر می‌کنند (غلبه می‌کنند)، پس مقهور در میان آنان قاهر می‌گردد و قاهر به مقهور مبدل می‌شود. اما در مورد خدای تبارک و تعالی به این معنی است که همه مخلوقاتش ملازم خواری و ذلت هستند، آن هم نسبت به خالق خویش و این که کمتر می‌توانند چیزی را که خالق برای آنان خواسته است، منع کنند و حتی برای یک چشم به هم زدن از سیطره او خارج نمی‌شوند و چون که به ایشان بگوید: باش، می‌باشند (کُن فیکُون). اما معنای قاهر در میان ما همان گونه است که بیان نموده و توصیف کردم. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی). و چنین است همه نام‌ها و اگر چه نتوانستیم همه آن‌ها را ذکر کرده و در این‌جا بیاوریم، اما کافی است از آن‌چه برایت ذکر کردیم، عبرت بگیری و خداوند تبارک و تعالی به ما و شما ارشاد و توفیق عنایت کند.

آیا خدای تبارک و تعالی در روز معاد دیده می‌شود یا نه پرسیدم؟ فرمودند: سخت پاک و منزه باشد خدای عز و جل از این (ادعا). ای ابن فضل! چشم‌ها نمی‌توانند چیزی را درک کنند مگر آن‌چه رنگ و کیفیت دارد و خدا آفریننده همه رنگ‌ها و کیفیت‌ها است.

عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که گفت: از وی شنیدم که می‌گفت: خداوند با وحی محکم خویش توصیف نمی‌شود و پروردگار ما بزرگ‌تر از این است که توصیف شود و چگونه آن‌که حدی برای آن نمی‌توان قائل شد، توصیف شود، در حالی که اوست که چشمان را درک می‌کند (و بر آن‌ها سیطره دارد) «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».

از اشعث بن حاتم، نقل شده است که می‌گوید: ذو الریاستین گفت: به امام علی علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، مرا درباره اختلاف مردم در رؤیت (خدا)، مطلع ساز؛ برخی از آنان می‌گویند: قابل رؤیت نیست. ایشان فرمودند: ای ابو العباس! هر که خدا را بر خلاف آن‌چه را که خدا خود را توصیف کرده است توصیف کند، بر خدا سخت افترا زده است، چرا که خدا می‌فرماید: «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» و این بینایی‌ها با چشم‌ها نیست، بلکه چشم‌هایی است که در دل است. خدا نمی‌تواند مورد توهمات واقع شود و نمی‌توان کیفیت او را درک کرد.

و نیز از وی: جبریون به این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكُواْ» استدلال می‌کنند که ما همه کارها را با مشیت خدا انجام می‌دهیم و دخالتی در آن نداریم، در حالی که آیه به آن معنا است که اگر خدا بخواهد، تمامی مردم را معصوم قرار دهد به طوری که کسی او را معصیت نکند، این کار را انجام می‌دهد، اما او به آنان امر و نهی کرد و نعمت‌هایی را ارزانی داشت که کاستی‌ها و نواقص آنان را مرتفع سازد

و این همان حجت خدا بر آنان است (یعنی استطاعت)، تا سزاوار ثواب و عقاب باشند، و تا آن‌چه را خدا از تفضّل (لطف)، آمرزش، رحمت، بخشش و گذشت، گفته است، باور کنند.

العلل: ابو عبد الرحمن می‌گوید: به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: چه بسا غمگین شوم حال آن‌که در خاندان و مال و فرزندنم آسیبی نبینم و بسا شاد شوم هیچ علت و سببی برای آن نیابم. فرمود: هیچ‌کسی نیست جز با او فرشته یا شیطانی است، و شادیش به سبب نزدیکی فرشته به اوست و غمش به سبب نزدیکی شیطان است. و این است سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: « شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی دارد و [لی] خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست».

و در تفسیر ثعلبی هم‌چنین در حدیث مرفوعی از سَهل بن سَعد، آمده است که: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله در خواب دید بنی امیه مانند بوزینگان از منبر او بالا و پایین می‌روند؛ این خواب او را غمگین کرد، و دیگر تا زمانی که از دنیا رفت، خوشحال و خندان دیده نشد؛ و این آیه نازل شد.

شیخ در کتاب امالی، از گروهی، از ابو مُفَضّل، از علی بن محمد بن حسن بن کاس قاضی نَخَعی در شهر رمله، از جدّش سُلَیم بن ابراهیم بن

عبید مُحارِبی، از نصر بن مُزاحم مِنقَری، از ابراهیم بن زِبرِقان، از ابو خالد، از زید بن علی، از پدرش علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ» فرمود: یعنی بنی آدم را بر همه مخلوقات فضیلت و برتری داده‌ایم. «وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی تَر و خشک «وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» یعنی همه میوه‌های پاک و نیکو «وَفَضَّلْنَاهُمْ» فرمود: هیچ حیوان و پرنده ای برای خوردن و نوشیدن دست به دهان نمی‌برد، به جز آدمی که غذایش را با دست خود در دهان خویش می‌گذارد و این، نشان از فضیلت یافتگی او دارد.

و نیز او از جماعتی، از ابو مفضّل، از عبد اللّٰه بن محمد بن عبد العزیز بَغوی، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از حجّاج بن تَمیم، از میمون بن مِهران، از ابن عباس- که رحمت خدا بر او باد- درباره آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» گفته است: هر حیوان و مخلوقی با دهانش غذا می‌خورد به جز انسان‌که با دستش غذا می‌خورد.

عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» روایت کرده که فرمود: همه مخلوقات واژگون خلق شده‌اند، به جز انسان‌که ایستاده و قائم و سراپا خلق شده است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: منظور از امام کسی است که در دنیا به او اقتدا کرده‌اند، خورشید و ماه را می‌آورند و به همراه هر کس که آن دو را پرستیده در جهنم میاندازند.

از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کلام امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شده و دوباره غریب خواهد شد، همان گونه که بود، خوش به حال غُرباء. فرمود: ای ابا محمد! داعی و [قائم] ما دین جدیدی می‌آورد، آن گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، من پای امام را گرفته و گفتم: شهادت می‌دهم شما امام من هستید. فرمود: خداوند قطعاً هر کس را با امام و رهبرش فرا می‌خواند، خورشید پرستان را با خورشید، ماه پرستان را با ماه، آتش پرستان را با آتش، و سنگ و بت پرستان را با بت‌های‌شان.

یوسف قَطّان در تفسیر خود از شُعبه، از قَتاده، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» گفته است: وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند آن امامان هادی، و روشنگران تاریکی‌ها و اسوه‌های پرهیزکاری و تقوا، امیر المؤمنین، حسن و حسین را می‌آورد و سپس به آن‌ها گفته می‌شود: شما و شیعیانتان از پل صراط بگذرید و بی‌حساب وارد بهشت شوید، سپس امامان و رهبران فِسق و پلیدی را- که به خدا سوگند! - یزید یکی از

آن‌هاست، می‌آورند و به او گفته می‌شود: دست یارانت را بگیر و بی‌حساب به جهنم بروید.

ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلِم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِيلًا» فرمود: منظور کسی است که آفرینش آسمان‌ها و زمین و گذر متوالی روز و شب و چرخش فلک و خورشید و ماه و نشانه‌های عجیب او را به وجود امری بزرگ‌تر از او راهنمایی نمی‌کند. «فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِيلًا». آن مرد نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. ابن عباس گفت: دوست داشتم آن‌کس که به تو چنین چیزی را گفته خود، روبرو این سؤال‌ها را از من می‌پرسید، پس تو نزد او برو و از او درباره عرش بپرس، که خدا آن را از چه خلق کرده و چه زمانی خلق کرده و کمّ و کیف آن چگونه است؟ [آن مرد] نزد پدرم بازگشت، پدرم پرسید: آیا او به سؤال‌های تو درباره آیات پاسخ داد؟ عرض کرد: نه، پدرم فرمود: اما من با نور و علمی که ادّعایی و مسروقه نیست به تو جواب می‌دهم؛ آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِيلًا» درباره او و پدرش نازل شده وَلاَ ينفَعُكُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ» [و اگر بخواهم شما راانددرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد] درباره پدرش نازل شده و آیه بعد هم درباره پسرش و ما نازل شده است. و آن رباط و مرزبانی که به آن امر شده‌ایم، نبوده است. از نسل ما مُرابط و مرزبان و نیز از نسل او مُرابط وجود خواهد داشت.

اما آن‌چه او از عرش پرسیده است که: خدا از چه چیز آن را خلق کرد؟ خداوند عرش را یک بخش از چهار بخشی قرار داده که پیشتر از عرش سه قسمت آن را خلق کرده بود. هوا و قلم و نور، پس عرش را از انواع نورهای مختلف و رنگارنگ آفرید: ازجمله نور سبز، لذا رنگ سبز عینیت یافت و زرد و سرخ و سفید و همه این رنگ‌ها به همین صورت مصداق و عینیت یافتند و به این رنگ درآمدند و نور سفید، نور الانوار است و نور روشنی روز از جمله آن نور است، پس عرش را هفتاد هزار طبقه گرداند، غلظت تمام طبقات آن یکسان و شبیه هم است و تا اسفل السافلین امتداد یافت، تمام این طبقات حمد و ثنای پروردگار را می‌گویند و با صداهای مختلف و زبان‌های گوناگون او را تقدیس می‌کنند، اگر به یکی از زبان‌ها گوش داده می‌شد و آن‌چه در زیر آن وجود دارد را می‌شنید، کوه‌ها و شهرها و قلعه‌ها خراب می‌شد و دریاها می‌شکافت و هرچه در زیر آن است هلاک می‌شد. عرش هشت رکن دارد، هر رکن آن را ملائکه ای حمل می‌کنند که تعداد آن‌ها را تنها خدا می‌داند، روز و شب خداوند را تسبیح می‌گویند و هرگز خسته نمی‌شوند و اگر آن‌چه که فوق آن قراردارد را احساس کند، حتی برای چشم بر هم زدنی در جایگاه خود باقی نمی‌ماند، اما جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم که پس از آن دیگر چیزی به گفتار در نیاید، مانع از چنین احساسی می‌شود.

به راستی که آن سرگشته، بیهوده طمع ورزیده است. از صُلب او ودیعه ای است که برای آتش جهنم خلق شده است، گروهی که از دین خدا خارج می‌شوند و زمین از خون برخی از فرزندان (جوجه ها) آل محمد علیهم السلام رنگین می‌شود. این فرزندان در غیر زمان مناسب قیام

می‌کنند و بی‌آن‌که به نُضج و پختگی رسیده باشند، حق را طلب می‌کنند تا روزی که خدا میان ما حُکم کند که خدا بهترین حکم کنندگان است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بهترین زمان برای خواندن نماز صبح کدام است؟ فرمود: زمان طلوع فجر، خداوند باری تعالی فرموده است: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی نماز صبح، ملائکه روز و ملائکه شب در این نماز حاضر می‌شوند و وقتی بنده ای نماز صبح را هنگام طلوع فجر بخواند دو بار برای او ثبت می‌شود، ملائکه شب و ملائکه روز برای او آن را ثبت می‌کنند.

شیخ در کتاب مجالس، با سند خود از رُزَیق روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تاریکی آخر شب نزدیک طلوع فجر حقیقی، در ابتدای طلوع آن قبل از آن‌که کاملاً گسترده شود، نماز می‌خواند و می‌فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا». در هنگام طلوع فجر ملائکه شب به آسمان می‌روند و ملائکه روز به پایین می‌آیند، من دوست دارم ملائکه شب و ملائکه روز نماز مرا ببینند و گواه بر آن باشند و نماز مغرب را هنگام غروب کامل خورشید قبل از ظهور ستاره‌ها می‌خواند.

علی بن ابراهیم گفته است: منظور، نماز شب است و گفته است: خواندن نماز در دل شب، نور و روشنایی روز قیامت خواهد بود.

ابن بابویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! روز قیامت شیعیان تو همان رستگاران هستند؛ هر کس به یکی از آن‌ها توهین کند، به تو توهین کرده و هر کس به تو توهین کند به من اهانت کرده و هر کس به من اهانت کند، خداوند تبارک و تعالی او را در آتش جهنم جاودانه می‌سازد و چه بد سرنوشتی است! ای علی! تو از من هستی و من از تو، روح تو از روح من است و سرشت تو از طینت و سرشت من، و شیعیان تو، از باقیمانده گِل ما آفریده شده‌اند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد، ما را دوست داشته و هر کس با آن‌ها دشمنی کند، با ما دشمنی کرده و هر کس به آن‌ها کینه بورزد، با ما کینه توزی کرده و هر کس با آن‌ها دوستی بکند، با ما دوستی کرده است. ای علی! بی‌تردید، شیعیان تو هرچه نقص و گناه داشته باشند، آمرزیده خواهد شد. ای علی! روز قیامت وقتی در مقام محمود بایستم، برای شیعیان تو شفاعت خواهم کرد؛ پس این بشارت را به آن‌ها بده. ای علی! شیعیان تو شیعه خدا هستند و یاران تو، یاران و انصار خدا و دوستداران و اولیاء تو اولیاء خدا، و حزب تو حزب خداست، ای علی! هر کس دوستی و ولایت تو را بپذیرد، سعادتمند می‌شود و هر کس با تو دشمنی کند، بدبخت و شقی می‌گردد. ای علی! تو در بهشت صاحب گنج هستی و تو ذو القرنین بهشت هستی.

از ابو هاشم روایت شده است: از امام صادق علیه السلام درباره علت جاودانگی در بهشت و جهنم پرسیدم، فرمود: اهل جهنم تنها به این علت در آتش جاودانه شدند که در دنیا نیت و قصدشان آن بود که اگر

تا ابد در دنیا بمانند، امر خدا را نافرمانی کنند، و تنها دلیل جاودانگی اهل بهشت در بهشت آن است که قصد و نیت آن‌ها آن بود که اگر تا ابد در دنیا بمانند، خدا را اطاعت کنند؛ به خاطر نیت شان این دو گروه در آتش و یا نعمت و جنت جاودان می‌شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.

ای عبد اللّٰه! آیا نمی‌بینی خداوند چگونه یکی را ثروتمند می‌کند، اما صورتش را زشت می‌آفریند و چگونه صورت یکی را زیبا می‌آفریند، اما او را فقیر می‌کند؟ و چگونه یکی را شریف، اما فقیر می‌گرداند و دیگری را غنی اما پست می‌گرداند؟ و آن ثروتمند را نشاید که بگوید: باید زیبایی فلآن‌کس را به راحتی و رفاه خود بیفزایم؛ و زیبارو را نشاید که بگوید: باید مال فلانی را به زیبایی خود بیفزایم و نه آن شریف می‌تواند بگوید: باید مال فلانی را به شرفم بیفزایم و نه آن شخص دون می‌تواند بگوید: باید شرف فلانی را به مال خود بیفزایم، حکم از آن خداوند است هرگونه بخواهد تقسیم می‌کند و هرگونه بخواهد انجام می‌دهد، او در کارهایش حکیم است و در اعمالش سزاوار سپاس، و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيتَينِ عَظِيمٍ» و خداوند می‌فرماید: «أَهُمْ يقْسِمُونَ رَحْمَةَ اللّٰه» ای محمد! «نَحْنُ قَسَمْنَا بَينَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا» و [ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم] و ما مردمان را به هم‌دیگر محتاج نمودیم، یکی را به مال دیگری محتاج کردیم و آن را به کالای دیگری و یا به خدمت او، می‌بینی قدرتمندترینِ پادشاهان و ثروتمندترینِ اغنیا باز به نوعی به فقرا محتاجند، یا به کالایی که فقیر می‌فروشد و یا به خدمتی

که او توانش را دارد و کار ملک جز به آن خدمت سامان نمی‌یابد و یا آن فقیر گنجینه علم و حکمت است و پادشاه باید از علم او استفاده کند، پس این عالم فقیر، به ثروت پادشاه محتاج است و پادشاه، به علم واندیشه و معرفت او، پادشاه نمی‌تواند بگوید: چرا علم و رأی او را به ملک و مال خود نیفزایم؟ و فقیر نمی‌تواند بگوید: چرا مال این پادشاه را به علم واندیشه و انواع حکمت خود نیفزایم؟ پس خداوند می‌فرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيا» [و برخی از آنان را از (نظر) درجات، بالاتر از بعضی (دیگر) قرار داده‌ایم تا بعضی از آن‌ها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] پس فرموده است: ای محمد! به آن‌ها بگو: «وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَيرٌ مِّمَّا يجْمَعُونَ» [و رحمت پروردگار تو از آن‌چه آنان میاندوزند بهتر است] رحمت خدا از مال دنیا که این‌ها جمع می‌کنند بهتر است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می‌گویی: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که زمین را بشکافی و برای ما چشمه جاری کنی و الی آخر آن‌چه گفتی، در اصل تو به محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا چند پیشنهاد دادی، که اگر یکی را پیامبر برایت انجام دهد دلیل پیامبریش نخواهد بود و رسول خدا ابا دارد از این که جهل جاهلان را مغتنم بشمارد و دلیل و حجتی برایشان بیاورد که در اصل برهان نیست، و دیگری را اگر پیامبر انجام دهد، تو هلاک می‌شوی، حال آن‌که پیامبر حجت و دلیل می‌آورد تا بندگان خدا ایمان بیاورند نه این که آن‌ها را با آن هلاک کند، تو هلاکت خود را پیشنهاد دادی، اما خداوند نسبت به بندگانش ارحم الراحمین است و مصلحت آن‌ها را بهتر از خودشان

می‌داند و عالم‌تر از آن است که آن‌ها را مطابق پیشنهاد خودشان هلاک کند و ازجمله پیشنهادهای تو هم، امر محال و غیرممکنی است که وقوع آن اصلاً جایز و صحیح نیست و پیامبر پروردگار جهانیان تو را از آن آگاه می‌کند و راه عذر و بهانه را بر روی تو می‌بندد، راه مخالفت تو را تنگ و باریک می‌گرداند و با حجت‌ها و برهان‌های الهی، تو را وادار به تصدیق خود می‌نماید. تا تو هیچ مفرّ و گریزی از آن نداشته باشی و از آن جمله این که خودت اعتراف کردی که تو دشمن و معاند و سرکش هستی، حجتی را قبول نمی‌کنی و به برهانی گوش نمی‌دهی و هر کس اینگونه باشد، دوای او تنها عذاب خداوند است که از آسمانش نازل شود یا در جهنمش گریبان آن‌ها را بگیرد یا با شمشیر اولیای خدا به آن دچار شود.

ابو جهل گفت: ای محمد! در این‌جا مسئله ای هست، آیا تو نگفتی قوم موسی با صاعقه ای سوخته، زیرا از موسی خواسته بودند آشکارا خدا را به آن‌ها نشان دهند؟ فرمود: آری، گفت: اگر تو پیامبر بودی، ما هم اکنون سوخته بودیم، چون آن‌چه از تو خواستیم به مراتب سخت‌تر از خواسته قوم موسی است؛ زیرا آن‌ها گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده و ما گفتیم: به شرطی به تو ایمان می‌آوریم که خدا و ملائکه را نزد ما بیاوری تا آن‌ها را ببینیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای ابو جهل! آیا تو قصه ابراهیم خلیل علیه السلام را نشنیده ای وقتی به ملکوت آسمان برده شد؟ هم‌چنان‌که خداوند فرمود: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» خداوند وقتی او را به آسمان برد چنان قدرت بینایی او را قوی کرد که چون به زمین نگاه کرد پنهان و پیدای آن را به وضوح می‌دید، او مرد و زنی را دید که

در حال انجام گناه بودند، دعا کرد که خدا آن دو را هلاک کند، و خدا دعایش را اجابت کرد و سپس دو نفر دیگر را دید، و دعا کرد که هلاک شوند، آن دو هم هلاک شدند، پس دو نفر دیگر را دید، خواست نفرین کند که خدا به او وحی کرد: ای ابراهیم! دست نگه دار، و بندگان و کنیزان مرا نفرین نکن، که من خداوند آمرزنده و مهربان، جبّار و صبور هستم، گناه بندگانم ضرری به من نمی‌رساند هم‌چنان‌که طاعت و فرمانبری آن‌ها نفعی برای من ندارد و من همانند تو با خشم و انتقام گرفتن از بندگان، آن‌ها را اداره نمی‌کنم؛ دست از نفرین بندگان و کنیزان من بردار چون تو تنها بنده ای بیم دهنده هستی، شریک من در مملکتم نیستی، و بر من و بندگانم، سلطه ای نداری، معامله من و بندگانم به سه صورت است: یا توبه می‌کنند و به سوی من باز می‌گردند و من هم توبه آن‌ها را پذیرفته گناهان آن‌ها را می‌بخشم و عیب آن‌ها را می‌پوشانم، یا این که چون می‌دانم از نسل و ذرّیه آن‌ها مؤمنانی متولد خواهند شد، عذابم را از آن‌ها بازمی دارم و با پدران کافر مدارا می‌کنم و با مادران کافر، صبر و حوصله می‌کنم، و تا زمانی که این مؤمنان از صُلب آن‌ها خارج شوند، عذابم را از آن‌ها برمی دارم، پس بعد از آن‌که امر و اراده من محقق شد و آن مؤمنان از کنار این‌ها رفتند عذاب بر این‌ها نازل می‌شود و بلا و مصیبت من آن‌ها را احاطه می‌کند. در غیر این دو صورت عذابی که برایشان مهیا کرده‌ام از عذابی که برایشان می‌خواهی بزرگ‌تر و سخت‌تر است که عذاب من برای بندگانم، برحسب جلال و کبریای من است. ای ابراهیم! بندگانم را به من بسپار که من از تو برای آن‌ها مهربان‌تر هستم، بندگانم را به من بسپار که من جبار، صبور، داننده غیب‌ها و حکیم هستم، با علم خود آن‌ها را اداره می‌کنم و قضا و قدرم را میان آن‌ها جاری می‌سازم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: ای ابو جهل! خداوند تنها به این دلیل عذاب را از تو دور کرده که می‌داند از صلب تو ذرّیه پاک و طیب به دنیا می‌آید، منظورم پسرت عِکْرِمَه است، در امر مسلمانان وقایعی رخ می‌دهد که اگر اوامر خدا را در آن اطاعت کند، نزد خداوند، جلیل القدر و عظیم خواهد بود، وگرنه، عذاب الهی بر تو نازل می‌شد. همین‌طور سایر قریش که چنین سؤالی دارند، بدانند تنها به این دلیل به آن‌ها مهلت و فرصت داده می‌شود که خداوند می‌داند بعضی از آن‌ها به محمد صلی اللّٰه علیه و آله ایمان خواهند آورد و به سعادت خواهند رسید و خداوند بر او بخل نمی‌ورزد و او را از این سعادت محروم نمی‌کند، و یا گروهی هم، صاحب فرزندان مؤمن خواهند شد و خداوند به خاطر سعادتمندی فرزند، به پدر مهلت می‌دهد و اگر چنین نبود، قطعاً عذاب الهی بر همه شما نازل شده بود، پس به آسمان بنگر، ابو جهل به آسمان نگریست، ناگهان دید درهای آسمان باز و گشوده است و آتش از آن فرود می‌آید، درست مقابل و بالای سر این گروه، و هر لحظه نزدیک‌تر می‌شود، چنان‌که آن‌ها گرمای آن را میان کتف‌هایشان احساس کردند، زانوان ابو جهل و سایرین از شدت ترس به لرزه افتاد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: نترسید، خداوند با آن شما را هلاک نمی‌کند، بلکه تنها برای پند و عبرت شما آن را به شما نشان داد، پس دیدند از پشت سرشان نوری برآمد و با آتش روبه رو شد و آن را به بالا برد تا به آسمان بازگرداند همان گونه که از آن‌جا آمده بود. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بخشی از این نورها ناشی از آن بود که خداوند می‌دانست که او پس از این از میان شما کسانی را با ایمانِ به من سعادتمند خواهد کرد و بخشی دیگر از این انوار نسل پاکی است که از شما به دنیا خواهد آمد و اگر او خود ایمان نیاورد، نسل و ذرّیه‌اش مؤمن خواهند بود.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نَضْر، از عمرو بن شِمْر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام در کنار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود که نگاهی به آسمان‌انداخت و رنگش پرید و به رنگ زعفران شد و به رسول خدا پناه برد. پیامبر به آن‌جا که جبرئیل نگریسته بود نگاهی کرد، چیزی را دید که بین شرق و غرب را پر کرده و به زمین می‌آید، آن قدر پایین آمد که به‌اندازه کمانی از زمین فاصله داشت، پس گفت: ای محمد! من از سوی خدا نزد تو فرستاده شده‌ام تا تو را مخیر سازم میان این که ملکی رسول بودن محبوب‌تر است برایت یا بنده ای رسول، پیامبر به جبرئیل که اکنون حال خود را باز یافته بود نگاه کرد، جبرئیل گفت: بگو: البته این که بنده ای رسول باشم، آن فرشته، پای راستش را برداشت و در سینه آسمان دنیا گذاشت و پای چپش را در آسمان دوم گذاشت، سپس پای راست را برداشت و در آسمان سوم گذاشت و همین‌طور رفت تا به آسمان هفتم رسید، هر طبقه آسمان را با یک گام پیمود و هر چه بالاتر رفت، کوچک‌تر شد تا این که همانند گنجشک شد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به سوی جبرئیل علیه السلام برگشت و فرمود: تو را بسیار ترسان و آشفته دیدم، و هیچ‌چیز مرا بیشتر از تغییر رنگ تو نترساند. جبرئیل گفت: ای نبی خدا! مرا سرزنش نکن، می‌دانی این مَلَک که بود؟ فرمود: نه، گفت: این اسرافیل، حاجب پروردگار بود؛ از زمانی که خدا آسمان‌ها و زمین را آفریده است، هرگز از جایگاهش فرود نیامده بود، وقتی دیدم فرود می‌آید، ترسیدم که قیامت واقع شده باشد، و لذا آن ترس و رنگ پریدگی که دیدی به این علت بود؛ اما وقتی

دیدم خداوند به خاطر تو او را فرستاده است، حال خود را باز یافتم، آیا ندیدی هرچه بالاتر می‌رفت کوچک‌تر می‌شد؛ زیرا هر چیزی که به خدا نزدیک شود، در اثر عظمت خدای تعالی کوچک می‌شود. این فرشته حاجب خداوند و نزدیک‌ترین مخلوق به خداوند است، و لوح که از یاقوت سرخ است در برابر دیدگان اوست. هرگاه خداوند وحی کند، وحی بر آن لوح نقش می‌بندد و او در آن می‌نگرد پس آن را به ما می‌دهد و ما در آسمان‌ها و زمین آن را عملی می‌سازیم، این فرشته از همه مخلوقات به خدا نزدیک‌تر است و بین خدا و او، هفتاد حجاب از نور است و این فاصله را که قابل‌اندازه گیری نیست و نمی‌توان آن را توصیف کرد، می‌پیماید. و من از همه مخلوقات به او نزدیک ترم و میان من و او مسافت هزار سال وجود دارد.

علی بن ابراهیم گفته: اگر اموال و دارایی دنیا به دست مردم بود، از ترس فقر هیچ‌چیزی به دیگری نمی‌داد. «وَكَانَ الإنسَانُ قَتُورًا» یعنی بخیل.

ابن شهر آشوب از جابر و اَنَس روایت کرده است که: جماعتی از علی علیه السلام در نزد عمر عیب گرفتند. سلیمان گفت: ای عمر! آیا به یاد نمی‌آوری روزی را که ابوبکر و من و ابوذر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که برای ما شمله ای گسترد و هر کدام از ما را بر طرفی نشاند، آن‌گاه دست علی را گرفت و او را در وسط نشاند. آن‌گاه گفت: برخیز ای ابوبکر و بر علی علیه السلام که امام و خلیفه مسلمین است، سلام کن. و این را به هر یک از ما نیز فرمود. سپس پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود: برخیز ای علی! و بر این نور سلام کن؛ یعنی خورشید. امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: سلام بر تو ای آیت فروزان. در این هنگام قرص خورشید لرزید و در مقام پاسخ عرض کرد: سلام بر تو ای ولّی خدا و جانشین فرستاده او.

سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دستش را به طرف آسمان برد و فرمود: خداوندا همانا تو به برادرم سلیمان، برگزیده خویش از سوی خود فرمان‌روایی و نیروی باد را عطا فرمودی که رفت آن یک ماه و بازگشت آن نیز به قدر یک ماه است.

پروردگارا! آن را بفرست تا این‌ها را به سوی اصحاب کهف برد و آن‌گاه به ما امر فرمود که به اصحاب کهف سلام کنیم. علی علیه السلام فرمود: «ای باد! ما را بلند کن» به ناگاه ما در هوا بودیم و به آن‌اندازه که خدا اراده فرمود، در حرکت بودیم. آن‌گاه فرمود: «ای باد! ما را بر زمین قرار ده» که ما را در نزدیکی غار بر زمین نهاد. آن‌گاه هر یک از ما برخاست و سلام کرد، ولی جوابی نشنید. آن‌گاه علی علیه السلام برخاست و فرمود: سلام بر شما ای اصحاب کهف! و شنیدیم: و بر تو سلام ای جانشین محمّد، ما قومی هستیم که از عهد دقیانوس در این‌جا حبس شدیم. علی علیه السلام به آن‌ها فرمود: چرا جواب سلام این‌ها را ندادید. قوم گفتند: ما جوانانی هستیم که فقط جواب پیامبر یا جانشین پیامبر را می‌دهیم. و جواب سلام تو که جانشین خاتم پیامبران صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستی را می‌دهیم. سپس گفت: «بنشینید». و ما نیز نشستیم.

و سپس گفت: «ای باد ما را بلند کن» که ناگاه خود را در هوا دیدیم تا آن‌جا که خدا اراده کرد. سپس گفت: ای باد ما را حمل کن. در حرکت

بودیم و آن‌گاه فرمود: ای باد ما را فرود آور، و باد نیز چنین کرد. آن‌گاه امام علی علیه السلام پایش را بر زمین کوبید و چشمه آب از زمین جوشید و وضو گرفت و ما هم وضو گرفتیم و آن‌گاه فرمود: همه نماز یا بعضی از آن را همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، اقامه خواهید کرد. پس فرمود: ای باد ما را حمل کن. سپس فرمود: ما را فرود آور. پس باد ما را فرود آورد که ناگاه خود را در مسجد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دیدیم در حالی که یک رکعت از نماز صبح را به جا آورده بود.

انس گفت: علی علیه السلام آن‌گاه که بر منبر کوفه بود، مرا گواه گرفت و من به مداهنه پرداختم. آن‌گاه فرمود: اگر پس از آن‌که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، از روی مداهنه، آن را کتمان کنی، خدا تو را دچار پیسی کند و حرارت و تشنگی در درون تو برانگیزد و تو را کور کند؛ که بلافاصله به پیسی و کوری مبتلا شدم و توان روزه گرفتن در ماه رمضان و غیر آن را از دست دادم. آن بساط (شمله) را اهالی هربوق به ایشان هدیه دادند. کهف نیز در سرزمین روم در منطقه ای به نام ارکدی و در قلمرو حکومت باهندق بود که امروزه نام شهری است. در خبر است که این کساء را خطی بن اَشرف، برادر کعب، حاضر کرد.

او وقتی که شرافت معجزات علی علیه السلام را به چشم دید، اسلام آورد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، او را «محمّد» نامید.

در روایت دیگری از شاذان در «الفضائل» آمده است: در حدیثی مرفوع از سالم بن ابو جعد، آمده است: در مجلس انس بن مالک در بصره حاضر شدم، در حالی که او سرگرم صحبت بود. مردی از قوم برای او به پا خاست و عرض کرد: ای یاور رسول خدا! این نقطه‌های سیاه و سفیدی

را که در تو می‌بینم چیست؟ زیرا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که فرمودند: برص و جذام را خداوند متعال به جان هیچ مؤمنی نمیاندازد. گفت: در این هنگام انس بن مالک سرش را به زیرانداخت و چشمانش پر از اشک شد. سپس سرش را بالا برد و گفت: دعای بنده صالح علی بن ابو طالب علیه السلام در من مؤثر واقع شد.

گفت: در این هنگام مردم از پیرامون او برخاستند و قصد او را کردند و گفتند: ای انس! برای ما بگو که سبب آن چیست؟ به آن‌ها گفت: نسبت به این نکته بی‌اعتنا شوید. سپس به او گفتند: باید بگویی. گفت: در جایتان بنشینید و از من حدیثی بشنوید که آن علّت نفرین علی علیه السلام بود. بدانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام قالیچه ای از مو بخشید که متعلق به یکی از مناطق شرق بود که به آن هندق می‌گویند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعیر و عبدالرحمان بن عَوف زهری، فرستاد. آن‌ها را به محضر پیامبر آوردم در حالی که پسر عمویش علی بن ابو طالب علیه السلام در محضر ایشان بود. وی به من فرمود: ای انس! فرش را بگستران و بنشین تا این که من را از چیزهایی که آن‌ها می‌گویند باخبر سازی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! بگو: ای باد ما را بلند کن. گفت: امام علی علیه السلام فرمود: ای باد ما را بلند کن. که ناگهان خود را در هوا دیدیم. آن‌گاه گفت: به برکت خداوند حرکت کنید. گفت: تا آن‌جا که خدا خواست حرکت کردیم. سپس فرمودند: ای باد! ما را پایین آور، و باد هم ما را پایین آورد. گفت:

آیا می‌دانید شما کجایید؟ گفتیم: خدا و رسولش صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بهتر می‌دانند. گفت: این‌ها اصحاب کهف و رقیم هستند، کسانی که از آیات شگفت خدا بودند. برخیزید ای یاران پیامبر خدا! تا بر آن‌ها سلام کنیم، در این هنگام ابوبکر و عمر گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. گفت: احدی جواب آن دو را نداد. گفت: طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. احدی جواب آن‌ها را نداد، انس گفت: سپس من و عبدالرحمان بن عوف برخاستیم و من عرض کردم: من انس خادم رسول خدا هستم. سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. اما هیچ‌کس جوابمان را نداد.

انس گفت: در این هنگام امام علی علیه السلام برخاست و گفت: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم که از آیات شگفت خدا بوده‌اید. جواب دادند: سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد ای جانشین رسول خدا! امام فرمود: ای اصحاب کهف، چرا جواب سلام یاران پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را ندادید؟ گفتند: ای جانشین رسول خدا! ما جوانانی هستیم که به پروردگارشان ایمان آوردند و خداوند بر هدایتشان افزود، و بر ما اجازه ای نیست جز این که بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یا وصی پیامبر علیه السلام سلام کنیم، و تو وصی خاتم پیامبران هستی و تو سرور اوصیایی. سپس گفت: شنیدید، ای یاران رسول خدا؟ گفتیم: آری ای امیر مؤمنین. سپس فرمود: جاهایتان را بگیرید، و در مکان‌هایتان بنشینید. گفت: ما نیز در جای خود نشستیم. سپس امام فرمود: ای باد! ما را بلند کن و باد ما را بلند کرد تا آن‌جا که خدا خواست حرکت کردیم تا این که خورشید غروب کرد. سپس گفت: ای باد! ما را پایین آور. ناگهان ما در سرزمینی هم‌چون زعفران فرود آمدیم که هیچ صخره ای و انسانی در آن نبود و گیاهانش قَیصوم و شیح بود و در آن

آب یافت نمی‌شد. عرض کردیم: ای امیر مؤمنین نزدیک نماز است و آبی نداریم که با آن وضو بگیریم. امام برخاست. به نقطه ای از آن منطقه رفت و پایش را بر زمین کوبید، و چشمه آبی گوارا جوشید. آن‌گاه فرمود: برگیرید آن‌چه را که طلب کردید و اگر درخواست شما نبود، قطعاً جبرییل از آب بهشت بر ما می‌آورد.

گفت: با آن آب وضو ساختیم و نماز گزاردیم و علی علیه السلام تا نیمه شب به نماز ایستاد و آن‌گاه فرمود: در جاهایتان بنشینید. تمام نماز یا نیمه آن را همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خواهید خواند.

سپس فرمود: ای باد، ما را حمل کن. که ناگاه خود را در آسمان دیدیم. سپس تا آن‌جا که خدا خواست در حرکت بودیم و ناگاه خود را در مسجد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دیدم، در حالی که پیامبر یک رکعت از نماز صبح را گزارده بود و آن‌گاه یک رکعت باقی مانده را به جا آوردیم. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رو به سوی ما نمود به من فرمود: ای انس! برایم تعریف می‌کنی یا برایت تعریف کنم؟ گفتم: از زبان شما شنیدن گواراتر است ای رسول خدا. پیامبر شروع کرد به تعریف کردن، گویی همراه ما بوده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: ای انس! آیا به پسر عمویم آن‌گاه که از تو گواهی بخواهد، گواهی می‌دهی؟ عرض کردم: آری، ای رسول خدا. انس گوید: هنگامی که ابوبکر عهده دار خلافت شد، علی علیه السلام به سوی من آمد در حالی که من کنار ابوبکر حاضر بودم و مردم هم پیرامونش بودند. علی علیه السلام به من فرمود: ای انس! آیا شهادت نمی‌دهی به فضیلت قالیچه و روز چشمه آب روان و چاه؟

به ایشان عرض کردم، ای علی! من پیر و فراموشکار شده‌ام. امام علی به من فرمود: ای انس! بعد از آن‌که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، اگر از روی تملّق و مداهنه، آن حادثه را کتمان می‌کنی، خدا صورت تو را به پیسی و درون تو را به گرمای عطش و چشمانت را به کوری مبتلا کند. پس هنوز از جایم برنخاسته بودم که به پیسی و کوری گرفتار آمدم و اکنون نه در رمضان و نه در ماه دیگر، توان روزه گرفتن ندارم؛ زیرا هیچ غذایی در معده‌ام نمی‌ماند. انس بر این حالت ماند تا این که در بصره مُرد.

امام علی علیه السلام فرمود: هیچ نیرو و قوّتی جز نیرو و قوت خداوند نیست. ای برادر یهودی! محبوب من محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که در سرزمین روم، شهری بود به نام افسوس که پادشاهی صالح داشت. آن پادشاه درگذشت و در کار ایشان آشوب و در گفتارشان اختلاف پدید آمد. پادشاهی از پادشاهان فارس به نام دَقْیوس با صد هزار نیرو یورش آورد تا این که وارد شهر افسوس شده و آن‌جا را دار الحکومه خود برگزید. کاخی در آن‌جا بنا کرد که طول و عرض آن یک فرسخ بود و در آن کاخ، جایگاهی برای جلوس ساخت با طول و عرض هزار ذرع که از جنس شیشه شفاف بود. چهار هزار ستون طلا در این‌جایگاه برافراشت و هزار چراغ از طلا با زنجیرهایی از لُجین در آن آویخت که با بهترین رنگ‌ها پوشیده شده بود.

در جانب شرقی مجلس، هشتاد دریچه و در جانب غربی آن نیز هشتاد دریچه قرار داد. چون خورشید طلوع می‌کرد، نور آن در مجلس می‌تابید تا آن زمان‌که خورشید به خاموشی می‌گرایید. تختی زرین با پایه‌هایی از

نقره جواهر افشان در کاخ قرار داد. بر بلندای آن بالشت‌ها گذاشت. در طرف راست تخت، هشتاد صندلی زرین با زبرجد سبز مرصع قرار داد و فرماندهانش را بر آن‌ها می‌نشاند و در طرف چپ تخت، هشتاد صندلی نقره با یاقوت سرخ مرصع قرار داد که رومی‌ها را بر آن‌ها می‌نشاند. آن‌گاه از تخت بالا می‌رفت و تاج بر سر می‌نهاد.

سپس فرمود: یهودی از جا برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! جنس آن تاج از چه بود؟ فرمود: لا حول و لاقوة إلا بالله العلی العظیم، تاج او از طلای مشبّک هفت گوش بود. بر هر گوشه آن، مرواریدی سپید بود که هم‌چون نور چراغ در شب تاریک می‌درخشید. پادشاه، پنجاه نوجوان از فرزندان رومی‌ها را به خدمت گرفته و گوشواره‌هایی از دیباج سرخ بر گوش آنان کرده و شلوارهایی از فرند سبز بر آنان پوشانده بود و بر سر آنان تاج نهاده و النگوها بر دستانشان آویخته و خلخال‌ها بر پایشان کرده و عصاهایی زرین به آن‌ها داده بود و به ایشان دستور می‌داد پشت سرش بایستند. او شش نوجوان از فرزندان عالمان را اختیار نموده و آنان را به وزرات برگزیده بود. سه تن از ایشان را در ناحیه راست و سه تن را در ناحیه چپ خویش می‌گماشت. یهودی گفت: نام آن سه تن که در راست او و آن سه تن که در چپ او بودند چه بود؟ علی علیه السلام فرمود: آن‌ها که در راست او بودند به نام‌های تملیخا، مکسلینا و محسمینا و آن‌ها که در چپ او بودند مرطوس، کنیظوس و ساربیوس بود که در تمام امور خویش از آنان مشورت می‌خواست.

آن‌گاه فرمود: هر روز در صحن خانه‌اش جلوس می‌کرد. فرماندهان در طرف راست و رومی‌ها در طرف چپ او بودند فرمود: سه تن از غلامآن‌که در دست یکی جامی زرین پُر از مُشک ساییده و در دست دیگری جامی

نقره فام از گلاب و در دست دیگری پرنده ای سپید و سرخ منقار بود. پادشاه چون به پرنده نگاه می‌کرد سوتی برمی آورد و پرنده پرواز می‌کرد تا بر لب جام گلاب فرود می‌آمد و در گلاب فرو می‌غلتید و با پر و بال خود را با گلاب میاندود. آن‌گاه پادشاه سوت می‌کشید و پرنده بال می‌زد تا بر جام مُشک فرود می‌آمد و در آن فرو می‌غلتید و پر و بال خود مُشک‌اندود می‌کرد و آن‌گاه پادشاه برای بار سوم سوت می‌زد و پرنده بر سر پادشاه می‌نشست. پادشاه چون چنین دید به خود بالید و تکبر ورزید و ادّعای خدایی کرد.

سپس فرمود: این‌جا بود که جوانان بر پای تملیخا افتاده و آن را بوسیدند و گفتند: خدا به واسطه تو ما را از گمراهی به هدایت رهنمون ساخت. پس ما را فرمان ده فرمود: تملیخا جَست و از باغ خود مقداری خرما چید و آن را به سه درهم فروخت و پول را در آستین خود پنهان کرد. آن‌گاه، بر اسب‌هایشان سوار شده و از شهر بیرون شدند. وقتی سه منزل دور شدند، تملیخا گفت: ای برادران من! فرمان‌روایی آخرت فرا رسیده و فرمان‌روایی دنیا به سر آمده و کار آن یکسره شده است. از اسبان پایین آیید و بر پاهای خود راه روید. امید است که خداوند در کارتان فرج و گشایشی کند. آنان نیز از اسب‌هایشان پیاده شده و آن روز، هفت فرسخ پیاده روی کردند، به طوری که پاهایشان از زخم، خونین شده بود. گفت: شبانی به پیشواز آنان آمد. ایشان گفتند: ای شبان! آیا شیر برای نوشیدن داری؟ آیا آب برای نوشیدن داری؟ شبان پاسخ داد: هر چه بخواهید در اختیار دارم. می‌بینم شما چهره تان

چهره‌های دربار ملوکانه است. یقین دارم که از دربار دقیوس پادشاه گریخته‌اید؟

گفتند: ای شبان! ما را شایسته نیست که دروغ بگوییم؛ آیا اگر راستش را بگوییم، ما را امانی هست و این راستگویی می‌تواند ما را از تو نجات بخشد؟

گفت: آری. آن‌گاه ماجرای خود برای او حکایت کردند. پس شبان بر پای آنان افتاد در حالی که بوسه بر پای آنان می‌زد. او به آنان گفت: ای جماعت! آن‌چه در دل شماست، در دل من نیز هست. امّا مرا فرصت دهید تا گوسفندان را به صاحبانش بازگردانم و به شما ملحق شوم. آنان نیز درنگ کردند تا این که گوسفندان را به صاحبانش بازگرداند و با شتاب به سوی آنان آمد و سگی داشت که آن هم در پی او می‌آمد.

دقیوس چون از مراسم عید بازگشت، از حال جوانان جویا شد. به او گفتند که آنان گریخته‌اند. پادشاه با هشتاد هزار سواره در پی آنان به راه افتاد و رفت تا به بلندای کوه رسید و به سمت غار سرازیر شد. وقتی نگاه پادشاه به آنان افتاد که خوابیده‌اند، گفت: اگر من هم می‌خواستم آنان را کیفر کنم، کیفر من بیش از آن نبود که آنان، خویشتن را کیفر کرده‌اند. پس پادشاه دستور داد که بنّایان را احضار کنند. چون بنایان آمدند، پادشاه در غار را با سنگ و آهک مسدود کرد و به همراهانش گفت: به آنان بگویید، اگر راست می‌گویند از خدایشان بخواهند که ایشان را از این وضع نجات بخشد و از این مکان بیرون آورد.

آن‌گاه علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! آنان سیصد و نه سال در آن‌جا ماندند و آن زمآن‌که خدا خواست آنان را زنده کند، اسرافیل را امر کرد که روح در آنان بدمد. امام علیه السلام فرمود: پس اسرافیل چنین کرد و آنان از خواب برخاستند. وقتی خورشید تابید، به یک‌دیگر گفتند: امشب از پرستش خدای آسمان‌ها غافل ماندیم. چون برخاستند، دیدند چشمه، بی‌آب است و درختان خشک شده‌اند.

به یک‌دیگر گفتند: کار ما شگفت کاری است؛ چنان چشمه پرآبی، یک شبه بی‌آب گشته و چنان درختانی، یک شبه خشک شده‌اند.

سپس فرمود: وقتی گرسنه شدند، گفتند: یکی را با پول به شهر بفرستید تا جستجو کند و بهترین غذا را تهیه کند و بیاورد و مواظب باشد تا مبادا کسی متوجه حضورتان شود. تملیخا گفت: هیچ‌کس جز من برای این کار به شهر نمی‌رود. ولی تو ای شبان، لباست را به من بده. فرمود: چوپان لباسش را به او داد و او به شهر رفت و متوجه شد جاهایی را می‌بیند که برایش ناشناخته است و راه‌هایی را می‌بیند که برای او ناشناس به نظر می‌رسد. تا این که به دروازه شهر رسید و ناگاه پرچمی سبز دید که بر آن نوشته «لا إله إلاّ اللّٰه و عیسی رسول اللّٰه و روحه». علی علیه السلام فرمود: همواره به پرچم نگاه می‌کرد و دست بر چشمانش می‌کشید و می‌گفت: گویا در خوابم. آن‌گاه به شهر وارد شد تا این که به بازار رسید و به مردی نانوا برخورد. گفت: ای نانوا! نام این شهر شما چیست؟ گفت: افسوس. گفت: نام پادشاه تان چیست؟ گفت: عبدالرحمن. گفت: ای آقا! مرا تکان ده، گویی در خواب هستم. نانوا گفت: آیا مرا تمسخر می‌کنی؟ مگر می‌شود در خواب باشی و حال

آن‌که سخن می‌گویی؟ تملیخا به نانوا گفت: با این پول، غذایی به من ده. گفت: نانوا از نقش درهم و بزرگی حجم آن به شگفت آمد.

سپس فرمود: یهودی از جای خود جهید و گفت: ای علی! وزن هر درهم چقدر بود؟ علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! وزن هر درهم، ده و دو سوم درهم بود. فرمود: نانوا به او گفت: ای آقا! مگر تو به گنجی دست یافته ای؟ تملیخا گفت: این بهای خرمایی است که سه روز پیش فروخته و از شهر بیرون رفته و مردم را ترک گفته‌ام تا دقیوس پادشاه را پرستش کنند. نانوا به خشم آمد و گفت: مقداری از این را به من بده و خود را خلاص کن. آیا تو از مردی می‌گسار سخن می‌گویی که ادّعای خدایی می‌کرد و بیش از سیصد سال است که مرده است؟ فرمود: تملیخا از آن‌جا تکان نخورد تا این که نانوا او را به نزد پادشاه برد.

پادشاه پرسید: کار این جوان چیست؟ نانوا گفت: این مرد، گنجی به دست آورده است. پادشاه به تملیخا گفت: ای جوان! بیم به خود راه مده که پیامبرمان عیسی بن مریم علیه السلام ما را امر فرموده که بیش از یک پنجم از گنج‌ها را نگیریم. یک پنجم آن را بده و به سلامت بازگرد. تملیخا گفت: جناب پادشاه! در کار من بنگرید، من گنجی به دست نیاورده‌ام. من از اهالی این شهر هستم. پادشاه به او گفت: تو از اهالی این شهر هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا از اهالی این شهر کسی را می‌شناسی؟ گفت: آری، گفت: نامش چیست؟ تملیخا حدود هزار نفر را نام برد که هیچ یک برای پادشاه شناخته شده نبود. گفت: نام تو چیست؟ گفت: نام من تملیخا است. گفت: این نام‌ها دیگر چیست؟ گفت: نام‌های مردم زمان ماست.

گفت: آیا خانه ای در این شهر داری؟ گفت: آری، جناب پادشاه. بر مرکب سوار شو و با من بیا (تا خانه‌ام را به تو نشان دهم). امام فرمود: مردم نیز با او همراه شده و به راه افتادند. تملیخا آنان را به بالاترین خانه شهر برد و گفت: این خانه، خانه من است. او در را کوبید و پیرمردی که از کهن سالی، ابروان وی چشمانش را پوشانده بود، در را باز کرد. گفت: چه کار دارید؟ پادشاه به او گفت: با امر شگفتی برخورده‌ایم. این جوان ادّعا می‌کند این خانه برای اوست. پیرمرد گفت: تو کیستی؟ گفت: من تملیخا فرزند قسطنطین هستم. گفت: پیرمرد بر پاهای تملیخا افتاد در حالی که پای او را می‌بوسید و می‌گفت: به خدای کعبه او جدّ من است.

آن‌گاه گفت: ای پادشاه! او یکی از همان شش نفری است که از دست دقیوس پادشاه گریختند. گفت: در این‌جا بود که پادشاه از اسب خود فرود آمد و تملیخا را بر شانه خود سوار کرد و مردم شروع به بوسیدن دست و پای تملیخا کردند. پادشاه گفت: ای تملیخا! همراهانت چه کرده‌اند؟ تملیخا به او گفت که آنان در غارند. در آن زمان دو پادشاه در شهر بودند: پادشاهی مسلمان و پادشاهی نصرانی، که هر دو با همراهانشان بر مرکب سوار شدند و رفتند تا به نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: ای جماعت! بیم دارم که دوستان من صدای سُم اسبان را بشنوند و گمان برند که دقیوس پادشاه در پی آنان آمده است. به من مهلت دهید تا بروم و آنان را خبر کنم. فرمود: مردم ایستادند و تملیخا آمد تا به غار وارد شد. چون نگاه شان به او افتاد او را در آغوش گرفته و گفتند: خدا را شکر که تو را از دست دقیوس نجات بخشید.

تملیخا گفت: ما را با دقیوس چه کار؛ گمان می‌کنید چه مدت در غار بوده‌اید؟

گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: خیر. بلکه شما سیصد و نه سال در غار بوده‌اید. دقیوس از دنیا رفته و قرنی از پس قرنی دیگر گذشته است. خدای متعال حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری فرستاده و خدا او را به سوی خویش بالا برده و اینک پادشاه به اتفاق مردم به سوی ما آمده است. گفتند: ای تملیخا! آیا می‌خواهی ما را مایه آزمایش جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: پس چه می‌خواهید؟ گفتند: خدا را بخوان و ما نیز به همراه تو او را می‌خوانیم که جان ما را بستاند و غذای شام ما را با خودش در بهشت قرار دهد. سپس امام علیه السلام فرمود: دستانشان را بالا بردند و عرضه داشتند: خداوندا! تو را به حق دینی که به ما داده ای سوگند می‌دهیم، فرمان ده که جان ما را بستانند. خدای متعال نیز فرمان داد تا جان ایشان را بستانند.

و خدای متعال در غار را از دیدگان مردم پنهان کرد. در این هنگام، آن دو پادشاه جلو آمدند. آنان هفت شبانه روز بر در غار می‌چرخیدند و دری نیافتند. پادشاه مسلمان گفت: آنان بر دین ما مردند. پس بر در غار مسجدی بنا می‌کنم. پادشاه نصرانی نیز گفت: نه، بلکه آنان بر دین ما مردند. بر در غار دیری به پا می‌دارم. پس دو پادشاه به جان هم افتاده و با یک‌دیگر جنگیدند تا این که پادشاه مسلمان بر نصرانی چیره شد و مسجدی بر در غار بنا کرد.

آن‌گاه علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم ای یهودی! آیا این حکایت با آن‌چه در تورات آمده، موافق است. یهودی گفت: به خدا سوگند، نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد گفتی. من شهادت می‌دهم

که خدا یکی است و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پیامبر خداست و تو ای امیر مؤمنان! به حقیقت، وصی فرستاده خدایی.

ابن بابویه گفت: علی بن عبد اللّٰه وراق و محمّد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمّد عمران دقّاق که خدا از او خشنود باد، برای ما روایت کرده و گفتند که ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد اللّٰه بن فضل هاشمی نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه: «مَن یهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَمَن یضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیا مُّرْشِدًا» سئوال کردم و ایشان فرمود: خداوند متعال، ستمکاران را در روز قیامت از سرای کرامت خویش دور می‌گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را به سوی بهشت رهنمون می‌سازد؛ همان‌طور که خداوند متعال فرمود: «و یضِلُّ اللّٰهُ الظالمین وَ یفعلُ اللّٰهُ ما یشاءُ» [و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد]. و نیز خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الّذین امَنوا و عَمِلوا الصَّالِحاتِ یهْدِیهم رَبُّهُمْ بِإِیمانِهم تَجری مِن تحتِهم الأنهارُ فی جنّاتِ النَّعیمِ» [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌های (پرناز و) نعمت، که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود].

سپس فرمود: هآن‌که من دو چیز را در میان شما بر جای می‌گذارم که اگر به آن‌ها چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم، که خداوند مهربان خبیر مرا آگاه فرموده که این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا این‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، آگاه باشید

که هر کس به آن دو چنگ زند، نجات یابد و آن‌که از در مخالفت با آن دو در آمد، هلاک گردد. آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری؛ فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش! سپس فرمود: بدانید که از میان شما مردانی در کنار حوض بر من وارد خواهند شد، لیکن از نزدیک شدن به من بازداشته می‌شوند، پس خواهم گفت: پروردگارا، اینان صحابه من هستند!؟ پس گفته خواهد شد: یا محمّد، اینان پس از تو بدعت گذاری کردند و سنّت تو را تغییر دادند. پس می‌گویم: از رحمت خدا به دور باشند! از رحمت خدا به دور باشند!

امالی طوسی: ابن عباس گوید: در محضر پیامبر صَلی اللّٰه علیهِ و آله نشسته بودیم که جبرئیل امین در حالی که جامی از بلور سرخ پر از مُشک و عنبر در دست داشت، بر ایشان نازل گردید. در کنار پیامبر صَلی اللّٰه علیهِ و آله، علی بن ابی طالب و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام نشسته بودند؛ پس جبرئیل گفت: السلام علیک، خداوند تو را سلام فرستاده و این هدیه و تحیت را برای تو عطا کرده و فرموده که این تحیت و درود را به علی و دو فرزندش هدیه دهی؛ ابن عباس گوید: چون جام در کف رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله قرار گرفت، (جام) سه بار تهلیل (لا إله إلّا اللّٰه) و سه بار تکبیر گفت: سپس با زبانی فصیح و رسا گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیکَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَی»، {به نام خداوند رحمتگر مهربان، طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} پس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله آن را بویید و به علی تعارف نمود. چون در دست علی قرار گرفت، گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ*إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یقِیمُونَ

الصَّلَوةَ وَ يؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُون»، {به نام خداوند رحمتگر مهربان، ولی شما، تنها خدا و پيامبر اوست و كسانی كه ايمان آورده‌اند: همآن‌كسانی كه نماز برپا می‌دارند و در حال ركوع زكات می‌دهند.} پس علی عليه السّلام آن را بوسيد و به حسن تعارف نمود. چون در دست حسن قرار گرفت، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَمَّ يتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِی هُمْ فِيهِ مخْتَلِفُونَ»، {به نام خداوند رحمتگر مهربان، درباره چه چيز از يک‌ديگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ، كه درباره آن با هم اختلاف دارند.} پس حسن آن را بوييد و به حسين تعارف نمود، چون در دست حسين عليه السّلام قرار گرفت، گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُل لَّا أَسْلُكمُ عَلَيهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی وَ مَن يقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»، {به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نيستم، مگر دوستی درباره خويشاوندان.» و هر كس نيكی به جای آورد [و طاعتی‌اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهيم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.} سپس به پيامبرصَلی اللّٰه عليهِ و آله باز گردانده شد، پس گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض»، {به نام خداوند رحمتگر مهربان، خدا نور آسمان‌ها و زمين است.} ابن عباس گويد: نمی‌دانم اين‌جام از آن پس به قدرت خدای عزّوجل به آسمان بالا رفت يا به زمين فرو رفت.

پس علی عليه السّلام از نزد فاطمه عليها السّلام در حالی خارج گرديد كه به خداوند عزّوجلّ حسن ظن و اعتماد داشت. پس ديناری قرض گرفت تا با آن چيزهايی برای خانواده‌اش تهيه كند كه وضعشان بهبود

یابد. پس در آن روز که بسیار گرم هم بود، مقداد بن اسود را در بین راه دید که گرمای خورشید از بالای سر و پایین؛ او را آزرده و کلافه کرده بود. چون علی علیه السّلام وی را بدید، از این وضعیت او آزرده خاطر شد و فرمود: ای مقداد، چه چیزی باعث گردیده در چنین ساعتی از خانه‌ات دور گردی؟ عرض کرد: یا ابا الحسن، مرا به حال خودم واگذار و از حال و روزم چیزی مپرس. فرمود: ای برادر، من تا ندانم تو را چه می‌شود، نمی‌توانم به حال خود رهایت کنم. عرض کرد: یا ابا الحسن، از خدای عزّوجل و از شما می‌خواهم که کاری به من نداشته باشید و در مورد حال و روزم کنجکاوی نکنید. فرمود: ای برادر، نمی‌توانی حالت را از من کتمان کنی. پس عرض کرد: یا ابا الحسن، حال که دست بر دار نیستی، سوگند به کسی که محمّد را به نبوّت و تو را به وصایت مکرّم داشته، چیزی جز گرسنگی مرا از خانه‌ام دور نساخته است. وقتی صدای گریه آنان را شنیدم، آرام و قرار از من گرفته شد، از این رو آن‌ها را ترک کردم، در حالی که غمگین و درمانده شده‌ام. حال و روز و داستان من این است. پس اشک در چشمان علی علیه السّلام چنان از شدت گریه سرازیر گشت که محاسن وی را خیس نمود. سپس فرمود: سوگند به همان سوگندی که یاد کردی، علّت ناراحتی من همانی است که تو را ناراحت کرده است، من یک دینار وام گرفته ام، پس آن را از من بگیر که من تو را بر خود مقدّم می‌دارم.

سپس فرمود: ای مردم، علی از من است و من از علی؛ از گِل و طینت من آفریده شده است و امام مردم پس از من اوست که اختلافشان را در مورد سنّتم تبیین می‌کند و او امیر مؤمنان، پیشوای دست و

روسفیدان، یعسوب ایمان آورندگان، بهترین اوصیا، شوی سرور زنان جهان و پدر امامان هدایت یافته است. ای مردم، هر که علی را دوست بدارد، دوستش خواهم داشت و آن‌که علی را دشمن دارد دشمنش خواهم بود، و هرکس به علی پیوندد، به او می‌پیوندم و آن‌که از علی ببرّد، از او ببرّم، و هرکس بر علی جفا کند، با وی جفا کنم، و هر که دوستدار علی باشد، دوستدارش خواهم بود و آن‌که به عداوتش برخیزد، به عداوتش برخیزم؛ ای مردم، من شهر حکمت و دانش هستم و علی بن ابی طالب دروازه آن است و جز از راه دروازه به شهر در نیایند و آن‌که پندارد مرا دوست می‌دارد و با علی دشمنی می‌کند، دروغ می‌گوید؛ ای مردم، سوگند به آن‌که مرا به نبوّت برانگیخت و بر همه خلق برگزید، من علی را به امامت اُمّتم برنگزیدم مگر آن‌که خداوند در آسمان‌ها نامش را پرآوازه کرد و ولایتش را بر فرشتگان واجب نمود.

رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله به همراه جمعی از صحابه به آن‌جا رفته و حمد و ثنای خدا را به جای آورده، سپس فرمود: ای مردم، همانا خدای تبارک و تعالی مرا با رسالتی نزد شما فرستاد که قادر به انجام آن نبودم، مبادا که مرا تهمت زنید یا تکذیب نمایید، تا این‌که آیه‌های وعید را یکی پس از دیگری نازل فرمود؛ از این رو تکذیب من از جانب شما را آسان‌تر از پیگرد و مجازات از جانب خدای متعال یافتم. همانا خدای تبارک و تعالی مرا به معراج برد و آن گونه که بشنوم فرمود: ای محمّد، محمود من هستم و محمّد تو، نام تو را از نام خودم مشتق گردانیدم، پس هر کس با تو پیوند برقرار کند، با وی پیوند برقرار می‌کنم و هر که از تو ببرد، از وی می‌گسلم؛ به سوی بندگانم فرود آی و آنان را خبر ده از

کرامتی که برای تو قایل هستم و این‌که من پیامبری بر نیانگیختم مگر این‌که برایش وزیری قرار دادم و تو فرستاده من هستی و وزیر تو علی است؛ سپس آن حضرت صَلی اللّٰه علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و آن را چنان بالا برد که مردم به وضوح سپیدی زیر بغل آن دو را که پیش از آن ندیده بودند، دیدند؛ سپس آن حضرت صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: ای مردم، همانا خداوند تبارک و تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان، پس هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا دوستدارش را دوست بدار و با دشمن وی دشمن باش، و یاری کن آن‌که او را یاری کند و خوار و ذلیل بدار آن‌که خوارش کند.

پس شکّاکان و منافقآن‌که دل‌هایشان بیمار و منحرف بود، گفتند: پناه می‌بریم به خداوند از سخنی که به نظر می‌رسد و ما خرسند نیستیم که وزیر او علی باشد، این کار او (پیامبر) نشانه عصبیت است! پس سلمان، مقداد، ابوذر و عمّار بن یاسر که خداوند از آنان خشنود باد، گفتند: به خدا سوگند هنوز آن‌جا را ترک نکرده بودیم که آیه: «الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا»، در سه جای قرآن به این مطلب اشاره شده است. (وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَینّاها لِلنّاظِرِینَ وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیطانٍ رَجِیمٍ إِلاّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ)؛ «و به یقین، در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان آراستیم؛ و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم؛ مگر آن‌کس که دزدانه گوش فرا دهد و شهابی روشن او را دنبال کند».

خداوند می‌گوید ما آسمان‌ها را زینت دادیم. ستارگانی در آن قرار دادیم و آن‌ها را از هر شیطان رانده شده ای محفوظ داشتیم و هر شیطانی که بخواهد استراق سمع و جاسوسی بکند و اسرار آسمان‌ها را به دست بیاورد، شهاب‌های روشنی به دنبال چنین کسی خواهد آمد و او را مورد هدف قرار خواهد داد.

دیدگاه مفسران

واژه «شهاب» در اصل به معنای «شعله خارج شده از آتش» است. به سنگ‌های ریز و گاه سرگردان هم که بر اثر نیروی جاذبه زمین به سوی زمین کشیده می‌شوند، شهاب می‌گویند. این سنگ‌ها بر اثر سرعت زیاد و برخورد با هوای اطراف زمین شعله ور و گاهی تبدیل به خاکستر می‌شوند. ما این شهاب‌ها را شب‌ها به صورت نقطه‌های روشنی که به سرعت به سوی زمین می‌آیند و بعد ناپدید می‌شوند می‌بینیم. ممکن است مقصود از شهاب در این آیه، کنایه از امواج نیرومند علم و تقوای دانشمندان یا همین شهاب سنگ‌ها باشد.

شکل و ساختار ستارگان و سیارات از جمله موضوعات نجومی است که برخی دانشمندان و مفسران بر این باورند که خداوند متعال در آیاتی از قرآن کریم به آن اشاره کرده است. در ادامه به برخی از آیات و دیدگاه‌های مفسران و دانشمندان در این باره می‌پردازیم. (رَبُّ الْمَشْرِقَینِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَینِ)؛ «[او] پروردگار دو خاور و دو باختر است.»

برخی از دانشمندان در بیان این که چرا مشرق و مغرب در این آیه به صورت تثنیه آمده است می‌گویند این آیه بیان می‌کند نیم کره ای که

در تاریکی شناور است نه مشرقی دارد و نه مغربی؛ در حالی که نیمه روشن آن دارای مشرق و مغرب است و چون وضع منعکس می‌شود [یعنی زمین نیم دور به دور خود می‌چرخد] نیمه دیگر، صاحب مشرق و مغرب می‌گردد؛ در حالیکه نیمه اول مشرق و مغرب خویش را از دست می‌دهد. پس با این حساب است که کره زمین در عمومیت خود دارای دو مشرق و دو مغرب جداگانه است. پس ظاهر این است که این آیه ناظر به دو نیم کره زمین است؛ چرا که طلوع آفتاب بر نیمی از آن کره ملازم با غروب آن از نیم کره دیگر است.

در آیه سخن از مشرق‌ها و مغرب‌ها به میان آمده است و این تعبیر تنها با کرویت زمین می‌سازد؛ زیرا روی فرض مسطح بودن، یک مشرق و مغرب بیشتر نیست اما روی فرض کرویت، هر نقطه از زمین برای نقاط شرقی‌تر مغرب است و برای نقاط غربی‌تر، مشرق می‌باشد. علاوه بر این به طور قطع می‌دانیم که مشرق و مغرب حتی در یک مکان واحد هم در تمام ایام سال دوبار تکرار نمی‌شود و خورشید هرگز بر یک شهر از همان مکانی که دیروز از آن طلوع نمود، طلوع نمی‌کند و اگر چه جهت طلوع یکی است ولی مسلماً زاویه طلوع در هر روز فرق می‌کند و هم‌چنین است غروب و این اختلاف در [تمام] فصول سال حاکم است؛ یعنی طلوع خورشید در زمستان با طلوع آن در بهار و پاییز و تابستان متفاوت است و این به علت کرویت و گردش زمین به دور خورشید است. روایتی از حضرت علی علیه السلام در جواب ابن کواء نقل شده، این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «زمین مشرق و مغرب دارد.» (وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِکَ دَحاها)؛ «و بعد از آن زمین را گسترش داد». ماده

«دحو» دارای دو معنای «گسترش دادن و حرکت دادن [غلطاندن]» است. بسیاری از دانشمندان با ذکر این نکته که واژه «دحیة» در زبان عربی به معنای تخم مرغ است، دحوالارض را به معنای «تخم مرغی قرار دادن زمین» دانسته و آیه شریفه را بیانگر شکل زمین می‌دانند. برخی از نویسندگان نیز نه تنها کرویت زمین را از آیه استفاده کرده‌اند، بلکه با توجه به شکل تخم مرغ، فرو رفتگی دو قطب زمین را نیز که در علم امروز اثبات شده است، از آیه استفاده کرده‌اند. یکی از نویسندگان صاحب نظر عرب با ذکر این نکته که زمین در حقیقت به شکل گلابی است؛ یعنی دو قطب آن کمی برآمده و قطب جنوب آن کمی فرو رفته است، آیه را اشاره به این شکل خاص زمین می‌داند چراکه در واقع تخم مرغ [دحیة] این‌گونه شکلی دارد. (یكَوِّرُ اللَّیلَ عَلَی النَّهارِ وَ یكَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیلِ)؛ «شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد».

«تکویر» در لغت به معنی دور زدن و جمع کردن آمده است و بیشتر برای مواردی به کار می‌رود که چیزی به صورت دایره وار پیچیده شود.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که بیعت شکنان و دسیسه پردازان یعنی «الَّذِینَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا» هم‌چون ایمان شما، به قصد مخالفت با علی علیه السلام و کنار زدن او از امر خلافت، با مؤمنانی هم‌چون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار رویاروی می‌شدند، به ایشان می‌گفتند: ما نیز همان گونه که شما ایمان آورده اید، به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله ایمان آورده‌ایم و به دعوت او برای بیعت با علی و تأیید برتری وی گردن نهاده‌ایم و بر فرمان او سر فرود آورده‌ایم. اولی و دومی و سومی تا نهمی آنان هر گاه در راه خود با سلمان و یارانش روبرو می‌شدند، از

آن‌ها احساس تنفر کرده و دوری می‌جستند و می‌گفتند: اینان پیروان آن دو جادوگر سبک سرند و منظورشان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام بود. سپس به یک‌دیگر می‌گفتند: مراقب باشید، مبادا اینان در لغزش‌های زبانتان چیزی از انکار گفته‌های محمّد صلی اللّٰه علیه و آله درباره علی علیه السلام بشنوند؛ چرا که نزد آن‌ها سخن چینی کرده موجب هلاک شدنتان می‌شوند. اولی گفت: بنگرید تا چگونه آنان را به ریشخند می‌گیرم و شرّشان را از سرتان کم می‌کنم. سپس به سلمان و یارانش نزدیک شد و گفت: سلام بر سلمان بن اسلام، کسی که سرور مردمان، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله درباره‌اش فرمود: اگر دین به ثریا آویخته باشد مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت و این مرد بهترین آنان است و منظور حضرت تو بودی. نیز فرمود: سلمان از ما اهل بیت است و این‌گونه تو را همتای جبرئیل کرد. فرشته ای که در روز عباء به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: من نیز از شمایم و حضرت فرمود: تو نیز از مایی. پس جبرئیل به سوی عرشیان فراز شد و با افتخار به آسمانیان گفت: خوشا به حالم که من از اهل بیت محمّد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هستم. سپس به مقداد رو کرد و گفت: و سلام بر تو ای مقداد، تو کسی هستی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره‌ات به علی علیه السلام فرمود: ای علی مقداد برادر تو در دین و همانند توست. او چنان به تو مهر می‌ورزد و کینه‌ی دشمنانت در دل دارد و دوستانت را دوست می‌دارد که گویی پاره ای از تن توست؛ اما مهر فرشتگان آسمان و پرده نشینان غیب به تو بیش از مهری است که تو به علی علیه السلام می‌ورزی و کینه آنان از دشمنانت بیش از کینه ای است که تو از دشمنان علی علیه السلام در دل داری. خوشا به حالت و خوشا به سعادتت. سپس به ابوذر گفت: سلام بر تو ای ابوذر، تو

کسی هستی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره‌ات فرمود: در هیچ کجای زمین خاکی و آسمان سبز راستگوتر از ابوذر وجود ندارد؛ و چون از حضرت پرسیدند: به چه خاطر خداوند متعال او را این چنین برتری داد و بزرگی بخشید؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از آن‌جا که او علی علیه السلام برادر رسول خدا را برتر می‌شمرد و در همه حال زبان به ستودنش می‌گشود و به بدخواهان و دشمنانش کینه می‌ورزید و دوستی دوستان و دوستدارانش را در دل می‌پروراند. پس خداوند عز و جل او را در کنار برترین ساکنان بهشت جای خواهد داد و در آن‌جا چنان جمعی را از کنیزان و خادمان و بچه‌های آنان بر خدمت او خواهد گماشت که تنها خود شمار آن‌ها را داند. سپس به عمار بن یاسر گفت: سلام بر تو ای عمار که گرچه در رفاه و آسایشی و در انجام عبادات واجب و عبادات در عرف و دیگر عبادت‌ها تن خود به رنج نمیاندازی، اما به ولایت برادر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به مقامی فراز آمده ای که آن‌که روز و شب بدن خود را رنجور می‌دارد و شب‌ها بیدار و روزها روزه است و مال خود را بذل و بخشش می‌کند، هر چند تمامی اموال دنیا را داشته باشد، به مقام تو نمی‌رسد. درود بر تو که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در خیرخواهی برادرش علی علیه السلام و در نبرد با بدخواهانش آن‌چنان شایسته‌ات دید که از کشته شدنت در راه محبّت او و از محشور شدنت در زمره برترین یاران او در روز قیامت خبر داد. از خداوند توفیق کرداری هم‌چون کردار تو و یارانت خواستارم. شمایی که در خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و برادرش علی ولی خدا علیه السلام کوشیدید و برای بدخواهانش دشمنی ستیزه جو و برای دوستانش یار و همراهی خیرخواه بودید. خداوند روز دیدار شما را روز نیک بختی ما رقم زند. در آخر سلمان و یارانش بنا به فرمان خدای متعال ظاهر آن‌ها را پذیرفتند

و از کنار آنان گذشتند. آن منافق، از یاران خود پرسید: دیدید که چگونه آنان را ریشخند کردم و چگونه شر و دشمنی آنان را از سر خود و شما کم کردم، به نظر شما چگونه بود؟ آنان به او پاسخ دادند: شکی نیست که ما را به خوبی آسوده داشتی، تا زمانی که تو در قید حیات باشی، گزندی به ما نرسد. او گفت: رفتار شما نیز با آنان بایست چنین باشد تا روزی که فرصتی دست دهد؛ چرا که دانا مرد هوشمند، جام غم سرکشیده، سکوت می‌کند تا روزی که فرصتی برایش فراهم شود. آن‌گاه نزد یاران منافق خود بازگشتند، یاغیانی که هم‌چون خودشان آن‌چه را که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از جانب خدای متعال در برتری امیر مؤمنان و امامت ایشان بر تمامی مکلّفان در دین بیان می‌فرمود، دروغ میانگاشتند.

«قَالُواْ - به آن‌ها- إِنَّا مَعَكْمْ» در دسیسه ای که پیش گرفته اید تا اگر در محمد صلی اللّٰه علیه و آله شائبه ای وجود داشته باشد، علی علیه السلام را از این امر «خلافت» کنار زنید.

اگر می‌بینید و می‌شنوید که آنان را می‌ستائیم و در چاپلوسی آن‌ها قدم پیش می‌گذاریم باور نکنید و هراسان نشوید «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» به آن‌ها. پس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد «اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و سزای ریشخندشان را در دنیا و آخرت خواهد داد. «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» به آن‌ها مهلت می‌دهد و با لطف خویش با آن‌ها می‌سازد؛ پس اگر دعوت او را به توبه پاسخ دهند، آن‌ها را ببخشاید. حال آن‌که آنان «يَعْمَهُونَ» دست از کردار نکوهیده خود بر نمی‌دارند و آزار رساندن به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام را که درود خداوند بر

ایشان باد ترک نمی‌کنند وهر اذیت و آزاری که در توانشان باشد در حق آن دو بزرگوار انجام می‌دهند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و اما این که خداوند آن‌ها را در دنیا ریشخند می‌کند، از آن‌جا که آن‌ها در ظاهر، دین خدا را پذیرفته و از آن فرمان می‌برند، خداوند با آنان بر اساس ظاهر احکام دین برخورد می‌کند. اما به رسول خود صلی اللّٰه علیه و آله فرمان می‌دهد که آن‌ها را لعنت کند و با آنان به کنایه سخن گوید و رفتار کند تا مؤمنان بی‌ریا مراد حضرت را از این رفتار دریابند.

و اما این که خداوند آن‌ها را در آخرت ریشخند می‌کند، پس از آن‌که خداوند عز و جل آنان را در سرای لعن و پستی جای داد و به شگفت‌ترین گونه‌های عذاب مجازاتشان کرد و نیز مؤمنان را در بهشت و در حضور محمّد صلی اللّٰه علیه و آله برگزیده پادشاه داور حاضر نمود، آن منافقان را که در دنیا مؤمنان را به ریشخند می‌گرفتند، در پیش چشم مؤمنان در خواهد آورد تا بنگرند چگونه این دورویان در شگفت‌ترین لعنت‌ها و خیره سازترین شکنجه‌ها گرفتار شده‌اند. در آن‌جا مؤمنان از شماتت منافقان، غرق در لذت و شادمانی خواهند شد و نیز در نعمت‌های بهشت خداوند در سرور و شادی به سر خواهند برد. مؤمنان آن سیاه بختان را با نام‌ها و صفت‌هایشان در چند گروه خواهند شناخت. برخی به زیر دندان‌های مارهایی تنومند، دریده می‌شوند و گروهی به زیر شلاق‌ها و گرزها و پتک‌های فرشتگان عذاب چنان سرکوب شوند که عذابشان دوچندان و زجر واندوهشان افزون گردد. برخی دگر به دریاهای جوشان دوزخ افکنده شده، غرق گردند و گروهی دگر به دست فرشتگان عذاب در میان چرک و خونابه شکنجه شوند و عده ای دگر به گونه‌هایی

دیگر از عذاب دوزخ، دچار گردند. آن‌گاه کافران و منافقان دیده باز کنند، کسانی را می‌بینند که در دنیا آن‌ها را به خاطر باور به ولایت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و خاندان ایشان علیهم السلام به ریشخند می‌گرفته‌اند. مؤمنانی که برخی بر فرش‌های بهشتی خوش آرمیده‌اند و گروهی در میان میوه‌های بهشتی، خوش می‌خورند و برخی در اتاق‌ها و گردشگاههای بهشتی خوش می‌گذرانند. در آن‌جا جمع انبوهی از خدمتگزاران گرداگرد ایشان می‌چرخند و پریان سیاه چشم و کنیزان و خادمان و نوکران و غلامان در خدمتشان می‌ایستند و فرشتگان خدای عز و جل، از سوی پروردگارشان با هدایا و دهش‌ها و شگفت‌ترین تحفه‌ها و پیشکش‌ها وارد می‌شوند و لطف خداوند را برای ایشان به ارمغان آورده می‌گویند: «سَلاَمٌ عَلَیکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» [درود بر شما به (پاداش) آن‌چه صبر کردید؛ راستی چه نیکوست فرجام آن سرای].

آن مؤمنان از جایگاه والای خود به آن کافران و منافقان فرو نگرند و گویند: ای فلآن‌کس و ای فلآن‌کس و ای فلآن‌کس و آن‌ها را به اسم این چنین ندا دهند: در سرای ننگ و رسوایی خود چگونه به سر می‌برید؟ بیایید درهای بهشت را به سویتان بگشاییم تا از این عذاب برهید و در شادی نعمت‌های بهشتی به ما بپیوندید. آن‌ها پاسخ دهند: وای از چنین درد و عذابی که در این‌جا به آن گرفتاریم. مؤمنان گویند: به این درها بنگرید. آن‌ها چشم به درهای گشوده بهشت‌اندازند و گمان برند این درها به سوی دوزخ عذاب آور آن‌ها باز شده و می‌توانند از آن‌جا به سوی بهشت رهایی یابند؛به همین خاطر، گریزان شروع به شنا در

آب‌های جوشان می‌کنند و در فرار از دست فرشتگان عذاب می‌کوشند، اما شکنجه گران دنبالشان می‌کنند و آن‌ها را به زیر گرز و پتک و شلاق می‌گیرند. هم‌چنان بر آن‌ها چنین می‌گذرد و عذاب‌ها بر سرشان فرود می‌آید تا سرانجام به آن درها می‌رسند؛ اما به ناگاه آن درها به رویشان آوار می‌شود. شکنجه گران سر رسیده با گرزهای خود آن‌ها را به درون می‌غلتانند و به سوی دوزخ باز می‌گردانند. در آن دم، مؤمنان در نشیمن گاه‌های خود بر فرش‌ها آرمیده‌اند و اینان را به خنده و ریشخند می‌گیرند؛ و این همان کلام خداوند عز و جل است: «اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و نیز «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ» [(ولی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند، بر تختها (ی خود نشسته) نظاره می‌کنند].

ابن عباس گفت: چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال به بندگان خویش فرمان می‌دهد که از صراط عبور کنند. مؤمنان به بهشت راه می‌یابند و منافقان در دوزخ فرو افتند. آن‌گاه خداوند متعال به دوزخ بان دستور می‌دهد تا منافقان را در دوزخ به ریشخند گیرد. دوزخ بان، دری را در دوزخ به روی بهشت می‌گشاید و آنان را چنین ندا می‌دهد: ای قوم منافقان، بیایید، بیایید و از جهنم به بهشت فراز شوید. منافقان هفتاد پاییز در دریاهای دوزخ شنا کنند تا این که به آن در رسیده در صدد بیرون شدن برآیند. ناگاه دوزخ بان آن در را به رویشان می‌بندد و دری دیگر در جایی دگر رو به بهشت بر ایشان می‌گشاید و می‌گوید: از این در به سوی بهشت بیرون روید و آن‌ها هم‌چون بار نخست شناکنان به آن سو روانه شوند. وقتی به آن جا می‌رسند آن در نیز به رویشان

بسته می‌شود و دری دیگر در جایی دگر گشوده می‌گردد و این عذاب تا ابد ادامه یابد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: هر بنده یا امّتی به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام وانمود کند و در درون خویش آن را بشکند و با او دورویی ورزد، در آن هنگام که فرشته مرگ بیاید تا جانش را بستاند، شیطان و یاورانش نزد او نمایان شوند و آتش دوزخ و شکنجه‌های گوناگون آن پیش چشم و قلب او و به زیر نشیمن گاه او با همه سختی‌های خود آشکار شوند. حال اگر او به علی علیه السلام ایمان آورده بود و به بیعت با او وفا کرده بود، بهشت و سراهای آن نزدش جلوه گر می‌شد. آن‌گاه فرشته عذاب به او گوید: بنگر بهشتی را که هیچ‌کس جز پروردگار جهانیان، مرتبه آرامش و شکوه و شادی آن را در نمی‌یابد. اگر بر پیمان خود در ولایت برادر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله استوار مانده بودی، اکنون برایت فراهم بود و در روز داوری و جزا، سرنوشتت به سوی آن رقم می‌خورد. لیک تو پیمان شکستی و سرپیچیدی. پس آتش دوزخ و عذاب‌های گوناگون آن با شکنجه گران پتک در دست و افعی‌های دهان گشوده و عقرب‌های دم برافراشته و درندگان چنگال برآهیخته و دیگر گونه‌های عذاب دوزخ سهم و سرنوشت توست. او گوید: «یا لَیتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] و از فرمان او پیروی می‌کردم و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که بر من واجبش شمرد پایبند بودم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سپس خدای عز و جل برای منافقان مثالی دیگر زد و فرمود: مثل آن‌چه که این قرآن در خطاب به منافقان بیان می‌کند، قرآنی که بر تو ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله! نازل شده و بیانگر یگانگی خداوند متعال بوده، پیامبری تو را آشکار ساخته و در اثبات شایستگی برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام برای جایگاهی که تو او را در آن ایستاندی و محلّی که تو او را در آن فرود آوردی و مقامی که تو او را بدان فراز داشتی و حکومتی که تو او را بدان گماردی، دلایلی برجسته به دست داده است؛ «كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» حق تعالی فرمود: ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله همان‌طور که در این باران چیزهایی وجود دارد که هر کس به آن دچار گردد هراسان شود، آنان نیز به خاطر سرباز زدن از بیعت با علی و ترس از این که تو ای محمّد! به دورویی آنان پی ببری همانند همآن‌کسی هستند که در این باران و رعد و برق گرفتار آید؛ همان‌طور که او از ترس این که رعد، قلبش را از جای برکند یا برق، آذرخشش را بر او فرود آورد به خویش می‌لرزد، آنان نیز در هراسند که تو ای محمّد، به کفرورزی آنان پی ببری و این، به کشته شدن و ریشه کن شدن آن‌ها بیانجامد. «يجْعَلُونَ أَصْابِعَهُمْ فِی آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» همانند آن‌کسانی که به رعد و برق دچار گشته، انگشت‌های خود را در گوش‌هایشان فرو می‌کنند تا صدای رعد، قلب آنان را از جای نکند، آنان نیز انگشت‌هایشان را در گوش‌هایشان فرو می‌کنند در آن هنگام که می‌شنوند تو با آگاهی از حال آنان، بیعت شکنان را لعنت کرده تهدید می‌نمایی. «يجْعَلُونَ أَصْابِعَهُمْ فِی آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» تا لعنت و تهدید تو را نشنوند، مبادا که رنگ رخسارشان دگرگون شود و

یاران تو از آن نشانه دریابند که مراد از لعنت و تهدید تو هم اینان هستند؛ چرا که دگرگونی و آشفتگی در چهره آن‌ها چنین بنمایاند و این‌گونه اتهام آنان شدت یابد و از هلاک شدن به دست تو و فرمان تو بدین خاطر امان نیابند. سپس حق تعالی فرمود: «واللّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ» او بر آن‌ها چیره است و اگر بخواهد دورویی منافقان آن جمع را برایت آشکار می‌گرداند و اسرارشان را برایت فاش می‌کند و فرمان کشتن آنان را به تو می‌دهد. سپس فرمود: «يكَادُ الْبَرْقُ يخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» و این مثل مردمانی است که به برق آسمان گرفتار شدند؛ اما دیدگانشان را از آن برنگرفتند و چهره‌هایشان را از آن نپوشاندند تا بلکه چشمانشان از درخشش آن در امان ماند و نه تنها به راه رهایی خود از نور آن برق نگاه نکردند، بلکه در آن برق نگریستند، پس نزدیک بود که برق چشم‌هایشان را برباید. آن منافقان نیز گر چه آیات محکم قرآن در پیش رویشان قرار دارد و بر پیامبری تو گواه است و راستی و درستی تو را در منصوب کردن برادرت علی علیه السلام به امامت، آشکار می‌سازد و اگر چه معجزه‌هایی که از تو ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، و از برادرت علی علیه السلام می‌بینند، پیش چشمشان قرار دارد و گواهی است بر این که امر تو و امر او حقیقتی است که هیچ تردیدی در آن راه ندارد؛ با این همه در دلایل و نشانه‌هایی که از قرآن و از تو و از برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌بینند نمیاندیشند. پس نزدیک باشد که درباره حجت‌های تو از راه حق به دور افتند و این چنین هر آن عمل دگری که با آگاهی انجام داده‌اند، نیز باطل شود. چه، هر کس تنها از یک حق سرباز زند این انکار او را به سرباز زدن از هر حق دیگری بکشاند. از این رو آن‌که از یک حق سرباز زند، دیگر حقوقی که بر اوست نیز رو به باطل شدن گذارد؛ درست همانند آن‌کس که به جرم خورشید بنگرد

و این چنین نور دیده‌اش از میان رود. سپس فرمود «کُلَّمَا أَضَاء لَهُم مَّشَوْاْ فِیهِ» هر گاه آن‌چه که به حجت بودنش باور دارند پدید آید در راه آن گام بگذارند؛ یعنی در آن استوار گردند. آنان اگر اسبهایشان مادینه آورند و زنانشان پسر زایند و نخل‌هایشان پربار گردد و محصول کشتزارهاشان زیاد شود و تجارتشان رونق یابد و شیر در پستان‌هایشان فزونی یابد، می‌گویند: شاید این به برکت بیعت ما با علی علیه السلام باشد. او مردی خوش اقبال و مورد عنایت است. از این رو سزاوار است که در ظاهر از او پیروی کنیم تا در سایه بخت او به سر بریم. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَیهِمْ قَامُواْ» یعنی هر گاه اسب‌هایشان نرینه آورند و زنانشان دختر زایند و در تجارت خود سودی نکنند و نخل‌هایشان پربار نگردد و محصول کشتزارهاشان زیاد نشود به پا خیزند و گویند: این از بد شگونی بیعتی است که با علی علیه السلام بسته‌ایم و باوری که به محمّد صلی الله علیه و آله آورده‌ایم. این همانند کلام خداوند عزّ و جل است: ای محمّد، «وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَیئَةٌ یقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِکَ» [اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد می‌گویند: این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد می‌گویند: این از طرف توست] خدای متعال فرمود: «قُلْ کُلًّ مِّنْ عِندِ اللّهِ» [بگو همه از جانب خداست] و برآمده از حکم کارآمد او و قضای اوست و به خاطر بد یمنی و خوش یمنی من نیست. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» تا نتوانند از پایدار ماندن کفرشان نسبت به تو و یاران مؤمنت جلوگیری کنند و این چنین ریختن خونشان واجب شود. «إِنَّ اللَّه عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» و هیچ‌چیز او را به ستوه نمی‌آورد.

ابن بابویه، از محمّد بن قاسم مفسر (رض)، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت حسن بن علی علیه السلام، از حضرت علی بن محمّد علیه السلام، از حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره کلام خداوند متعال «الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاء بِنَاء» فرمود: خداوند زمین را هماهنگ با سرشتتان و سازگار با بدن‌هایتان بنا نهاد و آن را چنان گرم و پر حرارت نساخت که بدن‌هایتان را بسوزاند و نه چنان سرد که منجمدتان سازد و نه چنان عطرآگین که به مغزهایتان آسیب رساند و نه چنان بدبو که هلاکتان کند و نه هم‌چون آب، چنان نرم و روآن‌که غرقتان کند و نه چنان سخت و سفت که از ساخت خانه و عمارت و یا کندن قبر برای مردگانتان بازتان دارد. بلکه خداوند عز و جل به گونه ای استوارش ساخت که از آن بهره برید و آن را درخور شما و سازگار با بدن‌ها و ساخت و سازتان بنایش نهاد و در آن چیزهایی گذاشت که با آن‌ها به ساخت خانه و کندن قبر و بسیاری از بهره‌های دیگر دست یابید و این چنین زمین را برایتان بستری قرار داد. سپس خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّمَاء بِنَاء» یعنی آسمان را هم‌چون سقفی بالای سرتان حفظ کرد و خورشید و ماه و ستارگان را در آن به گردش‌انداخت تا از آن‌ها بهره مند شوید. سپس خداوند متعال فرمود: «وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» یعنی باران را از آسمان فرو فرستاد تا بر قله‌های کوه‌ها و تپه‌ها و گودال‌ها و دره‌هایتان ببارد و آن را گاه قطره قطره و گاه سنگین و پربار، در جای جای زمین پراکند تا سیرابش کند و

به یک باره بر نقطه ای فرو نفرستاد که زمین‌ها و درختان و کشتزارها و میوه‌هایتان را تباه کند. سپس خدای عز و جل فرمود: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ» یعنی آن‌چه را که از زمین برایتان می‌رویاند «فَلاَ تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَندَادًا» یعنی بت‌ها را همسان و همانند او قرار ندهید، بت‌هایی که نمیاندیشند و نمی‌شنوند و نمی‌بینند و بر هیچ‌چیز توانا نیستند «وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» که آفرینش هیچ یک از این نعمت‌های ارزشمند که پروردگارتان از سر لطف به شما ارزانی کرده، در توان آن‌ها نیست.

طبرسی: عیاشی در تفسیرش به اسناد از اشعث بن حاتم می‌گوید: من در خراسان بودم و امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و مأمون در قصری در شهر مرو با هم جلسه داشتند و بر سر سفره غذا، امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از بنی اسرائیل در شهر مدینه از من پرسید: به نظر شما، ابتدا روز آفریده شده است یا شب؟ شما چه می‌گویید؟ راوی می‌گوید: حاضران مجلس در این باره از یک‌دیگر پرسیدند، اما هیچ یک از آنان حرفی برای گفتن نداشتند. فضل بن سهل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو خیر و صلاح عطا کند! تو پاسخ این پرسش را بگوی. امام رضا علیه السلام فرمود: از منظر قرآن بگویم یا از منظر علم حساب؟ فضل پاسخ داد: از منظر علم حساب. امام فرمود: ای فضل! تو می‌دانی که طالع تمام دنیا برج سرطان است و ستارگان در پهنه وسیع این برج قرار دارند و سیاره زُحَل در برج میزان و مشتری در برج سرطان و خورشید در برج حَمَل و ماه در ثَور واقع شده‌اند و این دال

بر وجود خورشید در میان دهمین طالع حَمَل که در وسط آسمان واقع شده است، می‌باشد. پس روز، قبل از شب به وجود آمده است.

علی بن ابراهیم: منظور از: «مُهْطِعِينَ»، خوارشدگان می‌باشد، و منظور از: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ»، نشستگانند. منظور از: «كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ»، از نطفه و سپس از خون بسته شده است، و منظور از: « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، مشرق‌های زمستان و مشرق‌های تابستان، و مغرب‌های زمستان ومغرب‌های تابستان است، و این جمله، قسم است که جواب آن، این سخن است: «إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَى أَن نُّبَدِّلَ خَيرًا مِّنْهُمْ».

ابن بابویه، نقل می‌کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حجّال، از عبد الله بن ابی حمّاد در حدیثی مرفوع از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام درباره این آیه: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» فرمود: (خورشید) دارای سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است و روزی که در آن‌جا طلوع می‌کند به آن نقطه باز نخواهد گشت، مگر در سال آینده، و روزی که در آن‌جا غروب می‌کند به آن نقطه باز نخواهد گشت، مگر سال آینده.

طبرسی در کتاب احتجاج: از اصبغ بن نُباته نقل می‌کند که: امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه سخنرانی کرده و بعد از حمد و

ستایش خداوند فرمود: از من بپرسید؛ سینه من سرتاسر علم است. ابن کوّاء به ایشان گفت: ای امیر المؤمنین! «الذّاریات ذرواً» چیست؟ فرمود: بادهاست. گفت: پس «الحاملات وقراً» چیست؟ فرمود: ابرهاست. پرسید: «الجاریات یسراً» چیست؟ فرمود: کشتی‌هاست. گفت: «المقسّمات امراً» چیست؟ فرمود: فرشتگانند. گفت: ای امیر المؤمنین! در قرآن چیزهایی می‌بینم که با هم‌دیگر تناقض دارند. فرمود: وای بر تو ای ابن کوّاء! همه مطالب در قرآن تأیید کننده هم‌دیگر هستند و هیچ تناقضی در میان آن‌ها وجود ندارد. آن‌چه که در این زمینه سراغ داری، از من بپرس. گفت: ای امیر المؤمنین! خداوند در این آیه می‌فرماید: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» و در آیه ای دیگر می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقَينِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَينِ» [پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر] و در دیگر آیه می‌فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» [پروردگار خاور و باختر]، فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای ابن کوّاء! این مشرق است و این مغرب. اما در خصوص آیه: «رَبُّ الْمَشْرِقَينِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَينِ»، (باید گفت:) به این دلیل است که مشرق زمستان با مشرق تابستان فرق می‌کند و این دو مشرق کاملاً از هم جدا هستند. تو مگر از دوری و نزدیکی خورشید به این نکته پی نبرده ای؟ و اما در خصوص این آیه: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» (باید گفت:) خورشید دارای سیصد و شصت برج است که هر روز از برجی طلوع می‌کند و در برجی دیگر غروب می‌کند و به آن برج باز نخواهد گشت، مگر سال آینده در همان روز.

و نیز او، نقل می‌کند: علی بن حبشی بن قونی - که رحمت خداوند بر وی باد - در مکتوبی برای من نوشت که حمید بن زیاد برای ما روایت

کرده است که قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابی علاء رازی نقل کرده است که: مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم! در خصوص این آیه برای من توضیح دهید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یسْطُرُونَ»، فرمود: نون، رودی در بهشت بود که از برف سفیدتر بود و از عسل شیرین‌تر بود، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: جوهر و مرکب شو. پس جوهر شد، سپس درختی را برداشت و در دست خویش قرار داد. سپس فرمود: دست، همان قوت و قدرت است و نه فکر کنی که مشبه به در این‌جا مورد نظر است. سپس به آن دستور داد: تبدیل به قلم شو! بنابراین به قلم تبدیل شد. سپس به آن فرمود: بنویس! گفت: پروردگارا! چه چیزی بنویسم؟ فرمود: هر آن‌چه تا روز قیامت موجود است را بنویس؛ بنابراین، این کار را انجام داد، سپس بر آن مُهر زد و فرمود: تا زمان مشخص شده، دیگر سخن نگو.

و نیز او، نقل می‌کند: احمد بن حسن قطان، از عبد الرحمن بن محمد حسنی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی، از محمد بن احمد بن عبد اللّٰه بن ریاط عَرزمی، از علی بن حاتم مِنقری، از ابراهیم کرخی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در خصوص لوح و قلم پرسیدم و ایشان فرمود: این دو، فرشته هستند.

و نیز او، نقل می‌کند: محمد بن حسن بن ولید - که رحمت خداوند بر وی باد - از محمد بن حسن صفار، از محمد بن ابی خطاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال، از علی بن اسباط، از حسین بن یزید، از محمد بن سالم، از اصبغ بن نُباته، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده

است که: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يسْطُرُونَ»، قلم، قلمی از نور است، و کتابی از نور است که در لوح محفوظ می‌باشد و مقرّبان و نزدیکان، آن را مشاهده می‌کنند و خداوند عزّ و جلّ برای گواهی دادن کافی است.

عیاشی: از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: من همراه پدرم علیه السلام در بیت الحرام طواف می‌کردم که مردی کوتاه قامت و لاغر که عمامه ای بر سر داشت، نزد ما آمد و عرض کرد: السّلام علیک یا بنَ رسولِ اللّٰه! فرمود: پدرم جواب سلام وی را داد. عرض کرد: درباره چیزهایی می‌خواستم از شما سؤال کنم که تنها یک یا دو نفر پاسخ آن را می‌دانند. پس سؤالات خویش را از پدرم پرسید. یکی از سؤالاتش این بود که عرض کرد: درباره آیه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يسْطُرُونَ» برای من توضیح بدهید. فرمود: نون، رودی در بهشت است که از شیر سفیدتر است. فرمود: خداوند به قلم امر کرد، پس آن‌چه موجود بود و آن‌چه به وجود خواهد آمد، همه را یادداشت و ثبت کرد. نون همیشه در اختیار اوست، آن‌چه را بخواهد اضافه می‌کند و آن‌چه را بخواهد از آن کم می‌کند و آن‌چه را بخواهد، موجود می‌شود و آن‌چه را نخواهد، هستی نخواهد گرفت. عرض کرد: راست گفتی. پدرم از این سخن وی که گفت: «راست گفتی» تعجب کرد. و در ادامه آن حدیث آمده است: سپس آن مرد رفت، پدرم فرمود: آن مرد را فرا بخوان. دنبال وی رفتم، ولی او را نیافتم.

علی بن ابراهیم، نقل می‌کند: پدرم، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحیم قصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره آیه «ن

وَالْقَلَمِ» از ایشان پرسیدم. فرمود: خداوند عزّ و جلّ قلم را از درختی بهشتی آفرید که درخت خُلد نامیده می‌شود. سپس به رودی در بهشت فرمود: جوهر شو. پس آن نهر که از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود، منجمد شد. سپس به قلم فرمود: بنویس. گفت: پروردگارا! چه چیزی بنویسم؟ فرمود: آن‌چه موجود است و آن‌چه تا روز قیامت موجود خواهد بود را بنویس و ثبت کن. قلم بر روی پوست نازکی که از نقره سفیدتر و از یاقوت شفاف‌تر بود، نوشت و آن را پیچاند و در گوشه عرش قرار داد.

بعد از آن بر قلم مُهر زد و از آن پس لب به سخن نگشود و لب به سخن نخواهد گشود. این همان کتاب محفوظ است که تمامی نسخه برداری‌ها از آن است. مگر شما عرب نیستید؟ پس چرا معنای سخن را نمی‌فهمید، در حالی که به هم‌دیگر می‌گویید: از این کتاب نسخه بردار، مگر این طور نیست که از اصل یک نوشته، نسخه برداشته می‌شود؟ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» [ما از آن‌چه می‌کردید، نسخه بر می‌داشتیم]

شیخ در امالی نقل می‌کند: شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری - که رحمت خداوند بر وی باد - از ابو محمد هارون به موسی تَلَّ‌عُكْبَری، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از ابو عبد الله محمد بن خالد برقی، از ابو قتاده قمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: خداوند عزّ و جلّ دارای شخصیت‌های بزرگی (اشخاص قابل اعتمادی) است که آن‌ها را از میان آفریده‌ها و از روی زمین خلق کرد تا نیازهای هم نوعان خویش را برآورده کنند که اینان

حمد و ستایش کردن را افتخار می‌دانند. خداوند عزّ و جلّ نیز اخلاق نیکو را دوست دارد، و در خطاب خود به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای محمد! «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»، فرمود: منظور بخشش و اخلاق نیک است.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از کسی که برای وی نقل کرده، از جابر روایت کرده است که: امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: مؤمنی وجود ندارد، مگر آن‌که محبت من در قلب وی خالص باشد و محبت من در قلب هیچ‌کس خالص نخواهد شد، مگر آن‌که محبت علی علیه السلام در قلب وی خالص باشد. ای علی! دروغ است کسی که ادعا می‌کند که به من محبت می‌ورزد و تو را دوست نداشته باشد. فرمود: دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شیفته این جوان (علی علیه السلام) شد؛ بنابراین خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: «فَسَتُبْصِرُ وَیبْصِرُونَ* بِأَییکُمُ الْمَفْتُونُ* إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ* فَلَا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیدْهِنُونَ * وَلَا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَّهِینٍ» می‌فرماید: که این آیات تا آخر درباره آن دو نازل شد است.

علی بن ابراهیم: آیه «إِذَا تُتْلَی عَلَیهِ آیاتُنَا» منظور، خلیفه دوم است، «قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»، دروغ گویی‌های گذشتگان است، و آیه «سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ» می‌گوید: هنگام رجعت، آن هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام باز می‌گردد و دشمنانش باز می‌گردند و با وسیله داغ زنی،

بینی و لبهای آنان را مانند چهارپایان، نشانه می‌گذارد، و «خراطیم» بینی و دو لب را گویند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: ایمان آورندگان به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل از آمدن تو، به وسیله قتل فرزندانمان مورد آزار قرار می‌گرفتیم و هم‌چنین پس از آمدن تو. زیرا فرعون آنان را به خاطر ایمانشان به موسی زندانی کرد. «قَالَ» موسی: «عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيفَ تَعْمَلُونَ» مراد از نظر، یعنی می‌بیند چگونه رفتار خواهند کرد. نظر را به جای رؤیت قرار داده است. و در این فرموده خدای عز و جل: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ» مراد از سنین، سال‌های قحطی است، هنگامی که خدا طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون بر آن نازل کرد. و اما در این فرموده خدای عز و جل «فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَذِهِ» حسنه در این‌جا یعنی صحت و سلامتی و امنیت و فراخی زندگی است «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيئَةٌ» سیئه این‌جا گرسنگی و ترس و بیماری است «يطَّيرُواْ بِمُوسَى وَ مَن مَّعَهُ» یعنی موسی و همراهانش را به فال بد می‌گیرند.

فرمودند: این فرموده خدای عز و جل: «وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آياتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» هنگامی که جادوگران و کسانی که از مردم به او ایمان آوردند سجده کردند، هامان به فرعون گفت: همانا مردم به موسی ایمان آورده‌اند. نگاه کن چه کسی به دین موسی گرویده است و او را زندانی کن. پس تمامی ایمان آورندگان به او از بنی اسرائیل را در زندان افکند.

موسی نزد او آمد و گفت: بنی اسرائیل را به حال خودشان رها کن. اما فرعون این کار را نکرد. خدا در آن سال طوفان را بر آنان فرستاد و خانه‌هایشان را ویران کرد تا این که به سوی صحرا بیرون آمدند و خیمه و چادر زدند. فرعون به موسی علیه السلام گفت: پروردگارت را دعا کن تا این طوفان را متوقف کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی علیه السلام پروردگارش را دعا کرد و طوفان را متوقف ساخت و فرعون خواست که بنی اسرائیل را آزاد کند، اما هامان به او گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی، موسی بر تو غلبه خواهد یافت و ملک تو را از بین خواهد برد. پس به حرف او گوش داد و بنی اسرائیل را آزاد نساخت.

خداوند در سال دوم ملخ را بر آنان فرستاد، پس هر چه از کشت و درخت بود را از بین برد تا این که نزدیک بود که مو و ریش‌هایشان را نیز بکند و لباس از تن آن‌ها درآورد. فرعون سخت از این حادثه نا امید شد و گفت: ای موسی! پروردگارت را دعا کن تا شر این ملخ را از ما کوتاه کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد. پروردگار نیز ملخ را متوقف کرد، اما هامان نگذاشت که او بنی اسرائیل را آزاد کند. خداوند در سال سوم شپش را بر آنان نازل کرد و بر اثر آن، کشت ایشان از میان رفت و دچار قحطی و گرسنگی شدند. فرعون به موسی گفت: اگر شپش را از ما دفع کنی، من دست از سر بنی اسرائیل برخواهم داشت. موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد تا این که شپش از میان رفت. فرمود: نخستین چیزی را که خدا در آن زمان آفرید، شپش بود، اما فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. سپس خداوند پس از آن قورباغه‌ها را بر آنان نازل کرد تا جایی که در خورد و خوراکشان نیز یافت می‌شد و گفته می‌شود: که آن قورباغه‌ها از دبر (مقعد) و گوش و بینی‌هایشان نیز بیرون می‌آمد. آنان سخت از این

عذاب در رنج بودند. آن‌گاه نزد موسی علیه السلام آمدند و گفتند: خدای را دعا کن تا این قورباغه‌ها را از ما دور سازد؛ در این صورت ما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد. موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد و این عذاب را نیز از آنان برداشت. هنگامی که نپذیرفتند که بنی اسرائیل را آزاد کنند، خدا آب نیل را به خون تبدیل کرد، به طوری که هر شخص قبطی آن را به صورت خون می‌دید و شخص اسرائیلی آن را به صورت آب می‌دید. هر اسرائیلی که از آن می‌خورد، به آب مبدل می‌شد و هنگامی که شخص قبطی از آن می‌خورد، به خون مبدل می‌شد. قبطی به اسرائیلی می‌گفت: آب را در دهانت بگذار و پس از آن در دهانم بریز. هنگامی که آب را در دهان قبطی می‌ریخت، به خون مبدل می‌شد. آنان سخت از این حالت در رنج و عذاب بودند. به موسی علیه السلام گفتند: به خدا قسم، اگر خدا ما را از شر این خون رها کند، ما بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.

هنگامی که خدا آن خون را از میان برد، به وعده خودشان عمل نکردند و بنی اسرائیل را آزاد نکردند. خدا نیز رجز را بر آنان فرو فرستاد و منظور از رجز، یخ است و تا آن روز آن را ندیده بودند و بسیاری در نتیجه آن‌جان باختند و سخت در عذاب و رنج ماندند. عذابی بر آنان نازل شده بود که قبلاً نمی‌شناختند: «قَالُواْ یا مُوسَی ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ لَئِن کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ». موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد و آن یخ را متوقف کرد و او بنی اسرائیل را آزاد ساخت. هنگامی که آنان را آزاد کرد، گرد موسی علیه السلام جمع شدند و او از مصر خارج شد و کسانی که از فرعون فرار کرده بودند به وی پیوستند و این خبر به فرعون رسید. هامان به او گفت: من تو را از آزاد کردن بنی اسرائیل نهی کردم و اکنون می‌بینی چگونه نزد او گرد هم

آمدند. فرعون سخت ناراحت شد و از همه شهرها نیرو جمع کرد و برای تعقیب موسی بیرون آمد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هر گاه می‌خواست قضای حاجت کند به جایی دور، پشت درختان انبوه یا خرابه ای و یا صحرا می‌رفت. آن حضرت روزی برای قضای حاجت بیرون آمد و دور شد و مشرکان او را تعقیب کردند و دور او را گرفتند و شمشیرهایشان را برای قتل ایشان بیرون کشیدند. خدای عز و جل از زیر پای محمد که سلام و درود خدا بر او باد، از زیر شن‌ها، ملخ‌های بسیاری بیرون آورد. ملخ‌ها به آنان هجوم آوردند و بدین ترتیب مشرکان به ملخ‌ها سرگرم شده و از حضرت بازماندند. هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قضای حاجت کرد، به کاروان برگشت در حالی که ملخ‌ها هنوز مشغول خوردن آنان بودند. کاروانیان به وی گفتند: ای محمد! آن گروهی که به دنبال تو افتادند را چه شده است؛ چرا هیچ کدام از آنان برنگشتند؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: آمده بودند تا مرا بکشند، اما خدا ملخ را بر آنان فرستاد. کاروانیان آمدند و دیدند که برخی از آنان به هلاکت رسیده و برخی دیگر نزدیک است بمیرند و ملخ‌ها سرگرم خوردن آنان هستند. هم‌چنان به آنان نگاه می‌کردند تا این که ملخ‌ها همه اجسادشان را خورده و چیزی را باقی نگذاشتند.

اما درباره شپش، باید گفت که خدا قدرتش را برای دشمنان محمد صلی اللّٰه علیه و آله به وسیله شپش نیز نشان داده است. داستان به این ترتیب است که هنگامی که دعوت ایشان در مدینه گسترش یافت و مقام و جایگاه او در پرتو رسالت بالا رفت، روزی برای اصحابش درباره

آزمایش و امتحان انبیا علیه السلام توسط خدا و از صبرشان در اطاعت از او سخن می‌گفتند. ایشان می‌فرمودند: همانا میان رکن و مقام، قبر هفتاد پیامبر وجود دارد و آنان بر اثر آسیبی که به سبب گرسنگی و شپش به آنان رسید، درگذشتند. برخی از منافقین یهود و بعضی از شیاطین کافر قریش این خبر را شنیدند و در محفل خود به توطئه و دسیسه پرداختند و به توافق رسیدند که محمد که سلام و درود خدا بر او باد را یافته و او را با شمشیرهای خود بکشند تا دروغ نگوید. آنان‌که تعدادشان دویست نفر بود، توطئه چیدند که او را به هنگام بیرون آمدن از مدینه محاصره کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی تنها بیرون آمد. آن قوم شروع به تعقیب او کردند. در همین هنگام، یکی از آنان در لباس‌های خود شپش دید. سپس بدن و پشتش شروع به خارش کرد. او خجالت کشید و از یارانش فاصله گرفت. یکی دیگر از مشرکان نیز در لباسش شپش دید. او هم دور شد. این ماجرا همین‌طور ادامه یافت تا این که همه آنان متوجه شدند که بدنشان شپش گذاشته است. سپس برگشتند. شپش آن قدر زیاد شد که بر آنان چیره شد و حلق آنان را فراگرفت و دهان‌های آنان بسته شد و غذا و آب در دهان‌هایشان فرو نمی‌رفت و به این ترتیب، همه آنان طی دو ماه مردند. برخی از آنان در مدت پنج روز و برخی در ده روز یا کمتر و یا بیشتر هلاک شدند. هنوز دو ماه نگذشته بود که همه آنان بر اثر شپش و گرسنگی و تشنگی جان سپردند. این بود آن شپشی که خدا بر دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نشانه فرستاد.

و نیز او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویة بن وهب روایت کرده است که: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر بنده، توبه ای خالصانه کند، خداوند وی را دوست می‌دارد و در دنیا و آخرت گناهان وی را خواهد پوشاند. عرض کردم: چگونه می‌پوشاند؟ فرمود: گناهانی را که دو فرشته وی نوشته بودند از یاد آن‌ها خواهد برد و به اعضا و جوارح وی وحی می‌کند که گناهان وی را پنهان کنید و به سرزمین‌ها وحی می‌کند که گناهانی را که بر روی شما مرتکب می‌شد، کتمان کنید؛ بنابراین در حالی خداوند را ملاقات می‌کند که چیزی نیست که به گناهان وی شهادت دهد.

ابن شهر آشوب از تفسیر مقاتل: از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که: «یوْمَ لَا یخْزِی اللَّهُ النَّبِی» خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عذاب نمی‌دهد «وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ» و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و حمزه و جعفر را عذاب نمی‌دهد «نُورُهُمْ یسْعَی»، صراط را برای علی و فاطمه علیهما السلام هفتاد برابر بیشتر از دنیا روشن‌تر می‌نماید. پس نور آن‌ها در پیشاپیش و در سمت راست آنان می‌شتابد و آنان نیز آن را دنبال می‌کنند؛ پس اولین بار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین مانند برق تند و تیز از صراط می‌گذرند. سپس گروهی مانند باد از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعت دویدن اسب از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعت دویدن مرد از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل راه رفتن از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل چهار دست و پا

رفتن کودک از آن می‌گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل خزیدن از آن می‌گذرند، و خداوند آن را برای مسلمین پهن و گسترده می‌کند، و برای گناهکاران باریک می‌کند. خداوند سبحان می‌فرماید: «يقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» تا این که به واسطه آن، از صراط بگذریم. فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بر روی کجاوه ای از زمرّد سبز رنگ از آن می‌گذرد و همراه ایشان فاطمه سلام الله علیها بر روی اسبی از یاقوت قرمز که در اطراف وی هفتاد هزار حور بهشتی که به سان برق درخشنده هستند، از آن می‌گذرد.

ابن بابویه می‌گوید: ابو محمد عمار بن حسین - که رحمت خدا بر وی باد- برای ما روایت کرد: علی بن محمد بن عصمة، از احمد بن محمد طبری در مکه، از حسن بن لیث رازی، از شیبان بن فرّوخ ابُلّی، از همّام بن یحیی، از قاسم بن عبد الواحد، از عبد الله بن عقیل، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که: در یکی از روزها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که به علی بن ابی طالب علیه السلام رو کرد و فرمود: ای ابا الحسن! آیا تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا. فرمود: این جبرئیل است که از خداوند عزّ و جلّ برای من خبر می‌آورد که به پیروان و دوستداران تو هفت خصلت داده است: ملایمت هنگام مرگ، آرامش هنگام وحشت، نور هنگام ظلمت و تاریکی، امنیت هنگام ترس، عدالت هنگام سنجش اعمال، گذشتن از صراط، داخل شدن به بهشت قبل از مردم دیگر، در حالی که نور آن‌ها در پیشاپیش و در سمت راست آن‌ها می‌شتابد.

علی بن ابراهیم قمی هم‌چنین از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پدرم امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمود: هر مؤمنی که برای شهادت امام حسین علیه السلام چشمانش اشکبار و اشک‌هایش بر گونه‌اش جاری شود، خداوند او را در بهشت سکونت خواهد داد. هر مؤمنی که به خاطر آزاری که در دنیا از دست دشمنانمان تحمل کرده‌ایم دچاراندوه شود و به این دلیل به گریه افتد، خداوند او را در جایگاه راستگویان در بهشت قرار خواهد داد. هر فرد مؤمنی که به خاطر داشتن محبت نسبت به ما دچار اذیت و آزار شود و به همین دلیل گریه کند تا این که به خاطر آزاری که در راه ما تحمل کرده است، اشک‌هایش بر روی گونه‌ها جاری شود، خداوند آزار و اذیت را از او دور خواهد کرد و در روز قیامت او را از خشم خودش و آتش دوزخ در امان نگه خواهد داشت.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن بکر ارجانی روایت می‌کند که گفت: در راه مکه تا مدینه همراه امام صادق علیه السلام بودم. در منزلی که عسفان نامیده می‌شود، فرود آمدیم. سپس از کنار کوه عجیب سیاه رنگی که در سمت چپ راه قرار داشت گذشتیم. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! این کوه چه عجیب است! در طول راه شبیه این کوه را ندیده‌ام. امام به من فرمود: ای ابن بکر! آیا می‌دانی این چه کوهی است؟ عرض کردم: خیر! امام فرمود: این کوهی است که آن را کمد می‌نامند و در یکی از دره‌های دوزخ قرار دارد.

قاتلان پدرم، امام حسین علیه السلام در آن‌جا قرار دارند. خداوند آن‌ها را در آن‌جا قرار داده است. آب‌های جهنم اعم از غسلین (خونابه)، صدید (چرک و عفونت)، حمیم (آب داغ) آن‌چه که از چاه خواری و فرومایگی خارج می‌شود، آن‌چه که از فلق خارج می‌شود، آن‌چه که از اثام خارج می‌شود، آن‌چه که از طینة خبال بیرون می‌آید، آن‌چه که از جهنم خارج می‌شود، آن‌چه که از لظی، حطمه، سقر، جحیم، هاویه و سعیر بیرون می‌آید، همه و همه از زیر آن‌ها جاری خواهد شد.

هرگاه در هنگام سفر، از کنار این کوه عبور کرده‌ام و در کنار آن ایستاده ام، مشاهده کرده‌ام که آن دو تن طلب یاری می‌کردند و من به قاتلان پدرم نگاه می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم: آن‌ها بر اساس آن‌چه شما پایه گذاری کردید، عمل کردند. زمانی که به حکومت رسیدید به ما رحم نکردید و ما را کشتید و محروم کردید و حق ما را غضب نمودید و بدون توجه به ما بر حکومت خیمه زدید. خداوند به کسانی که به شما رحم کردند، رحم نکند، نتیجه آن‌چه را که پیشاپیش فرستاده بودید بچشید و بدانید که خداوند هرگز به بندگانش ظلم نخواهد کرد. خلیفه دوم بیش از دیگری آه و ناله می‌کند و از همه، خوارتر و بدبخت‌تر است. شاید در کنار آن‌ها بایستم تا مقداری از غم واندوهی را که در دل دارم تسلی دهم. شاید نیز کوه کمد را که آن‌ها در آن‌جا هستند، در هم بپیچم.

عبدالله می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! اگر کوه را در هم بپیچی، چه صدایی خواهی شنید؟ امام فرمود: صدای آن دو را خواهم شنید که فریاد می‌زنند: در را به روی ما باز کن تا با تو سخن بگوییم. ما توبه

می‌کنیم. اما من صدایی را از طرف کوه می‌شنوم که بر سرم فریاد می‌زند: به آن‌ها پاسخ بده و بگو: لال شوید و با من سخن نگویید!

عبدالله گفت: عرض کردم: فدایت شوم چه کسانی همراه آن‌ها هستند؟ امام پاسخ داد: هر فرعونی که در مقابل خداوند سرکشی و نافرمانی کرده و خداوند افعالش را ذکر کرده باشد و هر کس که کفر را به بندگان یاد داده باشد. عرض کردم: آن‌ها چه کسانی هستند؟ امام فرمود: از جمله آن‌ها پولس است که به یهودیان می‌گفت: دست خداوند بسته است. یا نسطور که به مسیحیان القا می‌کرد مسیح پسر خداست و او سومین شخص از سه شخص (ثالث ثلاثة) است.

هم‌چنین فرعون زمان موسی که گفت: من خدای بزرگ شما هستم و نمرود که گفت: من اهل زمین را تحت فرمان خودم در آورده و همه اهل آسمان را کشته‌ام. قاتل امیرالمؤمنین و قاتل حضرت فاطمه و محسن و قاتلان امام حسن و امام حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد، نیز در آن‌جا هستند. اما معاویه و عمر و عاص، گمان می‌کنند از آن‌جا رهایی می‌یابند. همه کسانی که با ما دشمنی کردند و با زبان و دست و ثروت به دشمنان ما کمک کردند، همراه آن‌ها خواهند بود.

عرض کردم فدایت شوم! آیا همه این امور را می‌شنوی و بی‌تابی نمی‌کنی؟ امام فرمود: ای ابن بکر! قلب‌های ما با قلب‌های مردم متفاوت است. ما افرادی مطیع، خالص شده و برگزیده هستیم. اموری را مشاهده می‌کنیم که مردم آن‌ها را نمی‌بینند و چیزهایی را می‌شنویم که دیگران قادر به شنیدن آن نیستند و فرشتگان در خانه هایمان بر ما فرود می‌آیند و روی بسترهایمان راه می‌روند. در هنگام غذا خوردن و مرگ ما حضور دارند و اخبار اموری را که روی می‌دهد، قبل از این که

اتفاق بیفتد، برای ما می‌آورند. همراه ما نماز می‌خوانند و برای ما دعا می‌کنند و بال‌هایشان را بر روی ما می‌گسترانند و کودکان ما بر روی بال‌هایشان می‌غلتند. از این که چهارپایان به ما گزندی برسانند جلوگیری می‌کنند. هر گیاهی را که در هر دوره بر روی زمین می‌روید نزد ما می‌آورند و از آب همه قسمت‌های زمین به ما می‌نوشانند و ما آن را در مشک هایمان می‌یابیم. آن‌ها همواره روز، ساعت و وقت نماز را به ما اطلاع می‌دهند. هیچ شبی بر ما فرا نمی‌رسد مگر آن‌که اخبار همه زمین و آن‌چه در آن‌جا اتفاق می‌افتد و نیز اخبار جنیان و فرشتگان آسمان نزد ماست. هر گاه فرشته ای در زمین از دنیا می‌رود و فرشته دیگری جانشین آن می‌شود، آن‌ها این امر و گذشته او را به ما اطلاع می‌دهند. هم‌چنین اخبار همه زمین‌های هفت گانه را به ما خبر می‌دهند. عرض کردم: فدایت شوم! این کوه در کجاست؟ امام فرمود: در زمین ششم که در یکی از دره‌های آن جهنم وجود دارد که تعداد نگهبانان آن از عدد ستارگان آسمان، قطرات باران و آب دریاها و تعداد ذرات خاک بیشتر است و هر فرشته ای مامور انجام کاری است و او همواره به آن کار مشغول است و به سراغ کار دیگری نمی‌رود.

گفتم: فدایت شوم! آیا آن‌ها اخبار را به همه شما اطلاع می‌دهند؟ امام فرمود: خیر! بلکه این اخبار را فقط به صاحب الأمر می‌رسانند و ما فقط آن مقداری را که بندگان قادر به حمل آن نیستند و نمی‌توانند درباره آن حکم دهند، با خود حمل می‌کنیم؛ هر کس حکم ما را نپذیرد، فرشتگان او را به پذیرش آن وادار می‌کنند و به فرشتگانی که بر آن شخص گماشته شده‌اند دستور می‌دهند تا او را مجبور به قبول سخنان ما کنند. اگر آن شخص از جنیان، اهل خلاف و کفر باشد، او را به جایی بسته و تا زمانی که سخن ما را نپذیرد آن‌ها را شکنجه خواهند داد. عرض کردم: فدایت

شوم! آیا امام می‌تواند همه آن‌چه را که میان مشرق و مغرب است ببیند؟ امام فرمود: ای ابن بکر! چگونه ممکن است آن امام، حجت خداوند در میان مشرق و مغرب باشد، اما آن‌ها را نبیند و بر آن‌ها حکومت نکند؟ چگونه ممکن است او حجت بر قوم غایبی باشد که بر آن‌ها تسلطی ندارد و آن‌ها نیز به او دسترسی ندارند؟ چگونه ممکن است در حالی که مردم را نمی‌بیند، پیام خداوند را ابلاغ کند و شاهدی بر آن‌ها باشد؟ چگونه ممکن است او حجت بر مردم باشد در حالی که او از دید آن‌ها پنهان است و در راه قیام به اوامر الهی توسط او در میان مردم مانعی وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلنَاکَ إِلا کَافَّةً للنَّاسِ» [و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم] که منظور، همه کسانی است که بر روی زمین زندگی می‌کنند. حجت پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، جانشین اوست. او در اختلافات امت، راهنمای آن‌هاست و حقوق مردم را برایشان می‌ستاند و اوامر الهی را اجرا و در میانشان عدالت را برقرار می‌کند. خداوند می‌فرماید: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ» [به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها (ی گوناگون) و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود] اگر در میان مردم، کسی وجود نداشته باشد که احکام پروردگار که کلام فوق را فرموده است اجرا کند، در جهان هستی، چه نشانه ای غیر از ما وجود دارد که خداوند آن را به جهانیان نشان بدهد؟ حال آن‌که خودش فرموده است: «وَمَا نُرِیهِم مِّنْ آیةٍ إِلا هِی أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا» کدام نشانه الهی از ما بزرگ‌تر است؟

عیاشی: از عاصم بصری در حدیثی مرفوع نقل کرده است که: همانا فرعون هفت شهر ساخته بود تا از موسی در امان باشد. او کسانی را به نگهبانی و سختگیری گماشت و شیری را قرار داد تا از او در برابر موسی حفاظت کند. فرمود: خدا موسی علیه السلام را به سوی فرعون فرستاد و او وارد شهر شد. هنگامی که شیرها او را دیدند، دم‌هایشان را تکان دادند و پا به فرار گذاشتند. او به هیچ شهری وارد نشد، مگر این که دروازه‌اش برای او باز شد تا این که به شهری که کاخ فرعون در آن قرار داشت، رسید. پس پشت در کاخ نشست، در حالی که جلیقه پشمین بر تن داشت و عصایش همراه او بود. هنگامی که حاجب بیرون آمد، موسی علیه السلام به او گفت: از فرعون اجازه ورود بگیر. حاجب به او اعتنا نکرد. موسی علیه السلام به وی گفت: من پیامبر و فرستاده خداوند جهانیانم فرمود: پس در آن حالت برای مدتی طولانی باقی ماند و مرتب اجازه ورود می‌خواست. هنگامی که برای ورود اصرار ورزید، حاجب به وی گفت: آیا پروردگار جهانیان‌کسی دیگر غیر از تو را نیافت که بفرستد؟ پس موسی خشمگین شد و در را با عصای خویش کوبید. هیچ دری میان او و فرعون باقی نماند، مگر این که باز شد تا این که فرعون که در مجلس بود، به او نگاه کرد و گفت: او را وارد کنید.

فرمود: موسی علیه السلام وارد شد در حالی که فرعون زیر گنبدی بسیار بلند نشسته بود که ارتفاع آن هشتاد ذرع بود. فرمود: موسی علیه السلام گفت: من فرستاده پروردگار جهانیان به سوی تو هستم. فرعون گفت: آیه ای را نشان ده، اگر واقعاً راستگو هستی. موسی عصایش را بر زمین‌انداخت و این عصا دو شاخه داشت و ناگهان به ماری مبدل شد و یکی از دو شاخه بر زمین افتاده بود و شعبه دیگر بالای گنبد بود. فرعون به درون آن نگاه کرد در حالی که آتش در آن شعله ور بود. آن

مار به سوی فرعون آمد و فرعون از شدت ترس، خود را خیس کرد و فریاد زد: ای موسی! آن را بردار.

علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در توضیح آیه «وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْیا وَعَدْوًا»، «وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» فرمود: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: موسی از خدا بخواه که ما را از این وضعیتی که در آن هستیم، برهاند و فرجی حاصل کند. موسی علیه السلام دعا کرد و خداوند متعال به او وحی فرمود که شبانه آنان را از مصر بیرون ببر.

موسی علیه السلام گفت: خدایا! دریا، پیش روی آن‌هاست. خداوند فرمود: حرکت کن. من به دریا دستوری می‌دهم که مطیع تو باشد و برای تو باز شود.

موسی بنی اسراییل را از سرزمین مصر بیرون برد و فرعون، آنان را تعقیب کرد و نزدیک بود به آنان برسد. بنی اسراییل فرعون و لشکرش را می‌دیدند که بر آنان سایه افکنده‌اند. موسی خطاب به دریا گفت: بر من گشوده شو. دریا گفت: من آن نیستم که بتوانم چنین کنم. بنی اسراییل به موسی گفتند: ما را فریب داده و در هلاکت‌انداختی. ای کاش ما را به حال خودمان وا می‌گذاشتی و فرعونیان به بردگیمان می‌گرفتند و از شهر مصر بیرون نمی‌آمدیم تا این چنین کشته شویم. موسی گفت: هرگز چنین نخواهد شد؛ زیرا که پروردگار با من است و مرا هدایت خواهد کرد.

کارها و رفتاری که عوام قوم موسی انجام می‌دادند بر او سخت گران آمد. به او می‌گفتند: فرعونیان دارند به ما می‌رسند و تو می‌پنداشتی دریا بر ما گشوده می‌شود و به راهمان ادامه می‌دهیم و پیش می‌رویم؟ اما همین فرعون و قومش که به ما ستم‌ها روا کرده و در حقمان زشتی‌ها مرتکب شده‌اند، دارند به ما نزدیک می‌شوند. موسی با پروردگار خود به راز و نیاز پرداخت و خداوند به او وحی می‌کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ» [با عصای خود بر این دریا بزن] موسی عصایش را به دریا زد و دریا شکافته شد و موسی و همراهان حرکت کردند و از دریا گذشتند و فرعونیان از راه رسیدند. وقتی چشمشان به دریا افتاد، به فرعون گفتند: از آن‌چه می‌بینی در شگفت نمی‌شوی؟ در جواب گفت: گشوده شدن دریا، کار من است. فرعونیان، حرکت کرده و به درون دریا رفتند و چون به وسط دریا رسیدند، خداوند به دریا فرمان داد و دریا به هم آمد، همه فرعونیان را غرق کرد و آن هنگام که فرعون در آستانه غرق شدن قرار گرفت چنین گفت: «قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» و خداوند (در جواب او) می‌فرماید: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» یعنی تو از عصیانگران بودی «فَالْیوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ» تمامی فرعونیان در دریا غرق گشتند و دیگر هیچ‌کسی آنان را ندید. فرعونیان از دریا به جهنم سقوط کردند. خداوند، فقط بدن فرعون را بیرون کشید و به ساحل افکند تا مردم او را ببینند و بشناسند و برای آیندگان، مایه عبرتی باشد و هیچ‌کس در هلاک شدن او تردید نکند؛ چرا که مردم، فرعون را خدا می‌پنداشتند. از همین روی، خداوند، او را به صورت لاشه ای افتاده بر ساحل، به مردم نمایاند تا مایه پند و عبرت پذیری نسل‌های بعد باشد. و خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنَا لَغَافِلُونَ».

عیاشی از ابن ابی عمیر، از کسی در حدیثی مرفوع نقل کرده است: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون و سپاهش به دنبال آنان وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید وارد دریا شود؛ پس جبرییل علیه السلام سوار بر مادیانی در مقابل او نمایان گشت و اسب فرعون با دیدن آن مادیان به دنبال او رفت و فرعون وارد دریا گشت و همراه با لشکرش غرق شدند.

شیخ مفید در اختصاص به نقل از عبد اللّٰه بن جُندُب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیشاپیش لشکر فرعون متشکل از هشتصد هزار نفر بود و قسمت عقب آن یک میلیون سپاهی حضور داشت.

و نیز او از محمد بن عیسی بن عُبَید، از حسین بن سُفیان بَزّاز، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام و پسرش حسین علیه السلام دوباره به زمین برگشته و حمله و نبردی خواهند داشت؛ پرچم او را به دست می‌گیرد تا انتقام او را از بنی امیه معاویه و آل ثقیف و هر کس که در جنگ با او حضور داشته بگیرد، سپس خداوند یاران آن‌ها را برایشان مبعوث می‌کند، سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار نفر از میان سایر مردم، سپس حضرت در صِفّین با آن‌ها روبرو شده و همه را می‌کشد و هیچ یک حتی پیکی از آن‌ها باقی نمی‌ماند، سپس خداوند

آن‌ها را برانگیخته و همراه فرعون و آل فرعون در بدترین عذاب میاندازد. سپس نبرد دیگری همراه با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در می‌گیرد، تا این که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله در روی زمین خلیفه باشد و ائمه علیهم السلام کارگزاران او باشند و خدا آشکارا او را مبعوث می‌کند و عبادت خدا در زمین آشکارا خواهد بود، سپس فرمود: آری، به خدا سوگند! و چند برابر آن و آن را با دست نشان داد.

خداوند پادشاهی و ملک تمام اهل دنیا را، از روزی که خدا دنیا را خلق کرده تا روزی که آن را به پایان می‌رساند، به پیامبر خود صلی اللّٰه علیه و آله می‌دهد تا وعده ای را که در کتابش به او داده است محقق سازد، آن‌جا که می‌فرماید: «لِيظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» [تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند]

بُرسی گوید: نقل است که چون هارون به موسی پیوست و آن دو نزد فرعون ملعون رفتند، وحشتی از او در دلشان ظاهر شد. ناگهان سواری را دیدند که پیشاپیش آن‌ها ایستاده و لباسی از طلا به تن دارد و شمشیری از طلا به دست گرفته است و فرعون طلا را بسیار دوست می‌داشت. آن سوار به فرعون گفت: دعوت این دو مرد را اجابت کن وگرنه تو را می‌کشم. فرعون از این وضع ناراحت شد و گفت: فردا نزد من برگردید. و چون بیرون رفتند، دربانان را فراخواند و آنان را بازخواست کرد که چرا اجازه دادید این سوار بدون دستور من وارد قصر شود؟ آن‌ها به عزّت فرعون سوگند یاد کردند که جز این دو مرد، کسی وارد قصر نشده است و آن سوار مثال علی علیه السلام بود. کسی که خداوند

پیامبران را به وسیله او در خفا یاری می‌کرد، محمد صلی اللّٰه علیه و آله را آشکارا نصرت و یاری داد؛ زیرا او کلمه کبرای الهی است که وی را به هر صورتی که اراده فرموده بر اولیای خویش ظاهر نموده و آنان را با یاری وی نصرت داده است. آنان خدایشان را با این کلمه می‌خواندند پس دعایشان مستجاب می‌شد و آنان را نجات می‌داد. و آیه «وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يصِلُونَ إِلَيكُمَا بِآياتِنَا» اشاره به وی دارد. ابن عباس می‌گوید: این سوار، آیت کبرای الهی برای پیامبران بود.

بُرسی گوید: تاریخ نویسان روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود و یک جن در کنارش پرسش‌هایی درباره مسائل دشوار می‌کرد. در این حال امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با ورود ایشان آن جن کوچک و کوچک‌تر شد تا به‌اندازه یک گنجشک در آمد و التماس کنان گفت: یا رسول اللّٰه! مرا پناه ده! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از چه کسی؟ گفت: از این جوانی که دارد می‌آید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مگر او کیست؟ جن گفت: در روز طوفان آمده بودم تا کشتی نوح را غرق کنم و چون دستم به آن رسید، همین جوان با یک ضربت دست مرا قطع کرد. سپس دست قطع شده خود را به پیامبر نشان داد. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بلی، خود اوست.

و هم از اوست که از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی روایت گردید که فرمود: چون موسی علیه السلام نزد همسرش برگشت، همسرش پرسید: از کجا آمدی؟ موسی گفت: از نزد پروردگار آن آتش. سپس امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: سپس موسی نزد فرعون

رفت. به خدا سوگند که گویی هم اکنون او را می‌بینم با مویی مشکی و پوستینی از پوست الاغ است و بند آن از لیف بافته شده است. پس از رسیدن موسی علیه السلام به قصر فرعون، به فرعون اطلاع داده شد که جوانی بر در است که ادعا می‌کند فرستاده پروردگار جهانیان است. فرعون به شیربان خود دستور داد زنجیرهای شیرها را باز کند و این شیوه فرعون بود که چون بر کسی خشم می‌گرفت، زنجیر شیرها را باز می‌کرد و آن فرد به وسیله شیر دریده می‌شد. موسی علیه السلام درِ اول را که زد (قصر دارای نه در بود) هر نه در باز شدند و چون وارد شد، شیرها هم‌چون توله سگ‌هایی رام در اطراف موسی علیه السلام دم می‌جنباندند. فرعون که این صحنه را دید به اطرافیان خود گفت: آیا تاکنون چنین چیزی دیده‌اید؟! و چون موسی علیه السلام به وی نزدیک‌تر شد، فرعون وی را شناخته و گفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ* وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» [آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ * و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی* گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم] سپس فرعون به یکی از اطرافیان خود گفت: برخیز و او را بازداشت کن! و به دیگری گفت: گردنش را بزن! پس جبرئیل با شمشیر شش تن از اطرافیان فرعون را به قتل رساند. آن‌گاه فرعون فریاد زد: او را رها کنید. سپس موسی علیه السلام دست خود را از گریبان به در آورد که ناگهان نوری سفید از آن ساطع گردید، به طوری که از شدت آن نمی‌شد صورت موسی علیه السلام را دید و آن‌گاه عصایش را بر زمین‌انداخت که ناگاه تبدیل به یک اژدها گردید و با

نیش‌های خود به ستون‌های کاخ حمله برد و آن را خرد کرد. در این هنگام فرعون گفت: ای موسی! مرا تا فردا مهلت ده! و بقیه ماجرا...

علل الشرائع: جمیل بن انس روایت می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: به گاو احترام بگذارید چون بزرگ چهارپایان است. و به خاطر شرم از خداوند بعد از عبادت گوساله چشمش را به سوی آسمان بلند نکرد.

عیون اخبار الرضا، علل الشرائع: مردی شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره گاو سؤال کرد که او را چه شده است، چشمش را بسته است و سرش را به سوی آسمان بلند نمی‌کند؟ فرمود: به خاطر شرم از خداوند عزوجلّ زمانی که قوم موسی گوساله را پرستیدند از آن زمان سرش را پایین‌انداخته است.

تفسیر علی بن ابراهیم: « فانّا قد فتنّا قومک» می‌فرماید که: بعد از تو آن‌ها را امتحان کردیم « و اضلّهم السّامری»؛ و آن‌ها را با گاوی که آن را عبادت می‌کردند گمراه کرد. و دلیل آن این بود که وقتی خداوند متعال به موسی وعده داده بود که تا سی روز تورات و لوح‌ها را بر او نازل کند بنی اسراییل را از آن باخبر کرد و به وعده گاه رفت و هارون را به عنوان جانشین برای قومش گذاشت. وقتی که سی روز گذشت و موسی به سوی آن‌ها باز نگشت عصیان کردند و خواستند که هارون را بکشند. گفتند: موسی به ما دروغ گفته و از دست ما فرار کرده است، ابلیس به

شکل مردی نزد آن‌ها آمد و به آن‌ها گفت: موسی از شما فرار کرده و اصلا به سوی شما برنمی گردد. جواهراتتان را نزد من بیاورید تا خدایی را بر شما بگیرم تا او را عبادت کنید. سامری روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد جلوی موسی بود به جبرئیل نگاه کرد سوار بر حیوانی به شکل رمکه (نوعی اسب) بود و هر بار که سمش را بر جایی از زمین می‌گذاشت، آن مکان را تکان می‌داد. سامری به او نگاه کرد و جزء برگزیدگان اصحاب موسی بود و خاک را از جای سم اسب جبرئیل گرفت و آن را در یک کیسه گذاشت. و آن کیسه نزدش بود و به آن در نزد بنی اسراییل افتخار می‌کرد. زمانی که ابلیس به سوی آن‌ها آمد و گوساله را گرفتند به سامری گفت: خاکی را که همراه توست، بیاور. سامری آنرا آورد. ابلیس آن را در درون شکم گوساله‌انداخت. وقتی که خاک در شکم گوساله ریخته شد، حرکت کرد و بر روی او پشم و مو شروع به رشد کرد. بنی اسراییل برای او سجده بردند؛ هفتاد هزار از بنی اسراییل برای آن سجده بردند. هارون چنانچه خداوند حکایت کرده به آن‌ها گفت: « یا قوم انّما فتنتم به و انّ ربکم الرحمن فاتبعونی و أطیعوا امری *قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی» قصد کشتن هارون را کردند تا این‌که از میان آن‌ها فرار کرد و تا زمانی که میقات موسی بعد از چهل شب تمام شد در همان حال ماندند (اعتکاف نزد گوساله) زمانی که روز دهم ذوالحجه بود خداوند لوح‌ها را بر او نازل کرد و در آن تورات و هر آن‌چه نیازمند آن بودند، از جمله احکام، زندگی نامه‌ها و داستان‌ها در آن بود.

سپس خداوند به موسی وحی کرد « انّا قد فتنّا قومک من بعدک و أضلّهم السامری» ما بعد از تو قومت را امتحان کردیم و سامری آن‌ها را گمراه کرد، و آن‌ها گوساله را عبادت کردند. و صدایی مانند صدای گاو

داشت. موسی گفت: پروردگارا، گوساله از جانب سامری است پس صدا برای کیست؟ گفت: از من ای موسی. زمانی که آن‌ها را دیدم از من روی گردان شده‌اند و به گوساله روی آورده‌اند دوست داشتم که آن‌ها را بیشتر امتحان کنم و موسی چنانچه خداوند فرموده است، با حالت خشم و غضب و تأسف به سوی قومش بازگشت و گفت: « یا قوم الهم یعدکم ربکم وعدا حسنا أفطال علیکم العهد أم أردتم أن یحل علیکم غضب من ربّکم فأخلفتهم موعدی» سپس لوح‌ها راانداخت و ریش و سر برادرش هارون را گرفت و او را به سوی آن کشاند و به او گفت: وقتی که آن‌ها را دیدی که گمراه شدند چه چیزی باعث شد که دست از متابعت من برداری آیا از دستور من سرپیچی کردی؟ چنانچه خداوند فرموده است، هارون گفت: « یبنومّ لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی إنّی خشیت أن تقول فرقت بین بنی اسراییل و لم ترقب قولی». بنی اسراییل به او گفتند: « ما أخلفنا موعدک بملکنا» گفت: ما با تو محالفت نکردیم. «ولکنا حُملنا أوزارا مِن زینة القَوم» یعنی از زیورآلات آنان «فقذفناها» گفت: خاکی را که سامری آورد در شکمش ریختیم سپس سامری گوساله را خارج کرد در حالی که صدا داشت. موسی به او گفت: تو را چه شده ای سامری؟ سامری گفت: چیزی را دیدم که آن‌ها ندیدند و یک قبضه از خاک جای پای اسب جبرئیل را گرفتم یعنی از زیر سم اسب جبرئیل در دریا « فنبذتها» یعنی آنرا برداشتم. « و کذلک سوّلت لی نفسی» یعنی نفسم آن را برای من چنین زینت داد. موسی گوساله را خارج کرد و آن را با آتش سوزاند و در دریاانداخت. سپس موسی به سامری گفت: « اذهب فانّ لک فی الحیوه ان تقول لامساس» یعنی تا زمانی که زنده ای در پشت تو این علامت هست و تا آخر عمر به شما می‌گویند: لامساس: لمس نکن، تا این‌که بدانند شما سامری هستید

و مردم از شما فریب نخورند. آن‌ها هم اکنون در مصر و شام معروف به « لامساس» هستند. سپس قصد کرد که سامری را بکشد خداوند به او وحی کرد: ای موسی، او را نکش او بخشنده است. موسی به او گفت: « انظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنّه فی الیمّ نسفا، انما الهکم اللّٰه الذی لا اله الّا هو وسع کل شیء علما».

تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این‌که در زمان او دو شیطان بودند که او را اذیت و امتحان می‌کردند و مردم را بعد از او گمراه می‌کردند. اما پنج پیامبر اولوالعزم، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم و اما دو همراه نوح، فیطیفوس و خرام و اما دو همراه ابراهیم، مکیل و رذام و دو همراه موسی، سامری و مرعقیبا و دو همراه عیسی مولس و مریسا و دو همراه محمد، حبتر و زریق بودند.

الاحتجاج، توحید، عیون أخبار الرضا: در خبر ابن جهم آمده است که مأمون از امام رضا علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزوجلّ « و لمّا جاء موسی لمیقاتنا و کلّمهم ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی» سؤال کرد. چگونه جایز است که موسی کلیم اللّٰه نداند که دیدن خدای متعال جایز نیست تا این‌که این سؤال را از او می‌پرسد؟ رضا علیه السلام فرمود: همانا موسی بن عمران علیه السلام کلیم خداست و می‌دانست که خداوند بلند مرتبه، فراتر از این است که با چشم دیده شود، ولی وقتی که خداوند با او سخن گفت و او را نجاتبخش - پیامبر

- قرار داد به سوی قومش بازگشت و به آن‌ها خبر داد که خداوند متعال با او سخن گفته و او را تأیید و پیامبر کرده است. گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که همان‌طوری که شما شنیدی ما نیز سخن او را بشنویم و این قوم هفتصد هزار نفر بودند. از میان آن‌ها هفتاد هزار نفر را انتخاب کرد و از میان هفتاد هزار، هفت هزار و سپس از میان این هفت هزار نفر، هفتاد نفر را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد. و آن‌ها را به طرف طور سیناء برد و آن‌ها را در دامنه کوه قرار داد و موسی به طرف کوه طور بالا رفت و از خداوند متعال خواست که با او حرف بزند و سخنش را به گوش آن‌ها برساند. خداوند متعال با او سخن گفت و آن‌ها کلامش را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند. چون خداوند متعال آن را در درخت ایجاد کرد و از آن‌جا نشأت گرفت، به طوری که از هر جهت آن را شنیدند. گفتند: به تو ایمان نمی‌آوریم که این چیزی که شنیدیم سخن خداست مگر وقتی که خداوند را آشکارا ببینیم. وقتی این قول بزرگ را گفتند و تکبر ورزیدند و ظلم کردند، خداوند متعال برای آن‌ها صاعقه ای فرستاد که آن‌ها را به خاطر ظلمشان فرا گرفت و مردند. موسی گفت: پروردگارا، وقتی به سوی بنی اسراییل برگشتم به آن‌ها چه بگویم؟ و گفتند: تو آن‌ها را بردی و کشتی، و گفتنند تو در آن‌چه که از مناجات خداوند با تو ادعا کردی صادق نبودی؟ خداوند آن‌ها را زنده کرد و با او فرستاد. گفتند: تو اگر از خداوند بخواهی که خودش را به تو نشان دهد و تو به او نگاهی کنی، جوابت را می‌دهد و تو به ما می‌گویی چگونه است و ما نیز او را آن طور که باید و شاید می‌شناسیم. موسی گفت: ای قوم من، خداوند با چشم‌ها دیده نمی‌شود و چشم، قدرت دیدن خداوند را ندارند، بلکه با نشانه‌هایش می‌توان او را شناخت. گفتند: به تو ایمان نمی‌آوریم تا این‌که از او

بخواهی؟ موسی گفت: پروردگارا، تو سخن بنی اسراییل را شنیدی و به صلاح آن‌ها داناتری. خداوند متعال وحی کرد: ای موسی، درباره آن‌چه که از تو سؤال کردند از من سؤال کن، تو را به خاطر جهل آن‌ها مواخذه نخواهم کرد. در آن هنگام موسی گفت: « ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه» در حالی که می‌افتد و نمی‌تواند کنترل خودش را حفظ کند. «فسوف ترانی فلمّا تجلی ربّه للجبل» وقتی خداوند با نشانه ای از نشانه‌هایش برای کوه متجلی شد. « جعله دکّا و خرّ موسی صعقا فلمّا أفاق قال سبحانک تبت إلیک» می‌گوید: از جهل قومم به شناختی که به تو داشتم، برگشتم و به سوی تو توبه می‌کنم. « و أنا اوّل المؤمنین» من جزء اولین کسانی هستم که ایمان دارند تو دیده نمی‌شوی.

می گویم: تمام روایت‌های مربوط به این موضوع در باب «کتابهای پیامبران و آثار آن‌ها نزد ائمه است» موجود است و هم‌چنین در آن روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد که: یوشع بن نون وصّی موسی بود و لوح‌های موسی از زمرد سبز رنگ بود، وقتی که موسی خشمگین شد، لوح‌ها از دست او افتادند و برخی از آن‌ها شکستند و برخی باقی ماندند و برخی به سمت آسمان بالا رفتند. وقتی که خشم موسی برطرف شد، یوشع گفت: آیا تبیان آن‌چه که در لوح‌ها بود را داری؟ گفت: بله، و هم‌چنان گروهی بعد از گروه دیگر آن را به ارث بردند تا این‌که به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و وی آن‌ها را به من داد.

تفسیر العیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در قولش: «و إذ واعدنا موسی اربعین لیله» روایت می‌کند که: در علم و تقدیر سی شب بود سپس برای خداوند بدا حاصل شد در نتیجه ده روز دیگر را به آن اضافه کرد و میقات پروردگارش از اول تا آخر، چهل شب طول کشید.

توضیح: شاید منظور از علم، علم ملائکه باشد، و یا آن‌چه در لوح محو و اثبات نوشته شده، علم نامیده شده است و تحقیق در مورد آن در باب بداء گذشت.

تفسیر العیاشی: ابوبصیر از امام باقر علیه السلام درباره قول خدا « و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم» روایت شده که: وقتی که پروردگار موسی او را نجات داد خداوند به او وحی کرد: ای موسی، همانا قومت را امتحان کردم؟ گفت: به چه چیزی پروردگار؟ فرمود: با سامری؟ گفت: سامری چه کار کرد؟ فرمود: از جواهراتشان برای آن‌ها گوساله ای ساخت. گفت: پروردگارا، از جواهرات آن‌ها ممکن است آهو یا مجسمه یا گوساله ساخته شود، پس امتحان آن‌ها چگونه است؟ فرمود: همانا سامری برای آن‌ها گوساله ای ساخت که صدا داشت. گفت: پروردگارا، چه کسی او را به صدا درآورد؟ فرمود: من. موسی در آن هنگام گفت: « إن هی الّا فتنتک تضلّ بها من تشاء و تهدی من تشاء» گفت: وقتی که موسی به قومش رسید و دید که گوساله را عبادت می‌کنند الواح را از دستش‌انداخت در نتیجه لوح‌ها شکستند. امام باقر علیه السلام گفت: باید آن اتفاق وقتی باشدکه خداوند او را باخبر کرده باشد. گفت: موسی قصد کرد و گوساله را از بینیش به طرف دمش پاره کرد و آن را با آتش سوزاند، سپس در دریاانداخت. گفت: یکی از آن‌ها که در آب می‌افتد و

نیازی که به آن دارد و در معرض آن خاکستر قرار می‌گیرد و آن را می‌نوشد و آن قول خداوند متعال است «و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم».

تفسیر العیاشی: از ابوبصیر روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق می‌فرمود: وقتی که موسی پسر عمران از پروردگارش خواست که به او نگاه کند. خداوند به او وعده داد که در یک جای بنشیند. خداوند به ملائکه امر کرد که گروه گروه با برق و رعد و باد و صاعقه‌ها بر او بگذرند. هربار گروهی از ملائکه‌ها بر او می‌گذشت، سرش را برمی گرداند (بلند می‌کرد). به او گفتند: چیز بزرگی را خواسته ای.

خداوند عزوجلّ فرمود: ای موسی، من اکرام کنندگان اولیای خود و کسانی را که برگزیدگان مرا تصدیق می‌کنند اکرام می‌کنم و اهمیت نمی‌دهم و دشمنانم را کسانی که حقوق برگزیدگان مرا ردّ و پایمال می‌کنند عذاب می‌دهم و اهمیت نمی‌دهم. سپس موسی به کسانی که دچار صاعقه نشده بودند و باقی مانده بودند گفت: چه می‌گویید؟ آیا قبول می‌کنید و اعتراف می‌کنید در غیر این صورت شما نیز به آن‌ها ملحق خواهید شد؟ گفتند: ای موسی، ما نمی‌دانیم چرا آن‌ها گرفتار آن چیزی شده‌اند که به آن گرفتار آمده‌اند؟ آن‌ها به خاطر تو دچار صاعقه نشدند بلکه صاعقه یکی از مصیبت‌های روزگار است که دچار انسان نیکوکار و فاجر می‌شود. اگر این‌ها به خاطر رد کردن تو در دستور محمد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و خاندان آن‌ها دچار صاعقه شدند، به واسطه محمد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان او یعنی کسانی که ما را به سوی آن‌ها فرا می‌خوانی از خدا بخواه، که این صاعقه زده‌ها را زنده کند تا از

آن‌ها بپرسیم که چرا دچار این مصیبت شدند؟ پس موسی برای آن‌ها دعا کرد و خداوند آن‌ها را زنده کرد و موسی گفت از آن‌ها بپرسید که آن صاعقه چرا به آن‌ها برخورد کرد. آن‌ها نیز پرسیدند. گفتند: ای بنی اسراییل، به خاطر این دچار صاعقه شدیم که از پذیرفتن نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام امتناع کردیم. بعد از مرگمان، ممالک پروردگارمان از جمله آسمان‌ها و حجاب‌ها و کرسی و عرش و بهشت‌ها و آتش او را دیدیم. در تمامی آن ممالک و دارایی‌ها امر و قدرتی نافذتر و بزرگ‌تر از، امر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندیدیم و وقتی که ما با این صاعقه مردیم، ما را به سوی آتش بردند. محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم و علی آن‌ها را صدا کردند و گفتند: عذابتان را از سر این‌ها بردارید. این‌ها به خاطر درخواست یکی از کسانی که خدا را به ما و اهل بیت پاک ما قسم داده است زنده می‌شوند؛ و آن زمانی بود که هنوز ما را در جهنم نیانداخته بودند. پس عذاب ما را به تاخیرانداختند تا این‌که با دعای تو ای موسی بن عمران، به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان او، دوباره زنده شدیم. خداوند عزوجلّ به اهل عصر محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر با دعا کردن به واسطه محمد و خاندان پاک او علیهم السلام، عذاب گذشتگان شما را، که به خاطر ظلمشان دچار صاعقه شدند، برداشتیم، آیا بر شما واجب نیست که به آن‌چه که آن‌ها بدان هلاک گشتند و خداوند آنان را زنده کرد مبتلا نشوید؟.

امام علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند متعال در عصر محمد صلی اللّٰه علیه و آله، موضوع بنی اسرائیل را ذکر

کرد که چگونه از پدرانشآن‌که در زمان موسی بودند، برای محمد و علی و اهل بیت پاک آن دو علیهم السلام که به نسبت بقیه خلایق به خلافت شایسته ترند و نیز برای اصحاب آن دو و شیعه آن‌ها و بقیه امت محمد صلی اللّٰه علیه و آله، عهد و پیمان گرفت.

پس فرمود: «و إذ أخذنا میثاقکم» به یاد آورید زمانی را که از پدران شما عهد گرفتیم « و رفعنا فوقکم الطّور» و زمانی را که کوه را بالای سر شما آوردیم زمانی که از پذیرش و اعتراف به آن‌چه که بدان امر شدید، ابا کردید. « خذوا ما آتیناکم» یعنی بدآن‌که به شما دادیم متمسک شوید. « بقوه» یعنی با قدرتی که به شما دادیم و برای آن کار مناسب است « و اسمعوا» یعنی در آن اطاعت کنید. «قالوا سمعنا» گفتند با گوش هایمان شنیدیم و با قلبمان عصیان کردیم، اما در ظاهر همه آن‌ها با حالت تحقیر و خواری اطاعت کردند. سپس خداوند فرمود: « و اشربوا فی قلوبهم العجل» به نوشیدن گوساله ای که آن را عبادت می‌کردند، پرداختند تا آن‌چه را که نوشیدند به قلبهایشان رسید و گفت: وقتی که موسی به سوی آن‌ها بازگشت و در حالی که آن‌ها گوساله را عبادت کرده بودند، به گونه ای برای او وانمود کردند که از عبادت آن بازگشته‌اند. موسی به آن‌ها گفت: چه کسی از شما گوساله را عبادت کرده است؟ تا این‌که حکم خداوند را برای او اجرا کنم؟ آن‌ها از حکم خداوند که در میان آن‌ها اجرا می‌کند، ترسیدند و عبادت کردن گوساله را منکر شدند و هر کدام از آن‌ها می‌گفت: من آن را عبادت نکردم و کسی دیگری آن را عبادت کرده است. برخی از آن به نسبت برخی دیگر سخن چینی کردند. بدین خاطر خداوند از زبان موسی در گفته‌اش به سامری این آیه را حکایت می‌کند. « أنظر إلی ألهک الّذی ظلمت علیه عاکفا لنحرقنّهم لننسفنه فی الیمّ نسفا» خداوند به او امر کرد. او نیز به وسیله سوهان

(مبرد) آن را سوهان زد و سحاله آن را (براده‌های طلا و نقره) را در دریا ریخت. سپس به آن‌ها گفت: از آن بنوشید، آن‌ها نیز نوشیدند. و هر کدام از آن‌ها که آن را عبادت کرده بودند و رنگ لبان و بینی شان سفید بود، به رنگ سیاه تبدیل شد. و هر کدام از آن‌ها که رنگ سیاه داشتند، لبان و بینی شان سفید شدند. در این هنگام حکم خداوند را در مورد آن‌ها اجرا کرد.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک خود را به آن پیرمرد نمود و فرمود: «خداوند گروهی از بندگان خود را خلق نمود و خیر آنان را در سختی‌های دنیا دید و آنان را به زهد در دنیا و دوری از مطامع آن امر نمود، از این رو، آنان همواره عاشق بهشت و صابر بر سختی معیشت و مصائب دنیا بودند و از بس مشتاق وعده‌های خدا بودند، جان خود را برای خشنودی خدا بذل نمودند، و پایان کار آنان شهادت در راه خدا بود، از این رو، خداوند از آنان راضی و خشنود گشت، و آنان دانستند که مرگ، مسیر همه مردم است و به همین علّت همواره در مقام به دست آوردن توشه آخرت بودند و هرگز به دنبال جمع مال نرفتند و لباس خشن پوشیدند و بر بلاها صبر کردند و آن‌چه به آن نیاز نداشتند را در راه خدا دادند، و دوستی‌ها و دشمنی‌های آنان برای خدا بود، آنان چراغ‌های هدایت مردم و شایسته نعمت‌های آخرت بودند والسّلام.»

امام کاظم علیه السلام در سفارش خویش به هشام فرمود: دشمنی تو با ابلیس باید سخت باشد و نباید که صبر او در تلاشش برای نابودی تو، بیشتر از صبر تو در مبارزه با او باشد؛ زیرا ابلیس با همه قدرتش،

از تو ناتوانتر است و با همه بدیش، کمتر از تو می‌تواند ضربه زند. اگر تو به خداوند پناه بری، هر آینه به راهی راست هدایت شده ای.

و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی، از پدرش، از عبد اللّٰه بن یحیی بصری، از عبد اللّٰه بن مسکان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون شکری که ایوب از برای نعمت به جا می‌آورد، بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره ای که از دنیا به او ارزانی داشته ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد. اگر او را از دنیایش بی‌نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. خداوند به شیطان فرمود: من تو را بر مال و فرزند او چیره می‌سازم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد. چون شیطان دید به خواسته‌های خود درباره ایوب نمی‌رسد، عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدنش چیره گردان. خداوند فرمود: من تو را بر بدن ایوب به جز قلب و زبان و چشم و گوشش چیره ساختم. شیطان شتابان فرود آمد تا مبادا رحمت پروردگار عزّ و جلّ ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند.

چون آن بلا بر ایوب سخت‌تر شد و روزهای پایانی گرفتاری‌اش فرا رسید، یارانش به نزد وی آمدند و عرض کردند: کسی را نمی‌شناسیم که دچار چنین بلایی شده باشد، مگر بدان سبب که امری ناپسند را پنهان کرده باشد. شاید تو در کرداری که به ما نشان می‌دهی، امری ناپسند را پنهان داشته ای. در آن هنگام ایوب به راز و نیاز با پروردگار خود نشست و عرض کرد: پروردگارا! مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن‌که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده است بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است؛ اگر جایگاهی برای دادخواهی از تو داشتم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌کردم. ناگاه ابری بر سرش پدیدار شد و کسی در آن ابر لب به سخن گشود و گفت: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار. آن‌گاه ایوب کمر راست کرد و بر دو زانو نشست و عرض کرد: مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن‌که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده، بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است. در آن دم ندا رسید: ای ایوب! چه کسی عشق به عبادت را در دل تو نشاند؟ ایوب مشتی خاک برگرفت و در دهان خود ریخت و عرض کرد: تو ای پروردگار من!

و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسن بن ربیع، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایوب علیه السلام را بدون هیچ گناهی دچار بلا کرد. ایوب علیه السلام بردباری

ورزید تا این که او را سرزنش کردند، حال آن‌که شما بر سرزنش بردباری نمی‌ورزید.

محمّد بن یعقوب، به اسناد وی از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَآتَيۡنَاهُ أَهۡلَهُ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ» [و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجدداً) به وی عطا کردیم] پرسیدم: چگونه خداوند نظیر کسانش را به همراه آنان به او عطا فرمود؟

فرمود: خداوند برای ایوب، فرزندانش را که پیش از آن اجلشان رسیده بود و مرده بودند، همانند آنان را که در آن هنگام هلاک شده بودند، زنده کرد.

ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه و السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بلایی که ایوب به آن دچار شد، به سبب نعمتی بود که خداوند متعال به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون عمل ایوب به خاطر به جای آوردن شکر نعمت بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره ای که از دنیا به او ارزانی داشته ای شکر این نعمت به جا می‌آورد، اگر دنیای او را از او جدا کنی، به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که او هیچ نعمتی را شکر نخواهد گفت. خداوند فرمود: تو را بر دنیای او چیره ساختم. شیطان مال و فرزند ایوب را یک

به یک هلاک کرد و با این همه، ایوب حمد خداوند عزّ و جلّ می‌گفت. شیطان بازگشت و عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدن او چیره گردان تا بدانی که او شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند عزّ و جلّ فرمود: تو را بر بدن ایوب به جز چشم و عقل و زبان و گوش او چیره ساختم. شیطان به سرعت تمام فرود آمد که مبادا رحمت خداوند ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند. شیطان از آتش سوزان در سوراخ‌های بینی ایوب دمید و بدن ایوب پر از دمل شد.

و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از درست واسطی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد.

امام صادق علیه السلام: ابلیس را سپاهی نیرومندتر از زنان و خشم نیست.

و او از ابو بصیر نقل کرده است که: از امام صادق پرسیدم: آدم علیه السلام چگونه از بهشت بیرون شد؟ امام علیه السلام فرمود: بعد از ازدواج آدم با حوّا خدا به او فرمود: ای آدم! نعمت‌ها و الطاف من نسبت به خودت را به یاد آور. من تو را مخلوقی از فطرت خود گرداندم و با اراده خود، تو را به صورت بشری راست قامت آفریدم و از روح خودم در تو دمیدم و همه ملائکه‌ام را بر سجده به تو واداشتم و تو را بر دوش آن‌ها

نهادم. تو برای آن‌ها خطبه خواندی و من همه زبان‌ها را به تو آموختم. همه این امور را برایت مظهر شرافت و فخر قرار دادم و ابلیس لعین را که نپذیرفت بر تو سجده کند، راندم و از رحمت خود ناامید کردم. تو را مایه عزت و شرافت کنیزم و او را نعمتی برای تو قرار دادم که هیچ نعمتی بهتر از همسر صالح نیست، هرگاه به او بنگری شاد می‌شوی. بهشت را هزار سال قبل از آن‌که شما را بیافرینم، خانه ای برای شما ساختم، تا به شرط رعایت عهد و امانت من بر آن وارد شوید. خدا این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و همه ملائکه عرضه کرد که در برابر آن نیکی و احسان کنند و از بدی رویگردان باشند، اما آن‌ها از قبول آن امتناع کردند. سپس خدا آن را بر آدم علیه السلام عرضه کرد و آدم آن را پذیرفت و ملائکه از جرأت آدم در قبول امانت تعجب کردند. خداوند می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَينَ أَن يحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و (لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود] فاصله بین این قبول امانت و نافرمانی و عصیان آدم به‌اندازه ظهر تا عصر بود. خداوند ابلیس لعین را برای آدم و حوا نمایاند تا زشتی و نفرت انگیزی او را ببینند، و به آدم گفته شد: «هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» [این (ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است؛ زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی].

پس خداوند به آن‌ها گفت: عهد من با شما این است که به بهشت وارد شوید و از هر چه خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید و گرنه ظالم و ستمگر خواهید بود، آن دو کاملاً این عهد را پذیرفتند و خدا

فرمود: ای آدم! اگر امر مرا اطاعت کنی و عهد مرا محترم بشماری و سرکش و کافر نباشی، در نظرم از فرشتگان برتر خواهی بود، آدم این عهد را پذیرفت و از خدا توفیق نخواست و ملائکه بر عهد او شاهد شدند.

ابن عباس گفته است: بدانید، عقد و نکاح، سنّت پدرتان آدم علیه السلام است. هیچ امر مباحی نزد خدا محبوب‌تر و پسندیده‌تر از ازدواج نیست، وقتی مرد مؤمن از حلال خود غسل می‌کند، شیطان می‌گرید و می‌گوید: ای وای، این بنده، پروردگارش را اطاعت کرد و گناهانش آمرزیده شد. هیچ امر مباحی نزد خدا زشت‌تر از طلاق نیست. امام صادق علیه السلام فرموده است: خدا لعنت کند زن یا مردی را که دائم طلاق گرفته و ازدواج می‌کنند.

امام صادق علیه السلام درباره آیه: «و قطعا ابلیس گمان خود را درباره آن‌ها درست یافت...»: پس، ابلیس چنان فریادی کشید که همه دیوها نزد او آمدند و گفتند: سرورا! این دیگر چه فریادی بود؟ ابلیس گفت: وای بر شما! به خدا قسم، خداوند گفته مرا در قرآن بازگو کرد و بر او (رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله) فرو فرستاد که «و ابلیس گمان خود را درباره آن‌ها راست یافت؛ پس جز گروهی از مؤمنان، بقیه از او پیروی کردند». ابلیس سپس سر به آسمان برداشت و گفت: به عزّت و جلالت سوگند، همان گروه را هم به همگان ملحق خواهم کرد. فرمود: پس، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله [قرائت] فرمود: «به نام خداوند بخشاینده مهربان، همانا تو را بر بندگان من چیرگی و تسلّطی نیست».

امام علی علیه السلام: همانا شیطان راههای خود را برای شما آسان می‌نمایند و می‌خواهد گرههای [محکمِ]دین شما را یکی پس از دیگری سست گرداند و به جای اتحاد، به شما تفرقه دهد.

امام علی علیه السلام: نقطه آغاز فتنه‌ها و گمراهی‌ها، در حقیقت، پیروی از هواهای نفْس است... در این‌جاست که شیطان بر دوستان خود استیلا می‌یابد، اما کسانی که پیشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است [از سلطه شیطان] می‌رهند.

من دوباره بسمت بالای تونل پرواز کردم و درهای دیگری را امتحان می‌کردم. آن دری مرا مبهوت خود ساخت که زیبایی وصف ناپذیری در آن بود. در آن‌جا باغی سرسبز با فواره‌ها و آبشارهایی دیدم، جویبارها و پل‌هایی با رنگهایی بسیار زیبا بر روی آن‌ها ساخته شده بود. انگار تابلوی نقاشی (ژیلبرت ویلیام که بعدها دیدم) بود تا توانستم زیبایی این صحنه را ستایش کردم. احساس آرامش و نظم خاصی داشت و من با شعفی وصف نشدنی بسمت آن حرکت کردم وقتی می‌خواستم از دروازه رد شوم با بینی‌ام به مانعی از جنس فیلم پلاستیکی ضربه ای زدم و اصرار کردم که آن‌جا را هم ببینم اما به آرامی به من گفته شد که: (تو علم کافی برای ورود به این عالم را نداری) یادم می‌آید که خیلی ناراحت شدم بدون این‌که خود را مقصر بدانم فقط به خودم می‌گفتم که من فقط اطلاعات لازم را ندارم. توجه من دوباره به آن نور صاتع شده

از آن شاخه y مانند معطوف شد. من در آن نور وارد شدم و سرشار از لذت وصف ناپذیر شدم. در آن‌جا فقط لذت بود من به آن نور گفتم که من این‌جام و آن نور به من با صدای سرشار از آرامش پاسخ داد خیلی خوب. من شیفته این پاسخ زیبا شدم واز تکرا همین زیبایی‌ها چیزهای زیادی یاد گرفتم اما این‌ها واقعیت‌هایی است که برای همیشه در من تکرار می‌شود.

ورودی آن تونل خیلی دور نبود و صدایی شنیده می‌شد که می‌گفت: این‌جا نیا سارا. با (زن) چه می‌کنی؟ (زن پسر کوچکم است که در آنزمان پنج سال داشت) این صداها مرا آزار می‌داد چون حس رفتن نداشتم و فقط می‌خواستم بزرگ شدن پسرم زن را ببینم. یک موجودی در کنار من ظاهر شد و ما در مورد گزینه‌های موجود خیلی بحث کردیم. ما هم چنین صدائی شنیدیم که می‌گفت: اگر از این دروازه رد شوی دیگر نمی‌توانی برگردی آخرین چیزی که یادم می‌آید این بود که خود را روی تخت بیمارستان دیدم که کاملاً باند پیچی شده بودم. و یک ماسک اکسیژن در دهانم بود. من غرق در شادی بودم و فکر می‌کردم که با صدای بلند آواز می‌خوانم درحالی که نمی‌توانستم تکان بخورم.

من احساس درد شدیدی می‌کردم و همین درد بود که مرا به خودم (فیزیکی) باز گرداند. بعد از تجربه نزدیک مرگ، من می‌بایست با مشکلات عدیدی روبرو می‌شدم از جمله از بین رفتن شخصیت قبلی بی‌مصرف بودن و فقر و ناراحتی و دوری از دوستآن‌که این تغییرات را در من نمی‌پذیرفتند اما اطمینان از داشتن یک روح ابدی و رهایی از ترس

از مرگ یک آرامشی در من ایجاد کرده بود که هیچ عامل دنیایی نمی‌توانست این احساس در من را ایجاد کند. امیدوارم که تمام مردم بتوانند عجایبی که من بوضوح دیدم را درک کنند البته بدون درد و ناراحتی که من تحمل کردم چون این دنیا کاملا عوض می‌کند.

اولین دری که من با آن مواجه شدم به طرف یک جهنم معمولی باز شد. در آن‌جا جیغ و داد انسان‌هایی لخت که در یک منجلاب و فاضلاب جوشان گرفتار بودند به گوش می‌آمد. دیوها و حیوانات مردم را به هر روشی شکنجه می‌دادند و مردم هم متقابلاً شکنجه را احساس می‌کردند.

و دوباره شروع به پرواز بر فراز این صحنه دردناک کردم , بوی تعفن و گرما غیر قابل تحمل بود , قسمتی از من مجذوب تنوع درد و رنج فلج کننده پایان ناپذیری که در انتظار این مردم است , شده بود. تقریباً تمامی وجود من می‌خواست از آن‌جا برود و من هیچ مانعی در انجام آن نداشتم. احساس من به من می‌گفت که هر که بخواهد می‌تواند از این‌جا رها شود.

من دوباره احساس کردم که هیچ‌کسی یا چیزی این انسان‌ها را اسیر نکرده جزاعتقادشان به عملی که آن‌ها را رنج می‌دهد. من به پرواز خود بطرف دروازه ای ادامه دادم که براحتی در جهنم دیده می‌شد و من با رضایت از آن‌جا خارج شدم , اما خود را غریبه با این احساس یافتم. در بعدی در این تونل خیلی بهتر نبود بطوری که تا چشم کار می‌کرد انسان‌هایی با سری افکنده و محذون در بیابانی برهوت قدم می‌زدند و بقدری غرق در افکار و تاسف خود بودند که متوجه حضور کسی یا چیزی

در اطراف خود نمی‌شدند. احساس ملغمه ای از تنهایی و گرفتاری از دیدن این صحنه به من دست داد و سعی کردم زیاد به آن‌ها نزدیک نشوم حتی اگر تحت تاثیر آن‌ها قرار نگیرم.

و این چیزی است که من بخاطر دارم در یک لحظه، من در حال دوچرخه سواری بودم که ناگهان خود را در سیاهی دیدم. هیچ احساسی و درکی از موقیت خود نداشتم، اما می‌دانستم در بدنم هستم یعنی هنوز بدنی دارم.

از فاصله ای نه چندان دور صدای وز وز ونور کوچکی دیدم. صدا بیشتر می‌شد و نور هم دقیقا به طرف من می‌آمد. تا جایی که آن چیز کاملا به من نزدیک شد. دیدم که موجودی شیطانی با چشمانی بزرگ و دندانیهایی عجیب آن شعله را احاطه کردو رقص کنان در حالیکه آب از دهانش می‌ریخت به طرف من آمد.

نگاههایش ترس ناک بود، دندانها را و زبان تیزش را به طرف من به هم می‌زد. من نمی‌دانستم به کجا از این موجود فرار کنم قبل از این‌که مرا ببلعد ولی انگار به زمین چسبیده بودم همانجا ماندم و چشمانم را بستم، و منتظر این شدم که توسط این موجود بلعیده شوم که متوجه شدم آن موجود بدون هیچ عکس عملی از من گذشت و با دید درونی‌ام دیدم که آن موجود در موقع گذشتن از درون من می‌خندد. و در هنگام خروج از من صدای (پوپ) از خود درآورد و من دوباره احساس کردم در تاریکی پرواز می‌کنم. و دوباره با دو موجود شیطانی روبرو شدم ولی این دو رنگ متفاوتی داشتند ولی به همان‌اندازه ترسناک بودند، با تجربه ای که داشتم گذاشتم ایندو هم از من عبور کنند.

در آخر در آن تاریکی به تونلی رسیدم که به نظر می‌آمد که از ابر خاکستری رنگ درست شده است و به سمت بالا هدایت می‌شد، آن‌جا مانند حرف y بود که من نمی‌توانستم انتهای آن را ببینم یک نور سفید مایل به زرد کمی از شاخه سمت راست، آن تونل را روشن می‌کرد. چشمان خود را بستم که جسد خود را ببینم و متوجه شدم که دیگر در آن‌جای قبلی نیستم آن موقعیت توسط نور آبی رنگی جایگزین شده بود با شکل یک صلیب یا ستاره متساوی الاضلاع که نبض می‌زد. در آن لحظه یک احساس کاملا طبیعی داشتم ولی کاملاً آزاد و رها از هرگونه احساس وزن بودم.

با دیدن تونل، متوجه شدم که در هر دو طرف این بنا دری وجود دارد، هم‌چنین یک صلیب یا ستاره که در تونل حرکت می‌کند برخی مانند من آبی و بقیه خاکستری بودند. دو صلیب/ستاره در کنار من ظاهر شدند و مرا بداخل تونل بارامی سوق می‌دادند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ (

و به آن‌هایی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید؛ بلکه آن‌ها زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید.

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (

به یقین همه شما را با اموری هم‌چون ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می‌کنیم. و بشارت ده به صابران.

شیخ طوسی در تهذیب، از ابن ابو عمیر، از حماد، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون ارواح مؤمنین پرسیدم؟ حضرت فرمود: آن‌ها، در بهشت در شکل جسمانی شان هستند و اگر آن روح را ببینی خواهی گفت که او فلانی است.

احمد، مسلم، نسائی و حاکم روایتی را به طور صحیح از انس نقل کردند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن مردی که از بهشتیان است را می‌آورند و خداوند عز و جل به او می‌فرماید: ای انسان! منزل تو چگونه است؟ آن مرد می‌گوید: پروردگارا! این، بهترین منزل است. خداوند می‌فرماید: بر تو مبارک باشد. آن مرد می‌گوید: از تو می‌خواهم که مرا به دنیا بازگردانی تا در راهت ده بار کشته شوم؛ چرا که او فضیلت شهادت را دیده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: و آن مرد را که از جهنمیان است می‌آورند و خداوند به او می‌فرماید: ای انسان! منزل چگونه است؟ آن مرد می‌گوید: پروردگارا! آن، بدترین منزل است. خداوند می‌فرماید: آیا حاضری در مقابل آن، به‌اندازه زمین، طلا بپردازی؟ آن مرد می‌گوید: آری، و خداوند به او می‌فرماید: دروغ گفتی چرا که من پائین‌تر از آن را از تو خواستم و انجام ندادی.

محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب، از محمد بن همام، از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، نشانه‌هایی است که امتحانی از جانب خداوند متعال برای بندگان مؤمنش می‌باشد.

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست؟ حضرت فرمود: آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ» است. حضرت فرمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان «بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ» یعنی از پادشاهانی از نبی فلان در اواخر سلطنتشان، «وَالْجُوعِ» به خاطر گرانی کالاهایشان، «وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ» یعنی بی‌فایده بودن تجارت‌ها و کم بودن سود آن، «وَالأنفُسِ» یعنی مرگ زودهنگام، «وَالثَّمَرَاتِ» یعنی کم بودن سود چیزهایی که کاشته می‌شود و کم بودن برکت میوه‌ها، «وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ» یعنی به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام، سپس حضرت فرمود: ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه است و خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَه إِلاَّ اللّه وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» - [با آن‌که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند]

محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی، از کتاب خود، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بی‌تردید، پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، سالی خواهد آمد که مردم در آن به گرسنگی، ترس شدید از کشته شدن و کمبود اموال، مرگ زودرس و کمبود میوه‌ها گرفتار می‌آیند و آن، در کتاب خدا، تبیین شده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ»

ابن بابویه، از پدرش (رض)، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب از ابوایوب خزاز و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام نشانه‌هایی از سوی خداوند عز و جل، برای مؤمنان وجود دارد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، آن نشانه‌ها چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام؛ حضرت درباره: «بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» فرمود: یعنی آنان را به ترس از پادشاهانی از بنی فلان در اواخر سلطنتشان و گرسنگی که به خاطر گرانی قیمت‌ها و کمبود اموال و کساد شدن تجارت و کمی سود آن و مرگ و میر و مرگ زودرس و کمبود میوه‌ها و کمی سود آن‌چه که کشت می‌شود، مبتلا می‌سازد. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی به آن هنگام با تعجیل در فَرَج. راوی می‌گوید: سپس حضرت به من فرمود: «ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه می‌باشد و خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَه إِلاَّ اللّه وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» - [با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند]

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: پس از امامان هدایت و چراغ‌های تاریکی، بهترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای صالح. دوباره پرسیدند: بدترین مخلوقات پس از ابلیس و فرعون و کسانی که نام و لقب شما را بر دوش می‌کشند و جایگاه شما را غصب نمودند و در سرزمین‌های

شما حکم می‌رانند، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای فاسد و آنان‌کسانی هستند که امور باطل را اظهار می‌کنند و حقائق را می‌پوشانند و خداوند در شأن آنان فرموده است: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ»

شیخ در امالی، از ابو عبد اللّٰه محمد بن محمد بن نعمان، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه (ره)، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به هنگام قیامت منادی از بُطنان عرش، صدا می‌زند: جانشین خداوند بر روی زمین کجا است؟ داود نبی علیه السلام برمی خیزد و ندایی از نزد خداوند عز و جل می‌آید که اگر چه تو جانشین خداوند بر روی زمین بوده‌ای، ولی منظور ما تو نبودی. سپس آن منادی برای بار دوم صدا می‌زند: جانشین خداوند بر روی زمین، کجا است؟ و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برمی خیزد و ندایی از جانب خداوند عز و جل می‌آید که ای مخلوقات! این، علی بن ابی طالب و جانشین خداوند بر روی زمین و حجت او بر بندگانش است. پس هر کس در سرای دنیا به ریسمان او چنگ زده، امروز نیز باید به ریسمان او چنگ زند تا با نور او راه خود را پیدا کند و به دنبال او تا درجات بالای بهشت برود. در آن هنگام، مردمی که در دنیا به ریسمان او چنگ زده بودند، به دنبال او تا بهشت می‌روند؛ سپس ندایی از جانب خداوند عز و جل می‌آید که آگاه باشید که هر کس از امامی در سرای دنیا پیروی کند، باید او را در آخرت نیز به هر جایی که می‌رود دنبال نماید. در آن هنگام «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُواْ

وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِکَ يرِيهِمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهِمْ وَمَا هم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ».

شیخ در تهذیب با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو خالد کوفی در حدیث مرفوعی، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: عبادت، هفتاد جزء دارد که برترین آن، طلب حلال است.

شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد و فضاله، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون مردی که قسم خورد فرزندش را قربانی کند، پرسیدم و حضرت فرمود: آن، از گامهای شیطان است.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم مردی که می‌گفت: آن چیز، هزار سال بر من حرام باشد و اگر آن را انجام دهم، هزار قربانی کنم پرسیده شد و حضرت فرمود: آن قسم، از گامهای شیطان است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: بدان، آن‌چه که از شیوخ روایت کرده و آن را با دست خط عبد اللّٰه بن احمد بن خشاب (ره) دیده ام، از این قرار است: تیری در پیشانی ربیع بن زیاد حرثی فرو رفته بود و هر سال قوای او تحلیل پیدا می‌کرد. علی علیه السلام به عیادت او آمد و فرمود: ای ابا عبد الرحمن ربیع! چگونه ای؟ عرض کرد: ای امیر المؤمنین! حاضرم بینایی چشمانم را بدهم و این قوا از من تحلیل نرود.

حضرت به او فرمود: ارزش چشمان برای تو چقدر است؟ او عرض کرد: اگر تمام دنیا برای من بود آن را فدای چشمانم می‌کردم. حضرت فرمود: حتماً خداوند تو را به‌اندازه آن خواهد بخشید. خداوند به‌اندازه درد و مصیبت، می‌بخشد و بخشش او چندین برابر آن درد و مصیبت است. ربیع گفت: ای امیر المؤمنین، آیا می‌توانم در مورد برادرم عاصم بن زیاد نزد تو شکوه کنم؟ حضرت فرمود: او چه کار کرده است؟ ربیع گفت: عبای خود را به تن کرده و ملافه (لذت‌های مادی) را رها نموده است و خانواده و فرزندش راandوهگین ساخته است. حضرت فرمود: عاصم را به نزد من بیاورید. چون عاصم نزد حضرت آمد، حضرت چهره در هم کشید و فرمود: وای بر تو ای عاصم! آیا فکر می‌کنی خداوندی که لذت‌ها را بر تو مباح ساخته است از لذت بردن تو بیزار است؟ تو کوچک‌تر از آن هستی که خداوند بخواهد با تو چنین کند.

به خدا قسم؛ این که نعمت خداوند را به مرحله عمل درآوری در نزد خداوند، محبوب‌تر از آن است که آن‌ها را در مقام گفتار، محدود کنی. شما شنیده اید که خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» [و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی] و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّٰه

الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» [(ای پیامبر!) بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟!]. خداوند، مؤمنان را با آن‌چه که با آن فرستادگان خود را مخاطب قرار داده، خطاب کرد و فرموده: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَیبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و فرمود: «یا أَیها الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّیبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» [ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید] و رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از همسران خود فرمود: چرا تو را با موهای ژولیده، چشمانی بی‌سرمه و موی بی‌خضاب می‌بینم؟! عاصم به حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین! پس چرا شما لباس خشن پوشیده و نان خشک شده می‌خورید؟! حضرت فرمود: خداوند متعال بر امامان عادل، واجب نمود که در هزینه‌های زندگی زیاده روی نکرده تا فشار فقر بر فقیران چیره نگردد. پس به محض این که علی علیه السلام بپا خاست، عاصم نیز عبا را از تن برون کرد و ملافه (لباس عادی) پوشید.

از خصوصیات آخر الزّمان، اعتقاد به جبر است. اهل جبر می‌گویند: «ما هر چه می‌کنیم، خدا از پیش برای ما تقدیر نموده و ما جز آن‌چه هستیم و می‌کنیم، نمی‌توانیم باشیم.» در حالی که خداوند در مسائل تکوینی و خلقت، فقط ما را مجبور نموده است و در مسائل تشریع و واجبات و محرّمات تنها امر و نهی نموده و کسی را الزام به انجام و یا ترک کاری نکرده است، او راه خیر و شرّ را به مردم یاد داده و از آنان خواسته که در حدّ توان خود به کارهای خوب روی بیاورند و از کارهای زشت و ناپسند

دوری نمایند و اگر جز این باشد فرقی بین عبادت و معصیت و زشت و زیبا و صالح و طالح نخواهد بود.

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود: «سیکون فی آخر هذه الأمّة قوم یعملون بالمعاصی حتّی یقولون هی من اللَّه قضاء و قدر، فإذا لقیتموهم فاعلموهم أنّی منهم بری ء.»

یعنی: «در پایان این امّت مردمی خواهند آمد که گناه می‌کنند و می‌گویند: گناه ما قضا و قدر الهی است و خدا تقدیر نموده که ما گناه بکنیم. هنگامی که شما آنان را ملاقات نمودید به آنان بگویید: رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود: من از شما بیزار هستم.»

روایت شده که شخصی به آن حضرت عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما باد، در چه شرایطی خداوند به بندگان خود رحم می‌کند و در چه شرایطی آنان را عذاب می‌نماید؟» رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود: «یرحم اللَّه عباده إذا عملوا بالمعاصی فقالوا: هی منّا، و یعذّب اللَّه عباده إذا عملوا بالمعاصی فقالوا: هی من اللَّه قضاء و قدر.»

اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ با معاویه در صفّین بازمی گشت، پیرمردی به آن حضرت عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! آیا جنگ ما با معاویه قضا و قدر الهی بود [و ما را در آن اختیاری نبود]؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، ما هیچ قدمی برنداشتیم و از هیچ تلّی بالا نرفتیم و پایین نیامدیم جز آن‌که به قضا و تقدیر الهی بود [یعنی او از ما خواسته بود که ما چنین بکنیم].» پس آن پیرمرد [معنای

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را ندانست و] گفت: «به خدا سوگند مرا پاداشی در این جنگ نخواهد بود و خداوند مرا به سختی‌انداخت.»

پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد! خداوند پاداش شما را در این جنگ بزرگ قرار داد چرا که او شما را در آمدن به این راه اجبار نکرد و شما مضطرّ به آمدن نبودید.» پیرمرد گفت: «چگونه ما مضطرّ نبودیم در حالی که تقدیر و قضای الهی ما را به این راه کشانید.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا گمان کردی که معنای قضا و قدر این است که ما در این کار مجبور بوده ایم؟ هرگز چنین چیزی نبوده، و اگر ما مجبور می‌بودیم که در این جنگ شرکت کنیم، ثواب و عقاب و وعده و وعید و امر و نهی، معنایی نمی‌داشت و تو نمی‌توانستی گنهکار را ملامت کنی و نیکوکار را ستایش نمایی و محسن و نیکوکار سزاوار به مدح و ستایش نبود و فرقی بین نیکوکار و گنهکار نمی‌بود.»

سپس فرمود: «آن‌چه تو فکر کرده‌ای، اعتقاد بت پرستان و جنود شیطان و دشمنان خدا و سخن شهود زور و بهتان و منحرفین از حقّ می‌باشد، و آنان قدریه و مجوس این امّت هستند.»

تا این که فرمود: «خداوند بنده خود را با اختیار امر و نهی نموده و هرگز او را مجبور به انجام امر واجب و یا ترک گناه نکرده است و تکلیف را بر بنده خود سخت و دشوار ننموده، بلکه آسان نموده، او برای عمل ناچیزی پاداش بزرگ قرار داده و در طاعت و معصیت کسی را اجبار نکرده و پیامبران و کتاب‌های آسمانی را عبث و بیهوده نفرستاده و آسمان و زمین و مخلوقات دیگر را بدون هدف و از روی باطل خلق نکرده است،

و این گمان کافران است که به سبب آن، به عذاب سخت خدا خواهند رسید.»

پیرمرد گفت: «پس معنای قضا و قدر الهی که ما را به این سفر آورده چیست؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «معنای قضا و قدر الهی، امر و حکم [و نهی] الهی است و سپس این آیه را تلاوت فرمود که خداوند درباره توحید و احسان به پدر و مادر می‌فرماید: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیاهُ وَ بِالْوالِدَینِ إِحْسانا...» .»

و فرمود: «معنای قضا در این آیه، امر خداوند است که می‌فرماید: جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود احسان کنید.»

پس آن پیرمرد خشنود شد و برخاست و این دو بیت را انشا نمود:

أَنْتَ الْإِمامُ الَّذِی نَرْجُو بِطاعَتِهِ

یوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمنِ رِضْوانا

أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنا ما کانَ مُلْتَبِساً

جَزاکَ رَبُّکَ بِالْإِحْسانِ إِحْسانا

جابر می‌گوید: رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود: «یکُونُ فِی آخِرِ الزَّمانِ قَوْمٌ یعْمَلُونَ بِالْمَعاصِی ثُمَّ یقُولُونَ: اللَّه قَدْ قَدَّرَها عَلَینا. الرَّادُّ عَلَیهِمْ یوْمَئِذٍ کَشاهِرِ سَیفِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ.»

یعنی: «در آخر الزّمان گروهی معصیت خدا را انجام می‌دهند و می‌گویند: خدا این چنین برای ما تقدیر نموده است. » سپس فرمود: «پاداش

کسی که سخن آنان را ابطال نماید، همانند پاداش کسی خواهد بود که شمشیر خود را برای جهاد در راه خدا آماده کرده باشد.»

کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: تعداد همه پیامبران صد و بیست هزار پیامبر است که پنج تن از ایشان اولو العزم بوده‌اند، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درود خدا بر او و ایشان باد. علی بن ابی طالب علیه السلام دهش خداوند به حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله بود که دانش اوصیاء و دانش پیشینیان خود را به ارث برد. بدانید که حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله دانش پیامبران و رسولان پیش از خود را به ارث برده بود.

کافی: یکی از یاران امام جعفر صادق علیه السلام از ایشان روایت کرده که فرمود: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف عطا شده بود که با آن دو حرف عمل می‌کرد. به موسی علیه السلام نیز چهار حرف و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف و به نوح علیه السلام پانزده حرف و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف عطا شده بود. خداوند متعال همه آن‌ها را از برای حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله گرد آورد. اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف از آن به حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله عطا شد و یک حرف از ایشان در پرده ماند.

بصائر الدرجات: از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی بن عمران علیه السلام بود و الواح موسی علیه السلام از زمرد سبز بود. وقتی موسی علیه السلام خشمگین شد الواح از دستش افتاد و بخشی از آن شکست و بخشی باقی ماند و بخشی از بین رفت. چون خشم موسی علیه السلام فرونشست یوشع بن نون علیه السلام به او عرض کرد: آیا بیان آن‌چه درون الواح است نزد توست؟ فرمود: بله. از آن پس همواره گروهی پس از گروه دیگر آن را به ارث بردند تا این که به دست گروهی چهار نفره از اهل یمن افتاد. خداوند حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را در تهامه مبعوث کرد و این خبر به آنان رسید. گفتند: این پیامبر چه می‌گوید؟ گفته شد: از خَمر و زنا نهی می‌کند و اخلاق نیک و تکریم همسایه امر می‌کند. گفتند: این برای ما از آن‌چه در دست داریم بهتر است. آنان توافق کردند که در فلان ماه نزد حضرت بیایند. آن‌گاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله برو و به او خبر بده. او آمد و عرض کرد که فلان و فلان و فلان و فلان الواح موسی علیه السلام را به ارث برده‌اند و آن‌ها در فلان ماه و فلان شب نزد تو می‌آیند. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آن شب را در انتظار آنان بیدار ماند. کاروان از راه رسید و در خانه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را زدند و عرض کردند: ای محمد! فرمود: بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان! کجاست آن نگاشته ای که از یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی بن عمران علیه السلام به ارث برده‌اید؟ آن‌ها عرض کردند: گواهی می‌دهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و تو محمد رسول خدا هستی، به خدا سوگند از زمانی که الواح به دست ما افتاده تا پیش از تو هیچ‌کس از آن آگاه نبود. آن‌گاه

پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آن را گرفت و دید نوشته ای دقیق به زبان عبری است. ایشان آن را به من سپرد و من آن را زیر سرم نهادم. صبح که بلند شدم دیدم آن نوشته ای زیبا به زبان عربی است که دانش هر آن‌چه خداوند آفریده، از زمانی که آسمان‌ها و زمین را به پا داشته تا به روز قیامت، در آن هست. پس من آن را آموختم.

بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: ارواح ما و ارواح پیامبران هر شب جمعه بر عرش برمی آیند، سپس اوصیاء در حالی صبح را آغاز می‌کنند که حجم انبوهی از دانش بر دانش ایشان افزوده شده است.

کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در میان مردم خطبه خواند و سپس دست راستش را در حالی که مشت کرده بود بالا برد و فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید در دست من چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: در دست من نام‌های بهشتیان و نام‌های پدران و قبایلشان تا به روز قیامت قرار دارد. سپس دست چپش را بالا برد و فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید در دست من چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: در دست من نام‌های دوزخیان و نام‌های پدران و قبایلشان تا به روز قیامت قرار دارد. سپس فرمود: خداوند حکم کرد و عدالت ورزید، خداوند حکم کرد و عدالت ورزید و خداوند حکم کرد و عدالت ورزید: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» ای پسر مسعود، خداوند من و علی و حسن و حسین را از نور قداست

خود آفرید، و چون اراده فرمود خلق را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ پس به خدا سوگند که منزلت من از آسمان‌ها و زمین

ارجمندتر است. و نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید، و به خدا سوگند، علی ارجمندتر از عرش و کرسی است. و نور حسن را شکافت و از آن حوریان و فرشتگان را آفرید؛ و به خدا سوگند، حسن از حوریان و فرشتگان ارجمندتر است. و نور حسین را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم ارجمندتر است؛ و از این پس بود که مشارق و مغارب عالم، تاریک گشت.

پس فرشتگان فریاد برآورده و گفتند: ای خدای ما و ای سرور ما، تو را به حق اشباحی که آفریده ای سوگند می‌دهیم که ما را از این تاریکی نجات دهی. در این هنگام خداوند کلامی دیگر فرمود و از آن روحی آفرید و نور آن روح را حمل کرد و خداوند حضرت زهرا، فاطمه سلام اللّٰه علیها را خلق فرمود و او را در مقابل عرش قرار داد، پس مشارق و مغارب به نور او روشن و درخشان گردید و به همین دلیل«زهراء» نامیده شد. ای پسر مسعود، چون روز قیامت شود، خداوند عزّوجل به من و علی گوید: هر که را دوست می‌دارید وارد بهشت کنید و آن‌که را منفور و دشمن می‌دارید در دوزخ افکنید، و دلیل بر این سخن آیه: «أَلْقِيا فی جَهَنَّمَ كلُّ كَفَّارٍ عَنِيد» است. عرض کردم: یا رسول اللّٰه، «كَفَّارٍ عَنِيد» کیست؟ فرمود: «کفّار» کسی است که به نبوّت من کفر ورزید و «عنید» کسی است که با علی بن ابی طالب به ستیز و عناد برخاسته باشد.

کنز جامع الفوائد: عبداللّٰه بن مسعود روایت کرده و گوید: بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وارد گشته و سلام کرده و گفتم: یا رسول اللّٰه، حق را آن گونه که عیان باشد و بتوان آن را دید، به من نشان بدهید. فرمود: ای پسر مسعود، وارد اتاق شو و بنگر چه می‌بینی؟! گوید: پس وارد اتاق شدم و علی بن ابی طالب علیه السّلام را در حال رکوع و سجود دیدم به گونه ای که در رکوع و سجود خشوع ورزیده و می‌گفت: خدایا، تو را به حق پیامبرت سوگند می‌دهم که از گناه شیعیان گناهکار من بگذری! چون بیرون آمدم تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را از آن‌چه دیده‌ام باخبر کنم، او را نیز خاشعانه در حال رکوع و سجود یافتم و می‌فرمود: خدایا، تو را به حق علی، ولی خودت سوگند می‌دهم که از گناه اُمّت من درگذری. با دیدن این صحنه، وحشتی بر من چیره شد و ترسیدم. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نماز خود را مختصر کرده و به من فرمود: ای پسر مسعود، بعد از ایمان کافر شدن؟! عرض کردم: به جان خودت سوگند یا رسول اللّٰه، چنین نیست! چون به علی علیه السّلام نگاه کردم، دیدم خداوند را به مقام و منزلت شما سوگند می‌دهد و چون شما را نگاه کردم، دیدم خدا را به مقام و منزلت علی علیه السّلام قَسَم می‌دهید؛

تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: چون روز قیامت شود، یک منادی از دل عرش ندا در می‌دهد: یا محمّد، یا علی، هر کافر لجوج و سرسختی را در جهنّم فرو افکنید. پس آن دو هستند که کافران عناد ورز را در آتش میاندازند.

عیون أخبار الرضا: حسین بن علی علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: منزلت ابوبکر نزد من به مانند گوش است، و منزلت عمر نزد من به مانند چشم است و جایگاه عثمان نزد من چون جایگاه قلب است. چون فردا شد، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام با ابوبکر، عمر و عثمان نیز حضور داشتند نزد وی رفته و عرض کردم: پدر جان، دیروز سخنانی در جایگاه ابوبکر نزد خودتان بیان فرمودید، منظور شما چه بود؟ فرمود: آری، و سپس به آنان اشاره نموده و ادامه داد: آنان گوش، چشم و دل هستند، و از آن‌ها درباره وصی من، این (اشاره به علی علیه السّلام) سؤال خواهد شد؛ خداوند عزّوجل می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كلُّ أُوْلَئكَ كاَنَ عَنْهُ مَسْ‍ئولاً»، {زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.}

الغیبة نعمانی: زید شحّام گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حسن افضل است یا حسین؟ فرمود: یقیناً فضل اولین ما به آخرین ما می‌رسد و فضل آخرین ما به اولین ما می‌رسد و هر کدام از فضلی برخوردارند. عرض کردم: قربانت گردم، مبسوط‌تر پاسخ بفرمایید که جز به قصد دانستن نیامده‌ام. فرمود: ما از یک درخت هستیم و خداوند ما را از یک طینت آفریده است. فضل ما از خداست و علم ما از خداست و ما اُمنای خدا بر خلق او و دعوت کننده به دین اوییم، و حاجبان میان او و خلقش هستیم. ای زید، بیشتر بگویم؟ عرض کردم: آری! فرمود: خلقت ما، عِلم ما و فضل ما یکی است و جملگی ما نزد خدای عزّوجل یکی هستیم. پس عرض کردم: مرا از شمارتان آگاه کنید. فرمود: ما دوازده تن هستیم این چنین پیرامون عرش پروردگارمان عزّوجلّ از

ابتدای خلقت بوده‌ایم، اوّلین ما محمّد، میانه ما محمّد و آخرین ما محمّد است.

سبقت گیرندگان مقدّمند، آنانند همان مقرّبانِ [خدا].} فرمود: خداوند متعال این کلام را روزی که ذرات انسان‌ها را خلق کرد، بیان فرموده است؛ دو هزار سال قبل از آن‌که آنان را در این عالَم خلق نماید! عرض کردم: این مفهوم را برایم بیشتر باز کنید. فرمود: آن‌گاه که اراده خدای عزّوجل بر آن تعلّق گرفت که مخلوقات را بیافریند، ایشان را از گِل خلق نمود و برای آنان آتشی برافروخت و به آنان فرمان داد که: درون آتش شوید! و اولین کسانی که وارد آن آتش گردیدند، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السّلام و نُه تن از نسل حسین که امام بعد از امام بودند، صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، سپس شیعیان ایشان را به دنبال آن‌ها به درون آن آتش فرستاد و به خدا سوگند، «سابقون» آنانند.

الغیبة نعمانی: کرام گوید: با خود سوگند یاد کردم که هرگز روزها لب به غذا نزنم تا این‌که قائم آل محمّد ظهور کند. پس بر امام صادق علیه السّلام وارد گشته و به وی عرض کردم: مردی از شیعیان شما سوگند یاد کرده که هرگز روزها لب به غذا نزند تا این‌که قائم آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله ظهور فرماید. امام فرمود: روزه باش ای کرام! اما در ایام عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق و روزهایی که مسافر هستی، روزه مگیر زیرا چون حسین علیه السّلام به شهادت رسید، آسمان‌ها و زمین و هرکه در آن‌ها بود و نیز فرشتگان، همه ناله سر داده و گفتند:

پروردگارا، آیا به ما اجازه می‌فرمایید این بندگان را از روی زمین ریشه کن کنیم؟ که اینان حریم و حرمت تو را شکستند و حرام تو را حلال کردند و برگزیده تو را به قتل رساندند، پس خدای متعال به آنان وحی فرمود که: ای فرشتگان و ای آسمان و زمین من، آرام باشید. آن‌گاه یکی از پرده‌ها را کنار زد، ناگهان در پس آن پرده محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و دوازده وصی او نمایان شدند، پس خداوند از میان آنان دست یکی را گرفته و فرمود: ای فرشتگان من و ای آسمان و زمینم، انتقام آنان را به دست این شخص خواهم گرفت و این گفته را سه بار تکرار نمود. در روایت محمّد بن یعقوب کلینی آمده است: با این از آنان انتقام می‌گیرم هرچند مدت‌ها بعد باشد.

سپس فرمود: یقیناً خردمندان با تفکّر واندیشه کردن، دوستی و محبت خدا را به دست آورند و چون دل‌ها محبّت خدا را دریافت، از آن نور روشن می‌شود، در نتیجه لطف به سراغ وی آید و چون خاستگاه لطف گردید از اهل فوائد شود و چون از جمله اهل فوائد شد، سخن حکیمانه گوید، از این رو زیرک و با کیاست گردد و چون اهل کیاست شد، با قدرت عمل کند و چون عملش توام با قدرت گردد، در هفت طبقه آسمان نفوذ نماید و آن‌گاه که چنین جایگاهی یافت، در لطف و حکمت و بیان سیر کند و چون به این منزلت رسد، میل و محبّت خود را در آفریدگار خویش قرار دهد و اگر چنین کند، به بزرگ‌ترین منزلت‌ها دست یافته است و آن‌گاه خدا را با چشم دل می‌بیند و حکمت را نه از راهی که حکما آن را به دست آورده‌اند، به دست خواهد آورد و عِلم را نه از راهی که علما آن را کسب کرده‌اند، کسب خواهد کرد و صدق را نه از راهی که

صِدّیقان به دست آورده‌اند، به دست خواهد آورد؛ حکیمان حکمت را با سکوت حاصل کرده‌اند و علما علم را از راه طلب به دست آورده‌اند و صدّیقان صدق را با خشوع و کثرت عبادت به ارث برده‌اند. پس هرکس این راه را در پیش گیرد، یا سقوط می‌کند یا رفعت می‌یابد که بیشتر مردمان سقوط کرده‌اند و دیگر بالا نیامده‌اند، زیرا حق خدا را رعایت نکرده‌اند و هرکس بدانچه فرمان یافته عمل نکند، خدا را آن گونه که بایسته است، نشناخته و آن گونه که سزاوار است، خدا را دوست نداشته است؛ پس نماز و روزه و روایات و علومشان تو را به اشتباه نیندازد و فریب ندهد که خران گریزپا ایشانند. سپس فرمود: ای یونس، چون علم ناب و درست خواستی، نزد ما اهل بیت است، زیرا علم میراث ماست و شرح حکمت و داوری به ما داده شده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آیا هر که از اهل بیت باشد، همان را که شما از فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام به ارث برده اید، به ارث برده است؟ فرمود: جز دوازده امام کسی آن را به ارث نبرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، نام ایشان را برای من بگویید! فرمود: نخستین آن‌ها علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین و پس از وی علی بن حسین و بعد از او محمّد باقر، آن‌گاه خودِ من و پس از من پسرم موسی و بعد از موسی پسرش علی و پس از علی پسرش محمّد و پس از محمّد پسرش علی و پس از علی پسرش حسن و بعد از حسن فرزندش حضرت حجّت است، صلوات اللّٰه علیهم. خداوند ما را برگزیده و پاکیزه گردانیده و آن‌چه را که به جهانیان نداده، به ما عطا فرموده است.

پس عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، دیروز عبداللّٰه بن سعد نزد شما آمده بود و همین سؤال مرا از شما پرسیده بود، لیکن پاسخ شما به

ایشان، خلاف پاسخی بود که به من داده‌اید؟ فرمود: ای یونس، هر انسانی ظرفیتی و هر زمانی اقتضای سخنی را دارد و تو شایسته جوابی بودی که شنیدی، پس آن‌چه را که شنیدی از نااهل پوشیده دار. والسّلام!

ابومحمّد با سندی از شعیب آورده است که گفت: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که یونس به حضور ایشان رسیده و از وی پرسید. سپس حدیث را نقل کرده با این تفاوت که در ادامه پاسخ به یونس که: «اگر خواهان علم صحیح باشید، آن نزد ماست»، می‌فرماید: «ما همان اهل ذکریم که خدای متعال فرموده: «فَسْـَٔلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، {پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.}.

سپس فرمود: ای شیخ، بدآن‌که قائم ما از صُلب حسن زاده می‌شود و حسن از صُلب علی و علی از صُلب محمّد زاده می‌شود و محمّد از صُلب علی و علی از صُلب این پسرم و به موسی علیه السّلام اشاره فرمود و این پسرم از صُلب من زاده شده و ما دوازده امام هستیم، همگی معصوم و مطهّر! پیرمرد عرض کرد: سرورم، آیا برخی از شما افضل از دیگری است؟ فرمود: خیر، همه ما از این جهت برابریم لیکن برخی از ما اعلم از دیگری است. سپس فرمود: ای پیرمرد، به خدا سوگند اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد فرمود تا این‌که قائم ما اهل بیت ظهور کند، لیکن در این میان شیعیان ما در زمان غیبت او به فتنه ای گرفتار خواهند آمد و دچار سرگردانی خواهند شد، در آن‌جاست که خداوند مخلصان را ثابت قدم خواهد فرمود. خداوندا آنان را بر این کار یاری فرما!

الغیبة نعمانی: زیاد قندی گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود: خدای عزّوجل خانه ای از نور دارد که پایه‌های آن را چهار رکن قرار داد. و بر آن‌چهار اسم نوشت: «تبارک، سبحان، الحمد و اللّٰه» سپس از این چهار نام چهار نام دیگر آفرید و از آن‌چهار نام، چهار اسم دیگر و آن‌گاه خدای جلّ و عزّ فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشهُّورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شهَرًا»، {در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است.}

توضیح: این خبر مانند اخباری است که در باب اسماء از کتاب «توحید» گذشت و همانند آن‌ها فهمشان مشکل و پیچیده است و مناسب آن بود که این خبر نیز در آن‌جا آورده شود ولی علّت این‌که آن را در این‌جا آوردیم آن است که به قرینه خبرهای دیگری که در تفسیر این آیه رسیده، به حسب ظاهر، مقصود آن بوده که بر تعداد ائمّه علیهم السّلام مطابقت داده شود و در همان حال به صورت رمز گونه بیان گردیده و از متشابهات است که معنای آن را جز خدای متعال و راسخان در علم، کسی نمی‌داند.

کمال الدین، امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزّوجل پیش از رسیدن اجل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نامه ای سر به مُهر بر وی نازل کرده و فرمود: ای محمّد، این نامه وصیت نامه تو به نجیب اهل بیت توست. فرمود: ای جبرئیل، نجیب اهل بیت من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام است و بر روی نامه مُهرهایی از طلا بود. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن را به علی علیه السّلام سپرد و به

وی دستور داد که یکی از مُهرهای نامه را بگشاید و به محتوای آن عمل کند. پس علی علیه السّلام یکی از مُهرهای نامه را گشود و بدان عمل نمود. سپس آن را به فرزندش حسن علیه السّلام سپرد و او نیز مُهری دیگر از آن برگرفت و بدان عمل نمود، آن‌گاه آن را به حسین علیه السّلام داد و او نیز مُهری دیگر از آن برگرفت و دید در آن چنین نوشته شده است: به همراه جمعی عزم شهادت کن، که شهادت آن‌ها جز به همراه تو شهادت نیست و جان خود را با خدای عزّوجل معامله کن و او نیز چنین کرد. سپس آن را به علی بن حسین علیه السّلام سپرد و چون آن حضرت مُهری از آن برگشود، مشاهده نمود که در آن نوشته شده: سکوت اختیار کن و در خانه‌ات بنشین و پروردگارت را عبادت کن تا اجلت فرا رسد. و او نیز چنین کرد. سپس آن را به محمّد بن علی علیه السّلام سپرد و او نیز مُهری از آن برگرفت و دید که در آن نوشته است: با مردم سخن بگو و به پرسش‌های دینی مردم پاسخ بده و از احدی جز خدا بیم نداشته باش که احدی توان دست درازی به تو را نخواهد داشت. سپس آن را به من داد و چون مُهر از آن برگشودم، دیدم در آن نوشته شده: با مردم سخن بگو و پاسخگوی مسائل شرعی آن‌ها باش و علوم اهل بیت خودت را بگستران و پدران درستکار و صالحت را تصدیق کن و جز از خدا مترس که تو در امنیت و امانی، و من نیز چنین کردم، سپس آن را به موسی بن جعفر علیه السّلام سپردم و او نیز آن را به امام بعد از خود خواهد داد و این کار تا قیام مهدی علیه السّلام ادامه خواهد یافت.

کمال الدین، عیون اخبار الرضا: ابونضره گوید: چون مرگ امام باقر علیه السّلام فرا رسید، پسرش صادق علیه السّلام را نزد خود خواند تا امری را به وی واگذار کند. پس برادرش زید بن علی به وی گفت: اگر درباره من به حسن تأسی کنید که حسین را به خلافت برگزید، یقین دارم که کار ناپسندی مرتکب نشده‌اید! امام باقر علیه السّلام فرمود: یا ابوالحسین، کار واگذاری امانات با مثال زدن سامان نمی‌پذیرد و عهد و پیمان‌ها نیز به نوشتن نیست بلکه این‌ها اموری هستند که از پیش از جانب خدای عزّوجل مشخص شده‌اند و خداوند حجّت‌های خود را تعیین فرموده است. سپس جابر بن عبدالله را نزد خود خواند و به وی فرمود: ای جابر، با ما درباره آن‌چه در «صحیفه» دیده ای سخن بگو!. جابر عرض کرد: آری ای ابوجعفر، بر سرورم فاطمه دخت رسول خدا صَلی اله علیهِ و آله وارد گشته تا ولادت حسین علیه السّلام را به وی تبریک بگویم. در این حال صحیفه ای سفید از مروارید را در دست ایشان دیدم، لذا گفتم: ای سرور زنان، این صحیفه ای که با شما می‌بینم چیست؟ فرمود: نام امامانی که از فرزندان من هستند، در آن نوشته شده است. گفتم: اجازه دهید تا نظری به درون آن بیندازم. فرمود: ای جابر، اگر از این کار نهی نشده بودم، چنین می‌کردم اما جز پیامبر یا وصی پیامبر یا اهل پیامبر نبی کسی مجاز به دست زدن به آن نیست، امّا تو اجازه داری از ظاهر آن به باطن آن نظر کنی. جابر گوید: پس چون به آن نگاه کردم، دیدم در آن چنین نوشته شده است: ابوالقاسم محمّد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه؛ ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف؛ ابو محمّد حسن بن علی البّر و ابوعبدالله حسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه بنت محمد، ابو محمّد علی بن حسین العدل، مادرش شهربانو بنت

یزدگرد؛ ابوجعفر محمّد بن علی الباقر، مادرش امّ عبداللّٰه بنت حسن بن علی بن ابی طالب؛ ابو عبداللّٰه جعفر بن محمّد الصادق، مادرش اُمّ فروبنت قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابوابراهیم موسی بن جعفر، مادرش کنیزی به نام حمیده؛ ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی به نام نجمه؛ ابوجعفر محمّد بن علی زکی، مادرش کنیزی به نام خیزران؛ ابوالحسن علی بن محمّد امین، مادرش کنیزی به نام سَوسَن؛ ابو محمّد حسن بن علی الرّقیق، مادرش کنیزی به نام سمانه که «اُم الحسن» کُنیه دارد؛ ابوالقاسم محمّد بن حسن، حجت اللّٰه القائم مادرش کنیزی به نام نرگس؛ صلوات اللّٰه علیهم اجمعین. شیخ صدوق رحمه اللّٰه گوید: این حدیث به همین شکل و با نام قائم علیه السّلام وارد شده و من بر این باورم که نباید آن حضرت را به نام کوچک یاد کرد.

کمال الدین، عیون أخبار الرضا: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم به جابر بن عبداللّٰه انصاری گفت: با تو کاری دارم، کی می‌توانم با تو تنها شوم و درباره آن از تو بپرسم؟ جابر به وی عرض کرد: هر وقت شما اراده بفرمایید! پس پدرم با وی خلوت کرد و فرمود: ای جابر، مرا از لوحی خبر ده که در دست مادرم فاطمه دخت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله دیدی و این‌که مادرم خبر داد چه چیزی در آن لوح نوشته شده است؟ جابر عرض کرد: خدا را شاهد می‌گیرم که در حیات رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نزد مادرت فاطمه علیها السّلام رفتم تا ولادت حسین علیه السّلام را به وی تبریک بگویم، دیدم لوحی سبز در دست دارد که به زمرّد می‌ماند و در آن نوشته ای سفید شبیه نور خورشید دیدم، پس به وی

گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند ای دخت رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای عزّوجلّ به پیامبرش هدیه داده و در آن نام پدرم، نام علی، نام دو پسرم و اسامی اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته شده و پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. جابر گوید: سپس مادرتان فاطمه علیها السّلام آن را به من داد و من آن را خوانده و از روی آن نسخه ای نوشتم. پس پدرم علیه السّلام به وی فرمود: جابر، آیا می‌توانی آن نوشته را به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری! آن‌گاه پدرم با وی روانه شد تا به منزل جابر رسیدند سپس جابر صحیفه ای از پوست نازک نزد پدرم آورد و عرض کرد: خدا را گواه می‌گیرم که نوشته آن لوح را به این شکل دیدم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم این کتابی است از خدای عزیز علیم برای محمد، نور و سفیر و حجاب و راهنمای خلایق به سوی اوست که جبرئیل آن را از پروردگار جهانیان نازل کرده است. ای محمّد، نام‌های مرا بزرگ بدار، نعمت هایم را سپاس گو و منکر آیات من مشو که من خدایی هستم که خدای دیگری جز من نیست، درهم شکننده گردن کشان، خوار دارنده ستمکاران، مالک و جزا دهنده روز قیامت؛ من خدایی هستم که جز من خدایی نیست؛ هرکس امیدش جز به کرم من باشد یا از غیر عدل من بترسد، چنان عذابی به وی بچشانم که کسی را از جهانیان چنین عذاب نداده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و بر من توکل داشته باش. من پیامبری را مبعوث نکرده‌ام مگر این‌که چون عمرش به سر آمد، برای او وصی قرار دادم، و من تو را بر دیگر پیامبران برتری دادم و وصی تو را نیز بر دیگر اوصیا برتری دادم و پس از وصی، تو را به دو نواده‌ات حسن و حسین کرامت بخشیده و گرامی داشتم، پس حسن را پس از وفات پدرش کان عِلم خویش قرار دادم و حسین را خازَن وحی خود ساختم و به شهادتش مفتخر نمودم و کمال سعادت

را نصیب وی کردم که او افضل شهدا و والا مقام‌ترین آنان است و کلمه تامّه من با او و حجّت بالغه من نزد اوست، به واسطه عترت او پاداش و کیفری دهم که نخستینِ آن‌ها علی، سرور عابدان و زینت اولیای پیشین است و آن‌گاه پسرش که شبیه نیای ستوده خویش است، محمّد که شکافنده علم من است و معدن دانش من می‌باشد؛ آنان‌که (در امامت) جعفر شک کنند هلاک خواهند شد، هر که او را رد کند، گویی مرا رد کرده است، این قول حقّ من است که جایگاه جعفر را گرامی بدارم و بی‌تردید او را در میان پیروان، یاران و دوست دارانش شاد خواهم ساخت و پس از وی فرزند بُرنایش موسی را برگزیدم، و پس از آن، فتنه ای کور و تاریک برپا خواهد شد (اما امامت هم‌چنان استمرار خواهد یافت) زیرا رشته وصیت من هرگز نخواهد گسست و حجّت من نهان نخواهد گشت و اولیای من هرگز دچار مشقّت و بدبختی نخواهند شد؛ هان، هشدار که هرکس یکی از ایشان را منکر شود، چنان است که نعمت مرا انکار کرده باشد و هرکس آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر افترا زنندگان و منکران، آن‌گاه که عمر بنده و محبوب و برگزیده‌ام موسی به پایان رسد؛ بی‌شک کسی که هشتمین (امام) را تکذیب کند، همه اولیای مرا تکذیب کرده است؛ و علی، ولی و یاور من است، او کسی است که سنگینی بار نبوّت را بر دوش او می‌گذارم و وی را با درگیر شدن با آن می‌آزمایم؛ او را دیوی خودخواه به قتل می‌رساند و در شهری که آن را عبدصالح من (ذو القرنین) بنا کرده، در کنار بدترین آفریده من دفن خواهد شد و بر من فرض است که دیدگان وی را به جانشینش محمّد روشن سازم که او وارث علم من است و کانِ حکمتِ من و امین اسرار و حجّت من بر آفریدگان من است. جایگاه او را بهشت قرار دادم و شفاعت وی درباره

هفتاد هزار تن ازخویشاوندان وی که مستحقّ آتش بودند پذیرفتم و سعادت را درباره فرزندش علی که ولی و ناصر و شاهد در میان خلقم و امین من بر وحی‌ام می‌باشد، و از نسل او دعوت کننده به راه من و خازن علمم حسن را بیرون می‌آورم، آن‌گاه از باب رحمت بر عالمیان، دودمان اوصیا را به وجود فرزندش کامل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را در خود دارد. در دوره او (دوره غیبت) اولیای من خوار خواهند شد و سرهای آنان را هم‌چون سرهای مردمان ترک و دیلم، به یک‌دیگر هدیه می‌دهند؛ آنان کشته و سوزانده می‌شوند و در ترس و وحشت و هراس به سر خواهند برد و زمین از خون آنان رنگین گردد و نعره فریاد و شیون و زاری از زنانشان بلند گردد؛ آنان به راستی اولیای من هستند، به وسیله آن‌ها هر فتنه کور و تاریکی را دفع می‌کنم و به واسطه آنان سختی‌های هولناک را برطرف می‌نمایم و بارهای گران و غل و زنجیر را از آنان بر می‌دارم؛ آنآن‌کسانی هستند که از صلوات و رحمت پروردگارشان برخوردارند و هدایت یافتگان راستین آنان هستند.

عبدالرحمن بن سالم: ابوبصیر گوید: اگر در تمام عمر جز این یک حدیث را نشنیده باشی، تو را کفایت می‌کند، پس آن را نیک نگاه دار و از اغیار و نااهلان نهان دار.

کمال الدین، عیون اخبار الرضا علیه السّلام: جابر بن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه دخت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد گشتم در حالی که لوحی پیش رو داشت که نزدیک بود نور آن چشم‌ها را کور کند و در آن نام دوازده تن نوشته شده بود: سه اسم بر روی لوح، سه اسم در درون لوح، سه اسم در پشت لوح و سه اسم در حاشیه لوح، و چون آن‌ها را شمردم، دیدم دوازده نام است، گفتم، این نام‌ها به چه کسانی

تعلّق دارد؟ فرمود: این اسم‌ها نام‌های اوصیاست، اولین آن‌ها پسر عمویم و یازده تن دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آن‌ها قائم است. جابر گوید: در لوح دیدم که سه بار نام محمد تکرار شده بود و چهار نفر علی نام داشتند.

امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السّلام، به جابر بن عبدالله فرمود: با تو کاری دارم که می‌خواهم در خلوت درباره آن سخن بگویم. و چون روزی این فرصت پیش آمد به وی فرمود: مرا از لوحی خبر ده که در دست مادرم فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله دیدی. جابر گفت: خدا را بر آن‌چه می‌گویم شاهد می‌گیرم، من برای تهنیت تولد حسین علیه السّلام نزد فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که لوحی سبز از زبرجد سبز دیدم که نوشته‌های داخل آن روشن‌تر از خورشید و خوشبوتر از مُشک اذفر بود، پس پرسیدم: ای دخت رسول خدا، این چیست؟ فرمود: این لوح را خدای عزّوجل به پدرم هدیه داده است که در آن نام پدرم و علی و نام اوصیای بعد از وی قید شده است. پس از وی خواهش کردم آن را به من بسپارد تا نسخه ای از روی آن بنویسم و او چنین کرد. پس امام باقر علیه السّلام به وی فرمود: آیا می‌توانی نسخه مرا با آن مقابله کنی؟ عرض کرد: آری، سپس جابر به خانه‌اش رفت و با صحیفه ای از کاغذ باز آمد. امام باقر علیه السّلام به وی فرمود: شما به صحیفه خود نگاه کن تا آن را برایت بخوانم. در این صحیفه چنین نوشته شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم این کتابی (نامه ای) است از جانب خدای عزیز علیم که آن را جبرئیل بر محمّد خاتم پیامبران نازل کرده است. ای محمّد، نام‌های مرا بزرگ بدار و

شکرگزار نعمت‌های من باش و منکر آیات من مباش و امیدت جز به من نباشد و از کسی غیر از من مترس که هرکس امیدش به غیر من باشد و از غیر من بترسد، چنانش عذاب کنم که کسی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. ای محمّد، من تو را از میان پیامبران برگزیدم و وصی تو را بر دیگر اوصیا برتری دادم و پس از علی، حسن را صندوقچه علم خویش قرار دادم و حسین بهترین فرزندان اولین و آخرین است و امامت در او تثبیت می‌شود و از فرزندان او علی زین العابدین جانشین وی می‌گردد و محمد باقر، شکافنده علم من و دعوت کننده به راه من، بر راه حق حرکت می‌کند، و جعفر صادق که در قول و فعل صادق است و بعد از او فتنه ای تاریک در می‌گیرد، پس وای وای بر تکذیب کننده عبد و برگزیده‌ام از میان خلقم موسی، و علی رضا را عفریتی در شهری که آن را عبدصالح بنا کرده به قتل می‌رساند و در کنار بدترین مخلوق خدا دفن می‌کند، و محمد هادی که هدایت گر به سوی راه من است و مدافع حریم من، و حسن روسفید که قیم بر رعیت خویش است، و او از علی «ذو الاسمین» زاده می‌شود، و سپس حسن و جانشین اوصیا محمّد در آخرالزمان خروج خواهد کرد در حالی که ابری سفید سایه بان او خواهد بود، او با صدایی رسا آن گونه که ساکنان جهان و انس و جن و شرق و غرب می‌شنوند، ندا در می‌دهد، او مهدی آل محمّد است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که از قبل پر از ظلم و ستم شده بود.

کمال الدین، عیون اخبار الرضا: حسین بن علی علیه السّلام فرمود: بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وارد گشتم در حالی که ابی بن کعب نزد

وی بود. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: خوش آمدی ای ابا عبداللّٰه، ای زینت آسمان و زمین‌ها. پس ابی عرض کرد: با وجود شما مگر کسی زینت آسمان و زمین می‌شود؟! فرمود، ای ابی، سوگند به آن‌که مرا به حق به نبوّت مبعوث فرمود، بی‌تردید حسین بن علی در آسمان بزرگ‌تر از زمین است، زیرا بر پایه راست عرش خدا نوشته شده: حسین چراغ هدایت، کشتی نجات و امامی است استوار و ثابت قدم و صاحب عزّت و افتخار [و دریای دانش] واندوخته ای گران سنگ است، و خداوند عزّوجل در صلب وی نطفه پاک، مبارک و پاکیزه قرار داده و به او دعایی تلقین گشته که هر مخلوقی آن‌ها را بر زبان آورد، قطعاً خداوند عزّوجل او را با حسین محشور می‌کند و شفیع او در آخرت، حسین خواهد بود، و خداوند گرفتاری و غم را از او باز دارد و وام او را بدان ادا فرماید و کارش را آسان گرداند و راهش را روشن نماید و وی را بر دشمنش قوی گرداند و آبرویش را نخواهد بُرد.

ابی عرض کرد: یا رسول اللّٰه، این نطفه ای که در صُلب محبوبم حسین قرار دارد، چیست؟ فرمود: مَثَل این نطفه به ماه مانَد و این نطفه تبیین و بیان است (بیان کننده حقایق است)، هرکس از وی پیروی کند، عاقل و داناست و آن‌که متابعتش نکند، گمراه گشته و در پستی افتد. عرض کرد: نامش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعایش این است: «یا دائِمُ یا دَیمُومُ یا حَی یا قَیومُ یا کاشِفَ الغَمِّ وَ یا فارِجَ الهَمِّ وَ یا باعِثَ الرُّسلِ وَ یا صادِقَ الوَعدِ»، (ای همیشه جاودان، ای همیشه پایدار، ای زنده، ای قائم به خویش، ای غم زدا و ای برطرف کننده غصه، و ای فرستنده پیامبران، و ای کسی که در وعده‌ها

راستگوست.) هرکس خدا را با این دعا بخواند، خدای عزّوجل در روز قیامت او را با علی بن حسین محشور خواهد نمود و همو راهنمای او به سوی بهشت خواهد بود.

ابی به وی عرض کرد: یا رسول اللّٰه، آیا او جانشین و وصی ای دارد؟ فرمود: آری، میراث آسمان‌ها و زمین متعلّق به اوست. عرض کرد: معنی «میراث آسمان‌ها و زمین» چیست یا رسول اللّٰه؟ فرمود: قضاوت به حق و حکومت کردن بر اساس دین و تأویل احکام و خبر دادن از آینده. عرض کرد: نامش چیست؟ فرمود: نامش محمّد است و فرشتگان آسمان با او مأنوس هستند و در دعای خود می‌گوید: خداوندا، اگر نزد تو از جایگاهی برخوردارم و مهری به من داری، پس مرا و هر که از برادران و شیعیان من هستند، بیامرز! و آن‌چه را که در صلب من است، طاهر و پاکیزه گردان! پس خداوند در صلب او نطفه ای مبارک و پاکیزه قرار داد و جبرئیل علیه السّلام به من خبر داد که خدای عزّوجل آن نطفه را پاک و پاکیزه فرمود و وی را نزد خود جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی قرار داده است، به درگاه پروردگارش دعا کرده و می‌گوید: ای نزدیکی که سستی نمی‌ورزی، ای مهربان‌ترین مهربانان، برای شیعیان من از آتش بازدارنده ای قرار ده و از آنان خوشنود باش! گناهانشان را بیامرز و کارهایشان را آسان گردان، وام‌های آنان را ادا فرما و عیب‌های ایشان را بپوشان، و از گناهان کبیره آن‌ها که فقط تو و ایشان از آن‌ها آگاهید، درگذر! ای کسی که از ستم بیم ندارد و خواب آلودگی و خواب بر او مستولی نمی‌شود، برای هراندوهی که دارم، فرجی حاصل بفرما!. هرکس این دعا را بخواند، خداوند عزّوجل او را با جعفر بن محمّد در بهشت روسفید محشور می‌کند.

ای ابی، خداوند تبارک و تعالی نطفه پاک، پاکیزه و مبارک دیگری را با این نطفه ترکیب کرده و رحمت را بر آن نازل فرموده و آن را نزد خود «موسی» نامیده است. ابی عرض کرد: یا رسول اللّٰه، چنین پیداست که آنان شبیه هم هستند و زاد و ولد می‌کنند و به هم‌دیگر ارث می‌رسانند و یک‌دیگر را توصیف می‌کنند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل اوصاف آنان را از جانب پروردگار عالم جلّ جلاله برای من بیان کرده است. عرض کرد: آیا موسی غیر از دعاهای پدران، دعای دیگری دارد که مردم را به خواندن آن دعوت کند؟ فرمود: آری، وی در دعای خود می‌گوید: ای آفریدگار مخلوقات و ای گستراننده روزی و ای شکافنده دانه و ای مبدع نفوس و زنده کننده مردگان و می‌راننده زنده‌ها و ای همیشه پایدار و بیرون آورنده گیاه، با من آن کن که سزاوار آنی!. هرکس این دعا را بخواند، خدای عزّوجل حاجت‌های او را برآورده می‌سازد و در روز قیامت با موسی بن جعفر محشورش می‌کند.

خداوند تبارک و تعالی در صلب وی نطفه ای مبارک، پاک، پاکیزه و پسندیده ای ترکیب نموده، نامش را «علی» نهاده است، و او از خلق و علم و حکمت پسندیده ای برخوردار خواهد بود و او را حجّتی برای شیعیانش قرار خواهد داد که تا روز قیامت به او احتجاج کنند، او را دعایی است که خداوند را با آن می‌خواند: خداوندا، به من هدایت عطا فرما و مرا بر آن استوار بدار و مرا بر آن در امنیت و امانی که هیچ بیم واندوهی در آن نباشد، محشور فرما که تو اهل تقوی و اهل مغفرت هستی!.

و خدای عزّوجل در صلب او نطفه ای فرخنده، پاک، پاکیزه و پسندیده نهاده و وی را نزد خود «محمّد بن علی» نامیده است و او را شفیع

شیعیان خویش و وارث علم جدّش قرار داده است. او را نشانه‌های آشکاری است و حجتی ظاهر دارد، و چون زاده شود، گوید: لا إله إلّا اللّٰه محمد رسول اللّٰه، و در دعای خود گوید: ای آن‌که هیچ شبیه و مانندی ندارد، تو خدایی هستی که جز تو خدایی نیست و خالقی جز تو نیست، آفریدگان را نابود می‌سازی و خود هم‌چنان پا برجایی، تو آنی که در مقابل کسانی که نافرمانیت کردند، حِلم ورزیدی و در آمرزش، خشنودی توست!. هرکس این دعا را بخواند، محمّد بن علی شفیع روز قیامت او خواهد بود.

و خداوند متعال در صلب او نطفه ای مرکب نمود که نه گناهکار است و نه سرکش، نیکوکار است و خجسته، پاکیزه است و پاک که نزد خود او را علی بن محمّد نامید و جامه ای از آرامش و وقار بر وی پوشانید و دانش‌ها و هر راز نهانی را در درونش به ودیعت نهاد. هرکس با او روبرو شود و چیزی در دل داشته باشد، وی را از آن آگاه کرده و به او هشدار خواهد داد که مراقب دشمنش باشد؛ و در دعای خود گوید: ای نور، ای برهان، ای نورافشان، ای آشکار و ای پروردگار، مرا از شرّ شُرور و بلایای روزگاران نگاه دار، و از تو، در روزی که در صور دمیده می‌شود، رستگاری را خواستارم!. هرکس این دعا را بخواند، علی بن محمّد شفیع و راهبر او به سوی بهشت خواهد بود.

و خداوند تبارک و تعالی در صلب او نطفه ای قرار داده، نامش را نزد خود حسن قرار داد و او را در مملکت خود نور و در زمین خلیفه و عزّتی برای اُمت جدش و راهمنای شیعه‌اش و شفیع آن‌ها نزد پروردگارش قرار داد، هم‌چنین او را بلا و نقمتی برای هرکس که با وی از در مخالفت در آمد و حجّتی برای آن‌که دوستداراش باشد و برهانی برای آن‌که او را امام

خویش برشمرد، قرار داد. وی در دعای خویش گوید: ای عزیزی که همه عزّت در عزّت اوست. ای عزیز، مرا به عزّت خودت عزّت بخش و مؤید به نصرت خود گردان و وسوسه‌های شیاطین را از من دور فرما، سپس با قدرت خویش بدی‌ها را از من دور کن و با قدرت خویش مرا در پناه خود قرار ده و مرا از برگزیدگان خلق خود قرار ده، ای یکتای یگانه و ای تنهای بی‌نیاز!. هرکس این دعا را بخواند، خدای عزّوجل او را با وی محشور خواهد کرد و وی را از آتش، هرچند بر او واجب شده باشد، نجات خواهد داد.

و همانا خدای تبارک و تعالی در صلب حسن نطفه ای قرار داد که مبارک، پاک، پاکیزه و طاهر و مطهَّر است و هر مؤمنی که خداوند از او پیمان ولایت گرفته باشد به او راضی خواهد بود، چنان‌که هر معاندی او را انکار می‌کند، او امامی است تقی و نقی، شادی بخش و مرضی، هادی و مهدی که حکم به عدل می‌کند و دیگران را نیز به آن فرمان می‌دهد؛ خدای عزّوجل را تصدیق نموده و خداوند نیز وی را در گفتارش تصدیق می‌فرماید. آن‌گاه که نشانه‌ها پدیدار شوند، از سرزمین تهامه خروج می‌کند و او را گنج‌هایی است اما نه از طلا و نقره بلکه از اسب‌های زیبای خوش‌اندام و مردان نام و نشان دار که خداوند از دورترین بلاد، جمعیتی معادل شرکت کنندگان در جنگ بدر که سیصد و سیزده مرد بودند، گرد می‌آورد. همراه او صحیفه ای است مُهر شده که تعداد یاران وی با نام او نشان و نسب و شهر و سرشت و ویژگی‌های نیکو و کُنیه‌هایشان در آن نام برده شده‌اند، آنان مردانی سخت کوش و در اطاعت از وی بسیار ثابت قدم و پرتلاشند.

پس ابی عرض کرد: ویژگی‌ها و نشانه‌های وی چیست یا رسول اللّٰه؟! فرمود: او را پرچمی است که چون زمان خروج وی فرا رسد، خود به خود گسترده می‌شود و خداوند عزّوجل این بیرق را به سخن آورده و ندا در می‌دهد که: ای ولی خدا، برخیز و دشمنان خدا را بکش! او دو پرچم و دو علامت دارد و شمشیری در نیام که چون وقت خروج او فرا رسد، شمشیر خود به خود از نیام به در خواهد آمد و ندا در می‌دهد: ای ولی خدا، خروج کن که دیگر جایز نیست در مقابل دشمنان خدا سکوت کنی. سپس وی خروج کرده و دشمنان خدا را هر جا که بیابد، به قتل خواهد رساند و حدود الهی را اقامه کرده و مطابق حکم خدا حکومت می‌کند، و به هنگام خروج، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او خواهند بود، و آن‌چه را که به شما گفتم، قطعاً به خاطر خواهید آورد هرچند مدت‌ها گذشته باشد، و أُفوّضُ أمری إلی اللّٰه عزّوجل.

ای ابی، خوشحا به حال آن‌که او را دوست بدارد و خوشا به حال آن‌که به دیدارش نایل آید و خوشا به حال آن‌که پیرو او باشد. خداوند آن‌ها را به واسطه او از هلاکت نجات می‌دهد، با اقرار به خدا و به رسول خدا و همه امامان، خداوند بهشت را به رویشان می‌گشاید؛ مَثَل آن‌ها بر روی زمین به مُشکی می‌ماند که رایحه خوش آن پیوسته پراکنده می‌شود بی‌آن‌که هرگز رنگ و شکل آن تغییر کند. و مَثَل آن‌ها در آسمان به مهتابی می‌ماند که نور آن هرگز خاموش نمی‌شود. ابی عرض کرد: یا رسول اللّٰه، بیان حال این امامان از جانب خدای عزّوجل چگونه است؟ فرمود: خداوند عزّوجل دوازده صحیفه بر من نازل فرموده که نام هر امام بر روی مُهر نوشته شده و صفات و ویزگی‌هایش در درون صحیفه نگاشته شده است.

الغیبة طوسی: ابن عباس گوید: جبرئیل با صحیفه ای از جانب خدای عزّوجل بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله نازل گشت که مشتمل بر دوازده خاتم (مُهر) از طلا بود، پس به وی گفت: خدای متعال سلامت می‌رساند و به تو امر می‌کند که این صحیفه را به نجیب (برگزیده) خاندانت پس از خودت بدهی و او نخستین مُهر آن را بگشاید و به آن‌چه در آن مکتوب آمده عمل کند. و چون وفاتش فرا رسید، آن را به وصی خود دهد و به همین ترتیب یکی پس از دیگری آن را به وصی خود دهند. پس پیامبرصلی اللّه علیه و آله چنان کرد که دستور یافته بود، سپس علی بن ابی طالب علیه السّلام اولین مکتوب را گشود و به آن عمل کرد، آن‌گاه آن را به حسن علیه السّلام سپرد و او نیز خاتم دوم را گشود و به محتوای مکتوب عمل کرد، سپس آن را به حسین علیه السّلام داد و حسین آن را به علی بن احسین علیه السّلام سپرد و همین‌طور تا آخرین امام علیهم السّلام.

الروض، الفضائل: عبداللّه بن ابی اوفی گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل را آفرید، چشم دل او را گشود، پس ابراهیم به گوشه عرش نگاه کرد و نوری در آن‌جا دید. عرض کرد: الهی و سیدی، این نور چیست؟ فرمود: ای ابراهیم، این برگزیده من محمّد است. عرض کرد: الهی و سیدی، در کنار او نور دیگری می‌بینم! فرمود: ای ابراهیم، این علی است، یاری دهنده دین من. عرض کرد: الهی و سیدی، نور سومی پشت سر آن دو می‌بینم! فرمود: ای ابراهیم، این فاطمه است که پشت سر پدر و شوهرش قرار دارد و آتش را از دوست دارانش برگرفته است. عرض کرد: الهی و سیدی! دو نور دیگر

پشت سر آن سه نفر می‌بینم! فرمود: ای ابراهیم، این دو نور، نور حسن و حسین هستند که پشت سر پدر، جد و مادرشان قرار دارند. سپس عرض کرد: الهی و سیدی! اکنون نُه نور می‌بینم که آن پنج نور را احاطه کرده‌اند! فرمود: ای ابراهیم، اینان امامانند و از فرزندان ایشان هستند. عرض کرد: الهی و سیدی: به چه نام‌هایی شناخته می‌شوند؟ فرمود: ای ابراهیم، نخستین آن‌ها علی بن حسین و سپس محمد بن علی، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد، حسن بن علی و محمّد بن الحسن القائم المهدی.

عرض کرد: الهی و سیدی! نورهای بی‌شماری پیرامون آن‌ها می‌بینم که تعدادشان را جز تو کسی نمی‌داند! فرمود: ای ابراهیم، اینان شیعیان و دوست داران ایشانند. عرض کرد: شیعیان و محبّان ایشان به چه شناخته می‌شوند؟ فرمود: با نماز پنجاه و یک رکعتی و بِسم اللّٰه الرحمن الرحیم را بلند گفتن و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و انگشتر به دست راست کردن. ابراهیم عرض کرد: خدایا، مرا از شیعیان ایشان و محبّان آنان قرار ده! فرمود: چنین کردیم. پس خداوند این آیه را درباره وی نازل فرمود: «وَ إِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَابْرَاهِیمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، {و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست. آن‌گاه که با دلی پاک به [پیشگاهِ] پروردگارش آمد.} مفضّل بن عمر گوید: چون زمان مرگ ابوحنیفه فرا رسید، این روایت را نقل کرده و به سجده رفت و در همان حال جان داد.

ای محمّد، اگر بنده ای از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند که از پا درآید، یا چون پوست خشکیده کهنه شود اما چون نزد من آید منکر ولایت شما باشد، تا به ولایت شما اقرار نکند، او را نخواهم آمرزید؛ ای محمّد،

دوست داری آن‌ها را ببینی؟ عرض کردم: آری پروردگارا! پس به من فرمود: نگاهی به سمت راست عرش بینداز؛ چون نظر کردم، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن حسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد، حسن بن علی و مهدی علیهم السّلام را در هاله ای از نور دیدم که به پا ایستاده و مشغول نماز هستند و او (مهدی) نیز در وسط ایشان هم‌چون کوکبی درّی می‌درخشید. پس خداوند فرمود: ای محمّد، اینان حجّتند و او خون خواه از جانب عترت تو. به عزّت و جلال خودم سوگند که او حجّت واجب من بر اولیای من است و انتقام گیرنده از دشمنانم.

مقتضب الاثر: عمر بن سلمه گوید: چون ابوبکر مُرد، مردم آمدند تا با عمر بیعت کنند که یک نفر یهودی که خود یهودیان نیز اقرار به اعلَم بودنش داشتند همان‌طور که پدرش نیز قبلاً همین جایگاه را در میان قوم خود داشت نزد عمر آمد و گفت: ای عمر، چه کسی أعلَم این اُمّت به کتاب خدا و سنّت پیامبر آن است. سپس عمر با دست به علی بن ابی طالب علیه السّلام اشاره نمود. راوی گوید: پس آن یهودی نزد وی آمده و گفت: ای علی، آیا شما همان گونه هستید که عمر بن خطاب گفت: فرمود: عمر چه گفته است؟ گفت: او گمان می‌کند شما اعلَم این اُمّت به کتاب خدا و سنّت پیامبرش هستی. امام فرمود: ای مرد یهودی، هرچه می‌خواهی بپرس، إن شاء اللّه پاسخ دریافت خواهی کرد. مرد یهودی گفت: من درباره سه و سه و یک، از شما سؤال خواهم کرد. امام علیه السّلام فرمود: چرا نمی‌گویی هفت سؤال؟ عرض کرد: نمی‌گویم هفت، لیکن از سه چیز پرسش می‌کنم، اگر پاسخ درست دادی، بقیه

پرسش‌ها را نیز مطرح می‌کنم، اگر پاسخ درست ندادی، نتیجه می‌گیرم که عالمی در میان شما نیست و می‌روم. پس امام علی علیه السّلام به وی فرمود: من تو را به خدایی که می‌پرستی سوگند می‌دهم، اگر به پرسش‌هایت پاسخ گفتم، دینت را رها کرده و دین مرا بپذیری. آن یهودی گفت: جز برای پذیرش اسلام نیامده ام، پس حضرت علی علیه السّلام فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس! مرد یهودی گفت: مرا از اولین قطره خونی آگاه کن که بر زمین چکید و این‌که چه خونی بود؟ و اوّلین چشمه ای که در زمین جوشید، کدام چشمه بود؟ و اولین درختی که بر روی زمین به جنبش درآمد، کدام درخت بود؟ امام علیه السّلام فرمود: ای برادر هارون، شما مدعی هستید که اوّلین قطره خونی که بر زمین افتاد، خون هابیل فرزند آدم بود که به دست برادرش قابیل کشته شد، اما چنین نیست بلکه می‌گویم: اوّلین قطره خونی که بر زمین چکید، زمانی بود که حوّا قبل از به دنیا آمدن فرزندش شیث دچار حیض شد. مرد یهودی گفت: راست گفتی! امام علیه السّلام فرمود: شما بر این باورید که نخستین درختی که بر روی زمین رویید و به جنبش درآمد، درختی بود که کشتی نوح را از آن ساختند و درخت زیتون است اما چنین نیست که شما می‌گویید؛ بلکه اوّلین درخت، درختی بود که همراه آدم از بهشت به زمین آمد که درخت عجوه (نوعی خرمای مرغوب) بود که انواع نخل از آن متفرّع می‌شوند. عرض کرد: راست گفتی. پس علی علیه السّلام به وی فرمود: شما بر این باورید که اوّلین چشمه ای که بر روی زمین جوشید، چشمه«یقود» است که در بیت المقدس قرار دارد؛ اما چنین نیست بلکه آن چشمه، چشمه زندگی است که موسی بن عمران و جوان همراهش (یوشع بن نون) بر سر آن ایستاد و آن ماهی نمک سود را با خود داشتند ولی در آن آب افتاد و زنده شد و خاصیت

آب چشمه حیات آن است، اگر قطره ای از آن بر مرده ای بیفتد، زنده می‌شود و خضر علیه السّلام پیش از ذوالقرنین در پی یافتن چشمه آب زندگانی بود و آن را یافت و از آن نوشید و پس از او ذوالقرنین در پی یافتن آن بود لیکن آن را نیافت. آن مرد یهودی گفت: راست گفتی! سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست، من این مطلب را در کتاب پدرم هارون بن عمران می‌بینم که موسی بن عمران آن را بر وی املا نمود و او با دست خود آن را نوشت.

سپس عرض کرد: اکنون به سه پرسش دیگر من پاسخ دهید و بگویید: محمّد چند امام دارد؟ و در کدام بهشت اقامت می‌کند؟ و در باغ او چه کسی همنشین وی است؟ و نخستین سنگی که بر زمین افتاد کدام سنگ بود؟ پس علی علیه السّلام فرمود: ای مرد هارونی، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله دوازده امام عادل دارد که هر که آنان را رها کند، به ایشان زیان نزده است و از مخالفت مخالفان وحشتی به خود راه نمی‌دهند، در دین خود پایدارتر و استوارتر از کو ه‌های استوار شده بر روی زمینند و اقامتگاه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله در بهشت عَدن است که خدای عزّوجل به او فرمود: در آن ساکن شو! و او نیز در آن سکونت یافت، و در آن‌جا چهارده چشمه بهشتی از زمین جوشیدند و همنشینان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله در باغ بهشتی خود، همان دوازده امام عادل هستند؛ و اما در مورد نخستین سنگی که از آسمان بر زمین افتاد؛ شما می‌گویید که آن صخره همان صخره ای است که در بیت المقدّس است اما چنین نیست بلکه آن سنگ، سنگی است که جبرئیل با خود نازل کرد و در بیت اللّٰه الحرام است که سفیدتر از برف بود اما از کثرت گناهان بنی آدم سیاه شد. آن مرد یهودی گفت: قسم به خدایی که جز

او خدایی نیست، راست گفتی و من عین این مطلب را در کتاب پدرم هارون و با دست خط او و املای موسی یافته‌ام.

سپس مردی یهودی گفت: یک سؤال دیگر مانده: مرا از وصی محمّد خبر ده که چند سال عمر می‌کند و این‌که به مرگ طبیعی از دنیا خواهد رفت یا این‌که کشته خواهد شد؟ علی علیه السّلام به وی فرمود: ای مرد یهودی، وصی محمّد من هستم، تا سی سال دیگر زنده هستم، نه یک روز بیشتر و نه یک روز کمتر، سپس شقی‌ترین آدم روی زمین، برادر پی کننده ناقه صالح برانگیخته خواهد شد و ضربتی بر این‌جای من در فرق سرم خواهد زد و موی صورتم را از خون رنگین خواهد کرد. راوی گوید: علی علیه السّلام در این‌جا به سختی گریست! راوی گوید: پس آن مرد یهودی فریادی برآورده گفت: گواهی می‌دهم که معبودی غیر از خدا نیست، یگانه ای که شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و گواهی می‌دهم ای علی، که تو وصی محمّد هستی و بر شما لازم است که تو بالا دست باشی و کسی بالا دست تو نباشد و تعظیم گردی و تضعیف نشوی و بر دیگران مقدّم شوی و کسی بر تو مقدّم نشود. باید فرمانت نافذ باشد و کسی تو را نافرمانی نکند و تو به این مجلس سزاوارتر از دیگری هستی، و اما تو ای عمر، هرگز پشت سرت نماز نخواهم خواند. پس علی علیه السّلام به وی فرمود: بس کن ای مرد هارونی!

سپس آن مرد هارونی از آستین خود کتابی به خط عبری بیرون آورد و آن را به دست علی علیه السّلام داد. چون علی در آن نگریست، گریست! پس مرد هارونی به وی گفت: چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: نام من در این کتاب نوشته شده است. عرض کرد: اما این کتاب به زبان

عبری است و تو مردی عرب هستی؟! علی علیه السّلام فرمود: وای بر تو مرد هارونی، این نام من است؛ اما در تورات نامم هابیل است و در انجیل حیدار. مرد یهودی گفت: راست گفتی! به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که این دست خط هارون و املای موسی بن عمران است که از نسلی به نسلی دیگر منتقل گشته تا این‌که به من رسیده است. راوی گوید: پس علی علیه السّلام بگریست و در همان حال می‌فرمود: سپاس خداوندی را سزد که مرا نزد خود از جمله فراموش شدگان قرار نداده است، سپاس خداوندی را که نام مرا در صحیفه‌های ابرار ثبت کرده است. سپس علی علیه السّلام دست آن مرد را گرفته و به خانه برد و به وی نشانه‌های خوبی و نیکی و شریعت و احکام اسلام را آموخت.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: چون مرا به معراج بردند، نظری‌انداخته و دیدم که بر پایه عرش نوشته شده: «لا إله إلّا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه، او را به علی مؤید ساختیم و به علی نصرتش دادیم.» و در جاهایی چنین دیدم: «علیاً علیاً علیاً و محمّداً محمّداً و جعفراً و موسی و الحسن و الحسن و الحسین و الحجّ» و چون این نام‌ها را شمردم آن‌ها را دوازده تن یافتم، پس گفتم: پروردگارا، این نام‌هایی را که می‌بینم به چه کسانی تعلّق دارد؟ فرمود: یا محمّد، این نور وصی و دو سبط توست و این انوار امامانی هستند که از ذرّیه ایشان است؛ به سبب آن‌ها ثواب می‌دهم و به سبب آن‌ها بازخواست می‌کنم.

امام باقر علیه السّلام گریست، سپس فرمود: هیچ مردی نیست که از ما یاد کند یا چون از ما یاد شد، قطره اشکی از چشمانش هرچند به‌اندازه بال یک پشه جاری شود مگر این‌که خداوند برای وی خانه ای در بهشت بنا کند، و آن قطره اشک را میان او و آتش جهنم حجاب قرار دهد. و چون به این ابیات رسیدم:

کیست که به سبب آن‌چه به شما رسید خرسند و شادمان باشد، یا این‌که روزی از این بابت شما را شماتت کند؟

زیرا شما پس از عزّت خوار شدید، از این رو چون ستمی بر من روا داشته شود

برای همدردی با شما آن را از خود دفع نمی‌کنم تا درک کنم شما چه کشیده‌اید.

امام دستم را گرفت و فرمود: خدایا، گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرز! و چون این بیت را خواندم:

کی و چه وقت حق در میان شما برقرار خواهد شد، و مهدی شما چه وقت قیام خواهد کرد؟

فرمود: به زودی إن شاء اللّه، به زودی! سپس فرمود: ای ابا مستهل، قائم ما نهمین امام از فرزندان حسین علیه السّلام است، زیرا تعداد امامان پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دوازده است و دوازدهمین ایشان قائم است. عرض کردم: سرورم، این دوازده امام چه کسانی هستند؟ فرمود: نخستینِ آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السّلام است و پس از او حسن و حسین علیهما السّلام قرار دارند و پس از حسین، علی بن حسین علیه السّلام و سپس من و پس از من این و دستش

را روی شانه جعفر قرار دارد. عرض کردم: بعد از ایشان کیست؟ فرمود: فرزندش موسی، و پس از موسی فرزندش علی و پس از علی فرزندش محمّد و پس از محمّد فرزندش علی و پس از علی فرزندش حسن که پدر قائم است، همآن‌که ظهور نموده و جهان را پر از عدل و داد می‌کند [حال آن‌که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد] و دل شیعیان ما را شاد خواهد کرد و موجب تشفّی خاطر آن‌ها خواهد شد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس کی ظهور خواهند کرد؟ فرمود: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در این مورد سؤال شد، فرمود: مَثَل وی به قیامت مانَد که ناگاه سررسد.

کمال الدین، عیون اخبار الرضا: امام جواد علیه السّلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام به همراه حسن بن علی علیه السّلام و سلمان فارسی رحمالله علیه، در حالی که امیرالمؤمنین بر دست سلمان تکیه داده بود، به مسجد الحرام آمدند که مردی خوش منظر و خوش ظاهر پیش آمده و به امیرالمؤمنین علیه السّلام سلام داد و امام سلام وی را پاسخ گفت و آن مرد نشسته و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، سه مسأله را از شما می‌پرسم، اگر به آن‌ها پاسخ درست دادی، درخواهم یافت که این قوم در کار تو مرتکب اشتباهی شده‌اند که در دنیا و آخرت باعث رسوایی ایشان خواهد بود و چه در این دنیا و چه در آن دنیا در امان نخواهند بود. و اگر پاسخ درستی دریافت نکنم، خواهم فهمید که هر دو از یک سنخ هستید و فرقی با هم ندارید. امام علیه السّلام فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس. عرض کرد: مرا آگاه کنید که چون مرد به خواب رود، جانش به کجا رود؟ و یک مرد چگونه به خاطر می‌آورد و دچار

فراموشی می‌شود؟ و این‌که چگونه انسان به عموها و دایی‌ها شباهت پیدا می‌کند؟ پس امیرالمؤمنین علیه السّلام رو به طرف ابومحمّد حسن بن علی علیه السّلام کرده و فرمود: ای ابو محمّد، پرسش‌های وی را پاسخ ده! امام حسن علیه السّلام فرمود: اما این‌که پرسیدی وقتی انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ بدآن‌که روح به باد تعلّق دارد و باد به هوا تعلّق دارد، تا آن وقت که به خواب رفته برای بیدار شدن حرکت کند، پس اگر خداوند عزّوجل اجازه داد که روح به صاحبش برگردد، آن باد، روح را جذب و باد هوا را جذب کرده و بدین ترتیب روح به بدن صاحبش بر می‌گردد. و اگر خدای عزّوجل اجازه ندهد که آن روح به صاحبش برگردد، هوا باد را جذب و باد روح را جذب نموده و دیگر به صاحبش برنمی گردد تا این‌که در روز قیامت مبعوث شود.

امّا آن‌چه را که درمورد یادآوری فراموشی پرسیدی، بدآن‌که قلب انسان در حُقّه (جعبه) ای قرار دارد و بر روی آن حُقّه طبقی قرار دارد که چون انسان بر محمّد و آل محمّد صلوات کاملی فرستد، آن طبق از روی حُقّه برداشته می‌شود و قلب نورانی گردد و انسان آن‌چه را فراموش کرده، به خاطر آوَرَد. امّا اگر انسان بر محمّد و آل محمّد صلوات نفرستد، یا این‌که صلوات ناقص بفرستد، آن طبق بر روی حُقّه باقی می‌ماند و قلب در تاریکی مانده و انسان دچار فراموشی می‌گردد.

امّا آن‌چه را که درباره شباهت نوزاد به عموها و دایی‌ها پرسیدی؟ پاسخ آن است که چون مردی با همسرش گرد آید و با قلبی آرام و اعصابی آرام واندامی غیر مضطرب و پریشان، نزدیکی کند، آن نطفه ای که در درون رحم جای می‌گیرد، نوزادی شبیه پدر و مادرش خواهد بود. اما اگر مرد با قلبی ناآرام و اعصابی پریشان و بدنی مضطرب نزد همسرش آید، آن

نطفه به حالت اضطراب و پریشانی بر روی یکی از رگ‌ها می‌افتد، اگر این رگ اعمام باشد، نوزاد شبیه عموهایش خواهد بود و اگر بر روی رگی از رگهای دایی‌ها بیفتد، نوزاد به دایی‌هایش شباهت خواهد داشت.

پس آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز اللّٰه نیست و پیوسته همین گواهی را خواهم داد و گواهی می‌دهم که محمّد رسول خدا است و پیوسته همین گواهی را خواهم داد و گواهی می‌دهم که شما وصی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و قائم به حجّت وی هستید. پس به امیرالمؤمنین علیه السّلام اشاره نموده و گفت و پیوسته همین گواهی را خواهم داد و گواهی می‌دهم که شما وصی و قائم به حجّت وی هستید و به [ابو محمّد] حسن علیه السّلام اشاره نمود و شهادت می‌دهم که حسین بن علی علیه السّلام وصی پدر خویش و قائم به حجّت او پس از شماست، و گواهی می‌دهم که علی بن حسین علیه السّلام قائم به امر حسین علیه السّلام پس از وی است و گواهی می‌دهم بر این‌که محمّد بن علی علیه السّلام قائم به امر علی بن حسین علیه السّلام پس از وی است و گواهی می‌دهم بر این‌که جعفر بن محمّد علیه السّلام قائم به امر محمّد بن علی علیه السّلام پس از وی است و شهادت می‌دهم بر این‌که موسی علیه السّلام قائم بر کار جعفر بن محمّد پس از وی است و گواهی می‌دهم که علی بن موسی علیه السّلام قائم بر امر موسی بن جعفر است و گواهی می‌دهم بر این‌که محمّد بن علی قائم به امر علی بن موسی است و گواهی می‌دهم بر این‌که علی بن محمّد قائم به امر محمّد بن علی است و گواهی می‌دهم بر این‌که حسن بن علی علیه السّلام قائم به امر علی بن محمّد است و بر مردی از فرزندان حسن بن علی علیه السّلام گواهی می‌دهم که نه می‌توان نامش را برد و نه کنیه‌اش را تا این‌که کارش برملا گشته، جهان را پر از عدل و داد

کند همان‌طور که از پیش از ظلم و ستم پرگشته باشد. او قائم به امر حسین بن علی است. و السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمالله و برکاته. سپس برخاسته و رفت.

پس امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد، به دنبالش برو و ببین به کجا می‌رود. پس امام حسن علیه السّلام به دنبالش رفت. گوید: چون پا را از مسجد بیرون گذاشت، متوجه نشدم به کدام سمت سرزمین خدای عزّوجل رهسپار شد. پس نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام بازگشته و وی را از ماجرا آگاه ساختم. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: یا ابا محمّد، او را می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین به امر آگاه ترند. پس فرمود: او خضر علیه السّلام بود.

محمد بن یعقوب: از ابن محبوب، از حَنان و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به او (امام باقر علیه السلام) عرض کردم: این سخن خدای عز و جل: «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَینِ أَیدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» یعنی چه؟ زراره گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! تردیدی نیست که ابلیس به کمین تو و اصحاب تو نشسته است و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.

احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابن محبوب، از حنان بن سدیر و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَینِ أَیدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! ابلیس در کمین تو و اصحاب تو نشسته و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.

از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ تا شَاکِرِینَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: ای زراره! ابلیس قصد تو و اصحاب تو را دارد و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.

سپس علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم این حدیث را به صورت مرفوع برای من روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد بهشت سئوال شد که آدم در بهشت دنیا بود یا آخرت؟ ایشان فرمودند: در بهشت دنیا بود و در آن خورشید و ماه طلوع می‌کرد و اگر از بهشت آخرت بود، هیچ گاه آدم از آن اخراج نمی‌شد و هیچ گاه ابلیس وارد آن نمی‌شد. فرمودند: خدا او را در بهشت مسکن داد، اما او از روی جهل و نادانی به درخت نزدیک شد. پس خدای تبارک و تعالی او را اخراج کرد، زیرا که طوری آفریده شده بود که دوام نمی‌یافت، مگر با امر و نهی و غذا و لباس و مسکن و ازدواج و نمی‌توانست آن‌چه را به او سود و یا آسیب می‌رساند باز شناسد، مگر با احکامی که خدا تعیین می‌کند. پس ابلیس نزد وی آمد و به او گفت: همانا اگر از این درختی که خدا شما را از خوردن آن نهی کرد، بخورید، به دو فرشته مبدل خواهید شد و تا ابد در بهشت خواهید ماند و اگر از این درخت نخورید، خدا شما را از بهشت

خارج خواهد کرد. او برای آنان سوگند یاد کرد که از روی صداقت آنان را نصیحت می‌کند، همان گونه که خدای عز و جل از زبان او گفته است: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ». آدم گفته او را پذیرفت و باور کرد و او و همسرش از آن درخت خوردند و همان نتیجه ای را که خدا آن‌ها را از آن بر حذر داشت، صورت گرفت و عورت آنان آشکار شد و لباسی را که خدا از لباس‌های بهشت بر تن آنان کرده بود بر زمین افتاد و سراسیمه خود را با برگ درختان بهشت پوشاندند. پس ندایی از جانب خداوند به آنان رسید که: «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» آنان همان گونه که خدای عز و جل فرموده بود، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و خدا به آنان فرمود: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِينٍ» گفت: تا روز قیامت.

امام فرمود: آدم بر صفا فرود آمد، و از این رو به آن صفا گفته‌اند چون صفوه (برگزیده) خدا بر آن فرود آورده شد و حوا بر مروه فرود آمد و از این رو به آن مروه گفته شده است چون مرأه (زن) بر روی آن فرود آورده شد. آدم به مدت چهل بامداد سجده کنان و گریان در حسرت بهشت باقی ماند. سپس حضرت جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خود نیافریده است و از روح خود در تو ندمیده است و ملائکه را به سجود برای تو وادار نکرده است؟ گفت: چرا. گفت: مگر به تو دستور نداده است که از درخت نخوری؟ چرا از دستور او سرپیچی کردی؟ گفت: ای جبرییل! ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که

راستگو و پند دهنده من است و من فکر نمی‌کردم که آفریده ای وجود دارد که به دروغ به خدا قسم بخورد.

همو: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، جبرییل علیه السلام بر وی نازل شد و به وی گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خویش نیافرید و از روحش در تو ندمید و فرشتگان خود را به سجده برای تو وادار نکرد و بنده خویش حوا را همسر تو قرار نداد و تو را در بهشت سکنا نداد و آن را در اختیار تو نگذاشت و به طور مستقیم (شفاهی) تو را از خوردن از آن درخت نهی نکرد؟ اما تو از این درخت خوردی و از دستور خدا سرپیچی کردی؟ آدم علیه السلام گفت: ای جبرییل! همانا ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که در نصحیت به من راستگو است و گمان نمی‌بردم که کسی از آفریدگان خدا به دروغ، به خداوند قسم بخورد.

از عبدالله ابن سنان نقل شده است که گفت: در حالی که من حاضر بودم، از حضرت امام صادق علیه السلام سئوال شد: چه مدتی آدم و همسرش در بهشت باقی ماندند تا این که گناهشان باعث اخراج آن‌ها از بهشت شد؟ فرمودند: به درستی که خدای تبارک و تعالی روح خویش را در آدم در هنگام زوال خورشید در روز جمعه دمید و سپس همسرش را از دنده‌های پایین (سینه اش) بیافرید، سپس فرشتگان خود را به سجده برای او وادار کرد و از همان روز در بهشتش جای داد. به خدا قسم، تنها شش ساعت از آن روز در بهشت نگذشته بود که از فرمان خدا سرپیچی کرد. خدا حکم اخراج آنان را پس از غروب آفتاب صادر

کرد. آنان شب را در بهشت بیتوته نکردند ولی تا صبح روز بعد در بهشت بودند. سپس عورت آنان برایشان آشکار شد و پروردگار به آنان ندا کرد و فرمود: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم؟! آدم علیه السلام از پروردگارش احساس شرم کرد و برای او اظهار خضوع نمود و گفت: پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و به گناهمان اقرار کردیم، ما را ببخش. خدا به آنان گفت: از آسمان هایم به سوی زمین فرود آیید، چرا که آدم‌های گناهکار نه در بهشتم و نه در آسمان هایم همجوار من نمی‌شوند.

سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: آدم علیه السلام هنگامی که از درخت خورد، به یاد آورد که خدا او را از آن نهی کرده بود، پس احساس پشیمانی کرد و خواست که از آن درخت دور شود، اما آن درخت سرش را گرفت و به طرف خود کشید و به او گفت: چرا قبل از خوردن از من فرار نکردی؟ از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این آیه: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» فرمودند: «عورت آنان برای آنان آشکار نبود، اما آشکار شد» یعنی در داخل بدن آنان قرار داشت.

همو گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این سخن خدای عز و جل: «یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیکُمْ لِبَاسًا یوَارِی سَوْءَاتِکُمْ وَرِیشًا»، فرمودند: منظور از لباس، لباسی که می‌پوشند و منظور از ریاش، متاع (اثاث) و مال است و اما لباس تقوی، عفاف و پاکدامنی است. همانا برای انسان عفیف و پاکدامن عورتی آشکار نمی‌شود حتی اگر برهنه باشد، اما انسان گناهکار، عورتش آشکار است

حتی اگر لباس بر تن داشته باشد. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیرٌ» یعنی عفاف و پاکدامنی بهتر است «ذَلِکَ خَیرٌ ذَلِکَ مِنْ آیاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یذَّکَّرُونَ» و این سخن خدای عز و جل: «یا بَنِی آدَمَ لاَ یفْتِنَنَّکُمُ الشَّیطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیکُم مِّنَ الْجَنَّةِ» از جمله آیه‌های محکم است.

محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از هیثم بن واقد، از مُقرّن نقل کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: ابن کواء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! تفسیر آیه «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» چیست؟ فرمودند: ما بر روی اعراف هستیم و ما یارانمان را با سیمای ایشان می‌شناسیم و ما اعراف هستیم و خدای عز و جل شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت ما. ما اعراف هستیم که خدا در روز قیامت ما را بر روی صراط نگاه می‌دارد. هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌کس که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و هیچ‌کس وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که ما را انکار کرده و ما نیز او را انکار کرده‌ایم.

به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد، می‌تواند مردم را با خود آشنا سازد تا این که حدود او را بشناسند و از در او به او رجوع کنند. خدا ما را به عنوان باب (در) و صراط و راه و دروازه ورود به درگاه او قرار داده است. هر که از ولایت ما منحرف شود و یا دیگران را بر ما ترجیح دهد، همانا او از صراط و راه راست منحرف است. کسانی که مردم به

آنان پناه بردند، یکسان نیستند و نیز یکسان نیست این که مردم به چشمه‌های گل آلود که هم‌دیگر را خالی و تهی می‌کنند، بروند یا این که به سوی ما بیایند. کسی که به سوی ما بیاید به سوی چشمه‌های صاف و زلالی رفته است که به امر پروردگار جاری است، چشمه‌هایی که هیچ گاه پایان پذیر نیست و همواره جاری است.

عیاشی: از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدر بزرگش، از امام علی علیهم السلام روایت کرد که فرمودند: من راهبر مؤمنان هستم و من نخستین پیشروان و خلیفه رسول پروردگار جهانیان و تقسیم کننده بهشت و آتش و من صاحب اعراف هستم.

سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: از میان حیوانات، فقط سه حیوان وارد بهشت می‌شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف، و گرگ. دلیل ورود گرگ به این جمع این است که پادشاهی ستمگر مردی داروغه را فرستاد تا گروهی از مؤمنان را جمع کرده و آنان را شکنجه دهد. این مرد داروغه، پسری داشت که سخت مورد علاقه‌اش بود و آن گرگ آمد و پسرش را خورد. مرد داروغه، سخت ناراحت شد. خدا گرگ را وارد بهشت کرد، چون آن مرد داروغه را غمگین ساخت.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره، از یکی از آن دو علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته فقط چیزی را که می‌شنود، می‌نویسد و خدای عز و جل فرمود:

«وَاذْكُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً» و هیچ‌کس جز خدای عز و جل به جهت بزرگی‌اش، پاداش ذکری که در درون انسان است را نمی‌داند.

علی بن ابراهیم از ابوالقاسم حسینی، از فرات ابن ابراهیم، از محمد بن احمد بن حسان، از محمد بن مروان، از عبید بن یحیی، از محمد بن حسین بن علی بن حسین، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام درباره آیه: «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» روایت کرده که فرمود: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: وقتی روز قیامت، مردم یکجا جمع شوند، آن روز من و تو در سمت راست عرش خواهیم بود. سپس خداوند تبارک و تعالی به من می‌گوید: هر دو برخیزید و دشمنان خود را و آنان را که به شما کینه ورزیدند و شما را تکذیب کردند، در آتش جهنم بیاندازید.

و هم‌چنین علی بن ابراهیم از پدرش، از عبداللّٰه بن مغیره خزاز، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرمود: هر گاه از خدا چیزی خواستید، از او وسیله را بخواهید. پرسیدیم: ای رسول خدا! وسیله چیست؟ فرمود: وسیله، نام مقام من در بهشت است که هزار پله جواهر است که پلکانی از زبرجد، بعد از آن پلکانی از لؤلؤ و بعد از آن پلکانی از طلا و سپس پلکانی از نقره است که روز قیامت آورده می‌شود و در میان مقام و درجه سایر پیامبران گذاشته می‌شود. مقام پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در میان مقام سایر انبیا همانند ماه است میان ستارگان. آن روز هر پیامبر و شهید و صدیقی می‌گوید: خوش به حال آن‌که این مقام

اوست. منادی ندا می‌دهد، چنان‌که همه پیامبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان بشنوند: این مقام و درجه محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است. من پیش می‌آیم در حالی که لباسی لطیف و نرم از نور پوشیده‌ام و تاج پادشاهی بر سر دارم که بر آن نوشته شده: لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی ولی اللّٰه، المفلحون الفائزون بالله [یعنی: هیچ معبودی جز اللّٰه وجود ندارد محمد رسول خداست علی ولی خداست؛ رستگاران همان‌کسانی‌اند که خدا را یافتند.] آن‌گاه که از مقابل پیامبران بگذریم، می‌گویند: این دو ملک مقرب خدایند، و آن‌گاه که از مقابل فرشتگان بگذریم، می‌گویند: این دو ملک را نمی‌شناسیم و آن دو را ندیده‌ایم، یا می‌گویند: این دو پیامبر مرسل هستند. تا این که من از آن مقام و درجه بالا می‌روم و علی علیه السلام به دنبال من می‌آید تا این که من در بالاترین پله قرار می‌نشینم و علی یک پله، پایین‌تر از من می‌نشیند و لواء و بیرق من به دست اوست. همه پیامبران و مؤمنان به جانب من سر بلند کرده و می‌گویند: خوش به حال این دو بنده؛ چقدر نزد خدا بزرگ و عزیزند! پس منادی با صدای بلندی که همه پیامبران و خلایق بشنوند ندا می‌دهد: این حبیب من محمد است و این ولی او علی بن ابی طالب است، خوشا به حال آن‌که او را دوست داشت و بدا به حال آن‌که با او دشمنی کرد و او را تکذیب نمود. پس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن روز در صحنه قیامت، هر کس تو را دوست دارد و محب توست، با شنیدن این کلام، آسوده خاطر شده و چهره‌اش درخشان و قلبش شاد می‌شود و هر کس با تو دشمنی ورزیده و علیه تو جنگیده و حق تو را انکار کرده است، چهره‌اش سیاه و قدم‌هایش لرزان و سست می‌گردد. در همان حال، دو فرشته نزد من می‌آیند؛ یکی رضوان، نگهبان بهشت و دیگری مالک، نگهبان دوزخ

است. رضوان نزد من آمده و سلام می‌گوید: السلام علیک یا نبی اللّٰه، من پاسخ سلام او را می‌دهم و می‌پرسم؛ تو کیستی؟ ای فرشته خوشبوی نیک روی که نزد پروردگارش کریم و بزرگوار است؟ می‌گوید: من رضوان نگهبان بهشت هستم. خداوند من به من امر کرده که کلیدهای بهشت را برای تو بیاورم. پس این کلیدها را بگیر ای رسول خدا! من می‌گویم: این را از پروردگارم می‌پذیرم که شکر و سپاس این نعمت و فضل او بر من واجب است. این کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب بسپار، رضوان کلیدها را به علی علیه السلام می‌دهد و بر می‌گردد. سپس مالک نگهبان دوزخ، نزدیک می‌آید و به من سلام می‌دهد و می‌گوید: السلام علیکم یا حبیب اللّٰه، من می‌گویم: علیک السلام ای ملک، چقدر دیدار تو سخت و چهره تو زشت است! تو کیستی؟ می‌گوید: من مالک، نگهبان دوزخ هستم، پروردگارم به من امر کرده کلیدهای دوزخ را برای تو بیاورم. من می‌گویم: آن‌ها را از پروردگارم می‌پذیرم و از این که چنین نعمتی به من داد و مرا به این فضیلت مخصوص گردانید، شکر و سپاس او را می‌گویم. آن را به برادرم علی بن ابی طالب بسپار. مالک کلیدها را به علی علیه السلام می‌دهد.

آن‌گاه مالک برمی گردد، و علی علیه السلام که کلیدهای بهشت و جهنم در دستان اوست، پیش می‌رود تا در لبه جهنم می‌ایستد و زمام آن را به دست می‌گیرد در حالی که آتش آن زبانه می‌کشد و سوزش و حرارت آن شدت می‌یابد و با صدای بلند می‌گوید: ای علی! از مقابل من بگذر، چرا که نور تو، آتش مرا خاموش می‌کند. علی علیه السلام به او می‌گوید: آرام باش ای جهنم، این شخص را رها کن و واگذار که دوست و شیعه

من است و آن را بگیر که دشمن من است. قطعاً جهنم در آن روز، امر علی را اطاعت می‌کند بیشتر از غلام شما که امر ارباب خود را اطاعت می‌کند، که اگر اراده کند او را به هر سوی می‌فرستد، به چپ یا راست. و قطعاً جهنم آن روز بیشتر از همه خلایق، مطیع امر علی علیه السلام است، چرا که علی در آن روز، تقسیم کننده بهشت و جهنم است.

ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی بن زکریا ابو عباس قطان، از محمد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن داهر، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السلام بهشت و جهنم را میان بندگان تقسیم می‌کند؟ فرمود زیرا محبت و دوستی او ایمان و دشمنی با او کفر است. بهشت تنها برای اهل ایمان و جهنم تنها برای کافران خلق شده است؛ پس او علیه السلام به همین علت، آتش و بهشت را تقسیم می‌کند. تنها محبان او وارد بهشت می‌شوند و تنها دشمنان او وارد جهنم می‌شوند. مفضل گفته است: پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! آیا همه پیامبران و اوصیا علیهم السلام او را دوست می‌داشتند، و دشمنان آن‌ها با علی علیه السلام دشمن بودند؟ فرمود: آری پرسیدم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیا نمی‌دانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند. او فقط وقتی که خدا به دست او فتح و پیروزی را حاصل کند، برمی گردد؟ سپس پرچم را به علی علیه السلام داد و خداوند به دست علی علیه السلام پیروزی را حاصل گرداند. گفتم: آری می‌دانم.

فرمود: آیا نمی‌دانی. وقتی پرنده بریان برای پیامبر آوردند، وی فرمود: ای خدا! کسی را که تو و من بیشتر از همه دوستش می‌داریم نزد من بیاور تا همراه من از این گوشت بخورد، و منظور او علی علیه السلام بود. گفتم: آری می‌دانم. فرمود: آیا جایز است انبیای خدا و پیامبران او و اوصیای آن‌ها کسی را که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست می‌دارند و او هم خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد، دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: آیا ممکن است امت‌های پیامبران پیشین، محبوب خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و انبیای او علیهم السلام را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه. فرمود: پس ثابت شد که هم پیامبران خدا و فرستادگان او و همه مؤمنان، محب و دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و ثابت شد که دشمنان و مخالفان آن‌ها دشمن اهل بیت و دوستداران اهل بیت هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد. گفتم: آری. فرمود: از گذشتگان امت تا آیندگان امت، تنها کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد، به بهشت وارد می‌شود و از گذشتگان امت تا آیندگان امت، تنها کسی که با علی علیه السلام دشمنی کند، به جهنم وارد می‌شود، بنابراین او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. مفضل بن عمر گفت: به امام گفتم: ای فرزند رسول الله! خداوند برایتان گشایش و فرج حاصل کند که به من آرامش دادید. از آن علمی که خداوند به شما آموخته، برای من بیشتر بگویید. امام فرمود: ای مفضل! بپرس. گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا خود علی علیه السلام محب و شیعه‌اش را به بهشت و دشمنش را به دوزخ وارد می‌کند یا رضوان و مالک؟ فرمود: ای مفضل! آیا نمی‌دانی هزار سال پیش از خلقت، خداوند، روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای ارواح پیامبران مبعوث ساخت؟ گفتم:

بلی می‌دانم. فرمود: آیا نمی‌دانی پیامبر آن‌ها را به توحید و یکتاپرستی و اطاعت از خدا و پیروی از امر خدا فرا خواند و در ازای آن به آن‌ها بهشت را وعده داد، و به هر کس که خلاف آن‌چه پیامبران گفتند و پذیرفتند، انجام دهد و خدا را انکار کند، دوزخ را وعده داد؟ گفتم: آری می‌دانم. فرمود: آیا پیامبر ضامن وعده ای که داده و از جانب خداوند عز و جل شنیده، نیست؟ گفتم: آری هست. فرمود: آیا علی علیه السلام خلیفه و امام امت او نیست؟ گفتم: آری هست. فرمود: آیا رضوان و مالک، خود از جمله ملائکه و استغفار کنندگان برای شیعه او و نجات یافتگان با محبت او نیستند؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: بنابراین، علی بن ابی طالب از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله تقسیم کننده بهشت و دوزخ است و سلم و رضوان و مالک به امر خداوند تبارک و تعالی تحت فرمان او هستند. ای مفضل! این حدیث را بیاموز که از علوم پنهان و پوشیده است و آن را جز برای اهلش بازگو نکن.

ابو عبدالله علی بن بابویه قمی «در احادیث اربعین»، از چهل شیخ، از چهل صحابی، از ابو علی حسن بن علی بن ابو طالب هموشه فرزادی مقری، از ابوالحسین یحیی بن حسن بن اسماعیل حسنی حافظ از طریق املاء، از ابو نصر احمد بن مروان بن عبدالوهاب مقری معروف به خبّاز از طریق قرائت نزد او، از ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله مقری عدل، از طریق قرائت نزد او در حالی که من می‌شنیدم، از قاضی ابوالحسین عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی، از اسحاق بن محمد بن ابان نخعی، از یحیی بن عبدالحمید حمّانی، از شریک بن عبدالله نخعی روایت کرده است، وقتی اعمش در بستر مرگ افتاده بود،

نزد او بودیم که ابو حنیفه و ابن ابی لیلی برای دیدن او آمدند. ابوحنیفه که از همه آن‌ها بزرگ‌تر بود رو به اعمش کرد و گفت: ای ابو محمد! از خدا بترس، تو در اولین روز از حیات اخروی و آخرین روز حیات دنیوی قرار داری و درباره علی بن ابی طالب حرف‌ها و حدیث‌هایی گفته ای که اگر دست از آن‌ها برداری، برایت بهتر است. اعمش گفت: آیا به کسی هم‌چون من چنین سخنی گفته می‌شود! مرا بنشانید تا به جایی تکیه دهم و سپس گفت: ابو متوکل ناجی از ابو سعید خدری، از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند عز و جل به من و علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: هر کس را که با شما دشمنی کرده به دوزخ و هر کس را که شما را دوست داشته، به بهشت وارد کنید و این معنی کلام خداست که می‌فرماید: «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» ابوحنیفه برخاست و گفت: برخیزید، تا بیشتر از این نگفته و ادعای بزرگ‌تری نکرده است، برویم. به خدا سوگند، هنوز از در خانه‌اش بیرون نرفته بودیم که اعمش که رحمت خداوند بر او باد، درگذشت.

سید رضی در کتاب «المناقب الفاخرة فی العتره الطاهرة»، از قاضی امین ابو عبداللّٰه محمد بن علی بن محمد حلابی مفازی، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از ابو عبداللّٰه حسین بن حسن دیاس، از علی بن محمد بن مخلد، از جعفر بن حفص، از سواد بن محمد، از عبداللّٰه بن نجیح، از محمد بن مسلم بطائحی، از محمد بن یحیی انصاری، از عمویش حارثه، از زید بن عبداللّٰه بن مسعود، از پدرش، روایت کرده است که: روزی نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا!

حق را به من نشان بده تا از او پیروی کنم؟ فرمود: یا ابن مسعود به آن پستو برو. وارد پستو شدم، دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام رکوع و سجده می‌کرد و در تعقیب نماز خود می‌گفت: خدایا! به حرمت محمد، بنده و پیامبرت، گنه کاران شیعه مرا ببخش. ابن مسعود گفت: بیرون آمدم تا آن‌چه را دیدم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کنم. دیدم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال رکوع و سجود است و می‌گوید: خدایا به حرمت بنده‌ات علی، گنه کاران امت من را ببخش. ابن مسعود گفته: من ترسیدم و بیهوش شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود: ای ابن مسعود! آیا بعد از ایمان، کافر شدی؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم، اما دیدم علی علیه السلام به حق تو از خداوند تعالی مسئلت می‌کند و تو به حق علی.

فرمود: ای ابن مسعود، خداوند تبارک و تعالی، من، علی، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را هزار سال قبل از خلقت هستی از نور عظمت خود خلق کرد؛ زمانی که هیچ تسبیح و تقدیسی نبود. سپس خداوند نور مرا شکافت و آسمان‌ها و زمین را از آن آفرید. و لذا من از آسمان‌ها و زمین برترم و نور علی علیه السلام را شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید پس علی علیه السلام از عرش و کرسی برتر است. و نور حسن علیه السلام را شکافت و لوح و قلم را از آن آفرید. و حسن علیه السلام از لوح و قلم برتر است. نور حسین علیه السلام را شکافت و بهشت‌ها و حورالعین را از آن آفرید. پس حسین علیه السلام از آن‌ها برتر است. آن‌گاه، شرق و غرب تاریک شد و ملائکه از آن تاریکی به خداوند عز و جل شکایت کردند و گفتند: خدایا! به حق این نورهایی که خلق کردی، این تاریکی را از ما دور کن. خداوند عز و جل روحی را آفرید و به روح دیگر نزدیک کرد و از آن دو نوری آفرید. پس نور را به روح افزود

و زهرا سلام الله علیها را از آن خلق کرد. به همین علت آن حضرت، زهراء (درخشان، نورانی) نامیده شد و مشرق و مغرب از آن نور روشن شد. ای ابن مسعود، وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند عز و جل به من و علی علیه السلام می‌گوید: هر که را خواستید به جهنم ببرید، و این معنی کلام خداوند است که فرمود: «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» کفار کسی است که نبوت و رسالت مرا انکار می‌کند و عنید کسی است که با علی و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد و شیعه او دشمنی بورزد.

شرف الدین نجفی گفته شیخ در کتاب امالی را با سند خود از رجال خود، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیه «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» در شأن من و علی ابن ابی طالب نازل شده است. به این ترتیب که وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند مرا شفیع می‌گرداند و تو را ای علی شفیع می‌گرداند، و خداوند مرا می‌پوشاند و تو را ای علی می‌پوشاند، پس حق تعالی به من و تو می‌گوید «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» یعنی هر کس با شما دشمنی کرده است. و هر کس را که شما را دوست داشته است به بهشت وارد کنید که فقط او مؤمن است.

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن شاذان، در کتاب «مناقب المائه لعلی ابن ابی طالب و الائمه من ولده علیهم السلام» (صد فضیلت علی علیه السلام و ائمه معصومین) آمده است: فضیلت بیست و سوم: امام محمد باقر، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از

امیرالمؤمنین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین روایت کرده است: از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درباره معنی «أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» پرسیدند. آن حضرت فرمود: ای علی! وقتی روز قیامت برپا شود و مردم یک جا جمع شوند؛ من و تو در آن روز در سمت راست عرش خدا خواهیم بود. خداوند باری تعالی می‌گوید: ای محمد و ای علی! برخیزید و دشمنان و مخالفان خود را و هر که شما را انکار کرده و با شما مخالفت ورزیده و شما را تکذیب کرده است، در آتش‌اندازید.

أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ

(خداوند فرمان می‌دهد:) هر کافر حق ستیزی را در دوزخ افکنید!

مَّنَّاعٍ لِّلْخَیرِ مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ

آن‌کسی که به شدت مانع خیر و متجاوز و در شک و تردید بوده است.

الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِیاهُ فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ

همآن‌کسی که معبود دیگری با خدا قرارداده بود، (آری) او را درعذاب شدید بیفکنید!

قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَیتُهُ وَلَکِن کَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ

و همنشینش (از شیاطین) می‌گوید: «پروردگارا! من او را به طغیان وانداشتم، بلکه او خود در گمراهی دور و درازی بود!»

از امام صادق علیه السلام در خصوص تفسیر حروف مقطّعه قرآن روایت کرده است که: «و اما نون رودی در بهشت است، که خداوند عزّ و جلّ به آن فرمود: بسته شو، پس بسته شد. سپس خداوند عزّ و جلّ به قلم فرمود: بنویس. بنابراین قلم، آن‌چه وجود داشته و آن‌چه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را در لوح محفوظ نوشت. جوهر، جوهری از نور است و قلم، قلمی از نور است، و لوح، لوحی از نور است.

سفیان گفت: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ممکن است که امر لوح و قلم و جوهر را برای من کاملاً توضیح دهید، و آن‌چه را خداوند به شما آموخته، به من بیاموزید؟ فرمود: ای ابن سعید! اگر شایسته جواب دادن نبودی، پاسخ تو را نمی‌دادم؛ نون، فرشته ای است که به قلم منتقل می‌کند و قلم نیز فرشته است، و قلم به لوح منتقل می‌کند و لوح نیز فرشته است، و لوح به اسرافیل منتقل می‌کند و اسرافیل به میکائیل منتقل می‌کند، و میکائیل به جبرئیل منتقل می‌کند، و جبرئیل به انبیا وپیامبران صلوات اللّٰه علیهم اجمعین منتقل می‌کند. گفت: سپس فرمود: ای سفیان! به پاخیز [و برو] که خاطرمان از تو جمع نیست.

شرف الدین نجفی، از حسن بن محبوب با سند خود، از صندل، از داود بن فرقد، ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که آن سوره حسین بن علی علیه السلام است. به آن روی آورید تا خداوند، شما را رحمت کند. آن‌گاه ابو اسامه که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: چگونه این سوره مخصوص حضرت امام حسین علیه السلام شد؟

حضرت علیه السلام فرمود: آیا نمی‌شنوی که خداوند می‌فرماید: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیةً مَّرْضِیةً * فَادْخُلِی فِی عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی»؟ این تنها حسین بن علی علیه السلام را منظور دارد. چون اوست که نفسی مطمئن و خشنود و خداپسند دارد و یاران او از خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشند که در روز قیامت از خداوند خشنودند و خداوند نیز از ایشان خشنود است. این سوره درباره حسین بن علی علیه السلام و شیعیان او و مخصوصاً شیعیان خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شده است. هر که همواره سوره فجر را قرائت کند، در بهشت، همراه حسین علیه السلام و در مرتبه او خواهد بود. به درستی که خداوند، قدرتمند و حکیم است.

ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از عبّاد بن سلیمان، از سدیر صیرفی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن از جان دادن ناخشنود می‌شود؟ ایشان فرمود: نه، چون فرشته مرگ نزد مؤمن می‌آید تا جانش را بگیرد، او در آن دم بی‌تابی می‌کند. فرشته مرگ به او می‌گوید: ای دوست خدا! بی‌تابی نکن، سوگند به خدایی که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را بر حق به پیامبری برانگیخت، من بر تو نیک خواه‌تر و دلسوزتر از پدری نیک خواه و مهربان بر فرزندش می‌باشم، پس چشم بگشا و بنگر. در آن هنگام فرشته مرگ، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام اللّٰه علیها و حسن و حسین علیهما السلام و دیگر امامان از

فرزندان ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - را بر او نمودار می‌سازد و می‌گوید: اینان همراهان تو می‌باشند. او چشم باز می‌کند و به ایشان می‌نگرد؛ سپس نفس او را چنین ندا دهند: «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد - «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیةً» به ولایت، «مَّرْضِیةً» به ثواب، «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی» یعنی در زمره محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد - «وَادْخُلِی جَنَّتِی»، در این هنگام هیچ‌چیز برای او دوست داشتنی‌تر از این نیست که روحش جدا شود و به ندا دهنده بپیوندد.

و از وی، از محمّد بن قاسم، از عبید بن کثیر، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن فضیل، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» فرمود: ما آن گردنه هستیم که هر کس از آن بالا رود، نجات می‌یابد. خداوند به سبب ما، گردن‌های شما را از دوزخ رهایی می‌بخشد.

کتاب صفة الجنّة و النّار: از سعید بن جناح، از عوف بن عبد اللّٰه ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان - در حدیثی طولانی در وصف دوزخیان- فرمود: سپس بر هر شاخه از درخت زقّوم، هفتاد هزار مرد می‌آویزند و آن درخت، نه خم می‌شود و نه می‌شکنند. آن‌گاه آتش از پشت ایشان وارد می‌شود و به قلب‌هایشان راه می‌یابد.

اصبغ بن نباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در آخرالزّمان - که بدترین زمان هاست - زن‌هایی پیدا می‌شوند که پوشیده و عریان هستند و با آرایش بین مردم ظاهر می‌شوند، آنان از دین خارج‌اند و در فتنه‌ها داخل‌اند، علاقه به شهوات دارند، و کوشای در لذّات دنیا هستند، حرام‌های خدا را حلال می‌شمارند، [از این رو،] در جهنّم و دوزخ مخلّد می‌باشند.»

صعصعه گفت: یا امیرالمؤمنین! سؤال من نیز از نشانه‌های دجّال است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای صعصعه! بیدار باش که دجّال هنگامی خواهد آمد، که مردم نماز را ضایع کنند، در امانت خیانت نمایند، دروغ را حلال بشمارند، اهل ربا و رشوه باشند، ساختمان‌های بلند و باشکوهی بنا کنند، هوسرانی نمایند، دین خود را به دنیا بفروشند، ریختن خون یک‌دیگر را سبک بشمارند، حلم و بردباری را ضعف و ناتوانی پندارند، ظلم را فخر بدانند، امرا و فرماندهان آنان فاجر و فاسق باشند، وزرا و امنای آنان خیانت کار باشند، علمای آنان فاسق شوند، ظلم آشکار شود، طلاق فراوان گردد، مرگ ناگهانی زیاد شود، قرآن را زینت کنند، مساجد را زیور نمایند، مناره‌های مساجد بلند شود، قلب‌ها خراب گردد، عهدها و پیمان‌ها شکسته شود، آلات موسیقی و طرب به کار گرفته شود، شراب و زنا آشکار شود، خائن امین شمرده شود، امین را خیانتکار بدانند، زن‌ها از حرص به دنیا با مردها در تجارت همراه شوند، بر زین‌ها و استرها [و مرکب‌های متداول] سوار شوند، سلام را برای شناسایی انجام دهند، شاهد فضولاً شهادت بدهد، مردم

لباس میش بپوشند و در باطن گرگ و درّنده باشند، قلوب مردم از هر چیز تلخی تلخ‌تر و از هر مرداری بدبوتر باشد، در چنین زمانی تو باید فریاد برآوری و بگویی: نجات نجات نجات، فرار فرار فرار، و از آن مردم فرار نمایی.»

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که به این‌جا رسید اصبغ بن نباته برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! دجّال چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای اصبغ! نام دجّال، صیفی بن عائد [صائد بن صید] است، شقی و بدبخت کسی است که او را تصدیق کند، و سعید و خوشبخت کسی است که او را تکذیب نماید، او در عقبه ای در شام به نام عقبه افیق چون سه ساعت از روز جمعه می‌گذرد به دست کسی که حضرت مسیح پشت سر او نماز می‌خواند کشته خواهد شد.»

کتاب عبد الملک بن حکیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: یک شب داود علیه السّلام در حالی که زبور را تلاوت می‌کرد، بیدار ماند و به عبادت خود خوشبین شد. قورباغه ای به او ندا داد که ای داود، از بیداری یک شبت خودبین می‌شوی با این‌که من در زیر این سنگ، چهل سال است که زبانم از ذکر خدای عزّ و جلّ باز نمانده است.

کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی جغد روز را روزه می‌گیرد و هنگامی که افطار می‌کند، قلبش در مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام محزون و افسرده «متدله» می‌شود تا صبح فرا برسد.

هم‌چنین از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از آن حضرت پیرامون روزی که خداوند مقدار آن را هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد، فرمود: امیرالمؤمنین در رجعتش به دنیا هزار سال فرمان‌روایی می‌کند.

هم‌چنین در روایت دیگری از ایشان آمده است که پس از آن‌که تبیین نمود علی علیه السلام در رجعتش به دنیا با ابلیس پیکار می‌کند و رسول الله پس از او ابلیس را می‌کشد و این که مراد از یوم الوقت المعلوم (روز زمان مشخص) همان روز رجعت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام هزار سال فرمان‌روایی می‌کند تا این که هر یک از مردان شیعه او صاحب هزار فرزند می‌شوند، یعنی هر سال یک پسر، سپس دو باغ سبز و خرّم بهشتی در مسجد کوفه و اطرافش به خواسته خداوند، پدیدار می‌شود.»

امام صادق علیه السلام داستان ولادت مهدی منتظر علیه السلام را بیان نمود تا آن‌که فرمود: او در آخرین روز از سال غایب می‌شود و هیچ‌کس او را نمی‌بیند تا روزی که همه کس و همه چشم‌ها او را مشاهده خواهند کرد. پس هر کسی غیر از این به شما گفت، او را تکذیب کنید. مفضل گفت: چه کسی مهدی منتظر علیه السلام را مورد خطاب قرار می‌دهد و چه کسی مخاطب او می‌شود؟ حضرت فرمود ملائکه و اجنّه مؤمن او را مورد خطاب خود قرار می‌دهند. سپس در مکه ظاهر می‌شود به خدا قسم ای مفضل گویی من او را می‌بینم که در حالی که عبای رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش او است و بر سرش عمّامه

ای زرد دارد و به پایش نعلینِ وصله زده شده رسول الله صلی الله علیه و آله است و در دستش چوبدستی دارد و بزهای لاغری را جلوی خود می‌راند تا این که آن را به بیت الله الحرام ببرد و در آن‌جا هیچ‌کس او را نمی‌شناسد. او به شکل جوانی زیبا، ظهور می‌کند. مفضل گفت: پس او چگونه ظاهر می‌شود؟ حضرت فرمود: او به تنهایی ظاهر می‌شود و به تنهایی به سوی بیت الله الحرام می‌آید و به تنهایی وارد کعبه می‌شود و در حالی که تنها است شب بر او پرده می‌افکند.

پس زمانی که چشم‌ها در خواب روند و شب بسیار تاریک شود، جبرئیل، میکائیل و ملائکه صف به صف به سوی او نازل می‌شوند و جبرئیل به او می‌گوید: ای مولای من، گفتار تو پذیرفته و فرمان تو روا است. سپس مهدی منتظر علیه السلام بین رکن و مقام می‌ایستد و فریاد بلندی می‌زند و می‌گوید: ای گروه پاکان و ای یاران باوفای من، ای کسانی که خداوند آن‌ها را برای ظهور من بر روی زمین، ذخیره کرده است، مطیعانه به سوی من بیایید. پس فریاد او به آن‌ها می‌رسد در حالی که آن‌ها در محراب‌هایشان و در بسترهایشان در شرق و غرب زمین هستند و آن فریاد را می‌شنوند به طوری که طنین آن فریاد به صورت یک پارچه در گوش همه مردان صدا در می‌آید و تمام آنان در یک چشم به هم زدن به سوی او می‌آیند تا در پیش او حضور یافته و نزد او شب را به صبح برسانند. آنان به تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در روز بدر، تن می‌باشند. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا مردی که به همراه حسین علیه السلام کشته شدند به همراه او ظهور می‌کنند؟ حضرت فرمود: بله، ظهور می‌کنند در حالی که اباعبدالله الحسین علیه السلام به همراه هزار دوست که از شیعیان علی علیه السلام هستند و عمامه سیاهی بر سر دارند، در میان آنان است.

مفضل گفت: عرض کردم ای مولای من آیا قائم علیه السلام، بیعت کسانی را که پیش از ظهور او و قبل از قیامش با او بیعت کردند تغییر می‌دهد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم علیه السلام، بیعت کفر و نفاق و خدعه است که خداوند آن بیعت و بیعت شونده را لعنت کند، بلکه، ای مفضل هنگامی که قائم علیه السلام پشتش را به بیت اللّٰه الحرام تکیه می‌دهد، دست مبارکش را دراز می‌کند در حالی که سفید خالص است و می‌گوید این دست خداوند و از خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ يبَايعُونَکَ إِنَّمَا يبَايعُونَ اللَّهَ يدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيدِيهِمْ فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا ينکُثُ عَلَى نَفْسِهِ» [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دست‌های آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند]، پس اولین کسی که دست او را می‌بوسد، جبرئیل علیه السلام است. سپس با او بیعت می‌کند و ملائکه و جنیان شریف و سپس یاران با وفای آن حضرت با او بیعت می‌کنند.

سپس حضرت می‌فرماید: زمانی که خورشید طلوع و نور افشانی می‌کند، فریاد زننده ای از عین الشمس با زبان عربی مبین فریاد می‌زند که هر کس در آسمان‌ها و زمین است آن را می‌شنود. آن فریاد زننده می‌گوید: ای جماعت خلائق، این مهدی آل محمد علیهم السلام است و او را با نام جدّش رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و کنیه‌اش می‌نامد و او را به پدرش حسن یازدهم تا حسن بن علی علیه السلام منسوب می‌کند و سپس می‌گوید: از او پیروی کنید تا هدایت شوید و با دعوت او مخالفت نکنید

که گمراه می‌شوید. پس اولین کسی که به ندایش لبیک می‌گوید، ملائکه و سپس اجنّه و بعد از آن خواص آن حضرت می‌باشند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. خلائق سرزمین‌ها از خشکی و دریا و از بادیه نشین و شهرنشین در حالی که با یک‌دیگر سخن می‌گویند و برخی از آنان درباره آن‌چه با گوش‌هایشان شنیدند، سؤال می‌کنند، روی می‌آورند. پس هنگامی که نزدیک غروب خورشید شود، فریاد زننده ای از مغرب زمین فریاد می‌زند: ای مردم، پروردگار شما در وادی خشکی از سرزمین فلسطین ظهور کرده است و او عثمان بن عنبسه اموی از فرزندان یزید بن معاویه است، پس از او پیروی کنید تا هدایت شوید. پس ملائکه و اجنّه و خواص آن حضرت، قول او را نمی‌پذیرند و او را تکذیب می‌کنند و تمام انسآن‌های مردد و دودل و منافق و کافر با فریاد اخیر گمراه می‌شوند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از آن دابّة الأرض در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود و بر چهره مؤمن می‌نویسد که او مؤمن است و بر روی کافر می‌نویسد که او کافر است.

«... تصبح طهران قصورها کقصور الجنّة، و نسوانها کالحور العین، یتلبّسن بلباس الکفّار، و یتزیین بزی الجبابرة. یرکبن السّروج، و لا یتمکّنّ لأزواجهنّ!. و لا تکفی مکاسب الأزواج لهنّ!. فرّوا منها إلی قلّة الجبال و من الجحر إلی الجحر کالثّعلب بأشباله!!!».

«تهران به حدّی می‌رسد که کاخهایش چون کاخهای بهشتی شود و زنانش چون حور العین باشند، جامکافران را بپوشند، خود را به شکل مستکبران درآورند، بر زینها سوار شوند، به همسران خود تمکین نکنند، و درآمد شوهرانشان آن‌ها را کفاف ندهد!، از آن‌ها به قلّکوه‌ها فرار کنید،

و همانند روباهی که بچّه‌های خود را برداشته‌اند از لانه ای به لانه ای می‌گریزد، کودکان خود را برداشته، از پناهگاهی به پناهگاهی بگریزید»!!.

یملک حریمکم، و یذبح أطفالکم، و یهتک نساءکم!. فکانّی بهم قد قتلوا أقواما تخاف النّاس أصواتهم و تخاف شرّهم!. ثمّ یاتی الزّوراء الظّالم أهلها، فیحون اللّه بینها و بین أهلها، فما أکثر طغیانها و أغلب سلطانها!. ألا یا ویل بغداد من الرّی من موت و قتل و خوف یشمل أهل العراق إذا حلّ بینهم السّیف!».

«بدا به حال این کوفشما، از دست سفیانی، که چه جنایاتی در آن انجام می‌دهد، به حریم شما تجاوز می‌کند، کودکان شما را سر می‌برد و ناموسهای شما را هتک می‌کند. گوئی آن‌ها را با چشم خود می‌بینم که مردان برجسته ای را کشته‌اند که مردم از صدای آن‌ها می‌ترسیدند و از صولت آن‌ها در وحشت بودند. آن‌گاه متوجّه بغداد می‌شود که مردمانش بسیار ستمگرند. پس خداوند در میان او و اهل بغداد حائل می‌شود. آه، چقدر جنایتگر و طغیان پیشه است. بدا به حال بغداد از ری (تهران) چقدر مرگ و میر و کشت و کشتار و وحشت و اضطراب فراوان می‌شود و هممردم عراق را ترس فرا گیرد هنگامی که شمشیر در میان آن‌ها حکمفرما شود».

«لا یزال القوم فی فسحة من ملکهم، ما لم یصیبوا منّا دما حراما فإذا أصابوا ذلک الدّم، فبطن الأرض خیر لهم من ظهرها. فیومئذ لا یکون

لهم فی الأرض ناصر، و لا فی السّماء عاذر!. و إذا أصابوا منّا الدّم الحرام، سلّط اللّه علیهم عبدا من عبیده أعور و لیس بأعور، یکون استئصالهم علی یده و ید أصحابه».

«این مردم تا خون حرامی از ما نریخته‌اند بر تخت قدرت تکیه می‌دهند، هنگامی که آن خون حرام را ریختنند دیگر زیرزمین برای آن‌ها بهتر از روی زمین است. آنروز در روی زمین یاوری ندارند و در آسمان عذری از آن‌ها پذیرفته نیست. چون خون حرامی از ما بریزند خداوند بندبی نام و نشان و نفوذناپذیری را بر آن‌ها مسلّط می‌کند که همآن‌ها به دست او ریشه کن می‌شوند».

«إذا دخلت الرّایات الصّفر مصر فغلبوا علیها، و قعدوا علی منبرها فلیحفر أهل الشّام أسرابا لهم فی الأرض، فإنّه البلاء!!! و إذا بلغک أنّهم نزلوا بالشّام، و هی السّرّة، فإن استطعت أن تلتمس سلّما فی السّماء أو نفقا فی الأرض فافعل. فإذا أقبلت الرّایات السّود من المشرق و الرّایات الصفر من المغرب، و التقت فی سرّة الشّام، فهناک البلاء، و بطن الأرض یومئذ خیر من ظهرها!!!».

«هنگامی که پرچمهای زرد وارد مصر شوند و بر سرزمین مصر چیره شوند و بر اریکقدرت تکیه دهند مردم شام در زمین برای خود تونل و پناهگاه بکنند که بلای بزرگی در انتظار آن‌هاست. تو نیز هنگامی که مطّلع شدی که آن‌ها در شام فرود آمده‌اند و بیابانهای شام را پر کرده‌اند، اگر بتوانی نردبانی پیدا کنی که در آسمان بالا روی حتما انجام بده، و اگر بتوانی تونلی در زمین بکنی حتما انجام بده، هنگامی که پرچمهای سیاه از مشرق و پرچمهای زرد از مغرب به راه افتادند و در شام به یک‌دیگر

رسیدند، آنروز روز بلا و گرفتاری است، و در آنروز زیر زمین بهتر از پشت آنست».

«بین یدی القائم موت أحمر، و موت أبیض.. ثمّ یکون بعد ذلک أحداث تشیب فیها النّواصی، و یسیر الصّمّ الصّلاب».

«در پیشقدم ظهور قائم (عج) مرگ سرخ و مرگ سفید فراوان باشد و آن‌گاه حوادث جانکاهی روی دهد که موها را سفید کند و چیزهای سفت و سخت به حرکت آورده می‌شود».

«إنّما هو کنظام الخرز، یتبع بعضه بعضا».

«چون دانه‌های تسبیح یکی به دنبال دیگری تحقّق خواهد یافت».

سالار شهیدان حوادث آخر الزّمان را در کشاکش دوران همانند دانه‌های تسبیح مجسّم می‌کنند که براساس نظم خاصّی چیده شده و با یک رشترابط به یک‌دیگر مربوط شده‌اند، اگر این رشتاتّصال پاره شود، دانه‌های تسبیح شتابان به دنبال یک‌دیگر فروخواهند ریخت. آری پدیده‌های عصر ما با نظام خاصّی که از پیش تعیین شده شتابان یکی به دنبال دیگری تحقّق می‌یابد و ما را به سوی روز موعود به پیش می‌رانند.

«قائم (عج) قیام نمی‌کند مگر پس از وحشت شدید، زلزله‌ها، فتنه‌ها و بلاهای فراگیری که بر مردم چیره شود و طاعونی پیش از آن‌ها شایع

شود و شمشیر برنده ای در میان عرب پدید آید و اختلاف در میان مردم درافتد و امور مذهبی مردم مختل شود و حالشان دگرگون گردد و هر صبح و شام آرزوی مرگ کنند، و آن در اثر طغیان و پرده دری مردم است که به خون یک‌دیگر تشنه می‌شوند و خون هم‌دیگر را می‌خورند».

به جائی رسیدم که مانند یک درگاه بود، و نور بسیار درخشنده ای از آن می‌تابید، به طوری که نمی‌شد ماوراء آن درگاه یا اعماق نور را دید. با این حال نور چشم من را آزار نمی‌داد. وقتی از درگاه عبور کردم خود را از دید و زاویمختلف می‌دیدم و در مورد هر چیز دیگر نیز دید درجه داشتم. خود را می‌دیدم که به سمت بالا و به سوی مرز ابر گونه ای صعود می‌کردم.

«دجّال بزرگ خروج می‌کند، چشم راستش معیوب است و چشم چپش خون آلود است، گوئی خون بسته است، حدقچشمش چون یک دانه عنّاب روی آب شناور است».

حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بر خداوند حق است کسانی را که شرب خمر می‌کنند، از آن‌چه که از شرمگاه فاحشه‌ها خارج می‌شود، سیراب کند و فاحشه‌ها، همان زناکارانی هستند که از شرمگاهشان چرکی خارج می‌شود که آن چرک، مخلوطی از ماده عفونی و خونی غلیظ است که گرما و گندیدگی آن، اهل جهنم را آزار می‌دهد.

امالی: از امام صادق علیه السلام درباره خمر سوال شد، فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اولین چیزی که پروردگارم مرا از آن نهی کرد پرستش بت‌ها، شراب خواری و جدال با مردان بود. خدای تعالی مرا رحمة للعالمین مبعوث کرد، و من محو می‌کنم تار و تنبور و نی و کارهای جاهلی و بت‌های آن‌ها و آلات قمار آن‌ها و سوگندهایشان را. پروردگارم قسم یاد کرد: هیچ بنده ای در دنیا خمر نمی‌نوشد مگر آن‌که در قیامت به او بنوشانم مثل آن‌چه که می‌نوشیده از حمیم، چه پس از ان عذاب شود یا امرزیده.

معانی الاخبار و خصال: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سه کس وارد بهشت نمی‌شوند: کسی که همیشه شراب بخورد و کسی که همیشه جادو کند و کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کند. و هر کس در حالی که دائم الخمر است بمیرد، خداوند او را از نهر غوطه می‌خوراند، گفته شد: نهر غوطه چیست؟ فرمود: آن نهری است که از فروج زن‌های روسپی جاری می‌شود و بوی آن اهل جهنم را رنج می‌دهد.

علل الشرایع: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه خدا شراب را حرام کرده است؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال شراب را به خاطر تأثیری که داشته و فسادی که ایجاد می‌کند حرام فرموده زیرا شراب موجب پیدا شدن ارتعاش در شارب آن بوده و نور و جوانمردی او را از بین برده و وادارش می‌کند که بر ارتکاب محرّمات جرات پیدا کرده و بر ریختن خونها مبادرت نموده و بر مرتکب شدن زنا اقدام نماید و اساسا شارب خمر وقتی مست شد اطمینانی نیست بلکه بسا با محارم

خود نزدیکی کرده در حالی که عقل و ادراکش بجا نیست و شرب خمر در شارب آن ایجاد نمی‌کند مگر هر شرّ و بدی را.

العلل: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید که: چون خدا عزّ و جلّ به آدم و زنش فرمان داد به زمین فرود آیند، و ابلیس نیز بدون همسر فرود آمد و مار هم بی‌همسر هبوط کرد، نخست کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود و نژادش از خود وی پدید آمدند. و مار نیز به همین صورت، اما نژاد آدم از همسرش بود، و به آدم و حوا را با خبر ساخت که این دو دشمن آن‌ها هستند.

و محمد بن یعقوب با سند خود از ابان، از کسی که برای او حدیث کرده است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همانا مریم علیه السلام عیسی را پس از نه ساعت وضع حمل کرد و هر ساعت به‌اندازه یک ماه بود.

ابن بابویه با سند خود از وهب بن منبِّه یمانی روایت می‌کند که گفته است: فردی یهودی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سئوال کرد و گفت: ای محمد! آیا قبل از این که آفریده شوی، در امّ الکتاب پیامبر بودی؟ ایشان فرمودند: آری. یهودی پرسید: و این یارانت قبل از این که خلق شوند، نامشان در کنار تو ثبت شده بود؟ ایشان فرمودند: آری. او گفت: پس حال که تو قبل از به دنیا آمدنت پیامبر بودی، چرا به مانند عیسی بن مریم، هنگامی که از شکم مادرت خارج شدی، با حکمت

سخن نگفتی، همان‌طور که تو خود نیز بدین امر اعتراف می‌کنی؟ آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پاسخ دادند: موضوع من با عیسی بن مریم فرق می‌کند، چرا که خداوند عیسی را از یک مادر و بدون پدر بیافرید، همان‌طور که آدم را بدون پدر و مادر به دنیا آورد، و اگر عیسی در هنگامی که از شکم مادرش بیرون آمد با حکمت سخن نمی‌گفت، مادرش در برابر مردم عذری برای ارائه نداشت، چرا که آن را بدون پدر به دنیا آورده بود و اگر این کار را نمی‌کرد، آن‌ها برخوردی به مانند برخورد با زنان شوهردار با او می‌کردند و به همین خاطر خداوند زبان و گفتار عیسی را عذری برای مادرش قرار داد.

علی بن ابراهیم می‌گوید: جبرئیل در گریبان مریم دمید و او در شب به عیسی باردار شد و صبح روز بعد او را زایید و بارداری او نه ساعت از روز به طول انجامید و خداوند ماه‌ها را به‌اندازه ساعت‌هایی برایش قرار داد. سپس جبرئیل علیه السلام مریم علیه السلام را صدا زد و «هُزِّی إِلَیکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی درخت خرمای خشک را تکان بده، و او نیز آن را تکان داد، و آن روز (روز برپایی) بازار بود و به همین خاطر چند بافنده با او روبرو شدند و بافندگی در آن زمان شریف‌ترین صنعت بود و آن‌ها بر روی قاطرهایی اشهب به سمت او آمدند و مریم به آن‌ها گفت: درخت خرمای خشک کجاست؟ آنان او را مسخره کردند و از خود راندند و او به آن‌ها گفت: خداوند درآمدتان رااندک گرداند و شما را در میان مردم مایه ننگ قرار دهد. سپس گروهی از تاجران نزد او آمدند و درخت خرمای خشک را به او نشان دادند و او به آن‌ها گفت: خداوند به درآمدتان برکت دهد و مردم را نیازمند شما سازد. هنگامی که او به درخت خرما رسید،

او را درد زایمان در برگرفت و عیسی را وضع حمل نمود و هنگامی که به او نگاه کرد، گفت: «یا لَیتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَکُنتُ نَسْیا مَّنسِیا» به دایی‌ام چه بگویم و جواب بنی اسرائیل را چه بدهم؟.

«فَنَادَاهَا»یعنی عیسی علیه السلام او را صدا زد، «مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیا» یعنی نهری را قرار داد «وَهُزِّی إِلَیکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی آن را تکان بده «تُسَاقِطْ عَلَیکِ رُطَبًا جَنِیا» یعنی خرمایی پاک بر تو فرو خواهید ریخت. درخت خرما برای مدت زمانی طولانی خشک شده بود. مریم دستش را به سمت درخت دراز کرد و آن برگ و میوه داد و خرمای تازه را برایش فرو ریخت و او خوشحال شد. سپس عیسی به مریم گفت: مرا قنداق کن و مرتب نما. مریم او را قنداق کرد و مرتب نمود و عیسی به او گفت: « فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَینًا فَإِمَّا تَرَینَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا و صمتاً» و آیه این چنین نازل شده است «فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیوْمَ إِنسِیا». سپس آن‌ها مریم را در محراب نیافتند و به دنبال او به راه افتادند و دایی‌اش زکریا نیز خارج شد، او به راه افتاد در حالی که عیسی در آغوش مریم بود. پس زنان مؤمن بنی اسرائیل شروع به پرتاب آب دهان خود به سمت او کردند و مریم با آنان صحبت نکرد تا زمانی که وارد محراب شد و بنی اسرائیل و زکریا نزد او آمدند و به او گفتند: «یا مَرْیمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیئًا فَرِیا» یعنی گناه بزرگی را مرتکب شدی «یا أُخْتَ هَارُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیا». و معنی سخن آنان «یا أُخْتَ هَارُونَ» یعنی ای خواهر هارون، این است که هارون، انسان فاسق و زناکاری بود، لذا مریم را به او تشبیه کردند که این مصیبتی که با خود آوردی و ننگی که دامن گیر بنی اسرائیل کردی، از کجا آمده است؟ و سپس مریم به عیسی که در گهواره بود، اشاره کرد، و آن‌ها به او گفتند: «کَیفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیا»

[چگونه با نوزادی که در گهواره است، سخن گوییم؟] سپس خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به سخن آورد و او گفت: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِی الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیا *وَجَعَلَنِی مُبَارَكًا أَینَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَیا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِی وَلَمْ یجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِیا *وَالسَّلَامُ عَلَی یوْمَ وُلِدتُّ وَیوْمَ أَمُوتُ وَیوْمَ أُبْعَثُ حَیا *ذَلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یمْتَرُونَ» و کلمه «یمْتَرُونَ» یعنی جدال می‌کنید. چشم راستش معیوب و چشم دیگرش چون ستارصبح بر پیشانی‌اش می‌درخشد. در چشم چپش چون زالوئی آمیخته با خون است. در میان دو چشمش نوشته شده: «کافر». هر درس خوانده و ناخوانده آنرا می‌خواند. وارد دریاها می‌شود و بر روی دریا حرکت می‌کند و دو کوه از دود در برابرش حرکت می‌کند و کوه سفیدی در پشت سرش که مردم آنرا خوراک تصوّر می‌کنند. در سال قحطی خروج می‌کند و بر مرکبی سرخ به طول هفتاد زراع سوار می‌شود. گامهایش یک میل است، زمین در زیر پاهایش درنوردیده می‌شود. بر آبی عبور نمی‌کند جز این‌که برای همیشه در زمین فرو می‌رود (خشک می‌شود)، با صدای بلند بانگ می‌زند که همشرق و غرب می‌شنود: ای دوستان و علاقمندان، به سوی من بشتابید که من همان آفریدگاری هستم که جهان را آفرید و کامل گردانید و هدایت نمود. من ربّ اعلای شما هستم، این بهشت منست برای کسیکه مرا سجده کند و هرکس نافرمانی کند به دوزخ فرو می‌برم!!!. دشمن خدا دروغ می‌گوید، او کور است و خداوند کور نیست».

هم‌چنین برای تفسیر قربانی بزرگ، وجه دیگری نیز وجود دارد: فضل گفت: شنیدم، امام رضا علیه السلام می‌فرماید: چون خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا به جای پسرش اسماعیل علیه السلام، آن قوچ را که بر او نازل کرد سر ببرد ابراهیم علیه السلام آرزو کرد که ای کاش او پسرش را با دستانش سر می‌برید و به او فرمان سر بریدن آن قوچ به جای اسماعیل علیه السلام داده نمی‌شد. هدف ابراهیم علیه السلام از این آرزو آن بود که با این کار غم کسی که عزیزترین پسرش را به دست خود سر می‌برد در دلش افکنده شود و از این رو شایسته والاترین درجات پاداش گیرندگان بر بلاها شود. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای ابراهیم، از میان مخلوقاتم چه کسی را از همه بیشتر دوست داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، هیچ بنده ای را خلق نکردی که در نزد من محبوب‌تر از محبوبت محمد صلی اللّٰه علیه و آله باشد. بدین سان خداوند به او وحی فرمود که او برایت عزیزتر است یا جانت؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه او عزیزتر از جان من است. خداوند فرمود: فرزند او برایت عزیزتر است یا فرزندت؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه فرزند او عزیزتر از فرزندانم است. خداوند فرمود: فرزند او مظلومانه به دست دشمنانش سر بریده شد؛ این امر دلت را بیشتر به درد می‌آورد یا سر بریده شدن پسرت به دست تو در راه اطاعت از من؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه سر بریده شدن فرزند او به دست دشمنانش دلم را بیشتر به درد می‌آورد. خداوند فرمود: ای ابراهیم، گروهی که می‌پندارند از امت محمد هستند پسرش حسین را پس از او از روی ظلم و دشمنی به مانند آن قوچ سر می‌برند و با این کارشان مستوجب خشم من می‌شوند. ابراهیم علیه السلام با شنیدن این سخن بی‌تابی نمود، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند

عزوجل به او وحی فرمود که ای ابراهیم، خون بهای بی‌تابی‌ات بر پسرت اسماعیل را در صورت سر بریدنش به دست خودت با بی‌تابی‌ات بر حسین و کشته شدنش دادم و والاترین درجات پاداش گیرندگان بر بلایا را بر تو واجب ساختم. آیه {و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.} نیز به همین امر اشاره دارد.

تفسیر علی بن ابراهیم: معاویه بن عمار گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل در غروب خورشید روز ترویه نزد ابراهیم علیه السلام آمد و فرمود:

ای ابراهیم، با این آب، خود و خانواده‌ات را سیراب کن. در آن روزگار میان مکه و عرفات آبی وجود نداشت؛ از این رو آن روز، ترویه نامیده شد. جبرئیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام را تا مِنی برد. ابراهیم علیه السلام نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را در آن‌جا خواند تا آن‌که خورشید برآمد. آن‌گاه به سوی عرفات بیرون رفت و در نمره که در دل عرنه است، فرود آمد.

با غروب خورشید بیرون رفت و غسل نمود و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواند. هم‌چنین در جایگاه مسجدی نماز خواند که در عرفات است. در آن‌جا سنگ‌هایی سفید بود و آن سنگ‌ها در مسجدی وارد شدند که او بنا نهاد. سپس جبرئیل او را به آن‌جایگاه برد و فرمود: ای ابراهیم، به گناهت اعتراف کن و مناسکت را بشناس. از این رو آن‌جا عرفه نامیده شد. ابراهیم علیه السلام تا غروب خورشید در آن‌جا ماند. سپس جبرئیل او را به حرکت درآورد و فرمود: ای ابراهیم، به سوی مشعر الحرام بیا؛ از این رو آن‌جا مُزدَلِفه نامیده شد. جبرئیل او را به مشعر

الحرام آورد. ابراهیم علیه السلام در آن‌جا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواند. سپس شب را در آن‌جا ماند تا آن‌که نماز صبح را در آن‌جا گزارد و موقف را به او نشان داد. سپس او را حرکت داده و به مِنی آورد. جبرئیل به او فرمان رمی جمره عقبه را داد و در آن‌جا بود که ابلیس بر او نمایان شد. سپس جبرئیل به او فرمان سر بریدن را داد. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات آمد شب را در مشعر الحرام که همان کوه کوچک قُزَح است، ماند. او در خواب دید که پسرش را سر می‌برد. ابراهیم علیه السلام به همراه مادر پسرش به حج آمده بود. وقتی به منی رسید به همراه خانواده‌اش رمی جمره کرد. وی به ساره فرمان داد تا به زیارت کعبه برود و پسرش را از رفتن بازداشت و او را به جایگاه جمره وسطی آورد. او با پسرش به مشورت پرداخت و همان‌طور که خداوند، سخنش را حکایت کرده است به او {گفت: ای پسرک من، من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس ببین چه به نظرت می‌آید؟} پسرش نیز همان‌طور که خداوند، سخنش را حکایت فرمود، گفت: به فرمان خداوند عمل کن. {ای پدر من، آن‌چه را ماموری بکن. ان شاء اللّٰه مرا از شکیبایان خواهی یافت.} و هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند. پیر مردی روی آورد و گفت: ای ابراهیم، از این پسر چه می‌خواهی؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: می‌خواهم او را سر ببرم. او گفت: پناه بر خدا، می‌خواهی پسری را سر ببری که گوشه چشمی از خداوند نافرمانی نکرده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند مرا به این کار فرمان داده است. او گفت: پروردگارت تو را از این کار باز می‌دارد و این تنها شیطان است که به تو چنین فرمان داده است. ابراهیم علیه السلام به او فرمود: وای بر تو، آن‌کسی که مرا به این‌جا رسانده و سخنی که در گوشم طنین‌انداخته مرا به انجام این کار فرمان

داده است. او گفت: نه به خدا قسم این تنها شیطان است که به تو چنین فرمان داده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، به خداوند سوگند که با تو سخن نمی‌گویم. سپس تصمیم به سر بریدن گرفت. او گفت: ای ابراهیم، تو امام و مقتدای دیگران هستی. اگر تو او را سر ببری، مردم نیز فرزندانشان را سر می‌برند. ابراهیم علیه السلام با او سخن نگفت و رو به پسرش کرد و با او درباره سر بریدنش به مشورت پرداخت. وقتی هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند، پسر ابرهیم علیه السلام گفت: پدرجان، چهره‌ام را بپوشان و بندم را محکم کن. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرکم، هم تو را بببندم و هم تو را سر ببرم؟ خیر، به خداوند سوگند که امروز این دو کار با هم را در حق تو انجام نمی‌دهم. ابراهیم علیه السلام گلیمی که زیر پالان خر می‌گذارند را برای او پهن کرد. سپس او را روی آن خواباند و چاقو را در دست گرفت و روی گلوی او قرار داد. ابراهیم علیه السلام سر به آسمان برداشت. سپس آن را به سمت پسرش عرضه داشت و جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند. جبرئیل آن قوچ را از کوه ثبیر پایین کشاند و پسر را از زیر دستان ابراهیم عیه السلام برانگیخت و آن قوچ را به جایش گذاشت. ندایی از سمت چپ مسجد خیف به گوش ابراهیم علیه السلام رسید{که ای ابراهیم. رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. * راستی که این همان آزمایش آشکار بود.} حضرت فرمود: ابلیس به مادر پسر ابراهیم علیه السلام برخورد. این برخورد، زمانی بود که ساره در وسط آن وادی روبروی بیت الله الحرام بود و به کعبه نگریست. ابلیس به او گفت: آن پیرمردی که دیدم که بود؟ ساره گفت: او شوهرم است. ابلیس گفت: آن خادم که با او دیدم که بود؟ ساره گفت: او پسرم است. ابلیس گفت: شوهرت را دیدم که پسرت را خوابانده و چاقو را در دست

گرفته بود تا او را سر ببرد. ساره گفت: دروغ می‌گویی. ابراهیم، دلسوزترین مردم است. چگونه ممکن است پسرش را سر ببرد؟! ابلیس گفت: سوگند به پروردگار آسمان و زمین و پروردگار این خانه که او را دیدم که پسرت را خوابانده و چاقو را در دست گرفته بود. ساره گفت: چرا؟ ابلیس گفت: پنداشت که خداوند، او را به انجام این کار فرمان داده است. ساره گفت: در این صورت حق دارد که از پروردگارش فرمانبرداری کند. به دل ساره افتاده بود که ابراهیم علیه السلام به انجام کاری درباره پسرش فرمان داده شده است. وقتی ساره مناسکش را انجام داد به سرعت در آن وادی به راه افتاد و به سمت مِنی بازگشت. او دستش را روی سرش قرار داده بود و می‌گفت: پروردگارا، مرا به دلیل آن‌چه با مادر اسماعیل کرده ام، مؤاخذه نکن. راوی می‌گوید که از حضرت پرسیدم: ابراهیم علیه السلام می‌خواست کجا پسرش را سر ببرد؟ حضرت پاسخ داد: در جمره وسطی. حضرت هم‌چنین فرمود: آن قوچ از آسمان بر روی کوهی نازل شد که در سمت راست مسجد مِنی واقع است. آن قوچ در سیاهی غذا می‌خورد و در سیاهی راه می‌رفت و شاخدار بود. راوی می‌گوید که از حضرت پرسیدم: چه رنگی بود؟ حضرت پاسخ داد: سفید آمیخته با سیاهی و به رنگ خاک بود.

می گوید: نزد عمر بن عبد العزیز بودم. او از من درباره آن قربانی پرسید. پاسخ دادم: او اسماعیل علیه السلام بوده است. استدلالم نیز آیه {و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم.} بود. وی پیکی را به دنبال مردی از شام فرستاد. آن مرد، یهودی بود. سپس اسلام آورده و مسلمان شایسته ای شده بود. عمر معتقد بود که او از

دانشمندان یهود است؛ از این رو در حضور من از او درباره آن قربانی پرسید. او پاسخ داد: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. سپس گفت: ای امیر المؤمنین، به خداوند سوگند که یهودیان، این را می‌دانند، اما از این که او پدر عرب‌ها است و آن فرمان الهی درباره‌اش نازل شد، بر شما عرب‌ها حسد می‌ورزند؛ از این رو این مسئله را انکار می‌کنند و مدعی‌اند که آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده است؛ زیرا اسحاق علیه السلام، پدر آنان است. سخن طبرسی به پایان رسید.

محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در سخنی درباره جبرئیل علیه السلام فرمودند: چون روز ترویه (سیراب کردن) فرا رسید، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: آب بردار و این‌گونه آن روز ترویه نام گرفت. سپس او را به مِنی آورد و شب در آن‌جا ماندگار کرد. روز بعد او را به عرفات آورد و پیش از فرا رسیدن روز عرفه، خیمه ای بر زمین نَمِرَه برایش برپا کرد و در آن‌جا با سنگ‌های سفید مسجدی ساخت (ابراهیم علیه السلام به همین مسجدی که در نَمِرَه قرار دارد و به نام او معروف است و امام، نماز روز عرفه را آن‌جا می‌خواند، وارد شد) و او نماز ظهر و عصر را در آن‌جا به جای آورد؛ روز بعد او را به عرفات آورد و گفت: این‌جا عرفات است. در این‌جا مناسک خود را بشناس و به گناهانت اعتراف کن و این‌گونه آن‌جا عرفات نام گرفت. سپس رو به سوی مُزدَلِفه گذاشت و

آن‌جا مزدلفه نام گرفت؛ چرا که ابراهیم علیه السلام در آن‌جا به سوی خدا ازدلاف کرد و نزدیکی جُست. سپس به مشعر الحرام رسید و آن‌جا بود که خداوند به او فرمان داد تا پسرش را سر ببرد، حال آن‌که او خلق و خو و چهره فرزندش را بسیار دوست می‌داشت و به او عادت کرده بود. چون صبح شد ابراهیم از مشعر رو به سوی مِنی گذاشت و به مادر او گفت: تو به زیارت خانه خدا برو و آن تازه جوان را نزد خود نگه داشت و گفت: پسرم! الاغ و چاقو را بیاور. می‌خواهم برای خداوند قربانی کنم. چون سخن به این‌جا رسید، ابان از ابو بصیر پرسید: ابراهیم علیه السلام، الاغ و چاقو برای چه می‌خواست؟ ابو بصیر گفت: می‌خواست اسماعیل را با چاقو سر ببرد و سپس بر الاغ سوار کند و برای خاک سپاری آماده‌اش نماید.

آن حضرت (علیه السلام) فرمود: پسر الاغ و چاقو را آورد و گفت: ای پدر! قربانی کجاست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارت می‌داند کجاست. ای پسرم! سوگند به خدا که تو آن قربانی هستی. خداوند مرا فرمان داده تا تو را سر ببرم، چه می‌گویی؟ «قَالَ يا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ» چون ابراهیم علیه السلام خواست سرش را ببرد، گفت: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم! دست و پایت را ببندم و سرت را ببرم؟ به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین‌انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت؛ در آن دم پیرمردی سر رسید و عرض کرد: از این پسر چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می‌خواهی تازه جوانی را که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: آری، خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: چنین

نیست، پروردگارت دوست ندارد تو چنین کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! من این سخن را از همآن‌کسی شنیدم که خود مرا به این‌جایگاه که می‌بینی رساند. نه، سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن‌گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می‌کنند. اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. دست بردار. امّا ابراهیم با او سخن نگفت.

ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام پسرش را در جَمره وُسطَی بر زمین خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید، امّا جبرئیل لبه چاقو را از روی گلوی پسر برگرداند. چون ابراهیم علیه السلام نگریست، لبه چاقو را برگشته دید. باز آن را از لبه برّنده‌اش گذاشت، امّا دوباره جبرئیل آن را به پشت برگرداند و چند بار چنین گذشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا» و جبرئیل علیه السلام، پسرش را از زیر دستانش بیرون کشید و گوسفندی از قلّه کوه ثَبیر فرود آورد و به زیر دستانش نهاد؛ در آن دم پیرمرد پلید پدید آمد و نزد پیرزنی که در میان آن وادی به کعبه می‌نگریست، رفت و به او گفت: در مِنی پیرمردی را دیدم، او کیست؟ و اوصاف ابراهیم علیه السلام را برشمرد. گفت: او شوهر من است. پیرمرد گفت: آن پسری که همراه داشت که بود؟ و اوصاف پسرش را برشمرد، گفت: او پسر من است. پیرمرد گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: هرگز، ابراهیم علیه السلام مهربانترین کسی است که

دیده‌ام. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ پیرمرد گفت: به پروردگار آسمان‌ها و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: برای چه؟ پیرمرد گفت: گمان می‌کرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. چون پیرزن مناسک خود به پایان رساند، ترسید که مبادا درباره فرزندش امری نازل شده باشد. پس چنان‌که گویی کنون پیش چشم من است، در آن وادی پا به دویدن گذاشت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن‌چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. وقتی ساره به ابراهیم رسید و از آن‌چه گذشت باخبر شد، رو به پسرش کرد و او را نگریست، چون بر گلویش جای خراش چاقو را بدید، دل نگران شد و ناخوش گشت و دردی در تنش آغاز شد که سرانجام از آن‌جان سپرد.

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در آن هنگام که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا به جای پسرش اسماعیل، آن گوسفندی را سر ببرد که بر او نازل فرمود، ابراهیم علیه السلام آرزو کرد که ای کاش با دست خود پسرش اسماعیل علیه السلام را سر می‌برید و خداوند به او فرمان نمی‌داد که گوسفند را به جای او سر ببرد تا این‌گونه‌اندوهی چنان‌اندوه دل پدری که عزیزترین فرزندش را سر می‌برد، بر دل او نشیند و بدین سبب شایسته والاترین درجاتی شود که به سزاواران پاداش به خاطر سختی‌ها ارزانی می‌شود. آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! در میان آفریدگان من چه کسی را بیشتر دوست می‌داری؟ عرض کرد: پروردگارا! هیچ‌کس

را نیافریده ای که نزد من دوست داشتنی‌تر از دوست تو محمّد صلی اللّٰه علیه و آله باشد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می‌داری یا خودت را؟ عرض کرد: البته او را بیشتر از خود دوست می‌دارم. فرمود: فرزند او را بیشتر دوست می‌داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: البته فرزند او را بیشتر دوست می‌دارم. فرمود: این که سر فرزند او ستمگرانه به دست دشمنانش بریده شود بیشتر دلت را به درد می‌آورد یا این که سر فرزند تو در راه فرمان بردن از من به دست خودت از تنش جدا شود؟ عرض کرد: پروردگارا! البته این که سر فرزند او به دست دشمنانش بریده شود، بیشتر دلم را به درد می‌آورد. فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که خود را از امّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله می‌پندارند، پس از وی از روی ستیزه جویی چنان ستمگرانه فرزندش، حسین، علیه السلام را به قتل می‌رسانند که گویی گوسفندی را سر می‌بُرند و این‌گونه خشم مرا بر خود واجب می‌سازند. در آن دم آه از نهاد ابراهیم علیه السلام برخاست و دلش به درد آمد و بنای گریه گذاشت. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! افسوسی را که در پی آرزوی کشتن اسماعیل بر دلت نشست، فدای سوگواریت بر قتل حسین کردم و والاترین مقامی را بر تو واجب ساختم که به سزاواران پاداش به خاطر مصیبت‌هایشان عطا می‌کنم. و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفَدَيۡنَاهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٍ».

از محمّد بن مسلم روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: گوسفند ابراهیم علیه السلام چه رنگ داشت؟ ایشان فرمود: به رنگ سیاه آمیخته با سفید بود و شاخ داشت

و از آسمان بر کوه جانب راست مسجد مِنی، در میان جمره وُسطَی، فرود آمد و در چمنزار راه می‌رفت و از چمنزار می‌خورد و به چمنزار می‌نگریست و در چمنزار سرگین میانداخت و در چمنزار پیشاب می‌کرد (و هیچ‌کس آن را ندیده بود).

ابن شهر آشوب، از ابو بکر شیرازی در کتاب نزول قرآن در شأن علی علیه السلام با سندی از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمود: خداوند، امانت مرا به همراه ثواب و عقابش بر هفت آسمان عرضه داشت و آن‌ها عرض کردند: پروردگارا! ما آن امانت را به همراه ثواب و عقابش برعهده نمی‌گیریم، بلکه آن را بدون ثواب و عقابش عهده دار می‌شویم. و خداوند، امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت. پس اولین پرندگانی که به آن ایمان آوردند، شاهین‌ها و چکاوک‌ها و اولین پرندگانی که آن را انکار نمودند، جغد و سیمرغ بودند. پس خداوند متعال آن دو را از میان پرندگان لعنت فرمود و بدین سبب جغد نمی‌تواند به خاطر آن‌که پرندگان دیگر با او دشمن هستند، در روز آشکار شود و سیمرغ در دریاها پنهان است و دیده نمی‌شود و خداوند، امانت مرا بر زمین عرضه داشت و هر تکه ای از زمین که به ولایت و امانت من ایمان آورد، خداوند آن را نیکو، با برکت و پاک قرار داد و گیاهان و میوه‌های آن را شیرین و گوارا گردانید و آب آن را زلال و شفاف قرار داد و هر تکه ای از زمین که منکر امانت من شد و ولایت مرا انکار نمود، خداوند آن را شور گردانید و گیاهان آن را تلخ و بدمزه قرار داد و میوه‌های آن را خار درخت (تمشک) و حنظل (هندوانه ابو جهل) گردانید

و آب آن را شور و تلخ گردانید. سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: منظور از «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» امت تو است ای محمد! و منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین و امامت او به همراه ثواب و عقاب آن است. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا» یعنی به خودش «جَهُولًا» یعنی به امر پروردگارش، هر کسی به حق آن امانت وفا نکند، ستمگر و ظالم است. امیر المؤمنین علیه السلام هم‌چنین فرمود: تنها مؤمن مرا دوست می‌دارد و تنها انسان منافق و حرامزاده با من دشمنی می‌ورزد.

علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از آن امانت، امامت و امر و نهی است و دلیل این که منظور از امانت، امامت می‌باشد، آیه «إِنَّ اللّهَ يأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» [خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید] است که امانت در آن به معنای امامت می‌باشد. پس منظور از امانت، امامت است که بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه شد؛ اما آن‌ها از به دوش کشیدن آن امتناع ورزیدند و از این که مدعی آن امانت شوند یا آن را از اهل آن به زور بگیرند، ابا نمودند «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» یعنی اوّلی «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* لِيعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».

ابن بابویه، از احمد بن محمد بن هیثم- که خدا از او خشنود باد- از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از ابو محمد بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند تبارک

و تعالی، دو هزار سال پیش از آن‌که جسم‌ها را بیافریند، روح‌ها را آفرید و ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آن‌ها صلوات الله علیهم اجمعین را برترین و شریف‌ترین آن ارواح قرار داد و ارواح آن‌ها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشت و نور آن‌ها، آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها را پوشاند. خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها فرمود: اینان دوستان، اولیا و حجت‌های من بر خلقم، و امامان آفریدگانم هستند. تا به حال مخلوقی را محبوب‌تر از آنان نزد خود نیافریدم. به خاطر آنان و به خاطر کسانی که ولایت آنان را برگزیدند، بهشت خود و به خاطر کسانی که با آنان مخالفت و دشمنی ورزیدند، آتش جهنم خود را آفریدم. پس هر کسی را که ادعا کند که دارای منزلت آنان نزد من و جایگاه آنان نزد عظمت من است، با عذاب دردناکی که هیچ یک از جهانیان را آن گونه عذاب نکرده باشم، شکنجه می‌کنم و او را به همراه مشرکان، در درک اسفل از آتش جهنم خود قرار می‌دهم و هر کسی را که به ولایت آنان اذعان کند و ادعا نکند که دارای منزلت آنان نزد من و صاحب جایگاه آنان نزد عظمت من است، به همراه آنان در باغ‌های بهشت خود قرار می‌دهم و هر چه را نزد من می‌خواهند، در بهشت برایشان فراهم می‌باشد. من کرامت خود را به آنان ارزانی داشتم و آنان را در جوار خود برنشاندم و آنان را شفیع بندگان و کنیزان گناهکار خود قرار دادم. بنابراین ولایت آنان، امانتی نزد خلق من است. پس کدام یک از شما این امانت را با سنگینی‌هایش بر دوش می‌کشد و آن را برای خود و نه برای برگزیدگانم، ادعا می‌کند؟ پس آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از این که آن امانت را بر دوش کشند، امتناع ورزیدند و از این که مدعی منزلت آن شوند و جایگاه آن را نزد عظمت پروردگارشان آرزو کنند، هراسیدند. چون خداوند عزّ و جلّ، آدم و همسرش را در بهشت ساکن

نمود و به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» [و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و (لی) به این درخت نزدیک نشوید] «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ» [که از ستمکاران خواهید بود]، آدم و همسرش به جایگاه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنان صلوات الله علیهم، نظر افکندند و جایگاه آنان را بهترین جایگاه‌های بهشت یافتند، عرض کردند: پروردگارا! این منزلت برای کیست؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: سرهایتان را بالا بگیرید و به ساق عرش من نگاه کنید. آن دو سر خود را بالا گرفتند و نگاه کردند و دیدند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آن‌ها صلوات الله علیهم، با نوری از نور خداوند جبّار جلّ جلاله، بر ساق عرش نوشته شده است. پس عرض کردند: پروردگارا! چقدر صاحبان این منزلت و جایگاه نزد تو دارای کرامت و بزرگی هستند و چقدر آنان نزد تو محبوب و شریف می‌باشند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: اگر آنان نبودند، من شما دو نفر را نمی‌آفریدم. اینان، خزانه داران دانش من و امینان راز من هستند. بر حذر باشید از این که با چشم حسادت به آنان نگاه کنید و منزلت آنان را نزد من و جایگاهشان را نزد کرامتم آرزو کنید که به خاطر این عمل مرتکب معصیت و آن‌چه از آن نهی کرده بودم می‌شوید که در این صورت از ستمکاران خواهید بود. آن دو عرض کردند: پروردگارا! ستمکاران چه کسانی هستند؟ خداوند پاسخ داد: کسانی هستند که به ناحق مدّعی منزلت و جایگاه آنان می‌باشند. آن دو عرض کردند: پروردگارا! پس منازل و جایگاه‌های ستمکاران به آن‌ها در آتش خود را به ما نشان بده تا همان گونه که منزلت و جایگاه آنان در بهشت تو را دیده‌ایم، جایگاه ستمکاران به آن‌ها را نیز ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش جهنم امر فرمود که آن‌جایگاه را نشان دهد و آتش، تمام

شکل‌های شکنجه و عذابی را که در خود داشت، آشکار ساخت و خداوند عزّ و جلّ فرمود: جایگاه ستمکاران به آن‌ها که مدعی جایگاه شان هستند، در درک اسفل از آتش جهنم است و هرگاه بخواهند که از آن بیرون آیند، دوباره به آن بازگردانده می‌شوند و هر قدر پوستشان بسوزد و پخته شود، پوست جدیدی جایگزین آن پوست می‌شود تا طعم عذاب را بچشند. ای آدم و حوّا! به نورها و حجت‌های من، با چشم حسادت نگاه نکنید که در این صورت از جوار خود، شما را فرو میاندازم و در مکان پستی از سرزمین خود منزل می‌دهم. پس شیطان، آدم و حو، ا را وسوسه نمود تا شرارت‌های آن دو را که پنهان بود، آشکار سازد و گفت: این که پروردگارتان، شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی کرد، تنها به این خاطر بوده که فرشته نشوید یا از جاودانگان نباشید. با آن دو در میان گذاشت که من از پنددهندگان و خیرخواهان هستم. پس شیطان، آدم و حوّا را با فریب خود راهنمایی کرد و آن دو را واداشت تا جایگاه آنان را آرزو کنند. پس آدم و حوّا به آنان به چشم حسادت نگریستند و تنها رها شدند تا آن‌که از درخت گندم خوردند و به جای آن گندم که خورده بودند، جو رویید- اصل گندم، از جمله چیزهایی است که آن دو نخورده‌اند و اصل جو، از چیزهایی است که به جای آن‌چه خوردند قرار گرفت- چون از آن درخت خوردند، زیورآلات و جامه آن دو از تنشان بیرون شد و عریان ماندند «وَطَفِقَا يخْصِفَانِ عَلَيهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ* قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قَالَ اهْبِطُواْ» [و به چسبانیدن برگ (های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای

شما دشمنی آشکار است؟ * گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود* فرمود: فرود آیید] یعنی از جوار من؛ زیرا کسانی که از دستور من نافرمانی می‌کنند، در بهشت، مجاور من نخواهند بود. پس آن دو تنزل پیدا کردند و طلب روزی بر عهده خودشان افکنده شد. پس چون خداوند خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل علیه السلام نزد آن دو رفت و فرمود: شما تنها به این خاطر که منزلت و جایگاه کسانی را که نسبت به شما برتری داده شده‌اند آرزو کردید، به خودتان ظلم نمودید. پس سزای عمل شما این بود که از جوار خداوند عزّ و جلّ به زمین او تنزل پیدا کرده و بر آن فرود آیید و به این وسیله مجازات شوید. پس از پروردگارتان بخواهید تا به حق همان نام‌هایی که بر ساق عرش دیده بودید، توبه شما را بپذیرد. پس آن دو عرض کردند: خدایا! ما به حق کسانی که نزد تو گرامی‌ترین افراد هستند، یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه علیهم السلام، از تو می‌خواهیم که توبه ما را بپذیری و بر ما رحم نمایی. پس خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چرا که بسیار توبه پذیر و مهربان است. پس انبیای خداوند پس از آدم هم‌چنان این امانت را نگاه داشتند و جانشینان خود و افراد مخلص امت‌های خود را از آن آگاه می‌نمودند، و از به دوش کشیدن آن امتناع می‌ورزیدند و از ادعا کردن آن امانت، هراس داشتند و کسی آن را برداشت که همه او را می‌شناسند. پس اصل همه ظلم‌ها تا روز قیامت از او سرچشمه می‌گیرد و منظور از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَينَ أَن يحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، همین است.

امام صادق علیه السلام به من گفت: چرا روز جمعه به این نام خوانده شده است؟ گفتم: جانم فدایت مرا خبر ده. گفت: آیا ترا از تأویل اعظم آن خبر دهم؟ گفتم بله جانم فدایت، فرمود: ای جابر، خداوند جمعه را بدین نام خوانده است چون در این روز خلایق متقدم و متأخر را به همراه همه مخلوقاتش از جن و انس و آسمان‌ها و زمین و دریاها و بهشت و دوزخ و همه آن‌چه را که آفرید در عالم میثاق جمع نمود و از آنان برای ربوبیت خویش و نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت. در آن روز خداوند به آسمان‌ها و زمین فرمود: «ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَينا طائِعِينَ» [خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم.] و از این رو این روز، جمعه نامیده شد که خداوند همه مخلوقات خود را در آن جمع کرد. سپس فرمود: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِی لِلصَّلاةِ مِنْ يوْمِ الْجُمُعَةِ» [ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز جمعه ندا درداده شد] یعنی روزی که شما را در آن جمع کرد و کلمه صلاة به معنی أمیرالمؤمنین است و منظور از صلاة، ولایت است که همان ولایت کبری است. در آن روز پیامبران و رسولان و فرشتگان و همه مخلوقات خداوند از جن و انس و آسمان‌ها و زمین‌ها و مؤمنان برای لبیک گفتن به خداوند عز و جل حاضر شدند «اسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ» [به سوی ذکر خدا بشتابید)] و ذکر اللّٰه همان أمیرالمؤمنین است. «وذَرُوا الْبَيعَ» [و داد و ستد را واگذارید] یعنی خلیفه اول را رها کنید سپس فرمود: «فَإِذا قُضِيتِ الصَّلاةُ» [و چون نماز گزارده شد] یعنی آن‌گاه که علی علیه السلام از دنیا رفت «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ» [در (روی) زمین پراکنده گردید] منظور از زمین اوصیاء هستند که خداوند فرمان به اطاعت آنان داده همان‌طور که فرمان به اطاعت از علی علیه السلام داده است

در کتاب ریاض الجنان نوشته فضل الله فارسی با سند از جابر جعفی آمده است که گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: در آغاز خداوند بود و جز او کسی نبود. هیچ آشکار و پنهانی نبود. در ابتدای خلقت، محمد صلی الله علیه و آله را خلق نمود وسپس ما اهل بیت را همراه او از نور خود و عظمتش آفرید. ما را چون سایه‌هایی سبز در پیشگاه خود ایستاند در حالی که نه آسمان بود و نه زمین و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه. نور ما برگرفته از نور خداوند بود چون اشعه خورشید در مقایسه با خود خورشید، ما به تسبیح خداوند و تقدیس و حمد و عبادت راستین او مشغول بودیم. سپس خداوند تصمیم به خلق مکان گرفت و آن را آفرید و بر مکان نوشت لا إله الا الله محمدرسول الله علی أمیرالمؤمنین و وصیه، به أیدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و کمک کردم) سپس خداوند عرش را آفرید و بر چادرهای عرش همان مطلب را نوشت. سپس خداوند آسمان‌ها را آفرید و بر گوشه‌های آن چنین چیزی را نوشت. بعد ملائکه را آفرید و آنان را در آسمان ساکن گردانید.

سپس خداوند بر آنان ظاهر شد و از آنان برای خداوندی خود و نبوّت محمد و ولایت علی عهد و پیمان گرفت. تن فرشتگان به لرزه افتاد و خداوند بر آنان خشم گرفت و از آنان پنهان گردید. آنان هفت سال به عرش خداوند متوسل شدند و از خشم او به او پناه می‌بردند و اقرار به عهد و پیمان خود که از آنان گرفته بود می‌کردند و از او طلب رضایت می‌کردند تا از آنان پس از اقرار کردن به آن خشنود شد و آنان را در آسمان ساکن گردانیده و مختص خود کرد و برای عبادت خود برگزید. سپس به نورهای ما دستور داد تا به تسبیح او بپردازند. پس به تسبیح

او پرداختند. آن‌ها با تسبیح ما به تسبیح پرداختند و اگر تسبیح ما و نورهای ما نبود نمی‌دانستند چگونه تسبیح خدا را بگویند و چگونه او را تقدیس کنند. سپس خداوند هوا را آفرید و همان مطلب را بر آن نوشت. پس از آن خداوند جن را آفرید و آنان را در هوا ساکن کرد و از آنان برای خود به خداوندی و برای محمد به نبوت و برای علی به ولایت، پیمان گرفت. دسته ای از آنان آن را پذیرفتند و دسته ای دیگر انکار کردند و اولین کسی که انکار کرد ابلیس (لعنة اللّٰه) بود که برایش تیره روزی و آن سرنوشت معروف را رقم زد.

سپس خداوند تعالی به نورهای ما فرمان داد که تسبیح گویند و نورهای ما تسبیح کردند و ملائک با تسبیح ما تسبیح گفتند و اگر چنین نبود آنان نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح گویند. سپس خداوند زمین را آفرید و بر اطراف آن نوشت لا إله إلاّ اللّٰه محمد رسول اللّٰه علی أمیرالمؤمنین و وصیه به أیدته و نصرته (جز اللّٰه معبودی نیست و محمد صلی اللّٰه علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و نصرت دادم) ای جابر، آسمان‌ها به این ترتیب بدون ستون‌ها برپا شد و زمین ثابت گشت. سپس خداوند آدم را از پوسته زمین خلق کرد، او را کامل کرد و در او از روح خود دمید. سپس فرزندان او را از صلب وی خارج کرد و از آنان پیمان گرفت تا به خداوندی او و نبوّت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و ولایت علی گردن نهند. از میان آنان گروهی به این پیمان گردن نهادند و گروهی انکار نمودند. ما اولین کسانی بودیم که به این امر گردن نهادیم. سپس به محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قسم به عزّت و جلالم و قسم به عظمت شأنم، اگر تو و علی و عترت هدایت گر و هدایت شده و راشد شما نبودند، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و

ملائکه را نمی‌آفریدم بلکه هیچ مخلوقی را نمی‌آفریدم که مرا عبادت کنند. ای محمد، تو خلیل و حبیب و برگزیده و بهترین مخلوقات من هستی. تو محبوب‌ترین مخلوقات نزد من و اولین فردی هستی که از میان مخلوقاتم او را آفریده‌ام. سپس بعد از تو صدیق، علی، امیر المؤمنین، وصی تو را آفریدم و به وسیله او تو را تایید کردم و نصرت دادم و او را به عنوان عروة الوثقی و نور اولیایم قرار دادم. سپس آن هدایت گران هدایت شده را به خاطر شما آفریدم. شروع به خلق مخلوقات کردم در حالی که شما بهترین افراد در میان من و مخلوقات من بودید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و با شما میان خود و دیگران حجاب ایجاد کردم و شما را آن گونه قرار دادم که با شما روبرو شوند و از شما سئوال کنند پس هر چیزی از بین می‌رود جز وجه من و شما وجه من هستید و شما هالک نمی‌شوید و همین‌طور کسانی که ولایت شما را بپذیرند. هر کس مرا به وسیله شخصی غیر از شما بجوید، گمراه شده است. شما بهترین مخلوقات من و سروران اهل زمین و آسمان‌ها هستید. سپس ایشان در ادامه سخنانی را بیان نمودند تا آن‌جا که فرمودند: هنگامی که خداوند تصمیم به خارج کردن فرزندان آدم برای گرفتن پیمان از آنان گرفت، آن نور در او قرار گرفت. سپس خداوند فرزندان آدم را لبیک گویان از صلب وی خارج کرد. آن‌گاه ما او را تسبیح گفتیم و آنان با تسبیح ما به تسبیح خداوند پرداختند. و اگر چنین نبود، آن‌ها نمی‌دانستند چگونه خدای را تسبیح بگویند. سپس خداوند با گرفتن میثاق از آنان برای خویش به ربوبیت آشکار گردید. ما اولین کسانی بودیم که چون خداوند فرمود: أَلَستُ بِرَبِّکُم (آیا من خدای شما هستم؟) گفتیم: بلی. سپس از آنان پیمان گرفت تا به نبوّت محمد

صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کنند و دسته ای آن را پذیرفتند و دسته ای آن را انکار نمودند.

سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: ما اولین مخلوقات خداوند و اولین پرستندگان خداوند و تسبیح گویان او هستیم. ما دلیل خلقت مخلوقات توسط خداوند و سبب تسبیح آن‌ها برای خداوند و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان هستیم. خداوند از طریق ما شناخته شد و به واسطه ما مورد عبادت قرار گرفت و به یگانگی شناخته شد. به واسطه ما خداوند هر که را بخواهد گرامی می‌دارد و به واسطه ما هر که را بخواهد پاداش می‌دهد یا مجازات می‌کند. سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ* وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» [و ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم] و نیز آیه شریفه «قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» را تلاوت نمودند. رسول خدا اولین کسی است که خدا را پرستش نمود و اولین کسی است که داشتن فرزند یا شریک برای خدا را انکار نمود سپس ما بعداز رسول خدا بودیم. سپس خداوند با آن نور ما را به صلب آدم بازگرداند و همواره این نور از صلب افراد و رحم‌ها منتقل می‌شد تا آن‌که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت و آن نور دو قسمت شد. یک قسمت آن به عبدالله منتقل شد و یک قسمت دیگر به ابی طالب رسید و این معنای آیه شریفه است که می‌فرماید «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» یعنی در صلب پیامبران و رحم بانوان شان و بدین شکل خداوند ما را از زمان آدم علیه السلام در صلب و رحم‌های مختلف گرداند.

در کتاب معراج شیخ صدوق (ره) با سند از ابن عباس آمده است: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده فرمودند: ای علی، خداوند تعالی وجود داشت و هیچ‌چیز با او نبود. پس من و تو را از نور جلالش آفرید. ما در پیشگاه عرش بودیم و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بودیم و تهلیل می‌گفتیم. این پیش از خلق آسمان‌ها و زمین‌ها بوده است. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید که همان گل علیین بود و ما را با آن نور درآمیخت و ما را در همه نورها و رودهای بهشتی غوطه ور ساخت. سپس آدم را آفرید و در صلب او آن گل و نور را به ودیعت نهاد و آن‌گاه که او را آفرید و فرزندان وی را از پشت وی خارج نمود و از آنان سؤال کرد و به خداوندی خویش از آنان اقرار گرفت و اولین مخلوقات خداوند که به خداوندی او اقرار کردند، من و تو و پیامبران براساس منزلت آن‌ها و نزدیکی به خداوند عزّ و جل بودیم. پس خداوند فرمود: شما ای محمد و ای علی، تصدیق و اقرار نمودید و از همه مخلوقاتم در اطاعت من پیشی گرفتید. در علم پیشین من، شما این چنین بودید. شما دو تن برگزیده مخلوقاتم هستید و هم‌چنین خواهند بود فرزندان شما که امامان مردمند و شیعیان شما نیز چنین‌اند و از این رو شما را آفریدم.» سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «ای علی، این گل در صلب آدم و نور من و تو در میان دو چشمش بود و پیوسته آن نور در میان چشمان پیامبران و برگزیدگان بود تا آن‌که آن نور و آن گل به صلب عبدالمطلب رسید و دو قسمت شد و پس خدا مرا از نیمی از آن آفرید و به پیامبری برگزید و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین من بر مردم و وصی و ولی قرار داد و آن‌گاه که در قاب قوسین عظمت پروردگار یا نزدیک‌تر از آن بودم به من فرمود: مطیع‌ترین مخلوقات در برابر تو کیست؟ گفتم علی

بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: او را جانشین و وصی قرار بده، من او را برگزیده، و ولی قرار دادم. ای محمد، نام تو و نام او را بر عرش خود پیش از خلقت مخلوقات نوشته ام، چرا که شما را و دوستداران شما و مطیعان شما را دوست دارم. و ایشان از مقرّبان درگاه من هستند. و هر که ولایت شما را انکار کند و از شما دوری کند، در نزد من از کافران و ظالمان است.» سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی، چه کسی می‌تواند میان من و تو وارد شود، در حالی که من و تو از یک نور و یک گِل سرشته شده‌ایم و فرزندان تو فرزندان من و شیعیان شما شیعیان من هستند... الخ.

در کتاب کنزالفوائد و دیگر کتب از ابن عباس روایت شده که گفت: در نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بودیم که علی وارد شد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: خوشامد می‌گویم به کسی که خداوند او را چهل هزار سال پیش از پدرش خلق کرده است. گفتیم یا رسول اللّٰه، آیا پسر قبل از پدر وجود داشته است؟ فرمود: آری، خداوند مرا به همراه علی از یک نور آفرید؛ چهل هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. سپس آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود. آن‌گاه اشیاء را از نور من و نور علی آفرید و ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح خدا گفتیم و ملائکه تسبیح گفتند. ما لا اله الا اللّٰه گفتیم و تکبیر گفتیم و ملائکه نیز چنین کردند. هر کس که خدای را تسبیح کند و تکبیر گوید از آموزش علی علیه السلام است. و در کتاب اختصاص از امامان علیهم السلام نقل شده است که: خداوند ما را دو هزار سال قبل از خلق مخلوقات آفرید و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

وقتی شیطان سخن را بدین جا رسانید، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ای ملعون! تو شیطانی، کسی هستی که باعث بیرون شدن حضرت آدم از بهشت شدی، تو مردم را از راه حق منحرف می‌کنی، تمام فتنه و فساد عالم زیر سر تو است، تو دشمن اولاد آدم و مردان نیك سیرت بشریت هستی، قسم یاد کردی تمام فرزندان آدم را به انحراف بکشانی، مگر افراد مخلص و پاك را، و من یکی از آن‌ها می‌باشم که به حرف تو اعتماد ندارم. ای ملعون! این را بدان که دست پلید تو به دامن پاك انبیا نمی‌رسد، مکر تو دام اولیا نمی‌شود. آنان تو را شناخته و به سخنت گوش نمی‌دهند، سخنانت هر چند جذاب و دل فریب و ناصحانه باشد در آنان اثر نمی‌کند.

ابراهیم علیه السلام او را دور کرد، و هفت سنگ به آن پلید زد و او پنهان شد.

دانشمند بزرگ مصری (محمد فرید وجدی) در کتاب دائرة المعارف خود نوشته است: در جزیره (مرتیبك) طایفه ای بودند به نام (اتباع خناس). آن‌ها شیطان پرست بودند. در آن‌جا کوهی بود که به سبب آتشفشانی بیست هزار نفر از بین رفتند. از جمله کسانی که نجات یافتند، همین شیطان پرستان بودند.

از آن پس (معبد) خود را از آن‌جا به نیویورك برده، به طور مخفی و برای اینکه کسی آن‌ها نشناسد - که شیطان پرست هستند در آن‌جا زندگی می‌کنند، تا این که (اسعد افندی) مالکی با یکی از رؤ سای آن‌ها دوست

شد و به هر وسیله بود به (معبد) آن‌ها رفت و گفت: در آن‌جا مجسمه شیطانی به رنگ سرخ و دارای دو شاخ و دم طولانی بود که همانند افعی غضب ناك به نظر می‌رسید. شیطان پرستان در اواخر شب مشغول عبادت ابلیس می‌شدند. (افندی) می‌گوید: در همان شب که من داخل (معبد) آن‌ها راه یافته بودم زنی می‌خواست به دین آن‌ها در آید. (من در آن هنگام بسیار ناراحت بودم که چطور زن‌ها را به دام خود می‌اندازند).

خلاصه، زن نزدیك (مطران) رئیس شیطان پرستان آمد. او به زن دستور داد به نماز ایستد و به رکوع رود. زن رکوع کرد. بعد به او گفت: دست‌ها را بلند کند، سپس (مطران) به زن چیزهایی تلقین کرد که از کفر ابلیس هم بدتر بود. ایشان در نماز خود خطاب به مجسمه شیطان کرده و می‌گوید: ای نور! به احترام و محبت خودت وجود ما را نگه داری کن؛ چون تو خلاصه و چکیده صلح و صلاحی. تو ای ابلیس! نور ابدی هستی، روح و جسم من در اختیار تو است!

از یکی شان پرسیدم: چه معنی دارد که شما شیطان را پرستش می‌کنید و او را خدای خود می‌دانید؟!

گفت: به جهت آن که ما از عبادت ابلیس لذت می‌بریم، ولی از عبادت خالق منان، آن لذت را نمی‌بریم.

وقتی قانون و کتب دینی و آسمانی خدا را می‌خوانیم، همه‌اش ترس و خوف از آخرت است، انسان را از هر چه که لذت و کیف دارد باز داشته، لذا دلهای ما به سوی آن‌ها گرایش ندارد و از عبادت خدا لذت نمی‌بریم. اما شیطان عکس او است؛ زیرا تمام چیزهایی را که حرام است، تمام لذتها و اموال و محارم و شهوات را برای ما مباح و حلال کرده، ما هر چه

را دوست داریم و میل ما می‌کشد جایز دانسته، پس عبادت شیطان را بر عبادت خدای رحمان مقدم داشتیم.

کبوتر لاعی، بلکه همه کبوترها شیطان را دور می‌کنند. امام صادق و امام معصوم علیهم السلام این پرنده را در خانه نگاه می‌داشتند و می‌فرمودند: بال کبوتر برای شیطان به منزله بادبزن است. همین‌طور که بادبزن مگس‌ها را پراکنده می‌کند و می‌راند صدای بال کبوتر شیطان را فراری می‌دهد.

مؤلف گوید: اگر چه این حدیث از کتابی نقل شده که اعتبار چندانی ندارد ولی در خبرهای موثق دیگری مؤیداتی برای مفاد این حدیث آورده است. در این روایت برخی مطالب است که درستی آن موکول به امامان است آن گونه براندیشه ورز صادق پنهان نیست. مانند فرموده امام که هیچ آشکار و پنهانی نبود. و شاید مراد البته خدا می‌داند نفی وجود همه أشیاء به عنوان مبالغه است؛ چرا که متعارف آن است، شی معینی به همراه ضد آن نفی گردد و به این شکل معنای آن این است که هیچ‌چیز در اصل موجود نبوده است، چه اشیاء معلوم چه اشیای مجهول. و ممکن است راز آن مجهول در این حالت رفع توهم پیش آمده بعد از ذکر هیچ معلومی باشد که احتمال جهل خداوند سبحان از آن فهمیده می‌شود. و این موضوع سالبه به انتفای موضوع است.

و احتمال بعید دیگر آن است که مراد عدم موجودیت همه أشیاء ظاهر و پنهان بر مردم باشد. پس تأمل کن. و مانند سخن امام علیه السلام:

«و هیچ مکانی نبود» مقصود از آن بنا بر قول به عدم تجرد نفس ناطقه روشن نیست. البته آن‌چنان‌که ظاهر سخن ایشآن‌که فرمود خضراء (سبز) مبین آن است و آیات و اخبار بر آن گواه است چرا که در آن صورت همان‌طور که روشن است، باید دارای یک مکان باشد.

و شاید توجیه آن این باشد که مراد سخن ایشان آن است که مکانی به جز آسمان و زمین از میان مکان‌ها مانند عرش و کرسی و غیر آن وجود نداشت. در آن صورت، مراد از مکان در سخن ایشآن‌که فرمود: «پس مکان را آفرید» یعنی فضایی که در آن عرش و آسمان‌ها و دیگر چیزها را آفرید، و احتمال می‌رود که منظور از مکان کرسی باشد بر این مبنا که کرسی بر عرش احاطه دارد، آن گونه که از بعضی روایات برمی آید، یا مراد اصل مواد باشد، آن گونه که از پاره ای دیگر از روایات در باب آفرینش برمی آید.

در آن روایات آمده است که خداوند گوهری را آفرید و در آن نگریست و ذوب شد و تبدیل به آب شد و از آن کف و بخار برخاست، پس از بخار آسمان‌ها و عناصر عالی را آفرید و از کف زمین‌ها را آفرید. الخ... به این شکل مکان می‌تواند به معنای جایگاه هستی باشد. پس‌اندیشه کن.

و مانند سخن ایشان علیه السلام: «به فضل نور ما که نسبت به نور پروردگار مانند شعاع خورشید نسبت به خورشید است» شاید اشاره به آن وضعیتی است که آن‌ها از نظر روحانی در آن قرار دارند که به سبب آن، قابلیت پذیرش فیوضات مختص ایشان را یافته‌اند و به وسیله آن تبدیل به وسائط فیض الهی شده‌اند، کما این که آن‌ها به دلیل جنبه بشری خود، واسطه رساندن احکام خدا و دیگر امور به مردم شده‌اند ولی فهم حقیقت این امر از توان عقل ما خارج است پس غافل مباش.

و اما سخن امام علیه السلام که «سپس خداوند برای آنان ظاهر شد» از قبیل استعارات تمثیلی است (و نه حقیقت).

کافی: امام سجّاد علیه السّلام فرمود: کاکُل چکاوک اثر دست کشیدن سلیمان بن داود علیه السّلام است، زیرا جنس نر چکاوک خواست با جنس ماده‌اش آمیزش کند و جنس ماده‌اش نمی‌پذیرفت. جنس نر به او گفت: از آمیزش خودداری نکن، چون من جز این که خداوند عزّ و جلّ از من فرزندی به وجود بیاورد که پروردگارش را یاد کند، هدفی ندارم. جنس ماده خواهش او را پذیرفت. وقتی جنس ماده خواست تخم بگذارد، جنس نر به او گفت: کجا می‌خواهی تخم بگذاری؟ گفت: نمی‌دانم. تخم را دور از راه رفت و آمد می‌گذارم. نر گفت: می‌ترسم ره گذری از کنار تو عبور کند. به نظرم بهتر این است که نزدیک راه تخم بگذاری تا هر کس تو را ببیند فکر کند که تو می‌خواهی از میان راه دانه برداری. ماده این را پذیرفت و تخم گذاشت و روی آن (حضن کرد) خوابید تا وقتی که نزدیک بیرون آمدن جوجه از تخم (نقاب) شد. در همین لحظه بود که سلیمان بن داود علیه السّلام با لشکریانش در حالی که پرندگان بر او سایه افکنده بودند، پدیدار شدند. ماده به نر گفت: این سلیمان است که با لشکرش سرزده بر ما وارد شده است و من نسبت به این‌که او ما و تخم هایمان را لگد (حطم) نکند، اطمینانی ندارم. نر به ماده گفت: سلیمان قطعا مردی است که با ما مهربان است. آیا تو وقتی جوجه‌هایت از تخم بیرون بیایند، چیزی برایشان آماده داری؟ ماده گفت: آری، یک ملخ دارم که از تو پنهانش کرده‌ام و منتظر هستم تا جوجه هایم بیرون بیایند و با آن غذایشان دهم آیا تو هم

چیزی داری؟ گفت: آری، من هم یک خرما برای جوجه هایمان دارم که از تو پنهان کرده‌ام. ماده گفت: تو خرمایت را بردار و من ملخم را برمی دارم تا آن دو را برای سلیمان به عنوان هدیه ببریم. چون او مردی است که هدیه را دوست دارد. نر خرما را به نوک و ماده ملخ را به چنگال گرفت. آن‌گاه به حضور سلیمان علیه السّلام رسیدند. وقتی سلیمان آن دو را دید در حالی که بالای تختش بود دو دست خود را برای آن‌ها گشود. آن دو نزدیک آمدند تا این‌که نر در سمت راست و ماده در سمت چپ او نشست. سلیمان از هر دو حالشان را پرسید. نر به سلیمان از حالشان خبر داد. سلیمان هدیه آن‌ها را پذیرفت و لشکریانش را از آسیب رساندن به تخم‌های آن دو بر حذر داشت. پس دستی به سر آن‌ها کشید و دعا کرد که خدا به آن دو برکت بدهد. بعد از دست کشیدن سلیمان کاکل بر سر آن دو به وجود آمد.

توضیح: جوهری گفته است: «قبّره (چکاوک) مفرد قبّر (چکاوک ها) است. چکاوک نوعی پرنده است که قنبراء هم لهجه ای برای آن است و مردم به آن قنبره می‌گویند.»

مؤلف: همان گونه که از کتاب قاموس هم مطلبی در این باره نقل شد، از آن‌چه درباره لغت عرب خبر می‌دهد برمی آید که قنبراء با نون یعنی قنبران هم لهجه فصیحی است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را بیهوده بکشد آن گنجشک به درگاه خدا در روز قیامت ناله می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! بنده‌ات مرا بیهوده کشت و مرا به خاطر سودی نکشت.

دلائل الامامه: عطیه اخی ابی عوّام می‌گوید: با امام باقر علیه السّلام در مسجد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بودم که ناگهان یک اعرابی بر نره شترش رسید و به آن زانو بند زد و به مسجد آمد و به راست و چپ نگاه کرد؛ چنان‌که گویا دیوانه است. امام باقر علیه السّلام او را ندا داد و او نشنید. حضرت یک کف دست سنگ ریزه برداشت و به او پراند. او آمد تا این‌که در برابرش نشست. آن حضرت به او فرمود: ای اعرابی از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی زمین. حضرت فرمود: زمین وسیع‌تر از آن است. از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی جهان و پشت سر من چیزی نبود. از احقاف آمدم. فرمود: کدام احقاف؟ گفت: احقاف عاد. فرمود: ای اعرابی در راهت به چه گذشتی؟ گفت: از فلان چیز. حضرت فرمود: از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: آری. حضرت علیه السّلام فرمود: و از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: بله. پیوسته اعرابی می‌گفت: من گذشتم و امام باقر علیه السّلام می‌گفت: به فلان چیز گذشتی؟ تا فرمود: از درختی به نام رقاق گذشتی؟ راوی گفت: آن اعرابی به دو پای آن حضرت پرید و دست به دست حضرت نهاد و گفت: به خدا مردی را داناتر از تو به سرزمین‌ها نمی‌شناسم. آیا به آن‌جاها پا نهاده ای؟ فرمود: نه، ای اعرابی، ولی این‌ها نزد من در کتابی هستند. ای اعرابی! در پشت شما بیابانی است که آن را برهوت می‌گویند و جغد در آن ساکن است و ارواح مشرکان تا روز قیامت در آن عذاب می‌کشد.

احتجاج: قاسم بن معاویه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: این‌ها در حدیث معراج خود نقل می‌کنند که وقتی پیامبر اکرم را

به معراج بردند، مشاهده کرد که بر عرش نوشته است: «لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، ابوبکر الصدیق.» فرمود: سبحان اللَّه! همه چیز را تغییر دادند، حتّی این حدیث را؟ عرض کردم: آری. فرمود: خداوند وقتی عرش را آفرید، بر پایه‌های آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه علی امیرالمؤمنین.» وقتی آب را آفرید، در مجرای آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی کرسی را آفرید، بر پایه‌های آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی لوح را آفرید، در آن نوشت: «لا اله الا اللَّه محمّد، رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» آن‌گاه که اسرافیل را آفرید، بر پیشانی او نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی جبرئیل را آفرید، بر بال او نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» آن‌گاه که آسمان‌ها را آفرید، بر اطراف آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی زمین‌ها را آفرید، در طبقات آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی کوه‌ها را آفرید، در سر آن کوه‌ها نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی خورشید را آفرید، بر آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» وقتی خداوند عزیز ماه را آفرید، بر آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» این همان سیاهی است که در روی ماه می‌بینید. وقتی یکی از شما «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» را بر زبان آورد، باید بگوید: «علی امیرالمؤمنین ولی اللَّه.»

خصال، امالی صدوق: عطیه از جابر نقل کرد که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، بر درب بهشت نوشته است: « لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی برادر رسول اکرم است.»

کشف الیقین: ابن عباس گفت: پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: قسم به آن‌کسی که مرا به حق بشارت دهنده برانگیخت، کرسی و عرش قرار نگرفت و فلک به حرکت در نیامد و آسمان‌ها و زمین به پا نایستاد، مگر این که خدا بر آن نوشت: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیرالمؤمنین.» و وقتی خداوند مرا به معراج آسمان برد و مرا مخاطب خویش قرار داد، گفت: ای محمّد! گفتم: بله. خدای من. گفت: من محمودم و تو محمّدی. اسم تو را از اسم خود جدا کردم و تو را بر تمام مردم برتری دادم. برادرت علی را به عنوان رهبر بندگانم معین کن تا آن‌ها را هدایت کند به دین من. یا محمّد! من علی را امیرالمؤمنین قرار دادم، هر که خود را امیر او بداند، او را لعنت کردم و هر که با او مخالفت کند، عذابش می‌کنم و هر که مطیع او باشد، مقرّبش می‌گردانم. یا محمّد! من علی را پیشوای مسلمین قرار دادم. هر که خود را بر او مقدم بدارد، او را خوار و ذلیل می‌کنم و هر که مخالفت با او نماید، او را گرفتاراندوه می‌کنم. علی سرور اوصیاء و رهبر سفیدرویان و حجت من بر تمام خلق است.

فضائل، الروضه: از کتاب الفردوس می‌نویسد که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی مرا به آسمان عروج دادند و بهشت بر من عرضه

گردید، دیدم که بر روی برگ‌های بهشت نوشته است: « لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی بن ابی طالب ولی اللَّه، الحسن و الحسین صفوة اللَّه.»

کنز جامع الفوائد: از معمر نقل می‌کند که گفت: هشام مرا از سرزمین حجاز برای ملاقات با خودش به شام خواست. به راه افتادم. وقتی به سرزمین بلقاء رسیدم، کوه سیاهی را دیدم که بر روی آن حروفی نوشته شده بود که نفهمیدم آن‌ها چیست، اما در شگفت شدم. بعد وارد عمآن‌که دهکده ای از بلقاء است شدم. از مردی که نوشته‌های قبرها و کوه‌ها را می‌خواند پرسیدم، پس به پیرمردی راهنمایی شدم. آن‌چه دیده بودم به او گفتم. گفت: من یک وسیله سواری پیدا می‌کنم و با تو به آن‌جا می‌رویم. او را سوار مرکب سواری خود کردم و با هم به طرف کوه رفتیم. من با خود کاغذ و مرکب داشتم. همین که کلمات را خواند، گفت: تعجب می‌کنم از این کلمات که به زبان عبرانی است. آن کلمات را به عربی برگرداندم. نوشته بود: «به نام تو ای خدا؛ حق از جانب پروردگار تو به زبان عربی آشکار آمد: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه و علی ولی اللَّه صلّی اللَّه علیهما» این نوشته را موسی بن عمران به دست خود نوشت.»

مناقب محمد بن احمد شاذان: ابن مسعود گفت: از پیامبر اکرم صلّی اللہ علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خورشید دو جانب دارد؛ یک طرف آن برای اهل آسمان‌ها می‌درخشد و یک طرف برای اهل زمین. بر روی هر دو طرف نوشته ای است. سپس فرمود: می‌دانید آن نوشته چیست؟

عرض کردیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: نوشته ای که به جانب آسمان‌ها است این است: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» و اما طرف زمین نوشته است: «علی نور زمین‌ها است.»

کتاب معراج از صدوق، از جابر انصاری نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: چه شده گروهی را که مرا سرزنش می‌کنند به دوست داشتنم برادرم علی بن ابی طالب؟ قسم به آن‌کسی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، او را دوست نداشتم تا این که خدای بزرگ مرا مأمور به محبت او نمود. بعد فرمود: چه شده گروهی را که مرا مورد سرزنش قرار می‌دهند که علی بن ابی طالب را مقدم می‌دارم؟ به عزت پروردگارم او را مقدم نداشتم تا این که خدای عزیز مرا دستور به مقدم داشتن او داد و او را امیرالمؤمنین و امیر امت و امام آن‌ها قرار داد. ای مردم! وقتی مرا به آسمان هفتم بردند، بر درب هر آسمانی دیدم نوشته شده است: «لا اله

الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین.» وقتی به حجب النور رسیدم، دیدم بر هر حجابی نوشته شده: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین.» وقتی به عرش رسیدم، دیدم بر هر یک از ارکان عرش نوشته شده است: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین.»

خصال: سهیل بن غزوان بصری گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: زنی از جنیان بنام «عفراء» گاهگاهی خدمت پیامبر

اکرم می‌رسید و از سخنان آن جناب می‌شنید و آن‌ها را برای جنیان صالح نقل می‌کرد و آن‌ها به وسیله آن زن اسلام می‌آوردند. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مدتی او را ندید. حالش را از جبرئیل پرسید و او گفت: به دیدن خواهرش رفته که او را در راه خدا دوست می‌دارد. پیامبر اکرم فرمود: خوشا به حال محبت ورزان در راه خدا! پروردگار بزرگ در بهشت پایه ای از یاقوت قرمز آفریده که بر روی آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است. خداوند آن‌ها را برای محبت ورزان و دیدارکنندگان خلق کرده است. سپس فرمود: عفراء! چه مشاهده کردی؟ عفراء جواب داد: عجایب زیادی. پرسید: عجیب‌ترین چیزی که دیدی چه بود؟ در جواب گفت: ابلیس را در دریای سبز روی سنگ سفیدی دیدم که دست به آسمان برداشته بود و می‌گفت: خدایا! وقتی به سوگند خود وفا کردی و مرا داخل جهنم نمودی، از تو درخواست می‌کنم به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا نجات دهی و با آن‌ها محشور نمایی. به او گفتم: ای حارث (ابلیس)! این اسم‌ها چیست که خداوند را به وسیله آن‌ها می‌خوانی؟ گفت این اسم‌ها را هفت هزار سال قبل از خلقت آدم در ساق عرش نوشته دیدم و فهمیدم که این‌ها گرامی‌ترین خلق در نزد خدایند. از خداوند به حق آن‌ها درخواست می‌کنم. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: قسم به خدا اگر تمام اهل زمین با همین خدا را سوگند دهند، خواسته آن‌ها را می‌پذیرد. {و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم.} منظور از «جان»، پدر ابلیس است. جن از نژاد جان است، بعضی ایمان دارند و بعضی کافر و یهودی و نصرانی و دارای ادیان مختلفی هستند، اما شیاطین از نژاد ابلیس هستند و در میان آن‌ها مؤمن وجود ندارد جز یکی به نام «هام بن هیم بن لا قیس بن ابلیس.» خدمت پیامبر اکرم

رسید و او را بسیار جسیم و بزرگ دید که هیکلی هراس انگیز داشت. به او فرمود: تو کیستی؟ گفت من هام بن هیم بن لا قیس بن ابلیس هستم. روز کشته شدن هابیل به دست قابیل چند ساله بودم و از چنگ زدن به دین باز می‌داشتم و مردم را به آلوده کردن غذا تشویق می‌کردم. پیامبر اکرم فرمود: به جان خودم قسم، جوانی بدی داشته ای که مردم از تو امید خیر داشته‌اند و حالا که پیر شده‌ای، تو را فرمانروای خویش گردانیده‌اند. او در جواب گفت: این سخنان را به فراموشی بسپار ای محمّد! توبه من به دست نوح پذیرفته شد. با او در کشتی بودم و او را بر نفرینی که بر قومش کرد سرزنش کردم، و با ابراهیم بودم وقتی در آتش افکنده شد که خداوند آتش را برای او سرد و سلامت قرار داد، و با موسی بودم هنگامی که خداوند فرعون را غرق کرد و بنی اسراییل را نجات بخشید، و با هود بودم وقتی قوم خود را نفرین کرد و او را سرزنش کردم، و با صالح بودم و او را بر نفرینش سرزنش کردم. تمام کتاب‌ها را خوانده‌ام در تمام آن‌ها بشارت به ظهور شما می‌دادند، پیامبران به شما سلام رسانده‌اند و می‌گفتند شما بهترین انبیاء و گرامی‌ترین آن‌هایی. به من از آن‌چه خدا بر تو نازل کرده مقداری بیاموز. پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: او را بیاموز! هام گفت: من فقط تابع پیامبر یا وصی پیامبرم. این شخص کیست؟ فرمود: این برادر و وصی و وزیر و وارث من است، علی بن ابی طالب.

گفت: درست است، اسم او را در کتاب‌ها «الیا» دیده‌ام. علی علیه السّلام او را تعلیم نمود. او در لیلة الهریر در جنگ صفین خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد.

بصائر الدرجات: ثمالی گفت: بین مکه و مدینه در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم. ناگاه امام متوجه طرف چپ خود شد که سگی سیاه دیده می‌شد. فرمود: تو را چه شده؟ خدا زشت کند تو را! چقدر عجله کردی؟ یک مرتبه دیدم شبیه پرنده شد. عرض کردم: این چیست فدایت شوم؟ فرمود: این «عثم» پیک جن است. هشام از دنیا رفت و هم اکنون او پرواز می‌کند و در هر شهر خبر مرگ او را منتشر می‌کند.

بصائر الدرجات: علی بن محمد نوفلی از امام هادی علیه السّلام نقل می‌کند که شنیدم که می‌فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. در نزد آصف یک حرف از آن‌ها بود و به همان یک حرف زبان گشود و فاصله بین او و سبأ فروریخت، بعد تخت بلقیس را گرفت تا این که آن را نزد سلیمان آورد. سپس به سرعت یک چشم به هم زدن، زمین به حالت اول بازگشت. در نزد ما هفتاد و دو حرف است و یک حرف اختصاص به خدا دارد که در نزد خود او است که جزو اسرار غیبی است.

بصائر الدرجات: عبدالصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. در نزد آصف یک حرف از آن‌ها بود به همان یک حرف زبان گشود و فاصله بین او و تخت بلقیس فرو رفت.

بعد با دست خود تخت بلقیس را گرفت و سپس زمین سریع‌تر از یک چشم به هم زدن به حال اول برگشت، ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف

است و یک حرف اختصاص به خدا دارد که در نزد خود او در علم غیب مکتوب خداست.

اختصاص: قصیر گفت: حضرت باقر علیه السّلام به من ابتداء فرمود: در اختیار ذوالقرنین دو نوع ابر قرار دادند، او ابر نرم را اختیار کرد و برای امام شما ابر سخت را گذاشت. عرض کردم: ابر سخت چیست؟ فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه است که امام شما سوار آن می‌شود، اما او به زودی سوار ابرها می‌شود و بر اسباب تسلط خواهد یافت، اسباب آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه که پنج زمین آن آباد است و دو زمین خراب.

اختصاص: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: حضرت علی مالک روی زمین و زیر زمین بود و دو ابر برایش آشکار شد، یکی سخت و دیگری نرم. در ابر سخت ملک زیر زمین و در ابر نرم ملک بالای زمین بود. علی علیه السّلام ابر سخت را انتخاب کرد. آن ابر علی علیه السّلام را در هفت زمین گردانید، سه زمین را خراب و چهار زمین را آباد یافت.

اختصاص: سماعة بن مهران گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم. صدای رعد در آسمان بلند شد و برقی زد. آن جناب فرمود: آن‌چه از رعد و برق در این ابر مشاهده کردید، از دستور امام شما است. عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام.

خصال: عبادی بن عبدالخالق، از دیگری نقل کرد که او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرد که فرمود: خداوند را دوازده هزار عالم است، هر عالمی بزرگ‌تر از هفت آسمان، و هفت زمین است که هیچ کدام از این عوالم برای خدا عالمی غیر خود نمی‌دانند و من بر آن‌ها حجت هستم.

بصائر الدرجات: ابو عمیر از رجال خود، از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد و حدیث را به حسن بن علی علیهما السّلام نسبت داد که فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب. آن دو شهر دو دروازه از آهن دارند و بر هر شهر یک میلیون درب از طلا است و در آن هفتاد میلیون زبان است که هر زبانی بر خلاف دیگری صحبت می‌کند. من تمام آن زبآن‌ها و آن‌چه را که در آن شهرها است و آن‌چه بین آن‌هاست می‌دانم. در آن دو شهر حجتی غیر من و برادرم حسین نیست.

اختصاص: علی بن حسان از عموی خود عبدالرحمن نقل کرد که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد و سلام کرد. امام علیه السّلام به او جواب داد و سپس به او فرمود: آیا در شهر شما دانشمندان هستند؟ جواب داد: آری. فرمود: علم عالم شما چقدر است؟ جواب داد: عالم ما از حرکت و صدای پرندگان و اوضاع ستارگان در یک ساعت، به‌اندازه یک ماه برای یک سوار تندرو اطلاع می‌دهد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عالم مدینه از عالم شما

داناتر است. پرسید: علم عالم مدینه چقدر است؟ فرمود: عالم مدینه بدون این که توجه به صدا و حرکت پرندگان داشته باشد، در یک چشم به هم زدن به قدر حرکت خورشید در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم اطلاع دارد. مرد یمانی گفت: فدایت شوم! خیال نمی‌کنم کسی این قدر اطلاع داشته باشد و نمی‌دانم این‌ها چیست؟ این را گفت و خارج شد.

کتاب محتضر تألیف حسن بن سلیمان از کتاب اربعین سعد اربلی، از هشام بن سالم، از حضرت صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند را در مشرق شهری به نام جابلقا است که دارای دوازده هزار درب است از طلا، بین هر درب تا درب دیگر یک فرسخ فاصله است، بر کنار هر درب برجی است که در آن دوازده هزار جنگجو است آماده جنگ، با اسب‌ها و شمشیر آخته و سلاح لازم، و منتظر قیام قائم ما هستند. من حجت خدا بر آن‌هایم.

از کتاب بصائر سعد بن عبداللّٰه، از فلفله، از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند کوهی محیط بر دنیا آفریده از زبرجد سبز و سبزی آسمان نیز از سبزی همین کوه است، و گروهی را در پشت آن کوه آفریده که هیچ یک از چیزهایی که بر مردم واجب نموده از قبیل نماز و زکات، بر آن‌ها واجب نکرده و همه آن‌ها دو نفر از این امت را لعنت می‌کنند. و نام آن دو را برد.

علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را خطاب قرار داد و فرمود: «فَلَا یحْزُنک قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یسِرُّونَ وَمَا یعْلِنُونَ» مراد از خصیم مبین در آیه: «فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ» سخنگو، عالم و بلیغ است و این سخن خداست که می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِی خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یحْیی الْعِظَامَ وَهِی رَمِیمٌ» سپس خدا به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: «قُلْ» ای محمد! «یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» فرمود: اگر انسان به آفرینش خودش بیاندیشد، ایناندیشیدن و تفکر، باعث می‌شود که از وجود آفریننده ای آگاه گردد؛ زیرا هر انسانی می‌داند که انسان، قدیم نیست و چون می‌داند او و دیگر مخلوقات، آفریده شده و حادث هستند و نیز می‌داند که خودش، خود را خلق نکرده است؛ زیرا هر خالق، پیش از مخلوق خود وجود داشته است و اگر او خویش را خلق کرده بود، آفت‌ها و دردها و بیماری‌ها و مرگ را از خویش دفع می‌کرد. پس ثابت می‌شود که انسان، خالقی دارد که مدبّر است و آن خدای واحد و قهّار است.

امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام در حدیثی که از جدال با آن‌چه که بهتر است و امر به آن، و جدال با آن‌چه خوب نیست و نهی از آن سخن می‌گوید: می‌فرماید: جدال با آن‌چه بهتر و نیکوتر است، همان چیزی که خداوند تعالی آن را به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دستور داده تا به وسیله آن با کسی که زنده شدن بعد از مرگ را انکار می‌کند، جدال کند. سپس خداوند تبارک و تعالی درباره چنین کسی که منکر است می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِی خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یحْیی الْعِظَامَ وَهِی رَمِیمٌ» و خداوند در پاسخ به آن منکر می‌فرماید:

«قُلْ» ای محمد! «يحْيِيهَا الَّذِى أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» تا آخر سوره. سپس خداوند متعال از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌خواهد تا با آن منکری که گفت: چگونه ممکن است که خدا این استخوان‌های پوسیده را زنده گرداند؟ جدال کند و سپس خداوند فرمود: «يحْيِيهَا الَّذِى أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آیا کسی که انسان را از عدم آفرید، نمی‌تواند او را بعد از مردن زنده گرداند؟! بلکه باید گفت که آفرینش نخستین از دوباره زنده کردن سخت‌تر است. سپس خداوند می‌فرماید: «الَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» وقتی خداوند، آتش گرم و سوزان را در درخت سبز و مرطوب پنهان می‌دارد، می‌خواهد به شما بفهماند که او به برانگیختن مردگان و بازگرداندن آنان به زندگی دوباره تواناتر است. سپس می‌فرماید: «أَوَلَيسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» یعنی اگر فرض کنیم که آفرینش زمین و آسمان‌که شما به گمان خودتان بر آن قادر هستید، مشکل‌تر از برانگیختن و دوباره زنده کردن باشد، پس چگونه پذیرفتید که خداوند، این کاری که به نظر شما سخت‌تر و عجیب‌تر است را انجام داده است و نمی‌پذیرید که کار زنده کردن دوباره مردگان را که ساده‌تر است، انجام بدهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این جدال، به وجه نیکو است؛ زیرا به وسیله آن، شک و ادعای کافران و ملحدان را از بین می‌بریم.

ابن بابویه در کتاب اعتقادات امامیه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: هر کس به سخن ناطقی گوش دهد، در حقیقت او را

پرستیده است. اگر آن ناطق، درباره خدا سخن بگوید و او به آن سخن گوش فرا دهد، خدا را پرستش کرده است و اگر ناطق، درباره ابلیس سخن بگوید، شنونده، ابلیس را عبادت کرده است.

ابن بابویه می‌گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار روایت می‌کند که محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از اسماعیل بن منصور ابی زیاد از فردی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «ذَرُونِی أَقْتُل مُوسَی» پرسید که چه چیز مانع کشته شدن موسی توسط فرعون گردید؟ آن حضرت پاسخ داد: حلال زاده بودنش مانع این کار شد. پیامبران و فرزندانشان فقط توسط زنازادگان کشته می‌شوند.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» از محمد بن جعفر قرشی رزاز، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از اسماعیل بن ابی زیاد، از یکی از راویانش، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از آن حضرت درباره آیه «ذَرُونِی أَقْتُل مُوسَی» سئوال شد که چه کسی مانع کشته شدن موسی علیه السلام توسط فرعون شد؟ حضرت پاسخ داد: به علت حلال زاده بودنش. زیرا فقط زنازادگان، پیامبران و حجت‌های الهی را به قتل می‌رسانند. مؤلف سپس می‌نویسد: مرحوم پدرم و اساتیدم این حدیث را از سعد بن عبدالله بن ابی خلف به نقل از محمد بن حسین روایت کرده‌اند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خزانه دار فرعون به موسی ایمان داشت و ایمانش را سال پنهان داشت. او همآن‌کسی است که خداوند درباره‌اش فرموده است: «وقَال رَجُل مٌّؤْمِنٌ مِّنْ آل فِرْعَونَ یکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلونَ رَجُلا أَن یقُول رَبِّی اللّٰهُ وقَدْ جَاءكُم بِالبَینَاتِ».

محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از عبداللّٰه بن سلیمان روایت می‌کند که گفت: مردی از اهالی بصره به نام عثمان کور که نزد امام محمد باقر علیه السلام بود از ایشان پرسید: حسن بصری گمان می‌کند، باد شکم کسانی که علم را کتمان می‌کنند، اهل آتش را آزار می‌دهد. امام فرمود: اگر چنین باشد، مؤمن خاندان فرعون، هلاک شده است. از زمانی که خداوند، نوح علیه السلام را برانگیخته است، پیوسته علم، مکتوم و پنهان است. بگذارید حسن به راست و چپ برود. به خدا قسم! علم جز در این‌جا و نزد ما یافت نخواهد شد. محمد بن حسن صفار می‌گوید: سندی بن محمد، از ابان بن عثمان، از عبداللّٰه بن سلیمان روایت می‌کند که گفت: شبیه همین حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم.

ابن بابویه می‌گوید: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمة اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن عمران بن محمد بن ابو لیلی انصاری، از حسین بن عبداللّٰه، از خالد بن عبداللّٰه انصاری، از عبد الرحمن بن ابو لیلی در حدیثی مرفوع

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار، مؤمن آل یس که می‌گفت: «یا قَومِ اتَّبِعُوا المُرْسَلِینَ * اتَّبِعُوا مَن لاَّ یسْأَلکُمْ أَجْرًا وهُم مُّهْتَدُونَ» [ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید * از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود (نیز) بر راه راست قرار دارند پیروی کنید]، حزقیل، مؤمن خاندان فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین ایشان است.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: آن فرد سال ایمانش را پوشیده نگه داشت. او مبتلا به جذام و بسیار لاغر بود و انگشتانش قطع شده بود و با دست قطع شده‌اش به قومش اشاره می‌کرد و می‌گفت: «یا قَومِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیل الرَّشَادِ» [ای قوم من مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم].

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ نَجَّینَاکُم» پیشینیان شما را نجات دادیم «مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و کسانی که به فرعون در خویشاوندی و دین و آیین او نزدیکی می‌جستند، «یسُومُونَکُمْ» شما را شکنجه می‌کردند «سُوَءَ الْعَذَابِ» به شکنجه‌های سختی که بر شما روا می‌داشتند؛ از جمله شکنجه‌های سخت آن‌ها این بود که: فرعون، آنان را به ساخت و ساز مجبور کرده بود، و چون می‌ترسید که از کار کردن بگریزند، فرمان داده بود تا آنان را غل و زنجیر کنند و آنان در چنین حالتی خشت‌ها را از پله‌ها به طبقات بالا می‌بردند و گاه می‌شد یکی از آن‌ها سقوط کند و

جان سپارد، یا زمینگیر شود؛ امّا فرعونیان هیچ به او اعتنا نمی‌کردند، تا این که خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: به آن‌ها بگو، هر کاری را با درود فرستادن بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش آغاز کنند تا آن کار بر ایشان سبک گردد. آنان چنین کردند و کارها برایشان سبک گشت و فرمان داد تا هر کس درود فرستادن بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندانش را از یاد برد و سقوط کرد و زمین گیر شد، اگر در توانش بود، برای سلامتی خود، بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندانش درود فرستد و اگر یارای این کار را نداشت، دیگران بالای سرش، بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندانش درود فرستند تا برخیزد و از آن حادثه آسیبی نبیند و آنان چنین کردند و سلامت خویش باز یافتند. «يذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ» چون به فرعون گفتند: در بنی اسرائیل پسری زائیده می‌شود که مرگ تو و فروپاشی پادشاهی‌ات به دست اوست، فرمان داد تا پسران نورسیده بنی اسرائیل را سر ببرند. زنی از زنان بنی اسرائیل به قابله‌ها رشوه داد تا داستان بارداری او را فاش نکنند و بارداریش به پایان رسد. آن‌گاه فرزند خود را در صحرایی یا در غاری یا در مکانی مخفی به دنیا آورد، و بالای سر او ده بار گفت: درود بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش. پس، خداوند فرشته ای فرستاد تا نوزاد را پرورش دهد و از یک انگشتش شیر برای او جاری ساخت تا بیاشامد و از انگشتی دگر غذایی نرم تا تناول کند. روزها گذشت و در میان قوم بنی اسرائیل کسانی که البته تعدادشان بیشتر از کشته شدگان بود، جان سالم به در بردند و بزرگ شدند و این‌گونه بنی اسرائیل رشد یافت. «وَيسْتَحْيونَ نِسَاءكُمْ» آن‌ها را بر جا می‌گذاشتند و به کنیزی می‌گرفتند. پس، بنی اسرائیل نزد موسی فریاد شکایت برآورد و گفتند: فرعونیان با دختران و خواهران ما همبستر می‌شوند. خداوند

به آن دختران فرمان داد تا به هنگام ناخشنودی از این کار، بر محمّد صلی اللّه علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام درود فرستند؛ و این‌گونه خداوند آن مردان را به کاری یا دردی یا مرضی مزمن و یا لطفی از لطف‌های خود مشغول می‌کرد و آنان را از دختران دور می‌نمود. پس، دیگر هیچ زنی با آنان، همبستر نمی‌شد و خداوند به برکت درود فرستادن بر محمّد صلی اللّه علیه و آله و خاندان پاک او، شر آن‌ها را از سر ایشان کم می‌کرد.

عیاشی: از یونس بن ظبیان نقل کرده است که گفت: امام علیه السلام فرمود: روزی که موسی و هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند، در مجلس او فرزندی حرام زاده وجود نداشت و همه همنشینان او فرزند ازدواج (حلال زاده) بودند و اگر حرام زاده ای در میانشان بود، دستور کشتن آن دو [موسی و هارون] را صادر می‌کرد. پس گفتند: «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ» و به وی دستور دادند که عجله نکند و در این امر نظر کند. سپس امام علیه السلام دست خود را بر سینه‌اش گذاشت و گفت: و ما نیز چنین هستیم، کسی با ما دشمنی نمی‌کند، مگر حرام زاده‌ها.

محمد بن یعقوب: از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این نوشته را یافته ایم: «إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ یورِثُهَا مَن یشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» من و اهل بیتم وارث زمین شدیم و ما متقیان هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی از زمین‌های مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی

از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بپردازد و هر چه از آن بخورد برای اوست و اگر آن را ترک یا خراب کند و پس از او مردی دیگر از مسلمانان بگیرد و آن را آباد و زنده کند، به آن (زمین) شایسته‌تر است از کسی که آن را ترک کرده است. او نیز باید خراج آن را به یکی از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بدهد و هر چه از آن بخورد برای او است تا این که قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف که از اهل بیتم است، با شمشیر ظهور کند و آن‌ها را در اختیار بگیرد و تحت کنترل خود درآورد و آنان را از آن‌جا بیرون کند؛ همان‌طور که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مالک آن شده بود و از آن محافظت می‌کرد. البته به جز زمین‌هایی که در دست شیعه ما است. این سرزمین‌ها را به آنان (شیعیان) به صورت اقطاع می‌دهد و آن را در دست خودشان باقی می‌گذارد.

از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی نقل شده است که گفت: هنگامی که امام باقر علیه السلام به شام نزد هشام بن عبدالملک برده شد و پشت در کاخ او قرار گرفت، به اصحابش و به کسانی که از بنی امیه و دیگران در مجلس او بودند، گفت: وقتی مرا در حال سرزنش محمد بن علی دیدید و سپس دیدید که سکوت کردم، هر یک از شما به سوی او بیاید و او را سرزنش کند.

سپس دستور ورود ایشان را داد. هنگامی که امام باقر علیه السلام بر او وارد شد، با دست خود گفت: السلام علیکم و به همه آنان سلام کرد. سپس نشست. هشام به خاطر ترک سلام بر وی به عنوان خلیفه و نشستن او بدون اجازه، خشمگین‌تر شده و سرزنش کنان به سوی او

آمد و سخنانی گفت از جمله این که: ای محمد بن علی! شما هم‌چنان در حال برانگیختن اختلاف میان مسلمانان و دعوت برای خودتان و ادعای امامت از روی نابخردی و نادانی هستید و او را سخت مورد سرزنش قرار داد. هنگامی که ساکت شد، مردان حاضر در مجلس یکی پس از دیگری سرزنش کنان نزد وی آمدند. هنگامی که این قوم ساکت شدند، حضرت علیه السلام از جا بلند شدند و سپس فرمودند: ای مردم! به کجا می‌روید؟ و به کجا سوق داده می‌شوید؟ پیشینیان شما نیز به وسیله ما هدایت شدند؛ خدا پسینیان شما را نیز به ما ختم می‌کند. اگر برای شما حکومتی زودرس باشد، حکومت آینده و به تاخیر افتاده از آن ما خواهد بود و حکومتی پس از حکومت ما نخواهد بود. زیرا که عاقبت از آن ما خواهد بود: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابراهیم بن میمون، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام درباره عبارت «أَعْطَى كُلَّ شَىءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» سئوال کردم. امام فرمود: نر یا ماده بودن تمام مخلوقات خدا بدون استثنا، از شکلشان شناخته می‌شود.

محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی عبدالله بن قیس ماصر بر پدرم امام باقر علیه السلام وارد شد... ادامه حدیث. بخشی از این حدیث چنین است. خداوند متعال دو خلق کننده آفریده است و زمانی که اراده‌اش بر خلق

مخلوقی قرار گیرد به آنان فرمان می‌دهد از آن خاکی که خداوند در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» برگیرند و نطفه را با آن خاک که قرار است از آن خلق شوند، بیامیزند. البته پس از آن‌که نطفه را چهل شب در رحم جای داد. وقتی چهار ماه به پایان می‌رسد، خلق کنندگان می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ آن‌گاه خداوند آن‌چه را که اراده او باشد، اعم از نر یا ماده و سیاه یا سفید، فرمان می‌دهد و هر گاه روح از بدن جدا شود (شخص بمیرد)، نطفه، همان گونه که نخست بوده، هر طور که هست از بدن خارج می‌شود و به صورت خرد یا کلان، نر یا ماده، بیرون می‌آید و به همین سبب است که مرده را غسل جنابت می‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی برتر و پاک‌تر از آن است که به دست خود اشیا را خلق کند و برانگیزاند. همانا خداوند دو فرشته حیات بخش

دارد و هر زمانی که اراده بر خلقت مخلوقی می‌کند، به آن‌ها فرمان می‌دهد تا از همان خاکی که خدای متعال در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» بردارند و آن را با نطفه ای که در رحم آرام گرفته، بیامیزند. پس وقتی نطفه با خاک درآمیخت، خلق کنندگان گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ امام ادامه می‌دهد: خداوند تبارک و تعالی، هر آن‌چه را که می‌خواهد: اعم از نر یا ماده، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، بدبخت یا خوشبخت؛ به آن دو فرشته وحی می‌کند و هنگامی که آن مخلوق درگذشت، نطفه‌اش عیناً

به آن صورت که در آغاز بوده، از مرده خارج می‌شود نه به صورتی دیگر! از همین روست که میت را غسل جنابت می‌دهند.

ابان بن عثمان از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف علیه السلام به آنان گفت: قبل از ظهور موسی، پنجاه نفر دروغگو از قوم بنی اسرائیل پیدا می‌شوند، و همگی مدّعی می‌شوند که موسی بن عمران موعود، آن‌ها هستند.

پس به فرعون خبر رسید که آن‌ها موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اند و به دنبال پیدا کردن این کودک هستند. کاهنان و ساحران به فرعون گفتند: هلاک دین و قومت به دست این کودک که امسال متولد خواهد شد، اتفاق خواهد افتاد. پس فرعون قابله‌هایی را بر زنان باردار مأمور نمود و به ایشان دستور داد: هیچ نوزاد پسری امسال متولد نمی‌شود، مگر این که کشته شود و قابله ای را هم مأمور مراقبت از مادر موسی علیه السلام کرد. هنگامی که قوم بنی اسرائیل به این موضوع پی بردند، گفتند: اگر پسران کشته شوند و زنان ما بی‌آبرو شوند، هلاک می‌شویم و دیگر نامی از ما باقی نمی‌ماند، پس بیایید به زنانمان نزدیک نشویم. عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با زنان خود نزدیکی کنید، زیرا اگر خداوند مقرر کرده چنین امری واقع شود، علی رغم همه بد خواهان، این موضوع اتفاق خواهد افتاد و سپس گفت: خدایا! شاهد باش که اگر همه این کار را ترک کنند، من این کار را رها نمی‌کنم و اگر همه آن را تحریم کنند، من آن را تحریم نمی‌کنم. سپس با مادر موسی علیه السلام نزدیکی کرد و وی به موسی باردار گردید. لذا از سوی حکومت، زنی قابله مأمور مراقبت از مادر موسی گردید و حتی یک لحظه هم او را

تنها نمی‌گذاشت. اما کم کم مهر مادر و نوزادی که در شکم داشت به دل زن قابله نشست و این اراده خدا بود و چون مادر موسی علیه السلام را نگران و افسرده دید، گفت: چرا [رُخَت] چنین زردرنگ است و کم کم آب می‌شوی؟ مادر موسی گفت: مرا ملامت نکن، می‌ترسم چون فرزندم به دنیا آید، او را ببرند و ذبح کنند. زن قابله گفت: غم مخور، من راز تو را پنهان خواهم کرد. اما مادر موسی او را باور نکرد و چون نوزاد به دنیا آمد، زن قابله به طرف وی رفته و گفت: ما شاء اللّٰه. سپس رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: نگفتم که راز تو را پنهان خواهم کرد. سپس کودک را در آغوش گرفت و در گهواره گذاشت و جای او را مرتّب نمود. سپس نزد نگهبانان- که پشت در منتظر بودند- رفت و گفت: بروید، زایمانی در کار نبود، بلکه مقداری خون لخته دفع شد. چون نگهبانان رفتند، مادر موسی علیه السلام به وی شیر داد.

و چون از صدای گریه‌اش بیمناک بود، خداوند به او وحی کرد که گهواره ای درست کرده و او را در آن قرار ده و شب هنگام آن را به رودخانه نیل بینداز. پس مادر، کودک را در گهواره نهاد و به رود نیل سپرد، اما آب گهواره را به طرف مادر برمی گرداند، لذا مادر با دست خود آن را با آب به پیش می‌راند. وقتی با چشمان خود دید که امواج آب دارد او را می‌برد، خواست فریاد بزند، اما خداوند دل وی را محکم کرد.

از طرف دیگر، زن فرعون که از بنی اسرائیل و بانویی صالح بود، به همسرش فرعون گفت: بهار است، خیمه ای برایم در ساحل نیل برپا کنید تا چند روزی تفریح کنیم. فرعون نیز خیمه ای برای وی تدارک دید و بانوان حرم برای تفریح به ساحل آمدند که ناگهان چشمانشان به سبد افتاد. زن فرعون گفت: آیا این چیزی را که من بر روی آب می‌بینم، شما

هم می‌بینید؟ گفتند: بلی، به خدا ای بانو ما! آن را می‌بینم. و چون گهواره به وی نزدیک شد، به طرف آب رفت و با دست خود آن را از آب بیرون کشید در حالی که نزدیک بود در آب غرق شود و ندیمه‌ها از ترس فریاد کشیدند. اما او گهواره را گرفته و آن را کشید و از آب بیرون آورد و در بغل گرفت و ناگهان چشمانش به کودکی افتاد که زیباتر از او کودکی ندیده بود، و گفت: این پسر من است. گفتند: راست گفتی بانوی ما، زیرا تو پسری نداری و پادشاه هم پسر ندارد. پس این کودک را به فرزندی بپذیرید. پس به سوی فرعون رفت و گفت: پسر بچه ای بانمک و زیبا به من رسیده است، دوست دارم او را به فرزندی خود بپذیریم تا چشم ما بدو روشن گردد. فرعون گفت: این پسر از کجا آمده؟ گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم. آن قدر می‌دانم که آب آن را آورده است. او آن قدر به فرعون اصرار ورزید تا وی را قانع و مجاب کرد.

وچون مردم شنیدند که پادشاه نوزادی را به فرزندی قبول کرده است، تمام مردان دربار فرعون، زنان خود را به دربار فرستادند تا دایه آن کودک شوند و وی را شیر دهند یا این که او را در آغوش گرفته وتر و خشک کردنش را بر عهده بگیرند. اما نوزاد، سینه هیچ کدام را نگرفت و شیر هیچ کدام را نخورد. پس زن فرعون دستور داد دایه ای برای فرزندش بیابند، اما هیچ‌کس را مجبور به این کار نکنند.

از طرفی مادر موسی دختر خود را فرستاد تا اثری از وی بیابد. دختر از خانه بیرون شد و چون به در قصر پادشاه رسید، به نگهبانان آن گفت: شنیدم دنبال دایه ای می‌گردید. من دایه ای درستکار می‌شناسم که می‌تواند فرزند شما را بگیرد و مراقبت از او را برعهده بگیرد. زن فرعون دستور داد او را به درون راه دهند و سپس از وی پرسید: از کجایی؟

گفت: از بنی اسرائیل. و زن فرعون گفت: برو دختر، نیازی به تو نداریم. زنان دربار به وی گفتند: خدا شما را به سلامت بدارد، بنگر و ببین آیا فرعون می‌پذیرد؟ زن فرعون گفت: اگر فرعون موضوع دایه را بپذیرد، اما آیا حاضر است قبول کند که نوزاد از بنی اسرائیل باشد و این دایه نیز از قوم بنی اسرائیل باشد؟ نه، نمی‌پذیرد. زن فرعون به آن دختر گفت: برو و وی را بیاور. پس دختر نزد مادرش بازگشت و گفت: زن فرعون تو را می‌خواند. و چون بر زن فرعون وارد شد، موسی را به وی دادند. او موسی را در آغوش گرفت و سپس سینه در دهانش گذاشت و نوزاد با عجله شروع به خوردن شیر کرد به طوری که چند بار شیر در گلویش گیر کرد و چون زن فرعون دریافت که فرزندش دایه مناسب خود را پیدا کرده، نزد فرعون رفت و گفت: دایه خوبی برای پسرم پیدا کرده‌ام. فرعون گفت: این زن کیست؟ گفت: از بنی اسرائیل. فرعون گفت: این کار نشدنی است و ممکن نیست بپذیرم. نوزاد از بنی اسرائیل و دایه هم از بنی اسرائیل است؟! اما همسرش آنقدر در گوش وی خواند که این فرزند پسر توست، چرا باید بترسی، او در دامان تو بزرگ می‌شود و گوش به فرمان تو خواهد بود... تا این که او را راضی کرد.

بدین ترتیب بود که موسی علیه السلام در خاندان فرعون پرورش یافت و مادرش و خواهر و قابله‌اش، ماجرای واقعی را به کلی پنهان کردند. از این رو موسی بی‌آن‌که قوم بنی اسرائیل از تولد وی باخبر شوند، در قصر فرعون بزرگ شد و این در حالی بود که قوم بنی اسرائیل پیوسته در جستجوی او بودند و وی را طلب می‌کردند، اما هیچ توفیقی در کار خود به دست نمی‌آوردند. از طرفی به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در پی منجی موعود خود هستند. لذا آنان را از این کار به شدت منع کرد و تهدید به مجازات سخت نمود و کار برایشان سخت گردید و دچار تفرقه

شدند و از پرسیدن از وی منع گردیدند. راوی گوید: پس بنی اسرائیل در یک شب مهتابی نزد پیری سالخورده رفتند که صاحب علم و دانایی بود و به وی گفتند: سخن از پیامبر منجی، مایه آرامش و تسلی خاطر ما بود. اما تا کی باید در این کشور بمانیم؟! گفت: به خدا سوگند که شما در این سرزمین باقی خواهید ماند تا این که خداوند یاد خود را به وسیله فرزندی از نسل لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران زنده می‌کند. او جوانی است بالا بلند با موهای مجعد. آن‌ها مشغول سخن بودند که ناگهان موسی علیه السلام سوار بر استری بر ایشان گذشت. پیرمرد چون او را بدید، گفت: نامت چیست؟ - خدایت رحمت کند- گفت: موسی. پرسید: پدرت کیست؟ گفت: عمران. پیرمرد فوراً از جا برخاست و دستش را گرفت و بوسید و دیگران هم به پای وی افتادند و بدین ترتیب آن‌ها یک‌دیگر را شناختند و آنان را به عنوان پیروان خود پذیرفت.

پس مدتی را در میان ایشان گذراند. آن‌گاه وارد شهری از شهرهای فرعون شد و مشاهده کرد یکی از طرفداران او با مردی از فرعونیان قبطی مشاجره می‌کند. آن‌که شیعه او بود، او را به یاری طلبید و موسی یک ضربه به آن مرد زد که موجب مرگ وی شد. موسی علیه السلام مردی تنومند و قوی هیکل بود. این ماجرا آوازه او را همه جا بر سر زبان‌هاانداخت و گفتند: موسی مردی از آل فرعون را به قتل رسانده است. موسی شب را در شهر، با ترس و بیم و مراقبت گذراند و چون صبح شد، همان مرد طرفدار او، بار دیگر با یکی دیگر درگیر شده بود و دوباره موسی را به یاری طلبید. موسی علیه السلام به وی گفت: تو مردی شرور و گناهکار و بدزبان هستی. دیگر روز دعوا با یک مرد و امروز دعوا با مردی دیگر؟! و چون موسی خواست آن مرد قبطی را تنبیه کند، گفت:

ای موسی! می‌خواهی مرا چون کسی که دیروز به قتل رساندی، به قتل برسانی؟ یقیناً قصد داری جباری ستمگر بر روی زمین باشی نه انسانی مصلح. در این هنگام مردی از آخر شهر هراسان سررسید و خبر آورد که ای موسی، مردم دست به یکی کرده‌اند که تو را بکشند، پس با همراهان خیرخواه خارج شو! پس موسی ترسان و مراقب از آن‌جا بیرون رفت و بدون مرکب و خادم از مصر خارج شد و پستی و بلندی‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کرد تا این که به سرزمین «مَدْین» رسید و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. ناگاه دریافت که از زیر این درخت چشمه آبی جاری است و مردمی مشغول آب دادن دام‌های خویش‌اند و در این میان دو دختر به همراه گله خود از بقیه دوری می‌گزیدند. موسی از ایشان پرسید: شما را چه می‌شود؟ گفتند: پدرمان مردی سالخورده است و ما دو دختر ضعیف هستیم و نمی‌توانیم همراه مردها شویم و در کنار ایشان قرار گیریم. صبر می‌کنیم آن‌ها گله‌هایشان را آب دهند، سپس به آب دادن به گله هایمان می‌پردازیم. پس موسی علیه السلام مردان چوپان را به کناری زد و از روی ترحّم، دلو آن‌ها را برداشت و آب مورد نیازشان را از چاه خارج کرد تا با خاطری آسوده گله خود را سیراب کنند. سپس موسی بازگشت و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. اما روز بعد دخترها پیش از همه آمدند و این در حالی بود که موسی زیر لب این دعا را زمزمه می‌کرد: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ» [پروردگارا! من به هر خیری کهبه سویم بفرستی سخت نیازمندم] و این دعا را در حالی بر لب جاری می‌کرد که به نصف یک خرما محتاج بود.

چون آن دو دختر نزد پدرشان بازگشتند، پدر پرسید: چه زود در این ساعت آمده‌اید؟ گفتند: به یک مرد صالح و رحیم برخوردیم که برایمان [از چاه] آب آورد. مرد وقتی داستان را از زبان دخترانش شنید، به یکی

از آن‌ها گفت: برو و او را به نزد من دعوت کن. آن دختر در حالی که با شرم و حیا راه می‌رفت، پیش موسی رفت و به او گفت: پدرم تو را دعوت می‌کند تا پاداش آب دادن به گوسفندانمان را به شما بدهد. روایت است که موسی علیه السلام به وی گفت: پشت سرم راه برو و مرا راهنمایی کن که از کدام طرف بروم؛ زیرا فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی‌کنند. چون نزدیک شعیب رسید و ماجرای خود را برای وی گفت: شعیب به وی گفت: نترس، از قوم ستمگر نجات یافته ای. یکی از دو دختر گفت: پدر، او را استخدام کن، زیرا بهترین کارگر، کارگر قوی و امین است. شعیب به موسی گفت: می‌خواهم یکی از این دو دختر را به نکاح تو در آورم، مشروط به این که هشت سال برای من چوپانی کنی و اگر دو سال بر آن افزودی، از بزرگواری خودت است. نقل است که موسی ده سال تمام برای شعیب چوپانی کرد؛ زیرا انبیای الهی کار ناقص انجام نمی‌دهند.

و چون موسی ده سال را پشت سر گذاشت و با خانواده‌اش عازم بیت المقدس شد، راه را گم کرد و شبانه از مسیر منحرف شد و به بیراهه رفت. در این هنگام از دور آتشی دید. لذا به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی می‌بینم شاید چوبی از آن آتش را برایتان بیاورم یا از راه درست خبر بگیرم. چون به آتش رسید، ناگهان با درختی مواجه شد که از پایین تا بالا شعله ور شده بود. وقتی که به آن نزدیک می‌شد، پَسروی می‌کرد، پس برگشت و ترسی در دلش افتاد، سپس درخت به او نزدیک شد؛ پس از ساحل وادی اَیمن در آن بقعه مبارکه از درخت ندایی به گوش رسید که: «يا مُوسَى إِنِّى أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ* وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يعَقِّبْ» [ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی* و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون

دید آن مثل ماری می‌جنبد، پشت کرد و برنگشت] ناگهان با ماری به درشتی تنه درخت مواجه شد که نیش‌هایش صدایی چون صدای به هم ساییدن دندان داشت و زبانه‌های آتش از آن بیرون می‌آمد. پس پا به فرار گذاشت، اما صدای پروردگار از پشت به وی امر کرد که بایستد. پس لرزان برگشت در حالی که زانوانش می‌لرزید. پس گفت: خدایا! این صدایی که می‌شنوم، سخن توست؟ فرمود: بله، پس نترس. آن‌گاه، آرامش بر او چیره شد؛ پس پای خود را بر روی دم او گذاشت و سپس دست برد و ریش آن را گرفت، ناگهان دریافت این همان عصای خود اوست و به وی گفته شد: « اخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی» [نعل‌های خود را در آور؛ زیرا که تو در وادی مقدّس طُوی هستی]. نقل است که علت این که خداوند به موسی امر فرمود پای افزار خود را درآور، آن بود که از پوست خر مرده ای ساخته شده بود. و روایت است که مقصود از «نعلیک»، «خوفیک» است؛ یعنی خوف تو برای از دست دادن خانواده و خوف تو از فرعون (هر دو را از خود دور کن). سپس خداوند عزّ و جلّ او را نزد فرعون و قوم او با دو آیت فرستاد: دستش، و عصا.

ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که: در مجلس مأمون حضور یافتم در حالی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در آن مجلس بود و حدیث عصمت پیامبران را بیان می‌فرمود. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: درباره آیه «فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ»

چه می‌گویی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بدون اطلاع مردم وارد شهری از شهرهای فرعون شده بود، در فاصله میان مغرب و عشاء. در آن‌جا به دو مرد برخورد که با هم می‌جنگیدند. یکی طرفدار خودش بود و دیگری از دشمنانش. آن‌که از طرفدارانش بود، از وی یاری خواست تا دشمنش را مغلوب کند. موسی علیه السلام با حکم خدا یک مشت بر وی زد و وی مرد. موسی گفت: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ» یعنی جنگی که میان آن دو مرد واقع شده بود عمل شیطان بود، نه آن‌چه موسی علیه السلام مرتکب شده بود. منظور موسی علیه السلام از این آیه، آن است که شیطان دشمنی آشکار و گمراه کننده است. «عَدُوٌّ مُّبِینٌ».

ابن بابویه، از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی - که خدا از او خشنود باد - از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان احمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ» پرسیدم: به چه سبب فرعون، ذو الأوتاد (دارنده میخ ها) نامیده شد؟ ایشان فرمود: از آن رو که چون فرعون می‌خواست کسی را شکنجه کند، او را بر چهره، روی زمین می‌خواباند و دست‌ها و پاهایش را می‌کشید و آن‌ها را با چهار میخ بر زمین می‌کوبید. گاهی هم او را بر چوبی پهن می‌خواباند و دست‌ها و پاهایش را به چهار میخ می‌کشید و سپس او را بر حال خود بر جای می‌گذارد تا جان دهد. از این رو خداوند عزّ و جلّ، او را ذو الأوتاد نامیده است.

و از وی، با سند خود، از حجّال، از غالب بن محمّد، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ» فرمود: آن پلی است بر صراط که هیچ بنده ای با حقّی که از دیگری نزد اوست، از آن نمی‌گذرد.

ابن بابویه، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن حکم، از مفضّل بن صالح، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، درباره آن از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشان فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش می‌آورد، حال آن‌که دوزخ با هزار افسار آورده می‌شود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و خشم آلود و نعره ای خوفناک دارد و چنان بانگی بر می‌آورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر وانگذاشته بود، دوزخ همه را هلاک می‌کرد. سپس دوزخ گردن می‌کشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار گرفته تا بدکار، در میان می‌گیرد. در آن هنگام هر آن بنده ای که خدا آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا می‌دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن‌که تو ندا می‌دهی: پرودگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن‌گاه صراطی بر دوزخ می‌گذارند که برّان‌تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر یکی امانت داری و رحِم، و بر دومی نماز، و بر دیگری پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست. در آن دم آفریدگان وادار به گذر از صراط می‌شوند و رحِم و امانت داری جلویشان را می‌گیرند. اگر از آن‌ها نجات

یابند، نماز جلویشان را می‌گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان عزّ و جلّ می‌رسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر روی صراط با گام‌هایی گاه لغزان و گاه استوار در می‌آویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر می‌دهند: ای بردبار! بیامرز و درگذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن‌که مردم بر آن هم‌چون پروانه، فوج فوج در آتش می‌افتند و چون تنی از آنان به مهر و رحمت خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط می‌نگرد و می‌گوید: ستایش از برای خداوندی که پس از نومیدی من، به نیکی و منّت خویش، مرا از تو نجات بخشید. به راستی که پروردگارمان بسیار آمرزنده و شکور است.

طبرسی در حدیثی مرفوع، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که وی گفت: چون این آیه نازل شد، چهره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چنان دگرگون شد که این حالت، بر چهره ایشان نمودار شد و حالی که یارانشان از ایشان دیدند، بر آنان سخت آمد. از این رو برخی از آنان نزد حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای علی! امری رخ داده که بر چهره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نمود کرده است. حضرت علی علیه السلام به راه افتاد و نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از پشت در آغوش کشید و بر میان کتف‌هایشان بوسه زد و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! پدر و مادرم به فدایت! امروز برایت چه رخ داده؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام آمد و برایم خواند: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ». به ایشان عرض کردم: چگونه آن

را می‌آورند؟ فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را می‌آورند و با هفتاد هزار افسار آن را به پیش می‌کشند. آن‌گاه دوزخ چنان می‌رمد که اگر رهایش کنند، همه را می‌سوزاند. سپس من خود را به او عرضه می‌دارم. او می‌گوید: مرا با تو کاری نیست، ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! چرا که خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است. در آن روز همه می‌گویند: خدایا! مرا دریاب، مرا دریاب؛ حال آن‌که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌گوید: پروردگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب.

شیخ در امالی، از ابو الحسن احمد بن محمّد بن هارون ابن صلت اهوازی، از ابن عقده، از علی بن محمّد، از داود و ابن سلیمان، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدربزرگوارش علیه السلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آیا تفسیر این آیه را می‌دانید: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا»؟ فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، دوزخ با هفتاد هزار افسار به دست هفتاد هزار فرشته به پیش آورده می‌شود. آن‌گاه چنان می‌رمد که اگر خداوند متعال آن را باز ندارد، هر آینه آسمان‌ها و زمین را می‌سوزاند.

المناقب: علی بن محمّد صوفی نقل می‌کند که: با ابلیس را برخورد کرد و از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من از آدمیزادم. او گفت: لا اله الا اللّٰه، تو از مردمی هستی که پندارند خدا را دوست دارند و نافرمانیش کنند، و ابلیس را دشمن دارند و فرمانش برند، گفتش اکنون بگو تو کیستی، گفت: من صاحب قدرت و اسم بزرگ و طبل عظیم هستم. من قاتل

هابیلم , سوار شونده در کشتی نوحم , پی کننده‌ی ناقه‌ی صالحم , صاحب آتش ابراهیمم , طراح قتل یحیی‌ام , غرق کننده‌ی قوم فرعون در رود نیلم , جادو ساز و جادو پرداز در برابر موسی‌ام , سازنده‌ی گوساله‌ی سامری – برای انحراف و امتحان – بنی اسرائیلم , من سازنده و صاحب اره برای فرق زکریایم , حرکت کننده با لشکر ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه با فیلانم , طراح قتل پیامبر اسلام در احد و حنینم , به وجود آورنده‌ی لشکر صفینم , من القا کننده و به وجود آورنده حسد روز سقیفه در قلوب منافقانم , من صاحب هودج در روز جنگ بصره و شتردار آنم , منم که در سپاه صفین ایستادم، منم که در کربلا مؤمنان را سرزنش کردم, من امام و رهبر منافقانم , منم نابودگر پیشینیان، گمراه کننده آیندگان, منم رکن و ستون ظالمان , گمراه کننده‌ی مارقین، منم ابو مرّه آفریده از آتش نه از گل، من آنم که پروردگار جهانیان بر او خشم کرده است. صوفی گفت: تو را به حق خدایی که به گردن تو حق دارد , مرا راهنمایی کن بر عملی که به واسطه‌ی آن تقرب به خدا پیدا کنم و به واسطه‌ی آن در مشکلات روزگارم کمک بگیرم. شیطان گفت: در دنیا به آن‌چه تو را کفایت کند قانع باش و بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب کمک بگیر و با دشمنان او دشمن باش, به درستی که من عبادت کردم خدا را در هفت زمین , نیافتم هیچ ملک مقربی و نه نبی مرسلی را مگر این که به واسطه‌ی دوستی علی علیه السلام به خدا نزدیک شده باشد. صوفی می‌گوید: ناگهان از پیش چشمانم غایب شد. آمدم پیش امام باقر علیه السلام و این خبر را برای ایشان گفتم.

حضرت فرمود: آن ملعون شیطان بود که به زبان ایمان آورد و در قلب خود کافر شده است.

العیاشی: حسن بن عطیه می‌گوید: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرمود: راستی ابلیس خدا را در آسمان چهارم در دو رکعت به مدتهزار سال عبادت کرد و مهلتی که خداوند به او داد در ازای این عبادت بود.

شارح المقاصد گفته: سحر نمایش کاری خارق العاده است از نفسی بد و خبیث به واسطه کارهائی مخصوص که آموزش و شاگردی دارند، و به این دو اعتبار از معجزه و کرامت جدا است، و هم‌چنین به این دلیل که طبق پیشنهاد اعتراض کننده نیست و هم‌چنین این‌که مختص به برخی زمان‌ها یا مکان‌ها یا شرایط است و به این‌که در صدد مقابله با آن بر می‌آیند و تلاش می‌شود که مانند آن آورده شود و به این‌که چه بسا اعلان شود ساحر فاسق است و به پلیدی در ظاهر و باطن و خواری در دنیا و آخرت متصف شود و سایر موارد فرق میان معجزه و کرامت با سحر. و سحر نزد اهل حق عقلا جایز است و شرعا هم ثابت است و هم‌چنین چشم زدن.

تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خدا «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم» فرمود: او پدر ابلیس بود، و فرمود: پریان فرزندان جان‌اند، مؤمن دارند و کافر و یهود و ترسا و کیش‌هایی چند، و شیاطین فرزندان ابلیس‌اند، در آن‌ها مؤمن نیست جز یکی به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس که نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

آمد و او را تنومند و بزرگ و هراسناک دید و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، روزی که هابیل کشته شد پسربچه ای بودم چند ساله که از عصمت باز می‌داشتم و به تباه کردن خوراک فرمان می‌دادم.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چه بد باشد جوان پرآرزو و برنای نیازمند به فرمان، گفت: ای محمّد این‌ها را واگذار من به دست نوح توبه کردم، و به همراه او در کشتی بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم، من با ابراهیم بودم که در آتشش افکندند و خدا آن را سرد و سلامت ساخت، با موسی بودم که خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد، با هود بودم که قوم خود را نفرین کرد و من او را سرزنش کردم، با صالح بودم و او را به سبب نفرین قومش سرزنش کردم، و همه کتاب‌ها را خواندم و همه به وجود تو مژده دهند و پیغمبران به تو سلام می‌رسانند و می‌گویند تو برتر و ارجمندترین پیغمبرانی، از آن‌چه خدا بر تو فروآورده چیزی به من یاد بده.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: او را بیاموز، هام گفت: ای محمّد ما فرمان نبریم جز از پیغمبر یا وصی پیغمبر، این کیست؟ فرمود: این برادرم و وصیم و وزیرم و وارثم علی بن ابی طالب است، گفت: چشم، نامش را در کتب الیا یافتیم، و شب هریر در صفین نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد.

الدلائل الطبری: از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که ابو محمّد علی بن الحسین علیه السّلام با جمعی از دوستانش و مردم دیگر به مکه می‌رفت و چون به عسفان رسید موالیش چادرش را در جایی از

آن بر پا کردند. و چون امام به آن‌جا رسید، فرمود: چگونه در این‌جا چادر زدید، این‌جا جای قومی از پریان هست که دوستان و شیعه ما هستند، و این کار برای آن‌ها زیان دارد و جای آن‌ها را تنگ می‌کند، گفتند، آن را ندانستیم و خواستند چادر را بکنند، و آوازی شنیدند و کسی را ندیدند، می‌گفت: یا ابن رسول اللّٰه، چادرت را از این‌جا به جای دیگر مبر، ما پذیرائیم و این لطفی است که به تو ارزانی می‌کنیم و دوست داریم به وجود شما در این این‌جا مفتخر شویم.

ناگهان در کنار چادر طبق بزرگی نمایان شد و به همراهش طبق‌های دیگر بود از انگور و انار و موز و میوه‌های بسیار و ابو محمّد همراهانش را دعوت کرد و خود خورد و آنان هم از آن میوه‌ها خوردند.

عیون المعجزات: سید مرتضی از سلمان روایت می‌کند که یک روز پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله در ابطح نشسته بود و گروهی از اصحابش با او بودند و رو به روی ما قرار داشت و حدیث می‌فرمود: ناگهان نگاه کردیم به گردبادی که برخاست و گرد بر آورد و پیوسته نزدیک می‌شد و گرد بالا می‌گرفت تا برابر پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله ایستاد و از میانش شخصی که بود بر آمد و گفت: یا رسول اللّٰه من نماینده تیره خویشم، به تو پناهنده‌ایم ما را پناه ده و با من از طرف خود کسی را بفرست تا از تیره ما بازرسی کند زیرا پاره ای از آن‌ها بر ما شوریدند و ستم کردند تا میان ما و آن‌ها به حکم خدا و کتابش قضاوت کند، و از من پیمان اکید بگیر که آن‌کس را در پس فردا سالم برگردانم مگر این‌که از خدا برایم پیشامدی رخ دهد.

پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: تو کیستی؟ قومت کیستند؟ گفت: من عرفطه پسر شمراخ یکی از بنی نجاح هستم، من و گروهی از خاندانم استراق سمع می‌کردیم، و چون از این کار جلوگیری شدیم ایمان آوردیم و چون خداوند تو را به پیغمبری برانگیخت به تو ایمان آوردیم که خود میدانید و البته تو را تصدیق کردیم، و برخی از قوم با ما مخالفت کردند و به همان دین که داشتند، باقی ماندند، و میان ما و آن‌ها اختلاف شد و آنان در شمار و نیرو از ما بیش ترند و بر آب و چراگاه چیره شدند و به ما و چهار پایان ما زیان رساندند، پس کسی را به همراه من بفرست که میان ما به حق قضاوت کند. پیغمبر به او فرمود: چهره بگشا تا تو را بصورتی که داری بنگریم، گوید: صورت گشود و به او نگاه کردیم مردی بود پر از مو، سر درازی داشت، چشمهای درازی به درازای سرش، و حدقه‌های خرد و دندآن‌ها چون دندان درنده‌ها و پیغمبر از او پیمان گرفت که کسی را که با وی فرستد فردا برگرداند.

و چون از آن فارغ شد رو به ابو بکر کرد و فرمود: به همراه برادر ما عرفطه برو و بررسی وضع آن‌ها بنما و میان آن‌ها بحق حکم بکن، گفت یا رسول اللّه آن‌ها کجایند؟ فرمود: در زیر زمین، ابو بکر گفت چگونه توانم زیر زمین بروم؟ و میانشان بحق حکم کنم، و زبانشان را نمی‌فهمم.

سپس رو به عمر بن خطاب کرد و همان را که به ابو بکر فرمود به او فرمود و همان جواب را شنید، و رو به عثمان کرد و همان را فرمود و جواب آن‌ها را از او شنید. سپس علی علیه السّلام را فرا خواند و به او فرمود: ای علی با برادرمان عرفطه برو تا قومش را دریابی و به کار آن‌ها رسیدگی کنی و میان آن‌ها به درستی قضاوت کنی، امیر المؤمنین با عرفطه برخاست و شمشیر بست.

سلمان، گوید: من به دنبالشان رفتم تا به میان درّه رسیدند و امیر المؤمنین به من نگاه کرد و فرمود: ای ابا عبد اللَّه خدا از کوشش تو قدر دانی کند، برگرد و ایستادم به آن‌ها نگاه کردم، که ناگهان زمین شکافت و به درون آن رفتند و من برگشتم و افسوس بسیار خوردم که خدا و همه می‌دانند برای نگرانی بر امیر المؤمنین علیه السّلام بود پیغمبر بامداد کرد و با مردم نماز بامداد خواند و آمد و بر صفا نشست و یارانش گرد او بودند. و امیر المؤمنین دیر کرد و روز برآمد و سخن بسیار شد و ظهر شد و گفتند پری نیرنگ زد به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و خدا ما را از دست ابو تراب راحت کرد و افتخار به برادر زاده را از پیغمبر گرفت، و سخن بسیار گفتند تا پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نماز ظهر را خواند و به جای خود در صفا برگشت، و پیوسته با یارانش در گفتگو بود تا نماز عصر رسید و مردم بسیار گفتند و اظهار نومیدی از امیر المؤمنین نمودند.

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نماز عصر را هم خواند و آمد بر صفا نشست و به‌اندیشه امیر المؤمنین‌اندر شد و منافقان شماتت کردن از وی را آغاز کردند. و نزدیک غروب خورشید شد و مردم به نابودی علی یقین پیدا کردند که ناگهان صفا شکافت و امیر المؤمنین علیه السّلام از آن بر آمد و از شمشیرش خون می‌چکید و عرفطه همراهش بود پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برخاست میان دو چشم و پیشانیش را بوسید و فرمود: چه چیزی تو را تاکنون از من باز داشت؟

گفت: رفتم نزد پریان بسیاری که شوریده بودند بر عرفطه و قومش از منافقان و آن‌ها را به یکی از سه کار خواندم و نپذیرفتند: آن‌ها را دعوت کردم مسلمان شوند نپذیرفتند، دعوت کردم جزیه بدهند نپذیرفتند

دعوت کردم با عرفطه و قومش سازش کنند و پاره ای از چراگاه و آب را به عرفطه و قومش بدهند باز نپذیرفتند.

پس شمشیر میان آن‌ها نهادم و هزارشان را کشتم تا به جان آمدند و طلب امان و سازش کردند، و سپس مؤمن شدند و برادر هم گردیدند و اختلاف آن‌ها از میان رفت و پیوسته تاکنون با آن‌ها بودم، عرفطه گفت: یا رسول اللَّه خدا به تو و امیر المؤمنین جزای خیر دهد.

الکافی: از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سگ‌ها پرسیدند، فرمود: هر سیاه پر رنگ و هر سرخ پر رنگ و هر سفید پر رنگ آفرینش سگانند از جنس پری و آن‌چه دو رنگ است مسخ شده از پری و آدمی است.

سپس با موسی علیه السّلام بودم و یک سِفر از تورات به من آموخت و گفت: اگر عیسی را دریافتی سلام مرا به او برسان و به او برخوردم و سلامش رساندم و یک سِفر از انجیل به من آموخت و گفت اگر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را دریافتی سلام مرا به او برسان، و عیسی یا رسول اللَّه تو را سلام می‌رساند.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود بر عیسی روح و کلمه خدا و همه پیغمبران خدا و رسولانش مادامی که آسمان‌ها و زمین باقی باشند، و بر تو ای هام که سلام را رساندی سلام باد، بگو چه حاجت داری؟

گفت: حاجتم این است که خدایت برای امتت نگهدارد و آن‌ها را شایسته تو سازد و به آن‌ها راستی نسبت بوصی پس از تو روزی کند، زیرا امت‌های پیشین به سبب نافرمانی اوصیاء نابود شدند، و ای رسول

خدا نیاز من این است که سوره هائی از قرآن به من بیاموزی تا با آن‌ها نماز گزارم، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی به هام بیاموز و با او به نرمی رفتارکن.

هام گفت: یا رسول اللَّه این کیست که مرا به او پیوستی؟ زیرا ما گروه پریان جز با پیغمبر و وصی اوسخن نگوئیم، پیغمبر فرمود: ای هام کدام کس را در کتاب وصی آدم یافتید؟ گفت: شیث بن آدم، فرمود: که را وصی نوح یافتید؟ گفت: سام بن نوح، فرمود: وصی هود که بود؟ گفت یوحنا بن خزان عمو زاده هود، فرمود: وصی ابراهیم که بود؟ گفت: اسحق بن ابراهیم، فرمود: وصی عیسی که بود؟ گفت شمعون بن حمون صفا عموزاده مریم.

فرمود: در کتاب وصی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را که یافتید؟ گفت: در تورات الیا است رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: این الیا است، او علی وصی من است، هام گفت، یا رسول اللَّه جز آن هم نامی دارد؟ فرمود: آری، او حیدره است، چرا از من این را پرسیدی؟ گفت: ما در کتاب پیغمبران یافتیم که نام او در انجیل هیدارا است فرمود او حیدره است. فرمود: علی علیه السّلام چند سوره از قرآن را به او آموخت، هام گفت: ای علی ای وصی محمّد همین که از قرآن را به من آموختی مرا بس است؟ فرمود: آری ای هام‌اندک قرآن بسیار است، سپس هام برخاست نزد پیغمبرصلّی اللّٰه علیه و آله و با او وداع کرد و نزد او برنگشت تا در گذشت وی صلّی اللَّه علیه و آله.

بیان: بسا این‌که گفته او «ما فرمان داریم که سخن نگوئیم - تا آخر آیه-» دلیلی باشد که گزارش مردم از سخن گفتن با پری دروغ است و جز پیغمبران و اوصیاء با آن‌ها گفتگو نکنند، ولی به این سخن ایراد وارد

است یزرا می‌توان گفت: اگر چه آن‌ها به این فرمان دارند ولی دلیلی نیست که آن را انجام دهند چون پری و شیطان معصوم نیستند با این‌که در برخی روایات این داستان به جای «سخن نگوئیم» فرمان نبریم آمده است.

تفسیر النیسابوری: زهری از امام سجاد علیه السّلام روایت کرده، در این میان‌که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله با گروهی از اصحابش نشسته بود اختری پرتاب شد و نهان گردید، فرمود: شما در زمان جاهلیت چون چنین چیز پدید می‌شد چه می‌گفتید؟ گفتند: می‌گفتیم بزرگی می‌زاید یا می‌میرد، فرمود: این نه برای مرگ کسی باشد و نه زندگی او. ولی چون پروردگار، تبارک و تعالی فرمانی در آسمان صادر کند حاملان عرش تسبیح گویند و سپس اهل هر آسمانی چنین کنند تا تسبیح به این آسمان دنیا رسد و اهل آسمان از حاملان عرش گزارش خواهند که پروردگارتان چه فرمود: و به آنان گزارش دهند و این گزارش از آسمانی به آسمانی رسد تا به این آسمان رسد و پریان آن را بربایند و به تیر زده شوند، و آن‌چه بیاورند درست است ولی بر آن بیافزایند.

الدر المنثور: عبد الملک نقل می‌کند که: جن‌ها در فاصله زمانی میان عیسی و محمّد پاسبانی نمی‌شدند و چون خدا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را مبعوث کرد، از آسمان دنیا نگهبانی شد و جنیان را با شهاب زدند. از این رو همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند: در زمین پدیده ای دیده شده، سپس پراکنده شدند تا بدانند چه اتفاقی افتاده است، این دسته را که اشراف و سروران جن بودند به تهامه و یمن فرستاده شدند و

بامدادان به هنگام نماز صبح با پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله در نخله برخوردند و شنیدند که قرآن می‌خواند و چون نزد او حاضر شدند، گفتند: «خاموش باشید، پس چون پایان یافت». یعنی چون نماز صبحش پایان یافت، در حالیکه ایمان آورده بودند برای تبلیغ پیش عشیره خود برگشتند اما پیغمبر محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله از آن‌ها خبر نداشت تا این‌که سوره «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ»{بگو: «به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم} نازل شد، گفته‌اند: آنان هفت تن از اهل نصیبین بودند.

ابن عباس نقل می‌کند که: آسمان دنیا در فاصله زمانی میان عیسی علیه السلام و محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله پاسبانی نداشت و در آن‌جا شیاطین برای شنیدن وحی موضع می‌گرفتند، چون خداوند محمّد را صلّی اللّٰه علیه و آله را برانگیخت، نگهبانانی به شدت از آسمان دنیا حراست می‌کردند و شیاطین را به تیر می‌زدند. آنان این مسئله را بی‌سابقه شمردند و گفتند: « وَ أَنَّا لا نَدْري أَ شَرٌّ أُريدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً». {و ما [درست] نمی‌دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان بر ایشان هدایت خواسته است؟} ابلیس گفت: در زمین حادثه ای رخ داده و پریان گرد او جمع شدند، گفت: در زمین پراکنده شوید و به من گزارش دهید که این حادثه چیست که در آسمان رخ داده است، دسته نخست کاروانی بودند از اهل نصیبین که اشراف و سروران پریان بودند. شیطان آنان را به تهامه فرستاد، رفتند تا به وادی نخله رسیدند و دیدند که پیغمبر صلّی

اللّٰه علیه و آله در بطن نخله نماز صبح می‌خواند، پس به او گوش فرا دادند. چون خواندن قرآن را شنیدند، گفتند: «خاموش باشید»، پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله زمانی که قرآن می‌خواند، نمی‌دانست که آنان به او گوش می‌دهند، چون پیامبر از نماز فارغ شد، به سوی قوم خود برگشتند وآنان را بیم دادند و خود مؤمن شدند.

فردوس الاخبار: امام علی علیه السّلام نقل می‌کند که: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون ماری در راه دیدی آن را بکش چون با پریان شرط کردم که به صورت مار نمایان نشوند، و هر که چنین نمایان شود، خون خود را حلال کرده است.

و من گویم: مناسب مقام و مؤید آن چیزی است که شارح دیوان امیر المؤمنین علیه السّلام در دیباچه آن آورده است وی به نقل از شیخ برهان الدین موصلی – که مردی فاضل و نیک و پارساست – می‌گوید: که از مصر به قصد حج به سوی مکه می‌رفتیم و در یک منزلی مار بزرگی بر ما در آمد و مردم برای کشتن آن دست بکار شدند، و عموزاده‌ام او را کشت و خود ربوده شد و دیدیم شتابان او را می‌برند و مردم با اسب و شتر به دنبال وی تاختند تا او را برگردانند اما نتوانستند، از این رو سخت‌اندوهگین شدیم.

چون پایان روز شد خودش با آرامش و وقار آمد و از او پرسیدیم تو را چه شد؟ گفت همین که آن مار را کشتم خودتان دیدید که با من چه شد و ناگهان دچار گروهی پریان شدم، یکی می‌گفت: پدرم را کشتی

یکی می‌گفت: برادرم را کشتی، یکی می‌گفت: عموزاده‌ام را کشتی ناگهان مردی خود را به من چسبانید و گفت: بگو: من به حکم خدا و شرع محمّد صلّی اللَّه علیه و آله راضی هستم این را که گفتم، به آن‌ها اشاره کردند که او را به محضر شرع ببرید، رفتیم تا این‌که به شیخ بزرگواری رسیدیم که بر مسندی قرار داشت و چون برابرش رسیدیم گفت: آزادش کنید و بر او اقامه دعوی کنید.

فرزندان گفتند: او پدر ما را کشته است، گفتم حاش للَّه (هرگز چنین نیست) ما کاروان حج خانه خداییم چون به این منزل رسیدیم مار بزرگی بر ما وارد شد و همه مردم پیش رفتند تا او را بکشند و من او را کشتم، چون شیخ گفتار مرا شنید گفت: او را رها کنید، من در بطن نخله از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمودند: هر که، از زی خود بدر رود و زی دیگر به خود گیرد و کشته شود نه دیه دارد و نه قصاص-پایان-.

و گویم: پدرم- قدس سره- از شیخ بهائی عاملی از یکی اصحاب علامه دوانی نقل کرد که: این پیشامد برای او واقع شده بدین تقریر که برای قضای حاجت بیرون رفتم و ناگهان ماری بر من پدید شد و او را کشتم، و گروه بسیاری گردم را گرفتند و مرا دست گیر کردند و نزد پادشاه خود که بر تختی نشسته بود، بردند و چنانچه گذشت بر من دعوی کشتن پدر و فرزند و خویش خود را نمودند، از من پرسید چه دینی داری؟

گفتم: مسلمانم، گفت: او را نزد پادشاه مسلمان‌هاببرید من سبب پیمان با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نمی‌توانم درباره او حکمی صادر کنم.

و مرا نزد پیری که سر و ریشش سفید بود و بر تختی نشسته و ابروانش بر دیده هاش ریخته بود، بردند ابروها را از دیده برگرفت و چون داستان را برایش باز گفتیم، گفت: او را به همان جا ببرید که دستگیرش کردید و رهایش کنید زیرا من از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اللَّه علیه و آله شنیدم که: هر که بجز زی خود را برگیرد ریختن خونش هدر است، سپس مرا به این‌جا آوردند و رهایم کردند.

امالی طوسی: جابر بن عبد اللَّه انصاری گفت، نماز صبح را با پیامبر خواندیم، بعد از نماز رو به ما کرد و فرمود: ای مردم، کسی که خورشید از دست می‌دهد متمسک به ماه می‌شود و هر کس ماه را از دست بدهد متمسک به فرقدان می‌شود. گفت من و ابو ایوب انصاری و انس بن مالک ایستادیم و گفتیم ای پیامبر، خورشید کیست؟ فرمود: من. سپس مثلی برای ما زد و گفت همانا خدای متعال ما را خلق کرد؛ پس ما را به منزله ستارگان آسمان قرار داد که هر وقت یکی غایب شود دیگری طلوع می‌کند. من خورشید هستم. وقتی من رفتم به ماه تمسک بجویید. گفتیم ماه کیست؟ فرمود: برادر و وصی و وزیر و قاضی دین و پدر فرزندان و جانشینم در خاندانم. گفتیم فرقدان کیانند؟ فرمود حسن و حسین. سپس مکث طولانی کرد و فرمود این‌ها و فاطمه که زهره است، عترت و اهل بیت من هستند. آن‌ها با قرآنند و از آن جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

معانی الاخبار: عمرو بن شمر از جابر نقل کرد که گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ *

تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها» فرمود: شجره پیامبر اكرم و تنه آن علی و شاخه‌هایش فاطمه دختر پیامبر اكرم و میوه آن اولاد فاطمه زهرا است و برگهایش شیعیان ما هستند. آن‌گاه فرمود: هر گاه یكی از شیعیان مؤمن از دنیا برود برگی از درخت فرو می‌ریزد و اگر فرزندی از شیعیان ما به دنیا آید، یک برگ بر درخت می‌روید.

كنز الفوائد: ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»، {به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد كه او خود حق است.} فرمود: كاستی و كم شدن نعمتها به ضرر آنان و در درون خودشان به مسخ شدن، تا معلوم شود بر آن‌ها كه او قائم عجل اللَّه له الفرج است.

امام علیه السّلام رو به من نموده فرمود: ناراحت نباش، نمی‌توانند حالا به من آسیبی برسانند. گفتم الحمد للَّه. آن‌گاه عرض كردم، حدیثی از پیامبر اكرم صلّی اللّٰه علیه و آله نقل شده كه من معنی آن را نمی‌دانم. فرمود: چه حدیثی؟ گفتم: «لا تعادوا الایام فتعادیكم» با روزها دشمنی نورزید كه به دشمنی با شما برمی خیزند.

فرمود: ایام و روزها تا آسمان‌ها و زمین پایدار است ما هستیم؛ شنبه اسم پیامبر است، یک شنبه اشاره به امیر المؤمنین علیه السّلام، و دوشنبه حسن و حسین علیهما السّلام، سه شنبه علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد، و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی

بن موسی و محمّد بن علی و من هستیم، پنجشنبه فرزندم حسن بن علی، و جمعه پسر پسرم که تمام حق جویان بر او اجتماع خواهند نمود. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانچه پر از ظلم و جور شده، این ست معنی ایام. در دنیا با آن‌ها دشمنی نورزید که در آخرت با شما دشمنی می‌کنند. فرمود: اینک وداع کن و خارج شو که اطمینان ندارم به تو گزندی نرسانند.

صدوق رضوان اللَّه علیه می‌نویسد: ایام، ائمه علیهم السّلام نیستند ولی به نام روزها کنایه از ائمه علیهم السّلام آورده شده تا معنی آن را غیر از اهل حق درک نکنند، چنانچه در قرآن کریم کنایه به «التین و الزیتون * وَ طُورِ سِينِينَ * وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، {سوگند به انجیر و زیتون و طور سینا و این شهر امن [و امان]} از پیامبر اکرم و علی و حسن و حسین علیهم السّلام آورده شده و همان‌طور که لفظ نعاج، بنا به روایتی که در داستان داود و دو شاکی که برای شکایت آمده بودند، زنان از کنایه است. و چنانچه سیر در ارض، کنایه از نظر در قرآن است.

امام علیه السّلام آهی سرد کشید و فرمود: جابر، اما سال، جد بزرگوارم پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله است. ماهها که دوازده ماه است، امیر المؤمنین و یکایک از امامان است تا به من منتهی می‌شود و بعد از من پسرم جعفر و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمّد و پسرش علی و به پسرش حسن رسیده و از او به پسرش محمّد هادی و مهدی دوازده امام و حجت خدا بر خلق که امین وحی و علم خدایند. چهار ماه حرام که دین پایدارند، آن‌چهار نفری هستند که دارای یک نام می‌باشند: علی امیر المؤمنین و پدرم علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن

محمّد؛ اقرار به این‌ها، دین پایدار است «فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ» یعنی معتقد به همه آن‌ها شوید، هدایت می‌یابید.

فرمود: خداوند ملائکه را به صورت‌های مختلفی آفریده است. بعضی را به صورت شیر و بعضی به صورت عقاب. خدا را فرشته ای است به صورت خروس که پنجه‌های او در زیر زمین هفتم سفلی است و تاج او در دو طرف زیر عرش است. نیمی از خروس از آتش و نیم دیگر از یخ است. آن‌چه از آتش است موجب آب شدن یخ نمی‌گردد و نه یخ آتش را خاموش می‌کند. در هر سحرگاه با دو بال خود پر می‌زند و فریاد می‌کشد، «سبوح قدوس رب الملائکة و الروح محمّد خیر البشر و علی خیر الوصیین» {بسیار منزه است، منزه از هر عیب و نقص، پروردگار ملائکه و روح. محمّد بهترین افراد بشر و علی بهترین اوصیاء است.} پس از آن خروس به صدا در می‌آید.

اگر خداوند تمام خلق را با دستش آفریده بود در مورد آدم علیه السلام به این‌که او را با دستش آفریده احتجاج نمی‌کرد، چنان‌که فرمود: «ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیدَی»

{ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟} آیا گمان می‌کنی خداوند اشیاء را با دستش برمی انگیزد؟!

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام راجع به آیه «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید پرسیدم. فرمود: ابا خالد! به خدا قسم که «نور» ائمه از آل محمّدند تا روز قیامت. آن‌ها به خدا قسم نور خدایند که فرستاده و آن‌ها به خدا قسم نور خدایند در آسمان‌ها و زمین. ابا خالد! به خدا قسم نور امام در دل‌های مؤمنان درخشان‌تر از خورشید تابنده در روز است و سوگند به خدا که آن‌ها دل‌های مؤمنان را منور می‌کنند و خدا نور ایشان را از هر که بخواهد پنهان می‌کند، پس دل‌هایشان تاریک می‌شود. ای ابا خالد! به خدا سوگند که هیچ بنده ای به ما محبت نمی‌ورزد و ما را دوست نمی‌دارد، تا این‌که خدا دلش را پاک می‌کند و خدا دل بنده ای را پاک نمی‌کند، مگر این‌که تسلیم ما باشد و با ما از در آشتی درآید. پس زمانی که از در آشتی با ما درآمد، خدا او را از شدت گرفتاری‌های حساب در امان قرار می‌دهد و از وحشت بزرگ قیامت ایمن می‌گرداند.

خصال: ابو ایوب انصاری گفت: پیامبر اکرم فرمود: زمانی که خداوند بهشت را آفرید، از نور عرش خود آفرید. سپس از آن نور مقداری را گرفت پس آن را فغرقه پس به من یک سوم آن نور رسید و به فاطمه علیها السّلام یک سوم آن نور، یک سوم آن نور هم به علی علیه السّلام و اهل بیت او رسید. پس هر کس از آن نور به او رسید، به ولایت آل محمّد هدایت یافته و هر کس از آن نور به او نرسید، منحرف از ولایت آل محمّد شده است.

کنز الفوائد: کعب بن عیاض گفت: من بر علی خرده گیری کردم. در مقابل، پیامبر اکرم مشتی بر سینه من زد، سپس فرمود: ای کعب! علی دارای دو نور است؛ یکی در آسمان و دیگری در زمین. هر که به نور او چنگ زند، خدا او را داخل بهشت می‌کند و هر که از او سرباز زند، او را داخل جهنم می‌کند. این را از طرف من به مردم بشارت ده.

کنز الفوائد: از انس روایت شده که گفت: پیامبر اکرم فرمود: خداوند از نور صورت علی بن ابی طالب، هفتاد هزار ملک آفرید که استغفار می‌کنند برای او و محبانش تا روز قیامت.

کنز الفوائد: حارث بن عبداللّٰه از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم بر منبر رفت و فرمود: خداوند نگاهی به اهل زمین کرد و مرا از میان آن‌ها برگزید. برای مرتبه دوم نگاهی کرد، پس علی را برگزید؛ برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در میان امتم و ولی هر مؤمنی پس از من. هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد، با خدا دشمنی کرده است و هر کس به او محبت ورزد، به خدا محبت ورزیده است و هر کس به او بغض ورزد، خدا به او بغض می‌ورزد. به خدا سوگند جز مؤمن او را دوست نمی‌دارد و جز کافر با او دشمنی نمی‌ورزد. او نور زمین پس از من و رکن آن است و او کلمه تقوا و عروة الوثقی است. بعد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «یرِیدُونَ أَنْ یطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» {می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد تا نور خود را کامل

کند هر چند کافران را خوش نیاید.} ای مردم! این سخن مرا حاضران از شما به غایبان شما برسانند. خدایا! تو را گواه می‌گیرم بر آن‌ها. ای مردم! خدا برای مرتبه سوم نگاهی کرد.

پس از من و برادرم علی بن ابی طالب، یازده امام را یکی پس از دیگری انتخاب کرد. هر کدام از دنیا بروند، دیگری جانشین او خواهد بود. مثل آن‌ها مثل ستاره گان آسمان است؛ هر وقت ستاره ای پنهان شد، ستاره دیگری طلوع می‌کند. هدایت کنندگان هدایت یافته ای هستند که نیرنگ کسانی که به آن‌ها نیرنگ زدند و آن‌ها را خوار کردند، آن‌ها را زیانی نمی‌رساند. آن‌ها حجت خدایند در زمینش و گواهان او بر خلقش، هر کس آن‌ها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس با ایشان مخالفت کند، با خدا مخالفت کرده است. آن‌ها با قرآنند و قرآن با آن‌ها است. از آن جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: از آن امام علیه السّلام نیز نقل کرد که فرمود: هیچ مؤمن یا کافری نیست که بمیرد و در قبرش گذاشته شود، تا این‌که عملش بر پیامبر اکرم و بر امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما عرضه شود، همین‌طور تا آخرین کسی که خدا اطاعت او را واجب نمود. این‌گونه است فرمایش خدا: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ.»

جارود گوید: سپس عرض کردم: یا رسول اللّٰه، خداوند شما را خیر دهد، از قول خدا مرا از نام‌هایی که آنان را نمی‌بینم اما قسّ آن‌ها را به ما گفت، آگاه فرمایید. پس رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله فرمود: ای جارود، در آن شب معراجی که مرا به آسمان بردند، خدای عزّوجل به من وحی فرمود: از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس که ایشان را بر چه فرستادیم؟ عرض کردم: بر چه مبعوث شدند؟ فرمود: آنان را بر عقیده به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامانی که از شما هستند، فرستادم. سپس خداوند مرا با ایشان و نام آن‌ها آشنا فرمود. آن‌گاه رسول خدا صَلی اللّٰه علیهِ و آله نام امامان را یک به یک تا مهدی عجل اللّٰه تعالی فرجه را برای جارود ذکر نموده سپس فرمود: خدای متعال به من فرمود: اینان اولیای منند و این همآن‌کسی است که از دشمنان من انتقام می‌گیرد- منظورش مهدی بود-. پس جارود عرض کرد:

-« ای پسر آمنه و ای رسول خدا، نزد تو آمدم تا به برکت وجود تو به راه راست هدایت یابم؛

- تو گفتی و گفتارت سخن حق بود، و راست است آن‌چه می‌خواهی بگویی؛

- تو کوران تبار عبد شمس را بینا کردی حال آن‌که جملگی در تیرگی و گمراهی بودند؛

- و ما تو را از احوال قسّ أیادی خبر دادیم، و سخنان او را درباره‌ات که سزاوار آیند، برایتان بیان کردیم؛

- و نام‌هایی را شناختیم که برای ما نامفهوم بودند و من آن‌ها را نمی‌دانستم»

مؤلف کتاب «الروضة» آورده است که این «استقسا» مربوط به ده سال پیش از نبوّت است و گواهی سلمان فارسی درباره آن معروف است؛ و شعبی گوید: عبدالملک بن مروان به من گفت: نماینده من در شهر «صفر» که سلیمان بن داود علیه السّلام آن را ساخته، ابیاتی را بر دیوار آن یافته است که این ابیات از جمله آن هاست:

-«اختیاردار تمام اهل زمین اوصیا هستند و آن‌ها سزاوار پیشوایی‌اند؛

- آن‌ها خلفایند، دوازده حجت و بعد از او اوصیا و سروران بلندمرتبه هستند؛

- تا زمانی که قائم آن‌ها به فرمان خدا قیام کند آن‌گاه که از آسمان او را به نام صدا زنند»

محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: بر سر گورها خانه نسازید و بر سقف خانه‌ها صورت نکشید، زیرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن را بد می‌داشت.

محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل برمن فرود آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت تو را درود گوید و از نقاشی در خانه‌ها نهی کند. ابو بصیر (راوی حدیث) گوید: گفتم: (تزویق) نقاشی خانه چیست؟ فرمود: صورت مجسمه‌ها است.

محاسن: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل گفت: ما در خانه ای وارد نشویم که در آن سگ باشد یا صورت آدمی یا خانه ای که در آن مجسمه باشد.

محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل برمن آمد و گفت: ما فرشته‌ها وارد نشویم در خانه ای که در آن سگ باشد یا مجسمه تن یا ظرفی که در آن بول کنند.

جامع الاخبار: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام سفارش کرد که: ای علی! در روستا سکونت مکن که پیران روستا نادانند، جوان‌هایش آزارکننده و بدخو و زن هاشان بی‌حجاب، و دانا میان آن‌ها چون مرداری است میان سگ‌ها.

نهج البلاغه: امیر مؤمنان در نامه ای به حارث همدانی نوشت: و در شهرهای بزرگ سکونت کن، زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است، و از جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافلند، به یک‌دیگر ستم روا می‌دارند و بر اطاعت از خدا به یک‌دیگر کمک نمی‌کنند، بپرهیز.

قصص الانبیاء: امام رضا علیه السّلام فرمود: عیسی علیه السّلام هم می‌خندید و هم می‌گریست و حضرت یحیی علیه السّلام می‌گریست و نمی‌خندید و آن‌چه عیسی علیه السّلام می‌کرد بهتر بود.

محاسن: امام باقر علیه السّلام می‌فرمود: همانا خدا دوست دارد شوخی کننده در میان گروه را که بد نگوید و در فکر یگانگی باشد و شکیبایی پیشه کند و برای نماز خواندن بیدار باشد.

نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمود: کسی شوخی نکند جز آن‌که از خردش مقداری کم شود.

الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کسی قصد سفر کردن دارد، باید روز شنبه سفر کند؛ چرا که اگر در این روز، سنگی از سنگی (یا کوهی) جدا شود، خدای تعالی آن را به جایش برگرداند؛ و هر که حوائجش بر او دشوار شود، آن‌ها را در روز سه شنبه بخواهد؛ چرا که روزیست که خدا در آن، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد.

الخصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که روز شنبه و پنج شنبه ناخن بگیرد و موی سبیل خود را کوتاه کند، از درد دندان و درد چشم رهایی یابد.

الخصال: علی بن جعفر می‌گوید: مردی نزد برادرم موسی بن جعفر علیهما السّلام آمد و گفت: جانم به فدایت! می‌خواهم بیرون بروم، برایم دعا کن! امام فرمود: کی بیرون می‌روی؟ گفت: روز دوشنبه. امام فرمود: چرا روز دوشنبه؟ گفت: در این روز در طلب برکت هستم؛ چرا که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در آن متولّد شده است. امام فرمود: دروغ گفته‌اند؛ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز جمعه متولّد شده است و روزی شوم‌تر از روزی که در آن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رحلت کرد و وحی آسمان قطع شد و حق ما را در آن به ستم گرفتند نیست؛ آیا تو را به روزی آسآن‌که خدا در آن، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد راهنمایی کنم؟ آن مرد گفت: آری، جانم به فدایت! امام فرمود: روز سه شنبه بیرون برو.

علل، عیون و خصال: امام رضا علیه السّلام به نقل از پدران طاهرینش علیهم السّلام می‌فرماید: امیر المؤمنین علی علیه السّلام در جواب به پرسش‌های مرد شامی که گفت: به من از روز چهارشنبه و بدفالی مردم بدان و سنگینی آن و این‌که چه چهارشنبه ای است، خبر ده! فرمود: آخرین چهارشنبه]ماه[که محاق است؛ در آن روز، قابیل برادرش هابیل را کشت، و ابراهیم علیه السّلام در روز چهارشنبه به آتش افکنده و همین روز در منجنیق نهاده شد، خداوند در روز چهارشنبه فرعون را غرق کرد، خدا سرزمین قوم لوط را در روز چهارشنبه زیرورو کرد، خداوند عزّ و جلّ، باد را در روز چهارشنبه بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه، [باغ،] آفت زده [و زمین بایر] گردید، و خدا پشه را در روز چهارشنبه بر نمرود چیره ساخت.

در روز چهارشنبه فرعون خواست تا موسی را بکشد، در چهارشنبه بام خانه بر سرشان فرو ریخت، در چهارشنبه فرعون فرمان سربریدن پسر بچّه‌ها را صادر کرد، چهارشنبه بیت المقدّس ویران شد، چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوخت، روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد، در چهارشنبه عذاب نخست بر قوم فرعون سایه افکند، خداوند عزّ و جلّ در چهارشنبه قارون را به زمین فرو برد، خداوند در روز چهارشنبه ایوب علیه السّلام را مبتلا به نابودی مال]و فرزند[کرد.

چهارشنبه یوسف علیه السّلام به زندان افکنده شد، روز چهارشنبه خداوند عزّ و جلّ گفت: «أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» {ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم}، روز چهارشنبه صیحه آن‌ها را فرا گرفت، در روز چهارشنبه ناقه را پی کردند، در چهارشنبه سنگ سجّیل بر آن‌ها بارید، چهارشنبه سر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله

شکست و دندان‌های پیشین او شکسته شد، و روز چهارشنبه بود که عمالقه، تابوت را گرفتند.

شیخ صدوق گفته است: هر که در روز چهارشنبه ناچار از سفرکردن باشد، و یا خونش در این روز به جوشش درآید، رواست که در این روز سفر کرده و یا حجامت کند، و این کار برای او شوم نباشد؛ به ویژه اگر این کار را به قصد مخالفت با بدفالان انجام دهد، و هر که از مسافرت و یا خون گرفتن بی‌نیاز باشد، شایسته‌تر است که از مسافرت و حجامت، خودداری کند.

کتاب المسلسلات: حدیث را به ابن عباس رسانده که وی می‌گوید: شنیدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرمود: آخرین چهارشنبه ماه، روز نحس مستمرّ است.

خصال: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در سینه‌ام علم فراوانی وجود دارد که آن را پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من آموخته است. اگر حافظانی می‌یافتم که آن را به خوبی حفظ کنند و آن را همان‌طور که از من می‌شنوند روایت کنند، بعضی از آن را به آن‌ها می‌سپردم تا با آن، علم بسیاری را بداند. علم، کلید هر بابی است و هر بابی هزار باب را باز می‌کند.

خصال: عمر بن یزید گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به ما خبر رسیده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السلام هزار باب را آموخته و هر باب از آن هزار باب دیگر را می‌گشاید. فرمود: بلکه یک باب را به او آموخت و آن باب هزار باب دیگر را بر روی او باز می‌کند و هر باب از آن، هزار باب دیگر را می‌گشاید.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا بابی را به علی آموخت که از آن هزار باب دیگر باز می‌شد و هر باب آن هزار باب دیگر را باز می‌کرد.

الخصال: امام باقر علیه السّلام فرمود: البته که خدای عز و جل از آن‌گاه که زمین را آفریده، هفت جهان آفریده که از فرزندان آدم نیستند، آنان را از خاک روی زمین آفریده و در آن یکی را پس از دیگری در جهان خود جا داده، سپس خدای عز و جل آدم ابو البشر را آفرید و فرزندانش را از او آفرید. به خدا سوگند که از روزی که بهشت را آفریده، از ارواح مؤمنان تهی نبوده، و نه دوزخ از ارواح کفار و گنهکاران، از آن‌گاه که خدای عز و جل آن را آفریده. شاید شما در نظر دارید که چون روز رستاخیز شود و خدا بدن‌های بهشتیان را با ارواح آن‌ها در بهشت درآورد، و بدن‌های کافران را با ارواحشان در دوزخ، خدای تبارک و تعالی در بلادش پرستیده نمی‌شود، و خلقی نمی‌آفریند که او را بپرستند و یگانه بدانند و بزرگ شمارند؟ آری! به خدا که البته خلقی بیافریند بی‌نر و ماده که او را بپرستند و یگانه بشناسند و بزرگ بدارند، و بیافریند برایشان زمینی در زیر پا که آن‌ها را حمل کند و آسمانی بالای سر که بر آنان سایه افکند. آیا خدای عز و جل نفرمود: «یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و السموات»، {روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها [به غیر این آسمان ها] مبدل گردد.} و خدای عز و جل فرموده: «أفعیینا بالخلق الأوّل بل هم فی لبس من خلقٍ جدید»، {مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم، [نه] بلکه آن‌ها از خلق جدید در شبهه‌اند.}

الخصال: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: به راستی برای خدا عز و جل دوازده هزار عالم است که هر کدام از هفت آسمان و هفت زمین بزرگ‌ترند، و هیچ کدامشان نمی‌دانند که خدای عز و جل عالم دیگری دارد، و من حجت بر همه آن‌ها هستم.

التوحید و الخصال: جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر قول خدای عز و جل پرسیدم: «أفعیینا بالخلق الأوّل بل هم فی لبس من خلقٍ جدید»، {مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم، [نه] بلکه آن‌ها از خلق جدید در شبهه‌اند.}در پاسخ فرمود: ای جابر! تأویلش این است که چون خدای عز و جل این خلق را این جهان را پایان دهد و و اهل بهشت را در بهشت جا کنند، و اهل دوزخ را در دوزخ، خدای عز و جل جهانی جز این جهان از نور می‌آفریند، و خلقی بی‌نر و بی‌ماده، او را می‌پرستند و یگانه می‌شناسند، و زمینی جز این زمین برای آن‌ها می‌آفریند که روی آن باشند، و آسمانی جز این آسمآن‌که بر آن‌ها سایه‌اندازد. شاید تو بپنداری که خدای عز و جل همانا این یک جهان را آفریده، یا این‌که خدا عز و جل آدمی جز شما را نیافریده! آری به خدا البته خدای تبارک و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم (ابو البشر) آفریده و تو در این جهان و (در میان) این همه آدمیانی.

تفسیرقمی: ابن عباس در تفسیر قول خدا «رب العالمین» گفته: به راستی خدای عز و جل سیصد و ده واندی جهان پشت قاف آفریده و پشت هفت دریا که هرگز حتی به‌اندازه چشم به همزدنی نافرمانی خدا نکرده‌اند، و آدم و فرزندانش را نمی‌شناسند. هر کدام از این جهان‌ها سیصد و سیزده برابر آدم است و آن‌چه فرزندانش آورده، و این است قول او که فرمود: «إلا أن یشاء اللّٰه ربّ العالمین»، {جز این‌که بخواهد خداوند، پروردگار جهانیان.}

قصص راوندی: امام باقرعلیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد که آیا پیش از آدم و فرزندانش در زمین آفریده ای از آفریده‌های خدا بوده‌اند که خدا را بپرستند؟ پاسخ فرمود: آری، البته در آسمان‌ها و زمین خلقی بودند که خدا را تقدیس می‌کردند و تسبیح می‌گفتند، و در شب و روز بی‌سستی و کاستی او را بزرگ می‌داشتند. چون خدای عز و جل زمین‌ها را پیش از آسمان‌ها آفرید، فرشته‌های روحانی را آفرید که بال و پر داشتند و هرجا خدا می‌خواست پرواز می‌کردند، و آن‌ها را میان طبقه‌های آسمان جا داد و شبانه روز او را تقدیس می‌کردند، و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را از میان آن‌ها برگزید. سپس خدای عز و جل در زمین جنیان روحانی بال دار آفرید که پائین‌تر از فرشته‌ها بودند، و آن‌ها را نگه داشت که در پریدن و دیگر چیزها به فرشته‌ها نرسند و آن‌ها را میان طبقه‌های هفت زمین و بالای آن‌جا داد و خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و سست نمی‌شدند. سپس آفریده‌هایی پائین‌تر از آن‌ها آفرید، با تن و روح و بدون بال و پر، می‌خوردند و می‌نوشیدند، نامشان «نسناس» است. مانند خلقت آنان بودند ولی آدمی نیستند، آن هارا با جنیان در میانه و پشت زمین جا داد، خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و در عبادت سستی نمی‌ورزیدند. و فرمود: جنیان به آسمان‌ها پرواز می‌کردند و به فرشته‌ها برمی خوردند و به آن‌ها سلام می‌گفتند و از آن‌ها دیدن می‌کردند و با آن‌ها استراحت می‌کردند و از آن‌ها می‌آموختند. سپس گروهی از جنیان و نسناس که خدا آن‌ها را آفرید و در میانه‌های زمین با فرشته‌ها جا داد، از فرمان خدا سرپیچی کردند، و شرارت و بدمستی کردند و به ناحق ستم کردند، و به یک‌دیگر در سرکشی در برابر خدا پیشدستی نمودند، تا آن‌جا که خون هم را ریختند، و تباهی به بار آوردند و پروردگاری خدای

تعالی را منکر شدند. فرمود: گروه جنیان فرمانبر به کارهای خداپسند و فرمانبرداری او ایستادگی کردند و از دو گروه جن و نسناس که از فرمان خدا سرپیچی کردند جدا شدند. فرمود: خدا بال جنیانی را که از فرمان خدا سرپیچی کردند و تمرد نمودند فرو ریخت و نتوانستند به آسمان بپرند و به دیدار فرشته‌ها بروند، چون گناه و نافرمانی کرده بودند. فرمود: گروه فرمانبر خدا از جنیان، شب و روز مانند قبل به آسمان پرواز می‌کردند و ابلیس که حارث نام داشت به فرشته‌ها وانمود می‌کرد که از گروه فرمانبر و اطاعت کنندگان است. سپس خدا خلقی آفرید که نه فرشته بودند، نه جن و نه نسناس. مانند خزنده ها در زمین می‌لولیدند. مانند چهارپایان از چراگاه زمین می‌خوردند و می‌نوشیدند. همه نر بودند و ماده نداشتند. خدا شهوت زن و دوستی فرزندان، و حرص و آرزوی دراز، و کام و لذت زندگی را در آن‌ها ننهاده بود. نه شب به آن‌ها تیره بود و نه روز آن‌ها را فرا می‌گرفت، نه از بهائم بودند و نه خزنده، برگ درخت‌ها لباسشان بود و از چشمه‌های جوشان و نهرهای بزرگ می‌نوشیدند. سپس خدا خواست آن‌ها را دو گروه سازد و گروهی را پشت محل طلوع آفتاب آن سوی دریاانداخت و برایشان شهری ساخت به نام جابرسا که دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ وسعت داشت و برج و بارویی آهنین ساخت که زمین را از آسمان جدا می‌نمود و سپس آن‌ها را در آن‌جا داد. و گروه دیگر را پشت محل غروب آفتاب و آن سوی دریا افکند و شهری برایشان ساخت به نام جابلقا، دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ، با برج و باروئی آهنین تا آسمان و آن‌ها را در آن‌جا داد، اهل جابرسا جای اهل جابلقا را نمی‌دانند و آن‌ها هم جای جابرسائیان را نمی‌دانند، و اهل میانه زمین از جن و نسناس هم هیچ کدام را نمی‌شناسند. و خورشید بر اهل میانه‌های زمین یعنی پری و

نسناس می‌تابد و از حرارت و روشنی آن سود می‌برند، سپس در چشمه گل آلودی غروب می‌کند و اهل جابلقا از آن بی‌خبرند و نیز اهل جابرسا وقتی طلوع کند از آن بی‌خبرند، زیرا آن از پس جابرسا برمی آید و طلوع می‌کند و از پس جابلقا غروب می‌کند. گفتند: یا امیر المؤمنین! پس چگونه می‌بینند و زنده می‌مانند؟ چگونه می‌خورند و می‌نوشند با این‌که خورشید بر آن‌ها نمی‌تابد؟ فرمود: آن‌ها از نور خدا پرتو می‌گیرند که تابنده‌تر از نور خورشید است، نمی‌دانند که خدا خورشیدی آفریده و نه ماهی و نه اختران و نه کواکبی، و جز خدا را نمی‌شناسند. گفتند: یا امیر المؤمنین! ابلیس چه ارتباطی با آن‌ها دارد؟ فرمود: ابلیس را نمی‌شناسند و نامش را نشنیدند، و جز خدای یگانه و بی‌شریک را نمی‌شناسند. هیچ کدام هرگز خطاء و گناهی نمی‌ورزند، بیمار نمی‌شوند. پیر نمی‌شوند و تا روز رستاخیز نمی‌میرند. خدا را می‌پرستند و در عبادت سست نمی‌شوند، شب و روز برای آن‌ها یکسان است. و فرمود: به راستی خداوند پس از هفت هزار سال بعد از خلق پری و نسناس، دوست داشت خلقی جدید بیافریند، و وقتی آفرینش خدا بر این شد که آدم را بیافریند، برای تدبیر و تقدیر آن‌چه او سازنده آن در آسمان‌ها و زمین بود، پرده‌های آسمان را بالا زد و سپس به فرشته‌ها فرمود: آفریده‌های جن و نسناس مرا در زمین بنگرید که آیا از کردار و فرمانبریشان در برابر من راضی هستید؟ و آن‌ها باخبر شدند و کردار آنان را از گناهان و خون ریزی و تباهی در زمین به ناحق دیدند و آن را بزرگ شمردند و غضبناک شدند و بر اهل زمین افسوس خوردند و خشم خود را مهار نکردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیزی، جباری، قاهر وبزرگواری، و اینان همه آفریده ناتوان و خوار تواند؛ همه در زمین تو و زیر دست تو می‌چرخند و روزی تو را می‌خورند، و از عافیت تو بهره

می‌برند و با این همه با این گناهان بزرگ نافرمانی تو می‌کنند و تو خشم نمی‌کنی و انتقام آن‌چه از آن‌ها می‌بینی و می‌شنوی را نمی‌گیری و این بر ما ناگوار است، و در خور تو نیست. حضرت فرمود: و چون خدا گفتار فرشته‌ها را شنید فرمود: من در زمین جایگزین و خلیفه می‌گذارم تا حجت من بر آفریده هایم در زمین من باشد. فرشته‌ها گفتند: منزهی تو پروردگار ما! آیا در آن‌کسی را می‌گذاری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. خدای تعالی فرمود: ای ملائکه من! من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، من به دست خود آفریده ای می‌آفرینم، و از نسلش پیغمبران و رسولان و بنده‌های صالح و امامان هدایت را می‌آفرینم، و آنان را بر خلقم خلیفه خود در زمین می‌نمایم، تا آن‌ها را از معصیت و نافرمانیم باز دارند، و از عذابم آنان را بترسانند، و به فرمانبری و طاعتم راهنمایی کنند، و آن‌ها را به راهم هدایت کنند. آنان را حجت خود قرار می‌دهم، برای اتمام حجت و عذر و بیم دادن، و شیاطین را از زمینم می‌رانم و آن را از لوث وجودشان پاک می‌سازم و در هوا و گوشه‌های زمین و در بیابان‌ها جایشان می‌دهم. پس آفریده هایم آنان را نمی‌بینند، و آنان را نمی‌نگرند و همنشین و آمیخته با آن‌ها نمی‌شوند، با آن‌ها نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نسل جنیان نافرمان را ازنسل آفریده و خلق خودم و برگزیده‌ام دور می‌کنم و در مجاورت خلق من نیستند، و میان جنیان و خلقم پرده می‌کشم، و خلقم اللیل» شاید منظور این است که در شب نیاز به پوشش ندارند و در روز پرده و پوشش نمی‌خواهند. یا این‌که خورشید بر آن‌ها نمی‌تابد و نه شب دارند و نه روز. از این خبر روشن می‌شود که جابلقا و جابرسا از این جهان خارجند و پشت آسمان چهارم بلکه هفتمند - بنا بر مشهور - و اهلشان صنفی

از فرشته‌ها یا مانند آن هایند. راوندی خبر را مختصر کرده، و تمام آن به سند دیگری در مجلد پنجم گذشت.

بصائر: روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که آن را به امام حسن علیه السّلام رسانیده و می‌فرماید: به راستی برای خدا دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب. بر آن‌ها دو برج و بارو است از آهن و در هر شهری هزار هزار درب یک لنگه است از طلا، و در آن هفتاد هزار هزار زبان جداگانه است، و من همه آن زبان‌ها را و آن‌چه را در آن دو شهر و در میان آن‌ها است، می‌دانم و حجتی برای آن‌ها نیست جز من و برادرم حسین علیهما السّلام. این حدیث در کافی روایت شده

از همان آمده که جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عز و جل «و کذلک نری إبراهیم ملکوت السمواوات و الأرض»، {و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.}پرسیدم. سرم به زیر بود و امام دستش را بالا آورد و فرمود: سرت را بالا کن، سرم را بالا بردم و دیدم سقف شکافت تا دیده‌ام به نوری افتاد که چشمم به آن خیره شد. سپس فرمود: ابراهیم ملکوت آسمان‌ها را چنین دید. و فرمود: سر به زیر بیاور، به زیر آوردم، سپس فرمود: سر برآور، برآوردم و سقف برجا بود. سپس دستم را گرفت و برخاست و مرا از خانه ای که در آن بودیم خارج کرد و به خانه دیگر برد و جامه‌اش را کند و جامه دیگر پوشید. سپس به من فرمود: چشم خود را ببند و چشمم را بستم. فرمود: چشمت را باز نکن و ساعتی گذشت و به من فرمود: می‌دانی در کجایی؟ گفتم: نه قربانت! فرمود در آن تاریکی که ذو القرنین پیمود.

گفتم، قربانت گردم! اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن که چیزی نخواهی دید، چشم گشودم و به ناگاه در یک تاریکی بودم که جای پای خود را نمی‌دیدم، سپس‌اندکی رفت و ایستاد و فرمود: می‌دانی کجایی؟ گفتم: نه. فرمود: بر سرچشمه زندگانی که خضر از آن نوشید. و از آن عالم درآمدیم و به عالم دیگر برآمدیم، و در آن راه رفتیم و ساختمان و مساکن و اهل آن مانند عالم ما بودند. و به عالم سومی درآمدیم به همان شکل، تا به پنج عالم گذر کردیم. فرمود: این ملکوت زمین است که ابراهیم ندیده است و همان ملکوت آسمان‌ها را دیده، ملکوت زمین دوازده عالم است، هر کدام به شکلی است که دیدی. هر امامی از ما در یکی از این عالم‌ها جای می‌گیرد تا آخری آن‌ها که امام قائم است در عالمی می‌ماند که ما در آن‌جا داریم. جابر می‌گوید، سپس به من فرمود: چشم ببند، بستم و دستم را گرفت و ناگاه در همان خانه بودیم که از آن خارج شدیم، و آن‌جامه‌ها را کند و جامه ای که داشت پوشید و به مجلس خود بازگشتیم. گفتم: قربانت گردم! از روز چقدر گذشته؟ فرمود: سه ساعت.

و نیز آمده که عبد الصمد بن علی گفت: مردی نزد امام سجاد علیه السّلام آمد و امام به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من منجّم هستم. فرمود: پس اخترشناس و طالع بینی! و به او نگریست و سپس فرمود: آیا به تو مردی را نشان بدهم که از آن‌گاه که نزد ما آمدی در چهارده عالم گام زد که هر کدامشان بزرگ‌تر از سه برابر دنیا است و از جای خودش هم نجنبید؟ منجّم گفت: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر بخواهی تو را آگاه می‌کنم به آن‌چه خوردی و به آن‌چه در خانه‌ات ذخیره کردی.

و از همان آمده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا را شهری است پشت مغرب که «جابلقا» نام دارد و در آن هفتاد هزار امت است و هر کدام مانند امت این جهانند و یک چشم به همزدن نافرمانی خدا نکردند و هیچ کاری نمی‌کنند و هیچ نمی‌گویند جز نفرین به دوتای اول و بیزاری از آن‌ها و اظهار دوستی به خاندان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله.

و در همان، امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا در پس این زمین شما زمین درخشانی است که پرتو این از آن است، در آن خلقی است که خدا را می‌پرستند و چیزی را با او شریک نمی‌سازند و همه از فلان و فلانی بیزاری می‌جویند.

و در همان، امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی پشت این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید است و در آن‌ها خلق بسیاری است، و به راستی پشت ماه شما چهل ماه است و در آن‌ها خلق بسیاری است، نمیدانند خدا آدمی را آفریده یا نه، و لعن بر فلان و فلان بر آنان الهام شده است.

و از همان است که امام حسن علیه السلام فرمود: به راستی خدا را دو شهر است، شهری در مشرق و شهری در مغرب، و هر کدام را باروئی و برجی است از آهن، در هر باروئی هفتاد هزار لنگه در است که از هر لنگه آن هفتاد هزار زبان آدمی که هر یک با دیگری تفاوت دارند، داخل

می‌شود و ما همه آن زبان‌ها را میدانیم و در آن‌ها و در میان آن‌ها پیغمبرزاده ای جز من و جز برادرم نیست، و من حجت بر همه آن‌ها هستم.

و در همان آمده امام هادی علیه السّلام می‌فرمود: به راستی برای خدا در پشت این نطاق آسمانی، یک زبرجد سبزی است که آسمان سبزه فام است. گفتم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است، و برای خدا در پشت آن هفتاد هزار عالم است، بیش از تعداد آدمیان و جنیان و همه فلان و فلان را لعنت می‌کنند.

جامع الاخبار: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: موسی از پروردگارش خواست که به او بفهماند از چه زمانی دنیا را آغاز کرده، خدا به موسی وحی کرد، آیا تو از پیچیده گی‌های دانشم از من می‌پرسی؟ گفت: پروردگارا! دوست دارم آن را بدانم. فرمود: ای موسی! ده برابر چند میلیون سال است که دنیا را آفریدم، پنجاه هزار سال ویرانه بود، و پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس در آن مردمی چون گاو آفریدم که روزی مرا می‌خوردند و غیر مرا می‌پرسیدند تا پنجاه هزار سال، سپس همه را در یک ساعت می‌رانیدم و دنیا را پنجاه هزار سال ویران کردم، باز آبادش کردم تا پنجاه هزار سال. سپس دریایی در آن آفریدم تا پنجاه هزار سال و چیزی نبود که یک مزه آب بنوشد، سپس یک جانوری آفریدم و بر آن دریا مسلط کردم و آن را در یک نفس نوشید. سپس خلقی آفریدم کوچکتر از زنبور و بزرگ‌تر از پشه و آن‌ها را بر آن‌جانور مسلط کردم تا او را گزیدند و کشتند و دنیا ویران شد پنجاه هزار سال،

سپس آن را باز پنجاه هزار سال آباد کردم. سپس همه دنیا را نیزاری ساختم و لاک پشت‌ها آفریدم و بر آن مسلط نمودم، و آن‌ها را خوردند تا چیزی از آن‌ها نماند. سپس همه را در یک ساعت نابود کردم و دنیا تا پنجاه هزار سال ویران ماند. سپس تا پنجاه هزار سال آن را آباد کردم، سپس سی آدم آفریدم در سی هزار سال که فاصله آدمی تا آدم دیگر هزار سال بود، و همه را به قضا و قدرم نابود کردم، سپس در آن پنجاه ملیون شهر از نقره سپید آفریدم، و در هر شهر صد ملیون کاخ از طلای سرخ، و همه شهرها را تا فضا پر از دانه خردل نمودم که در آن روز از شکر خوشمزه‌تر بود و از عسل شیرین‌تر و از برف سپیدتر، سپس پرنده کوری آفریدم که در هر هزار سال یک دانه خردل خوراکش بود و آن‌ها را خورد تا پایان یافتند. سپس دنیا را ویران کردم تا پنجاه هزار سال، سپس آن را آباد ساختم تا پنجاه هزار سال. سپس در روز جمعه هنگام ظهر پدرت آدم را به دست خود آفریدم، و جز او را از گِل نیافریدم. و از صُلب او پیغمبر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را برآوردم.

توضیح: این روایت از مخالفین است که مؤلف جامع آن را نقل کرده و من هم از او نقل کردم و اعتماد به آن ندارم.

بصائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خدا شهری است در پشت دریا به مسافت چهل روز سیر خورشید، در آن مردمی هستند که هرگز نافرمانی نکرده‌اند و ابلیس را نمی‌شناسند.

روضالکافی: ابی حمزه می‌گوید: شبی نزد امام باقر علیه السلام بودم، نگاهی به آسمان کرد و به من فرمود: ای ابا حمزه، این گنبد پدر ما آدم است و راستی که خدای عز و جل سی و نه گنبد غیر آن دارد. در آن‌ها آفریده‌هایی هستند که یک چشم بر هم زدن، نافرمانی خدا نکردند.

روضالکافی: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: قربانت گردم! این گنبد آدم است؟ فرمود: آری و خدا گنبدهای بسیار دارد. به راستی که پشت این مغرب شما سی و نه مغرب است. زمینی است درخشان پر از خلقی که به نور او تابانند و خدای عز و جل را یک چشم بر همزدن نافرمانی نکرده‌اند. نمی‌دانند خدا آدم را آفریده یا نه، و از فلان و فلان بیزارند.

در کتاب واحدة از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مغرب و دیگری در مشرق. به آن‌ها جابلقا و جابرسا می‌گویند. طول هر کدام دوازده هزار فرسخ است و در هر فرسخ دری است. در هر روز از هر در هفتاد هزار داخل می‌شوند و مانند آن خارج می‌شوند و تا روز قیامت باز نمی‌گردند. نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده، و نه ابلیس و نه خورشید و نه ماه را، به خدا آنان در مقایسه با شما، از ما فرمانبرترند. برای ما در غیر فصل میوه می‌آورند. آنان به لعن بر فرعون و هامان و قارون گماشته شده‌اند.

از ابن عباس روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به راستی پشت قاف جهانی است که جز من کسی به آن نمی‌رسد، و من به هر چه در پس آن است احاطه دارم و علم و آگاهی من به آن، مانند علم و آگاهی من به این دنیای شماست، و منم نگهبان و گواه بر آن، و اگر بخواهم همه دنیا و سراسر هفت آسمان و هفت زمین را در کمتر از یک چشم به هم زدن بگردم، می‌توانم، به خاطر اسم اعظمی که نزد من است. و منم آیت عظمی و معجزه روشن.

و نیز روایت شده که روزی امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آه! چه می‌شد اگر برای آن درک کننده ای می‌یافتم. مردی که بر گردنش کتابی آویخته بود برخاست و با صدای بلندی گفت: ای که آن‌چه را نمی‌دانی مدعی هستی، و به خود می‌بندی آن‌چه را نمی‌فهمی، من سؤال می‌کنم پس جواب بده. گویند: یاران علی علیه السّلام برخاستند تا او را بکشند. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: او را واگذارید که حجت‌های خدا با زور برپا نشوند، و براهین خدا به وسیله باطل روشن نمی‌گردند، و رو به آن مرد کرد و فرمود: با همه زبانت بپرس که من پاسخ گویم ان شاء اللَّه. گفت: میان مشرق و مغرب چقدر راه است؟ فرمود: به‌اندازه مسافت هوا. گفت: مسافت هوا چقدر است؟ فرمود: چرخش فلک. گفت: چرخش فلک چیست؟ فرمود: یک روز سیر خورشید. آن مرد گفت: راست گفتی، پس قیامت کی باشد؟ فرمود: چون مرگ فرا رسد و عمر بگذرد. گفت: راست گفتی، عمر دنیا چقدر است؟ فرمود: می‌گویند هفت هزار سال واندازه ندارد. گفت: راست گفتی. مکه نسبت به بکّه کجاست؟ فرمود: مکه اطراف حرم است و بکّه جای خانه کعبه. گفت چرا

مکه را مکّه نام نهادند؟ فرمود: برای آن‌که خدا زمین را از زیر آن کشید و گستراند. گفت: چرا بکّه نامیده شد؟ فرمود: چون دیده جباران و گنهکاران رامی گریاند. گفت: راست گفتی، خدا پیش از آفرینش عرش خود کجا بود؟ امیر المؤمنین فرمود: منزه است خدایی که حاملان عرشش با همه نزدیکی و تقرّبی که به کرسی او دارند، حقیقت و کنه وصف او را درنمی یابند و نه فرشته‌های مقرب، پرتوهای جلالش را، وای بر تو! درباره او نمی‌گویند: برای چه، و نه چگونه، و نه کجا است، و نه از کی، و نه برای چه، و نه از کجا و نه کجا. آن مرد گفت: راست گفتی، پیش از آفرینش آسمان و زمین، تا کی عرش روی آب ماند؟ فرمود: می‌توانی بشماری؟ گفت: آری. فرمود: بگو اگر همه فضای میان زمین و آسمان را از دانه خردل پر کنند، سپس به تو ناتوان بگویند آن را دانه دانه از مشرق به مغرب ببری، و عمرت را طولانی کنند تا آن را ببری و بشماری، آسان‌تر است از شماره و حساب آن‌چه پیش از آفرینش زمین و آسمان، عرش بر آب مانده، و همانا من جزئی از یک دهم یک دهم آن‌چه عرش پیش از آفرینش زمین و آسمان بر آب مانده را برایت شرح دادم. جزئی از یک دهم یک دهم از یک جزء از صد هزار جزء، و از خدا آمرزش می‌خواهم که‌اندک گفتم. گفت: آن مرد سرش را تکان داد و گفت: گواهی می‌دهم که خدا یکی است و جز او شایسته پرستش نیست و محمّد رسول خدا است.

برسی گفته است: رازی در کتابش مفاتیح الغیب می‌گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، در آسمان هفتم میدان‌هایی دیدم مانند میدان‌های شما در زمین، و دیدم

فوج‌هایی از فرشته که در پروازند و در برابر هم توقفی ندارند. به جبرئیل گفتم: اینان‌که هستند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: از کجا آمده‌اند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: کجا می‌روند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: از آن‌ها بپرس. گفت: نمی‌توانم، ولی ای حبیب خدا! تو از آن‌ها بپرس. فرمود: به یکی از آن‌ها برخوردم و گفتم: نامت چیست؟ گفت: کیکائیل. گفتم: از کجا آمدی؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: چقدر راه طی کردی؟ گفت: نمی‌دانم، جز این‌که ای حبیب خدا! می‌دانم خدا در هر هزار سال یک ستاره می‌آفریند، و من در حرکت و مسیر خود شش هزارش را دیدم که خدا آفرید.

بصائر: ابان بن تغلب گفت: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از دانشمندان یمن نزد او آمد و امام علیه السّلام به او فرمود: ای یمانی! میان شما دانشمندانی هستند؟ گفت: آری، فرمود: دانش آن‌ها تا کجاها می‌رسد؟ گفت: در مسیر یک شب دو ماه می‌رود، و از پرنده‌ها فال می‌گیرد و پی می‌زند. به او فرمود: عالم شهر ما از عالمان شما دانشمندترند. گفت: دانش او تا کجا می‌رسد؟ فرمود: اگر به او فرمان داده شود، در یک بامداد یک سال راه می‌رود، و امروز امر نشده، ولی چون امر داده شود، دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق، و دوازده مغرب، و دوازده بیابان، و دوازده دریا، و دوازده جهان را درنوردد. گفت: مرد یمانی درماند و نمی‌دانست چه بگوید؛ امام علیه السّلام سخن را ادامه نداد.

و از همان آمده که سَورابن کلیب نقل می‌کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: ذو القرنین را میان دو ابر مخیر کردند و او ابر آرام را برگزید و ابر سرکش برای صاحب شما ذخیره شد. گفتم: ابر سرکش چیست؟ فرمود ابری که رعد و صاعقه و یا برق دارد و او بر آن سوار می‌شود. او بر ابر سوار می‌شود، و با اسباب سفر می‌کند؛ اسباب هفت آسمان و هفت زمینند که پنج تای آن آبادند و دو تا ویران.

در کتاب حسین بن عثمان آمده است: امام صادق علیه السّلام فرمود: بهشت می‌گوید: پروردگارا دوزخ را پر کردی همان‌طور که به او وعده دادی، مرا پر کن چنانچه به من وعده داده ای. و فرمود: خدا در آن روز خلقی می‌آفریند و آن‌ها را به بهشت می‌برد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال آن‌ها که هراس‌های دنیا و غم‌هایش را نمی‌بینند.

الدر المنثور: و از شعبی است که گفت: خداوند بندگانی دارد در آن سوی‌اندلس و نمی‌دانند که مخلوقی عصیان و نافرمانی خدا را می‌کند. ریگ زمین آن‌ها درّ است و یاقوت و کوه‌هایشان طلا و نقره. نه کشت می‌کنند، و نه می‌دروند، و نه کاری می‌کنند. درختی بر درهای خانه آن‌ها است که برگ‌های پهنی دارد که جامه آن‌ها است. و درختی بر درهای خانه آن‌ها است و میوه ای دارد که خوراک آن‌ها است.

از برخی امامان کوفه گفته: تعدادی از یاران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و ایستاده بودند. آن حضرت به سوی آن‌ها رفت و آن‌ها خاموش شدند. فرمود: چه می‌گفتید؟ گفتند: نگاه به خورشید کردیم، دراندیشه شدیم که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟ در آفرینش خدا تفکر می‌کردیم. فرمود: چنین کنید و در آفرینش خدا بیندیشید، و در ذات خدا نیندیشید. البته برای خدای تعالی در پشت مغرب، زمین درخشانی است که درخشندگی و نورش تا مسافت چهل روز سیر خورشید است و خدا در آن خلقی دارد که یک چشم به همزدنی او را نافرمانی نکرده‌اند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، آنان فرزندان آدمند؟ فرمود: نمی‌دانند آدم آفریده شده یا نه! گفته شد: ای پیغمبر خدا، میان آن‌ها ابلیس در کجا است؟ فرمود نمی‌دانند ابلیس آفریده شده یا نه.

از ابن عباس آمده که گفت: در مسجد حلقه وار نشسته بودیم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وارد شد و به ما فرمود: شما چه می‌کردید؟ گفتیم: دراندیشه خورشید بودیم که چگونه طلوع می‌کند و چگونه غروب. فرمود: خوب کردید، چنین باشید! درباره مخلوقات‌اندیشه کنید و در ذات خالق نیندیشید؛ زیرا خدا هر چه خواهد را برای هر چه خواسته آفریده، و شما از آن در شگفتید. براستی در پشت قاف هفت دریا است، هر دریا پانصد سال راه است، پشت آن هفت زمین است که نورشان برای اهل آن‌ها می‌درخشد، و پشت آن هفتاد هزار امت است که مانند پرنده‌هایی که با جوجه‌های خود در هوا هستند خلق شدند، و از یک تسبیح گفتن سستی نمی‌ورزند. و از پس آن هفتاد هزار امت است که از باد آفریده شدند. خوراکشان باد است، و شرابشان باد، جامه شان

باد، ظرف‌هایشان از باد، و جانورانشان از باد. سُم جانوران آن‌ها تا روز قیامت به زمین استوار نشود، چشم‌هایشان در سینه آن‌ها است. چون یکی از آن‌ها یک بار بخوابد و بیدار شود، روزی او بالای سر او آماده است در پس آن، سایه عرش است، و در سایه عرش هفتاد هزار امت که نمی‌دانند خدا آدم را آفریده و فرزندان آدم را، و نه ابلیس و نه فرزندان ابلیس را، و آن قول خدا است «و یخلق مالاتعلمون»، {و آن‌چه را نمی‌دانید می‌آفریند.}

کفعمی و بُرسی در فضیلت دعاء معروف به جوشن کبیر از امام کاظم روایت می‌کنند که از پدرانش علیه السّلام روایت فرمودند: جبرئیل به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت: بدآن‌که تو را به راستی به پیغمبری فرستاده، در پس مغرب زمینی است درخشان و در آن خلقی است از آفریده‌های خدا که او را می‌پرستند و نافرمانی نمی‌کنند، و البته گوشت وصورتشان از گریه آب شده. خدا به آن‌ها وحی کرد: چرا گریه می‌کنید، با این‌که یک چشم به همزدن نافرمانی من نکرده‌اید؟ گفتند: می‌ترسیم خدا بر ما خشم کند و ما را به دوزخ عذاب کند. علی علیه السّلام می‌فرماید: گفتم یا رسول اللَّه! در آن‌جا ابلیس و یا احدی از بنی آدم وجود ندارد؟ فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق به پیامبری برگزید، نمی‌دانند که خدا آدم و ابلیس را آفریده. تعداد آن‌ها را جز خدا نمی‌داند، خورشید در سرزمین آن‌ها چهل روز سیر می‌کند، نمی‌خورند و نمی‌آشامند.

اختصاص: امام سجاد علیه السلام فرمود: «خدا، دل و تن پیغمبران را از سرشت علیین آفرید؛ دل مومنان را هم از همان سرشت آفرید، اما تنشان را از فرودترِ آن خلق کرد. کفار را از سرشت سجّین آفرید، هم دل و هم تنشان را؛ آن‌گاه دو سرشت را با هم آمیخت؛ از این‌جا است که از مومن، کافر بیرون می‌آید و از کافر، مومن. از این‌جا است که مومن دچار گناه می‌شود و کافر نیز دست به نیکوکاری می‌زند. دل مومنان شیفته آن چیزی است که از آن آفریده شده‌اند، و دل کافران شیفته همان چیزی که از آن خلق شده‌اند.»

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی شیعه ما را از سرشتی گنجینه شده آفرید، هیچ فردی از آن بیرون نمی‌رود و هیچ بیگانه ای هرگز به آن داخل نمی‌شود، تا روز رستاخیز.»

مردی نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: قربانت گردم! مرا آگاه کن از تفسیر قول خدای عز و جل که فرمود: «ن والقلم و مایسطرون» و تفسیر قول خدا عز و جل به ابلیس «فإنّک من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم»، {فرمود: در حقیقت تو از مهلت یافتگانی.} و به من بگو از این خانه کعبه، که چگونه بر مردم واجب شده که نزد آن بیایند؟ امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: هیچ‌کس پیش از تو هرگز این پرسش را از من نکرده است. به راستی خدای عز و جل چون به فرشته‌ها فرمود: {من در زمین جانشینی خواهم گماشت.} فرشته‌ها از آن شیون کردند و گفتند: اگر ناچار می‌خواهی در زمین خود جانشینی بگذاری، پس از ما کسی را بگذار که در آفرینش تو، در طاعت و فرمانبری توست.

و خدا سخن آن‌ها را رد کرد و فرمود: {من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.}و فرشته‌ها در گمان شدند که این از خشم خدای عز و جل بر آن‌ها است، و به عرش پناهنده شدند و به آن طواف کردند و خدای عز و جل به آنان امر کرد به طواف خانه ای از مرمر با سقفی از یک دانه یاقوت سرخ، و ستون‌هایی از زبرجد، هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شود که دیگر تا روز وقت معلوم به آن باز نمی‌گردند. فرمود: آن روزی است که یک بار در صور دمیده شود، و ابلیس در میان دمیدن اول و دوم صور می‌میرد. و اما «ن»، نهری است در بهشت، سفیدتر از برف و شیرین‌تر از عسل، خدای عز و جل به او فرمود: مرکب شو! مرکب شد، سپس درختی به دست خود بر گرفت و آن را کاشت، و فرمود: دست همان قدرت است. نه آن‌چه اهل مشبهه (نام یک فرقه) معتقدند. سپس به او فرمود: قلم شو! سپس به او فرمود: بنویس! گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود: هر چه بودنی است تا روز قیامت، و آن کار را کرد، سپس آن را مهر کرد و فرمود: زبان باز مکن تا روز وقت معلوم.

الاختصاص: ابن سلام از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از «ن و القلم» پرسید. فرمود: نون لوح محفوظ است و قلم نوری است تابان و این است معنی قول خداوند: {نون، و سوگند به قلم و آن‌چه می‌نویسند.} گفت: ای محمّد! راست گفتی. بگو طولش چقدر بود؟ و پهنایش؟ و مدادش چه بود؟ و در کجا جاری شد؟ فرمود: درازی قلم پانصد سال راه بود و پهنایش مسافت هشتاد سال و مرکب از میان نوکش در می‌آمد و در لوح محفوظ به امر خدا روان بود. گفت: راست گفتی ای محمّد! بگو

لوح محفوظ از چه بوده؟ فرمود: از یک دانه زمرد سبز که درونش لؤلؤ بود و آسترش رحمت. گفت: راست گفتی ای محمّد! به من بگو خدا در هر شبانه روزچند بار به لوح محفوظ می‌نگرد؟ فرمود: بار علل الشرایع: زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از آغاز نسل آدم سؤال شد و ایشان در ضمن سخنانش فرمود: فقهاء اهل حجاز و فقهاء اهل عراق اختلافی ندارند در این‌که خدای عز و جل امر فرمود تا قلم بر لوح محفوظ جاری شد به هر آن‌چه باید بود تا روز قیامت، دو هزار سال پیش از آفرینش آدم. و در این‌که کتاب‌های خدا همه نوشته همان قلم است، همین کتاب‌هایی که در عالم شهرت دارند و تورات، انجیل، زبور و قرآن هستند که خدا آن‌ها را از لوح محفوظ بر رسولان خود فرود آورد.

امام علی علیه السّلام فرمود: کرسی لؤلؤ است و قلم لؤلؤ است، و درازای قلم هفتصد سال راه است و درازای کرسی تا جایی است که آن را جز دانشمندان نمی‌دانند.

الدر المنثور: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به راستی برای خدا لوحی است از زبرجد سبز که آن را زیر عرش نهاده، و در آن نوشته: به راستی منم خدا، نیست شایسته پرستشی جز من. سیصد و ده واندی خلق آفریدم، هر که با شهادت به این‌که شایسته پرستشی جز خدا نیست بیاید، به بهشت داخل می‌شود.

الدر المنثور: انس روایت می‌کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: به راستی در مقابل خدای رحمان تبارک و تعالی لوحی است که در آن سیصد و پانزده شریعت و آئین است. خدای رحمان می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای از بنده‌ها نزد من نمی‌آید، در حالب که مرا یگانه بداند و شریکی با من نگیرد و دارای یکی از آئین‌های شما باشد، جز آن‌که او را به بهشت وارد می‌کنم.

الخصال: امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند ماه‌ها را ماه آفرید و آن‌ها روز بودند و شش روز دوران آفرینش آسمان‌ها و زمین را از آ نها کم کرد و از این رو ماه‌ها کوتاه شدند.

الفقیه: یعقوب بن می‌ثم تمار از پدرش نقل می‌کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: مردم روایت می‌کنند که روزه‌های روزه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از ماه رمضان از روزه‌های روزه آن حضرت بیشتر بوده است. آن حضرت فرمودند: دروغ گفته‌اند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جز به نحو کامل و تمام روزه نگرفته است، و فرائض و واجبات ناقص نمی‌شود، زیرا خدای تبارک و تعالی سال را روز بیافرید، و آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد، و آن‌گاه سال را از دخول در این شمار بازداشت، و بنا بر این سال روز است، و ماه رمضان سی روز است، زیرا خدای عزّ و جلّ درباره آن فرموده است: «وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ» و کامل به معنی تمام است، و شوال بیست و نه روز، و ذو القعده سی روز است، زیرا خدای عزّ و جلّ درباره آن فرموده است: «وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیلَةً» و بنا بر این ماه گاهی روز و گاهی روز است. یعنی یک ماه تمام و

یک ماه ناقص است و رمضان هیچ گاه ناقص نمی‌شود و رمضان هیچ گاه تمام نمی‌شود.

الخصال: علی بن عبد العزیز از پدرش نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که سال چند روز است؟ فرمودند: روز که خدا در شش روز از آن‌ها دنیا را آفرید پس از اصل سال خارج شدند و سال روز شد و مستحب است هر کسی به حج می‌رود در مقام خود در مکّه بار طواف هفت تایی کند به تعداد روزهای سال که روز است و اگر بر این مقدار قادر نیست شوط به جا آورد. (که در حدود دور طواف می‌باشد.)

المحاسن: زراره می‌گوید: به امام محمد باقر علیه السّلام گفتم: «من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت» فرمود ای زراره مقصود او، تو و یاران تو بوده، اما دیگران کارشان را تمام کرده و از آن‌ها فارغ شده است.

القصص: از ائمه علیهم السلام روایت شده است که: در این میانه که موسی علیه السّلام نشسته بود ابلیس نزد او آمد و کلاه بلندی به سر داشت آن را برداشت و نزدیک موسی آمد و به او سلام داد، موسی به او گفت تو کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت گرداند، این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دلهای بنی آدم را بربایم، فرمودش بگو

کدام گناه است که چون آدمیزاد بکند بر او چیره گردی؟ گفت این‌که خود بین باشد و کردار خود را بسیار شمارد و گناهش را دستِ کم گیرد. گفت: ای موسی با زن بیگانه خلوت مکن زیرا هر که چنین کند من خود یار او شوم نه یاران من، مبادا با خدا عهدی ببندی که هر که با خدا عهدی بندد من خود یار اغوا گرش باشم نه یاران من تا او را از وفاء بدان باز دارم، چون قصد صدقه کردی، زود بپرداز که چون بنده قصد صدقه دادن کند من خود در کنار او باشم نه یارانم تا او را از آن باز دارم.

مجالس المفید: مانند روایت فوق را از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آورده و در پایانش افزوده: سپس ابلیس برگشت و می‌گفت: ای وای به موسی آموختم آن‌چه را بآدمیزاد خواهد آموخت. در باب کلیات بدی‌های آن را آوردیم.

القصص راوندی: جمیل بن دراج می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم آیا ابلیس فرشته بود یا پری؟ فرمود: فرشته‌ها او را از خود می‌دانستند و خدا می‌دانست که از آن‌ها نیست، و چون سجودش فرمود: آن‌چه را که می‌بایست از او سر زد.

القصص راوند: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند ابلیس را به سجده بر آدم فرمان داد و او گفت: پروردگارا اگرمرا از سجده بر آدم معاف کنی تو را چنان پرستش کنم، که هیچ‌کسی مانند آن را نکرده باشد، خدا فرمود: من می‌خواهم از راهی که خود می‌خواهم، فرمانم برند.

القصص راوندی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: نوح علیه السّلام خر را آورد تا سوار کشتی کند اما سرباز زد و شیطان میان پاهای خر بود به او فرمود: ای شیطان داخل شود، سپس شیطان وارد شد خر هم در آمد ابلیس گفت: من دو خصلت به تو بیاموزم، نوح فرمود: نیازی به سخن تو ندارم، شیطان گفت: مبادا حریص باشی که حرص پدرت و مادرت را از بهشت به در کرد و از حسد بپرهیز که مرا از بهشت بیرون راند، به او وحی شد این دو را از او بپذیر گرچه ملعون است.

الخصال: از امام حسن علیه السّلام در حدیثی طولانی که با پادشاه روم داشت روایت شده است: او در شمار پرسشهایش از آن حضرت از هفت آفریده خدا عزّ و جلّ سوال کرد که از رحم بر نیامده‌اند، فرمود: آدم، حواء، کبش ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد تا در زمین بکاود و ابلیس لعنه اللَّه.

مجالس الصدوق: ابن عباس روایت می‌کند که چون عیسی علیه السّلام سی ساله شد خداوند او را بر بنی اسرائیل مبعوث کرد، و ابلیس در گردنه بیت المقدس به نام افیق با او برخورد و به او گفت: ای عیسی توئی که از عظمت ربوبیت خود بی‌پدر پدید شدی، عیسی فرمود: بزرگی از آن است که مرا پدید آورد و هم‌چنین آدم را و حوا را آفرید، ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری خدائیت در گهواره به نوزادی سخن گفتی؟ فرمود: ای ابلیس بزرگی از آن است که مرا در نوزادی به سخن آورد و اگر می‌خواست لالم می‌کرد. ابلیس گفت: توئی که از عظمت ربوبیت خود تا آن‌جا رسیدی که از گل شکل پرنده بسازی و در آن بدمی و پرواز کند؟

فرمود: بزرگی از آن است که مرا آفرید و آن‌چه را که خواست برایم فراهم کرد. ابلیس گفت: توئی که از بزرگی پروردگاریت بیماران را درمان کنی؟

فرمود: بزرگی از آن است که به فرمان او درمان کنم و اگر خواهد مرا بیمار کند. ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری در پروردگاری بدان جا رسیدی که مرده‌ها را زنده کنی؟ عیسی فرمود: بزرگی از آن است که به فرمانش آن‌ها را زنده کنم و به ناچار آنان را و مرا بمیراند.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در خدایی بدان جا رسیدی که روی دریا حرکت کنی و قدم‌هایت وتر نشوند و در آب فرو نروی؟ فرمود: بزرگی از آن است که دریا را رام من کرد و اگر می‌خواست مرا غرقه می‌کرد.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در پروردگاریت به جائی رسیدی که روزی خواهد آمد و همه آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌ها است در فرودست تو باشند و تو بر فراز همه آن‌ها کارها را اداره کنید و روزیها را پخش کنی؟ و عیسی این گفته شیطان کافر ملعون را گران شمرد و گفت: پاک و منزه است خدا از هر گونه عیب و نقص، به‌اندازه پری آسمان‌ها و زمینش و همه مخلوقاتش و به‌اندازه وزن عرششش، و خشنودی ذات پاکش. و چون ابلیس آن را شنید پا بگریز نهاد و خود را نتوانست نگهدارد در میان لجنزار کثیف خضراء افتاد.

ابن عباس گفت: یک زنی از پریان بیرون شد و در ساحل دریا راه می‌رفت. ناگهان ابلیس را دید که بر سنگی سخت در سجده است و اشک بر گونه‌اش روان شده است، از روی تعجّب ایستاد و به او نگریست، و آن‌گاه گفت: وای بر تو ای ابلیس از سجده طولانی‌ات چه امیدی داری؟ به او گفت: ای زن خوب دختر مرد خوب امیدوارم چون

خدا به قسم خود وفا کرد و مرا به دوزخ برد به رحمت خود از دوزخ بیرون آورد.

تفسیر علی بن ابراهیم: از امام جعفر صادق علیه السّلام که پرسش شد که آیا آن‌چه خداوند خلق را بدان مورد خطاب قرار داده گمراهان را نیز شامل می‌شود و آنان هم طرف تکلیف‌اند؟ فرمود: آری، و کافران هم داخل‌اند، زیرا خدا به فرشته‌ها فرمان سجده بر آدم داد و ابلیس هم در آن داخل بود، چون از فرشته‌ها بود و در آسمان خدا را می‌پرستید و فرشته‌ها می‌پنداشتند از جنس آن‌ها است حال آن‌که از آن‌ها نبود.

و چون خدا فرمان سجده به فرشته‌ها داد آن‌چه در دل شیطان بود، به سبب حسادت نمایان شد، آن‌گاه فرشته‌ها دانستند که ابلیس از آن‌ها نیست به او گفتند پس چگونه ابلیس مامور شد با این‌که خدا فرشته‌ها را به سجده بر آدم فرمان داده بود.

فرمود: ابلیس وابسته به آن‌ها بود اما از جنس آن‌ها نبود، برای آن‌که خدا پیش از آدم خلقی آفرید که ابلیس میان آن‌ها فرمانروای زمین بود، و سرکش شدند و تباهی کردند و خون ریختند، و خدا فرشته‌ها را فرستاد آن‌ها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و به آسمان بردند و با فرشته‌ها خدا را پرستید تا خدا تبارک و تعالی آدم را آفرید.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: همانا این قرآن، نور آشکار و ریسمان محکم و پیوند استوار و مقام والا و شفای پایدار و فضیلت برتر و سعادت شکوهمند است. هر کس از آن نور جُوید، خداوند وجودش

را نورانی می‌کند؛ و هر کس کارهایش را به وسیله آن استوار کند، خداوند او را از گناه به دور می‌دارد؛ و هر کس به آن چنگ زند، خداوند او را نجات می‌دهد؛ و هر کس او را وانگذارد، خداوند او را والا می‌دارد؛ و هر کس از آن شفا جوید، خداوند او را شفا می‌دهد؛ و هر کس آن را بر دیگر چیزها برتری دهد، خداوند او را هدایت می‌کند؛ و هر کس هدایت را در غیر از آن جوید، خداوند او را گمراه می‌کند؛ و هر کس آن را پوشش تن و جان خود کند، خداوند او را کامیاب می‌سازد؛ و هر کس آن را امام خود گیرد و از آن پیروی کند و آن را تکیه گاه خود قرار دهد و رو به سویش گذارد، خداوند او را در نیک بختی بهشت و زندگی سالم پناه می‌دهد؛ و از این روست که فرمود: «وَهُدًى» یعنی این قرآن هدایت است. «وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی نوید بخش مؤمنان در آخرت است. از این قرار، که قرآن در روز قیامت، به همراه مردی رنگ پریده، وارد می‌شود و می‌گوید: پروردگارا! این مرد را در روز، تشنه و در شب، بیدار نگاه داشتم و طمعش را به مهر تو افزون و امیدش را به آمرزشت، بسیار ساختم؛ اکنون، آن‌چنان‌که ما هر دو، تو را می‌پنداشتیم عمل فرما. خداوند متعال می‌فرماید: فرمان‌روایی را به دست راستش و جاودانگی را به دست چپش بسپارید و او را همدم همسرانش، همان حوریان سیاه چشم قرار دهید، و بر پدر و مادرش دیبایی بپوشانید که تمامی دنیا در برابرش هیچ باشد. در آن دم، حاضران، به پدر و مادر او می‌نگرند و غبطه می‌خورند و آن دو از آن‌چه به خود می‌بینند، به شگفت می‌آیند و می‌گویند: پروردگارا! ما را چنین مقامی داده‌ای، حال آن‌که اعمال ما درخور آن نیست. خداوند عز و جل می‌فرماید: افزون بر این‌ها، تاج کرامتی به شما عطا می‌کنم که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی از آن چیزی شنیده و نه‌اندیشه ای به آن راه یافته باشد. این، از آن رو

نصیبتان شد که به فرزندتان قرآن آموختید، و چشمش را به دین اسلام بینا کردید و او را در دوستی محمّد، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام، ولی خدا پروراندید، و بر اساس دانش ایشان، به او دانش آموختید؛ چرا که خداوند متعال هرگز عملی را از کسی نمی‌پذیرد جز آن‌که با دوستی ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان همراه باشد، حتی اگر کسی، از خاک تا به افلاک را از طلا آکنده باشد، و همه را در راه خدا صدقه داده باشد. آن‌چه پاداش گرفتید، از جمله مژده‌هایی بود که بدان نوید داده شده‌اید. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی شیعیان محمّد و علی و خاندان و تبار ایشآن‌که پس از ایشان آمدند.

سپس خداوند متعال فرمود: «مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلّهِ» به خاطر آن‌چه به محمّد و علی و خاندان پاک ایشان بخشید، آن‌ها، در نادانی به جایی رسیدند که گفتند: ما، از خدایی که محمّد و علی را چنان‌که ادعا می‌کنند گرامی داشته است متنفریم؛ «وَجِبْرِيلَ» و نیز هر کس با جبرئیل دشمن باشد؛ از آن رو که خداوند متعال او را پشتیبان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام در برابر دشمنانشان و نیز پشتیبان دیگر پیامبران و رسولان قرار داد. «ومَلآئِكَتِهِ» یعنی و هر کس با فرشتگانی دشمنی کند که خداوند متعال، آن‌ها را برای یاری دین خود و تأیید اولیا خود فرستاده است، و این سخنی است که برخی از ناصبی‌های ستیزه جو گفتند: از جبرئیل که علی را یاری می‌کند بیزاریم. «وَرُسُلِهِ» و هر کس با فرستادگان خدا: موسی و عیسی و دیگر پیامبرانی که به قبول پیامبری محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و امامت علی علیه السلام فرا خواندند،

دشمنی کند، و این همان سخن ناصبی هاست که گفتند: از پیامبرانی که به قبول امامت علی فرا خوانده‌اند بیزاریم. «وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ» یعنی و هر کس با جبرئیل و میکائیل دشمن باشد. وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او واسرائیل، پشت او و فرشته مرگ، جلوی او ایستاده‌اند و خداوند متعال از فراز عرش خود، با خشنودی به او می‌نگرد و یاریش می‌کند؛ در این هنگام برخی از ناصبی‌ها گفتند: از خدا و جبرئیل و فرشتگانی که هم‌چون سخن محمّد همراه علی هستند بیزاریم، هر کس از روی لجاجت با علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان دشمنی ورزد، «فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ» به سان دشمن با آن‌ها رفتار می‌کند و آن‌ها را گرفتار می‌سازد و در کیفری سخت میاندازد. سبب نزول این دو آیه، سخن ناپسند دشمنان یهودی خدا درباره خداوند تبارک و تعالی و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان الهی بود، و نیز سخن ناصبی‌ها در این باره که بسی ناپسندتر از کلام یهودیان بود. از آن‌جا که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، همیشه از فضیلت‌هایی که خداوند عز و جل به علی اختصاص داده بود و از ارجی که سزاوار او گردانده بود، سخن می‌راند و پیوسته می‌فرمود: جبرئیل از سوی خدا، مرا چنین خبر داده است و گاه می‌گفت: جبرئیل، سمت راست علی و میکائیل، سمت چپ او ایستاده‌اند که جبرئیل به خاطر برتری سمت راست، در برابر میکائیل به خود می‌بالد، هم‌چنان‌که هم نشین پادشاه شکوهمندی که در دنیا سمت راست وی نشیند، در برابر هم نشین سمت چپ او، به خود افتخار می‌کند؛ و هم‌چنان‌که پیرامونیان یک پادشاه، به خاطر نزدیکی بسیار، به او افتخار می‌کنند، آن دو در برابر اسرافیل و عزرائیل که در پس و پیش علی علیه السلام قرار دارند، به

خود می‌بالند. نیز گاه رسول خدا در برخی از احادیث خود می‌فرمود: گرامی‌ترین فرشتگان نزد خدا، آنانند که بیش از دیگر فرشتگان، علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست می‌دارند؛ و حضرت بیان می‌فرمود که سوگند فرشتگان این بود: سوگند به آن‌که پس از محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرامی‌ترین آفریدگان قرار داد. و باز حضرت می‌فرمود: فرشتگان آسمان‌ها و پرده نشینان، هم‌چون شوق مادری دلسوز به پسر مهربان و نیکوکار خود، که پس از ده پسر به خاک سپرده شده، برایش بر جای مانده است، شوق دیدار علی بن ابی طالب را در دل دارند. به هنگام این سخنان ناصبی‌ها می‌گفتند: تا به کی محمّد برای ستودن علی و بزرگ داشتن او، از جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان سخن می‌راند و علی را نزد خداوند متعال، برتر از دیگر آفریدگان بر می‌شمارد؟ از پروردگار و فرشتگان و جبرئیل و میکائیل و فرستادگان خدا که همه و همه پس از محمّد، علی را برتری می‌دهند بیزار شدیم. امّا سخن یهودیآن‌که با خدا دشمنی می‌کردند، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه گام نهاد، به همراه عبد الله بن صوریا نزد ایشان آمدند، او عرض کرد: ای محمّد! تو چگونه می‌خوابی؟ ما را پیشتر، از خواب پیامبر آخرالزمان خبر داده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیدگانم به خواب می‌رود، ولی قلبم بیدار است. عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که فرزند از پدر است یا از مادر؟ فرمود: استخوان‌ها و اعصاب و رگ‌هایش از مرد است و گوشت و خون و مویش از زن است. عرض کرد: درست است ای محمّد! حال مرا خبر ده که «چرا فرزندی همانند عموهایش می‌شود ولی به دایی‌هایش شبیه نمی‌گردد و یا فرزندی همانند دایی‌هایش می‌شود ولی به عموهایش شبیه نمی‌گردد؟» فرمود: از نطفه زن و مرد هر یک بر دیگری غلبه کند،

خوی فرزند به خویشان وی شبیه می‌شود. عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که «چرا کسی فرزند می‌آورد و دیگری فرزند نمی‌آورد؟» فرمود: اگر نطفه تیره رنگ و سرخ شود، فرزندی زائیده نشود؛ و اگر ناب باشد، زائیده شود. عرض کرد: مرا از چیستی پروردگارت خبر ده. آن‌گاه آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [بگو اوست خدای یگانه] تا پایان سوره نازل شد. ابن صوریا عرض کرد: درست است ای محمّد! یک سوال دیگر باقی مانده است، اگر پاسخ دهی، به تو ایمان می‌آورم و از تو پیروی می‌کنم. کدام یک از فرشتگان کلام خدا را برایت می‌آورد؟ حضرت فرمود: جبرئیل. عرض کرد: در میان فرشتگان، او دشمن ماست و همیشه کشتار و مصیبت و جنگ بر ما فرود می‌آورد؛ حال آن‌که میکائیل، رسول ماست و شادمانی و شادکامی برایمان می‌آورد؛ اگر میکائیل فرشته ای بود که بر تو نازل می‌شد، به تو ایمان می‌آوردیم؛ چرا که او فرمان‌روایی ما را استواری می‌بخشد، اما جبرئیل آن را نابود می‌کند. از این رو، او دشمن ماست. آن‌گاه سلمان بر ابن صوریا حجتی آورد و گفت: گواهی می‌دهم که دشمن جبرئیل، دشمن میکائیل است و هر کس با این دو دشمنی کند، هر دو با او دشمن می‌شوند؛ و هر کس از در آشتی با آن‌ها درآید، هر دو با او دوستی کنند. در آن دم، خداوند متعال در تأیید گفته سلمان نازل فرمود: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ» به خاطر این‌که او از دوستان خدا، در برابر دشمنان خدا، پشتیبانی می‌کند و از جانب خدا، فضیلت‌های علی علیه السلام، ولی خدا را فرود می‌آورد «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ»، جبرئیل، این قرآن را از سوی خداوند، فرود آورده است، «عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّهِ» به فرمان او «مُصَدِّقًا لِّمَا بَينَ يدَيهِ» دیگر کتاب‌های خداوند «وَهُدًى» در برابر گمراهی، «بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» به آنان‌که به پیامبری محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، ولایت علی علیه السلام و امامان پس از وی

ایمان دارند، نوید ده که اگر بر دوستی محمّد و علی و خاندان پاک ایشان جان سپارند، آن‌ها دوستان راستین خداوند هستند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای سلمان! همانا خداوند سخنت را تأیید و نظرت را استوار کرد، سپس حضرت صلی اللّٰه علیه و آله حدیثی طولانی ذکر فرمود که در تفسیر سرورمان امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.

یر، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ مَوْلَی حَرْبٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْحَمَّامِی الْکُوفِی عَنِ الْأَزْهَرِ الْبِطِّیخِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَایةَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَبِلَهَا الْمَلَائِکَةُ وَ أَبَاهَا مَلَکٌ یقَالُ لَهُ فُطْرُسُ فَکَسَرَ اللَّهُ جَنَاحَهُ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَینُ بْنُ عَلِی علیهما السلام بَعَثَ اللَّهُ جَبْرَئِیلَ فِی سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ إِلَی مُحَمَّدٍ صلی اللّٰه علیه و آله یهَنِّئُهُمْ بِوِلَادَتِهِ فَمَرَّ بِفُطْرُسَ فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ یا جَبْرَئِیلُ إِلَی أَینَ تَذْهَبُ قَالَ بَعَثَنِی اللَّهُ إِلَی مُحَمَّدٍ صلی اللّٰه علیه و آله أُهَنِّئُهُمْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ فِی هَذِهِ اللَّیلَةِ فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ احْمِلْنِی مَعَکَ وَ سَلْ مُحَمَّداً یدْعُو لِی فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ ارْکَبْ جَنَاحِی فَرَکِبَ جَنَاحَهُ فَأَتَی مُحَمَّداً فَدَخَلَ عَلَیهِ وَ هَنَّأَهُ فَقَالَ لَهُ یا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فُطْرُسَ بَینِی وَ بَینَهُ أُخُوَّةٌ وَ سَأَلَنِی أَنْ أَسْأَلَکَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ لَهُ أَنْ یرُدَّ عَلَیهِ جَنَاحَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله لِفُطْرُسَ أَ تَفْعَلُ قَالَ نَعَمْ فَعَرَضَ عَلَیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله وَلَایةَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَبِلَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله شَأْنَکَ بِالْمَهْدِ فَتَمَسَّحْ بِهِ وَ تَمَرَّغْ فِیهِ قَالَ فَمَضَی فُطْرُسُ إِلَی مَهْدِ الْحُسَینِ بْنِ عَلِی علیهما السلام وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله یدْعُو لَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله فَنَظَرْتُ إِلَی

رِيشِهِ وَ إِنَّهُ لَيطْلُعُ وَ يجْرِى مِنْهُ الدَّمُ وَ يطُولُ حَتَّى لَحِقَ بِجَنَاحِهِ الْآخَرِ وَ عُرِجَ مَعَ جَبْرَئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ وَ صَارَ إِلَى مَوْضِعِهِ.

ك، إكمال الدين الْهَمَدَانِى عَنْ عَلِى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِى بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عَلِى بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَا سَيدُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَ أَنَا خَيرٌ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِياءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ وَ الْحَوْضِ الشَّرِيفِ وَ أَنَا وَ عَلِى أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ عَلِى سِبْطَا أُمَّتِى وَ سَيدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَينِ أَئِمَّةٌ تِسْعَةٌ طَاعَتُهُمْ طَاعَتِى وَ مَعْصِيتُهُمْ مَعْصِيتِى تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ مَهْدِيهُمْ.

م، تفسير الإمام عليه السلام أَمَّا تَأْييدُ اللَّهِ تَعَالَى لِعِيسَى عليه السلام بِرُوحِ الْقُدُسِ فَإِنَّ جَبْرَئِيلَ هُوَ الَّذِى لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ قَدِ اشْتَمَلَ بِعَبَائِيةِ الْقَطَوَانِيةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عَلَى عَلِى وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ عليهم السلام وَ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِى أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَكُنْ لِمَنْ حَارَبَهُمْ حَرْباً وَ لِمَنْ سَالَمَهُمْ سِلْماً وَ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ مُحِبّاً وَ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ مُبْغِضاً فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ أَجَبْتُكَ إِلَى ذَلِكَ يا مُحَمَّدُ فَرَفَعَتْ أُمُّ سَلَمَةَ جَانِبَ الْعَبَاءِ لِتَدْخُلَ فَجَذَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ لَسْتِ هُنَاكِ وَ إِنْ كُنْتِ عَلَى خَيرٍ وَ جَاءَ جَبْرَئِيلُ مُدَّثِّراً وَ قَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ اجْعَلْنِى مِنْكُمْ قَالَ أَنْتَ مِنَّا قَالَ أَ فَأَرْفَعُ الْعَبَاءَ وَ أَدْخُلُ مَعَكُمْ قَالَ بَلَى

فَدَخَلَ فِی الْعَبَاءِ ثُمَّ خَرَجَ وَ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ إِلَى الْمَلَكُوتِ الْأَعْلَى وَ قَدْ تَضَاعَفَ حُسْنُهُ وَ بَهَاؤُهُ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ قَدْ رَجَعْتَ بِجَمَالٍ خِلَافَ مَا ذَهَبْتَ بِهِ مِنْ عِنْدِنَا قَالَ فَكَيفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ شُرِّفْتُ بِأَنْ جُعِلْتُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أَهْلِ بَيتِهِ قَالَتِ الْأَمْلَاكُ فِی مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْحُجُبِ وَ الْكُرْسِی وَ الْعَرْشِ حَقٌّ لَكَ هَذَا الشَّرَفُ أَنْ تَكُونَ كَمَا قُلْتَ وَ كَانَ عَلِی عليه السلام مَعَهُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يمِينِهِ فِی الْحُرُوبِ وَ مِیكَائِيلُ عَنْ يسَارِهِ وَ إِسْرَافِيلُ خَلْفَهُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ أَمَامَهُ.

جع، جامع الأخبار الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنْ عَزِيزِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ كَثِيرِ بْنِ عُمَيرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِی قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِياً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَينَ وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام مِنْ نُورٍ فَعَصَرَ ذَلِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شِيعَتُنَا فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحُوا وَ قَدَّسْنَا فَقَدَّسُوا وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا وَ مَجَّدْنَا فَمَجَّدُوا وَ وَحَّدْنَا فَوَحَّدُوا ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ وَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَمَكَثَتِ الْمَلَائِكَةُ مِائَةَ عَامٍ لَا تَعْرِفُ تَسْبِيحاً وَ لَا تَقْدِيساً وَ لَا تَمْجِيداً فَسَبَّحْنَا وَ سَبَّحَتْ شِيعَتُنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَسْبِيحِنَا وَ قَدَّسْنَا فَقَدَّسَتْ شِيعَتُنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَقْدِيسِنَا وَ مَجَّدْنَا فَمَجَّدَتْ شِيعَتُنَا فَمَجَّدَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَمْجِيدِنَا وَ وَحَّدْنَا فَوَحَّدَتْ شِيعَتُنَا فَوَحَّدَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَوْحِيدِنَا وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَعْرِفُ تَسْبِيحاً وَ لَا تَقْدِيساً مِنْ قَبْلِ تَسْبِيحِنَا وَ تَسْبِيحِ شِيعَتِنَا فَنَحْنُ الْمُوَحِّدُونَ حِينَ لَا مُوَحِّدَ غَيرُنَا وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَمَا اخْتَصَّنَا وَ اخْتَصَّ شِيعَتَنَا أَنْ ينْزِلَنَا أَعْلَى عِلِّيينَ إِنَّ

اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى اصْطَفَانَا وَ اصْطَفَى شِيعَتَنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَكُونَ أَجْسَاماً فَدَعَانَا وَ أَجَبْنَا فَغَفَرَ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَسْتَغْفِرَ اللَّهَ.

كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذْ أَقْبَلَ إِلَيهِ رَجُلٌ فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ مَنْ هُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَا وَ عَلِي وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ عليهم السلام كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَي عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يسْجُدُوا وَ لَمْ يؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنَا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيدَي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ أَي مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يؤْتَى مِنْهُ وَ بِنَا يهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ.

مناقب (الْمَنَاقِبُ)، مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَاذَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ وَ فِي السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ ثَلَاثَمِائَةِ أَلْفِ مَلَكٍ وَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكاً رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ رِجْلَاهُ تَحْتَ الثَّرَى وَ مَلَائِكَةً أَكْثَرَ مِنْ

رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ لَيسَ لَهُمْ طَعَامٌ وَ لَا شَرَابٌ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ وَ مُحِبِّيهِ وَ الِاسْتِغْفَارِ لِشِيعَتِهِ الْمُذْنِبِينَ وَ مَوَالِيهِ.

ک، إكمال الدين لى، الأمالى للصدوق الْقَطَّانُ عَنِ ابْنِ زَكَرِيا الْقَطَّانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ مَوْلًى لِبَنِى مَخْزُومٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِى صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبِى الْعَبَّاسَ يحَدِّثُ قَالَ: وُلِدَ لِأَبِى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَبْدُ اللَّهِ فَرَأَينَا فِى وَجْهِهِ نُوراً يزْهَرُ كَنُورِ الشَّمْسِ فَقَالَ أَبِى إِنَّ لِهَذَا الْغُلَامِ شَأْناً عَظِيماً قَالَ فَرَأَيتُ فِى مَنَامِى أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْخِرِهِ طَائِرٌ أَبْيضُ فَطَارَ فَبَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ رَاجِعاً حَتَّى سَقَطَ عَلَى بَيتِ الْكَعْبَةِ فَسَجَدَتْ لَهُ قُرَيشٌ كُلُّهَا فَبَينَمَا النَّاسُ يتَأَمَّلُونَهُ إِذْ صَارَ نُوراً بَينَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ امْتَدَّ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَلَمَّا انْتَبَهْتُ سَأَلْتُ كَاهِنَةَ بَنِى مَخْزُومٍ فَقَالَتْ يا عَبَّاسُ لَئِنْ صَدَقَتْ رُؤْياکَ لَيخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدٌ يصِيرُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ تَبَعاً لَهُ قَالَ أَبِى فَهَمَّنِى أَمْرُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى أَنْ تَزَوَّجَ بِآمِنَةَ وَ كَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَاءِ قُرَيشٍ وَ أَتَمِّهَا خَلْقاً فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَ وَلَدَتْ آمِنَةُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَتَيتُهُ فَرَأَيتُ النُّورَ بَينَ عَينَيهِ يزْهَرُ فَحَمَلْتُهُ وَ تَفَرَّسْتُ فِى وَجْهِهِ فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْکِ وَ صِرْتُ كَأَنِّى قِطْعَةُ مِسْکٍ مِنْ شِدَّةِ رِيحِى فَحَدَّثَتْنِى آمِنَةُ وَ قَالَتْ لِى إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِى الطَّلْقُ وَ اشْتَدَّ بِىالْأَمْرُ سَمِعْتُ جَلَبَةً وَ كَلَاماً لَا يشْبِهُ كَلَامَ الْآدَمِيينَ وَ رَأَيتُ عَلَماً مِنْ سُنْدُسٍ عَلَى قَضِيبٍ مِنْ ياقُوتٍ قَدْ ضُرِبَ بَينَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رَأَيتُ نُوراً يسْطَعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى بَلَغَ السَّمَاءَ وَ رَأَيتُ قُصُورَ الشَّامَاتِ كَأَنَّهَا شُعْلَةُ نَارٍ نُوراً وَ رَأَيتُ حَوْلِى مِنَ الْقَطَاةِ أَمْراً عَظِيماً قَدْ نَشَرَتْ أَجْنِحَتَهَا حَوْلِى وَ رَأَيتُ شَعِيرَةَ الْأَسَدِيةَ قَدْ مَرَّتْ وَ هِى تَقُولُ آمِنَةُ

مَا لَقِيتِ الْكُهَّانُ وَ الْأَصْنَامُ مِنْ وَلَدِکِ وَ رَأَيتُ رَجُلًا شَابّاً مِنْ أَتَمِّ النَّاسِ طُولًا وَ أَشَدِّهِمْ بَياضاً وَ أَحْسَنِهِمْ ثِياباً مَا ظَنَنْتُهُ إِلَّا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدْ دَنَا مِنِّی فَأَخَذَ الْمَوْلُودَ فَتَفَلَ فِی فِيهِ وَ مَعَهُ طَسْتٌ مِنْ ذَهَبٍ مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرُّدِ وَ مُشْطٌ مِنْ ذَهَبٍ فَشَقَّ بَطْنَهُ شَقّاً ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَشَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فَرَمَی بِهَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ حَرِيرَةٍ خَضْرَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا كَالذَّرِيرَةِ الْبَيضَاءِ فَحَشَاهُ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَی مَا كَانَ وَ مَسَحَ عَلَی بَطْنِهِ وَ اسْتَنْطَقَهُ فَنَطَقَ فَلَمْ أَفْهَمْ مَا قَالَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِی أَمَانِ اللَّهِ وَ حِفْظِهِ وَ كِلَاءَتِهِ قَدْ حَشَوْتُ قَلْبَکَ إِيمَاناً وَ عِلْماً وَ حِلْماً وَ يقِيناً وَ عَقْلًا وَ شَجَاعَةً أَنْتَ خَيرُ الْبَشَرِ طُوبَی لِمَنْ اتَّبَعَکَ وَ وَيلٌ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْکَ ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَی مِنْ حَرِيرَةٍ بَيضَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا خَاتَمٌ فَضَرَبَ عَلَی كَتِفَيهِ ثُمَّ قَالَ أَمَرَنِی رَبِّی أَنْ أَنْفُخَ فِيکَ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ فَنَفَخَ فِيهِ وَ أَلْبَسَهُ قَمِيصاً وَ قَالَ هَذَا أَمَانُکَ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيا فَهَذَا مَا رَأَيتُ يا عَبَّاسُ بِعَينِی قَالَ الْعَبَّاسُ وَ أَنَا يوْمَئِذٍ أَقْرَأُ فَكَشَفْتُ عَنْ ثَوْبِهِ فَإِذَا خَاتَمُ النُّبُوَّةِ بَينَ كَتِفَيهِ فَلَمْ أَزَلْ أَكْتُمُ شَأْنَهُ وَ أُنْسِيتُ الْحَدِيثَ فَلَمْ أَذْكُرْهُ إِلَی يوْمِ إِسْلَامِی حَتَّی ذَكَّرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ لَيثِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: قُلْتُ لِكَعْبٍ وَ هُوَ عِنْدَ مُعَاوِيةَ كَيفَ تَجِدُونَ صِفَةَ مَوْلِدِ النَّبِی صلی الله علیه و آله وَ هَلْ تَجِدُونَ لِعِتْرَتِهِ فَضْلًا فَالْتَفَتَ كَعْبٌ إِلَی مُعَاوِيةَ لِينْظُرَ كَيفَ هَوَاهُ فَأَجْرَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی لِسَانِهِ فَقَالَ هَاتِ يا أَبَا إِسْحَاقَ رَحِمَکَ اللَّهُ مَا عِنْدَکَ فَقَالَ كَعْبٌ إِنِّی قَدْ قَرَأْتُ اثْنَينِ وَ سَبْعِينَ كِتَاباً كُلُّهَا أُنْزِلَتْ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَرَأْتُ صُحُفَ دَانِيالَ كُلَّهَا وَ وَجَدْتُ فِی كُلِّهَا ذِكْرَ مَوْلِدِهِ وَ مَوْلِدِ عِتْرَتِهِ وَ إِنَّ اسْمَهُ لَمَعْرُوفٌ

وَ إِنَّهُ لَمْ يولَدْ نَبِی قَطُّ فَنَزَلَتْ عَلَيهِ الْمَلَائِكَةُ مَا خَلَا عِيسَى وَ أَحْمَدَ صلى الله عليه و آله وَ مَا ضُرِبَ عَلَى آدَمِيةٍ حُجُبُ الْجَنَّةِ غَيرَ مَرْيمَ وَ آمِنَةَ أُمِّ أَحْمَدَ صلى الله عليه و آله وَ مَا وُكِّلَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأُنْثَی حَمَلَتْ غَيرَ مَرْيمَ أُمِّ الْمَسِيحِ عليه السلام وَ آمِنَةَ أُمِّ أَحْمَدَ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ مِنْ عَلَامَةِ حَمْلِهِ أَنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيلَةُ الَّتِی حَمَلَتْ آمِنَةُ بِهِ ص

نَادَى مُنَادٍ فِی السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ أَبْشِرُوا فَقَدْ حَمَلَ اللَّيلَةَ بِأَحْمَدَ وَ فِی الْأَرَضِينَ كَذَلِكَ حَتَّى فِی الْبُحُورِ وَ مَا بَقِی يوْمَئِذٍ فِی الْأَرْضِ دَابَّةٌ تَدِبُّ وَ لَا طَائِرٌ يطِيرُ إِلَّا عَلِمَ بِمَوْلِدِهِ وَ لَقَدْ بُنِی فِی الْجَنَّةِ لَيلَةَ مَوْلِدِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ مِنْ ياقُوتٍ أَحْمَرَ وَ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ فَقِيلَ هَذِهِ قُصُورُ الْوِلَادَةِ وَ نُجِّدَتِ الْجِنَانُ وَ قِيلَ لَهَا اهْتَزِّی وَ تَزَينِی فَإِنَّ نَبِی أَوْلِيائِكِ قَدْ وُلِدَ فَضَحِكَتِ الْجَنَّةُ يوْمَئِذٍ فَهِی ضَاحِكَةٌ إِلَى يوْمِ الْقِيامَةِ وَ بَلَغَنِی أَنَّ حُوتاً مِنْ حِيتَانِ الْبَحْرِ يقَالُ لَهُ طُمُوسَا وَ هُوَ سَيدُ الْحِيتَانِ لَهُ سَبْعُمِائَةِ أَلْفِ ذَنَبٍ يمْشِی عَلَى ظَهْرِهِ سَبْعُمِائَةِ أَلْفِ ثَوْرٍ الْوَاحِدُ مِنْهَا أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيا لِكُلِّ ثَوْرٍ سَبْعُمِائَةِ أَلْفِ قَرْنٍ مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ لَا يشْعُرُ بِهِنَّ اضْطَرَبَ فَرَحاً بِمَوْلِدِهِ وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثَبَّتَهُ لَجَعَلَ عَالِيهَا سَافِلَهَا وَ لَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ يوْمَئِذٍ مَا بَقِی جَبَلٌ إِلَّا نَادَى صَاحِبَهُ بِالْبِشَارَةِ وَ يقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَقَدْ خَضَعَتِ الْجِبَالُ كُلُّهَا لِأَبِی قُبَيسٍ كَرَامَةً لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَقَدْ قَدَّسَتِ الْأَشْجَارُ أَرْبَعِينَ يوْماً بِأَنْوَاعِ أَفْنَانِهَا وَ ثِمَارِهَا فَرَحاً بِمَوْلِدِهِ صلى الله عليه و آله وَ لَقَدْ ضُرِبَ بَينَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ سَبْعُونَ عَمُوداً مِنْ أَنْوَاعِ الْأَنْوَارِ لَا يشْبِهُ كُلُّ وَاحِدٍ صَاحِبَهُ وَ قَدْ بُشِّرَ آدَمُ عليه السلام بِمَوْلِدِهِ فَزِيدَ فِی حُسْنِهِ سَبْعِينَ صِنْفاً وَ كَانَ قَدْ وَجَدَ مَرَارَةَ الْمَوْتِ وَ كَانَ قَدْ مَسَّهُ ذَلِكَ فَسُرِّی عَنْهُ ذَلِكَ وَ لَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ الْكَوْثَرَ اضْطَرَبَ فِی الْجَنَّةِ وَ اهْتَزَّ فَرَمَى بِسَبْعِمِائَةِ أَلْفِ قَصْرٍ مِنْ قُصُورِ الدُّرِّ وَ الْياقُوتِ نُثَاراً لِمَوْلِدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَقَدْ زُمَّ إِبْلِيسُ وَ كُبِلَ وَ أُلْقِی فِی الْحِصْنِ أَرْبَعِينَ يوْماً وَ

غَرِقَ عَرْشُهُ أَرْبَعِينَ يوْماً وَ لَقَدْ تَنَكَّسَتِ الْأَصْنَامُ كُلُّهَا وَ صَاحَتْ وَ وَلْوَلَتْ وَ لَقَدْ سَمِعُوا صَوْتاً مِنَ الْكَعْبَةِ يا آلَ قُرَيشٍ قَدْ جَاءَكُمُ الْبَشِيرُ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ مَعَهُ الْعِزُّ الْأَبَدُ وَ الرِّبْحُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ خَاتَمُ الْأَنْبِياءِ وَ نَجِدُ فِی الْكُتُبِ أَنَّ عِتْرَتَهُ خَيرُ النَّاسِ بَعْدَهُ وَ أَنَّهُ لَا يزَالُ النَّاسُ فِی أَمَانٍ مِنَ الْعَذَابِ مَا دَامَ مِنْ عِتْرَتِهِ فِی دَارِ الدُّنْيا خَلْقٌ يمْشِی فَقَالَ مُعَاوِيةُ يا أَبَا إِسْحَاقَ وَ مَنْ عِتْرَتُهُ قَالَ كَعْبٌ وُلْدُ فَاطِمَةَ فَعَبَسَ وَجْهُهُ وَ عَضَّ عَلَى شفييه (شَفَتَيهِ) وَ أَخَذَ يعْبَثُ بِلِحْيتِهِ فَقَالَ كَعْبٌ وَ إِنَّا نَجِدُ صِفَةَ الْفَرْخَينِ الْمُسْتَشْهَدَينِ وَ هُمَا فَرْخَا فَاطِمَةَ عليها السلام يقْتُلُهُمَا شَرُّ الْبَرِيةِ قَالَ فَمَنْ يقْتُلُهُمَا قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيشٍ فَقَامَ مُعَاوِيةُ وَ قَالَ قُومُوا إِنْ شِئْتُمْ فَقُمْنَا.

ک، إكمال الدين أَبِی عَنْ عَلِی عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ يرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ زَوَّجَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ آمِنَةَ بِنْتَ وَهْبٍ الزُّهْرِی فَلَمَّا تَزَوَّجَهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَرُوِی عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لَمَّا حَمَلْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمْ أَشْعُرْ بِالْحَمْلِ وَ لَمْ يصِبْنِی مَا يصِيبُ النِّسَاءَ مِنْ ثِقَلِ الْحَمْلِ وَ رَأَيتُ فِی نَوْمِی كَأَنَّ آتِياً أَتَانِی وَ قَالَ لِی قَدْ حَمَلْتِ بِخَيرِ الْأَنَامِ فَلَمَّا حَانَ وَقْتُ الْوِلَادَةِ خَفَّ ذَلِکَ عَلَی حَتَّى وَضَعْتُهُ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ يتَّقِی الْأَرْضَ بِيدَيهِ وَ سَمِعْتُ قَائِلًا يقُولُ وَضَعْتِ خَيرَ الْبَشَرِ فَعَوِّذِيهِ بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ حَاسِدٍ فَوَلَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَامَ الْفِيلِ لِاثْنَتَی عَشْرَةَ لَيلَةً مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يوْمَ الْإِثْنَينِ فَقَالَتْ آمِنَةُ لَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ اتَّقَى الْأَرْضَ بِيدَيهِ وَ رُكْبَتَيهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ خَرَجَ مِنِّی نُورٌ أَضَاءَ مَا بَينَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رُمِيتِ الشَّياطِينُ

بِالنُّجُومِ وَ حُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ وَ رَأَتْ قُرَيشٌ الشُّهُبَ وَ النُّجُومَ تَسِيرُ فِی السَّمَاءِ فَفَزِعُوا لِذَلِکَ وَ قَالُوا هَذَا قِيامُ السَّاعَةِ وَ اجْتَمَعُوا إِلَی الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِذَلِکَ وَ كَانَ شَيخاً كَبِيراً مُجَرَّباً فَقَالَ انْظُرُوا إِلَی هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِی يهْتَدَی بِهَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ فَإِنْ كَانَتْ قَدْ زَالَتْ فَهُوَ قِيامُ السَّاعَةِ وَ إِنْ كَانَتْ هَذِهِ ثَابِتَةً فَهُوَ لِأَمْرٍ قَدْ حَدَثَ وَ أَبْصَرَتِ الشَّياطِينُ ذَلِکَ فَاجْتَمَعُوا إِلَی إِبْلِيسَ فَأَخْبَرُوهُ بِأَنَّهُمْ قَدْ مُنِعُوا مِنَ السَّمَاءِ وَ رُمُوا بِالشُّهُبِ فَقَالَ اطْلُبُوا فَإِنَّ أَمْراً قَدْ حَدَثَ فَجَالُوا فِی الدُّنْيا وَ رَجَعُوا فَقَالُوا لَمْ نَرَ شَيئاً فَقَالَ أَنَا لِهَذَا فَخَرَقَ مَا بَينَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَانْتَهَی إِلَی الْحَرَمِ فَوَجَدَ الْحَرَمَ مَحْفُوفاً بِالْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يدْخُلَ صَاحَ بِهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ اخْسَأْ يا مَلْعُونُ فَجَاءَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءَ فَصَارَ مِثْلَ الصِّرِّ قَالَ يا جَبْرَئِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا نَبِی قَدْ وُلِدَ وَ هُوَ خَيرُ الْأَنْبِياءِ قَالَ هَلْ لِی فِيهِ نَصِيبٌ قَالَ لَا قَالَ فَفِی أُمَّتِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ قَدْ رَضِيتُ قَالَ وَ كَانَ بِمَكَّةَ يهُودِی يقَالُ لَهُ يوسُفُ فَلَمَّا رَأَی النُّجُومَ يقْذَفُ بِهَا وَ تَتَحَرَّکُ قَالَ هَذَا نَبِی قَدْ وُلِدَ فِی هَذِهِ اللَّيلَةِ وَ هُوَ الَّذِی نَجِدُهُ فِی كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِياءِ رُجِمَتِ الشَّياطِينُ وَ حُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَی نَادِی قُرَيشٍ وَ قَالَ يا مَعْشَرَ قُرَيشٍ هَلْ وُلِدَ فيكه (فِيكُمُ) اللَّيلَةَ مَوْلُودٌ قَالُوا لَا قَالَ أَخْطَأَكُمْ وَ التَّوْرَاةِ وُلِدَ إِذاً بِفِلَسْطِينَ وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِياءِ وَ أَفْضَلُهُمْ فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَی مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيهُودِی فَقَالُوا لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنٌ فِی هَذِهِ اللَّيلَةِ فَأَخْبَرُوا بِذَلِکَ يوسُفَ الْيهُودِی فَقَالَ قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ فَقَالُوا قَبْلَ ذَلِکَ قَالَ فَاعْرِضُوهُ عَلَی فَمَشَوْا إِلَی بَابِ آمِنَةَ فَقَالُوا أَخْرِجِی ابْنَکِ ينْظُرْ إِلَيهِ هَذَا الْيهُودِی فَأَخْرَجَتْهُ فِی قِمَاطِهِ فَنَظَرَ فِی عَينَيهِ وَ كَشَفَ عَنْ كَتِفَيهِ فَرَأَی شَامَةً سَوْدَاءَ بَينَ كَتِفَيهِ عَلَيهَا شَعَرَاتٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيهِ وَقَعَ إِلَی الْأَرْضِ مَغْشِياً عَلَيهِ فَتَعَجَّبَتْ مِنْهُ قُرَيشٌ وَ ضَحِكُوا فَقَالَ أَ تَضْحَكُونَ يا مَعْشَرَ

قُرَيشٍ هَذَا نَبِى السَّيفِ لَيبِيرَنَّكُمْ وَ قَدْ ذَهَبَتِ النُّبُوَّةُ مِنْ بَنِى إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ يتَحَدَّثُونَ بِمَا أَخْبَرَ الْيهُودِى وَ نَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلى اللّٰه عليه و آله الْيوْمَ كَمَا ينْشَأُ غَيرُهُ فِى الْجُمْعَةِ وَ ينْشَأُ فِى الْجُمْعَةِ كَمَا ينْشَأُ غَيرُهُ فِى الشَّهْرِ.

فس، تفسير القمى روى عن آمنة أم النبى صلى اللّٰه عليه و آله أنها قالت لما حملت برسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله لم أشعر بالحمل و ساق الحديث إلى آخره بأدنى تغيير فى اللفظ و الترتيب و لم يذكر فيه التاريخ.

ل، الخصال مع، معانى الأخبار الْحَاكِمُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُرْجَانِى عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ يحْيى الْوَاسِطِى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِى الْمَدَنِى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ سُفْيانَ الثَّوْرِى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهما السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ صلى اللّٰه عليه و آله قَبْلَ أَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ الْعَرْشَ وَ الْكُرْسِى وَ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ وَ نُوحاً وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يعْقُوبَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ دَاوُدَ وَ سُلَيمَانَ عليهم السلام وَ كُلَّ مَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى قَوْلِهِ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يعْقُوبَ إِلَى قَوْلِهِ وَ هَدَيناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَنْبِياءَ كُلَّهُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ وَ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ خَلَقَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ اثْنَى عَشَرَ حِجَاباً حِجَابَ الْقُدْرَةِ وَ حِجَابَ الْعَظَمَةِ وَ حِجَابَ الْمِنَّةِ وَ حِجَابَ الرَّحْمَةِ وَ حِجَابَ السَّعَادَةِ وَ حِجَابَ الْكَرَامَةِ وَ حِجَابَ الْمَنْزِلَةِ

وَ حِجَابَ الْهِدَايَةِ وَ حِجَابَ النُّبُوَّةِ وَ حِجَابَ الرِّفْعَةِ وَ حِجَابَ الْهَيبَةِ وَ حِجَابَ الشَّفَاعَةِ ثُمَّ حَبَسَ نُورَ مُحَمَّدٍ صلى اللّٰه عليه و آله فِى حِجَابِ الْقُدْرَةِ اثْنَى عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ رَبِّى الْأَعْلَى وَ فِى حِجَابِ الْعَظَمَةِ أَحَدَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ وَ فِى حِجَابِ الْمِنَّةِ عَشْرَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يلْهُو وَ فِى حِجَابِ الرَّحْمَةِ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى وَ فِى حِجَابِ السَّعَادَةِ ثَمَانِيةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يسْهُو وَ فِى حِجَابِ الْكَرَامَةِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِى لَا يفْتَقِرُ وَ فِى حِجَابِ الْمَنْزِلَةِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ وَ فِى حِجَابِ الْهِدَايةِ خَمْسَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ ذِى الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ فِى حِجَابِ النُّبُوَّةِ أَرْبَعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ رَبِ الْعِزَّةِ عَمَّا يصِفُونَ وَ فِى حِجَابِ الرِّفْعَةِ ثَلَاثَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ ذِى الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ فِى حِجَابِ الْهَيبَةِ أَلْفَى سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ وَ فِى حِجَابِ الشَّفَاعَةِ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ يقُولُ سُبْحَانَ رَبِّى الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثُمَّ أَظْهَرَ اسْمَهُ عَلَى اللَّوْحِ فَكَانَ عَلَى اللَّوْحِ مُنَوَّراً أَرْبَعَةَ آلَافِ سَنَةٍ ثُمَّ أَظْهَرَهُ عَلَى الْعَرْشِ فَكَانَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مُثْبَتاً سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ إِلَى أَنْ وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى صُلْبِ آدَمَ عليه السلام ثُمَّ نَقَلَهُ مِنْ صُلْبِ آدَمَ عليه السلام إِلَى صُلْبِ نُوحٍ عليه السلام ثُمَّ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ حَتَّى أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَكْرَمَهُ بِستٍّ كَرَامَاتٍ أَلْبَسَهُ قَمِيصَ الرِّضَا وَ رَدَّاهُ بِرِدَاءِ الْهَيبَةِ وَ تَوَّجَهُ بِتَاجِ الْهِدَايةِ وَ أَلْبَسَهُ سَرَاوِيلَ الْمَعْرِفَةِ وَ جَعَلَ تِكَّتَهُ تِكَّةَ الْمَحَبَّةِ يشُدُّ بِهَا سَرَاوِيلَهُ وَ جَعَلَ نَعْلَهُ نَعْلَ الْخَوْفِ وَ نَاوَلَهُ عَصَا الْمَنْزِلَةِ ثُمَّ قَالَ يا مُحَمَّدُ اذْهَبْ إِلَى النَّاسِ فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ أَصْلُ ذَلِکَ الْقَمِيصِ مِنْ سِتَّةِ أَشْياءَ قَامَتُهُ مِنَ الْياقُوتِ وَ كُمَّاهُ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ دِخْرِيصُهُ

مِنَ الْبِلَّوْرِ الْأَصْفَرِ وَ إِبْطَاهُ مِنَ الزَّبَرْجَدِ وَ جُرُبَّانُهُ مِنَ الْمَرْجَانِ الْأَحْمَرِ وَ جَيبُهُ مِنْ نُورِ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَوْبَةَ آدَمَ علیه السلام بِذَلِکَ الْقَمِيصِ وَ رَدَّ خَاتَمَ سُلَيمَانَ علیه السلام بِهِ وَ رَدَّ يوسُفَ علیه السلام إِلَى يعْقُوبَ علیه السلام بِهِ وَ نَجَّى يونُسَ علیه السلام مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِهِ وَ كَذَلِکَ سَائِرُ الْأَنْبِياءِ علیهم السلام أَنْجَاهُمْ مِنَ الْمِحَنِ بِهِ وَ لَمْ يكُنْ ذَلِکَ الْقَمِيصُ إِلَّا قَمِيصَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.

ع، علل الشرائع إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الثَّلْجِ عَنْ عِيسَى بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُنْذِرٍ الشراک (السَّرَّاجِ) عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُلَيةَ عَنْ أَسْلَمَ بْنِ ميسَرَةَ الْعِجْلِی عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِی وَ عَلِياً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يخْلُقَ الدُّنْيا بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ قُلْتُ فَأَينَ كُنْتُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نَحْمَدُهُ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نُمَجِّدُهُ قُلْتُ عَلَى أَی مِثَالٍ قَالَ أَشْبَاحِ نُورٍ حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يخْلُقَ صُوَرَنَا صَيرَنَا عَمُودَ نُورٍ ثُمَّ قَذَفَنَا فِی صُلْبِ آدَمَ ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْلَابِ الْآبَاءِ وَ أَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَ لَا يصِيبُنَا نَجَسُ الشِّرْکِ وَ لَا سِفَاحُ الْكُفْرِ يسْعَدُ بِنَا قَوْمٌ وَ يشْقَى بِنَا آخَرُونَ فَلَمَّا صَيرَنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَخْرَجَ ذَلِکَ النُّورَ فَشَقَّهُ نِصْفَينِ فَجَعَلَ نِصْفَهُ فِی عَبْدِ اللَّهِ وَ نِصْفَهُ فِی أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ أَخْرَجَ الَّذِی لِی إِلَى آمِنَةَ وَ النِّصْفَ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فَأَخْرَجَتْنِی آمِنَةُ وَ أَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلِياً ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَمُودَ إِلَی فَخَرَجَتْ مِنِّی فَاطِمَةُ ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَمُودَ إِلَى عَلِی فَخَرَجَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ يعْنِی مِنَ النِّصْفَينِ جَمِيعاً فَمَا كَانَ مِنْ نُورِ عَلِی فَصَارَ فِی وُلْدِ الْحَسَنِ وَ مَا كَانَ مِنْ

نُورِی صَارَ فِی وُلْدِ الْحُسَینِ فَهُوَ ینْتَقِلُ فِی الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ.

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِی رَحِمَهُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ مِصْبَاحِ الْأَنْوَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِی صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِیاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ آدَمَ علیه السلام حِینَ لَا سَمَاءَ مَبْنِیةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِیةً وَ لَا ظُلْمَةَ وَ لَا نُورَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَکَیفَ کَانَ بَدْءُ خَلْقِکُمْ یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ یا عَمِّ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یخْلُقَنَا تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ خَلَقَ مِنْهَا نُوراً ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ أُخْرَی فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحاً ثُمَّ مَزَجَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِی وَ خَلَقَ عَلِیاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ فَکُنَّا نُسَبِّحُهُ حِینَ لَا تَسْبِیحَ وَ نُقَدِّسُهُ حِینَ لَا تَقْدِیسَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَی أَنْ ینْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَ نُورِی فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِی وَ نُورِی مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِی أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ أَخِی عَلِی فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِکَةَ فَالْمَلَائِکَةُ مِنْ نُورِ عَلِی وَ نُورُ عَلِی مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِی أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِکَةِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ ابْنَتِی فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِی فَاطِمَةَ وَ نُورُ ابْنَتِی فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِی فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِی الْحَسَنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَلَدِی الْحَسَنِ وَ نُورُ الْحَسَنِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَ نُورَ وَلَدِی الْحُسَینِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَّةَ وَ الْحُورَ الْعِینَ فَالْجَنَّةُ وَ الْحُورُ الْعِینُ مِنْ نُورِ وَلَدِی الْحُسَینِ وَ نُورُ وَلَدِی الْحُسَینِ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ وَلَدِی الْحُسَینُ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْحُورِ الْعِینِ الْخَبَرَ.

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِی صلی الله علیه و آله یا رَسُولَ اللَّهِ عَلِی أَخُوکَ قَالَ نَعَمْ عَلِی أَخِی قُلْتُ یا رَسُولَ اللَّهِ صِفْ لِی کَیفَ عَلِی أَخُوکَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ مَاءً تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ آدَمَ بِثَلَاثَةِ آلَافِ عَامٍ وَ أَسْکَنَهُ فِی لُؤْلُؤَةٍ خَضْرَاءَ فِی غَامِضِ عِلْمِهِ إِلَی أَنْ خَلَقَ آدَمَ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ نَقَلَ ذَلِکَ الْمَاءَ مِنَ اللُّؤْلُؤَةِ فَأَجْرَاهُ فِی صُلْبِ آدَمَ إِلَی أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ ثُمَّ نَقَلَهُ إِلَی صُلْبِ شَیثٍ فَلَمْ یزَلْ ذَلِکَ الْمَاءُ ینْتَقِلُ مِنْ ظَهْرٍ إِلَی ظَهْرٍ حَتَّی صَارَ فِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ شَقَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ نِصْفَینِ فَصَارَ نِصْفُهُ فِی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نِصْفُهُ فِی أَبِی طَالِبٍ فَأَنَا مِنْ نِصْفِ الْمَاءِ وَ عَلِی مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ فَعَلِی أَخِی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً.

أقول: سیأتی الأخبار الکثیرة فی بدء خلقه صلی الله علیه و آله فی کتاب أحوال أمیر المؤمنین علیه السلام و کتاب الإمامة.

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِی عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ بُکَیرٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ تَدْرِی مَا کَانَ الْحَجَرُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ کَانَ مَلَکاً عَظِیماً مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِکَةِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ الْمِیثَاقَ مِنَ الْمَلَائِکَةِ لَهُ بِالرُّبُوبِیةِ وَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِی بِالْوَصِیةِ اصْطَکَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِکَةِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَی الْإِقْرَارِ ذَلِکَ الْمَلَکُ وَ لَمْ یکُنْ فِیهِمْ أَشَدُّ حُبّاً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْهُ فَلِذَلِکَ اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

مِنْ بَينِهِمْ وَ أَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ يجِی ءُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَينٌ نَاظِرَةٌ لِيشْهَدَ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ حَفِظَ الْمِيثَاقَ.

أقول: سيأتی الخبر بتمامه مع سائر الأخبار فی ذلک فی كتاب الإمامة و كتاب الحج إن شاء اللّٰه تعالی.

كِتَابُ فَضَائِلِ الشِّيعَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِی قَالَ: كُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللّٰه عليه و آله إِذْ أَقْبَلَ إِلَيهِ رَجُلٌ فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ فَمَنْ هُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه عليه و آله أَنَا وَ عَلِی وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ كُنَّا فِی سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَی عَامٍ- فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا إِبْلِيسَ فَإِنَّهُ أَبَى أَنْ يسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ أَی مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسِ الْمَكْتُوبِ أَسْمَاؤُهُمْ فِی سُرَادِقِ الْعَرْشِ.

ک، إكمال الدين الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَشْعَرِی عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْغَضَنْفَرِی عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِی بْنَ الْحُسَينِ عليهما السلام يقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِياً وَ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ أَرْوَاحاً فِی ضِياءِ نُورِهِ يعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يقَدِّسُونَهُ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات اللّٰه عليهم أجمعين.

كا، الكافى أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّغِيرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِى نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَ أَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِى نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَ هُوَ النُّورُ الَّذِى خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ عَلِياً فَلَمْ يزَالا نُورَينِ أَوَّلَينِ إِذْ لَا شَى ءَ كُوِّنَ قَبْلَهُمَا فَلَمْ يزَالا يجْرِيانِ طَاهِرَينِ مُطَهَّرَينِ فِى الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِى أَطْهَرِ طَاهِرِينَ فِى عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِى طَالِبٍ عليهما السلام.

أقول قال الشيخ أبو الحسن البكرى أستاد الشهيد الثانى قدس اللّه روحهما فى كتابه المسمى بكتاب الأنوار حدثنا أشياخنا و أسلافنا الرواة لهذا الحديث عن أبى عمر الأنصارى سألت عن كعب الأحبار و وهب بن منبه و ابن عباس قالوا جميعا لما أراد اللّه أن يخلق محمدا صلى اللّه عليه و آله قال لملائكته إنى أريد أن أخلق خلقا أفضله و أشرفه على الخلائق أجمعين و أجعله سيد الأولين و الآخرين و أشفعه فيهم يوم الدين فلولاه ما زخرفت الجنان و لا سعرت النيران فاعرفوا محله و أكرموه لكرامتى و عظموه لعظمتى فقالت الملائكة إلهنا و سيدنا و ما اعتراض العبيد على مولاهم سمعنا و أطعنا فعند ذلك أمر اللّه تعالى جبرئيل و ملائكة الصفيح الأعلى و حملة العرش فقبضوا تربة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله من موضع ضريحه و قضى أن يخلقه من التراب و يميته فى التراب و يحشره على التراب فقبضوا من تربة نفسه الطاهرة قبضة طاهرة لم يمش عليها قدم مشت إلى المعاصى فعرج بها الأمين جبرئيل

فغمسها فی عین السلسبیل حتی نقیت کالدرة البیضاء فکانت تغمس کل یوم فی نهر من أنهار الجنة و تعرض علی الملائکة فتشرق أنوارها فتستقبلها الملائکة بالتحیة و الإکرام و کان یطوف بها جبرئیل فی صفوف الملائکة فإذا نظروا إلیها قالوا إلهنا و سیدنا إن أمرتنا بالسجود سجدنا فقد اعترفت الملائکة بفضله و شرفه قبل خلق آدم علیه السلام و لما خلق اللّٰه آدم علیه السلام سمع فی ظهره نشیشا کنشیش الطیر و تسبیحا و تقدیسا فقال آدم یا رب و ما هذا فقال یا آدم هذا تسبیح محمد العربی سید الأولین و الآخرین فالسعادة لمن تبعه و أطاعه و الشقاء لمن خالفه فخذ یا آدم بعهدی و لا تودعه إلا الأصلاب الطاهرة من الرجال و الأرحام من النساء الطاهرات الطیبات العفیفات ثم قال آدم علیه السلام یا رب لقد زدتنی بهذا المولود شرفا و نورا و بهاء و وقارا و کان نور رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فی غرة آدم کالشمس فی دوران قبة الفلک أو کالقمر فی اللیلة المظلمة و قد أنارت منه السماوات و الأرض و السرادقات و العرش و الکرسی و کان آدم علیه السلام إذا أراد أن یغشی حواء أمرها أن تتطیب و تتطهر و یقول لها اللّٰه یرزقک هذا النور و یخصک به فهو ودیعة اللّٰه و میثاقه فلا یزال نور رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فی غرة آدم علیه السلام.

فَرُوِی عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ: کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَی ءَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِیبِهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِی وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْمَلَائِکَةِ وَ آدَمَ وَ حَوَّاءَ بِأَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِینَ وَ أَرْبَعِمِائَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی نُورَ نَبِینَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بَقِی أَلْفَ عَامٍ بَینَ یدَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفاً یسَبِّحُهُ وَ یحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ینْظُرُ إِلَیهِ وَ یقُولُ یا عَبْدِی أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِیدُ وَ أَنْتَ خِیرَتِی مِنْ خَلْقِی

وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَوْلَاکَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ مَنْ أَحَبَّکَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضَکَ أَبْغَضْتُهُ فَتَلَأْلَأَ نُورُهُ وَ ارْتَفَعَ شُعَاعُهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ اثْنَی عَشَرَ حِجَاباً أَوَّلُهَا حِجَابُ الْقُدْرَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْعَظَمَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْعِزَّةِ ثُمَّ حِجَابُ الْهَیبَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ حِجَابُ الرَّحْمَةِ ثُمَّ حِجَابُ النُّبُوَّةِ ثُمَّ حِجَابُ الْکِبْرِیاءِ ثُمَّ حِجَابُ الْمَنْزِلَةِ ثُمَّ حِجَابُ الرِّفْعَةِ ثُمَّ حِجَابُ السَّعَادَةِ ثُمَّ حِجَابُ الشَّفَاعَةِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَمَرَ نُورَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ یدْخُلَ فِی حِجَابِ الْقُدْرَةِ فَدَخَلَ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ الْعَلِی الْأَعْلَی وَ بَقِی عَلَی ذَلِکَ اثْنَی عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ یدْخُلَ فِی حِجَابِ الْعَظَمَةِ فَدَخَلَ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ وَ أَخْفَی أَحَدَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الْعِزَّةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ الْمَلِکِ الْمَنَّانِ عَشَرَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الْهَیبَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِی لَا یفْتَقِرُ تِسْعَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الْجَبَرُوتِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ الْکَرِیمِ الْأَکْرَمِ ثَمَانِیةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الرَّحْمَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ سَبْعَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ النُّبُوَّةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ سِتَّةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الْکِبْرِیاءِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ خَمْسَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الْمَنْزِلَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ الْعَلِیمِ الْکَرِیمِ أَرْبَعَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الرِّفْعَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ ثَلَاثَةَ آلَافِ عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ السَّعَادَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ مَنْ یزِیلُ الْأَشْیاءَ وَ لَا یزُولُ أَلْفَی عَامٍ ثُمَّ دَخَلَ فِی حِجَابِ الشَّفَاعَةِ وَ هُوَ یقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِیمِ أَلْفَ عَامٍ قَالَ الْإِمَامُ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عِشْرِینَ بَحْراً مِنْ نُورٍ فِی کُلِّ بَحْرٍ عُلُومٌ لَا یعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَی ثُمَّ قَالَ لِنُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله انْزِلْ فِی بَحْرِ الْعِزِّ فَنَزَلَ ثُمَّ فِی

بَحْرِ الصَّبْرِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْخُشُوعِ ثُمَّ فِی بَحْرِ التَّوَاضُعِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الرِّضَا ثُمَّ فِی بَحْرِ الْوَفَاءِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْحِلْمِ ثُمَّ فِی بَحْرِ التُّقَی ثُمَّ فِی بَحْرِ الْخَشْیةِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْإِنَابَةِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْعَمَلِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْمَزِیدِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْهُدَی ثُمَّ فِی بَحْرِ الصِّیانَةِ ثُمَّ فِی بَحْرِ الْحَیاءِ حَتَّی تَقَلَّبَ فِی عِشْرِینَ بَحْراً فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ آخِرِ الْأَبْحُرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی یا حَبِیبِی وَ یا سَیدَ رُسُلِی وَ یا أَوَّلَ مَخْلُوقَاتِی وَ یا آخِرَ رُسُلِی أَنْتَ الشَّفِیعُ یوْمَ الْمَحْشَرِ فَخَرَّ النُّورُ سَاجِداً ثُمَّ قَامَ فَقَطَرَتْ مِنْهُ قَطَرَاتٌ کَانَ عَدَدُهَا مِائَةَ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِینَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی مِنْ کُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ نُورِهِ نَبِیاً مِنَ الْأَنْبِیاءِ فَلَمَّا تَکَامَلَتِ الْأَنْوَارُ صَارَتْ تَطُوفُ حَوْلَ نُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کَمَا تَطُوفُ الْحُجَّاجُ حَوْلَ بَیتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُمْ یسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ یحْمَدُونَهُ وَ یقُولُونَ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا یجْهَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَلِیمٌ لَا یعْجَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِی لَا یفْتَقِرُ فَنَادَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَی تَعْرِفُونَ مَنْ أَنَا فَسَبَقَ نُورُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَبْلَ الْأَنْوَارِ وَ نَادَی أَنْتَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ رَبُّ الْأَرْبَابِ وَ مَلِکُ الْمُلُوکِ فَإِذَا بِالنِّدَاءِ مِنْ قِبَلِ الْحَقِّ أَنْتَ صَفِیی وَ أَنْتَ حَبِیبِی وَ خَیرُ خَلْقِی أُمَّتُکَ خَیرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَوْهَرَةً وَ قَسَمَهَا قِسْمَینِ فَنَظَرَ إِلَی الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بِعَینِ الْهَیبَةِ فَصَارَ مَاءً عَذْباً وَ نَظَرَ إِلَی الْقِسْمِ الثَّانِی بِعَینِ الشَّفَقَةِ فَخَلَقَ مِنْهَا الْعَرْشَ فَاسْتَوَی عَلَی وَجْهِ الْمَاءِ فَخَلَقَ الْکُرْسِی مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْکُرْسِی اللَّوْحَ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ اللَّوْحِ الْقَلَمَ وَ قَالَ لَهُ اکْتُبْ تَوْحِیدِی فَبَقِی الْقَلَمُ أَلْفَ عَامٍ سَکْرَانَ مِنْ کَلَامِ اللَّهِ تَعَالَی فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ اکْتُبْ قَالَ یا رَبِّ وَ مَا أَکْتُبُ قَالَ اکْتُبْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا سَمِعَ الْقَلَمُ اسْمَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَرَّ سَاجِداً وَ قَالَ سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَ کَتَبَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ یا رَبِّ وَ مَنْ مُحَمَّدٌ الَّذِی

قَرَنْتَ اسْمَهُ بِاسْمِکَ وَ ذِکْرَهُ بِذِکْرِکَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لَهُ یا قَلَمُ فَلَوْلَاهُ مَا خَلَقْتُکَ وَ لَا خَلَقْتُ خَلْقِی إِلَّا لِأَجْلِهِ فَهُوَ بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ سِرَاجٌ مُنِیرٌ وَ شَفِیعٌ وَ حَبِیبٌ فَعِنْدَ ذَلِکَ انْشَقَّ الْقَلَمُ مِنْ حَلَاوَةِ ذِکْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ الْقَلَمُ السَّلَامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ عَلَیکَ السَّلَامُ مِنِّی وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَلِأَجْلِ هَذَا صَارَ السَّلَامُ سُنَّةً وَ الرَّدُّ فَرِیضَةً ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی اکْتُبْ قَضَائِی وَ قَدَرِی وَ مَا أَنَا خَالِقُهُ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ مَلَائِکَةً یصَلُّونَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ یسْتَغْفِرُونَ لِأُمَّتِهِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله الْجَنَّةَ وَ زَینَهَا بِأَرْبَعَةِ أَشْیاءَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ یا آدَمُ رَبُّکَ یقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یقُولُ لَکَ اکْتُبْ عَلَی وَلَدِکَ شَیثٍ کِتَاباً وَ أَشْهِدْ عَلَیهِ جَبْرَئِیلَ وَ میکَائِیلَ وَ الْمَلَائِکَةَ أَجْمَعِینَ فَکَتَبَ الْکِتَابَ وَ أَشْهَدَ عَلَیهِ وَ خَتَمَهُ جَبْرَئِیلُ بِخَاتَمِهِ وَ دَفَعَهُ إِلَی شَیثٍ وَ کَسَا قَبْلَ انْصِرَافِهِ حُلَّتَینِ حَمْرَاوَینِ أَضْوَأَ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ وَ أَرْوَقَ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ یقْطَعَا وَ لَمْ یفْصَلَا بَلْ قَالَ لَهُمَا الْجَلِیلُ کُونِیا فَکَانَتَا ثُمَّ تَفَرَّقَا وَ قَبِلَ شَیثٌ الْعَهْدَ وَ أَلْزَمَهُ نَفْسَهُ وَ لَمْ یزَلْ ذَلِکَ النُّورُ بَینَ عَینَیهِ حَتَّی تَزَوَّجَ الْمُحَاوَلَةَ الْبَیضَاءَ وَ کَانَتْ بِطُولِ حَوَّاءَ وَ اقْتَرَنَ إِلَیهَا بِخُطْبَةِ جَبْرَئِیلَ فَلَمَّا وَطِئَهَا حَمَلَتْ بِأَنُوشَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِهِ سَمِعَتْ مُنَادِیاً ینَادِی هَنِیئاً لَکِ یا بَیضَاءُ لَقَدِ اسْتَوْدَعَکِ اللَّهُ نُورَ سَیدِ الْمُرْسَلِینَ سَیدِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ فَلَمَّا وَلَدَتْهُ أَخَذَ عَلَیهِ شَیثٌ الْعَهْدَ کَمَا أَخَذَ عَلَیهِ وَ انْتَقَلَ إِلَی وَلَدِهِ قینان وَ مِنْهُ إِلَی مَهْلَائِیلَ وَ مِنْهُ إِلَی أُدَدَ وَ مِنْهُ إِلَی أَخْنُوخَ وَ هُوَ إِدْرِیسُ علیه السلام ثُمَّ أَوْدَعَهُ إِدْرِیسُ وَلَدَهُ متوشلخ وَ أَخَذَ عَلَیهِ الْعَهْدَ ثُمَّ انْتَقَلَ إِلَی مَلَکٍ ثُمَّ إِلَی نُوحٍ وَ مِنْ نُوحٍ إِلَی سَامٍ وَ مِنْ سَامٍ إِلَی وَلَدِهِ أَرْفَخْشَدَ ثُمَّ إِلَی وَلَدِهِ عَابَرَ ثُمَّ إِلَی قالع ثُمَّ إِلَی أرغو وَ مِنْهُ إِلَی شارغ وَ مِنْهُ إِلَی تاخور ثُمَّ انْتَقَلَ إِلَی تَارَخَ وَ مِنْهُ إِلَی إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ إِلَی إِسْمَاعِیلَ ثُمَّ إِلَی قَیذَارَ وَ مِنْهُ إِلَی الْهَمَیسَعِ ثُمَّ انْتَقَلَ

إِلَى نَبْتٍ ثُمَّ إِلَى يشْحُبَ وَ مِنْهُ إِلَى أُدَدَ وَ مِنْهُ إِلَى عَدْنَانَ وَ مِنْهُ إِلَى مَعَدٍّ وَ مِنْهُ إِلَى نِزَارٍ وَ مِنْهُ إِلَى مُضَرَ وَ مِنْ مُضَرَ إِلَى إِلْيَاسَ وَ مِنْ إِلْيَاسَ إِلَى مُدْرِكَةَ وَ مِنْهُ إِلَى خُزَيمَةَ وَ مِنْهُ إِلَى كِنَانَةَ وَ مِنْ كِنَانَةَ إِلَى قُصَى وَ مِنْ الأضياف هاشم بن عبد مناف و إنه لم يخرج من الحرم لغير ذلک فلما سمعت سلمى كلام أبيها أعرضت عنه بوجهها و أدركها الحياء منه فأمسكت عن الكلام ثم قالت يا أبت إن النساء يفتخرون على الرجال بالحسن و الجمال و القدر و الكمال و إذا كان زوج المرأة سيدا من سادات العرب و كان مليح المنظر و المخبر فما أقول لک و قد عرفت ما جرى بينى و بين أحيحة بن الجلاح الأوسى و حيلتى عليه حتى خلعت نفسى منه لما علمت أنه لم يكن من الكرام و إن هذا الرجل يدل عظمته و نور وجهه على مروته و إحسانه يدل على فخره فإن يكن القوم كما ذكرت قد خطبونا و رغبوا فينا فإنى فيهم راغبة و لكن لا بد أن أطلب منهم المهر و لا أصغر نفسى و سيكون لنا و لهم خطاب و جواب و كان القول منها لحال أبيها لأنها لم تصدق بذلک حتى نزل هاشم قريبا من السوق و اعتزل ناحية عنه فأقبل أهل السوق إليه مسرعين ينظرون إلى نوره حتى ضاع كثير من متاعهم و معاشهم من نظرهم إليه و قد نصبت له خيمة من الحرير الأحمر و وضعت له سرادقات فلما دخل هاشم و أصحابه الخيمة تفرق أهل السوق عنهم و جعل يسأل بعضهم بعضا عن أمر هاشم و قومه و ما أقدمهم عليه من مكة فقيل إنه جاء خاطبا لسلمى فحسدوها عليه و كانت أجمل أهل زمانها و أكملهم حسنا و جمالا و كانت جارية تامة معتدلة لها منظر و مخبر كاملة الأوصاف معتدلة الأطراف سريعة الجواب حسنة الآداب عاقلة طريفة عفيفة لبيبة طاهرة من الأدناس فحسدوها كلهم على هاشم حتى حسدها إبليس لعنه اللّٰه و كان قد تصور لها فى صورة شيخ كبير و قال يا سلمى أنا من أصحاب

هاشم قد جئتك ناصحا لك اعلمى أن لصاحبنا هذا من الحسن و الجمال ما رأيت إلا أنه رجل ملول للنساء لا تقيم المرأة عنده أكثر من شهرين إذا أراد و إلا فعشرة أيام لا غير و قد تزوج نساء كثيرة و مع ذلك أنه جبان فى الحروب فقالت سلمى إليك عنى فو الله لو ملأ لى حصنا من المال ما قبلته و لو ملأ لى حصون خيبر ذهبا و فضة ما رغبت فيه لهذه الخصال التى ذكرت و لقد كنت أجبته و رغبت فيه و قد قلت رغبتى فيه لهذه الخصال اذهب عنى فانصرف عنها و تركها فى همها و غمها ثم إن إبليس لعنه الله تصور لها بصورة أخرى و زعم أنه من أصحاب هاشم و ذكر لها مثل الأول فقالت أ و ليس الذى قد أرسلتك إليه أنه لا يرسل إلى رسولا بعد ذلك فسكت إبليس لعنه الله فقالت إن أرسل رسولا بعدك أمرت بضرب عنقه فخرج إبليس فرحا مسرورا و قد ألقى فى قلبها البغضة لهاشم و ظن أن هاشما يرجع خائنا فعند ذلك دخل عليها أبوها فوجدها فى سكرتها و حيرتها فقال يا سلمى ما الذى حل بك هذا اليوم و هذا يوم سرورك فقالت يا أبت لا تزيدنى كلاما فقد فضحتنى و أشهرت أمرى أردت أن تزوجنى برجل ملول للنساء كثير الطلاق جبان فى الحروب فضحك أبوها و قال يا سلمى و الله ما لهذا الرجل شى ء من هذه الخصال الثلث و إنه إلى كرمه الغاية و إلى جوده النهاية و إنما سمى هاشما لأنه أول من هشم الثريد لقومه و أما قولك كثير الطلاق فإنه ما طلق امرأة قط و أما قولك جبان فهو واحد أهل زمانه فى الشجاعة و إنه لمعروف عند الناس بالجواب و الخطاب و الصواب فقالت يا أبت لو أنه ما جاءنى عنه إلا واحد كذبته و قلت إنه عدو فقد جاءنى ثلاثة نفر كل واحد منهم يقول مثل مقالة الآخر فقال أبوها ما رأينا منه رسولا و لا جاءنا منه خبر و كان الشيطان يظهر لهم فى ذلك الزمان و يأمرهم و ينهاهم و قد صح عندها ما قاله الشيطان الرجيم و هى تظن أنه من بنى آدم و هاشم لا

يعلم شيئا من ذلک و كان قد عول على جمع من قومه فى خطبتها ثم إن سلمى خرجت فى بعض حوائجها و هى تحب أن تنظر إلى هاشم فجمع اللّٰه بينهما فى الطريق فوقع فى قلبها أمر عظيم من محبته و كان فى ذلک الزمان لا تستحيى النساء من الرجال و لا يضرب بينهن حجاب إلى أن بعث محمد صلى اللّٰه عليه و آله و نزل طائفة من اليهود من جهة خيمة هاشم و لما اجتمعت سلمى بهاشم عرفته بالنور الذى فى وجهه و عرفها أيضا هو فقالت له يا هاشم قد أحببتک و أردتک فإذا كان غدا فأخطبنى من أبى و لا يعز عليک ما يطلب أبى منک فإن لم تصله يدک ساعدتک عليه فلما أصبح تأهب هاشم للقاء القوم فتزينوا بزينتهم و إذا أهل سلمى قد قدموا فقام من كان فى الخيمة إجلالا لهم و جلس هاشم و أخوه و بنو عمه فى صدر الخيمة فتطاولت القوم إلى هاشم فابتدأهم وصائف برسم الخدمة فهل تريدون أكثر من ذلک فأشار إليه إبليس لعنه اللّٰه أن اطلب الزيادة فقال أبو سلمى يا فتى إن الذى بذلتموه لنا إليكم راجع فقال المطلب و لكم عشر أواق من المسک الأذفر و خمسة أقداح من الكافور فهل رضيتم أم لا فهم إبليس أن يغمز أبا سلمى فصاح به أبو سلمى و قال له يا شيخ السوء اخرج لَقَدْ جِئْتَ شَيئاً نُكْراً فو اللّٰه لقد أخجلتنى فقال له المطلب اخرج يا شيخ السوء فقام الشيطان و خرج و خرج اليهود معه فقال إبليس يا عمرو إن الذى شرطته فى مهر ابنتک قليل و إنما أردت أن أطلب من القوم ما تفتخر به ابنتک على سائر نسائها و أهل زمانها و لقد هممت أن أشرط عليه أن يبنى لها قصرا طوله عشرة فراسخ و عرضه مثل ذلک و يكون شاهقا فى الهواء باسقا فى السماء و فى أعلاه مجلس ينظر منه إلى إيوآن‌كسرى و ينظر إلى المراكب منحدرات فى البحر ثم يجلب إليه نهرا من الدجلة و الفرات عرضه مائة ذراع تجرى فيه المراكب ثم يغرس حول النهر نخلات

معتدلات لا ينقطع ثمرها صيفا و لا شتاء قال المطلب يا ويلک و من يقدر على ذلک يا شيخ السوء فقد أسرفت فيما قلت من يصل إلى ما أردت فصاح به أبو سلمى و المطلب فأخذته الصيحة من كل مكان و كان مراد إبليس لعنه الله تفرق المجلس ثم قال أرمون بن قيطون يا قوم إن هذا الشيخ أحكم الحكماء و هو معروف فى بلادنا بالحكمة و فى الشام و العراق و بعد ذلک إننا ما نزوج ابنتنا برجل غريب من غير فأخذت خيطا و ربطته فى رجل الطفل فجعل الطفل يبكى تلک الليلة حتى مضى من الليل ثلثه أو نصفه و قطعت الخيط من رجل الطفل فنام الطفل و أبوه فخرجت إلى أهلى فانتبه الرجل فلم يجدنى فعلم أنها حيلة منى عليه و أنا قد حدثتک بهذا الحديث لتخبر به أخاک لكيلا يخفى عليه شى ء من أمرى و لا يشتغل عنى بباقى نسائه فقال المطلب عند ذلک اعلمى أن أخى قد تطاولت إليه الملوک فى خطبته و رغبوا فى تزويجه فأبى حتى أتاه‌ات فى منامه فأخبره بخبرک فرغب فيک و أراد أن يستودعک هذا النور الذى استودعه الله إياه بعد الأنبياء فأسأل الله أن يتم لكم السرور و أن يكفيكم كل محذور ثم إنه خرج و هى تشيعه و معها نساء من قومها فمضى إلى أخيه و أخبره بما قالت له سلمى فضحک لذلک و قال له بلغت الرسالة قال ثم أقام هاشم أياما و دخل على زوجته سلمى فى مدينة يثرب و حضر عرسها الحاضر و البادى من جميع الآفاق فلما دخل بها رأى ما يسره من الحسن و الجمال و الهيئة و الكمال ثم إن سلمى دفعت إليه جميع المال الذى دفعه إليها و زادته أضعافا فلما واقعها حملت منه فى ليلتها بعبد المطلب جد رسول الله صلى الله عليه و آله و هذا حديث تزويج سلمى بهاشم و كان أهل يثرب يعملون الولائم و يطعمون الناس إكراما لهاشم و أصحابه و قد زاد سلمى حسنا و جمالا و صار أهل يثرب يهنئونها بما خصها الله تعالى به. قال أبو الحسن البكرى

حدثنا أشياخنا و أسلافنا الرواة لهذا الحديث أنه لما تزوج هاشم بن عبد مناف بسلمى بنت عمرو النجارية و دخل بها حملت بعبد المطلب جد رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و انتقل النور الذى كان فى وجهه إلى سلمى زادها حسنا و جمالا و بهجة و كمالا حتى شاع حسنها فى الآفاق و كان يناديها الشجر و الحجر و المدر بالتحية و الإكرام و تسمع قائلا يقول عن يمينها السلام عليک يا خير البشر و لم تزل تحدث بما ترى حتى حذرها هاشم فكانت تكتم أمرها عن قومها حتى إذا كان ذات ليلة سمعت قائلا يقول. لک البشر إذ أوتيت أكرم من مشى. و خير الناس من حضر و بادى. و قال لما سمعت ذلک لم تدع هاشما يلامسها بعد ذلک قال ثم إن هاشما أقام فى المدينة أياما حتى اشتهر حمل سلمى فقال لها يا سلمى إنى أودعتک الوديعة التى أودعها اللّٰه تعالى آدم عليه السلام و أودعها آدم عليه السلام ولدها شيثا عليه السلام و لم يزالوا يتوارثونها من واحد إلى واحد إلى أن وصلت إلينا و شرفنا اللّٰه بهذا النور و قد أودعته إياک وها أنا آخذ عليک العهد و الميثاق بأن تقيه و تحفظيه و إن أتيت به و أنا غائب عنک فليكن عندک بمنزلة الحدقة من العين و الروح بين الجنبين و إن قدرت على أن لا تراه العيون فافعلى فإن له حسادا و أضدادا و أشد الناس عليه اليهود و قد رأيت ما جرى بيننا و بينهم يوم خطبتک و إن لم أرجع من سفرى هذا أو سمعت أنى قد هلكت فليكن عندک محفوظا مكرما إلى أن يترعرع و احمليه إلى الحرم إلى عمومته فى دار عزه و نصرته ثم قال لها اسمعى و احفظى ما قلت لک العبيد و الغلمان ساروا إلى مكة و قد سبقهم الناعى إلى أولاده و عياله فأكثر أهل مكة البكاء و النحيب و خرج الرجال و خرجت نساء قريش منشرات الشعور و مشققات الجيوب و خرجت نساء سادات بنى

عبد مناف و تقدمت خلادة تلومهم حيث إنهم لم يحملوه إلى الحرم و أنشأت تقول:

يا أيها الناعون أفضل من مشى***الفاضل بن الفاضل بن الفاضل

أسد الثرى ما زال يحمى أهله***من ظالم أو معتد بالباطل

ماضى العزيمة أروع ذى همة***عليا وجود كالسحاب الهاطل

زين العشيرة كلها و عمادها***عند الهزاهز طاعن بالذابل إن السميدع قد مضى فى بلدة***بالشام بين صحاصح و جنادل

قال فلما فرغت من شعرها أتت إليهم بنته الشعثاء فحثت التراب على وجههم

و قالت بئس العشيرة أنتم ضيعوا سيدهم و أسلموا عمادهم أ ما كان هاشم مشفقا عليكم إذا نزل به الموت أن تحملوه إلى بلده و عشيرته حتى نشاهده و أنشأت بعد ذلک تقول:

يا عين جودى و سحى دمعک الهطلا***على كريم ثوى فى الشام ثم خلا.

زين الورى ذاک الذى سن القرى***كرما و لم ير فى يديه مذ نشأ بخلا

قال فلما فرغت من شعرها أقبلت ابنة الطليعة حليلة هاشم تقول:

ألا يا أيها الركب الذين تركتموا***كريمكم بالشام رهن مقام

أ لم تعرفوا ما قدره و فخاره***ألا إنكم أولى الورى بملام

أيا عبرتى سحى عليه فقد مضى***أخو الجود و الأضياف تحت رخام

قال و كان آخر من رثاه من بناته رقية فإنها جعلت تندب و تقول:

عين جودى بالبكاء و العويل***لأخ الفضل و السخاء الفضيل

طيب الأصل فى العزيمة ماض***سمهرى فى النائبات أصيل

قال فبكى القوم عند ذلک و فکوا کتابه و قرءوه فجددوا حزنهم ثم قدموا أخاه المطلب و سودوه عليهم فقال إن أخى عبد شمس أكبر منى و أحق بهذا الأمر فقال عبد شمس وايم الله إنک خليفة أخى هاشم قال فرضوا أهل مكة بذلک و سلموا له لواء نزار و مفاتيح الكعبة و السقاية و الرفادة و دار الندوة و قوس إسماعيل عليه السلام و نعل شيث عليه السلام و قميص إبراهيم عليه السلام و خاتم نوح عليه السلام و ما كان فى أيديهم من مكارم الأنبياء و أقام المطلب أياما فلما اشتد بسلمى الحمل و جاءها المخاض و هى لا تجد ألما إذ سمعت هاتفا يقول.

يا زينة النساء من بنى النجار***بالله اسدلى عليه بالأستار

و احجبيه عن أعين النظار***كى تسعدى فى جملة الأقطار

قال فلما سمعت شعر الهاتف أغلقت بابها و أسدلت سترها و كتمت أمرها فبينما هى تعالج نفسها إذ نظرت إلى حجاب من نور قد ضرب عليها من البيت إلى عنان السماء و حبس الله عنها الشيطان الرجيم فولدت شيبة الحمد و قامت و تولت أمرها و لما وضعته سطع منه نور شعشعانى و كان ذلک النور نور رسول الله صلى الله عليه و آله فضحک و تبسم فتعجبت أمه من ذلک ثم نظرت إليه فإذا هى بشعرة بيضاء تلوح فى رأسه فقالت نعم أنت شيبة كما سميت ثم إن سلمى درجته فى ثوب من صوف و قمطته و هيأته و لم تعلم به أحدا من قومها حتى مضت له أيام و صارت تلاعبه و يهش إليها فلما كمل له شهر علم الناس فأقبلت القوابل إليها فوجدوها تلاعبه فلما صار له شهران مشى و لم

يكن على اليهود أشد منه و أكثر ضررا و كانوا إذا نظروا إليه امتلئوا غيظا و خنقا لما يعلمون بما سيظهر منه من تدميرهم و خراب أوطانهم و ديارهم و قطع آثارهم و كانت أمه إذا ركبت ركب معها أبطال الأوس و الخزرج و كانت مطاعة بينهم و كان إذا خرج يلعب يقفون الناس من حوله يفرحون به أولادهم و كانت أمه لا تأمن عليه أحدا فلما تم له سبع سنين اشتد حبله و قوى بأسه و تبين للناس فضله و كان يحمل الشى ء الثقيل و يأخذ الصبى و يصرعه فلم يشكوه إلى أمه و كان يهشم عظامهم.

قال أبو الحسن البكرى بلغنا أن رجلا من بنى الحارث دخل يثرب فى حاجة فإذا هو بابن هاشم يلعب مع الصبيان قد غمرهم بنوره فوقف الرجل ينظر إلى الصبى و هو يقول ما أسعد من أنت فى ديارهم ساكن و كان يلعب و هو يقول أنا ابن زمزم و الصفا أنا ابن هاشم و كفى قال فناداه الرجل يا فتى فأجاب و قال ما تريد يا عم قال ما اسمک قال شيبة بن هاشم بن عبد مناف مات أبى و جفونى عمومتى و بقيت مع أمى و أخوالى فمن أين أقبلت يا عم قال من مكة قال و هل أنت متحمل لى رسالة و متقلد لى أمانة قال الحارث و حق أبى و أبيک إنى فاعل ما تأمرنى به قال يا عم إذا رجعت إلى بلدک سالما و رأيت بنى عبد مناف فأقرئهم منى السلام و قل لهم إن معى رسالة غلام يتيم مات أبوه و جفوه عمومته يا بنى عبد مناف ما أسرع ما نسيتم وصية هاشم و ضيعتم نسله و إذا هبت الريح تحمل روائحكم إلى قال فبكى الرجل و استوى على مطيته و أرسل زمامها حتى قدم مكة فلم يكن له همة إلا رسالة الغلام ثم أتى مجلس بنى عبد مناف فوجدهم جلوسا فأنعمهم صباحا و قال يا أهل الفضل و الأشراف يا بنى عبد مناف أراكم قد غفلتم عن عزكم و تركتم مصباحكم يستضى ء به غيركم قالوا و ما ذلک فأخبرهم بوصية ابن

أخيهم فقالوا وايم الله ما ظننا أنه صار إلى هذا الأمر فقال لهم الحارث و إنه ليعجز الفصحاء عن فصاحته و يعجز اللبيب عن خطابه و إنه لفصيح اللسان جرى الجنان يتحير فى كلامه اللبيب فائق على العلماء عاقل أديب إلى عقله الكفاية و إلى جماله النهاية فقال عمه المطلب بن عبد مناف شعرا:

أقسمت بالسلف الماضين من مضر***و هاشم الفاضل المشهور فى الأمم

لأمضين إليه الآن مجتهدا***و أقطعن إليه البيد فى الظلم

السيد الماجد المشهور من مضر***نور الأنام و أهل البيت و الحرم

قال و كان المطلب أشد أهل زمانه بأسا فى الشجاعة فقال له إخوته نخشى عليک إن علمت أمه لم تدعه يخرج معک لأنها شرطت على أخيک ذلک فقال يا قوم إن لى فى ذلک أمرا أدبره ثم إنه تهيأ للخروج و أفرغ على نفسه لأمة حربه و ركب مطيته و خرج و قد أخفى نفسه خوفا أن يشعر به أحد فيخبر سلمى ثم أقبل يجد السير حتى أقبل على مدينة يثرب و قد ضيق لثامه و دخل المدينة فوجد شيبة يلعب فعرفه بالنور الذى أودعه الله فيه و هو قد رفع صخرة عظيمة و قال أنا ابن هاشم المعروف بالعظائم فلما سمع كلامه عمه أناخ مطيته و ناداه ادن منى يا ابن أخى فأسرع إليه شيبة فقال له من أنت يا هذا فقد مال قلبى إليک و أظنک أحد عمومتى فقال له أنا عمک المطلب و أسبل عبرته و جعل يقبله و قال يا ابن أخى أحب أن تمضى معى إلى بلد أبيک و عمومتک و تكون فى دار عزک فقال نعم فركب المطلب و ركب شيبة معه و سارا فقال له شيبة يا عم أسرع بنا لأنى أخشى أن يعلموا بنا أمى و عشيرتها فيلحقوا بنا فيأخذونى قهرا أ ما علمت أنه يركب لركوبها أبطال الأوس و

الخزرج فقال له يا ابن أخى فى الله الكفاية ثم سارا و ركبا الجادة الكبرى حتى أدركهم المساء بذى الحليفة فنزلا و سقيا مطيتهما ثم إن المطلب ركب مطية و أخذ ابن أخيه شيبة قدامه و أرسل زمامها و سارا فبينما هما كذلک إذ سمعا صهيل الخيل و قعقعة اللجم و همهمة الرجال فى جوف الليل فقال المطلب يا ابن أخى دهينا و رب الكعبة فما نصنع قال شيبة أ لم أقل لک إن القوم يلحقون بنا فانحرف بنا عن الجادة إلى الطريق السفلى قال المطلب و كيف يخفى أمرنا عليهم و نورک يدل علينا قال استر وجهى فعسى أن يخفى أمرنا عليهم قال فأخذ المطلب ثوبا و طواه ثلاث طيات و ستر به وجهه و إذا بالنور علا من وجهه كما كان فقال يا ابن أخى إن لک شأنا عظيما عند الله فإن الذى أعطاک هذا النور يصرف عنا كل محذور قال فبينا هو يخاطب ابن أخيه إذ أدركتهما الخيل و كانوا من اليهود فلما رأوا شيبة علموا أنه هو الذى يخرج من ذريته من يسومهم سوء العذاب و يكون خراب ديارهم على يديه و قد بلغهم فى ذلک اليوم أن شيبة قد خرج هو و عمه و لا ثالث لهما فأدركهم الطمع فى قتله فخرجوا و خرج معهم سيد من سادات اليهود يقال له دحية و كان له ولد يقال له لاطية فخرج يوما يلعب مع الصبيان فأخذ شيبة عظم بعير و ضرب به ابن دحية فهشم رأسه و شجه شجة موضحة و قال له يا ابن اليهودية قد قرب أجلک و دنا خراب دياركم فبلغ الخبر إلى أبيه دحية فامتلأ غيظا فلما علم أنه قد خرج مع عمه نادى يا معاشر اليهود هذا الغلام الذى تخشونه قد خرج مع عمه و ما لهما ثالث فأسرعوا إليه و اقتلوه فخرجوا و كان عددهم سبعين فارسا فلحقوا بشيبة و عمه فقال لعمه شيبة يا عم أنزلنى حتى أراک قدرة الله تعالى فأنزله عمه فقصده القوم فجثا على الطريق و جعل يمرغ وجهه فى التراب و يدعو و يقول فى دعائه يا رب الظلام الغامر و الفلک الدائر يا رب السبع الطباق يا

مقسم الأرزاق أسألک بحق الشفيع المشفع و النور المستودع أن ترد عنا
كيد أعدائنا فما استتم دعاؤه حتى كادت الخيل تهجم عليهم فوقفت
الخيل فقال ابن دحية لاطية يا ابن هاشم اصرف عنا هذا الخطاب و كثرة
الجواب فنحن لا نشک فيک يا ابن عبد مناف فأنتم السادات اعلموا أنا
ما خرجنا طالبين كيدكم و لكن خرجنا کی نردک إلى أمک فلقد كنت
مصباح بلدتنا فقال شيبة أراكم تنظرون إلى بعين مغضب فكيف تكون
فی قلوبكم المحبة لی لكن لما رأيتم قدرة اللّٰه تعالى قلتم هذا الكلام و
تركهم و سار إلى عمه فقال له المطلب يا ابن أخی إن لک عند اللّٰه شأنا
ثم جعل يقبله و سارا و سار القوم راجعين قال لهم لاطية أ لم تعلموا
أن هؤلاء معدن السحر قالوا بلى قال يا بنی إسرائيل يا أمة الكليم قد
سحركم هذا الغلام و عمه فدعونا نترجل فاتبعوهم من ورائهم شاهرين
سيوفهم و قصدوا شيبة فلما قربوا قال المطلب الآن قد حققت الحقائق
و أخذ المطلب قوسه و جعل فيه سهما و رمى بها اليهود فقتل بها عبد
لاطية فأتاه سيده و قد مات و قد أخذ أخرى و رمى بها فأصابت رجلا آخر
فقتله فصاحوا بأجمعهم و هموا بالرجوع فقال لهم لاطية عار عليكم
الرجوع عن اثنين فإلى متى يصيبون منا بنبلهم فلا بد أن يفرغ نبلهم و
نقتلهم و لم يكن فی القوم أشجع منه و كان من يهود خيبر فعند ذلک
حملوا عليهما حملة رجل واحد و جاء لاطية إلى المطلب و قال قف لی
أكلمک بما فيه المصلحة و نرجع عنكم قال شيبة يا عم إن القوم قد
عزموا علينا فقال المطلب يا معاشر اليهود ليس فيكم شفيق و لا حبيب
و المقام له بين عمومته خير له فانصرفوا راجعين فقال لهم لاطية كيف
يرجع هذا الجمع خائبا و نحن قد خرجنا و مرادنا أن نرده إلى أمه فقال
لهم المطلب أنتم قوم ظالمون لقد أكثرتم الكلام و أطلتم الملام ثم قال
المطلب إنما غرضی أن تمضی إلى عمومتک فإن كنت تعرف من القوم

الصدق فارجع معهم حتى تكبر و تبلغ مبالغ الرجال ثم تعود إلى بلد عمومتک قال يا عم لا يغرنک كلامهم إنهم أعداؤنا قال عمه صدقت قال ثم إن المطلب قال لهم يا حزب الشيطان بنا تمكرون و علينا تحتالون إنما ساقكم إلينا آجالكم فمن شاء منكم أن يبرز إلى القتال فليبرز فلما سمعوا كلام المطلب قال لهم لاطية أ ما تعلمون أن هذا فارس بنى عبد مناف الذى يفرق العرب من يبرز إليه فله عندى مائة نخلة حاملة ليس فيها ذكر فقال له رجل يقال له جميع من بنى قريظة و كان للاطية عليه دين أنا أبرز إليه و اترک دينک عنى قال نعم و لک مثله فاشهدوا يا من حضر ثم خرج جميع إلى المطلب و هو لا يعلم به حتى قرب منه فقال له المطلب لا أشک أنه قد ساقک قصر أجلک ثم ضربه بالسيف فقال خذها و أنا المطلب بن عبد مناف فمات من ساعته فأقبل اليهود و أحاطوا به فلما رأى لاطية ما حل بأصحابه غضب غضبا شديدا و قال من يبرز إليه فله عندى ما يريد فقال له غلاب ما لهذا البطل إلا بطل مثله ابرز إليه أنت قال نعم أنا أبرز إليه و جرد سيفه و دنا من المطلب فتقاتلا من أول النهار حتى مضى من الليل أكثره و اليهود فرحون إذ برز لاطية للمطلب هذا و عينا شيبة يهملان دموعا خوفا على عمه المطلب فبينا هم كذلک و إذا بغبرة قد ثارت كأنها الليل المظلم و قد سدت الأفق و إذا بصهيل الخيل و قعقعة اللجم و اصطفاق الأسنة و إذا هم أربعمائة و هم فرسان الأوس و الخزرج و قد أقبلوا من المدينة مع سلمى و أبيها فلما نظرت إلى اليهود مجتمعين على حرب المطلب صاحت بهم صيحة عظيمة و قالت يا ويلكم ما هذا الفعال فهم لاطية بالهزيمة فقال له المطلب إلى أين يا عدو الله الفرار من الموت ثم ضربه بالسيف على عاتقه فقسمه نصفين و عجل الله بروحه إلى النار و بئس القرار و جالت الفرسان على اليهود فما كان إلا قليلا حتى باد جميع اليهود فعند ذلک

عطفوا على المطلب و السيف مشهور فى يده و قد دفع القوس إلى ابن
أخيه فلما جالت الكتائب خافت سلمى على ولدها فأومأت إلى القوم و
كانت مطاعة فيهم فأمسكوا عن القتال فتقدمت سلمى إلى المطلب و
نادته و قالت من الهاجم على مرابط الأسد و الخاطف من اللبوة شبلها
قال المطلب هو من يزيده شرفا على شرفه و عزا إلى عزه و هو أشفق
عليه منكم و أنا أرجو أن يكون صاحب الحرم و المتولى على الأمم و أنا
عمه المطلب فلما سمعت كلامه قالت مرحبا و أهلا و سهلا و لم لا
تستأذنى فى حملك ولدنا من بلدنا و أنا قد شرطت على أبيه إن رزقت
منه ولدا يكون عندى و لا يفارقنى فقال لها المطلب كان ذلك ثم أقبلت
على ولدها و قالت يا ولدى خرجت مع عمك و تركتنى و الآن إن أردت أن
ترجع معى فارجع و إن اخترت عمك فامض راشدا فلما سمع كلام أمه
أطرق إلى الأرض فقالت له أمه يا بنى لم تسكت و أنت طلق اللسان جرى
ء الجنان فو حق أبيك إنى لا أمنعك عن شهوتك و إن عز على فراقك يا
ولدى فرفع رأسه و قد سبقته العبرة فقال يا أماه أخشى مخالفتك لأنه
محرم على عصيانى لك و لكن أحب مجاورة بيت ربى و أنظر إلى عمومتى
و عشيرتى فإن أمرتنى بالمسير سرت و إلا رجعت فعند ذلك بكت و
قالت له إذا كان كذلك فقد سمحت لك برضى منى و قد كنت مستأنسة
بغرتك فلا تنسنى و لا تقطع أخبارك عنى ثم قبلته و ودعته و قالت يا
ابن عبد مناف قد سلمت إليك الوديعة التى استودعنيها أخوك هاشم
بالعهد و الميثاق فاحتفظ بها فإذا بلغ ولدى مبالغ الرجال و لم أكن حاضرة
فانظروا بمن تزوجونه فقال لها المطلب تكرمت بما فعلت و أجملت فيما
وصفت و نحن لا ننسى حقك ما حيينا ثم عطف عليها يودعها فقالت
سلمى خذوا من هذا الثياب و الخيل ما تريدون فشكرها المطلب و أردف
ابن أخيه و سارا حتى قربا من مكة فأضاءت شعابها و أنارت الكعبة

فأقبلت الناس ينظرون إليه و إذا هم بالمطلب يحمل ابن أخيه فسألوه عنه و قالوا من هذا يا ابن عبد مناف الذى قد أضاءت به البلاد فقال لهم المطلب هذا عبد لى فقالوا ما أجمل هذا العبد فسموه الناس من ذلك عبد المطلب و أقبل إلى منزله و كتم أمره و قد عجب الناس منه و من نوره و هم لا يعلمون أنه جد رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله ثم إنه ظهرت له آيات و معجزات و مناقب و دلالات تدل على النبوة.

و قال أبو الحسن البكرى حدثنا أشياخنا و أسلافنا الرواة لهذا الحديث أنه لما قدم المطلب و شيبة إلى الحرم و كان بين عينيه نور رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله كانت قريش تتبرک به فإذا أصابتهم مصيبة أو نزلت بهم نازلة أو دهمهم طارق أو نزل بهم قحط توسلوا بنور رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله فيكشف اللّٰه عنهم ما نزل بهم قال و كان أعجب نازلة نزلت بهم و أعجب آية ظهرت لهم ما جرى من أصحاب الفيل و هو أبرهة بن الصباح و كان ملک اليمن و قيل ملک الحبشة الذى ذكره اللّٰه فى كتابه العزيز و كان قد أشرف منه أهل مكة على الهلاک و قد حلف أنه يقطع آثارهم و يهدم الكعبة و يرمى بأحجارها فى بحر جدة و يحفر أساسها فكشفه اللّٰه عن البيت و أهله ببركة عبد المطلب جد رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله قال صاحب الحديث فأما ما اجتمعت عليه الروايات و أصحاب الحديث أنه نزلت جماعة من أهل مكة بأرض الحبشة فى تجارة فدخلوا فى كنيسة من كنائس النصارى و أوقدوا بها نارا يصطلون عليها و يصلحون بها طعاما لهم و رحلوا لم يطفئوها فهبت ريح فأحرقت جميع ما فى الكنيسة فلما دخلوا قالوا من فعل هذا قالوا كان بها تجار من عرب مكة فأخبروا بذلک النجاشى و كان ملک اليمن أو ملک الحبشة و اللّٰه أعلم قال ما أحرق معبدنا إلا العرب فغضب لذلک غضبا شديدا و قال لأحرقن معبدهم كما أحرقوا معبدنا فأرسل وزيره أبرهة بن الصباح و

أرسل معه أربعمائة فيل و أرسل معه مائة ألف مقاتل و قال له امض إلى كعبتهم و انقضها حجرا حجرا و ارمها فى بحر جدة و اقتل رجالهم و انهب أموالهم و ذراريهم و لا تترك لهم رجالا قال فأمر المنادى ينادى فى الجيوش بالمسير إلى مكة و اجتمعوا من كل جانب و مكان و أعدوا ما يصلح للسفر من الزاد و الماء و العدد و السلاح و الدواب و أمرهم بالمسير قال فسار القوم و جعل فى مقدمة الجيوش رجلا من أخيار دولته يقال له الأسود بن مقصود و أمره بالمسير أمامه و معه عشرون ألف فارس و قال امض بمن معک و انزل على الكعبة و خذ رجالها و نساءها و لا تقتل منهم أحدا حتى آتيک فإنى أريد أن أعذبهم عذابا شديدا لم يعذب به أحد من العالمين قال فسار بجيشه سيرا عنيفا يقطع الفيافى و القفار و يجوز السهل و الوعار و لم يقروا و لم يهدءوا حتى نزلوا ببطن مكة فلما سمع أهل مكة أنه قد نزل بهم صاحب الفيل جمعوا أموالهم و أهليهم و دوابهم و هموا بالخروج من مكة هاربين من أصحاب الفيل فلما نظر إليهم عبد المطلب قال لهم يا قوم أ يجمل منكم هذا الأمر و إنه لعار عليكم خروجكم عن كعبتكم قالوا له إن الملک أقسم بمعبوده أن لا بد له من ذلک أن يهدم الكعبة و يرمى أحجارها فى البحر و يذبح أطفالها و يرمل نساءها و يقتل رجالها فاتركنا نخرج قبل أن يحل بنا الويل فقال لهم عبد المطلب إن الكعبة لا يصلون إليها لأن لها مانعا يمنعهم عنها و صادا يصدهم عنها فإن أنتم التجأتم إليها و اعتصمتم بها فهو خير لكم فلم تطمئن القلوب إلى كلامه و غلب عليهم الخوف و الجزع و خرجوا هاربين يطلبون الشعاب و منهم من طلب الجبال و منهم من ركب البحر قال فعند ذلک قالوا لعبد المطلب ما يمنعک أن تهرب مع الناس قال أستحيى من الله أن أهرب عن بيته و حرمه فو الله لا برحت من مكانى و لا نأيت عن بيت ربى حتى يحكم الله بما يشاء قال

و لم يبق يومئذ بمكة إلا عبد المطلب و أقاربه و هم غير آمنين على أنفسهم فلما نظر عبد المطلب إلى الكعبة خالية و ديارها خاوية قال اللهم أنت أنيس المستوحشين و لا وحشة معک فالبيت بيتک و الحرم حرمک و الدار دارک و نحن جيرانک تمنع عنه ما تشاء و رب الدار أولى بالدار قال و أقام الأسود بن مقصود بجيشه حتى ورد عليه أبرهة بن الصباح و معه بقية الجيش و هم أربعمائة فيل فكدر المياه و حطم المراعى و سد المسالک و الفجاج و حطموا الأرض فأضر بهم العطش و الجوع لكثرتهم فشكوا ذلک إلى أبرهة فقال لهم سيروا إلى مكة مسرعين فنزلوا بالأبطح و ساقوا جميع المواشى و كانت لعبد المطلب ثمانون ناقة حمراء فأخذها القوم و تقاسموها و سبق بعض الرعاة فأخبر عبد المطلب بذلک فقال الحمد لله هى مال الله و ضيافة لأهل بيته و زواره و حجاجه فإن سلمها فهى له و إن ردها إلينا فهى إحسانه و هى عارية عندنا ثم إن عبد المطلب لبس قميصه و تردى برداء لوى و تحزم بمنطقة الخليل عليه السلام و تنكب قوس إسماعيل عليه السلام و استوى على مطيته و عزم على الخروج فقام إليه أقاربه و قالوا له أين تريد قال إلى هذا الرجل الظالم الذى أخذ مال الله عز و جل و تعرض لحرم الله قالوا ما كنا بالذى نطلق سبيلک حتى تمضى إليه لأن هذا مثل البحر من دخله غرق و أنت اعتصمت برب الكعبة و اعتصمنا معک و رضينا لأنفسنا ما رضيت لنفسک أما الخروج من الحرم إلى شر الأمم فما نسمح لک بذلک قال يا قوم إنى أعلم من فضل ربى ما لا تعلمون فخلوا سبيلى فإنى سأرجع إليكم عن قريب فخلوا سبيله فمرت به مطيته كالريح فلما أشرف على القوم نظروا إليه من بعيد فإذا هو كالبدر إذا بدا و الصبح إذا أسفر فلما عاينوه من قريب بهتوا فيه فجاءوه و قد حبس الله أيديهم عنه فقالوا له من أنت أيها الرجل الجميل الطلعة المليح الغرة من أنت يا ذا النور

الساطع و الضياء اللامع فإن كنت من هذه البلدة نسألک أن ترد عن
قربنا شفقة منا عليک فقال لهم إنى أريد الملک فقالوا له إن ملكنا قد
أقسم بمعبوده أن لا يترک من قومک أحدا فقال لهم عبد المطلب إنى
قد أتيته قاصدا فعند ذلک تصارخت القوم و قال بعضهم لبعض ما رأينا
مثل هذا الرجل فى الجمال و الكمال إلا أنه ناقص العقل نحن نقول إن
ملكنا قد أقسم بمعبوده أن لا يترک أحدا من أهل هذه البلدة و هو يقول
لا بد لى منه قال فخلوا سبيله فمضى قاصدا إلى الملک فأوصلوا خبره
إلى الملک و قالوا أيها الملک قد قدم علينا رجل صفته كذا و كذا من
أهل مكة و لم يفزع و لم يجزع فقال الملک على به فو حق ما أعتقده
من دينى لو سألنى أهل الأرض ما قبلت فيه سؤالا قال فعند ذلک أقبلوا
إلى عبد المطلب ليأتوا به قال لهم عبد المطلب إنى قادم إلى الملک
بنفسى فأمر الملک قومه أن يشهروا السلاح و يجردوا السيوف و جعل
الملک على رأسه تاجا و شد عمامته على جبينه و أمر سياس الفيل أن
يحضروه فأحضروه و كان فيهم فيل يقال له المذموم و كان قد ركبوا على
رأسه قرنين من حديد لو نطح جبلا راسيا بهما لألقاه و كانوا قد علقوا
على خرطومه سيفين هنديين و علموه الحرب و وقف سياسه من ورائه
فقال لهم الملک إذا رأيتمونى قد أشرت لكم عند دخول هذا المكى
فأطلقوه عليه حتى يدوسه بكلكله قال فدخل عليهم عبد المطلب و هم
صفوف ينظرون ما يأمرهم الملک فى عبد المطلب و هم باهتون و هو لا
يلتفت إلى أحد منهم حتى جاوز أصحاب الفيل فأمرهم الملک بإطلاق
الفيل فأطلقوه فلما قرب من عبد المطلب برک الفيل إلى الأرض و جثا
على ركبتيه و سكن ارتجاجه و كان قبل ذلک إذا أحضره سياسه على
القتال تحمر عيناه و يضرب بخرطومه و فيه سيفان فلما قرب من عبد
المطلب سكن و لم يفعل شيئا فتعجب الملک و أصحابه من ذلک و

ألقى اللّٰه فى قلبه الجزع و الفزع و ارتعدت فرائصه و رق قلبه فأقبل على عبد المطلب حتى أجلسه بجانبه و رحب به و التفت إلى الأسود بن مقصود و قال أى شى ء يطلب هذا الرجل المكى فأقضى حاجته و قد كان الملك يحلف على هلاكه قبل ذلک ثم قال له الملک من أنت و ما اسمک فما رأيت أجمل منک وجها و لا أحسن منک بهجة و لک عندى ما سألت و لو سألتنى الرجوع عن بلدک لفعلت فقال له عبد المطلب لا أسألک فى شى ء من ذلک إلا أن قومک أغاروا علينا و أخذوا لى ثمانين ناقة و كنت قد أعددتها للحجاج الذين يقصدوننا من جميع النواحى فإن رأيت أن تردها على فافعل فأمر الملک رجاله بإحضارهن ثم قال الملک هل لک من حاجة غيرها فاسألنى فيها فقال عبد المطلب أيها الملک ما أريد غير هذه فقال له الملک فلم لا تسألنى فى بلدک فإنى أقسمت لأهدمن كعبتكم و أقتل رجالكم لكن لعظم قدرک عندنا لو سألتنى فيها قبلت سؤالک فقال عبد المطلب لا أسألک فى شى ء من ذلک قال و لم ذلک قال إن لها مانعا يمنعها غيرى فقال الملک اعلم يا عبد المطلب إنى أخرج على أثرک بجنودى و رجالى فنخرب الكعبة و نواحيها و أقتل سكانها فقال له عبد المطلب إن قدرت فافعل قال فانصرف عبد المطلب و مر على الفيل المذموم فلما نظر الفيل إلى عبد المطلب سجد له فقام الوزراء و الحجاب يلومون الملک فى أمر عبد المطلب كيف خلى سبيله فقال لهم الملک ويحكم لا تلومونى أ لم تروا كيف سجد له الفيل بين يديه و اللّٰه لقد وقع لهذا الرجل فى قلبى هيبة عظيمة و لكن أشيروا على بما يكون من هذا الأمر فقالوا لا بد لنا أن نسير إلى مكة فنخربها و نرمى أحجارها فى بحر جدة فعند ذلک أمر الملک بالجموع و الجيوش أن تزحف إلى مكة و لما وصل عبد المطلب بالنوق إلى مكة خرج إليه أقاربه و بنو عمه يهنئونه بالسلامة و قد كانوا آيسوا منه فلما نظروا إليه فرحوا به و جعلوا

يتعلقون به و يقبلون يديه و قالوا الحمد لله الذى حماک و حفظک بهذا النور الحسن ثم سألوه عن الجيش فأخبرهم بقصته و خبر الفيل فقالوا له ما الذى تأمرنا به فقال يا قوم اخرجوا إلى جبل أبى قبيس حتى ينفذ اللّٰه حكمه و مشيته قال فخرج القوم بأولادهم و نسائهم و دوابهم و خرج عبد المطلب و بنو عمه و إخوته و أقاربه و أخرج مفاتيح الكعبة إلى جبل أبى قبيس و جعل يسير بهم إلى الصفا و يدعو و يبكى و يتوسل بنور محمد صلى اللّٰه عليه و آله و جعل يقول يا رب إليک المهرب و أنت المطلب أسألک بالكعبة العلياء ذات الحج و الموقف العظيم المقرب يا رب ارم الأعادى بسهام العطب حتى يكونوا كالحصيد المنقلب ثم رجع و أتى إلى باب البيت فأخذ بحلقته و هو يقول:

لاهم إن المرء يمنع رحله فامنع رحالک ***لا يغلبن صليبهم و محالهم عدوا محالک

إن كنت تاركهم و كعبتنا فأمر ما بدا لک*** جروا جميع بلادهم و الفيل كى يسبوا عيالک

عمدوا جمالک بكيدهم جهلا و ما راقبوا جلالک*** فانصر على آل الصليب و عابديه اليوم آلک

و قال أيضا شعرا:

يا رب لا أرجو لهم سواكا***يا رب فامنع منهم حماكا

إن عدو البيت من عاداكا***امنعهم أن يخربوا قراكا

و إذا بهاتف يسمع صوته و لا يرى شخصه و هو يقول قد أجبت دعوتک و بلغت مسرتک إكراما للنور الذى فى وجهک فنظر يمينا و شمالا فلم ير أحدا ثم قال لمن معه و هم على جبل أبى قبيس و قد نشروا شعورهم

و هم يبتهلون بالدعاء و يستبشرون بالإجابة ثم قال أبشروا فإنى رأيت النور الذى فى وجهى قد علا و إنما كان ذلک كاشفا لما طرقكم ففرح القوم و تضرعوا إلى اللّٰه تعالى فبينما هم كذلک إذا أشرفت عليهم غبرة القوم و تقاربت الصفوف و لاح لهم بريق الأسنة ثم انكشف الغبار عن الفيل فنظروا إليه كأنه الجبل العظيم و قد ألبسوه الحديد و زينوه بزينة فاشتد قلقهم و انهملت عبراتهم و تضرع عبد المطلب و دعا فو اللّٰه ما أتم عبد المطلب دعاءه و تضرعه حتى وقف الفيل مكانه فصرخت عليه الفيالة و زجرته الساسة فلم يلتفت إليهم فوقفت الجيوش و دهشوا فقال الأسود بن مقصود و هو على الساقة ما الخبر قالوا إن الفيل قد وقف فقال للساسة اضربوه فضربوه فما حال و لا زال فتعجبوا من ذلک ثم أمرهم أن يعطفوا رأسه ففعلوا فهرول راجعا فأمر برده فردوه فوقف فقال الأسود سحروا فيلكم ثم بعث إلى الملک و أعلمه بذلک فقال له أشر علينا فبعث أبرهة إلى ابن مقصود فقال ليس من جرب كمن لا يجرب ابعث للقوم رسولا و اطلب الصلح و لا تخبرهم بأمر الفيل لئلا يكون طريقا لطمعهم فيكم و اطلب منهم رجالا بعدد من قتل منا و يقومون لنا بما أفسدوا من كنيستنا فإذا فعلوا ذلک رجعنا عنهم قال فلما دخل رسول أبرهة على الأسود و كان اسمه حناطة الحميرى و كان يهزم الجيوش وحده و كان له خلقة هائلة فقال له الأسود هل لک أن تكون أنت الرسول إليهم فعسى أن يكون الصلح على يديک فقال حناطةها أنا سائر إليهم فإن صالحونا و إلا رجعت برءوسهم ثم سار و هو معجب بنفسه فسأل عن سيد قريش فقالوا هو الشيبة النجار و كان عبد المطلب قد رآه و علم أنه رسول من القوم فلما نظر حناطة إلى عبد المطلب دهش و حار فقال له عبد المطلب ما الذى أتى بک قال يا مولاى إن أبرهة قد عرف فضلكم و وهب لكم الحرم و البيت و قد أرسل إليک أن تقوم بدية من

قتل له أو تسلم من رجالک بعددهم ثم تقوم له بثمن ما عدم من الكنيسة فإذا فعلتم هذا رجع عنكم فقال عبد المطلب أ يؤخذ البرى ء بالسقيم و نحن من شيمتنا الأمانة و الصيانة و نقبض أيدينا عن المظالم و نصرف جوارحنا عن المآثم فبلغ صاحبک عنا ذلک و أما هذا البيت فقد سبق منى القول فيه إن له ربا يمنع عنه فو اللّٰه ما كبر على ما جمعتموه من الرجال فإن أراد صاحبک المسير فليسر و إن أراد المقام فليقم قال فلما سمع حناطة كلامه غضب و أراد أن يقتل عبد المطلب فظهر لعبد المطلب ما فى وجهه فلم يمهله دون أن قبض على محزمه و مراق بطنه و شاله و ضرب به الأرض و قال و عزة ربى لو لا أنک رسول لأهلكتک قبل أن تأتى صاحبک فرجع حناطة إلى الأسود و أعلمه بما كان من أمره ثم قال هؤلاء قوم قد غلت دماؤهم و الرأى عندى أن تراسل القوم بعد هذا و اعلم أن مكة خلية من أهلها فأسرع إلى الغنيمة.

قال الراوى فأمر الجيوش بالزحف فساروا نحو الحرم فلما قربوا منه جاءهم أمر الله من حيث لا يشعرون و إذا هم بأفواج من الطير كالسحابة المترادفة يتبع بعضها بعضا و هى كأمثال الخطاطيف يحمل كل طير ثلاثة أحجار أحدها فى منقاره و اثنين بين رجليه كالعدس و كبيرها كالحمص و قد تعالت الطيور و ارتفعت و امتدت فوق العسكر و انتشرت بطولهم و عرضهم فلما نظر القوم إلى ذلک خافوا و قالوا ما هذه الطيور التى لم نر مثلها قبل هذا اليوم فقال الأسود ما عليكم بأس لأنها طير تحمل رزقها لفراخها ثم قال على بقوسى و نبلى حتى أردها عنكم فأخذ قوسه و أراد الرمى فتصارخت الطيور مستأذنة لربها فى هلاک القوم فما أتمت صراخها حتى فتحت أبواب السماء و إذا بالنداء أيها الطيور المطيعة لربها افعلوا ما أمرتم به فقد اشتد غضب الجبار على الكفار ففتحت الطيور أفواهها و كان أول حصاة وقعت على رأس حناطة فنزلت من البيضة إلى

الرأس إلى الحلقوم و نزلت إلى الصدر و خرجت من دبره و نزلت إلى الأرض و غاصت فانقلب صريعا فتناثرت القوم يمينا و شمالا و الطيور تتبعهم لا تحول و لا تزول عن الرجل حتى ترميه بالحصاة على رأسه فتخرج من دبره و لا يردها درقة و لا حديد و إن أبرهة لما نظر إلى الطير و فعلها علم أنه قد أحيط بهم فولى هاربا على وجهه و أما الأسود فإنه لما نظر إلى ما نزل بقومه و الحصى تتساقط عليهم و هم يقعون على وجوههم فإذا بطير قد ألقى حجرا فوقع فى فيه حتى خرج من دبره و أتاه آخر فضربه فى هامته فطلع من قفاه فخر صريعا و أعجب من ذلك أن رجلا من حضرموت كان له أخ فسأله المسير معه فأبى و قال ما أنا ممن يتعرض لبيت اللّٰه فلما نزل بهم البلاء خرج هاربا على وجهه و الطير يتبعه فلما وصل إلى أخيه وصف له العذاب الذى حل بالقوم و رفع رأسه و إذا هو بطير قد رماه بحصاة على هامته و خرجت من دبره و أما أبرهة فإنه سار مجدا على فرسه إذ سقطت يده اليمنى فتحير فى أمره فسقطت يده اليسرى ثم رجله اليمنى ثم اليسرى فأتى منزله فحكى لهم جميع ما جرى لهم كلهم فما أتم حديثه إلا و رأسه قد وقع هذا ما جرى لهم و أما عبد المطلب و من معه فإنهم أقاموا فى ابتهال و دعاء و تضرع و قد استجيب لهم ببركة رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و قالوا فى دعائهم اللهم ببركة هذا النور الذى وهبتنا اجعل لنا من كل كيدهم فرجا و انصرنا على أعدائنا و نظروا هياكل الأعداء على وجه الأرض مطروحة و الفيل ولى هاربا و أما ما كان ممن فر من أهل مكة و سمع بما نزل بأصحاب الفيل أتوا فرحين مستبشرين و أقاموا مدة ينقلون الأسلاب و الرحال و كان سعادتهم و سرورهم ببركة رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله.

ثم إن عبد المطلب كان ذات يوم نائما فى الحجر إذ أتاه‌آت فقال له احفر طيبة قال فقلت له و ما طيبة فغاب عنى إلى غد فنمت فى مكانى فأتى

الهاتف فقال احفر برة فقلت و ما برة فغاب عنى فنمت فى اليوم الثالث فأتى و قال احفر مضنونة فقلت و ما مضنونة فغاب عنى و أتانى فى اليوم الرابع و قال احفر زمزم فقلت و ما زمزم قال لا تنزف أبدا و لا تذم تسقى الحجيج الأعظم عند قرية النمل فلما دله على الموضع أخذ عبد المطلب معوله و ولده الحارث و لم يكن له يومئذ ولد غيره فلما ظهر له البناء و علمت قريش بذلک قالوا له هذا بئر زمزم بئر أبينا إسماعيل عليه السلام و نحن فيه شركاء قال لا أفعل لأنه أمر خصصت به دونكم فتشاوروا على أن يجعلوا بينهم حكما و هو سعيد بن خثيمة و كان بأطراف الشام فخرجوا حتى إذا كانوا بمفازة بين الحجاز و الشام بلغ بهم الجهد و العطش و لم يجدوا ماء فقالوا لعبد المطلب ما تفعل قال كل واحد منكم يحفر حفيرة لنفسه ففعلوا ثم ركب عبد المطلب راحلته و سار بها فنبع الماء من تحت خفها فكبر و كبرت أصحابه و شربوا جميعهم و ملئوا قربهم و حلفوا أن لا يخالفوه فى زمزم فقالوا إن الذى أسقاه الماء فى هذه الفلاة هو الذى أعطاه زمزم و رجعوا و مكنوه من الحفر. فلما تمادى على الحفر وجد غزالين من ذهب و هما اللذان دفنهما جرهم و وجد أسيافا كثيرة و دروعا فطلبوه بنصيبهم فيها فقال لهم هلموا إلى من ينصف بيننا فنضرب القداح فنجعل للكعبة قدحين و لى قدحين و لكم قدحين فمن خرج قدحاه كان هذا له قالوا أنصفت فجعل قدحين أصفرين للكعبة و قدحين أسودين له و قدحين أبيضين لقريش ثم أعطاه لصاحب القداح و هو عند هبل و هبل صنم فى الكعبة فضرب بهما فخرج الأصفران على الغزالين و خرج الأسودان على الأسياف و الدروع لعبد المطلب و تخلف قدحا قريش فضرب عبد المطلب الأسياف ما بين الكعبة فضرب فى الباب الغزالين من الذهب و أقام عبد المطلب بسقاية زمزم للحاج و ما كان بمكة من يحسده و يضاده إلا رجل واحد و

هو عدى بن نوفل و كان أيضا صاحب منعة و بسطة و طول يد و كان المشار إليه قبل قدوم عبد المطلب فلما قدم عبد المطلب إلى مكة و سوده أهل مكة عليهم كبر ذلک على عدى بن نوفل إذ مال الناس إلى عبد المطلب و كبر ذلک عليه فلما كان بعض الأيام تناسبا و تقاولا و وقع الخصام فقال عدى بن نوفل لعبد المطلب أمسک علیک ما أعطيناک و لا يغرنک ما خولناک فإنما أنت غلام من غلمان قومک ليس لک ولد و لا مساعد فبم تستطيل علينا و لقد كنت فى يثرب وحيدا حتى جاء بک عمک إلينا و قدم بک علينا فصار لک كلام فغضب عبد المطلب لذلک و قال له يا ويلک تعيرنى بقلة الولد لله على عهد و ميثاق لازم لئن رزقنى الله عشرة أولاد ذكورا و زاد عليهم لأنحرن أحدهم إكراما و إجلالا لحقه و طلبا بثأرى بالوفاء اللهم فكثر لى العيال و لا تشمت بىأحدا إنک أنت الفرد الصمد و لا أعاين بمثل قولک أبدا ثم مضى و أخذ فى خطبة النساء و التزويج حرصا على الأولاد ثم تزوج بست نساء فرزق منهن عشرة أولاد و كل امرأة تزوجها هى كانت ذات حسن و جمال و عز فى قومها منهن منعة بنت حباب الكلابية و الطائفية و الطليقية بنت غيدق اسمها سمراء و هاجرة الخزاعية و سعدى بنت حبيب الكلابية و هالة بنت وهب و فاطمة بنت عمرو المخزومية و أما منعة بنت الحباب فإنها ولدت له الغيداق و اسمه الحجل و إنما سمى الغيداق لمروته و بذل ماله و أما الفرعى فولدت له أبا لهب و اسمه عبد العزى و أما سعدى فولدت له ولدين أحدهما ضرار و الآخر العباس و أما فاطمة فولدت له ولدين أحدهما عبد مناف و يقال له أبو طالب و الآخر عبد الله أبو رسول الله صلى الله عليه و آله و كان عبد الله أصغر أولاده و كان فى وجهه نور رسول الله صلى الله عليه و آله فأولاد عبد المطلب الحارث و أبو لهب و العباس و ضرار و حمزة و المقوم و الحجل و الزبير و أبو طالب و عبد الله

و كان عبد المطلب قائما مجتهدا فى خدمة الكعبة و كان عبد المطلب نائما فى بعض الليالى قريبا من حائط الكعبة فرأى رؤيا فانتبه فزعا مرعوبا فقام يجر أذياله و يجر رداءه إلى أن وقف على جماعته و هو يرتعد فزعا فقالوا له ما وراءک يا أبا الحارث إنا نراک مرعوبا طائشا فقال إنى رأيت كأن قد خرج من ظهرى سلسلة بيضاء مضيئة يكاد ضوؤها يخطف الأبصار لها أربعة أطراف طرف منها قد بلغ المشرق و طرف منها قد بلغ المغرب و طرف منها قد غاص تحت الثرى و طرف منها قد بلغ عنان السماء فنظرت و إذا رأيت تحتها شخصين عظيمين بهيين فقلت لأحدهما من أنت فقال أنا نوح نبى رب العالمين و قلت للآخر من أنت قال أنا إبراهيم الخليل جئنا نستظل بهذه الشجرة فطوبى لمن استظل بها و الويل لمن تنحى عنها فانتبهت لذلک فزعا مرعوبا فقال له الكهنة يا أبا الحارث هذه بشارة لک و خير يصل إليک ليس لأحد فيها شى ء و إن صدقت رؤياک ليخرجن من ظهرک من يدعو أهل المشرق و المغرب و يكون رحمة لقوم و عذابا على قوم فانصرف عبد المطلب فرحا مسرورا و قال فى نفسه ليت شعرى من يقبض النور من ولدى و كان يخرج كل يوم إلى الصيد وحده فأخذه ذات يوم العطش فنظر إلى ماء صاف فى حجر معين فشرب منه فوجده أبرد من الثلج و أحلى من العسل و أقبل من وقته و غشى زوجته فاطمة بنت عمرو فحملت بعبد اللّٰه أبى رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله فانتقل النور الذى كان فى وجهه إلى زوجته فاطمة فما مرت بها الليالى و الأيام حتى ولدت عبد اللّٰه أبا رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله فانتقل النور إليه فلما ولدته سطع النور فى غرته حتى لحق عنان السماء فلما نظر إليه عبد المطلب فرح فرحا شديدا و لم يخف مولده على الكهنة و الأحبار فأما الكهنة فعظم أمره عليهم لإبطال كهانتهم و أما أحبار اليهود فكانت معهم جبة بيضاء و كانت جبة يحيى بن زكريا عليه السلام و كان

الدم يابسا عليها قد غمست فى دمه و كان فى كتبهم أن هذا الدم الذى فى الجبة إذا قطر منها قطرة واحدة من الدم يكون قد قرب خروج صاحب السيف المسلول فنظروا إلى ذلک الدم فوجدوا الجبة و إذا بها قد صارت رطبة يقطر منها الدم فعلموا أنه قد دنا خروجه فاغتموا لذلک غما شديدا و بعثوا إلى مكة رجالا منهم يكشفون لهم عن الخبر و يأتونهم بخبر مولده و كان عبد اللّٰه يشب فى اليوم مثل ما يشب أولاد الناس فى السنة و كان الناس يزورونه و يتعجبون من حسنه و جماله و أنواره و قيل إنه لقى عبد اللّٰه فى زمانه ما لقى يوسف الصديق فى زمانه و ذلک من عداوة اليهود و جرت عليه أمور عظيمة و أحوال جسيمة. فلما كملت لعبد المطلب عشرة أولاد ذكورا و ولد له الحارث فصاروا أحد عشر ولدا ذكرا فذكر نذره الذى نذر و العهد الذى عاهد لئن بلغت أولادى أحد عشر ولدا ذكورا لأقربن أحدهم لوجه اللّٰه تعالى فجمع عبد المطلب أولاده بين يديه و صنع لهم طعاما و جمعهم حوله و اغتم لذلک غما شديدا ثم قال لهم يا أولادى إنكم كنتم تعلمون أنكم عندى بمنزلة واحدة و أنتم الحدقة من العين و الروح بين الجنبين و لو أن أحدكم أصابته شوكة لساءنى ذلک و لكن حق اللّٰه أوجب من حقكم و قد عاهدته و نذرت له متى رزقنى اللّٰه أحد عشر ولدا ذكرا لأنحرن أحدهم قربانا و قد أعطانى ما سألته و بقى الآن ما عاهدته و قد جمعتكم لأشاوركم فما أنتم قائلون فجعل بعضهم ينظر إلى بعض و هم سكوت لا يتكلمون فأول من تكلم منهم عبد اللّٰه أبو رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و كان أصغر أولاده فقال يا أبت أنت الحاكم علينا و نحن أولادک و فى طوع يدک و حق اللّٰه أوجب من حقنا و أمره أوجب من أمرنا و نحن لک طائعون و صابرون على حكم اللّٰه و حكمک و قد رضينا بأمر اللّٰه و أمرک و صبرنا على حكم اللّٰه و حكمک و نعوذ بالله من مخالفتک فشكره أبوه و كان لعبد اللّٰه فى ذلک اليوم

إحدى عشرة سنة فلما سمع أبوه كلامه بكى بكاء شديدا حتى بل لحيته
من دموعه ثم قال لهم يا أولادى ما الذى تقولون فقالوا له سمعنا و أطعنا
فافعل ما بدا لک و لو نحرتنا عن آخرنا فكيف واحدا منا فشكرهم على
مقالتهم ثم قال لهم يا بنى امضوا إلى أمهاتكم و أخبروهن بما قلت لكم
و قولوا لهن يغسلنكم و يكحلنكم و يطيبنكم و البسوا أفخر ثيابكم و
ودعوا أمهاتكم وداع من لا يرجع أبدا فتفرقوا إلى أمهاتهم و أخبروهن بما
قال لهم أبوهم ففاضت لأجل ذلک العيون و ترادفت الأحزان قال ثم إن
عبد المطلب بات تلک الليلة مهموما مغموما لم يطعم طعاما و لم يشرب
شرابا و لم يغمض عينا حتى طلع الفجر ثم لبس أفخر أثوابه و تردى
برداء آدم عليه السلام و تنعل بنعل شيث عليه السلام و تختم بخاتم
نوح عليه السلام و أخذ بيده خنجرا ماضيا ليذبح به بعض أولاده و خرج
يناديهم من عند أمهاتهم واحدا واحدا فأقبلوا إليه مسرعين و قد تزينوا
بأحسن الزينة فلم يتأخر غير عبد الله لأنه كان أصغرهم فسألهم عنه
فقالوا لا نعلمه منهم أحد فخرج إليه بنفسه حتى ورد منزل فاطمة زوجته
فأخذه بيده فتعلقت به أمه فجعل أبوه يجذبه منها و هى تجذبه منه و
هو يريد أباه و هو يقول يا أماه اتركينى أمضى مع أبى ليفعل بى‌ما يريد
فتركته و شقت جيبها و صرخت و قالت لفعلک يا أبا الحارث فعل لم
يفعله أحد غيرک فكيف تطيب نفسک بذبح ولدک و إن كان و لا بد من
ذلک فخل عبد الله لأنه طفل صغير و ارحمه لأجل صغره و لأجل هذا
النور الذى فى غرته فلم يكترث بكلامها ثم جذبه من يدها فقامت عند
ذلک تودعه فضمته إلى صدرها و قالت حاشاک يا رب أن يطفئ نورک و
قد قلت حيلتى فيک يا ولدى وا حزنا عليک يا ولدى ليتنى قبل غيبتک
عنى و قبل ذبحک يا ولدى غيبت تحت الثرى لئلا أرى فيک ما أرى و لكن
ذلک بالرغم منى لا بالرضا سوقک من عندى من غير اختيارى فلما سمع

ذلك أبوه بكى بكاء شديدا حتى غشى عليه و تغير لونه فقال عبد الله لأمه دعينى أمضى مع أبى فإن اختارنى ربى كنت راضيا سامحا ببذل روحى له و إن كان غير ذلك عدت إليك فأطلقته أمه فمشى وراء أبيه و جملة أولاده إلى الكعبة فارتفعت الأصوات من كل ناحية و أقبلوا ينظرون ما يصنع عبد المطلب بأولاده و أقبلت اليهود و الكهنة و قالوا لعله يذبح الذى نخافه ثم عزم على القرعة بينهم و جاء بهم جميعا للمنحر و بيده خنجر يلوح الموت من جوانبه ثم نادى بأعلى صوته يسمع القريب و البعيد و قال اللهم رب هذا البيت و الحرم و الحطيم و زمزم و رب الملائكة الكرام و رب جملة الأنام اكشف عنا بنورك الظلام بحق ما جرى به القلم اللهم إنك خلقت الخلق بقدرتك و أمرتهم بعبادتك لا مانع منك إلا أنت و إنما يحتاج الضعيف إلى القوى و الفقير إلى الغنى يا رب و أنت تعلم أنى نذرت نذرا و عاهدتك عهدا على إن وهبتنى عشرة أولاد ذكور لأقربن لوجهك الكريم واحدا منهم وها أنا و هم بين يديك فاختر منهم من أحببت اللهم كما قضيت و أمضيت فاجعله فى الكبار و لا تجعله فى الصغار لأن الكبير أصبر على البلاء من الصغير و الصغير أولى بالرحمة اللهم رب البيت و الأستار و الركن و الأحجار و ساطح الأرض و مجرى البحار و مرسل السحاب و الأمطار اصرف البلاء عن الصغار ثم دعا بصاحب الجرائد فقدها فقذفها و كتب على كل واحدة اسم ولد ثم دعا بصاحب القداح و هى الأزلام التى ذكرها الله تعالى و كانوا يقسمون بها فى الجاهلية فأخذ الجرائد من يده و ساق أولاد عبد المطلب و قصد بهم الكعبة فأخذت أمهاتهم فى الصراخ و النياح و الشق للجيوب كل واحدة تبكى على ولدها و جميع الناس يبكون لبكائهم و جعل عبد المطلب يقوم مرة و يقعد أخرى و هو يدعو يا رب أسرع فى قضائك فتطاولت الأعناق و فاضت العبرات و اشتدت الحسرات فبينما هم فى ذلك و إذا

بصاحب القداح قد خرج من الكعبة و هو قابض على عبد اللّٰه أبى رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و قد جعل رداءه فى عنقه و هو يجره و قد زالت النضارة من وجهه و اصفر لونه و ارتعدت فرائصه و قال له يا عبد المطلب هذا ولدک قد خرج عليه السهم فإن شئت فاذبحه أو اترکه فلما سمع کلامه خر مغشيا عليه و وقع إلى الأرض و خرج بقية أولاده من الكعبة و هم يبكون على أخيهم و كان أشدهم عليه حزنا أبو طالب لأنه شقيقه من أمه و أبيه و كان لا يصبر عنه ساعة واحدة و كان يقبل غرته و موضع النور من وجهه و يقول يا أخى ليتنى لا أموت حتى أرى ولدک الوارث لهذا النور الذى فضله اللّٰه على الخلق أجمعين الذى يغسل الأرض من الدنس و يزيل دولة الأوثان و يبطل كهانة الكهان.

فلما ولد النبى صلى اللّٰه عليه و آله كان يحبه أبو طالب حبا شديدا و يقول له فدتک نفسى يا ابن أخى يا ابن الذبيحين إسماعيل و عبد اللّٰه.

رجعنا إلى الحديث الأول ثم لما أفاق عبد المطلب سمع البكاء من الرجال و النساء من كل ناحية فنظر و إذا فاطمة بنت عمرو أم عبد اللّٰه و هى تحثو التراب على وجهها و تضرب على صدرها فلما نظر إليها عبد المطلب لم يجد صبرا و قبض على يد ولده و أراد أن يذبحه فتعلقت به سادات قريش و بنو عبد مناف فصاح بهم صيحة منكرة و قال يا ويلكم لستم أشفق على ولدى منى و لكن أمضى حكم ربى و أبو طالب متعلق بأذيال عبد اللّٰه و هو يبكى و يقول لأبيه اترک أخى و اذبحنى مكانه فإنى راض أن أكون قربانک لربک فقال عبد المطلب ما كنت بالذى أتعرض على ربى و أخالف حكمه فهو الآمر و أنا المأمور ثم اجتمع أكابر قومه و عشيرته و قالوا له يا عبد المطلب عد إلى صاحب القداح مرة ثانية فعسى أن يقع السهم فى غيره و يقضى اللّٰه ما فيه الفرج فعاد ثانية فعاد السهم على

عبد الله فقال عبد المطلب قضى الأمر و رب الكعبة ثم ساق ولده عبد الله إلى المنحر و الناس من ورائه صفوف فلما وصل المنحر عقل رجليه فعند ذلک ضربت أمه وجهها و نشرت شعرها و مزقت أثوابها ثم أضجعه و هو ذاهل لا يدرى ما يصنع مما بقلبه من الحزن فلما رأته أمه أنه لا محالة عازم على ذبحه مضت مسرعة إلى قومها و هى قد اضطربت جوارحها لما رأت عبد المطلب قد أضجع عبد الله ولده ليذبحه و هو لا يسمع عذل عاذل و لا قول قائل و ضجت الملائكة بالتسبيح و نشرت أجنحتها و نادى جبرئيل و تضرع إسرافيل و هم يستغيثون إلى ربهم فقال الله يا ملائكتى إنى بكل شى ء عليم و قد ابتليت عبدى لأنظر صبره على حكمى فبينما عبد المطلب كذلک إذ أتاه عشرة رجال عراة حفاة فى أيديهم السيوف و حالوا بينه و بين ولده فقال لهم ما شأنكم قالوا له لا ندعک تذبح ابن أختنا و لو قتلتنا عن آخرنا و لقد كلفت هذه المرأة ما لا تطيق و نحن أخواله من بنى مخزوم فلما رآهم قد حالوا بينه و بين ولده رفع رأسه إلى السماء و قال يا رب قد منعونى أن أمضى حكمک و أوفى بعهدک فاحكم بينى و بينهم بالحق و أنت خير الحاكمين فبينما هم كذلک إذ أقبل عليهم رجل من كبار قومه يقال له عكرمة بن عامر فأشار بيده إلى الناس أن اسكتوا ثم قال يا أبا الحارث اعلم أنک قد أصبحت سيد الأبطح فلو فعلت بولدک هذا لصار سنة بعدک يلزمک عارها و شنارها و هذا لا يليق بک فقال أ ترى يا عكرمة أ غضب ربى قال إنى أدلک على ما فيه الصلاح قال ما هو يا عكرمة قال إن معنا فى بلادنا كاهنة عارفة ليس فى الكهان أعرف منها تحدث بما يكون فى ضمائر الناس و ما يخفى فى سرائرهم و ذلک أن لها صاحبا من الجن يخبرها بذلک فلما سمع كلامه سكن ما به فأجمع رأيهم على ذلک فقالوا يا أبا الحارث لقد تكلم عكرمة بالصواب فأخذ عبد المطلب ولده و أقبل إلى

منزله و أخذ أهبة السفر إلى الكاهنة و أخذ معه هدية عظيمة و كان اسم الكاهنة أم ملخان فلما كان بعد ثلاثة أيام خرج عبد المطلب فى قومه إلى الكاهنة فتقدم عبد المطلب إليها بعد أن دفع إليها الهدية فسألها عن أمره فقالت انزلوا و غدا أظهر لكم العجب فلما كان غداة غد اجتمعوا عندها فأنشأت تقول.

يا مرحبا بالفتية الأخيار***الساكنى البيت مع الأستار

قد خلقوا من صلصل الفخار***و من صميم العز و الأنوار

خذوا بقولى صح فى الآثار***أنبئكم بالعلم و الأخبار

أهل الضياء و النور و الفخار***من هاشم سماه فى الأقدار

قد رام من خالقه الجبار***أن يعطه عشرا من الأذكار

من غير ما نقص بإذن البارى*** فواحد ينحره للأنذار

ثم إنها التفتت إلى عبد المطلب و قالت له أنت الناذر قال نعم جئناك لتنظرى فى أمرنا و تعملى الحيلة فى ولدنا فقالت و رب البنية و ناصب الجبال المرسية و ساطح الأرض المدحية إن هذا الفتى الذى ذكرتموه سوف يعلو ذكره و يعظم أمره و إنى سأرشدكم إلى خلاصه فكم الدية عندكم قالوا عشرة من الإبل قالت ارجعوا إلى بلدكم و استقسموا بالأزلام على عشرة من الإبل و على ولدكم فإن خرج عليه السهم فزيدوا عشرة أخرى و ارموا عليها بالسهام فإن خرج عليه دونها فزيدوا عشرة أخرى هكذا إلى المائة فإن لم تخرج على الإبل اذبحوا ولدكم ففرح القوم و رجعوا إلى مكة و أقبل عبد المطلب على ولده يقبله فقال عبد اللّٰه يعز على يا أبتاه شقاؤک من أجلى و حزنک على ثم أمر عبد المطلب أن يخرج كل ما معه من الإبل فأحضرت و أرسل إلى بنى عمه أن يأتوا بالإبل على

قدر طاقتهم و قال إن أراد الله بي‌خيرا وقاني في ولدي و إن كان غير ذلک فحكمه ماض فجعل أهل مكة يسوقون له كل ما معهم من الإبل و أقبل عبد المطلب على فاطمة أم عبد الله و قد أقرحت عيناها بالبكاء فأخبرها بذلک ففرحت و قالت أرجو من ربي أن يقبل مني الفداء و يسامحني في ولدي و كانت ذات يسار و مال كثير و كانت أمها سرحانة زوجة عمرو المخزومي و كانت كثيرة الأموال و الذخائر و كان لها جمال تسافر إلى العراق و جمال تسافر إلى الشام فقالت على بمالي و مال أمي و لو طلب مني ربي ألف ناقة لقدمتها إليه و على الزيادة فشكرها عبد المطلب و قال أرجو أن يكون في مالي ما يرضي ربي و يفرج كربي و أما الناس بمكة ففي فرح و سرور و بات عبد المطلب فرحا مسرورا ثم أقبل إلى الكعبة و طاف بها سبعا و هو يسأل الله تعالى أن يفرج عنه فلما طلع الصباح أمر رعاة الإبل أن يحضروها فأحضروها و أخذ عبد المطلب ابنه فطيبه و زينه و ألبسه أفخر أثوابه و أقبل به إلى الكعبة و في يده الحبل و السكين فلما رأته أمه فاطمة قالت يا عبد المطلب ارم ما في يدک حتى يطمئن قلبي قال إني قاصد إلى ربي أسأله أن يقبل مني الفداء في ولدي فإن نفدت أموالي و أموال قومي ركبت جوادي و خرجت إلى كسرى و قيصر و ملوک الهند و الصين مستطعما على وجهي حتى أرضي ربي و أنا أرجو أن يفديه كما فدى أبي إسماعيل من الذبح و سار إلى الكعبة و الناس حوله ينظرون فقال لهم يا معاشر من حضر إياكم أن تعودوا إلي في ولدي كما فعلتم بالأمس و تحولوا بيني و بين ذبح ولدي ثم إنه قدم عشرة من الإبل و أوقفها و تعلق بأستار الكعبة و قال اللهم أمرک نافذ ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد الله فقال عبد المطلب لربي القضاء فزاد على الإبل عشرة و أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد الله فقال أشراف قريش لو قدمت

غيرک يا عبد المطلب لكان خيرا فإنا نخشى أن يكون ربک ساخطا عليک فقال لهم إن كان الأمر كما زعمتم فالمسى ء أولى بالاعتذار ثم قال اللهم إن كان دعائى عنک قد حجب من كثرة الذنوب فإنک غفار الذنوب كاشف الكروب تكرم على بفضلک و إحسانک ثم زاد عشرة أخرى من الإبل و رمق بطرفه نحو السماء و قال اللهم أنت تعلم السر و أخفى و أنت بالمنظر الأعلى اصرف عنا البلاء كما صرفته عن إبراهيم الذى وفى ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فقال عبد المطلب إن هذا لشى ء يراد ثم قال لعل بعد العسر يسرا ثم أضاف إلى الثلاثين عشرة أخرى فقال.

يا رب هذا البيت و العباد***إن بنى أقرب الأولاد

و حبه فى السمع و الفؤاد***و أمه صارخة تنادى

فوقّه من شفرة الحداد***فإنه كالبدر فى البلاد

ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فقال عبد المطلب كيف أبذل فيک يا ولدى الفداء و قد حكم فيک الرب بما يشاء ثم أضاف إلى الأربعين عشرة أخرى و أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فقالت أمه يا عبد المطلب أريد منک أن تتركنى أسأل اللّٰه فى ولدى فعسى أن يرحمنى و يرحم ضعفى و حالتى هذه فقامت فاطمة و أضافت إلى الخمسين عشرة أخرى و قالت يا رب رزقتنى ولدا و قد حسدنى عليه أكثر الناس و عاندنى فيه و قد رجوته أن يكون لى سندا و عضدا و أن يوسدنى فى لحدى و يكون ذكرى بعدى فعارضنى فيه أمرک و أنت تعلم يا رب أنه أحب أولادى إلى و أكرمهم لدى و إنى يا رب فديته بهذه الفداء فاقبلها و لا تشمت بىالأعداء ثم أمرت صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على

عبد اللّٰه فقال عبد المطلب إن لكل شى ء دليلا و نهاية و هذا الأمر ليس لى و لا لک فيه حيلة فلا تعودى إلى التعرض فى أمرى ثم أضاف إلى الستين عشرة أخرى فقال اللهم منک المنع و منک العطاء و أمرک نافذ كما تشاء و قد تعرضت عليک بجهلى و قبيح عملى فلا تؤاخذنى و لا تخيب أملى ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فعند ذلک ضج الناس بالبكاء و النحيب فقال عبد المطلب ما بعد المنع إلا العطاء و ما بعد الشدة إلا الرخاء و أنت عالم السر و أخفى ثم ضم إلى السبعين عشرة أخرى و أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فأخذ عبد المطلب الحبل و السكين بيده و همّ الناس أن يمنعوه مثل المرة الأولى فقال لهم أقسمت بالله إن عارضنى فى ولدى أحد لأضربن نفسى بهذا السكين و أذبح نفسى اتركونى حتى أنفذ حكم ربى فأنا عبده و ولدى عبده يفعل بنا ما يشاء و يحكم ما يريد فأمسک الناس عنه ثم أضاف إلى الثمانين عشرة و جعل يقول يا رب إليک المرجع و أنت ترى و تسمع ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم على عبد اللّٰه فوقع عبد المطلب مغشيا عليه فلما أفاق قال وا غوثاه إليک يا رب و جذب ابنه للذبح و ضجت الناس بالبكاء و العويل رجالا و نساء فعند ذلک صاح عبد اللّٰه فى وثاقه و قال يا أبت أ ما تستحيى من اللّٰه كم ترد أمره و تلح عليه هلم إلى فانحرنى فإنى قد خجلت من تعرضک إلى ربک فى حقى فإنى صابر على قضائه و حكمه و إن كنت يا أبت لا تقدر على ذلک من رقة قلبک على يا أبتاه فخذ بيدى و رجلى و اربطهما بعضهما إلى بعض و غط وجهى لئلا ترى عينک عينى و اقبض ثيابک عن دمى لكيلا تتلطخ بالدم فتكون إذا لبست أثوابک تذكرک الحزن على يا أبت و أوصيک يا أبتاه بأمى خيرا فإنى أعلم أنها بعدى هالكة لا محالة من أجل حزنها على فسكنها و سكن

دمعتها و إنى أعلم أنها لا تلتذ بعدى بعيش و أوصيك بنفسك خيرا فإن
خفت ذلك فغمض عينيك فإنك تجدنى صابرا ثم قال عبد المطلب يعز
على يا ولدى كلامك هذا ثم بكى حتى اخضلت لحيته بالدموع ثم قال
يا قوم ما تقولون كيف أتعرض على ربى فى قضائه و إنى أخاف أن ينتقم
منى ثم قام و نهض إلى الكعبة فطاف بها سبعا و دعا الله و مرغ وجهه
و زاد فى دعائه و قال يا رب أمض أمرك فإنى راغب فى رضاك ثم زاد على
الإبل عشرة فصارت مائة و قال من أكثر قرع الباب يوشك أن يفتح له
ثم قال رب ارحم تضرعى و توسلى و كبرى ثم أمر صاحب القداح أن
يضربها فضربها فخرج السهم على الإبل فنزع الناس عبد الله من يد أبيه
و أقبلت الناس من كل مكان يهنئونه بالخلاص و أقبلت أمه و هى تعثر
فى أذيالها فأخذت ولدها و قبلته و ضمته إلى صدرها ثم قالت الحمد
لله الذى لم يبتلنى بذبحك و لم يشمت بىالأعداء و أهل العناد فبينما
هم كذلك إذ سمعوا هاتفا من داخل الكعبة و هو يقول قد قبل الله
منكم الفداء و قد قرب خروج المصطفى فقالت قريش بخ بخ لك يا أبا
الحارث هتفت بك و بابنك الهواتف و هم الناس بذبح الإبل فقال عبد
المطلب مهلا أراجع ربى مرة أخرى فإن هذه القداح تصيب و تخطئ و قد
خرجت على ولدى تسع مرات متواليات و هذه مرة واحدة فلا أدرى ما
يكون من الثانية اتركونى أعاود ربى مرة واحدة فقالوا له افعل ما تريد
ثم إنه استقبل الكعبة و قال اللهم سامع الدعاء و سابغ النعم و معدن
الجود و الكرم فإن كنت يا مولاى مننت على بولدى هبة منك فأظهر لنا
برهانه مرة ثانية ثم أمر صاحب القداح أن يضربها فضربها فخرج السهم
على الإبل فأخذت فاطمة ولدها و ذهبت به إلى بيتها و أتى إليه الناس
من كل جانب و مكان سحيق و فج عميق يهنئونها بمنة الله عليه السلام
ثم أمر عبد المطلب أن تنحر الإبل فنحرت عن آخرها و تناهبها الناس و

قال لهم لا تمنعوا منها الوحوش و الطير و انصرف فجرت سنة فى الدية مائة من الإبل إلى هذا الزمان و مضى عبد المطلب و أولاده فلما رأته الكهنة و الأحبار و قد تخلص خاب أملهم فقال بعضهم لبعض تعالوا نسع فى هلاكه من حيث لا يشعر به أحد فقال كبيرهم و كان يسمى ربيان و كانوا له سامعين فقال لهم اعملوا طعاما و ضعوا فيه سما ثم ابعثوا به إلى عبد المطلب على حال الهدية إكراما لخلاص ولده فعزم القوم على ذلک فصنعوا طعاما و وضعوا فيه سما و أرسلوه مع نساء متبرقعات إلى بيت عبد المطلب و هن خافيات أنفسهن بحيث لا تعلم إحداهن فقرعوا الباب فخرجت إليهم فاطمة و رحبت بهن و قالت من أين أنتن قلن لها نحن من قرابتک من بنى عبد مناف دخل علينا السرور لخلاص ابنک فأخذت فاطمة منهن الطعام و أقبلت إلى عبد المطلب فقال من أين هذا فذكرت له الخبر فقال عبد المطلب هلموا إلى ما خصكم به قرابتكم فقاموا و أرادوا الأكل منه و إذا بالطعام قد نطق بلسان فصيح و قال لا تأكلوا منى فإنى مسموم و كان هذا من دلائل نور رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله فامتنعوا من أكله و خرجوا يقتفون النساء فلم يروا لهن أثرا فعلموا أنه مكيدة من الأعداء فحفروا للطعام حفيرة و وضعوه فيها. و قال أبو الحسن البكرى حدثنا أشياخنا و أسلافنا الرواة لهذا الحديث أنه لما قبل اللّٰه الفداء من عبد المطلب فى ولده عبد اللّٰه فرح فرحا شديدا فلما لحق عبد اللّٰه ملاحق الرجال تطاولت إليه الخطاب و بذلوا فى طلبه الجزيل من المال كل ذلک رغبة فى نور رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و لم يكن فى زمانه أجمل و لا أبهى و لا أكمل منه و كان إذا مر بالناس فى النهار يشمون منه رائحة المسک الأذفر و الكافور و العنبر و كان إذا مر بهم ليلا تضى ء من نوره الحنادس و الظلم فسموه أهل مكة مصباح الحرم و أقام عبد المطلب و ابنه عبد اللّٰه بمكة حتى

تزوج عبد اللّه بآمنة بنت وهب و كان السبب فى تزويجها به أن الأحبار اجتمعوا بأرض الشام و تكلموا فى مولد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و الدم الذى قد جرى من جبة يحيى بن زكريا عليه السلام كما تقدم ذكره فلما أيقنوا أنه قد قرب خروج صاحب السيف و ظهرت أنواره تشاوروا فيما بينهم و ساروا إلى حبر لهم و كان فى قرية من قرى الأردن و كانوا يقتبسون من علمه و كان ممن عمر فى زمانه فقصده القوم فلما وصلوا إليه قال لهم ما الذى أزعجكم قالوا له إنا نظرنا فى كتبنا فوجدنا صفة هذا الرجل السفاک الذى تقاتل معه الأملاک و ما نلقى عند ظهوره من الأهوال و الهلاک و قد جئناک نشاورک فى أمره قبل ظهوره و علو ذكره قال يا قوم إن من أراد إبطال ما أراد اللّه فهو جاهل مغرور و إنه لكائن بكم و هذا الذى ذكرتم قد سبق أمره عند اللّه فكيف تقدرون على إبطاله و هو مبطل كهانة الكهان و مزيل دولة الصلبان و سيكون له وزير و قريب فلما سمعوا كلامه خافوا و حاروا فقام حبر من أحبارهم يقال له هيوبا بن داحورا و كان كافرا متمردا شديد البأس فقال لهم هذا رجل قد كبر و خرف و قل عقله فلا تسمعوا من قوله ثم قال لهم أ رأيتم الشجرة إذا قطعت من أصلها فهل تعود خضرا قالوا لا قال فإن قتلتم صاحبكم هذا الذى يخرج من صلبه هذا المولود فما الذى تخافون منه فقوموا هذه الساعة و خذوا معكم تجارة و سيروا إلى البلد الذى هو فيها يعنى مكة فإذا وصلتم دبرتم الحيلة فى هلاكه فتبعوا قوله و قالوا له أنت سيدنا قال لهم افعلوا ما آمركم به و أنا معكم بسيفى و رمحى و لكن ما أسير معكم حتى تعاهدونى فيعمد كل واحد منكم إلى

سيفه ليسقيه سما فأجابوه إلى ذلک و افترقوا ثم اجتمعوا بأيلة و خرجوا بجمالهم محملة بالتجارة و ساروا حتى وصلوا مكة فلما دخلوها سمعوا من ورائهم صوتا و هو يقول:

قصدتم لأزر القوم فى السر و الجهر***تريدون مكرا بالمعظم فى القدر

و من غالب الرحمن لا شک أنه***سيرميه باريه بقاصمة الظهر

ستضحون يا شر الأنام كأنكم***نعام أسيقت للذباحة و النحر

فلما سمعوا كلام الهاتف هالهم ذلک و هموا بالرجوع فقال لهم هيوبا لا تخافوا من كلام هذا الهاتف فإن هذا الوادى قد كثر فيه الكهان و الشياطين و إن هذا الهاتف هو شيطان قد علم قصدكم فعند ذلک تبادر القوم فكان كل من لقاهم يحدثهم بحسن عبد اللّٰه و جماله فوقع فى قلوبهم الكمد و الحسد فجعلوا يسومون متاعهم و لا يبيعون منه شيئا و إنما يريدون بذلک المقام بمكة و الحيلة فى قتل عبد اللّٰه فأقبل يوما عبد المطلب و هو قابض على يد ولده عبد اللّٰه و مر باليهود و كان عبد اللّٰه قد رأى رؤيا أفزعته فخرج مرعوبا إلى أبيه فقال ما أصابک يا بنى قال رؤيا هالتنى قال رأيت سيوفا مجردة فى أيدى قردة و هم قعود على أدبارهم و أنا أنظر إليهم و هم يهزون السيوف و يشيرون بها إلى فعلوت عنها فى الهواء فبينما أنا كذلک و إذا بنار قد نزلت من السماء فزادتنى خوفا و قلت كيف خلاصى منها فبينما أنا كذلک و إذا بالنار قد وقعت على القردة فأحرقتهم عن آخرهم فزادنى ذلک رعبا فقال له أبوه وقاک اللّٰه يا بنى شر ما تحاذر من الحساد و الأضداد فإن الناس يحسدونک على هذا النور الذى فى وجهک و لكن لو اجتمعت أهل الأرض إنسها و جنها لم يقدروا على شى ء لأنه وديعة من اللّٰه عز و جل لخاتم الأنبياء و هاهنا أحبار اليهود من الشام و فيهم الحكمة و المعرفة فقم معى حتى أقص عليهم رؤياک فقبض عبد المطلب على يد ولده عبد اللّٰه و دخلا عليهم فلما نظر إليه الأحبار و هو كأنه البدر المنير نظر بعضهم إلى بعض و قالوا هذا الذى نطلبه فقال لهم عبد المطلب يا معاشر اليهود جئنا

إليكم نخبركم برؤيا رآها ولدى هذا فقالوا له و ما ذا فقص عليهم الرؤيا فزادهم حنقا عليه و قال له هيوبا أيها السيد إنها أضغاث أحلام و أنتم سادات كرام ليس لكم معاند و لا مضاد ثم انصرف عبد المطلب بولده و أقاموا بعد ذلک أياما يريدون الحيلة فلم يجدوا إلى ذلک سبيلا و كان عبد الله مغرما بالصيد و كان إذا خرج إلى الصيد لا يرجع إلا ليلا و كان يخرج مع أبيه فلم يجدوا إلى ذلک سبيلا حتى خرج ذات يوم وحده فخرجوا وراءه من حيث لا يشعر بهم أحد فقال لهم هيوبا ما انتظاركم و قد خرج الذى تطلبونه فقالوا له إنا نخاف من فتيان مكة و فرسان بنى هاشم و هم لا يطاقون و قد ذلت لهم العمالقة و غيرهم و نخشى أن يشعروا بنا فلما سمع هيوبا مقالتهم قال خاب سعيكم فإذا كنتم هكذا فما الذى أتى بكم إلى هاهنا فلا بد من قتل هذا الغلام و لو طال عليكم المقام و لم تجدوا يوما مثل هذا اليوم فإذا قتلناه و خفتم التهمة به فعلى ديته و كانوا قد بعثوا عبدا من عبيدهم ينظر إلى أين يتوجه عبد الله فرجع العبد و أخبرهم أنه قد غاب بين الجبال و الشعاب و قد خرج من العمران و ليس عنده إنسان فعزم القوم على ما أملوه و جعلوا نصفا عند الأمتعة و النصف الآخر أخذوا السيوف تحت ثيابهم و خرجوا قاصدين عبد الله و العبد أمامهم حتى أوقفهم عليه و كان عبد الله قد صاد حمار وحش و هو يسلخه فنظر إلى القوم و قد أقبلوا عليه فقال لهم هيوبا هذا صاحبكم الذى خرجتم من أوطانكم فى طلبه فما أحس عبد الله إلا و قد أحاطوا به و كانوا قد افترقوا فرقتين و قالوا للذين خلفوهم عند متاعهم إذا دعوناكم أجيبونا مسرعين فلما أشرفوا على عبد الله و قد سدوا الطرقات و زعموا أنهم قد حكموا عليه فرفع عبد الله رأسه إلى السماء و دعا الله تعالى و أقبل إليهم و قال يا قوم ما شأنكم فو الله ما بسطت يدى إلى واحد منكم بمكروه أبدا فتطالبونى به و لا غصبت مالا

قط و لا قتلت أحدا فأقتل به فما حاجتكم فإن يكن سبقت منى فعلة سوء إليكم فأخبرونى حتى أعرفها و اليهود يومئذ تلثموا و لم يبين منهم إلا حماليق الحدق فلم يردوا عليه جوابا و أشار بعضهم إلى بعض و هموا بالهجوم عليه فجعل نبلة فى كبد قوسه و رمى بها نحوهم فأصابت رجلا منهم فوقع ميتا ثم رماهم بأربع نبال أصابت أربعة رجال فاشتغلوا عنه بأنفسهم فأخذ الخامسة ليرميهم بها و أنشأ يقول:

و لى همة تعلو على كل همة***و قلب صبور لا يروع من الحرب.

و لى نبلة أرمى بها كل ضيغم***فتنفذ فى اللبات و النحر و القلب

فأربعة منها أصابت لأربع***و لو كاثرونى صلت بالطعن و الضرب

أخذت نبالى ثم أرسلت بعضها***فصارت كبرق لاح فى خلل السحب

فلما سمعوا ذلک منه قال له هيوبا يا فتى احبس عنا نبالک فقد أسرفت فى فعالک و لقد قتلت منا رجالا من غير ذنب و لا سابقة سبقت منا إليک و نحن قوم تجار و نحن الذين وقفت علينا بالأمس مع أبيک و كان لنا عبد قد هرب منا فلما رأيناک أنكرناک فعند ما عرفناک أنک عبد اللّه فنحن ما لنا معک طلابة و إنک لأعز الخلق علينا و أكرمهم لدينا فامض لسبيلک فقد سمحنا لک بما فعلت فينا فقال لهم يا ويلكم ما الذى تبين لكم منى أنى عبدكم فهل عبدكم مثلى أو صفته صفتى أو له نور كنورى فقالوا له إنما دخلنا الشک و أنت اللّه إنما أردنا أن نعلم حقيقة الحال فقال لهم عبد اللّه هيهات لقد أجهدتم أنفسكم فى هلاكى فهرب منهم جماعة و التجئوا إلى جبل و ظنوا أنهم قد نجوا فإذا أتاهم أمر اللّه فسقطت عليهم قطعة من الجبل فسدت عليهم المضيق فلم يجدوا مهربا و لحقهم عبد المطلب و أصحابه و الفرقة التى كانت من الجانب

الآخر مع هيوبا قتلوا منهم أناسا كثيرة و قال رجل منهم دعونا نصل مكة
و افعلوا فينا ما تريدون فإن لنا مع الناس أمتعة و أموالا كنا قد أخفيناها
و أنتم أحق بها خذوها و لا تقتلونا فكتفوهم عن آخرهم و أقبلوا بهم إلى
مكة و أقبل عبد المطلب على ولده يقبله و يقول يا ولدى لو لا وهب بن
عبد مناف أخبرنا بأمرک ما كنا علمنا و لكن الله تعالى يحفظک فلما
أشرفوا على مكة خرج الناس يهنئونهم بالسلامة و إذا باليهود مكتوفين
فجعل جملة الناس يرمونهم بالحجارة فقام لهم عبد المطلب و قال
أرسلوا بهم إلى دار وهب حتى يستقصوا على أموالهم و لم يبق لهم شى
ء فأرسلوهم إلى دار وهب فلما كان فى تلک الليلة أقبل وهب على زوجته
برة بنت عبد العزى و قال لها يا برة لقد رأيت اليوم عجبا من عبد الله
ما رأيته من أحد و هو يكر على هؤلاء القوم و كلما رماهم بنبلة قتل منهم
إنسانا و هو أجمل الناس وجها مما خصه الله تعالى من الضياء الساطع
فامضى إلى أبيه و اخطبيه لابنتنا و اعرضيها عليه فعسى أن يقبلها فإن
قبلها سعدنا سعادة عظيمة قالت له يا وهب إن رؤساء مكة و أبطال
الحرم و أشراف البطحاء قد رغبوا فيه فأبى عن ذلک و قد كاتبه ملوک
الشام و العراق على ذلک فأبى عليهم فكيف يتزوج بابنتنا و هى قليلة
المال قال لها إن لى عليهم اليد أننى أخبرتهم بأمر عبد الله مع هذا
اليهود ثم إن برة قامت و لبست أفخر أثوابها و خرجت حتى أتت دار عبد
المطلب فوجدته يحدث أولاده بالخبر فقالت أنعم الله مساءكم و دامت
نعماؤكم فرد عليها عبد المطلب التحية و الإكرام و قال لها لقد سلف
لبعلک اليوم علينا يد لا نقدر أن نكافيه أبدا و له أياد بالغة بذلک و
سنجازيه بما فعل إن شاء الله تعالى فطمعت برة فى كلامه ثم قال بلغى
بعلک عنا التحية و الإكرام و قولى له إن كان له لدينا حاجة تقضى إن
شاء الله مهما كانت فقالت له برة يا أبا الحارث قد طلبنا تعجيل المسرة

و قد علمنا أن ملوک الشام و العراق و غيرهم تطاولت إليكم و قد رغبوا فى ولدكم يطلبون أولادكم و أنواركم المضيئة و نحن أيضا طمعنا فيمن طمع فى ولدكم عبد اللّٰه و رجوناه مثل من رجا و قد رجا وهب أن يكون عبد اللّٰه بعلا لابنتنا و قد جئناكم طامعين و راغبين فى النور الذى فى وجه ولدكم عبد اللّٰه و نسألكم أن تقبلونا فإن كان مالها قليلا فعلينا ما نجملها به و هى هدية منا لابنک عبد اللّٰه فلما سمع عبد المطلب كلامها نظر إلى ولده و كان قبل ذلک إذا عرض عليه التزويج من بنات الملوک يظهر فى وجهه الامتناع و قال أبوه ما تقول يا بنى فيما سمعت فو اللّٰه ما فى بنات أهل مكة مثلها لأنها محتشمة فى نفسها طاهرة مطهرة عاقلة دينة فسكت عبد اللّٰه و لم يرد جوابا فعلم أبوه أنه قد مال إليها فقال عبد المطلب قد قبلنا دعوتكم و أجبنا و رضينا بابنتكم قالت فاطمة زوجة عبد المطلب أنا أمضى معک إليها حتى أنظر إلى آمنة فإن كانت تصلح لولدى رضينا بها فرجعت برة مسرورة بما سمعت ثم سارت إلى زوجها مسرعة و بشرته و سمعت أم آمنة هاتفا فى الطريق يقول بخ بخ لكم يا معشر أهل الصفا قد قرب خروج المصطفى فدخلت على زوجها فقال و ما وراءک قالت لقد سعدت سعادة علا قدرک فى جملة العالمين اعلم أن عبد المطلب قد رضى بابنتک و لكن مع الفرح ترحة قال و ما هى قالت إن فاطمة خارجة تنظر إلى ابنتک آمنة فإن رضيت بها و إلا لم يكن شيئا و إنى أخاف أن لا ترضى بها فقال لها وهب بن عبد مناف اخرجى هذه الساعة إلى ابنتک و زينيها و ألبسيها أفخر الثياب و قلديها أفخر ما عندک فعسى و لعل فعمدت برة إلى بنتها و ألبستها أفخر ما عندها من الثياب و الحلى و ضفرت شعرها و أرخت ذوائبها على أكتافها و قالت لها يا ابنتى إذا أتتک فاطمة فتأدبى لها أحسن الأدب و ارغبى فى النور الذى فى وجه ولدها عبد اللّٰه فبينما هما فى ذلک إذ أقبلت فاطمة و خرج

وهب من المنزل و إذا بعبد المطلب فأدخلوا فاطمة فقامت لها آمنة إجلالا و تعظيما و رحبت بها أحسن المرحب فنظرت إليها فاطمة و إذا بها قد كساها الله جمالا لا يوصف فلما رأت فاطمة ذلک الحسن و الجمال و قد أضاء من نور وجهها ذلک المجلس قالت فاطمة يا برة ما كنت عهدت أن آمنة على هذه الصورة و لقد رأيتها قبل ذلک مرارا فقالت برة يا فاطمة كل ذلک ببركتكم علينا ثم خاطبت فاطمة آمنة و إذا هی أفصح نساء أهل مكة فقامت فاطمة و أتت إلى عبد المطلب و عبد الله و قالت يا ولدی ما فی بنات العرب مثلها أبدا و لقد ارتضيتها و إن الله تعالى لا يودع هذا النور إلا فی مثل هذه.

و لما وقع الحديث بين وهب و بين عبد المطلب فی أمر ابنته آمنة قال وهب يا أبا الحارث هذه آمنة هدية منی إليک بغير صداق معجل و لا مؤجل فقال عبد المطلب جزيت خيرا و لا بد من صداق و يكون بيننا و بينک من يشهد به من قومنا ثم إن عبد المطلب هم أن يمد إليه شيئا من المال ليصلح به شأنها إذ سمع همهمة و أصواتا فوثب وهب و سيفه مسلول ثم قاموا جميعا قال أبو الحسن البكری و كان سبب ذلک أن اليهود الذين كانوا محبوسين فی دار وهب خدعهم الشيطان و زين لهم هيوبا أنكم مقتولون لا محالة فقوموا جميعا و خاطروا بأنفسكم على عبد المطلب و ابنه عبد الله فإن الموت قد وقع بكم و اهربوا على وجوهكم ثم إن هيوبا تمطى فی كتافه فقطعه ثم حل جملة أصحابه فلما خصلهم قالوا بم نهجم عليهم و ليس معنا سلاح فقال هيوبا نهجم عليهم بالحجارة هجمة رجل واحد و هم غافلون فسار القوم و أقبلوا و عبد المطلب و ولده عبد الله و وهب فی دار وهب و المصباح عندهم و اليهود يرونهم و هم لا يرون اليهود فرموهم بالحجارة التی كانت معهم فرد الله تعالى عليهم الحجارة فهشمت وجوههم و منهم من وقع حجره فی رأسه

و منهم من وقع فى صدره و ذلک بقدرة اللّٰه تعالى لأجل النور الذى فى
وجه عبد اللّٰه فحمل عليهم عبد المطلب و من كان معه فقتلوهم عن
آخرهم و كان عبد المطلب لا يفارقه سيفه حيث ما توجه و بعد ذلک
خرج عبد المطلب و ولده و زوجته إلى منزلهم و قالوا يا وهب إذا كان فى
غداة غد جمعنا قومنا و قومک ليشهدون بما يكون من الصداق فقال
جزاک اللّٰه خيرا فلما طلع الفجر أرسل عبد المطلب إلى بنى عمه ليحضروا
خطبتهم و لبس عبد المطلب أفخر أثوابه و جمع وهب أيضا قرابته و بنى
عمه فاجتمعوا فى الأبطح فلما أشرف عليهم الناس قاموا إجلالا لعبد
المطلب و أولاده فلما استقر بهم المجلس خطبوا خطبتهم و عقدوا عقد
النكاح و قام عبد المطلب فيهم خطيبا فقال الحمد لله حمد الشاكرين
حمدا أستوجبه بما أنعم علينا و أعطانا و جعلنا لبيته جيرانا و لحرمه
سكانا و ألقى محبتنا فى قلوب عباده و شرفنا على جميع الأمم و وقانا
شر الآفات و النقم و الحمد لله الذى أحل لنا النكاح و حرم علينا السفاح
و أمرنا بالاتصال و حرم علينا الحرام اعلموا أن ولدنا عبد اللّٰه هذا الذى
تعرفونه قد خطب فتاتكم آمنة بصداق معجل و مؤجل كذا و كذا فهل
رضيتم بذلک من ولدنا قال وهب قد رضينا منكم فقال عبد المطلب
اشهدوا يا من حضر ثم تصافحوا و تهانوا و تصافقوا و تعانقوا و أولم عبد
المطلب وليمة عظيمة فيها جميع أهل مكة و أوديتها و شعابها و سوادها
فأقام الناس فى مكة أربعة أيام. قال أبو الحسن البكرى و لما تزوج عبد
اللّٰه بآمنة أقامت معه زمانا و النور فى وجهه لم يزل حتى نفذت مشية
اللّٰه تعالى و قدرته و أراد أن يخرج خيرة خلقه محمدا رسول اللّٰه و أن
يشرف به الأرض و ينورها بعد ظلامها و يطهرها بعد تنجيسها أمر اللّٰه
تعالى جبرئيل عليه السلام أن ينادى فى جنة المأوى أن اللّٰه جل جلاله
قد تمت كلمته و مشيته و أن الذى وعده من ظهور البشير النذير السراج

المنير الذى يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر و يدعو إلى اللّٰه و هو صاحب الأمانة و الصيانة يظهر نوره فى البلاد و يكون رحمة على العباد و من أحبه بشر بالشرف و الحباء و من أبغضه بسوء القضاء و هو الذى عرض عليكم من قبل أن يخلق آدم عليه السلام الذى يسمى فى السماء أحمد و فى الأرض محمدا و فى الجنة أبا القاسم فأجابته الملائكة بالتسبيح و التهليل و التقديس و التكبير لله رب العالمين و فتحت أبواب الجنان و غلقت أبواب النيران و أشرفت الحور العين و سبحت الأطيار على رءوس الأشجار فلما فرغ جبريل من أهل السماوات أمره اللّٰه أن ينزل فى مائة ألف من الملائكة إلى أقطار الأرض و إلى جبل قاف و إلى خازن السحاب و جملة ما خلق اللّٰه يبشرهم بخروج رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله ثم نزل إلى الأرض السابعة فأخبرهم بخبره و من أراد اللّٰه به خيرا ألهمه محبته و من أراد به شرا ألهمه بغضه و زلزلت الشياطين و صفدت و طردت عن الأماكن التى كانوا يسترقون فيها السمع و رجموا بالشهب.

قال صاحب الحديث و لما كانت ليلة الجمعة عشية عرفة و كان عبد اللّٰه قد خرج هو و إخوته و أبوه فبينما هم سائرون و إذا بنهر عظيم فيه ماء زلال و لم يكن قبل ذلك اليوم هناك ماء فبقى عبد المطلب و أولاده متعجبين فبينما عبد اللّٰه كذلك إذ نودى يا عبد اللّٰه اشرب من هذا النهر فشرب منه و إذا هو أبرد من الثلج و أحلى من العسل و أزكى من المسك فنهض مسرعا و التفت إلى إخوته فلم يروا للنهر أثرا فتعجبوا منه ثم إن عبد اللّٰه مضى مسرعا إلى منزله فرأته آمنة طائشا فقالت له ما بالك صرف اللّٰه عنك الطوارق

فقال لها قومی فتطهری و تطیبی و تعطری و اغتسلی فعسی اللّٰه أن یستودعک هذا النور فقامت و فعلت ما أمرها ثم جاءت إلیه فغشیها تلک اللیلة المبارکة فحملت برسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فانتقل النور من وجه عبد اللّٰه فی ساعته إلی آمنة بنت وهب قالت آمنة لما دنا منی و لا مسنی أضاء منه نور ساطع و ضیاء لامع فأنارت منه السماء و الأرض فأدهشنی ما رأیت و کانت آمنة بعد ذلک یری النور فی وجهها کأنه المرآة المضیئة.

النشیش صوت الماء و غیره إذا غلا و الإراض بالکسر بساط ضخم من صوف أو وبر و انحاز عنه عدل و انحاز القوم ترکوا مراکزهم و الترح بالتحریک ضد الفرح و الأروع من الرجال الذی یعجبک حسنه الذابل الرمح الرقیق و السمیدع بالفتح السید الموطأ الأکناف و الصحاصح جمع الصحصاح و هو المکان المستوی و الجندل الحجارة و الاسمهرار الصلابة و الشدة قوله دهینا أی أصابتنا الداهیة و الدرقة الترس و الغیداق الکریم و الضیغم الأسد.

أقول: إنما أوردت هذا الخبر مع غرابته و إرساله للاعتماد علی مؤلفه و اشتماله علی کثیر من الآیات و المعجزات التی لا تنافیها سائر الأخبار بل تؤیدها و اللّٰه تعالی یعلم.

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و چه بد فرجامی است!

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِی تَفُورُ

هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می‌شنوند، در حالی که پیوسته فوران می‌کند!

تَكَادُ تَمَيزُ مِنَ الْغَيظِ كُلَّمَا أُلْقِی فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يأْتِكُمْ نَذِيرٌ

نزدیک است (دوزخ) از شدّت غضب پاره پاره شود. هر زمآن‌که گروهی در آن افکنده می‌شوند، نگهبانان دوزخ از آن‌ها می‌پرسند: «مگر بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟!»

قَالُوا بَلَیقَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَیءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ كَبِيرٍ

می گویند: «چرا، بیم دهنده ای به سراغ ما آمد، ولی ما (او را) تکذیب کردیم و گفتیم: «خداوند هرگز چیزی نازل نکرده، و شما در گمراهی بزرگی هستید.»

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِی أَصْحَابِ السَّعِيرِ

و می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.»

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ

این‌جاست که به گناه خود اعتراف می‌کنند. دور باشند دوزخیان (از رحمت خدا)!

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: قسم به خدایی که پیغمبر را صلّی اللَّه علیه و آله به راستی مبعوث کرده است! همانا عفریت‌ها و ابلیس‌ها بر سر مؤمن بیش از زنبورند بر سر گوشت، و مؤمن هم از کوه سخت‌تر است، با تیشه از کوه بکنند اما مؤمن از دینش دست نکشد.

امیر المؤمنین علیه السلام درباره آفرینش فرشتگان فرمود: « [بار خدایا! تو] فرشتگان را آفریدی و آنان را در آسمان‌هایت سُکنی دادی. سستی به آنان دست نمی‌دهد و دچار غفلت نمی‌شوند و گناهی انجام نمی‌دهند. آنان، داناترین، ترساترین و نزدیک‌ترین خلق تو نسبت به تو هستند و بیش از آنان طاعت تو را به جای می‌آورند. خواب چشمان، غفلت دل‌ها و سستی جسم‌های آنان را نمی‌پوشاند. آنان در صُلب‌ها سکنی نداشته و رَحِم‌ها آنان را در برنگرفته‌اند و تو آن‌ها را از آب بی‌ارزش نیافریدی، بلکه آنان را به شیوه دیگری پدید آوردی و در آسمان‌هایت سُکنی داده و با قرار دادن آن‌ها در جوارت، آنان را گرامی داشتی و آنان را امین وحی خود قرار دادی و آنان را از آسیب‌ها دور داشته و از بلاها نگاهداشتی و از گناهان پاک نمودی. اگر نیروی تو نبود، نیرویی نداشتند و اگر تو آنان را استوار نمی‌داشتی، استوار نمی‌ماندند و اگر رحمت تو نبود، اطاعت نمی‌کردند و اگر تو نبودی آن‌ها نیز وجود نداشتند؛ اما علی رغم جایگاهی که نزد تو دارند و از تو اطاعت می‌کنند و نزد تو صاحب قدر و منزلت می‌باشند، اگر آن‌چه را که از آن‌ها پوشیده است با چشم خود می‌دیدند، اعمال خود را حقیر شمرده و خود را سرزنش می‌کردند و می‌دانستند که حق عبادت تو را به جای نیاورده‌اند.

ای خالق و ای معبود! تو پاک و منزّهی؛ بلا و امتحان تو برای مخلوقاتت چه خوب است».

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عَرزَمی روایت می‌کند که برخی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: ابر کجا است؟ حضرت پاسخ داد: ابر، بر روی درختی که بر روی تپه ای شنی که آن تپه بر روی ساحل دریا واقع است، وجود دارد و به آن پناه می‌جوید و هنگامی که خداوند می‌خواهد که آن ابر را بفرستد، بادی را ارسال می‌دارد و آن باد، آن ابر را به حرکت در می‌آورد و آن ابر را به فرشتگان می‌سپارد و آن‌ها، ابر را با مخاریق که همان آذرخش می‌باشد می‌زنند و به این وسیله ابر اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. سپس آن حضرت آیه «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ میتٍ» را تلاوت فرمود؛ و آن فرشته نامش رَعد است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خداوند عزّ و جلّ بر زنادقه (مُلحِدان) و دَهریه (منکران خداوند) استدلال کرده و فرموده است: «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ میتٍ» منظور از بلد میت (سرزمین مرده)، سرزمینی است که گیاهی در آن نمی‌باشد «فَأَحْیینَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی به وسیله باران، سپس فرمود: «کَذَلِکَ النُّشُورُ».

ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اوْرمه، از احمد بن حسن میثمی، از ابو حسن شعیری، از سعد بن طرْف،

از اَصبَغ بن نُباته روایت کرده که ابن کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند در کتاب خدای متعال آیه ای است که باعث شده در دینم به شک و شبهه دچار شوم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود، مادرت به عَزایت بنشیند، آن کدام آیه است؟ ابن کوّاء خدمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد، آن‌جا که خداوند عزّ و جل می‌فرماید: «وَالطَّیرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را در صورت‌های مختلفی آفرید، و همانا خدای متعال را فرشته ای است که به صورت خروس می‌باشد که صدایی گرفته و رنگی خاکستر دارد. پنجه‌هایش تا اعماق طبقه هفتم زمین فرو رفته و تاج سرش زیر عرش خم شده است. این فرشته را دو بال است یکی از جنس آتش که تا خاور و دیگری از جنس برف تا باختر کشیده است. چون هنگام نماز رسد، بر پنجه‌های خود ایستاده، گردن خویش از زیر عرش برافراشته، چون خروس‌های خانگی بال‌های خویش بر هم می‌زند. نه آن بال آتشین، بال برفی را آب می‌کند و نه آن بال برفی، بال آتشین را ذوب کند. پس ندا در می‌دهد: أشهد أن لا إله الاّ اللّٰه، وحده لا شریک لَه، و أشْهَد أنْ محمّداً سید النبیین و أنّ وصیة سید الوصیین، و أنّ اللّٰه سُبّوحٌ قُدُّوس، ربُّ الملائکةِ و الروحِ. آن امام علیه السلام فرمود: چون خروس‌های خانگی این صدا را بشنوند بال‌های خویش بر هم می‌زنند و سخن او را جواب گویند و این همان آیه شریفه «وَالطَّیرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ» است درباره خروس‌های زمین.

ابن بابویه از ابو حسن علی بن احمد اسواری، از مکّی بن احمد بن سعدویه بَردَعی، از عَدِی بن احمد بن عبد الباقی، از اَبو عُمیر در شهر أذنه، یکی از شهرهای انطاکیه، از ابو حسن محمّد بن احمد بن بُراء، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش از وهب، از ابن عباس، از نبی مکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: همانا خداوند را خروسی است که پاهایش تا طبقه هفتم زیرین زمین فرو رفته و سرش در کنار عرش و گردنش را زیر عرش خم می‌کند، و فرشته ای از فرشتگآن‌که خدای متعال او را آفرید در حالی که پاهایش در طبقه هفتم زیرین زمین قرار دارد که به‌اندازه کرات خاکی بالا آمده تا جایی که از زمین خارج شده تا اوج آسمان بالا می‌رود تا شاخش به عرش می‌رسد در حالی که می‌گوید: پروردگار من، تو پاک و منزه هستی.

این خروس را دو بال است که چون آن‌ها را باز کند به مشرق و مغرب می‌رسد و از آن گذر کند و چون شب به آخر رسد، بال‌های خویش بگسترد و آن‌ها را به هم زند و بانگ تسبیح برآورده و می‌گوید: سبحانَ اللّٰهِ الملکِ القُدّوس، سبحانَ الکبیر المتعالِ القُدّوس، لا إله إلّا هُوَ الحی القیوم، و چون چنین کند، خروس‌های زمینی نیز تسبیح خدا گویند و بال‌های خویش به هم زنند و بانگ برآورند و چون که آن خروس آسمانی ساکت شود، خروس‌های زمینی نیز ساکت شوند و چون سحر نزدیک شود، بال‌های خویش بگسترد و از مشرق و مغرب فراتر رود و آن‌ها را به هم زند، بانگ تسبیح برآورد، می‌گوید: سبحانَ اللّٰه العَظیم، سبحانَ اللّٰه العزیز القهّار، سبحان اللّٰه ذی العرش المجید، سبحان اللّٰه ربّ العرش الرفیع. و هنگامی که چنین کند، خروس‌های زمینی نیز تسبیح گویند. و چون خروس آسمانی به حرکت افتد، خروس‌های زمینی نیز به

تکاپو افتند و با تسبیح و تقدیس خداوند عزّ و جل، ندای او را جواب دهند. این خروس آسمانی را پرهایی سفید است به نهایت سفیدی، که مثل آن را ندیده‌ام و او را کرکی سبز است در زیر پر سفیدش، که در نهایت سبزی است و من شبیه آن را ندیده‌ام و همواره مرا آرزوی دیدن پر آن خروس است.

از ابن بابویه، با همین سند از نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: همانا خداوند متعال را فرشته‌هایی است که ذره ذره وجودشان خداوند متعال را با نغمه‌های گوناگون تسبیح می‌گویند؛ از گریه و خشیت خدای عز و جلّ، نه سر به سوی آسمان بلند کنند و نه سر به زیراندازید.

ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیاری، از عبداللّٰه بن حمّاد، از جمیل بن دَرّاج، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا در آسمان دریا وجود دارد؟ امام فرمود: آری، پدرم از پدرش و ایشان از جدّش برایم روایت کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در هفت آسمان دریاهایی است که عمق یکی از آن‌ها به‌اندازه مسیر پانصد سال است که در آن‌ها فرشته‌هایی است که از زمان خلقتشان بر پا ایستاده و آب تا زانوهایشان بالا آمده است. هیچ فرشته ای در بین آن‌ها نیست، مگر این که او را هزار و چهار صد بال است و روی هر بال، چهار صورت است و در هر صورتی چهار زبان. بال و صورت و زبان و دهان این

فرشتگان آن گونه خدا را تسبیح می‌گویند که به مانند آن تسبیحی نیست.

ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا، از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بُهلول، از نَصْر بن مُزاحم مِنقَری، از عَمرو بن سَعد، از اَبی مِخنَف لوط بن یحیی، از ابو منصور، از زید بن وَهْب روایت کرده است که درباره قدرت خدای متعال از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال شد و آن حضرت بر پا ایستاد. و حمد و ثنای خدا کرد و خطبه ای این چنین ایراد فرمود: همانا خداوند را فرشتگانی است که اگر یکی از آن‌ها بر زمین فرود آید، به واسطه تنومندی و بال‌های بسیارش در زمین نگنجد، برخی از آن فرشتگانند که چون جن و انس گرد هم آیند تا او را وصف کنند، وصف کردن او نتوانند، به واسطه فاصله بسیار بین مفاصلش و زیبایی ترکیب چهره اش؛ و چگونه آنان را توان وصف فرشتگانی باشد که بین شانه و نرمی گوششان هفتصد سال فاصله است؟ برخی از این فرشتگانند که با یکی از بال‌های خویش افق را بپوشانند، چه رسد به سایراندام بزرگ و با عظمت ایشان و گروهی از فرشتگانند که آسمان‌ها تا میانه آنان باشد، و گروهی از فرشتگانند که پایشان بی‌آن‌که تکیه گاهی داشته باشد در آسمان زیرین است و زمین‌های (هفت گانه) تا زانوان آنان است. گروهی از فرشتگانند که اگر همه آبها در حفره انگشت ابهامشان ریخته شود، آن را در خود جای دهد و برخی از فرشتگانند که اگر کشتی‌ها در اشک چشمانشان‌انداخته شوند، تا روزگار باقی است در آن روان می‌شوند، پس آفرین بر خدا، بهترین آفریدگاران.

درباره پرده‌ها از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند و ایشان فرمود: اولین پرده‌ها هفت تاست و قطر هر یک به‌اندازه مسیر پانصد سال است و میان هر پرده ای پانصد سال فاصله است. پرده دوم، هفتاد پرده است که بین هر یک، فاصله پانصد ساله است که طول آن پانصد سال است و برای هر پرده ای هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر یک به‌اندازه قدرت جن و انس است. برخی از این پرده‌ها نور، برخی تاریکی، برخی آتش، برخی دود، برخی ابر، برخی آذرخش، برخی باران، برخی تندر، برخی نور، برخی شن، برخی کوه، برخی گرد و غبار، برخی آب و برخی دیگر رودهایند و هر یک از این‌ها پرده‌هایی متفاوتند که قطر هر پرده، مسیر هفتاد هزار سال است. آن‌گاه سرا پرده‌های جلال است که عدد آن به هفتاد می‌رسد که در هر سرا پرده، هفتاد هزار فرشته است و فاصله بین هر سرا پرده، مسیر پانصد سال است. آن‌گاه سرا پرده عزّت است، سپس سرا پرده کبریاء، سپس سرا پرده عظمت، سپس سرا پرده قُدس بعد از آن سرا پرده جبروت و سپس سرا پرده فخر و بعد از آن نور سپید و تابان و سپس سرا پرده یگانگی و وحدانیت است که آن مسیر هفتصد هزار سال است و بعد از حجاب اعلی قرار دارد. سخن امام علی علیه السلام که پایان پذیرفت و ساکت ماند، عمر به ایشان عرض کرد: ای ابو الحسن! زنده نباشم روزی که تو را نبینم.

ابن بابویه از احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورَمه، از زیاد قندی، از دُرُست، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند

را فرشته ای است که میان نرمی گوش تا گردنش به‌اندازه پانصد سال است که پرنده ای پرواز کند.

حدیثی مفصّل از کعب روایت شده که در آن در نزد معاویه از ولادت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و کرامات و نشانه‌های ولادت آن حضرت یاد می‌کند. کعب در این حدیث می‌گوید: در شب ولادت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ دیگر از مروارید تازه ساخته شد. گویند که این‌ها کاخ‌های ولادت هستند.

و آن‌گاه بهشت‌ها (به واسطه میلاد حضرتش) آراسته شد و به آن گفته شد: به خود ببال و آراسته و زیبا شو؛ چرا که پیامبر اولیایت به دنیا آمده است. پس بهشت در آن روز خندید و تا روز قیامت خندان خواهد ماند. به من خبر رسیده که نهنگی از نهنگان دریا به نام طموس که بزرگ نهنگان است، در شادی میلاد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به وجد و جنبش درآمد. این نهنگ را هفتصد هزار دم است که بر پشت آن هفتصد هزار گاو یکی بزرگ‌تر از دیگری راه می‌روند که هر گاوی هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد. این نهنگ وجود آن‌ها را احساس نمی‌کند و اگر خداوند عزّ و جل این نهنگ را ثابت نمی‌گردانید، زمین را زیر و رو می‌کرد. ابن فارسی این حدیث را در روضة الواعظین روایت کرده است.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آسمان آغاز به باریدن می‌کرد، علی علیه السلام زیر باران می‌رفت و تا سر و ریش و لباسش خیس شود. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان! بر سر خود پوششی بگذار. امام در جواب می‌فرمود: این آب تازه از عرش باریده است، سپس شروع می‌کرد به سخن گفتن و می‌فرمود: زیر عرش، دریایی از آب است که روزی حیوانات به وسیله آن می‌روید و اگر خدای متعال بخواهد از رحمت خویش برای آن‌ها چیزی روزی دهد، به آن وحی می‌کند و هر آن‌چه بخواهد باران می‌بارد، از آسمانی به آسمانی دیگر تا این که به آسمان دنیا می‌رسد آن گونه که گمان می‌کنم باران را در ابر که حکم اَلَک را دارد می‌ریزد. سپس به باد وحی می‌شود که آن را بکوب و مانند آب ذوب کن. پس آن را به این‌جا و آن‌جا ببر و سپس مدتی طولانی بر آنان فرو ریز، پس باران نیز به همان گونه که خدا امر فرموده، بر آنان قطره قطره می‌بارد و هر قطره ای که فرو می‌ریزد، همراه آن فرشته ای است که آن قطره را در جای خود قرار می‌دهد و هر قطره بارانی که از آسمان فرو می‌ریزد، شماره آن مشخص و وزن آن معلوم است، مگر باران طوفان نوح که در آن آبی فراوان و سیل آسا، بی‌آن‌که وزن و شماره آن مشخص باشد، فرو ریخت.

و از سعید بن جناح: از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام در حدیث گرفتن روح کافر روایت شده است که فرمودند: روح او خارج می‌شود و فرشته مرگ آن را میان چکش و سندان قرار می‌دهد. پس سر انگشتانش را جدا می‌کند و در پایان

چشم‌هایش را می‌شکافد. بویی گند از آن می‌پیچد که همه دوزخیان از آن ناراحت می‌شوند و می‌گویند: لعنت خدا باد بر این روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شده است. خدا و لعنت کنندگان آن را لعنت و نفرین می‌کنند و هر گاه روح وی به آسمان زیرین آورده می‌شود، درهای آسمان به روی او بسته می‌شود و این همان گفته خداوند تبارک و تعالی است: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآياتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِياطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِی الْمُجْرِمِينَ» خدای عز و جل می‌فرماید: آن را به او برگردانید. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» [از این (زمین) شما را آفریده‌ایم در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم].

مفید در اختصاص: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که گفت: از سعید بن جناح از عوف بن عبدالله ازدی، از عده ای از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر گاه خدای تبارک اراده کند بنده مؤمن خود را قبض روح کند، می‌گوید: ای فرشته مرگ! تو و یارانت به طرف بنده‌ام بروید، چون خود را وقف راه من کرده است. روح وی را برایم بیاورید تا او را نزد خود راحت کنم. فرشته مرگ با چهره ای زیبا و لباس‌های پاکیزه و بوی خوش می‌آید، پس دم در می‌ایستد بی‌آن‌که از دربانی اجازه گیرد و یا حجابی یا پرده ای را بدرد و یا دری را بشکند و همراه او پانصد فرشته از یاران او هستند، در حالی که مقادیر زیادی از ریحان، ابریشم سفید و مشک بسیار عالی همراه آنان است. آنان می‌گویند: سلام بر تو ای ولی خدا، به تو بشارت می‌دهیم که

پروردگار به تو سلام می‌رساند و او از تو راضی و خرسند است و شما را بشارت می‌دهیم به آسایش و ریحان و بهشت مملو از نعمت‌ها.

فرمودند: روح یعنی راحت و آسایش از دنیا و مصیبت‌های آن و ریحان یعنی رایحه‌های گوناگون بهشت. پس ریحان بر چانه‌اش قرار داده می‌شود و بوی خوش آن به روحش می‌رسد و هم‌چنان در راحت و آسایش به سر می‌برد تا این که روحش (از بدن) خارج شود. سپس رضوان خازن بهشت پیش او می‌آید و به او جرعه ای از بهشت می‌نوشاند که نه در قبرش و نه در روز قیامت دچار تشنگی شود تا این که سیراب وارد بهشت می‌شود. سپس می‌گوید: ای فرشته مرگ! روحم را برگردان تا روحم بدنم را و بدنم روحم را ستایش کند. گفت: فرشته مرگ می‌گوید: هر کدام از شما بر صاحبش ثنا و ستایش گوید. روح می‌گوید: ای بدن! خدا جزای خیر به تو دهد، تو در اطاعت از خدا پیشرو و در معصیت خدا کُند بودی، خدا بهترین اجر و ثواب را به تو دهد و سلام بر تو تا روز قیامت. بدن نیز به روح مانند آن عبارت‌ها را می‌گوید. فرمودند: سپس فرشته مرگ با صدای بلند به روح می‌گوید: ای روح پاکیزه! دنیا را در حالی که مؤمن و مورد رحمت خدا و شادمان هستی، ترک کن فرمودند: فرشتگان با مهربانی با او رفتار کردند و سختی‌ها را بر او آسان نمودند و راه‌های ورود به بهشت را برای وی هموار کردند و سرنوشت او، زندگی جاودانه شده است.

فرمودند: هر گاه روح به کام برسد، فرشتگان محافظی که همراه او هستند می‌گویند: ای فرشته مرگ! نسبت به دوست ما مهربان باش و با ملایمت با او رفتار کن، او بهترین برادر و همنشین بود و هیچ گاه کارهایی که موجب خشم خداوند است را بر ما دیکته نکرد. هر گاه

روحش از بدنش جدا شود، مانند یک درخت خرمای سفید خارج می‌شود و در تکه مشک سفید و در همه ریحان‌های بهشت قرار داده می‌شود و به طور محکم کار گذاشته می‌شود و فرشته‌های قبض کننده روح به طرف آسمان زیرین بالا می‌برند. سپس درهای بهشت به روی او باز می‌شود و دربانان به او می‌گویند: درود خداوند بر بدنی که این روح در آن قرار داشته است، کارهای نیک او به نظر ما می‌رسید و صدای زیبای او در هنگام تلاوت قرآن به سمع ما می‌رسید.

فرمودند: پس درهای آسمان و دربانان به خاطر جدایی از او به گریه می‌افتند و می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو عملی صالح داشت و ما صدای شیرین او را در هنگام (تلاوت قرآن) می‌شنیدیم. و می‌گویند: خدایا! به جای او بنده صالح دیگری برای ما بفرست که آن‌چه را به گوش ما می‌رسانید، او نیز به گوش ما برساند. خدا هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد. سپس او را به جایی که مورد استقبال همه فرشتگان آسمان است بالا می‌برند و برای او شفاعت و طلب مغفرت می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: رحمت من بر این روح پاکیزه. ارواح مؤمنان از او مانند استقبال از کسی که از او دور بوده‌اند، استقبال می‌کنند و به یک‌دیگر می‌گویند: این روح را تا به هوش آمدنش، رها کنید، چرا که او از رنج و سختی عظیمی خارج شده است. آن‌گاه که استراحت کرد، به سوی او می‌شتابند و شروع به پرسیدن سئوال از او می‌کنند و می‌گویند فلانی و فلانی چه می‌کردند. اگر با خبر شوند که او مرده است به گریه می‌افتند و انا لله و انا الیه راجعون [ما برای خدا، و به سوی خدا باز خواهیم گشت] می‌گویند و می‌گویند: مادر هاویه‌اش (تعبیری قرآنی از جهنم) او را برده است. انا لله و انا الیه راجعون. حضرت فرمودند: خداوند می‌گوید: آن را به او (زمین) بر گردانید، چرا که من ایشان را از

آن خلق کردم و ایشان را به آن باز می‌گردانم و بار دیگر، ایشان را از آن بیرون خواهم آورد.

ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل چگونگی و دلیل نابودی و هلاک قوم لوط را سؤال کرد. جبرییل گفت: ای محمد! قوم لوط مردم روستایی بودند که مدفوع را از خود نمی‌شستند و خود را از جنابت پاکیزه نمی‌کردند. نسبت به غذا بسیار بخیل و تنگ نظر بودند. لوط به مدت سی سال در میان آنان بود و فقط در بین آن‌ها بود و هرگز یکی از ایشان نبود. او خویشاوند و فامیلی در میان آن‌ها نداشت. لوط آنان را به اطاعت از امر خدا و ایمان به او و پیروی از فرامین الهی فرا می‌خواند و آن‌ها را از ارتکاب زشتی‌ها نهی و به انجام اوامر و طاعت خداوند تشویق می‌کرد، اما آن‌ها دعوتش را نپذیرفتند و او را پیروی نکردند.

پروردگار متعال زمانی که خواست آن‌ها را عذاب کند، پیامبرانی را به سوی آنان فرستاد تا آن‌ها را بیم داده و با آنان اتمام حجت کند؛ ولی زمانی که از فرمان خدا سرپیچی کردند، خداوند فرشتگانی را به شهر و دیار آن قوم فرستاد تا مردمان مؤمن را از آن‌جا بیرون ببرند و وقتی در آن شهر تنها یک خانواده را مؤمن دیدند، آنان را از آن شهر بیرون بردند. و به لوط گفتند: «أسر بأهلک» همین امشب از این شهر کوچ کن. «بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيثُ تُؤْمَرُونَ» [پس پاسی از شب (گذشته) خانواده‌ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می‌شود بروید] وقتی که شب به نیمه رسید، لوط همراه

با دخترانش از شهر بیرون رفتند. همسرش نافرمانی کرد و به نزد قوم لوط رفته و به آنان خبر داد که لوط دخترانش را از شهر بیرون برده است.

وقتی سپیده دمید، من (جبرییل) از جانب عرش الهی مورد خطاب قرار گرفتم که: ای جبرییل! امروز از طرف خداوند، عذاب کردن قوم لوط محتوم گشت؛ بنابراین در سرزمین قوم لوط و اطراف آن فرود آی، و آن را از روی زمین برکن و به سوی آسمان بردار. سپس همان جا آن را نگه دار تا دستور واژگون کردن آن از سوی خدا صادر شود، و تنها یک منزل را بگذار که سالم بماند (منزل لوط) تا عبرت و آیتی باشد برای کسانی که از این سرزمین عبور می‌کنند و گذرشان به آن‌جا می‌افتد.

من بر آن سرزمین فرود آمدم و با بال راستم قسمت شرق شهر و اطراف آن را برداشته و با بال چپم جانب غرب و اطراف آن را گرفتم و آن را ای محمد! از هفت طبقه زیرزمین برکندم و تنها یک خانه را باقی نهادم که برای مردمانی که بعدها از آن‌جا عبور می‌کنند، پند و عبرتی باشد. سپس آن شهر را با پرهای کوچک بالم به سوی آسمان بلند کردم و آن را در آسمان نگه داشتم، به طوری که اهالی آسمان دنیا بانگ خروس‌های آن شهر و پارس سگ‌های آن‌جا را شنیدند، و به محض این که آفتاب طلوع کرد، از طرف عرش الهی ندا آمد که: ای جبرییل! این

شهر را بر سر مردم جنایتکارش واژگون کن. من آن را واژگون کردم، به طوری که روی آن در زیر و زیر آن در رو قرار گرفت و خداوند بر سر آن قوم، سنگ‌هایی گِلین و نشانه دار از جانب خود، فرو ریخت و آنان را سنگسار کرد. ای محمد! بدآن‌که این چنین عذاب کردنی از ستمگران امت تو به دور نیست.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از جبرییل پرسید: ای جبرییل! سرزمین قوم لوط کجا واقع شده است؟ شهر آن‌ها در چه سرزمینی قرار گرفته است؟ گفت: آن زمان‌که نابود شدند، سرزمین شان در محل کنونی دریاچه طبریه که هم اکنون بخشی از شام است، واقع شده بود. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: ای جبرییل! وقتی آن روستا را واژگون کردی، دیدی که آن روستا و مردمان آن در کدام قسمت از زمین افتاد؟ گفت: ای محمد! آن شهر بعد از واژگون شدن به صورت کومه‌هایی از خاک در جایی میان مصر و شام افتاد و در دریا فرو ریخت.

ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: لوط جمله «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» را تنها به این سبب گفته است که در آرزوی داشتن توانایی حضرت قائم علیه السلام بوده و منظورش از «رُکْنٍ شَدِیدٍ» هم این بوده که آرزوی قدرت و توانایی یاران حضرت را داشته است؛ زیرا هر یک از اصحاب امام زمان علیه السلام به‌اندازه چهل مرد قوی قدرت دارند و قلب هر کدام از آن‌ها از آهن محکم‌تر است و اگر بر کوه‌ها گذر کنند، کوه‌ها منهدم شده و از هم می‌پاشند و تا وقتی رضای خدای متعال را به دست نیاورند، دست از جهاد بر نمی‌دارند و شمشیرهایشان را در نیام، نمی‌گذارند.

سپس به آسمان عروج کرد و ملائکه به گوشه و کنار آسمان گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه است پروردگار ما، چقدر این نور به نور

پروردگار ما شبیه است! جبرئیل گفت: اللّهُ أکبر، اللّهُ أاکبر، سپس درهای آسمان باز شد و ملائکه گرد آمده، گروه گروه بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سلام دادند و گفتند: ای پیامبر خدا! حال برادرت چگونه است؟ هرگاه به زمین برگشتی، سلام ما را به او برسان، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که برای تو و او و شیعه او تا روز قیامت از ما بیعت گرفته شده است تا هر روز پنج بار با شیعیان او مصافحه کنیم- منظور در وقت نمازهای پنجگانه است- و بر تو و او درود فرستیم؟!

سپس خداوند چهل نوع نور به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند و هم‌چنین از آن حلقه‌ها و زنجیرها به من بخشید و مرا به آسمان دوم عروج داد، وقتی به درِ آسمان دوم رسیدم، ملائکه به گوشه و کنار آن گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدّس است خداوند و پروردگار ملائکه و روح، چقدر این نور به نور پروردگارمان شبیه است! جبرئیل گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، ملائکه جمع شدند و گفتند: ای جبرئیل! این شخص کیست که همراه توست؟ گفت: این، محمد صلی اللّٰه علیه و آله است، پرسیدند: آیا مبعوث شده است؟ گفت: آری. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پس پیکرهایی شبیه اسب‌های نیکو نزد من حاضر شدند و به من سلام کرده و گفتند: سلام ما را به برادرت برسان، گفتم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم که تا روز قیامت برای تو و او و شیعیان او از ما بیعت گرفته‌اند و ما در هر شبانه روز پنج بار با شیعیان او مصافحه می‌کنیم؟! و منظور آن‌ها در زمان هر نمازی است. پس پروردگارم چهل نوع نور از انواع نور را به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند؛ آن‌گاه به آسمان سوم عروج کردم، ملائکه

گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدس است پروردگار ملائکه و روح، این نور چیست که بسیار به نور پروردگار ما شبیه است؟! جبرئیل گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ اللّٰه، أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ اللّٰه، گواهی می‌دهم که محمد پیامبر و فرستاده خداست. ملائکه گرد آمدند و گفتند: خوش آمدی ای اول و ای آخر و ای گردآورنده و ای نشردهنده! محمد بهترین نبی و پیامبر، و علی بهترین وصی و وزیر است. پس به من سلام داده و از حال برادرم پرسیدند. گفتم: او در زمین است، آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که ما هر سال بیت المعمور را زیارت می‌کنیم؟! در آن‌جا صفحه سفیدی است که بر آن نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه آن‌ها تا روز قیامت نوشته شده است، و ما هر شب و روز پنج بار برای آن‌ها دعا می‌کنیم تا برکت و مجد و کرامت بیشتری یابند، - منظور آن‌ها در زمان نمازهای پنجگانه است- و با دست خود سر آن‌ها را مسح می‌کنیم.

سپس خداوند چهل نوع نور دیگر به من بخشید که به نورهای پیشین شبیه نبودند- و آن‌گاه به آسمان چهارم عروج کردم، ملائکه در آن‌جا هیچ نگفتند- و من صدای مبهمی شنیدم، گویی از درون سینه زمزمه می‌شد، ملائکه جمع شدند و درهای آسمان باز شد و پیکره‌هایی شبیه اسب‌های نیکو نزد من حاضر شدند، جبرئیل گفت: حَی عَلَی الصَّلاةِ، حَی عَلَی الصَّلاةِ، حَی عَلَی الفَلاحِ، حَی عَلَی الفَلاحِ. ملائکه گفتند: این دو جمله مقرون به هم و آشنا هستند. جبرئیل گفت: قَد قَامَتِ الصَّلاةُ، قَد قَامَتِ الصَّلاةُ: ملائکه گفتند: این جمله تا روز قیامت از آن شیعه او خواهد بود، پس دور هم گرد آمده پرسیدند: حال برادرت چگونه است؟ گفتم: مگر شما او را می‌شناسید؟! گفتند: او و شیعه او را [می شناسیم]، آن‌ها

در اطراف عرش الهی نورهایی هستند و در بیت المعمور صفحه سفیدی از نور وجود دارد، که در آن مکتوبی از نور وجود دارد؛ در آن اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعه آن‌ها تا روز قیامت نوشته شده است، نه کسی به آن‌ها افزوده می‌شود و نه کسی از آن کم می‌شود، و این عهد و میثاق ما است و هر روز جمعه آن مکتوب بر ما خوانده می‌شود. سپس به من گفته شد: ای محمد! سرت را بالا بگیر. چنین کردم، دیدم طبقات آسمان شکافته شده و پرده‌های حجاب به کنار رفته است، سپس به من گفت: سرت را پایین بینداز! چه می‌بینی؟ سرم را پایین‌انداختم، خانه ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دست می‌افتاد، حتماً بر روی همان خانه می‌افتاد. گفته شد: ای محمد! این حرم و تو مُحرِم هستی، هر مثلی تمثالی دارد. سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضای سجده خود را بشوی و مطهّر گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می‌شود، سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد که صورت خود را بشوی؛ چرا که تو به عظمت من می‌نگری، سپس ساعدهای راست و چپ را تا آرنج بشوی؛ زیرا تو با دستان خود کلام مرا دریافت می‌کنی. سپس با آن آبی که بر دست تو مانده سر و روی پاهایت را تا محل برآمدگی مسح کن که من آن را برایت مبارک می‌گردانم و من راه تو را چنان هموار و مهیا می‌کنم که تا به حال جز تو هیچ‌کس در آن راه قدم نگذاشته است؛ و این علّت اذان و وضو است.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! حجر الاسود را استقبال کن و به تعداد حجاب هایم مرا تکبیر بگو. به همین دلیل، تعداد

تکبیرها هفت عدد شد، چون تعداد حجاب‌ها هفت عدد است و هنگام پایان یافتن حجاب‌ها، افتتاح را آغاز کرد؛ به همین خاطر افتتاح سنّت شد و آن حجاب‌ها با هم مساوی و بر هم مطابق‌اند و میان آن‌ها دریاهایی از نور وجود دارد و این همان نوری است که خدا به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. فلذا سه بار افتتاح سنت شد، به خاطر افتتاح سه مرتبه حجاب‌ها، پس تکبیر هفت مرتبه و افتتاح سه مرتبه شد، وقتی تکبیر و افتتاح را به پایان رساند، خداوند به او وحی کرد که نام مرا یاد کن. به همین دلیل، در ابتدای سوره [حمد]، عبارت «بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس به او وحی کرد: حمد و ثنای مرا بگو، گفت: «اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِینَ» و پیامبر با خود گفت: شکر و سپاس خدای را. به او وحی شد: ذکر و یاد مرا بُریدی، پس نام مرا یاد کن. از همین روست که «الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» را در حمد قرار داد. وقتی به «وَ لاَ الضَّالِّینَ» رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ شُکراً. دوباره وحی شد که ذکر و نام مرا بُریده و منقطع کردی، پس دوباره مرا یاد کن. به همین خاطر در اول سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! نسبت پروردگارت را بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ یلِدْ وَلَمْ یولَدْ* وَلَمْ یکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ» [بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی) * (کسی را) نزاده و زاده نشده است* و هیچ‌کس او را همتا نیست]

سپس وحی قطع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: الوَاحِدُ الأحَدُ الصَّمَدُ، یگانه و بی‌نظیر و بی‌نیاز است، خداوند به او وحی کرد «لَمْ یلِدْ وَلَمْ یولَدْ* وَلَمْ یکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ» [(کسی را) نزاده و زاده نشده است* و

هیچ‌کس او را همتا نیست] پس وحی قطع شد و پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: کَذَلِکَ اللّهُ رَبُّنا. کَذَلِکَ اللّهُ رَبُّنا: پروردگار ما چنین است.

و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن، و پیامبر رکوع کرد و خدا در حالی که او در رکوع بود به او وحی نمود که بگو: سُبحانَ رَبِّی العَظِیمِ. [پاک و منزه است پروردگار بلندمرتبه ام]، و پیامبر سه بار این جمله را گفت. سپس به او وحی کرد: ای محمد! سرت را بلند کن، و پیامبر از رکوع برخاست و راست ایستاد و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن و پیامبر صلی اللّه علیه و آله به سجده افتاد و خداوند [در حالی که او در سجده بود] به او وحی کرد: بگو: سبُحانَ رَبِّی الأعلَی. [پاک و منزه است پروردگار عالی مرتبه ام]. و پیامبر سه بار این عبارت را گفت، سپس خداوند به او وحی کرد: برخیز و بنشین، ای محمد! و پیامبر چنین کرد، وقتی سر از سجده برداشت و نشست، به عظمت الهی که برایش متجلّی شده بود نگریست و به اراده خود دوباره به سجده افتاد، نه از روی امر و فرمانی، و سه بار تسبیح گفت: خداوند به او وحی کرد: برخیز و بایست، حضرت ایستاد و دیگر آن عظمت متجلّی را ندید، فلذا نماز یک رکعت و دو سجده شد.

سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: حمد و ثنای اللّه را بخوان؛ او همان گونه که بار اول خوانده بود دوباره خواند و سپس خداوند به او وحی کرد: بخوان «اِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ» [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] که این نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است؛ و همانند رکعت اول رکوع به جای آورد، سپس یک سجده انجام داد و وقتی سربرداشت تجلّی عظمت باری تعالی را دید و به اراده خود و

بی‌هیچ امر و دستوری به سجده افتاد و باری تعالی را تسبیح گفت. سپس خدا به او وحی کرد: سرت را بلند کن و برخیز که پروردگارت به تو ثبات و آرامش داد؛ وقتی خواست برخیزد و بایستد خداوند به او فرمود: ای محمد! بنشین، و او نشست. خداوند فرمود: ای محمد! حال که به تو نعمت داده ام، پس نام مرا تسبیح گوی. پس به او الهام شد که بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللّٰه، و الأسماءُ الحُسنَی کُلُّها لِلّهِ، سپس خدا به او وحی کرد: ای محمد! بر خود و اهل بیت خودت درود بفرست. پیامبر گفت: صَلَّی اللّٰهُ عَلَی وَ عَلَی أهلِ بَیتِی: درود خدا بر من و اهل بیت من. و خداوند دعای او را اجابت فرمود: سپس برگشت و صفّ‌های ملائکه و پیامبران و فرستاده‌ها را دید، گفته شد: ای محمد! بر آن‌ها درود فرست، گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُه، خداوند به او وحی کرد: سلام و تحیت و رحمت و برکت، تو و نسل و ذرّیه تو هستید. سپس به او وحی کرد: به سمت چپ التفات مکن.

اولین آیه ای که بعد از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» شنید آیه: «اَصْحَابُ الْیمِینِ» و «أَصْحَابُ الشِّمَالِ» بود. فلذا سلام در مقابل قبله یکی است و تکبیر در سجده‌ها حمد و شکر است.

و اما این عبارت: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَهُ، به خاطر آن گفته شد که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فریاد و ناله حمد و تسبیح و تهلیل ملائکه را شنید و این جمله را گفت: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَهُ. از همین روست که اگر در دو رکعت اول، حدثی پیش بیاید، شخص باید آن دو رکعت را اعاده کند و این اولین واجب در نماز زوال یعنی ظهر است.

ابن بابویه در کتاب علل الشرایع از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و آن دو از سعد بن عبد اللّٰه، از محمد بن عیسی بن عُبَید، از

محمد بن ابی عُمَیر و محمد بن سنان، از صبّاح مُزَنی، و سَدیر صَیرَفی، و محمد بن نُعمان مؤمن الطّاق، و عمر بن اُذَینه، از امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است. و محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار و سعد بن عبد اللّٰه، هر دو از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی، از عبد اللّٰه بن جَبَله، از صبّاح مُزَنی و سَدیر صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه گفته‌اند: در محضر امام صادق علیه السلام بودند و این حدیث را بیان کرده‌اند، اما در روایت ابن بابویه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: و خداوند فرمود: ای محمد! سلام و درود بفرست. گفتم: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُه. خدا فرمود: ای محمد! من همان سلام هستم، و تو و ذرّیه تو، تحیت و رحمت و برکت هستید.

هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای هارون! فاصله خانه تو از مسجد جامع چقدر است؟ عرض کردم: نزدیک است، فرمود: یک میل است؟ عرض کردم: شاید از آن هم نزدیک تر؛ پرسید: آن وقت تو همه نمازها را در آن‌جا نمی‌خوانی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نه، فدایتان شوم! چه بسا بعضی وقت‌ها از آن غافل می‌شوم، فرمود: اگر من نزدیک مسجد بودم، همه نمازها را در آن‌جا می‌خواندم.

سپس در حالی که دست خود را حرکت می‌داد فرمود: هر مَلَک مقرّب و هر پیامبر و بنده صالحی در مسجد کوفان [کوفه] نماز خوانده است، حتی وقتی محمد صلّی اللّٰه علیه و آله به معراج می‌رفت، جبرئیل او را از

این مسجد عبور داد و گفت: ای محمد! این مسجدِ کوفان است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به من اجازه بده تا دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم، و جبرئیل به او اذن داد و حضرت پایین آمد و در آن‌جا دو رکعت نماز خواند. سپس امام فرمود: آیا نمی‌دانی در طرف راست آن مسجد یکی از باغ‌های بهشت و در طرف چپ آن هم یکی از باغ‌های بهشت قرار دارد و نماز واجبی که در آن‌جا خوانده می‌شود، معادل هزار رکعت نماز در جای دیگر، و نماز نافله در آن‌جا معادل پانصد نماز در جای دیگر است و نشستن در آن‌جا بدون این که قرآن خوانده شود، عبادت محسوب می‌شود؟! سپس انگشت اشاره خود را تکان داد و فرمود: بعد از مسجد الحرام و مسجدالنّبی هیچ مسجدی با فضیلت‌تر از مسجدِ کوفان نیست.

محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تیمی، از عمرو بن عثمان، از حسن بن محبوب، از عبداللّٰه بن سنان روایت می‌کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و شنیدم که مردی از همدان به او می‌گوید: اهل عامه ما را ملامت می‌کنند و به ما می‌گویند که شما گمان می‌کنید که منادی از آسمان به اسم صاحب امر فریاد بر می‌آورد. آن حضرت در حالی که تکیه داده بود، خشمگین شد و نشست و گفت: آن را از من روایت نکنید، آن را از پدرم روایت کنید و در انجام این کار هیچ گناهی بر شما نیست. شهادت می‌دهم که از پدرم شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم این موضوع در کتاب خداوند عز و جل آشکار است، آن‌جا که می‌فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» بنابراین، در آن روز هر کس که

در روی زمین است در برابر آن خضوع می‌کند و گردنش در برابر آن خم می‌گردد، و اهالی زمین با شنیدن آن صدا از آسمان، ایمان می‌آورند. صدایی که می‌گوید: هان! آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست. فردای آن روز ابلیس به آسمان می‌رود تا از چشم زمینیان پنهان بماند. سپس ندا می‌دهد: هان! آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و طرفدارانش هست، چرا که او مظلومانه کشته شد و به خونخواهی او بپردازید. ایشان ادامه دادند و گفتند: سپس خداوند عز و جل، آنان را که با سخنی استوار به حقیقت که همان نخستین است، ایمان آوردند، (بر ایمانشان) پایدار نگه می‌دارد و کسانی که در آن روز در دل‌هایشان بیماری وجود دارد، شک می‌کنند و منظور از بیماری، همان دشمنی با ماست. در آن هنگام از ما بیزاری می‌جویند و از ما خرده می‌گیرند و می‌گویند: همانا منادی اول یکی از جادوهای اهل این خاندان است. سپس ایشان ادامه دادند و این آیه قرآن را تلاوت کردند: «وَإِن يرَوْا آيةً يعْرِضُوا وَيقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» [و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است].

عبد اللّٰه بن عمر بن خطّاب گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روزی در حالی که در مسجد، علی علیه السلام را در کنار خود ایستانده و دست راست او را در دست گرفته بود، دست علی علیه السلام را آن قدر بلند کرد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان گشت و در همین حال فرمود: ای مردم! آگاه باشید که اللّٰه پروردگار شماست و محمد پیامبر شماست و اسلام دین شماست و علی راهنمای شماست و او وصی و جانشین من پس از من است. سپس فرمود: ای ابوذر! علی بازوی من و امین من بر

وحی پروردگار من است و پروردگارم فضیلتی را به من عطا نفرموده، مگر این که عین آن را به علی علیه السلام نیز داده باشد. ای ابوذر! خداوند جز با محبت علی بن ابی طالب، واجبی را از کسی نمی‌پذیرد. ای ابوذر! چون مرا به معراج بردند و به عرش رسیدم، ناگهان با حجابی از زبرجد سبز روبرو شدم، در این هنگام ندایی آمد که می‌گفت: ای محمد! حجاب را بردار؛ چون حجاب را برداشتم، فرشته ای دیدم که دنیا را در مقابل داشت و لوحی در دست او بود که در آن نگاه می‌کرد. پس گفتم: محبوبم جبرئیل! این فرشته کیست که بزرگ‌تر از او فرشته ای ندیده ام؟! گفت: ای محمد! بر او سلام کن که او عزرائیل ملک الموت است. پس گفتم: السلام علیک- ای محبوبم- ملک الموت! گفت: و علیک السلام- ای خاتم پیامبران- پسر عمّت علی بن ابی طالب چطور است؟ گفتم: محبوبم، ملک الموت! مگر او را می‌شناسی؟! گفت: ای محمد! قسم به آن‌که تو را به حق به نبوت مبعوث و به پیامبری برگزید، همان قدر که تو را به نبوت می‌شناسم، علی را به وصی بودن می‌شناسم؛ و چگونه چنین نباشد، در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه مخلوقات کرده است، مگر روح تو و روح علی که ذات اقدس باری تعالی این امر را مؤکول به مشیت و اراده خویش نموده است.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده است که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام درباره آیه «والسَّمَاء ذَاتِ الحُبُکِ» پرسیدم. حضرت فرمود: آسمان و زمین به هم بافته شده است و برای نشان دادن آن، انگشتان دو دست خود را در هم فرو برد. گفتم: چگونه ممکن است آسمان به زمین بافته شده باشد در حالی که خداوند

می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا» [کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت] فرمود: خداوندی که پاک و منزه است؛ مگر نفرموده است «بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا» گفتم: بلی فرمود: ستون‌هایی دارد ولی شما آن‌ها را نمی‌بینید. گفتم: جانم فدای تو باد! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت در حالی که کف دست چپش را باز کرده بود و کف دست راست را بر آن قرار داده بود، فرمود: این زمین اول است و این هم آسمان اول که بر بالای آن به صورت گنبد است. زمین دوم بر بالای آسمان دومی است و آسمان دوم مانند یک گنبد بر روی آن قرار دارد. زمین سوم بر بالای آسمان دوم است و آسمان سوم به صورت یک گنبد بر بالای آن قرار دارد. زمین چهارم بر بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم به شکل گنبدی بر بالای آن قرار دارد. و زمین پنجم بر بالای آسمان چهارم است و آسمان چهارم به صورت یک گنبد بر روی آن قرار دارد. زمین ششم بر بالای آسمان پنجم است و آسمان ششم به صورت یک گنبد بر بالای آن قرار دارد. و زمین هفتم در بالای آسمان ششم قرار دارد و آسمان هفتم مانند یک گنبد در روی آن است و عرش خداوند متعال بر بالای آسمان هفتم است و این است که خداوند عز و جل می‌فرماید: «الذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاواتٍ ومِنَ الأَرْضِ مِثْلهُنَّ یتَنَزَّل الأَمْرُ بَینَهُنَّ» [همآن‌کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین را آفرید. فرمان (خدا) در میان آن‌ها فرود می‌آید] و اما صاحب اختیار، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشد و جانشین او پس از او در روی زمین قائم مقام او است. بی‌گمان، از بالای آسمان و از میان آسمان‌ها و زمین‌ها، دستورات بر او نازل می‌شود. پرسیدم: پس در زیر ما فقط یک زمین قرار دارد؟ فرمود: در زیر ما فقط یک زمین قرار دارد و شش تای دیگر در بالای ما است.

علی بن ابراهیم قمی گفت: «ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» امت واحد بودن یعنی پیروی مردم از یک مذهب «لجَعَلنَا لمَن یکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لبُیوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ ومَعَارِجَ عَلیهَا یظْهَرُونَ» یعنی پله‌هایی که به وسیله آن‌ها بالا می‌روند. «ولبُیوتِهِمْ أَبْوابًا وسُرُرًا عَلیهَا یتَّکِؤُونَ* وزُخْرُفًا» یعنی خانه تزئین شده به وسیله طلا. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند چنین می‌کرد هیچ‌کس ایمان نمی‌آورد. اما خداوند در میان مؤمنان، افراد ثروتمند و در میان کفار، افراد نیازمند و هم‌چنین در میان کفار، افراد ثروتمند و در میان مؤمنان، نیازمندانی را قرار داده و آن‌ها را به وسیله امر، نهی، صبر و رضایت امتحان کرده است. «ومَن یعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ» یعنی هر کس چشم فرو ببندد. «نُقَیضْ لهُ شَیطَانًا فَهُو لهُ قَرِینٌ».

یک مثال در مورد مرور زندگیم این بود که وقتی بچه بودم به یک پسر بچه در خیابان آزار و اذیت زیاد جسمی و روحی وارد کردم. او به گریه افتاد و من ترسیده و فرار کرده و به خانه بازگشتم و در اتاقی پنهان شدم. در مرور زندگیم دیدم که در اثر درد و گریه این بچه نوعی انرژی منفی از او به اطراف صادر می‌شد که رهگذران و حتی گنجشگان و پشهها از آن تأثیر منفی دریافت می‌کنند. من می‌دیدم که حیات در همه چیز وجود دارد و تقسیم بندی ما در مورد موجودات زنده و غیر زنده از دید و نگاه دنیوی ماست و در حقیقت همه چیز زنده است.

من دیدم که هرگاه آزاری به کسی وارد کردهام در حقیقت به خودم آسیب زدهام و در حقیقت خدمتی به او کردهام زیرا او در برابر این آزار

من خیر و رحمتی بیشتر در جائی دریافت کرده است. هم‌چنین هرگاه به کسی کوچکترین محبت و خوبی کرده بودم، حتی یک لبخند کوچک، در حقیقت به خود خدمت کرده بودم. به عنوان مثال وقتی ساله بودم، ما و بقیه اقوام یک اتوبوس دربست کرایه کرده بودیم تا به مشهد برویم. یکی دیگر از اقوام ما با ماشین شخصی خود که یک بنز قدیمی بود به دنبال اتوبوس می‌آمد. در جائی از راه اتوبوس خراب شد و ما برای تعمیر آن چند ساعتی متوقف شدیم. آن خویشاوند صاحب بنز ما ظرف آبی را به من داده و گفت که بروم آن را از چشمهای که در آن نزدیکی بود آب کنم. من ظرف را آب کردم ولی برای من که بچه بودم حمل آن کمی سنگین بود. من در راه تصمیم گرفتم کمی از آب ظرف را خالی کنم تا سبکتر شود. در آن‌جا چشمم به درختی افتاد که به تنهائی در زمینی خشک روئیده بود. من به جای این‌که آب ظرف را در همان جایی که بودم خالی کنم، راهم را دور کرده و پیش آن درخت رفتم و آب را پای آن خالی کردم و چند لحظه هم ایستادم تا مطمئن شوم آب به خورد آن رفته است. در مرور زندگیم چنان به خاطر این کارم مورد قدردانی و تشویق قرار گرفتم که باورکردنی نیست. گویی تمام ارواح به خاطر این عملم به من افتخار می‌کردند و خوشحال بودند. این کار یکی از بهترین کارهای زندگیم به نظر می‌رسید و این برایم عجیب بود زیرا از دید من چیز چندان مهمی نبود و فکر می‌کردم که کارهای خیر بسیار بزرگ‌تری در زندگی انجام دادهام که این در برابر آن‌ها کوچک است. ولی به من نشان داده شد که این عمل من ارزش بسیار زیادی داشته زیرا کاملاً از روی دل انجام شده و هیچ شائبه و توقعی در آن برای خودم وجود نداشته است...

.. من می‌خواستم در همان عالم بالاتر که عالم عشق و آرامش و نور بود بمانم. ولی وظائف من روی زمین به من گوشزد شد و بالاخره علی رقم مخالفتم متقاعد شدم که باید بازگشته و زندگی و مأموریتم را روی زمین به اتمام برسانم...

من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ وقت متوجه این راهنما نمیشوند. به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مرده‌اند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود. فهمیدم که هرگونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند. افرادی را دیدم که خودکشی کرده بودند و شرایط آن‌ها از همه بدتر بود. آن‌ها کاملاً در اسارت به سر می‌بردند و امکان ارتباط با کسی را نداشتند. گاهی ارواح آنان برای سالیان دراز عزیزان و نزدیکانشان در دنیا را که در اثر خودکشی آن‌ها ضربه زیادی دیده بودند سایه وار تعقیب می‌کردند و سعی در معذرت خواهی و طلب بخشش از آن‌ها داشتند، ولی هیچ فایده‌ای نداشت و صدای آن‌ها شنیده نمیشد. تمام این‌ها را راهنمای من به من نشان می‌داد و توجه من را به افراد مختلف جلب می‌کرد. سپس او توجه من را به صحبت‌های دیگری معطوف کرد که مانند یک فیلم جلوی من شکل می‌گرفتند. این‌ها صحبت‌ها زندگی من بودند که از ابتدا به من نشان داده شدند.

من زن جوانی را دیدم که باردار بود و خودم را دیدم که به صورت امواجی وارد بدن او شدم. این مادرم بود که با من حامله بود. احساس می‌کردم من در تمام جهان هستم ولی به نوعی قسمتی از من متمرکز شده و وارد بدن مادرم شد. احساس من اتصال بود، این‌که همه چیز به هم وصل است و آغاز و پایانی وجود نداشته و ندارد. من نمیتوانم به درستی بگویم در چه مرحلهای از بارداری این اتفاق افتاد ولی

فکر می‌کنم مدت زیادی قبل از زایمان مادرم بود.

ارواح دیگری نیز آن‌جا بودند و می‌دیدم که بعضی نور و امکان بیشتر و بعضی نور و امکان کمتری نسبت به من دارند. ولی من نسبت به آنانی که از من پیشرفته‌تر و نورانیتر به نظر می‌رسیدند ذره‌ای احساس قبطه نمی‌کردم. کاملاً برایم روشن بود که آن‌ها ظرفیت و رشد خود و من ظرفیت و رشد خود را دارم و هرکدام از ما در جا و موقعیتی هستیم که باید باشیم.

هنگامی که من نزد مادرم و بقیدوستان و اقوام رفتم احساس گنگی داشتم که وجودی دائماً و مانند سایه من را همراهی می‌کند. ولی اینقدر حواس من به سمت کسانی که می‌خواستم ببینمشان معطوف بود و در افکار خودم بودم که توجهی به او نکرده بودم. ولی بالاخره به او توجه کردم و احساس کردم که او وجودی بسیار نورانی و ارزشمند و مقدس است که همیشه و در تمام لحظات زندگی همراه من بوده است. پیش خود فکر کردم آیا او امام زمان یا پیامبر است؟ فکری از من گذشت که او بالاتر از امام زمان یا پیامبر می‌باشد او آن‌چنان جذاب و زیبا و به

دلنشین بود که بلافاصله با تمام وجود مجذوب او شدم و احساس کردم که او نیز به طور کامل و عمیقی من را دوست دارد.

ناگهان برای من همه چیز تغییر پیدا کرد. احساس بسیار خوبی بر من غلبه کرد و آرامش زیادی پیدا کردم. برعکس چند دقیقه قبل، اکنون احساس می‌کردم که همه چیز در جهان صحیح و سر جای خودش است و آن گونه است که باید باشد. به هر شیئی که نگاه می‌کردم یا در مورد هر موضوعی که فکر می‌کردم اطلاعات بسیار زیادی در مورد آن به من الهام می‌شد و همه چیز را راجع به آن پدیده یا شیئ به خوبی درک می‌کردم و می‌فهمیدم که آن پدیده یا شیئ همان‌طور است که باید باشد.

من به آن پرستار زیبا نگاه کردم و متوجه شدم که او نسبت به قبل برایم کمی متفاوت به نظر می‌رسد. احساس می‌کردم که گویی به تمام وجود او محاط هستم و در حقیقت حس می‌کردم در تمام بیمارستان حضور دارم. اکنون وقتی به او می‌نگریستم تمام افکار و احساسات او را نیز می‌توانستم ببینم و درک کنم. دیدم که او نگرانی زیادی دربارحال من داشت و دلش خیلی برایم می‌سوخت و محزون بود و پیش خودش فکر می‌کرد که حیف از این جوان رشید که در حال تلف شدن است. من سعی کردم که به او دلداری بدهم و به او گفتم که برعکس، حال من خیلی خوب است و در حقیقت هیچ وقت در زندگی این قدر حالم خوب نبوده است و نیازی نیست که نگران باشد. ولی با تعجب می‌دیدم که او هیچ توجهی به حرفهای من نمیکند و حتی به سمت من نگاه هم نمیکند و برعکس به نقطخاصی خیره شده است. من سعی کردم جهت نگاه او را دنبال کنم تا ببینم به کجا چشم دوخته است. دیدم او به

بدنی می‌نگرد که روی تخت بیمارستان است. وقتی که بدن را دیدم جا خوردم. این شخص به من شباهت خیره کننده‌ای داشت. پیش خودم فکر کردم چطور چنین چیزی ممکن است؟ آیا من برادر دوقلویی دارم که از آن خبر نداشته‌ام و اکنون در بیمارستان است؟ من سعی کردم به شانآن پرستار دست بزنم تا توجه او را به خودم جلب کنم ولی در کمال تعجب دستم از شاناو رد شد و هیچ مقاومتی حس نکردم. وقتی به دستم و به بقیبدنم نگاه کردم دیدم بدنم حالتی بلوری و شفاف دارد و نورانی است.

من از چیزهایی که می‌دیدم و طوری که همه چیز به نظر می‌آمد شگفت زده و گیج شده بودم. از ذهنم خطور کرد که نکند من مرده باشم و به یاد مادرم افتادم که چقدر از مرگ من ناراحت خواهد شد، و ناگهان خود را در منزلمان در اصفهان و نزد مادرم یافتم. این به طور عجیبی اتفاق افتاد که نمی‌دانم چطور آن را توضیح دهم. گویی وجود من به دو نیمه تقسیم شده بود که هر نیمه کامل بود و من بودم. یکی در بیمارستان حضور داشت و یکی پیش مادرم. من در هر دو مکان حضور کامل داشتم و از تمام اتفاقات هر در مکان خبر داشتم. من خواستم مادرم را غافلگیر کرده و خوشحال کنم و به همین خاطر او را از پشت بغل کردم. ولی دستهای من بدون هیچ مقاومتی در او فرو رفتند. من تعجب کردم و سعی کردم با او حرف بزنم ولی او نیز توجهی به من نکرد.

من به یاد یکی از معلمان سابقم افتادم و بلافاصله نزد او بودم. به هر کسی که نگاه می‌کردم می‌توانستم افکار و احوال و حتی وضع معیشتی و مالی آن شخص را بفهمم و استرسها و نگرانیهای او را درک کنم. مثلاً

به یاد دارم که معلمم در آن موقع دربارپسرش فکر می‌کرد و من در همان حال می‌توانستم پسر او را نیز ببینم. من در مورد چند دوست و خویشاوند دیگر نیز فکر کردم و نزد یک یک آن‌ها رفته و سعی در ارتباط

با آن‌ها کردم ولی گویی هیچ‌کسی من را نمیدید و صدای من را نمیشنید. متوجه شدم که تلاش فایده‌ای ندارد و نمیتوانم به طور عادی با کسی ارتباط برقرار کنم.

در طول تمام این وقایع من هنوز در بیمارستان هم حضور کامل داشتم و شاهد هماتفاقات آن‌جا هم بودم. دیدم که در بیمارستان دکترها من را متوفی اعلام کردند و یک برگه را مهر و امضاء کردند و در پرونده من گذاشتند که نوشته بود «مریض احیاء نشد. آزمایش می‌دریاز دوبل انجام شد ولی موفقیت آمیز نبود. مرگ قطعی اعلام شد.» روی بدن من یک ملحفه کشیدند و آن را از روی تخت بلند کرده و به روی یک تخت دیگر چرخ دار گذاشتند و به اتاقی که در آن درگذشتگان را به طور موقت نگاه می‌داشتند بردند. طبق گزارش پزشکی من دقیقه بعد دوباره زنده شدم ولی در این دقیقه چیزهای بسیاری را دیدم و تجربه کردم.

من اکنون سال دارم. این اتفاق در سال برایم رخ داد و من در آن موقع سال داشتم. محل زندگی خانوادما شهر اصفهان بود ولی من در آن وقت به خاطر شغلم در شهر مشهد ساکن بودم. من صبح خیلی زود ساعت صبح از مشهد به سمت اصفهان به راه افتادم. جاده مشهد به اصفهان در آن روزها به خوبی اکنون نبود و یک بانده بود. در جائی از راه نزدیک

به قوچان بودم که ناگهان متوجه شدم که یک جیپ لندرور از روبرو در باند من آمده و با سرعت به طرف من می‌آید. من سعی کردم که ماشین را به سمت راست کشیده و از برخورد با او اجتناب کنم، ولی موفقیت آمیز نبود و علیرقم تلاشم بالاخره با او تصادف کردم. ماشین من چند معلق خورد و از جاده که کمی مرتفع‌تر از اطراف بود به پایین افتاد. من جراحات زیادی دیدم. بعد از چند دقیقه یک اتوبوس که از آن‌جا رد می‌شد صحنه تصادف را دیده و ایستاد. من را بالاخره به بیمارستان کوچکی که در شهر قوچان بود بردند. در آن‌جا من با اتاق عمل برده شدم و دکترها و کادر بیمارستان مشغول کار روی بدن من شدند. بدن من شکستگی و جراحات عمیقی داشت و من درد بسیاری داشتم. وقتی روی تخت بودم افکار زیادی از ذهنم عبور می‌کرد. نگران این بودم که حالا ممکن است سمت من را به کس دیگری بدهند. به این فکر کردم که ای کاش نصیحت یکی از دوستانم که من را به انتخاب این شغل تشویق کرده بود را گوش نکرده بودم. از دست او خیلی خشمگین بودم و او را به خاطر این‌که دور از خانواده‌ام زندگی می‌کنم و به خاطر تصادفم مقصر می‌دیدم. من از دست همه چیز و همه کس مستاصل یا عصبانی بودم و فکر می‌کردم در دنیا هیچ‌چیز سر جای خودش نیست و ذهنم پر از گله و شکایت بود. در بیمارستان من را بیهوش نکردند و به حالت کما نیز فرو نرفتم و نخوابیدم. به یاد دارم که یکی از پرستارها زن جوانی بود که شاید حدود سال داشت و تازه کار و کم تجربه بود. او به نظرم زیبا می‌رسید و من با خودم فکر می‌کردم که ای کاش حالم خوب بود و می‌توانستم با او صحبت کرده و دوست شوم. ولی بعد از مدتی دوباره دردهای بدنم حواس من را از این افکارم پرت کردند و توجه من مرتب بین دردها و جراحاتم و افکار متعددی که داشتم تغییر می‌کرد.

برای سال‌ها من تجربه هام رااز همه مخفی می‌کردم زیرا هنگامی که از آن برای دیگران صحبت می‌کردم با قضاوت منفی آن‌ها روبرو می‌شدم و به من اتهام دیوانگی و تخیل زده می‌شد و زندگی عادی برایم مشکل شده بود. تا این‌که بعد از چندین سال کتابی در این زمینه دیدم و متوجه شدم که افراد زیاد دیگری نیز تجربه‌هایی مشابه من داشته‌اند، گرچه ممکن است جزئیات تجربه آن‌ها کمی با من فرق کند یا با زبان و بیان متفاوتی شرح داده شده باشد. بعد از این اتفاق من خیلی مشتاق شدم که افراد دیگری را بیابم که تجربهای مشابه من داشته‌اند. من حتی شغل خود را تغییر داده و در قسمت خدمات پزشکی در بیمارستان مشغول به کار شدم و سعی می‌کردم در بیمارستان با مریضهایی که برخورد نزدیکی با مرگ داشته یا احیاء شده بودند ارتباط برقرار کنم به امید این‌که شاید آن‌ها هم چیزهای مشابهی را دیده باشند. به تدریج تجربه‌های نزدیک به مرگ در جامعه بیشتر جا افتاد و من امروزه به طور مرتب (حداقل یکی دو بار در ماه) در جمع دوستان یا گروه‌های دیگری که علاقهمند هستند حضور یافته و به طور مفصل راجع به تجربه هام با آن‌ها صحبت می‌کنم. برعکس سابق، الان مردم به خصوص جوان ترها علاقه بسیاری به شنیدن تجربه هام دارند و به نظر می‌رسد تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

امام صادق علیه السلام خطاب به مفضّل بن عمر: ای مفضّل! در این معدن‌ها و کانی‌های گوناگونی که از آن‌ها استخراج می‌شوند، بیندیش؛ کانی‌هایی چون: گچ و آهك و جِبسین و زرنیخ و مردارْسنگ و قونیا و

جیوه و مس و سرب و نقره و طلا و زبرجد و یاقوت و زمرّد و انواع سنگ‌ها، و نیز دیگر چیزها مانند: قیر و مومیا و گوگرد و نفت و جز این‌ها که از معادن، استخراج می‌شوند و مردم آن‌ها را در راه نیازهایشان به کار می‌گیرند. آیا بر هیچ خردمندی پوشیده است که این‌ها همه گنج‌هایی هستند که برای انسان در این زمین،اندوخته شده‌اند تا آن‌ها را استخراج کند و به هنگام نیاز، مورد استفاده قرار دهد؟ با همه آزمندی و تلاش مردم برای ساختن این کانی‌ها، چاره‌اندیشی‌های آن‌ها به جایی نرسید؛ زیرا اگر به آن‌چه از این علم می‌جستند، دست می‌یافتند، قطعا این معادن در دنیا فراوان و سرشار می‌شدند، چندان که طلا و نقره، بر اثر فراوان شدن، از نظر مردم می‌افتادند و دیگر ارزشی نداشتند و در کار خرید و فروش و معاملات، مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند، و حاکم، مالیات‌ها را تحصیل نمی‌کرد، و هیچ کس طلا و نقره ای برای بازماندگانش نمی‌اندوخت. با این حال، توانایی ساخت برنج از مس، و شیشه از ریگ، و نقره از سرب، و طلا از نقره، و امثال این‌ها که ضرری در آن‌ها نیست به انسان‌ها داده شد. پس بنگر که چگونه خواست مردم در چیزهایی که برایشان زیانی ندارد، بر آورده شده است؛ ولی از مواردی که دست یافتن به آن‌ها برایشان زیان آور است، محروم گردیده‌اند. اگر کسی در اعماق معدن‌ها فرو رود، به رودخانه بزرگی می‌رسد که نه به ژرفایش می‌توان رسید، و نه از آن می‌توان گذشت، و آبی فراوان در آن به شدّت جریان دارد، و در سوی دیگر آن، کوه‌هایی از نقره وجود دارد. حال، در این تدبیر آفریدگار حکیم، بیندیش. او که ثنایش پرشُکوه باد خواست که توانایی خود و گستردگی خزانه‌هایش را به بندگان نشان دهد تا بدانند که اگر می‌خواست به‌اندازه کوه‌ها به آن‌ها نقره ببخشد، این کار را می‌کرد؛ امّا این به صلاح آنان نیست؛ زیرا

اگر چنین می‌شد هم‌چنان که گفتیم ارزش این گوهر در نزد مردم سقوط می‌کرد و دیگر از آن استفاده چندانی نمی‌بردند. ارزش ظروف و اشیایی هم که مردم، گاه از این مادّه می‌سازند، به همین جهت است. پس تا زمانی که کمیاب و نادر باشد، نفیس و ارزشمند و پُربهاست؛ امّا وقتی همه جا یافت شد و در دست مردم، فراوان و بسیار بود، در نظر آنان اُفت می‌کند و ارزش آن پایین می‌آید. اصولاً ارزش و ارجمندیِ چیزها از کمیابی آن‌هاست.

علل الشرایع و عیون اخبار الرضا: صفوان بن یحیی از ابوالحسن - امام کاظم - علیه السلام نقل می‌کند: درباره حرم و نشانه‌های آن از آن حضرت سؤال پرسیدند، فرمود: وقتی که آدم علیه السلام از بهشت هبوط کرد در ابوقبیس فرود آمد -و مردم می‌گویند در هند- و به پروردگارش عزوجل از تنهایی شکایت کرد و این‌که او آن‌چه را که در بهشت می‌شنید در این‌جا نمی‌شنود. خداوند عزوجل یاقوت سرخی بر او را فرود آورد و آن در موضع خانه - کعبه - قرار داده شد. آدم علیه السلام آن را طواف می‌کرد و نور آن به میل‌ها می‌رسید، پس به هر جایی که روشنایی یاقوت می‌رسید میل‌ها را نصب کردند و خداوند آن را حرم قرار داد.

عشق در موجودات غیر انسانی صحیح البخاری به نقل از اَنَس بن مالك: برای خدمت به پیامبر خدا، همراه ایشان به سوی خیبر حرکت کردیم. در حال بازگشت، چون کوه اُحد آشکار شد، پیامبر صلی اللّٰه علیه و

آلهفرمود: «این، کوهی است که دوستمان می‌دارد و ما نیز دوستش می‌داریم».

امام صادق علیه السلام: هرکه می‌خواهد در خانه‌اش پرنده ای نگه دارد، قُمری نگه دارد؛ زیرا این پرنده، بیش از هرچیز به ذکر و تسبیح خدای عز و جلمشغول است و ما اهل بیت را دوست می‌دارد.

نکتهشیخ بهایی در کشکول می‌نویسد: شیخ الرئیس، بو علی سینا، در رسالة العشق خود، به تفصیل، این مسئله را برمی رسد و در آن می‌گوید که عشق، ویژه آدمیزاد نیست؛ بلکه در همه موجودات، اعم از فلکی، عنصری و موالید سه گانه (کانی‌ها، گیاهان و جانوران) جاری است. بوعلی سینا، در آغاز رساله‌اش چنین می‌نویسد: «بارالها! به نام و ستایش تو می‌آغازم. ای عبداللّه فقیه معصومی که خداوند، نیك بختت گرداند! از من خواستی تا برایت رساله ای بپردازم که در آن، به اختصار، مسئله عشق، تبیین شود. من نیز در جهت جستن رضایت و برآوردن خواسته‌ات که همواره جوینده خیر باشی! برآمدم و این رساله را برایت در هفت فصل بپرداختم: فصل نخست، در بیان جریان داشتن نیروی عشق در همه موجودات. دوم، در بیان وجود عشق در جوهرهای بسیط بی‌جان. سوم، در بیان وجود عشق در موجودات دارای قوه تغذیه از جنبه همین قوای تغذیه. چهارم، در بیان وجود عشق در جوهرهای حیوانی، از جهت دارا بودن قوه حیوانی. پنجم، در بیان عشق ظریفان و جوانان به زیبارویان. ششم، در بیان عشق نفوس الهی، و هفتم، در خاتمه فصول...»

عنه علیه السلام (فِی الحِکَمِ المَنسوبَةِ إلَیهِ) حلیة الأولیاء - به نقل از اَنَس -: پیامبر صلی اللّه علیه و آله به پسر خویش ابراهیم - که در آغوشش در حال جان کندن بود -، نگریست و اشك از چشمانش سرازیر شد. عبد الرحمان گفت: ای پیامبر خدا! شما ما را از گریستن نهی کرده اید؛ ولی خود می‌گریید؟!

فرمود: «من شما را از این کار نهی نکردم. این، رحم است و کسی که رحم نداشته باشد، مورد رحم [الهی]قرار نمی‌گیرد». عنه علیه السلام: امام صادق علیه السلام: سلمان گفت: از شش چیز تعجّب کردم: سه چیز مرا می‌خندانند و سه چیز به گریه‌ام می‌اندازند. آن سه چیز که مرا می‌گریانند، فراق عزیزانم محمّد صلی اللّه علیه و آله و گروه اوست، و وحشت قبر (/ قیامت)، و ایستادن در برابر خداوند عزّ وجلّ. و آن سه چیز که موجب خنده‌ام می‌شوند، طالب دنیاست، در حالی که مرگ در طلب اوست، و غافلی که در مورد او غفلت نمی‌شود، و کسی که صدایش به خنده بلند می‌شود، در حالی که نمی‌داند آیا خدا از او خشنود است یا ناخشنود. ر. ك: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ص (گریستن برای از دست دادن نیکان) و ص (گریستن در فراق عزیزان) و ص (خاستگاهای گریه پسندیده / دل رحمی).

در ساعت و دقیقه‌ی بعد از ظهر به تاریخ دسامبر سال بود که احساس کردم واقعا دارم می‌میرم. دراز کشیدم و به زودی توسط نور سفید درخشانبسیار شدیدی احاطه شدم. این نور مملو از عالی‌ترین نیرو و عشقی بود که می‌تواند در این دنیا وجود داشته باشد. در نور صدای وزش بادهای صاعقه دار و صدای فوق العاده زیبای آواز خواندن فرشتگان

را شنیدم که از صدای بادهای صاعقه دار هم بلندتر بودند. بدن من داشت با نیروی نور فلج می‌شد. عشق بسیار بیشتر از ظرفیت من بود. من ترسیده بودم که مبادا کنترلم را روی عملکردهای بدنم از دست بدهم‌اشتیاق به کنترل شدن، خود اشتیاق، حرکت، تفکر و هرچیز انسانی در این نور رو به مرگ بودند.

زمانی که نور کاملا مرا در خود فرو برد انفجاری از خلسه و عشق از شکم من آغاز شد و تا داخل نور گسترش یافت. به زودی من خود به نور تبدیل شدم و معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، زیبایی و آگاهی نور را به دست آوردم. همانند مادری که کودکی را در آغوشش حمل می‌کند نور مرا با سرعتی زیاد به سمت بالا برد. نور خودش با من صحبت کرد و من دانستم که او خداست، قدرتی که کل دنیا را آفریده است. نور به من گفت این اولین بهشت نورانی شفاف که من در آن هستم (که یک میلیون بار درخشانتر از هر عشقی بود که من تا کنون روی زمین تجربه کرده بودم) مملو از سیارات بهشتی بی‌شماری است. من به بدنم نگاه کردم و دیدم که از نور سفید ساخته شده است اما هم‌چنان دارای فرم انسانی درخشنده ای است.

من مدتی را در آن‌جا سپری کردم اما بعد بالاتر و به جایی برده شدم که در آن سرور و نور خدا چنان قدرتمند بود که نتوانستم اکستازی و خلسه را بیشتر از آن تحمل کنم. من به درون نور تازه و جلوه‌ی جدیدی از معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، قدرت و دانش پرت شدم که یک میلیون بار برتر و درخشانتر از اولین بهشت بود. بدن جدید من درخشان‌تر و شفاف‌تر بود و می‌توانست به نحوی این افزایش شکوه و نور را تحمل کند. به من گفته شد که بهشت دوم نیز مملو از سیاره‌های

بهشتی بی‌شمار است. هر چه طبقه‌ی بهشت بالاتر می‌رفت شکوه کیفیت‌های موجود در نور یک میلیون برابر بیشتر می‌شد. نورانیت و زیبایی زندگی در این بهشت‌ها برای یک ذهن به تنهایی و در حالت جدا افتاده از نور غیر قابل تصور است. من به جایی برده شدم که خلسه و عشق آن‌چنان نیرومند بودند که من به سختی می‌توانستم سطوح انرژی کیهانی و خلسه را بیش از آن تحمل کنم.

من به داخل نور جدیدی پرت شدم که یک میلیون بار درخشانتر از بهشت دوم بود و بهشت سوم محسوب می‌شد. در آن‌جا بدن من هنوز فرم انسانی داشت اما چنان نور سفیدی از آن ساطع می‌شد که چشمانم نمی‌توانستند باور کنند. من می‌توانستم تا میلیون‌ها مایل دورتر را به وضوح ببینم. صدای آواز فرشتگان آن‌چنان زیبا و پرقدرت و باشکوه بود که من احساس کردم ارتعاشات صوتی آن‌ها مملو از بصیرت و دانش است. (خیلی پیچیده) احساس کردم که این ارتعاشات صوتی در واقع زندگی و امکان‌های بی‌شمار در این جهان را خلق می‌کنند: این صوت‌های فرشته‌ها فقط آواز خوانی برای شادی و لذت نبودند بلکه فرشته‌ها با صدای خود در حال آفرینش بودند.

من به سرعت از این بهشت سوم هم گذشتم و به بهشت چهارم رفتم که در آن شکوه و جلوه‌ی خدا بسیار نورانی بود. من احساس کردم که در آن‌جا هر مخلوقی فراتر از هر شکوه غیر قابل تصوری است. آن‌جا بدن من چنان درخشان بود که تنها کمی از فرم انسانی‌اش را حفظ کرده بود. نور بسیار درخشان و مملو از این کیفیت‌های با شکوه بود. من گفتم خدایا من نمی‌توانم دیگر بالاتر بروم. تو در حد غیر قابل تصوری

خیلی بزرگ‌تر از آن‌چه هستی که من تا کنون تصور کرده بودم. همه‌ی کهکشان‌های انرژی می‌توانستند با این نور ایجاد شوند.

من از خدا خواستم که دیگر ادامه ندهد اما او مرا بالاتر برد. در این نقطه جلوه و نور خیلی درخشان‌تر و فراتر از توان و تحمل من بودند. این کیفیت شگفت انگیز خود از نوری در بالای من سرازیر می‌شد که درخشانتر بود. من فکر نمی‌کنم که هیچ سیاره ای در آن بالا وجود داشت اما شاید مخلوقات آن‌جا داخل ستاره‌ها زندگی می‌کردند. رحمت خدا، زیباترین و شاعرانه‌ترین کیفیت خدا مانند میلیون‌ها برگی که هماهنگ با هم می‌افتند سرازیر بودند و خلصه و شکوه را به حدی آرامش بخش و خالص می‌کردند که من نمی‌توانستم تحمل کنم. من می‌توانستم یک فصل کامل در مورد رحمت بنویسم ولی باز هم حق مطلب را ادا نکرده باشم.

سپس من به بهشت پنجم برده شدم. در این‌جا بدنم مانند یک خورشید بزرگ بود و دیگر هیچ فرم انسانی نداشت. نور و شکوه این‌جا در زبان نمی‌گنجید. چیزی که در این مکان جریان داشت به راستی برای موجودات انسانی غیر قابل باور بود.

من مدتی آن‌جا ماندم و سپس به بهشت ششم برده شدم، که یک میلیون بار درخشانتر از بهشت پنجم بود. من در مورد این‌که خدا چقدر در آن‌جا نورانی بود حرفی نخواهم زد. فرشتگان چنان بلند آواز می‌خواندند که هیچ گوش انسانی نمی‌توانست این موسیقی دنیا را بشنود. بدن من یک خورشید درخشانتری بود که با نور مرکزی خدا ترکیب شده بود. سپس من به بهشت هفتم برده شدم و چیزی که در این‌جا رخ می‌داد بسیار فراتر از تحمل من بود. خدا من را پایین آورد.

من تنها ده ثانیه در بهشت هفتم ماندم. تمام کهکشان‌ها می‌توانستند خیلی راحت با نور آن‌جا ایجاد شده باشند. هر مخلوقی که بتواند آن‌جا برود میلیون‌ها سال تکامل یافته‌تر از من است. فکر کردن به این‌که در هر کدام از این بهشت‌های بالاتر نور و عظمت معصومیت، عشق، خلصه، آرامش، نیرو، زیبایی، رحمت و دانش چندین مرتبه بالاتر از بهشت قبلی است باعث می‌شود که گذشتن و زندگی کردن (در بهشت‌های بالاتر) بسیار مشکل به نظر آید.

فصل ششم: نشانه‌های بندگان دنیا و روش رویارویی با آنانویژگی‌های اهل دنیاامام علی علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از پروردگار پاکش پرسید:... ای پروردگار من! اهل دنیا چه کسی است و اهل آخرت کیست؟ فرمود: «اهل دنیا، کسی است که: خوراك و خنده و خواب و خشمش بسیار است؛ خشنودی‌اش‌اندك است؛ نه از کسی که به وی بدی کرده است، پوزش می‌طلبد، و نه پوزش کسی را که از او پوزش می‌طلبد، می‌پذیرد؛ در طاعت، تنبل است، و در معصیت، گستاخ؛ آرزویش دور و دراز است و اجلش نزدیك؛ از نفْس خویش حساب نمی‌کشد؛ کم خیر است؛ پُرگوست؛ کم ترس [از خدا] است؛ و هنگام غذاخوردن، بسیار شاد است. اهل دنیا در هنگام آسایش، سپاس گزار نیستند، و هنگام بلا (سختی) شکیبا نیستند؛ زیادِ مردم، در نظر آنان‌اندك است؛ خویشتن را به کارهای ناکرده می‌ستایند، و ادّعای چیزهایی را می‌کنند که ندارند، و از چیزهایی سخن می‌گویند که آرزو دارند؛ و بدی‌های مردم را می‌گویند و خوبی‌های آنان را پوشیده می‌دارند». پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای پروردگار من! همه این

عیب‌ها، در اهل دنیاست؟! [فرمود:] «ای احمد! در اهل دنیا، نادانی و کم بخردی‌های بسیار است: در برابر کسی که از او دانش می‌آموزند، فروتنی نمی‌کنند، و خویشتن را عاقل می‌پندارند، در حالی که به نزد فهمیدگان، مردمانی کم خردند».

شرح الأسماء الحسنی: در حدیث قدسی آمده است: «ای آدمیزاد! همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم».

- حسین بن سالم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هر جوانی و نوجوانی که در میان افراد خانواده و آشنایان خود بزرگ شود، و به خاطر گناهی که از او سر می‌زند توسط آنان، سرزنش و نکوهش و مجازات نگردد، خداوند متعال نخستین مجازاتی که برایشان در نظر می‌گیرد، کاستن روزی آن‌هاست.

و از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم ابن عمر یمانی، از ابی طفیل، از ابی جعفر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عز و جل عرش را در چهار مرحله خلق کرد و قبل از آن تنها سه چیز آفریده بود، هوا و قلم و نور را، سپس از آن را از نورهای مختلفی به وجود آورد، و از جمله آن نورها، نور سبز است که رنگ‌های سبز و زرد و سرخ و سفید از آن پدید

آمده است و نور سفید، نور تمامی نورهاست که روشنایی صبح نیز از آن گرفته شده است.

سپس عرش را هفتاد طبقه گرداند. استحکام هر طبقه ای از عرش، به مانند استحکام ابتدای عرش تا پایین‌ترین مکان آن می‌باشد و در هر طبقه ای فرشتگانی تسبیح خدای عز و جل را می‌گویند و با آواهایی متفاوت و زبان‌هایی مختلف به تقدیس او می‌پردازند و اگر به یکی از آن زبان‌ها اجازه داده شود تا صدایش را به قسمت پایین خود برساند، کوه‌ها و شهرها و دژها نابود می‌شوند و دریاها منفجر می‌گردند و هر آن‌چه در پایین آن فرشته قرار دارد، هلاک می‌شود. عرش هشت ستون دارد و هر ستونی را تعدادی بی‌شمار از فرشته که عددشان را تنها خدا می‌داند، حمل می‌کنند و در شب و روز خدا را تسبیح می‌گویند و از این کار خسته نمی‌شوند و اگر به‌اندازه یک چشم به هم زدن، احساسی از آن‌چه بالای عرش است، به چیزی منتقل شود، او احساس جبروت و کبریا و عظمت و پاکی و رحمت علم خداوند را در می‌یابد و هیچ گفته ای بالاتر از این وجود ندارد.

از ابن بابویه از علی بن احمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی سئوال کردم و ایشان شروع به سخن نمودند تا این که به این‌جا رسیدند: و از جمله نمونه‌های اختلاف صفات عرش این آیه است «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» و منظور از عرش در این‌جا عرش وحدانیت است، چرا که عده ای همان‌طور که

گفتم شرک ورزیدند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیت «عَمَّا یصِفُونَ» چرا که گروهی او را به داشتن دست منسوب نموده‌اند و گفته‌اند که دستان خدا بسته است. عده ای دیگر برای او پا ساخته و گفتند: خداوند پایش را بر صخره بیت المقدس گذاشته و از آن‌جا به آسمان رفته است. گروهی او را به داشتن انگشت منسوب نموده‌اند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من سردی انگشتانش را بر قلبم احساس نمودم.

به خاطر ساختن چنین صفت‌هایی برای خداوند، در قرآن چنین آمده است: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» یعنی خداوند، صاحب مثال‌های اعلی و بالاتر از آن‌چه اینان بدو منسوب کرده‌اند می‌باشد و خداوند مثال‌های برتری دارد که هیچ‌کس مشابه آن را دارا نیست. آن ذات پاک، نه وصف می‌شود و نه در وهم می‌گنجد و آن همان مثال‌های اعلی اوست. کسانی که از جانب خداوند از فایده‌های علم بهره مند نشده‌اند، پروردگارشان را با مثال‌هایی ناچیز وصف نموده‌اند و نادانسته او را با صفات خود متصف گرداندند. به همین خاطر خداوند می‌فرماید: « وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلًا» [و به شما از دانش جزاندکی داده نشده است]. بنابراین، خداوند هیچ مثل و شبیه و همانندی ندارد و او مختص به اسماء حسنی است که تنها مخصوص اوست و کسی دیگر از آن برخوردار نیست و این همان صفاتی است که خداوند در کتابش بیان نموده است، و گفته است: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِینَ یلْحِدُونَ فِی أَسْمَآئِهِ» [نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آن‌ها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند رها کنید] یعنی کسانی را که از روی نادانی در مورد نام‌های او منحرف می‌گردند، رها کنید، چرا که کسی که بدون آگاهی در اسامی خداوند به انحراف می‌رود،

در واقع شرک ورزیده است، حال آن‌که خود نمی‌داند و مرتکب کفر می‌شود در حالی که گمان می‌کند، کار نیکی را انجام می‌دهد. به همین خاطر خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» [و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند]، بنابراین، اینان‌کسانی هستند که بدون آگاهی در مورد اسامی خداوند به گمراهی می‌روند و آن را در جای مناسبش نمی‌گذارند.

ای حنان! همانا خداوند تبارک و تعالی دستور داده که عده ای ولی او قرار داده شوند و اینان‌کسانی هستند که فضیلت خاصی بدانان بخشیده و آنان را به صفاتی مختص گردانده که دیگران را از آن بی‌بهره ساخته است. سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد و او را به اذن خود راهنما قرار داد تا این که پیامبر از دنیا رفت و بعد از آن حضرت، وصی او بر اساس ظاهر علمش، راهنما و هدایتگر مردم به سوی چیزهایی گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان فرا می‌خواند و بعد از وی نیز این مسئولیت به ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین محول گردید. و در این باره سخن زیاد است که اگر خدا بخواهد آن را در ذیل آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [او پروردگار عرش بزرگ است] از سوره نمل بررسی خواهیم کرد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، روایت می‌کند که ایشان به او فرمودند: سخن تو که

مدعی هستی خدا دو تا است، از دو حالت خارج نیست؛ یا دو تا خدای قوی و قدیم هستند و یا ضعیف می‌باشند و یا یکی قوی و دیگری ضعیف می‌باشد. اگر هر دوی آنان قوی هستند، چرا یکی از آن‌ها دیگری را کنار نمی‌زند و خود تدبیر امر را به تنهایی در دست نمی‌گیرد؟ و اگر بپنداری که یکی از آن‌ها قوی است و دیگری ضعیف، ناتوانی خدای دومی ثابت می‌شود که خدا همان‌طور که ما می‌گوییم یکی است. اگر بگویی که خدا دو تا است؛ یا باید از هر نظر با هم همسان باشند و یا از هر جنبه ای با هم متفاوت باشند؛ در هر صورت، هنگامی که می‌بینیم انسان‌ها با نظم و ترتیب آفریده شده‌اند و آسمان در حرکت است و تدبیر امر یکی است، و شب و روز و خورشید و ماه هر یک کارشان را به درستی انجام می‌دهند، این درستی امور و تدابیر و یکپارچگی آن‌ها بر این دلالت می‌کنند که مدبر امور یکی است. و هم‌چنین ادعای دو خدایی، مستلزم این است که بین آن‌ها شکافی باشد تا دو تا باشند و در این صورت شکاف بین آن‌ها خود خدای سومی می‌گردد که از قدیم با آن‌ها بوده و این امر مقتضی سه خدایی است و در عقیده سه خدایی نیز همان موضوع شکافی را که در دوخدایی بود، وجود دارد و بین آن‌ها نیز شکافی است که از آن پنج خدا می‌سازد. به همین ترتیب عدد به سمت بی‌نهایت می‌رود و زیادتر می‌شود. هشام می‌گوید: یکی از سئوال‌های زندیق این بود که دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: وجود افعال انجام شده (پیدایش) دلالت بر این می‌کند که سازنده ای آن‌ها را به وجود آورده است. آیا نمی‌بینی که هرگاه به ساختمانی بزرگ می‌نگری، به این فکر می‌کنی که آن، سازنده ای دارد، هرچند که سازنده آن را نمی‌بینی و مشاهده نمی‌کنی؟ او گفت: او (سازنده) کیست؟ ایشان فرمودند: چیزی بر خلاف اشیاء دیگر، سعی

کن از گفته‌ام معنایی درک کنی. او شئ است به معنای حقیقی شیء بودن، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت است و نه حس و لمس می‌شود. با حواس پنج گانه نیز درک نمی‌گردد. وهم او را درک نمی‌کند و روزگار نیز از او نمی‌کاهد و زمان‌ها نیز تغییری در او ایجاد نمی‌نماید.

ابن بابویه، از عبد اللّٰه بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو حسن محمّد بن احمد قَواریری، از ابو الحسن محمّد بن عمار، از اسماعیل بن توبه، از زیاد بن عبد اللّٰه بکائی، از سلیمان اعمش، از ابو سعید خُدری، روایت کرده است که وی گفت: نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بودیم که مردی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ، خطاب به ابلیس: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» آگاه ساز. ای رسول خدا! چه کسانی برتر از فرشتگان درگاه خدا هستند؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما دو هزار سال پیش از آن‌که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند، در سراپرده عرش، خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشتگان با تسبیح ما، او را تسبیح می‌گفتند. چون خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السلام را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا به او سجده کنند و تنها به خاطر ما بود که به آن‌ها فرمان داد سجده کنند. آن‌گاه همه فرشتگان سجده کردند به جز شیطآن‌که از سجده سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «یا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدَی أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ»، یعنی از جمله آن پنج تن که نام‌هایشان بر سراپرده عرش نوشته شده است؛ ما در (رحمت) خداوندیم که از آن

نعمت می‌دهد و ره یافتگان به وسیله ما ره می‌یابند، پس هر که ما را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و در بهشت خود جایش می‌دهد و هر که ما را دشمن دارد، خداوند او را دشمن می‌دارد و در دوزخ جایش می‌دهد و تنها حلال زادگان ما را دوست می‌دارند. هم‌چنین این حدیث را ابن بابویه در کتاب بشارات الشیعه، به اسناد خود، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است.

و از او: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - برای من نقل می‌کند: سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از احمد بن نضْر، از محمد بن مروان، از ضحّاک بن مزاحم نقل می‌کند: از امام علی علیه السلام درباره «طارق» پرسیده شد. فرمود: بهترین ستاره در آسمان است که مردم آن را نمی‌شناسند، و از آن جهت طارق نامیده شد، چرا که نور آن از آسمانی به آسمان دیگر می‌رود تا این که هفت آسمان را در نوردد، سپس همان آسمان‌ها را طی می‌کند تا این که به مکان اصلی خودش باز گردد.

علی بن ابراهیم: جعفر بن محمد، از عبد اللّٰه بن موسی، از حسین بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می‌کند: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ»، فرمود: منظور از آسمان، امیر المؤمنین علیه السلام است، و طارق کسی است که از نزد پروردگار، از آن‌چه در شب و روز اتفاق می‌افتد، برای ائمه علیهم السلام خبر می‌آورد؛ همان روحی که همراه ائمه علیهم السلام است و

آن‌ها را راهنمایی می‌کند. و فرمود: «النَّجْمُ الثَّاقِبُ»: منظور رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است.

دو. تکامل معنوی از درونِ توسعه مادّینکته دیگر که بسیار اهمّیت دارد، آن است که در دیدگاه اسلامی، نه تنها ارزش‌های معنوی بر جریان توسعه اقتصادی اثر می‌نهند، بلکه عکس آن نیز صادق است. از لحاظ اصولی، در روشمندی اسلامیِ تکامل انسان و اجتماع، هیچگونه جدایی میان تکامل معنوی و توسعه اقتصادی وجود ندارد؛ بلکه توسعه مادّی از بطن تکامل معنوی شکوفا می‌گردد و خطّ سیر تکامل معنوی نیز از میانه توسعه مادّی عبور می‌کند. قرآن کریم تأکید می‌کند که هرگاه ایمان در جامعه استقرار یابد و ارکانش استوار گردد، برکت‌ها بر انسان فرو می‌بارد و زمین سرچشمه نعمت می‌شود تا آن‌گاه که وجود انسان از خیر سرشار می‌گردد و جامعه در رفاه و آسایش اقتصادی افزون بر تصوّر، به سر می‌برد. متون اسلامی آکنده از گفتار درباره نقش مثبت خصلت‌های پسندیده و عواملی هم‌چون آمرزش خواهی، نماز، حج، و دعا در ایجاد رفاه مادّی و برقراری توسعه اقتصادی‌اند، در حالی که این امور در دایره ارزش‌های معنوی جای دارند. از دیگر سو، می‌نگریم که اسلام رفاه اقتصادی را یاورِ تقوا و افزاینده اجر معنوی می‌داند؛ همان گونه که از این منظر، رفاه اقتصادی می‌تواند زمینه شکوفایی و بالندگی ارزش‌های والای انسانی باشد. از این جهت است که اسلام ارزشی بالا برای فعّالیت سالم اقتصادی قائل است، تا آن‌جا که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است: «العِبادَةُ عَشَرَةُ أجزاءٍ، تِسعَةُ أجزاءٍ فی طَلَبِ الحَلالِ؛ عبادت ده بخش است؛ نُه بخش آن، جُستن روزی حلال است».

این سخن، از حقیقتی پرده برمی دارد که آشکارا می‌گوید: هرگاه اهداف اقتصادی در مسیری صحیح تنظیم گردند و سازندگی انسان را نشانه روند، اهداف معنوی او هم تا حدّی بالا تأمین می‌گردند. از همین اشاره که به نقش ارزش‌ها در توسعه شد، می‌توان دریافت که نبود ارزش‌ها، در واپس ماندگی و دست نیافتن به توسعه نقشی سلبی دارد. در کوتاه سخن، از منظر اسلام، عواملی علاوه بر موانع و دشواری‌های مادّی، به عقب ماندگی می‌انجامند. باورهای نادرست، اخلاق ناسالم، و اعمال ناشایست

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمة اللّٰه از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از عاصم بن حمید که گفت با حضرت صادق (ع) مذاکره نمودیم در باب آن‌چه از دیدن خدا روایت می‌کنند و آن را یاد کردیم حضرت فرمود که نور آفتاب یک جزو از هفتاد جزو از نور کرسی است که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی یک جزو از هفتاد جزو از نور عرش است و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو از نور حجاب است و نور حجاب جزویست از هفتاد جزو از نور سر پس اگر راستگو باشند در باب دیدن آن جناب گو چشمهای خود را از نور آفتاب پر کنند در حالی که ابری نزد آن نباشد که حائل باشد.

مترجم گوید که حجاب و سر هر دو بمعنی پرده است و مراد از آن‌ها معنی حقیقی آن‌ها که معروف است نیست بلکه مقصود دو مقام از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است.

سپس خداوند سبحان برای سکونت دادن در آسمان‌هایش، و آباد ساختن پهنه اعلای ملکوتش موجوداتی بی‌نظیر از فرشتگانش را به عرصه هستی آورد، و به وسیله آن‌ها گشادگیهای فضای آسمان را پر کرد، و صفحات باز جوّ را از آنان مملو ساخت. فریادهای رسای تسبیح کنندگان از آن ملائکه بارگاه قدس در میان پهنه باز آسمان و پرده‌های حجاب، و سراپرده‌های جلال و مجد طنین‌انداز است. و در ورای آن فریادهای رسا که گوشها از شنیدنش کر می‌شود طبقاتی از نور است که دیده‌ها از رسیدن به آن پس زده می‌شوند، و به ناچار در محدوده آن نور در محل خود مطرود و رانده شده می‌ایستند. ملائکه را به صورملائکه را به صورت‌های گوناگون، واندازه‌های مختلف، دارای بال و پر آفرید، که جلال عزت حق را تسبیح می‌گویند، و آن‌چه را که از عجایب خلقت خدا هویداست به خود نمی‌بندند، و آفرینش چیزی را که آفریدنش مخصوص خداست ادعا نمی‌کنند، بلکه«آنان بندگان گرامی داشته حقند که در گفتار سبقت بر خدا نمی‌گیرند و فرمانش را اجرا می‌کنند».

خداوند ملائکه را در آن عالم امین وحی قرار داد، و به وسیله آنان امانات امر و نهیش را به جانب پیامبران روانه کرد، و همه آنان را از اشتباه مصونیت داد، بنابر این از ایشآن‌کسی نیست که از راه رضای خدا منحرف شود. آنان را از منافع کمک خود یاری داد، و قلبشان را با تواضع و خشوع و آرامش قرین فرمود، ابواب سهل و آسان تمجیدهای خود را به رویشان گشود، و برای آنان مشعلهای روشنی بر روی نشانه‌های توحیدش نصب کرد.

بار گناهان آنان را سنگین نکرده، آمد و رفت شب و روز آنان را به سوی مرگ سوق نداده، تیرهای شگ و تردید از کمانهای خود استحکام

ایمانشان را نشان نگرفته، و گمانها و خیالات بر جایگاه یقین استوارشان ازدحام نبرده، آتش عداوت در بینشان افروخته نشده، سرگردانی و حیرت ایمانی را که با باطن آنان پیوند خورده، و هیبت و جلالی را که از حق در دلهاشان جای گرفته از آنان سلب ننموده، و وسوسه‌ها به آنان طمع ندوخته تا شک و تردید با آلودگی خود براندیشه پاکشان قرعه زند.

گروهی از آنان در میان ابرهای پر آب، و کوه‌های بزرگ مرتفع، و لابلای تاریکی‌هایی که برای بیرون رفتن از آن راهی نیست قرار دارند. گروهی دیگر فرشتگانی هستند که قدمهایشان در طبقات زیرین زمین فرو رفته، مانند پرچم‌های سپیدی که در شکاف هوا نفوذ کرده، و در زیر آن بادی است آرام و خوش که آن‌ها را در جایی که به آن منتهی شده و قرار گرفته‌اند نگاه داشته. اشتغال به بندگی حق آنان را از کار دیگر باز داشته، و حقایق ایمان بین آنان و معرفت حق پیوند داده، و یقین به خداوند آنان را از همه چیز بریده و مشتاق و راغب او نموده، و رغبتشان از آن‌چه نزد خداست به آن‌چه نزد غیر خداست تجاوز نکرده. شیرینی معرفت او را چشیده‌اند، و از محبّتش جام سیراب کننده ای نوشیده‌اند، و در سویدای دلشان ریشه‌های خوف خدا جای گرفته، پس قامت راستشان از طول عبادت خمیده، و میل و رغبت طولانی به او سر چشمه تضرع و زاری آنان را تمام ننموده، مقام والای آنان رشته خشوع را از گردن وجودشان باز نکرده، و خودپسندی بر آنان غالب نگشته تا عبادات گذشته خود را زیاد بشمارند، خضوع در برابر عظمت حق نصیبی برای بزرگ دیدن حسناتشان بر جای نگذاشته، و در مدت دراز کوشش در عبادت سستی بر آنان چیره نگشته، و از رغبتشان به حق کاسته نشده تا از امید به او رویگردان شوند، راز و نیاز طولانی زبانشان را نخشکانده، اشتغال به غیر حق آنان را مملوک خود نکرده تا صدای مناجاتهای سرّی

و راز و نیازی که با خداوند دارند قطع شود، دوش به دوش هم در مقام بندگی قرار دارند، و آسایش طلبی آنان را به تقصیر در انجام دستورات حق نکشانده است، بلادت غفلت‌ها بر اراده جدی آنان در تلاش و کوشش غلبه نکند، و شهوات فریبنده همتهای عالی آنان را هدف نمی‌گیرد.

صاحب عرش را برای روز نیازمندی خود ذخیره گرفته‌اند، و به وقت انقطاع خلق از خدا و توجهشان به مخلوقات فقط خدا را مورد توجه قرار می‌دهند.

روزگار عباداتشان را پایان نمی‌دهند، رغبتشان به عبادت پروردگار آنان را به هیچ سویی متوجه نمی‌سازد، مگر به سوی سرچشمه‌های امید به رحمت حق و ترس از عذاب او که هیچ گاه از دلهاشان قطع نمی‌شود.

آن‌چه علّت ترس از عذاب است از دلشان زدوده نمی‌شود تا از کوشش در عبادت دست بردارند، طمع آنان را به اسارت درنیاورده تا سعی در امور ظاهر را بر کوشش در امر آخرت مقدم بدارند، اعمال گذشته خود را بزرگ نشمارند، زیرا اگر بزرگ شمارند امید آنان به حق باعث زدودن رشته‌های خوف آنان از عذاب می‌شود، محض وسوسه‌های شیطانی در رابطه با حضرت حق اختلاف نکرده‌اند، قهرهای ناگوار آنان را از هم جدا نساخت ه، و کینه‌های حسدورزی بر آنان غالب نشده، و عوامل شک و بد دلی آنان را دسته ننموده، واندیشه‌های گوناگون آنان را تقسیم نکرده. فرشتگان اسیر و پایبند ایمانند، نه انحرافی آنان را از ریسمان محکم ایمان بریده، و نه سستی و تنبلی ایشان را از رشته حق جدا کرده. در طبقات آسمان‌ها جای پوست تختی نیست مگر این‌که فرشته ای بر آن در سجود است، یا در حال سیر و سرعت در بندگی خدا.

با طول عبادتشان بر معرفتشان می‌افزایند، و بدان وسیله عزّت و جلال خدا در دلشان افزایش می‌یابد.

بصائر الدرجات: سماعه از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: امیرالمومنین در مسجد کوفه بود که مردی پیش او آمد و گفت: یا امیرالمومنین! به خدا قسم من شما را دوست دارم. فرمود: این چنین نیستی! گفت: به خدا قسم من تو را دوست دارم! فرمود: این چنین نیستی! گفت: چرا، به خدایی که جز او خدایی نیست. حضرت فرمود: قسم به خدایی که خدایی جز او نیست، تو محب من نیستی. مرد گفت: ای امیرالمومنین! من به خدا قسم می‌خورم که شما را دوست دارم و شما به خدا قسم می‌خوری که من شما را دوست ندارم! گویا می‌گویی که تو از من به نفس من آگاه تری؟

گفت: امیرالمومنین خشمگین شد و در هنگام غضب کارهای عظیمی از آن حضرت سر می‌زد. گفت: ایشان دستش را به آسمان بلند کرد و فرمود: چگونه این طور نباشد و حال آن‌که پروردگار متعال ما، ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید، سپس محب را از مبغض برما عرضه داشت؟ به خدا قسم تو را در محبین مان ندیدم. تو کجا بودی؟

سپس وقتی خداوند آدم را آفرید، ما را در صلب او به امانت نهاد و به ملائکه دستور داد او را به واسطه تعظیم و گرامیداشت ما سجده کنند؛ سجده آن‌ها برای خدا عبادت بود و برای آدم احترام و اطاعت، چون ما

در صلب او بودیم. چطور ما از ملائکه برتر نباشیم با این‌که همه آن‌ها برای آدم سجده کردند؟

چون مرا به معراج بردند، جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت و دو تا دو تا اقامه. بعد به من گفت: یا محمّد! جلو بایست! گفتم: بر تو نیز مقدم بایستم؟ گفت: آری، چون خداوند انبیای خود را بر تمام ملائکه برتری بخشید و تو را فضیلتی مخصوص عنایت کرده. من جلو ایستادم و بر آن‌ها نماز خواندم، جای فخر و مباهات نیست.

وقتی به پرده‌های نور رسیدم، جبرئیل به من گفت: جلو برو و از من جدا شو! گفتم: در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ جبرئیل گفت: یا محمّد! این‌جا آخرین محلی است که خدا برای من قرار داده. اگر از این‌جا بالاتر روم پر و بالم به واسطه تجاوز از مرزی که خدا برایم قرار داده می‌سوزد.

مرا درون نورانداخت تا رسیدم به جایی که خدا از مقام بلند مملکتش می‌خواست.

صدایی شنیدم که می‌فرمود: یا محمّد! گفتم: لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت. فرمود: ای محمّد! تو بنده منی و من پروردگار تو؛ مرا بپرست و بر من توکل کن. تو نور من در میان بندگانم و رسولم به سوی مردمی و حجت من هستی در میان خلق. برای تو و پیروانت بهشت را آفریده‌ام و برای مخالفینت جهنم را. و برای جانشینان تو کرامت خود را لازم نموده‌ام و برای شیعیان ایشان ثوابم را.

گفتم: خدایا! اوصیای من کیانند؟ خطاب رسید: یا محمّد! اسم اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده. در آن موقع که مقابل پروردگارم بودم، به

ساق عرش نگاه کردم و دوازده نور را دیدم و در هر نوری سطری سبز که بر آن اسم یکی از اوصیای من است؛ اول آن‌ها علی بن ابی طالب و آخر آن‌ها مهدی امتم.

گفتم: خدایا! این‌هایند اوصیایم بعد از من؟ خطاب رسید: ای محمّد! این‌ها اولیای من و اوصیا و اصفیا و حجت‌های مننداز تو بر مردم، و آن‌ها جانشینان و اوصیای تو و بهترین خلق من پس از تو هستند.

احتجاج طبرسی و تفسیر امام حسن عسکری: حضرت امام حسن عسکری فرمود: منافقین از پیامبر اکرم پرسیدند: آیا علی افضل است یا ملائکه مقرب خدا؟ فرمود: آیا ملائکه جز به واسطه محبت با محمّد و علی و قبول ولایت آن دو شرافت یافتند؟ هر یک از محبین علی که دل از کثافت غش و دغلبازی و فریبکاری و نجاست گناه پاک کنند، پاک‌تر و افضل از ملائکه است.

مگر جز این بود که ملائکه را دستور دادند که سجده آدم کنند، چون آن‌ها با خود خیال می‌کردند کسی بعد از آن‌ها خلق نشده و به دنیا نخواهد آمد و ملائکه او را از دنیا نخواهند برد، مگر این‌که ملائکه - با خود میاندیشیدند- که آن‌ها از نظر فضیلت دینی و شناخت خدا و اطلاعات دینی از او بهتر هستند.

خداوند خواست به آن‌ها بفهماند که در این خیال واعتقاد اشتباه کرده‌اند. پس آدم را آفرید و تمام اسماء را به او تعلیم داد. سپس اسماء بر ملائکه عرضه داشت. آن‌ها از جواب عاجز شدند. آن‌گاه به آدم دستور داد که به ایشان اطلاع دهد و بفهماند که در علم از ملائکه برتر است.

سپس از صلب آدم ذریه ای خارج کرد که گروهی از آن‌ها انبیا و رسل و بندگان برجسته خدا بودند و بهترین ایشان، محمّد و پس از او آلش و خوبان با فضیلت از این میان، یعنی اصحاب محمّد و افراد شایسته امت او بودند. خداوند با همین کار به ملائکه فهماند که آن‌ها برتر از ایشان هستند.

تفسیر امام حسن عسکری: می‌فرماید: امّا تایید کردن خدا عیسی را به روح القدس. همانا جبرئیل وقتی خدمت پیامبر اکرم رسید، موقعی که به همراه علی و فاطمه و حسن و حسین خود را در عبای قطوانی پیچیده بود، فرمود: خدایا! این‌ها خانواده من هستند؛ من جنگ دارم با هر که با ایشان جنگ کند و در صلحم با کسی که با ایشان در صلح باشد، و هر کس که آن‌ها را دوست بدارد دوست می‌دارم و دشمنم با دشمن آن‌ها. پس تو هم در جنگ باش با کسانی که با ایشان در جنگند و در صلح باش با کسانی که با ایشان در صلحند و دوست بدار کسانی را که ایشان را دوست دارند و دشمن بدار کسانی را که با ایشان دشمنند. خداوند فرمود: خواسته تو را اجابت کردم.

ام سلمه یک طرف عبا را بلند کرد تا داخل شود. پیامبر اکرم آن را گرفت و فرمود: تو نباید داخل شوی، گرچه عاقبتت به خیر است. آن‌گاه جبرئیل در حالی که خود را پیچیده بود آمد و گفت: یا رسول اللّٰه! مرا در کنار خودتان قرار بده! فرمود: تو از ما هستی. گفت: عبا را بلند کنم و میان شما داخل شوم؟ فرمود: آری! جبرئیل داخل عبا شد. سپس بیرون آمد و به آسمان صعود کرد تا ملکوت اعلی. زیبایی و درخشش او دو برابر شده بود. ملائکه گفتند: به خلاف وقتی که از پیش ما رفتی، با زیبایی

برگشتی؟ گفت: چطور چنین نباشم با این‌که بسیار شرافت یافتم پیدا که از آل محمّد و اهل بیت او شدم. ملائکه در ملکوت آسمان‌ها و حجاب‌ها و کرسی و عرش گفتند: شایسته است برای تو این شرافت آن طور که گفتی! هر گاه که علی به جنگ می‌رفت، جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و اسرافیل پشت سرش و ملک الموت جلویش قرار داشتند.

سپس به من فرمود: یا علی! تو امام هستی و جانشین بعد از من؛ جنگ تو جنگ من و صلح و سازش تو سازش من است. و تو پدر دو نواده من و همسر دختر من هستی و از نژاد تو است ائمه طاهرین. من سرور انبیاء و تو سید اوصیایی. من و تو از یک درختیم، اگر ما نبودیم خداوند بهشت و جهنم و انبیاء و ملائکه را نمی‌آفرید.

من گفتم: یا رسول اللّٰه! پس ما برتریم یا ملائکه؟ فرمود: یا علی! ما بهتر از تمام خلایق خدا در زمین هستیم و بهتر از بهترین فرشتگان مقرب. چطور از آن‌ها بهتر نباشیم با این‌که ما در معرفت و شناخت خدا و توحید بر آن‌ها سبقت گرفتیم. آن‌ها به وسیله ما خدا را شناختند و پرستش کردند و به سوی شناخت خدا راه یافتند.

یا علی! تو از من و من از تو هستم؛ تو برادر و وزیر منی. وقتی من از دنیا رفتم، کینه‌هایی که در دل گروهی است، برای تو آشکار خواهد شد. در آینده فتنه ای بس شدید و سخت اتفاق خواهد افتاد که هر دوست و صاحب سری از انسان جدا می‌شود و این جریان موقعی است که شیعیانت پنجمین فرزند هفتمین فرزندت را از دست بدهند. به واسطه

نبودن او اهل زمین و آسمان محزون می‌شوند؛ چقدر از مؤمنین که از فقدان اواندوهگین و ناراحت و حیران هستند.

کتاب محتضر: مفضل گفت: از مولایمان حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: شما قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین چه بودید؟ فرمود: ما انواری بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و تقدیس می‌نمودیم، تا خداوند ملائکه را آفرید و به آن‌ها فرمود: تسبیح کنید! گفتند خدایا ما تسبیح نمی‌دانیم! به ما فرمود: تسبیح کنید! ما تسبیح کردیم و ملائکه از تسبیح ما تسبیح کردند. ما نور آفریده شدیم و شیعیان ما از شعاع این نور خلق شده‌اند. به همین جهت شیعه نام گرفته‌اند. روز قیامت پایین به بالا ملحق می‌شود. بعد دو انگشت خود را به هم نزدیک کرد.

غیبت طوسی: حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی می‌گوید: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم. علی بن مهزیار گفت: برادر، مطلب بزرگی را پرسیدی. من بیست مرتبه به حج بیت اللّٰه مشرف گشته‌ام. در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السلام بود، ولی در این بیست سفر راه به جایی نبردم. تا آن‌که شبی در بستر خود خوابیده بودم کهشنیدم کسی می‌گوید: «ای علی بن ابراهیم! خداوند به تو فرمان داده که امسال نیز حج کنی!» آن شب را هر طور بود به صبح آوردم و صبح در کار خود میاندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم.

چون موسم حج فرا رسید، کارم را روبه راه کردم و به آهنگ حج، به جانب مدینه رهسپار گشتم. چون به مدینه رسیدم، از بازماندگان امام

حسن عسکری علیه السلام جویا شدم، ولی اثری از او نیافتم و خبری نگرفتم. در آن‌جا نیز پیوسته درباره منظورم فکر می‌کرد م. تا آن‌که به قصد مکه از مدینه خارج شدم. پس به «جحفه» رسیدم و یک روز ماندم و به سوی غدیر که در چهار میلی جحفه بود، رهسپار گردیدم. وقتی به مسجد جحفه در آمدم، نماز گزاردم. سپس صورت به خاک نهادم و برای تشرف به خدمت اولاد امام یازدهم، در دعا و تضرع به درگاه خداوند کوشیدم. سپس به سمت «عسفان» و از آن‌جا به مکه رفتم و چند روزی در آن‌جا ماندم و به طواف خانه خدا و اعتکاف در مسجدالحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف، جوان زیبای خوشبویی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و در اطراف خانه طواف می‌کند. دلم متوجه او شد، برخاستم و به جانب او رفتم و تکانی به اودادم تا متوجه من شد. پرسید: «از مردم کجایی؟» گفتم: «از اهل عراق هستم.» پرسید: «کدام عراق؟» گفتم اهواز. پرسید: «خصیب (خضیب) را می‌شناسی؟» گفتم: «خدا او را رحمت کند؛ دعوت حق را اجابت کرد.» گفت: «خدا او را رحمت فرماید که شب‌ها را بیدار بود و بسیار به درگاه خداوند می‌نالید و پیوسته اشکش جاری بود.»

سپس پرسید: «علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟» گفتم: «علی بن ابراهیم من هستم.» گفت: «ای ابوالحسن! خدا تو را نگه دارد. علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟» گفتم: «اینک نزد من است.» گفت: «آن را بیرون بیاور!» من دست در جیب بردم و آن را در آوردم. وقتی آن را دید، نتوانست خودداری کند و

دیدگانش پر از اشک شد و زار زار گریست، به طوری که لباس‌هایش از سیلاب اشک،تر گشت.

آن‌گاه فرمود: «ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می‌دهد! خداوند به تو اذن می‌دهد. (دو بار فرمود) به جایی که رحل اقامت افکنده ای برو و صبر کن تا شب فرا رسد و تاریکی آن مردم را فراگیرد. سپس برو به جانب (شعب بنی عامر) که در آن‌جا مرا خواهی دید.»

من به منزل خود رفتم. چون احساس کردم وقت فرا رسیده، اثاثم را جمع و جور کردم و سپس شتر خود را پیش کشیدم و جهاز آن را محکم بستم. سپس لوازم خود را بار کرده و سوار شدم و به سرعت راندم تا به شعب بنی عامر رسیدم.

دیدم همان جوان ایستاده و بانگ می‌زند که «ای ابوالحسن، بیا نزد من!» چون نزدیک وی رسیدم، ابتدا سلام کرد و گفت: «ای برادر! با ما راه بیا.» با هم به راه افتادیم و گفتگو می‌کرد یم تا آن‌که کوه‌های عرفات را پشت سر گذاشته و به طرف کوه‌های منی رفتیم. وقتی از آن‌جا نیز گذشتیم، به میان کوه‌های طائف رسیدیم.

چون صبح کاذب دمید، به من دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم. بعد از نماز شب، دستور داد که نماز «وتر» بخوانم. من هم نماز وتر را خواندم و این فایده ای بود که از وی کسب کردم. سپس امر کرد که سجود کنم و تعقیب بخوانم. آن‌گاهنمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور داد که سوار شوم با وی حرکت کنم، تا آن‌که قلعه کوه طائف پیدا شد.

پرسید: «آیا چیزی می‌بینی؟» گفتم: «آری، تل ریگی می‌بینم که خیمه ای بر بالای آن است و نور از داخل آن می‌درخشد.» وقتی آن را دیدم، خوشحال گشتم. او گفت: «امید و آرزوی تو در آن‌جاست.» آن‌گاه گفت: «برادر، با من بیا!» او می‌رفت و من هم از همان راه می‌رفتم، تا این‌که از بلندی کوه پایین آمدیم. آن‌گاه گفت: «پیاده شو که در این‌جا سرکشان، ذلیل و جباران، خاضع می‌گردند.» آن‌گاه گفت: «مهار شتر را رها کن.» گفتم: «به دست کی بدهم؟»

گفت: «این‌جا حرم قائم آل محمد علیه السلام است. کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی‌یابد و هیچ‌کس جز مؤمن از این‌جا بیرون نمی‌رود.» من هم مهار شترم را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم. او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد. سپس گفت: «داخل شو که در این‌جا جز سلامتی چیزی نیست.» من وارد چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو برد یمانی پوشیده و قسمتی از یکی را روی دوش‌انداخته است.

اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی، هم‌چون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق، مثل شبنم بر آن نشسته باشد، ولی چندان سرخ نبود. قد مبارکش مانند شاخه درخت «بان» یا چوبه ریحان بود. جوانی ذیجود، پاکیزه و پاک سرشت بود که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود، بلکه متوسط القامه بود.

سر مبارکش گرد، پیشانی‌اش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینی‌اش کشیده و میان برآمده، صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار داشته باشد.

هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام کردم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم. آن‌گاه مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید. عرض کردم: «آقا! مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت به سر می‌برند و میان سایر مردم خوارند.» فرمود: «پسر مهزیار! روزی فرا می‌رسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آن‌ها (یعنی مردم غیر شیعه) باشید، چنان‌که امروز آن‌ها بر شما مسلط شده‌اند. آن‌ها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود.»

عرض کردم: «آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده!» فرمود: «پسر مهزیار! پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آن‌ها غضب کرده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود که جز در کوه‌های سخت و بیابان‌های هموار نمانم. به خدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السلام) خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود. من هم اکنون در تقیه به سر می‌برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم.»

عرض کردم: «آقا! چه وقت قیام می‌فرمایی؟» فرمود: «موقعی که راه حج را به روی شما ببندند، خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن به گردش درآیند.»عرض کردم: «یا ابن رسول اللّه! این علائم کی خواهد بود؟» فرمود: «در فلان سال و فلان سال، «دابة الارض» در بین صفا و مروه قیام کند، در

حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را به سوی محشر سوق دهد.» (دابة الارض یعنی متحرک در روی زمین و مقصود خود آن حضرت است.)

علی بن مهزیار افزود: «چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از آن‌که به منتهای آرزوی خود رسیدم، رخصت گرفته به طرف منزلم برگشتم. به خدا قسم از مکه به کوفه آمدم، در حالی که فقط غلام خدمتکار همراه داشتم و هیچ گونه خطری ندیدم و صلی اللّه علی محمد و آله و سلم تسلیما.»

در کتاب «دلائل الامامة» تألیف محمد بن جریرطبری نیز این حدیث، مبسوطتر از روایت شیخ طوسی آمده است و مضمون هر دو تقریبا یکی است.

مؤلف: فیروزآبادی می‌گوید: کلمه «اقحوان» به ضم همزه و حاء، همان بابونه است و «اُرجوان» به ضم همزه و جیم، به معنای سرخ است، و شاید معنا این باشد که در لطافت مثل بابونه و در رنگ سرخ باشد؛ زیرا بابونه سفید است و بعید نیست که در اصل عبارت «کأُقحوانة و اُرجوان» و ضمیر«ها» نیز به صورت «علیهما» و «اصابهما» باشد، یا ارجوان به جای «اقحوان» باشد و نساخ هر دو را جمع کرده باشند.

عبارت «اصابة الندی» تشبیهی برای عرقی است که بر صورت حضرت علیه السلام بوده و عبارت «اصابة الم الهواء» به منظور بیان انکسار رنگ سرخی و عدم پر رنگی آن است، یا برای بیان این امر است که رنگ

سفیدی و سرخی مایل به خاکستری است. پس راوی کمال ادب را در بیان رنگ بین سفیدی و سیاهی حضرت علیه السلام رعایت کرده است.

جزری در وصف پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌گوید: حضرت «صلت الجبین»، یعنی پیشانی پهنی داشت و گفته شده که «صلت»، به معنای نرم و به معنای آشکار است.

جزری در وصف پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌گوید: حضرت «ازجّ الحواجب» بودند. «زجج» حالت کمانی در ابروست که همراه با کشیدگی در انتها و امتداد آن است. و فیروزآبادی گفته: «رجل سهل الوجه» کسی را گویند که صورتش کم گوشت است.

مؤلف: دور نیست که جمع شدن خورشید و ماه و ستارگان، کنایه از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و امیرالمؤمنین و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین باشد. و هم محتمل است که مقصود، نزدیکی قیام امام زمان علیه السلام با روز رستاخیز باشد که اوضاع کواکب چنین خواهد شد و هم ممکن است که معنی آن، ظاهر عبارت باشد.

غیبت طوسی: علی بن قیس از یکی از مأمورین سواد (سرزمین عراق) نقل کرده که آن مأمور گفت: چندی قبل «نسیم»، خادم امام حسن عسکری علیه السلام را در سامره دیدم که مشغول شکستن در خانه حضرت است. در آن موقع جوانی که تبری در دست داشت از خانه بیرون آمد و از وی پرسید: «در خانه من چه می‌کنی؟» نسیم گفت: جعفر (کذّاب) می‌گوید: «پدرت وفات یافت و فرزندی ندارد. اگر خانه تو است، من بیرون می‌روم.» این را گفت و از خانه بیرون رفت.

از این گذشته، در میان پیغمبران سابق و سفرای الهی، افرادی که این‌گونه عمرهای طولانی داشته‌اند، بسیارند. نوح پیغمبر دو هزار و پانصد سال در جهان زیست. قرآن مجید می‌فرماید: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً»، {پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.} و در روایتی که ما با سند در این کتاب نقل کردیم، مذکور بود که در قائم علامتی از نوح است که طول عمر باشد. بنابراین چگونه مخالفین، طول عمر امام زمان را انکار می‌کنند، ولی نظایر آن را که عقل در رد و قبول آن دخالتی ندارد می‌پذیرند، بلکه اقرار به آن را بر خود لازم می‌شمارند؟ زیرا از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است. ما می‌گوییم در خصوص امام زمان هم باید اعتراف کنند. زیرا آن هم از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است! هم‌چنین لازم است از طریق سمع هم معتقد به وجود قائم شوند. کدام عقل باور می‌کند که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار به سر برند؟ آیا جز از طریق شنیدنی راه دیگری برای اعتقاد به آن هست؟ پس در این صورت چرا از طریق شنیدن از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام، مخالفین، غیبت و ظهور قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله را باور نمی‌دارند؟ چطور این‌ها به آن‌چه از (وهب بن منبه) و (کعب الاحبار) در محالاتی که اثری از آن در قول پیغمبر و منطق عقل دیده نمی‌شود اعتقاد پیدا می‌کنند، ولی آن‌چه را از پیغمبر و ائمه دین درباره قائم و غیبت و ظهورش، بعد از تردید اکثر مردم و برگشتن مردم از دین و ایمان خود رسیده است، باور نمی‌دارند؟ چنان‌که اخبار صحیح که از آن ذوات مقدسه رسیده، گواه بر آن است. آیا این معنی جز زیر پا گذاشتن عقل برای رد حق و انکار آن، چیز دیگری می‌تواند باشد؟ چرا آن‌ها نمی‌گویند که وقتی ما در این زمان مثالی برای عمر طولانی پیدا نکردیم، عمر طولانی مشهورترین فرد

بشر را درباره مشهورترین فرد بشر نیز جاری می‌سازیم تا این‌که تصدیق قول صاحب شریعت صلی اللّٰه علیه و آله را کرده باشیم؟ و می‌دانیم که هیچ فردی از قائم علیه السلام مشهورتر نیست، زیرا که نام مبارک او در شرق و غرب بر زبان‌های معتقدین و منکرینش جاری است.

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم، با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده و به وقوع آن خبر داده است باطل گردد، عقیده به نبوت پیغمبر هم باطل می‌شود، زیرا فرض این است که این پیغمبر از وقوع غیبت امام دوازدهم خبر داده و به اعتقاد مخالفین واقع نشده است، پس وقتی در یک جا دروغ او ثابت شود، پیغمبر نخواهد بود.

چطور آن‌ها معتقدند که پیغمبر درباره عمار یاسر خبر داد که گروه ظالمی او را می‌کشند، و درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «محاسنش از خون سرش رنگین می‌شود» و درباره حسن بن علی علیه السلام فرمود: «به وسیله زهر به شهادت می‌رسد» و درباره حسین بن علی علیهما السلام فرمود: «با شمشیر شهید می‌شود»، ولی آن‌چه را درباره قائم و وقوع غیبت او با تصریح به نام و نسبش خبر داده است تصدیق نمی‌کنند؟ نه! به عقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست کردار بوده. موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آن‌چه پیغمبر فرموده، در خود احساس دلتنگی نکند و در همه امور به تمام معنی تسلیم او باشد و هیچ گونه شک و ریبی در ایمانش راه نیابد. معنی اسلام این است، زیرا که اسلام به معنی تسلیم و انقیاد در برابر خدا و رسول است. «وَ مَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ»، {و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی درآخرت از زیانکاران است.} از عجائب

این‌که مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده‌اند که عیسی بن مریم علیه السلام از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آن‌جا گرد آمده‌اند. آهوها نزد عیسی بن مریم آمدند و شروع به گریستن کردند. عیسی هم نشست و با آن‌ها گریست. حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، در حالی که نمی‌دانستند چرا عیسی نشسته و برای چه گریه می‌کند. بعدا پرسیدند: «یا روح اللّٰه! چرا گریه می‌کنید؟» فرمود: «آیا می‌دانید این چه زمینی است؟» گفتند نه.

فرمود: «این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا، بتول اطهر که شبیه مادر من است، در آن کشته می‌شود و همین جا مدفون می‌گردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است، زیرا تربت آن درّ تابناک شهید است و تربت انبیا و اولاد انبیا نیز چنین است. این آهوها با من حرف زدند و گفتند که ما به شوق تربت آن نازدانه با برکت، در این بیابان می‌چریم و یقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند.» سپس عیسی دست به پشکل‌های آهوان زد و آن را بویید و فرمود: «پروردگارا! این‌ها را آنقدر باقی بگذار تا آن‌که پدر این شهید مظلوم بیاید و آن را ببوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد.» گفته‌اند که آن پشکل‌ها ماند تا زمان امیر المؤمنین علیه السلام که از کربلا گذشت و آن‌ها را بویید و گریست و همراهان را نیز به گریه‌انداخت و داستان آن را به اصحاب خود اطلاع داد.

آری، اهل تسنن تصدیق می‌کنند که پشکل‌های آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شب‌ها و سال‌ها آن‌ها را تغییر نداد، ولی تصدیق نمی‌کنند که قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله باقی بماند تا آن‌گاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود

گرداند و دین خدا را زنده کند، آنهم با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه صلوات اللّه علیهم، با تعیین نام و نسب و غیبتش در مدت زمانی طولانی رسیده است، و با این‌که روش پیغمبران پیشین در خصوص طول عمر هم درباره وی تجدید شده است. آیا این جز از عناد و انکار حق، چیز دیگری هست؟

آن‌گاه به اصحاب خود فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جز این‌که قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند. خداوند او را تا امروز به تأخیرانداخت (که او را ببینید) و مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدایی خود دعوت کرد، اعتنا نکنید)، زیرا خدای شما یک چشمی نیست. او در حالی خروج می‌کند که سوار بر الاغی است که فاصله میان دو گوشش، یک میل راه است؛ بهشت و جهنم با اوست؛ و نیز کوهی از نان و نهری پر از آب دارد. بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عرب‌های بیابانی هستند. او جز مکه و حومه آن، به همه جای روی زمین قدم می‌گذارد.»

ابو سلیمان گفته است: به نظر من این داستان مربوط به روزگاری است که پیغمبر با یهودیان و هم پیمانان آن‌ها پیمان صلح و عدم تعرض می‌بست و ابن صیاد هم که از طائفه یهود و داخل در آن دسته بود، خبر او به پیغمبر رسیده بود که وی از راه کهانت چه ادعایی دارد. لذا پیغمبر خواست او را امتحان کند، ولی وقتی با وی سخن گفت، دانست که او بر باطل است و ساحر یا کاهن می‌باشد، یا از کسانی است که جن به صورت آدمی نزد وی می‌آید یا شیطان با وی آمد و شد دارد و پاره ای

از آن‌چه می‌گوید به وی القا می‌کند. از این رو وقتی به پیغمبر گفت آن‌چه در سینه برای من پنهان کرده ای دود است، او را از خود راند و فرمود: «خوار و ذلیل باشی که از آن‌چه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نخواهی کرد!»

مقصود حضرت این بود که این‌ها که وی می‌گوید، گفته شیطان است و از راه وحی نیست. بلکه او حالاتی دارد که آن‌چه می‌گوید گاهی درست و زمانی به خطا می‌رود و معنی آن‌چه که گفت «خبر راست و دروغ برای من روی می‌دهد» و پیغمبر فرمود«مطلب بر تو مشتبه شده است» نیز همین است.

اجمال امر دجال این است که وجود وی امتحانی است که خدا به وسیله او، بندگان خود را آزمایش می‌کند تا آن‌کس که راه باطل در پیش گرفته یا به راه حقیقت می‌رود، امتحان خود را بدهد. چنان‌که قوم موسی به وسیله گوساله سامری امتحان شدند، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خود را نگهداشتند.

مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب «مهذب» و دیگران در تألیفات خود از معلی بن خنیس و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نوروز، روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر خلافت در آن روز قیام می‌کند و خداوند او را بر دجال پیروز می‌گرداند. او دجال را در مزبله کوفه به دار می‌آویزد. هیچ روز نوروزی نمی‌گذرد مگر این‌که ما در آن روز انتظار فرج داریم. زیرا نوروز از روزهای ماست. ایرانیان آن روز را حفظ کردند، ولی شما عرب‌ها آن را ضایع کردید!

گفته شده انوار رمز صفات خدا است، سبز قدرت او بر آفرینش موجودات، و فیض بخشی به ارواح است که چشمه‌های زندگی و منابع سبزی‌اند و سرخ خشم و قهر او به عذاب و نابود کردن است، سپید رحمت و لطف او بر بندگانش است که فرموده: «وَ أَمَّا الَّذينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفی رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فيها خالِدُون» {و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند.}

از همه بهتر قولی است که از پدر علامه خود شنیدم (خداوند درجات او را در بهشت والا گرداند)، و خلاصه‌اش این است که هر چیزی یک نمونه و شبیهی در عالم رؤیا دارد و هم‌چنین در عوالمی که ارواح درک می‌کنند که غیر از عالم حس است، و این نمونه‌ها و صور رؤیائی بر هر کسی به مقدار مرتبه کمال او پدیدار می‌شوند، پس برای برخی نفوس صورتی نزدیک‌تر به صاحب صورت ظاهر می‌شود و برخی صورت دورتر را می‌یابند؛ و معبر کامل خواب کسی است که به حسب حال خواب بیننده از آن صورت به صورت اصلی منتقل شود، و از این رو اطلاع کامل بر این صور مخصوص انبیاء و اوصیاء است که مراتب استعداد اشخاص را خوب می‌دانند و فزون و کم آن‌ها را می‌فهمند، نور زرد رمز عبادت و صورت رؤیائی آن است و به تجربه رسیده که چون عارف رنگ زردی را در خواب ببیند، توفیق عبادت می‌یابد و رنگ زرد در چهره شب زنده داران هم به روشنی نمایان است و در روایت هم آمده که خدا هنگامیکه با او خلوت کنند به آن‌ها از نور خود بپوشاند.

نور سفید رمز دانش است، چنانچه به تجربه رسیده که هر کس شیر یا آب زلال در خواب بیند، علم پاک از شک و شبهه به او افاضه می‌شود،

و نور سرخ محبّت است، همان‌گونه که در چهره شیفته‌ها هنگام اوج آن دیده می‌شود، و هم‌چنین در رؤیا هم تجربه شده، و نور سبز معرفت است که علم به ذات و صفات خداوند سبحان است و این هم در رؤیا مجرب است.

و روایت امام رضا علیه السّلام هم به آن اشاره دارد که از ایشان پرسش شد از این روایت که حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پروردگار خود را در صورت جوان موفقی در خواب دید که سی ساله می‌نمود و دو پایش در سبزی بود، و امام فرمود: چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به عظمت پروردگار خود نظر کرد، آن را در سن جوانی موفق و سی ساله یافت، راوی گفت: قربانت گردم، دو پای چه کسی در سبزی بود؟ فرمود: آن محمّد بود که هنگامیکه با قلب خود به پروردگارش نظاره می‌کرد، خدایش او را در نوری مانند نور حجاب قرار داد تا آن‌چه در حجب است بر او روشن شود، همانا قسمتی از نور خدا سبز است و قسمتی سرخ و سپید و قسمتی رنگ‌های دیگر غیر از آن (تا انتهای روایت)، زیرا آن حضرت در آن هنگام در درجه کامل عرفان و غرق در دریاهای معرفت خدای منّان بود، و دو پایش در نوری سبز بودند، و در مقامی از معرفت بود که فرشته‌ها و آدمی تاب آن را ندارند، و این عبارات و کنایات برای این است که فهم ما از درک حقیقت عاجز است و نفوس ناقصه این صورت‌ها را در خواب می‌بینند و ما در خواب طولانی غفلت از معارف ربّانی هستیم، و مردم همه خوابند و هنگامیکه بمیرند آگاه می‌شوند و بهتر این است که به طور اجمال این اخبار را بپذیریم و علم آن‌ها را به خود ائمه علیهم السّلام وانهیم.

و بدآن‌که بر وجه اخیر ضمیر (و هو العلم) به نور سفید برمی گردد و به وجوه دیگر به عرش برمی گردد یعنی چه بسا که عرش بر علم یا بر عرش مرکب از این چهار نور که همان علم است اطلاق شود.

«ابصر قلوب المؤمنین» یعنی بینا نشده‌اند و ندانسته‌اند.

«عاداه الجاهلون»]و نادانان با آن دشمنند[زیرا نادانی مساوی تیرگی است که همان ضد نور است، و چنان‌که گفته‌اند دشمنی میان دو ضدّ است، و ظاهر این است که کمال ظهورش مایه نهانی او شده چنان‌که گفته‌اند «یا خفیا من فرط الظهور»]ای آن‌که از فرط عیانی نهانی[، زیرا اگر برای خورشید غروب و افولی نبود، این‌که پرتو روز از نور خورشید است، بر مردم نهان می‌ماند، و چون خورشید جهان هستی همیشه کامل و تابان است، و فیض او پیوسته بر اشیاء روان است، ملحد نادان می‌پندارد که آن خود به خود وجود دارد و از آفریننده بی‌نیاز است یا آن را به دهر موهوم و طبع نامفهوم نسبت می‌دهد.

«ابتغی» یعنی درخواست کرد؛ شاید مقصود این است که چون نور خدا بر جهان هستی تابیدن گرفت و آثارش در هر موجودی هویدا گشت، همه مخلوقات جویای او شدند، ولی برخی در راه طلب خطا کردند و مقصود را گم کردند و سرگردان شدند، پس برخی از آن‌ها هستند که بت را می‌پرستند چون مطلوب خود را بت می‌پندارند و برخی به دهر و طبیعت اعتقاد دارند چون گمان می‌کنند که یکی از آن‌ها معبود و مدبر اویند، پس هر کدام از آن‌ها خود را نیازمند آفریننده و روزی بخش و نگهدار و سرپرست می‌دانند، و او را می‌جویند و به سوی او وسیله می‌جویند ولی به خاطر گمراهی و کوردلی شان خطاکار و از حق رویگردان‌اند، و این معنایی که به خاطرم رسید از غوامض اسرار است،

و شواهدی از روایات دارد، و همانا به طور خلاصه به آن اشاره ای کردیم و گذشتیم، زیرا بسط گفتار در آن را اذهان بیمار نمی‌پذیرند، گرچه عقول سلیمه آن را خوش دارند.

«الممسک لهما» یعنی نگهدارنده آسمان‌ها و زمین «والمحیط» با کسره، عطف است بر ضمیر «لهما» و «من» بیانی برای آن است یعنی نگهدارنده برای شیئی که محیط به آن دو است، یا متعلق است به این قول «أن تزولا» و قول «من شیء» برای تعمیم آمده است و جایز است آن را با عطف بر ممسک مرفوع کرد، و «من» بیانی است برای ضمیر «بهما» که به منظور گسترش تعمیم آمده، یا بیانی برای محذوف، یعنی آن‌چه محیط به آن دو است به همراه آن چیزهایی که آندو در بر گرفته‌اند.

«و هو حیاة کل شیء»{او زندگی همه است} یعنی همه زنده‌ها یا مجازاً زندگی به معنی وجود و بقاء است. «نور همه چیز» یعنی سبب وجود و ظهور همه است.

و ممکن است مقصود از کرسی هم علم باشد؛ «ولا یؤوده» یعنی بر او سنگین و دشوار نیست. «هم العلماء»{همان دانشمندانند} در صورتی که مقصود از عرش، عرش علم باشد، مقصود از چهار نور، اصناف و انواع علمند که در همه چیز در حد خودش هست، و اگر مقصود از انوار نور دانش و دوستی، و خداشناسی و عبادت باشد چنانچه گذشت باز هم صحیح است، زیرا هیچ موجودی از آن‌ها خارج نیست، زیرا هر موجودی بهره ای از عبادت و معرفت و محبّت دارد و به سپاس او تسبیح گو است؛ و پدرم رحمه اللّٰه علیه گفته است: ظاهر این است که مقصود از

چهار، عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین است، و بسا که مقصود از آن‌چهار نوری باشند که مجموعشان عرش را تشکیل داده‌اند، زیرا که آن بر همه محیط است، چنان‌که مشهور است.

درّ المنثور: از ابی ذر آمده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: کرسی در برابر عرش همانا مانند حلقه ای از آهن است که در یک بیابان پهناورانداخته شده است.

درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که گفت: میان زانوی یکی از حاملان عرش تا پائین پایش پانصد سال راه است، و ذکر کرد که یک گام ملک الموت میان مشرق است تا مغرب.

احتجاج: از هشام بن حکم آمده است که زندیق از امام ششم علیه السلام پرسید:

کرسی بزرگ‌تر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده درون کرسی است، جز عرش او که بزرگ‌تر از آن است که کرسی او را فرا گیرد.

اما آیه اولی درباره او و پدرش نازل شده، و امّا آیه دوم درباره پدرش نازل شده، و امّا آیه سوّم درباره پسرش و درباره ما نازل شده، و اتفاق نیفتاده است آن مرزداری که ما بدان مأموریم، و آن در نژاد ما که مرز دارند، و از نژاد او هم مرزداراند، اتفاق می‌افتد.

و اما پرسش او که عرش را خدا از چه آفریده، راستش خدا عرش را چهارگانه آفریده، پیش از آن جز سه شیء، نیافریده: هوا، قلم و نور. سپس آن را از چند رنگ گوناگون از آن نور آفریده، نوری سبز که سبزی سبز از آن است، و نوری زرد که زردی زرد از آن است، و نوری سرخ که سرخی سرخ از آن است، و نوری سپید که نور الانوار است و درخشانی روز از آن است، سپس آن را هزار طبقه نمود که ضخامت هر طبقه از آغاز عرش است تا اسفل السافلین، و هیچ طبقه ای از آن جز تسبیح گو به سپاس پروردگارش نیست، و او را به چند آواز و چند زبان غیر

مشابه تقدیس می‌کنند؛ اگر اجازه به یک زبان دهند که به گوش آن‌چه فروتر از او است برسد، کوه‌ها و شهرها و دژها همه ویران می‌شوند، و دریاها می‌خشکند و آن‌چه مادون او است نابود می‌گردد.

معانی الاخبار: به سندش از مفضل بن عمرآمده است که گفت: پرسیدم از امام ششم علیه السلام که عرش و کرسی چیستند؟ فرمود: عرش به یک معنی همه آفریده‌ها است و کرسی جای آن‌ها است؛ و از نظر دیگر همان دانشی است که خدا پیغمبران و رسولان و حجج خود را به آن آگاه کرده و کرسی دانش مخصوص به خود او است که هیچکدام از انبیا و رسولان و حججش را بر آن آگاه نکرده است.

روضة الواعظین: و از طریق مخالفین در تفسیر قول خدا روایت شده «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند}: که هشت صف است که شماره

آن‌ها را جز خدا نمی‌داند، و هر فرشته آن‌ها دارای چهار روی است و شاخ‌هایی دارند به مانند شاخ‌های گوزن که از بیخشان تا سرشان پانصد سال راه است، و عرش بر سر شاخ‌های آن‌ها است، و پاهاشان در پائینترین زمین و سرهاشان در بلندترین آسمان، و فروتر از عرش پرده از نور است.

خرائج: صفوان جمّال گفت که: در حیره به همراه امام صادق علیه السّلام بودم، ناگاه ربیع حاجب آمد و گفت: که امیر المؤمنین را اجابت کن، و درنگی نشد که آن حضرت بازگشت، گفتم: زود برگشتی، فرمود: او چیزی از من پرسید، تو از از آن ربیع بپرس، صفوان گوید: من با ربیع میانه خوبی داشتم نزد او رفتم و از او پرسیدم، گفت: خبر عجیبی به تو بدهم، عرب‌های بیابان رفته بودند سماروغ بچینند، مخلوقی در بیابان افتاده بود، نزد منش آوردند، و من آن را نزد خلیفه بردم چون آن را دید، گفت: از من دورش کن و جعفر علیه السّلام را بخوان، او را خواندم.

منصور به او گفت: یا ابا عبد اللّٰه به من بگو در هوا چیست؟ فرمود: در هوا موجی است خوددار، گفت: در آن ساکنی هست؟ فرمود: آری، گفت: سکانش چه باشند؟ فرمود: خلقی که بدنشان چون ماهی است، و سرشان چون پرنده، و مانند خروس یال دارند و نغنغ (سوراخ‌های برآمده در گردن) و بال‌های بسیار سفید چون پرنده‌ها به مانند نقره زلال شده.

خلیفه گفت: طشت را بیاور، آوردم و همان در وی بود، به خدا هم‌چنان بود که جعفر علیه السّلام وصف کرده بود، و چون او بیرون شد، به من گفت: ای ربیع این که در گلویم گیر کرده از اعلم مردم است.

توضیح: فیروزآبادی گفته: الکمء گیاهی معروف است که به أکمؤ و کمأة جمع بسته می‌شود و یا اسم جمع است یا بر مفرد اطلاق می‌شود و منظور از نغنغ نیز ظاهراً آویخته گوشتی حلق است و «الدیک» یعنی خروس و معروف است و جمع آن أدیاک و دیوک و دیکه است و مراد از «شجا» چیزی است که در گلو گیر کرده باشد. پایان.

میان حکماء خلاف است، خواجه نصیر در تذکره گفته طبقات عناصر هشت است.

طبقه آتش صرف.

طبقه مخلوط از آتش و هوای سوزآن‌که دودهای برآمده از زمین در آن نابود شدند، و ستاره‌های دنباله دار و تیر شهاب و مانند آن از ستون‌های سوزان و شاخ دار در آن پدید شوند، و بسا که به همراه فلک اعظم بچرخند.

طبقه هوای غالب که در آن شهاب‌ها پدید آیند.

طبقه زمهریر سرد که منشأ پیدایش ابر و رعد و برق و صاعقه است.

هوای گرم و درهم مجاور زمین و آب.

طبقه آب که مقداری از کره آن باز است و زمین خشک پیدا است به عنایت خداوند برای آن‌که مسکن جانداران نفس کش باشد.

طبقه زمین آمیخته با دیگر عناصر که در آن کوه و معدن و بسیاری از گیاهان و جانوران پدید آیند.

طبقه زمین صرف گرد مرکز، برخی، نُه شمرده‌اند.

طبقه گل که خاک مخلوط به آب است و نهم طبقه خاک صرف.

برخی شمرده یکم طبقه آتش خالص و طبقه زیر آن و طبقه خاک خالص و گفته‌اند: طبقه چنین است، طبقه آتش خالص و طبقه آب و طبقه از زمین و طبقه هواء.

یکی: هواء خالص لطیف که آلوده به بخار و دود که از زمین و آب برآیند.

دوم: هواء درهم با اجزاء زیر زمین و آب که دود و بخار است، و شکل این طبقه از هواء چون کره ای است گرد زمین و آب که مرکزش همان است و سطح زبرینش از هر سو در ارتفاع مساوی است و کم و بیش ندارد چون کره است ولی در قوام خود اختلاف دارد؛ زیرا نزدیک ترش به زمین درهم‌تر از دورتر است، چون لطیف‌تر از درهم‌تر بیشتر بالا رود، ولی درهم بودنش تا آن‌جا نیست که پرده پس از خود گردد و مانع دید آن باشد.

این کره را، کره بخار و جهان نسیم نامند؛ چون وزش بادها از آن است و هوای بالاتر خالص و آرام است و جنبشی ندارد، و کره شب و روز هم نام دارد؛ زیرا روشنی روز و تاریکی شب در آن نمودارند نه در هوای خالص.

و یکی از محققان آن‌ها گفته: بهتر این است که عناصر را هفت طبقه دانیم به این ترتیب: - آتش خالص، - هوای خالص بی‌دود، - هوا: با دود و بی‌بخار که در بالایش جرقه‌ها و مانند آن پدید گردند و در زیرش تیرهای شهاب، - طبقه هوا با بخار که بسیار سرد است و آن طبقه زمهریریه است که در آن ابر و رعد و برق و صاعقه پدید شوند، - طبقه هواء درهم مجاور زمین و آب، - طبقه آب، - طبقه زمین.

و این ترتیب را برخی پسندیدند در تفسیر قول خدای تعالی: « اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَ.» {خدا همآن‌کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید.}

و گفتند: کبودی که مردم گمان برند رنگ آسمان است، نمودی است در کره بخار هوا برای آن‌که چون هوای لطیف‌تر بیشتر از درهم‌تر بالا می‌رود، آن قسمتی که نزدیک روی کره بخار است کمتر از قسمت زیرین روشنی پذیر است و تاریک می‌نماید و بیننده چون در کره بخار نگاه کند، رنگی میان تاریکی و روشنی بیند، یا برای

این‌که کره بخار همیشه در درخشش اختران است و آن‌چه در پس آن است، و چون پرتو پذیر نیست به دید ما تاریکی نما است و از پس اجزاء نورپذیر هوا رنگی میان روشنی و تاریکی نشان می‌دهد که رنگ لاجورد است، چنانچه اگر از پشت آینه سرخ، جسم سبزی را بنگریم به نفس نماید که ترکیبی از سرخ و سبز است.

و رنگ لاجوردی برای چشم از همه رنگ‌ها بهتر است و ظهورش برابر چشم‌ها یک لطف خداداد است تا بینندگان از نگاه به آسمان لذت برند و چشمشان نیرو گیرد چنانچه عقلشان ازاندیشه در آن لذت معنوی برد.

گویم: این‌ها است که به گمان پردازی درباره آن گفته‌اند، و خدا و حجج گرامش علیهم السلام به حقائق آفریده‌هایش داناتر است.

البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود: روز یک شنبه نوبت جنیان است و آن‌ها بر کسی غیر از ما عیان نمی‌شوند.

الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزوجل به سلیمان بن داود علیه السلام وحی کرد: نشانه مرگت این است که درختی از بیت المقدس می‌روید که به آن خرنوبه گفته می‌شود؛ حضرت فرمود: یک روز سلیمان نگاه کرد و دید درخت خرنوبه در بیت المقدس روئیده است، به او گفت: نام تو چیست؟ گفت: خرنوبه حضرت فرمود: سلیمان رو برگرداند و به محرابش رفت و در آن ایستاد در حالی که بر عصایش تکیه زده بود و همان ساعت جانش را گرفتند. حضرت فرمود: انسان‌ها و جنیان به او خدمت می‌کردند و برای حل امور او تلاش می‌کردند همان گونه که قبلا برایش تلاش می‌کردند و گمان می‌کردند که زنده است و نمرده، روز و شب سپری می‌کردند و او بر جای خود ثابت بود تا موریانه به عصایش افتاد و آن را خورد و عصا شکست و سلیمان به رو بر زمین افتاد، آیا نمی‌شنوی قول خدای عزّوجلّ را که فرمود: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ» {پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید} الآية

تفسیر الفرات: قبیصه گفت: نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و در نزد او گروهی بودند؛ سلام کردم و نشستم و گفتم: یا بن رسول اللّه شما کجا بودید پیش از آن‌که خدا آسمان ساخته و زمین گسترده و ظلمت یا نور را بیافریند؟ فرمود: ای قبیصه چرا از من در مورد این سخن و در این وقت سوال پرسیدی؟ مگر نمی‌دانی که دوستی ما پنهان شده و دشمنی با ما فاش شده است و ما دشمنانی از جنیان داریم که سخن ما را به گوش دشمنان ما از جنس انسان می‌رسانند، دیوارها گو ش‌هایی دارند مانند انسان‌ها که گوش‌هایی دارند- الخبر-

الاحتجاج: هشام بن حکم در پرسش‌های زندیق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که: از امام پرسید: از کجا کهانت می‌شود و از کجا مردم پیشگوئی کنند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود و در فترت پیغمبران، کاهن به جای قاضی بود و هر چه بر مردم اشتباه می‌شد به وی مراجعه می‌کردند و او برایشان پیشگوئی می‌کرد، و این امر به چند سبب بود، مانند فراسَت در دید، هوش در دل، وسوسه خاطر، زیرکی روح، و یا آن‌چه در دلش افکنده می‌شد، زیرا آن‌چه از حوادث آشکار در زمین پدید آید، شیطان از آن خبر دارد و آن را به کاهن می‌رساند و از آن‌چه در منازل و اطراف آن واقع شود به او گزارش دهد.

و اما اخبار آسمانی را شیاطین در آن روزگار استراق سمع می‌کردند و پرده ای در کار نبود و با ستاره‌ها تیرباران نمی‌شدند، و همانا از استراق سمع باز داشته شدند تا در زمین وسیله ای مانند وحی نباشد و بر مردم زمین اشتباهی رخ ندهد، در آن‌چه از طرف خدا برای اثبات حجت و نفی شبهه می‌آید.

و شیطان یک کلمه از اخبار آسمانی، درباره آن‌چه خدا در خلقش پدید می‌آورد، را می‌دزدید و آن را می‌گرفت و به زمین فرو می‌آورد و به دل کاهن می‌افکند، و او هم سخنانی به آن می‌افزود و حق را با ناحق در می‌آمیخت، لذا هر پیشگوئی کاهن که درست بود، همان چیزی بود که شیطان شنیده بود و به او رسانده بود، و آن‌چه خطا بود خودش افزوده بود، و از آن روز که شیاطین از استراق السمع منع شدند، کهانت بر افتاد.

و امروزه شیاطین به کاهنان خود از گفتگوهای مردم و از کارهای آنان گزارش می‌دهند، و شیاطین حوادث دور دست را به هم می‌رسانند که کی دزدی کرده و کی کشته و کی نهان شده و مانند مردم راستگو دارند و دروغگو.

گفت: چگونه شیاطین به آسمان بالا می‌رفتند، با این‌که با مردم در خلقت و پیکر همانند بودند و برای سلیمان بن داود بناها ساختند که بشر از آن درمانده است. فرمود: پیکر آن‌ها برای سلیمان کلفت و قوی شد همان‌طور که مسخر او شدند، حال آن‌که آنان آفریده ای ظریف هستند و خوراکشان باد است، و دلیلش این است تا بر آسمان بر آیند و گوش گیرند، و پیکر کلفت نتواند بالا رود جز با نردبان یا وسیله.

الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید که: پدرها سه دسته‌اند: آدم که مؤمن زایید، و جآن‌که کافر آورد و ابلیس که کافر آورد، و در آن‌ها زایش نیست همانا تخم نهد و جوجه کند و همه نرانند و ماده ندارند.

الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: پری دسته است: بخشی همراه فرشته‌ها، بخشی پرنده در هوا، بخشی سگان و ماران هستند.

العلل و العیون: اما رضا علیه السلام از اجداش علیهم السلام نقل می‌کند که: فردی شامی نام پدر جن را از امیر المؤمنین علیه السّلام

پرسید، فرمود: شومان و همان است که از آتش زلال آفریده است، و پرسید آیا خدا پیغمبری بر پریان فرستاده؟ فرمود: آری، پیغمبری به نام یوسف بر آن‌ها فرستاد و آن‌ها را به سوی خدا عزّ و جلّ خواند و او را کشتند.

العلل و العیون: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: روزی سلیمان بن داود به یارانش گفت: راستی خدا تبارک و تعالی به من پادشاهی بخشیده که پس از من دیگری را نسزد، باد و آدمی و پری و وحوش را مسخرم کرده است، زبان پرنده‌ها را به من آموخته و هر چه را به من ارزانی کرده است، و با این همه نتوانستم یک روز تا شب شاد باشم، می‌خواهم فردا بالای کاخ روم، و به ممالک خود نگاه کنم به کسی اجازه ندهید نزد من آید تا روز مرااندوهگین نسازد، گفتند: بسیار خوب.

فردا عصایش را به دست گرفت و بر بلندترین بام کاخش بر آمد و ایستاد و بر عصایش تکیه زد تا به شادی بر همه ممالکش نگاه کند و خوش باشد بدان چه داده شده ناگاه چشمش بجوانی زیبارو و خوش پوش افتاد که از یک گوشه کاخش درآمد، چون سلیمان او را دید گفت: چه کسی تو را به کاخ آورد با این که من خواستم امروز تنها باشم با اجازه که وارد شدی؟

جوان گفت: پروردگار این کاخ مرا راه داد و با اجازه او آمدم، سلیمان گفت: پروردگارش سزاوارتر است بدان از من، تو کیستی؟ گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم جانت را بگیرم، گفت انجام ده آن‌چه را فرمان داری، این روز شادیم بود و خدا نخواست بی‌او شاد باشم.

با همان حالت تکیه بر عصا ملک الموت جانش را گرفت، و مرده و بر عصا تکیه زده، تا زمانی که خدا خواست بر جایش باقی ماند و مردم به او نگاه م یکردند و می‌پنداشتند زنده است و درباره او به وسوسه و اختلاف افتادند، برخی گفتند: سلیمان این همه روز تکیه بر عصا ایستاده بی‌خستگی و بی‌خواب و بی‌خوراک و بی‌نوشابه او پروردگار ما است و باید او را بپرستیم گروهی گفتند: سلیمان جادوگر است و چشم بندی کرده و در واقع چنین نیست، و مؤمنان گفتند سلیمان بنده و پیغمبر خداست و خدا به هر چه خواهد کار او را تدبیر کند.

و چون اختلاف بالا گرفت خداوند موریانه را فرستاد تا در عصایش تنید و درونش را خورد و شکست و سلیمان برو از بالای کاخ بر زمین در افتاد و جن از موریانه قدردانی کردند، از این رو موریانه در جایی نباشد جز این‌که آب و گل دارد، و آن است سخن خدا عزّ و جلّ «پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده ای خاکی [موریانه] که عصای او را [به تدریج] می‌خورد، [آدمیان را] از مرگ او آگاه نگردانید پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند، در آن عذاب خفّت آور [باقی] نمی‌ماندند».

سپس امام صادق فرمود: به خدا آیه چنین نازل نشده و همانا به این لفظ نازل شده است «فَلَمَّا خَرَّ تَبَينَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يعْلَمُونَ الْغَيبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِينِ».

الخصال: سهل بن غزوان بصری روایت می‌کند که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: زنی از پریان به نام عفراء پیاپی می‌آمد نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سخن او را می‌شنید و سپس نزد

پریان صالح می‌رفت و آن‌ها به دست او مسلمان می‌شدند، پس از مدتی دیگر پیغمبر او را نیافت و از جبرئیل درباره او پرسش کرد، گفت: به دیدار یکی از خواهران دینی خود رفته که برای رضای خدا او را دوست دارد.

تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خدا حکایتِ کلام پریان «ای قوم ما شنیدیم» تا آن‌جا که فرماید: «آنان در گمراهی آشکارند» همه حکایت از پریان است.

و سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله از مکه به بازار عکاظ رفت و زید بن حارثه با او بود و مردم را به اسلام می‌خواند، و کسی به او پاسخ نداد و کسی که آن را پذیرد، نیافت. سپس به مکه برگشت، و چون به جائی رسید به نام وادی مجنه در دل شب با قرآن نماز شب خواند و چند تن پری بر او گذر کردند.

و چون قرائت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را شنیدند، گوش دادند و چون گوش گرفتند، به هم‌دیگر گفتند: خاموش باشید و چون پایان یافت و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از قرائت قرآن فارغ شدند، « هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند، فتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می‌کند، ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید». - تا فرموده- آنان در گمراهی آشکارند، و آمدند نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و مسلمان شدند و به او گرویدند و رسول خدا آداب اسلام را به آن‌ها آموخت. و خداوند به پیغمبر خود فرو فرستاد «قُلْ أُوحِيَ إِلَى

أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» تا پایان همه سوره و خدا گفته آن‌ها را باز گفت و رسول خدا از خودشآن‌کسی بر آن‌ها گماشت و همواره به رسول خدا مراجعه می‌کردند و آن حضرت به امیر المؤمنین علیه السّلام امر کردند تا به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را فقیه سازد، برخی مؤمن باشند و برخی کافر و برخی هم ناصبی و یهودی و ترسا و گبر و آن‌ها فرزندان جان باشند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بر خواندن سوره «حم عسق» مداومت کند، خداوند روز قیامت او را با چهره ای چون برف سفید یا چون خورشید بر میانگیزد، تا این‌که در پیشگاه خداوند می‌ایستد و خداوند به او خطاب می‌کند که ای بنده من، بر تلاوت سوره «حم عسق» مداومت کردی و ثواب آن را نمی‌دانستی؛ اگر می‌دانستی این سوره چیست و چقدر ثواب دارد از خواندن آن خسته نمی‌شدی، اینک تو را به پاداشی که در برابر آن داری آگاه می‌کنم. [پس خطاب می‌رسد:] او را وارد بهشت کنید. و برای او در بهشت کاخی است از یاقوت سرخ که درها و ایوانها و پلّه‌های آن همه از یاقوت سرخ است و درونش از بیرون و بیرونش از درون آشکار است، و برای او در آن کاخ همسرانی بکر از حوریان بهشتی و هزار کنیز و هزار نوجوان پسر که همه در آن‌جا جاودانه‌اند و خدا آنان را [در قرآن] وصف کرده است خواهد بود.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی از جنیان بود، به نام عفراء، که نزد پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله رفت و آمد می‌کرد و سخن آن حضرت را می‌شنید و نزد جنیان صالح می‌آمد و آن‌ها به دست او مسلمان

می‌شدند؛ مدتی پیغمبر او را نایاب یافت، و از جبرئیل درباره او پرسید؛ پاسخ داد که او به دیدن خواهری رفته که برای خدا او را دوست دارد. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «خوشا به حال دوستان یک‌دیگر در راه خدا؛ چرا که خدای تبارک و تعالی در بهشت، ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن است و در هر کاخ، هفتاد هزار غرفه است که خدا آن را برای دوستداران یک‌دیگر و دیدارکنندگان از هم، مقرر داشته، که در راه خدا باشند.»

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هفت کس در سایه عرش خدای عزوجل هستند، روزی که جز سایه او سایه ای نیست: امام عادل؛ جوانی که در عبادت خدای عزوجل پرورش یافته؛ مردی که با دست راست صدقه می‌دهد و آن را از دست چپش هم نهان می‌دارد؛ مردی که در خلوت یاد خدای عزوجل را می‌کند و از ترس خدا چشمانش گریان می‌شود؛ مردی که با برادر مومنش ملاقات می‌کند و به او می‌گوید: همانا من تو را در راه خدای عزوجل دوست دارم؛ مردی که از مسجد درمی آید و در دل دارد که به آن‌جا بازگردد؛ کسی که زنی زیبا او را به سوی خود می‌خواند و پاسخ می‌دهد: «إنی أخاف اللّٰه رب العالمین»، {که من از خدای پروردگار جهانیان می‌ترسم.}

ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: «یکی از فرشته‌ها به در خانه ای گذر کرد که مردی آن‌جا ایستاده بود؛ به او گفت: «ای بنده خدا، چه کاری تو را به در این خانه کشانده؟» در پاسخ گفت: «برادری در آن دارم و می‌خواهم به او سلام بدهم.» آن فرشته گفت: «خویشاوند

نزدیک تو است یا حاجتی از او داری؟» گفت: «نه این و نه آن؛ تنها برای این‌که برادر مسلمان من است، و برای احترام گذاشتن به او، و این‌که از او احوال پرسی کنم، و در راه خدای پروردگار جهانیان بر او سلام بدهم.» پس فرشته گفت: «همانا من فرستاده خدایم به سوی تو، و او است که به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: «همانا مرا خواستی و از من وارسی کردی، و من بهشت را بر تو واجب می‌دارم، و از خشمم معافت کردم، و از دوزخ پناهت دادم.»

اختصاص: امیر مومنان علیه السلام فرمود: «هر کس دیدن کند از برادر مومنش برای خدا، خداوند به او ندا می‌دهد: ای دیدار کننده، تو پاکی و بهشت برایت روا است.»

عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر دو، یا سه مومن، که نزد برادری که دارند، گرد هم می‌آیند، در حالی که از زیان او در امانند و از نیرنگ او ترسی ندارند و امیدوارند به آن‌چه نزد او است؛ اگر به درگاه خدا دعا کنند، آن را اجابت می‌کند؛ اگر خواهشی کنند، به آن‌ها می‌دهد؛ اگر بیشتر بخواهند، برایشان می‌افزاید؛ و اگر دم فرو بندند، خدا در حق آنان بخشش و رحمت را آغاز می‌کند.»

و فرمود: «هر کس دیدن کند از برادرش، برای خدا نه چیز دیگر، بلکه برای درخواست آن‌چه خدا وعده کرده، و دریافتِ آن‌چه نزد او است، خدا هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد تا به او ندا بدهند: آگاه باش که پاک شدی و بهشت برایت روا است.»

کتاب الامامه و التبصره: امام صادق از پدرش، از پدرانش علیهم السلام تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، که فرمود: «دیدار، دوستی آور است.»

و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «نوبت به نوبت دیدار کن، تا بر دوستی بیفزایی.»

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: «بنده مسلمان خدا چون از خانه‌اش برای دیدن برادر دینی خود، نه به قصد دیگر، بیرون آمد برای رضای خدا و روی آوردن به آن‌چه نزد او است، خدای عزوجل هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که در برگشت به خانه‌اش از پشت سرش به او ندا می‌کنند: آگاه باش که پاک شدی و بهشت برای تو پاک و روا است.»

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «جبرئیل به من بازگفت: «خدای عزوجل فرشته ای به زمین فرستاد و آن فرشته روانه شد تا به در خانه ای کشانده شد که بر آن مردی از صاحب خانه اذن ورود می‌خواست؛ فرشته به او گفت: « با صاحب این خانه چه کار داری؟» پاسخ داد: « او برادر مسلمان من است و برای رضای خدای تبارک و تعالی به دیدن او آمده‌ام.» فرشته گفت: «برای همین آمدی؟» گفت: «جز برای آن نیامده‌ام.» فرشته گفت: بدآن‌که من فرستاده خدا هستم به سوی تو، و خدا سلامت می‌رساند و می‌فرماید: بهشت بر تو واجب است؛ و افزود: «خدای عزوجل می‌فرماید: «هر مسلمانی دیدن کند از مسلمانی، او را دیدن نکرده، بلکه مرا دیدن کرده و پاداشش نزد من، بهشت است.»

توضیح: «نه غیر او»: هم‌چون حسن صورت، یا حسن صدا، یا مال و جاه و غیر آن‌ها، از مقاصد دنیوی؛ ولی اگر برای غرض دینی باشد، چون آموزش یا راهنمایی یا دانش آموزی یا صلاح و زهد و عبادت، با آن منافاتی ندارد؛ و دلالت دارد بر این‌که طلب ثواب اخروی با اخلاص مخالفت ندارد، چنانچه در جای خود نقل شد؛ زیرا آن هم به امر خدا ومطلوب از آن خدا است، نه دیگری؛ و هدف و غایت دو گونه است: گاهی مقدم بر فعل است، مثل ترس، که علت نرفتن به جنگ است؛ و گاهی بعد از عمل است، مثل تأدیب، که علت زدن بچه است؛ و در این‌جا هم دو گونه است: قصد قربت، علت غایی مقدم بر عمل است، و درخواست وعده و ثواب، علت غایی بعد از عمل، و میان آن‌ها منافاتی نیست.

«پاک شدی»: یعنی از گناهان و چرک‌های روحی، و بهشت و نعمتش بر تو روا گردیده؛ یا مقصود دعای برای این دو تا است، و به قول نهایه: طیب به معنی طاهر است و به این معنی در حدیث علی علیه السلام آمده، که چون پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله درگذشت، گفت: «پدر و مادرم به قربانت، پاکیزه بودی در زندگی و در مرگ؛ و طیبی در توضیح قول آن حضرت گفته: «طبت و طاب ممشاک» و گفته: طیب در اصل یعنی آن‌چه لذت بخش تن و جان است، و آدم طیب، کسی است که از نادانی و فسق پیراسته و به دانش و نیکوکاری آراسته است، و این، تعبیر یا دعایی است برای خوش بودن زندگی او در دنیا؛ و «طاب ممشاک» کنایه است از سلوک راه آخرت و به دور بودن از بدمنشی ها؛ یا این‌که حکایت از آن است و چنین بوده است.

خیثمه گفت: « برای وداع، حضور امام باقر علیه السلام رفتم؛ فرمود: «ای خیثمه، هر کدام از دوستان ما را که دیدی، به او سلام مرا برسان و آن‌ها را به تقوای خدای بزرگ سفارش کن؛ و به این‌که توجه کنند توانگرشان به فقیرشان، و تواناشان به ناتوانشان؛ و زنده شان بر جنازه مرده شان حضور یابد؛ و در خانه‌هایشان هم‌دیگر را دیدار کنند که این مایه رواج کار ما است؛ خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده نگاه می‌دارد؛ ای خیثمه، برسان به دوستان ما که در درگاه خدا هیچ سودی نمی‌برند، جز با کردار، و هرگز به ولایت ما دست نمی‌یابند، مگر با ورع و پارسایی؛ و افسوس خورترین مردم روز قیامت، کسی است که عدالتی را وصف می‌کند، ولی با آن مخالفت می‌ورزد، و غیر آن را انجام می‌دهد.»

: از جعفر بن محمد فریانی از سلیمان بن عبدالرحمن از خالدبن یزید بن ابی مالک از پدرش از خالد بن معدان از ابی امامه باهلی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر بنده ای که وارد بهشت می‌شود دو تن از حوریان بهشتی بالای سر و پایین پای او می‌نشینند و با بهترین صدایی که انسان یا جنی شنیده‌اند برای او آواز می‌خوانند. واین آواز شیطانی نیست، بلکه تمجید و تقدیس خداوند است.

و از ابودرداء، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مردم رااندرز می‌دادند، پس یاد بهشت و نعمت‌ها و همسران آن به میان آمد. در میان جمع عرب بادیه نشینی بود که روی دو زانو نشست و گفت: ای پیامبر خدا، آیا در بهشت آواز نیز هست؟ فرمود: بله ای اعرابی، همانا در بهشت رودی است که در ساحل آن دوشیزگانی سفید روی هستند

که با صداهایی که هیچ مخلوقی مانند آن را نشنیده است آواز می‌خوانند. پس این برترین نعمت بهشتی است. راوی می‌گوید: از ابودرداء پرسیدم: آواز آنان چیست: گفت: تسبیح خداوند.

تفسیر فرات بن إبراهیم: علی بن محمد بن عمر ازهری با اسناد خود از زید بن علی علیه السلام گفت: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله بر مردی از اصحاب خود وارد شد و گروهی نیز همراه او بودند، پس او گفت: ای پیامبر خدا، درخت طوبی کجاست؟ پیامبر فرمود: در خانه من در بهشت، گفت: سپس مردی دیگر همین سؤال را پرسید، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: در خانه علی بن ابی طالب در بهشت، پس گفت: ای پیامبر خدا، ما پیش‌تر پرسیدیم و گفتید در خانه شماست، اکنون می‌گویید در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام. پس به او فرمود: همانا خانه من و او در دنیا و آخرت در یک مکان است، مگر این که هرگاه ما قصد زنان را کنیم در اتاق‌ها پوشیده می‌مانیم.

از کتاب صفات شیعه صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: معراج و پرسش در قبر و آفرینش بهشت و جهنم و شفاعت.

و از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس به یگانگی خداوند اقرار کند، و سخن به این‌جا رسید که فرمود: و به رجعت و متعه حج و نکاح اقرار کند و به معراج و پرسش در قبر ایمان بیاورد و نیز به حوض و شفاعت و آفرینش بهشت و جهنم و صراط و میزان و برانگیخته شدن و حشر و جزا و حساب ایمان آورد، او مؤمن حقیقی و از شیعیان ما اهل بیت است.

و از کتاب فضائل شیعه از صدوق رحمه اللّٰه، با اسناد خود از عباس بن یزید، گفت: روزی به ابوعبداللّٰه علیه السلام گفتم: فدایت شوم، معنای فرموده خداوند «وَ إِذا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيرا» {و هنگامی که آن‌جا را ببینی نعمت‌ها و پادشاهی بزرگی را می‌بینی} گفت: به من فرمود: هنگامی که خداوند بهشتیان را وارد بهشت گرداند فرستاده ای را نزد یکی از دوستان خود می‌فرستد و پرده ای را بر درگاه او می‌بینند. به او می‌گویند: بایست تا اجازه بگیریم، پس فرستاده خداوند به او نمی‌رسد مگر این که اجازه گرفته است. و این معنای فرموده خداوند است که: «وَ إِذا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً» {و هنگامی که آن‌جا را ببینی نعمت‌ها و پادشاهی بزرگی را می‌بینی}

کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا کار نیک به سوی بهشت می‌رود و برای صاحب خود بستر می‌گسترانند، همان گونه که انسان برده ای را می‌گمارد تا بسترش را بگستراند. سپس این آیه را خواند: اما کسانی که ایمان آورده و کار نیک انجام دادند «فَلِأَنْفُسِهِمْ يمْهَدُونَ» {پس برای خود گسترداند.}

کتاب حسین بن سعید و النوادر: از ابوجعفر علیه السلام که فرمود: همانا اولین کسانی که وارد بهشت می‌شود اهل معروف هستند و اولین کسانی که وارد دوزخ می‌شوند اهل منکر هستند.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر از یکی از دو امام باقر و صادق علیهماالسلام، فرمود: هنگامی که روز جمعه فرا می‌رسد، بهشتیان در

بهشت و دوزخیان در آتش دوزخ هستند، و اهل بهشت از چند برابر شدن لذت و شادمانی در می‌یابند که امروز جمعه است، و دوزخیان نیز از شعله ور شدن زبانه‌های آتش به سویشان درمی یابند که امروز جمعه است.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: با همین اسناد از ابوجعفر علیه السلام، فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد بهشت پروردگارش را صدا می‌زند و می‌گوید: پروردگارا، تو عدل هستی، آتش را از اهلش پر کردی همان گونه که به او وعده داده بودی، اما مرا آن گونه که وعده کردی پر نساختی. فرمود: پس خداوند کسانی را می‌آفریند که دنیا را ندیده‌اند، و بهشت را از آنان پر می‌سازد، که گوارایشان باد.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر گفت: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: نگویید بهشت یکتا است، همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: درجاتی است که بعضی برتر از دیگری هستند.

نهج البلاغه: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ خیری در کار خوبی که پس از آن آتش است وجود ندارد، و هیچ شری در کار سختی که پس از آن بهشت قرار دارد وجود ندارد، و هر نعمتی جز بهشت کوچک است، و هر بلایی کم‌تر از آتش دوزخ عافیت است.

العقائد: اعتقاد ما درباره بهشت این است که آن‌جا سرای ابدی و سلامت است. نه مرگی در آن است و نه سستی و نه ناخوشی و نه بیماری و نه آسیب و نه گذر زمان و نه‌اندوه و نه گرفتاری و نه نیاز و نه تنگدستی است. و آن‌جا سرای بی‌نیازی است و سرای کامیابی و جایگاهی ابدی و

سرای بزرگی است. بهشتیان در آن رنج و خستگی نمی‌بینند. بهشتیان هرچه را بخواهند و برای چشم‌ها لذت بخش است دارند و در آن‌ها جاودانه هستند. و بهشت سرای کسانی است که سزاوار آن هستند، همسایگان خدا و اولیا و دوستان او و کسانی که خداوند آنان را بزرگ داشته و آن‌ها انواع مختلف و در رتبه‌های گوناگون هستند. بعضی از آن‌ها مشغول تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا همراه با فرشتگان هستند، و برخی دیگر در نعمت خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و میوه‌ها و تخت‌ها و حوریان و خدمتگزاری پسران جاودان و نشستن بر نمارق و زرابی و لباس‌های سندس و حریر هستند. هر یک از آنان از آن‌چه که بخواهد لذت می‌برد و براساس آن‌چه همتش به آن وابسته است و خداوند را برای آن پرستیده است به او داده می‌شود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در سه گروه خداوند را می‌پرستند، گروهی به امید پاداش خداوند را می‌پرستند که این پرستش خدمتگزاران است. و گروهی از روی ترس از آتش او را می‌پرستند و این بندگی بردگان است، و گروهی نیز از روی عشق خدا را می‌پرستند که این عبادت بزرگان است. و اعتقاد ما این است که بهشت و جهنم آفریده شده‌اند. و هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله به معراج رفتند وارد بهشت شدند و آتش را نیز دیدند. و اعتقاد ما این است که هیچ‌کس از دنیا خارج نمی‌شود مگر این که جایگاه خود را در بهشت یا دوزخ می‌بیند. و همانا مؤمن از دنیا نمی‌رود تا این که دنیا برایش بالا می‌رود مانند بهترین چیزی که دیده است، و جایگاهش در آخرت بالا می‌رود، سپس به او اختیار می‌دهند و او آخرت را برمی گزیند. پس در این هنگام جانش گرفته می‌شود. و گفته می‌شود: «فلان یجود

بنفسه» و انسان تنها زمانی چیزی را می‌بخشد که رضایت از این کار دارد، نه با زور و نه با اکراه و ناخوشایندی.

می‌گویم: شیخ مفید رحمه الله در شرح این سخن گفته است: بهشت سرای نعمتی است که هر کس وارد آن شود رنج و خستگی نخواهد دید، خداوند آن را سرایی قرار داده برای آنان‌که او را شناخته و اطاعت کرده‌اند. نعمت‌های آن همیشگی است که هرگز پایان نمی‌یابد. ساکنان در آن چند گروه هستند: بعضی از آنآن‌کسانی هستند که برای خداوند متعال خود را خالص گردانیده‌اند. آنآن‌کسانی هستند که با امان از آتش دوزخ وارد آن می‌شوند و برخی از آنآن‌کسانی هستند که کارهای نیک خود را با کارهای ناپسندی آمیخته‌اند که باعث تأخیر توبه او شده‌اند تا جایی که مرگ او را به نابودی کشاند، پیش از آن‌که توبه کند. پس عذابی در دنیا و آخرت به او رسیده، یا فقط در آخرت به او رسیده نه در دنیا. سپس بخشیده شده یا مجازات شده و در بهشت جای گرفته است. و برخی از آنآن‌کسانی هستند که بخشیده می‌شوند بدون این که اعمالی از پیش برای خود فرستاده باشد، و آنان پسران جاودان هستند که خداوند برآوردن نیازهای مؤمنان را در بهشت به ایشان سپرده است که پاداشی است برای عاملان. و این برایشان دشواری و زحمتی ندارد، زیرا این کار برایشان خوشایند است. چرا شادمانی آنان در برآوردن نیازهای بهشتیان است و پاداش بهشتیان در مشغول شدن به خوردنی‌ها و نوشیدنی و دیدنی‌ها و چیزهایی است که با حواس ظاهری درک می‌شوند و میل به آن دارند و با دستیابی به آن‌ها احساس پیروزی می‌کنند. و در بهشت هیچ انسانی وجود ندارد که لذتی بدون خوردن و آشامیدن و لذت‌هایی

که آدمی حس می‌کند داشته باشد. و سخن کسانی که گمان می‌کنند در بهشت کسانی هستند که تنها با تسبیح و تقدیس لذت می‌برند و نه با خوراکی‌ها و شراب، سخنی دور از مذهب اسلام است که گروهی‌اندک گفته‌اند و از اعتقاد مسیحیان گرفته شده که گمان می‌کنند کسانی که در دنیا اطاعت خداوند را نمایند، در بهشت تبدیل به فرشتگانی می‌شوند که نه می‌خورند و نه می‌آشامند و نه ازدواج می‌کنند. و خداوند این سخن را در کتاب خود دروغ خوانده و آن‌ها را به خوراکی‌ها و شراب و همسران بهشتی تشویق نموده و فرموده است: خوردنی‌های آن و سایه‌اش همیشگی است، این پایان کار کسانی است که پرهیزکاری نمودند، تا پایان آیه و نیز خداوند متعال فرمود: در آن رودهایی است از آب پاکیزه که آلوده نگشته‌اند، تا پایان آیه و فرمود: حوریانی که در خیمه‌های بهشتی پوشیده مانده‌اند و فرمود: و حوریانی فراخ چشم، و فرمود: و آنان را به همسری حورالعین درآوریم و فرمود: و همسرانی دارند که تنها به شوهران خود چشم دوخته‌اند و همسن و سالند و فرمود: به راستی بهشتیان امروز به نعمت‌های خداوند مشغول و شادمانند، و فرمود: و برایشان میوه‌هایی آورده می‌شود که در خوبی و زیبایی یکسانند، و در آن همسرانی پاک دارند. پس چگونه سخن کسانی که می‌گویند در بهشت گروهی هستند که نه می‌خورند و نه می‌آشامند و تنها با اعمال در نعمتی هستند واندوهگین می‌شوند، با این که کتاب خداوند گواهی بر خلاف آن می‌دهد و اجماع مسلمانان نیز با آن مخالف است، مگر این که در این مسئله از کسی پیروی نموده باشند که تقلید از او جایز نیست، یا براساس حدیثی جعلی عمل نموده باشد. پایان سخن ایشان رفع الله مقامه، و این استدلال در نهایت استواری است.
و اما استدلال صدوق رحمه الله به سخن امام علیه السلام: «و صنف

يعبدونه حبا له» به این که آن‌ها در بهشت از خوردن و آشامیدن و ازدواج لذت نمی‌برند، ضعیف است، چرا که نبودن بهشت به عنوان هدف آنان در عبادت، این مطلب را نتیجه نمی‌دهد که آنان در آخرت از نعمت‌های آن بهره مند نخواهند شد پس اگر گفته شود: وقتی در دنیا با وجود دلبستگی‌های گوناگون آنان محبت خداوند تعالی و نزدیکی او را بر پاداش بهشت یا مجازات دوزخ برگزیده‌اند، پس در آخرت که از همه وابستگی‌ها بریده شده‌اند و اسباب محبت و قرب الهی نیز فراهم‌تر است، پس شایسته‌تر است که اعتنایی به بهشت و دوزخ نداشته و از شهوات و لذات بهشت بهره مند نشوند، پاسخ می‌دهم: کام جویی از لذت‌های جسمانی مراتب و درجاتی دارد که بر اساس احوال گوناگون بهشتیان است، بعضی از آنان هستند که مانند چارپایان از آن لذت می‌برند و در باغ‌هایش چریده و از نعمت‌هایش بهره مند می‌شوند، همان گونه که در دنیا نیز از قرب و وصل الهی لذتی نمی‌بردند و درکی از عشق و کمال نداشتند. و برخی از آنان از این جهت از نعمت‌های آن بهره مند می‌شوند که بهشت سرای کرامت الهی است که برای دوستان خود برگزیده است و آنان را به وسیله آن گرامی داشته است. و جایگاه خشنودی و قرب الهی است. پس از هر گلی رایحه لطف او را استشمام می‌کنند و از هر میوه ای طعم رحمت او را می‌چشند، و از حوریان لذت می‌برند تنها به این دلیل که پروردگار آمرزنده آنان را به وسیله حوریان گرامی داشته است. و در قصرها زندگی نمی‌کنند مگر از این جهت که خداوند مالک و شکور از آن خشنود است. بنابراین بهشت به دو معناست: بهشت روحانی و بهشت جسمانی، و بهشت جسمانی کالبدی برای بهشت روحانی است، پس هرکس در دنیا در عبادات و دستورات تنها به ظاهر بسنده می‌کرده و عبادات او بدون روح بوده

است، و حق آن را که عبارت است از محبت و اخلاص و دیگر چیزهایی که اعمال را کامل می‌کنند، پس در آخرت نیز تنها از بهشت جسمانی بهره مند خواهد شد. و هر کس در دنیا روح عبادت را درک کرده و به آن انس بگیرد و از آن لذت ببرد و حق آن را انجام دهد، پس او در بهشت جسمانی خواهد بود و تنها از نعمت‌های روحانی بهره مند خواهد شد.
برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی می‌زنیم: می‌گوییم چه بسیار پادشاهانی که بر تخت خود می‌نشستند و عموم رعیت و وزیران و امیران و نزدیکان درگاه خود را به حضور خواسته و به هریک از آن‌ها یک نوع شیرینی می‌دادند، پس هر گروه از مردم به نوعی از آن‌چه گرفته بهره مند می‌شود و هریک به گونه ای از آن لذت می‌برد که براساس شناخت او از بزرگی و بخشش پادشاه است. در میان آن‌ها افراد نادانی هستند که تنها سودی که می‌برند این است که طعم آن شیرین و خوشایند است، و برایشان تفاوتی نمی‌کند آن را در بازار و از فروشنده خریده باشند یا از دست پادشاه بگیرند. و بعضی از آنان نیزاندکی از بزرگی و عظمت پادشاه را درک می‌کنند و می‌خواهند با آن بر دیگران یا زیردستان خود فخرفروشی کنند که پادشاه مرا چنین گرامی داشته است. تا آن‌که به کسانی می‌رسیم که از نزدیکان دربار پادشاه و از درخواست کنندگان لطف و بخشش او هستند. پس لذت ایشان تنها در این است که آن را از دست پادشاه گرفته‌اند و این نشانه لطف و بخشش اوست که از آن خودداری می‌کند و پنهان می‌دارد و به آن فخر کرده و آن را آشکار می‌کند، با وجود این که در خانه‌اش چندین برابر آن را دارد که به خدمتگزاران و بردگانش داده شده است. پس تنها چیزی که از شیرینی آن درک می‌کند طعم قرب و اکرام است. و اگر نشانه اکرام پادشاه در بخشیدن تلخ‌ترین چیزها بود برای او از هر شیرینی شیرین‌تر می‌نمود. و به همین دلیل

است که اگر معشوق برای گرامی داشتن عاشق ضربه ای دردناک بر او بزند، در نزد او از هر چیزی که برای دیگران لذت بخش است، دل خواه‌تر و لذت بخش‌تر می‌باشد. پس اگر در مجاز چنین باشد پس در حقیقت نیز سزاوارتر است که چنین باشد. پس اگر این مطلب روشن شود خواهیم دانست که اولیای الهی در دنیا نیز در بهشت و نعمت هستند؛ چرا که با عبادت پروردگار از قرب و وصل او لذت می‌برند و از نعمت‌های دنیا نیز بهره مند هستند از این جهت که پروردگار و محبوبشان آن‌ها را آفریده و به ایشان هدیه داده و به آنان بخشیده و روزی شان قرار داده است. و در مصیبت‌ها و بلاها نیز مانند آن لذت می‌برند، چرا که می‌دانند محبوب و دوستدارشان برای آن‌ها برگزیده و صلاح آن‌ها را در این دانسته‌اند. پس آنان را به این وسیله امتحان کرده و آن‌ها خشنود و سپاس گزار آن هستند. بنابراین بهره مندی آنان از بلاها مانند بهره مندی از نعمت‌ها و هدیه‌ها است. زیرا جهت لذت بردن در هر دو یکی است. پس آن‌ها در دنیا و آخرت از نعمت قرب و لطف و عشق او بهره مند هستند و در دنیا و آخرت نه ترسی به آنان می‌رسد و نه‌اندوهگین می‌شوند. پس اگر در دستیابی به این درجه والا پیروز شوند و به این‌جایگاه برتر برسند، خداوند متعال را از روی ترس از آتش سوزان نمی‌پرستند. بلکه به این دلیل که دوزخ جایگاه خواری و حرمان و جایگاه کافران و گنهکاران و کسانی است که مورد خشم خداوند قرار دارند. و میل آنان به بهشت به این دلیل نیست که بهشت جایگاه برآوردن نیازهای جسمانی است، بلکه به این دلیل است که آن را جایگاه خشنودی خداوند و بزرگداشت و قرب و لطف او برای شایستگان است. و اگر دوزخ جایگاه کسانی بود که خداوند آنان را گرامی داشته آن را برمی گزیدند، همان گونه که در دنیا نیز سختی‌ها واندوه‌ها را با آگاهی از

رضایت خداوند درآن برگزیدند. و اگر بهشت جایگاه خشم خداوند می‌بود آن را ترک می‌کردند و از آن می‌گریختند همان گونه که لذت‌های دنیا را به این دلیل ترک کردند که می‌دانستند مورد رضایت محبوبشان نیست. پس اگر این را به درستی درک کنی، می‌توانی به سادگی میان چیزهایی که درباره عبادت نکردن برای رسیدن به بهشت و جهنم وارد شده و نیز درخواست فراوان از بهشت و پناه بردن از آتش دوزخ وارد شده و میان روایاتی که تصریح به عبادت برای آخرت دارند، جمع کنی. چرا که هر کس برای قرب و وصال الهی به دنبال آخرت باشد تنها دیدار خداوند را می‌خواهد. و کسی که آن را برای کامیابی و بهر ه مندی جسمانی بخواهد تنها خودش را پرستیده است. و بررسی این مطلب نیاز به گونه دیگری از سخن دارد و نیاز به مقدماتی دارد که برای بیشتر مردم ناآشنا است. و آن‌چه بیان کردیم کافی است برای کسانی که رایحه ای از بوستان محبت پروردگار بزرگ و باشکوه به او رسیده باشد. و شاید این مقصود را تا حدودی در دو باب حب و اخلاص به پایان برسانیم. و خداوند برای هر خیر و بخشش و نیکویی مورد امید است.

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابی بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا از عذاب خداوند بترسآن‌که سنگدل شده‌ام. حضرت فرمود: ای ابا محمد! برای یک زندگی طولانی آماده شو. زیرا که جبرئیل علیه السلام در حالی که ناراحت بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. در صورتی که پیش از این، وقتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد، خنده بر لب داشت.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! چرا امروز ناراحت نزد من آمده ای؟ گفت: ای محمد! شعله ور شدن آتش آغاز گردید. فرمود: چگونه، ای جبرئیل؟ گفت: ای محمّد! خدای عزّ و جلّ به آتش فرمان داد، پس هزار سال بر آتش دمیده شد تا سفید شد. سپس هزار سال بر آن دمیده شد تا سرخ شد. آن‌گاه هزار سال بر آتش دمیده شد تا سیاه گشت، سیاه تاریک و ظلمانی. اگر قطره ای از ضریع (خوارک اهل دوزخ) در شراب اهل دنیا بریزد، همه از بوی تعفّن آن می‌میرند و اگر تنها یک حلقه از زنجیری که طولش هفتاد ذراع است در دنیا گذاشته شود، از حرارتش دنیا ذوب می‌شود و اگر جامه ای از جامه‌های دوزخیان بین آسمان و زمین آویزان گردد، از بو و حرارت آن همه اهل دنیا می‌میرند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آن‌گاه پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گریست و جبرئیل نیز گریست.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام صادق علیه السّلام فرمود: گاه است که گناه میان بنده و بهشت به‌اندازه فرش تا عرش فاصله‌اندازد، ولی ممکن است بنده از بسیاری گناهان خویش و از آن‌چه ناروا از او سرزده است نادم و پشیمان گردد، و از ترس خداوند زاری کند و اشکش از دیدگان سرازیر شود و آنقدر بگرید تا (فاصله) میان وی و بهشت نزدیک‌تر از پلک چشم به سیاهی داخل چشم گردد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام صادق علیه السّلام فرمود: بسا کسی که خنده از روی لعب و بازی‌اش افزون بود، لکن در قیامت گریه و زاری‌اش بسیار باشد، و چه بسا کسی که در دنیا گریه‌اش از خوف خدا

که نافرمانی‌اش نموده بسیار باشد، و روز رستخیز در بهشت خنده و سرورش فراوان.

از آن حضرت علیه السلام: یحیی چندان گریست که گوشت گونه‌هایش برفت و بر استخوان گونه پارچه ای می‌نهاد که اشکش نیز بر آن‌جاری بود. زکریا به او گفت: پسرم، من ترا از خدا خواسته‌ام که مایه نشاط من باشی: جواب داد: ای پدر! بر دوزخ خداوند لغزشگاه‌ها و پرتگاه‌هایی است که از آن سالم نگذرند مگر گریه کنندگان از خوف خدا، و من می‌ترسم که پایم بر آن‌ها بلغزد، زکریا نیز از این سخن بیهوش شد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: گریه و ترس از خدا یکی از احسان‌ها و از رحمت‌های خدا است، اگر واجد آن بودید آن را غنیمت شمرید و دعا کنید، که اگر در یک ملت مردی بگرید، خداوند از گریه او بر همه ملّت ترحم آرد.

و فرمود: اگر اشکت نیامد، حالت گریه به خود گیر و خوش به حالت اگر به قدر بال مگسی اشکت بیرون آید.

ابراهیم پرسید: خداوندا! برای کسانی که چهره از اشک‌تر کنند چه داری؟ فرمود: مغفرت و خشنودی من پاداش آن است.

و حضرت کاظم علیه السلام از خشیت چندان می‌گریست که محاسنش از اشک‌هایش خیس می‌شد.

اگر، به خواست خدا، این (دعا) را خواستی، بگو:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظِیمِ سُبْحَانَ اللَّهِ فِی آنَاءِ اللَّیلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِالْعَشِی وَ الْإِبْكارِ سُبْحَانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ. وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ. یخْرِجُ الْحَی مِنَ الْمَیتِ وَ یخْرِجُ الْمَیتَ مِنَ الْحَی وَ یحْی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ - سُبْحان رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظِیمِ سُبْحَانَ ذِی الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ ذِی الْعِزَّةِ وَ الْعَظَمَةِ وَ الْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَی الَّذِی لَا یمُوتُ سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ سُبْحَانَ الْحَی الْقَیومِ سُبْحَانَ الْعَلِی الْأَعْلَی سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ مِنْكَ فِی نِعْمَةٍ وَ عَافِیةٍ فَأَتْمِمْ عَلَی نِعْمَتَكَ وَ عَافِیتَكَ لِی بِالنَّجَاةِ مِنَ النَّارِ وَ ارْزُقْنِی شُكْرَكَ وَ عَافِیتَكَ أَبَداً مَا أَبْقَیتَنِی اللَّهُمَّ بِنُورِكَ اهْتَدَیتُ وَ بِنِعْمَتِكَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَیتُ وَ أَصْبَحْتُ أُشْهِدُكَ وَ كَفَی بِكَ شَهِیداً وَ أُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَ أَنْبِیاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ جَمِیعَ خَلْقِكَ وَ سَمَاوَاتِكَ وَ أَرْضِكَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَوَاتُكَ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّكَ عَلَی كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ تُحْیی وَ تُمِیتُ وَ تُمِیتُ وَ تُحْیی وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ - وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیةٌ لا رَیبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَام وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ وَ عَلِی بْنَ الْحُسَینِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفرٍ وَ عَلِی بْنَ مُوسَی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی وَ عَلِی بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِی وَ الْإِمَامَ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ الْمَهْدِیونَ غَیرُ الضَّالِّینَ وَ لَا الْمُضِلِّینَ وَ أَنَّهُمْ أَوْلِیاؤُكَ الْمُصْطَفَوْنَ وَ حِزْبُكَ الْغَالِبُونَ وَ صَفْوَتُكَ وَ خِیرَتُكَ مِنْ

خَلْقِكَ وَ نُجَبَاؤُكَ الَّذِينَ انْتَجَبْتَهُمْ لِوَلَايَتِكَ وَ اخْتَصَصْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيهِمْ وَ السَّلَامُ اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِی هَذِهِ الشَّهَادَةَ عِنْدَكَ حَتَّى تُلَقِّنِّيهَا وَ أَنْتَ عَنِّی رَاضٍ يوْمَ الْقِيامَةِ وَ قَدْ رَضِيتَ عَنِّی - إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ - اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً تَضَعُ لَكَ السَّمَاءُ كَنَفَيهَا وَ تُسَبِّحُ لَكَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيهَا وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يصْعَدُ وَ لَا ينْفَدُ وَ حَمْداً يزِيدُ وَ لَا يبِيدُ سَرْمَداً مَدَداً لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَ لَا نَفَادَ أَبَداً حَمْداً يصْعَدُ أَوَّلُهُ وَ لَا ينْفَدُ آخِرُهُ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى وَ مَعِی وَ فِی وَ قَبْلِی وَ بَعْدِی وَ أَمَامِی وَ لَدَی وَ إِذَا مِتُّ وَ فَنِيتُ وَ بَقِيتُ يا مَوْلَای فَلَكَ الْحَمْدُ إِذَا نُشِرْتُ وَ بُعِثْتُ وَ لَكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِكَ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نَعْمَائِكَ كُلِّهَا وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ عِرْقٍ سَاكِنٍ وَ عَلَى كُلِّ أَكْلَةٍ وَ شَرْبَةٍ وَ بَطْشَةٍ وَ حَرَكَةٍ وَ نَوْمَةٍ وَ يقَظَةٍ وَ لَحْظَةٍ وَ طَرْفَةٍ وَ نَفَسٍ وَ عَلَى كُلِّ مَوْضِعِ شَعْرَةٍ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ وَ لَكَ الْمُلْكُ كُلُّهُ وَ بِيدِكَ الْخَيرُ كُلُّهُ عَلَانِيتُهُ وَ سِرُّهُ وَ أَنْتَ مُنْتَهَى الشَّأْنِ كُلِّهِ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَاعِثَ الْحَمْدِ وَ وَارِثَ الْحَمْدِ وَ بَدِيعَ الْحَمْدِ وَ مُبْتَدِعَ الْحَمْدِ وَ وَافِی الْعَهْدِ وَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ عَزِيزَ الْجُنْدِ قَدِيمَ الْمَجْدِ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ مُنْزِلَ الْآيَاتِ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ مُخْرِجَ النُّورِ مِنَ الظُّلُمَاتِ مُبَدِّلَ السَّيئَاتِ حَسَنَاتٍ وَ جَاعِلَ الْحَسَنَاتِ دَرَجَاتٍ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ غَافِرَ الذَّنْبِ وَ قَابِلَ التَّوْبِ شَدِيدَ الْعِقَابِ ذَا الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِلَيكَ الْمَصِيرُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ فِی اللَّيلِ إِذا يغْشى وَ لَكَ الْحَمْدُ فِی النَّهارِ إِذا تَجَلَّى وَ لَكَ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى وَ لَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ كُلِّ نَجْمٍ وَ مَلَكٍ فِی السَّمَاءِ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ كُلِّ قَطْرَةٍ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ كُلِّ قَطْرَةٍ فِی الْبِحَارِ وَ الْأَوْدِيةِ وَ الْأَنْهَارِ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ الشَّجَرِ وَ الْوَرَقِ وَ الْحَصَى وَ الثَّرَى وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الْبَهَائِمِ وَ الطَّيرِ وَ

الْوُحُوشِ وَ الْأَنْعَامِ وَ السِّبَاعِ وَ الْهَوَامِّ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ مَا أَحْصَى كِتَابُكَ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ حَمْداً كَثِيراً دَائِماً مُبَارَكاً فِيهِ أَبَداً لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ - لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يحْيى وَ يمِيتُ وَ يمِيتُ وَ يحْيى وَ هُوَ حَى لَا يمُوتُ بِيدِهِ الْخَيرُ - وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (ده بار) أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَى الْقَيومُ وَ أَتُوبُ إِلَيهِ (ده بار) يا اللَّهُ يا اللَّهُ (ده بار) يا رَحْمَانُ يا رَحْمَانُ (ده بار) يا رَحِيمُ يا رَحِيمُ (ده بار) يا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (ده بار) يا حَنَّانُ يا مَنَّانُ (ده بار) يا حَى يا قَيومُ (ده بار) يا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (ده بار) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (ده بار) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرحيم (ده بار) آمِينَ آمِينَ (ده بار) افْعَلْ بى‌كَذَا وَ كَذَا

این را یك بار پس از نماز صبح و بار دیگر بعد از نماز پسین (عصر) می‌خوانی. آن‌گاه خواسته‌ات را می‌گویی.»

امام صادِق عَلَیهِ السَّلَام فرمود:

«نزد ما چیزهایی هست که پنهان می‌داریم و به دیگران

نمی آموزیم. پدرم از پدر خویش و آن حضرت از پدرش نقل فرمود که أَمِیر الْمُؤْمِنِین عَلَیهِ السَّلَام فرمود:

فرزندم! بی‌شك، قضای الهی - چنان که او می‌خواهد و رقم می‌زند - انجام خواهد شد و او تقدیر و فرمان خویش را در مورد تو اجرا خواهد داشت. به من قول بده آن‌چه را به تو می‌گویم به کسی نگویی مگر ماه پس از وفات من. خبری می‌گویم که به خدا باز می‌گردد.

(اگر) صبح و شام این (دعا) را بگویی، هزار هزار فرشته بدان خواهند پرداخت که هر یك را در سرعت نوشتن، نیروی هزار هزار نویسنده باشد و هزار هزار فرشته برای آمرزش خواهی تو گماشته خواهند شد که هر یك را در سرعت گفتار، نیروی هزار هزار گوینده باشد و در دار السلام هزار غرفه در یك صد کاخ - که از همسایگان آن (دارالسلام) باشد (- برایت خواهند ساخت و در بهشت هزار خانه در یك صد کاخ - که همسایگی جدت را داشته باشی (و در بهشت‌های جاوید، هزار هزار شهر برایت می‌سازد و در گورت نوشته ای با تو خواهد بود که می‌گوید: این من‌ام. ترس و بیم و هراس و لغزش بر صراط و کیفر دوزخ نخواهد داشت.

هر چه بخواهی و دوست داشته باشی که همان روز آن را به دست آوری، روز به پایان نمی‌رسد مگر آن که برایت بر خواهم آورد؛ هر چه و هر کجا باشد و جز به شهادت نخواهی مرد و سراسر زندگی را سعادتمند خواهی بود و هرگز به تنگ دستی و جنون و آشفتگی دچار نخواهی شد و همه روزه، به ازای هر نفس، هزار هزار رتبه بالا می‌روی و عرش و کرسی برایت آمرزش می‌خواهند تا آن‌جا که در برابر حق - عَزَّ و جَلَّ - بایستی و هر چه برای کسی در خواست کنی روا شود و برای خود و دیگری، تا آخر روزگار، در دنیا و آخرت خود، هر چه بخواهی بر آورده شود. با من چنان که می‌گویم پیمان ببند.

امام حُسَین عَلَیهِ السَّلَام عرض کرد: پدر، هر چه را دوست دارید، با من شرط کنید. فرمود: از تو تعهد می‌گیرم که این را پوشیده بداری و اگر هنگامه‌ی مرگت در رسید، جز به کسی از ما أَهْلِ الْبیت یا دوستان و یارانمان مگویی که اگر چنین کنی، مردم همه گونه خواسته ای از

پروردگارشان خواهند خواست و او برخواهد آورد! من دوست دارم که خداوند - بدان چه به من آموخته و من به شما می‌آموزم - شما را به رستاخیز برساند؛ بی‌آن که هراس و غم داشته باشید.

امالی صدوق: علی علیه السلام فرمود: از طرف رسول خدا ده چیزی به من داده شد که به کسی پیش از من داده نشده و به کسی پس از من هم داده نشود رسول خدا فرمود: ای علی تو برادر منی در دین و تو برادر منی در آخرت، ایستگاه تو روز قیامت از همه مردم بمن نزدیکتر است منزل من و تو در بهشت برابر همند چون منزل دو برادر تا آخر حدیث.

امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: ای گروه مردمان همانا در من از رسول خدا ده صفت است یکی از آن‌ها برای من بهتر است از آن‌چه که خورشید بر آن‌ها می‌تابد رسول خدا به من فرمود؟ ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرت، تو نزدیکترین مردم به منی روز رستاخیز در پیشگاه خدای جبار، خانه‌ی تو در بهشت روبروی خانه‌ی من است آن‌چنان‌که خانه‌های برادران دینی روبروی یک دیگرند تا آخر حدیث.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود هر که بر من صلوات فرستد و بر آلم نفرستد بوی بهشت را نبوید که از مسافت پانصد سال بوئیده شود.

امالی صدوق: مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید از شب زنده داری با قرائت قرآن؛ حضرت پاسخ دادند و حدیث را ادامه دادند تا

آن‌جا که فرمودند: مژده باد که هر که شب را نماز بخواند و تلاوت قرآن کند و در رکوع و سجود ذکر بگذراند و حدیث را ادامه دادند تا آن‌جا که فرمودند: خدای تبارک و تعالی به فرشتگانش گوید ای فرشتگانم به بنده من نگاه کنید که شب را همه احیاء کرده برای رضای من او را به بهشت فردوس برید که در آن صد هزار شهر دارد و در هر شهریست هر آن‌چه دل خواهد و دیده لذت برد و بر خاطر کس نگذشته باشد علاوه بر آن‌چه از کرامت و مزید و تقرب برای او آماده شده.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به خواندن قرآن‌که درجات بهشت به شماره آیات آن است و روز قیامت به قاری قرآن گویند: بخوان و بالا رو و هر آیه بخواند یکدرجه بالا رود تا آخرحدیث.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برای بهشت دریست به نام باب المجاهدین که مجاهدان به سوی آن روند و آن باز است و شمشیر به کمر دارند و هنوز مردم در موقف محشر معطل باشند، فرشتگان به مجاهدان خوش آمد گویند تا آخر حدیث.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که گوید سبحان اللَّه خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که گوید الحمد للَّه خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که گوید لا اله الا اللَّه خدا درختی در بهشت برایش بکارد و هر که اللَّه اکبر گوید خدا درختی در بهشت برایش بکارد، یکی از قریش گفت یا رسول اللَّه ما در بهشت درخت

بسیار داریم، فرمود آری مبادا آتشی فرستید تا آن‌ها را بسوزانید که خدای عز و جل می‌فرماید «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ» {ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول خدا را فرمانبرید و کارهای خود را باطل مکنید.}

امالی طوسی: حسنین علیها السلام از پدر خود علی علیه السّلام روایت می‌کنند که مردی از انصار خدمت حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و اله رسید و گفت: یا رسول اللَّه من توانائی دوری از شما را ندارم، من وارد منزل خود می‌گردم و یاد شما را می‌کنم و بار دیگر کارهای خود را رها می‌کنم و می‌آیم خدمت شما، و این فقط برای دوستی و محبت شما می‌باشد. من با خود فکر می‌کنم که روز قیامت هنگامی که شما را وارد بهشت کردند و در جایگاه بلندت جای دادند من در آن هنگام چه کنم در این هنگام این آیه نازل شد «وَ مَنْ یطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»}و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.} رسول خدا آیه را برای او خواندند و او را به جوار خود بشارت دادند.

من لا یحضره الفقیه: از جابر انصاری، گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله فاطمه را به همسری علی علیه السلام درآورد، گروهی از قریش نزد ایشان آمدند و گفتند: شما فاطمه را دربرابر مهریه ای ناچیز به همسری علی علیه السلام درآوردید. پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله فرمود:

من او را به همسری علی در نیاوردم، بلکه خداوند متعال در شبی که مرا به آسمان بالا برد نزدیک سدرة المنتهی آنان را به ازدواج یک‌دیگر درآورد. پس خدای عزوجل به سدره وحی کرد: پراکنده کن، و سدره مروارید و گوهرها را بر حورالعین فروافکند. پس حوریان آن‌ها را میان یک‌دیگر رد و بدل می‌کردند و به آن‌ها فخر می‌کردند و می‌گفتند: این‌ها از هدایای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله است. تا پایان حدیث.

خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: من وارد بهشت شدم و دیدم که بر در آن با طلا نوشته شده است: معبودی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه وآله حبیب خداست، علی ولی خدا و فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند، لعنت خدا بر دشمنان آنان باد.

عدة الداعی: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر یکی از لباس‌های بهشتی بر مردم دنیا می‌افتاد چشم‌هایشان طاقت دیدن آن را نداشت و همانا از لذت نگریستن به آن‌جان می‌دادند. و نیز از ایشان روایت شده که هر چیز در دنیا شنیدنش بزرگ‌تر از دیدن آن است، و در آخرت هر چیز دیدنش بزرگ‌تر از شنیدن آن است. و در وحی قدیم آمده است که: برای بندگانم چیزی را مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی نرسیده است.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که اعمال مؤمن مورد محاسبه قرار می‌گیرد همسرانش بر آستانه درها انتظار او را می‌کشند، همان گونه که در دنیا همسران در آستانه در به انتظار می‌ایستند. فرمود: پس فرستاده ای می‌آید و به آنان بشارت می‌دهد و می‌گوید: به خدا سوگند فلانی از حساب بازمی گردد. آنان می‌گویند: به خدا سوگند؟ فرستاده می‌گوید: به خدا سوگند او را دیدم که از حساب بازمی گشت. فرمود: پس هنگامی که نزد آنان آید می‌گویند: خوش آمدی و درود بر تو، خانواده‌ات که در دنیا نزد آنان بودی برایت سزاوارتر از ما نیستند.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السلام که فرمود: همانا خداوند بهشتی آفریده است که نه چشمی آن را دیده و نه هیچ مخلوقی از آن آگاهی یافته است. خداوند تبارک و تعالی هر روز صبح آن را می‌گشاید و می‌فرماید: بر پاکیزگی خود بیفزای، بر نسیم خوشبوی خود بیفزای، پس می‌گوید: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» {همانا مؤمنان رستگار شدند}، و این معنای سخن خداوند است که: « فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِی لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْینٍ جَزاءً بِما کانُوا یعْمَلُونَ». {پس هیچ‌کس نمی‌داند چه چیزهایی از آن‌ها پوشیده مانده که مایه روشنایی دیدگان آن‌ها و پاداشی برای اعمالشان است.}

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوجعفر علیه السلام، فرمود: همانا برای بهشتیان سفره‌هایی گسترده می‌شود که در آن خوراکی‌ها و

نوشیدنی‌هایی است غیر از آن‌چه دوست داشته‌اند و خوراکی پاکیزه‌تر و لذت بخش‌تر از آن وجود ندارد. سپس آن را برای دیگری می‌برند.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: اگر یکی از حوریان بهشتی بر مردم دنیا آشکار شود و یکی از زلف‌های خود را بر ایشان آشکار نماید، اهل دنیا جان می‌سپارند یا این که اهل دنیا را می‌کشد. و هنگامی که نمازگزار نماز می‌خواند و از خداوند درخواست حور العین نمی‌کند، آنان می‌گویند این مرد چه قدر نسبت به ما بی‌اعتنا و زاهد است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بدانید که خشم اخگری است در دل فرزند آدم. مگر نمی‌بینید که چشمانش سرخ می‌شود و رگهای گردنش باد می‌کند. هر کس احساس کرد که به خشم در آمده است، باید به زمین بچسبد (بنشیند).

امام علی علیه السلام: خشم، آتشی فروزان است. هر کس خشم خود را فرو خورد، این آتش را خاموش کرده است و هر کس جلو آن را رها کند، پیش از هر کس، خودش در آن آتش می‌سوزد.

امام باقر علیه السلام: براستی که این خشم، اخگری از شیطان است که در دل فرزند آدم برافروخته می‌شود. هرگاه فردی از شما عصبانی

می‌شود، چشمانش سرخ می‌گردد و رگهای گردنش باد می‌کند و شیطان به درون او راه می‌یابد.

امام علی علیه السلام: ای بندگان خدا! مبادا دشمن خدا (شیطان) شما را به درد خود گرفتار کند، و با فریاد خویش شما را از جا بپراند، و نگرانتان سازد، و سواران و پیادگان خود را علیه شما فراهم آورد. به جان خودم سوگند که تیرِ تهدید را بر چلّه کمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت کشیده است و از نزدیک به شما تیراندازی کرده و گفته است: «پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه کردی در روی زمین بدیها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم». او از آینده ای دور سخن گفت و گمان نادرستی را اظهار داشت، اما فرزندان نخوت و برادران عصبیت و سواران گردنکشی و جاهلیت، ادّعای او را راست از کار درآوردند.

«ای فرزندان آدم! زنهار که شیطان شما را گمراه نکند؛ هم‌چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و پوشش آن دو را از آن‌ها بر کند تا شرمگاههایشان را بر آنان نمایان سازد. او و قبیله‌اش شما را از آن‌جا که آن‌ها را نمی‌بینید، می‌بینند. همانا ما شیطانها را دوستآن‌کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند».

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دجّال می‌فرماید: «ای مردم آگاه باشید که بیشتر پیروان دجّال زنازاده و اهل تاج و تجمّل می‌باشند، آگاه باشید که آنان یهودی‌ها هستند - لعنت خدا بر آنان باد -.»

سپس فرمود: «دجّال [همانند مردم] می‌خورد و می‌آشامد و بر الاغ قرمزی سوار است و طول او شصت گام است و دید چشم او زیاد است و چشم راست او اعور و نابیناست؛ [او خود را خدای مردم معرّفی می‌کند] در حالی که خداوند اعور نیست و چیزی نمی‌خورد.»

تا این که فرمود: «و چون دجّال خروج می‌نماید، بلا همه شهرها را می‌گیرد و دجّال چهل روز عمر خواهد نمود که روز اوّل آن به‌اندازه یک سال است و از روزهای دیگر آن کاسته می‌شود تا این که آخرین روز عمر او مانند روزهای متعارف خواهد بود.»

سپس فرمود: «دجّال به همه روی زمین قدم می‌گذارد، جز مکّه و مدینه و بیت المقدس؛ در آن هنگام حضرت مهدی علیه السلام وارد بیت المقدس می‌شود و بر مردم امامت می‌کند، و چون روز جمعه می‌رسد و نماز جمعه برپا می‌شود، عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نزول می‌نماید در حالی که بر تن او دو لباس قرمز و نورانی است؛ گویی از سر او روغن می‌ریزد. او مردی زیبا و اشبه به پدر شما ابراهیم خلیل الرّحمان علیه السلام می‌باشد، و چون حضرت مهدی علیه السلام عیسی بن مریم را می‌بیند به او می‌فرماید: ای فرزند بتول [مریم]! تو بر مردم امامت کن تا مردم به تو اقتدا کنند.

حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: این جماعت برای تو است و تو باید بر مردم امامت کنی. پس حضرت مهدی علیه السلام جلو می‌ایستد و مردم به او اقتدا می‌کنند و عیسی علیه السلام نیز به او اقتدا می‌نماید و با او بیعت می‌کند. سپس حضرت عیسی علیه السلام حرکت می‌نماید و چون به دجّال برخورد می‌نماید، به او ضربه ای می‌زند

که همانند مس گداخته ذوب می‌شود، و زمین احدی از پیروان دجّال را نمی‌پذیرد، و هر سنگی و هر درختی به پیروان حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید: کافری در پشت من پنهان شده؛ او را بکشید. ...»

علی بن ابراهیم گفت: آن‌ها بتی داشتند که آن را بَعل می‌نامیدند، و این اسم از آن‌جا آمد که مردی از یک اعرابی درباره شتری که در جایی ایستاده بود، پرسید: این شتر از برای کیست؟ اعرابی گفت: من بعل او یعنی ارباب او هستم، و این‌گونه آن‌ها خدایشان را بعل نامیدند.

(آیا بعل را می‌خوانید) «عطا»گوید: «بعل»بتی بوده که آنان از طلا ساخته و به آن عبادت می‌کردند. «عکرمه»، «مجاهد»، «قتاده»و«سدی»گویند: «بعل»به لغت اهل«یمن»به پروردگار و بزرگ و آقا گفته می‌شود، پس تقدیر چنین می‌شود! (آیا پروردگاری را غیر از خداوند می‌خوانید) وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِینَ (و وا می‌گذارید بهترین آفریدگان را) یعنی آیا ترک می‌کنید عبادت و پرستش بهترین خالقان را؟.

محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از برخی از اصحاب ما و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از علی بن یقطین روایت می‌کند که گفت: مهدی، از امام موسی کاظم علیه السلام پیرامون شراب پرسید: آیا نوشیدن شراب در کتاب خداوند عز و جل، حرام شده است؟ چرا که مردم تنها می‌دانند که از نوشیدن شراب نهی شده و نمی‌دانند که «آیا آن حرام است یا نه؟» امام کاظم علیه

السلام پاسخ داد: نوشیدن شراب در کتاب خداوند، حرام شده است. از حضرت پرسیدم: یا اباالحسن، در کدام آیه، خداوند عز و جل، آن را حرام نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند در آیه: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّی الْفَوَاحِشَ مَا ظَهرَ مِنْها وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْی بِغَیرِ الْحَقِّ» [پروردگار من فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است] نوشیدن شراب را حرام نموده است. منظور از «مَا ظَهرَ مِنْها» زنای آشکار و نصب پرچم‌هایی است که (خانه های) زنان بدکاره در زمان جاهلیت با آن‌ها شناخته می‌شد. منظور از «مابطن» زن‌هایی می‌باشند که پدران شما با آن‌ها ازدواج نموده‌اند؛ زیرا پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اگر مردی با زنی ازدواج می‌نمود و پس از مدتی درمی گذشت، پسر آن مرد با آن زن در صورتی که مادرش نبود، ازدواج می‌کرد. پس خداوند این عمل را حرام نمود. هم‌چنین منظور از اثم، خود شراب است. خداوند عز و جل در آیه دیگری فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» اثم، در کتاب خداوند عز و جل به معنای شراب و قمار است و گناه آن دو بزرگ‌تر از منفعت آن دو است چنان‌که خداوند فرمود. مهدی گفت: ای علی بن یقطین! این حکم، فتوای بنی هاشم است. راوی می‌گوید: به او گفتم: راست گفتی ای امیر مؤمنان! خدا را سپاس که این دانش را از میان شما اهل بیت، خارج نکرده است. راوی می‌گوید: به خدا قسم، مهدی بی‌درنگ گفت: راست گفتی ای رافضی!

علی بن ابراهیم گفت: پدرم از حسین بن خالد نقل کرد و گفت که امام رضا علیه السلام آیه: «الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ای

النعاس و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا بإذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم» [خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک به عبارت دیگر خواب آلودگی او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران؛ آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه در میان این دو و آن‌چه در زیر خاک (زمین مرطوب) است، از آن اوست. اوست رحمتگر مهربان. کیست آنکس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آن‌چه در پیش روی آنان و آن‌چه در پشت سرشان است میداند] را خواند و گفت: منظوراز آن‌چه بین دستانشان است، مسائل مربوط به پیامبران است، «وما کان»، «و ما خلفهم» یعنی آن‌چه که هنوز به وقوع نپیوسته است، «الا بما شاء» یعنی مگر آن‌چه را که به آنان وحی می‌کند، «ولا یؤده حفظهما» یعنی حفظ آن‌چه که در آسمان‌ها و زمین است، برایش سنگین نمی‌آید.

وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبة بن میمون، از زرارة بن اعین، نقل می‌کند و می‌گوید، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند سؤال کردم: «وَسِعَ كرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، آسمان‌ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را در خود؟ ایشان فرمود: بلکه کرسی، آسمان‌ها و زمین را در خود جای داد و عرش و همه چیز، در کرسی جای گرفتند.

وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عبد الله بن بکیر، از زرارة بن اعین، نقل می‌کند و می‌گوید:

از ابا عبد اللّٰه علیه السلام راجع به این سخن خداوند: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم، آسمان‌ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را در خود جای داد؟ فرمود: همه چیز در کرسی است.

ابن بابویه گفت: احمد بن حسن قطان برایمان نقل کرد: عبد الرحمن بن محمد حسنی برایمان نقل کرد و گفت: ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن احمد بن عبد اللّٰه بن زیاد عرزمی برایمان نقل کرد و گفت: علی بن حاتم منقری، از مفضل بن عمر برایمان نقل کرد و گفت: از ابو عبد اللّٰه علیه السلام راجع به عرش و کرسی سؤال کردم که این دو چیستند؟ فرمود: عرش از یک دیدگاه، همه مخلوقات است و کرسی، ظرف آن؛ و از دیدگاهی دیگر، عرش همان علمی است که خداوند به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود عطا فرمود، و کرسی همان علمی است که خداوند هیچ یک از پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود را علیه السلام از آن مطلع نفرمود.

وی گفت: پدرم از اسحاق بن هیثم، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته برایمان نقل کرد و گفت: از علی علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال شد، ایشان فرمودند: آسمان‌ها و زمین و هر آفریده ای که در این دو وجود دارد، در درون کرسی قرار دارند؛ و کرسی، چهار فرشته دارد که به اذن خدا آن را حمل می‌کنند. یکی از این فرشته‌ها به شکل آدمیزاد است که از

منزه‌ترین چهره‌ها نزد خداوند می‌باشد، و این فرشته به درگاه خداوند دعا و نیایش می‌کند و از خدا برای بنی آدم، شفاعت و رزق طلب می‌کند؛ و فرشته دوم به شکل گاو نر می‌باشد، و او سَرور چهارپایان است و او از خدا رزق و روزی طلب می‌کند و به درگاه او نیایش می‌کند و برای همه چهارپایان طلب شفاعت می‌کند؛ و فرشته سوم به شکل شاهین می‌باشد که سَرور پرندگان است، و او به درگاه خداوند نیایش می‌کند و برای تمام پرندگان طلب شفاعت و رزق می‌کند؛ و فرشته چهارم به شکل شیر می‌باشد که سَرور درندگان است، و او به خدا روی می‌کند و به درگاه او نیایش می‌کند و از خداوند برای همه درندگان طلب شفاعت ورزق می‌کند. در میان این چهره‌ها، چهره ای بهتر و با مُسمّاتر از گاو نر وجود ندارد؛ زیرا مردم بنی اسرائیل، گوساله را معبود و اله خود قرار دادند، پس هنگامی که مشغول او شدند و به جای خدا او را پرستیدند، فرشته ای که به شکل گاو نر بود، سر خود را به خاطر شرم از خدا فرود آورد، از این که به جای خدا، چیزی شبیه به او مورد پرستش قرار گرفته بود و ترسید از این که مبادا بر او عذاب نازل شود. سپس علی علیه السلام فرمود: درخت، بی‌شاخ و برگ بود تا این که برای خداوند فرزندی قائل شدند، و- حال این که خداوند بسیار بزرگ‌تر از آن است که فرزندی داشته باشد؛ و نزدیک بود که از آن ادعا آسمان‌ها شکافته شوند و زمین تَرَک بردارد و کوه‌ها ویران شوند و فروریزند. پس در آن هنگام بود که درخت لرزید و دارای خار گشت از ترس فرود آمدن عذاب بر آن، پس چه برسد به مردمی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصیت ایشان در حقّ علی و ائمه علیهم السلام روی گردان شدند. آیا از این نمی‌ترسند که بر آنان عذاب نازل شود؟! سپس این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّه كفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهمْ دَارَ الْبَوَارِ*

جَهنَّمَ یصْلَوْنَها وَبِئْسَ الْقَرَارُ» [کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی * (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است]، سپس فرمود: به خداوند سوگند ما همان نعمت خداییم که به بندگانش عطا فرموده و مردم با ما، پیروز می‌شوند (هر که پیروز شود به برکت ما بوده که پیروز شده است).

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از صفوان، از خلف بن حماد، از حسین بن زید هاشمی، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: زینب حولاء که عطرفروش بود، نزد زنان و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و به آنان عطر می‌فروخت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او نزد آنان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه به نزد ما می‌یایی، خانه هایمان خوشبو می‌شود. آن زن گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله! منزل شما با بوی شما خوشبوتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر فروختی، پس خوب رفتار کن و تقلّب نکن، چرا که این پاکی و ماندگاری بیشتری برای مال دارد. آن زن گفت: ای رسول خدا! نیامده‌ام برای این که چیزی بفروشم، بلکه آمده‌ام تا از شما راجع به عظمت خداوند عز و جل سؤال کنم. فرمود: بزرگ است عظمت خدا، برایت از بخشی از آن سخن خواهم گفت: سپس فرمود: این زمین با تمام کسانی که روی آن هستند در مقایسه با زمینی که زیر آن است هم‌چون حلقه ای است رها شده در یک صحرای صاف، و این دو با تمام کسانی که درون آن‌ها و روی آن‌ها وجود دارند، در مقایسه با زمینی که زیر آن‌هاست، هم‌چون حلقه

ای هستند رها شده در صحرایی صاف، و هم‌چنین است سومی، تا این که به هفتمی رسید و این آیه را تلاوت فرمود: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهنَّ» [خدا همآن‌کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید]، و آن هفت زمین با همه آنان‌که درونشان و همه آنان‌که روی آنان هستند بر پشت خروس، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و خروس دو بال دارد، بالی در شرق و بالی در مغرب و دو پایش در حد فاصل میان دو زمین قرار دارد، و آن هفت زمین و خروس با تمام کسانی که در آن و همه آنان‌که روی آن هستند بر صخره قرار دادند که هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و صخره با همه کسانی که درون آن‌اند و همه کسانی که روی آن هستند، بر پشت نهنگ قرار دارند که هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و آن هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ با همه کسانی که درون آن هستند و همه کسانی که روی آن هستند، بر دریای تاریک قرار گرفته‌اند که هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک بر روی هوای در حال حرکت قرار دارد که هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا بر خاک، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را «لَه مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَینَهمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی» (آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه میان آن دو و آن‌چه زیر خاک است از آن اوست)، تلاوت کرد. سپس سخن در همین جا یعنی خاک و هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا، قطع می‌شود و خاک و هر آن‌کس که درون آن است و روی آن است، در مقایسه با آسمان اول، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و تمام این‌ها و

آسمان دنیا با هر آن‌کس که روی آن و هر آن‌کس که درون آن است در مقایسه با آسمانی که بالای آن است هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این دو آسمان و هر آن‌کس که درونشان و هر آن‌کس که رویشان است در مقایسه با آسمانی که بالای این دو است، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این سه با هر آن‌کس که درونشان است و هر آن‌کس که رویشان است در مقایسه با چهارمی، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است تا این که به هفتمی رسید، و تمام آنان با هر آن‌کس که درونشان است و هر آنکس که رویشان است، در مقایسه با دریای پوشیده شده بر مردم زمین، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و این هفت آسمان و دریای پنهان در مقایسه با کوه‌های تگرگ هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این آیه را: «وَینَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِیها مِن بَرَدٍ» [و (خداست که) از آسمان از کوه‌هایی (از ابر یخ زده) که در آن‌جاست، تگرگی فرو می‌ریزد]، تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای پوشیده شده و کوه‌های تگرگ در مقایسه با هوایی که قلب‌ها در آن حیران می‌گردند، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ و هوا در مقایسه با حجاب‌های نور، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ و هوا و حجاب‌های نور، در مقایسه با کرسی، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» را تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای پوشیده شده و کوه‌های تگرگ و هوا و حجاب‌های نور و کرسی نزد عرش، هم‌چون حلقه ای رها شده در فلات‌اند؛ و این آیه را: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» [خدای

رحمآن‌که بر عرش استیلا یافته است] تلاوت فرمود. در روایت حسن، حجاب‌ها، پیش از هوایی هستند که قلب‌ها در آن حیران می‌شوند.

ابن بابویه گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: احمد بن ادریس، از حسین بن عبید اللّٰه، از محمد بن عبدلله، و موسی بن عمر، و حسن بن علی بن ابی عثمان، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام برایمان روایت کرد و گفت: از او پرسیدم: آیا خداوند پیش از آن‌که خلق را بیافریند، خود را می‌شناخت؟ فرمود: آری. گفتم: آن را می‌دید و صدایش را می‌شنید؟ فرمود: به آن نیازی نداشت، چرا که از آن چیزی نمی‌خواست. اوست نفس خود و نفس او همان قدرت اوست که نافذ است؛ بنابراین نیاز ندارد که خود را بنامد ولی برای خود، نام‌هایی را برگزید تا دیگران او را با آن‌ها بخوانند؛ چرا که اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی‌شود. پس اولین نامی که برای خود برگزید، علی عظیم است؛ چرا که این نام از همه چیز بالاتر است، معنایش، اللّٰه است و نامش علی عظیم می‌باشد؛ و این اولین نام خدا بود، چرا که بر همه چیز تواناست.

حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: او را دیدم که پایش را روی رانش‌انداخته و نشسته بود. مردی که نزد او بود به وی گفت: جانم به فدایت، این‌گونه نشستن، مکروه است، فرمود: نه. یهودیان گفتند: خداوند هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، این‌گونه بر روی کرسی نشست تا استراحت کند؛ پس خداوند نازل کرد: «اللّه لاَ

إِلَه إِلاَّ هوَ الْحَى الْقَيومُ لاَ تَأْخُذُه سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»، خداوند برای استراحت، پاهای خود را روی هم نینداخت، چنان‌که یهودیان گفتند.

حسن مثنی، از کسی که نام او را ذکر کرد، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: ابوذر گفت: ای رسول خدا! برترین آیه ای که بر تو نازل شد چه بود؟ فرمود: آیة الکرسی؛ هفت آسمان و هفت زمین در کرسی، هم‌چون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف هستند؛ بنابراین برتری عرش بر کرسی هم‌چون برتری صحرا بر حلقه است.

احتجاج طبرسی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که مردی از ایشان سؤال کرد و گفت: کرسی از عرش بزرگ‌تر است؟ حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند آفرید در درون کرسی جای دارد به جز عرش او، و عرش بزرگ‌تر از آن است که در کرسی جای بگیرد، گفت: پس روز را پیش از شب آفرید؟ فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید و خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان، و زمین را روی نهنگ و نهنگ را در آب قرار داد، و آب را در صخره ای شکافته شده و صخره را بر دوش فرشته و فرشته را بر خاک و خاک را بر باد عقیم (باد بی‌باران) و باد را بر هوا و هوا را قدرت در بر می‌گیرد؛ و زیر باد عقیم، چیزی نیست جر هوا و تاریکی، و در پس آن نه فراخ و وسعتی است و نه تنگی و نه هیچ‌چیزی که تصور شود، سپس کرسی را آفرید و آسمان‌ها و زمین را در آن گنجانید، و کرسی از هر آن‌چه که آفریده شده است، بزرگ‌تر است؛ سپس عرش را آفرید و آن را بزرگ‌تر از کرسی قرار داد.

ابن بابویه گفت: محمد بن علی ماجیلویه، برایمان نقل کرد و گفت: عمویم محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایة بن ربعی، از عبد اللّٰه بن عباس، برای ما نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکمی که پارگی ناپذیر است چنگ زند، پس به ولایت برادر و وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام چنگ زند؛ چرا که هر کس که دوستدار او شد و ولایت او را برگزید، هلاک نمی‌شود؛ و هرکس که با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی‌یابد.

وی با سند خود، از حذیفة بن اسید نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای حذیفه بعد از من حجت خدا بر شما، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد؛ کفر به او کفر به خدا، و شرک به او شرک به خدا، و شک به او شک به خداست؛ و از دین او خارج شدن و حمله به دین او، از دین خدا خارج شدن و حمله به دین خداست و انکار او، انکار خداست؛ و ایمان به او ایمان به خداست، چرا که برادر رسول خدا و وصی او و امام امتِ او می‌باشد؛ و او همان ریسمان محکم الهی و تکیه گاه مطمئنی است که جدایی ناپذیر است، و دو گروه در آن هلاک خواهند شد، هر چند که هیچ گناهی نکرده باشند: غلو کننده و کوتاهی کننده. ای حذیفه، هرگز از علی جدا مشو که در غیر این صورت از من جدا خواهی شد و با علی مخالفت نکن که در غیر این صورت با من مخالفت کرده ای؛ همانا علی از من است و من از او، هر کس که او

را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته و هر کس که او را راضی بدارد، مرا راضی داشته است.

عبد اللّٰه بن ابی یعفور گفت: به ابو عبد اللّٰه علیه السلام گفتم: با مردم معاشرت دارم و بسیار متعجب می‌شوم از کسانی که پیرو تو نیستند و از فلانی و فلانی پیروی می‌کنند، ولی امانت دار و صادق و وفادار هستند و مردمی که ولایت تو را پذیرفته‌اند، ولی دارای آن امانت داری و وفاداری و صداقت نیستند! گفت: ابو عبد اللّٰه علیه السلام نشست و غضبناک به من روی کرد و فرمود: هیچ دینی نیست برای کسی که با پذیرش ولایت امام ستمگری دین ورزی می‌کند؛ و هیچ سرزنش و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از جانب خدا، دین ورزی می‌نماید. گفتم: آیا آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست؟ فرمود: آری، آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عز و جل را که می‌فرماید: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»، یعنی آنان را با ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا آمده است از ظلمت‌های گناهان به نور هدایت و آمرزش منتقل می‌کند؛ خداوند متعال فرمود: «وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ» گفت: گفتم: آیا خداوند هنگامی که فرمود: «وَالَّذِینَ کفَرُوا»، منظورش کفار نبودند؟ گفت: فرمود: و کدامین نور برای کافر هست تا او را از تاریکی‌ها بیرون ببرد، و حال این که او کافر است! بلکه خداوند با این عبارات، خواست بگوید که آنان بر نور اسلام بودند؛ پس آن هنگام که امام ستمگری که از جانب خدای عز و جل نیامده بود را به

رهبری برگزیدند، با اطاعت از او، از نور اسلام خارج شدند و به ظلمات کفر رفتند، پس خداوند آتش را بر آنان به همراه کفار، واجب گردانید؛ پس فرمود: «أُوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها خَالِدُونَ».

مسعدة بن صدقه گفت: ابو عبد اللّٰه علیه السلام داستان دو گروهی را برایمان فرمود که هم پیمان بودند تا این که از جانب خدا یکی از دو گروه، استثناء شد؛ پس فرمود: خیر و شر دو آفریده از آفریده‌های خداوند می‌باشند، خداوند در آن‌ها مشیت در تبدیل هر آن‌چه را که بخواهد به آن‌چه که برای آن مقدّر گردانیده است دارد، از وضعی به وضع دیگر؛ و مشیت در میان مخلوقات خداوند، منتهای خیری و شری است که برای آن‌ها قرار داده است، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود فرمود: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ»، بنابراین نور همان خاندان محمد صلوات اللّٰه علیهم می‌باشد، و تاریکی‌ها (ظلمات) همان دشمنان آنان‌اند.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از ابو عبد اللّٰه علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: هر پرچمی که پیش از قیام قائم (عج) بالا رود، صاحب آن طاغوتی است که کسی جز خدای عز و جل را می‌پرستد.

شیخ در امالی، با سند خود از ابو امامه باهلی نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: مردی را نمی‌بینم که عقل او اسلام را درک کرده باشد و او را به اسلام رهنمون شده باشد، ولی شبی را در _سواد_ آن سپری کند، گفتم: _سواد_ آن چیست؟ فرمود: تمام آن شب، تا آن زمآن‌که این آیه را بخواند: «اللّه لاَ إِلَه إِلاَّ هوَ الْحَی الْقَیومُ»، و آیه را تا آن‌جا که می‌فرماید: «وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» خواند، سپس فرمود: اگر می‌دانستید که این آیه چیست - یا چه در آن است- آن را به حال خود رها نمی‌کردید. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیة الکرسی از گنجی که زیر عرش بود، داده شد و به هیچ پیامبری پیش از من داده نشد. امام علی علیه السلام فرمود: از زمانی که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله این را شنیدم، هیچ شبی نیست که آن را نخوانم، سپس فرمود: ای ابا امامه! آن را سه مرتبه درسه نوبت از هر شب می‌خوانم، گفتم: ای پسر عموی محمد! چه هنگام آن را می‌خوانی؟ فرمود: آن را بعد از نماز عشاء ِ آخر، پیش از دو رکعت، می‌خوانم؛ به خداوند سوگند از زمانی که این خبر را از پیامبر شما شنیدم، تا الآن‌که تو را از آن مطلع ساختم، آن را رها نکردم. ابو امامه گفت: به خداوند سوگند! از زمانی که آن خبر را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم، خواندن آن را رها نکردم.

کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند. و آن‌ها که کافرند، در راه طاغوت [= بت و افراد طغیانگر.]پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید. (و از آن‌ها نهراسید.) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

علی ابن ابراهیم می‌گوید که خداوند در ادامه آیات، سخن ابراهیم و پدرش را حکایت می‌کند و می‌گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ» تا به آن‌جا که می‌گوید: « بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ». او می‌گوید، ابراهیم آنان را از بت پرستی نهی نمود و به خاطر این کار به آنان اعتراض کرد و آنان نیز از آن دست نکشیدند، تا این که یکی از اعیاد آنان فرا رسید و نمرود و تمامی مردم سرزمینش به عیدگاهشان رفتند اما ابراهیم دوست نداشت که به همراه آنان خارج شود و به همین خاطر مسئولیت بت خانه را بدو سپردند. هنگامی که همگی آنان رفتند، او مقداری غذا داخل بت خانه آورد و آن را به تک تک بت‌ها نزدیک می‌کرد و می‌گفت: بخور و حرف بزن؛ و اگر جوابش را نمی‌داد، تبر را بر می‌داشت و دست و پایش را می‌شکست تا این که این کار را با تمامی بت‌ها انجام داد و در پایان، تبر را در گردن آن بت بزرگی که در بالاترین مکان آن بت خانه بود، قرار داد.

هنگامی که پادشاه و دیگران از مراسم عید بازگشتند، دیدند که تمامی بت‌ها شکسته شده است و گفتند: «قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ *قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يذْكُرُهُمْ يقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» و او فرزند آزر است. سپس ابراهیم را نزد فرعون آوردند و نمرود به آزر گفت: تو به من خیانت کردی و این فرزند را از من پنهان نمودی؟ او گفت: ای پادشاه! این کار مادرش بود و گفتم که او برای انجام این کار، دلیل خود را دارد. سپس نمرود مادر ابراهیم را فراخواند و به او گفت: چه چیز تو را بر این واداشت که فرزندت را از من پنهان کنی تا در نهایت این کار را با بت‌های ما انجام دهد؟ او گفت: ای پادشاه! این به خاطر توجه من به رعیت تو

بود. او گفت: چطور؟ مادر ابراهیم گفت: دیدم که فرزندان رعیت خود را می‌کشی و با این کار نسل رعیت تو منقطع می‌گشت و با خود گفتم که اگر این فرزند، آن شخصی باشد که نمرود دنبال آن است، آن را بدو می‌سپارم و او هم دست از کشتن فرزندان مردم بر می‌دارد و اگر این چنین نباشد، فرزندمان برایمان باقی می‌ماند و تو اکنون به او دست یافتی و تصمیم با خودت است و از کشتن فرزندان مردم دست بردار. فرعون نیز نظرش را بخردانه و عاقلانه خواند و سپس به ابراهیم گفت: ای ابراهیم! «مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا»؟ او گفت: «فَاسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا ینطِقُونَ».

امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: به خدا قسم، نه این کار را بت بزرگ انجام داده بود و نه ابراهیم دروغ گفته بود. سئوال شد: چطور ممکن است؟

ایشان فرمودند: ابراهیم علیه السلام فرمود که این کار را بت بزرگ انجام داده است اگر حرف بزنند و اگر حرف نزنند، او هیچ کاری را انجام نداده است. سپس نمرود با قومش در مورد ابراهیم مشورت کرد و آن‌ها به او گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ» و امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: فرعونِ ابراهیم و یارانش حلال زاده نبودند، چرا که آن‌ها به نمرود گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ» اما فرعونِ موسی و یارانش حلال زاده بودند، چرا که وقتی فرعون با یارانش در مورد موسی رایزنی کرد، آن‌ها گفتند: «قَالُوا أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ *یأْتُوکَ بِکُلِّ سَحَّارٍ عَلِیمٍ» [گفتند: او

و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست * تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.]

سپس ابراهیم را زندانی کرد و دستور داد که برای سوزاندن او هیزم جمع کنند، تا این که روزی که قرار بود ابراهیم را در آتش بیاندازد، فرا رسید. نمرود و سپاهیانش ظاهر شدند. و برای نمرود بنایی ساخته شده بود تا این که ابراهیم را و چگونگی سوختن او را ببینند. در این حین ابلیس آمد و منجنیق را گرفت. چرا که کسی قادر نبود به آتش نزدیک شود و حتی اگر پرنده ای از بالای آن می‌گذشت، می‌سوخت. سپس ابراهیم را در منجنیق قرار دادند و پدرش آمد و او را سیلی زد و به او گفت: از مرام و عقیده‌ات برگرد.

و خداوند، فرشتگانی را به آسمان دنیا فرستاد و هیچ‌چیزی نبود که برای ابراهیم درخواست کمک نکرده باشد. زمین گفت: خداوندا! بر روی من کسی جز او نیست که تو را بپرستد، آیا باید سوزانده شود؟ و فرشتگان گفتند: پروردگارا! خلیل تو ابراهیم باید بسوزد؟ سپس خداوند تبارک و تعالی گفت: اگر خودش مرا بخواند، او را کفایت می‌کنم. جبرئیل گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین کسی جز خلیل تو ابراهیم نیست که تو را بپرستد، آیا دشمنش را بر او مسلط گرداندی تا او را بسوزاند؟ خداوند به او گفت: ساکت باش، این حرف را بنده ای مثل تو می‌زند که از فنا شدن می‌ترسد. او بنده من است و اگر بخواهم او را کمک می‌کنم و اگر مرا بخواند اجابت می‌کنم.

سپس ابراهیم با اخلاص پروردگارش را خواند: «یا اللّه، یا واحد، یا صَمد، یا مَن لَمْ یلِد و لم یولَد و لم یکُن له کُفُواً أحد، نَجِّنی من النار برحمَتِک». ایشان می‌فرماید: سپس در حالی که در منجنیق بود، جبرئیل در هوا او

را دیدار کرد و گفت: ای ابراهیم! آیا به من نیاز داری؟ ابراهیم گفت: به تو نه، اما به پروردگارم، آری. سپس جبرئیل انگشتری را به ابراهیم داد که روی آن نوشته بود: «لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، ألجأتُ ظهری الی اللّٰه، و اسندتُ أمری الی اللّٰه، و فوضتُ أمری الی اللّٰه» هیچ معبودی جز اللّٰه نیست و محمد صلی اللّٰه علیه وآله و سلم رسول اوست، و من به خدا پناه می‌آورم و کارم را به او وا می‌گذارم و امر خویش را به او موکول می‌کنم. سپس خداوند به آتش فرمود: «کُونِی بَرْدًا» و دندان‌های ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد، تا این که گفت: « وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ».

و جبرئیل پایین آمد و نشست و در آتش با او صحبت کرد. نمرود به او نگاه کرد و گفت: هر کس می‌خواهد معبودی برگزیند، باید به مانند ابراهیم انتخاب کند. سپس یکی از یاران سرشناس نمرود گفت: من ارده کرده‌ام که آتش، ابراهیم را نسوزاند. سپس نمرود چوبی از آتش در آورد و آن مرد را سوزاند. پس لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و به همراه او به شام هجرت نمود. نمرود به ابراهیم نگریست که در باغی سرسبز در آتش به سر می‌برد و پیرمردی با او صحبت می‌کند. آن‌گاه به آزر گفت: چه قدر پسرت برای خدایش عزیز است! امام علیه السلام در ادامه روایت فرمودند: مارمولک داشت آتش ابراهیم علیه السلام را فوت می‌کرد و قورباغه آب می‌آورد تا آن را خاموش گرداند. و هنگامی که خداوند به آتش گفت: «کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا» آتش، سه روز در دنیا کار نکرد. (چیزی را نمی‌سوزاند) سپس خداوند در ادامه حکایت می‌فرماید: «وَأَرَادُوا بِهِ کَیدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِینَ» و هم‌چنین می‌گوید: «وَنَجَّینَاهُ وَلُوطًا إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ» که منظور از آن، سرزمین شام و اطراف کوفه و کوثی ربا می‌باشد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حجر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: ابراهیم با قومش مخالفت کرد و اله‌های آنان را مورد سرزنش قرار داد تا این که نزد فرعون رفت و با او مجادله نمود و گفت: «رَبِّی الَّذِی یحْیی وَیمِیتُ» [پروردگار من همآن‌کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند]. نمرود گفت: «أَنَا أُحْیی وَأُمِیتُ» [من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم]. ابراهیم گفت: «فَإِنَّ اللّهَ یأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ و َاللّهُ لاَ یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» [خدا (ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.] پس آن‌کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند]. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: ابراهیم از اله‌های آنان خرده گرفت و «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ» [پس نظری به ستارگان افکند * و گفت من کسالت دارم]، امام باقرعلیه السلام فرموده‌اند: به خدا قسم نه بیمار بود و نه دروغ گفت.

هنگامی که به او پشت کردند و به مراسم عید خود رهسپار شدند، ابراهیم با تبری به سوی اله‌های آنان آمد و همه آن‌ها را جز بزرگ‌ترینشان شکست و سپس تبر را بر گردن او آویزان نمود. سپس به نزد خدایان خود بازگشتند و دیدند که چه بلایی سر آنان آمده است و گفتند: به خدا قسم، کسی به آن‌ها گستاخی ننموده و کسی آنان را نشکسته، مگر جوانی که از آن‌ها عیب جویی می‌کرد و از آنان بیزاری می‌جست. برای او کشتنی سخت‌تر از آتش نیافتند و به همین خاطر برایش هیزم جمع آوری نمودند و آن را مرتب کردند تا این که روز سوزاندن فرا رسید. در آن هنگام نمرود که برایش بنایی برپا کرده بودند

تا منظره آتش گرفتن ابراهیم را ببینند، به همراه سربازانش وارد شد. ابراهیم را در منجنیق گذاشتند و زمین گفت: پروردگارا! جز او کسی بر پشت من نیست تا تو را عبادت کند، آیا باید در آتش بسوزد؟ خداوند فرمود: هرگاه مرا بخواند، من او را کفایت می‌کنم.

ابان از محمد بن مروان، از فردی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: دعای ابراهیم علیه السلام در آن روز عبارت بود از: «یا أحد، یا أحد، یا أحد، یا صَمد، یا صَمد، یا مَن لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کُفواً أحد». سپس گفت: به خدا توکل نمودم. سپس پروردگار متعال فرمود: من تو را کفایت کردم و آن‌گاه به آتش دستور داد «کُونِی بَرْدًا» و با گفتن این عبارت، دندان‌های ابراهیم شروع به لرزیدن نمود تا این که خداوند فرمود: «وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ». و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به همراه ابراهیم در آتش نشست و شروع به صحبت نمود. نمرود گفت: هر کس می‌خواهد خدایی برگزیند، باید خدایی مثل خدای ابراهیم را انتخاب کند. سپس یکی از افراد صاحب مقام نمرود گفت: من اراده کرده‌ام که آتش او را نسوزاند. نمرود نیز تکه ای آتش گرفت و به سمتش کشانید و او را سوزاند، و بعد از این ماجرا، لوط به او ایمان آورد و همراه او و ساره به شام مهاجرت نمود.

ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که خدا از او خشنود باد، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد ابن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که در آن از

آزمایش‌هایی که خداوند با کلماتی بر ابراهیم اجرا نمود و او آن را انجام داد، یاد کرده است، روایت می‌کند: و از جمله این آزمایش‌ها شجاعت است که روزگار با این آیه پرده از آن برداشت «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِى أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ *قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ *قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ *قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ *قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ *وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ *فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيهِ يرْجِعُونَ» و دیگری مقاومت یک فرد در برابر هزاران هزار از دشمنان خداست که خود نهایت شجاعت است.

عمر بن ابراهیم اوسی روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا تو با این توانایی و نیرویت، تا به حال ناتوان گشته‌ای، یعنی تا به حال دچار خستگی و مشقت شده ای؟ او گفت: آری، ای محمد، این امر سه بار برای من اتفاق افتاده است: روزی که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، خداوند تبارک و تعالی به من امر کرد که او را بگیرم و سوگند به عزت و عظمتش یاد کرد که اگر او زودتر از تو وارد آتش شود، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم، و من هم به سرعت به سوی او رفتم، و او را بین آتش و هوا دریافتم، و گفتم ای ابراهیم: آیا نیازی داری؟ او گفت: آری، ولی به خداوند، نه به تو. و مورد دوم زمانی بود که به ابراهیم امر شد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند و خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر چاقو را بر حلقش بگذارد،

اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت پایین آمدم و چاقو را برعکس گرداندم و آن را در دستش در جهت مخالف قرار دادم و فدیه ذبح اسماعیل را به او دادم. سوم زمانی که یوسف در چاه‌انداخته شد. در آن زمان خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر قبل از رسیدنت به ته چاه برسد، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت نزد او رفتم و او را در فضا گرفتم و بر روی صخره ای که در ته چاه بود نشاندم و او را به سلامت بر آن فرود آوردم و در اثر این کار دچار خستگی شدم. چاه نیز جایگاه مارها و افعی‌ها بود. هنگامی که آن‌ها بدین امر پی بردند، هر یک از آن‌ها به دیگری گفت: مبادا که حرکت کنی، همانا پیامبری گرامی نزد ما آمده و در ساحت ما جای گرفته است. و هیچ یک از آنان جز افعی‌ها از منزلگاه خود خارج نشدند. افعی‌ها خواستند که یوسف را نیش بزنند، اما من بر سر آنان فریادی زدم که گوششان را تا روز قیامت کر کرد.محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم از پدرش و همگی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن عماره، از نعیم قضاعی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: یک روز صبح، ابراهیم علیه السلام بیدار شد و در محاسن خویش یک موی سپید دید، و گفت: حمد مر خدای جهانیان است که مرا به این‌جا رساند و من به‌اندازه یک چشم به هم زدن از او سرپیچی نکردم.

صیقل می‌گوید، ایشان ادامه دادند و گفتند: همانا خداوند دو چیز را دوست دارد و از دو چیز بدش می‌آید؛ دو امر دوست داشتنی خداوند،

خطر در بین دو صف جنگ، و دروغ به قصد اصلاح می‌باشد و از خطر کردن در راه‌ها و دروغ گفتن برای هدفی جز ایجاد اصلاح بدش می‌آید. همانا ابراهیم علیه السلام وقتی گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»، این حرف را به منظور اصلاح و نشان دادن این که آنان (بت ها) قادر به انجام چنین کاری نیستند، گفته است، و هم‌چنین یوسف نیز قصد اصلاح داشته است.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تنها قومی که خداوند عذاب را از ایشان برگرداند، قوم یونس علیه السلام بود. یونس آن‌ها را به اسلام فرا می‌خواند، امّا آن‌ها سرباز می‌زدند، از این رو یونس علیه السلام بر آن شد که نفرینشان کند. در میان آن‌ها مردی عابد و مردی عالِم می‌زیستند که یکی ملیخا نام داشت و دیگری روبیل. عابد به یونس توصیه می‌کرد که آن‌ها را نفرین کند و عالم او را از این کار باز می‌داشت و می‌گفت: آن‌ها را نفرین نکن، خداوند خواسته‌ات را برآورده می‌سازد و دوست ندارد بندگانش هلاک شوند. در آخر یونس علیه السلام سخن عابد را پذیرفت و گفته عالم را پذیرا نشد و آن‌ها را نفرین کرد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آن‌ها فرو می‌رسد. چون هنگام عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام به همراه آن عابد از میان آن‌ها بیرون شد و عالم را در میانشان بر جای گذاشت. آن روز فرا رسید و عذاب نازل شد. در آن هنگام عالم به آن‌ها گفت: ای قوم! به درگاه خداوند پناه برید. امید است که بر شما رحم آورد و عذاب را از شما برگرداند. گفتند: چه کنیم؟

گفت: گرد هم آیید و رو به سوی بیابان گذارید و مادران و شتران و گاوها و گوسفندها را از بچه‌هایشان جدا سازید و آن‌گاه به گریه نشینید و دعا کنید. آن‌ها رفتند و چنین کردند و به گریه و زاری نشستند. پس خداوند بر آن‌ها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور گرداند و بر کوه‌ها افکند، حال آن‌که عذاب فرود آمده بود و به آن‌ها نزدیک شده بود. یونس رو به سوی قوم خود گذاشت تا بنگرد چگونه خداوند متعال آن‌ها را هلاک کرده است، امّا دید کشاورزان در زمین‌هایشان به کشت و کار مشغولند. پس به آنان گفت: قوم یونس چه شدند؟ آنان او را نشناختند و گفتند: یونس آن‌ها را نفرین کرد و خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و بر آن‌ها عذاب فرو آورد، آن‌ها گرد هم آمدند و به گریه نشستند و دعا کردند و خداوند هم بر آن‌ها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور کرد و بر کوه‌ها افکند، اینک آن‌ها در پی یونس هستند تا به او ایمان آورند. یونس خشمگین شد و (آن‌چنان‌که خداوند متعال حکایت فرمود) غضب آلود از آن‌جا روی گرداند تا این که به ساحل دریا رسید. ناگاه یک کشتی بدید که بار خود گرفته بود و می‌خواستند آن را به حرکت درآورند. یونس علیه السلام از آن‌ها خواست تا او را نیز با خود ببرند و آن‌ها سوارش کردند. چون به میان دریا رسیدند، یک ماهی غول پیکر از سوی خداوند سر رسید و راه را بر کشتی آن‌ها بست. یونس علیه السلام آن ماهی را بدید و ترسید و روانه عقب کشتی شد، امّا ماهی به سوی او چرخید و دهانش را باز کرد. کشتی نشینان بیرون آمدند و گفتند: گناهکاری در میان ماست. قرعه زدند و به نام یونس علیه السلام افتاد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»، او را بیرون کشیدند و به دریا افکندند و در حالی که یونس خود را سرزنش می‌کرد، ماهی او را بلعید و با خود به دریا برد.

مردی یهودی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام پرسید: آن کدام زندان بود که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد؟ فرمود: ای یهودی! و امّا زندانی که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد، آن زندان، همان ماهی بود که یونس علیه السلام را در شکمش حبس کرد و به دریای قلزم درآمد و از آن‌جا به دریای مصر رفت و آن‌گاه به دریای طبرستان داخل شد و سپس وارد دجله عوراء شد و پس از آن یونس را به اعماق زمین برد تا این که نزد قارون رسید. قارون که در روزگار موسی علیه السلام هلاک شده بود و خداوند فرشته ای را بر او گمارده بود تا هر روز به‌اندازه قامت یک مرد، او را به زمین فرو برد، به ناگاه صدای یونس علیه السلام را شنید که در شکم ماهی، خداوند را ستایش می‌کرد و از او آمرزش می‌طلبید. پس به آن فرشته که بر وی گمارده شده بود گفت:اندکی به من مهلت بده، صدای انسانی را می‌شنوم. خداوند به آن فرشته وحی فرمود: او را مهلت بده. و فرشته چنین کرد. قارون عرض کرد: تو کیستی؟ فرمود: من گناهکاری خطاکار، یونس بن مَتّی هستم. قارون عرض کرد: از آن موسی بن عمرآن‌که از برای خدا خشمی سهمگین داشت، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ! درگذشت. قارون عرض کرد: از آن هارون بن عمرآن‌که بر قوم خویش دلسوز و مهربان بود، چه خبر داری؟ فرمود: درگذشت. قارون عرض کرد: از آن کَلثَم بنت عمرآن‌که نامزد من بود، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ، از خاندان عمران هیچ‌کس به جا نماند. قارون عرض کرد: افسوس از خاندان عمران. در آن دم خداوند به خاطر افسوسی که خورد، وی را درخور پاداش دید و به فرشته گمارده شده فرمان داد که عذاب کردار روزهای دنیا را از او بردارد و فرشته از عذاب او دست کشید.

چون بر یونس چنین گذشت، در آن تاریکی ندا سر داد: به جز تو هیچ خدایی نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمگران بوده‌ام. آن‌گاه خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و به ماهی فرمان داد تا او را بیرون افکند و این چنین ماهی وی را در ساحل دریا بیرون افکند، حال آن‌که گوشت و پوستی بیش از او نمانده بود. خداوند بر سر او درخت کدویی رویانید تا در برابر خورشید، بر او سایه‌اندازد و یونس شکر پرودگار به جای آورد؛ سپس خداوند به آن درخت فرمان داد تا از او دور شود و این‌گونه خورشید بر او تابش گرفت و او در رنج افتاد. در آن هنگام خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! تو که از ساعتی درد به ستوه آمده‌ای، چرا به بیش از یکصد هزار نفر رحم نکردی؟ یونس علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا ببخش. پس خداوند توان بدنش را به او برگرداند و او را به سوی قومش بازگرداند و ایشان به او ایمان آوردند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْىِ فِى الْحَياةِ الدُّنْيا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» [چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم]، و گفته‌اند یونس هفت ساعت در شکم حوت به جا ماند.

سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: یونس سه روز در شکم ماهی به جا ماند و در سه تاریکی یعنی تاریکی شکم ماهی و تاریکی

شب و تاریکی دریا ندا سر داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بوده‌ام. آن‌گاه خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و ماهی او را به سوی ساحل برد و بیرون افکند و بر ساحل‌انداخت و خداوند بر او درخت کدویی رویانید و او از میوه آن می‌مکید و در سایه شاخ و برگ آن به سر می‌برد، موهای یونس همه ریخته بود و پوستش نازک شده بود و خدا را ستایش می‌کرد و شب و روز خدا را در خاطر می‌گذراند. چون بدنش نیرو یافت و توانمند شد، خداوند کِرمی فرستاد و آن کِرم ریشه درخت کدو را بخورد و آن درخت پژمرد و سپس خشکید. این امر بر یونس سخت آمد و اواندوهناک شد؛ آن‌گاه خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! چرا غمگینی؟ عرض کرد: پروردگارا! من از این درخت بهره مند می‌شدم، حال آن‌که تو کِرمی را بر آن چیره ساختی و آن خشکید. خداوند فرمود: ای یونس! چرا به خاطر درختی که نه آن را کاشتی و نه آبش دادی، غمگین شدی و با این که از آن بی‌نیاز شدی، خشکیدنش را نادیده نگرفتی، امّا برای مردم نینوا که بیش از یکصد هزار نفر بودند،اندوهناک نشدی و خواستی که بر آن‌ها عذاب نازل شود؟ اکنون بدآن‌که مردم نینوا ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، پس به سوی ایشان بازگرد. یونس به سوی قومش رهسپار شد. چون نزدیک نینوا رسید، شرم کرد که وارد شود، از این رو چوپانی را دید و به او فرمود: نزد مردم نینوا برو و به ایشان بگو: یونس آمده است. چوپان به او عرض کرد: چرا دروغ می‌گویی؟ آیا شرم نداری؟ یونس در دریا غرق شد و از بین رفت. یونس به او فرمود: این گوسفند برایت گواهی می‌دهد که من یونس هستم. در آن دم گوسفند زبان گشود و گفت که او یونس است. وقتی چوپان نزد قوم خود رفت و این خبر به ایشان داد، او را گرفتند و خواستند بزنندش. او گفت: من برای آن‌چه می‌گویم، دلیل

دارم. گفتند: چه کسی گواه توست؟ گفت: این گوسفند گواهی می‌دهد. پس گوسفند گواهی داد که او راست می‌گوید و یونس را خداوند به سوی ایشان بازگردانده است. آن‌ها در پی یونس برآمدند و او را یافتند و با خود آوردند و به او ایمان آوردند و در ایمان خویش استوار ماندند و خداوند متعال تا چندی، تا زمان مرگشان، آن‌ها را برخوردار ساخت و از آن عذاب، ایشان را در امان داشت.

و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضال و حجال، از ثعلبة بن میمون، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون از ایشان پرسیدند: فرزندی که نه پسر است و نه دختر و تنها کفل دارد، چگونه ارث می‌برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام می‌نشیند و گروهی از مسلمانان در کنارش می‌نشینند. امام به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا می‌کند و بر او قرعه میاندازد تا مشخص شود بر چه اساسی ارث می‌برد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث می‌برد. سپس فرمود: و کدام قضیه عادلانه‌تر از قضیه ایست که بر آن قرعه می‌زنند؟! خداوند متعال می‌فرماید: «فَسَاهَمَ فَکَانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ» هیچ امری نیست که دو نفر بر آن اختلاف کنند، مگر آن‌که بر آن امر، اصلی در کتاب خدا باشد، امّااندیشه مردمان آن را در نمی‌یابد.

محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حبّة بن عرنی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند، ولایت مرا

بر آسمانیان و زمینیان عرضه نمود، گروهی به آن اقرار کردند و گروهی از آن سرباز زدند. یونس علیه السلام از آن سرباز زد و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد تا این که زبان به اقرار ولایت من گشود.

ابن شهر آشوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: عبد اللّٰه بن عمر به خدمت حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر حسین علیه السلام! آیا تو گفته ای: داستان آن ماهی از آن رو بر سر یونس آمد که ولایت جدّ من بر او عرضه شد، امّا او روی گرداند؟ ایشان فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند! عبد اللّٰه بن عمر عرض کرد: اگر راست می‌گویی برهانی به من نشان ده. حضرت علیه السلام فرمان داد تا او و هم‌چنین من چشمانمان را با پارچه ای ببندیم، پس از لحظه ای فرمود تا چشمانمان را باز کنیم؛ به ناگاه خود را بر ساحل دریایی خروشان یافتیم. ابن عمر عرض کرد: ای سرورم! خون من به گردن توست، به خاطر خدا جانم را حفظ کن. حضرت علیه السلام فرمود: برهان می‌خواهی؟ عرض کرد: اگر راست می‌گویی نشان ده. حضرت علیه السلام فرمود: آهای ای ماهی! ناگهان آن ماهی هم‌چون کوهی استوار، سر از آب برآورد و عرض کرد: گوش به فرمان توام، ای ولی خدا! فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من ماهی یونس هستم، ای سرورم! فرمود: داستان یونس را برای من بازگو. عرض کرد: ای سرورم! خداوند متعال هیچ پیامبری را برنیانگیخت (از آدم علیه السلام گرفته تا جدّ شما محمّد صلی اللّٰه علیه و آله) جز آن‌که ولایت شما اهل بیت را بر ایشان عرضه داشت. در میان پیامبران هر که آن را پذیرفت، جان به در بُرد و رهایی یافت و هر که از آن رو گرداند و در پذیرفتن آن، درنگ

کرد، هم‌چون آدم در گناه افتاد و هم‌چون نوح در طوفان افتاد و هم‌چون ابراهیم در آتش افتاد و هم‌چون یوسف در چاه افتاد و هم‌چون ایوب در بلا افتاد و هم‌چون داود در خطا افتاد، و این چنین گذشت تا آن‌که خداوند، یونس را برانگیخت؛ سپس در گفتگویی به او وحی فرمود: بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان هدایتگر از نسل او گردن گذار. یونس گفت: چگونه بر ولایت کسانی گردن گذارم که آن‌ها را ندیده و نشناخته‌ام و سپس خشمگین شد و رفت. آن‌گاه خداوند به من وحی فرمود: یونس را ببلع، امّا به استخوانهایش آسیبی نرسان. او چهل صبحگاه در شکم من به جا ماند و با من در سه تاریکی، در میان دریا چرخید و در آن هنگام ندا سر داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بوده ام، من ولایت علی بن ابی طالب و امامان هدایتگر از فرزندان او را پذیرفتم. وقتی او به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم مرا فرمان داد تا او را بر ساحل دریا بیافکنم.

و از وی، از احمد بن محمّد شیبانی، از محمّد بن محمّد بن میمونه، از محمّد بن سلیمان، از احمد بن محمّد شیبانی، از عبد اللّٰه بن محمّد تفلیسی، از حسن بن محبوب، از صالح بن رزین، از شهاب بن عبد ربّه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای شهاب! ما دودمان نبوّت و تبار رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگانیم و ما عهد و پیمان خداییم و ما امانت و حجّت خداییم، ما گرداگرد عرش، نورهایی صف زده بودیم و خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشتگان با ستایش ما، تسبیح او می‌گفتند، تا آن‌که بر زمین فرود آمدیم و آن‌گاه خدا را تسبیح گفتیم و زمینیان با ستایش ما، تسبیح او

گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بسته‌ایم و ماییم که تسبیح گویانیم. هر که به عهد ما وفا کند، به عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ وفا کرده و هر که عهد ما را پاس دارد، عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ را پاس داشته است.

محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن یونس حنفی یمامی، از داود بن سلیمان مروزی، از ربیع بن عبد اللّٰه هاشمی، از شیوخی از زادگان خاندان علی بن ابی طالب، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در یکی از خطبه‌های خود فرمود: ما خاندان محمد، نورهایی گرداگرد عرش بودیم. خداوند ما را فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن‌گاه فرشتگان با ستایش ما تسبیح او گفتند. سپس ما را بر زمین فرود آورد و فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن‌گاه زمینیان با ستایش ما تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بسته‌ایم و ماییم که تسبیح گویانیم.

و از وی، در حدیثی مرفوع به محمّد بن زیاد، از ابن مهران، از ابن عباس روایت شده است که او در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» گفت: روزی خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بودیم، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ایشان را دید، بر چهره‌اش لبخند زد و فرمود: خوش آمدی ای آن‌که خداوند، چهل هزار سال پیش از آدم او را آفرید! عرض کردم: ای رسول خدا! آیا پسر پیش از پدر زاده شد؟ فرمود:

بله، خداوند متعال چهل هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند، مرا و علی را آفرید. او پیش از هر چیز نوری بیافرید و آن را دو نیم کرد و از نیمی مرا آفرید و از نیمی دیگر علی را؛ سپس چیزهایی آفرید و همه در تاریکی بودند، در آن هنگام از نور من و نور علی آن‌ها را روشن کرد؛ سپس ما را در جانب راست عرش نهاد و فرشتگان را آفرید، ما سبحان اللّٰه گفتیم و آن‌گاه فرشتگان گفتند: سبحان اللّٰه، و ما لا اله الّا اللّٰه گفتیم و آن‌گاه فرشتگان گفتند: لا اله الّا اللّٰه، و ما اللّٰه اکبر گفتیم و آن‌گاه فرشتگان گفتند: اللّٰه اکبر، و این هر سه را من و علی به آن‌ها آموختیم و در علم پیشین خداوند رقم خورده بود که دوست داران من و علی به دوزخ درنیایند و کینه توزان من و علی به بهشت درنیایند. بدانید که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی آفریده که جام‌های سیمین، لبریز از آب زندگانی بهشت در دست دارند. از آن‌جا که هیچ‌کس شیعه علی نباشد، مگر آن‌که پاک زاده و پارسا و پاک دامن و به خدا مؤمن باشد، وقتی پدر یکی از ایشان بخواهد با مادرش درآمیزد، از میان آن فرشتگآن‌که جام‌های سیمین آب بهشت در دست دارند، فرشته ای می‌آید و از آن آب در کاسه آب خوردن وی می‌ریزد و او از آن آب می‌آشامد و این‌گونه ایمان هم‌چون بذری از قلبش سر بر می‌آورد؛ ایشان از جانب پروردگارشان و پیامبرشان و وصی او علی و دختر من زهرا و سپس حسن و سپس حسین و سپس امامان زاده حسین، نشانه‌های آشکاری دارند. عرض کردم: ای رسول خدا! آن امامان چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: یازده تن از فرزندان من هستند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است. سپس پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سپاس و ستایش از برای خداوندی که دوستی علی و ایمان را دو سبب قرار داد. یعنی سببی برای راه یافتن به بهشت، و سببی برای رهایی از دوزخ.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمّد بن داود، از محمّد بن عطیه روایت کرده است که وی گفت: مردی از دانشمندان شام، خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر! به خدمتت رسیده‌ام تا از مسئله ای بپرسم که از یافتن کسی که آن را تفسیر کند، ناتوان شده‌ام. این مسئله را از سه گروه پرسیدم و هر یک سخنی متفاوت از گفته دیگر گفت. حضرت علیه السلام فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: سؤال من از شما این است که نخستین آفریده خداوند در میان آفریدگان او چیست؟ برخی گفتند: تقدیر است، برخی گفتند: قلم است و برخی دگر گفتند: روح است. حضرت علیه السلام فرمود: آن‌چه که باید را نگفته‌اند. تو را خبر دهم که خداوند متعال بود و دیگر هیچ نبود. او عزیز بود و پیش از عزّتش هیچ‌کس در میان نبود. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یصِفُونَ».

حارث از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نمرود خواست که ملک آسمان‌ها را ببیند. بنابراین چهار عقاب را گرفت و آن‌ها را تربیت کرد تا توانا و قدرتمند شدند، سپس صندوقی چوبی درست کرد و مردی را در آن نهاد. پایه‌های صندوقی را به پای کرکس‌ها بست و آن‌گاه، آن‌ها را به پرواز واداشت. در وسط صندوق چوبی، ستونی را نهاده و بر سر آن ستون، مقداری گوشت قرار داده بود. چون آن پرنده‌ها گوشت را دیدند، به پرواز درآمدند و صندوق و آن مرد را نیز با خود به آسمان بردند و تا آن زمان‌که خدا خواست در آسمان باقی ماندند. سپس

آن مرد سرش را از صندوق بیرون آورد و به آسمان نگاه کرد و دید که آسمان چنان است که بود و از آن ارتفاع، هیچ تغییری نکرده است؛ چون به زمین نگاه کرد، کوه‌ها را هم‌چون ذره ای کوچک دید، پس ساعتی دیگر درنگ کرد و دوباره سر از صندوق بیرون کرده و به آسمان نظری افکند و دید که آسمان، چنان است که بود، بی‌آن‌که تغییری کند. به زمین نگریست و جز آب، چیز دیگری ندید. پس ساعتی دیگر درنگ کرد و باز به آسمان نگریست و دید که آسمان، چنان است که بود، بی‌هیچ تغییری. به زمین نگاه کرد و دریافت که چیزی نمی‌بیند (فاصله او تا زمین، بسیار شد) هنگامی که گوشت به پایین ستون رسید و عقابان بر آن شدند تا گوشت را بخورند، کوه‌ها صدای جوش و خروش عقاب‌ها را شنیدند و از آن هراسیدند که آسمان را دگرگونی پیش آید. از همین روست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ».

طبرسی گوید: در تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: میان این دو کلمه چهل سال فاصله بود.

اول خروج دجال است، و آن ملعون ادعای الوهیت نماید و به وجود نحس او خونریزی و فتنه در عالم واقع خواهد شد و از اخبار ظاهر شود که یك چشم او مالیده و ممسوح است و چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده و مانند ستاره می‌درخشد و پارچه خونی در میان چشم او واقع است و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیئت غریب و بسیار ماهر در سحر است و در پیش او کوهی سیاه است که به نظر

مردم می‌آورد که کوه نان است و در پشت سر او کوه سفیدی است که از سحر به نظر مردم می‌آورد که آبهای صاف جاری است و فریاد می‌کند اَوْلِیائی اَنَا رَبُّکُمُ الا عْلی و شیاطین و مرده ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه و کفره و اولاد زنا بر سر او اجتماع نمایند و شیاطین اطراف او را گرفته و به جمیع نغمات و آلات لهو و لعب و تغنی از عود و مزمارودف و انواع سازها و بربطها مشغول می‌شوند که قلوب تابعین او را مشغول به آن نغمات و الحان می‌نمایند

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یفْقَهُونَ

وحشت از شما در دلهای آن‌ها بیش از ترس از خداست. این بخاطر آن است که آن‌ها گروهی نادانند.

لَا یقَاتِلُونَکُمْ جَمِیعًا إِلَّا فِی قُرًی مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَینَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّیذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یعْقِلُونَ

آن‌ها همگی جز در دژهای محکم یا ازپشت دیوارها با شما نمی‌جنگند. پیکارشان در میان خودشان شدید است، (امّا در برابر شما ضعیف!) گمان می‌کنی آن‌ها متحدند، در حالی که دلهایشان پراکنده است. این بخاطر آن است که آن‌ها گروهی هستند که تعقّل نمی‌کنند.

کَمَثَلِ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِیبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ

(مثل این گروه از یهود) مثل کسانی است که کمی پیش از آنان بودند، کیفر کار خود را چشیدند و برای آن‌ها عذابی دردناک است!

کَمَثَلِ الشَّیطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکَ إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ

آن‌ها مثل شیطانند که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم).» امّا هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است بیم دارم.»

فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِی النَّارِ خَالِدَینِ فِیهَا وَذَلِکَ جَزَاءُ الظَّالِمِینَ

سرانجام کار آن دو این شد که در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند. و این است کیفر ستمکاران!

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید. وهرکس باید بنگرد تابرای فردایش چه چیزاز پیش فرستاده. و تقوای الهی داشته باشید که خداونداز آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است.

وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و هم‌چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد. آن‌ها گناهکارانند.

لَا یسْتَوِی أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند. بهشتیان رستگارو پیروزند.

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَیجَبَلٍ لَّرَأَیتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیةِ اللَّهِ وَتِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَفَکَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدی که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد! این‌ها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید (در آن) بیندیشند.

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ

او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و اوست بخشنده و مهربان.

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یشْرِکُونَ

او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، شکست ناپذیری که (با اراده نافذ خود) هر امری را اصلاح می‌کند، و دارای کبریا و عظمت است. خداوند منزّه است از آن‌چه همتای او قرار می‌دهند!

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَییسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

او خداوندی است هستی بخش، آفریننده ای ابداع گر، و صورتگر (بی نظیر). از آن اوست بهترین نامها. آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند. و او توانا و حکیم است.

از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از سعد بن جناح، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اسم نوح علیه السلام، عبد الملک بوده و فقط به این خاطر نوح نامیده شد که پانصد سال گریه کرد.

از ابن بابویه به نقل از پدرش- که خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اُورَمَه، از کسی که نامش را برده، از سعید بن جناح، از فرد دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم نوح، عبدالأعلی بود و تنها به این سبب نوح نامیده شد که پانصد سال گریست.

محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از حسن بن صالح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می‌فرماید: شنیدم که امام باقر علیه السلام برای عطا حدیث می‌گوید، از جمله آن‌که می‌فرمود: درازای کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود و پهنای آن هشتصد ذراع. بلندی آن به سوی آسمان دویست ذراع بود. کشتی، خانه خدا را طواف کرده و بین صفا و مروه نیز هفت بار سعی نمود و سپس بر کوه جُودی مستقر شد.

امام در ادامه فرمود: نوح اولین انسانی است که کشتی ساخت و آن را به آب‌انداخت و روی آب حرکت کرد. وی در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال باقی ماند. در این مدت آنان را به سوی خداوند متعال فرا می‌خواند اما آنان او را مسخره می‌کردند.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه آن‌ها از حسن بن علی، از عمر بن ابان، از اسماعیل

جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی که نوح علیه السلام، هسته درخت را کاشت، قومش بر او گذر کردند و شروع به خندیدن و مسخره نمودن او کردند و می‌گفتند: نوح، نشسته و نهال می‌کارد. تا این که آن نهال به درخت خرمای قطور و بسیار بلندی تبدیل شد. نوح آن را بُرید و تراشید، آن وقت گفتند: نوح نجّار شده است. سپس چوب‌ها را روی هم نهاده و با آن‌ها کشتی ساخت. قومش بر او عبور کردند و شروع به خندیدن و تمسخر او کرده و می‌گفتند: نوح در این بیابان پهناور و دشت خدا می‌خواهد دریانورد شود. تا آن‌که نوح ساخت کشتی را به پایان رساند.

علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح به مدت سیصد سال قومش را به سوی خداوند متعال دعوت کرد، اما اجابتش نکردند. پس خواست که آن‌ها را نفرین کند، اما ناگهان به وقت برآمدن آفتاب با دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دنیا برخورد کرد که از بزرگان و عظمای فرشته‌ها بودند. نوح به آنان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشته‌های آسمان دنیاییم و مسیر ضخامت آسمان دنیا که به‌اندازه‌ی پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال دیگر است را پیموده‌ایم.

ما به وقت طلوع آفتاب، بیرون آمدیم و هم اکنون با تو روبرو گشته‌ایم. از تو درخواست می‌کنیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال به آنان مهلت می‌دهم. وقتی ششصد سال کامل گشت و آنان ایمان نیاوردند، خواست آن‌ها را نفرین کند، ناگهان با دوازده هزار قبیله

از قبایل فرشتگان آسمان دوم مواجه شد. نوح علیه السلام گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دوم هستیم. ضخامت آسمان دوم به‌اندازه مسافت پانصد سال است و از آسمان دوم تا آسمان دنیا، به‌اندازه‌ی پانصد سال دیگر و ضخامت آسمان دنیا نیز پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال است.

ما به هنگام طلوع آفتاب به راه افتاده‌ایم و به وقت چاشت با تو مواجه شده‌ایم تا از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال دیگر نفرین را به تأخیر میاندازم.

وقتی که نهصد سال مهلتشان به سر آمد و باز ایمان نیاوردند، خواست که نفرینشان کند. پس خداوند متعال آیه «أَنَّهُ لَن يؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ يفْعَلُونَ» را نازل کرد.

نوح عرض کرد: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِينَ دَيارًا * إِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ يضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا يلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا». [پروردگارا! هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین مگذار *چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکارِ ناسپاس نزایند]

سپس خداوند به وی فرمان داد که نهال خرما بکارد. نوح آمد که درخت بکارد و در این هنگام قومش بر او می‌گذشتند و او را مسخره کرده و به او می‌خندیدند و می‌گفتند: پیرمردی که نهصد سال دارد، نهال می‌کارد! و نوح را با سنگ می‌زدند. وقتی که از این تاریخ پنجاه سال بگذشت و درخت خرما تنومند و مُحکم گشت، پروردگار فرمان به قطع کردن آن را داد. قوم نوح، دوباره او را مسخره کردند و می‌گفتند: درخت خرما رسیده

است! و پروردگار نیز چنین فرمود: «وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» پروردگار به نوح فرمان داد که کشتی را بسازد و به جبرییل فرمان داد که نزد او برود و به او یاد بدهد که چگونه کشتی را بسازد و او طول کشتی را هزار و دویست ذراع و عرض آن را هشتصد ذراع و ارتفاع آن را هشتاد ذراع‌اندازه گیری کرد.

نوح عرض کرد: پروردگارا! چه کسی در ساخت آن به من در این‌اندازه‌ها کمک می‌کند؟ خداوند به او وحی کرد که در میان قومت فریاد بزن که هر کس در ساخت کشتی به من یاری برساند و بخشی از آن را نجاری کند، وزن هر آن‌چه نجاری کرده نقره و طلا به او می‌دهیم. پس نوح در میان قومش بانگ برآورد، اما باز قومش او را مسخره کرده و گفتند: نوح می‌خواهد دریانوردی را در خشکی شروع کند.

عیاشی از اسماعیل جُعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و بی‌همتایی پرستیده شود. چیزی که فطرت همه نوع بشر بر آن قرار گرفته است. هم‌چنین خداوند او را به نماز و امر و نهی و حلال و حرام دستور داده بود، اما احکام حدود و ارث و میراث را بر او واجب نکرده بود. این شریعت نوح بود و او نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند و آنان را به صورت آشکار و پنهان، به پرستش خدا فرا می‌خواند.

و هنگامی که از قبول دعوت او امتناع ورزیده و سرپیچی کردند، عرض کرد: پرودگارا! شکست خورده‌ام. پس تو یاریم کُن. پروردگار به او وحی کرد «أَنَّهُ لَن يؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ

یفْعَلُونَ» و به همین خاطر نوح عرض کرد: «وَلَا یلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا» [و جز پلیدکار ناسپاس نزایند]. خداوند به او وحی کرد: «أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ». [زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز]

از مفضّل بن عمر روایت شده است که گفت: وقتی علی بن عباس سفّاح به کوفه آمد، من همراه امام صادق علیه السلام بودم و هنگامی که به محلّه کُناسه رسیدم به سمت چپش نگاه کرد و فرمود: ای مفضّل! دقیقاً در همین جا عمویم زید- که خدای رحمتش کند- به دار آویخته شد. سپس به راهش ادامه داد تا آن‌که به محله روغن فروشان رسیدیم که آخر محله چراغ سازان بود. امام علیه السلام از مَرکب پایین آمد و به من فرمود: از مرکبت پیاده شو، زیرا اولین مسجد کوفه که حضرت آدم آن را بنا کرد در این‌جا قرار داشت و من دوست ندارم سواره، وارد این مکان مقدّس شوم.

من عرض کردم: چه کسی آن را خراب کرد؟ فرمود: ابتدا توسط توفان تغییر یافت و سپس یارآن‌کسری و نعمان بن منذر و پس از آن زیاد بن ابی سفیان، آن را تغییر دادند.

عرض کردم: فدایتان شوم! مگر شهر کوفه و مسجد آن در زمان نوح وجود داشته است؟ فرمود: بله، ای مفضّل! و خانه نوح و قوم او در یک دهکده در کنار فرات، آن‌جا که به بخش غربی کوفه منتهی می‌شود، واقع شده بود و فرمود: نوح، مردی نجّار بود. سپس خداوند او را به رسالت برگزید.

نوح اولین کسی بود که کشتی ساخت که روی آب حرکت می‌کرد. او نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و آنان را به هدایت فرا می‌خواند، اما آنان بر او گذر کرده و مسخره‌اش می‌کردند. وقتی چنین رفتار زشتی

را از آنان دید، آنان را نفرین کرد و عرض کرد: «لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیارًا * إِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ یضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا یلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا» [هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] فرمود: خداوند به وی وحی کرد که: ای نوح! کشتی را بساز و ظرفیت آن را افزایش بده و در ساخت آن زیر نظر ما و در سایه‌ی وحی شتاب کن.

مفضل می‌گوید: هنگام زوال خورشید، سخنان امام صادق علیه السلام قطع شد و امام علیه السلام برخاست و نماز ظهر و سپس نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون آمد و راهی سمت چپ و با دست به محل منزل «دارییین» که در محلّه «دار ابن حکیم» واقع شده است و امروزه به محل «فرات» مشهور است، اشاره کرد و به من فرمود: ای مفضّل! بت‌های قوم نوح یعنی «یغوث، و یعوق، و نَسر»، درست در همین جا قرار گرفته بود. سپس امام علیه السلام حرکت کرد و بر مرکب سوار شد. من عرض کردم: فدایتان شوم، چقدر طول کشید که نوح، کشتی را بسازد؟ فرمود: آن را در دو مرحله ساخت. پرسیدم: هر مرحله چقدر طول کشید؟ فرمود: هشتاد سال. عرض کردم: عامّه می‌گویند، ساخت کشتی، پانصد سال به طول انجامیده است. امام فرمود: نه، چنین نیست. چگونه این ممکن است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَ وَحینا».

عیسی بن عبد الله علوی از پدرش نقل می‌کند که طول کشتی، چهل و چهار و ضخامت آن، چهل بوده و طبقه بندی شده بود. نوح دو نگین داشت که یکی در طول روز، نور خورشید را منعکس می‌نمود و آن دیگری

به وقت شب، نور مهتاب را می‌تاباند و بدین وسیله مسافران کشتی وقت نماز را تشخیص می‌دادند. نوح علیه السلام استخوان‌های حضرت آدم را در کشتی با خود داشت و وقتی از کشتی پیاده شد، قبر آدم را در زیر مناره ای که در مسجد مِنا قرار داشت، حفر کرد.

اسماعیل بن جابر جُعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام کشتی را در مدت صد سال ساخت. سپس خداوند به وی فرمان داد که از هر حیوانی دو جفت برگیرد و بر آن سوار کند، همان هشت جفت حیوانی که گوشت آن‌ها حلال است و حضرت آدم علیه السلام آن‌ها را از بهشت بیرون آورد تا غذای نسل‌هایی باشد که پس از آدم در زمین، زندگی کردند. حضرت نوح علیه السلام نیز این حیوانات را برای تأمین معیشت نسل‌های پس از خود قرار داد؛ زیرا زمین، غرق می‌شد و هیچ‌چیز جز همان افراد و حیواناتی که در کشتی بودند، بر روی زمین باقی نمی‌ماند. امام فرمود: نوح، همان هشت جفت را که خداوند در قرآن به آن‌ها اشاره کرده است، سوار بر کشتی نمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» [و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد] «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَينِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَينِ قُلْ آلذَّكَرَينِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيينِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيهِ أَرْحَامُ الأُنثَيينِ نَبِّؤُونِی بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَينِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَينِ» [از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا) نرهای (آن‌ها) را حرام کرده یا ماده را یا آن‌چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می‌گویید از روی علم به من خبر دهید * و از شتر دو، و از گاو دو]؛ بنابراین از جنس گوسفند، دو جفت بود؛ یک نوع گوسفند که اهلی و دست پرورده انسان‌ها بودند

و یک جفت گوسفند که وحشی بوده و در کوهستانها زندگی می‌کردند و صید آن‌ها برای انسان‌ها حلال بود. از جنس بزغاله نیز دو نوع بود؛ یک جفت بزغاله اهلی و دست پرورده انسان‌ها، و یک جفت بز کوهی که وحشی بودند. از گاو هم دو جفت بود؛ یک جفت که دست پرورده آدم‌ها بود و یک جفت دیگر که گاو وحشی بودند. از شتر نیز دو جفت بود؛ یک جفت، شتر خراسانی و یک جفت شتر عربی. از میان پرندگان نیز وحشی و اهلی را برگزید و سپس، زمین غرق شد.

عبید الله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوار است که شهادت و گواهی فرد زنازاده پذیرفته نشود و امامت مردم را به عهده نگیرد. نوح چنین آدم‌هایی را بر کشتی سوار نکرد، در حالی که سگ و خوک را با خود برد.

حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از پدرم شنیدم که با عطا صحبت می‌کرد و می‌فرمود: درازی کشتی نوح هزار و دویست ذراع و پهنای آن هشتصد ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذراع بود، هفت بار دور خانه خدا طواف کرد و سعی میان صفا و مروه را هفت بار انجام داد و سپس بر کوه جودی قرار گرفت.

علی بن ابراهیم گوید: امام فرمود: سرزمین قوم عاد در بیابان بود که از سمت شرق به طرف أجفُر، چهار منزل فاصله دارد. آنان دارای کشت و زراعت و درختان خرمای بسیاری بودند، عمرهای طولانی و قامت‌های بلند

داشتند، اما بت می‌پرستیدند. به همین خاطر خدا در میان آنان هود را به پیامبری برگزید تا آن‌ها را به اسلام دعوت کرده و همتایی برای او قائل نشده و او را بی‌همتا بدانند. اما قوم عاد، زیر بار نرفته و به هود ایمان نیاوردند و هود را آزار دادند.

از این رو، به مدت هفت سال از آسمان باران نبارید تا آن‌که دچار قحطی شدند. هود کشاورز بود و کشتزار خود را آبیاری می‌کرد. گروهی به آستانه منزل او آمده و سراغش را گرفتند. زنی یک چشم و سپید موی از منزل بیرون آمد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از سرزمین فلان هستیم و دچار قحطی و خشکسالی شده‌ایم. نزد هود آمده‌ایم تا از او درخواست کنیم تا از درگاه پروردگار درخواست نماید که بر ما باران ببارد و سرزمین مان حاصلخیز گردد. آن زن گفت: اگر دعای هود مستجاب می‌شد، برای خودش دعا می‌کرد؛ چرا که همه کشت او به خاطر بی‌آبی سوخته و از بین رفته است. گفتند: وی هم اکنون کجاست؟ گفت: الان در فلان جاست. آنان نزد هود آمدند و گفتند: پیامبر خدا! خشکسالی و قحطی سرزمین ما را فرا گرفته و از آسمان بارانی نباریده است. از خداوند درخواست کن که سرزمین ما حاصلخیز گشته و باران ببارد. هود آماده نماز خواندن شد و نماز به جای آورد و برای آنان دعا کرد و به آنان گفت: به شهر و دیار خود برگردید که آسمان شهرتان بارانی شده و سرزمینتان حاصلخیز گشته است. گفتند: ای پیامبر خدا! ما موضوعی عجیب و غریب دیدیم.

گفت: چه دیدید؟ گفتند: در خانه تو زنی با یک چشم کور و موهایی سپید دیدیم که از ما پرسید: شما کیستید و چه می‌خواهید؟ گفتیم: خدمت هود پیامبر رسیده‌ایم تا برایمان دعا کند و باران بگیرد. او گفت:

اگر هود، دعا کننده بود، برای خودش دعا می‌کرد؛ زیرا مزرعه‌اش از بی‌آبی سوخته است.

هود گفت: وی همسر من است و من از پروردگار برای او طول عمر درخواست می‌کنم. گفتند: چگونه است که برای او دعا می‌کنی؟ هود گفت: خداوند، انسان مؤمنی را نیافریده، مگر آن‌که دشمنی دارد که او را اذیت می‌کند و آن زن، دشمن جان من است. و اگر دشمن من از زیردستان و نزدیکان من باشد، بهتر از آن است که دشمن من کسی باشد که بر من مسلط باشد.

هود در میان قوم خود ماند و آنان را به ایمان به خداوند دعوت می‌کرد و از پرستش بت‌ها نهی می‌کرد تا آن‌که سرزمین آن‌ها حاصلخیز شده و خداوند بر آنان باران بارید و در این باره، خداوند در قرآن فرموده است: «وَيا قَوْمِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيهِ يرْسِلِ السَّمَاء عَلَيكُم مِّدْرَارًا وَيزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلاَ تَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ» اما آنان همان‌طوری که پروردگار سخن آن‌ها را نقل کرده است، گفتند: «يا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَينَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِی آلِهَتِنَا عَن قَوْلِکَ وَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ» و هنگامی ایمان نیاوردند، خداوند بر آنان بادی بسیار تند و سرد فرو فرستاد که خداوند در سوره قمر به آن اشاره فرموده است: «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» [عادیان به تکذیب پرداختند، پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من * ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و در سوره حاقّه چنین فرموده است: «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَثَمَانِيةَ أَيامٍ حُسُومًا» [و اما عاد به (وسیله) تندبادی توفنده سرکش هلاک شدند * (که خدا) آن را هفت شب و

هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت. در آن (مدت) مردم را فرو افتاده می‌دیدی، گویی آن‌ها تنه‌های نخل‌های میان تهی‌اند] ماه به مدت هفت شب و هشت روز به وسیله ستاره زحل (کیوان) به نحوست (طالع نحس) افتاده بود.

عیاشی از زُراره و حُمران از امام باقرعلیه السلام و امام صادقعلیه السلام نقل کرده است که فرمودند: خداوند متعال، مخلوقات را در حالی که سایه بودند آفرید. سپس فرستاده‌اش حضرت محمدصلّی اللّٰه علیه و آله را برانگیخت و گروهی به او ایمان آوردند و گروهی او را تکذیب نمودند. سپس وی را در میان جماعت و گروه دیگری مبعوث نمود. آنان‌که در جهان سایه‌ها ایمان آورده بودند، به او ایمان آوردند و آنان‌که در آن هنگام او را انکار کرده بودند، منکر او شدند و خداوند نیز فرموده است: «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ».

عبد اللّٰه بن محمد جُعفی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پروردگار متعال، مخلوقاتش را آفرید. هر آن‌که را دوست داشت، از آن‌چه را که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت از گِل و سرشتی از بهشت آفرید و آفرینش آن‌کسانی را که ناخوش داشت، از جنس آن چیزی که دوست نداشت، قرار داد و آنان را که نفرت داشت از سرشت آتش آفرید. بعد همه آن‌ها را در سایه‌ها برانگیخت. گفتم: سایه‌ها دیگر چیست؟ فرمود: مگر تو متوجه سایه‌ات در زیر تابش آفتاب نشده ای که به ظاهر چیزی به نظر می‌آید ولی چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیغمبرانی را برانگیخت تا مردم را به ایمان به

خداوند دعوت کنند؛ در نتیجه گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند. سپس مردم را به پذیرش ولایت ما دعوت کرد. به خداوند قسم، آنان‌که محبت الهی در سرشتشان بود، ولایت ما را پذیرفتند و کسانی که نفرت در سرشتشان بود، منکر آن شدند و آیه «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به همین موضوع اشاره می‌کند. سپس امام باقرعلیه السلام فرمود: تکذیب امام از همین جا آغاز گشت.

دانشمندان گفتند: ای ابو الحسن! فقط شما اهل بیت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله هستید که می‌توانید این چنین توضیح بدهید و مطلب را بیان کنید. حضرت فرمود: مگر کسی می‌تواند این موضوع را انکار کند، در حالی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر آن‌که قصد آمدن به این شهر را کند، باید از در آن وارد شود و با توجه به توضیح و شرحی که درباره فضیلت، دانش، مجد و بزرگواری، پیشی جستن و سبقت و برگزیدگی و پاکی گفتم، شکی باقی نخواهد ماند که جز معاندان خدای متعال، کسی منکر اهل بیت نخواهد بود.

ابن بابویه از محمد بن علی بن بشار قزوینی، از مظفر بن احمد ابو الفرج قزوینی، از محمد بن جعفر اسدی کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبداللّٰه بن عباس نقل می‌کند که گفت: کوهی که موسی بر روی آن قرار داشت به این دلیل طور سینا نام گرفت که درخت زیتون بر روی آن بود. هر کوهی که گیاه و درخت سودمندی بر روی آن روییده باشد طور سینا

یا طور سینین نام می‌گیرد. کوهی که گیاه یا درخت سودمندی بر آن نباشد طور نامیده می‌شود و به آن طور سینا یا طور سینین گفته نمی‌شود.

علی بن ابراهیم، می‌گوید: قوم مؤمنی قبل از حضرت نوح علیه السلام زندگی می‌کردند و پس از مدتی مردند. مردم برای آن‌ها خیلی ناراحت شدند. ابلیس مجسمه‌ها و صورت‌هایی از آن قوم درست کرد تا این که مردم به آن مجسمه‌ها خو گرفتند و هنگامی که زمستان فرا رسید، آن مجسمه‌ها را وارد منزل خویش کردند. آن قرن سپری شد و قرن دیگر فرا رسید. ابلیس نزد آنان آمد و به آنان گفت: پدران شما این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند. پس آن مجسمه‌ها را پرستیدند و بسیاری از آنان گمراه شدند. لذا نوح علیه السلام علیه آنان دعا کرد تا این که خداوند آنان را نابود کرد.

ابن بابویه، می‌گوید: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می‌کند: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللّه سجستانی، از امام جعفر صادق علیه السلام، در خصوص این آیه شریفه: «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» روایت کرده است که: خداوند عزّ و جلّ را می‌پرستیدند، و پس از مدتی مردند. بنابراین قوم آن‌ها ناله و بی‌تابی کردند و این فراق بر آنان گران آمد. ابلیس - که لعنت خداوند بر وی باد - نزد آن‌ها آمد و به آنان گفت: بت‌هایی شبیه آنان برای شما خواهم ساخت تا این که به آنان نگاه

کنید و با آنان انس بگیرید و خداوند را پرستش کنید. بنابراین بت‌هایی شبیه آن قوم را برای آن‌ها ساخت و در عین حال که آن قوم، خداوند عزّ و جلّ را پرستش می‌کردند، نگاهشان معطوف آن بت‌ها بود. هنگامی که زمستان و باران از راه رسید، آن بت‌ها را به داخل منازل خویش آوردند. آن قوم هم‌چنان خداوند را می‌پرستیدند تا این که آن قرن سپری شد و فرزندان آنان بزرگ شدند و گفتند: پدران ما این بت‌ها را می‌پرستیدند. بنابراین پرستش خداوند را کنار گذاشتند و به پرستش آن بت‌ها پرداختند. این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا...» تا آخر آیه.

و نیز از او: محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خداوند از وی راضی و خشنود باد - برای ما نقل کرده است که: محمد بن همام، از حمید بن زیاد کوفی، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده است که امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند نبوّت نوح علیه السلام را آشکار نمود و شیعه وی به فرج یقین پیدا کردند، بلا و سختی شدت گرفت و غربت، گران آمد و کار به جایی رسید که شیعه وی دچار شکنجه شدند و حضرت نوح علیه السلام را به گونه ای مورد کتک و آزار و شکنجه قرار دادند که گاهی اوقات تا سه روز بی‌هوش بر زمین می‌افتاد، در حالی که خون از گوش ایشان جاری بود و سپس به هوش می‌آمد. این ماجراها سیصد سال پس از بعثت او اتفاق می‌افتاد. حضرت نوح علیه السلام تا آن زمان، شب و روز آنان را فرا می‌خواند و آنان از وی دوری می‌جستند. او آن‌ها را آشکارا دعوت می‌کرد و آن‌ها روی گردان بودند. لذا پس از

سیصد سال، تصمیم گرفت که علیه آن‌ها دعا کند. هنگامی که بعد از نماز صبح نشست تا علیه آن‌ها دعا کند، گروهی از آسمان هفتم بر وی فرود آمدند، که سه فرشته بودند. آنان بر وی سلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! حاجتی نزد تو داریم. فرمود: آن چیست؟ گفتند: دعا کردن علیه قوم خویش را به تأخیر بینداز؛ زیرا این اولین نشانه از قدرت خداوند عزّ و جلّ بر زمین است. فرمود: دعا کردن را تا سیصد سال دیگر به تعویق میاندازم. بنابراین به میان قوم خویش بازگشت و آن‌چه از قبل انجام می‌داد را ادامه داد و قوم او نیز با همان شیوه سابق با وی برخورد می‌کردند تا این که سیصد سال دیگر نیز به اتمام رسید و حضرت نوح علیه السلام از ایمان آوردن آنان مأیوس شد وی به هنگام چاشت، برای دعا کردن علیه قوم خویش نشست. گروهی از آسمان ششم بر وی فرود آمدند که سه فرشته بودند. آنان بر وی سلام کردند و گفتند: ما گروهی از آسمان ششم هستیم که صبح زود از آن‌جا خارج شدیم و در هنگام چاشت رسیدیم. این گروه نیز همان چیزی را از وی خواستند که گروه آسمان هفتم از وی خواسته بودند. حضرت نوح علیه السلام خواسته آنان را نیز اجابت کرد.

حضرت علیه السلام به میان قوم خویش بازگشت و آنان را به سوی خدا دعوت کرد، ولی دعوت وی تأثیری بر آن‌ها نداشت و هر چه بیشتر آنان را فرا می‌خواند، آنان بیشتر می‌گریختند تا این که سیصد سال دیگر به پایان رسید و نهصد سال سپری شد. شیعه و یاران نوح علیه السلام نزد او آمدند و از دست عوامّ و طاغوتیان گله و شکایت کردند و از حضرت نوح علیه السلام خواستند که برای فرج دعا کند. حضرت نوح علیه السلام خواسته آنان را برآورده ساخت. او نماز را به پا داشت و نشست تا دعا کند؛ اما در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر وی فرود آمد و

فرمود: خداوند عزّ و جلّ دعوت تو را اجابت کرد. به یاران خویش بگو که خرما بخورید و هسته آن را در زمین بکارید، و از آن مراقبت کنید تا این که به ثمر نشیند. پس اگر به ثمر نشست، فرج حاصل می‌شود. نوح علیه السلام خداوند را حمد و ستایش کرد و این امر را برای یاران خویش تعریف کرد و یاران او به هم‌دیگر بشارت گفتند. پس خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند و از آن مراقبت کردند تا این که به ثمر نشست و ثمره آن را نزد حضرت نوح علیه السلام بردند و از وی خواستند که وعده خویش را عملی کند. حضرت نوح علیه السلام تحقق این امر را از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد: به آن‌ها بگو: این خرمایی را که در دستان شماست، بخورید و هسته آن را در زمین بکارید. هر گاه به ثمر نشست، فرج حاصل می‌شود.

چون تصوّر کردند که حضرت علیه السلام خلف وعده کرده است، یک سوم از آنان از ایمان خویش دست کشیدند و دو سوم آنان هم‌چنان بر ایمان خویش ثابت قدم ماندند. پس این گروه، خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند، تا این که به ثمر نشست. آنان ثمره آن را نزد حضرت نوح علیه السلام آوردند و از وی خواستند که وعده خویش را عملی سازد. حضرت نوح علیه السلام تحقق وعده را از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد: این خرما را نیز بخورید و هسته آن را در زمین بکارید، بنابراین یک سوم دیگر از آنان از ایمان خویش دست کشیدند و تنها یک سوم از ایشان بر ایمان خویش ثابت قدم ماندند. پس خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند. هنگامی که به ثمر نشست، آن را نزد نوح علیه السلام آوردند و گفتند: تعداد ما خیلی‌اندک است و ما از این هراس داریم که با به

تأخیرانداختن فرج، نابود شویم. بنابراین نوح علیه السلام نماز را به پا داشت و عرض کرد: خداوندا! از یاران من، تنها این گروه‌اندک باقی مانده‌اند و من می‌ترسم که با به تأخیرانداختن فرج، این گروه‌اندک از بین بروند. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی کرد: دعای تو را اجابت کردم، پس کشتی را بساز. فاصله زمانی بین اجابت کردن دعا و فرا رسیدن طوفان، پنجاه سال بود.

محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش از ابو بصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نشسته بود. ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام بر ایشان وارد شد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به عیسی بن مریم شباهت داری. اگر بیم آن نداشتم که گروه‌هایی از امتم درباره تو همانند مسیحیان درباره عیسی بن مریم غلو کنند، درباره تو مطلبی می‌گفتم که هرگاه از میان گروهی از مردم می‌گذشتی، قسمتی از خاک زیرپایت را برمی داشتند و از آن تبرک می‌جستند. آن دو اعرابی و مغیره ابن شعبه و گروهی از قریشیان خشمگین شدند و گفتند: او پسرعمویش را به عیسی بن مریم تشبیه کرده است! در این هنگام خداوند آیه زیر را به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل کرد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ * وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل* ولو نَشَاء لجَعَلنَا مِنکُم» یعنی از میان بنی هاشم «مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ». در این هنگام حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و

گفت: خدایا! اگر این حق است و نازل شده از سوی توست که افراد بنی هاشم یکی از پس از دیگری به رهبری و حکومت برسند، پس بارانی از سنگ را از آسمان بر ما فرو بریز یا این که عذاب دردناکی را بر ما نازل کن. خداوند سخن حارث را به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اطلاع داد و این آیه بر آن حضرت نازل شد: «ومَا کَانَ اللّٰهُ لیعَذِّبَهُمْ وأَنتَ فِیهِمْ ومَا کَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وهُمْ یسْتَغْفِرُونَ» [و (لی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] سپس به او فرمود: ای ابن عمرو! یا باید توبه کنی و یا از این‌جا بروی. حارث گفت: ای محمد! از آن‌چه در اختیار توست برای سایر قریش نیز سهمی تعیین کن. زیرا بنی هاشم، عزت عرب و عجم را به خود اختصاص داده‌اند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: این امر در اختیار من نیست؛ بلکه تحت اراده الهی است. حارث گفت: ای محمد! قلبم در توبه کردن، از من پیروی نمی‌کند. من از پیش تو می‌روم. آن‌گاه، درخواست کرد شترش را برایش بیاورند و بر آن سوار شد. زمانی که به خارج از شهر رسید، سنگی بر سرش سقوط کرده و سرش را له کرد. در این هنگام وحی بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد: «سَأَل سَائِل بِعَذَابٍ واقِعٍ * للکَافِرینَ» بولایة علی « لیسَ لهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللّٰهِ ذِی المَعَارِجِ» [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است.]

«آگاه باشید که بیشتر پیروانش فرزندان نامشروع و اصحاب طیلسان سبز (یهودیان) می‌باشند. خداوند او را در گردن«افیق» به دست کسی که عیسی مسیح پشت سرش نماز می‌خواند، سه ساعت گذشته از روز جمعه به هلاکت می‌رساند».

«دجّال با هفتاد هزار یهودی خروج می‌کند که همگی تا به دندان مسلّح هستند. چون دجّال به حضرت عیسی نگاه کند ذوب می‌شود آن‌چنان‌که سرب در آتش ذوب می‌شود. سپس پشت کرده پا به فرار می‌نهد. حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: من ضربتی برای تو دارم که هرگز از من فوت نخواهد شد. پس به او می‌رسد و او را طعمشمشیر می‌سازد. دیگر چیزی از آفریده‌های خدا پیدا نمی‌شود که یهودیان در زیر آن مخفی شوند جز این‌که به اذن خدا به حرف درآمده می‌گوید: ای مسلمان! این‌جا یک نفر یهودی هست او را بکش. هر سنگی و هر جنبنده ای مخفیگاه آن‌ها را بیان می‌کند، جز «غرقد» که از درختان آن‌هاست و لذا به حرف نمی‌آید».

«و دیدم فرشته را که در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند ندا کرده می‌گوید: بیائید و به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جبّاران و گوشت اسبها و سواران آن‌ها و گوشت همگنانرا، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر. و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند. و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که

پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آن‌ها آنانیرا که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند گمراه کند. این دو زنده به دریاچآتش افروخته شده به کبریت‌انداخته شدند. و باقیان به شمشیریکه از دهان اسب سوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند».

«پدر دجّال سال زندگی می‌کند و صاحب اولاد نمی‌شود، آن‌گاه پسری کور و لنگ برای او عطا می‌شود، که دیدگانش می‌خوابد و دلش نمی‌خوابد، پدرش درازقد و چاق است، دماغش چون منقار است، مادرش زنی با شکم فراخ و دستهای دراز است».

«آیا برای شما در مورد دجّال حدیثی بگویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است؟ او (یک چشمش) نابیناست، و چیزی همانند بهشت و جهنّم با خود حمل می‌کند، من شما را از او بیم می‌دهم آن‌چنان‌که حضرت نوح قومش را بیم داد. من شما را از او بیم می‌دهم و هیچ پیامبری نیست جز این‌که از او برحذر داشته است. ولی من به شما چیزی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است: می‌دانید که او اعور (نابینا) است و خداوند اعور نیست. دجّال تا نزدیکی مدینه می‌آید و آن‌گاه سه زلزله در مدینه روی می‌دهد، پس هر کافر و منافقی از شهر بیرون می‌رود و بدین سان وحشت از دجّال (مسیح کاذب) وارد مدینه نمی‌شود. آنروز مدینه هفت دروازه دارد برای هریکی دو فرشته نگهبان هستند... چشم راست او نابیناست و همانند یک دانعنّاب است».

«همراه او آتش و نوری هست، آتش او آب خنک است و آب او آتش است. هرکس از شما شیعیان آن زمان را درک کند خود را به آن‌چه که آتش به نظر می‌رسد بیفکند که آن‌چه آتش تصوّر شود آب گوارائی است!!».

«از روزیکه خداوند اولاد حضرت آدم را آفریده است فتنه ای بالاتر از فتندجّال نیست. خداوند پیامبری نفرستاده جز این‌که امّت خود را از فتندجّال بیم داده است. من آخرین پیامبر و شما آخرین امّت هستید، او بدون تردید در میان شما خروج خواهد کرد».

«هان ای مردم! خداوند پیامبری را نفرستاده جز این‌که قوم خود را از دجّال بیم داده است و خداوند او را برای زمان شما ذخیره کرده است. اگر کارهای او بر شما مشتبه شود، این هرگز مشتبه نشود که او کور است و پروردگارتان کور نیست. او بر فراز مرکبی می‌آید که بین دو گوشش یک میل است. او خروج می‌کند در حالیکه بهشت و جهنّم را با خود یدک می‌کشد و کوهی از نان و رودخانه ای از آب را همراه خود حمل می‌کند. بیشترین پیروانش از یهودیان، زنان و بادیه نشینان است، به هماقطار و اکناف جهان وارد می‌شود جز مکّه و حوالی مکّه، و مدینه و حوالی مدینه، که هردو (مکّه و مدینه) بر او حرام است».

«چون دجّال خروج کند طوفانی چون طوفان قوم عاد، و بانگی چون بانگ قوم صالح، و مسخی چون مسخ اصحاب رسّ واقع می‌شود. وی از مشرق از دهکده ای به نام «دارس» خروج می‌کند، بر مرکبی نابینا و سم شکسته سوار می‌شود که تا سینه‌اش در آب فرو می‌رود. به هر شهری وارد شود جز چهار شهر: مکّه و مدینه و قدس و طرسوس. آن‌گاه حضرت عیسی (ع) نازل می‌شود و دجّال به دست او کشته می‌شود با وسیله ای که با خودش موقع نزول می‌آورد. دجّال مدّت چهل روز در زمین می‌گردد که یک روز آن چون یکسال و یک روزش چون یکماه و دیگر روزهایش چون روزهای معمولی. حضرت عیسی (ع) او را در باب لدّ می‌کشد».

«او هنگامی خروج می‌کند که من در میان شما نیستم و هرکسی برای خودش حجّت است و خداوند ولی منست بر هر مسلمانی. او (دجّال) جوانی است با موهای پرپشت، چشمش برآمدگی دارد، از میان شام و عراق خروج می‌کند، به چپ و راست گردش می‌کند، مدّت چهل روز در روی زمین جولان می‌کند، روزی چون یکسال، روزی چون یکماه و دیگر روزهایش چون روزهای شما، سرعتش در روی زمین چون باران است، باد به دنبالش حرکت می‌کند، به نزد قومی می‌آید و به طرف خود دعوت می‌کند. او را تکذیب می‌کنند و دست ردّ به سینه‌اش می‌زنند، برمی گردد، در حالیکه هماموال آن‌ها را (از طریق سحر و شعبده) با خودش می‌برد. آن‌ها صبح می‌کنند و می‌بینند که چیزی در دست ندارند.

آن‌گاه به سوی آن‌ها بازمی گردد و آن‌ها را به سوی خود فرامی خواند و همگی او را تصدیق می‌کنند و دعوتش را می‌پذیرند. به آسمان می‌گوید: ببار، آسمان می‌بارد. به زمین می‌گوید: برویان، و زمین می‌رویاند. پس

دامهای آن‌ها بهتر از هر زمانی می‌خورند و به تناسب آن شیر می‌دهند، آن‌گاه به ویرانه آمده می‌گوید: گنجهایت را درآور. پس برمی گردد و گنجها همانند زنبوران عسل به دنبالش حرکت می‌کنند. جوان چهارشانه ای را می‌خواند و با شمشیر دو نیمش می‌کند و سپس یکبار دیگر فرامی خواند و خنده کنان به او روی می‌کند».

«هفتاد هزار ترک، یهود، زنازاده، خواننده، نوازنده، بادیه نشین و زن از او پیروی می‌کنند. به هر خرابه ای برسد می‌گوید: گنجهایت را آشکار کن، پس آن‌چه گنج دارد آشکار می‌شود».

علی علیه السّلام فرمود: منزه است آن‌که حقیقت وصفش را حاملان عرشش در نمی‌یابند با این‌که آنان به کرسی‌های کرامتش نزدیکند، و نه فرشته‌های نزدیک به جلوه‌های کرامتش، وای بر تو، نباید گفت: کجا است؟ و نه آن‌جاست؟ و نه در چیست؟ و نه از چیست؟ و نه از کجا آمده؟ و نه کجا می‌باشد؟ و نه چگونه است؟ آن مرد گفت راست گفتی، بگو چه‌اندازه عرش خدا بر آب درنگ کرد، پیش از آن‌که زمین و آسمان را بیافریند؟ فرمود: تو خوب می‌توانی حساب کنی؟ گفت: آری. فرمود: شاید نتوانی. گفت: چرا، خوب می‌توانم حساب کنم. علی علیه السلام فرمود: اگر در روی زمین دانه خردل بریزند تا هوا و میانه مشرق و مغرب را پر کند، و آن‌گاه به ناتوانی مثل تو اجازه دهند تا دانه آن را در مسافتی از مشرق به مغرب انتقال دهد و آن‌اندازه عمر کنی و به تو نیرو بدهند تا آن‌ها را دانه دانه جابه جا کنی و بشماری، البته این آسان‌تر است از شماره گیری و حساب سال‌هایی که پیش از آفرینش زمین و آسمان

عرش او بر آب مکان داشت، و همانا آن‌چه را برایت شرح دادم، جزء ناچیزی است از عظمت این اسرار و یک جزء از صدها هزار جزء دیگر، و از خدا آمرزش می‌خواهم از ایناندازه گیری‌اندک. گفت: آن مرد سرش را جنبانید و گفت: گواهی می‌دهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و راستی که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله رسول خدا است.

توضیح: «الضرب»، به راء ساکن، مرد کم گوشت. «و علی مسافة الهواء» این مبهم گویی در پاسخ برای آگاهی دادن به عدم تعرض به بررسی مسائلی است که مردم مأمور به دانستن آن نیستند و این‌که دانستن حقائق موجودات واندازه آن‌ها که فلاسفه عمر خود را درباره آن ضایع می‌کنند، سودی برای مردم ندارد. «علی قرب زمراتهم» یعنی جماعات آن‌ها.

رازی در تفسیر خود روایت کرده که شمار بنی آدم یک دهم جنیان هستند، و جنیان همه یک دهم جانداران بیابان، و آنان همه یک دهم پرنده‌ها، و آنان همه یک دهم جانداران دریا، و آنان همه یک دهم فرشته‌های گماشته بر زمین، و آنان همه یک دهم فرشته‌های آسمان دنیا، و آنان همه یک دهم فرشته‌های آسمان دوم، و به همین ترتیب تا آسمان هفتم، سپس همه در برابر فرشته‌های کرسی کمتر واندک هستند. سپس همه آنان یک دهم فرشته‌های یک سراپرده از سراپرده‌های عرشند که تعداد آن‌ها ششصد هزار است. و چون درازای هر سراپرده و پهنا و بلندیش با آسمان‌ها و زمین‌ها و آن‌چه در آن‌ها و میان آن‌ها است سنجیده شود، همه این‌ها در برابرش‌اندکند، واندازه کوچکی و به‌اندازه جای پایی در آن نیست جز این‌که فرشته ای در آن به

سجده است یا در رکوع، و یا بر سر پا ایستاده و زمزمه کنان مشغول به تسبیح و تقدیس. سپس همه اینان در برابر فرشته‌ها که گرد عرش می‌گردند، مانند یک قطره هستند در دریا و تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، سپس با این‌ها است فرشته‌های لوح که پیروان اسرافیل‌اند، و فرشته‌هایی که سپاهیان جبرئیل‌اند، و همه شنوا و فرمانبردارند و سستی ندارند، و مشغول عبادت و پرستش خدای سبحان هستند، و زبانشان به ذکر و تعظیمش گشوده است واز روزی که آفریده شدند، به هم در آن پیشی می‌گیرند. در آنات و لحظات شب و روز از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و خسته نمی‌شوند. اجناس آن‌ها شماره ندارند، و نه مدت عمرشان، و نه کیفیت عباداتشان، و این است تحقیق حقیقت ملکوتش جل جلاله، چنانچه فرمود: «و مایعلم جنود ربّک إلّا هو»، {و (شماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند.}

الدر المنثور: از مقاتل است که گفت: از فضائلی که خدا به محمد صلّی اللَّه علیه و آله داد این بود که شب معراج قوم موسی را که پشت چین بودند دیدار کرد. چون وقتی بنی اسرائیل نافرمانی و معصیت کردند و کسانی را که امر به عدالت می‌نمودند و به سوی خدا دعوت می‌کردند، در ارض مقدسه کشتند، گروهی گفتند: بار خدایا ما را از میان این‌ها بیرون ببر. خدا دعاشان را مستجاب کرد، و برایشان شکافی در زمین ساخت و در آن وارد شدند و نهری با آن‌ها روان کرد، و چراغی از نور در جلو آن‌ها نهاد. آن‌ها از بیت المقدس یک سال و نیم راه رفتند تا به آن محل رسیدند. خدا آن‌ها را از زمین بیرون آورد و با خزنده‌ها و جانوران و درنده‌ها آمیختند و در آن‌جا گناه و نافرمانی نیست. پیغمبر صلّی اللَّه

علیه و آله آن شب نزد آن‌ها آمد و جبرئیل با او بود آن‌ها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و نماز را به آن‌ها آموخت. گفته‌اند موسی به آن‌ها مژده آن را داده بود.

در یکی از تألیفات قدما آمده که می‌ثم تمار می‌گوید: من نزد مولایم امیر المؤمنین علیه السّلام بودم که غلامی وارد شد و در میان مسلمین نشست. چون آن حضرت از احکام فارغ شد، آن غلام نزد او آمد و گفت: ای ابا تراب! من پیامی برایت آوردم، از طرف مردی که قرآن را از اول تا آخر از بردارد، و دانا به علم قضاوت و احکام است، و از تو در سخن شیواتر و به این مقام سزاوارتر است، پیامی که کوه‌ها را می‌لرزاند! آماده پاسخ باش، و به آراستگی سخن بپرداز. خشم در چهره امیرالمؤمنین پدید شد و به عمار فرمود: شترت را سوار شو و در قبائل کوفه بگرد، و به همه بگو: دعوت علی را اجابت کنید تا حق را از باطل جدا کند و حلال را از حرام، و صحیح را از نادرست. عمار سوار شد و دمی نگذشت که دیدم عرب چنانچه خدا گفته «إن كانت إلّا صيحواحدفإدا هم من الأجداث الى ربّهم ينسلون»، {و در صور دمیده خواهد شد پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می‌آیند.}آمدند. مسجد جامع کوفه بر حاضران تنگ شد و مردم چون ملخ بر کشت تازه رسیده گرد هم آمدند و عالم والامقام و انزع بطین - کنایه از علم سرشار و بریده بودن از شرک - برخاست و به منبر بالا رفت و فراز گرفت و سینه صاف کرد، و هر که در مسجد بود خاموش ماند و او فرمود: رحمت کند خدا هر که خوب بشنود و فرا گیرد. ای مردم! چه کسی گمان می‌کند او امیر المؤمنین است؟ به خدا امام نیست تا این‌که مرده زنده کند،

یا از آسمان باران ببارد، یا کاری کند مانند این‌ها که جز او از آن درمی ماند. در میان شما کسانی هستند که می‌دانند منم آیت باقیه و کلمه تامه، و حجت بالغه. و البته که معاویه یک جاهلی از جاهلان عرب را نزد من فرستاده که یاوه سرائی کرد، و شما می‌دانید که اگر می‌خواستم، می‌توانستم استخوان‌هایش را به خوبی خرد کنم، و زمین را از زیر پایش یک باره گرد هوا سازم و او را به سختی در زمین فرو کنم، ولی تحمل نادان صدقه ای است. سپس خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد، و بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله درود فرستاد؛ و به دست خود به هوای جوّ اشاره کرد و با غضب همهمه ای کرد. ابری برآمد و بالا گرفت، و فریادی شنیدیم که می‌گفت: درود بر تو ای امیرالمؤمنین، و ای سید اوصیاء و ای امام شیعیان و ای دادرس دادجویان، و ای گنج مستمندان و معدن شیفتگان. امام به آن اشاره کرد و نزدیک شد. می‌ثم گفت: دیدم همه مردم از هوش رفتند، و امام پای برداشت و بر آن ابر سوار شد و به عمار گفت: با من سوار شو، بگو «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها» عمار هم سوار شد و از دیده ما پنهان شدند، و ساعتی گذشت و ابری آمد و بر مسجد جامع کوفه سایه افکند و من متوجه شدم که مولایم بر دکّة القضا نشسته و عمار در برابر اوست و مردم گرد او ایستادند. سپس برخاست و به منبر آمد و خطبه معروفه شقشقیه را ایراد کرد، و چون به پایان رساند، مردم پریشان شدند، و درباره او سخن‌های گوناگون گفتند. در برخی موجب بیشتر شدن ایمان و یقین شد و در برخی دیگر کفر و طغیان بیشتر شد.

عمار گفت: آن ابر ما را در فضا پرواز داد، و طولی نکشید که به سرزمینی بزرگ رسیدیم که اطرافش درخت‌ها و نهرها بودند. آن ابر ما را فرود آورد، و به ناگاه به شهری بزرگ رسیدیم و مردمش به زبانی غیر عربی

سخن می‌گفتند، همه گرد آن حضرت آمدند، و به او پناهنده شدند. آن‌ها را به زبان خودشان پند داد و بیم داد و سپس گفت: ای عمار سوار شو! سوار شدم و به مسجد کوفه رسیدیم. سپس فرمود: ای عمار! شهری را که در آن بودیم می‌شناسی؟ گفتم: خدا داناتر است و رسول و ولی او. فرمود: ما در جزیره هفتم چین بودیم، و من چنانچه دیدی سخن می‌کردم. به راستی خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به سوی همه مردم فرستاده و بر او است که همه آن‌ها را به سوی خدا دعوت کند و مؤمنان را به راه راست هدایت نماید. تو قدر نعمتی که به تو دادم بدان، و از نااهلان پنهان بدار که خدای تعالی الطافی در آفرینش خود دارد که جز او نمی‌داند و پیامبری که از او خشنود باشد.

سپس گفتند: خدای به تو چنین نیروی چیره ای داده و تو مردم را برای نبرد معاویه برمی انگیزی؟ فرمود: خدا آن‌ها را با مجاهده با کفار و منافقان، و ناکثان و قاسطان و مارقان به عبادت خود واداشته. به خدا اگر بخواهم، این دست کوتاه خود را از این زمین دراز شما برمی کشم و به سینه معاویه در شام می‌زنم، و سبیل او را - یا فرمود: ریش او را - می‌کشم، و دستش را دراز کرد و برگرداند و در آن موی فراوان بود، و مردم از آن در شگفت شدند. پس از مدتی خبر رسید که معاویه در همان روز که آن حضرت دست به سوی او دراز کرد، از تختش افتاده و از هوش رفته و موهایی از سبیل و ریش اواز بین رفته است.

بصائر: عبد اللَّه بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤالی کردم. فرمود: من حوضی دارم میان بُصری (شهری بوده در مرز شام) تا به صنعاء (پایتخت یمن)، می‌خواهی آن را ببینی؟ گفتم: آری، قربانت

شوم! گفت: دستم را گرفت و از مدینه خارج کرد تا پشت مدینه رسیدیم، سپس پا بر زمین زد، و من نگاه کردم، نهری روان می‌شد که دو کناره‌اش دیده نمی‌شد جز همان جا که ایستاده بودم که مانند یک جزیره بود و من و آن حضرت بر پا بودیم، به یکسوی نهر نگاه کردم، آبی بود از برف سفیدتر، و در سوی دیگر شیری از برف سفیدتر، و در وسط شرابی بود بهتر از یاقوت، و من چیزی زیباتر از این شراب که میان آب و شیر بود ندیده بودم. گفتم: جانم به قربانت، این نهر از کجا می‌آید، سرچشمه‌اش کجاست؟ فرمود: همان نهرها است که خدا در قرآن یاد کرده، نهرهای بهشت: چشمه ای از آب، چشمه ای شیر و چشمه ای از شراب که این نهرها از آن‌ها روانند. در کناره‌اش درخت‌ها دیدم و بر آن‌ها حوریانی آویخته بودند، و بر سرشان موی‌ها بود که زیباتر از آن‌ها ندیده بودم، و به دستشان جام‌هایی که بهتر از آن‌ها ندیده بودم، از جام‌های دنیا نبودند. به یکی از آن‌ها نزدیک شد و فرمود: او را به او جامی بنوشان. دیدم بر جوی سرازیر شد تا آب برگیرد و درخت هم با او سرازیر شد، و آب برگرفت، و درخت هم با او بلند شد، آن‌جام را به او داد و آن را به دست من داد و نوشیدم، و نوشیدنی ای روان‌تر و گواراتر از آن ندیدم و بوی مشک داشت. در جام نگاه کردم، سه رنگ شراب و نوشیدنی داشت، به او گفتم: قربانت گردم! چنین روزی هرگز ندیدم، و نمی‌دانستم کار چنین است، فرمود: این کمترین چیزی است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است. وقتی مؤمن بمیرد جانش به این نهر می‌رود، و در بستان‌های بهشت می‌چرد، و از نوشابه‌اش می‌نوشد. و چون دشمن ما بمیرد، جانش به وادی «برهوت» می‌رود و در عذاب آن‌جاودان می‌ماند، و از درخت بد بو و بدمزه زقوم به او می‌خورانند و به

او می‌دهند و از آب جوشان آن به کام او می‌ریزند، از این وادی به خدا پناه ببرید.

و در همان ذکر شده که امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام مالک هر آن‌چه که روی زمین است و هر آن‌چه در زیر زمین است شد، و دو ابر بر او عرضه شد، یکی رام و دیگر سرکش. در ابر سرکش، ملک هر آن‌چه که زیر زمین است، و در ابر رام ملک آن‌چه در روی زمین است، بود و او ابر سرکش را بر ابر رام برگزید. و در هفت زمین او را گردانید، و دریافت که سه تا ویران است و چهار تا آباد.

در النجوم آمده که محمّد بن علی مؤلف کتاب «الأنبیاء و الاوصیاء» روایت کرده، مردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد، در حالی که یاران امام گرد او بودند. امام به او فرمود: از کجائی؟ گفت: منجم و چهره شناس وطالع بین هستم. امام به او نگریست و فرمود: مردی به تو نشان می‌دهم که از روزی که تو بر ما وارد شدی، او در چهار هزار عالم گذر کرده؟ گفت: او کیست؟ فرمود: آن مرد را به تو نشان نمی‌دهم ولی اگر بخواهی به تو می‌گویم که چه خوردی و چه در خانه‌ات ذخیره کردی؟ گفت: مرا از آن آگاه کن. فرمود: امروز خوراک تو حیس بود و اما در خانه تو بیست دینار است که سه دینار آن تمام وزن است، آن مرد گفت: من گواهی می‌دهم که تو حجت عظمی، مثل اعلی و کلمه تقوا هستی. امام فرمود: تو هم یک صدّیقی که خدا دلت را با ایمان آزموده و برجا داشته است.

مؤلف: در یکی از کتب قدمای اصحاب در نوادر معجزات از صدوق دیده‌ام که سند آن را به سلمان رسانیده و گفته: به همراه امیر المؤمنین علیه السّلام بودیم و درباره معجزه‌های پیغمبران گفتگو می‌نمودیم. من به آن حضرت گفتم: ای آقای من! دوست دارم ناقه ثمود و چیزی از معجزه‌های خود را به من نشان دهی، فرمود: بسیار خوب و برخاست و درون منزلش رفت و سوار بر اسب تیره ای بیرون آمد. قبای سپیدی بر تن و کلاه سپیدی بر سر داشت و به قنبر فریاد کرد، آن اسب پیشانی سفید و تیره رنگ رادر آور، و به من فرمود: ای ابا عبد اللَّه، سوار شو. من سوارش شدم در حالی که دو پر داشت که به پهلویش چسبیده بودند، امام به او بانگ زد و او به هواپرید و من آواز پر فرشته‌ها را در زیر عرش شنیدم، و بر کناره دریای پر موج و طوفانی برآمدیم و امام نگاهی تند به آن‌انداخت و دریا آرام شد. گفتم: ای آقای من! از نگاهت دریا از جوشش خود ایستاد و آرام شد. فرمود: ای سلمان! من همانم و بس که به او فرمانی دهم، سپس دستم را گرفت و روی آب به راه افتاد و اسب‌ها به دنبال ما می‌آمدند و کسی آن‌ها را مهار نمی‌کرد، به خدا نه پای ماتر شد و نه سُم اسب‌ها، از آن دریا گذشتیم و به جزیره پردرخت پر میوه و پر پرنده و پر از جوی آب رسیدیم و ناگاه به درختی تنومند و بی‌میوه و پر از گُل برخوردیم. امام با عصائی که بر دست داشت آن را جنبانید و شکاف برداشت و از آن ماده شتری به طول هشتاد ذراع و پهنای چهل ذراع به در آمد و کُره ای در دنبالش بود. امام به من فرمود: نزدیکش برو و از شیرش بنوش، نزدیک شدم و نوشیدم تا سیر شدم. از عسل خوشمزه‌تر و از کره نرم‌تر بود، و مرا بس بود. فرمود: این خوب است؟ گفتم: خوب آقایم! فرمود: می‌خواهی بهتر

از آن را به تونشان دهم؟ گفتم: آری ای آقای من! فرمود: ای سلمان: فریاد کن «یا حسناء بیرون بیا»، من فریاد کردم و ماده شتری با صد و بیست ذراع طول و شصت ذراع عرض و و پهنا از یاقوت احمر خارج شد و مهاری از یاقوت زر داشت، و پهلوی راستش از طلا بود و پهلوی چپش از نقره، و پستانش از در خوشاب. فرمود: ای سلمان! از شیرش بنوش. گفت: پستانش را در دهن گرفتم و عسلی زلال و پاک از او به درآمد. گفتم: آقای من این برای کیست؟ فرمود: برای تو و همه شیعیان دیگر از دوستانم. سپس به او فرمود: برگرد و فوراً برگشت و مرا در آن جزیره گردانید تا به درخت بزرگی رسانید که در پای آن سفره ای بزرگ گسترده شده بود و بر آن خوراکی بود که بوی مشک می‌داد. ناگاه پرنده ای به شکل یک کرکس بزرگ جست و به آن حضرت درود گفت و به جای خود برگشت. گفتم: ای آقای من! این سفره چیست! فرمود سفره ای است که برای شیعیان و دوستانم تا روز قیامت گسترده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته ای که بر آن گماشته شده. گفتم: تنها است؟ فرمود خضر هر روز بر او گذر می‌کند. سپس دستم را گرفت و به دریای دیگر برد و از آن گذشتیم و به جزیره بزرگی رسیدیم که کاخی داشت، یک خشت از طلا و یکی از نقره سپید و کنگره‌هایش از عقیق زرد بود و بر هر رکن کاخ هفتاد صنف فرشته بود و امام بر رکنی نشست، و فرشته‌ها می‌آمدند و به او درود می‌گفتند، سپس اجازه داد و به جاهای خود بازگشتند. سلمان گفت: سپس آن حضرت وارد کاخ شد و در آن، درخت‌ها و جوی‌ها و پرنده‌ها و گیاه‌های رنگارنگ بود. امام رفت تا به انتهایش رسید و بر سر برکه ای میان باغ ایستاد، بر روی سطح آن رفت و بر آن تخت‌هایی از طلای سرخ بود، بر آن نشست و ما مشرف به آن بودیم و دریای سیاه پر موجی بود. موج‌هایش چون کوه‌های بلند بودند.

او نگاهی تند به آن‌انداخت و دریا با نگاه او از جوشش افتاد. فرمود: فقط من هستم که به او فرمان می‌دهم. سلمان، می‌دانی این چه دریایی است؟ گفتم: نه، ای آقای من! فرمود: این دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شدند. راستی که شهری بر پرجبرئیل حمل شد و به این دریا افکنده شد، و فرو رفت و تا قیامت به ته آن نرسد. گفتم: ای آقای من، دو فرسخ راه رفتیم؟ فرمود: پنجاه هزار فرسخ راه رفتی و بیست بار گرد جهان چرخیدی. گفتم: ای آقای من! این چگونه است؟ فرمود: ای سلمان! ذو القرنین در شرق و غرب جهان گردید و به سد یأجوج و مأجوج رسید. آیا بر من که برادر سید المرسلین و امین رب العالمین هستم و حجت خدایم بر همه خلق، این امر ممکن نیست؟ آیا نخواندی قرآن را آن‌جا که می‌فرماید «عالم الغیب فلایظهر علی غیبه أحداً*إلّا مَن ارتضی مِن رسول»، {دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد.} گفتم: بلی ای آقای من! سپس فرمود: ای سلمان! منم پسندیده و مورد رضایت رسولی که غیب را بر او آشکار کرد، من عالم ربانی‌ام. منم که خدا سختی‌ها را بر من آسان کرده و دور را برای من نوردیده. سلمان گفت: فریادزننده ای از آسمان فریاد زد و ما آواز او را می‌شنیدیم و خودش را نمی‌دیدیم و می‌گفت: راست گفتی، راست گفتی! تویی راست گوی مصدَّق، سپس برخاست و بر اسب نشست و من با او سوار شدم و بر او بانگ زد و به هوا پرید و به زمین کوفه رسیدیم و سه ساعت از شب نگذشته بود، و فرمود: ای سلمان! وای، پس وای بر کسی که چنانچه باید، ما را نشناسد و منکر ولایت ما باشد. ای سلمان! سلیمان بن داود برتر است یا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله؟ گفتم البته محمّد صلّی اللَّه علیه و آله. فرمود: ای سلمان! این آصف بن برخیا بود که در یک چشم به هم زدن تخت

بلقیس را از یمن به بیت المقدس آورد و علم کتاب داشت، و من نمی‌توانم آن کار را بکنم با این‌که علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب نزد من است که پنجاه مصحف آن بر شیث بن آدم نازل شده، و سی مصحف بر ادریس، و بیست مصحف بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور؟ گفتم: راست گفتی ای آقای من! امام علیه السّلام فرمود: ای سلمان! بدآن‌که شک کننده در امور ما و علوم ما، مانند مردّد در معرفت ما و حقوق ما است، با این‌که خدا در کتابش ولایت ما را واجب کرده، و بیان کرده در آن آن‌چه را باید انجام داد و آن مشروح نیست.

مولف: در نظر من این خبر بسیار عجیب و غریب است و من به آن اعتماد ندارم چون از اصل معتبری نیست، گرچه به صدوق نسبت داده شده است.

المحتضر: امیر المؤمنین در خطبه ای خود فرمود: از من بپرسید که هر پرسشی را از زیر عرش باشد پاسخ می‌گویم. غیر از من این را نمی‌گوید، مگر نادانی مدعی، یا دروغگوئی یاوه باف. سپس مردی برخاست... و در ادامه مانند آن را آورده.

الخرائج: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! به راستی که خدا تو را با من در هفت جایگاه حاضر کرد، و آن‌ها را یاد کرد تا جایگاه دوم، جبرئیل آمد و مرا به آسمان برد و به من گفت: برادرت کجا است؟ گفتم: او را به جای خود نهادم. گفت: از خدا بخواه او را با تو بیاورد، از خدا خواستم و ناگاه تو با من بودی، و برای من پرده از هفت آسمان و

هفت زمینگشوده شد تا ساکنان و آبادکننده‌ها و جای هر فرشته ای را در آسمان‌ها دیدم، و ندیدم چیزی از آن‌ها را جز که تو هم آن را دیدی.

مشارق الانوار: امام سجاد علیه السّلام فرمود: به راستی خداوند محمّد و علی و ذرّیه پاکشان را از نور عظمت خودآفریده و آنان را هم‌چون پیکره‌ها، پیش از مخلوقات نگه داشته بود. سپس فرمود: تو گمان می‌کنی که خدا خلقی غیر شما نیافریده؟ آری به خدا! البته خدا هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده، و تو به خدا در آخر همه این عالم‌ها هستی.

روضالکافی: از امیر المؤمنین علیه السّلام از آفرینش پرسیده شد، فرمود: خدا هزار و دویست در خشکی آفریده و هزار و دویست در دریا و هفتاد جنس از بنی آدم، و همه مردم فرزندان آدمند، به جز یأجوج و مأجوج.

منتخب البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را شهری است در مشرق به نام «جابلقا» که دوازده هزار درِ طلا دارد، میان هر دری تا در دیگر یک فرسخ است بر هر دری برجی است که دوازده هزار جنگجو دارد که دم اسب‌ها را گره زده و تیغ و سلاح را تیز کرده و در انتظار ظهور قائم ما هستند، و خدا شهری دارد در مغرب به نام «جابرسا» که دم اسب‌ها را گره زده و تیغ و سلاح را تیز کرده و در انتظار ظهور قائم ما هستند، و من حجت خدا بر آن‌ها هستم.

در کتاب منتخب البصائر و کتاب المحتضر آمده که محمّد بن مسلم گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که‌اندازه میراث علم چیست؟ آیا اموری کلی است یا شرح هر آن چیزی است که ما درباره آن سخن می‌گوییم؟ فرمود: به راستی خدای عز و جل را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، در آن‌ها مردمی هستند که ابلیس را نمی‌شناسند و آفرینش او را نمی‌دانند. در هر حال ما آن‌ها را ملاقات می‌کنیم، از ما هر چه نیاز دارند می‌پرسند و از ما خواستار دعا می‌شوند، و به آن‌ها می‌آموزیم و از ما می‌پرسند که قائم ما کی ظهور می‌کند. عبادت کرده و در خداپرستی تلاش می‌کنند. فاصله میان دو شهرشان صد فرسخ است، تمجید و دعاء و کوشش سختی دارند. اگر شما به آن‌ها بنگرید کردار خود را ناچیز می‌شمرید. یکی از آنان یک ماه سرش به سجده نمازش می‌باشد، خوراکشان تسبیح است، و جامه شان برگ و چهره شان تابان. چون یکی از ما ائمه را ببینند او را حریصانه از او می‌پرسند و گردش را می‌گیرند، و از خاک زیر پایش برمی دارند و به آن تبرک می‌جویند. وقتی نماز می‌گزارند بانگی بلند می‌کنند سخت‌تر از بانگ و صدای گردباد. گروهی از آن‌ها از آن‌گاه که انتظار ظهور قائم ما را دارند اسلحه به زمین نگذاشته‌اند، همیشه آماده‌اند، و از خدای عز و جل خواستارند که او را به آن‌ها بنماید. عمر هر کدام هزار سال است، در چهره آن‌ها خشوع و خدا ترسی و خداجوئی نمایان است.

چون خود را از آن‌ها باز داریم، می‌پندارند از خشم بر آن‌ها است. مراقب و منتظر اوقاتی هستند که نزد آن‌ها می‌رویم، نه خسته می‌شوند و نه سست می‌گردند، قرآن را همان‌طور که به آن‌ها آموختیم قرائت می‌کنند،

و در تعلیم ما چیزهایی است که اگر بر مردم خوانده شود به آن کافر می‌شوند و منکر آن می‌شوند. از مشکلات قرآن از ما می‌پرسند و چون برای آن‌ها شرح می‌دهیم، از آن‌چه از ما می‌شنوند خوشحال می‌شوند و برای ما ازخدا عمر دراز می‌طلبند و این‌که ما را از دست ندهند، و می‌دانند در این‌که به آن‌ها می‌آموزیم، نعمت بزرگی است از خدا که به آن‌ها عطا شده. آن‌ها با امام قائم خروج می‌کنند. هنگامی که قیام کند، نیروهای مسلح آن‌ها پیشتازند و از خداوند عز و جل خواستار نصرت امامند.

در بین آن‌ها پیران و جوانانی هستند، چون جوانشان پیر شود، هم‌چون بنده ای برابر او می‌نشینند و برنمی خیزند تا او فرمانش دهد. بهتر از همه می‌دانند امام علیه السلام چه دستوری دارد، و تا به آن‌ها فرمانی می‌دهد، بر آن ایستادگی دارند تا فرمان دیگری صادر کند. اگر به میان همه خلق میان مشرق و مغرب درآیند، در یک ساعت همه را نابود می‌کنند. آهن در آن‌ها اثر نمی‌کند، شمشیرهایی از آهن دارند غیر آهن معمولی و اگر یکی از آن‌ها به کوهی شمشیر بزنند، آن را دو نیم می‌کند. امام علیه السلام با کمک آن‌ها با هند و دیلم و گروه روم و بربر و فارس نبرد می‌کند.

و میان جابرسا تا جابلقا که دو شهرند، یکی در شرق و دیگری در غرب، اهل هر کیشی را به خدای عز و جل و اقرار به پیغمبری محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و توحید و ولایت ما اهل بیت دعوت می‌کنند، هر که بپذیرد و مسلمان شود او را رها می‌کنند و فرمانده و امیری از خودشانبر او می‌گمارند و هر که نپذیرد و اقرار به رسالت محمد صلی اللّٰه علیه و آله نکندو مسلمان نشود، او را می‌کشند تا در میان مشرق و مغرب و پائین کوهستان، کسی جز ایمان آورنده باقی نماند.

در بصائر آمده که ابی بصیر گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و پای بر زمین کوفت و به ناگاه دریایی دیدم که کشتیهای نقره در آن بود، سوار کشتی نقره شد و به همراهش سوار شدم، تا به جایی رسید که در آن خیمه‌هایی از نقره برپا بود، درون آن‌ها رفت و از آن‌ها خارج شد و به من فرمود: آن خیمه را دیدی که نخست درون آن رفتم؟ گفتم: آری. فرمود: آن خیمه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و دیگری خیمه امیر المؤمنین علیه السّلام و سومی از فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از امام حسن و ششم از حسین و هفتم از علی بن حسین و هشتم چادر پدرم بود و نهم از آن خودم، و کسی از ما نمی‌میرد جز این‌که چادر وخیمه ای دارد و در آن‌جای می‌گیرد.

و در همان آمده که سدیر نقل می‌کند: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابا الفضل، من در مدینه مردی را می‌شناسم که پیش از برآمدن خورشید و پیش از غروبش نزد گروهی رفت که خدا فرموده: «و از قوم موسی امتی باشند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌کنند»، برای (حل) کشمکشی که میان آن‌ها بود و آن را اصلاح کرد.

علی بن ابراهیم قمی گفت: «وقِیل الیومَ نَنسَاکُمْ» یعنی شما را رها می‌کنیم. این فراموشی به معنای ترک کردن است. «کَمَا نَسِیتُمْ لقَاء یومِکُمْ هَذَا ومَأْواکُمْ النَّارُ ومَا لکُم مِّن نَّاصِرِینَ* ذَلکُم بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللّهِ هُزُوا» که در این‌جا منظور از نشانه‌های خداوند، ائمه علیهم السلام

هستند که شما آن‌ها را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادید. «فَالیومَ لا یخْرَجُونَ مِنْهَا» یعنی دیگر از آتش خارج نخواهید شد. «ولا هُمْ یسْتَعْتَبُونَ» یعنی به آن‌ها پاسخی داده نخواهد شد و خداوند آن‌ها را نخواهد پذیرفت. «فَللهِ الحَمْدُ رَبِّ السَّمَاواتِ ورَبِّ الأَرْضِ رَبِّ العَالمِینَ* ولهُ الکِبْرِیاء» یعنی قدرت مطلق از آن اوست. «فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ».

تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ

پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگوار تو.

ابن بابویه، از علی بن حاتم قزوینی، از علی بن حسین نحوی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش محمد بن خالد، از ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدنی، از موسی بن جعفر، از پدرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی مؤمن می‌میرد، هفتاد هزار فرشته تا قبرش او را همراهی می‌کنند. وقتی داخل قبرش قرار داده می‌شود، منکر و نکیر به نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیامبر تو چه کسی است؟ او در پاسخ می‌گوید: خداوند پروردگار من است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر من است و اسلام دین من. و آن‌ها در یک چشم به هم زدن، قبر او را برایش فراخ می‌سازند و از بهشت برای او غذا می‌آورند و راحتی و خوشی را به او می‌دهند و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «فَأَمَّا

إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* فَرَوحٌ وَرَيحَانٌ وجَنَّةُ نَعِيمٍ» یعنی در قبرش نصیبش می‌شود «وجَنَّةُ نَعِيمٍ» یعنی در آخرت.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: وقتی کافر می‌میرد، هفتاد هزار مأمور آتش او را تا قبرش مشایعت می‌کنند. و او با صدایی بلند به گونه ای که همه به جز ثقلین [جن و انس] آن را می‌شنوند، به حاملان خود می‌گوید: اگر دوباره به دنیا برگردم از مؤمنان خواهم بود. و می‌گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا کارهای نیکی را که ترک کرده‌ام انجام دهم. مأمور آتش به او جواب می‌دهد: نه این‌گونه نیست، این فقط جمله ای است که گوینده‌اش آن را می‌گوید و فرشته ای آن‌ها را صدا می‌زند و می‌گوید: اگر باز گردد، کارهایی را که نباید انجام دهد، انجام خواهد داد. وقتی داخل قبرش قرار داده می‌شود و مردم او را ترک می‌کنند؛ منکر و نکیر در ترسناک‌ترین صورت به نزد او می‌آیند و او را سر پا نگه می‌دارند و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر تو چه کسی است؟ زبانش دچار لکنت می‌شود و از جواب دادن باز می‌ماند. سپس ضربه ای به او می‌زنند که حاکی از عذاب خدا است. ضربه ای که همه از آن وحشت می‌کنند. سپس به او می‌گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر تو چه کسی است؟ او در جواب می‌گوید: نمی‌دانم. آن‌گاه به او می‌گویند: نه می‌دانی و نه هدایت شدی و نه رستگار گردیدی. سپس دری را که به آتش باز می‌شود برای او باز می‌کنند و آب جوشان حمیم را برای او آماده می‌سازند و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالينَ * فَنُزُل مِّنْ حَمِيمٍ» یعنی در قبر و «وتَصْليةُ جَحِيمٍ» یعنی در آخرت.

تجربه‌ی نزدیک مرگم: من هیچ‌چیز از لحظات مردن و خروج از بدنم و اتفاقات بالا به یاد ندارم. ابتدا از درون طوفان تیره ای که به نظر ابرهای سیاه خشمناکی می‌آمدند، به جلو حرکت می‌کردم. احساس می‌کردم که از اطراف به من اشاره می‌کردند که من را می‌ترساند. رو به رویم یک نقطه‌ی نور درخشان بود که هرچه نزدیکتر به آن کشیده می‌شدم، بزرگ‌تر و درخشان‌تر می‌شد. متوجه شدم که مرده‌ام و نگران پدر و مادر و خواهرم شدم و تا حدودی هم برای خودم، چون فکر می‌کردم آن‌ها به زودی فراموش خواهند کرد. فکری زودگذر که در حین حرکت حریصانه‌ام به سمت نور از ذهنم گذشت.

به هیاهوی نور درخشانی درون اتاقی با دیوارهایی غیر مادی و تخیلی رسیدم، در مقابل مردی ایستاده بودم تقریباً ساله و با قدی حدود ، موهایی به رنگ قهوه ای مایل به قرمز که تا شانه‌هایش می‌رسید و ریش و سبیلی کوتاه و به طرز باورنکردنی تمیز. یک ردای ساده‌ی سفید پوشیده بود. از او نور می‌تابید. احساس می‌کردم سنی زیاد و دانشی عظیم دارد. او با عشقی بسیار، آرامش و صفایی غیرقابل توضیح به من خوشامد گفت. بدون هیچ حرفی، تنها احساس کردم: می‌توانم تا ابد روی پاهایت بنشینم و خرسند باشم. ناگهان، فکر کردن/ حرف زدن/ احساس کردن به نظرم چیز عجیبی رسید. پارچه‌ی ردای او من را شیفته‌ی خود کرده بود، در این فکر بودم که چطور می‌شود نور را بافت.

امام صادق علیه السلام: ابلیس گفت: پنج دسته‌اند که هیچ چاره ای برای آن‌ها ندارم اما دیگر مردمان در مشت من هستند: هرکه با نیت

درست به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او تکیه کند؛ کسی که شب و روز بسیار تسبیح خدا گوید؛ کسی که برای برادر مؤمنش آن پسندد که برای خود می‌پسندد؛ کسی که هر گاه مصیبتی به او می‌رسد بیتابی نمی‌کند؛ و کسی که به آن‌چه خداوند قسمتش کرده خرسند است و غم روزیش را نمی‌خورد.

اولین احساس، یک آرامش عمیق بود. بسیار آرام و بی‌صدا همراه با آسایش خاطری عظیم. هرگز روی زمین چنین احساس باور نکردنی از آرامش نداشتم. شدت این احساسات آن‌چنان بود که می‌فهمیدید که به هیچ شکل مربوط به زندگی زمینی نیست.

تمام نگرانی‌ها،اندیشه‌ها، ترس‌ها و نظرات زمینی‌ام از بین رفت. گویا تمام عمرِ بیش از ساله‌ی من اصلا وجود نداشته است. ژرفای این آرامش چنان باورنکردنی و فراتر از حد بود که آرزو می‌کردم روح خود را به خدا بدهم و انتقال به بهشت را بدون حتی یک پرسش بپذیرم. این تصویری از عشق خداست، رها شدن کامل و تام روح که آنرا بدون هیچ سؤالی در دستان خدا می‌گذاری.

عیون الاخبار، الخصال: پدر علی بن حسن بن فضال می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: معنای این سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله که فرمود: من پسر دو قربانی هستم، چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: مقصود ایشان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن و عبد اللّٰه بن عبد المطلب بوده است. اسماعیل علیه السلام پسر بردباری بود که خداوند،

ابراهیم علیه السلام را به او مژده داد. {و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من، من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم. پس ببین چه به نظرت می‌آید. گفت: ای پدر من آن‌چه را ماموری بکن.} و اسماعیل علیه السلام نفرمود که ای پدر من، آن‌چه در رؤیا دیدی را بکن. {ان شاء اللّٰه مرا از شکیبایان خواهی یافت.} چون ابراهیم علیه السلام خواست که اسماعیل علیه السلام را سر ببرد، خداوند او را با قربانی بزرگی رهانید. آن قربانی، قوچی زیبا بود که در سیاهی غذا می‌خورد، در سیاهی آب می‌نوشید، در سیاهی می‌نگریست، در سیاهی راه می‌رفت، در سیاهی ادرار می‌کرد و پشکل میانداخت و پیش از آن‌چهل سال در باغ‌های بهشت می‌چرید و از رحم مادینه ای بیرون نیامده بود. خداوند عزوجل به آن فرمود: باش و شد تا خون بهای اسماعیل علیه السلام گردد. بنابراین هر قربانی ای که در مِنی سر بریده می‌شود، خون بهایی برای اسماعیل علیه السلام تا روز قیامت است. اسماعیل علیه السلام یکی از آن دو قربانی بود.

امالی صدوق، عیون الاخبار: حسین بن خالد نقل کرد: امام رضا علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در کف منجنیق گذاشتند، جبرئیل به خشم آمد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای جبرئیل، چه چیز تو را خشمگین کرده است؟ جبرئیل در پاسخ گفت: پروردگارا، بر روی زمین تنها دوست توست که تو را پرستش می‌کند وتو دشمنت را بر او چیره ساخته ای. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: خاموش باش. تنها بنده ای هم‌چون تو که از نابودی می‌ترسد، چنین شتاب می‌کند. او بنده من است وهر وقت که بخواهم او را می‌رهانم. حضرت در ادامه

فرمود: جبرئیل شادمان شد و رو به ابراهیم علیه السلام کرده و فرمود: آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته ای ندارم. بدین سان خداوند عزوجل در نزد جبرئیل انگشتری را فرو فرستاد که روی آن شش عبارت نوشته شده بود: «لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، لا حول ولا قوه الا بالله، فوضت امری الی اللّٰه، اسندت ظهری الی اللّٰه، حسبی اللّٰه» خدایی جز خداوند یکتا نیست. محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرستاده خداوند است. هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست. امورم را به خدا تفویض کردم. بر او تکیه کردم. خداوند مرا کافیست. خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با این انگشتر مهر بزن؛ چرا که من آتش را برای تو سرد و بی‌آسیب می‌گردانم.

الاحتجاج: امام صادق علیه السلام درباره حکمت آفرینش اشیا فرمود: یکی از دلایل آفرینش پشه و ساس، آن است که خداوند، آن‌ها را روزی پرندگان قرار داد و به وسیله آن‌ها آن ستمگر را خوار کرد. ستمگری که از خداوند سرکشی کرده بود و تکبر می‌ورزید و ربوبیت خداوند را منکر شده بود. بدین صورت که ضعیف‌ترین مخلوقات خود را بر او چیره ساخت تا قدرت و عظمت خود را به او نشان دهد. آن مخلوق، پشه بود که وارد سوراخ بینی او شد تا این که به مغزش رسید و او را کشت.

تفسیر العیاشی: حارث گفت: امام علی علیه السلام فرمود: نمرود خواست تا به مُلک آسمان بنگرد. از این رو چهار عقاب را گرفته و تربیت کرد. سپس صندوقی چوبی ساخت و مردی را در آن قرار داد. سپس پای عقاب‌ها را به پایه‌های آن صندوق بست. تیرکی را در وسط آن صندوق

و در روی آن تیرک، گوشتی را قرار داد. چون عقاب‌ها آن گوشت را دیدند، به پرواز در آمدند و صندوق و آن مرد را نیز به پرواز درآوردند. بدین سان به آسمان بلند شدند و تا آن هنگام که خداوند خواست در آسمان ماندند. سپس آن مرد سرش را از صندوق بیرون آورد و به آسمان نگریست و ناگهان آن را به همان حالتی که هست، دید. سپس به زمین نگریست و ناگهان دید که کوه‌ها تنها به ذره ای می‌مانند. سپس ساعتی درنگ کرد و پس از آن به آسمان نگریست و ناگهان آن را به همان حالتی که هست، دید سپس به زمین نگریست و ناگهان دید که جز آب چیز دیگری دیده نمی‌شود. سپس ساعتی درنگ کرد و پس از آن به آسمان نگریست و ناگهان دید که آسمان به همان حالت است. به زمین نیز نگریست و ناگهان دید که چیزی پیدا نیست. سپس در تاریکی وارد شد و بالای سر یا پایین خود را نمی‌دید. مرد، آن گوشت راانداخت و عقاب‌ها به دنبال آن شیرجه زدند. چون چشم کوه‌ها به آن‌ها افتاد که شیرجه زنان روی می‌آورند و صدای آوازشان را شنیدند، ترسیدند و نزدیک بود که از ترس، امر آسمان زایل شود. آیه {هر چند از مکرشان کوه‌ها از جای کنده می‌شد} نیز به همین مسئله اشاره دارد.

علل الشرایع: علی بن محمد عسکری علیه السلام می‌فرماید: نوح علیه السلام دوهزار و پانصد سال زندگی کرد روزی در کشتی خواب بود که بادی وزید و عورت او پیدا شد. حام و یافث خندیدند ولی سام آن‌ها را سرزنش کرد و از خنده بازداشت و هرچه سام آن چیزی را که باد آن را افشا می‌کرد می‌پوشاند، حام و یافث آن را افشا می‌کردند تا این‌که نوح متوجه شد و آن‌ها را در حال خنده دید و گفت: چه شده؟ سام اتفاقی

را که افتاده بود برای او بازگو کرد. نوح دستش را به سوی آسمان بالا برد در حالی که دعا می‌کرد و می‌گفت: «خدایا آب صلب حام را تغییر بده تا فرزندان او فقط سیاهان باشند. خدایا آب صلب یافث را نیز تغییر بده» و خداوند آب صلب آن‌ها را تغییر داد و همه سیاهیان هر جا که باشند از فرزندان حام و همه ترک‌ها و صقالبه و یأجوج و مأجوج و چینی‌ها هر جا که باشند از فرزندان یافث هستند و همه سفیدپوستان از فرزندان سام هستند و نوح علیه السلام به حام و یافث گفت: نسل شما را تا روز قیامت زیردستان سام قرار داد چون او به من نیکی کرد ولی شما بی‌حرمتی کردید و پیوسته تا دنیا باقی است نشانه این بدی شما به من در نسل شما و نشانه خوبی سام به من در نسل او باقی خواهد ماند.

علل الشرایع: محمد پسر امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم گفت: وقتی نوح علیه السلام دستور داده شد که درخت بکار، ابلیس کنار او بود. وقتی نوح خواست انگور را بکارد ابلیس گفت: این درخت متعلق به من است. نوح علیه السلام به او گفت: تو دروغ می‌گویی. ابلیس گفت: چقدر از آن برای من باشد؟ نوح علیه السلام گفت: دو سوم. و از این‌جاست که آب انگوری که دو سوم آن تبخیر شده است شراب نامیده می‌شود.

علل الشرایع: با اسناد به وهب نقل می‌شود: هنگامی که نوح علیه السلام از کشتی خارج شد شاخه‌های درختانی مثل نخل و انگور و سایر میوه‌ها که با او در کشتی بود را کاشت و در همان لحظه میوه دادند. با

او شاخه انگوری بود. شاخه انگور آخرین چیزی بود که آن را بیرون آورد ولی نوح علیه السلام آن را نیافت چون ابلیس آن را برداشته و پنهان کرده بود. نوح علیه السلام برخاست که وارد کشتی شود و به دنبال آن بگردد که فرشته ای که با او بود به او گفت: ای نبی خدا بنشین الان آن آورده می‌شود. پس نوح علیه السلام نشست. فرشته به او گفت: تو در آب آن با یکی دیگر شریک هستی پس حق شراکت را به جای آور. نوح گفت: بله. یک هفتم برای او شش هفتم آن برای من. فرشته به او گفت: تو بخشنده ای. ببخش! نوح گفت: یک ششم برای او و پنج ششم برای من. فرشته به او گفت: تو بخشنده ای. ببخش. نوح علیه السلام گفت: یک پنجم آن برای او و چهار پنجم برای من. فرشته به او گفت: ببخش که تو بخشنده ای. نوح علیه السلام گفت: یک چهارم برای او و سه چهارم برای من. فرشته گفت: تو بخشنده ای. ببخش. نوح گفت: نصف برای او و نصف برای من و حق تصرف نیز برای من باشد. فرشته به او گفت: ببخش که تو بخشنده ای. نوح گفت: یک سوم برای من و دو سوم برای او. فرشته راضی شد و پس وقتی انگور پخته می‌شود آن‌چه بیشتر از یک سوم آن باشد برای ابلیس و سهم اوست ولی یک سوم و کمتر از آن برای نوح علیه السلام و سهم اوست که حلال و طیب است تا از آن بنوشد.

قصص الانبیاء: ابن عباس می‌گوید: ابلیس به نوح علیه السلام گفت: تو به گردن من حق داری و من باید خصلت‌هایی را به تو آموزش دهم. نوح گفت: من چه حقی به گردن تو دارم؟ ابلیس گفت: این‌که تو قوم خود را نفرین کردی و خداوند همه آن‌ها را نابود کرد. از کبر و حرص و

حسد بر حذر باش. چون کبر بود که باعث شد که من بر آدم سجده کنم و مرا به کفر کشاند و من را شیطان رجیم قرار داد. از حرص بر حذر باش چون آدم بهشت مباح بود و تنها از یک درخت منع شد ولی این حرص بود که او را واداشت که از آن بخورد. از حسد بر حذر باش چون پسر آدم به برادرش حسادت ورزید و او را کشت. نوح گفت: به من بگو در چه زمانی بر فرزندان آدم تواناتری؟ ابلیس گفت: زمان خشم.

امالی الصدوق: امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند با حضرت موسی صحبت کرد، موسی گفت: پروردگارا پاداش کسی که شهادت بدهد من فرستاده و پیامبر تو هستم و با من صحبت کردی، چیست؟ فرمود: ای موسی، ملائکه من بر او نازل می‌شوند و او را به بهشت بشارت می‌دهند. موسی فرمود: پروردگارا پاداش کسی که در مقابلت برایت نماز بخواند، چیست؟ ای موسی، ملائکه من در حالت رکوع، سجود، قیام و قعودش به او می‌بالند و ملائکه من به هر کسی ببالند او را عذاب نمی‌دهم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به خاطر رضای تو فقیری را غذا دهد، چیست؟ گفت: ای موسی، به یک نفر دستور می‌دهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات فریاد بزنند که فلان شخص جزء کسانی است که از عذاب پروردگار در امان هستند. موسی گفت: پروردگار، پاداش کسی که صله رحم می‌کند، چیست؟ فرمود: مرگ و جان دادنش را برایش آسان می‌کنم و گنج‌های بهشت او را صدا می‌زنند که به سوی ما بیا و از هر دری که می‌خواهی وارد بهشت شو. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که مردم را اذیت نکند و کار نیک برای آن‌ها انجام دهد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت آتش جهنم به او

می‌گوید: هیچ راهی تو را به من نمی‌رساند. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و قلبش ذکر تو را بکند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را در زیر سایه عرش خود و در پناه خودم قرار می‌دهم. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که به طور پنهانی و آشکارا حکمتت را تلاوت کند، چیست؟ فرمود: از روی پل صراط به مانند برق می‌گذرد. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که بر اذیت‌ها و دشنام‌های مردم به خاطر رضایت تو صبر می‌کند، چیست؟ فرمود: در هنگام ترس‌های روز قیامت او را کمک می‌کنم. پرسید: پاداش کسی که به خاطر ترس از تو از چشمانش اشک بریزد، چیست؟ فرمود: ای موسی، صورتش را از گرمای آتش و او را از عذاب بزرگ حفظ می‌کنم. پرسید: پاداش کسی که به خاطر شرم از تو خیانت نکند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او از هر عذابی در امان است. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که عبادت کنندگان تو را دوست بدارد، چیست؟ فرمود: او را بر آتشم حرام می‌کنم. پرسید: جزای کسی که به طور عمد انسان مؤمنی را بکشد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت به او نگاه نمی‌کنم و گناهش را نمی‌بخشم. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را مسلمان کند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را شفیع هرکسی که بخواهد، می‌کنم. پرسید: پاداش کسی که نمازش را سر وقت بخواند، چیست؟ فرمود: خواسته‌اش را برطرف و بهشتم را بر او حلال می‌کنم. پرسید: خدایا، پاداش کسی که به خاطر ترس از تو وضویش را همیشه تازه می‌کند، چیست؟ روز قیامت او را در حالی که نوری در بین چشمانش می‌درخشد، زنده می‌کنم. پرسید: خدایا، پاداش کسی که روزه‌های ماه رمضان را فقط به خاطر تو بگیرد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را در جایی قرار می‌دهم که ترسی برای او نباشد. پرسید:

پروردگارا، پاداش کسی که ماه رمضان را برای مردم بگیرد، چیست؟ فرمود: ثوابی ندارد به مانند کسی که اصلا روزه نگرفته باشد.

امالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات آمده است: ای موسی، من تو را خلق کرده‌ام و برگزیده‌ام و به تو قدرت دادم و تو را به عبادت کردنم دستور دادم و از گناه کردن منعت کردم، اگر از من پیروی کنی تو را بر عبادت کردن کمک می‌کنم ولی اگر گناهی بکنی تو را بر گناه کردن کمک نمی‌کنم. ای موسی، در عبادت کردنت بر تو مهربانی می‌کنم و در گناه کردنت حجت من برای تو باشد.

امالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات مناجات خداوند با موسی نوشته شده است که ای موسی، در خفا از من بترس تو را در بهشت از عیب‌هایت حفظ می‌کنم، من را در هنگام خلوت و خوشحالی‌هایت ذکر کن، تو را در هنگام غفلت‌هایت ذکر می‌کنم، خشمت را بر زیردستانت کنترل کن، من نیز خشم را از تو دور می‌کنم. راز و سر من را نزد خودت نگه دار و با خلق خدا چه دشمن خدا و چه دشمن خودت، آشکارا مدارا کن. و با آشکار کردن اسرار من نزد آن‌ها باعث نشو که آن‌ها به من دشنام دهند تا در گناه آن‌ها شریک نشوی.

امالی الصدوق: مفضل روایت می‌کند: از سرورم امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از راز و نیاز خداوند با حضرت موسی این بود که خداوند به موسی فرمود: ای موسی، هر کس که ادعا کند که عاشق من

است ولی در هنگام شب بخوابد و من را فراموش کند و در آن هنگام من را یاد نکند، در مورد عشقش به من دروغ گفته است، آیا انسان عاشق خلوت کردن با محبوبش را دوست ندارد؟ ای موسی، من بندگان عاشق خودم را خوب می‌شناسم. هر گاه شب فرا برسد چشمهایشان به قلبشان رجوع می‌کنند و عقوبت و عذاب من در بین چشمهایشان نمایان می‌شود و با من در مورد دیدار و حضور من صحبت می‌کنند. ای موسی، در تاریکی شب خشوع را از قلبت و فروتنی را از جسمت و اشک را از چشمانت به من بده. مرا دعا کن همانا مرا نزدیک و پاسخ دهنده می‌یابی.

توحید، امالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی از کوه طور بالا رفت و با خداوند مناجات کرد فرمود: خدایا، گنج‌هایت را به من نشان بده، خداوند فرمود: ای موسی، گنج‌های من طوری هستند که هرگاه چیزی بخواهم به محض آن‌که به چیزی بگویم باش (حاضر شو)، در همان لحظه حاضر می‌شود.

تحف العقول: نجوای خداوند با موسی علیه السلام: ای موسی آرزوهای بلند در دنیا نداشته باش چون آن‌ها قلبت را بی‌رحم می‌کنند و آدم بی‌رحم از من دور است. قلبت را با ترس به خدا نزدیک کن و لباس‌های کهنه بپوش ولی قلبت تازه و نو باشد تا در بین اهل زمین ناشناخته و در بین اهل آسمان شناخته شوی. و در هنگام زیاد بودن گناهت از من کمک بخواه به مانند انسان فراری از دشمنش به من پناه ببر، و در آن هنگام از من کمک بخواه که من بهترین کمک کننده هستم ای موسی

من خدای بندگانم هستم. من برتر از آن‌ها و آن‌ها کوچکتر از من هستند و همه آن‌ها نسبت به من خوار و ذلیل هستند. خودت را برای کارهایت متهم کن (خودت مسئول کارهای خودت هستی) فرزندت را نسبت به دینت ایمن ندان جز این‌که فرزندت به مانند خودت انسان‌های صالح را دوست داشته باشد. ای موسی، خودت را شستشو بده و غسل کن و خودت را به بندگان صالح نزدیک کن. ای موسی، در نماز و دعواهایشان امام آن‌ها باش. و با حق بر اساس آن‌چه که به تو نازل شده است در بین آن‌ها قضاوت کن، که به راستی یک حکم روشن و برهانی دقیق و نوری که با پیامبران اول و آخر همراه است برتو نازل شده است. ای موسی، تو را با یک نصحیت دلسوزانه به پسر مریم پاکدامن عیسی علیه السلام صاحب اتان (اتان: الاغ معروف عیسی) و هم‌چنین به صاحب عبای مخصوص، زیت و زیتون و محراب و به کسی که بعد از او صاحب شتر قرمز و پاک و پاکیزه و مطهر است، سفارش می‌کنم، مَثَل او در کتاب تو کسی است که به کتابهای آسمانی ایمان دارد و مسلط است. و او رکوع کننده و سجده کننده است و به خدا امید دارد و از او می‌ترست. برادرانش از بیچارگانند و پیروانش از قوم خودش نیستند. و در زمان او سختی و مصیبت‌ها و قتل زیاد است اسمش احمد و محمد امین از باقی ماندگان نخستین است. او به همه کتابهای آسمانی و به همه پیامبران ایمان دارد و امت او مورد رحمت خداوند هستند، و مبارک هستند. در روز ساعات مشخص دارند که برای نماز خواندن اذان می‌دهند، او را باور و تصدیق کن او برادر توست. ای موسی، او امین من است، او بنده صادق و مبارک خداوند است دستش را بر روی هر چیزی بگذارد مبارک می‌شود. اینچنین است در علم من و اینچنین او را آفریده‌ام. با او قیامت را آغاز می‌کنم و به امت او کلیدهای

دنیا را ختم می‌کنم، پس به بنی اسرائیل بگو که اسمش را فراموش نکنند و او را ناامید نکنند، که آن‌ها چنین کاری را انجام می‌دهند. عشق به او نزد من نیکوست من با او و از حزب او هستم و به او کمک می‌کنم و او نیز جزو حزب من است و حزب من همیشه پیروز است. ای موسی تو بنده من هستی و من خدای تو، انسان فقیر و حقیر را ذلیل نکن و بر انسان ثروتمند به خاطر یک چیز کم غبطه نخور و در هنگام ذکر کردن من فروتن باش و هنگام تلاوت رحمت من طمع داشته باش، اذت خواندن تورات را با صدایی فروتن و غمگین به گوش من برسان و هنگام ذکر من مطمئن باش و مرا عبادت کن و برایم شریک قرار مده من سرور بزرگ شما هستم. همانا تو را از نطفه از آب پست و از گِلی خلق کردم که آن را از زمینی ذلیل و مخلوط خارج کردم، پس بشر شد و من خالق او (نوع انسان) هستم؛ پس مبارک است وجه من و مقدس است ساخته من، هیچ‌چیز به مانند من وجود ندارد، فقط من زنده دائمی هستم و هیچ وقت از بین نمی‌روم، ای موسی هرگاه مرا یاد می‌کنی ترسان و مهربان و هراسان مرا بخوان و هرگاه مرا مناجات می‌کنی از روی ترس و هراس مرا مناجات کن و با کتاب توراتم روزهای زندگی را زنده کن و به انسان‌های نادان سپاس کردنم را یاد بده و نشانه‌ها و نعمت هایم را بر آن‌ها یادآوری کن و به آن‌ها بگو در گمراهی که دچار آن هستند ادامه ندهند چون عذاب من دردناک و سخت است.

ای موسی، اگر عشقت نسبت به من قطع شد به ریسمان غیر از من متصل نشو، مرا عبادت کن و در برابر من به مانند یک بنده حقیر باش، خودت را ملامت کن که نفس انسانی بیشتر شایسته ملامت کردن

است، و با کتابم بر بنی اسرائیل سرکشی مکن، آن برای نصیحت و روشنایی قلبت کافی است، آن کلام خداوند متعال است. ای موسی، هرگاه مرا بخوانی مرا خواهی یافت، گناهانت را که مرتکب شدی می‌بخشم، آسمان با حالت ترسان مرا تسبیح می‌کند و فرشتگان از ترس من نگران هستند و زمین به طمع چیزی مرا تسبیح می‌کند و همه مخلوقاتم ذلیلانه مرا تسبیح می‌کنند، پس نماز را به پا دار چون آن نزد من مهم است و با من رابطه محکمی دارد و هم‌چنین زکات قربانی به مانند نماز هستند و آن‌ها باید از بهترین اموال و غذاهایت باشند، چون من مال زکات و قربانی اگر از بهترین آن‌ها و برای رضایت من نباشد را قبول ندارم، صله رحم را انجام بده، من خداوند مهربان و بخشنده هستم و مهربانی را جدا از رحم خودم خلق کردم تا بندگانم نسبت به هم مهربان باشند و صله رحم در روز قیامت در نزد من بسیار ارزشمند است. هرکس که آن را قطع کند من هم او قطع کننده هستم و هرکس که آن را انجام بدهد من هم به او رحم می‌کنم و هم‌چنین کسی که دستوراتم را انجام ندهد با او چنین رفتار می‌کنم.

ای موسی انسان نیازمند را گرامی بدار، اگر از تو چیزی خواست و چیزی نداشتی او را با رفتار نیکو رد کن یا این‌که به او حتی یک چیز ساده ببخش چون او برای کمک به طرف تو آمده است و ملائکه خداوند قصد امتحان کردن تورا دارند که چگونه با کسی که نزدت آمده رفتار کردی و آن‌چه را که به تو اعطا کردیم را چگونه بخشیدی و با گریه و زاری در برابر من فروتنی کن و کتاب را با گریه و ناله بخوان بدان من تو را مثل خواندن سروری می‌خوانم که برده‌اش را می‌خواند تا او را به منزلتهای شریف برساند و این از فضل من بر تو و پدرانت در زمانهای پیش است. ای موسی هیچ وقت مرا فراموش نکن و به زیادی مال و ثروت خوشحال

نباش، همانا فراموش کردن من قلب را ظالم می‌کند و با زیاد شدن مال و ثروت گناه کردن زیاد می‌شود. زمین و آسمان و دریاها مطیع من هستند و هر کس از من سرکشی کند بدبخت می‌شود، من خداوند مهربان هستم که در هر زمانی مهربان هستم، بعد از آسایش سختی و بعد از سختی آسایش را برای مردم می‌آورم و بعد از یک پادشاه، پادشاه دیگر را بر سر قدرت می‌آورم و مملکت و پادشاهی من دائمی است و هیچ وقت نابود نمی‌شود. هیچ‌چیزی در زمین و آسمان بر من مخفی نیست. چگونه چیزی بر من مخفی باشد در حالی که اصل آن من هستم و چگونه هم وغم تو آن‌چه نزد من است نباشد در حالی که ناگزیر به سوی من بازمی گردی.

ای موسی، مرا محافظ خودت قرار بده و گنج کارهای نیکویت را نزد من قرار بده و تنها از من بترس، که بازگشت همه به سوی من است.

ای موسی خودت را بشناس. ای موسی شاید فردا روز بازخواست پیروز شوی آن‌جاست که انسان‌های یاوه گو ضرر می‌کنند.

ای موسی نفست را از آرزوهای دنیا پاک کن و از آن‌ها دوری کن چون تو متعلق به آن نیستی و آن هم برای تو آفریده نشده است. تو با خانه ستمگران چکار، مگر برای کسی که کار خیر بکند که برای او بهترین جایگاه است.

ای موسی دنیا و مردم آن برای یک‌دیگر فتنه هستند، هرکدام خودش را برای یک‌دیگر مزین می‌کنند ولی آخرت برای انسان مؤمن مزین شده است و به آن به عنوان یک نعمت و زینت نگاه می‌کند که شهوتش بین او و بین لذت دنیایی قرار گرفته است و باعث شده در شب حرکت کند و برای رسیدن به هدفش به مانند اسب سواری که در ردیف اول مسابقه

قرار دارد تلاش می‌کند و همیشه غمگین است و روزش را باندوهگینی شب می‌کند. خوش به حال او، اگر پرده‌های حجاب برداشته شوند چه خوشحالی‌هایی را می‌بینند؟!

علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی خداوند موسی را به پیامبری برگزید و او را برای صحبت کردن با خودش انتخاب کرد، و دریا را باری او شکافت و قوم بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و آن لوح‌های آسمانی را به او داد، جایگاه و منزلت خودش را در نزد خداوند دید و گفت: خدایا، همانا من را در نزد خودت طوری اکرام کردی که قبل از من چنین کسی را اکرام و بزرگ نکردی. خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی‌دانی که محمد در نزد من از همه ملائکه و مخلوقاتم برتر است؟ موسی فرمود: پروردگارا، اگر محمد در نزد تو از همه پیامبران برتر است آیا آل و خانواده من در نزد تو از همه آل و خانواده دیگر پیامبران برتر نیستند؟ خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی‌دانی که برتری خانواده و آل محمد در نزد من به مانند برتری محمد نسبت به دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: اگر آل محمد اینگونه هستند آیا اصحاب من نسبت به اصحاب دیگر پیامبران برتر نیستند؟ خداوند فرمود: ای موسی آیا نمی‌دانی که برتری اصحاب محمد بر اصحاب دیگر پیامبران به مانند برتری آل محمد بر آل پیامبران دیگر و برتری محمد بر دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: خدایا اگر محمد و پیروانش اینگونه هستند آیا امت من در نزد تو از امت دیگر پیامبران برتر نیست در حالی که ابرهای آسمان بر آن‌ها سایه‌انداخته‌اند و در بیابان بر آن‌ها غذای آسمانی نازل کردی و به آن‌ها آرامش دادی؟ خداوند فرمود: این موسی

آیا نمی‌دانی که برتری امت محمد بر همه امت‌ها به مانند برتری او به دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: خدایا، ای کاش که آن‌ها را می‌دیدم، خداوند به موسی وحی کرد که ای موسی تو آن‌ها را نمی‌بینی الان زمان ظهور آن‌ها نیست، ولی آن‌ها را در بهشت می‌بینی، بهشت عدن و فردوس در حضور محمد در نعمت‌های بهشت و در خوبی‌های آن به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند، آیا دوست داری که صدای آن‌ها را بشنوی؟ موسی فرمود: بله خدایا. خداوند فرمود: پس در برابر من به مانند یک بنده ذلیل که در روبروی پادشاه بزرگ ایستاده است بایست و آماده باش. موسی چنین کرد. خداوند بزرگ صدا زند ای امت محمد، و آن‌ها که در کمر پدرانشان و رحم مادرانشان بودند جواب دادند که لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إن الحمد و النعمة لک و الملک، لا شریک لک لبیک. امام صادق علیه السلام فرمود که: خداوند این شعار آن‌ها را شعار حج ایشان کرد. سپس خداوند فرمود: ای امت محمد! تقدیر من برای شما چنین است که رحمتم بر غضبم و بخششم بر مجازات کردنم برای شما جلو بیفتد و قبل از این‌که من را دعا کنید شما را اجابت می‌کنم، و قبل از این‌که چیزی از من بخواهید آن را به شما می‌دهم، و هر کس شهادتین را بگوید: لااله الا اللّٰه وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله صادقاً فی اقواله و محقاً فی اعماله. {هیچ خدایی جز اللّٰه وجود ندارد و او تنهاست و شریکی ندارد و محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم عبد و فرستاده خداست که در سخنانش راستگو و در کارهایش به حق است} و هم‌چنین شهادت بدهد که علی بن ابی طالب برادر و جانشین اوست و پیروی از او به مانند پیروی از محمد لازم است، و این که اولیای برگزیده و پاک که به نشانه‌های عجیب و دلایل برهان‌های خداوند بعد از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم و علی علیه

السلام آگاه هستند اولیای خداوند هستند، هرچند که گناهان او به‌اندازه کف دریا باشد و او را می‌بخشم. هنگامی که خداوند پیامبر را مبعوث کرد فرمود: ای محمد، آن‌گاه که امتت را به آن کرامت ندا کردیم تو در کنار کوه طور نبودی تا آن را بشنوی، سپس به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم فرمود: ای محمد بگو که سپاس برای پروردگار جهانیان است که من را به این فضیلت‌ها اختصاص - برتری - داد و به امت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: شما هم بگوید که سپاس برای پروردگار جهانیان است که مارا با این فضیلت‌ها برتری داد.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال به موسی وحی فرستاد که هیچ‌چیزی به‌اندازه این سه ویژگی بنده‌ام را به من نزدیک نمی‌کند. موسی پرسید: خدایا آن سه ویژگی چی هستند؟ فرمود: زهد در دنیا، دوری از گناهان، گریه بخاطر ترس از من. موسی فرمود: پاداش کسی را که آن‌ها را انجام دهد چیست؟ اما زاهدان در دنیا، حکم بهشت را به دست آنان می‌دهم. اما کسانی که از گناه کردن دوری کردند پاداششان این است که از مردم در مورد کارهایشان سؤال می‌پرسم. ولی از آن‌ها سؤال نمی‌پرسم. و اما کسانی که به خاطر ترس از من گریه می‌کنند آن است که در بهترین مکان بهشت ساکن می‌شوند و کسی شریک آن‌ها نمی‌شود.

از آن‌چه که خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، فقیر کسی است که سرپرستی به مانند من نداشته باشد و بیمار کسی است که پزشکی مانند من نداشته باشد و غریب کسی است که مونسی چون من

نداشته باشد. خداوند فرمود: ای موسی، به تکه نان جوین که با آن گرسنگیت را دفع کنی راضی باش و به یک لباس کهنه که با آن عورتت را بپوشانی و بر مصیبت‌ها صبر داشته باش و اگر دیدی که دنیا به سوی تو می‌آید بگو: که ما از خداوند هستیم و به سوی او بازمی گردیم، مجازات زودرس گناهی است - که انجام دادیم - و اگر دیدی که دنیا به تو پشت کرده است بگو: درود به شعار انسان‌های صالح. ای موسی، به آن‌چه که به فرعون داده شده و از آن لذت می‌برد حسرت نخور. چون آن زیبایی فریبنده زندگی دنیایی است.

از ابی سعید المدائنی روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی این آیه قرآن «و ما کنت بجانب الطور إذ نادیناه» چیست؟ فرمود: ای اباسعید! خداوند نوشته ای را بر روی یک ورق آس که هزاران سال قبل از این‌که مخلوقاتش را بیافریند نوشته است سپس آن را در عرش و یا زیر عرش خودش قرار داده است که بر روی آن نوشته است که: ای شیعیان آل محمد! قبل از این‌که از من چیزی بخواهید آن را به شما داده‌ام و قبل از این‌که از من طلب بخشش کنید شما را بخشیده ام، و هرکس به ولایت محمد صلوات اللّٰه علیه و اهل بیت او علیهم السلام او معتقد باشد و نزد من بیاید او را در بهشت و در جوار رحمتم قرار می‌دهم.

قصص الانبیاء: ابن عباس گفت: در شهری دوازده طایفه بودند که امت نیکوکار بودند و در بین آن‌ها پیرمردی بود که یک دختر داشت که پسر برادرش از او خواستگاری کرد ولی قبول نکرد که دخترش را و او را به

ازدواج کس دیگری درآورد. پس آن برادرزاده در راه مسجد بر او کمین کرد و او را کشت و جسدش را بر سر راه بهترین شخص طایفه آنان گذاشت و فردا بر سر او با آن‌ها مخاصمه کرد - علیه آنان ادعا کرد -. و به نزد موسی رفتند و جریان را برای او تعریف کردند. و ایشان دستور داد که گاوی را قربانی کنند. گفتند که: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ در مورد کشتن این مرد از تو سؤال می‌کنیم ولی تو می‌گویی یک گاو قربانی کنید! فرمود: به خدا پناه می‌برم که من از انسان‌های نادان باشم. که اگر آن‌ها همان موقع دنبال گاو می‌رفتند، هر گاوی که می‌آوردند جایز بود، ولی آن‌ها سخت گرفتند و خداوند هم بر آن‌ها سخت گرفت. گفتند: « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یبَین لَّنَا مَا هِی *قَالَ إِنَّهُ یقُولُ آن‌ها بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ» پس به نزد موسی برگشتند و گفتند: چنین گاوی را فقط در نزدیک جوان بنی اسراییل پیدا کردیم و او هم آن را فقط به قیمت پر کردن پوستش از دینار می‌فروشد. فرمود: آن را بخرید. آن را خریدند و قربانی کردند، سپس یک تکه از گوشت آن را به مقتول زدند و مقتول زنده شد و نشست. موسی به او گفت: چه کسی تو را کشت؟ گفت: پسر برادرم من را کشت کسی که مدعی خونخواهی من است. گفت: پس قاتل کشته شد. به موسی گفتند: ای پیامبرخدا این گاو یک حکمتی داشت. موسی فرمود: آن‌چه بود؟ گفتند که: این گاو برای یک پیرمردی بود که پسر داشت و پسرش با او نیکو رفتار می‌کرد، پسرش یک چیزی خریده بود و آمده بود که پول را به آن‌ها بدهد. وقتی آمده بود پدرش خوابیده بود. او نخواسته بود که پدرش را بیدار کند، چون کلید صندوق زیر سر پدرش بوده است. آن قوم هم کالاهایشان را گرفته بودند و رفته بودند. هنگامی که بیدار شد، گفت: پدر جان، من یک چیزی خریده بودم که برای من سودی زیادی داشت، آمدم که پول آن

را به فروشنده بدهم ولی شما خوابیده بودید و کلید زیر سر شما بود و نخواستم که بیدارتان بکنم و آن‌ها هم کالاهایشان را پس گرفتند و رفتند. آن پیرمرد گفت: آفرین بر تو ای پسرم، این گاو به جای آن کاری که انجام دادی برای تو باشد و این تنها مال آن‌ها بود. موسی فرمود: نگاه کنید که آن کار نیکو با او چکار کرد.

قصص الانبیاء: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند به قوم بنی اسراییل امر کرد که گاوی را قربانی کنند و هر گاوی که پیدا می‌کردند و قربانی می‌کردند برای آن‌ها جایز بود ولی آن‌ها سخت گرفتند و خداوند هم بر آن‌ها سخت گرفت.

قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: فرعون هفت شهر را بنا کرد تا از موسی در امان باشد. هنگامی که به موسی وحی نازل شد که به سوی فرعون برود پس به سوی فرعون آمد و وارد شهر شد هنگامی که شیران – نگهبانان شهر فرعون - او را دیدند دمهایشان را تکان دادند و بدون سروصدا و با آرامش به او اجازه دادند تا وارد شهر شود. موسی به پیش رفت تا به کاخی که فرعون در آن بود رسید. موسی جلوی در کاخ نشست در حالیکه لباس پشمی بر تن داشت وعصایش همراهش بود در این زمان نگهبان از کاخ خارج شد موسی به او گفت: من فرستاده پروردگار به سوی شما هستم اما توجه ای به موسی نکرد. با عصایش بر در کوبید در حالیکه بین او و فرعون دری باقی نمانده بود در باز شد و موسی بر فرعون داخل شد و فرمود: من فرستاده پروردگار جهانیان هستم. فرعون گفت برای من نشانه ای بیاور. عصایش را بر زمین‌انداخت عصا متشعب شد و به دو شاخه

تبدیل شد یک شاخه آن بر زمین افتاد و دیگری بر روی گنبد فرعون افتاد و به یک مار بزرگ تبدیل شد، فرعون به داخل دهانش نگاه کرد آتش در آن زبانه می‌کشید و بر روی او افتاد. فرعون برانگیخت و فریاد برآورد: ای موسی آن را مهار کن و در دست خود بگیر. همه اطرافیان فرعون پا به فرار گذاشتند. هنگامی که موسی عصا را دست گرفت و حال فرعون سر جایش آمد خواست او را تصدیق کند، هامان در مقابل فرعون برخاست و گفت: در حالیکه تو خود را خدایی می‌پنداری که پرستش می‌شوی هم اکنون تابع بنده ای شده ای؟ مردم گرد هم آمدند و می‌گفتند: این ساحر ماهری است. پس در یک روز معین همه ساحران را جمع کردند هنگامیکه طناب‌ها و چوبدستی‌های خود را برروی زمین‌انداختند موسی نیز عصای خود را برزمین‌انداخت وهمه آن‌ها را بلعید. در آن زمان در ساحری هفتاد و دو نفر ماهر و پیشکسوت بودند که همه آن‌ها در مقابل موسی علیه السلام به سجده در آمدند سپس به فرعون گفتند: این کار موسی سحر نیست زیرا اگر سحر بود نمی‌توانست طناب‌ها و چوبدستی‌های ما را بخورد. سپس موسی، قوم بنی اسرائیل را از آن‌جا خارج کرد می‌خواست آن‌ها را از میان دریا عبور بدهد. پس خداوند موسی و کسانی که با او بودند را نجات داد و فرعون وهمراهانش را در دریا غرق کرد. هنگامی که وارد دریا شد فرعون و سپاهیانش آن‌ها را تعقیب می‌کردند. فرعون از این‌که وارد دریا شود می‌ترسید جبرئیل به شکل اسبی مادینه درآمد در حالیکه فرعون بر اسب نرینه ای سوار بود. هنگامی که قوم فرعون اسب ماده سیاه را دیدند آن را دنبال کردند و وارد دریا شدند در نتیجه در دریا غرق شدند. خداوند متعال به دریا امر کرد جنازه مرده فرعون را به ساحل‌انداخت تا این‌که کسی گمان نبرد که او غایب و زنده است. سپس خداوند به

موسی وحی نازل کرد که قوم بنی اسرائیل را به شام باز گرداند هنگامیکه آنان را از دریا عبور داد بر قومی که بت‌هایی داشتند وآن‌ها را پرستش می‌کردند گذشت؛ بنی اسراییل به موسی گفتند: «یا موسی اجعل لنا إلها کما لهم آلهة قال إنّکم قوم تجهلون»{ای موسی برای ما خدایی قرار بده همان‌طوری که آن‌ها خدایانی دارند} گفت: به راستی شما قومی جاهل هستید. سپس بنی اسرائیل وارث خانه آن‌ها و اموالشان شدند و هر مردی خانه‌های بسیاری را صاحب شد و زنان زیادی به دست آورد.

طبرسی می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که خداوند آن‌ها را به عذاب برف قرمز گرفتار کرد در حالیکه این پدیده قبل از آن اصلا مشاهده نشده نبود بعضی‌ها در آن به هلاکت رسیدند وبعضی دیگر بی‌تاب شدند. خداوند با چیزی غیر عادی و چیزی که قبلا وجود نداشته آن‌ها را عذاب داد.

طب الائمه: از ائمه علیهم السلام روایت شده که گفته‌اند که آن‌ها این دارو را برای پیروانشان تجویز کردند، دارویی که به الشافیه معروف است. حدیث را ادامه داد تا این که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این دارو را برای موسی آورد هنگامی که فرعون خواست تا قوم بنی اسرائیل را با سم مسموم کند فرعون برای آن‌ها در روز یکشنبه جشنی فراهم کرد که فرعون آن را آماده کرده بود و برای آن‌ها غذاهای زیادی فراهم کرد و سفره‌های زیادی برای آن‌ها پهن کرده بود سم را در داخل غذا ریخت. موسی قوم بنی اسرائیل را در حالیکه ششصد هزار نفر بودند بیرون آورد و آنان را جلوی جایگاه مهمانی ایستاند، پس زنان و فرزندان را بازگرداند

و به قوم بنی اسرائیل توصیه کرد و گفت از غذاها نخورید و از نوشیدنی‌ها ننوشید تا نزد شما بیایم. سپس به سوی آن‌ها آمد و به‌اندازه سر سوزن از این دارو را به آن‌ها نوشاند او می‌دانست که آن‌ها با امر او مخالفت کرده و بر این سفره طعام می‌نشینند سپس به پیش رفت و آن‌ها هم دنبال او رفتند. هنگامی که سفره‌های غذا را دیدند به سوی غذاها شتافتند وشروع به دست‌انداختن در آن کردند. فرعون از قبل، موسی و هارون و یوشع بن نون و همه برگزیدگان قوم بنی اسرائیل دعوت کرده بود و برای آن‌ها سفره طعام مخصوصی فراهم کرد و گفت من با خودم عهد کردم که جز خودم یا بزرگان اهل مملکتم کس دیگری به شما خدمت و شما نیکی نکند، پس بخورید تا از طعام سیر شوید در حالیکه فرعون دوباره شروع به ریختن سم کرد. هنگامیکه از خوردن دست کشیدند، موسی و یارانش خارج شدند. موسی به فرعون گفت: ما زنان وفرزندان را پشت سر خود رها کردیم وآن‌ها را فرو گذاشتیم منتظر آن‌ها می‌مانیم. فرعون گفت برای آن‌ها غذا فراهم خواهد شد و آن‌ها را اکرام می‌کنیم همان‌طوری که آن‌هایی که همراه تو بودند را اکرام کردیم. پس آنان وارد شدند و فرعون آن‌ها را غذا داد همان‌طوری که یاران او را اکرام کرده بود. موسی به سوی سکونتگاه خود بازگشت. پس فرعون نزد یارانش رفت و به آن‌ها گفت: گمان کردید که موسی و هارون با ما جادو کردند و سحرشان را به ما نشان دادند که ایشان از غذا و طعام ما می‌خورند در حالی که چیزی از طعام ما کم نمی‌شود، پس اکنون که موسی و هارون خارج شدند و سحر به پایان رسید هر آن‌چه در توان دارید طعام وغذای باقیمانده امروز و فردای ایشان را جمع کنید تا این‌که از بین نروند. در نتیجه آن کار را انجام دادند در حالیکه فرعون دستور داده بود تا برای یارانش غذای بدون سم بیاورند آن‌ها را بر سفره غذا

جمع کرد بعضی‌ها از آن‌ها خوردند و بعضی‌ها آن را رها کردند و هر کدام از آن‌ها که غذا را خورده بود به هلاکت رسیدند در نتیجه از هفتاد هزار مرد و صد و شصت هزار زن بجز چارپایان وسگها و مانند آن‌ها، از قوم فرعون از پا در آمدند، پس فرعون ویارانش از این صحنه تعجب کردند.

تفسیر علی بن ابراهیم: فرعون گفت: « يا أَيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيرِى فَأَوْقِدْ لِى يا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّى صَرْحًا لَّعَلِّى أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» گفت: هامان برای فرعون کاخی ساخت که به جایی رسید که به خاطر بادهای موجود در هوا کسی قادر نبود بر روی آن بایستد. به فرعون گفت: بیشتر از این نمی‌توانیم ارتفاع آن را افزایش دهیم. خداوند بادهایی را فرستاد و کاخ را ویران کرد و بر زمین افکند. در این زمان، فرعون تختی اختیار کرد و به سراغ چهار کرکس گوشتخوار رفت و بچه‌هایشان را گرفت و آن‌ها را پرورش داد تا این‌که بالغ و بزرگ شدند. به سراغ چهار طرف تخت رفتند و در هر طرف تخت چوبی فرو کردند که بر روی هر چوب گوشتی بود. کرکس‌ها را گرسنه نگهداشتند و پاهای آن‌ها را به تنه تخت بستند. کرکس‌ها به گوشت نگاه کردند و به آن تمایل یافتند و با بالهای خود در سطح زمین به پرواز در آمدند و آن دو را از سطح زمین به سمت بالا بردند و همان روز شروع به پرواز کردند. فرعون به هامان گفت: به آسمان نگاه کن آیا ما به آن‌جا رسیدیم؟ هامان نگاه کرد وگفت: آسمان را می‌بینم همان‌طوری که در زمین آن را از دور می‌دیدم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمی‌بینم اما دریا و آب را مشاهده می‌کنم. گفت: هم‌چنان کرکس‌ها در آسمان اوج می‌گرفتند تا این‌که خورشید از

نظر آن‌ها ناپدید شد و دریا وآب از چشمان آن‌ها ناپدید شدند. فرعون گفت: ای هامان به آسمان نگاه کن. هامان نگاه کرد وگفت: آسمان را می‌بینم همان‌طوریکه آن را در زمین از دور می‌دیدم. هنگامی که تاریکی شب آنان را فرا گرفت هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا ما به آن رسیدیم؟ هامان گفت: ستارگان را می‌بینم همان‌طوری که آن‌ها را در زمین از دور می‌دیدم و بر روی زمین چیزی جز تاریکی نمی‌بینم. گفت: بعد از آن بادهای موجود در هوا به حرکت درآمد و به طرف تخت رفت و تخت آنقدر آنان را تکان داد تا این‌که بر زمین افتاد؛ فرعون در آن زمان از هر زمان دیگری گستاخ‌تر و سرکش‌تر بود.

عیون الاخبار: از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت: آب نیل بر قوم فرعون بسته شد پس مردم نزد او آمدند وگفتند: ای پادشاه نیل را بر ما جاری بکن گفت: گفت من از شما راضی نیستم آن‌ها رفتند و دوباره برگشتند و به او گفتند: چارپایان ما به هلاکت رسیدند؛ اگر نیل را بر ما جاری نکنی خدایی غیر از تو برمی گزینیم. گفت: به سمت جلگه بروید سپس خارج شدند. پس از آن‌ها دوری کرد به طوری که او را نبینند وسخن او را نشنوند. صورتش را به خاک چسباند و با انگشت سبابه اشاره کرد وگفت: خدایا من به سوی تو آمدم همانند یک بنده ذلیل که به سوی سرور خود رهسپار است و من به این آگاهم که تو می‌دانی کسی جز تو نمی‌تواند آن را جاری کند پس آن را بر ما جاری کن. گفت: که آب نیل جاری شد به طوری که به مانند آن قبلا جاری نشده بود. پس نزد آن‌ها آمد وبه آن‌ها گفت: من رود نیل را برای شما جاری کردم همه برای او سجده کردند. جبرئیل بر او نمایان شد و به او گفت:

ای پادشاه مرا درباره عبدم یاری کن؛ فرعون گفت: داستانش چیست؟ گفت: بنده ای دارم که در میان همه بندگانم پادشاهی را به او دادم همه کلیدها را به او واگذار کردم اما او با من دشمنی ورزید و هر آن‌کس که با من دشمنی ورزید او را دوست خود قرار داد و کسی که من او را دوست داشته باشم با او دشمنی ورزید. فرعون گفت: بنده تو بنده خوبی نیست، اگر راهی به سوی او داشتم او را در دریای سرخ غرق می‌کردم. گفت: ای پادشاه آن را به صورت نامه ای برای من بنویس دفتر و دواتی خواست سپس آن را نوشت: مجازات عبدی که با سرور خود مخالفت می‌ورزد و آن‌کس را که با سرورش دشمنی بورزد را دوست دارد و با کسی که سرورش او را دوست بدارد دشمنی ورزد، چیزی جز غرق شدن در دریای سرخ نیست. گفت ای پادشاه آن را برای من مهر بزن سپس بر این نامه مهر زد و به او تحویل داد. هنگامی که روز غرق شدن او در دریا فرا رسید جبرئیل نامه را آورد و به او گفت: این نامه را بگیر همان چیزی است که به حکم خودت، استحقاق آن را یافتی یا این همان چیزی است که آن را علیه خودت حکم کردی.

می‌گویم: در مجمع البیان آمده: در یک حدیث طولانی از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمودند: هنگامی که موسی به سوی همسرش بازگشت. به اوگفت: از کجا آمدی؟ موسی جواب داد: از جانب پروردگار آن آتش. در تفسیر آمده که به سوی فرعون روانه شد؛ به خدا قسم گویی او را می‌بینم: فردی توانا و زورمند، با موهایی تیره و با جامه ای بلند پشمی در حالی که عصایش در دستش وکمرش را با شالی بسته و نعلش از پوست الاغ و بند آن از الیاف خرما بود. به فرعون گفتند: بر

در کاخ جوانی است که ادعا می‌کند فرستاده ای از سوی پروردگار است فرعون به صاحب شیران گفت: «زنجیرهای آن‌ها را باز کنید» زیرا هنگامی که از کسی خشمگین می‌شد زنجیرها را باز می‌کردند تا شیرها آن فرد را تکه تکه می‌کردند. زنجیرها را باز کردند ولی هیچ کاری با موسی نکردند. موسی دروازه اول را زد در حالیکه تعداد درها نُه در بود. هنگامی که در اول را زد همه نه در باز شدند، هنگامیکه داخل شد، شیرها دم خود را در زیر دو پای او تکان می‌دادند گویی بچه سگ هستند. فرعون به هم نشینانش گفت مانند این را دیده‌اید؟! پس هنگامی که جلو آمد گفت «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا» {آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم}. تا «وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» {که از گمراهان بودم}. فرعون به یکی از یارانش گفت: برخیز و دستش را بگیر، و به دیگری گفت: گردنش را بزن، اما جبرئیل با شمشیر به آن‌ها زد تا این‌که شش نفر از یاران او را کشت و گفت: او را رها کنید. گفته‌اند: پس موسی دستش را در حالی که سفید و درخشان بود بیرون آورد و نور آن بین او و صورتش مانع شد، و عصایش راانداخت که تبدیل به ماری شد و با چانه‌اش ایوان را بلعید پس او را صدا زد: ای موسی تا فردا به من مهلت بده، سپس آن حوادث اتفاق افتاد.

ثعلبی می‌گوید: که علما در مورد اخبار گذشتکان این‌گونه می‌گویند: هنگامی که خدا با موسی صحبت کرد و او را به مصر فرستاد در حالی که هیچ علمی و شناختی به راه نداشت راهی سفر شد و خدای تعالی او را هدایت و راهنمایی می‌کرد و هیچ توشه و سلاح و باری با او نبود جز عصا و ردایی پشمی و کلاهی پشمی و کفش‌هایش با او نبود، دائما روزه بود

و شب را هم‌چنان پیش می‌رفت و از صید و گیاهان زمین استفاده می‌کرد تا این‌که به مصر وارد شد و وقتی نزدیک مصر رسید خدا به برادرش هارون وحی کرد که موسی نزد او می‌رود و وارد شدن موسی را به او بشارت داد و خبر داد که او را وزیر و فرستاده موسی به سوی فرعون کرده است. او را امر کرد که روز شنبه اول ذی الحجه بر سواحل نیل به صورت ناشناس برود تا در آن ساعت موسی را ببیند. گفت: پس هارون بیرون رفت و موسی آمد پس در ساحل نیل هم‌دیگر را قبل ازطلوع خورشید دیدند، پس بر حسب اتفاق، آن روز، روز ورود شیرها به آب بود، و فرعون شیرهایی داشت که او را در بیشه اطراف شهر محافظت می‌کردند و با آرامش برآب وارد می‌شدند و فرعون در شهری مستحکم بود که هفتاد حصار داشت و در هر حصار باغ‌ها و نهرها و مزارع و زمین‌های بزرگ بود، در میان هر حصار هفتاد جنگجو بود و در پشت آن شهر بیشه ای بود که فرعون خودش آن را کاشته بود و نگهداری از آن را بر عهده داشت و آن را با نیل آبیاری می‌کرد، شیرها را در آن‌جا جای داد پس زاد و ولد کردند تا این‌که زیاد شدند سپس سپاهی از آن‌ها درست کرد که او را محافظت می‌کردند و در این جنگل راههایی ایجاد کرد و هر کسی که می‌خواست به دروازه‌های شهر برسد راهی جز آن نداشت، پس هر کسی که اشتباه می‌کرد در آن جنگل گیر می‌افتاد و شیرها او را می‌خوردند و هنگامی که شیرها بر نیل وارد می‌شدند یک روز کامل آن‌جا می‌ماندند و هنگام شب از آن‌جا می‌رفتند؛ گفت: موسی وهارون روز ورود شیرها هم‌دیگر را ملاقات کردند و هنگامی که شیرها آن دو را دیدند گردن‌ها وسرهایشان را به سوی آن‌ها کشیدند و به آن دو خیره شدند، خدا در دلهای این شیرها ترس افکند، پس به سوی بیشه رفتند در حالی که هراسان و دوان بودند و هم‌دیگر را لگد مال می‌کردند تا این‌که

در بیشه پنهان شدند و درحالی که این شیرها رئیسانی داشتند که آن‌ها را اداره و حمایت و بر مردم مسلط می‌کردند. بنابراین ترسی که به این شیرها رسید روساء را از فرعون ترساند و نفهمیدند که از کجا ضربه خوردند. پس موسی و هارون در آن بیشه راه افتادند تا این‌که به دروازه بزرگ شهر که نزدیک‌ترین دروازه‌ها به کاخ فرعون بود که از آن ورود وخروج می‌کرد، رسیدند و آن شب دوشنبه یک روز بعد از شروع ذی الحجه بود. پس هفت روز در آن‌جا ماندند؛ یکی از نگهبانان با آن دو صحبت کرد و مانع آن‌ها شد، و به آن دو گفت آیا می‌دانید این دروازه خانه کیست؟ موسی گفت: این دروازه و زمین و هر آن‌چه در آن‌هاست همگی برای خدای دو عالم است و اهل این زمین بنده اویند؛ آن مرد سخنی را که تا به حال مانند آن را نشنیده بود وگمان نمی‌کرد که کسی مانند او فصیح حرف بزند و وقتی آن‌چه را که باید می‌شنید، شنید به سوی فرماندهانش که بالاتر از او بودند رفت به آنان گفت: امروز سخنی شنیدم و دو مرد عجیب را دیدم که برایم عجیب‌تر و وحشتناک‌تر از کاری بود که در مورد شیران اتفاق افتاد و این دو با سحری بزرگ این کارها را انجام داده‌اند. پس داستان را به ایشان خبر داد و هنوز این سخنان در بینشان رد و بدل می‌شد که خبر به فرعون رسید.

السدی با اسناد خودش می‌گوید: موسی خانواده‌اش را به سوی مصر برد تا این‌که شب فرا رسید پس مادرش او را مهمان کرد در حالی که مادرش او را نمی‌شناخت و همانا در شبی برآن‌ها وارد شد که طفیشل (نوعی خورش) می‌خوردند؛ پس در گوشه ای از خانه سکنی گزید، وقتی هارون آمد و میهمانش را دید درباره او از مادرش پرسید؛ مادرش به او گفت که او مهمانی است، پس هارون او را دعوت کرد و با او غذا خورد و وقتی موسی نشست باهم حرف زدند و هارون از او سؤال کرد و گفت: تو

کیستی؟ گفت: من موسی هستم؛ بنابراین هر کدام از آن دو به سوی دیگری رفت و هم‌دیگر را در آغوش گرفتند و هنگامی که هم‌دیگر را شناختند موسی به او گفت: ای هارون با من به سوی فرعون بیا؛ چرا که خدای عزّوجل ما را به سوی او فرستاده است. هارون گفت: اطاعت می‌کنم، پس مادرشان برخاست و فریاد زد و گفت شما را به خدا که اگر به سوی فرعون بروید شما را می‌کشد. آن دو حرکت کردند و رفتند که امر خدا را انجام دهند، پس شبانه به سوی او حرکت کردند تا به در خانه فرعون آمدند وخواستند که بر او در حالی که شب بود وارد شوند پس در زدند؛ فرعون و دربانان ترسیدند و فرعون گفت: در این ساعت کیست که در خانه مرا می‌زند؟ دربانان به آنان نزدیک شدند و با آن دو صحبت کردند؛ موسی گفت: من رسول خدای دو جهان هستم پس به نزد فرعون آمدند و گفت: همانا این‌جا انسان مجنونی است که می‌پندارد او رسول و فرستاده خدای دو عالم است.

ابن یسار می‌گوید: زمانی که خدای سبحان موسی را مبعوث کرد و از آن‌جا خارج شد تا این‌که او و برادرش در مصر بر فرعون وارد شدند و بر در خانه‌اش ایستادند و اجازه ورود خواستند در حالی که می‌گفتند: ما رسولان خدای دو عالم هستیم پس به ما اجازه ورود بدهید؛ پس دو سال بر در خانه‌اش صبر کردند و از صبح تا شام آن‌جا بودند. فرعون این را نمی‌دانست و کسی جرأت این را نداشت که در مورد آن دو صحبتی بکند تا این که دلقکی که برای او بازی می‌کرد و او را می‌خنداند پیش او رفت وبه او گفت: ای پادشاه بر در خانه‌ات مردی است که چیز عجیبی می‌گوید و می‌پندارد که خدایی غیر از تو دارد. گفت: بر در خانه من؟! او را داخل کنید. پس موسی و هارون علیه السلام بر فرعون داخل شدند. گفته‌اند: هنگامی که فرعون به موسی و هارون اجازه داد که بر او وارد

شوند و موسی نزد او ایستاد موسی این دعا را کرد: «هیچ خدایی جز خدای صبور بخشنده نیست، هیچ خدایی جز خدای بلند مرتبه بزرگ نیست، منزه است خدای آسمان‌ها و زمین آسمان هفت طبقه و آن‌چه که در درون و بین آن‌هاست برای اوست و او خدای عرش بزرگ است و سلام بر فرستادگان او و سپاس خدای دو عالم را، ومن شر او را به وسیله تو به خودش بر می‌گردانم و از شر او به تو پناه می‌آورم وعلیه او از تو کمک می‌گیرم، پس با هر آن‌چه تو می‌خواهی مرا کفایت کن». می‌گویند: هر آن‌چه که از ترس در قلب موسی بود با این دعا به امنیت وآرامش تبدیل شد. ونیز در حالی که ترسیده است این دعا را بخواند خدا خوف او را به آرامش تبدیل می‌کند و ناراحتی‌اش را تسلی می‌دهد و جان دادنش را بر او آسان می‌کند. فرعون به موسی گفت: تو کی هستی؟! گفت: من فرستاده خدای دو عالم هستم. فرعون در درنگ کرد سپس او را شناخت و به اوگفت « قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ» {فرعون] گفت آیا تو را از کودکی خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی}. « وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» {و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی}. معنای آن این است: زمانی به این دین من را که الان آن را قبول نداری، اعتقاد داشتی. موسی گفت: « فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» {گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم}. یعنی از خطاکاران؛ و آن قتل را به عمد انجام ندادم « فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا» {و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید}. یعنی نبوت رابه من بخشید و « وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ» {و مرا از پیامبران قرار داد}. سپس موسی آمد وآن‌چه را که می‌گفت انکار می‌کرد « وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَی أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ» {و [آیا] این‌که فرزندان

اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی}. یعنی آنان را بنده خود کرده ای و فرزندانشان را از آنان می‌گیری وهرکه را بخواهی به بردگی می‌گیری؛ یعنی آن کار مرا نزد تو بکشاند؛ فرعون گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ *قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَینَهُمَا إن كُنتُم مُّوقِنِینَ» {و پروردگار جهانیان چیست*گفت پروردگار آسمآن‌ها و زمین و آن‌چه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید}. فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید؟ به هدف انکار آن‌چه موسی گفت. موسی گفت: «رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِینَ» {پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما}. فرعون گفت: « إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیكُمْ لَمَجْنُونٌ» {واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است} یعنی وقتی می‌پندارد شما خدای دیگری غیر از من دارید این سخن درست نیست. موسی گفت: « رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَینَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ» {پروردگار خاور و باختر و آن‌چه میان آن دو است اگر تعقل کنید}. فرعون به موسی گفت: « لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیرِی لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ» {اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت}. « قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَیءٍ مُّبِینٍ» {اگر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم}. که با آن صدق و درستی من و دروغ تو وحقیقت من وباطل بودن تو مشخص شود. فرعون گفت: « فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ». {اگر راست می‌گویی آن را بیاور}. « فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِی ثُعْبَانٌ مُّبِینٌ » {پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد}. که دهانش باز بود در حالی که دو طرف خوان - قصر - فرعون را در بر گرفت که فک پایینش را بر زمین و فک بالایی را بر حصار قصر قرار داد تا آن‌جا که بعضی از افراد خارج قصر سر او را دیدند؛ سپس به سوی فرعون رفت تا او را بگیرد. پس مردم او را دور کردند و فرعون از او ترسید

و از جایگاهش پایین پرید و در آن فرعون روز شکمش چهل بار به کار افتاد - خودش را خراب کرد - در حالی که گمان می‌کردند که او حتی دچار سرفه و سردرد نمی‌شود و او مانند دیگر مردمان، دچار آفت - تغوّط - نمی‌شود در حالی که قبلا هر چهل روز یک بار دستشویی می‌رفت و بیشتر موز می‌خورد تا مدفوعی نداشته باشد و نیازی به کار افتادن شکمش نباشد و این چیزها باعث شده بود که برایش زینت داده شود - توهم کند - و آن ادعاها را بکند چرا که او در میان مردم بی‌نظیر بود. گفته‌اند: پس برای چه وقتی مار به سوی او رفت فریاد زد: ای موسی تو را به خدا وحرمت شیری که خوردی او را بگیر و از من دورش کن؟ چون که من به تو ایمان می‌آورم و بنی اسرائیل را با تو می‌فرستم؟؟ بنابراین موسی آن را گرفت ودوباره مثل قبل عصا شد سپس دستش را از گریبانش در آورد و آن را خارج کرد درحالی که مثل برف سفید بود و مانند خورشید نور داشت. فرعون به او گفت: این دست توست؟ وقتی فرعون این را گفت موسی آن را داخل گریبانش برد و بار دیگر آن را در آورد نورش در آسمان پخش شد و چشم‌ها را می‌زد و اطرافش را نورانی و روشن می‌کرد و این نور در خانه‌ها وارد می‌شد و از پنجره از پشت حجاب وپرده دیده می‌شد. پس فرعون نتوانست به آن نگاه کند، سپس موسی آن را به گریبانش برگرداند و دوباره آن را بیرون آورد و این بار به شکل اولش در آمده بود. گفته‌اند: فرعون تصمیم گرفت به موسی ایمان بیاورد؛ ولی هامان به سوی او رفت و مقابلش نشست و به او گفت: در حالی که تو خدایی هستی که پرستیده می‌شوی می‌خواهی تابع بنده ای شوی؟؟! پس فرعون به موسی گفت: از امروز تا فردا به من مهلت بده. خدای تعالی به موسی وحی کرد: به فرعون بگو اگر تو به خدای یکتا ایمان بیاوری تو را در ملک و پادشاهیت جاویدان می‌کنم و جوانی و

شادابی را به تو باز می‌گردانم؛ پس فرعون مهلت خواست. وقتی روز بعد هامان بر فرعون وارد شد و فرعون آن‌چه را که موسی از طرف خدا به او وعده داده بود خبرداد. هامان به او گفت: به خدا قسم این معادل یک روز عبادت آن‌ها برای تو نیست و بادی در بینی اوانداخت. سپس هامان گفت: من تورا جوان می‌کنم. پس رنگ آورد و او را خضاب کرد. وقتی موسی بر او وارد شد و او را در آن حالت دید ترسید؛ پس خدای تعالی به او وحی کرد آن‌چه که دیدی تو را نترساند چرا که طولی نمی‌کشد که به حالت اولش باز می‌گردد.

در بعضی از روایات آمده است که موسی و هارون وقتی از نزد فرعون برمی گشتند بارانی در راه آنان را گرفت بنابراین نزد پیرزنی از اقوام مادرشان آمدند. فرعون در پی آن دو کسانی فرستاد و هنگامی که شب آنان را در برگرفت در خانه آن پیرزن خوابیدند و آنان‌که در پی آن‌ها آمده بودند در خانه پیرزن آمدند و پیرزن بیدار بود. پس وقتی وجود آن‌ها را حس کرد بر جان آن دو ترسید. پس عصا از شکاف در خارج شد و پیرزن نگاه می‌کرد. پس عصا با آن‌ها مبارزه کرد تا این‌که هفت تن از آنان را کشت و سپس برگشت و داخل خانه شد، و وقتی موسی و هارون بیدار شدند قضیه آنان‌که در پی آمده بودند و مبارزه عصا را برای آنان تعریف کرد. پس آن پیرزن به آن دو ایمان آورد وآن‌ها را تصدیق کرد.

پس موسی از این فکر آزاد شده و عصا راانداخت و عصایش تبدیل به ماری بزرگ شد که بزرگ‌ترین مار ممکن بود، سیاه و تیره بود و چهار پای کوتاه و کلفت وپهن داشت و از کشتی بزرگ‌تر وطولانی‌تر بود و دمی داشت که بر روی آن می‌ایستاد وسر وگردن و شانه‌هایش بالاتر از

دیوارهای شهر بود. اگر دمش به چیزی می‌خورد آن را از بین می‌برد و با پاهایش صخره‌ها وسنگ‌های سخت را می‌شکست و همه چیز را آرد می‌کرد؛ در دیوار خانه‌ها آتش می‌افروخت و دو چشم داشت که از آتش، شعله ور بودند و از سوراخ‌های دماغش بادهای گرم بیرون می‌آمد و بر روی فرق سرش موهایی مانند نیزه بود و دو شاخه می‌شد و دهانی داشت که‌اندازه این دهان دوازده ذراع بود و در آن دندان‌های نیش و اسیا بود و دارای صداهای مختلفی از جانب دهان و پوستش بود پس بر آن‌چه که ساحران از طناب‌ها و عصاهایشان مار ساخته بودند در جلوی چشم مردم و فرعون نمایان شد؛ می‌دوید و آن‌ها را میانداخت و یکی یکی می‌بلعید تا این‌که در دشت از آن‌چه ساحران ساخته بودند نه کم و نه زیاد، چیزی نماند و مردم با ناراحتی وحالتی منقلب فرار کردند، پس ازدحام کردند و بر هم‌دیگر فشار آوردند و بعضی از آن‌ها زیر دست وپا له شدند تا این‌که در آن ازدحام بیست وپنج هزار نفر از مردم زیر دست وپا له شدند. فرعون شکست بسیار سنگینی خورده در حالی که ترسیده بود و هیچ دل وجرأتی نداشت و دیوانه شده بود ودر آن روز چهار صد بار شکمش به کار افتاد. سپس بعد از آن‌چهل بار در روز و شب ادامه داشت تا این‌که هلاک شد. پس هنگامی که مردم فرار کردند و ساحران آن‌چه را که باید می‌دیدند؛ دیدند گفتند: اگر سحر وجادو بود بر ما غلبه نمی‌یافت و امرش بر ما پوشیده نمی‌ماند و اگر سحر بود پس طناب‌ها و عصاهایمان کجاست؟ پس سجده کنان بر زمین افتادند وگفتند: « قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ*رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»{گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم*پروردگار موسی و هارون}. ودر میان آنان هفتاد و دو شیخ بودند که کمرشان از پیری خمیده شده بود و عالمان سحر و جادو بودند و رئیس این جماعت چهار نفر بودند: سابور، عادور، حطحط و مصفا؛ و

اینان همان‌هایی هستند که وقتی قدرت خدای منزه را دیدند ایمان آوردند وسپس کل ساحران ایمان اوردند؛ پس وقتی فرعون آن‌ها را دید تاسف خورد و بردبارانه به آن‌ها گفت: قبل از این‌که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ او بزرگ‌تر شما بوده که به شما سحر را یاد داده بنابراین دست‌ها و پاهایتان را برخلاف هم قطع می‌کنم و شما را بر تنه نخل به صلیب می‌کشم تا بفهمید که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر وپایدارتر است! گفتند: «لَن نُّؤْثِرَکَ عَلَى مَا جَاءنَا مِنَ الْبَینَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ» {هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن‌کس که ما را پدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می‌خواهی بکن}. تا این‌جای سخن خدای تعالی «والله خیر وأبقى». {و خدا بهتر و پایدارتر است}، پس دست‌ها وپاهایشان را برخلاف هم قطع کرد و آن‌ها را بر تنه نخل به صلیب کشید و او اولین کسی است که این کار را کرد. ساحران صبح کافر بودند و شب جزء شهدا شده بودند و فرعون شکست خورده و ناخوش برگشت. سپس ایمان نیاورد و هم‌چنان بر کفرش باقی ماند و آن را ادامه داد پس خدای تعالی هم‌چنان آیاتش را نازل می‌کرد وسال‌ها طول کشید تا این‌که آن‌ها را هلاک کرد و موسی به سوی قومش برگشت در حالی که عصا به صورت مار او را دنبال می‌کرد و اطرافش دم می‌جنباند و مانند سگ که به صاحبش نزدیک می‌شود به موسی نزدیک می‌شد و مردم به آن‌ها نگاه می‌کردند و گروه گروه شده و به هم فشار می‌آوردند تا این‌که موسی وارد خیمه‌های بنی اسرائیل شد و سر مار را گرفت و در این هنگام عصا به حالت اولش در آمد. خداوند کار فرعون را بر او متفرق و پراکنده گرداند و راهی برای از بین بردن موسی نیافت؛ پس موسی در شهرش تنها ماند

و به قومش پیوست؛ و جمع شدند و بسیج شدند تا این‌که پیروز وغالب شدند.

ابن جریح می‌گوید: فرعون یک میلیون و پانصد هزار فرمانده سیاه پوست و توانا را به تعقیب موسی فرستاد که با هر کدام از این فرماندهان هزار نفر بود. پس فرعون پشت سر آن‌ها در میان تعداد زیادی خارج شد که حدود صد هزار مرد که هر کدام از آن‌ها سوار اسبی سیاه بود پس در سپاه فرعون صد هزار اسب سیاه بود و آن هنگامی بود که خورشید طلوع کرد و درخشید همان‌طور که خدای تعالی می‌فرماید: « فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» {پس هنگام برآمدن آفتاب آن‌ها را تعقیب کردند}. پس هنگامی که جمعیت دیده شدند و بنی اسرائیل غبار سپاه فرعون را دیدند گفتند: ای موسی کجاست آن وعده پیروزی که به ما دادی؟ دریا جلوی ماست که اگر داخلش شویم غرق می‌شویم و فرعون پشت سر ماست که اگر به ما برسد ما را می‌کشد و ما در هر دو صورت، قبل از این که تو بیایی و بعد از آمدنت، آزار داده شده‌ایم. موسی گفت: از خدا طلب کمک کنید و صبر کنید که زمین برای خداست و برای هر کدام از بندگانش که بخوهد آن را به جا می‌گذارد و عاقبت نیک از آن متقیان است و فرمود: امید است که خدا دشمنانتان را هلاک کند و شما را در زمین باقی گذارد پس نگاه می‌کند که چگونه عمل می‌کنید.

عیاشی: از زُراره، از امام باقر علیه السلام و حُمران از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ علَيكُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل کردند: که ایشان

فرمودند: فضل خداوند، رسولش است و رحمتش، ولایت ائمه علیهم السلام.

«و ظهرت الحمرة فی السّماء ثلاثا، فیها أعمدة کأعمدة اللّجین تتلألأ نورا».

«سه روز سرخی در آسمان پدید آید که در میان آن ستونهائی چون ستونهای نقره که از خود نور می‌دهد خواهد درخشید».

«إذا رأیتم نارا فی المشرق ثلاثة أیام أو سبعة، فتوقّعوا فرج آل محمّد إن شاء اللّه».

«هنگامی که سه یا هفت روز آتش در مشرق دیدید منتظر فرج آل محمّد (ص) باشید، انشاء اللّه».

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«إذا رأیتم علامة فی السّماء، نارا عظیمة من قبل المشرق تطلع لیالی، فعندها فرج النّاس، و هی قدّام القائم بقلیل».

«هنگامی که نشانه ای بزرگ در آسمان دیده شود و آن آتش عظیمی است که از سوی مشرق زمین پدید آید و شبهائی بدرخشد، فرج مردم در آن زمان است که این نشانه در پیشقدم ظهور قائم (عج) و به فاصله ای‌اندک می‌باشد».

«عمود نار يطلع من قبل المشرق فی السّماء، يراها أهل الأرض، فمن أدرک ذلک فليعدّ لأهله طعام سنة!».

«عمودی از آتش در طرف مشرق در آسمان پديد می‌آيد که هممردم روی زمين آنرا می‌بينند، هرکس آن زمان را درک کند برای خانواده‌اش موادّ غذائی يکساله را تأمين کند».

امام حسين (ع) می‌فرمايد:

«إذا رأيتم نارا فی المشرق ثلاثة أيام أو سبعة، فتوقّعوا فرج آل محمّد إن شاء اللّه».

«هنگامی که سه يا هفت روز آتش در مشرق ديديد منتظر فرج آل محمّد (ص) باشيد، انشاء اللّه».

محمد بن عيسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصير روايت می‌کند که از امام محمد باقر عليه السلام درباره بادهای شمال، جنوب، صبا و دبور سئوال کردم. امام فرمود: خداوند سربازانی به صورت باد دارد که از ميان افراد نافرمان، هر کس را که اراده کند به وسيله آن نابود می‌کند. هر کدام از اين بادها دارای فرشته ای است که برای اين کار مأمور شده است. هر گاه پروردگار اراده کند گروهی را به وسيله يکی از انواع عذاب شکنجه دهد، به فرشته مأمور باد مورد نظر وحی می‌فرستد. آن فرشته نيز به باد دستور می‌دهد. آن باد مانند شير خشمگين به جوش و خروش در می‌آيد. هر بادی نام مخصوصی دارد. مگر نشنيده ای که خداوند در قرآن کريم می‌فرمايد:

«كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيفَ كَانَ عَذَابِى ونُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلنَا عَليهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِى يومِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» [عاديان به تكذيب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها (ى من) * ما بر (سر) آنان در روز شومى به طور مداوم تندبادى توفنده فرستاديم] هم‌چنين در قرآن كريم «الرِّيحَ العَقِيمَ» [باد مهلك] و «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَليمٌ» [بادى است كه در آن عذابى پر درد (نهفته) است] نيز آمده است. پروردگار در آيه ديگرى فرموده است: «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ» [(ناگهان) گردبادى آتشين بر آن (باغ) زند] هم‌چنين از ساير بادهايى كه خداوند به وسيله آن افراد سركش و نافرمان را عذاب داده است. خداوند بادهاى لقاح دهنده و غيره آفريده است كه رحمت به شمار مى‌آيند و هر گاه اراده كند آن‌ها را به عنوان رحمت به ميان بندگانش مى‌فرستد. برخى از اين بادها ابرها را وادار به بارش مى‌كنند، گروهى نيز ابرها را ميان آسمان و زمين، به صورت معلق نگه مى‌دارند. برخى از بادها باعث افزايش تراكم ابرها و سپس بارش بارندگى مى‌شوند. خداوند نام برخى از اين بادها را در قرآن كريم آورده است. اما بايد دانست كه شمال، جنوب، صبا و دبور نام فرشتگانى است كه مأمور اين بادها هستند. هر گاه خداوند اراده كند تا باد شمال بوزد، به فرشته اى كه نامش شمال است دستور مى‌دهد. آن فرشته بر ركن شامى كعبه فرود مى‌آيد و با بال‌هايش بدان ضربه اى مى‌زند. باد شمال از آن‌جا به هرمكانى كه خداوند اراده كند منتقل مى‌شود و انتشار مى‌يابد. زمانى كه پروردگار اراده كند، باد جنوب وزيدن گيرد، به فرشته اى كه نامش جنوب است دستور مى‌دهد. آن فرشته بر ركن شامى كعبه فرود مى‌آيد و با بال‌هايش بدان ضربه اى مى‌زند و باد جنوب از آن‌جا به هر جا كه پروردگار اراده كند گسترش مى‌يابد. هر گاه خداوند اراده كند باد صبا شروع به وزيدن كند به فرشته اى به نام صبا دستور مى‌دهد.

آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش بدان ضربه ای می‌زند و باد جنوب از آن‌جا به هر جا که پروردگار اراده کند گسترش می‌یابد. زمانی که خداوند اراده کند باد دبور بوزد، به فرشته ای به همین نام دستور می‌دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش به آن ضربه ای می‌زند. در نتیجه باد دبور از آن‌جا به هر مکانی که پروردگار اراده کند منتقل خواهد شد. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مگر نشنیده ای که گفته می‌شود: باد شمال، باد جنوب، باد دبور، باد صبا؟ این بدان علت است که کلمه باد به فرشتگان مأمور آن بادها اضافه می‌شود.

علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر در حدیث ذوالقرنین که ذکر آن در سوره کهف گذشت، روایت می‌کند: در آخرالزمان و پیش از روز قیامت، آن سد منهدم می‌شود و یاجوج و ماجوج به دنیا می‌آیند و مردم را می‌خورند، و آیه «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ ينسِلُونَ» نیز بیانگر همین مطلب است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: در آخرالزمان یاجوج و ماجوج به دنیا می‌آیند و مردم را می‌خورند، و در مورد آن دو، در سوره کهف صحبت کردیم.

ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از جمیل بن دراج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت شیعیان ما را با وجود گناهان و عیب‌های

ایشان، روسفید و درخشان بر میانگیزانند و عیب‌هایشان را می‌پوشاند و مکان‌های گذر را برایشان آسان می‌سازد و سختی‌ها را از آنان می‌زداید و آنان را سوار بر شترانی از یاقوت می‌کند که افسارهایی از نور دارند و در بهشت با آن به گردش می‌پردازند و برایشان سفره‌هایی چیده می‌شود و پیوسته از آن میل می‌کنند؛ حال آن‌که دیگر مردم مشغول حسابرسی هستند، و آیه «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ *لَا یسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» بیانگر همین مطلب می‌باشد».

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو عبدالله امام جعفر بن محمد، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی منبرش به من فرمود: ای علی! همانا خداوند به تو دوستی مسکینان و ناتوانان را بخشیده است و تو از این که آنان را برادر خود برگزیدی راضی هستی و آنان نیز از این که تو را امام خود انتخاب نموده‌اند، خشنود می‌باشند. حال خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در مورد تو به راستی سخن گوید و وای به حال کسی که کینه‌ات را به دل بگیرد و بر تو دروغ ببندد. ای علی! تو عَلم هدایت این امت هستی؛ هرکس تو را دوست بدارد، رستگار می‌شود و هر کس کینه‌ات را به دل گیرد، نابود می‌گردد. ای علی! من شهر علمم و تو در آنی. آیا می‌توان جز از طریق در، وارد یک شهر شد؟ ای علی! تمامی دوستداران تو، توبه کار و پایدار می‌باشند و لباس‌هایی کهنه به تن دارند و اگر

سوگندی بر خداوند یاد کنند، خداوند آن را اجابت می‌کند. ای علی! برادرانت همگی پاک و مطهر و دانا هستند و به خاطر تو دوست می‌دارند و کینه به دل می‌گیرند. آن‌ها در نزد مردم حقیرند، اما جایگاهی والا در نزد خداوند دارند. ای علی! دوستدارانت در فردوس، همسایگان خداوند می‌باشند و به آن‌چه از پیش انجام داده‌اند، افسوس نمی‌خورند. ای علی! من دوست دوستانت و دشمن دشمنانت می‌باشم. ای علی! هرکس که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و هر کس که تو را ناپسند بدارد، مرا ناپسند داشته است. ای علی! برادرانت لبانی خشک دارند که رهبانیت را از چهره‌هایشان در می‌یابی. ای علی! برادرانت در سه موضع خوشحال می‌باشند: هنگام خارج شدن روح از جسمشان، که من و تو شاهد آن خواهیم بود، و هنگام بازخواست در قبر و هنگام حادثه عظیم و بزرگ (قیامت) و هنگام عبور از پل صراط که در مورد ایمان انسان‌ها از آنان سئوال می‌شود، اما آنان (دشمنانت) نمی‌توانند جوابی بدهند. ای علی! جنگ با تو به سان جنگ با من است و دوستی و صلح با تو به مانند دوستی با من می‌باشد، و جنگ با من جنگ با خدا و دوستی من نیز دوستی با خدا است. پس هر کس با تو صلح پیشه کند، گویی با من مسالمت نموده و هر کس با من با مسالمت برخورد کند، گویی با خداوند، این رفتار را کرده است. ای علی! به برادرانت مژده بده که خداوند از آنان خشنود شده است؛ چرا که تو را رهبر آنان برگزیده و آنان تو را ولی خود انتخاب نموده‌اند. ای علی! تو امیر مؤمنان و سرآمد خوش سیمایان عزیز و شریفی. ای علی! شیعیانت برگزیدگان مننند و اگر تو و شیعیانت نبودید، دینی برای خداوند تبارک و تعالی برقرار نمی‌گشت و اگر افرادی از شما بر روی زمین نمی‌بودند، آسمان، بارانی فرو نمی‌ریخت. ای علی! برای تو گنجی است در بهشت و تو ذو القرنین

بهشت هستی و شیعیان تو با عنوان حزب خداوند شناخته می‌شوند. ای علی! تو و شیعیانت بر اساس عدل رفتار می‌کنید و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش می‌باشید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می‌شود (و از قبر بیرون می‌آیم) و تو در آن لحظه همراه من خواهی بود، و بعد از آن، دیگران از قبر بیرون می‌آیند. ای علی! تو و شیعیانت بر حوض، هر که را که بخواهید می‌نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، از آن محروم می‌کنید و شمایان در روز ترس بزرگ، در زیر سایه عرش خدای رحمان خواهید بود؛ مردم هراسان واندوهگین می‌گردند و شما هیچ دلهره واندوهی ندارید، و این آیه در مورد شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُوْلَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» و این آیه: «لَا يحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يوْمُكُمُ الَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در آن‌جایگاه مورد درخواست دیگران واقع می‌شوید و در بهشت‌ها از نعمت برخوردار می‌گردید. ای علی! همانا فرشتگان و نگهبانان بهشت مشتاق دیدار شما هستند و حمل کنندگان عرش و فرشتگان مقرب به شکلی خصوصی برایتان دعا می‌کنند و از خداوند برای دوستدارانتان درخواست بخشش می‌نمایند و با آمدن فردی از شما نزد آنان خوشحال می‌گردند، همان‌طور که خانواده یک فرد با بازگشتن او بعد از مدت زمانی طولانی خوشحال می‌شوند. ای علی! کارهای شیعیانت در هر جمعه بر من عرضه می‌شود، و من نیز با کارهای نیکویی که از آن‌ها به من می‌رسد، خوشحال می‌شوم. ای علی! یاد تو در تورات و انجیل می‌باشد و از شیعیانت، قبل از این که به دنیا بیایند، به نیکی یاد شده است. حال با وجود علمت از تورات و انجیل و با وجود آگاهی ای که خداوند در شناخت کتاب‌های آسمانی به تو داده، از اهل انجیل و اهل کتاب در مورد «الیا» بپرس تا تو را از او باخبر سازند.

همانا معتقدان به انجیل، الیا را گرامی می‌دارند و حال آن‌که او و شیعیان او را نمی‌شناسند و از آنان تنها بر اساس آن‌چه در کتاب‌هایشان خوانده‌اند، آگاهی دارند. ای علی! همانا یاد یاران تو در آسمان بزرگ‌تر و برتر از به نیکی یاد کردن زمینیان از آنان است، پس باید با آن خوشحال باشند و تلاششان را بیشتر کنند. ای علی! همانا روح شیعیانت در هنگام خواب و مرگ به آسمان می‌رود، و فرشتگان از سر شوق و به خاطر منزلت آنان در نزد خداوند عز و جل بدان می‌نگرند، همان‌طور که مردم به هلال ماه نگاه می‌کنند. ای علی! به یارانت که تو را می‌شناسند و از کارهایی که دشمنانتان انجام می‌دهند، اجتناب می‌ورزند، بگو که هیچ روز و شبی نیست که رحمت خداوند آنان را در برنگیرد، پس باید از پلیدی‌ها دوری کنند. ای علی! خداوند خشمگین می‌گردد نسبت به کسی که کینه آنان را به دل بگیرد و از آنان و تو تبری جوید و شما را به دیگری عوض کند و به دشمنتان متمایل شود و تو و شیعیانت را واگذارد و گمراهان را برای دوستی انتخاب نماید و دشمنی با تو و شیعیان تو را سر لوحه کار خود قرار دهد و اهل بیت تو صلوات الله علیهم اجمعین و دوستداران و یاری کنندگان و مریدان و کسانی را که جان و مالشان را در راهتان خرج کرده‌اند، ناپسند بدارد. ای علی! سلام مرا به آنان برسان؛ کسانی که من هیچ کدامشان را ندیده‌ام و آنان نیز مرا ندیده‌اند و می‌دانم که آنان برادران من خواهند بود و مشتاق دیدارشان خواهم بود. پس آن‌ها باید علم من را به کسانی که در قرن‌های بعد از من می‌آیند برسانند و باید به ریسمان الهی چنگ بزنند و بدان پناه برند و با سرسختی تلاش نمایند. چرا که ما آنان را از هدایت به گمراهی نمی‌کشانیم. و نیز به آنان بگو که خدای عز و جل از آنان راضی است و او در برابر فرشتگانش بدانان فخر می‌فروشد و در هر روز جمعه با رحمت

خویش بدانان می‌نگرد و به فرشتگان امر می‌کند که برایشان طلب آمرزش نمایند. ای علی! دست نکش از یاری کسانی که وقتی مطلع می‌شوند و می‌شنوند که من تو را دوست دارم، به خاطر دوستی من نسبت به تو، دوستدار تو می‌گردند و با آن، خود را به خداوند عز و جل نزدیک می‌گردانند و دوستی خالصشان را نثار تو می‌کنند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان ترجیح می‌دهند و راه تو را انتخاب می‌نمایند، حال آن‌که در راه ما دچار سختی‌های فراوانی می‌گردند و در این حال، جز از یاری رساندن به ما و فدا کردن جان در راه ما کاری انجام نمی‌دهند و این با وجود آزار و اذیت و سخنان ناروا و درد و رنجی است که در اثر انجام این کارها بدان گرفتار می‌گردند. بنابراین، نسبت به آن‌ها مهربان باش و به آنان خشنود باش، چرا که خداوند تبارک و تعالی با علم خود آنان را از میان همه مردم برگزیده است و آنان را از خاک ما آفریده است و راز ما را در سینه شان قرار داده و دل‌های آنان را به شناخت حق ما همراه کرده است. سینه‌هایشان را گشاده کرده و آنان را چنگ زنندگان به ریسمانمان قرار داده است و با وجود این که نعمت‌های دنیایی از آنان زائل می‌شود، حاضر نمی‌شوند دشمن ما را بر ما ترجیح دهند، و خداوند یاری شان کرده و آنان را به راه راست کشانده و آن‌ها به آن پناه برده‌اند. حال آن‌که دیگر مردم در گمراهی به سر می‌برند و در خواسته‌های خود پریشانند و از دیدن دلایل و حجت‌هایی که از نزد خداوند آمده است کورند، به طوری که در خشم خداوند، صبح را به شب و شب را به صبح می‌رسانند. اما شیعیان تو بر راه حق و راستی هستند و با دشمنانشان دوستی نمی‌کنند. نه دنیا از آنان است و نه آنان از دنیا. آنان چراغ‌های تاریکی‌اند، آن‌ها چراغ‌های تاریکی‌اند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن ابی شیبه روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که بی‌مقدمه فرمود: همانا هرگاه اراده کند که آفریدگانش را آشکار کند و آنان را برای انجام امری گریز ناپذیر، جمع نماید، به یک منادی دستور می‌دهد تا انسان‌ها و جنیان را در کمتر از یک چشم به هم زدن جمع کند. سپس به آسمان دنیا دستور می‌دهد که پایین بیاید و در پشت سر مردم قرار بگیرد. به آسمان دوم نیز که دو برابر آسمان اولی است و جلوی آن قرار دارد، فرمان می‌دهد که فرود آید. هنگامی که اهالی آسمان دنیا آن را می‌بینند، می‌گویند: پروردگار ما آمد. آن‌ها می‌گویند: او یعنی امرش می‌آید و خداوند به همین ترتیب همه آسمان‌ها را فرود می‌آورد و هر یک در پشت دیگری قرار می‌گیرد و هر کدام دو برابر آسمان بعدی می‌باشند. سپس امر خداوند در سایه‌هایی از ابر به همراه فرشتگان فرود می‌آید و در خصوص آن قضاوت می‌شود و همه کارها به خداوند باز می‌گردد. سپس خداوند به یک منادی امر می‌کند: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» [ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌توانید، از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی‌کنید].

راوی روایت می‌کند که ایشان شروع به گریه کردند تا این که ساکت شدند. سپس از ایشان پرسیدم: ای ابا جعفر! جانم به فدایت، در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان کجا قرار دارند؟ ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیانشان بر روی تپه‌هایی از مشک ناب، بر روی منبرهایی از نور قرار دارند و در این هنگام

مردم‌اندوهگین و مضطرب می‌گردند، اما آنان دچار هیچ‌اندوه و اضطرابی نمی‌شوند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يوْمَئِذٍ آمِنُونَ» [هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند] به خدا قسم منظور از حسنه در این آیه، ولایت علی علیه السلام می‌باشد. سپس ایشان ادامه دادند: «لَا يحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يوْمُكُمُ الَّذِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ».

ابن بابویه: پدرم که رحمت خدا بر او باد، برای من نقل کرد که: سعد بن عبد الله در حدیثی مرفوع از ابی بصیر، از ابی عبدالله، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام حدیثی طولانی روایت کرده است که مشابه آن‌چه حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام نقل کرد، می‌باشد و اختلاف‌اندکی با آن دارد. در این حدیث آمده است: ای علی! تو و شیعیانت برپاکنندگان عدالت و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می‌شود (و از قبر برمی خیزم) و تو نیز به همراه من خواهی بود. بعد از من و تو بقیه بندگان خدا از قبر برمی خیزند. ای علی! تو و شیعیانت بر روی حوض قرار می‌گیرید و هر که را که بخواهید می‌نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، محروم می‌کنید و شما در روز ترس و اضطراب بزرگ، در زیر سایه عرش، ایمن خواهید بود و مردم مضطرب واندوهگین می‌شوند و شما دچار هیچ اضطراب واندوهی نمی‌شوید. این آیه در مورد شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُوْلَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ *لَا يسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ *لَا يحْزُنُهُمُ

الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يوْمُكُمُ الَّذِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در موقف مورد درخواست قرار می‌گیرید (همه برای شفاعت به دنبال شما هستند) و در بهشت از نعمت برخوردار می‌گردید... و حدیث را تا آخر آن روایت می‌کند.

حسین بن سعید در کتاب زهد از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از زراره روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می‌فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن‌چه را که از دهان خویش خارج می‌کند، می‌نویسند و سپس آن را به دو فرشته ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می‌دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی‌های آن‌ها را ثبت می‌کنند و آن‌چه را که در قالب نیکی و بدی نمی‌گنجد، کنار می‌گذارند. اگر خدا بخواهد، در سوره (ق) روایت‌هایی در این زمینه بیان خواهیم داشت.

و در آخرین لحظات زندگی جمله ای فرمود که برخی از فرازهای آن در این رابطه می‌باشد، و آن این‌که:

«از برادرم جبرئیل پرسیدم:

-آیا بعد از من به این جهان فرود می‌آئی؟ گفت:

-آری، ده بار می‌آیم و گوهرهای زمین را با خود می‌برم. گفتم:

-چه چیزها را می‌بری؟ گفت:

-بار اوّل برکت را از زمین می‌برم.

-بار دوّم مرحمت را از دل بندگان می‌برم.

-بار سوّم حیا را از زنان می‌برم.

-بار چهارم عدالت را از حکمرانان می‌برم.

-بار پنجم محبّت را از دل مردمان می‌برم.

-بار ششم شکیبائی را از مستمندان می‌برم.

-بار هفتم سخاوت را از ثروتمندان می‌برم.

-بار هشتم دانش را از دانشمندان می‌برم.

-بار نهم قرآن را از دل قاریان می‌برم.

-بار دهم ایمان را از دل مؤمنان می‌برم».

هنگامی که در میان امّت اسلامی به تحلیل می‌پردازیم درمی یابیم که جبرئیل امین حدّاقل نه بار در این مدّت به زمین فرود آمده و برکت را از زمین، مرحمت را از دل بندگان، حیا را از چهربانوان، عدالت را از زمامداران، محبّت را از دل مردمان، شکیبائی را از مستمندان، دست ودل بازی را از ثروتمندان، دانش را از دانشمندان و نور قرآن را از دل قاریان گرفته و برده است، از واژه‌های مقدّسی چون صبر و عدل و محبّت و شفقت، چیزی جز نام آن‌ها، و از قرآن کریم چیزی جز نقش آن بر مصاحف و صوت آن بر زبان قاریان، آنهم با تجوید و ترتیل ناقص و احیانا با غنای حرام، چیزی نمانده است.

آن‌چه به نام ایمان در دل مؤمنان باقی مانده، اطمینان چندانی نیست که ایمان مستقرّ باشد و در سرازیری قبر به دردش بخورد، ممکن است

ایمان مستودع باشد و در یکی از تنگناها از دست برود و انسان با دست خالی به سوی حق تعالی بشتابد.

خصال: امام صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که به خاطر افزونی مال خرسند مباش و در هیچ حالتی یاد مرا فراموش مکن، زیرا که افزونی مال گناهان را از یاد می‌برد و فراموش کردن من قلب را با قساوت می‌کند.

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در وصیتی به علی علیه السلام فرمود: یا علی، سه چیز است که این امت توانایی آن را ندارند: همراهی با برادر دینی در مالش و انصاف دادن به مردم از خودش و یاد خدا در هر حالتی. و یاد خدا همان گفتن (سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر) نیست، بلکه این است که هر گاه به چیزی که بر او حرام است رسید، در آن‌جا از خدا بترسد و آن را رها کند.

امالی طوسی: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که خدای عز و جل فرمود: ای آدمی زاده! هنگام خشمت مرا به یاد آور، تا من هم در هنگام خشمم تو را به یاد آورم، و با آن‌ها که محوشان می‌کنم، محوت نکنم.

و حضرت علیه السلام فرمودند: چون در بازار رفتید ذکر خدا را بسیار بگوئید و چون مردم به خود مشغولند، شما به یاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: طاقت فرساترین أعمال در سه مورد است: انصاف دادن به مردم از خودت، تا به آن‌اندازه که، برای خود نپسندی جز آن‌که همانند آن را بر دیگران بپسندی، و هم دردی با برادرانت از ثروت خویش و یاد خدا بودن در هر حال، که آن هم فقط گفتن «سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر» نیست، بلکه چون فرمان خدای عزّ و جلّ در انجام کاری بود، بدان عمل نمایی، و هر گاه نهی خدای عزّ و جلّ درباره عملی وارد شد، آن را انجام ندهی.

محاسن: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که در میان اهل غفلت، خدا را یاد می‌کند مانند کسی است که در بین فرار کنندگان می‌جنگد و فرار نمی‌کند و کسی که در بین فرار کنندگان می‌جنگد، وارد بهشت می‌شود.

امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ قومی نیستند که بنشینند و ذکر خدا کنند، مگر این که ابلیس شیطانی را به سوی آنان می‌فرستد و او حدیث آنان را می‌بُرد و قطع می‌کند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدای سبحان می‌فرماید: وقتی بدانم که بنده‌ام غالبا اشتغال خاطر به من دارد، هوسش را در درخواست و مناجات قرار می‌دهم. وقتی چنین شد، اگر بنده‌ام خواست غافل شود بین او و غفلتش فاصله میاندازم. و دوستان واقعی من ایشان هستند و ایشان پهلوانان واقعی می‌باشند و کسانی هستند که اگر خواستم اهل زمین را هلاک نمایم عذاب را به خاطر این پهلوانان از مردم زمین برمی دارم.

حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با اصحابشان خارج شدند، فرمودند: در باغهای بهشت چرا کنید. پرسیدند: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! باغ‌های بهشتی کدام است؟ فرمود: مجالس ذکر باغ‌های بهشتی هستند. در صبح و شام ذکر خدای نمایید! هر کس دوست دارد که جایگاه خود را نزد خدا بداند، نگاه کند ببیند خدای تعالی چه جایگاهی نزد او دارد، زیرا خدای تعالی بنده را به جایگاهی می‌نشاند که بنده، خدای تعالی را نشانده است و بدانید که بهترین و پاک‌ترین اعمال شما نزد پادشاهتان و بالا برنده‌ترین اعمال به درجات بهشتی و بهترین چیزی که خورشید بر آن طلوع کرده است، ذکر خدای تعالی است، زیرا خدای تعالی از خود خبر داده است که من همنشین کسانی هستم که یادم کنند و فرمود: «فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ» مرا یاد کنید شما را به نعمت خود یاد کنم، و مرا به طاعت و عبادت یاد کنید شما را به نعمت خود یاد کنم و مرا به طاعت و عبادت یاد کنید، شما را به نعمت‌ها و احسان و رحمت و رضایت یاد کنم.

امالی صدوق: امام حسن علیه السلام فرمودند که چند تن از یهود خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند. اعلم آن‌ها چند سوال از حضرت پرسیدند از جمله: به من خبر ده از کلماتی که خدا برای ابراهیم برگزید چون خانه کعبه را ساخت؟ حضرت فرمودند: آن‌ها سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر بودند. پرسید: برای چه خانه کعبه را چهار گوش ساخت؟ حضرت فرمودند: برای همین چهار کلمه. پرسید: چرا نام آن را کعبه نهادند؟ حضرت فرمودند: چون وسط دنیا بود. گفت: به من خبرده از تفسیر سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر؟ حضرت فرمودند: خدا دانست که بنی آدم به خدا دروغ می‌بندند. فرمود سبحان اللّه برای بیزاری از آن‌چه می‌گویند. و اما گفتار او الحمد للّه برای آن است که می‌داند بندگان شکر نعمتش را ادا نکنند و خود را ستود پیش از آن‌که او را بستانید. آن اول کلام است و اگر آن نباشد، خدا نعمتی به کسی ندهد و گفته او لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ یگانه پرستی است و خدا عمل را نپذیرد جز به واسطه آن کلمه که کلمه تقوا است و خدا روز قیامت موازین را بدان سنگین کند. و اما گفته او و اللّه اکبر، برترین کلمات است و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا، یعنی چیزی بزرگ‌تر از من نیست، نماز جز بدان آغاز نشود به مقامی که نزد خدا دارد و آن نام اکرم او است. یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی. پاداش گوینده آن چیست؟ فرمود: چون بنده گوید سبحان اللّه، هر چه زیر عرش است با او تسبیح گوید و به گوینده آن ده برابر عطا شود و چون گوید الحمد للّه، خدا نعمت دنیا را پیوست با نعمت آخرت به او عطا کند و آن کلمه ای است که بهشتیان هنگام ورود بهشت گویند و هر کلامی در دنیا داشتند منقطع شود جز الحمد للّه. این است گفتار خدای عز و جل: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»}نیایش آنان در آن‌جا سبحانک اللّهم [خدایا! تو پاک و منزّهی] و درودشان در آن‌جا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که: الحمد لله رب العالمین [ستایش ویژه پروردگار جهانیان است].} و اما گفته لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ را بهشت پاداش است و این است معنای قول خدای

عز و جل «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ» {آیا پاداش احسان جز احسان است} می‌فرماید آیا پاداش لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ جز بهشت است؟ یهودی گفت: راست فرمودی ای محمد... تا پایان حدیث.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که خدا را هر روز سی بار تسبیح گوید، خدای تبارک و تعالی از او هفتاد نوع بلاء دفع کند که کمترش فقر است.

توحید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی خروسی دارد که پاهایش در زیر زمین هفتم و سرش در کنار عرش است و گردن خود را به زیر عرش خم می‌کند. و خداوند یکی از فرشتگان را چنان آفریده که پاهایش در زیر زمین هفتم است و به‌اندازه کشش زمین‌ها قد کشیده تا از آن‌ها سر برآورده و به افق آسمان رسیده و از آن نیز بالاتر رفته تا شاخش به عرش رسیده است و می‌گوید: «سبحانک ربی» یعنی پاک و منزه می‌شمارم تو را ای پروردگار من از آن‌چه لائق به شان تو نباشد. و آن خروس دارای دو بال است که وقتی آن‌ها را می‌گشاید، از مشرق و مغرب می‌گذرد. چون آخر شب فرا رسد،

بال‌هایش را می‌گشاید و به هم می‌زند و صدا به تسبیح بلند می‌کند و می‌گوید: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ الْقُدُّوسِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَی الْقَیومُ. چون پاسی از سحر فرا رسد باز بال گشاید و بال‌هایش از مشرق و مغرب بگذرد و بال زند و صدا به تسبیح بلند کند و گوید: سبحان اللّٰه العظیم، سبحان اللّٰه العزیز القهار، سبحان اللّٰه ذی العرش المجید، سبحان اللّٰه رب العرش الرفیع. وقتی چنین کند، خروس‌های زمین نیز تسبیح گویند، و هرگاه او بجنبد، خروس‌های زمین هم بجنبند و او را با تسبیح و تقدس خداوند پاسخ گویند. آن خروس پر سپیدی دارد که تا حال به آن سپیدی ندیده ام، و زیر آن پر سپید، پر سبزی دارد که تا حال به آن سبزی ندیده ام، و پیوسته مشتاق هستم که به پر آن خروس بنگرم.

ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کسی که بدون تعجّب لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، خداوند قادر سبحان از آن پرنده ای می‌آفریند که تا روز قیامت بر بالای سر آن شخص پر می‌زند و خدا را ذکر می‌کند و ثواب آن را برای او می‌فرستد.

احتجاج: ابن کواء از امیر الومین علیه السلام پرسید: یا امیر المؤمنین فاصله بین قدم‌های شما تا عرش خدا چقدر است؟ فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که یا ابن الکواء مادرت به مرگ تو بگرید. پسر کواء سؤالی بکن برای یاد گرفتن نه سؤال برای لجبازی و آزمایش کردن. از محل قدم من تا عرش پروردگارم به‌اندازه فاصله گفتن یک لا اله الا اللّٰه است از روی اخلاص. گفت: یا امیر المؤمنین! ثواب

کسی که بگوید لا اله الا اللّٰه چیست؟ فرمود: هر کس با اخلاص بگوید گناهانش پاک می‌شود، چنان‌که حرف سیاه از لوح سفید پاک می‌گردد. وقتی برای مرتبه دوم به اخلاص گفت لا اله الا اللّٰه، درهای آسمان و صفوف ملائکه را می‌شکافد، به طوری که ملائکه به یک‌دیگر می‌گویند اظهار خشوع کنید در مقابل عظمت خدا. برای مرتبه سوم که به اخلاص گفت لا اله الا اللّٰه، هیچ‌چیز مانع او نمی‌شود تا عرش خدا. پروردگار جلیل می‌فرماید: آرام گیر به عزت و جلالم سوگند می‌آمرزم گوینده تو را با هر چه کرده. بعد این آیه را خواند: «إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ» {کلمه طیب به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می‌دهد.} تا آخر حدیث.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: به مردگان خود لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ تلقین کنید، زیرا هر که آخر سخنش لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ باشد بهشت می‌رود.

ثواب الاعمال: جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس در هر روز پانزده مرتبه بگوید: «لا اله الّا اللَّه حقّا حقّا، لا اله الّا اللَّه ایمانا و تصدیقا، لا اله الّا اللَّه عبودیة و رقّا» خداوند با رحمت خود به او روی می‌آورد، و از او روی بر نمی‌تابد تا وارد بهشت شود.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در هر روز ده بار بگوید: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا

لم يتّخذ صاحبة و لا ولدا»، خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه می‌نویسد، و چهل و پنج هزار هزار گناه از او محو می‌کند، و چهل و پنج هزار ده درجه برای او بالا می‌برد، و در آن روز خود این اذکار حرز از شیطان و سلطان هستند و هیچ گناه کبیره ای او را احاطه نمی‌کند.

قرب الاسناد: از جمله حمدهایی که امام صادق علیه السلام می‌نمود این بود: «حمد برای خدا است به وسیله همه ستایش‌های او و بر تمام نعمت‌های او تا این که حمد منتهی شود به آن‌چه پروردگارم دوست دارد و بدان خشنود است.»

و امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم رضی اللّٰه عنه فرمود: پیامبری از پیامبران عرضه داشت: «حمد فراوان برای خداست، حمدی که پاکیزه و مبارک است، همان گونه که سزاوار کرامت ذات تو و عزت جلال توست»؛ پس خداوند به او وحی فرمود: بنده من! دو فرشته موکل اعمالت را مشغول نوشتن ثواب این حمد خود کردی و نیز آن‌کس را که دو فرشته تو را حفاظت می‌کند!

امالی شیخ طوسی: در وصیت امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری آمده: وقتی که خدای عز و جل بر یکی از شما نعمتی ارزانی دارد، باید حمد خدای عز و جل بگوید.

مکارم الاخلاق: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اولین کسانی به سوی بهشت دعوت می‌شوند، حمد کنندگان بسیار خداوند هستند، کسانی که خدا را در آسانی و سختی حمد می‌کنند.

ثواب الاعمال، امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود که آن حضرت فرمودند: کسی که شخصی یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا کسی را ببیند که آیینی غیر اسلام دارد و بگوید: «حمد خدایی راست که مرا از نظر دینی به اسلام و از نظر کتاب به قرآن و از نظر پیامبر به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و از نظر امام به علی علیه السلام و از نظر برادران به مؤمنان و از نظر قبله به کعبه بر تو برتری داد»، خدا بین آن مسلمان و آن غیر مسلمان را تا ابد در آتش جمع نمی‌کند.

و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی مبتلایی را دیدی بگو «حمد خدایی راست که مرا از آن‌چه تو را بدان مبتلا ساخت عافیت داد و مرا بر تو و بسیاری از کسانی که آفرید، برتری داد.»

توحید، معانی الاخبار: عمرو بن جمیع می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: در «اللّٰه اکبر» خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟ من عرض کردم: خدا از هر چیزی بزرگ‌تر است؛ فرمود: اصلا در برابر عظمت خدا چیزی وجود دارد که خدا از آن بزرگ‌تر باشد؟ عرض کردم: پس در «اللّٰه

اکبر» خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟ فرمود: خدا بزرگ‌تر از آن است که وصف گردد.

معانی الاخبار: مردی نزد امام صادق علیه السلام گفت: «اللّٰه اکبر»؛ حضرت پرسید: خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟ آن مرد گفت: از همه چیز! امام صادق علیه السلام فرمود: او را محدود کردی! مرد گفت: چه باید بگویم؟ فرمود: خدا بزرگ‌تر از آن است که وصف شود.

و از آن جمله حدیثی است که به روایت عایشه مروی است که به حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت که: یا رسول اللَّه! به من اسم عظیم و اعظم خدای تعالی را تعلیم نمای. پس آن حضرت به او فرمودند که وضو ساز، پس او نیز وضو ساخت. پس به او گفتند که این کلمات را بخوان تا آن‌که من این‌ها را بشنوم. پس عایشه نیز آن‌ها را خواند و این کلمات این است: خداوندا! به درستی که سؤال می‌کنم ترا به حقّ نام‌های تو که نیکویند همه آن‌ها آن‌چه می‌دانم از آن‌ها و آن‌چه نمی‌دانم و سؤال می‌کنم ترا به نام تو که بزرگ و بزرگ‌تر است و کبیر و اکبر است.

و از آن جمله روایتی است که به روایت ابن مسعود وارد شده که حضرت پیغمبر فرمودند: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم ترا به محل‌های بسته شدن عزّت از عرش تو و به منتهای رحمت از قرآن تو و به اسم تو که بزرگ‌تر است و به بزرگی تو که بلندتر است و به کلمه‌های تو که تمامند.

پس آن‌گاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: قسم به کسی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به راستی به پیغمبری فرستاد است که این را تجربه نمودم، پس چنان بود که آن حضرت فرمودند. و زید بن علی گفته که من نیز تجربه نمودم چنان بود که پدرم علی بن الحسین گفت. و عیسی بن زید گوید که من نیز تجربه نمودم چنین شد که آن را پدرم زید وصف نمود و احمد بن عیسی گفته که من نیز تجربه نمودم، پس چنان شد که مذکور گردید.

مکارم الأخلاق: حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: یک سال پس از هر نماز از خدا می‌خواستم که اسم اعظم به من آموزد. بامدادی که نماز صبح را خوانده بودم نشسته خوابم برد. مردی را برابرم ایستاده دیدم که می‌گفت: از خدا اسم اعظم خواسته ای؟ گفتم آری. گفت بگو: خداوندا! ترا مسألت می‌کنم باسم اللّٰه اللّٰه اللّٰه اللّٰه که جز او خدائی نیست و ربّ عرش عظیم است و به خدا قسم این دعا را برای هیچ‌چیز نخواندم جز آن‌که رستگار شدم.

پروردگارا، ای کسی که میان دو دریا مانع و حائلی قرار داد، ای دارای نیرو و سلطنت، ای دارای جایگاه بلند، چگونه بترسم در حالی که تو امید منی و چگونه مورد ستم واقع شوم با این که تکیه گاهم تویی. پس مرا با پوشش خودت از دشمنان بپوشان و شکیبایی خودت را بر من فرو ریز و با فرمان خودت مرا بر دشمنانم پیروز کن و با یاری‌ات مرا تأیید کن.

پناه به سوی توست و توسل به تو می‌شود. پس برای من راه نجات و گشایشی در کارم قرار ده، ای کفایت کننده‌ی ساکنان حرم از فیل سواران، و ای فرستاننده پرندگان ابابیل به سوی آن‌ها، که سنگ‌های سجیل را به سوی آن‌ها پرتاب کردند، هر کس را که با من دشمنی نماید خوار گردان. خدایا، از تو درمانی برای هر بیماری و پیروزی بر دشمنان و موفقیت به آن‌چه تو دوست می‌داری و خشنود می‌شوی درخواست می‌کنم. ای معبود هر که در آسمان‌ها و زمین است و هرچه میان آن هاست و هرچه در زیر زمین است، از تو بهبودی می‌طلبم و از تو بخشش می‌خواهم و به تو توکل می‌کنم. پس خداوند تو را از آن‌ها کفایت خواهد کرد و او شنوا و داناست.

امالی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: هر که ماه رمضان را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که پدر و مادرش را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که مرا نزدش نام برند و بر من صلوات نفرستد خدایش دور سازد.

امالی: امام علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در خطبه ای فرمود: شما به واسطه شهادتین وارد بهشت می‌شوید و به واسطه صلوات بر محمد، به رحمت پروردگار دست می‌یابید، پس بر محمد پیامبرتان صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان او بسیار درود بفرستید که خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان

آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شماها نماز بخواند و در نماز خود نام پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را نبرد، با این نماز به راهی جز راه بهشت می‌رود، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس که نامم نزدش برده شود و بر من صلوات نفرستد به دوزخ می‌رود، پس خدایش (از رحمت خود) دور کند..

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: چون شامگاه پنجشنبه و شب جمعه فرا می‌رسد، فرشتگان از آسمان نازل می‌شوند در حالی که با خود قلم‌هایی از طلا و صحیفه‌هایی از نقره دارند و آن‌ها شامگاه پنجشنبه و شب جمعه و نیز روز جمعه تا وقت غروب آفتاب، چیزی غیر از صلوات بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و اهل بیت او را نمی‌نویسند.

تفسیر امام حسن عسکری: بهترین اعمال مؤمنین، در هر مرتبه ای که هستند از زمین تا عرش خدا این است که صلوات بر محمّد و آل پاکش بفرستند و تقاضای رحمت و مغفرت برای شیعیان پرهیزگار آن‌ها نمایند و بر کسانی که آشکارا، از دشمنان آل محمد، پیروی می‌کنند و نیز بر منافقین نفرین و لعن کنند.

کشف الغمه: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس بگوید: خداوند، از جانب ما به محمد پاداشی عطا کند که لایق او باشد، نوشتن ثواب آن قدر زیاد است که هفتاد ملک را در هزار صبح، خسته می‌کند.

جامع الاخبار: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس یک مرتبه بر من درود بفرستد، خداوند ده مرتبه بر او درود می‌فرستد. و هرکس ده مرتبه بر من درود فرستد، خداوند صد مرتبه بر او درود می‌فرستد. و هرکس صد مرتبه بر من درود فرستد، خداوند هزار مرتبه بر او درود می‌فرستد. و هرکس هزار مرتبه بر من درود بفرستد، خداوند هرگز او را در آتش جهنم عذاب نمی‌کند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس در روز جمعه ده مرتبه بر من صلوات فرستد، خداوند گناهان هشتاد ساله‌اش را می‌بخشد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس یک مرتبه بر من صلوات فرستد، خداوند در روز قیامت، نوری بر بالای سرش و نوری درسمت راستش و نوری در سمت چپش و نوری در سمت بالایش و نوری زیر پایش و نوری در تمام اعضایش می‌آفریند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: هرکس بر تو درود فرستد، هفتاد هزار فرشته بر خود او درود می‌فرستند و

هرکسی که هفتاد هزار فرشته بر او دورد فرستند، از بهشتیان خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی چیزی به تو بیاموزم که خداوند به واسطه آن صورت تو را از آتش جهنم محافظت کند؟ گفتم: آری. فرمود: بعد از طلوع فجر، صد بار می‌گویی: اللهم صل علی محمد و آل محمد. خداوند به واسطه این صلوات صورت تو را از آتش جهنم دور نگه می‌دارد.

امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات فرستد، خداوند شصت حاجت او را برآورده می‌سازد که سی حاجت آن دنیوی و سی حاجت دیگر مربوط به آخرت است.

جمال الاسبوع: عبداللّٰه بن سنان گفت: با عده ای از یاران در نزد امام صادق علیه السلام بودیم و حضرت در آغاز سخن به ما گفت: چگونه بر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درود می‌فرستید؟ گفتیم می‌گوییم: خداوندا بر محمد و آل او درود بفرست. فرمود: گویا شما با این سخن به خداوند عز و جل امر می‌کنید که بر آن‌ها درود بفرستد. گفتم پس چگونه بگوییم؟ فرمود: بگویید: خداوندا، تو که قابض و باسط همه چیز هستی و خالق زمین و آسمان‌ها هستی، تو با ما عهدی بستی و ما به نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اعتراف کردیم و

ولایت علی بن ابی طالب را پذیرفتیم، پس شنیدیم و اطاعت کردیم. و ما را به نماز دستور دادی پس با آن عمل دانستیم که این حق است و از آن پیروی کردیم. خداوندا من به تو و محمد و علی و هشت حامل عرش و چهار فرشته خزانه دار علم تو گواهی می‌دهم که نمازهای واجب و مستحب و زکات و سخنان و اعمال نیک من به خاطر توست، پس ای خداوند از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود برسانی و مرا در نزد خود به آنان نزدیک کنی، همان‌طور که مرا به درود فرستادن بر او امر کردی. و تو را گواه می‌گیرم که من تسلیم امر او و اهل بیت او علیهم السلام گشته‌ام و در این راه تکبّر و نخوتی ندارم. پس با درودهای خود و درود فرشتگانت ما را پاکیزه گردآن‌که ما را به آن وعده داده ای: «هُوَ الَّذِی یصَلِّی عَلَیکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً تَحِیتُهُمْ یوْمَ یلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً»

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم: خداوند در توصیف ملائکه می‌فرماید: آن‌ها شب و روز تسبیح خدا را می‌گویند و هیچ خسته نمی‌شوند. و در جایی دیگر فرمود: همانا خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود بفرستید و در برابر دستوراتش کاملا تسلیم و فرمانبردار باشید، اکنون به من بفرمایید که فرشتگآن‌که بر پیامبر درود می‌فرستند چگونه خسته نمی‌شوند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آن زمآن‌که خداوند، محمد را آفرید، به فرشتگان دستور داد و فرمود: به مقداری که بر محمد درود می‌فرستید، از ذکر من کم کنید. پس کسی که در نماز

بگوید: صلی اللّٰه علی محمد، همانند این است که این اذکار را گفته باشد: سبحان اللّٰه و الحمد اللّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر.

ثواب الاعمال: وشّاء گوید: در کودکی در شب بیست و پنجم ذی قعده به همراه پدرم در ضیافت شامی در محضر امام رضا علیه السلام بودیم که فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی پسر مریم علیهما السلام در شب بیست و پنج ذی قعده زاده شدند و در این شب زمین از زیر کعبه گسترده شد. هم‌چنین خصلتی است که هیچ‌کس آن را ذکر نکرده است، کسی که این روز را روزه بگیرد مانند کسی است که شصت ماه را روزه گرفته است.

غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون شب جمعه فرا رسید، خداوند فرشتگان خود را به آسمان دنیا می‌فرستد و هنگام طلوع صبح، منبری از نور در جنب بیت المعمور برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام می‌گذارد و آن‌ها از آن بالا می‌روند. سپس خداوند امر می‌کند که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین پای منبر آن‌ها اجتماع می‌کنند و درهای آسمان گشوده می‌شود. آن‌گاه هنگام ظهر، پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: «پروردگارا! اکنون موقع وعده ای است که در کتاب خود وعده داده ای و آن این آیه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند

جانشین [خود] قرار داد} فرشتگان و پیغمبران نیز همین مطلب را می‌گویند.» سپس محمد و علی و حسن و حسین به سجده می‌افتند. آن‌گاه می‌گویند: «خدایا (بر بی‌دینان) غضب کن! زیرا حریمت هتک شده و برگزیدگانت کشته گشته و بندگان نیکوکارت خوار گردیده‌اند.» خداوند هم آن‌چه می‌خواهندمی کند و این وقت معلومی است.»

غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قائم را اسم می‌برند و می‌گویند: «ای فلان بن فلان!»

جوان رو بعلیّ کرد و گفت: تو این چنینی؟ فرمود: آری، هر آن‌چه نیازمندی بپرس گفت: من از تو سه پرسش می‌کنم و سه پرسش و یکی، فرمود: چرا نمیگوئی هفت پرسش می‌کنم؟ جوان گفت: نه ولی درباره سه چیز از تو می‌پرسم اگر پاسخ آن سه را درست دادی سه دیگر را از تو می‌پرسم و اگر پاسخ آن‌ها را نیز درست دادی یك پرسش دیگر می‌کنم و اگر سه پرسش نخستین را پاسخ نگفتی لب از سخن می‌بندم و هیچ پرسشی نخواهم کرد. علیّ علیه السّلام باو گفت: ای یهودی اگر پاسخت را درست و صحیح گفتم آیا تو قدرت تشخیص آن داری که بفهمی من درست گفته‌ام یا نادرست؟ عرض کرد: آری. علیّ علیه السّلام فرمود:

تو را بخدا اگر پرسش تو را درست پاسخ دادم حتما مسلمان خواهی شد و دست از یهودی بودن خواهی برداشت؟ گفت: خدا میان من و تو که اگر پاسخ مرا درست دادی حتما مسلمان شوم و یهودی بودن را رها کنم، فرمود: پس سؤال مورد نیازت را بکن، عرض کرد:

بگو بدانم نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد کدام سنگ است و نخستین درختی که از زمین روئید کدام است و نخستین چشمه ای که از زمین جوشید کدام است؟

فرمود: ای یهودی اما نخستین سنگ که بر روی زمین گذاشته شد یهودیان می‌گویند همان سنگی است که در بیت المقدس است و دروغ می‌گویند، بلکه نخستین سنگ، حجر الاسود است که از برای آدم از بهشت فرود آمد و آدم آن را بر رکن نهاد و مؤمنین دست بر آن می‌مالند تا عهد و پیمانی که با خدا دارند بعنوان وفای بر عهد تجدید کرده باشند. و امّا پرسش تو از نخستین درختی که بر روی زمین روئید یهود می‌گویند که درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درخت خرمای عجوه است که آدم آن را با نخل نر از بهشت آورد «» پس خرما اصلش از عجوه است.

و امّا چشمه، یهود می‌گویند که همان چشمه ای است که زیر سنگ بیت المقدس است دروغ می‌گویند بلکه نخستین چشمه سرچشمه آب حیات است که هر مرده ای در آن آب فرو برده شود زنده می‌شود و آن همان چشمه است که موسی ماهی شور خود را در کنار آن فراموش کرد و چون آن آب بماهی رسید زنده شد و راه دریا پیش گرفت موسی و جوانی که بهمراهش بود بدنبال آن رفتند تا بخضر رسیدند جوان گفت گواهی می‌دهم که راست گفتی و درست اینك کتابی نزد من است که از پدرانم بمن بارث رسیده است و این کتاب باملاء موسی است و دستخط هارون و همه این هفت چیز در آن نوشته شده است بخدا اگر باقیمانده هفت چیز را هم درست گفتی دین خودم را رها می‌کنم و از دین تو پیروی می‌کنم. علیّ علیه السّلام فرمود: بپرس.

گفت: بگو بدانم این امّت پس از پیامبرشان چند نفر پیشوا و رهبر دارند پیشوایانی که اگر کسی بخواهد آنان را زبون کند بر آنان زیانی نرسد؟ و بگو بدانم جایگاه محمّد در بهشت چه جایگاهی است؟ و چند نفر با محمّد هم درجه هستند؟

علیّ علیه السّلام فرمود: ای یهودی، این امّت دوازده امام رهبر دارد که همگی راهنمایند و رهبر و هر کس بخواهد آنان را زبون سازد هیچ زیانی بآنان نرسد و جایگاه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله در بهترین درجات بهشت عدن است و نزدیک‌ترین درجات به پیشگاه الهی و شریف‌ترین منازل است و امّا آن‌که با محمّد صلی اللّٰه علیه و آله همدرجه است همانا دوازده امامان رهبر می‌باشند.

یهودی گفت: باز گواهی می‌دهم که راست گفتی و درست، و اگر آن یك پرسش چنانچه میدانیم درخت خرما نر و ماده دارد و تا تلقیح انجام نگیرد درخت ماده بارور نمیشود، و در کمال الدین است که درخت خرما اصلش از عجوه است. را نیز مانند این شش سؤال درست گفتی همین الآن بدست تو مسلمان می‌شوم و یهودی بودن را رها می‌کنم. فرمودش: بپرس، گفت: بگو بدانم جانشین محمّد چقدر پس از او زنده می‌ماند و آیا خودش می‌میرد یا کشته می‌شود؟

فرمود: سی سال پس از او زنده می‌ماند و دست بمحاسن شریفش گرفت و با اشاره بسر مبارك‌اش فرمود این‌اش از این‌اش رنگین می‌شود جوان گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بجز خدای یکتا نیست و محمّد فرستاده خدا است و توئی جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در میان امّت هر کس از تو جلو بیفتد بدروغ است سپس از مجلس بیرون رفت.

(و خبر داد ما را ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سعيد او گفت: حديث كرد ما را حميد بن زياد از كتاب خود و من بر او قرائت نمودم او گفت: حديث كرد مرا جعفر بن اسماعيل منقرى «» از عبد الرّحمن بن ابى نجران و او از اسماعيل ابن علىّ بصرىّ «» و او از ابى ايوب مؤدّب كه به تربيت بعضى از فرزندان جعفر بن محمّد عليهما السّلام گماشته شده بود از پدرش) [او گفت] كه گفت:

چون رسول خدا «» از دنيا رفت مردى از فرزندان داود كه بر دين يهود بود بمدينه آمد ديد كوچه‌هاى مدينه خلوت است از بعض اهل مدينه پرسيد چه شده است؟ گفته شد رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله از دنيا رحلت فرموده است داودى

علّامه او را در قسم دوّم از خلاصه بعنوان جعفر بن اسماعيل مقرى ياد كرده و گفته است كه او كوفى است و حميد بن زياد و ابن رباح از او روايت مى‌كنند و ابن غضائرى گفته است: كه او غالى و دروغ گو بود و نجاشى عنوانش كرده و گويد او را كتابى است بنام:

(النوادر) و رشته خود را باو ذكر كرده و آن‌جا (منقرى) است.

شايد او همان ابو علىّ و يا ابو عبد اللَّه بصرىّ باشد كه در جامع الرّواة عنوان شده است و در بعضى از نسخه‌ها علىّ بن اسماعيل است و ظاهرا او ابو الحسن مى‌ثمىّ باشد كه كتابى در امامت دارد و او نخستين كسى است كه درباره امامت طبق مذهب اماميه سخن گفته است. اين خبر مقطوع است و سندى بمعصوم ندارد.

گفت: هان که امروز همان کسی که در کتاب ما بود از دنیا رفته است [هان که او بروزی که در کتاب ما بود از دنیا رفته است] سپس گفت: مردم کجایند؟ گفته شد در مسجد.

بمسجد آمد دید ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرّحمن بن عوف و ابو عبیده جرّاح و مردم مسجد را پر کرده‌اند گفت: مرا راه دهید تا بمسجد در آیم و مرا بجانشین پیغمبرتان برسانید، او را بابی بکر رساندند باو گفت: من از فرزندان داودم و بر دین یهود آمده‌ام که چهار حرف بپرسم اگر خبر از آن‌ها دادی اسلام خواهم آورد او را گفتنداندکی منتظر باش.

آن‌گاه امیر المؤمنین از یکی از درهای مسجد تشریف آورد او را گفتند: بنزد این جوان برو، برخاست و بخدمتش آمد همین که به نزدش رسید عرض کرد: تو علیّ بن ابی طالبی؟ علیّ علیه السّلام فرمود: تو فلان فرزند فلان فرزند داودی؟

عرض کرد: آری. پس علیّ علیه السّلام دست او را گرفت و بنزد ابی بکرش آورد، یهودی بآن حضرت عرض کرد: من از اینان چهار حرف برسیدم مرا بتو راهنمائی کردند که از تو بپرسم. فرمود: بپرس. گفت: شبی که پیغمبر شما بمعراج رفت و از نزد پروردگارش باز گشت نخستین حرفی که خدا با او آن سخن گفت چه بود؟

و آن فرشته ای که از پیغمبرتان جلوگیری کرد و بر او سلام نکرد کدام فرشته بود؟

و آن‌چهار نفری که مالك طبق آتش را از روی آنان برداشت و با پیغمبر شما سخن گفتند کیانند؟ و بگو بدانم که منبر پیغمبر شما در کجای بهشت است؟

علیّ علیه السّلام فرمود: نخستین سخنی که خداوند با پیغمبر ما گفت آن بود که فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیهِ مِنْ رَبِّهِ (رسول بر آن‌چه از طرف پروردگارش باو فرود آمده بود ایمان آورد، البقره: گفت: مقصودم این نبود. فرمود: پس فرمایش رسول خدا: وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ (مؤمنان نیز همگی ایمان بخدا آوردند).

گفت: این نیز نخواستم. فرمود: بگذار این کار پوشیده بماند گفت باید بگوئی مگر تو همو نیستی؟ فرمود: اکنون که دست بردار نیستی، پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن‌گاه که از نزد پروردگارش باز گشت و حجابها برای او برداشته می‌شد پیش از آن‌که بجایگاه جبرئیل برسد فرشته ای آوازش داد که ای احمد. فرمود:

بلی. عرض کرد: خدا تو را سلام می‌رساند و تو را می‌فرماید: بسیدی که ولیّ است از ما سلام برسان. رسول خدا فرمود: سیدی که ولیّ باشد کیست؟ فرشته گفت: علیّ ابن ابی طالب است.

یهودی گفت: بخدا راست گفتی و من همین را در کتاب پدرم دیده‌ام. پس علیّ علیه السّلام فرمود: امّا فرشته ای که از رسول خدا جلوگیری کرد ملك الموت بود که از نزد ستمگری از اهل دنیا می‌آمد که سخن بزرگی بر زبان رانده بود و خدا را خشمناك ساخته بود از این جهت ملك الموت رسول خدا را نشناخته جلوگیری کرد جبرئیل گفت: ای ملك الموت این رسول خدا احمد است که حبیب خدا است صلی اللَّه علیه و آله ملك الموت باز گشت و خود را برسول اللَّه چسباند و پوزش طلبید و عرض کرد: یا رسول اللَّه من نزد پادشاه ستمگری رفته بودم که سخن بزرگی بر زبان آورده بود و من غضبناك شده بودم و شما را نشناختم. رسول خدا عذرش را پذیرفت.

و امّا آن‌چهار نفری که مالك سرپوشی از آتش را از روی آنان برداشت، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر مالك گذر کرد و مالك از روزی که خدایش آفریده است نخندیده جبرئیل او را گفت: ای مالك این، پیامبر رحمت: محمّد است مالك لبخندی بر روی پیغمبر زد و بجز او بروی هیچ کس لبخند نزده است رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جبرئیل را گفت دستور بده که مالك طبقی از آتش را بردارد مالك طبق برداشت قابیل و نمرود و فرعون و هامان بودند گفتند ای محمّد از پروردگارت بخواه که ما را بدار دنیا باز گرداند تا کار شایسته انجام دهیم که جبرئیل خشمگین شد

کمال الدین: حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت. شیعیان را چنان می‌بینم که برای پیدا کردن او دشت و دمن را زیر پا گذارند و او را پیدا نکنند! بدانید آن‌ها که در غیبت وی در دین خود ثابت بمانند و از طول مدت غیبتش سنگدل نشوند، روز قیامت با من خواهند بود.» آن‌گاه فرمود: «چون قائم ما ظهور کند، بیعت هیچ‌کس در گردن وی نیست. از این رو ولادتش پوشیده خواهد ماند و خودش از نظرها پنهان می‌شود.»

ارشاد: از مسعدة بن صدقه روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السّلام در کوفه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «من سرور پیران هستم و سنتی از ایوب در من است. به زودی خداوند کسان مرا با گذشت زمان و تغییر اوضاع روزگار، مانند اولاد یعقوب گرد آورد و آن در

زمانی است که روزگار طولانی گردد و بگویید: «او گم شده یا مرده است!» آگاه باشید و پیش از آن موقع صبر پیشه سازید و عذر تقصیر به پیشگاه خدا آورید. شما پاکی و قدس خود را بدین وسیله از کف دادید، چراغ ایمان خود را خاموش کردید، از کسی پیروی کردید که مالک نفس خود و شما نیست و چشم و گوش بسته، بر شما حکومت می‌کند (مقصود معاویة بن ابی سفیان است). به خدا قسم هم آن‌ها نقص دارند و هم شما کار خلاف کردید. اگر در انجام وظایف دینی خود ضعف نشان ندهید و در نصرت دین پیغمبر اسلام یک‌دیگر را زبون نکنید و در محو باطل سستی نکنید، آن‌ها که در شجاعت به پای شما نمی‌رسند، شجاعت و نیروی خود را به روی شما نمی‌آورند، بر شما مسلط نمی‌گردند، وظیفه طاعت خدا را زیر پا نمی‌گذارند، مردم را از اطاعت خداوند باز نمی‌دارند و مانند بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی، حیران و سرگردان نخواهید شد. به راستی می‌گویم که چون اولاد مرا مقهور کنید، دو برابر بنی اسرائیل حیران و سرگردان شوید و چون از سلطه شجره ملعونه که در قرآن ذکر شده پی در پی سیراب گردید و مکرر بنوشید - در حالی که از کسی پیروی خواهید کرد که مردم را به گمراهی سوق می‌دهد و دعوت باطل را می‌پذیرد - پیمانی که با دعوت کننده بسته بودید، می‌شکنید، رشته ارتباط خود را با اهل جهاد قطع می‌کنید و به کسانی که اهل جنگ و جهاد در راه خدا نیستند می‌پیوندید. و چون وعده‌ها و بخششی که برای جلب شما در دست دارند آب شود، وقت امتحان و پاک شدن هر کس نزدیک شود، پرده بالا رود، مدت انتظار به پایان رسد، وعده نزدیک گردد و آشکار می‌شود برای شما ستاره ای از جانب شرق ماه شما که مانند شب چهاردهم برای شما بدرخشد. چون این علائم آشکار گردد، توبه کنید و گناه را از خود دور سازید و بدانید که اگر از آن ستاره که از

مشرق طلوع می‌کند پیروی کنید، او شما را به طریقه (شریعت) پیغمبر اسلام رهبری کند، از کری و گنگی شفا خواهید یافت و بار سنگین تحمل (ظلم و ستم از دولت‌های جابر و بیعت سلاطین جور) را از گردن‌ها فرود می‌آورید. خداوند در آن روز هیچ‌کس را بی‌نصیب نمی‌گذارد، جز آن‌کس که از رحمت او سر باز زند و خویشتن دار نباشد. «وَ سَيعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَی مُنْقَلَبٍ ينْقَلِبُونَ»، {و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.}

غیبت نعمانی: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: اگر معنای یک روایت را بدانی، بهتر از ده روایت است که ندانسته برای مردم نقل کنی! هر حقی حقیقتی و هر راستی نوری دارد. به خدا قسم ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌دانیم، جز این‌که با وی به رمز و اشاره سخن بگوییم و او مقصود ما را بفهمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در منبر کوفه می‌فرمود: «شما آشوب‌های تاریک و روزگاری مبهم در پیش دارید که جز «نومه»، کسی از آن ماجرا نجات نمی‌یابد!» عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! نومه کیست؟» فرمود: «کسی است که مردم را می‌شناسد، ولی مردم او را نمی‌شناسند. بدانید که زمین از وجود حجت خدا خالی نمی‌ماند و به زودی خداوند بندگان گناهکارش را به کیفر ظلم و ستم و زیاده روی‌های خود می‌رساند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خدا خلق خود را نسبت به حجت خود، به سبب ظلم و جور و اسراف بر نفسشان کور می‌گرداند و اگر یک لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنان خود را فرو می‌برد. حجت خدا در روی زمین هست، او همه را می‌شناسد، ولی کسی او را نمی‌شناسد، چنان‌که

یوسف مردم را می‌شناخت ولی کسی او را نمی‌شناخت.» آن‌گاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کانُوا بِهِ یسْتَهْزِؤُنَ»، {دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آن‌که او را ریشخند می‌کردند.}

نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام (درباره فتنه‌های پیش از ظهور) فرمود: « (چون قائم ما ظهور کند)، هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی گرداند (یعنی گمراهان را به راه راست دلالت می‌کند) و این در زمانی است که هدایت به هوای نفس تبدیل شود و رأی به قرآن برگردد، این در زمانی است که مردم قرآن را به رأی خود مبدل کنند، تا این‌که (قیافه مخوف) جنگ و خونریزی، مانند شیر درنده و خشمگین با قوتی هر چه تمام‌تر به شما روی آورد و هم‌چون شتری که پستان‌های پر شیر دارد، (یعنی شربت مرگ) پدید آید که نوشیدن شیر آن نخست شیرین و در پایان، تلخ است. آگاه باشید! آن‌چه (امروز خبر می‌دهم) فردا واقع می‌شود و به زودی با آن‌چه نمی‌شناسید (یعنی اطلاع ندارید) می‌آید. حاکمی غیر از طبقه حکام و سلاطین کارگردانان را (که زمام امور مردم را در دست دارند) به بدی اعمال و کردارشان کیفر دهد؛ زمین آن‌چه در دل دارد برای او بیرون آورد و کلیدهای (شهرهای روی زمین) به وی تسلیم شود. آن‌گاه روش دادگستری را به شما نشان دهد و آن‌چه از کتاب (قرآن) و سنت (پیغمبر) ترک شده، همه را زنده گرداند.»

کمال الدین و علل الشرایع: سدیر می‌گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «در زندگانی قائم ما سنتی از یوسف

علیه السّلام است.» من عرض کردم: «مثل این‌که شما از حیرت یا غیبتی خبر می‌دهید؟» فرمود: «از این امت، جز خوک صفتآن‌کسی امثال این کارها را دور نمی‌داند. برادران یوسف، اولاد انبیا بودند. با این حال یوسف برادرشان را در معرض خرید و فروش درآوردند و (بعد از آن‌که یوسف عزیز مصر شد و برادران برای تأمین روزی به مصر آمدند) با وی گفتگو کردند و او را نشناختند. تا آن‌که یوسف علیه السّلام گفت که من همان یوسف هستم. با این وصف چگونه این امت ملعونه منکر می‌شوند که خدای عزوجل در وقتی از اوقات، حجّت خود را پنهان بدارد؟ پادشاه مصر یوسف را دوست می‌داشت و فاصله بین او و پدرش یعقوب هیجده روز راه بود و اگر اراده خداوند تعلق می‌گرفت، قادر بود که جای یوسف را نشان دهد. چون مژده یوسف به یعقوب علیهماالسّلام رسید، از راه بیابان به اتفاق پسرانش مسافت میان کنعان و مصر را نه روزه طی کرد. بنابراین چگونه این امت باور نمی‌دارند که حجت خدا، مانند یوسف در بازارها و اماکن آن‌ها آمد و رفت کند و در عین حال او را نشناسند، تا زمانی که خداوند فرمان دهد که خود را بشناساند. چنان‌که به یوسف فرمان داد و وقتی که به برادرانش گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیوسُفَ وَ أَخیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یوسُفُ قالَ أَنَا یوسُفُ وَ هذا أَخی»، {آیا دانستید، وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟ گفتند: «آیا تو خود، یوسفی؟» گفت: « [آری،] من یوسفم و این برادر من است.}

امالی صدوق: از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که درباره امام زمان عجّل اللّه فرجه این شعر را فرمود:

هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را می‌کشند / و دولت ما نیز در آخرالزّمان ظاهر می‌گردد

کمال الدین: امام صادق علیه السّلام فرمود: «هنگامی که سه اسم متوالی، یعنی محمد و علی و حسن در میان ما ائمه جمع شود، چهارمی آن‌ها قائم است.»

کمال الدین: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «خداوند چهارده هزار سال پیش از آن‌که مخلوقی بیافریند، چهارده نور خلقت فرمود و آن نورها ارواح ماست.» عرض شد: «یا ابن رسول اللّٰه! چهارده نور کیانند؟» فرمود: «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از اولاد حسین علیهم السّلام. آخرین آن‌ها قائم است که بعد از غیبتش قیام کند، دجّال را به قتل رساند و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک گرداند.»

کمال الدین: ابو بصیر می‌گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود: «تمام غیبت‌های پیغمبران در زندگی قائم ما اهل بیت نیز طابق النعل بالنعل و دقیقا جاری است.» عرض کردم: «قائم از شما اهل بیت کیست؟» فرمود: «ای ابو بصیر! او پنجمین فرزند پسرم موسی (کاظم علیه السّلام) و فرزند بانوی کنیزان عالم است. غیبتش چندان طولانی گردد که اهل باطل دچار تردید شوند. سپس خداوند او را ظاهر کند و شرق و غرب جهان را به دست او بگشاید و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. زمین با نور خداوند منور گردد

و جایی در روی زمین نمی‌ماند که در آن غیر از خداوند عزوجل پرستش شود. همه ادیان از میان برود و فقط دین خدا می‌ماند، هر چند که مشرکین نپسندند.»

غیبت طوسی: یحیی بن علاء رازی می‌گوید: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرمود: «خداوند در این امت مردی را پدید آورد که او از من و من از او باشم. خداوند به خاطر او برکات آسمان و زمین را به مردم روزی کند؛ آسمان باران نافع خود را به موقع فرو ریزد و زمین بذر خود را بیرون دهد و همه وحوش و درندگان در امن باشند. او زمین را که آکنده از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد کند و چندان از دشمنان خدا را به قتل می‌رساند که نادانان می‌گویند: اگر این مرد از نسل پیغمبر اسلام بود، به مردم رحم می‌کرد.»

مقتضب الاثر: وهب بن منبه می‌گوید: موسی کلیم الله در شب خطاب، به هر درختی در کوه طور نظر می‌کرد و نیز هر سنگ و گیاهی، به ذکر نام پیامبر و دوازده وصی پس از او علیهم السّلام مشغول بود. موسی علیه السّلام عرضه داشت: «خدایا! هیچ مخلوقی از مخلوقاتت را نمی‌بینم مگر آن‌که مشغول ذکر نام محمد ص و اوصیای دوازده گانه او علیهم السّلام هستند! منزلت این‌ها در نزد تو چیست؟»

خطاب آمد: «ای پسر عمران! من اینان را قبل از خلق انوار آفریدم و آن‌ها را در گنجینه قدس خود نهادم تا در باغ‌های مشیت من تفرج کرده و از نسیم روح بزرگی من فیض ببرند و اطراف ملکوت مرا ببینند تا وقتی

مشیت خود را اراده کردم، قضا و قدر خود را نافذ و جاری گردانم. ای پسر عمران! من در آفرینش آن‌ها بر خلق پیشی گرفتم تا بهشت خود را با آنان زینت کنم؛ ای پسر عمران! به یاد آنان تمسک کن که گنجینه علم من و جایگاه حکمت من و کان نور من هستند.»

حسین بن علوان می‌گوید: این سخن را برای امام صادق علیه السّلام بازگو کردم. فرمود: «بلی چنین است و آن‌ها دوازده تن از آل محمد صلی اللّه علی و آله هستند: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی و هر که را خدا بخواهد.» عرض کردم: «فدایت شوم! می‌خواهم برای من به حق سخن بگویی!» فرمود: من و این پسرم (و به پسرش موسی اشاره فرمود) و پنجمین از فرزندان او که از دیدگان غایب و بردن نام او حلال نیست.»

کمال الدین: محمد بن زیاد ازدی می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام تفسیر آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَيكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً»، {و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است} را پرسیدم. فرمود: «نعمت ظاهر، امام ظاهر و نعمت باطن، امام غایب است.» عرض کردم: «در میان شما ائمه کسی هست که غایب شود؟» فرمود: «آری، او کسی است که شخصا از دیدگان غایب می‌گردد، ولی یادش از دل‌های مؤمنان نمی‌رود. او دوازدهمین ما ائمه است. خداوند هر مشکلی را برای او آسان می‌کند و هر گردن کشی را به وسیله او سرکوب؛ گنج‌ها و معادن زمین را برایش ظاهر می‌گرداند و هر چیز دوری را برای او نزدیک می‌کند؛ ستمگران بی‌دین را نابود می‌سازد و شیاطین متمرّد را به هلاکت می‌رساند. او فرزند سرور کنیزان است. ولادتش بر مردم

پوشیده می‌ماند و برای شما جایز نیست که او را به نام ذکر کنید، تا زمانی که خداوند او را ظاهر گرداند و به وسیله او، زمین را که آکنده از ظلم و ستم شده باشد، پر از عدل و داد کند.»

شیخ صدوق (ره) می‌فرماید: من این حدیث را فقط از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی موقعی که از سفر حج بیت اللّٰه مراجعت می‌کردم استماع کردم. وی مردی متدین و فاضل بود. «رحمة اللّٰه علیه و رضوانه»

کمال الدین: علی بن مهزیار می‌گوید: نامه ای به خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشتم و سؤال کردم: «فرج آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله کی خواهد بود؟» حضرت در جواب نوشتند: «هنگامی که صاحب الزمان از دیار ستمگران غایب گردید، منتظر فرج باشید.»

مشارق الأنوار از کعب بن حرث نقل می‌کند که «ذاجدان شاه» برای استفسار از موضوعی که در آن شک داشت، به طلب «سطیح» کاهن فرستاد. چون سطیح آمد، خواست دانش او را امتحان کند. پس یک دینار در کفش خود پنهان کرد و آن‌گاه به وی اجازه داد که داخل شود و چون وارد شد، شاه گفت: «ای سطیح! برای تو چه پنهان کرده ام؟» سطیح گفت: «به خانه خدا و صخره صمّاء و شب ظلمانی و صبح نورانی و هر گویا و گنگی سوگند یاد می‌کنم که میان کفش پای خود، یک دینار پنهان کرده ای!» شاه پرسید: «این را از کجا دانستی؟» گفت: «از یک نفر جن که مانند برادر همه جا با من است.» شاه گفت: «ای سطیح! از آن‌چه در روزگاران پدید می‌آید، مرا مطلع گردان.» گفت: «ای شاه! هنگامی که نیکان از میان بروند، اشرار به جاه و مقام برسند و مقدرات الهی را تکذیب کنند و اموال را به سختی حمل کنند، و دیدگان از گناه

کاران بترسد، و قطع رحم کنند و غذاهایی که در عالم اسلام حرام، ولی نزد خورندگان شیرین و لذیذ است پیدا شود، و اختلاف نظرها پدید آید، و نجات دهد. تیرگی‌ها با نور روی او برطرف شود و به وسیله او، حق آشکار شود. او اموال را میان مردم علی السویه تقسیم کند، آن‌گاه شمشیر در غلاف کند و دیگر خون کسی را نریزد. مردم با کمال نشاط و سرور زندگی کنند، و با آبی که چشمه روزگار آن را از خس و خاشاک پاک نگاه داشته، غسل کند، و حق را به روستاییان برگرداند، و میهمانی را در میان مردم و دهات افزون گرداند. و با عدل خود، گمراهی‌ها را از میان ببرد، گویی غباری بود که از بین رفت. پس زمین را پر از عدل و داد کند و عالم را پر از برکت گرداند. و این بدون شک علائم قیامت است.»

غیبت طوسی: جماعتی از علما از حسین بن علی ابن بابویه (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که گفت: گروهی از مردم شهر ما (قم) در سال هجری که «قرامطه» علیه حجاج بیت اللّه طغیان کردند، برای من نقل کردند که پدرم رضی اللّه عنه (یعنی علی بن بابویه پدر شیخ صدوق و پیشوای علمای قم) نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نوبختی) قدس اللّه روحه (سومین نائب خاص امام زمان) نوشت که به پیشگاه امام زمان تقدیم دارد و از حضرتش برای حج بیت اللّه کسب اجازه کند. پاسخ ناحیه مقدسه این بود: «در این سال به حج مرو.» پدرم مکتوب دیگری نوشت که حج من نذر واجب است، آیا جایز است خودداری کنم؟ جواب آمد که: «اگر ناگزیر به رفتن هستی، با کاروان آخری حرکت کن.» چون پدرم با کاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند ولی کاروان‌هایی که پیش از آن رفته بودند، همگی تلف شدند.

مجالس مفید: عمرو بن جمیع می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر کس برای پرسش از فقه و قرآن و تفسیر نزد ما آمد به او اجازه دهید، و هرکس برای آشکار ساختن عیبی که خداوند آن را پوشانده آمد او را دور سازید. پس مردی از آن میان گفت: فدایتان شوم، حال خود را برایتان بازگو کنم؟ فرمود: اگر چنین می‌خواهی. گفت: به خدا سوگند من مدتی است گرفتار گناهی هستم و با این‌که می‌خواهم آن را دگرگون سازم نمی‌توانم. امام فرمود: و اسباب بازگشت از گناه را برایت فراهم نمی‌کند که پیوسته این خوف در دلت باشد و از وی در بیم و هراس باشی.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دانست که گناه برای مؤمن از خودبینی بهتر است و اگر چنین نبود خداوند هرگز مؤمن را مبتلا به گناه نمی‌کرد.

الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی مؤمن با مؤمن به خاطر خداوند، از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید که هر کس به خاطر خداوند دوست داشته باشد و به خاطر خداوند دشمن بدارد و به خاطر خداوند بخشش کند و به خاطر خداوند دریغ نماید، از برگزیدگان خداوند است.

المحاسن: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که محبت به خدا را دارند، در روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه

عرش خداوند از سمت راست او حرکت می‌کنند و هر دو دست خداوند مبارک و میمون است. چهره آنان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشان‌تر است و همه فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده به مکانت آنان غبطه می‌خورند. مردم می‌گویند: این‌ها کیستند؟ پاسخ می‌آید: این‌ها کسانی هستند که به خاطر خدا دوست می‌داشتند.

جامع الاخبار: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: پیرامون عرش خدا منبرهایی از نور وجود دارد که برآن‌ها افرادی نشسته‌اند که لباس و چهره آن‌ها نورانی است. آن‌ها پیامبر نیستند و پیامبران و شهدا به آن‌ها غبطه می‌خورند. گفتند: ای رسول خدا، این مساله را برای ما باز کن. فرمود: آن‌ها کسانی هستند که محبت و همنشینی و دید و بازدیدشان به خاطر خداست و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: اگر دو بنده که فاصله آن‌ها به‌اندازه مشرق تا مغرب است، به خاطر خدا با یک‌دیگر دوستی کنند، خداوند در روز قیامت، آن‌ها را با هم جمع می‌کند. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: برترین اعمال، محبت به خاطر خدا و دشمنی به خاطر اوست. و حضرت علیه السلام فرمود: نشانه محبت به خداوند، دویت داشتن یاد اوست. از انس روایت شده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: محبت و دشمنی به خاطر خدا عملی واجب است.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال بنده ای که گمنام است؛ مردم را شناخت و با جسم خود با آن‌ها همنشینی کرد و و

با دل خود در اعمال آنان وارد نشد. پس آن‌ها او را در ظاهر شناختند و او باطن آن‌ها را شناخت.

و در نهج البلاغه آمده است که آخر الزمان، زمانی است که تنها مومنان نومه در آن نجات می‌یابند. اگر دیده شوند شناخته نمی‌شوند و اگر غایب باشند گمنام نمی‌گردند. آنان چراغ‌های هدایت و پرچم‌های ارشادند. آوازه آن‌ها در جایی نپیچیده و سخن چینی نمی‌کنند و نادان و سفیه نیستند. آن‌ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمت خود را برویشان گشوده است و سختی عذابش را از آن‌ها برداشته است.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: همانا از برترین دوستان من، در نزد من بنده مومن صالحی است که بسیار نیکو پروردگارش را عبادت می‌کند و در اخلاق و رفتار خود بنده خداست و در بین مردم ناشناخته است و انگشت نما نیست و رزقش به‌اندازه کفاف زندگی اوست و بر این روزی کم صبر می‌کند و زود مرگ او فرا می‌رسد و میراث کمی دارد و تعداد گریه کنندگانش بسیار کم است.

خصال: امیر مومنان علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز دیگر پنهان کرد: رضایتش را در طاعتش، پس هیچ‌چیز از طاعت او را کوچک نشمرید، چه بسا رضایتش در آن باشد و تو نمی‌دانی. و خشم خود را در گناهش پس هیچ گناهی را کوچک نشمرید چه بسا موجب خشم او شود و تو نمی‌دانی. و اجابتش را در

دعا، پس هیچ دعایی را کوچک نشمرید شاید موجب اجابتش گردد و تو نمی‌دانی، و دوستان خود را در بندگانش پنهان کرد، پس هیچ بنده ای را کوچک نشمرید چه بسا دوست خدا باشد و تو نمی‌دانی.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: علی علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که ترس از خدا، دل‌های آنان را شکسته است و آن‌ها از گفتار باز مانده‌اند. آن‌ها فصیح و عاقل و خردمند و شریف هستند و با اعمال نیک خود از یک‌دیگر سبقت می‌جویند و به سوی خداوند می‌روند. اعمال بسیار خود را برای او زیاد نمی‌بینند و عمل کم را برای او کافی نمی‌دانند. آن‌ها تصور می‌کنند که انسان‌های بدی هستند، در حالی که بهترین بندگان خدا هستند.

دعوات الراوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خارج شد و گاو و گوسفندانش را در جایی که مخصوص فصل زمستان بود به چرا برد. شنید که کسی شهادت می‌داد که «لا إله إلا اللّٰه» صدا را دنبال کرد تا به نزد صاحب صدا رسید. پس گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ مدت هاست که من در این سرزمین هستم و جز تو کسی را ندیدم که خدا را به یگانگی یاد کند. گفت: من مردی هستم که در کشتی بودم که غرق شد و من بر روی تکه چوبی نجات یافتم و اکنون من در جزیره هستم. گفت: زندگی خود را چگونه می‌گذرانی؟ پاسخ داد: در تابستان میوه‌ها را برای زمستان جمع می‌کنم. گفت: راه بیفت و جای خود را به من نشان بده. گفت نمی‌توانم این کار را انجام بدهم زیرا فاصله من تا آن‌جا، به‌اندازه یک دریاست. گفت پس چگونه به آن‌جا می‌روی؟ پاسخ داد: راه

می‌روم تا به آن‌جا برسم. گفت: امیدوارم کسی که یاور توست، به من نیز کمک کند. گفت: راه بیفت. مرد شروع به راه کردن کرد و ابراهیم به دنبالش به راه افتاد. وقتی به آب رسیدند، مرد هر از گاهی به ابراهیم علیه السلام نگاه می‌کرد و از او متعجب بود تا این‌که از آب رد شدند و او را به غاری برد. گفت این‌جا جای من است. گفت: چرا خدا را نمی‌خوانی و مومن نمی‌شوی؟ گفت: من از خدای خود شرم دارم. تو دعا کن و من مومن می‌شوم. گفت: دلیل شرم تو چیست؟ گفت: به جایی آمدم که مرا در آن دیدی و من غلامی را دیدم که زیباترین مردم بود. گویا گونه‌هایش از جنس طلای مذاب بود و همراه او گاو و گوسفند بود، گویا بر روی آن‌ها چربی بود. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت من اسماعیل بن ابراهیم، دوست خداوند رحمان هستم. سه ماه قبل از خدا خواستم که ابراهیم را به من نشان دهد و این بر من طول کشید. گفت که حضرت علیه السلام فرمود: من ابراهیم هستم. پس یک‌دیگر را درآغوش گرفتند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو نفر اولین کسانی بودند که بر روی زمین هم‌دیگر را در آغوش گرفتند.

الکافی: امام صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خداوند را بشناسد و عظمت او را دریابد، زبان خود را از گفتار [اضافی] و شکم خود را از خوراک [اضافی] باز می‌دارد. و نفس خود را با روزه و نماز پاک می‌گرداند. گفتند: ای رسول خدا، پدر و مادرمان به فدایت، آیا اینان اولیای خداوند هستند؟ فرمود: اولیای خداوند، هرگاه خاموشی گزینند، خاموشی آن‌ها ذکر است و چون بنگرند، نگاهشان عبرت است و چون سخن گویند سخنشان حکمت

است و چون راه روند، راه رفتن آن‌ها در بین مردم برکت است. و اگر نبود که اجل‌هایشان نوشته شده است، از ترس عذاب و از شوق ثواب روح آن‌ها در بدن‌هایشان نمی‌ماند.

و در سخن امام باقر علیه السلام اشاره ای به این معنا بوده است. حضرت فرمود: هر آن‌چه را با عقل‌های خود در دقیق‌ترین معانی آن ممتاز گردانید، او نیز مانند شما مخلوق و مصنوعی چون شماست و به خودتان برگردانده می‌شود. و شاید مورچه کوچک، تصور کند که خداوند متعال، دو شاخک بر روی سرش دارد و این نشانه کمال اوست و اگر آن را نداشته باشد، نقص اوست و این حال عاقلان است، در صفاتی که به خداوند نسبت می‌دهند. سخن او صلوات اللّٰه علیه و سلامه به پایان رسید.

نهج البلاغة: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه شنید، آن را به خوبی فراگیرد، و چون هدایت شد بپذیرد، دست به دامن هدایت کننده زند و نجات یابد. در برابر پروردگار مراقب خویش باشد و از گناهان خود بیمناک باشد. خالصانه گام بردارد و کار نیک انجام دهد، ذخیره ای برای آخرت خواندوزد و از گناه بپرهیزد. همواره اغراض دنیایی را ازاندیشه خود دور کند و درجات آخرت را به دست آورد. با خواسته‌های دل مبارزه کند و آرزوهای دروغین را دور سازد و پایداری را مرکب نجات خود قرار دهد و تقوا را توشه روز مرگ خود سازد. در راه روشن هدایت قدم بردارد و از نشانه آشکار آن

فاصله نگیرد. چند روز زندگی دنیا را غنیمت شمارد و پیش از فرارسیدن مرگ خود را آماده سازد و از اعمال نیکو توشه برگیرد.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل ایمان را بر هفت قسمت قرار داد: بر نیکی و راستگویی و یقین و خوشنودی و وفا و علم و بردباری. سپس آن را میان مردم قسمت نمود. پس هر کس که خداوند این هفت قسمت را در وجود او قرار داده است، کامل و در بردارنده ایمان است. و برای برخی مردم یک سهم قرار داده و برای برخی دیگر دو سهم و برای برخی دیگر سه سهم و همین‌طور تا هفت سهم. سپس حضرت فرمود: بر کسی که یک سهم ایمان را دارد، تکلیف صاحب دو سهم را تحمیل نکنید و بر کسی که دو سهم ایمان را دارد، تکلیف سه سهم را تحمیل نکنید که بار آنان را گران می‌کنید. سپس فرمود: و همین‌طور تا برسد به صاحب هفت سهم.

الکافی: شهاب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر مردم می‌دانستند که خداوند چگونه این مردم را آفریده است، هیچ‌کسی دیگری را ملامت نمی‌کرد. گفتم: خداوند شما را به اصلاح فرماید، آن چگونه است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی اجزایی را آفرید که تا چهل و نه جزء رسید. و هر جزء را به ده قسمت تقسیم نمود. و سپس آن را میان آفریدگان قسمت کرد. پس در یکی یک دهم جزء و در دیگری دو دهم جزء قرار داد و همین‌طور تا برسد به یک جزء کامل. و در دیگری یک جزء و یک دهم جزء و در دیگری یک جزء و دو دهم جزء و در دیگری یک جزء و سه دهم جزء تا برسد به دو جزء کامل. و به همین

ترتیب تا این‌که به والاترین آن‌ها چهل و نه جزء برسد. پس کسی که خداوند در وجود او یک دهم جزء قرار داده است، نمی‌تواند هم‌چون کسی باشد که صاحب دو دهم جزء است. و همین‌طور صاحب دو دهم جزء نمی‌تواند هم‌چون صاحب سه دهم جزء باشد. و همین‌طور کسی که صاحب دو جزء کامل است، نمی‌تمواند هم‌چون صاحب دو جزء کامل باشد. و اگر مردم می‌دانستند که خداوند بندگان را بر این منوال آفریده است، هیچ‌کس دیگری را سرزنش نمی‌کرد.

الکافی: عبدالعزیز قراطیسی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عبدالعزیز، ایمان دارای ده مرتبه است که هم‌چون نردبانی پله پله از آن بالا می‌روند. پس نباید آن‌کس که در مرتبه دوم است به کسی که در مرتبه اول است بگوید که تو هیچ نداری. و همین‌طور تا برسد به دهمین. و کسی را که پایین‌تر از خودت است را ساقط نکن که آن‌کس که بالاتر از تو است، تو را ساقط می‌کند. و هرگاه کسی را که یک درجه از تو پایین‌تر است، دیدی، او را به آرامی به سوی خود بالا ببر. و فراتر از توانش بر او تحمیل نکن که او را می‌شکنی. زیرا هر کس مؤمنی را بشکند، باید او را التیام بخشد.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان هفت درجه هستند. کسی که یک درجه از آن را دارد از سوی خداوند عز و جل دارای فزونی است و آن فزونی او را از درجه‌اش به درجه دیگری نمی‌رساند. در میان آن‌ها گواهان خداوند بر بندگان هستند، و برخی از آنان پاک سرشتان و

برخی آزموده‌ها و برخی دیگر شجاعان و برخی اهل صبر و برخی از آنان اهل تقوا و کسانی نیز اهل آمرزش هستند.

خصال: در وصیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السلام آمده: ای علی، هر کس هفت چیز را داشته باشد حقیقت ایمان را کامل نموده است و درهای بهشت برایش گشوده است: هر کس وضویش را نیکو سازد و نمازش را نیکو به جا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشم خود را فروخورد و زبان خود را نگاه دارد و از گناهان خویش طلب آمرزش کند و برای اهل بیت پیامبر خدا خیرخواهی داشته باشد.

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای عبد الرحمن، به خدا سوگند فرصت گناه و خطا به شیعیان ما را داده نمی‌شود. آن‌ها برگزیدگان خدا

هستند که برای دینش انتخاب نموده و این معنای فرموده اوست که: {بر نیکوکاران راهی برای مؤاخذه نیست.}

قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا قلب دو گوش دارد، روح ایمآن‌که او را مخفیانه به سوی نیکی رهنمون می‌شود و شیطآن‌که او را پنهانی به سوی بدی‌ها می‌کشاند. پس هر کدام از این دو که برای صاحب خویش آشکار گردد، بر او چیره خواهد شد. و امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص مرتکب زنا می‌شود خداوند روح ایمان را از او خارج می‌کند، پس ما پرسیدیم: همان روحی که خداوند تبارک و

تعالی درباره آن فرموده: ﴿و آن‌ها را با روحی از سوی خود تقویت می‌کن﴾»؟ فرمود: بله. و امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار در هنگامی که مرتکب این گناه می‌شود مؤمن نیست، و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست. و منظور من تنها این است که تا زمانی که در آن حالت است مؤمن نیست. اما اگر وضو گرفته و توبه کند حال او دیگرگونه خواهد بود.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قلب هر مؤمنی در دورن دو گوش دارد. یک گوش که وسوسه گر نهان در آن می‌دمد و دیگر گوشی که فرشته در آن می‌دمد. و خداوند مؤمن را به وسیله فرشته یاری می‌کند. و این است سخن خداوند که فرمود: ﴿و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است.﴾

کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: ملعون است، ملعون است هر کس بگوید ایمان فقط به زبان و بدون عمل است.

- و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها کان غراما آن‌ها ساءت مستقرا و مقاما و الذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و الذین لا یدعون مع الله إلها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله إلا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثاما یضاعف له العذاب یوم القیامة و

يخلد فيه مهانا إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئک يبدل اللّٰه سيئاتهم حسنات و كان اللّٰه غفورا رحيما و من تاب و عمل صالحا فإنه يتوب إلى اللّٰه متابا و الذين لا يشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا كراما و الذين إذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صما و عميانا و الذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذرياتنا قرة أعين و اجعلنا للمتقين إماما أولئک يجزون الغرفة بما صبروا و يلقون فيها تحية و سلاما خالدين فيها حسنت مستقرا و مقاما.}و بندگان خدای رحمآنکسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند. و آنانند که در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند. و کسانی‌اند که می‌گویند: «پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردآنکه عذابش سخت و دایمی است. و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است. و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند. و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کُشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد. و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند. و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند. و کسانی‌اند که می‌گویند: «پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه

روشنی چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.» اینانند که به [پاس] آن‌که صبر کردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آن‌جا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آن‌جا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و مقامی!}

- إن المتقین فی جنات و عیون آخذین ما آتاهم ربهم إنهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالأسحار هم یستغفرون و فی أموالهم حق للسائل و المحروم.

{پرهیزگاران در باغ‌ها و چشمه سارانند. آن‌چه را پروردگارشان عطا فرموده می‌گیرند، زیرا که آن‌ها پیش از این نیکوکار بودند. و از شب‌اندکی را می‌غنودند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می‌کردند. و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی [معین] بود.}

- لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد اللّٰه و رسوله و لو کانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی اللّٰه عنهم و رضوا عنه أولئک حزب اللّٰه ألا إن حزب اللّٰه هم المفلحون.

{قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل این هاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن

جوی‌هایی روان است در می‌آورد؛ همیشه در آن‌جا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آن‌ها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.}

فقه الرضا: بدان، خدا به تو رحم کند، خداوند تبارک و تعالی از جمیع قمار نهی فرموده و بندگان را به دوری از آن دستور داده است و آن‌ها را رجس و پلیدی نامیده است، می‌فرماید: «رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»؛ {از عمل شیطانند پس از آن‌ها دوری گزینید}، مانند بازی با شطرنج و نرد و غیر این‌ها از آلات قمار. نرد بدتر از شطرنج است و هرکه شطرنج باز شود به خدای بزرگ کفر ورزیده است. بازی با آن شرک است و بازی کردن با آن گناه کبیره و فحشاء است. سلام کردن به کسی که با آن بازی می‌کند نیز کفر است و کسی که به دقت در آن می‌نگرد مانند کسی است که به شرمگاه مادرش نگاه می‌کند.

نرد باز مثل کسی است که گوشت خوک می‌خورد. مثل کسی که بدون قمار با آن بازی می‌کند مثل کسی است که دستش را به خون و گوشت خوک آلوده می‌کند و مثل کسی که با یکی از این چیزها بازی می‌کند مثل کسی است که بر زنای حرام اصرار دارد.

از بازی با خواتیم (حلقه ها) و چهارده بپرهیز، همه این‌ها قمار است، حتی بازی بچه‌ها با گردو و بادام و مکعب‌ها. بپرهیز از ضربه زدن با چوگان، که شیطان با تو ضربه می‌زند و فرشتگان از تو دور می‌شوند. کسی که با اسب [در بازی چوگان] زمین بخورد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگارشوید.

إِنَّمَا يرِيدُ الشَّيطَانُ أَن يوقِعَ بَينَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَيسِرِ وَيصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ

شیطان می‌خواهد بوسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟!

رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس که شرب خُمر کند، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌گردد. اگر دوباره شراب نوشید، نماز چهل شب او از روز نوشیدن شراب، پذیرفته نمی‌شود و اگر در آن‌چهل شبانه روز درگذشت و از آن‌چه که مرتکب شده بود، توبه نکرد، خداوند در روز قیامت به او از گِلِ فاسد شده می‌نوشاند. از آن روز، مسجدی که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله در آن نشست و نوشیدن شراب را ممنوع اعلام کرد، مسجد الفضیخ نام گرفت؛ چرا که بیشترین شراب‌هایی که بر زمین ریخته شد، از نوع فضیخ بود. امّا میسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قُماری میسِر محسوب می‌شود. أنصاب یعنی بت‌هایی که کافران آن‌ها را می‌پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می‌کردند که از رسوم دوره جاهلی است. همه این موارد اعم از خرید و فروش و بهره جویی از آن از سوی خدا، حرام مؤکد

اعلام شده و کار پلیدی از کارهای شیطان است و خداوند حکم خَمرْ و میسِر را برابر با حکم بت پرستی دانسته است.

هشام به نقل از راویان ثقه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به او گفته شد: از شما روایت شده که خمر و میسر و انصاب و أزلام، مردانی هستند؟ حضرت فرمود: خداوند، بندگانش را به آن‌چه که درک نمی‌کنند، مورد خطاب قرار نمی‌دهد.

الأمالی: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: یهودیان نزد یکی از زنان هم کیش خود به نام عبده رفتند و به او گفتند: ای عبده! تو میدانی که محمد پشت بنی اسرائیل را شکسته و یهودیت را ویران کرده است. جمعی از بنی اسرائیل این سمّ را به قیمتی گزاف برای او خریده‌اند و در ازای این که تو او را با این گوسفند مسموم کنی به تو مزد خوبی خواهند داد. عبده گوسفند را گرفت و آن را بریان کرد و سپس سران بنی اسرائیل را در خانه‌اش جمع کرد و نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و عرض کرد: ای محمد! می‌دانی که حق همسایگی بر عهده من است، من سران یهود را به خانه‌ام دعوت کردم، پس تو نیز با یارانت مرا سرافراز کن. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به همراه علی و ابو دُجانه و ابو ایوب و سهل بن حُنَیف و جمعی از مهاجرین به خانه او رفتند. وقتی وارد شدند زن گوسفند را آورد. یهودیآن‌که بینی‌های خود را با پنبه بسته بودند و به پا ایستاده بودند و به عصاهایشان تکیه زده بودند. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بنشینید! گفتند: وقتی پیغمبری به دیدن ما بیاید ما نمی‌نشینیم و بد می‌دانیم که نفس

هایمان به او برسد و باعث آزارش شود. حال آن‌که آن‌ها دروغ می‌گفتند که لعنت خدا بر آن‌ها باد، آن‌ها فقط از ترس اثر و بخار سم این کار را کرده بودند. وقتی گوسفند را روبروی حضرت گذاشتند کتف گوسفند به سخن در آمد و گفت: دست نگه دار ای محمد و مرا نخور که من مسموم هستم! رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عبده را فرا خواند و به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: با خود گفتم اگر او پیامبر باشد به او آسیبی نمی‌رسد و اگر دروغگو یا ساحر باشد قومم را از دستش راحت می‌کنم. در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خداوندِ سلام به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: بگو به نام خدایی که هر مومنی کار را با نام او آغاز می‌کند و نامش مایه عزت مومنان است و با مدد از نور او که آسمان‌ها و زمین از آن روشن‌اند و با مدد از قدرت او که همه زورمندانِ سرکش را به خاک می‌کشد و همه شیاطین گردنگش را واژگون می‌کند، از شرّ سمّ و سحر و جنون به او پناه می‌برم، به نام خداوند والای پادشاهِ یگانه که هیچ خدایی جز او نیست «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً» {و ما آن‌چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و[لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.}. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله این را گفت و به اصحاب نیز امر کرد و آنان نیز گفتند و سپس فرمود: بخورید. و بعد به آنان دستور داد حجامت کنند.

در المناقب نیز همانند این حدیث از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که در آ ن جا پس از «و سهل بن حُنَیف» افزوده شده:

الخرائج و الجرائح: از ابن اعرابی روایت شده که وی گفت: غلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سفینه گفت: با کشتی‌ام راهی جنگ شدم. در راه کشتی شکست و با همه آن‌چه در آن بود غرق شد. من نجات یافتم اما هیچ‌چیز برایم نماند جز جامه ای پاره که تنم را پوشانده بود. سوار بر تکه چوبی روی آب بودم و تکه چوب حرکت کرد و مرا به صخره ای در میان دریا رساند. از آن بالا رفتم و با خود گفتم نجات یافتم. اما موجی آمد و مرا از روی صخره‌انداخت و چندین بار بالا و پایینم کرد تا این که خود را به ساحل رساندم و دیگر امواج به من نرسیدند. از این که سالم مانده بودم خدا را حمد گفتم و به راه افتادم که ناگاه چشمم به یک شیر افتاد. شیر به طرفم آمد و می‌خواست پاره‌ام کند. دستانم را سوی آسمان فراز بردم و گفتم: خداوندا من بنده تو و غلام پیامبرت هستم، مرا از غرق شدن نجات دادی، اکنون درندگانت را به سراغم می‌فرستی؟! در آن دم به من الهام شد و گفتم: ای درنده! من سفینه غلام رسول خدا هستم، رسول خدا را در برابر غلامش به حرمت نگهدار. به خدا سوگند آن شیر از غرّش واماند و هم‌چون گربه ای جلو آمد و باری سر به این پا سایید و باری سر به آن پا سایید و چندی به صورتم خیره شد. سپس بر زمین خوابید و به من اشاره کرد که سوار شو. من بر پشتش سوار شدم و او به راه افتاد و نرم نرم مرا برد. هنوز شتاب نگرفته بود که در جزیره ای فرود آمد با درختان و میوه‌های بسیار و چشمه ای با آب گوارا. من در بهت فرو رفته بودم که ایستاد و به من اشاره کرد پیاده شو. پایین آمدم و او روبرویم به نظاره ایستاد. از آن میوه‌ها چیدم و خوردم و از آن آب نوشیدم و سیراب شدم. بعد برگ درختان را گندم و با چندی از آن‌ها تن پوشی ساختم و خودم را پوشاندم و با چندی دیگر روواندازی ساختم و بر خود کشیدم و با چندی دیگر چیزی شبیه کیسه

ساختم و آن را از آن میوه‌ها پُر کردم و جامه پاره ای را که به همراه داشتم نیز در آب فرو بردم تا هرگاه به آب نیازمند شدم آن را فشار دهم و از آبش بنوشم. وقتی کارهایی را که می‌خواستم را انجام دادم آن شیر دوباره نزدم آمد و دراز کشید و اشاره کرد که سوار شو. سوارش شدم و به راه افتاد. مرا از راهی جز آن راهی که آمده بودیم به سوی دریا برد. چون به دریا رسیدیم ناگاه دیدم یک کشتی در آب می‌رود. برایشان دست تکان دادم. اهالی کشتی جمع شدند و چون دیدند انسانی بر یک شیر سوار شده شروع کردند خدا را تسبیح و تهلیل گفتند و داد زدند: ای جوان! تو کیستی؟ جن هستی یا آدمیزاد؟! گفتم: من سفینه غلام رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هستم و این شیر حرمت رسول خدا را پاس داشت و کاری را که می‌بینید برایم کرد. همین که نام رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را شنیدند بادبان‌ها را پایین کشیدند و دو نفرشان را در قایقی کوچک نشاندند و لباس‌هایی به آن دو دادند و آن‌ها سوی من راهی شدند. من از شیر پیاده شدم و شیر گوشه ای ایستاد و سر به زیرانداخت می‌نگریست که من چه می‌کنم. آن دو مرد لباس‌ها را به من دادند و گفتند: این‌ها را بپوش. پوشیدم. یکی شان آمد گفت: بر دوش من بنشین تا تو را به قایق ببرم، مگر درندگان بیش از امت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله حرمت حضرت را پاس می‌دارند؟ من نزد آن شیر رفتم و گفتم: خداوند از جانب رسول خدا پاداشی نیک به تو عطا کند. به خدا سوگند دیدم از چشمانش اشک بر گونه‌هایش به راه افتاد و از جا تکان نخورد تا من وارد قایق شدم و سپس ایستاد و آن قدر مرا نگریست تا این که از جلوی چشمانش ناپدید شدیم.

الخرائج و الجرائح: جابر از عمار بن یاسر روایت کرده که وی گفت: با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سوی غزوه ای به راه افتادیم. ما از مدینه خارج شدیم و حضرت عقب‌تر از ما می‌آمد. ایشان از پس ما آمد و به من رسید. شتر من از راه ماند و بر زمین زانو زد و بدین خاطر من از مردم جا ماندم. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از شترش پیاده شد و مقداری از آب مشکش را در دهانش ریخت و سپس آن را روی شتر من ریخت و صدایش کرد. ناگاه شتر هم‌چون آهو برخاست. حضرت به من فرمود: سوارش شو و به راه بیافت. سوار شدم و با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به راه افتادم. شترم چنان می‌رفت که به خدا سوگند شتر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عضباء از آن جلو نمی‌زد. حضرت فرمود: شترت را به من می‌فروشی؟ عرض کردم: متعلق به شماست ای رسول خدا! فرمود: نه، بهایش را بگیر. عرض کردم: هر چه می‌خواهید بدهید. فرمود: صد درهم. عرض کردم: فروختم. فرمود: پس تا بازگشت به مدینه زیر پایت باشد. وقتی بازگشتیم و در مدینه فرود آمدیم من جهازم را از روی شتر برداشتم و افسارش را گرفتم و بر در خانه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رفتم. فرمود: به قولت وفا کردی ای عمار؟! عرض کردم: این واجب است ای رسول خدا! فرمود: ای اَنَس! صد درهم به بهای این شتر به عمار بده و آن را نیز به خودش پس بده تا هدیه ای از ما به او باشد و بهره مند شود. جابر می‌گوید: روزی در گرد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در مسجد ایشان نشسته بودیم. حضرت مشتی سنگریزه از کف مسجد برداشت و ناگاه همه سنگریزه‌ها در دست ایشان زبان به تسبیح گشودند. سپس آن‌ها را بر سر جایشان در مسجد ریخت.

از زید بن اَرقَم و اَنَس و اُمّ سلمه و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر آهویی گذر کرد که به طناب‌های خیمه مردی یهودی بسته شده بود. آهو گفت: ای رسول خدا! من مادر دو بچه آهو هستم که تشنه‌اند و این سینه من است که پُر از شیر شده، مرا برهان تا بروم و آن‌ها را شیر بدهم، سپس برمی گردم و باز مرا ببند. حضرت فرمود: می‌ترسم برنگردی. گفت: اگر برنگشتم خداوند عذابی سخت بر من قرار دهد. حضرت او را رهانید و او رفت و برای دو بچه‌اش ماجرا را گفت. بچه‌هایش گفتند: ما شیر نمی‌نوشیم چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله برای ضمانت تو به زحمت افتاده است. آهو با دو بچه‌اش سوی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و حضرت را ستود و بچه‌هایش شروع کردند سرهایشان را به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بسایند. در آن دم آن یهودی به گریه افتاد و اسلام آورد و گفت: من این آهو را آزاد کردم. سپس همان جا به سجده افتاد. حضرت زنجیری بر گردن آن آهوانداخت و فرمود: گوشت تو را بر شکارچیان حرام کردم. سپس فرمود: ای کاش حیوان‌ها از مرگ آگاه بودند.

الخرائج و الجرائح: از فاطمه بنت اسد روایت شده: وقتی نشانه‌های درگذشت عبدالمطّلب پدیدار شد، به فرزندانش گفت: چه کسی کفالت محمد را به عهده می‌گیرد؟ گفتند: او از ما باهوش‌تر است، به او بگو خودش انتخاب کند. عبدالمطّلب عرض کرد: ای محمد! پدربزرگت بر بال سفر به قیامت است، کدام یک از عموها و عمه‌هایت را می‌خواهی که کفیلت شود؟ محمد در چهره آن‌ها نگریست و سپس نزد ابوطالب

خزید. عبدالمطّلب به او گفت: ای ابوطالب! من دینداری و امانتداری تو را شناخته ام، در حق او چنان باش که بوده ای. فاطمه می‌گوید: چون عبدالمطّلب درگذشت ابوطالب محمد را گرفت. من به او خدمت می‌کردم و به من می‌گفت مادر. در باغ خانه ما چند نخل بود و اول رسیدن رطب بود. چهل کودک از همسال‌های محمد هر روز به باغ ما می‌آمدند و رطب‌هایی را که می‌ریخت برمی داشتند. من هیچگاه ندیدم محمد رطبی را که کودکی قبل از او برداشته بود از دستش بگیرد حال آن‌که بقیه بچه‌ها از هم می‌ربودند. من هر روز برای محمد یک مشت یا بیشتر از آن‌ها را برمی داشتم، کنیزم نیز این کار را می‌کرد. روزی هم من فراموش کردم برایش بردارم و هم کنیزم. محمد خواب بود. کودکان آمدند و همه رطب‌هایی را که ریخته بود برچیدند و رفتند. من خوابیدم و از خجالتِ محمد که بیدار می‌شد آستینم را روی صورتم گذاشتم. محمد بیدار شد و به باغ رفت و هیچ رطبی بر زمین نیافت. برگشت. کنیز به او گفت: ما فراموش کرردیم چیزی برداریم و کودکان آمدند و همه آن‌چه را که ریخته بود خوردند. محمد به باغ رفت و به یک نخل اشاره کرد و گفت: ای درخت! من گرسنه‌ام. من دیدم درخت آن شاخه‌هایش را که رطب داشت پایین آورد و محمد هر چقدر خواست از آن خورد. سپس شاخه‌ها به جای خود بالا رفتند. من شگفت زده شدم. ابوطالب از خانه بیرون رفته بود و هر روز وقتی بازمی گشت و در می‌زد من به کنیز می‌گفتم در را باز کند. آن روز ابوطالب در زد و من پابرهنه به سویش دویدم و در را باز کردم و آن‌چه را دیده بودم برایش تعریف کردم. گفت: او بی‌شک پیامبر است و تو پس از سی سال برایش وزیری به دنیا می‌آوری. و من همان‌طور که او گفته بود علی را به دنیا آوردم.

قصص الأنبیاء: از اَنَس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روز جمعه برمی خاست و پشتش را به تنه ای که در مسجد نصب شده بود تکیه می‌داد و برای مردم خطبه می‌خواند. مردی رومی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی برایت می‌سازم که رویش بنشینی. او برای حضرت منبری ساخت که دو پله داشت و حضرت بر سطح سومش می‌نشست. وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از منبر بالا رفت آن تنه درخت بانگی چون بانگ گاو برآورد. حضرت به سوی آن تنه پایین آمد و تنه آرام گرفت. آن‌گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست اگر کنارش نمی‌آمدم تا به روز قیامت این چنین می‌ماند. سپس دستور داد تا آن را از جا در آوردند و زیر منبر حضرت دفن کردند.

الأمالی: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمندش علیهم السلام از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمود: من سنگی را می‌شناسم که پیش از بعثتم به من سلام می‌کرد، من الان آن را می‌شناسم.

التوحید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: مردی یهودی به نام سجت نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! آمده‌ام درباره پروردگارت از تو بپرسم، اگر به سوال‌های من پاسخ دادی از تو پیروی می‌کنم وگرنه برمی گردم. فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. عرض کرد: پروردگارت کجاست؟ فرمود: او در همه جا هست و در هیچ مکانی محدود نیست. عرض کرد: او چگونه

است؟ فرمود: من چگونه پروردگارم را به چگونگی توصیف کنم حال آن‌که چگونگی آفریده شده است و خداوند با آفریده خود توصیف نمی‌شود. عرض کرد: چه کسی می‌داند که تو پیامبری؟ ناگاه هر چه سنگ و کلوخ و چیزهای دیگر کنار او بود به سخن در آمد و با زبان فصیح گفت: ای شیخ! او رسول خداست. سجت گفت: به خدا هرگز روزی آشکارتر از امروز ندیده بودم. سپس گفت: شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی.

المناقب، الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در غزوه طائف بر انبوهی از درختان طلح گذر می‌کرد و خواب آلود بود. یک درخت سدر که جلوی راه حضرت را بند آورده بود تاگاه دو نیم شد و ایشان از میانش گذشت. آن درخت سدر تا روزگار ما بر دو ساقش به تنهایی ایستاده است و در آن دیار معروف و مشهور است و اهالی آن‌جا و کسان دیگری که آن را می‌شناسند، به خاطر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به آن احترام می‌گذارند و آن را سدر پیامبر می‌نامند. وقتی اعراب به دنبال گیاه می‌گردند هر چقدر برایشان امکان داشته باشد از گیاهان آن درخت برمی گیرند و آن‌ها را بر شتران و گوسفندان خود می‌آویزند. آن‌ها درختان آن دشت را قطع می‌کنند اما این کار را با آن سدر نمی‌کنند و هیچ آسیبی به آن نمی‌رسانند چراکه احوالش را می‌دانند و مقامش را والا می‌دارند. این‌گونه آن سدر در آن‌جا نشانه ای گویا و حجّتی پایدار برای حضرت شد.

الخرائج و الجرائح: ابو اُسَید روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به ابن عباس فرمود: ای ابا الفضل! فردا همراه با پسرانت در خانه بمان من با شما کاری دارم. چون صبح شد حضرت نزد آنان رفت و فرمود: به هم نزدیگ شوید. آن‌ها به کنار هم خزیدند. وقتی بر جا شدند حضرت جامه ای بر آنان کشید و فرمود: پروردگارا این عموی من و برادر صمیمی پدرم است و اینان پسر عموهای من هستند، هم‌چنان‌که من آن‌ها را پوشاندم آن‌ها را از آتش دوزخ بپوشان. ناگاه آستانه در و دیوارهای خانه گفتند: آمین آمین!

الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به غزوه ای رفت. در راه بازگشت در راهی فرود آمد. حضرت همراه مردم داشت غذا می‌خورد که جبرییل آمد و عرض کرد: ای محمد! برخیز و سوار شو. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله برخاست و همراه جبرییل سوار شد. ناگاه زمین برای حضرت هم‌چون جامه ای درنوردیده شد و ایشان به فدک رسید. وقتی اهل فدک صدای پای اسب را شنیدند پنداشتند دشمنشان از راه رسیده است. درهای شهر را بستند و کلیدها را به پیرزنی سپردند که بیرون از شهر خانه ای داشت و خودشان به قله‌های کوه‌ها رفتند. جبرییل نزد آن پیرزن رفت و کلیدها را برداشت و آمد و درهای شهر را باز کرد و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وارد خانه‌ها و آبادی‌های آن‌جا شد. جبرییل عرض کرد: ای محمد! خداوند این‌جا را ویژه تو گردانده و در میان مردم فقط به تو عطایش کرده است، این همان سخن حق تعالی است که فرموده:

«ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»

إعلام الوری: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: در مکه همراه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بودیم. حضرت سوی یکی از نواحی مکه خارج شد و در راه هر درخت و هر کوهی ایشان را می‌دید می‌گفت: سلام بر تو ای رسول خدا!

نیز در همان جا از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من همراه با پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وارد دشت شدم و دیدم حضرت بر هر سنگ و درختی گذر می‌کرد می‌گفتند: سلام بر تو ای رسول خدا! و من می‌شنیدم.

إعلام الوری: از معجزه‌های پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله این بوده که در اوایل بعثت ماه برای حضرت در مکه به دو نیم شکافته شده که قرآن نیز از آن سخن گفته است. و در حدیثی صحیح از عبداللّٰه بن مسعود آمده: ماه شکافته شد آن‌چنان‌که دو پاره شد. کافران اهل مکه گفتند: این سِحری است که ابن ابی کَبشه شما را با آن‌جادو کرده است، منتظر مسافران باشید اگر چیزی را که دیده اید آن‌ها نیز دیده باشند راست می‌گوید اما اگر ندیده باشند این سِحر است و شما را با آن‌جادو کرده است. مسافران از هر سو آمدند و گفتند ما آن را دیدیم.

الأمالی: از اَنَس بن مالک روایت شده که وی گفت: روزی رسول خد صلّی اللّٰه علیه و آله سوار بر استرش شد و به سوی کوه آل فلان رهسپار شد

و به من فرمود: ای اَنَس! استر را بردار و به فلان جا برو، علی علیه السلام را می‌بینی که نشسته و با ریگ‌ها تسبیح می‌گوید، سلام مرا به او برسان و او را سوار استر کن و نزد من بیار. من رفتم و علی علیه السلام را در همان حال که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده بود یافتم. او را بر استر سوار کردم و نزد حضرت بردم. وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را دید عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! فرمود: سلام بر تو ای ابا حسن! بنشین که در این‌جا هفتاد پیغمبر رسول نشسته‌اند و من از همه آن پیامبران بهتر هستم، و در کنار هر پیامبری برادر وی نشسته که تو از همه آن برادران بهتر هستی. اَنَس می‌گوید: ناگاه دیدم ابری بر آن دو سایه‌انداخت و به سرهایشان نزدیک شد. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله دستش را سوی ابر دراز کرد و خوشه ای انگور گرفت و آن را میان خود و علی علیه السلام گذاشت و فرمود: برادرم! بخور که این هدیه ای از جانب خداوند متعال برای من و سپس برای توست. من عرض کردم: ای رسول خدا! علی برادر شماست؟ فرمود: بله، علی برادر من است. عرض کردم: ای رسول خدا! برایم تعریف کنید که چطور علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ سه هزار سال پیش از آفرینش آدم آبی را به زیر عرش آفرید و آن را در میان مرواریدی سبز در علم پوشیده خود نهاد. این گذشت تا این که آدم را آفرید. وقتی آدم را آفرید آن آب را از آن مروارید بیرون آورد و آن را در صُلب آدم قرار داد. این گذشت تا این که خداوند جان آدم را گرفت. سپس آن آب را به صُلب شیث منتقل کرد و به همین ترتیب آن آب از پشتی به پشت دیگر منتقل شد تا این که به عبدالمطّلب رسید. سپس خداوند عزّ و جلّ آن را دو نیم کرد و نیمی از آن را در پدر من عبداللّٰه بن عبدالمّلب نهاد و نیم دیگرش را در ابوطالب، پس من از نیمی آن آب هستم و علی

از نیم دیگرش، این چنین علی در دنیا و آخرت برادر من است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سپس قرائت فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً»

الأمالی: از اَنَس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به من امر فرمود تا استر ایشان دُلدُل و الاغ ایشان یعفور را زین کنم. من فرمان حضرت را انجام دادم. ایشان خود بر استرش سوار شد و علی علیه السلام نیز بر الاغ ایشان سوار شد. آن‌ها به راه افتادند و من نیز به همراهشان راهی شدم. به دامنه کوهی رسیدیم. آن‌ها پیاده شدند و از کوه بالا رفتند تا این که به قله کوه رسیدند. دیدم ابری سفید هم‌چون گرداگرد یک کرسی بر آن‌ها سایه‌انداخت و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله دستش رابه سوی چیزی دراز کرد و شروع کرد بخورد و به علی علیه السلام نیز بدهد و چنین گذشت تا این که پنداشتم سیر شده باشند. سپس دیدم پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله دستش را سوی چیزی دراز کرد و خود نوشید و به علی علیه السلام نیز نوشاند و چنین گذشت تا این که برآورد کردم سیراب شده باشند. سپس دیدم آن ابر بالا رفت و آن‌ها پایین آمدند و سوار شدند و به راه افتادند و من نیز همراهشان راهی شدم. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نگاهی به من کرد و در چهره‌ام تغیری دید. فرمود: چرا چهره‌ات را دگرگون می‌بینم؟ عرض کردم: از آن‌چه دیدم سرگشته شدم. فرمود: دیدی چه شد؟ عرض کردم: بله، پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! فرمود: ای اَنَس! به خدایی که هر چه خواست آفرید سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و

سیزده وصی از آن ابر غذا خورده‌اند که در میان آنان نزد خداوند هیچ پیامبری از من و هیچ وصی ای از علی ارجمندتر نبوده است.

الأمالی: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مرا فراخواند و به یمن فرستاد تا میان اهالی‌اش صلح بر پا کنم. عرض کردم: ای رسول خدا! آن‌ها قومی پُرشمار هستند و بزرگانی دارند حال آن‌که من جوانی کم سال هستم. فرمود: ای علی! وقتی به بلندای گردنه افیق رسیدی با صدای بلند ندا سر داده و بگو: ای درخت و ای کلوخ و ای خاک! محمد رسول خدا به شما سلام می‌رساند. من رفتم و وقتی به بلندای گردنه رسیدم بر اهل یمن پدیدار شدم. ناگهان دیدم آن‌ها نیزه‌هایشان را برافراشته‌اند و سپرهایشان را به دست گرفته‌اند و کمان‌هایشان را بر دوش نهاده‌اند و سلاحانشان را برکشیده‌اند و همگی سوی من می‌آیند. با صدای بلند ندا سر دادم که ای درخت و ای کلوخ و ای خاک! محمد رسول خدا به شما سلام می‌رساند. ناگاه همه درختان و کلوخ‌ها و خاک‌ها به جنبش افتادند و یک صدا گفتند: بر محمد رسول خدا و بر تو سلام. ناگاه پاهای آن قوم به رعشه افتاد و چهارپایانشان به لرزه افتادند و سلاح از دستانشان افتاد و شتابان سوی من آمدند. من میانشان صلح بر پا کردم و بازگشتم.

در این موقع توجه من به پیرامون من برگردانده شد و متوجیک گل بسیار زیبا شدم که شبیه به گل آفتابگردان بود و در یک حالنور نارنجی رنگ می‌درخشید. این گل زنده بود و احساس می‌کردم که مرا دوست دارد. من دوباره در حیرت و تعظیم به سوی او برگشته و گفتم این گل

من را دوست دارد، من می‌توانم محبت او را حس کنم! او گفت: «همچیزها برای تو از جنس عشق آفریده شده‌اند.» در آن موقع من همآن را حس کردم... من آن گل بودم و آن گل من بود! آن گل مانند افلاکی بود با رنگهائی زنده و پر از احساس، و هر قطرآب روی آن نیز زنده بود و عشق می‌ورزید...کلمات یارای توصیف آن را ندارند.

حالا دیگر کاملاً آرام و خالی از ترس بودم. آن صدا به من گفت که می‌خواهد چیزی را نشانم بدهد و خودم را احساس می‌کردم که به سرعت به سوی نوری حرکت می‌کند، وقتی از نور گذشتم دیدم در جهانی دیگر پرواز می‌کنم.

همه چیز در آن جهان از ماده ای ساخته شده بود که می‌توانم تنها آن را نوری روان توصیف کنم. همه چیز زنده بود، زمین، کوه‌ها، حتی آسمان. آن صدا هم‌چنان با من بود و در طول تجربه هرگز من را ترک نکرد. او گفت جایی که من هستم، جهان «حقیقی» است و باید در مدتی که آن‌جا بودم کاری را انجام می‌دادم. من روی یک زمین کوهستانی بایر نشستم، هیچ درخت، سبزه، رودخانه و غیره وجود نداشت. همه جا نور بود ولی خورشیدی نبود. به نظر می‌رسید نور از درون همه چیز، حتی از هوا می‌تابید.

الأمالی: از سلمان روایت شده که وی گفت: نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله سنگریزه ای به علی علیه السلام داد. همین که آن

سنگریزه در دست علی علیه السلام قرار گرفت به سخن درآمد و گفت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست، از پروردگاری خدا و نبوت محمد و ولایت علی بن ابی طالب خرسندیم. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس از شما به خداوند و پیامبر او و ولایت علی بن ابی طالب خرسند باشد از ترس و عذاب خداوند در امان است.

الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در سفری بود. مردی اعرابی نزد ایشان آمد. حضرت به او فرمود: تو را به راه نیک رهنمون بشوم؟ عرض کرد: چه راهی؟ فرمود: شهادت بده که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. اعرابی گفت: این کلام شاهدی هم دارد؟ فرمود: این درخت. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله درخت را صدا زد. درخت زمین را شکافت و آمد و روبروی ایشان ایستاد. حضرت از درخت شهادت خواست و او شهادت داد. سپس به او فرمان داد و او به جایی که روییده بود بازگشت. مرد اعرابی اسلام آورد و به سوی قومش راهی شد و عرض کرد: اگر از من پیروی کردند آن‌ها را با خود نزد تو می‌آورم وگرنه خودم نزدت بازمی گردم و با تو همراه می‌شوم.

الخرائج و الجرائح: مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض کرد: آیا دعوتی که می‌کنی نشانه ای هم دارد؟ فرمود: بله، نزد آن درخت برو و به او بگو رسول خدا تو را فرامی خواند. ناگاه آن درخت از سمت راست و چپ و روبرویش سمت حضرت گرایید و از ریشه در آمد

و زمین را شکافت و آمد و روبروی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ایستاد. اعرابی عرض کرد: به او امر کن تا سر جایش برگردد. حضرت فرمانش داد و درخت به جایی که روییده بود بازگشت. اعرابی عرض کرد: بگذار برایت سجده کنم. حضرت فرمود: اگر بنا بود فرمان دهم کسی به کسی سجده کند به زن فرمان می‌دادم به شوهرش سجده کند. عرض کرد: پس بگذار دستانت را ببوسم. حضرت به او اجازه داد.

الخرائج و الجرائح: از جابر روایت شده که وی گفت: وقتی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از راهی گذر می‌کرد اگر کسی در عقب ایشان می‌آمد از بوی خوش حضرت می‌فهمید که ایشان از آن‌جا گذر کرده است. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر هر سنگ و درختی می‌گذشت به ایشان سجده می‌کردند.

ابن عباس گفته: پدشاهان حَضرموت نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند و عرض کردند: از کجا بدانیم که تو رسول خدایی؟ حضرت مشتی سنگریزه برداشت و فرمود: این‌ها شهادت می‌دهند که من رسول خدا هستم. ناگاه سنگریزه‌ها در دست حضرت تسبیح گفتند و شهادت دادند که او رسول خداست. حضرت فرمود: من در مکه سنگی را می‌شناسم که هرگاه از کنارش گذر کرده‌ام به من سلام کرده است.

المناقب: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در مدینه مسجدی می‌ساخت. یکی از درختان مکه را صدا زد و آن درخت زمین را شکافت و آمد و روبروی حضرت ایستاد و به شهادت بر نبوت ایشان زبان گشود.

ابوهُرَیره می‌گوید: شبی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نماز عشاء را به پایان رساند. ناگاه برقی درخشید. حضرت به قَتادة بن نُعمان نگریست و او را شناخت. او آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! شبی بارانی بود دوست داشتم همراه شما نماز بخوانم. حضرت خوشه ای خرما به او داد و فرمود: این را بگیر، و شبت را از آن نور بگیر.

الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: برخی از مردم فقط با دیدن ایمان می‌آورند و برخی دیگر با غیر از آن. مردی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض کرد: نشانه ای به من بنما. حضرت با دست به یک نخل اشاره کرد. درخت به سمت راست رفت. بار دیگر اشاره کرد و درخت به سمت چپ رفت. آن‌گاه آن مرد ایمان آورد.

درّ المنثور: از علی علیه السّلام آمده است که در تفسیر قول خدا «فلا اقسم بالخنس»{نه، نه، سوگند به خنّس} فرمود: پنج ستاره‌اند زحل، عطارد، مشتری، بهرام، زهره، و نیست ستاره ای که کهکشان را بپیماید جز این‌ها.

پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله از سماء ذات البروج، در پاسخ فرمود: ستاره‌ها و پرسش شد از این‌که «الذی جعل فی السماء بروجا»{آن‌که در آسمان‌ها بروج نهاده} فرمود: بروج ستاره‌ها هستند، گفته شد: بروج مشیده چیست؟ فرمود: کاخ‌ها.

خرائج: ابن عباس روایت کرده که زنی پسرش را نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آورد و گفت: این پسرم مبتلا به دیوانگی شده و جنون در هنگام ناهار و شام او را می‌گیرد و بر سر ما خاک می‌پاشد. پیامبر سینه کودک را لمس کرد و دعا نمود. پسر بچه استفراغ کرد و چیزی شبیه مدفوع شیر از شکمش خارج شد و در همان حال بهبود یافت.

خرائج: روایت شده که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مردی را دید که چون به سجده می‌رود موی سرش را جمع می‌کند. پس فرمود: «خداوندا سرش را زشت بگردان.» پس موی سرش ریخت تا جایی که در سرش یک تار موی باقی نماند.

فرمود: ای ابن ابی لیلی به کجا امید داری؟ گفت: به بهشت ای رسول خدا. فرمود: آفرین، خداوند دهان تو را نبندد (درود بر تو). روای گوید: او را در پیری دیدم که صد و سی سال داشت و دندان‌هایش در پاکیزگی و سفید مثل برگ بابونه بود و تمام بدن او جز دهانش فرتوت شده بود.

کافی: ابو العباس رزیق از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: گروهی نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! سرزمین ما چند سال است که به خشکسالی گرفتار شده است. خدای تبارک و تعالی را بخوان تا برای ما بارانی فرو فرستد. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستور داد منبری در بیرون شهر بنهند. منبر به بیرون از شهر آورده شد و مردم اجتماع کردند. پیامبر بر منبر رفت و دعا کرد و به مردم دستور داد که آمین بگویند. طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! به مردم بگوی که خدای تو بدان‌ها وعده کرده است که در فلان روز و فلان ساعت بر ایشان باران فرو خواهد فرستاد. مردم به انتظار آن روز و ساعت روز شماری می‌کردند تا چون ساعت مقرر فرا رسید خداوند عزّ و جلّ بادی فرستاد که ابرها را در هم ریخت و آسمان را پوشانید و دهنه خود را رها کرد، [کنایه از شدت باران است]. همان افراد خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: ای پیامبر! از خدا بخواه تا جلوی باران را بگیرد که ما نزدیک است غرق شویم. همه مردم گرد آمدند. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دوباره دست به دعا برداشت و به مردم نیز فرمان داد آمین بگویند. مردی از میان جمعیت گفت: ای رسول خدا! دعا را بلند بخوان تا ما هم بشنویم، زیرا همه دعایی را که تو می‌خوانی ما نمی‌شنویم. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بگویید: خدایا! بر پیرامون ما ببارد نه بر ما. خدایا! این باران را بر دل صحرا بریزان و در پای درخت‌ها و چراگاه‌هایی که گله داران رمه‌های خود را می‌چرانند. خدایا! آن را رحمت قرار ده و عذابش قرار مده.

خرائج: روایت شده که سلمان خدمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلم آمد و گفت که با صاحبانش بر این مقدار نشای درخت خرما که همه‌اش باردار باشند، مکاتبه کرده است. در حالی که عادتا بارداری خرما را کسی نمی‌تواند ضمانت کند مگر این‌که تأیید الهی به پیامبر علم داشته باشند. حضرت به سلمان دستور داد که این را ضمانت کند. و نشاها را جمع کرد و آن‌گاه با دست خود آن‌ها را کاشت و همه سبز شدند و حتی یکی از آن بر زمین نیفتاد و به عنوان معجزه ای باقی ماندند. و مردم از میوه آن‌ها استفاده می‌کردند. و به برکت آن‌ها امیدوار می‌شدند. سپس پیامبر اکرم یک قطعه طلا مانند تخم خروس به سلمان داد و فرمود: برو و با آن بقیه قرض صاحبانت را ادا کن. سلمان با تعجب گفت: این کجای قرض‌های مرا ادا می‌کند؟ پس پیامبر طلا را بر زبان خود چرخاند و به او داد. آن مقدار طلا در حالت ابتدای آن و در وزن آن او به یک چهارم از قرض‌های او هم نمی‌رسید، ولی با آن توانست همه قرض‌های خود را بپردازد.

امالی طوسی: زید بن ارقم در ضمن روایتی طولانی نقل کرده است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گرسنه شد. پس فاطمه علیها السلام حسن و حسین را دید که از گرسنگی گریه می‌کنند و پیامبر از آب دهانش در دهان آن‌ها گذاشت تا این‌که سیر شدند و به خواب رفتند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به همراه علی علیه السلام به خانه ابن هیثم رفت. او گفت: ای رسول خدا خوش آمدید چقدر دوست داشتم تو و یارانت به نزد من بیائید اما غذایئ داشتم و در میان همسایگانم توزیع کردم. فرمود: جبرئیل مرا به امر همسایه سفارش کرد

تا جایی که گمان کردم همسایه از من ارث می‌برد. گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به درخت نخلی در کنار خانه نگریست و فرمود: ای ابا هیثم درباره این درخت اجازه می‌دهی؟ گفت: ای رسول خدا این درخت بی‌ثمر است و هرگز میوه ای نداده است. هر چه می‌خواهی با آن بکن. فرمود: ای علی کاسه ای آب برایم بیاور. پیامبر از آن نوشید و آب دهانش را در کاسه ریخت سپس بر درخت نخل ریخت و آن درخت پر از شاخه‌های خرما نورس و رسیده شد و به هراندازه ای بود که می‌خواستیم. فرمود: ابتدا به همسایگان بدهید. ما خوردیم و آب خنکی نوشیدیم تا این‌که سیر شدیم. پس پیامبر فرمود: ای علی این از نعمت‌هایی است که در روز قیامت از آن بازخواست می‌کنند، ای علی برای خانواده‌ات فاطمه و حسن و حسین از آن بردادر. گوید: آن نخل همواره در نزد ما بود و ما آن را «نخل همسایه ها» می‌نامیدیم تا این‌که یزید در عام الحرآن را قطع کرد.

آن، یک ماهیت عظیم و جدید را خلق خواهد کرد — وجودی که حیات شما را بسیار زیاد و برای همیشه بهبود خواهد بخشید. این روح عظیم برای بشر روی زمین کاملاً شناخته شده است. بسیاری افراد، نادانسته، میل شدیدی برای پیوند با او دارند. آگاهانه برای کمک او دعا می‌کنند و عاشقش هستند. تمامی مردم روی زمین، در بخشی از ذهن نیمه هشیارشان، از پیش او را می‌شناسد. و چه به مذهبی تأسیس شده ایمان داشته باشند و چه نداشته باشند، در زمان‌های نیازمندی، بیشتر انسان‌ها وجود او را درک می‌کنند. آن‌ها او را با نام‌های مختلف: گاد

((God، یهوه (Elohim)، (Yahave)، الله ((Allah، پدر آسمانی و نام‌های بسیار دیگری می‌نامند.

ممکن است این روند به نظر عجیب برسد، اما به یاد داشته باش که چطور بدن خود تو هم، همین کار را انجام می‌دهد. سلول‌های زنده‌ی تو، وقتی بسیار جوان بودی، یعنی یک جنین چند هفته‌ای، میل بی‌حد و حصری برای روحی بزرگ‌تر– که روح تو استداشتند، تا به آن‌ها بپیوندد، برای آن‌که حیات والاتری را به زندگی آن‌ها بیاورد. آن‌ها به روح تو نیاز دارند تا به سلول‌های کوچک کمک کند نیازهای تکاملی خودشان را به انجام برسانند. این نیازها، در حقیقت، در تک تک خرده اتم‌ها و بخش‌های زنده‌ی ارواح آن‌ها قرار داده شده است. سلول‌های تو قدم بزرگی در روند تکاملی برداشتند. آن‌ها به روحی بزرگ‌تر پیوستند... آن‌ها با روح تو پیوند برقرار کردند برای آن‌که تو را خلق کنند– شکلی از زندگی بسیار پیشرفته‌تر از آن‌چه تک تک آن‌ها جداگانه هستند. آن فرآیند، تااندازه‌ی زیادی حیات سلول‌ها را غنی کرد. زندگی آن‌ها کاملاً دگرگون شد. آن‌ها قویتر، آگاه‌تر، سرشار از عشق و رضایت و خشنودی شدند. آن‌ها بخشی از یک شکل بزرگ‌تر حیات با روحی بزرگ‌تر شدند که خلأ درون ارواح کوچکشان را پر کرد. آن‌ها قدم بزرگی در روند تکاملی که بخشی از اتحاد و یکپارچگی تمامی حیات در هستی است، برداشته‌اند.

آموزش‌های معنوی من به طور تله پاتیکی، طی یک سری از سخنرانیها توسط فرشته Lamdiel ، هنگامیکه خارج از بدنم بودم، انجام شد.

شناور می‌شدم و کلمات او را جذب می‌کردم. اما اول باید داوطلب کمک به دیگران می‌شدم. آن موقع فقط ساله داشتم، اما این کار را کردم.

آموزش‌ها شامل اطلاعاتی در مورد زندگی‌های دیگر در کائنات، سرآغاز نژاد بشر در زمین، ماهیت درونی ماده، سرعت‌ها، انرژی، و اطلاعات بسیار زیادی می‌شدند که یا برایم روشن‌تر می‌شدند یا کاملاً با آن‌چه در مدرسه در مورد علم آموخته بودم، مخالف بودند. اما یکی از هیجان انگیزترین موارد زمانی بود که آن فرشته درباره‌ی آینده‌ی بشر به من گفت.

او گفت: امروز پیام بسیار مهمی برای تو دارم.

اولین برخورد من با فرشته‌ها، در نیمه‌ی تابستان ، وقتی و نیم ساله بودم طی تجربه‌ی نزدیک مرگم در یک استخر عمومی در اسرائیل اتفاق افتاد. در حدود یک سال و نیم بعد، در دسامبر ، سفرهای ارادی خروج از کالبدم را آغاز کردم. از آن‌جایی که متعلق به خانواده ای با پس زمینه‌ی علمی و غیرمعتقد به خدا و دانش آموز یک مدرسه‌ی شبانه روزی نیروی دریای با انضباط سخت نظامی بودم که بعدها به عنوان یک سرباز خدمت کردم و بعد آن، افسر نیروی دفاع اسرائیل و همین‌طور مافوق افسر نیروی دریایی در ناوگان بازرگانی بودم، برای سال‌ها جرأت این را نداشتم که ارتباطات خروج از کالبدم را آشکار کنم.

ای محمد به راستی که تو و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ائمّه علیهم السلام را که از نسل اویند از اصل نور خود آفریدم و ولایت شما

را بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها عرضه داشتم و هر آن‌کس که آن را بپذیرد، نزد من از مؤمنین می‌باشد؛ و هر آن‌کس که آن را انکار کند، از کافرین می‌باشد. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم مرا عبادت کند تا جایی که به مانند مَشکِ کهنه شود، سپس نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت شماست، تا زمانی که به ولایت شما اقرار نکند، او را نخواهم بخشید. ای محمد، دوست داری که آنان را ببینی؟ گفتم: آری. به من فرمود: به سمت راست عرش نگاه کن. من هم رو به آن سو کردم و دیدم علی را و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی علیهم السلام را که در دریایی از نور ایستاده‌اند و نماز می‌خوانند و او در میانشان است، یعنی مهدی، گویی ستاره ای است مرواریدوار. خداوند فرمود: ای محمد! اینان حجت‌های من هستند و او قیام کننده ای است از خاندان تو، به عزت و شکوهم سوگند، او حجت واجب برای دوستانم و انتقام گیرنده از دشمنان من است.

عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد اللّٰه علیه السلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگ‌تر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی ای بر صورت او زد، سیلی ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. سپس

با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب‌های آسمان به پرواز درآمدند و از آن‌جا دور شدند، جبرئیل گفت: اللّٰه أکبر، اللّٰه أکبر، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند. سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آن‌جا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. هم‌چنان آسمان به آسمان وضع این‌گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه‌اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد! پس به او گفت: ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار می‌دهی؟ و جبرئیل به او گفت: ای محمد! من اجازه ندارم از این‌جایگاه عبور کنم، و تو بر جایگاهی قدم گذارده ای که پیش از تو هیچ‌کسی پا بر آن نگذاشته و هیچ‌کسی هم بعد از تو بر آن قدم نخواهد گذاشت، فرمود: خداوند هر قدر که می‌خواست به او مقام بزرگ و والا بخشید. فرمود: و خداوند با او سخن گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگار! «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ يکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَيها مَا اکتَسَبَتْ»، محمد صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا

كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، فرمود: خداوند فرمود: ای محمد! بعد از تو چه کسی برای امت تو خواهد بود؟ عرض کرد: خداوند داناتر است. خداوند فرمود: علی، امیر المؤمنین. گفت: ابو عبد اللّه علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند ولایت او نبود مگر مکالمه خداوند با محمد صلی اللّٰه علیه و آله.

قَتاده گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وقتی این آیه را می‌خواندند: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، تا آن را به پایان برسانند، می‌فرمود: به خدا سوگند که خداوند از دو هزار سال پیش از آن‌که آسمان‌ها و زمین را بیافریند، کتابی دارد که آن را در نزد خود در عرش قرار داده است، دو آیه از آن را نازل کرد و با آن‌ها بقره را ختم کرد، بنابراین در هر خانه ای که این دو آیه خوانده شود، شیطان وارد نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیری درباره آن عصر دارد که می‌فرماید: و یغبقون کأس الحکمه بعد الصبوح در آن عصر، مردم صبحگاهان و شامگاهان جامی که می‌نوشند جامِ حکمت و معرفت است. جز جامِ حکمت و معرفت جامِ دیگری نمی‌نوشند.

در کافی هست که در عصرِ ظهورِ حضرت حجت، خدا دستِ خود را بر سرِ افرادِ بشر می‌گذارد و عقلِ مردم زیاد می‌شود.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: «تمامِ معادن و گنج‌های زیر زمینی در حکومتِ امام عصرعلیه السلام آشکار و استخراج می‌شود و در روی زمین مخروبه ای باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که به وسیله آن حضرت آباد می‌شود».

پیامبرصلی اللّه علیه وآله: «مژده باد شما را به ظهورِ مهدی علیه السلام که او در آخر الزمان به هنگامِ سختی روزگار و فتنه و اختلاف و عدم امنیت می‌آید و خداوند به وسیله او زمین را پر از قسط و عدل می‌نماید».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

خداوند از این که به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند باکی ندارد. در این میان، کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن (مثال، گویای) حقیقتی است از طرف پروردگارشان. وامّا کسانی که کافر شده‌اند (بهانه جویی کرده) می‌گویند: «منظور خداوند از این مثال چه بوده است؟!» (آری،) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند. ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان بن عیینه روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» پرسیدم. ایشان

فرمودند: دل سلیم آن دلی است که در حالی به ملاقات پروردگارش می‌آید که کسی جز او را در خود نداشته باشد.

سفیان روایت می‌کند که امام علی علیه السلام فرمودند: هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد، ساقط است و صاحبان عقل سلیم در دنیا زهد اختیار کردند تا تنها متوجه آخرت باشند.

محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابن فضال، از عبد الصمد بن بشیر، از عطیه عوفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم در دست خود گرفت و گفت: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است؛ ابلیس- که خداوند او را لعنت کند- به همراه شیاطین خود در آن‌جا حاضر بود. آن شیاطین هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است، به او گفتند: به خداوند سوگند! تو به ما این طور نگفته بودی، تو به ما خبر داده بودی که این مرد (رسول خدا) اگر بمیرد، در میان اصحاب او تفرقه می‌افتد؛ اما این سخن امروز او باعث استواری و ثبات می‌شود و هرگاه کسی بخواهد برود، دیگری به جای او می‌آید. ابلیس گفت: پراکنده شوید؛ چرا که اصحاب او به من وعده داده‌اند که به هیچ کدام از سخنانی که او (رسول خدا) گفته است، اقرار و اعتراف نخواهند کرد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرموده «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيتَنِی لَأُزَينَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَلَأُغْوِينَّهُمْ أَجْمَعِينَ

گفت: «پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادّی را) در زمین در نظر آن‌ها جلوه می‌دهم، و به یقین همگی را گمراه خواهم ساخت،

الَّذِينَ يظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيهِ رَاجِعُونَ

(همان) کسانی که می‌دانند پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد، و به سوی او باز می‌گردند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ

ما شما را آفریدیم. سپس صورت بندی کردیم. بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید.» آن‌ها همه سجده کردند. جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا

فرمود: «برو! هر کس از آنان ازتو تبعیت کند، جهنم کیفری کامل برای شماست!

وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِکَ وَأَجْلِبْ عَلَيهِم بِخَيلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِكْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يعِدُهُمُ الشَّيطَانُ إِلَّا غُرُورًا

هرکدام از آن‌ها را می‌توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آن‌ها گسیل دار. و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی. و آنان را با وعده ها سرگرم ساز! ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده ای به آن‌هانمی دهد

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

جز ابلیس که تکبّر ورزید و از کافران بود.

قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیدَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ

فرمود: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبّر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از این که فرمان سجود به تو داده شود!)»

از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در حدیثی روایت می‌کند که ایشان فرمودند: در سوره طسم آمده است: «بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ * وَقِیلَ لَهُمْ أَینَ مَا کُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ ینصُرُونَکُمْ أَوْ ینتَصِرُونَ * فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِیسَ أَجْمَعُونَ» و منظور از آن سربازان شیطان و ذریه اوست.

و از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السلام در مورد آیه«فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت کرده است که ایشان فرمودند: ای ابو بصیر! اینان‌کسانی هستند که به زبان ویژگی‌های عدل را بیان می‌کنند، اما بر خلاف آن عمل می‌کنند.

محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: منظور از آن مشرکینی است که این افراد از آنان پیروی کردند و با وجود شرکشان به دنبال آنان به راه افتادند، و آن قوم محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستند که کسی از یهود و نصاری در میان آنان نیست. و آیه‌های «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ» [قوم نوح، پیامبران را تکذیب کردند] «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيكَةِ الْمُرْسَلِينَ» [اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند] «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ» [قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند] آن را تایید می‌کند و در میان اینان یهود و نصاری که به ترتیب قائل به فرزندی عزیر و عیسی برای خدا بودند، وجود نداشت و خداوند، یهود و نصاری را وارد در آتش می‌گرداند و هر قومی را بر اساس اعمالشان مجازات می‌کند.

و از شیخ مفید در امالی از گروهی، از ابو مفضل، از ابو جعفر محمد بن یونس قاضی همدانی، از احمد بن خلیل نوفلی در دینور، از عثمان بن سعید مرّی، از حسن بن صالح بن حی روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: منزلت دوست بسیار والاست، تا جایی که جهنمیان از او کمک می‌خواهند و هنگامی که در آتش‌اند، قبل از خویشاوند نزدیک، او را به کمک می‌خوانند و خداوند تبارک و تعالی در حکایت حال ایشان می‌گوید: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ».

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ

و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد،

وَقِيلَ لَهُمْ أَينَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ

و به آنان گفته می‌شود: «کجا هستند معبودانی که آن‌ها را پرستش می‌کردید،

مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ ينصُرُونَكُمْ أَوْ ينتَصِرُونَ

(معبودهایی) غیر از خدا؟! آیا آن‌ها شما را یاری می‌کنند، یا کسی به یاری آن‌ها می‌آید؟!»

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ

پس همه آن معبودان با عابدانِ گمراه به دوزخ افکنده می‌شوند.

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ

و (هم‌چنین) همگی لشکریان ابلیس.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيتَهُ أَوْلِياءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا

و (به یاد آورید) زمانی راکه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» همگی سجده کردندجز ابلیس که از جنّ بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد. آیا (با این حال،) او و فرزندانش را به جای من به سرپرستی

انتخاب می‌کنید، در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟! چه جایگزین بدی است برای ستمکاران!

شیخ در تهذیب: با سند خود، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ثعلبة بن میمون، از میسّر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: دو چیز است که مردم با آن نماز خویش را باطل می‌کنند: این که شخص بگوید: تبارک اسمک (نام تو مقدّس و متعالی باد)، تعالی جَدّک (بخت تو بلند مرتبه باد)، لا إله غیرک (خدایی به جز تو نیست)، که جنّیان از روی جهالت و نادانی این سخنان را بر زبان آوردند و خداوند عزّ و جلّ آن را از زبان آنان نقل کرد. نیز این که کسی بگوید: السّلامُ علینا و علی عبادِ اللّهِ الصّالحین.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

و این که مردانی از بشر به مردانی از جنّ پناه می‌بردند، و بر گمراهی و طغیان آنان می‌افزودند،

حمّاد گفت: احساس حقارت کردم، عرض کردم: فدایت شوم! نماز را به من بیاموز. پس امام جعفر صادق علیه السلام در حالتی که قامت ایشان کاملاً راست بود، روی به قبله ایستاد و دستان خویش را در حالی که انگشتانش به هم چسبیده بودند روی دو ران خویش قرار داد و دو پای خویش را به هم نزدیک کرد، به طوری که فاصله میان آن‌ها، به‌اندازه سه انگشت باز بود و انگشتان پاهای ایشان کاملاً رو به قبله بود. آن‌گاه

در حالت خشوع گفت: «ألله أكبر»، سپس سوره حمد و «قل هو اللّٰه أحد» را به صورت ترتیل خواند. سپس به مدت یک نفس عمیق در حالت ایستاده بود و سپس دستان خویش را در مقابل صورت خویش آورد و گفت: «ألله أكبر» در حالی که هنوز ایستاده بود. پس از آن به رکوع رفت و با انگشتانی کاملاً باز، دو زانوی خویش را گرفت و کاملاً دو زانوی خویش را به عقب کشاند تا این که کمر ایشان کاملاً صاف شد به طوری که اگر قطره ای آب و یا روغن روی آن ریخته می‌شد، به دلیل صاف بودن کمرش، آن قطره سرازیر نمی‌شد، و گردن خود را کاملاً صاف کرد و چشمان خویش را بست؛ سپس سه مرتبه تسبیح گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده»، و سپس دوباره کمر خویش را عمود کرد و آن‌گاه که کاملاً کمر وی در حالت عمود قرار گرفت، گفت: «سمع اللّٰه لمن حمده» و در حالت ایستاده تکبیر گفت و دستان خویش را بالا آورد و در مقابل صورت خویش قرار داد. سپس به سجده رفت و دستان خویش را با انگشتانی بسته، در مقابل دو زانوی خویش و در مقابل صورت قرار داد و سه بار گفت: «سبحان ربّی الأعلی و بحمده»، در حالی که هیچ عضوی از بدن او روی عضو دیگری قرار نگرفته بود، در هنگام سجده هشت استخوان از بدن وی بر زمین بود: کف‌های دو دست و دو زانو، و انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی. فرمود: بر زمین بودن هفت استخوان از آن هشت استخوان مذکور در هنگام سجده واجب است، و این همان چیزی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، که همان پیشانی، و کف دو دست، و انگشتان بزرگ دو پاست. قرار دادن بینی روی زمین، سنت محسوب می‌شود. سپس سر خویش را از سجده بالا آورد و هنگامی که در حالت کاملاً نشسته، کمر وی عمود شد، گفت: «ألله أكبر»، سپس روی ران پای چپ خویش

نشست به طوری که روی پای راست او بر کف پای چپ قرار گرفت و گفت: «أستغفر اللّٰه ربّی و أتوب الیه» سپس در حالت نشسته تکبیر گفت و به سجده دوم رفت و آن‌چه در سجده اول گفته بود، بازگو کرد و در هنگام رکوع و سجود هیچ عضوی از بدن وی روی عضو دیگری قرار نگرفته بود و دو آرنج وی باز بود، و دو آرنج خویش را روی زمین قرار نداد. وی دو رکعت نماز را به همین شیوه به جای آورد و در حالی که انگشتان دو دست را کاملاً به هم چسبانده بود، برای تشهد در حالت نشسته قرار گرفت و چون از خواندن تشهد فراغت یافت، سلام گفت و فرمود: ای حمّاد! این‌گونه نماز را به جای آور.

وَأَنَّهُ تَعَالَىٰجَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

و این که والا است مقام با عظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است،

وَأَنَّهُ كَانَ يقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا

و این که سفیه ما (ابلیس) درباره خداوند سخنان ناروا می‌گفت،

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِی الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا

و این که ما یقین داریم هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم،

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰآمَنَّا بِهِ فَمَن يؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا

و این که ما هنگامی که هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. و هرکس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان (در پاداش) می‌ترسد و نه از ستم (در مجازات).

سپس علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللّٰه بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این سخن جنّ: «وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» فرمود: چیزی که اجنّه، آن را به دروغ گفتند و خداوند، آن سخن را از زبان آنان نقل کرد.

فَالْيوْمَ لَا يمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِی كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ

(آری) امروز کسی از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست. و به ستمکاران می‌گوییم: «بچشید عذاب آتشی راکه تکذیب می‌کردید!»

يا أَيهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَلَا يغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ

ای مردم! وعده خداوند حق است. مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را نسبت به (کَرَم) خدا فریب دهد (و مغرور سازد!)

إِنَّ الشَّيطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يدْعُو حِزْبَهُ لِيكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ

به یقین شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید. او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

کسانی که راه کفر پیش گرفتند، برای آنان عذابی شدید است. و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداشی بزرگ از آن آن‌هاست.

سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کرد: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند؛ هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک فرقه در بهشت است. سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه، شعار دوستی ما اهل بیت را سر می‌دهند، یکی در بهشت است و دوازده فرقه دیگر در آتش جهنم هستند. تنها فرقه هدایت شده و امیدوار و مؤمن و تسلیم و موفق و هدایت یافته، همان است که امامت مرا پذیرفت و تسلیم دستور من بود، دوستدار من و دشمن دشمنان من بود. به من عشق می‌ورزید، و دشمنی دشمنان مرا در دل داشت. گروهی که حق مرا و امامت مرا و وجوب اطاعت از من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش را شناخت و شک به دل راه نداد و به آن حقیقتی که خداوند درباره ما، به دل‌های ایشان تاباند و فضل ما را به آنان شناساند و به آنان الهام کرد و آنان را در میان شیعه ما قرار داد تردید نورزید، تا آن‌جا که قلوبشان آرام گشت و چنان یقینی یافتند که در آن شکی وجود نداشت. و آن این که من و اوصیای پس از من تا روز قیامت هادیانی هستند که خداوند آنان را به خویش

و پیامبرش در بسیاری از آیات قرآن نزدیک و قرین ساخته است و ما را پاک و مطهر ساخته و ما را معصوم و شاهد بر مخلوقاتش قرار داده است. ما را حجت در زمین و نگهبانان گنجینه‌های علم و معادن حکمت و ترجمان وحی خویش قرار داد و ما را قرین قرآن ساخت و قرآن را قرین ما قرار داد، نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما جدا می‌شود تا روز قیامت بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در کنار حوض وارد آییم. آن فرقه از میان هفتاد و سه فرقه از آتش نجات می‌یابند و از تمامی فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهات رهایی پیدا می‌کنند. آنان واقعاً اهل بهشت هستند. آنان هفتاد هزار نفر هستند که بی‌حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند و تمامی هفتاد و دو فرقه دیگر، از غیر حق وام ستاندند و دین شیطان را یاری کردند و از ابلیس و دوستانش کمک گرفتند، آنان دشمنان خداوند تعالی و رسول و مؤمنین هستند و بدون حساب و کتاب به خاطر برائت از خدا و رسولش وارد آتش جهنم می‌شوند. آنان به خدا و رسولش شرک ورزیدند و بی‌آن‌که بدانند، غیر خدا را بندگی کردند و گمان می‌کردند کار نیکویی انجام می‌دهند. آنان روز قیامت می‌گویند: پروردگارا به خدا سوگند که ما مشرک نبودیم و برای او سوگند می‌خورند، همان‌طور که برای شما سوگند یاد می‌کنند و گمان می‌کنند که مایه ای از راستی دارند، اما آنان همان دروغگویان هستند.

و نیز وی از حسین بن محمد و محمد بن یحیی، همگی از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم بن ابی سلمه، از محمد بن سعید بن غزوان، از ابن ابی نجران، از محمد بن سنان، از ابو خدیجه روایت کرد که گفت: نزد اباالحسن علیه السلام رفتم. به من فرمود: خداوند تبارک

و تعالی مؤمن را با روحی از خویش تأیید می‌کند که هر زمانی نیکی می‌کند و تقوا پیشه می‌گیرد، در کنار اوست و هر گاه گناهی مرتکب می‌شود و از حقوق خداوند تجاوز می‌کند، از او دور می‌شود. در هنگام نیکی‌اش با او شادمانی می‌کند و به هنگام گناه، پایش در گل فرو می‌رود. خداوند رحمت آورد بر کسی که تصمیم به کار نیکی می‌گیرد و آن را انجام می‌دهد و یا تصمیم به کار بدی می‌گیرد و باز می‌گردد و آن را انجام نمی‌دهد. سپس فرمود: ما روح را با اطاعت خداوند و کار برای او، قدرتمند می‌سازیم.

ابن بابویه: با سند خود، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: «وأَيدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم» یعنی آنان را قوی می‌کرد. و سند این حدیث در کلام خداوند تعالی: «والسماء بنیناها باید» آمده است.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

إِنَّ الَّذِينَ يحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِى الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

به یقین کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم باایمان شایع شود برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است. و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ وَمَن يتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ فَإِنَّهُ يأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَيمِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يزَكِّی مَن يشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گامهای شیطان پیروی نکنید. هر کس پیرو گامهای شیطان شود او به کارهای زشت و منکر فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد. ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته باشد) پاکیزه می‌سازد، و خدا شنوا و داناست.

محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند بدون این که گناهی مرتکب شده باشد، خداوند او را در گِل خَبال بر میانگیزد تا این که نسبت به آن‌چه گفته، دست کشد. عرض کردم: منظور از گل خَبال چیست؟ امام علیه السلام فرمود: چرکی است که از شرمگاه زنان فاحشه بیرون آید.

محمّد بن یعقوب: با سند از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جَبَله، از محمّد بن فُضَیل، از امام رضا علیه السلام، روایت کرده که به ایشان عرض کردم: درباره یکی از دوستانم به من مطلبی رسیده که آن را زشت می‌دانم از او در آن باره سئوال کنم و آن را منکر

می‌شود در حالی که از افرادی مطمئن درباره او به من خبر رسیده است. آن امام علیه السلام فرمود: ای محمد! درباره برادرت، گوش و چشم خویش را باور مکن و اگر پنجاه نفر برای تو قسم یاد کردند و حرفی به تو زدند، پس سخن دوستت را باور کن، اما سخن آنان را باور نکن و چیزی را که باعث رسوایی او شود و آبروی او را ببرد، ترویج مکن؛ چرا که در این صورت از آن دسته افراد خواهی بود که خداوند در قرآن درباره آنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ».

شیخ مفید در اختصاص: از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز به مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده، مگر این که نسبت به خداوند عزّ وجل خوش گمان بوده و از غیبت کردن مؤمنی دست کشیده باشد؛ و به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که او مؤمنی را بعد از توبه و طلب مغفرت عذاب نمی‌کند، مگر آن‌که نسبت به خداوند عزّ و جل بد گمان بوده و در پی مؤمنی غیبت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی درباره مؤمنی آن‌چه را چشمانش دیده و گوش‌هایش شنیده، بیان کند، از جمله کسانی است که خداوند عزّ و جل در مورد آن‌ها فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ».

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود: ای بندگان خدا! از دشمن خدا بر حذر باشید مبادا شما را به بیماری خودش مبتلا کند، با ندای خود شما را به حرکت درآورد، با کمک لشکرهای سواره و پیاده‌اش شما را به سوی خود بکشد، به جان خودم سوگند! او تیری خطرناک برای شکار کردن شما در چله کمانش گذاشته و آن را با همه توان کشیده و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب می‌کند؛ چرا که گفته است: «رَبِّ بِمَآ أَغْوَيتَنِى لأُزَينَنَّ لَهُمْ فِى الأَرْضِ وَلأُغْوِينَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

صفوان جمّال گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم. عیسی بن منصور اجازه ورود خواست. امام به او فرمود: تو را با فلانی چه کار، ای عیسی! او تو را دوست ندارد! عیسی عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! او اعتقاد ما را دارد و هر کس را ما دوست داریم و ولایتش را پذیرفته‌ایم، او هم دوست دارد و ولایتش را پذیرفته است. امام به او فرمود: او نخوت ابلیس را دارد. عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان! آیا جز این است که ابلیس گفته: «خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» [مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی] امام فرمود: آیا جز این است که خدا فرموده است: «وَشَارِكْهُمْ فِى الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» شیطان به این ترتیب در میان فرزندان آدم، تخم گذاری می‌کند- و امام علیه السلام دو انگشت خود را در کنار یک‌دیگر قرار داد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه حدیث می‌فرمایند: ای فضل! از هر قبیله‌ای، تنها نماینده آن و از هر خاندانی، تنها افراد نجیب آن به مسجد می‌آیند. ای فضل! کسی که به مسجد می‌آید، با کمتر از

این سه چیز برنمی گردد: یا دعایی می‌کند که خداوند به واسطه آن او را داخل در بهشت می‌گرداند. یا دعایی که با آن بلاهای دنیا را از او دفع می‌کند. و یا برادری نصیب او می‌شود که در راه خداوند عز و جل از او بهره می‌برد. سپس ایشان ادامه می‌دهند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده است: انسان مؤمن بعد از فایده اسلام، فایده ای به مانند برادری که در راه خداوند از او بهره می‌برد نصیبش نشده است. سپس ایشان در ادامه سخنشان فرمودند: ای فضل! از فقرای شیعیان ما کناره گیری نکنید، چرا که هر فقیر از آنان در روز قیامت به‌اندازه افراد قبیله ربیعه و مضر را مورد شفاعت قرار می‌دهند. ای فضل! مؤمن بدین خاطر مؤمن نامیده شده که با تایید خداوند، دیگران را ایمنی می‌بخشد و خداوند اجازه امان دادنش را صادر می‌کند. سپس فرمودند: آیا این سخن خداوند را که در واقع حکایت حال دشمنان شماست، در زمانی که می‌بینند هر فرد از شما در روز قیامت شفاعت دوستش را می‌نماید، نشنیده ای که می‌فرماید: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ».

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يعْرُجُونَ

و اگر دری از آسمان به روی آنان می‌گشودیم، و آن‌ها پیوسته در آن بالا می‌رفتند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ

باز می‌گفتند: «ما چشم بندی شده‌ایم. بلکه ما قومی سحر شده ایم!»

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَينَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ

ما در آسمان برجهایی قرار دادیم. و آن را برای بینندگان آراستیم.

وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيطَانٍ رَّجِيمٍ

و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ

مگر آن‌کس که استراق سمع کند (و دزدانه گوش فرادهد) که «شهابی آشکار» او را تعقیب می‌کند (و می‌راند).

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَينَا فِيهَا رَوَاسِی وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَیءٍ مَّوْزُونٍ

و زمین را گستردیم. و در آن کوه‌های استواری قرار دادیم. و از هر گیاه موزون، در آن رویاندیم.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم. هم‌چنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آن‌ها روزی دهید.

وَإِن مِّن شَیءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ

و هیچ‌چیز نیست، مگر آن‌که خزاین آن نزد ماست. ولی ما جز به‌اندازه معینی آن رانازل نمی‌کنیم.

ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رَوَاسِی وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن

كُلِّ شَیءٍ مَّوْزُونٍ» نقل کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی در کوه‌ها معادن طلا و نقره و جواهر و برنج و مس و آهن و سرب و سنگ

سرمه و ارسنیک قرار داده که هر یک از این مواد به کیلو و وزن داد و ستد می‌شوند.

هم‌چنین از او روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از امیر المؤمنین علیه السلام و او از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله برای من نقل کرد و فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابرها را غربالی برای باران قرار داده که تگرگ و برف را آب می‌کنند تا وقتی می‌بارند به چیزی آسیب نرسد و این تگرگ و صاعقه که می‌بینید، عذابی از سوی خداوند است که هر کس را اراده کند، به آن دچار می‌سازد. سپس فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید که خداوند این امر را دوست نمی‌دارد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ (

در «زبور» بعد از ذکر [= تورات]نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.»

طبرسی می‌گوید که امام باقر علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: منظور از آن، مهدی عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می‌باشد.

تفسیر علی بن ابراهیم: از علی علیه السّلام پرسش شد از قول خدای تعالی «وسع کرسیه السموات و الارض» {کرسی او آسمان‌ها و زمین را

در بر گرفته}، فرمود: آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن‌ها از آفریده است، درون کرسیند، و دارای چهار فرشته است که به فرمان خدا آن را بر می‌دارند، فرشته ای به صورت آدمیآن‌که ارجمندترین صورت نزد خدا است، و او به درگاه خدا دعاء می‌کند و زاری می‌نماید و روزی برای بنی آدم می‌خواهد، و فرشته دوم به صورت گاو نر است و سید بهائم است و خواستار از خدا است و به سوی او زاری می‌کند و روزی بهائم را می‌خواهد، و فرشته سوم به صورت کرکس است و آن سید پرنده‌ها است، و خواستار از خدا و زاری کننده به سوی او است و روزی خواه و شفاعت خواه همه پرنده‌ها است. و فرشته چهارم به صورت شیر است و سید درنده‌ها است و به درگاه خدا مایل است و زاری می‌کند و روزی و شفاعت همه درنده‌ها را می‌خواهد، در همه این صورت‌ها زیباتر از گاو نر نیست و پایدارتر از او تا این‌که بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند، و چون گرد آن را گرفتند و آن را در برابر خدا پرستیدند، آن فرشته که به صورت گاو نر بود به خاطر شرم از خدا، که هم صورت او را در برابر خدا پرستیدند سر بزیر شد، و ترسید که عذاب بر او نازل شود، سپس فرمود: همه درخت‌ها قابل درو کردن بودند تا برای خدای رحمان فرزند خوانده شد، و خدای رحمان عزیزتر و والاتر است از این‌که فرزند داشته باشد و نزدیک شد آسمان‌ها به خاطر آن از هم بپاشند و زمین شکافته شود و کوه‌ها به سختی خاک شوند، و این‌جا بود که درخت لرزید و خار برآورد، مبادا عذاب بر او نازل شود، حال، چه شده است مردمی را که سنت رسول خدا صلی اللّه علیه و اله را دگرگون کردند، و از وصیش رو گرداندند و نمی‌ترسند که عذاب بر آن‌ها فرود آید، سپس این آیه را خواند «الذین بدلوا نعمه اللّٰه کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم

يصلونها و بئس القرار» {كسانى كه [شكر] نعمت خدا را به كفر تبديل كردند و قوم خود را به سراى هلاكت درآوردند ننگريستى؟

پيرزن گريست. پيامبر صلى اللّٰه عليه و آله خنديد و فرمود: «مگر نشنيده اى كه خداى بلندمرتبه مى‌فرمايد: «ما ايشان را پديد آورديم پديد آوردنى. پس آنان را دوشيزگان قرار داديم»؟». امام على عليه السلام: پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله: بهشتيان، جوانانى هستند با پيكرها و چهره‌هايى عارى از مو و تنها موى بدن آن‌ها، موى سر است و ابروان و مژگان؛ يعنى در زهار و زير بغل آن‌ها، مويى نيست. به قامت آدمى شصت گزند و به سنّ عيسى بن مريم، سى و سه ساله. بدن‌هايى سپيد دارند و جامه‌هايى سبز.

رسول اللّه صلى اللّٰه عليه و آله: پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله: هر بنده اى كه وارد بهشت شود، بر بالين او و در پايين پايش، دو حورى مى‌نشينند و با خوش‌ترين صدا برايش آواز مى‌خوانند، چنان كه جن و انس، آن را مى‌شنوند. آن، ساز و آواز شيطان نيست؛ بلكه تمجيد و تقديس خداست. الإمام على عليه السلام: پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله: در بهشت، درختى است كه تنه‌اش از طلا و شاخه‌هايش از زبرجد و مرواريد است. بر اين درخت، بادى وزيدن مى‌گيرد و چنان صدايى از آن بر مى‌خيزد كه شنوندگان هرگز صدايى لذّت بخش‌تر از آن نشنيده‌اند. امام على عليه السلام: تفسير القمّى به نقل از عاصم بن حميد: به امام صادق صلى اللّٰه عليه و آله گفتم: قربانت گردم! آيا در بهشت، آوازخوانى هست؟ فرمود: «در بهشت، درختى است كه به بادها

دستور داده می‌شود و وزیدن می‌گیرند. پس آن درخت، آهنگی می‌زند که خلایق، آهنگی به زیباییِ آن نشنیده‌اند».

الغارات به نقل از عبایه: علی علیه السلام به محمّد [بن ابی بکر] و مردم مصر نوشت: «... بهشتیان هر آدینه به دیدار پادشاه عالم می‌روند. آنان که به او نزدیك ترند، بر منبرهایی از نور می‌نشینند و کسانی که در مرتبه بعد از آن‌ها قرار دارند، بر منبرهایی از یاقوت، و کسان بعد از آن‌ها بر منبرهایی از زبرجد، و مرتبه پایین‌تر از این‌ها بر منبرهایی از مُشك می‌نشینند. در همان حال که نشسته‌اند و به نور خدای عز و جلمی نگرند و خداوند به چهره آنان می‌نگرد، به ناگاه، ابری می‌آید و بر فراز سرشان می‌ایستد و چندان نعمت و لذّت و شادمانی و سرخوشی بر آنان فرو می‌بارد که تنها خدای سبحان می‌داند و بس».

سپس فرمود: «آری، با این همه، چیزی هست که از این هم برتر است: خشنودی بزرگِ خدا». امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای عز و جل: «پروردگارا! در دنیا به ما نیکی دِه و در آخرت نیز نیکی دِه»: [یعنی]خشنودی خدا و بهشت در آخرت، و معاش و اخلاق خوش در دنیا. تنبیه الغافلین: در خبری آمده است که خدای بلندمرتبه، به فرشتگانش می‌فرماید: «از دوستانم پذیرایی کنید».

پس خوراکی‌های رنگارنگ آورده می‌شود و دوستان خدا از هر لقمه ای لذّتی متفاوت با لقمه دیگر می‌برند و چون از خوردنْ دست می‌کشند، خدای بلندمرتبه می‌فرماید: «به بندگانم بنوشانید».

پس نوشیدنی‌هایی آورده می‌شود و آنان از هر نوشیدنی، لذّتی متفاوت با دیگری می‌برند و چون از نوشیدنْ دست می‌کشند، خدای بلندمرتبه به ایشان می‌فرماید: «منم پروردگار شما. به وعده‌ام با شما عمل کردم. پس اینك از من بخواهید تا به شما عطا کنم».

دوستان خدا دو یا سه بار می‌گویند: پروردگارا! خشنودی‌ات را از تو می‌خواهیم.

پس خدای بلندمرتبه می‌فرماید: «از شما خشنود شدم و افزون بر این هم دارم. امروز، شما را به کرامتی بزرگ‌تر از همه این‌ها مفتخر می‌سازم».

آن‌گاه پرده کنار زده می‌شود و آنان تا آن‌گاه که خدا بخواهد، به او می‌نگرند. سپس برایش به خاك می‌افتند و تا آن‌گاه که خدا بخواهد، هم‌چنان در سجده خواهند بود.

منتخب البصائر، بصائر الدرجات: جابر از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که شنیدم که می‌فرمود به جز این خورشید، چهل خورشید است که فاصله هر خورشید تا خورشید دیگر چهل سال است. در آن‌ها گروه زیادی هستند که نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده یا نه. و به جز این ماه شما، چهل ماه است که فاصله هر ماه تا ماه دیگر چهل روز راه است. در آن‌ها گروه زیادی هستند که نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده یا نه. به آن‌ها الهام شده - همان‌طور که به زنبور عسل الهام گردیده - لعنت بر اوّلی و دوّمی در هر وقت. ملائکه‌هایی مأمورند که هر وقت آن‌ها را لعنت نکردند، ایشان را عذاب کنند.

سرائر: سلیمان بن خالد گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ‌چیز نه از آدم و نه انس و نه جن و نه ملک در آسمان‌ها نیست، مگر این که ما حجت بر آن‌ها هستیم. هیچ آفریده ای را خدا نیافرید، مگر این که ولایت ما را بر او عرضه داشت و به وسیله ما بر او حجت را تمام کرد. بعضی ایمان به ما دارند و بعضی کافر و منکرند، حتّی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها تا آخر آیه.

بصائر الدرجات: ابو سعید گفت: حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب. بر هر کدام دروازه ای آهنین است و در هر دروازه ای هفتاد هزار درب از طلا است که داخل می‌شود از هر دری، هفتاد هزار زبان آدمیان و هر زبانی بر خلاف دیگری است و زبانی در آن نیست مگر این که من آن را می‌دانم و نه در آن دو و نه بین آن دو فرزند پیامبری غیر از من و برادرم نیست و من حجت بر ایشانم. من با حسن و حسین علیهما السّلام و محمّد بن حنفیه و محمّد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد بن اسود کندی رضی اللّٰه عنهم بودم. پسرش امام حسن علیه السّلام گفت: یا امیرالمؤمنین! سلیمان بن داود از خدا سلطنتی را خواست که شایسته احدی بعد از او نباشد، و خداوند به او عطا کرد. آیا شما از قدرت سلیمان چیزی داری؟ فرمود: قسم به آن‌کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سلیمان بن داود از خدا درخواست سلطنت کرد و به او عنایت نمود، ولی پدرت قدرتی دارد که احدی پس از جدّت پیامبر، نه از پیشینیان و نه آن‌هایی که خواهند آمد، دارای چنین قدرتی نبوده و نخواهند بود. امام حسن

گفت: مایلیم از فضل و مقام خود که خداوند عنایت کرده به ما نشان دهی. فرمود: ان شاء اللّه انجام می‌دهم. امیرالمؤمنین علیه السّلام از جای حرکت کرد، وضو گرفت، دو رکعت نماز خواند و مقداری دعا کرد که ما نفهمیدیم. سپس با دست به طرف مغرب اشاره کرد. طولی نکشید که ابری آمد و بر روی خانه قرار گرفت و در طرف دیگر خانه ابری دیگر وجود داشت. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابر! با اجازه خدا پایین بیا! ابر پایین آمد، در حالی که می‌گفت: «اشهد انّ لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و انک خلیفته و وصیه. تو جانشین پیامبر و وصی او هستی و هر کس که در این مورد شک کند، هلاک می‌شود و هر که چنگ به دامن تو زند، به راه نجات است.» گفت: آن‌گاه ابر بر زمین گسترده شد، به طوری که به صورت سفره ای گسترده می‌نمود. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: روی ابر بنشینید! نشستیم و هر کدام جای خود را گرفتیم. حضرت به ابر دیگر اشاره کرد. آن ابر نیز پایین آمد و همان سخنان اوّلی را گفت. امیرالمؤمنین علیه السّلام تنها بر روی آن نشست و سخنی گفت و اشاره کرد که به طرف مغرب برود. ناگهان بادی وزید و زیر دو ابر زد و به آهستگی آن‌ها را بلند کرد. من به امیرالمؤمنین علیه السّلام توجه کردم و دیدم روی تختی نشسته و نور از صورتش می‌درخشد، به طوری که چشم را خیره می‌کند. امام حسن گفت: یا امیرالمؤمنین! سلیمان بن داود به وسیله انگشتر خود اطاعت می‌شد، امیر المؤمنین با چه وسیله اطاعت می‌شود؟ فرمود: عین اللّه در زمین و زبان گویای خدا در میان مردمم، من نور خاموش نشدنی خدایم، من درب به سوی خدایم و حجت او بر مردم. سپس فرمود: مایلید انگشتر سلیمان را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری. دست خود را در گریبان برد و انگشتری از نقره و از یاقوت قرمز بیرون آورد که بر آن نوشته بود

«محمّد و علی.» سلمان گفت: ما از این مطلب در شگفت شدیم. فرمود: از چه تعجب می‌کنید؟ از مثل من تعجب نیست. من امروز چیزی را به شما نشان می‌دهم که تاکنون ندیده‌اید. امام حسن علیه السّلام عرض کرد: مایلم یاجوج و مأجوج و سدّی که بین ما و آن‌ها است را نشانمان دهی. باد که در زیر ابر بود، به حرکت در آمد و صدایی مانند رعد شنیدیم و در هوا بالا رفت. امیرالمؤمنین علیه السّلام جلو ما بود تا به کوه بسیار بلندی رسیدیم. ناگاه درخت خشکی را دیدیم که برگ‌هایش ریخته بود و شاخه‌هایش خشک بود. امام حسن گفت: چرا این درخت خشک شده؟ فرمود: از او بپرس او به تو جواب خواهد داد. امام حسن گفت: ای درخت! تو را چه شده که چنین خشک شده ای؟ جواب نداد. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: تو را به حق خود سوگند می‌دهم جواب او را بده! راوی گفت: به خدا قسم شنیدم که درخت می‌گفت «لبیک لبیک ای وصی پیامبر و جانشین او!» سپس گفت: ای ابا محمد! امیرالمؤمنین هر شب پیش من می‌آمد و هنگام سحر و دو رکعت نماز می‌خواند و خدا را زیاد تسبیح می‌کرد. وقتی از دعا فارغ می‌شد، ابری سفید می‌آمد که از آن بوی مشک می‌وزید و بر روی آن تختی قرار داشت بر آن می‌نشست. علی علیه السّلام را می‌برد و من به برکت آن جناب زندگی می‌کردم. چهل روز است که او از من جدا شده و این مطلب موجب خشکی من شده است. امیرالمؤمنین از جای حرکت کرد و دو رکعت نماز خواند و دست بر آن مالید. درخت سبز شد و به صورت اول برگشت. آن‌گاه به باد دستور داد و ما را به حرکت درآورد. ناگاه ملکی را دیدیم که دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق بود. همین که آن ملک امیرالمؤمنین را دید گفت: گواهی می‌دهم به لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و محمّد عبده و رسوله، خداوند او را برای هدایت و دین

حق فرستاده تا دینش را بر تمام ادیان پیروز نماید، گرچه مشرکان نپسندند و گواهی می‌دهم که تو وصی و خلیفه واقعی او هستی. گفتیم: یا امیرالمؤمنین! این کیست که یک دستش در مغرب و دیگری در مشرق است؟ فرمود: این فرشته ای است که مأمور تاریکی شب و روز است پیوسته تا روز قیامت و خداوند امر دنیا را به من سپرده است. اعمال مردم هر روز بر من عرضه می‌شود بعد به جانب خدا بالا برده می‌شود. بعد رفتیم تا به سدّ یأجوج و مأجوج رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السّلام به باد فرمود: ما را پایین این کوه پایین بیاور! پس با دست اشاره به کوهی بسیار بلند کرد و آن کوه خضر علیه السّلام بود. سدّ را دیدیم به‌اندازه یک چشم‌انداز بلند بود و سیاه رنگ، هم‌چون شبی خیلی تاریک و از اطراف آن دود بیرون می‌آمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای ابا محمّد! من صاحب این امر بر این بندگان هستم. سلمان گفت: من سه دسته را دیدم که طول قامت هر کدام از آن‌ها صد و بیست ذراع بود و دسته دوم هفتاد ذراع و دسته سوم یک گوش خود را زیر خود فرش می‌کرد و گوش دیگر را روکش و لحاف خود قرار می‌داد. سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام به باد دستور داد به جانب کوه قاف حرکت کند. به آن‌جا که رسیدیم، دیدیم کوه از زمرد سبز است و بر روی آن فرشته ای است به صورت عقاب. همین که فرشته امیرالمؤمنین علیه السّلام را دید، گفت: السّلام علیک یا وصی رسول اللّٰه و خلیفته. اجازه می‌دهی من حرف بزنم؟ امام علیه السّلام جواب سلامش را داد و فرمود: اگر مایلی صحبت کن. در صورتی که بخواهی به تو می‌گویم که می‌خواهی چه سؤالی از من بکنی. فرشته گفت: تو بفرما یا امیرالمؤمنین! فرمود: می‌خواهی به تو اجازه دهم که به دیدن خضر علیه السّلام بروی. گفت: درست است. فرمود: به تو اجازه دادم. فرشته بعد

از این‌که گفت «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، با سرعت حرکت کرد. سپس روی کوه مقداری راه رفتیم. چیزی نگذشت که فرشته بعد از زیارت خضر علیه السّلام به مکان خود برگشت. سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین! گمان می‌کنم این فرشته خضر را زیارت نکرده بود تا شما به او اجازه ندادی. فرمود: قسم به آن خدایی که آسمان را بدون ستون برافراشته، اگر یکی از آن‌ها تصمیم داشته باشد به قدر یک نفس کشیدن از جای خود تغییر محل دهد، تا من اجازه ندهم نخواهد رفت. حالِ پسرم حسن نیز چنین خواهد شد و بعد از او حسین و نه نفر از اولاد حسین که نهمی آن‌ها قائم ایشان است. عرض کردیم: اسم فرشته ای که مأمور قاف است چیست؟ فرمود: ترجائیل. گفتیم: یا امیرالمؤمنین! شما هر شب چگونه به این‌جا می‌آیی و برمی گردی؟ فرمود: همین‌طور که شما را آوردم. قسم به آن‌کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، من از ملکوت آسمان‌ها و زمین آن قدر در اختیارم هست که اگر شما مقداری از آن مطلع شوید، تاب تحملش را ندارید. اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است. در نزد آصف بن برخیا یک حرف بود و همان یک حرف را به زبان آورد و خداوند فاصله بین او و تخت بلقیس را فرو برد، به طوری که تخت را برداشت. بعد زمین سریع‌تر از یک چشم به هم زدن به صورت اولی برگشت. به خداوند سوگند در نزد ما هفتاد و دو حرف است. یک حرف دیگر هست که خداوند به خود اختصاص داده و در علم غیب است. و لا حول و لا قوة الّا باللّه العلی العظیم. هر که ما را شناخت، شناخت و هر که منکر ما شد، منکر شد. سپس از جای حرکت کرد و ما هم حرکت کردیم. ناگاه جوانی را دیدیم که بین دو قبر مشغول نماز خواندن است. گفتیم: یا امیرالمؤمنین! این جوان کیست؟ فرمود: صالح پیامبر است. فرمود: این دو قبر متعلق به مادر و پدر اوست و او خدا را

بین این دو قبر پرستش می‌کند. همین که چشم صالح به علی علیه السّلام افتاد، از گریه نتوانست خودداری کند و با دست به امیرالمؤمنین علیه السّلام اشاره کرد. سپس در حال گریه، دست خود را به طرف سینه‌اش برگرداند. امیرالمؤمنین علیه السّلام جلوی او ایستاد تا از نماز فارغ شد. گفتیم: چرا گریه کردی؟ صالح گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام هر روز صبح می‌آمد و می‌نشست و عبادت من با تماشای رخسار ایشان افزایش می‌یافت. مدت ده روز است که این دیدار من قطع شده و به همین جهت ناراحت شده‌ام. ما از این جریان تعجب کردیم. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: مایلید به شما سلیمان بن داود را نشان بدهم؟ گفتیم: آری. از جای حرکت کرد و ما در خدمت آن جناب بودیم تا وارد بستانی شدیم که نیکوتر از آن ندیده بودیم. در آن باغ انواع میوه‌ها و انگور و نهرهای جاری وجود داشت و پرندگان روی درخت‌ها به نغمه سرایی مشغول بودند. همین که پرنده‌ها آن جناب را مشاهده کردند، آمدند و اطراف ایشان پر زدند تا بالاخره به وسط باغ رسیدیم. ناگهان تختی را دیدیم که بر آن جوانی به پشت خوابیده و دست خود را روی سینه‌اش گذاشته بود. امیرالمؤمنین علیه السّلام انگشتر را از گریبان خارج نمود و آن را در انگشت سلیمان کرد. او از جای حرکت کرد و ایستاد و گفت: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و وصی پیامبر خدا! به خدا قسم تو صدیق اکبر و فاروق اعظمی. هر که چنگ به دامن تو زد رستگار شد و هر که از تو کناره گرفت، ناامید و زیانکار گردید. من از خداوند به حق شما اهل بیت درخواست نمودم و خداوند این قدرت را به من داد. سلمان گفت: من سخن سلیمان بن داود را که شنیدم نتوانستم خود را نگه دارم و خود را بر روی پاهای امیرالمؤمنین علیه السّلام‌انداختم و شروع به بوسه نمودم و خدای را

سپاسگزاری کردم بر این نعمت بزرگی که نصیب من نموده به هدایت یافتن به ولایت اهل بیت که خداوند آن‌ها را از آلودگی پاک و پاکیزه نموده. بقیه دوستان من نیز کار مرا انجام دادند. بعد من از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدم: پشت قاف چیست؟ فرمود: پشت قاف چیزهایی است که علم شما به آن نمی‌رسد. عرض کردیم: شما اطلاع دارید؟ فرمود: علم من نسبت به پشت قاف، مانند اطلاع من است از این دنیا و آن‌چه در آن است. من نگهبان و گواه بر آن هستم پس از پیامبر هم‌چنین اوصیای بعد از من از فرزندانم. سپس فرمود: من به راه‌های آسمان‌ها آشناتر از راه‌های زمین هستم؛ ما اسم مخزون مکنون هستیم؛ ما اسماء حسنی هستیم که وقتی خدا را به آن اسم‌ها بخوانند، جواب خواهد داد؛ ما اسم‌های نوشته شده بر عرش هستیم؛ به واسطه ما خدا آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و بهشت و جهنم را آفرید و ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را از ما آموختند؛ ما همان کلماتی هستیم که آدم از خدا دریافت کرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. سپس فرمود: می‌خواهید چیز شگفت انگیزی را به شما نشان دهم؟ گفتیم: بله. فرمود: چشم خود را ببندید! همین کار را کردیم. فرمود: باز کنید! پس باز کردیم؛ ناگاه خود را در شهری دیدیم که از آن بزرگ‌تر ندیده بودیم. بازارها در آن بر پا بود و در آن‌جا مردمی بودند که بزرگ‌تر از آن‌ها ندیده بودیم، با قدی به طول درخت خرما. گفتیم: یا امیرالمؤمنین! این‌ها کیانند؟ فرمود: باقیمانده قوم عاد هستند که کافرند و ایمان به خدای عزیز نیاورده‌اند. خواستم آن‌ها را به شما نشان دهم. این شهر و اهل آن را می‌خواهم هلاک کنم، در حالی که اطلاع ندارند. عرض کردیم: بدون دلیل آن‌ها را می‌کشی؟ فرمود: نه، با دلیل. بعد نزدیک ایشان رفت و خود را بایشان نشان داد. پس قصد

کشتن آن جناب را کردند. ما آن‌ها را می‌بینیم و آن‌ها ما را نمی‌بینند. سپس از آن‌ها فاصله گرفت و به ما نزدیک شد و با دست بر روی سینه و بدن‌های ما کشید و سخنانی فرمود که ما نفهمیدیم. باز برای مرتبه دوم به طرف آن‌ها رفت تا مقابل ایشان رسید و فریادی کشید. سلمان گفت که خیال کردیم زمین زیر و رو شد و آسمان فرو ریخت و تمام صاعقه‌ها از دهان ایشان خارج شد و در آن لحظه، یک نفر از آن‌ها باقی نماند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! خدا با آن‌ها چه کرد؟ فرمود: هلاک شدند و به طرف آتش جهنم رهسپار گردیدند. عرض کردیم: این معجزه ای است که مانند آن را ندیده و نشنیده‌ایم. فرمود: می‌خواهید عجیب‌تر از ایشان را به شما نشان دهم؟ عرض کردیم: دیگر هیچ کدام طاقت تحمل بیشتر از این را نداریم. لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه و تمام مردم تا روز قیامت بر کسی باد که تو را دوست ندارد و به فضل و جلال عظیم تو در نزد خدا ایمان نیاورده. سپس درخواست کردیم ما را به وطنمان برگرداند. فرمود: این کار را ان شاء اللّه انجام می‌دهم. پس اشاره به دو ابر کرد و آن‌ها به ما نزدیک شدند. فرمود: بروید جای خود را بگیرید. ما روی یک ابر نشستیم و امیرالمؤمنین علیه السّلام روی ابر دیگری. بعد به باد دستور داد و ما را حرکت داد تا میان فضا رسیدیم و زمین را مانند یک درهم دیدیم. بعد ما را به فاصله کمتر از یک چشم به هم زدن، در خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام گذاشت. موقع اذان ظهر که مؤذن اذان می‌گفت به مدینه رسیدیم. موقع برآمدن آفتاب از مدینه خارج شده بودیم. گفتیم: واقعا شگفت انگیز است! در کوه قاف بودیم که پنج سال راه است و برگشتیم در مدت پنج ساعت از روز. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر من بخواهم تمام دنیا و آسمان‌های هفتگانه را بگردم و برگردم در فاصله کمتر از یک چشم به

هم زدن با اسم اعظمی که دارم می‌توانم. عرض کردیم: به خدا قسم شما آیت عظمای پروردگار و معجزه حیرت انگیز هستی پس از برادر و پسر عمویت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله.

خصال: در وصیت پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است: یا علی! من اسم تو را همراه با اسم خود در چهار جا دیدم، دل بستم به تماشای آن؛ وقتی من در شب معراج رسیدم به بیت المقدس، دیدم بر صخره بیت المقدس نوشته است: «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه، او را کمک کردم و یاری نمودم به وسیله وزیرش.» به جبرئیل گفتم: وزیرم کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. زمانی که به سدرة المتهی رسیدم، دیدم بر روی آن نوشته شده: «إنی أنا اللّه لا اله الا أنا وحدی، محمد برگزیده من از میان خلق من است که او را به وزیرش تأیید نمودم و یاری کردم.» به جبرئیل گفتم: وزیرم کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش خدا رسیدم، دیدم بر پایه‌های آن نوشته است: « انا اللّه لا اله الا انا وحدی، محمّد حبیبی، او را تأیید کردم و یاری نمودم به وسیله وزیرش.» چون سر بلند کردم، دیدم بر دل عرش نوشته شده است: « أنا اللّه لا اله الا أنا وحدی، محمّد عبدی و رسولی، او را تأیید و یاری نمودم به وسیله وزیرش.»

در روایت دیگری از ابا صلت هروی از حضرت رضا علیه السّلام نقل می‌شود: وقتی خداوند آدم را گرامی داشت به این که ملائکه را دستور داد بر او سجده کنند و او را داخل بهشت کرد، خداوند به او فرمود: ای آدم! سرت را بلند کن و ساق عرش را نگاه کن. توجّه نمود و دید نوشته

شده: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، همسرش فاطمه سرور زنان جهان است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند.» آدم گفت: خدایا این‌ها کیانند؟ فرمود: این‌ها از فرزندان تویند. اگر آن‌ها نبودند تو را خلق نمی‌کردم.

بصائر الدرجات: بکیر هجری از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اولین وصی و جانشین پیامبر در روی زمین، هبة اللَّه بن آدم بود. هر پیامبری که از دنیا رفت، او را جانشینی بود. تعداد تمام انبیاء صد و بیست و چهار هزار نفر بودند، پنج نفر آن‌ها اولوالعزم هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد. و علی بن ابی طالب هبة اللَّه برای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بود او وارث علم اوصیاء بود و علم کسانی که قبل از خودش بودند. حضرت محمّد وارث علم انبیاء و مرسلین پیش از خود بود و بر پایه عرش نوشته است: «حمزه شیر خدا و شیر پیامبر است و سیدالشهداء است.» و در زوایای عرش طرف راست خدا - با این که راست و چپ آن فرقی ندارد - نوشته است: «علی امیرالمؤمنین است.» این است دلیل ما برای کسی که منکر حق ما است و منکر میراث ما است. ما را چیزی مانع از گفتن حقایق نیست، با این که رو به روی ما مرگ قرار دارد، چه دلیلی بالاتر از این است.

با همان اسناد از ابن مسعود نقل کرد که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم عطسه ای زد و گفت: الحمد للّٰه. خداوند به او وحی کرد که: بنده من!

مرا ستایش کردی به عزت و جلالم اگر نبودند آن دو بنده ای که می‌خواهم آن‌ها را در دنیا خلق کنم، تو را نیز خلق نمی‌کردم. آدم عرض کرد: خدایا! آن‌ها از فرزندان منند؟ فرمود: آری، سر بلند کن و نگاه کن! آدم سر بلند کرد و دید که بر عرش نوشته است: « لا اله الا اللَّه، محمّد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة. هر کس حق علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و هر که منکر حق او باشد، ملعون و ناامید است. سوگند به عزت خود می‌خورم که داخل بهشت می‌نمایم هر کس را که مطیع او باشد، گرچه معصیت کار من باشد، و به عزت خود سوگند که داخل جهنم می‌کنم هر کس را که معصیت و مخالفت با او کند، گرچه اطاعت مرا نماید.»

از تفسیر محمّد بن عباس بن مروان، سند را به عباد بن محمّد از جعفر بن محمّد از آباء گرامش علیهم السّلام می‌رساند که فرمود: ملکی خدمت پیامبر اکرم رسید که دارای بیست هزار سر بود. پیامبر اکرم حرکت کرد تا دستش را ببوسد. فرشته گفت: نه صبر کنید، چنین نکنید! شما از تمام اهل آسمان‌ها و ساکنین زمین بهتر و گرامی ترید.» نام ملک محمود بود و در میان دو کتف او نوشته بود «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی الصدیق الاکبر.» پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود: از چه وقت این نوشته بین شانه تو است؟ گفت دوازده هزار سال قبل از آفرینش پدرت آدم.

درّ المنثور: از ابن جبیر است که هرقل نوشت به معاویه و گفت: اگر در میان آنان چیزی از نبوت به جا مانده است به من پاسخ دهند از آن‌چه

می‌پرسم، و نوشت و پرسید از کهکشان، و از رنگین کمان، و از جایی که جز یک ساعت خورشید بر آن نتابیده است، گوید: چون نامه به معاویه رسید، به همراه پیک گفت: گمان نمی‌کردم که تا امروز کسی این پرسش را از من بکند، کی می‌تواند پاسخ آن را بدهد؟ گفتند: ابن عباس، معاویه نامه را پیچید و نزد ابن عباس فرستاد و او در جواب نوشت: اما رنگین کمان، امان مردم زمین است از غرق، و کهکشان در آسمان است که از آن شکافته و اما آن‌جا که جز یک ساعت آفتاب بر آن نتابیده، دریائی است که برای بنی اسرائیل باز شد تا از آن گذشتند.

این قاتلین آن‌چه را که شما تأسیس کرده اید انجام داده‌اند، چرا وقتی زمام امور به دستتان بود به ما رحم نکرده و ما را کشتید، و از حقوق خود محروممان نمودید، و بر قتل و کشتن ما اقدام کرده و استبداد محض و کامل را به اجراء گذاردید؟ خدا رحم نکند به کسی که به شما دو نفر رحم کند، بچشید وزر و وبالی را که خود فراهمش نموده اید، و خدا نسبت به بندگانش ظالم و ستمکار نیست.

به حضرت علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، پایان این کوه به کجا می‌رسد؟ فرمود: تا طبقه هفتم زمین ادامه داشته، و در آن‌جا دوزخی است که وادی از وادی‌های جهنم می‌باشد و نگهبانانی که مستحفظ آن هستند از ستارگان آسمان و دانه‌های باران و قطره‌های آب در دریاها و از عدد خاک‌های در کره زمین بیشتر می‌باشند، هر کدام از این فرشتگان موکّل بر امری بوده که مراقب آن بوده و از آن تخلّف نمی‌کنند.

کافی: ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: مردم (مقصود اهل سنت است) می‌گویند آب فرات از بهشت خارج می‌شود. چگونه می‌شود درست باشد در صورتی که این آب از مغرب جاری است (یعنی سر چشمه‌اش مغرب زمین است) و در بین راه چشمه‌ها و جویبارهای دیگری به آن ریخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: بلی من هم شنیده‌ام (مقصود شنیدن از پدران و اجدادشان می‌باشد) که خداوند در مغرب زمین بهشتی خلق فرموده و آب فرات شما از آن خارج می‌گردد، و ارواح مؤمنین عصر هر روز به آن بهشت می‌روند و از میوه‌های آن می‌خورند و از نعمت‌های دیگر خداوند بهره می‌گیرند، و هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند و چون فجر صادق طلوع کند از آن خارج می‌شوند. و در هوا میان آسمان و زمین بپرند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید، به گور خود رسند و در هوا با هم ملاقات نمایند و هم‌دیگر را بشناسند.

و فرمود: و خدا را دوزخی است در مشرق که آن را برای جایگاه کفار آفریده؛ که شبانه در آن از زقّوم بخورند و از حمیم بنوشند، و چون سپیده بدمد به سرزمینی در یمن بجهند به نام برهوت، که از همه‌ی آتش‌های دنیا گرم‌تر است، و در آن با هم ملاقات کنند و هم‌دیگر را بشناسند و چون شب شود به آتش بازگردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت.

به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، افرادی هستند که به وحدانیت خداوند عزّوجلّ اقرار و اعتراف نموده‌اند و به نبوّت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم اقرار کرده‌اند ولی به ولایت شما آشنا نشده‌اند، و از گناه کارانی هستند که می‌میرند و امامی ندارند؛ حال آن‌ها چگونه است؟

حضرت فرمودند: این افراد را در قبرهای خود نگاه می‌دارند به طوری که خارج نمی‌شوند. از میان آن‌ها افرادی که اعمال صالحه انجام داده‌اند و نسبت به ما از آن‌ها عداوتی بروز ننموده است، از زیر قبور آنان نقبی می‌کشند تا بهشتی که پروردگار در مغرب خلق فرموده است، و از این راه رَوح از آن بهشت پیوسته در این قبور می‌آید تا روز قیامت و تا این‌که خدا را ملاقات کنند، پس خداوند به حساب آنان رسیدگی فرموده و یا به بهشت و یا به دوزخ بفرستد؛ این افراد هستند که منتظر امر خدا هستند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: پشت یمن بیابانی است که به آن وادی حضرموت می‌گویند، در این بیابان از جانداران به جز مارهای سیاه و جغد، موجود زنده دیگری یافت نمی‌شود. سپس فرمود: در این بیابان چاهی است که به آن «بلهوت» می‌گویند، این بیابان محل سکونت ارواح مشرکین است، آن‌ها به آن چاه رفت و آمد می‌کنند و از آب آن چاه که مانند چرک و خون است، می‌آشامند.

تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی به حضور پیامبرصلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، چیز عظیمی را دیدم. فرمود: چه چیزی را دیده ای؟ گفت: مریضی داشتم، گفتند برایش از آب چاه احقاف (منطقه ای در شمال یمن) که مردم از آن شفا می‌جویند، در صحرای برهوت، بیاور. پس آماده شده و رفتم، مشک و کاسه ای به همراه داشتم تا خواستم از آب آن بردارم و مشک را پرکنم ناگهان چیزی از آسمان با صدای شبیه (صدای) زنجیر افتاد و می‌گفت: ای تو، سیرابم

کن اَلان می‌میرم. سرم را بلند کردم، کاسه را به طرفش بردم تا سیرابش کنم، دیدم مردی است زنجیری در گردنش. رفتم کاسه را به او بدهم، کشیده شد تا به چشمه خورشید آویخته گشت. برگشتم از آب (برای مشکم) بردارم، ناگهان بار دوم آمد و می‌گفت: تشنگی، تشنگی، ای تو، سیرابم کن السّاعه می‌میرم کاسه را برداشتم تا سیرابش کنم باز برداشته شد و به سوی بالا کشیده شد، تا به چشمه خورشید رسید. سه بار این ماجرا تکرار شد. من دهانه مشکم را بستم و سیرابش نکردم.

بصائر الدرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی اعرابی خدمت امام باقر علیه السلام آمد، حضرت علیه السلام فرمود: ای اعرابی، از کجا آمده ای؟ گفت: از احقاف، احقاف عاد آمده ام، و گفت: وادی سیاه و تاریکی را دیدم که بوم‌ها و جغدها در آن بودند و به‌اندازه ای بزرگ بود که پایان آن دیده نمی‌شد. حضرت علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی آن‌چه وادی است؟ عرض کرد: سوگند به خدا، نمی‌دانم. حضرت علیه السلام فرمود: آن وادی برهوت است که روح هر کافری در آن است.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فرزند آدم بمیرد عمل او قطع می‌شود، مگر از سه چیز: صدقه‌ی که در دوران زندگی خود آن را خارج کرده و پس از مرگش و تا روز قیامت ادامه دارد، و روش پسندیده و هدایت گری که پس از مرگش بدان عمل شود، یا فرزند شایسته ای که برای او دعاء کند.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: پادشاه روم از امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد ارواح مومنین پس از مرگ پرسید که در کدام مکان قرار می‌گیرند؟ امام فرمود: ایشان در صخره ای در نزد بیت المقدس اجتماع می‌نمایند در شب جمعه، چرا که آن‌جا عرش زیرین خداوند است که از آن‌جا زمین گسترش یافته است، و به آن‌جا نیز دوباره در پایان جهان پیچیده خواهد شد، و در آن‌جا محشر بر پا می‌گردد و از آن‌جا پرودگار و ملائکه بر عرش قرار گرفتند. سپس سائل از ارواح کفار پرسید که در چه مکانی اجتماع می‌کنند؟ امام پاسخ داد در سرزمین حضر موت پشت شهر یمن.

امام علیه السّلام فرموند: آن‌ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آن‌جا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آن‌ها که کارهای نیک انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن‌ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی به طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است، باز می‌گردد و روح و بشارت به قبر او می‌رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می‌کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیشگاه عدل خداوندی حاضر می‌گردد و به حساب کار او می‌رسند و خوبی‌ها و بدیهای او را در نظر می‌گیرند، در این‌جا یا به طرف بهشت می‌روند و یا به طرف دوزخ رهسپار می‌شوند، وضع این‌ها بستگی به امر خداوند دارد.

امام علیه السلام فرمود: با مستضعفان و افرادی که عقل درستی ندارند و نیک و بد را از هم تمیز نمی‌دهند، و با اطفال و فرزندان مسلمآنان‌که

هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، همین گونه رفتار می‌گردد، اما ناصبیان (دشمنان اهل بیت) که اهل قبله هستند، برای آن‌ها هم خطّی از قبر (جایگاه برزخی او) به طرف دوزخ کشیده می‌شود. این دوزخ را خداوند در مشرق خلق کرده است و از آن دوزخ شعله‌های آتش و دود و گرمی به قبرش وارد می‌گردد و او را معذّب می‌کند، و بعد از این هم راه آن‌ها به جهنم (جهنّم اخروی) ختم می‌شود.

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره آیه شریفه «النَّارُ یعْرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیا» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اهل سنت درمورد آیه چه می‌گویند؟ جواب داد: آن‌ها معتقدند مقصود آتش جهنم است و ارواح در عالم برزخ عذاب نمی‌شوند. حضرت فرمودند: ارواحی که در عالم برزخ عذاب نمی‌شوند، ارواح اهل سعادت هستند. به حضرت عرض شد: پس معنای آیه چیست؟ حضرت فرمودند: «عرضه کردن آتش به آن‌ها هنگام شب و صبح» مربوط به دنیا {و پس از مرگ} است، اما در مورد آتش جهنم خداوند در ذیل همین آیه فرموده است: «وقتی قیامت برپا شود آل فرعون را داخل عذاب سخت کنید».

امام صادق علیه السلام فرمود: این در دنیا قبل از روز قیامت است، زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد سپس فرمود: اگر آن‌ها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادتمند باشند، چنین نیست، این مربوط به برزخ است پیش از روز قیامت، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می‌فرماید:

«هنگامی که قیامت برپا می‌گردد فرمان داده می‌شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید.»

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: نمونه زن خوب در زنان مانند یک کلاغ اعصم میان صد کلاغ است. گفته شد: یا رسول اللّٰه، غراب اعصم چیست؟ فرمود: کلاغی که یک پایش سفید است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در حالی که نماز می‌خواند، عقربی را کشت.

عقربی پیامبر را در نمازش گزید. فرمود: خدا عقرب را لعنت کند که نه نمازگزار و نه غیر او را رها نمی‌کند. او را در حلّ و حرم بکشید.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: امتی از بنی اسرائیل گم شدند که معلوم نیست چه بر سر آن‌ها آمد. جز موش کسی آن‌ها را نمی‌بیند و نمی‌شناسد. آیا نمی‌بینی که برای او شیرهای شتر را که قرار داده می‌شود، نمی‌نوشد و شیر گوسفند را که قرار داده می‌شود، می‌نوشد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: هر که وزغی را بکُشد، خدا از او هفت گناه را محو کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را بکشد گویا شیطانی را کشته است.

معانی الأخبار: از امام کاظم علیه السّلام درباره کسی که ماری را کشته است، پرسیده شد. سوال کننده گفت: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به ما رسیده هر که آن را برای ترس از نتیجه کُشتن آن رها کند، از من نیست. حضرت فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس وی را از ترس نتیجه آن رها کند از من نیست. زیرا وی ماری است که قصد تو را ندارد و رها کردنش اشکالی ندارد.

سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن مورچه اشکالی ندارد؛ آزارت بدهند یا ندهند.

مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود: کثیف‌ترین گناه سه گناه است: کشتن چهارپا، ندادن مهر زن، ندادن مزد کارگر.

نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: آن صاحب گربه را در دوزخ دیدم که گربه او را از جلو و عقب گاز می‌گرفت. زنی بود که آن گربه را می‌بست و خوراکی به او نمی‌داد و وی را آزاد هم نمی‌کرد تا از جانوران و حشرات زمین بخورد.

از حضرت درباره مارهای خانه پرسیده شد. فرمود: هنگامی که چیزی از آن‌ها را در خانه خود دیدید، بگویید: شما را سوگند می‌دهم به پیمانی که نوح علیه السّلام از شما گرفته است. شما را سوگند به پیمانی که سلیمان علیه السّلام از شما گرفته است. مبادا آزار کنید. اگر برگشتند، آن‌ها را بکُشید. از ابن مسعود است که همه مارها را جز مار سفید بکُشید، زیرا مار سفید شاخه ای از نقره است.

شهاب: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را به عبث بکُشد، آن گنجشک روز قیامت می‌آید و گرد عرش شیون می‌کند. می‌گوید: پروردگارا! از این بپرس که چرا بی‌منفعت مرا کشته است.

دمیری گفته است: اصحاب ما گویند: جانوران و پرنده‌های حرام گوشت اگر تنها زیان دارند و سودی ندارند برای مُحرم و غیر مُحرم کشتن آن‌ها مستحب است. مانند پنج جانور فاسق، گرگ، شیر، پلنگ، کرکس، زغن، کک، شپش، ساس و مانند آن‌ها و اگر هم سود و هم زیان دارند مانند یوزپلنگ، سگ آموخته، عقاب، باز، باز شکاری و مانند آن‌ها، کشتن آن‌ها به جهت سود شکار کردنی که دارند خوب نیست و به جهت زیانی که دارند بد نیست. زیان آن‌ها یورش به کبوتران مردم و زخم زدن به آن‌ها است. اگر سود و زیان ندارند، مانند سوسک سیاه بدبو، کرم، سوسک سرگین غلطان، خرچنگ، شتر مرغ، لاشخور، مارمولک، مگس و مانند آن‌ها، کشتن آن‌ها مکروه است و چنانچه بیشتر علما به آن یقین دارند حرام نیست. امام وجه نادری را نسبت به حرمت کشتن

پرنده‌ها و نه حشرات حکایت کرده است. زیرا این کار، کاری بیهوده است که به آن نیازی نیست.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، و حماد، از عبد اللّٰه بن مغیره، از ابن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: قربانی که بود؟ فرمود: اسماعیل.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از معاویة بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل به هنگام غروب خورشید در روز ترویه (سیراب کردن) نزد ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابراهیم! برای خود و زن و فرزندت آب بردار، چرا که بین مکّه و عرفات آبی نبود و از این رو آن روز، ترویه نام گرفت. سپس او را رهسپار کرد تا به مِنی رساند. او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آن‌جا به جای آورد و چون آفتاب برآمد، روانه عرفات شد و در نیمروز عرفه بر زمین نَمِرَه ساکن شد. چون خورشید غروب کرد، برخاست و غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و بر زمینی که مسجد عرفات در آن است، نماز گزارد. در آن‌جا سنگ‌های سفیدی بود که در ساخت مسجد عرفات به کار رفت. سپس جبرئیل او را به سوی محل وقوف برد و در آن‌جا به او عرض کرد: ای ابراهیم! به گناهانت اعتراف کن و مناسک خود را بشناس. از این رو آن روز، عرفه نامیده شد. جبرئیل او را در آن‌جا ساکن نمود تا این که خورشید غروب کرد. آن‌گاه او را به راه درآورد و گفت: ای ابراهیم! به سوی مشعر الحرام ازدلاف کن و پیش برو، و این شد که

آن‌جا مزدلفه نام گرفت. جبرئیل او را به مشعر الحرام رسانید و او در آن‌جا نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و شب را گذراند. چون صبح شد و او نماز صبح بخواند، جبرئیل محل وقوف را به او نشان داد، سپس او را روانه مِنی کرد و فرمان داد تا در جمره عقبه سنگ بیاندازد و هم آن‌جا بود که شیطان بر او پدید آمد. سپس خداوند به او فرمود تا قربانی کند. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات رو به سوی مشعر الحرام گذاشت و شب در آن‌جا بماند، شب هنگام دل نگران شد و در خواب دید که فرزندش اسحاق را سر می‌برد. ابراهیم علیه السلام که اسحاق و مادرش ساره را نیز به حج آورده بود، پس از این که به مِنی رسید و در جمره عقبه به همراه ایشان سنگ‌انداخت، به ساره فرمود تا به زیارت کعبه رود، امّا پسرش را نزد خود نگه داشت و او را به سوی جمره وسطی رهسپار کرد. در آن‌جا، چنان‌که خداوند متعال حکایت فرمود، نظر فرزندش را جویا شد و گفت: «یا بُنَی إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی»؟ و فرزند، چنان‌که خداوند متعال از او یاد کرد، پاسخ داد: «یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ»، و این‌گونه هر دو به امر خدا گردن نهادند. ناگاه پیرمردی پدید آمد و عرض کرد: از این پسر چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان اللّٰه، می‌خواهی تازه جوانی را که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: پروردگارت دوست ندارد تو چنین کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! کسی که مرا به این کار فرمان داد و در گوشم چنین سخنی گفت، همآن‌کسی است که مرا به این‌جایگاه رساند. پیرمرد عرض کرد: نه، به خدا سوگند! هیچ‌کس جز شیطان چنین فرمانی به تو نداده

است. ابراهیم علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن‌گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می‌کنند، اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. امّا ابراهیم با او سخن نگفت و رو به پسر کرد و نظرش را در این باره جویا شد. چون هر دو به امر خدا گردن نهادند، پسر عرض کرد: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرم! سرت را در بند ببرم؟ نه، به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین‌انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید. امّا جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند و آن گوسفند را از سوی کوه ثَبیر فرود آورد و پسر را از زیر دستان ابراهیم علیه السلام بیرون کشید و به جایش گوسفند را گذاشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ». هنگامی که مادر آن پسر در میان وادی و روبروی کعبه به خانه خدا می‌نگریست، شیطان خود را نزد او رساند و گفت: من پیرمردی را دیدم، او کیست؟ گفت: او شوهر من است. شیطان گفت: به همراهش پسری را دیدم، او کیست؟ گفت: او پسر من است. شیطان گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: دروغ می‌گویی، ابراهیم مهربانترین مرد در میان مردم است. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ شیطان گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را برد. گفت: برای چه؟ شیطان گفت: گمان می‌کرد که پروردگارش به او

چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. امّا به ناگاه ترسی در جانش افتاد که مبادا درباره فرزندش فرمانی به ابراهیم داده شده باشد. پس چون مناسک خود به پایان رساند، شتابان راه بازگشت به مِنی در پیش گرفت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن‌چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در کجا می‌خواست پسرش را سر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسطی و آن گوسفند بر کوهی به جانب راست مسجد مِنی، از آسمان فرود آمد و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار راه می‌رفت و شاخ داشت. عرض کردم: چه رنگ داشت؟ فرمود: سیاه آمیخته به سفید، به رنگ خاک. گوسفندی که به رنگ سیاه آمیخته به سفید بود و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار می‌آشامید و در چمنزار می‌نگریست و بر چمنزار راه می‌رفت و در چمنزار سرگین میانداخت و در چمنزار پیشاب می‌کرد (و هیچ‌کس آن را ندیده بود). پیش از آن‌چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از هیچ گوسفند ماده ای زاده نشده بود، بلکه خداوند متعال به او فرمود: هست شو، و او هست شد تا فدایی اسماعیل علیه السلام شود. پس هر چه تا روز قیامت در مِنی قربانی شود، فدایی اسماعیل علیه السلام است؛ این یکی از آن دو قربانی بود.

دیگری شُجاع است و آن ماری بزرگ است که به سواره و پیاده یورش می‌برد. وی بر روی دم خود می‌ایستد و بسا می‌شود که به سر اسب سوار می‌رسد و در بیابان‌ها است. دیگری افعی نر (عربد) است که ماری بزرگ است و مار می‌خورد. دیگری اصله است که بسیار بزرگ است و

چهره ای مانند چهره انسان دارد. گویند او پس از گذشت هزاران سال این چنین می‌شود. از خصائص او این است که با نگاه کردن می‌کُشد. دیگری صلّ است که آن را تاج دار (مکلله) هم می‌گویند، زیرا سرش تاج دارد. گفته شده است صل یک نوع است و مکلله نوعی دیگر است که بسیار تباهکار است و بر هر چه می‌گذرد، آن را می‌سوزاند و گرد سوراخش هیچ گیاهی نمی‌روید. هنگامی که پرنده ای از مقابل جایش بگذرد، می‌افتد. جانوری از نزدیکی وی نمی‌گذرد مگر این‌که می‌میرد. او صدای خود را تا فاصله‌انداختن یک تیر تا نهایت درجه ممکن می‌کِشاند. چشم هر که بر او بیفتد، اگر چه از دور باشد می‌میرد. او هر که را بگزد، بی‌درنگ می‌میرد. اسب سواری به او نیزه زد. خود اسب سوار با اسبش مُردند. وی در بلاد ترک بسیار است. دیگری دارای دو لیف خرما (ذو الطفیتین) است و دیگری دُم بریده (ابتر) است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن‌ها را بکُشید، زیرا کور کردن چشم را می‌خواهند و زنان آبستن را سقط جنین می‌کنند. زهری گفته است: به نظر ما این اثر زهر آن‌ها است. دیگری ناظر است که هنگامی که چشمش بر انسانی بیفتد، بی‌درنگ می‌میرد. نوع دیگری دارد که هنگامی که انسانی آوازش را بشنود، می‌میرد. در حدیث خدری آمده که جوان انصاری به ماری نیزه زد. مار مُرد و جوان انصاری نیز بی‌درنگ مُرد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چنانچه میمون‌ها از بنی اسرائیل مسخ شدند، مارها نیز مسخ شدند.

اما مارهایی که در خانه‌ها هستند، تا سه بار به آن‌ها اخطار نشود، کشته نمی‌شوند. برای آن‌که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در مدینه

جن‌های مسلمانی هستند. هنگامی که یکی از آن‌ها را دیدید، به او تا سه روز اخطار کنید. برخی آن را برای خصوص مدینه می‌دانند و درست این است که این مطلب برای همه شهرها است و مار تا به او اخطار نشود، کشته نمی‌شود.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «خدا کسی را که جانور را تکه کند، لعنت کند.» و فرمود: «خدا کسی را که جاندار را نشانه تیراندازی قرار دهد، لعنت کند.» یعنی او را مانند تکه پوست و غیر آن، نشانه تیراندازی کند. این نهی دلالت بر حرمت دارد، زیرا پیامبر انجام دهنده آن را لعنت کرده و زیرا شکنجه جاندار و تلف کردن آن و ضایع کردن مالیت آن و از دست دادن قربانی کردن آن در صورت حلال بودن و سود آن در صورت حرام بودن است.

تهذیب الأحکام: از امام صادق علیه السّلام درباره «سبزه قبا» پرسش شد. حضرت فرمود: به خاطر مارها کشتنش مکروه است. فرمود: روزی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در راه بود. ناگهان سبزه قبایی شیرجه رفت و از کفشش ماری بیرون آورد.

مقدسی گفته است: کلاغی سیاه است و مانندانده بارِ مصیبت زده ناله می‌کند. نسبت به دوری دوستان بانگ سر می‌دهد. اگر گروهی را گرد هم ببیند، هشدار جدایی داده و اگر کشتزار آبادی ببیند، هشدار ویرانی آن را می‌دهد. وی حیاط‌های خانه‌ها را بررسی کرده، به آنان‌که در

آن ساکن هستند نسبت به ویرانی خانه‌ها و نشیمن گاه‌ها آگاهی می‌دهد. او خورنده را از گلوگیری بر حذر می‌دارد؛ کوچنده را از نزدیکی کوچ آگاه می‌سازد. او با بانگ غمناک مانند بانگ ندا دهنده مجالس ترحیم بانگ بر می‌آورد.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از پرنده‌های پست بوده و جوان مرد و آزاده نیست. وی مردار و زباله می‌خورد. کلاغ یا سیاه تیره است و از شدت سیاهی مانند شیء سوخته شده بوده، مثلش مثل سیاه پوست زنگی در میان انسان‌ها است، چرا که آن‌ها از نظر شکل و مزاج بدترین آفریده‌ها یند و یا کلاغ خاکستری رنگ است در سنن ابن ماجه است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مار، موش و کلاغ فاسق هستند.

یک شب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیدار شد در حالی که موش فتیله چراغ را گرفته بود تا اتاق را بر سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آتش بزند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برخاست و او را کُشت و خونش را برای محلّ و محرم حلال کرد.

یک موش آمد و شروع به کشیدن فتیله کرد. کنیزکی آمد و او را راند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: او را رها کن. موش آن فتیله را برابر پیامبر آورد و روی سجاده (خمره) او که بر آن نشسته بودانداخت و به‌اندازه یک درهم از آن را سوزاند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هنگامی که می‌خوابید چراغ‌هایتان را خاموش کنید که شیطان مانند

این موش را به مانند این فتیله راهنمایی می‌کند و خانه شما را آتش می‌زند.

(خمره) سجاده ای را می‌گویند که نمازگزار بر روی آن نماز می‌خواند. به این نام نامیده شده است چون صورت را خمر می‌کند یعنی می‌پوشاند.

در صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمان داد هنگام خواب آتش را خاموش کنند. برای این‌که فویسقه خانه را بر اهل خانه آتش می‌زند.

در صحیح بخاری آمده است پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پنج جانورند که کُشنده آن‌ها گناهی ندارد: کلاغ، زغن، موش، مار و سگ هار.

خُلد که گاهی خَلد و خِلد هم گفته می‌شود، جانوری کوچک، کور و کر است. آن‌چه رو به رویش باشد جز با بوییدن نمی‌فهمد. گفته شده است: موش کوری است که جز با بوییدن نمی‌فهمد. ارسطو گفته است: هر جانوری غیر از موش کور دو چشم دارد. همانا چنین آفریده شده است، چون خاک نشین است و خدا خاک را برایش مانند آب برای ماهی ساخته است. غذایش از درون زمین است و در بیرون زمین نیرو و نشاطی ندارد. چون چشم ندارد خدای تعالی گوش تیزی به او داده که گام زدن آهسته را از راه دور می‌فهمد و خود را در زمین پنهان می‌کند. گفته شده است: تیزی گوشش به مقدار بینایی دیگران است.

زمخشری از سفیان بن عُیینه آورده: در جانداران چیزی که خوراک انبار کند جز انسان، مورچه، موش و کلاغ زاغی (عقعق) نیست.

عقعق پرنده ای به‌اندازه کبوتر و به شکل کلاغ است و بال‌هایش از بال‌های کبوتر بزرگ ترند. عقعق دو رنگ دارد: سفید و سیاه دم دراز که به او قعقع نیز می‌گویند. او زیر سقف آشیانه نمی‌کند و در سایه آن نمی‌ماند. بلکه آشیانه بر جاهای بلند می‌سازد. وی خوی زنا و خیانت دارد و به دزدی و پلیدی وصف می‌شود. عرب‌ها در همه این‌ها به آن مثل می‌زنند.

من لا یحضره الفقیه: حلبی از امام صادق علیه السّلام درباره کُشتن مارها پرسید. حضرت فرمود: به جز جانّ (مار سفید)، هر چه در بیابان یافتی بکش. حضرت از کشتن مارهای خانگی نهی فرمود و فرمود: آن‌ها را از ترس نتیجه کشتنشان وامگذار، زیرا یهود در زمان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله گفتند: هر که مار خانگی را بکُشد، چنین و چنان می‌شود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که آن‌ها را از ترس نتیجه کُشتنشان واگذارد از من نیست. همانا آن‌ها را رها می‌کنی چون زیانی به تو نمی‌رسانند. حضرت فرمود: چه بسا کُشته شدنشان در خانه‌هایشان باشد.

عایشه در خانه‌اش نیزه ای گذاشته بود. به او گفته شد: با آن‌چه می‌کنی؟ گفت: با آن وزغ می‌کُشیم. زیرا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به ما خبر داد: ابراهیم علیه السّلام را در آتش افکندند و در زمین جانوری

نبود جز آن‌که آتش را بر او خاموش کرد به جز وزغ که در آن می‌دمید. پس آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله به کشتن وزغ فرمان داد.

(محمد بن یعقوب از محمد بن احمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان درباره زمین سئوال کردم که بر چه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: بر نهنگ. گفتم: نهنگ بر چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: بر آب. عرض کردم: آب بر روی چه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: بر صخره. گفتم: صخره بر چه چیزی استوار شده است؟ فرمود: بر شاخ گاوی صاف. گفتم: آن گاو بر چه ایستاده است؟ فرمود: بر خاک. گفتم: آن خاک بر چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: بدان و آگاه باش که در این مورد علم علما راه به جایی نبرده است. این روایت را علی بن ابراهیم، از محمد بن ابی عبداللّٰه، از سهل، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابان بن تغلب نیز روایت کرده است که در آن می‌گوید: من نیز از امام صادق علیه السلام همین سئوال را پرسیدم.

علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن مهزیار، از علاء مکفوف، از یکی از یارانش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره زمین سئوال شد که بر چه چیزی ایستاده است؟ فرمود: بر نهنگ. سپس سؤال کردند: نهنگ بر روی چه چیزی است؟ فرمود: بر روی آب. آن‌گاه پرسیدند: آب بر روی چیست؟ فرمود: بر خاک. سپس پرسیدند: پس این خاک بر چه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: در این‌جا علم دانشمندان راه به جایی نمی‌برد.

و ابن بابویه با همین سند از حسن بن محبوب، از حمّاد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: هر کس بگوید خداوند عز و جل از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی قرار گرفته، دروغ گفته است.

محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت می‌کند که به ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام نوشتم: ای سرورم! خداوند مرا فدای تو گرداند، برایمان روایت شده است که خداوند در جایگاهی پایین‌تر از عرش قرار دارد و او در آخر هر شب به آسمان دنیا می‌آید و روایت شده که او در شامگاه روز عرفه پایین می‌آید و سپس به جایگاهش باز می‌گردد. بعضی از طرفدارانتان در این باره گفته‌اند: اگر خدا در نقطه ای باشد، در معرض هوا قرار می‌گیرد و به ناچار با آن سازگار می‌گردد و هوا جسم رقیقی است که با هر چیز به‌اندازه خود سازگار می‌گردد، حال چگونه هوا می‌تواند، با این خاصیت، با خداوند عز و جل سازگار گردد؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ به آن نوشت: علم این در نزد خداست و اوست که این شرایط را در بهترین حالت سنجیده است. و بدان اگر او در آسمان دنیا باشد، هیچ فرقی با زمانی که در عرش است، ندارد و همه اشیاء در برابر علم و قدرت و حکومت و احاطه او یکسان هستند.

علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عُمیر، از عبدالله بن شریک عامری، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تفسیر آیه «یوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: ای علی! کلمه وفد را تنها به گروهی گویند که سواره باشند و ایشان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه می‌کنند که بدین جهت، خداوند ایشان را دوست دارد و آنان را خاص خود می‌گرداند و از کارهایشان راضی است و آنان را پرهیزگار می‌نامد. سپس فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را به وجود آورد، آنان از قبرهایشان خارج می‌شوند، در حالی که سفیدی صورتشان مانند برف، لباس‌هایشان به سفیدی شیر است و کفش‌هایی طلایی به پا دارند که بند آن‌ها از مروارید درخشان است.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: ای رسول خدا! ما را از آیه: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِیةٌ» [غرفه‌هایی است که بالای آن‌ها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده است] مطلع ساز و این که این اتاق‌ها با چه ساخته شده‌اند؟ ایشان فرمودند: ای علی! این‌ها اتاق‌هایی است که خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را با مروارید و یاقوت و زبرجد برای اولیای خود ساخته است و سقف آن‌ها از طلاست و با نقره بافته شده است. هر اتاقی از آن را هزار در طلایی است و بر هر دری از آن فرشته ای مسئول گمارده شده است و در آن فرش‌هایی از حریر و دیبا با رنگ‌های مختلف برافراشته شده که یکی بر روی دیگری است و درون آن با مشک و کافور و عنبر پر شده است و آیه: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» [و فرش‌هایی بالا بلند] نیز بیانگر

این است که وقتی مؤمن وارد خانه‌اش در بهشت شود، و تاج شاهی و بزرگی را بر سر نهد، زیورهایی از طلا و نقره و یاقوت و مرواریدهایی به رشته درآمده، در اکلیل و در زیر تاج بر او پوشانده می‌شود. آن حضرت در ادامه فرمود: و نیز هفتاد حله ابریشمی با رنگ‌ها و انواع مختلف و بافته شده از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بر تنش می‌پوشانند و این نشان دهنده آیه«یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ» [در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن‌جا از پرنیان است] است. و چون مؤمن بر روی تختش می‌نشیند، تخت از خوشحالی به وجد و حرکت در می‌آید.

و هنگامی که برای ولی خدا، منزل‌های بهشتی‌اش آماده گردید، فرشته گماشته بر باغ مؤمن، برای دیدار او رخصت می‌طلبد تا به خاطر کرامتی که خداوند بدو ارزانی داشته به او تبریک گوید. پس برخی از خدمتکاران مرد و زن متعلق به مؤمن به او گویند: در جای خویش باش، چرا که ولی خدا، بر تختش تکیه زده و همسر بهشتی‌اش برای او آماده می‌شود. پس منتظر دوست خدا بمان. آن حضرت فرمودند: سپس همسر حوری‌اش از خیمه خود خارج می‌شود و به سمت او قدم برمی دارد، در حالی که خدمتکاران اطرافش را گرفته‌اند و هفتاد حله بافته از یاقوت و مروارید و زبرجد و از جنس مشک و عنبر به تن کرده و بر سر خویش تاج کرامت نهاده و کفش‌هایی زرین به پا کرده که با یاقوت و مروارید، زیور یافته و بند آن‌ها از یاقوت سرخ مرصع گشته است و هرگاه به ولی خدا نزدیک شود، ولی خدا می‌خواهد از سر شوق به سوی او قامت راست کند که حوری بدو گوید: ای دوست خدا! امروز نه روز خستگی است و نه روز رنج، پس بر مخیز که من برای تو و تو برای منی. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: آن‌گاه آن دو به‌اندازه پانصد سال از

سال‌های دنیا هم‌دیگر را در آغوش گیرند و هیچ یک از دیگری خسته و ملول نگردد. آن حضرت می‌فرماید: هنگامی که مؤمن‌اندکی خسته می‌شود، بی‌آن‌که ملول گشته باشد، به گردن او نگاه می‌کند و می‌بیند که بر آن، گردن بندهایی از نی و از جنس یاقوت سرخ است و در میان آن لوحی است که بر آن مرواریدی است که بر آن نوشته، تو ای دوست خدا محبوب منی و من حوری نیز محبوبه تو می‌باشم. من شیفته توام و تو شیفته منی.

سپس خداوند هزار فرشته را نزد او می‌فرستد تا ورود او را به بهشت تبریک گویند و او را به ازدواج حوری درآورند. آن حضرت می‌فرماید: آنان به نخستین در باغ‌های بهشت می‌رسند و به فرشته گماشته بر درهای باغ گویند: به ما اجازه فرما تا نزد دوست خدا برویم، چرا که خداوند ما را فرستاده تا به او تبریک گوییم. فرشته به آن‌ها گوید: اجازه دهید تا به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما باخبر سازد. آن حضرت فرمود: فرشته، نزد دربان می‌رود، و فاصله بین آن‌ها سه باغ است. وقتی به در اول می‌رسد، به دربان گوید: پشت در، هزار فرشته است که پروردگار جهانیان آنان را فرستاده است تا به دوست خدا تبریک گویند. ایشان از من خواسته‌اند تا به آنان اجازه ورود بدهم. دربان گوید: نمی‌توانم وقتی دوست خدا با حوریه‌اش خلوت کرده، به کسی اجازه ورود دهم. آن حضرت فرمود: فاصله بین دربان و دوست خدا دو باغ است. پس دربان نزد کارگزار او می‌رود و به او می‌گوید: همانا در پشت در هزار فرشته ایستاده‌اند و خداوند آنان را فرستاده تا به دوست خدا تبریک گویند، حال تو برای ورودشان اجازه بگیر. کارگزار نیز نزد خدمتکاران رود و به آنان گوید: فرستاده‌های خداوند جبار آمده‌اند که هزار فرشته‌اند و خداوند آنان را فرستاده تا به ولی خدا تبریک گویند؛

اکنون او را از وجود ایشان باخبر سازید. آن حضرت حکایت کند: خدمتکاران، دوست خدا را از فرشتگان باخبر می‌سازند و او هم به آنان اجازه ورود می‌دهد. پس آنان نزد دوست خدا که درون اتاقی است که آن را هزار در است و بر هر در، فرشته ای گماشته شده است، می‌آیند. چون به فرشتگان اجازه ورود به نزد ولی خدا داده شود، هر یک از فرشتگان، دری را که بر آن گماشته است، می‌گشاید.

ابن بابویه به سند از امام علی علیه السلام در حدیثی در جواب فرد شک کننده روایت می‌کند که ایشان فرمودند: اما عبارت «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيا» بدین معنا است که پروردگار تبارک و تعالی کسی نیست که فراموش کند و غافل شود، بلکه او نگهبان و داناست. عرب در مورد نسیان (فراموشی) می‌گوید: قد نَسِینا فلان فلا یذکُرنا، یعنی او برای ما به امر نیکی فرمان نمی‌دهد و به نیکی نیز از ما یاد نمی‌کند.

محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از دُرُست بن ابی منصور، از ابن مُسکان، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: روح‌ها به مانند جسدها، در میان درختانی از بهشت جای می‌گیرند و با یک‌دیگر آشنا می‌شوند و از هم سئوال می‌پرسند و هنگامی که روح (جدیدی) نزد آنان می‌آید، می‌گویند: رهایش کنید، چرا که او بعد از ترسی بزرگ نزد ما آمده است. سپس از او می‌پرسند که فلانی و فلانی چه کردند؟ و اگر به آن‌ها بگوید که: او را زنده رها کردم؛ بدو امید می‌بندند و اگر بگوید: مُرده است؛ می‌گویند: هلاک شد، هلاک شد.

او می‌گوید: پرسیدم: خداوند خیرتان دهد، حال موحدانی که به نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اذعان دارند، اما از جمله مسلمانان گناهکاری هستند که بدون امام می‌میرند و از ولایت شما آگاهی ندارند، چگونه است؟ ایشان فرمودند: اینان در قبرهایشان می‌مانند و از آن خارج نمی‌شوند و هر کس که کار نیکی داشته باشد و دشمنی و عداوتی از او سر نزده باشد، گونه او را به سوی بهشت می‌گردانند که خداوند در مغرب آفریده است و از جانب آن تا روز قیامت، باد ملایمی به قبرش وزیده می‌شود و سپس به دیدار خداوند می‌رود و خداوند، نیکی‌ها و گناهان او را محاسبه می‌کند و در نهایت، یا به بهشت می‌رود و یا وارد جهنم می‌شود. قضیه اینان موکول به خداوند است. خداوند با مستضعفان و دیوانگان و کودکان و مسلمان زادگانی که قبل از سن بلوغ مرده‌اند نیز چنین کند. اما ناصبی‌هایی که به سوی قبله نماز می‌خوانند، خداوند گونه آنان را به سوی جهنمی قرار می‌دهد که در مشرق آفریده است و تا روز قیامت از آن‌جانب، زبانه آتش و گدازه و دود و فیضان‌های حمیم به سوی آنان می‌آید و در نهایت به جحیم می‌روند و آن‌گاه به آتش کشیده می‌شوند. سپس به آن‌ها گفته می‌شود: کجایند آنانی که جز خداوند فرا می‌خواندید؟ کجاست امامتآن‌که او را به جای امامی که خداوند برای مردم برگزیده بود، انتخاب کردید؟

ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند

که ایشان فرمودند: پدر ابراهیم، ستاره شناس نمرود بن کنعان بود و نمرود تنها بر اساس نظر او حکم صادر می‌کرد. در یکی از شب‌ها به ستارگان نگاه کرد، و فردای آن شب، گفت: دیشب چیز عجیبی دیدم. نمرود به او گفت: آن چیست؟ او گفت: من فرزندی را دیدم که در سرزمین ما به دنیا می‌آید و ما به دست او نابود می‌شویم و چیزی نمانده که نطفه او بسته شود. نمرود از این امر در شگفت ماند و گفت: آیا الان زنی به او باردار شده است؟ او جواب داد: نه. و در علمی که به او اعطا شده بود، این چنین آمده بود که او با آتش سوزانده خواهد شد، اما (در آن علم) نیامده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد. امام فرمودند: سپس نمرود، زنان را از مردان جدا نمود و تمامی زن‌ها را در شهر جمع کرد، تا این که مردان نتوانند با آنان خلوت کنند.

امام فرمودند: اما پدر ابراهیم با زنش نزدیکی کرد، و زن از او باردار شد و او شک کرد که مبادا خود او صاحب آن فرزند باشد. به همین خاطر به دنبال زنان قابله ای فرستاد که اگر در شکم زن چیزی می‌بود، متوجه می‌شدند و خداوند تبارک و تعالی نیز آن‌چه را که در رحم بود برعکس نمود و آن‌ها گفتند: در شکم او چیزی نمی‌بینیم. هنگامی که مادر ابراهیم، او را وضع حمل نمود، پدرش خواست که او را نزد فرعون ببرد. اما مادرش گفت: فرزندت را نزد نمرود مبر، چرا که او را می‌کشد؛ بگذار من او را به غاری می‌برم و در آن‌جا رهایش می‌کنم تا مرگش فرارسد، و در این صورت تو فرزندت را نکشته باشی. پدر ابراهیم به زنش گفت: آن را به آن‌جا ببر. او نیز ابراهیم را به غاری برد و سپس او را شیر داد و بر روی در غار، سنگی گذاشت و از آن‌جا دور شد. خداوند تبارک و تعالی روزی ابراهیم را در انگشت ابهام او قرار داد و او شروع به مکیدن آن نمود و از طریق آن شیر می‌نوشید. او در یک روز به‌اندازه یک هفته، و

در یک هفته به‌اندازه یک ماه، و در یک ماه به‌اندازه یک سال کودکان دیگر رشد می‌کرد و تا زمانی که خداوند اراده نمود، در آن‌جا ماند.

بعد از مدتی مادر ابراهیم به شوهرش گفت: اگر اجازه بدهی می‌خواهم نزد آن کودک بروم و او را ببینم. پدر ابراهیم گفت: برو. او به سمت غار رفت و ناگهان دید که چشمان ابراهیم علیه السلام به مانند دو چراغ می‌درخشند. سپس ابراهیم را برداشت و در آغوش گرفت و شیر داد و سپس از آن‌جا دور شد. هنگامی که شوهرش در مورد کودک از او سئوال کرد، او گفت: آن را دفن کردم. از آن به بعد بهانه ای می‌تراشید و برای انجام کاری از خانه خارج می‌شد و نزد ابراهیم علیه السلام می‌رفت و او را در آغوش می‌گرفت و شیر می‌داد و برمی گشت.

هنگامی که ابراهیم به حرکت آمد، مادرش هم‌چون گذشته به دیدنش می‌آمد، و به مانند گذشته با او برخورد می‌کرد. وقتی خواست برگردد، ابراهیم لباسش را گرفت. او به ابراهیم گفت: چه شده است؟ ابراهیم گفت: مرا با خود ببر. او به ابراهیم گفت: بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم. او پیوسته پنهان بود و خود را مخفی نگاه می‌داشت و امر خود را کتمان می‌کرد تا این که خود را نشان داد و فرمان خداوند را آشکار نمود و خداوند تبارک و تعالی قدرتش را به واسطه او نشان داد و سپس برای بار دوم پنهان گشت و آن، زمانی بود که پادشاه طاغوت او را از آن سرزمین تبعید کرد، و او گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاء رَبِّی» و خداوند عز و جل فرمود: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيا» و منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است، چرا که ابراهیم از خداوند عز و

جل خواسته بود که آوازه ای نیکو برای او در میان آیندگان به جای گذارد، و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان یادی بلند آوازه قرار داد و به علی علیه السلام خبر داد که قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف در یازدهمین نسل از فرزندان اوست و او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان‌که قبل از آن، سرشار از ستم و بی‌داد شده بود و او تاخیر و غیبتی در پیش رو دارد که گروهی بر اثر آن گمراه می‌شوند و گروهی با آن به راه راست هدایت می‌شوند، و این امر، شدنی است، چنان‌که او به دنیا آمده است.

عیاشی از علی بن اسباط روایت می‌کند که: به مدینه آمدم حال آن‌که قصد سفر به مصر داشتم و سپس بر ابو جعفر محمد بن علی رضا علیه السلام داخل شدم و او در آن سال پنج ساله بود. شروع به نگریستن در او نمودم تا او را برای یارانمان در مصر توصیف کنم. پس امام نیز به من نگاه کرد و فرمود: ای علی! خداوند همان‌طور که در مورد نبوت عهد گرفته، در مورد امامت نیز این عهد را گرفته است؛ چرا که در مورد یوسف علیه السلام فرموده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَینَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» [و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم] و در مورد یحیی علیه السلام نیز فرموده است: « وَآتَینَاهُ الْحُكْمَ صَبِیا».

ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش از علی بن حسین و همگی از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از حماد بن عثمان، از عبداللّٰه بن هلال روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: همانا آسمان بر

حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا می‌گریست و برای کسی جز آن دو گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز خورشید طلوع و غروب می‌کرد، در حالی که سرخ فام بود. گفتم: فدایت شوم، این بود گریه آسمان؟ ایشان فرمودند: آری.

ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از پدرش، از محمد بن حسن بن مهزیار از پدرش، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: آن فردی که حسین علیه السلام را کشت، زنازاده بود و فردی که یحیی بن زکریا علیه السلام را کشت نیز زنازاده بود. و نیز فرمودند: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، آسمان برای یک سال سرخ گشت. و فرمود: آسمان و زمین بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و سرخی آن همان گریه‌اش بود.

از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از محمد بن جعفر رزّاز کوفی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن بشیر، از کلیب بن معاویه اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آسمان بر کسی جز حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریه نکرد.

ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از حکیم بن داود بن حکیم، از سلمه بن خطاب، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن عیسی، از اسلم بن قاسم، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: آسمان از زمانی که برافراشته شد، بر کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: هرگاه لباسی رو به خورشید قرار می‌گرفت، به‌اندازه اثری که مگس بر لباس به جای می‌گذارد، اثری از خون باقی می‌گذاشت.

ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش، از علی بن حسین، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن فضل، از حنان روایت می‌کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: نظرتان در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست، از برخی به ما خبر رسیده که آن، برابر با یک حج و یک عمره ثواب دارد؟ ایشان فرمودند: تعجب نکن، این‌ها نمی‌تواند به طور کامل (حق) سخن را در مورد (زیارت) او ادا کند، اما به زیارت او برو و به او جفا روا مدار، چرا که او سرور جوانان بهشت است و مانند یحیی بن زکریا است که آسمان بر آن دو گریست. هم‌چنین از او روایت شده است که پدرم از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عبدالصمد بن محمد، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند این حدیث را نقل کرده‌اند. و نیز از او روایت شده است که پدرم از گروهی از مشایخ، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن

اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند همین حدیث را نقل کرده است.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از علی بن حسین بن موسی بن بابویه و دیگران، از سعد بن عبداللّٰه، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبداللّٰه بن هلال از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمود: همانا آسمان بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و برای کسی جز آن دو نگریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز درنگ نمود و خورشید با سرخی طلوع و غروب می‌کرد. گفتم: فدایت شود، این گریه آسمان بود؟، فرمودند: آری.

و محمد بن عباس با سند به روایت از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیا» روایت می‌کند که ایشان فرموده‌اند: منظور از این آیه، یحیی بن زکریا علیه السلام است که قبل او کسی با این نام شناخته نشده بود، و حسین نیز این چنین بود که قبل از او کسی با این نام نبوده است و آسمان تنها بر این دو گریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می‌کرد و هم‌چنین ایشان فرمودند که قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام هر دو زنازاده بودند.

علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «کهیعص» این‌ها حروف مقطع هستند. اما منظور از «کهیعص» این است: خداوند کفایت کننده و هدایتگر و عالم و صادق و دارای بخشش‌های فراوان است، و او چنان است که خود، ذات مبارک خویش را وصف کرده است.

ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در نامه ای که به دست علی بن احمد بغدادی برای من فرستاد، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می‌کند که به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین گفتم: ای فرزند رسول خدا، معنی آیه «کهیعص» چیست؟ ایشان فرمودند: معنایش این است: من کفایت کننده و هدایت گر و ولی و عالم و صادق در وعده‌های خویش می‌باشم.

از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند به طور شفاهی به ابلیس دستور داد که بر آدم سجده کند. ابلیس گفت: به عزتت قسم، اگر مرا از این کار معاف کنی، طوری تو را عبادت می‌کنم که تا به حال هیچ از بندگانت این‌گونه تو را نپرستیده باشند.

محمد بن یعقوب: از تعد ادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی و ابو منصور، از ابو ربیع نقل کرده است که گفت: با امام باقر علیه السلام به حج رفتم در سالی که هشام بن عبد الملک به همراه نافع غلام عمر بن خطاب در حج بودند. نافع، امام باقر علیه السلام را آن هنگامی که در رکن خانه خدا بودند و مردم دور او را گرفته بودند، دید. او به هشام بن عبدالملک رو کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! آن مردی که مردم نزدیک است که به خاطرش زیر پاها له شوند، کیست؟ گفت: او پیامبر اهل کوفه است. او محمد بن علی است. گفت: حتما به سوی او خواهم رفت و سئوال‌هایی را بر او مطرح می‌کنم که کسی نتواند به آن پاسخ دهد، مگر این که پیامبر باشد یا فرزند پیامبر، و یا وصی پیامبر. گفت: برو و از او سئوال کن، شاید که او را خجلت زده کنی. نافع آمد و در همان حال که (از شدت ازدحام) بر روی شانه مردم سوار بود، در برابر امام باقر علیه السلام قرار گرفت و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام و حلال و حرام این کتب را شناخته‌ام. من آمده‌ام تا سئوال‌هایی را مطرح کنم که کسی نمی‌تواند پاسخ دهد مگر این‌که پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند پیامبر باشد. گفت: امام باقر علیه السلام سرش را بالا برده و فرمودند: از هر چه می‌خواهی بپرس. گفت: به من بگو، چند سال میان عیسی و محمد صلی اللّٰه علیه و آله فاصله وجود دارد؟ فرمودند: آیا بر حسب قول تو بگویم یا بر حسب قول خودم؟ گفت: هر دو. فرمودند: پانصد سال بر حسب قول من و ششصد سال بر حسب قول تو. گفت: درباره این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در

برابر (خدای) رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم] به من بگو که حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از چه کسی پرسیدند در حالی که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا» [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبآن‌گاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست] و از جمله آیاتی که خداوند تبارک و تعالی به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هنگام بردن وی به بیت المقدس نشان داد این بود که خدای عز و جل پیشینیان و متاخران انبیا و پیامبران را محشور ساخت، سپس به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که اذان گوید. جبرئیل دوبار اذان گفت و دو بار اقامه کرد و در اذان خود گفت: «حی علی خیر العمل». سپس محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پیش آمد و نماز جماعت گزارد و هنگام ترک آن‌جا به آنان فرمودند: به چه شهادت می‌دهید و چه را عبادت می‌کنید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که خدایی جز اللّٰه نیست، یکتا است و شریکی ندارد و تو پیامبر خدا هستی، خدا از ما بر این شهادت دادن عهد و پیمان گرفته است. نافع گفت: راست گفته ای ای ابو جعفر، اکنون درباره این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلَمْ یرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» [آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا (باز هم) ایمان نمی‌آورند] به من بگو. فرمودند: خدای تبارک و تعالی هنگامی که آدم را به زمین پایین آورد، آسمان‌ها به هم چسبیده بود و چیزی را

نمی‌باراند و زمین به هم چسبیده بود (یک تکه بود) و چیزی را نمی‌رویانید و هنگامی که خدای عز و جل توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، به آسمان دستور داد. ابرها در آسمان پدید آمد. سپس به آن دستور داد که باران ببارد. و به زمین دستور داد که درختان را برویاند و میوه‌های خود را بدهد و رودخانه‌ها در آن‌جاری شد. قبل از آن رتق (به هم چسبیدگی) بود و پس از آن فتق است. نافع گفت: راست گفته ای ای پسر رسول خدا! تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این آسمان ها) مبدل گردد] را به من بگو. کدام زمین در آن روز دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: سرزمینی است که به صورت تکه نانی باقی خواهد ماند و از آن خواهند خورد تا خدای عز و جل از کار حساب فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان به خورد و خوراک سرگرم خواهند شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا آنان در آن روز سرگرم‌تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ گفت: بلکه هنگام قرار گرفتن آنان در آتش. فرمودند: قسم به خدا آنان سرگرم نخواهند شد و هر گاه غذا بخواهند، زقوم (درختی که میوه آن بسیار تلخ و ناگوار است) به خورد آنان خواهند داد و هر گاه درخواست نوشیدنی بکنند، آنان از حمیم (آب گرم جوشان و بسیار پرچرک) نوشانده خواهند شد. سپس گفت: راست می‌گویی ای پسر رسول خدا. اکنون فقط یک مسئله مانده است. فرمودند: آن چیست؟ گفت: به من بگو که خدای تبارک و تعالی کی بود؟ فرمودند: وای بر تو، خدا کی نبوده است که به تو بگویم: کی بوده است. پاک و منزه باد آن‌که هم‌چنان یکتا و صمد بود و خواهد ماند و همسری و فرزندی را برای خویش قرار نداده است. سپس فرمودند: ای نافع! اکنون جواب سئوالات مرا بده.

گفت: چیست؟ فرمودند: درباره اصحاب نهروان چه می‌گویی؟ اگر بگویی که امیر مؤمنان به حق آنان را کشت، در این صورت مرتد شده ای و اگر بگویی آنان را از روی باطل کشت، در این صورت کافری. گفت: نافع آن‌جا را ترک کرد در حالی که می‌گفت: به خدا قسم که تو به حق، داناترین مردم هستی. پس به سوی هشام بازگشت و او به وی گفت: چه کار کردی؟ گفت: مرا با سخنان تو کاری نیست. به خدا او به حق داناترین مردم است و او به حق فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است و اصحاب، حق دارند او را به عنوان پیامبر بشناسند.

شیخ طوسی در تهذیب، به اسناد وی از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از عبّاد مکّی روایت کرده است که او گفت: سفیان ثوری به من گفت: تو نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جایگاه نیکی داری، از ایشان بپرس که اگر مردی زنا کند و چنان بیمار باشد که در جاری کردن حد بر او، ترس آن رود که بمیرد، باید با او چه کرد؟ من از حضرت علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: این سؤال از جانب توست یا کسی به تو گفته آن را بپرسی؟ عرض کردم: سفیان ثوری از من خواست تا آن را از شما بپرسم. حضرت علیه السلام فرمود: مردی را خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آوردند، آن مرد که تنومند بود و شکمی برآمده داشت و رگ‌های ران‌هایش بیرون زده بود، با زنی بیمار زنا کرده بود، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله امر فرمود تا دسته ای از صد شاخه خرما برای ایشان بیاورند، سپس تازیانه ای به آن مرد و تازیانه ای به آن زن زد و هر دو را آزاد کرد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَخُذْ بِيَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ».

شیطان عرض کرد: خداوندا و سرورا! تو او را از بدنی سالم برخوردار کرده ای و در این نعمت، جبران مال و فرزند نهفته است. اگر مرا بر بدن او چیره گردانی، خواهی دید که چگونه تو را از یاد می‌برد و شکر تو را وا می‌گزارد. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر بدن او چیره گرداندم به جز چشمان و عقل و گوش‌ها و زبان او که از یاد من باز نمی‌ایستند. آن ملعون به سرعت تمام فرود آمد و ایوب را دید که در مسجد خود رو به درگاه خداوند متعال با گونه گونه‌های ستایش به زاری نشسته است و باشکوهمندترین دعاها او را می‌خواند و به خاطر همه نعمت‌هایش شکر او می‌گزارد و به سبب همه بلاهایش او را حمد می‌گوید و چنین بر زبان می‌راند: به شکوه و بزرگی‌ات سوگند! بر بلای تو تنها شکر افزون کردم و اگر تا به ابد جامه بلا بر من بپوشانی، بر بلای تو تنها بردباری افزون خواهم کرد. چون شیطان این سخن شنید، برافروخت و هیچ فرصت نداد ایوب سر از سجده برآرد و شتابان بر زمین سرازیر شد و به زیر بینی او رفت و از آتشی شعله ور در دهان و سوراخ‌های بینی‌اش دمید. ناگهان چهره ایوب سیاه شد و از سر تا به پای او پر از تاول شد و از آن تاول‌ها موهایش بریخت و چون روز دوم فرا رسید، بدنش ورم کرد و بزرگ شد و در روز سوم سراسر سیاه شد و در چهارمین روز از زرداب آکنده شد و در پنجمین روز غرق چرکابه شد و در ششمین روز بدنش کِرم افتاد و از آن خونابه جاری شد و تنش به خارش افتاد و او دو ماه چنان بدنش را خاراند که ناخن‌هایش ریخت و از آن پس خود را با ردای زبر و خشت و سنگ‌های ناهموار خاراند و چنان بود که هرگاه کرمی از بدنش بیرون می‌زد، آن را با دست خود به جایش باز می‌گرداند و می‌فرمود: آن قدر از گوشت و خونم بخور تا خداوند گشایشی برساند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: قرآن ظاهری شگفت انگیز و جالب دارد و باطنی ژرف و عمیق.

شخصی اعرابی خدمت امام صادق علیه السّلام رسید، (بعضی گفته‌اند خدمت پدرش حضرت باقر علیه السّلام رسید) و گفت: آیا خدایی را که می‌پرستی دیده ای؟ فرمود: چیزی را که ندیده باشم نمی‌پرستم. گفت چگونه دیده ای او را؟ فرمود: او را دیده آشکارا نمی‌بینند ولی دلها با حقیقت ایمان می‌یابند. با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌شود. به وسیله نشانه و آیات معروف است و با علامتها موصوف، اوست خدایی که جز او خدایی نیست. اعرابی گفت: خدا می‌داند پیامبری را کجا قرار دهد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند شش نفر را به شش کار هلاک می‌کند: فرمانروایان را به واسطه ستم، و عرب را به واسطه تعصب، و ثروتمندان ملاک را به واسطه کبر، و تاجران را به واسطه خیانت، و دهاتیها را به واسطه نادانی، و فقیهان را به واسطه حسد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: از نشانه‌های یقین این است که مردم را به وسیله کاری که موجب خشم خدا است خشنود نکنی. رزق را حرص حریص نمی‌کشاند و بی‌میلی شخص بی‌میل برنمی گرداند. اگر یکی از

شما از روزی خود فرار کند چنانچه از مرگ فرار می‌کند، روزی او را خواهد یافت همان‌طور که مرگ می‌یابد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن وقتی خشمگین شود، خشم او را از حق خارج نمی‌کند، و وقتی خشنود گردد، خشنودی او را به باطل نمی‌برد و اگر قدرت بیابد، بیشتر از حق خود نمی‌گیرد.

جابر از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که، گفتم: بفرمایید که سخن خداوند «راستی تو به بنده هایم تسلطی نداری» چه تفسیری دارد؟ فرمود: خدا فرموده است تو نمی‌توانی آن‌ها را به بهشت یا دوزخ ببرید.

العیاشی: از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند «تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن‌ها به او [خدا] شرک می‌ورزند» سوال شد، فرمود: او نمی‌تواند آن‌ها را از ولایت روی گردان کند، اما آنان را به گناه و مانند آن وادار سازد، چنانچه دیگران را به انجام این اعمال وادار می‌کند.

ابن ابی الحدید روایت می‌کند: گروهی گفتند: شیطان الردهه یکی از ابلیس‌های شرور و از معاونان دشمن خدا ابلیس است. و در این باره روایتی از پیغمبرصل الله علیه و آله آوردند که از او پناه می‌جست. و این

مانند آن است که فرمود: این ازب عقبه است، یعنی شیطان آن است، و بسا که ازبّ عقبه همان خود شیطان الردهه باشد، قومی گفتند: عفریت شروری است که چون مار شود و در شکاف کوه باشد.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: سه مؤمن و بیشتر گرد هم جمع نشوند جزاین‌که به همان‌اندازه فرشته با آن‌ها جمع شوند و اگر دعای خیر کنند آمین گویند و اگر از بدی پناه جویند از خدا بخواهند که آن را از آنان دور گرداند، و اگر حاجتی خواهند میانجی شوند و از خدا خواهند که آن را برآورده سازد، و سه منکر گرد هم جمع نشوند جز دهها برابر آن‌ها شیطان کنار آن‌ها حاضر شود و اگر سخن گویند شیاطین با آن‌ها به سخن آیند، و با آن‌ها هم خنده شوند، و اگر از دوستان خدا بد گویند با آن‌ها هم سخن شوند، لذا اگر از مؤمنین در مجلس آن‌ها گرفتار شد چون به این چیزها پرداختند آن مؤمن باید برخیزد و کناره گیرد و شریک و همنشین شیطان نشود، زیرا چیزی از خشم خدا جلوگیری نکند و لعنت او را برنگرداند، سپس فرمود: اگر نتواند جدا شود باید در دلش گفته آن‌ها را منکر باشد و برخیزد گرچه به‌اندازه مدت زمان دوشیدن یک گوسفند یا نهادن پستان بند و باز کردن آن در هنگام دوشیدن شتر باشد که آن را فواق ناقه گویند.

الکافی: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: مباد بر زین سرخ سوار شوی که از آن ابلیس است.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: ابلیس یاوری دارد به نام تمریخ چون شب آید میان خاور و باختر را پر کنند.

المتهجد: عبد العظیم حسنی روایت می‌کند که امام محمد التقی جواد علیه السّلام برای فرزندش امام رضا علیه السّلام دعایی طولانی نوشت و آن را ادامه تا جائی که می‌فرماید: به عزّت و قدرت خدا از اهریمنان انس و جن، پیاده و سواره و خزندگانشان، از چشم داشت و مکر و شرّشان و شرّ آن‌چه در سایه شب و روز از دور و نزدیک آیند و از شرّ حاضر و غایب، شاهد، زائر، زنده و مرده، و از شرّ عام و خاص و از شرّ نفس خویش و وسوسه‌اش و از شرّ نوع خاص از جنّیان (دناهش) و از حس و لمس و لبس آن‌ها و از چشم زخم جنّ و انس، خویشتن را پاس می‌دارم. و از شرّ هر صورت و خیال یا سفید و سیاه یا نمونه و هم پیمان و ناپیمان از آنان‌که در هوا و ابر و ظلمات و نور و سایه و سوزان و دشت و دریا و هموار و درّه‌ها و ویران و آبادان و تپه‌ها و نیزارها و آبگیرها و معابد یهود و گورستان ترسایان، و بیابان‌ها و میدان‌ها جا دارند، از آینده و رونده از آن‌ها که در شب پدیدار شوند و در روز و در شام و بام و چاشت و پسین پراکنده شوند و آنان‌که تهمت آورند و داستان گویان شب و از ناز و کرشمه کنان و از ابن فطر که ماری است بد و از فرعونها، و ابلیس‌ها و از لشکرهایشان و همسرهایشان و تیره و تبارشان و از بدگوئیشان و اشاره‌هایشان و دمشان و جماع گرشان و گرفتن و جادو زدن و چشم زخم آنان و از چشمک و نیرنگ و سوگندشان، و از بدی هر بدکار از جادوگران و غولان وام صبیان و آن‌چه زایند و آن‌چه پیش آورند تا آخر دعاء.

توضیح: کفعمی رحمه اللّٰه گفته: ابالسه دیوانند که نر و ماده‌اند زایش دارند و مردن ندارند و چون ابلیس در دنیا باقی بمانند، و ابلیس پدر جنیان است، و جن‌ها نر و ماده دارند و بزایند و بمیرند و جانّ پدر پریان است و گفته‌اند همان ابلیس است و گفتند ابلیس جن مسخ شده ای است چنانچه میمون و خوک مسخ شده‌ی آدمیاند و همه این‌ها پیش از آدم علیه السّلام آفریده شدند و عرب برای جن مراتبی معتقد است، جنس آن را جن می‌گویند، و آنان‌که همراه مردم جا دارند عامر خوانند که جمعش عمار است، و اگر به کودکان تعرض کنند ارواح نامند و اگر بد باشد شیطان خوانند و اگر بدتر مارد وصف شود، و اگر پر نیرو باشد او را عفریت گویند. و از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده است که بیان: شهید رحمه اللّٰه در الذکری پس از نقل این روایت در جعفریات از رسول خدا صل اللّٰه علیه و آله روایت می‌کند که: چون غول زده شدیداذان نماز را بگویید.

الکافی: عطیه روایت می‌کند که نزد امام جعفر صادق علیه السّلام سخن از مردان ملوط (مردانی که به آن‌ها عمل شنیع لواط انجام می‌شود) به میان آمد، حضرت فرمودند: خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد (مقصود از« حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می‌داند) به این بلا مبتلا نمی‌سازد در پشت این مردان رحم‌هایی است واژگون و عورت پشت آن‌ها هم‌چون عورت زنان است و یکی از فرزندان ابلیس به نام

«زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه‌اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه‌اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزند دار شدن عقیم می‌باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنّش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی‌نماید.

الدر المنثور: ا ابن عباس روایت می‌کند که: ابلیس در سپاهی از دیوان و پرچمی به صورت پرچم مردان بنی مدلج که خود به شکل سراقه بن مالک بن جعشم بود، آمد و گفت: «امروزه کسی از مردم بر شما چیره نیست و من پناه شمایم»، و جبرئیل به سوی ابلیس آمد که با مشرکی دست بر دست بود و چون جبرئیل علیه السّلام را دید دستش را کشید و با پیروانش گریخت، آن مرد گفت: ای سراقه تو پناه ما بودی، گفت: من بینم، آن‌چه شما نبینید و آن هنگامی بود که فرشته‌ها را دید «راستش من از خدا می‌ترسم، خدا سخت کیفر است».

مهج الدعوات و منهج العبادات: در حدیث دیگری از این کتاب امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خداوند ماه‌ها را آفرید و حزیران را نیز آفرید و مرگ‌ها را در آن به هم نزدیک کرد.

محمّد بن عیسی می‌گوید: ابو عمر به امام هادی علیه السلام نامه نوشت که ای مولای من به من خبر بده که گاهی هلال ماه رمضان بر ما مشکل می‌شود و آن را نبینیم، ودر آسمان نگاه می‌کنیم و در آن هم

مانعی نمی‌بینیم، پس برخی از مردم افطار می‌کنند و ما هم با آن‌ها افطار می‌کنیم. و قومی از اهل حساب که نزد ما هستند؛ می‌گویند: در همین شب ماه در مصر و آفریقا واندلس دیده می‌شود. پس ای مولای من آیا (عمل به) آن‌چه که اهل حساب در این باره می‌گویند، جایز است. و فریضه مردم در شهرهای مختلف، مختلف می‌شود، و روزه آن‌ها جز روزه ما و افطار آن‌ها جز افطار ما می‌شود؟ پس امام علیه السلام به او نوشت که با شک روزه نگیر، با رؤیت ماه افطار کن و با رؤیت آن روزه بگیر.

بصائرالدرجات: از سعد بن طریف نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» به چه معناست؟ فرمودند: ای سعد! آنان اعرافند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته‌اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن‌کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده‌اند و آنان اعراف‌اند؛ یعنی خدا شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت آنان. کسی که پناه آورندگان به او پناه بردند و کسی که از راه و روش مردم تبعیت می‌کند، یکسان نیستند. مردم به چشمه ای گل آلود روی آوردند که در هم‌دیگر سرازیر و خالی می‌شوند. اما کسی که به آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، روی آورده است، به چشمه ای صاف و زلال که با علم خدا جاری است و پایان پذیر نیست و هیچ گاه خشک نمی‌شود، روی آورده است. اگر خدا بخواهد، راه خویش را به آنان نشان می‌دهد تا این که از دری که معین کرده است، به خدا مراجعه کنند. خداوند،

محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، را به عنوان در ورود به خویش قرار داده است و این همان فرموده خداست: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَ-كِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» {نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید است، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در (ورودی) آن‌ها درآید}.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: عبد السلام بن صالح هروی گوید بامام رضا علیه السلام گفتم یا ابن رسول اللّٰه عرضکردم یا ابن رسول اللَّه به من خبر ده از بهشت و دوزخ که امروزه خلق شده‌اند؟ فرمود آری رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در بهشت وارد شد و دوزخ را هم دید هنگام معراج خود، باو عرض کردم جمعی معتقدند که امروز مقدرند و مخلوق نیستند فرمود آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم هر که منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمبر و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلد است خدا فرموده «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ یطُوفُونَ بَینَها وَ بَینَ حَمِیمٍ آنٍ» اینست دوزخی که مجرمان آن را دروغ می‌شمردند میان آن و حمیم داغ می‌گردند. پیغمبر فرمود چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و ببهشت برد و از خرمایش بمن داد و خوردم و در صلب من نطفه شد و چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و بفاطمه آبستن شد و فاطمه حوراء انسیه است و هر گاه مشتاق بوی بهشت شوم فاطمه دخترم را می‌بویم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بهشت درختی است که از بالایش جامه برآید و از پائینش اسبان بازین و مهار و پردار که نه سرگین کنند و نه بشاشند اولیاء خدا بر آن سوار شوند و در بهشت هر جا خواهند پرواز کنند و آنان‌که پست درجه‌تر از آن‌هایند گویند پروردگارا این بندگانت از کجا باین کرامت رسیدند؟ خدای جل جلاله فرماید این‌ها بودند که شب عبادت می‌کردند و روزها روزه بودند و نمیخوردند و با دشمن جهاد می‌کردند و نمیترسیدند و صدقه می‌دادند و بخیل نبودند.

گفت نه گفتم بلا چیست؟ گفت مصائب و دردها و بیماریها و خوره و آن دریست از یاقوت زرد یک لنگه ای واندکند کسانی که از آن در آیند گفتم خدا رحمت کند بیفزا و بر من تفضل کن که من محتاجم گفت تو بمن تکلیف ناروا کنی باب اعظم که از آن بندگان صالح در آیند که اهل زهد و ورع و مشتاق خدا و مأنوس با اویند گفتم خدا رحمتت کند وقتی ببهشت در آیند چه کنند؟ فرمود بر کشتیها روی دو نهر سیر کنند که پاروهائی دارند از لؤلؤ فرشتگانی در آن‌ها باشند از نور و جامه‌های بسیار سبز در بردارند، گفتم رحمت خدا بر تو مگر نور هم سبز دارد؟ گفت جامه‌ها سبزند و نور از پرتو رب العالمین است جل جلاله بر دو کناره نهر گردش کنند گفتم نام آن نهر چیست، گفت جنة الماوی گفتم در میان چیز دیگری است؟ گفت آری جنت عدن که میانه بهشتها است جنت عدن باروئی دارد از یاقوت سرخ و ریگ آن لؤلؤ است گفتم در آن در دیگری است؟ گفت آری جنت الفردوس، گفتم باروی آن چگونه است گفت وای بر تو دست از من بدار مرا سرگردان کردی گفتم بلکه تو مرا سرگردان کردی من دست از تو بر ندارم تا وصف را بکمال رسانی و مرا

از باروی آن خبر دهی گفت بارویش نور است گفتم غرفه‌ها که در آنست؟ گفت از نور رب العالمین است گفتم بیفزا خدایت رحمت کند گفت وای بر تو تا این‌جا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده خوشا بر تو اگر ببرخی از این که وصف شد برسی و خوشا بر کسی که بدان معتقد باشد.

و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو کار است که هر مسلمانی انجام دهد وارد بهشت می‌شود: یکی آن‌که بعد از هر نماز سی و سه بار سبحان اللّٰه و سی و سه بار الحمدلله و سی و چهار بار اللّٰه اکبر بگوید و دیگر آن‌که هنگام خوابیدن ده بار سبحان اللّٰه و ده بار الحمدلله و ده بار اللّٰه اکبر بگوید.

امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در بین جمعی از اصحابشان بودند و فرمودند: سپرهای خود را بردارید! گفتند: یا رسول اللّٰه! دشمن دارد می‌آید؟ فرمود: نه؛ سپرهای خود در برابر آتش جهنم را بردارید؛ بگویید: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا اله ال اللّٰه و اللّٰه اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله که این اذکار در روز قیامت جلودار و نجات بخش و تعقیب کنندگان هستند و این‌ها در نزد خدا همان باقیات صالحات هستند.

از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت است که: از جمله آن‌چه خداوند متعال به موسی وحی کرد این بود که: هر کس ادعا کند که من

را دوست دارد ولی چون شب او را فراگرفت بخوابد دروغ گفته است. ای موسی، اگر کسانی را دیدی که در تاریکی شب برای من نماز می‌خوانند و من خودم را در بین چشمانشان مجسم کرده‌ام و آن‌ها من را مخاطب قرار می‌دهند ولی من از دیده شدم منزه هستم و با من صحبت می‌کنند ولی من برتر از حضور هستم، ای پسر عمران، اشک چشمانت را به خاطر من بریز و قلبت را خاشع گردان و بدنت را فروتن کن، سپس من را در نیمه‌های شب فرا بخوآن‌که مرا نزدیک و اجابت کننده می‌یابی.

من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی حج کرد، جبرئیل بر او نازل شد و موسی به او گفت: ای جبرئیل، جزای کسی که بدون نیت راست و پول پاک این خانه را حج کند، چیست؟ جبرئیل فرمود: نمی‌دانم تا این‌که نزد خداوند برگردم. هنگامی که برگشت خداوند فرمود: ای جبرئیل، موسی به تو چی گفت؟ در حالی که خودش به آن‌چه که گفته بود، آگاه‌تر بود. جبرئیل گفت: او به من گفت: جزای کسی که بدون نیت صادق و پول پاک این خانه را حج کند، چیست؟ خداوند فرمود: به نزد او برو و بگو: حق خویش را به او عطا می‌کنم و مردم را از او راضی می‌کنم. فرمود: ای جبرئیل، هر کس که با نیت صادق و پول پاک این خانه را حج کند، پاداشش چیست؟ جبرئیل نزد خداوند بازگشت، خداوند به او وحی کرد که به او بگو: او را در بهترین مرتبه بهشت همراه پیامبران و راستگویان و شهیدان و انسان‌های صالح قرار می‌دهم و آن‌ها دوستان و همراهان خوبی هستند.

توحید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی‌اند و هر چه اسم شیء (چیز) بر آن واقع شود مخلوق است غیر از خدای عزّ و جلّ.

توحید: راوی گوید از امام هادی علیه السلام پرسیدم: آیا کسی غیر از آفریننده بزرگوار آفریننده است؟ فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ» {آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.}پس خبر داده است که در میان بندگانش آفرینندگان و غیر آفرینندگانی هستند؛ از جمله ایشان عیسی است که به فرمان خدا از گل به شکل مرغ را آفرید و در آن دمید و به فرمان خدا پرنده گردید و سامری برای ایشان گوساله ای را آفرید که تنی بود که آن را فریادی بود.

توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی است و خلقش از او خالی‌اند و هر چه نام شیء (چیز) بر آن واقع شود غیر از خدای عزّ و جلّ مخلوق است و خدا خالق هر چیزی ست. تبارک الذی لیس کمثله شیء.

احتجاج: ابو قره محدّث به امام رضا علیه السلام گفت: قربانت گردم، نحوه کلام خداوند با موسی را توضیح فرمایید؟ فرمود: خدا و رسول او داناترند که به چه زبانی با او سخن راند، به زبان سریانی یا عبرانی، أبو قرّه با اشاره به زبان خود گفت: فقط از این زبان از شما سؤال می‌کنم!

فرمود: سبحان اللّٰه از این طرز تفکّر! و پناه بر خدا در شباهت او به خلق، یا تکلّم او هم‌چون تکلم خلق، و لیکن خدای تبارک و تعالی هیچ‌چیزی مانندش نیست؛ نه گوینده و نه عمل کننده ای. پرسید: پس چگونه بوده؟ فرمود: سخن گفتن خالق با مخلوق هم‌چون سخن گفتن مخلوق با مخلوق نیست، و نه با حرکت لب و زبان، بلکه به او (کلام) می‌فرماید: «بشو»، و کلام حضرت حقّ با موسی بنا بر مشیت او از امر و نهی بود بدون آن‌که تردّدی در نفس پیش آید. تا آخر خبر.

خصال: اصبغ بن نباتة از امام علی علیه السلام روایت می‌کند که خداوند بزرگ به موسی فرمود چهار چیز را به تو وصیت می‌کنم: یک، تا زمانی که ندیدی گناهانت بخشیده شده‌اند به عیب‌های دیگران مشغول مشو. دو: تا زمانی که ندیدی گنج‌های من تمام شده‌اند به خاطر رزق و روزیت غصه نخور. سه: تا زمانی که نابودی ملک و عظمت من را ندیدی به غیر من امید نداشته باش. چهار: تا زمانی که مرگ شیطان را ندیدی از مکر و حیله او در امان نباش.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی فرمود که در شب و روز من را زیاد یاد کن و در هنگام ذکر کردن من خاشع و فروتن باش و هنگامی که بلا و مصیبتی بر تو آمد صبور باش و با آرامش مرا ذکر کن و من را عبادت کن و چیزی را شریک من قرار نده چون بازگشت همه چیز به سوی من است. ای موسی، من را گنج خودت قرار بده و کارهای نیکت را که به مانند گنج هستند در نزد من بگذار.

عدة الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به کارها و اعمال مردم نظر می‌کرد. پس نزد مردی از عابدترین مردمان آمد. هنگامی که شب شد آن مرد یک درخت انار که در کنارش بود را تکان داد ناگهان دو دانه انار بر روی آن پیدا شد. او گفت ای عبد خدا تو کیستی؟ تو بنده صالح خداوند هستی. من از زمانی که خداوند مقدر کرده است این‌جا هستم و جز یک دانه انار بر روی این درخت ندیدم. پس تو اگر بنده صالحی نبودی دو انار پیدا نمی‌کردم. پس تو کی هستی؟ گفت: من مردی هستم که در سرزمین موسی بن عمران ساکن هستم. هنگامی که صبح شد موسی به آن مرد گفت: آیا کسی را می‌شناسی که از تو عابدتر باشد؟ گفت: بله. فلان شخص. پس به سوی او رفت دید که او از آن مرد عابدتر است. هنگامی که شب شد دو عدد نان و کمی آب نزد او آوردند. او گفت: ای بنده خدا تو کی هستی؟ تو مردی صالح هستی. من از زمانی که خداوند مقدر کرده است این‌جا هستم ولی بیشتر از یک نان برایم نیاورده‌اند اگر تو بنده صالحی نبودی دو نان به من داده نمی‌شد. پس تو کی هستی؟ گفت: من مردی هستم که ساکن سرزمین موسی بن عمران هستم. سپس موسی گفت: آیا کسی را می‌شناسی که از تو عابدتر باشد؟ جواب داد: بله. فلان آهنگر در فلان شهر. پس موسی نزد آن مرد رفت و دید که زیاد عبادت نمی‌کند، بلکه خداوند را ذکر می‌کند. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، نماز خواند. هنگامی که شب شد به پولش نگاه کرد و دید که دوبرابر شده است. او گفت: ای بنده خدا تو کی هستی؟ تو عبد صالح و نیکوکاری هستی. من از زمانی که خداوند مقرر کرده است این‌جا هستم و کسب و کارم زیاد فرقی نمی‌کند ولی امشب دوبرابر شد. تو کی هستی؟ جواب داد: من مردی هستم که

ساکن سرزمین موسی بن عمران هستم. آن مرد یک سوم درآمدش را برداشت و آن را صدقه داد. و یک سوم آن را به غلامش داد و یک سوم دیگر آن را غذا خرید و آن را همراه موسی خوردند. موسی تبسمی زد آن مرد پرسید: به خاطر چه چیزی تبسم کردی؟ موسی جواب داد: پیامبر بنی اسرائیل من را به فلان شخص معرفی کرد. او یکی از انسان‌های عابد خداوند بود، و آن مرد مرا به یکی دیگر معرفی کرد که از خودش عابدتر بود، و آن مرد من را به تو معرفی کرد و فکر کرد که تو از او عابدتر هستی ولی من تو را مانند آنان نمی‌بینم. آن مرد گفت که من برای کسی کار می‌کنم، مگر من را در حال ذکر کردن ندیدی؟ مگر ندیدی سر وقت نماز می‌خواندم؟ به خاطر این بود که اگر همواره نماز می‌خواندم کسب و کار مولایم و کار مردم ضرر می‌کرد. به موسی گفت: آیا می‌خواهی به شهرت بروی؟ گفت بله. یک ابر بر آن‌ها گذر کرد. آن آهنگر گفت: ای ابر بیا. آن ابر به نزد او آمد از آن پرسید کجا می‌روی؟ جواب داد: می‌خواهم به فلان شهر بروم. به آن گفت: برو، سپس یک ابر دیگر آمد. گفت: ای ابر بیا. نزدش آمد، از آن پرسید: کجا می‌روی؟ جواب داد: به فلان شهر می‌روم. گفت برو. سپس ابر دیگری آمد گفت: ای ابر بیا، آن هم نزدش آمد، گفت: کجا می‌روی؟ جواب داد: می‌خواهم به سرزمین موسی بروم. گفت: این مرد را با مهربانی سوار کن و او را در سرزمین موسی به آرامی قرار بده. هنگامی که موسی به شهرش رسید، گفت: خداوندا این بنده‌ات چگونه به این منزلت بزرگ رسیده است؟ خداوند فرمود: این بنده من بر بلا و مصیبت صبر می‌کند، و به قضا و قدر من راضی است و به خاطر نعمت‌هایی که به او دادم من را شکر می‌کند.

توحید، عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم فرمود: پروردگارا، آیا تو از من دور هستی تا تو را فریاد بزنم یا به من نزدیک هستی و تو را نجوا بکنم؟ خداوند فرمود: هر کس که من را ذکر کند، همنشین او هستم. موسی فرمود: خدایا من بعضی وقت‌ها در جایی هستم که تو را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که در آن حال تو را ذکر کنم. خداوند فرمود: ای موسی در هر حال من را ذکر کن.

کتاب الحسین بن سعید یا کتاب النوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد که یکی از اصحابت سخن چینی تو را می‌کنند از آن‌ها بر حذر باش. موسی گفت: خدایا او را نمی‌شناسم مرا با خبر کن، تا او را بشناسم. خداوند فرمود: ای موسی عیب سخن چینی را بر او گرفتم حالا که از من می‌خواهی که سخن چینی کنم؟ موسی فرمود: خدایا پس چه کار کنم؟ خداوند فرمود: اصحابت را به صورت ده نفری تقسیم کن سپس بین آن‌ها قرعه بینداز، قرعه به اسم آن ده نفر که او بینشان است، در می‌آید. سپس آن ده نفر را تقسیم کن و قرعه بینشان بینداز، قرعه به اسم او درمی آید، هنگامی که قرعه به اسم آن مرد درآمد، ایستاد و گفت: ای فرستاده خدا من دوست تو هستم، نه، به خدا قسم دیگر هیچوقت این کار ار انجام نمی‌دهم.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به مردی که دستانش را به آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، گذر کرد. موسی کارش را بعد از هفت روز انجام داد و برگشت و به سوی آن مرد برگشت در

حالی که هنوز دستانش را بلند کرده بود و گریه می‌کرد و از خداوند نیازش را می‌خواست. خداوند به موسی وحی کرد که: اگر آنقدر دعا کند که زبانش بیفتد تا از آن دری که به او دستور دادم به سوی من نیاید دعایش را قبول نمی‌کنم.

فلاح السائل: در کتاب ربیع الابرار آمده است که: روزی موسی به یکی از روستاهای بنی اسراییل گذر کرد به ثروتمندان آن نگاه کرد که لباس پشمی پوشیده بودند و بر سرشان خاک ریخته بودند و ایستاده گریه می‌کردند. به خاطر دلسوزی بر آن‌ها گریه کرد و فرمود: خدایا، آن‌ها قوم بنی اسراییل هستند که همانند ناله کبوتر برای تو ناله و زاری می‌کنند و به مانند گرگ زوزه می‌کشند و به مانند پارس کردن سگ پارس می‌کنند. خداوند به او وحی کرد. به خاطر چی؟ چون گنج‌های من تمام شده‌اند؟ یا به خاطر این‌که قدرت دستم کم شده است؟ یا این‌که من دیگر ارحم الراحمین نیستم؟ ولی به آن‌ها بگو که من به قلب‌های آن‌ها آگاه هستم من را می‌خوانند در حالی که دلهای آن‌ها از من غایب است و به طرف دنیا گرایش دارد.

تفسیر علی بن ابراهیم: هارون و موسی در بیابان فوت کردند و روایت شده است که آن‌کس که قبر حضرت موسی را کند فرشته مرگ بود که در شکل یک انسان ظاهر شده بود. به همین خاطر است که بنی اسراییل محل قبر موسی را نمی‌دانند. از پیامبر صلی اللّه علیه و آله در مورد محل قبر حضرت موسی پرسیدند. فرمود: بر سر راه بزرگ و در کنار آن تپه سرخ رنگ است. و فرمود که: پانصد سال بین موسی و داوود

علیهما السلام فاصله است و بین حضرت داوود و حضرت عیسی علیهما السلام هزار و صد سال فاصله زمانی است.

علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: فرشته مرگ به سوی موسی آمد و بر او سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ گفت: که من فرشته مرگ هستم. موسی گفت: چی می‌خواهی؟ گفت آمدم تا روحت را بگیرم. موسی به او گفت: از کجا روحم را می‌گیری؟ گفت: از دهانت. موسی گفت: چگونه می‌توانی در حالی که من با دهانم با خداوند صحبت کردم. گفت: پس از دستت. موسی گفت: چگونه می‌توانی در حالی که من با آن تورات را حمل کردم. گفت: از پاهایت. موسی گفت: چگونه می‌توانی در حالی که من با آن‌ها بر روی طور سینا راه رفتم. و چیزهای دیگری را ذکر کرد. امام فرمود: فرشته مرگ به او گفت: به من امر شده که تو را رها کنم تا زمانی که خودت مرگت را از خداوند بخواهی. پس موسی بعد از آن تا زمانی که خداوند خواست زندگی کرد. سپس روزی بر مردی گذر کرد که مشغول کندن قبر بود. موسی به آن مرد گفت: آیا می‌خواهی در کندن این قبر به تو کمک کنم؟ آن مرد گفت: بله. سپس به او کمک کرد تا قبر را کند و سنگ لحد آن را قرار داد. آن مرد می‌خواست که برای امتحان قبر، در آن بخوابد. موسی به او گفت که من در آن دراز می‌کشم. موسی در آن دراز کشید، پس جایگاهش را در بهشت به او نشان دادند - یا گفته شد: خانه‌اش را در بهشت - پس گفت: پروردگارا، مرا به سوی خودت ببر. پس فرشته مرگ جانش را گرفت و او را در قبر دفن کرد و خاک بر روی او ریخت فرمود: آن‌که قبر

حفر می‌کرد ملک الموت در صورت انسانی بود؛ و به خاطر این است که محل قبر موسی معلوم نیست.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به هارون گفت: با من به طور سینا بیا. سپس با هم راهی شدند و در راه به خانه ای رسیدند که بر درگاه آن درختی بود که بر روی آن دو لباس آویزان بود. موسی به هارون گفت: لباست را درآور و داخل خانه شو و این دو لباس را بپوش و بر روی تخت بخواب. پس هارون آن کار را انجام داد، وقتی که هارون خوابید خداوند جانش را گرفت و آن خانه و درخت به آسمان برده شدند و موسی به سوی قوم بنی اسراییل برگشت و به آن‌ها گفت: که خداوند جان هارون را گرفت و او را نزد خودش بالا برد. گفتند: دروغ می‌گویی خودت او را کشتی. موسی نزد خداوند شکایت کرد. پس خداوند به ملائکه دستور داد تا او را بر روی سریر در بین آسمان‌ها و زمین آوردند تا این‌که بنی اسراییل او را دیدند و فهمیدند که مرده است.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: فرشته مرگ نزد حضرت موسی آمد. به او سلام کرد و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من فرشته مرگ هستم. موسی گفت: برای چه کاری نزد من آمده ای؟ گفت: آمدم تا جانت را بگیرم، و به من امر شده که تو را رها کنم تا هر وقت خودت بخواهی جانت را بگیرم. فرشته مرگ از پیش او رفت و او تا زمانی که خداوند خواست موسی در دنیا ماند. سپس یوشع بن نون را خواند و وصایت - جانشینی - را به او داد و به او دستور داد که این جریان را برای قومش بازگو نکند و خود نیز وصایت را به کسی که بعد از او مسئولیت

را به عهده می‌گیرد بدهد. سپس موسی از قومش پنهان شد و در غیبتش فرشته گانی را دید که مشغول کندن قبر بودند. پرسید: این قبر را برای چه کسی می‌کنید؟ گفتند: به خدا سوگند، این قبر را برای بنده ای که نزد خدا کرامت دارد می‌کنیم. گفت: این بنده صالح نزد خداوند منزلت والایی دارد! من قبر و جایگاهی بهتر از این ندیدم. ملائکه پرسیدند: ای برگزیده خداوند! آیا دوست داری که تو آن بنده باشی؟ گفت: بله دوست دارم. به او گفتند: پس داخل آن برو و در آن دراز بکش و آن‌گاه به پروردگارت رو کن. پس موسی در آن دراز کشید تا ببیند چگونه است. پس پرده حجاب برای او کنار زده شد و جایگاهش را در بهشت دید. گفت: خدایا، جان من را بگیر. فرشته مرگ جانش را گرفت و او را دفن کرد و فرشتگان بر او خاک ریختند. پس منادی در آسمان ندا داد که: موسی کلیم الله وفات یافت، و چه کسی نمی‌میرد؟ و بنی اسراییل محل قبر او را نمی‌دانند. از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم در مورد مکان قبر او پرسیدند. فرمود: بر سر آن راه بزرگ، کنار تپه سرخ رنگ.

اکمال الدین: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت می‌کنند که فرمود: حضرت موسی صد و بیست و شش سال و هارون صد و سی و سه سال عمر کردند.

صفوه الصفات از کفعمی: امام باقر علیه السلام فرمود: یوشع بن نون جانشین حضرت موسی هنگامی که با قوم عمالیق جنگید و آن‌ها صورت ترسناکی داشتند و قوم بنی اسراییل از آن‌ها ترسیده بودند نزد خداوند

متعال شکایت کردند. خداوند به یوشع دستور داد که به خواص بنی اسراییل دستور بدهد که هرکدام از آن‌ها یک کوزه توخالی به اسم عملیق بر روی شانه چپشان قرار دهند و با دست راستشان یک شاخ گوسفند سوراخ شده بگیرند و هرکدام از آن‌ها در شاخ این دعا را بخواند: (دعای سمات) تا برخی از شیاطین انس و جن آن را نشنوند و آن را یاد نگیرند. سپس آخر شب آن کوزه‌ها را در بین سپاه قوم عمالیق بیندازند و آن‌ها را بشکنند. آن‌ها نیز این کار را انجام دادند. پس عمالیق که گویی تنه درخت خرمای خشک شده ای بودند که داخل آن‌ها خالی شده بود هلاک شدند.

حیاة الحیوان: دیک، جنس نر مرغ است و به صورت دیوک و دیکة جمع بسته می‌شود و اسم مصغر آن دویک است. این حیوان مونس و همدم نیز نامیده می‌شود و از خصوصیات آن این است که با فرزندانش مهربانی نمی‌ورزد و با یک همسر انس نمی‌گیرد. سرشتی ابلهانه دارد، زیرا هنگامی که از دیوار می‌افتد دیگر نمی‌تواند به خانه صاحب خود برگردد. این حیوان دارای خصلت‌های پسندیده ای است که از آن جمله نگاه یکسان به مرغان خود است و خیلی کم اتفاق می‌افتد که یکی از آن‌ها را بر دیگری ترجیح دهد. شگفت آورترین ویژگی این حیوان، شناختن اوقات شبانه است که در این اوقات می‌خواند و تقریبا هیچ وقت این خواندن خود را ترک نمی‌کند - چه شب طولانی باشد چه کوتاه - و خواندن خود را تا قبل و بعد از طلوع خورشید ادامه می‌دهد. پاک و منزه است خداوندی که چنین خروس را هدایت کرده است. براین اساس، قاضی حسین، متولی و رافعی فتوا داده‌اند که جایز است در

شناخت وقت نماز به خواندن خروس مجرب اعتماد کرد. از دیگر شگفتی‌های این حیوان، آن است که اگر تعدادی خروس در یک مکان باشند و یک خروس غریبه به میان آن‌ها بیاید، تمامی خروس‌ها با آن خروس غریبه جماع می‌کنند. به گفته جاحظ، منظور از خروس، خروس‌های هندی، جلاسی، نبطی، سندی و زنگی است. هم‌چنین به گفته جاحظ، افراد با تجربه چنین می‌پندارند که از ویژگی‌های خروس سفید و افرق، محافظت از خانه‌هایی است که در آن زندگی می‌کند و نیز به گمان آن‌ها اگر مرد چنین خروسی را سر ببرد، همواره خانواده و ثروتش در معرض گرفتاری قرار می‌گیرند.

جابر نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که دو پایش در مرزهای زمین و سرش زیر عرش پنهان شده و هنگامی که پاسی از شب می‌گذرد، فریاد بر می‌آورد که [خداوند] پاک و منزه است و به دنبال او خروس‌ها فریاد بر می‌آورند.

در کتاب فضل الذکر از ثوبان مولی نقل است که نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که پنجه‌های آن در زمین زیرین و گردن آن زیر عرش خم شده و دو بال آن در هوا قرار گرفته است که هر شب به هنگام سحر دو بال خود را به هم زده و می‌گوید: پاک و منزه است خداوندی که پادشاه پاک و پروردگار بخشنده ماست؛ پادشاهی که جز او خدایی نیست.

زید بن خال جُهنی نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خروس را دشنام ندهید، زیرا این حیوان شما را برای نماز بیدار می‌کند.

بُرسی گوید: یک جن در کنار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با دیدن امیر المؤمنین علیه السلام جن عرض کرد: یا رسول اللّٰه! مرا از این جوانی که می‌آید پناه ده! فرمود: مگر با تو چه کرده؟ عرض کرد: از سلیمان علیه السلام سرپیچی کرده بودم و او چند جن را در پی من فرستاده بود که از عهده همه آن‌ها برآمدم. ناگهان این سوار به طرفم آمد و مرا مجروح و سپس اسیر کرد. جای ضربه او این است و هنوز زخم آن بهبود نیافته است.

طَبَرسی از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون موسی مهلت را به پایان برد و با خانواده‌اش عازم بیت

المقدس شد، هنگام شب راه را اشتباه رفت، سپس آتشی دید. پس به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم.

حضرت در ادامه فرمود: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون هم به همراه لشکریانش وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید که به دریا داخل شود. پس حضرت جبراییل سوار بر مادیانی در مقابل او نمایان شد و وقتی که اسبِ فرعون، مادیان را دید، به دنبال او رفت و فرعون همراه با یارانش وارد دریا گشته و همگی غرق شدند.

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی طولانی بیان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای معجزه‌هایی چون موسی علیه السلام است. امام فرمود: همان‌طوری که اموال و ثروت قوم فرعون نابود گشت، در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام نیز همین ماجرا برای کسی اتفاق افتاد. داستان آن از این قرار است که

پیرمردی فرتوت همراه با پسرش نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند. پیرمرد گریه می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا! من این پسر را که نوزادی بیش نبود، تغذیه کردم و آن هنگام که کودکی خام بود، او را تربیت کرده و پرورش دادم. با ثروت و مالم او را بسیار کمک کردم تا روی پای خود ایستاد و مستقل شد و مالش رو به فزونی نهاد؛ اما نیروی من رو به ضعف نهاد و ثروتم در راه او هدر رفت و هم اکنون به حدّی از ناتوانی رسیده‌ام که مشاهده می‌فرمایید. حال، مرا خانه نشین کرده و از دادن نانِ بخور و نمیر به من دریغ می‌کند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آن جوان فرمود: جواب تو چیست؟ عزض کرد: رسول خدا! من چیزی بیش از تأمین مخارج خود و خانواده‌ام ندارم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به پیرمرد فرمود: تو چه می‌گویی؟ پیرمرد گفت: رسول خدا! او دارای انبارهایی از گندم و جو و خرما و کشمش است. وی هم‌چنین کیسه‌ها و انبان‌هایی از درهم و دینار دارد. او بی‌نیاز و ثروتمند است.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آن پسر فرمود: تو چه می‌گویی؟ پاسخ داد: رسول خدا! من آن‌چه را که او می‌گوید، ندارم. رسول خدا صلی اللّٰه

علیه و آله فرمود: ای جوان! از خدا بترس و به پدرت که در حق تو احسان و نیکی کرده، برس و به او نیکی کن تا خداوند در حقت، احسان و محبت فرماید.

پسر گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا فرمود: بسیار خوب، ما به جای تو حق و حقوق او را در این ماه می‌پردازیم. اما از ماه بعد تو حقش را بپرداز. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به اُسامه دستور داد که: به این پیرمرد صد درهم بده تا در طول یک ماه هزینه خود و زن و بچه‌اش را تأمین کند و اسامه چنین کرد. در آغاز ماهِ بعد، پیرمرد و جوان، نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند.

جوان گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: تو دارای ثروت هنگفتی هستی، اما همین امروز فقیر و ذلیل خواهی شد، حتی فقیرتر از این پیرمرد که پدر توست و چیزی از ثروتت برایت باقی نخواهد ماند.

جوان راه خود را گرفت و رفت. ناگهان همسایگان انبارهایش، نزد او آمده و گفتند: انبارهایت را از این‌جا منتقل کن و به جای دیگر ببر.

وقتی به سراغ انبارهایش آمد، دید همه گندم و جو و خرما و کشمش‌هایش فاسد گشته و گندیده است. همسایگان تلاش می‌کردند آن‌ها را از مجاورت خود دور کنند.

آن جوان، کارگران زیادی را با هزینه ای هنگفت اجیر کرد و آن انبارها را به بیرون شهر منتقل کرد. سپس خواست مزد کارگران را از کیسه‌های حامل درهم و دینار بپردازد، اما ناگهان دید که همه ثروتش، تبدیل به سنگ ریزه شده است. کارگران حق خود را مطالبه کردند و او هر آن‌چه

از لباس و فرش و خانه داشت را فروخت تا حق آنان را پرداخت کند و سرانجام تهیدست شد و چنان فقیر و ذلیل ماند که نمی‌توانست قوت و غذای روزمره خود را به دست آورد.

چندی بعد، بدنش رنجور و بیمار گشته و سخت ضعیف و لاغر شد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای کسانی که پدر و مادرانتان را اذیت و آزار می‌دهید! پند بگیرید و بدانید همان‌طور که تمامی اموال و ثروت این جوان در دنیا از دست رفت و نابود شد، همه مقامات مهیا شده برای او در بهشت، به پایین‌ترین مراتب جهنم، تبدیل شده است.

امام عسکری علیه السلام در ادامه فرمود: نظیر چنین داستانی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز رخ داده است: مردی از دوستداران امام علیه السلام در شام به ایشان نامه نوشت: ای امیر مؤمنان! اگر بخواهم با فرزند و عیال نزد شما بیایم، سخت است و اگر رهایشان کنم، بیم جانشان را دارم و نسبت به دارایی هایم نیز دریغ دارم و می‌ترسم آن‌ها را این‌جا رها کنم. از سوی دیگر، دوست دارم به شما بپیوندم و در رکاب شما باشم و محضر شما را کسب کنم؛ لطفاً مرا راهنمایی کنید. علی علیه السلام این نامه را برای او فرستاد: اهل و عیالت را جمع کن و مال و ثروتت را نزد آن‌ها بگذار. بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آل پاکش درود فرست و همه را به خدا واگذار کن و سپس چنین بگوی: پروردگارا! این‌ها ودیعه ای است که به فرمان بنده و ولی تو علی بن ابی طالب، آن‌ها را نزد تو می‌گذارم. آن‌گاه برخیز و نزد من بیا. آن مرد نیز چنین کرد و چون به معاویه خبر رسید که آن مرد به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام گریخته است، فرمان داد که خانواده‌اش را اسیر کرده و به بردگی ببرند و اموال او را غارت کنند. وقتی

مأموران معاویه رفتند تا حکم او را اجرا نمایند، خداوند متعال خانواده او را به خانواده معاویه و اطرافیان او و نیز خانواده و اطرافیان یزید، شبیه کرد و وقتی با مأموران معاویه روبرو شدند، گفتند: ما این اموال را تصرّف کرده‌ایم و از آن ماست و عیال آن مرد را نیز به بردگی گرفته و برای فروش به بازار گسیل داشته‌ایم. وقتی مأموران با این صحنه مواجه می‌شدند از آنان دست برمی داشتند و خداوند چنان نمود که خانواده و عیال آن مرد می‌دانستند که شبیه عیال معاویه و نزدیکان یزید گشته‌اند؛ اما نگران مال و ثروت خود بودند که نکند دزدان، آن‌ها را به سرقت ببرند. خداوند مال و ثروت آنان را تبدیل به مار و عقرب نمود. به طوری که هرگاه دزدان می‌خواستند از آن بردارند، گزیده می‌شدند و نیش می‌خوردند و در نتیجه، گروهی از دزدان می‌مردند و گروهی دیگر سخت، ضعیف و لاغر می‌شدند.

طبرسی: درباره معنای نون، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: رودی در بهشت است که خداوند به آن فرمود: جوهر و مرکب شو! پس جوهر شد و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود. سپس به قلم فرمود: بنویس! سپس قلم آن‌چه موجود است و آن‌چه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را نوشت و ثبت کرد.

ابن شهر آشوب: از تفسیر یعقوب بن سفیان نقل می‌کند: ابو بکر حمیدی، از سفیان بن عُیینه، از ابن ابی نَجیح، از مجاهد، از ابن عباس در روایتی که در آن کیفیت مبعوث شدن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بیان می‌کند، نقل کرده است: در حالی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و

آله به همراه خدیجه مشغول اقامه نماز بودند، علی بن ابی طالب علیه السلام بر ایشان وارد شد و عرض کرد: ای محمد! این چیست؟ فرمود: این دین خداوند است. پس به ایشان ایمان آورد و تصدیق نمود. سپس آن دو با هم‌دیگر نماز می‌خواندند و رکوع و سجود می‌رفتند. اهل مکه آن‌ها را دیدند و این خبر بین آن‌ها منتشر شد که محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دیوانه شده است. پس این آیه نازل شد: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يسْطُرُونَ* مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ».

از محمد بن حسن صفّار، از عبد اللّٰه بن محمد، از کسی که آن را روایت کرد، از محمد بن عبد الکریم، از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زُراره، از ابو عبد اللّٰه، امام صادق، علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عبّاس فرمود: خداوند به ما زبان پرندگان را آموخت، همان گونه که به سلیمان بن داود، زبان همه حیوانات خشکی و دریا را آموخت.

ابن بابویه گوید: علی بن احمد، از عبد اللّٰه بن احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی، برای ما روایت کرده که پدرم از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، محمد بن خالد، از ابو عبد اللّٰه، امام صادق، علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چهار نفر بر کلّ زمین حکومت راندند: دو مؤمن و دو کافر. یکی از این دو مؤمن، سلیمان بن داود بود و دیگری ذو القرنین. اما آن دو کافر یکی نُمْرود بود و دیگری بخْت نصّر؛ و نام ذو القرنین، عبد اللّٰه بن ضَحّاک بن مَعَدّ بود.

باز هم از او، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از شُعیب حدّاد، از ضُرَیس کُناسی روایت شده است که گوید: در حالی نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز در آن‌جا حضور داشت، پس امام صادق علیه السلام فرمود: داود علم پیامبران را به ارث بُرد و سلیمان، وارث داود شد و محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله وارث سلیمان گردید و ما وارثان محمد صلّی اللّٰه علیه و آله هستیم و صُحُف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست. پس ابو بصیر عرض کرد: این است علم راستین. پس فرمود: ای ابو محمد! این، علم نیست، بلکه علم آن است که در شب و روز پدید می‌آید؛ هر روز و هر ساعت.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سَیف، از یکی از یاران ما، از ابو جعفر ثانی، امام جواد، علیه السلام روایت کرد که: به ایشان عرض کردم: آن‌ها از کم سنّ و سالی شما ایراد می‌گیرند. فرمود: خداوند متعال زمانی که به داود وحی فرمود تا سلیمان را به جانشینی خود برگزینند، سلیمان کودک بود و به چوپانی گوسفندان مشغول بود. پس عده ای از عابدان و علمای بنی اسرائیل منکر این امر شدند. پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود که عصاهای طعنه زنان را از ایشان بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و مُهر صاحبان عصاها را بر عصاهایشان بزن و همه آن عصاها را تا فردا در خانه بگذار. فردا عصای هر کس سبز شد و برگ و میوه داد، او خلیفه باشد. داود علیه السلام آنان را از این امر آگاه نمود. پس همگی گفتند: به این پیشنهاد راضی و تسلیم هستیم.

علی بن ابراهیم گوید: آیاتی که به داود و سلیمان داده شده بود، به احدی از پیامبران خدا داده نشده است. [خداوند متعال] به آن دو زبان پرندگان آموخت و آهن و مس را بدون حرارت آتش برایشان نرم گردانید و کوه‌ها وادار شدند همراه با داود تسبیح گویند و خداوند بر وی زبور را نازل کرد که توحید و ستایش و دعا کردن به درگاه خودش را در آن قرار داد؛ هم چنین اخبار رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامانی که از ذرّیه آن دو هستند و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام را در آن قرار داد. از این روست که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ.» - [و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]

علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام درباره مفهوم عبارت: «فَهُمْ يوزَعُونَ» نقل می‌کند که فرمود: اولینشان به خاطر آخرینشان حبس می‌شوند و منظور از عبارت «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا» [قطعاً او را عذابی سخت می‌کنم] آن است که پرهای بدن آن را می‌کنم. نیز عبارت «أَلَّا تَعْلُوا عَلَی» به معنای «نزد من تظاهر به بزرگی نکنید» است و عبارت «لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا» به معنای تاب تحمل آن را نداشتند است و سخن سلیمان: «لِيبْلُوَنِی أَأَشْكُرُ» به خاطر گستردگی مملکت و سلطنت من است. مراد از: «أَمْ أَكْفُرُ» زمانی است که ببینم کسی که فرودست من است، به جهت علم از من فزون‌تر است؛ و خداوند متعال «شُکر» را بهره وی کرد.

ابن بابویه از عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الوهّاب قُرَشی، از منصور بن عبد اللّٰه اصفهانی صوفی، از علی بن مَهْرُویه قزوینی، از داود بن سلیمان غازی نقل کرده و چنین گوید: شنیدم علی بن موسی الرّضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهم السلام درباره این سخن خداوند متعال: «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا» [(سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود] می‌فرماید: وقتی که آن مورچه گفت: «يا أَيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يحْطِمَنَّكُمْ سُلَيمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يشْعُرُونَ» [ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند] باد صدای مورچه را به گوش سلیمان رساند، در حالی که سلیمان در هوا بر روی باد حرکت می‌کرد، پس توقف نموده و گفت: مورچه را نزد من آورید، و چون وی را نزد سلیمان آوردند، سلیمان گفت: ای مورچه! آیا ندانستی که من پیامبرم و به کسی ستم نمی‌کنم؟ مورچه گفت: بلی. سلیمان علیه السلام گفت: پس چرا آنان را از ستم من برحذر داشتی و گفتی: «يا أَيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ»؟ مورچه گفت: ترسیدم که چون به شوکت و جلال بنگرند، شیفته آن شوند و از ذکر خدا دور گردند. سپس مورچه پرسید: تو بزرگ تری یا پدرت داود؟ سلیمان گفت: البته که پدرم داود بزرگ‌تر است. مورچه گفت: پس چرا نام تو یک حرف بیشتر از نام پدرت دارد؟ سلیمان گفت: نمی‌دانم. مورچه گفت: چون پدرت زخم خویش را با محبت درمان کرد (داوَی جُرحَهُ بِوِدّ) از این رو «داود» نام گرفت و تو- ای سلیمان- امیدوارم به مقام پدرت برسی. سپس ادامه داد: آیا می‌دانی چرا از میان چیزهایی که در مملکت است باد را رام تو کردند؟ سلیمان گفت: نمی‌دانم. مورچه گفت: هدف این بوده که خداوند عزّ و

جلّ به تو بفهماند که اگر هر چه را در جهان است- هم‌چون این باد- رام تو کنم، هم‌چون این باد زوال می‌یافت و از دستت می‌رفت. در این‌جا بود که سلیمان علیه السلام از سخن او به خنده افتاد.

در تحفة الإخوان نقل است که سلیمان بن داود علیه السلام چون جمله پرندگان را گرد آمده دید و میل به سخن گفتن با آن‌ها پیدا کرد- جبرئیل و میکائیل آن‌ها را گرد آورده بودند- جبرئیل، پرندگان را از شرق و غرب و بیابان‌ها جمع می‌کرد و میکائیل، پرندگان هوا و کوه‌ها را گرد می‌آورد)، به شگفتی آفرینش آن‌ها و زیبایی شکل آن‌ها نگریست و از گونه‌های مختلفشان پرسش‌هایی کرد و آن‌ها به وی پاسخ می‌دادند که کجا زندگی می‌کنند و چگونه امرار معاش می‌کنند و آشیانه و لانه‌هایشان چگونه است و به چه شکل تخم گذاری می‌کنند و چگونه به آب دست می‌یابند؟ خروس، آخرین پرنده ای بود که به خدمت سلیمان رسید. سلیمان نگاهی از روی تحسین به جمال و شکوه و فرازی گردن وی‌انداخت. در این هنگام، خروس بال‌های خویش را برهم زده و چنان آوازی سر داد که فرشتگان و پرندگان و همه حاضران بشنوند که: ای غافلان! خدا را یاد کنید. سپس رو به سلیمان علیه السلام نموده و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من همراه پدرت آدم علیه السلام بودم و او را از وقت نماز آگاه می‌کردم و به همراه نوح در کشتی بودم و همراه پدرت ابراهیم خلیل علیه السلام بودم، آن‌گاه که خداوند وی را بر دشمنش نُمرود به کمک پشه پیروز گردانید، و بسیار می‌شنیدم پدرت ابراهیم علیه السلام آیه مُلک: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء» [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی هر آن‌کس را که خواهی فرمان‌روایی

بخشی] را می‌خواند و آگاه باش – ای پیامبر خدا! – که من آوایی در شب و روز سر نمی‌دهم، مگر این که جنّیان و شیاطین را به وحشت‌اندازم، اما ابلیس، چون سُرب ذوب می‌شود.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وَشّاء، از کسی که آن را روایت کرده، از علی بن اسماعیل می‌ثمی، از منصور بن یونس، از ابو حمزه ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در خانه‌اش بودم. در خانه درختی بود که گنجشک‌ها بر روی آن در حال سر و صدا کردن بودند. امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: پروردگارشان را تسبیح می‌گویند و روزی خویش را طلب می‌کنند.

احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل بن عیسی، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و چون گنجشک‌ها پراکنده شده و سر و صدا کردند، فرمود: ای ابو حمزه! آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: پروردگارشان را تقدیس می‌کنند و از وی رزق روزانه خویش را طلب می‌کنند. سپس ادامه داد: ای ابو حمزه! زبان پرندگان به ما آموخته شده است و از هر دانشی بهره مند گشته‌ایم.

صفّار نیز آن را روایت کرده، گوید: از احمد بن محمد، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام

روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که ناگاه چشمم به دو کبوتر افتاد که در خانه‌اش بودند؛ پس کبوتر نر صداهایی برای جفت ماده خود درآورد. امام علیه السلام به من فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر. فرمود: می‌گوید: ای آرام جان و همسرم! خداوند کسی را محبوب‌تر از تو برای من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد صادق علیه السلام را. از علی بن اسماعیل بن عیسی، از محمد بن عمرو بن سعید زیات، از پدرش، از فیض بن مختار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سلیمان بن داود علیه السلام فرمود: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيءٍ» [ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.] و به خدا سوگند، ما نیز زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.

محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات: از احمد بن موسی، از محمد بن احمد معروف به غَزال، از محمد بن حسین، از سلیمان، از نوادگان جعفر بن ابی طالب روایت کرده: در باغی متعلق به ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم که گنجشکی سراسیمه خود را به محضر امام رساند و سر و صدای بسیاری به راه‌انداخت. امام رو به من کرده و فرمود: ای فلانی! آیا می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسول آگاه ترند. فرمود: او می‌گوید: ماری قصد خوردن جوجه هایم را در خانه دارد، پس عصایی با خود بردار و وارد خانه شو و مار را بکش. گوید: پس یک شاخه درخت خرما را برداشتم و وارد خانه شدم و ناگهان ماری دیدم که در خانه می‌گشت، پس آن را کُشتم.

و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برقی، از نَضْر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عبد اللّٰه بن فَرقَد روایت کرده که: به همراه امام صادق علیه السلام عازم مکّه بودیم تا این که به «سَرِف» رسیدیم. در آن‌جا کلاغی قارقارکُنان به سمت امام صادق علیه السلام به پرواز درآمد. پس امام فرمود: از گرسنگی بمیر؛ چیزی نیست که تو بدانی و ما از آن آگاه نباشیم با این تفاوت که من به خدا از تو آگاه ترم. عرض کردیم: آیا چیزی در چهره او دیدید؟ فرمود: بلی، ناقه ای در عرفات زمین خورد.

و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابو احمد، از شُعیب بن حسن روایت کرده است که: در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودم که صدای فاخته ای شنیدم. فرمود: آیا می‌دانید این پرنده چه می‌گوید؟ عرض کردیم: به خدا نمی‌دانیم. فرمود: می‌گوید: شما را از دست دادم؛ پس شما پیش از آن‌که او شما را از دست دهد، وی را از دست دهید.

و از اوست: از احمد بن محمد، از ابو بکر بن صالح، از محمد بن ابی حمزه، از عثمان اصفهانی روایت کرده است که: صُلصُلی (فاخته ای) به اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام هدیه شد. چون امام صادق علیه السلام وارد خانه شد و آن را دید، فرمود: این پرنده شوم چیست؟ آن را بیرون بیندازید؛ زیرا می‌گوید: شما را از دست دادم؛ پس پیش از آن‌که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید.

و از اوست: از عبد اللّٰه بن محمد، از محمد بن ابراهیم، از عمر، از بشیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که: یکی از چاکران ابو الحسن علیه السلام بر وی وارد شده و عرض کرد: فدایت گردم! دوست دارم ناهار را در منزل من صرف کنید. امام علیه السلام با وی همراه شد تا به خانه‌اش رسید. آن‌جا تختی بود و امام روی تخت نشست و صاحبخانه به درون رفت تا غذا بیاورد. امام متوجه گردید در زیر تخت دو کبوتر هست که کبوتر نر با صدای خود ماده را به سوی خود می‌خواند. وقتی صاحبخانه برگشت و امام را در حال تبسُّم دید، عرض کرد: خداوند پیوسته خندانتان کند، از چه خندیدید؟ امام فرمود: این کبوتر نر، آن کبوتر ماده را به خود فرا می‌خواند و می‌گوید: ای آرام جان و همسرم! به خدا سوگند، بر روی زمین کسی محبوب‌تر از تو نزد من نیست، مگر این کسی که روی تخت نشسته است. عرض کرد: فدایت گردم! مگر زبان پرندگان را می‌دانید؟! فرمود: بلی، زبان پرندگان را به ما تعلیم داده‌اند و از هر چیزی به ما داده شده است.

از همو، از عبد اللّٰه بن محمد، از راوی آن، از عبد الکریم، از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زراره، از ابو عبد اللّٰه، امام صادق علیه السلام روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: خداوند، زبان پرندگان را به ما آموخت، همان‌طور که زبان همه حیوانات برّی و بحری را به سلیمان بن داود علیه السلام آموخت.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا کسی دیگر، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از ابو الحسن اوّل، امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: قربانت گردم! از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله مرا باخبر کنید که آیا وارث همه پیامبران بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم: از آدم تا خودشان؟ فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر این که محمد صلی اللّٰه علیه و آله از او اعلم باشد. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا، مردگان را زنده می‌کرد. فرمود: راست گفتی، و سلیمان بن داود سخن پرندگان را می‌فهمید و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر همه این کارها توانا بود. سپس ادامه داده و فرمود: سلیمان بن داود آن‌گاه که هدهد را نیافت و در کار او به تردید افتاد، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» و بر وی خشم گرفته و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ» [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌بُرم] و علت خشم سلیمان علیه السلام آن بود که هدهد او را از مکان‌هایی که آب داشت آگاه می‌نمود و این در حالی است که هدهد فقط یک پرنده بود، اما قدرتی به او داده شده بود که آن قدرت به سلیمان علیه السلام داده نشده بود. باد و مورچگان و جنّ و انس و شیاطین و دیوها به فرمان او بودند، اما نمی‌توانست آب را هم‌چون پرنده بیابد و خداوند در کتاب خود می‌فرماید «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى» [و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید یا مردگان بدان به سخن درمی آمدند (باز هم در آنان اثر نمی‌کرد)] و این در حالی است که ما این قرآن‌که کوه‌ها بدان روان گشته یا زمین بدان قطعه قطعه گردیده و مرده، زنده شده است، به ارث برده‌ایم. می‌دانیم

در زیر آسمان آب کجاست. در کتاب خدا آیات بسیاری است که نشان دهنده و بیانگر اموری هستند که جز به اذن خدا تحقق نمی‌یابند و آن‌چه گذشتگان درباره برخی از این آیات نوشته‌اند نیز به اذن خدا واقع شده و همه آن‌ها را خداوند برای ما در اُمّ الکتاب قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَینَا مِنْ عِبَادِنَا» [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم]. این برگزیدگآن‌که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید ما هستیم و این کتاب را که روشنگری هر چیزی در آن است، میراث ما قرار داده است.

طبرسی گوید: عیاشی با سند خود روایت کرده است که: ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه سلیمان از میان پرندگان به جست وجوی هدهد پرداخت؟ فرمود: چون هدهد آب را در باطن زمین می‌بیند، همان‌طور که شما روغن را در شیشه می‌بینید. پس ابو حنیفه نگاهی به دوستانش‌انداخته و خندید. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا می‌خندی؟ عرض کرد: قربانت گردم! شما را محکوم کردم. امام فرمود: چگونه؟ عرض کرد: کسی که آب را در درون زمین می‌بیند، چگونه دام را در خاک نمی‌بیند و گردنش در آن گرفتار می‌شود؟! امام صادق علیه السلام فرمود: ای نُعمان! مگر نمی‌دانی که چون تقدیر آید، چشم را کور می‌کند؟

محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از محمد بن فُضَیل، از شُرَیس وابِشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! درباره قول آن عالِم: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ» برای من توضیح دهید که چیست؟ فرمود: ای جابر! خداوند اسم اعظم خویش را بر هفتاد و سه حرف قرار داد. آن عالِم فقط یکی از آن حروف را می‌دانست و با آن زمین میان قصر سلیمان و تخت بلقیس را شکافت و پس از آوردن تخت، زمین به حال اول خود برگشت و با این یک حرف چنین کاری کرد، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا نزد ماست و علم به یک حرف دیگر نزد خداوند است که آن را در عالم غیب حفظ کرده است.

و از او، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از شُعیب عَقَرقوفی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان علیه السلام که نام اعظم خدا را می‌دانست – همان نامی که اگر از وی چیزی خواسته می‌شد، عطا می‌کرد و اگر به وسیله آن دعایی می‌شد، اجابت می‌گردید – اگر امروز در میان ما بود، به ما محتاج می‌شد.

از او، از حسن بن علی بن عبد اللّٰه، از حسن بن علی بن فَضّال، از داود بن ابی یزید، از یکی از یاران ما، از عمر بن حنظله روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من گمان دارم که نزد شما از منزلتی برخوردارم. فرمود: بلی. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: این که نام اعظم را به من بیاموزی. فرمود: آیا

تحمّل آن را داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: داخل خانه شو. چون وارد خانه شدم، امام باقر علیه السلام دست خود را بر زمین گذاشت. ناگهان خانه تاریک شد و چنان لرزه بر بدنم مستولی شد که مرگ خود را به چشم دیدم. در این هنگام امام فرمود: چه می‌گویی، تو را بیاموزانم؟ عرض کردم: خیر! پس دست از روی زمین برداشت و اوضاع خانه به حالت اول بازگشت.

سید رضی در خصائص روایت کرده است: نقل است که امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد نشسته بود که دو مرد برای رفع خصومت نزد امام آمدند. یکی از این دو نفر از خوارج بود و حُکم به ضرر وی بود. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام علیه او رأی داد. آن خارجی به امام گفت: به خدا سوگند! که به عدالت قضاوت نکردی و در این قضیه، راه دادگری پیش نگرفتی و حکم تو در درگاه خدا پذیرفته نیست. پس امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که با انگشت به وی اشاره می‌کرد، فرمود: مسخ شو ای دشمن خدا! در حال آن مرد تبدیل به یک سگ سیاه شد. کسانی که در مجلس حاضر بودند گفته‌اند: به خدا سوگند! دیدیم که چگونه جامه‌های وی در هوا به پرواز درآمدند. سپس دیدیم که آن مرد از روی التماس یا ترس، دم خود را می‌جنباند و اشک در چشمانش جمع شده است و بر صورتش جاری است و دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام بر وی دل سوزاند. پس نگاهی به آسمان کرده و چیزهایی فرمود که ما نشنیدیم و به خدا سوگند! دیدیم که دوباره به انسان مبدّل گشت و جامه‌هایش به وسیله باد برگشته و روی کتف‌هایش افتادند و دیدیم که چگونه دستپاچه و وحشت زده از مسجد گریخت. لذا همگی

حیرت زده به امیر المؤمنین علیه السلام نظر دوختیم. امام علیه السلام فرمود: شما را چه می‌شود که شگفت زده چنین نگاه می‌کنید؟ عرض کردیم: ای امیر مؤمنان! چگونه تعجّب نکنیم، در حالی که دیدیم چه کردید؟ فرمود: مگر نمی‌دانید که آصف بن برخیا، وصی سلیمان بن داود علیه السلام کاری شبیه به این انجام داد و خداوند متعال داستان او را نقل کرده و فرموده است: «أَیکُمْ یأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن یأْتُونِی مُسْلِمِینَ * قَالَ عِفْریتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیهِ لَقَوِی أَمِینٌ * قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ» [(سپس) گفت: ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن‌که مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد * عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن‌که از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم * کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن‌که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم] حال بگویید که کدام یک نزد خدا بزرگوارترند، پیامبر شما یا سلیمان علیه السلام؟ گفتند: بلکه پیامبر ما ای امیر المؤمنین. فرمود: پس وصی نبی شما نیز ارجمندتر از وصی سلیمان است و وصی سلیمان فقط یک حرف از حروف اسم اعظم خدا را می‌دانست و خداوند به وسیله همان یک حرف زمین میان او و تخت بلقیس را برایش شکافت به گونه ای توانست در کمتر از یک چشم برهم زدن تخت را بیاورد و حال آن‌که ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم

خدا را می‌دانیم و حرف دیگر آن نزد خداست و آن را به کسی از مخلوقاتش نیاموخته است.

شیخ مفید در اختصاص، از احمد بن محمد، از فَضاله، از ابان، از ابو بصیر و زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن عالِم – آصف بن برخیا – جز نگاهی به پس و پیش خود نکرد، سپس نظری به سلیمان علیه السلام‌انداخت و آن‌گاه دستش را دراز کرد و ناگهان تخت در پیش روی او حاضر بود.

طبرسی گوید: عیاشی در تفسیر خود با اسناد روایت کرده است که: موسی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام و یحیی بن اکثم با هم دیدار کردند و یحیی پرسشی از وی نمود. گوید: پس بر برادرم علی بن محمد علیه السلام که میان ما گفت و گویی شده بود و من از درِ اطاعت وی درآمده بودم، وارد شده و عرض کردم: قربانت گردم! ابن اکثم پرسش‌هایی از من کرده و فتوا خواسته است. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: آیا فتوای مسائل وی را دادی؟ عرض کردم: خیر! فرمود: چرا؟ عرض کردم: نمی‌دانستم! فرمود: این سؤالات چه هستند؟ عرض کردم: گفته است: مرا از سلیمان آگاه کن، آیا نیازمند به عِلم آصف بن برخیا بود؟ سپس دیگر سؤال‌ها را نیز مطرح کرد. امام فرمود: برادر! بنویس: - بسم الله الرحمن الرحیم – درباره کلام خدا در کتابش پرسیده ای که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ». او آصف بن برخیا بود و علم سلیمان علیه السلام کمتر از عِلم وی نبود؛ اما وی – درود خدا بر او باد – می‌خواست به اُمّت خود از انس و جنّ بفهماند

که پس از وی آصف حجّت بر مردم است و این خواست خدا بود و سلیمان بن داود علیه السلام بدان آگاهی داشت و خداوند وی را آگاه کرده بود تا پس از او، در خلافت و جانشینی و امامت سلیمان علیه السلام اختلافی پیش نیاید و داود علیه السلام نیز در زمان حیات خود امامت و نبوّت سلیمان را پس از خود به مردم شناساند تا حجّت را بر خلق تمام کرده باشد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در قرآن آگاه فرمایید. امام علیه السلام فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است؛ و این پنج وجه را بیان فرمود. وی درباره وجه سوم کفر فرمود: وجه سوم کفر در قرآن، کفر نعمت است. و سپس قول حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن را ذکر فرمود که: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیبْلُوَنِی أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا یشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِی كَرِیمٌ» و در ادامه این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِیدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ» [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود] و باز ادامه دادند: «فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِی وَلاَ تَكْفُرُونِ» - [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.]

سخن درباره این پنج وجه در توضیح آیه: «إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یؤْمِنُونَ» [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند،

چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است، (آن‌ها) نخواهند گروید] در آغاز سوره مذکور افتاد.

مرحوم سید رحمه اللّه علیه روایت نموده از حضرت علی علیه السلام که ایشان از حضرت رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل نمودند که حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزدم آمد در حالی که در پشت مقام ابراهیم علیه السلام مشغول نماز بودم پس از اتمام نماز از خداوند متعال تقاضای مغفرت برای امت خود نمودم. جبرئیل گفت: یا رسول اللّه صلی اللّٰه علیه و آله! بسیار به امت خود علاقمند می‌باشی و می‌ترسی از خطاهایشان. خداوند به بندگانش رحیم است. حضرت می‌فرماید آری ای برادر جبرئیل! تو نیز مورد علاقه من و امت من می‌باشی. اکنون دعایی را بیاموز که امت من بعد از من با قرائت آن و نائل شدنشان به مقاصد خود مرا یاد نمایند. جبرئیل عرضه می‌دارد: یا رسول اللّه صلی اللّٰه علیه و آله توصیه می‌کنم که امر فرمایی امت خود را هر ماه سه روز ایام البیض را که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است روزه را فراموش ننمایند و نیز امر فرمایی آن‌ها را تا خداوند متعال را به این دعای شریف بخوانند و این دعایی است که حاملان عرش به برکت این دعا عرش الهی را حمل می‌کنند و من به برکت آن از آسمان‌ها به زمین فرود می‌آیم و از زمین به آسمان صعود می‌نمایم، و این دعا را به دربهای بهشت و جای جای بهشت مرقوم و نوشته شده است، و با این دعا دربهای بهشت گشوده می‌شود و به برکت این دعا خلق خداوند در روز قیامت محشور می‌شوند به امر الهی. و هر یك از امت شما این دعا را قرائت کند خداوند عذاب قبر را از او برداشته و به

برکت آن از بدی بزرگ قیامت. و از آفات دنیا در امن قرار خواهد گرفت و از عذاب آتش جهنم نجات خواهد یافت. رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از جبرئیل سوال نمودم که ثواب این دعا را بیان دارد. او چنین گفت: یا رسول اللّه صلی اللّٰه علیه و آله سوال نمودی از چیزی که قدرت توصیف آن را ندارم زیرا قدرت توصیف آن را ندارم زیرا قدر آن را خداوند متعال داند و بس. و اگر تمام درختان قلم باشد و دریاها مرکب و جمیع خلائق نویسنده قادر نخواهند بود ثوابی که خداوند کریم به قرائت کننده این دعا عطا می‌فرماید بنویسند. اینك مقداری از آن بیان می‌شود. چنانچه بنده ای اسیر و عبد دیگری باشد به قصد آزادی خود این دعا را قرائت کند خداوند متعال او را از سختی عبودیت و اسارت بندگی خلاص خواهد نمود. چنانچه مغموم و گرفتاری آن را بخواند خداوند هم و غم او را بر طرف می‌گرداند. و اگر حاجتی را انسان طالب باشد و برای رفع آن این دعا را بخواند خداوند متعال حاجت او را برآورده و نیازش را مرحمت می‌فرماید چه آن حاجت دنیوی باشد و یا اخروی. مادی باشد یا معنوی ان شاء اللّه. و او را از مرگ ناگهانی (سکته) حفظ می‌فرماید. و از هراس قبر او را ایمن و حفظ سازد و از فقر در دنیا او را محفوظ نماید. و به او قدرت و مقام شفاعت از دوستانش در روز قیامت عطا فرماید: در حالی که آن روز سخت و هولناك و پرهراس خندان باشد و به برکت این دعا به بهشت دارالسلام واردش نمایند و خداوند متعال او را در غرفه‌های آن مقام والا ساکن فرماید در حالی که ملبس به لباسهای جنان باشد چنانچه شخصی روزه بدارد و این دعا را بخواند خداوند ثوابی را که به جبرئیل علیه السلام و می‌کائیل علیه السلام و اسرافیل علیه السلام و عزرائیل علیه السلام و ابراهیم خلیل علیه السلام و عیسی علیه السلام و شما ای رسول گرامی صلی اللّٰه علیه و آله

عطا فرموده به او عطا خواهد فرمود. رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: در شگفت بودم که جبرئیل گفت: یا محمد صلی اللّٰه علیه و آله! هر یك از امت شما در مدت عمرش یك بار این دعا را بخواند خداوند او را در روز قیامت در حالی محشور می‌نماید که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و مردم گمان می‌کنند یکی از انبیاء است. پس جبرئیل ادامه داد و گفت: یا محمد صلی اللّٰه علیه و آله! چنانچه شخصی پنج بار موفق شود به قرائت این دعا، من جبرئیل با اسبی از اسبهای بهشتی در کنار قبر او در روز رستاخیز آماه خواهم بود که به مجرد زنده شدن و حشر او را بدون تامل در مواقف حساب و بدون توقف در هیچ مکانی به مقام عالی در دارالنعیم در جوار وجود نازنین شما ای محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرمود آورم و ساکن نمایم و من جبرئیل ضامن هستم برای کسی که موفق به خواندن این دعا شود چه زن و چه مرد که خداوند او را عذاب نفرماید اگر چه گناهان او بیشتر از کف دریاها و افزون‌تر از قطرات باران و برگ درختان و عدد مردم اهل بهشت و جهنم باشد و هر کس موفق شود به خواندن این دعا شود ثواب حج واجب و عمره مقبوله بنویسند و هر کس در هنگام خواب یا طهارت و پاکیزگی پنج بار این دعا را قرائت کند شما را در خواب می‌بیند در حالی که او را بشارت به بهشت می‌دهید، و چنانچه شخصی گرسنه و تشنه باشد و برای رفع آن غذا و آبی نداشته باشد و یا مریض باشد و دارویی برایش فراهم نباشد به برکت قرائت این دعا خداوند او را از تشنگی و گرسنگی و مرض نجات خواهد داد و حوائج دنیا و آخرت او را عطا خواهد فرمود. و هر کس چیزی از او دزدیده باشند وضو بسازد و چهار رکعت یا دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از حمد سوره اخلاص (قل هو اللّه احد) را دو مرتبه بخواند و پس از سلام نماز این دعا را بخواند و نوشته

این دعا را مقابل یا زیر سرش بگذارد خداوند متعال مشرق و مغرب را درهم نموده و مفقود شده او را به او باز گرداند. و چنانچه شخصی دشمنی داشته باشد و موفق شود این دعا را برای دفع او بخواند خداوند متعال او را در حفظ و امن محکم خود قرار می‌دهد که احدی به او ضرر نمی‌تواند برساند و هر کس دارای قرض باشد به برکت قرائت این دعا دین او ادا خواهد شد آن هم به سهولت ان شاء اللّه تعالی.

آگاه باشید که هر مومن مخلصی با اخلاص کامل آن را قرائت کند و از خداوند بخواهد که کوه به حرکت در آید و یا آب در زیر پایش محکم و سفت و جامد شود هر آینه به مقصود خواهد رسید. زیرا در این دعا اسم اعظم الهی مستور است و سزاوار نیست کسی که ایمان به خداوند و اولیائش دارد اجازه دهد در قلبش کوچک‌ترین وسوسه و تردیدی درباره عظمت و خواص این دعیا شریف پیدا شود، زیرا خداوند به هر کس که اراده فرماید او را عطای بی‌حساب عنایت خواهد فرمود و رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند در هر جنگی که با دشمنان داشتم و این دعا را خواندم به برکت آن پیروزی نصیب مومنین گشت و نیز فرمودند: کسی که موفق شود به مداومت بر آن به او نور اولیاء عطا می‌شود و هر مشکلی برایش آسان و آسانی آسانتر خواهد شد.

بسم اللّه الرحمن الرحیم سبحان اللّه العظیم و بحمده

این جمله را سه مرتبه باید بگوید و سپس دعا را بخواند.

سبحانه من اله ما املكه، و سبحانه من مليك ما اقدره، و سبحانه من قدير ما اعظمه و سبحانه من عظيم ما اجله، و سبحانه من جليل ما امجده، و سبحانه من ماجد ما ارءفه، و سبحانه من روف ما اعزه، و سبحانه من عزيز ما اكبره، و سبحانه من كبير ما اقدمه، و سبحانه من قديم ما اعلاه، و سبحانه من عال ما اسناه و سبحانه من سنى ما ابهاه، و سبحانه من بهى ما انوره، و سبحانه من منير ما اظهره، و سبحانه من ظاهر ما اخفاه، و سبحانه من خفى ما اعلمه، و سبحانه من عليم ما اخبره، و سبحانه من خبير ما اكرمه، و سبحانه من كريم ما الطفه، و سبحانه من لطيف ما ابصره، و سبحانه من بصير ما اسمعه، و سبحانه من وفى ما اغناه، و سبحانه من غنى ما اعطاه، و سبحانه من معط ما اوسعه، و سبحانه من واسع ما اجوده و سبحانه من جواد ما افضله، و سبحانه من مفضل ما انعمه، و سبحانه من منعم ما اسيده، و سبحانه من سيد ما ارحمة ت و سبحانه من رحيم ما اشده، و سبحانه من شديد ما اقواه، و سبحانه من قوى ما احكمه، و سبحانه من حكيم ما ابطشه، و سبحانه من باطش ما اقومه، و سبحانه من قيوم ما احمده، و سبحانه من حميد ما ادومه، و سبحانه من دائم ما ابقاه، و سبحانه من باق ما افرده، و سبحانه من مالك ما اولاه، و سبحانه من ولى ما اعظمه، و سبحانه من عظيم ما اكمله، و سبحانه من كامل ما ادمه، و سبحانه من تام ما اعجبه، و سبحانه من عجيب ما افخره، و سبحانه من فاخر ما ابعده، و سبحانه من بعيد ما اقربه، و سبحانه من قريب ما امنعه، و سبحانه و من مانع ما اغلبه، و سبحانه من غالب ما اعفاه و سبحانه من عفو ما احسنه، و سبحانه من محسن ما اجمله، و سبحانه من جميل ما اقبله، و سبحانه من قابل ما اشكره، و سبحانه و من شكور ما اغفره، و سبحانه من غفور ما اكبره، و سبحانه من كبير ما اجبره، و سبحانه من

جبار ما ادينه، و سبحانه من ديان ما اقضاه، و سبحانه من قاض ما امضاه. و سبحانه من ماض ما انفذه، و سبحانه من نافذ ما ارحمة ت و سبحانه من رحيم ما اخلقه، و سبحانه من خالق ما اقهره، و سبحانه من قاهر ما املكه، و سبحانه من مليك ما اقدره، و سبحانه من قادر ما ارفعه، و سبحانه من رفيع ما اشرفه و سبحانه من شريف ما ارزقه، و سبحانه من رازق ما اقبضه، و سبحانه من قابض ما ابسطه و سبحانه من باسط ما اهداه، و سبحانه من هاد ما اصدقه، و سبحانه من صادق ما ابدئه، و سبحانه من بادء ما اقدسه، و سبحانه من قدوس ما اطهره، و سبحانه من طاهر ما ازكاه، و سبحانه من زكی ما ابقاه، و سبحانه من باق ما اعوده، و سبحانه من تواب ما اسخاه، و سبحانه من سخی ما ابصره و سبحانه من بصير ما اسلمه، و سبحانه من سليم ما اشفاه، و سبحانه من شاف ما انجاه و سبحانه من منج ما ابره، و سبحانه من بار ما اطلبه، و سبحانه من طالب ما ادركه، و سبحانه من مدرك ما اشده، و سبحانه من شديد ما اعطفه، و سبحانه من متعطف ما اعدله، و سبحانه من عادل ما اتقنه، و سبحانه من متقن ما احكمه، و سبحانه من حكيم ما اكفله، و سبحانه من كفيل ما اشده، و سبحانه من شهيد ما احمده، و سبحانه هو اللّه العظيم و بحمده و الحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر و للّه الحمد و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظيم دافع كل بليه و هو حسبی و نعم الوكيل.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰمِنَ الشَّيطَانِ لِيحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيسَ بِضَارِّهِمْ شَيئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

نجوا تنها از سوی شیطان است. تا مؤمنان را غمگین سازد. ولی نمی‌تواند هیچ گونه ضرری به آن‌ها برساند جز به فرمان خدا. پس مؤمنان تنها بر خدا توکّل کنند.

اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولَئِکَ حِزْبُ الشَّیطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده. آنان حزب شیطانند. بدانید حزب شیطان زیانکارانند.

إِنَّمَا ذَلِکُمُ الشَّیطَانُ یخَوِّفُ أَوْلِیاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ)

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنانو شایعات بی‌اساس،) می‌ترساند. از آن‌ها نترسید. و تنها از (مخالفت) من بترسید اگر ایمان دارید!

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یک تکان کبوتر خال دار بهتر از هفت خروس سفید افرق است.

طبّ الأئمّة: محمد بن کرامه نقل می‌کند: در منزل امام موسی بن جعفر علیه السلام یک جفت کبوتر دیدم که نر آن سبز مایل به گندمگون و مادّه آن سیاه بود. امام علیه السلام را دیدم که برای این دو کبوتر بر

روی سفره نان خُرد کرده و می‌فرمود: این دو کبوتر در شب بال می‌زنند و [با اهل خانه] أنس می‌گیرند و به واسطه هر بالی که در شب می‌زنند خداوند جنیانی را که داخل خانه شده‌اند، دفع می‌نماید.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر خانه ای که در آن کبوتر باشد، از آفت جن در امان است. جنیان نادان در خانه با کبوتران بازی کرده و انسان را رها می‌کنند.

کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که به کبوتر در خانه خود می‌نگریستند، فرمود: این پرنده هیچ بالی نمی‌زند مگر این‌که خداوند با آن بال زدن، هر گروهی از اهل زمین را که وارد خانه شده‌اند، می‌راند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام چاهی را حفر کردند ولی [جنیان]در آن چیزهایی پرتاب کردند. امام از این واقعه باخبر شده و بر سر چاه آمده و فرمود: یا از کار خود دست می‌کشید و یا این‌که در این چاه کبوترانی را ساکن می‌کنم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: صدای بال کبوتر، شیاطین را دور می‌کند.

کافی: نقل است که نزد امام صادق علیه السلام از کبوتر سخن به میان آمد و مردی خطاب به حضرت گفت: شنیدم که عمر کبوتری را در حال

پرواز دید که مردی در زیر آن می‌دوید. عمر گفت: این شیطانی است که زیر آن شیطانی می‌دود. امام فرمود: اسماعیل نزد شما چه منزلتی دارد؟ مرد گفت: صدّیق است. امام فرمود: به درستی که کبوتران حرم از [نسل] کبوتر اسماعیل هستند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد در خانه خود پرنده ای نگاه دارد، بهتر است کبوتر ورشان را نگاه دارد، زیرا این کبوتر بیشتر ذکر خدا را گفته و تسبیح او می‌کند و آن پرنده ای است که ما اهل بیت را دوست می‌دارد.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در منزل ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) فاخته یی بود که حضرت روزی صدای آن را شنیدند که در حال خواندن بود. امام از اصحاب پرسیدند: آیا می‌دانید این پرنده چه می‌گوید؟ گفتند خیر. فرمود: می‌گوید: نابود شوید، نابود شوید. آن‌گاه فرمود آن را از میان می‌بریم پیش از آن‌که ما را نابود کند. سپس امام دستور ذبح آن را دادند و آن پرنده ذبح شد.

کافی: حدّاد بن حریز نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: کبوتران از مکآن‌های دور دست فرستاده شده و می‌آیند و گاهی از مکان نزدیک فرستاده شده ولی نمی‌آیند. امام علیه السلام فرمود: اگر رزق و روزی آن‌ها قطع شود، نمی‌آیند.

دلائل الطّبری: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) در راه مکه بودند و ابو أمیه انصاری در کجاوه همراه ایشان بود. ابو امیه متوجه حضور یک جفت کبوتر ورشان در گوشه کجاوه شد و دستش را برای راندن آن دو از کجاوه بلند کرد. امام فرمود: دست نگه دار. این پرنده از آزار ماری به ما

مشارق الأنوار: محمد بن مسلم نقل می‌کند: نزد امام صادق امام علیه السلام بودم که ناگهان دو کبوتر ورشان بر حضرت فرود آمده و شروع به خواندن نمودند. امام آن دو را دور کردند، پس آن دو کبوتر پرواز کردند. گفتم: جانم به فدایت چه شده است؟ فرمود: این پرنده ای است که به جفت خود سوء ظن دارد و جفتش [برای تبرئه نمودن خود] سوگند خورده است. پرنده به جفت خود گفت راضی نمی‌شوم مگر این‌که مولایم محمد بن علی واسطه شود. آن جفت آمد و بر ولایت برای جفتش سوگند خورد که به وی خود خیانت نکرده است. و او هم سوگند او را تصدیق نمود. و هر موجودی که به ولایت سوگند یاد کند راست می‌گوید، مگر انسآن‌که بسیار قسم خورنده و فرومایه است.

دلائل الإمامه طبری: فضل بن یسار نقل می‌کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که متوجه حضور یک جفت کبوتر نزد ایشان شدم که جنس نر جنس ماده را صدا می‌کرد. امام فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ گفتم: نه. فرمود: می‌گوید که ای آرامش و همسرم خداوند چیزی را دوست داشتنی‌تر از تو برای من نیافرید، مگر جعفر بن محمد را.

علل: علی بن ابو طالب علیه السلام نقل می‌کند: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که خداوند عزّ و جلّ سگ را چگونه آفرید؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که خداوند آدم و حوا را به زمین فرو فرستاد، آن دو را مانند دو جوجه لرزان به زمین‌انداخت. ابلیس ملعون به سمت درندگانی که قبل از آدم در زمین بودند، دویده و به آن‌ها گفت: دو پرنده ای از آسمان افتاده که هیچ‌کسی بزرگ‌تر از آن‌ها را ندیده است پس بیایید و آن دو را بخورید. درندگان همراه او زوزه کشیدند و ابلیس شروع به تشویق و تحریک آن‌ها کرده و فریاد زد و به آن‌ها نزدیکی فاصله را وعده داد. در اثر صحبت کردن ابلیس از روی شتاب، از بینی او آبی افتاد؛ خداوند عزّ و جلّ از آن آب، دو سگ نر و ماده را آفرید. این دو سگ اطراف آدم و حوا ایستادند، سگ ماده در جُدّه و سگ نر در هند و نگذاشتند تا درندگان به آن دو نزدیک شوند. از آن روز سگ دشمن درندگان و درندگان دشمن سگ شدند.

می گویم: صاحب سگ که در حدیث بالا بود، اشاره به داستانی دارد که دمیری از زبان مسلم از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: زنی در صحرایی راه می‌رفت که تشنگی بر او فشار آورد. پس داخل چاهی رفته و آب خورد و بیرون آمد و دید که سگی از شدت تشنگی خاک مرطوب می‌خورد. پس گفت این سگ همان حالتی را دارد که من داشتم. پس داخل چاه رفته و کفش خود را پر از آب کرد و آن را با دهان خود از قعر چاه بالا آورده و سگ را سیراب کرد. خداوند به سبب این کار از او تشکر کرده و آمرزید. گفتند: ای رسول خدا، آیا ما

درباره چهارپایان اجری داریم؟ فرمود: آری هر جگر تشنه ای که‌تر شود مزد دارد.

امام علیه السلام دو دست خود را سمت آسمان گرفتند، در حالی که دستانشان می‌لرزید، گفتند: پروردگارا اگر دروغگو باشد، سگت را بر او مسلط گردان. راوی می‌گوید: حکیم از کوفه خارج شده و شب هنگام به راه افتاد که در راه با شیری روبرو شد و شیر او را خورد. برای امام صادق علیه السلام که در مسجد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بود، مژده آوردند. حضرت به سجده افتاده و فرمود: حمد و سپاس خداوندی راست که وعده‌اش بر ما صادق است.

دلائل الإمامه: منصور امام صادق علیه السلام را به سوی کوفه گسیل داشت. هنگامی که به امام اجازه داد. امام به من فرمود: ای مفضل! آیا همراه من می‌شوی؟ گفتم: آری جانم به فدایت. فرمود: پس هنگامی که شب شد پیش من بیا. پس آن‌گاه که نیمه شب شد، امام علیه السلام خارج شده و من نیز به همراه ایشان خارج شدم. ناگهان من با دو شیری زین دار و افسار زده روبه رو شدم. آن حضرت با دست خود بر چشم من زده و آن را بستند و مرا پشت خود [بر شیر] سوار کردند و صبح به مدینه رسیدیم و من همراه ایشان در منزلشان بودم تا این‌که خانواده شان وارد شدند.

المهج: مفضّل بن ربیع نقل می‌کند: هارون روزی شراب صبحگاهی را نوشید و سپس دربان خود را فراخوانده و به او گفت: برو علی بن موسی علوی را از زندان بیرون بیاور و او را در اصطبل درندگان بینداز. راوی سخن را به آن‌جا می‌رساند که هنگامی [دربان] به اصطبل رسید و در آن را باز کرده و حضرت را داخل اصطبل کرد، در حالی که چهل درنده در آن‌جا بودند. راوی سخن را این‌گونه دنبال می‌کند که [دربان] گفت: وقتی به اصطبل برگشتم، ناگهان دیدم که آن حضرت مشغول نماز خواندن بوده و درندگان گِرد او هستند. راوی سخن را تا پایان حدیث طولانی پیش می‌برد که بیان آن در باب معجزه‌های علیه السلام گذشت.

اختصاص: محمد بن مسلم نقل می‌کند: به همراه امام باقر علیه السلام در راه مکه و مدینه بودم. من بر الاغ خود و ایشان بر استر خود سوار بودند که ناگهان گرگی از قله کوه روی آورده و نزد امام رسید و استر امام را نگاه داشته و نزدیک امام شد و دستش را بر کوهه زین گذاشته و گردنش را به سمت امام دراز کرد. امام نیز گوش خود را مدتی به او نزدیک کرد و سپس فرمود: برو، انجام دادم. گرگ شتابان بازگشت. گفتم: جانم به فدایت، صحنه عجیبی را دیدم. فرمود: آیا فهمیدی چه گفت؟ گفتم: خدا، رسول خدا و فرزند رسولش می‌دانند. فرمود: گفت جفتم در این کوه هست و زایمان بر وی سخت شده است. از خداوند عزّ و جلّ خلاص و رهایی او را بخواه و این‌که خداوند از نسل من بر هیچ یک از شیعیان شما اهل بیت مسلط نگرداند. گفتم: چنین کردم.

بصائر الدرجات: سدیرالصیرفی نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: من مردی از اهل مدینه را می‌شناسم که قبل از شکل گیری زمین به سوی گروهی رفت که خداوند در کتاب خود درباره آن‌ها می‌گوید: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند.» برای مشاجره ای که بین آن‌ها بوده و بین آن‌ها آشتی داده و بر گشته و نایستاده و به آب‌های شما عبور کرده و از آن نوشیده -یعنی از فرات- و سپس ای ابوالفضل در تو را کوبید و بر مردی عبور کرده که در غل و زنجیر بوده و ده نفر بر او گماشته شده است. در تابستان رویش را به سوی خورشید گردانده و پیرامونش آتش برپا می‌شود و آن‌ها او را به هر سمت که خورشید می‌چرخد به همان سمت می‌چرخانند و هرکدام از آن ده نفر که می‌میرند اهل روستا یک نفر از مردم را به جای او اضافه می‌کنند. مردم می‌میرند و آن ده نفر کم نمی‌شوند. روزی مردی از کنارش عبور کرد و از او پرسید: قصه تو چیست؟ مرد به او گفت: اگر عالم بودی حتماً داستان مرا می‌دانستی. گفته می‌شود او پسر آدم، همان قاتل است و محمدبن مسلم می‌گوید آن مردی که به او عبور کرده است محمدبن علی علیه السلام بوده است.

تفسیر عیاشی: ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود مردم درباره ازدواج فرزندان آدم چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند حوا در هر زایمان یک پسر و یک دختر به دنیا می‌آورد و آن پسر با دختری که در شکم دیگر و در زایمان دوم به دنیا آمده بود ازدواج کرد و آن دختر با پسری که در شکم دیگر و در زایمان دوم به دنیا آمده بود ازدواج کرد و زاد و ولد کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: این آن

گونه نیست چون هنگامی که آدم صاحب هبة اللّٰه شد و هبة اللّٰه بزرگ شد آدم از خدا خواست که برای او همسری در نظر بگیرد و خداوند حوری ای را از بهشت فرو فرستاد که با او ازدواج کرد و صاحب چهار پسر شد. سپس آدم صاحب پسر دیگری شد و هنگامی که بزرگ شد به او دستور داد که با جن ازدواج کند و او صاحب چهار دختر شد و پسران هبة اللّٰه با دختران آن پسر ازدواج کردند و هرچه از زیبایی است از جانب این حوری است و هرچه حلم است از جانب آدم و هرچه از پستی است از جانب جن است و هنگامی که نسلشان گسترش پیدا کرد حوری به آسمان بالا رفت.

تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: قابیل پسر آدم از موهایش به خورشید آویزان است و تا روز قیامت خورشید به هر طرف که برگردد سر او نیز به سمت گرما و داغی آن می‌گردد و وقتی قیامت فرا برسد خداوند او را روانه آتش خواهد کرد.

قصص الانبیاء: با اسناد به صدوق و او به نقل از وهب می‌گوید: هنگامی که قابیل خواست برادرش هابیل را به قتل برساند نمی‌دانست چگونه این کار را انجام دهد. ابلیس به سوی پرنده ای رفت و سرش را با سنگی نشانه گرفت و آن را کشت و قابیل این کار را از او آموخت و لحظه کشتنش جسمش لرزید و قابیل نمی‌دانست که چه کار کند. کلاغی آمد و بر سنگی که آن را بر سر برادرش زده بود نشست و شروع کرد خون را با منقارش پاک کردن و کلاغی دیگر سر رسید و در برابر آن قرار گرفت.

کلاغ اول بر دومی پرید و او را به قتل رساند و سپس با منقارش او را حرکت داد و پنهانش کرد و قابیل این کار را آموخت.

معانی الاخبار: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: زنان را به عنوان امانت الهی گرفته و با کلمات الهی آن‌ها را بر خود حلال کردید و اما امانت همان امانتی است که خداوند هنگامی که حوا را به نکاح آدم درآورد از او گرفت و اما کلمات همان کلماتی است که خداوند عزو جل بر آدم شرط کرد که او را بپرستد و چیزی را شریک او قرار ندهد و زنا نکند و غیر از او ولی و سرپرستی نگزیند.

قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که پسر آدم برادرش را کشت نمی‌دانست که او را چگونه به قتل رساند تا این‌که ابلیس آمد و به او یاد داد و گفت: سرش را بین دو سنگ قرار بده و سپس سرش را از تن جدا کن.

قصص الانبیاء: مردی از علی بن حسین علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: طاووس در مسجد الحرام گفت: اولین خونی که بر زمین ریخت خون هابیل بود که قابیل او را کشت و او در آن روز یک چهارم مردم را کشت. امام زین العابدین علیه السلام به او گفت: آن گونه که طاووس گفت نیست.

علل الشرایع: علی علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل به آدم امر کرد که به زمین فرود آید آدم و همسرش هبوط کردند و ابلیس نیز فرود آمد و همسری نداشت. مار نیز آمد و همسری نداشت. اولین کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود و نسل او از خودش بودند و مار نیز چنین بود، نسل آدم از همسرش بود و خداوند به آدم و حوا خبر داد که ابلیس و مار هر دو دشمن آن‌ها هستند.

علل الشرایع: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که قابیل دید که آتش، قربانی هابیل را قبول کرده ابلیس به او گفت: هابیل آن آتش را می‌پرستید. قابیل گفت: من آتشی را که هابیل پرستیده نمی‌پرستم ولی آتش دیگری را می‌پرستم و قربانی برای او می‌آورم و آن قربانی‌ام را می‌پذیرد. پس آتشکده‌ها را بنا کرد و قربانی آورد و هیچ علمی به خداوند عزوجل نداشت و فرزندانش از او غیر از آتش پرستی چیز دیگری به ارث نبردند.

توضیح: آن دو نفر از این امت ابوبکر و عمر هستند.

الاحتجاج: ثمالی نقل می‌کند: از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که با مردی از قریش در حال صحبت بود فرمود: هنگامی که خداوند توبه آدم را پذیرفت آدم با حوا آمیزش کرد. و در آن زمان آدم از زمانی که خودش و حوا خلق شده بودند با حوا آمیزش نکرده بود مگر در زمین

و آن بعد از آن بود که خداوند توبه‌اش را پذیرفت. گفت: آدم، کعبه و پیرامون آن را که حرم کعبه بود گرامی می‌داشت و هنگامی که می‌خواست با حوا آمیزش کند از بیت خارج شده و حوا را با خود می‌برد و هنگامی که از اطراف حرم دور می‌شد در حل با او آمیزش می‌کرد و سپس برای بزرگ داشت و احترام به حرم غسل می‌کردند. سپس به سوی عرصه کعبه برمی گشت. فرمود: حوا بیست فرزند پسر و بیست فرزند دختر به دنیا آورد و در هر زایمان یک پسر و یک دختر به دنیا می‌آورد. اولین شکمی که حوا زایید هابیل بود و همراه او دختری به نام اقلیما به دنیا آمد و در زایمان دوم قابیل و دختری به نام لوزا. و لوزا زیباترین دختران آدم بود. گفت: و هنگامی که به سن بلوغ رسیدند آدم به خاطر آنان از فتنه ترسید و آن‌ها را به سوی خود فرا خواند و گفت: ای هابیل می‌خواهم لوزا را به نکاح تو دربیاورم و ای قابیل اقلیما را به نکاح تو. قابیل گفت: من به این راضی نیستم آیا خواهر زشت هابیل را به نکاح من و خواهر زیبای من را به نکاح هابیل درمی آوری؟ آدم گفت: بین شما دو نفر قرعه می‌افکنم. ای قابیل اگر سهم تو لوزا و ای هابیل سهم تو اقلیما شد هر کدام از شما را به عقد همان دختر که قرعه به نام او افتاده درمی آورم. گفت: آن‌ها به این امر رضایت دادند و قرعه زدند. گفت: پس قرعه هابیل بر لوزا خواهر قابیل افتاد و قرعه قابیل بر اقلیما خواهر هابیل. گفت: آدم طبق آن‌چه از جانب خدا برای آنان بیرون آمد آن‌ها را به نکاح هم درآورد. گفت: پس از آن خداوند به نکاح درآوردن خواهران را حرام کرد. گفت: قریشی به حضرت گفت: آیا آن دو زن آن دو را صاحب فرزند کردند؟ فرمود: بله. گفت: پس فرد قریشی گفت: امروزه این کار مجوس است. گفت: پس علی بن حسین علیه السلام فرمود: مجوس این کار را بعد از حرام شدن از جانب خدا

انجام می‌دهند. سپس علی بن حسین علیه السلام فرمود: انکار نکن، مگر خداوند حوا را از آدم خلق نکرد سپس او را بر آدم حلال کرد؟ و این جزء شریعت آن‌ها بوده و خداوند حکم تحریم را بعد از آن نازل کرد.

حضرت زین العابدین علیه السّلام فرمود: پیامبر اکرم فرموده است: ای بندگان خدا! از تمام کارهای حرام بپرهیزید و بدانید که غیبت کردن شما از برادر مؤمنتان از شیعیان آل محمّد، از نظر حرمت از خوردن مردار بزرگ‌تر است. خداوند می‌فرماید: «وَ لا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ می‌تاً فَكَرِهْتُمُوهُ.» {و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، از آن کراهت دارید.}

امام علیه السّلام فرمود: خداوند درباره کسانی که فضل ما را کتمان می‌کنند می‌فرماید: {کسانی که پنهان می‌کنند آن‌چه خدا در کتاب نازل کرده} از فضیلت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر تمام پیامبران و فضیلت علی بر تمام اوصیا و با این کتمان پول‌اندکی به دست می‌آورند؛ پنهان می‌کنند تا به یک مقدار ناچیز از دنیا برسند و نائل به ریاست در نزد جهّال شوند. خداوند فرموده است این‌ها جز آتش در روز قیامت نمی‌خورند، به جای همان مقدار مختصری که از دنیا به دست آورده‌اند و {و در قیامت خدا با آن‌ها صحبت نمی‌کند} به کلام خیری، بلکه آن‌ها را لعنت می‌نماید و خوار می‌کند و خدا به آن‌ها می‌فرماید: بد بنده‌هایی بودید، شما ترتیب مرا به هم زدید، کسی را که

مقدم داشتم مؤخرانداختید و مؤخر را مقدم؛ و دوست گرفتید دشمن مرا و دشمن داشتید دوست مرا.

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: این است حال کسانی که فضایل ما را بپوشانند و منکر حق ما شوند و نام و لقب ما را به خود اختصاص دهند و ستمگران را در غصب حقوق ما کمک کنند و دشمنان ما را علیه ما تقویت می‌کنند. تقیه از جانب شما موجب تغییر عقیده او نمی‌شود و ترس از جان و مال و برادران، او را تکان نمی‌دهد. از خدا بپرهیزید، ای شیعیان! مبادا ساده بگیرید و ملاحظه کاری در امر داشته باشید، نباید تقیه کنید و نه علنی اظهار مخالفت نمایید؛ تقیه جلوی شما را می‌گیرد. اینک برای شما جریانی را نقل می‌کنم که شما را باز دارد و پند واندرز دهد.

دو نفر از اصحاب خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسیدند. یکی پای روی ماری گذاشته بود و او را گزیده بود و دیگری نیز در بین راه عقربی از روی دیوار بر پیکرش افتاد و او را گزید. هر دو بر زمین افتادند و از شدت درد و ناراحتی گریه می‌کردند.

جریان را به عرض امیرالمؤمنین علیه السّلام رساندند. فرمود هنوز وقت آن دو به پایان نرسیده و محنت آن‌ها تمام نشده. و آن دو را به منزلشان بردند، هر دو با مریضی و ناراحتی دو ماه را سپری کردند. پس از دو ماه امیرالمؤمنین علیه السّلام از پس آن دو فرستاد و هر دو را آوردند.

عیون اخبارالرضا: ابراهیم بن ابی محمود گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه! در نزد ما اخباری در فضایل امیرالمؤمنین و شما اهل بیت هست که از طریق مخالفین روایت شده و چنین روایت‌هایی را ما از شما نشنیده‌ایم. آیا معتقد به آن روایات بشویم و بپذیریم آن‌ها را؟

امالی: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که آن جناب فرمود: ای ابا بصیر! ما درخت علم و اهل بیت پیامبریم. جبرئیل در خانه ما فرود می‌آید و ما گنجینه علم خدا و معدن وحی او هستیم. هر که تابع ما باشد نجات می‌یابد و هر که مخالف با ما باشد، هلاک می‌شود. خداوند این را بر خود لازم شمرده است.

علل الشرائع: زراره از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: من با گروهی از خویشاوندان خود پیش زیاد بن عبداللَّه بودیم. زیاد گفت: ای پسران علی و فاطمه! شما را چه فضیلت و مزیتی است بر مردم؟ همه سکوت کردند.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: عبداللَّه بن جندب گفت: برای حضرت رضا علیه السّلام نوشتم که این آیه را تفسیر فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» تا آخر آیه. در جواب من نوشت:

اما بعد؛ همانا محمّد امین خدا است در میان خلق. وقتی از دنیا رحلت کرد، ما اهل بیت ورثه او بودیم؛ ما امنای خدا در زمینیم، علم منایا و بلایا و انساب عرب و میلاد اسلام در نزد ماست و هر گروهی که صد نفر را گمراه کند یا باعث هدایت صد نفر شود، ما رهبر و فرمانده و تبلیغ کننده آن‌ها را می‌شناسیم؛ ما شخصی را که ببینیم، می‌شناسیم که واقعا مؤمن است یا منافق.

بصائر الدرجات: مزاحم خراسانی گفت: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ما خانواده، خانواده رحمت و شجره نبوّت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و معدن علم هستیم.

بصائر الدرجات: ابو المنذر گفت: با پدرم خدمت حضرت زین العابدین علیه السّلام رفتم. آن جناب فرمود: مردم از ما چه بدی دیده‌اند؟ به خدا قسم ما شجره نبوّت و خانه رحمت و محل رسالت و معدن علم و محل رفت و آمد ملائکه هستیم.

بصائر الدرجات: خثیمه از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ما درخت نبوّت و خاندان رحمت و کلیدهای حکمت و معدن علم و پایگاه رسالت و محل آمد و رفت ملائکه و مخزن اسرار خدا و امانت او در میان مردم هستیم، و ما حرم بزرگ خدا و ما پیمان اوییم. هر کسی به قرارداد خود وفا کند، به پیمان خدا وفا کرده و هر کس به پیمان ما وفا نماید،

به عهد خدا وفا کرده و هر که پیمان شکنی نماید، در هر دو مورد پیمان و عهد خدا را شکسته است.

بصائر الدرجات: عبداللّٰه بن ابی یعفور گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای پسر ابی یعفور! خداوند تبارک و تعالی یکتای بی‌همتا است؛ در یکتایی بی‌نظیر است؛ در کارهایش به تنهایی تصمیم می‌گیرد؛ در آفرینش مخلوقی را آفرید و آن‌ها را برای این رهبری جدا نمود. ما همان مخلوق ممتاز هستیم. ای پسر ابی یعفور! ما حجت‌های خدا میان مردم و شهدای او در میان خلق و امنای او و خزینه داران علم و دعوت کنندگان راه او و بپادارندگان این راه هستیم؛ هر که از ما اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

بصائر الدرجات: اسود بن سعید گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم. بی‌آن‌که چیزی از آن جناب بپرسند، فرمود: ما حجت خدا و باب اللّٰه و لسان خدا و وجه اللّٰه و عین اللّٰه در میان مردم هستیم؛ ما فرمانروایان امر خدا در میان مردم هستیم.

بصائر الدرجات: فضیل گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: مردم از ما چه بدی دیده‌اند؟ به خدا قسم ما شجره نبوت و موضع رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و خانه رحمت و معدن علم هستیم.

بصائر الدرجات: علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ما اهل بیت، شجره نبوت و موضع رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و خانه رحمت و معدن علم هستیم.

بصائر الدرجات: سکونی از حضرت صادق علیه السّلام، از پدرش نقل کرد که فرمود: علی علیه السّلام فرمود... و مانند روایت پیشین را نقل می‌کند و در آن عبارت «خانه رأفت» اضافه است.

بصائر الدرجات: ابو خالد قماط از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه! مقام شما در نزد خدا چگونه است؟ فرمود: حجت خدا بر خلق و بابی هستیم که از آن باید وارد شد، و امین اسرار خدا و مترجم وحی او هستیم.

بصائر الدرجات: محمد بن سلیمان از پدرش نقل کرد که گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را برای خود انتخاب کرد، پس ما را برگزیدگان از خلقش و امینان بر وحی‌اش و خزینه دارانش در زمین و موضع سرّش و معدن علمش قرار داد. سپس به ما شفاعت عطا کرد. پس ما گوش شنوای خدا و چشم بینای او و زبان ناطق خدا به اذن اوییم و امینان او هستیم بر آن‌چه نازل شد از عذر و نذر و حجت.

بصائر الدرجات: خثیمه از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که شنیدم می‌فرمود: ما جنب اللَّه و برگزیده او و منتخب خدا و تحویل گیرنده میراث انبیا و امنای پروردگار و حجت خدا و ارکان ایمان و پایه‌های اسلام هستیم؛ ما رحمت خدا بر خلقیم.

بصائر الدرجات: عمار بن هارون از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم امین خدا در زمین بود. پس از درگذشت آن جناب، ما اهل بیت وارث او هستیم. پس ما امین‌های خدا در زمینیم. علم مرگ و میرها و بلاها و نژاد عرب و فصل الخطاب و میلاد اسلام در نزد ما است. در قرآن فرموده «شَرَعَ لَکُمْ»، ای آل محمّد! «مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَینا إِلَیکَ.» ای محمّد! «وَ ما وَصَّینا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی» به ما آموختند و ما تبلیغ نمودیم آن‌چه را آموختیم و به ما سپرده شد، ما وارث انبیا و وارث پیامبران اولوالعزم هستیم. «أَنْ أَقِیمُوا» نماز به پا دارید و«الدِّینِ» و دین را استوار دارید. ای خاندان محمّد! «وَ لا تَتَفَرَّقُوا»، متفرق نشوید و متحد باشید بر کسانی که شریک در ولایت علی قرار داده‌اند. گران است دعوتی که آن‌ها را به ولایت علی می‌کنی، «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیهِ.»

کشف الیقین: زیاد بن منذر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما درختی هستیم که ریشه آن پیامبر اکرم، تنه آن امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، شاخه‌هایش فاطمه دختر محمّد و میوه آن حسن و حسین علیهما السّلام هستند. آن‌ها درخت نبوت، خاندان

رحمت، کلید حکمت، معدن علم، پایگاه رسالت، محل رفت و آمد ملائکه، مخزن اسرار خدا و ودیعه او و امانتی که به آسمان‌ها و زمین عرضه شد، حرم بزرگ خدا، بیت عتیق او و حرم خدا هستند.

علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب و میلاد اسلام و نژاد عرب در نزد ماست. آن‌ها نور درخشان اطراف عرش خدا بودند. خداوند دستور داد آن‌ها تسبیح بگویند. ساکنین آسمان‌ها از ایشان تسبیح را آموختند. سپس به زمین آورده شدند. در آن‌جا دستور تسبیح داد به آن‌ها؛ اهل زمین به وسیله تسبیح آن‌ها، تسبیح گفتند.

به پای ایستادگان در خدمت خدا آن‌هایند و تسبیح کنندگآن‌که در قرآن یاد شده این خانواده‌اند. هر که به پیمان آن‌ها وفا کند، به پیمان خدا وفا کرده؛ هر که حق آن‌ها را بشناسد، حق خدا را شناخته است. آن‌ها فرمانروایان امر خدا، گنجینه‌های وحی او، وارث کتاب خدا، برگزیدگان اسرار او و امین‌های وحی خدایند. آن‌ها اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و کسانی هستند که به بال و پر ملائکه انس گرفته‌اند؛ کسانی که جبرئیل از جانب خدا به آن‌ها تغذیه تنزیل و تاویل قرآن می‌کرد.

آن‌ها خانواده ای هستند که خداوند آن‌ها را به اسرار خود گرامی داشت، آن‌ها را به کرامت خویش ممتاز نمود، با هدایت عزت بخشید، به وحی پایدار کرد و ایشان را رهبران هدایت و نور نجات در تاریکی قرار داد. آن‌ها را به دین خویش اختصاص داد و با علم خود مزیت بخشید؛ به آن‌ها مزایایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده است.

بعد آن‌ها را استوانه دین خود و مخزن اسرار و امین بر وحی و برجستگان خلق و گواهان بر مردم قرار داد.

خداوند ایشان را برگزید و مورد لطف و عنایت و فضل و رضایت و انتخاب خویش قرار داد، و ایشان را پاکیزه کرد. آن‌ها را وسیله آبادی شهرها و شهروندان قرار داد و آن‌ها را راهنمای امت بر صراط قرار داد. آن‌ها ائمه هدی و داعیان تقوا و کلمة اللّٰه بزرگ و حجت عظمی هستند. آن‌هایند سبب نجات و تقرب به خدا و آن‌هایند برگزیدگان شایسته و رهبران ممتاز و ستارگان درخشان؛ آن‌ها صراط مستقیم و راه پایدارند. هر که از آن‌ها فاصله بگیرد، منحرف است و کسی که درباره آن‌ها کوتاهی کند، گمراه است و هر که ملازم ایشان باشد، به هدف واقعی می‌رسد.

آن‌ها نور خدا در دل‌های مؤمنین و دریاهای گوارا برای نوشندگان هستند. هر که به آن‌ها پناه برد، آسوده است و هر که چنگ به دامن ایشان زند، در امان است. آن‌ها داعی به سوی خدا و تسلیم امر او و عامل به دستورش و حاکم کتاب خدایند. از این خاندان خداوند پیامبر را برانگیخته و بر آن‌ها ملائکه را نازل فرموده و در میان ایشان آرامش و سکینه را نازل نموده و به سوی آن‌ها روح الامین نازل شده. این‌ها لطف و عنایتی است از خدا بر آن‌ها که به ایشان اختصاص داده و آن‌ها را با این مقامات مزیت بخشیده است.

آن‌ها پایگاه‌های بابرکت و قرارگاه رحمت خدایند. گنجینه‌های علم و وارث حلم و تقواپیشگان و صاحبان خرد و چراغ درخشان و وارث انبیا و یادگار اوصیایند.

از این خانواده است آن شخصیت پاک نهاد به نام محمّد مصطفی و پیامبر امّی؛ از این خانواده است فرمانروای خوش قد و قامت و شیر ژیان حمزه؛ و از این‌ها است آبیار روز زیارت، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم، و برادر مهربان پدرش از

این خانواده است؛ شخصیتی صاحب دو بال و دو هجرت و دو قبله و دو بیعت، از خاندانی پربرکت که نژادی پاک و نهادی درخشان داشت، (به نام جعفر بن ابی طالب).

از آن‌ها است یار محمّد و برادرش و تبلیغ کننده از جانب او پس از درگذشتش، صاحب برهان و تاویل و تفسیر، امیرالمؤمنین و یاور مؤمنین و وصی پیامبر اکرم علی بن ابی طالب، بر او بهترین درود و تحیت از جانب خدا باد.

این‌هایند کسانی که خداوند مودّت و ولایت آن‌ها را بر هر مرد و زن مسلمان واجب گردانده و در محکمات قرآن کریم به پیامبرش فرموده است «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

{بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی‌اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است.}

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: «اقتراف حسنة» عبارت از مودّت با ما خانواده است.

بشارة المصطفى: جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: مردم! خداوند خاندان پیامبر را به کرامت خویش ممتاز گردانده و به آن‌ها اسرار و علم خود را سپرده است. آن‌ها پایه‌های دین و گواهان علم اویند؛ آن‌ها را پیش از مردم به وجود آورده و در سایه عرش خویش

جای داده؛ آن‌ها را برگزیده و راهنمای مردم قرار داده و مطلع بر راه خویش قرار داده.

امالی صدوق و عیون اخبارالرضا: علی بن حسن بن فضال از پدر خود، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ما در دنیا سرور و در آخرت، ملک و فرمان‌رواییم.

امالی شیخ طوسی: عمر بن علی بن ابی طالب از پدر خود نقل کرد که پیامبر اکرم به من فرمود: یا علی! به وسیله ما خدا دین را ختم می‌کند، چنان چه به وسیله ما گشود؛ به وسیله ما خدا بعد از دشمنی و کینه، بین قلب‌های شما محبت میاندازد.

اعتقادات صدوق: اعتقاد ما این است که حجت‌های خدا بر مردم، پس از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، ائمه اثنا عشر هستند که اول آن‌ها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و سپس امام حسن و بعد امام حسین، بعد علی بن الحسین، سپس محمّد بن علی و بعد جعفر بن محمّد، آن‌گاه موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی الرضا، آن‌گاه محمّد بن علی، سپس علی بن محمّد و بعد حسن بن علی، و پس از آن جناب حجت بن الحسن قائم منتظر صاحب الزمان و خلیفة الرحمن صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

نهج البلاغه: و در خطبه ای که ذکر آل محمّد را می‌نماید، می‌فرماید: این خانواده موجب زندگی علم و مرگ جهلند؛ حلم آن‌ها خبر از علمشان می‌دهد و سکوت حاکی از منطق حکمت آمیزشان است؛ مخالف حق نیستند و اختلاف در آن ندارند؛ پایه‌های استوار اسلام و پناهگاه چنگ زنندگانند؛ حق به وسیله آن‌ها به جای خود برگشت و باطل جای خود را از دست داد و زبانش از جای کنده شده؛ دین را چنان درک کردند که حافظ و عامل آن بودند، نه درکی که فقط بشنوند و نقل کنند. راویان علم زیادند، اما عاملان به آن کم.

تفسیر قمی: « لا لَغْوٌ فِیها وَ لا تَأْثِیم» {نه سخن بیهوده و نه گناه آلود} فرمود: در بهشت نه سخنان ناپسند و نه ناسزا خواهد بود. و مؤمن در بهشت می‌نوشد ولی گناه نمی‌کند. سپس خداوند سخن اهل بهشت را بیان می‌فرماید: « وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یتَساءَلُون» {و برخی از آنان از بعضی دیگر سؤال می‌کنند} فرمود: در بهشت، « قالُوا إِنَّا کُنَّا قَبْلُ فِی أَهْلِنا مُشْفِقِین» {گفتند ما پیش از این در میان خاندان خود بیمناک بودیم} یعنی از عذاب می‌ترسیدیم. « فَمَنَّ اللَّهُ عَلَینا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُوم» {پس خداوند بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب سموم نگاه داشت} فرمود: «سموم» گرمای شدید است.

تفسیر قمی: « وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْر» {و رودهایی از شراب} فرمود: یعنی شرابی که هنگامی که دوستان خدا آن را می‌نوشند، شمیم مشک را از آن استشمام می‌کنند.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: بدانید که تقوی برای اهلش مرکبی رام و راهوار است. اگر لگام آن را رها و آزاد م گذارند؛ آن‌ها را به بهشت وارد می‌کند و درهای بهشت برای آن‌ها باز می‌شود و بوی بهشت را می‌شنوند و به آن‌ها گفته می‌شود: «ادْخُلُوهَا بِسَلاَمٍ آمِنِینَ» تا پایان خطبه.

کافی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که بگوید: «لا اله الّا اللَّه» برای او در بهشت درختی کاشته شود از یاقوت سرخ که بنش از مشک سفید بر آمده و از عسل شیرین‌تر و از برف سپیدتر و از مشک خوشبوتر است و در آن باشد نمونه‌های پستان دوشیزگآن‌که در زیر هفتاد پیراهن بر آمده باشد تا آخرحدیث.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: ما برای شما بهشت را به حساب ضمانت خدا و رسولش ضمانت کردیم در درجات بهشت کسی بیشتر از شما زن ندارد؛ در برتری درجات رقابت کنید شما پاکید و زنهای شما پاک هر زن مؤمنه حوریه شوخ چشمی است و هر مرد مؤمن صدیقی است تا آخر روایت.

اکمال الدین: علی علیه السّلام در جواب سوالهای یهودی تا آن‌جا که فرمود: و منزل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در بهشت در جنّت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش رحمان است. یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه

السّلام فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمّه اثنا عشر هستند.

می گویم: این حدیث بصورت کامل و با اسنادش در باب نص امیرالمومنین علی الاثنی عشر علیهم السلام خواهد آمد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که سوره را برای پاداش الهی و با صبر یک بار آن را در نماز واجب و یا مستحب تلاوت نماید، خداوند در روز قیامت او را در جایگاه نیکوکاران قرار دهد، و صرف نظر از بهشتی که در آن ساکن است سه باغ دیگر (از باغهای) بهشتی را به او عطا می‌کند، و دویست حوریه باکره و چهار هزار حوریه شوهر دیده را به همسری وی درآورد.

ثواب الاعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: کسی که سوره هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ را در بامداد هر پنجشنبه بخواند، خداوند هشتصد حوری باکره و چهار هزار حوری شوهر دیده، و جز این‌ها (باز) از حور العین دیگر نیز به همسری او در آورده و (در بهشت) همراه با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشد.

معانی اخبار: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: براستی! برای بهشت دری هست به نام «ریان» هیچ‌کس از آن در وارد بهشت نمی‌شود، مگر روزه داران.

معانی اخبار: أبی ظبیان از ابن عبّاس نقل کرده که گفت: مقصود از دار السّلام بهشت است، و اهل آن از هر جهت سالم هستند، یعنی از تمامی آسیبها، ناخوشیها، بیماریها، و رنجها به دور و سلامت هستند، از ضعف پیری و مرگ و دگرگونی احوال که به زیان ایشان باشد، آسوده‌اند، و آنان بزرگوارانی هستند که هرگز به خواری دچار نگردند، بی‌نیازانی که هرگز تهیدست و نیازمند نگردند، و خوشبختانی هستند که به نکبت و بدبختی دچار نمی‌شوند، و مسرورانی که به‌اندوه و غمّ مبتلا نگردند، و ایشان زندگانی هستند که هرگز مرگ به سراغشان نرود، و در کاخهایی از درّ و مرجآن‌که درهایش به جاده‌های عرش گشوده می‌گردد مأوای دارند، «وَ الْمَلائِكَةُ يدْخُلُونَ عَلَيهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» {در حالی که فرشتگان برای (تهنیت) آنان از هر در وارد شوند و (گویند) سلام و تحیت بر شما باد که (در اطاعت خدا) بردباری پیشه نمودید و سرانجام خوب منزلگاهی یافتید.}

اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام در حدیثی طولانی درجواب پرسشهای یهودی تا آن‌جا که یهودی گفت: جایگاه پیامبر در بهشت کجاست؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمود: منزل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بهشت در جنّت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش رحمان است. یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی قسم به خدا همانا خطّ هارون و املای موسی بن عمران است.

أمالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: روز قیامت به دربهشت درمی آیم و می‌گویم: در را باز کنند. خازن بهشت می‌گوید: کیستی؟ می‌گویم: من محمد هستم. می‌گوید: به جان تو سوگند امر شده‌ام پیش از تو برای هیچ‌کسی در را باز نکنم.

طبرسی رحمه الله گفته است: درباره فرموده خداوند: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يحْبَرُونَ» {اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند آن‌ها در باغ‌ها شادمانند.} ابن عباس گفته است: یعنی گرامی داشته می‌شوند. و گفته شده از شنیدن لذت می‌برند، از یحیی بن ابی کثیر و اوزاعی آمده است.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: از ابوعبدالله علیه السلام، فرمود: همانا بهشت دری دارد که به آن معروف می‌گویند و تنها اهل معروف از آن وارد می‌شوند.

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابراهیم بن ابی بلاد از پدرش از بعضی از یارانش، گفت: هنگامی که خداوند بهشت را آفرید و رودهایش را جاری ساخت و میوه‌ها و زیورهایش را آویخت فرمود: قسم به عزتم که بخیلان را در این‌جا همسایه خود نمی‌گردانم.

و با همین اسناد، پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود: حاملان قرآن عارفان اهل بهشت هستند، و پیکارکنندگان در راه خداوند متعال فرماندهان اهل بهشت هستند. و پیامبران بزرگان اهل بهشت هستند.

الدر المنثور: ابن مسعود روایت می‌کند که: در شب جن یک عفریتی از جن آمد و در دستش شعله آتشی بود و پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله شروع کرد به خواندن قرآن و جز بنزدیک شدن نیفزود، جبرئیلش گفت: آیا به تو کلماتی نیاموزم که آن‌ها را بگوئی تا او با صورت بر زمین افتد و شعله‌اش خاموش گردد؟ بگو: اعوذ بوجه اللّٰه الکریم و کلمات اللّٰه التامات الّتی لا یجاوزهنّ بر و لا فاجر من شرّ ما ینزل من السماء و من شرّ ما یعرج فیها و من شرّ ما ذرأ فی الارض و من شرّ ما یخرج منها، و من شرّ فتن اللیل و النهار، و من شرّ طوارق اللیل و من شرّ کل طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمان، آن را گفت و او با صورت به زمین افتاد و شعله‌اش خاموش گردید.

الدر المنثور: انس روایت می‌کند که: که چون نوح سوار کشتی شد ابلیس نزد او آمد. نوح فرمود تو کیستی؟ گفت من ابلیسم، فرمود: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم تا از پروردگارت بپرسی آیا من توبه دارم؟ خدا به او وحی کرد توبه‌اش این است که بر گور آدم سجده کند، گفت: من بزنده او سجده نکردم. چگونه به مرده او سجده کنم، لذا تکبر کرد و از کافران شد.

الدر المنثور: جناده بن ابی امیه روایت می‌کند که: نخستین خطا حسد بود، که ابلیس از سجده بر آدم حسد برد زمانی که خداوند به او دستور داد تا بر آدم سجده کند، و حسد او را به گناه واداشت.

الدر المنثور: ابن عمر روایت می‌کند که: ابلیس به موسی علیه السلام برخورد کرد و به او گفت: توکسی هستید که خداوند به رسالت برگزیده و به خوبی با تو سخن گفته، من گناه کردم و می‌خواهم توبه کنم، برایم نزد پروردگارم شفیع شو تا توبه مرا بپذیرد، موسی گفت: بسیار خوب، و به درگاه خدا دعا کرد. و گفتند حاجتت برآورده است، و موسی ابلیس را دید و فرمود: فرمان داده شده ای که بر گور آدم سجده کنی تا توبه‌ات پذیرفته شود، تکبر کرد و خشمگین شد و فرمود: من بر زنده او سجده نکردم، بر مرده‌اش سجده کنم؟ سپس ابلیس به موسی علیه السّلام گفت: برای این شفاعت تو را بر من حقی است در سه جا به یاد من باش که تو را چون دیگران هلاک نسازم: - به هنگام خشم که من مانند خون در وجودت روان گردم - چون به جهاد با دشمن روی که زن و فرزند آدمی را به یاد او آورم تا برگردد - مبادا با زن بیگانه همنشین شوی که من پیغام شما را به هم رسانم.

الدعائم: امام علی علیه السّلام می‌فرماید که: یک شب به همراه رسول خدا بودیم که ستاره ای پرتاب شد و نهان گردید، و آن حضرت به مردم فرمود: شما در زمان جاهلیت که مانند آن را می‌دیدید چه می‌گفتید؟ گفتند: می‌گفتیم بزرگی مرده و بزرگی زاده شده است. فرمود: آن برای مرگ کسی یا زندگی کسی پرتاب نشود، اما چون پروردگار ما کاری را

فرمان دهد و مقدر سازد، حاملان عرش تسبیح گویند و آن را بگویند و اهل آسمان نیر که در کنار آن‌ها قرار دارند آن را می‌شنوند و تکرار می‌کنند تا این‌که به اهل آسمان دنیا برسد. دیوان به گوش می‌ایستند تا شاید چیزی از آن را دریابند و به کاهنان رسانند و در آن بیش و کم کنند و کاهنان بسا خطا کنند و بسا درست گویند. سپس خداوند با این اختران آسمان را ورود آنان منع کرد و کهانت برداشته شد و دیگر پیشگوئی نیست. سپس امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را خواندمگر آن‌کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند - درستش: شهاب مبین است- و فرمود این است فرموده خدا «و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می‌نشستیم»

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: در بنی اسرائیل عابدی بود و هیچگاه خود را به کار دنیا آلوده نکرده بود، ابلیس نفیری زد و لشکریانش گرد او فراهم شدند، گفت کی مرد فلانی است؟ یکی گفت: من، گفت از چه راه؟ گفت: از راه زن‌ها گفت: تو مرد او نیستی، او مزه زن را نچشیده است، دیگری گفت: من مرده این کارم، گفت: از چه راه؟ گفت: از می‌خواری و کامجوئی گفت نه، مرد او نیستی، دیگری گفت: من مرد اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه کار خیر گفت برو تو مرد او هستی، رفت در جایگاه آن مرد و برابرش ایستاد و نماز می‌خواند، آن مرد می‌خوابید و آن شیطان نمی‌خوابید، او آسایش می‌کرد و شیطان نمی‌کرد و همه‌اش نماز می‌کرد. آن مرد که خود را کم دید و کارش را کوچک شمرد نزد او رفت و گفت: ای بنده خدا به چه وسیله نیروی چنین نمازی یافتی؟ پاسخش نداد تا بار سوم که گفت: ای بنده خدا

من یک گناهی کردم و توبه کارم و با یاد گناه نیروی نماز یابم، گفت به من بگو چه گناهی کردی تا من انجام دهم و توبه کنم و نیروی نماز یابم گفت: برو شهر نزد فلان فاحشه و دو درهم به او بده و بکارش بگیر. گفت: دو درهم از کجا بیارم؟ من نمی‌دانم دو درهم چیه؟ شیطان از زیر پای خود دو درهم در آورد و به او داد و او با طیلسان خود به شهر رفت و از فلان فاحشه پرسش کرد و مردم وی را به او راهنمائی کردند و پنداشتند آمده او را پند دهد، و نزد او آمد و دو درهم را به سوی او پرت کرد و گفت برخیز، برخاست و به خآن هاش داخل شد و گفت وارد شو. به او گفت: تو در لباسی نزد من آمده ای که در آن‌کسی نزد کسی چون من نیاید، حال خود را معرفی کن، و او خود را معرفی کرد و آن زن گفت: ای بنده خدا گناه نکردن آسان‌تر است از توبه کردن، و هر کسی دسترسی به توبه ندارد، همانا شاید این که تو را به این راه کشانده شیطانی باشد که برای تو مجسم شده برگرد که چیزی نخواهی دید. او برگشت و آن زن همان شب در گذشت و بامداد بر در خآن هاش نوشته بود بر سر فلانی حاضر شوید که اهل بهشت است، و مردم دچار شکو تردید شدند و تا سه روز برای تجهیز و خاک سپردنش پیش نیامدند، و خدا عزّ و جلّ به پیغمبری از بنی اسرائیل که او را جز موسی بن عمران علیه السّلام ندانم وحی کرد بر سر جنازه فلانه زن برو و بر او نماز بخوان، و به مردم دستور بده که بر او نماز خوانند که بهشت را بر او واجب کردم برای این که فلان بنده‌ام را از گناه نجات داد.

دلائل الامة: مفضل بن عمر می‌گوید به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: قربانت ابلیس چه تسلطی دارد، فرمود: به‌اندازه ای که در دل

مردم وسوسه کند، گفتم ملک الموت چه تسلطی دارد؟ فرمود: جان مردم را می‌گیرد، گفتم: آن دو بر هر که میان خاور است تا باختر تسلط دارند؟ فرمود: آری؟ گفتم: قربانت تو چه تسلطی داری؟ فرمود: می‌دانم آن‌چه در خاور و باختر و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است و آن‌چه در دشت و دریا است و شماره آن‌چه در آن‌ها است، و این را نه ابلیس دارد و نه ملک الموت.

نوادر علی بن أسباط: امام چهارم علیه السّلام می‌فرماید که: عابدی در بنی اسرائیل بود؛ ابلیس بسپاهیانش گفت چه کسی به از پس او بر می‌آید که مرا غمگین کرده است. یکی گفت: من، گفت: از چه راهی؟ گفت: دنیا را در چشم او آرایش می‌کنم. گفت: تو مرد او نیستی، دیگری گفت: من، به او گفت: از چه راه؟ گفت از راه زنان، گفت: تو هم مرد او نیستی، سومی گفت؟ من، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه عبادت خود او، گفت: تو مرد این کار هستید. چون تاریکی شب عابد را فراگرفت آن شیطان در خانه او را کوبید و گفت: مهمان است، و او را به خانه راه داد، عابد شب را تا بامداد نماز خواند، اما او تا سه شبانه روز بی‌آن‌که چیزی بخورد یا بنوشد به نماز و عبادت ایستاد. عابد به او گفت: ای بنده خدا مانندت را ندیدم. پاسخ داد: تو هیچ گناه نکردی و نیروی عبادت تو سست است، گفت: چه گناهی بکنم؟ گفت: چهار درهم بردار و نزد فلان فاحشه برو، یک درهم برای گوشت، یک درهم برای می، یک درهم برای عطر به او بده، و یک درهم مزد خودش و کارت را بکن و نیازت را از او برآورده ساز، می‌گوید: او چهار درهم برداشت و به در خانه آن زن آمد و گفت آی فلانی، او بیرون شد چون او را دید، گفت: به خدا فریب خورده

به خدا فریب خورده است. زن گفت: چه میخ واهی گفت: این چهار درهم را بگیر و خوراک و نوشابه و عطر فراهم کن و بیا تا من با تو در آمیزم. رفت و گشت تا یک تکه گوشت خر مرده پیدا کرد و بر گرفت و شاش کهنه ای هم در میان کوزه کرد و نزد او آمد، گفت: این خوراک تو است؟ آری، گفت: بدان نیازی ندارم، گفت این هم نوشابه تو است گفت: من بدان نیازی ندارم، برو خود را آماده کن. رفت و تا توانست خود را پلید کرد و آلوده ساخت و چون عابد او را بوئید نفرت کرد و گفت: مرا به تو نیازی نیست، و چون بامداد شد بر در خانه آن زن نوشته بود خدا فلان فاحشه را آمرزید برای خاطر فلان عابد.

الکافی: مردی از امام جعفر صادق یا موسی الکاظم علیهما السلام از زنی که با زنی مساحقه کند، سوال کرد. آن حضرت در حالی که تکیه زده بود، بر نشست و فرمود: رو و زیر هر دو ملعونه ملعونه‌اند - و حدیث را کشانده تا فرموده خدا بکشد لاقیس دختر شیطان را که آن را باب کرد. آن مرد گفت: آن را مردم عراق آوردند فرمود: نه به خدا که در عهد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود پیش از آن‌که عراقی باشد.

المحاسن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: که چون غول زده شدیداذان نماز را بگوئید.

حیاة الحیوان: وهب بن ورد روایت می‌کند که به ما رسیده که شیطان بدر برابر یحیی بن زکریا علیه السّلام ظاهر شد و به او گفت به تواندرز دهم فرمود:

نصیحت تو را نمی‌خواهم، ولی از آدمیزاد به من گزارش بده گفت: آنان نزد ما سه دسته‌اند: یکی دسته از آن‌ها از همه سخت ترند، به یکی از آن‌ها رو آوریم و او را به گناهی کشیم و او به استغفار پناه برد و توبه کند و همه کار ما را تباه سازد، باز به سراغ او برگردیم و او هم به استغفار و توبه برگردد، نه از او نومید شویم و نه نیاز خود را از او بر آریم، و ما از دست او رنج کشیم. گروه دیگر نزد ما، چون گوی‌اند در دست کودکان شما، به هر جور خواهیم آن‌ها را بچرخانیم و رنجی برای ما ندارند، و دسته ای از آن‌ها همانند تو معصومند که ما هیچ اثری در آن‌ها نداریم

نوادر الراوندی: امام علی علیه السّلام می‌فرماید که به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول اللّٰه چه چیز شیطان را از ما دور کند؟ فرمود: روزه برای خدا رویش را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و مواظبت بر کار خوب دنباله‌اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند.

الکافی: جمیل نقل می‌کند که طیار به من می‌گفت: ابلیس از فرشته‌ها نیست و جز این نیست که تنها فرشته‌ها به سجده بر آدم علیه السّلام فرمان داده شدند و ابلیس گفت: سجده نکنم. چرا ابلیس با این‌که فرشته نبوده به سبب عدم سجده گناه کار به شمار آید؟ می‌گوید من و او نزد امام جعفر صادق علیه السّلام رفتیم، به خدا که چه خوب احوالپرسی کرد و او گفت: قربانت بگو آن‌چه را خداوند مؤمنان را با آن

مورد خطاب قرار داده «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا» منافقان را هم شامل می‌شود؟ فرمود: آری، گمراهان و هر کس در ظاهر دعوت اسلام را پذیرفته است را نیز در بر می‌گیرد، و ابلیس هم در پذیرش دعوت ظاهری با آن‌ها بود.

التهذیب: از امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: هیچ بنده نیست جز در شب یک بار، دو بار و یا بیشتر بیدار شود اگر برخاست که کاری شده و اگر نه شیطان برابر گوشش لنگ گشاید و در آن بشاشد، مگر نه این‌که هر یک از شماها که چون از خواب برخیزد و شب بیدار نشده باشد، وارفته و سنگین و تنبل باشد.

القصص: ابن عباس روایت می‌کند که: ابلیس به نوح گفت: تو بر من نعمتی داری و من به تو چند خصلت بیاموزم، نوح فرمود: نعمت من بر تو چیست؟ گفت: این که قومت را نفرین کردی و خدا همه آن‌ها را هلاک کرد، پس از کبر و حرص و حسد بپرهیز زیرا کبر مرا از سجده بر آدم باز داشت و کافر و شیطان رجیم کرد، و حرص بود که همه بهشتی که بر آدم مباح بود جز یک درخت او را واداشت از آن خورد، مبادا حسود باشی که پسر آدم از حسد برادرش را کشت، نوحش گفت: به من بگو چه هنگام بر آدمیزاد تواناتری؟ گفت هنگام خشم.

الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید:

ابلیس چهار بار جیغ کشید: - روز لعن - زمانی که به زمین افکنده شد - زمانی که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله در دوران فترة رسولان مبعوث گردید. - چون سوره امّ الکتاب نازل شد، و دو بار نفیر کشید: - زمانی که آدم از درخت خورد. - چون از بهشت فرود آمد.

تفسیر القمی: «بگو: «پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبودِ مردم، از شرّ وسوسه گر نهانی». خناس- نام شیطان است- در دل‌های مردم که آن‌ها را از خیر نومید کند و به نداری نوید دهد و به گناه و هرزگی وا دارد و این است سخن خدا «شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی دارد».

و امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: دلی نیست جز که دو گوش دارد بر یکی فرشته ای است هدایت گر و بر دیگر شیطانی سست گر و فتنه گر، این یکی فرمانش دهد و آن یکی او را منع کند، و مردمان شیطان صفتی هم باشند که همانند شیطان جنی مردم را به گناه وادارند.

علی علیه السلام می‌فرماید به دنبالش دویدم تا به او رسیدم و به خاکش افکندم و بر سینه‌اش نشستم و دست به گلویش فشردم تا او را خفه کنم، گفت: ای ابا الحسن مکن که من تا روز وقت معلوم مهلت دارم، به خدا ای علی من به حقیقت تو را دوست دارم، و دشمنت ندارد جز کسی که با پدرش در مادرش شریک شدم و زنا زاده شده، من خندیدم و او را رها کردم.

العیون: امام علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌فرماید: من نشسته بودم نزد کعبه ناگهان دیدم پیری کوژپشت که از سالخوردگی ابروانش روی چشمانش افتاده و عصائی بر دست و کلاه سرخی بر سر و روپوش موئین بر تن دارد، پیش آمد و نزدیک پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که پشت بخانه کعبه داشت، رفت و گفت: یا رسول اللَّه برای من آمرزش بخواه، پیغمبر فرمود: پیرمرد تلاشت سودی ندارد و دانشت گمراه است، و چون آن پیر پشت کرد و رفت به من فرمود: ای ابا الحسن او را می‌شناسی؟ گفتم نه فرمود: این لعین ابلیس است.

العیون: امام رضا علیه السّلام از پدران روایت می‌کند که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گل و پیه درخت خرما را می‌خورد و می‌فرمود: ابلیس لعنه اللَّه سخت خشمگین شود و گوید آدمیزاد زنده ماند تا کهنه را با نو خورد.

معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» می‌فرماید: او بر این دسته هیچ تسلطی ندارد، راوی می‌گوید: گفتم: چگونه ممکن است، با آن‌چه در میان آن‌ها است؟ فرمود: چنان نیست که می‌فهمی، معنی این‌که بر آن‌ها تسلط ندارد اینست که نمی‌تواند آن‌ها را دوست دار کفر و دشمن ایمان سازد.

العلل: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: چون مرا شبانه به آسمان بردند جبرئیل من را بر دوش راست خود حمل کرد و به یک بقعه از زمین کوهستان سرخ خوشرنگ‌تر از زعفران و خوشبوتر از مشک نگریستم ناگهان دیدم که پیری در آن بود و کلاه بلندی بر سر داشت، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ چیست که خوشرنگ‌تر از زعفران است و خوشبوتر از مشک؟ گفت: بقعه شیعه تو و شیعه وصیت علی است، گفتم: این پیر کلاه به سر کیست؟ گفت ابلیس.

فرمود: از آن‌ها چه می‌خواهد؟ گفت می‌خواهد آن‌ها را از ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام باز دارد و به فسق و فجور کشاند. گفتم: ای جبرئیل ما را نزد آن‌ها فرود آور. سپس شتابانتر از برق جهنده و در یک چشم بهم زدن ما را نزد آن‌ها فرو آورد، گفتم: ای ملعون برخیز و با دشمنان آن‌ها در مال و فرزندشان و در زنهایشان شریک شو که تو را بر شیعه من و شیعه علی تسلطی نیست لذا آن سرزمین قم نامیده شد.

مجالس الصدوق: از امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: روز رستاخیز خدای تبارک و تعالی رحمت افشاند تا جائیکه ابلیس هم در رحمت وی طمع کند.

الاحتجاج: امام جعفر صادق علیه السلام در پرسش زندیقی که مدعی بود در قرآن تناقض وجود دارد فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: ایمان به دل یعنی تسلیم پروردگار شدن، و هر که کارها را به صاحب آن‌ها سپرد تکبر نورزد چنانچه ابلیس تکبر ورزید از فرمان او به

سجده بر آدم و بیشتر امم از فرمان پیغمبرهایشان تکبر ورزیدند و یگانه پرستی به آن‌ها سودی نرساند، چنانچه آن سجده طولانی به ابلیس سودی نرساند، زیرا او یک سجده هزار ساله تنها برای دنیاجوئی و خودنمائی کرد. و هم‌چنین نماز و صدقه جز با هدایت به راه نجات و راه حق سودی ندهند.

تفسیر قمی: پیرامون سخن خداوند متعال: «پس چون قرآن می‌خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر». فرمود: رجیم پلیدترین شیطان است به او گفتم: چرا رجیمش نامیدند؟ فرمود: چون رجم شود.

غور الامور ترمذی: این سخن نزدیک است به آن‌چه گذشت تا آن‌جا که می‌گوید: یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مرّه، حال آن‌که نامش حارث است و کنیه‌اش ابا مره و خدایش ابلیس نامید چون در روز سجده بر آدم علیه السّلام از هر نیکی خالی شد.

یحیی علیه السلام گفت: من دوست دارم تو را در صورت و آفرینشت بینم و دامهایی که به آن‌ها مردم را هلاک کنی بمن بنمائی. ابلیس گفت: کار بزرگی از من خواستی که مرا در تنگنا گذاشتی و کارم را مشکل کردی ولی تو نزد من عزیزتری از این‌که تو را رد کنم و نیازت را بر نیاورم. ولی می‌خواهم که تنها مرا بینی و کسی جز خودت نباشد، سپس برای فردای آن روز با هم وعده گذاشتند، و با این وعده از نزد آن حضرت رفت، و فردا همان ساعت برابرش ایستاده بود، و به او به عنوان یک کار خدائی بزرگ نگاه کرد. چهره ای مسخ شده وارونه و زشت هراسناک و

بد، تنی چون تن خوکان، و چهره ای چون چهره میمون، چشمش به درازا شکافته، دهانش به درازا شکاف برداشته، وبرابر سر و دندان‌هایش همه یک استخوان وجود داشت، بی‌چانه و بی‌ریش، موی سرش‌اندک روئیده بسوی بالا و وارونه، با چهار دست، دو تا در شانه و دو در پهلوها، انگشتان پاهایش به دنبال و پاشنه‌هایش به جلو و دستش دارای شش انگشت، گونه‌اش سفت و صاف، دو سوراخ بینی او به سوی آسمان و نوکی داشت چون نوک پرنده، چهره‌اش به سوی پشت، دو چشمانش کور و لنگ و چوله، دارای دو بال و پیراهنی داشت بالا زده که رویش زناری بسته بود. و چند کوزه خرد به کمربندش آویخته بود و کنار پیراهنش رشته‌هایی آویزان بودند در هر رنگ از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز. و زنگ بزرگی در دست داشت و خودی بر سر که بر قله‌اش آهن درازی کمان دار آویزان بود.

یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مره به من از آن‌چه بینم و بپرسم گزارش بده، گفت: ای پیغمبر خدا من بدین وضع نزد تو نیامدم مگر این که می‌خواهم از هر چه بپرسی پاسخ درست دهم و چیزی را از تو پنهان نکنم.

فرمود: ای ابا مره به من بگو این کمربند بالای پیراهنت چیست؟

گفت ای پیغمبر خدا این مجوس گری و گبر مآبی است. من گبری را ساختم و خود بدان کیشم.

فرمود: بگو بدانم این کوزه‌های خرد که از کمربندت آویزانند، چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا، این‌ها شهوتها و نمایشات دامهای من‌اند، نخست چیزی که مؤمن را با آن شکار کنم زن است و اگر او به فرمان خدا در

این باره بچسبد از راه جمع مال حرام به او رو کنم و او را با حرص و طمع در آن‌اندازم و اگر به فرمان خدا پناه برد و به زهد و ترک مال از من کناره کند از راه می‌خواری و مستی به او رو کنم تا همه این خواهشها را در او مکرر سازم و به ناچار اگر پارساترین مردم باشد به یکی از آن‌ها گرفتار شود.

فرمود: این نمونه‌های هوس انگیز که به کنار پیراهنت هستند چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا این‌ها رنگ‌های زنانه و زیور آن هایند و هر زنی پیوسته جامه خود را به یکی از این رنگها درآورد تا آن را بپسندد و مردان را به زیورش عاشق خود سازد.

فرمود: این زنگ که در دست داری چیست.

گفت: ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازهای ابزارآلات موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه گری و سرود. همانا آن گروه در انجمنی برای بدکاری گرد آیند و برخی از آن‌چه گفتم در اختیار دارند ولی آن‌ها را کامیاب و شاد نسازد، و چون ببینم خوب سرحال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزارآلات آن‌ها در آمیزد و لذت و شادی آن‌ها را بیفزاید، برخی چون آن را شنوند.

با انگشتان خود بشکن زنند، برخی سر و گردن بجنبانند و برخی با دو دست کف زنند و پیوسته این شیوه را ادامه دهند تا من بر آن‌ها سوار شوم و آن‌ها را هلاک سازم.

فرمود: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا از من بپرهیز و از دامهایم که پیغمبران و نیکان و عابدان و پارسایان برایت

بیان کردند، چنانچه من سر خود را با این کله خود از نکبت نگهدارم، فرمود: نکبت کدام است؟ گفت: لعنت، فرمود: این آهن دراز که در قله آنست چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا، این قلابی است که با آن دل نیکان را به سوی خود کشم. فرمود: یک پرسش ماند، گفت آن چیست؟ فرمود: این چه آفرینش و صورت زشت و وارونه و منکری است که تو داری؟ گفت: ای پیغمبر خدا این به خاطر پدر تو آدم است، من از فرشته‌های ارجمند بودم هزار سال سر از سجده برنداشتم، و در یک سجده برای پدرت آدم پروردگارم را نافرمانی کردم، و خدا بر من خشم گرفت. و مرا لعن کرد و از پیکره فرشته‌ها به پیکره دیوان درآمدم، در میان فرشته‌ها زیباتر از من نبود و من مسخ و وارونه و زشت و برگشته و هراسناک و بد منظره شدم چنانچه بینی.

فرمود: آیا این تصویر از خودت و دامهایت را پیش از من به کسی دیگر نشان داده ای؟ گفت: نه سوگند به عزّت پروردگارم، این چیزی است که هیچ آدمیزادی هرگز آن را مشاهده نکرده و من تو را در برابر همه مردم بدان گرامی داشتم. فرمود: پذیرائی خود را با دو پرسش کامل کن یکی عمومی و دیگری خصوصی. گفت: ای پیغمبر خدا بسیار خوب می‌توانی بپرسی پس بپرس.

فرمود: به من بگو چه چیزی تو را امیدوارتر کند و پشتیبان‌تر و دلداری بخش‌تر ازاندوه تو است، و کدامین چیز تورا خوشحال‌تر و جایگاهت را قوام بخش‌تر و دلت را شادتر می‌سازد؟

گفت: ای پیغمبر خدا من می‌ترسم آن را به کسی بگوئی و از تو یاد گیرند و خود را از آن نگهدارند و نیرنگ من تباه شود.

فرمود: خدا در کتابش کار تو و نیرنگت را فرو آورده و برای پیغمبران و دوستانش بیان کرده و از آن‌چه باید، اجنتاب خواهند کرد، و اما گمراهان را تو به آن‌ها سزاوارتری که مانند گوی در دست تواند و تو آن‌ها را به بازی می‌گیری. از این رو نزد اولیای خداوند گفتار تو از گفتار خدا اثربخش‌تر و عزیزتر نیست.

گفت: ای پیغمبر خدا به راستی که زنان مهمترین چیزی ایند که مرا بسیارامیدوار، پشتم را محکم و چشمم به آن‌ها روشن می‌گیردد همانا که آن‌ها بند و دامهای من و تیر بی‌خطای من‌اند، پدرم قربانشان اگر اینان نبودند نمی‌توانستم کمترین آدمی را گمراه کنم، به وسیله آن‌ها است که به مقاصد خود برسم و به واسطه آن‌ها مردم را به هلاکت رسانم.

چون متوجه عابدان و علماء شوم بر من چیره شوند، و هر چه سپاه بر آن‌ها گسیل دارم بگریزند و پس از شکست و گریز به یاد زنان آیم و خوشدل شوم و خشمم آرام شود و خاطرم آسوده گردد، و عقده دلم گشوده شود واندوهم تسلی یابد و چشمم روشن گردد و پشتم محکم شود. و اگر زنها از نژاد آدم نبودند من بر آن‌ها سجده می‌کردم، چون آن‌ها خانم‌های من‌اند و جاشان بر دوش و گردن من است و بر من است آن‌چه خواهند، هیچ زنی از من طلب نیازی نکند جز این‌که برای انجامش با سر شتابم نه با پا، زیرا آن‌ها امید من و پشت و عصمت و مورد پسند و اعتماد و فریادرس من‌اند.

فرمود: سود و شادی تو در گمراه کردن آدمی چیست؟ و برای چه بدان تسلی یابی؟

گفت: خدا شادیها، غمها، حلال و حرام را آفریده، و در روز آدم مرا میان آن‌ها مخیر کرد و من شهوتها، حرام، دشنام و منکرات را برگزیدم، و آن‌ها شیفتگی و دلخواه من شدند و آدم را هم مخیر کردند و اواندوه و عبادت و حلال را برگزید، و آن‌ها خواسته و آرزوی او شدند. بنابراین آنست خواسته و آرمان او، و اینست هوس و خواست و دلخواه من، آن است دلخواه و دارائی و کالای او این است خواسته و دارائی و کالا واندوخته من، و خواسته هر کس همانند خود اوست چون علاقه و شهوت بدان دارد، علاقه و شهوت مرد زندگی او است و چون زندگی را از کسی بگیرند نابود گردد، چه بسیار آفریده خدا که خواسته و دلبندش را گرفتند و مرد و نابود شد و این موضوع نیز چنین است.

این‌که من برگزیده‌ام دلخواه و هوس و زندگی من شده و اگر از من گرفته شود نابود شوم و هرگاه بدان دست یابم شاد و سر زنده شوم، و چون دیدم دلخواه و هوس و زندگیم نزد دیگری است که آن را از من گرفته تا توانم بکوشم که آن را به دست آورم تا بدان بر آدمی نیرو گیرم کسی که زندگی من یعنی شهوت و هوس مرا گرفته است و در چنته خود نهاده و آماده شده تا با من کارزار کند و بجنگد. آیا من چاره ای جز نبرد دارم تا حق به حق دار برسد و ستمکار مقهور گردد، اینست حال من و کار من و مایه شادی من چون بر او چیره شوم.

به او فرمود: مگر آدم چه ستمی به تو کرده که می‌گوئی باید بر ستمکار غالب شد. گفت: به من ستم کرده که هوی و هوس مرا گرفته و در چنته خود نهاده است. چگونه من در جنگ با او و در حلال او طمع نکنم حال آن‌که او در حرام و خواسته من طمع کرده است.

به او فرمود: آیا این عاقلانه است که می‌گوئی من می‌خواهم هوس خود را از او پس گیرم، و شاد شوی اگر آن را بکار گیرد واندوه خوری اگر هوست را در زندگی خود بکار نبرند؟ گفت: چون هوس راند من‌اندوه ندارم بلکه شادمی شوم زیرا او خواسته مرا که شادی است برایم برآورده کرده است. امااندوه خورم که آن را به کار نگیرد، من دنبال خواسته‌ام نیستم که از من گرفته زیرا دلم آسوده است که برنگردد، زیرا بر آن سرشته شده ولی می‌خواهم آن را بکار بندد، و چون آن را بکار بندد آرزو و گزیده و زندگیم را به من داده که جان من است. و چون آرمان مرا به کار گیرد مرا زنده و شاد کرده و آن را در چهت خود بکار بسته است و اگرآن را بکار نگیرد و در چنته او بماند، چون زندانی باشد و چون در درون او زندانی و در بند است و آن‌جان من است مانند اینست که من در زندان و در بندم، لذا به جنگ با او برخیزم. زیرا او به جای زندگی به من مرگ داده و ناچارم به هر نیرنگ دست زنم و هر فریبی بکار گیرم و آماده شوم و ابزار و آلات را آراسته سازم و ادوات و ابزار موسیقی را بر آرم، بزنم و بجنبانم و نمایش دهم، شاید آن را بیند و به طرب آید و یاد کند و به نشاط آید و فریب خورد و به هیجان آید، و آن هوسی را که در او است بکار بندد، که آن زندگی و خواسته من است، و من زندگی یابم و خرّم شوم تا آن راهی برای خروج و نجات از زندان بیابد، و این همان چیزی است که برای کسی نگفتم از روزی که آفریده شدم، و اگر د فضل و ارجمندی تو نبود هرگز برایت باگو نمی‌کردم.

یحیی فرمود: اکنون آن پرسش خصوصی که از تو خواستم، گفت: آری بپرس من آماده‌ام. فرمود: آیا هرگز در من فرصتی برای هوس رانی خود یافتی از گوشه چشمی یا پرش سخنی از زبان یا خاطره ای در دل؟

گفت: بار خدایا نه، جز این‌که یک خصلت از تو مرا خوش آید و پسند من است که در تو بسیار است و نزد من مقام ارجمندی دارد، رنگ یحیی ازگفته او پرید و به خود پیچید و خود را کوچک شمرد، و بندهای دلش لرزید و غش کرد.

فرمود: ای ابا مرّه آن خصلت شیطان پسند چیست؟

گفت: تو مرد پر خوری هستی و بسا که بسیار بخوری و تخمه شوی از آن و سستی و خواب و سنگینی و تنبلی و چرت تو را فرا گیرند، و از این رو گاهی برخلاف شبهایی که برمی خیزی و عبادت می‌کنی بر پهلوی خود بخوابی، و این کار تو مرا خوشحال کند.

گفت: تنها به واسطه همین در من فرصتی برای خود یافته ای؟ گفت: آری، فرمود: چه چیزی تو را سخت شادت کند و سخت تو را بجنباند؟ گفت من آن را یاد آور شدم ولی تو حفظ نکردی. بطور خلاصه هر آن‌چه را خدا بد شمارد، مورد پسند من است و هر آن‌چه خدا پسند است نزد من منفور است. و من از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنم تا آن را چیز محبوب نزد خدا رابه دوراندازد و امر مورد پسند خود را می‌آرایم تا آن را برگیرد و اختیار کند. زیرا زندگی من در بکار بستن امر مورد پسند من است و مرگ و نابودی و خواری و ناتوانیم در بکار بستن چیزی است که آن را ناپسند دارم و در افکنده‌ام که همان حلال و پاک است از هر چیز و هراندوه؛ و حرام موردِ پسند من هر چیز پلید و شادی و خوشی ای است که خداوند از آن غدقن کرده است.

سپس ابلیس گفت: تو را بس است ای یحیی در حالیکه ابلیس از فرصتی که بر او یافته، و با او در میان گذاشته بود شاد و خوشحال بود، یحیی فرمود: در عمر من جز همین فرصت را که گفتی بر من نیافتی؟

گفت: بارخدایا نه جز همین را.

یحیی فرمود: من با خدا عزّ و جلّ نذری واجب عهد کردم که تا از دنیا بیرون روم هرگز سیر غذا نخورم. فرمود: ابلیس در خشم شد و غمناک شد از این گزارش که به او داد، و یحیی از او خودداری کرد و پناه گرفت. ابلیس گفت: ای آدمیزاد مرا فریب دادی و پشتم را با این فریب شکستی و من با خدای خود عهد کنم و نذری واجب بگردن گیرم که هیچ آدمی راandرز ندهم، و البته ای آدمیزاده تو بر من چیره شدی و پشتم را بدین ترتیب شکستی تا از دستم به سلامت جستی، سپس خشمگین از نزد آن حضرت خارج شد.

و می‌گویم: نسخه روایت بسیار ناخوانا و ناقص بود و برای تاکید و توضیح روایات اهل بیت علیهم السلام چنانش که یافتم، نگاشتم.

الکافی: زید شحام روایت می‌کند که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: راستی چون بنده سجده کند و طولش دهد، ابلیس فریاد زند وای بر من، او فرمان بُرد و من نافرمانی کردم او سجده کرد و من نکردم.

العیاشی: عبدالسلام از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ای عبد السلام از خود و دیگران حذر کن: گفتم: پدر و مادرم قربانت توانم از دیگران حذر کنم ولی از خود چگونه حذر کنم؟ فرمود: این خبیث گوش می‌ایستد، و نزد تو می‌آید و از تو سخنی می‌شنود و

بصورت آدمی بیرون می‌رود و می‌گوید: عبد السلام می‌گفت، گفتم: پدر و مادرم قربانت این‌که چاره ندارد، فرمود: همین است.

المحاسن: امام علی علیه السّلام فرمود: راستی ابلیس سرمه دارد. سفوف‌ها دارد، و مزه‌ها. سرمه‌اش خواب است و سفوفش خشم و مزه که به کام‌ها نهد، دروغ است.

طب الائمة: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: در خانه‌هایتان حیوانات اهلی بسیار نگهداری کنید که دیوها از بچه‌هایتان بدان‌ها مشغول شوند.

قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: ذو القرنین با ششصد هزار اسب سوار، حج کرد و وقتی داخل حرم شد، برخی از اصحابش او را تا خانه خدا مشایعت کردند. وقتی برگشت، گفت: مردی را دیدم که نورانی‌تر و وجیه‌تر از او ندیده بودم! گفتند: او ابراهیم خلیل الرحمان بود؛ ذو القرنین گفت: اسب‌ها را زین کنید؛ پس در مدت زمانی که یک اسب زین می‌شود، ششصد هزار اسب را زین کردند و سپس ذو القرنین گفت: نه؛ بلکه ما باید با پای پیاده به سوی خلیل الرحمان علیه السلام برویم؛ پس خود پای پیاده به راه افتاد و اصحاب او نیز راه افتادند تا این که ذو القرنین و ابراهیم علیه السلام با هم ملاقات کردند.

ابراهیم علیه السلام گفت: با چه چیز روزگار را پیمودی؟ گفت: با یازده کلمه: «منزه است کسی که باقی است و فنا نمی‌پذیرد؛ منزه است کسی

که می‌داند و فراموش نمی‌کند؛ منزه است کسی که نگهدارنده است و نمیاندازد؛ منزه است کسی که بیناست و تردید نمی‌کند؛ منزه است کسی که قائم به ذات خویش است و نمی‌خوابد؛ منزه است کسی که پادشاه است و قصد (سوء به) او نمی‌شود؛ منزه است کسی که عزیز است و بر او ستم نمی‌شود؛ منزه است کسی که در پرده است و دیده نمی‌شود. منزه است کسی که بی‌نیاز است و خستگی در او راه ندارد؛ منزه است کسی که ایستاده و سرگرم نمی‌شود؛ منزه است کسی که دوام دارد و اشتباه از او سر نمی‌زند.»

محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: وقتی کسی سبحان اللّٰه می‌گوید، دریای عزت نفس و بزرگی خداوند به تلاطم می‌افتد و حق است بر خدا که او را یاری کند.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که صد بار خدا را تسبیح بگوید، در آن روز از همه مردم افضل است مگر از کسی که او نیز مثل ذکر او را بگوید.

مناقب ابن شهر آشوب: ابو هریره در تفسیر آیه «یثَبِّتُ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ»

گفته: قول ثابت یعنی لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه در دنیا و سپس گفته: و فی الآخرة یعنی در قبر که دو فرشته خشن و سنگدل بر او داخل می‌شوند و با نیشهای خود قبر حفر می‌کنند و صداهای اینان مثل رعد

کوبنده است و چشمانشان مثل برق رباینده است و با هر یک عصایی از آهن است که در آن سیصد و شصت گیره است و در هر گیره ای سی صد و شصت حلقه است و وزن هر حلقه ای مثل وزن آهن‌های دنیا است که اگر اهل آسمان و زمین بخواهند آن را بلند کنند نمی‌توانند ولی در دست آن دو سبک‌تر از پشه است؛ پس وارد بر میت در قبر می‌شوند و او را در قبرش می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ پس مؤمن می‌گوید: الله تعالی پروردگار من است؛ سپس می‌گویند: پیامبرت کیست؟ مؤمن می‌گوید: محمد (ص) پیامبر من است؛ می‌گویند: قبله‌ات کجاست؟ مؤمن می‌گوید: کعبه قبله من است؛ به او می‌گویند: امام تو کیست؟ مؤمن می‌گوید: امام من علی بن ابی طالب است؛ به او می‌گویند: راست گفتی؛ سپس ابو هریره گفت: «وَ یضِلّ اللّهُ الظّالمینَ» یعنی خداوند ظالمان به ولایت علی را در قبر گمراه می‌کند و خدا حتما از ولایت او بر صراط خواهد پرسید و خدا حتما از ولایت او در محاسبه خواهد پرسید؛ سپس سفیان بن عیینه گفت: و کسانی که از ابن عباس روایت کرده‌اند که مؤمن می‌گوید: قرآن امام من است، نیز درست گفته و علت آنست که خدای تعالی امامت علی علیه السلام را در قرآن تبیین فرموده است.

تفسیر امام علیه السلام: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفرپیشگان قریش و یهود فرمود: «كَيفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» او که شما را به سوی هدایت رهنمون شد و اگر از او پیروی کنید از راه هلاکت دورتان می‌دارد «وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» در کمرهای پدرانتان و رحم‌های مادرانتان «فَأَحْياكُمْ» زنده بیرونتان آورد

«ثُمَّ يمِيتُكُمْ» در این دنیا و به قبر سرازیرتان کند «ثُمَّ یحْییکُمْ» در قبرها و آن‌جا کسانی را که به پیامبری محمّد صلی اللّه علیه و آله و ولایت علی علیه السلام ایمان دارند در رفاه و آسایش گذارد و کفرپیشگان را به عذاب گرفتار سازد. «ثُمَّ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ» پس از این که در قبرها می‌میرید و برای برانگیخته شدن در روز قیامت زنده می‌شوید، به سوی وعده‌های خداوند باز می‌گردید، وعده‌ی پاداش فرمانبری از او اگر چنین کرده باشید و وعده کیفر نافرمانی از او اگر بدان آلوده شده باشید. پس به حضرت گفته شد: یابن رسول اللّه! پس در قبور نعمت و عذاب وجود دارد؟ فرمود: بله قسم به کسی که محمد صلی اللّه علیه و اله را به حق به نبوت برگزید و او را پاک و هادی و مهدی قرار داد و برادرش را علی قرار داد که به عهد وفادار بود و مدت درازی با حق بود و نزد خدا مورد رضایت بود و به جهاد سبقت گیر و در احوالش با خدا موافق و حائز مکارم و به یاری خدا بر دشمنان او پیروز و دارنده علوم و موالی دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا بود و نیت خیرات را داشت و ترک کننده قبایح بود و شیطان را خوار و فاسقان متمرّد را دور نمود و جان محمد (ص) بود و در سختی‌ها در برابر او سپر بود؛ من و پدرم علی بن ابی طالب بنده ربّ الارباب و همآن‌که بر صاحبان خرد تفضل می‌کند و دارنده علوم کتاب است و زینت کسانی است که در مواقف قیامت وفا دارند، بعد از محمد پیامبر برگزیده و با کرامت و عزیز و بخشنده به عذاب و ثواب قبر ایمان داریم؛ در قبر نعمتهایی است که خدا با آن نصیب اولیایش را زیاد می‌کند و عذابی است که خدا آن را بر شقاوت مندان از دشمنانش شدید و سخت می‌کند.

امالی شیخ طوسی: ابن ظبیان می‌گوید نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم، فرمود: مردم درباره ارواح مومنان بعد از مرگ چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: در چینه دان مرغانی سبز قرار دارند؛ فرمود: سبحان اللّٰه! مومن در نزد خداوند گرامی‌تر از این است که روحش را در چینه دان مرغی قرار دهد. وقتی هنگام مرگ مؤمن رسید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها و حسن و حسین علیهم السلام نزد او می‌آیند، و فرشتگان الهی نیز با ایشان همراه هستند. در این هنگام خداوند زبان او را به شهادت بر توحید و نبوت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و ولایت اهل بیت علیهم السلام گویا می‌کند، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها و حسن و حسین علیهما السلام نیز بر آن شهادت می‌دهند. و اگر زبانش بند آید، خداوند پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله را به آن‌چه که در دل اوست، آگاه کرده و به آن شهادت می‌دهد، و علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها و حسن و حسین علیهم السلام و همه فرشتگان نیز بر شهادت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله گواهی می‌دهند؛ پس از قبض روح وی خداوند روح او را در بهشت، در قالبی چون قالب دنیائی قرار می‌دهد. پس مؤمنین در عالم برزخ در قیافه ای هم‌چون قیافه دنیائی جلوه می‌کنند، و در حقیقت بدن برزخی همانند همین بدن دنیائی است. با آن می‌خورند و می‌آشامند و اگر کسی پیش آن‌ها آمد، او را به همان صورتی که در دنیا بود، می‌شناسد.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی مومن از دنیا رود، هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع می‌کنند. وقتی وارد قبر

شد، منکر و نکیر به سراغ او می‌آیند و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیغمبر تو کیست؟ پس می‌گوید: خداوند پروردگار من است و محمد (ص) پیغمبر من و اسلام دین من است. پس قبرش تا چشم کار می‌کند وسیع می‌شود، و برای او طعام می‌آورند و روح و ریحان بر او وارد می‌شود.

نوادر: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به یکی از یاران فرمود: حالت چگونه خواهد بود هنگامی که دو فتان قبر نزد تو بیاید؟ پرسیدند: یا رسول اللّه! دو فتان قبر که هستند؟ فرمود: دو فرشته ای که خشن و سنگدل هستند؛ صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با دندان خود زمین را می‌شکافند، و از تو سوال می‌پرسند. راوی گوید: خدمت حضرت علیه السلام عرض کردم: من نیز چنین حالی خواهم داشت؟ فرمود: تو بر حالی که الآن داری خواهی بود. راوی گفت: بنا بر این من از آن دو خود را حفظ خواهم کرد؛

تفسیر قمی: آیه شریفه« حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ... انها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها» در مورد کسی نازل شده است که زکات مالش را نمی‌پردازد، و آیه« وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْمِ یبْعَثُونَ» «برزخ همان امر بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و پاسخی است به کسانی که عذاب قبر و پاداش و کیفر پیش از قیامت را انکار می‌کنند، و آن قول امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: « به خدا سوگند من بر شما

(شیعیان) نمی‌ترسم جز از مرحله برزخ بین دنیا و آخرت. چون در قیامت کار به دست ما برسد، ما بر شما سزاوارتریم.

و علی بن حسین علیهما السلام فرمود: قبر باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های جهنم است.

در روایتی از علی بن حسین علیهما السلام در باب مرگ آمده است که حضرت در تفسیر آیه شریفه« و من وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْمِ یبْعَثُونَ» فرمود: منظور قبر است و در آن« مَعِیشَةً ضَنْکاً» زندگی سختی خواهند داشت. به خدا سوگند قبر باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های جهنم است.

کتاب زید نرسی: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز جمعه و روز عید فطر و قربان خداوند، متعال به رضوان، خازن بهشت می‌فرماید: به ارواح مؤمنان [در حالی که در غرفه‌های بهشتی به سر می‌برند]ندا بدهید که خداوند به شما اجازه داده است، به زیارت خانواده و دوستان خود در دنیا بروید. سپس خداوند به رضوان امر می‌کند که برای هر روحی یک ناقه از ناقه‌های بهشتی بیاورند که بر آن قبّه ای از زبرجد سبز است و دور آن از یاقوت مرطوب زرد است؛ بر ناقه‌ها، پوشش‌ها و برقع‌هایی است از پرنیان نازک بهشت و حریر ستبر آن؛ پس بر آن ناقه‌ها سوار می‌شوند و حلّه‌های بهشتی به تن دارند و تاجهایی از درّ مرطوب به سر دارند که مانند نور افشانی ستارگان در مانند در جوّ آسمان در نزدیگی بیننده و نه دور از او نور افشانی می‌کنند؛ پس مؤمنان در موقف جمع می‌شوند؛ سپس خداوند جبرئیل را از بین اهل آسمان امر می‌کند ککه همگی از آنان استقبال کنند؛ پس ملائکه هر آسمانی از آنان استقبال

می‌کنند و ملائکه هر آسمانی تا آسمان دیگر آنان را مشایعت می‌کنند؛ پس آنان در وادی السلام که منطقه ای در پشت کوفه است فرود می‌آیند، سپس در شهرها پراکنده می‌شوند تا با اهل خود که در دنیا با آنان بودند دیدار کنند و ملائکه ای با ایشان هستند که روهای ایشان را از آن‌چه بر دیدنش کراهت دارند به آن‌چه دوست دارند ببینند منصرف می‌گردانند و گورستان‌ها را نیز زیارت می‌کنند، تا این که وقتی مردم نماز خواندند و اهل دنیا از مصلای خود به منازلشان رفتند، جبرئیل بر آنان ندای کوچ به غرفه‌های بهشتی می‌دهد و آنان سوار می‌شوند؛ راوی می‌گوید: پس مردی در مجلس گریست و عرض کرد: فدایت شوم! این حال مؤمن است؛ کافر در چه وضع است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آنان بدنهایی نفرین شده در زیر خاک و در بقعه‌های آتش هستند و ارواحی خبیث که در وادی برهوت در چاه کبریت ساکن هستند در بدنهای مثالی که خبیث و ملعون هستند و آن ترس و هراس‌ها به بدن‌های ملعون و خبیث زیر خاک می‌رسد و آن بدن‌ها به منزله شخص خوابی است که خواب ترسناک می‌بیند؛ پس پیوسته آن بدن‌ها هراسان و وحشت زده هستند و آن ارواح به انواع عذاب معذب هستند در انواع بدنهای مثالی مورد خشم و ملعون و صف کشیده و محبوس هستند در ابدان مثالی و روح و راحتی ندارند تا قائم ما بر انگیخته شود؛ پس خدا آن ارواح را از آن بدنهای مثالی بر میانگیزد و به بدنها بر می‌گرداند و آن به هنگام زنده شدن است و گردنهای آنان زده می‌شود و سپس تا ابد الدهر و روزگار جاودان در آتش قرار می‌گیرند.

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از مرگ آدمی چیزی (از زندگی) به دنبال او نمی‌رود به جز سه خصلت: صدقه ای که خود در مال زندگی آن را جاری کرده و پس از مرگش نیز جاری باشد، و روش پسندیده و هدایت گری که پس از مرگش بدان عمل شود، یا فرزند شایسته ای که برای او دعاء کند.

خصال: صباح، غلام امام صادق علیه السلام گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم. از کنار کوه احد که می‌گذشتیم، فرمود: شکافی را که در کوه است می‌بینی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: اما من نمی‌بینم و نشانه پیری سه چیز است: کم سوئی چشم و خمیدگی پشت و نازکی پا.

معانی الاخبار: یکی از راویان می‌گوید: یکی از اولاد آل ابو طالب درگذشت؛ امام کاظم علیه السّلام در آن‌جا حضور نداشتند، بعد از این‌که آمدند و در جای خود مستقر شدند مردم از سخن گفتن باز ماندند، آن‌ها قبل از آمدن امام علیه السّلام در مسائل فقر و مرگ گفتگو می‌کردند. هنگامی که حضرت در جای خود قرار گرفتند، فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بین شصت و هفتاد مرگ و میر زیاد است، و بیشترین مرگ‌ها در این سال‌ها واقع می‌شود، و بعد فرمودند: فقراء نیکوکاران اسلام می‌باشند.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: هنگامی که بنده به صد سالگی رسد، به سراشیبی (ارذل العمر) رسیده است.

به هنگام قبض روح مؤمنان، محمد صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه سلام اللّٰه علیها، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ملائکه مقرب علیهم السلام نزد آنان حاضر می‌شوند و هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می‌کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می‌گیرد. آنان می‌خورند و می‌آشامند و اگر کسی نزدشان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می‌شناسد.

عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بت‌هایی بر روی صفا و مروه بود و چون مردم به حج می‌رفتند، نمی‌دانستند که باید چه کار کنند. این‌گونه بود که خداوند این آیه را نازل کرد و به این ترتیب مردم، در حالی که آن بت‌ها بر جایشان بود، به سعی می‌پرداختند و چون پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به حج رفت آنان را به دورانداخت وقتی اولین بار مردم و سفرم به بهشت را آغاز کردم، تونلی ابر مانند را به یاد می‌آورم که به آن وارد شدم. تونل مستقیما به سمت بالا نمی‌رفت، بلکه بیشتر به نظر می‌آمد به دنیائی موازی می‌رود. من به آرامی در تونل حرکت می‌کردم، روشن بود ولی به نظر می‌آمد سایه هائی مثل شاخه‌های درخت اطراف آن را احاطه کرده است. احساس من چندان زمینی نبود و خیلی قویتر بود.

من از ورودی به «سمت دیگر» می‌رفتم، به سمت بهشت و خانه، به سمت خدا. این انتقال برایم اصلا عجیب نبود.

ما همه به هم متصل هستیم و این الگوی پیوند بخشی از یک کارکرد بزرگ‌تر است. انسان تنها مخلوقی است که در تصمیم گیری‌هایش تحت قانون علت و معلول است. دخالتی که نفس انسان در قوانین علت و معلول هستی می‌کند، باعث عدم تعادل شدیدی بین انسان و هستی می‌شود. از هم گسیختگی عمیقی بین آن‌که هستیم و چگونگی هماهنگی ما با چیزها وجود دارد. به جای زندگی در این دنیا، ما آن را تحت سلطه‌ی خود درآورده‌ایم. به همین خاطر ما دیگر بخشی از جهان نیستیم. می‌توانم فریاد دنیا را بشنوم.

ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ‌چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد. حسی مانند اوج لذت جنسی که بی‌نهایت زیاد بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند. فکری به ذهنم رسید که شگفت انگیز بود اما لازمه‌اش حرکت بود. لازم بود باعث بوجود آمدن جریان انرژی شوم. در آن لحظه، میل طاقت فرسا و حس اجباری به آغاز جریان انرژی در وجودم احساس می‌کردم.

شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده فرمود برای خود در زمین جانشین خلق فرماید. به ملائکه خطاب نمود که من می‌خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خود آگاه نمود.

در این هنگام ابلیس به وسط زمین آمد و فریاد زد که: ای زمین! من آمده‌ام تو را نصیحت کنم!

خداوند اراده کرده از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد و من می‌ترسم که خدا را معصیت کند و داخل آتش شود (و در نتیجه تو داخل آتش شوی و بسوزی) وقتی ملائکه مقرب آمدند از تو خاك بردارند آن‌ها را به خدای بزرگ قسم بده از تو خاك برندارند. مخالفت او با آدم علیه السلام از همین جا شروع شد و تاکنون ادامه دارد و تا روز قیامت هم ادامه خواهد داشت. این اولین مخالف او بود.

از امیرالمؤمنین نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال اراده کرد آدم علیه السلام را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاك از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف آن‌ها باشد.

جبرئیل به زمین آمد تا خاك بردارد (طبق تذکر شیطان) زمین نالید و او را به خداوند قسم داد که از آن خاك برندارد. ایشان هم برگشت داستان را گزارش داد. بار دیگر می‌کائیل و بعد از او اسرافیل را فرستاد. باز زمین آنان را قسم داد، آن‌ها هم با دست خالی برگشتند.

برای بار چهارم، عزرائیل را فرستاد که حتما از خاك زمین بردارد. او که خواست خاك بردارد، باز زمین ناله کرد و او را قسم داد و هر چه ناله و فریاد نمود، تاءثیر نکرد. عزرائیل گفت: من از جانب خدا ماءمورم تا کمی از خاك تو بردارم. او خاك را برداشت و برد که آدم را از آن ساختند. (از این رو، خداوند قبض روح آدم علیه السلام و اولادش را به دست عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آن‌ها هنگام جان دادن آدم در دل او اثر نمی‌کند و او ماءموریت خود را انجام می‌دهد.

وقتی آن خاك را با آب خالص و شور و تلخ و بی‌مزه، مخلوط کردند و بعد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شیطان قیافه او را مشاهده کرد و با خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبنده به وجود آمده، و توی او خالی است. چیزی که توخالی باشد احتیاج به غذا دارد و به این ترتیب می‌توان او را گمراه و منحرف نمود.

و نیز گفت: اگر چه او بر من و هه موجودات فضیلت داشته باشد، ولی من با او مخالفت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاك می‌کنم.

و گفت: اگر این موجود از من بالاتر و شخصیت او مهم‌تر باشد، از او فرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین‌تر باشد، او را کمك می‌کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست و رفیق می‌شوم.

داخل مکانی تاریک شدم و هیچ‌چیز اطرافم نبود. اما نترسیده بودم. آن‌جا واقعاً آرام و آسوده بود. سپس در مقابلم شروع به دیدن تمامی زندگیم کردم مثل فیلمی که روی صفحه‌انداخته می‌شود، از نوزادی تا بزرگسالی. بسیار واقعی بود! می‌توانستم احساسات افرادی را که سال‌ها با آن‌ها در ارتباط بودم را حس کنم. می‌توانستم احساسات خوب و بدی را که من در آن‌ها موجب شده بودم را دریافت کنم. قادر بودم آن‌ها را بهتر از آن‌چه خودشان تجربه کرده بودند، احساس کنم. آن‌جا حساب کارمای من بود. بعد از پایان نمایش، همه چیز برای مدتی سیاه شد. سپس با دانشی که به دست آورده بودم فهمیدم که من لایق مکانی هستم که بهشت نام دارد بدون آن‌که بدانم بهشت چه شکلی دارد یا چی هست! احساس شگفتی از آرامش داشتم که قوی‌تر و قوی‌تر می‌شد. در تاریکی، شروع به دیدن نوری در فاصله ای دور کردم. به سمت آن جذب می‌شدم. نزدیکتر و نزدیکتر شدم. سپس داخل آن مدار (بهترین واژه ای که می‌توانم توصیفش کنم) اطراف نور شدم. شبیه مخروطی از نور و بسیار عظیم بود. زمانیکه آن‌جا بودم کلماتی (آرامش، شادی، خوشبختی، عشق، جاودانگی) شنیدم. به یاد دارم که آن کلمه (همگی به صورت یک واحد) برای من تنها چیز حائز اهمیت در جهان شده بودند و به منظور ورود به نور باید از تمامی چیزهای دیگر خلاص می‌شدم. چیزی مانع از ورود من به نور می‌شد، بعد از آن‌که بررسی کردم متوجه شدم علت، احساسی از دلخوری بود که نسبت به چند نفر داشتم. باید آن‌ها را می‌بخشیدم. اجازه‌ی ورود پیدا کردم. به یاد دارم که در کف مخروط نور بودم. وقتی وارد می‌شدم مثل یک انفجار ناگهانی عشق بود. فکر کردم خواهم مرد چون این احساسات ناشی از عشقی بسیار قدرتمند بودند. خنده‌ام گرفت، چطور وقتی قبلاً مرده‌ام

می‌توانم دوباره بمیرم! در آن لحظه متوجه شدم که دانش کاملی از هستی در اختیارم بود و به سادگی فقط باید می‌پرسیدم تا بدانم!

همان‌طور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشناتر شوم، در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باور نکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی گرفته تا بنفش می‌درخشید. دشتهای سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در هماهنگی کامل بودند. به نظر می‌رسید همه نواحی زمین در بهشت یافت می‌شود اما مثل زمین نیست و بهتر است و همان کمالی را دارد که خداوند در ابتدا آن‌ها را آفریده است.

در بهشت فرشته‌ها هم هستند. آن‌ها ماهیت متفاوتی دارند و مثل ما نیستند. فرشتگان در سطحی از عبادت هستند که ما دستیابی به آن را فقط در خواب می‌بینیم. در بهشت استثنا هستند، آن‌ها محافظان ما، راهنماهای ما و معلمان ما هستند، ولی از روح‌ها جدایند.

خدا فرشتگان را به عنوان موجوداتی جداگانه ای برای مراقبت از رمه خود ایجاد کرده است و به آن‌ها وظایف و اهداف متفاوتی ابلاغ شده است. سطح فرشتگان متفاوت است، مثلا فرشته مقرب یا کروبی. ولی همیشه برای کمک به روح‌های خدا حضور دارند چه به دستور خدا و یا حتی به ابتکار عمل خود اگر لازم باشد که دخالت کنند. ما وقتی روی زمین هستیم اغلب سراغ کمک خدا را می‌گیریم. گاهی خداوند این کار را

مناسب می‌داند و ممکن است با ارسال یک فرشته به ما کمک کند. در مواقع دیگر ما را به خود می‌گذارد تا در میان مشکلات و مسائل راه خودمان را پیدا کنیم. اینطور نیست که خدا به ما عشق ندارد یا اهمیت نمی‌دهد که به چه راهی می‌رویم.

جامع الاخبار: ابراهیم علیه السلام به ملک الموت فرمود: می‌توانی چهره ای که با آن‌جان بدکاران را می‌گیری به من نشان بدهی؟ ملک الموت فرمود: طاقت دیدن آن را نداری. فرمود: طاقت دارم. ملک الموت فرمود: روی خود را برگردان و دوباره به او نگاه کرد، مردی دید با چهره ای بسیار سیاه، موهایی رها شده، بدبو، از دهان و از تمام منافذ بدنش آتش و دود خارج می‌شد، ابراهیم علیه السلام با دیدن او بی‌هوش بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد و فرمود: اگر انسان فاجر هیچ‌چیز جز چهره تو را در هنگام جان دادن نبیند، برای عذاب او کافی است.

نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای که ملک الموت را در آن ذکر می‌کند، می‌فرماید: آیا هنگامی که فرشته مرگ وارد منزلی می‌شود، او را با حس درک می‌کنید؟ و آیا وقتی که کسی را قبض روح می‌نماید وی را می‌بینید؟ و حتی چگونگی قبض روح کردن چنین را در شکم مادر می‌توانید تشخیص دهید؟ که آیا از پیکر مادر وارد می‌شود یا این‌که روح به اذن پروردگار دعوت او را اجابت می‌کند (و خارج می‌شود)؟ یا این‌که همراه او در رحم مادر ساکن است؟ آن‌کس که از صفات مخلوقی مانند خود عاجز است، چگونه می‌تواند پروردگار خویش را توصیف کند؟

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: زمان مرگ یکی از طرفداران و شیعیان ما شیطان از راست و چپ به بالین او می‌آید تا او را از آن‌چه بدان اعتقاد دارد گمراه سازد، ولی خداوند عزّ و جلّ از آن جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد و این همان فرمایش خداوند تعالی است که: « يثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِی الْآخِرَةِ» {خداوند سبحان آنان را که ایمان آورده‌اند در زندگانی دنیا و به سرای آخرت بر قول ثابت (که همان اعتقادات حقّه صحیح و واقعی است) استوار و پا بر جای نگه می‌دارد.}

امالی شیخ طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عباس روایت کرده‌اند: انسان در آخرین روز از زندگی دنیوی و در اولین روز از زندگی اخروی، مال و فرزندان و عمل خود را متجسم می‌بیند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که مؤمن وارد قبرش می‌شود، نماز در سمت راست و زکات در سمت چپ او قرار می‌گیرد، و احسان بر او سایه می‌افکند، و صبر در کناری می‌ایستد؛ چون دو فرشته مأمور باز خواست (نکیر و منکر) بر او وارد شوند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری خطاب می‌کند که مواظب رفیق خود باشید! و اگر نتوانستید، من به یاری او خواهم شتافت.

منتخب البصائر: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: همانا بنده هنگامی که داخل قبر خود شود دو ملک نزد او حاضر شوند (یکی منکر و دیگری نکیر است) و اول چیزی که از وی سؤال کنند (از پروردگار، و پیغمبر، و

امام او سؤال نمایند) پس اگر جواب دهد نجات یافته است، و اگر متحیر بماند و جواب نگوید عذابش نمایند مردی از حضرت پرسید: کسی که خدا و رسولش را بشناسد ولی امامش را نشناسد چه سرنوشتی دارد؟ فرمود: متحیر و مردد است و نه به سمت خوبان و نه به سمت بدان می‌رود؛ و هر کس را خدا گمراه کند تو بر (هدایت) او راهی نخواهی یافت. این چنین شخصی راهی ندارد. و به پیامبر (ص) عرض شد: ای نبی خدا! امام کیست؟ فرمود: امام درر این زمان علی علیه السلام است و پس از او وصی او و در هر زمانی عالمی وجود دارد که خدا او را حجت قرار داده و به او احتجاج می‌کند تا مانند گمراهان سابق نباشند که هنگامی که انبیایشان از آنان جدا شدند، گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن‌که ذلیل و رسوا شویم؟ تمام گمراهی آنان این بود که به آیات که همان اوصیا بودند، جهالت داشتند؛ پس خداوند به آنان پاسخ داد: « بگو: «همه (ما و شما) در انتظاریم! (ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما!) حال که چنین است، انتظار بکشید! امّا به زودی می‌دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است» و انتظار آنان این بود که می‌گفتند: ما از معرفت اوصیا راحتیم تا امامی را بشناسیم! پس خدا آنان را در قبال این سخنشان سرزنش فرمود و اوصیا همان اصحاب صراط هستند که بر صراط ایستاده‌اند و داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنان را بشناسد و آن اوصیا نیز او را بشناسند و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را نشناسد و آنان نیز او را نشناسند؛ زیرا آنان عارفان به خدایند که خدا آنان را به مردم شناساند هنگامی که از آنان اخذ پیمان می‌کرد و در کتاب خود آنان را وصف فرمود: « و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آنان را از چهره

شان می‌شناسند» آنان بر دوستانشان گواه و پیامبر بر آنان گواه است و خدا پیمان اطاعت از ایشان را از آنان گرفته است و پیامبر نیز پیمان اطاعت از ایشان را از آنان گرفته است و نبوت او بر آنان جاری است و اینست سخن خدا که فرمود: « حال آن‌ها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ در آن روز، آن‌ها که کافر شدند و با پیامبر (ص) بمخالفت برخاستند، آرزو می‌کنند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آن‌ها با زمینهای اطراف یکسان می‌شد (و بکلی محو و فراموش می‌شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان،) سخنی را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند.»

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنین، وقتی که در خوابگاه‌های خود خوابیدند، خدا روح آن‌ها را به سوی خود می‌برد. اگر مرگ بر آن ها مقدر شده باشد، در باغ‌های بهشت و گنج‌های رحمتش و نور عزتش جای دهد، و اگر حکم فرمان مرگ برای او نباشد، با ملائکه به ابدان خود برگرداند.

مشارق الانوار: امیرالمومنین علیه السلام در نجف بر سنگ‌ها دراز کشید در حالی که به پشت روی زمین خوابیده بود زیرش فرشی نبود. قنبر عرض کرد: یا امیر المؤمنین، اجازه می‌دهی فرشی زیر شما پهن کنیم؟ فرمود: نه، مگر نه این است که این خاک خوابگاه مؤمن است یا محل تنگنای او در مجلسش.

اصبغ می‌گوید: گفتم: یا امیر المؤمنین، تربت مؤمن را می‌دانیم که یا بوده و یا می‌شود، اما تنگنای او در مجلسش چگونه است؟ فرمود: ای پسر نباته، اگر دیده شما باز شود خواهید دید در پشت این نجف (قبرستان وادی السلام) ارواح هر مؤمنی را در قالب‌هایی از نور که بر منبرهایی از نور قرار دارد.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: رس. ل خدا (ص) فرمود: شب معراج گروهی را دیدم که در برابر آنان سفره‌هایی از گوشت پاکیزه و پلید قرار داشت، و آن گروه از گوشت پلید می‌خوردند و گوشت پاکیزه را رها کرده بودند. از جبرئیل سؤال کردم این گروه کیستند؟ گفت: اینان گروهی از امت تو هستند که حرام می‌خورند و حلال را ترک می‌کنند.

فضائل، کتاب روضه: هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، امیرالمومنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و رسول خدا به او فرمود: ای ابالحسن، چه شده است؟ فرمود: مادرم از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او مادر من نیز بود و سپس گریست و فرمود: ای علی، کودکان خود را گرسنه می‌گذاشت و مرا سیر می‌کرد. آنان را گردآلود می‌گذاشت و مرا تمیز و آراسته می‌نمود، به خدا سوگند، در خانه ابوطالب نخلی بود، صبح گاهان از نخل بالا رفته و خرما را می‌چید و هنگامی که پسر عموهایم از خانه خارج می‌شدند، به من می‌داد. سپس رسول خدا (ص) برخاست و شروع به تجهیز او نمود و او را در لباس خود کفن نمود، و در تشییع جنازه او با پای برهنه، قدمی برداشته و قدم بعد را با تأنی برمی داشت. هنگامی که بر او نماز گزارد،

هفتاد تکبیر گفت و در قبرش فرود آمد و به اطراف قبرش اشاره می‌نمود، گویی که آن را فراخ و بر او هموار می‌کرد و شهادتین را بر او تلقین نمود و هنگامی که روی قبر او خاک ریختند، و مردم باز می‌گشتند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پسرت پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل؛ پسرت، پسرت علی بن ابی طالب.

عرض کردند: یا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله، شما کاری را انجام دادید که پیش از این هرگز از شما ندیده بودیم: با پای برهنه و آرام رام او را تشییع نمودید، و هفتاد تکبیر گفتید، و در قبر خوابیدید، و با پیراهن خود او را کفن کردید و فرمودید: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: درنگ من در هنگام تشییع جنازه به خاطر ازدحام فرشتگان بود، و این‌که در نماز هفتاد تکبیر گفتم، برای این بود که فرشتگان در هفتاد صف بر نماز فاطمه ایستاده بودند.

و این‌که در قبرش خوابیدم، بدین جهت بود روزی به او درباه فشار قبر گفتم. فاطمه ترسید و گفت: وای از ضعف و ناتوانی! آه! به خدا پناه می‌برم از چنین روزی! من در قبرش خوابیدم تا فشار قبر از او برداشته شود.

و اما این‌که لباس خود را به او کفن کردم، به خاطر این بود که روزی از قیامت صحبت کردم و گفتم: مردم در آن روز برهنه محشور می‌شوند. فاطمه خیلی ناراحت شد و گفت: وای از این رسوایی! من لباسم را به او کفن کردم و از خداوند خواستم کفن او نپوسد و با همان کفن وارد محشر گردد و این‌که گفتم: پسرت! پسرت!

چون آن دو فرشته وارد قبر شدند از فاطمه پرسیدند: پروردگارت کیست؟ گفت: پروردگارم اللّٰه است. پرسیدند: پیغمبرت کیست؟

پاسخ داد: محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیغمبر من است. پرسیدند: امامت کیست؟ فاطمه حیا کرد از این‌که بگوید فرزندم علی است. لذا من گفتم: پسرت! پسرت! علی بن ابی طالب علیه السلام است و خداوند نیز از او پذیرفت.

نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هنگامی که تشییع کنندگان بروند و مصیبت زدگان باز گردند، در گودال قبر نشانده می‌شود، برای حیرت سؤال، و لغزش امتحان، زمزمه غم آلود دارد. و بزرگ‌ترین بلای آن‌جا، فرود آمدن در آتش سوزان دوزخ و بر افروختگی شعله‌ها و نعره‌های آتش است، که نه یک لحظه آرام گیرد تا استراحت کند، و نه آرامشی وجود دارد که از درد او بکاهد، و نه قدرتی که مانع کیفر او شود، نه مرگی که او را از این همه ناراحتی برهاند، و نه خوابی که‌اندوهش را بر طرف سازد، در میان انواع مرگ‌ها و ساعت‌ها مجازات گوناگون گرفتار است.

نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بر مرگ و سختی‌های آن پیشدستی کنید، و پیش از رسیدنش مهیا شوید، و قبل از این‌که فرود آید (با اعمال صالحه برای آخرت) آماده شوید. و به (طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن) مرگ و سختی‌های آن بشتابید، و برای آن پیش از آمدنش (خود را) آراسته کنید، و پیش از آن‌که وارد شود آماده باشید (تا مرگ نرسیده به دستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس امّاره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته می‌شود)، زیرا قیامت (هنگام پاداش و کیفر) پایان کار است (و

مرگ اوّل منزل آن می‌باشد)، و بس است مرگ پند دهنده برای خردمند، و عبرت برای نادان و غافل. و پیش از رسیدن به پایان دنیا (قیامت) چیزهائی را می‌دانید از تنگی قبرها، و فراوانی غمّ واندوه (به مفارقت و جدائی مال و فرزند و دوستان)، و از ترس محلّی که (اوضاع قیامت را آگاه می‌شوید (و آن برزخ است)، و پیاپی رسیدن خوف و بیم، و جابجا شدن دهنده‌ها (بر اثر فشار قبر)، و کر شدن گوش‌ها (از صداهای وحشت انگیز)، و تاریکی لحد، و ترس عذابی که خداوند (به زبان پیغمبرانش) خبر داده است، و پوشاندن قبر، و استوار کردن سنگ پهن (که قبر را به آن مسدود می‌نمایند).

و حضرت علیه السلام فرمود: ارواح در هوا با هم ملاقات می‌کنند و یک دیگر را می‌شناسند و از هم سؤال می‌کنند. پس وقتی یک روح از زمین می‌آید، می‌گویند: رهایش کنید که از ترسی بزرگ خارج شده؛ سپس از او می‌پرسند: فلآن‌کس و فلآن‌کس چه کردند؟ پس هر بار که می‌گوید که هنوز زنده است، امید دارند که به آنان ملحق شود و هر گاه که می‌گوید: مُرد، می‌گویند: سقوط کرد و افتاد! و خدای تعالی می‌فرماید: « و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند!» و می‌فرماید: « و اما کسی که سنجیده‌هایش سبک برآید، پس جایش هاویه باشد؛ و تو چه می‌دانی که هاویه چیست؛ آتشی است سوزنده» و مثل دنیا مثل دریا و ملوان و کشتی است. و لقمان به پسرش گفت: پسرکم! دنیا دریای عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده‌اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه‌ات

را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهایی یابی، به برکت رحمت خداست واگر هلاک شوی به خاطر گناهان توست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در قبر سؤال نمی‌شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند، و کسانی که بین این دو باشند به حال خود واگذار می‌شوند. و در خصوص رجعت فرموده: اما هنگام قیام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه تنها کسانی به دنیا رجعت می‌کنند که ایمان محض و کفر محض دارند، و کسانی که بین این دو هستند به دنیا باز نمی‌گردند.

کافی: اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام در مورد این که آیا متوفّی به ملاقات خانواده‌اش می‌آید سؤال کردم، حضرت فرمود: آری. عرض کردم: چند وقت به چند وقت؟ فرمود: در یک جمعه یا یک ماه یا یک سال، به‌اندازه‌ی مقامی که دارد. گفتم: به چه صورتی نزدشان آید؟ فرمود: در صورت پرنده‌ی لطیفی بر دیوارهایشان می‌نشیند. و بر آنان اشراف پیدا می‌کند؛ پس اگر آن‌ها را در خیر و خوبی بنگرد، خوشحال می‌شود، و اگر آن‌ها را در بدی و نیاز واندوه ببیند، غمگین می‌گردد.

کافی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون دشمن خدا را برداشتند تا به سوی قبرش ببرند با صدای بلند به آنان‌که جنازه‌اش را می‌برند، می‌گوید: برادرانم! آیا شکایت مرا نمی‌شنوید، نسبت به آن‌چه

سر این برادر بدبختتان وارد شد، دشمن خدا (شیطان) مرا فریب داد و مرا به بدبختی وادار کرد، آن‌گاه مرا رها کرد. برایم سوگند یاد کرد که خیرخواه من است اما به من خیانت کرد، از دست دنیا شکایت می‌کنم که مرا فریب داد تا وقتی بدان دل بستم، ناگاه مرا به زمین زد. به شما شکایت می‌کنم از دوستانم که اهل هوا و هوس بودند و مرا گرفتار کردند، سپس از من بریدند و مرا ذلیل کردند. به شما شکایت می‌کنم از فرزندآن‌که از آنان حمایت کردم، و آنان را به خودم مقدم داشتم ولی آنان مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند، به شما شکایت می‌کنم از ثروتم که حق خدا را از آن نپرداختم، پس وبالش بر من شد و سودش به دیگری رسید. شِکوه می‌کنم از خانه‌ام که چقدر برای آبادی‌اش خرج کردم و اکنون دیگری در آن سکنی گزیده است. و شکوه می‌کنم از مدت طولانی ماندنم. قبرم به صدای بلند می‌گوید: من خانه تاریکی و تنهایی هستم؛ ای برادران! تا آن‌جا که می‌توانید از من درس بگیرید و بپرهیزید از آن‌چه که به من رسید تا به شما نرسد، من به آتش و ذلت و غضب خدای جبار بشارت داده شدم، ای وای بر من به خاطر کوتاهی‌هایی که در اطاعت خدا کردم، وای بر من که «شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود ندارم» و دوستی که به من ترحم کند نیست. «اکنون اگر برایم بازگشتی بود» من از اهل ایمان بودم.

در کافی حدیث مشابهی از امام باقر علیه السلام نقل شده است و حضرت می‌افزاید: پیوسته و دائما ندا سر می‌دهد تا این‌که وارد قبر می‌شود و چون داخل شود، روح به جسمش باز می‌گردد و دو فرشته قبر

آمده و و از او سوال می‌پرسند. راوی می‌گوید امام باقر علیه السلام هنگام ذکر این حدیث می‌گریست.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دو فرشته منکر و نکیر نزد میت در هنگامی که دفن می‌شود، می‌آیند؛ در حالی که صدای آن‌ها همانند رعد بلند آهنگ و چشمانشان همانند برقی سهمناک و خیره کننده است، در این حال زمین را با دندان‌های خود زیر و رو می‌کنند و موهای خود را می‌کشند؛ پس از میت می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ اگر او مؤمن باشد، می‌گوید: الله پرودگار من است و اسلام دین من. آنان به او می‌گویند: درباره مردی که از برای پشتیبانی شما بیرون آمده چه می‌گویی؟ می‌گوید: آیا از محمد صلی الله علیه وآله پیامبر خدا می‌پرسید؟ می‌گویند: شهادت بده که او پیامبر خدا است. او می‌گوید: شهادت می‌دهم که او پیامبر خدا است. به او می‌گویند: بخواب! خوابی که در آن رویایی نیست. و قبرش را به‌اندازه نه ذراع توسعه می‌دهند و برای او، دری به سوی بهشت باز می‌کنند و او جایگاهش را می‌بینند. اما اگر او کافر باشد، بر او وارد می‌شوند؛ در حالی که شیطان چونان دودی در کنار دیدگان او نشسته است. از او می‌پرسند: پرودگار تو کیست و دین تو چیست؟ درباره این شخص که در میان شما بیرون آمده (و ادعای نبوت دارد) چه می‌گویی؟ می‌گوید: نمی‌دانم! [در این هنگام] بین او و شیطان را خالی می‌کنند، و بر او در قبر نود و نُه مار بزرگ را مسلط می‌سازند، که اگر یکی از این مارها در زمین نفس بکشد، هرگز درختی نخواهد رویید. و دیدگان او را به سوی آتش می‌گشایند و او جایگاه خود را در آن می‌بیند.

کافی: ابابکر حضرمی می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند شما را اصلاح کند، در قبر از چه کسانی سؤال می‌شود؟ فرمود: سوال نمی‌شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند؛ پس وضع دیگران چگونه است؟ فرمود: به خدا قسم به حال خود واگذار می‌شوند و به آنان توجهی نمی‌شود.

گفتم: از چه چیز دیگری پرسش می‌شوند؟ فرمود: از حجت خدا که در میان آن‌هاست. پس به مومن گفته می‌شود: درباره‌ی آن شخص (امام عصرت) چه می‌گویی؟ مؤمن می‌گوید: او امام من است. پس به او گفته می‌شود: بخواب، خدا خواب را بر تو گوارا گرداند، و دری از بهشت به روی او باز می‌شود و پیوسته تا قیامت نسیمی از آن بر او ارزانی داشته می‌شود.

و به کافر گفته می‌شود: درباره‌ی فلان بن فلان چه می‌گویی؟ وی می‌گوید: درباره‌ی او شنیده ام، اما نمی‌دانم کیست، پس به او گفته می‌شود: دانستی (ولی انکار کردی) و دری از جهنم به روی وی گشاده می‌شود و پیوسته تا قیامت آتشی از آن به او وزیده می‌شود.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص در قبرش است، از او سوال می‌پرسند و هنگامی که ایمانش ثابت شد، قبرش به‌اندازه هفت ذراع گسترده می‌شود و دری به سوی بهشت بر او باز می‌کنند و به او می‌گویند: مانند عروس با روشنی دیده بخواب.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: جنازه مومن هنگامی که از خانه خود خارج می‌شود، فرشتگان او را تشییع می‌کنند و بر او ازدحام می‌کنند، تا زمانی که بنده مؤمن دفن شود زمین به او گوید: خوش آمدی (مرحبا و اهلا)، دوست داشتم افرادی چون تو بر پشتم راه بروند. پس چون تو را دریابم به زودی خواهی دانست که با تو چگونه رفتار می‌کنم، پس قبر به‌اندازه چشم‌اندازه وسعت یابد. دو فرشته قبر بر او وارد می‌شوند و آن‌ها دو نگهبان قبر، نکیر و منکر هستند، پس جان را تا کمرش بر او میاندازند و از او می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: الله؛ می‌گویند: دین تو چیست؟ می‌گوید: اسلام؛ می‌گویند: پیامبر تو کیست؟ می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله. می‌گویند: امام تو کیست؟ می‌گوید: فلانی. حضرت علیه السلام فرمود: پس منادی از آسمان می‌گوید: بنده من راست گفت، از بهشت قبر او را فرش کنید، و از قبرش دری به سوی بهشت بگشایید، و از لباس‌های بهشتی به او بپوشانید، تا این‌که نزد ما بیاید، و آن‌چه نزد ماست برای او بهتر است. سپس به او می‌گویند: بخواب همانند خوابیدن عروس که هیچ ترس و هیجانی در او نیست.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مومن را در قبر می‌گذارند، از پنج چیز سوال می‌کنند: نماز، زکات و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت. ولایت از گوشه قبر به آن‌چهار مورد دیگر می‌گوید: اگر نقصی در شما باشد، کامل کردن آن بر عهده من است.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ قبری نیست مگر این‌که هر روز سه بار می‌گوید: من خانه‌ی خاک هستم، من خانه پوسیدن هستم، من خانه‌ی کرم هستم. وقتی که بنده مومن وارد قبر می‌گردد، زمین به او می‌گوید: مرحبا! خوش آمدی. سوگند به خدا که من تو را دوست داشتم، در آن وقت که بر روی من راه می‌رفتی، و اکنون که در شکم من قرار گرفتی بیشتر تو را دوست دارم و به زودی نشانه‌ی دوستی مرا در می‌یابی. در این هنگام به‌اندازه‌ی دید چشمش، قبر وسیع می‌شود و دری در قبر به روی او گشوده می‌شود، و او جایگاهش را در بهشت می‌بیند، و از آن در مردی بیرون می‌آید که هیچ چشمی زیباتر از او ندیده است، و به آن مرد می‌گوید: ای بنده‌ی خدا! من هرگز چیزی را زیباتر از تو ندیده‌ام. تو کیستی؟ آن مرد زیبا در پاسخ می‌گوید: من رأی نیک تو هستم که دارای آن بودی، و کارهای شایسته‌ی تو هستم که دارای آن بودی، و اعمال نیک تو هستم که در دنیا انجام داده ای. سپس به او می‌گویند: بخواب و بیارام در حالی که چشمت روشن است و شادمان هستی. از آن پس همواره نسیمی از بهشت، بر جسد او می‌وزد که لذّت و بوی خوش آن را تا روز فرا رسیدن قیامت، در می‌یابد. امّا وقتی که جسد کافر را در میان قبر می‌گذارند، زمین قبر به اومی گوید: نه خوش آمدی و نه جا آمدی! سوگند به خدا، که تو را در آن هنگام که بر روی من راه می‌رفتی، دشمن می‌داشتم و اکنون که در شکم من قرار گرفته‌ای، دشمنی من نسبت به تو بیشتر شده است و به زودی نشانه‌ی دشمنی مرا خواهی دید. آن‌گاه قبر او را فشار می‌دهد و جسد او را خورد و خاکستر می‌کند، و او را به همان خاکی که قبلا بود، بر می‌گرداند و دری از دوزخ به روی او گشوده می‌شود. او جایگاهش را در دوزخ می‌بیند. سپس مردی بسیار زشت از آن در وارد می‌گردد و او به آن مرد می‌گوید: ای بنده

خدا! تو کیستی؟ آن مرد در پاسخ می‌گوید: من کردار زشت تو هستم که در دنیا انجام می‌دادی، و رأی ناپاک تو می‌باشم. بعد از آن روح او گرفته می‌شود و در جایگاه خود در دوزخ نهاده می‌گردد. سپس همواره باد مسمومی از آتش بر جسد او می‌وزد و او درد و سوزش آن را تا قیامت، در می‌یابد و خداوند نود و نُه مار را بر روح او مسلّط می‌کند که او را می‌گزند. مارهایی که از نوع مارهای روی زمین نیست، که اگر بر روی زمین چنان ماری بیاید و در زمینی بدمد، بر آن زمین گیاهی نخواهد روئید.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قبر سخنی دارد؛ هر روز می‌گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هستم؛ من قبر هستم: باغی از باغ‌های بهشت و یا حفره ای از حفره‌های جهنم.

کافی: عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من شنیدم که شما می‌گفتید: تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند.

کافی: راوی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: برادر من در بغداد است، و نگرانم که در همانجا بمیرد. فرمود: باک نداشته باش، هر جا که خواهد بمیرد؛ چون هیچ مؤمن در شرق زمین و یا در غرب زمین باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که خداوند روح او را در وادی السّلام با ارواح مؤمنین دیگر قرار می‌دهد. عرض کردم: وادی السّلام کجاست؟

فرمود: در پشت کوفه، و آگاه باش مثل این‌که من منظره اجتماع ارواح را می‌بینم که حلقه حلقه نشسته‌اند و با یک‌دیگر گفتگو دارند.

کافی: ابابصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته می‌شود: ارواح مومنان در چینه دان پرندگانی سبز رنگ قرار می‌گیرد که در بهشت پرواز می‌کند و از غذاهای بهشتی می‌خورد، و در قندیل‌هایی در زیر عرش الهی گرد می‌آید. حضرت علیه السلام فرمود: چنین نیست، عرض کردم: پس به چه صورت است؟ فرمود: ارواح آن‌ها به بدن‌های شبیه به بدن‌های دنیوی قرار می‌گیرد.

کافی: یونس بن ظَبْیان می‌گوید: من در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین پس از مرگ چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: آن‌ها پس از مرگ در سنگدان و چینه دان مرغان سبز رنگ قرار می‌گیرند. حضرت فرمود: سبحان اللّٰه! مؤمن در نزد خدا گرامی‌تر از آن است که روح او را در سنگدان مرغی قرار دهد؛ ولیکن چون وقت مرگ مؤمن می‌رسد، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام به نزد مؤمن می‌آیند، و با آن‌ها ملائکه مقرّب پروردگار هستند. و چون پروردگار روح آن مؤمن را به سوی خود قبض کند، آن روح را در بهشت می‌برد و در صورتی مثل صورت خود آن مؤمن قرار می‌دهد به طوری که در بهشت می‌خورند و می‌آشامند؛ و چون روح تازه و شخص تازه ای از دنیا بر آن‌ها وارد شود، آن‌ها را به همان صورت هائی که در دنیا داشتند می‌شناسد.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روح کافران در آتش جهنم است، آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و دراین هنگام می‌گویند: پروردگارا! قیامت را بر پا مکن و وعده خود را در حق ما محقق مکن و اول و آخر ما را یکی مکن.

دعوات راوندی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بین ما و بین بهشت یا جهنم فاصله ای جز مرگ نیست.

وقتی به انتهای تونل رسیدم، توانستم مردمانی را ببینم. به نظر می‌رسید که از میان تنه با بالا هستند. اصلا نترسیده بودم. همه خندان و خوشحال بودند. چهره‌هایی را دیدم که می‌شناختم. پدرم و دو پدر بزرگم را دیدم. پشت سرشان بسیار تاریک بود و حضور بسیاری از افراد دیگر را در پشت آن‌ها احساس کردم.

راهنماها دو کتاب به همراه خود و برای مطالعه من داشتند. کتاب اول درباره زندگی من بود. می‌توانستم صفحات آن را ورق بزنم و به اتفاقات مختلف (زندگیم) بنگرم و آن‌ها به من کمک می‌کردند که در مورد خوب و بد آن قضاوت کنم. تصمیمات خوب من توسط مردمی که در طرف دیگر پل بودند مورد تجلیل قرار می‌گرفت. صفحات کتاب بیشتر مانند فیلم بودند و می‌توانستم ببینم که هر تصمیم من چه اثری روی تمام افراد دیگر گذاشته است.

من لایحضره الفقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: از ملک الموت پرسیدند: تو چگونه چندین نفر را در یک زمان قبض روح می‌کنی، در صورتی که پاره از آنان در مغرب زمین هستند و بعضی در مشرق زمین؟ گفت: من آنان را به سوی خود می‌خوانم و آن‌ها مرا اطاعت می‌کنند. امام علیه السّلام ادامه می‌دهد: باز ملک الموت گفت: همانا همه جهان پیش من چون کاسه ای است که در برابر یکی از شما باشد، از هر کجای آن‌که بخواهد می‌خورد، و جمیع دنیا نزد من مانند یک درهم است که در کف شما باشد، هر طور که بخواهد آن را می‌گرداند.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام دوستی داشت که به کردار و گفتار خود بی‌توجه بود. روزی خدمت امام حسن علیه السلام آمد. حضرت علیه السلام فرمود: چگونه صبح کردی؟ پاسخ داد: نه آنگونه است که خود می‌خواهم و نه آنگونه که خدا می‌خواهد و نه آنگونه که شیطان می‌خواهد. امام حسن علیه السلام خندید و فرمود: چگونه چنین است؟ عرض کرد: خداوند می‌خواهد او را اطاعت کنم و معصیت ننمایم، اما من این‌گونه نیستم. شیطان می‌خواهد معصیت خدا را بکنم، این‌گونه هم نیستم، این طور هم نیستم که همیشه با خدا مخالفت کنم، خودم هم نمی‌خواهم بمیرم، اما می‌میرم. پس شخصی برخاست و به حضرت علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللّٰه! چرا ما مرگ را دوست نداریم؟ حضرت فرمود: چون شما آخرت خود را ویران کرده و دنیایتان را آباد ساخته‌اید. پس شما دوست ندارید از آبادی به خرابه انتقال یابید. به جهت این است که شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب کرده‌اید.

به محض ترک کردن بدنم ستونی از نوری بسیار سفید از بالا به درون اتاق آمد و از میان آن نور زنی زیبا با موهای سیاه و بلند که ردائی به رنگ سفید و هم‌چنین طلایی کم رنگ به تن داشت به پایین آمد. او دستانش را به سمت من گرفت و به من این انتخاب را داد که با او به سوی نور بالا بروم یا این‌که به بدنم باز گردم. در ابتدا خواهان رفتن با او بودم زیرا که آرامش و زیبایی بسیاری را تجربه می‌کردم. هم‌چنین همان‌طور که نور من را احاطه کرده بود هیچ دردی را احساس نمی‌کردم.

ابن بابویه با سند از عبدالله بن مبارک از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از پدران شان از امام علی علیه السلام نقل کردند که فرمودند: خداوند نور محمد را هزارسال قبل از خلق مخلوقات آفریده و به همراه این نور، دوازده حجاب آفرید که مراد از این حجاب‌ها ائمه علیهم السلام هستند. احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: هزار سال پیش از خلق عرش خدا، من و علی نوری در پیشگاه خداوند بودیم.

مؤلف می‌گوید: روایات وارده در این امور بسیار فراوان است و تعدادی از آن‌ها در فصول گذشته ذکر شد و بقیه بعد از این ذکر خواهد شد. و کتب عالمان شیعه آکنده از این قبیل روایات است. در تفسیر امام عسگری علیه السلام از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند آدم را آفرید و به او اسماء همه چیز را آموخت و بر ملائک

عرضه کرد و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را چون سایه‌هایی پنجگانه در پشت آدم آفرید و نور آن‌ها در آفاق آسمان‌ها و حجاب‌ها و کرسی و بهشت‌ها و عرش می‌درخشید. پس خداوند ملائکه را فرمان به سجده برای آدم داد تا او را تکریم کنند و او را از آن جهت برتری داد که وی را ظرف این سایه‌ها گردانید که نور آن‌ها آفاق را فرا گرفته بود... الخ.

صدوق با سند از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت نمود که فرمود: آدم علیه السلام فرمود: خداوندا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر. خداوند تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم، چه از آن‌ها می‌دانی؟ گفت: آن‌گاه که مرا آفریدی سر خویش را بلند کردم و دیدم که بر عرش نوشته شده است، محمد رسول الله علی أمیرالمؤمنین. صاحب کتاب کشف الغمة با سند این روایت را ذکر کرده است. و در روایتی دیگر آمده است که کنیه آدم ابومحمد است و نقش خاتم او محمدرسول الله علی امیرالمؤمنین بود.

در کتاب کمال الدین و عیون و علل با سند از هروی به نقل از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند کسی را برتر از من نیافرید و هیچ‌کس نزد او برتر از من نیست. علی علیه السلام فرمود: گفتم یا رسول الله، تو برتری یا جبرئیل علیه السلام. فرمود: ای علی، خداوند پیامبر مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر همه پیامبران مرسل برتری داده است و بعد از من تویی که برتری و ائمه بعد از تو نیز چنین هستند. ملائکه

خادمان ما و خادمان محبان ما هستند. ای علی، کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آن‌ها که گرد آن هستند، به حمد خدای خویش مشغولند و تسبیح می‌گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آوردند، استغفار می‌کنند. ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت خداوند بر آن‌ها پیشی گرفته‌ایم. هم‌چنین در تسبیح و تقدیس او نیز چنین بوده‌ایم، چرا که اولین مخلوق خداوند ارواح ما بوده که ما را به توحید و تمجید و حمد خود گویا کرد. سپس ملائکه را آفرید و آن‌گاه که ارواح ما را چون نوری یک پارچه مشاهده کردند، ما را گرامی داشتند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه یاد بگیرند که ما آفریدگان خداییم و او منزه از صفات ماست و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند. و سخنانی را ادامه داد تا جایی که فرمود: با ما هدایت شدند و معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدا را آموختند.

در کتاب اختصاص از مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، به خدا سوگند که آدم شایستگی خلق شدن با دست خدا و دمیدن روح خدا در خود را نداشت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام، و خداوند با موسی سخن نگفت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام. هم‌چنین عیسی را آیتی برای جهانیان قرار نداد مگر به خاطر خضوع در مقابل علی علیه السلام.... الخ.

حدیثی مانند این توسط سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد به نقل از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده است که در باب پیشین آن را بیان کردیم.

صدوق با سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: آن‌گاه که نوح در آستانه غرق شدن بود، خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را از غرق شدن نجات داد. آن‌گاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، خدا را به حق ما قسم داد و خداوند آتش را بر او گلستان کرد و وقتی موسی در دریا راهی ایجاد کرد، خداوند را به حق ما سوگند داد و خداوند آن راه را برای موسی خشک گردانید. و آن‌گاه که یهود قصد کشتن عیسی را کردند، او خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را به نزد خود بالا برد. از جابر روایت شده که گفت، از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا تعبیر خواب دانیال نبی درست است یا نه؟ فرمود: بله، به او وحی می‌شد و نبی خدا بود و از کسانی بود که خداوند به او تأویل سخنان را آموخت و او صدیق و حکیم بود و بر دین خدا و دوستی ما أهل بیت بود. جابر گفت، دوستی شما اهل بیت؟ فرمود: بلی به خدا قسم هر پیامبر و فرشته ای محبت ما را در دل دارد.

در کتاب مختصرحسن بن سلیمان آمده که مولانا ابومحمد عسکری علیه السلام با خط خود نوشت: از مردمی که محکمات کتاب خدا را حذف کردند و خداوند را فراموش کرده و پیامبر و ساقی کوثر را در روز قیامت از یاد برده‌اند، به خدا پناه می‌برم. ما ستون اعظم هستیم و نبوّت و ولایت و کرم در میان ماست و انبیاء از نور ما بهره می‌گرفتند و پشت سر ما راه می‌پیمودند.

در کتاب بصائر با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند پیامبران اولواالعزم را آفرید و با علم شان بر دیگر پیامبران برتری داد و ما را بر آنان در فضل برتری داد و به رسول اللّٰه چیزهایی را آموخت که آنان نمی‌دانستند و ما نیز از علم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علم آنان آموختیم و آن را برای شیعیان خود نقل کردیم. هر کسی آن را بپذیرد، برترین آن‌ها خواهد بود و هر جا باشیم، شیعیان ما با ما خواهند بود. در احتجاج و تفسیر امام آمده که ایشان فرمود: منافقان از پیامبر پرسیدند: به ما راجع به علی خبر بده، بگو ملائکه مقرب برترند یا علی؟ پیامبر فرمود: آیا شرف ملائکه جز با عشق آنان به محمد و علی و قبول ولایت آن دو به چیز دیگری است؟... الخ.

در تفسیر قمی و بصائر به نقل از حماد نقل شده که از امام صادق علیه السلام راجع به تعداد زیاد ملائکه سؤال شد، فرمود: به خدای بزرگ سوگند می‌خورم که ملائکه خدا در آسمان‌ها بیش از تعداد خاک زمین هستند. در آسمان جای پایی نیست مگر آن‌که فرشته ای در آن‌جا مشغول تسبیح و تقدیس خداوند باشد و در زمین، هر درخت و گیاهی دارای فرشته ای موکل است و هر یک از این فرشته‌ها با ولایت ما أهل بیت، هر روز به خداوند نزدیک می‌شوند و برای محبان ما استغفار می‌کنند و برای دشمنان ما لعنت می‌فرستند.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمودند: جبرئیل علیه السلام وقتی به نزد رسول خدا آمد و ایشان عبای قطوانی خود را بر سر خود و علی و فاطمه و حسن و حسین افکنده بود، گفت: خداوندا این‌ها

اهل من هستند. من دشمن دشمنان آنان و دوست دوستان آنان هستم. (تا جایی که فرمود) جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا مرا از خودتان قرار دهید. پیامبر فرمود: تو از ما هستی، جبرئیل در عبا وارد شد و سپس خارج شد و به آسمان و ملکوت اعلی رفت در حالی که زیبایی و جمالش دو برابر شده بود. ملائکه گفتند: تو با زیبایی ای بازگشتی که چهره‌ات با زمانی که از پیش ما رفتی متفاوت شده است. گفت: چطور این چنین نباشم، در حالی که شرافت یافتم و جزء آل محمد و اهل بیتش علیهم السلام شدم. ملائکه گفتند، در ملکوت آسمان‌ها و حجاب‌ها و کرسی و عرش، این شرف بس است. حق توست که آن گونه که گفتی باشی.

العدد القویه: در کتاب اسماء حجج اللّه آورده: حضرت صلّی اللّه علیه و آله در هفدهمین شب از ربیع الاول از عام الفیل زاده شد.

و در کتاب الدرّ الصحیح آمده: حضرت صلّی اللّه علیه و آله در طلوع فجر روز جمعه هفدهم ربیع الاول، پنجاه و پنج روز پس از هلاکت اصحاب فیل زاده شد. عامه (مخالفان) گفته‌اند ولادت ایشان روز دوشنبه هشتم یا دهم ربیع الاول، هفت سال مانده از پادشاهی انوشیروان و یا به قول دیگر در پادشاهی هرمز بن انوشیروان بوده است. طبری نیز آورده: ولادت حضرت در چهل و دومین سال از پادشاهی انوشیروان بوده که البته این رأی موافق است با سخن خود حضرت که فرمود: «من در زمان پادشاه دادگر، انوشیروان زاده شدم.» از نظر ماههای رومی مطابق با بیستم ماه رومی سباط می‌شود.

و در کتاب مواليد الائمه آمده: پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله سيزده روز مانده از ماه ربيع الاول در سال عام الفيل در روز جمعه همزمان با ظهر زاده شد، نيز روايت شده هنگام طلوع فجر چهل سال پيش از بعثت بوده و مادر حضرت ايشان را در ايام تشريق هنگام جمره وسطى در منزل عبداللّٰه بن عبدالمطّلب آبستن شده و در شعب ابى طالب در سراى محمد بن يوسف در دورترين زاويه زاييده است، نيز گفته شده حضرت در آخر روز دوشنبه، دوازدهم ماه ربيع الاول در سال نهصد و هشت اسكندرى در شعب ابى طالب در پادشاهى انوشيروان زاده شد

إقبال الأعمال: محمد بن بابويه در كتاب نبوت آورده: باردارى مادر سرورمان رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله به ايشان، در شب جمعه، دوازده شب مانده از جمادى الآخر بوده است.

إقبال الأعمال: آن علمايى كه ما در حضورشان بوديم، عملشان بر اين اساس بود كه ولادت فرخنده حضرت صلّى اللّٰه عليه و آله در روز جمعه هفدهم ربيع الاول از عام الفيل هنگام طلوع فجر بوده است.

حدائق الرياض: هفدهم ربيع الاول زادروز سرورمان رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله به هنگام طلوع فجر روز جمعه در عام الفيل بوده است.

در كتاب التواريخ الشرعيه نيز همانند اين مطلب را آورده است.

كافى: پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله دوازده شب گذشته از ماه ربيع الاول در عام الفيل در روز جمعه به هنگام ظهر زاده شد، نيز روايت شده به هنگام طلوع فجر، چهل سال پيش از بعثت بوده و مادر حضرت ايشان را در ايام تشريق هنگام جمره وسطى در منزل عبداللّٰه بن عبدالمطّلب

باردار شده و در شعب ابی طالب در سرای محمد بن یوسف در دورترین زاویه از سمت چپ درون خانه زاییده است؛ خیزران آن خانه را جدا ساخته و آن را مسجد کرده که هنوز مردم در آن نماز می‌خوانند.

قصص الانبیاء: روایت شده که حضرت در هفدهم ربیع الاول عام الفیل در روز دوشنبه، و یا به قولی در روز جمعه، زاده شده است. حضرت فرموده: «من در زمان پادشاه دادگر زاده شدم.» یعنی انوشیروان بن قباد که با مزدک و زنادقه جنگید.

کمال الدین، امالی صدوق: ابوطالب از عبدالمطّلب روایت کرده: در حِجر خوابیده بودم که خوابی ترسناک دیدم. نزد زن کاهنِ قریش رفتم. ردایی از خز در بر داشتم و موهای جلو سرم روی شانه‌ام می‌خورد. او به من نگریست و در چهره‌ام دگرگونی را دید. ایستاد و به من که در آن روزگار بزرگ قومم بودم گفت: بزرگ عرب را چه شده که رخسارش دگرگون شده؟ آیا از پیشامدهای روزگار بد دیده ای؟ گفتم: آری، دیشب در حجر خوابیده بودم که خواب دیدم درختی بر پشتم رویید و سر به آسمان رسانید و شاخه‌هایش شرق و غرب را فراگرفت و نوری هفتاد برابر شگفت‌تر از نور خورشید از آن می‌درخشید، عرب و عجم همه در برابرش سجده می‌کردند و هر روز بر عظمت و تابناکی‌اش افزوده می‌شد، ناگاه گروهی از قریش بر آن شدند که آن را قطع کنند، چون به نزدیکی‌اش رسیدند، جوانی که زیباروترین و خوش جامه‌ترین مردم بود آمد و جلویشان ایستاد و کمرهایشان را شکست و چشم‌هایشان را درآورد، من دستم را دراز کردم تا شاخه ای از آن را بچینم که آن جوان

سرم فریاد زد و گفت: دست نگه دار، تو از این درخت بهر ه ای نداری، گفتم: این درخت مال من است، پس چه کسی بهره دارد؟! گفت: بهره‌اش از برای کسانی است که به آن درآویختتند و بعدها به سویش باز خواهند گشت. در آن دم ترسان و لرزان از خواب بیدار شدم. ناگاه دیدم رنگ از رخسار آن زن کاهن پرید و گفت: اگر راست باشد، از صلب تو فرزندی بیرون می‌آید که شرق و غرب را صاحب می‌شود و برای مردمان خبر می‌آورد. با این سخن‌اندوه از سینه‌ام زدوده شد. ای ابوطالب! بنگر که شاید تو یاور او باشی. ابوطالب در حالی این سخن را از عبدالمطّلب بازمی گفت که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شده بود؛ می‌گفت: به خدا سوگند آن درخت ابوالقاسم امین است.

امالی صدوق: از لیث بن سعد روایت شده: کعب الأحبار نزد معاویه بود که به او گفتم: وصف ولادت پیامبر در کتب شما چگونه آمده؟ آیا برای خاندان حضرت نیز فضیلتی آمده؟ کعب نگاهی به معاویه‌انداخت تا ببیند آیا او دوست می‌دارد که وی سخن بگوید یا نه، خداوند عزوجل بر زبان معاویه جاری ساخت و معاویه گفت: ای ابا اسحاق! خداوند رحمتت کند، بگو آن‌چه می‌دانی. کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب خوانده‌ام که همه آن‌ها از آسمان نازل شده است، صحف دانیال را سراسر خوانده‌ام و در همه آن‌ها دیده‌ام که از ولادت حضرت و ولادت خاندان ایشان یاد شده است، نام او بسیار معروف است، به هنگام ولادت هیچ یک از پیامبران فرشتگان نازل نشدند جز به هنگام ولادت عیسی و احمد و پرده‌های بهشت برای هیچ بشری کنار زده نشده جز برای مریم مادر عیسی و آمنه مادر احمد و فرشتگان برای زایمان هیچ زنی گمارده نشدند

جز برای مریم مادر مسیح و آمنه مادر محمد. از نشانه‌های بسته شدن نطفه حضرت این بود که منادی در هفت آسمان ندا سر داد: مژده دهید که امشب نطفه احمد بسته شد. در سراسر زمین‌ها و حتی در دریاها نیز چنین نویدی داده شد و هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای در آسمان نماند که از میلاد حضرت بی‌خبر باشد. در شب میلاد حضرت در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ از مرواریدتر ساختند و آن‌ها را کاخ‌های ولادت نامیدند و بهشت را آراستند و به آن ندا دادند که شاد باش و خود را بیارای که پیامبرِ دوستان تو زاییده می‌شود. بهشت در آن روز خندید و تا به قیامت خندان است. خبر رسیده که یکی از ماهیان دریا به نام طموسا که بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دُم دارد و بر پشتش هفتصد هزار گاو راه می‌روند که از دنیا بزرگ تراند و هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارند و او آن‌چنان بزرگ است که حرکت آن‌ها را احساس نمی‌کند، از میلاد حضرت چنان شادمان شده و به جنبش افتاد که اگر خداوند تبارک و تعالی او را بر جا نگه نمی‌داشت هر آینه دریاها را زیر و زبر می‌کرد. نیز خبر رسیده که در آن روز کوه‌ها به یک‌دیگر مژده دادند و گفتند هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و همگی به نشانه احترام به محمد در برابر کوه ابو قیس کرنش کردند. درختان با شاخه‌ها و میوه‌های گوناگون از شادی میلاد حضرت همگی چهل روز خداوند متعال را تقدیس کردند. میان آسمان و زمین هفتاد ستون از گونه گونه نور زده شد که هیچ یک با دیگری همانند نبود، به آدم نوید دادند که حضرت زاده شده و او از این خبر هفتاد برابر زیباتر شد و تلخی مرگ را که هنوز در کام داشت از یاد بُرد. نیز خبر رسیده که حوض کوثر در بهشت به تلاطم افتاد و به یمن ولادت حضرت هفتصد هزار کاخ از درّ و یاقوت بیرون افکند، ابلیس را در زنجیر

کردند و محکم بستند و چهل روز به زندان‌انداختند و جایگاه او را چهل روز در آب غرق کردند، همه بتان شکسته شدند و فریاد برآوردند و ولوله کردند، صدایی از کعبه برآمد که ای خاندان قریش! آن پیامبر نویدبخش و بیم دهنده که با خود شکوه ابدی و سود برتر دارد، به سویتان آمد، او آخرین پیامبر است. هم‌چنین در کتب ما آمده که خاندان حضرت پس از او برترین مردم هستند و مادامی که یک تن از خاندان او در سرای زمین راه رود، مردم از عذاب در امان‌اند. در آن دم معاویه گفت: ای ابا اسحاق! خاندان او چه کسانی هستند؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه. معاویه چهره در هم کشید و لبانش را گزید و شروع کرد دست به ریش‌هایش بکشد. کعب گفت: ما وصف دو پسر شهید را نیز در کتبمان می‌بینیم، آن دو پسران فاطمه هستند که بدترین آفریدگان آن دو را به قتل می‌رسانند. معاویه گفت: چه کسی آن دو را به قتل می‌رساند؟ کعب گفت: مردی از قریش. آن‌گاه معاویه برخاست و گفت: بروید! ما نیز رفتیم.

معانی الأخبار: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد که خدایش رحمت کند، نزد ابوطالب که خدا رحمتش کند آمد تا به او نوید ولادت پیامبر را بدهد. ابوطالب به او گفت: «روزگاری صبر کن که از تو برای من فرزندی به هم می‌رسد که در همه چیز همانند اوست جز در نبوت.» آن روزگار، سی سال بود و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سی سال بزرگ‌تر از امیرمومنان علیه السلام بود.

کمال الدین: ابان بن عثمان در خبری مرفوع آورده: وقتی عبدالله بن عبدالمطّلب به بلوغ رسید، عبدالمطّلب او را به همسری آمنه بنت وهب زُهری درآورد و چون آمنه با او ازدواج کرد، رسول خدا را باردار شد. روایت شده که آمنه گفته: وقتی محمد را باردار شدم، درد بارداری را حس نکردم و سختی‌هایی را که زنان در بارداری می‌کشند، هیچ نکشیدم، در خواب دیدم: کسی نزد من آمد و گفت: نیکترین انسان را باردار شده ای. چون زمان ولادت او فرا رسید، کار بر من آسان شد و من به آسانی او را به دنیا آوردم و او دستانش را بر زمین گذاشت. آن‌گاه شنیدم که کسی گفت: تو نیکترین آدمی را به دنیا آورده‌ای، او را از شر ستمگران و حسودان به نام خداوند یگانه بی‌نیاز تعویذ کن. آمنه رسول خدا را در عام الفیل، دوازده شب مانده از ربیع الاول در روز دوشنبه به دنیا آورد. او گفته: وقتی محمد بر زمین فرود آمد، دست‌ها و زانوانش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کرد، آن‌گاه از من نوری بیرون آمد که از آسمان تا زمین را روشن کرد، شیاطین به تیر ستارگان رانده شدند و از ورود به آسمان بازداشته شدند، قریشیان دیدند شهاب‌ها و ستارگان در آسمان به حرکت در آمده‌اند و ترسیدند و گفتند: قیامت شده. آنان نزد ولید بن مغیره جمع شدند و او را از آن وقایع خبر دادند. او که پیرمردی باتجربه بود گفت: به ستارگانی که مردم در دریا و خشکی با آن‌ها راه می‌جویند بنگرید، اگر آن‌ها نابود شده‌اند قیامت شده و اگر آن‌ها بر جا مانده باشند اتفاقی افتاده است. شیاطین که چنین اوضاعی را دیدند، نزد ابلیس گرد آمدند و به او خبر دادند که آنان از ورود به آسمان بازداشته شده‌اند و به تیر شهاب‌ها رانده شده‌اند. ابلیس گفت: جویا شوید چه اتفاقی افتاده است. آنان در دنیا گشتند و بازگشتند و گفتند: ما چیزی ندیدیم. ابلیس گفت: کار، کار خودم است. آن‌گاه ما

بین مشرق و مغرب را درنوردید و به حرم رسید، دید حرم در حفاظت فرشتگان است. خواست وارد شود که جبرئیل بر سرش فریاد کشید و فرمود: گم شو ای ملعون. او رفت و مانند گنجشک از جانب حراء وارد شد و گفت: ای جبرئیل! چه شده؟ جبرئیل فرمود: پیامبری زاده شده که بهترین پیامبران است. گفت: آیا مرا در او سهمی هست؟ فرمود: نه. گفت: در امتش چطور؟ فرمود: آری. گفت: راضی‌ام. در مکه مردی یهودی بود به نام یوسف. او وقتی دید ستارگان پرتاب می‌شوند و به حرکت افتاده‌اند، گفت: امشب پیامبری زاده شده است، او همان‌کسی است که در کتابمان خوانده‌ایم آخرین پیامبر است و هرگاه زاده شود شیاطین رانده شوند و از ورود به آسمان بازداشته شوند. چون صبح شد به مجلس قریشیان رفت و گفت: ای جماعت قریش! آیا دیشب در میان شما نوزادی زاده شده؟ گفتند: نه. گفت: اشتباه می‌کنید، به تورات سوگند در فلسطین نوزادی زاده شده که آخرین و برترین پیامبر است. آن قوم پراکنده شدند و چون به خانه‌هایشان رسیدند، خانواده خود را از سخن آن مرد یهودی باخبر کردند. آنان گفتند: برای عبدالله بن عبدالمطّلب دیشب پسری زاده شده است. آنان این خبر را به یوسف یهودی رساندند. او گفت: پیش از آن‌که از شما بپرسم، زاده شده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن. گفت: او را به من نشان دهید. همگی به در خانه آمنه رفتند و گفتند: پسرت را بیاور تا این مرد یهودی او را ببیند. آمنه حضرت را در قنداق آورد. یوسف در چشمان ایشان نگریست و کتف‌های ایشان را نمایان کرد و دید میان کتف‌های حضرت خالی سیاه با چند مو هست. وقتی نگاهش به آن خال افتاد بی‌هوش بر زمین افتاد. قریشیان از او شگفت زده شدند و خندیدند. او گفت: آیا می‌خندید ای جماعت قریش؟! این پسر، پیامبر شمشیر است و شما را

نابود می‌کند، نبوت تا ابد از میان بنی اسرائیل رفت. مردم پراکنده شدند و از خبری که مرد یهودی داده بود سخن گفتند و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در یک روز چونان یک هفته رشد کرد و در یک هفته چونان یک ماه.

در تفسیر قمی از آمنه مادر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت شده: وقتی محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را باردار شدم، درد بارداری را حس نکردم. سپس همان خبر را بااندکی تغییر در لفظ و ترتیب بدون ذکر تاریخ ولادت تا به پایان نقل می‌کند.

الخرائج و الجرائح: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، سرآمد شیاطین، ابلیس گفت: امشب زمین را دگرگونه می‌بینم. او در میان شیاطین فریاد برآورد و آنان نزد او گرد آمدند. گفت: بروید ببینید چه اتفاقی افتاده؟ آنان رفتند و برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. گفت: این کار، کار خودم است. سپس دمش را به پشت سرش زد و سرازیر شد و در دنیا فرو رفت تا این که به حرم رسید و دید حرم مملو از فرشتگان است. رفت تا داخل شود که ناگاه جبرئیل بر سرش فریاد کشید و فرمود: دور شو! ابلیس گفت: فقط یک سوال از تو می‌پرسم، آیا مرا در او نصیبی هست؟ فرمود: نه. گفت: در امتش چطور؟ فرمود: آری. چون صبح شد مردی از اهل کتاب نزد جمعی از قریشیان رفت و گفت: آیا دیشب نوزادی میان شما زاده شده است؟ گفتند: نه. گفت: پس در فلسطین پسری به نام احمد زاده شده که خالی به رنگ ابریشم تیره دارد. آن قوم پراکنده شدند و به آنان خبر رسید که برای عبداللّٰه بن عبدالمطّلب پسری زاده شده. قریشیان

گفتند: ما در پی مرد یهودی رفتیم و به او گفتیم: در میان ما پسری زاده شده است. گفت: پیش از آن‌که من با شما سخن بگویم یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن. گفت: ما را نزد او ببرید تا او را ببینیم. آنان به راه افتادند و به مادر حضرت گفتند: پسرت را بیاور تا او را ببینیم. مادر حضرت گفت: به خدا سوگند پسر من متفاوت از پسران دیگر زاده شد، او دستش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کرد و به آسمان نگریست، سپس چنان نوری از او سر زد که من تا کاخ‌های بُصرا را دیدم و شنیدم سروشی گفت: تو بزرگ این قوم را به دنیا آورده‌ای، پس چون فارغ شدی، بگو: او را به پناه خداوند یکتا می‌سپارم، از شرّ همه حسودان، و از شر هر شیطانی که کمین کرده، و در آغاز راه‌ها نشسته یا ایستاده است. و او را محمد بنام. آن‌گاه حضرت را بیرون آورد و مرد یهودی به ایشان و خالی که میان کتف‌هایش بود نگریست و ناگاه بی‌هوش بر زمین افتاد. قریشیان حضرت را گرفتند و به مادرش بازگرداندند و گفتند: خداوند این فرزند را برایت مبارک گردانَد. وقتی آن مرد به هوش آمد، مادر حضرت به او گفت: تو را چه شد؟! گفت: نبوت تا روز قیامت از میان بنی اسرائیل رفت، به خدا سوگند این پسر همآن‌کسی است که آنان را نابود می‌کند. سپس به قریشیان گفت: آیا خوشحال شده‌اید؟! به خدا سوگند چنان بر شما غلبه یابد که زبانزد اهل شرق و غرب شود. ابوسفیان گفت: او فقط بر قبیله مُضر غلبه می‌یابد. عبدالمطّلب حضرت را بر گرفت و ایشان را در دامان خود گذاشت و گفت: ستایش از آن خداوندی است که این پسر پاک و عطرآگین را به من عطا فرمود که در گهواره بر همه پسران سروری می‌کند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، کاخ‌های سفید فارس و کاخ‌های شام برای آمنه نمایان شد، آن‌گاه فاطمه بنت اسد خندان نزد ابوطالب رفت و او را نوید داد و از سخنانی که آمنه برایش گفته بود آگاهش کرد. ابوطالب به او گفت: از این شگفت زده می‌شوی در حالی که خود تو آبستن می‌شوی و وصی و وزیر او را به دنیا می‌آوری!.

مناقب ابن شهر آشوب: عبدالمطّلب گفت: در نیمه آن شب دیدم که خانه خدا چهار گوشه خود را گرفت و در برابر مقام ابراهیم به سجده افتاد و سپس برخاست و ندا سر داد: اللّٰه اکبر که پروردگار محمد مصطفی اکنون مرا از ناپاکی‌های مشرکان و پلیدی‌های کافران پاک کرد. آن‌گاه بت‌ها واژگون شدند و به رو بر زمین افتادند و پرندگان زمین نزد کعبه گرد آمدند و کوه‌های مکه به سویش خم شدند و ابری سفید در برابر حجره آمنه ایستاد. من نزد آمنه رفتم و گفتم: من خوابم یا بیدار؟! گفت: البته که بیداری. گفتم: پس نور پیشانی‌ات کو؟ گفت: آن را به دنیا آوردم و این پرندگان اصرار دارند که او را به آنان بسپارم تا او را به آشیانه خود ببرند و این ابر برای این کار بر من سایه افکنده است. گفتم: او را به من بده تا ببینمش. گفت: تا سه روز نمی‌گذارند او را ببینی. من شمشیر کشیدم و گفتم: یا او را بیرون می‌آوری یا تو را می‌کشم! گفت: خودت او را بگیر. خواستم وارد حجره شوم که ناگاه مردی از درون حجره سوی من شتافت و گفت: برگرد که هیچ یک از آدمی زادگان نمی‌تواند او را ببیند تا این که زیارت فرشتگان به پایان رسد. من به خود لرزیدم و خارج شدم.

مناقب ابن شهر آشوب: وقتی حکیم ایزدخواه ماشاءالله نزد مامون احکام بسیاری را به درستی بیان کرد، مامون به او گفت: تو با چنین مرتبه ای که در علم و هوشمندی داری چرا به پیامبر ما ایمان نمی‌آوری؟ گفت: چگونه به او ایمان بیاورم و یک دروغگو را تصدیق کنم حال آن‌که من از دروغگویی او آگاهم و پیامبر دروغ نمی‌گوید. مامون گفت: چطور؟! گفت: او گفته من آخرین پیامبر هستم و خاتم پیامبران هستم و هرگز پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود. این سخن بر اساس علم من حتما دروغ است، زیرا او در طالعی زاده شده که اگر هر کس در آن طالع زاده شود پیامبر خواهد بود. از این‌جا دروغ او بر من آشکار شد که گفته هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود. چگونه به او ایمان آورم و او را تصدیق کنم؟ مامون از این سخن شرمسار شد و فقها متحیر شدند. کسی گفت: ما از همین رو می‌گوییم او راست گفته و خاتم پیامبران است، زیرا همه حکیمان اجماع دارند که ستاره حضرت مشتری و عطارد و زهره و مریخ بوده و هر کس در این طالع زاده شود در دم می‌میرد و اگر زنده بماند در کمتر از یک هفته به حتم می‌میرد، حال آن‌که حضرت زنده ماند و شصت و سه سال عمر کرد، از این‌جا مشخص می‌شود که این یک نشانه است و حضرت چنان معجزه چشمگیری آورده که پیش از او هیچ‌کس نیاورده است. در آن دم ایزدخواه اقرار کرد و اسلام آورد و «حکیم ماشاءالله» نامیده شد. به نشانه مشتری، حضرت علم و حکمت و تیزهوشی و سیاست و ریاست داشت و به نشانه عطارد، لطافت و ظرافت و ملاحت و فصاحت و شیرینی داشت و به نشانه زهره، خوبرویی و نشاط و خوشرویی و خوبی و خوش بویی و زیبایی و روشنی و ناز و دلبری داشت و به نشانه مریخ، شمشیر و سلحشوری و جنگجویی و

قهر و غلبه و جنگاوری داشت. این‌گونه خداوند همه صفات نیک را در حضرت جمع آورد. برخی از منجمین گفته‌اند برج ولادت پیامبران سنبله و میزان است و برج ولادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میزان بوده است. ایشان خود فرموده: من در سماک زاده شدم. که این در حساب منجمین می‌شود سماک رامح.

مناقب ابن شهر آشوب: مادر حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایشان را در ایام تشریق به هنگام جمره عقبی وسطی در منزل عبداللّه بن عبدالمطّلب در مکه باردار شد و به هنگام طلوع فجر روز جمعه هفدهم ربیع الاول، پنجاه و پنج روز پس از هلاکت اصحاب فیل ایشان را به دنیا آورد، اما عامه گفته‌اند: ولادت حضرت در روز دوشنبه دوم یا دهم ربیع الاول بوده و هفت سال از پادشاهی انوشیروان مانده بوده، نیز گفته‌اند در زمان پادشاهی هرمز بوده و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند پادشاه عرب گذشته بوده و با بیستم ماه رومی شباط در سال دوم پادشاهی هرمز پسر انوشیروان مطابق بوده است. در این بین نظر به کلام خود حضرت که فرموده: من در زمان پادشاه دادگر انوشیروان زاده شده ام، قول نخست صحیح است. کلینی گفته: ولادت حضرت صلّی اللّه علیه و آله در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در دورترین زاویه از سمت چپ درون خانه بوده و طبری گفته: در یکی از حجره‌های خانه ای بوده که امروز با نام خانه محمد بن یوسف یعنی برادر حَجاج بن یوسف شناخته می‌شود، حَجاج آن را از عقیل خرید و آن را به خانه خود افزود، سپس خیزران آن را جدا کرد و از آن مسجدی ساخت که امروزه در آن نماز می‌گزارند. زهره از ابوعبداللّه طرابلسی

روایت کرده: خانه ای که رسول خدا در آن زاده شده در سرای محمد بن یوسف بوده است.

کتاب النجوم: از وهب بن مُنَبّه روایت شده: کسری بر دجله سدی بسته بود و در این کار مال بسیار خرج کرده بود و بر طاق نشیمنگاه خود بنایی ساخته بود که همتا نداشت، او تاج خود را در آن‌جا می‌آویخت و برای دیدار مردم در آن جا می‌نشست، در کنار او سیصد و شصت تن از علما از کاهن و ساحر و منجم حضور داشتند که در میانشان مردی بود به نام سائب که فال می‌گرفت و کم می‌شد که خطا کند و پادشاه یمن باذان او را فرستاده بود. هرگاه کسری نگران امری بود، کاهنان و ساحران و منجمان خود را گرد می‌آورد و می‌گفت: در این امر بنگرید و بگویید چه شده. وقتی خداوند پیامبر خود محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را مبعوث کرد، چون صبح شد کسری دید طاق مُلکش از وسط ترک خورده و آب دجله در آن نفوذ کرده است. از آن‌چه که دیداندوهناک شد و گفت طاق مُلک من بدون این که باری بر آن باشد ترک خورده و آب دجله نفوذ کرده و صدایی آمده که شاه در هم شکست. او کاهنان و ساحران و منجمان خود را همراه با سائب فرا خواند و گفت: طاق مُلک من بدون این که باری بر آن باشد ترک خورده و آب دجله نفوذ کرده و صدایی آمده که شاه در هم شکست. در این امر بنگرید و بگویید چه شده. آنان از نزد کسری رفتند و در آن امراندیشیدند اما دیدند درهای آسمان بر آنان بسته شده و زمین بر آنان تاریک شده و علمشان از کار افتاده، دیگر نه سحر ساحران کار می‌کرد و نه کهانت کاهنان و نه علم نجوم منجمان. سائب در شبی تار بر روی تپه ای بماند که ناگاه دید از سوی حجاز برقی

درخشید و اوج گرفت تا این که به مشرق رسید. چون صبح شد رفت به زیر پایش نگریست و آن‌جا باغی سرسبز دید. گفت: تعبیر آن‌چه می‌بینم اگر درست باشد چنین است که از حجاز سلطانی خروج می‌کند که به مشرق می‌رسد و زمین سرسبزتر از زمان هر پادشاهی پیش از او سرسبز می‌شود، وقتی کاهنان و منجمان از کار خود دست کشیدند و گرفتاری خود را دیدند و سخن سائب را شنیدند، به یک‌دیگر گفتند: بدانید که به خدا سوگند اگر علم شما از کار افتاده، این فقط به سبب امری آسمانی است، حتما پیامبری مبعوث شده یا می‌شود که این پادشاهی را می‌گیرد و آن را در هم می‌شکند، اما اگر به کسری از پایان پادشاهی‌اش سخن گویید او بی‌شک شما را می‌کُشد، پس این امر را نزد خود پنهان دارید تا زمان بگذرد و از جای دیگری مشخص شود. آنان نزد کسری بازگشتند و به او گفتند: ما در این امر نگریستیم و دریافتیم حسابی که بر اساس آن طاق مُلک تو را بنا نهاده‌اند و بر دجله سد ساخته‌اند، در زمانی نحس بوده و با گذشت شب و روز این نحسی به هنگام خود رسیده و از این رو چنین شده، اکنون ما برای تو زمانی را محاسبه می‌کنیم که بنای تو برای همیشه بر آن بنیان گیرد. کسری گفت: محاسبه کنید. آنان محاسبه کردند و گفتند: آن را بنا کن. این چنین او هشت ماه در دجله کار کرد و اموال بسیاری در آن خرج کرد تا این که به پایان رسید. آن‌گاه به آنان گفت: اکنون بر پرچین‌های این سد بنشینم؟ گفتند: آری. او دستور داد تا بساط‌ها و فرش‌ها و گیاهان بسیار بر آن بنا گستراندند و دستور داد تا والیان و فرماندهان جمع شدند و آن‌گاه آمد و بر آن نشست. در همان اوان ناگاه سد دجله از پایبست ویران شد و آب زیر او را گرفت و نفس‌های آخرش بود که نجات یافت. وقتی او را بیرون آوردند همه کاهنان و ساحران و منجمانش را

جمع کرد و نزدیک به صد تن از آنان را کُشت و گفت: شما را پروراندم و از میان مردم به خود نزدیک کردم و مال خود را در دستان شما جاری کردم تا مرا به بازی بگیرید؟ گفتند: ای پادشاه! ما نیز هم‌چون پیشینیان خود اشتباه کردیم، اما اکنون زمانی را محاسبه می‌کنیم که با اطمینان از خوش یمن بودن آن را بنا کنیم. گفت: مراقب باشید که چه می‌گویید! گفتند: این کار را می‌کنیم. گفت: محاسبه کنید. آنان محاسبه کردند و به او گفتند: آن را بنا کن. این چنین او آن را بنا کرد و در هشت ماه اموال بسیاری در آن خرج کرد. چون کار به پایان رسید گفت: آیا اکنون بیایم و بر آن بنشینم؟ گفتند: آری. او ترسید که بر آن بنشیند، از این رو بر اسب تاتار خود نشست و بر آن بنا حرکت کرد. در همان حال که می‌رفت ناگاه سد دجله از پایبست ویران شد و نفس‌های آخرش بود که به فریادش رسیدند. او آنان را فراخواند و گفت: به خدا سوگند دستور می‌دهم تا همه شما را بگیرند و کتف‌هایتان را در می‌آورم و همه شما را به زیر پای فیل میاندازم مگر این که راستش را بگویید که این چه سرّی است که از من پنهان می‌کنید. گفتند: ای پادشاه! دیگر به تو دروغ نمی‌گوییم. چون آب دجله به مُلک تو نفوذ کرد و طاق نشیمنگاهت بدون این که باری بر آن باشد ترک خورد، به ما دستور دادی تا در علممان بنگریم، اما ناگاه درهای آسمان بر ما تاریک شد و علم ما در دستانمان از کار افتاد و نه سحر ساحران کار کرد و نه کهانت کاهنان و نه علم نجوم منجمان، دانستیم که امری آسمانی روی داده و آن این که پیامبری مبعوث شده یا می‌شود و از این روست که علم ما کار نمی‌کند، ما ترسیدیم که اگر خبر پایان پادشاهی‌ات را بدهیم ما را می‌کُشی و چون مانند همه مردم نمی‌خواستیم بمیریم این کار را آن گونه که دیدی از خود رفع کردیم. کسری گفت: وای بر شما! نباید همان

اول به من بگویید تا چاره ای بیاندیشم؟! گفتند: این کار را نکردیم چون از تو می‌ترسیدیم. او آنان را رها کرد و از عجز خود در برابر کار دجله سرگشته ماند.

واقدی می‌گوید: چون ثلثی از شب گذشت، خداوند متعال به جبرئیل فرمود تا از بهشت چهار بیرق بیاورد. جبرئیل بیرق‌ها را برداشت و سوی دنیا فرود آمد و بیرقی سبز بر کوه قاف برافراشت که با رنگ سفید بر آن نوشته شده بود هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست، و بیرق دو سر دیگری بر کوه ابوقیس برافراشت که بر یک سرش نوشته شده بود هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و بر سر دیگرش نوشته شده بود هیچ دینی نیست جز دین محمد بن عبدالله، و بیرق دو سر دیگری بر روی بیت الله الحرام برافراشت که بر یک سرش نوشته شده بود خوشا به حال کسی که به خدا و محمد ایمان بیاورد و بدا به حال کسی که به او کفر ورزد و حرفی از آن‌چه را که از جانب پروردگارش می‌آورد، نپذیرد، و بیرق سفیدی بر ضریح بیت المقدس برافراشت که با رنگ سیاه دو خط بر آن نوشته شده بود: یکی هیچ‌کس غالب نیست جز خداوند و دیگری پیروزی از برای خداوند و محمد است.

واقدی می‌گوید: استحیائیل رفت و بر پای کوه ابوقیس ایستاد و با صدای بلند ندا سر داد که ای اهل مکه! به خداوند و رسول او و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان آورید. سپس خداوند ابری را فرمود تا بر فراز بیت الله الحرام رود و بر خانه خدا دانه‌های زعفران و مشک و عنبر بپراکند و بر آن‌جا ببارد. در آن دم بت‌ها از بیت الله الحرام خارج شدند و به کنار حجر آمدند و بر زمین واژگون شدند. آن‌گاه جبرئیل با مشعلی سرخ آمد

که زنجیری از عقیق زرد داشت و به اذن خداوند متعال بدون روغن می‌سوخت.

واقدی می‌گوید: در آن دم آمنه برخاست و در را گشود و نعره ای زد و از هوش رفت. سپس مادرش برّه و پدرش وهب را فراخواند و گفت: وای بر شما! کجا بودید که ببینید چه بر من گذشت، من فرزندم را به دنیا آوردم و چنین و چنان شد. آمنه آن‌چه را که دیده بود برای آنان وصف کرد و آن‌گاه وهب برخاست و غلامی را فراخواند و به او گفت: سوی عبدالمطّلب برو و به او بشارت ده. در آن اوان اهل مکه بر تپه‌ها رفته بودند و به آن همه شگفتی می‌نگریستند و نمی‌دانستند چه خبر شده. عبدالمطّلب نیز با فرزندانش به بلندی رفته بود و هیچ اطلاعی نداشتند. غلام آمد و نزد عبدالمطّلب رفت و گفت: سرورم! بشارت باد بر تو که آمنه پسری زاییده است. او مژدگانی داد و گفت: دانستم که این دلایل و نشانه‌ها خبر از زاده شدن فرزندم دارد. سپس با پسرانش نزد آمنه رفت و در چهره رسول خدا صلّی الله علیه و آله که چون ماه شب چهاردهم می‌درخشید نگریستند و دیدند ایشان تسبیح و تکبیر می‌گوید و عبدالمطّلب از این صحنه سخت شگفت زده شد.

واقدی می‌گوید: روز بعد اهل مکه آمدند و آن مشعل و آن زنجیر و آن همه دانه‌های زعفران و عنبر را که از ابر باریده بود و آن بتان را که واژگون شده بودند دیدند و همه در شگفتی ماندند. آن‌گاه ابلیس که خدا ذلیلش کند، در هیئت پیرمردی زاهد آمد و گفت: ای اهل مکه! نگران این وقایع نباشید چراکه دیشب عفریته‌ها و دیوان آمده‌اند و بت‌ها را بیرون آورده‌اند و در برابرشان سجده کرده‌اند، نگران نباشید! سپس

دستور داد تا بت‌ها را به داخل بیت اللّٰه الحرام بازگردانند و آنان چنین کردند. ناگاه سروشی ندا سر داد: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً»

امام جعفر صادق از پدر ارجمندش علیهما السلام نقل فرمود: ابوطالب در هفت روزگی پیامبر گوسفندی برای ایشان قربانی کرد و خاندان خود را دعوت کرد. آنان گفتند: این برای چیست؟ گفت: عقیقه احمد است. گفتند: چرا او را احمد نامیده ای؟ گفت: او را احمد نامیده‌ام چراکه اهل آسمان و زمین او را حمد می‌گویند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله زاده شد، مردی از اهل کتاب نزد جمعی از قریشیان آمد که هِشام بن مُغیره و ولید بن مغیره و عاص بن هشام و ابووَجزة بن ابی عمرو بن اُمیه و عُتبة بن ربیعه در میان آنان حضور داشتند. او گفت: آیا دیشب در میان شما نوزادی زاده شده؟ گفتند: نه. گفت: پس در فلسطین پسری به نام احمد زاده شده که خالی به رنگ ابریشم تیره دارد و اهل کتاب و یهودیان به دست او هلاک می‌شوند و به خدا سوگند که شما را خطاکار می‌داند ای جماعت قریش! آنان پراکنده شدند و پرس و جو کردند و باخبر شدند که برای عبداللّٰه بن عبدالمطّلب پسری زاده شده است. در پی آن مرد رفتند و او را یافتند و گفتند: به خدا سوگند که در میان ما پسری زاده شده. گفت: پیش از آن‌که من برایتان بگویم زاده شدهیا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن‌که تو برایمان بگویی. گفت: ما را نزد او ببرید تا او را ببینیم. آنان راهی شدند و نزد مادر پیامبر صلّی اللّٰه

علیه و آله رفتند و به او گفتند: پسرت را بیاور تا او را ببینیم. مادر حضرت گفت: به خدا سوگند پسر من متفاوت از پسران دیگر زاده شد، او دستش را بر زمین گذاشت و سرش را سوی آسمان فراز کرد و به آسمان نگریست، سپس چنان نوری از او سر زد که من تا کاخ‌های بُصرا را دیدم و شنیدم سروشی در فضا گفت: تو بزرگ این امت را به دنیا آورده‌ای، پس چون فارغ شدی، بگو: او را از شر هر حسودی به خدای واحد می‌سپارم و او را محمد بنام. آن‌گاه حضرت را بیرون آورد و آن مرد به ایشان و خالی که میان کتف‌هایش بود نگریست و ناگاه بی‌هوش بر زمین افتاد. قریشیان حضرت را گرفتند و ایشان را به مادرش بازگرداندند و گفتند: خداوند این فرزند را برایت مبارک گردانَد. وقتی بیرون آمدند آن مرد به هوش آمد، به او گفتند: وای بر تو! تو را چه شد؟! گفت: نبوت تا روز قیامت از میان بنی اسرائیل رفت، به خدا سوگند این پسر همآن‌کسی است که آنان را نابود می‌کند. قریشیان از این سخن خوشحال شدند و او چون شادی قریشیان را دید گفت: شما خوشحال شدید اما به خدا سوگند چنان بر شما غلبه یابد که زبانزد اهل شرق و غرب شود. ابوسفیان گفت: او بر سرزمین خود غلبه می‌یابد!

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی درد زایمان پیامبر، آمنه بنت وهب را فرا گرفت، فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب نزد او رفت و هم‌چنان نزد او ماند تا فارغ شد. یکی از آن دو به دیگری گفت: آیا آن‌چه را که من می‌بینم تو هم می‌بینی؟ گفت: چه می‌بینی؟ گفت: این نور را که در میان مشرق و مغرب تابش گرفته است. در همان اوان ابوطالب وارد شد و گفت: شما را چه شده؟ از چه چیز تعجب کرده‌اید؟ فاطمه او

را از نوری که دیده بود باخبر کرد. ابوطالب گفت: می‌خواهی تو را مژده ای بدهم؟ گفت: آری. گفت: بدآن‌که تو پسری به دنیا خواهی آورد که وصی این نوزاد است.

العدد القویه: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله زاده شد، ابوطالب به فاطمه بنت اسد گفت: آمنه از آن‌چه به هنگام زادن این نوزاد دیده چه برایت گفته است؟ گفت: برایم گفت وقتی او را زاییده، او با تکیه بر دست راستش بیرون آمده و سرش را سوی آسمان فراز کرد و از او چنان نوری در هوا تابیده که تا افق را فراگرفته است. ابوطالب به او گفت: این سخن را پوشیده دار و کسی را از آن آگاه نکن و بدآن‌که نوزادی به دنیا خواهی آورد که وصی او خواهد بود.

کافی: از ابی بصیر روایت شده که وی گفت: در سالی که موسی فرزند امام جعفر صادق، زاده شد، ما با امام به حج رفتیم. ابی بصیر سخن را ادامه می‌دهد تا آن‌جا که می‌گوید: امام جعفر علیه السلام فرمود حمیده خبر داد که وقتی موسی علیه السلام از شکم او بیرون آمده، دستش را بر زمین گذاشته و سرش را سوی آسمان فراز کرده است و من به او گفتم که این نشانه رسول خدا و نشانه وصی بعد از ایشان است. آن‌گاه حضرت به من فرمود: شبی که نطفه جدّم بسته شد، کسی نزد پدر ایشان آمد و جام شربتی گواراتر از آب و نرم‌تر از کره و شیرین‌تر از شهد و سردتر از برف و سفیدتر از شیر آورد و به آن را به ایشان نوشاند و او را امر کرد که با همسرش درآمیزد. او چنین کرد و نطفه جدّم بسته شد. هم‌چنین شبی که نطفه پدرم بسته شد، کسی نزد جدّم آمد و همان

شربت را به ایشان نوشاند و همان سخن را به ایشان گفت و ایشان چنین کرد و نطفه پدرم بسته شد. نیز شبی که نطفه من بسته شد، کسی نزد پدرم آمد و همان شربت را به ایشان نوشاند و همان سخن را به ایشان گفت و ایشان چنین کرد و نطفه من بسته شد. شبی هم که نطفه پسرم بسته شد، کسی نزد من آمد و همان ماجرای او با آنان با من نیز گذشت. در آن دم من با آگاهی از خواست خداوند برخاستم و شادمان از دهش خداوند با همسرم درآمیختم و نطفه این نوزاد بسته شد. پس به او تمسک جویید که به خدا سوگند او پس از من صاحب امر شماست. بدآن‌که نطفه امام از شربتی است که برایت تعریف کردم و وقتی چهار ماه در رحم می‌ماند و روح در آن شکل می‌گیرد، خداوند تبارک و تعالی فرشته ای به نام زندگی می‌فرستد و او بر بازوی راست آن طفل می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ابوالحسن بکری می‌گوید: آورده‌اند که اهل یمامه یکی از افراد قبیله غسان را کشتند و پیش از آن نیز یکی از آنان کشته شده بود. چون خبر قتل وی به قومش رسید، جمع شدند تا با چهار هزار زره پوش به آنان حمله کنند. بزرگ غسان به آن قوم گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید به یمامه حمله کنید حال آن‌که زرقاء در آن‌جا حضور دارد؟ مگر نمی‌دانید او راهنوردان را می‌بیند و رهسپاران را از دور مشاهده می‌کند؟ وقتی او کاروان‌های شما را در راه ببیند، به قوم خود خبر می‌دهد و آنان سلاح برمی گیرند، سپس سرود:

«من از زرقاء و هیبتش می‌ترسم، اگر او جمع شما را ببیند که سوی آن دیار رهسپارید،

دلاورانی را سوی شما می‌فرستد که یارای مقابله با آنان را ندارید و هیچ‌کس را زنده نمی‌گذارند،

چه بسیار جمع‌هایی که دشمنانه سویش تاختند و به هراس و سیه روزی درافتادند.»

آن قوم گفتند: تو می‌گویی چه کنیم؟ گفت: من فکری دارم که اگر دست تقدیر همراهم باشد امید دارم پیروزی به بار آورَد. گفتند: چه فکری؟ گفت: به نظر من از اسب‌هایتان پیاده شوید و سوی درختان بروید و هر یک از شما تکه ای از درخت را قطع کند و خود را با آن بپوشاند، سپس تکه‌های درخت را بر دستانتان بگیرید و بر اسب‌هایتان سوار شوید و زیر درختان به راه افتید، امید است که او اشتباه ببیند. گفتند فکرت را پذیرفتیم و به نظرش عمل کردند و به راه افتادند. سه روز تا یمامه راه مانده بود که مردی را پیشاپیش خود گذاشتند، او یک کتف شتر برّاق با خود برگرفت و مشغول پینه زدن به یک جفت کفش شد تا صحنه را در نظر زرقاء دگرگون کند. زرقاء که در صومعه خود نشسته بود، آنان را دید و فریاد کشید و گفت: ای اهل یمامه بیایید. مردم آمدند و گفتند: چه خبر شده؟ گفت: صحنه ای شگفت دیدم، به گمانم جمعی انبوه در پشت تکه‌های درخت به سمت ما می‌آیند و مردی با یک کتف شتر و یک کفش پیشاپیش آنان نشسته و یک بار بر کفش پینه می‌زند و یک بار با کتف شتر علامت می‌دهد. مردم سخن زرقاء را شنیدند و از او رو گرداندند و به یک‌دیگر گفتند: زرقاء پیر شده و چشمانش عوض شده، مگر تا به حال دیده اید درختی حرکت کند و جلویش مردی با یک

کتف شتر علامت دهد؟ زرقاء وسواس پیدا کرده و دیوانه شده. وقتی این سخنان به گوش زرقاء رسید، در صومعه‌اش را که هیچ‌کس نمی‌توانست واردش شود، بست. چیزی نگذشت که آن قوم به یمامه یورش آوردند و همه جا را ویران کردند و زنان را به اسارت گرفتند و مردان را کشتند و اموال را ربودند و راه بازگشت پیش گرفتند و اهل یمامه از این که سخن زرقاء را نشنیدند و از او سرپیچی کردند، سخت پشیمان شدند. سطیح به زرقاء نامه نوشت و در آن گفت: به نام خدا، از سطیح سخنگوی فصاحت به به بانوی یمامه متّصف به شهامت، از سطیح غسانی که در روزگار خود همتا ندارد، من این نامه را در ترس و دغدغه و غم و دلهره به تو می‌نویسم و تو خود می‌دانی که بر ما چه مصیبتی می‌شود اگر آن مرد تهامی هاشمی ابطحی عربی مکّی مدنی خونریز ظهور کند، من دیدم که برقی زد و ستارگانی درخشیدند و گمان کنم این از علامات او باشد و شک ندارم که هنگام ظهورش نزدیک شده است، از این رو به تو این نامه را نوشتم چون از علم تو خبر داشتم و می‌دانستم که تو در میان زنان این روزگار همتا نداری، بنابراین چون فرستاده من نزدت رسید و نامه مرا به تو داد، پاسخ مرا با آن‌چه که می‌دانی و صلاح می‌بینی بنویس چراکه من شبانه روز بی‌قرارم و از این قرائن و آثار سر در نمی‌آورم، والسلام. آن‌گاه غلام خود صبیح را صدا زد و به او گفت: این نامه را به یمامه برسان و پاسخش را برایم بیاور. صبیح نامه را گرفت و به راه افتاد، وقتی به جایی رسید که تا یمامه سه روز فاصله داشت، زرقاء او را با نامه ای که در دستارش پیچیده بود دید و در میان قوم خود فریاد برآورد که سواره ای به سمت شما می‌آید که افسار ناقه‌اش را گرفته و نامه ای در دستارش پیچیده است. آن قوم منتظر صبیح ماندند تا این که پس از سه روز رسید. همین که زرقاء او را دید به سویش شتافت

و در را گشود و صبیح نامه سطیح را به او داد. او نامه را خواند و سپس گفت: صبیح از کاهن یمن سطیح خبری قبیح آورده، او از آن روشنایی تابان و نور درخشان پرسیده، به پروردگار کعبه سوگند که هنگام ویران شدن سراها و یتیم شدن بچه‌ها نزدیک شده و حتما از قبیله عبدمناف محمد پیامبر ظهور می‌کند. صبیح از سخنان او شگفت زده شد و از او پاسخ خواست. زرقاء به سطیح نوشت: به نام خدا، از زرقاء که هیچ‌چیز بر او پوشیده نیست به بزرگ غسان و سرآمد کاهنان سطیح سخنگوی فصیح، اما بعد، نامه‌ات رسید و فرستاده‌ات آمد، از امری بزرگ سخن گفته ای که پریشانت کرده و قرارت را ربوده، فرود ستارگان نشان از نزدیکی ظهور مرد هاشمی دارد، چون نامه مرا خواندی، مراقب خود باش و از غفلت و کوتاهی بپرهیز و به سرعت آماده شو و به راه بیافت تا در مکه یک‌دیگر را دیدار کنیم، من نیز راهی می‌شوم تا حقیقت این امر را دریابیم، شاید با یاری یک‌دیگر بتوانیم علیه این نوزاد حیله ای در کار کنیم، امید است که موفق شویم او را از بین ببریم و پیش از آن‌که بدرخشد نورش را خاموش کنیم. چون سطیح نامه زرقاء را خواند فغان برآورد و سخت گریست و سرود:

«بعد از شناختی که سرسخت را هم‌چون ناتوان و سست می‌گرداند، دیگر صبر جایز نیست جایز نیست، اگر خروج آن مرد هاشمی حقیقتا نزدیک شده، خودت برو و بر یمن گریه مکن، سپس بیابان را وطن گیر و همان جا مقیم شو و خانواده و خانه و دیار را ترک کن، چراکه زندگی بدون ترس و نگرانی در بیابان‌ها از زندگی در ذلّت واندوه بهتر است.»

سپس بار سفر بربست و در دم از مکه خارج شد و به قومش گفت: من به سوی آتشی می‌روم که برافروخته شده، اگر توانستم خاموشش کنم

نزدتان بازمی گردم، وگرنه که بدرود، من به شام می‌روم و آن‌جا می‌مانم تا بمیرم. چون سطیح به مکه رسید مردانی از قریش به همراه ابوجهل و برادرش ابوالبختری و شیبه و عتبة بن ابی معیط و عاص بن وائل به استقبالش رفتند و به او گفتند: ای سطیح! حتما برای کاری مهم آمده‌ای، اگر حاجتی داری بگو تا برآورده شود. سطیح به آنان گفت: خدا به شما برکت دهد، من نزد شما حاجتی ندارم. به او گفتند: با ما به منازل ما بیا. گفت: من میهمان‌کسانی می‌شوم که به قصد ایشان آمده‌ام و خواستار دیدار ایشان هستم و به آستان ایشان روی آورده ام، شما از برتری من آگاهید، من نزد شما آمده‌ام تا با الهامی که به درستی از خداوند می‌گیرم از گذشته و آینده برایتان سخن گویم، کجایند پیشتازان عهد و پیشینه داران حمد و مجد؟! من به دیدار برترین مردان قریش در میان عبدمناف آمده ام، آمده‌ام تا آنان را به قدوم مردی بشارت دهنده و هشداردهنده که چون ماه تابناک است، مژده دهم، کجایند عبدالمطّلب و فرزندان دلیر او؟! سخنان سطیح بر ابوجهل گران آمد و آنان از گرد او پراکنده شدند. وقتی خبر ورود او به بنی عبدمناف رسید، ابوطالب برادران خود عبدالله و عباس و حمزه و عبدالعزی را گرد آورد و به آنان گفت: این مرد که نزد شما آمده، کاهن و بزرگ یمن است، او پیشتر نیز نزد پدرتان آمده و به او خبر داده که فرزندی فرخنده از پشت او بیرون می‌آید که زمین را مالک می‌شود و به پرستش خداوند مَلِک جبّار فرامی خواند. آنان سوی سطیح به راه افتادند و ابوطالب به آنان گفت: نسب خود را از او پنهان کنید و خود را به او نشناسانید. ابوطالب در میان برادرانش راهی شد و رفتند تا نزد او رسیدند. او در سایه کعبه نشسته بود و مردم گردش را فراگرفته بودند. چون نگاهش به آنان افتاد، خوشحال شد. ابوطالب شمشیر و نیزه خود را به غلام او

داد و گفت: این هدیه من به سطیح است، او حقی واجب بر ما دارد. سپس پیش از آن‌که غلام سطیح به او خبر دهد برگشت. هنگامی که ابوطالب نزد سطیح رسید به او گفت: خوش آمدی و مقدمت مُنعم باد! ما به دیدار تو آمده‌ایم، تو حق واجبی بر ما داری که خود خوب می‌دانیم. سطیح گفت: درود بر شما و نعمت‌هایتان گوارایتان! شما از کدام طایفه عرب هستید؟ ابوطالب خواست میزان علم او را بیازماید و گفت: ما از بنی جمح هستیم. سطیح گفت: نزدیک بیا ای شیخ و دستت را بر صورت من بگذار که من در این کار حاجتی دارم. چون ابوطالب به او نزدیک شد و دستش را بر صورتش گذاشت، او گفت: به خداوند دانای اسرار و پنهان از ابصار و آمرزنده خطاها و از بین برنده بلایا سوگند! تو مردی با صفات والا و خُلقی نیک هستی که نیزه ای خطی و شمشیری هندی به غلام من هدیه داده‌ای، شما ارجمندترین آفریدگان هستید و برترین فرزندان از برای تو و برادر توست، تو و همراهانت از خاندان نیک هاشم هستید و بدون شک تو عموی آن پیامبر مختار هستی که وصفش در کتب و اخبار آمده، پس نسب خود را از من پنهان مکن که من نسب شما را خوب می‌دانم. ابوطالب از سخنان او شگفت زده شد و به او گفت: ای شیخ! درست گفتی و لطف کردی، از تو می‌خواهیم ما را از رویدادهای زمانمان خبر دهی. سطیح گفت: به خداوند همیشه جاودان و برپادارنده آسمان و یکتای یگانه و بی‌همتای بی‌نیاز سوگند که به زودی از این‌جا - و به عبدالله اشاره کرد - پیامبری مبعوث می‌شود که به راه درست هدایت می‌کند و همه بت‌ها را برمیاندازد و بت پرستان را از بین می‌برد و هیچ‌کس از شمشیرش امان نمی‌یابد، او همه را به پرستش خداوند یکتا فرا می‌خواند و یاورش در این راه پسرعموی اوست که جنگجویی سلحشور است و شمشیری برنده دارد و بدون شک پدرش

این مرد است، و به ابوطالب اشاره کرد. به او گفتند: ای شیخ! دوست داریم این پیامبر را برای ما وصف کنی و صفاتش را برای ما بیان کنی. گفت: پس بشنوید سخنی درست و بی‌هیچ کم و کاست، به زودی از میان شما مردی شریف ظهور می‌کند که فرستاده خداوند مَلک جلیل است و زبان سطیح از وصف او عاجز است، او مردی است نه کوتاه و نه بلند، بلکه قامتی نیک و سری سالم دارد و میان کتف‌هایش علامتی دارد و بر سرش عمامه دارد و تا به روز قیامت سَروری دارد، به خدا سوگند او بزرگ تهامه است که چهره‌اش در تاریکی می‌درخشد و چون می‌خندد، زمین روشن می‌شود، نیک‌تر از هر کس راه می‌رود و ارجمندتر از هر آفریده ایست، شیرین بیان و خوش زبان و پاک دامن و فروتن و خداپرست است، نه زورگوست و نه متکبر، چون سخن گوید درست گوید و اگر از او چیزی پرسیده شود پاسخ دهد، به پاکی زاده می‌شود و از خطاکاری به دور می‌ماند، رحمتی بر بندگان است و پوشیده از نور است و با مومنان مهربان و برای یارانش دلسوز است، نامش در تورات و انجیل معروف است، غمزدگان را پناه می‌دهد و به ارجمندی موصوف است، نامش در آسمان احمد است و در زمین محمد. ابوطالب به او گفت: ای سطیح! گفتی کسی او را یاری می‌کند و در حسب و نسب به او نزدیک است، او را نیز برایمان وصف کن. گفت: او سعادتمند است و شیر هژبر است و جنگجویی دلیر است و رهبری استوار است و بسیار انتقام می‌گیرد و جام مرگ را به دشمنان می‌نوشاند، نمایشی بزرگ می‌دهد و یورشی سخت می‌برد و در آسمان بسیار از او یاد می‌کنند، وزیر محمد است و پس از وفات محمد امیر است، در تورات برئیا نام دارد و در انجیل ایلیا و در میان قوم خود علی. سطیح آن‌گاه دمی سر در گریبان برد و دراندیشه فرو رفت و سپس در میان دیدگان مردم رو به ابوطالب

کرد و گفت: ای بزرگ مرد! باز دستت را بر صورت من بگذار. ابوطالب چنین کرد. چون سطیح دست ابوطالب را حس کرد، نفسی عمیق کشید و آهی برآورد و گفت: ای ابوطالب! دست برادرت عبدالله را بگیر که سعادت با شماست، مژده باد بر شما که ارجمند و بلندمرتبه خواهید شد، آن دو شاخه مبارک از شجره شمایند، محمد از برادرت و علی از تو. ابوطالب از کلام سطیح مبهوت شد و سخنان او در میان قریشیان پیچید. در آن دم ابوجهل که خدا لعنتش کند، گفت: ای جماعت اهل قریش! این نخستین بلایی نیست که از بنی هاشم بر ما فرود آمده، شنیدید که سطیح از ظهور مردی سخن گفت که ادیان ما را تباه می‌کند و گفت که یکی از فرزندان ابوطالب او را یاری می‌کند. در همان اوان ناگاه ابوطالب آمد و در میان مردم ایستاد و با صدای بلند ندا سر داد که ای جماعت قریش! بددلی را از خود دور کنید و آن‌چه را که خود می‌دانید انکار نکنید، ما پیشینه دارترین هستیم و زمزم به دست ما جوشش گرفته است، به خدا سوگند سطیح دروغ نگفت، بلکه به درستی سخن گفت و برای هر چه گفت دلیلی آورد، آیا همو نبود که برایتان خبر آورد شمشیری از یمن بر شما سر می‌رسد که هیچ یک از شما را رها نمی‌کند، سپس‌اندازه یک خواب گذشت و ناگاه سخنش بر شما پدید آمد، پس به زودی آن‌چه گفت پدید خواهد آمد هرچند کسانی دشمنی کنند. آن‌گاه ابوطالب سطیح را به منزل خود دعوت کرد و او را ارج نهاد و به او محبت کرد و او را به خود نزدیک گرداند و به او خلعت بخشید و جامه بر تنش پوشاند. مکه آن شب را در هیاهویی گذراند و چون صبح شد، ابوجهل پیش از همه به ابطح رفت و بردگان خود را نزد سران قریش فرستاد و آنان نزد او آمدند، چنان‌که چون ظهر شد، ابطح از هر سو مملو جمعیت شد. ابوجهل برخاست و ندا سر داد ای آل غالب و ای آل طالب

و ای مردان بلندپایه! آیا سزاوار خود می‌بینید که سخنان ابوطالب را باور کنید؟! این از عجایب است، به راستی بُردن صخره‌های صفا به دریای اقصی آسان‌تر از تحقّق سخنان سطیح است که به زودی از میان بنی عبدمناف پیامبری ظهور می‌کند که ما را عقاب می‌کند و به هلاکت در میاندازد، وای بر شما! اگر سخنان او را شایسته خود می‌دانید و اخبار او را باور می‌کنید، من شما را بدرود می‌گویم و از پیش شما بار سفر می‌بندم و از سرزمین شما می‌روم، چراکه همسایگی با خارهای بیابان نزد من دوست داشتنی‌تر از ماندن نزد شماست. سپس آنان را وانهاد و رفت. در آن دم حاضران فریاد برآوردند و در ابطح ولوله افتاد و سوی ابوجهل رفتند و به او گفتند: ای اباحکم! تو بزرگ مایی و رأی ما رأی توست و کار ما به دست توست. او گفت: من صلاح می‌بینم که به منزل ابوطالب بروید و با او درباره سخنان این کاهن صحبت کنید تا این ماجرا مایه دشمنی میان ما و او نشود، یا سطیح را به ما بسپارد یا او را از سرزمین ما بیرون کند، اگر نپذیرفت، شمشیر حکم کند و مرگ قاضی شود، سپس سرود: ای قوم! این که من با دست خود گردن خود را با شمشیر خود بزنم یا ریگزارها را درنوردم و در زمین فرو روم، برایم بهتر و ساده‌تر از این است که چیزی را بدون تدبیر بخواهم. چون سخن ابوجهل به گوش ابوطالب رسید، او برادران و خویشانش را گرد آورد و به آنان گفت: سلاح برگیرید و برای نبرد آماده باشید، و گفت: به گمانم خون‌هایی به جوش آمده و اجل‌هایی سر آمده است. سپس به راه افتاد، وقتی به ابطح رسید چشم‌ها به سویش خیره شد و زبان‌ها از کار افتاد و هر که ایستاده بود از ترس ابوطالب نشست. او از میان قبایل گذر کرد تا به میان مردم رسید، آن‌گاه با صدای بلند گفت: ای ساکنان زمزم و صفا و ابوقیس و حرا! چه کسی در میان شما از پسران عبدالمطّلب

عیب جویی کرده؟! من این روز خشم آلود را که روز مرگ و جان بر کفی ماست به خاطرتان می‌سپارم و می‌گویم به خدای حرم و آفریننده جان‌ها سوگند من می‌دانم آن‌کس که در تورات و انجیل به کرامت و فضیلتی بی‌همتا در روزگار خود موصوف شده به زودی ظهور خواهد کرد، اخبار بسیار رسیده که در این روزگار خداوند مَلک جبّار رسول خدا را با تاجی از نور برمی انگیزد. سپس به سوی کعبه راهی شد و مردم نیز به دنبالش به راه افتادند جز ابوجهل که تنها در ذلت و کوچکی و خواری و شکست بر جا ماند. چون ابوطالب به کعبه نزدیک شد گفت: خداوندا ای پروردگار کعبه یمانی و زمین پهناور و کوه‌های استوار، اگر در حُکم و علم نهانت چنین مقدّر شده که بر شرافت و عزت ما بیافزایی و پیامبر شفیعی را که سطیح از او نوید می‌دهد، مبعوث کنی، خداوندا و بارپروردگارا نشانه او را بر ما پدید آور و برهانش را زودتر به ما نشان بده و این‌گونه مکر ستیزه جویان را از ما دور بگردان، ای مهربان‌ترین مهربانان! ابوطالب در میان مردم نشست. ناگاه مُنبه بن حجاج، که مردی جسور بود، سوی ابوطالب جلو پرید و در میان دیدگان مردم، که سوی او کشیده شد، با صدای بلند گفت: ای ابوطالب! عزت و روسفیدی و خوش نامی تو بر ما آشکار است، تو به کرامت رفیع و شرافت والا زبانزد هستی و سران قبایل شما و صاحبان امر و فاضلان می‌دانند که شما شرافتی اصیل دارید و تو بزرگ مردی نافذ و چیره هستی، اما مردی چون تو نباید به گفته‌های یک کاهن اعتماد کند، تو خود می‌دانی که آنان جایگاه شیطان و مظهر دروغ و بهتان هستند، کاش او را نزد ما می‌آوردی تا شاید چیزی از سخنانش بیرون آید، چراکه نبوت دلایل و آثاری دارد که بر عقلا پنهان نیست. ابوطالب دستور داد تا سطیح را بیاورند. وقتی او را بر زمین گذاشتند، ندا سر داد: ای جماعت قریش!

این چه اختلاف و تیره دلی و بدسخنی است که در برابر خاندان عبدمناف به راه‌انداخته اید و سخنانشان را دروغ می‌شمارید و از حرف حق ایشان خرده می‌گیرید، اکنون هم کسی را در پی من فرستاده اید تا از من درباره حقیقتی آشکار و پیامبری پرهیزکار بپرسید، درباره کسی که حجت آشکار دارد و بت‌ها را در هم می‌شکند و کاهنان را به ذلت می‌کشد، به خدا سوگند ما از ظهور او خوشحال نیستیم، زیرا با ولادتش کهانت از میان می‌رود و اگر چنین شود، دیگر سطیح خیری از زندگی نمی‌بیند و آرزوی مرگ می‌کند، اما در هر حال ظهور او نزدیک است، حال مادران و زنانتان را بیاورید تا چنان نشانه شگفتی ببینید که دیگر نتوانید آن را تکذیب کنید، اکنون به شما خواهم گفت که کدام یک از زنانتان او را باردار می‌شود. به او گفتند: مگر تو غیب می‌دانی؟ گفت: نه، ولی من از میان جنّیان دوستی دارم که شنود می‌کند و به من خبر می‌دهد. آن قوم به خانه‌هایشان رفتند و زنانشان را آوردند و هیچ زنی در خانه نماند. ابوطالب نیز رفت و به برادرش گفت: همسرت را نگه دار و او را احضار مکن. خودش نیز همسرش فاطمه بنت اسد را درخانه نگه داشت. چون بقیه زنان همه راهی شدند و جمع شدند، سطیح به آنان نگریست و گفت: زنان از مردان جدا شوند. سپس به زنان گفت جلو آیید. سطیح بدون این که کلامی حرف بزند، شروع کرد به دقت به آنان بنگرد. به او گفتند: زبانت لال شد و پندارت از کار افتاد؟ گفت: به خدا سوگند پندارم از کار نیفتاده. آن‌گاه سرش را بلند کرد و به آسمان نگریست و گفت: به شکوه حرمین سوگند شما در میان زنانتان دو زن را جا گذاشته اید؛ یکی راهنمای راه درست یعنی محمد را باردار می‌شود و دیگری به زودی باردار می‌شود و پسری امانتدار به دنیا می‌آورد که امیرمومنان و سرور اوصیا و وارث علم پیامبران و رسولان خوانده

می‌شود. چون سطیح این سخنان را گفت، جماعت عرب سرگشته و ناکام شدند. ابوطالب با برادرانش به خانه رفت و فاطمه بنت اسد همسرش و آمنه همسر برادرش عبدالله را با خود بُرد. همین که آن دو به میان جمع زنان رسیدند، سطیح فریاد کشید و به گریه افتاد و گفت: ای شرافتمندان! به خدا سوگند پیامبر مختار رسول خدا را این زن باردار است. آمنه به او نزدیک شد و او گفت: آیا تو باردار نیستی؟ گفت: آری. در آن دم سطیح رو به قریشیان کرد و گفت: اکنون قلبم گواه یافت و هوشمندی‌ام استوار گشت و سخنم تصدیق شد، این زن سرور زنان عرب و عجم است و برترین انسان و نابودگر بتان را باردار است. وای بر عرب! ظهور او نزدیک شده و نورش درخشش گرفته و گویی من جسد مخالفانش را می‌بینم که در خاک افکنده شده است، خوشا به حال آن‌کس از شما که نبوت او را تصدیق کند و به رسالتش ایمان آورَد و باز خوشا به حال چنین کسی، او زمین را صاحب می‌شود و زمین از طول و عرض در امن و امان به فرمان او درمی آید. سطیح آن‌گاه به فاطمه رو کرد و فریاد برآورد و نعره ای کشید و از هوش رفت. چون به هوش آمد، نعره ای زد و گریست و با صدای بلند گفت: به خدا سوگند این زن فاطمه بنت اسد است، مادر آن امامی که بت‌ها را می‌شکند و امیری که در خِرَد کاستی ندارد و دلاوری که دلاوران را از پا در می‌آورد و هماوردان را نابود می‌کند، سوارکاری مسلّح و شیری تنومند به نام امیرمومنان علی، پسر عموی پیامبر که برترین درودها بر ایشان باد، آه که چه پهلوانان و سوارکاران بسیاری را می‌بینم که در برابر او سرنگون شده‌اند و به خاک افتاده‌اند. قریشیان وقتی سخنان سطیح را شنیدند، با شمشیر سوی او حمله کردند تا به قتلش برسانند اما بنی هاشم اجازه ندادند. در آن دم قریشیان جمع شدند و ابوجهل که خدا لعنتش کند

ندا سر داد: راه مرا به سوی این کاهن باز کنید که ناچار باید او را بکشیم تا از او نجات یابیم، اگر از او حمایت کنید شما را نیست و نابود می‌کنم. ابوطالب به او رو کرد و گفت: وای برتو ای پست‌ترین و ذلیل‌ترین فرد عرب! به گمانم دوست داری خاندانت تو را از دست بدهد! تو کیستی که در اوج پستی چنین سخنی می‌گویی؟ ناگاه ابوطالب با شمشیرش به طرف ابوجهل شتافت که گروهی میان آن دو را گرفتند و قسمتی از شمشیر بر سر ابوجهل فرود آمد و خون بر صورتش سرازیر شد. ابوجهل فریاد کشید: ای اهل انجمن و ای سران قبایل! آیا چنین عار و ننگی را شایسته خود می‌بینید؟ سطیح و آمنه و فاطمه بنت اسد را بکُشید و آتش شرارت اینان را خاموش کنید. قریشیان همه به سوی سطیح حمله کردند و برای بنی هاشم طاقتی نماند. زنان به کعبه پناه بردند و گرد و غبار برخاست و فریادها بلند شد و سرتاسر زمین به لرزه افتاد.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضّال و همگی از علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از کسی که برای او روایت کرد، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! چون من در شب اسراء به معراج رفتم، در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از تیر بود و در آن تُنگ‌هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد. سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی

که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می‌زند و صدایی از خود تولید می‌کند که پیشینیان و آیندگان، مانند آن را نشنیده‌اند و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه، به سوی مرد افکنده می‌شود و آن مرد، میوه را می‌شکافد و صد جامه از آن بیرون می‌آید و مؤمنین بر روی اریکه‌هایی از نور تکیه می‌دهند و آنان غُرّ مُحَجَّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنین، نعلین به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می‌روند، آن نور، پیش روی آن‌ها را روشن می‌سازد. در این میان، زنی، از بالای سر مؤمن بر او اشراف یافته و می‌گوید: سبحان اللّٰه، ای بنده خدا! آیا نعمتی از تو به ما نخواهد رسید؟ آن مؤمن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن می‌گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آن‌ها فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِی لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یعْمَلُونَ».

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَیتِجَارَةٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟!

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ

به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموالو جانهایتان در راه خدا جهاد کنید. این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید.

يغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

(اگر چنين كنيد) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغهايی بهشتی داخل می‌كند كه نهرها از پای درختانش جاری است و در (قصرها و) مسكنهای پاكيزه در باغهای جاويدان بهشتی جای می‌دهد. و اين پيروزی عظيم است.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

بنام خداوند بخشنده مهربان آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمين است همه تسبيح خدا می‌گويند. و او توانا و حكيم است.

ما كسانی هستيم كه خداوند به وسيله ما می‌گشايد و به وسيله ما ختم می‌كند؛ ما ائمه هدی و چراغ‌های روشنگر تاريكی‌ها و استوانه‌های درخشان هدايتيم، و ما سابقون و آخرون (كه در قرآن ياد شده هستيم)؛ ما پايگاه برافراشته برای مردميم. هر كه تمسک به ما جويد، خواهد رسيد و هر كه از ما تخلف ورزد، غرق می‌شود.

ما رهبر مردم سفيد روی هستيم و برگزيده خدا و راه واقعی و صراط مستقيم به سوی خداييم؛ ما از نعمت‌های خدا بر خلقيم؛ ما راه و روش و معدن نبوّت و پايگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائكه و چراغ راهنما برای رهرو هستيم؛ ما راهی هستيم برای كسی كه پيرو ما باشد و هدايت كنندگان به بهشتيم.

ما عزت اسلام و پل‌ها و معبرهای بزرگی هستیم که هر کس از روی آن بگذرد، سبقت می‌گیرد و هر که تخلف جوید، گمراه می‌شود؛ ما کوهان بزرگ و ما کسانی هستیم که به واسطه ما رحمت نازل می‌شود و به وسیله ما باران می‌بارد. بر شما و به واسطه ما عذاب از شما برطرف می‌گردد. هر که ما را بشناسد و یاری کند و عارف به حق ما باشد و دستور ما را بپذیرد، از ما است و بازگشت او به سوی ما است.

کمال الدین: از ابن عیسی از ابن معروف مانند همین را نقل می‌کند.

مناقب: از خثیمه مانند همین را نقل می‌کند.

بصائر الدرجات: عبدالرحمن بن کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما فرمانروایان فرمان خدا و گنجینه‌های علم خدا و مخزن وحی او و اهل دین خدا هستیم؛ کتاب خدا بر ما نازل شده؛ به واسطه ما خدا پرستش شد، اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد؛ ما وارث پیامبر خدا و عترت او هستیم.

توضیح: «به واسطه ما خدا پرستش شد»، یعنی ما به مردم راه پرستش و عبادت خدا را آموختیم، یا منظور این است که ما خدا را به مقدار ممکن پرستیدیم، یا به ولایت ما خدا پرستش شد که این خود نیز از اعظم عبادات است، یا این‌که به ولایت ما عبادت صحیح است، زیرا این ولایت از بزرگ‌ترین شرایط صحت است. «اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد» یعنی غیر از ما کسی خدا را نشناخته، یا ما خدا را به مردم

معرفی کردیم یا به واسطه جلالت و علم و فضل ما مردم قدر و عظمت خدا را شناختند.

بصائر الدرجات: اعمش از ابوذر نقل کرد که وقتی مردم پس از پیامبر اکرم اختلاف پیدا کردند، ابوذر گفت: خانواده پیامبر شما، اهل بیت نبوّت و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و خاندان رحمت و معدن علم هستند.

خصال: عبداللّه بن عباس گفت: پیامبر اکرم در میان ما به سخنرانی مشغول شد و در آخر فرمایش خود فرمود: خداوند برای ما ده امتیاز را جمع کرده که برای احدی قبل از ما جمع نکرده و در احدی غیر ما نخواهد بود: در میان ما حکم و حلم و علم و نبوّت و سخاوت و شجاعت و هدایت و صدق و پاکی و عفاف است؛ ما کلمه تقوا و راه هدایت و مثل اعلی و حجت بزرگ و دستاویز محکم و حبل المتین هستیم؛ خداوند درباره ما دستور به مودّت و دوستی داده، بعد از دریافت حق دیگر چیزی جز گمراهی نیست؛ کجا می‌روید!

اسامی شیعیان ما و اسم پدرهایشان در نزد ما ثبت است. خدا از آن‌ها و از ما پیمان گرفته وارد محلی که ما وارد می‌شویم خواهند شد و داخل مدخل ما می‌شوند، بر اسلام واقعی نیستند جز ما و آن‌ها تا روز قیامت.

ما چنگ به نور پیامبرمان می‌زنیم و پیامبر چنگ به نور خدا می‌زند و شیعیان ما چنگ به نور ما می‌زنند. هر که از ما جدا شود هلاک می‌گردد

و هر که پیرو ما باشد نجات می‌یابد؛ کسی که جدایی از ما را اختیار کرده و منکر ولایت ما باشد، کافراست. پیرو ما و پیرو دوستان ما مؤمنند؛ کافر ما را دوست نمی‌دارد و مؤمن با ما دشمنی نمی‌ورزد؛ هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست می‌داشته، بر خدا لازم است او را با ما مبعوث کند.

ما نوریم برای پیروان خود و هدایت هستیم برای کسی که از ما هدایت جوید. هر که از ما نباشد از اسلام بهره ای نبرده. به وسیله ما خدا دین را گشود و به وسیله ما ختم می‌نماید؛ به وسیله ما خداوند به شما سبزه زمین را خورانید و به واسطه ما خداوند از آسمان باران فرستاد؛ و به واسطه ما شما را در دریا از غرق شدن نگه داشت و از فرو رفتن به زمین در بیابان؛ و به وسیله ما خدا در زندگی به شما نفع بخشید و در قبر و در محشر و هنگام صراط و هنگام سنجش اعمال و هنگام داخل شدن به بهشت.

مثل ما در کتاب خدا، مانند چراغدانی است که در قندیلی قرار دارد؛ ما «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّی یوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیتُونَة.» {چراغدان هستیم که در آن چراغ است و چراغ داخل بلوری است؛ گویا ستاره ای است درخشآن‌که از درخت پر برکت زیتون می‌سوزد}، «لا شَرْقِیةٍ وَ لا غَرْبِیة» {نه شرقی و نه غربی}، نه نابکار است و نه ناشناس است. «یکادُ زَیتُها یضِی ءُ وَ لَوْ لَم تَمْسَسْهُ نار.» {روغن آن چراغ می‌درخشد، اگرچه افروخته نشود.} قرآن از صفا و روشنی «نُورٌ عَلی نُور» {نور بر نور است.} امام بعد از امام، «یهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یشاءُ وَ یضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَی ءٍ عَلِیم.»

{خداوند هدایت می‌کند برای نور خود هر کس را که بخواهد و خداوند برای مردم مثال‌ها می‌زند و خدا دانای هر چیز است.}

نور، علی است؛ خداوند هر که را بخواهد به ولایت ما هدایت می‌کند. بر خدا لازم است که دوست ما را با چهره ای درخشان‌که از دور شناخته می‌شود برانگیزد و حجت او نزد خدا آشکار باشد؛ بر خدا لازم است که دوست ما را با متقین و «النَّبِيينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقا.»

من گفتم: یکی از مزایای ما بر مردم این است که مایل نیستیم هرگز به جای یکی از مردم باشیم (و از فامیل خود کناره بگیریم)، اما یک نفر پیدا نمی‌شود که علاقه نداشته باشد یکی از ما باشد، مگر آن شخص مشرک باشد. بعد گفت این حدیث را روایت کنید.

تفسیر فرات: حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآياتٍ لِأُولِی النُّهی.»

{قطعا در این‌ها برای خردمندان نشانه‌هایی است.} فرمود: به خدا قسم ما صاحبان خرد و نگهبانان خدا بر خلق و خزائن او بر دین هستیم که آن را حفظ می‌کنیم و پوشیده می‌داریم و دین را از دشمنان خود پنهان می‌داریم، همان‌طوری که پیامبر اکرم پنهان می‌داشت، تا وقتی که خدا اجازه هجرت و پیکار با مشرکین به او داد.

ما بر همان روش پیامبر هستیم، تا خداوند اجازه اظهار دینش را به وسیله شمشیر بدهد و مردم را به سوی دین دعوت کنیم و با ایشان

پیکار نماییم که به دین برگردند، چنان چه پیامبر برای پذیرش دین پیکار می‌کرد.

تفسیر فرات: فضل بن یوسف قصبانی... از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السّلام نقل کرد که فرمود: ایهاالناس! همانا خداوند اهل بیت پیامبر شما را شرافت بخشید از کرامت خویش و به هدایتش عزیز گردانید و بر دینش خویش اختصاص بخشید و به علم خود فضیلت داد و حفظ گرداند، و به آن‌ها علم غیبش را بخشید. پس آن‌ها ستون دین اویند و گواهان بر آن هستند. آن‌ها می‌خ‌ها در زمین خدایند و قائمان به امر او.

آن‌ها را که برگزیدگان او در علمش بودند، قبل از خلقتش به صورت اشباح از سمت راست عرشش آفرید. آن‌ها را انتخاب کرد و برگزید و به آن‌ها راضی شد. و آن‌ها را علمی بر بندگانش قرار داد و و راهنمایانی بر بندگانش بر صراط خویش.

آن‌ها امامان دعوت کننده و رهبران هدایت کننده و قضاوت کنندگان حاکمان و ستارگان شناخته شده و خاندان برگزیده شده و عترت مطهره و امت وسطی و صراط اعلم و آن‌هایند رحم‌های موصوله و پناهگاه مستحکم برای مومنین و نور چشم‌های هدایت یافتگان و پناه برای کسی که به آن‌ها پناه برد و امنیت برای کسی که مجاورت ایشان را برگزینند، و نجات برای کسی که از ایشان تبعیت کند. کسی که تحت ولایت ایشان باشد، سعادتمند می‌شود و نابود می‌شود آن‌که با ایشان دشمنی کند. و پیروز است کسی که به ایشان تمسک بجوید. هر که از آن‌ها برگشت، خارج شده و هر کس ملازم آن‌ها شد، ملحق گشت.

آن‌ها آن درگاه امتحان هستند؛ کسی که از آن آمد، نجات یافت و آن‌که دوری ورزید، نابود شد. منزلی [امن] است برای کسی که داخل شد و حجتی است بر علیه کسی که ترکش کرد. به سوی خدا دعوت می‌کنند و به امر او عمل می‌نمایند، و به کتاب او حکم می‌کنند و به آیات آن هدایت می‌کنند. رسالت در میان آن‌ها نازل شد و ملائکه بر آن‌ها فرود آمدند. روح الامین بر آن‌ها فرستاده شد که این فضل و رحمتی از خدا است. و به آن‌ها عطا گردید آن‌چه به احدی از عالمین عطا نشد. و در نزد آن‌ها است الحمد لله آن‌چه مورد در خواست واقع می‌شود و به آن نیاز و احتیاج پیدا می‌شود، از علم سخت و هدایت یافتن از گمراهی و نور در هنگام وارد شدن بر ظلمات. پس آن‌ها فروع طیبة و شجره مبارکه و معدن علم و نهایت حلم و مکان قرار گرفتن رسالت و محل رفت و آمد ملائکه هستند. پس آن‌ها اهل بیت رحمت و برکت هستند. خداوند از آن‌ها آلودگی را زدود و آن‌ها را پاک و پاکیزه گرداند.

تفسیر فرات: مفضّل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مفضّل! خداوند ما را از نور خود آفرید و شیعیان ما را از ما آفرید. بقیه مردم در آتشند، خدا به وسیله ما اطاعت می‌شود و به وسیله ما معصیت می‌گردد. مفضل! خدا تصمیم غیر قابل برگشت گرفته که از کسی عملی را نپذیرد، مگر به واسطه ما و کسی را معذب نکند، مگر به واسطه ما.

ما باب اللّٰه و حجت و امین او بر خلق و خزینه دار او در آسمان و زمین هستیم؛ از جانب خدا حلال می‌کنیم و به دستور او حرام می‌نماییم؛ بین ما و خدا پرده ای نیست وقتی بخواهیم. این آیه اشاره به همان

است: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يشاءَ اللَّهُ.» {و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست.}

و این فرمایش پیامبر اکرم نیز ناظر بر همین مطلب است: «خداوند دل ولی خود را آشیانه اراده خویش قرار داده؛ هر گاه او بخواهد، ما نیز می‌خواهیم.»

اختصاص: حسن بن عبداللَّه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبه ای فرمود: از من سؤال کنید، قبل از این‌که مرا نیابید. مردم! من قلب نگهبان و حافظ خدایم و زبان گویای او و امین اسرارش و حجت او بر مردم و خلیفه او میان بندگان و چشم بینای او بین جهانیان و دست گشاده به رأفت و رحمت و دین و آئین اویم که مرا تصدیق نخواهد کرد، مگر کسی که ایمان خالص داشته باشد و مرا تکذیب نخواهد نمود، مگر کسی که کافر خالص باشد.

اختصاص: محمّد بن سنان از ابو بصیر نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من هدایت کننده و مهتدی و پدر یتیمان و همسر بیوه زنان و بیچارگانم؛ من پناه هر ناتوان و ایمنی بخش هر خائف و رهبر مؤمنین به سوی بهشتم؛ من حبل اللَّه المتین و عروة الوثقی خدایم؛ من عین اللَّه و زبان صادق و دست اویم؛ من جنب اللَّه هستم، همان جنبی که در قرآن شخص حسرت می‌خورد و می‌گوید: « یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ.» {تا آن‌که [مبادا] کسی بگوید دریغا بر آن‌چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم.}

مؤلف: برسی در مشارق الانوار از جابر بن عبداللّٰه انصاری، از پیامبر اکرم نقل می‌کند که روزی آن جناب از منزل خارج شد. امام حسن و امام حسین علیهما السّلام با ایشان بودند. پس برای مردم سخنرانی آغاز کرد و در بین خطبه خود فرمود: مردم! این‌ها عترت پیامبر شما و اهل بیت و ذریه و جانشینان اویند. خداوند به کرامت خود این امتیاز را به آن‌ها بخشیده، سرّ خود را به آن‌ها سپرده، ایشان را حافظ غیب قرار داده و مامور مراعات بندگان قرار داده، آن‌ها را بر امر مکنون و پوشیده خویش مطلع کرده، حکمتش را به آن‌ها تلقین نموده، فرمان‌روایی بر مردم را به آن‌ها داده و امیر بر ایشان کرده، آن‌ها را برای وحی خویش برگزیده و ملائکه را خدمتکار آن‌ها کرده و اختیار تصرف در مملکت خود را به آن‌ها سپرده و برای سرّ خود آن‌ها را خواسته و برای کلمات و امر خویش ایشان را برگزیده؛ و آن‌ها را پایه‌های بلند دین خود و گواهان بر مردم و امنای خویش در بلاد قرار داده است.

آن‌ها را ائمه هدی و عترت پاک و ذریه نبوّت و سادات علوی و امت وسطی و کلمه علیا و سرور اهل دنیا و رحمت موصول و پناه هر که به آن‌ها چنگ زند و سبب نجات هر کس به آن‌ها تمسک جوید قرار داده. رستگار است هر که آن‌ها را دوست بدارد و شقاوتمند است هر که با آن‌ها دشمنی ورزد؛ هر که پیرو آن‌ها باشد از عذاب در امان است و هر که تخلف جوید، گمراه و ناامید است. دعوت به سوی خدا می‌کنند و از جانب او می‌گویند و به امر او عمل می‌کنند و در خانه‌های آن‌ها وحی نازل شده و جبرئیل امین به سوی آن‌ها فرستاده شده است.

محمّد بن سنان از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ما جنب اللَّه و برگزیده خدا و منتخب پروردگار و نگهبان مواریث انبیا و امنای خدا و وجه اللَّه و آیت هدی و عروة الوثقی هستیم. به واسطه ما خدا افتتاح نمود و به ما ختم کرد. ما اولین و آخرین هستیم؛ ما بهترین جهانیان و نوامیس زمان و سرور بندگان و رهبر دنیا و راه استوار و صراط مستقیم هستیم؛ ما علت وجود و حجت معبودیم؛ خداوند عمل هر کس را که جاهل به حق ما باشد، نمی‌پذیرد.

ما چراغدان نبوّت و چراغ‌های رسالت و نور نورها و کلمةَ الجبار و پرچم حق هستیم؛ هر که در زیر آن پرچم باشد، نجات یابد و هر که تخلف ورزد، گمراه شود. ما پیشوایان دین و رهبران سفید رویان و معدن نبوت و پایگاه رسالت هستیم؛ و ملائکه به سوی ما در رفت و آمدند و ما چراغ روشنگر و راه هدایت و رهبر به سوی بهشت و پل بر روی گذرگاه‌ها و کوهان بزرگیم.

به واسطه ما باران می‌بارد و رحمت نازل می‌شود و از عذاب و بلا جلوگیری می‌شود. هر که این هدایت را شنید، در جستجوی محبت ما در قلب خود باشد. اگر در قلب خود بغض و انکار فضل ما را دید، بداند که از راه راست منحرف شده، زیرا ما حجت معبود و مترجم وحی و خزینه علم و میزان دادگری خداییم.

ما شاخه‌های درخت زیتون و دست پرورده پاک مردان و چراغ چراغدانی هستیم که در آن نور بر نور قرار دارد، و ما برگزیده کلمه پایدار تا روز قیامت هستیم که برای آن پیمان گرفته شده و ولایت اخذ شده از ذرات در عالم ذرّ.

مشارق الانوار: از ابو سعید خدری روایت شده که گفت: امیرالمؤمنین خطبه ای ایراد کرد و در آن فرمود: مردم! ما ابواب حکمت و کلیدهای مرحمت و سرور ائمه و امنای کتاب و فصل خطاب هستیم؛ خدا به وسیله ما ثواب می‌دهد و به واسطه ما عقاب می‌کند. هر که ما خانواده را دوست بدارد، نیکی او افزون و کفه اعمال خیرش سنگین می‌گردد، عمل او مقبول و خطایش مورد عفو قرار می‌گیرد و هر که دشمن ما باشد، اسلامش به او سودی نمی‌بخشد.

ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را به رحمت و حکمت و نبوّت و عصمت امتیاز بخشیده. از ما است خاتم انبیا. همانا ما پرچم حقیم؛ هر که در زیر آن پرچم باشد سبقت می‌گیرد و هر که کناره گیری کند، از دین منحرف است. ما برگزیدگان خدا هستیم؛ ما را برای مردم انتخاب کرده و امین وحی خویش نموده؛ ما هدایت کنندگان هدایت یافته‌ایم.

از کلمات مطلعم؛ پیامبر اکرم آن‌چه را که اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتاد با من در میان گذاشته؛ من برادر رسول خدا و نگهبان علم اویم؛ من صدیق اکبرم، چنین حرفی را هر کس غیر از من بگوید، افتراگر و دروغگو است؛ من فاروق اعظم هستم.

توحید صدوق: ابن ابی یعفور گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند یکتای بی‌همتا است؛ به وحدانیت بی‌نظیر است و تنها خالق اوست. گروهی را خلق نمود و امر دین را به آن‌ها واگذار کرد. ما آن گروه هستیم.

ما حجت خدا در میان بندگان و گواهان بر خلق و امنای بر وحی و خزینه داران علم او هستیم، و وجه خداییم که از آن جناب باید به سوی او رفت، و دیده او میان مردم و زبان گویا و باب اللّٰه هستیم که راهنما به سوی اوییم. ما عالم به امر و دعوت کننده به راهش هستیم؛ به وسیله ما خدا شناخته شد و پرستش گردید. ما راهنمایان به سوی خداییم؛ اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌شد.

بصائر الدرجات: ابو بصیر گفت: به حضرت صادق عرض کردم: حدیثی درباره خود برایم نقل نمی‌فرمایید؟ فرمود: ما فرمانروایان امر خدا و وارث وحی او و عترت پیامبرش هستیم.

مؤلف: ابن بطریق در «عمده»، از تفسیر ثعلبی به اسناد خود از انس نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب سرور بهشتیان هستیم؛ من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی.

ثواب الاعمال: عجلان از حضرت صادق نقل کرد که فرمود: سه نفرند که خداوند آن‌ها را بدون حساب وارد بهشت می‌کند: امام عادل، تاجر راستگو، پیرمردی که عمر خود را در اطاعت خدا به سر برده است.

نوادر راوندی: به اسناد خود از موسی بن جعفر علیه السّلام از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: هفت چیز به ما اهل بیت پیامبر

داده شده که به احدی قبل از ما داده نشده و به احدی بعد از ما داده نمی‌شود: چهره دلگشا، فصاحت، سماحت، شجاعت، علم، حلم و محبت در زنان.

نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ما شجره نبوت و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و معدن‌های علم و سرچشمه‌های حکمت هستیم. یاور و دوست ما در انتظار رحمت است و دشمن و کینه توز ما، منتظر قهر و حکومت خدایند.

نهج البلاغه: در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید: ما شعاریم و یاران و گنجینه‌ها و ابوابیم؛ داخل خانه نمی‌توان شد مگر از درب آن. هر کس از غیر درب وارد شود، دزد نام دارد. در میان آنان گرامی‌ترین مزایای قرآن وجود دارد؛ آن‌ها گنجینه‌های رحمانند، اگر سخن گویند به راستی می‌گویند و اگر ساکت باشند، عقب نمی‌مانند.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حفص از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: از جمله مطالبی که خداوند با موسی صحبت کرد این بود: من نماز را نمی‌پذیرم، مگر از کسی که در مقابل عظمت من تواضع نماید، ترس من در دلش جای گیرد، روزش را با یاد من پایان دهد، با اصرار بر معصیت شب را به سر نبرد و عارف به حق اولیاء و دوستان من باشد.

موسی عرض کرد: خدایا! منظورت از اولیاء و دوستان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب است؟ فرمود: آن‌ها نیز از اولیای من هستند، جز این‌که

منظورم کسانی هستند که به واسطه آن‌ها آدم و حوا و بهشت و جهنم را آفریدم. عرض کردم: آن‌ها چه کسانی هستند پروردگارا؟

فرمود: محمّد، احمد، نام او را از نام خود جدا کردم، زیرا من محمودم و او محمّد است. موسی عرض کرد: خدایا! مرا از امت او قرار ده! فرمود: موسی! تو از امت او هستی، وقتی مقام و منزلت او و خانواده‌اش را بشناسی، زیرا مَثل او و خانواده‌اش در بین مخلوقات، مانند فردوس نسبت به بهشت است که برگ درختش نمی‌ریزد و طعم آن تغییر نمی‌کند. هر کس عارف به مقام و حق آن‌ها باشد، برایش در نادانی راهنما و در تاریکی نور قرار می‌دهیم، قبل از این‌که درخواست کند خواسته‌اش را بر می‌آورم و قبل از سؤال به او عطا می‌کنم...

معانی الاخبار: سعد از اصبهانی مانند همین را نقل می‌کند.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه «وإذ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ» فرمود: این پیمان عبارت بود از ربوبیت برای خدا و نبوّت برای پیامبر اکرم و امامت برای امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السّلام. فرمود «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ» من خدای شما نیستم و محمّد پیامبرتان و علی امامتان و امامان راهنما ائمه شما؟ گفتند: «بلی»، {چرا.} فرمود «ان تقولوا یوم القیامه» تا روز قیامت مدعی نشوید که ما غافل بودیم از این مطلب، «انا کنا عن هذا غافلین.»

{هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.}

اول پیمانی که خداوند گرفت، از انبیا و درباره ربوبیت بود. این آیه همان مطلب است: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیینَ میثاقَهُمْ» ابتدا گروهی از انبیا را گوشزد کرده، آن‌گاه شخصیت‌های برجسته‌تر را به نام یاد کرده «و منک» از تو ای محمّد! او را بر دیگران مقدم داشته، چون او از همه انبیا برتر است. «وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیمَ.» {[یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم.} این پنج نفر بهترین انبیاء هستند که پیامبر اکرم بهترین آن‌ها است.

پس از این میثاق از انبیا، از آن‌ها راجع به ایمان به پیامبر اکرم و این‌که یاری کنند علی بن ابی طالب را پیمان گرفت و فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیینَ لَما آتَیتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ» که منظور پیامبر اکرم است، «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ.»

{[یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آن‌چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاری‌اش کنید.} به او ایمان آورید و او را یاری کنید - یعنی امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه - را و جریان آن‌ها به امت خود و ائمه جانشین ایشان را گوشزد کنید.

عیون اخبار الرضا: حضرت رضا از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: حضرت موسی از خدا درخواست کرد و گفت: خدایا! مرا از امت محمّد قرار بده! خداوند به او وحی کرد: ای موسی! تو به او نمی‌رسی.

صحیفه الرضا: از حضرت رضا علیه السّلام مانند همین را نقل می‌کند.

عیون اخبار الرضا: حضرت رضا از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: یا علی! تو و فرزندانت منتخب از خلق خدایید.

عیون اخبار الرضا: با همان سند نقل می‌کند که حضرت علی علیه السّلام فرمود: ما خانواده را نمی‌توان با احدی مقایسه کرد؛ قرآن در میان ما نازل شده و معدن رسالت در میان ما است.

علل الشرائع: بکیر بن اعین گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: می‌دانی حجرالاسود چه بود؟ عرض کردم: نه. فرمود: فرشته ای بزرگ از برجستگان ملائکه نزد خدا بود. وقتی خداوند از ملائکه پیمان گرفت، او اولین کسی بود که به آن ایمان آورد و به آن اقرار کرد. پس خداوند او را امین بر تمام خلقش قرار داد و این پیمان را به امانت نزد او گذاشت و مردم را ملزم کرد که تجدید عهد و پیمانی که از آن‌ها گرفته، هر سال پیش او بنمایند. سپس او را با آدم در بهشت قرار داد که پیوسته پیمان را یادآوری کند و هر سال در نزد او اقرار نماید.

پس از عصیان آدم که از بهشت خارج شد، خداوند عهد و پیمانی را که از او و فرزندانش گرفته بود، برای حضرت محمّد و جانشینش از نظرش محو کرد و او را مبهوت و حیران کرد. پس از پذیرفتن توبه آدم، آن فرشته را به صورت یک درّ سفید از بهشت برای آدم فرستاد. وقتی که آدم در هندوستان بود، چشم آدم که به آن افتاد خوشش آمد، اما او را نمی‌شناخت، مگر به همین مقدار که یک جواهری است.

خداوند او را به زبان در آورد و گفت: ای آدم! مرا می‌شناسی؟ گفت: آری. شیطان بر تو مسلط شد و از یاد خدا غافلت کرد. آن درّ به صورت همان

فرشته ای که قبلا با آدم در بهشت بود در آمد و به او گفت: عهد و پیمان را چه کردی؟

آدم به یاد عهد و پیمان افتاد، گریه کرد و به او اظهار احترام نمود، او را بوسید و تجدید اقرار به عهد و پیمان کرد. سپس خداوند او را به صورت یک درّ سفید در آورد که می‌درخشید. آدم آن را به جهت احترام و تعظیم، بر روی شانه خود حمل می‌کرد و هر وقت از برداشتن آن خسته می‌شد، جبرئیل آن را حمل می‌کرد تا رسید به مکه. آدم در آن‌جا پیوسته به آن درّ انس داشت و در هر شبانه روز پیش او تجدید اقرار می‌کرد.

آن‌گاه زمانی که خداوند جبرئیل را به مکان آدم فرود آورد و کعبه را ساخت، آن درّ بین رکن و درب خانه قرار گرفت. در این موقع برای آدم مجسم شد و او را مشاهده کرد و هنگام گرفتن میثاق، در همین محل میثاق به آن ملک سپرده شد. به همین جهت آن درّ را در این رکن قرار دادند.

آدم از کنار خانه به طرف صفا رفت و حوا به طرف مروه و حجر را در رکن قرار داد. در این موقع تکبیر و تهلیل و تمجید خدا را گفت. پس به همین صورت سنت گردید که وقتی از طرف صفا با رکنی که در آن حجر قرار دارد رو به رو می‌شوند، تکبیر بگویند.

خداوند عهد و پیمان را به او امانت سپرد و در او قرار داد نه سایر ملائکه، چون موقعی که پیمان ربوبیت را برای خود و نبوّت را برای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و وصایت برای علی گرفت، لرزه بر تن ملائکه افتاد. اولین فرشته ای که اقرار به این پیمان آورد، همین فرشته بود و کسی از او بیشتر محمّد و آلش را دوست نمی‌داشت. به همین جهت خدا او را از بین ملائکه انتخاب کرد و میثاق را در او قرار داد. او روز

قیامت با زبان گویا و چشم بینا می‌آید تا گواهی بدهد برای هر کس که نزد او آمده و حفظ پیمان کرده.

خصال: جعفر بن محمّد از پدر خود، از جد بزرگوارش، از علی بن ابی طالب علیهم السّلام از پیامبر اکرم نقل کرد که فرمود: در وصیتی که به او می‌کرد فرمود: یا علی! خداوند توجه به دنیا کرد و مرا از میان تمام مردان جهان انتخاب نمود. برای مرتبه دوم توجه نمود و تو را از میان مردم جهان انتخاب کرد. برای مرتبه سوم، ائمه از فرزندانت را بر مردم جهان انتخاب کرد و در مرتبه چهارم، فاطمه علیها السّلام را بر تمام زنان جهان برگزید.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در تفسیر «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيينَ ميثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيمَ.» می‌گوید: «واو» در این قسمت (وَ مِنْکَ) زیادی است. آیه چنین است: «مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ»، خداوند برای خود از انبیا پیمان گرفت. آن‌گاه برای پیامبر خود از انبیا و ائمه پیمان گرفت و سپس برای انبیا، از پیامبر اکرم پیمان گرفت.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: نعیم صحاف گفت: از حضرت صادق علیه السّلام راجع به آیه «فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ.» پرسیدم. فرمود: خداوند ایمان آن‌ها را به ولایت ما می‌داند و کفر آن‌ها را به ترک ولایت، روزی که در عالم ذرّ در صلب آدم از آن پیمان گرفت.

امالی شیخ طوسی: طلحة بن زید از جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدش، از پیامبر اکرم نقل کرد که فرمود: هیچ پیامبری را خداوند قبض روح نکرد، جز این‌که به او دستور داد به خانواده خود از میان فامیل وصیت کند، به من نیز دستور وصیت داده است. گفتم: خدایا! به چه کس وصیت کنم؟ فرمود: وصیت کن به پسر عمویت علی بن ابی طالب. من نام او را در کتاب‌های گذشته نوشته‌ام و در آن‌ها معین نموده‌ام که او وصی تو است و بر همین قرار پیمان مردم و انبیا و رسل را گرفته ام؛ از آن‌ها به ربوبیت خود و نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب پیمان گرفته‌ام.

امالی شیخ طوسی: جابر از حضرت باقر، از پدرش، از جدش علیهم السّلام نقل کرده که پیامبر اکرم به حضرت علی علیه السّلام فرمود: تو هستی که خداوند احتجاج نمود بر مردم در ابتدای آفرینش که آن‌ها را به صورت شبح در آورده بود و به آن‌ها فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ.» گفتند: چرا. فرمود: محمّد پیامبر من نیست؟ گفتند: چرا. فرمود: مگر علی امیرالمؤمنین نیست؟! مردم همگی از روی تکبر و خودخواهی امتناع ورزیدند، مگر گروه کمی. آن‌ها بسیار کمند و هم آن‌ها اصحاب یمین هستند.

امالی شیخ طوسی: اسحاق ثعلبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما برگزیده از مردم هستیم و شیعیان ما برگزیده از امت پیامبر.

عیون اخبارالرضا: حضرت رضا علیه السّلام از آباء گرام خود، از پیامبر اکرم نقل کرد که فرمود: حسن و حسین بهترین اهل زمین بعد از من و بعد از پدرشان هستند و مادر آن‌ها بهترین زنان روی زمین است.

تفسیر امام حسن عسکری و عیون اخبار الرضا: از حضرت امام حسن عسکری، از آباء گرام خود نقل می‌کند که فرمود: مردی خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسید و عرض کرد: یا ابن رسول اللّٰه! مرا از تفسیر آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» مطلع فرما. فرمود: پدرم از جدم، از حضرت باقر، از زین العابدین، از پدرش نقل کرد که مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسید و عرض کرد: تفسیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» را برایم بگو.

فرمود: «الحمد للّه» این است که خداوند بعضی از نعمت‌هایش را به بندگان خود معرفی کرده نه تمام آن‌ها را به تفصیل، زیرا آن‌ها بیش از حد شمارش و شناخت هستند. به آن‌ها فرموده که بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، ستایش خدا را بر نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته. پروردگار جهانیان و عالمین عبارت است از تمام گروه‌های مخلوقات از جمادات و حیوانات.

اما حیوانات را در ید قدرت خود می‌چرخاند و از روزی خویش به آن‌ها می‌خوراند و آن‌ها را در اختیار خویش نگه می‌دارد و تدبیر امور آن‌ها را به مصلحت خود می‌نماید.

بصائر الدرجات: جابر نقل می‌کند که حضرت باقر علیه السّلام درباره آیه: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.» {و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.} فرمود: درباره محمّد و ائمه بعد از او، از او پیمان گرفت. آدم آن را رها کرد و تصمیمی نداشت که آن‌ها دارای چنین مقامی هستند. و انبیای اولوالعزم را به این لقب ستوده‌اند چون خداوند درباره محمّد و اوصیای بعد از او و حضرت مهدی و روش آن جناب با آن‌ها عهد بست، آن‌ها عزم کردند و تصمیم گرفتند که مطلب همین‌طور است و اقرار آوردند.

توضیح: شاید خبر را باید حمل بر این کرد که آن عزم و اهتمام لازم و سرور را به مقداری که اولوالعزم داشتند، نداشت. بحث در این مورد در باب «احوال آن جناب» گذشت.

بصائر الدرجات: حمران از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: وقتی خداوند خلق را آفرید، آب گوارا و آب شور تندی را مخلوط کرد، خاکی از روی زمین گرفت، آن را سخت مالید و مخلوط کرد و در عالم ذرّ به اصحاب یمین گفت: بدوید به طرف بهشت با سلام! و به اصحاب شمال فرمود: بدوید به جانب جهنم، مرا باکی نیست! بعد فرمود: مگر پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، ما گواهی می‌دهیم بر این‌که بگویید روز قیامت ما از این غافل بودیم.

فرمود: سپس از پیامبران پیمان گرفت و فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ.» سپس فرمود: و این‌که محمّد رسول خدا است و علی امیرالمؤمنین است؟ گفتند: چرا. نبوت برای آن‌ها ثابت شد و از انبیای اولوالعزم پیمان گرفت

که من پروردگار شمایم و محمّد رسول اللّه و علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او، فرمانروایان و گنجینه علم منند و مهدی، ناصر دین من است و به وسیله او اظهار دینم را می‌کنم و خواه ناخواه با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و پرستش می‌شوم.

گفتند: اقرار داریم و گواهیم. اما آدم نه انکار کرد و نه اقرار. پس منصب اولوالعزم به این پنج نفر اختصاص یافت. آدم را درباره مهدی عزمی بر اقرار به او نبود و این آیه اشاره به همان است: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِی وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»، پیمان بستیم با آدم قبل از این فراموش کرد و برای او عزمی نیافتیم. فرمود: یعنی ترک کرد.

سپس آتشی افروخت و به اصحاب شمال فرمود: داخل آتش شوید! آن‌ها ترسیدند. پس به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید! آن‌ها داخل شدند و آتش برایشان سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: خدایا! اجازه بده ما هم داخل شویم. فرمود: بروید و داخل شوید. باز ترسیدند. از آن‌جا بود که اطاعت و معصیت و ولایت ثابت شد.

بصائر الدرجات: عبدالرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که درباره آیه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ» فرمود: خداوند ذریه آدم را تا روز قیامت از نهادش خارج کرد و به صورت ذره خود را به آن‌ها معرفی کرد. اگر چنین نبود، احدی خدای را نمی‌شناخت. فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»، {مگر من پروردگار شما نیستم؟} گفتند: چرا، و محمّد رسول اللّه و علی امیرالمؤمنین است.

بصائر الدرجات: محمّد بن فضیل از حضرت ابوالحسن علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ولایت علی علیه السّلام در تمام کتاب‌های انبیا نوشته شده است. خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرده، مگر با اقرار به نبوّت محمّد و وصی او علی صلوات اللَّه علیهما.

بصائر الدرجات: ابو سعید خدری گفت: از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: یا علی! خداوند پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این‌که او را دعوت به ولایت تو کرد، چه بخواهد و چه نخواهد.

بصائر الدرجات: محمّد بن مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی میثاق پیامبران را بر ولایت و پیمان پیامبران را به ولایت علی گرفت.

بصائر الدرجات: حذیفة بن اسید گفت: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: نبوت پیامبری در عالم اشباح کامل نشد، مگر این‌که ولایت من و ولایت اهل بیتم و تمثال آن‌ها به آن پیامبر عرضه شد، پس اقرار کردند به طاعت و ولایت آن‌ها.

کمال الدین: ابن محرز از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی اسمای تمام حجت‌های خود را به آدم آموخت.

سپس آن‌ها را در حالی که به صورت روح بودند بر ملائکه عرضه داشت و درخواست کرد که بگویند اسمای این‌ها چیست. فرمود: اگر راست می‌گویید، به واسطه تسبیح و تقدیسی که می‌کنید، شما شایسته‌تر از آدم به خلافت در زمین هستید. گفتند: خدایا! تو منزهی، ما علمی نداریم جز به همان مقداری که تو به ما تعلیم کرده ای. تو دانا و حکیم هستی!

خداوند فرمود: ای آدم! تو اسم‌های این‌ها را بگو! وقتی آن‌ها را از اسماء مطلع کرد، متوجه مقام بزرگ آن‌ها در نزد خدا شدند و فهمیدند که آن‌ها به خلافت در زمین و حجت بر مردم شایسته ترند. بعد آن‌ها را از دیده ایشان پنهان نمود و آن‌ها را مامور به ولایت و محبت ایشان کرد و به آن‌ها فرمود: «أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» {آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آن‌چه را آشکار می‌کنید و آن‌چه را پنهان می‌داشتید می‌دانم}.

کمال الدین: ابن عماره از پدرش، از حضرت صادق علیه السّلام همین را نقل کرده است.

قصص الانبیاء: ابو بصیر از حضرت باقر یا صادق علیهما السّلام نقل کرد که فرمود: چون به موسی زنبیلی که در آن ماهی شور قرار داشت دادند، به او گفته شد که این ماهی تو را راهنمایی می‌کند به دوستی که در جستجوی او هستی، نزدیک آن چشمه ای که اگر مختصری از آب آن به ماهی برسد، زنده می‌شود. موسی و همراهش رفتند تا به آن سنگ رسیدند و از آن رد شدند. موسی به آن جوان همراهش گفت: غذای ما

را بیاور! وی در جواب موسی گفت: ماهی در دریا رفت! به دنبال آن نشانه رفتند تا رسیدند به آن‌کسی که باید او را ملاقات می‌کردند. او در جزیره ای بود و کسایی بر تن داشت. سلام کردند و جواب داد. پس در شگفت شد، چون او در سرزمینی بود که سلام در آن‌جا وجود نداشت.

پرسید: که هستی؟ موسی گفت: موسی. پرسید: همان موسی بن عمرآن‌که کلیم خدا است؟ جواب داد: آری. گفت: برای چه آمده ای؟ گفت: آمده‌ام که مرا چیزی بیاموزی. گفت: مرا مامور به کاری کرده‌اند که طاقت آن را نداری. آن‌گاه موسی را از آل محمّد و گرفتاری‌های آن‌ها و مصیبت‌های ایشان مطلع کرد، به طوری که سخت در گریه شدند. و برایش فضیلت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را و آن‌چه به ایشان داده شده و گرفتاری‌هایی که مبتلا می‌شوند نقل کرد. موسی می‌گفت: ای کاش من از امت محمّد بودم!

قصص الأنبیاء: جابر جعفی نقل می‌کند که درباره تعبیر خواب دانیال از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا تعبیر خواب او صحیح است؟ فرمود: آری، به او وحی می‌شد و نبی بود. از جمله چیزهایی که خداوند به او آموخت، تاویل احادیث بود و صدّیق و حکیم به شمار می‌رفت. به خدا قسم معتقد به محبت ما اهل بیت بود.

جابر از روی تعجب پرسید: به محبت شما اهل بیت معتقد بود؟ فرمود: آری، به خدا قسم هیچ پیامبر و فرشته ای نیست، مگر این‌که معتقد به محبت ما است.

بصائر الدرجات: عبدالغفار از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: خداوند به پیامبرش فرمود: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَینا إِلَیکَ وَ ما وَصَّینا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی» قبل از تو، «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ» منظور ولایت است، «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیهِ» یعنی بر قوم تو گران است که آن‌ها را دعوت به ولایت علی می‌کنی.

فرمود: خداوند میثاق و پیمان هر پیامبر و هر مؤمنی را گرفته که ایمان آورند به محمّد و علی و هر پیامبری و به ولایت. بعد به محمد صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: «أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ.»

کشف الیقین: جبیر جعفی از حضرت باقر از پدرش، از جدش علیهم السّلام نقل کرد که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو کسی هستی که خداوند در ابتدای آفرینش، آن موقعی که آن‌ها را به پا داشت به تو احتجاج کرد و فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»؟ همه گفتند: چرا. فرمود: محمّد رسول من است؟ همه گفتند: چرا. فرمود: مگر علی امیرالمؤمنین نیست؟ همه مردم از روی تکبر و سرپیچی از ولایت تو گفتند نه، مگر عده کمی. آن‌ها که خیلی کم بودند اصحاب یمین هستند.

کشف الیقین: معروف بن خربوذ مکی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی علیه السّلام چه زمانی

امیرالمؤمنین نامیده شد، حقش را انکار نمی‌کردند. کسی پرسید: چه زمانی؟ حضرت این آیه را قرائت فرمود:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی.» آن‌گاه فرمود: محمد رسول خدا و علی امیرالمؤمنین است.

تفسیر عیاشی: عبیداللّٰه حلبی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «ما کانَ إِبْراهِیمُ یهُودِیا وَ لا نَصْرانِیا.» ابراهیم نه یهودی بود که به طرف مغرب نماز بخواند و نه نصرانی بود که به جانب مشرق نماز بخواند «وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً» {بلکه حق گرایی فرمانبردار بود} بر دین محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله.

تفسیر امام حسن عسکری: در آیه: «وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ»، امام علیه السّلام فرمود: خداوند می‌فرماید: یاد آورید زمانی را که از شما پیمان و عهدهایتان را گرفتیم که عمل کنید به آن‌چه در تورات و آن‌چه در فرقانی است که به موسی داده ام، با کتاب مخصوصی محتوی ذکر محمّد و علی و خاندان پاک آن دو که سرور جهانیان و به پادارنده حق هستند.

زمانی که پیمان از شما گرفتیم که اقرار آورید و به آیندگان خود این مطلب را برسانید و دستور دهید که تا پایان آن‌چه که در دنیا مقدر کرده‌ام به آیندگان خود برسانند که به محمّد نبی خدا ایمان آورید و در مورد دستوری که از جانب خدا راجع به علی ولی اللّٰه می‌دهد و اطلاعاتی که راجع به جانشینانش پس از او - آن‌ها که به پا دارنده حق خدایند -

می‌دهد تسلیم او باشید، شما از قبول این مطلب امتناع و تکبر ورزیدید. «وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ.» به جبرئیل دستور دادیم تا از کوه فلسطین به‌اندازه جایگاه سپاه پدرانتان جدا کند و یک فرسخ در یک فرسخ جدا کرد و آورد و آن را بالای سرشان بلند کرد. موسی گفت: راجع به آن‌چه در این مورد به شما دستور داده شده عمل کنید، وگرنه این کوه را بر سر شما فرود می‌آورم. پس از روی کراهت مجبور به قبول شدند، مگر کسی که خداوند او را از دشمنی نگه داشت. چنین شخصی با علاقه و اختیار پذیرفت. پس از آن‌که قبول کردند، به سجده افتادند و صورت به خاک مالیدند. بسیاری از آن‌ها هر دو طرف صورت خود را به نشانه کوچکی در پیشگاه خداوند به خاک مالیدند، ولی به کوه نگاه می‌کردند که می‌افتد یا نه؛ بقیه با اختیار و علاقه به سجده رفتند.

پیامبر اکرم فرمود: پیروان ما! خدا را سپاسگزاری کنید بر این توفیق که به شما عنایت کرده. شما نیز صورت به خاک می‌مالید، اما نه آن طور که کفار بنی اسرائیل می‌مالیدند، بلکه طوری که پاکان آن‌ها صورت بر خاک می‌گذاشتند.

خداوند می‌فرماید: «خُذُوا ما آتَیناکُمْ بِقُوَّةٍ» دستورات و نواهی که مربوط به محمّد و علی و خاندان آن‌ها است به کار بندید، «وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ»، در مورد عمل کردن به آن‌چه که برایتان مقرر نموده‌ام و به یاد آورید ثواب نیکویی که برای عمل به آن قرار داده‌ام و کیفر شدیدی که در صورت امتناع از آن خواهید دید، «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»، شاید از مخالفتی که موجب عذاب می‌شود بپرهیزید و شایسته ثواب زیاد شوید.

خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ تَوَلَّیتُمْ»، یعنی سپس پیشینیان شما، «مِن بَعد ذلک»، پس از انجام این پیمان و وفا به عهدی که با آن‌ها بسته

شد امتناع ورزیدند، «فَلَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَتُهُ»، یعنی مهلتی را که برای توبه و از بین رفتن گناه به پیشینیان شما داد، از زیان کاران می‌شدید: «لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ» و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آن‌چه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آن‌چه را در آن است به خاطر داشته باشید باشد که به تقوا گرایید سپس شما بعد از آن [پیمان] رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلما از زیانکاران بودید.} موجب زیان آخرت و دنیای شما می‌شد، آخرت شما به واسطه کفر از بین می‌رفت و نعمت دنیا برای شما حاصل نمی‌شد، چون آن‌ها دنیای شما را از بین می‌بردند و راجع به آرزوهایی که به آن نمی‌رسیدید، حسرت واندوه برای شما باقی می‌ماند، ولی به شما برای توبه و وقت برای بازگشت مهلت دادیم، یعنی این کارها را نسبت به پدارنتان کردیم؛ هر که خواست توبه کرد و سعادتمند گردید و از نهاد او خارج شد آن‌چه که خداوند مقرر نموده، از ذریه پاکی که زندگی دنیای آن‌ها به لطف خدا خوش می‌گذرد و در آخرت به واسطه اطاعت خدا به مقام بلندی می‌رسند.

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: اگر آن‌ها دعا می‌کردند و به واسطه محمّد و آل محمّد از سر نیت پاک و اعتقاد صحیح از درون دل، از خدا می‌خواستند که خدا آن‌ها را حفظ کند تا بعد از دیدن این معجزات درخشان دشمنی نورزند، دعای آن‌ها را به فضل و کرم خود مستجاب می‌کرد، ولی ایشان کوتاهی کردند، آسایش را انتخاب کردند و با هوای نفس در پی شهوت‌ها از دنیا رفتند.

تفسیر امام حسن عسکری: آن‌گاه در این آیه ملامت را متوجه یهود کرد: «أَفَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُکُمُ»، پیمان‌ها و میثاق‌های شما را گرفت در مورد چیزهایی که راجع به اولیای برگزیده و بندگان منتخب خدا، محمد و آل پاک و پاکیزه‌اش خوشایند شما نبود. آن موقع پدرانتان به شما گفتند که به آن‌ها گفته شده که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هدف اصلی و منظور عالی است؛ خداوند هیچ آفریده ای را نیافرید و هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر برای این‌که آن‌ها را دعوت به ولایت محمّد و علی و جانشینان آن دو نماید و از آن‌ها عهد بگیرد که پایدار باشند تا عوام سایر ملّت‌ها به آن عمل کنند.

در همین باره «استکبرتم»، {تکبر ورزیدید}، چنان چه پیشینیان شما تکبر کردند، تا آن‌جا که زکریا و یحیی را کشتند. شما نیز تکبر کردید، تا جایی که تصمیم به کشتن محمّد و علی را گرفتید، ولی خدا شما را ناامید کرد و حیله شما به خودتان برگشت.

اما این آیه «أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُون»

غیبت نعمانی: شحام گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا پیامبر اکرم ائمه علیهم السّلام را می‌شناخت؟ فرمود: نوح آن‌ها را می‌شناخت. شاهد این مطلب این آیه است: « شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَینا إِلَیکَ وَ ما وَصَّینا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسى وَ عِیسى.» فرمود: یعنی ای گروه شیعیان! از دین آن‌چه را که به نوح سفارش نموده بود، برای شما تشریع کرد

کنز جامع الفوائد: جابر بن یزید جعفی از مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرد که روزی سلمان خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسید و راجع به خود آن حضرت از ایشان پرسید. فرمود سلمان! من کسی هستم که تمام امت‌ها به اطاعت از من دعوت شدند، کافر شدند و به آتش عذاب گردیدند. من نگهبان آن‌ها هستم، این یک واقعیتی است که می‌گویم. سلمان! مرا به واقع کسی نمی‌شناسد، مگر این‌که با من خواهد بود در ملا اعلی.

گفت: در این موقع حسن و حسین علیهما السّلام وارد شدند. امام فرمود: سلمان! این دو گوشواره عرش پروردگار جهانند؛ به وسیله آن دو بهشت درخشان است، و مادرشان بهترین زنان است. خداوند از مردم راجع به من پیمان گرفته است؛ هر که خواست تصدیق نمود و هر که تکذیب کرد، در آتش است. من حجت بالغه و کلمه باقیه و سفیر سفراء هستم.

سلمان گفت: یا امیرالمؤمنین! من تو را در تورات با همین مشخصات دیدم و در انجیل نیز همین‌طور. پدر و مادرم فدایت باد ای شهید کوفه! به خدا قسم اگر مردم با اشتیاق نمی‌گفتند که خدا رحمت کند قاتل سلمان را، سخنی درباره‌ات می‌گفتم که موجب ناراحتی نفوس و مردم می‌شد، زیرا تو حجت خدایی هستی که خدا توبه آدم را به وسیله تو پذیرفت و یوسف را از چاه نجات بخشید و تو داستان ایوب و سبب تغییر یافتن نعمت خدا بر اویی.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: می‌دانی داستان ایوب چیست و علت تغییر نعمت خدا بر او چه بوده؟ گفت: خدا بهتر می‌داند و شما یا امیر

المؤمنین! فرمود: هنگام آمادگی برای سخن، ایوب در فرمان‌روایی من مشکوک شد و گفت: این مطلب بزرگ و امری بس سنگین است.

خداوند فرمود: ایوب! درباره صورتی که من آن را به پا داشته‌ام مشکوک می‌شوی؟ من آدم را گرفتار گرداندم، به وسیله او آدم را بخشیدم و از او گذشتم، چون تسلیم گردید و او را به امیرالمؤمنین بودن پذیرفت. تو می‌گویی این کار بزرگ و خیلی سنگین است؟ قسم به عزت خودم که تو را از عذاب خویش می‌چشانم، مگر آن‌که به اطاعت نمودن از امیر المؤمنین توبه نمایی! سپس به واسطه من سعادتمند شد، یعنی او توبه کرد و به اطاعت نسبت به امیرالمؤمنین و ذریه پاکش اقرار نمود.

تفسیر فرات: علی بن عتاب از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: اگر نادانان این امت بدانند چه وقت امیرالمؤمنین به این نام نامیده شده، انکار نمی‌کردند.

خداوند هنگامی که میثاق بنی آدم را گرفت و آن زمانی بود که خداوند آیه ای بر محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نازل کرد و جبرئیل آن آیه را آورد که ما آن را در قرآن می‌خوانیم. ای جابر! مگر این آیه را نشنیده ای: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی.» و محمّد رسول خدا و علی امیرالمؤمنین نیست؟ به خدا قسم خداوند او را در عالم اشباح و اظله، هنگامی که از ذریه آدم میثاق گرفت، امیرالمؤمنین نامید.

تفسیر فرات: ابن قاسم نقل کرد: حضرت صادق علیه السّلام در مورد آیه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» فرمود: خداوند از صلب آدم ذریه‌اش را تا روز قیامت خارج کرد و آن‌ها به صورت ذرّات خارج شدند. خداوند

خود را به آن‌ها معرفی کرد و خود را به آن‌ها نمایاند؛ اگر نه این بود، هیچ‌کس خدایش را نمی‌شناخت. پس فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالوا بلی.» و فرمود: محمّد نیز بنده و رسول من و علی امیرالمؤمنین و خلیفه و امین من است.

تفسیر فرات: پیامبر اکرم فرمود: هر مولودی بر معرفت متولد می‌شود؛ معرفت به این‌که خدای تعالی خالق او است. این آیه همان مطلب را می‌فرماید: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيقُولُنَّ اللَّهُ.»

{اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده مسلما خواهند گفت خدا.}

اختصاص: مفضل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی یکتا است در فرمان‌روایی اش؛ خود را به بندگان معرفی نمود، سپس امر خود را به آن‌ها واگذار کرد و بهشت را برایشان ارزانی داشت؛ هر که را بخواهد از جن و انس دل پاک دهد و او را به ولایت ما آشنا می‌کند و هر که را بخواهد کور دل گرداند، جلوگیری می‌نماید از او معرفت ما را.

سپس فرمود: مفضل! به خدا قسم آدم شایسته آفریده شدن به دست خدا و دمیدن روح خویش در او نشد، مگر به واسطه ولایت علی، و خدا با موسی سخن نگفت، مگر به ولایت علی، و عیسی بن مریم را آیت برای جهانیان قرار نداد، مگر به واسطه خضوع نسبت به علی علیه السّلام. سپس فرمود: زیباترین مسئله این‌که احدی اهلیت نظر کردن خدا به او پیدا نکرد، مگر به واسطه بندگی و عبودیت برای ما.

مشارق الانوار: جابر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که پیامبر اکرم به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! تو هستی که خداوند به وسیله تو احتجاج بر خلایق نمود، هنگامی که در ابتدای آفرینش آن‌ها را به صورت شبح در آورد و به آن‌ها گفت «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى.» سپس فرمود: و محمّد پیامبر شما است؟ گفتند: بلی. فرمود: و علی امام شما است؟

خلایق از پذیرش ولایت و فضیلت تو امتناع ورزیدند و سخت تکبر کردند، مگر گروه‌اندکی که آن‌ها اصحاب یمین هستند و آن‌ها بسیاراندکند. در آسمان چهارم فرشته ای است که در تسبیح خود می‌گوید: منزه است آن‌کس که این گروه‌اندک از این عالم کثیر را بر این فضل بزرگ راهنمایی کرد.

کنز جامع الفوائد: ابن عباس درباره آیه: «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِی إِذْ قَضَینا إِلى مُوسَى الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.» {چون امر [پیامبری] را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی [طور] نبودی و از گواهان [نیز] نبودی.} گفت که این آیه به خلافت و جانشینی یوشع بن نون پس از موسی مربوط است.

سپس خداوند فرمود: من پیامبری را بدون وصی نمی‌گذارم؛ من پیامبری عربی را خواهم فرستاد و وصی او را علی قرار می‌دهم. این است «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِی إِذْ قَضَینا إِلى مُوسَى الْأَمْرَ» درباره وصایت و وقایعی که پس از او اتفاق می‌افتد است.

ابن عباس گفت: خداوند از پیشامدها و اختلاف امت بعد از او، به پیامبر اطلاع داد. هر کس خیال کند که پیامبر اکرم بدون وصی از دنیا رفته، بر خدا و پیامبرش دروغ بسته است.

در تفسیر اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم آمده است که یکی از اصحاب سعید بن خطاب، از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِی إِذْ قَضَینا إِلی مُوسَی الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ» نقل کرد که امام صادق علیه السّلام فرمود: آیه این طور بوده است: «أوَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِی إِذْ قَضَینا إِلی مُوسَی الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ» مگر...

کنز جامع الفوائد: حضرت صادق علیه السّلام در یکی از نامه‌های خود نوشت: هیچ محلی نیست که خداوند پیامبرش را نگه می‌دارد تا گواه باشد و گواهی بدهد، مگر این‌که با او برادر و رفیق و پسر عمو و وصیش نیز هست، و پیمان از هر دو با هم می‌گیرد، صلوات اللّٰه علیهما و علی ذریتهما الطیبین.

کنز جامع الفوائد: ابو سعید مدائنی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره معنی آیه: «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَینا.»

{آن دم که [موسی را] ندا دردادیم تو در جانب طور نبودی.} پرسیدم. فرمود: این نوشته ای است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش خلق، بر برگ آسی نوشت و در آن نوشته بود: ای شیعیان آل محمّد! به شما عطا کردم قبل از درخواست و شما را آمرزیدم قبل از تقاضای آمرزش؛ هر کدام از شما که با ولایت محمّد و آل محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم پیش من آید، او را به رحمت خود ساکن بهشت می‌کنم.

بصائر الدرجات: مردی از قبیله بنی حنیفه گفت: من با عمویم خدمت علی بن الحسین علیه السّلام رفتیم. در مقابل آقا صحیفه‌هایی بود که

آن‌ها را ملاحظه می‌کرد. عمویم پرسید: این نوشته چیست فدایت شوم؟ فرمود: این دیوان شیعیان ما است. عرض کرد: اجازه می‌دهی نام خود را پیدا کنم؟ فرمود: آری.

گفت: من سواد خواندن ندارم، اما پسر برادرم جلوی درب خانه است. اگر اجازه می‌فرمایید بیاید و بخواند؟ فرمود: آری. عمویم مرا برد. من در دیوان چشم‌انداختم و اول چیزی که به چشمم خورد، اسم خودم بود. گفتم: به خدای کعبه قسم این اسم من است! عمویم گفت: وای بر تو! اسم من کجا است؟ از پنج یا شش اسم که رد شدم، اسم عمویم را نیز یافتم.

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: خداوند پیمان آن‌ها را با ما بر ولایت ما گرفته، نه زیاد می‌شوند و نه کم. خداوند ما را از اعلی علیین آفریده و شیعیان ما را از طینت ما پایین‌تر از آن خلق کرده و دشمنان ما را از سجین آفریده و دوستان آن‌ها را از طینت ایشان آفریده، پایین‌تر از آن.

بصائر الدرجات: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: وقتی مردم پیش معاویه می‌رفتند، حبابه والبیه خدمت حضرت حسین علیه السّلام می‌رسید. او زنی بسیار کوشا بود که پوست بدنش از فرط عبادت خشک می‌نمود. او یک روز با پسر عمویش که پسرکی کوچک بود، خدمت امام حسین علیه السّلام رسید و عرض کرد: فدایت شوم! در آن‌چه که خدمت شما است ملاحظه بفرمایید که آیا اسم این پسر عمویم هست و او اهل نجات است؟ امام فرمود: آری، اسم او نزد ماست و رستگار است.

بصائر الدرجات: ابو حمزه گفت: همراه ابو بصیر خارج شدم و او را در خانه حضرت صادق علیه السّلام بردم. به من گفت: صحبتی نکن و هیچ حرف نزن! به درب خانه که رسیدیم، ابو بصیر سرفه ای کرد. صدای حضرت صادق را شنیدیم که به کنیز می‌فرمود: فلانی، درب را باز کن که ابو محمّد درب خانه است! پس وارد شدیم. چراغی مقابل آقا می‌سوخت و یک خورجین در خدمت ایشان گشوده بود. ناگاه لرزه ای بر من عارض شد و بدنم به لرزه افتاد. امام علیه السّلام سر بلند کرد و فرمود: تو بزّاز هستی؟ عرض کردم: آری فدایت شوم! ایشان ملافه ای را که روی بالش بود به من داد و فرمود: این را بپیچ! من ملافه را پیچیدم. باز فرمود: تو بزاز هستی؟ و در آن صحیفه تماشا می‌کرد؛ رعشه و لرزه من باز هم بیشتر شد.

وقتی خارج شدیم، من به ابو محمّد گفتم: تاکنون مرا پیشامدی مانند امشب پیش نیامده بود. مقابل امام خورجینی دیدم که از داخل آن صحیفه ای را بیرون آورده بود و به آن نگاه می‌کرد. هر وقت امام در آن می‌نگریست، بر تن من لرزه می‌افتاد. ابو بصیر دست خویش را بر پیشانی زد و گفت: وای بر تو! چرا در آن موقع به من اطلاع ندادی؟ به خدا قسم در آن صحیفه اسامی شیعه بوده. اگر به من می‌گفتی درخواست می‌کردم اسمت را به تو نشان بدهد.

بصائر الدرجات: داود رقی گفت: به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: آیا اسم من در خزینه ای که اسامی شیعیان شما در آن‌جا هست وجود دارد؟ فرمود: آری، به خدا قسم در مخزن اسرار است.

بصائر الدرجات: مرزبان بن عمران گفت: از حضرت رضا علیه السّلام سؤالی راجع به خود کردم. عرض کردم: از مهم‌ترین چیزها سؤالی دارم. آیا من از شیعیان شما هستم؟ فرمود: آری. عرض کردم: فدایت شوم! اسم مرا در میان اسامی شیعیان ملاحظه فرموده‌اید؟ فرمود: آری.

بصائر الدرجات: عبداللَّه بن جندب از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرد: امام علیه السّلام در نامه ای به او نوشته بود که شیعیان ما اسم خود و پدرشان نوشته شده است. خداوند میثاق و پیمان ما و آن‌ها را گرفته است. هر جا ما وارد شدیم و هر جا داخل گردیدیم، آن‌ها نیز وارد می‌شوند. جز ما و آن‌ها کسی بر ملت اسلام نیست.

بصائر الدرجات: علی بن سری کرخی گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که پیرمردی با پسرش وارد شد. پیرمرد عرض کرد: فدایت شوم! آیا من از شیعیان شمایم؟ حضرت صادق صحیفه ای مانند ران شتر را بیرون آورد، آن را به دست او داد و فرمود: ورق بزن! ورق زد تا به یکی از حروف هجا ناگاه اسم پسرش جلوتر از اسم او بود. پسر از شادی فریاد زد: به خدا قسم اسم من است! پیرمرد دلش سوخت. سپس امام فرمود: ورق بزن! پیرمرد ورق زد و اسم او را نیز نشانش داد.

بصائر الدرجات: حذیفه بن اسید غفاری گفت: وقتی امام حسن علیه السّلام از معاویه جدا شد و به جانب مدینه رهسپار گردید، من در خدمت ایشان بودم. در مقابل ایشان باری بر شتری قرار داشت که پیوسته مراقب آن بود. یک روز عرض کردم: فدایت شوم یا ابا محمد!

این شتر چه بار دارد که به هر جا که می‌روی از شما جدا نمی‌شود؟ فرمود: می‌دانی چیست حذیفه؟ عرض کردم: نه. فرمود: دیوان است. گفتم: چه دیوانی؟ فرمود: دیوان شیعیان ما. اسامی آن‌ها در آن است. گفتم: فدایت شوم! اسم مرا نشانم بده. فرمود: فردا صبح بیا. فردا صبح با پسر برادرم که سواد خواندن داشت خدمت ایشان مشرف شدم، ولی من خواندن نمی‌دانستم. فرمود: این صبحگاه برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای وعده ای که به من دادید. فرمود: این پسرک کیست؟ گفتم: پسر برادر من است که با سواد است، ولی من سواد ندارم. فرمود: بنشین! من نشستم؛ دستور داد دیوان متوسط را بیاورند. دیوان را آوردند و پسرک تماشا می‌کرد. اسم‌ها می‌درخشید، در همان بین که می‌خواند یک مرتبه گفت: عمو جان! این اسم من است! گفتم: مادرت به مرگ تو بنشیند! اسم من کجا است؟ نگاهی کرد و گفت: این هم اسم شما! هر دو شاد شدیم و آن جوان در جریان کربلا، با امام حسین علیه السّلام شهید شد.

توضیح: «صفح فی الارض کمنع» یعنی به آن نظرانداخت، مانند وارسی کردن.

بصائر الدرجات: عبدالصمد بن بشیر گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام صحبت از ابتدای اذان و داستان آن در معراج پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شد تا رسید به سدرة المنتهی. فرمود: سدرة المنتهی به پیامبر گفت که تاکنون هیچ مخلوقی از من رد نشده. بعد آیه را خواند: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى * فَكانَ قابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنى* فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى.» {سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد* تا [فاصله اش] به قدر [طول]

دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر شد* آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند وحی فرمود} فرمود: آن‌گاه نامه اصحاب یمین و اصحاب شمال در اختیار پیامبر گذاشته شد. فرمود: کتاب اصحاب یمین را به دست راست خود گرفت، آن را گشود و در آن نظر کرده و اسم بهشتیان و اسم پدر و قبیله آن‌ها را مشاهده کرد. فرمود: خدا به او گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ» {پیامبر «خدا» بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است،}

امام فرمود: پیامبر اکرم جواب داد: «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»

{و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند.}

امام فرمود: پیامبر اکرم فرمود: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا.» {پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.} خداوند در جواب فرمود: قبول کردم. باز پیامبر عرض کرد: «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا.» {پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر} تا آخر سوره. خداوند فرمود: قبول کردم.

بعد فرمود: پیامبر اکرم دیوان را بست و آن را به دست راست گرفت. آن‌گاه نوشته اصحاب شمال را گشود که در آن اسمای جهنمیان و اسمای آبای آن‌ها و قبایل آن‌ها بود. امام فرمود: پیامبر اکرم گفت: «رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لا يؤْمِنُونَ.» {ای پروردگار من، این‌ها جماعتی‌اند که ایمان نخواهند آورد.} خداوند فرمود: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يعْلَمُونَ.» {[و خدا فرمود] از ایشان روی برتاب و بگو به سلامت، پس زودا که بدانند.}

بصائر الدرجات: اعمش گفت: کلبی گفت: بزرگ‌ترین چیزی که در مناقب علی بن ابیطالب شنیده ای چیست؟ گفت: گفتم: موسی بن طریف از عبایه نقل کرد که گفت: شنیدم که علی علیه السّلام می‌فرمود: من قسمت کننده جهنم هستم. کلبی گفت: من بزرگ‌تر از این را دارم! پیامبر اکرم کتابی را در اختیار علی گذاشت که اسم بهشتیان و اسم جهنمیان در آن بود.

توضیح: در نهایه می‌گوید: راجع به حدیثی که علی علیه السّلام می‌گوید: «انا قسیم النار»، می‌نویسد: منظور این است که مردم دو دسته هستند؛ یک دسته با منند که آن‌ها در راه هدایتند، و یک دسته بر خلاف من هستند که آن‌ها در راه گمراهی هستند. گروهی که با منند در بهشت و گروه مخالف من در جهنم هستند. و «قسیم» فعیل به معنی فاعل است، مانند «جلیس» و «سمیر.»

بصائر الدرجات: عبدالصمد بن بشیر از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم به آسمان هفتم و به سدرة المنتهی رسید. سدرة گفت: قبل از تو مخلوقی از من گذر نکرده است. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی * فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَی* فَأَوْحَی.» فرمود: سپس کتاب اصحاب یمین و کتاب اصحاب شمال را به او سپرد. آن حضرت کتاب اصحاب یمین را به دست راست گرفت و آن را گشود و در آن نگاه کرد. در آن اسامی اهل بهشت و اسامی پدران و قبیله‌هایشان بود. آن‌گاه کتاب اصحاب شمال را گشود و در آن نگاه کرد. در آن اسامی اهل جهنم

و اسامی پدران و قبیله‌هایشان بود. سپس فرود آمد و با او دو کتاب بود که آن دو را به علی بن ابیطالب سپرد.

بصائر الدرجات: علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: ما حقیقت ایمان یا نفاق هر شخصی را وقتی به شخص نظرکنیم، می‌شناسیم؛ اسامی شیعیان ما و پدرشان نوشته شده است.

بصائر الدرجات: عمار بن مروان از حضرت ابوجعفر علیه السّلام نقل کرد که فرمود: ما حقیقت ایمان یا نفاق هر شخصی را وقتی به شخص نظرکنیم، می‌شناسیم.

بصائر الدرجات: حضرت ابوالحسن علیه السّلام به عبداللّه بن جندب نوشت... و مانند روایت پیش را آورده است.

بصائر الدرجات: عمار بن مروان از حضرت ابو جعفر علیه السّلام مانند روایت پیشین را نقل می‌کند.

اختصاص: عمار بن مروان از حضرت ابو جعفر علیه السّلام مانند روایت پیشین را نقل می‌کند.

بصائر الدرجات: ابن ابی نجران گفت: امام رضا علیه السّلام نامه ای نوشت که من آن را خواندم؛ رساله ای که به یکی از اصحابش نوشته و در آن مانند روایت پیش را فرموده بود.

بصائر الدرجات: بکر بن کرب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: خداوند پیمان شیعیان ما را از صلب آدم گرفت؛ ما خوب‌های شما را از بدهایتان تشخیص می‌دهیم.

بصائر الدرجات: جابر از حضرت باقر علیه السّلام مانند همین روایت را نقل کرد.

اختصاص و بصائر الدرجات: جابر از حضرت باقر نقل کرد که فرمود: خداوند پیمان شیعیان ما را از صلب آدم گرفت؛ ما با همین پیمان، دوستی دوست را می‌شناسیم، گرچه به ظاهر و به زبان، مخالف با این دوستی را ابراز کند، و دشمنی دشمن را تشخیص می‌دهیم، اگرچه به ظاهر ابراز محبت کند.

بصائر الدرجات: زراره گفت: من و عبدالواحد مختار و سعد بن لقمآن‌که عمر بن شجره کندی هم با آن دو بود، خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم. امام صادق فرمود: این کیست؟ آن دو جواب دادند عمر بن شجره. و شروع کردند به توصیف ورع و پرهیزکاری او و علاقه‌اش به برادران خود و گذشت‌های مالی و خوبی‌هایی که به برادران می‌کند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: شما مردم را نمی‌شناسید؛ من با یک نگاه می‌شناسم. این شخص از خبیث‌ترین یا بدترین مردم است! زراره گفت: عمر بعد از آن هر حرامی را مرتکب می‌شد.

بصائر الدرجات: عقبه گفت: من و معلی بن خنیس خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم. آن جناب فرمود: هر کس در جای تو بنشیند، او را می‌شناسم.

اختصاص و بصائر الدرجات: ضریس کناسی گفت: ما با گروهی از اصحاب در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم. ناگاه شخصی وارد شد که من او را می‌شناختم. یکی از حاضرین اسم آن مرد را برد و با کنایه او را به حضرت صادق علیه السّلام معرفی کرد. امام جوابی نداد. آن مرد خیال کرد حضرت صادق علیه السّلام نشنید. باز حرف خود را برای آن جناب تکرار کرد. امام این بار نیز به او توجهی نکرد. باز خیال کرد حضرت حرفش را نشنیده است و برای مرتبه سوم تکرار کرد.

حضرت صادق علیه السّلام دست برد، ریش آن مرد را گرفت و سه مرتبه چنان کشید که من خیال کردم ریش او به دست امام خواهد ماند! فرمود: اگر من شخصی را نشناسم، مگر با معرفی دیگری، نژاد و نسب خوبی نخواهم داشت؟ آن‌گاه دست از ریش او برداشت و آن‌چه موی که از ریش او در دستش مانده بود، به زمین ریخت.

مفضّل بن عمر می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدای تو، نماز شب را نمی‌خوانم و نماز صبح را می‌خوانم؛ آیا می‌توانم بعد از نماز صبح، نمازهای قضای خود را بخوانم در حالی که قبل از طلوع خورشید در حال خواندن نماز هستم. فرمود: بلی، ولی خانواده‌ات را از این کار با خبر نساز. تا آن را سنّت نسازی و گفته خداوند عز و جل که فرموده است: «والْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ» را باطل نکنی.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر زنی که با زبان خود، شوهرش را آزار دهد، خداوند عز و جل از او هیچ توبه و فِدْیه ای و هیچ عمل نیکی را

نمی‌پذیرد تا آن‌گاه که شوهرش را راضی کند گرچه روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را عبادت کند و بنده‌ها آزاد کند و اسبان تیز تگ [برای جهاد]، در راه خدا تجهیز کند. او جزء نخستین کسانی است که به آتش وارد می‌شوند. هم‌چنین است مرد، اگر به زنش ستم کند.

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که در آغاز خلافتش ایراد فرمود: همانا خداوند، چیزهایی را حرام کرده که ناشناخته نیستند و چیزهایی را حلال کرده است که از عیب، خالی‌اند و حرمت مسلمان را بر هر حرمتی، برتری بخشیده است و حقوق مسلمانان را به واسطه [کلمه] اخلاص و توحید، استوار ساخته است. پس مسلمان، کسی است که مسلمانان، از زبان و دست او در امان باشند، مگر آن‌جا که حق باشد، و آزار دادنِ مسلمان، روا نیست، مگر آن‌جا که باید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزار داده است و هر کس مرا بیازارد، خداوند عز و جل را آزار داده است و هر کس خدا را بیازارد، چنین کسی در تورات و انجیل و زبور و فرقان، لعنت شده است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند تبارك و تعالی فرمود: «هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد، به من اعلان جنگ می‌دهد، و هر کس بنده مؤمن مرا احترام کند، از خشم من در امان است».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: زن باید با شوهرش در زیان و سود، و سختی و آسایش بسازد، چنان که همسر ایوبِ بلاکش، شکیبایی کرد. هجده سال، صبورانه به او خدمت کرد و مانند بارکش‌ها او را بر پشت خود حمل می‌کرد. با آسیابان‌ها آسیاب می‌کرد و با گازران، گازری می‌کرد و تکّه نانی برایش می‌آورد و ایوب می‌خورد و خداوند عز و جل را شکر می‌کرد. همسرش او را در پارچه ای می‌نهاد و بر پشت خود حمل می‌نمود و این همه را از سرِ دلسوزی و نیکی کردن برای خدا و تقرّب جستن به خداوند عز و جل انجام می‌داد.

امام علی علیه السلام: خداوند، جهاد را بر مردان و زنان، واجب کرده است. جهادِ مرد، بخشیدن مال و جان خویش است تا آن که در راه خدا کشته شود، و جهادِ زن، این است که در برابر آزار و اذیت شوهرش و غیرت او شکیبایی کند.

شکیبایی زن، در برابر بداخلاقِ شوهرپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: سه گروه از زنان‌اند که خداوند، عذاب قبر را از آنان بر می‌دارد و با فاطمه دختر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، محشور می‌شوند: زنی که بر غیرت شوهرش شکیبایی می‌کند؛ زنی که در برابر بداخلاقی شوهرش شکیباست؛ و زنی که مهریه‌اش را به شوهرش می‌بخشد. خداوند متعال، به هر یك از این‌گونه زنان، ثواب هزار شهید می‌دهد و برای هر یك از آن‌ها، عبادت یك سال می‌نویسد.

شکیبایی مرد، در برابر بداخلاقیِ همسرپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر مردی به خاطر خدا، در برابر بداخلاقی زنش شکیبایی کند، خداوند متعال برای هر روز و شبی که در برابرش شکیبایی می‌ورزد، همانند ثوابی را به او می‌دهد که به ایوب علیه السلام در قبال گرفتاری‌اش داد، و گناه زن نیز در هر شب و روز، به‌اندازه ریگ‌های ریگستان است.

إحیاء علوم الدین در اخبار پیامبران علیهم السلام: عدّه ای بر یونس پیامبر علیه السلام وارد شدند و یونس به پذیرایی از ایشان پرداخت. او به درونِ خانه، رفت و آمد می‌کرد و همسرش آزارش می‌داد و با وی گستاخی می‌کرد؛ امّا یونس، هیچ نمی‌گفت. آن عدّه، از این حال، متعجّب شدند. یونس علیه السلام فرمود: «تعجّب نکنید؛ زیرا من از خداوند متعال درخواست کردم و گفتم: هر کیفری (مجازاتی) را که می‌خواهی در آخرت به من بدهی، در همین دنیا به من برسان. خداوند فرمود: کیفر تو، دختر فلان کس است که با او ازدواج می‌کنی. من با او ازدواج کردم و بر کارهای او همان‌طور که می‌بینید شکیبایی می‌کنم».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر مردی که راضی است همسرش خود را بیاراید و از خانه بیرون برود، آن مرد، دیوث است، و هر که او را دیوث بنامد، گناه نکرده است. هر گاه زن، آرایش کنان و عطرزنان، از خانه‌اش خارج شود و شوهرش به این کارِ او راضی باشد، به ازای هر قدمی که بر می‌دارد، برای شوهر او، خانه ای در جهنّم بنا می‌شود.

امام باقر علیه السلام: برای زن، هیچ شفیعی نزد پروردگارش کارسازتر از رضایت شوهرش نیست. زمانی که فاطمه علیهاالسلام در گذشت، امیر مؤمنان علیه السلام بر بالین او ایستاد و فرمود: «بار خدایا! من از دختر پیامبرت راضی هستم. بار خدایا! او تنها شد. پس همدم او باش. بار خدایا! او مهجور شد. پس تو، به او بپیوند. بار خدایا! به او ستم شد. پس تو داوَرَش باش که تو، بهترینِ داورانی».

سختی‌های زندگیشواهد التنزیل به نقل از جابر: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را با عبایی کُرکی دید که دستاس می‌کند. گریست و فرمود: «ای فاطمه! به خاطر [نعمت و]شیرینی آخرت، بر تلخی دنیا شکیبایی کن». در این هنگام، این آیه نازل شد: «به زودی، پروردگارت به تو عطا می‌کند و تو خشنود می‌شوی».

المناقب، ابن شهرآشوب به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فاطمه علیهاالسلامرا دید که تن پوشی از جُلّ شتر، به بر دارد و هم زمان، مشغول دستاس کردن و شیر دادن به کودك خویش است. پس اشك از چشمان پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله روان گشت و فرمود: «دختر عزیزم! تلخیِ دنیا را تحمّل کن تا به شیرینیِ آخرت برسی». فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای پیامبر خدا! خداوند را بر نعمت‌هایش می‌ستایم و او را بر داده‌هایش سپاس می‌گویم. پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد: «به زودی، پروردگارت به تو چندان عطا می‌کند که خشنود می‌شوی».

کتاب من لا یحضره الفقیه: روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام به مردی از بنی سعد فرمود: «آیا می‌خواهی از خودم و از فاطمه زهرا برایت بگویم؟ او در خانه من، آن قدر با مَشك، آب کشید که [بند آن] در سینه‌اش رد‌انداخته بود، و چندان دستاس کرد که دست‌هایش تاول زده بود، و چندان خانه را رُفت و روب کرد که لباس‌هایش رنگِ خاك به خود گرفته بود، و آن قدر زیر دیگ را آتش افروخته بود که جامه‌هایش تیره رنگ شده بود. از این کار، رنج و آسیب سختی به او رسید. به او گفتم: کاش نزد پدرت بروی و از ایشان تقاضای خدمتکاری کنی تا از سوز و گرمای این کار، آسوده شوی. فاطمه علیهاالسلام برای دیدن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رفت. پس دید که عدّه ای نزد ایشان به گفتگو مشغول‌اند. خجالت کشید و بر گشت. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دانست که فاطمه علیهاالسلامبرای کاری آمده است. فردای آن روز، نزد ما آمد.... من گفتم: من به شما می‌گویم، ای پیامبر خدا! فاطمه علیهاالسلام از بس با مشك، آب کشیده، در سینه‌اش رد‌انداخته، و از بس دستاس کرده، دستانش تاول زده، و از بس خانه را جارو زده، لباس‌هایش رنگ خاك به خود گرفته، و از بس زیر دیگ، آتش افروخته، جامه‌هایش تیره شده است. از این رو، به او گفتم: کاش نزد پدرت بروی و از ایشان تقاضای خدمتکاری کنی تا از سوز و گرمای این کار، آسوده شوی. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا چیزی به شما نیاموزم که از خدمتکار برایتان بهتر است؟ هر گاه به رخت خواب خود رفتید، سی و چهار مرتبه، اللّه أکبر بگویید، سی و سه مرتبه، سبحان اللّه و سی و سه مرتبه، الحمد للّه...». فاطمه علیهاالسلام سرش را [از

زیر لحاف] بیرون آورد و فرمود: «راضی‌ام به رضای خدا و پیامبرش. راضی‌ام به رضای خدا و پیامبرش».

کسی که با زن نامحرمی دست دهد، در روز قیامت در حالی که به زنجیر کشیده شده است محشور می‌شود و سپس فرمان می‌رسد که او را راهی دوزخ سازند.

و کسی که با زنی نامحرم- از پشت- و با مرد یا پسری نزدیکی کند، خداوند در روز قیامت او را با بوی گندی که از بوی مردار هم ناخوشایندتر است محشور می‌سازد به گونه ای که اهل محشر از بوی گند او در آزارند تا زمانی که رهسپار دوزخ گردد، و خداوند هیچ توبه و یا فدیه ای «» را از او قبول نمی‌کند و همه اعمال او را تباه ساخته، و او را در تابوتی که با می‌خهای آهنین کوبیده و محکم شده است قرار می‌دهند، و آنقدر ضربه شمشیر بر او فرود آورند که‌اندام او با آن می‌خها درهم آمیزد، و عذاب و شکنجه آنقدر دشوار و طاقت فرساست که اگر عذاب تنها يك رگ عصب او را بر چهار صد امّت فرود آرند در دم، بمیرند، و عذابش از همه مردم شدیدتر است.

و زنی که شوهرش را آزار دهد، خداوند نماز هیچ يك از عبادات و کارهای پسندیده او را نمی‌پذیرد حتی اگر همه عمر خود را به روزه داری و شب زنده داری و عبادت سپری کند، و بندگانی را از قید بندگی برهاند، و ثروت خود را در راه خداوند به نیازمندان ببخشد، مگر آن‌که با سازگاری

موجبات رضایت شوی خود را فراهم سازد، در غیر این صورت اولین نفری خواهد بود که رهسپار دوزخ گردد. آن‌گاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: و بر مرد (نیز) همین کیفر و مکافات خواهد بود اگر همسر خود را مورد ستم و آزار قرار دهد.

و کسی که مال را بخرد و بداند که این از راه خیانت به دست آمده است، با شخص جنایت کار از نظر ننگ این کردار و کیفر گناه آن، مساوی خواهد بود.

و کسی که موجبات آمیزش زن و مردی را از راه حرام، فراهم سازد و آن دو را بهم برساند، خداوند بهشت را بر او حرام و جایگاه او را در جهنّم قرار خواهد داد، و این سرانجام و فرجام بدی است، و تا لحظه ای که جان بسپارد مورد خشم پروردگار خواهد بود.

و کسی که مشخصات ظاهری و زیبایی زنی را برای مرد بیگانه ای وصف کند، و او را چنان بستاید که فریفته آن زن شود تا به حرام از او کام بگیرد، از دنیا نخواهد رفت مگر آن‌که مورد خشم خداوندی قرار گیرد؛ و کسی که مورد خشم الهی قرار گیرد، آسمان‌های هفت گانه و زمینهای هفتگانه نیز بر او خشم می‌گیرند، و گناهش همانند کسی است که با آن زن مرتکب زنا شده باشد. پرسیدند: یا رسول اللّه! اگر آن دو، توبه کرده و خود را اصلاح نمایند، چطور؟! حضرت فرمود: خداوند توبه آنان را

می‌پذیرد ولی توبه کسی که با ستودن آن زن موجب چنین فتنه و فسادی شده است (هرگز) نمی‌پذیرد.

و کسی که عمل زشتی را که شنیده است، فاش کند، همانند کسی است که آن کار زشت را انجام داده است و کسی که از عمل نیکی با خبر شود و آن را افشا کند، همانند کسی است که آن کار نیك را انجام داده است.

و کسی که چشمان (شهوت آلوده) خود را با نگاه کردن به ناموس دیگران و از راه حرام پر کند (ارضاء نماید)، چشمهای او را (آنقدر) با می‌خهای آتشین دوزخ پر می‌کند (و به این کار ادامه می‌دهد) تا درباره (اعمال) مردم داوری نماید، آن‌گاه فرمان می‌رسد که او را به جانب جهنّم رهسپار سازند.

و کسی که با زن شوهر داری زنا کند و از او کام بگیرد، در روز قیامت از شرمگاه آن دو آب گند و چرکین و بدبویی بیرون می‌ریزد که مسافت پانصد سال راه را به گند کشد، و دوزخیان از گندی و بدبویی و عفونت آنان در آزار و عذاب باشند، و آن دو عذابشان از همه مردم دشوارتر است.

و خشم و غضب خداوند بسیار شدید است نسبت به زن شوهر داری که چشم خویش را به مردان نامحرم بدوزد و پر سازد، و اگر چنین کند

خداوند تمام اعمال نیك او را تباه می‌سازد، و اگر با مرد نامحرم همبستر شود، بر خداوند است که او را (در روز قیامت) در آتش (قهر خود) بسوزاند، پس از آن‌که در گور عذابش کرده باشد.

طلاق خلع، به طلاقی گفته می‌شود که همسر مردی به خاطر مسائل اخلاقی و اختلاف در تربیت خانوادگی، و طرز تفکر و مسائلی از این دست، با دادن مال و یا بخشیدن کابین (مهریه) رضایت شوی خود را برای طلاق به دست می‌آورد، و مرد نیز با رضایت کامل و بدون اکراه، همسر خود را طلاق می‌دهد، به این نوع طلاق با کیفیتی که ذکر شد «طلاق خلع» گفته می‌شود. ولی اگر زنی به خاطر بی‌بند و باری و آزاد بودن در معاشرت و تماس با مردان بیگانه با این نوع از طلاق، از شوی خود جدا شود، بر اساس فرازی از همین خطبه، که بزودی از مفاد آن اطلاع حاصل خواهید کرد، مورد نفرت و بیزاری خدا و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قرار خواهد گرفت و در روز قیامت از دوزخیان بشمار خواهد رفت، و اگر مردی هم در اثر شکنجه و آزار و از روی هوی و هوس، همسر خود را به انتخاب چنین طلاقی تشویق کند، همین کیفر را خواهد داشت.

و کسی که مؤذّن مسجدی از مساجد خدا گردد، و در آن مسجد اذان بگوید و فقط رضایت خدا را در نظر داشته باشد، خداوند ثواب چهل میلیون پیغمبر، و چهل میلیون صدّیق، و چهل میلیون شهید را به او عنایت فرماید، و شفاعت او شامل چهل میلیون امت می‌شود که هر امّتی چهل میلیون نفر مرد باشد، و برای او در هر بهشتی (از بهشتهای

هفتگانه) چهل میلیون شهر، و در هر شهری چهل میلیون قصر، و در هر قصری چهل میلیون سرا، و در هر سرایی چهل میلیون خانه، و در هر خانه ای چهل میلیون تخت، و بر هر تختی یك حور از حوریان بهشتی آرمیده است (تا به همسری او درآید)، و نیز (وسعت) هر خانه ای از آن خانه‌ها چهل میلیون برابر دنیا است، و در اختیار هر همسری چهل میلیون غلام و چهل میلیون کنیز قرار دارند، و در هر اطاقی چهل میلیون سفره، و بر روی هر سفره ای چهل میلیون ظرف، و در هر ظرفی چهل میلیون نوع از انواع خوراکی‌ها می‌باشد که اگر همه جن و انس میهمان او گردند، همه را در کوچك‌ترین خانه از آن خانه‌ها جای خواهد داد، و هر چه بخواهند- از خوراکی و نوشیدنی گرفته- تا عطر و جامه و میوه و انواع تحفه‌ها شامل لباس و زیور آلات گوناگون- در آن وجود دارد؛ و هر خانه یی به‌اندازه کافی از این اشیاء مورد نیاز، هست.

حدیث یازدهم: فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از عمر بن ابامقدام از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم قطعاً مردی از ما اهل بیت علیهم السلام پس از آن‌که سال از فوت او گذشت به فرمان‌روایی می‌رسد. عرض کردم: آن، در چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ حضرت فرمود: بعد از قیام قائم علیه السلام. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چه مدت در جهان می‌ماند؟ حضرت فرمود: سال و چند ماه، سپس مستنصر (یاری طلب) به دنیا می‌آید و او همان حسین علیه السلام است و انتقام خود و خون اصحابش را می‌خواهد، پس می‌جنگد و به اسارت می‌گیرد تا آن‌که سفّاح (خونریز) خروج می‌کند و او امیر المؤمنین علی بن أبیطالب است. مؤلف

گوید: در کتاب «بشری» نوشته ابن طاووس از حمران از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: عمر دنیا، یکصدهزار سال است. هزار سال آن مخصوص سائر مردم و هزار سال آن مخصوص آل محمد علیهم السلام می‌باشد.

طبرسی به نقل از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده است که از حضرت درباره فرزندان مشرکان سئوال شد. حضرت فرمود: آن‌ها خدمتکاران اهل بهشت هستند.

طبرسی در معنی ولدان از علی علیه السلام روایت کرده است که: آن‌ها اولاد اهل دنیا هستند که نه دارای اعمال نیکی هستند که به خاطر آن‌ها ثواب داده شوند و نه کارهای زشت انجام داده‌اند که مجازات شوند. به همین خاطر است که این مقام و منزلت به آن‌ها داده شده است.

از همان، از ابو عبداللّٰه جعفر بن محمد حسینی، از محمد بن حسین، از جندل بن والق، از محمد بن یحیی مازنی، از کلبی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای از عرش صدا می‌زند و می‌گوید: ای گروه آفریدگان! چشمانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عبور کند و اولین کسی باشد که پوشانده می‌شود. دوازده هزار حوری از بهشت به استقبال او می‌آیند به همراه پنجاه هزار فرشته از یاقوت خالص، بال‌هایشان از لؤلؤی تازه و زبرجد و

بر پشت آن‌ها خورجین‌هایی از مروارید و بر هر خورجینی بالشی از ابریشم قرار دارد تا این که از پل صراط می‌گذرند و وارد بهشت می‌شوند. اهل بهشت به او خوشامد می‌گویند. او در سراپرده ای از نور می‌نشیند و همگی اطراف او می‌نشینند. در داخل آن سراپرده دو قصر قرار دارد. یک قصر سفید رنگ و یکی زرد رنگ از مروارید، هر دو از یک جنس. در آن کاخ سفید، هفتاد هزار خانه قرار دارد که خانه‌های محمد و خانواده او می‌باشد. در آن کاخ زرد رنگ نیز هفتاد هزار خانه وجود دارد که خانه‌های ابراهیم و خانواده او می‌باشد. خداوند فرشته ای را به نزد فاطمه سلام اللّٰه علیها می‌فرستد که قبل از آن به نزد کسی نفرستاده است و پس از او نیز نخواهد فرستاد. فرشته به او می‌گوید: خداوند عز و جل به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: از من چیزی بخواه تا به تو بدهم. فاطمه سلام اللّٰه علیها می‌گوید: خداوند نعمتش را بر من تمام کرده است و بهشت خود را نصیب من ساخته است و کرامت خود را بر من گوارا ساخته است و مرا بر همه زنان برتری داده است. از او می‌خواهم که شفاعت مرا درباره فرزندان من و ذریه من و آن‌هایی که پس از من ذریه مرا دوست داشته‌اند و پس از من از آن‌ها محافظت کرده‌اند، بپذیرد. خداوند به آن فرشته وحی کرد، بدون این که از جایش تکان بخورد به فاطمه سلام اللّٰه علیها خبر بدهد که شفاعت او را درباره فرزندانش و ذریه‌اش و کسانی که در غیاب او با آن‌ها مهربان بوده‌اند و آن‌ها را دوست داشته‌اند و از آن‌ها محافظت کرده‌اند، پذیرفته‌ام. آن‌گاه فاطمه سلام اللّٰه علیها می‌گوید: شکر و سپاس خدایی را که غم واندوه را از من زدود و چشمم را روشن نمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه پدرم این حدیث را ذکر می‌نمود، این آیه را تلاوت می‌کرد:

«والذِينَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلهِم مِّن شَىءٍ كُل امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ».

شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن علی بن خُشیش، از محمد بن عبد الله، از محمد بن محمد معقل عجلی قرمیسینی در سهرورد، از محمد بن ابی صَهبان ذهلی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از کرّام بن عمرو خثعمی، از محمد بن مسلم، از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که فرمودند: خداوند متعال در عوض شهادت امام حسین علیه السلام امامت را در ذریه او نهاد و شفا یافتن را در خاک او قرار داده است و برآورده شدن دعا را در کنار قبر او مقدر نمود، به طوری که آن روزهایی را که زیارت کنندگان او در رفت و آمد به مرقد او هستند در زمره عمر آن‌ها به شمار نمی‌آید. محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام در این زمینه گفتم: با حسین علیه السلام همه چیز به دست می‌آید، اما خودش چه بهره ای می‌برد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال او را به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ملحق می‌سازد و هم شأن و هم رتبه او می‌شود. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تا آخر تلاوت کرد: «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ».

ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، سرپرستی فرزندان مؤمنان را به ابراهیم و ساره سپرده است. در بهشت از درخت مخصوصی

به آن‌ها غذا می‌دهند. آن درخت دارای نوک‌هایی است که به نوک پستان گاو می‌ماند. آن‌ها در کاخی از مروارید هستند. وقتی روز قیامت فرا می‌رسد به آن‌ها لباس پوشانده می‌شود و خوشبو می‌شوند و به نزد پدران خود فرستاده می‌شوند. آن‌ها به همراه پدرانشان، پادشاهان بهشت می‌باشند. و این است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ».

در کتاب «طب الائمة» علیهم السلام از احمد بن خضیب نیشابوری، از نضر، از فضالة، از عبدالرحمن بن سالم نقل شده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: قربانت گردم، آیا هیچ زمانی هست که جماع مکروه باشد؟ فرمود: بلی، هرچند حلال باشد، ما بین سپیده صبح تا طلوع خورشید و در فاصله غروب خورشید تا از بین رفتن شفق و در روزی که خورشید دچار گرفتگی و کسوف می‌شود و در شب و روزی که در آن زلزله بیاید و باد سیاه و قرمز و زرد بوزد، مکروه می‌باشد. بله اتفاق افتاده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی که ماه گرفتگی رخ داده با یکی از زنانش سر کرده باشد، ولی در آن شب از او کاری که در دیگر شب‌ها سر می‌زده، سر نزده است. و آن زن به او گفته است: ای رسول خدا! این جفای تو به من به خاطر کینه است؟ و او جواب داده است: مگر نمی‌دانی که این آیه در چنین شبی نازل شده است. دوست نداشتم که در چنین شبی لذت ببرم و سرگرم بشوم و شبیه قومی باشم که خداوند در کتابش از آن‌ها عیب جویی کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وإِن یرَوا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا یقُولوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ» «فَذَرْهُمْ یخُوضُوا ویلعَبُوا حَتَّى یلاقُوا یومَهُمُ الذِی یوعَدُونَ»

[پس آنان را رها کن تا در یاوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می‌شوند دیدار کنند] و آیه «حَتَّی یلاقُوا یومَهُمُ الذِی فِیهِ یصْعَقُونَ». سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر کسی در یکی از این اوقاتی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم جماع را در آن مکروه دانسته است به جماع و آمیزش بپردازد، اگر خداوند به او فرزندی بدهد، فرزندش دچار چیزی خواهد شد که دوست ندارد در او ببیند. چون اطلاع داشته است که رسول خدا در چه زمان‌هایی جماع و آمیزش را نهی کرده است و خودش نیز در آن موقع از آمیزش و سرگرم شدن و لذت بردن کراهت داشته است. ای ابن سالم! بدآن‌کسی که از لهو و لعب و لذت بردن در هنگام ظهور این نشانه‌ها دوری نکند، گویی از کسانی است که آیات خدا را به مسخره گرفته است.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه نقل می‌کند: «وَإِذَا رَأَیتَ ثَمَّ رَأَیتَ نَعِیمًا وَمُلْکًا کَبِیرًا»، منظور، ولی خداست و آن همه کرامت و بزرگواری و نعمت‌ها و پاداش عظیم و باشکوهی که در اختیار دارد. فرشتگآن‌که از جانب خداوند تبارک و تعالی می‌آیند برای ورود نزد او از وی اجازه می‌گیرند و تنها در صورتی که به آن‌ها اجازه دهد بر وی وارد می‌شوند و این همان پادشاهی و فرمان‌روایی عظیم باشکوه است. و فرمود: بر آستانه در بهشت، درختی است که زیر هر برگ آن، هزار شخص می‌توانند از سایه آن بهره مند شوند. در سمت راست درخت، چشمه ای پاک و زلال قرار دارد. فرمود: و جرعه ای از آن

به آن‌ها داده می‌شود که خداوند به وسیله آن، دل‌های آن‌ها را از حسد پاک می‌گرداند و موی صورت آن‌ها از بین می‌رود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»، و میوه‌هایی که از شاخه‌ها آویزان است در اختیار آن‌هاست، همان گونه که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَدَانِيَةً عَلَيهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا»، که به دلیل نزدیکی آن به مؤمنان، آنان می‌توانند در حالی که تکیه داده‌اند، با دهان خویش از هر میوه ای که دوست دارند، بخورند.

ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از یزید بن اسحاق، از عباس بن یزید نقل می‌کند: روزی صبحگاهان نزد امام جعفرصادق علیه السلام بودم و به ایشان عرض کردم: درباره این آیه: «وَإِذَا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»، برای من توضیح بدهید و عرض کردم: منظور از آن مُلکی که خداوند آن را بزرگ و با شکوه کرده و کبیر نامیده است، چیست؟ فرمود: هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، خداوند رسولی را نزد یکی از اولیای خویش می‌فرستد. هنگامی که رسول به آن‌جا می‌رسد، نگهبانان و حاجبان زیادی بر در آن‌جا می‌بیند که به وی می‌گویند: باید برای تو اجازه ورود بگیریم، و رسول تنها در صورتی که به وی اجازه ورود داده شود، می‌تواند وارد شود. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَإِذَا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا عظيماً».

کمال الدین: نزال بن سبره گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «ای مردم!

پیش از آن‌که مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید!» در این وقت صعصعة بن صوحان از جا برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! دجال کی خواهد آمد؟» فرمود: «بنشین! خداوند سخن تو را شنید و دانست که مقصودت چیست. به خدا قسم در این باره، سائل و مسئول (تو و من) یکسان هستیم (یعنی این از اسراری است که فقط خداوند می‌داند). ولی این را بدآن‌که آمدن دجال علاماتی دارد که طابق النعل بالنعل متعاقب هم به وقوع می‌پیوندد. اگر خواسته باشی اطلاع می‌دهم.» عرضکرد: «یا امیرالمؤمنین، بفرمایید!» فرمود: «آن‌چه می‌گویم را از بر کن! علامات آن این است: (زمانی دجال می‌آید که) مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع کنند، دروغ گفتن را حلال شمارند، ربا بخورند، رشوه بگیرند، ساختمان‌ها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند؛ زمانیکه سفیهان را به کار گماشتند، با زنان مشورت کردند، پیوند خویشان را پاره کردند، هواپرستی پیشه ساختند و خون یک‌دیگر را بی‌ارزش دانستند. حلم و بردباری در میان آن‌ها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد؛ امرا فاجر، وزرا ظالم و سرکردگان دانا، خائن و قاریان (قرآن)، فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد، و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد. قرآن‌ها زینت شود، مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی شوند و مناره‌ها بلند گردند؛ اشرار مورد عنایت قرار گیرند وصف‌ها در هم بسته شود. خواهش‌ها مختلف باشد و پیمان‌ها نقض گردد، و وعده ای که داده شد نزدیک شود. زن‌ها به واسطه میل شایانی که به امور دنیا دارند، در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد و از آن‌ها شنیده شود! بزرگ قوم، رذل‌ترین آن‌هاست، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود؛ دروغگو تصدیق و خائن امین گردد؛ زنان

نوازنده، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته و نوازندگی کنند! مردم پیشینیان خود را لعنت کنند؛ و زنان بر زین‌ها سوار شوند. و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند؛ شاهد (در محکمه) بدون این که از وی درخواست شود، شهادت می‌دهدو دیگری به خاطر دوست خود، بر خلاف حق گواهی دهد؛ احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند؛ پوست می‌ش را بر دل‌های گرگ‌ها بپوشند، در حالی که دل‌های آن‌ها از مردار متعفن‌تر و از صبر تلخ‌تر است. در آن موقع شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آن‌جا باشد.»

در این وقت اصبغ بن نباته برخاست و عرضکرد: «یا امیرالمؤمنین! دجال کیست؟» فرمود: «بدآن‌که دجال «صائد بن صید» است. شقی کسی است که ادعای او را تصدیق کند و سعادتمند کسی است که او را تکذیب کند. از شهری که آن را اصفهان می‌گویند و قریه ای که معروف به «یهودیه» است بیرون می‌آید. چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است. بر پیشانی وی نوشته است «این کافر است» و هر شخص باسواد و بی‌سواد آن را می‌خواند. داخل دریاها می‌شود و آفتاب با او می‌گردد. در جلوی رویش کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (گندم) می‌بینند. وی در یک قحطی سخت می‌آید و بر الاغ سفیدی سوار است که هر یک گام الاغش، یک میل راه است! زمین در زیر پای او نوردیده می‌شود. از

هر آبی که بگذرد، آن آب تا روز قیامت خشکیده می‌شود. با صدای بلند خود چنان ندا در می‌دهد که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای او را می‌شنوند. اومی گوید: «ای دوستان من! بیایید به سوی من! منم آن‌کسی که بشر را آفریدم واندام او را معتدل و متناسب گرداندم و روزی هر کسی را تقدیر کرده و همه را به یافتن آن راهنماییمی کنم. من آن خدای بزرگ شما هستم!» دجال دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشم دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است و نه غذا می‌خورد و نه در بازارها راه می‌رود، و فناپذیر هم نیست. خداوند از آن‌چه گفته متعالی است، بسیار بسیارمتعالی. غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند. خداوند او را در شام، در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، می‌کشد. بدانید که بعد از آن، حادثه بزرگی روی می‌دهد.» عرض کردیم: «یا امیرالمؤمنین! آن حادثه چیست؟» فرمود: «آمدن «دابة الارض»از سمت صفا است. انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست و آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می‌گذارد، در جای آن نوشته می‌شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری که بگذارد، نوشته می‌شود «این کافر حقیقی است.» تا جایی که مؤمن صدا می‌زند «ای کافر، وای بر تو!» و کافر صدا می‌زند«ای مؤمن، خوش به حالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و به چنین سعادتی می‌رسیدم!» سپس دابة الارض سر خود را بلند می‌کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند، بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب به اذن خدا او را می‌بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود. نه توبه ای قبول می‌شود و نه عملی به سوی خدا بالا می‌رود، و ایمان کسی

که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود، به حال صاحبش سودی ندارد.» آن‌گاه حضرت فرمود: «از آن‌چه بعد از آن روی می‌دهد از من نپرسید، زیرا حبیبم رسول خدا با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم.»

نزال بن سبره از صعصعه پرسید: «مقصود امیرالمؤمنین از این حرف چه بود؟» صعصعه پاسخ گفت: «ای پسر سبره! آن‌کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، دوازدهمین از عترت، و نهمی از اولاد حسین بن علی علیه السلام است؛ اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع می‌کند و در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود، زمین را پاک می‌کند و ترازوی عدل را برقرار می‌گرداند. به طوری که هیچ‌کس به دیگری ظلم نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود که حبیبش پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله از وی پیمان گرفته است که آن‌چه بعد از آن روی خواهد داد را جز به عترت وی، ائمه طاهرین علیهم السلام، به کسی اطلاع ندهد.»

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: حسن گفت: از عمران بن حصین و ابوهریره درباره آیه «و مساکن طیبه» {و خانه‌های پاکیزه} سؤال کردم، گفتند: نزد آگاهان آمدی، ما از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه وآله در این باره سؤال کردیم، ایشان فرمودند: کاخی از مروارید که در بهشت قرار دارد و در آن قصر هفتاد سرا از یاقوت سرخ و در هر سرا هفتاد خانه از زمرد سرخ است که در هر خانه هفتاد تخت و بر هر تخت هفتاد فراش گسترده و بر بالای هر فراش حورالعینی است. در هر خانه هفتاد سفره پهن است و بر هر سفره هفتاد نوع غذا قرار دارد. در هر خانه

هفتاد خدمتکار و کنیز است. و فرمود: خداوند به مؤمن توانایی می‌دهد در هر وعده همه آن را مصرف کند.

کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا مؤمن ببرادرش تحفه می‌دهد، گفتم: تحفه چیست؟ فرمود: مانند جای نشستن، متکا، خوراک، پوشاک، سلام. پس بهشت برای پاداش او گردن کشد، و خدای عز و جل ببهشت وحی فرماید که: من طعام ترا بر اهل دنیا حرام ساختم مگر بر پیغمبر و وصی پیغمبر، و چون روز قیامت شود، خدای عز و جل ببهشت وحی کند که دوستانم را در برابر تحفه‌هایشان پاداش ده، پس غلمان و حوریانی بیرون آیند که طبقهائی که از مروارید سرپوش دارد، همواره داشته باشند. چون آن‌ها بدوزخ و هراسش نگرند و بهشت را با آن‌چه در آنست مشاهده کنند، عقلشان بپرد و نتوانند از آن طبقها بخورند، سپس یک جارچی از زیر عرش فریاد کند که: همانا خدای عز و جل دوزخ را حرام کرده بر کسی که از طعام بهشتش خورد، آن‌گاه ایشان دست دراز کنند و بخورند (زیرا از هراس دوزخ ایمن شوند).

تفسیر فرات بن إبراهیم: از سلمان رضی اللّٰه عنه، از پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله که فرمودند: ای علی، سوگند به خدا که شیعیان تو اجازه دارند هر روز جمعه بر تو وارد شوند و آنان در هر روز جمعه از منازل خود به شما می‌نگرند همان گونه که مردم دنیا به ستارگان آسمان چشم می‌دوزند. و همانا شما در اعلی علیین و در جایگاهی هستید که بالاتر از آن‌جایگاهی وجود ندارد. تا پایان حدیث.

امالی طوسی: از ابو بصیر، از ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی‌آفرید. ای علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده‌اند؛ از جبرئیل پرسیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آن‌ها مباهات می‌کند؛ من نزدیک‌تر رفتم و از آن‌چه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود برای آن‌ها سخن گفتم.

دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان‌های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان‌ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود.

سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ

درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیان گفتم و هر چه آن‌ها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی.

چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ‌کس جز ما نبود.

پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می‌کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی‌هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده‌ام و با تو پیامبری را به پایان بردم.

ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می‌کردم مثال تو همراه من بود.

هفتم: هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد. ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن‌جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ اللّٰه، محمَّداً رسولُ اللّٰهِ، هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصی‌اش یاری و مساعدت می‌رسانم، پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدرة المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از

میان خلقم است، او را با وزیر و وصی‌اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون‌های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من اللّٰه هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم.

ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می‌آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می‌ایستی و به آتش می‌گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن‌گاه که من پوشانده می‌شوم تو اولین کسی هستی که پوشانده می‌شوی؛ و آن‌گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می‌ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، درِ بهشت را می‌کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیین ساکن می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می‌نوشی؛ و در این موارد اگر می‌توانند پس با تو رقابت کنند.

توضیح: ممکن است مقصود از «الاحزاب» احزاب امت‌های گذشته باشد کسانی که پیامبران را تکذیب کردند، یا مقصود احزاب در رجعت باشد. و ممکن است اشاره به غزوه احزاب داشته باشد.

یقین: محمد بن عجلان و زید بن علی گویند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: من در حجر خوابیده بودم که جبرئیل به نزدم آمد و مرا به آرامی تکان داد. سپس به من گفت: خداوند تو را عفو کند ای محمد برخیز و سوار شو و به سوی پروردگارت برو. پس مرکبی برای من آورد که کوتاه‌تر از قاطر و بلندتر از الاغ بود، گام‌هایش در شعاع چشمانش بود، دو بال از گوهر داشت و نامش براق بود. فرمود: سوار شدم تا به ثنیه (وادی) رسیدم که ناگاه مردی را دیدم که ایستاده بود و موهایش به دو کتفش متصل بود. وقتی به من نگاه کرد گفت: سلام بر تو ای اوّل، سلام بر تو ای آخر، سلام بر تو ای حاشر. فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. من نیز گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: وقتی از آن مرد گذشتیم و به میانه ثنیه (وادی) رفتم مردی را دیدم که چهره ای سفید و موهایی مجعّد داشت. وقتی به من نگریست همانند آن شخص اول به من سلام داد. پس جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. پیامبر فرمود: جبرئیل سه بار به من گفت: ای محمد بر وصی علی بن ابی طالب که مقرّب درگاه الهی است، محافظت کن. فرمود: هنگامی که از آن مرد گذشتم و به بیت المقدس رسیدم مردی را دیدم که از همه مردمان زیباروی‌تر بود واندامی کامل‌تر و چهره ای شاداب‌تر داشت. چون به من نگاه کرد، گفت: سلام بر تو ای پسرم، سلام بر تو ای اول، و مانند شخص اول به من سلام داد. جبرئیل به من گفت: ای محمد سلامش را جواب بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: جبرئیل سه مرتبه به من گفت: ای محمد بر وصی، علی بن ابی طالب که مقرب درگاه پروردگارش، و امانت بر حوض تو، و صاحب شفاعت بهشت است

محافظت کن. فرمود: پس من از روی عمد از چهارپایم پایین آمدم. فرمود: جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد مسجد کرد و در حالی که مسجد مملوء از مردم بود مرا از میان صف‌های نماز عبور داد. فرمود: ناگاه ندائی از بالای من آمد که: ای محمد جلو برو و امامت کن. فرمود: جبرئیل مرا به جلو برد و من نماز را برای آنان خواندم. سپس از آن مسجد نربانی از مروارید به سوی آسمان دنیا برایم گذاشته شد. جبرئیل دستم را گرفت و مرا به آسمان برد، و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. فرمود: جبرئیل در را کوبید. گفتند: کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم. گفتند: چه کسی همراه توست؟ گفت: محمد همراه من است. گفتند: آیا مبعوث شده؟ گفت: آری. فرمود: در را برای ما گشودند. سپس گفتند: مرحبا به تو که برادر و خلیفه ای. چه خوب برادر و چه خوبی خلیفه ای و چه خوب برگزیده ای هستی، خاتم پیامبرانی که هیچ پیامبری پس از او نیست. سپس برای ما نردبانی از یاقوت آراسته به زمرّد سبز گذاشتند. گفت: پس به آسمان دوم بالا رفتیم و جبرئیل در را کوبید. و فرشتگان همانند فرشتگان آسمان دنیا سوالاتی پرسیدند. و جبرئیل به مانند بار اول آنان را پاسخ داد. پس در برای ما گشوده شد سپس برای ما نربانی از نور که به نور احاطه شده بود آوردند. فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد! ثابت قدم باش و به راهت ادامه بده که هدایت شده ای. سپس به اذن خداوند به آسمان سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بالا رفتیم که با ناگاه صدا و فریادی بلند شنیدم. فرمود: گفتم: ای جبرئیل این صدا چیست؟ به من گفت: ای محمد این صدای طوبی است که مشتاق دیدار تو شده است. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این هنگام ترس و هراسی شدید مرا فرا گرفت. فرمود: سپس جبرئیل به من گفت: ای محمد به

پروردگارت نزدیک بشو، چرا که امروز به خاطر کرامتی که در نزد خداوند داری، پا بر مکانی نهاده ای که هر گز کسی به آن پا ننهاده است و اگر مقام بزرگ و کرامت تو نبود، این نوری که در مقابلم هست مرا می‌سوازند. فرمود: من جلو رفتم و هفتاد حجاب برایم مکشوف گردید. فرمود: خداوند به من فرمود: ای محمد. من سجده کنان بر خاک افتادم و گفتم: لبیک ربّ العزلبّیک. فرمود: به من گفته شد: ای محمد سرت را بلند کن و درخواست کن تا به تو داده شود، و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته شود. ای محمد تو حبیب و برگزیده و فرستاده من به سوی مخلوقاتم هستی، و امین من در میان بندگانم می‌باشی. هنگامی که به سوی من آمدی، چه کسی را در میان قومت جانشین کردی. فرمود: من گفتم: کسی که تو از من به او آگاه تری، برادر و پسر عمو و وزیر و مخزن علمم را جانشین کردم کسی که به وعده‌های من جامه عمل می‌پوشاند. فرمود: پس پروردگارم فرمود: سوگند به عزت و جلال و بخشش و مجد و قدرم بر مخلوقات، ایمان به خودم و به این‌که تو پیامبر هستی را جز با ولایت او نمی‌پذیرم. ای محمد! آیا می‌خواهی او را در ملکوت آسمان ببینی؟ فرمود: گفتم: پروردگارم! چگونه می‌توانم او را ببینم در حالی که او را در زمین به جا گذاشته ام؟ فرمود: پروردگار فرمود: ای محمد سرت را بلند کن. فرمود: سرم را بلند کردم و به ناگاه دیدم که او همراه با فرشتگان مقرب در آسمان بعد از آسمان اعلی است. فرمود: خندیدم به نحوی که دندان‌های آسیابم پیدا شد. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم امروز چشمانم روشن شد. فرمود: سپس به من گفته شد: ای محمد! گفتم: لبّیک ذا العزّلبیک. فرمود: من درباره علی عهد و پیمانی از تو می‌گیرم، پس گوش بسپار. فرمود: گفتم: آن عهد چیست ای پروردگارم؟ فرمود: علی پرچم هدایت، و امام نیکان و قاتل بدکاران و

پیشوای کسانی است که از من اطاعت می‌کنند و او کلمه ای است که پرهیزگاران را بدان ملزم کردم، و دانش و درک خودم را برایش به ارث گذاشتم. پس هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند. پس ای محمد او را به این مژده بده. فرمود: سپس جبرئیل به نزدم آمد و گفت: خداوند به تو می‌گوید: ای محمد «و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع] آنان به [رعایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتّصاف به] آن بودند» ولایت علی بن ابی طالب است. ای محمد جلو بیا. من جلو آمدم و نهری دیدم که دو لبه آن از مروارید و یاقوت بود، و از نقره سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از مشک پخش شده، خوش بوتر بود. فرمود: دستم را بر آن زدم و گِل آن را هم‌چون مشک ذفر(نام گیاهی) یافتم. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و گفت: ای محمد این نهر چیست؟ فرمود: گفتم: این چه نهری است ای جبرئیل؟ گفت: این نهر و چشمه توست، و همان چشمه ای است که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «انّا اعطیناک الکوثر» تا این‌جا که می‌فرماید: «الابتر» و عمرو بن عاص، ابتر و بی‌تبار است. فرمود: سپس توجه کردم و مردانی را دیدم که به آتش دوزخ‌انداخته می‌شوند. فرمود: گفتم: اینان چه کسانی هستند ای جبرئیل؟ به من گفت: اینان مرجئه و قدریّه و حروریه و بنی امیه و ناصبی‌هایی هستند که با ذریه و خاندان تو دشمنی کردند. این پنج گروه سهم و بهره ای از اسلام ندارند. فرمود: سپس به من گفت: آیا بدان چه پروردگارت برایت قسمت کرده، راضی هستی. فرمود: گفتم: پاک و منزه است خداوندی که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید و آشکارا با موسی سخن گفت، و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشید، و پروردگارم که با من سخن گفت و مرا به

عنوان خلیل برگزید، و درباره علی، امری بزرگ و مهم به من عطا کرد. ای جبرئیل آن شخصی که در ابتدای ثنی(وادی) دیدم که بود؟ گفت: او برادرت موسی بن عمران علیه السلام بود. فرمود: سلام بر تو باد ای اوّل، تو اولین مبشّر بودی. و سلام بر تو ای آخر، که تو به عنوان آخرین پیامبر مبعوث شد، و سلام بر تو ای حاشر که تو گواه بر حشر این امّت هستی. فرمود: آن شخصی که در میانه وادی دیدم که بود؟ گفت: او برادرت عیسی بن مریم علیه السلام بود که تو را به برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می‌کند چرا که او رهبر بزرگان و سپیدرویان، و امیر مؤمنان است، و تو سرور فرزندان آدم هستی. فرمود: پس آن شخصی که در کنار در- در بیت المقدس - دیدم که بود؟ گفت: او پدرت آدم بود که تو را به وصی تو، به پسرش علی بن ابی طالب، سفارش خیر می‌نماید و به تو خبر می‌دهد که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر بزرگان و سپیدرویان است. فرمود: آن افرادی که به عنوان پیش نماز برایشان نماز گزاردم که بودند؟ گفت: آنان پیامبران و فرشتگان علیهم السلام بودند و این مقام، کرامتی بود که خداوند به تو اعطاء فرمود. سپس به زمین فرود آمد. فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به صبح درآمد، کسی را به دنبال انس بن مالک فرستاد و او را فراخواند. چون به نزدش آمد پیامبر به او گفت: علی را صدا کن، پس به نزد پیامبر آمد. فرمود: ای علی! تو را بشارت می‌دهم. فرمود: به چه چیزی؟ فرمود: برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم صلی اللّٰه علیهم، همه آنان سفارش تو را به من کردند. گوید: علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس برای خداوندی که مرا در نزد خود فراموش نکرده است. سپس پیامبر فرمود: ای علی آیا تو را بشارت و مژده ندهم؟ فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا به من بشارت بده.

فرمود: ای علی! با چشمانم به عرش پروردگارم جلّ و عزّ نگاه کردم و مثال تو را در آسمان اعلی دیدم، و خداوند درباره تو عهدی از من گرفت. فرمود: پدر و مادرم فدایتان گردد ای رسول خدا، آیا آنان درباره همه این‌ها برای تو ذکر کرده‌اند؟ فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! انبوه فرشتگان عالم بالا برای تو دعا می‌کنند و برگزیده شدگانِ انتخاب شده عالم بالا از درگاه پروردگارشان جلّ و عزّ درخواست می‌کنند که راهی برایشان قرار دهد تا به تو بنگرند، و تو در روز قیامت در حالی که همه امّت‌ها بر لبه دوزه ایستاده‌اند، شفاعت شده ای. فرمود: علی علیه السلام فرمود: یا رسول اللّٰه! آنان چه کسانی هستند که به آتش دوزخ‌انداخته می‌شوند؟ فرمود: آنان فرقه‌های مرجئه و قدریه و بنی امیه و ناصبی‌های که با تو دشمنی کردند، ای علی این پنج گروه هیچ بهره و نصیبی از اسلام ندارند.

حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد از نظر بن سوید، از دُرُست، از ابو جعفر احول، از حُمران نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته‌اند که روزی خواهد آمد که درِ جهنم بسته می‌شود. فرمود: نه، به خداوند قسم که جهنم همیشگی و جاودانه است.

از حسین بن سعید اهوازی روایت شده است که: فضاله از قاسم بن برید، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره جهنمیان پرسیدم. ایشان فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: جهنمیان از دوزخ بیرون می‌آیند و به چشمه ای در درب ورودی

بهشت که چشمه زندگی نام دارد، می‌رسند. از آب آن چشمه بر روی بدن افراد پاشیده می‌شود. پس آنان چونان کشت و زرع، گوشت و پوست و استخوان‌هایشان برمی گردد و بر بدن آن‌ها می‌روید.

و نیز از وی، از فضاله، از عمر بن ابان نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کسانی که در روز قیامت وارد دوزخ می‌شوند و سپس از دوزخ خارج شده و بعد به بهشت وارد شوند، پرسیدم. فرمود: اگر مایل باشی در این باره آن‌چه را که پدرم می‌فرمود، برایت بازگو می‌کنم. فرمود: برخی از آتش بیرون آورده می‌شوند، بعد از آن‌که گداخته شده بودند. سپس آن‌ها را روانه رودخانه ای در آستانه بهشت می‌کنند که به آن رودخانه «حیات» می‌گویند. سپس از آب آن چشمه بر روی جسم آنان پاشیده می‌شود و بی‌درنگ، گوشت‌ها و خون‌ها و موی‌هایشان می‌روید.

امام باقر علیه السلام می‌فرمود: گروهی با آتش سوزانده می‌شوند تا به صورت گداخته در می‌آیند و شفاعت به داد آن‌ها خواهد رسید و بعد از شفاعت، آنان را روانه رودخانه ای می‌کنند که از تراوش بهشتیان است. آنان در همان رودخانه، غسل می‌کنند و در نتیجه گوشت و پوست و خون شان می‌روید و اثر آتش از روی بدن شان می‌رود و وارد بهشت می‌شوند و با نام جهنمی در بهشت ندا داده می‌شوند و همگی خدا را می‌خوانند و از پروردگار متعال درخواست می‌کنند که: خدایا این نام را از ما محو کن. حضرت فرمود: و آن نام از آنان محو می‌شود. سپس امام

فرمود: ای ابو بصیر! دشمنان علی علیه السلام در جهنم جاودانه خواهند بود و شفاعت شامل حالشان نمی‌شود.

أُولَئِکَ یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَیلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیةً وَسَلَامًا

(آری،) آن‌ها هستند که در برابر شکیباییشان درجات عالی بهشت به آنان پاداش داده می‌شود. و در آن، با تحیت و سلام رو به رو می‌شوند.

خَالِدِینَ فِیهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند. چه قرارگاه و محل اقامت نیکویی!

«تحفة الاخوان» از ابن مسعود و همسر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم ام سلمه، در حدیثی روایت می‌کند که آن حضرت به ابن مسعود فرمودند: ای ابن مسعود! همانا غرفه‌های بالایی بهشت برای علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیانی است که ولایت او را قبول دارند و از دشمنانش بیزاری می‌جویند. و منظور از آیه: «أُوْلَئِکَ یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَیلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیةً وَسَلَامًا» همین است؛ چرا که آنان در برابر آزارهای دنیوی صبر پیشه کردند.

وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِی یرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَینَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند. و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برمگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن.

نفس زکیه لقب یک جوان هاشمی است از آل محمّد (ص) که در میان قوم خود صاحب مقامی بس رفیع است، در آغاز جنبش سفیانی به مدینمنوّره پناهنده می‌شود و دوّمین گروه از لشکر سفیانی که برای مقابله با دعوت حق و رویاروئی با سپاه حضرت بقیة اللّه روحی فداه به سوی مدینه گسیل می‌شوند او را به شهادت می‌رسانند.

هنگامی که سپاه سفیانی مردم حجاز را طعمشمشیر می‌سازند و خانه‌هایشان را ویران می‌کنند و به حریم نوامیس مردم و به حریم حرمین شریفین تجاوز می‌کنند، نفس زکیه به مکّه می‌رود و در آن‌جا بانگ دادخواهی و دعوت به سوی آل محمّد (ص) را بلند می‌کند. روز ذیحجّة الحرام او را بدون هیچ گناهی در میان رکن و مقام مظلومانه ذبح می‌کنند. خداوند دیگر ستمکاران را مهلت نمی‌دهد که در شهر حرام و در ماه حرام و در بیت اللّه الحرام، خون حرام ریخته‌اند. پس به فاصلروز قیام جهانی حضرت بقیة اللّه روحی فداه آغاز می‌شود، که هرگز چنین جنایتی در تاریخ سابقه نداشته است.

در مورد سبب ذبح نفس زکیه از امیر مؤمنان (ع) چنین نقل شده است که او در مدینه به سوی حق و حقیقت دعوت می‌کند، چون آن‌جا نیز ناامن می‌شود به مکّه می‌گریزد که آن‌جا نیز صدای خود را برای دعوت به سوی حق و حقیقت بلند می‌کند و از این حدیث استفاده می‌شود که

نفس زکیه به فرمان حضرت بقیة اللّه رهسپار مکّه می‌شود نفس زکیه در ردیف شمشیر و پرچم پیامبر (ص) به عنوان نشانروشنی بیان شده که هرگز با دیگر قتلها اشتباه نمی‌شود، زیرا او نامش محمّد است، اسم پدرش حسن است خودش از تبار سالار شهیدان (ع) است و در میان رکن و مقام سربریده می‌شود، که اگر افراد دیگری هم در مسجد الحرام کشته شوند، نام و نشانش با او فرق دارد و یا در نقطدیگری غیر از رکن و مقام خواهد داشت و یا به صورت دیگری غیر از ذبح کشته خواهد شد.

حضرت ولی عصر (عج) در توقیعی که به افتخار شیخ مفید صادر فرموده است، در این زمینه چنین می‌فرماید:

«و آیة حرکتنا من هذه اللّوثة حادثة بالحرم المعظّم من رجس منافق مذمّم، مستحلّ للدّم المحرّم!. یعمد بکیده أهل الإیمان، و لا یبلغ غرضه من الظلم لهم و العدوان، لانّنا من وراء حفظهم بالدّعاء الّذی لا یحجب عن ملک السّماء، فلیطمئنّ بذلک من أولیائنا القلوب، و لیثقوا بالکفایة منه و إن راعتهم بهم الخطوب، و العاقبة لجمیل صنع اللّه تکون حمیدة ما اجتنبوا المنهی عنه من الذّنوب».

«در این فتنه و آشوب، نشانه ای از جنبش و حرکت ما وجود دارد و آن عبارت از رویدادی است که در حرم امن الهی به دست منافقی پلید و تبهکار روی می‌دهد، خون حرام را می‌ریزد و بر مؤمنان حیله می‌ورزد ولی به هدف اصلی خود نمی‌رسد، زیرا پشت آن‌ها با دعای ما گرم است که هرگز از درگاه خدای آسمان برنمی گردد، دلهای دوستان ما با آن گرم و مطمئن باشد، اگرچه حوادث جانگدازی روی خواهد داد ولی فرجام کار با

لطف خدای منّان به نیکی پایان خواهد یافت، تا هنگامی که مؤمنان از گناهان پرهیز نمایند».

ابن بابویه به نقل از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیان، از عبد الرحمن بن ابی ذر، از ابو ذر غِفاری- که رحمت خدا بر او باد- نقل می‌کند که او گفت: دست پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را گرفته بودم و با هم قدم می‌زدیم و پیوسته خورشید را نگاه می‌کردیم تا آن‌که غروب کرد. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! خورشید در کجا غروب کرد؟ حضرت فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر می‌رود تا این که به آسمان بلند هفتم می‌رسد و آن قدر می‌رود تا در زیر عرش قرار می‌گیرد. پس در آن‌جا به سجده می‌افتد و فرشتگانی که اختیار او را در دست دارند با او خدا را سجده می‌کنند. سپس خورشید می‌گوید: ای پروردگار من! دستور بفرمایید که از کجا طلوع کنم، از مغرب یا از مشرق؟ و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» منظور از رسیدن خورشید به قرارگاه خود، نشان دادن تدبیر خداوند تبارک و تعالی است که نسبت به آفریده‌های خویش کاملاً آگاه است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل به مقدار ساعت‌های روز، با توجه به طولانی بودن آن در روزهای تابستان و کوتاه بودن آن در روزهای زمستان، لباسی تابناک از عرش می‌گیرد و برای خورشید می‌آورد و خورشید هم‌چون انسان آن لباس را می‌پوشد و تا قبل از طلوع، با آن لباس در آسمان حرکت می‌کند. سپس پیامبر صلی

اللّٰه علیه و آله فرمود: گویی که من با او هستم و او را می‌بینم آن‌گاه که به‌اندازه سه روز محبوس می‌شود و لباس نور را نمی‌پوشد و به او فرمانی می‌دهند تا از مغرب طلوع کند؛ و این سخن خداوند بلند مرتبه است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ» [آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد* و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند] و ماه نیز همین گونه است. طلوع و حرکت آن به سوی افق آسمان و غروب کردن آن و اوج گرفتن تا آسمان هفتم، و آن‌گاه در زیر عرش به سجده می‌افتد، سپس جبرئیل برای او لباسی از نور می‌آورد که از جنس نور عرش است. این فرموده خداوند متعال به همین موضوع اشاره دارد: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]. ابو ذر- که رحمت خدا بر او باد- گفت: سپس من و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به کناری رفتیم و نماز مغرب را اقامه کردیم.

محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما و آن‌ها از احمد بن محمد بن خالد و او از ابن فضّال، از حسن بن اسباط، از عبد الرحمن بن سَیابه نقل می‌کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدای شما! همانا مردم می‌گویند: اگر کسی از ستاره‌ها خوشش بیاید، نگاه کردن به آن‌ها حلال نیست. اگر به دین من زیان می‌رساند که من به دیدن آن‌ها نیازی ندارم و اگر به دین من زیانی نمی‌رساند، به خدا سوگند! من تمایل زیادی به ستارگان دارم و دوست دارم به آن‌ها نگاه کنم.

حضرت فرمود: آن طور که مردم می‌گویند، نیست. نگاه کردن به ستاره‌ها، زیانی به دین تو نمی‌رساند. سپس فرمود: شما به چیزی می‌نگرید که بسیاری از آن، درک نمی‌شود و مقداراندک آن سودی نمی‌رساند که طلوع ماه رااندازه گیری کنید.

و حضرت سپس فرمود: آیا می‌دانی بین خورشید و برج سنبله چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ و آیا می‌دانی بین برج سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ پاسخ دادم که: خیر، به خدا سوگند! نمی‌دانم. تا به حال در مورد آن، چیزی از ستاره شناسان نشنیده‌ام.

عبد الرحمن گفت: حضرت فرمود: فاصله هر یک از این‌ها تا کناری آن، شصت تا هفتاد دقیقه است. عبد الرحمن شک کرد. سپس فرمود: ای عبد الرحمن! این محاسبه ای است که اگر کسی آن را بداند و به آن دست یابد، می‌تواند تعداد نی‌های یک بیشه را بشمارد و این که چقدر نی در سمت راست آن بیشه و سمت چپ و پشت و جلوی آن قرار دارد، و به این صورت، حتی یک نی بیشه نیز بر او پوشیده نمی‌ماند.

محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از داود نَهدی، از برخی از یارانش نقل می‌کند: که ابن ابی سعید مُکاری با امام رضا علیه السلام ملاقات کرد و به او گفت: آیا از فضل پدرت چیزی به تو رسیده است؟ حضرت جواب داد: تو را چه شده است؟ خداوند نور وجود تو را خاموش گرداند و فقر را وارد خانه تو کند! [تو خودت چه داری؟!] آیا تو ندانستی که خداوند به عمران وحی کرد که: من به تو پسری می‌دهم و سپس حضرت مریم را به او عطا کرد و از مریم، عیسی علیه السلام را به او بخشید. پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی هستند

و من از پدرم هستند و پدرم از من است و من و پدرم یکی هستیم. سپس ابن سعید به حضرت گفت: از تو سؤالی می‌پرسم و حضرت فرمود: من فکر نمی‌کنم که جواب سؤال را از من قبول کنی، در حالی که تو از زمره من نیستی؛ اما با همه این احوال، سؤالت را بپرس. ابن ابی سعید گفت: مردی هنگام مرگش می‌گوید: تمام غلامانی که از قدیم داشتم اکنون در راه خدا آزاد می‌کنم (حال از کجا باید دانست که کدامان غلامان، قدیم هستند؟) حضرت جواب داد: آری، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده است: «حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ». پس غلامانی که شش ماه نزد او بوده‌اند، قدیم هستند و باید آزاد شوند. او گفت: پس همه غلامانی که نزد او بودند، از پیش او رفتند و او کور و فقیر شد تا آن‌جا که فوت کرد و شام شب خویش را نداشت که بخورد.

مِهزَم اسدی گفت: شنیدم که ابو عبد اللّٰه علیه السلام می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر قومی که به امامی غیر خدایی گرویدند را عذاب خواهم داد، حتی اگر آن مردم در عمل، نیکوکار و پرهیزکار بوده باشند؛ و هر مردمی که به امامی از جانب خدا اعتقاد پیدا کردند را خواهم بخشید، حتی اگر اعمال آن مردم، بد بوده باشد. گفتم: یعنی از آنان در می‌گذرد و اینان را عذاب می‌دهد؟ فرمود: آری، همانا خداوند می‌فرماید: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»، سپس حدیث اول را ذکر کرد حدیث ابن ابی یعفور به روایت محمد بن حسین و در آن افزود: دشمنان علی، امیر المؤمنین علیه السلام همان جاودانگانِ در آتش‌اند، حتی اگر در دین خود در نهایت پارسایی و زهد و عبادت بوده باشند؛ و ایمان آورندگان به علی علیه السلام همان

جاودانگان در بهشت خواهند بود، حتی اگر در عمل، بر خلاف آن گروه اولی باشند.

ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی روایت کرده است: «وَالَّذِينَ كفَرُواْ»، [کسانی که کفر ورزیدند] به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام «أَوْلِيَآؤُهمُ الطَّاغُوتُ»، [کسانی که کفر ورزیدند، سرپرستانشان طغیانگرانند]. شأن نزول این سخن، دشمنان آن حضرت و هر کس که از آنان پیروی کند، می‌باشد و این دشمنان، مردم را از نور بیرون بردند؛ و نور همان، ولایت علی است، پس به سوی تاریکی و ظلمت ولایت و رهبری دشمنان ایشان رفتند.

حنان بن سدیر، از مردی از یاران ابو عبد اللّٰه علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: یک روز شنیدم که حضرت فرمود: در روز قیامت، کسانی که از همه سخت‌تر عذاب خواهند شد، هفت نفر هستند؛ اولین ایشان پسر آدم است که برادر خود را کشت، و نمرود پسر کنعآن‌که با ابراهیم محاجّه می‌کرد.

علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که نمرود، ابراهیم را در آتش افکند، و خداوند آن را برای ابراهیم سرد و امن قرار داد، نمرود گفت: ای ابراهیم! پروردگار تو کیست؟ گفت: «رَبِّی الَّذِی يحْيِی وَيمِيتُ»، نمرود به او گفت: «أَنَا أُحْيِی وَأُمِيتُ»، پس ابراهیم به او گفت: چگونه زنده می‌گردانی و می‌میرانی؟ گفت: دو مردی را که محکوم به مرگ شده‌اند را می‌آورم، یکی

را آزاد و دیگری را می‌کُشم و این‌گونه است که زنده و مرده گردانیده‌ام. ابراهیم گفت: اگر راست می‌گویی، کسی را که کُشتی زنده گردان، سپس گفت: این را رها کن، پروردگار من، خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، پس [اگر می‌توانی] آن را از مغرب بیرون بیاور. و همان گونه که خداوند عز و جل فرمود: «فَبُهِتَ الَّذِی کفَرَ» به عبارت دیگر ناامید گشت؛ و آن بدین خاطر بود که دانست خورشید از او قدیمی‌تر است.

وَتَرَاهُمْ یعْرَضُونَ عَلَیهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ ینظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِی وَقَالَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یوْمَ الْقِیامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِینَ فِی عَذَابٍ مُّقِیمٍ

و آن‌ها را می‌بینی که بر آتش عرضه می‌شوند در حالی که از شدّت ذلّت سرافکنده‌اندو زیر چشمی (به آن) نگاه می‌کنند. وکسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «زیانکاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در روز قیامت از دست داده‌اند. آگاه باشید که ستمکاران (آن روز) در عذاب دائم هستند!»

«کأنّی بالقائم علی نجف الکوفة، و قد سار إلیها من مکة بخمسة آلاف من الملائکة: جبرائیل عن یمینه، و میکائیل عن یساره، و شعیب بن صالح علی مقدّمته، و المؤمنون بین یدیه، و هو یفرّق الجنود فی الأمصار، فیفتح القسطنطینیة و الصّین و جبال الدّیلم».

«گوئی قائم (عج) را در نجف کوفه می‌بینم که با پنج هزار فرشته از مکّه به سوی نجف شتافته، جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ

و شعیب بن صالح در پیشاپیش و مؤمنان در پیرامون او حرکت می‌کنند. و او سپاهیانش را در شهرها پخش می‌کند، قسطنطنیه (استانبول)، چین و کوه‌های دیلم را فتح می‌کند».

«إنّ ملكنا أعظم من ملك سليمان بن داود، و سلطاننا أعظم من سلطانه».

«سلطنت ما از سلطنت «سلیمان بن داود» بزرگ‌تر است و پادشاهی ما از پادشاهی او وسیعتر است».

و این‌که تعبیر هواپیما کردیم به این دلیل است که در احادیث آمده است:

«برای قائم (ع) مرکبهائی است که با زین و افسار در هوا حرکت می‌کنند و بالهائی دارند»!.

«ندای آسمان در شب جمعه، شب بیست و سوّم ماه رمضان، اوّل صبح، بعد از نماز صبح واقع می‌شود که: آگاه باشید که حق با فلانی پسر فلانی و شیعیان اوست. این بانگ خفته را بیدار می‌کند، شخص بیدار را وحشت زده می‌کند، کسیکه سرپا ایستاده، می‌نشیند و یا به صحن خانه می‌رود، پرده نشینان را وحشت زده از پرده بیرون می‌کند، دختر پرده نشین پدر و برادرش را تشویق به خروج می‌کند».

«در سالی که مهدی (عج) ظهور می‌کند بیست و چهار باران رحمت می‌بارد که اثر و برکت آن در همه جا به چشم می‌خورد».

«این نشانه‌ها با باران پایان می‌یابد که خداوند به وسیلآن‌ها زمین مرده را زنده می‌سازد، یکی از آن‌ها در ماه جمادی الثّانیه می‌بارد و دیگری در ماه رجب که ده روز تمام طول می‌کشد و اثر آن همه جا دیده می‌شود و برکت آن در همه جا ظاهر می‌گردد».

«چون نماز صبح را در روز جمعیادشده خواندید، وارد خانه‌های خود شوید و درها و پنجره‌ها را ببندید، خود را بپوشانید و گوشهای خود را بگیرید، هنگامی که بانگ آسمانی را شنیدید به سجده افتاده بگوئید:

«سبحان ربّنا القدّوس». هرکس چنین رفتار کند نجات پیدا می‌کند و هرکس روی درروی آن بایستد هلاک می‌شود».

«هیچ موجود جانداری نمی‌ماند جز این‌که آن بانگ آسمانی را می‌شنود، هیچ خفته ای نمی‌ماند جز این‌که بیدار می‌شود، هیچ ایستاده ای نمی‌ماند جز این‌که می‌نشیند و هیچ نشسته ای نمی‌ماند جز این‌که می‌ایستد، که از شنیدن آن بانگ آسمانی این چنین وحشت زده می‌شوند، و آن بانگ جبرئیل امین است، خدای رحمت کند کسی را که این صدا را بشنود و لبیک بگوید».

«چون خورشید بدرخشد و نورافشانی کند، فریادگری از قرص خورشید به زبان عربی فصیح فریاد می‌زند و فریادش را به گوش همساکنان زمین و آسمان می‌رساند که: ای گروه مخلوقات! این مهدی آل محمّد (ص) است. او را با نام خود که همنام جدّ بزرگوارش رسول اکرم (ص) است، نام می‌برد و کنیه و نسبش را بیان می‌کند، هیچ موجود زنده ای در جهان نمی‌ماند جز این‌که آن بانگ را می‌شنود و هممردم شهری و روستائی، از ساکنان خشکی و دریا (جزیره ها) با یک‌دیگر بازگو می‌کنند و آن‌چه را که با گوش خود شنیده‌اند از یک‌دیگر می‌پرسند که آن‌ها چگونه شنیده‌اند و چه فهمیده‌اند».

عیون الاخبار، علل الشرایع: امام رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند مخلوقی بهتر از من و گرامی‌تر از من نزد خود نیافرید، علی علیه السّلام گوید: عرض کردم ای رسول خدا شما بهترید یا جبرئیل؟ فرمود: خدای تعالی پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داده، و مرا بر تمام پیامبران و مرسلین برتری داد، و پس از من ای علی برتری مخصوص تو و امامان بعد از تو است، زیرا فرشتگان خدمت گزاران ما و خدمت گزار دوستان ما هستند؛ ای علی آنان‌که عرش (خدا) را بردارند و آنان‌که گرد آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح گویند و آمرزش خواهند برای آنان‌که به ولایت ما ایمان آوردند، ای علی اگر ما نبودیم خداوند نه آدم، نه حوا، نه بهشت، نه جهنم، نه آسمان، نه زمین را خلق می‌فرمود،

چگونه ما بر فرشتگان برتر نباشیم در صورتی که به توحید و شناسایی پروردگار عزّ و جل و تسبیح و تقدیس او بر ایشان پیشی جسته و سبقت گرفتیم، چون اولین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، سپس ما را به توحید و ستایش خود گویا کرد، پس از آن فرشتگان را آفرید، همین که ارواح ما را در یک نور مشاهده کردند کار ما را بزرگ دانستند. پس ما خدای را تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما آفریده شده‌ایم و خدای تعالی از صفات ما منزّه است، پس ملائکه به سبب تسبیح ما تسبیح گفتند و خدای را از صفات ما پاک و دور کردند، و همین که بزرگی ما را مشاهده کردند ما خدای را تهلیل گفتیم تا فرشتگان بدانند که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و ما بندگان اوییم و خدایان نیستیم تا پرستش ما با او یا درجه پایین‌تر از او واجب باشد پس ملائکه هم گفتند: پروردگاری جز خدای یگانه نیست، و همین که بزرگی مقام ما را مشاهده کردند ما خدای را تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدای تعالی بزرگ‌تر از آن است که کسی به عظمت مقام او برسد، مگر به وسیله او، و همین که نیرو و قدرتی که خدا برای ما قرار داده مشاهده کردند گفتیم: «لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلی العظیم» «هیچ جنبش و نیرویی جز به اراده خدای بزرگ نیست» تا فرشتگان بدانند که هیچ جنبش و قوه ای جز به اراده خدای عظیم نیست، پس فرشتگان نیز گفتند: «لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم». و همین که مشاهده نعمت‌های خدا را بر ما کردند، و این که اطاعت ما را واجب کرده گفتیم: الحمد للّٰه تا فرشتگان بدانند که برای خدای تعالی بر ما حقّ است که نعمت‌های او را سپاسگزاری کنیم پس فرشتگان نیز گفتند: الحمد للّٰه، پس ایشان به وسیله ما به شناسایی خداوند و تسبیح و تهلیل و سپاسگزاری و تمجید او راه یافتند. پس از آن خدای عزّ و جل آدم علیه

السّلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعت نهاد، و فرشتگان را به سجده بر او برای تعظیم و اکرام ما دستور فرمود، و این سجده ایشان برای خدا پرستش بود و برای آدم اکرام و اطاعت بود چون ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه آن‌ها بر آدم سجده کردند؟ و دیگر این که آن هنگام که مرا به آسمان بالا بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت سپس گفت: ای محمد جلو به ایست، من گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی گیرم؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را بر تمامی فرشتگان برتری داده، و تو را بالخصوص برتری داده، پس جلو ایستادم و بر ایشان نماز گزاردم و این افتخاری نیست، پس همین که بر پرده‌های نور رسیدم جبرئیل به من گفت: قدم جلو بگذار ای محمد و از من جدا شد، گفتم: ای جبرئیل در مثل چنین مکانی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد به راستی آخرین حدّی که خداوند مرا در آن نهاده این‌جاست، و اگر از این‌جا بگذرم به واسطه تجاوز به حریم و حدود پروردگار خود بال هایم می‌سوزد، پس همین‌طور در نور مرا سیر دادند تا بدان جا از ملکوت خداوند که می‌خواست رسیدم، پس به من گفته شد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توأم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما، زیرا تو نور من در میان بندگانم، و فرستاده من به سوی خلق من، و حجّتم در میان آفریدگانم هستی؛ و برای پیروان تو بهشتم را آفریدم، و برای آن‌که تو را نافرمانی کند آتشم را خلق کردم، و برای اوصیای تو کرامت خود را فرض و لازم کرده و برای پیروانت ثواب خویش را واجب نمودم، من عرض کردم: پروردگارا اوصیاء من کیانند؟ به من ندا شد: ای محمد اوصیاء تو آنانند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده، پس من در حالی که در حضور پروردگارم بودم نظر به ساق عرش کردم پس دوازده نور دیدم که در هر

نوری خط سبزی بود و بر هر خط نام یکی از اوصیاء من نوشته بود اوّلی ایشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امّت من بود، عرض کردم: پروردگارا اینان اوصیاء من پس از من هستند؟ به من ندا شد: ای محمد اینان اولیای من و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من پس از تو بر آفریدگانم می‌باشند و ایشان اوصیاء تو و جانشینانت و بهترین خلق من بعد از تو هستند، به عزّت و جلالم سوگند به دست ایشان دین خود را پیروز کنم، و کلمه خود را به وسیله آن‌ها بلند گردانم، و زمین را به وسیله آخرینشان از دشمنانم پاک کنم، و او را بر شرق و غرب عالم فرمانروا نمایم، بادها را برای او مسخّر کنم، و گردنهای سخت را برای او رام سازم، و او را به وسائل بلند گردانم، و به لشکر خود یاریش کنم؛ و به فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت مرا آشکار کند و همه خلق را بر توحید من جمع آوری نماید، سپس سلطنت او را پایدار کنم و حکومت را به دست اولیاء خود تا روز قیامت دست به دست بچرخانم.

علل الشرایع: ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت‌ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان‌ها و عجایب و شگفتی‌های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَى» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد} یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها

را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن‌جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به‌اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر از آن است.

علل الشرایع: یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن‌جا به سدرة المنتهی و از آن‌جا به حجاب‌های نور عروج داد و در آن‌جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی‌گذرد، اما خداوند می‌خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان‌ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن‌ها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن‌که پیامبر به زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه‌اندازان در دین می‌گویند نیست و خدا از آن‌چه آن‌ها می‌گویند مبرّا و پاک و منزّه است.

توحید، امالی صدوق، علل الشرایع: زید بن علی بن حسین، روایت کرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پدر جان! به من بگویید: وقتی جدّ ما رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آسمان عروج کرد و خداوند به او امر فرمود که پنجاه نوبت نماز بخواند، چرا حضرت خود، از خدا نخواست از مقدار آن بکاهد؟ تا این که موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: «برگرد به نزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهد؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارد». فرمود: فرزندم! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چیزی را به خدا

پیشنهاد نمی‌کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجوع و برگشت نمی‌نماید. اما وقتی موسی علیه السلام چنین کاری از او خواست و برای امت محمد صلی اللّٰه علیه و آله شفیع گشت، جایز نبود پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شفاعت برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیامبر به سوی پروردگارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این که به پنج نوبت رسید. پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم کم کند، در صورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خدا بخواهد این مقدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می‌خواست برای امت خود تخفیف بگیرد، اما اجر و پاداش پنجاه نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت.} همان‌طور که می‌بینی وقتی پیامبر به زمین بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این پنج نوبت، معادل پنجاه نوبت است. «مَا یبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَی وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ» {پیش من حکم دگرگون نمی‌شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم.} پرسیدم: پدر جان! آیا جز این است که خداوند جا و مکان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بالاتر است. پرسیدم: پس معنی سخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله گفته است: به سوی پروردگارت برگرد. فرمود: همان است که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیهْدِینِ» {من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.} و همان است که موسی علیه السلام فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَیکَ رَبِّ لِتَرْضَی»

عیون الاخبار: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من و فاطمه بر حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله داخل شدیم. او را در حالی که سخت می‌گریست دیدیم. گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند عدّه ای از زنان امت خودم را در عذاب شدیدی دیدم، از حال شان بسیار ناراحت شدم و از سختی شکنجه آنان گریستم. حضرت فرمود: زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می‌جوشید، دیگری را دیدم که از زبان آویزان شده و آب داغ در گلویش می‌ریختند، زنی را دیدم که از دو پستان معلّق است و زنی را دیدم که از گوشت بدنش می‌خورد و آتش در زیر او برافروخته است. زنی را دیدم که پاهایش به دست‌هایش بسته شده و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط شده‌اند، دیگری را مشاهده کردم که کر، کور و لال بود در میان تابوتی از آتش و مغز سرش از سوراخ بینی‌اش بیرون می‌آمد و بدنش از جذام و پیسی تکه تکه شده بود، زنی را دیدم که از دو پایش در تنوری از آتش آویخته شده بود، زنی را دیدم که گوشت تنش از جلو و عقب با قیچی‌هایی قطعه قطعه می‌شد، زنی را دیدم که صورت و دو دستش می‌سوزد و محتویات شکمش را می‌خورد، زنی را دیدم که سرش سر خوک و تنش تن خر و او را هزار هزار نوع عذاب فرا گرفته بود و دیدم زنی را که به شکل سگ است و آتش از پشتش وارد می‌شود و از دهانش بیرون می‌آید و فرشتگان با عمودهای آتشین بر سر و بدنش می‌زنند.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و ای روشنی دلم! بفرمایید کارهای آنان در چه بوده که خداوند این عذاب‌ها را برای شان قرار داده است؟

حضرت فرمود: ای دخترم آن زنی که از مویش آویزان بود وی مویش را از مردان نمی‌پوشاند و زنی که از زبان آویخته بود او شوهرش را آزار می‌داد و زنی که با دو پستان معلق بود او از تن دادن به بستر شوهرش امتناع می‌کرد و زنی که از دو پا آویزان بود او از خانه‌اش بدون اجازه شوهرش بیرون می‌رفت و اما زنی که گوشت تنش را می‌خورد او بدنش را برای مردم زینت می‌کرد و زنی که دست‌هایش به پاهایش بسته شده بود و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده بودند او وضو و لباس‌هایش آلوده بود و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و خودش را پاک نمی‌ساخت و نمازش را سبک می‌گرفت و زنی که کر، کور و لال بود او از راه زنا فرزند می‌آورد و آن را به گردن شوهرش می‌افکند و زنی که گوشتش را با قیچی‌ها می‌چیدند او خودش را به مردان عرضه می‌کرد و اما زنی که صورت و بدنش می‌سوخت و محتویات شکمش را می‌خورد او زن و مردهای نامحرم را به هم می‌رساند تا زنا کنند (قوّادی می‌کرد) و زنی که سرش سر خوک و تنش تن خر بود او سخن چین و دروغگو بود و زنی که به شکل سگ بود و آتش از پشتش وارد می‌شد و از دهانش برمی آمد او آوازه خوان، نوحه گر و حسود بود. پس از آن حضرت فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از وی خشنود باشد.»

عیون الاخبار: از امام رضا از پدرش موسی علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام روزی از حال یکی از یارآن‌که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و ببالین بسترش نشست و او را سخت

ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را درباره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: امّا گمانم به خدا درباره خود البتّه نیکو است، لکن غصّه‌ام برای دختران بی‌سرپرستم می‌باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، امام علیه السّلام فرمود: از همآن‌کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همآن‌کس اصلاح کار فرزندانت را امید دار، آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که از سدرة المنتهی می‌گذشتم و به شاخه‌ها و ساق‌های آن رسیدم دیدم میوه‌های آن چون پستان‌ها آویخته است. و از پاره ای از آن‌ها شیر می‌چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آن‌ها به جانب زمین می‌ریخت، و من می‌پنداشتم و فکر می‌کردم که آیا این‌ها که از این پستان‌ها می‌ریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این‌گونه نعمت هایند؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفع‌ترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان‌طور که آن‌ها را خلق کرده‌ام همان گونه (رزق) روزی خواهم داد.

عیون الاخبار: حسن بن علی علیه السلام گوید: شنیدم از جدّ بزرگوارم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که می‌فرمود: در شبی که پروردگار مرا به معراج برد فرشته ای را در میانه عرش دیدم که شمشیری از نور

در دست او بود و با آن شمشیر بازی می‌کرد چنان‌که علی بن ابی طالب علیه السلام با ذو الفقار بازی می‌کرد و فرشتگان چون مشتاق علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شدند به آن فرشته نگاه می‌کردند. پس من عرض کردم: ای پروردگار این برادر مو پسرعموی من علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: ای محمد این فرشته است که آن را به صورت علی آفریده‌ام و در میانه عرش مرا عبادت می‌کند و حسنه و تسبیح و تقدیس او برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته می‌شود تا روز قیامت.

علل الشرایع: از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟ فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی. اولین نمازی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را به معراج برد و وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن‌جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است} تا آخر

سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد که نسبتِ پروردگار متعالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی).} سپس خداوند وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ* وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ». سپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، اللّٰه، چنین است، پروردگار من، اللّٰه، چنین است؛ سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خود بدون آن‌که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی‌آن‌که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند. خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و

گواهی بده که هیچ معبودی جز اللّٰه نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی‌هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می‌گرداند، خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم‌چنان‌که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آن‌ها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیرانداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو- ای محمد! - با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «نمازی که خدا به پیامبر امر فرمود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله همان‌طور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد؛ زیرا عظمت پروردگارش را به یاد آورد و خداوند، آن را برای او واجب گرداند. پرسیدم: فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صاد چشمه ای است که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد، به آن آب حیات گفته می‌شود، و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» [صاد، سوگند به قرآن پُراندرز] و خدا به پیامبر امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد.

توحید: بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا به مکانی رسانید که هرگز خود پایش به آن‌جا باز نشده بود. پس پرده در مقابل من برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش آن‌چه که دوست داشتم برایم نمایان کرد و به من نشان داد.

صحیفه امام رضا: با اسناد نقل شده امام رضا علیه السلام از پدرانش فرمود، که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم تعلیم اذان را شروع فرمود، جبرئیل با براق بر حضرتش نازل شد، ولی براق در برابر حضرت سرکشی کرد. در این حال جبرئیل به براق گفت: آرام باش ای براق، زیرا کسی بر تو سوار نشده است که عزیزتر و گرامی‌تر از پیامبر در نزد خدای متعال باشد، پس از این کلام براق آرام گرفت. پیامبر فرمودند: من بر براق سوار شدم تا زمانی که به حجابی رسیدم، که میان من و خدای عزّ و جلّ حایل بود. در این حال از آن سوی حجاب ملکی خارج شد و گفت: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر. پیامبر فرمود: جبرئیل را گفتم، این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت: قسم به کسی که تو را به مقام نبوت کرامت بخشیده، تا به حال من این فرشته را ندیده‌ام. سپس فرشته گفت: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر. از آن سوی حجاب فریاد بر آمد، راست گفت بنده من، من بزرگ‌ترم، من بزرگ‌ترم. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست. از آن سوی حجاب صدا آمد که، راست گفت بنده من، خدایی جز من نیست. پیامبر (ص) فرمود: فرشته گفت: گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خداست.

شهادت می‌دهم که محمد فرستاده خداست. از آن سوی حجاب ندا آمد که راست گفت بنده من، من محمد را به رسالت فرستادم. پیامبر فرمود: سپس فرشته: گفت بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی نماز. از آن سوی حجاب فریاد برآمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فرا خواند. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: بشتابید به سوی رستگاری، بشتابید به سوی رستگاری. از آن سوی حجاب ندا آمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فراخواند، به تحقیق رستگار شد هر کس که به اقامه نماز مواظبت داشته باشد. پیامبر فرمود: پس در آن هنگام خدای عز و جل شرافت و کرامت مرا بر آفریدگان نخستین و آخرین کامل ساخت.

تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: دیشب به معراج رفته بودم، به هم‌دیگر گفتند: بهترین فرصت برای غلبه بر او به دست آمده است، از او درباره شهر اَیله بپرسید. آن‌ها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیرانداخت و مَکث و درنگ کرد؛ جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! سرت را بلند کن، خداوند شهر اَیله را برای تو آشکار کرده است، و به هر درّه ای و گودالی امر کرده تا برآید و هر کوه و تپّه ای امر کرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کرد و شهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آن‌ها از حضرت سؤال کردند و حضرت پاسخ آن‌ها را می‌داد، در حالی که به آن شهر می‌نگریست، سپس فرمود: علامت و نشانه صدق کلام من این است که کاروانی از آنِ ابوسفیآن‌که بار گندم دارد و

شتری کاملاً سرخ رنگ در جلوی آن حرکت می‌کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می‌شود. قریش افرادی را فرستادند و به آن‌ها گفتند: هرکجا کاروان را دیدید همان جا نگه دارید تا سخن پیامبر دروغ از آب درآید و به درستی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سمت ساحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امام فرمود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیده بود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آیند، تا آن‌چه را که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده بود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیدا شد. کسی گفت: شتر، آفتاب است، آفتاب، شتر است. حضرت فرمود: آفتاب و شتر هر دو با هم در آن شهر طلوع کردند (نمایان شدند)

«سه پرچم در یک سال، یک ماه و یک روز خروج می‌کند:

-سفیانی

-خراسانی

-یمانی

که در میان آن‌ها خالصتر از پرچم یمانی نیست، که او برای حقّ فرامی خواند».

«مردی از اولاد عمویم زید در یمن خروج می‌کند».

«سفیانی و یمانی و خراسانی در یکسال و یکماه و یکروز خروج می‌کنند. خروج این‌ها چون دانه‌های گردن بند به دنبال یک‌دیگر خواهند بود. هر سو که بنگری ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. کسیکه با آن‌ها درافتد بدا به حال او. در میان آن‌ها پرچمی خالصتر از پرچم یمانی نیست که پرچم هدایت است و شما را به سوی صاحبتان دعوت می‌کند. هنگامی که یمانی خروج کند فروش اسلحه بر دیگر مردمان را تحریم می‌کند. چون او خروج کند بسویش بشتاب که پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که در برابر او بایستد هرکس انجام دهد اهل دوزخ می‌شود زیرا او به سوی حق و صراط مستقیم فرامی خواند».

«سه پرچم در شام با یک‌دیگر روبرو می‌شوند: پرچم سفیانی، پرچم یمانی و پرچم خراسانی، که از همه خالصتر پرچم یمانی است که به سوی حق دعوت می‌کند».

«یمانی از شیعیان امیر مؤمنانست، خروج یمانی و سفیانی همانند دو اسب مسابقه همزمان و به دنبال یک‌دیگر است».

امام صادق علیه السلام: شیطان آدمی را گرد هر چیزی می‌چرخاند و چون او را خسته و درمانده کرد، نزدیک ثروت کمین می‌کند و گردنش را می‌گیرد.

امام صادق علیه السلام: عیسی علیه السلام بر فراز کوهی در شام، به نام اَریحا، رفت. ابلیس در چهره پادشاه فلسطین نزد آن حضرت آمد و گفت: ای روح اللّه! تو مردگان را زنده کردی و کور مادر زاد و پیس را شفا دادی؛ پس [اگر راست می‌گویی]خودت را از کوه پرت کن. عیسی علیه السلام فرمود: من در آن کارها اذن داشتم ولی در این کار اذن ندارم.

امام صادق علیه السلام: ابلیس نزد عیسی علیه السلام آمد و گفت: مگر تو نمی‌گویی که مردگان را زنده می‌کنی؟ عیسی علیه السلام فرمود: چرا. ابلیس گفت: پس [اگر راست می‌گویی]خودت را از روی دیوار به زیرانداز. عیسی علیه السلام فرمود: وای بر تو! بنده که خداوندگار خود را نمی‌آزماید. ابلیس گفت: ای عیسی! آیا پروردگار تو می‌تواند [کُره]زمین را در تخم مرغی با همین‌اندازه ای که دارد جای دهد؟ عیسی علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ به هیچ ناتوانی وصف نمی‌شود، اما آن‌چه تو می‌گویی ناشدنی است.

امام زین العابدین علیه السلام در دعای خود گفت: اگر شیطان با فریبکاری آنان را از طاعت تو باز نمی‌داشت، هیچ معصیت کاری معصیت تو نمی‌کرد، و اگر او باطل را در لباس حق برای آنان در نمی‌آورد، هیچ ره گم کرده ای راه تو را گم نمی‌کرد.

امام صادق علیه السلام: وقتی آیه: «و آنان‌که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آن‌چه مرتکب شده‌اند، با آن‌که می‌دانند [که گناه است]پافشاری نمی‌کنند» نازل شد، ابلیس بالای کوهی در مکّه، به نام ثور، رفت و با بلندترین فریاد خود،

دیوهایش را صدا زد. آن‌ها جمع شدند و گفتند: سرورا! ما را برای چه فرا خواندی؟ ابلیس گفت: این آیه نازل شد. اکنون کدام یک از شما حریف آن هستید؟ دیوی از شیطانها برخاست و گفت: من چنین و چنان می‌کنم. ابلیس گفت: تو حریف آن نیستی. دیگری برخاست و همانند آن سخنان گفت. ابلیس گفت: تو نیز از عهده بر نمی‌آیی. [دیوی به نام]وسواس خنّاس گفت: من از عهده‌اش بر می‌آیم. ابلیس گفت: چگونه؟ او گفت: به آنان وعده و امید [توبه و آمرزش] می‌دهم تا آن‌که مرتکب گناه شوند و چون به گناه در افتادند، استغفار را از یادشان می‌برم. ابلیس گفت: تو حریف این آیه هستی. پس او را تا روز قیامت مأمور [مقابله با] آن کرد.

بصائر الدرجات: عبدالله بن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: خداوند مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد و با من سخن گفت و فرمود: ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من آگاه مطلق به عالم غیب و عالم شهادت و مهربان و بخشنده هستم. من الله هستم که جز من هیچ خدایی وجود ندارد. من پادشاهی قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن‌چه آنان شرک می‌ورزند، پاک و منزه است. ای محمد! همانا من الله هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی من است و من، عزیز حکیم هستم. ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من

هیچ‌چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ‌چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ‌چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من اللّٰه هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم. ای محمد! علی علیه السلام اولین کسی است که از میان ائمه از او عهد و پیمان می‌گیرم. ای محمد! از میان ائمه، علی علیه السلام آخرین کسی است که روح او را می‌گیرم. او همان جنبنده ای است که با مردم سخن می‌گوید. ای محمد! علی علیه السلام را بر همه آن‌چه به تو وحی گردیده است غلبه می‌دهم. تو نباید هیچ‌چیزی را از او پنهان کنی. ای محمد! آن رازهایی را که به تو گفتم، مخفیانه به او بگو. من و تو رازی نداریم که آن را از او پنهان کنیم. ای محمد! علی علیه السلام به همه حلال و حرام‌هایی که آفریده‌ام آگاه است.

علل الشرایع: محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می‌شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی‌شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی

او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین‌طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می‌شود. پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟ فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیر شد و گفت: سُبحانَ اللّٰهِ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أکبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است.

علی بن ابراهیم: چون حضرت سلیمان علیه السلام با زنی یمنی وصلت کرد، پسری از آن زن زاده شد که سلیمان علیه السلام او را بسیار دوست می‌داشت. روزی فرشته مرگ- که بسیار بر سلیمان علیه السلام نازل می‌شد- نزد وی آمد و نگاه تندی به آن پسرانداخت. سلیمان از نگاه او در هراس افتاد و به همسرش گفت: فرشته مرگ چنان به پسرم نگریست که گمان می‌کنم فرمان گرفته تا جان او را بستاند. سپس به جن‌ها و شیطان‌ها فرمود: آیا راه چاره ای در نظر دارید تا این پسر را از مرگ بگریزانید؟ یکی از آن‌ها عرض کرد: من او را به زیر چشمه خورشید در شرق می‌گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ هر آن‌چه را بین شرق و غرب باشد، بیرون می‌آورد. دیگری عرض کرد: من او را در زمین هفتم

می‌گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ به آن‌جا نیز راه می‌یابد. دیگری عرض کرد: من او را در میان ابرها و هوا می‌گذارم. سپس او را بالا برد و بر ابرها گذاشت. ناگاه فرشته مرگ آمد و میان ابرها جان آن پسر را گرفت و پیکر بی‌جانش را بر تخت سلیمان گذاشت و آن‌گاه سلیمان دانست که خطا کرده است. خداوند این قصّه را حکایت کرد و فرمود: «وَأَلْقَینَا عَلَى كُرْسِیهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ، قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْكًا لَّا ینبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ، فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَیثُ أَصَابَ» رخاء یعنی به نرمی «وَالشَّیاطِینَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ» یعنی در دریا «وَآخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ» یعنی با زنجیر به یک‌دیگر محکم بسته شده‌اند و آن‌ها همان شیطان‌هایی بودند که وقتی خداوند عزّ و جلّ پادشاهی را از سلیمان علیه السلام گرفت، از وی نافرمانی کردند.

سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد اللّٰه بن قاسم، از ابو خالد قمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: بنی اسرائیل به سلیمان علیه السلام گفتند: پسرت را جانشین خود بر ما بگذار. سلیمان فرمود: او شایسته این کار نیست. وقتی آن‌ها بر خواسته خود پافشاری کردند، سلیمان فرمود: چند سؤال از او می‌پرسم، اگر درست پاسخ داد، او را جانشین خود می‌کنم؛ سپس از او پرسید: ای فرزندم! طعم آب و طعم نان چیست؟ سبب زیر و بمی صدا چیست؟ جایگاه عقل در بدن کجاست؟ سبب خشونت و ملایمت چیست؟ سبب خستگی و آسایش بدن چیست؟ سبب بهره مندی و بی‌نصیبی بدن چیست؟ پسرش به

هیچ یک پاسخ نداد. آن‌گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: طعم آب، زندگیست و طعم نان، نیروست و سبب زیر و بمی صدا، گوشت کلیه هاست و جایگاه عقل، در مغز است، مگر نمی‌بینی به کسی که کم عقل است می‌گویند: چقدر سبک مغزی! و سبب خشونت و ملایمت، دل است و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَوَيلٌ لِّلْقَاسِيةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ» [پس وای بر آنان‌که از سخت دلی یاد خدا نمی‌کنند.] و سبب خستگی و آسایش بدن، دو پاست که اگر در راه رفتن خسته شوند، بدن خسته می‌شود و اگر در آسایش باشند، بدن در آسایش است و سبب بهره مندی و بی‌نصیبی بدن، دو دست است که اگر انسان آن‌ها را به کاراندازد، بدن را بهره می‌رسانند و اگر به کارشان نیاندازد، چیزی نصیب بدن نمی‌کنند.

در تُحفة الإخوان، به حذف اسناد، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او عطا کرد و او شکر آن نعمت به جا آورد. داستان از این قرار بود که پس از یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، ایوب بن موص بن رعویل بن عِیص بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام پیامبر شد، او مردی دانا و بردبار و پاکیزه و خردمند بود و پدرش مردی ثروتمند با مال بسیار بود که چهارپایان بسیاری از شتر و گاو و گوسفند گرفته تا الاغ و استر و اسب داشت و در سرزمین شام کسی به توانگری او نبود. چون او درگذشت، همه آن مال به ایوب ارث رسید. در آن هنگام سی سال از

عمر ایوب می‌گذشت و او دوست داشت که ازدواج کند. در همان اوان، وصف رَحمه دختر اِفرائیم بن یوسف علیه السلام به گوشش رسید. رحمه با پدرش در سرزمین مصر می‌زیست و پدرش از داشتن چنین دختری بسیار شادمان بود و او را بسیار دوست می‌داشت؛ چرا که در خواب دیده بود جدّ دخترش، حضرت یوسف علیه السلام، پیراهنی را که بر تن داشت درآورد و به رحمه پوشاند و به او فرمود: ای رحمه! این پیراهن، نیکی و زیبایی و خوبرویی من است که آن را به تو بخشیدم. رحمه در میان آفریدگان خدا بیش از هر کس به یوسف علیه السلام می‌مانست و دختری پارسا و عابد بود. چون ایوب علیه السلام وصف او را شنید به او مشتاق شد و از این رو با مال زیاد و هدایای بسیار رو به سوی سرزمین او گذاشت و راهی آن دیار شد تا این که نزد پدر رحمه رسید و دخترش را از او خواستگاری کرد. افرائیم به خاطر پارسایی ایوب و ثروتی که داشت، دخترش را به همسری او درآورد و جهازش را برای سفر با ایوب فراهم کرد. ایوب او را به سرزمین خود برد و خداوند بهره ایوب را از رحمه فراخ گرداند و او دوازده بار آبستن شد و هر بار یک پسر و یک دختر به دنیا آورد. سپس خداوند متعال ایوب را به پیامبری بر قومش برانگیخت و آنان اهالی حَوران و بَثنَه بودند. خداوند چنان خُلق خوش و دلی مهربان به ایوب ارزانی فرمود که آن وصف را نصیب هیچ‌کس نکرده بود و از این رو هیچ‌کس از او سرپیچی نکرد و به خاطر بزرگواری او و پدرش، همه او را باور کردند و او بر ایشان قانون گذارد و مسجدها ساخت و برای تهیدستان و بیچارگان و میهمانان، سفره‌هاانداخت و آنان را میز بانی می‌کرد و گرامی می‌داشت و برای یتیمان هم‌چون پدری مهربان، و برای بیوگان هم‌چون شوهری دل سوز، و برای ناتوانان هم‌چون پدری مهرورز بود. او به گمارده شدگان و امانت

داران خود فرمود تا کسی را از کاشته‌ها و میوه‌های او باز ندارند و پرندگان و درندگان و همه حیوان‌ها از دستاورد او می‌خوردند و برکت خداوند روز و شب برایش فزونی می‌یافت و تمامی چهارپایانش هر سال دو بچّه می‌آوردند و با این همه، ایوب علیه السلام از هیچ یک از داشته‌هایش شاد نمی‌شد و می‌گفت: ای خدا و ای سرور و ای مهتر و ای تکیه گاه من! اگر این دنیا چنین است، پس آخرت و بهشتی که برای سزاواران بخشندگی‌ات آفریده ای چگونه باشد؟ چون شب فرا می‌رسید، پناهندگان او، در مسجدش گرد می‌آمدند و با او نماز می‌گزاردند و با او تسبیح می‌گفتند و صبح هنگام، فرمان می‌داد تا برای ایشان و هر آن‌که ناتوان بود، غذا فراهم آورند و در این راه، بی‌شمار مال خود هزینه می‌کرد و او هزار رأس اسب و هزار مادیان و هزار استر نرینه و مادینه و سه هزار شتر نر و هزار و پانصد شتر ماده و هزار گاو نر و هزار گاو ماده و ده هزار میش و پانصد گاو وحشی و سیصد الاغ داشت و هر مادیان دو یا سه کرّه و هر شتر، بچّه ای به همراه داشت و تمامی چهارپایان او چنین بودند و بر هر پنجاه رأس از آن‌ها، چوپانی از سوی ایوب بود و هر یک از خادمانش زن و فرزند خود داشت. شیطان ملعون بر هر آن‌چه از مال ایوب می‌گذشت، نشان شکر بر آن می‌دید و پاک از زکاتش می‌یافت. پس به او حسد ورزید، امّا نتوانست گزندی به او برساند. در آن روزگار شیطان به عرش راه نداشت، امّا هنوز تا آسمان هفتم بالا می‌رفت و در هر جای آسمان‌ها که می‌خواست می‌ایستاد، تا این که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام عروج کرد و او از ورود به چهار آسمان بازداشته شد و تنها توانست تا سه آسمان بالا رود. سپس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخته شد و در آن هنگام او از ورود به همه آسمان‌ها بازداشته شد و از آن پس برای شنیدن صدای آسمان‌ها

در کمین نشست و آدمیان و جنّیان از این امر در شگفت ماندند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا» [و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می‌نشستیم (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد] در روزگار ایوب علیه السلام، شیطآن‌که هنوز تا به نزدیکی عرش راه داشت، به آن‌جا رفت و در جایگاه همیشگی خود ایستاد و حسادت پیامبر خدا ایوب علیه السلام در دلش شعله کشید. خداوند متعال که از آشکار و نهان آگاه است، ندا داد: ای ملعون! از کجا آمده ای؟ عرض کرد: خداوندا! گرداگرد زمین چرخیدم تا کسانی را که از من پیروی می‌کنند، فریب دهم. همه را فریب دادم به جز بندگان بی‌ریای تو را. ندا رسید: ای ملعون! از دیدن نعمت‌های ایوب چه در دلت افتاده است؟ عرض کرد: پروردگارا! تو از او یاد کردی و فرشتگانت بر او درود فرستادند. ندا رسید: ای ملعون! آیا هیچ توانستی از او با آن همه عبادت چیزی به دست آوری؟ آیا می‌توانی او را از راه پرستش من گمراه کنی؟ عرض کرد: خداوندا و مهترا! ایوب شکر این نعمت به جا نیاورده است، من در کارش نظر کرده‌ام. او بنده ایست که چون سلامتی‌اش دادی، آن را از تو پذیرفت و چون روزی‌اش دادی، تو را سپاس گفت. حال آن‌که هیچ او را به بلا و مصیبت نیازموده ای. اگر او را به بلایی دچار می‌کردی، هر آینه می‌دیدی که راهی جز این می‌پیمود و اگر مرا ای پروردگار، بر مال او چیره می‌ساختی، هر آینه می‌دیدی که چگونه تو را فراموش می‌کرد. ندا رسید: ای ملعون! تو را بر مال او چیره ساختم تا بدانی آن‌چه درباره او می‌پنداری، دروغی بیش نیست. شیطان

به سرعتِ تمام از آسمان‌ها فرود آمد و بر تخته سنگی نشست که قابیل سر برادرش هابیل را بر آن کوبیده بود و آن سنگی سیاه بود که چرکابه نفرین از آن تراوش می‌کرد. شیطان بر آن ایستاد و چنان ناله ای سر داد که دیوان سرکش، همه از شرق و غرب نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پدر! چه در سر داری و چه بر سرت آمده است؟ گفت: من به چنان فرصتی دست یافته‌ام که پس از بیرون کردن آدم از بهشت، دیگر همانند آن را به دست نیاورده بودم و آن این که بر مال ایوب چیره گشته‌ام تا به تهیدستی‌اش اندازم و دارایی‌اش را نابود کنم. یکی از دیوان گفت: مرا بر درختانش چیره ساز که من به آتش دگرگون می‌شوم و آن‌گاه بر هر چیز گذر کنم، آن را می‌سوزانم و خاکسترش می‌کنم. شیطان گفت: این کار با تو. دیگری گفت: مرا بر چهارپایانش چیره ساز تا چنان فریادی کشم که روح از بدن تمامی آن‌ها جدا سازد. شیطان گفت: این کار با تو. اولی برفت و به آتش دگرگون شد و آن درختان و بیشه‌ها را سراسر به آتش کشید و دیگری رو به سوی چهارپایان گذاشت و چنان فریادی بر سرشان کشید که همگی به همراه چوپان‌هایشان در دم جان باختند و روستاییان دودی مهیب دیدند و فریادی عجیب شنیدند و سخت در هراس افتادند. شیطان (به شکل خادمان) نزد ایوب رفت و او را در نماز دید. شیطآن‌که گمان می‌کرد شعله‌های آتش به ایوب رسیده و رخسارش را سیاه کرده و موهایش را سوزانده، او را چنین ندا داد: ای ایوب! مرا دریاب، این منم که با تو سخن می‌گویم، آیا ندیدی آتشی آمیخته به دود از آسمان فرود آمد و دارایی‌ات را سوزاند؟ دمی از شعله‌اش به من رسید و در آن هنگام شنیدم کسی از آسمان ندا سر داد و می‌گفت: این سزای کسی است که در عبادت خود ریا کند و به جای خداوند متعال، مردم را در نظر داشته باشد. هم‌چنین از آن آتش

شنیدم که می‌گفت: من آتش خشم و ناخشنودی‌ام. چون ایوب ندای او را شنید، به نماز خود پرداخت و هیچ به او اعتنا نکرد تا این که نمازش را به تمام و درست به جا آورد و سپس فرمود: ای فلانی! این‌ها دارایی من نیست، بلکه دارایی خداوند متعال است که هر چه خود خواهد، با آن انجام می‌دهد. شیطان- که نفرین خدا بر او باد- عرض کرد: راست گفتی. از سوی دیگر مردم به خروش آمدند و برخی از آن‌ها گفتند: این به خاطر خودپسندی ایوب بر سرش آمده است و برخی دگر گفتند: ایوب در توبه خود راستی نکرده و از این رو به این سزا گرفتار شده است. سخن آن‌ها بر ایوب گران آمد، امّا هیچ پاسخشان نداد و تنها فرمود: خدا را سپاس برای قضا و قدرش. پیامبر خدا، ایوب، رو سوی آن ملعون کرد و فرمود: ای خادم تو کیستی؟ گویا از کسانی هستی که خداوند آنان را از دایره رحمت خود بیرون کرده و نعمت خویش از آنان برگرفته است؛ چرا که اگر خیری در تو بود، خداوند مرا از تو آگاه ساخته بود و جانت را به همراه آن چوپان‌ها گرفته بود؛ امّا شرّی در تو بوده که بدان سبب خداوند تو را هم‌چون تلخه که از گندم برگیرند، از ایشان جدا کرده است. پس ای خادم! از من دور شو که تو رانده شده ای و مستحقّ نکوهش گشته ای. شیطان عرض کرد: ای ایوب! راست گفت هر که گفت به خودپسندان خدمت نکنید. اکنون دانستم که تو در نمازت ریاکاری بیش نبوده ای. آیا من از جمله خادمان دلسوز تو نبودم؟ آیا من با همه تلاش، دارایی تو را پاس نداشتم؟ اکنون دستمزد من این است که مرا چون در میان شعله‌های آتش جان نداده ام، سرزنش کنی و به من چنین سخنانی گویی؟ ایوب با او سخن نگفت و رو به نماز خود آورد و شیطان ناکام و زبون از پیش او بازگشت و هم‌چون قبل، به سوی آسمان بالا رفت و در آن‌جا ایستاد. آن‌گاه ندا رسید: ای ملعون! بنده‌ام

ایوب را چگونه یافتی؟ دیدی که چون چهارپایان و خادمان و تمامی دارایی‌اش از دست رفت، بردباری پیشه کرد و مرا به خاطر آن بلا ستود؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و سرورا! تو او را از فرزندانی تندرست و کاخ‌هایی زیبا برخوردار کرده‌ای، اگر مرا بر دنیای او چیره گردانی، خواهی دید که او دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر فرزندان او چیره ساختم. دشمن خدا با سرعت تمام به سوی کاخی فرود آمد که فرزندان ایوب در آن می‌زیستند. نام فرزند بزرگ ایوب، حزقل بود و دیگر پسرانش مقبل و رشد و رشید و بهرون و بشیر و اقرون نام داشتند و چند پسر دیگر نیز داشت که در کتاب‌ها و قصّه‌ها نامی از آن‌ها نیامده است و دخترانش، مرجانه و عبیده و صالحه و عافیه و تقیه و مؤمنه نام داشتند. شیطان آن کاخ را به لرزه‌انداخت و آوار کرد و تخته‌ها و خشت‌هایش را بر دهان‌های آنان کوبید و سنگ‌هایش را بر سرهایشان فرو ریخت و به دردناک‌ترین گونه، بدن‌هایشان را تکّه تکّه کرد. در آن دم خداوند به زمین وحی فرمود: فرزندان پیامبرم، ایوب را در آغوش گیر. چون این خواست من است که بر آن‌ها جاری می‌شود و به خاطرش پاداشی نیک، بهره ایشان خواهم ساخت. شیطان نزد ایوب رفت و عرض کرد: ای ایوب! دیدی چه بر سر کاخ‌ها و فرزندانت آمد و چگونه قصرهایشان گورهایشان شد و آن خشت‌ها کافورشان شد و جامه‌ها و بسترهایشان کفن‌هایشان شد و دیدی گونه آن‌چهره‌های زیبا از خاک و خون دگرگون شد و استخوان‌هایشان خرد شد و گوشت‌هایشان بین سنگ‌ها پاره پاره شد و پوست‌هایشان تکّه تکّه شد. شیطان ملعون هم‌چنان این بلا را باندوه و افسوس و زاری نزد او بازگفت تا این که ایوب شروع به گریستن کرد و شیطان نیز با او گریست. ناگاه ایوب از گریه خود پشیمان شد و

مشتی خاک برگرفت و بر سر ریخت و از خداوند متعال آمرزش خواست و در سجده به خاک افتاد و سپس به شیطان رو کرد و فرمود: ای ملعون! مرا تنها گذار که تو ناکام و زبون و رانده شده‌ای، بدآن‌که فرزندان من امانت‌های خداوند نزد من بودند و ناگزیر بایست به او می‌پیوستند. شیطان بدون این که به خواست خود رسیده باشد، بازگشت و هم‌چون قبل به سوی آسمان بالا رفت و در آن‌جا ایستاد. رحمه عرض کرد: ای ایوب! مال و فرزندت از دست رفته و گزند بر بدنت افتاده است. ایوب فرمود: ای رحمه! خداوند متعال پیش از من پیامبران را به بلا دچار کرد و ایشان صبر پیشه کردند، به راستی که خداوند متعال به صبرپیشگان وعده نیک داده است. سپس ایوب در سجده به خاک افتاد و عرض کرد: خداوندا و سرورا! اگر تا ابد جامه بلا بر من بپوشانی و مرا از تندرستی بی‌نصیب گردانی و کرم‌ها تنم را پاره پاره کنند، تنها شکر افزون خواهم کرد. خداوندا! مگذار دشمنم شیطان ملعون مرا سرزنش کند. رحمه چون بلای ایوب را می‌دید، باری می‌گریست و باری فریاد می‌کرد و ایوب او را از این کار باز می‌داشت و می‌فرمود: مگر نه این است که تو زاده پیامبرانی و خود می‌دانی که من پیغمبر خدایم و از پیامبران و فرستاده شدگانی هم‌چون پدران تو ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و یوسف علیه السلام سرمشق دارم؟ سپس ایوب از خداوند متعال خواست تا به رحمه برای دیدن بدن او صبر عطا کند و آن‌گاه به او رو کرد و فرمود: برخیز و برای من جایی به جز مسجدم بیاب و مرا به آن‌جا ببر. رحمه رفت و جایی برای او یافت و بازگشت و او را به گوشه ای از آن سرزمین برد. او چنین کرد و ایوب به او فرمود: دوست ندارم مسجد را آلوده کنم. وقتی رحمه آن‌جا را برای ایوب یافت، نزد آن قوم رفت که ایوب علیه السلام بسیار به آن‌ها نیکی کرده بود و از آن‌ها خواست تا در بیرون آوردن ایوب از

مسجد او را یاری کنند، امّا آن‌ها گفتند: پروردگار از ایوب خشمگین شده و پرده از کردار ریاکارانه‌اش برگرفته است. پس ای کاش میان ما و او هم‌چون دوری مشرق از مغرب، فاصله می‌افتاد؛ چرا که اگر خیری در عبادت او بود، پروردگارش او را دچار بلا نمی‌کرد. رحمه سوی ایوب بازگشت و عرض کرد: ای ایوب! اکنون مصیبت بسی دشوار شد و امیدمان از نیکی شناسان و قدرشناسان نقش بر آب شد. ایوب فرمود: ای رحمه! بلادیدگان این چنین شوند، حال جلو بیا و بگو هیچ توان و نیرویی نیست جز از سوی خداوند والای بزرگ. سپس دست راستت را به زیر سرم گذار و با دست چپت پاهایم را بگیر و مرا بلند کن. او چنین کرد و به نیروی خداوند متعال او را برگرفت و به جایی برد که ایوب در همان جا برای ناتوانان و بیچارگان سفره میانداخت. او فرمود: ای رحمه! صدقه بر ما حرام است و حلال نمی‌شود، پس در خدمتکاری مردم چاره ای بجو. ایوب این بفرمود و اشک از چشمانش جاری شد. رحمه عرض کرد: ای پیامبر خدا! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: ای رحمه! تو دختر پیامبران و از تبار فرستاده شدگانی و زنی بسیار زیبا و خوبرو هستی و در روزگار تو هیچ‌کس جز جدّت یوسف، زیبا و خوبرو نبوده است. حال آن‌که در این روستا بدکاران بسیاری زندگی می‌کنند و از آن می‌ترسم که اگر به خدمتکاری مردم مشغول شوی، در مکرهای شیطانِ ملعون گرفتار شوی. در آن دم رحمه به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا من سزاوار آنم که مرا متّهم کنی و به چنین کاری نسبت دهی، حال آن‌که من دختر پیامبران و زاده درستکاران پاک دامن هستم؟ به حقّ پدران و اجدادم سوگند! که پس از تو چشمم به سوی هیچ‌کس نچرخیده است. در آن هنگام ایوب به او اجازه داد تا خدمتکاری کند. رحمه خدمتکار اهالی بَثْنَه بود و برایشان آب می‌آورد و خانه‌هایشان را می‌روبید و زباله‌هایشان را

بیرون می‌برد و جامه‌ها و پارچه‌هایشان را می‌شست و آن‌ها دستمزد او را می‌پرداختند و به او برای ایوب غذا و نوشیدنی می‌دادند. روزی شیطان به شکل پیرمردی کهنسال پدید آمد و نزد اهالی آن روستا رفت و به آن‌ها گفت: چگونه بر خود می‌پسندید زنی که چرک و خونابه و بوی عفونت شوهرش را درمان می‌کند، به خانه وارد شود و در ظرف‌ها و غذاها و نوشیدنی‌هایتان دست برد؟ سخن شیطان در دل‌های آنان نشست و از آن پس به رحمه اجازه ندادند تا وارد خانه‌هایشان شود. رحمه روا ندید ایوب را از این امر باخبر سازد تا مبادا غمی بر غم‌هایش افزوده گردد. آن قوم، دیگر او را به خدمتکاری نپذیرفتند واندک چیزی به او می‌دادند و او این‌گونه به ایوب غذا می‌رساند و هیچ از این امر سخنی به او نگفت. بلای ایوب دشوارتر شد و بوی عفونتش چنان فزونی یافت که دیگر هیچ یک از اهالی آن روستا نتوانست از بوی بد ایوب در خانه‌اش آرام گیرد و آن‌ها نمی‌دانستند باید چه کنند. سرانجام هم رأی شدند که سگ‌هایشان را به سوی ایوب بفرستند تا او را بدرند. چون این رأی به گوش رحمه رسید، نزد ایوب رفت و او را از آن باخبر کرد. ایوب به او فرمود: ای رحمه! خداوند متعال چنان نیست که سگ بر من چیره گرداند، حال آن‌که من پیامبر و زاده پیامبران اویم. آن قوم سگ‌های گله‌های خود را جمع کردند و به سوی ایوب فرستادند. آن سگ‌ها به سوی او دویدند و چون نزدیکش رسیدند، از او روی گرداندند و همه از آن سرزمین گریختند، چنان‌که دیگر هیچ سگی در آن روستا بر جای نماند. آن قوم نزد ایوب آمدند و عرض کردند: ما بر بلای تو صبر نتوانیم کرد، یا از میان ما می‌روی یا تو را سنگسار می‌کنیم تا بمیری و ما را آسوده کنی. ایوب به آن‌ها فرمود: مرا سنگسار نکنید، بیایید و مرا از روستایتان به سوی توده‌های زباله‌هایتان بیرون برید؛ زیرا من از خداوند متعال

امید دارم که مرا هلاک نکند. آن‌ها عرض کردند: ما تو را ناپاک می‌دانیم و تو از ما دوری، چگونه نزدیک تو آییم و بلندت کنیم؟ سپس او را ترک کردند. ایوب به رحمه فرمود: ای زن راستگوی پاک نیکوکار! می‌بینی که این قوم از من بیزار و دلگیر شده‌اند. برو و بر سر راه بایست، به این امید که رهگذری بیابی و او را از قصّه من باخبر کنی و از او بخواهی تا در بردن من از این روستا تو را یاری کند. رحمه عرض کرد: شتاب نکن تا به فلان سرزمین روم و در آن‌جا برایت کلبه ای فراهم کنم. سپس رفت و بر سر راه در انتظار رهگذری ایستاد. ناگاه دو مرد هم‌چون ماه تابان با عطری خوش از راه رسیدند. آن دو در نظر رحمه نیک آمدند، امّا او شرم کرد نیاز خود با ایشان در میان بگذارد. چون به نزدیک او رسیدند گفتند: دوست و یاور ما ایوب کجاست و با بلایش چه می‌کند؟ رحمه آن دو را از حال ایوب باخبر کرد و گفت که چگونه اهل روستا از او به ستوه آمده‌اند و آشیانه‌اش زباله دان آن‌ها شده است. سپس به ایشان گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که برای ایوب دعای تندرستی کنید. آن دو گفتند: ما برایش دعا می‌کنیم. هر وقت نزدش بازگشتی، سلام ما به او برسان. آن‌گاه ایشان رفتند و رحمه سوی ایوب بازگشت و داستان آن دو مرد و آن‌چه را گذشت برای ایوب بازگفت. در آن دم ایوب فریاد برآورد و فرمود: چه بسیار مشتاق توام ای جبرئیل! و چه بسیار دلتنگ توام ای میکائیل! سپس رو به رحمه کرد و فرمود: ای رحمه! کیست که همتای تو باشد کنون که با فرشتگان هم سخن شده ای؟ رحمه عرض کرد: برایت کلبه ای فراهم کرده ام، امّا صبر کن تا در میان راه بایستم شاید رهگذری بیاید و مرا یاری کند تا تو را به آن‌جا برم. رحمه رفت و در میان راه ایستاد، ناگاه چهار فرشته از راه رسیدند و از او پرسیدند: ای زن! چیزی نیاز داری؟ گفت: آری، می‌خواهم مرا یاری کنید

تا پیامبر خدا ایوب را به فلان زباله دان برم. آن‌ها به راه افتادند و نزد ایوب رسیدند و او را بر آن بلا به صبر فراخواندند و برایش دعای تندرستی کردند و او را بر پارچه ای برگرفتند و به زاغه نشینی بردند و بر در آن کلبه گذاشتند و رفتند. رحمه که در آن کلبه توده ای از خاک گرد آورده بود و از آن بستری ساخته بود، عرض کرد: ای ایوب! برخیز و پس از بسترهای گسترده اکنون بر بستری از خاک آرام گیر و پس از بالش‌های آراسته، اکنون سر بر بالشی از سنگ گذار. ایوب به او فرمود: مگر نگفته بودم از اسباب آسایش دنیا یاد نکن؟ سپس خزید و خود را بر آن توده خاک‌انداخت، حال آن‌که تسبیح خدای والای بلندمرتبه بر زبان می‌راند و می‌فرمود: پاک است آن ارجمندِ نزدیک، و منزّه است آن والامقام بلند مرتبه. در آن هنگام رحمه ردای خود درآورد و براندام ایوب کشید و درِ کلبه را پوشاند و کمر به خدمت او بست و آن‌چه می‌یافت برای او می‌برد. روزی رحمه به راه افتاد تااندکی غذا از برای ایوب بگیرد، پس بر در خانه ای رفت و از اهالی‌اش چیزی خواست، امّا زنی از درون خانه به او گفت: از این‌جا برو، چرا که پروردگار ایوب بر او خشم گرفته است. رحمه بر در خانه دیگری رفت و باز همان سخن به او گفتند. او سراسر روستا را گشت، امّا چیزی به او ندادند، پس به گریه افتاد و رو سوی ایوب گذاشت و به او عرض کرد: این قوم، مرا از خود راندند و درِ خانه‌هایشان را به رویم بستند. ایوب فرمود: ای رحمه! از این که آن‌ها درِ خانه‌هایشان را به رویمان می‌بندند، غمگین مباش؛ چرا که خداوند درهای رحمتش را به رویمان نمی‌بندد و امّا ای رحمه! شاید تو از من به ستوه آمده باشی و بخواهی از من جدا شوی. رحمه عرض کرد: پناه بر خدا از چنین‌اندیشه‌ای، چه عذری به درگاه خداوند آورم و از پیامبرش جدا شوم؟ هرگز، هرگز چنین نمی‌کنم. من تو را از این روستا به روستای

دیگری می‌برم، امید است آن‌ها دلسوزتر از این قوم باشند. رحمه او را بر پارچه ای گذاشت و ایوب از درد بی‌هوش شد. رحمه آب آورد و بر چهره‌اش زد تا به هوش آمد. آن‌گاه با آن ردا تنش را که پوستی پاره پاره داشت، پوشاند و او را برگرفت و به روستای دیگری در حَوران بُرد و در گوشه ای از آن روستا بنشاندش، سپس دست به درگاه خداوند متعال فراز کرد و از او خواست تا ایوب را از درندگان و دیگر گزندها در امان دارد. این دعا کرد و خود وارد آن روستا شد و گفت: ای مردم! چه کسی می‌خواهد برایش لباس و پارچه بشویم و خانه‌اش را بروبم و زباله‌هایش را بیرون برم و برایش آب بیاورم تا در عوض،اندکی غذا برای پیامبر خدا، ایوب، به من بدهد؟ ناگاه زنان آن روستا بیرون آمدند و یکی از آن‌ها گفت: این زن راهزنی است که به روستای ما آمده است. رحمه به او گفت: چگونه این سخن بر زبان می‌رانی، حال آن‌که من رحمه دختر افرائیم پیامبر خدایم و اجدادم یوسف، مرد راستگوی خدا و یعقوب، اسرائیل خدا و اسحاق، برگزیده خدا و ابراهیم، دوست خدا می‌باشند و نیز همسر پیغمبر خدا ایوبِ بلادیده هستم؟ آن‌ها به او گفتند: ایوب کجاست؟ گفت: او همین جا پشت دروازه روستا در کنار خاک روبه‌ها و زباله‌های شما نشسته است. آن زنان به سوی ایوب رفتند و چون او را در چنین بلایی گرفتار دیدند، سخت گریستند و گفتند: این همان ایوب، پیامبر است که صاحب آن همه کنیز و خادم و رمه بود؟ در آن دم ایوب و رحمه اشکی جانکاه ریختند و ایوب فرمود: من ایوب، بنده پروردگار و فرستاده اویم و آن گرسنه ای هستم که تنها با یاد او سیر می‌شود و آن تشنه ای هستم که تنها با تسبیح او سیراب می‌شود. آن زنان گریستند و رحمه نیز با آن‌ها گریست و به آن‌ها گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که به من تبری بدهید تا چند درخت قطع کنم

و با چوبش برای ایوب کلبه ای بسازم تا او را از گرما و سرما در امان دارد و غذایی برایش فراهم آورم. آن‌ها برای او هر آن‌چه نیاز داشت آوردند و او سوی حوض آبی سفالین رفت و نانی را که پخته بود، در آن حوض به آب زد و با دست خود آن را خیساند و به ایوب که دندان‌هایش ریخته بود، خوراند؛ آن‌گاه شاخه درختان را قطع کرد و از آن شاخه‌ها بر سر ایوب سایه بانی هم‌چون کلبه ساخت و سپس وارد روستا شد و روستاییان او را نزد خود بردند و گرامی‌اش داشتند و او در پنج خانه خدمت کرد و ده قرص نان گرفت. چون نزد ایوب بازگشت، او را از آن‌چه گذشت باخبر کرد و عرض کرد: امروز از روزی خدا غذای بسیاری به دست آوردم، اکنون کنارت می‌نشینم و از تو جدا نمی‌شوم تا این غذا را به تمام بخوری. ایوب فرمود: خداوند به نیکی پاداشت دهد، ای رحمه! به راستی که تو دختر پیامبران هستی. سپس زبان به دعا چنین گشود: سپاس و ستایش از برای خداییست که هر که را بر او توکّل کند، ناکام نمی‌گذارد. حکمی نیست جز از برای او و بازگشت همه امور به سوی اوست و هم اوست که بر همه چیز تواناست. زنان آن روستا به سوی کلبه ایوب راهی شدند و در آن نزدیکی نشستند. چون بوی ایوب به مشامشان رسید، شتابان به خانه‌هایشان بازگشتند و درهای خانه‌هایشان را به روی رحمه بستند و به او گفتند: به خانه‌های ما وارد نشو، امّا ما از غذای خود به تو خواهیم داد. رحمه نیز به این کار راضی شد. روزی رحمه از آن روستا به نزد ایوب باز می‌گشت، ناگاه شیطان ملعون به شکل طبیبی با ابزار طبابت بر او پدید آمد و گفت: من از فلسطین می‌آیم و چون شنیدم شوهر تو بیمار است، آمدم تا درمانش کنم. من فردا نزد او خواهم آمد. اکنون برو و او را از قصّه من آگاه کن و به او بگو گنجشکی بگیرد و بدون این که بر آن نام خدا را جاری کند،

سرش را ببرد و آن را بخورد و سپس کاسه ای شراب بنوشد و خود را به خون آغشته کند، چرا که گشایش کار او در این کار است. رحمه شادمان نزد ایوب رفت و او را از این امر آگاه ساخت. پس خشم در چهره ایوب برافروخت و فرمود: تو دیده ای من شراب بنوشم و غذایی را که نام خداوند متعال بر آن‌جاری نشده بخورم و خود را به خون آغشته کنم؟ ای رحمه دیروز از سوی جبرئیل و میکائیل پیام می‌آوردی و امروز پیام آور شیطان ملعون شده ای؟ رحمه دانست که خطا کرده است، پس از ایوب پوزش خواست و پیوسته به او نیکی کرد تا در آخر ایوب از او راضی شد و به او هشدار داد تا دیگر چنین سخنی نگوید. روزی دگر چون رحمه از آن روستا با غذایی نزد ایوب باز می‌گشت، شیطان ملعون به شکل مردی خوش چهره و خوب رو سوار بر الاغی سرخ بر او پدید آمد و گفت: ای زن! گویی من تو را می‌شناسم، آیا تو رحمه دختر افرائیم پیامبر خدا و همسر ایوب، پیامبر بلادیده خدا نیستی؟ گفت: آری. آن ملعون گفت: من شما را می‌شناسم، مگر شما ثروتمند و توانگر نبودید، چرا به این روز افتاده‌اید؟ گفت: ما بلا دیدیم و مال و فرزندانمان همه از دست رفت، سپس بلایی سخت‌تر گریبانمان گرفت و شوهرم ایوب خود بیمار شد. آن ملعون گفت: چرا به چنین مصیبت‌هایی گرفتار شدید؟ گفت: خداوند متعال خواست تا صبر ما را بر بلا بیازماید. شیطان گفت: اشتباه کردی، چرا که الله خدای آسمان است و خدای زمین منم. من شما را برای خود خواستم، امّا شما خدای آسمان را به پرستش گرفتید و مرا نپرستیدید، پس من هم با شما چنین کردم و دارایی تان را گرفتم و فرزندان و خادمان و رمه‌هایتان را می‌راندم و اکنون همه آن‌چه از دست دادید نزد من است. اگر می‌خواهی با من بیا تا آن‌ها را به تو نشان دهم، چرا که آن‌ها همه در فلان دشت نزد من می‌باشند. رحمه چون این سخن

شنید، حیران و شگفت زده بر جای بماند و سپس‌اندکی در پی او رفت و شیطان چشمانش را جادو کرد و او را در میان آن دشت ایستاند و او هر آن‌چه را از دست داده بود، در آن‌جا دید. شیطان گفت: حال سخنم را باور کردی یا هنوز دروغگویم می‌پنداری؟ رحمه گفت: تا نزد ایوب برنگردم، نمی‌دانم باید به تو چه بگویم. پس نزد ایوب بازگشت و او را از آن‌چه دیده بود باخبر کرد. ایوب فرمود: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. وای بر تو ای رحمه! مگر نمی‌دانی جز اللّٰه خدای دیگری نیست و آن‌چه را او می‌میراند، هیچ‌کس نمی‌تواند زنده کند. عرض کرد: آری. فرمود: پس اگر خردمند بودی به سخنش گوش نمی‌سپردی و به دنبالش نمی‌رفتی تا چشمانت را جادو کند. رحمه گفت: ای پیامبر خدا! این خطا را بر من ببخش که دیگر چنین خطایی از من سر نخواهد زد. ایوب فرمود: یک بار تو را از آن ملعون بر حذر داشتم و این بار دوم است. در برابر خدا سوگند یاد می‌کنم که اگر تندرستی‌ام را به من بازگرداند، بدان سبب که با شیطان ملعون هم سخن شده‌ای، صد تازیانه به تو خواهم زد. آن‌گاه رحمه با خود گفت: ای کاش از این بلا رهایی یابد و دویست تازیانه بر من زند.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از عبد اللّٰه بن بحر، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد؛ در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت، روزی بالا رفت

و در آن‌جا شکر ایوب علیه السلام را دید که به خاطر نعمت پروردگارش به جا می‌آورد، چون این بدید به ایوب حسد ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره ای که از دنیا به او ارزانی داشته ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد، اگر او را از دنیایش بی‌نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که دیگر شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند به او فرمود: تو را بر مال و فرزند او چیره ساختم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر کاشته‌های او چیره گردان. خداوند فرمود: چنین کردم. شیطان به همراه یارانش آمد و بر کاشته‌های او دمید و همه سوخت، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر گوسفندان او چیره گردان. خداوند او را بر گوسفندان ایوب چیره گرداند و او همه را هلاک کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: پروردگارا! مرا بر بدن او چیره گردان. خداوند او را بر بدن ایوب- به جز چشم و عقلش- چیره گرداند و شیطان در بدن او دمید و بدن ایوب از سر تا به پا پر از تاول شد. ایوب روزگاری دراز بر این درد بماند و حمد خدا گفت و شکر او به جای آورد تا این که در بدنش کِرم افتاد. چون کِرمی از بدنش بیرون می‌زد، آن را باز می‌گرداند و می‌گفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن آفریده است. از آن پس بدن ایوب چنان به عفونت افتاد که روستاییان او را از آن‌جا بیرون کردند و در میان توده زباله‌ها بیرون از روستاانداختند و در آن حال زن ایوب، دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، از مردم صدقه می‌گرفت و برای او می‌برد. چون بلای ایوب به

درازا کشید و شیطان بردباری او را بدید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوه‌ها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: بیایید تا به نزد این بنده بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این بلا افتاده است. آن‌گاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آن‌ها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آن‌ها جوان کم سالی بود، وقتی نزد ایوب نشستند، عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی تا شاید این چنین خداوند درخواست ما را (برای بخشش تو) برآورده سازد، گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده ای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشته ای که هیچ‌کس تاکنون ندیده است. ایوب گفت: به شُکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است. آن جوان به یارانش گفت: بدا به حال شما که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آن‌چه را در عبادت خدا از شما پنهان می‌کرده، آشکار سازد. ایوب عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌دارم. ناگاه خداوند ابری به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشانده‌ام و این منم که همواره نزدیک تو هستم. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود می‌دانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟ در آن‌گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن

داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن‌که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را حمد و تسبیح و تکبیر گویی، حال آن‌که مردم از او در غفلت بودند؟ آیا به خاطر کاری که در آن خدا بر تو منّت دارد، بر خدا منّت می‌گذاری؟ در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس خداوند فرشته ای به سویش فرستاد و آن فرشته پا بر زمین زد و از جای پایش چشمه ای سر برآورد و ایوب را در آن آب بشست و این چنین ایوب از آن‌چه که پیشتر بود، نیکتر و شادابتر گشت و خداوند به دورش باغی سبز رویانید و خاندان و مال و فرزند و کاشته‌ها را به او بازگرداند و آن فرشته به کنارش نشست و با او هم دم و هم سخن شد. در همان حال، همسر ایوب تکّه نانی خشک در دست، به راه افتاد و چون به آن‌جایگاه رسید، همه چیز را دگرگون یافت و دو مرد را دید که در کنار هم نشسته‌اند، پس گریست و فغان برآورد و گفت: ایوب، چه بلایی بر سرت آمد؟ ایوب او را صدا زد و او رو سوی حضرت کرد و وقتی دید خداوند بدن ایوب و دیگر نعمت‌های خود را به او بازگردانده، به سجده افتاد و شکر خدا به جا آورد. ناگهان ایوب گیسوان همسرش را بریده دید؛ چرا که او به نزد قومی رفته بود تا از آن‌ها برای ایوب،اندکی غذا بگیرد و آن قوم گیسوان او را نیک یافته و به او گفته بودند: اگر گیسوان خود را به ما بدهی، ما به تو غذا می‌دهیم. او هم گیسوان خود را چیده و به آن‌ها داده بود و از آن‌ها برای ایوب غذایی گرفته بود. چون حضرت گیسوان او را بریده دید، برافروخت و سوگند یاد کرد که صد تازیانه به او بزند. چون همسرش آن ماجرا را برای او بازگفت، ایوب از سوگند خوداندوهناک شد. آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِیدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا

تَحْنَثْ» پس ایوب صد شاخه خرما برداشت و یک تازیانه به او زد و این‌گونه سوگند خود را به جا آورد.

سپس خداوند متعال فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ» و این‌گونه خداوند به فرزندان او که پیش از آن بلا یا پس از آن درگذشته بودند، جان دوباره بخشید و آن‌ها را به او بازگرداند و همگی در کنار آن حضرت زیستند. پس از این که خداوند متعال ایوب را سلامتی بخشید، از او پرسیدند: ای ایوب! از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: نکوهش دشمنان.

خداوند متعال بر خانه ایوب بارانی از پروانه‌های طلا نازل فرمود و او آن‌ها را جمع می‌کرد و آن‌چه را از آن پروانه‌ها باد می‌برد، به دنبالش می‌دوید و آن را باز می‌گرداند. جبرئیل عرض کرد: ای ایوب! سیر نمی‌شوی؟ فرمود: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می‌شود؟

بشارة المصطفی: کمیل بن زیاد از امیر مؤمنان روایت می‌کند که در توصیه‌هایی که به او نمود فرمود: ای کمیل: فریب گروه‌هایی را نخورکه چون نماز می‌خوانند طولانی می‌کنند و چون روزه می‌گیرند بر آن مداومت و استمرار دارند، و چون صدقه می‌دهند نیکو آن را انجام دهند، که آن‌ها موقوف هستند.

مصابح الشریعة: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی به قبله رو کردی دنیا و هر آن‌چه در آن است، خِلقَت و همه کسانی که در درون آن

هستند را فراموش کن، و قلبت را از هر چه که تو را از خدا غافل سازد خالی کن و با درونت عظمت خدا را بنگر، و روزی را بیاد بیاور که بر پاهایی از بیم و امید در حضورش خواهی ایستاد، روزی که هر نفسی از آن‌چه که از پیش فرستاده آگاه خواهد شد و به سوی خداوند، صاحب بر حق، خود باز می‌گردند، و چون تکبیر گفتی هر آن‌چه که میان آسمان بالا و ثری است را از کبریای او کمتر بدان، زیرا خداوند وقتی برقلب بنده آگاهی می‌یابد در حالی که او تکبیر می‌گوید و در قلبش از حقیقت تکبیرش روی گردان است، می‌گوید: ای دروغگو آیا مرا فریب می‌دهی، به عزت و جلالم سوگند تو را از شیرینی ذکرم محروم می‌سازم، و تو را از تقرب به خودم، و مناجات محرمانه‌ام دور می‌سازم. و بدآن‌که او به خدمت تو محتاج نیست و از عبادت و دعای تو بی‌نیاز است، وتو را با فضل و کرم خوانده تا تو را مورد رحمت قرار می‌دهد و از عقوبت دور سازد، برکات شفقت خویش را بر تو بگستراند و تو را به مسیر رضایتش هدایت کند، و درهای مغفرتش را بر تو بگشاید، و اگر خداوند عزّ و جلّ چندین برابر عوالمی که خلق کرد را به صورت ازلی و ابدی می‌آفرید نیز، برای او فرقی نمی‌کرد که همه به او کفر بورزند یا به یگانگی او ایمان بیاورند، و از عبادت خلق چیزی جز اظهار کرم و قدرت حاصل نمی‌شود، پس حیا را ردا، و عجز و ناتوانی را پای جامه خویش قرار ده، و تحت راز قدرت خداوند داخل شو، و از فواید ربوبیتش بهره مند شو، و از او یاری بجوی و از او طلب کمک کن.

عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: سست و خواب آلوده و بی‌حال به نماز نایست، که آن از نفاق است، و خداوند مؤمنان را نهی کرده است

که در حالی که مست هستند به نماز بایستند و منظور از مستی، خواب است.

و نیز از عیاشی: از حلبی روایت است که: از او درباره این سخن خداوند سؤال کردم: {ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید} فرمود: در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید و منظور از مستی، مستی خواب است، و می‌گوید زمانی که خواب آلوده هستنید، خواب آلودگی مانع از این می‌شود که بدانید در رکوع و سجده و تکبیر چه می‌گویید، و آن گونه که اغلب مردم وصف می‌کنند نیست، آنان می‌پندارند که مؤمنان از شراب مست می‌شوند در حالی که مؤمن هیچ ماده سکرآوری را نمی‌خورد و مست نمی‌شود.

و نیز از عیاشی است: که امام صادق علیه السلام فرمود: نماز وسطی نماز ظهر است، و منظور از فروتنانه برای خدا به پا خیزید، روی کردن مرد به نماز، و مراقبتش بر وقت نماز است که چیزی او را از آن مشغول و غافل نسازد.

تفسیر امام عسکری علیه السلام: امام علیه السلام درباره این سخن خداوند {نماز را بر پا می‌دارند} فرمود: سپس پس از آن، آنان را توصیف کرد و فرمود: {نماز را بر پا می‌دارند} یعنی با کامل ساختن رکوع و سجود

نماز، و مراقبت وقت و احکام آن و محافظت آن از هر چه که آن را فاسد یا ناقص می‌سازد.

سپس امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدر بزرگوارش برایم حدیث نقل کرد که فرمود: یکی از برترین اصحاب نزد رسول اللّٰه ابوذر غفاری بود، پس روزی آمد و گفت: یا رسول اللّٰه، من غنیمتی به‌اندازه شصت میش دارم و اکراه دارم که به آن‌ها بپردازم و از محضر شما و خدمت شما محروم باشم و اکراه دارم آن‌ها را به چوپان واگذار کنم که به آن‌ها ظلم می‌کند و به خوبی از آن‌ها مراقبت نمی‌کند، پس چه کنم؟ رسول اللّٰه فرمود: به آن‌ها بپرداز، او شروع به کار در میان آنان نمود.

در روز هفتم نزد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله آمد پس پیامبر به او فرمود: ای ابوذر، گفت: گوش به فرمان توام ای رسول اللّٰه، فرمود: با گوسفندانت چه کردی؟ پاسخ داد: یا رسول اللّٰه قصه عجیبی دارد؟ فرمود: چیست؟ گفت: یا رسول اللّٰه وقتی در نماز بودم گرگی بر گله‌ام حمله کرد: پس گفتم خدایا نمازم [و]خدایا گله ام، پس نماز را بر گله ترجیح دادم، پس شیطان به بالینم آمد و گفت: ای ابوذر، کجایی؟ که گرگ به گله‌ات حمله کرد، و تو در نماز هستی، که او گله‌ات را نابود کرد، پس چیزی در دنیا برایت باقی نمی‌ماند که با آن امرار معاش کنی؟

پس به شیطان گفتم: برای من توحید خداوند متعال و ایمان به رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و دوستی برادرش و سرور خلق پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی ائمه اطهار هدایت گر از نسل فرزند او و دشمنی با دشمنان آنان باقی می‌ماند، پس غیر از آن هر چه از دنیا از دست برود اندک است، سپس به نماز روی کردم، پس گرگی آمد و بره ای را گرفت و برد و من آن را احساس می‌کردم، ناگهان شیری بر سر

گرگ فرود آمد، او را دو نیمه کرد و بره را نجات داد و به گله باز گرداند، سپس مرا صدا کرد: ای ابوذر، به نمازت توجه کن که خداوند مرا بر گله تو مأمور کرده است تا تو نماز بخوانی، پس به نماز توجه کردم، و تعجبی مرا فرا گرفت که فقط خدا از آن‌گاه است تا این‌که از نماز فارغ شدم، پس شیر نزدم آمد و به من گفت: به سوی محمد برو و به او خبر بده که خداوند متعال یار تو و حافظ شریعتت را گرامی داشت و شیری را بر گله او گمارد که از آن محافظت می‌کند.

پس اطرافیان محمد صلّی اللّٰه علیه و آله تعجب کردند و رسول اللّٰه فرمود: ای ابوذر راست گفتی و من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام به آن ایمان آوردیم، پس برخی از منافقین گفتند: این به خاطر هم داستانی میان محمد و ابوذر است و می‌خواهد با نیرنگش ما را فریب دهد. بیست تن از آنان توافق کردند و گفتند به سوی گله‌اش می‌رویم و وقتی نماز خواند به آن نگاه می‌کنیم که آیا آن شیر می‌آید و گله‌اش را حفظ می‌کند، پس به این طریق دروغش روشن می‌شود، پس رفتند و نگاه کردند و ابوذر به نماز ایستاد، در حالی که شیر اطراف گله می‌چرخید و از آن مراقبت می‌کرد، و آن‌چه که از آن کم می‌شد را به سوی گله باز می‌گرداند، تا این‌که وقتی از نماز فارغ شد شیر او را صدا کرد: گله‌ات را در حالی که سالم و تعدادش محفوظ است بگیر.

سپس شیر آن‌ها را صدا کرد: ای گروه منافقین مولا محمد، علی و خاندان آن دو و بنده ای که توسط آن‌ها به خدا توسل کرده است را انکار کردید که خداوند مرا برای حفظ گله او تسخیر کرده باشد، به کسی که محمد و خاندان طیب و ظاهرش را گرامی داشت سوگند، که خداوند مرا در اختیار ابوذر قرار داد، و اگر مرا به دریدن و هلاک کردن شما امر

می‌نمود قطعا شما را نابود می‌ساختم، سوگند به کسی که سوگندی بزرگ‌تر از او نیست، اگر او به واسطه‌ی محمد و خاندان طیبش از خداوند بخواهد که دریاها را به روغن زنبق و کندر، و کوه‌ها را به مشک و عنبر و کافور، شاخه درختان را به شاخه زمرد و زبرجد تبدیل کند، خداوند هیچ یک از آن‌ها را مانع نمی‌شود.

و زمانی که ابوذر نزد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله آمد، رسول اللّٰه به او گفت: ای ابوذر تو نیک از عهده اطاعت خدا بر آمدی، پس او کسی را برایت تسخیر کرد که در بازداشتن یورش آوران از تو اطاعت می‌کند، پس تو از بهترین کسانی هستی که خداوند او را به اقامه نماز تمجید نموده است.

ابو دجانه نقل می‌کند که: از این ناله و شیون و گریه پریآن‌که شنیدم، شبم دراز گذشت و بامداد نماز صبح را با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خواندم و آن‌چه آن شب از پریان شنیدم و هر آن‌چه من با آن‌ها گفتم به وی گزارش دادم. فرمود: ای ابو دجانه از این قوم دست بردار بدان سوگند به کسی که مرا به راستی فرستاده آنان تا روز رستاخیز درد کشند، این روایت را وابلی حافظ در کتاب «الابانة» و قرطبی در کتاب «التذکرة» نقل کرده‌اند.

الکافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر بود، ناگاه اژدهائی از سمت یک در از درهای مسجد پیش آمد و مردم خواستند آن را بکشند و امیر المؤمنین علیه السلام کسی

را فرستاد که دست بازدارید و مردم دست باز داشتند، و اژدها خود را کشید تا به منبر رسید و دراز شد و بر امیر المؤمنین علیه السّلام سلام کرد و آن حضرت اشاره کرد که بایستد تا از خطبه‌اش فارغ شود. و چون از خطبه فراغت یافت به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمان خلیفه تو بر جنیان هستم، و پدرم مرد و به من وصیت کرد نزد شما بیایم و نظر شما را بخواهم، و آمدم ای امیر المؤمنین چه امر می‌فرمائی و نظر شما چیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این‌که برگردی و جانشین پدرت در میان جنیان باشی و تو خلیفه من هستی بر آن‌ها، گفت: عمرو با امیر المؤمنین علیه السلام وداع کرد و برگشت و او نماینده حضرت بر جنیان است، من گفتم: فدایت شوم عمرو نزد شما می‌آید و این بر او واجب است؟ فرمود: آری.

البصائر: ابراهیم بن وهب می‌گفت: بیرون آمدم و می‌خواستم ابو الحسن علیه السّلام را در عریض دیدار کنم، رفتم تا نزدیک کاخ بنی سراة و سرازیر شدم در وادی و صدایی شنیدم که شخصش را نمی‌دیدم، و او می‌گفت: ای ابا جعفر: آقای تو پشت کاخ نزد سدّه است، سلام مرا به او برسان، روگرداندم ولی کسی را ندیدم، و سپس با همان الفاظ آن صدا را تکرار کرد وتا سه بار آن را تکرار کرد و تنم لرزید، و من وارد وادی شدم تا به راهی رسیدم که پشت کاخ بود و بسدّه رفتم؛ به سوی سمرات (درخت‌های سمر) سپس راه آبگیر را در پیش گرفتم و پنجاه مار را دیدم که سر برآورده‌اند در آبگیر، سپس گوش دادم و سخن و جوابی را شنیدم و صدای کفشم را بلند کردم تا گام زدنم را بشنود و شنیدم

ابو الحسن علیه السّلام گلو صاف کرد و من هم به او پاسخ داده و گلو صاف کردم و سپس حمله کردم و ناگاه دیدم ماری بر تنه درختی آویخته بود، حضرت به مار فرمود: نترس؛ کسی نیست که به تو زیان برساند، و آن مار خود راانداخت و بلند شد بر شانه حضرت و سرش را در گوش حضرت کرد و بسیار سوت کشید و امام پاسخ داد: آری من میان شما قضاوت کردم و کسی مخالف گفته من طلب نمی‌کند مگر این‌که ظالم باشد و هر که در دنیایش ظلم کند، در آخرت عذاب آتش به همراه کیفری سخت خواهد داشت. من او را کیفر می‌کنم و مالش را، اگر داشته باشد، می‌گیرم تا توبه کند.

گفتم: پدر و مادرم به قربانت آیا آن‌ها هم تحت فرمان شما هستند؟ فرمود: آری، سوگند به آن‌کسی که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را به پیامبری گرامی داشت و علی علیه السّلام را به وصایت و ولایت عزیز ساخت آن‌ها برای ما از شماها فرمان بردارترهستند ای گروه انسان‌ها، و چه بسیار کم هستند.

بیان: کلمه «السَراة» با فتح، اسم جمع برای «السری» به معنی شریف است و نام چند مکان است و کلمه «السمُرة» با ضم می‌م، درخت معروفی است. کلمه «روافع» با فاء و عین بدون نقطه، یعنی سرهای خود را بالا آوردند یا با غین معجمه از ریشه «الرفغ» است (الروافغ) که همان گشایش زندگی است یعنی مطمئن بودن و ترس نداشتن یا با قاف و عین بی‌نقطه است (الرواقع) یعنی رنگارنگ.

الفقیه: جایز نیست با سرگین و استخوان استنجاء کرد، چون گروهی از جنیان نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا

رسول اللّه ما را بهره مند ساز، و حضرت سرگین و استخوان را به آن‌ها داد و از این رو شایسته نیست که با آن‌ها استنجاء کرد.

دلائل الطبری و البصائر: ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که: همراه امام جعفر صادق علیه السّلام میان مکّه و مدینه، بودم ناگهان به سمت چپ خود رو کرد و سگی سیاه بود، فرمود: تو را چه شده است؟ خدایت زشت کناد چه شتابی داری؟ مانند پرنده سرعت داشت، گفتم: این چیست قربانت شوم؟ فرمود: عثم پیک پریان است، هشام اکنون مرده و او می‌پرد تا خبر مرگش را به هر شهری برساند.

در کافی نیز مانندش آمده است.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: خآن‌های نیست که در آن کبوتر باشد و به اهل آن خانه از پریان آفتی رسد، به راستی که پریان کم خرد در خانه بازی کنند و سرگرم بازی با کبوتر شوند و اهل خانه را وانهند.

الکافی: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می‌فرماید که: سگ‌ها از پریانِ ناتوانند و اگر کسی از شما خوراکی دارد و از آن‌ها برابر او است به او بخوراند یا آن را براند که دَم و نفس بدی دارند.

تفسیر الامام: به او گفتند ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، بلکه از جن بود آیا نشنیده اید خداوند می‌فرماید «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید،» پس [همه]- جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود» و همان است که خداوند فرموده «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم» تفسیر الفرات: امام محمد باقر از اجداش علیهم السّلام روایت می‌کند که جبرئیل در خانه امُّ سلمه به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمّد میان اشراف فرشته‌های آسمان چهارم ستیزه در گرفته که از پریان قوم ابلیس‌اند که خدا در قرآن درباره‌اش فرموده «جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید»، خدا به فرشته‌های نامبرده وحی کرد بر چه ستیزه کردید با هم بپذیرید حکم یک آدمیزاد که میان شما قضاوت کند، گفتند راضی هستیم، خدا به آن‌ها وحی کرد به چه کسی راضی هستید؟ گفتند به علی بن ابی طالب.

خدا یک فرشته آسمانی را از آسمان دنیا با یک بساط و دو تخت نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرستاد و به او گزارش داد برای چه امری آمده است و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام را فراخواند و او را بر بساط نشانید و به هر دو تخت بست و در دهانش آب دهان‌انداخت و فرمود: ای علی خدا دلت را برجا دارد و حجّتت را میان دو چشمت نهد، و او را به آسمان بالا بردند. و چون فرود آمد گفت: ای محمّد خدا سلامت می‌رساند و به تو می‌فرماید: « درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است».

البصائر: عمار سیستانی روایت می‌کند که من نیاز به اجازه در شرفیابی نزد امام جعفر صادق علیه السّلام نداشتم، در فسطاطه در منی یک شبانه روز در چادر او نشستم، و به جوانانی مانند مردان هندی اجازه ورود دادند، و عیسی شلقان بیرون آمد و ما از او اذن ورود خواستیم و به من اجازه شرفیابی داد، گوید: به من فرمود: ای ابو عاصم از کی آمدی؟ گفتم: پیش از آن‌ها که نزد تو آمدند و ندیدم بیرون روند، فرمود: آن‌ها قومی از پریان بودند مسائل خود را پرسیدند و رفتند.

البصائر و دلائل الامامة: سدیر صیرفی روایت می‌کند که امام محمد باقر علیه السّلام حوائجی را در مدینه داشت به من سفارش داد، و در این میان‌که در دره روحاء بر شترم سوار بودم ناگهان دیدم یک آدمی جامه‌اش را به خود می‌پیچید، گوید برای او ایستادم و پنداشتم تشنه است و قمقمه را به او دادم، گفت: نیازی بدان ندارم و نامه ای که گِل مُهرش تَر بود به من داد، و نگاه کردم مُهر امام علیه السّلام را داشت، گفتم: چه وقت در حضور نویسنده نامه بودی؟ گفت: هم اکنون و دیدم در نامه کارهائی است که به من فرموده انجام دهم، سپس نگاه برگرداندم و کسی را ندیدم. گوید: امام علیه السّلام آمد و دیدارش کردم و به او گفتم قربانت شوم: مردی نامه ای با گِل‌تر برایم آورد فرمود: کار شتاب‌آن‌های که داشته باشیم یکی از آن پری‌ها را به دنبالش فرستیم، و در روایت دیگر است که به ما خانواده یارانی از پری داده شده که چون کار شتابانه داریم آن‌ها را بفرستیم.

دلائل الائمه: سعد اسکاف روایت می‌کند که: از محمدباقر علیه السّلام با یاران خود اجازه شرفیابی خواستیم و ناگهان هشت تن که گویا از یک پدر و مادرند و جامه زرابی و قباهای طاقی و عمامه‌های زرد دارند، وارد شدند و زود بیرون آمدند، به من فرمود: ای سعد آن‌ها را دیدی؟ گفتم: آری، قربانت اینان چه کسانی بودند؟ فرمود برادران پری شما، آمده بودند از حلال و حرام خود پرسش کنند همان‌طور که شما درباره آن‌ها سوال می‌پرسید، گفتم: قربانت برای شما نمایان می‌شوند؟ فرمود: آری.

الاختصاص: اصبغ بن نباته روایت می‌کند که: ما با امیر المؤمنین علیه السّلام در روز جمعه بعد از ظهر در مسجد بودیم، مرد درازی که مانند بدوی‌ها بود، پیش آمد و به آن حضرت سلام کرد، علی علیه السّلام به او فرمود: آن پری که نزد تو می‌آمد چه کرد؟ گفت: تا الآن‌که برابرت ایستاده‌ام نزد من می‌آید و هنوز قطع رابطه نکرده است، فرمود: هر آن‌چه از او رخ داده را برای این قوم بازگو، پس نشست و ما به او گوش دادیم. گفت: من در یمن پیش از این که خدا پیغمبرش را مبعوث کند در خواب بودم ناگهان نیمه شب یک جنی آمد ما را با پا لگد کرد و گفت: بنشین، من هراسانه نشستم و گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم؛ گفت:

در شگفتم از پری و اشتباهش

وز سواری شترها با پلاسش

می رود در مکه دنبال هدایت

نیست پاکانِ پری چون با نِجَاسَت

کوچ کن سوی گزیده آل هاشم

بین با چشمانت سروِ سردار هاشم

گوید: گفتم: به خدا در فرزندان هاشم خبری شده یا می‌شود و برایم روشن نکرد و امیدوار بودم که روشن کند آن شب بیدار ماندم و دراندوه بامداد کردم و در شب بعد نیمه شب که خواب بودم آمد مرا با پایش لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم، گفت:

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

وز سواری شترهایش با ابزار او

می رود تا مکه می‌جوید هدایت را از آن

مؤمنان جن نمی‌باشند چون کفار او

کوچ کن سوی گزیده خاندان هاشمی

در میان تپه‌ها و هم بر احجار او

گفتم به خدا در فرزندان هاشم پدیده ای اتفاق افتاده یا اتفاق می‌افتد و روشن نکرد برایم و امیدوار بودم که روشن کند، آن شب را بیدار ماندم و بااندوه صبح کردم و در شب بعد نیمه شب که خواب بودم نزد من آمد و با پایش مرا لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم و گفت بشنو گفتم: چه شنوم، گفت:

در شگفتی‌اندرم از جن و ازاندیشه‌اش

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه‌اش

می رود تا مکه می‌جوید هدایت را از آن

نیست جن راستگو هم‌چون دروغ از ریشه‌اش

کوچ کن سوی گزیده هاشم نیکو خصال

احمد آن بهتر سر و سردار خوش‌اندیشه‌اش

گفتم: ای دشمن خدا روشن و واضح گفتی، او کجا است؟ گفت: پشت مکه است و مردم را به شهادت بر یگانگی خدا و بر این‌که محمّد رسول خداست، فرا می‌خواند، صبح کردم و شترم را زین کردم و به سوی مکه آمدم.

در آغاز ورود به مکه به ابو سفیان بر خوردم که سرور گمراهی بود به او سلام کردم و از حال عشیره پرسیدم، گفت: در رفاه‌اند جز این که یتیم ابو طالب دین ما را به تباهی کشیده، گفتم: نامش چیست، گفت: محمّد، احمد، گفتم: کجا است، گفت: خدیجه دختر خویلد را به زنی گرفته و در بر او آرمیده است. مهار شترم را گرفتم و بر در خانه خدیجه رفتم، شتر را زانوبند زدم و در را کوبیدم، پاسخم داد که کیست، گفتم: محمّد را می‌خواهم، گفت: به دنبال کارت برو، گفتم: خدایت رحمت کند من مردی از یمن هستم، آمده‌ام به امید این که خداوند به سبب دیدار او بر من منتی نهد، آن را از من دریغ مکن.

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله مهربان بود و شنیدم می‌فرمود: ای خدیجه در را بگشا، سپس در را گشود و وارد شدم و نور را در چهره‌اش دیدم که نور در نور آمیخته شده بود، و در پس او چرخیدم و ناگهان مهر نبوت بر شانه راستش نقش بسته بود و آن را بوسیدیم و در برابرش ایستادم و سرودم.

منجئی

آمد مرا بعد از سکوت و بیهوشی

که نبود در آن‌چه من خواندم دروغ و ناروا

در سه شب گفتم به هر شب خیز از خواب و نگر

کز لؤی غالبت آمد رسولی دادخواه

بر میان بستم إزار و در بیابانم فکند

اشتری سخت و قوی در دشت بی‌برگ و نوا

هر چه آوردی بفرما ای نکوتر با توان

گرچه باشداندر آن اسپیدی گیسوی ما

من گواهم نیست معبودی به جز ذات خدا

تو امینی بر همه امر نهان از دیده ها

نو ز هر پیغمبر مرسل به حق نزدیکتر

زاده رادان و پاکانی و محبوب خدا

شو شفیعم روز محشر که نمی‌باشد شفیع

بر سواد قارب بیچاره کس پیش خدا

نام آن مرد سواد بن قارب بود. گفت: به خدا به واسطه او مؤمن شدم، سپس به جنگ صفین رفت و در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد.

می گویم: شرحش در مجلد ششم در ابواب معجزات گذشت.

در منثور: طارق بن حبیب روایت می‌کند که: با عبد اللّٰه بن عمر و بن عاص در حجر نشسته بودیم تا سایه برچیده شد و مجالس به پایان رسید، ناگهان پرتو مار نری از این درب که درب بنی شیبه است بر آمد و مردم همه بدان گردن افراشتند و چشم دوختند و بار به خانه کعبه طواف کرد و در پشت مقام دو رکعت نماز خواند و من نزد او برخاستم و گفتم: ای عمره گزار خدا عبادتت را بپذیرد، همانا در سرزمین ما بنده‌ها و کم خردانند، و من از آن‌ها بر تو نگرانم، پس سر به کوپه خاک بطحاء نهاد و دمش را بر آن گذاشت و به آسمان بر آمد تا آن‌جا که او را ندیدم.

ازرقی از ابو طفیل روایت کرده که: که زنی پری در جاهلیت در ذی طوی سکونت کرده و تنها یک پسر داشت و او را بسیار دوستش می‌داشت، و در میان تیره خود ارجمند بود و زن گرفت و عروسی کرد و روز هفتم به مادرش گفت: من می‌خواهم در روز روشن هفت بار بر خانه کعبه طواف کنم. مادرش گفت: پسر جانم من از نابخردان قریش بر تو نگرانم، گفت: امیدوارم سالم بمانم، به او اجازه داد و در صورت پری برای طواف رفت و دور طواف کرد و پشت مقام دور کعبه نماز خواند، و برگشت و یک جوانی از بنی سهم او را کشت و گرد و طوفانی مکه را فراگرفت که کوه‌هایش دیده نمی‌شدند. ابو طفیل گفت: به ما رسیده بود که چنین طوفانی تنها به سبب مرگ سرور پریان است، گفت: بامدادان در بنی سهم مردگان بسیاری که پریان کشته بودند یافت شد که پیره مرد اصلع بودند به جز جوانان آن‌ها.

الدر المنثور: یزید بن جابر نقل می‌کند که: هیچ خانه مسلمانی نیست جز آن‌که در سقفش خاندانی از پریان مسلمان وجود دارد و چون اهل خانه چاشت بکشند آن‌ها نیز فرود آیند و غذا خورند و چون اهل خانه شام کشند، آن‌ها نیز فرود آیند و به همراهشان شام بخورند.

الدر المنثور: عکرمه بن خالد نقل می‌کند که: در حالی که در تاریکی شب کنار زمزم نشسته بودم، ناگهان چند تن با جامه‌های سفید که هرگز به سفیدی آن‌ها ندیده بودم، طواف کردند و چون فارغ شدند نزدیک من نماز خواندند، یکی از آن‌ها رو به یارانش کرد و گفت: ما را ببرید تا از نوشابه نیکان بنوشیم، سپس به راه افتادند و بر زمزم وارد شدند، و گفتم به خدا کاش به میان آنان می‌رفتم و از آن‌ها سوال می‌کردم، سپس برخاستم و داخل شدم اما هیچ آدمی در آن‌جا نیافتم.

الدر المنثور: صفوان بن معطل نقل می‌کند که: به هنگام مراسم حج چون به عرج رسیدیم، ناگهان به ماری پریشان برخورد کردیم که دیری نپایید، مرد. سپس مردی او را در پارچه ای پیچید و به خاک سپرد، سپس به مکه آمدیم و در مسجد الحرام مردی در بر ما ایستاد و گفت کدام یک از شما عمرو را به خاک سپرد؟ گفتیم ما عمرو را نمی‌شناسیم، گفت کدام یک از شما آن جن را به خاک سپرد، گفتیم: ایشان، گفت: او باقیمانده تنی بود که نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمدند و قرآن از او گوش گرفتند.

الدر المنثور: ابن عباس روایت می‌کند که: مردی بر شب و ریگزارها دلیر بود (شب رو و نترس بود). شبی رفت و در سرزمین پریان منزل کرد، پس به هراس افتاد، و زانوی شترش را بست و روی بازویش خوابید و گفت: «از شر اهل این وادی بر عزیزترین اهل آن‌ها پناه می‌برم»، سپس پیری از آن‌ها او را پناه داد، در میان آنان جوانی بود که سرور پریان بود و از این‌که آن پیر او را در پناه داده بود، سخت عصبانی شد و شمشیر زهرآگین خود را برداشت تا شتر آن مرد را نحر کند اما آن پیر جلوی او را گرفت و گفت:

آرام ای مالک بن مهلهل پرتوان

این‌جامه من و این ازار من ای جوان

این ناقه ز آدمی است تعرض آن مکن

بردار دست از پناهم و شو براه درست روان

با تیغ زهردار بسوی آن شده ای روان

اف باد بر قرابتت ای ابو قیطار خان

و ابیات دیگری هم در این باره سرود، آن جوان در پاسخ به او گفت:

تو خواهی سرفرازی تا که نام ما فرو گردد

ابو الغیر ار بی‌جنگ و ستیز این کار چون گردد

مقام و جاه را خواهی که بی‌فضلی بدست آری

برو زینجا که باشد سروری بهر مرا و هم علمداری

کدام از خاندانت سرور و سردار بودندی

بسرداری ز زاد سروران باید ستودندی

سر خود گیر و حد خویش بشناس ای معیکر چون

مهلهل بن دیاری را مجیری می‌سزد بیچون

آن پیر گفت: راست گفتی پدر تو سرور و بهتر ما بود ولی از این مرد دست بردار و من پس از او درباره کسی با تو ستیزه نکنم، پس او را رها کرد، آن مرد نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد و داستان خود را برا او باز گو کرد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چون هراسی به شما دست داد یا در زمین پریان منزل کردید بگویید «اعوذ بکلمات اللَّه التامات التی لا یجاوزهن برّ و لا فاجر من شر ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من فتن اللیل و من طوارق النهار الا طارق یطرق بخیر» سپس خداوند در این باره آیه «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» نازل کرد.

حیاة الحیوان (در باب قنفذ (خار پشت)): بیهقی در دلائل النبوه از ابو دجانه - که نامش سماک بن خرشه است- روایت کرده است که: من برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکوه کردم از این که چون در بستر بخوابم سوتی مانند سوت آسیاب و صدایی چون صدای مگس عسل بشنوم و پرتوی همانند برق ببینم، اما چون سر بردارم در برابر خود سیاهی ای بینم که به درازی صحن خانه‌ام بالا رود، و دست بپوستش کشم مانند پوست خارپشت است، و به چهره‌ام مانند شراره، آتش افکند، فرمود: ای ابو دجانه این جن خانه تو است وانگاه دوات و کاغذ خواست و به علی علیه السّلام فرمود که بنویسد:

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

این نامه ای است از فرستاده خداوند جهانیان به شب آینده‌های عمار و زوار جز آن‌که برای نیکی آید، اما بعد، به راستی که برای ما و شما در درستی گشایشی است، اگر عاشق شیفته ای باشد و یا هرزه یورشگری این کتاب خدا است که بر ما و شما به حق می‌گوید: «إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِنَّ رُسُلَنا یکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ صاحب این نامه‌ام را رها کنید و به دنبال بت پرستان بروید و آنان‌که پندارند با خدا معبود دیگری است لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، کُلُّ شَی ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ، حم لا یبصرون، حمعسق، ای دشمنان پراکنده شوید خدا من حجت خدا را به شما رساندم و لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم، فَسَیکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

ابو دجانه گفت: نامه را گرفتم و تا کردم و به خانه آوردم و زیر سرم نهادم و شب را آسوده خوابیدم و بیدار نشدم جز از فریاد کسی که می‌گفت: ای ابو دجانه ما را با این کلمات آتش زدی تو را به حق سرورت که این نامه را از ما بردار، که دیگر ما را بازگشتی به خانه‌ات و در مجاورتت و در هر جا این نامه باشد، نیست، ابو دجانه گفت: برش ندارم تا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله اجازه دهد.

کافی: امام محمدباقر (علیه السلام) فرمود: مؤمنی که در کشور جبّاری بود، آن جبّار بدو آزمند شد و او هم از وی به کشور مشرکان گریخت و به مرد مشرکی وارد شد، او را زیر سایه جا داد و با او نرمی کرد و او را مهمان نمود و چون مرگ آن مشرک فرا رسید، خدا به او وحی کرد: به عزت و جلالم سوگند، اگر برایت در بهشت جای بود، تو را در آن نشیمن

می‌دادم ولی بهشتم حرام است بر هر که مشرک به من بمیرد، ولی ای آتش، او را بهراسان ولی میازار و هر بام و شام روزی برای او آید، گفتم: از بهشت؟ فرمود: از آن‌جا که خدا خواهد.

بیان: فیروزآبادی گوید: ولع ولعا و اولعته و أُولع یعنی سرمست کرد و دروغ گفت و حقش را برد و اولعه یعنی او را بدان شیفته کرد. و جزری گوید: «هدت الشیء» یعنی حرکت دادی و قلع کردی. و حدیث «یا نار لا تهیدیه» بر همین معناست یعنی او را نابود مکن. پایان. گویم: بعید نیست در این خبر نیز تهیدیه باشد و تصحیفی در آن رخ داده باشد. و خبر را حسن بن سلیمان در کتاب المختصر به نقل از کتاب الشفاء و الجلاء آورده است.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آل و سلم از رفتن به چشمه‌های آب گرم در کوه‌ها که رائحه گوگرد از آن به مشام می‌رسد نهی کرد زیرا از فوح جهنم است.

روایت شده که فرمود: بنده ای که شراب بنوشد، خداوند به پنج چیز گرفتارش می‌کند: در ابتدا دلش سخت می‌شود، بعد جبرئیل و می‌کاییل و اسرافیل و همه ملائکه از او بیزاری می‌جویند، در مرتبه سوم همه پیامبران و ائمه از او برائت می‌کنند، سپس خداوند جبار از او برائت می‌جویند، و پنجم سخن خداوند است: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ»؛ {و اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند پس

جایگاهشان آتش است هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود عذاب آن آتشی را که دروغش می‌پنداشتید بچشید}.

و نیز فرمود: هنگام قیامت، عقربی از جهنم خارج می‌شود که سرش در آسمان هفتم و دمش تا زیر خاک کشیده شده است و دهانش از شرق تا غرب، می‌گوید: دشمن خدا و رسولش کجاست؟ جبرئیل می‌آید و سوال می‌کند: ای عقرب چه می‌خواهی؟ می‌گوید پنج نفر را می‌خواهم: تارک نماز، مانع زکات، خورنده ربا، شرابخوار و گروهی که در مسجد حرف از دنیا می‌زنند.

روایت شده حضرت فرمود: خمر، جمع کننده گناهان و مادر پلیدی‌ها و کلید بدی‌هاست.

جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، کسی که جرعه ای از مسکری بنوشد چهل شبانه روز نمازش قبول نیست، اگر توبه کند خدا توبه‌اش را می‌پذیرد. و کسی که دو جرعه از آن را بنوشد خداوند هشتاد شبانه روز نمازش را قبول نمی‌کند. کسی که سه جرعه بنوشد خداوند صدو بیست روز نمازش را قبول نمی‌کند. بر خدا واجب است که از گل و لای فاسد به او بنوشاند، سوال شد: آن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: خونابه و چرک اهل جهنم.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، شرابخوار در روز قیامت با چهره ای سیاه و چشمانی زاغ، لبهایی افتاده که آب دهانش روی پاهایش کشیده شده و هر که او را ببیند متنفر شود.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، شرابخوار تشنه می‌میرد، در قبر تشنه است و روز قیامت هم تشنه برانگیخته می‌شود. هزار سال صدا می‌زند: وای از تشنگی. آبی به او می‌دهند مانند آهن گداخته که صورتش را کباب می‌کند و چه بد شرابی است. صورتش را جمع می‌کند. دندان‌هایش از هم پاشیده و چشمانش در آن ظرف آب می‌افتد. ناچار است که آن را بنوشد تا آن‌چه در شکمش هست ذوب شود.

تفسیر عیاشی: سعید بن یسار از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: خداوند به نوح امر کرد از هرچیزی یک جفت در کشتی گرد آورد. نوح خرمای فحل و عجوه را در کشتی آورد که زوجند. وقتی آب در زمین فرورفت خدا به نوح امر کرد که تاک را بکارد. ابلیس آمد و مانع کشت آن شد و گفت: این برای تو و یاران تو نیست بلکه برای من و یاران من است. آن دو بر سر آن‌چه که خدا خواسته بود کشمکش کردند. سپس نوح پذیرفت که دو سوم آن از ابلیس و یک سوم از آن نوح باشد و خدا در کتاب خود به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»؛ {و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید}، و مسلمانان

خمر می‌نوشیدند تا این‌که خداوند آیه تحریم را نازل کرد: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*إِنَّمَا يرِيدُ الشَّيطَانُ أَن يوقِعَ بَينَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَيسِرِ وَيصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»؛ {شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آن‌ها دوری گزینید باشد که رستگار شوید*همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی دارید}. ای سعید، این آیه تحریم است و آیه قبلی را نسخ کرده است.

خرایج و جرایح: روایت شده امام صادق علیه السلام فرمود: اولین چیزی که در زمان پدرم به تملک من درآمد دو دینار بود. مردی پارچه می‌خرید، خواستم که با او تجارت کنم. پدرم فرمود: این کار را نکن اما من پنهان از پدرم به او دادم، پس او خارج شد. وقتی مرد برگشت کسی را نزد او فرستادم ان مرد گفت: چیزی به من نداده است، امام صادق علیه السلام فرمود: گمان کردم که او چنین گفته برای آن‌که از پدرم پنهان بماند. خودم رفتم و گفتم: دو دینار چه می‌شود؟ گفت: چیزی به من نداده‌ای، نزد پدرم رفتم، وقتی مرا دید سرش را بلند کرد و با خنده فرمود: پسرم، مگر به تو نگفتم که چیزی به او نده. او شراب خوار است و کسی که به او امانت دهد نزد خدا ضمانتی برای او نیست، خداوند می‌فرماید: «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل اللّٰه لکم»؛ کدام سفیهی کم خردتر از شراب خوار است؟ ایا نه این است اگر نزد شما

گواهی داد شهادتش و اگر شفیع شد شفاعتش قبول نیست، و اگر خواستگاری کرد به او زن داده نمی‌شود؟.

طب الائمة: حلبی گوید از امام صادق علیه السلام درباره دارویی که با خمر مخلوط می‌شود و نمی‌شود با چیز دیگری مخلوط شود و از روی ناچاری است، پرسیدم، فرمود: نه قسم به خدا، جایز نیست که مسلمان به آن نگاه کند، چگونه با آن درمان کند؟ این مانند روغن خوک است که در چنین و چنان قرار می‌گیرد، و بدون آن کامل نمی‌شود. خدا شفا ندهد کسی را که خمر و روغن خوک او را درمان کند است.

علت را پرسیدیم، فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ملعون است ملعون است کسی که بر سفره ای بنشیند که شراب در آن نوشیده می‌شود.

محاسن: هارون بن جهم گوید: با امام صادق علیه السلام پشت کوفه بودیم وقتی که بر ابو جعفر وارد شد، یکی از بزرگان پسرش را ختنه کرده بود، غذایی درست کرده بود و مردم را دعوت کرد. امام از کسانی بود که دعوت شده بود. ان حضرت با عده ای بر سر سفره غذا می‌خورد. مردی اب طلبید برای او ظرفی که در ان شراب بود اوردند، وقتی ظرف در دست مرد قرار گرفت حضرت بلند شد و خارج شد.

فقه الرضا: بدان خدا به تو رحم کند که خدای تبارک و تعالی خمر را مشخصا حرام کرده است، و رسول خدا هر نوشیدنی مست کننده ای را حرام کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله خمر و کسی که درختش را بکارد و کسی که عصاره آن را بگیرد و حمل کننده آن و کسی که برای او حمل می‌شود و خریدار و فروشنده آن و کسی که آن را بنوشد و کسی که تحولی در او ایجاد کند را نفرین کرده است، خمر نفرین شده است. خود شراب یک لعن و شارب آن دو لعن شده است.

بدآن‌که شرابخوار مثل بت پرست است و مانند کسی است که با مادر خود در حرم الهی نزدیکی کند. در روز قیامت با یهود و مسیحی و مجوسی و مشرکان محشور می‌شود، آن‌ها حزب شیطانند و بدآن‌که حزب شیطان زیانکارانند.

بدآن‌که کسی که یک جام شراب بنوشد، خداوند چهل روز نمازش را قبول نمی‌کند، و اگر کسی مؤمن باشد بهره ای از ایمان و اسلام نبرده و در او نیست. از او هیچ عملی چه مستحب و چه واجب قبول نمی‌شود. به شرک از ایمان نزدیک‌تر است. دشمنان خدا در زمین، شرابخواران و زناکاران هستند. اگر در این چهل روز بمیرند خداوند در روز قیامت به آن‌ها نگاه نمی‌کند و با ایشان سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌کند و عذابی دردناک برای اوست. در این چهل روز توبه آن‌ها قبول نیست و بدون تردید در آتش است.

بر حذر باش که به شرابخوار زن بدهی، اگر زن به او بدهی مانند این است که او را به سوی زنا کشاندی. اگر با تو سخن گفت تصدیقش نکن، و شهادتش را نپذیر، چیزی از اموالت را به او امانت نده، اگر امانت دادی خداوند ضمانت نمی‌کند. با او هم غذا و هم صحبت نشو و در رویش

نخند و به او دست مده و در اغوشش مگیر. اگر مریض شد به عیادتش و اگر مرد به تشییع جنازه‌اش نرو.

در سفره ای که بعد از تو بر آن شراب می‌نوشند غذا نخور. با شرابخوار همنشین نشو. اگر با او برخورد کردی به او سلام نکن، اگر سلام کرد، به صبح و شام، جواب سلام نده. در یک جا با او نباش که اگر نفرین نازل شود به همه اهل مجلس می‌رسد. خدای تعالی خمر را به خاطر فسادی که در آن است و نابودی عقل‌ها و رفتن حیا از چهره‌ها حرام کرده است. اگر کسی مست شود چه بسا با مادرش نزدیکی کند یا کسی که قتلش را خدا حرام کرده بکشد و اموالش را تباه می‌کند. دینش را از بین می‌برد و رفتارش را بد می‌کند و عربده می‌کشد. با این حال درد پنهانی در پی خواهد داشت. کسی که در این دنیا شرب خواری کند، خداوند از گل فاسد به او می‌نوشاند که همان خونابه و چرک اهل آتش است.

روایت شده کسی به کودکی جرعه ای از مسکرات بنوشاند، خداوند به او گل فاسد می‌نوشاند، تا آن‌که نسبت به کرده‌اش عذری بیاورد و اگر هیچگاه عذری نیاورد، این کار با انجام می‌شود، چه بخشیده شده باشد چه عذاب. خورنده هر مست کننده ای مانند شرابخوار حد می‌خورد.

ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که شراب نوشیده سوال شد که حالش چیست؟ فرمود: تا چهل روز نمازش مقبول نیست، و در این چهل روز راهی برای توبه‌اش نیست و اگر بمیرد وارد آتش می‌شود.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که با میل از شراب سرمه بکشد خداوند با میله ای از آتش برایش سرمه می‌کشد. و فرمود: اهل می‌گساری در دنیا تشنه می‌میرند و تشنه محشور می‌شوند و تشنه وارد جهنم می‌شوند.

علل الشرایع: امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام، حضرت فرمودند: غناء لانه و محلّ پیدا شدن نفاق بوده و شرب خمر کلید هر بدی و شرّی می‌باشد و شارب خمر به منزله بت پرست بوده، وی کتاب خدا را تکذیب می‌نماید زیرا اگر کتاب حق تعالی را تصدیق می‌کرد حرام خدا را حرام می‌دانست.

علل الشرایع: مردی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسید: آیا شرب خمر بدتر است یا ترک نماز؟ حضرت فرمودند: شرب خمر از ترک نماز بدتر است، سپس فرمودند: می‌دانی چرا؟ آن مرد عرضه داشت: خیر. حضرت فرمودند: زیرا شخص با شرب خمر در حالتی قرار می‌گیرد که نه خدای تعالی را می‌شناسد و نه می‌داند که خالقش کیست.

عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام در نامه ای به مأمون فرمود: حرمت خمر و مسکرات؛ چه‌اندک و چه بسیار آن. و حرمت هر مست کننده ای‌اندک یا بسیارش، و هر چه بسیارش مستی آورداندکش نیز حرام است، و مضطرّ به آن نباید شراب بخورد زیرا او را خواهد کشت.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هرکس که شرب خمر کند، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌گردد. اگر دوباره شراب نوشید، نماز چهل شب او از روز نوشیدن شراب پذیرفته نمی‌شود و اگر در آن‌چهل شبانه روز درگذشت و از آن‌چه مرتکب شده بود توبه نکرد، خداوند در روز قیامت به او از گل فاسد شده می‌نوشاند. از آن روز، مسجدی که رسول خدا در آن نشست و نوشیدن شراب را ممنوع اعلام کرد، مسجد الفضیخ نام گرفت؛ چرا که بیشترین شراب‌هایی که بر زمین ریخته شد از نوع فضیخ بود. اما میسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قماری میسر محسوب می‌شود. انصاب یعنی بت‌هایی که کافران آن را می‌پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می‌کردند که از رسوم دوره جاهلی است. همه این موارد اعم از خرید و فروش و بهره جویی از آن، از سوی خدا، حرام مؤکد اعلام شده و ان کار پلیدی از کارهای شیطان است و خداوند حکم خمر و میسر را برابر با حکم بت پرستی دانسته است.

خصال: امام صادق علیه السلام و او از پدرانش نقل می‌کند که فرمود: به شش گروه نباید سلام داد: یهودی، نصرانی، مجوسی، کسی که مشغول قضای حاجت است و کسی که بر سفره شراب نشسته و بر شاعری که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهد و کسانی که با دشنام دادن به مادران یک دیگر، شوخی و شادی می‌کنند.

قرب الاسناد: شنیدم ابوالحسن به پدرش علیهما السلام می‌گفت: پدرجان! فلانی می‌خواهد به یمن برود، آیا به او مالی بدهیم تا در عوض

برای ما برد یمانی بیاورد؟ فرمود: فرزندم این کار را مکن. گفتم: چرا؟ فرمود: اگر مالت از بین برود پاداشی بر ان برای تو نیست و بر تو جبران نمی‌شود چرا که خداوند می‌فرماید: اموالتان را به کم خردان مدهید. بعد از زنان، چه کسی از شراب خوار سفیه‌تر و کم خردتر است؟

پسرم! پدرم از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که به غیر امانت دار چیزی بسپارد خدا ضمانت نمی‌کند چرا که از امانت دادن به او نهی کرده است.

امالی: در مناهی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده: حضرت از خرید و فروش خمر نهی کرده‌اند و نیز از نوشیدن آن. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند خمر، گیرنده آن، کسی که درختش را بکارد، کسی که آن را بنوشد، ساقی آن و کسی که آن را بخرد و بفروشد، کسی که پولش را بخورد، کسی که آن را حمل کند و کسی که برای او آن را حمل کنند را لعن و نفرین کرده است.

امام فرمود: با کسی که شراب می‌خورد نشست و برخاست نکنید و زن به او ندهید و زن از او مگیرید. اگر مریض شد به عیادتش نروید و اگر مرد به تشییع جنازه‌اش نروید. شراب خوار با چهره ای سیاه، چشمانی کبود، دهانی کج، آب دهانش آویخته و زبانی از پشت سر بیرون آمده در روز قیامت وارد می‌شود.

محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه بن دینار ثمالی و ابومنصور از ابو ربیع روایت می‌کند که گفت: سالی که هشام بن عبد الملک فریضه حج را به جای می‌آورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السلام حج را به جای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همراه هشام بود. نافع به امام محمد باقر علیه السلام در کنار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پیرامون ایشان گرد هم آمده بودند و گفت: ای امیرالمؤمنین! این شخص کیست که مردم این‌گونه در اطرافش حلقه زده‌اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نافع گفت: ببین او را نزد تو خواهم آورد و از او درباره اموری خواهم پرسید که فقط پیامبران و یا فرزندان و اوصیای آن‌ها قادر به پاسخ دادن به آن‌ها خواهند بود. هشام گفت: برو و از او سئوال کن. شاید او را خجالت زده کنی. نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مردم باز کرد تا این که به امام علیه السلام نزدیک شد و از آن حضرت پرسید: ای محمد بن علی! من تورات، انجیل، زبور و قرآن را خوانده و از حلال و حرام آن‌ها آگاهی یافته‌ام. نزد تو آمده‌ام تا سئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزندان یا اوصیای آن‌ها کسی قادر به پاسخ گویی به آن‌ها نخواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کرد: فاصله میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضرت فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم درباره آیه زیر توضیح بده که خداوند فرموده است: «واسْأَل مَنْ

أَرْسَلنَا مِن قَبْلكَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً يعْبَدُونَ» پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا» [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم] یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز اللّٰه خدایی نیست. او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی.

علی بن ابراهیم قمی نیز این حدیث را از پدرش، از حسن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از ابو ربیع روایت کرده است که گفت: به همراه امام محمد باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک جهت ادای حج به مکه آمده بود، فریضه حج را به جای آوردیم. نافع، غلام عمر بن

خطاب نیز همراه هشام بود... سپس حدیث را ذکر کرد. با این تفاوت که در پایان روایت علی بن ابراهیم آمده است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امامت نماز ایستاد. خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً يعْبَدُونَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ایشان فرمود: به چه چیزی شهادت می‌دهید و چه چیزی را می‌پرستید؟ آن‌ها گفتند: گواهی می‌دهیم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد. او بی‌شریک است و تو رسول خدا هستی و از ما در این باره عهد و پیمان گرفته شده است. در این هنگام نافع گفت: ای ابو جعفر! ای پسر رسول خدا! راست گفتی: به خدا قسم! بر اساس تورات، شما اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان او هستید و در انجیل، زبور و قرآن نام‌هایتان آمده است. شما بیش از دیگران سزاوار این امر هستید.

محمد بن عباس، از جعفر بن محمد حسنی، از علی بن ابراهیم قطان، از عباد بن یعقوب، از محمد بن فضل، از محمد بن سوقه، از علقمه، از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث اسراء به من فرمود: ناگهان فرشته ای به سویم آمد و گفت: ای محمد! از پیامبرانی که پیش از تو فرستاد هایم بپرس: بر چه اساسی فرستاده شده‌اید؟ من نیز به آن‌ها گفتم: ای پیامبران! شما قبل از من بر اساس چه چیزی فرستاده شده‌اید؟ آن‌ها پاسخ دادند: ای محمد! بر اساس ولایت تو و علی بن ابی طالب علیه السلام.

طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: این یکی از براهین

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده و به وسیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانده بود. زیرا زمانی که خداوند او را خاتم پیامبران و پیامبری برای همه ملت‌ها قرار داد، او را در هنگام معراج به آسمان برد و در آن روز پیامبران را برایش گرد هم آورد. او از آن‌ها آیات، براهین و پیمان‌های الهی را که پیامبران جهت تبلیغ آن‌ها فرستاده شده‌اند شنید. همه پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت‌های روی زمین پس از او و سایر گذشتگان و آیندگان، کسانی را که از آن حجت‌ها پیروی خواهند کرد یا نافرمان خواهند بود، شناخت.

حسن ابن ابوالحسن دیلمی با سند از محمد بن مروان، از محمد بن سائب با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که به معراج رفتم. جبرئیل مرا با خود به آسمان چهارم برد. ناگهان خانه ای را دیدم که از یاقوت قرمز درست شده بود. جبرئیل به من گفت: ای محمد! این بیت معمور است. خداوند پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین آن را آفریده است. در آن نماز بگذار. من به نماز ایستادم. خداوند، پیامبران و انبیا را گرد هم آورد و جبرئیل آن‌ها را در صف‌هایی مرتب قرار داد. من نماز را به امامت خواندم. زمانی که نماز را به پایان رساندم، فرستاده ای از سوی پروردگارم آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: از پیامبران بپرس: شما پیش از من برای تبلیغ چه چیزی فرستاده شده‌اید؟ خداوند بر اساس چه چیزی شما را پیش از من مبعوث کرده است؟ گفتند: بر اساس ولایت تو و ولایت علی بن

ابی طالب علیه السلام. این همان امری است که در آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» آمده است.

محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن سیف، از عباس بن عامر، از احمد بن زرق غشمانی، از محمد بن عبدالرحمن، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ولایت ما، ولایت پروردگار است که خداوند آن را به همراه همه پیامبران فرستاده است.

محمد بن یعقوب کلینی هم‌چنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ولایت علی علیه السلام در همه صحف پیامبران آمده است و خداوند نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را بر همه پیامبران نازل کرده است.

شیخ مفید در امالی، از ابو عبدالله محمد بن محمد، از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند روح هیچ پیامبری را قبض نکرده است، مگر آن‌که به او دستور داده باشد تا به بهترین فرد از میان قومش وصیت کند و به من نیز دستور داد تا وصیت کنم. گفتم: خدایا! برای چه کسی وصیت کنم؟ خداوند فرمود: ای محمد! به

پسر عمویت علی بن ابی طالب وصیت کن که من وصایت او را در کتاب‌های پیشین ثبت نموده و در آن‌جا آورده‌ام که او وصی تو است و در این باره از عموم انسان‌ها و پیامبرانم عهد و پیمان گرفته‌ام. از آن‌ها برای پروردگاری خودم، پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب عهد و پیمان گرفته‌ام.

از طریق مخالفان ما، ابو نعیم محدث در «حلیة الأولیاء» در تفسیر آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» آورده است که خداوند در شب معراج پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و سایر پیامبران را گرد هم آورد و به حضرت فرمود: ای محمد! از آن‌ها بپرس: برای چه چیزی مبعوث شده‌اید؟ آن‌ها پاسخ دادند: برای بیان شهادت «لا اله الا اللّٰه»، اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَی

در حالی که در افق اعلی بود.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی

سپس نزدیک و نزدیکتر شد،

فَکَانَ قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنَی

تا آن‌که فاصله او (با جبرئیل) به‌اندازه فاصله دو قوس کمان یا کمتر بود.

فَأَوْحَیإِلَیعَبْدِهِ مَا أَوْحَی

در این‌جا خداوند آن‌چه را وحی کردنی بود به بنده‌اش وحی نمود.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى

قلب (پاک او) در آن‌چه دید هرگز دروغ نگفت.

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَيمَا يرَى

آیا با او درباره آن‌چه (با چشم خود در معراج) دیده مجادله می‌کنید؟!

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى

و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد،

عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى

نزد «سدرة المنتهی»،

عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى

که «بهشت جاویدان» در آن‌جاست.

إِذْ يغْشَى السِّدْرَةَ مَا يغْشَى

در آن هنگام که چیزی [= نور خیره کننده ای]سدرة المنتهی را پوشانده بود،

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى

چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد (آن‌چه دید واقعیت بود)

لَقَدْ رَأَيمِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى

به یقین او بزرگ‌ترین نشانه‌های پروردگارش را (در آن سفر آسمانی) دید.

ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله، از حسن بن زیاد کوفی، از علی بن حکم، از منصور بن ابی الاسود، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، همان بیماری که باعث مرگش شد، خانواده و یارانش گرد او جمع شدند و گفتند: ای رسول خدا! اگر اتفاقی برای تو افتاد، چه کسی جانشین تو خواهد شد و چه کسی در میان ما امر تو را بر پا خواهد کرد؟ به آن‌ها جوابی نداد و سکوت پیشه کرد. وقتی روز دوم فرا رسید، همان سئوال‌ها را تکرار کردند، باز به آن‌ها هیچ جوابی به آن پرسش‌ها نداد. وقتی روز سوم فرا رسید، همان سئوال‌ها را از او پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! اگر اتفاقی برای تو بیفتد. چه کسی پس از تو جانشین خواهد شد و چه کسی امر تو را در بین ما بر پا خواهد کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها گفت: اگر فردا ستاره ای از آسمان در خانه مردی از یاران من افتاد، نگاه کنید ببینید او کیست. او پس از من جانشین من در میان شما است و او همآن‌کسی است که امر مرا در میان شما بر پا خواهد داشت. در میان آن جمع کسی نبود که تمایل نداشته باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او بگوید: تو جانشین من خواهی بود.

وقتی روز چهارم فرا رسید، هر یک از آن مردان در خانه‌اش نشسته بود و منتظر فرو افتادن آن ستاره بود. اگر ستاره ای از آسمان فرو می‌افتاد، نور آن از نور دنیا بیشتر بود. تا این که در خانه علی علیه السلام افتاد. آن گروه نگران و مضطرب شدند و گفتند: این مرد به بیراهه رفته است

و گمراه شده است. و درباره پسر عموی خود از روی هوی و هوس سخن می‌گوید. خداوند تبارک و تعالی در این باره این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا ینطِقُ عَنِ الهَوی* إِنْ هُو إِلا وحْی یوحَی» تا آخر سوره.

از همان، از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از محمد بن احمد بن علی همدانی، از حسین بن علی، از عبدالله بن سعید، از عبد الواحد بن غیاث، از عاصم بن سلیمان، از جویبر، از ضحّاک، از ابن عباس نقل شده است که: در آن شب آخرین نماز عشاء را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم. وقتی نماز را سلام داد، به طرف ما برگشت و گفت: بدانید که هنگام سپیده صبح ستاره ای از آسمان سقوط خواهد کرد و در خانه یکی از شما خواهد افتاد. این ستاره در داخل خانه هر کس بیفتد، او جانشین من و خلیفه من و امام پس از من خواهد بود. وقتی سپیده صبح نزدیک شد، هر کدام از ما در خانه خود نشسته بود و منتظر سقوط آن ستاره در داخل خانه خود بود. طمع کارترین فرد در میان آن جمع، پدرم، عباس بن عبد المطلب بود. وقتی سپیده دمید، آن ستاره از آسمان فرود آمد و در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: ای علی! قسم به آن‌کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرده است، جانشینی و خلافت و امامت پس از خویش را بر تو واجب گردانیدم. پس از آن بود که منافقان امثال عبدالله بن ابی و یارانش گفتند: محمد در محبت خود نسبت به پسر عمویش به بیراهه رفته است و گمراه شده است.

و درباره او، از روی هوی و هوس سخن می‌گوید. به این دلیل بود که خداوند تبارک و تعالی آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» را نازل کرد. خداوند عز و جل و خالق آن ستاره می‌گوید: وقتی آن ستاره فرو افتاد «مَا ضَل صَاحِبُكُمْ» یعنی در محبت علی بن ابی طالب علیه السلام به بیراهه نرفته است «ومَا غَوی* ومَا ینطِقُ عَنِ الهَوی» درباره او «إِنْ هُو إِلا وحْی یوحَی».

باز هم ابن بابویه، از شیخی از اهل ری که احمد بن محمد بن صقر صائغ عدل نام داشت. از محمد بن عباس بن بسّام، از ابو جعفر محمد بن ابی هیثم سعدی، از احمد بن خطاب، از ابو اسحاق فزاری، از پدرش، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از جدش امام حسین علیه السلام، از عبدالله بن عباس، مانند آن را ذکر کرده است. با این تفاوت در روایت که: به هنگام طلوع خورشید، ستاره ای از آسمان سقوط می‌کند و در خانه یکی از شما می‌افتد (به جای طلوع سپیده صبح، طلوع خورشید آمده است).

بُرسی در حدیثی مرفوع از امام علی النقی علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از جابر بنعبد الله انصاری نقل کرده است که گفت: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی در سال فتح مکه دور هم جمع شدند و گفتند: ای رسول خدا! همه پیامبران وقتی که کارشان سر و سامان پیدا می‌کرد، جانشین یا قائم مقامی برای خود تعیین می‌کردند تا دستورات او را انجام دهد و سیرت او را در آن ملت پیاده کند؟ رسول خدا فرمود: پروردگار من این وعده را به من داده است که با آیه ای که از آسمان می‌فرستد، مشخص کند که چه کسی را دوست

دارد که پس از من جانشین من در میان امت من باشد تا مردم هم آن‌جانشین را بشناسند.

محمد بن یعقوب، از عده ای از یاران خود، از سهل بن زیاد، از ریان بن صلت، از یونس نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل هیچ پیامبری نفرستاده است مگر این که در بدن آن‌ها زردآب سیاه رنگ صافی وجود دارد و خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر این که به بداء درباره خداوند، اقرار می‌کند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: یک پاسخ به کسانی که منکر خلقت بهشت و جهنم هستند، حدیثی است که پدرم از بعضی از یارانش نقل کرده است. او گفت: هیچ‌کس اسم فاطمه را برای ازدواج پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمی‌کرد. اگر کسی این کار را می‌کرد، پیامبر از او روی گردان می‌شد تا این که مردم از این موضوع ناامید شدند. وقتی پیامبر خواست او را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورد، پنهانی آن را با فاطمه سلام الله علیها در میان گذاشت. فاطمه در جواب فرمود: ای رسول خدا! تو برای نظر دادن در این زمینه، شایسته‌تر هستی. جز آن‌که زنان قریش درباره او به من گفته‌اند که: او مردی قد کوتاه است که شکمی بزرگ و دستانی دراز دارد. استخوان‌های برجسته دارد و موهای جلوی سرش کم پشت است. دارای چشمان درشتی است. استخوان شانه‌اش برجسته است و مانند استخوان شانه شتر است، دندان‌هایش بر آمده است در ضمن مال و ثروتی هم ندارد.

رسول خدا به او گفت: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند عز و جل بر دنیا اشراف دارد و مرا به عنوان پیامبر جهانیان برگزیده است و سپس موضوع دیگری را به من خبر داد و آن این که علی علیه السلام را به عنوان جانشین من بر همه جهانیان برگزیده است و سپس موضوع دیگر و آن این که تو را به سروری همه زنان عالم برگزیده است!

ای فاطمه! هنگامی که به آسمان برده می‌شدم. نوشته ای بر صخره بیت المقدس دیدم که در آن آمده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد فرستاده خدا است، او را با وزیرش مورد تأیید قرار داده‌ام و با وزیرش یاری کرده‌ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. و وقتی به سدرة المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست، محمّد، برگزیده من در میان خلق من است، با وزیرش از او حمایت کرده‌ام و با وزیرش او را یاری نموده‌ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیان رسیدم، دیدم که بر هر ستونی از ستون‌های عرش نوشته شده است: من آن خدای یکتا هستم، هیچ خدایی جز من نیست، محمد دوست من است، با وزیرش از او پشتیبانی کردم و با وزیرش او را یاری نمودم و وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه‌هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه‌ها می‌باشد و در هر یک از بقچه‌ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌های مختلف می‌باشند و آن لباس

اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. پهنای بهشت به‌اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَظِلٍ مَّمْدُودٍ» [و سایه ای پایدار.] در پایین آن میوه‌های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه‌هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آن‌ها که در دنیا دیده اید و چه آن‌هایی که ندیده اید و چه آن‌هایی که شنیده اید و چه آن‌هایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای چیده شود، میوه دیگری به جای آن می‌روید. از میوه‌هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع. نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می‌شود: نهری از آبی که نمی‌گندد و متعفن نمی‌شود، و نهری از شیر که مزه‌اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می‌نوشند، و نهری از عسل پاکیزه.

ای فاطمه! خداوند درباره علی علیه السلام هفت خصلت نیک به من بخشیده است: او اولین کسی است که با من سر از قبر برمی آورد، و اولین کسی است که با من بر پل صراط می‌ایستد و به آتش جهنم می‌گوید: این را بگیر و آن را رها کن و او اولین کسی است که پس از من پوشانده می‌شود و اولین کسی است که با من در سمت راست عرش می‌ایستد. او اولین کسی است که به همراه من در بهشت را می‌کوبد. و اولین کسی است که با من در مکان علیین ساکن می‌شود. او اولین کسی است که با من از آن شراب ناب مختوم می‌نوشد، شرابی که ختام آن مسک است و برای نوشیدن آن از هم‌دیگر سبقت و پیشی می‌گیرند. ای فاطمه! این، چیزهایی است که خداوند در آخرت به علی

علیه السلام بخشیده است و برای او در بهشت فراهم کرده است، هر چند که در دنیا مالی نداشته باشد. اما درباره این که گفتی: دارای شکم بزرگی است، بدآن‌که او پر از علم و دانشی است که خداوند مخصوص او گردانیده است و در میان امت من، او را گرامی داشته است. اما این که گفتی: موهایش ریخته است و چشمان درشتی دارد. بدآن‌که خداوند او را هم شکل و شبیه حضرت آدم علیه السلام آفریده است. اما درازی دستانش به این خاطر است که خداوند آن‌ها را دراز گردانیده است تا با آن‌ها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به قتل برساند و به کمک علی، خداوند همه دین خود را آشکار می‌سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. به وسیله او خداوند پیروزی‌ها را نصیب می‌سازد. او با مشرکان به خاطر تنزیل قرآن می‌جنگد و با منافقان، آن‌هایی که سرکشی می‌کنند و عهد و پیمان می‌شکنند و به فسق و فجور مشغول هستند، به خاطر تأویل و تفسیر آن می‌جنگد. خداوند از صلب او، دو سرور جوانان اهل بهشت را به وجود می‌آورد و با آن دو نفر عرش خود را مزین می‌سازد. ای فاطمه! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که ذریه و نسل او را از صلب او قرار داد، و ذریه و نسل مرا از علی قرار داد. و اگر علی علیه السلام نبود، من نسلی نداشتم. آن‌گاه فاطمه سلام اللّٰه علیها گفت: ای رسول خدا! هیچ‌کس از اهل زمین را به جای او انتخاب نخواهم کرد. ابن عباس در این‌جا گفت: به خدا قسم که فاطمه سلام اللّٰه علیها همتایی جز علی علیه السلام ندارد.

و از همان، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از امام علی علیه السلام که درباره آیه «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شبانه به نزد پروردگارش برده شد، فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا نزدیک درخت بزرگی نگاه داشت. درختی که مانند آن را ندیده بودم. بر روی هر شاخه ای از آن فرشته ای بود، و بر روی هر برگ آن نیز فرشته ای و بر روی هر میوه ای از آن فرشته ای. نوری از انوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن‌گاه جبرئیل گفت: این سدرة المنتهی است. پیامبران قبل از تو تا این‌جا بیشتر نمی‌آمدند. اما اگر خدا بخواهد، تو می‌توانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خود را به تو نشان بدهد. مطمئن باش که خداوند متعال به وسیله ثبات و استواری، تو را تأیید می‌کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنار او قرار بگیری. سپس جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی‌توانم آن را توصیف کنم، و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آن‌ها قطع شد. ترس‌ها و لرزها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم و شروع کردم به منبسط شدن و منقبض شدن؛ سراسر سرور و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده‌اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی‌دیدم. پس خداوند هر چقدر که می‌خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن‌چنان را که قبلاً با چشمم می‌دیدم، اکنون با قلبم مشاهده می‌کردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می‌دیدم، و این است که

خداوند متعال می‌فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی * لقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» و از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می‌دیدم که چشم‌ها تحمل دیدن آن را نداشتند. آن‌گاه پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! گفتم: بلی، بفرمایید، ای پروردگار من و ای سرور من و ای خدای من. فرمود: آیا فهمیدی که ارزش تو در پیش من چقدر است و جایگاه و منزلت تو کجاست؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! جایگاه خودت را و جایگاه خاندان خودت را در پیش من می‌دانی؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! آیا می‌دانی آن گروه بالا نشین که در ملأ اعلی نشسته‌اند در چه چیزی با هم دشمنی می‌کنند؟ گفتم: پروردگارا! تو داناتری و بهتر قضاوت می‌کنی. و تو پنهانی‌ها را خوب می‌دانی. فرمود: درباره رتبه‌ها و نیکی‌ها با من جنگ و جدال می‌کنند. آیا می‌دانی رتبه‌ها و نیکی‌ها چه هستند؟ گفتم: تو داناتری ای سرور من و بهتر قضاوت می‌کنی. فرمود: عبارت است از وضوی کامل گرفتن هنگام ادای واجبات و پیاده رفتن به سوی نماز جماعت به همراه تو و همراه امامانی که از فرزندان تو می‌باشند و در انتظار نماز ماندن از پی هر نمازی و پیش دستی کردن در سلام گفتن و اطعام غذا و بیدار ماندن در شب آن‌گاه که مردمان در خوابند. فرمود: «آمَنَ الرَّسُول بِمَا أُنزِل إِلیهِ مِن رَّبِّهِ» گفتم: «والمُؤْمِنُونَ کُل آمَنَ بِاللهِ ومَلآئِکَتِهِ وکُتُبِهِ ورُسُلهِ لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلهِ وقَالواْ سَمِعْنَا وأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وإِلیکَ المَصِیرُ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام

به سوی تو است.) فرمود: راست گفتی ای محمد! «لاَ يكَلفُ اللّٰهُ نَفْسًا إلاَّ وسْعَهَا لهَا مَا كَسَبَتْ و عَليهَا مَا اكْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلينَا إِصْرًا كَمَا حَمَلتَهُ عَلى الذِينَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَا مَا لاَ طَاقَةَ لنَا بِهِ واعْفُ عَنَّا واغْفِرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلى القَومِ الكَافِرِينَ» [خداوند، هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن‌چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ هم‌چنان‌که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.] فرمود: ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریه تو می‌باشد. گفتم: لبیک ای پروردگار من و بسیار خوشوقتم ای سرور من و ای خدای من. فرمود: از تو سئوال می‌کنم درباره چیزی که خودم از تو بهتر می‌دانم و آن این است که چه کسی را پس از خودت جانشین خود در روی زمین قرار داده ای؟ گفتم: بهترین فرد اهل زمین، برادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن‌کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می‌شود، به خاطر پیامبر تو به خشم و غضب می‌آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم. ای محمد! فاطمه سلام الله علیها

را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی است که عورت تو را می‌شوید و به دین تو کمک می‌کند و به خاطر سنت من و سنت تو کشته می‌شود، او را پلیدترین فرد این امت می‌کشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور داد که آن‌ها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آن‌ها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدرة المنتهی قرار گرفتم. آن‌گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنة المأوی گردانید و آن‌گاه ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن‌جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می‌کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، هم‌چنان‌که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا زد و گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من! و ای خدا من و ای سرور من! فرمود: رحمت من درباره تو و ذریه تو، بر خشم و غضبم پیشی گرفته است. تو برگزیده خلق من هستی. تو امین من و دوست من و فرستاده من هستی. به عزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نزد من بیایند و یک لحظه از تو شکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کسانی که من آن‌ها را از میان ذریه تو برگزیده ام، عیب و ایراد بگیرند، همه آن‌ها را داخل آتش جهنم می‌گردانم و اصلاً برای من مهم نیست. ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنان و سرور فرستادگان است. او در پیشاپیش انسان‌های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت خداوند قرار دارد. او پدر نوه‌های تو است. آن دو نفری که سرور جوانان بهشت من هستند که در راه من مظلومانه کشته می‌شوند. سپس نماز را بر من واجب گردانید و آن‌چه را که خداوند

تبارک و تعالی اراده فرموده بود و من بار اول به او نزدیک بودم، به همان‌اندازه که وتر کمان به چوب دو طرف کمان نزدیک است. این است منظور خداوند که می‌فرماید: به‌اندازه دو سر کمان و یا نزدیک‌تر از آن.

- سوره الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَىبِعَبْدِهِ لَيلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيهُ مِنْ آياتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

بنام خداوند بخشنده مهربان پاک و منزّه است آن‌کس که بنده‌اش را در یک شب، از مسجدالحرام به مسجدالأقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم برد، تا برخی از نشانه‌های خود را به او ارائه دهیم. چرا که او شنوا و بیناست.

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده ای؟ گفت: به سوی این – و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سید فرزندان آدم است، و این دیگر وصی و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند، او را

رها کن تا چشم‌هایش بخوابد و گوش‌هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می‌سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می‌کند و یکی را به میهمانی دعوت می‌کند. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب‌ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن‌جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد که در ظرفی آب داشتند، پیامبر از آن آب نوشید و بقیه آن را ریخت، افراد کاروان یکی از شتران خود را گم کرده بودند و به دنبال آن می‌گشتند، وقتی صبح دمید و روز فرا رسید، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: دیشب خداوند مرا شبانه تا بیت المقدس برد، و محراب انبیا و آیات و نشانه‌های آن‌ها را به من نشان داد، من در فلان مکان به یکی از کاروان‌های شما برخوردم، ظرف آبی به همراه داشتند، مقداری از آن نوشیدم و مابقی را زمین ریختم و آن‌ها شتری را گم کرده بودند. ابو جهل گفت: فرصت خیلی خوبی فراهم آمده است، از او بپرسید در بیت المقدس چند ستون و قندیل وجود دارد؟ گفتند: ای محمد! در بین ما کسی است که به بیت المقدس رفته است، به ما بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن‌جا چندتاست؟ جبرئیل آمد و تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و پیامبر هم پاسخ سؤال آن‌ها را داد، بعد از آن گفتند: صبر می‌کنیم تا کاروان بیاید و درباره آن‌چه گفتی از آن‌ها بپرسیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آ له فرمود: دیگر نشانه و دلیل راستی سخن من این که کاروان همراه با طلوع آفتاب به این‌جا خواهد رسید و پیشاپیش

آن‌ها شتر سرخی حرکت می‌کند. صبحگاهان از خانه بیرون آمده به گردنه نگاه می‌کردند و می‌گفتند: این هم خورشید که هم اکنون طلوع می‌کند؛ در همان حال کاروان همراه با طلوع خورشید از راه رسید، در حالی که پیشاپیش آن شتری سرخ مو در حرکت بود. از کاروان درباره هر چه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده بود پرسیدند. گفتند: همین گونه بود، یکی از شتران ما در فلان جا گم شده بود، ما آب را بر زمین گذاشتیم و صبحگاه آب بر زمین ریخته شده بود. امّا این اخبار و گفته‌ها تنها باعث سرکشی بیشتر قریش شد.

ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب‌های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن‌جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان‌های قریش برخورد کرد، آن‌ها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آن‌ها شتری را گم کرده بودند، من از آب آن‌ها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون‌ها و قندیل‌های بیت المقدس چند تا

است؟ گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن‌جا رفته است، پس بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن‌جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آن‌ها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می‌کنیم کاروان بیاید و از آن‌ها سؤال می‌کنیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این‌جا می‌رسد و شتری به رنگ خاکستری پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می‌کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آن‌ها حرکت می‌کرد، از کاروانیان درباره آن‌چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین‌طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.

و او با سند خود از عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ‌تر از دست‌هایش بود با یک گام تا آن‌جا که چشم می‌دید راه می‌پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن‌گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می‌آمد دست‌هایش بلندتر و پاهایش کوتاه‌تر می‌شد و وقتی بالا می‌رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می‌شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال‌های

بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود. پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم.

جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه‌هایشان بر قلاب‌هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آن‌ها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن‌هایی از آتش دوخته می‌شد، فرمود: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ گفت: کسانی که با زنانی که بر آن‌ها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده‌اند. جلوتر مردی را دید که بسته ای هیزم را بلند می‌کند، اما موفق نمی‌شود، هر بار که موفق نمی‌شود بر آن بسته هیزم افزوده می‌شود، از جبرئیلدرباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می‌خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می‌شود. سپس رفت و در کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می‌برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه ای خوش، استثمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می‌کنم و این صدا که می‌شنوم چیست؟ گفت:

این بهشت است، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می‌کنم.

جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه‌های شهر بسته می‌شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می‌شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان‌ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می‌نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می‌شدند. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبی شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می‌خواهی و مایل هستی، پیامبری بنده باش و اگر می‌خواهی پیامبری مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می‌خواهم پیامبری بنده باشم.

سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب‌ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب

او را همراهی نمودند تا این که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آن‌ها را غذا می‌دهد. سپس به

شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می‌نگریست خوشحال و شادمان می‌شد و وقتی به سمت چپ خود می‌نگریست، غمگین و گریان می‌گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیه خود را می‌بیند که به بهشت رفته‌اند خوشحال و خندان می‌شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می‌بیند، غمگین و گریان می‌شود.

جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده‌ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن‌چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید. سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟

فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت توضعیف‌ترین امت‌هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آن‌ها کمتر از این مقدار را تحمل می‌کردند.

پیامبر دائماً به سوی خدا باز می‌گشت تا این که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر.

سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آن‌ها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین‌هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با سُبحانَ اللّٰهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللّٰهُ، وَ اللّٰهُ أکبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِی العَظِیمِ است، به امت خود امر کن که در آن‌جا بسیار کشت کنند.

پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه‌اش به آن‌ها خبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آن‌ها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید، کاروان به این‌جا می‌رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می‌کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می‌گفت: شتر فرار

کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن‌چه پیامبر فرموده است، حقیقت دارد.

و نیز او از محمد بن علی ماجیلَوَیه، از عمویش محمد بن ابوالقاسم، از محمد بن علی کوفی، از صَبّاح حَذّاء، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟ فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی، اولین نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را به معراج برد و وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن‌جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [به نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است] تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد که نسبتِ پروردگار متعالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» [به نام خداوند رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی)] سپس خداوند

وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ* وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ». سپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، اللّٰه، چنین است، پروردگار من، اللّٰه، چنین است؛ سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خود بدون آن‌که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی‌آن‌که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند. خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبودی جز اللّٰه نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی‌هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می‌گرداند، خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست

و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم‌چنان‌که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آن‌ها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیرانداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو- ای محمد! - با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم.

شیخ در امالی با سند خود از حفّار، از ابن جِعابی، از ابو عثمان سعید بن عبد اللّٰه بن عجب انباری، از خَلَف بن دُرُست، از قاسم بن هارون، از سهل بن سُفیان، از هَمّام، از قَتاده، از اَنَس روایت کرده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان عروج کردم و به پروردگار عزّ و جلّ نزدیک شدم تا آن‌جا که فاصله من با حضرت حق به‌اندازه طول دو انتهای کمال یا نزدیک‌تر بود فرمود: ای محمد! از میان خلق چه کسی را دوست داری؟ عرض کردم: خدایا! علی را بیشتر دوست دارم، فرمود: برگرد، ای محمد! به سمت چپ نگاه کردم و علی بن ابی طالب را دیدم.

شیخ مفید در کتاب اختصاص از احمد بن عبد اللّٰه از عبید اللّٰه بن محمد عَیشی، از حمّاد بن سلمه، از اَعمَش، از زیاد بن وَهب، از عبد اللّٰه بن مسعود روایت کرده است که نزد فاطمه صلوات اللّٰه علیها رفتم و پرسیدم: شوهرت کجاست؟ فرمود: جبرئیل او را به آسمان عروج داده

است. پرسیدم: برای چه؟ فرمود: گروهی از ملائکه بر سر مسئله ای مشاجره می‌کردند، از انسان‌ها داوری خواستند، خداوند به آن‌ها وحی کرد که یکی را انتخاب کنید و آن‌ها علی بن ابی طالب را انتخاب کردند.

شیخ در کتاب مجالس، از گروه و جماعتی و آن‌ها از ابو المفضّل، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن عبد اللّٰه موسوی در سال در مکّه در خانه خود، از مؤدِّبیعبید اللّٰه بن احمد بن نَهِیک کوفی، از محمد بن زیاد بن ابی عُمَیر، از علی بن رِئاب، از ابو بصیر، از ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی‌آفرید.

یا علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده‌اند؛ از جبرئیل پرسیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آن‌ها مباهات می‌کند؛ من نزدیک‌تر رفتم و از آن‌چه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود برای آن‌ها سخن گفتم. دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه

کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان‌های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان‌ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود.

سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیان گفتم و هر چه آن‌ها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی. چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ‌کس جز ما نبود. پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می‌کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی‌هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده‌ام و با تو پیامبری را به پایان بردم. ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می‌کردم مثال تو همراه من بود، هفتم: هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد.

ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن‌جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ اللّٰه، محمَّداً رسولُ اللّٰهِ، هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصی‌اش یاری و مساعدت می‌رسانم،

پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدرة المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصی‌اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون‌های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من اللّٰه هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم. ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می‌آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می‌ایستی و به آتش می‌گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن‌گاه که من پوشانده می‌شوم تو اولین کسی هستی که پوشانده می‌شوی؛ و آن‌گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می‌ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، درِ بهشت را می‌کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیین ساکن می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می‌نوشی؛ و در این موارد اگر می‌توانند پس با تو رقابت کنند.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خود او را بلند کرد و دو انگشت را بر پشت حضرت قرار داد، چنان بود که حضرت سردی آن‌ها را در سینه خود احساس کرد و چیزی در سینه حضرت وارد شد، فرمود: ای جبرئیل! آیا در این مکان است؟ گفت: آری، این مکانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن‌جا گام نگذاشته بود و بعد از تو نیز گام نخواهد گذاشت. خداوند به‌اندازه سر سوزنی از عظمت خود را به حضرت نمایاند و او آن‌چه خدا اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دید، و جبرئیل به او گفت: بایست، ای محمد! و دقیقاً همان چه در حدیث پیشین آمده بیان کرده است.

[طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود. آن‌چه را دل دید انکار [ش] نکرد. آیا در آن‌چه دیده است با او جدال می‌کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است. آن‌گاه که درخت سدر را آن‌چه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگار خود را بدید.}

تفسیر: طبرسی رحمه اللّٰه گوید: این آیه درباره رفتن پیامبر، از مکه بمسجد الاقصی نازل شده است. پس از آن‌که پیامبر اسلام نماز مغرب و عشا را در مسجد الحرام خواند، معراجش آغاز گردید و همان شب مراجعت کرد و نماز صبح را نیز در مسجد الحرام خواند. اما مکانی که شب هنگام بدانجا سیر داده شد کجا بود؟ گفته شده: سیر و حرکت

شبانه به سوی بیت المقدس بود و قرآن از آن سخن گفته است و هیچ مسلمانی آن را انکار نمی‌کند. آن‌چه برخی احتمال داده‌اند که سفر پیامبر، روحانی بوده و در خواب صورت گرفته است، باطل آشکار است، زیرا خواب دیدن، معجزه نیست و نمی‌تواند برهانی باشد. روایات بسیاری وارد شده است که داستان معراج آسمانی پیامبر را به تفصیل شرح می‌دهند. بسیاری از صحابه، مثل ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن عبد اللّٰه، حذیفه، عایشه،ام هانی و... این روایات را از پیشوای بزرگ اسلام نقل کرده‌اند. بعضی از راویان، مطالب بیشتری نقل کرده‌اند و برخی کمتر. این مطالب را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

دسته اول: به خاطر تواتر اخبار و احاطه علم بر صحت آن، قطعی و یقینی هستند.

دسته ای دوم: مطالبی است که مورد قبول عقل است و با اصول ناسازگار نیست. ما این مطالب را جائز می‌دانیم و یقین داریم که در بیداری بوده است نه در خواب.

دسته سوم: پاره ای از مطالب با اصول دین سازگار نیست، لکن ممکن است آن‌ها را طوری تأویل کنیم که مخالفتی نداشته باشد. بهتر این است که این مطالب را به نحوی که با اصول سازگار باشد، تأویل کنیم.

دسته چهارم: پاره ای دیگر، بر حسب ظاهر نادرست بوده، به هیچ وجه قابل تأویل نیستند. این مطالب را بهتر است قبول نکنیم. دسته اول که قطعی و یقینی است، این است که فی الجمله، پیامبر گرامی اسلام مسافرتی کرده است. دسته دوم این است که پیامبر، در آسمان‌ها گردش کرد و پیامبران و عرش و سدرة المنتهی و بهشت و جهنم و... را دید. دسته سوم این است که: وی گروهی را دید که از نعمت‌های

بهشت، برخوردارند و گروهی را مشاهده کرد که گرفتار عذاب آتش هستند. این دسته را اینطور توجیه می‌کنیم که پیامبر صفت یا نام آن‌ها را مشاهده کرده است. دسته چهارم این است که او آشکارا با خداوند سخن گفت و خدا را به چشم دید و بر تخت خداوندی در کنارش نشست و... پذیرفتن این مطالب، موجب تشبیه خداوند به موجودات جسمانی است و خداوند منزه از تشبیه است. هم‌چنین روایت شده است که: شکم پیامبر را شکافتند و او را شستشو دادند. بدیهی است که او از هر بدی و عیبی پاک است. وآن‌گهی چگونه ممکن است قلب انسان را به وسیله آب، از آلودگی‌های معنوی و اخلاقی و اعتقادی پاک کرد. «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ» کلمه «سبحان» برای تنزیه و پاک ساختن خداوند از عیب‌هاست. گاهی هم این کلمه، برای تعجب به کار می‌رود. «السری» یعنی حرکت در شب. «لیلاً» گویند معراج پیامبر به وقت شب، یک سال پیش از هجرت بود. «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» بیشتر مفسران گویند: پیامبر در آن شب، در خانه «ام هانی» خواهر علی علیه السلام و همسر هبیرة بن ابی وهب مخزومی، خوابیده بود و معراجش از همان جا آغاز گشت. در این‌جا مقصود از مسجد الحرام مکه است. بدیهی است که مکه و حرم، سراسر مسجد است. حسن و قتاده گویند: سفر پیامبر از خود مسجد الحرام آغاز گشت. «إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی» مبدء سیر پیامبر مسجد الحرام و پایان آن مسجد الاقصی یعنی بیت المقدس، شمرده شده اس. علت این‌که مسجد مذکور را «اقصی» (دور) گفته‌اند، دوری مسافت آن تا مسجد الحرام است. « الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ» مسجد الاقصی جایی است که اطراف آن را با برکت ساخته‌ایم و دارای درختان و میوه‌ها و گیاهان و امنیت و فراوانی نعمت است و احتیاجی نیست که نیازمندی‌های مردم آن از جاهای دیگر تأمین شود. یا یعنی

اطراف آن را مبارک ساختیم، زیرا آن‌جا را مقر پیامبران و محل نزول فرشتگان گردانیده‌ایم. «لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا» مقصود از بردن پیامبر این بود که شگفتی‌های دلائل ما را بنگرد. یکی از دلائل شگفت انگیز این است که ظرف یک شب از مکه بمسجد الاقصی رفت. دیگر دیدن انبیاء. دیگر معراج آسمانی و شگفتی‌های دیگری که مردم را از آن باخبر ساخت. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ» خداوند سخن مردمی که پیامبر را تصدیق یا تکذیب کنند، می‌شنود «الْبَصِيرُ» و به سیر و معراج پیامبر، بصیر است.

رازی در تفسیر خود می‌گوید: مسلمانان درباره کیفیت معراج اختلاف نظر دارند، بیشتر گروه‌های مسلمان بر این اتّفاق نظر دارند که جسم رسول خدا صلی الله علیه و سلم به معراج برده شد، و گروه‌اندکی گفته‌اند: فقط روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت.

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود از حذیفه روایت کرده که گوید: معراج در خواب اتفاق افتاد و جسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محو نشد بلکه روح آن حضرت به معراج رفت. و این قول را از عائشه و معاویه روایت کرده است. و بدآن‌که سخن گفتن در این باره بر دو محور است:

محور اول: در اثبات جواز عقلی، و محور دوم در وقوع.

درباره محور اول می‌گوییم: حرکت واقع در سرعت تا این حدّ و درجه، در نفس خود ممکن است و خداوند متعال قادر بر همه ممکنات است. پس به آوردن دو مقدمه نیازمندیم:

مقدمه اول چند وجه دارد:

وجه اول: این‌که فلک بزرگ از ابتدای شب تا آخر شب نزدیک به یک دور حرکت می‌کند و در هندسه ثابت شده که نسبت قطر به دور، یک سی و هفتم است. پس می‌بایست نسبت نصف قطر به نصف دور، یک سی و هفتم باشد و با تقدیری می‌توان گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از مکّه به سوی ما فوق فلک بزرگ بالا رفت و فقط به‌اندازه نصف قطر حرکت کرد. پس اگر در آن بازده زمانی، حرکت نصف دور ممکن باشد، حرکت به مقدار نصف دور بسی ممکن‌تر است و این دلیل و برهان قاطعی است که بالارفتن از مکه تا بالای عرش در بازده زمانی یک سوم شب در نفس خود امکان پذیر است، و چون اینگونه باشد، حصول این امر در هر شب امکان پذیرتر است.

وجه دوم: این‌که در هندسه ثابت شده است قرص خورشید صد و شصت و یک برابر کره زمین است. و بعد این‌که ما مشاهده می‌کنیم طلوع قرص خورشید در زمان دقیق و سریعی حاصل می‌شود و آن، دلالت دارد بر این‌که رسیدن سرعت حرکت به حدّ و درجه مذکور، فی نفسه، امری ممکن است.

وجه سوم: همان‌طور که از لحاظ عقلی، بالا رفتن جسم متراکم از مرکز دنیا به مافوق عرش غیرممکن و بعید است، بر همین منوال پایین آمدن جسم دقیق روحانی نیز از مافوق عرش به مرکز عالم بعید و غیرممکن است.. پس اگر باور به این‌که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در یک شب به معراج رفت، ممتنع باشد، قائل بودن به این‌که جبرئیل در یک لحظه از عرش به مکّه آمد، ممتنع خواهد بود. و اگر به این امتناع و ناممکن بودن حکم دهیم، بر نبوّت همه پیامبران علیهم

السلام عیب و رخنه وارد کرده‌ایم و قائل بودن به ثبوت معراج، فرعِ بر پذیرش جواز اصل نبوّت است.

وجه چهارم: بیشتر پیروان ادیان و مذاهب، وجود ابلیس را مسلم دانسته و باور دارند که او متولی وسوسه افکندن در دل بنی آدم است. پس اگر این چنین حرکت سریعی را درباره ابلیس جایز بدانند، جایز دانستن آن در حقّ بزرگان انبیاء شایسته‌تر و اولی‌تر است.

وجه پنجم: این‌که در قرآن آمده است بادها سلیمان علیه السلام را به نقاط دوردست در زمان کوتاه می‌بردند. حتی می‌گوییم: حواسّ بر این دلالت دارد که بادها در زمان وزش شدید در یک لحظه از جایی به جایی بسیار دور منتقل می‌شوند و نیز بر این دلالت دارد که این چنین حرکات سریعی فی نفسه، ممکن و قابل تصور است.

وجه ششم: آن‌چه قرآن درباره احضار عرش بلقیس از دورترین نقطه یمن تا دوررین نقطه شام در مدت زمان یک چشم بر هم زدن نقل کرده است، بر مسأله معراج نیز دلالت دارد.

هفتم: برخی از مردم می‌گویند: موجودات زنده با عبور کردن نور از چشم و رسیدن آن به شیء مرئی، مرئیات را می‌بینند. و بر اساس قول این گروه، نور چشم از چشمان ما در آن لحظه دقیق، به زحل منتقل شده است و این مسأله دالّ بر این است که حرکتی با چنین سرعت از جمله ممکنات است نه ممتنعات (محالات).

مقدمه دوم: در بیان این‌که حرکت مذکور فی نفسه ممکن الوجود است، لازم می‌گردد که حصول آن در جسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم ممتنع نباشد زیرا تبیین نمودیم که همه اجسام در کل ماهیتشان

متماثل و مشابه هستند. اگر حصول این چنین حرکتی درباره برخی اجسام درست باشد، امکان حصول آن در دیگر اجسام نیز واجب می‌شود. و از مجموع این مقدمات این نتیجه لازم می‌آید که: قول به ثبوت این معراج امری است که فی نفسه ممکن الوجود است. بعیدترین مسأله ای که در این قضیه می‌ماند تعجب و شگفتی از معراج است. اما این تعجب و اظهار شگفتی مختص به این مقام و مسأله نیست بلکه در همه معجزات مطرح است. پس تبدیل عصا به اژدهایی که هفتاد هزار طناب و چوب دستی را می‌بلعد و فورا به شکل عصای کوچکی تبدیل می‌شود، به مانند مسأله معراج امری شگفت است و دیگر معجزات نیز بر همین منوال‌اند.

اما درباره محور دوم که وقوع معجزات است، اهل تحقیق گفته‌اند: آن‌چه بر این دلالت دارد که خداوند متعال روح و جسم محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را شب هنگام از مکه به مسجد الاقصی سیر داد، قرآن و روایت است؛ دلیل قرآن آیه مذکور است. تبیین این دلیل قرآنی به این صورت است که «عبد» برای جسم و روح اطلاق می‌شود پس واجب می‌گردد اسراء (معراج) با کل جسم و روح حاصل شده است و این فرموده خداوند متعال آن را تایید می‌کند: «أ رأیت الذی ینهی عبداً اذا صلّی»}آیا دیدی آن‌کس را که باز می‌داشت، بنده ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟} و بدون ترید مقصود خداوند در این‌جا مجموع جسم و روح است و نیز در سوره جنّ می‌فرماید: «و إنّه لمّا قام عبد»}و همین که «بنده خدا» برخاست.} و در این آیه نیز مقصود، مجموع جسم و روح است. و اما دلیل روائی، حدیث مشهوری است که در صحاح آمده است و بیانگر سیر دادن پیامبر از مکه به بیت المقدّس و از آن‌جا به آسمان‌ها است. خلاصه سخن او در این‌جا به پایان می‌رسد.

تفسیر آیه دوم در باب عصمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیان شد.

درباره این فرموده خداوند «علّمه شدید القوی» بیضاوی گوید: یعنی فرشته ای نیرومند و آن فرشته جبرئیل علیه السلام است. «ذو مرّ» یعنی نیکویی و استواری در خرد واندیشه او. «فاستوی» یعنی به آن صورت حقیقی ای که خداوند او را آفرید، استوار شد. و گفته شده: با قدرتش بر اموری که برایش قرار داده شد، استیلاء یافت. «و هو» یعنی جبرئیل. «بالافق الاعلی» یعنی افق آسمان. «ثمّ دنا» به پیامبر نزدیک شد. «فتدلی» یعنی به او آویزان شد. و این عبارت تمثیلی است به این معنای که جبرئیل، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به بالا برد. و گفته شده: سپس از افق اعلی آویزان و به پیامبر نزدیک شد. و می‌رساند که جبرئیل بی‌آن‌که از مکانش جدا شود، پیامبر را به معراج برد و تاکیدی بر نیرو و قدرت فراوان اوست. چرا که «تدلّی» رها کردن همراه با آویزان شدن است. «فکان» یعنی فاصله جبرئیل از محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، «قاب قوسین» به‌اندازه طول دو کمان. «أو أدنی» با در تقدیر گرفتن «کم» (چه‌اندازه). مانند این فرموده خداوند «أو یزیدون» یا بیشتر} و مقصود از آن، تمثیلِ فرشته اتصال و محقق ساختن استماع پیامبر از آن‌چه به او وحی شده، همراه با نفی دوری و بعدی که ابهام و پیچدگی ایجاد کند. «فأوحی» جبرئیل. «الی عبده» یعنی بنده خداوند و اضمار پیش از ذکر (مرجع ضمیر) به این جهت است که مرجع ضمیر (اللّٰه) واضح و آشکار است. «ما أوحی» یعنی جبرئیل، و این عبارت بزرگ جلوه دادن وحی به پیامبر است، یا مقصود وحی خداوند به اوست. و گفته شده: همه ضمائر به خداوند برمی گردد و مقصود از «شدید القوی» خداوند باشد. همان‌طور که فرموده است: «هو الرزّاق ذو

القوّالمتین» {او روزی بخشِ نیرومندِ استوار است.} و نزدیک شدن خداوند به پیامبر به معنای رفعت مکان و جایگاه پیامبر است. و «تدلّی» خداوند به پیامبر: به معنای این است که خداوند پیامبر را با تمام وجودش به طرف جایگاه اقدس الهی جذب کرد. «ما کذب الفؤاد ما رأی» یعنی تصویر جبرئیل، یا خداوند که با چشمانش دید. یعنی: دل در آن‌چه برای پیامبر نقل کرد، به چشم او دروغ نگفت چرا که امور قدسی در ابتدا با قلب درک می‌شوند سپس از دل به دیدگان منتقل می‌شوند. یا به این معنا است که: قلبش آنسآن‌که خدا را دید نگفت: تو را نمی‌شناسم. و اگر این را می‌گفت کاذب و دروغ گو بود زیرا پیامبر همان‌گونه که خدا را با چشم دید، با قلب نیز شناخت. و گفته شده: آن‌چه با قلب دید، و بدین معنا است که وحی الهی، تخیل دروغین نبود. و قضیه ای که بر این مسأله دلالت می‌کند این است که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا پروردگارت را دیدی؟ فرمود: پروردگارم را با قلبم دیدم. «أفتأمرونه علی ما یری» یعنی آیا با او مجادله می‌کنید. که از «المراء» به معنای مجادله گرفته شده است. «و لقد رآه نزلاخری» یک بار دیگر. «نزل» بر وزن «فعل» از نزل می‌باشد و در جایگاه «مرّ» آمده است و اعراب نصب آن بدین جهت بوده تا اطلاع دهد که این رؤیت نیز با نزول و نزدیک شدن همراه بوده است و پیش‌تر درباره «المرئی و الدنوّ» سخن گفتیم. و گفته شده: در تقدیر اینگونه است: «و لقد رآه نازلاً نزلاخری» و نصب آن بنا بر مصدر بودن است و مقصود از آن، نفی شک و تردید از مرتبه دوم می‌باشد. «عند سدرالمنهی» آن‌چه که علم و اعمال آفریده‌ها بدان منتهی می‌شود. یا آن‌چه از بالای آن پایین می‌آید و از پایین آن بالا می‌رود. و چه بسا دلیل شباهت آن به «السدر» - درخت کنار - در این باشد که در سایه آن گرد می‌آیند. و

روایت شده که در آسمان هفتم برپا شده است. «عندها جنالمأوی» بهشتی که پرهیزگاران یا روح‌های شهداء بدان پناه می‌برند «إذ یغشی السدر ما یغشی» به جهت بزرگ و فراوان جلوه دادن چیزی است که می‌پوشاند به گونه ای که قابل وصف و قابل شمارش نیست. و گفته شده: گروه انبوهی از فرشتگان آن را می‌پوشانند و در کنار آن خداوند را عبادت می‌کنند. «ما زاغ البصر» یعنی دیدگان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آن‌چه مشاهده کرد متمایل نشد. «و ما طغی» یعنی از آن تجاوز نکرد. «و لقد رأی من آیات ربّه الکبری» یعنی به خدا سوگند آیات بزرگ خداوند و شگفتی‌های ملکی و ملکوتی او را در شب معراج دید. و گفته شده: مقصود از آیات، چیزهایی است که مشاهده نمود. و ممکن است «الکبری» صفت آیات باشد به در نظر گرفتن این‌که مفعول، حذف شده است. یعنی شماری از آیات خداوند. یا این‌که «من» زائده باشد.

طبرسی رضی اللّٰه عنه درباره این فرموده خداوند «ما کذب الفؤاد ما رأی» گوید: آن‌چه را پیامبر با چشم دیده بود دلش آن را تکذیب نکرد. ابن عباس گفته است یعنی: حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پروردگار خود را با چشم دل دیده است. و این معنی را نیز محمد بن حنفیه از پدرش از علی علیه السلام روایت کرده است، و این به معنی علم پیدا کردن به وجود خدا است، یعنی با دیدن آیات الهی علم به وجود خدا به مرحله یقین رسیده است. و نقل شده است که: آن‌چه را پیامبر خدا دیده است جبرئیل بوده که او را به صورتی که آفریده شده دیده است. و گفته‌اند: آن‌چه را که پیامبر خدا دیده است ملکوت الهی

و انواع مختلف قدرت‌های او بوده است، و نیز گفته است که روح پیامبر از زمین به آسمان برده شده است و جسد آن حضرت در زمین مانده است. اما اکثر مفسرین و ظاهر مذهب علمای شیعه و مشهور در اخباری که نقل می‌کنند این است که خداوند پیامبر اسلام را با جسمش سالم و زنده به معراج برده است و با چشم سر در حالت بیداری آن‌چه را که از ملکوت گفته شده است مشاهده نموده است و در این اتفاق در خواب نبود. از ابی العالیه روایت شده از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا در شب معراج پروردگارت را دیدی؟ حضرت فرمودند: شب معراج نهر آبی را دیدم که پشت آن پرده ای را دیدم و پشت پرده، نوری را می‌دیدم و به جز این چیز دیگری را ندیدم.

از ابو ذر و ابو سعید خدری روایت شده که از پیامبر خدا درباره آیه «ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى» فرمودند: من نوری را دیدم، و همین معنی از مجاهد و عکرمه نیز روایت شده است. «أ فتمارونه علی ما یری» زیرا با آن حضرت پس از آن‌که به معراج رفت مجادله می‌کردند و به ایشان می‌گفتند: برای ما بیت المقدس را توصیف کن و از قافله ای که در راه شام داریم به ما خبر بده. «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى» یعنی پیامبر اسلام جبرئیل را بار دیگر که بر او نازل شده بود در حال نزول به همان صورتی که آفریده شده است دیده بود، که جبرئیل را به صورت اصلی دو مرتبه دیده است. «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى» یعنی حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم جبرئیل را دید در حالتی که جبرئیل کنار سدرة المنتهی بود، و سدره درختی است بالای آسمان هفتم در طرف راست عرش که دانش هر فرشته ای به آن منتهی می‌شود و گفته شده: سدرة المنتهی همان درخت معروف (طوبی) است. «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ ما يَغْشى» از حسن و مقاتل نقل شده است که فرشتگان مانند کلاغ‌هایی که روی درختی

می‌نشینند هنگامی که روی درخت (سدرة المنتهی) می‌نشینند تمام سدره را می‌پوشانند. از پیامبر خدا روایت شده است که فرمودند: روی هر برگی از برگ‌های سدرة المنتهی فرشته ای را ایستاده دیدم که مشغول تسبیح پروردگار متعال بود. و گفته شده: سدرة المنتهی در هاله ای از نور و تابش و حسن و صفا فرو می‌رود آن‌چنان‌که چشم‌ها را خیره می‌کند و توصیف آن پایان پذیر نمی‌باشد. و روایت شده است که پروانه‌هایی طلایی سدرة المنتهی فرا می‌گیرند، و گویا این پروانه‌ها فرشتگانی هستند به صورت پروانه که سرگرم عبادت خداوند هستند. معنی آیه چنین است: حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم جبرئیل علیه السلام را مشاهده فرمود، در حالی که تصویر آن گذشت که درخت سدره به فرمان الهی پوشیده شده بود، و از شگفتی‌هایی که انسان را به کمال قدرت الهی ارشاد می‌کند.

می گویم: بدآن‌که عروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیت المقدس و سپس به آسمان در یک شب با جسم مبارکش، از جمله مسائلی است که آیات و روایات متواتری از طریق شیعه و سنّی بر آن دلالت دارد و منشأ و دلیل انکار این دسته از روایات یا تاویل آن به روحانی بودن معراج یا تاویل به در خواب دیدن آن، ناشی از تتبّع و بررسی‌اندک در آثار ائمه طاهرین یا کم توجهی به دین و ضعف یقین، یا فریفته شدن به اقوال گمراه کننده فیلسوفان است. و گمان نمی‌کنم در هیچ یک از اصول مذهب به‌اندازه این مسأله، اخبار و روایت وارده شده باشد. و نمی‌دانم به چه انگیزه ای آن اصول را پذیرفته‌اند و درباره آن ادعای علم و دانش دارند و به این مقصد دور و دراز بسنده کرده‌اند.

پس شایسته است به آنان گفته شود: «أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض». اما عذر طلبی آنان به این‌که فلک را قبول ندارند به جهت خرق و التیام (باز و بسته شدن فلک) می‌باشد و بر انسان‌های دانا آشکار است که آن‌چه آن‌ها در این مسأله بدان تمسّک می‌جویند چیزی جز شبهه‌های وهم انگیز نمی‌باشد با وجود این‌که دلیل آنان برای تقدیر تمام آن (معراج) در واقع دالّ بر عدم جواز خرق در فلکی است که همه اجسام را احاطه می‌کند و معراج مستلزم آن نیست. و اگر قرار باشد اینچنین شک و شبهه‌هایی مانع از قبول آن‌چه باشد که با اخبار و روایت‌های متواتر ثابت شده، جایز می‌گردد که در همه ضروریات دین توقف و درنگ کنیم. و من از برخی علمای متاخر اصحاب ما در شگفتم که چگونه در این چنین مواردی دچار ضعف و سستی شده‌اند، با وجود این‌که مخالفان آن‌ها علی رغم‌اندک بودن اخبار و آثارشان و عدم تدینشان در مقایسه با آنان، انکار این قضیه را جایز ندانسته‌اند و اجازه تاویل آن را نداده‌اند. و اینان علی رغم این‌که از پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هستند و چندین برابر مخالفان آثار و روایت‌های صحیح دارند، از شماراندکی از بی‌خردان مخالف پیروی می‌کنند و اقوال آنان را در میان اقوال شیعیان متدین ذکر می‌کنند. خداوند ما و دیگر مؤمنان را از اینااندیشه‌های فریبکارانه گمراهان پناه دهد. و بدان اصحاب قدمای ما و اهل تحقیق در این باره توقّف و درنگ نکرده و تردید نداشته‌اند.

شیخ الطائف- قدس اللّٰه روحه - در تبیان گوید: در نزد اصحاب ما و در نزد بسیاری از اهل تأویل - و جبّائی نیز آن را ذکر کرده - که آن حضرت در آن شب به آسمان بالا رفت تا این‌که به سدرالمنتهی در آسمان هفتم رسید و خداوند شماری از آیات و نشانه‌های آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد تا به واسطه آن، بر معرفت و یقین او افزوده شود. و این

اتفاق در زمان بیداری آن حضرت بود نه خوابش، و آن‌چه قرآن بدان گواهی می‌دهد سیر شبانه پیامبر از مسجد الحرام به مسجد الاقصی است و معراج آن حضرت به آسمان‌ها با اخبار و روایت‌ها دانسته می‌شود. پایان سخن. و این‌که گفته است «در نزد اصحاب ما» می‌رساند که آنان بر این مسأله اتفاق نظر دارند. پس به آن‌چه ابن شهر آشوب به اصحاب ما اسناد داده که فقط شیعه امامیه به معراج به سوی بیت المقدس باور دارند، قابل توجه نیست. در ادامه در این مسأله سخن خواهیم گفت.

در مقاصد و شرح آن گوید: معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کتاب و سنّت و اجماع امّت ثابت شده است. اما مسأله اختلافی درباره این‌که آیا معراج در خواب بوده یا بیداری، و معراج روحانی بوده یا جسمانی روحانی، و تنها به مسجد الاقصی بوده یا به آسمان نیز عروج کرده، (باید گفت) حقیقت این است که معراج در بیداری با عروج جسم به سوی مسجد الاقصی اتفاق افتاد و قرآن بر آن گواهی می‌دهد و اجماع قرن دوم بر آن دلالت دارند و بنا بر احادیث مشهور از مسجد الاقصی به سوی آسمان عروج کرد. و کسی که آن را انکار کند، مبتدع است. و سپس بنا بر اختلاف آراء به خبر واحد، از آسمان به بهشت و عرش، یا به کرانه‌های عالم بود. و معروف است که پیامبر برای قریش، مسجد الاقصی را همان‌گونه که بود، توصیف کرد و آنان را از وضعیت کاروان و قافله شان خبر داد و کاروان بر همان وضعیتی بودند که پیامبر خبر داده بود، و آنان را از شگفتی‌هایی که در آسمان دید و از وضعیت پیامبران بر منوالی که در کتاب‌های حدیثی آمده است، خبر داد.

ما این مسأله را مطرح می‌کنیم که امر ممکنی وجود دارد که صادق (خدا یا قرآن) از آن خبر داده است و دلیل ممکن بودن، تماثل و شباهت اجسام است. پس جایز است آسمان هم‌چون زمین باز شود و انسان عروج کند. و اما نبود دلیل امتناع، ملزم نمی‌گرداند که وقوع آن را محال و ناممکن فرض کنیم. و هم‌چنین اگر ادعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، معراج در خواب یا معراج با روح باشد، کافران شدیداً او را انکار و تکذیب نمی‌کردند و برخی از مسلمانان به خاطر تردید داشتن در صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از دین بر نمی‌گشتند.

مخالف به روایتی که از عائشه نقل کرده، تمسّک برده است که عائشه گفته است: سوگند به خدا جسم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناپدید و محو نشد. و به روایتی از معاویه که گفته است: آن، رویای صادقه بود. و تو می‌دانی بر فرض درست بودنش، نمی‌توان آن را به عنوان حجّت در برابر روایت‌ها و اقوال بزرگان صحابه و اجماع قرن‌های بعدی در نظر گرفت. پایان سخن.

می گویم: اگر می‌خواستم همه روایت‌های وارد شده در این باب را بیاورم، یک جلد بزرگ می‌شد و ما در این‌جا برخی روایت‌هایی را که مربوط به کیفیت و معراج پیامبر و حقانیت آن است، می‌آوریم. و دیگر روایت‌ها در باب‌های دیگر به صورت پراکنده ذکر شد.

اعتقادات: اعتقاد ما درباره بهشت و دوزخ این است که آن دو دو مخلوق‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان معراج وارد بهشت شد و دوزخ را دید.

می‌گویم: در تفسیر نعمانی با اسنادی که در باب قرآن از امام صادق علیه السلام می‌آید، روایت شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود: پاسخ و ردّ کسی که معراج را انکار می‌کند این فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى *أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يرَى * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى *عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» {در حالی که او در افق اعلی بود. سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود. آن‌چه را دل دید انکار [ش] نکرد. آیا در آن‌چه دیده است با او جدال می‌کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است.} سپس خداوند سبحان فرمود: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} و در حقیقت خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که در آسمان از پیامبران سؤال بپرسد. و مانند آن، این فرموده خداوند است: «فَإِن كُنتَ فِی شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ»

{و اگر از آن‌چه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس.} یعنی پیامبران، و همه این اتفاقات در شب معراج رخ داد.

اما جواب و ردّ کسانی که خلق بهشت و دوزخ را انکار می‌کنند این فرموده خداوند است: «عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»

{در نزدیک سدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است.} و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وارد بهشت شدم و در آن کاخی

از یاقوت سرخ دیدم که از نور و درخشش بسیار، داخل آن از بیرون، و بیرون آن از داخل دیده می‌شد. گفتم: ای جبرئیل! این کاخ برای کیست؟ گفت: برای کسی که نیک سخن بگوید و بر روزه مداومت داشته باشد و اطعام کند و شب هنگام در حالی که مردم در خواب‌اند شب را با عبادت بیدار بماند. بخشی از روایت.

و فرمود: وقتی مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم و در آن‌جا زمین بسیار سفیدی را دیدم و فرشتگان را دیدم که خشتی از طلا و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی از آن دست می‌کشند. به آن‌ها گفتم: چگونه است که شما، گاهی می‌سازید و گاهی دست می‌کشید؟ گفتند: تا این که نفقه به ما برسد. گفتم: نفقه شما چیست؟ گفتند: این که مومن در دنیا بگوید: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لااله الااللّٰه و اللّٰه اکبر، پس زمانی که بگوید، می‌سازیم، و زمانی که خودداری کند، دست می‌کشیم.

در کتاب کنز الفوائد تالیف کراکجی در ذکر معمّرین آمده است: جارود بن منذر عبدی که مردی مسحیی بود و در سال صلح حدیبیه مسلمان شد و اسلامش نیکو گشت، و او کتاب‌ها را خوانده و تفسیرشان را دانسته و در روزگار گذشته فلسفه و طب می‌دانست، رأی درست و چهره زیبا داشت و در دوران عمر بن خطاب برای ما چنین باز گفت که: من همراه مردانی از تیره عبد القیس که صاحبان خرد و سالخورده و دارای شیوائی و بیان و حجت و برهان بودند شرفیاب حضور رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شدم. چون چشم آنان به پیامبر افتاد از هیبت آن حضرت و محضر او به هراس افتادند و زبانشان بند آمد و به لرزه افتادند و رئیس آن قوم به من گفت: خودت دانی با این آقا که ما را نزد

او آوردی و ما توانائی نداریم با او سخن گوئیم و من پیشاپیش آنان نزد آن حضرت رفتم و برابرش ایستادم و گفتم: درود بر تو ای رسول خدا، پدر و مادرم به قربانت و این اشعار را انشاء کردم و گفتم:

ای پیامبر خدا مردانی نزد تو آمدند، که زمین‌های مرتفع و سراب‌ها را پیمودند.

بیابان‌ها را دره به دره درنوردیدند و به خاطر طولانی شدن شب روی مشقت و سخی زیادی متحمل شدند.

زمین‌های صاف و هموار را مشتاقانه طی کردند و رنج و سختی راه را برای رسیدن به تو نادیده انگاشتند.

چشم از دیدن انتهای هر بیابان قاصر می‌ماند و یارای دینش نبود، شتران جوان ما این بیابان‌ها را پیمودند.

و اسبان نیک نژادی که بر آن می‌تازند و دلاورانی بر این اسبان هستند که مانند اختران می‌تابند.

سپس چون تو را بهترین مردان دیدند، از هیبت و جلالت زبانشان بند آمد.

می ترسند از شر روزی سخت و هراسناک که بترساند دل‌ها را ترساندنی.

به سوی آن‌که نور خدا و برهان او است و نیکی و نعمتی است که به دست نیایند.

و امان است از خدا در حشر و نشر، آن‌جا که مردم تاب پرسش ندارند.

از آنِ توست حوض و شفاعت و کوثر و فضل، چون به طور صریح پرسش شود.

پیشینیان درباره نام تو ما را خبر دادند و به نام‌هایی که از بعدا از آن پرسش می‌شود.

گفت پیامبر اکرم با تمام صورت شاد و خرم روی به جانب من کرد صورتش چنان می‌درخشید که مانند برق بنظر می‌آمد. فرمود: جارود خود و قومت از موعد مقرّر دیر کردید - من وعده داده بودم یک سال جلوتر از این با قوم خود خدمت پیامبر برسم ولی در سال حدیبیه آمدم - عرض کردم: فدایت شوم یا رسول اللّٰه علت تأخیر من این بود که بیشتر قوم و قبیله من از آمدن امتناع داشتند تا بالاخره نعمت و برکتی که باید نصیب آن‌ها می‌شد ایشان را به جانب شما کشید، هر که نیامد از بهره دیدار شما محروم گردیده که این خود بزرگ‌ترین‌اندوه و گرفتاری است اگر تو را دیده بودند دست از خدمتت بر نمی‌داشتند. خدمت پیامبر اکرم مردی بود که او را نمی‌شناختم گفتم این شخص کیست؟ سلمان گفت: چگونه پیامبر را قبل از خدمت رسیدن ایشان شناختی. من رو به جانب پیامبر اکرم کردم در حالی که صورتش می‌درخشید از نور و شادی. گفتم: یا رسول اللّٰه قسّ منتظر ظهور و بعثت شما بود و نام شما و پدر و مادر و اسم‌های دیگری که اکنون اطراف شما آن‌ها را نمی‌بینم و نه جزء پیروان فعلی شمایند بر زبان می‌راند. سلمان گفت: ما را نیز مطلع کن و من شروع به صحبت کردم اطرافیان گوش فرا داشته بودند و با دقت بخاطر می‌سپردند پیامبر اکرم نیز می‌شنید. گفتم: یا رسول اللّٰه من شبی تابناک قس را دیدم از مجلسی که مربوط به قبیله ایاد بود خارج شد و به سوی صحرای پر درخت از نوع قتاد (درخت خاردار) و سمر رفت در حالی که شمشیر بر کمر بسته بود سر به جانب آسمان بلند کرد و دست‌های خود را گشود من نزدیک رفتم شنیدم می‌گفت: بار خدایا پروردگار هفت آسمان و زمین‌های سبز و خرم و به محمد و سه

محمّد دیگر که با اویند و به چهار علی و دو نواده با شخصیت و ارزش او و نهر کوچک درخشان و هم نام موسی کلیم و حسن با شخصیت این هایند برگزیدگان شفیع و راه هموار وسیع و مدرسین انجیل و حافظان تنزیل هم عدد با نقبای بنی اسرائیل از بین برنده گمراهی‌ها و نابودکننده اباطیل راست گویان، قیامت بر آن‌ها بپا می‌خیزد و شفاعت به وسیله آن‌ها بدست می‌آید، اطاعت ایشان از جانب خدا واجب شده. سپس گفت خدایا کاش من آن‌ها را درک می‌کردم اگر چه پس از مدت‌های زیاد از عمرم می‌شد بعد این شعر را خواند:

اگر روزگار حزن انگیز مرا از بین ببرد با پیشینیان نیز چنین کرده با آیندگان نیز همین کار را امید باید داشت.

جای تعجب نیست من نیز از راه آن‌ها می‌روم با سرعت، چه کسی از این راه استثناء شده است؟

بعد شروع کرد اشک دیده خود پاک کردن و هم‌چون شتری جوآن‌که با کارد گلوگاهش را بریده باشند شروع به ناله نمود و می‌گفت:

سوگند می‌خورد قُس سوگندی که نهانی نیست، اگر زنده ماند دو هزار، از آن دلتنگ نیست.

تا دیدار کند احمد را و سروران و حکیمانی که، اوصیاء احمد باشند گرامی‌تر کسانی که زیر آسمان‌اند.

مردم از درک مقام آن‌ها کورند و آنان روشنی چشم علماء باشند، من یادشان را فراموش نکنم تا این‌که زیر سنگ‌ها درآیم.

سپس عرض کردم: یا رسول اللّه این اسم‌ها را که نمی‌شناسیم و قس می‌شناخته برای ما توضیح بفرمائید. پیامبر اکرم فرمود جارود! در شبی

که مرا خداوند به آسمان‌ها برد به من وحی کرد که سؤال کن از پیامبران پیش از خود که بر چه شرایطی رسالت داشته‌اند. گفتم: شما را با چه چیز مبعوث نمودند. گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه از شما دو نفر. سپس خدا به من وحی کرد که توجه کن به طرف راست عرش توجه نمودم دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و مهدی در هاله ای از نور مشغول نماز هستند. خداوند به من فرمود: این‌ها حجت‌ها و اولیاء من هستند و این شخص انتقام از دشمنانم می‌گیرد. جارود گفت: سلمان به من گفت: این‌ها همان هائی هستند که در تورات و انجیل و زبور نامشان برده شده من با قوم و قبیله خود راه مراجعت را از پیش گرفتم و این شعر را می‌خواندم:

نزد تو آمدم ای زاده آمنه رسول خدا، تا به وجود تو هدایت شوم به راه راست.

تو گفتی و گفتارت درست بود، و راست است آن‌چه خواهی که بگوئی.

و بینا کردی کوری را از عبد شمس، و همه بودند در تیرگی و گمراهی.

به تو خبر دادیم از حال قس ایادی، گفتاری درباره تو که پائیدی بدان سزاوار.

و از نام‌ها که نامفهوم بودند بر ما و سرانجام آن‌ها را دانستیم و بودند بدان نادان.

سپس کراجکی رحممه الله گوید: خدایت کمک دهاد بدآن‌که در این خبر چند جای سؤال دارد که از تو پرسند:

اول: به تو بگویند: پیامبران مرسل پیش از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وسلم مرده بودند و چگونه می‌شود در آسمان از آنان پرسش شود؟

دوم: به تو بگویند: معنای این سخنشان چیست که گویند: پیامبران بر نبوّت آن حضرت و ولایت علی و امامان از فرزندانش مبعوث شدند؟

سوم: چگونه می‌شود ائمه اثنی عشر در آن حال در آسمان باشند و ما به خلاف آن را یقین داریم زیرا امیر مؤمنان علیه السلام در آن زمان در مکه بود و روی زمین و خودش هرگز ادعا نداشت که به آسمان رفته و کسی هم برای او چنین ادعایی نداشته و اما امامان از فرزندانش هیچ کدام هنوز وجود نداشتند و زائیده نبودند و معنی درست این خبر چیست؟

این سوالات درست است و می‌بایست جواب‌های آماده ای برای آن داشته باشی.

اما جواب سؤال اول: ما درباره درگذشت و فوت انبیاء شکی نداریم جز این‌که خبر وارد شده که خداوند انبیاء را پس از وفاتشان به آسمان می‌برد و آن‌ها در آن‌جا زنده هستند و تا قیامت متنعم بنعمت‌های خداوند هستند و چنین چیزی از قدرت خدا محال نیست. از پیامبر اکرم رسیده است که فرمود: من گرامی‌تر از آنم در نزد خدا که روی زمین بیش از سه روز نگاهم بدارد ائمه نیز در نظر ما همین حکم را دارند. پیامبر اکرم فرموده است: اگر پیامبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب بمیرد خداوند بین آن دو جمع می‌کند زیارت ما از حرم و مشاهد آن‌ها به این معنی نیست که ایشان در آن‌جا هستند بلکه این بواسطه شرافت محل است که بدن‌هایشان در آن‌جا پنهان شده و از نظر عبادت نیز تشویق به این اماکن شده‌ایم. در این صورت صحیح است که پیامبر

اکرم انبیاء را در آسمان ببیند و مطابق دستور خداوند از آن‌ها سوال کند. گذشته از این‌که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرزقون» {هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.} در صورتی که مؤمنین شهید در راه خدا زنده باشند چگونه می‌توان انکار زنده بودن انبیاء را پس از مرگ نمود که در آسمان بهره مند از نعمت خدا باشند. اخبار از طریق خاصه و عامه به صحت این مطلب رسیده است. و تمام راویان اجماع دارند: وقتی خداوند در شب معراج پیامبر اکرم را درباره وجوب نماز مخاطب قرار داد، موسی علیه السلام گفت: امت تو طاقت ندارند. پیامبر اکرم چند مرتبه در این مورد به خدا مراجعه نمود و اتفاقی در این مورد به وجود آمد که جای احتمال دروغ نیست.

اما جواب سؤال دوم این است که به انبیاء اعلام شده بود در آینده پیامبری مبعوث خواهد شد که خاتم آن‌ها است و شریعتش موجب نسخ شرایع آن‌ها می‌شود و او برتر و بهتر از همه آن‌ها است و جانشینانش حافظ شرع و حامل دین و حجت بر امت اویند. پس لازم است بر انبیاء که تصدیق نمایند آن‌چه را به ایشان اعلام کرده‌اند و اقرار به تمام آن‌ها بیاورند.

عبد الاعلی پسر اعین گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: هیچ پیامبری به مقام نبوت نرسید مگر به معرفت حق ما و برتری دادن ما بر سایرین.

و امت اجماع دارند بر این‌که انبیاء بشارت داده‌اند به ظهور پیامبر ما و به آن‌ها از کار پیامبر ما اطلاع دادند این جریان نمی‌تواند از طرف آنان

واقع شود مگر این‌که خدا به آنان اعلام کرده باشد و تصدیق نمایند و ایمان به این خبر بیاورند. شیعه نیز روایت کرده‌اند که بشارت به ائمه و اوصیای پیامبر نیز داده‌اند.

اما جواب سؤال سوم: امکان دارد که خداوند برای پیامبر در آن وقت صورت هائی مانند صورت ائمه علیهم السّلام به وجود آورده باشد تا تمام آن‌ها را به صورت کمال مشاهده کند، مثل آن هائی که خود ائمه را مشاهده می‌کنند و خدا را سپاسگزاری کند بر نعمت برتری دادن و اکرام آنان، به او لطف نموده است. و این امر از لحاظ عقلی ممکن و مقدور است و نیز جایز است که خداوند از ملائکه به صورت آن‌ها در آسمان بیافریند که او را تسبیح و تقدیس نمایند تا آن‌ها را ملائکه ای که به ایشان اعلام شده در آینده این اشخاص حجت خدا در زمین‌اند مشاهده نمایند پس مقامشان در نزد این ملائکه تاکید شود این دیدار موجب یادآوری آن‌ها و آینده کار ایشان گردد.

واقدی در منتقی گوید: معراج در شب شنبه هفدهم رمضان در سال دوازدهم از نبوّت یعنی هجده ماه پیش از هجرت. و گفته شده: معراج در شب هفدهم ربیع الاول یعنی یک سال پیش از هجرت، از شعب ابو طالب به بیت المقدس بود. و گفته شده: معراج در شب بیست و هفتم رجب بود. و گفته شده: معراج یک سال و دو ماه پیش از هجرت اتفاق افتاد یعنی پنجاه و سه سال پس از هلاک اصحاب فیل بود. پایان سخن.

محتضر: حمران گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند «ثمّ دنا فتدلّی * فکان قاب قوسین او ادنی» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر

شد} پرسیدم. فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را نزدیک کرد و میان او خداوند چیزی نبود جز قفسی از مروارید که در آن فرشی طلائی بود که می‌درخشید. سپس تصویری به آن حضرت نشان داده شد و گفته شد: ای محمد آیا این تصویر را می‌شناسی؟ فرمود: آری، این تصویر علی بن ابی طالب است. پس خداوند به من وحی کرد که فاطمه را به ازدواج او درآورم و او را به عنوان ولی خود برگزینم.

اعمش از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربه بر سرش زد، آن ضربه در تصویری او در آسمان نقش بست و فرشتگان صبح و شب به او می‌نگرند و قاتلش ابن ملجم را تفرین می‌کنند. هنگامی که حسین بن علی شهید شد فرشتگان فرود آمدند و او را حمل کرده تا این‌که او را همراه با تصویر علی در آسمان پنجم قرار دادند. و هر بار که فرشتگان از آسمان‌های بال فرود می‌آیند و فرشتگان آسمان دنیا و آسمان‌های بالای آن به آسمان پنجم بالا می‌روند تا تصویر علی را زیارت کرده و به آن و به تصویر به خون آغشته حسین بن علی بنگرند، یزید و ابن زیاد و کسانی را که با حسین بن علی علیه السلام جنگیدند تا روز قیامت لعن و نفرین می‌کنند.

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که به معراج آسمان‌ها رفتم چیزی شیواتر و لذت بخش‌تر از کلام پروردگارم نشنیدم. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم

ابراهیم را به عنوان خلیل و دوست خود برگزیدی و با موس آشکارا سخن گفتی، و ادریس را به جایگاه والا ارتقا دادی، و به داود زبور عطا نمودی و به سلیمان ملک و پادشاهی ای دادی که پس از او شایسته هیچ‌کس نبود، ای پروردگارم چه چیز برای من اختصاص دادی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای محمد تو را به عنوان خلیل برگزیدم همان‌طور که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدم، و آشکارا با تو سخن گفتم همان‌گونه که با موسی سخن گفتم و فاتحه الکتاب و سوره بقره را به تو عطا کردم که پیش از تو به هیچ پیامبری عطا نکردم و تو را به سوی مردمان سیاه و سرخ زمین، و به سوی انس و جنّ فرستادم و پیش از تو هیچ پیامبری را به سوی همه آنان نفرستادم، و زمین را برای تو و امّتت به عنوان مسجد و مکانی پاک قرار دادم، و غنایم را به امّتت اطعام کردم در حالی که پیش از این برای کسی جایز و حلال نکردم، تو را با رعب و هیبت (در دل دشمنان) یاری دادم تا جایی که دشمنانت از تو ترس و وحشت به دل دارند، و سرور همه کتاب‌های آسمانی را به صورت قرآن عربی آشکار با قدرت و ابهت بر تو نازل کردم و نامت را برای تو بلند گردانیدم تا جایی که هیچ یک از شریعت‌های دینم نام برده نمی‌شود مگر این‌که نام تو نیز در کنار من بر زبان بیاید.

کافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به معراج بردند، جبرئیل او را به جایی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود: ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می‌گذاری؟ در پاسخ گفت: برو، به خدا در جایی گام

نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن‌جا راه نرفته است.

کافی: علی بن ابی حمزه گوید: در حضور من، ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسشی کرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد: ای محمد، در جای خود باش، هر آینه به پایگاهی بر آمدی که پیش از تو نه فرشته ای و نه پیامبری بدان راه نیافته، به راستی پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می‌گذارد؟ عرض کرد: می‌فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشته‌ها و روح، مهرم بر خشمم پیش است، آن حضرت عرض کرد: بار خدایا، عفوک عفوک، امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر چنانچه خدا فرموده است: به مقام «قابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنی» رسید، ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد: قربانت، «قابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنی» چیست؟ فرمود: از سر دسته کمان تا سر آن، فرمود: میان آن‌ها حجابی می‌درخشید (و می‌لرزید و پائین و بالا می‌شد و موج می‌زد)، به نظرم که فرمود: زبرجد بود، و پیامبر از مانند سوراخ سوزنی نگریست و تا آن‌جا که خدا می‌خواست پرتو بزرگواری حق را دریافت. خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد. پیامبر فرمود: لبیک پروردگارم. فرمود: چه کسی بعد از تو برای امت (سرپرست و پیشوا است)؟ فرمود: خدا، داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان. ابو بصیر گفت: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا

محمد به خدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامد بلکه شفاهاً از آسمان آمد.

کافی: معاویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارم مرا به معراج شبانه برد و از پشت پرده به من وحی کرد آن‌چه را وحی کرد و با من بی‌واسطه سخن گفت تا آن‌که به من فرمود: ای محمد! هر که دوستی از دوستان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است، و هر که با من بجنگد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگارا! این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد با او می‌جنگی، فرمود: آن‌کسی است که از او پیمان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصی تو و از ذریه تو و نژاد تو.

تهذیب: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت جبرئیل به او گفت: ای رسول خدا آیا می‌دانی کجائی؟ اکنون تو در مقابل مسجد کوفان هستی. پیامبر فرمود: ای جبرئیل از پروردگار عزّ و جلّم اذن بگیر تا به آن‌جا بیایم و در آن دو رکعت نماز بگزارم؟ جبرئیل از خداوند اذن گرفت و خداوند به آن حضرت اذن داد.

کافی: ابو ربیع روایت کرده است: سالی که هشام بن عبد الملک فریضه حج را به جای می‌آورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السلام حج

را به جای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همراه هشام بود. نافع به امام محمد باقر علیه السلام در کنار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پیرامون ایشان گرد هم آمده بودند و گفت: ای امیرالمؤمنین! این شخص کیست که مردم این‌گونه در اطرافش حلقه زده‌اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نافع گفت: ببین او را نزد تو خواهم آورد و از او درباره اموری خواهم پرسید که فقط پیامبران و یا فرزندان و اوصیای آن‌ها قادر به پاسخ دادن به آن‌ها خواهند بود. هشام گفت: برو و از او سئوال کن. شاید او را خجالت زده کنی.

نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مردم باز کرد تا این که به امام علیه السلام نزدیک شد و از آن حضرت پرسید: ای محمد بن علی! من تورات، انجیل، زبور و قرآن را خوانده و از حلال و حرام آن‌ها آگاهی یافته‌ام. نزد تو آمده‌ام تا سئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزندان یا اوصیای آن‌ها کسی قادر به پاسخ گویی به آن‌ها نخواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کرد: فاصله میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضرت فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم درباره آیه زیر توضیح بده که خداوند فرموده است: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلكَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً يعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله

زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا»

محتضر: سلمان فارسی گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج مرا به آسمان دنیا بردند به ناگاه دیدم که در مقابل کاخی از طلای سفید قرار گرفتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

هنگامی که به آسمان دوم رفتم خود را بر در قصری دیدم که از طلای سرخ بود و از کاخ نخست زیباتر بود و بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان سوم رسیدم خود را در برابر کاخی از یاقون سرخ دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

وقتی به آسمان چهارم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید سفید یافتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان پنجم رسیدم

خود را در روبه روی کاخی از مروارید زرد دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان ششم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید خیس توخالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

هنگامی که به آسمان هفتم رسیدم خود را در برابر کاخی از نورِ عرش خداوند تبارک و تعالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. پس به راه افتادیم و هم‌چنان از نوری به تاریکی و از تاریکی به نور می‌رسیدیم تا این‌که در مقابل سدرالمنتهی ایستادیم که به ناگاه جبرئیل بازگشت. گفتم: دوست من در چنین جائی - یا در کنار چیزی مانند این سدر- از من باز می‌مانی و می‌روی؟ گفت: دوست من، سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث داشت، این مسیری است که هیچ پیامبری مرسل و هیچ فرشته مقربی آن را نپیموده است، تو را به خداوند صاحب عزّت می‌سپارم. و من هم‌چنان ایستاده بودم تا این‌که به دریاهایی از نور پرتاب شدم و پیوسته امواج مرا از نوری به تاریکی و از تاریکی به نوری میانداختند تا این‌که پروردگارم در جایگاهی از ملکوت رحمآن‌که دوست داشتم مرا بایستاند، ایستاند.

خداوند عزّ و جلّ فرمود: بایست ای احمد. من با ترس و لرز ایستادم. از ملکوت ندا آمد: ای احمد، خداوند عزیز بر تو سلام می‌کند. فرمود:

گفتم: او سلام است و سلام و سلامتی به او باز می‌گردد. سپس بار دیگر ندا آمد: ای احمد. گفتم: لبیک و سعدیک ای سرور و مولایم. فرمود: ای احمد، «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌هایش ایمان آورده‌اند». خداوند این جملات را به من الهام فرمود و من هم گفتم: «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند.» بعد گفتم: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آن‌چه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست» پس من گفتم: «پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: درخواستت را انجام دادم. گفتم: « پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار هم‌چنان‌که بر [دوشِ] کسانی که پیش از ما بودند نهادی» خداوند فرمود: دعایت مستجاب شد. گفتم: «پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: دعایت مستاجب شد و خواسته‌ات انجام شد و قلم تقدیر بر آن‌چه باید نوشته می‌شد، رفت. (ثبت شد)

پس از برآورده شدن نیازم از مناجات با پروردگار، بر من ندا آمد که: خداوند صاحب عزت به تو می‌گوید: چه کسی را در زمین جانشین کردی؟ گفتم: بهترین آنان را، پسر عمویم را در میانشان جانشین خود کردم. بر من ندا آمد: ای احمد پسر عمویت کیست؟ گفتم: تو بر آن داناتری،

علی بن ابی طالب. هفت بار پی در پی از ملکوت بر من ندا آمد: ای احمد، سفارش مرا درباره پسر عمویت علی بن ابی طالب بپذیر. سپس فرمود: توجه کردم، و به سمت راست عرش نگاه کردم دیدم که بر ساق (جانب) راست عرش نوشته شده بود: «لا اله الا انا وحدی لا شریک لی، محمد رسولی، ایدته بعلی» ای احمد! نامت را از اسم من مشتقّ کردی چرا که من خداوند محمود حمید هستم. و من خداوند علی (بلند مرتبه) هستم و اسم پسر عمویت را از نام من مشتق کردی. ای ابوالقاسم به عنوان هدایت گر هدایت شده (به سوی مردم) برو، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. خوشا به حال تو و خوشا به حال همه کسانی که به تو ایمان می‌آورند و تو را تصدیق می‌کنند.

سپس در دریاهای نور افتادم و پیوسته موج‌ها مرا پرتاب می‌کردند تا این‌که در سدرالمنتهی جبرئیل از من استقبال کرد. پس به من گفت: ای دوست من، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. چه گفتی و چه شنیدی؟ فرمود: برخی از آن‌چه اتفاق افتاده بود بازگو کردم. پس به من گفت: آخرین سخنی که برای تو گفته شده، چه بود؟ گفتم: بر من ندا آمد که ای ابوالقاسم به عنوان هدایت گر هدایت شده و راهنما)به سوی مردم) برو، خوشا به حال تو و خوشا به حال همه کسانی که به تو ایمان می‌آورند و تو را تصدیق می‌کنند. جبرئیل به من گفت: آیا مقصود از کلمه «ابو القاسم» را دانستی؟ گفتم: نه، ای روح خدا. پس بر من ندا آمد که: ای احمد! در حقیقت کنیه ابو القاسم را برایت برگزیدم به این دلیل که تو در روز قیامت، رحمت را از جانب من در میان بندگان تقسیم می‌کنی. جبرئیل گفت: مبارکت باد ای دوست من، سوگند به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد و تو را به نبوّت اختصاص داد خداوند پیش از تو این مقام و مرتبه را به هیچ انسانی نداده است.

سپس بازگشتیم تا این‌که با آسمان هفتم رسیدیم و متوجه شدم که آن کاخ سر جایش بود. گفتم: دوست من جبرئیل، از آن دو فرشته بپرس که آن جوان بنی هاشم کیست. جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. گفتند: علی بن ابی طالب پسر عموی محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. و ما به هر یک از آسمان‌ها که فرود می‌آمدیم، کاخ‌ها را سر جای خود می‌دیدیم، و هم‌چنان جبرئیل از فرشتگان درباره آن جوان هاشمی می‌پرسید و همه آنان می‌گفتند: علی بن ابی طالب است.

از همان کتاب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، فاطمه سلام اللّٰه علیها را بسیار می‌بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می‌کنم.

تفسیر قمی: هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به

صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی‌شود. بُراق‌اندکی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان‌ها و زمین را به او نشان می‌داد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست‌هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم.

جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم، جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می‌بستند بستم.

وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبرآن‌که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد.

شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آن‌ها شدم و افتخار نمی‌کنم. پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می‌شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می‌شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می‌شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می‌شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه ای می‌گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد. سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت:

هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش‌انداختم، اکنون به قعر آن رسید.

گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن‌جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»}مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.} و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل! این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آن‌ها دیدار و مصافحه کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می‌ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می‌شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می‌گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می‌خندید، امروز با تو هم می‌خندید، اما او هرگز نمی‌خندد، من به او

سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»{در آن‌جا (هم) مطاع (و هم) امین است.} گفتم: آیا به او امر می‌کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می‌گیرد. گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت. جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و ذریه‌اش به او نشان داده شد و می‌فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه هفده تا آخر تلاوت کرد: «کَلَّا إِنَّ کِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیینَ* وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّیونَ* کِتَابٌ مَّرْقُومٌ» {نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علّیون است* و تو چه دانی که علّیون چیست؟ * کتابی است نوشته شده}. پس به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده ای.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آن‌ها سفره‌هایی‌انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار داشت و آن‌ها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک

می‌خوردند. پرسیدم: این‌ها کیستند؟ جبرئیل گفت: این‌ها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می‌کرد نه یخ آتش را خاموش می‌کرد، و او با صدای بلند می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی‌کند و سرمای این برف را از این که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا! ای آن‌که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده‌ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن.

پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها موکّل ساخته است، او خیرخواه‌ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آن‌ها می‌خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آن‌ها دائماً می‌گوید: خدایا! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می‌کند را به او برگردان، و دیگری می‌گوید: خدایا! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان.

جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب‌هایی شبیه لب‌های شتر داشتند، گوشت پهلوهایشان را کنده و به دهانشان می‌ریختند، پرسیدم: این‌ها کیستند؟ جبرئیل گفت: این‌ها عیب جویان و سخن چینان هستند، و گروهی را دیدم که سرهایشان با سنگ کوبیده می‌شد. پرسیدم: این‌ها کیستند؟ جبرئیل گفت: این‌ها کسانی‌اند که از نماز عشا غفلت می‌کردند و به آن اهمّیتی نمی‌دادند، و گروهی را دیدم که آتش در دهانشان ریخته و از مخرج آن‌ها بیرون می‌آمد. پرسیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: این‌ها در حقیقت، کسانی‌اند که اموال یتیمان را به

ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند. گروهی را دیدم که چون می‌خواستند برخیزند، شکم بزرگ شان مانع می‌شد. از جبرئیل درباره آن‌ها پرسیدم؛ گفت: این‌ها کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این رباخواران همانند آل فرعون هر صبح و شب در آتش‌انداخته می‌شوند و می‌گویند: خدایا! قیامت کی فرا می‌رسد؟

فرمود: پس زنانی را دیدم که بر سینه‌هایشان آویخته شده بودند پرسیدم، این‌ها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان، زنان زناکار هستند، کسانی که مال شوهرانشان را به فرزندآن‌کس دیگری به ارث می‌رساندند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خشم خدا نسبت به زنی که کسی غیر از قومی را میان آن‌ها وارد می‌کند و او بر عورات آن‌ها آگاه شده و از خزانه آن‌ها می‌خورد، زیاد است.

پس به آسمان دوم بالا رفتیم، دو مرد کاملاً شبیه یک‌دیگر دیدم، از جبرئیل پرسیدم: این‌ها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کردم، پاسخ مرا دادند و برای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی ای برادر و پیامبر صالح! در آن‌جا هم فرشتگانی دیدم همانند آنان‌که در آسمان اول دیده بودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صدای دیگران، و خداوند آن‌ها را همان گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بود. سپس به آسمان سوم صعود کردیم، مردی را دیدم که از شدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: او

برادرت، یوسف است. به او سلام دادم، پاسخ مرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خوش آمدی، ای برادر و پیامبر صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شدی. در آن‌جا هم همانند آسمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سخنانی را که درباره من به آن‌ها گفته بود به این ملائکه هم گفت و این‌ها هم همان کاری را کردند که ملائکه پیشین انجام داده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن‌جا مردی را دیدم، از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او مقام و مرتبه عالی و رفیع عطا کرده است؛ به هم‌دیگر سلام کرده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن‌جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند.

سپس ملکی را دیدم که بر تختی نشسته و هفتاد هزار ملک روبه روی او هستند و هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چنین افتاد که این فرشته باید همان باشد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشید و گفت: برخیز! و او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگ‌تر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آن‌ها تعجب کردم. پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت کردیم. در آن‌جا هم مانند آسمان‌های پیشین ملائکه ای را در

حال خضوع و عبادت دیدم. سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می‌کرد، باز موهایش در هر دوی آن‌ها نفوذ می‌کرد. شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن‌جا هم ملائکه ای را دیدم که همانند آن‌چه در آسمان‌های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند.

سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت: ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حِجامت امر کن. و در آن‌جا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِي وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِي الْمُؤْمِنِينَ»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آن‌ها پرسیدم، گفت: آن‌ها سراپرده‌های حجابی‌اند که خداوند به آن خود را می‌پوشاند، اگر آن حجاب‌ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود

می‌کرد، به سدرة المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه‌انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنَی» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَّبِّهِ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است} و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»، خداوند فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد. پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی‌دهم. من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ‌کسی کریم‌تر و بزرگوارتر از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به نزد خدا فرستاده نشده است تا چنین خصلتی را برای امت خود بخواهد.

پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده‌ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوة إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ خداوند است. و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر

صبح و شب آن‌ها را می‌خوانم: «خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی‌نیازی تو پناه می‌آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می‌آورد».

سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می‌داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللّهُ أکبَر، اللّهُ أکبَر، خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من بزرگ‌تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّه، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّه، باری تعالی فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من اللّه هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّه. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّه. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده و مبعوث کرده‌ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَی عَلَی الصَّلاةِ، حَی عَلَی الصَّلاةِ. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می‌خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَی عَلَی الفَلاحِ، حَی عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان‌طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم.

سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می‌گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت:

ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام، موسی علیه السلام گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف‌ترین آن‌هاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی‌رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده‌ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک‌تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر خدا سجده می‌کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می‌کاست تا این که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می‌کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می‌کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می‌افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می‌نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می‌نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ‌چیز برایش نمی‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند.

و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ.

امالی صدوق: عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ‌تر از دست‌هایش بود با یک گام تا آن‌جا که چشم می‌دید راه می‌پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن‌گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می‌آمد دست‌هایش بلندتر و پاهایش کوتاه‌تر می‌شد و وقتی بالا می‌رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می‌شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال‌های بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود.

پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم. جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه‌هایشان بر قلاب‌هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آن‌ها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن‌هایی از آتش دوخته می‌شد، فرمود: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ گفت: کسانی که با

زنانی که بر آن‌ها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده‌اند. جلوتر مردی را دید که بسته ای هیزم را بلند می‌کند، اما موفق نمی‌شود، هر بار که موفق نمی‌شود بر آن بسته هیزم افزوده می‌شود، از جبرئیل درباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می‌خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می‌شود. سپس رفت و در کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می‌برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه ای خوش، استثمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می‌کنم و این صدا که می‌شنوم چیست؟ گفت: این بهشت است، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می‌کنم. جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه‌های شهر بسته می‌شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می‌شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان‌ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می‌نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می‌شدند.

سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبی شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از

آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد!

پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می‌خواهی و مایل هستی، پیامبری بنده باش و اگر می‌خواهی پیامبری مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می‌خواهم پیامبری بنده باشم.

سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب‌ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همراهی نمودند تا این که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آن‌ها را غذا می‌دهد. سپس به شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می‌نگریست خوشحال و شادمان می‌شد و وقتی به سمت چپ خود می‌نگریست، غمگین و گریان می‌گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیه خود را می‌بیند که به بهشت رفته‌اند خوشحال و خندان می‌شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می‌بیند، غمگین و گریان می‌شود. جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این

ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده‌ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن‌چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید. سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟ فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت توضعیف‌ترین امت‌هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آن‌ها کمتر از این مقدار را تحمل می‌کردند. پیامبر دائماً به سوی خدا باز می‌گشت تا این که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر. سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آن‌ها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین‌هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با «سُبحانَ اللّهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللّهُ، وَ اللّهُ أکبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِی العَظِیمِ» است، به امت خود امر کن که در آن‌جا بسیار کشت کنند. پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه‌اش به آن‌ها خبر داد، در مکه گروهی از

قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آن‌ها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید، کاروان به این‌جا می‌رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می‌کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می‌گفت: شتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن‌چه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده است، حقیقت دارد.

امالی صدوق: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب‌های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن‌جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان‌های قریش برخورد کرد، آن‌ها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آن‌ها شتری را گم کرده بودند، من از آب آن‌ها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده

است؛ از او بپرسید تعداد ستون‌ها و قندیل‌های بیت المقدس چند تا است؟ گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن‌جا رفته است، پس بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن‌جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آن‌ها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می‌کنیم کاروان بیاید و از آن‌ها سؤال می‌کنیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این‌جا می‌رسد و شتری به رنگ خاکستری پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می‌کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آن‌ها حرکت می‌کرد، از کاروانیان درباره آن‌چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین‌طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده ای؟ گفت: به سوی این – و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سید فرزندان آدم است، و این دیگر وصی و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی

او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند، او را رها کن تا چشم‌هایش بخوابد و گوش‌هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می‌سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می‌کند و یکی را به میهمانی دعوت می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب‌ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن‌جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد.

امالی صدوق: عبایه بن ربعی از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ‌کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می‌شوم و سپس بیرون می‌آ یم و بال هایم را تکان می‌دهم و

هیچ قطره ای از بال هایم نمی‌افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبان دیگر آن را در نمی‌یابد. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عبور کرد تا این که به حجاب‌ها رسید و تعداد حجاب‌ها پانصد حجاب است. از یک حجاب تا حجاب دیگر، مسافت پانصد سال است. سپس جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به پیش رو. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای جبرئیل! چرا با من نمی‌آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این‌جا را ندارم. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله تا جایی که خدا می‌خواست پیش رفت تا این که آن‌چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شنید. فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد هستی. اسم تو را از نام خود برگرفته ام، هر کسی که رابطه‌اش را با تو وصل کند، من نیز رابطه‌ام را با او وصل خواهم ساخت و هر که رابطه‌اش را با تو قطع کند، من نیز رابطه خویش را با او قطع خواهم نمود. بر بندگان من نازل شو و با آنان در مورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خبر ده و من پیامبری را نفرستاده ام، مگر این که برای وی یاوری (وزیری) قرار داده‌ام و تو رسول منی و علی علیه السلام وزیر (و یاور) تو است.

احتجاج: از جمله معجزات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در مقابل معجزات دیگر پیامبران برای شخص یهودی شامی تبیین نمود: یهودی به آن حضرت گفت: این سلمیان است که بادها برایش مسخر شد و در سرزمین او جریان پیدا

می‌کردند که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود. علی علیه السلام به او فرمود: همین‌طور است اما آن‌چه به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اعطا شده بهتر از آن است: زیرا او از مسجد الحرام در وقتی که روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یک ماه است و از آن‌جا سیر و عروج به ملکوت آسمان‌ها که مسافت پنجاه هزار ساله بود را در اقل از یک سوم شب طی نموده تا آن‌که به ساق عرش رسید. پس نزدیک به علم گردید و به آن چسبید و از آن‌جا او را به بهشت برده به بالای رفرف سبز مشرّف گردانیدند و چون به رفرف مشرف گردید نور آن محل چشم او را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را به چشم دل به نظر درآورد و نه با چشم سر. و فاصله میان آن‌چه به نظر قلب او در آمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود. تا آخر آن‌چه در باب جوامع المعجزات گذشت.

امالی صدوق: زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا چون به معراج می‌رفت به خلقی نگذشت جز آن‌که همه به دلخواه خرم و شاد و مسرور بودند تا به خلقی از خلق خدا رسید که او را شاد ندید. به جبرئیل فرمود: من به خلقی نگذشتم جز آن‌که شاد و خرم و مسرور بود جز این، این کیست؟ گفت: این مالک خازن دوزخ است و خدا او را چنین آفریده فرمود من دوست دارم از او بخواهی دوزخ را به من بنماید جبرئیل به او گفت: این محمد رسول خداست و از من خواسته که از تو بخواهم دوزخ را به او بنمائی. گوید: یک گوشه ای از آن را برآورد و آن را دید و تا خدا جانش را گرفت دیگر نخندید.

امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می‌شد و در آن دو گنبد از درّ و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می‌دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه اکبر. سپس فرمودند: آیا می‌دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می‌دانی که غذا دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن‌کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می‌دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن‌کسی است که نمی‌خوابد تا این که نماز شام آخرش را ادا کند و یهودیان و مسیحیان ما بین این فاصله را می‌خوابند.

علل الشرایع: ابن عباس گوید: عایشه بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد شد در حالی که پیامبر فاطمه را می‌بوسید، پس به او گفت: ای رسول خدا! آیا او را خیلی دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری، به خدا سوگند اگر می‌دانستی که چقدر او را دوست می‌دارم تو نیز او را بیشتر دوست می‌داشتی، زیرا هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان چهارم بردند، جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه، آن‌گاه به من گفته شد: ای محمّد! جلو بیا و نماز بگزار. گفتم: ای جبرئیل! با بودن تو من چگونه جلو بایستم و نماز بگزارم؟ گفت: بله، به درستی که خداوند عزیز پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرّبش فضیلت و برتری داده است و علاوه بر آن تو را نیز نسبت به ایشان، فضیلت مخصوصی عطا فرموده است. پس جلو رفتم و با ساکنان آسمان چهارم نماز گزاردم، و وقتی به طرف راست برگشتم [حضرت] ابراهیم را دیدم که در یکی از باغ‌های بهشت قرار گرفته و گروهی از ملائک در اطراف ایشان اجتماع نموده‌اند. سپس وقتی به سوی آسمان پنجم و ششم بالا می‌رفتم ندایی شنیدم که گفت: ای محمّد! پدر تو ابراهیم پدری خوب و برادرت علی [علیه السّلام] برادری شایسته است. هنگامی که به سراپرده‌ها رسیدیم جبرئیل دستم را گرفت و داخل بهشت نمود، در آن‌جا درختی نورانی توجه مرا جلب کرد در حالی که دو فرشته آن را به زیورهایی می‌آراستند، پس گفتم: ای جبرئیل! این درخت از آن‌چه کسی است؟ گفت: آن درخت علی بن ابی طالب است و این‌ها تا روز قیامت وظیفه دارند آن را زینت نمایند. وقتی کمی جلوتر رفتم با خرمایی مواجه شدم که از کره نرمتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر بود، من یکی از آن‌ها را خوردم و در اثر آن نطفه ای در پشت من به هم رسید، هنگامی که به

زمین برگشتم با خدیجه همبستر شدم و وی به فاطمه حامله گردید، پس فاطمه حوریه ای انسیه است که هر گاه اشتیاق بهشت پیدا می‌کنم بوی او را استشمام می‌نمایم.

علل الشرایع: از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذینه روایت شده که این چهار نفر محضر امام صادق علیه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند: ای عمر بن اذینه، نظرت درباره اذانی که این گروه ناصبی‌ها می‌گویند و نمازی که می‌خوانند چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می‌گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده. حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می‌گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه‌تر از آن است که در خواب دیده شود. و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل برکت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعلیم فرمود و در دفعه سوّم خداوند عزیز جبّار محملی از نور که در آن‌چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می‌پوشاندند. یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آن‌ها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده است. در این محمل حلقه‌ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده

جبرئيل عليه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الّا اللَّه، اشهد ان لا اله الّا اللَّه، پس از آن فرشتگان اجتماع كرده و درب‌هاى آسمان گشوده شد و گفتند: اى جبرئيل، اين كيست كه با تو مى‌باشد؟ جبرئيل فرمود: اين حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلم است. فرشتگان گفتند: آيا مبعوث شده است؟ جبرئيل فرمود: بلى. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام كرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. حضرت مى‌فرمايند: به ايشان گفتم: آيا او را مى‌شناسيد؟ گفتند: آرى، چگونه آن حضرت را نشناسيم و حال آن‌كه خداوند پيمان شما و او و شيعه او را تا روز قيامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر يک از اوقات نماز مى‌باشد) به صورت‌هاى شيعيان آن حضرت نظر مى‌افكنيم.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برايم افزود كه اصلا به انوار اوّلى شباهت نداشتند چنانچه حلقه‌ها و زنجيرهاى ديگرى بر آن‌چه قبلا ياد شد افزود. سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان اين آسمان به اطراف پراكنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائكة و الرّوح، سپس اضافه كردند: اين چه نورى است كه شبيه نور پروردگارمان است، جبرئيل پس از استماع اين كلام گفت: اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه. فرشتگان اجتماع كرده و درب‌هاى آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرين به اوّل و ابتدائت از حيث خلقت و رتبه و آفرين به پايانت از جهت ظهور و بعثت و آفرين به كسى كه زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرين به كسى كه پيش از خلق خلائق آفريده شد و تمام حسابها با او است يعنى محمّد خاتم النبيين و على خير الوصيين. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم فرمودند: به من

سلام کرده و از برادرم علی علیه السّلام پرسیدند؟ گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟ گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آن‌که در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می‌جوییم. سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد. سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشآن‌که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آن‌ها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت: حی علی الصّلوة، حی علی الصّلوة، حی علی الفلاح، حی علی الفلاح. پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصّلوة (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلی الفلاح (یعنی به حضرت علوی صلوات اللَّه علیه رستگاری وابسته است). جبرئیل فرمود: قد قامت الصّلوة، قد قامت الصّلوة. فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السّلام که تا روز قیامت آن را بپا می‌دارند. سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟ حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، او (یعنی علی علیه السّلام) نوری است که اطراف عرش خدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد

شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته‌اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می‌نمایند، پس من به سجده شکر افتادم. حق تعالی فرمود: ای محمّد سر خود را بالا کن. من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است، سپس به من فرمود: سر پایین کن و ببین چه می‌بینی. من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن بودم می‌باشد، بیت المأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم میانداختم در حرم و بیت می‌افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمّد! این حرم است و تو حرام می‌باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در آسمان دارد.

می گویم: ممکن است پاره شدن کرانه‌ها و حجاب‌های آسمان از زیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا از بالا، یا هم از زیر و هم از بالای آن حضرت باشد. و این امر در آسمان چهارم، یا پس از بالا رفتنش از آسمان چهارم باشد، که معنای دوم با ما بعد آن دقیق‌تر است. بر اساس معنای اول، حجاب‌ها از زیر آن حضرت پاره شده است تا به کعبه بنگرد، و بنا بر معنای دوم، تا پیامبر همزمان به کعبه و بیت معمور بنگرد. و دید که آن‌ها روبه رو و مطابق و شبیه به یک‌دیگر هستند. و از این جهت فرمود: برای هر چیز مثالی است، یعنی هر چیز در زمین مثالی در آسمان دارد. و بر اساس معنای دوم ممکن است نماز در زیر عرش مساوی با بیت معمور باشد یا پس از آن‌که به بیت معمور پایین آمد. و بنا بر دو تقدیر، رو کردن به حجر مجاز است یعنی: به سوی چیزی که

روبه رو (مساوی) یا مشابه حجر است، رو کرد. «انت الحرام» یعنی محترم و مُکَرّم. و شاید اشاره به این دارد که حرمت بیت، به خاطر حرمت توست.

تفسیر قمی: ابو ربیع گوید: نافع از امام باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً يعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ ليلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلى المَسْجِدِ الأَقْصَى الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِيهُ مِنْ آياتِنَا» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم} یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و

بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی. بخشی از روایت.

احتجاج: امیر المؤمنین در جواب شخصی که منکر قرآن بود، فرمود: اما این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» یکی از براهین پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده و به وسیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانده بود. زیرا زمانی که خداوند او را خاتم پیامبران و پیامبری برای همه ملت‌ها قرار داد، او را در هنگام معراج به آسمان برد و در آن روز پیامبران را برایش گرد هم آورد. او از آن‌ها آیات، براهین و پیمان‌های الهی را که پیامبران جهت تبلیغ آن‌ها فرستاده شده‌اند شنید. همه پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت‌های روی زمین پس از او و سایر گذشتگان و آیندگان، کسانی را که از آن حجت‌ها پیروی خواهند کرد یا نافرمان خواهند بود، شناخت.

امالی طوسی: از امام باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به من فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند و به سدرة المنتهی رسیدم. مرا در محضر پروردگار قرار دادند. خداوند به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله ای پروردگار من! خداوند فرمود: تو بندگان مرا آزموده ای. کدام یک از آن‌ها بیش از دیگران از تو اطاعت می‌کند؟ عرض کردم: خدایا! علی بیش از همه از من فرمانبرداری می‌کند. خداوند

فرمود: آری! ای محمد! راست می‌گویی! آیا برای خودت جانشینی تعیین کرده ای تا پس از تو دینت را تبلیغ کند و به بندگانم از کتابم آن‌چه را نمی‌دانند، یاد دهد؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خیر! خدایا تو آن را برایم انتخاب کن. زیرا انتخاب تو برایم بهتر است. خداوند فرمود: من علی علیه السلام را برای جانشینی تو انتخاب کرده‌ام. پس او را به عنوان جانشین و وصی خودت قرار بده. من علم و بردباری خودم را به او ارزانی داشته‌ام. او به حق امیرالمؤمنین است. قبل از او هیچ‌کس به این‌جایگاه دست نیافته و پس از او نیز احدی بدان دست نخواهد یافت. ای محمد! علی پرچم هدایت و امام همه کسانی است که از من اطاعت می‌کنند و نور اولیای من و کلمه ای است که آن را بر متقین واجب گردانیده‌ام. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشته است و هر کس از او بیزار باشد یا نسبت به او کینه در دل داشته باشد، در واقع نسبت به من کینه داشته است. این مژده را به او بده. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: این مژده را به علی دادم. او گفت: من بنده خداوند و تحت اراده و فرمان او هستم. اگر مرا به خاطر گناهانم عذاب دهد، در حقیقت به من ظلم نکرده است. او سزاوار آن است که آن‌چه را به من وعده داده است به طور کامل به من بدهد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خدایا قلبش را پاک و بهره او را ایمان به خودت قرار بده. خداوند فرمود: ای محمد! تو این امر را به او اطلاع دادی، اما او را به مشکلات و مصائبی دچار می‌کنم که هیچ کدام از اولیای خودم را بدان گرفتار نمی‌نمایم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: عرض کردم: آیا با برادر و دوست من چنین می‌کنی؟ خداوند فرمود: آری! در علم من چنین حکم شده است که او دچار آزمایش خواهد شد و گروهی نیز به وسیله او

دچار آزمایش می‌شوند. اگر علی نبود، اولیای من و اولیای پیامبرم شناخته نمی‌شدند.

ارشاد القلوب: انس بن مالک گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به آسمان (و معراج) برده شدم، مرور می‌کردم، ناگاه فرشته ای را بر منبری از نور دیدم و فرشتگان دیگر به دورش حلقه زده بودند، از جبرئیل پرسیدم: این فرشته کیست؟ گفت: به او نزدیک شو و سلام کن، من نیز به او نزدیک شدم و سلام کردم دیدم او برادر و فرزند عمویم، علی علیه السّلام است، از جبرئیل پرسیدم: علی علیه السّلام به آسمان چهارم از من پیشی گرفت؟ گفت: نه ای محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرشتگان به علت علاقه ای که به علی علیه السّلام داشتند از خدا خواستند و خدا این فرشته را از نور به شکل علی علیه السّلام آفرید، لذا فرشتگان در هر شب و روز جمعه به دیدار او می‌آیند و هفتاد هزار بار خدا را تسبیح و تقدیس می‌گویند و ثواب آن را به دوستدار علی علیه السّلام هدیه می‌کنند.

در کتاب مناقب خوارزمی از عبد اللَّه عمر روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم در پاسخ کسی که از او پرسید، خدا در شب معراج با چه زبانی با تو سخن گفت؟ فرمود: با زبان علی علیه السّلام، سپس به من الهام شد و گفتم: خدایا مرا خطاب ساختی یا علی علیه السّلام را؟ فرمود: ای احمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم من شیئی هستم نه چون اشیاء و با مردم مقایسه نمی‌گردم و به اشیاء توصیف نمی‌شوم، (ولی) تو را از نور خویش و علی علیه السّلام را از نور

تو آفریدم و به رازهای دلت نگاه کردم، دیدم محبوب‌تر از علی علیه السّلام در دلت نیست، لذا با زبان او مخاطبت ساختم، تا دلت آرام گیرد. آن‌گاه پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! گفتم: بلی، بفرمایید، ای پروردگار من و ای سرور من و ای خدای من. فرمود: آیا فهمیدی که ارزش تو در پیش من چقدر است و جایگاه و منزلت تو کجاست؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! جایگاه خودت را و جایگاه خاندان خودت را در پیش من می‌دانی؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! آیا می‌دانی آن گروه بالا نشین که در ملأ اعلی نشسته‌اند در چه چیزی با هم دشمنی می‌کنند؟ گفتم: پروردگارا! تو داناتری و بهتر قضاوت می‌کنی. و تو پنهانی‌ها را خوب می‌دانی. فرمود: درباره رتبه‌ها و نیکی‌ها با من جنگ و جدال می‌کنند. آیا می‌دانی رتبه‌ها و نیکی‌ها چه هستند؟ گفتم: تو داناتری ای سرور من و بهتر قضاوت می‌کنی. فرمود: عبارت است از وضوی کامل گرفتن هنگام ادای واجبات و پیاده رفتن به سوی نماز جماعت به همراه تو و همراه امامانی که از فرزندان تو می‌باشند و در انتظار نماز ماندن از پی هر نمازی و پیش دستی کردن در سلام گفتن و اطعام غذا و بیدار ماندن در شب آن‌گاه که مردمان در خوابند. فرمود: «آمَنَ الرَّسُول بِمَا أُنزِل إِلیهِ مِن رَّبِّهِ» گفتم: «والمُؤْمِنُونَ کُل آمَنَ بِاللهِ ومَلآئِکَتِهِ وکُتُبِهِ ورُسُلهِ لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلهِ وقَالواْ سَمِعْنَا وأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وإِلیکَ المَصِیرُ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند:}شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.} فرمود: راست گفتی ای محمد! «لاَ یکَلفُ اللّهُ

نَفْسًا إِلاَّ وسْعَهَا لهَا مَا كَسَبَتْ و عَليهَا مَا اكْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلينَا إِصْرًا كَمَا حَمَلتَهُ عَلى الذِينَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَا مَا لاَ طَاقَةَ لنَا بِهِ واعْفُ عَنَّا واغْفِرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلى القَومِ الكَافِرِين»}خداوند، هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن‌چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ هم‌چنان‌که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.} فرمود: ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریه تو می‌باشد. گفتم: لبیک ای پروردگار من و بسیار خوشوقتم ای سرور من و ای خدای من. فرمود: از تو سئوال می‌کنم درباره چیزی که خودم از تو بهتر می‌دانم و آن این است که چه کسی را پس از خودت جانشین خود در روی زمین قرار داده ای؟ گفتم: بهترین فرد اهل زمین، برادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن‌کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می‌شود، به خاطر پیامبر تو به خشم و غضب می‌آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم. ای محمد! فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی

است که عورت تو را می‌شوید و به دین تو کمک می‌کند و به خاطر سنت من و سنت تو کشته می‌شود، او را پلیدترین فرد این امت می‌کُشد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور داد که آن‌ها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آن‌ها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدرة المنتهی قرار گرفتم. آن‌گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنة المأوی گردانید و آن‌گاه ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن‌جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می‌کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، هم‌چنان‌که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا زد و گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من! و ای خدا من و ای سرور من! فرمود: رحمت من درباره تو و ذریه تو، بر خشم و غضبم پیشی گرفته است. تو برگزیده خلق من هستی. تو امین من و دوست من و فرستاده من هستی. به عزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نزد من بیایند و یک لحظه از تو شکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کسانی که من آن‌ها را از میان ذریه تو برگزیده ام، عیب و ایراد بگیرند، همه آن‌ها را داخل آتش جهنم می‌گردانم و اصلاً برای من مهم نیست. ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنان و سرور فرستادگان است. او در پیشاپیش انسان‌های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت خداوند قرار دارد. او پدر نوه‌های تو است. آن دو نفری که سرور جوانان بهشت من هستند که در راه من مظلومانه کشته می‌شوند. سپس نماز را بر من واجب گردانید و آن‌چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرموده بود و من بار اول به او نزدیک بودم، به

همان‌اندازه که وتر کمان به چوب دو طرف کمان نزدیک است. این است منظور خداوند که می‌فرماید: به‌اندازه دو سر کمان و یا نزدیک‌تر از آن. سپس درباره سدرالمنتهی سخن گفت و فرمود: « وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى *عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يغْشَى السِّدْرَةَ مَا يغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است. آن‌گاه که درخت سدر را آن‌چه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگار خود را بدید.} یعنی آن‌چه از نور و عظمت خداوند که سدررا پوشانده بود.

یقین: ابن عباس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد، زنان قریش و دیگر زنان در این باره سخن گفتند و بر او عیب گرفتند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به ازدواج مردی درآورده که هیچ مال و ثروتی ندارد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای فاطمه آیا راضی هستی؟ همانا خداوند به زمین توجهی کرد و دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری شوهرت. ای فاطمه من و علی نوری بودیم نزد خداوند، چهارده هزار پیش از آن‌که آدم را خلق کند. چون آدم را آفرید این نور را دو قسمت کرد یک جزء من شدم جزء دیگر علی. قریش در این باره سخن گفتند و خبر پخش شد. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. پس به بلال امر فرمود که مردم را جمع کند. مردم جمع شدند و پیامبر به سوی مسجد رفت و بر

منبرش بالا رفت و درباره کرامتی که خداوند متعال مخصوص او و علی و فاطمه گردانده با مردم سخن گفت و فرمود: ای مردم گفته‌های شما به من رسید. من برای شما سخنانی می‌گویم پس آن را دریابید و به خاطر بسپارید و گوش فرا دهید. من شما را از آن‌چه خداوند به اهل بیتش اختصاص داده، خبر می‌دهم و به فضل و کرامتی که به علی اختصاص داده و بر شما برتری داده، خبر می‌دهم پس با آن مخالفت نکنید که از عقیده خود باز می‌گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

ای مردم! همانا خداند مرا از میان مخلوقاتش برگزید و به سوی شما فرستاد و و علی را به عنوان خلیفه و وصی برگزید.

ای مردم! هنگامی که به معراج آسمان رفتم بر هیچ یک از فرشتگان آسمان‌ها نمی‌گذشتم مگر این‌که درباره علی بن ابی طالب از من پرسیدند و گفتند: ای محمد وقتی به دنیا بازگشتی سلام ما را به علی و پیروان او برسان. چون به آسمان هفتم رسیدم و همه فرشتگان آسمآن‌که همراهم بودند و جبرئیل و فرشتگان مقرب از من جا ماندند و به حجاب‌های پروردگارم رسیدم وارد هفتاد هزار حجاب شدم که بین هر حجاب تا حجاب دیگر، حجاب عزّت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریاء و عظمت و نور و ظلمت و وقار بود، تا این‌که به حجاب جلال رسیدم. پس خداوند تبارک و تعالی با من مناجات کرد و در مقابل او ایستادم، و پروردگارم عزّ ذکره هر آن‌چه که دوست داشت، به من تقدیم کرد و مرا به آن‌چه اراده کرده بود، امر فرمود، و من چیزی برای خودم و علی

نخواستم مگر این‌که به من عطا کرد و وعده شفاعت پیروان و دوستان او را به من داد.

سپس خداوند جلیل جلّ ذکره به من فرمود: ای محمد از مخلوقات من چه کسی را دوست داری؟ گفتم: کسی را دوست دارم که تو دوست می‌داری ای پروردگارم. خداوند جلّ جلاله به من فرمود: علی را دوست بدار چرا که من او را دوست می‌دارم و کسی را که او را دوست بدارد دوستش دارم، و کسی را که دوستدار او را دوست دارد، دوست دارم. من سجده کنان بر زمین افتادم و تسبیح و شکر پروردگار تبارک و تعالی را به جای آوردم. پس به من فرمود: ای محمد، علی، ولی من است و بهترین بندگانم بعد از توست. او را برادر و وصی و وزیر و برگزیده و خلیفه و یاورت بر دشمنان انتخاب کن. ای محمد! هیچ ستمگری با علی رویاروی نمی‌شود مگر این‌که او را درهم شکنم و هیچ یک از دشمنانم با او جنگ نمی‌کند مگر این‌که او را شکست داده و نابودش می‌کنم. ای محمد! من بر قلب بندگانم آگاه شدم و علی را ناصح‌ترین و فرمان بردارترین مخلوقات نسبت به تو یافتم. پس او را به عنوان برادر و خلیفه و وصی برگزین و دخترت را به ازدواج او درآور، که من دو پسر پاک و طاهر و پاکیزه و مطهر به آن‌ها عطا می‌کنم. به خود سوگند یاد کردم و بر خود محتوم گردانیدم که هر کس از بندگانم علی و همسرش و ذریه آن‌ها را دوست بدارد، قطعا پرچمش را به پایه عرش و بهشت و وسط کرامتم بلند می‌گردانم و او را از آب بهشت سیراب می‌کنم. و ای محمد هر کس با آنان دشمنی کند یا از ولایتشان عدول کند، یقینا محبتم را از او سلب می‌کنم و او را از قُربم دور می‌کنم و عذاب و نفرینم

را بر آنان دو چندان می‌کنم، ای محمد! تو فرستاده منی به سوی همه مخلوقات، و علی ولی من و امیر المؤمنین است. و بر این امر از فرشتگان و پیامبران و همه مخلوقاتم عهد و میثاق گرفتم. و آنان روح‌هایی بودند پیش از آن‌که مخلوقی را در آسمان و زمینم بیافرینم، و ای محمد این به خاطر محبّتی است که من به تو و علی و فرزندان شما و کسانی است که شما را دوست می‌دارند و از پیروان شما می‌گردند و به همین خاطر او را سرشت شما آفریدم. گفتم: پروردگارم! و سرورم! امّت را بر یک امر جمع کن. اما خداوند از من نپذیرفت. و فرمود: ای محمد! او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و من شما را مایه آزمایش مخلوقاتم قرار دام و با شما همه بندگان و مخلوقاتم را در آسمان و زمینم و آن‌چه در آن‌ها است، می‌آزمایم تا پاداش کسانی را که به خاطر شما از من اطاعت می‌کند کامل گردانم و عذاب و نفرینم را بر کسانی که به خاطر شما با من مخالفت کرده و از من سرکشی می‌کنند، جایز و حلال گردانم. و به واسطه شما پلید را از پاک متمایز می‌کنم. ای محمد سوگند به عزّت و جلالم اگر تو نبودی، آدم را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود بهشت را خلق نمی‌کرم زیرا به واسطه شما پاداش و کیفر بندگانم را در روز قیامت می‌دهم و با علی و امامان پس از او از دشمنانم در سرای دنیا انتقام می‌گیرم. سپس سرنوشت و بازگشت بندگان به سوی من است و تو و علی را حاکم و داور بهشت و جهنم خود قرار می‌دهم و کسی که دشمن شما باشد وارد بهشت نمی‌شود و کسی که دوستدار شما باشد وارد دوزخ نمی‌گردد و بر این امور بر خودم سوگند یاد کردم. سپس بازگشتم و هر بار که از یکی از حجاب‌های پروردگار صاحب جلال و کرامتم بیرون می‌آمدم صدایی از پشت خودم می‌شنیدم که: ای محمد علی را دوست بدار، ای محمد علی را اکرام کن، ای محمد

علی را مقدّم بشمار، ای محمد علی را جانشین کن، ای محمد به علی سفارش کن، ای محمد با علی برادری کن، ای محمد هر کسی که علی را دوست می‌دارد، دوست بدار، ای محمد به علی و پیروانش سفارش و وصیت خیر کن. هنگامی که به نزد فرشتگان رسیدم در آسمان‌ها به من تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: مبارکت باد ای رسول خدا، کرامتی که خداوند به تو و علی داد. ای مردم! علی برادر من در دنیا و آخرت، و وصی و امانت دار من بر رازم و راز پروردگار جهانیان، و وزیر و خلیفه من بر شما در زمان زندگی و پس از مرگم است. کسی جز من بر او مقدّم نیست و بهترین کسی است که بعد از من جانشین می‌شود. و پروردگار تبارک و تعالی مرا آگاه کرده که او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و امیر مؤمنان و وارث من و وارث پیامبران، و وصی رسول پروردگار جهانیان، و رهبر شیعیان سپید روی، و اهل ولایتش به امر پروردگار جهانیان است به سوی باغ‌های پرنعمت بهشت. خداوند در روز قیامت جایگاهی نیکو برایش قرار می‌دهد که پسینیان و پیشینان به حال او غبطه می‌خورند. پرچم من - پرچم حمد - در دست اوست که در مقابل من حرکت می‌کند و آدم و همه فرزندانش از پیامبران و شهداء و صالحین در زیر این پرچم به سوی باغ‌های پر نعمت بهشت می‌روند. و این، امری قطعی و محتوم از جانب پروردگار جهانیان است، وعده ای است که پروردگارم درباره آن به من ووعده داده است و خداوند هرگز خلف وعده نمی‌کند و من بر آن گواه و شاهدم.

در کتاب محتضر حسن بن سلیمان به نقل از کتاب معراج صدوق از حسن بن محمد بن سعید همین حدث روایت شده است.

یقین: علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که وارد بهشت شدم درختی در آن‌جا دیدم که آراسته به زیورهایی بود، پایین آن اسبان ابلق و در وسط آن حوریان چشم درشت و در بالای آن رضوان بود. گفتم: ای جبرئیل این درخت برای چه کسی است؟ گفت: این برای پسرعمویت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. هنگامی که خداوند دستور به وارد شدن به بهشت می‌دهد شیعه علی آورده می‌شوند تا به این درخت برسند، و بعد جامه‌های از زیور به تن می‌کنند و بر اسبان ابلق سوار می‌شوند و شخصی ندا سر می‌دهد: اینان شیعیان علی هستند که در دنیا بر آزار و اذیت صبر پیشه کردند و امروز این عطا و بخشش نصیبشان شد.

بصائر الدرجات: بریداسلمی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. تا این‌که جایگاه دوم را ذکر کرد و فرمود: جبرئیل مرا به معراج آسمان برد. و گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب‌ها از آسمان‌های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، و هر فرشته ای را در جای خودش مشاهده کردم و چیزی را که دیدم تو نیز مشاهده کردی.

امالی طوسی: انس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، به خداوند عز و جل

نزدیک شدم، تا آن‌جا که فاصله بین من و او به‌اندازه دو سر کمان و یا کمتر بود. به من گفت: ای محمد! از مردم چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پروردگارا! علی را. گفت: ای محمد! نگاه کن. به سمت چپ خود نگاه کردم، ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم.

تفسیر قمی: پدرم از برخی اصحابش به صورت مرفوع روایت کرده است که: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: هنگامی که به آسمان برده می‌شدم. نوشته ای بر صخره بیت المقدس دیدم که در آن آمده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد فرستاده خدا است، او را با وزیرش مورد تأیید قرار داده‌ام و با وزیرش یاری کرده‌ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. و وقتی به سدرة المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست، محمّد، برگزیده من در میان خلق من است، با وزیرش از او حمایت کرده‌ام و با وزیرش او را یاری نموده‌ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیان رسیدم، دیدم که بر هر ستونی از ستون‌های عرش نوشته شده است: من آن خدای یکتا هستم، هیچ خدایی جز من نیست، محمد دوست من است، با وزیرش از او پشتیبانی کردم و با وزیرش او را یاری نمودم. وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه‌هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه‌ها

می‌باشد و در هر یک از بقچه‌ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌های مختلف می‌باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. پهنای بهشت به‌اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَظِل مَّمْدُودٍ» و سایه ای پایدار.} در پایین آن میوه‌های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه‌هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آن‌ها که در دنیا دیده اید و چه آن‌هایی که ندیده اید و چه آن‌هایی که شنیده اید و چه آن‌هایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای چیده شود، میوه دیگری به جای آن می‌روید. از میوه‌هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع. نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می‌شود: نهری از آبی که نمی‌گندد و متعفن نمی‌شود، و نهری از شیر که مزه‌اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می‌نوشند، و نهری از عسل پاکیزه. بخشی از روایت.

تفسیر قمی: حمّاد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی باز می‌ایستند. به ایشان

گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می‌سازید و گاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله، و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه أکبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم‌ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می‌زد، و هر بار که می‌ترسیدم از جبرئیل می‌پرسیدم، و جبرئیل می‌گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به من قوت قلب و ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال‌ها پرسیدم و بسیار از آن‌چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن‌چه می‌بینی به نظرت بزرگ و عظیم است؟! این تنها یکی از آفریده‌های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلوقی را آفریده چگونه است؟! و آفریده‌هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی‌بینی [چگونه است]؟! میان خداوند و خلق او هفتاد هزار حجاب وجود دارد و نزدیک‌ترین مخلوق خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب. و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین‌ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بود، و یکی از ملائکه الهی

به شمار می‌رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و به آسمان هفتم رسید و هم‌چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می‌گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است. دو بال بزرگ داشت که اگر آن‌ها را می‌گسترد شرق و غرب را می‌پوشاند، در هر سحرگاه این خروس بال‌هایش را باز می‌کند و بر هم می‌زند و با صدای بلند تسبیح می‌گوید: «پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان‌ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز الله نیست، زنده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس‌های زمین، زبان به تسبیح می‌گشایند و بال‌هایشان را برهم زده و فریاد سر می‌دهند؛ وقتی این خروس در آسمان ساکت شود، خروس‌های روی زمین هم ساکت می‌شوند. در زیر بال‌های سفید رنگ آن خروس، پر و کرک‌هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس‌هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس‌های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان‌که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان‌که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند. سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسران من بود خاک آن‌جا هم‌چون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و

صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن‌جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن‌جا درختی دیدم که اگر پرنده ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می‌کرد، باز به نقطه شروع نمی‌رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند].

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آن‌ها پرسیدم، گفت: آن‌ها سراپرده‌های حجابی‌اند که خداوند به آن خود را می‌پوشاند، اگر آن حجاب‌ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می‌کرد، به سدرة المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه‌انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنَی» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَّبِّهِ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است] در سوره بقره در این باره سخن گفتیم- پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده‌ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوة إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ خداوند است.

و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر صبح و شب آن‌ها را می‌خوانم:

«خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی‌نیازی تو پناه می‌آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می‌آورد».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی‌شود. بُراق‌اندکی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان‌ها و زمین را به او نشان می‌داد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست‌هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود و گفت: ای محمد! به

من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم. جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم، جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می‌بستند بستم، وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبرآن‌که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد. شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آن‌ها شدم و افتخار نمی‌کنم.

پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می‌شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می‌شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می‌شدند. پرسید: دیگر چه

دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می‌شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه ای می‌گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد.

سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش‌انداختم، اکنون به قعر آن رسید. گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن‌جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» [مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد] و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل! این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آن‌ها دیدار و مصافحه

کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می‌ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می‌شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می‌گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می‌خندید، امروز با تو هم می‌خندید، اما او هرگز نمی‌خندد، من به او سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» [در آن‌جا (هم) مطاع (و هم) امین است] گفتم: آیا به او امر می‌کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می‌گیرد.

گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت.

جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و

ذریه‌اش به او نشان داده شد و می‌فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِينَ* وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيونَ* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» [نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علّیون است* و تو چه دانی که علّیون چیست؟ * کتابی است نوشته شده]. پس به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده ای. سپس به فرشته ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می‌نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی‌کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک‌تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من خوشامد گفت و با سلام و تحیت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می‌دهم که من همه چیز را در امت تو می‌بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن‌ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می‌کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آن‌ها را می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: آری. ملک الموت گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی

در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه ای سر می‌زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آن‌ها می‌گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن‌چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است.

سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می‌کرد نه یخ آتش را خاموش می‌کرد، و او با صدای بلند می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی‌کند و سرمای این برف را از این که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا! ای آن‌که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده‌ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها موکّل ساخته است، او خیرخواه‌ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آن‌ها می‌خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آن‌ها دائماً می‌گوید: خدایا! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می‌کند را به او برگردان، و دیگری می‌گوید: خدایا! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان.

پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره‌هایشان را به صورتی که اراده فرموده

قرار داده بود. هر جزء از پیکر آن‌ها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می‌گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می‌کردند، درباره آن‌ها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که می‌بینی خلق شده‌اند، از خوف خدا، هیچ یک از آن‌ها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن‌که هست خم ننموده است؛ به آن‌ها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سید آن‌هاست، آیا با او سخن نمی‌گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند.

سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می‌داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللّٰهُ أکبَر، اللّٰهُ أکبَر، خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من بزرگ‌تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، باری تعالی فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من اللّٰه هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّٰه. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّٰه. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده و مبعوث کرده‌ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَی عَلَی الصَّلاةِ، حَی عَلَی الصَّلاةِ. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می‌خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَی عَلَی

الفَلاحِ، حَی عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان‌طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم. سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می‌گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت: ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام، موسی گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف‌ترین آن‌هاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی‌رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده‌ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک‌تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر خدا سجده می‌کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می‌کاست تا این که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین

مقدار صبر می‌کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می‌کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می‌افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می‌نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می‌نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ‌چیز برایش نمی‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند. و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیلًا» تا آخر آیه می‌باشد.

و او با سند خود از ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت‌ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان‌ها و عجایب و شگفتی‌های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی* فَکَانَ قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنَی» [سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد* تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن‌جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به‌اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر از آن است.

و نیز او با سند خود از عبد اللّٰه بن عباس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است که فرمود: وقتی به آسمان هفتم عروج کردم و از آن‌جا به درخت سدرة المنتهی و از آن‌جا به حجاب‌های نور رسیدم، پروردگار عزّ و جلّ به من فرمود: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار تو هستم، پس برای من خضوع کن و تنها مرا عبادت کن و فقط بر من توکل کن و به من اعتماد کن. رضای من آن است که تو بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی، و برادرت، علی خلیفه و باب اللّٰه باشد، او حجت من بر بندگانم و امام و رهبر مخلوقات من است و دوستان و دشمنان من به وسیله او از هم‌دیگر شناخته می‌شوند، به واسطه او حزب شیطان از حزب من بازشناخته می‌شود، دین من به دست او اقامه می‌شود و حدود من حفظ می‌شود و احکام من اجرا می‌شود. به واسطه تو و او و امامانی از نسل او، من به بندگان و کنیزان خود رحم می‌کنم و با قائم شما زمین خود را به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و حمد و ثنایم آباد می‌سازم، و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می‌کنم و به اولیاء و دوستان خود به ارث می‌دهم، به دست او کلام کافران را پست و کلام خود را در عالی‌ترین مرتبه قرار می‌دهم و با اعطای علم خود به او، بندگان و سرزمین هایم را زنده می‌گردانم، و با اراده خود، گنج‌ها و ذخایر را برای او آشکار می‌سازم و به اراده و خواست خود، اسرار و پنهان‌ها را برای او ظاهر می‌کنم و با ملائکه خود، او را یاری می‌رسانم تا او را در اجرای امر اعتلای دینم مساعدت کنند و او ولی بر حق و هدایت کننده حقیقی بندگان من است.

و نیز او از حمزة بن محمد علوی (رحمه اللّه) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن مَعبَد، از حسین بن خالد، از محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می‌شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی‌شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین‌طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می‌شود.

پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟

فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیر شد و گفت: سُبحانَ اللّٰهِ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أکبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است.

و نیز او از علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد، از هِشام بن حَکَم روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چرا تعداد هفت تکبیر در شروع نماز بهتر است؟ چرا در رکوع سُبحانَ رَبّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُبحانَ رَبّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ گفته می‌شود؟

فرمود: ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجاب خلق نمود؛ وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت و آن‌گاه که فاصله او از خداوند به‌اندازه (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر بود، یکی از حجاب‌ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی سومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت: و همین‌طور ادامه یافت تا این که هفت حجاب کنار رفت و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هفت بار تکبیر گفت؛ به همین دلیل در ابتدا و شروع نماز هفت بار تکبیر گفته می‌شود. سپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسید و بر زانوهایش خم شد و گفت: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ. وقتی از رکوع سر برداشت و راست ایستاد خداوند را برتر و با عظمت‌تر یافت،

بر سجده افتاد در حالی که می‌گفت: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت ترس او آرام گرفت و این قول سنت شد.

و او از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر از آن حضرت پرسید: فدایتان شوم! پیامبر چند بار به معراج برده شد؟ فرمود: دوبار، و جبرئیل او را در جایی ایستاند و گفت: بایست، ای محمد! تو در جایی ایستاده ای که تا به حال هیچ مَلَک و پیامبری نایستاده است. پروردگار تو نماز می‌خواند. پرسید: ای جبرئیل! چگونه نماز می‌خواند؟ گفت: می‌گوید: « پاک و منزّه و مقدّس هستم و من پروردگار ملائکه و روح ام، رحمت من بر خشم و غضبم پیشی گرفته است». و پیامبر [به خداوند] عرض کرد: خدایا! عفو و بخشش تو را می‌طلبم، عفو و بخشش تو را می‌طلبم. و پیامبر در جایی ایستاده بود که خداوند می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَى» [تا فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد]. ابو بصیر پرسید: فدایتان شوم! « قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَى» یعنی چه؟ فرمود: یعنی فاصله ای به‌اندازه دو طرف کمان خمیده و برگشته تا سر آن. پس فرمود: میان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت حق باری تعالی تنها حجابی رخشان و تابناک، حائل بود- و چیزی نمی‌دانم جز این که گفته: از جنس زبرجد بود- پس پیامبر از نقطه ای مثل سوراخ سوزن نگریست به آن مقدار از نور و عظمتی که خداوند اراده کرده بود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! عرض کرد: لبّیک، ای پروردگارم! فرمود: بعد از تو چه کسی رهبر امت توست؟

پیامبر عرض کرد: خداوند عالِم‌تر است. فرمود: [او] علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و سرور و سید مسلمانان و رهبری بی‌نظیر است. سپس امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده است، بلکه از آسمان آمده است.

باز هم از او، از شیخی از اهل حدیث به نام احمد بن حسن قطّان، معروف به ابو علی بن عبد ربه عدل، از ابو عباس احمد بن ذکریا قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از محمد بن اسحاق کوفی، از ابراهیم بن عبدالله سنجری ابو اسحاق، از یحیی بن حسین مشهدی، از ابو هارون عبدی، از ربیعة سعدی نقل کرده است که از ابن عباس درباره آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» پرسیدم. فرمود: آن همان ستاره ای است که به هنگام دمیدن سپیده سقوط کرد و در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام فرو افتاد و پدرم عباس دوست داشت که آن ستاره در خانه او فرو افتد تا جانشینی و خلافت و امامت از آن او باشد. اما خداوند نخواست که آن شخص کسی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. و این از فضل خداوند است و به هر کس بخواهد آن را می‌بخشد.

محمد بن عباس که خدایش بیامرزد، از جعفر بن محمد علوی، از عبدالله بن محمد زیات، از جندل بن والق، از محمد بن ابی عمیر، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سرور مردم هستم و هیچ افتخاری بالاتر از این نیست، و علی سرور مؤمنان است. بار خدایا

دوست بدار آن‌کس را که او را دوست دارد، و دشمن باش آن‌کس را که با او دشمنی ورزد. مردی از قریش گفت: به خدا قسم که او دست از حمایت پسر عمویش برنمی دارد. پس خداوند این آیات را فرو فرستاد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُكُمْ ومَا غَوی * ومَا ينطِقُ عَنِ الهَوی» یعنی این کلامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درباره پسر عمویش می‌گوید از روی هوی و هوس نیست. بلکه چیزی جز وحی نیست «إِنْ هُو إِلا وحْی یوحَی».

ابن بابویه، از پدر مرحومش، از سعد بن عبداللّٰه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از حبیب سجستانی نقل کرده است که می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره آیات زیر سئوال کردم: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَكَانَ قَابَ قَوسَينِ أَو أَدْنَی * فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ مَا أَوحَی» امام فرمود: ای حبیب! این‌گونه که خواندی نخوان. بخوان «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَی فَكَانَ قَابَ قَوسَينِ» در نزدیکی. «أَو أَدْنَی* فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ» آن‌گاه که به بنده‌اش وحی فرستاد (عنی به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم)، آن‌چه را وحی فرستاد. ای حبیب! وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، خودش را در عبادت خداوند عز و جل و شکر نعمت هایش، با طواف کردن به دور خانه خدا خسته کرد و علی علیه السلام هم همراه او بود. وقتی که شب فرا رسید، آن دو به صفا و مروه رفتند تا سعی به جا بیاورند. وقتی از صفا به مروه سرازیر شدند و در بیابان در مقابل کوه بودند، نوری از آسمان آن‌ها را در بر گرفت و کوه‌های مکه و اطراف آن‌ها را روشن کرد و چشمانشان خاشع و خاضع گردید. آن دو از این حادثه بسیار ترسیدند.

فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به سوی وادی رفت و علی علیه السلام هم به دنبال او رفت. رسول خدا سرش را به سوی آسمان گرفت. ناگهان دید که دو انار در بالای سرش قرار دارد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن دو انار را با دست گرفت. آن‌گاه خداوند عز و جل به او وحی فرستاد: ای محمد! آن دو انار از میوه‌های بهشت می‌باشد و هیچ‌کس به جز تو و جانشین تو، علی بن ابی طالب، نباید از آن بخورد. یکی از آن دو را رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خورد و آن دیگر را علی علیه السلام. و سپس خداوند متعال به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم وحی کرد، آن‌چه را که وحی کرد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای حبیب! «ولقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِندَ سِدْرَةِ المُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ المَأْوى» یعنی رسول خدا هنگام بالا رفتن به آسمان، جبرئیل را دید. وقتی به محل سدرة المنتهی رسیدند، جبرئیل قبل از آن ایستاد و گفت: ای محمد! جایگاه من همین جاست که خداوند عز و جل مرا در آن‌جا قرار داده است و نمی‌توانم از آن‌جا جلوتر بروم. اما تو به راهت برای رفتن به سدرة المنتهی ادامه بده و نزدیک آن توقف کن. رسول خدا به طرف سدرة المنتهی پیش رفت و جبرئیل عقب‌تر از او بود.

و باز هم در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آیات «ولقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِندَ سِدْرَةِ المُنْتَهَى» نقل شده است که حضرت فرمود: منظور، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌باشد موقعی که نزدیک سدرة المنتهی بود. جایی که هیچ یک از آفریدگان خداوند عز و جل از آن‌جا عبور نمی‌کنند. و منظور خداوند در آخر آیات «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَى * لقَدْ رَأَى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الكُبْرَى» این است که: رسول خدا صلی

اللّٰه علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را در شکل ظاهری خودش، دو بار دید. این دفعه و یک دفعه دیگر. و آن این که ظاهر و هیکل جبرئیل خیلی بزرگ بود. زیرا از اجسام روحانی است، از آن‌هایی که هیچ‌کس نمی‌تواند به خلقت و صفت آن‌ها پی ببرد، مگر خداوند یکتا، پروردگار جهانیان.

گفت: ابن سیرین در کتاب «عظمة» آورده است که حمزه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درخواست کرد: جبرئیل را به من نشان بده؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: ساکت باش. حمزه اصرار کرد. در همان ساعت جبرئیل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: بار خدایا به چشمان حمزه بصیرت بده. و گفت: نگاه کن. نگاه کرد و دید که پاهایش مانند زبرجد است. غش کرد و بر زمین افتاد. و جبرئیل پس از آن‌که وحی را ابلاغ کرد، عروج کرد. پیامبر فرمود: ای حمزه چه دیدی؟ حمزه گفت: ای سرورم! دیگر هرگز چنین خواهشی را تکرار نمی‌کنم.

و شیخ مفید در امالی از ابو القاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبداللّٰه، از احمد بن ابو عبداللّٰه برقی، از بکر بن صالح رازی، از سلیمان بن جعفر جعفری روایت می‌کند که از امام علی علیه السلام شنیدم که به پدرم می‌گفت: چه شده است که تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب می‌بینم؟ پدرم جواب داد: او دایی من است. امام علی علیه السلام به او گفت: او درباره خداوند حرف‌های درشتی می‌زند. او خداوند تبارک و تعالی را وصف می‌کند و برای خداوند حدود قائل است، حال

آن‌که خداوند تبارک و تعالی فراتر از وصف است. یا با او باش و ما را ترک کن و یا با ما نشست و برخاست کن و از او جدا شو. پدرم گفت: او هر چه را که بخواهد می‌گوید، آیا اگر من حرف‌های او را تکرار نکنم، گناهی از حرف‌های او نصیبم می‌شود؟ امام علی علیه السلام فرمودند: آیا از این نمی‌ترسی که عذابی بر او نازل شود و گریبان همگی تان را بگیرد؟ آیا داستان آن فردی را که از یاران موسی بود و پدرش از طرفداران فرعون بود، نشنیدی؟ هنگامی که سپاهیان فرعون به موسی علیه السلام رسید، این فرد از موسی عقب ماند تا پدرش را که با او دشمنی می‌کرد، نصیحت کند. تا این که به لبه دریا رسیدند و هر دو غرق شدند. هنگامی که خبر به موسی رسید، حال او را از جبرئیل پرسید و گفت: خدا رحمتش کند، غرق شد در حالی که عقیده پدرش را قبول نداشت. اما وقتی عذاب نازل شود، دیگر نمی‌توان آن را از نزدیکان گناهکار دفع کرد.

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مادر موسی به وی باردار شد، آثار حاملگی تا زمان وضع حمل بر وی ظاهر نشد و فرعون برای همه زنان بنی اسرائیل مراقبانی از قبطی‌ها قرار داده بود و چون به وی خبر دادند که بنی اسرائیل با خود می‌گویند مردی به نام موسی بن عمران در میان ما متولد می‌شود که نابودی فرعون و یارانش بر دست او خواهد بود، فرعون با خود عهد کرد که تمام فرزندان ذکور آن‌ها را بکشد تا این اتفاق نیفتد. از این رو مردان و زنان را از هم جدا کرد و مردها را به زندان‌ها افکند و چون مادر موسی فرزند خود را به

دنیا آورد، باندوه به وی نگاه کرده، غمگین شد و بسیار گریست و با خود گفت: همین الان او را سر می‌برند؛ اما خداوند مهر او را به قلب زنی که مراقب او بودانداخت و به مادر موسی گفت: چرا رنگ رخسارت زرد شده است؟ گفت: می‌ترسم پسرم را سر ببرند. زن گفت: نترس. و موسی چنان زیبا بود که هر که او را می‌دید شیفته‌اش می‌گشت. از این رو خداوند می‌فرماید: «وَأَلْقَيتُ عَلَيکَ مَحَبَّةً مِّنِّی» [و مهری از خودم بر تو افکندم] از این رو آن زن قبطی که نگهبان و مراقب او بود، مهرش را به دل گرفت.

و خداوند آن صندوق چوبی را بر مادرش نازل فرمود و به وی الهام کرد که موسی را داخل صندوق بگذارد و وی را در دریا رها کند: «وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» پس مادر موسی، نوزاد را در صندوق گذاشت و در آن را بست و به آب نیل‌انداخت. فرعون، قصری برای تفریح در کنار نیل داشت. در این زمان به همراه همسرش آسیه در این قصر بودند که از دور چشمش به یک سیاهی افتاد که آب نیل آن را بالا و پایین می‌برد و باد آن را به طرف قصر می‌آورد تا این که به در قصر فرعون رسید. فرعون دستور داد آن را از آب بگیرند و نزد وی ببرند و چون صندوق را نزد وی بردند و در آن را باز کرد، کودکی در آن یافت. لذا گفت: این کودک یک اسرائیلی است. اما خداوند محبت موسی را هم به دل فرعون افکند و هم به دل آسیه؛ و علی رغم این محبت، فرعون قصد کرد کودک را بکشد. لذا آسیه به وی گفت: «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن ينفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يشْعُرُونَ» او موسی است. فرعون پسر نداشت، لذا دستور داد برایش دایه ای بیاورند تا او را شیر دهد و تربیت کند. پس چند زن را که فرزندانشان کشته شده بود،

آوردند، اما نوزاد، شیر هیچ کدام از آنان را نخورد؛ زیرا خداوند خود چنین خواسته بود: «وَحَرَّمْنَا عَلَيهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ».

از طرفی مادر موسی خبر یافت که فرعون پسر او را گرفته، از این رو بسیار غمگین شد و بسیار گریست: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» یعنی این که نزدیک بود راز او را فاش کند یا این که بمیرد. اما بر خود مسلط شد و حوادث، آن گونه که خداوند فرموده بود، پیش رفت: «لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»، لذا خواهر موسی برای گرفتن خبر از خانه بیرون آمد تا این که به کنار قصر فرعون رسید و دورادور بی‌آن‌که کسی متوجه شود، مراقب اوضاع بود «فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يشْعُرُونَ» و چون موسی شیر هیچ زنی را نمی‌خورد، فرعون به شدت‌اندوهگین شد. در این هنگام خواهر موسی جلو رفت و گفت: آیا خانواده ای را به شما معرفی کنم که او را برایتان بزرگ کنند و نصیحت گر او باشند؟ فرعون گفت: بلی. پس رفت و مادر موسی را آورد و چون موسی را در آغوش گرفت و سینه در دهانش گذاشت، بلافاصله شروع به شیر خوردن کرد. از این رو فرعون و اطرافیان او بسیار خوشحال شدند و به تشویق مادرش پرداخته و گفتند: او را برای ما بزرگ کن و هر چه بخواهی به تو می‌دهیم و بدین وسیله قول خداوند تحقق یافت که فرموده است: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَی تَقَرَّ عَينُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يعْلَمُونَ». فرعون فرزندان را به قتل می‌رساند در حالی که به پرورش موسی اهتمام وافر داشت بی‌آن‌که بداند هلاک او بر دست همین پسر است. چون موسی کمی بزرگ شد، در کنار فرعون عطسه ای کرد و بلافاصله گفت: «الحمد لله ربّ العالمین»

فرعون به این گفته او پرخاش کرد و یک سیلی به وی زد و گفت: این چه سخنی است که می‌گویی؟ پس موسی از جا جست و ریش او را – که بسیار هم بلند بود- گرفت و به سختی کشید به گونه ای که فرعون از این بابت درد کشید. لذا فرعون تصمیم گرفت وی را به قتل برساند. زن فرعون که شاهد ماجرا بود، گفت: این کودک نوپایی بیش نیست و نمی‌داند چه می‌گوید. تو او را با سیلی آزردی و او هم واکنش نشان داد. فرعون گفت: او خوب می‌داند چه می‌کند. آسیه گفت: مقداری خرما و مقداری زغال گداخته پیش او بگذار، اگر تشخیص داد که کدام خوراکی هستند، حق با توست. پس فرعون چنین کرد و به موسی گفت: بخور! موسی دست خود را به سوی خرما دراز کرد، اما جبرئیل دستش را به سمت زغال گداخته برد و موسی آن را به سرعت برداشت و به دهان گذاشت و زبانش سوخت. فریاد کودک برخاست و گریه امانش را برید. پس آسیه به فرعون گفت: نگفتم که او کودک نوپایی بیش نیست و هنوز قدرت تمییز ندارد؟ پس فرعون از خطای وی در گذشت.

راوی گوید: پس به امام باقر علیه السلام عرض کردم: موسی چه مدت از مادرش غایب بود تا این که خداوند او را به وی بازگرداند؟ فرمود: سه روز. عرض کردم: آیا هارون برادر تنی موسی بود؟ فرمود: بلی. مگر در قرآن نخوانده ای که: «يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» [ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه (موی) سرم را] عرض کردم: کدامشان مسن‌تر بودند؟ فرمود: هارون. عرض کردم: آیا وحی بر هر دوی آن‌ها نازل می‌شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می‌شد و موسی آن را به هارون می‌گفت. عرض کردم: مرا از احکام، قضا، امر و نهی آگاه فرما که آیا به عهده آن دو واگذار شده بود؟ فرمود: موسی بود که با خدا مناجات می‌کرد و علم را می‌نوشت و میان بنی اسرائیل قضاوت می‌کرد و در غیاب موسی

هنگام رفتن به مناجات، هارون جانشین وی بود. عرض کردم: کدام زودتر از دنیا رفتند؟ فرمود: هارون پیش از موسی از دنیا رفت و هر دوی آن‌ها در زمان سرگردانی از دنیا رفتند. عرض کردم: آیا از موسی پسری بر جای ماند؟ فرمود: خیر، ذریه او از طریق هارون ادامه یافت.

راوی گوید: موسی هم‌چنان با عزت و کرامت نزد فرعون بود تا به سن مردانگی رسید؛ ولی سخنان موسی در توحید برای فرعون خوشایند نبود و آزارش می‌داد. روزی موسی به بازار رفت و مشاهده کرد دو مرد با هم به ستیز برخاسته‌اند. یکی سخن موسی در توحید را تأیید می‌کرد و آن دیگر طرفدار فرعون بود. آن‌که طرفدار موسی بود، چون موسی را دید، از وی یاری طلبید. پس موسی پیش آمد و ضربه ای به آن یکی زد و او را کشت و سپس ناپدید شد. فردای آن روز مرد دیگری با آن مرد که طرفدار موسی بود درگیر شد و مرد طرفدار موسی او را به کمک طلبید. وقتی مرد فرعونی موسی را دید گفت: می‌خواهی مرا هم مثل آن مرد دیروزی به قتل برسانی؟ پس یقه دوست موسی را رها کرد و گریخت.

خزانه دار فرعون به موسی ایمان داشت و ششصد سال ایمان خود را پنهان کرده بود و او همآن‌کسی است که خداوند درباره وی می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ یکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن یقُولَ رَبِّی اللَّهُ» [و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خداست]

خبر کشته شدن آن مرد به دست موسی به فرعون رسید. پس وی را طلب کرد تا به قتل رساند. آن مرد مؤمن شخصی را نزد موسی فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ الْمَلَأَ یأْتَمِرُونَ بِکَ لِیقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یتَرَقَّبُ» [سران قوم درباره تو مشورت

می‌کنند تا تو را بکشند. پس (از شهر) خارج شو، من جدا از خیرخواهان توام* موسی ترسان و نگران از آن‌جا بیرون رفت] او در حال گریز به چپ و راست خود نگاه می‌کرد و می‌گفت: «رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» [پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش]

و به سمت «مَدْین» که سه روز راه بود، حرکت کرد و چون به دروازه مَدْین رسید، چاهی دید مردم از آب آن گله‌ها و چهارپایان خود را سیراب می‌کنند. پس در گوشه ای نشست در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود. ناگهان چشمش به دو دختر افتاد که گله کوچک گوسفندی داشتند، اما به چاه نزدیک نمی‌شدند. موسی به آن‌ها گفت: چرا گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ گفتند: «لَا نَسْقِی حَتَّی یصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَیخٌ کَبِیرٌ» [(ما به گوسفندان خود) آب نمی‌دهیم تا شبانان (همگی گوسفندانشان را) برگردانند؛ و پدر ما پیری سالخورده است].

پس موسی بر ایشان دل سوزاند و بر سر چاه رفت و به آن‌که بر بالای چاه بود گفت: آیا می‌خواهید یک دلو آب برای خودم بکشم و یک دلو برای شما؟ (و کشیدن یک دلو توسط ده نفر صورت می‌گرفت) و چون آن مرد پذیرفت، موسی به تنهایی یک دلو برای آن‌که بر سر چاه بود آب کشید و یک دلو دیگر برای دختران شعیب و گوسفندان آنان را سیراب کرد. «ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ» [آن‌گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم] او در آن حال بسیار گرسنه بود. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: چون موسی کلیم الله گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد و به سایه رفت تا استراحت کند، گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی نیازمندم. او در این دعا چیزی جز نان

نمی‌خواست تا خود را با آن سیر کند؛ زیرا چند روز را فقط با گیاه خوردن سر کرده بود و آنان از شدت لاغری به راحتی سبزی گیاهان را در لایه زیر پوست زیرین او می‌دیدند. پس چون دختران شعیب نزد پدرشان رفتند، به آن‌ها گفت: زود برگشتید!

پس آن دو ماجرای موسی علیه السلام را برای وی بازگو کردند بی‌آن‌که او را بشناسند. شعیب به یکی از آن دو گفت: نزد او بازگرد و او را این‌جا دعوت کن تا بابت سیراب کردن گوسفندانمان به وی پاداشی دهیم. پس آن دختر آن گونه که در قرآن آمده، نزد موسی بازگشت: «تَمْشِی عَلَى اسْتِحْیاء قَالَتْ إِنَّ ابی یدْعُوکَ لِیجْزِیکَ أَجْرَ مَا سَقَیتَ لَنَا» [در حالی که به آزرم گام بر می‌داشت نزد وی آمد (و) گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسفندان) برای ما، مزد دهد] پس موسی علیه السلام با وی همراه شد و آن زن پیشاپیش موسی حرکت می‌کرد. ناگهان بادی وزید و جامه دختر به بدنش چسبید و باسن او آشکار شد. پس موسی به وی گفت: پشت سر من راه برو و مرا به وسیله سنگ ریزه‌هایی که به جلوی من پرتاب می‌کنی، مرا راهنمایی کن؛ زیرا من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنند. چون بر شعیب علیه السلام وارد شد، داستان خود را برایش تعریف کرد، پس شعیب به وی گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» [مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی]. یکی از دختران شعیب گفت: «یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِی الْأَمِینُ» [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است] پس شعیب به وی گفت: قدرتش را با کشیدن دلو آب به تنهایی فهمیدی. امانتداری او را از کجا فهمیدی؟ دختر گفت: وقتی به من گفت که پشت سرش راه بروم و راه را به وی

نشان دهم؛ زیرا او نمی‌خواست از پشت سر بدن زنان را ببیند، این دلیل بر امانتداری اوست.

پس شعیب گفت: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَی هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِی حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» [(شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می‌کنی) به نکاح تو در آورم، به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء اللّٰه از درستکاران خواهی یافت] موسی علیه السلام به وی گفت: «ذَلِکَ بَینِی وَبَینَکَ أَیمَا الْأَجَلَینِ قَضَیتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَی» [گفت: این (قرار داد)

میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد] یعنی چه ده سال خدمت کنم و چه هشت سال، مورد مواخذه قرار نگیرم و در ادامه موسی گفت: «وَاللَّهُ عَلَی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ» [و خدا بر آن‌چه می‌گوییم وکیل است].

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: ده سال تمام خدمت کرد. عرض کردم: قبل از پایان ده سال با همسرش ازدواج کرد یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از پایان مهلت.

عرض کردم: یک مرد با زنی ازدواج می‌کند و به پدر دختر تعهد می‌دهد که مثلاً تا دو ماه دیگر به همسرش نزدیک نشود. این چنین شرطی جایز است؟ فرمود: موسی می‌دانست که تعهد خود را انجام خواهد داد. از این رو او می‌دانست آن قدر زنده می‌ماند که به عهد خود وفا کند. عرض کردم: قربانت گردم! شعیب کدامیک از دختران خود را به همسری موسی درآورد؟ فرمود: آن دختری که به پدرش گفت: «یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ

إِنَّ خَيرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِی الْأَمِينُ» [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است] چون موسی تعهد خود را به پایان برد، به شعیب گفت: باید به وطنم نزد مادر و خانواده‌ام برگردم. آیا چیزی نزد تو دارم؟ شعیب گفت: از میان گوسفندانم که امسال زاد و ولد کنند، هر چه گوسفند ابلق (سیاه و سفید) متولد شود، برای تو باشد. پس موسی هنگامی که می‌خواست قوچ را به میان میش‌ها برد، ابتدا چوبی را برداشت و آن را شکست و در وسط آغل گوسفندان فرو بُرد و پارچه ای سیاه و سفید (ابلق) روی آن‌انداخت و آن‌گاه قوچ را به میان میش‌ها فرستاد تا آن‌ها را بارور کند. در نتیجه این تدبیر، آن سال میش‌ها همگی بره‌های ابلق به دنیا آوردند. و چون مهلت به سر آمد، موسی به همراه همسرش و توشه ای که شعیب در اختیارشان گذاشته بود، با گله خود راهی سرزمین مصر شد. اما قبل از رفتن به شعیب گفت: عصایی می‌خواهم که پیوسته با من باشد. و عصای پیامبران نزد شعیب بود و همگی را از آن‌ها به ارث برده بود. پس شعیب به وی گفت: وارد این اتاق شو و عصایی از بین آن همه عصا برای خودت بردار. چون موسی وارد اتاق شد، عصای نوح و ابراهیم علیه السلام از جا کنده شد و در دست موسی قرار گرفت. موسی آن عصا را بیرون آورد و چون چشم شعیب به عصا افتاد، گفت: این عصا را بازگردان و یکی دیگر بردار. موسی آن را برگرداند تا یکی دیگر بردارد، اما همان عصا دوباره خود را در بغل موسی‌انداخت و این مسئله سه بار تکرار شد و چون شعیب این را دید، به وی گفت: برو، خداوند این عصا را به تو اختصاص داده است. پس موسی گله‌اش را حرکت داد و قصد سرزمین مصر کرد و چون با خانواده‌اش به دشتی رسید، دچار سرمای شدیدی شدند که همراه با باد

و تاریکی بود و شب نیز از راه فرا رسید و مزید بر علت شد. ناگهان چشم موسی به آتشی افتاد. خداوند در این خصوص می‌فرماید: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت: (این‌جا) بمانید که من آتشی از دور دیدم. شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید] سپس به طرف آتش رفت تا شعله ای بیاورد، ناگهان با درختی مواجه شد که زبانه‌های آتش همه جای آن را فرا گرفته بود و چون به طرف آتش رفت، آتش نیز به طرف او افتاد و چون موسی وحشت زده خود را کنار کشید، آتش هم به جای خود برگشت. موسی دید که چگونه آتش دوباره به درخت برگشت، ولی دوباره سعی کرد شعله ای برگیرد که باز هم آتش به سمت او افتاد. لذا برگشت و دیگر کارش را تکرار نکرد. در همین زمان خدای متعال وی را صدا زد که: «يا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» [ای موسی! منم من خداوند، پروردگار جهانیان] موسی گفت: دلیل این امر چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! در دست راست تو چیست؟ گفت: عصای من است. گفت: «ألقها يا موسى» [ای موسی! عصای خود را بیفکن] پس موسی آن راانداخت، ناگهان تبدیل به ماری جنبنده شد. پس موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد. پس خداوند او را صدا زد که: ای موسی! نترس، آن را بردار که تو در امانی و دستت را در گریبانت فرو کن، خواهی دید وقتی آن را بیرون می‌آوری سفید بی‌گزند است؛ زیرا پوست موسی علیه السلام سبزه پررنگ بود. پس دستش را از گریبانش بیرون آورد، ناگهان دنیا را برایش روشن کرد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ

مِن رَّبِّکَ إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ» [این دو (نشانه) دو برهان از جانب پروردگار تو است (که باید) به سوی فرعون و سران (کشور) او (ببری)؛ زیرا آنان همواره قومی نافرمانند] پس موسی گفت: «رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یقْتُلُونِ* وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءًا یصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یکَذِّبُونِ* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یصِلُونَ إِلَیکُمَا بِآیاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ» - [گفت: پروردگارا! من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند* و برادرم هارون از من زبان آورتر است. پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم مرا تکذیب کنند* فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهد بود]

ابن بابویه می‌گوید: حسین بن احمد بن ادریس، از پدرم، از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از محمد بن آدم نسائی، از پدرش آدم بن ابی ایاس، از مبارک بن فضالة، از سعید بن جبیر، از سید عابدین امام سجاد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام از پدر والامقامش سرور اوصیا و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به حالت احتضار افتاد، یاران و خاندانش را جمع کرد و خداوند را سپاس و ستایش گفت و به آن‌ها درباره مصیبتی که بدان گرفتار خواهند شد خبر داد که در آن مردان، کشته می‌شوند و

شکم زنان باردار شکافته و سر کودکان از تن جدا می‌شود تا این که خداوند حق را به وسیله قیام کننده ای از نسل لاوی بن یعقوب آشکار می‌کند که مردی گندمگون و بلند قامت است. آن‌گاه صفاتش را برایشان ذکر کرد. آن‌ها بدان تمسک جستند (و اعتقاد پیدا کردند) و در میان بنی اسرائیل، دوران غیبت و دشواری به وجود آمد. آن‌ها مدت چهارصد سال در انتظار قائم به سر بردند تا این که به آن‌ها مژده ولادت او داده شد و علامت‌های ظهورش را دیدند. بدین ترتیب دچار مصیبت‌های بیشتری شدند و ضربات چوب و سنگ بر آنان فرو بارید. آن‌ها در پی یافتن فقیهی بودند که به سخنانش اعتماد داشتند. اما او خود را مخفی کرده و با آن‌ها مکاتبه می‌کرد. آن‌ها برایش نوشتند: ما در دوران دشواری و مصیبت به سخنان تو اعتماد داریم. او آن‌ها را به بیابانی برد و در یک شب مهتابی برایشان درباره قائم، صفاتش و نزدیکی زمان قیامش سخن گفت. در چنین حالتی حضرت موسی علیه السلام با هیات و ظاهر دوران جوانی‌اش بر آن‌ها ظهور کرد. او از قصر فرعون خارج شده و در بیرون از آن‌جا به گردش می‌پرداخت. موسی علیه السلام از کاروانش جدا شد و در حالی که سوار بر قاطری بود به سوی آن‌ها آمد. او در آن حالت، ردایی ابریشمی بر تن داشت. زمانی که آن فقیه او را دید، از روی صفاتش او را شناخت. به همین خاطر از جایش برخاست و به سوی او رفت و به پاهایش افتاد و بر آن‌ها بوسه زد. سپس گفت: سپاس خدایی را که قبل از رسیدن به محضرت جان مرا نگرفت. زمانی که یارانش دیدند او چنین کرد، دریافتند که او ولی امرشان است. به همین دلیل به پاهایش افتادند و برایش تعظیم کردند. او در پاسخ فقط گفت: از خداوند می‌خواهم که در فرج شما تعجیل فرماید. پس از آن دو باره غایب شد و به سوی شهر مدین رفت و مدتی را نزد حضرت شعیب علیه

السلام ماند. غیبت دومش برای او از اولی دشوارتر بود و مدت پنجاه و چند سال به طول انجامید و بلا و مصیبت بر آن‌ها شدت یافت و فقیه از نظرها غایب شد. آن‌ها برایش پیغام دادند که ما توان تحمل غیبت تو را نداریم. او به بیابانی رفت و آن‌ها را فرا خواند و به آنان آرامش خاطر داد و برایشان بیان کرد که خداوند بر او وحی کرده است که پس از چهل سال در کار آن‌ها گشایشی به وجود خواهد آورد. آن‌ها همگی گفتند: الحمدلله. خداوند به او وحی کرد که به ایشان بگو: به علت شکرگذاری شان و گفتن الحمدلله، آن را پس از سی سال بعد قرار خواهم داد. آن‌ها در پاسخ گفتند: همه نعمت‌ها از سوی خداوند است. خداوند به او وحی کرد به ایشان بگو: فرج و گشایش پس از بیست سال برایشان حاصل خواهد شد. آن‌ها گفتند: خیر و نیکی فقط از سوی پروردگار است. خداوند به او وحی کرد: به آن‌ها بگو: پس از ده سال در کارشان گشایش و فرج به وجود خواهد آمد. آن‌ها همگی گفتند: فقط خداوند بلا و مصیبت را برطرف می‌کند. خداوند به او وحی فرمود: به آن‌ها بگو: از جایتان تکان نخورید که من دستور به وجود آمدن فرج و گشایش برایتان را صادر کرده‌ام. در حالی که آن‌ها در چنین وضعیتی بودند، حضرت موسی علیه السلام سوار بر الاغی در برابر ایشان پیدا شد. آن فقیه خواست به یارانش آن‌چه را می‌بینند، بشناساند. موسی علیه السلام به سویشان آمد تا این که در کنار آن‌ها ایستاد و به آن‌ها سلام کرد. فقیه به او گفت: اسمت چیست؟ او پاسخ داد: موسی! فقیه سئوال کرد: نام پدرت چیست؟ موسی علیه السلام پاسخ داد: عمران! فقیه پرسید: نام جدت چیست؟ موسی علیه السلام پاسخ داد: فاهث بن لاوی بن یعقوب. فقیه سئوال کرد: با خودت چه چیزی آورده ای؟ پاسخ داد: از سوی خداوند رسالت آورده‌ام. آن فقیه از جایش برخاست و

دست حضرت موسی علیه السلام را بوسید. آن حضرت میان آن‌ها نشست و به آنان آرامش خاطر داد و به آن‌ها دستوراتی داد. سپس آن‌ها را به چند گروه تقسیم کرد. از آن زمان تا فرج آن‌ها یعنی غرق شدن فرعون، چهل سال فاصله بود.

امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: انسان آزاده در همه حالت‌ها آزاده است. چنان چه دچار مصیبتی شود، در مقابل آن شکیبایی خواهد کرد و چنان چه مشکلات فراوان او را احاطه کند و به اسارت در آید، با او به خشونت رفتار شود و آسایش زندگی‌اش به دشواری تبدیل شود هم‌چنان‌که یوسف علیه السلام بدان گرفتار شد زیر بار مشکلات شکسته نخواهد شد و تغییر وضعیت، به آزاده بودن او هیچ گزندی نخواهد رساند؛ خواه به بردگی و اسارت در آید، مورد قهر و ستم واقع شود، به تاریکی چاه و تنهایی در آن مبتلا گردد یا خداوند بر او منت گذارد و حاکم ستمگر و جبار را به غلام او تبدیل کند و او را به مکانی بفرستد و به وسیله او به مردمانی رحم و عنایت کند. بردباری نیز بدین ترتیب خیر و نیکی را در پی خواهد داشت. پس صبور باشید و جان‌هایتان را به بردباری عادت دهید تا پاداش بگیرید.

شیخ طوسی در تهذیب از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر فرمود: پروردگارا! ما به دعوتگر بیم دهنده‌ات محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که بنده و فرستاده تو بود و مردم را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام فرا

می‌خواند، پاسخ دادیم که تو به او نعمت داده ای و او را به عنوان مثالی برای بنی اسرائیل زدی و ایمان آوردیم که او امیرالمؤمنین و مولا و ولی آن‌ها تا روز قیامت است. زیرا خودت فرموده ای: «إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَليهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِيل».

علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از وکیع، از اعمش، از سلمه بن کهیل، از ابو صادق، از ابو الاغر، از سلمان فارسی روایت می‌کند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش نشسته بود خطاب به آن‌ها گفت: هم اکنون کسی که شبیه حضرت عیسی است بر شما وارد می‌شود. بعضی از حاضران برخاستند و رفتند و دو باره بر جمع وارد شدند. در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. یکی از منافقان گفت: محمد به برتری دادن علی بر ما بسنده نکرده بلکه حتی او را به عیسی بن مریم تشبیه می‌کند! به خدا قسم! بت‌هایی که در جاهلیت می‌پرستیدم از او بهترند. خداوند در همان مجلس آیه زیر را نازل فرمود: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ يضجون» اما مخالفان ما آن آیه را تحریف کرده و آخرین کلمه آن را به «يصِدُّونَ» تبدیل و بدین وسیله قرآن را تحریف کرده‌اند. خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «وقَالوا أَآلهَتُنَا خَيرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إِنْ علی إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَليهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِيل» آن‌ها هم‌چنین نام آن حضرت را از این آیه حذف کرده‌اند.

محمد بن عباس، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از محمد بن عمر حنفی، از عمر بن قائد، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت

می‌کند که گفت: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در حالی که در میان گروهی از یارانش نشسته بود، فرمود: هم اکنون شخصی بر شما وارد می‌شود که در میان امتم شبیه حضرت عیسی علیه السلام است. ابوبکر وارد شد. اصحاب پرسیدند: آیا آن شخص ابوبکر است؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خیر. عمر وارد شد. یاران رسول خدا پرسیدند: آیا عمر آن شخصی است که در میان امت تو به حضرت عیسی علیه السلام شباهت دارد؟ رسول خدا فرمود: خیر. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن جمع وارد شد. آن‌ها پرسیدند: آیا آن شخص، علی است؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری. گروهی از آن‌ها گفتند: قطعاً عبادت کردن لات و عزی آسان‌تر از تحمل این امر است. در این هنگام خداوند آیه زیر را بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل کرد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ* وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ».

محمد بن عباس هم‌چنین از محمد بن سهل عطار، از احمد بن عمر دهقان، از محمد بن کثیر کوفی، از محمد بن سائب، از ابو صالح، از عبداللّٰه بن عباس روایت کرده است که گروهی نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! عیسی بن مریم مردگان را زنده می‌کرد. تو هم برای ما این کار را بکن. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: می‌خواهید چه کسی برایتان زنده شود؟ گفتند: فلان شخص که اخیراً از دنیا رفته است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، حضرت علی علیه السلام را فراخواند و با صدای آهسته مطالبی را به او فرمود که ما آن را نشنیدیم. سپس او فرمود: همراه آن‌ها به سوی آن

میت برو و او را با نام خودش و پدرش صدا بزن. حضرت علی علیه السلام به همراه آن گروه رفت تا این که به قبر آن مرده رسید. امیرالمؤمنین او را به نام خودش و پدرش خواند. ناگهان آن مرده، زنده شد! آن گروه از او سئوالاتی پرسیدند. سپس دوباره در قبرش خوابید و از دنیا رفت. آن‌ها در حالی از آن‌جا رفتند که می‌گفتند: این نیز یکی دیگر از عجایب بنی عبدالمطلب است و سخنانی این چنین بر زبان می‌راندند. در نتیجه خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ» یعنی هرگاه حضرت عیسی به عنوان مثال زده شود، ناگهان قومت می‌خندند.

محمد بن عباس هم‌چنین از محمد بن مخلد دهّان، از علی بن احمد عریضی، از ابراهیم بن علی بن جناح، از حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش علیهم السلام روایت می‌کند که فرمودند: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش نشسته بود، علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به عیسی بن مریم شباهت داری! اگر از آن بیم نداشتم که گروه‌هایی از امتم همانند مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام، غلو کنند، درباره تو مطلبی می‌گفتم که هرگاه از میان گروهی از مردم می‌گذشتی، خاک زیر پایت را به عنوان تبرک بر می‌داشتند. کسانی که در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند از این فرموده ایشان برآشفتند و با یک‌دیگر به مشورت پرداخته و گفتند: محمد جز به این راضی نشد که پسر عمویش را به حضرت عیسی، رهبر قوم بنی اسرائیل،

تشبیه کند! در این هنگام آیه زیر نازل شد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ * وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل * ولو نَشَاء لجَعَلنَا مِنكُم من بنی هاشم مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ». راوی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: در قرآن کریم، نام بنی هاشم نیامده است. امام فرمود: به خدا سوگند، به هنگام حذف آیات قرآن، آن را نیز حذف کرده‌اند. عمرو بن عاص بر روی منبر مصر گفت: هزار حرف از کتاب خدا حذف و هزار حرف دیگر تحریف شده است. من پیشنهاد کردم دویست هزار درهم می‌پردازم تا آیه «إِنَّ شَانِئَکَ هُو الأَبْتَرُ» [دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود] را از قرآن بردارم. اما آن‌ها گفتند: این امر ممکن نیست. چرا این کار برای آن‌ها ممکن است اما برای من امکان ندارد؟ این سخن به اطلاع معاویه رسید. به همین دلیل به عمرو عاص نامه نوشت: با این که من در مصر نبودم، اما سخنانت بر روی منبر مصر را به من اطلاع دادند.

طبرسی گفت: سادات اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم. آن حضرت در حالی که در میان گروهی از قریش نشسته بود به من نگاه کرد سپس فرمود: ای علی! قطعا تو در این امت همانند حضرت عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل هستی که گروهی او را دوست می‌داشتند و در این کار غلو و زیاده روی می‌کردند و در نتیجه هلاک شدند. عده ای نیز با او دشمنی کردند و نسبت به او کینه ورزیدند و در این زمینه مبالغه نمودند. اما

گروه دیگری در این زمینه راه میانه روی را پیمودند، در نتیجه رستگار شدند. این سخن بر آنان گران آمد. به همین دلیل خندیدند و با تمسخر گفتند: محمد، علی را به پیامبران تشبیه می‌کند. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

تفسیر القمی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای مردم اولین کسی که روی زمین بر خداوند عزوجل ظلم کرد عناق دختر آدم بود. خداوند برای او بیست انگشت خلق کرده بود که در هر انگشت دو ناخن بلند مثل دو داس بزرگ داشت و جایی که بر آن می‌نشست به‌اندازه یک جریب بود و وقتی فساد کرد خداوند شیری مانند فیل و گرگی به‌اندازه شتر و عقابی مانند الاغ بر او فرستاد و آن در زمان خلقت اول بود. پس خداوند آن‌ها را بر او مسلط کرد و آن‌ها او را کشتند.

قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: در مدینه مردی است که به مکانی که پسر آدم در آن است رفته و او را در غل و زنجیر دیده است. در حالی که ده نفر بر او گماشته شده‌اند و در تابستان صورت او را به سمتی می‌گردانند که خورشید می‌گردد و پیرامون او آتش روشن می‌کنند و در زمستان بر روی او آب سرد می‌ریزند و هربار که فردی از آن ده نفر می‌میرد اهل روستا مردی دیگر را می‌گمارند. مردی به او گفت: ای بنده خدا قصه تو چیست؟ برای چه به این روز افتاده ای؟ پس گفت: تو درباره مساله ای از من پرسیدی که پیش از تو هیچ‌کس از من نپرسیده بود. تو باهوش‌ترین مردم هستی و تو یقینا احمق‌ترین مردم هستی.

بصائر الدرجات: احمد بن محمد از امام باقر علیه السلام مثل همین روایت را نقل کرده است و در آن روایت آمده است: که تو احمق‌ترین یا باهوش‌ترین مردم هستی و در آخرش افزوده است: گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا در آخرت عذاب می‌شود؟ گفت: پس فرمود: خداوند عذاب دنیا و آخرت را برای او جمع خواهد کرد.

توضیح: باهوش‌ترین مردم بود چون از چیزی که احدی درباره آن نپرسیده بود سؤال کرد و احمق‌ترین مردم بود چون سؤال را از مردی پرسید که به توضیح و بیان آن امر نشده بود و براساس آن‌چه که در البصائر آمده منظور این است که سؤال کردن درباره امور عجیب و غریب گاهی به خاطر نهایت باهوشی و گاهی به خاطر نهایت حماقت است.

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هابیل چوپان و قابیل کشاورز بود و هنگامی که به سن رشد و بلوغ رسیدند آدم علیه السلام به آن‌ها گفت: من دوست دارم که قربانی ای برای خداوند پیش آورید. باشد که خداوند از شما قبول کند. هابیل به سراغ بهترین قوچ در گله‌اش رفت و به خاطر رسیدن به خشنودی خدا و خشنودی پدرش آن را پیش آورد. اما قابیل گندم ته مانده ای را که در خرمن کوب باقی می‌ماند و گاو نمی‌تواند آن را لگد کند پیش آورد. چون خسیس بود و نه رضوان خداوند متعال را می‌خواست و نه خشنودی پدرش را. پس خداوند قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل نپذیرفته و به او

بازگرداند. ابلیس به قابیل گفت: قطعاً هابیل عقبه و ذریه ای خواهد داشت که بر عقبه و فرزندان تو فخر می‌فروشد که قربانی پدرشان پذیرفته شده است. پس او را بکش تا عقبه ای نداشته باشد. پس قابیل او را کشت و خداوند تبارک و تعالی جبرئیل را فرستاد که جسد هابیل را دفن کند. قابیل گفت: وای بر من! آیا عاجزم که مثل این غراب (کلاغ) باشم. منظورش این بود که مثل این غریبه که او را نمی‌شناسم و آمد و برادرم را دفن کرد ولی من نتوانستم این کار را انجام دهد. قابیل از آسمان ندا داده شد: که به خاطر قتل برادرت لعنت بر تو باد! و آدم علیه السلام چهل روز و شب بر هابیل گریست.

قصص الانبیاء: از وهب نقل شده است: عوج بن عناق ظالم و دشمن خدا و اسلام بود. او جسمی قوی و سترگ داشت. دستش را در دریا فرو برده و ماهی را از ته دریا به بیرون می‌کشید و آن را به سمت خورشید می‌برد و کباب کرده و می‌خورد و عمر او سال بود.

تفسیر عیاشی: سلیمان بن خالد نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم مردم می‌گویند آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورد. امام صادق علیه السلام فرمود: مردم این را می‌گویند ولی ای سلیمان آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر می‌دانستم که آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورده است زینب را به نکاح قاسم درمی آوردم و از دین آدم دوری نمی‌جستم. گفتم: فدایت شوم آن‌ها می‌پندارند قابیل هابیل را کشت چون آن‌ها بر سر خواهرانشان با هم اختلاف داشتند. امام صادق فرمود: ای سلیمان

این‌گونه فکر می‌کنی؟ آیا از این‌که این را درباره پیامبر خدا آدم علیه السلام روایت کنی حیا نمی‌کنی؟ گفتم: فدایت شوم پس چرا قابیل هابیل را به قتل رساند؟ فرمود: به خاطر وصیت. سپس به من فرمود: ای سلیمان همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم خدا را به هابیل بسپارد درحالی که قابیل از او بزرگ‌تر بود و این خبر به قابیل رسید و قابیل خشم گرفت و گفت من به این کرامت و وصیت سزاوارترم. آدم با وحیی که از جانب خدا به او شده بود به آن دو دستور داد که قربانی بیاورند پس چنین کردند و خداوند قربانی هابیل را پذیرفت و قابیل به او حسد ورزید و او را به قتل رساند. به او گفتم: فدایت شوم پس نسل آدم از چه کسی به وجود آمد؟ آیا زن دیگری غیر از حوا و مرد دیگری غیر از آدم علیه السلام وجود داشت؟ فرمود: ای سلیمان همانا خداوند تبارک و تعالی از حوا قابیل را به آدم داد و بعد از وی فرزند ذکورش هابیل بود. و هنگامی که قابیل به سن بلوغ رسید خداوند دختری از جنیان ظاهر کرد و به آدم دستور داد او را به نکاح قابیل درآورد و آدم این کار را انجام داد و قابیل بدان راضی و قانع شد و هنگامی که هابیل به سن بلوغ رسید خداوند حوری را برای او از بهشت فرستاد و به آدم دستور داد که او را به نکاح هابیل درآورد و آدم این کار را انجام داد وقتی هابیل کشته شد آن حوری باردار بود و پسری به به دنیا آورد که آدم او را هبة الله نام نهاد. خداوند به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم مرا به او بسپار. حوا پسری به دنیا آورد و آدم او را شیث بن آدم نام نهاد. وقتی شیث به سن بلوغ رسید خداوند حوری ای برای او از بهشت فرود آورد و به آدم دستور داد که او را به نکاح شیث بن آدم درآورد پس آدم چنین کرد. سپس این حوری دختری به دنیا آورد که آدم نام او را حوره گذاشت. وقتی این دختر به سن بلوغ

رسید آدم حوره دختر شیث را به نکاح هبة اللّٰه پسر هابیل درآورد. پس نسل آدم از آن‌ها به وجود آمد و هبة اللّٰه پسر هابیل مرد و خداوند به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم مرا و آن‌چه از علم نبوت به تو آموخته‌ام و آن اسمائی که به تو یاد دادم به شیث بن آدم بسپار و این است داستان آن‌ها ای سلیمان!

کافی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تمام پیامبران و اوصیای آن‌ها در کم‌تر از سه روز پس از مرگشان روح، استخوان و گوشتشان به آسمان می‌رود مردم به سراغ جایگاه دفن و قبر آن‌ها رفته و از دور به آن‌ها سلام می‌کنند و آن‌ها صدای مردم را در مرقدهایشان از نزدیک می‌شنوند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم، وحشت دشمنان در دل شیعیان ما جای می‌گیرد. وقتی قائم ما ظاهر گشت و مهدی ما خروج کرد، هر یک از آن‌ها از شیر دلیرتر و از نیزه چابک ترند، به طوری که دشمن ما را زیر پاهای خود له می‌کنند و با کف دست به قتل می‌رسانند.»

مؤلف: در کتاب «مزار» تألیف یکی از علمای پیشین ما، از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو محمد! گویا من فرود آمدن قائم را با کسان و بستگانش در مسجد سهله می‌بینم.»عرض کردم: «مسجد سهله اقامتگاه اوست؟» فرمود: «آری،

مسجد سهله جایگاه ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد، جز این‌که در این مسجد نماز گزارد. هم‌چنین محل سکونت خضر در آن مسجد است.»

عرض کردم: «قربانت گردم! قائم همیشه در آن‌جا اقامت می‌کند؟» گفت: «آری!»عرض کردم: «بعد از او چه کسی در آن سکونت می‌کند؟» فرمود: «هر کس که بعد از قائم، خلیفه باشد.» عرض کردم: «با کافران ذمی چه می‌کند؟» فرمود: «مانند پیغمبر با آن‌ها صلح می‌کند و آن‌ها نیز با کمال ذلت، به وی جزیه می‌دهند.» عرض کردم: «اگر کسی با شما دشمنی ورزد چه می‌شود؟» فرمود: «در دولت ما، مخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند، زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آن‌ها را برای ما حلال کرده است. امروز کشتن آن‌ها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را مغرور نسازد. وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند به وسیله او، انتقام پیغمبرش و ما را از دشمنان ما می‌گیرد.»

سرور اهل ایمان: امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر قائم علیه السلام بعد از این‌که بسیاری از مردم انکارش کردند قیام کند، به صورت جوانی به نزد آنان برمی گردد و بر او ثابت قدم نمی‌ماند، مگر هر مؤمنی که خدا پیمانش را در عالم ذرّ اول اخذ کرده است.»

سرور اهل ایمان: امام صادق علیه السلام فرمود: «گویا قائم را در ذی طوی می‌بینم که پابرهنه بر روی دوپایش ایستاده و طبق سنت موسی

علیه السلام مراقب است تا این‌که به نزد مقام بیاید و در آن‌جا دعا کند.»

در همان کتاب، امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم علیه السلام تشریف فرما شود، برمی خیزد تا دیواری را که بر قبر پیغمبر است بشکند. پس خدا تندباد و صاعقه و رعدهایی می‌فرستد، تا جایی که مردم می‌گویند: «این حادثه برای خراب کردن این دیوار است.» پس اصحابش از گردش متفرق می‌شوند، تا این‌که احدی نمی‌ماند. پس کلنگ را به دست می‌گیرد و اولین کسی است که کلنگ را به دست می‌گیرد. سپس اصحابش که می‌نگرند که با دست خود کلنگ به دیوار می‌زند، به سمت او بر می‌گردند و در آن روز، برتری بعض اصحاب بر بعضی دیگر به میزان شتابشان به سمت حضرت است. پس دیوار را خراب می‌کند. سپس آن دو (ابوبکر و عمر) را مثل دو شاخه‌تر و تازه بیرون می‌کشد و آن دو را لعن کرده و از آن دو تبری می‌جوید و به صلیبشان می‌کشد، سپس پایینشان می‌آورد و آتششان می‌زند و خاکسترشان را به باد می‌سپرد.»

در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قائم علیه السلام به احکامی قضاوت می‌کند که برخی یارانش که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، در حالی که قضاوت حضرت، قضاوت آدم علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت دومی می‌کند و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، در حالی که قضاوت حضرت،

قضاوت داود علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت سومی می‌نماید و قوم دیگری که در رکابش با دشمن شمشیر زده‌اند، آن را انکار می‌کنند، در حالی که قضاوت حضرت، قضاوت ابراهیم علیه السلام است. حضرت آنان را آورده و گردن می‌زند و قضاوت چهارمی می‌نماید که قضاوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله است و احدی آن را انکار نمی‌کند.»

و نیز از وی روایت شده است که در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: تأویل خواب یوسف آن بود که حاکم مصر خواهد شد و پدر و مادر و برادرانش بر وی وارد می‌شوند. اما منظور از خورشید، مادر یوسف، راحیل و منظور از ماه، حضرت یعقوب علیه السلام است. اما یازده ستاره، برادران اویند و هنگامی که بر یوسف وارد شدند و نگاهشان به یوسف افتاد، سجده شکر خدای یگانه را به جای آوردند و آن سجده برای رضای خدا بود.

علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از علی بن احمد، از کسی دیگر از منقری، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سُدّی، از عبد الرحمن بن سابط قُرَشی، از جابر بن عبد اللّٰه انصاری در تفسیر آیه «إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ» و در ذکر نام ستارگان گفت: این ستاره‌ها عبارتند از: ستاره طارق و حوبان و ذیال و ذو الکتفین و وثاب و قابس و عَمودان و فلیق و مُصبح و صَرح و فروع و ضیاء و نور که مقصود از ضیاء و نور دو ستاره خورشید و ماه است و همه این ستارگان در آسمان دنیا هستند.

ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل- که خدایش بیامرزد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ثمالی روایت کرده که گفته است: در روز جمعه ای نماز صبح را همراه با امام سجّاد علیه السلام در مدینه خواندیم و امام بعد از اقامه نماز صبح و نافله صبح از جایش برخاست و به سوی منزلش روانه شد و من نیز او را همراهی می‌کردم. در منزل، کنیزکی سکینه نام را صدا زده و به او فرمود: هر گدایی که امروز به در خانه من آمد به او غذا دهید، چرا که امروز، روز جمعه است. من عرض کردم: هر کس گدایی کند که مستحق نیست! امام فرمود: ای ثابت! می‌ترسم بعضی از کسانی که به گدایی می‌آیند، مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم، در نتیجه به همان مصیبتی دچار بشویم که یعقوب و بچه‌های او به آن مبتلا شدند. بنابراین همه گدایان را امروز طعام و غذا بدهید، حتماً این کار را بکنید. سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را سر می‌برید و گوشت آن را به نیازمندان صدقه می‌داد و خود و زن و فرزندانش نیز از آن می‌خوردند. روزی گدایی مؤمن، روزه دار و مستحق- که نزد خداوند، قرب و منزلتی داشت و غریب بود- عصر یک روز جمعه، نزدیک افطار از در منزل یعقوب عبور می‌کرد. از آنان درخواست کمک نمود و چنین ندا داد: به من گدای عابر غریب گرسنه از باقیمانده غذاهایتان، طعام دهید. وی این جمله را چندین بار در آستانه منزل یعقوب تکرار کرد. آن‌ها با آن‌که صدایش را می‌شنیدند اما حق او را ندیده گرفتند و گفتار او را باور نداشتند و زمانی که دانست آنان او را اطعام نمی‌کنند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع گفت و اشک ریخت و قصه گرسنگی‌اش را با خداوند

تبارک تعالی در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به روز رسانید. او روز بعد هم روزه گرفت و با گرسنگی و شکیبایی و حمد و ستایش خداوند متعال صبح خود را آغاز کرد. اما یعقوب و خانواده یعقوب با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند، در حالی که از غذای شب پیش، مقدار زیادی مانده بود. سپس امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده‌ام را آن‌چنان ذلیل کردی که خشم مرا باعث شدی و بدان سبب مستوجب آن هستی که از جانب من تأدیب شوی و بلا و مصیبت و عقوبت بر تو و خانواده‌ات فرود آید. ای یعقوب! محبوب‌ترین پیامبران من و گرامی‌ترین آن‌ها نزد من کسی است که به بندگان بینوای من رحم کرده و آنان را به خودش نزدیک کند و به آنان غذا دهد و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده من «ذمیال» که در عبادت، کوشا و بر کمترین از این دنیا قانع است و شب گذشته، هنگام افطار به عنوان فقیری بر آستانه خانه‌ات وارد شد و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر و قانع رحم کنید، رحمت نیاوردی؟ شما چیزی برای خوردن به او ندادید، پس او انّا لله و انّا الیه راجعون گفت و اشک ریخت و به درگاه من شکوه آورد و تا صبح با شکم خالی خوابید و حمد مرا به جای آورد و روز بعد را نیز روزه گرفت؛ اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندید با آن‌که غذای اضافی نیز داشتید.

ای یعقوب! مگر نمی‌دانی که مجازات و بلای من زودتر از دشمنانم به دوستانم می‌رسد؟ و این از روی لطف و عنایت من به دوستان است وگرنه دشمنانم را به تدریج به آتش انتقام می‌سوزانم. به عزت و جلالم سوگند که بر تو بلا نازل خواهم کرد و تو و فرزندانت را هدف تیر مصیبت قرار داده و با عقوبت خویش، مجازات خواهم کرد. پس به سرنوشتی

که من بر شما رقم خواهم زد، راضی باشید و خود را برای مصیبت آماده کنید.

راوی گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: فدایتان بشوم، یوسف کی آن خواب را دید؟ امام فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید، و وقتی یوسف آن خواب را دید و صبح آن را با پدرش یعقوب در میان گذاشت، یعقوب با شنیدن خواب یوسف ناراحت شده واندوه او هم‌چنان ادامه داشت، تا آن‌که خداوند متعال به او وحی کرد که آماده بلا شود. یعقوب به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار، زیرا می‌ترسم که با تو نیرنگ کنند؛ اما یوسف خوابش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بیان کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده‌اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن زمانی که از او حکایت خواب را شنیدند؛ بنابراین دلهره و نگرانی یعقوب نسبت به یوسف بیشتر شد و ترسید هشداری که خداوند در آمادگی برای مواجهه بلا به او وحی کرده بود، دقیقاً درباره یوسف باشد؛ بنابراین دل مشغولی او نسبت به یوسف در میان فرزندانش بیشتر شد و هنگامی که برادران یوسف متوجه احترام زیاد یعقوب به وی شدند و دیدند که او یوسف را بر آنان ترجیح می‌دهد، این مسئله بر آنان گران آمده و بدین سان بلا از جانب آن‌ها آغاز شده و با هم توطئه علیه یوسف را آغاز کرده و گفتند: «لَيوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* اقْتُلُواْ يوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» یعنی بعد از آن عمل توبه می‌کنید، و بنابراین به یعقوب

گفتند: «یا أَبَانَا مَا لَکَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ* أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يرْتَعْ» یعقوب گفت: «إِنِّی لَيحْزُنُنِی أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» این موضوع باعث شد که یعقوب همواره مواظب یوسف باشد تا بلای الهی بر یوسف نازل نشود، چرا که محبت خاصی به او داشت و یوسف در دل پدر از منزلت ویژه ای برخوردار بود. امام علیه السلام فرمود: قدرت الهی و قضا و فرمان نافذ او راجع به یعقوب و یوسف و برادرانش موجب شد یعقوب نتواند آن بلا را از خود و پسرش و سایر فرزندانش دور کند. پس یوسف را همراه آنان فرستاد، در حالی که آن را ناخوش داشته و هر لحظه منتظر نازل شدن بلایی بر پسرش یوسف بود. وقتی یوسف و برادرانش از خانه خارج شدند، یعقوب به سرعت خود را به آن‌ها رسانید و یوسف را از برادرانش گرفته و در آغوش کشید و گریست و سپس او را به آن‌ها سپرد. آنان شتابان او را بردند، مبادا یعقوب، یوسف را از آن‌ها گرفته و با آنان همراه نکند. هنگامی که او را به نقطه ای دوردست و پردرخت بردند، با هم گفتند: سر وی را می‌بریم و آن را زیر درختی می‌افکنیم تا گرگ، شبانه او را بخورد. برادر بزرگ آن‌ها گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ يوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَيابَةِ الْجُبِّ يلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» پس او را به سوی چاه برده و او را در آن‌انداختند. آن‌ها تصور می‌کردند که یوسف در چاه غرق می‌شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید برادرانش را صدا زده و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران صدای او را شنیدند به یک‌دیگر گفتند: از این‌جا تکان نمی‌خورید تا وقتی که مطمئن شوید وی مرده است. برادران یوسف همان جا ماندند تا آن‌که از زنده ماندن او ناامید شدند «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يبْكُونَ* قَالُواْ يا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این

سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفت و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای بلا افتاد؛ بنابراین صبر پیشه کرد و به استقبال آن بلای سخت رفته و به آن‌ها گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا» سنت خداوند متعال چنین نیست که قبل از آن‌که تأویل خواب راستین یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه ثمالی گوید: سخنان امام سجاد در همین جا به پایان رسید.

شیخ ابراهیم بن ابراهیم اوسی نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: تو با این همه قدرت آیا هرگز خسته و ناتوان شده ای؟ گفت: آری! ای محمد! سه بار چنین شده است؛ اولین بار، روزی بود که ابراهیم به آتش افکنده شد و خداوند به من وحی فرمود که: ابراهیم را دریاب! به عزت و جلالم قسم، اگر ابراهیم قبل از رسیدن تو به آتش برسد، نام تو را از دیوان فرشته‌ها محو خواهم کرد. من به سرعت به سوی ابراهیم روانه شدم و میان آتش و آسمان به او رسیدم گفتم: ای ابراهیم! آیا به کمک من نیازمندی؟ ابراهیم گفت: به خداوند نیازمند هستم، اما به تو هرگز! دومین بار زمانی بود که خداوند به ابراهیم دستور داد که پسرش اسماعیل را قربانی کند. در این هنگام، خداوند به من دستور داد که اسماعیل را دریاب، قسم به عزت و جلالم اگر چاقو قبل از رسیدن تو حلقوم اسماعیل را ببرد، نامت را از دیوان فرشته‌ها محو خواهم کرد. پس شتابان خود را رسانیده و چاقو را در دستان او واژگون کرده و برای او قربانی بردم. سومین بار زمانی بود که یوسف را در چاه‌انداختند. خداوند متعال به من وحی فرمود که: ای جبرئیل! یوسف را دریاب! زیرا قسم به عزت و جلالم اگر یوسف قبل از

رسیدن تو به داخل چاه بیافتد، نام تو را از دیوان فرشتگان محو خواهم کرد. پس خیلی سریع فرود آمده و او را در بین آسمان و زمین نجات دادم و او را سالم بر روی تخته سنگی که در قعر چاه بود نهادم و همان جا بود که احساس خستگی کردم، چرا که آن چاه، جایگاه مارها و افعی‌های زهرآگین بود و همین که آن مارها متوجه حضور یوسف در آن‌جا شدند، به یک‌دیگر گفتند: مبادا حرکت کنید و از جا بجنبید، زیرا پیامبر بزرگوار میهمان ماست و پای در آستان ما نهاده است. پس هیچ یک از مارها از لانه‌اش بیرون نیامد، اما افعی‌ها از لانه بیرون آمدند و خواستند او را نیش بزنند، ولی من بانگی بر سر آنان کشیدم که گوش‌های آن‌ها را تا روز قیامت کر کرد.

ابن عباس می‌گوید: زمانی که یوسف علیه السلام سالم در قعر چاه فرود آمد و خیالش از شر مارهای موذی، راحت شد، برادرانش را صدا می‌زد و می‌گفت: هر کس قبل از مرگش وصیتی دارد و وصیت من به شما این است که وقتی از این‌جا به شهر باز می‌گردید، به یاد تنهایی من باشید و هر وقت احساس امنیت کردید، به یاد ترس و وحشت من بیافتید و اگر غذایی خوردید، به فکر گرسنگی من باشید و اگر آبی نوشیدید، به یاد تشنگی من باشید و اگر با جوانی روبرو شدید، به یاد جوانی من بیافتید.

جبرئیل به یوسف گفت: ای یوسف! این حرف‌ها را کنار بگذار و از این سخنان دست بکش! و مشغول دعا شو! و بگو: ای خدایی که برطرف کننده‌اندوهی، ای خدایی که اجابت کننده هر دعایی، ای ترمیم کننده هر شکسته‌ای، ای خدایی که در هر آزمایش، حضور داری، ای همدم هر فرد تنها، ای همدم هر غریب، ای آن‌که در مناجات حضور داری، به حق

کلمه توحید «لا إله إلّا انت» از درگاهت درخواست می‌کنم که در کار من گشایش و فرج و برون رفت، قرار دهی و در دل من محبت خویش را بگذاری تا من جز یاد تو هیچ همّ و غمّ و دغدغه ای نداشته باشم. به لطف و عنایتت، ای مهربان‌ترین مهربانان. فرشتگان گفتند: پروردگارا! ما صدای راز و نیاز و دعایی می‌شنویم. صدا، صدای پیامبری است و دعا، دعای یک نبی است. خداوند تعالی به آن‌ها وحی فرمود که: این صدای پیامبرم، یوسف است و سپس خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد که نزد یوسف برود و به او بگوید: «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ».

از ابن عباس درباره عهدی که یعقوب از فرزندانش گرفت، سؤال کردند و او جواب داد: یعقوب به پسرانش گفت: فرزندان من! اگر پسرم یوسف را به من برگردانید که هیچ، اما اگر بازنگردانید از پیامبر امّی که در آخر الزمان می‌آید، بری خواهید شد. وی دارای امتی است که به سوی حق هدایت می‌شوند و عدالت را با حق برقرار می‌کنند. آنان معتقد به آن سخن ارزشمند و عظیم هستند که از آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است و آن این است که: لا إله إلّا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه علی ولی اللّٰه، پیامبری که دارای شتر و عصا است و خداوند او را «حبیب» نامید. رویی چون ماه دارد و پیشانی چون ستاره درخشان، صاحب حوض و کوثر است و مقام مشهود. پسرعمویی دارد که نامش حیدر است. او همسر دخترش و جانشین وی در میان امتش است. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. اگر در مورد فرزندم به من خیانت کنید، هنگام قیامت که به حضور او می‌روید، از شما روی برخواهد تافت. پسران یعقوب گفتند: بله، می‌دانیم. یعقوب گفت: «فَاللّهُ خَيرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان]

پسرانش نیز گفتند: آری چنین است. «فَاللّهُ خَیرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ». از ابن عباس سؤال شد: برادران یوسف چگونه یوسف را شناختند؟ گفت: در پیشانی وی نشانه ای وجود داشت که یعقوب و اسحاق و ساره نیز همین علامت را داشتند که یک خال بود. وقتی یوسف بر برادرانش وارد شد و تاج شاهی خود را از سر برگرفت، دارای بوی عنبرین بود و آنان آن رایحه را استشمام کردند و او را از طریق آن، شناختند.

- برمی گردیم به حدیث ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام ابو حمزه می‌گوید: وقتی فردای آن روز، صبحگاهان خدمت ایشان رسیدم به او عرض کردم که: فدای شما گردم! دیروز با من صحبت از یعقوب و فرزندان وی کردید و سپس آن را قطع فرمودید. داستان برادران یوسف و خود یوسف بعد از آن ماجرا چگونه شد؟ امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم چه بر سر یوسف آمده است، مرده است یا زنده است؟ وقتی سر چاه رسیدند، کنار آن چاه، قافله ای را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا آب از چاه بیرون بکشد. خادم به محض این که سطل را از چاه برمی گیرد، ناگهان می‌بیند که پسرکی خود را به سطل آویخته است؛ بنابراین به همراهانش می‌گوید: «یا بُشْرَی هَذَا غُلاَمٌ» وقتی او را از چاه بیرون آوردند، برادران یوسف نزد آن‌ها آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و امروز آمده بودیم که او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آن‌ها یوسف را از کاروانیان گرفتند و او را به گوشه ای بردند و به یوسف گفتند: یا پیش این کاروانیان می‌گویی که تو برده مایی و ما تو را به

آن‌ها می‌فروشیم و یا آن‌که تو را می‌کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید و هر چه دوست دارید، انجام دهید. پس او را به نزد کاروانیان آوردند و گفتند: کدام یک از شماها این برده را از ما خریداری می‌کند؟ فردی از کاروان او را از آنان به بیست درهم خریداری کرد. برادران یوسف به مبلغی که آن مرد به آن‌ها داد، قانع شدند. آن مرد، یوسف را از صحرا به مصر برد و به پادشاه مصر فروخت و خداوند فرموده است: «وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَى أَن ینفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا».

ابو حمزه می‌گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: آن روزی که برادران، یوسف را در چاه‌انداختند، یوسف پسری چند ساله بود؟ فرمود: نه سال داشت. عرض کردم: آن وقت فاصله میان خانه یعقوب و مصر چقدر بود؟ فرمود: مسیر دوازده روز سفر. سپس فرمود: یوسف زیباترین انسان دوران خود بود و وقتی به سنین جوانی رسید، همسر پادشاه مصر از او خواست که با وی مرتکب فحشا شود. اما یوسف به او گفت: از شر کردار تو به خداوند متعال پناه می‌برم. من از خانواده ای هستم که زنا نمی‌کنند. آن زن درها را بر روی خود و یوسف بست و به او گفت: نترس و خود را بر روی یوسف افکند. یوسف خود را از دست او رهانید و به سوی در گریخت، در را باز کرد و آن زن به او رسید و پیراهنش را از پشت گرفت و آن را از تن یوسف بیرون آورد. اما یوسف در همان حال که پیراهنش در دست او بود، گریخت «وَأَلْفَیا سَیدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوَءًا إِلاَّ أَن یسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ».

امام فرمود: پاد شاه مصر می‌خواست یوسف را به شدت شکنجه کند. اما یوسف به او گفت: قسم به خدای یعقوب، من هرگز نسبت به زن

تو قصد بدی نداشته ام، بلکه این او بود که از من می‌خواست مرتکب فحشا شوم. اگر می‌خواهی از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر از دیگری خواسته که فحشا مرتکب شود. امام فرمود: در خانه آن زن، کودکی وجود داشت که متعلق به خویشاوندی بود که برای دیدار آن‌ها آمده بودند. پروردگار، آن نوزاد را به سخن گفتن درآورد تا میان آن‌ها قضاوت کرده و موضوع را فیصله دهد. پس آن نوزاد گفت: پادشاها! به پیراهن یوسف نگاه کن، اگر از جلو پاره شده باشد، این یوسف است که قصد فحشا داشته است، اما اگر پیراهنش از پشت، پاره شده باشد، پس این همسر تو است که مرتکب فحشا شده است. وقتی که پادشاه، سخن آن نوزاد و آن‌چه را که بیان کرد، شنید، سخت ناراحت واندوهگین شد. پیراهن یوسف را نزد او آوردند. وقتی دید که از پشت، پاره شده است به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيدِكُنَّ إِنَّ كَيدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» نباید کسی از تو چیزی در این مورد بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و در شهر پخش شد و تا آن‌که زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه مصر رسید. پس افرادی را به دنبال آن زنان فرستاد و برای آنان مهمانی تدارک دید و برای هر یک از آن‌ها یک میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت که: «اخْرُجْ عَلَيهِنَّ فَلَمَّا رَأَينَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيدِيهُنَّ وَقُلْنَ» و گفتند آن‌چه را که گفتند. همسر پادشاه مصر به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِيهِ» این همان‌کسی است که به خاطر عشق به او، مرا ملامت می‌کردید. امام در ادامه فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام مخفیانه و بدون این که دیگری بداند، پیغامی به یوسف فرستادند و خواهان ملاقات با او بودند که یوسف همه آن‌ها را رد کرد و گفت: «وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی كَيدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيهِنَّ وَأَكُن

مِّنَ الْجَاهِلِينَ» و خداوند کید و مکر آن‌ها را از او دور کرد. وقتی موضوع یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در بین مردم شایع شد و بعد از آن‌که پادشاه مصر، سخنان آن کودک را شنید، تصمیم گرفت یوسف را زندانی کند. بنابراین او را به زندان‌انداخت. همراه با یوسف، دو جوان، وارد زندان شدند. داستان آنان با داستان یوسف، پیوندی دارد و آن را حکایتی است که خداوند متعال آن را در قرآن بیان فرموده است. سپس سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید.

ابن بابویه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یوسف در دوازده سالگی وارد زندان شد و دوازده سال در آن‌جا ماند و بعد از خروج از زندان، هشتاد سال عمر کرد. بنابراین، او صد و بیست سال عمر کرده است.

عیاشی از مسعدة بن صدقه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: به خدا قسم من بابعضی از فرزندانم تظاهر به محبت می‌کنم، او را بر روی رانم می‌نشانم و به او محبت بیشتری می‌کنم و از او بیشتر سپاسگزاری و قدردانی می‌کنم، در حالی که این محبت حق یکی دیگر از فرزندانم است، اما به خاطر ترسیدن از حسادت دیگر فرزندان نسبت به او و این که مبادا آن‌چه برادران یوسف به یوسف کردند، نسبت به او انجام دهند، [من چنین محبتی را به او ابراز نمی‌کنم]. پروردگار متعال سوره یوسف را به همین خاطر نازل فرمود که عبرت باشد و ما نسبت به هم‌دیگر حسادت نورزیم، همان‌طور که برادران یوسف به او رشک ورزیده و در حقش ستم کردند. بنابراین

خداوند این سوره را به عنوان لطف و رحمتی در حق دوستان ما و علاقه مندان به ما و کسانی که منکر دشمنان ما هستند، قرار داد. هم‌چنان‌که این سوره حجت و برهانی است علیه آن‌ها که با ما جنگ و عداوت و دشمنی دارند.

زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبران پنج نوعند. برخی از آن‌ها فقط صدایی را چون صدای زنجیر می‌شنوند. پیام خداوند را می‌گیرند؛ برخی از پیامبران هستند که خداوند، پیام خویش را وقتی در خوابند به آنان می‌دهد، مانند یوسف و ابراهیم، و برخی فرشته وحی را می‌بینند و برخی دیگر نیز هستند که پیام خداوند در دل شان افتاده و در گوش آنان باقی می‌ماند.

ابو خدیجه از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یعقوب تنها به این خاطر به درد دوری از یوسف مبتلا گشت که روزی گوسفند چاقی را قربانی کرده بود و مردی به نام بقوم که از نزدیکان او بود و آهی در بساط نداشت و چیزی را نمی‌یافت تا روزه خود را با آن افطار کند، نزد او آمد، اما یعقوب او را نادیده گرفت و غذایی به او نداد، پس به غم یوسف و فراق او گرفتار شد. بعد از این ماجرا بود که یک منادی از طرف یعقوب، هر روز صبح بانگ برمی آورد و می‌گفت: هر کس روزه نیست، ناهار سر سفره یعقوب حضور یابد و به هنگام شب می‌گفت: هر کس که امروز روزه دار بوده، شام میهمان یعقوب است.

از ابو حمزه ثمالی نقل است که می‌گوید: همراه با امام سجاد علیه السلام در صبح جمعه ای نماز را در مسجد مدینه اقامه کردیم. بعد از نماز، خادمه‌اش که سکینه نام داشت را صدا زد و به او فرمود: هر نیازمندی که امروز در خانه مرا زد، به او غذا بدهید، چرا که امروز روز جمعه است. من عرض کردم: فدایتان شوم، هر کس که گدایی می‌کند که مستحق نیست! فرمود: ای ثابت! می‌ترسم تعدادی از اشخاصی که به گدایی به در خانه ما می‌آیند مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم و دچار همان مصیبتی شویم که یعقوب و اهل بیت او به آن دچار شدند؛ بنابراین به آنان غذا بدهید، به آنان غذا بدهید.

سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را ذبح می‌کرد و از گوشت آن به مستمندان صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش از آن می‌خوردند. روزی گدایی مؤمن، عابد و زاهد و روزه دار و مستحق که نزد خداوند متعال نیز قرب و منزلتی داشت و غریب هم بود در غروب روز جمعه ای به وقت افطار از مقابل خانه یعقوب گذر کرد و از آن‌ها درخواست کمک نمود و از آنان خواست تا از باقیمانده غذایشان به او بدهند تا روزه خود را باز کند. او این جملات را بارها در مقابل خانه یعقوب، تکرار کرد، اما آنان با آن‌که صدایش را می‌شنیدند، حقش را نادیده گرفتند و گفتارش را باور نکردند و آن مرد، هنگامی که دانست آنان به او غذایی نمی‌دهند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» گفت و گریه کرد و حکایت گرسنگی‌اش را با خداوند متعال در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به صبح رسانید. او روز بعد را روزه گرفت و با شکمی گرسنه اما صبورانه و سپاسگزار از لطف خداوند، روز خود را آغاز نمود.

اما یعقوب و خانواده‌اش با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند در حالی که از غذای شب گذشته، مقدار زیادی مانده بود.

امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده‌ام را آن‌چنان ذلیل کردی که خشم مرا برانگیختی و به همین خاطر، مستوجب آن شدی که از سوی من، ادب شوی و بلا و مجازات من بر تو و فرزندانت فرود آید. ای یعقوب! محبوب‌ترین پیامبران و گرامی‌ترین آن‌ها نزد من، کسی است که به بندگان بینوای من ترحم کرده و آنان را به خود نزدیک کرده و آنان را اطعام کند و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده‌ام «ذمیال» که در عبادت، کوشا و از دنیا به کمترین، قانع بود و شب گذشته به وقت افطار، به عنوان فقیری در درگاه خانه‌ات حضور یافت و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر قانع، رحم کنید، رحم نکردید و چیزی برای خوردن به او ندادید تا آن‌که او استرجاع گفته و گریه کرد و شکوه‌اش را به درگاه من آورد و تا صبح با شکم گرسنه خوابید و حمد مرا به جای آورد. او روز بعد را هم روزه گرفت. اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندی با وجود این که غذای اضافی برای آن فقیر نیز داشتید.

ای یعقوب! مگر نمی‌دانستی مجازات و بلای من زودتر از دشمنان من به دوستانم می‌رسد؟ و این نیز از روی لطف و عنایت من به اولیا و دوستانم می‌باشد. از سوی دیگر، انتقام من از دشمنانم، تدریجی است. به عزت و جلالم سوگند که بلای خویش را بر تو فرود خواهم آورد و تو و فرزندانت را به مصیبت‌ها مبتلا کرده و با مجازات خود، تو را ادب خواهم

کرد. آماده بلای من شوید و به قضای من، خشنود و به مصیبت‌هایی که در راه است، شکیبا باشید.

ابو حمزه گوید: من به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: یوسف چه وقتی آن خواب را دید؟ فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید. وقتی یوسف آن خواب را دید، صبح هنگام، آن را با پدرش در میان گذاشت. یعقوب که به او وحی رسیده بود آماده بلا و مصیبت شود، با شنیدن خواب یوسف، به غم واندوه گرفتار شد و به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار؛ زیرا می‌ترسم که با تو نیرنگ کنند و دسیسه ای برای تو بچینند. اما یوسف، خواب خویش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بازگو کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده‌اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن‌گاه که داستان خواب یوسف را از او شنیدند. - حضرت فرمود: - از آن پس، عطوفت و عنایت یعقوب نسبت به یوسف دو چندان شد و ترسید هشداری که خداوند در مورد آمادگی برای مواجهه با بلا به او وحی نموده است، دقیقاً درباره یوسف بوده باشد؛ بنابراین در میان فرزندانش دل مشغولی او نسبت به یوسف شدت یافت. هنگامی که برادران یوسف، متوجه احترام زیاد یعقوب به او شدند و دیدند که وی یوسف را بر آنان ترجیح می‌دهد، بر آنان گران آمده و بدین سان بلای مذکور از جانب آنان آغاز شد و دسیسه چینی را آغاز کرده و گفتند: «لَیوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِینَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ* اقْتُلُواْ یوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا

يخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» يعنی بعد از این کار توبه کنید. در این هنگام به یعقوب گفتند: «يا أَبَانَا مَا لَکَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَی يوسُفَ» «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يرْتَعْ وَيلْعَبْ». یعقوب گفت: «إِنِّی لَيحْزُنُنِی أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» زیرا یعقوب می‌ترسید که بلای خداوند بر او، درباره یوسف باشد؛ چرا که با توجه به علاقه شدیدی که به یوسف داشت، زمینه برای فرود آمدن بلا بر یوسف کاملاً آماده بود.

امام علیه السلام فرمود: قدرت و قضای الهی، فرمان نافذ او درباره یعقوب و یوسف و برادرانش سیطره یافت و یعقوب نتوانست آن بلا را از خود دور کند، پس برخلاف میل و اراده خویش، یوسف را به آنان سپرد و با نگرانی منتظر بود که یوسف، هدف بلای الهی قرار گیرد، چرا که یوسف در دل پدر، جایگاه ویژه ای داشت. وقتی یوسف همراه برادران از خانه بیرون رفت، یعقوب به سرعت خود را به آن‌ها رسانید و یوسف را از برادران گرفته و به سینه خود چسبانید و در آغوش کشید و گریست و سپس بر خلاف میل و اراده خود، آنان شتابان او را بردند مبادایعقوب، یوسف را از آن‌ها باز پس گیرد و دیگر به آنان نسپارد. هنگامی که به نقطه دوری رسیدند، او را به منطقه ای پردرخت بردند و با هم گفتند: سر او را می‌بُریم و او را زیر درختی می‌افکنیم تا شب هنگام، گرگ، او را بخورد. بزرگ‌ترین برادر گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ يوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَيابَةِ الْجُبِّ يلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ». پس او را به سوی چاه بردند و در قعر چاه‌انداختند. آنان فکر می‌کردند یوسف در چاه غرق می‌شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید، برادرانش را صدا زد و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران، صدای او را شنیدند به یک‌دیگر گفتند: تا زمانی که از مرگ او مطمئن نشده‌ایم، نباید از

این‌جا برویم. حضرت فرمود: برادران یوسف همان جا ماندند تا آن‌که از زنده بودن او ناامید شدند. «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ* قَالُواْ يا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفته و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای مواجهه با بلا افتاد. پس صبر پیشه کرد و خود را به این آزمایش الهی سپرد و به آنان گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» سنت خداوند متعال چنین نیست که پیش از آن‌که تأویل رؤیای صادقه یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه گوید: در همین جا سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید.

مِسمَع ابو سیار از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هنگامی که یوسف در چاه افتاد، جبرئیل نزد او فرود آمد و به او گفت: ای جوان! در این‌جا چه می‌کنی؟ چه کسی تو را به قعر این چاه افکنده است؟ یوسف گفت: به خاطر قرب و منزلتی که نزد پدرم داشتم، برادرانم به من حسادت ورزیدند و مرا در قعر این چاه افکندند. جبرئیل به او گفت: دوست داری از این چاه، بیرون آیی؟ یوسف گفت: این قدرت خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که می‌تواند مرا از این چاه برون آورد.

جبرئیل به یوسف گفت: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌گوید: بگو: پروردگارا! حمد و سپاس از آن توست، هیچ معبودی جز تو که بر همه منت می‌نهی نیست، تو آفریننده آسمان‌ها و زمین هستی و دارای شُکوه و عظمت و جلال، از پیشگاه تو درخواست می‌کنم که بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام درود بفرستی و مرا

از این حالت برهانی و در کار من، گشایشی قرار دهی و از جایی که در گمان من نیست، به من روزی رسانی. یوسف این دعا را گفت و در همان روز، خداوند، گره از کار او گشود و وی را از تاریکی چاه نجات بخشید و از فریب و نیرنگ آن زن رهانید و سلطنت مصر را به گونه ای به او داد که به هیچ روی به گمان او نمی‌رسید.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: و از جایی که به گمان من می‌رسد و آن‌جا که در گمان من نمی‌گنجد، به من روزی می‌دهی.

جابر بن عبد اللّٰه انصاری در توضیح آیه «إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ» گفته است: امام در وجه تسمیه ستاره‌ها فرمود: نام آن ستاره‌ها عبارتست از: طارق، حوبان، امان، ذو کتاف، وابس، وثاب، عروان، فلیق، فصیح، صرح، فروع، و ضیا و نور، که منظور از دو اسم ضیا و نور، خورشید و ماه است و همه این ستارگان بر آسمان احاطه دارند.

ابو جمیله از مردی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند گفت: خدایا! این چه گرگ مهربانی بوده که پیراهن را پاره نکرده است. امام علیه السلام فرمود: بر روی لباس، لکه خون وجود داشت.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سخنان امام سجاد علیه السلام در همین جا پایان پذیرفت و من صبح روز بعد خدمت امام علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! شما دیروز داستان یعقوب و پسرانش را برای من می‌گفتید و سخنان خود را ناتمام گذاشتید. از آن پس، چه ماجرایی برای یوسف رخ داد؟

امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم بر سر یوسف چه آمده است؟ مرده است یا زنده؟ وقتی به نزدیکی چاه رسیدند، در کنار چاه کاروانی را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا با سطل، آب از چاه بیرون بکشد. همین که خادم، سطل را کشید، ناگهان پسری را دید که خود را به سطل آویخته است، پس به همراهانش گفت: «یا بُشْرَی هَذَا غُلاَمٌ» وقتی او را از آن چاه بیرون آورد، برادران یوسف نزد آنان آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و ما امروز آمده بودیم تا او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آنان یوسف را از کاروانیان گرفته و به گوشه ای بردند و به او گفتند: یا پیش این کاروانیان می‌گویی که تو برده ما هستی و ما تو را به آن‌ها می‌فروشیم و یا آن‌که تو را می‌کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید، هر کاری که می‌خواهید، انجام بدهید.

پس او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا در میان شما کسی هست که این برده را از ما خریداری کند؟ فردی از کاروانیان او را به قیمت بیست درهم خرید و برادران یوسف به مبلغی که آن فرد به آن‌ها داد، قانع شدند؛ زیرا ارزشی برای یوسف، قائل نبودند. خریدار، یوسف را با خود به سرزمین مصر برد و به پادشاه مصر فروخت. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی

أَن ينفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» [و آن‌کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم].

امام فرمود: یوسف زیباترین انسان زمانه خود بود. وقتی به سن جوانی رسید، همسر پادشاه از او درخواست کرد که مرتکب فحشا شود، اما یوسف به او گفت: به خداوند پناه می‌برم! من از خانواده ای هستم که زنا نمی‌کنند. سپس آن زن، همه درها را بر روی خود و یوسف بست و به یوسف گفت: نترس، و آن‌گاه خود را بر روی یوسف افکند. یوسف از دست او فرار کرد و به سمت در گریخت و در را باز کرد. همسر پادشاه یوسف را دنبال کرد و پیراهن او را از پشت گرفت و به طرف خود کشید و یوسف در همان حال که پیراهنش در دست همسر پادشاه بود، گریخت.

برگردیم به روایت ابو حمزه ثمالی: یوسف در همان حال که پیراهنش در چنگ همسر پادشاه بود، گریخت «وَأَلْفَيا سَيدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» امام علیه السلام فرمود: پادشاه مصر می‌خواست یوسف را شکنجه کند، اما یوسف به او گفت: به خدای یعقوب قسم می‌خورم که من هرگز نسبت به همسر تو قصد بدی نداشته ام، بلکه این همسر تو بود که از من می‌خواست مرتکب فحشا شوم؛ از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر، این خواسته ناشایست را از دیگری خواسته است. امام فرمود: در خانه آن زن، نوزادی در گهواره وجود داشت که مادرش از خویشاوندان آن زن بود

و برای دیدن بستگان به آن‌جا آمده بود. پادشاه گفت: این، کودکی بیش نیست و نمی‌تواند حرف بزند. یوسف گفت: با او سخن بگو که خداوند، زبان او را به کلام می‌گشاید. پادشاه با کودک سخن گفت و خداوند با قدرت لایزال خویش، او را به نطق درآورد و به پادشاه گفت: ای پادشاه! به پیراهن نگاه کن، اگر پیراهن از جلو پاره شده باشد، یوسف از او خواسته تا مرتکب این عمل ناشایست شود، اما اگر از پشت پاره شده باشد، پس این همسر توست که خواسته با یوسف درآویزد و یوسف راست گفته و این زن، از دروغگویان است.

وقتی پادشاه سخن آن نوزاد را شنید و به داستان او گوش سپرد، سخت ناراحت و پریشان شد و دستور داد تا پیراهن را بیاورند. وقتی پیراهن یوسف را نزد او آوردند و دید که از پشت، پاره شده است، به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيدِكُنَّ إِنَّ كَيدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» نباید در این مورد، کسی از تو چیزی بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و این ماجرا را در شهر پخش کرد. به طوری که برخی از زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه رسید و آنان را به یک مهمانی دعوت کرد و برای آنان مجلس و غذایی تدارک دید و برای هر کدام از آنان، میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت: «اخْرُجْ عَلَيهِنَّ فَلَمَّا رَأَينَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيدِيهُنَّ وَقُلْنَ».

و گفتند آن‌چه را که گفتند. پس همسر پادشاه به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ» یعنی به خاطر عشق و دوستی با او. سپس امام فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام از آنان مخفیانه و به دور از چشم همسران خود برای یوسف، پیغام فرستادند

و خواستار ملاقات با او شدند. اما یوسف، دعوت همه آنان را رد کرد و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمَّا یدْعُونَنِی إِلَیهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیهِنَّ وَأَکُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ» زمانی که ماجرای یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در شهر شایع شد، پادشاه با توجه به سخنانی که از نوزاد شنیده بود، بر آن شد تا یوسف را به زندان بیافکند. همین کار را نیز کرد و یوسف را به زندان‌انداخت. همزمان با زندانی شدن یوسف، دو جوان دیگر نیز وارد زندان شدند. داستان آنان و داستان یوسف را خداوند در کتاب خویش بیان کرده است.

عمر بن ابراهیم اوسی آورده است که از حضرت محمد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که: مکر زنان از مکر شیطان بزرگ‌تر است؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ کَیدَ الشَّیطَانِ کَانَ ضَعِیفًا» [نیرنگ شیطان (در نهایت) ضعیف است]

و نیز ابن بابویه نقل کرده است که تمیم بن عبد اللّٰه بن تمیم قرشی- که خداوند از او خشنود باد- گوید: پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، نقل می‌کند که: در مجلس مأمون حضور یافتم، علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آن‌جا بود. مأمون از وی پرسید: ای پسر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، مگر شما نمی‌گویید: همانا پیامبران، معصومند؟ فرمود: بله. و راوی، همان حدیث را نقل کرد تا آن‌جا که مأمون گفت: درباره آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» نظرت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: البته که آن زن خواست تا با یوسف درآویزد. یوسف نیز اگر برهان پروردگار خویش

را نمی‌دید، اراده می‌کرد تا با آن زن، درآویزد. هم‌چنان‌که او چنین بود؛ اما یوسف، معصوم بود و معصوم، قصد گناه نکرده و مرتکب فحشا نمی‌شود. پدرم از پدرش، امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن زن قصد کرد که آن کار را بکند، ولی یوسف، قصد کرد که مرتکب آن کار ناشایست نشود. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! خداوند به تو خیر دهد.

و نیز ابن بابویه با سند خود از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» فرموده است: همسر عزیز به سوی بت رفت و لباسی بر روی آن افکند. یوسف از او پرسید: چرا چنین کردی؟ آن زن گفت: خجالت می‌کشم که این بت، ما را ببیند. یوسف به او گفت: تو از چیزی که نه می‌شنود و نه می‌بیند، نه درک دارد و نه می‌خورد و نه می‌نوشد، شرم می‌کنی؛ اما من از کسی که انسان را آفریده و به او تعلیم داده است، شرم نکنم؟! و این تفسیر همین آیه است که خداوند فرموده است: «لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ». این حدیث باandکی اختلاف در صحیفه امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل شده است.

ابن بسطام در کتاب طب الائمة علیهم السلام از محمد بن قاسم بن منجاب، از خلف بن حماد، از عبد اللّٰه بن مسکان، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرد که پروردگار متعال فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء» مقصود از کلمه «سوء» در این آیه، زنا است.

به حدیث علی بن ابراهیم بازگشت، گفت: پادشاه مصر، دو نفر را مأمور یوسف کرد تا مواظب او باشند، وقتی با او وارد زندان شدند، به او گفتند: شغل تو چیست؟ گفت: خواب گذار (مفسّر خواب) هستم. یکی از آن دو مأمور، خوابی دید که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است: «أعصر خمراً» یوسف در تأویل خواب او گفت: از زندان، خارج می‌شوی و ساقی پادشاه خواهی شد و شأن و منزلت تو نزد او بالا می‌رود. «وَقَالَ الآخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيرُ مِنْهُ» در حالی که وی چنین خوابی را ندیده بود. یوسف به او گفت: مفهوم خواب تو آن است که پادشاه، تو را می‌کشد و به دار می‌آویزد و پرندگان از سر تو می‌خورند. آن مرد خندید و گفت: من خوابی ندیده‌ام. اما یوسف، چنان‌که پروردگار متعال از او نقل می‌کند، گفت: «یا صَاحِبَی السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِی رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِی الأَمْرُ الَّذِی فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ» امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» فرمود: یوسف بر سر بالین بیماران، حضور می‌یافت و بینوا و محتاج را سرپرستی می‌کرد و نیاز زندانیان را برآورده می‌ساخت. وقتی شخصی که در خواب دیده بود ساقی پادشاه می‌شود، خواست از زندان بیرون برود، یوسف به او گفت: «اذْكُرْنِی عِندَ رَبِّکَ» اما همان‌طور که خداوند در قرآن فرموده: «فَأَنسَاهُ الشَّيطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ».

علی بن ابراهیم گفته است: حسن بن علی از پدرش، از اسماعیل بن عمر، از شُعَیب عَقَرقُوفی، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: جبرئیل نزد یوسف آمد و به او گفت: پروردگار عالمیان به تو

درود می‌فرستد و از تو می‌پرسد: چه کسی تو را در قالب زیباترین مخلوقات قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف فریادی کشید و گونه بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! سپس جبرئیل گفت: خداوند می‌گوید: چه کسی تو را از میان فرزندان یعقوب، محبوب دل پدر کرد؟ امام فرمود: پس یوسف فریادی کشید و روی بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! جبرئیل گفت: خداوند می‌گوید: وقتی تو را به اعماق چاه‌انداختند و اطمینان داشتی که خواهی مرد، چه کسی تو را نجات داد؟ حضرت فرمود: پس یوسف، فریاد زد و گونه بر خاک نهاد و سپس گفت: تو ای پروردگار. فرمود: پس خداوند، تو را مجازات می‌کند؛ چرا که از دیگری کمک خواستی «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ».

امام علیه السلام می‌فرماید: وقتی مدت زندانی شدن به سر آمد و خداوند به وی اجازه داد تا برای درخواست گشایش دعا کند، یوسف چهره بر خاک نهاد و گفت: پروردگارا! اگر چه گناهانم موجب بی‌آبرویی من نزد تو شده است، اما به آبرویی که پدران صالح من، همانند ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نزد تو دارند، از درگاهت درخواست می‌کنم که مرا از این وضع برهانی؛ و خداوند نیز گره از کار او گشود.

طبرسی در کتاب نبوت با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن بنت اِلیاس گفته است: شنیدم که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: یوسف به کار جمع آوری آذوقه مشغول شد و در طول آن هفت سال حاصلخیز و پربار، غذای زیادی جمع آوری کرد و در انبارها قرار داد. وقتی آن هفت سال گذشت و هفت سال قحطی فرا رسید،

اقدام به فروختن آذوقه و طعام کرد. در سال اول قحطی، غذا را قیمت درهم و دینارها می‌فروخت؛ به طوری که همه درهم و دینار مصریان به خزانه یوسف سرازیر شد. در سال دوم، غذا را به قیمت زیورآلات و جواهر می‌فروخت؛ به طوری که همه جواهرات و زیورآلات مصریان به خزانه یوسف، سرازیر شد. در سال سوم، یوسف غذا را به بهای چهارپایان و گاو و گوسفند می‌فروخت. بدین سان، تمامی چهارپایان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمد. در سال چهارم، غذا را به بهای کنیزکان و بردگان می‌فروخت و بدین سان، تمامی کنیزان و بردگان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمدند. او در سال پنجم، غذا را به بهای خانه و املاک فروخت و همه خانه‌ها و املاک مصر و اطرافش در زمره ما یملک یوسف درآمد. در سال ششم، در مقابل غذا، مزرعه و آب خریداری کرد و به این ترتیب، همه مزارع و آب‌های مصر و اطرافش به تملّک یوسف درآمد. در سال هفتم، غذا را به بهای آزادی مردمان فروخت؛ به طوری که دیگر در مصر و اطراف آن، انسان آزاد و برده ای نبود، مگر این که به تملک یوسف درآمده بود. بدین سان، یوسف، مالک جان و مال و بردگان آنان شد و مردم می‌گفتند: ما ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم که خداوند به هیچ پادشاهی، به‌اندازه یوسف، سیاست و دانش و تدبیر داده باشد. سپس یوسف به پادشاه گفت: پادشاها! نظر شما راجع به این که سلطنت مصر و اطراف آن را به من بسپاری و زمام اختیار آن را در کف من بنهی، چیست؟ اکنون رأی خود را به ما بگو؛ من، امور مصریان را از آن روی سامان ندادم که آن را ویران کنم و آنان را از بلا نجات ندادم تا خود، بلای جان آنان شوم، این پروردگار متعال بود که آنان را به دست من نجات داد. پادشاه گفت: هر طوری که خودت می‌خواهی، رفتار کن؛ رأی، رأی توست. یوسف گفت: پادشاها! خداوند و شما را به گواهی

می‌گیرم که من همه مردم مصر را از نوع بردگی، آزاد کرده و اموال و بردگان شان را به آن‌ها پس دادم و ای پادشاه به شما نیز انگشتر و تاج و تخت را باز پس دادم، به این شرط که منش مرا در حکومت اتخاذ کرده و جز با مشورت من، حکم نفرمایی. پادشاه به یوسف گفت: برای من، بسی مایه مباهات و افتخار خواهد بود که به راهی جز راه تو نروم و جز به فرمان و مشورت تو حکم نرانم؛ اگر تو نبودی، مرا قدرت انجام چنین اقداماتی نبود و هیچ گاه به چنین سمت و سویی رهنمون نمی‌شدم. تو حکومت مرا چنان عزیز و پایدار ساختی که کسی را یاری دستیابی به آن نیست. من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی، جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد و تو رسول خدایی؛ پس در اجرای مسئولیتی که به تو داده ام، بکوش که تو را نزد ما جایگاهی ویژه و مقامی سترگ است.

طِربال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام فرمود: زمانی که پادشاه مصر دستور داد تا یوسف را زندانی کنند، خداوند تفسیر خواب را به یوسف الهام کرد و یوسف، خواب زندانی‌ها را برای آنان تعبیر می‌کرد. همان روزی که یوسف به زندان افتاد، دو جوان دیگر نیز به زندان افتادند و چون شب را به صبح رساندند، به یوسف گفتند: ما خوابی دیده‌ایم، تعبیر آن را برای ما بگو. یوسف گفت: چه خوابی دیده‌اید؟ یکی از آن دو گفت: خواب دیدم که بر روی سرم، نان داشتم و پرندگان از آنان می‌خوردند. دیگری گفت: من در خواب دیدم که برای پادشاه شراب می‌ریزم. یوسف تعبیر خواب آن دو را چنان‌که در قرآن کریم آمده است، تأویل کرد؛ سپس به آن شخصی که فکر می‌کرد نجات

خواهد یافت، گفت: نزد اربابت، مرا یاد کن! امام علیه السلام فرمود: یوسف به درگاه خداوند تضرع نکرد و از وی کمک نخواست، به همین خاطر، پروردگار فرموده است: «فَأَنسَاهُ الشَّيطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ».

امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند در همان لحظه به یوسف وحی کرد که: ای یوسف! چه کسی آن خواب را که دیده بودی، به تو نشان داد؟ چه کسی تو را نزد پدرت محبوب ساخت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی آن کاروان را به سوی تو گسیل داشت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی به تو آن دعا را یاد داد تا با خواندن آن، از آن چاه برهی؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: چه کسی تو را از حیله و مکر زنان رهانید و نجات بخشید؟ عرض کرد: تو، ای خداوند من! خداوند فرمود: چه کسی زبان نوزاد را برای بیان بی‌گناهی تو به نطق درآورد؟ عرض کرد: تو، ای خدای من! خداوند فرمود: چه کسی نیرنگ همسر عزیز و زنان مصر را از تو برطرف کرد؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی تعبیر خواب را به تو الهام کرد؟ یوسف عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: پس چگونه از دیگران دادرسی خواستی و دست به دامان من نشدی؟! چرا به درگاه من به دادخواهی نیامدی تا تو را از زندان بیرون آورم و به سراغ یکی از بندگان من رفتی و به او امید بستی تا در نزدیکی از بندگان من، که مرگ و زندگی‌اش در قبضه من است، از تو یاد کند و تو را یاری نماید، ولی به درگاه من آواز ندادی و داد نخواستی؟! اکنون به خاطر این گناه، چند سال در زندان بمان؛ چرا که برای رهایی خود، بنده ای را به سوی بنده دیگر فرستاده ای.

حفض بن غیاث از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سال‌های قحطی دوران یوسف فرا رسیده بود و مردم به گرانی و افزایش قیمت، دچار شده بودند و یوسف راضی نبود که حتی یک نفر، کالایی به قیمت گران بخرد. امام می‌فرماید: بازرگانانی نزد یوسف آمده و گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به فلان قیمت می‌خریم. گفت: اشکالی ندارد، ببرید. سپس دستور داد تا کالای آن‌ها را وزن کردند و آنان بارشان را برداشته و رفتند تا آن‌که وارد شهر خود شدند و در آن‌جا با گروهی بازرگان مواجه شدند. آن‌ها گفتند: کالاهایتان را به چه قیمتی خریدید؟ گفتند: به بهای چنین و چنان، و بهای آن را دوچندان گفتند. امام علیه السلام فرمود: آن جماعت بازرگان، نزد یوسف آمده و به او گفتند: به ما بفروش، یوسف گفت: بخرید، چگونه می‌خرید؟ گفتند: همان گونه که چنین و چنان (به فلان قیمت) فروختی، به ما نیز بفروش. یوسف گفت: چنان‌که می‌گویید، نیست، اما بارهایتان را برگیرید و ببرید. آنان بار خود را برگرفته و رفتند و وارد شهر شدند و با جماعت دیگری روبرو شدند. آن جماعت از ایشان پرسیدند: چگونه خریده‌اید؟ گفتند: به قیمت فلان و فلان، و قیمت را دو چندان گفتند. امام فرمود: این گرانی بر مردم، گران آمد و گفتند: ما را هم با خود ببرید تا از او خریداری کنیم. حضرت فرمود: پس نزد یوسف آمدند و گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید، گفتند: به همان قیمتی که به دیگران فروخته‌ای، از تو می‌خریم. یوسف گفت: به چه قیمتی فروخته ام؟ گفتند: به قیمت فلان و فلان. یوسف گفت: چنان‌که می‌گویید، نیست، اما کالاهایتان را برگیرید. امام علیه السلام فرمود: این گروه نیز کالای خود را برگرفته و به شهر بازگشتند و ماجرا را

به مردم خبر دادند و با خود گفتند: بیایید همان‌طور که در گرانی کالا به یوسف، دروغ گفتیم، این بار در ارزانی کالا به او دروغ بگوییم. حضرت فرمود: پس نزد یوسف رفته و به او گفتند: به ما بفروش. گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمت که به دیگران فروخته‌ای، از تو می‌خریم. گفت: به چه قیمتی فروخته ام؟ گفتند: به فلان قیمت، و قیمت را کاستند. یوسف گفت: چنین که می‌گویید، نیست، ولی با این حال، کالای خود را برگیرید. آنان کالاها را برگرفتند و به شهر رفتند. مردم با آنان مواجه شده و از آن‌ها پرسیدند: به چه قیمتی خریده‌اید؟ گفتند: به قیمت فلان، و قیمت اصلی را پنجاه درصد، کاهش دادند. پس دیگران گفتند: برویم از یوسف، خریداری کنیم. پس نزد یوسف رفته و به او گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمتی که به دیگران فروختی، می‌خریم. یوسف گفت: چگونه فروختم؟ گفتند: به قیمت فلان و پنجاه درصد از قیمت قبلی را کاهش دادند. یوسف گفت: چنین که می‌گویید، نیست، ولی کالایتان را برگیرید. آن جماعت تاجر، پیوسته نزد او رفته و در کاهش قیمت دروغ می‌بافتند تا آن‌که قیمت کالاها چنان کاهش یافت که به همان بهای اولیه رسید، چنان‌که خدا اراده کرد.

امام علیه السلام فرمود: یوسف، کودکی داشت که اناری از جنس طلا در دست داشت و در برابر یوسف، با آن انار طلایی بازی می‌کرد. هنگامی که یوسف دید، یهودا خشمگین شده و آن موی، سیخ شده و از آن خون می‌ریزد، انار را از کودک گرفت و به سمت برادرش یهودا غلتاند. کودک به سوی انار رفت که آن را برگیرد و دست کودک، بدن یهودا را لمس

کرد. امام فرمود: در این وقت خشم یهودا فروکش کرد. امام فرمود: یهودا پریشان شد و کودک با انار به سمت پدرش یوسف برگشت. باز میان یوسف و یهودا جرّ و بحث بالا گرفت و یهودا خشم گرفت و آن موی راست گشت و باز خونریزی از آن موی آغاز شد. وقتی یوسف متوجه موضوع شد، بار دیگر انار را از دست کودک گرفته و به سمت یهودا غلتاند و کودک به دنبال گرفتن انار سینه خیز رفت. دوباره دست کودک، بدن یهودا را لمس کرد و خشم او آرام گرفت. امام علیه السلام فرمود: یهودا گفت: در این خانه کسی از فرزندان یعقوب هست. و این موضوع سه بار تکرار شد.

ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از احمد بن حسن می‌ثمی، از حسن واسطی، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فردی صحرانشین، نزد یوسف آمد که از وی مقداری غذا بخرد؛ یوسف به او فروخت و وقتی از این کار، فارغ شد به او گفت: خانه‌ات کجاست؟ پاسخ داد: در فلان جا. یوسف به او گفت: اگر گذرت به دشت فلان افتاد، بایست و بانگ برآور و بگوی: ای یعقوب! ای یعقوب! خواهی دید که مردی تنومند، خوش سیما و زیباروی، نزد تو خواهد آمد؛ به او بگو: با مردی در مصر برخورد کردم که به تو سلام رساند و این پیغام را برای تو داشت. امانتی که نزد خدای متعال گذاشته‌ای، هرگز تباه نخواهد شد.

حضرت فرمود: آن مرد بیابان نشین رفت و به آن‌جا که یوسف گفته بود، رسید و به غلامانش اشاره کرد که مواظب باشید که مبادا از شتر

فرو افتم؛ سپس فریاد برآورد و گفت: ای یعقوب! ای یعقوب! پس دید مردی نابینا، بلندقامت، درشت هیکل و زیباروی، دست به دیوار گرفته به سوی او می‌آید؛ چون به او رسید، آن مرد به او گفت: تو یعقوب هستی؟ گفت: آری منم. آن مرد، پیغام یوسف را به یعقوب داد. یعقوب از هوش رفت و بر زمین افتاد. وقتی که به هوش آمد به اعرابی گفت: ای اعرابی! آیا حاجت و تمنایی از خداوند متعال داری؟ گفت: آری. من مردی ثروتمند هستم و دخترعمویی دارم که از من، صاحب فرزند نمی‌شود؛ خوش می‌دارم که از خداوند بخواهی تا به من فرزندی عطا کند. امام فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و سپس به درگاه خداوند متعال دعا کرد و آن مرد، چهار بار صاحب فرزند شد، یا این که فرمود: شش بار صاحب فرزند شد که همسرش هر بار، دوقلو می‌زایید.

یعقوب می‌دانست یوسف، زنده است و نمرده است و خداوند متعال به او یادآوری کرده بود که بعد از این غیبت، روی او را آشکار خواهد نمود و به پسرانش می‌گفت: «إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» این در حالی بود که فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانش او را به خاطر آن‌که بسیار از یوسف، یاد می‌کرد، ملامت می‌کردند، تا آن‌که او بوی یوسف را احساس کرد و گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ* قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ* فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِیرُ» که منظور از بشیر، یهودا، پسرش بود. «عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیرًا قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».

محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که به امام علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است معنای این جمله یعقوب به فرزندانش را برای من توضیح بدهید؟: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ» آیا یعقوب که بیست سال پیش از یوسف، دور شده بود می‌دانست که او زنده است؟ فرمود: آری. من عرض کردم: چطور می‌دانست؟ امام فرمود: در سحرگاهان، دست به دعا گشود و از درگاه خداوند متعال درخواست نمود که فرشته مرگ بر او فرود آید؛ «تربال» فرشته مرگ بر او نازل شد و از یعقوب پرسید: چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: درباره روح مردمان، با من سخن بگوی؛ آیا آن‌ها را گروهی در چنگ می‌گیری یا تک تک به سراغ آن‌ها می‌روی؟ تربال گفت: من روح آدمیان را تک تک، در چنگ می‌گیرم. یعقوب از او پرسید: آیا در میان ارواحی که تاکنون در چنگ گرفته‌ای، روح یوسف را نیافته ای؟ تربال گفت: نه. یعقوب فهمید که یوسف، زنده است و در همین جا به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ».

علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که خدمت امام عرض کردم: چرا یعقوب این چنین با فرزندانش سخن گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ» آیا یعقوب می‌دانست یوسف زنده است، با وجود این که بیست سال از او دور بود و به خاطر گریه زیاد بر او چشمانش را از دست داده بود؟! امام پاسخ داد: بلی، می‌دانست که او زنده است؛ یعقوب در سحرگاه، از درگاه خداوند درخواست کرد که فرشته مرگ بر او نازل شود. پس فرشته مرگ

در بهترین شکل و خوشبوترین حالت، بر او نازل شد. یعقوب از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من، فرشته مرگ هستم. مگر تو از درگاه خدا درخواست نکردی که مرا بر تو فرو فرستد؟ گفت: آری، گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من درباره ارواح سخن بگو؛ آیا آن‌ها را جداگانه قبض روح می‌کنی یا به صورت دسته جمعی. پاسخ داد: مأموران من، آن‌ها را جداجدا قبض روح می‌کنند و سپس به صورت دسته جمعی بر من عرضه می‌گردد. یعقوب گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم می‌دهم؛ در میان ارواحی که به تو عرضه شده است، آیا روح یوسف بوده است؟ فرشته مرگ گفت: نه، آن وقت بود که یعقوب فهمید، فرزندش زنده است و بنابراین به فرزندانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ ييأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

عزیز مصر به یعقوب نامه نوشت: اما بعد؛ پسرت یوسف را به بهایی ناچیز، چند درهم، خریداری کرده و او را به بردگی گرفته‌ام و بنیامین، دیگر فرزندت را نیز که دزدی کرده به بردگی من درآمده است. یعقوب، پیش از آن، هرگز چنین ضربه روحی را تجربه نکرده بود. محتوای نامه، برای او بسیار گران بود؛ بنابراین به پیکی که نامه را آورده بود گفت: این‌جا بمان تا پاسخ نامه را بنویسم. یعقوب در پاسخ به عزیز مصر نوشت: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم؛ از یعقوب، اسرائیل اللّٰه (بنده خالص خدا)، فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل اللّٰه به عزیز مصر. اما بعد؛ از فحوای نامه چنین برمی آمد که پسر مرا خریداری کرده و او را به بردگی گرفته ای. گریزی نیست؛ چرا که بلادیدگی، تقدیر آدمیان است. نیای

من، ابراهیم علیه السلام نیز توسط پادشاه دنیای آن روز، به آتش درافتاد؛ اما نسوخت و خداوند، آتش را بر او گلستان کرد. خداوند به جدّم ابراهیم فرمان داد که پدرم اسحاق پیامبر را با دستان خود ذبح کند و همین که خواست او را ذبح کند، خداوند، قوچ بزرگی را فدیه او قرار داد. من نیز پسری داشتم که مرا در این دنیا، کسی عزیزتر از او نبود؛ نور چشم و میوه دل من بود. برادرانش او را از من گرفته و با خود بردند و وقتی نزد من برگشتند، چنین ادعا کردند که او را گرگ خورده است. از این خبر، پشتم خم شد و تا بدان جا گریه کردم که سوی چشمانم رفت و نابینا شدم. او برادری از طرف مادر داشت که بعد از وی، مونس من بود. او همراه با دیگر برادران به سوی سرزمین تو آمدند تا غذا و آذوقه ای برای ما بیاورند. برادران برگشتند و چنین ادعا نمودند که وی پیمانه شاه را دزدیده است، و تو، او را زندانی کرده ای. ما از خانواده ای هستیم که دزدی و زشتی در شأن ما نیست و بر ما راست نمی‌آید. من تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم می‌دهم که بر من منت گذاری و به خاطر رضای خدا، او را آزاد کرده و به من بازگردانی.

وقتی جواب نامه یعقوب به یوسف رسید، آن را برگرفته و بر روی چهره نهاد و بوسید و سخت گریست. سپس به برادران نگاه کرد و گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِیوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ* قَالُواْ أَإِنَّکَ لَأَنتَ یوسُفُ قَالَ أَنَاْ یوسُفُ وَهَذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَینَا إِنَّهُ مَن یتَّقِ وَیصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ یضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» بنا به فرموده پروردگار، برادران به یوسف گفتند: «لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَینَا وَإِن کُنَّا لَخَاطِئِینَ* قَالَ لاَ تَثْرَیبَ عَلَیکُمُ الْیوْمَ» یعنی ملامت و سرزنشی بر شما نیست «یغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ».

عیاشی از جابر نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند بر شما رحمت آورد؛ صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری است که انسان در این نوع صبر با بندگان خدا، شکوه نمی‌آورد و درد دل نمی‌کند. ابراهیم، یعقوب را برای انجام کاری نزد راهبی که از پارسایان و عابدان دوران بود، فرستاد. وقتی راهب، یعقوب را ملاحظه کرد، گمان کرد ابراهیم است. با شوق، نزد او رفته و او را در آغوش کشید و گفت: ای خلیل الرحمن! خوش آمدی! یعقوب گفت: نه، من ابراهیم نیستم، بلکه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. راهب به او گفت: چه مصیبتی به تو رسیده است که تو را این چنین پیر کرده است؟! گفت: غم واندوه و بیماری. هنوز یعقوب از آستانه در عبور نکرده بود که خداوند به او وحی کرد که: ای یعقوب! درد دلت را با بندگان در میان نهادی؟! یعقوب در همان جا، در آستانه در، به سجده افتاد و روی بر خاک نهاد و عرض کرد: پروردگارا! من، دیگر هرگز چنین نخواهم کرد. خداوند به او وحی کرد که: تو را آمرزیدم، شایسته نیست دیگر، چنین رفتاری از تو سر بزند. از آن پس، دیگر یعقوب برای بلاها و مصائبی که به او می‌رسید، شکوه نکرد و زبان به گلایه نگشود؛ فقط روزی گفت: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که کسی از وی پرسید: غم واندوه یعقوب به خاطر یوسف تا کجا رسیده بود؟ فرمود: به‌اندازه هفتاد زن فرزند مرده و جگر سوخته.

با همین سند از وی نقل شده است که گفت: کسی به امام علیه السلام عرض کرد: چگونه یعقوب به خاطر دوری یوسف، غمگین بود، در حالی که جبرئیل به او خبر داده بود که یوسف نمرده و به زودی نزد او باز خواهد گشت؟ فرمود: یعقوب، این موضوع را فراموش کرده بود.

اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که یعقوب برای درخواست حاجتش نزد پادشاهی که در آن منطقه حکم می‌راند، رفت. پادشاه از یعقوب پرسید: تو ابراهیم هستی؟ یعقوب گفت: نه. پادشاه پرسید: پس اسحاق فرزند ابراهیمی؟ گفت: نه. پادشاه پرسید: پس تو کیستی؟ گفت: من یعقوب، پسر اسحاق هستم. پادشاه گفت: چگونه است که در عین جوانی، چنین پیر و فرتوت شده ای؟ یعقوب گفت:اندوه پسرم یوسف، مرا به چنین روزی درانداخته است. پادشاه گفت: واقعاً غم واندوه، کار خویش را با تو کرده است. یعقوب گفت: مصیبت و بلا، زودتر از هر چیز دیگری بر ما جماعت پیامبران می‌رسد؛ سپس مردمان دیگر، هرچه به درگاه خداوند مقرب‌تر باشند، بیشتر به بلا مبتلا می‌شوند. آن پادشاه خواسته یعقوب را برآورده کرد و وقتی یعقوب خواست از در کوچک خانه‌اش وارد منزل شود، جبرئیل بر او فرود آمده و گفت: ای یعقوب! پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: در پیشگاه مردم شکوه می‌کنی و لب به گلایه می‌گشایی؟! یعقوب بلافاصله، چهره بر خاک مالید و متضرّعانه به درگاه پروردگار عرض کرد: پروردگارا! لغزشی از من سر زد، از من درگذر، عهد می‌کنم که از این پس، آن را تکرار نکرده و به چنین رفتاری باز نگردم. سپس بار دیگر جبرئیل نزد او آمده و به او گفت: ای یعقوب! سرت را از خاک بردار؛

زیرا پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: از تو درگذشتم، دیگر بار، شکوه به درگاه خلایق مبر و درد دلت را با بندگان در میان مگذار. بعد از آن هرگز دیده نشد که یعقوب، لب به چنین سخنانی بگشاید و زبان به گلایه باز کند و مصائب خویش را بیان کند. تا آن زمآن‌که فرزندانش بدون بنیامین برگشتند؛ پس یعقوب، روی به دیوار کرده و چنین نالید: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».

حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی یعقوب چنین می‌گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ» مگر می‌دانست یوسف زنده است، در حالی که بیست سال از او دور بود و در فراق او بینایی چشمانش را از دست داده بود؟ فرمود: آری، می‌دانست زنده است. پرسید: چطور می‌دانست زنده است؟ امام فرمود: در نماز صبح از درگاه پروردگار درخواست کرد که فرشته مرگ را نزد او بفرستد. پس فرشته مرگ که «تربال» نام داشت بر او نازل شد و به یعقوب گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من درباره ارواح، سخن بگو؛ چون مردمان را قبض روح می‌کنی، روح آنان را جداگانه قبض می‌کنی یا به طور دسته جمعی؟ گفت: به صورت جداگانه، هر روح به طور جداگانه قبض می‌شود یعقوب پرسید: به خاطرت هست که روح یوسف را قبض کرده باشی؟ گفت: نه، چیزی به خاطر ندارم. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام بود که یعقوب دانست که یوسف زنده است و به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ

فَتَحَسَّسُواْ مِن يوسُفَ وَأَخِيهِ» در حديث ديگرى آمده است كه فرشته مرگ، عزرائيل بوده است و بقيه حديث، عيناً همان است.

به روايت على بن ابراهيم برمى گرديم: فرمود: وقتى عزيز مصر- در آن سال‌هاى قحطى- فوت كرد، همسرش به فقر گرفتار آمد و چنان محتاج گشت كه از مردم گدايى مى‌كرد. به او گفتند: تو را چه باک از اين كه به محل گذر عزيز- يوسف در آن هنگام، عزيز ناميده مى‌شد- بنشينى؟ وى گفت: از روى وى شرم دارم. اما آنان آنقدر به او اصرار كردند كه بر سر راه يوسف نشست. چون يوسف در جمع همراهانش از راه رسيد، از جايش برخاسته و گفت: پيراسته است آن خدايى كه پادشاهان را به دليل ارتكاب معصيت و گناه، به بردگى مى‌كشاند و بردگان را به دليل اطاعت به پادشاهى مى‌رساند. يوسف به او گفت: تو همانى؟ گفت: بلى، منم- نام وى زليخا بود- يوسف به او گفت: از من توقعى دارى؟ گفت: اكنون كه پير شده ام، مرا به تمسخر مى‌گيرى؟ يوسف گفت: خير، مرا اين قصد نبود. يوسف دستور داد كه از وى مراقبت كنند. آن زن را كه اكنون پيرزنى بود، به خانه يوسف بردند. يوسف از او پرسيد: آيا تو همآن‌كس نبودى كه با من چنين و چنان كردى؟ گفت: اى پيامبر خدا! مرا سرزنش نكن؛ به مصيبتى مبتلا گشته‌ام كه كسى تاكنون به آن گرفتار نيامده است. پرسيد: چه مصيبتى؟ به درد عشق تو مبتلا شده ام، تو آن‌كسى هستى كه خداوند، براى تو همتا و نظيرى نيافريده است و نيز به اين بلا مبتلا گشته‌ام كه در مصر زنى به زيبايى من و ثروتمندتر از من يافت نشده است. ثروتم را از دست داده و زيبايى‌ام از دست رفت و به همسرى كه در زناشويى ناتوان بود گرفتار آمدم. يوسف به او

گفت: چه درخواستی از من داری؟ گفت: از خدا بخواه که جوانی مرا به من بازگرداند؛ و یوسف از خداوند درخواست نمود و خداوند جوانی او را به وی بازگرداند. یوسف نیز با وی که باکره بود ازدواج کرد. گفته شده است: عزیز مصر که همسر اول او بود، به لحاظ زناشویی ناتوان بود.

ابن بابویه، از پدرش- که خدایش بیامرزد- از سعد بن عبد اللّٰه، از ابراهیم ابن هاشم، از عبد اللّٰه بن مغیره، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: زلیخا خواست که با یوسف دیدار کند. برخی به او گفتند: ما دوست نداریم به خاطر رفتاری که قبلاً با یوسف داشتی، تو را نزد او ببریم. زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم. زمانی که زلیخا نزد یوسف حاضر شد، یوسف به او گفت: تو را چه شده است؟ چرا رنگ چهره‌ات دگرگون شده؟ گفت: پیراسته است آن خدایی که پادشاهان را به خاطر ارتکاب معصیت به بردگی کشاند و بردگان را به دلیل طاعت، به پادشاهی رساند. یوسف به زلیخا گفت: ای زلیخا! چرا با من آن کردی که می‌دانی؟ گفت: زیبایی چهره ات، ای یوسف! یوسف به او گفت: اگر پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله که زیباتر و خوش اخلاق‌تر و سخاوتمندتر است را ببینی، چه می‌کنی؟ زلیخا گفت: راست گفتی. یوسف پرسید: چگونه دریافتی که من راست می‌گویم؟ گفت: زیرا وقتی تو نام او را بردی، محبتش در دل من افتاد. خداوند متعال به او وحی کرد که: او راست می‌گوید، و من او را به خاطر محبت به محمد صلی اللّٰه علیه و آله، دوست می‌دارم. پس خداوند متعال به او فرمان داد که با زلیخا ازدواج کند.

ابو بصیر از امام باقر- به حدیث اول بازگشت- نقل کرده است که فرمود: آنان نه روز در راه بودند تا این که به مصر رسیدند. زمانی که در کاخ عزیز مصر، بر یوسف وارد شدند، یوسف در گردن پدر دست‌انداخته و او را بوسید و گریست و او و خاله‌اش را بر تخت پادشاهی نشاند؛ سپس وارد اتاق خود شد و سر خود را به روغن‌اندود و بر چشمان خود سرمه کشید و لباس فاخر عزت و حکومت را پوشید و نزد پدر و خانواده‌اش برگشت. وقتی یعقوب و پسرانش او را مشاهده کردند، همگی به خاطر بزرگداشت حضرت باری تعالی و سپاس به درگاه خداوند، سجده کردند. آن‌گاه، یوسف گفت: «یا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیای مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بی‌إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ الشَّیطَانُ بَینِی وَبَینَ إِخْوَتِی» امام می‌فرماید: یوسف در آن بیست سالی که از پدر جدا بود، سر خویش را روغن‌اندود نکرده و به چشمانش سرمه نکشیده بود و بوی خوش، استعمال نکرده و نخندیده بود و به سراغ زنان نرفته بود، تا آن زمآن‌که خداوند خانواده آنان را گرد آورده و آنان را به هم رساند و یوسف را در کنار یعقوب و برادران خویش قرارداد.

زراره می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بیم این مسئله را نداشت که آن‌چه از جانب خدا برای وی می‌آید، ممکن است از جمله حالاتی باشد که شیطان به او وسوسه می‌کند؟ فرمود: خداوند هر گاه بنده ای را به عنوان پیامبر برگزیند، آرامش و وقار را بر او نازل می‌کند و در نتیجه آن‌چه که از نزد

خداوند به سوی او می‌آمد، چونان چیزهایی بود که با چشم عیان می‌دید.

عیاشی از حسین بن خالد نقل می‌کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مقصود پروردگار متعال از عبارت «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ» چیست؟ فرمود: آسمان در زمین، فرو رفته است و انگشتان خود را در یک‌دیگر فرو برد. عرض کردم چطور ممکن است که آسمان‌ها با زمین، در هم فرو رفته باشند، حال آن‌که خداوند فرموده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نفرموده است: «بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» عرض کردم: آری. فرمود: پس ستون‌هایی وجود دارند، ولی دیده نمی‌شوند. عرض کردم: چگونه چنین است؟ امام دست چپ خود را گشود و سپس دست راست خود را روی آن‌ها قرار داد و فرمود: این زمین دنیا است و این آسمان دنیا که مانند گنبدی بر روی آن قرار گرفته است.

اما توضیح و تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» ان شاء الله در سوره طه خواهد آمد.

عیاشی از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند متعال خیر و نیکی را روز یکشنبه آفرید و چنین نبود که شر را پیش از خیر بیافریند. روز یکشنبه و دوشنبه زمین‌ها را خلق کرد و روز سه شنبه، خوردنی‌های آن را آفرید. روز چهارشنبه آسمان‌ها و روز پنجشنبه و جمعه خوردنی‌های آن را خلق کرد و آیه «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ» به این موضوع اشاره دارد. به همین خاطر یهودیان روز شنبه را تعطیل کرده و از کار دست کشیدند. محمد بن یعقوب این حدیث را با سند خود از عبد اللّٰه بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ما آن را در آغاز سوره یونس آوردیم و إن شاء اللّٰه تعالی در دیگر سوره‌ها نیز خواهد آمد.

محمد بن یعقوب از محمد بن حسین، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود بن رقّی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء» سؤال کردم. فرمود: نظر آنان در این زمینه چیست؟ عرض کردم، می‌گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار بالای عرش! امام فرمود: دروغ گفتند. هر کسی که چنین پنداری داشته باشد، خداوند را بر روی چیزی قرار داده و او را به صفت مخلوق، توصیف نموده است و لازمه چنین پنداری آن است که چیزی که خدا را حمل می‌کند، قوی‌تر از او باشد.

عرض کردم: فدایتان شوم! این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: خداوند، پیش از آن‌که آسمان یا زمین، جنّ یا انس، خورشید یا ماه را بیافریند، دین و علم خود را بر روی آب قرار داد و زمانی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنان را در مقابل و حضور خویش پراکنده ساخت و پرسید: خدای شما کیست؟ اولین کسانی که سخن آغاز کردند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امام علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بودند، عرض کردند: خداوندا! تو پروردگار مایی. پس خداوند، علم و دین را به آنان تحویل داد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان

حاملان دین و علم من و امنای من در میان بندگان هستند و آنان مسئولند. آن‌گاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خداوند اعتراف کنید و ولایت و طاعت این افراد را بپذیرید.

آنان گفتند: پروردگارا! بله، ما اقرار کردیم. خداوند به فرشتگان گفت: گواه و شاهد باشید. فرشتگان عرض کردند: ما گواه و شاهدیم تا مبادا فردا بگویند: ما از این موضوع اطّلاعی نداشتیم و غافل بودیم یا بگویند: قبلاً پدران و آباء و اجداد ما شرک ورزیدند و ما نسل‌های بعد از آنان هستیم؛ بنابراین پروردگارا! آیا ما را به خاطر خطایی که باطل کنندگان انجام داده‌اند، به هلاکت می‌رسانی؟ سپس امام علیه السلام خطاب به داود گفت: ای داود! ولایت ما در این میثاق (عهد) که از آنان گرفته شده، حتمی و مورد تأکید است.

ابن بابویه از عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش روایت کرده است که وی نیز از احمد بن علی انصاری، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء لِیبْلُوَکُمْ أَیکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» پرسید و امام علیه السلام فرمود: پروردگار متعال، تخت و آب و فرشتگان را قبل از آسمان‌ها و زمین آفرید و فرشتگان، بر اساس وجود خودشان و عرش و آب به وجود خداوند متعال استدلال می‌کردند. سپس پروردگار، عرش را بر روی آب قرار داد تا به این وسیله، قدرتش را به فرشتگان نشان بدهد و نیز فرشتگان بدانند که او بر انجام هر کاری تواناست. سپس خداوند عرش را با قدرتش بالا برد و آن را مافوق آسمان‌های هفت گانه قرار داد و سپس

در حالی که بر عرش مستولی بود، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و می‌توانست در یک چشم بر هم زدن آن‌ها را بیافریند؛ امّا پروردگار متعال آن را در شش روز آفرید تا به ملائکه نشان دهد که چگونه آن‌ها رااندک‌اندک آفرید تا با خلق تدریجی مخلوقات، به وجود خداوند متعال، استدلال شود. خداوند، عرش را به خاطر نیازمندی به آن نیافرید؛ زیرا او از عرش و همه مخلوقات خود، بی‌نیاز است و نمی‌توان او را به قرار گرفتن بر روی عرش، توصیف نمود؛ زیرا جسم نیست و بسیار منزه است از این که به اوصافی توصیف شود که مخلوقات خدا با آن‌ها توصیف می‌شوند؛ اما درباره آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» خداوند متعال مخلوقاتش را آفرید تا آنان را با مکلّف ساختن به انجام طاعت و عبادتش بیازماید، نه بنا به تجربه کردن و آزمودن آن‌ها؛ زیرا که خداوند همیشه به همه چیز آگاه و داناست. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! گره از کار من گشودی. خداوند، گره از کارت بگشاید.

و نیز گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدایش بیامرزد- از محمد بن حسن صفّار، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو طُفیل، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عرش، چهارمین چیزی بود که خداوند متعال آفرید، پیش از آفریدن آن جز هوا، قلم و نور، چیز دیگری را نیافریده بود. سپس عرش را از نورهای مختلف آفرید؛ از جمله آن‌ها، نور سبز بود که سبزی، از آن، رنگ سبز به خود گرفت و نور زرد که زردی، از آن زرد شد و رنگ قرمز که سرخی از اوست و نور سفید که نور الأنوار است و روشنایی روز از اوست.

سپس آن را هفتاد طبقه قرار داد. ضخامت هر طبقه عرش از بالا تا پایین، یکسان است و تمامی این طبقه‌ها با صداهای مختلف و زبان‌های گویا و روشن به تنزیه و تسبیح و حمد پروردگار مشغول هستند و اگر به زبانی از آن زبان‌ها اجازه داده شود که چیزی را به گوش آن‌چه که در زیر آن است برساند، بی‌تردید موجب انهدام کوه‌ها، شهرها و قلعه‌های مستحکم می‌شود و آب دریاها فرو می‌رود و همه چیز نابود می‌شود. عرش، هشت رکن دارد و بر هر رکنی از آن، تعداد زیادی فرشته وجود دارند که تعداد آن‌ها را جُز خدای متعال کسی نمی‌داند و آنان شبانه روز، بدون هیچ سستی و خستگی به تسبیح خداوند مشغولند و اگر چیزی از آن‌چه که بالای اوست احساس کند، به‌اندازه چشم به هم زدنی، تحمّل حضور آن را نخواهد داشت. میان او و احساس، جبروت و عظمت و کبریا و قدس و رحمت و سپس علم وجود دارد و پس از این دیگر سخنی نمی‌توان گفت.

ابن بابویه در امالی نقل می‌کند که: پدرم از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایة بن ربعی، از عبد اللّٰه بن عباس نقل کرده است که: شبی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آسمان عروج کرد، جبرییل او را به رودخانه ای برد که به آن، رود نور گفته می‌شد. در قرآن نیز به آن در آیه «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» [و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد] اشاره شده است و زمانی که به آن رودخانه رسید، جبرییل به ایشان عرض کرد: ای محمد! با توکّل بر خدا از این رودخانه عبور کن که خداوند دیدگانت را نورانی فرماید و روبرویت را فراخ گرداند؛ چرا که از

این رودخانه احدی عبور نکرده، نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مُرسَل. اما من روزی یک بار در آن فرو می‌روم و از آن بیرون می‌آیم. بال هایم را که تکان می‌دهم. از هر قطره ای که از بال هایم می‌چکد، خداوند تبارک و تعالی از آن، فرشته مقربی را می‌آفریند که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان دارد و هر زبانی به لهجه و لحنی سخن می‌گوید که دیگری آن را نمی‌فهمد.

پس رسول خدا از آن رودخانه عبور کرد و از حجاب‌هایی گذشت که تعداد آن‌ها پانصد حجاب بود و فاصله هر حجابی تا حجاب دیگر، پانصد سال بود. سپس جبرییل عرض کرد: ای محمد! پیش بیا. محمد فرمود: ای جبرییل! چرا تو مرا همراهی نمی‌کنی؟ جبرییل گفت: من اجازه عبور از این مکان را ندارم.

پس رسول خدا تا آن‌جا که توانست پیش رفت و سخنان و کلمات خداوند متعال را شنید که می‌فرمود: من محمودم و تو محمد. نام تو از نام من گرفته شده است. هر کس که با تو پیوند داشته باشد، من نیز با وی پیوند دارم و هر آن‌که از تو جدا شود، من نیز از او جدا می‌شوم. نزد بندگانم برو و بزرگواری مرا در حق خویش به اطلاع آنان برسان و بگو: من پیامبری را مبعوث نکرده ام، مگر آن‌که برای او وزیری برگزیده‌ام. تو پیامبر من هستی و علی وزیر توست.

از امام رضا علیه السلام همین حدیث روایت شده و این جمله به آن افزوده شده است: بَخْس به معنای کم کردن و کاستن است و قیمت سگ شکاری است و اگر کشته شود، دیه آن بیست درهم است.

عبد اللّٰه بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یوسف نزد پدر و مادرش عزیز و گرامی بود، تا آن‌که به بردگی برده شد و به کمترین و نازل‌ترین قیمت فروخته شد؛ اما خداوند متعال از این امر دریغ نورزید که او را به جایی برساند که پادشاه شود.

محمد بن قیس از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که شنیدم امام می‌فرمود: زمانی که یوسف بند شلوارش را می‌گشود، تصویر یعقوب در حالی که انگشتش را می‌گزید در مقابلش مجسم شد که به او چنین می‌گفت: یوسف! و یوسف گریخت، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من هرگز عورت پدرم را ندیده‌ام و پدرم هرگز عورت جدّم را ندیده است و جدّم نیز عورت پدرش را هرگز ندیده است- سپس امام فرمود: یوسف در حالی که انگشت خود را به دندان می‌گزید از جا جهید و گریخت و آب از انگشت شست پایش خارج شد.

پس یوسف چه چیزی را دید؟ فرمود:

زمانی که آن زن خواست با یوسف درآویزد و یوسف نیز بر آن شد، آن زن به سوی بتی که در خانه نگه می‌داشت، رفت و لباسی را روی آن‌انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین کردی؟ زن گفت: لباسی را بر روی آن‌انداختم، شرم دارم از این که ما را ببیند. یوسف گفت: تو از این

بتی که نه می‌بیند و نه می‌شنود، شرم می‌کنی، پس چگونه من از پروردگارم شرم نکنم؟!

علی بن ابراهیم گفت: برادران یوسف به خانه برگشتند و گفتند: سراغ پیراهن یوسف می‌رویم و آن را به خون، آغشته می‌کنیم و به پدرمان می‌گوییم: گرگ او را خورده است.

وقتی چنین کردند، لاوی به آنان گفت: ای جماعت! مگر ما فرزند یعقوب، اسرائیل خدا، فرزند اسحاق، پیامبر خدا و فرزند ابراهیم، خلیل الله نیستیم؟ فکر می‌کنید خداوند، این رفتار ما را از پیامبرانش، پنهان می‌کند؟ گفتند: پس چاره چیست؟ گفت: برمی خیزیم و غسل می‌کنیم و نماز جماعت می‌خوانیم و به درگاه خداوند زاری می‌کنیم و درخواست می‌کنیم که آن را از پیامبرش مخفی کند؛ چرا که خداوند، بخشنده و بزرگوار است. پس برخاستند و غسل کردند. در سنت ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نماز جماعت، با حضور حداقل یازده نفر تشکیل می‌شد. یکی از این یازده نفر، امام جماعت می‌شد و دیگران، پشت سر او نماز می‌خواندند، گفتند: اکنون که ما، ده نفر هستیم و امام نداریم، چه کنیم؟ لاوی گفت: پروردگار را امام جماعت خود قرار می‌دهیم. پس نماز خوانده و به درگاه پروردگار، تضرع کرده و گریستند و گفتند: پروردگارا! این کار ما را بپوشان. سپس «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ» در حالی که پیراهن آغشته به خون را همراه خود داشتند «قَالُواْ يا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» یعنی مسابقه دویدن گذاشته بودیم «وَتَرَكْنَا يوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لِّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ* وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ

الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» سپس یعقوب گفت: آن گرگ، چقدر نسبت به یوسف، درنده و خشمگین و نسبت به پیراهنش، چه مهربان و دلسوز بوده است! یوسف را خورده، اما پیراهن او را پاره نکرده است. فرمود: یوسف را به مصر بردند و او را به عزیز فروختند.

عزیز مصر به همسرش گفت: «لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ» یعنی جایگاه و منزلت او را نکو دار، «عَسَى أَن ینفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» عزیز مصر، فرزندی نداشت، پس یوسف را گرامی داشته و او را بزرگ کردند. وقتی یوسف به سن بلوغ رسید، زن عزیز مصر، عاشق او شد. یوسف به قدری زیبا بود که چشم هر زنی به او می‌افتاد، عاشق او می‌شد؛ هر مردی هم که او را می‌دید، به او علاقه مند می‌شد. روی یوسف، چونان ماه شب چهارده بود. همسر عزیز مصر از وی درخواست کرد که پرده عصمت خویش بدرد و با او درآویزد. خداوند در این باره فرمود: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَای إِنَّهُ لاَ یفْلِحُ الظَّالِمُونَ» همسر عزیز، پیوسته در کار خدعه و نیرنگ بود و در گوش یوسف می‌خواند تا این که به موقعیت مناسب رسید؛ خداوند فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» پس همسر عزیز برخاست و درها را قفل کرد و چون خواستند چنان کنند، یوسف چهره یعقوب را در گوشه ای از آن خانه دید که انگشت در دهان می‌گزید و می‌گفت: ای یوسف! تقدیر آسمانی تو آن است که در زمره پیامبران باشی، اما اکنون بر آنی تا در زمین، از جمله زناکاران شمرده شوی؟! پس یوسف دریافت که خطا کرده است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: سخنان زنان مصر به گوش همسر عزیز رسید و بلافاصله، افرادی را به دنبال زنان مسئولان و بزرگان مصر فرستاد و آنان را در خانه خود جمع کرد و مجلسی را تدارک دید و به هر یک از زنان، بالنگ و چاقویی داد و به آنان گفت: میوه قاچ کنید. سپس به یوسف که در اتاقی دیگر بود، گفت: نزد آنان درآی؛ و یوسف از آن اتاق بیرون آمد و وقتی چشم زنان به یوسف افتاد، دستان خود را بریدند و سخنانی را گفتند که خداوند تبارک و تعالی، آن را حکایت کرده است: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً» یعنی بالنگ، «وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيهِنَّ فَلَمَّا رَأَينَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيدِيهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ» پس همسر عزیز گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِيهِ» یعنی در عشق او، «وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ» یعنی از او درخواست کرده‌ام «فَاسَتَعْصَمَ» اما او نپذیرفته است. سپس گفت: «وَلَئِن لَّمْ يفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيسْجَنَنَّ وَلَيكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ» همین که یوسف، آن روز را به شب رسانید، همه زنانی که او را در آن مجلس دیده بودند، یوسف را به خود فراخواندند. از این رو، یوسف به ستوه آمده و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمَّا يدْعُونَنِی إِلَيهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی كَيدَهُنَّ» یعنی مکر و حیله آن زنان «أَصْبُ إِلَيهِنَّ» به آنان متمایل می‌شوم. پس همسر عزیز فرمان داد تا او را حبس کنند و به این ترتیب، یوسف به زندان افتاد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از شیعیان در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می‌فرماید: زمانی که همسر عزیز قصد یوسف کرد و یوسف نیز قصد وی نمود، آن زن برخاست و به سوی

بتی که در خانه نگه می‌داشت، رفت و ملحفه ای را روی آن‌انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: لباسی را روی صورت این بت‌انداختم که ما را نبیند؛ زیرا از او خجالت می‌کشم. یوسف به او گفت: تو از بتی که نه می‌بیند و نه می‌شنود، شرم داری و من از پروردگارم شرم نکنم؟! پس از جا پرید و شروع به دویدن کرد. آن زن نیز به دنبال او دوید. در همین حال، عزیز مصر، آنان را دید. خداوند متعال، این حکایت را چنین بیان فرموده است: «وَاسُتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيا سَيدَهَا لَدَى الْبَابِ» پس زن عزیز، پیش دستی کرده و به عزیز گفت: «مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یوسف به عزیز گفت: «هِی رَاوَدَتْنِی عَن نَّفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» در این‌جا، خداوند متعال به یوسف الهام فرمود که به پادشاه بگوید: از این نوزاد که در گهواره است، بپرس؛ چرا که این کودک، گواهی خواهد داد که این زن، مرتکب فحشا شده است. پس عزیز، ماجرا را از آن کودک پرسید. خداوند، زبان کودک را در گهواره به نفع یوسف گشود تا بگوید: «إِن کَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الکَاذِبِينَ* وَإِنْ کَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ» و زمانی که پادشاه دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، به همسر گفت: «إِنَّهُ مِن کَيدِکُنَّ إِنَّ کَيدَکُنَّ عَظِيمٌ» و بعد به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِی لِذَنبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» این خبر در مصر شایع شد و زنان مصر، شروع به نقل این ماجرا در هر کوی و بَرزن کرده و همسر عزیز را به خاطر کارش ملامت و سرزنش می‌کردند و او را به زشتی یاد نمودند؛ که خداوند متعال سخنان آنان را در این آیه نقل فرموده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا».

یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به یوسف فرمود: مگر من همان خدایی نیستم که تو را محبوب پدرت کردم و در میان مردم، تو را زیبایی بخشیدم؟! مگر من همان خدای تو نیستم که کاروان را به سوی تو رهنمون شدم و تو را نجات داده و از چاه بیرون آوردم؟! مگر من همان پروردگار تو نیستم که تو را از دست کید و مکر زنان رهانیدم؟! چه چیز تو را واداشت که دل از من برگیری و بنده مرا فراخوانی و از او درخواست کمک کنی؟! پس به خاطر این درخواست، چند سال را در زندان بمان!

عبد الله بن عبد الرحمن از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که یوسف به آن جوان گفت: مرا نزد پادشاه یاد کن، جبرئیل نزد او آمد و در اعماق زمین، زمین هفتم را گشود و به یوسف گفت: نگاه کن! چه می‌بینی؟ یوسف گفت: سنگ کوچکی را می‌بینم. جبرئیل سنگ را شکافت و گفت: اکنون چه می‌بینی؟ یوسف گفت: کرم کوچکی می‌بینم. جبرئیل پرسید: روزی دهنده این کرم کیست؟ گفت: خداوند تبارک و تعالی. جبرئیل گفت: پروردگارت می‌گوید: من این کرم را در دل آن سنگ و در عمق زمین هفتم، فراموش نمی‌کنم؛ چگونه فکر کردی تو را فراموش خواهم کرد که به آن جوان گفتی: مرا نزد سرورت، یاد کن؟! به خاطر همین گفتار، بایستی چند سال در زندان بمانی. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام، یوسف گریه کرد، او چنان می‌گریست که دیوارها نیز با او می‌گریستند. امام فرمود: یوسف آن‌چنان گریه می‌کرد که موجب

ناراحتی زندانیان شد؛ پس با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کرده و دیگر روز، سکوت اختیار کند. وضعیت روحی یوسف در آن روز که سکوت اختیار می‌کرد، بدتر از روز دیگر بود.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ‌کس چون این سه کس- آدم و یوسف و داود- گریه نکرده است. پرسیدم: گریه آنان چگونه بود؟ فرمود: آدم وقتی از بهشت رانده شد، گریست. آدم، چنان بلند قامت بود که سرش در دری از درهای آسمان بود و آن‌چنان گریست که موجب آزار اهالی آسمان شد. آنان به درگاه خداوند شکایت بردند و خداوند، قامت آدم را کوتاه کرد. اما داود، آنقدر گریه کرد که گیاهان از گریه او به هیجان آمدند. داود، چون آه می‌کشید و نفسی برمی آورد، اشک‌های او گیاهان را می‌سوزاند. اما یوسف وقتی زندان بود بر پدرش یعقوب گریه می‌کرد و زندانیان از گریه‌های او به ستوه آمدند و یوسف با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کند و روز دیگر ساکت بماند.

محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عبد اللّٰه بن قاسم، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، روایت کرده است که: بی‌گمان، در میان ما، امامی پیروز و غایب خواهد بود، که هر گاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد امر خویش را به منصه ظهور برساند، به قلب آن امام غایب، اشاره ای می‌کند و آن امام ظهور خواهد کرد و امر خدای عزّ و جلّ را جاری خواهد کرد.

و از عمرو بن شِمْر، از جابر بن یزید، از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل روایت شده است که: در این آیه: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، «ناقور» ندایی از آسمان است که می‌گوید: ولی شما خداوند است و فلانی فرزند فلانی که قائم به حق است. جبرئیل در آن روز، سه ساعت آن ندا را تکرار می‌کند و آن روز، روزی دشوار است که بر کافران آسان نیست. منظور از کافران، فرقه‌ی مرجئه هستند که به نعمت‌های خداوند و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کفر ورزیدند.

و نقل کرده است: در خصوص این سخن خداوند متعال که فرموده است: «سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: صَعود: کوهی از جنس مس در دوزخ است است که حَبْتَر روی آن قرار داده می‌شود و مجبور می‌شود که از آن بالا رود. هرگاه دستان خویش را بر کوه قرار دهد، تا زانوها ذوب می‌شود و اگر آن را بلند کند، دوباره به حالت اول باز می‌گردد، تا زمان نامشخصی که خدا می‌داند تا کی خواهد بود، در این حالت خواهد ماند. در خصوص این آیات: «إِنَّهُ فَکَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ یؤْثَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»، می‌فرماید: منظور، تدبیر و نگاه و فکر و استکبار و غروری است که در نفس خویش می‌دید و ادعا می‌کرد که حق، مخصوص اوست و آن را مخصوص اهل حق نمی‌دانست. سپس خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «سَأُصْلِیهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ * لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ * لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ»، اهالی مشرق زمین و مغرب زمین او را می‌بینند. آن‌گاه که او در دوزخ

است، اهالی مشرق زمین و مغرب زمین او را و آن حالتی که در آن قرار دارد، مشاهده می‌کنند. تمامی این آیات در خصوص حَبْتَر نازل شده است. و این سخن خداوند متعال: «عَلَیهَا تِسْعَةَ عَشَرَ»، می‌فرماید: منظور، نوزده شخص هستند که تمامی آنان از انسان‌های مشرق و مغرب زمین هستند. و در خصوص این کلام خداوند متعال: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»، می‌فرماید: آتش همان امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است که نور و ظهورش برای اهالی مشرق و مغرب زمین نمایان شد و راه را برای آنان روشن ساخت، و فرشتگان‌کسانی هستند که از علم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بهره مند هستند. و در خصوص این کلام خداوند متعال: «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِینَ کَفَرُوا»، می‌فرماید: منظور، فرقه مرجئه هستند. و نیز درباره این آیه: «لِیسْتَیقِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ»، می‌فرماید: منظور، شیعه هستند. آن‌ها اهل کتاب هستند و آن‌ها هستند که از کتاب و حکمت و نبوت بهره مند شدند. و منظور از: «وَیزْدَادَ الَّذِینَ آمَنُوا إِیمَانًا وَلَا یرْتَابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ»، آن است که شیعه هیچ گاه در خصوص امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف شک و تردید نخواهد داشت «وَلِیقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْکَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» خداوند عزّ و جلّ به آن‌ها می‌فرماید: «کَذَلِکَ یضِلُّ اللَّهُ مَن یشَاءُ وَیهْدِی مَن یشَاءُ»، مؤمن ایمان می‌آورد، ولی کافر، شک و تردید خواهد داشت. منظور از: «وَمَا یعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ»، سپاهیان پروردگارت همانا شیعه هستند که گواه و شاهدان خداوند بر روی زمین هستند. و منظور از: «وَمَا هِی إِلَّا ذِکْرَی لِلْبَشَرِ * کَلَّا وَالْقَمَرِ * وَاللَّیلِ إِذْ أَدْبَرَ* وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ * إِنَّهَا لَإِحْدَی الْکُبَرِ* نَذِیرًا لِّلْبَشَرِ * لِمَن شَاءَ مِنکُمْ أَن یتَقَدَّمَ أَوْ یتَأَخَّرَ»، می‌فرماید: منظور، روزی قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

الشریف است که هر کس بخواهد حق را برمی گزیند و به سوی آن گام می‌نهد، و هر کس بخواهد از آن روی گردان می‌شود. و در خصوص این آیات: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيمِينِ»، می‌فرماید: آنان، فرزندان مؤمنان هستند، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيتَهُم بِإِيمانٍ ألحَقنَا بِهِم ذُرِّيتَهُم» [و فرزندانشان آنان را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] یعنی این که آنان به پیمان و میثاق ایمان آوردند. و منظور از: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيوْمِ الدِّينِ»، روز ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است. و در خصوص این آیه: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ»، می‌فرماید: منظور از تذکر و یادآوری، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. و در خصوص این آیات می‌فرماید: « كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ»، آنان مانند گورخرانی هستند که هنگامی که شیر را دیدند، فرار کردند. فرقه مرجئه نیز این‌گونه هستند که آن هنگام که سخنانی درباره فضل و بزرگواری آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شنیدند، از حق روی گردان شدند. سپس خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «بَلْ يرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً»، می‌فرماید: هر کدام از مخالفین می‌خواهد که کتابی آسمانی بر وی نازل شود. سپس خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «كَلَّا بَل لَا يخَافُونَ الْآخِرَةَ»، حضرت می‌فرماید: منظور، دولت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است. خداوند عزّ و جلّ آن‌گاه که به آن‌ها شناساند که تذکره و یادآوری همان ولایت است، می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ * فَمَن شَاء ذَكَرَهُ * وَمَا يذْكُرُونَ إِلَّا أَن يشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، منظور از تقوا در این‌جا، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله است و مغفرت، امیر المؤمنین علیه السلام است.

ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن علی، از یونس بن یعقوب، از عمرو بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال را فرشتگانی است که نیمی از بدنشان از یخ و نیمی دیگر از آتش است که می‌گویند: ای کسی که سرما و گرما را در کنار هم جمع آورده‌ای، قلب‌های ما را بر طاعت و بندگی خودت استوار بدار.

برسی روایت کرده: که درباره سلیمان پیامبر علیه السلام آورده‌اند که در غذای یک روزش هفتصد و بیست صاع نمک داشت. روزی یکی از جانوران دریایی سر از دریا بیرون آورد و به سلیمان علیه السلام گفت: ای سلیمان! امروز از من پذیرایی کن. پس سلیمان دستور داد تا غذای یک ماهش را برای او جمع کنند و هنگامی که این غذا بر ساحل دریا گرد آورده شد، هم‌چون کوهی بزرگ گشت، و آن نهنگ سر از دریا بیرون آورد و غذا را بلعید و گفت: ای سلیمان! غذای کامل امروزم کجاست، این که بخشی از غذای روزانه من است؟ سلیمان در شگفت ماند و به او گفت: آیا در دریا جانداری به مانند تو وجود دارد؟ گفت: آری هزار جاندار مثل من در دریا هست، پس سلیمان فرمود: پاک و منزه است خداوندی که مالکی بزرگ و مقتدر است و آن‌چه را که نمی‌دانید می‌آفریند.

آن‌گاه برسی گوید: نعمت خداوندی گسترده و وسیع است و خداوند به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به عزّت و جلالم سوگند، اگر اهل آسمان‌ها و زمین به من امید می‌داشتند و به هر یک به‌اندازه هفتاد

دنیای شما ارزانی می‌داشتم، این نبود مگر به‌اندازه سوزنی که در دریا فرو برده و آن را بیرون آورد، پس چگونه ممکن است کاری که من عهده دار و قیم آن هستم به کاستی و نقصان گراید؟

با همین اسانید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در آتش صاحب عبا را دیدم که می‌سوخت و صاحب محجن را دیدم که با عصای خود از حجّاج سرقت می‌کرد و صاحب گربه را دیدم که از پشت و جلو او را چنگ می‌کشید چرا که در دنیا به او غذا نمی‌داد و اجازه نمی‌داد به دنبال غذا برود. و به بهشت وارد شدم و صاحب سگی را دیدم که به او آب می‌داد.

تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّى» فرمود: در دوزخ درّه ای از آتش هست که جز آن نگون بخت‌تر، کس دیگری بدان در نمی‌افتد، یعنی فلآن‌کس که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را درباره حضرت علی علیه السلام دروغ گو خواند و از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام روی گرداند. آتش دوزخ، قسمت‌های مختلفی دارد؛ پس آتشی که در این درّه است، تنها برای ناصبی‌هاست.

می‌گویم در صحیفه سجادیه آمده است که امام زین العابدین علیه السلام پس از نماز شب این دعا را می‌خواند: خداوندا به تو پناه می‌برم از آتشی که آن را بر کسانی که از فرمان تو سرپیچی کردند سخت گرفتی

و با آن‌کسانی را که از رضای توروی گرداندند تهدید کردی و از آتشی که نور آن ظلمت است واندک آن دردناک است و دور آن نزدیک است و از آتشی که خود را می‌خورد و می‌بلعد و ازآتشی که استخوان‌ها را به پودر تبدیل می‌کند و به اهل خود شرابی داغ می‌نوشاند و ازآتشی که به تضرع و زاری هیچکس رحم نمی‌کند و نمی‌تواند کمتر شود و بر ساکنان خود بسیار داغ و پر حرارت است و عذاب شدید دارد و به تو پناه می‌برم از عقرب‌های آن‌که دهان خود را باز کرده‌اند و مارهایی که نیش خود را به هم می‌سایند و شراب آن‌که امعاء و احشاء ساکنان خود را نابود می‌کند و دل آنان را از جا می‌کند و از تو طلب هدایت می‌کنم و طلب دوری از آن آتش و چیزی که آن را به تاخیر بیندازد دارم.

نهج البلاغه: در نامه ای به محمد بن ابی بکر: بترسید از آتشی که بسیار عمیق است و حرارت شدیدی دارد و عذاب آن تازه است، سرایی که در آن رحمتی نیست و دعایی شنیده نمی‌شود و هیچ گشایشی وجود ندارد.

العقائد: عقیده ما در مورد جهنم این است که سرای خواری و پستی و انتقام از کفّار است و کافران و مشرکان و کسانی که از امر الهی سرپیچی می‌کنند در آن‌جاویدانند. اما گناهکارآن‌که یکتاپرست هستند، با رحمتی که آن‌ها را در برمی گیرد و شفاعتی که به آن‌ها می‌رسد از آن خارج می‌شوند.

و روایت شده است که وقتی یکتاپرستان به آتش وارد شوند، هیچ عذابی به آنان نمی‌رسد و همه عذاب‌های دردناک در هنگام خروج آنان از آتش نازل می‌شود. این عذاب‌ها جزای اعمال آنان است و خداوند بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ نیست و جهنمیان بیچارگان واقعی هستند لا یقْضی عَلَیهِمْ فَیمُوتُوا وَ لا یخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها لا یذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً إِلّا حَمِیماً وَ غَسّاقاً اگر غذا بخواهند از زقوم به آنان می‌دهند و اگر فریاد خواهی کنند، یغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً ینادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ پس مدتی جواب آنان را نمی‌دهند و سپس به ایشان می‌گویند: اخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیقْضِ عَلَینا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ.

و روایت شده است خداوند عز و جل دستور می‌دهد افرادی را به سوی آتش بیاورند، سپس به مالک می‌گوید: به آتش بگو پای آنان را نسوزاند زیرا آن‌ها با این پا به سمت مساجد می‌رفتند و دست آنان را نسوزان زیرا آنان این دستان را به دعا بلند می‌کردند و زبان آنان را نسوزان زیرا قرآن را بسیار تلاوت می‌کردند و صورت آن‌ها را نسوزان زیرا وضو می‌گرفتند. مالک می‌گوید: ای بیچارگان، حال شما چگونه است؟ می‌گویند: ما برای غیر خدا کار می‌کردیم و به ما گفته شد: ثواب خود را از کسی بگیرید که برایش کار کردید.

توضیح: می‌گویم به گفته شیخ مفید آتش خانه کسی است که نسبت به خداوند معرفت نداشت و برخی از اصحاب معرفت نیز به واسطه گناهان خود به آن وارد می‌شوند، اما در آن‌جاودان نیستند. بلکه از آن

به نعمت‌های جاودان کوچ می‌کنند و تنها کافران در آتش جاویدانند و خداوند متعال می‌فرماید: فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى منظور از صلی در این‌جا جاودانگی در آن است و خداوند متعال فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً و فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ که در هر دو آیه جاودانگی در آتش مطرح شده است که فقط مربوط به کفار است و کسانی را که با دلایل عقلی و کتاب خداوند و روایات ظاهر مشهور و اجماع سابق برای اهل بدعت از اصحاب وعید نسبت به خداوند معرفت دارند در بر نمی‌گیرد. سپس می‌گوید: جایز نیست که کافر نسبت به خداوند معرفت داشته باشد و کسی که به او ایمان دارد به او معرفت پیدا می‌کند و هر کس که به اصول دین ما کفر بورزد نسبت به خداوند جاهل است و هریک از نمازگزارانی که به سوی قبله اسلام نماز می‌گزارد، با اصول ایمان مخالفت کند، از نظر ما نسبت به خداوند جاهل است حتی اگر توحید خود را آشکار کند همان‌طور که کافر به نبی اکرم صلوات اللّٰه علیه و آله جاهل به خداوند است، هر چند در میان آنآن‌کسی وجود داشته باشد که به توحید خداوند اعتراف دارد و با رفتار خود طوری وانمود می‌کند که مستضعفان را به این توهم میاندازد که نسبت به خداوند متعال معرفت دارد و خداوند فرموده است: فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً با این آیه مومن را از احکام کافران خارج کرده است و خداوند متعال فرمود: فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ این آیه از کافران به پیامبر ایمان را نفی کرده است و برای آنان با شک در آن معرفت نسبت به خداوند متعال را اثبات نکرده است و خداوند فرمود: قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ تا آن‌جا که می‌گوید: وَ هُمْ

صاغِرُونَ که ایمان یهودیان و مسیحیان را نفی کرده است و بر آن‌ها به کفر و گمراهی حکم کرده است.

می گویم برخی روایات متعلق به بهشت و جهنم در احتجاج الرضا علیه السلام علی سلیمان مروزی که قسمتی از آن در باب صفات محشر و باب بهشت و جهنم دنیا آمده است، در ادامه خواهد آمد.

می گویم پس از روشن شدن حق در نزد تو که در آیات بسیار و در روایات متواتر از صفات بهشت و جهنم و ویژگی‌های آن آمده است، به برخی از آن اشاره می‌کنیم که فرقه‌های مخالف با دین از حکیمان و فلاسفه برای نشان دادن دشمنی خود با حق آشکار و مخالفت خود با شریعت پیامبران گفته‌اند.

شارح المقاصد در تایید مذهب حکیمان در جهنم و بهشت و ثواب و عقاب کسانی که معتقد به عالم مثل هستند، و به سایر چیزهایی که مفصلا در شرع آمده است اعتقاد دارند مطالبی ارائه می‌کند. اما بنابر آن‌چه که مسلمانان می‌گویند در عالم مثل چیزی از جنس محسوسات وجود ندارد و اکثریت آن را از قبیل لذت و الم عقلی محسوب می‌کنند، چرا که نفس انسان چه این که آنطور که افلاطون گفت ازلی محسوب شود و چه آن‌که بنا بر نظریه ارسطو ابدی باشد، با نابودی جسم از بین نمی‌رود بلکه باقی می‌ماند و از کمالات خود لذت می‌برد و از ادراکات خود شاد است و این سعادت و ثواب و بهشت اوست که در مراتب با هم اختلاف دارد و احوال متفاوت دارد، یا دردناک است که با از دست دادن

کمالات و فساد اعتقادات همراه است و این شقاوت و عذاب و جهنم اوست که در جزییات متفاوت است که انسان به دلیل مشغول بودن به امور جسمانی در این عالم و غرق شدن در تاریکی عالم طبیعت و علایق و دلبستگی‌های آن، متوجه این موضوع نشده است و تفاصیل ثواب و عقاب و مسائل مربوط به آن شنیده شده است. البته این‌ها به صورت مجاز آمده است و احوال سعادت و شقاوت و لذت و الم و رسیدن از شقاوت به سعادت، مفصلا آمده است. شقاوت ابدی همان جهل مرکب و شر متضاد است نه جهل ساده و خلق و خوی خالی از فضیلت که شقاوت آن منقطع است و چه بسا اصلا به شقاوت نیانجامد.

وتوضیح آن این است که از دست رفتن کمالات نفس یا به‌ی کدلیل عدمی است مثل نقص غریزه عقل، یا وجودی است مثل وجود امور متناقض با کمالات که یا راسخ است یا غیر راسخ. و هر یک از این سه قسم، یا بر حسب قوه نظری است یا عملی که به شش دسته تقسیم می‌شود. آن‌که بر حسب نقص غریزه است پس ازمرگ در هر دو قوه مخلوق نیست و عذابی به سبب آن نازل نمی‌شود و آن‌که به سبب تناقض راسخ در قوه نظریه است، مانند جهل مرکب که صورتی برای نفس می‌شود و از آن جدا نمی‌شود و مخلوق نیست. اما عذاب آن ابدی است و اما سه مورد دیگر یعنی نظری غیر راسخ مانند اعتقادات عوام و اعتقادات تقلیدی و عملی راسخ و غیر راسخ مانند اخلاق و صفات ثابت زشت مستحکم و غیر مستحکم که پس از مرگ به دلیل عدم نفوذ آن زایل می‌شود یا به دلیل این که هیئت‌هایی است که از افعال و مزاج‌ها برداشت می‌شود و با زوال آن از بین می‌رود، اما در شدت و ضعف و زشتی و سرعت و کندی زوال اختلاف دارد و عذاب آن در کم و کیف بر حسب دو اختلاف متفاوت است و وقتی نفس دانست که کمال فانی

دارد، یا به دلیل اکتساب امور متضاد با کمال به دلیل تساهل او در کسب کمال و عدم اشتغال او به علوم یا به دلیل اشتغال به چیزی که او را از اکتساب کمال بازمی دارد. و اما نفس‌های سالم خالی از کمال و از آن‌چه که متضاد آن است، و از شوق به کمال در گشایش رحمت خداوند هستند و از جسم خارج است و به سوی سعادتی که شایسته آن است می‌رود و از دردهای بیچارگان درد نمی‌کشد، اما به عقیده برخی از فلاسفه جایز نیست که این نفس‌ها به ادراک نرسد و به ناچار باید متعلق به جسم‌های دیگر باشد زیرا تنها با ابزار جسمانی درک می‌شود. در این هنگام یا به اصول صورت مثالی آن تبدیل می‌شود و نفس آن می‌باشد و این اعتقاد به تناسخ است، و یا این که تبدیل نمی‌شود و این همان چیزی است که ابن سینا و فارابی به آن اعتقاد دارند که به اجرام آسمانی متعلق است نه بنا بر این اصل که نفس مدبّری دارد برای امور خود دارد، بلکه بنا بر این اصل که برای امکان تخیل از آن استفاده می‌کند سپس صورت‌هایی را که به آن اعتقاد داشت و در تصور نفس وجود داشت در مخیله جای می‌دهد. پس خیرات اخروی را بر حسب تصورات خود مشاهده می‌کند و جایز است که این جرم از هوا و دود متولد شده باشد بدون آن‌که با مزاجی که فیضان نفس انسانی را اقتضا کند تقارن پیدا کند.

نوادر راوندی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوارترین جهنمیان پسر جذعان است. گفتند: یا رسول الله، پسر جذعان مرتکب چه گناهی شده است؟ فرمود: او به دیگران غذا می‌داد.

تفسیر قمی: و منظور از: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»، این است که تمامی دریاهایی که در اطراف دنیا هستند، تبدیل به آتش می‌شوند.

تفسیر فرات بن ابراهیم: علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه وآله و سلم روزی به علی علیه السلام فرمود: جبرییل به من خبر داد که امت من پس از من به تو نیرنگ می‌زنند، پس ویل بر آن‌ها و ویل بر آن‌ها سه مرتبه. گفتم: ای رسول اللّٰه، ویل چیست؟ فرمود: وادی در جهنم است که بیشتر اهل آن مخالفان تو هستند و کسانی که نسل تو را به قتل رساندند و با تو بیعت شکنی کردند و سه مرتبه طوبی به کسی که تو را دوست بدارد و ولایت تو را در دل دارد. گفتم ای رسول اللّٰه، طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که در خانه تو قرار دارد و شاخه ای از آن در خانه هر یک از شیعیان تو در بهشت قرار دارد که بر سر آن‌ها آویزان است و هر میوه ای که دوست بدارند می‌دهد.

از او علیه السلام در مورد آیه يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيرَ الْأَرْضِ روایت است: به نان سفید تمیزی تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند، تا زمانی که محاسبه به پایان برسد. کسی گفت: آن‌ها در آن روز به خوردن و آشامیدن فکر نمی‌کنند. به او گفتند: انسان با شکم خالی خلق شده است و به خوردنی و آشامیدنی نیاز دارد، آیا آن‌ها مشغولترند یا جهنمیآن‌که فریادخواهی می‌کنند؟ خداوند فرمود: إِنْ يسْتَغِيثُوا يغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ.

المناقب ابن شهرآشوب: إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ نسبت به علی بن ابی طالب و یاران او. خداوند متعال فرمود: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی جزای تمسخر آنان را نسبت به امیر مومنان در آخرت می‌دهد. به گفته ابن عباس در روز قیامت خداوند به خلق دستور می‌دهد که از صراط بگذرند و مومنان به سمت بهشت می‌روند و منافقان در جهنم می‌افتند. خداوند می‌فرماید: ای مالک، منافقان را در جهنم به تمسخر بگیر. مالک دری را در جهنم به سوی بهشت باز می‌کند و ندا می‌دهد: ای منافقان، این‌جا این‌جا. از جهنم به سوی بهشت بالا بیایید. منافقان هفتاد سال در آتش جهنم دست و پا می‌زنند تا به آن در می‌رسند و می‌خواهند که از آن خارج شوند، اما آن در بسته می‌شود و دری به سوی بهشت به روی آنان در جایی دیگر گشوده می‌شود. از آن در ندا می‌آید: به سمت بهشت خارج شوید. آن‌ها مانند دفعه اول دست و پا می‌زنند و وقتی به آن در رسیدند، در بسته می‌شود و درجایی دیگر گشوده می‌شود و همین منوال تا ابد ادامه دارد.

تفسیر عیاشی: ابو بصیر: آن‌ها به جهنمی وارد می‌شوند که هفت در دارد. در اول برای ظالم یا زریق است، در دوم برای حبتر است و در سوم برای [خلیفه] سوم و در چهارم برای معاویه و پنجم برای عبد الملک و ششم برای عسکر بن هوسر و هفتم برای ابو سلامه است. این درها برای پیروان آن‌هاست.

ثواب الاعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: همانا در جهنم کوهی قرار دارد که به آن صعدی می‌گویند؛ و در آن کوه، درّه ای است که سقر

نام دارد؛ و در سقر چاهی هست که هبهب خوانده می‌شود، هر زمانی که روپوش آن چاه برداشته شود، اهل دوزخ از شدّت گرمای آن به ناله و فریاد در می‌آیند، و این‌جایگاه ستمکاران است.

الخرائج و الجرائح: از معجزات نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم این بود که وقتی غزوه تبوک را آغاز کرد، تعداد مسلمانانی که با او بودند، به جز خدمتکاران آن‌ها بیست و پنج هزار نفر بود. حضرت در مسیر خود به سوی تبوک از کوهی گذشت که چشمه ای از قله‌اش به سمت دامنه می‌جوشید، اما جریان نداشت. آن‌ها گفتند: جوشیدن چشمه این کوه عجیب است. حضرت فرمود: این کوه می‌گرید، آن‌ها گفتند: آیا ممکن است کوه گریه کند؟ فرمود: آیا دوست دارید که بدانید علت چیست؟ گفتند: بله. فرمود: ای کوه، گریه تو از چیست؟ کوه با صدایی رسا، در حالی که یاران صدای او را می‌شنیدند به او پاسخ داد: ای رسول خدا، عیسی بن مریم از کنار من گذشت در حالی که آیه ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ را تلاوت می‌کرد، از آن روز من از ترس این که جزو آن سنگ‌ها باشم می‌گریم. حضرت فرمود: ای کوه آرام بگیر که تو از آن جمله نیستی. آن سنگ فقط گوگرد است. پس جوشش آب کوه در همان لحظه قطع شد و دیگر چیزی دیده نشد.

تفسیر قمی: در معنای این سوره درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» گفت: فلق، چاهی است در دوزخ که دوزخیان از شدت حرارت به آن پناه می‌برند و از خداوند می‌خواهند که به آنان اجازه دهد تا نفس بکشند. خداوند به آنان اجازه می‌دهد و در آن دم دوزخ را شعله ور می‌کند. در آن چاه، صندوقی از آتش است که اهالی آن چاه از شدت

حرارتش به آن صندوق پناه می‌برند. آن صندوق، تابوت است و در آن تابوت شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان می‌باشند. و امّا شش تن از پیشینیان: پسر حضرت آدم علیه السلام که برادرش را به قتل رساند و نمرود که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش‌انداخت و فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام و سامری که آن گوساله را ساخت و کسی که یهودیان را یهودی کرد و کسی که نصرانی‌ها را نصرانی کرد. و امّا شش تن از پسینیان، نخستین کس و دومین کس و سومین کس و چهارمین کس و رهبر خوارج و ابن ملجم. کلام خداوند متعال: «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» یعنی کسی که در آن چاه افکنده می‌شود و در آن وارد می‌شود.

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: در دوزخ آتشی است که دوزخیان از آن فرار می‌کنند لِكُلِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ لِكُلِ شَيطانٍ مَرِيدٍ وَ لِ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يؤْمِنُ بِيوْمِ الْحِسابِ که برای انسان‌های مغرور متکبر، سرکش و دارای عناد و شیطان‌های نافرمان و بدسرشت، متکبرانی که به روز قیامت ایمان نمی‌آورند و همه دشمنان اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد، آفریده شده است. هم‌چنین فرمود: در روز قیامت، عذاب کسی که در عمق کمی از آتش قرار دارد و دو کفش از آتش بر اوست که بند کفش‌ها نیز از آتش است، به طوری که در اثر گرمای شدید آن‌ها، مغزش همانند کوره به جوش می‌آید، از همه مردم آسان‌تر است. او گمان می‌کند که در میان دوزخیان، عذاب او از همه مردم دشوارتر است حال آن‌که عذاب و شکنجه او از همه آن‌ها آسان‌تر است.

تفسیر قمی: دلیل بر این که آتش در زمین قرار دارد، سخن خدای تبارک و تعالی: «وَیقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَیاً * أَوَلَا یذْکُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ یکُ شَیئاً * فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیاً» {و انسان می‌گوید آیا وقتی بمیرم، به راستی زنده (از قبر) بیرون آورده می‌شوم * آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً آفریده‌ایم و حال آن‌که چیزی نبوده است * پس به پروردگارت سوگند که آن‌ها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت و در حالی که به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد} در سوره مریم است و معنای «حَوْلَ جَهَنَّمَ» دریای پیرامون دنیا است که به آتش مبدل می‌شود، و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» {دریاها آن‌گه که جوشان گردند} سپس خدا آنان را پیرامون جهنم احضار می‌کند و صراط از زمین تا بهشت کشیده می‌شود. و این سخن خداوند متعال: «جِثِیاً» یعنی بر زانوهایشان. سپس فرمود: «وَّنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیاً» یعنی در زمین، هنگامی به آتش مبدل شود و سخن خداوند متعال: «مِهادٌ» یعنی جایگاهی. و بر بالای آن‌ها غواشی است، یعنی آتشی که آن‌ها را در بر می‌گیرد.

توحید همدانی: عبد السلام بن صالح هروی گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول اللّه به من خبر ده از بهشت و دوزخ که امروزه خلق شده‌اند؟ فرمود آری رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در بهشت وارد شد و دوزخ را هم دید هنگام معراج خود، باو عرض کردم جمعی معتقدند که امروز مقدرند و مخلوق نیستند فرمود آن‌ها از ما

نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم هر که منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است پیغمبر و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ مخلد است خدا فرموده: «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ یطُوفُونَ بَینَها وَ بَینَ حَمِیمٍ آنٍ» {اینست دوزخی که مجرمان آن را دروغ می‌شمردند میان آن و حمیم داغ می‌گردند} تا پایان حدیث.

من لا یحضره الفقیه: امام علی علیه السّلام فرمود: بادها بر پنج نوعند: یکی عقیم کهاز شر آن به خدا پناه می‌بریم؛ و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله چنان بود که چون باد زرد یا سرخ می‌وزید، چهره‌اش تغییر می‌کرد و زرد می‌شد و ترسان و هراسان می‌نمود تا وقتی که قطره ای باران می‌آمد، پس رنگش بر می‌گشت و می‌فرمود رحمت بر شما آمد.

باد از اجسام تراود و ابر را از این‌جا به آن‌جا براند تا سودش همگانی باشد، ابر را در هم کند تا ببارد و از هم بگسلد تا سبک شود و نازک گردد، و درخت را آبستن کند و کشتی‌ها را به راه برد و خوراک‌ها را نرم سازد و آب را خنک کند و آتش را برافروزد و هر چه‌تر است خشک کند و خلاصه هر چه در زمین است زنده کند. اگر باد نبود، گیاه پراکنده می‌شد، جاندار می‌مرد و هر چیزی داغ می‌شد و تباه می‌گردید.

علل الشرایع: از عزرمی نقل شده است که با امام صادق علیه السّلام در حجر، زیر ناودان خانه کعبه نشسته بودم و مردی با دیگری در حال گفتگو بود و به همراه خود می‌گفت: به خدا تو نمی‌دانی باد از کجا

می‌وزد. امام صادق علیه السّلام به او گفت: تو می‌دانی از کجا می‌وزد؟ گفت: نه، ولی من از مردم شنیده‌ام. من به امام علیه السّلام گفتم: باد از کجا می‌وزد؟

فرمود: باد زیر رکن شامی زندانی است. هرگاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد چیزی از آن را بفرستد، آن را از سمت راست می‌آورد که باد جنوب بوده، یا از چپ و شمال می‌باشد و یا از صبا و صبا بوده و یا از ناحیه دبور و دبور می‌باشد. سپس فرمود: نشانه‌اش این است که می‌بینی همیشه این رکن چه در تابستان یا زمستان وچه شب یا روز در جنبش است.

در علل الشرایع از برید عجلی نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام گفتم: چگونه مردم حجرالاسودو رکن یمانی را ببوسند و دو دیگر را نبوسند؟ فرمود: چون حجرالاسودو رکن یمانی در سمت راست عرش هستند و همانا خدا تبارک و تعالی فرموده است آن‌چه که در راست عرش است بوسیده شود. گفتم: چگونه مقام ابراهیم در سمت چپش افتاده است؟ فرمود: چون ابراهیم در قیامت مقامی دارد و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم هم مقامی دارد و مقام محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در راست عرش و مقام ابراهیم در چپ آن است و در قیامت مقام ابراهیم مقام اوست و عرش پروردگار رو به پیش است نه رو به پس.

و حاصل مطلب این است که خانه کعبه در دنیا و آخرت در برابر عرش است و اگر خانه کعبه هم‌چون انسانی که رو به مردم دارد در نظر گرفته شود و روی او همان سمتی است که در دارد پس چون کسی از سوی در به خانه رو کند، مقام و رکن شامی در سمت راست او بوده و حجرالاسود

و رکن یمانی در سمت چپش می‌باشد. و اگر خانه کعبه هم‌چون انسانی در روبرو باشد نسبت بر عکس می‌شود، یعنی سمت راستش برابر سمت چپ ما است و بر عکس. «عرش پروردگار ما رو به پیش است» یعنی هم‌چون انسانی رو در رو و احتمال دارد در خبر سیاری آن سو را که پهلوی رکن شامی است شمال (چپ) نامیده، برای آن‌که چپ جانب ضعیف‌تر است چنان‌که جانب چپ انسان نیز ضعیف‌تر است و چون اشراف اجزای کعبه که حجر و رکن یمانی است در برابر آن است، پس راست محسوب می‌شود.

علل الشرایع: به نقل از وهب آمده است: باد عقیم زیرا این زمین است که بر روی آنیم و هفتاد هزار مهار آهن دارد، و چون خدایش دربانان باد را بر قوم عاد مسلط کرد، از خدا عزّ و جلّ اجازه خواستند که از آن به‌اندازه سوراخ بینی گاوی برآید و اگر خدا اجازه داده بود، چیزی بر روی زمین نمی‌ماند جز این که آن را می‌سوخت و خدا عزّ و جلّ به دربانان باد وحی کرد که به‌اندازه سوراخ انگشتری آن را بوزید و عاد بدان نابود شدند. و خدا عزّ و جلّ بدان کوه‌ها و تپه‌ها و بلندی‌ها و شهرها و کاخ‌ها را در روز قیامت از جا برکند و این معنی قول خدای عزّ و جلّ است: «وَ یسْئَلُونَک عَنِ الجْ‌ِبَالِ فَقُلْ ینسِفُهَا رَبی ِ نَسْفًا * فَیذَرُها قاعاً صَفْصَفاً * لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً» {از تو پرسند از کوه‌ها، بگو پروردگارم همه را برکند تا بن و زمین را پهنا دشتی بی‌گیاه سازد که در آن کژی و بلندی نباشد.» آن را عقیم می‌گویند برای آن‌که عذاب را در درون گرفته و از رحمت تهی شده، چون عقیمی رحم و مردی که فرزند نیارد از نشانه‌های آن است.

قصص راوندی: از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که که فرمود: چون بادها برانگیزند و گرد سفید و سیاه و زرد آرند، همان رمیم قوم عاد باشد (یعنی خاک استخوان آن ها).

توضیح: ممکن است مخصوص بلاد نزدیک به سرزمین عاد، چون مدینه (ضاعف اللَّه شرفها) باشد و عموم آن هم دور نیست.

عیاشی: از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: باد را دشنام ندهید که آن مژده و بیم بوده و آبستن کننده است. از خدا خیرش را بخواهید و از شرش به او پناه ببرید.

توضیح: یعنی فرمانبر و برانگیخته خدا است، مژده باران می‌آورد و یا برای بیم است و یا چنان چه گذشت برای آبستن کردن درختان و باراندن باران به هر سرزمین

است. دشنامش بیهوده است و سودی به شما نمی‌دهد، بلکه زیان دارد و از خدا سودش را درخواست کنید و بخواهید که شرش را از شما برگرداند.

عیاشی: از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: به خدا قسم بادهای رحمت، آبستن کننده‌اند که به واسطه رحمتش می‌وزند.

کافی: از ابی بصیر نقل شده است که از امام صادق علیه السّلام در مورد چهار باد شمال، جنوب، صبا و دبورپرسیدم و به او گفتم: مردم می‌گویند شمال از بهشت است و جنوب از دوزخ.

فرمود: برای خدا لشکرهایی از باد است که به وسیله آن‌ها هر که را از گناهکاران بخواهد عذاب می‌دهد. هر بادی فرشته ای دارد که به آن گماشته شده است و چون خدا عزّ و جلّ بخواهد مردمی را به نوعی عذاب کند، به وسیله فرشته گماشته به آن نوع باد که می‌خواهد ابزار عذاب باشد، وحی می‌کند تا آن را مانند شیری خشمگین برمی انگیزد. آن‌گاه فرمود: هر کدام از آن‌ها نامی دارد. مگر قول خداوند عزّ و جلّ را نشنیدی که می‌فرماید: «كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيفَ كانَ عَذابِى وَ نُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِى يوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِر» {عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ ما بر [سرِ] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم،} و هم‌چنین فرمود: « الرِّيحَ الْعَقِيمَ» {باد عقیم} و نیز فرمود: «رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيم» {بادی که در آن عذابی دردناک بود} و هم‌چنین فرمود: « فَأَصابَها إِعْصارٌ فِيهِ نارٌ فَاحْتَرَقَت» {[ناگهان] گردبادی آتشین برآن [باغ] زند و [باغ یکسر] بسوزد؟} این‌ها بادهای خدا هستند برای هر که خواهد که از گنهکاران عذاب کند. فرمود: برای خداوند عزّ و جلّ بادهای رحمت آور و مانند آن است که پیش از باران آن‌ها را به وزش در می‌آورد. چون بادی که برای باران، ابر را برمی انگیزند و چون بادها که ابر را میان آسمان و زمین نگه می‌دارند و بادها که ابر را بفشارند تا به فرمان خدا ببارد و

چون بادها که ابر را بپاشند و چون بادها که خدا در قرآن آن‌ها را برشمرده است.

و اما چهار باد به نام‌های شمال، جنوب، صبا و دبور؛ همانا نام‌های فرشته‌های گماشته شده به آن‌ها است و چون خدا بخواهد باد شمال بوزد، به فرشته ای به این نام می‌فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد شمال آن‌جا که خدا می‌خواهد، در دریا و خشکی منتشر می‌شود. و چون خدا بخواهد باد جنوب بوزد، به فرشته ای به نام جنوب می‌فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند تا باد جنوب در خشکی و دریا که خدا بخواهد پراکنده شود. و چون خدا بخواهد باد صبا وزد، به فرشته ای به نام صبا می‌فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی بایستد و بال زند و باد صبا هر کجا بخواهد از خشکی و دریا پراکنده می‌گردد. و چون خدا بخواهد باد دبور بفرستد، به فرشته ای به این نام می‌فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد دبور هر جا که خدا بخواهد، از خشکی و دریا پراکنده می‌گردد. در این لحظه امام علیه السّلام فرمود: آیا نشنیدی که می‌گویند: باد شمال، باد جنوب، باد صبا و باد دبور. همانا این‌ها منسوب به فرشته‌های گماشته بر آن می‌گردد.

نوادر راوندی: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من با باد صبا یاری شدم و عاد با دبور نابود شده‌اند و باد جنوب جز آن‌که خدا به آن بارانی دهد و در نهری سیل روان سازد نمی‌وزد.

ایشان فرمود: وقتی که دربانان به‌اندازه سوراخ بینی گاو - نسبت به خشمی که خداوند به ایشان داشت - باد فرود آوردند، خداوند بر ایشان عتاب کرد. در این حالت دربانان به درگاه خداوند عز و جلّ ناله کرده و بیان داشتند: پروردگارا! باد از فرمان ما سرکشی کرد، ما می‌ترسیم آن مردمی که گناه تو را نکرده و زمین تو را آباد کردند نیز هلاک کند. در این حال، خدا جبرئیل را به طرف باد فرستاد و با بالش آن را به جای خودش برگرداند و به او گفت: به همان‌اندازه که فرمانداری، باد بفرست. که البته به همان‌اندازه بر آمد و قوم عاد و هر که در حضور آن‌ها بود را نابود کرد.

شهاب: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: من با باد صبا یاری شدم و قوم عاد به باد دبور نابود شدند.

توضیح: صبا بادی است که از پشت سر نمازگزار می‌وزد و دبور بر عکس آن است و شمال از سمت راست او می‌آید و جنوب در برابر آن می‌باشد. و فرمود: محل وزش باد صبا مستولی بر محل طلوع خورشید است، هنگامی که روز و شب مستولی می‌شود. برخی این گمان را دارند که دبور ابر را در هوا می‌راند و چون بالا می‌رود، از آن دست می‌کشد و صبا به او رو می‌آورد و آن را به روی هم می‌نهد تا در هم شود و یکپارچه گردد و باد جنوب به دنباله آن رسیده و به او یاری می‌دهد و باد شمال ابر را از هم می‌پاشد و نکباء میان صبا و شمال است. و آن‌چه در حدیث است اشاره به یاری پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به باد صبا دارد، چون خدا آن را به شکر احزاب فرستاد و آن‌ها را گریزان کرد.

از ابن عمر نقل شده است که بادها بر هشت گونه می‌باشند: چهار گونه رحمت و چهار نوع عذاب. رحمت آن‌ها عبارتند از: ناشرات، مبشرات، مرسلات و ذاریات. بادهای عذاب نیز عبارتند از: عقیم و صرصر که در خشکی می‌وزند و عاصف و قاصف که در دریا جریان دارند.

الدُر المنثور: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: خدا پنج نهر از بهشت به زمین فرو می‌آورد: سیحون، نهر هند، جیحون، نهر بلخ. دجله و فرات دو نهر در عراق و نیل نهر مصر است. خدا آن‌ها را از یک چشمه ای در پایین‌ترین درجه‌های بهشت بر دو بال جبرئیل فرو آورد و در کوه‌ها سپرد که برای زندگی مردم بسیار سودمند است. و به همین جهت خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْض» {و از آسمان، ابی به‌اندازه [معین] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم} چون هنگام خروج یاجوج و مأجوج، خدا جبرئیل را می‌فرستد تا از زمین قرآن و همه دانش و حجرالاسود و مقام ابراهیم و تابوت موسی و هر چه دارد و نیز این پنج نهر را به آسمان بالا می‌برد.

و به همین جهت خداوند متعال فرموده است: «وَ إِنَّاعَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ.»{و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم.} و چون این چیزها از زمین بالا روند، اهل زمین خبر دنیا و دیگر سرا را از دست دهند.

اکمال الدین: از امام صادق علیه السّلام مانند این روایت را آورده است، البته به جز گفته یهودی، این را بیان کرده است که گفت: به من از

نخستین درختی که بر زمین روییده و از نخستین چشمه ای که بر زمین روان شده و از نخستین سنگی که بر زمین نهاده شده است خبر بده. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: نخستین درختی که بر زمین روییده، به پندار یهود زیتون است و البته این دروغ است، چرا که آن نخله عجوه است که آدم علیه السّلام از بهشت با خود آورد و در زمین کشت و اصل همه نخله‌ها است. نخستین چشمه ای که بر زمین روان شد یهود فکر می‌کند چشمه بیت المقدس زیر سنگ است. این را نیز دروغ گفته‌اند، چرا که آن چشمه زندگانی است که کسی به آن نمی‌رسد، مگر آن‌که زنده ماند. و خضر در پیش قراول ذوالقرنین بود که چشمه زندگانی را می‌جست و خضر آن را یافت و از آن نوشید و ذوالقرنین آن را نیافت. و نخستین سنگی که بر زمین نهاده شده است، یهود پندارد که سنگ بیت المقدس است و دروغ می‌گویند. همانا آن حجرالاسوداست که آدم علیه السّلام آن را با خود از بهشت آورد و بر رکن نهاد و مردمش تبرک می‌جویند. (این سنگ) سپیدتر از برف بود و که البته از گناهان و معاصی آدمیزاده سیاه شد.

نظر ما در این باره این است که هر دو خبر طولانی هستند و من با سندهایشان در «باب نصّ امیرالمؤمنین بر دوازده امام علیهم السّلام» در جلد نهم آن‌ها را آورده‌ام و باید اضافه کرد که در «کتاب اقالیم و بلدان و انهار»، برای فرات فضائل بسیاری آمده است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نیل از بهشت می‌جوشد و اگر از در سرچشمه آن نگاه کنید، برگ بهشت را در آن به دست می‌آورید. و به نقل از کتاب عجایب الاخبار در وصف برخی دریاها گفته‌اند: در این

دریا پرنده ای است که پدر و مادر را ارجمند می‌دارند و وقتی پیر می‌شوند و نمی‌توانند خود را اداره کنند، دو تا از جوجه‌های آن‌ها می‌آیند و آن‌ها را به دوش خود به جای محکمی می‌برند و برایشان آشیانه ای می‌سازند و توشه و آب به آن‌ها می‌رسانند تا بمیرنند، و اگر یکی از جوجه‌ها پیش از آن‌ها بمیرد، جوجه دیگرشان می‌آیند و همین کار را انجام می‌دهند و هم‌چنین شیوه آن‌ها این است.

کامل الزیاره: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: دو نهر مؤمن و دو نهر کافر می‌باشند. دو نهر کافر عبارتند از نهر بلخ و دجله و دو نهر مؤمن نیز نیل مصر و فرات می‌باشند. فرزندان خود را با آب فرات کام بردارید.

عیاشی به سندش از ابی الحسن علیه السّلام روایت کرده که دو کفش را گشود و راست را بر چپ نهاد و فرمود: این زمین دنیا است و آسمان دنیا گنبد آن است. زمین دوم بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم گنبد آن است و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم گنبد آن می‌باشد و به همین صورت تا چهارم و پنجم و ششم را بیان کرد و فرمود: زمین هفتم بالای آسمان ششم است و آسمان هفتم گنبدی بر آن است و عرش رحمان بالای آسمان هفتم است. و این معنای قول خداوند بزرگ است که فرمود: «سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَينَهُنّ» {خدا همآن‌کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] درمیان آن‌ها فرود می‌آید.} و صاحب امر،

پیغمبر است که روی زمین است و امر از بالا از میان آسمان هاو زمین می‌آید.

بنابراین معنا این است که فرشته‌ها فرمان‌های خدا را برای پیغمبران می‌آورند. و گفته شده مقصود این است که فرمان زندگی برخی و مرگ برخی یا سلامت زنده ای و نابودی دیگری و توانگری آدمی و درویشی دیگری و گردش کارها وفق حکمت از سوی خدا میان آسمان‌ها و زمین‌ها پایین می‌آیند.

رازی در تفسیرش بیان داشته که کلبی در این باره گفته است: هفت آسمان را بر روی هم‌چون گنبد آفرید؛ «وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» یعنی شبیه به آسمان در طبقات به هم چسبیده بودن. چنان چه مشهور می‌باشد که زمین سه طبقه دارد؛ یکی زمین خالص و دیگری زمین گل و سومی رو باز که بخشی در خشکی و بخشی در دریا است و آن قسمت آبادان زمین است و دور نیست که بر اساس این آیه گفته شود که زمین هفت اقلیم دارد که وابسته به هفت آسمان و هفت سیاره هستند، زیرا هر سیاره ای را خواصی است که در اقلیمی آثارش پدیدار می‌شود و به این اعتبار تعداد زمین هفت است. این وجوهی است که مورد پذیرش عقل است و البته وجوه دیگر تفسیر عقل ناپذیرند. مثل این که گفته‌اند: هفت آسمان اولین آن‌ها موجی است نگه داشته شده و دومی شکر است و سومی آهن و چهارم مس و پنجمی نقره و ششم طلا و هفتم یاقوت. یا آن قول که گفته است: میان هر دو آسمان صد سال راه است و ضخامت هر کدام هم صد سال راه است که نزد اهل تحقیق معتبر نیست و ممکن است بیش از آن باشد و خدا داناتر است که چیست و چگونه است.

معانی الاخبار: از حماد بن عیسی روایت شده است که امام صادق علیه السّلام نگاهی به گورها کرد و فرمود: ای حماد! این‌ها نگهدار مرده هایند. و نگاهی به خانه‌ها کرد و فرمود: این‌ها نگهدار زنده هایند. و سپس این آیه را خواند: «أ َلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً * أَحْياءًوَأَمْواتا.» {مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟ چه برای مردگان چه زندگان.} و روایت است که مو و ناخن هم زیر خاک می‌شوند.

توحید: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: زینب عطر فروش حولاء (لوچ) نزد زنان و دختران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌آمد و به آن‌ها عطر می‌فروخت. روزی نزد آن‌ها بود که رسول خدا وارد شد و فرمود: چون بیایی خانه‌های ما خوشبو می‌شود. گفت: یا رسول اللَّه! خانه‌ات به بوی خودت خوشبوتر است. فرمود: وقتی می‌فروشی پر کن و غش و دغلی نکن که با تقواتر و با برکت‌تر است. گفت: نیامدم فروش کنم، همانا آمدم بزرگی خدا را از شما بپرسم. فرمود: جلّ جلاله، برخی از آن را به تو می‌گویم.

خصال: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج، روم، چین، زنج، قوم موسی و اقلیم‌های بابل.

خصال: از حسین بن زید است که گفت: به من خبر رسیده که خدا عزّ و جلّ کوه را از چهار چیز آفریده است؛ از دریای اعظم گرد دنیا، از آتش، از اشک چشم فرشته ای به نام ابراهیم و از چاهی خوب. حدیث طولانی است و به‌اندازه نیاز از آن باز گرفتیم.

تفسیر قمی: از علی بن ابراهیم نقل شده است که از ابی جعفر علیه السّلام نقل شده است که می‌فرمود: «عسق» شماره سال‌های امام قائم می‌باشد و «ق» کوهی است گرد دنیا از زمرد سبز که سبزی آسمان از آن است و همه علم علی علیه السّلام در «عسق» قرار گرفته است.

الأقالیم و البلدان: حکایت است که مردی از همدان نزد امام صادق علیه السّلام آمد و امام به او گفت: از کجا آمدی؟ گفت: از همدان. فرمود کوه راوند را می‌شناسی؟ گفت: قربانت! آن اروند است. فرمود: آری. راستی در آن چشمه ای از چشمه‌های بهشت است.

الدُر المنثور: از عبداللّٰه بن بریده روایت شده است که گفت: ق، کوهی از زمرد است که اطراف جهان بوده و دو پهلوی آسمان بر آن است.

علل الشرایع، مجالس صدوق: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: وقتی ذوالقرنین به سد رسید، از آن گذشت و به ظلمات رفت و در آن فرشته ای بر کوهی به طول پانصد ذارع دید. آن فرشته به

او گفت: پشت سرت راهی نبود؟ ذوالقرنین گفت: تو کیستی؟ گفت فرشته رحمان و گماشته بر این کوه که هر کوهی خدا عزّ و جلّ آفریده، ریشه به آن داده است و وقتی خدا می‌خواهد شهری را بلرزاند، به من وحی می‌فرستد که آن را بلرزانم.

علل الشرایع: به نقل از یکی از دو امام آورده است که خداوند عزّوجلّ به ماهی دستور داد که زمین را بردارد و هر شهری روی یک پولک آن قرار گرفت و وقتی خدا می‌خواهد آن شهر را بلرزاند، به ماهی دستور می‌دهد تا آن پولک را بجنباند و اگر آن پولک را بلند کند، زمین به فرمان خدا واژگون می‌شود.

مجالس صدوق: از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هر که خاک می‌خورد، دچار بیماری خارش تن می‌گردد و درد بواسیر و درد بد در او می‌جوشد و نیروی ساق و گامش از بین می‌رود و هر چه از کارش به دنبال آن کم می‌شود، از او باز خواست می‌شود و کیفر می‌بیند.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هر که گل کوفه را بخورد، گوشت مردم را خورده است، چون کوفه نی زار بوده و سپس گورستان شده است. هر چه گرو آن بوده تبدیل شده است. و فرمود رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده است: هر که گل می‌خورد ملعون است.

علل الشرایع: از ابی جعفر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: کار ناشی از وسوسه و بیشتر دام‌های شیطان، خوردن گل است، که مایه بیماری تن و برانگیزاننده درد است و هر که گل می‌خورد و ناتوان از انجام کاری می‌شود که پیش از خوردن آن می‌کرد، از کاستی کارش بازپرسی می‌شود و کیفر می‌کشد.

در ثواب الاعمال مانند این خبر آمده است.

کامل الزیاره: از سعد بن سعد گفت: از امام هشتم علیه السّلام درباره گل پرسیدم. فرمود: خوردن گل حرام است، مانند مردار، خون و گوشت خوک، جز گل قبر حسین علیه السّلام که در آن درمان از هر درد و امان از هر خوف است.

کامل الزیاره: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هر گلی خوردنش بر آدمیزاده حرام است، جز گل قبر ابی عبداللّٰه علیه السّلام. هر که برای درمان دردی آن را بخورد خدا او را شفا می‌دهد.

هم‌چنین روایت است که مردی به امام صادق علیه السّلام گفت: من شنیدم که می‌گفتی خاک امام حسین علیه السّلام در میان داروها تنها دارو است و البته به هیچ دردی نمی‌رسد، مگر این‌که آن را بشکند. فرمود: این را گفتم؛ تو را چه می‌شود؟ گفت: من آن را خوردم و سود نبردم. فرمود: راستش دعایی دارد که هر که آن را به کار ببرد و آن دعا را نخواند، بسا که سودی نبرد. گفت دعای تناول آن چیست؟ فرمود:

پیش از خوردن باید آن را ببوسی و بر چشم قرار دهی و فزودن از یک نخود هم نخوری. هر که بیش از آن خورد، گویا از گوشت ما خورده و از خون ما مکیده و چون خوردی بگو... و دعا را ذکر کرده است.

خصال: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که شانزده صنف از امت جدّم ما را دوست ندارند و ما را محبوب مردم نسازند. تا فرمود: و مردم شهری به نام سیستآن‌که دشمن و بدخواه ما هستند و بدترین آفریده‌اند. بر آن‌ها عذابی باد چون عذاب فرعون و هامان و قارون. و مردم شهری به نام ری که دشمنان خدا و رسولش و خاندان او هستند، نبرد با خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را جهاد می‌شمارند و مالشان را غنیمت. از برای آن‌ها است عذاب خوارکننده در دنیا و آخرت و از آن‌ها است عذاب پاینده. و اهل شهری به نام موصل بدترین مردم زمین و اهل شهری به نام زوراء که در آخر الزمان ساخته می‌شود و به خون ما درمان جویند و به دشمنی ما تقرب می‌خواهند، در راه دشمنی ما دوستی می‌کنند و نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم. ای پسرم! بپرهیز از اینان و بپرهیز که دو تن آن‌ها با یکی از خاندانت خلوت نکنند، جز این که قصد کشتن او کنند... تا آخر خبر.

بصائر: از ابی بصیر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: راستی ولایت ما عرضه شد بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شهرها و به مانند پذیرش کوفه آن را نپذیرفتند.

قصص الأنبياء: از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: چه خوب سرزمینی است شام و چه بد مردمی دارد امروزه، و چه بد سرزمینی است مصر، هلا راستی که زندانی بود برای بنی اسرائیل از خشم خدا بر آن‌ها، و بنی اسرائیل به مصر نرفتند جز از خشم خدا بر آن‌ها و نافرمانی آن‌ها از خدا، زیرا خدا عزّ و جلّ به آن‌ها فرمود: درآیید به سرزمین مقدسی که خدا برای شما نوشته است، یعنی شام و سرباز زدند از ورود بدان و نافرمانی کردند و چهل سال در بیابان گم شدند.

قصص الأنبیاء: از ابی ابراهیم موصلی روایت شده است که به امام صادق گفتم: پسرم با من درباره رفتن به مصر کشمکش دارد. فرمود: تو را با مصر چکار؟ نمی‌دانی شهر مرگ است، و جز این نپندارم که فرمود: کوتاه عمرتر مردم بدان رانده شوند.

قصص الأنبیاء: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: به مصر بروید و در آن نمانید. و گمانم فرمود: مایه دیوثی است.

تاریخ قم: به سندی از عبداللّٰه بن سنان آورده است که از امام ششم علیه السّلام پرسش شد: بلاد جبل کجا است که به ما روایت رسیده چون کار به شما بر می‌گردد، برخی از او به زمین فرو شوند؟ فرمود: در آن‌جاها محلی است که دریا گویند و قم نام دارد و معدن شیعیان ما است؛ و اما ری، وای بر او از دو پهلویش! آسودگی آن از سوی قم است و مردمش. گفته شد: دو پهلویش کدامند؟ فرمود: یکی بغداد و دیگری خراسآن‌که راستش در آن تیغ‌های خراسانی‌ها و تیغ‌های بغدادی‌ها به

هم بر می‌خورند و خدا در کیفر و هلاک آن‌ها شتاب کند و مردم به قم پناه برند و مردم قم آن‌ها را پناه می‌دهند، وآن‌گه به جایی کوچند به نام اردستان.

و به سندش تا انس بن مالک آورده است که روزی نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نشسته بودم و علی بن ابی طالب علیه السّلام بر او درآمد و فرمودش: ای ابو الحسن پیش من بیا! و او را در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: ای علی! راستش خدا (عزّ اسمه) ولایتت را بر آسمان‌ها عرضه کرد و آسمان هفتم بدان سبقت جست و او را با بیت المعمور زیور نمود. سپس آسمان دنیا بدان سبقت جست و آن را با اختران زیور نمود. و آن‌گاهش بر زمین‌ها عرضه کرد و مکه بدان پیشی گرفت و با کعبه‌اش زیور کرد. سپس مدینه بدان پیشی گرفت و آن را به من زیور داد. سپس کوفه بدان پیشی گرفت و آن را به تو زیور نمود. سپس قم بدان پیشی گرفت و آن را با عرب زیور نمود و یک دری از بهشت در آن گشود.

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: خدا کوفه را حجت دیگر شهرها کرد و مؤمنانش را حجت بر مردم بلاد دیگر و قم را حجت شهرهای دیگر نمود و مردمش را حجت بر اهل مشرق و مغرب از پری و آدمی، و قم و مردمش را مستضعف وانگذاشت، بلکه به آن‌ها کمک کرد و توفیق داد. سپس فرمود: دین و اهل دین در قم خوار و زبون هستند، وگرنه مردم به آن شتافتند و قم ویران می‌شد و مردمش از میان می‌رفتند و حجت بر بلاد دیگر نمی‌شد، وآن‌گه آسمان و زمین بر

پا نمی‌ماند و یک چشم بر هم زدن مهلت نمی‌داشتند و راستی که بلاها از قم و مردم قم به دورند، و البته زمانی آید که شهر قم و مردمش حجت بر همه آفریده‌ها باشند و آن در زمان غیبت امام قائم علیه السّلام تا ظهورش، و اگر آن نباشد، زمین اهلش را فرو برد.

و راستی که فرشته‌ها بلاها را از قم و مردمش دور کنند، و هیچ زورگو بدان سوء قصد نکند، جز این که قاصم الجبارین او را خرد کند و به وسیله گرفتاری و مصیبت و دشمنی او را از آن‌ها بازدارد، و خدا جباران را در دوران حکومتشان به فراموشی از قم و مردمش دچار کند، چنان چه یاد خدا را فراموش کردند.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که چون فتنه همه بلاد را در برگیرد، بر شما باد که به قم و اطرافش پناه برید که بلا از آن به دور است.

کتاب بلدان: ابو عبدالله فقیه همدانی گفته است: ابوموسی اشعری روایت کرده که سالم‌ترین شهرها را از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدند و از بهترین جاها هنگام پدید شدن آشوب و شمشیر. فرمود: سالم‌ترین جاها در آن روز و سرزمین جبل است، چون خراسان به هم خورد و میان مردم گرگان و طبرستانجنگ شد و سیستان ویران شد، سالم‌ترین جاها آن روز قصبه قم است؛ آن شهری که یاران بهترین مردم از نظر پدر و مادر و جد و جدّه و عم و عمه از آن بر آیند؛ آن‌جا که زهرا نامیده شود و جای پای جبرئیل در آن است؛ آن‌جا که از آن آبی جوشد

و هر که از آن نوشد، از درد آسوده شود، از آن آب خمیر شود، گلی که از آن نمونه پرنده ساخته شد و از آن آب امام رضا علیه السّلام غسل کرد؛ و از آن‌جا قوچ ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان به در آمدند.

به روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: خاک قم مقدس است و مردمش از ما باشند و ما از آن‌ها، هیچ زورگو بدان‌ها سوء قصد نکند، جز این که به زودی کیفر بیند تا وقتی به برادران خود خیانت نکنند، و چون چنین کنند، خدا بر آن‌ها زورگویان بدی مسلّط کند، هلا کهآن‌ها یاران قائم باشند و داعیان حق ما! سپس سر به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا! آن‌ها را از هر فتنه نگه دار و از هر هلاکت رهایی بخش.

مؤلف: از خط شهید (ره) روایت شده است که امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا زیر عرش چهار ستون نهاده و نام آن را ضراح گذاشته و سپس فرشته‌ها را فرستاده تا زمین و فرموده خانه ای به مانند آن و به‌اندازه آن بسازند. و چون توفان شد، بالا رفت و پیغمبران بدان حج می‌کردند، ولی جایش را نمی‌دانستند تا خدایش آن را جایگاه ابراهیم نمود و آن را به او نشان داد و وی آن را از پنج کوه ساخت؛ از حراء، ثبیر، لبنان، طور و کوه خمر.

شرح نهج البلاغه ابن می‌ثم: است که چون امیرالمؤمنین علیه السّلام از نبرد جمل آسوده شد، در بصره خطبه ای ایراد کرد و پس از سپاس خدا و رحمت بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای مردم بصره! ای مردم شهری که سه بار زیر و رو شده و بار چهارمش را خدا داند! ای قشون زن! ای یاران حیوان بی‌زبآن‌که غرّی کرد، شما پذیرفتید و پی شد و گریزان شدید! اخلاق شما ناپایدار و دین شما دورویی و آب شما تلخ و بدمزه است؛ شهر شما خاکش از همه شهرها گندتر است و از آسمان دورتر و نه دهم شرّ در آن است. هر که در آن بازداشت است به سزای گناه او است و هر که بیرون است، به عفو خداست. گویا به این شهر شما می‌نگرم که آبش فرو گرفته تا جز کنگره‌های مسجد دیده نشود، مانند چینه دان پرنده ای باشد در دریا.

عیون اخبار الرضا: از ابی صلت هروی روایت شده است که گفت: نزد امام رضا علیه السّلام بودم و مردمی نزد او آمدند از اهل قم و بر او سلام دادند و جواب داد و آن‌ها را به خود نزدیک کرد و به آن‌ها گفت: خوش آمدید! شما به درستی شیعه مایید، و روزی برای شما آید که قبر مرا در طوس زیارت کنید، هلا هر که مرا زیارت کند، با غسل از گناهانش به در آید، چون روزی که از مادرش زاده شده است.

مناقب: ابو جعفر دوانیقی از امام صادق علیه السّلام پرسید که می‌دانی این چیست؟ فرمود: چیست؟ گفت: آن‌جا کوهی است که در سال از آن قطره‌ها فروچکد و ببندند و برای سفیدی که در چشم پدید آید خوب است، از آن سرمه کشند و به فرمان خدای تعالی می‌رود. فرمود: آری،

آن را می‌شناسم و اگر خواهی نامش و حالش را به تو گزارش می‌دهم. این کوهی است که بر آن یکی از پیغمبران بنی اسرائیل از قوم خود گریزان بود و خدا را بر آن عبادت می‌کرد، و قومش دانستند و او را کشتند و آن کوه بر آن پیغمبر می‌گرید و این قطره‌ها اشک گریه او است. در سوی دیگرش چشمه ای است که شبانه روز از این آب می‌جوشد و دسترسی به آن چشمه نیست.

الدُر المنثور: از عبداللّٰه بن عمرو بن عاص روایت شده است که عجایب دنیا چهار چیز است: آینه ای که بر مناره اسکندریه آویخته است و هر که زیرش نشیند، تا قسطنطنیه را که آن طرف دریا است می‌بیند؛ دیگر اسبی از مس در زمین‌اندلس که مشتش روبه روگشوده است، گویا است که دنبال من راهی نیست و کسی بلاد دنبال او را گام ننهد جز این که مورچه‌ها او را بخورند؛ سوّم مناره ای مسین که بر آن سواری است از مس در زمین عاد و چون ماه‌های حرام رسند، از آن آب سرشاری جوشد که بنوشند و حوض‌ها را پر کنند و چون ماه‌های حرام بگذرند، آب بند آید؛ چهارم درختی از مس که بر آن پرنده ای سیاه است از مس در سرزمین رومیه و چون هنگام زیتون رسد، آن سودانیه مسی سوتی کشد و هر چه پرنده سیاه سودانیه است، با سه دانه زیتونه بیایند که دو تا بر پاها دارند و یکی به نوک خود و آن‌ها را بر سر آن سودانیه مسین ریزند و مردم رومیه روغن و خورش خود را تا سال آینده از آن‌ها فراهم سازند.

کافی: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: آن طرف یمن دره ای است که آن را وادی برهوت می‌خوانند و در آن نمی‌گذرند جز مارهای سیاه و جغد از پرنده‌ها. در آن وادی چاهی است به نام بلموت که ارواح بت پرستان بام و شام در آنند و از آب گندیده نوشانده شوند. پشت این وادی مردمی باشند به نام «ذریح». چون خدا عزّ و جلّ محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را مبعوث کرد، یک گوساله از آن‌ها دم بر زمین زد و به آوازی شیوا فریاد کشید: ای آل ذریح! مردی در تهامه آمده و دعوت می‌کند به شهادت «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ.» گفتند: برای پیشامدی است که خدا این گوساله را به سخن آورده است.

حیات الحیوان: اهرام از شگفت آورترین ساختمان جهانند؛ گور پادشاهانی باشند که خواستند از پادشاهان دیگر پس از مرگ ممتاز باشند، چنان چه در زندگی خود ممتاز بودند. گفته‌اند: چون مأمون به مصر رسید، فرمان کرد تا زیر یکی از دو هرم زیرزمینی کنند و با تلاشی رنج آور و صرف هزینه کلانی زیر زمینی کندند و در درون آن نردبان‌ها و گودال‌هایی یافتند که رفتن بدا ن‌ها دشوار بود و در بالای آن‌ها خانه چهار گوشی بود که هر ضلع آن هشت ذارع بود و در میان آن حوضی بود که در آن یکصد اسکلت پوسیده بود که روزگارها بر آن‌ها گذشته و از کند و کوی جز آن خودداری شد. نقل شده که هرمس نخست اخنوخ که همان ادریس پیغمبر است، از ستاره شناسی توفان را پیش بینی کرد و فرمود تا اهرام را بسازند. و گفته‌اند: در شش ماه آن‌ها را ساخت و بر آن‌ها نوشت به کسی که پس از من آید بگو در ششصد سال آن‌ها را ویران کند، با این که ویران کردن آسان‌تر است از ساختن. ما آن‌ها را

با دیبا پوشاندیم و او با حصیر پوشد و حصیر آسان‌تر است از دیبا. ابن جوزی در کتاب «سلوة الاحزان» گفته: از شگفتی‌های هرمان این است که بلندی هر کدام چهارصد ذارع است از سنک رخام و زمرد، و در آن نوشته است: من آن‌ها را به کشور خود ساختم، هر که مدعی نیرو است آن‌ها را ویران کند، زیرا ویران کردن آسان‌تر از ساختن است. ابن منادی گفته: چند بار درآمد خراج همه جهان را بر آورد کردند و برای ویران کردن اهرام رسا نیست، و اللَّه أعلم.

مناقب ابن شهر آشوب: به سندی آورده که ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السّلام آمد و آن حضرت به وی گفت: بول نجس‌تر است یا منی؟ پاسخ داد: بول. فرمود: بنا بر قیاس تو باید غسل از بول واجب باشد نه منی، با این که خدا غسل را در منی واجب کرده نه در بول. سپس فرمود: چون منی در اختیار است و از همه تن بیرون آید و در روز یک بار باشد و بول در روز چند بار.

کافی: از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: خدا عزّ و جلّ آفریننده‌ها آفریده و چون خواهد کسی آفریند، به آن‌ها فرماید از آن خاک که در کتابش فرموده است: «ِ مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى»{ازاین [زمین] شما را آفریده‌ایم، در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.} برگیرند، و نطفه با آن خاک خمیر شود که از آن آفریده باید. پس از آن‌که چهل شب در رحم بماند و چون چهار ماهش تمام شود، گویند پروردگارا! چه خلق کنیم و آن‌ها را هر چه خواهد از پسر یا دختر سفید یا سیاه فرماید، و

چون از تن درآید، آن نطفه خودش از تن برآید، هر که باشد خردسال یا سالمند، پسر یا دختر، و از این رو مرده را غسل جنابت دهند.

توضیح: آفریدگاران یعنی از فرشته‌ها و خالقیت آن‌ها به معنی‌اندازه گیری است نه هستی بخشی و ظاهرش این است که همان منی اول از دهان یا چشم به در آید و بسا خدا تا عمر دارد و زنده است، جزئی از آن را در او نگهدارد و بسا که مقصود مانند آن باشد و علت غسل یکی است.

کافی: از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: چون خدا خواهد نطفه ای را که از او در پشت آدم پیمان گرفته آفریند و او را در رحم نهد، مرد را به جماع وادارد و به رحم الهام دهد گشوده شو تا آفریده و فرمان و تقدیرم در تو فرو شود. رحم در گشاید و نطفه بدان رسد و چهل روز در آن بگردد. سپس چهل روز علقه باشد وچهل روز مضغه گردد، و آن‌گه گوشتی با رگ‌های پیچیده و آن‌گاه خدا دو فرشته آفریننده فرستد که هر چه خواهد در ارحام بسازند و از دهان زن به شکمش فرو روند و به رحم رسند که در آن روح دیرین است و از پشت مردان و رحم زنان نقل شده، و در آن‌جان زندگی و ماندن بدمند و گوش و چشم و همه‌اندام او را بسازند و هر چه در شکم است به فرمان خدای تعالی، سپس وحی کند به آن دو فرشته که بنویسید بر او قضاء و قدر مرا و امر نافذم را و شرط کنید برایم بداء را در آن‌چه نویسید.

گویند: پروردگارا چه نویسیم؟ خدا عزّ و جلّ بدان‌ها وحی کند: سر برآرید به سر مادرش. سر برآرند و ناگاه لوحی به پیشانی مادرش بزنند، در آن بنگرند و صورت او را ببینند و عمرش و پیمانش و این که شقی است یا سعید و همه وصفش را. فرمود: یکی بر یار خود دیکته کند هر آن‌چه

در آن لوح است و بداء را شرط کنند در آن‌چه نویسند و نامه را مهر کنند و میان دو چشم کودک نهند و او را بر سر پا دارند در شکم مادرش. فرمود: یا سرکشی کند و وارو شود، و این نباشد مگر در سرکش و متمرد. و چون وقت بیرون شدن نوزاد رسد، درست باشد یا نادرست، خدا به رحم وحی کند در بگشا تا آفریده‌ام به زمینم بر آید و فرمانم در او نافذ گردد که وقتش رسیده. فرمود: رحم دهان گشاید و خدا فرشته ای به نام «زاجر» فرستد و او را نهیب زند و نوزاد بهراسد و برگردد و دو پایش بالا شوند و سرش در ته شکم آید تا بیرون شدن بر مادر و نوزاد آسان شود. فرمود: اگر ماند، فرشته نهیب دیگر زند که هراس کند و به زمین پرت شود، گریان و هراسان از نهیب.

کافی: از محمّد بن اسماعیل یا شخص دیگری روایت شده است که از ابی جعفر علیه السّلام پرسیدم: قربانت! مرد دعا کند که آن‌چه زن آبستن در شکم دارد پسری درست باشد. فرمود: تا چهار ماهش تمام نشده دعا کند، زیرا چهل شب نطفه است، چهل شب علقه، چهل شب مضغه که می‌شود چهار ماه. سپس خدا دو فرشته نگارنده فرستد. گویند: چه بسازیم؟ پسر یا دختر؟ شقی یا سعید؟ گویند: پروردگارا! روزی‌اش چیست؟ عمرش چه؟ مدتش کدام؟ همه این‌ها گفته شوند و پیمانش میان دو دیده او است و بدان بنگرد و پیوسته بر پا باشد در شکم مادرش تا چون بیرون شدنش نزدیک شود، خدا عزّ و جلّ فرشته ای بدو فرستد و نهیبی به او زند و بیرون آید و پیمان را فراموش کرده است.

کافی: از محمّد بن مسلم روایت شده است که از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: مردی زنی را می‌زند و او نطفه را می‌پراند؟ فرمود: بیست دینار بر او است. گفتم: او را می‌زند و علقه میاندازد؟ فرمود: چهل دینار. گفتم: او را می‌زند و مضغه میاندازد؟ فرمود: بر او شصت دینار است. گفتم: او را می‌زند و بچه ای که استخوان شده میاندازد؟ فرمود: بر اوست یکدیه تمام، بدین قضاوت کرده امیرالمؤمنین علیه السّلام. گفتم: نطفه را به چه صفت شناسد؟ فرمود: سفید است مانند مخ سفت که چهل روز در رحم بماند، و آن‌گه علقه شود. گفتم: علقه چطور شناخته شود؟ فرمود: چون خون دلمه خشک حجامت است که چهل روز در رحم بماند و پس از آن مضغه شود. گفتم: وصف و خلقت مضغه که بدان شناخته شود چیست؟ فرمود: مضغه گوشتی است سرخ که رگ‌های سبز در هم دارد و سپس استخوان می‌شود. گفتم: استخوان چگونه است؟ فرمود: گوش و چشم واندام دارد و چون جنین شود، دیه تمام دارد.

علل الشرایع: از ابی عبدالله قزوینی روایت شده است که به امام صادق علیه السّلام گفتم: برای چه یک آدمی در این‌جا زاید و در جای دیگر میرد؟ فرمود: خدا آدمی را از صحنه زمین آفریده و هر کس به همان خاک آفرینش خود برگردد.

بصائر: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: چون خدا خواهد جان امامی را بگیرد، پس از او امامی آفریند، یک قطره از آب زیر عرش به زمین فرود آرد و بر میوه یا سبزی افکند و امامی که خدا از نطفه‌اش امام بعد را آفریند، آن را بخورد. فرمود خدا از آن قطره نطفه

در صلب آفریند و همان به رحم منتقل شود، و چهل شب بماند و در پایانش آواز را بشنود. چون چهار ماهه شد بر بازوی راستش نوشته شود «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»{و سخن پروردگارت به راستی و دادگری کامل شد هیچ دگرگون کننده ای برای سخنان وی نیست و او شنوای داناست.!} و چون به زمین آید حکمت به او داده شود، به دانش و وقار آراسته گردد، هیبت بر او جامه شود، و چراغی از نور برایش ساخته شود که درون دل مردم را بداند و کردار عباد را بیند.

مؤلف: اخباری در آغاز خلق امام و خواص او در مجلدات پیش راجع به امامتگذشت و آن‌ها را برای حذر از تکراردوباره نیاوریم.

قرب الإسناد: از احمد بن محمّد بن ابی نصر روایت شده است که از امام رضا علیه السّلام خواستم تا درباره زن آبستنی از خاندان ما به درگاه خدا عزّ و جلّدعا کند. فرمود: ابی جعفر علیه السّلام فرموده: دعا وقتی است که چهار ماه نگذشته باشد. گفتم: کمتر از آن دارد. پس دعا کرد، سپس فرمود: نطفه خود سی روز در رحم است و سی روز علقه و سی روز مضغه و سی روز نیمه آفریده. و چون چهار ماه تمام شد، خدای تعالی دو فرشته خلاق فرستد تا صورتش را بسازند و روزی و عمر و شقاوت و سعادتش را بنویسند.

تهذیب: از محمّد بن فضیل روایت شده است که به امام کاظم علیه السّلام گفتم: زنم یا کنیزم از پشت به من جنبد و من تکیه دادم به

پهلو، در پشتم بجنبد و منی ریزد. آیا غسل بر او لازم است؟ فرمود: آری، چون شهوت آید و آب فرو ریزد، غسل بر او واجب است.

از یحیی بن ابی طلحه که از امام کاظم علیه السّلام پرسید که مردی برای بازی به فرج زنش یا کنیزش دست می‌کشد تا منی ریزند. آیا بر آن‌ها غسل واجب است یا نه؟ فرمود: نه این که به شهوت فرو ریخته؟ گفتم: آری، فرمود: بر او واجب است غسل.

توضیح: اخبار در این معنا بسیار است و با اخبار شباهت به عمو و دایی دلالت دارند که زن هم‌چون مرد منی دارد، چنان چه جالینوس و بیشتر اطباء معتقدند. و ارسطو و جمعی از حکماء گفته‌اند که زن منی ندارد و از تخمش رطوبتی شبیه منی برآید که به طور مجازش منی خوانند، زیرا نزد آن‌ها منی پنج وصف دارد، رنگ سفید؛ لذتبخش در خروج؛ بستگی؛ جهیدن و بوی گل خرما. و چون منی مرد آمیخته بدان رطوبت زن شود، مایه جنین گردد. منی مرد است که بند کند و کار کند و منی زن بپذیرد. جالینوس و پیروانش گفتند: هر کدام را نیروی بستن و پذیرش هست، و حق این است که نزاع در اطلاق منی به رطوبت زن لفظی است و سودی ندارد، و اخبار بسیاری گذشت که فرزند از هر دو منی زاید، و سخنی در آخر باب درباره آن بیاید.

تفسیر قمی: در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که درباره این قول خدا « سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ

مِمَّا لا يعْلَمُون» {پاک [خدایی] که از آن‌چه زمین می‌رویاند و [نیز] از خودشان و از آن‌چه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.!} به سندی از امام صادق علیه السّلام به من باز گفت پدرم، نطفه از آسمان به زمین افتد به گیاه و میوه و درخت، و مردم و بهائم از آن خورند و در آن‌ها روان شود.

پس امام علیه السّلام فرمود که: اگر فرزند، دانا و عاقل متولد می‌شد، هر آینه دنیا در نظرش بسیار غریب می‌نمود و حیران می‌ماند به جهت آن‌که بناگاه امری چند می‌دید که نمی‌دانست، و وارد می‌شد بر او غرایبی که مانند آن‌ها مشاهده نکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهار پایان و غیر آن‌ها و ساعت به ساعت و روز به روز.

و عبرت بگیر برای این، از حال کسی که او را اسیر کنند و از شهری به شهری برند و او عاقل باشد مانند واله و حیران او را وحشتی می‌باشد با آن‌که اوضاع شبیه به آن‌ها را بسیار دیده است و کسی را که در کودکی و نادانی اسیر کنند سخن و ادب زودتر می‌آموزد از کسی که در دانائی و بزرگی او را اسیر کنند.

و ایضا اگر عاقل متولد شود، مذلّتی در خود خواهد یافت از آن‌که نتواند به راه رفتن و او را بر دوش گیرند و در خرقه‌ها پیچند و در گهواره خوابانند و بر رویش جامه افکنند، و حال آن‌که ناچار است برای او این امور برای رقّت بدن و رطوبتی که در اعضای او است در هنگام متولد شدن.

و ایضا اگر دانا و کامل متولد می‌شد، آن شیرینی و وقعی که کودکان را در دلها می‌باشد او را نخواهد بود لهذا اول که به دنیا می‌آید نادان و غافل است از آن‌چه اهل دنیا در آن هستند و اشیاء را ملاقات می‌کند با ذهن ضعیفی و معرفت ناقص و روز به روزاندک‌اندک در دیدن هر چیز و ورود هر حال معرفتش زیاد می‌شود، و به امور غریبه الفت می‌گیرد، و بر احوال مختلف معتاد می‌شود، و به تدریج از حد تأمل و حیرت به مرتبه می‌رسد که به عقل خود تصرّف و تدبیر و چاره امور معاش خود می‌کند و عبرت می‌گیرد از احوالی که مشاهده می‌نماید و به سهو و غفلت مبتلا گردد و به طاعت و معصیت مکلّف می‌شود.

و ایضا اگر در حین ولادت عقلش کامل و اعضایش قوی می‌بود و در کار خود مستقل می‌بود، حلاوت تربیت اولاد زایل می‌شد و مصلحتی که پدر و مادر را در تربیت فرزندان هست به عمل نمی‌آمد.

و حکمتی که در این تربیت است که بعد از احتیاج پدر و مادر به تربیت ایشان مکافات حقوق آباء و امّهات بکنند برطرف می‌شد، و پدران و فرزندان به یک دیگر الفت نمی‌گرفتند زیرا که فرزندان از تربیت و محافظت ایشان مستغنی می‌بودند، پس در همان ساعت که از مادر متولد می‌شدند از ایشان جدا می‌شدند، و کسی پدر و مادر خود را نمی‌شناخت و نمی‌توانست احتراز کرد از نکاح و خواستگاری مادر و خواهر و محرمان خود و کمتر قباحتی بلکه شنیع‌تر و قبیح‌تر از همه آنست که اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن آن، یعنی عورت مادر. آیا نمی‌بینی چگونه هر امری از امور خلقت را باز داشته با نهایت صواب و حکمت و خالی گردانیده خورد و بزرگ امور خود را از شوائب خطا و زلل.

بشناس ای مفضّل منفعت گریه اطفال را و بدآن‌که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث می‌نماید مانند کوری و امثال آن، پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می‌آورد و باعث صحّت بدن و سلامتی ابصار ایشان می‌گردد، پس چنانچه طفل به گریه منتفع می‌گردد و بر پدر و مادر منفعت آن پنهان است و ایشان سعی می‌کنند که او را ساکت گردانند و به هر حیله می‌خواهند او را خاموش کنند که از گریه باز ایستد به سبب آن‌که نمی‌دانند که گریه برای او اصلح است و عاقبتش نیکوتر است. هم چنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعت‌ها باشد که ملحدآن‌که مذمت تدبیر خالق می‌کنند ندانند و اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست به سبب آن‌که حکمت آن را ندانند زیرا که بسیاری از آن‌ها را که منکران نمی‌دانند عارفان می‌دانند و بسی از آن‌ها که علم مخلوق از آن قاصر است و علم حق تعالی به آن احاطه کرده است. و اما آبی که از دهان اطفال جاری می‌شود و اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی می‌گردد که در ابدان ایشان بماند، هر آینه احداث دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه می‌بینی کسی را که رطوبت بر او غالب می‌شود یا دیوانه و مخبّط می‌شود یا به فلج و لغوه و اشباه آن مبتلا می‌گردد.

پس خداوند علیم در کودکی مقرر گردانیده که این رطوبت از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان در بزرگی گردد. و تفضّل کرده

است بر خلق خود به آن‌چه جاهلند به حکمت آن و لطف کرده است بر ایشان به آن‌چه نمی‌دانند آن را.

و اگر بشناسند نعمتهای او را بر خود، هر آینه تفکّر در آن‌ها مشغول گرداند ایشان را از ارتکاب معصیت او، منزّه است خداوندی که بزرگ و کامل است نعمتهای او بر مستحقین و غیر ایشان از خلق بی‌پایان، و بلندتر است از آن‌چه می‌گویند مبطلان و ملحدان بلندی بسیار.

علل الشرایع: از مفضل بن عمر روایت شده است که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که کودک بی‌خود می‌خندد و بی‌مورد می‌گرید. فرمود: ای مفضل! هیچ کودکی نباشد جز این که امام را بیند و با او راز گوید؛ گریه‌اش برای این است که امام از او نهان شود، و خنده‌اش برای آن‌که پیش او آید، تا چون زبان باز کند، این در به روی بسته شود و دلش آن را فراموش کند.

توحید: از ابن عمر روایت است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کودکان خود را برای گریستن آن‌ها نزنید، زیرا گریه تا چهار ماه گواهی بر یگانگی خدا است و چهار ماه بعد صلوات بر پیغمبر و آلش و چهار ماه بعد دعا برای پدر و مادرش است.

توضیح: بسا مقصود از این خبر ضعیف این است که ثواب این ذکرها و دعاها به پدرش و مادرش می‌رسد و سزاست که نه دلتنگ شوند و نه آن‌ها را بزنند. و یکی گفته: سرش این است که کودک چهار ماه جز خدا نشناسد که شناختنش سرشت او است و هم یگانگی او و گریه‌اش تنها

توسل و پناه به خداست و همان گواهی به یگانگی او است و در چهار ماه دیگر مادرشناس است، از این نظر که تنها وسیله تغذیه او است نه از جهت مادری، و از این رو در این مدت پستان دیگری را هم غالبا می‌گیرد. و پس از خدا جز وسیله میان خود و خدا نشناسد برای روزی گرفتن که بالطبع بدان مکلف است از این رو که وسیله است، و این معنی رسالت است و گریه‌اش در حقیقت گواهی به رسالت است در این مدت، و در چهار ماه سوم پدر و مادر را شناسد و بفهمد که در روزی بدان‌ها نیاز دارد و گریه او در این مدت دعا برای سلامتی و ماندن آن‌ها است در حقیقت.

شیخ (الرئیس) گفته: منی نباید تنها از مغز باشد، گرچه به خمیره آن است. و آن‌چه بقراط درباره دو رگ گفته درست است، بلکه واجب است از هر عضو رئیسی و با شخصیت باشد و از اعضای دیگر هم بدان ترشح کند. قرشی در شرح قانون گفته: همانا منی از رطوبتی است که مانند شبنم بر همه اعضاء نشیند و معلوم است که در همه اعضاء مجرای پیوسته به او تخم و آلت ندارند و تنها راهش این است که تبخیر شود و به مغز بر آید و در آن‌جا گرمی بخارش برود و سرد گردد و در هم شود و به قوام پیش از بخار شدن برگردد و از آن‌جا به رگ‌های پس دو گوش بریزد و به رگ‌های نخاع جاری گردد تا از روغنی که مغز بدان داده باز نماند و بار دیگر به واسطه گرمی بخار نشود.

و چون از آن‌جا فرو آید تا نزدیک دو تخم، به رگ‌های پیوسته میان دو قلوه و دو تخم ریزد که پر از خونند و در دو قلوه گرم شود و آراسته گردد، و آن مایه ای که از مغز فرود آید، آن خون را تااندازه به مانند خود

برگرداند، و از آن پس به دو تخم نفوذ کند و آراستگی و سپیدی و پخت آن کامل شود و از آن به جایگاه‌های خود برود.

و مؤید آن است آن‌چه از کتاب وابسته به هرمس در راز آفرینش که بلیناس آن را شرح کرده، نقل شده است و آن این است که چون منی از جایگاه خود هنگام جماع برآید، به هم پیوندد و به مغز برآید و صورت آن را گیرد، وآن‌گاه به آلت مرد فرو آید و از آن برآید.

در آلت مردی سه سوراخ است؛ یکی برای منی و دوم برای بول و سوم برای ودی، چنان چه شیخ در قانون گفته است. و مؤلف ترویح الارواح گفته: در آلت مردی دو سوراخ است: یکی از بول و ودی و دیگری از منی. سخن آن‌ها در این باره بسیار است، به همین بس کردیم تا به‌اندازه ای به برخی اصطلاحات آن‌ها آگاه شوی و در فهمیدن آن‌چه گذشت و آن‌چه از آیات و اخبار بیایند به کار بری، و خدا می‌داند حقایق امور را.

و شارح اسباب گفته: مایه منی از کبد به قلوه او در تیره‌های میان تهی فروآمده آید، و در آن‌ها آبش گرفته شود و از آن‌جا به مجرایی که میان دو تخم و آن‌ها است بیاید و پس از سرخی سفید شود و از آن‌جا به او تخم ریزد و آن‌ها به پدید شدن منی کمک کنند به وسیله گرم کردن خونی که در این رگ‌ها نفوذ دارند.

و گفته‌اند: از دو تخم دو ظرف گنگ مانند از جنس دو تخم روییده‌اند که به طرف زهار برایند و آویزگاه دو تخم و یک وری به دهانه مثانه فروتر

از مجرای بول فرو شوند و پیوندند بدان مجری که در بیخ آلت مردی است، و این دو را ظرف منی خوانند، و در مردها درازتر و پهن‌تر از آن‌ها در زن هایند.

شیخ صدوق در امالی خود می‌نویسد: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمآن‌که رحمت خداوند بر او باد، از ابوالحسن علی بن محمد بن حبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی روایت کرده است که هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن ابوبکر را به ولایت مصر منصوب نمود به او چنین نوشت و دستور داد که آن را برای اهل مصر هم بخواند. در این حدیث چنین آمده است:

ای بندگان خدا! بدانید که روزهای بعد از برانگیخته شدن، سخت‌تر از روزهای قبر است. روزی که کودکان پیر می‌گردند و بزرگان بی‌هوش و سرگردان می‌شوند، جنین‌ها ساقط شوند، زنان شیر ده از شیر دادن کودک خود غفلت می‌کنند. آن روزی است که بر مردم سخت می‌گیرد و چهره درهم می‌کشد. آن روزی است که شرش همه جا را فرا می‌گیرد. ترس آن روز به‌اندازه ای است که فرشتگان را به هراس می‌آورد، در حالی که گناهی مرتکب نشده‌اند. درندگان قوی هیکل و خشن نیز از ترس آن روز به وحشت می‌افتند و کوه‌های استوار و زمین‌های پهن و آرام هم در آن روز به لرزه می‌افتد و آسمان از هم شکافته می‌گردد و سست گشته و تغییر می‌کند و هم‌چون چرم گلگون می‌شود.

کوه‌هایی که سخت و محکم و استوار بودند، مانند سراب به حرکت در می‌آیند و در صور دمیده می‌شود. پس همه آن‌هایی که در آسمان‌ها و زمین باشند، مدهوش می‌گردند، مگر کسانی که مورد عنایت خداوند قرار گیرند.

پس آن‌هایی که نافرمانی خدا را می‌کنند و با گوش و چشم و زبان و دست و پا و شرمگاه و شکم گناه می‌کنند، اگر مورد بخشایش و رحمت خداوند واقع نشوند، در آن روز چه حالی خواهند داشت؟ زیرا که این‌گونه افراد به جای دیگری رهسپار می‌شوند؛ به جهنمی پر از آتش که عمق آن بسیار زیاد است و حرارت آن هم طاقت فرسا. نوشیدنی آن خونابه است و عذاب آن از نوعی جدید و گرزهای آن آهنین است. عذابش کاهش نمی‌یابد و ساکنان آن هم نمی‌میرند. خانه ای است که در آن رحمت نیست و دعا و خواسته ای هم از آنان قبول نمی‌شود. ای بندگان خداوند! بدانید که با همه این‌ها، خداوند به وسیله رحمت خود، بندگان را از عجز و ناتوانی محافظت می‌کند، بهشتی که پهنای آن مانند زمین و آسمان است برای پرهیزگاران آماده شده است. در آن بهشت هرگز شری نیست، خواسته‌ها در آن‌جا همیشه وجود دارند، هرگز کسی از لذت‌های آن دلزده نمی‌شود. آن‌هایی که در بهشت کنار هم جمع شده‌اند، هرگز از هم پراکنده نمی‌گردند. ساکنان بهشت در همسایگی خداوند قرار گرفته‌اند و خدمت گذاران جوان با بشقاب‌های طلایی که در آن میوه و گیاهان خوشبو است، از آنان پذیرایی می‌کنند.

و همو از حسین بن عبید اللّٰه، از علی بن محمد علوی، از حسن بن علی بن صالح صوفی خزاز، از احمد بن حسن حسینی، از علی، از پدرش

محمد بن علی بن موسی علیه السلام، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض شد: مرگ را برایمان توصیف کن. حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند خوشبوترین عطری است که آن را می‌بوید و از بوی آن سرخوش می‌شود و خستگی و درد از او برطرف می‌گردد و مرگ برای کافر هم‌چون گزش مارها و نیش عقربهاست و بدتر از این است.

و همو از حسین بن عبدالله، از علی بن محمد علوی، از محمد بن موسی رقی، از علی بن محمد بی‌ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از پدرش، از ابان غلام زید بن علی، از عاصم بن بهدله، از شریح قاضی روایت نموده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که یاران خود راانذرز می‌داد به آنان چنین فرمود: منتظر فرا رسیدن اجل‌ها باشید و با کردار نیکو برای آن مهیا باشید. به ذخائر دنیا روی نیاورید که آرزوهای فریبنده شما را در بر می‌گیرد. دنیا فریبنده و کشنده است. حیله گری می‌کند و انسان را به غرور وامی دارد و سحرآمیز است. نهرهایش درخشان و میوه‌هایش رسیده، ظاهرش شادی و باطنش فریب است. با دندان‌های مرگ شما را می‌خورد و با مصیبت‌ها نابودتان می‌کند. آنان در این دنیا فرزندان مرگ را اختیار کرده‌اند و زینت دنیا را برگزیده و در پی جاه و مقام آن هستند. این مردم بسیار نادان هستند و این نادانان چه کسانی هستند؟ کسانی که به لذت‌های دنیا حریص و به خوشی‌های آن دلخوش کرده‌اند و گمان دارند که از مکر آن ایمن هستند. این دنیا شما

را دچار مصیبت‌ها و حیله‌های خود نمود و با تیرهای مرگ شما را نشانه گرفت و ارواح شما را از بدن‌هایتان خارج می‌سازد. در حالی که که شما برای دنیا مال جمع می‌کنید و برای مردن زاده می‌شوید و به سوی گورها برده می‌شوید و بالین خود را بر خاک می‌نهید و به کرم‌ها تحویل داده می‌شوید و برای حسابرسی برانگیخته می‌گردید. ای زیرکان و صاحب نظران و صاحبان درک و آگاهی، جان دادن پدرهایتان را به یاد آورید. گویی که به زودی جان‌هایتان گرفته می‌شود و بدن‌هایتان عریان می‌گردد و میراث‌هایتان تقسیم می‌گردد. پس ای صاحب نعمت و جلال و شکوه! تو به سر منزل آشفته و خاک آلوده خواهی رفت و بر روی گونه‌ات در قبرت خوابانده می‌شوی. در منزلی که دیدار کنندگانش کم هستند و خدمتگزاران آن بی‌میل و رغبت هستند. تا این که گورها از هم شکافته شود و تو برای روز قیامت برانگیخته شوی. اگر پایان کارت با خوشبختی باشد، به سرور و شادی می‌رسی و پادشاهی خواهی بود که دستوراتش مورد اطاعت است و از هرگونه خوف و هراسی ایمن هستی. نوجوانانی که هم‌چون دانه‌های نقره درخشان هستند، با جام‌هایی از شراب گوارا که نوشیدن آن لذت بخش است، از شما پذیرایی می‌کنند. بهشتیان در بهشت از ناز و نعمت برخوردارند و دوزخیان در دوزخ عذاب می‌گردند. اینان در پرنیانِ نازک و دیبای ستبر می‌خرامند و آنان در دوزخ و آتش زیر و رو می‌شوند. بر سر بهشتیان مشک و عبیر می‌پاشند، ولی بر سر دوزخیان با گرز آتشین می‌کوبند. بهشتیان با حوریان در حجله، هم آغوش هستند ولی دوزخیان، طوق‌های آتشین در گردن دارند. در دل او ترسی است که پزشکان را درمانده کرده است و دردی دارد که درمان پذیر نیست. ای کسی که تسلیم کرم‌ها شده و به آنان تقدیم می‌گردی! از آن‌چه که می‌شنوی و می‌بینی عبرت گیر. به چشمانت بگو

که از لذت خواب کناره گیرد و دائم گریان بوده و اشک‌های پیاپی ریزد. خانه تو قبر است؛ خانه دلهره‌ها و نابودی. ای بی‌حیاء! سرانجام تو مرگ است. ای که در غفلت هستی و هر روز به رنگی در می‌آیی! از کسی که اهل‌اندرز و شناخت است، بشنو. روز قیامت روز عرضه اعمال و حساب و کتاب و بخشش و عقاب است. روزی است که کردار بندگان در آن مورد بررسی قرار گرفته و تمامی گناهان مورد محاسبه قرار می‌گیرد. روزی است که حدقه‌های چشم ذوب می‌گردد و زنان باردار، آن‌چه را که در شکم دارند، به زمین می‌نهند و میان دوستان جدایی می‌افتد و در این هول و هراس، عقل‌های خردمندان سرگردان می‌مانند. هنگامی که زمین بعد از این همه آبادانی که داشته دگرگون گردد و بندگان را بعد از زیبایی‌ها و طراوتی که داشته‌اند، دگرگون سازند و معادن پنهانی، بارهای گران خود را بیرون می‌ریزد و آن‌چه را که در خود دارد به خداوند عرضه می‌کند. روزی است که هیچ تلاشی سودمند نیست. هنگامی که هول و هراس شدید را ملاحظه کنند، سست گردند. مجرمان از چهره شان شناخته می‌شوند و برای مردم مشخص می‌شوند و گورها بعد از زمان‌های طولانی شکافته می‌شوند و جان‌ها تسلیم خداوند گردند و از آخرت پرده برداشته شود و اخبار آن برای بندگان آشکار گردد و زمین سخت کوبیده شود و برای امر پروردگارش گسترده و هموار گردد و کسانی که آن‌ها برمی انگیزانند، با قاطعیت به سوی خداوند کشانده می‌شوند و بندگان به سوی محشر هجوم آورند و مجرمان به عقب رانده شوند. ای انسان، وای بر تو! کار، بسیار بسیار جدی است و بندگان یکی پس از دیگری برای حساب و کتاب آورده می‌شوند و در حالی که فرشتگان همگی صف به صف ایستاده‌اند. دستور پروردگارت می‌رسد و خداوند از جزء جزء اعمال بندگانش سئوال می‌کند. آنان را در حالی که

عریان هستند و چشم‌هایشان را پایین افکنده‌اند، به محشر می‌آورند. در برابر ایشان حسابرسی و در پشت سرشان جهنم قرار دارد. صدای زوزه آن را می‌شنوند و شعله‌های آتش را می‌بینند و هیچ یاوری و دوستی نمی‌یابند که آنان را از این خواری نجات دهد. به سرعت به سوی محشر می‌دوند و سوق داده می‌شوند و آسمان‌ها به دست قدرت خداوند هم‌چون طومار در هم پیچیده می‌شوند و دل‌های بندگان در صراط، هراسان است و گمان می‌کنند که از آن‌جا جان سالم بدر نمی‌برند و به آنان اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود و هیچ عذر و بهانه ای هم از آن‌ها پذیرفته نیست. بر دهان هاشان مهر زده شده و دستان و پاهاشان به سخن وا داشته می‌شوند تا از کردار خود بگویند و آن ساعت چه سخت و ناگوار است. در دل‌ها چه غم واندوهی ایجاد می‌کند هنگامی که میان دو گروه جدایی افتد. گروهی در بهشت در آیند و گروهی دیگر به جهنم روند. وقتی که روز قیامت فرا رسد، فرار کنندگان باید از چنین سرنوشتی فرار کنند و برای چنین روزی باید اعمال خود رااندوخته نمایند.

ابن بابویه: محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از محمد بن سلیمان صنعانی، از ابراهیم بن فضل، از ابان بن تغلب نقل می‌کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد و بر وی سلام کرد و حضرت علیه السلام جواب سلام وی را داد و فرمود: خوش آمدی سعد! آن مرد گفت: این همان نامی است که مادرم مرا با آن نامید، واندک هستند کسانی که نام مرا می‌دانند! حضرت علیه السلام فرمود: راست گفتی. ای سعد المَولَی! پس آن مرد به ایشان عرض کرد: فدایت شوم!

این لقب من بود. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در القاب و عناوین خیری نیست، خداوند عزّ و جلّ در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» [و به هم‌دیگر لقبهای زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان]، ای سعد! کارت چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم! من از خانواده ای منجّم هستم که هیچ‌کس در یمن در علم نجوم از ما داناتر نیست. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زُحَل نزد شما چگونه ستاره ای است؟ آن مرد یمنی گفت، ستاره ای نحس و شوم است. حضرت علیه السلام فرمود: خاموش باش! این سخن را بر زبان نیاور؛ آن ستاره، ستاره امیر المؤمنین علیه السلام و ستاره اوصیا و جانشینان علیهم السلام است، و این ستاره ای است که خداوند عزّ و جلّ در قرآن از آن به عنوان ستاره درخشان یاد می‌کند. آن مرد یمنی عرض کرد: پس منظور از درخشان چیست؟ فرمود: محل طلوع این ستاره در آسمان هفتم است، و به‌اندازه ای نورافشانی کرد که نور آن در آسمان دنیا نمایان گشت، و از آن‌جاست که خداوند عزّ و جلّ آن را ستاره درخشان نامید.

- در کافی (ج - ص): بسندش از امام ششم علیه السّلام که خدا پرده ای از تاریکی در پهلوی مشرق آفریده و بدان فرشته ای گماشته، چون خورشید فرو شود آن فرشته تا دو کف خود از آن تاریکی برگیرد و بمغرب آید و بدنبال شفق باشد، و خرده خرده از میان دو کفش برآید و بگذرد تا هنگامی که شفق فرو شود و تاریکی پهن گردد، سپس بمشرق بازگردد و چون خورشید برآید با پر خود تاریکی را بمغرب راند تا آن را هنگام برآمدن خورشید بمغرب رساند.

- در خرائج، از صفوان جمّال روایت شده که در حیره بهمراه امام صادق علیه السّلام بودم، ناگاه ربیع حاجب آمد و گفت: که أمیر المؤمنین را اجابت کن، و درنگی نشد که بآن حضرت باز گشت گفتم: زود برگشتی، فرمود: او چیزی از من پرسید، تو از ربیع بپرس از آن، صفوان گوید: من با ربیع میانه خوبی داشتم رفتم نزد او و از او پرسیدم، گفت خبر عجیبی بتو بدهم، عربهای بیابان رفته بودند سماروغ بچینند، مخلوقی در بیابان افتاده بود، نزد منش آوردند، و من آن را نزد خلیفه بردم چون آن را دید، گفت: از من دورش کن و جعفر را بخوان، او را خواندم.

منصور باو گفت: یا أبا عبد اللّه بمن بگو در هواء چیست؟ فرمود: در هوا موجی است خوددار، گفت: در آن ساکنی هست؟ فرمود: آری، گفت: سکانش چه باشند؟ فرمود: خلقی که بدنشان چون ماهی است، و سرشان چون پرنده، و مانند خروس یال دارند و نغنغ (سوراخهای برآمده در گردن) و بالهای بسیار سفید چون پرنده‌ها بمانند نقره زلال شده.

«این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می‌شود و بقدری بلند است که گوئی می‌خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش بقدری خیره کننده است که تاریکیها را می‌شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می‌کند (توجه داشته باشید که «ثاقب» از ماده «ثقب» به معنی سوراخ کردن است).

توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل بیندیش در ستارگان و اختلاف حرکاتشان، برخی از مرکز خود جدا نمی‌شوند و گرد هم می‌چرخند، و برخی آزادانه در بروج جابجا می‌شوند و در سیر خود از هم جدا هستند، هر کدام دو گردش مختلف دارند، یکی عمومی به همراه چرخ به سوی مغرب، و دیگری ویژه خود به سوی مشرق، مانند مورچه روی سنگ آسیاب، که سنگ به سوی راست می‌چرخد و مورچه به سوی چپ می‌رود و دو حرکت دارند: یکی از خود به سوی پیش و دیگری به ناخواه او است، و سنگ آسیا آن را پس می‌برد، بپرس از آن‌ها که می‌پندارند ستاره‌ها بیخود و بی‌سرپرست به این وضع موجود درآمده‌اند، چرا همه بر جای خود نیستند و چرا همه جابجا نمی‌شوند؟ چون سر خود بودن یکی است، و چرا دو حرکت جدا با سنجش واندازه دارند؟ این خود روشن می‌کند که روش هر دو دسته به فرمان و تدبیر است نه از روی حکمت واندازه گیری، نه بیخودی، چنانچه منکرین صانع می‌پندارند.

و اگر کسی بگوید: چرا برخی ستاره‌ها، ستاره ثابتند و برخی سیار، گوئیم اگر همه ثابت بودند، دلالت سیاره‌ها از نقل در هر انتقالی وجود نداشت، و نمی‌شد حوادث جهان را از نقل خورشید و نجوم در منازل خود پیش بینی کرد، و اگر همه سیاره بودند منزل آن‌ها شناخته نمی‌شد و نشانه ای نداشت، زیرا اسیر سیارات و مواقف آن‌ها به وسیله ستاره‌های ثابت که بروج را تشکیل می‌دهند شناخته می‌شود (که گویند در برج حمل یا ثور است)، چنانچه سیر مسافر در زمین را از منازل ثابت او تشخیص می‌دهند که به آن‌ها گذر می‌کند، و اگر همه جابجا می‌شدند به یک وضع نظام آن‌ها مختل می‌شد، و مقاصدی که از آن‌ها منظور است نابود می‌شد، و چه بسا کسی می‌گفت: این یکنواختی به طوری

که ما گفتیم دلیل بی‌صانع بودن آن‌ها است، و اختلاف سیر و دگرگونی آن‌ها و هدف‌ها که به دست می‌دهند، دلیلی روشنتر است که تعمّد و تدبیر مدبّر در آن‌ها حکمفرما است.

بیندیش در این ستاره‌ها که برخی از سال هویدا می‌شوند و در برخی نهان می‌باشند چون ثریا، جوزاء، و دو شعرا، و سهیل که اگر در همه وقت آشکار بودند مردم از آن‌ها چیزی نمی‌فهمیدند، و به برخی کارهاشان پی نمی‌بردند، چنانچه اکنون از طلوع نور و جوزاء می‌فهمند و از نهان شدن آن‌ها، و پیدائی و نهانی هر یک، در وقتی جز وقت دیگر برای این است که مردم از هر کدام جداگانه سودی ببرند، و چنانچه نهانی و آشکاری ثریا یک مصلحتی دارند، آشکاری پیوست بنات النعش هم مصلحت دیگری دارد، و آن این است که مردم در خشکی و دریا برای راه‌های ناشناخته از آن راهیابی می‌کنند، چون همیشه در دید چشم است و هر وقت بخواهند به هر جا می‌خواهند، به آن راهنمائی می‌شوند.

و این هر دو مصلحت جوئی و برآوردن نیاز است، با این‌که دو گونه‌اند و در آن‌ها مقاصد دیگری هم هست، و نشانه اوقات بسیاری از کارهای زندگی هستند، مانند زراعت و درختکاری و سفر خشکی و دریا و پدیده شناسی در آینده از باران و باد و گرما و سرما و به وسیله آن مسافران در شب‌های تاریک و بیابان‌های هراسناک و دریاها در شبهای تار راه نمائی می‌شوند، با این‌که در رفت و آمد آن‌ها در جگرگاه آسمان و طلوع و غروبشان عبرت‌ها است، زیرا شتابانترین سیر را دارند، و اگر نزدیک بودند، سرعت آن‌ها و پرتو فروزنده آن‌ها دیده ما را خیره می‌کرد و می‌ربود چنانچه برق‌های پیاپی و پریشان گاهی دیده می‌شوند.

و هم‌چنان اگر مردمی زیر گنبدی باشند و زنجیره ای از چراغ‌ها بر گرد آن‌ها به تندی بچرخند، چنان دیده هاشان خیره می‌شوند که روی بر خاک می‌نهند، بنگر چگونه گردش آن‌ها را بسیار دور نموده تا به دیده‌ها زیان نرسانند و آن‌ها را دردمند کنند، و پر شتابان کرده تا به‌اندازه نیاز به سیر خود پس نیفتند واندک پرتوی به آن ستارگان داده تا در شب‌هایی که ماه نیست، جای گیر پرتو ماه باشند، و بتوان برای ضرورت در پرتو آن‌ها شبانه در بیابان‌ها راه رفت و اگر هیچ روشنی نبود که راهنما باشد، کسی نمی‌توانست راه را طی کند، بیندیش در این لطف و حکمت که تاریکی را برای نیاز به آن، دولت و مدتی داده و در این میانه کمی روشنی نهاده که برآورنده نیاز باشد، چنانچه شرح دادیم.

بیندیش در این چرخ با خورشید و ماه و ستارگانش و بروجش که در جهان به‌اندازه و سنجش می‌چرخد، و این نظام شبانه روز و چهار فصل را پیاپی با انواع جاندار و گیاه طبق مصالح گوناگون پدید می‌آورد، چنانچه به طور خلاصه برایت بیان کردم، آیا بر خردمندی نهان است که ایناندازه گیری‌های دقیق و درست و با حکمت از مقدّری حکیم است؟

اگر کسی بگوید: این چیزی است که بر حسب تصادف به وجود آمده، باید درباره چرخ آبکشی هم که می‌گردد و درخت و زراعتی را آب می‌دهد بگوید به تصادف وجود پیدا کرده و ابزار منظم آن خود به خود پیدا شده. و آیا اگر کسی چنین بگوید مردم به او چه می‌گویند؟، و بر او انکار می‌کنند که یک چرخ چوبی که بااندک تدبیری برای اصلاح تکه زمینی است بی‌صانع و مدبّر باشد، و فرض می‌شود این چرخ اعظم با حکمتی که وجود دارد واندیشه از آن عاجز است و همه روی زمین را با آن‌چه در آن است اصلاح می‌کند به تصادف پدید شده و صانع و مقدّری نداشته

باشد؟، اگر این چرخ معیوب شود چنانچه ابزار صنعت و جز آن معیوب می‌شوند، چه چاره ای در نزد مردم برای اصلاح آن است؟

«شرورترین مردم، ستمگرترین آنان، که بسیار زشت خوی و سنگدلست، سفیانی است که از هماقطار و اکناف جهان اسلام، برای مقابله با او و سپاهیان خون آشامش گرد می‌آیند و او همه‌اش را از دم شمشیر می‌گذراند. در جنگهای او شعاری که همه جا طنین‌انداز است این شعار است: «خدایا خدایا، اوّل انتقام وآن‌گهی آتش دوزخ». و در برخی منابع چنین آمده است: «خدایا خدایا، آتش را می‌پذیریم و سازش نمی‌پذیریم».

«روز جمعه خروج می‌کند و بر فراز منبر دمشق قرار می‌گیرد و آن نخستین منبری است که او صعود می‌کند. آن‌گاه خطبه می‌خواند و مردم را به جهاد فرمان می‌دهد و از آن‌ها بیعت می‌گیرد که هرگز با او مخالفت نکنند چه برطبق خواسته شان باشد و یا برخلاف آن».

«سفیانی با پرچمی سرخ خروج می‌کند، فرمانده سپاهش مردی از قبیلکلب است و دوازده هزار جنگجوی سواره از سپاه سفیانی به سوی مدینه اعزام می‌شوند، که فرماندهی آن‌ها را مردی از بنی امیه به نام حزیمه به عهده می‌گیرد، که چشم چپش نابیناست و سفیدی ضخیمی روی مردمک را پوشانیده است. مردان را مثله می‌کند و پرچمش برنمی گردد تا وارد مدینه شود و در خان«ابی الحسن اموی» نزول کند. آن‌گاه

گروهی از سپاهیان به جستجوی مردی از اهلبیت می‌فرستد که عدّه ای از شیعیان در اطراف او گرد آمده‌اند. آن‌گاه مدینه را به قصد مکّه ترک می‌کند، چون به وسط بیابان سپید برسد، در کام زمین فرو می‌روند، فقط دو نفر گزارشگر برای عبرت دیگران باقی می‌مانند که خداوند صورتهای آن‌ها را به پشت گردنشان برمی گرداند، تا نشانه ای از آن حادثه شگفت باشند.»

«به خدا سوگند سپاه سفیانی به جنایات خود ادامه می‌دهند تا هیچ حرامی نماند جز این‌که حلالش بشمارند، هیچ پیمانی نماند جز این‌که نقض کنند، هیچ خانه ای از خشت خام تا سنگ رخام باقی نباشد جز این‌که دامنظلم و ستمشان در آن وارد شود و مردم در اثر سوء تدبیر و کشورداری آنان دستخوش اضطراب و ناامنی شوند. هممردم اشک حسرت بریزند، یک دسته برای تباه شدن دینشان و دسته ای دیگر برای تباه شدن دنیایشان».

«تا هنگامی که جنگ آغاز شود و چون شیر خشمگین دندان تیز کند، ناگهان شما را فراگیرد، همانند شتریکه با پستانهای پرشیر روی آورد که دوشیدن آن شیرین و فرجام آن بسیار تلخ و ناگوار است. هان بدانید که فردا-فردائی که با چیزیکه نمی‌دانید به زودی فرا می‌رسد- فرمانروای آن‌ها عدّه ای را از غیر خودشان برای شکنجه و کارهای زشت اجیر کنند... گوئی او را با چشم خود می‌بینم که چون حیوانی در شام نعره می‌کشد و پرچمهایش را در اطراف کوفه به اهتزاز درمی آورد. پس مانند شتر خشمگین که دوشندخود را به دندان گزد به آن روی می‌آورد و زمین را با

سرهای کشتگان می‌پوشاند. دهانش باز، گامهایش سنگین، جولانش وسیع و صولتش عظیم است. به خدا سوگند که شما را در اطراف جهان پراکنده سازد و از شما جز تعدادی‌اندک همانند سرمه ای در چشم باقی نباشد».

«از من بپرسید پیش از آن‌که فتنه ای از مشرق زمین برخیزد که با پای خود زمین را بشکافد و با منقار خود همه جا را سوراخ کند، و نشانه‌های آن پس از مرگش نیز از بین نرود. هیزم فراوانی از مغرب زمین گرد آید و شعله‌های آن همه جا را به خاکستر نشاند. فریادگر، صاحب، رهبر، ساربان و یاورانش همه از رحمت خدا دورند. چقدر دامنهای پاک مورد تجاوز واقع می‌شود و چقدر بانگ واویلا زنند کسی به آن‌ها پناه ندهد و به آن‌ها رحم نیاورد».

«قائم (عج) قیام نکند جز هنگامی که چشم دنیا درآورده شود و سرخی در آسمان پدید آید، که آن‌ها اشکهای خونبار حاملان عرش است که برای مردم روی زمین از چشم آسمان می‌بارد. آن‌گاه گروهی بر شما غلبه می‌کنند که هیچ ارزشی ندارند، آن‌ها به نام پسرم (مهدی) بر شما حکومت می‌کنند در حالیکه خود از او بیزار هستند. آن‌گاه گروهی بی‌مقدار هستند که بر اشرار مسلّط هستند و جبّاران را فریب می‌دهند و پادشاهان را هلاک می‌سازند. در دشت کوفه ظاهر می‌شوند و مردی تیره رنگ و سیاهدل آن‌ها را فرماندهی می‌کند که سست آئین، پست فطرت، خیره سر و فرومایه است، و از تبار ستمگران در دامنهای آلوده تربیت شده و در آغوشهای ناپاکان بزرگ شده است. پرچمهای سرخ و

سبز حمل می‌کند و در میان «انبار» و «هیت» روز بسیار سختی برای مردم آن منطقه به وجود می‌آورد. در آنروز شمشیر اکراد و آشوبگران از غلاف درمی آیند و شهر فرعونها و اقامتگاه جبّارها ویران می‌شود که آن‌جا مأوای ستمگران، مادر فتنه‌ها و صاحب پلیدیهاست، که آن‌جا سوگند به خدا همان شهر بغداد است. بدا به حال عصیانگران بنی امیه و بنی فلان (بنی عبّاس) که مردان پاک خاندانم را می‌کشند و پیمان مرا در حقّ آن‌ها رعایت نمی‌کنند و در کردار زشت خویش احترام مرا حفظ نمی‌کنند... برای بنی عبّاس روز بسیار سخت و پرحادثه ایست که در کام طوفانها فرو می‌روند و همانند زنیکه از درد زایمان بنالد، ناله می‌کنند و فریاد برمی آورند».

«در ماه صفر نشانبسیار روشنی از آسمان ظاهر می‌شود و نشان دیگری نیز در زمین آشکار می‌شود و در مشرق زمین حادثهولناکی واقع می‌شود که موجب وحشت و اضطراب می‌شود، و گروههائی از خدا بی‌خبر بر عراق حکم می‌رانند که نصیبی از اسلام ندارند. آن‌گاه این غم واندوه با نابود شدن بزرگ طاغوت زمان زدوده می‌شود و پرهیزکاران با خبر هلاکت او خوشحال می‌شوند».

«آری خروج سفیانی حتمی است، ندای آسمانی حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، درگیری بنی عبّاس بر سر حکومت حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است و خروج قائم آل محمّد (ع) حتمی است».

«در قرقیسیا حادثه ای روی می‌دهد که هرگز از اوّل آفرینش جهان چنین حادثه ای روی نداده است و تا روزیکه زمین و آسمان‌ها وجود دارد، چنین حادثه ای روی نخواهد داد، آن‌جا سفرگستردالهی پهن می‌شود، وحوش و طیور برای خوردن گوشت جبّاران گرد آیند، مرغان هوا و درندگان صحرا از آن می‌خورند و سیر می‌شوند. در این حادثه قیس (مصری و مغربی) کشته می‌شود و کسی برای او اعتراض نمی‌کند».

«عذابیکه از بالای سر است صیحآسمانی است، عذابی که از زیرپاست، خسف سرزمین بیداست، عذاب گروه گروه شدن، اختلاف مردم در دین و مشاجرات آن‌ها در امور مذهبی است و چشیدن زیانهای هم‌دیگر، کشت و کشتار در میان اهل قبله است».

«سفیانی با یکصد و هفتاد هزار جنگجو حرکت می‌کند و در کنار دریاچطبریه فرود می‌آید و حضرت بقیة اللّه (ع) به سوی او حرکت می‌کند و در کنار دریاچطبریه بر او می‌تازد و در کمتر از یکساعت همسپاهیانش هلاک می‌شوند و فقط شخص سفیانی باقی می‌ماند. آن‌گاه حضرت مهدی (ع) او را دستگیر می‌کند و در کنار دریاچطبریه در زیر درختی که شاخه‌هایش به روی دریاچه بال گشوده سر می‌برد و سپس شام را تحت تصرّف خود درمی آورد».

«او سیمایش سرخ، چشمهایش زاغ، و موهایش زرد است. کاسسرش سترک، کتفهایش چهارشانه و پهن، و صورتش درشت و خشن است و در صورتش آثار آبله است. هنگامی که او را ببینی، او را کور می‌پنداری، ولی او کور نیست بلکه در مردمک او نقطسفیدی هست و او پلیدترین مخلوق روی زمین است که لحظه ای خدای را نپرستیده است، و مکّه و مدینه را هرگز ندیده است».

«شهری به نام «زوراء» در میان دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود. ایکاش آنرا می‌دیدند که با گچ و آجر محکم کاری می‌شود و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و درهای عاج و آبنوس و چادرها و پرده‌ها و گنبدها تزیین می‌گردد و پادشاه از پادشاهان بنی شیصبان بر آن حکومت می‌کنند».

«دجّال مردی درشت و چاق است و در میان مخلوقات خدا از حضرت آدم تا پایان جهآن‌کسی بزرگ‌تر از او نیست».

«از چیزهائی که بر دجّال حرام است پا نهادن بر راههای کوهستانی مدینمنوّره است که آن‌جا سرزمین مقدّس است و پلیدی را از بین می‌برد آن‌چنان‌که کورآهنگران پلیدی آهن را، و آن‌جا سرزمینی است که طاعون و دجّال بر آن‌جا راه ندارد».

«بر دجّال حرامست که وارد راههای کوهستانی مدینه شود، از این رهگذر به وادیهای نزدیک آن می‌آید، در آن‌جا مردی از بهترین مردم به سوی او خارج می‌شود و می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو دجّال هستی. دجّال می‌گوید: من اگر این مرد را بکشم و سپس زنده سازم، آیا در مورد این امر باز هم شکّ می‌کنید؟! مردم می‌گویند: نه. پس او را می‌کشد و سپس زنده‌اش می‌کند. هنگامی که او را زنده می‌کند، او می‌گوید: هرگز عقیدمن نسبت به شما تغییر نکرده قبلا هم در همین سطح ترا می‌شناختم که الان می‌شناسم. دجّال تصمیم می‌گیرد که یکبار دیگر او را بکشد ولی خداوند دیگر او را مسلّط نمی‌سازد».

«دجّال با گروهی که طیلسان می‌پوشند و کفش مویین به پا می‌کنند در حومکرمان فرود می‌آید».

«در مدّتی که دجّال در روی زمین گردش می‌کند به همشهرهای آباد وارد می‌شود».

«چگونه ممکن است مهدی ظهور کند در حالیکه هنوز روزگار سخت نشده است، چگونه ممکن است در حالیکه هنوز دوستان و برادران ستم پیشه نکرده‌اند، چگونه ممکن است در حالیکه هنوز پادشاه ستم نکرده است. چگونه ممکن است در حالیکه هنوز زندیق از قزوین خروج نکرده است، که پرده‌ها را بدرد و بزرگان را تکفیر نماید و حدود را تغییر دهد و طراوت آنرا از بین ببرد. هرکس از او فرار کند او را درمی یابد،

هرکس با او درگیر شود او را می‌کشد، هرکس از او دوری گزیند افتخاری کسب می‌کند و هرکس از او پیروی کند کافر می‌شود. آن‌گاه مردم به دو دستگریان تقسیم می‌شوند، دسته ای برای دینش گریه می‌کند و دسته ای برای دنیایش».

«دجّال از طرف مشرق از شهر خراسان خروج می‌کند، سپس با هشتاد هزار نفر به جلگکرمان فرود آید، صورت لشکریانش چون سپرهائی است که پوست بر روی آن کشیده باشند».

«روز نوروز روزیست که خداوند در آن روز قائم اهلبیت (عج) و واپسین ولی امر را بر دجّال پیروز می‌گرداند و او را در کناسکوفه به دار می‌زند».

«و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود پرستش کردند و وحش را سجده کرده گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند».

«زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد. و شما را که عذاب می‌کشید با ما راحت بخشد، در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوّت خود ظهور خواهد نمود».

[مترجم گوید: مستر هاکس آمریکائی در شرح این فراز گوید: مقصود از وحش قوه ایست که در مقام خداوند می‌ایستد و از برای خود حقوق نابرجا (بی مورد) ادّعا نماید و مؤمنین و خادمین حضرت اقدس الهی را زحمت رسانیده، متابعین خود را به اسم خود بنامد و این مطلب در سایر جاهای مکاشفات نیز مذکور است (مکاشفیوحنّا : ، : ، :)، امّا وحش قرمز آنهم در مکاشفات مذکور است (مکاشفیوحنّا : و :). «مترجم»]

«و معجزات عظیمه به عمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. و ساکنان زمین را گمراه کند».

«منادی آسمانی در اوّل صبح بانگ برمی آورد: ای مردمان! آگاه باشید که حقّ با علی و شیعیان اوست. شیطان در آخر همان روز بانگ برمی آورد: حقّ با فلانی و پیروان اوست! آن‌جاست که اهل باطل دچار شکّ و تردید می‌شوند».

«سالی که صیحآسمانی در آن شنیده می‌شود، نشانه ای پیش از آن در ماه رجب دیده می‌شود. گفته شد: آن نشانه چیست؟ فرمود: سیمائی در قرص ماه دیده می‌شود، دست و کف دست روشنی در فضا ظاهر می‌شود و به سوی او اشاره می‌کند، ندائی از آسمان بلند می‌شود و هممردم روی زمین آنرا می‌شنوند، هرکسی به زبان خودش آنرا می‌شنود».

«شیطان آن‌ها را ترک نمی‌کند، بلکه در آخر همان روز بانگی برآورده آن‌ها را دچار شکّ و تردید می‌کند».

«منادی از آسمان ندا سر می‌دهد، هممردم روی زمین می‌شنوند که آن‌ها را به سوی قائم (عج) فرامی خواند و می‌گوید: آگاه باشید که حجّت خدا در کنار خانخدا ظاهر شده، از او پیروی کنید که حق با اوست و انحصار به او دارد».

«آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آنوقت جمیع طوائف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم می‌آید. و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد».

«فرشتدیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل (نوید) جاودانی را دارد، تا ساکنان زمین را از هر امّت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد. و به آواز بلند می‌گوید: از خدا بترسید و او را تمجید نمائید، زیرا که زمان داوری او رسیده است، پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آبرا آفرید پرستش کنید».

«زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گوئیم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خود خداوند با صدا و آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح، اوّل خواهند برخاست. آن‌گاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و هم‌چنین همیشه با خداوند خواهیم بود».

«چقدر مرد مؤمن و زن مؤمنه، که در دوران غیبت او حیران و نگران و سرگردان می‌شوند! چون یأس و نومیدی آن‌ها به حدّ اعلی می‌رسد بانگ آسمانی سر داده می‌شود که از دور نیز همانند نزدیک شنیده می‌شود، این بانگ برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذابی سخت خواهد بود».

«کسیکه قبلا به آن ایمان آورده بود الان هم به آن ایمان می‌آورد، او بانگ آسمانی را می‌شنود و می‌فهمد که حقّ است و آنرا تصدیق می‌کند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: [أَ فَمَنْ يهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لايهِدِّی إِلاّأَنْ يهْدی، فَما لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ: آیا کسیکه به سوی حق رهنمون می‌شود شایستپیروی است، یا کسیکه خود هدایت نمی‌یابد جز این‌که دیگری او را هدایت کند؟! چگونه است، شما چگونه داوری می‌کنید]، سپس فرمود: صدای جبرئیل از آسمان است و صدای شیطان از زمین است، شما از صدای اوّلی پیروی کنید، مبادا به صدای دوّمی بگرائید و گول بخورید! بانگ آسمانی حقّ است و سوگند به خدا، که هر قومی به زبان خود آن را می‌شنود، هیچ موجود زنده ای نمی‌ماند جز این‌که آنرا می‌شنود».

«چون خورشید نزدیک غروب شود، فریادگری از محلّ غروب آفتاب بانگ برمی آورد: ای گروه مردمان! صاحب شما از صحرای بی‌آب و علفی در سرزمین فلسطین ظهور کرده است، با او بیعت کنید تا هدایت شوید و با او مخالفت نکنید».

«شیطان آن‌ها را فروگذار نمی‌کند و بر آن‌ها بانگ می‌زند چنان‌که در روز عقبه برای رسول اکرم (ص) بانگ زد».

«به ناچار این دو صیحه پیش از قیام قائم (عج) شنیده خواهد شد، یکی از آسمان‌که صدای جبرئیل امین است، و دیگری از زمین که صدای شیطان لعین است».

«ندای آسمانی در ماه رمضان، در شب جمعه، شب رمضان است که هرگز در مورد آن دچار شکّ و تردید نشوید، گوش فرا دهید و اطاعت کنید. و در پایان روز صدای ابلیس لعین بلند می‌شود که می‌گوید: فلانی مظلوم کشته شد!، با این بانگ نابهنگام گروهی را به شکّ میاندازد و گروه کثیری با شکّ و تردید وارد آتش می‌شوند. نشانبانگ جبرئیل اینست که به نام قائم (عج) و نام پدرش ندا می‌کند، دختران پرده نشین نیز با شنیدن آن خوشحال می‌شوند و پدران و برادرانشان را تشویق می‌کنند که خروج کنند».

«منادی به نام قائم و نام پدرش (عج) ندا سر می‌دهد، صیحه در این آیه همان بانگ آسمانی است، و آن روز خروج قائم است. بانگی را می‌شنوند که نه از اینطرف است و نه از آنطرف، و نه صدای انس و جنّ است که می‌گوید: با فلانی بیعت کنید، صریحا از او نام می‌برد و جهت صدا مشخّص نیست که اینطرف است یا آنطرف».

«اهل زمین هنگامی که بانگ آسمانی را بشنوند که از آسمان بانگ می‌زند: آگاه باشید حق با علی بن ابی طالب (ع) و شیعیان اوست، همه ایمان می‌آورند، روز بعد شیطان در فضا بالا می‌رود و در حالیکه مردم او را نمی‌بینند بانگ می‌زند: آگاه باشید که حقّ با فلانی است!».

«به خدا سوگند! این مطلب در کتاب خدا بسیار صریح بیان شده، آن‌جا که می‌فرماید: [گوش فراده، هنگامی که منادی از نقطنزدیکی ندا سر می‌دهد، آنروز به حقّ آن صیحه را می‌شنوند، که آنروز روز خروج است]، در روی زمین احدی باقی نمی‌ماند جز این‌که در برابر این بانگ آسمانی خاضع و منقاد می‌شود، آنان‌که ایمان آورده‌اند، خداوند آن‌ها را روی ایمان راسخ و عقیدحقّ ثابت و پابرجا نگاه می‌دارد، و این بانگ نخستین است. ولی کسانی که در دلهایشان بیماری هست در بانگ دوّم دچار شکّ و تردید می‌شوند».

«آن‌گاه امور مردم هرگز اصلاح نمی‌شود و هرگز نمی‌توانند در اطراف یک محور گرد آیند، تا هنگامی که منادی آسمانی بانگ برمی آورد: به سوی فلانی بشتابید و از او دور نشوید، آن‌گاه کف دستی در آسمان ظاهر می‌شود و به سوی او اشاره می‌کند».

«بانگی در ماه رمضان شنیده می‌شود، آتش جنگی در ماه شوّال برافروخته می‌گردد، قبیله‌ها در ماه ذیحجّه به جنگ برمی خیزند، و نشانآن اینستکه حجّاج را غارت کنند و فاجعبزرگی در منی روی می‌دهد و افراد بیشماری کشته می‌شوند و خونها روان می‌شود و بر جمرات می‌ریزد».

این نشانآسمانی شاید همان کف دستی باشد که در آسمان ظاهر خواهد شد، و منظور از منادی آسمانی، پیک وحی، جبرئیل امین است که در میان زمین و آسمان بانگ برمی آورد و صدایش در تمام نقاط زمین به گوش مردم می‌رسد، اگر برخی از کوته نظران در امکان چنین حادثه ای تردید کنند، ما تردیدی نداریم که بانگ پیک آسمانی از صدای فرستنده‌های بشری ناتوان‌تر نیست که در نقطه ای از جهان صدائی پخش می‌کنند و در دورترین نقطجهان صدایشان شنیده می‌شود، و تردیدی نداریم که صدای رسای حضرت بقیة اللّه (عج) هنگامی که در کنار خانخدا بلند شود در تمام نقاط جهان به گوش دوست و دشمن خواهد رسید!.

«در میان این امّت نیز خسف و قذف روی می‌دهد، گروهی از نوازنده‌ها و الکلی‌ها در حالیکه مشغول می‌گساری و نوازندگی هستند، عذاب خدا بر آن‌ها نازل می‌شود و به صورت میمون و خوک درمی آیند».

«قومی از این امّت شب را در کنار سفرطعام و شراب و لهو و لعب سپری می‌کنند و بامدادان به صورت میمون و خوک درمی آیند».

از حسن بن علی علیه السلام، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی نوح مشغول ساختن کشتی بود، همسرش نزد او آمد و به نوح گفت: از آن تنور آب خارج می‌شود. نوح شتابان به سمت تنور رفت و درپوشی را روی آن نهاد و آن را با مُهر خود، مهر و موم کرد و آب، یخ بست. وقتی نوح ساخت کشتی را به پایان رسانید، سراغ مُهر خود آمده و آن را شکست و دریچه را برداشت. پس آب فوران کرد.

به امام علیه السلام عرض کردم: نوح و همراهانش چه مدت در کشتی ماندند تا آب‌ها فروکش کرد و سپس از آن پیاده شدند؟ فرمود: هفت شبانه روز در کشتی ماندند و کشتی، خانه خدا را طواف نمود و آن‌گاه بر کوه جودی نشست که فرات کوفه است. عرض کردم: آیا مسجد کوفه، قدیمی است؟ فرمود: آری، مسجد کوفه، مصلّای پیامبران است. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در آن‌جا نماز خواند و جبرییل او را از همان جا سوار بر بُراق نمود تا به بیت المقدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی

پشت کوفه رسید، جبرییل به حضرت گفت: ای محمد! این‌جا مسجد پدرت، آدم و مصلاّی پیامبران است. پس از براق پیاده شو و در آن‌جا نماز بخوان. رسول خدا پیاده شد و در آن‌جا نماز خواند. سپس او را به بیت المقدس برد و در آن‌جا نماز خواند و آن‌گاه او را به آسمان برد.

ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام، سگ را در کشتی سوار نمود، اما ولد الزنا (حرام زاده) را سوار نکرد.

ابو بصیر از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! خداوند به کوه‌ها وحی کرد که در توفان، کشتی نوح را بر روی یکی از شما قرار می‌دهم، اما کوه‌ها گردن فرازی کرده و تکبر نمودند. اما کوهی در منطقه شمال در شهر موصل که به آن جودی می‌گویند، فروتنی نمود. پس کشتی نوح در جریان توفان بر همه کوه‌ها گذر کرد تا به کوه جودی رسید و در آن‌جا مستقر گشت و نوح به زبان سریانی گفت: «بارات قنی، بارات قنی.» راوی گفت: به خدمت امام علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! معنای این سخن چیست؟ فرمود: پروردگارا! سر و سامان بده، سروسامان بده.

واقدی می‌گوید: چون نه ماهگی رسول خدا صلّی الله علیه و آله تمام شد، مادر رسول خدا آمنه رو به مادر خود برّه کرد و گفت: ای مادر! دوست دارم به خانه بروم و ساعتی بر شوهرم بگریم و بر جوانی و خوب

رویی‌اش اشک بریزم و تنها به خانه بروم و کسی نزدم نیاید. برّه به او گفت: ای آمنه! برو و گریه کن که حق داری. آمنه تک و تنها به خانه رفت و نشست و گریست و شمعی پیش روی خود برافروخت و دوکی از آبنوس که تکه ای از عقیق سرخ بر سرش بود در دست گرفت و اشک می‌ریخت و سوگواری می‌کرد که ناگهان درد زایمان او را گرفت. به سوی در پرید تا آن را بگشاید اما در باز نشد. به جای خود بازگشت و گفت: آه از تنهایی! در همان اوآن‌که هنگام زایمانش رسیده بود، دیگر چیزی حس نکرد و ناگاه سقف شکافته شد و چهار حوری از بالا فرود آمدند و خانه از نور چهره‌هایشان روشن شد و به آمنه گفتند: نترس ای آمنه! ما آمده‌ایم تا به تو خدمت کنیم، پس نگران چیزی نباش. آن‌گاه یکی از آن حوریان سمت راستش و یکی سمت چپش و دیگری روبرویش و آن یکی بالای سرش نشستند. چشم آمنه سنگین شد و او را خواب بُرد. ابن عباس می‌گوید: مادر پیامبر هنگام زاده شدن فرزندش کاری نکرد جز این که به خواب رفت و سپس بیدار شد و دید پیامبر به زیر دامانش پیشانی‌اش را بر زمین گذاشته و برای خدا سجده کرده و انگشت‌های سبابه خود را به نشانه یگانگی خداوند بالا برده است.

واقدی می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شب جمعه پیش از طلوع فجر هفدهم ربیع الاول، نه هزار و نهصد سال و چهار ماه و هفت روز پس از وفات آدم علیه السلام به دنیا آمد.

واقدی می‌گوید: در آن دم آمنه به چهره رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نگریست و دید که بر چشمان ایشان سرمه کشیده شده و پیشانی و چانه ایشان آراسته شده است، از گونه‌های ایشان نوری در تاریکی شب به سوی سقف تابید و سقف را شکافت و آمنه از نور چهره حضرت در

اطراف حرم کاخ‌ها و مناظری زیبا می‌دید. در آن شب بیست و چهار کنگره از ایوان‌کسری ریخت

العدد القویه: قریش به خشکسالی شدید و سختی دچار بود. چون آمنه بنت وهب رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را باردار شد، زمین برای آنان سرسبز شد و درختانشان بارور شدند و از هر سو کاروانیان نزدشان آمدند و برای اهل مکه وفور نعمت شد و این چنین سالی را که پیامبر زاده شد، سال گشایش و پرآبی و شادی نامیدند. و هر کاهنی از جن همراه خود جدا شد و علم کاهنان از کار افتاد و سحر ساحران باطل شد و تخت همه پادشاهان وارونه شد و پادشاهان همه لال شدند و در آن روز هیچ سخن نگفتند و هر ماه ندایی از آسمان می‌رسید که بشارت باد بر شما چراکه هنگام خروج خجسته و فرخنده محمد بر زمین فرا رسیده است.

امام محمد باقر علیه السلام به نقل از پدران ارجمند خود فرمود: قریشیان زن کاهنی به نام جُرهمانیه داشتند و او پسری داشت از بت پرستان سرسخت قریش. چون شبِ زاده شدن پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرا رسید، جن همراه جُرهمانیه به نزدش آمد و به او گفت: میان من و تو جدایی افکنده شده، چراکه آن نور گسترده آمده که هر کس در روشنایی‌اش وارد شود، نجات می‌یابد و هر کس از آن رو گرداند، هلاک می‌شود، او احمد است و صاحب لوای اکبر و شکوه ابدی است. پسر جُرهمانیه نیز این سخنان را می‌شنید. چون شب دوم شد، او دوباره آمد و همان سخنان بازگفت و رفت و چون شب سوم شد، او باز آمد و

همان سخنان بازگفت. جُرهمانیه به او گفت: وای بر تو! احمد کیست؟ گفت: پسر عبدالله بن عبدالمطّلب، آن یتیم قریش، صاحب چهره درخشان و نور تابناک. وقتی او این سخنان را بر زبان آورد، جُرهمانیه دید بتش می‌رود و باز می‌گردد و می‌گوید: وای بر من از این نوزاد، بت‌ها هلاک شدند!.

عیون اخبار الرضا: در خبر مرد شامی آمده: او از امیرمومنان علیه السلام درباره پیامبرانی پرسید که خداوند آنان را ختنه شده می‌آفریند. ایشان فرمود: خداوند عزوجل آدم و شیث و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داوود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد را ختنه شده آفرید.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی مادران اوصیاءِ خداوند ایشان را باردار می‌شوند، مدتی به حالی هم‌چون بیهوشی دچار می‌شوند و اگر روز باشد روز را و اگر شب باشد شب را در آن حال به سر می‌برند. سپس در خواب می‌بینند که مردی ولادت پسری دانا و بردبار را به او مژده می‌دهد و او از این مژده شاد می‌شود. چون از خواب برخیزد، از سمت راستش صدایی در گوشه خانه می‌شنود که می‌گوید: به نیکی باردار شدی و به نیکی می‌گذرانی و به نیکی می‌زایی، بشارت باد بر تو زاده شدن پسری دانا و بردبار. در آن دم او دراندام خود احساس سبکی می‌کند و دیگر در پهلوها و شکم خود احساس راحتی می‌کند. وقتی نُه ماه بگذرد، در خانه صدایی بلند می‌شنود و چون شب زایمانش فرارسد، در خانه نوری برایش پدیدار می‌شود که کسی جز او و پدر فرزندش آن را نمی‌بیند. وقتی مادر او را می‌زاید، او نشسته به دنیا می‌آید و راه

برایش باز می‌شود تا چهار زانو بیرون آید، پس از آن‌که به زمین می‌رسد، چرخی می‌زند و دقیقا رویش به سوی قبله می‌شود، سپس سه بار عطسه می‌کند و با انگشتش به نشانه حمد خداوند اشاره می‌کند. او در حالی به دنیا می‌آید که نافش بریده شده و ختنه شده و دندان‌های رباعی‌اش از بالا

و پایین و نیز دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش درآمده و در برابرش نوری هم‌چون شمش طلا می‌درخشد و در آن شبانه روز از دستانش نوری طلایی می‌تابد.

«نمی خواهم بلکه یک روز گرسنگی می‌کشم و روزی سیر می‌شوم پس هرگاه گرسنه شوم صبر می‌کنم و زاری می‌کنم و چون سیر شوم شکر می‌کنم.» یا چنان‌که فرمود:

شکم بارگی و همخوابگی دری از درهای دوزخ و ریشآن سیری است، و خواری و شکستگی دری از درهای بهشت و ریشآن گرسنگی است. هر کس دری از درهای دوزخ را ببندد بطور حتم دری از درهای بهشت برایش گشوده شود، زیرا آن دو مانند مشرق و مغرب در مقابل هم هستند؛پس نزدیک شدن به یکی از آن‌ها موجب دور شدن از دیگری است.

شهاب: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به راستی خداوند چشم تیزبین را هنگامی که شهوت بیاید و خرد کامل را هنگامی که شبهه برسد و بخشش را اگرچه به چند دانه خرما باشد و شجاعت را گرچه به کُشتن ماری باشد دوست دارد.

الدر المنثور: خالد می‌گوید: هنگامی که نوح آن‌چه در کشتی برداشته بود را برداشت، عقرب آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا هم با خود بردار. فرمود: نه. تو مردم را می‌گزی و آزار می‌کنی. گفت: نه. مرا با خود بردار و از جانب تو این حق بر من است که خدا را ضامن قرار می‌دهم هر که در شب بر تو صلوات بفرستد، آن شب او را نگزم.

مار ماده کر، بدی آن فراوان است. صمّه مار نر است که پدر درید بن صمّه، شاعر جاهلی به نام او خوانده شده است.

جانورشناسان گویند: مار هزار سال می‌ماند و هر سال پوست میاندازد و سی تخم به شماره دنده‌هایش می‌گذارد. مورچه‌ها گرد آمده، بیشتر تخم‌های او را فاسد می‌کنند و جزاندکی از آن سالم نمی‌ماند. هنگامی که عقرب او را بگزد، می‌میرد.

یک نوع از مار حربش (افعی نر بزرگ) نام دارد. بدتر از همه افعی است که در ریگستان جا دارد. تخم مارها دراز، تیره، سبز، سیاه، با نقطه‌های سفید و سیاه و سفید است. برخی از آن‌ها لکه و درخشندگی دارند. سبب گوناگونی تخم‌ها شناخته نشده است. درون مار چیزی مانند چرک، به هم پیوسته در یک خط دراز وجود دارد.

مارها جفت گیری معلومی ندارند. آن‌چه که هست این است که به یک‌دیگر پیچ می‌خورند. زبانشان شکاف دارد و برخی از مردم گمان برده‌اند وی دو زبان دارند. او را به پرخوری و حریصی وصف کرده‌اند، زیرا جوجه‌ها را مانند شیر، بدون این‌که بجوند، می‌بلعند. از کارهای وی این

است که هنگامی که استخوان داری را ببلعد، به دور درخت یا چیزی مانند آن به سختی می‌پیچند تا آن‌چه در درون آن‌ها است شکسته شود. عادت وی این است که هنگامی که می‌گزد، وارونه می‌شود و برخی مردم می‌پندارند این کار برای این است که زهر خود را خالی کند و حال آن‌که چنین نیست.

هنگامی که وی خوراکی نیابد، به همان نسیم هوا زنده است و زمانی طولانی با آن تغذیه می‌کند و به نهایت گرسنگی می‌رسد. وی جز گوشت جانور زنده نمی‌خورد. هنگامی که پیر شود پیکرش ریز می‌شود و به همان نسیم قناعت می‌کند و خوراک نمی‌خواهد.

از کارهای غریبش این است که آب نمی‌خواهد و بر سر آب نمی‌رود. بلی؛ از شراب هنگامی که بوی آن را بشنود، خودداری نمی‌کند، زیرا در خوی او شراب دوستی است. هنگامی که شراب را می‌یابد، می‌نوشد تا مست شود و چه بسا مستی او را بکشد.

مار نر در یک جا نمی‌ماند و تنها ماده بر سر تخم می‌ماند، تا بچه‌هایش درآمده، بر کسب روزی توانایی یابند؛ سپس او نیز به گردش می‌رود. چشمش مانند چشم ملخ در سرش نمی‌گردد و مانند می‌خی بر آن استوار است. اگر آن را بکنند، باز بیرون می‌آید. هم‌چنین دندان نیش آن را اگر بکنند، پس از سه روز می‌روید و دم او را هم اگر ببُرند، باز بیرون می‌آید.

از اخلاق غریب وی این است که از مرد برهنه می‌گریزد. با آتش شاد می‌شود و به دنبال آن می‌رود و از آن خوشش می‌آید. شیر را بسیار دوست دارد. هنگامی که با تازیانه ای که آلوده به عرق اسب است، زده شود، می‌میرد. سرش را می‌برند و چند روز نمی‌میرد. هنگامی که کور

شود یا از زیر زمین بیرون بیاید و نابینا باشد، به دنبال رازیانه سبز می‌رود و دیده‌اش را به آن می‌مالد و بینا می‌گردد. پس منزه است آن‌که‌اندازه گرفت و راهنمایی کرد. کوری او را مقدر کرد و او را به آن‌چه آن را از بین ببرد، راهنمایی کرد.

در زمین جانوری شبیه مار نیست مگر آن‌که مار از او تواناتر است و هنگامی که سینه‌اش را به سوراخ یا شکافی وارد کند، نیرومندترین مردم نمی‌توانند او را بیرون آورند و چه بسا تکه شود و بیرون نیاید. وی دست و پا و ناخن ندارد که با آن سوراخ بکند، ولی به سبب دنده‌هایی که دارد پشتش این نیرو را برای وی تقویت کرده است، چرا که وی سی دنده دارد. او با شکم راه می‌رود و اجزائش به هم‌دیگر فشار می‌آورند و با این فشار شدید می‌دود. مارها در طبع خود مائی (آبی) هستند. وی پس از آن‌که در خشکی زیست می‌کند، در دریا زیست می‌کند و بعد از آن‌که در دریا زیست می‌کند، در خشکی زیست می‌کند.

جاحظ گفته است: مارها سه دسته‌اند: یکی مانند افعی و مار هندی که دارو برای گزیدنش سودی ندارد. دوم آن‌که دارو برای گزیدن آن سودبخش است. آن‌چه از غیر این دو کُشنده است آن است که به وسیله ترساندن می‌کُشد. چنانچه حکایت شده مردی زیر درختی به خواب رفت و ماری از درخت بر او سقوط کرد و سرش را گزید. وی در حالی که روی خود را پوشانده بود، بیدار شد و سرش را خاراند و نگاه کرد و چیزی ندید و گمانی نبرد. پس سر نهاد و خوابید. پس از مدتی کسی که دیده بود مار سرش را گزیده است، به او گفت: آیا می‌دانی چرا زیر درخت از خواب بیدار شدی؟ گفت: نه. به خدا نمی‌دانم. گفت: ماری سقوط کرد و سر تو را گزید و وقتی هراسان بلند شدی، خود را واپس

کشید. آن مرد را هراسی گرفت که در اثر آن‌جان داد. جاحظ گفته است: آن‌ها می‌پندارند ترس زهر را تحریک می‌کند و سوراخ‌های تن را باز می‌کند تا زهر در آن داخل شود.

ابو الفرج ابن جوزی از بشر بن فضل آورده که ما به حج می‌رفتیم و بر سر یکی از آب‌های اعراب گذشتیم. به ما گفته شد: در این‌جا سه خواهرند که در زیبایی نیکو هستند و پزشکی و درمان بیماران را انجام می‌دهند. خواستیم آن‌ها را ببینیم. با چوبی ساق پای یکی از یاران خود را مالیدیم تا خون آمد. او را برداشتیم و نزد آن‌ها بردیم و گفتیم: او را مار گزیده است. آیا درمانی دارد؟ خواهر خردسال‌تر بیرون آمد. دخترکی مانند خورشید تابان بود. آمد و نزد او ایستاد و او را معاینه کرد. گفت: وی مارگزیده نیست. گفتیم: پس چیست؟ گفت: چوبی تنش را ساییده که مار نری بر آن ادرار کرده است و راهنمایش این است که هنگامی که خورشید بیرون بیاید، خواهد مرد. گفت: هنگامی که خورشید برآمد، مرد و ما از این مطلب در شگفت شدیم و برگشتیم.

نیز گفته است: عیسی علیه السّلام به مارگیری گذر کرد که ماری را دنبال کرده بود. آن مار گفت: ای روح اللّٰه! به او بگو اگر از من صرف نظر نکند، به او ضربه ای می‌زنم که تکه تکه شود. عیسی گذشت و هنگامی که برگشت مار در جعبه مارگیر بود. عیسی فرمود: مگر تو چنان و چنین نگفتی. چگونه همراه او شدی. گفت: ای روح اللّٰه! برایم سوگند خورد و اکنون با من پیمان شکنی می‌کند و زهر پیمان شکنی او از زهر من زیان بارتر است.

در عجائب المخلوقات قزوینی است: ریحان فارسی پیش از خسرو انوشیروان نبود و در زمان او یافت شد. این امر برای این بود که یک روز که انوشیروان به دادخواهی نشسته بود، ناگهان مار بزرگی زیر تختش خزید و خواستند او را بکشند. خسرو گفت: دست از او بردارید. گمانم به او ستم رسیده است. آن مار خود را کشاند و خسرو یکی از افسرانش را به دنبالش روانه کرد و با او رفت تا بر دهنه چاهی رسید. مار در آن پایین رفت و برگشت و سر کشید. آن مرد نگاه کرد. در ته چاه ماری کشته بود و بر دوشش عقربی سیاه بود. او نیزه‌اش را به سوی عقرب پایین برد و در عقرب فرو کرد. نزد شاه آمد و از حال آن مار گزارش داد. هنگامی که سال آینده شد، آن مار در همان روز که خسرو برای دادخواهی نشسته بود، آمد و خود را تا برابر خسرو کشاند تا به او رسید و از دهانش تخمه سیاهی فشاند. شاه دستور داد که آن را کاشتند و ریحان از آن رویید. خسرو بسیار سرما می‌خورد و دردهای مغز زیاد داشت. وی آن را به کار برد و سود بسیاری از آن دید.

ابی سائب مولای هشام بن زهره گفت: بر ابی سعید خدری در خانه‌اش وارد شدم و دیدم نماز می‌خواند. نشستم تا نمازش تمام شد. زیر تختش در زیر اتاق جنبشی شنیدم و نگاه کردم و ماری دیدم. بلند شدم آن را بکُشم. به من اشاره کرد بنشین. من نشستم. هنگامی که نماز را تمام کرد، به اتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: آری. گفت: جوانی از ما که تازه عروسی کرده بود در آن بود و به همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای جنگ خندق بیرون شدیم. آن جوان نیم روز از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله اجازه می‌گرفت و نزد

همسرش می‌آمد. یک روز که اجازه خواست، به او فرمود: اسلحه‌ات را بردار که نسبت به تو از بنی قریظه نگرانم. آن جوان سلاحش را برداشت و به خانه خود آمد. دید زنش میان دو لنگه در ایستاده است. در حالی که غیرت او را گرفته بود، با نیزه به او یورش برد تا به او ضربه بزند. زن گفت: از نیزه‌ات دست بکش و به اتاقت برو تا ببینی چه چیزی مرا بیرون آورده است. به اتاق داخل شد و دید ماری بزرگ بر بستر چرخ زده است. با نیزه به او حمله کرد و او را به نیزه کشید. جوان او را در خانه قرار داد. سپس مار نسبت به جوان برآشفت و آن جوان افتاد و مرد. معلوم نشد که جوان زودتر مرده است یا مار. ابو سعید گفت: نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمدیم و به او آن را گزارش دادیم. گفتیم: دعا کن خدا او را زنده کند. فرمود: برای یار خود آمرزش بخواهید. سپس فرمود: در مدینه جن‌هایی هستند که مسلمان شدند. هنگامی که یکی از آن‌ها را دیدید تا سه روز به آن‌ها اعلام کنید و اگر پس از آن بر شما پدیدار شدند، آن‌ها را بکشید که همانا شیطان هستند.

پرستو چند نوع است. یکی با کناره‌های دریا انس دارد و در آن‌جا آشیانه می‌کند. او تنِ ریزی دارد و از چلچله کوچک‌تر است. او خاکستری رنگ است و مردم آن را سُنُونُو می‌نامند. دیگری سبز است و بر پشتش اندکی سرخی است و از طوطی کوچک‌تر است. مردم مصر آن را برای سبزی رنگش خضیری می‌نامند. او پروانه و مگس و مانند آن‌ها را می‌خورد. از جمله آن نوعی است که بال‌های بلند نازک دارد و با کوه الفت دارد و مورچه خوار است. به این نوع سمائم می‌گویند که مفرد آن سمامه است و برخی آن را سنونو می‌نامند که مفرد آن سنونوه است. این نوع در

مسجد الحرام بسیار است و در سقف درب بنی شیبه آشیانه می‌کند و برخی مردم می‌پندارند این نوع همان ابابیل است که خدا اصحاب فیل را با آن‌ها شکنجه کرد.

سپس گفته است: خوردن پرستوها حرام است، چون پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از کشتن پرستوها نهی کرده است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کشتن پرستوها که بسیار به خانه‌ها باز می‌گردند نهی فرمود. ابن عمر گفته است: قورباغه‌ها را نکُشید. زیرا بانگ آن‌ها تسبیح است و پرستو را نکشید زیرا هنگامی که بیت المقدس ویران شد، گفت: پروردگارا! مرا بر دریا مسلط کن تا آن‌ها را غرق کنم.

کافی: زراره می‌گوید: از یکی از دو امام علیهما السّلام درباره محرمی پرسیدم: پشه یا کک که آزارش بدهند را بکشد؟ فرمود: آری.

علل الشرائع: بر روی منصور مگسی نشست و منصور مگس را راند، دوباره مگس بر روی او نشست. در این حال منصور به امام صادق علیه السّلام گفت: ای ابا عبد اللَّه، برای چه خداوند عزّ و جلّ مگس را آفرید؟ حضرت فرمود: برای این‌که جباران را با آن خوار کند.

و نیز از همان کتاب و با همین سند، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: اهل بهشت، بدون مو و بدون ریش و سبیل هستند. سرمه زده‌اند. تاج بر سر گذاشته‌اند. گردنبند و النگو و انگشتر به دست دارند. دارای پوست لطیف هستند. زیبا و مورد احترام می‌باشند. به هر

کدام از آن‌ها در خوردن و نوشیدن و اشتها و آمیزش جنسی، قوت و قدرت صد مرد داده شده است و لذتی که از یک بار ناهار خوردن می‌برد، به‌اندازه چهل سال است و لذتی که از خوردن شام می‌برد، آن هم به‌اندازه چهل سال است. خداوند چهره آن‌ها را با نور و بدن‌هایشان را با ابریشم پوشانده است. رنگ‌هایشان سفید است و زیورآلاتشان به رنگ زرد و لباس‌هایشان سبز رنگ.

خصال: بشار بن بشار می‌گوید به امام صادق علیه السّلام گفتم: چرا روز چهارشنبه را روزه می‌گیرند؟ فرمود: چون آتش دوزخ در روز چهارشنبه آفریده شد.

خصال: محمّد بن احمد دقّاق بغدادی گفت: به امام کاظم علیه السّلام نامه نوشتم و از سفر روز چهارشنبه آخر ماه پرسیدم؛ پس این‌گونه نوشت: هر که در چهارشنبه آخر ماه در مخالفت با بدفالان سفر کند، از هر آفتی محفوظ ماند و از هر دردی عافیت یافته و خداوند حاجتش را برآورده سازد.

مشارق الانوار: امام باقر علیه السّلام فرمود: از میان هر چیزی با ما دشمنی کردند؛ حتّی از میان پرنده‌ها، فاخته و از میان روزها، چهارشنبه.

شعیب عقرقوفی می‌گوید: روز چهارشنبه نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم، در حالی که ایشان در زندان بود و حجامت می‌کرد. گفتم: مردم می‌گویند هر که در این روز حجامت کند، پیسی بگیرد. فرمود: این نگرانی برای کسی است که مادرش به هنگام حیض، بدو آبستن شده باشد.

العللِ محمّد بن علی بن ابراهیم: علّت روزه پنج شنبه و چهارشنبه این است که در روز پنج شنبه، اعمال بالا می‌رود و در روز چهارشنبه آتش دوزخ آفریده شد.

الدر المنثور: ابن عباس در تفسیر آیه «کل یومٍ هو فی شأن»، {هر زمان او در کاری است.} گفت: راستی از آن‌چه خدا آفریده، لوحی است از یک درّ سپید، که دو پوسته جلدش از یاقوت سرخ است، قلمش از نور است و کتابش از نور و پهنایش به‌اندازه فاصله بین آسمان و زمین. هر روزی سیصد و شصت بار در آن نگاهی می‌کند، در هر نگاهی می‌آفریند، روزی می‌دهد، می‌میراند و زنده می‌کند، عزیز می‌سازد و خوار می‌کند، و آزاد می‌کند، و هر چه خواهد می‌کند، و این است فرموده او: «کل یومٍ هو فی شأن».

الدر المنثور: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس نون را آفرید که دوات بود، سپس به قلم فرمود: بنویس! گفت چه بنویسم؟ فرمود: آن‌چه بوده و خواهد بود تا روز

قیامت از کردار، یا اثر، یا روزی، یا عمر، و نوشت هر چه می‌باشد و خواهد بود تا روز قیامت. و این است معنی قول او: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یسْطُرُونَ» سپس مهر بر دهان قلم نهاد و دهانش را بست، و سخن نگفت و نخواهد گفت تا روز قیامت. سپس خدا عقل را آفرید و فرمود: البته تو را به کمال می‌رسانم در هر که او را دوست دارم، و از تو بکاهم در هر کسی که او رادشمن دارم.

الدر المنثور: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یسْطرُونَ»، لوحی از نور. و قلمی از نور، جاری می‌کند و می‌نویسد، هر چه شدنی است تا روز قیامت.

الدر المنثور: از او نقل شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: نون لوح محفوظ است و قلم از نور درخشان.

الدر المنثور: از ابن عباس: خداوند بزرگ، عرش را آفرید و بر آن استوار گردید، سپس قلم را آفرید و به او فرمود تا فرمان او را اجراء کند و ثبت کند. قلم آن‌چه میان آسمان و زمین است را بزرگ شمرد و گفت: پروردگارا، به چه جاری شوم؟ فرمود: به آن‌چه من آفریننده‌ام و در خلق من هستند، از قطره‌های باران یا گیاه، یا شخص، یا اثر - منظور کردار است - یا روزی، یا عمر، پس قلم جاری شد به هر چه خواهد بود تا روز قیامت، و خدا آن را در کتاب مکنون نزد خود زیر عرش ثبت کرد. و اما این‌که فرمود: {ما از آن‌چه می‌کردید نسخه بر می‌داشتیم.} این است که

خدا فرشته‌ها را گماشته و هر سالی در ماه رمضان و شب قدر، آن‌چه را تا شب قدر ماه رمضان آینده در زمین خواهد بود، از آن کتاب نسخه برمی دارند و آن را نگهبانانی که خدا بر بنده‌ها دارد، هر شب پنجشنبه با نامه عملی که نوشته‌اند، عرضه می‌کنند و تطبیق می‌دهند و درمی یابند که نامه عملی که حافظان بالا برده‌اند، مطابق است با آن‌چه در کتاب آن‌ها است، نه چیزی بیشتر است و نه کمتر. و اما این‌که فرموده: «إنّا کل شيءٍ خلقناه بقدر»، {به راستی ماییم که هر چیزی را به‌اندازه آفریده‌ایم.} خدا برای هر چیزی، آن‌چه مناسب او است از آفریده خود و آن‌چه وسیله روزی او است آفریده. شتر را برای نیازهایی که غیر آن از چهارپایان دیگر شایسته آن‌ها نیستند آفریده، و هم‌چنین هستند چهارپایان دیگر که هر کدام برای نیازی مخصوص به خود هستند، و برای جانوران بیابان و پرنده‌هایش رزقی آفریده که شایسته آن‌ها در بیابان است، و برای جانوران دریا و پرنده‌هایش روزی شایسته در دریا آفریده و برای این است که فرموده: {ماییم که هر چیزی را به‌اندازه آفریده‌ایم.}

الدر المنثور: از ابن عباس روایت شده که گفت: نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود. پیکره قلمی از نور ساخت و به او گفته شد: در لوح محفوظ جاری شو! گفت: پروردگارا به چه چیزی بنگارم؟ فرمود: هر آن‌چه می‌شود تا روز قیامت. و چون خدا خلق را آفرید، برای مردم فرشته‌هایی گماشت که کارهایشان را حفظ و نگهبانی کنند، و چون روز قیامت شو، نامه‌های عمل آن‌ها به آن‌ها عرضه می‌شود، و گفته می‌شود: {این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما از آن‌چه می‌کردید نسخه

بر می‌داشتیم.} دو کتاب با هم مقابله می‌شوند و برابر هستند و هیچ فرقی بام ندارند.

الدر المنثور: ابن عباس نقل می‌کند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدا لوحی از یک درّه سپید آفرید که دو پوسته جلدش از زبرجد سبز است و نوشته‌اش از نور است، و در هر روز سیصد و شصت بار به آن می‌نگرد. زنده می‌کند، و می‌میراند، و می‌آفریند و روزی می‌دهد، و عزت می‌بخشد و زبون و ذلیل می‌کند، و هر چه بخواهد می‌کند.

الدر المنثور: از ابن عباس از این آیه «إنّا کنّا نستنسخ ماکنتم تعملون» {ما از آن‌چه می‌کردید نسخه بر می‌داشتیم.}پرسیده شد. پاسخ گفت: اولین چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس نون را آفرید و آن دوات بود. سپس الواح را آفرید و دنیا و آن‌چه را در آن تا پایان آن اتفاق می‌افتد را نوشت: از خلق و مخلوق، کار و کردار، از نیک و بد، و هر چه باشد از روزی حلال و حرام، و از هرتر و خشک. سپس هر کدام را به آن‌چه در شأن آن است واداشت؛ این‌که کی در دنیا می‌آید و تا کی در آن می‌ماند و تا کی فانی می‌شود. سپس بر آن کتاب فرشته‌هایی گماشت، و برای خلق هم فرشته‌هایی گماشت. و فرشته‌های گماشته بر خلق نزد فرشته گماشته بر آن کتاب می‌آیند و هر چه باید در روز و شب باشد و بر تقسیم آن گماشته‌اند، نسخه برمی دارند؛ سپس به سوی مردم می‌آیند و آن‌ها را به فرمان خدا نگه می‌دارند و بر جای می‌دارند، طبق همان نسخه ای که در دست دارند.

معانی الاخبار: سفیان ثوری نقل می‌کند: تفسیر «ن» در قرآن را از امام صادق علیه السّلام پرسیدم، پاسخ داد: نهری است در بهشت. خدای عز و جل فرمود: بسته شو! بسته شد و مرکب شد. سپس خدای عز و جل به قلم فرمود: بنویس، و قلم در لوح محفوظ نگاشت، آن‌چه بود و آن‌چه خواهد بود تا روز قیامت؛ مرکب از نور بود، و قلم از نور، و لوح از نور. گفتم: یا ابن رسول اللَّه! برایم امر لوح و قلم و مداد را بهتر بیان کن و به من بیاموز، آن‌چه را خدا به تو آموخته. فرمود: یابن سعید، اگر تو شایسته آن نبودی، پاسخت را نمی‌دادم. فرشته ای است که به قلم می‌رساند و او هم فرشته ای است که به لوح می‌رساند و او هم باز فرشته ای است که به اسرافیل می‌رساند، و اسرافیل به میکائیل می‌رساند، و میکائیل به جبرئیل می‌رساند، و جبرئیل به انبیاء و رسل می‌رساند. - گفت: - سپس امام به من فرمود: ای سفیان، برخیز که بر تو ایمن نیستم.

در عیاشی آمده که امام صادق علیه السّلام از پدرش در تفسیر قول خدای تعالی «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یسْطُرُونَ» فرمود: «ن» نهری است در بهشت، سفیدتر از شیر. و فرمود: خدا به قلم فرمان داد تا جاری شد به هر آن‌چه بود و باشد، و آن در برابر خدا است. هر چه بخواهد بر آن می‌افزاید و هر چه خواهد می‌کاهد و هر چه خدا بخواهد که باشد، و هر چه بخواهد که نباشد.

تفسیرقمی: عبد الرحیم قصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام از «ن و القلم»پرسیدم، فرمود: راستی خدا قلم را از درختی در بهشت به نام خلدآفرید، سپس به نهری از بهشت فرمود: مرکب شو! و آن نهر بسته شد، و از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود. سپس به قلم فرمود: بنویس! گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آن‌چه بوده و آن‌چه خواهد بود تا روز قیامت، و قلم در برگی سفیدتر از نقره و پاک‌تر از یاقوت نوشت، سپس خدا آن راجمع کرد و در رکن عرش نهاد. سپس دهان قلم را مهر کرد، و پس از آن هرگز سخن نگفت و نمی‌گوید؛ و همان است کتاب مکنونی که همه نسخه‌ها از آن است. آیا شما عرب نیستید؟ چگونه معنی سخن را نمی‌فهمید! یکی از شما به یارش می‌گوید: این کتاب را نسخه بردار، آیا این طور نیست که نسخه از کتاب دیگری است که اصل است؟ و آن است قول خدا «إنّا کنّا نستنسخ ماکنتم تعملون»، {ما از آن‌چه می‌کردید نسخه بر می‌داشتیم.}

علل الشرایع: فردی یهودی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و چند مسأله پرسید، و در ضمن آن‌چه پرسید این بود که چرا دنیا را دنیا نامیدند و آخرت را آخرت؟ در پاسخ فرمود: برای آن‌که دنیا از هر چیز نزدیک‌تر است، و آخرت را آخرت نامیدند برای آن‌که جزاء و ثواب در آن است.

علل الشرایع: یزید بن سلام از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: چرا دنیا را دنیا نامیدند؟ فرمود: چون دنیا پست است و جلوتر از آخرت آفریده شده، و اگر با آخرت آفریده شده بود، اهلش فانی نمی‌شدند،

چنانچه اهل آخرت فانی نمی‌شوند. گفت: مرا آگاه کن از این‌که چرا آخرت را آخرت نامیدند! فرمود: چون که به دنبال است و پس از این دنیا می‌آید و سال‌هایش وصف شدنی نیست! و روزهایش بی‌شمارند و سکّان آن نمی‌میرند... تا پایان خبر.

الدر المنثور: امام صادق علیه السّلام فرمود: با پدرم محمّد بن علی علیهما السلام بودم و مردی به او گفت: ای ابا جعفر، آغاز آفرینش این رکن چیست؟ فرمود: چون خدا خلق را آفرید، به بنی آدم فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا و اعتراف کردند، و خدا نهری شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد، و به قلم امر کرد و از آن نهر مداد برگرفت، و اعتراف آن‌ها را با هر چه بود شدنی است تا روز قیامت، نوشت. سپس آن نوشته را لقمه ای ساخت در درون سنگ حجر الأسود، و این دست دراز کردن که می‌بینی، همانا بیعتی است بر آن اعتراف که از نخست داشته‌اند.

امام باقرعلیه السلام فرمود: کسی که یک مرتبه سوره قل هو اللّه أحد را بخواند، برکت به او داده می‌شود، و کسی که دو مرتبه آن را بخواند، به او و اهل او برکت داده می‌شود، و کسی که سه مرتبه آن را بخواند، به او و اهل او و همسایگان او برکت داده می‌شود، و کسی که دوازده مرتبه آن را بخواند، خداوند برای او در بهشت قصری بنا می‌کند، پس ملائکه حفظه اعمال به یک‌دیگر می‌گویند: برویم قصرهای برادرمان را در بهشت ببینیم، و کسی که یکصد مرتبه سوره قل هو اللّه أحد را بخواند، خداوند گناهان بیست و پنج سال او را می‌بخشد، جز آن‌که خون یا مال

مردم را ضایع نموده باشد، و کسی که چهارصد مرتبه آن را بخواند، پاداش چهارصد شهید خواهد داشت که اسب خود را پی کرده باشند و خون آنان ریخته شده باشد، و کسی که در یک شبانه روز هزار مرتبه آن را بخواند، از دنیا نمی‌رود تا جایگاه خود را در بهشت ببیند، و یا برای او دیده شود.

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود:

«کسی که از خوف خدا اشک بریزد، به هر قطره اشک او، قصری در بهشت به او داده می‌شود، و تاجی از درّ و جواهر بر سر او گذارده می‌شود، که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور نموده است.»

در سخن دیگری فرمود:

«کسی که از حیض یا جنابت غسل نماید، خداوند به هر قطره از آب غسل او چشمه ای در بهشت به او می‌دهد، و به عدد هر مویی که در سر و بدن اوست، قصری در بهشت به او می‌دهد، که وسیع‌تر از هفتاد برابر دنیا باشد، قصری که نه چشمی دیده باشد، و نه گوشی شنیده باشد، و نه بر قلب انسانی خطور کرده باشد.»

الشهاب: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: شیطان در آدمیزاد مانند خون روان است.

رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله فرمود:

«زنان بهشتی دست‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و با صداهای بسیار زیبا و شیرین خوانندگی و غناخوانی می‌کنند، به گونه ای که احدی از مردم چنین صداهای زیبایی را نشنیده‌اند و چنین می‌خوانند:

نحن الرّاضیات فلا نسخط = ما شادمانانی هستیم که هرگز خشم نمی‌کنیم.

و نحن المقیمات فلا نظعن = ما اقامت کنندگانی هستیم که هرگز [از همسران خود]دور نمی‌شویم.

و نحن خیرات حسان = ما زنان نیکوخصلت و صاحب جمال و دوستداران همسران بزرگوار خود هستیم.

حبیبات لأزواج کرام = ما شوهران بزرگوار خود را دوست می‌داریم.

و چون حوریان بهشتی با این سخنان زیبا خود را معرّفی می‌کنند، زنان مؤمنه بهشتی که در دنیا اهل عبادت و صلاح بوده‌اند،

در پاسخ آنان می‌گویند:

نحن المصلّیات و ما صلّیتنّ = ما در دنیا اهل نماز بودیم و شما نمازی نخواندید.

و نحن الصّائمات فما صمتنّ = ما در دنیا اهل روزه بودیم و شما روزه ای نگرفتید.

و نحن المتوضّئات و ما توضّیتنّ = ما در دنیا اهل وضو و طهارت بودیم و شما وضویی نگرفتید.

و نحن المتصدّقات و ما تصدّقتنّ = ما در دنیا اهل انفاق و صدقه بودیم و شما صدقه ای ندادید.»

سپس فرمود:

«به خدا سوگند زنان مؤمنه بر حورالعین پیروز می‌شوند.»

«روزی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بر رسول خداصلی الله علیه وآله شد، در حالی که دسته هیزمی به دوش داشت. پس رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست و او را در آغوش گرفت و با او معانقه نمود، به گونه ای که سفیدی زیر بغل‌های آنان دیده شد. سپس فرمود: یا علی! من از خدای خود خواستم که تو را در بهشت در کنار من قرار بدهد و او اجابت نمود، و از او خواستم بیش از این به من لطف کند، پس او ذریه تو را نیز اضافه نمود، سپس از او خواستم بیش از این به من لطف کند، پس او همسر تو فاطمه علیها السلام را نیز اضافه نمود، باز از او خواستم بیش از این به من لطف کند، پس او دوستان تو را نیز اضافه نمود، سپس بدون این که من درخواستی بکنم، او دوستان دوستان تو را نیز اضافه نمود. »

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام از سخنان رسول خداصلی الله علیه وآله خشنود شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما باد، آیا دوستان دوستان من نیز با شما هم نشین خواهند بود؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آری. سپس فرمود: یا علی! چون

روز قیامت شود، خداوند برای من منبری از یاقوت سرخ - که مزین به زبرجد سبز است - قرار خواهد داد، و آن منبر هفتاد هزار درجه دارد، و بین هر درجه تا درجه دیگر به‌اندازه حرکت سه روز اسب تندرو می‌باشد، پس من بالای آن منبر می‌روم، و تو را نیز صدا می‌زنند، و در کنار من قرار خواهی گرفت، و چون اهل محشر می‌نگرند می‌گویند: ما، در بین پیامبران چنین کسی را نمی‌شناسیم؟ پس منادی از ناحیه خداوند می‌گوید: این سید الوصیین است؛ پس تو با من معانقه خواهی نمود، و به عصمت من پناهنده می‌شوی، و من به عصمت حقّ پناهنده می‌شوم، و ذریه تو به عصمت تو پناهنده می‌شوند، و شیعیان تو به عصمت ذرّیه تو پناهنده می‌شوند، و همگی داخل بهشت می‌شویم، و چون شما [با ذریه و دوستان خود]داخل بهشت می‌گردید و به منازل خود وارد می‌شوید و در کنار همسران خویش قرار می‌گیرید، خداوند به مالک دوزخ امر می‌کند: جهنّم را بگشا تا اولیای من ببینند که من آنان را چگونه بر دشمنانشان فضیلت داده ام؟ و چون درهای جهنّم گشوده می‌شود و اهل بهشت بر اهل جهنّم آگاه می‌شوند و اهل جهنّم نسیم خوش بویی را احساس می‌کنند، به مالک جهنّم می‌گویند: ای مالک، آیا با شنیدن این نسیم خوش، ما می‌توانیم به خدای خود امیدوار باشیم که در عذاب ما تخفیف بدهد؟ مالک به آنان پاسخ می‌دهد: خداوند به من وحی نمود که درهای جهنّم را بگشایم تا دوستان خدا شما را بنگرند؛ پس اهل دوزخ سرهای خود را بالا می‌کنند، و یکی از آنان به یکی از اهل بهشت می‌گوید: آیا تو گرسنه نبودی و من تو را سیر کردم؟ دیگری می‌گوید: ای فلان، آیا تو برهنه نبودی و من تو را پوشاندم؟ دیگری می‌گوید: آیا تو هراس نداشتی و من تو را پناه دادم؟ دیگری می‌گوید: آیا تو سخنی نگفتی و من سخن تو را افشا نکردم؟ و چون اهل بهشت

می‌گویند: آری چنین بود؛ اهل دوزخ می‌گویند: پس شما برای ما از خدای خود عفو و بخشش بخواهید و چون از خدا برای آنان درخواست عفو می‌کنند، خداوند دوزخیان [از مؤمنین] را می‌بخشد و آنان به بهشت می‌روند و لکن در بهشت خانه و مأوایی ندارند، و به آنان جهنّمیین می‌گویند. تا این که باز دوزخیان به اهل بهشت می‌گویند: شما از خدای خود برای ما درخواست نجات کردید، و خداوند ما را نجات داد، اکنون از او بخواهید که این اسم را نیز از ما بردارد و مأوی و جایگاهی نیز به ما عطا نماید. و چون اهل بهشت دعا می‌کنند، خداوند به بادی وحی می‌کند تا بر دهان‌های اهل بهشت بوزد، و آنان این نام را فراموش کنند. سپس خداوند برای آنان مأوا و منازلی نیز قرار می‌دهد.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای جماعت شیعه! از خدا بترسید، و تقوای دینی خود را رعایت کنید، همانا بهشت از شما فوت نخواهد شد، گرچه ممکن است به سبب گناه و اعمال زشت، مدّت زمانی بهشت از شما فاصله داشته باشد، پس بکوشید و درجات عالیه بهشت را به دست آورید.

گفته شد: یا رسول اللّه! آیا امکان دارد کسی از دوستان شما و دوستان علی[علیه السلام]داخل دوزخ بشود؟ فرمود: آری، کسانی که در اثر مخالفت با محمّد و علی و انجام محرّمات و آزار به مؤمنین و رعایت نکردن دستورات دین، نفوس خود را آلوده کرده باشند، و با آلودگی وارد قیامت شوند، محمّد و علی به آنان می‌فرمایند: شما آلوده هستید و شایسته هم نشینی با اولیای خدا و معانقه با حورالعین و ملائکه مقرّب خدا را ندارید، جز آن‌که آلودگی‌های شما برطرف شود؛ پس آنان را به

طبقه بالای دوزخ می‌برند، تا از گناهان خود پاک شوند، و برخی از دوستان علی[علیه السلام]گناهانشان به قدری است که با سختی‌های قیامت برطرف می‌شود، و سپس اولیای خدا از آنان شفاعت می‌نمایند، و برخی از دوستان علی[علیه السلام] گناه‌های کمتری دارند، که با سختی‌های دنیا و ظلم سلاطین و دیگران و یا با مصائبی که در بدن آنان رخ می‌دهد پاک می‌شوند، و چون داخل قبر می‌شوند پاک و طاهر خواهند بود و برخی مرگشان فرا می‌رسد، و هنوز گناهی به عهده آنان مانده که با سختی جان دادن پاک خواهند شد، و اگر باز چیزی بر آنان مانده باشد با تحمّل ذلّت و خواری هنگام مرگ پاک خواهند شد، و اگر گناهانشان بیشتر باشد با سختی‌های قیامت پاک خواهند شد، و اگر با سختی‌های قیامت پاک نشوند، در طبقه اعلای دوزخ مدّتی در عذاب خواهند بود، و سپس نجات خواهند یافت، و این گروه از دوستان ما، سخت‌ترین کیفر و عذاب را تحمّل می‌کنند، و آنان از شیعیان ما نبوده بلکه از دوستان ما بوده‌اند، و از دشمنان ما بیزار بوده‌اند، چرا که شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند، و به اعمال ما اقتدا نمایند، و آثار ما را دنبال کنند. »

مرحوم صدوق در کتاب علل الشّرایع از ابوهاشم جعفری نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام درباره خلود اهل بهشت در بهشت، و خلود اهل دوزخ در دوزخ سؤال نمودم، فرمود: «علّت خلود اهل آتش در آتش نیت‌های آنان است، چرا که آنان نیت داشتند که اگر در دنیا مخلّد می‌بودند، همیشه معصیت کنند، و علّت خلود اهل بهشت نیز این است که آنان نیز در دنیا نیت داشتند که اگر در دنیا باقی باشند، همواره

خدای خود را عبادت کنند، بنابر این هر دو گروه به سبب نیت‌های خود، در دوزخ و بهشت مخلّد خواهند بود.»

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

«اطفال غیر مؤمنین و کسانی که در زمان فترت [یعنی فاصله بین دو پیامبر] از دنیا رفته‌اند، و کسانی که پیامبر خداصلی اللّٰه علیه وآله را درک نموده و لکن دیوانه و یا ابله و یا کر و یا گنگ بوده‌اند، چون بر خدای خود احتجاج می‌کنند و خود را معذور می‌دارند، خداوند پیامبری بر آنان می‌فرستد، و آتشی افروخته می‌شود، و آن پیامبر به آنان می‌گوید: پروردگارتان، شما را امر نموده که خود را در این آتش بیفکنید. پس کسانی که از امر پروردگار خود اطاعت می‌کنند، آتش برایشان سرد و سلامت می‌شود [همان گونه که برای ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت شد]، و کسانی که نافرمانی می‌کنند، به آتش برده می‌شوند.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دسته‌اند: پیامبری که درباره خویش پیام می‌گیرد و نه درباره کس دیگر؛ پیامبری که در خواب فرشته را می‌بیند و صدای او را می‌شنود، امّا در بیداری با او دیدار نمی‌کند و به سوی هیچ‌کس فرستاده نشده و بر او امامی باشد، هم‌چون ابراهیم علیه السلام که بر لوط علیه السلام امام بود؛ پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و به سوی گروهی کم یا بسیار فرستاده شده و بر او نیز امامی باشد، هم‌چون

یونس، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» و آن‌ها سی هزار تن زیاده بر صد هزار بودند؛ و پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و خود امام می‌باشد، مانند پیامبران اولو العزم، هم‌چون ابراهیم علیه السلام که پیامبر بود، امّا امام نبود تا این که خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» [من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (ابراهیم) پرسید: از دودمانم (چطور؟) فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد] کسی که بت یا صنمی را پرستیده امام نیست.

در سپتامبر دوست و همکلاسیم آماندا که تنها سال داشت در اثر تصادف کشته شد. یک راننده مست با سرعت زیاد به او که سوار دوچرخه بود زد. این برای من یک شک بزرگ بود، گویی زمان برایم متوقف شده است... بعد از مراسم سوگواری او من حضور او را در نزدیک خودم به خوبی حس می‌کردم...

بعد از مدتی که دوباره به کالج باز گشتم احساس می‌کردم که از سیاره ای دیگر هستم. زندگیی که تا چندی پیش برایم روتین و آشنا بود کاملاٌ ناآشنا و غریبه می‌نمود. احساس می‌کردم حس خویشتن سابق من دیگر هیچ پایگاهی ندارد و کاملاً تغییر یافته و چون قبل دیگر جامد و نبود... چیزها (و دغدغه‌های روزمره) که قبل از این می‌توانستند برایم بسیار مهم یا نگران کننده باشند دیگر برایم پیش پا افتاده و کم اهمیت شده بودند...

بعد از چند هفته دریافتم که می‌توانم فکرم را به خارج از قالب جامدم و بر روی فضای تهی متمرکز کنم. هنگامی که این کار را جلوی آینه می‌کردم می‌دیدم که مرزهای بین اجزای صورتم به تدریج محو شده و بسیاری از فرم‌های انرژی برایم پدیدار می‌شدند که تا قبل از آن برایم نامرئی بودند... من تک تک مؤلفه‌های افکارم و احساساتم را عمیقاً مورد کنکاش قرار دادم و با هر تجربه جدید، قبل از این‌که به سمت تجرببعدی حرکت کنم سعی می‌کردم تجربقبلی‌ام را بفهمم و درک کنم. در اثر این پروسه، به جای آن‌که به افکار من اضافه شود از آن‌ها کم می‌شد و با آن نگرانی و تنش‌های من حل شده و فکرم شفافیت می‌یافت...

[درک می‌کردم که] آن‌چه که همه‌ی فرم و قالب‌ها را به دنیا می‌آورد خود بدون قالب و فرم است. هر سلیقه، نظر، شخصیت، و تجربه از حیات خالص الهی می‌روید. هر مجموعه ای از آن‌چه که ما انسان‌ها به عنوان اضداد یا اختلافات تلقی می‌کنیم، در واقع یکی است: خود و دیگری، سرنوشت و اراده آزاد، زنانه و مردانه، واژینال و فالیک، یین و یانگ، تیره و روشن، شب و روز، چیز و هیچ‌چیز، متفاوت و مشابه، جاذبه و دافعه، زیبا و زشت، زندگی‌های دیگر و نوع بشر، کیهان و زمین، طبیعت و فرهنگ، علم و مذهب/معنویت، تکامل و خلقت، واقعی و خیالی، طبیعی و مصنوعی، صاف و ناهموار، هماهنگی و هرج و مرج، یکی و بسیاری، وحدت و تفرقه، همکاری و درگیری، جنگ و صلح، سلامت و بیماری، میز بان و انگل، شکار و شکارچی، شکست و پیروزی، ستمدیده و ستمگر، تسلیم و سلطه، سیری و گرسنگی، رضایت و نارضایتی، دوست داشتن/شیفتگی (که ما عشق می‌نامیم) و نفرت، خوب و بد، محفوظ و آسیبپذیر، انعطاف پذیر و صلب، لیبرال و محافظه کار، تردید

و اعتقاد، نظر و بی‌تفاوتی، قدرت و ضعف، بهشت و جهنم، آسانی و سختی، توانایی و ناتوانی، فراوانی و کمبود، فقیر و غنی، راست و چپ، بالا و پایین، کمال و انحطاط، موفقیت و شکست، ثبات و بی‌ثباتی، مرگ و زندگی، صورت و جان، سنگینی و سبکی، صدا و سکوت، حرکت و سکون، پیچیدگی و سادگی، تنوع و یکسانی، نابرابری و برابری، جوانی و پختگی، فرزند و والدین، نوزادی و پیری، کندی و هشیاری، نادانی و عقل، یادگیری و یاد دادن، مهارت و فقدان مهارت، بزرگی و فروتنی، آگاهی و ناآگاهی، تسلیم و مقاومت، گذشته و حال و آینده، و سرچشمه و مظاهر.

من کاملاً بدون شکیبا صرف نظر از شک و تردیدهای ذهنم که در آن زمان به آن‌ها توجه نداشتم و در نتیجه عملاً وجود نداشتندمی دانستم که این، خدا است. هیچ ضمیری در زبان انگلیسی وجود ندارد که حتی بتواند تا حدودی با دقت خدا را منعکس کند؛ «آن» خطاب به شیئی است و « «he و « «sheبر جنس دلالت می‌کنند. در واقع، تمامی زبان هم این‌جا اصلاً کافی نیست، چون ماهیت زبان این است که افتراق بدهد. به علاوه، زبان نمی‌تواند به عظمت این واقعیت، که ما در آن زنده‌ایم، حتی نزدیک شود.

فهمیدم که من خودم هیچ‌چیز نمی‌دانم، هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم و خاص نیستم. متوجه شدم که این نوع ندانستن، نوع صادقانه ای است که همه مردم واقعاً هوشمند از طریق آن ادراک می‌کنند. فهم آن می‌تواند تظاهر و منیت را هویت خویش دانستن را از بین ببرد. آن‌گاه، فضا برای تفکرِ باز، وضوح فکر، تواضع واقعی، حس کنجکاوی طبیعی و آرامش ایجاد می‌شود.

خدا به من نشان داد که او در حال ایجاد کردن، شکل دادن، و متحول کردن فُرم‌ها و جهان‌هاست، مانند هنرمندی که شاهکارهای خود را خلق می‌کند. خدا یا روح خارج از زمان وجود دارد و برای بودن به هیچ‌چیزی نیاز ندارد، ولی زندگیبه دلیل ماهیت خلاقی که داردخود را از طریق قالب‌ها بیان می‌کند. ما موجوداتی خلاق هستیم.

هیچ عجله، نیروی بد، رقابت، سنگینی، یا نگرانی وجود نداردان‌ها همه توهم است. زندگی ورای قالب و شکل که خدا استو ما هستیمابدی است. به عبارت دیگر هیچ کاری نیست که تو، من، یا هر کس دیگر، انجام دهیم تا بتوانیم مانعِ بودن خودمان برای همیشه و همیشه به معنای واقعی کلمه بشویمدقیقا همان‌طور که الان هستیم. در واقع، ابدیت لحظه حاضر است و همیشه هم همین‌طور خواهد بود. زمان یک توهم ایجاد شده توسط زندگی است. هر چیزی که وجود دارد و یا اتفاق می‌افتد در لحظه‌ی حاضر است، از جمله هر طرح و خاطره ای از گذشته و آینده. اشکال (فُرمها) تکامل می‌یابند نه به خاطر این‌که زندگی آن‌ها را وادار به تکامل می‌کندبه شکلی که در تصورمان باعث انجام کارها می‌شویم (با اراده شخصی قوی) بلکه چون زندگی خود را از طریق فُرم‌ها آشکار کرده و به این تجلی تداوم می‌هد. جهان وجود دارد، برای این‌که زندگی بتواند خود را از طریق توهم قالب‌ها به تجربه و شناخت برساند. ما انسان‌ها یکی از قالب‌های بسیار تکامل یافته در جهان خودمان هستیم که زندگی از طریق آن می‌تواند ذات خود را به طور کامل ببیند.

اگر بخواهیم خودمان را با زندگی هم راستا کنیم، باید درک کنیم این‌که فکر، صحبت، و عمل ما چگونه است اولویت دارد و محتوا و جزئیات آن‌چه فکر می‌کنیم، می‌گوئیم، و عمل می‌کنیم، در درجه دوم اهمیت

است. به عنوان مثال، این‌که ما قلبی گشاده داشته باشیم مهم‌تر است تا این‌که فلسفه و ایدئولوژی زیبا داشته باشیم؛ باورمان شامل حقایق، داستانها، یا جزئیات صحیح باشد، یا تجربه‌های معنوی قوی و یا سابقه در تمرینهای معنوی داشته باشیم. هم‌چنین، ما می‌توانیم درک روشنی از جهان ولی دانش کمی در مورد سن دقیق آن و سایر جزئیات خاص آن داشته باشیم، اگر که جوهر تکامل آن، ماهیت آن، و هدف آن را به خوبی بدانیم. به همین ترتیب، ما می‌توانیم یک فرد را به خوبی درک کنیم اگر قادر به دیدن درون وجود او باشیم. دانستن جزئیات زیاد در مورد سابقه فرد، ماجراها، علائق، افکار، و وضعیت زندگی مهم نیست، هر چند گاهی می‌تواند مفید باشد. جزئیات و ایدهها می‌تواند در برخی شرایط مهم باشد، اما نمیتواند جایگزین شالوددرک عمیق و غیرذهنی بشود که از خِرَد خود زندگی آمده است، زندگی که ما واقعا همان هستیم.

هیچ‌چیز ابدا شخصی نیستدر حقیقت، «خصوص» کلمبسیار بهتری استحتی در مورد چیزهایی که ما خیلی شخصی می‌پنداریم. محق بودن و برنده شدن نسبت به صادق بودن و توجه داشتن به هستی (زندگی) بسیار کم اهمیت‌تر است. خودانگاره‌ها و هویت شخصی/جمعی اهمیت بسیار ناچیزی دارند. این‌ها صرفا عبور افکاری در ذهن مردم است در مورد جنبه‌های ناپایدار جهانی که همیشه در حال تغییر است. ما اگر از آن‌ها و هر فرم دیگر به شکل خلاقانه و شوخ طبعانه استفاده کنیم خیلی بهتر عمل کردهایمبه شرطی که خودمان را در آن‌ها گم نکرده و هنگام مواجهه با ناپایداری آن‌ها تا حد مرگ نترسیم. هیچ‌چیز در جهان درست، نادرست، خوب، و یا بدِ مطلق نیست. همه چیز همان است که هست و ماهیت خود را دارد از جمله نگرش‌ها، فلسفه‌ها، تحرک‌ها،

نظرات، سوابق، چشمداشت‌ها، و دیدگاه‌ها. هر چیز در هستی نقش خودرا در تکامل زندگی ایفا می‌کند. انکار، ترس، یا نفرت از هر چیز در جهان، انکار بخشی از یک خود واحد است، کنترل شدن توسط آن بخش است، و جدا کردن خود از چیزی که خداوند خردمندانه اجازه داده است که وجود داشته باشد. ما باید با همه چیز در صلح باشیم اگر واقعا آرزو داریم صلح را ابراز کنیم و درد بیشتر ایجاد نکنیم.

زندگی، تجربه‌ها و هرچه در آن‌هاست را خلق می‌کند: کنشگران، اشیاء، مراحل، مناظر، و حوادث. هر مبارزه، تراژدی، اشتباه، و رویداد مخربمطلقا بدون هیچ استثناتوسط ذات و فطرت واقعیت، دیر یا زود به یک توانایی بیشتر تبدیل می‌شود و در نتیجه به تجلی الهی خدمت می‌کند. (فقط تصور کنید از وضعیت فعلی بشریت چه حاصل می‌آید!). رقابت و تفرقه نهایتا همکاری می‌شود. حالت اصلی که وحدت است به تجربتفکیک مبدل می‌شود، و آن‌گاه تنوعی که از این تفکیک حاصل آمده، تجلی بزرگی از هستی یگانهکه مبدأ استمی گردد. این سیر، هم در تکامل بیولوژیکی و هم در جوامع انسانی منعکس شده است. جوامع انسانی از شناسایی کل گروه، به فردگرایی در برخی از فرهنگها رسیده‌اند، و بسیاری در حال بازگشت به وحدت با آگاهی بیشتر هستند. ماهیتِ هر لحظه زیبایی، راستی، صراحت، بیداری، یادگیری، و بینش خلاق هرگز فراموش نشده و یا از دست نمی‌رود، و نه خاطره‌ی هیچ تجربه‌ای، حتی در حد ظریف‌ترین جزئیات ذرات کوچکتر از اتم، امواج انرژی، و در سطح دینامیک کوانتومی. [فیبی سعی کرده بود این را توضیح دهد، اما نتوانسته بود این کار را در این نوشته، زمانی که او برای اولین بارشاهد این حقیقت بود بخوبی انجام دهد. او در واقع هیچ دانشی از فیزیک کوانتومی نداشت. وی این حوزه را بعدا کاوش کرد.]

بسیاری از تجلیات پرعظمتِ هستی، در خود وحدت در کثرت را تحت یک موضوع مشترک دارد. بدن انسان، که از ارگانهای متنوع و انواع فراوان سلول تشکیل شده که همکاری می‌کنند، نمونه بزرگی از وحدت در کثرت است. هم چنین تنوعِ پستانداران، تنوع پرندگان، تنوع قورباغه‌ها، تنوع ماهی‌ها، تنوع بی‌مهرگان، تنوع میکروب‌ها، تنوع خاک‌ها، تنوع قارچ‌ها، تنوع حشرات، تنوع درختان، تنوع گل‌ها، تنوع زیستی محلی، تنوع آب و هوای مناطق، تنوع محصولات، تنوع غذاها، تنوع سبک‌های هنری، تنوع سبکهای موسیقی، تنوع لباس‌ها، تنوع ابزارها، تنوع معماری‌ها، تنوع حمل و نقل، تنوع کارها، تنوع استعدادها و توانایی‌ها، تنوع فیزیکی انسان‌ها، تنوع خانواده‌ها، تنوع فرهنگ‌ها، تنوع زبان‌ها، تنوع مذهبی و معنوی، تنوع شخصیت‌ها، تنوع سن، تنوع ماجراها، و خیلی بیشتر روی سیاره زمین و فراتر از آن وجود دارد. تنوع باعث می‌شود جوامع، اکوسیستم‌ها، و نوع بشر تقویت شوند. هر فرد یک تجلی منحصر به فردِ هشیاریهستی یگانهاست. هر یک زیبا است و دارای نقاط قوت و در عین حال هر کدام دارای محدودیت‌هایی نیز هست. هیچ فردی نمیتواند به تنهایی دوام بیاورد. هنگامی که یک مجموعه متنوع گرد هم می‌آیند، قدرت بزرگی شکل می‌گیرد. ویژگی‌ها، توانایی‌ها، عملکردها، نقاط ضعف، و کاستی‌ها متعادل می‌شوند. هماهنگی به وجود می‌آید.

نور مبدأ در میان آن‌ها قوی‌تر می‌درخشد، آن چیزی که همه را متحد می‌کند این است. زندگی خالص چیزی است که در هرکس و هرچیز در عالم وجود مشترک است، بدون در نظر ظاهر چقدر متفاوت هستند.

خداوند، هم تمامی تصاویر و نقش‌ها و هم فراتر از همه تصاویر و نقش‌هاست. خدا هر روحی را، هر مخلوقی را، و هر لحظه را بی‌نهایت و بدون قید و شرط دوست دارد. غیر از این نمی‌تواند باشد، چرا که خدا عالم مطلق و در همه جا حاضر است و هر قضاوتی در جهل ریشه دارد. خدا بینهایت درک کننده و مهربان است. مطلقا هیچ ترجیح یا خاصگی وجود ندارداین‌ها توهمات است. او اساس هستی است، مبدأ بیفرم که همه از آن به دنیا می‌آیند و به آن بازگشت می‌کنند، مطلقا بدون استثنا. در واقع، ما همه همیشه با خدا یکی هستیم و تنها احساس می‌کنیم که اینطور نیست، به خاطر توهماتی که در دنیا تجربه می‌کنیم. هیچ‌کس نیاز به ایجاد یا یافتن یک سیستم تعلق ساختگی انحصاری ندارد، آنهم در حالیکه حقیقتا همما به هستی با آن شکوه و عظمت تعلق داریم.

یکی راه دیگر برای اشاره به این حقیقت این است که بگوئیم که ما همیشه با طبیعت یکی هستیم حتی زمانی که فراموش کرده باشیم. ما درختان، گل‌ها، سنگ‌ها، خاک، حشرات، کوه‌ها، ابرها، پرندگان، اقیانوس، امواج، باد، فصل‌ها، و آسمان پر ستاره روشن گسترده هستیم. ما نَفَس مادر طبیعتیم. ما بیکران، فضادار، و باستانی، مانند جهانی با میلیاردها کهکشان و هر یک با میلیاردها خورشید هستیم. در واقع، ما به عنوان انسان، جهان کوچکی نسبت به اکوسیستم‌ها، جهان‌ها، کهکشان‌ها، و کل عالم و نیز جهان بزرگی نسبت به مولکول‌ها، سلول‌ها، و ارگان‌ها هستیم. همه در ترکیب خود تقریبا به یک نسبت فضادار هستند. همه توسط هوشمندی زندگی ایجاد شده و نظم داده شده‌اند. همگی تولد، رشد، کاهش، و مرگ یا تغییر را تجربه می‌کنند. پذیرش «طبیعت» به این عنوآن‌که قضاوتگر نیست و نیز با

خودانگاره‌ها، پیچیده گوئی، نظام‌های اعتقادی و ذهنیات دیگر تعریف نمی‌شود، اغلب بسیار ساده‌تر است تا «خدا»، اگر چه از هر دو شکل بیان می‌توان برای اشاره به آن مبدأ یگانه برای تمام پدیده‌ها استفاده کرد.

وقتی خدا را دیدم، ما یک لحظه صمیمی داشتیم که در آن من عمیق‌ترین واژه هائی که تاکنون بیان کرده بودم را ابراز کردم. این واژهها با نور و لحنی دوست داشتنی از وجود من جاری و طنینانداز شدند: «تو ما [انسان‌ها] را خلق کردی تا خود را ببینی.» در آن لحظه، من مثل یک نوزاد لبخند می‌زدم. احساس می‌کردم که شفاف و نامحدود هستم؛ جمود من، آنطور که واقعا در قلمرو تجربه پدیدار می‌شود، وجود نداشت. (جمود در واقع یک توهم است.) من احساس کردم که واقعا در حال دیدن و بودن بعد از سال‌ها خواب هستم. در همان زمان، متوجه شدم که آن «سال‌ها» و همه مشکلات، در قلمرو ابدیت که خانه ماست، در حقیقت ریزتر از ذره هستند. من می‌توانستم بدون حرکت فیزیکی، زمین، جو اطراف آن و بشریت را از یک زاویه دید وسیع و وصف ناپذیر «نگاه خدائی» درک کنم. همراه با مشاهده چهره‌های بیشمار انسان‌ها با عشقی باورنکردنی، صمیمانه و ژرف می‌توانستم ببینم که همه چیز و همه کس من هستم. من خودم را به اینصورت هم دیدم که در آفریده هائی روشن ضمیر مانند بودا کامل می‌درخشیدم. تصویری از بودا در حال خلسه به نظرم آمدو من دانستم که هشیاری عظیمی هستمنور درخشان حضورساری در کیهان و جاری از طریق بودا.

من می‌دانستم که هر کسی که حقیقت را صادقانه دنبال کند ملکوت الهی را خواهد دید وخواهد شناخت. خدا همیشه به دنبال وحدت با

ماستهمگی ماو هر کسی که پذیرای آن باشد به این وحدت خواهد رسید. خدا بسیار (بینهایت) بزرگ‌تر است از حتی تندترین و تفرقه‌اندازترین قضاوتی که ذهن هر فرد بتواند بسازد و از بدترین عمل شیطانی که امکان ارتکاب آن باشد. به هر جهت، ما می‌توانیم هر توهمی که بخواهیم در ذهنمان ایجاد کنیم، تا جائی که آن را خواسته و به عمل هم درآوریم. ما در قلمرو احتمالات متعدد، اراده کاملاً آزادی داریم، و خدا چنان قدرتمند است که به آن هم اجازه می‌دهد. مسیر هیچ دو نفری (برای بازگشت به سوی سرچشمه) یکسان نیستند، و هیچ راهی برای شناخت کامل و تجربهٔ مبدأ درست یا غلط نیست. برخی از آن‌ها کوتاه‌تر از بقیه است، و برخی از آن‌ها هموارتر از بقیه، اما به هیچکدام آن‌ها به عنوان برتر از منظر ابدیت حکم نمی‌شود. همهٔ مسیرهای ممکن منجر به درک کامل مبدأ و در نتیجه تجربه با شکوه واقعا در خانه و وطن بودن می‌شود. چه ما از زندگی و نیروهای محرکهٔ آن آگاه باشیم یا نه، و چه با آن‌ها در این دوره‌های زندگی همکاری کنیم یا نه، این (حقیقت) پابرجا است.

به من تصویری از آیندهٔ ممکن برای بشریت در سیاره زمین نشان داده شد. در این تصویر، من دیدم انسان رفتار بسیار متفاوتی از آن‌چه اکثر ما عادت کرده‌ایم به زندگی ایجاد شده و نظم داده شده‌اند. همگی تولد، رشد، کاهش، و مرگ یا تغییر را تجربه می‌کنند. پذیرش «طبیعت» به این عنوآن‌که قضاوتگر نیست و نیز با خودانگاره‌ها، پیچیده گوئی، نظام‌های اعتقادی و ذهنیات دیگر تعریف نمی‌شود، اغلب بسیار ساده‌تر است تا «خدا»، اگر چه از هر دو شکل بیان می‌توان برای اشاره به آن مبدأ یگانه برای تمام پدیده‌ها استفاده کرد.

وقتی خدا را دیدم، ما یک لحظه صمیمی داشتیم که در آن من عمیق‌ترین واژه هائی که تاکنون بیان کرده بودم را ابراز کردم. این واژهها با نور و لحنی دوست داشتنی از وجود من جاری و طنینانداز شدند: «تو ما [انسان‌ها] را خلق کردی تا خود را ببینی.» در آن لحظه، من مثل یک نوزاد لبخند می‌زدم. احساس می‌کردم که شفاف و نامحدود هستم؛ جمود من، آنطور که واقعا در قلمرو تجربه پدیدار می‌شود، وجود نداشت. (جمود در واقع یک توهم است.) من احساس کردم که واقعا در حال دیدن و بودن بعد از سال‌ها خواب هستم. در همان زمان، متوجه شدم که آن «سال‌ها» و همه مشکلات، در قلمرو ابدیت که خانه ماست، در حقیقت ریزتر از ذره هستند. من می‌توانستم بدون حرکت فیزیکی، زمین، جو اطراف آن و بشریت را از یک زاویه دید وسیع و وصف ناپذیر «نگاه خدائی» درک کنم. همراه با مشاهده چهره‌های بیشمار انسان‌ها با عشقی باورنکردنی، صمیمانه و ژرف می‌توانستم ببینم که همه چیز و همه کس من هستم. من خودم را به اینصورت هم دیدم که در آفریده هائی روشن ضمیر مانند بودا کامل می‌درخشیدم. تصویری از بودا در حال خلسه به نظرم آمدعنوان رفتار انسان در این دوره ببینیم، خواهد داشت. من انسان‌هائی از انواع و شخصیتهای گوناگون را دیدم. آن‌ها در یک منطقه طبیعی که جنگلی بود و در یک دایره دست یک‌دیگر را گرفته و آزادانه زندگی را تجلیل می‌کردند. چهره‌ها و بدن‌هایشان پرتو عشق، خلوص، شادی، سعادت، صلح، پاکی، و حکمت می‌افکند و همین‌طور دیگر موجودات اطرافشان. آن‌ها در تماس کامل با زندگی بودند. آن‌ها از بخشی از خود و یا جهان ترس نداشتند، و زیر بار اعتقادات خشک یا انواع و اقسام هویت‌ها (ی ساختگی) نبودند. آن‌ها کاملا رشد یافته بوده و تنها به زیستن در زمان حال کاملا خرسند بودند.

هر چند، به دلیل تحقق ماهیت یگانه و مشابهِ مبدأ و آزادی شان از هویت بخشی با فرم‌ها، آن‌ها توانایی انجام و ایجاد هر چه آرزو می‌کردند را داشتند. آن‌ها واقعا آزاد بودند. آن‌ها مانند سلول‌های بدن همکاری می‌کردند، چرا که می‌دانستند همانند سلولها در بدن خدایند. آن‌ها هیچ شکی نداشتند که آن‌ها (و همه موجودات) زندگی را پس از مرگ ادامه خواهند داد. در واقع، آن‌ها مرگ و زندگیزمین و آسمانرا گرد هم آورده بودند، همین‌طور هر دوگانگی دیگر را، و جهانی از تمامیت کامل ایجاد کرده بودند. این زمین جدید بود. به محض دیدن آن، من فهمیدم که سرنوشت بشریت نامعلوم است و این‌که به من و هر کس دیگری که این امکان را می‌بیند بستگی دارد که آن را از آن‌چه ما در این زمان داریم، ایجاد کنیم. من فهمیدم که این امکان نیز کاملا وجود دارد که نوع ما نتواند آن را تا کمالش برساند و (حتی) آن نیز اگر اتفاق بیفتد خوب (و جزیی از برنامه و تکامل هستی) است.

فهمیدم که هر شکستی یک موفقیت است، چرا که در آشکار شدن و خودیابی زندگی سهم حیاتی دارد. حتی بزرگ‌ترین شکست‌ها در واقع موفقیت هستند، چون آن‌ها، و تمام شکست‌های دیگر، فرصت می‌باشند. هر چیزی که به صورت زودرس شکست می‌خورد و یا از بین می‌رود، حتی در بزرگ‌ترین مقیاس ممکن کیهانی، می‌تواند دوباره ایجاد شود، اگر زندگی/هشیاری عظیم مایل به ادامه نمو و تجلی از طریق آن باشد. زندگی هم‌چنین می‌تواند چیزی بسیار متفاوت ایجاد کرده و تداوم بخشد و یا هر چیز دیگری که بخواهد انجام دهد.

به همین ترتیب، فهمیدم که من به عنوان یک فرد ممکن است این بار تا کمال و یا تا تحقق هدف زندگی‌ام زنده نمانم و این که اگر آن اتفاق

بیافتاد (هم) مشکلی نیست. [چند بار از سال پیش آمده است که، اگر راه دیگری که بعید هم نبود انتخاب می‌شد، من این‌جا نبودم که در سال این وقایع را ویرایش کنم.] خدا هرگز کسی را به خاطر این‌که موفق نشده (به اهداف الهی خود برسد) کمتر دوست ندارد. عشق بینهایت است، بدون توجه به این‌که فرد چند بار شکست می‌خورد. اگر ما به مرگ به عنوان یک شکست نگاه کنیم، پس ما باید آن را یک فرصت نیز ببینیم. مرگ یک نعمت بزرگ است که اجازه می‌دهد یک فرم قدیمی بریزد و عناصر آن بازیافت گردد. هنگامی که مرگ اتفاق می‌افتد، ممکن است یک فرم جدید ایجاد شود، و/یا می‌تواند یک بازگشت به سرچشمه بدون فرم و قالب، به خدا، به روح روی دهد.

فهمیدم که کسانی که ما تمایل به اجتناب از آن‌ها داریم و به آن‌ها بدشانس می‌گوئیممعلولان، بچهها، پیرها، افتاده‌ها، فقرا، ضعیفان و درگیرها، سالخوردگان، افراد زشت، ناهنجار، عجیب الخلقه‌ها، افراد بدون مقام یا شأن پائین، افراد تحقیرشده و شرمسار، و در حال مرگدر واقع جزء خوش شانس ترین‌ها هستند اگر (قلب آن‌ها) گشوده مانده و قادر باشند زندگی که هستند را احساس کنند. این افراد در تجربه خود، بالقوه بسیار نزدیکتر به مبدأ هستند تا کسانی که از نظر مادی موفق و یا دارای مقام بالا می‌باشند، چرا که این‌ها بیشتر ممکن است دچار خودخواهی و غرور شوند، و به شدت هویت خود را در آن‌چه دارند ببینند، و از آن‌چه واقعا در زندگی اهمیت دارد و آن‌چه که واقعا هستند بریده باشند. بسیاری از آنان نمی‌دانند که وحدتشان با مبدأ بسیار بزرگ‌تر از هر چیزی است که کسی در دنیا بتواند در تملک خود داشته باشد و یا انجام دهد. رضایت واقعی از شناخت خود در درون حاصل

می‌آید، نه خارج از خود و در شرایط بیرونی. کسی که بودن با خدا را تجربه نکرده هرگز نمی‌تواند به رضایت کامل و پایدار دست یابد.

عشقی که در این لحظاتِ بی‌پردگی بیان می‌شد، کاملا فراتر از هر چیزی بود که کلمات بتوانند توصیف کنند. آن‌جا گرمایی مطبوع، شادی، و آرامش و حس واقعا در خانه و وطن بودن حکمفرما بود. زمانی که به چشمان خودم در آینه نگاه کردم، آن‌ها درخششی تابان داشتند که قبلا هرگز ندیده بودم. آنقدر زندگی در آن‌ها وجود داشت که تقریبا مشتعل بودند. سراسر بدنم ارتعاش زنده بودن را حس می‌کرد. احساس می‌کردم ارواح بودا و دیگر شخصیتهای عارف در طول تاریخ، به من برای ورود به دانستن و اشراق خوشامد می‌گویند. این مورد اولین از چند باری بود که حضور و حمایت آن‌ها را احساس کردم.

حدودا در همین زمان (در واقع، روزنه ای در زمان)، یک حس درونی دیگر برایم فرا رسید. این حس به من گفت که این زندگی فعلی فیزیکی که من در آنم، برای من آخرین (زندگی) است، و این واقعیت اصلا مرا متعجب نکرد. حس می‌کردم که این را قبل از زمان تولدم می‌دانستم و صرفا به طور موقت فراموش کرده بودم. «آخرین» برای من معنای آخرین مرحله تکامل قبل از ادراک خود (خودشناسی) را داشت. «خودشناسی» به معنای درک کامل ماهیت زندگی و وجود، وحدت با همه زندگی، و این که زندگی همیشه هست، و سپس زندگی در جهان با آگاهی کامل و بدون منیت. زندگی همیشه آزاد است که خودش باشد در حد کمال مطلق، همیشه می‌تواند هر کاری که بخواهد انجام دهد، و نیاز به حمل هیچ کدام از بارها و تنش‌های بازی زنده ماندن (بقا) را ندارد. یعنی ادراک این‌که هیچ‌چیزی که زندگی به عنوان ممکن تصدیق و تائید نکرده

باشد، اتفاق نمیافتد، حتی اگر این واقعیت هنوز در اذهان هشیار اکثر انسان‌هائی که در این عصر زندگی می‌کنند معلوم نباشد.

این ادراکات به این ترتیبی که من در این‌جا شرح دادم اتفاق نیفتادند. بلکه، آن‌ها به طور همزمان تجربه می‌شدند، گویا که تمامی این دانش و آگاهی محصول جانبی تجربه جوهر وجود خودم به عنوان مبدأ بود. برایم غیر ممکن است که بتوانم توضیح دهم چگونه این گشایش به زندگی «اتفاق افتاد». بطور دقیق باید بگویم «اتفاق نیفتاد»، بجز به شکل حذف موانع ظاهری که دید مرا مسدود کرده بودندبه شکل حذف زمان. آن‌چه ادراک شد، خارج از زمان است، هر چند برخی بخشها به کلمات ترجمه شده و یا در زمان تجربه شدند. من به یاد می‌آورم که در این روزها، قبل و بعد از تعطیلات شکرگزاری، تمام بینش و اشراقی که به من داده شد به طور هم زمان اتفاق افتاد. در واقع، ماهیت زمان اینطور است که همه زمان‌ها یک زمان و یکی است. زمان از دید ابدیت به این شکل دیده و درک می‌شود. (به علاوه، این مهم نیست اگر بیش از یک وهله در طول این مدت بوده باشد وقتی من در مقابل آینه بودم و ادراکات عمیق بر من وارد شد؛ ممکن است اینطور باشد. من تمام جزئیات زمانی را به یاد ندارم. آن‌چه مهم است این‌که همه‌ی آن یکی است.)

تا حدود دو هفته بعد، احساس می‌کردم که گویا «فیبی» کسی که «من» هستم نبود، بلکه کسی بود که فوت کرده بود. «من» زندگی خالص بودم. فیبی اغلب صبح درحالی از خواب بیدار می‌شد که احساس آگاهی زنده در ساقها و پاهایش خیلی بیشتر از سرش بود. من که (وجودم) گسترش یافته و آگاه گشته بود، جهان و وضعیت زندگی فیبی را از

چشم‌اندازی خارج از آن خود قدیمی بشری می‌دیدم. در طول این زمان، همکلاسی‌ها، استادان، و فیبی شبیه بازیگران در یک نمایشنامه بودند. فیبی چندان صحبت نمی‌کرد؛ او بیشتر گوش می‌کرد و مشاهده می‌نمود.

احساس یک حضور گسترش یافته که در پشت و درون هر تجربه می‌باشد، هرگز مرا ترک نکرد، هر چند گاهی بیشتر در پیش زمینه و گاهی بیشتر در پس زمینه است. گاهی شب به خواب می‌روم در حالی که هنوز از خودم به عنوان زندگی در پس زمینه‌ی شخص به خواب رفته آگاهم. هیچ تجربه درونی یا بیرونی را به عنوان خود احساس نمی‌کنم، به شکلی که چیزهای دیگر نباشد. من نمیتوانم به کلمات، عبارات، و یا ایدهها مثل اکثر افراد باور پیدا کنم.

در طول تعطیلات زمستانی [از اواسط ماه دسامبر تا اوایل ماه ژانویه]، فیبی حضور آماندا را دوباره احساس کرد. آماندا در سکوت به او فهماند که او می‌تواند آن‌چه فیبی در آن سیر می‌کند را ببیند.

فیبی غافل از این بود که، این آشکار شدن که بین ماههای سپتامبر و دسامبر اتفاق افتاد، فقط آغاز ماجرا بود. سازگاری‌های زیادی بود که باید بوجود آورد، تجربیاتی که باید کسب کند، چالش هائی که باید با آن‌ها مواجه شود، مسائلی که حل و فصل کند، و مکان و موضوعاتی که باید کشف کند. اغلب بسیار گیج و غرق در حساسیت شدید، به معنای واقعی کلمه مجددا یاد گرفت که چگونه از ذهن و بدن استفاده کند و چگونه با مردم ارتباط برقرار نماید. (دومی چیزی بود که با آن کشمکش بسیاری داشت. زمانهائی وجود داشت که او قادر به صحبت چندان موثر

با مردم نبود. به خصوص با کسانی که وقتی در حضورشان بود واقعا گوش نمیدادند.)

او درک خود را از این جهان و از دنیا عمیق‌تر کرده است. تنش، اختلاف، و نفس، الگوهای قدیمی نشات گرفته از منیت که قبلا بخش عمده زندگی او بودند، به سرعت فرو ریخته بودند. اگر چه لحظات فراغت آنی بسیاری هم وجود داشته، این فروپاشی اغلب ناهموار بوده است. تنش‌های عمیقا پنهان شده، بالا آورده شدند و گاهی اوقات نیاز بود که قبل از این‌که حل شوند و راهی برای آسودگی ایجاد کنند، کاملا احساس شوند. هنگامی که آسودگی اتفاق می‌افتاد، گاهی آنقدر انرژی زیاد در بدن وجود داشت که کاری نمی‌توانست بکند جز دویدن در اطراف خانه، پیاده روی سریع، و یا خارج کردن آن از طریق موسیقی و رقص سریع. این روند بر ذهن و از درون ذهن اتفاق می‌افتاد. نمیتوانست توسط ذهن و یا خود مجزا که یک توهم ساخته ذهن است کنترل شود. این یک فرایند شفا یابی و یکپارچه شدن بود.

مشکلات و چالش‌های بسیاری پیش آمد، از جمله ترک تحصیل، ناتوانی (ناتوان از کار در دنیا به مدت دو سال به دلیل سردرگمی و حساسیت زیاد)، بیخانمانی، فقر، از دست دادن دوستان و روابط، خصومت و سوء تفاهم از جانب دیگران (از جمله کارکنان بهداشتی و مشاوران و معلمان معنوی)، و عدم حمایت در اکثر مواقع. در سطح شخصی، من تقریبا از دست دادن هر احساس تعلق به هر گروه و دسته و از دست دادن امید برای بشریت در مسیر کنونی آن را تجربه کرده‌ام.

اوقاتی بوده که آرزو می‌کردم ای کاش می‌توانستم این سیاره را ترک کنم، و به یک مکان دوردست فرار کرده یا به نحوی توسط موجودات

پیشرفته‌تر نجات یابم، و یا این‌که عمر فیزیکی من به پایان برسد. احساس تنهایی و سرخوردگی من گاهی بسیار شدید بود. من برای سقوط و یا تحول تمدن بشری نیز آرزو می‌کردم، چون بار آن‌گاهی اوقات بسیار سنگین بود. به علاوه، من اغلب از آزار می‌ترسیدم، چون من نسبت به حرکت اجتماعی که «خودی» ایجاد می‌کند، «غیرخودی» را حذف می‌کند، و مردمی که با هنجارها و برتری‌های غالب تعریف نمی‌شوند را غیر انسانی می‌داند، بسیار حساس هستم. در سخت‌ترین زمانهایم، من حضور روح راهنما را احساس می‌کردم که از من استقبال کرده و تسکینم می‌داد؛ او با هیچ هویتی ظاهر نمیشد، مگر تنها به عنوان روح خالص. گاهی اوقات، او به آرامی بر روی یک انسداد در بدن من دست کشیده و آن را باز می‌کرد.

تقریبا هر روز از اوایل سال ، من انرژی به دام افتاده را با تمرکز هشیاری آزادم روی انسدادهائی که آماده حل شدن بودند از ذهن و بدنم آزاد می‌کردم. هنگامی که حل می‌شدند، به صورت رهایی از تنش در یک یا چند بخش از بدن (معمولا سر، شکم و / یا قفسه سینه)، و جریان انرژی از طریق وجودم تجربه می‌کردم. انرژی گرم احساس می‌شد، مثل حرارت آتشی که چوب مرده را می‌سوزاند، اما نه داغ به شکلی که بسوزاند. احساس می‌کردم که آن‌چه اتفاق می‌افتد فرآیندی یکسان است که در آن شرطی شدگی کهنه، تفرقه‌انداز، مبتنی بر ترس در داخل سیستم من، با کمک هشیاری آزاد من به معنای واقعی کلمه می‌سوزد. هر چه بیشتر از آن می‌سوزاند، روشن‌تر و یکپارچه‌تر می‌شوم.

تجربه‌های عمیق‌تر و زیباتر بسیاری نیز وجود داشت. من سه تا از آن‌ها را در زیر ذکر می‌کنم. آن‌ها شامل بینش‌های عمیق به جنبه‌های مختلف

زندگی و مرگ، بصیرت قوی و خود به خودی در مورد حالات جایگزین از رویدادهای واقعی، آشکار شدن توانایی‌های روانی، خاطرات زندگی گذشته و مرگ (برخی از آن‌ها دردناک، برخی زیبا)، تجارب خارج از بدن که در آن من از دیوارهای اطراف خانه و یا در ابعاد دیگر پرواز می‌کردم، لحظات بسیاری از آگاهی روشن بیدار در موقعیت‌های مختلف، و بیشتر. من خودم را به شکل یکی شده با آسمان، با درختان و گیاهان، با حیوانات، با افراد دیگر، با شکلها، و یا با اشیاء به شکل عمیق و صمیمی تجربه می‌کردم. گاهی اوقات، تجارب عمیق خود به خود در وسط کلاس و یا در حال اجرای کارها رخ داده است.

در یک مورد، در حالی که من در رختخواب بیدار دراز کشیده بودمدر یک دوره بسیار تاریک و مشوش هشیاری سیاره زمین خود را به من شناساند. بدون کلمات، روح زمین به من اجازه داد بدانم که نام او گایا است. ما برای چند لحظه با هم ادغام شدیم و عشق بسیاری به اشتراک گذاشتیم.

بیشتر یک روز را در سال ، من درکی با کیفیت عمیق، تازه، بکر، و زنده از تمام دنیایم داشتم بیش از هر چه قبل از آن بود، به ویژه در درختان. این دید پس از آن آمد که هویت آن بی‌فرمی که من هستم از فرم فیبی قویا تفکیک شد. من خودم را به عنوان آگاهی بالاتر تجربه کردم و درک کردم که جهان زمانی که ما آن را کامل درک کنیم این‌گونه است. من از آن پس تجربیات مشابه بسیاری بیشتری از این نوع داشتم.

یک روز در اواخر آگوست در حالی که من در طول اتاق نشیمن در حال راه رفتن بودم، آگاهی من به خارج از قلمرو تجلی منتقل شد. من دوباره قدرتِ توصیف ناپذیر از زندگی محض که جهان را در بر گرفته، بزرگ‌ترین

و تنها قدرت واقعی را ادراک کردم. از آن زمان، چنین بینش و ادراک هائی از نظر تعداد افزایش یافته است. در سپتامبر و اکتبر و هم‌چنین در موارد مختلف از آن به بعد، من ناگهان خودم را به عنوان زندگی بی‌فرم خالص، بی‌زمان، بی‌انتها تجربه می‌کردممن خودم را به وضوح فراتر از ذهن و درک فردیچندین برابر می‌دیدم (در واقع، روزنه در زمان). هر «زمان»، من کمتر به قلمرو زمان متصل و بیشتر بر وضعیت زندگی متمرکز بودمگاهی اوقات احساس شدید از سعادت، وضوح، و آزادی بی‌حد و حصر را تجربه کرده‌ام. زمان کمتر واقعی به نظر می‌رسد و بیشتر شبیه به یک توهم زیباست که در در ابدیت تجربه شود. در هر لحظه در حال حاضر، تمام امکان‌ها و زمان‌ها به طور همزمان وجود دارد، و فضای داخلی با فضای بیرونی یکی و همان است. ذهن انسانی محدود به زمان نمی‌تواند این حقیقت را درک کند.

هم‌چنین، همزمانی‌ها مکرر شده‌اند. آن‌ها به طور طبیعی وقتی که زندگی از طریق تجربه به ماهیت خود هشیار می‌شود، روی می‌دهد. هنگامی که باز بودن وجود دارد، برای زندگی همکاری با خود بسیار آسان‌تر می‌شود. من در چند سال گذشته با بخششها زندگی کرده ام، و زندگی اغلب به من بیش از آن‌چه در جهت مورد نیاز برای بقا و ادامه یکپارچه سازی است نداده است. من اغلب به انجام کارهای داوطلبانه و مشاغل بدون حقوق کشیده می‌شوم چون می‌بینم که کار داوطلبانه چیزی است که جهان واقعا نیاز دارد. هم‌چنین، یکی از بزرگ‌ترین شادی‌های من ملاقات با مردم دیگر در ماوراء است. زیبایی و شادی که در این تجربه است، وصف ناپذیر است. من دوست دارم دیگران را به خودشان برگردانم، که در واقع به معنای برگرداندن خودم به خودم است، زمانی که افراد آماده و پذیرا را ملاقات می‌کنم. چنین جلساتی

متقابلا سودمند است. متاسفانه، من دفعات کمی چنین افرادی را ملاقات کردهام.

این و پدیده‌های دیگر که ما اغلب عرفانی می‌نامیم، شخصی نیستند. آن‌ها در زندگی، طبیعی هستند. همه ما این امکان را در خود داریم که تجربه‌های عرفانی و بینش عمیق داشته باشیم. هرچند، برای اغلب ما داشتن آن‌ها بهترین نیست. هر یک از ما در حال تجربه چیزی است که دقیقا نیاز به تجربه آن را دارد. هر یک از ما هشیاری است که این تجربه منحصر به فرد را به عنوان شخص/ وجود منحصر به فرد و در این نقطه منحصر به فرد در عرصه زمان دارد. هیچ تجربهی درست، نادرست، برتر یا پست‌تر وجود ندارد. تمام تجربیات بخش هائی از آشکار شدن زندگی هستنددایره بزرگ تجربه از مبدأ، به تجلی غیرهشیار، به تجلی هشیار، و بازگشت به مبدأ. این طبیعی و کاملا برای ما و دیگر موجودات خوب است که در مکان‌های بسیار متفاوتی از آگاهی و تجربه باشیم. ما می‌توانیم به بهترین شکل عمل کنیم، و یا می‌توانیم در برابر آن‌چه زندگی به ما نشان دهد مقاومت نمائیم، چالش را تکرار و تکرار کنیم، و مسیر را مشکل‌تر کنیم. آگاه بودن از این روند که در آن هستیم قطعا آن را بسیار آسان‌تر می‌کند.

هیچ‌چیز ویژه ای در مورد من یا هر کس دیگری وجود ندارد. باور به خاص بودن، هویت گرفتن از شرایط بیرونی است و در نتیجه فراموش کردن این‌که ما واقعا که هستیم. من جائی که باید هستم تا حد زیادی به دلیل این‌که طول عمر گذشته‌ام مرا برای آن آماده کرده است. شاید دلیل بزرگ‌تر، تمایل واقعی برای شناختن خودم باشد، برای کشف اعماق زندگی، و برای زندگی در صلح و صداقت. این تمایل در من قوی‌تر

از نیروهای دیگر در زندگیام (مثل، خواست موفقیت مادی و متناسب بودن در جامعه) است. این در همه ما هست که چنین تمایلی ابراز کنیم، همان‌طور که همه ما بذر روشنی را در درون داریم. به هر کدام از ما است که اعماق زندگی و خودمان را کشف کنیمکه یکی است و همان است. به هر یک از ماست که درک کنیم کمال نهایی در گذشته و یا آینده نیست، بلکه در حال حاضر است صرف نظر از شرایط خارجی. فضای لحظه حالخود زندگیفراتر از تمام پدیده‌ها، تجارب، و شرایط است. نور بی‌نهایت بیشتر و قویتر از هر سنگینی، تاریکی، و درد و رنج است. خدا همه چیزی است که وجود دارد.

من در آریزونا زندگی می‌کردم. یک روز پسرعمویم «تیم» تلفنی به من خبر داد که حال پدرش (که پدرخوانده من بود) بدتر شده است. فورا پرواز روز بعد به شیکاگو را رزرو کردم و بعد از ظهر روز به فرودگاه شیکاگو رسیدم. پسرعمو تیم مرا مستقیما به بیمارستان برد. به اتاق رفتم تا عمو «سام» را ببینم. نحیف به نظر می‌رسید و برای نفس کشیدن تقلا می‌کرد. می‌شد احساس کرد که مرگ آن‌جا می‌گردد و در انتظار زمانش است.

حدود شب همه به خانه رفتند تا کمی استراحت کنند و من و تیم تصمیم گرفتیم شب را در بیمارستان بگذرانیم. ما قرار بود در اتاق انتظار بخوابیم. کمی صحبت کردیم، خوردیم، دو یا سه بار به عمو سام سر زدیم. فضا بسیار آرام بود. شیفت نیمه شب که دو نفر بودند، در ایستگاه پرستاری مشغول شدند. سالن سکوت مرگباری داشت و هیچ فعالیتی در کار نبود.

تصمیم گرفتیم از مبل‌ها برای خواب استفاده کنیم ولی آن‌ها ناراحت کننده‌ترین مبل هائی بودند که ساخته شده است و من برای خواب مشکل داشتم. به تیم نگاه کردم که نمی‌دانم چگونه سریعا به خواب رفته بود. حدود صبح بود که دیگر بین خواب و بیداری سیر می‌کردم.

ناگهان آن صدای قدرتمند در عین حال آرامش بخش را شنیدم. قدرتمند و در عین حال پرمحبت، مقتدر و همزمان مهربان (دلسوز). کلمات بلند و واضح بودند. صدا گفت «سام، به خانه بیا». من هرگز آن صدا و احساسی که در من ایجاد کرد را فراموش نخواهم کرد. مبهوت بودم اما ترس نداشتم. عجیب بود ولی در عین حال آشنا به نظر می‌رسید. قوی بود، اما عشق را در لحن آن حس می‌کردم. هرگز چیزی مثل آن فرمان نشنیده یا احساس نکرده بودم.

شبیه فیلم‌ها نبود که صدا پژواک پیدا می‌کند، فقط صدا بود، البته قدرتمند. راست نشستم و فورا به اطراف نگاه کردم. فکر کردم شاید شوخی ناخوشایندی است که کسی انجام داده است. ایستادم و راهروها را نگاه کردم. همه خالی بودند، هیچ فعالیتی وجود نداشت. به تیم نگاه کردم که خواب بود. به پرستاران نگاه کردم که هر دو در جایشان پشت کامپیوتر نشسته بودند.

فکر کردم خواب دیدم، ولی صدا خیلی قدرتمند و قوی بود. نشستم و به دیوار خیره شدم. آیا من صدای خدا را شنیده ام؟ ساعت حدود صبح بود. نمی‌دانستم باید تیم را از خواب بیدار کنم یا نه. تصمیم گرفتم بگذارم بخوابد. رفتم به عمویم سر زدم و مدتی نشستم و به او نگاه کردم.

من کاتولیک بودم و به مدارس کاتولیک رفته بودم، کمک کشیش بودم و اهل این موارد بودم، ولی صادقانه بگویم این فراتر از حد (من) بود. من به خدا اعتقاد داشتم ولی فقط یک اعتقاد. در شرایط گیج کننده ای قرار گرفته بودم. می‌دانم که ذهن مثل یک کامپیوتر پیچیده است، اما احساس نمی‌کردم که مشکلی دارد. جوان بودم و از نظر سلامتی خوب بودم. همه حواسم کار می‌کرد. رانندگی می‌کردم و آدم نسبتا موفقی بودم. زندگی در کل با من خوب تا کرده بود. حالا این اتفاق افتاده بود.

می ترسیدم دوباره بخوابم، نمی‌دانستم چه اتفاقی خواهد افتاد. همه جور احتمالی به ذهنم می‌آمد و می‌رفت. هر توجیهی را که بررسی می‌کردم باز به همان نتیجه می‌رسیدم، هیچ توضیح منطقی برای آن‌چه رخ داد وجود نداشت. در آن لحظه می‌دانستم در واقع همان را که فکر می‌کنم، شنیده‌ام و می‌دانستم که داشت عمو سام را برای سفر به خانه آماده می‌کرد، این واقعا صدای خدا بود.

کارم را حدود هشت صبح شروع کردم و حدود هشت شب هم شیفت من تمام شد. حالم خوب نبود. به «دونا» زنگ زدم و گفتم من دارم برمیگردم به آپارتمان و حالم خیلی خوب نیست. فکر می‌کردم برای نهار چیز نامناسبی خورده ام، ولی به او گفتم کمی استراحت می‌کنم، لباسم را عوض می‌کنم و به خانه والدینش می‌آیم. پدر و مادرش حدود مایلی ما زندگی می‌کردند.

اوت ساعت : دقیقه بود که تغییری عمیق و بسیار غیر منتظره در زندگی‌ام روی داد.

به خانه رسیدم و لباس راحت پوشیدم. بدترین تپش قلب عمرم را داشتم و نمی‌توانستم از آن خلاص شوم. یکدفعه نفسهایم کوتاه شد.

زنگ زدم و به دونا گفتم به خانه بیاید که اوضاع من خوب نیست و نمی‌دانم مشکل کجاست. خواست به اورژانس زنگ بزند ولی لازم ندیدم، البته اشتباه می‌کردم. دائما با یقه لباسم کلنجار می‌رفتم که راحت‌تر نفس بکشم. حالم بدتر شد و تهوع هم به آن اضافه شد. خیلی سریع اتفاق افتاد. گوشی را روی میز جلودستی گذاشتم و به سمت دستشوئی دویدم و وقتی بالا آوردم تماما زرداب بود. برایم عجیب بود. یکبار دیگر صفرای روشن بالا آوردم، باز هم و باز هم، چیزی غیر از صفرای روشن نبود.

بعد فشار شدید دیگری به من آمد، دچار ضعف شدم، در سمت چپم درد احساس می‌کردم و کف زمین از حال رفتم. قادر به حرکت نبودم، گوشی هم در دسترسم نبود و در آن لحظه می‌دانستم چه اتفاقی در حال رخ دادن است. یک حمله قلبی روی داده بود. آن‌جا کف دستشوئی افتاده بودم و به توالت نگاه می‌کردم و امید داشتم دونا حرف مرا جدی گرفته و در راه باشد. جدا مشکل داشتم، هیچ کنترلی بر سرنوشتم نداشتم و در سایه اراده خدا بودم.

فکر می‌کنم در هر تراژدی، کمی کمدی هم هست. همان‌طور که روی زمین افتاده بودم، دائما به خودم می‌گفتم قرار نیست در حال نگاه کردن به توالت بمیرم. فرض می‌کردم یک جوری زنده می‌مانم تا چیزی پیدا کنیم که مرا نگه دارد تا کمک برسد یا زندگی پایان یابد.

دائم تصور می‌کردم که پدرم هم در چنین وضعیتی مرد. در سال به دستشوئی رفت و دیگر زنده بیرون نیامد. آیا او هم با خودش همین‌ها را می‌گفت؟ تشابه غریبی بود، پدرم در دستشوئی مرد و من هم؟ من

الان سال دارم و پدرم در زمان اولین حمله قلبی سال داشت، و در سن مرحوم شد. اگر زنده بمانم برنده ام؟ آیا جایزه ای هم دارد؟

فکر می‌کردم مردن در حال نگاه کردن به توالت از بین این همه چیزها، روش عجیبی برای مردن است. می‌دانستم این‌ها موضوعات بیخودی برای فکر کردن است آنهم زمانی که دچار حمله قلبی شده باشی، ولی ذهن مثل یک کامپیوتر پیچیده است.

همان‌طور که افتاده بودم و زرداب از دهانم بیرون می‌ریخت دائما به خودم می‌گفتم که من در حال نگاه کردن به توالت نمی‌میرم، من در حال نگاه کردن به توالت نمی‌میرم، .... دونا و پدرش استیو رسیدند و مرا کف توالت پیدا کردند و به اورژانس زنگ زدند. دونا وقتی به دستشوئی رسید به من گفت که امدادگران در راهند، یادم است به او نگاه کردم و گفتم «خوبه که این‌جائی، من خسته‌ام و می‌خواهم بخوابم.»

دلیلی وجود دارد که به همه این‌ها اشاره می‌کنم. شاید اگر به جای می‌شیگان در فلوریدا بودم، اینطور نمی‌شد. آن‌چه که فکر می‌کردم خواب است چیزی کاملا متفاوت بود. گذار برای شروع سفرم به «سمت دیگر» آغاز شده بود، زمانش بود که به خانه بروم.

امام رضا علیه السلام در پاسخ به زندیقی که پرسید: دلیل وجود خدا چیست؟ فرمود: من وقتی به جسم خود نگریستم و دیدم که نمی‌توانم در قد و پهنای آن کم و زیاد کنم و بدیها (بیماریها) را از آن دور سازم و

سود و منفعتی به آن برسانم، دریافتم که این ساختمان را معمار و سازنده ای است؛ پس به وجود او اقرار کردم.

افزون بر این، از مشاهده چرخش فلک به قدرت او، و پدید آوردن ابرها و به حرکت در آوردن بادها و حرکت خورشید و ماه و ستارگان و دیگر نشانه‌های متقنِ شگفت آور، پی بردم که این همه را مدبّر و پدید آورنده ای است.

از عطاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام، از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: آدم و حوا تا آن دم که از بهشت بیرون شدند، هفت ساعت از روزهای دنیا در آن‌جا بودند تا این که خداوند از همان روز آن دو را به زمین فرود آورد. حضرت فرمود: پس آدم بر خداوند حجت آورد و گفت: پروردگارا! آیا تو پیش از آن‌که مرا بیافرینی، این گناه و هر چه برایم روی می‌دهد را بر من رقم زده بودی یا پیش از آن‌که آن را بر من رقم زنی، سیاه بختی بر من چیره گشت و خود به آن گناه دست زدم و آن از سوی خودم و کار خودم بود و نه از سوی تو و کار تو؟ خداوند به او فرمود: ای آدم! من تو را آفریدم و به تو خبر دادم که تو و همسرت را در بهشت جای می‌دهم وبا نعمت خودم به توانعام می‌کنم؛اما تو با نعمت و نیرویی که از سوی خویش به تو دادم و نیز باندامی که به تو ارزانی داشتم بر نافرمانی‌ام توانا شدی؛ حال آن‌که از دیده‌ام پنهان نبودی و از کار تو و آن‌چه انجام می‌دهی آگاه بودم. آدم گفت: پروردگارا تو بر من حجت آوردی به آن‌گاه که مرا آفریدی و صورت بخشیدی و در من از روح خود دمیدی. خداوند

متعال فرمود: ای آدم! فرشتگانم را به سجده به سوی تو درآوردم و نامت را در آسمان هایم فراز آوردم و آفرینش تو را به بزرگ منشی خویش آغاز نمودم و در بهشت جایت دادم و این همه را تنها، از آن روی کردم که به تو خشنود گردم و تو را بدان آزمودم، بدون آن‌که به درگاهم عملی کرده باشی که تو را سزاوار آن‌چه به تو دادم، نموده باشد. آدم گفت: پروردگارا! نیکی از توست و بدی از من. خداوند فرمود: ای آدم! منم خداوند کریم که نیکی را پیش از بدی و رحمتم را پیش از خشم آفریدم و بزرگ منشی خویش را پیش‌تر از خوار سازیم و حجت تمام کردنم را پیش از عذاب کردنم آوردم. ای آدم! آیا تو را از آن درخت بازنداشتم و تو را خبر ندادم که شیطان دشمن تو و همسرت است و پیش از آن‌که وارد بهشت شوید برحذرتان نداشتم و شما را آگاه نساختم که اگر از آن درخت بخورید به خود ستم کرده اید و مرا فرمان نبرده‌اید؟! ای آدم! ستمگری که مرا فرمان نبرد در جوار من در بهشت نخواهد بود. آدم گفت: بله، ای پروردگار من، حجت تو بر ما تمام است، ما به خود ستم ورزیدیم و نافرمانی کردیم، اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.

عیاشی از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَقَضَینَا إِلَى بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَینِ» منظور قتل علی علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا» یعنی قتل حسین علیه السلام. «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی وقتی یاری دهنده خون حسین علیه السلام بیاید. «بَعَثْنَا عَلَیکُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّیارِ» منظور

قومیاند که خدا قبل از قیام قائم علیه السلام آن‌ها را مبعوث می‌کند و آن‌ها از همه ظالمان نسبت به حق محمد صلی اللّه علیه و آله انتقام می‌گیرند «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» یعنی قیام قائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» یعنی خروج امام حسین همراه با هفتاد تن از یارانش که با او شهید شدند. کلاه خودهای زراندود دو رویه دارند، به مردم خبر می‌دهند: حسین همراه یارانش خروج کرده است تا مؤمنان درباره او شک نداشته باشند، و بدانند او دجّال و شیطان نیست، آن روز حجت قائم در میان مردم است، وقتی مؤمنان یقین کردند که او حسین علیه السلام است و همه مؤمنان او را تصدیق کردند؛ حجت قائم علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم می‌کند، و آن‌که او را غسل داده و کفن می‌کند و حنوط می‌زند و در قبر می‌گذارد، امام حسین علیه السلام است، بعد از هر امامی، امام می‌آید، امام را امام غسل می‌دهد، سپس حسین علیه السلام عهده دار حکومت خواهد بود تا زمانی که ابروانش بر روی چشمانش قرار گیرد (بریزد).

سعد بن عبد اللّه از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عمر بن عبد العزیز، از مردی، از جمیل بن دَرّاج، از مُعَلّی بن خُنَیس، و زید شَحّام از امام صادقعلیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: اولین کسی که در رجعت باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در زمین می‌ماند تا این که به خاطر کهولت سن، ابروهایش بر روی چشم‌هایش می‌ریزد.

و نیز او از محمد بن حسن بن ابی خطّاب، از موسی بن سَعدان، از عبد الله بن قاسم، از حسین بن احمد معروف به مِنْقَری، از یونس بن ظَبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که قبل از فرا رسیدن قیامت به حساب مردم می‌پردازد حسین بن علی علیه السلام است. اما در روز قیامت، اوست که موجب به بهشت و یا به جهنم رفتن مردم می‌شود.

و او از احمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از محمد بن مُسلِم، از حُمران بن اعین و ابو خطّاب- پیش از آن‌که ابو خطّاب، آن‌چه را که آورد، بیاورد- از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: اولین کسی که زمین شکافته می‌شود و به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت یک امر عام نیست، بلکه مخصوص کسانی است؛ تنها کسانی که کاملاً و صد در صد ایمان خالص دارند و یا کاملاً کافرند برمی گردند.

ابو جعفر محمد بن جریر در مُسنَد فاطمه سلام الله علیها از ابو مُفضّل، از علی بن حسن مِنقَری کوفی، از احمد بن زید دَهّان، از مُخَوَّل بن ابراهیم، از رستَم بن عبد الله بن خالد مَخزومی، از سلیمان اَعمَش، از محمد بن خَلَف طاطِری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای هر پیامبری که مبعوث کرده دوازده پیشوای قوم اختیار کرده است. عرض کردم: ای رسول خدا! می‌دانستم که برای اهل کتاب چنین است،

پرسید: ای سلمان! آیا پیشوایان قوم مرا هم می‌شناسی و می‌دانی کدام دوازده نفر را خداوند بعد از من برای قوم من انتخاب کرده است؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش عالم ترند.

فرمود: ای سلمان! خدا من را از خالصِ نور خود خلق کرد و مرا خواند و من او را اطاعت کردم، و علی را از نور من خلق کرد، سپس او را خواند و علی خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی فاطمه را خلق کرد و او را فراخواند، و فاطمه خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را فراخواند، و حسن خدایش را اطاعت کرد و سپس از نور من و علی و فاطمه، حسین را خلق کرد و او را صدا کرد و حسین خدایش را اطاعت کرد، سپس پنج نام از نام‌های خود را بر ما نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است، و علی نیز همین نام را دارد، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا احسان است و این حسن و خدا محسن است و این حسین، سپس از ما و از نور حسین علیه السلام نُه امام را خلق کرد و آن‌ها را فراخواند و آن‌ها خدا را اطاعت کردند قبل از این که خداوند آسمان برافراشته و زمین گسترده و یا مَلَک و بشر را خلق کند، ما نورهایی بودیم که خدا را تسبیح می‌گفتیم و به او گوش می‌دادیم و اطاعت می‌کردیم.

عرض کردم: فدایتان شوم! اجر و پاداش کسی که این‌ها را بشناسد چیست؟ فرمود: ای سلمان! هر کس آن گونه که شایسته است آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها اقتدا کند و آن‌ها را دوست بدارد و از دشمنان آن‌ها بیزاری بجوید، به خدا سوگند او از ماست هر کجا که ما وارد شویم، وارد می‌شود و هر کجا که ما ساکن شویم، ساکن می‌شود، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا می‌شود بدون شناخت نام آن‌ها و نَسَبشان به آن‌ها ایمان

داشت؟ فرمود: نه، ای سلمان! عرض کردم: سایر امامان را چگونه بشناسیم؟ من تنها، تا حسین علیه السلام را می‌شناسم، فرمود: پس از حسین، سید عابدان، علی بن حسین، سپس پسرش، محمد بن علی، شکافنده علم اولین تا آخرین پیامبر، سپس جعفر بن محمد، زبان راستگو و صدّیق خداوند، سپس موسی بن جعفر، فرو برنده خشم و غضب به خاطر صبر در راه خداوند عزّ و جلّ، سپس علی بن موسی، راضی به امر خداوند، سپس محمد بن علی، برگزیده از میان خلق خدا، سپس علی بن محمد هدایت کننده به سوی خدا، سپس حسن بن علی، رازدار و امین اسرار خدا، سپس محمد بن حسن الهادی المهدی الناطق القائم به امر خدا. سپس فرمود: ای سلمان! قطعاً تو او را درک می‌کنی و هر کس که مانند تو باشد و با معرفت حقیقی و راستین، ولایت او را بپذیرد. خدا را بسیار شکر کردم و عرض کردم: ای رسول خدا! یعنی من تا زمان او مهلت می‌یابم؟ فرمود: ای سلمان! آیه: «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»

گریه و شوق من بسیار زیاد شد، سپس عرض کردم: ای رسول خدا! شما این را تضمین می‌کنید؟ فرمود: آری، سوگند به آن‌که مرا به حق فرستاد، از من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه امام از نسل حسین و هر کس که از ما است و همراه ماست و در راه ما به او ظلم و ستم شده، آری، به خدا سوگند ای سلمان!

ابلیس و لشکریانش و هر کس که به طور کامل کافر است و یا هر کس که کاملاً ایمان آورده است، همه قطعاً حاضر می‌شوند تا انتقام مظلومان

و خون آن‌ها گرفته شود و خداوندِ تو، به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند و این تأویل آیه ای است که خداوند فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن‌چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] سلمان گفت: از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم، و دیگر برای سلمان مهم نبود چه زمانی مرگ را می‌بینند یا مرگ او را می‌بینند.

محمد بن یعقوب گوید: از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبه، از حمران روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله امام صادق علیه السلام درباره قول الهی «و روح منه» پرسیدم، فرمود: آن روح خداوند است، ریخته شده در قالب خلقت، که خداوند، آن را در آدم و عیسی خلق نمود.

و از همو: از معاویة بن حکیم، از محمد بن سعید بن غزوان، از مردی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: مردی از اهل بلخ نزد او آمد و امام به او فرمود: ای خراسانی! آیا فلان دره را می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی. فرمود:

آیا شکافی را در آن دره با فلان مشخصه می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: دجال از این شکاف بیرون خواهد آمد.

سپس مردی از اهل یمن نزد وی آمد و به وی فرمود: ای یمانی! آیا فلان راه کوهستانی و فلان راه را می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمودند: آیا درختی را در آن راه با فلان مشخصه می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آیا تخته سنگی را زیر آن درخت می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آن همان سنگی است که الواح موسی علیه السلام را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نگاه داشت.

و از همو: از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حَبه عُرنی نقل کرده است که گفت: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زبرجد سبز بود. هنگامی که موسی علیه السلام به خشم آمد، الواح را از دستش بر زمین‌انداخت و قسمتی از آن خرد شد و قسمتی باقی ماند و قسمتی به آسمان رفت. آن‌گاه که خشم موسی فرو نشست، به یوشع بن نون گفت: آیا توضیح و تفسیر آن‌چه در الواح است، نزد تو است؟

گفت: بلی، پس هم‌چنان گروهی پس از گروه دیگر آن را بر ارث می‌بردند تا این که به دست سه گروه از یمن افتاد و خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تهامه برانگیخت و این خبر به آنان رسید. آنان گفتند: این پیامبر چه می‌گوید؟ گفته شد: از شراب و زنا نهی می‌کند و به اخلاق نیکو و حُسن همسایگی دستور می‌دهد. گفتند: او به آن‌چه در دست ما است، از ما شایسته‌تر است. پس به توافق

رسیدند که فلان ماه نزد وی بیایند. خدا بر جبرئیل علیه السلام وحی کرد که نزد پیامبر علیه السلام برود و آن خبر را به وی برساند. جبرئیل نزد او آمد و گفت: فلانی و فلانی و فلانی و فلانی آن‌چه را در الواح بود به ارث بردند؛ و الواح موسی علیه السلام و آنان در فلان ماه و در فلان شب نزد تو خواهند آمد.

فرمودند: حضرت آن شب را در انتظارشان بود. پس آن کاروان از راه فرا رسید و در خانه‌اش را زدند در حالی که می‌گفتند: ای محمد! گفت: بلی ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان. کتابی را که از یوشع فرزند نون، وصی موسی فرزند عمران به ارث برده اید کجا است؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و او یکتا است و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدا هستی. به خدا قسم، از هنگامی که به دست ما افتاد، هیچ‌کس قبل از تو به آن آگاهی نیافته است. فرمودند: پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آن را گرفت و آن کتابی ظریف به زبان عبرانی بود. آن را به من داد و من آن را زیر سرم قرار دادم. هنگامی که صبح شد، دیدم که کتابی گرانقدر به زبان عربی است و علم آن‌چه را خدا از هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین تا روز قیامت خلق کرده است در آن وجود دارد. پس آن را دانستم.

ابن بابویه در امالی با سند خود از عبد الله بن سلیمان- که قرائت کننده کتاب بوده- در حدیثی که ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده و این حدیث، قدسی است و از خداوند متعال نقل شده است، آورده که خداوند وصف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای عیسی علیه السلام بیان داشته و فرموده است: نه قبل و نه بعد از وی، چونان

او دیده نشده است: خوش بوی، بسیار نکاح کننده زنان، دارای نسل‌اندک و لیکن مبارک که او را خانه ای است در بهشت، بی‌آن‌که هیاهو یا خستگی در آن باشد. او نسل خویش را در پایان دنیا، سرپرستی و ضمانت کند، آن‌چنان‌که زکریا، سرپرست مادرت بود. او دو جوان دارد که به شهادت می‌رسند. کلام او قرآن است و دین او اسلام و من خود، سلام هستم. خوشا به حال آن‌کس که زمانه او را درک کند و در دوران او زنده باشد و سخن او را بشنود. عیسی علیه السلام پرسید: پروردگارا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت، من خود آن را کاشته‌ام. این درخت، بر همه بهشت، سایه افکنده و اصل آن از رضوان است؛ آب آن از چشمه تسنیم است و خنکی کافور را دارد و طعم آن زنجبیل است. هر کس جرعه ای از آن چشمه بنوشد، دیگر تشنگی را از آن پس، احساس نخواهد کرد. عیسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا! مرا از آن آب بنوشان! فرمود ای عیسی! تا زمانی که محمد صلی اللّٰه علیه و آله از آن آب ننوشیده، نوشیدن آن بر بنی بشر، حرام است. تا امت آن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از این چشمه ننوشیده‌اند، نوشیدن آن بر دیگر امت‌ها حرام است. ای عیسی! اکنون تو را به سوی خویش، فراز می‌آورم و آن‌گاه در پایان دنیا، تو را فرود می‌آورم تا از امت این پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شگفتی‌ها ببینی و آنان را در مصاف با دَجّال لعین یاری رسانی. تو را در وقت نماز فرود می‌آورم تا با آنان نماز کنی؛ زیرا آنان امتی هستند که خداوند به آنان رحمت آورده است.

ابن شهر آشوب، از ابن بُطّه، از ابن مؤذِّن و سَمعانی با سند در کتاب‌های‌شان، از ابن عباس و انس بن مالک نقل کرده است که

گفته‌اند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام وارد شد. به او فرمود: ای علی! چگونه است که به این‌جا آمده ای؟ عرض کرد: آمده‌ام که به تو درود بگویم. فرمود: همین الان جبرئیل نزد من آمده بود و به من می‌گفت: خداوند متعال، فاطمه سلام اللّٰه علیها را به عقد تو درآورده و هزار فرشته، شاهدان این عقد بوده‌اند. آن‌گاه، پروردگار متعال به درخت طوبی وحی فرمود تا بر سر حاضران در آن مجلس، مروارید و یاقوت نثار کند. طوبی نیز بر سر آن‌ها دُرّ و یاقوت نثار کرده و حور العین آن مرواریدها و یاقوت‌ها را در سبدها برمی گیرند و تا روز قیامت، به هم‌دیگر هدیه می‌دهند. آنان به یک‌دیگر هدیه می‌دادند و می‌گفتند: این تحفه و هدیه بهترین زنان عالم است.

به جبرئیل وحی کرد که نور را به عقد نور درآور! پس خداوند، ولی بود و جبرئیل، خطیب و میکائیل، منادی و اسرافیل، دعوت کننده و عزرائیل، نثارکننده و فرشتگان آسمان‌ها و زمین‌ها، شاهدان آن بودند. سپس خداوند متعال به درخت طوبی وحی فرمود که باری که بر خود داری بر سر اینان بیفشان. درخت طوبی، مروارید سفید و یاقوت سرخ و زبرجد سبز و گوهر مرطوب بر سر آنان افشاند و حور العین (فرشتگان سیاه چشم) آن را برگرفته و به هم‌دیگر هدیه می‌دادند.

کشف الغمّة از جابر بن سمره نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای مردم! این علی بن ابی طالب علیه السلام است و شما می‌پندارید این من بودم که فاطمه سلام اللّٰه علیها را به عقد او درآوردم؛ اما خود خوب می‌دانید که اشراف قریش، خواستگار او

بودند و من دخترم را به عقد آنان درنیاوردم. این کارها همه از آن روی بود که من منتظر آمدن خبری از آسمان بودم. تا آن‌که جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان بر من فرود آمده و گفت: ای محمد! خداوندِ علی اعلی به تو سلام می‌گوید و همه روحانیان و کرّوبیان را در دشتی به نام افیح، گردآورده که زیر درخت طوبی است و فاطمه سلام اللّٰه علیها را به عقد علی علیه السلام درآورده و مرا فرمان داده تا خطبه خوان باشم و خدای عز و جل، خود، ولی است. پس به درخت طوبی فرمان داد تا زیورآلات و پارچه‌های زربفت و مروارید و یاقوت، بار گیرد و چون چنان شد، آن را بر سر آنان افشاند و به حور العین فرمان داد تا آن‌ها را گرد آورده و برگیرند و تا روز قیامت به یک‌دیگر هدیه دهند و بگویند: این نثار روی سر فاطمه سلام اللّٰه علیها است.

شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد علی بن حسن بن شاذان در منقبت امیر مؤمنان با سند خود از بلال بن حمامه می‌گوید: روزی حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله به سوی ما می‌آمد در حالی که چهره‌اش چونان ماه شب چهارده نورانی و درخشان بود، در این میان، عبد الرحمن بن عَوف برخاسته، از ایشان پرسید: ای رسول خدا! این نور چه معنایی دارد؟ فرمود: از سوی خداوند برای من و برادر و پسرعمویم و دخترم بشارتی رسیده است و آن این است که خداوند متعال، فاطمه سلام اللّٰه علیها را به همسری علی علیه السلام درآورد و به رضوان نگهبان بهشت دستور داد و او درخت طوبی را تکان داد. بار آن درخت، امان نامه‌هایی به تعداد دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. در زیر آن درخت، فرشتگانی از جنس نور آفریده و به هر فرشته ای امان

نامه ای داد. آن روز که قیامت برپا شود، فرشتگان در میان مردم بانگ برآورند که: ای دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام! بشتابید و بیایید و امانت‌های خود را تحویل بگیرید. پس هر یک از دوستداران ما اهل بیت علیهم السلام را که ببینی، فرشتگان به وی امان نامه ای دهند که در آن رهایی او از آتش دوزخ تضمین شده است. بنابراین خداوند به احترام برادرم و پسرعمویم و دخترم، مردان و زنان فراوانی را از آتش دوزخ برهاند. بیان این روایت به نقل از اهل تسنّن نیز خواهد آمد.

در کتاب الخرائج آمده است: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای فاطمه! از سوی خداوند راجع به برادرم و پسرعمویم و دخترم بشارتی برای من آمده است و آن این است که پروردگار متعال فاطمه سلام اللّٰه علیها را به همسری علی علیه السلام درآورده و به رضوان، نگهبان بهشت فرمان داده و او درخت طوبی را تکان داده است. پس درخت طوبی به تعداد همه دوستداران اهل بیت من، امان نامه ای را بر آن نهاده و فرشته‌هایی از جنس نور در زیر این درخت، آفریده و به هر یک از آن‌ها، امان نامه ای نگاشته شده، داده است تا آن‌گاه که قیامت فرا برسد. چون قیامت برپا شد، هر یک از آن فرشتگان به محض دیدار با دوستداران ما، یکی از آن امان نامه‌ها را به وی می‌دهد تا تضمینی برای رهایی او از اسارت آتش جهنم باشد.

محمد بن یعقوب از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد اللّٰه ابن قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم دیندار

نشانه‌هایی دارند که با آن‌ها شناخته می‌شوند که عبارتند از: راست گویی، امانتداری، وفای به عهد، پیوند با خویشاوندان، مهربانی در حق بینوایان، مجالست‌اندک با زنان – شاید فرمود: - معاشرت‌اندک با زنان، نیکی کردن، خوش اخلاقی، بردباری و فراخی خلق، جست وجوی علم و هر آن‌چه که موجب نزدیک‌تر شدن به خداوند متعال شود: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» و طوبی درختی است که اصل آن در خانه پیامبر اکرم حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله است و در خانه هر مؤمنی- در بهشت- شاخه ای از این درخت وجود دارد و در دل مؤمن، هیچ خواهشی پدید نمی‌آید، مگر آن‌که این درخت، آن خواهش او را فراهم می‌کند. اگر سوار چابکی در سایه این درخت، صد سال حرکت کند، از سایه آن درخت بیرون نمی‌رود. اگر از پایین این درخت، کلاغی پرواز کند، نمی‌تواند به بالای این درخت برسد، مگر آن‌که پیر شده و سقوط کند. پس بیایید و برای رسیدن به چنین نعمتی رغبت کنید. مؤمن، همواره به خویشتن می‌پردازد و مردم از او در آسایشند. چون شب بر او سایه افکند، چهره بر خاک می‌نهد و با برترین اعضای بدنش (پیشانی) به درگاه خدا سجده می‌آورد و با خداوندی که او را آفریده، راز و نیاز می‌کند تا او را از اسارت برهاند. هان! بیایید و این چنین باشید.

و از وی، از محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از یکی از یاران حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که او گفت: از حضرت علیه السلام شنیدم که فرمود: سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت هفت نفر می‌کشند: نخستین کس از آن‌ها پسر حضرت آدم است که برادرش

را به قتل رساند و نمرود که با حضرت ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش جدل کرد و دو تن از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و نصرانی کردند و فرعون که گفت: من پروردگار والای شما هستم و دو تن از این امت که یکی از آن دو در تابوتی شیشه ای به زیر شکافی در دریاهایی از آتش است.

و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از حکم بن مسکین ثقفی، از عبد الرحمن بن سنان، از جُعَید همدان، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در تابوت اسفل شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان باشند و اما شش تن از پیشینیان، پسر حضرت آدم علیه السلام قاتل برادرش، و فرعون فراعنه و سامری و دجّال که نامش میان پیشینیان است و در زمان پسینیان خارج می‌شود و هامان و قارون. و شش تن از پسینیان: نعثل و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری.

علی ابن ابراهیم، در معنای این سوره درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» گفت: فلق، چاهی است در دوزخ که دوزخیان از شدت حرارت به آن پناه می‌برند و از خداوند می‌خواهند که به آنان اجازه دهد تا نفس بکشند. خداوند به آنان اجازه می‌دهد و در آن دم دوزخ را شعله ور می‌کند. در آن چاه، صندوقی از آتش است که اهالی آن چاه از شدت حرارتش به آن صندوق پناه می‌برند. آن صندوق، تابوت است و در آن تابوت شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان می‌باشند. و امّا

شش تن از پیشینیان: پسر حضرت آدم علیه السلام که برادرش را به قتل رساند و نمرود که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش‌انداخت و فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام و سامری که آن گوساله را ساخت و کسی که یهودیان را یهودی کرد و کسی که نصرانی‌ها را نصرانی کرد. و امّا شش تن از پسینیان، نخستین کس و دومین کس و سومین کس و چهارمین کس و رهبر خوارج و ابن ملجم. کلام خداوند متعال: «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» یعنی کسی که در آن چاه افکنده می‌شود و در آن وارد می‌شود.

قرب الاسناد: امام جعفر صادق از پدرش (امام محمد باقر علیهم السلام) روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه خواهید بود، زمانی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند، نه امر به معروف کنید و نه نهی از منکر؟» عرض کردند: «یا رسول اللَّه! آیا این چنین خواهد شد؟» فرمود: «آری، از این هم بدتر خواهد شد. چه حالی خواهید داشت هنگامی که امر به منکر کنید و نهی از معروف کنید؟!» عرضکردند: «یا رسول اللَّه! آیا چنین خواهد شد؟» فرمود: «آری، از این هم بدتر می‌شود. چگونه خواهید بود در زمانی که ببینید کار خوب، زشت و کار زشت، خوب شمرده شود؟»

قرب الاسناد: ابن اسباط می‌گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: «قربانت گردم! ثعلبة بن میمون از علی بن مغیره و او از زید قمی (زید العمی) از امام زین العابدین علیه السلام برای من نقل کرد که فرموده است: «قائم ما در موسمی که مردم به حج می‌روند، قیام

می‌کند.» امام رضا فرمود: «آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام می‌کند؟! قیام قائم ما از جانب خدا مسلم است و آمدن سفیانی هم حتمی است و قائم ظهور نمی‌کند مگر بعد از خروج سفیانی.»عرض کردم: «قربانت شوم! آن‌چه فرمودی امسال واقع می‌شود؟» فرمود: «هر چه خداوند اراده کند خواهد شد.»عرض کردم: «در سال بعد چطور؟» فرمود: «خدا هر کاری را که بخواهد می‌کند.»

قرب الاسناد: بزنطی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا ظهور قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله نزدیک است؟» فرمود: «جدم حضرت صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نخستین علائم فرج آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله سال خواهد بود. در سال عرب خود را از مشقت و ذلت خلع می‌کند و در سال ، نابودی می‌باشد و در سال صد و جلای وطن در کار است. آیا نمی‌بینی بنی هاشم با زن و بچه جلای وطن می‌کنند؟»

راوی می‌گوید: عرض کردیم: «قربانت شویم! از آن‌چه در سال روی می‌دهد به ما خبر دهید.» فرمود: «اگر بنا باشد به کسی خبر دهم، البته به شما خواهم گفت، چنان‌که از جای شما اطلاع داشتم، ولی مأمور به گفتن نیستم. این مطلب هم صلاح نیست از طرف من به شما اظهار شود، ولی هر وقت خدا بخواهد چیز حقی را آشکار سازد، بندگان خدا قادر نیستند آن را پنهان کنند.»

پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله از آشوبی که میان مردم شرق و غرب پدید می‌آید سخن به میان آورد و فرمود: «در اثنایی که آن‌ها سرگرم کشمکش هستند، سفیانی از یابس بر آن‌ها حمله می‌برد تا آن‌که وارد دمشق می‌شود. آن‌گاه دو لشکر فراهم می‌کند و یکی را به شرق می‌فرستد و دیگری را به مدینه. چون لشکر اخیر به زمین «بابل» که جزو سرزمین لعنت شده، یعنی بغداد است می‌رسند، بیش از سه هزار نفر را به قتل می‌رسانند و افزون از صد زن را مورد تجاوز قرار می‌دهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را می‌کشند. سپس مانند سیل به کوفه می‌ریزند و حوالی آن را ویران می‌سازند. آن‌گاه از آن‌جا بیرون آمده و روی به شام می‌آورند.

در آن وقت لشکری با پرچم هدایت بیرون می‌آید و لشکر سفیانی را دنبال می‌کنند تا به آن‌ها می‌رسند و تمام آن‌ها را به قتل می‌رسانند، به طوری که یک نفر از آن‌ها را باقی نمی‌گذارند که خبری از آن‌ها ببرد! آن‌گاه اسیران و آن‌چه را که به غارت برده‌اند، از آن‌ها می‌گیرند.

سپس لشکر دوم به مدینه آمده و سه شبانه روز دست به تاراج می‌زنند. آن‌گاه روی به مکه می‌آورند. وقتی به «بیداء» رسیدند، خداوند جبرئیل را می‌فرستد و می‌فرماید: «برو و آن‌ها را نابود گردان!» جبرئیل هم با پای خود ضربتی به زمین می‌زند و با آن ضربت، خداوند آن‌ها را در زمین فرو می‌برد و جز دو نفر از قبیله «جهینه»، کسی از آن‌ها باقی نمی‌ماندو این است آن وحشتی که خدا می‌فرماید: «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا...» این مطلب را ثعلبی هم در تفسیر خود آورده است.

ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «زمانی بر این امت خواهد آمد که از قرآن جز رسم و از اسلام جز اسم نماند. آن‌ها خود را مسلمان می‌نامند، در حالی که از هر کس به اسلام دورترند؛ مساجد آن‌ها به صورت آباد، ولی از لحاظ هدایت و تقوا خراب است؛ دانایان آنان بدترین دانایانی هستند که در زیر آسمان زندگی می‌کنند؛ فتنه و آشوب از آن‌ها سر می‌زند و هم به سوی آن‌ها باز می‌گردد.»

کمال الدین: سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «اسلام با غربت ظاهر شد و عنقریب نیز چنان‌که بود، به حال غربت برمی گردد. پس خوش به حال غربا!»

محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند.» عرضکردند: «یا رسول اللَّه! هر چند که او کلمه شهادتین را هم بگوید؟» فرمود: «آری، زیرا او خود را با ادای این دو کلمه، در موقع ریختن خونش پنهان می‌سازد، یا با خواری جزیه می‌دهد.» باز فرمود: «هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند.» عرض شد: «یا رسول اللَّه! برای چه؟» فرمود: «برای این‌که چنین کسی اگر دجال را ببیند، به وی می‌گرود.»

کمال الدین: عبداللَّه بن عمر گفت: یک روزپیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد. آن‌گاه با آن‌ها برخاست تا به در خانه ای در مدینه رسیدند و درب خانه را کوبیدند. زنی از خانه بیرون آمد و پرسید: «یا اباالقاسم! چه می‌خواهی؟» پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «ای مادر عبداللَّه! اجازه می‌دهی

عبداللَّه را ببینم؟» عرض کرد: «با عبداللَّه چکار دارید؟ به خدا قسم او عقل درستی ندارد و لباس خود را کثیف می‌کند و مرا دعوت به امر عظیمی می‌کند.»

فرمود: «با این وصف اجازه بده من او را ببینم!» زن گفت: «مانعی ندارد، ولی اگر بی‌ادبی از او سر زد طوری نیست؟» فرمود نه. گفت: «داخل شوید!» وقتی پیغمبر داخل خانه شد، عبداللَّه پارچه ای به خود پیچیده بود و در آن غرولند می‌کرد. مادرش گفت: «ساکت باش و درست بنشین! این محمد صلی اللّٰه علیه و آله است که برای دیدن تو آمده.»عبداللَّه ساکت سر جایش نشست و به پیغمبر گفت: «اگر مادر ملعونم مرا به حال خودم می‌گذاشت، به شما خبر می‌دادم که شما قائل به خدایی من هستید یا نه؟!» پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید: «چه می‌بینی؟» عرض کرد: «حق و باطلی می‌بینم، و تختی را بر روی آب می‌بینم.» پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و این‌که من پیغمبر خدایم.»عبداللَّه گفت: «تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و این‌که من پیغمبر خدایم. چه خداوند از این لحاظ تو را سزاوارتر از من قرار نداده است.»

چون روز دوم شد و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد، مجددا آمدند درب خانه عبداللَّه را کوبیدند. مادر عبداللَّه آمد به

پیغمبر عرض کرد: «داخل شوید!» چون پیغمبر داخل خانه شد، دیدعبداللّٰه بالای درخت نخلی با صدای بلند آواز می‌خواند. مادرش گفت: «ساکت شو و پایین بیا! اینک محمد صلی اللّٰه علیه و آله نزد تو آمده است.» چون فرود آمد به پیغمبر گفت: «اگر مادر ملعونم مرا به حال خودم می‌گذاشت، به شما می‌گفتم که شما قائل به خدایی من هستید یا نه!»

چون روز سوم فرا رسید، پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نماز صبح را با اصحاب گزارد. سپس برخاستند و به آن‌جا آمدند. دیدند که عبداللّٰه میان گوسفندان است و به آهنگ شبان‌ها آواز می‌خواند. مادرش گفت: «ساکت شو و بنشین! این محمد صلی اللّٰه علیه و آله است که نزد تو آمده است.» در آن روز چند آیه از سوره دخان بر پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نازل شده بود و پیغمبر در نماز آن روز، آن آیات را قرائت فرموده بود. پس به عبداللّٰه فرمود: «شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و این‌که من پیغمبر خدا هستم.»عبداللّٰه هم گفت: «تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدایی نیست و من پیغمبر یگانه خدا هستم. خداوند از این لحاظ تو را از من سزاوارتر قرار نداده است.»

پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: « چیزی را در سینه خود برای تو پنهان کرده‌ام. آن چیست؟» گفت: «دود است دود!» پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «خوار باشی که از آن‌چه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمی‌کنی و به آرزوی خود نائل نمی‌گردی

مؤلف: حسین بن مسعود فراء در کتاب «شرح السنه» به سند خود از ابو سعیدخدری روایت کرده است که در این داستان، وقتی پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید چه می‌بینی و دجال گفت«تختی را بر روی آب

می‌بینم»، حضرت فرمود: «تو تخت شیطان را بر روی دریا می‌بینی!» سپس پرسید: «چه می‌بینی؟» گفت: «دو خبر راست و یک خبر دروغ یا این‌که دو خبر دروغ و یک خبر راست می‌بینم.» پیغمبر فرمود: «مطلب بر وی مشتبه شده، او را رها کنید.»

کلمات «غرد الطائر» بر وزن فَرِحَ و «غرّد تغریدا» و «أغررد» و «تغرّد»، یعنی صدای خود را بالا برد و با آن طرب ایجاد کرد. عبارت «قد خبأت لک خباءً» یعنی برایت چیزی پنهان کرده‌ام که مرا از آن خبر بده. ابن اثیر در «نهایه» درباره این روایت می‌گوید: پیغمبر از ابن صیاد پرسید: «چه چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده ام؟»پاسخ گفت: «دخ» به ضم یا فتح دال، یعنی دود. و مقصود حضرت که فرمود: «چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده ام»، آیه: «يوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ»، {پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد.}

و هم ابن اثیر می‌گوید: گفته شده که عیسی بن مریم، دجال را در «جبل دخان» یعنی کوه دود به قتل می‌رساند. بنابراین شاید سؤال پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به قتل وی بوده است، زیرا ابن صیاد گمان می‌کرد که خود، همان دجال است.

خطابی گفته است: «این فقره به دو گونه تصور می‌شود: یکی این‌که کار او به آن‌جا نمی‌رسد که به وسیله وحی از غیب اطلاع پیدا کند، چنان‌که پیغمبران مطلع می‌شوند، و از راه الهام نیز خبر نمی‌یابد، چنان‌که ارواح اولیا خدا بدان ملهم می‌گردد، و آن‌چه بر زبان او جاری گشت، شیطان به وی القاء کرد، و دیگر این‌که آن‌چه را خداوند درباره تو و کارت تقدیر فرموده است، نمی‌توانی تغییر بدهی.»

مؤلف: علمای اهل تسنن درباره این‌که آیا دجال همان ابن صیاد است یا دیگری است، دو دسته هستند: جمعی از آن‌ها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست، زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفته خود توبه کرد و در مدینه مرد و روی مرده او را برداشتند تا مردم ببینند که او مرده است. و هم روایاتی از ابو سعید خدری نقل کرده‌اند که می‌رساند او دجال نیست، ولی گروهی دیگر معتقدند که دجال همان ابن صیاد معروف در روایت مفصل سابق است، و این معنی را از عبداللَّه بن عمرو جابر بن عبداللَّه انصاری روایت کرده‌اند.

کمال الدین: میمون لبان گفت: من با امام باقر علیه السلام در خیمه آن حضرت بودم. حضرت دامن خیمه را بالا زد و فرمود: «روزی که دولت ما آشکار شود، از این آفتاب روشن‌تر است.» سپس فرمود: «در آن روز صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «فلانی پسر فلانی همان امام شماست» و نام او را ذکر می‌کند. آن‌گاه شیطان از زمین همان صدایی را می‌زند که در شب عقبه، به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله زد.»

کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: جدم امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهم فرمود: «پسر هند جگر خوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون می‌آید. او مردی متوسط القامه است، با صورتی وحشتناک، سری ضخیم و چهره ای آبله رو. اگر او را ببینی، خیال می‌کنی

یک چشمی است. او از اولاد ابوسفیان می‌باشد. او خروج می‌کند و به زمین آرام می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند.»

کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «نخست صدای جبرئیل از آسمان و بعد صدای شیطان از زمین بلند می‌شود. پس از صدای اول پیروی کنید؛ مبادا مفتون صدای بعدی شوید و دنبال آن بروید!»

کمال الدین: ابو حمزه ثمالی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: «آمدن سفیانی حتمی است.» فرمود: «آری، این طور است. اختلاف میان اولاد عباس هم حتمی است، کشته شدن مردی پاکدل هم حتمی است، قیام قائم علیه السلام هم حتمی است.» عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «در اول روز منادی صدا می‌زند: «آگاه باشید که حق در شخص علی علیه السلام و شیعیان اوست!» آن‌گاه شیطان در آخر روز صدا می‌زند: آگاه باشید که حق در شخص سفیانی و پیروان اوست!» در این وقت آن‌ها که ایمان ثابتی ندارند، به شک می‌افتند.

غیبت طوسی: عمار یاسر گفت: دولت اهل بیت پیغمبر شما صلی اللّٰه علیه و آله در آخرالزمان خواهد بود و ظهور آن دولت علاماتی دارد. موقعی که این علائم را دیدید، در جای خود نشسته و از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم بگذرد: وقتی که روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند؛ خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری

اموال بود، جان داد و مردی درستکار به جای او نشست و چند سال بعد از بیعتش، از خلافت خلع شد؛ نابودکننده دولت آن‌ها از همان جا که روز نخست دولتشان به وجود آمد می‌آید، آن‌گاه روم و ترک به جان هم می‌افتند و جنگ‌های زیادی در زمین روی می‌دهد. در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا می‌زند: «وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است!» و سمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می‌رود. حتی دیوارش نیز در هم فرو می‌ریزدو سه نفر در شام قد علم می‌کنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آن‌ها سیاه و سفید است، دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان می‌باشد و او از «نهر کلب»است و مردم را در دمشق حاضر می‌کند، و غربیان به مصر حمله می‌آورند.

وقتی آن‌ها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن‌کسی قیام می‌کند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله می‌کند، ترک‌ها در حیره (محلی نزدیک کوفه بوده) و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند. در آن هنگام عبداللَّه (دجال) قیام می‌کند و در سر نهر «قرقیساء»، به لشکر ترک و روم می‌رسد و جنگ سختی درمی گیرد و پادشاه مغرب همه جا را زیر پا می‌گذارد، مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند، آن‌گاه به قیس برمی گردد. سفیانی در جزیره فرود می‌آید و شخص یمنی نیز خروج می‌کند، هر چه شخص یمنی و سلطان مغرب به غنیمت برده‌اند، همه را سفیانی از آن‌ها می‌گیرد.

سپس به کوفه می‌رود و یاران آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله را به قتل می‌رساند و مردی از ناموران آن‌ها را می‌کشد. در آن موقع مهدی قیام می‌کند. امیر لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی اهل

شام دیدند که مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت کردند، همه با او به مکه می‌روند. در آن وقت مرد پاکدلی از (بنی هاشم) به قتل می‌رسد، برادر وی نیز در مکه است ولی دسترسی به او پیدا نمی‌کنند. آن‌گاه صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «ای مردم! امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

کعب الاحبار می‌گوید: وقتی مردی از بنی عباس که به او عبدالله گفته می‌شود و مردی است که یک چشم دارد به حکومت برسد - که هر آینه ابتدا و انتهای دولتشان با اوست - او کلید بلا و شمشیر نابودی است. وقتی که نامه او در شهر شام خوانده شد که این نامه از جانب بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان است،اندکی بعد به شما خبر می‌رسد که نامه ای در منبر مصر خوانده می‌شود که این نامه ای است از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان.»

غیبت طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از قزوین خروج می‌کند که نامش نام پیغمبری است. مردم بی‌دین و با دین به سرعت به اطاعتش درآیند و او کوه‌ها را پر از وحشت می‌کند.»

آن‌گاه فرمود: «آب از کجا می‌نوشی؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، از دجله!» فرمود: «چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمی‌کنی؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! هر وقت چاه کندیم آب آن شور بود.» فرمود:

«در همین جا چاهی بکن!» وقتی چاه کندند، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آن را بیرون آورند. خود امیرالمؤمنین علیه السلام سنگ را درآورد. چون سنگ از جا کنده شد، چشمه آب گوارایی، شیرین‌تر از عسل و خوش طعم‌تر از کره، از زیر آن جوشید.

آن‌گاه فرمود: «ای حباب بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد. ای حباب! به زودی شهری در جنب همین مسجد تو بنا می‌شود که ستمگران بسیاری در آن باشند، و مردمش بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا آن‌جا که در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل حرام زنا مرتکب می‌شوند! وقتی ظلم و بلای آن‌ها افزون گردید، راه این مسجد را می‌بندند. کسی این مسجد را خراب نمی‌کند، مگر این‌که کافر باشد. سپس آن را دوباره تجدید بنا می‌کنند. وقتی مسجد را خراب کردند، سه سال مردم را از رفتن به حج منع می‌کنند و زراعت‌های آن‌ها می‌سوزد، و خداوند مردی از اهل «سفح» را بر آن‌ها مسلط گرداند. او به هر شهری که وارد شود، آن شهر را خراب می‌کند و مردم آن را می‌کشد. سپس بار دیگر هم به سوی آن‌ها برمی گردد. آن‌گاه مردم آن تا سه سال مبتلا به قحطی و گرانی می‌شوند و سختی زیادی به آن‌ها می‌رسد! باز آن مرد سفحی به جانب آن‌ها برمی گردد.

آن‌گاه وارد «بصره» می‌شود و هر خانه ای را که بیابد، ویران می‌سازد و ساکنین آن را به قتل می‌رساند. و این هنگامی است که شهر تعمیر و مسجد جامعی در آن بنا می‌شود. در آن موقع، وقت نابودی بصره فرا می‌رسد! آن‌گاه وارد شهری می‌شود که حجاج (بن یوسف) آن را بنا کرده است و آن را «واسط» می‌گویند. با آن‌جا نیز همان کند که با بصره و مردم آن‌جا کرد. سپس متوجه «بغداد» می‌گردد و بدون مقاومت مردم

وارد آن‌جا می‌شود. مردم بغداد به کوفه پناه می‌برند و مردم کوفه در آن موقع از وی دچار هراس نشده‌اند. بعد از آن او و کسانی را که با خود به بغداد آورده بود، روانه به جانب قبر من می‌شوند تا آن را نبش کنند. در آن موقع سفیانی به آن‌ها برمی خورد و با آن‌ها جنگ می‌کند و آن‌ها را شکست می‌دهد. سپس همه را می‌کشد و لشکری به کوفه می‌فرستد و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن می‌نهند. آن‌گاه مردی از اهل کوفه به جنگ او بیرون می‌آید و سفیانی او را گرفته و در قلعه شهر نگه می‌دارد. هر کس به او پناه برد، نجات می‌یابد. لشکر سفیانی وارد کوفه می‌شوند و تمام مردم آن‌جا را می‌کشند و کسی را باقی نمی‌گذارند. یکنفر از آن‌ها از کنار درّ بزرگی که روی زمین افتاده عبور می‌کند و آن را می‌بیند، ولی اعتنایی به آن نمی‌کند، اما بچه کوچکی را می‌بیند و می‌رود که او را به قتل برساند.

ای حباب! آگاه باش که در آن موقع کارهای بزرگی به وقوع می‌پیوندد، و آشوب‌ها هم‌چون پاره‌های شب ظلمانی روی می‌دهد. ای حباب! آن‌چه را به تو گفتم از حفظ کن!»

اختصاص: ابو حمزه ثمالی گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «هر کس می‌خواهد با پیروان دجال جنگ کند، با آن‌ها که بر ریخته شدن خون عثمان و کشتگان نهروان گریه می‌کنند کشتار کند. هر کس با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده، با خشم خداوند مرده است و دجال را نیز نمی‌بیند.» می‌فرمود: «به زودی خداوند این کار را به سر آن‌ها می‌آورد.»عرض کردم: «آن‌ها کیستند؟» فرمود: «آن‌ها بنی امیه و پیروان

آن‌ها هستند و اما علامتی که خدا می‌فرستد، این است که آفتاب از موقع ظهر تا عصر در جای خود می‌ایستد و سینه و صورت مردی در نور آفتاب بیرون آید و مردم او را به حسب و نسب می‌شناسند و این در زمان سفیانی خواهد بود و با این علامت، روز نابودی سفیانی و لشکر او فرا رسیده است.»

غیبت نعمانی: عمر بن سعد می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قائم قیام نمی‌کند تا این‌که چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدید آید. و آن اشک‌های حاملان عرش است که بر مردم روی زمین می‌گریند. تا وقتی که مردمی پیدا شوند که از مواهب الهی بهره ای نبرند!

آن‌ها مردم را دعوت به پیروی از فرزند من می‌کنند، ولی خودشان از فرزند من بیزارند. آن‌ها مردمی پست نهاد و بی‌نصیب از رحمت حق هستند که بر اشرار تسلط دارند، میان ستمگران فتنه انگیزند و پادشاهان را نابود کنند. در بیرون کوفه آشکار می‌شوند وسرکرده آن‌ها مردی است سیاه چرده، سیاه دل، بی‌دین، از نظر حق افتاده، دارای عیوب بسیار، لئیم و پرخور. او از مادران زناکار و بدترین نسل‌ها به وجود آمده. در آن سال که فرزند غایب من ظهور می‌کند، خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمی‌کند. فرزند من صاحب پرچم سرخ و علم سبز است. آن روز عجب روزی است برای مردم ناامیدی که در بین شهر «انبار» و «هیت» زندگی می‌کنند! آن روز، روزی است که اکراد و مردم پست نهاد به هلاکت می‌رسند و شهر فراعنه و مسکن جباران، و جایگاه

والیان ستمگر که سر منشأ همه بدبختی‌ها و مفاسد است، ویران می‌شود.

ای عمر بن سعد! به خدای علی سوگند، آن شهر بغداد است. خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه و بنی فلان (عباس) را؛ آن مردم خیانت پیشه ای که فرزندان پاک سرشت مرا می‌کشند؛ حق مرا درباره آن‌ها مراعات نمی‌کنند و آن‌چه می‌کنند، به احترام من از خداوند نمی‌ترسند!

بنی عباس یک روز زوال و نابودی در پیش دارند. آن‌ها در آن روز هم‌چون زن آبستن به وقت زاییدن ناله می‌کنند. وای بر اتباع بنی عباس از سوانحی که جنگ مابین نهاوند و دینور به روز آن‌ها می‌آورد! آن جنگ، جنگ تهی دستان شیعه علی است. سرکرده آن‌ها مردی از اهل یکی از این دو شهر و همنام پیغمبر صلی الله علیه و آله استکه‌اندامی معتدل، اخلاقی نیکو و رنگی با طراوت دارد و صدایش خنده دار و مژگانش انبوه است.

گردنش قوی، موهایش شانه کرده و میان دندان‌های جلوش باز است. هنگامی که بر اسب خود سوار می‌شود، مانند ماه شب چهارده است که از زیر ابر بدر آمده باشد. جمعیت او بهترین جمعیت هاییهستند که با دلی پاک به دین خدا گرویده‌اند. آن دلاوران از عرب هستند که با کراهت به جنگ می‌پیوندند، شکست و گریز از آن دشمنان آن‌هاست که در آن روز، جز درماندگی و بدبختی راهی ندارند.

غیبت نعمانی: اصبغ بن نباته روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پس بعد از سال ، امیرانی کافر، امنایی خائن و عرفایی فاسق در میان شما پیدا شوند؛ بازرگانان زیاد و سود تجارت کم و

رباخواری فاش و اولاد زنا بسیار گردند؛ کارهای خوب را زشت و ماه‌ها را بزرگ شمارند؛ زنان به زنان و مردان به مردان اکتفا کنند.»

در این موقع مردی برخاست و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! در آن زمان چه کنم؟» فرمود: «فرار! فرار! پیوسته سایه عدل خداوند بر سر این امت گسترش دارد، تا آن زمآن‌که قاریان (قرآن) متمایل به امرای خود شوند و تا آن موقع که نیکان آن‌ها، گناهکاران را از ارتکاب معصیت بازدارند. پس اگر گناهکاران گوش ندهند و از خیرخواهان تنفر پیدا کنند و در عین حال گواهی به یگانگی خداوند بدهند، خداوند در عرش خود می‌فرماید: {دروغ می‌گویید و در گفته‌های خود صادق نیستید.}

غیبت نعمانی: ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر گاه دیدید آتشی مانند لباس هروی و بزرگ، سه روز یا هفت

روز از مشرق طلوع کرد، به خواست خداوند عزوجل منتظر فرج و ظهور دولت آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله باشید! زیرا خداوند بر همه چیز غالب و حکیم است.»

هم‌چنین فرمود: «آن صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان است؛نسبت به آن شک نکنید، آن را بشنوید و از آن پیروی کنید.

آن‌گاه فرمود: «صدای آسمانی فقط در ماه رمضان است، یعنی ماه خدا و آنهم صدای جبرئیل خطاب به این مردم است.»

سپس فرمود: «گوینده ای از آسمان نام قائم علیه السلام را می‌برد، به طوری که از مشرق تا مغرب آن را می‌شنوند؛ هر کس خواب است بیدار می‌شود، هر کس ایستاده است می‌نشیند و هر کس که نشسته، از وحشت آن صدا برمی خیزد. خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت می‌گیرد، زیرا صدای اول، صدای جبرئیل امین است.»

غیبت نعمانی: داود بن سرحانمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن سالی که در آن صیحه آسمانی شنیده می‌شود، در ماه رجب پیش از آن، علامتی خواهد بود.» عرض کردم که آن علامت چیست؟ فرمود: «صورتی است که در قبر می‌تابد و دستی که آشکار است.»

غیبت نعمانی: ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «موقعی که مردم در عرفات وقوف دارند، ناگاه شتر سواری به سرعت نزد آن‌ها می‌آید و خبر مرگ خلیفه ای را به آن‌ها می‌دهد. پس از مرگ او، روز آزادی آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آزادی همه مردم فرامی رسد.»هم‌چنین فرمود: «وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع کرد، آزادی مردم فرا می‌رسد و این علامت‌اندکی پیش از قیام قائم است.»

غیبت نعمانی: ابی طفیل گفت: عبداللّه کوّاء از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «غضب الهی کی به وقوع می‌پیوندد؟» فرمود: «خیلی دور است! پیش از وقوع آن باید مرگ‌ها روی دهد و در آن مرگ‌ها، مرگ‌های دیگر است. پیش از آن می‌باید مردی که بر شتر چابک رو سوار است بیاید. آن شتر سوار در حالی از راه می‌رسد که از بس در راه شتاب کرده، شترش لاغر و تنگ تاب داده در شکمش فرو رفته است. او به مردم خبری می‌دهد و مردم او را می‌کشند. سپس خداوند بر مردم غضب خواهد کرد.»

غیبت نعمانی: ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «مقصود از عذاب خواری دنیا در آیه: «عَذابَ الْخِزْی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا»، {عذاب رسوایی در زندگی دنیا} چیست؟» فرمود: «ای ابو بصیر! خواری از این بدتر می‌شود که مرد با زن و فرزند و برادرانش در خانه نشسته باشند، ناگاه کسان او یقه خود را پاره کنند و ناله سر دهند و مردم بپرسند که این سر و صدا چیست و آن‌ها جواب دهند که فلانی الساعه مسخ شد و از صورت آدمی برگشت؟» من عرض کردم: «این مطلب پیش از آمدن قائم است یا بعد از آن؟» فرمود: «قبل از آن است.»

غیبت نعمانی: یعقوب بن سراج گفت: ازامام صادق علیه السلام پرسیدم: «فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟» فرمود: «هنگامی که بنی عباس با هم کشمکش داشته باشند و پایه دولتشان سست گردد و کسی که هیچ گاه در خود احساس طمع به دولت آن‌ها نمی‌کرد، چشم به دولتشان بدوزد؛ عرب هم از زیر بار زور و مشقت آزاد گردند؛ شوکت

هر صاحب شوکتی برطرف شود؛ هنگامی که سفیانی و یمنی ظاهر گردند و حسنی هم حرکت کند، صاحب الامر با میراث پیغمبر از مدینه به مکه می‌رود.»عرض کردم: «میراث پیغمبر چیست؟» فرمود: «شمشیر، زره، عمامه، پیراهن، عصا و اسب آن حضرت، با لوازم و زینش.»

غیبت نعمانی: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و مرد دیگری به نام ابن سوداء هم همراه او بود. آن مرد عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! این مرد (ابن سوداء) به خدا و پیغمبر دروغ می‌بندد و از شما گواه می‌آورد!» فرمود: «این مرد سخن طول و درازی دارد (ولی تو او را دروغگو می‌دانی)، چه می‌گوید؟»

گفت: «از لشکر غضب سخن می‌گوید.» فرمود: «با او کار نداشته باش. آن‌ها (لشکر غضب) مردمی هستند که در آخرالزمان می‌آیند. از هر قبیله یکنفر و دو نفر و سه نفر تا نه نفر مرد جمع شده و مانند قطعه‌های ابر فصل پاییز، دسته دسته جمع می‌شوند. آگاه باشید! به خدا قسم من سرکرده آن‌ها، نام او و خوابگاه حیوانات آن‌ها را می‌شناسم.» سپس حضرت در حالی که می‌فرمود: «شکافنده است! شکافنده است!» از جا برخاست و فرمود: «او مردی از دودمان من است که حدیث را به بهترین وجه می‌شکافد.»

غیبت نعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آمدن سفیانی امری حتمی است. از موقع آمدن وی تا آخر کارش جمعا پانزده ماه است؛

شش ماه جنگ می‌کند، وقتی پنج منطقه را به تصرف آورد، نه ماه سلطنت می‌کند و یک روز بیش از آن نمی‌ماند.»

کافی: حمران بن اعین می‌گوید: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از بنی عباس و وضع پریشان شیعیان در نزد آن‌ها سخن به میان آمد. حضرت فرمود: «یک بار من با ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) سفر می‌کردم. او در میان همراهانش سوار بر اسب بود و لشکری در جلو و لشکری پشت سر داشت و من پهلوی او، بر الاغی سوار بودم. ابو جعفر به من گفت: «یا ابا عبداللّٰه! (ابا عبداللّٰه کنیه حضرت است) سزاوار بود که شما از این اقتداری که خداوند به ما داده و گشایش و عزتی که به ما ارزانی داشته است خشنود شوی و به مردم نگویی که تو و خاندانت، از ما به این امر شایسته‌تر هستید تا ما هم در صدد آزار تو و آن‌ها نباشیم!» حضرت فرمود: من به او گفتم: «کسی که این حرف را از من به تو رسانده، دروغ گفته است.» ابو جعفر (منصور) گفت: «آیا قسم می‌خورید که این حرف را نگفته‌اید؟»گفتم: «مردم

جادوگرند، یعنی می‌خواهند فساد برپا کنند و تو را از من برنجانند. گوش به حرف اینان مده که احتیاج ما به تو، از احتیاجی که تو به ما داری بیشتر است.»

سپس (منصور) به من گفت: «به خاطر داری که روزی از شما پرسیدم: «آیا ما به سلطنت می‌رسیم؟» گفتی: «آری، سلطنت شما طویل و عریض و سخت است. پیوسته با فرصت کافی و توسعه زیاد دنیوی به سر می‌برید، تا در ماهی محترم و در شهری محترم، خون محترمی از ما را

بریزند.» دیدم حدیثی را که سابقا به او گفته بودم، از بر کرده است. در جواب گفتم: «شاید خداوند تو را از این کار (ریختن خون) حفظ کند، زیرا من در این حدیث تو را قصد نکردم، بلکه من فقط حدیثی را روایت کردم، بعلاوه شاید آن‌کس دیگری از خاندان تو باشد که به این کار مبادرت می‌ورزد.» منصور ساکت شد و دیگر چیزی به من نگفت.»

وقتی به خانه خود برگشتم، یکی از دوستان ما از «شیعیان» نزد من آمد و گفت: «به خدا قسم من شما را در میان لشکر منصور دیدم که سوار الاغی هستید و او سوار اسب و به طرف شما خم شده گفتگو می‌کند، مثل این‌که شما پایین دست او قرار گرفته‌اید. من پیش خود گفتم: «این حجت خدا و امامی است که باید از وی اطاعت کرد، ولی آن دیگری (یعنی منصور) ستمگری می‌کند و فرزندان پیغمبر را می‌کشد و در زمین خونریزی می‌کند. با وجود این او بر مرکب قرار دارد و شما سوار الاغ هستید!» بدین گونه شکی به دلم راه یافت، به طوری که ترسیدم دین و جانم را از دست بدهم.»

حضرت فرمود: من به آن مرد شیعه گفتم: «اگر می‌دیدی چقدر فرشته در اطراف و جلو و پشت سر و سمت چپ و راست من هستند، او و همراهانش را خیلی پست می‌شمردی.» او هم گفت: «حالا دلم آرام گرفت!»

سپس آن مرد شیعه پرسید: «این‌ها تا کی سلطنت خواهند کرد و ما کی آسوده می‌شویم؟» گفتم: نمی‌دانی که هر چیزی مدتی دارد؟» گفت: «چرا، می‌دانیم.» گفتم: «این دانایی برای تو ثمربخش نیست؟! هنگامی که بنا باشد اینان منقرض گردند، از یک چشم به هم زدن هم زودتر تومار دولت آن‌ها درهم پیچیده می‌شود. اگر تو از وضع آن‌ها در پیشگاه

خداوند اطلاع داشته باشی که چگونه است، نسبت به آن‌ها خشمگین‌تر می‌شوی. اگر تو و تمام مردم روی زمین سعی کنید که آن‌ها را بیش از آن‌چه هستند وارد ورطه گناه بنمایید از عهده آن بر نخواهید آمد. پس شیطان تو را وسوسه نکند، زیرا عزت از آن خدا و پیغمبرش و اهل ایمان است، ولی منافقین نمی‌دانند.

نمی دانی که اگر کسی منتظر ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما می‌بیند صبر کند، فردا در جمعیت ما خواهد بود؟ هر گاه که دیدی حق از میان رفت و اهل حق رفتند؛ دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفته؛ دیدی که دست در قرآن بردند و چیزهایی که در آن نبوده داخل آن کردند، آن‌گاه از روی هوای نفس آن را توجیه کردند؛ دیدی که دین تغییرو انقلاب پیدا کرده، چنان‌که آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا می‌کند؛ دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافته‌اند؛ دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند و مرتکبین آنهم خود را معذور می‌دانند؛هر گاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است، و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کرده‌اند؛ دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمی‌شود؛ دیدی که فاسق دروغ می‌گوید و دروغ را به رخ او نمی‌کشند؛ دیدی که کوچک، بزرگ را مسخره می‌کند؛ دیدی که پیوند خویشاوندی را بریده‌اند؛ دیدی که بعضی به عمل فاسد خود فخر می‌کنند و تمجید هم می‌شوند، و او لبخند می‌زند و کسی هم چیزی به او نمی‌گوید!

هر گاه که دیدی امردان مانند زنان خود را در معرض عمل نامشروع قرار می‌دهند؛ دیدی که زنان با یک‌دیگر عمل منافی عفت (مساحقه) می‌کنند؛ دیدی که مدح این و آن زیاد شده است؛ دیدی که مردم اموال

خود را در راه غیر خدا بذل می‌کنند و کسی را از این کار برحذر نمی‌دارند و جلوی آن‌ها را نمی‌گیرند؛ دیدی که بعضی از مشاهده جد و جهد مؤمنی در امر دین، پناه به خدا می‌برند؛ دیدی که همسایه خود را آزار می‌رساند و کسی هم او را منع نمی‌کند؛ دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است؛ دیدی که انواع شراب به طور آشکار نوشیده می‌شود! و مردم از خدا نترس بر گرد آن اجتماع می‌کنند.

هر گاه دیدی که امر به معروف بی‌ارزش گشته؛ دیدی که اهل فساد در آن‌چه خدا نمی‌پسندد، نیرومند و پسندیده شده‌اند؛ دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) موهون شده‌اند و دوستداران آن‌ها از نظر افتاده‌اند؛ دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده و راه اعمال شر باز است؛ دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را به ترک آن وامی دارند؛ دیدی که مردم به آن‌چه که می‌گویند عمل نمی‌کنند.

هر گاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع با مردان و زنان، برای عمل نامشروع با زنان، غذای خوب می‌خورند (و تقویت می‌کنند!)؛ دیدی که ارتزاق مرد از پشت وی و ارتزاق زن از جلو اوست؛ دیدی که زنان مانند مردان مجلس‌ها می‌گیرند؛ دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته، دست و پای خود را حنا می‌گیرند و شانه بر موی خود می‌زنند، همان‌طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می‌کند. هر گاه دیدی که به مردها پول می‌دهند که با آن‌ها یا زنان آن‌ها عمل نامشروع کنند! دیدی که به مرد رغبت کردند و مردان هم در این عمل به یک‌دیگر حسد بردند؛ دیدی که مالدار از شخص باایمان عزیزتر است؛ دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد؛ دیدی که زنان به عمل زنا افتخار می‌کنند!

هر گاه دیدی که زن به شوهر خود رشوه می‌دهد و او را وا می‌دارد که از مردان دست بردارد؛ دیدی که بیشتر مردم، زنان را بر اعمال بدشان همراهی می‌کنند؛ دیدی که مؤمن، محزون و از نظر افتاده و خوار است؛ دیدی که بدعت‌ها و عمل زنا آشکار گشته است؛ دیدی که مردم با شاهد دروغ، به دیگران تعدی می‌کنند؛ دیدی که حرام، حلال گشته؛ دیدی که امور دینی با رأی شخصی عمل می‌شود و قرآن و احکام

آن تعطیل می‌گردد؛ دیدی که مردم چنان در ارتکاب معاصی جری شده‌اند که منتظر رسیدن شب نیستند.

هر گاه دیدی که مؤمن جز با قلب خود قدرت ندارد که اعمال زشت را نکوهش کند؛ دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند عزوجل صرف می‌شود؛ دیدی که والیان، کافران را به خود نزدیک و نیکوکاران را از خود دور می‌کنند؛ دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه می‌خواهند؛ دیدی که استانداری را به مزایده می‌گذارند.

هر گاه دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی می‌نمایند و به آن‌ها اکتفا می‌کنند؛ دیدی که مرد با تهمت و سوء ظن به قتل می‌رسد؛ دیدی که مردان به مردان پیشنهاد عمل زشت می‌کنند و خود و اموالشان را در اختیار او می‌گذارند! دیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می‌کنند (که چرا با امردان آمیزش نمی‌کنی)؛ دیدی که گذران مرد از راه فروش ناموس زنش تأمین می‌شود و او این را می‌داند و به آن تن در می‌دهد!

هر گاه دیدی که زن، شوهر خود را بدبخت می‌کند و بر خلاف میل او عمل می‌نماید و نفقه شوهرش را می‌پردازد! دیدی که مرد، زن و کلفت خود را اجاره می‌دهد و به خوراکی که از راه رذالت تحصیل می‌کند، راضی می‌شود؛ دیدی که قسم خوردن دروغ به خدا زیاد می‌شود؛ دیدی که

قمار بازی آشکار می‌شود؛ دیدی که علنا شراب فروشی می‌کنند و منعی در کار نیست؛ دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می‌گذارند؛ دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور می‌کند جلوگیری نمی‌نماید یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست؛ دیدی که مرد باشرافت در پیش دشمنی که از او و قدرتش وحشت دارد، خوار می‌گردد؛ دیدی که مقربان حکام، کسانی هستند که به ما اهل بیت ناسزا می‌گویند؛ دیدی که دوستان ما شهادتشان در محکمه پذیرفته نمی‌شود و دیدی که به سخنان دروغ رغبت پیدا می‌شود.

هر گاه دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است! دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه‌اش به وی احترام می‌گذارد! دیدی که احکام الهی تعطیل شده و در موارد آن به میل خود عمل می‌کنند؛ دیدی که مساجد طلا کاری شده‌اند؛ دیدی که راستگوترین مردم، مفتریان دروغگو هستند؛ دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و سعی در سخن چینی می‌شود؛ دیدی که عمل شنیع زنا شایع شده؛ دیدی که غیبت ملیح محسوب می‌شود و مردم یک‌دیگر را به آن مژده می‌دهند.

هر گاه دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا طلب می‌کنند؛ دیدی که پادشاه، مؤمن را برای کافر ذلیل می‌کند؛ دیدی که ویرانی بیش از عمران و آبادی است؛ دیدی که گذران مرد از راه کم فروشی تأمین می‌شود؛ دیدی که ریختن خون مردم بی‌ارزش شمرده می‌شود؛ دیدی که مرد، به خاطر رسیدن به دنیا ریاست را طلب می‌کند و خود را به بدزبانی مشهور می‌سازد تا از وی بترسند و کارها را به او واگذارند. هر گاه دیدی که نماز سبک شمرده می‌شود؛ دیدی که مرد مال بسیاری دارد، ولی اصلا

وجوهات شرعی آن را نمی‌دهد؛ دیدی که مرده را از قبر بیرون می‌آورند و اذیت می‌کنند و کفنش را می‌فروشند؛ و دیدی که هرج و مرج زیاد شده است.

هر گاه دیدی که مرد هنگام شب با نشاط و سرخوش و موقع صبح مست است و اهمیتی به آن‌چه مردم درباره او می‌گویند نمی‌دهد؛ دیدی که با حیوانات عمل زشت می‌کنند؛ دیدی که حیوانات یک‌دیگر را می‌درند. هر گاه دیدی که مرد می‌رود نماز بگذارد، ولی وقتی برمی گردد لباسی در برندارد؛ دیدی که دل‌های مردم قسی شده و دیدگان آن‌ها خشکیده (یعنی از خوف خدا اشک نمی‌ریزند) و ذکر خداوند بر آن‌ها دشوار است؛ دیدی که پلیدی زیاد شده و مردم نسبت به آن رغبت نشان می‌دهند؛ دیدی که نمازگزار برای این‌که مردم او را ببینند نماز می‌گزارد؛ دیدی که فقیه به منظور دنیا و ریاست و غیر دین تحصیل می‌کند.

هر گاه دیدی که مردم دور کسی را گرفته‌اند که قدرت را در دست دارد؛ دیدی کسی که طلب حلال می‌کند، در نظر مردم مذموم و سرزنش می‌شود و طالب حرام را مدح و احترام می‌کنند؛ دیدی که در مکه و مدینه کارهاییمی کنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ‌کس آن‌ها را از این عمل زشت بازنمی دارد؛ دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است.

هر گاه دیدی که مرد سخن حقی می‌گوید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و در آن حال، کسی به قصد نصیحت نزد او می‌رود و به وی می‌گوید: «این را از زبان تو ساخته‌اند.» (یعنی گفتن سخن حق و امر به معروف و نهی از منکر متروک می‌شود و ارزش خود را از دست می‌دهد،

تا جایی که اگر کسی بگوید زشت است، او را بر حذر می‌دارند)؛ دیدی که مردم به یک‌دیگر نگاه می‌کنند (از هم تقلید می‌کنند) و از افراد شرور پیروی می‌نمایند؛ هر گاه دیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی‌رود؛ دیدی که مرده را جابجا می‌کنند و کسی هم وحشت نمی‌کند؛ دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می‌شود؛ دیدی که مردم و مجالس جز از ثروتمندان متابعت نمی‌کنند؛ دیدی که از فقیر دستگیری می‌کنند که به او بخندند و برای غیر خدا بر او ترحم می‌آورند؛ دیدی که علائم در آسمان پدید می‌آید، ولی هیچ‌کس نمی‌ترسد؛ دیدی که مردم در ملاء عام مانند حیوانات (به منظور اعمال زشت) روی هم می‌جهند و کسی هم از ترس، این عمل را تقبیح نمی‌کند.

هر گاه دیدی که مرد مال بسیار در راه غیر مشروع صرف می‌کند و از بذل‌اندک چیزی در راه خدا خودداری می‌کند؛ دیدی که بی‌احترامی به پدر و مادر آشکار گردید و مقام آن‌ها را سبک شمردند و آن‌ها نزد فرزندشان سیه روزتر از همه بودند، وفرزندان از این‌که به پدر و مادرشان افترا ببندند، خوشحال می‌شوند! دیدی که زنان بر دولت و سلطنت و هر چیزی که میل به آن دارند، غلبه یافته و مسلط گشته‌اند! دیدی که پسر به پدرش افترا می‌بندد و پدر و مادرش را نفرین می‌کند و از مرگ آن‌ها خوشحال می‌شود. هر گاه دیدی که اگر یک روز بر مردی بگذرد و در آن روز گناه بزرگی مانند زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد،اندوهگین و محزون است که آن روز را مفت از دست داده و عمرش ضایع شده! دیدی که پادشاه غلات را احتکار می‌کند (تا به موقع، با قیمت بیشتر بفروشد)؛ دیدی که اموال اولاد پیغمبر (یعنی خمس و وجوهات) در راه دروغ و قمار و شرابخواری صرف می‌شود؛ دیدی که با شراب مداوا می‌کنند و فواید آن را برای مریض شرح می‌دهند

و از آن شفا می‌جویند؛ دیدی که مردم در خصوص امر به معروف و نهی از منکر و ترک دینداری با آن‌ها برابرند.

هر گاه دیدی که باد و بروت اهل نفاق پیوسته در جریان است، ولی نسیم اهل حق نمی‌وزد؛ دیدی که اذان گفتن و نماز گزاردن با مزد انجام می‌گیرد؛ دیدی که مساجد پر از مردم از خدانترس شده و برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین در آن‌جا جمع می‌شوند و شراب و مسکرات را توصیف می‌کنند؛ دیدی که آدم مست پیشنماز مردم شده، عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمی‌دانند و وقتی کسی مست شد، احترام پیدا می‌کند و از وی تقیه می‌کنند و می‌ترسند و او را رها می‌کنند و حد نمی‌زنند و به علت مستی او را معذور می‌دانند!

هر گاه دیدی کسی که مال یتیم می‌خورد، در عین حال از صلاح و خوبی خود خبر می‌دهد؛ دیدی که قضات بر خلاف دستور الهی حکم می‌کنند؛ دیدی که حکام از راه طمع، از خائنین پیروی می‌کنند؛ دیدی که حاکم با جرأت تمام ارث را به قیم ورثه یا از میان آن‌ها به شخص فاسق و بد عمل آن‌ها می‌دهد وچون آن فسّاق ارثیه را بدین گونه از حکام به چنگ آوردند، حکام آن‌ها را به حال خود می‌گذارند که با آن مال هر چه می‌خواهند بکنند.

هر گاه دیدی که روی منبرها به مردم دستور تقوا و پارسایی می‌دهند، ولی خود گوینده به گفته خود عمل نمی‌کند؛ دیدی که اوقات نماز را سبک شمرده می‌شود؛ دیدی که شخص وجوه صدقات را به وسیله دیگری صرف می‌کند و به خاطر خدا نمی‌دهد و به واسطه درخواست مردم می‌دهد؛ دیدی که همت مردم، شکم و عورت آن‌هاست و از خوردن

حرام یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند؛ دیدی که دنیا به آن‌ها روی آورده و خلاصه هر گاه دیدی که اعلام حق کهنه شده است.

پس در این شرایط خود را نگهدار و نجات از این مهالک را از خداوند بخواه و بدآن‌که مردم با این نافرمانی‌ها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آن‌ها فرود آمد و تو در میان آن‌ها بودی، باید به سوی رحمت حق بشتابی تا از کیفری که آن‌ها به واسطه سرپیچی از فرمان خدا می‌بینند، بیرون بیایی. و بدآن‌که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند و رحمت خدا به محسنان نزدیک است.»

کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که زناکار به ناز و نعمت می‌رسد، فرومایه مقرب می‌شود و مرد با انصاف ضعیف می‌گردد.»عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! این در چه وقت است؟» فرمود: «به هنگامی که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط گردند و بچه‌ها به حکومت برسند.»

در کتاب سرور اهل ایمان، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای جابر! قائم ظهور نمی‌کند، مگر هنگامی که شهرها را فتنه و آشوب فرا گرفته باشد و مردم راه فرار بجویند، ولی راهی پیدا نکنند. این آشوب در بین حیره و کوفه واقع می‌شود، کشتگان آن‌ها کنار نهر می‌مانند و گوینده ای از آسمان صدا می‌زند.»

هم‌چنین در کتاب سرور اهل ایمان، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن روایت مفصلی فرمود: «این‌ها واقع نخواهد شد، مگر این‌که یکی از خوارج آل ابو سفیان خروج کند و به مدت حمل یک زن که نه ماه باشد، سلطنت کند. و این واقعه روی نمی‌دهد، مگر این‌که شخصی از اولاد شیخ خروج کند و همه جا را گردش نماید تا در زمین نجف به قتل رسد. به خدا قسم مثل این‌که من هم اکنون نیزه‌ها و شمشیرها و بار و بنه آن‌ها را می‌بینم که در روز یک شنبه، در کنار دیواری از دیوارهای نجف فرود می‌آیند و در روز چهارشنبه (دو روز بعد) به شهادت می‌رسد.»

العدد القویة: سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه گفت: به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، در حالی که حضرت تنها در خانه بودند. پرسیدم: «یا امیرالمؤمنین! قائم که از نسل شماست کی ظهور می‌کند؟» حضرت آه عمیقی کشید و آن‌گاه فرمود: «قائم ظهور نمی‌کند، مگر هنگامی که بچه‌ها به سلطنت رسند و حقوق الهی را زیر پا گذارند و قرآن را با غنا (آهنگ موسیقی) بخوانند؛ هنگامی که پادشاهان بنی عباس که مردمی کوردل و نیرنگ باز هستند، با تیرهایی که از کمان‌ها می‌گذرد و به صورت‌های چون سپر آن‌ها می‌رسد، به قتل رسیدند و شهر بصره خراب شد. در آن موقع قائم علیه السلام که از اولاد حسین علیه السلام است قیام می‌کند.»

المختصر: ابن عباس گفت: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «وقتی خداوند مرا به معراج برد، صدایی شنیدم که می‌گفت: «ای محمد!»

گفتم: «ای خدای با عظمت، لبیک! لبیک!» آن‌گاه به من وحی شد که: «ای محمد! فرشتگان عالم در خصوص چه موضوعی نزاع کردند؟» گفتم: «پروردگارا، اطلاع ندارم!» فرمود: «ای محمد! آیا تاکنون کسی را از میان مردم به عنوان وزیر و برادر و جانشین خود برگزیده ای؟» عرض کردم: «خداوندا چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود چنین کسی را برای من انتخاب کن!» وحی آمد که: «ای محمد! من از میان تمام مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام را برای تو برگزیدم.» عرض کردم: «خدایا! پسر عمویم را؟» وحی آمد که: «ای محمد! علی وارث تو و بعد از تو نیز وارث علم تو است. و در روز رستخیز لوای حمد به دست اوست، و هم او صاحب حوض کوثر است که هر کدام از مؤمنین امت تو وارد بهشت شود، از دست او آب کوثر بنوشد.»

آن‌گاه خداوند وحی فرستاد که من به ذات مقدس خودم قسم خورده‌ام که دشمن تو و اهل بیت تو و دودمان پاک سرشت تو، از آن حوض آب نخواهند نوشید. ای محمد! تمام امت تو را به بهشت درآورم، مگر آن‌ها که نخواهند.

عرض کردم: «خدایا آیا کسی هست که نخواهد وارد بهشت شود؟» خدا وحی فرستاد که آری. عرض کردم: «چگونه نمی‌خواهد؟» وحی آمد که: «ای محمد! تو را از میان بندگانم برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم و او را نسبت به تو، به منزله هارون نسبت به موسی قرار دادم، با این فرق که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد بود. محبت او را به دل تو انداختم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم. حقی که او بعد از تو به امت تو دارد، مثل حقی است که تو در زمان حیات بر آن‌ها داری. هر کس

منکر حق او شد؛ حق تو را انکار کرده و هر کس که از دوستی او سر باز زند، نمی‌خواهد داخل بهشت شود.»

من فی الفور افتادم و خدا را بر این نعمت‌ها که به من داده است، سجده شکر کردم. در آن وقت صدایی شنیدم که می‌گفت: «ای محمد! سر بردار و هر چه می‌خواهی از من بخواه تا به تو عطا کنم.»عرض کردم: «الهی! بعد از من تمام امت مرا از دوستان علی بن ابی طالب قرار بده تا فردای قیامت همه کنار حوض نزد من بیایند.»

وحی شد: «ای محمد! پیش از آن‌که من بندگانم را بیافرینم، قضای من در میان آن‌ها جاری گشته و گذشته است تا هر کس را که راه انحراف بپیماید، هلاک گردانم و هر کس به راه راست برود، هدایت کنم. علم تو را بعد از تو به علی بن ابی طالب داده‌ام و او را وزیر تو گردانیدم و او بعد از تو جانشین تو است بر کسان و امتت. این کار واجبی بوده که از علم من گذشته است. و کسی که از وی در خشم باشد و او را دشمن بدارد و خلافت بلافصل او را انکار کند، داخل بهشت نخواهد شد. هر کس از وی در خشم باشد، تو را به خشم آورده و هر کس تو را به خشم آورد، مرا به خشم آورده. و هر کس او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. هر کس او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

این فضیلت را برای او قرار دادم و به تو عطا کردم که یازده مهدی را که همه از دودمان تو و از فاطمه پاکیزه دوشیزه می‌باشند، از صلب او بیرون آورم. آخرین آن‌ها کسی است که عیسی ابن مریم پشت سر او نماز گزارد. او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که پر از ظلم و ستم شده

باشد؛ به وسیله او مردم را از سراشیب سقوط نجات دهم و به شاهراه هدایت راهنمایی کنم، و کور و بیمار را شفا دهم.»

عرض کردم: «الهی! این‌ها در چه وقت روی می‌دهد؟» خداوند وحی فرستاد که این، در وقتی است که علم از میان برداشته شود و جهل و نادانی آشکار گردد؛ قاریان قرآن بسیار باشند، ولی علم و عمل کم و قتل ناگهانی افزون باشد؛ فقهای هدایت پیشه‌اندک و فقیهان ضلالت کیش و خائن زیاد باشند؛ امت تو قبرستان‌های خود را مسجد کنند؛ قرآن‌ها را زینت دهند و مساجد را طلاکاری کنند؛ ظلم و فساد بسیار شود؛ کارهای زشت آشکار گردد و امت تو را به ارتکاب آن دستور دهند و از راهنمایی مردم به کردار نیک باز دارند؛ مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند؛ امرا کافر و سران آن‌ها زناکار ودستیاران آن‌ها ستمگر و صاحبنظران آن‌ها فاسق باشند.

به هنگامی که سه فرورفتگی در زمین روی دهد: یک فرورفتگی در مشرق، یک فرورفتگی در مغرب و یک فرورفتگی در جزیرة العرب؛ شهر بصره به دست شخصی از دودمان تو که اتباع او هم‌چون ملخ می‌باشند، ویران شود؛ قیام مردی از اولاد حسن بن علی؛ آمدن دجال که در مشرق از ناحیه سیستان خروج می‌کند؛و آمدن سفیانی.»

عرض کردم: «خدایا! چه فتنه‌ها که بعد از من پدید می‌آید!» خدا وحی فرستاد و از بلای بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم (بنی عباس) و آن‌چه تا روز قیامت واقع می‌شود، خبر داد. من هم بعد از فرود آمدن به زمین، آن‌ها را در وصیت خود به پسر عمویم (امیرالمؤمنین) اطلاع دادم و رسالت خود را ایفا کردم. پس حمد بر این نعمت به سان حمد انبیا و

به سان حمدی که هر چیزی قبل از من نمود و حمد هر چیزی که خدا تا روز قیامت می‌آفریند.»

کمال الدین: ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قائم علیه السلام در روز شنبه و عاشورا، یعنی روز شهادت امام حسین علیه السلام قیام می‌کند.»

غیبت طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آمدن قائم امری حتمی است.»عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «در اول روز گوینده ای از آسمان صدا می‌زند: «آگاه باشید که حق در پیروی علی و شیعیان اوست!» آن‌گاه شیطان در آخر همان روز صدا می‌زند: «آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست!» و در آن موقع اهل باطل دچار تردید می‌شوند.»

به مصداق این آیه، هیچ‌کس در آن روز باقی نمی‌ماند، جز این‌که گردنش در برابر این علامت خم می‌شود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدایی از آسمان می‌آید و می‌گوید: «آگاه باشید که حق در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست»، ایمان می‌آورند. فردای آن روز شیطان به هوا بالا می‌رود، به طوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می‌شود، آن‌گاه صدا می‌زند: «آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست، زیرا او مظلوم کشته شد. از وی خونخواهی کنید!»

سپس حضرت فرمود: «خداوند مؤمنین را به وسیله صدای اول، بر عقیده حق ثابت می‌دارد و آن‌ها که بیماری در دل دارند، در آن روز دچار شک و تردید می‌شوند. به خدا قسم آن بیماری، دشمنی ما اهل بیت است. آن‌ها در آن موقع از ما بیزاری می‌جویند و از ما انتقاد می‌کنند و می‌گویند: «صدای اول سحری از سحرهای این خاندان بود!» آن‌گاه حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود: «وَ إِنْ یرَوْا آیةً یعْرِضُوا وَ یقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»، {وهرگاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند: «سحری دایم است.}

نیز در کتاب یاد شده، از امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که در روایت مفصلی از قائم علیه السلام نام برد و فرمود: «در زیر درخت تناوری می‌نشیند. در آن‌جا جبرئیل به صورت مردی از قبیله کلب می‌آید و می‌گوید: «ای بنده خدا! برای چه این‌جا نشسته ای؟» قائم می‌گوید: «منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب به مکه بروم. نمی‌خواهم در این گرما بروم.» در این موقع جبرئیل می‌خندد و آن حضرت از خنده او متوجه می‌شود که جبرئیل است. آن‌گاه جبرئیل دست او را می‌گیرد و با وی دست می‌دهد، به او سلام می‌کند و می‌گوید: «برخیز!» سپس اسبی به نام «براق» را برای او می‌آورد، او را سوار می‌کند و به کوه رضوی می‌آورد. سپس محمد صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام می‌آیند و عهدنامه ای برای او می‌نویسند تا آن را برای مردم بخواند. قائم از آن‌جا به مکه می‌رود، در حالی که مردم در آن‌جا اجتماع کرده‌اند.

در این هنگام مردی می‌ایستد و می‌گوید: «ای مردم! این است مطلوب شما که به نزد شما آمده است و شما را به آن‌چه پیغمبر صلی اللّٰه علیه

و آله دعوت می‌کرد، می‌خواند!» مردم از جا بلند می‌شوند. مردی از طرف قائم می‌ایستد و می‌گوید: «ای مردم! مطلوب شما این است! اکنون به سوی شما آمده و شما را به آن احکام و قوانین و دستورهایی دعوت می‌کند که پیغمبر خدا شما را به پذیرش آن می‌خواند.»

مردم به طرف وی می‌روند که او را به قتل رسانند. ولی سیصد و چند نفر از جا برمی خیزند و آن‌ها را از گرداگرد او عقب می‌رانند. پنجاه نفر آن‌ها از مردم کوفه هستند و سایر آن‌ها مردم ناشناسی هستند که اغلب یک‌دیگر را نمی‌شناسند. آن‌ها بدون قرار قبلی در مکه جمع می‌شوند.»

منتخب البصائر: در خبری طویل از سلمان فارسی روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای سلمان! آیا از رهبران پس از من و از آن دوازده تنی که خداوند برای امامت پس از من برگزیده، آگاه هستی؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه‌تر هستند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از گزیده نور خود آفرید و مرا فرا خواند و من فرمان بُردم، آن‌گاه از نور من علی را آفرید و او را فرا خواند و او فرمان بُرد، سپس از نور من و نور علی فاطمه را آفرید و او را فرا خواند و او فرمان بُرد، پس از آن از من و از علی و از فاطمه حسن و حسین را آفرید و آن دو را فرا خواند و آن دو فرمان بُردند، آن‌گاه پنج نام از نام‌های خود را بر ما نهاد: خداوند «محمود» است و من محمدم، خداوند «علی» است و این علی است، خداوند «فاطر» است و این فاطمه است، خداوند «ذو الاحسان» است و این حسن است، خداوند «محسن» است و این حسین است، سپس از صلب حسین نُه امام آفرید و آنان را نیز فرا

خواند و آنان فرمان بُردند و این پیش از آن بود که خداوند آسمان پهناور و زمین گسترده یا هوا یا آب یا فرشته یا آدمی را بیافریند، و ما بنا به علم خداوند نوری بودیم که او را تسبیح می‌گفتیم و فرمان می‌گرفتیم و فرمان می‌بُردیم.

مولف: ابوالحسن بکری استاد شهید ثانی در کتابش موسوم به «کتاب الأنوار» می‌گوید: از ابی عمر انصاری روایت شده که وی گفت: از کعب الاحبار و وهب بن منبه و ابن عباس پرسیدم، همگی گفتند: وقتی خداوند خواست محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را بیافریند، به فرشتگان خود فرمود: من می‌خواهم کسی را بیافرینم که از همه آفریدگان برتر و ارجمندتر است، او را سرور اولین و آخرین آفریدگان قرار می‌دهم و در روز قیامت او را در میان آنان شفیع می‌گذارم، اگر او نبود بهشت را نمی‌آراستم و دوزخ را شعله ور نمی‌ساختم، پس جایگاه او را بشناسید و به خاطر ارجمندی من او را ارج نهید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ دارید. فرشتگان عرض کردند خداوندا و سرورا بنده نزد مولای خود اعتراضی ندارد، شنیدیم و فرمان بُردیم. در آن هنگام خداوند متعال به جبرئیل و فرشتگان عالم بالا و حاملان عرش فرمان داد و آنان خاک رسول خدا را از محلّ ضریح ایشان برداشتند، قضای خداوند بر این بود که او را از خاک بیافریند و در خاک بمیراند و بر خاک محشور گرداند، آنان از خاکی پاک که هیچ گام گنهکاری بر آن نهاده نشده بود، مشتی برگرفتند و جبرئیل امین آن را به آسمان بُرد و در چشمه سلسبیل فرو برد تا این که هم‌چون مرواریدی سفید پاک و پالوده شد، او هر روز آن را در یکی از نهرهای بهشت فرو می‌برد و بر فرشتگان عرضه می‌داشت و آن نور

می‌افشاند و فرشتگان با تحیت و تکریم از آن استقبال می‌کردند، جبرئیل آن را در صف‌های فرشتگان می‌چرخاند و چون فرشتگان به آن می‌نگریستند، می‌گفتند: خداوندا و سرورا اگر فرمان سجده می‌دهی تا سجده کنیم. این چنین فرشتگان پیش از آفرینش آدم همگی به برتری و ارجمندی حضرت اقرار کردند. وقتی خداوند آدم را آفرید، او از پشت خود آوایی هم‌چون آوای پرندگان شنید که تسبیح و تقدیس می‌گفت، عرض کرد: پروردگارا این صدای چیست؟ خداوند فرمود: ای آدم! این صدای تسبیح محمد عرب، سرور اولین و آخرین آفریدگان است، خوشبختی از برای کسی است که از او پیروی و اطاعت کند و نگون بختی از برای کسی است که از او سرپیچی کند، پس ای آدم عهد مرا بگیر و آن را فقط به صلب‌های پاکیزه مردان و رحِم‌های پاک و پاکیزه و عفیف زنان بسپار. آن‌گاه آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا با این مولود بر شرف و نور و روشنی و ارزش من افزودی. نور رسول خدا در پیشانی آدم هم‌چون خورشیدی در چرخش گنبد فلک و یا هم‌چون ماهی در شبی تاریک بود که آسمان‌ها و زمین و سراپرده‌ها و عرش و کرسی از آن نورانی می‌شد. وقتی آدم خواست با حوا درآمیزد، به او امر کرد که خود را پاکیزه و معطر کند و به او گفت خداوند این نور را نصیب تو می‌کند و تو را به آن ویژه می‌گرداند، این نور امانت خداوند و پیمان اوست. پس نور رسول خدا پیوسته در پیشانی آدم علیه السلام بود.

امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدا بود و هیچ‌چیز با او نبود، نخستین چیزی که آفرید نور حبیب خود محمد چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آب و کرسی و آسمان‌ها و

زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و آدم و حوا بود، وقتی خداوند متعال نور پیامبرمان محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را آفرید، ایشان هزار سال پیش روی خداوند عزوجل ایستاد حال آن‌که خداوند را تسبیح و تحمید می‌گفت و خداوند تبارک و تعالی به او می‌نگریست و می‌فرمود: ای بنده ام! تو مراد و مرید هستی و تو برگزیده من در میان آفریدگان من و عزّت و جلال من هستی، اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم، هر که تو را دوست بدارد او را دوست می‌دارم و هر که با تو دشمنی کند با او دشمنی می‌کنم. سپس نور حضرت درخشید و پرتوش فراز رفت و خداوند از آن دوازده حجاب آفرید که نخستین آن‌ها حجاب قدرت بود و سپس حجاب عظمت و سپس حجاب عزت و سپس حجاب هیبت و سپس حجاب جبروت و سپس حجاب رحمت و سپس حجاب نبوت و سپس حجاب کبریا و سپس حجاب منزلت و سپس حجاب رفعت سپس حجاب سعادت سپس حجاب شفاعت، آن‌گاه خداوند متعال به نور رسول خدا امر فرمود تا در حجاب قدرت داخل شود، او داخل شد و می‌فرمود: منزه است خداوند علی اعلی و دوازده هزار سال در این حالت بر جا ماند. سپس به او امر فرمود تا در حجاب عظمت داخل شود، او داخل شد و می‌فرمود: منزه است دانای اسرار و یازده هزار سال در این حجاب بماند، سپس داخل حجاب عزت شد و ده هزار سال می‌فرمود: منزه است مالک منّان، سپس داخل حجاب هیبت شد و نُه هزار سال می‌فرمود: منزه است آن‌که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود، سپس داخل حجاب جبروت شد و هشت هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند کریم اکرم، سپس داخل حجاب رحمت شد و هفت هزار سال می‌فرمود: منزه است پروردگار عرش عظیم، سپس داخل حجاب نبوت شد و شش هزار سال می‌فرمود: منزه است پروردگار تو، پروردگار عزیز

از آن‌چه وصف می‌کنند، سپس داخل حجاب کبریا شد و پنج هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند عظیم اعظم، سپس داخل حجاب منزلت شد و چهار هزار سال می‌فرمود منزه است خداوند علیم کریم، سپس داخل حجاب رفعت شد و سه هزار سال می‌فرمود: منزه است صاحب مُلک و ملکوت، سپس داخل حجاب سعادت شد و دو هزار سال می‌فرمود: منزه است آن‌که همه چیز زوال می‌یابد و او زوال نمی‌یابد، سپس داخل حجاب شفاعت شد و هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند و او را می‌ستایم منزه است خداوند عظیم.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی از محمد بن عیسی، از یونس، از ابی صباح کنانی، از اصبغ بن نباته روایت نموده که امام علی علیه السلام فرمود: خورشید، سیصد و شصت برج دارد که هر برج از آن برج‌ها مانند جزیره ای از جزایر عرب است و هر روز بر یکی از آن برج‌ها فرود می‌آید و چون غروب کند، به نزدیک عرش می‌رود و تا فردا هم‌چنان در سجده است. سپس به جایگاهی که از آن طلوع می‌کند، باز گردانده می‌شود و دو فرشته همراه آن هستند که صدا می‌زنند. روی خورشید به طرف اهل آسمان و پشت آن به سوی اهل زمین است که اگر روی آن به سوی اهل زمین باشد، زمین و هر آن‌کس که بر روی زمین است، از شدت گرمای آن می‌سوزد و معنای سجده کردن آن هم همان است که خداوند فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ».

علی بن ابراهیم: در معنای این آیه فرموده است: کلمه ظن در قرآن به دو معنا آمده است: یکی به معنای یقین و دیگری به معنای شک و تردید. که در این‌جا به معنای شک و تردید است. یعنی تردید دارد که خداوند در دنیا و آخرت او را پاداش نخواهد داد، «فَلْیمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ» یعنی میان خود و خداوند راهنمایی قرار دهد و دلیل این‌که در این‌جا کلمه سبب به معنای راهنما آمده این آیه است: «وَ آتَیناهُ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ سَبَباً فَأَتْبَعَ سَبَباً» [و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم. پس او راهنمایی را دنبال کرد]. که در این‌جا سبب به معنای راهنما آمده است. «ثُمَّ لْیقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. همان‌طور که در این آیه «وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَی عَشْرَةَ أَسْباطاً أُمَماً» [و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امّتی بودند تقسیم کردیم] کلمه قطع به معنای تشخیص و تمییز دادن آمده است. «ثُمَّ لْیقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. «فَلْینْظُرْ هَلْ یذْهِبَنَّ کَیدُهُ مَا یغِیظُ» یعنی چاره سازی او. دلیل بر این که کلمه کید به معنای چاره سازی آمده، این آیه است: « کَذلِکَ کِدْنا لِیوسُفَ» [و این‌گونه برای یوسف چاره سازی نمودیم]. یعنی برای او چاره سازی نمودیم تا برادر خود را پیش خود نگه دارد و نیز آن‌جا که از زبان فرعون می‌گوید: « فَأَجْمِعُوا کَیدَکُم» [یعنی تمام راهکارهای خود را مهیا سازید]. فرمود: وقتی انسان برای خود راهنمایی قرار داد و تشخیص داد، آن‌گاه آن راهنما وی را به سوی خداوند رهنمون می‌سازد. اما علمای عامه در مورد این آیه گفته‌اند: هر کس فرموده خداوند را باور نکند، باید ریسمانی به سقف بیاوزد و خود را حلق آویز کند تا خفه شود.

محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از سوره بن کلیب روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که آیه «ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الذِی بَینَکَ

وبَينَهُ عَدَاوةٌ كَأَنَّهُ ولی حَمِيمٌ» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من دستور داده شده است، تقیه در پیش گیرم. آن حضرت مدت ده سال به دعوت پنهانی ادامه داد تا این که به او دستور داده شد که دعوتش را علنی کند. به حضرت علی علیه السلام نیز چنین دستوری داده شده بود. او نیز تا زمانی که فرمان علنی شدن دعوت داده نشده بود، به صورت پنهانی به دعوت می‌پرداخت. ائمه اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، هم‌دیگر را به تقیه سفارش می‌کردند در نتیجه آن‌ها دعوتشان را به صورت پنهانی ادامه می‌دادند. اما زمانی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، تقیه کنار گذاشته و شمشیرها برافراشته خواهد شد و فقط با زبان شمشیر با مردمان سخن گفته خواهد شد.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَينِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ

و خورشید و ماه را که با برنامه منظّمی در حرکتند به تسخیر شما درآورد. و شب و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت.

اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَیعَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يدَبِّرُ الْأَمْرَ يفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

خدا همان‌کسی است که آسمان‌ها را، بدون ستونهایی که بتوانید آن‌ها را ببینید، برافراشت، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت. (و به تدبیر جهان پرداخت). و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، که هر کدام تا زمان

معینی حرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند. آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید. شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

شرف الدین نجفی در تأویل آیه «إِنَّا عَرَضْنَا» می‌گوید: منظور این است که ما مخالفت ورزیده و مقابله کردیم و امانت در این‌جا به معنای ولایت می‌باشد. هم‌چنین شرف الدین می‌گوید: در تفسیر آیه «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» دو نظر وجود دارد: اولی این است که این عرضه بر اهل آسمان‌ها و زمین بوده که همان فرشتگان، اجنّه و انسان می‌باشند و مضاف (یعنی اهل) حذف شده و مضاف الیه (یعنی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) به جای آن نشسته است. دومین نظر، نظر ابن عباس است که می‌گوید: آن امانت بر خودِ آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه شد و آن‌ها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند و از آن هراس داشتند؛ زیرا فرشتگان، انبیا و مؤمنان همان امانت را حفظ کرده و آن را برعهده گرفته بودند. [پس دلیلی ندارد که بگوییم آن امانت به آن‌ها عرضه شد].

ناگهان، ما به سرعت وارد نور شدیم و واقعیت تماماً جدیدی برایم مکشوف شد، مشابه‌ی جهان فیزیکی اما در آن ارتعاش، رنگارنگ‌تر، زیباتر و شگفت انگیزتر. گیاهان، درخت‌ها، کوه‌ها، دریاچه‌ها، حیوانات و ساختمان‌هایی ساخته شده از ماده ای مشابه کریستال با درخششی سوسو زننده را دیدم. بعضی از آن ساختمان‌ها بسیار بزرگ و پر زرق و برق بودند. موجوداتی را در حال رفت و آمد دیدم، موجوداتی نورانی که سرگرم زندگی روزانه‌ی خود بودند. آن‌ها بدن فیزیکی نداشتند بلکه میدان‌های انرژی متفاوتی داشتند. راه نمی‌رفتند، در هوا شناور بودند.

زندگی ای تقریباً مشابه ما داشتند ولی بدون درگیری‌ها و غصه‌های ما. آن‌ها هنرمند، موسیقیدان، رقاص، خواننده، مخترع، معمار، شفادهنده، خالق چیزهای سحرآمیز... هستند، کارهایی که در زندگی بعدی شان در جهان فیزیکی آشکار می‌کنند.

دوباره آن موجود نورانی گفت که می‌توانم در ماندن یا رفتن انتخاب کنم. اما هنوز کارهای زیادی بود که باید انجام می‌دادم و زمان درستی برای رفتنم نبود. هنوز تردید داشتم، به من گفته شد که اگر انتخاب کنم برگردم، دانش واثقی به من داده خواهد شد تا با خود ببرم و با دیگران در میان بگذارم. بعد از بحث‌های طولانی موافقت کردم برگردم و ناگهان خودم را در مقابل یک ساختمان مخروطی شکل دیدم. بسیار بلند بود، به نظر می‌رسید تا همیشه ادامه خواهد داشت. به من گفته شد که این تالار اصلی دانش است. وارد شدم و به طور مارپیچی از میان چیزهایی که به نظر می‌رسید قفسه‌ی کتاب هستند، به بالا پرواز کردم. مثل یک کتابخانه بود، چندین میلیون کتاب داشت و از میان تمامی آن‌ها گذشتم. وقتی به بالا رسیدم، به سرعت وارد یک زیبانمای رنگی شدم و در همان موقع سرم از آب بیرون پرید. من یارد رودخانه را از کلک شنا کرده بودم.

هم در آن کتاب از فضیل بن یسار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که به وی فرمود: «گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست، و پرچمی است که از روزی که آن را پیچیده‌اند، برافراشته نشده است و مردانی هستند که دل‌های آن‌ها مانند پاره‌های آهن است، شکی در ایمان به خدا در آن راه نیافته و در طریق ایمان، از سنگ

محکم‌تر است. اگر آن‌ها را وادارند که کوه‌ها را از جای بکنند، از جای کنده و از میان برمی دارند. لشکرآن‌ها قصد هر شهری را که کنند، آن را خراب می‌نمایند. اسب‌های آن‌ها زین‌های زرین دارند و خود آن‌ها برای تبرک، بدن خود را به زین اسب امام می‌سایند. آن‌ها در جنگ‌ها امام را در میان می‌گیرند، با جان خود از وی دفاع می‌کنند و هر کاری که داشته باشد، برایش انجام می‌دهند.

مردانی در میان آن‌هاست که شب‌ها نمی‌خوابند و زمزمه آن‌ها در حال عبادت، هم‌چون زمزمه زنبور عسل است. آن‌ها تمام شب را به عبادت مشغولند و روزها سواره به دشمن حمله می‌کنند. آن‌ها در وقت شب راهب و هنگام روز شیرند. آن‌ها در فرمانبرداری از امام، بیش از کنیز نسبت به آقایش پافشاری دارند. آن‌ها مانند چراغ‌های درخشنده‌اند، دل هاشان هم‌چون قندیل هاست و از خوف خدا خشنود هستند. آن‌ها ادعای شهادت دارند و تمنا می‌کنند که در راه خداوند کشته گردند. شعار آنان این است: «ای خون خواهان حسین!» از هر جا می‌گذرند، رعب آن‌ها پیشاپیش آنان به فاصله یکماه راه، در دل‌ها جای می‌گیرد و بدین گونه رو به پیش می‌روند. خداوند هم پیشرو به سوی حق و حقیقت را پیروز می‌گرداند.

به راستی فهمیدم که بسیاری از درس‌هایی که در دوران مدرسه و دانشجویی به ما آموزش می‌دهند همگی اشتباه هستند. کشیشان، اسقفان، پاستورها و دیگر افرادی که لباس روحانیت بر تن کرده‌اند حتی ذره ای از اهداف حقیقی زندگی انسان در این دنیا با خبر نیستند. یک برنامه‌ی جامع در خلقت بشر وجود دارد که هر کدام از ما بخشی کوچک

از آن می‌باشیم. هر قسمت از این برنامه به‌اندازه‌ی سایر بخش هایش، مهم و باارزش می‌باشد. این عقیده که موقعیت شغلی و میزان اعتبار و نفوذتان، جایگاه شما را در خلقت از فروشنده‌ی ساده‌ی یک سوپرمارکت بالاتر می‌برد عقیده ای ناشی از نادانی و خودپرستی می‌باشد. عقیده‌ی غلطی که من خود نیز گرفتارش بودم.

ابن بابویه، با سند خود، از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، از پدرش، از جدش علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس بر محمد و آل او درود فرستد و بگوید: صلی الله علیه و آله و سلم، خداوند عظیم الشأن می‌گوید: سلام و درود خدا بر تو باد و پس باید بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، زیاد درود فرستید. و هر کس بگوید: درود خدا بر محمد و بر آل او سلام و درود نفرستد، بوی بهشت را درنمی یابد. در حالی که بوی آن از فاصله پانصد سال قابل استشمام است. روایات در این باره بسیار است و از ترس طولانی شدن کلام آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم.

حسین بن سعید در کتاب زهد از حسن بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پایین‌ترین افراد بهشت که شأن و منزلت آن‌ها از شهیدان پایین‌تر است، کسانی هستند که دارای دوازده هزار زن از حور العین بهشتی هستند و چهار هزار زن باکره و دوازده هزار زن بیوه. هر کدام از آن زنان، هفتاد هزار خدمتکار دارند، جز این که خدمتکاران حوریان دو برابر است که در

سرتاسر هفته در اطراف گروه خود می‌چرخند و وقتی که روز و یا ساعت یکی از آن زنان فرا می‌رسد، همه آن زنان گرد او جمع می‌شوند و با صداهایی که بهتر و زیباتر از آن‌ها پیدا نمی‌شود به آواز خواندن می‌پردازند. تا آن‌جا که در بهشت چیزی باقی نمی‌ماند که از زیبایی صدای آن‌ها به رقص درنیاید. آن زنان می‌گویند: هان بدانید که ما جاودانیم پس هرگز نمی‌میریم. ما در ناز و نعمت هستیم پس هرگز دچار فقر و سختی نمی‌گردیم. ما از زندگی خود راضی هستیم پس هرگز به خشم و غضب نمی‌آییم.

و نیز از همان: با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: نهرهای بهشت در جاهایی که حفره نیست جاری می‌شود، از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر است. گل آن نهر، مشک بسیار خوشبو است و سنگریزه‌های آن مروارید و یاقوت. چشمه‌ها و نهرهایش در هر جایی از بهشت که ولی خدا دوست داشته باشد و اراده کند، جاری می‌شود. اگر تمام کسانی که در دنیا هستند از جن گرفته تا انسان در آن‌جا مهمان باشند، غذا و نوشیدنی و لباس‌ها و زیورآلات آن‌ها را در برمی گیرد و هیچ‌چیزی از آن کم نمی‌آید و کاسته نمی‌شود.

و نیز از وی، با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تخت‌های آن از مروارید و یاقوت می‌باشد و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «عَلی سُرُرٍ مَّوضُونَةٍ» [بر تخت‌هایی جواهرنشان] یعنی وسط آن تخت‌ها از شاخه‌هایی از مروارید و یاقوت

درست شده است که حجله‌ها بر روی آن‌ها برپا می‌شود و جنس آن حجله‌ها از مروارید و یاقوت می‌باشد. سبک‌تر از پر و نرم‌تر از ابریشم، و بر روی آن تخت‌ها فرش‌هایی گسترده است که‌اندازه آن شصت برابر اتاق‌های دنیایی است که روی هم قرار داده شده‌اند و این گفته خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «وفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» و آیه: «عَلی الأَرَائِکِ ینظُرُونَ» [بر تخت‌ها (نشسته) می‌نگرند] یعنی به چوب‌های آن تخت‌ها که حجله‌ها بر آن‌ها قرار دارد نگاه می‌کنند.

و نیز از وی با سند خود، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سنگ‌های مرمر زمین بهشت از نقره است و خاک آن از «ورَس» (شبیه زعفران) می‌باشد و جارو زدن آن با مشک است و شن‌های آن از مروارید و یاقوت می‌باشد.

کتاب صفة الجنة و النار: از جعفر بن احمد بن محمد بن عیسی، از عوف بن عبدالله، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: با لطف و رحمت من وارد بهشت می‌شوید و با عفو و بخشش من از عذاب جهنم نجات پیدا می‌کنید و با کارهای نیک خود بهشت را در میانتان تقسیم می‌کنید. پس به عزتم قسم که شما را در خانه جاودانگی ساکن خواهم کرد، خانه کرامت و بزرگی که اگر در آن داخل شوند، قدشان هفتاد متر بیشتر از قد آدم علیه السلام خواهد شد و به سن حضرت عیسی علیه السلام سی و سه

ساله خواهند شد و در زبان به مانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم عربی سخن خواهند گفت و در زیبایی هم‌چون یوسف علیه السلام خواهند گردید، سپس چهره‌هایشان برتر و بالاتر از نور خواهد شد و قلبشان مانند ایوب خالی از کینه و حسادت خواهد شد.

طبرسی در کتاب احتجاج: از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در جواب سئوال زندیقی که از او پرسیده بود: از کجا می‌گویند که: هر گاه یکی از اهل بهشت به سوی میوه ای می‌رود که آن را بچیند و بخورد، وقتی آن را می‌خورد، آن میوه دوباره به شکل اول خود باز می‌گردد؟ چنین گفت: بلی، نمونه‌اش چراغ است. کسی که به دنبال نور است از آن نور می‌گیرد، اما چیزی از نور آن چراغ کم نمی‌شود و نور آن تمام دنیا را پر می‌کند. آن شخص گفت: آیا این‌گونه نیست که از بس که می‌خورند و می‌نوشند دیگر نیازی ندارند؟ حضرت فرمود: چون غذای آن‌ها مایع است، از پایین آن‌ها خارج نمی‌شود بلکه به همراه عرق از بدن‌هایشان خارج می‌شود. آن شخص پرسید: چگونه است که هر گاه مرد با زوجه‌اش هم بستر می‌شود، دوباره او باکره می‌شود؟ حضرت فرمود: زیرا از بوی خوش و عطر آفریده شده است و دچار عیب و نقص نمی‌گردد و جسمش دچار آسیب نمی‌شود و در شکاف او چیزی جاری نمی‌شود و حیض او را آلوده نمی‌کند، بنابراین رَحِم، چسبیده و پُر گوشت است و در آن فقط مجرای ادراری وجود دارد.

آن شخص پرسید: آیا حوری بهشتی هفتاد دست لباس می‌پوشد و همسر او از پس آن لباس‌ها و بدنش استخوان ساق پایش را می‌بیند؟

حضرت فرمود: بلی. هم‌چنان‌که یکی از شما می‌تواند سکه پول را در داخل آب ببیند، هر چند عمق آن آب به‌اندازه طول نیزه باشد.

آن شخص پرسید: پس چگونه بهشتیان از نعمت‌های بهشت بهره مند می‌شوند در حالی که کسی از آن‌ها یافت نمی‌شود مگر این که پسرش و یا پدرش و یا دوستش و یا مادرش را از دست داده است. وقتی که آن‌ها با او در بهشت نیستند و شکی ندارند که آن‌ها به دوزخ می‌روند، پس بهشت چه فایده ای دارد برای کسی که می‌داند یکی از نزدیکانش در دوزخ دچار عذاب است؟ حضرت فرمود: اهل علم می‌گویند: یاد آن‌ها را فراموش می‌کنند و برخی دیگر گفته‌اند: انتظار می‌کشند که آن‌ها بیایند و امیدوارند که آن‌ها در بین بهشت و جهنم باشند،

ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن ابی قاسم، از محمد بن علی کوفی با سند خود که آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند نقل کرده است که به حضرت گفته شد: آیا آدمی باید با یک نفس بنوشد؟ فرمود: اشکالی ندارد. گفتم: کسانی که نزد ما هستند، می‌گویند: آن شرب هیم است. حضرت فرمود: شرب هیم آن است که هنگام نوشیدن، اسم خداوند برده نشود.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از یکی از یارانش، از عثمان بن عیسی، از شیخی از اهل مدینه نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: تکلیف آن‌کسی که آب را با یک نفس و بدون این که مکث کند می‌نوشد تا این که سیراب شود چیست؟ فرمود: آیا لذتی جز آن وجود دارد؟ گفتم: آن‌ها می‌گویند که آن همان شرب هیم است.

فرمود: دروغ گفتند: شرب هیم، نوشیدنی است که با نام خداوند عز و جل نباشد.

و از همان، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد و عبداللّٰه پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان ناب، از عبداللّٰه بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگام نوشیدن اگر در سه نفس بنوشید بهتر از این است که در یک نفس بنوشید و فرمود: زشت است که نوشیدن به هیم تشبیه شود. پرسیدم: هیم چیست؟ فرمود: رمل و ریگ (به معنای گله شتران نیز آمده است). و در حدیثی دیگر آمده است که حضرت فرمود: هیم به معنای گله شتران است. (سپس ابن بابویه گفت: از شیخ ما محمد بن حسن بن ولید شنیدم که می‌گفت: محمد بن حسن صفّار می‌گوید: هر جا در کتاب حلبی آمده باشد: «و فی حدیث آخر» [و در روایتی دیگر] منظور از آن، محمد بن ابی عمیر می‌باشد.)

محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از معاویة بن حکیم، از یکی از یارانش، از عنبسة بن بجاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه: «وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ أَصْحَابِ اليمِينِ* فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ اليمِينِ». آن‌گاه حضرت فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: آنان پیروان و شیعیان تو هستند و فرزندان تو از آن‌ها در امان هستند و توسط آنان کشته نمی‌شوند.

و نیز از همان، با سند خود از حسین بن سعید، از نضر، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در سه نفس نوشیدن، بهتر از یک نفس نوشیدن است. و کراهت داشت که به هیم تشبیه شود. و فرمود: هیم، شتر پیر است.

ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی- که خدا از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند. از این رو است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می‌یابی.

ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بن ابی عمیر، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان بن داود به اجنّه امر فرمود تا برای او گنبدی از شیشه بسازند و در حالی که او در داخل آن گنبد بر عصای خود تکیه داده بود به اجنّه نگاه می‌کرد که چگونه آن را می‌سازند و آنان نیز به او نگریستند. چون به دقت نگریست، مردی را در کنار خود دورن آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان

پرسید: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همآن‌کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم؛ من، فرشته مرگ هستم. پس فرشته مرگ، روح سلیمان را در حالی که او درون آن گنبد برعصای خود تکیه داده بود، ستاند، در حالی که اجنّه به سلیمان می‌نگریستند. پس اجنّه به مدت یک سال با پشتکار مشغول پرداختن به اوامر سلیمان علیه السلام بودند تا این که خداوند عزّ و جلّ، موریانه را مبعوث داشت و او، مِنسَأه سلیمان علیه السلام یعنی عصای او را خورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَينَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يعْلَمُونَ الْغَيبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ» امام باقر علیه السلام فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند و تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گِل باشد می‌یابی.

ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام روزی به یاران خود فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من ملکی را ارزانی داشت که هیچ‌کسی پس از من مستحق آن نمی‌باشد و خداوند، باد، انس، جن، پرندگان و وحوش را در اختیار من درآورد و زبان پرندگان را به من آموزش داد و از هر چیز به من عطا نمود. با این همه سلطنت و پادشاهی که به من داده شد حتی یک صبح تا شام نیز شادمانی‌ام به طول نینجامید؛ چرا که من دوست داشتم پای در قصرم بگذارم و در آن‌جا شب را به صبح برسانم و به فراز قصر بروم و به

سرزمین‌های خویش بنگرم. پس به هیچ‌کسی اجازه ندهید تا نزد من آید و بدین وسیله روز مرا تلخ سازد. یاران سلیمان علیه السلام گفتند: اطاعت می‌کنیم. چون صبح شد، سلیمان علیه السلام عصای خود را در دست گرفت و به فراز قصر خود رفت و با تکیه بر عصای خود ایستاد و به سرزمین‌های خود نگاه می‌کرد و از آن‌چه به او عطا شده بود، شادمان و از آن‌چه به او ارزانی شده بود، خوشحال بود تا این که نگاهش به جوان خوش سیما و شیک پوشی افتاد که از یکی از گوشه‌های قصر سلیمان علیه السلام خارج و نزد او آمد. چون سلیمان علیه السلام او را دید به او فرمود: چه کسی تو را وارد این قصر گردانیده است، در حالی که من می‌خواستم امروز در آن تنها باشم. تو با اجازه چه کسی وارد شده ای؟ آن جوان پاسخ داد: خداوندِ این قصر مرا وارد آن گردانیده است و با اذن او وارد شده‌ام. سلیمان فرمود: خداوند این قصر، مستحق‌تر از من نسبت به آن است. تو کیستی؟ آن جوان پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم. سلیمان علیه السلام فرمود: به چه منظور آمده ای؟ فرشته مرگ پاسخ داد: آمده‌ام تا تو را قبض روح کنم. سلیمان فرمود: مأموریت خود را انجام بده؛ چرا که امروز روز شادمانی من است و خداوند عزّ و جلّ نخواست که شادمانی برای من بدون دیدار او باشد. پس فرشته مرگ در حالی که سلیمان علیه السلام بر عصای خود تکیه کرده بود، روح او را ستاند و سلیمان علیه السلام تا آن‌اندازه که خدا خواست، بی‌جان به همان حالت که بر عصای خود تکیه داده بود، باقی ماند و مردم به او نگاه می‌کردند و گمان می‌کردند که او زنده است و در مورد او حرف‌های مختلفی زدند و نظرات متفاوتی ارائه دادند. برخی از آنان گفتند: سلیمان در این روزهای بسیار به همان حال که بر عصای خود تکیه کرده بود، باقیمانده و خسته نشده و نه چیزی خورده و نخوابیده

و آبی نیز ننوشیده است. بنابراین او پروردگار ما است که ما باید او را پرستش کنیم. گروه دیگری گفتند: سلیمان جادوگر است و او چنین به ما می‌نمایاند که او بر عصای خود تکیه داده و ایستاده است و چشمان ما را افسون می‌کند، در حالی که چنین نیست. مؤمنان نیز گفتند: سلیمان، بنده و پیامبر خداوند است و خداوند امر او را آن‌چنان‌که خود خواهد، تدبیر می‌کند. چون آنان اختلاف نظر پیدا کردند و خداوند عزّ و جل موریانه را مبعوث داشت و او در عصای سلیمان علیه السلام نفوذ کرد و چون داخل آن عصا را خورد، عصا شکست و سلیمان از قصر خود به رو افتاد و اجنّه به خاطر این کار از موریانه سپاسگزاری کردند و به همین خاطر است که موریانه تنها در جایی که در آن آب و گل است یافت می‌شود و این آیه نیز به همین معنا است: «فَلَمَّا قَضَینَا عَلَیهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ» یعنی عصایش «فَلَمَّا خَرَّ تَبَینَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا یعْلَمُونَ الْغَیبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه، به این شکل نازل نشده است. بلکه آیه، این‌گونه نازل شده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَینَتِ الإنس أَنّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا یعْلَمُونَ الْغَیبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ» [چون (سلیمان) فرو افتاد، برای انسان‌ها روشن شد که اگر جنّیان، غیب می‌دانستند در آن عذاب خفّت آور (باقی) نمی‌ماندند]

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به سلیمان بن داود علیه السلام وحی نمود که نشانه مرگ تو، درختی به نام خَرنُوبه

(درختی است خاردار و میوه آن به مانند سیب ولی بدمزه می‌باشد) است که از بیت المقدس سر برمی آورد. پس روزی نگاه سلیمان به درخت خرنوبه- که ناگهان از بیت المقدس سر بر آورده بود- افتاد و به آن فرمود: نام تو چیست؟ آن درخت پاسخ داد: نام من خرنوبه است. حضرت فرمود: سلیمان علیه السلام با شنیدن این سخن پشت کرده و به سوی محراب خود گریخت و در آن با تکیه بر عصای خود ایستاد و خداوند در همان لحظه او را قبض روح کرد؛ اما جنّ و انس هم‌چنان به او خدمت می‌کردند و مثل قبل به امور او می‌پرداختند و گمان می‌کردند که او زنده می‌باشد و نمرده است. آنان صبح و شام می‌آمدند و می‌رفتند در حالی که سلیمان علیه السلام هم‌چنان ثابت ایستاده بود تا آن‌که موریانه در عصای او نفوذ کرد و آن را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَينَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يعْلَمُونَ الْغَيبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ».

ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن ارومه، از حسن بن علی، از علی بن عقبه، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به هنگامی که آن موریانه، عصای سلیمان را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد، اجنّه از موریانه به خاطر این عملش تشکر کردند و گفتند: تو خراب کن و ما، آب و گل را فراهم می‌کنیم. پس به خاطر همین است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می‌یابی.

محمد بن یعقوب، از محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَینَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی‌های به هم پیوسته داشتند که می‌توانستند به یک‌دیگر نگاه کنند و در میان آن آبادی‌ها رودهایی جریان داشت و دارایی‌های بسیار چشمگیری داشتند؛ اما آن‌ها نسبت به نعمت‌های خداوند ناسپاسی نمودند و آن‌چه را که در درونشان بود، تغییر دادند. این‌گونه بود که خداوند عزّ و جلّ، سیل شدید و سخت را به سوی آنان فرستاد و آبادی‌های آنان را غرق کرد و دیار آنان را تخریب و اموال آنان را از بین برد و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه‌های تلخ، درخت شوره گز واندک درخت سدر بود، جایگزین باغ‌های آنان نمود، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ذَلِکَ جَزَینَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْكَفُورَ».

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت می‌کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَینَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی‌های به هم پیوسته ای داشتند که می‌توانستند به یک‌دیگر نگاه کنند و در میان آن آبادی‌ها رودهایی جریان داشت و آن‌ها دارایی‌های چشمگیری داشتند؛ امّا نسبت به نعمت‌های خداوند ناسپاسی نمودند و عافیت و تندرستی را که خداوند به آن‌ها ارزانی داشته بود تغییر دادند و خداوند نیز نعمت‌هایی را که به آن‌ها ارزانی داشته بود تغییر داد و خداوند در

هیچ قومی تغییری ایجاد نمی‌کند تا آن‌که آن‌ها، در خودشان تغییری ایجاد نمایند. سپس خداوند، سیل شدید و سختی را به سوی آنان فرستاد و آبادی‌های آنان را غرق نمود و دیارشان را تخریب و اموالشان را نابود ساخت و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه‌های تلخ، درخت شورگز واندک درخت سدر بود، جایگزین باغ‌های آنان نمود. سپس خداوند فرمود: «ذَلِکَ جَزَینَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ».

علی بن ابراهیم: دریایی در یمن بود و حضرت سلیمان علیه السلام به لشکریان خود دستور داد تا برای او، از آن دریا که آب گوارایی داشت تا سرزمین هند، خلیجی احداث کنند. آنان چنین کردند و بر سر راه آن، سدّ بزرگی از صخره و ساروج درست کردند تا آب در آن پر شده و به سرزمینشان بریزد و آنان برای آن خلیج کانال‌هایی قرار دادند و هرگاه می‌خواستند که از راه آن آب بفرستند، به‌اندازه نیاز خودشان آب را گسیل می‌داشتند و برای آنان در اطراف راست و چپ، دو باغ بود که در مسیری که پیمودن آن ده روز طول می‌کشید، قرار داشت و آن باغ چنان از درختان و گیاهان پوشیده شده بود که اگر کسی از آن عبور می‌کرد، نور خورشید به او نمی‌رسید؛ اما چون آنان مرتکب معصیت شدند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و افراد صالح، آنان را نهی نموده، اما به حرف آنان گوش نکردند، خداوند، جُرَذ- که موش بزرگی بود- را به سوی آن سدّ فرستاد و آن موش، صخره‌هایی که یک مرد قادر به کندن آن نیست را از جا می‌کند و آن را پرتاب می‌نمود. پس چون آن قوم، این صحنه را دیدند، گریختند و سرزمین خود را ترک گفتند. پس آن موش هم‌چنان سنگ‌ها را می‌کند تا آن‌که آن سدّ را تخریب نمود و آن قوم

بدون آن‌که بدانند، سیل آنان را در برگرفت و سرزمینشان را از بین برد و درختان آنان را از جا کند. منظور از آیه «لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَن یمِینٍ وَشِمَالٍ کُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَیهِمْ سَیلَ الْعَرِمِ» نیز همین است که (عرم) در آن به معنای بزرگ و شدید می‌باشد. «وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَیهِمْ جَنَّتَینِ ذَوَاتَی أُکُلٍ خَمْطٍ» که منظور خار مغیلان است «وَأَثْلٍ» که نوعی درخت گز می‌باشد «وَشَیءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِیلٍ* ذَلِکَ جَزَینَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ* وَجَعَلْنَا بَینَهُمْ وَبَینَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا» که منظور مکه است.

محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحّام روایت می‌کند که گفت: قتادة بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه مردم بصره هستی؟ قتاده پاسخ داد: این‌گونه می‌گویند. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می‌کنی، آیا این حقیقت دارد؟ قتاده پاسخ داد: آری. امام باقر علیه السلام فرمود: تفسیر تو از روی دانش است یا از روی جهل؟ قتاده پاسخ داد: خیر، بلکه از روی دانش است. امام باقر علیه السلام فرمود: پس اگر از روی دانش قرآن را تفسیر می‌کنی، پس تو خودت (یعنی مفسّر قرآن) هستی و من از تو می‌پرسم. قتاده عرض کرد: بپرسید. حضرت فرمود: تفسیر این آیه از سوره سبأ را به من بگو که خداوند در آن می‌فرماید: «وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیرَ سِیرُوا فِیهَا لَیالِی وَأَیامًا آمِنِینَ» قتاده پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه

حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت اللّٰه الحرام) خارج می‌شود و از هرگونه دزدی و غارتی در امان می‌ماند تا آن‌که به سوی خانواده‌اش بازگردد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای قتاده! تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی که چه بسا آن مرد به همراه توشه حلال، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت اللّٰه الحرام) خارج می‌شود، اما دستخوش را هز نان قرار می‌گیرد و توشه راه او از بین می‌رود و با این حال ممکن است ضربه ای بخورد که از آن ضربه بمیرد. قتاده پاسخ داد: بله، چنین است. پس امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را تفسیر به رأی کنی، نابود می‌شوی و الشریف نامه نوشته و عرض کردم: اهل بیت من، مرا مورد آزار قرار می‌دهند و به خاطر حدیثی که از پدران شما علیهم السلام روایت شده و آن‌ها در آن حدیث گفتند: «خادمان ما و کسانی که به امور ما سر و سامان می‌بخشند، بدترین خلق خداوند هستند» مرا مورد سرزنش قرار می‌دهند. پس حضرت در جواب نامه‌ام نوشت: وای بر شما! آیا سخن خداوند که فرمود: «وَجَعَلْنَا بَينَهُمْ وَبَينَ الْقُرَى الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً» را نمی‌خوانید؟ پس به خداوند سوگند! منظور از آبادی‌هایی که خداوند به آنان برکت داده بود، ما (اهل بیت) هستیم و منظور از آبادی‌های آشکار، شما هستید.

ابن بابویه نیز در کتاب غیبتش، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از محمد بن صالح همدانی، از حضرت صاحب الزمان عین این حدیث را تا آخرش روایت می‌کند.

محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعة بن مهران، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» فرمود: منظور، کسی است که بر مودّت و دوستی با ما و سختی یا آسودگی که به این خاطر گریبانگیر او شده بردبار است و بر آزاری که به خاطر دوستی با ما می‌بیند، صبر پیشه می‌کند و خداوند را به خاطر این که ولایت ما اهل بیت را به او ارزانی داشته، سپاسگزار است.

طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه که نزد حضرت آمده بود، فرمود: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من ابو حنیفه هستم. حضرت پرسید: آیا تو مفتی مردم عراق هستی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: به چه وسیله برای آنان فتوا می‌دهی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: به وسیله کتاب خدا. حضرت پرسید: آیا تو از کتاب خدا آگاه هستی که کدام آیاتش ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: پس به من بگو منظور از آیه «وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیرَ سِیرُوا فِیهَا لَیالِی وَأَیامًا آمِنِینَ» کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، ما بین مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرده و پرسید: شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا این‌گونه نیست که میان مکه و مدینه رفت و آمد می‌کنید و خودتان از کشته شدن و اموالتان از دزدی و غارت در امان نیستید؟ آنان پاسخ دادند: حتماً همین گونه است که می‌فرمایید. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابو حنیفه! خداوند فقط سخن حق و راست را بیان

می‌دارد. به من بگو منظور خداوند از آیه «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» [و هر که در آن درآید، در امان است] کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، بیت الحرام است. پس امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرد و پرسید: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که عبد اللّٰه بن زبیر و سعید بن جُبیر وارد بیت الحرام شدند و از کشته شدن در امان نماندند؟ آنان پاسخ دادند: البته که می‌دانیم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابو حنیفه! خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می‌دارد. ابو حنیفه عرض کرد: من هیچ گونه دانش و آگاهی نسبت به کتاب خداوند ندارم و من، فقط از قیاس استفاده می‌کنم... و این حدیث که طولانی است را ادامه داد.

طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا می‌خواهید از شما درباره مسائلی از کتاب خدا بپرسم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیا تو فقیه مردم بصره نیستی؟ حسن بصری پاسخ داد: این طور گفته می‌شود. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا در بصره کسی هست که تو از او تفسیر قرآن را می‌آموزی؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: پس تمام مردم بصره به تو رجوع می‌کنند و از تو تفسیر قرآن را می‌آموزند؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: سبحان اللّٰه! عمل بزرگ و عظیمی را بر عهده گرفته ای. به من خبر رسیده که تو عملی انجام داده ای که نمی‌دانم آیا صحّت دارد و یا این که به تو تهمت دروغ زده می‌شود؟ حسن بصری عرض کرد: آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ادعا می‌کنند که تو می‌گویی: خداوند بندگان خود را آفرید و

امورشان را به خودشان تفویض کرده و سپرده است. راوی می‌گوید: پس حسن بصری خاموش ماند و پاسخی نداد. حضرت پرسید: آیا به نظر تو کسی که خداوند درباره او در کتابش فرمود: تو در امان هستی، پس از این سخن باید از چیزی بهراسد؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. امام باقر علیه السلام فرمود: من آیه ای را به تو عرضه می‌دارم و خطابه ای را برای تو می‌خوانم و گمان می‌کنم که آن آیه را به طور نادرست تفسیر کرده ای. پس اگر این‌گونه تفسیر کرده باشی، نابود شده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده ای. حسن بصری پرسید: آن آیه کدام است؟ حضرت پاسخ داد: آیا در آیه «وَجَعَلْنَا بَینَهُمْ وَبَینَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیرَ سِیرُوا فِیهَا لَیالِی وَأَیامًا آمِنِینَ» نظر کرده ای؟ ای حسن! به من خبر رسیده که تو به مردم فتوا داده و گفته ای که منظور از این آیه، مکه است؟ هم‌چنین حضرت پرسید: آیا کسی که به قصد حج به سوی مکه می‌آید، مورد راهزنی قرار نمی‌گیرد؟ و آیا مردم مکه نمی‌ترسند و اموالشان به یغما نمی‌رود؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: پس در چه وقت آن‌ها در امان می‌باشند؟ بلکه (ای حسن بصری) خداوند، آن مَثَل‌ها را در قرآن درباره ما زده است. پس منظور از آن آبادی‌ها که خداوند به آن برکت داده است، ما هستیم، و منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ همین می‌باشد. پس هر کسی که به فضل و برتری ما اذعان کند، آن‌جا که خداوند به آنان امر فرمود که نزد ما بیایند، پس خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا بَینَهُمْ وَبَینَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا» یعنی میان آن‌ها و شیعیانشان، آن آبادی‌ها را که به آن‌ها برکت داده‌ایم قرار دادیم. «قُرًی ظَاهِرَةً» و منظور از قُری ظاهره (آبادی‌های آشکار)، فرستاده‌ها و راویانی هستند که از ما نزد شیعیانمان روایت می‌کنند و هم‌چنین فُقهای شیعیان ما نسبت به شیعیان و سَیر (حرکت

کردن) در آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيرَ» مَثَلی برای دانش می‌باشد. هم‌چنین آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيالِي وَأَياماً آمِنِينَ» مَثَلی است بر دانشی که در شب‌ها و روزها از نزد ما به سوی آنان پیرامون حلال و حرام، واجبات و احکام حرکت می‌کند «آمِنِينَ» در آن‌ها هنگامی که این مسائل را از معدن آن‌که به فراگیری از آن معدن فرمان داد شده بودند، فرا می‌گیرند و آن‌ها از شک و گمراهی در امان می‌باشد و هم‌چنین آن ناقلان و راویان از تبدیل کردن حرام به حلال در امان هستند؛ زیرا آنان، آن دانش را از کسی که بر آنان واجب بود از او با شناخت و معرفت فرا بگیرند، فرا گرفته‌اند؛ زیرا آنان، وارثان آن دانش از آدم تا خاتم هستند؛ ذرّیه ای که برخی از آنان برگزیده هستند. پس این امر (دانش تفسیر قرآن) به شما نرسیده است، بلکه به ما منتهی شده است؛ و ای حسن! ما، آن ذرّیه برگزیده هستیم نه تو و امثال تو. پس آن‌گاه که آن‌چه را که برای تو نبوده و به تو نرسیده را ادعا نمودی، اگر به تو می‌گفتم: ای نادان مردم بصره! تنها آن‌چه را که از تو می‌دانستم و درباره تو بر من روشن شده بود را بیان کرده بودم. بر حذر باش از این که قائل به تفویض باشی؛ زیرا این‌گونه نیست که خداوند به خاطر ناتوانی و ضعف خود، امور خلق را به خودشان محول کرده و یا از روی ظلم و ستم، آنان را مجبور به انجام معاصی و گناهان کرده باشد.

محمد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای برادر اهل بصره! به من خبر رسیده

که تو آیه ای از کتاب خدا را بر خلاف شأن نزول آن تفسیر نموده ای. پس اگر این‌گونه انجام داده باشی، نابود شده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده ای. حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! آن آیه کدام است؟ حضرت فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا بَينَهُمْ وَبَينَ الْقُرَى الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيرَ سِيرُوا فِيهَا لَيالِی وَأَياماً آمِنِينَ» است. وای بر تو! چگونه خداوند، قومی را در امنیت و پناه قرار می‌دهد، در حالی که کالای آنان در مکه و مدینه و میان این دو شهر به سرقت می‌رود و چه بسا فردی به بندگی گرفته یا به قتل می‌رسد و جانش را از دست می‌دهد. سپس مکث طولانی نمود و سپس با دست به سینه خود اشاره نمود و فرمود: منظور از آبادی‌هایی که خداوند به آن برکت داد، ما هستیم. حسن بصری عرض کرد: آیا در کتاب خداوند آیه ای را یافته ای که در آن، قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آری، یکی از این آیه‌ها آیه «وَكَأَين مِّن قَرْيةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُّكْراً» [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آن‌ها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی (بس) زشت عذاب کردیم] است. پس چه کسانی از خداوند عزّ و جلّ سرکشی نمودند: دیوارها، خانه‌ها یا مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: مردان. سپس حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: نمونه دیگر آن در سوره یوسف علیه السلام آیه «وَاسْأَلِ الْقَرْيةَ الَّتِی كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِيهَا» [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] به او دستور دادند تا از چه کسی بپرسد؟ از آبادی و قافله یا از مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: جانم به فدای شما باد! به من بگویید که معنای قُری ظاهره (آبادی‌های آشکار)

چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن‌ها شیعیان ما (یعنی علمای شیعه) هستند.

پیرامون تفسیر آیه «سِیرُوا فِیهَا لَیالِی وَأَیامًا آمِنِینَ» از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور این است که آنان، از انحراف در امان هستند؛ یعنی در دانشی که پیرامون دنیا و دین خود از آنان فرا می‌گیرند، از انحراف در امان هستند.

یعقوب بن شعیب می‌گوید: از امام صادق (ع) راجع به آیه‌ی شریفه‌ی (و ما یؤمنُ اکثرهم بالله الا و هم مشرکون) سؤال کردم، امام فرمود آن‌ها کسانی بودند که می‌گفتند فلان ستاره باعث ریزش باران می‌شود و فلان ستاره باعث نمی‌شود. سپس نزد منجمین می‌رفتند و آن‌ها نیز این گفته را تأیید می‌کردند.

عبدالملك بن اعین می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) عرض کردم که من به علم نجوم مبتلا و واقف هستم، وقتی می‌خواهم کاری انجام دهم به طالع می‌نگرم، اگر طالع شر باشد می‌نشینم و دنبال آن کار نمی‌روم و اگر طالع خیر باشد دنبال کار را می‌گیرم. امام (ع) فرمود: آیا بر طبق آن حکم می‌کنی؟ گفتم: بله، فرمود: کتابهایت را بسوزان دیگر این کار را انجام نده

در این حدیث شخصی از امام صادق (ع) می‌پرسد که مردم می‌گویند همانا نگاه کردن به نجوم جایز نیست، سپس می‌گوید: اگر به دین من ضرر بزند پس به آن نیاز ندارم ولی اگر به دین من ضرری نرساند من به آن علاقه مند هستم. امام (ع) در پاسخ می‌فرماید: آنگونه که مردم می‌گویند نیست به دین تو ضرری نمی‌رساند ولی شما به چیزی نگاه می‌کنید که منافع زیاد آن قابل درك نیست و منافع کم آن هم قابل استفاده نیست. سپس حضرت مسائلی پیرامون فاصله‌ی سیارات و ستارگان را مطرح می‌کند و پرسشگر اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. امام (ع) می‌فرماید: اگر کسی به چنین مسائلی و محاسبه‌ها علم پیدا کند می‌تواند از وجود یك نی در انبوه درختان آگاهی یابد.

در این حدیث منجم این‌گونه تشبیه شده است که او مثل پیش گو است و پیش گو همانند جادوگر و جادوگر مثل کافر و کافر در آتش است.

شیخ صدوق بعد از نقل این حدیث می‌گوید: منجم ملعون کسی است که اعتقاد به قدیم بودن افلاك دارد و به آفریننده‌ی آن‌ها اعتقاد ندارد.

در روایت آمده که هارون، امام کاظم (ع) را احضار نموده و به ایشان گفت که مردم شما فرزندان فاطمه را به دانستن علم اختران منسوب دانسته ولی فقهای عامه می‌گویند پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که از نجوم سخن رود ساکت گردید، در حالی که امام علی (ع) داناترین مردم به دانش نجوم بود. امام فرمود: این حدیث ضعیف و سندش مخدوش

است، چون خداوند نجوم را مدح کرد و پیامبران نیز بدان آگاه بودند. هم‌چنان که حضرت ابراهیم به ستارگان آسمان نگاهی کرد و به قوم خود گفت: من بیمارم. اگر به دانش نجوم آگاه نبود، نگاه نمی‌کرد. حضرت ادریس نیز عالم‌ترین اهل زمان خود به نجوم بود. سپس در ادامه هارون به امام گفت: آیا تو قبل از من خواهی مرد یا من پیش از تو می‌میرم، زیرا این مسأله را از طریق علم نجوم می‌دانی؟ امام فرمود: من قبل از تو خواهم مرد.

امام صادق (ع) از شخصی به نام هشام در مورد آگاهی او به علم نجوم سؤال می‌کند، او در پاسخ می‌گوید: کسی در عراق آگاه‌تر از من به نجوم نیست. امام (ع) از او مسائلی درباره‌ی منظومه‌ی شمسی، حرکت، سیارات و... پرسش می‌کند و او از اظهار پاسخ عاجز می‌ماند. امام (ع) در ادامه‌ی این نشست روی سخن را متوجه احکام نجوم کرده و به هشام می‌فهماند که احکام نجوم از محدوده ی‌اندیشه‌ی منجمان خارج است و آن‌ها تنها از درصداندکی از آن بهره مندند.

سپس امام (ع) می‌فرماید: همانا اصل حساب نجوم حق است، اما آن را جز خدایی که آگاه به شمار مخلوقات و زمان تولد هر یك می‌باشد نمی‌داند.

مردی به نزد امام زین العابدین (ع) می‌آید، اصحاب آن حضرت نیز حضور داشتند. امام (ع) می‌فرماید: این مرد کیست؟ او می‌گوید: من منجمی اثرشناس و فالگیر هستم.

امام (ع) به او می‌گوید: آیا می‌خواهی معرفی کنم مردی را که از وقتی که تو در جمع ما داخل شدی در عالم سیر کرده است! مرد منجم می‌گوید: آن مرد کیست؟

امام می‌فرماید: نام آن مرد را نمی‌گویم ولی اگر بخواهی از چیزی که خوردی و در خانه اتاندوخته ای خبر می‌دهم! آن مرد منجم می‌گوید: خبر ده. امام (ع) می‌فرماید: امروز تو پنیر خوردی و در خانه‌ات دینار است که سه دینار آن کامل و بدون نقص است. در این هنگام مرد منجم به امام گفت: شهادت می‌دهم که تو دلیل بزرگ خدا، مَثَل اَعلی ملاك و معیار تقوی هستی...

علم‌ها چهار نوع‌اند: فقه برای دین‌ها، طب برای بدن‌ها، نحو برای زبان و نجوم برای شناخت زمان‌ها است.

ادریس پیامبر بدین خاطر ادریس نامیده شد چون صحف آدم و شیث و کتاب‌های زیادی را حفظ بود، او اولین کسی بود که با قلم نوشت و اولین کسی بود که لباس دوخت و لباس دوخته پوشید و نیز اولین کسی بود که به علم اخترشناسی و محاسبات آن روی آورد.

هر کسی که به ستارگان یعنی اعتقاد داشتن به این که ستارگان مدبِّر عالم هستند ایمان آورد، کافر شده است.

از پیامبر گرامی اسلام در مورد وقت قیامت سؤال شد. فرمود: هنگام ایمان آوردن مردم به ستارگان اعتقاد به مدخلیت آن‌ها در دخل و تصرف عالم و تکذیب کردن تقدیرات قضا و قدر الهی است.

معانی الاخبار: شعیب عقرقوفی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حدیثی از ابوذر رضی اللَّه عنه رسیده که گفته است: سه چیز است که مردم آن‌ها را خوش ندارند و من آن‌ها را دوست دارم، من مرگ را دوست دارم، و نداری و فقر را دوست دارم، و بلا و گرفتاری را دوست دارم.

حضرت فرمود: این کلام به این‌گونه نیست که مردم روایت می‌کنند بلکه مقصود ابوذر این است که من مرگ در راه اطاعت خدا را بیشتر از زندگی در راه نافرمانی خدا دوست دارم، و بلای در راه فرمانبرداری خدا را بیش از تندرستی در نافرمانی خدا دوست دارم، و نداری در راه فرمانبرداری خدا را بیش از توانگری در نافرمانی خدا دوست دارم.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان وایشان از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود: به معنای حقیقی از خداوند حیا کنید! عرض کردند یا رسول اللَّه چه کنیم؟ فرمود: اگر اهل حیا هستید، پس هیچگاه نباید هیچ یک از شما بخوابد، مگر آن‌که اجلش را مقابل چشمش ببیند، و باید سر و قوائی را که در سر است (از چشم و گوش و زبان) نگاه دارد، واندرون شکم را از حرام خالی نگهدارد، و قبر

و پوسیدن در زیر خاک را فراموش نکند، و هر که آخرت را بخواهد باید آرایش زندگی دنیا را رها کند.

امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر فرمود: بندگان خدا! از مرگ رهائی نیست، پس پیش از فرا رسیدن آن، ترس و احتیاط را مراعات کنید، و توشه لازم آن را آماده نمائید که شما هدف مرگ قرار گرفته‌اید. اگر بایستید شما را می‌گیرد، و اگر فرار کنید شما را به چنگ می‌آورد، و مرگ از سایه شما برای شما لازم‌تر و نزدیک‌تر است، مرگ به پیشانی شما نوشته شده، و دنیا پس از شما در نوردیده خواهد شد. بنا بر این، هنگامی که هواهای نفسانی و شهوات هجوم می‌آورند، مرگ را بسیار یادآور شوید، که مرگ برای وعظ و پند کفایت می‌کند. و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اکثر اوقات اصحابش را به یاد مرگ توصیه می‌فرمود و می‌فرمود: زیاد در یاد مرگ باشید که او لذت‌ها را از بین می‌برد، و میان شما و شهوات شما حائل و مانع می‌شود.

مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: یاد مرگ خواهشهای نفس را می‌میراند، و رویش گاه‌های غفلت را ریشه کن می‌کند، و دل را با وعدههای خدا نیرو می‌بخشد، و طبع را رقیق می‌سازد، و پرچم‌های هوس را می‌شکند، و آتش حرص را خاموش می‌سازد، و دنیا در نظر کوچک می‌کند. و اینست معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: یک ساعت تفکر برتر از یک سال عبادت است، و این هنگامی است که انسان طناب‌های خیال دنیا را باز کند و در پایگاه آخرت

ببندد، و هیچ تردیدی به دل راه ندهد که چنین رحمتی بر یاد کننده مرگ فرود می‌آید. کسی که مرگ را وسیله‌ی عبرت خویش، واندک بودن زاد و توشه، و زیاد بودن عجز و ناتوانی و طول اقامت در قبر و سرگردانی قیامت قرار ندهد، در وجودش خیری نیست؛.

روضه الواعظین: امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای می‌فرماید: آخرین منزل، رویاروی شماست و مرگ پشت سرتان. و با آواز خود شما را به پیش می‌راند. سبکبار شوید تا برسید. زیرا آنان‌که از پیش رفته‌اند چشم به راه شما واپس ماندگان‌اند.

جامع الاخبار: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که فرمود: برترین زهد در دنیا یاد مرگ است؛ برترین عبادت یاد مرگ است؛ برترین تفکر یاد مرگ است؛ کسی که سنگینی یاد مرگ را احساس کند (یاد مرگ بر او اثر گذارد)، قبر خود را باغی از باغ‌های بهشت می‌یابد.

کافی: جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره لحظه آمدن ملک الموت پرسیدم، فرمود: آیا ندیده ای که مردم نشسته‌اند و ناگهان سکته بر آنان عارض می‌شود و در نتیجه احدی از آنان سخن نمی‌گوید؟ پس آن لحظه ایست که ملک الموت با گوشه چشم به آنان نظر میاندازد.

من لایحضره الفقیه: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد در مورد این فرمایش خداوند عزّ و جلّ: « اللَّهُ یتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها» و از آیه« قُلْ یتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ» و باز می‌فرماید: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیبِینَ» و باز می‌فرماید: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ» و باز در جای دیگر می‌فرماید: «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا» و باز در جای دیگر می‌فرماید: «وَ لَوْ تَری إِذْ یتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلائِکَةُ.» در یک زمان آنقدر نفوس در اطراف جهان از دنیا می‌روند که شمارش آن‌ها را جز خدا نتواند، اگر تنها ملک الموت قبض روح می‌کند، با توجه به مضمون آیات یاد شده چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آن حضرت پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای ملک الموت دستیاران و کمک کارانی از فرشتگان قرار داده است که آن‌ها جان‌ها را می‌ستانند، بسان رئیس نظمیه (پلیس) که دارای مددکاران و دستیارانی از میان انسان‌هاست و برای انجام کارها و نیازهای خود به ایشان مأموریت می‌دهد و آنان را به نقاط مختلف گسیل می‌دارد، ملائکه نیز به همین ترتیب از طرف ملک الموت اعزام می‌شوند و قبض روح انسان‌ها می‌کنند، و ملک الموت نیز جان‌های قبض شده را از فرشتگان می‌ستاند، علاوه بر آن‌چه که خود قبض کرده است، و آن جمله را خداوند عزّ و جلّ از ملک الموت می‌ستاند.

خصال: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود: مردم در جهت مرگ بر دو دسته‌اند: یکی راحت می‌نماید و دیگری راحت می‌شود. امّا آن‌که راحت می‌شود مؤمن است، چون بمیرد از دنیا و بلایش و تنگی و سختی‌هایش می‌رهد. امّا آن‌که راحت می‌نماید کافر

است، چون بمیرد درخت و جنبنده و بسیاری از مردم را با مرگ خودش راحت می‌نماید.

امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل فرمود که حضرت فرمود: خدای عز و جل فرمود: من در کاری که انجام دهم هیچ گاه تردید نداشته‌ام مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، (زیرا) او مرگ را خوش ندارد، و من ناخوش کردن او را خوش نمی‌دارم. پس هرگاه زمان مرگش فرا برسد، که هیچ تاخیری در آن نیست، خداوند دو گل بهشتی می‌آورد، یکی گلی به نام «مسخیه» (از یاد برنده) و دیگری گلی به نام «منسیه». امّا «مسخیه» نفس او را از مالش باز می‌دارد و «منسیه» امر دنیا را از یاد او می‌برد.

امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل فرمود که حضرت فرمود: خدای عز و جل فرمود: من در کاری که انجام دهم هیچ گاه تردید نداشته‌ام مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، (زیرا) او مرگ را خوش ندارد، و من ناخوش کردن او را خوش نمی‌دارم. پس هرگاه زمان مرگش فرا برسد، که هیچ تاخیری در آن نیست، خداوند دو گل بهشتی می‌آورد، یکی گلی به نام «مسخیه» (از یاد برنده) و دیگری گلی به نام «منسیه». امّا «مسخیه» نفس او را از مالش باز می‌دارد و «منسیه» امر دنیا را از یاد او می‌برد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مرگ را

برای ما توصیف فرمایید؟ حضرت فرمودند: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آن را استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و به دنبالش تمام رنج‌ها و محنت‌ها تمام می‌شود و برای کافر هم‌چون گزیدن افعی‌ها و نیش عقرب‌ها یا سخت‌تر از این‌ها است.

معانی الاخبار: از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا علیه السّلام بیمار شد حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می‌بینی یعنی حالت چطور است؟ گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم- مقصودش شدّت یافتن بیماریش بود- حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟ گفت: دردناک و بسیار سخت. فرمود: آن را ندیده ای بلکه فقط چیزی را دیده ای که تو را می‌ترساند، تو را به آن (یعنی به مرگ) و بعضی حالات آن را به تو می‌شناساند، مردم دو قسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می‌شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می‌شوند، پس ایمان خودت را به خدا و به ولایت تجدید بنما تا طلب راحت کننده باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی، پس آن مرد چنان کرد. روایت طولانی است و ما به قدر نیاز از آن بهره گرفتیم.

معانی الاخبار: امام هادی علیه السّلام فرمود: شخصی به حضرت جواد علیه السّلام عرض نمود: چرا این مسلمان‌ها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آن را نشاخته‌اند ولی اگر آن

را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت، و یقین دارند که آخرت برایشان بهتر از دنیاست.

سپس فرمود: ای ابا عبد اللَّه! چرا کودک یا شخص دیوانه از خوردن داروئی که بدنش را از میکروبها پاک کرده و سلامتش می‌نماید، سرباز می‌زند؟ گفت: زیرا آن‌ها سود دارو را نمی‌دانند، فرمود: سوگند به آن‌که محمّد را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، آن‌کس که کاملا مهیای مرگ بشود، برایش از داروئی که بیماری را درمان می‌نماید سودمندتر است. بدانید! اگر آگاه بودند که مرگ، آنان را به چه نعمت هائی می‌رساند، آن را می‌طلبیدند، و دوستش می‌داشتند بیشتر از آن‌که یک انسان خردمند و هوشیار برای به دست آوردن تندرستی و دفع آسیب بدنش دارو طلب کند.

جامع الاخبار: حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند: «چون پروردگار تبارک و تعالی از بنده خود راضی باشد، به فرشته مرگ می‌گوید: ای ملک الموت از نزد من به سوی فلآن‌کس برو، و روح او را برای من بیاور؛ دیگر اعمال شایسته ای که به جا آورده کافی است، من او را امتحان نموده‌ام و در منزلگاه خوبی که مورد محبّت من بوده است او را یافته‌ام.

ملک الموت از بارگاه عزّ جلال الهی نازل می‌شود، با پانصد فرشته که با آن‌ها شاخه‌های گل و دسته‌های ریشه دار گُل زعفران است. هر یک از آن فرشتگان او را بشارت می‌دهند، به بشارتی غیر از آن‌چه فرشته دیگر بشارت بدان داده است.

در آن هنگام، فرشتگان همه شاخه‌های گل و شاخه‌های زعفران را در دست می‌گیرند و برای خروج روح او، از طرفین به دو صفّ طولانی صفّ می‌بندند. چون إبلیس که رئیس شیاطین است، چشمش به این منظره می‌افتد، دو دست خود را به روی سرش گذارده و فریاد می‌کشد. پیروان او که او را در چنین حالی می‌بینند، می‌گویند: ای بزرگ ما، چه حادثه ای روی داده است که چنین برافروخته شدی؟ او می‌گوید: مگر شما نمی‌بینید که این بنده خدا چه‌اندازه مورد کرامت و احترام واقع شده است؟ کجا بودید شما که او را گمراه نکردید؟ آن‌ها می‌گویند: ما کوشش خود را درباره او نمودیم، چون از ما اطاعت نکرد مؤثّر واقع نشد.

من دیدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله وسلّم را که ایستاده است و می‌گوید: ای أبوالحسن، غیبت تو طول کشید و من مشتاق دیدار تو می‌باشم و آن‌چه خداوند به من درباره تو وعده داده بود، وفا کرده است. من گفتم: یا رسول اللّٰه آن‌چه خدا درباره من به تو وعده داده بود و آن را منجّز نمود، چیست؟ رسول خدا گفت: وعده خود را به من منجزّ کرده است درباره تو و زوجه‌ات و دو پسرانت و ذُرّیه‌ات در درجات بلند و مقام عالی در علیین.

من گفتم: پدرم و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا، پس شیعیان ما چه خواهند شد؟ رسول خدا گفت: شیعیان ما با ما هستند. قصرهای ایشان در برابر قصرهای ماست. و منزل‌های آنان در مقابل منزل‌های ما. من گفتم: ای رسول خدا - که درود خدا بر او و آل او باد - برای شیعیان ما در دنیا چه بهره ای است؟ گفت: امن و عافیت (که از دستبرد شیطان در امانند، و از خرابی دین و ایمان در عافیت).

من گفتم: بهره آن‌ها در وقت مردن چیست؟ گفت: امور آن مرد را به خود او می‌سپارند و مَلَک الموت را امر به اطاعت او می‌کنند. من گفتم: آیا برای این جریان، حدّی هست که شناخته شود؟ رسول خدا گفت: آری آن شیعه ای که محبّتش به ما از همه بیشتر است خروج جان از بدن وی، مانند آب خوردن یکی از شماست در روز تابستانی، آب سرد خوشگواری را که دل‌ها بدان شفا یابد.

امالی طوسی: امیر المومنین علیه السلام در میان خطبه ای طولانی فرمودند: تا این که گورها از هم شکافته شود و تو برای روز قیامت برانگیخته شوی. اگر پایان کارت با خوشبختی باشد، به سرور و شادی می‌رسی و پادشاهی خواهی بود که دستوراتش مورد اطاعت است و از هرگونه خوف و هراسی ایمن هستی. نوجوانانی که هم‌چون دانه‌های نقره درخشان هستند، با جام‌هایی از شراب گوارا که نوشیدن آن لذت بخش است، از شما پذیرایی می‌کنند. بهشتیان در بهشت از ناز و نعمت برخوردارند و دوزخیان در دوزخ عذاب می‌گردند. اینان در پرنیانِ نازک و دیبای ستبر می‌خرامند و آنان در دوزخ و آتش زیر و رو می‌شوند. بر سر بهشتیان مشک و عبیر می‌پاشند، ولی بر سر دوزخیان با گرز آتشین می‌کوبند. بهشتیان با حوریان در حجله، هم آغوش هستند ولی دوزخیان، طوق‌های آتشین در گردن دارند. در دل او ترسی است که پزشکان را درمانده کرده است و دردی دارد که درمان پذیر نیست.

ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند به من اجازه داد تا از خروسی صحبت کنم که دو پای آن در زمین و گردنش

زیر عرش خم شده و چنین آواز می‌خواند: خدایا تو پاک و منزه هستی و چه عظیم است شأن و منزلت تو. پس به او جواب داده می‌شود: کسی که به منِ[خدا] قسم دروغ می‌خورد این[عظمتم] را نمی‌داند.

محمد بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر توفیق الهی نبود، رسول خدا نمی‌دانست که جبرئیل از جانب خداست.

عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ» بدون آن‌که ذال را با تشدید بخواند، فرمود: پیامبران خیال کردند که شیاطین به شکل فرشته‌ها بر آنان ظاهر شدند.

محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله از سماعه، از ابو بصیر و اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: منظور آن است که به گونه ای از شیطان اطاعت می‌کنند که خود نیز متوجه نمی‌شوند و در نتیجه شرک می‌ورزند.

علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است

که در توضیح آیه «وَمَا يؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: مقصود، شرک در اطاعت است، نه در عبادت؛ و گناهانی که مرتکب می‌شوند، شرک طاعت است؛ یعنی با انجام دادن گناه، از شیطان اطاعت کردند و چون از غیر خدا اطاعت کردند، به خداوند شرک ورزیدند. مقصود، شرک در عبادت نیست که غیر خدا را بپرستند.

عیاشی از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قلمروی حکومت یوسف، کشور مصر و صحراهای آن بود و از آن محدوده، خارج نبود.

ابو بصیر می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی یعقوب، یوسف را از دست داد، به تدریج، غم واندوه او در فراق یوسف، افزون شد و آنقدر گریست که چشمانش ازاندوه، سفید شده و به فقر و بیچارگی گرفتار آمد. یعقوب، سالی دو بار برای خانواده‌اش از مصر، آذوقه و گندم تهیه می‌کرد؛ یک بار در فصل تابستان و بار دیگر در فصل زمستان. یعقوب، برخی از پسرانش را با مقدار ناچیزی کالا، همراه با کاروانی روانه مصر کرد، و این، زمانی بود که عزیز مصر، حکمرانی را به یوسف داده بود. وقتی برادران بر یوسف وارد شدند، یوسف، آنان را شناخت، اما آن‌ها یوسف را به خاطر عظمت و شکوه حکومت و سلطنتش نشناختند. یوسف به برادران گفت: زود باشید کالاهایتان را قبل از همراهانتان تحویل دهید، و به مأمورانش گفت: بار این افراد را هر چه سریع‌تر آماده سازید و وقتی کار شما تمام شد، کالاهایی را که با

خود آورده‌اند، در لابه لای بارهایشان جا دهید و نگذارید آن‌ها متوجه این موضوع بشوند. و مأموران یوسف چنین کردند.

سپس یوسف به برادران گفت: به من خبر داده‌اند که شما دارای دو برادر ناتنی هستید، بگویید چه بر سر آن‌ها آمده است؟ گفتند: برادر بزرگ‌تر را گرگ خورد، اما برادر کوچکتر را نزد پدرش که او را سخت دوست دارد و او را با کسی همراه نمی‌کند و به او بسیار ملاطفت می‌کند، گذاشته‌ایم. یوسف گفت: دوست دارم دفعه بعد که برای بردن آذوقه به مصر می‌آیید، وی را با خود بیاورید. «فَإِن لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاَ کَیلَ لَکُمْ عِندِی وَلاَ تَقْرَبُونِ* قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ» وقتی نزد یعقوب برگشتند و کالاهایشان را باز کردند، متوجه شدند که کالایی را که برای خرید اجناس به مصر برده بودند، در میان بارهایشان نهاده شده است؛ پس گفتند: «یا أَبَانَا مَا نَبْغِی هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَینَا» و به ما باری داده شده است که از بار شتر، افزون‌تر است. «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَکْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیهِ اِلاَّ کَمَا أَمِنتُکُمْ عَلَى أَخِیهِ مِن قَبْلُ» و شش ماه بعد، زمانی که نیاز به تهیه آذوقه داشتند، یعقوب، آنان را همراه باandک کالایی، روانه مصر کرد و این بار، بنیامیل را نیز با آنان فرستاد و از آنان پیمان الهی گرفت که بنیامیل را بازگردانند، مگر آن‌که هیچ یک باز نیایند. پسران یعقوب، همراه با کاروانیان راهی مصر شده و نزد یوسف رفتند. یوسف پرسید: بنیامیل، شما را همراهی کرده است؟ گفتند: آری، او اکنون در میان کاروانیان است. یوسف گفت: او را نزد من بیاورید. برادران، بنیامیل را نزد یوسف- که در کاخ شاهی بود- آوردند. یوسف گفت: بنیامیل را به تنهایی وارد کنید. مأموران یوسف، او را تنها به حضور یوسف آوردند. یوسف، بنیامیل را در آغوش کشید و گریست و به او گفت: منم برادرت یوسف، نگران رفتار من با برادران

مباش و آن‌چه را که میان من و تو گذشت، کتمان کن و غم به دل راه مده و خوف مکن. سپس بنیامیل را نزد برادران برد و به مأموران خود دستور داد، کالاهایی را که با خود آورده‌اند، تحویل دهند و هر چه سریع‌تر گندم آن‌ها را بار کرده و وزن کنند و وقتی کار با گندم‌ها تمام شد، پیمانه را در بار بنیامیل جاسازی کنند؛ و مأموران یوسف نیز چنین کردند.

برادران یوسف همراه با کاروانیان به راه خود ادامه دادند و رفتند، اما یوسف و مأمورانش آنان را دنبال کرده و بر آنان بانگ زدند و گفتند: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ* قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» گفت: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» «قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ». یوسف به آنان گفت: از سرزمین ما بیرون روید «قَالُواْ يا أَيُهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيخًا كَبِيرًا» و از ما پیمان الهی گرفته که او را نزد پدر برگردانیم «فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اگر این رفتار را با ما انجام دهی؟ «قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ» برادر بزرگ گفت: تا زمانی که پدرم به من اجازه نداده و یا خداوند، راجع به من دستور و حکمی صادر نکند، من این مکان را ترک نخواهم کرد.

ابان بن احمر به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف نزد او آمدند و بنیامین نیز آنان را همراهی می‌کرد، یوسف برای آنان سفره غذا تدارک دیده و گفت: هر دو نفر از

شما که مادرتان یکی است با هم سر یک خوان بنشینند. همگی چنان کردند و برادرش بنیامین تنها ماند. یوسف به او گفت: تو چرا با یکی از برادران بر سر یک سفره نمی‌نشینی؟ بنیامین گفت: در میان آنان، هیچ کدام از طرف مادر، برادر من نیست. یوسف پرسید: آیا تو از طرف مادر، برادری داری که این جماعت بر آنند که گرگ او را خورده است؟ گفت: آری. یوسف گفت: بنشین و با من غذا بخور. برادران چون این صحنه را دیدند، از خوردن دست کشیدند و گفتند: ما دنبال سربلندی و عزت خود هستیم، اما خواست خدا چیزی دیگری است، گویا خداوند، فقط می‌خواهد پسران یامین را در مرتبه ای بالاتر از ما قرار دهد.

گوید: وقتی آماده رفتن به دیار خود شدند و بارهایشان بسته شد، یوسف فرمان داد که پیمانه را در بار بنیامین بگذارند. وقتی کاروان برادران یوسف از آن دیار رفتند، منادی یوسف بانگ برآورد که: «أَيتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» وقتی آنان متوجه صدا شدند، برگشتند و گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِی الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» مقصودشان، همان قانونی بوده که در میان خود آن‌ها اجرا می‌شده است؛ یعنی اگر شیء دزدیده شده را نزد هر کس پیدا می‌کردند، او را به زندان میانداختند. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» برادران

یوسف گفتند: «إِن يسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ».

حسن بن علی وشاء گوید: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: مقصودشان از شیء سرقت شده، کمربند بوده است. وقتی یوسف و

بنیامین غذایشان را خوردند، یوسف از بنیامین پرسید: به خاطر فقدان برادرات چقدر غمگین واندوهناک بودی؟ گفت: صاحب ده پسر هستم و نام هر ده تای آن‌ها را از نام یوسف گرفته‌ام. امام فرمود: یوسف از بنیامین پرسید: اگر تواندوه یوسف را داشتی، این‌گونه با زنان ازدواج نمی‌کردی! بنیامین جواب داد: ای عزیز! من پدر پیر و صالح و کهنسالی دارم که به من گفت: فرزندم! همسر گزین و ازدواج کن، امید است خداوند به تو فرزندی بدهد که ذکر خداوند و جمله «لا اله الا اللّٰه» را زنده کرده و وجودش برای اهل زمین ارزشمند باشد.

ابو محمد عبد اللّٰه بن محمد گفت: این بخش، از حدیث امام رضا علیه السلام گرفته شده است.

علی بن مهزیار از برخی از شیعیان از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف برای برادرانش غذایی فراهم کرد. وقتی آنان در نزد او حاضر شدند، یوسف گفت: کسانی که از طرف مادری با هم برادرند، بر سر یک خوان بنشینند. امام فرمود: پس همه نشستند و فقط بنیامین، سرپا ایستاده بود. یوسف به او گفت: تو چرا نمی‌نشینی؟ بنیامین جواب داد: شما گفتید آنان‌که از طرف مادر با هم برادرند سر یک سفره بنشینند و من در میان آنان، برادری از طرف مادر ندارم. یوسف گفت: تو از طرف مادر، برادری نداشته ای؟ بنیامین به او گفت: چرا. یوسف گفت: چه به سرش آمده است؟ بنیامین گفت: اینان می‌پندارند که گرگ او را خورده است. یوسف از بنیامین پرسید: تا چه‌اندازه از فقدان برادرت ناراحت هستی؟ بنیامین گفت: صاحب یازده پسر شده‌ام و نام تک تک آنان را از نام یوسف گرفته‌ام. یوسف به او

گفت: ولی می‌بینم که زنان را در آغوش کشیده و صاحب فرزندان زیادی شده ای! بنیامین پاسخ داد: پدری صالح و نیکوکار دارم که به من گفت: ازدواج کن و همسر گزین که امید است خداوند متعال، فرزندانی به تو بدهد که با تنزیه و تسبیح خدای متعال، زمین را سنگین نمایند. یوسف به بنیامین گفت:

بیا و با من بر سر سفره بنشین. برادران یوسف گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را ترجیح داده است؛ نگاه کنید، حتی شاه مصر نیز بنیامین را بر سر سفره خود نشاند.

به روایت علی بن ابراهیم باز می‌گردیم: برادران یوسف همراه با بنیامین از شهر خود به سوی مصر رفتند؛ اما در بین راه، بنیامین، نه با برادرانش غذا می‌خورد و نه با آنان می‌نشست و نه سخنی می‌گفت. وقتی به مصر رسیدند و نزد یوسف، حاضر شدند و به وی سلام کردند، یوسف به بنیامین نگاه کرد و او را شناخت.

بنیامین دورتر از برادرانش نشست. یوسف از او پرسید: تو نیز برادر آن‌هایی؟ گفت: آری. گفت: پس چرا نزد آنان ننشستی؟ گفت: زیرا اینان برادر تنی مرا بیرون بردند و وقتی برگشتند او را با خود برنگرداندند و چنین وانمود کردند که گرگ او را خورده است؛ پس با خودم عهد بستم تا زنده هستم با آنان در هیچ موضوعی هم پیمان نشوم. یوسف پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: آری. یوسف گفت: بچه ای هم داری؟ گفت: آری. یوسف پرسید: چند فرزند داری؟ بنیامین گفت: سه تا پسر دارم. یوسف پرسید: نام آن‌ها را چه نهاده ای؟ گفت: اسم یکی را گرگ و یکی دیگر را پیراهن و سومی را خون نامیده‌ام. یوسف پرسید: چرا

این نام‌ها را برای فرزندانت انتخاب کرده ای؟ بنیامین گفت: برای آن‌که برادرم را فراموش نکنم و هر وقت هر یک از فرزندانم را صدا می‌زنم، به یاد برادرم بیافتم. یوسف به سایر برادران گفت: بیرون بروید و بنیامین را نزد خود نگه داشت.

وقتی آنان بیرون رفتند، یوسف به برادرش گفت: ای بنیامین! من برادرت یوسف هستم. «فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس یوسف به بنیامین گفت: دوست دارم نزد من بمانی. بنیامین گفت: برادرانم به من این اجازه را نخواهند داد؛ زیرا پدرم از آنان عهد و پیمان خدایی گرفته که مرا نزد او بازگردانند. یوسف گفت: من در این باره چاره ای میاندیشم، پس اگر متوجه چیزی شدی، انکار نکن و با آنان در این باره چیزی مگو. بنیامین گفت: باشد، چیزی نخواهم گفت: «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» و در حق آنان احسان نمود و بارهایشان را آماده ساخت، به یکی از کارگزاران خود گفت: این پیمانه را در بار این فرد بگذار. پیمانه یوسف که با آن کالا را وزن می‌کردند از طلا بود و آن را طوری که برادرانش متوجه نشوند، در بار بنیامین جا دادند. وقتی راهی دیار خود شدند، یوسف گروهی را به دنبال آنان فرستاد و آن‌ها را متوقف ساخت؛ سپس منادی یوسف، بانگ برآورد و گفت: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». برادران یوسف گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ» یعنی من، ضامن آنان هستم.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که یعقوب تا چه‌اندازه ای برای یوسف، غمگین شد؟ فرمود: به‌اندازه‌اندوه هفتاد زن که بچه‌هایشان مرده باشند؛ و امام علیه السلام افزود: یعقوب، استرجاع «إنّا لله و إنّا

إليه راجعون» را نمی‌شناخت و به همین خاطر می‌گفت: «یا اسفی علی یوسف» پسران به او گفتند: «تَاللہ تَفْتَأُ تَذْكُرُ یوسُفَ» دست از ذکر نام یوسف و یاد او برنمی داری «حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» یعنی بمیری «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».

ابن بابویه از محمد به موسی بن متوکّل- که خداوند از او خشنود باد- روایت کرده که محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی به نقل از موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن زید، از اسماعیل بن مُسلِم، از ابی نُعَیم بلخی، از مُقاتِل بن حَیان، از عبد الرّحمن بن ابی ذر، از ابوذر غِفاری- که خدایش بیامرزد- روایت کرده که گفته است: دست پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را گرفته بودم و با هم راه می‌رفتیم و من خورشید را می‌نگریستم تا آن‌که پنهان شد. گفتم: رسول خدا! خورشید کجا پنهان می‌شود؟

فرمود: در آسمان، بعد از هر آسمانی به آسمانی دیگر تا به بالاترین آسمان، آسمان هفتم می‌رسد و زیر عرش مستقر می‌شود و به سجده می‌افتد و همراه با او فرشتگان موکّل خورشید نیز سجده می‌کنند. سپس خورشید می‌گوید: پروردگارا! فرمانم بده که از کجا برآیم، از سمت مشرق یا از سوی مغرب؟ به همین خاطر خداوند فرموده است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.] این آیه، قدرت تدبیر خداوند متعال را که به همه چیز عالم است، بیان می‌کند. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن‌گاه جبرئیل

پیراهنی از جنس نور عرش به‌اندازه ساعات روز و بلندی آن در تابستان و کوتاهی‌اش در زمستان یا چیزی ما بین آن دو در فصل بهار و پاییز می‌آورد. سپس فرمود: خورشید آن پیراهن را می‌پوشد، همان‌طور که شما لباستان را می‌پوشید و سپس خورشید در آن لباس روانه فضای آسمان می‌شود تا از محل برآمدنش طلوع نماید. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: گویا من می‌بینم که خورشید بعدها به مدت سه روز محبوس گشته و بر تَنش لباس نور پوشیده نخواهد شد و به او دستور داده می‌شود که از سمت مغرب بر آید و به همین سبب خداوند متعال این چنین فرموده است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ» [آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد * و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند] ماه نیز همین‌طور بر می‌آید و مسیرش را در کرانه آسمان می‌پیماید و غروب می‌کند و به سوی آسمان هفتم بالا می‌رود و زیر عرش سجده می‌نماید، سپس جبرئیل لباسی را از نور عرش به او می‌دهد و به همین سبب است که خداوند فرموده است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» ابوذر - که خدایش بیامرزد- می‌گوید: سپس من به همراه رسول خدا به گوشه ای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.

وی با سند خود از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از علی بن ابی نَوار، از محمد بن مُسلِم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! چرا گرمای خورشید از ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند آفتاب را از نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و وقتی که هفت لایه گشت، لباسی از آتش بر آن پوشانید. بعد از آن بود که حرارتش شدیدتر از ماه شد. عرض کردم:

فدایت شوم! ماه چطور؟ فرمود: خداوندی که یادش بلندمرتبه است، ماه را از تابش نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و زمانی که هفت لایه شد، لباسی از آب بر آن پوشانید و از آن به بعد ماه سردتر از خورشید شد. ابن بابویه این حدیث را در خصال به نقل از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مَهزیار، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم آورده و گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم و سپس این حدیث را آورده است.

کافی: از حسن بن عباس بن حریش روایت شده که وی گفت: مردی به امام جواد علیه السلام عرض کرد: این که درباره شب قدر می‌گویید در این شب فرشتگان و روح به سوی اوصیاء نازل می‌شوند، آیا امری را برایشان می‌آورند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نمی‌دانسته یا امری را می‌آورند که حضرت آن را می‌دانسته؟ با این وجود که می‌دانید وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله درگذشت حضرت علی علیه السلام همه دانش ایشان را در بر گرفت. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! مرا با تو چه کار؟! چه کسی تو را نزد من فرستاده؟ عرض کرد: مرا سرنوشت برای طلب دین نزد شما فرستاده است. فرمود: پس آن‌چه را که برایت می‌گویم دریاب! وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را شبانه سوی آسمان سیر دادند، حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرود نیامد تا آن‌گاه که خداوند عزّ و جلّ دانش گذشته و آینده را به ایشان آموخت، بسیاری از این دانش مُجمل و سربسته بود که تفسیرش در شب قدر می‌آید. درباره حضرت علی علیه السلام نیز همین گونه بود، ایشان دانش

مُجمل را آموخت که تفسیرش در شب‌های قدر می‌آید همان‌طور که برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. مرد پرسید: مگر در آن دانش مُجمل تفسیر نبود؟ فرمود: البته بود، اما در شب‌های قدر از جانب خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اوصیاء امر می‌رسد که پیرامون آن‌چه می‌دانند چنین و چنان کنند، به آنان امر می‌رسد درباره آن‌چه می‌دانند چگونه عمل کنند. عرض شد: این را برایم تفسیر بفرما. فرمود: وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درگذشت همه دانش مُجمل و تفسیرش را می‌دانست. عرض شد: پس آن‌چه در شب‌های قدر به حضرت می‌رسید چه دانشی بود؟ فرمود: امر و آسان سازی پیرامون آن‌چه که می‌دانست.

بصائر الدرجات: از سدیر روایت شده که وی گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن نزد ما رسید. امام علیه السلام از او درباره یمن پرسید و او شروع به صحبت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: آیا فلان سرا را بلدی؟ عرض کرد: بله، آن را دیده‌ایم. فرمود: آیا صخره ای را که در فلان جای آن سرا قرار دارد بلدی؟ عرض کرد: بله، آن را دیده‌ام. آن‌گاه عرض کرد: تا کنون کسی را ندیده بودم که آن دیار را بیشتر از شما بلد باشد. سپس آن مرد رفت و حضرت به من فرمود: ای ابو الفضل! آن صخره همان صخره ایست که وقتی موسی علیه السلام خشمگین شد الواح را روی آن‌انداخت، این‌گونه هر چه از تورات محو شد در دل آن صخره جای گرفت، وقتی خداوند رسول خود صلّی اللّه علیه و آله را مبعوث داشت آن را به ایشان سپرد و آن نزد ماست.

«و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود، و بر زمین تنگی و حیرت از برای امّتها روی خواهد نمود، به سبب شوریدن دریا و امواجش. و دلهای مردم ضعف خواهد کرد، از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوّت آسمان متزلزل خواهد شد. آن‌گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید».

«هنگامی که پل در آن‌جا (بغداد) زده شد، و ستاره‌های دنباله دار از طرف مشرق طلوع کرد، در کنار آن پل گروه گروه کشته می‌شوند».

«دو نشانجالب در پیشقدم این امر: خسوف ماه در پنجم ماه و کسوف خورشید در پانزدهم آن، که چنین وضعی از روز هبوط حضرت آدم (ع) به روی زمین اتّفاق نیفتاده است، در آن موقع حساب و نظام منجّمان بهم می‌خورد».

«برای مهدی ما (عج) دو نشانه است که از روز آفرینش آسمان‌ها و زمین، چنین نشانه ای اتّفاق نیفتاده است: ماه در شب اوّل ماه رمضان خسوف می‌کند و خورشید نیز در پانزدهم آن‌کسوف می‌کند!، از روزیکه خداوند آسمان‌ها و زمین را آفریده، چنین حادثه ای اتّفاق نیفتاده است!».

«دو نشانه پیش از قیام قائم (عج) پدید می‌آید که از روز هبوط حضرت آدم (ع) واقع نشده است: خورشید در نصف ماه رمضان و ماه در آخر آن می‌گیرد».

«ماه در پنجم ماه مبارک رمضان خسوف می‌کند، و آن در آستانقیام قائم (عج) است».

«مهدی (عج) بعد از غیبتی طولانی، همزمان با طلوع ستاره ای سرخ، و ویرانی ری، و خسف زوراء ظهور می‌کند».

«طلوع ستاردنباله دار ملّت عرب را به وحشت میاندازد!، و آن ستاره ایست که در طرف مشرق ظاهر می‌شود و همانند ماه می‌درخشد!، سپس دنباله‌اش برمی گردد و نزدیک می‌شود که دو سرش به یک‌دیگر برسد! آن‌گاه سرخی در آسمان پدید می‌آید و جهان را از کران تا کران فرا می‌گیرد».

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: هیچ محتضری نیست جز این‌که ابلیس شیطانی بر او گمارد تا او را به کفر وادارد و در دینش بشک‌اندازد و بی دین شود و جان دهد، هر که مؤمن باشد به او دست نیابد، لذا چون بالای سر محتضران خود باشید کلمه اشهد انّ لا اله الا اللّٰه و انّ محمّدا رسول اللّٰه را به آن‌ها تلقین کنید تا وقتی که بمیرند.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید رسول خدا فرمودند در این میانه که موسی علیه السّلام نشسته بود ابلیس نزد او آمد و کلاه بلندی به سر داشت آن را برداشت و نزدیک موسی آمد و به او سلام داد، موسی به او گفت تو کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت گرداند، این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دلهای بنی آدم را بربایم، فرمودش بگو کدام گناه است که چون آدمیزاد بکند بر او چیره گردی؟ گفت این‌که خود بین باشد و کردار خود را بسیار شمارد و گناهش را دستِ کم گیرد.

الکافی: محمّد بن مسلم از یکی دو تا از ائمه علیهم السّلام روایت می‌کند که فرمود: درحالت ایستاده آب ننوش، در آب را کد نشاش، اطراف قبر دور نزن، در خانه تنها نمان، با یک لنگ کفش راه نرو زیرا شیطان در هر یک از این حالات به سوی بنده خدا بشتابد. و فرمود: در یکی از این احوال دردی به کسی نرسد و از او به آسانی جدا شود مگر آن‌که خداوند عزّ و جلّ خواهد.

الکافی: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که به اصحابش فرمود: آیا من شما را خبر ندهم از چیزی که اگر انجام دهید شیطان به فاصله مغرب تا مشرق از شما دور شود؟ گفتند:، چرا یا رسول اللَّه، فرمود: روزه روز شیطان را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و همدستی در کار خوب دنباله‌اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند.

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: شیطان پیوسته مراقب بنده است و در خواب و بیداری او را وسوسه می‌کند، و از آن‌جا که جسمی لطیف و هوائی است می‌تواند بدان برسد و آدمی بی‌خبر و غافل است لذا او سخن وسوسه انگیز خود را به درون گوش او افکند و به دلش رسد و خدا می‌داند که چگونه می‌شود. و وسوسه شیطان مورد تردید نیست، و شیطان اسم جنس است و تنها مختص به ابلیس نیست. زیرا برای خود فرزندان و یاران دارد.

تفسیر القمی: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند که آن‌چه خدا مردم را به آن دعوت کرده گمراهان را هم فرا می‌گیرد؟ فرمود: آری، و کافران را هم فرا شامل می‌شود، زیرا خدا تبارک و تعالی فرشته‌ها را به سجده بر آدم فرمان داد و فرمان به فرشته‌ها ابلیس را هم فرا گرفت، چون ابلیس با فرشته‌ها در آسمان بود خدا را عبادت می‌کرد و فرشته‌ها او را از خود می‌دانستند حال آن‌که از آن‌ها نبود و چون خداوند به فرشته‌ها فرمود: بر آدم سجده کنند حسدی که دل ابلیس بود، نمایان شد. آن‌گاه فرشته‌ها دانستند که ابلیس از آن‌ها نیست.

گفتند چگونه این فرمان به ابلیس را هم شامل شد. در حالیکه خداوند فرشته‌ها را به سجده بر آدم دستور داده بود؟ فرمود: ابلیس به آن‌ها وابسته بود گرچه از جنس فرشته‌ها نبود، برای این‌که خداوند پیش از از آدم خلقی آفرید که ابلیس در زمین حکمران آن‌ها بود، آنان سرکشی کردند و یاغی شدند و تباهی نمودند و خون ریختند و خداوند فرشته‌ها

را فرستاد آن‌ها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و او را به آسمان بالا بردند و تا خلقت آدم به همراه فرشته‌ها خدا را عبادت می‌کرد.

ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ابلیس به پروردگارش گفت:

پروردگارا آدم به زمین فرو آورده شد، و من می‌دانم البته کتب و رسلی خواهد داشت، کتب و رسل آن‌ها چیستند و کیستند؟ فرمود: رسولانشان فرشته و پیغمبران‌اند و کتابهایشان تورات، انجیل، زبور و فرقان، گفت: پس کتاب من چیست؟ فرمود: کتاب تو خالکوبی، خواندنت شعر، و رسولانت کاهنان، خوراکت آن‌چه نام خدا بر آن خوانده نشود، نوشابه‌ات هر مسکر، و گفتارت دروغ، خآن هات حمّام و دامهایت زنان، جار کِشت، نی و مسجدت بازارها است.

علماء اختلاف دارند که ابلیس از گروهی از فرشته‌ها است که جن خوانده می‌شوند یا اصلا فرشته نیست و نیز در این‌که نام ابلیس عربی است یا عجمی، ابن عباس، ابن مسعود ابن مسیب، قتاده، ابن جریج، زجّاج و ابن انباری گفته‌اند: ابلیس فرشته ای است از طائفه ای که آنان را جن گویند، و نام او در زبان عبرانی عزازیل و در عربی حارث است، و از دربانان بهشت و سرور فرشته‌های آسمان دنیا و پادشاه آن و پادشاه زمین بود و از همه فرشته‌ها کوشاتر و داناتر بود، و میان آسمان تا زمین را اداره می‌کرد، از رانده شدن او به خدا پناه می‌بریم. گفته‌اند: و این‌که خداوند فرموده از جن بود یعنی از گروه فرشته‌ها به نام جن، ابن جبیر

و حسن گفته‌اند: به‌اندازه یک چشم به هم زدن هم فرشته نبوده و او ریشه پریان است چنانچه آدم ریشه آدمیان، عبد الرحمن بن زید و شهر بن حوشب گفته‌اند: از پریانی بود که فرشته‌ها بر آن‌ها پیروز شدند و یکی از آن‌ها او را اسیر گرفت و به آسمان برد. بیشتر اهل لغت و تفسیر گفته‌اند: ابلیس نام او شد برای این‌که از رحمت خدا سخت نومید شد، و درست آن است که امام نووی و جز او از ائمه اعلام گفته‌اند که او فرشته است و ابلیس نامی است عجمی، استثناء در آیه متصل است زیرا گفته نشده که بجز فرشته‌ها فرمان سجده داشتند، و اصل در استثناء این است که از جنس مستثنی منه باشد.

و مسلم از جابر روایت کرده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: نه دشمنی هست، نه طیره‌ای، نه غولی. جمهور علماء گفته‌اند: عرب می‌پنداشتند غولها در بیابان هاهستند و آن‌ها از جنس شیاطین‌اند و خود را به مردم نشان می‌دهند و خود را رنگارنگ سازند و آدمی را از راه منحرف کنند و او را نابود کنند، و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آن را باطل کرد. دیگران گفته‌اند: منظور حدیث عدم وجود غول نیست بلکه ابطال عقیده مردم است که غول به هر شکلی در آید. و معنی این‌که غولی در کار نیست، این است که نمی‌تواند کسی را گمراه کند. و گواه آن حدیث دیگر است که «غول نیست ولی سعالی است». علماء گفته‌اند: سعالی با سین فتحه دار و عین بی‌نقطه جادوگران پریند.

و از آن دسته است روایت ترمذی و حاکم از ابی ایوب انصاری که گفت مرا انباری بود که در آن خرما بود و غولی به شکل گربه می‌آمد و از آن

برمی داشت و ما از آن به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شکایت کردیم فرمود: برو چون آن را دیدی بگو: بسم اللَّه رسول خدا را پذیرا شو، و من او را گرفتم و سوگند خورد که باز نگردد، و رهایش کردم، آمد نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود اسیرت چه کرد؟ گفت سوگند خورد که باز نگردد.

فرمود: دروغ گفته، او به دروغ عادت دارد، باز او را گرفت و گفت تو را رها نکنم تا نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برم، گفت: چیزی بیادت آورم، آیة الکرسی بخوان تا شیطان و جز او به تو نزدیک نشود، و آمد نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و فرمودش اسیرت چه کرد؟ و به آن حضرت گزارش داد آن‌چه را گفته بود، فرمود: راست گفته با این که دروغگو است.

ترمذی گفته: حدیث حسن غریبی است، و بخاری هم از ابو هریره مانندش را آورده، و در پایانش میدانی سه شب است با که گفتگو داری ای ابو هریره؟ گفت نه، فرمود صلّی اللَّه علیه و آله آن شیطان است.

حاکم و ابن حبّان از ابو بن کعب روایت می‌کنند که بنگاه خرما خشک کنی داشت و هر روز می‌دید کم می‌شود یک شب پاسبانی کرد و ناگهان به مانند جوان نورسی آمد، گوید: سلامش دادم و پاسخ داد به من و گفتم: کیستی دست به من بده، و دست داد و ناگهان دست سگی بود و موی سگی داشت، گفتم پری هستی یا آدمی؟ گفت بلکه پری، گفتم: می‌بینم آفرینش ناتوانی داری، همه پریان چنین باشند؟ گفت پریان خوب می‌دانند که از من محکم‌تر میان آن‌ها نیست.

گفتم: چه تو را واداشت بر آن‌چه کردی؟ گفت به من خبر رسید تو مردی هستی که صدقه دادن را دوست داری و خواستم از مالت برده باشم،

گفتم: چه چیزی ما را از شما پناه می‌دهد؟ گفت: آیة الکرسی بخوآن‌که چون بامداد بخوانی تا شب از ما در امانی و چون شب بخوانی تا بامداد از ما در امان باشی، گوید: صبح نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم رفتم و به او گزارش دادم، فرمود: آن خبیث راست گفته و عرب پندارند چون آدمی تنها در بیابان راه رود در صورت آدمی به او

نمایان نشود و به دنبال او باشد تا او را از راه به در کند، و به او نزدیک شود و به صورتهای گوناگون در نظر او جلوه کند تا از ترس او را هلاک کند، گویند چون بخواهد آدمی را گمراه کند، آتش افروزد تا در بر آن رود و با او چنین کاری کند، گفته‌اند بصورت آدمی است ولی پاهایش مانند الاغ است و سم دارد.

قزوینی گفته: جمعی از صحابه غول را دیدند یکی از آن‌ها عمر است در سفری که پیش از اسلام به شام کرده و او را با شمشیر زده بود. و از ثابت بن جابر فهری هم یاد شده که غول را دیده و شعرهای او را به قافیه نون یاد کرده است.

برخی به چند دلیل وجود جن را منکراند ازجمله:

اگر شیطان باشد جسمی است لطیف یا تیره و درهم و هر دو نشدنی است.

زیرا اگر تیره و درهم باشد باید هر که دیدی سالم دارد او را بیند و چنانچه اگر در حضور ما اجسام تیره و درهم باشد و دیده نشوند، رواست در بر ما کوه‌های بلند و خورشیدهای تابان و رعدها و برق‌ها

باشند و هیچ کدام از آن‌ها را درنیابیم و هر که این را روا داند از عقل خارج است.

و تنها به این سبب گفتیم: که ممکن نیست جسم لطیف و نازک باشند زیرا باید بر اثر بادهای تند از هم دریده شوند و نتوانند کارهای دشوار انجام دهند. و آنان‌که وجود پری را ثابت می‌کنند او را به کارهای دشوار توانا می‌دانند و چون این هر دو نشدنی است فساد قول مبنی بر وجود پری روشن است.

آن‌چه را پری نامند اگر در این جهان‌اند و با بشر در آمیخته‌اند، باید بر اثر آمیزش و همنشینی، یا دوست شوند و یا دشمن اگر دوست شوند باید سودی بدهند و اگر دشمن باید زیانی رسانند، حال آن‌که ما نه اثری از دوستی بینیم و نه از دشمنی، و آنان‌که ادعای جن گیری می‌کنند چون توبه کنند و از کار خود دست کشند اقرار کنند که هرگز اثری از جن ندیده‌اند، و بنا بر این گمان می‌رود که جنی در کار نباشد، و از کسی که از فن جن گیری توبه کرده بود شنیدم، می‌گفت: من به فلان دستور برای تسخیر پری چندین روز مواظبت کردم و هیچ خرده ای فروگزار نکردم که به کار بندم ولی از احوالی که گفتند هیچ اثر و خبر ندیدم.

راه شناخت این چیزها یا حس است یا گزارش یا دلیل، حسّ که نیست زیرا ما نه چیزی از آن‌ها دیدیم و نه آوازی شنیدیم پس چگونه ممکن است آن‌ها را حس کنیم. و کسانی که گویند آن‌ها را دیده‌ایم یا آوازشان را شنیده‌ایم یا دیوآن هاند و بر اثر اختلال مزاج چیزی به خیال آن‌ها آید و گمان برند ارواحند و یا دروغگو و دغل و فریبکاراند.

و اثبات این چیزها به با استناد به خبرهای که از پیغمبران و رسولان رسیده، باطل است چون اگر این‌ها باشند نبوت انبیاء باطل گردد، زیرا

می‌توان گفت: هر معجزه ای را که پیغمبران آورده‌اند به کمک پری و دیو بوده، و نتیجه ای که مقدمه را باطل کند خود باطل است.

مثلا اگر روا داریم پری در درون آدمی در آید رواست گفته شود ناله تنه درخت که معجزه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شمرده‌اند از شیطان بوده که درون آن رفته و نالیده یا سخن گفتن ناقه با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از شیطان بوده که درون آن رفته و سخن گفته و یا این‌که درخت را شیطان از جا کنده و نزد او آورده است، و روشن شد که عقیده به وجود پری و دیو مایه بطلان نبوت پیغمبران است و اما دلیل آوردن برای اثبات وجود پری و شیطان نشدنی است زیرا پی بردن به وجود آن‌ها راهی ندارد، لذا عقیده به وجود آن‌ها نادرست است، این موارد شبهه منکران پری و دیو است.

و جواب دلیل نخست این ست که این شبهه دلالت دارد که پری نتواند جسم باشد، پس چرا جوهر مجرّد از جسم نباشد؟

و آنان‌که چنین گویند چند گروهند گروه اول: گویند نفوس ناطقه آدمی که از تن جدا شوند گاهی نیک خواه و گاهی بدخواه‌اند، اگر نیک خواهند همانا فرشته‌های زمین‌اند و اگر بدخواه‌اند دیوان زمین‌اند. و چون تنی دیده شود که با تن آن روح خوب همانند باشد و جانی دمساز او داشته باشد آن‌جان جدا شده از تن با جانی که در تن است یک وابستگی پیدا می‌کند و به هر کاری او را سزد، یاور این‌جان حاضر در تن گردد، و اگر هر دو پاک و شریف و خیر خواه باشند این کمک به صورت الهام انجام شود و اگر پلید و بدخواه باشند وسوسه باشد و این حقیقت الهام و وسوسه است به عقیده این گروه.

گروه دوم: گویند پری و دیو جوهر مجرد از جسم و علاقه‌های آن هستند و جدا از روح آدمیاند، و خود چند نوعند، اگر پاک و نورانی باشند فرشته‌های زمین‌اند و پری نام گیرند، و اگر پلید و بدخواه دیوهای آزار دهنده هستند، و چون این را دانستی گوییم هم جنسی علت پیوستگی است و جآن‌های پاک آدمی که نورانی‌اند

بدان ارواح نورانی پاک می‌پیوندند و آنان در کار خوب، نیکی و پرهیزکاری به آن‌ها کمک می‌کنند، و نفوس آدمی پلید و بدخواه ب آن ارواح پلید و بدخواه می‌پیوندند و آنان هم به کارهای بد از جمله شرارت و گناه و تجاوز به آن‌ها کمک می‌کنند.

گروه سوم: ارواح فرودین را منکرند ولی به ارواح مجرّد آسمانی معتقدند و پندارند این ارواح والا و زورمند و نیرومند هستند و در جوهر خود گوناگون‌اند: و چنانچه هر روح آدمی تنی ویژه خود دارد هر روح فلکی هم تنی مشخص دارد که همان فلک وابسته به او است.

و چنانچه روح آدمی نخست به دل پیوند خورد و به وسیله او در همه اعضاء تن اثر کند روح آسمانی هم به اختر آن پیوندد و به وسیله آن در همه اجزاء فلک و کلیه جهان اثر کند و چنانچه در دل و مغز ارواح لطیفی پدید گردند و با شرائین و اعصاب به همه اجزاء تن رسند و بدان زندگی و حسّ بخشند و هر جزء و عضو را بجنبانند، به همین صورت از جرم فلک پرتوی به همه سوی جهان تابد و نیروی آن اختر به وسیله پرتو به همه اجزاء جهان رسد، و چنانچه ارواح نشأت گرفته از دل و مغز در پاره‌های تن نیروهای گوناگون پدید کنند چون غاذیه، نامیه، مولده و حساسه و این نیروها به مثابه نتاج و زاده گوهر نفس‌اند که سرپرست کل تن است.

هم‌چنین به وسیله پرتوی که از اختران بر سراسر جهان پخش شود در هر تیکه از آن نفس ویژه ای پدید گردد به مانند نفس زید و نفس عمرو، و این نفوس زاده نفوس فلکیه‌اند، و چون نفوس فلکیه در گوهر خود گوناگون‌اند این نفوس زاده شده از آن‌ها هم در گوهر خود گوناگون‌اند و نفوس زاده فلک زحل یک گروه‌اند و نفوس زاده فلک مشتری گروه دیگر و نفوس وابسته به فلک زحل هم جنس و دمسازند و میان آن‌ها مهر و دوستی است و در جوهر خود مخالف با نفوس وابسته به فلک مشتری می‌باشند. وچون این را دانستی گوییم: علت نیرومندتر از معلول است، و هر گروه از نفوس آدمی طبعی ویژه دارند که اثر همان ارواح فلکی هستند و آن طبع در روح فلکی بسیار والاتر و نیرومندتر از آن است که در ارواح آدمی است و آن روح فلکی چون پدر مهربان است برای این روح آدمی و چون پادشاهی دلسوز و از این رو این ارواح فلکی زاده‌های خود را در صلاح آن‌ها کمک دهند و یک بار در خواب به صورت رویا و یک بار در بیداری به صورت الهام آن‌ها را راهنمائی کنند.

القصص راوندی: عبد اللّه بن عمر نقل می‌کند که: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مورد ذی الکفل سوال کردند، فرمود: مردی بود به نام عوید بن أدیم از حضرموت که در زمان یکی از پیامبران زندگی می‌کرد، وی به امتش گفت: کیست جانشین من شود به شرط این که هیچ گاه خشمگین نشود، یک جوانی برخاست و گفت: من، اما به او توجهی نکرد و باز همان را گفت و همان جوان برخاست.

سپس آن پیغمبر درگذشت و آن جوان زنده ماند و خدا او را پیغمبر کرد، و او در آغاز روز قضاوت می‌کرد، ابلیس به پیروانش گفت کدام یک از

شما با او در می‌آویزد؟ یکی به نام ابیض گفت: من، ابلیس گفت: برو امید است که او را به خشم آورید. چون نیمه روز شد و ذی الکفل در بستر آسایش آرمید، ابیض آمد و فریاد زد- راستی من ستمدیده ام، گفت: به او بگو: بیاید، گفت: من از این‌جا نمی‌روم، انگشترش را به نشانی به او داد و گفت: نزد طرف خود ببر و او را بیاور. رفت و فردا همان ساعتی که در بستر استراحت می‌کرد، برگشت و فریاد زد من ستم دیده‌ام و طرف من به انگشتر تو اعتنائی نکرد، دربان به او گفت: وای بر تو بگذار بخوابد او دیشب و دیروز نخوابیده گفت: نمی‌گذارم او بخوابد و من ستم بکشم، دربان داخل رفت و جریان را به او خبر داد، و او نامه ای نوشت و مهر زد و به او داد و رفت.

و چون فردایش او در بستر خود آرام گرفت، آمد و فریاد کشید و گفت: هیچ به فرمان تو اعتناء نکرد و آنقدر فریاد زد تا او از جا برخاست و دست او را گرفت و راه افتاد، در روزی که بسیار گرم و سوزان بود بطوری که اگر تیکه گوشتی در برابر آفتاب می‌نهادند، پخته می‌شد، و چون ابیض چنین دید دستش را از دست او کشید و از خشم او نومید شد و خدا عزّ و جلّ داستانش را برای پیغمبرش نازل کرد، تا بر آزار شکیبا باشد، چنانچه پیغمبران پیش از او چنین بوده‌اند.

اصول کافی: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که خداوند بلند مرتبه مؤمن را به هر دردی گرفتار می‌کند و به هر مرگی می‌میراند اما دیوآن هاش نمی‌کند، مگر نه این‌که ابلیس بر مال و فرزند و خاندان و هر چیز ایوب مسلط شد، اما خردش مسلط نشد، و خردش برایش باقی ماند تا خداوند را بدان یگانه داند.

المحاسن: در خبر دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: چون یکی از شما بی‌بسم اللّه وضوء بگیرد، شیطان شریک وضویش شود، و شایسته است که آدمی به هنگام خوردن و نوشیدن و پوشیدن اسم خداوند را بر زبان جاری کند، و اگر چنین نکند شیطان شریک او شود.

الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید که: هر دلی دو گوش دارد که بر یکی فرشته ای هدایت گر گماشته شده است و بر دیگری شیطانی فتنه گر، این وادارْدش و آن بازدارْدش، شیطان او را به گناهان وادار کند و فرشته او را از آن‌ها باز دارد و این است معنی سخن خداوند عزّ و جلّ « از راست و از چپ، مراقب نشسته‌اند. [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر این‌که مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند]»

العلل: امام جعفر صادق علیه می‌فرماید: چون خدا تبارک و تعالی آدم را به زمین فرود آورد به او فرمود: تا کشت و کار کند و از درختهای کاشته بهشت به او داد. و چون نخل و تاک و زیتون و انار و آن‌ها را برای نژادش کاشت و خود از میوه‌اش خورد، پس شیطان گفت: ای آدم این درختکاری در زمین چیست که من آن را ندانم با این‌که پیش از تو در زمین بودم؟ اجازه بده من از آن چیزی بخورم اما آدم اجازه چنین کاری را به او نداد. شیطان در پایان عمر آدم نزد حواء آمد و گفت: که گرسنگی و تشنگی مرا بی‌تاب کرده است. به او گفت: آدم به من سپرده که چیزی

از این کشته‌ها به تو ندهم زیرا از بهشتند و شایسته نیست که تو از آن بخوری، گفت:اندکی در مشت من بفشار، اما حوا چنین کاری نکرد، گفت بگذار من آن را بمکم و نخورم، و یک خوشه برگرفت از انگور به او داد، آن را مکید و از آن چیزی نخورد از آن‌جا که حواء به او چنین تاکید کرده بود و چون خواست آن را گاز بزند حواء آن را از دهانش بیرون کشید. خدا به آدم وحی کرد ابلیس دشمن من و تو انگور را مکید و من شیره خمر آن را تا آن‌جا که نفس شیطان در آن است بر تو حرام کردم، از این رو نوشیدن شراب حرام شد چون دشمن خدا ابلیس به حواء نیرنگ زد و انگور را مکید و اگر خورده بود تاک و هر چه میوه و خوردنی داشت از آغاز تا پایان حرام می‌شد. سپس شیطان به حواء گفت: کاش از این خرما هم مانند انگور برای مکیدن به من می‌دادی، و یک دانه خرما به او داد و مکید. انگور و خرما خوشبوتر از مشک نافه بودند و شیرین‌تر از عسل و چون دشمن خدا آن‌ها را مکید بویشان رفت و شیرینی آن‌ها کاست.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سپس ابلیس پس از درگذشت آدم علیه السّلام رفت و در ریشه تاک و خرما بن شاشید و آب با شاش آن دشمن خدا در رگهایشان روان شد و از این رو انگور و خرما به جوش آیند و مستی آرند و خدا هر مست کننده ای را بر نژاد آدم حرام کرد، زیرا آب، شاش دشمن خدا را در نخله و تاک انگور روانه کرد از این رو هر چه جوش آید، به شراب تبدیل شود، برای آن‌که آب در نخله و تاک از بوی شاش دشمن خدا ابلیس لعنه اللّٰه جوش آمد.

العیاشی: از امام جعفر صادق علیه السّلام (قریب به مضمون خبر سابق را آورده و در ضمن گفته فرشته‌ها شیطان را از خود می‌دانستند و مصنف در بیان این جمله گفته است) یعنی او را در فرمانبری و بی‌گناهی از خود می‌دانستند چون روزگار درازی مواظب عبادت خدا بود، چون بعید است که ملائکه ندانند او فرشته نیست با این‌که از میان پریان اسیرش کردند و به آسمانش برآوردند و این تعبیر از قبیل (سلمان منا اهل البیت) است.

یا چون دیدند اخلاقش جدا از پریان است و خدا تعالی از میان آن‌ها پر او را ارجمند داشت و رئیس برخی از آن‌ها نمود، پنداشتند که از آن‌ها است و میان پریان گرفتار بوده، یا این گمان از برخی فرشته‌ها بوده که سابقه او را نمی‌دانستند.

العیاشی: امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر سخن خداوند «و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند» فرمود: مقصود از خلق اللَّه فرمان خداست.

الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید: که چون نوح از کشتی فرود آمد، ابلیس نزد او آمد و به او گفت: در زمین مردی نیست که بیش از تو بر من منت داشته باشد، بر این بدکاران نفرین کردی و مرا از آن‌ها آسوده کردی. آیا دو خصلت به تو نیاموزم؟ از حسد بپرهیز که آن به من کرد آن‌چه کرد، و از حرص بپرهیز که به آدم کرد آن‌چه کرد.

مجالس ابن الشیخ: از سعد بن سعد اشعری نقل شده است که از امام هشتم علیه السّلام از خاکی که مردم می‌خورند پرسیدم. فرمود: هر خاکی خوردنش حرام است، مانند مردار، خون و آن‌چه به نام جز خدا ذبح می‌کنند، جز خاک قبر حسین علیه السّلام که درمان هر دردی است.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: خوردن گل هم‌چون گوشت خوک حرام است و هر که آن را بخورد و بمیرد من به او نماز نمی‌گزارم، جز گل قبر، هر که از هوس آن را بخورد شفا در آن نباشد.

عیون اخبار الرضا: از مسیب بن زهیر روایت شده است که امام کاظم علیه السّلام به او از مرگ و دفن خود خبر داد و فرمود: گور مرا بیش از چهار انگشت بر نیاورید که از هم باز باشند و از خاک من برای تبرک چیزی برندارید که تربت ما همه حرام هستند، جز تربت جدّم حسین بن علی علیه السّلام که خداوند عزّ و جلّ آن را شفاء برای شیعیان و دوستان ما ساخته است.

کامل الزیاره: از محمّد بن مسلم است که او بیمار بود و امام صادق علیه السّلام برایش شربتی فرستاد و آن را نوشید و فورا اثر کرد و از درد آزاد شد. پس بر او وارد شد و فرمود: شربت را چگونه یافتی؟ گفت: از خود نومید بودم و آن را نوشیدم و بهتر شدم و خدمت آمدم و گویا از بند

رها شدم. فرمود: ای محمّد! راستی در آن شربت از خاک گور پدرانم بود که آن بهترین دارو است، و از آن عدول مکن که ما از آن به فرزندان و زنان خود بنوشانیم که در آن هر خوبی را می‌بینیم.

توضیح: این خبر بر جواز داخل کردن تربت در داروها برای شفا دلالت دارد و احتیاط بر این است که بیش از یک نخود نباشد و تعبیر به احوط برای آن است که خاک و گل که در مأکولات مستهلک می‌شوند، حکم به حرمت آن مشکل است.

معانی الاخبار: از معمر روایت شده است که از ابی الحسن علیه السّلام درباره روایت مردم درباره گل و کراهت آن پرسیدم. فرمود: آن در گل تَر و این درباره کلوخ و خشک است.

معانی الاخبار: روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از خوردن کلوخ نهی کرد.

مؤلف: ظاهر خبر اول این است که حرمت طین مخصوص به گل‌تر است نه کلوخ خشک. چنان چه صدوق از ظاهرش فهمیده و کسی صریحا چنین نگفته است. و چه بسا مقصود این است که حرمت تنها در گل‌تر و کلوخ است نه آن‌چه در شیره مستهلک می‌شود یا بر میوه و خوراکی‌های دیگر می‌نشیند، و حصر اضافی است نسبت به آن‌چه گفتیم، یا مقصود از «مدر» شامل خاک هم هست، یا مقصود الزام مخالفین است که منکر استشفاء به تربت امام حسین علیه السّلام هستند که دلیل شما اخبار حرمت گل است و ظاهر آن‌ها همان گل‌تر است و اطلاقش بر جز آن مجاز است و دلیل بر حرمت خاک و کلوخ نمی‌باشند و به هر تقدیر مقصود از کراهت حرمت است و محدث

استرآبادی گفته همانا مکروه همان گل است که‌تر و خشکش میان مردم متعارف است، نه گل قبر امام حسین علیه السّلام.

سدیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هر که جز برای شفا از گل قبر امام حسین علیه السّلام بخورد، مثل این است که از گوشت ما خورده است.

طب الائمه: از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که مردی به وی از زحیر نالید. فرمود: گل ارمنی بگیر و به آتش جوشش بیاور و بصورت نکوبیده بخور که از آن آرام می‌شوی.

کامل الزیاره: از امام صادق علیه السّلام از گل حرم حسین علیه السلام پرسیده شد که آیا درمانی دارد؟ فرمود: از آن تا فاصله چهار میل درمان می‌جویند و گل قبر جدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و گل قبر حسن و علی و محمّد نیز این چنین است. از آن برگیر که شفاء هر درد و بیماری بوده و سپر از هر چه می‌ترسی می‌باشد. و هیچ دارویی با آن‌ها برابر نیست جز دعا، و همانا بی‌اثری آن‌ها از آن‌چه است که از ظرف به آن‌ها آمیزد و از بی‌اعتقادی کسی که به آن‌ها درمان کند. و حدیث را ذکر کرده تا گفته: و به من رسیده برخی که از تربت چیزی بر می‌گیرند خوارش شمارند، تا آن‌جا که در توبره استر و الاغ و در ظرف خوراک و خورجین می‌نهند و چگونه کسی که چنین است، از آن درمان می‌جوید و شفا می‌خواهد؟

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی ای کسانی که به وحدانیت خداوند و نبوت محمد رسول اللّه و امامت علی ولی اللّه ایمان آورده‌اید! «کُلُواْ مِن طَیبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَاشْکُرُواْ لِلّه» یعنی بر آن‌چه که خداوند روزی شما قرار داده که از جمله آن، استوار ماندنتان بر ولایت محمد صلی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام است، تا بدین وسیله شما را از شرارت‌های شیاطین که نسبت به پروردگار خود، سرکشند، باز دارد؛ چرا که شما هر گاه با ولایت محمد صلی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام تجدید عهد نمایید، آن امر بر شیاطین سرکش که مورد لعنت خداوند هستند، نیز تجدید می‌شود و خداوند شما را از نفخات (دمیدن ها) و نفثات (فوت کردن ها)ی آنان محافظت می‌کند. چون رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله این مطلب را ذکر نمود، برخی از حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! منظور از نفخات آنان چیست؟ حضرت فرمود: همان چیزی که هنگام خشم و غضب، در انسان می‌دمند و موجب نابودی دین و دنیای او می‌شوند. گاه در حالتی غیر از خشم نیز می‌دمند و موجبات نابودی و هلاکت را فراهم می‌آورند. آیا می‌دانید شدیدترین چیزی که به وسیله آن در انسان می‌دمند چیست؟ این است که آنان به انسان چنین القا می‌کنند که در میان این امت، کسی هست که از ما با فضلیت‌تر و برتر و یا هم ردیف ما اهل بیت است. به خدا قسم هرگز چنین نیست، بلکه خداوند متعال محمد و سپس آل او را برتر از تمامی این امت قرار داد؛ چنان‌که خداوند متعال آسمان را بالای زمین قرار داده است و چنان‌که نور خورشید و ماه را بر نور ستاره سها افزونی بخشیده است. هم‌چنین رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فرمود: منظور از «نفثات شیاطین» این

است که کسی از شما چنین معتقد باشد که پس از قرآن، چیزی وجود دارد که از ذکر ما اهل بیت و درود بر ما، شفا دهنده‌تر است.

خداوند متعال ذکر ما اهل بیت را شفایی برای دل‌ها و صلوات فرستادن بر ما را عامل زدودن گناهان و پاک سازی عیوب و چند برابر شدن اعمال نیک قرار داده است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: به زودی فتنه‌هایی می‌آید که انسان، صبح با ایمان برمی خیزد و شب، بی‌ایمان می‌گردد، جز آن که خداوند، او را با دانش، زنده کرده است.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چون روز قیامت شود، مرّکب دانشمندان با خون شهیدان سنجیده می‌شود. پس مرکّب دانشمندان بر خون شهیدان، برتری می‌یابد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: شایسته‌ترین مردم به عفو کسی است که از همه بیشتر قدرت کیفر داشته باشد، و ناقص‌ترین مردم از نظر عقل کسی است که به پایین‌تر از خود ظلم نماید، و از کسی که معذرت می‌خواهد گذشت نکند. کسی که بر کاری قدرت دارد سلطان است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: با کسی که می‌ترسی ترا تکذیب نماید صحبت نکن، و از کسی که می‌ترسی به تو ندهد درخواست نکن، و به

کسی که می‌ترسی به تو خیانت کند اعتماد مکن. هر کس برادری خود را به کسی که هیچ عیبی ندارد منحصر کند دوستانش کم خواهند بود، و هر کس از دوست خود راضی نشود مگر این‌که او را بر خود نیز مقدم دارد، پیوسته ناراضی خواهد بود، و هر کس بر هر گناهی سرزنش کند، لغزش او زیاد می‌شود.

خصال، امالی شیخ صدوق: سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: روزی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله بیرون آمد در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود و می‌فرمود: ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه فرزندان عبد المطلب، من محمد و من پیامبر خدا هستم. آگاه باشید که من و چهار تن از اهل بیت من از یک سرشت رحمت شده آفریده شده‌ایم، من و علی و حمزه و جعفر. گوینده ای گفت: یا رسول اللَّه اینان همراه تو در قیامت سواره‌اند؟ پیامبر فرمود: مادرت به عزایت نشیند، در آن روز جز چهار تن سواره نیستند، من و علی و فاطمه و صالح پیامبر خدا، من سوار براق هستم و دخترم فاطمه سوار شتر غضبان من است و صالح سوار بر ناقه ای است که آن را پی کردند و اما علی سوار بر ناقه ای از ناقه‌های بهشت است که مهار آن از یاقوت و بر تن آن دو جامه سبز است و میان بهشت و جهنم می‌ایستد در حالی که عرق بدن‌های مردم به هم پیوسته است، پس بادی از جانب عرش می‌وزد و عرق‌های آنان را خشک می‌کند، فرشتگان و پیامبران و صدّیقان می‌گویند: او نیست جز فرشته ای مقرب یا پیامبر مرسل، منادی ندا می‌کند که او نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل، بلکه

علی بن ابی طالب علیه السلام برادر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در دنیا و آخرت است.

تفسیر فرات کوفی: ابن عباس می‌گوید: در حالی که ما با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در عرفات بودیم، فرمود: آیا علی بن ابی طالب بین شماست؟ گفتیم: بله ای رسول خدا! پس حضرت، علی علیه السلام را به خود نزدیک نمود و دستش را بر شانه او زد و سپس فرمود: خوشا به حالت ای علی! آیه ای بر من نازل شده که من و تو را در آن یکسان یاد کرده: پس فرمود: « الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً.»

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن سنان، از فردی که نام او را برده، روایت می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد قرآن و فرقان پرسیدم که آیا این دو، دو موضوع‌اند یا یک موضوع می‌باشند؟ ایشان فرمودند: قرآن کل کتاب است و فرقان آیات محکمی است که باید بدان عمل کرد.

ابن بابویه به سند از یزید بن سلام روایت کرده است که او از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سئوال کرد و به ایشان عرض کرد: چرا فرقان، فرقان نامیده شده است؟ ایشان فرمودند: زیرا آیات به شکل پراکنده نازل شده‌اند، و سوره‌های قرآن در الواح نازل نشده است، و حال آن‌که

دیگر کتاب‌های آسمانی مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق‌ها نازل شده‌اند.

شیخ مفید در اختصاص، در حدیث پرسش‌های عبدالله بن سلّام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده که عرض کرد: حال به من بگو که آیا خداوند کتابی بر تو نازل کرده است؟ پیامبر فرمود: آری، عبدالله پرسید: آن کتاب چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: «فرقان»، عبدالله پرسید: چرا پروردگارت آن را فرقان نامیده است؟ ایشان فرمودند: چون آیات و سوره‌های آن پراکنده است و در الواح نازل نشده است و سایر کتاب‌های آسمانی، مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق‌هایی نازل شده‌اند. عبدالله گفت: راست گفتی ای محمد!

حسن بن ابی حسن دیلمی، از حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: در روز قیامت گروهی می‌آیند که کارهای نیکی به بزرگی کوه‌ها دارند، و خداوند آن را به شکل گردی پراکنده می‌گرداند، سپس دستور صادر می‌شود که آن‌ها را در آتش بیاندازند. سپس سلمان گفت: ای رسول خدا! این افراد را برایمان توصیف کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید که این افراد در دنیا روزه می‌گرفتند و نماز می‌گزاردند و از شب توشه ای برای خود بر می‌گرفتند، اما اگر کار حرامی برایشان پیش می‌آمد، به سمت آن خیز برمی داشتند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت گروهی را بر میانگیزاند که در برابرشان نوری به مانند درخشش پارچه‌های قبطی قرار دارد، سپس به آن نور گفته می‌شود که به سان گردی پراکنده شو. سپس آن حضرت ادامه داد و فرمود: هان به خدا سوگند ای ابا حمزه که آن‌ها روزه می‌گرفتند و نماز می‌گزاردند، اما هرگاه موضوع حرامی برایشان مقدور می‌گشت، آن را انجام می‌دادند و هنگامی که چیزی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام برای ایشان ذکر می‌شد، آن را انکار می‌کردند و فرمود «الهَبَاء المَّنثُور» یا گرد پراکنده همان گردی است که به همراه شعاع خورشید از روزنه سقف وارد خانه می‌شود

شیخ احمد بن فهد در کتاب «عدة الداعی» گفته است: شیخ ابو محمد جعفر بن علی بن احمد قمی، ساکن ری، در کتاب «المنبی عن زهد النبی» از عبد الرحمان، از فردی که حدیث برایش روایت کرده، روایت می‌کند که به معاذ بن جبل گفتم: یک حدیث را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی و به خاطر دقت و ظرافت کلامش آن را حفظ کردی، برایم بازگو کن. گفت: باشد. و سپس معاذ شروع به گریه کرد و گفت: به جان پدر و مادرم سوگند یاد می‌کنم که در حالی که داشتم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیری را طی می‌کردم و من پشت سر ایشان نشسته بودم، و ایشان داشت با من صحبت می‌کرد که یک باره نگاهش را به آسمان بلند کرد، و فرمود: حمد خدایی

را است که هر چه را دوست داشته باشد، در میان بندگانش اجرا می‌کند. سپس فرمود: ای معاذ! گفتم: لبیک، ای رسول خدا و سرور مؤمنان! بار دیگر فرمود: ای معاذ! گفتم لبیک ای رسول خدا و ای امام نیکی‌ها و پیامبر رحمت! ایشان گفتند: کلامی را برایت می‌گویم که هیچ پیامبری به امتش نگفته است، و اگر آن را حفظ کنی برای زندگی‌ات سودمند خواهد بود، و اگر آن را بشنوی و از حفظ نکنی، دیگرحجت و بهانه ای نزد خدا نداری و حجت بر تو تمام می‌شود. سپس فرمود: همانا خداوند قبل از این که آسمان را بیافریند، هفت فرشته آفرید، و در هر آسمانی فرشته ای قرار داد که او را با عظمت خود مجلل نموده بود و در هر دری از آسمان، فرشته ای را به عنوان دربان قرار داد. این فرشتگان اعمال انسان را از بامداد تا شامگاه ثبت می‌کنند، سپس آن را در حالی که از نوری به مانند نور خورشید برخوردار است، بالا می‌برند، تا این که به آسمان دنیا می‌رسد و آن را پاک گردانده و تزکیه می‌کنند و فراوان می‌گردانند، سپس فرشته می‌گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته غیبت هستم، و هر کس که غیبت کند، نمی‌گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد، چرا که پرودگارم این چنین به من دستور داده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: سپس صبح روز بعد فرشتگان مامور اعمال، به سمت آسمان می‌آیند و همراهشان عمل صالحی است که با خود حمل می‌کنند و آراسته و فراوانش می‌گردانند، تا این که آن را به آسمان دوم برسانند، که ناگهان فرشته آسمان دوم می‌گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، چرا که او با انجام این کارها متاع دنیا را می‌خواسته، و من صاحب دنیا هستم و نمی‌گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: سپس ماموران حفظ اعمال، با خوشحالی، عمل صدقه و نماز بنده را به آسمان می‌برند، در حالی که از آن عمل شگفت زده هستند، و آن را به آسمان می‌رسانند که فرشته می‌گوید: بایستید، و این عمل را به صورت و پشت صاحبش بکوبید، من فرشته انسان‌های متکبر هستم. و می‌گوید: او این کار را انجام داده است اما در مجالس خود نسبت به مردم کبر ورزیده است، و پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم عملش به فرشته بعدی برسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس فرشتگان مامور اعمال، اعمال بنده را در حالی که به مانند اختری درخشان در آسمان می‌درخشد، به بالا می‌برند، از اعمالش طنین تسبیح و روزه و حج به گوش می‌رسد، و آن را به آسمان چهارم می‌برند. در آن‌جا فرشته به آن‌ها می‌گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت و شکم صاحبش بکوبید، من فرشته غرور و خود پسندی هستم، همانا او نسبت به خود احساس غرور و خود پسندی می‌کرده است. او این کارها را انجام داده اما غرور را به خود راه داده است، پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم اعمالش به دیگری برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: فرشتگان مامور اعمال هم‌چنان عمل بنده را به مانند عروسی که به خانه شوهر می‌رود، به سوی فرشته آسمان پنجم بالا می‌برند و جهادها و نماز و نمازهای بین نمازهای واجبش را حمل می‌کنند در حالی که آوایی به مانند آوای شتر دارد و نوری به مانند نور خورشید. فرشته می‌گوید: بایستید، من فرشته حسد هستم، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و آن را بر شانه‌اش آویزان کنید، او نسبت به انسان‌هایی که علم می‌آموختند یا فرمانبرداری از خدا می‌نمودند، حسد می‌ورزیده و هرگاه در فردی

فضیلتی در عمل و عبادت می‌دیده، نسبت به آن حسادت می‌کرده و از او خرده می‌گرفته، و این چنین می‌شود که آن فرد عملش را خود بر دوش می‌کشد در حالی که آن عمل او را لعن می‌کند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: فرشتگان مامور اعمال هم‌چنان نماز و زکات و حج و عمره بنده را به بالا می‌برند، و آن را به آسمان ششم می‌رسانند، که ناگهان فرشته آن آسمان می‌گوید: بایستید، من فرشته مهربانی هستم، این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و چشمانش را کور گردانید، چرا که صاحب این عمل به هیچ‌چیز رحم نمی‌کرده، و هرگاه بنده ای از بندگان خدا در قبال آخرتش گناهی مرتکب می‌شد یا در دنیا ضرری می‌دید، او را سرزنش می‌کرد، و پرودگارم به من دستور داده که نگذارم عملش از من گذر کند.

سپس آن حضرت فرمود: ماموران اعمال، عمل بنده را با فقه و اجتهاد و تقوایش به بالا حمل می‌کنند در حالی که صدایی به مانند رعد و نوری به مانند نور خورشید دارد و همراه او سه هزار فرشته است که آن را به آسمان هفتم می‌برند که ناگهان فرشته می‌گوید: بایستید، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته پوشش و حجاب هستم و هر عملی را که برای خداوند نباشد نباشد می‌پوشانم، این فرد به دنبال بزرگی در نزد مردم بوده است و می‌خواسته که در مجالس و شهرها آوازه ای کسب کند، و پرودگار من دستور داده که نگذارم عملش را تا زمانی که خالص برای خدا نباشد، از من گذر کند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: ماموران حفظ اعمال، عمل بنده را که نماز و زکات و روزه و حج و عمره و خوش خلقی و سکوت و ذکر فراوان است و بنده بدان دل خوش داشته، بالا می‌برند

در حالی که ملائکه آسمان و فرشتگان هفتگانه نیز با آن همگام هستند، پس تمامی پرده‌ها را کنار می‌زنند تا این که در برابر خداوند سبحان قرار می‌گیرند و برای فرد شهادت می‌دهند که عملش صالح است و برایش دعا می‌کنند، سپس خداوند می‌گوید: شما حافظان اعمال بنده من هستید، و من بر آن‌چه در درونش می‌گذشته ناظرم، او با این عمل به دنبال من نبوده، لعن و نفرین من بر او باد. فرشتگان نیز می‌گویند: لعن و نفرین تو و ما بر او باد. پس معاذ گریست و عرض کرد: ای رسول خدا، چه کار کنم و چه طور در عملم خلوص داشته باشم. آن حضرت فرمود: ای معاذ! در مورد یقین به پیامبرت اقتدا کن. گفتم: شما رسول خدایید و من معاذ! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای معاذ! اگر در عمل تو کوتاهی بود، زبانت را از برادرانت و از حافظان قرآن کوتاه کن پس باید گناهت بر عهده خودت باشد و آن را به برادرانت نسبت مده، و نفست را با نکوهش برادرانت مبرا مکن، و خودت را با خوار کردن برادرانت بالا مبر، و با عملت ریا مکن، و از کار بد چیزی به آخرت وارد مکن و در نشست‌هایت با دیگران بد زبانی مکن تا دیگران به خاطر بداخلاقی‌ات از مجالست با تو پرهیز نکنند، و هنگامی که با فردی هستی، با کس دیگری درگوشی صحبت مکن، و بر مردم تکبر مورز تا این که از نیکی‌های دنیا محروم نگردی، و مبادا مردم را بدری تا این که سگ‌های مخصوص جهنمیان تو را بدرند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» [و به فرشتگانی که جان مؤمنان را به آرامی می‌گیرند]. آیا می‌دانی که مراد از ناشطات چیست؟ آن‌ها سگان دوزخیان هستند که گوشت و استخوان را بیرون می‌کشند. گفتم: چه کسی تاب این خصلت‌ها را دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای معاذ! بدآن‌که این خصال، برای کسی که خداوند

بخواهد، آسان خواهد بود. راوی گوید: من ندیدم که معاذ آن‌چنان‌که این حدیث را فراوان تکرار می‌کرد، قرآن تلاوت کند.

امام حسن عسکری علیه السلام: در حدیثی که از ایشان روایت شده می‌فرماید: اما در مورد زکات، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید که هرکس زکات را به فرد مسحق آن بپردازد، و نماز را در اوقات و حدود مشخص ادا کند، و گناهانی هم که موجب بطلان این دو عمل می‌شود، مرتکب نشود، روز قیامت در حالی می‌آید که هر فردی در گوشه و کنار آن‌جا غبطه او را می‌خورد، تا این که نسیم بهشت او را به اتاق‌ها و بالاخانه‌هایی در محضر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و خاندانش صلوات اللّٰه علیهم اجمعین می‌برد که ولی او بوده‌اند. و هر کس در پرداخت زکاتش بخل بورزد، و نمازش را ادا کند، نمازش‌اندکی پایین‌تر از آسمان محبوس می‌گردد، تا این که زکاتش بیاید و اگر آن را پرداخت کرده باشد، به شکل یکی از بهترین اسب‌ها در می‌آید تا مرکب نمازش شود، پس آن را تا مقابل عرش حمل می‌کند. سپس خداوند عز و جل می‌فرماید: به سمت باغ‌های بهشت برو و تا روز قیامت در آن به دویدن مشغول باش، و هر جا که دویدن تو به آن انجامد، آن ابتدای چیزهایی است که به صاحب تو می‌رسد و آن اسب از آن روز تا روز قیامت شروع به دویدن می‌کند و در هر دویدن، در عرض یک چشم به هم زدن مسیر یک سال را می‌پیماید، تا این که آن اسب، نماز را به جایی می‌رساند که خداوند می‌خواهد، و همه آن محدوده مال اوست و به همان‌اندازه از راست و چپ و جلو و عقب و بالا و پایین و زیر متعلق به اوست. و اگر نسبت به پرداخت زکاتش بخل ورزیده باشد و آن را ادا نکرده باشد، به

نماز دستور داده می‌شود که نزد صاحبش برگردد و به مانند یک لباس کهنه در هم پیچیده می‌شود، و سپس با آن به صورتش می‌زنند و به او می‌گویند: ای بنده خدا! می‌خواستی با نماز بدون زکات چه کار کنی؟

امام عسکری در ادامه فرمودند: اصحاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عرض کردند که بدتر از این حالت چه می‌تواند باشد؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا در درجه اول شما را در مورد فردی خبر دهم که بدحال‌تر از این است؟ آن‌ها گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: فردی در جهاد در راه خدا حاضر شده و در حالتی که رو به سوی دشمن بوده و در حال فرار نبوده، کشته شده است و حوری‌های بهشتی چشم انتظارش بودند و خزانه داران بهشت منتظر ورود روحش به نزد خود بودند و فرشتگان آسمان و زمین منتظر نزول و فرود آمدن حوری‌های بهشتی بر او بودند، اما فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی‌آمدند و فرشتگان زمینی اطراف آن شهید می‌گفتند: چه شده است که حورالعین بر او فرود نمی‌آیند و چه شده که فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی‌آیند؟ سپس از بالای آسمان هفتم بر آنان ندا می‌شود: ای فرشتگان! به افق‌های آسمان واندکی پایین‌تر از آن بنگرید. آن‌ها نگاه می‌کنند و می‌بینند که توحید او و ایمان وی به پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و نماز و زکات و صدقه و کارهای نیک او همگی پایین‌تر از آسمان محبوس شده است و تمامی افق‌های آسمان به مانند کاروان بزرگی به هم چسبیده بودند و بین کرانه‌های مشرق و مغرب و محل وزیدن بادهای شمال و جنوب را پر کرده بودند. فرشتگان مسئول آن اعمال که آن را حمل و داخل در آسمان می‌کنند می‌گویند: چه شده است که درهای آسمان برایمان باز نمی‌شود، تا اعمال این شهید را در آن داخل گردانیم؟

خداوند عز و جل دستور به گشودن درهای آسمان می‌دهد و درها باز می‌شود، سپس خداوند خطاب به آن فرشتگان می‌فرماید: اگر می‌توانید داخل آسمان شوید. اما بال‌هایشان را توان حمل کردن نیست و نمی‌توانند آن اعمال را بر فراز دارند و به همین خاطر گویند: پروردگارا! ما را توان بالا بردن این اعمال نیست.

سپس منادی پروردگار ما ندا می‌دهد: ای فرشتگان! شما را توان حمل و بالا بردن این بارها نیست، همانا حمل کنندگان و بالابرندگان آن مرکب‌هایش هستند که آن را به پایین عرش می‌آورند، و در درجه‌های بهشت جای می‌دهند. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! مرکب‌های آن چیستند؟ سپس خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: شما از نزد او چه چیزهایی آورده‌اید؟ آن‌ها می‌گویند: توحیدش نسبت به تو و ایمانش نسبت به فرستاده تو. سپس خداوند می‌گوید: مرکب‌های حمل این اعمال، ولایت علی علیه السلام، برادر رسول من و ائمه اطهار صلوات اللّٰه علیهم اجمعین هستند. اگر ولایت علی علیه السلام همراهش بود، آن را حمل می‌کند و بالا می‌برد و در بهشت قرار می‌دهد. سپس آن‌ها می‌نگرند و مشاهده می‌کنند که آن مرد چیزی از این‌ها را ندارد و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش و دشمنی با دشمانش بی‌بهره است. بعد از این، خداوند به فرشتگانی که حاملان آن اعمال بودند، می‌گوید: از آن دور شوید و به جایگاه‌های خود در ملکوت من برگردید، تا این که آن چیزی که سزاوار حمل آن است، برسد و آن را در جایی که شایسته آن است، قرار دهد، سپس فرشتگان به جایگاه‌های خاص خود بر می‌گردند.

سپس منادی پرودگار ما ندا می‌دهد که ای نگهبانان آتش! بیایید و این اعمال را بردارید و در قعر دوزخ بیفکنید، چرا که صاحب این اعمال از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش مرکبی برای خویش فراهم نیاورده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: سپس خداوند آن فرشتگان را ندا می‌دهد، و هنگامی که مرکب از جنس ولایت علی علیه السلام از آن اعمال جدا گردد و فرشتگان مخالفت او را با علی و دوستی‌اش را با دشمنان علی علیه السلام اعلان کنند، خداوند آن اعمال را به بار گناهان و بلایایی بر فرستنده تبدیل می‌کند و نگهبانان آتش را که به صورت شیر هستند، بر آن اعمال که به شکل کلاغ و کک هستند، مسلط می‌کند، و از دهان شیرها آتشی بیرون می‌آید که اعمال را می‌سوزاند و همه آن را نابود می‌کند، و دوستی‌اش با دشمنان علی علیه السلام و انکار ولایت ایشان باقی می‌ماند و سپس آن را در قعر دوزخ قرار می‌دهد و چنان می‌شود که به یکباره اعمالش از بین می‌رود و گناهان و بار اعمال بدش زیاد می‌شود. بنابراین، حالت این شخص بدتر از حالت شخصی است که زکات نمی‌دهد اما بر نمازش پای بند است.

محمد بن یعقوب از محمد بن علی بن مَعمَر، از محمد بن علی بن عکایه تمیمی، از حسین بن نضر فِهری، از ابو عَمْرو اَوزاعی، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید روایت می‌کند که گفته است: روزی نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا! اختلاف شیعه در مذاهبشان مرا ناراحت کرده است. سپس ایشان فرمودند: ای جابر! آیا تو را از کنه اختلافشان و این که از کجا با هم اختلاف کردند و از چه جهتی متفرق

شدند، آگاه کنم؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا، ایشان گفتند: ای جابر! هنگامی که آن‌ها با هم اختلاف نمودند، تو اختلاف نکن. چرا که کسی که صاحب الزمان را انکار کند، به مانند این است که رسول خداوند صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را در جنگ‌هایش انکار نماید. ای جابر! گوش کن و بفهم. گفتم: اگر شما این چنین بخواهید، باشد. سپس فرمود: گوش کن و بفهم و تا جایی که مرکبت تو را می‌برد، آن را تبلیغ کن، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از وفات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در میان مردم خطبه خواند و این زمانی بود که از جمع و گردآوری قرآن فارغ گشته بود، و فرمود: «ستایش برای خدایی است که مانع اوهام شد که جز وجود او را درک کنند، و عقل‌ها را مانع شد که ذات او را به خیال کشند، چرا که ذات خداوند از هرگونه شباهت و همانندی با چیزی به دور است» و آن خطبه جلیل را ایراد فرمود و بعد از گذشت بسیاری از فرازهای آن به جایی رسید که فرمود: ای مردم! همانا خداوند عز و جل فرستاده‌اش محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را وعده وسیله داده است و وعده‌اش حق است و خداوند خلف وعده نمی‌کند. هان! آگاه باشید که وسیله، بالاترین درجه بهشت است و در اوج بلندی‌ها قرار دارد و انتهای آرزوست و هزار نردبان دارد و فاصله بین هر نردبان و دیگری هزار سال دویدن یک اسب نجیب است و نردبان‌های آن از مروارید و گوهر و زبرجد و لولو و یاقوت و زمرد و مرجان و کافور و عنبر و بخار عود بخور و طلا و نقره و ابر و هوا و نور می‌باشد و این وسیله بر بالای همه باغ‌های بهشت قرار دارد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در آن روز بر روی آن نشسته است و دو جامه لطیف به تن کرده است: یک لباسش از جنس رحمت خدا و دیگری از نور او است و بر سر آن حضرت تاج نبوت و اکلیل رسالت است، و این در حالی

است که آن مکان را با نورش نورانی کرده است و من در آن روز بر مقامی رفیع قرار دارم که پایین‌تر از مقام پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است و من نیز دو لباس لطیف به تن دارم، یکی از شکوفه ارجوان است و دیگری از جنس کافور، و فرستادگان و پیامبران بر روی نردبان‌ها ایستاده‌اند و بزرگان و حجت‌های همه ادوار در سمت راست ما قرار دارند، در حالی که حله‌هایی از نور و کرامت آنان را پوشانده است. و هر فرشته مقرب و نبی و فرستاده ای که ما را می‌بینند از نور ما مبهوت می‌گردد و از درخشش و شکوه ما شگفت زده می‌شود. و در سمت راست وسیله و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ابری است که وسعتش به گستره نگاه است و ندایی از آن به گوش می‌رسد: ای صاحبان این‌جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و هر کس کفر ورزد، آتش میعادگاه اوست. در سمت چپ وسیله و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سایه ایست که ندایی از آن می‌آید: ای صاحبان این‌جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و قسم به خدایی که پادشاهی برتر از آن اوست، هیچ‌کس رستگار نگردد و به رحمت و بهشت نمی‌رسد، مگر این که با اخلاص نسبت به این دو و دنباله روی مسیر این دو به دیدار پروردگارش بیاید. پس ای طرفداران ولایت خدا! به روسفیدی و شرافت مقتدایتان و بازگشت کریمانه تان و رستگاریتان در این روز در حالی که بر روی تخت‌هایی در برابر هم قرار دارید، یقین داشته باشید. و شما ای طرفداران انحراف و منع کنندگان از ذکر خداوند و رسول و راهش، و ای بزرگان ادوار، به سیاه رویی خویش و خشم پروردگارتان در مقابل اعمالی که کردید، ایمان داشته باشید و هر

فرستاده ای و پیامبری که از میان است، امتش را از فرستاده ای که بعد از او می‌آید خبر می‌دهد و کسی که بشارت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌دهد، قومش را به پیروی از او سفارش می‌کند و چهره او را در نزد قومش زینت می‌دهد، تا این که صفات او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند و بعد از او گمراه نشوند. بعد از برطرف کردن عذر و دادن بیم و انذار با شواهد و دلایل و تبیین و اتمام حجت، اگر افراد هلاک و گمراه شدند، (بگذار در گمراهی خویش غوطه ور باشند).

امت‌ها پیوسته امید به مبعوث شدن پیامبران داشتند و ورود آنان را انتظار می‌کشیدند، و اگر امتی به از دست دادن پیامبری بعد از پیامبر دیگری دچار می‌شد، هر چند که مصیبت و فاجعه از دست دادنشان بزرگ است، اما هنوز امید فراوانی داشت، اما هیچ مصیبتی بزرگ‌تر و هیچ بلایی سترگ‌تر از فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست، چرا که خداوند با مرگ آن حضرت، انذار و رفع عذر را به پایان رسانیده و با آن به حجت خواهی و عذرآوری در میان خود و بندگانش پایان بخشیده است، و آن حضرت را دری بین خود و بندگانش و مراقبی از جانب خود قرار داده است که هیچ‌چیز را جز با او قبول نمی‌کند و نمی‌توان جز با فرمانبرداری از او به خداوند نزدیک شد و در آیات محکم از کتابش فرموده است: «مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَيهِمْ حَفِيظًا» [هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم]. بدین ترتیب خداوند فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برابر با فرمانبرداری از خود و نافرمانی از او را مساوی نافرمانی خود قرار داده است، و این چنین این امر دلیلی گشت بر آن‌چه خداوند به رسولش موکول کرده است و آن را گواهی بر کسانی که از او

فرمانبرداری و یا نافرمانی می‌کنند، قرار داد و آن را در چند جا از کتابش بیان فرموده است. خداوند تبارک و تعالی در تشویق به پیروی از او و ایجاد رغبت در تصدیق و پذیرش دعوتش فرموده است: « قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْكُمُ اللّهُ وَیغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» [بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]، بنابراین پیروی از آن حضرت به منزله دوستی با خداست و رضایت او موجب بخشودن گناهان و کامل گشتن نور و وجوب بهشت می‌گردد و پشت کردن به او و روی برگردانی از او مساوی با دشمنی با خدا است و خشم و غضب او را به بار می‌آورد و دوری از آن حضرت، انسان را در آتش جای می‌دهد، و این منظور از این آیه کریمه می‌باشد: «وَمَن یكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ» [و هر کس از گروه‌های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست] و منظور از کفر ورزیدن، انکار پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و عصیان از اوست.

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بندگانش را مورد امتحان قرار داد و با من مخالفانش را به قتل رساند و با شمشیر من تکذیب کنندگان را هلاک گرداند و مرا برای مؤمنین، مایه نزدیکی به خود و حوض مرگی برای ستمگران و شمشیری بر سر مجرمین قرار داد، و به وسیله من پشت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را محکم گرداند و مفتخر به یاری رساندن آن حضرت گرداند و با علمش مشرفم ساخت و احکامش را به من عطا کرد و وصایت خویش را مختص من گردانید و مرا برای جانشینی خود در میان امتش برگزید. و در حالی که مهاجران و انصار دور او را گرفته بودند و محفل‌ها از حضور آن‌ها انبوه گشته بود، فرمود: ای مردم! همانا علی برای من به منزله هارون است برای موسی،

با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی‌آید. مؤمنان کلام رسول را درک کردند، چرا که می‌دانستند من از جانب پدر و مادر، برادر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نیستم، همان‌طور که هارون برادر موسی بود، و هم‌چنین پیامبر هم نبودم که مستلزم نبوت باشم. اما منظور این حرف پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، جانشینی من برای او بود، همان‌طور که موسی هارون را جانشین خود برگزید، آن‌جا که خداوند می‌فرماید: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ» [در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن].

و هم‌چنین سخن آن حضرت در زمانی که گروهی گفتند: ما موالی و هم پیمانان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستیم؛ سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به حجة الوداع آمد، تا جایی که به غدیر خم رسید و دستور داد که برایش چیزی شبیه یک منبر درست شود. سپس بالای منبر رفت و بازوان مرا گرفت، تا حدی که سفیدی زیر بغل من دیده شد، و صدایش را بالا برد و در آن محفل فرمود: هر کس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست، خداوندا! دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن بدار، پس دوستی با خدا در گرو دوستی با من و دشمنی با من، برابر با دشمنی با خداوند قرار گرفت، سپس خداوند در آن روز این آیه را نازل کرد: «الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا» [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم]، بدین ترتیب ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار گشت.

سپس خداوند تبارک و تعالی آیه ای مخصوص من نازل کرد و آن را به منزله گرامی داشتی برای من منسوب نمود و آن را بزرگداشت و تفضیلی از جانب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برای من قرار داد و آن، این آیه است: «ثُمَّ رُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» [آن‌گاه به سوی خداوند مولای بحقشان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست و او سریعترین حسابرسان است].

و در مورد من مناقب فراوانی است که اگر ذکرشان کنم، بسیار به طول انجامد و زمان گوش دادن به آن طولانی گردد، و اگر آن انسان‌های بدبخت به جای من آن‌جامه (جامه خلافت) را به تن کردند و در مورد چیزی که حقی در آن ندارند، با من به مخالفت برخاستند، و از سر گمراهی سوار بر مرکب (خلافت) شدند، و از سر نادانی گردنبندی از آن برای خود ساختند، پس به چه آبشخور بدی داخل گشتند، و چه توشه نامیمونی را برای خود فراهم کردند، آن دو در خانه‌هایشان هم‌دیگر را لعن می‌کنند و هر یک از آن‌ها از دیگری تبری می‌جوید، و هرگاه هم‌دیگر را دیدار می‌کنند به هم می‌گویند: «یا لَیتَ بَینِی وَبَینَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَینِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ» [ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی]، سپس یکی از آن دو بدبخت در حالی که ظاهری ژولیده دارد به دیگری می‌گوید: [یا وَیلَتَی لَیتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِی وَکَانَ الشَّیطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا]، سپس من یاد و ذکری شدم که او از آن گمراه شد، و راهی گشتم که از آن منحرف گشت و ایمانی شدم که به آن کفر ورزید و قرآنی گردیدم که آن را ترک گفت و دینی شدم که آن را دروغ خواند، و مسیری شدم که از آن عدول کرد، و اگر این دو در اندک متاع فانی دنیا به چریدن پرداختند و وارد غروری ناپایدار گشتند و به خاطر آن در لبه حفره ای از آتش قرار

گرفتند، ورودی نامیمون با ناامیدترین همراهان و بی‌خیرترین آبشخور را دارند و با لعنت یک‌دیگر بر هم فریاد می‌زنند و از سر حسرت، هم را در آغوش می‌کشند و هیچ آسایشی ندارند و هیچ گشایشی برای عذابشان نیست.

این قوم پیوسته بت می‌پرستیدند و کلیدداران بت خانه‌ها بودند و برای بت‌ها مناسک بر پا می‌کردند و قربانیانشان را در برابرشان قرار می‌دادند و برای آنان قربانی می‌کردند و برایشان بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار می‌دادند، و به قمار بازی با تیرها می‌پرداختند، در حالی که از ذکر خداوند بلند مرتبه حیران و سرگردان، و از راه صلاح، منحرف و به سرعت به سوی هلاکت می‌رفتند، و شیطان بر آنان مستولی گشته بود، و سیاهی جاهلیت آنان را در برگرفته بود، و نادانی به آنان شیر داده و گمراهی آنان را از شیر بازگرفته بود تا این که خداوند از سر رحمت ما را برای آنان خارج نمود و از سر مهربانی ما را مشرف بر آنان گرداند و به وسیله ما نوری را برای کسانی که آن را بگیرد و فضیلتی برای کسی که آن را دنبال کند، و تاییدی برای کسانی که تصدیقش می‌کنند، خارج نمود و بدین ترتیب بعد از ذلت بر جایگاه عزت نشستند و بعد از کمی افراد به کثرت رسیدند، به نحوی که قلب‌ها و چشم‌های مردم از آنان می‌ترسید، و پادشاهان جبار و طاغوت‌ها در برابرشان تعظیم کردند و به نعمتی پر آوازه و کرامتی آماده دست یافتند و بعد از ترس و اضطراب به امنیت و همبستگی رسیدند، و به واسطه ما افتخارات معد بن عدنان درخشید عرب سروری یافت و ما آنان را داخل در باب هدایت نمودیم و وارد خانه آرامش گردانیدیم و لباس ایمان را بر آنان پوشاندیم، و به وسیله ما بر جهانیان پیروز گشتند. و روزهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعمال افراد صالح را برایشان نشان داد، از مجاهد مدافع (از

حریم اسلام) گرفته تا نمازگزار خاشع و معتکف زاهد که از خود امانتداری به خرج می‌دادند و کار نیک می‌کردند تا این که خداوند عز و جل پیامبرش را به سوی خود خواند و آن را به سوی خود به بالا برد، و تنها به‌اندازه لحظه ای از باز و بسته شدن چشم یا سوسوی یک برق نگذشته بود که به گذشته خود بازگشتند و پشت نمودند و به دنبال خونخواهی به راه افتادند و کینه‌های درون خویش را آشکار نمودند و درها را بستند و خانه‌ها را ویران نمودند و نشانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر دادند و از احکامش روی گردان شدند و از انوار (هدایتش) دور شدند و به جای جانشین او، بدلی برای خود گرفتند. و آنان ظالم بودند و گمان کردند که کسی را که از خاندان ابی قحافه برگزیدند، بهتر از آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب کرده است و مهاجر خاندان ابی قحافه را بهتر از مهاجر و انصار ربانی، و آبروی بنی هاشم پنداشتند.

هان! آگاه باشید که اولین شهادت دروغی که در اسلام اتفاق افتاد، شهادت آنان است مبنی بر این که رفیقشان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس هنگامی که آن حادثه کذایی برای سعد بن عباده اتفاق افتاد، از این رأی برگشتند و گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی درگذشت که جانشینی برای خود برنگزید، و رسول پاک و مبارک خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز اولین کسی است که نسبت به او، شهادت دروغ در اسلام اظهار شد؛ و بعد ازاندک مدتی نتیجه عملشان را می‌بینند و آیندگان نیز نتیجه کاری که پیشینیان بنیادش را نهادند، خواهند دید، و اگر می‌بینید که از مهلتی وسیع برخوردارند و از مرگ (برای زمانی‌اندک) خلاصی یافته‌اند و از رهگذر دگرگونی‌های روزگار، گشایشی نصیبشان شده است و غرور (یا شیطان)

به تدریج (و نه یکباره) آنان را در بر گرفته و در حالتی آرام هستند و به آرزوهایشان می‌رسند، پس بدانید که خداوند شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعورا را نیز مهلت داد و نعمت‌های آشکار و پنهانی‌اش را بر آنان سرازیر کرد و آنان را با اموال فراوان و عمر (طولانی) یاری رسانید و زمین، نعمت‌هایش را به ایشان داد تا نعمت‌های خداوند را یادآور شوند، و بزرگداشت و بازگشت به سوی او را یاد بگیرند و از استکبار (وگردن کشی) دست بکشند. سپس هنگامی که مهلت شان به پایان رسید و خوراک شان را کاملا خوردند، خداوند آنان را گرفت و از ریشه برکند و چنان شد که برخی گرفتار بادشن‌ها (توفان) شدند و برخی به خروش (مرگبار) گرفتار آمدند، و برخی با ابر (آتشبار) هلاک شدند و برخی را زلزله به نابودی رسانید و برخی را نیز طعمه زمین کرده و هلاک گرداند، و این خداوند نبود که به آنان ظلم نمود، بلکه خود بودند که به خویشتن ظلم نمودند.

آگاه باشید که هر اجل و زمانی مدتی مشخص دارد و هرگاه که مدت آن زمان به اتمام رسد، اگر آن‌چه را که ظالمان آرزویش را داشتند و آن‌چه که نهایت کار زیانکاران گردید، برایتان نشان داده شود، از آن‌چه که آنان بر آن ایستاده‌اند، به سوی خداوند فرار می‌کردید و به سوی او رهسپار می‌شدید. آگاه باشید ای مردم که من در میان شما به مانند هارون در میان آل فرعون، و باب «حطه» (آمرزش گناه) در میان بنی اسرائیل و سفینه نوح برای قومش می‌باشم. من آن خبر عظیم و صدیق اکبر هستم و به زودی به آن‌چه وعده داده شدید، پی خواهید برد، و بی‌شک که این مدت‌اندک (دنیا) تنها به‌اندازه یک بار لیسیدن انسانی که مشغول خوردن است و یک بار نوشیدن فرد نوشنده و یک چشم بر هم زدن فردی که چرت می‌زند است. و بعد از این (علاوه بر این که) از سر

خواری در دنیا عارها و ننگ‌های فراوانی ملازم آن‌ها می‌شود، در روز قیامت نیز به سوی شدیدترین عذاب‌ها برده می‌شوند، و خداوند نسبت به آن‌چه انجام می‌دهند غافل نیست، و جزای کسی که از راه راست خداوند عدول کند و حجت او را انکار نماید و با هدایت کنندگانش مخالفت ورزد و از نورش کناره گیرد و در ظلمت‌ها داخل گردد و آب را به سراب و نعمت را به عذاب و رستگاری را به بدبختی و شادی را به زیانکاری و گشایش را به تنگنا (و سختی) عوض کند، چیزی جز جزای عمل و بدی مخالفت خویش را ندیده است. پس باید به حقیقت وعده (خداوند) مؤمن باشند و به آن‌چه وعده داده می‌شوند، ایمان پیدا کنند، در آن روزی که فریاد (صور) به حق می‌آید: «ذَلِکَ یوْمُ الْخُرُوجِ * إِنَّا نَحْنُ نُحْیی وَنُمِیتُ وَإِلَینَا الْمَصِیرُ* یوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا» [آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است * ماییم که خود زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست * روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می‌شود] تا آخر سوره».

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: هر برده و کنیزی که در ظاهر با امیر المؤمنین بیعت کرده و از درون، آن را شکسته و بر نفاق خود باقی مانده باشد، هنگامی که ملک الموت برای قبض روح او بیاید، ابلیس و یارانش در برابر او ظاهر شوند و آتش و انواع مختلف عذاب آن در چشم و قلبش و نشیمنگاهش در تنگناهای آتش برایش قابل مشاهده گردد، و هم‌چنین باغ‌ها و منزلگاه‌هایی که در صورت پایداری بر ایمان و وفای به بیعت، مخصوص او بود، نیز به او نشان داده می‌شود. سپس ملک الموت به او می‌گوید: نگاه کن، اگر بر ولایت و

دوستی خود بر برادر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم باقی می‌ماندی، در روز فیصله قضاوت خداوند، سرانجامت در آن باغ‌هایی بود که مقدار آسایش و خوشی و شادی موجود در آن را تنها خداوند می‌داند، اما تو پیمانت را شکستی و مخالفت ورزیدی. بنابراین، آن آتش با انواع مختلف عذاب و دوزخبانانی که پتک در دست دارند و افعی‌های دهان باز و عقرب‌هایی که دم‌هایشان را بر افراشته‌اند و درندگانی که پنجه‌هایشان را آماده کرده‌اند، و دیگر عذاب‌های آن، مخصوص توست که به سوی آن می‌روی. سپس آن شخص می‌گوید: ای کاش با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم راهی برمی گرفتم و دستوراتش را می‌پذیرفتم و اوامرش را درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اجرا می‌کردم.

ابن بابویه گفته است: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی، از علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین روایت می‌کند: مردی از اشراف تمیم که عمرو نامیده می‌شد، سه روز قبل از شهادت امام علی علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از اصحاب رس مطلع کن که در چه عصری بودند و منزلگاه‌هایشان کجا بوده و پادشاهشان چه کسی بوده و آیا خداوند عز و جل پیامبری برایشان فرستاده یا نه؟ و به چه وسیله ای هلاک شدند؟ چرا که من در کتاب خداوند یاد آنان را می‌بینم اما خبر ایشان را نمی‌یابم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو از من چیزی پرسیدی که کسی قبل از تو از من

نپرسیده است، و بعد از من نیز کسی در مورد آن به تو چیزی نخواهد گفت مگر این که از من نقل کند، و در کتاب خداوند آیه ای نیست که از آن اطلاع نداشته باشم و تفسیرش را ندانم و ندانم که در چه مکانی، در صحرا یا کوه و در چه وقتی از روز یا شب نازل شده است، و من در این‌جا (به سینه‌اش اشاره کرد) علم فراوانی دارم، اما طالبان آن‌اندک‌اند و دیری نمی‌پاید که مرا از دست بدهند و پشیمان شوند.

ای دوست تمیمی! قصه آنان این چنین است که آنان قومی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند که به آن شاه درخت می‌گفتند، این درخت را یافث بن نوح بر لب چشمه ای به نام روشاب کاشته بود، و این درخت بعد از طوفان برای نوح رویید، و آن‌ها را نیز بدین خاطر «اصحاب رس» نامیدند که پیامبرشان را در زمین دفن کردند، و این قضیه بعد از سلیمان بن داود علیه السلام بود. آن‌ها در کنار ساحلی از بلاد شرق که به آن رس گفته می‌شد، دوازده شهر داشتند، و آن نهر را نیز به همین نام نامیدند، و در آن زمان هیچ رودی پرآب‌تر و گواراتر از آن نبود و هیچ شهری نیز پرجمعیت‌تر و آبادتر از آن نبود. یکی از این شهرها آبان بود و دیگری آذر و سومی دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندار و ششمی فروردین و هفتمی اردیبهشت و هشتمی خرداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور.

بزرگ‌ترین شهرشان اسفندار بود که پادشاهشان در آن می‌زیست، و نامش ترکوذ بن غابور بن یارش بن ساذن بن نمرود بن کنعان، فرعون ابراهیم علیه السلام بود. و در آن‌جا چشمه و درخت صنوبری بود که در هر شهری دانه ای از شکوفه‌های آن صنوبر کاشته بودند، و در آن شعبه ای از رودی که در کنار درخت صنوبر بود، روان ساختند و این چنین شد

که دانه رشد کرد و تبدیل به درختی بزرگ شد. آن‌ها نوشیدن آب چشمه و رودها را حرام گرداندند و از آن نمی‌نوشیدند و چهارپایانشان را نیز اجازه نوشیدن نمی‌دادند و هر کس این کار را می‌کرد، او را می‌کشتند و می‌گفتند: او موجب حیات خدایان ماست، و کسی را سزا نیست از حیات او بکاهد و خود ایشان و چهارپایانشان از رود رس که شهرهایشان بر فراز آن بود می‌نوشیدند. آن‌ها در هر ماهی از سال، عیدی در هر شهر برقرار می‌کردند و اهالی شهر دور درخت جمع می‌شدند و بر درختی که توری از حریر بر روی خود داشت و انواع تصاویر بر آن کشیده شده بود، می‌زدند. و سپس گوسفند و گاو می‌آوردند و برای درخت قربانی می‌کردند و در آن‌جا با هیزم‌ها آتشی بر می‌افروختند و آن‌گاه که دود و بوی طبخ حیوانات قربانی برمی خاست، و بین آن‌ها و نگاهشان به آسمان حایل می‌گشت، سجده کنان در برابر درخت می‌افتادند و برایش گریه و زاری می‌کردند تا این که از آنان راضی گردد، و شیطان نیز می‌آمد و شاخه‌های آن را حرکت می‌داد، و از میان تنه آن صدای خردسالی را سر می‌داد که ای بندگانم، من از شما راضی شدم، و آسوده خاطر و خوشحال باشید. و در آن زمان سرهایشان را بالا می‌گرفتند و شراب می‌نوشیدند و آلات موسیقی را می‌نواختند و و شروع به رقص دست بند می‌کردند و شب و روزشان را در چنین حالتی به سر می‌بردند و بعد از آن بر می‌گشتند.

از همین روست که عجم‌ها اسامی ماه‌هایشان را آبان و آذر و غیره نامیده‌اند، و این اسامی را از اسامی شهرها گرفته‌اند، چرا که آن‌ها به هم می‌گفتند، این عید ماه فلان و این عید ماه فلان است، تا این که عید شهر بزرگشان فرا می‌رسید و همگی کوچک و بزرگ در آن شهر جمع می‌شدند و در کنار درخت صنوبر و چشمه، خیمه ای از ابریشم و دیبا برپا می‌کردند و بر آن تصاویر مختلف را می‌کشیدند و دوازده در برایش

قرار می‌دادند که هر دری برای اهالی یک شهر بود، و خارج از خیمه در برابر درخت صنوبر سجده می‌کردند و چند برابر قربانی‌هایی را که برای درخت شهر خود تقدیم می‌کردند، برایش پیش کش می‌کردند، سپس ابلیس می‌آمد و درخت صنوبر را به شدت تکان می‌داد و با بانگی بلند از درون آن سخن می‌گفت و بیش از همه آن‌چه که شیطان‌ها به آنان وعده و امید داده بودند، به آنان وعده و امید می‌داد، سپس آنان سرهایشان را از سجده بر می‌داشتند و به حدی به شادی و نشاط می‌پرداختند که به واسطه می‌گساری و نوازندگی سخن نمی‌گفتند، و دوازده شبانه روز را به تعداد اعیادشان در سال اینگونه سپری می‌کردند و سپس باز می‌گشتند.

هنگامی که کفرشان به خداوند عز و جل و عبادت جز او طولانی گشت، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا پسر یعقوب علیه السلام را نزد آنان فرستاد و زمان زیادی را نزد آنان ماند، و آنان را به پرستش خدا و شناخت ربوبیتش دعوت می‌کرد، اما آنان از او پیروی نمی‌کردند و هنگامی که شدت اصرارشان را در گمراهی و ضلالت و عدم قبول درستی و رستگاری را که آنان را بدان فرا می‌خواند، دید و هنگامی که در یکی از عیدهای بزرگ شهرشان حاضر شد، گفت: پروردگارا! بندگانت از هر کاری جز تکذیب من و کفر به تو دست بر می‌دارند، آنان پیوسته درختی را که نه نفع و نه ضرری برایشان دارد، می‌پرستند، پس درختشان را به طور کامل خشک کن و قدرت و توانت را به آن‌ها بنمایان. قوم چون بامدادان از خواب برخاستند، دیدند که درختشان خشک شده است، و این موضوع آنان را به وحشت‌انداخت و آنان را دچار دلهره نمود. آنان به دو دسته تقسیم شدند: گروهی گفتند این مردی که ادعا می‌کند فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، اله شما را سحر کرده است تا

شما را از آن به سوی خود روی گردان کند. و گروهی گفتند که نه، بلکه هنگامی که اله شما این مرد را دید که از آن خرده می‌گیرد، و نسبت به آن ناروا می‌گوید و شما را به پرستش چیزی جز او دعوت می‌کند، خشمگین شده و زیبایی و طراوت خود را پنهان کرده تا شما به خاطر او خشمگین شده و انتقامش را از او بگیرید.

آنان بر کشتن او اجماع کردند. پس لوله‌های بلندی از سرب با دهانه‌هایی گشاد درست کردند، سپس آن را در ته چشمه قرار دادند و تا سطح آب بالا آوردند و مانند مجراهای چاه (فاضلاب) هر یک را روی دیگری قرار دادند، و هر چه آب در داخل آن بود، خالی نمودند. سپس در ته چشمه چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را در ته چاه فرستادند و بر دهانه آن تخته سنگ بزرگی گذاشتند، سپس لوله‌ها را از آب خارج کردند و گفتند: اکنون اگر اله مان دید که ما کسی را که از او خرده می‌گرفت و دیگران را از پرستش او باز می‌داشت، کشتیم و آن را در زیر درخت بزرگ دفن کردیم تا انتقامش را از او بگیرد (و دلش خنک گردد) و نور و شادابی آن دوباره به مانند سابق به او بازگردد، امید داریم که از دستمان راضی گردد. آنان در تمام طول آن روز صدای ناله پیامبرشان را می‌شنیدند، در حالی که می‌گفت: ای مولای من، تو اکنون تنگی مکان و شدت‌اندوه مرا می‌بینی، پس به ضعف تکیه گاهم و کمی چاره‌ام رحم کن و زودتر روحم را قبض کن و اجابت دعایم را به تاخیر نیانداز. او پیوسته این چنین می‌گفت تا این که از دنیا رفت.

سپس خداوند به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا این بندگان من که صبرم آنان را فریفته و از مکر من ایمن گشته‌اند و جز من را می‌پرستند و پیامبرم را کشتند، گمان می‌کنند که می‌توانند در برابر

خشمم مقاومت کنند و یا این که از حوزه قدرت من خارج شوند؟ چرا اینگونه‌اند در حالی که من از کسانی که از من سرپیچی کنند و از عقابم نترسند، انتقام می‌گیرم. به عزت و جلالم سوگند یاد می‌کنم که آنان را مایه عبرت و پند عالمیان قرار می‌دهم. آنان در آن عیدشان بودند که بادی شدید و سرخ آنان را به وحشت‌انداخت و در آن سرگردان شدند و دچار وحشت شدند و به یک‌دیگر چسبیدند. سپس زمین در زیر (پاهایشان) به مانند سنگ گوگردی شعله ور شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند، و تکه آتشی شعله ور که به مانند قبه بود، بر روی آنان افتاد، و بدین ترتیب بدن‌هایشان مانند سرب در درون آتش ذوب شد، و ما از یادآوری غضب پروردگار و فرود انتقامش به او پناه می‌بریم و هیچ دگرگونی و نیرویی نیست مگر توسط خداوند بلند مرتبه و بزرگ.

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند: زنی به همراه زن دیگری از موالیانش نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: نظرت در مورد رابطه زنان با زنان چیست؟ آن حضرت فرمود: اینان در آتش‌اند، در روز قیامت آورده می‌شوند و لباس و کفش‌هایی از آتش به تنشان می‌شود، و در شکم و فرج‌هایشان ستون‌های آتشینی فرو می‌شود، و در درون آتش‌انداخته می‌شوند. سپس آن زن گفت: آیا این در قرآن آمده است؟ آن حضرت گفت آری. زن گفت: آن، کجای قرآن است؟ آن حضرت این آیه را تلاوت کرد؟ «وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ» و فرمود منظور از اصحاب رس در این‌جا «رسّیات» (زنان مساحق) است.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محجوب از هشام بن سالم، از برید عِجلی روایت می‌کند که گفته است: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا» پرسیدم.

پس ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین آفرید و زنش را نیز از سنخ و اصل او بیافرید و حوا را از یکی از اضلاع زیرینش خلق کرد، سپس در آن ضلع خویشاوندی و نسب جریان به وجود آورد و سپس آن را به همسری آدم در آورد، و بدین ترتیب بین این دو «صهر» (خویشاوندی سببی) برقرار شد، و منظور از عبارت «نَسَبًا وَصِهْرًا» نیز همین است. نسب آن چیزی است که از (طریق) خویشاوندی مردان باشد و صهر آن رابطه ای است که علت ایجاد آن زنان باشند.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا خداوند خیر را در روز یک شنبه آفرید و هرگز شر را قبل از خیر خلق نکرد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین‌ها را به وجود آورد و خوراکی‌های آن را در روز سه شنبه آفرید و آسمان‌ها را در روز چهار شنبه و پنج شنبه خلق کرد، و خوراکی‌های آن را در روز جمعه به وجود آورد و این منظور از این آیه است: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیامٍ» و در مورد تفسیر «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» پیش از این در سوره طه از آن صحبت کردیم.

فرمودند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: دوستی ما اهل بیت موجب از بین رفتن گناهان می‌گردد و نیکی‌ها را چند برابر می‌کند و خداوند تبارک و تعالی از دوستداران ما اهل بیت ظلم‌هایی را که نسبت به بندگان کرده‌اند، تحمل می‌کند، مگر آن دسته از ظلم‌هایی که در آن اصرار و ظلم نسبت به مؤمنان باشد، و به بدی‌ها دستور می‌دهد که تبدیل به حسنات شوند.

علی بن ابراهیم از پدرش، از جعفر، از ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت، خداوند بنده‌اش را در برابرش قرار می‌دهد و اعمالش را برایش عرضه می‌کند و بنده به کارنامه اعمالش می‌نگرد و اولین چیزی که می‌بیند گناهانش است و به همین خاطر رنگش دگرگون می‌شود و شانه‌هایش به لرزش می‌افتد. سپس نیکی‌هایش در برابرش عرضه می‌شود و با دیدن آن شاد می‌شود، سپس خداوند عز و جل می‌گوید: گناهان آنان را به نیکی تبدیل کنید و آن را به مردم نشان دهید. بعد از این که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی کرد، مردم می‌گویند: آیا این‌ها حتی یک گناه نداشتند! و این منظور از آیه «يبَدِّلُ اللَّهُ سَيئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» است.

محمد بن یعقوب با سند از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: در خطبه ای که قبل از این آیه از آن حضرت ذکر شد، فرمودند: همانا من آن ذکری هستم که از آن گمراه شد، و راهی هستم که از آن منحرف شد و ایمانی هستم که به

آن کفر ورزید و قرآن هستم که آن را متروک گذاشت و دینی هستم که آن را تکذیب کرد.

ابوالفضل طبرسی در «مشکاه الانوار» حدیثی را به امام صادق علیه السلام ربط می‌دهد که ایشان می‌فرمایند: هیچ پیامبر و مؤمنی نبوده و نمی‌باشد و نخواهد بود، مگر این که یک دوست او را اذیت کند و بر او مسلط گردد و اگر دوستی نباشد، پس همسایه ای که او را اذیت کند و این است معنی سخن خداوند متعال: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِی عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ».

هنگامی که معاویه به مدینه آمد و بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام خرده گرفت، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را حمد و ستایش کرد، و سپس گفت: همانا خداوند عز و جل هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر این که دشمنی را از میان مجرمان برایش قرار داده است، و خداوند تعالی گفته است: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِی عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ»، حال من پسر علی بن ابی طالب هستم و تو پسر صخر می‌باشی و مادر تو هند است و مادر من فاطمه سلام الله علیها است، و مادربزرگ تو قتیله است و مادربزرگ من خدیجه است، حال خداوند کسی که از میان ما دو نفر اصل و نسب پست‌تر و شهرت کمتر و کفر بیشتر و نفاق شدیدتری را دارد، لعنت کند. سپس افراد داخل در مسجد با صدای بلند دو مرتبه آمین گفتند. و معاویه خطبه‌اش را قطع کرد و به خانه‌اش رفت.

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه با اسناد به کعب الاحبار می‌گوید: آن‌گاه که قیامت فرا برسد، مردم در چهار گروه محشور می‌شوند: گروهی سواره‌اند و گروهی پیاده راه می‌روند و گروهی سر به زیر راه می‌روند. گروهی بر روی صورت‌هایشان راه می‌روند و گنگ و لال و کورند و هیچ‌چیز را درک نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا عذر بیاورند و توجیه کنند. اینان‌کسانی هستند که آتش صورت‌هایشان را می‌سوزاند و چهره‌هایشان در آن عبوس می‌گردد. پس گفتند: ای کعب! این‌ها چه کسانی هستند که بر روی صورت‌هایشان محشور می‌شوند و چرا حالتشان این چنین است؟ کعب گفت: این‌ها کسانی هستند که در گمراهی و ارتداد و نقض پیمان درافتادند، و این چنین هنگامی که به جنگ خلیفه و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عالم و آقا و فاضل و پرچمدار و متولی حوض و کسی که خانه امیدشان می‌باشد، پرداختند، با بد توشه ای به ملاقات پروردگارشان رفتند، او امید انسان در دنیای دیگر است و او علمی است که نادانسته نمی‌ماند، و راه راستی است که هرکس از آن منحرف شود می‌لغزد و در آتش سقوط می‌کند. او علی علیه السلام است و قسم به پروردگار کعب که او عالم‌ترین آن‌هاست و از همه شان به صلح پیشگامتر و از همه صبورتر است و کعب از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح دادند، در شگفت است.

و آن قائم و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که زمین را دگرگون می‌سازد، و عیسی بن مریم علیه السلام با آن بر نصارای روم و چین احتجاج می‌کند، همانا قائم مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و از نظر خلقت و اخلاق و ظاهر و هیبت از همه مردم به عیسی بن مریم علیه السلام شبیه‌تر است، و خداوند عز و جل آن‌چه را که به پیامبرانش می‌بخشد، به او خواهد بخشید و حتی به او بیشتر می‌بخشد و او را برتری می‌دهد. همانا قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان علی علیه السلام است که به مانند یوسف غیبتی دارد و به مانند عیسی، بازگشتی. سپس بعد از غیبتش، به هنگام طلوع ستاره سرخ و بعد از خرابی منطقه الزوراء که ری است و شکافته شدن منطقه المزوره که بغداد است و بعد از خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان‌که هزاران هزار در آن کشته می‌شود، و هرکدام از آن‌ها شمشیری آراسته به دست دارند و پرچم‌هایی سیاه بر فراز آنان به اهتزار در می‌آید و جنگ‌هایی به پا می‌کنند که مرگ سرخ و طاعون عظیم آمیخته به آن است، بعد از همه این‌ها او ظهور می‌کند.

هم‌چنین از محمد بن یعقوب، از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته، از حضرت علی علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است: اما یاران سمت چپ (اصحاب المشأمه)، یهود و نصاری هستند که خداوند در موردشان می‌فرماید: «الَّذِینَ آتَینَاهُمُ الْكِتَابَ یعْرِفُونَهُ كَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ» [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او (محمد) را می‌شناسند] منظور این است که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت در تورات و انجیل آگاهی دارند، همان‌طور که فرزندانشان را در منازلشان می‌شناسند «وَإِنَّ فَرِیقًا

مِّنْهُمْ لَيكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ» [و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند * حق از جانب پروردگار توست] منظور این است که آنان حقیقت را می‌دانند که تو فرستاده خداوندی، «فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» [پس مبادا از تردیدکنندگان باشی]. هنگامی که آن‌چه را می‌دانستند، انکار کردند، خداوند آنان را به خاطر این کار مورد آزمایش و ابتلای خویش قرار داد، و روح ایمان را از آنان سلب کرد و در بدنشان تنها سه روح گماشت: روح قدرت طلبی و روح شهوت خواهی و روح جسم، سپس آنان را در زمره چهارپایان قرار داد و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» چرا که چهارپا با روح قدرتش بار می‌کشد و با روح شهوتش علف می‌خورد و با روح بدنش راه می‌رود.

در مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستی طهارت کنی و وضو بگیری، طوری به سمت آب می‌روی که داری به سمت رحمت خداوند حرکت می‌کنی، چرا که خداوند متعال آب را کلید نزدیکی به خود و مناجات با خود و راهنمایی به سوی گستره خدمت به خود، قرار داده است. و همان‌طور که رحمت خداوند گناهان بندگان را پاک می‌کند، آب نیز پلیدی‌های ظاهری را پاک می‌گرداند، خداوند متعال فرموده است: «وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْرًا بَینَ یدَی رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» و در جایی دیگر فرموده است: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَیءٍ حَی أَفَلَا یؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی‌آورند]، و هم‌چنان‌که خداوند تمامی نعمت‌های دنیا را با آب حیات بخشیده است، به همین ترتیب با رحمت

و فضلش، صفا و لطافت و پاکیزگی و برکت و آمیختگی و امتزاج نیکوی آب را در حیات، قلب و عبادات و تفکر انسان قرار داده است، پس از آن در پاکیزه سازی اعضایی که خداوند امر فرموده استفاده کن و در فرایض و سنن عباداتت آن را به کار گیر، چرا که در هر عملی از آن، فواید فراوانی است؛ و اگر آن را به درستی به کار گرفتی، به زودی سرچشمه‌های فواید برایت می‌جوشند و سپس همان‌طور که آب با اشیاء مخلوط و آمیخته می‌گردد و به هر چیز حقش را عطا می‌کند و معنا و جوهر خود را تغییر نمی‌دهد، با خلق خدا بیامیز، و بیانگر این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باش که می‌فرماید: مثال مؤمن خالص مانند آب است، و باید خلوصت با خداوند تبارک و تعالی در عباداتت مانند پاکی آبی باشد که خداوند از آسمان می‌فرستد و آن را «طهور» (پاک) نامیده است، و هنگامی که اعضایت را با آب پاک می‌گردانی، قلبت را نیز با تقوی و یقین پاک بگردان.

علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَینِ» فرمودند: خداوند دو دریا را فرستاد که «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» که منظور از اجاج آب شور و تلخ است. «وَجَعَلَ بَینَهُمَا بَرْزَخًا» برزخ در این‌جا به معنی حائل است و منظور از آن همین است «وَحِجْرًا مَّحْجُورًا» و منظور از «حجراً محجوراً» نیز «حراماً محرَّماً» است، یعنی محال است که یکی از این دو، طعم دیگری را تغییر دهد.

انس می‌گوید: دیدم ابری بر روی آن دو (پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام) سایه‌انداخته بود و به سرشان نزدیک شده بود، سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دستش را به سوی ابر دراز کرد، و خوشه انگوری برگرفت و آن را بین خود و علی علیه السلام تقسیم کرد و گفت: بخور ای برادر، این هدیه از سوی خداوند برای من و سپس برای تو است. انس می‌گوید: گفتم ای رسول خدا! علی علیه السلام برادر توست؟ ایشان پاسخ دادند: خداوند عز و جل سه هزار سال قبل از خلقت آدم، آبی را در زیر عرش آفرید و آن را در مرواریدی سبز در ناپیداهای علمش قرار داد تا این که آدم را خلق کرد. هنگامی که آدم را آفرید، آن آب را از مروارید به پشت آدم منتقل کرد، تا این که خداوند روح آدم را گرفت و آن را در پشت شیث به جریان‌انداخت، و هم‌چنان آن آب نسل به نسل منتقل شد تا این که در پشت عبد المطلب آرام گرفت، سپس خداوند آن را دو نیم کرد، نیمی به عبد اللّٰه و نیمی دیگر به ابوطالب رسید. پس من از نیمه عبداللّٰه هستم و علی از نیمه دیگر است، و این چنین است که علی در دنیا و آخرت، برادر من است. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا».

شیخ طوسی: گروهی از ابو مُفضَّل، از ابو احمد عبیداللّٰه بن حسین بن ابراهیم علوی نصیبی در بغداد، از محمد بن علی بن حمزه علوی، از پدرم، از حسن بن زید بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که از آن حضرت در مورد سن جدمان علی بن حسین علیه

السلام پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: پدرم از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: من در سالی که عمویم حسن علیه السلام وفات کرد، در یکی از خیابان‌های مدینه پشت سر عمویم حسن علیه السلام و پدرم حسین علیه السلام راه می‌رفتم و در آن زمان نوجوان بودم و به بلوغ رسیده بودم یا این که در نزدیکی بلوغ بودم. در آن هنگام جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری به همراه گروهی از قریش و انصار در راه با ایشان ملاقات کردند. جابر به محض دیدن آن دو، عنان اختیار را از دست داد و به دست و پایشان افتاد و شروع به بوسیدن آن نمود، سپس مردی از قریش که داماد مروان بود، گفت: ای ابوعبدالله! آیا تو با این سن و سالت و با این‌جایگاهی که از همراهی رسول خدا داری، این کار را می‌کنی؟ (جابر در غزوه بدر حاضر شده بود) سپس جابر به او گفت: از من دور شو! ای قریشی، اگر تو فضیلت و جایگاه آنان را می‌دانستی چنان‌که من می‌دانم، خاکی را که زیر پایشان هست، می‌بوسیدی. سپس جابر به سمت انس بن مالک رو کرد و گفت: ای ابا حمزه!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن دو، خبری را برایم نقل کرد که گمان نمی‌کنم در میان انسان‌ها چنین صفاتی باشد. انس گفت: ای ابو عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه خبری به تو داده است؟

علی بن حسین می‌گوید: سپس حسن و حسین علیهما السلام رفتند و من ایستادم تا صحبت آن‌ها را بشنوم. جابر شروع به صحبت کرد و گفت: روزی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود، همین که دور و برش خلوت شد، به من فرمود: ای جابر! حسن و

حسین را فراخوان، و او بسیار به آن دو علاقه داشت. من رفتم و آن دو را صدا زدم و گاهی این و گاهی آن را بغل می‌کردم تا این که آن‌ها را نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آوردم. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که با دیدن اظهار محبت و بزرگداشت من نسبت به آن‌ها خوشحالی در چهره‌اش نمایان بود، به من گفت: ای جابر، آیا دوستشان داری؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه چیز مرا از دوست داشتن آن‌ها باز می‌دارد، در حالی که من موقعیت آنان را نزد شما می‌دانم. ایشان فرمودند: آیا می‌خواهی از فضیلت این دو برایت بگویم؟ گفتم: آری پدر و مادرم فدایت شوند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی هنگامی که خواست مرا بیافریند، مرا به شکل نطفه ای سفید و پاک آفرید، و سپس آن را در پشت آدم علیه السلام قرار داد، و پیوسته آن را از پشت و رحم‌های پاک به دیگری انتقال می‌داد تا این که به پشت نوح و ابراهیم علیهما السلام راه یافت، سپس به همین ترتیب به عبد المطلب رسید، از پلیدی‌های جاهلیت هیچ‌چیز دامن مرا نیالود. سپس این نطفه به دو نیم تقسیم شد، یکی به عبد اللّٰه و دیگری به ابوطالب راه یافت و چنان شد که پدرم مرا به دنیا آورد و نبوت با من پایان یافت و علی علیه السلام نیز به دنیا آمد و وصایت با او خاتمه یافت. سپس دو نطفه از من و علی علیه السلام جمع شدند و حسن و حسین را به دنیا آوردند و خداوند با آن دو، فرزندان نبوت را به پایان رسانید و نوادگان و خاندان من را از پشت آنان قرار داد و مرا به فتح سرزمین و در روایتی سرزمین‌های کفر امر کرد. و از نوادگان این در حالی که به حسین علیه السلام اشاره می‌کرد در آخر الزمان مردی ظهور می‌کند که زمین را از عدل پر می‌کند بعد از این که از ستم پر شده است. پس این دو پاک و طاهرند و این دو سرور جوانان

بهشتند و خوشا به حال کسی که آن‌ها و پدر و مادرشان را دوست بدارد و وای بر کسی که با آنان دشمنی کند و کینه آن‌ها را به دل بگیرد.

علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاء بُرُوجًا» فرموده است: منظور از بروج ستارگان هستند، و برج‌های بهار و تابستان عبارتند از: حمل و ثور و جوزاء و سرطان و اسد و سنبله و برج‌های پاییز و زمستان عبارتند از میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و سمکه که عدد آن‌ها دوازده برج می‌باشند.

محمد بن یعقوب از یکی از یارانمان، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابی جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند امت مرا در گِل به تصویر کشید، و اسامی شان را به من یاد داد، چنان‌که تمامی اسماء را به آدم علیه السلام آموخت؛ سپس پرچمداران بر من عبور کردند و من برای علی علیه السلام و شیعیانش طلب مغفرت کردم، و خداوند یک چیز را به من در مورد علی علیه السلام و شیعیانش وعده داد، پرسیده شد: ای رسول خدا! آن چیست؟ گفتم: آن آمرزش است برای کسانی که ایمان بیاورند، و خداوند همه گناهان بزرگ و کوچک آنان را می‌آمرزد، و گناهان آنان را تبدیل به نیکی می‌کند.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولیه در کامل الزیارات روایت می‌کند که ابوعباس محمد بن جعفر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از منیع، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران جمَّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: کمترین چیزی که زائر امام حسین علیه السلام به دست می‌آورد این است که هر نیکی‌اش هزار هزار برابر می‌شود و بدی یکی است؛ و یکی کجا و هزار هزار کجا؟!. سپس فرمود: ای صفوان، مژده بده، همان خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که عصاهایی از نور دارند، و هرگاه که فرشتگان کاتب بخواهند گناهی را در (دفتر اعمال) زائر حسین علیه السلام بنویسند، آن‌ها می‌گویند: دست نگه دارید. و آن‌ها هم نمی‌نویسند، و اگر نیکی ای انجام دهند، آن‌ها به فرشتگان مامور اعمال می‌گویند: بنویس، این‌ها کسانی هستند که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی می‌کند.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزاز، از عمر بن حنظله روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قبل از قیام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف پنج نشانه وجود دارد؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن در زمین، کشته شدن نفس زکیه، و یمانی. گفتم: فدایت شوم، آیا اگر قبل از این نشانه‌ها کسی از خاندان تو قیام کند، او را همراهی کنم؟ فرمود: نه. راوی روایت می‌کند که فردای آن روز آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» را خواندم و به آن حضرت گفتم: آیا این همان فریاد است؟ ایشان فرمودند: اگر باشد، گردن دشمنان خداوند عز و جل را خاضع می‌گرداند.

و محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از یاران ما روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِم مِّن السَّمَاء آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: گردن‌های بنی امیه در برابر آن صدا خم می‌شود و این در هنگام غروب خورشید است و علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام غروب خورشید آشکار می‌گردد و ساعتی خورشید بر سر مردم می‌تابد تا این که کاملا چهره‌اش دیده می‌شود و مردم، اصل و نسب و افتخاراتش را می‌شناسند. سپس فرمود: در آن زمان، حال بنی امیه چنان است که فردی از آنان در پشت درختی پنهان می‌شود و درخت می‌گوید: مردی از بنی امیه در پشت من پنهان شده است، او را بکشید.

طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: قلب سلیم، قلبی است که از دوستی دنیا در امان مانده باشد. هم‌چنین طبرسی ادامه می‌دهد و می‌گوید: این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن امام را تایید می‌کند که: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.

طبرسی در خبر مأثور از جابر بن عبدالله روایت می‌کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: انسان در بهشت می‌گوید: فلان دوستم چه کار کرد؟ حال آن‌که دوستش در جهنم به سر می‌برد. سپس خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: دوستش را به بهشت

ببرید، و کسانی که در آتش می‌مانند، با مشاهده این صحنه می‌گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ».

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: اگر قرآن بر غیر عرب‌ها نازل می‌شد، عرب‌ها بدان ایمان نمی‌آوردند. اما بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد و این فضلیتی است برای غیر عرب‌ها نسبت به عرب‌ها.

شیخ مفید در کتاب مجالس از گروهی از ابی مفضل، از ابو جعفر محمد بن جریر طبری در سال سیصد و هشت، از محمد بن حمید رازی، از سلمه بن فضل ابرش، از محمد بن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از ابو مفضل، از محمد بن محمد بن سلیمان باغندی، از محمد بن صباح جرجرائی، از سلمه بن صالح جعفی، از سلیمان اعمش و ابو مریم و همگی از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فراخواند و گفت: ای علی، همانا خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که خویشاوندان نزدیکم را انذار دهم، و انجام آن برایم گران است و می‌دانم که هرگاه به انجام این امر مبادرت ورزم، امور ناگواری را از جانب آنان می‌بینم و من نیز در برابر آن سکوت اختیار کردم. پس جبرئیل نزد من آمد و فرمود: ای محمد! اگر آن‌چه را که پروردگارت امر کرده، انجام ندهی، تو را عذاب خواهد کرد. حال ای علی! قدری غذا فراهم کن و بر روی آن یک ران گوسفند قرار ده،

و ظرفی از شیر نیز برایمان مهیا کن. و من نیز به آن‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود، عمل کردم و سپس همگی آنان را در آن روز که حدود چهل مرد یک نفر یا کمتر یا بیشتر بودند، دعوت کردم و عموهای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم، ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز در میان آنان بودند.

هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، آن حضرت مرا به آوردن غذایی که برایشان ساخته بودم، فراخواند و من نیز آن را آوردم. هنگامی که آن را به زمین گذاشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم‌اندکی از گوشت را برگرفت و آن را با دندان‌هایش تکه تکه کرد و سپس آن را در اطراف سفره‌انداخت و فرمود: با نام خدا آن را برگیرید. سپس آن را خوردند تا این که سیر شدند و دیگر میلی به غذا نداشتند و تنها جای دست‌هایشان باقی مانده بود و قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، یک نفر از آنان می‌توانست، آن‌چه را که برای همه آن‌ها آوردم، بخورد. سپس آن ظرف شیر را برایشان آوردم و همگی از آن نوشیدند تا این که سیراب گشتند و قسم به خدا، یک نفر از آنان می‌توانست تمامی آن‌چه را که برایشان آوردم بنوشد، اما آن مقدار غذا و شیر همه را سیر کرد. سپس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست صحبت کند، ابو لهب زمام سخن را به دست گرفت و گفت: چه قدر خوب رفیقتان شما را جادو کرد و آن‌ها نیز پراکنده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست با آنان صحبت کنند. صبح روز بعد به من گفت: ای علی! این مرد قبل از این که آن‌چه را به تو گفتم بیان کنم زمام سخن را به دست گرفت، و قبل از این که حرفم را بزنم آن‌ها متفرق شدند. امروز نیز مانند غذایی که دیروز آماده کردی، فراهم کن و سپس آنان را جمع کن. امام علی علیه السلام روایت می‌کند

که من این کار را انجام دادم و آن‌ها را جمع کردم، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مرا به آوردن غذا امر فرمود و من هم آن را نزد ایشان آوردم و به مانند دیروز غذا را تقسیم کرد، و شروع به خوردن کردند تا این که آنقدر خوردند که میلی به خوردن احساس نمی‌کردند و سپس فرمود: نوشیدنی شان را نیز بیاور و من نیز آن ظرف شیر را برایشان آوردم، و از آن نوشیدند تا این که همگی از آن سیراب گشتند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! همانا به خدا قسم، من جوانی از عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آن‌چه من برایتان به ارمغان آورده ام، آورده باشد، همانا من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده‌ام و پرودگار بلند مرتبه مرا امر کرده که شما را به آن دعوت کنم، حال کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد و مرا در کارهایم یاری می‌کند تا برادر و وصی و وزیر و پس از من جانشینم در میان خویشاوندان من باشد؟ امام علی علیه السلام روایت می‌کنند که آن‌ها از او روی برگرداندند و از کمک کردن به او خودداری کردند. سپس من که از همه ایشان کم سن و سال‌تر و کم تجربه‌تر و فربه‌تر و نازک ساق‌تر بودم، به پا خواستم و عرض کردم: ای رسول خدا! در ماموریتی که خداوند به منظور آن تو را بر انگیزانده است، وزیرت می‌شوم. سپس دستم را گرفت و گفت: همانا این، برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. سپس آن‌ها شروع به خنده کردند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که به حرف فرزندت گوش دهی و از او فرمانبرداری کنی.

ابن بابویه از پدرش از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضال، از داود بن ابی یزید، از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» گفته است: اینان هفت نفرند: مغیره و بُنان و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبدالله حارث و ابن خطاب.

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از حماد بن عثمان، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء يتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: آیا شاعری دیده است که کسی از او پیروی کند،. منظور از این آیه افرادی هستند که برای غیر دین به کسب دانش پرداختند و هم خود گمراه شدند و هم‌دیگران را گمراه کردند.

شرف الدین نجفی از محمد بن جمهور، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء يتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می‌کند: کدام شاعران را دیده اید که مردم از آنان پیروی کنند؟ همانا منظور از این آیه فقیهانی هستند که قلب مردم را از باطل مملو می‌سازند، همانا آنان شاعرانی هستند که مردم از آنان پیروی می‌کنند.

طبرسی در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء يتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» از عیاشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: اینان قومی هستند که علم آموختند و بدون آگاهی، به علم آموزی در دین پرداختند و چنان شد که هم خود گمراه شدند و هم‌دیگران را گمراه نمودند.

ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده که شنیدم امام صادق می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیه السلام نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: شما را پس از من به استضعاف می‌کشند. مفضّل گوید: عرض کردم: معنی این چیست ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» این آیه تا روز قیامت درباره ما جاری است.

از او، از محمد بن عمر، از محمد بن حسین، از احمد بن عثمان بن حکیم، از شُریح بن مَسلمه، از ابراهیم بن یوسف، از عبد الجبّار، از اعشی ثقفی، از ابو صادق روایت کرده است که: علی علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما یا در حق ماست که می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

از او، از محمد بن حسن بن احمد ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطار، از ابو عبد الله حسین بن رزق الله، از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام مرا احضار کرده و فرمود: عمّه جان، امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا امشب نیمه ماه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی حجت خود را در این شب ظاهر خواهد کرد و او حجت خدا بر روی زمین خواهد بود. گوید: عرض کردم: مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، اثری از بارداری در وی نیست! فرمود: همان است که گفتم.

گوید: چون آمدم و سلام کردم و نشستم، نرجس آمد تا کفش مرا از پایم درآورد و گفت: بانوی من، چطوری؟ گفتم: بانوی من تویی و بانوی خاندانم تویی. گفت: عمه جان، این چگونه سخن گفتن است؟ گوید: گفتم: دختر عزیزم، امشب خداوند به شما پسری عطا خواهد فرمود که در دنیا و آخرت سید وسَرور است. نرجس احساس خجالت کرد و علایم شرم بر رخسارش آشکار شد و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و دراز کشیدم تا این که به خواب رفتم و چون نیمه‌های شب فرا رسید، برای نماز شب بیدار شدم و بعد از فراغت از نماز، دیدم که نرجس به خوابی آرام فرو رفته و هیچ علایمی از بارداری یا درد زایمان در وی نیست. پس مدتی نشستم و او را زیر نظر داشتم سپس دراز کشیدم. ناگهان وحشت زده از خواب پریدم، اما کماکان نرجس آرام خوابیده بود. سپس از خواب بیدار شد و پس از ادای نماز دوباره خوابید.

حکیمه گوید: سپس بیرون رفتم تا ببینم سپیده صبح کی خواهد دمید. ناگاه دید، که سپیده صبح اول چون دُم گرگ درآمده و این در حالی بود که نرجس هنوز در خواب بود. ناخواسته شک و تردید وجودم

را فراگرفت که ناگاه ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از اتاق نشیمن فرمود: عجله مکن عمّه جان، نزدیک است. در این هنگام نرجس وحشت زده از خواب بیدار شد. سریع به بالینش رفتم و گفتم: بسم اللّٰه، آیا چیز خاصی احساس می‌کنید؟ گفت: بلی، عمّه جان. گفتم: خودت را جمع کن، دل قوی دار که موضوع همان است که به تو گفتم.

حکیمه گوید: سپس هر دوی ما را چرتی خفیف فرا گرفت و ناگهان احساس کردم چیزی اتفاق افتاده است. ناخودآگاه پیراهن را از وی کنار زدم و دیدم که نوزادی به حالت سجده روی زمین است. سریع او را برداشتم و ناگهان دریافتم کاملاً پاک است و نیاز به تمییز کردن ندارد. در این هنگام ابو محمد علیه السلام فرمود: زود پسرم را نزد من بیاورید عمّه جان. فوری نوزاد را خدمت ایشان بردم. امام علیه السلام نوزاد را از من گرفت و یک دست را زیر باسن او قرار داد و دست دیگرش را به پشت وی تکیه داد و پاهای کوچکش را روی سینه خود قرار داد و آن‌گاه زبانش را در دهان وی گذاشت و با انگشت، چشمانش را مسح کرد و همین کار را با گوش‌ها و مفاصل وی تکرار نمود. سپس فرمود: فرزندم، سخن بگو! پس نوزاد گفت: « أشهد أن لا إله إلاّ اللّٰه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّداً صلّی اللّٰه علیه و آله رسول اللّٰه.» سپس بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد و هم چنین بر دیگر امامان بزرگوار تا این که به پدر بزرگوارش رسید و سکوت کرد. سپس امام ابو محمد علیه السلام فرمود: عمّه جان، او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند و بعد وی را نزد من برگردان. پس کودک را نزد مادرش بردم. نوزاد به مادر خود سلام کرد و مادر نیز پاسخ سلام او را داد و او را در محل نشاندن وی گذاشت. سپس امام علیه السلام فرمود: عمّه جان، چون روز هفتم شد، او را نزد ما بیاور. حکیمه گوید: چون صبح شد، آمدم تا بر ابو محمد

علیه السلام سلام کنم، ولی متوجه شدم که سرورم، نوزاد نورسیده در رختخواب نیست. عرض کردم: قربانت گردم! سرورم کجاست؟ فرمود: عمه جان، او را به کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.

حکیمه گوید: روز هفتم آمدم و سلام کردم و نشستم. امام علیه السلام فرمود: پسرم را نزد من آورید. پس سرورم را که در کهنه پیچیده شده بود، به حضورش بردم و او نیز همان کارهایی را که قبلاً انجام داده بود، دوباره انجام داد. سپس زبان مبارکش را در دهان وی گذاشت و فرمود: «أشهد أن لا إله إلاّ اللّٰه» و آن‌گاه بر پیامبر و امیر المؤمنین و دیگر ائمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین درود فرستاد و چون به پدرش رسید، باز ایستاد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَنُرِى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يحْذَرُونَ».

موسی گوید: از عُقبه خادم در این مورد پرسش کردم و او گفت: حکیمه راست می‌گوید.

شیبانی در کشف البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که این آیه مختص به امام عصر است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود و گردنکشان و فراعنه را از هم می‌پاشد و شرق و غرب زمین را به تصرف درمی آورد و سپس آن را پر از عدل و داد می‌کند در حالی که پیش از آن مملو از کفر و ستم بود.

شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: فرعون و هامان در این‌جا دو شخص از گردنکشان قریش هستند که خداوند آنان را به هنگام ظهور قائم آل محمد علیهم السلام زنده می‌گردند و از آنان انتقام می‌گیرد.

علی بن ابراهیم گوید: پدرم از نضر بن سُوَید، از عاصم بن حُمَید، از ابو عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منهال بن عمر به علی بن الحسین علیه السلام برخورد و به وی گفت: چگونه شب را به صبح رساندی ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: وای بر تو! هنوز درنیافته ای که ما چگونه شب را به صبح می‌رسانیم. ما در میان قوم خود به بنی اسرائیل در میان آل فرعون می‌مانیم، فرزندانمان را سر می‌برند، به زنانمان بی‌حرمتی می‌شود و کار به جایی رسیده که به بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا (علی علیه السلام) بر بالای منبرها دشنام داده می‌شود. به دشمن ما اکنون ثروت و شرافت داده می‌شود و آنان‌که ما را دوست می‌دارند، حقیر شده و حقشان کاستی یافته و مؤمنان نیز وضعی مشابه همین را دارند. هم اکنون عجم این حق را برای عرب می‌شناسد که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آنان است و قریش بر عجم فخر می‌فروشد که محمد صلی اللّٰه علیه و آله از ماست و عرب نیز حق قریش را می‌شناسد که محمد صلی اللّٰه علیه و آله از آن‌هاست و عرب بر عجم فخر می‌فروشد که محمد صلی اللّٰه علیه و آله از عرب است، ولی با همه این احوال کسی نمی‌داند که «حق ما چیست و کجاست؟» بلی، ای منهال! ما چنین شدیم.

محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی آن‌ها از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده‌اند که گفت: به ابو الحسن صلوات اللّٰه علیهم اجمعین درباره این سخن شعیب علیه السلام که می‌فرماید: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَی هَاتَینِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِی حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ» پرسش نمودم که موسی کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: به دورترین آن وفا کرد، ده سال. عرض کردم: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از اتمام مدت؟ فرمود: پیش از تمام شدن مهلت. عرض کردم: مردی با زنی ازدواج می‌کند و شرط می‌کند که دو ماه برای پدر زنش کار کند. آیا این‌جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می‌دانست که این شرط را ادا خواهد کرد. اما این یکی از کجا می‌داند تا دو ماه دیگر زنده می‌ماند تا به وعده خود وفا کند؟ در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، یک مرد به شرط آموختن یک سوره قرآن به زن، با وی ازدواج کرد یا با مقداری درهم یا مقداری گندم.

محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از طاهر بن مدرار، از برادرش، از ابو سعید مدائنی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَینَا» پرسیدم. فرمود: خداوند کتاب خود را در برگی نوشت و نقش آن را ثابت کرد، دو هزار سال قبل از این که مخلوقات را بیافریند و در آن برگ نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن‌که از من سؤال کنید، به شما بخشش کردم و پیش از آن‌که آمرزش طلب کنید، شما را

آمرزیدم. هر کس از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، او را با رحمت خویش در بهشتم ساکن می‌کنم.

شیخ مفید در «الاختصاص» از حسن بن زیاد آدمی، از عروة بن یحیی، از ابو سعید مدائنی روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَينَا» چیست؟ فرمود: ای ابو سعید! نامه ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از خلقت انسان بر روی برگی نوشته و آن را روی عرش خود و در کنار خویش قرار داده است - یا زیر تخت عرش خود- و در آن نوشته است: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن‌که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن‌که از من آمرزش طلب کنید، از شما درگذشتم؛ هر کدام از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، با رحمت خودم او را در بهشتم ساکن می‌کنم.

امام ابو محمد عسکری علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران را به نبوت برگزید و دریا را برای وی شکافت تا بنی اسرائیل را نجات دهد و تورات و الواح (ده فرمان) را به وی عطا فرمود، موسی چون به جایگاه خود نزد پروردگارش نگریست، عرض کرد: پروردگارا! مرا کرامتی بخشیدی که پیش از من به کسی نبخشیدی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از همه خلقم افضل است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد صلی الله علیه و آله از همه خلقت نزد تو برتر است، آیا از خاندان پیامبرآن‌کسی از خاندان من نزد

تو گرامی‌تر است؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت آل محمد بر همه خاندان انبیا همانند فضیلت محمد بر همه مرسلین است.

موسی گفت: ای پروردگار من! اگر آل محمد نزد تو چنین مقامی دارند، آیا در میان یاران انبیا کسی بهتر از یاران من داری؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت یاران محمد بر یاران همه پیامبران مرسل به مانند فضیلت آل محمد بر آل همه پیامبران و فضیلت محمد بر همه مرسلین است؟

موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد و خاندان و یارانش از چنین منزلتی که توصیف فرمودی برخوردار هستند، آیا امّتی بهتر از امت من نزد تو وجود دارد که همانند امت من، ابرها را برای ایشان فرستاده باشی تا سایه بان آنان گردد و برایشان «مَنّ» و «سَلْوَی» نازل فرموده باشی و دریا را برایشان شکافته باشی؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت امت محمد بر همه امت‌ها همانند فضیلت او نسبت به همه مخلوقات من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! کاش می‌توانستم آن‌ها را ببینم. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی فرمود: ای موسی! تو آن‌ها را نمی‌بینی، زیرا اکنون زمان ظهور آنان نیست؛ اما در بهشت ایشان را می‌بینی که در باغ‌های جاودان و فردوس، در حضور محمد صلی اللّٰه علیه و آله هستند و در نعمت‌های آن غرق‌اند و از خیرات آن بهره مند. آیا دوست داری سخن ایشان را بشنوی؟ موسی گفت: بلی، پروردگار من! فرمود: در حضور من بایست و اِزار خود را محکم ببند هم‌چون بنده ای ذلیل که در محضر سروری ارجمند می‌ایستد. پس موسی چنین کرد. آن‌گاه پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امت محمد!

همه آن‌ها در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبیک اللّهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إنّ الحمد و النعمة و الملک لک، لا شریک لک لبیک. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: خداوند این پاسخ آن‌ها را شعار حج قرار داد.

سپس پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امّت محمد! حکم من درباره شما این است که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته و عفوم بر مجازاتم؛ پیش از آن‌که حاجتی از من بخواهید، حاجت شما را برآورده می‌کنم و پیش از آن‌که از من سؤال کنید، به شما عطا می‌کنم. هر یک از شما با شهادت لا إله إلاّ اللّٰه وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله، مرا ملاقات کند و در گفتارش صادق و در رفتارش محقّ باشد و شهادت دهد که علی بن ابی طالب برادر و وصی پیامبر، بعد از اوست و ولی اوست و از او همانند اطاعت از محمد، اطاعت کند و شهادت دهد که اولیای برگزیده، اخیار، مطهّر و فرخنده او که مبلّغ شگفتی‌های آیات خدایند و راهنمایان حجت‌های خدا هستند، پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السلام اولیای اویند، او را به بهشت خود وارد می‌کنم، هرچند گناهانش به‌اندازه کف‌های دریا باشد. امام عسکری علیه السلام فرمود: پس چون خداوند، پیامبرمان محمد صلی اللّٰه علیه و آله را مبعوث فرمود، به وی گفت: ای محمد! آن‌گاه که امت تو را بدین کرامت در کنار طور مفتخر کردیم تو آن‌جا نبودی. سپس به محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصَّنی به من هذه الکرامة و الفضیلة. [سپاس خدایی راست که پروردگار جهانیان است به خاطر این کرامت و فضیلتی که مرا مخصوص به آن گردانید]. و به امت وی فرمود: و شما بگویید: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصّنا

به من هذا الفضل» [سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است به خاطر این فضیلتی که ما را به آن مختص گردانیده است].

و علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِی» [تو در جانب غربی (طور) نبودی] «إِذْ قَضَینَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ» [و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم] یعنی او را آگاه کردیم. «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَینَا» یعنی موسی علیه السلام.

اما مقصود آیه «وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَیهِمُ الْعُمُرُ» [لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد] یعنی عمرشان طولانی شد و نافرمانی می‌کردند. و منظور از «ثاویاً» «وَمَا كُنتَ ثَاوِیا فِی أَهْلِ مَدْینَ» [و تو در میان ساکنان (شهر) مَدین مقیم نبودی] «باقیاً» است و مقصود از دو ساحر در آیه «سِاحْرَانِ تَظَاهَرَا» [دو ساحر با هم ساخته‌اند] موسی و هارون هستند.

از او، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن فضیل، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیرِ هُدًی مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی هوای نفس را دین خود قرار دهد، بدون راهنمایی ائمه هدی علیهم السلام.

هم او گوید: حسین بن عبید الله از ابو محمد، از محمد بن همّام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از

امام علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که: روزی آن حضرت در محله ای نشسته بود و مردم پیرامون آن حضرت جمع بودند. پس مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! تو در چنین مقامی باشی که خداوند به تو عنایت فرموده و با این حال پدرت در آتش عذاب شود؟! امام علیه السلام فرمود: درنگ کن، خدا دهانت را خورد کند! قسم به آن‌که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری فرستاد، اگر پدرم شفاعت همه گناهکاران روی زمین را بکند، خداوند شفاعت او را در حق آن‌ها می‌پذیرد. من تقسیم کننده آتش باشم و پدرم در آتش شکنجه شود؟! سپس فرمود: قسم به آن‌که محمد را به حق مبعوث فرمود، نور پدرم در روز قیامت همه نورها را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد صلی الله علیه و آله، نور من، نور فاطمه سلام الله علیها، دو نور حسن و حسین علیهما السلام و امامانی که از نسل اویند؛ زیرا نور او از نور ماست، خداوند عزّ و جلّ آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم آفرید.

ابن بابویه از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از ایشان خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ابو طالب با حساب ابجد در سن شصت و سه سالگی اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد. سپس در ادامه فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را

پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند پاداش آنان را مضاعف نمود.

از او، از ابو الفرج محمد بن مظفّر بن نفیس مصری فقیه، از ابو الحسن محمد بن احمد داودی، از پدرش روایت کرده است که: نزد ابو القاسم حسین بن روح- که خدا روح او را پاک گرداند- بودم که مردی پرسید: معنی سخن عباس به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که « با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد» چیست؟ فرمود: منظور وی اسلام آوردن ابو طالب با گفتن عبارت «إلهٌ أحدٌ جوادٌ» است. زیرا الف = + لام= + هاء= + الف= + ح= + دال= + جیم= + واو= + الف= + دال

ابن طاووس در جای دیگر می‌گوید: چگونه یک مسلمان آگاه، با وجود این روایات و مضمون این همه ابیات، ایمان ابو طالب علیه السلام را انکار می‌کند در حالی که در روایات خودشان آمده است که ابو طالب به فرزندش علی علیه السلام وصیت کرد که پیوسته ملازم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله باشد. آن‌ها از طرفی می‌گویند رسول خدا فرموده که: «ابو طالب جز به خیر دعوت نمی‌کند» و «خدا پاداش خیرت دهد ای عمو!» و «اگر زنده بود، چشمانش روشن می‌گشت.» و از آن طرف ادعا می‌کنند که او کافر از دنیا رفته است. اجماع اهل بیت عصمت و طهارت بر ایمان ابو طالب به تنهایی برای اثبات ایمان ابو طالب کافی است؛ زیرا اینان به گواهی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هرگز جدای از قرآن نیستند و شکی نیست که اهل بیت عترت بیش از غریبه‌ها، ابو طالب را

می‌شناختند. اهل بیت علیهم السلام در باب ایمان ابو طالب مصنّفات و نوشته‌های زیادی دارند.

علی بن ابراهیم: مفسران عامّه (اهل سنت و جماعت) روایت کرده‌اند که این اتفاق مربوط به قیامت است. اما خواص (مفسران شیعه) نظر دیگری دارند و در این باره پدرم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقتی بنده ای وارد قبر می‌شود، مُنکَر نزد او می‌آید و او از دیدن منکر وحشت زده می‌شود و از او سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌گیرد. منکر به او می‌گوید: درباره این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) که در میان شما بود، چه می‌گویی؟ اگر آن عبد، مؤمن باشد، می‌گوید: شهادت می‌دهم که او فرستاده خداست و به حق مبعوث گردید. در این صورت به وی گفته می‌شود: بخواب، آرام بخواب، بی‌آن‌که خوابی ببینی. و سپس شیطان از او دور می‌شود و قبر او از هر طرف هفت ذرع فراخ می‌گردد و جایگاه خود را در بهشت می‌بیند. اما اگر کافر باشد، در جواب سؤال منکر می‌گوید: نمی‌دانم. پس ضربه ای بر او وارد می‌شود که جز انسان همه مخلوقات خدا آن را می‌شنوند و شیطآن‌که دو چشم چون مس یا آتش دارد و چون برق ناگهانی می‌درخشند، بر او مسلّط می‌شود و به وی می‌گوید: من برادر تو هستم، و آن‌گاه مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط می‌شوند و قبرش را بر او تاریک می‌کنند و قبر، چنان بر او فشار وارد می‌کند که دنده‌های قفسه سینه‌اش از دو پهلویش خارج می‌شوند. سپس فرمود: انگشتان او را چنان به هم می‌فشارد که خرد می‌شوند.

محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن عَلاء- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. در آغاز ورودمان در مسجد جامع شهر در روز جمعه گرد آمدیم و سخن از امامت و کثرت اختلاف مردم درباره آن به میان آمد. پس بر سرورم امام رضا علیه السلام وارد شده و او را از این امر آگاه کردم. امام علیه السلام لبخندی زد و آن‌گاه فرمود: ای عبد العزیز! مردم را در نادانی و جهل نگاهداشته‌اند و از دینشان منحرف که به اختیار خود امامی را برگزینند.

خداوند متعال پس از مقام نبوت و خلیل اللّٰه بودن، مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا فرمود و او را بدین فضیلت، شرافت بخشید و آن را در کتاب خود نیز بیان فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]

پس ابراهیم خلیل شادمانه گفت: «وَمِن ذُرِّیتِی» [از دودمانم (چطور)؟] و خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: «لاَ ینَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» [پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد] و بدین ترتیب این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و امامت مختص به برگزیدگان شد و آن‌گاه خداوند متعال آن را در نسل این برگزیدگان طاهر قرار داده و فرموده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِینَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَینَا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِینَ» [و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای

نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند] این منصب را هم‌چنان در ذرّیه ایشان طی قرون متمادی نسل‌اندر نسل قرارداد تا این که خداوند عزّ و جلّ این میراث را به نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله عنایت فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِی وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِی الْمُؤْمِنِينَ» [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همآن‌کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است] بنابراین، منصب امامت مختص به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بود و آن‌گاه پیامبر گرامی به امر پروردگار و بر اساس سنت الهی، آن را به علی علیه السلام واگذار نمود و این منصب در ذرّیه پاک ایشآن‌که خداوند آنان را به علم و ایمان مفتخر نموده، ادامه خواهد یافت: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» [و (لی) کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند می‌گویند: قطعاً شما (به موجب آن‌چه) در کتاب خدا (ست) تا روز رستاخیز مانده اید] بنابراین، این منصب تا روز قیامت در ذرّیه علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ زیرا دیگر بعد از محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیامبری نخواهد آمد. پس این نادانان چگونه می‌توانند امام را انتخاب کنند؟

امامت از منزلت پیامبران برخوردار است و میراث اوصیاست. امامت خلافة اللّٰه و جانشینی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و مقام امیر المؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. امامت، زمام دین و نظام و انتظام جامعه مسلمانان و صلاح دنیا و به عزت رسانیدن مؤمنان است. امامت پایه و اساس اسلام پویاست و فرع بالنده آن است. نماز با وجود و راهنمایی امام، به طور کامل ادا می‌شود و هم چنین زکات، روزه، حج، جهاد و گردآوری غنایم و صدقات و جاری

کردن حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کشور، همه توسط امام انجام می‌پذیرد. امام، حلال خدا را حلال می‌کند و حرام خدا را حرام می‌گرداند و حدود خدا را جاری می‌سازد و از دین خدا دفاع می‌کند و با دانش و حکمت و حجت استوار، مردم را به راه پروردگارش رهنمون می‌سازد. امام به خورشید شکوهمند و برآمده می‌ماند که جهان را روشن و نورانی می‌کند و این در حالی است که خود در جایگاهی است که دست کسی به وی نمی‌رسد و چشم کسی قادر به رؤیت نور خیره کننده او نیست. امام، بدری درخشان و چراغی فروزان و نوری تابان و ستاره ای راهنما در اعماق تاریکی شب‌های تار در شهرها و صحراهای بی‌آب و علف و اعماق دریاهاست. امام، آب گوارایی است که تشنگان را سیراب می‌کند، رهنمون به سوی هدایت و نجات دهنده از پلشتی‌هاست. امام به سان آتشی بر قله کوه است. هر که بدان نزدیک شود، از گرمایش بهره مند می‌گردد و آن‌که راه گم کرده باشد، بدان از مهلکه نجات می‌یابد. هر که از او جدا شود، هلاک می‌گردد. امام ابر باران زا و باران سیل آساست؛ خورشید روشنگر و آسمانِ سایه بان و زمین گسترده و چشمه جوشان و آبگاه و گلستان است. امام، همدمی دلسوز و پدری است مهربان و برادری است همزاد و مادری نیکوکار در حق فرزند کوچک خویش. امام پناهگاه مردم در حوادث هولناک است. امام امین خدا در میان مردم است و حجت خدا بر بندگان. امام خلیفه خدا در بلاد و دعوت کننده به سوی الله است و مدافع حرم خدا. امام کسی است که از گناهان پاک شده باشد و از عیوب مبّرا؛ مخصوص به علم و معروف به حلم. او نظام دین است و مایه عزّت مسلمین و موجب برانگیخته شدن خشم منافقین و خشکاننده ریشه کافران است. امام یگانه زمانه خویش است، کسی به منزلت او نمی‌رسد و هیچ عالمی به جایگاه او دست

نمی‌یابد و همتایی برایش یافت نمی‌شود. نه مانندی دارد و نه نظیری، برخوردار از همه فضیلت هاست بی‌آن‌که بابت آن مدیون کسی باشد یا آن را از کسی گرفته باشد؛ بلکه فضیلت او از فضیلت دهنده و بخشاینده نشأت می‌گیرد و این فضیلت فقط به او اختصاص دارد.

چه کسی می‌تواند به معرفت امام دست یابد یا این که امکان شناسایی و انتخاب او را به دست آورد؟ هیهات! هیهات! عقل‌ها در این وادی گمراه می‌شوند و به بیراهه ختم می‌گردند و خِردها دچار کاستی می‌شوند.اندیشه‌ها به حیرت می‌افتند و چشم‌ها سرگردان می‌شوند و بزرگان احساس حقارت می‌کنند و حکما به حیرت می‌افتند. بردباران از درک آن قاصرند و سخنوران از گفتار باز می‌مانند و دانایان به نادانی خویش اقرار می‌کنند و شعرا از ستایش او درمانده می‌شوند و ادیبان احساس عجز می‌کنند. اهل بلاغت از توصیف یکی از صفات او یا فضیلتی از فضایل او گرفتار عجز و ناتوانی می‌گردند. مگر می‌توان کل وجودش را توصیف یا در ستایش کُنه او دادِ سخن داد یا چیزی از احوال وی را دریافت یا این که کسی را جایگزین وی کرد به طوری که بتوان بی‌نیاز از او بود؟ نه، چگونه؟ کجا؟ او چون ستاره از دسترس کسانی که بخواهند او را به دست آورند یا از وصف واصفان دور است. چگونه می‌توان چنین شخصی را انتخاب کرد و با کدام عقل، و این که نظیر او را در کجا یافت می‌شود؟! آیا گمان می‌برید که چنین شخصی را می‌توانید در غیر خاندان محمد صلی الله علیه و آله پیدا کنید؟ به خدا سوگند که تمام وجودشان آن‌ها را تکذیب می‌کند و اباطیل، آن‌ها را دچار آرزوهای دست نیافتنی کرده است، از این رو قصد کرده‌اند که از دیواری صاف و لغزنده بالا روند. دیواری که آنان را به حضیض ذلّت فرو می‌غلتاند. در انتخاب امام بر عقل ناقص و تهی خود تکیه کردند و با آرای گمراه خود

در پی دستیابی به وی بودند، لیکن چیزی جز دورتر شدن از امام نصیبشان نشد. خدایشان بکشد! که دروغ گفته و افترا بستند و از راه حق و صراط مستقیم منحرف شدند و دچار حیرت و سرگردانی گشتند و آگاهانه امام را رها کردند و شیطان، اعمال آن‌ها را برایشان آراست و از گام نهادن در راه درست باز داشت. آن‌ها آگاهانه از کسی که خدا و رسولش برگزیده بودند، روی برتافتند تا این که مخاطب قرآن واقع شدند که: «وَرَبُّکَ یخْلُقُ مَا یشَاءُ وَیخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا یشْرِکُونَ» و «وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن یکُونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» [و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد] و «مَا لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ* أَمْ لَکُمْ کِتَابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمَا تَخَیرُونَ* أَمْ لَکُمْ أَیمَانٌ عَلَینَا بَالِغَةٌ إِلَى یوْمِ الْقِیامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَمَا تَحْکُمُونَ* سَلْهُم أَیهُم بِذَلِکَ زَعِیمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَکَاء فَلْیأْتُوا بِشُرَکَائِهِمْ إِن کَانُوا صَادِقِینَ» [شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید* یا شما را کتابی هست که در آن فرا می‌گیرید* که هر چه را برمی گزینید برای شما در آن خواهد بود* یا این که شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست، حکم کنید* از آنان بپرس کدامشان ضامن این (ادعا) یند* یا شریکانی دارند. پس اگر راست می‌گویند، شریکانشان را بیاورند] و «أَفَلَا یتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» [آیا به آیات قرآن نمیاندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است] یا این که: «وَطَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یعْلَمُونَ» [و خدا بر دلهایشان مُهر نهاد، در نتیجه آنان نمی‌فهمند] یا این که گفتند: «سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ یسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاَ یعْقِلُونَ* وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فِیهِمْ خَیرًا لَّأسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ

لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ» [شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند* قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی‌اند که نمیاندیشند* و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال اِعراض روی برمی تافتند]

یا گفتند: «سَمِعْنَا وَعَصَينَا» [شنیدیم و نافرمانی کردیم] بلکه این «فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَن يشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» [فضل خداست که به هر کس بخواهد، آن را می‌دهد و خداوند را فزون بخششی بزرگ است]

آنان چگونه می‌توانند امام برگزینند در حالی که امام عالِمی است که جهل به او راه ندارد و نگهبانی است که زیردستانش را تنها نمی‌گذارد. او معدن قداست و پاکی است و مرکز عبادت و زهد و علم. امام به دعوت مخصوص رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله معرفی گشته و از ذرّیه پاک حضرت فاطمه زهرا سلام اللّٰه علیها می‌باشد. در نَسَبش هیچ غلّ و غشی راه ندارد و هیچ اصل و نسب داری به جایگاهش دست نمی‌یازد. امام از خاندان قریش و نسل هاشم است و عترت رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله که با رضایت خداوند عزّ و جلّ برگزیده می‌شود. امام اشرفِ اشراف و شاخه ای از عبدِ مَناف است. علمش پیوسته رو به فزونی و حلمش رو به تکامل است. بر امر امامت کاملاً آگاه و در کار سیاست زبر دست و داناست. طاعتش بر همه فرض است و پیوسته به امر خدای عزّ و جلّ عمل می‌کند. بندگان خدا را نصیحت می‌کند و از دین خدا پاسداری می‌نماید.

پیامبران و امامان علیهم السلام پیوسته مؤید به توفیقات الهی هستند و از علوم خفیه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می‌شوند در حالی که دیگران از این موهبت بی‌بهره‌اند. علم آن‌ها از دانش اهل زمانشان

فراتر است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «أَفَمَن یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یهِدِّی إِلاَّ أَن یهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ» [آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید، مگر آن‌که (خود) هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟]

و «وَمَن یؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کَثِیرًا» [و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است]؛ و کلام خدا در حق طالوت: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ یؤْتِی مُلْکَهُ مَن یشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ» [در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست].

و به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیمًا» [و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن‌چه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

و در حقّ امامان اهل بیت پیامبرش و عترت و ذرّیه او صلوات الله علیهم اجمعین فرموده است: «أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَینَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا* فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعِیرًا» [بلکه به مردم برای آن‌چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم* پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او

روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است] و اگر خداوند بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، توان و ظرفیت این کار را به وی خواهد داد و چشمه‌های حکمت را در قلبش به ودیعت خواهد نهاد و علم را بدو الهام خواهد فرمود تا از آن پس، از پاسخ به هیچ پرسشی در نماند و از عدالت فراتر نرود. او امامی معصوم و مؤید است که خداوند پشتیبانیش می‌کند. از خطا و لغزش در امان است و خداوند او را بدین صفاتش مخصوص می‌گرداند تا حجّت خویش بر بندگان و گواهی بر آنان قرار دهد، از این روست که می‌فرماید: «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَن يشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» [این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد؛ و خداوند را فزون بخشی بزرگ است]

آیا آن‌ها می‌توانند چنین شخصی را بیابند و انتخاب کنند؟ یا این که از چنین صفاتی برخوردار باشد و او را بر دیگران برتری دهند؟ به خانه خدا سوگند که پا را از حق فراتر گذاشتند و کتاب خدا را پشت سر نهادند چنان‌که گویی نمی‌دانستند مرتکب چه کاری شده‌اند. هدایت و شفا در کتاب خداست؛ اما آن‌ها آن را رها کرده و در پی هواهای نفسانی خود رفتند. از این رو خداوند آنان را نکوهش و ملامت فرمود و از خود دور ساخت و در حق ایشان فرمود: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» [و کیست گمراه‌تر از آن‌که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند] و «فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» [نگونساری بر آنان باد! و (خدا) اعمالشان را بر باد داد] و فرمود: «كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِکَ يطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» [(این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند (مایه) عداوت بزرگی است. این‌گونه خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می‌نهد]

و درود بیکران خدا بر محمد نبی و آل محمد باد! این حدیث را محمد بن علی بن بابویه در کتاب «معانی الاخبار» خود از ابو العبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. روز جمعه آغاز ورودمان در مسجد گرد آمدیم و سخن امامت را به میان آوردند و سپس عیناً به ذکر حدیث می‌پردازد.

ابن شهر آشوب از علی بن جعد، از شُعبه، از حمّاد بن سَلَمه، از انَس روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند مرا و اهل بیت مرا بر همه خلق برتری داد و ما را برگزید. پس مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را وصی من کرد و آن‌گاه فرمود: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» یعنی در این مورد انتخاب را برای مردم قرار ندادم و خود هر که را بخواهم برمی گزینم. پس من و اهل بیت من برگزیده خدا و بهترین خلق او هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی خدا پاک و منزه است «عَمَّا يشْرِكُونَ» منظور کفّار مکه است.

و از طریق مخالفین: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی – که از مشایخ اهل سنت است- در کتاب خود «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ يخْلُقُ مَا يشَاءُ وَيخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» در حدیثی مرفوع که سند آن را به انس بن مالک می‌رساند روایت می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره مفهوم این آیه پرسش کردم. فرمود: خداوند، آدم را آن گونه که می‌خواست از گل آفرید و این که خداوند من و اهل بیت مرا از میان خلق برگزید و مرا پیامبر خود کرد و

علی بن ابی طالب را وصی قرار داد. سپس فرمود: «مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ» و مقصود حق تعالی آن است که بندگان، فاقد حق انتخاب هستند و آن‌که انتخاب می‌کند من هستم؛ و من و خاندانم برگزیدگان او از میان خلق وی هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی این که خداوند از شرکی که کفّار مکه می‌ورزند، منزّه است، سپس ادامه می‌دهد: «وَرَبُّکَ» یعنی ای محمد: «یعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ» یعنی آن‌چه از بغض و کینه که منافقان از تو و اهل بیت تو در سینه دارند «وَمَا یعْلِنُونَ» و معارض محبت‌هایی است که در ظاهر نسبت به تو و خاندانت ابراز می‌دارند.

محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از علی بن ابی حمزه، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی درباره «کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسید. امام فرمود: درباره آن‌چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: همه چیز هلاک می‌شود جز نَفس خدا. فرمود: سبحان الله، سخنی به گزافه گفته‌اند. منظور آیه آن است که همه چیز هلاک می‌گردد، مگر نَفسی که از آن طریق، خلایق نزد وی می‌رسند و آن نَفس ماییم.

محمد بن یعقوب گوید: نقل است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمن خطبه ای می‌فرماید: اما خداوند عزّ و جلّ بندگانش را به انواع سختی‌ها امتحان می‌کند و آنان را به انواع مجاهدت‌ها به تعبّد وامی دارد و آنان را به اَشکال مختلف گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند تا تکبّر را از دل‌های آنان خارج کند و فروتنی را در نفوس آن‌ها جای دهد و این‌ها را

درهایی قرار می‌دهد که رو به فضل و بخشش او باز می‌شوند و راهنمایی برای جلب آمرزش و محبت اویند؛ آن گونه که خود فرموده است: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يتْرَكُوا أَن يقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

حسن بن علی علیه السلام می‌فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر پدر و مادر نسبی‌اش ترجیح دهد، خداوند عزّ و جلّ درباره‌اش می‌فرماید: من هم تو را برتری می‌دهم، همان‌طور که مرا برتری دادی، و تو را نزد پدر و مادر دینی‌ات شرافت می‌بخشم، همان‌طور که با برتری دادن محبت آن‌ها بر پدر و مادر نسبی خود، خویشتن را شرافت بخشیدی.

محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سال آن پیش از بعثت وی بود و نهصد و پنچاه سال در زمان بعثت مشغول دعوت کردن مردم به سوی دین خدا بود و پانصد سال دیگر بعد از طوفان و فروکش کردن آب و پایین آمدن از کشتی بود و در این مدت شهرها را ساخت و فرزندانش را در این شهرها ساکن گردانید و چون ملک الموت نزد وی آمد، در زیر نور خورشید بود. ملک الموت بر وی سلام کرد و آن حضرت سلام او را پاسخ داده و پرسید: علت آمدنت چیست؟ گفت: آمده‌ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام گفت: آیا اجازه می‌دهید به سایه بروم؟ ملک الموت گفت: بلی.

سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و گفت: ای ملک الموت! هر چه عمر کردم، به‌اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود. مأموریت خویش را انجام بده. آن‌گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.

ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از علی بن حَکَم، از هشام بن سالم، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد. هشتصد و پنجاه سال آن پیش از مبعوث شدن به نبوت و نهصد و پنجاه سال را صرف دعوت قوم خود به راه حق نمود و دویست سال را در ساخت کشتی صرف نمود و پانصد سال بقیه را پس از فروکش کردن طوفان، صرف ساختن شهرها و مرزبندی آن‌ها نمود و فرزندان خویش را در این شهرها ساکن گردانید. آن‌گاه ملک الموت در حالی نزد وی آمد که زیر نور خورشید بود و به وی سلام کرد.

نوح علیه السلام به وی پاسخ داده و گفت: ای ملک الموت! علت آمدنت چیست؟ ملک الموت پاسخ داد: آمده‌ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام به وی گفت: آیا اجازه دارم از زیر نور خورشید به سایه بروم؟ گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و سپس گفت: ای ملک الموت! عمری را که سپری کردم به‌اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود؛ مأموریتی که به آن امر شده ای را اجرا کن! آن‌گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.

و هم او: با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از زیاد بن منذر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من در خدمت آن حضرت حضور داشتم که مردی از ایشان درباره کسی پرسید که از حمام خارج می‌شود یا غسل می‌کند، پس وشاح (حمایل) بر خود می‌افکند و پیراهن خود را روی اِزار (شلوار) می‌پوشد و با همین حال، نماز هم می‌خواند. فرمود: این کار، عمل قوم لوط است. گفت: عرض کردم: همانا او وشاح را روی پیراهن میاندازد. فرمود: این کار از رفتارهای جباران است. گفت: عرض کردم: پیراهن نازک است، آن را به دور خود می‌پیچد؟ فرمود: بله، سپس فرمود: بی‌گمان، باز کردن بند شلوار در نماز و ریگ بازی و جویدن کُندُر در مجالس و در گذرگاه‌ها از رفتارهای قوم لوط است.

در تحفة الإخوان آمده است: امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌فرماید: مردم مؤتفکات از بزرگوارترین مردم بودند و بهره مند از حسن و جمال. پس گرفتار قحط و گرانی شدند. آن‌گاه ابلیس لعین نزد ایشان آمد و گفت: علت این که دچار قحطی شده اید این است که شما مردم را از ورود به خانه‌هایتان منع کردید، اما ایشان را از ورود به باغ‌هایتان در صحرا منع نکردید. گفتند: چگونه آن‌ها را از ورود به باغ هایمان منع کنیم؟ گفت: این را میان خود یک سنت کنید که اگر مرد غریبه ای را در شهر خویش دیدید، لباس‌های وی را به غارت برید و از پشت به او تجاوز کنید و اگر چنین کنید دیگر کسی به شهر شما نخواهد آمد. حضرت فرمود: پس آن‌ها به قصد انجام این کار به سمت حومه شهر بیرون رفتند تا غریبه ای را بیابند و با او آن کنند. در همان

حال ابلیس لعین خود به صورت جوانی امرد و زیبا ظاهر شد. مردم با دیدن او، به وی حمله کرده و جامه‌هایش را به غارت برده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند و این کار به مذاقشان خوش آمد و کم کم به صورت عادتی درآمد که در مورد هر غریبی به کار می‌بستند و به مرور این کار را میان خود نیز انجام دادند و کار به جایی رسید که مردم شهر به دو دسته تقسیم شدند: یا مفعول بودند، یا فاعل.

خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که من لوط را به پیامبری برگزیدم. پس وی را نزد این قوم بفرست. ابراهیم علیه السلام نزد لوط رفت و او را از ماجرا آگاه ساخت و سپس به وی گفت: به شهر سَدُوم برو و آنان را به پرستش خدا دعوت کن و آنان را از فرمان و عذاب خدا برحذر دار و به خاطرشان بیاور که خداوند با قوم نمرود بن کنعان چه کرد. پس لوط علیه السلام عازم شد تا به مجموعه شهرهایی رسید و توقف کرد بی‌آن‌که بداند از کدام شهر کار خود را آغاز کند. اما بالاخره وارد شهر سدوم شد که بزرگ‌ترین شهرها بود و حاکم آن شهرها نیز در آن اقامت داشت. چون به وسط بازار رسید، گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید و از من فرمان برید و در انجام این کارهای ناپسند که پیش از این سابقه نداشته، خویشتن دار باشید و خودداری کنید. بت پرستی را رها کنید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم. این است معنای آیه «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ* وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يتَطَهَّرُونَ» [و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت (ی) را مرتکب می‌شوید که هیچ‌کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است* شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی

آمیزید. آری شما گروهی تجاوزکارید* ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنآن‌کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند] یعنی خود را از آمیزش با مردان، پاک می‌دارند. و در جای دیگر می‌فرماید: «أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِى نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» و مقصود از «منکر»، ریگ بازی، کف زدن، کبوتر بازی، به جان هم‌انداختن کبوترهای جنگی، به جان هم‌انداختن خروس‌های جنگی، به جان هم‌انداختن سگ‌ها، باد رها کردن در مجالس و جامه‌های رنگارنگ پوشیدن است، «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

چون این خبر به پادشاه سدوم رسید، گفت: وی را نزد من آورید. و چون لوط علیه السلام در برابر پادشاه ایستاد، پادشاه به وی گفت: کیستی؟ گفت: نام من لوط و برادر زاده ابراهیم علیه السلام هستم. اما آن‌که مرا فرستاده، پروردگار من و شماست و اما آن‌چه را که آورده‌ام این است که شما را به اطاعت از خدا و اوامر او دعوت کنم و شما را از ارتکاب این اعمال زشت نهی کنم. چون پادشاه این سخنان را از لوط علیه السلام شنید، وحشت و ترس بزرگی در دلش افتاد، لذا به لوط گفت: من یک مرد از قوم خودم هستم و نمی‌توانم از طرف همه آن‌ها به تو پاسخ دهم. تو خود نزد آن‌ها برو، اگر به تو ایمان آوردند، من هم با آن‌ها هستم. فرمود: پس لوط از نزد وی خارج شد و نزد قوم سدوم رفت و آنان را به پرستش خدا دعوت نمود و از ارتکاب گناه نهی فرمود و از عذاب خدایشان برحذر داشت. اما آن‌ها از هر طرف به وی حمله کرده و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يا لُوطُ» [اگر دست برنداری] «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» [قطعاً از اخراج شدگان خواهی بود] یعنی از شهر ما، «قَالَ إِنِّى لِعَمَلِكُم» [من از کارتان] «مِّنَ الْقَالِينَ» [از دشمنانم] یعنی از آن

متنفرم «رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یعْمَلُونَ» [پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن‌چه انجام می‌دهند، رهایی بخش] یعنی از زشت کاری‌ها.

پس لوط مدت بیست سال در میان ایشان اقامت گزید و آنان را به یکتا پرستی دعوت می‌کرد. در این مدت همسرش که زنی مؤمن بود، در گذشت و با زنی دیگر از قوم خود به نام «قواب» ازدواج کرد که قبلاً به وی ایمان آورده بود. از آن پس هر دو با هم مردم را به اطاعت خدا فرامی خواندند. اما مردم، لوط را دشنام داده و می‌زدند. این کار از آغاز بعثت لوط تا چهل سال ادامه داشت و هیچ اهمیتی به سخنان وی نمی‌دادند و از او اطاعت نمی‌کردند. در این هنگام زمین، به درگاه پروردگار شکایت برد و درختان و پرندگان و بهشت و دوزخ با زمین همنوا شده و به درگاه پروردگار ناله کردند. اما خداوند به آنان وحی فرمود که من حلیم و بردبارم و با عجله در مورد کسانی که مرا نافرمانی می‌کنند، تصمیم نمی‌گیرم تا این که زمان مشخص فرا رسد.

امام علیه السلام ادامه می‌دهند: و چون دعوت پیامبرشان را سبک شمرده و اقرار به اطاعت از خدا نکردند و هم‌چنان به گناهان خود ادامه می‌دادند، خداوند متعال، چهار فرشته را که عبارت بودند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و دردائیل، امر فرمود که نزد ابراهیم علیه السلام رفته و او را به پسری از همسرش ساره، دختر «هاراز بن ناخور» بشارت دهند. ساره، زمانی که خداوند آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت گردانید، به وی ایمان آورده بود و خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با وی ازدواج کند و ابراهیم علیه السلام نیز با وی ازدواج کرد. این چهار فرشته به هیئت انسان‌هایی که عمامه‌هایی بر سر داشتند، درآمدند. عادت ابراهیم علیه السلام این بود که جز با مهمان

خدا غذا نخورد و سه روز بود که مهمانی نرسیده بود. لذا ابراهیم علیه السلام به ساره فرمود: برخیز و غذایی را تدارک کن تا من بیرون روم شاید مهمانی بیابم. ساره در پی تهیه غذا رفت و ابراهیم علیه السلام در پی مهمان؛ اما هرچه گشت مهمانی نیافت. لذا در خانه‌اش نشست و به خواندن صُحُفی که بر وی نازل شده بود، مشغول گردید. ناگهان متوجه شد چهار مهمان اسب سوار در حضورش ایستاده‌اند. این حادثه غیر منتظره به شدت وی را به وحشت‌انداخت. لذا آن‌چهار فرشته به وی سلام کردند و او آرام گرفت و ترسش برطرف گشت و معنای آیه «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا» [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند] همین است. و خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید: «هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ ضَيفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ» [آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟ * چون بر او درآمدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام. مردمی ناشناسید] چون صورت آن‌ها را نمی‌دید و آن‌ها را نمی‌شناخت. پس به ایشان خوشامد گفت و دعوت به نشستن کرد. آن‌گاه بر ساره وارد شده و به وی فرمود: چهار مهمان خوش سیما و خوش لباس بر ما وارد شده‌اند. آن‌ها وقتی بر من وارد شدند، چون درستکاران به من سلام گفتند، لذا از تو می‌خواهم برخیزی و به ایشان خدمت کنی. عرض کرد: ای ابراهیم! تا آن‌جا که من تو را می‌شناسم، با غیرت‌ترین مردان بوده ای؟! فرمود: هنوز هم هستم، اما این میهمانان عزیز و برگزیده‌اند.

سپس ابراهیم علیه السلام گوساله فربهی را سر بریده، پاک نمود و سپس تنور را برافروخت و گوساله را در تنور گذاشت تا بریان گشت و این معنای آیه ای است که می‌فرماید: «فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» [و

دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد] «حنیذ» به چیزی گفته می‌شود که در گودال بریان گردد.

وقتی غذا آماده شد، ابراهیم علیه السلام گوساله بریان را روی سفره نهاد و مقداری نان در اطراف آن گذاشت و به ایشان تعارف کرد که تناول کنند. ساره نیز کمر به خدمت ایشان بسته بود و منتظر بود که هر کدام چیزی احتیاج داشته باشند، فراهم کند که متوجه شد در حالی که ابراهیم علیه السلام بدون نگاه کردن به میهمانان مشغول غذا خوردن است، مهمان‌ها چیزی نمی‌خورند. لذا به ابراهیم گفت: ابراهیم! این میهمانان شما چیزی نمی‌خورند. پس ابراهیم علیه السلام به ایشان گفت: نمی‌خورید؟ و از این بابت، ترسی در دل او پیدا شد و معنای آیه «فَلَمَّا رَأَى أَيدِيهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» [و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت] همین است.

سپس ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر می‌دانستم شما نمی‌خورید، گوساله را از گاو جدا نمی‌کردم. پس جبرئیل دستش را به طرف گوساله دراز کرده و گفت: به اذن خدای متعال برخیز! پس گوساله برخاست و به طرف گاو رفت و پستانش را به دهان گرفت و مشغول شیر خوردن شد. در این‌جا ترس ابراهیم علیه السلام شدت گرفته و گفت: «إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ* قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِى عَلَى أَن مَّسَّنِىَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ* قَالَ وَمَن يقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ» [ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است، بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت

می‌دهید؟ * گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ساره ایستاده بود و چون این سخنان را شنید، گفت: «أوهِ» که از آن در قرآن با لفظ «صَرَّة» یاد شده است: «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا» [و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهره خود زد] یعنی به صورت خود زد «وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ» [و گفت زنی پیر نازا (چگونه بزاید)] یعنی زنی سالخورده که نازاست «قَالَتْ يا وَيلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِی شَيخًا إِنَّ هَذَا لَشَیءٌ عَجِيبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيكُمْ أَهْلَ الْبَيتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» [(همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن‌که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است* گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی‌گمان او ستوده ای بزرگوار است] «مجید» به معنای موجود برخوردار از شرافت و بزرگی و کرم است.

در آیه دیگری آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ» [و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم* و زن او ایستاده بود] یعنی برای خدمت به آن‌ها ایستاده بود «فَضَحِكَتْ» یعنی دچار حیض شد «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يعْقُوبَ» [پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم]

اسحاق بیش از هشتاد سال عمر کرد و نابینا گشت. وی پیوسته در معبد خود زندگی می‌کرد. روزی در کنار همسرش نشسته بود. ناگهان از

وی خواست با او همبستر شود. زنش که رباب بنت لوط علیه السلام یا قدره نام داشت چنان خندید که دندان‌های آسیای وی نمایان گشته و به همسرش گفت: اسحاق! اسحاق گفت: بلی، اگر خدا خواهد! پس با وی نزدیکی کرد و همسرش به دو پسر باردار شد و چون خبر باردار بودن خود را به اسحاق داد، به وی فرمود: از این امر تعجب مکن، زیرا در آغاز جوانی شبی در خواب دیدم که درخت تنومند سرسبزی از پشتم رویید که شاخ و برگ‌های بسیار داشت و هر یک از این شاخ و برگ‌ها به رنگی بودند. سپس در خواب به من گفته شد: این شاخ و برگ‌ها فرزندان تو هستند و منزلت هر کدام متناسب با نورانیت آن‌هاست و ناگهان هراسان از خواب بیدار شدم. این باردار شدن تو تحقق خواب من است. همسرش گفت: ای پیامبر خدا و فرستاده او، آن‌ها دو تا هستند و در شکم من چون دو دشمن با هم می‌جنگند. اسحاق گفت: ان شاء اللّٰه خیر است. چون مدت حمل به پایان رسید و نوزادان به دنیا آمدند، یکی از آن‌ها که دیرتر به دنیا آمده، آن یکی را گرفته بود. از این رو یعقوب نامیده شد و آن‌که برادر خود را کنار زده و خود اول به دنیا آمده بود را «عیص» نامیدند. گویند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم علیه السلام نود و هشت سال داشت که ساره در همان شبی که خداوند قوم لوط را در زمین فرو برد، به اسحاق باردار گشت و چون مدت حملش کامل شد، در شب جمعه، روز عاشورا، وی را در حالی که نور درخشانی از او می‌تابید، به دنیا آورد و چون بر زمین افتاد، به درگاه پروردگار سجده کرد، آن‌گاه نشست و دست به دعا برداشته و حمد و ثنای خدا را به جا آورد.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرماید: سپس ساره مشغول تکرار این عبارت خود: «پیرزنی نازا» شد، بی‌آن‌که بداند این میهمانان فرشته

هستند. پس جبرئیل علیه السلام به وی نگریسته و گفت: ای ساره! این سخن پروردگار تو است و اوست حکیم دانا. چون از این موضوع فارغ شدند، ابراهیم به آن‌ها گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ أَيهَا الْمُرْسَلُونَ» [ای فرستادگان! مأموریت شما چیست؟] یعنی این که بعد از مژده ای که به من دادید، می‌خواهید چه کنید؟ «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ» [گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم] و منظورشان قوم لوط بود «لِنُرْسِلَ عَلَيهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ» [تا سنگهایی از گل رس بر (سر) آنان فرو فرستیم] قتاده گوید: سنگی گل آلود بوده که در آتش جهنم پخته شده بود «مُسَوَّمَةً» [نشان گذاری شده] یعنی علامت گذاری شده، و گفته شده: روی هر سنگی نام شخصی از گناهکاران اسراف گر قوم لوط که به وسیله آن کشته می‌شد، نوشته شده بود.

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: سپس جبرئیل به شکل واقعی خود درآمد و ابراهیم علیه السلام وی را شناخت. سپس میکائیل و اسرافیل و دردائیل را به عنوان برادران خود به حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی نمود. سپس ابراهیم علیه السلام به خاطر وضعیت برادر زاده‌اش لوط و خانواده او غمگین شد و به فرشتگان گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّينَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی زن لوط از جمله کسانی است که گرفتار عذاب می‌شوند. سپس از جبرئیل از تعداد مؤمنان در آن شهرها پرسید. جبرئیل گفت: جز لوط و دو دخترش کس دیگری وجود ندارد؛ و این همان معنایی است که خداوند بیان فرموده: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيرَ بَيتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و (لی) در آن‌جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ» [پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد] «وَجَاءتْهُ الْبُشْرَى» [و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید] «يجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» [درباره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می‌کرد] یعنی آن‌چه میان ابراهیم علیه السلام و جبرئیل اتفاق افتاد. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ» [زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود] یعنی این که وی در دعا مؤمن است و به عبادت پروردگارش روی می‌آورد. – می‌فرماید: - آن‌گاه به ابراهیم علیه السلام فرمود: «يا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّكَ» [ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده] «وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيرُ مَرْدُودٍ» [و برای آنان عذابی که بی‌بازگشت است خواهد آمد] «غیرمردود» به معنای «غیر مصروف» یعنی «بی بازگشت» است. آن‌گاه ابراهیم علیه السلام فرمود: ای فرشتگان و رسولان پروردگارم! بروید آن‌جا که فرمان داده می‌شوید.

گوید: پس فرشتگان بر اسبان خویش نشستند و نزدیک غروب به شهرهای قوم لوط رسیدند. پس رباب دختر لوط و همسر اسحاق علیه السلام که دختر بزرگ‌تر بود و مشغول برداشتن آب بود، آن‌ها را دید و متوجه شد مردمی صاحب جمال و خوش ظاهرند. لذا به آنان نزدیک شده و گفت: شما را چه می‌شود که می‌خواهید بر قومی فاسق وارد شوید! کسی از آن‌ها شما را میهمان نمی‌کند، مگر آن پیرمرد. او از بابت قوم، رنج و مصیبت زیادی کشیده است. فرمود: پس آن فرشتگان به سمت حضرت لوط علیه السلام تغییر مسیر دادند که تازه از شخم زدن فارغ شده بود. چون حضرت لوط ایشان را دید، برای آنان غمگین شد و برایشان از قوم خود بیمناک شد و معنای کلام خدا همین است که: «وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يوْمٌ عَصِيبٌ»

[و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز، روزی سخت است] یعنی شرّ آن سخت و شدید است و در آیه دیگری گوید: «فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ» [پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید] یعنی، لوط علیه السلام هم مثل ابراهیم علیه السلام ایشان را نشناخت. پس حضرت لوط علیه السلام به ایشان گفت: از کجا آمده‌اید؟ جبرئیل علیه السلام در حالی که [لوط] وی را نشناخته بود، گفت: از جایی دور و به خانه شما درآمده‌ایم، آیا می‌توانی ما را امشب میهمان کنی و اجر و ثواب شما نزد خدا باشد؟ حضرت لوط علیه السلام گفت: آری، اما از این قوم فاسق- که خدا لعنتشان کند- بر شما بیمناک هستم.

پس جبرئیل به اسرافیل علیه السلام گفت: این یک بار. خداوند به ایشان فرمان داده بود که شهر را نابود نکنند، مگر این که از زبان حضرت لوط علیه السلام چهار بار شهادت بر فسق آن‌ها و لعنت بر ایشان را بشنوند. سپس جلو رفته و گفتند: ای لوط! شب ما را دریافته و ما میهمان توایم، پس کاری را که لازم است انجام دهید. لوط علیه السلام به ایشان گفت: به شما اطلاع دادم که قوم من فسق می‌ورزند و زنان را رها کرده با مردان شهوت رانی می‌کنند- که لعنت خدا برایشان باد- پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم دومین شهادت.

سپس لوط به ایشان گفت: از اسب‌های خویش پیاده شوید و همین جا بنشینید تا تاریکی زیاد شود و آن‌گاه بی‌آن‌که کسی متوجه شما شود، وارد شوید. آن‌ها- که خدایشان لعنت کند- قوم فاسقی هستند. پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم شهادت سوم. سپس لوط بعد از این

که تاریکی بر همه جا سایه افکند پیشاپیش آن‌ها حرکت کرده تا این که وارد خانه او شدند و لوط، در را پشت سرِ آن‌ها بست. سپس زنش را که «قواب» نام داشت، صدا زده و به وی گفت: ای زن! تو چهل سال مرا نافرمانی کرده ای. این‌ها میهمان من هستند؛ دلم به خاطر ایشان، سرشار از ترس و لرز شده است. امشب از آن‌ها پذیرایی کن تا از گذشته تو بگذرم. زن گفت: باشد!

خداوند متعال می‌فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَينِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَينِ فَخَانَتَاهُمَا» [خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند]

خیانت این دو زن، خیانت به ناموس پیامبران نبوده است، زیرا خداوند متعال پیامبران خود را به این مصیبت مبتلا نمی‌کند؛ بلکه خیانت زن نوح علیه السلام این بود که به قوم خود می‌گفت: او را نزنید، چون دیوانه است. پادشاه قوم او مردی جبار و قوی و گمراه به نام دو قیل بن عویل بن لامک بن جنح بن قابیل بود. او نخستین کسی بود که خمر نوشید و بر تخت نشست و اولین کسی است که دستور داد لوازمی از آهن و سرب و مس بسازند و اولین کسی است که لباس زربفت پوشید. او و قومش، بت‌های پنج گانه را که «ودّا، سُواع، يغُوث، يعوق و نَسْر» نام داشتند، می‌پرستیدند که بت‌های قوم ادریس علیه السلام بودند. آنان به مرور زمان بر این بت‌ها افزودند تا به هزار و نهصد بت رسید که آن‌ها را روی صندلی‌هایی از طلا و تخت‌هایی از نقره که به وسیله انواع فرش‌های فاخر فرش شده بود، نشانده بودند و برای بت‌ها تاج‌هایی مرصّع به انواع جواهرات و مرواریدها و یاقوت‌ها ساخته و بر سرشان

گذاشته بودند. این بت‌ها خدمتکارانی داشتند که به آنان خدمت می‌کردند.

اما خیانت زن حضرت لوط علیه السلام این بود که اگر برای همسرش روز میهمان می‌آمد، بر پشت بام دود راه میانداخت و اگر شب میهمان سر می‌رسید، آتش روشن می‌کرد تا مردم متوجه شوند که در خانه لوط علیه السلام میهمان هست. آن شب نیز با آمدن میهمان‌ها چراغی به دست گرفت و وانمود کرد که می‌خواهد آن را روشن کند. او با این چراغ نزد جماعتی از قوم و خویشاوندان خود رفت و آنان را از حضور میهمانان حضرت لوط علیه السلام و جمالشان باخبر ساخت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت لوط متوجه کار وی شد، از این رو در خانه را بست و محکم کرد. فاسقان شهر که متوجه ماجرا شده بودند، از هر طرف فریادزنان راهی خانه حضرت لوط علیه السلام شدند و پشت در خانه تجمع کردند و موجب وحشت آن حضرت شدند؛ و این معنای سخن خداوند متعال است: «وَجَاءهُ قَوْمُهُ يهْرَعُونَ إِلَيهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يعْمَلُونَ السَّيئَاتِ» [و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند] پس حضرت لوط علیه السلام آنان را خطاب قرار داده و فرمود: «قَالَ يا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» [(لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند] یعنی از طریق ازدواج و نکاح آن هم اگر ایمان بیاورید «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَيفِی» [پس از خدا بترسید و مرا در کار میهمانانم رسوا مکنید] یعنی آبروی مرا در میز بانی این میهمانان نبرید «أَلَيسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ» [آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی‌شود؟] یعنی آدمی بردبار و حلیم که شما را امر به معروف کند و از منکر باز دارد. به او گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ

مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ» [تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست] حق در این‌جا به معنای حاجت است، یعنی ما نیازی به دخترانت و میلی به آن‌ها نداریم «وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ» [و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم] یعنی عمل خبیثشان را می‌خواستند که همان آمیزش با مردان بود.

جوانان را دیدند و حضرت لوط علیه السلام را رها کرده و به سمت آن‌ها حمله آوردند. در این‌جا بود که خداوند پرده ای بر روی چشم ایشان کشید به طوری که دیگر چیزی نمی‌دیدند و صورت‌هایشان چون قیر سیاه گشته و مدام با صورت به دیوارها برخورد می‌کردند. «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَیفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْینَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِی وَنُذُرِ» [و از میهمان (های) او کام دل خواستند. پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و (گفتیم) (مزه) عذاب و هشدارهای مرا بچشید] – فرمود: - در این هنگام عده ای دیگر به آنان نزدیک شده و خطاب به دوستان خود گفتند: اگر از ایشان کامجویی کرده اید، بیرون آیید تا ما نیز وارد شده و شهوت خود را به وسیله آن‌ها ارضا کنیم. اما فریاد برآمد که: ای قوم! لوط، قومی جادوگر آورده، آن‌ها چشمان ما را جادو کرده‌اند، پس وارد شوید و دست ما را بگیرید و بیرون برید. لذا آن‌ها وارد اتاق شده و آن‌ها را خارج کردند و گفتند: ای لوط! صبح که شد، می‌آییم و آن‌چه را که دوست داری نشانت می‌دهیم! اما حضرت لوط علیه السلام سکوت کرد تا خارج شدند.

سپس لوط علیه السلام به فرشتگان گفت: برای چه کاری فرستاده شده‌اید؟ آن‌ها به وی اطلاع دادند که مأموریتشان نابودی قوم اوست. پس گفت: این اتفاق کی واقع می‌شود؟ جبرئیل گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَیسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ» [بی گمان وعده گاه آنان صبح است، مگر

صبح نزدیک نیست] سپس جبرئیل علیه السلام گفت: ای لوط! هم اکنون خارج شو «فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیلِ» [پس پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده] یعنی آخر شب «وَلاَ یلْتَفِتْ مِنکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ» [و هیچ‌کس از شما نباید واپس بنگرد، مگر زنت] قواب «إِنَّهُ مُصِیبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» [که آن‌چه به ایشان رسد به او (نیز) خواهد رسید] از عذاب.

فرمود: سپس لوط علیه السلام دختران و همسر و گله و وسایل منزل خود را گرد آورد و جبرئیل علیه السلام آنان را از شهر خارج کرد. آن‌گاه جبرئیل علیه السلام به لوط گفت: ای لوط! خداوند حکم فرموده صبح ریشه این‌ها کنده شود. پس زن وی به لوط گفت: ای لوط! خانه‌هایت را رها کرده‌ای، به کجا می‌روی؟ حضرت لوط به وی خبر داد که این جوانان فرستادگان خدا هستند و برای هلاک کردن مردم این شهرها آمده‌اند. زن لوط گفت: ای لوط! پروردگار تو چه قدرتی دارد که بتواند مردم این هفت شهر را هلاک کند؟! هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که سنگی از سجّیل بر سر وی افتاد و به هلاکت رسید و گفته شده: وی به مدت بیست سال به صورت سنگ سیاهی مسخ شده ماند و سپس زمین آن را بلعید.

فرمود: و حضرت لوط علیه السلام از آن شهرها خارج گردید که ناگهان جبرئیل امین علیه السلام بال خشم خود را گسترانید و اسرافیل شهرها را به محاصره در آورد و دردائیل بال خویش را زیر هفت طبقه زمین گسترانید و عزرائیل علیه السلام آماده قبض روح آنان در میان آتش گردید و چون سپیده صبح دمید، جبرئیل امین با بلندترین صدای خود فریاد زد: چه بد است صبحگاه قومی غافل.

فرمود: سپس جبرئیل- طاووس فرشتگان‌که حلقه ای از نور بر گردن دارد، آن فرشته قدرتمند- ریشه هفت شهر را از اساس برکند و با بال خشم خود هفت طبقه زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد و چون به آب سیاه رسید، هفت شهر را با کوه‌ها و دره‌ها و درختان و خانه‌ها و اتاق‌ها و رودها و کشتزارها و چراگاه‌ها برکند و آن‌ها را تا دریای سبز که در آسمان است، برد به گونه ای که ساکنان آسمان، صدای کودکان و عوعو سگان و آواز خروس‌های ایشان را شنیدند و گفتند: اینان کیانند که مغضوب شده‌اند؟ پاسخ آمد: اینان قوم لوط علیه السلام هستند؛ و آنان هم‌چنان بر روی بال جبرئیل بودند تا این که بال آن‌چنان به لرزه افتاد که گویی برگ نخلی در معرض بادی تند قرار گرفته باشد و منتظر است کی دستور نابودی ایشان صادر می‌شود. سپس ندا آمد: شهرها را در هم بکوب. پس جبرئیل امین علیه السلام آن‌ها را زیر و رو کرد و این معنای سخن حق تعالی است که می‌فرماید: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى* فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى» [و شهرها (ی سدوم و عاموره) را فرو افکند* پوشاند بر آن (دو شهر از باران گوگردی) آن‌چه را پوشاند] منظور کسانی است که فرشتگان از بالا بر آنان سنگ پرتاب کردند.

خدای متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا» [پس چون فرمان ما آمد] یعنی عذاب ما «جَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ» [آن (شهر) را زیر و زبر کردیم و سنگ پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم] یعنی پشت سر هم و روی هر سنگی نام صاحبش بر آن نوشته شده- فرمود: - پس آن قوم از خواب بیدار شدند و ناگهان دریافتند که زمین به همراه آنان در حال سقوط از بالا هستند و زیرشان پر از آتش است و فرشتگان نیز آنان را با سنگ‌هایی که در آتش جهنم پخته شده‌اند، سنگ باران می‌کنند و بدین ترتیب، صبح

کسانی که به ایشان هشدار داده بود، بد شد. و روایت شده، افرادی از این شهرها که در جاهای دیگر بودند و دین و رفتارهای آن‌ها را داشتند، از آسیب سنگ‌ها در امان نمانده و بر اثر اصابت سنگ به سرشان کشته شدند.

پیامبر خاتم، محمد بن عبد اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: من صداهای رعد آسای بادها را می‌شنوم و گمان می‌کنم که آن‌ها همان سنگ‌هایی هستند که خداوند ستمگران را وعده کرده است، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا هِی مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» [و (خرابه های) آن از ستمگران چندان دور نیست] و فرموده حق تعالی: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن یبْعَثَ عَلَیكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ» [بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد] یعنی به وسیله سنگ «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» [یا شما را گروه گروه به هم‌اندازد] یعنی فرو رفتن در زمین. کعب می‌گوید: پس دود سیاه متعفنی از این شهرها متصاعد شد که از شدت تعفن، کسی قادر به استشمام آن نبود و آثار این شهرها و مردم آن به جای ماند تا عبرتی باشد برای هر که آن را می‌بیند، و این معنای آیه خدای متعال است که می‌فرماید: «وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آیةً بَینَةً لِّقَوْمٍ یعْقِلُونَ». فرمود: حضرت لوط علیه السلام نزد عمویش ابراهیم علیه السلام رفت و او را از سرنوشت قومش آگاه نمود و این همان معنای کلام حق تعالی است که می‌فرماید: «وَلُوطًا آتَینَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّینَاهُ مِنَ الْقَرْیةِ الَّتِی كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ» [و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که (مردمش) کارهای پلید (جنسی) می‌کردند نجات دادیم به راستی آن‌ها گروه بد و منحرفی بودند].

امیرالمؤمنین علیه السّلام در ستایش مؤمنین فرمود: مؤمنان جامع برازندگی‌ها هستند. ظاهری ساکت و قیافه ای خاشع دارند. آراسته به تواضع‌اند. در حال خشوع چشمهای خود را از حرام بسته‌اند و گوش به علم فراداده‌اند. در گرفتاری چنان هستند که در موقع رضا و فراوانی چنانند. اگر نباشد اجل‌هایی که برای ایشان مقرر شده، به جهت شوق به ثواب و خوف از عذاب، روح‌ها در پیکرشان یک لحظه نمی‌ماند. خدا در چشمهایشان بزرگ است و جز او کوچک. گویی بهشت و نعمت آن و جهنم و عذابش را به چشم دیده‌اند. دلهای محزون دارند اما از شر آن‌ها مردم در امانند.

نیازمندی آن‌ها کم است و پیکری ضعیف دارند ولی به برادران خود زیاد کمک می‌کنند، زمین فرش آن‌ها است و آب آن عطر ایشان. دنیا را رها کرده‌اند. چند روزی شکیبایی می‌کنند و سپس به سوی یک آسایش مداوم می‌روند.

تجارتی سودمند دارند که خداوند کریم بشارت آن را داده. دنیا در پی آن‌ها است و آن‌ها اراده دنیا را ندارند. دنیا در جستجوی ایشان است ولی آن‌ها از آن فرار می‌کنند.

شبانگاه بر روی پا می‌ایستند و تلاوت قرآن می‌کنند با آداب مخصوص آن. هر وقت به آیه ای می‌گذرند که در آن تشویق است، به امید رسیدن، دل به آن می‌بندند. از شوق مانند کسی هستند که عزیزی در آستانه آمدن دارند و چشم به آن تشویق می‌بندند اما وقتی به آیه ای می‌رسند

که در آن تخویف و ترساندن است، با دل و گوش متوجه آنند. پوست بدنشان به رعشه می‌افتد و دلها از ترس و بیم در هراس است و بدنها نحیف. چنان‌که گویی زفیر جهنم و صدای شعله آن و برخورد زنجیرهای آتشین در گوش آن‌ها است، به رو بر زمین می‌افتند و اشکهایشان جاری می‌شود و برای نجات خویش (از این عذاب) به خدا پناه می‌برند.

اما در روزها دانشمندانی پرهیزکار و نیکوکارند که ترس آن‌ها را ضعیف و لاغر نموده و مانند تیری در کمان هستند. وقتی ایشان را ببینی می‌پنداری مریضند با این‌که مرضی ندارند و می‌پنداری عقل خود را از دست داده‌اند در حالی که چنین نیست. وقتی به یاد عظمت خدا و قدرت او و مرگ و هراس قیامت می‌افتند، دلهایشان مضطرب شده و دیوانه وار عقل از سرشان می‌رود، وقتی به حال می‌آیند به اعمال صالح روی می‌آورند و هرگز به مقدار کم راضی نمی‌شوند و عمل کثیر خود را زیاد نمیانگارند.

خود را متهم می‌دارند و از اعمال خویش بیمناکند. اگر یکی از آن‌ها را بستایی از خدا می‌ترسد و این ستایش برایش مصیبتی می‌شود، می‌گوید: من خودم را بهتر می‌شناسم از شما، و خدا مرا از خودم بهتر می‌شناسد. خدایا! از من بازخواست نکنی حرفی را که این‌ها درباره‌ام می‌گویند، و مرا همان‌طور قرار بده که می‌گویند و ببخش آن خطاهایم را که این‌ها نمی‌دانند.

از نشانه‌های آن‌ها این است که استوارند به همراه ملایمت، و ایمان با یقین، و حرص در تقوی، و فهم و بینش مذهبی و بردباری با علم، و زیرکی با مدارا و میانه روی در ثروت، و خشوع در عبادت و تحمل در تنگدستی و صبر در گرفتاری و بخشش در راه حق و جستجوی حلال، و سرحالی در راه هدایت و خودداری از طمع و پرهیز از میل گرایی، و نیکی در پایداری، پناه بردن به خدا از پیروی شهوات و پناه بردن به او از شیطان مطرود. شب را به صبح می‌رساند و همتش در شکر است و صبحگاه کارش فکر واندیشه است. این‌هایند کسانی که در امانند و مطمئن. کسانی که از جامی که در آن لغو و گناه وجود ندارد می‌آشامند.

از هارون بن خارجه روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس سوره زمر را بخواند و کلماتش را به آسانی و به آرامی بر زبان جاری سازد خداوند آبرو، و سربلندی دنیا و آخرت به او ارزانی دارد و او را بدون ثروت خویشان و فامیل عزیز گرداند، بدانسآن‌که هر کس او را ببیند بزرگ شمارد و حیبتش وی را بگیرد و جسمش را بر آتش دوزخ حرام سازد و هزار شهر در بهشت برایش بسازند که هر شهری دارای هزار کاخ باشد و در هر کاخی صد حوریه و بعلاوه او را دو چشمه آب است که روانند و هر چشمه زلال که جوشانند و دو چشمه سار که از سرسبزی و خرمی به سیاهی زنند و حورانی پرده نشین که در سراپرده‌ها مستورند و باغ‌هایی که دارای انواع میوه هاست و از هر میوه دو صنف.

ابو حازم عبدالغفار بن حسن می‌گوید: ابراهیم بن ادهم به کوفه وارد و من با او بودم و این در ایام، حکومت منصور بود و اتفاقا در آن ایام حضرت جعفر بن محمد علوی وارد کوفه شد و چون برای رجوع به مدینه از کوفه خارج شد، علماء و اهل فضل کوفه آن حضرت را مشایعت کردند، و از جمله کسانی که به مشایعت آن حضرت آمده بودند سفیان ثوری و ابراهیم ادهم بود و آن اشخاص که به مشایعت آمده بودند جلوتر از آن حضرت می‌رفتند که ناگهان به شیری برخورد کردند که در سر راه بود. ابراهیم ادهم به آن جماعت گفت: «بایستید تا جعفر بن محمد علیه السلام بیاید و ببینیم با این شیر چه می‌کند.»

پس حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد، بطرف آن شیر رفت تا به او رسید، گوش او را گرفت و او را از راه دور کرد. آن‌گاه رو به آن جماعت کرد و فرمود: «آگاه باشید! اگر مردم خدا را اطاعت می‌کردند هر آینه بارهای خود را بر روی شیر قرار می‌دادند.»

«ابوبصیر» یکی از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌گوید:

«در موسم حج مشغول انجام طواف و سایر مناسك بودم که ناله‌های زائرین بیت خدا و دعاهای آنان توجه مرا به سوی خود معطوف می‌داشت و شدیدا تحت تأثیر مناجات دلسوز بندگان الهی بودم. این فکر در مغزم خطور نمود که:

«توده‌های مردم مسلمان، با ما اقلیت شیعه چه تفاوتی دارند؟ آنان نیز به راز و نیاز و عبادت الهی می‌پردازند و در دنیا هم از نظر عیش و نوش وضع بهتری از ما دارند پس چرا ما خود را بهتر و افضل از آنان می‌دانیم؟» و لذا این سؤال را از جعفر بن محمد پرسیدم و ایشان فرمودند:

«ابوبصیر! ناله‌ها و مناجات زیاد است و توجه تو را به سوی خود جلب کرده است ولی حاجی واقعی کم است!! سوگند به خدا این عبادت‌ها را خدا نمی‌پذیرد! قسم به روح پاك پیامبر كه به بهشت پرواز کرد، پروردگار عالم اعمال را فقط از شما (شیعیان) و اصحاب شما می‌پذیرد!»

آن حضرت برای یقین بیشتر ابوبصیر، دست مبارکش را بر صورت و چشمهای او کشید، ناگاه او مشاهده کرد: اشخاص بسیاری ناله کنان مشغول عمل حج بودند، و حاجی‌ها به صورت خوك و چهارپا و میمون دیده می‌شدند، و فقط افراد معدودی به صورت انسان‌های واقعی به چشم می‌خوردند.»

ابوبصیر می‌گوید:

«از دیدن این صحنه وحشت کردم، آن حضرت زود دست مبارکش را به چهره‌ام کشید پس آنان را دگر بار به همان صورت اول ملاحظه نمودم، آن‌گاه جعفر بن محمد قسم یاد کرد که از شماها حتی یك نفر در آتش نخواهید بود!».

محمد بن مسلم می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معلی بن خنیس با حال گریان، وارد شد، حضرت پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟!»

او گفت: «دم درب، جماعتی هستند که خیال می‌کنند شما بر آن‌ها هیچ فضل و برتری ندارید و شما و آنان با هم مساوی هستید.»

حضرت مدتی سکوت کرد و سپس یك طبق خرما خواست و از میان آن‌ها یك خرما برداشت و هسته‌اش را در آورد و آن خرما را خورد.

سپس آن هسته را نیز در زمین کاشت، ناگهان آن هسته در همان لحظه رویید و میوه آورد.

بعد یکی از آن میوه‌ها را دو نیمه کرد و خورد و از میان آن، ورقه ای در آورد و به معلی داد و فرمود: «بخوان.»

پس معلی شروع به خواندن آن ورقه نمود. در آن نوشته شده بود: «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی المرتضی، الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن.»

مأمون رقی می‌گوید: «در خدمت آقایم حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست. سپس گفت: «ای فرزند رسول خدا! از برای شما رأفت و رحمت است، و شما اهل بیت علیهم السلام، امام هستید، حال چه چیز مانع است که شما به حق خود برسی در حالی که صد هزار شیعه داری که حاضر هستند که برایت شمشیر بزنند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بنشین ای خراسانی! خداوند حقت را مراعات کند؟» سپس حضرت رو به کنیزی کرد و فرمود: «تنور را گرم کن.»

پس آن کنیز تنور را گرم کرد که مانند آتش، سرخ شد و بالای آن سفید گردید. آن‌گاه فرمود: «ای خراسانی! برخیز و در تنور بنشین.»

مرد خراسانی عرض کرد: «ای آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا به آتش عذاب نکن و از من بگذر که خدا از تو بگذرد.»

حضرت فرمود: «از تو گذشتم.»

پس در این حال بودیم که هارون مکی وارد شد در حالی که نعلینش را با انگشت سبابه‌اش گرفته بود. حضرت به او فرمود: «نعلین را از دستت بینداز و در تنور بنشین.»

هارون کفش را از دست خودانداخت و در تنور پر از آتش نشست. سپس امام صادق علیه السلام به آن مرد خراسانی رو کرد و شروع کرد با او حدیث خراسان را گفتن مانند کسی که آن را مشاهده می‌کند. سپس فرمود: برخیز ای خراسانی و به داخل تنور نظر کن.

او برخاست و داخل تنور را نگاه کرد. دید که هارون صحیح و سالم، چهار زانو در داخل آتشهای تنور نشسته است، آن‌گاه از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد وجود دارد؟»

او گفت: «به خدا قسم یك نفر هم نیست.»

حضرت فرمود: «ما خروج نمی‌کنیم در زمانی که نمی‌بینی، پنج نفر یاور ما باشند! ما خود به وقت خروج، داناتر هستیم.

ابان بن تغلب می‌گوید: صبح زود از خانه خودم در مدینه بیرون آمدم و به قصد دیدار امام صادق علیه السلام به سوی خانه‌ی آن حضرت روانه شدم.

وقتی به درب خانه‌ی ایشان رسیدم، عده ای بیرون آمدند که خوش لباس‌تر و خوش سیماتر از آن‌ها ندیده بودم. آن‌ها خیلی با وقار و با طمأنینه بودند، کأنه پرنده ای بر سر آن‌ها بود.

سپس با عده ای خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. امام علیه السلام برای ما حدیث گفت. از خانه که بیرون آمدیم پنج نفر با زبان‌های مختلف از عربی، فارسی، نبطی، حبشی و صقلبی آن حدیث را فهمیدند، لذا به یکدیگر گفتیم: «این چگونه حدیثی بود که همه‌ی ما آن را به زبان خود فهمیدیم؟»

کسی که زبانش عربی بود گفت: «آن حضرت با من عربی، سخن گفت.»

شخص فارس گفت: «من فارسی فهمیدم.»

حبشی گفت: «آن حضرت به زبان حبشی، سخن فرمود.»

صَقْلَبِی گفت: «او فقط به زبان صَقْلَبِی سخن گفت.»

پس برگشتیم و جریان را برای حضرت بیان کردیم حضرت فرمود: سخن یکی بود، ولی با زبان‌های خودتان برای شما تفسیر گردید.

امام باقر علیه السلام: در زمان پیامبر خدا، مؤمنی نادار و سخت نیازمند از اهل صُفّه بود که در همه اوقات نماز، ملازم پیامبر خدا بود و در هیچ نمازی غیبت نداشت. پیامبر خدا، ناداری و غربت او را می‌دید و دلش به حال وی می‌سوخت و می‌فرمود: «ای سعد! اگر چیزی دستم بیاید، نیازت را برطرف می‌کنم». مدّت‌ها گذشت و به پیامبر خدا چیزی نرسید. غم ایشان برای سعد، شدّت گرفت. خداوند سبحان که می‌دانست پیامبر خدا برای سعد، غم بسیار می‌خورد، جبرئیل علیه السلام را با دو درهم فرستاد. جبرئیل به ایشان گفت: ای محمّد! خدا می‌داند که تو برای سعد، غم می‌خوری. آیا دوست داری که او را بی‌نیاز گردانی؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «آری». جبرئیل گفت: این دو درهم را بگیر و به او بده و بگو با آن‌ها کاسبی کند. پیامبر خدا [آن دو را] گرفت و

سپس برای نماز ظهر، بیرون رفت. سعد بر درِ اتاق‌های پیامبر خدا، منتظر ایشان ایستاده بود. پیامبر خدا چون او را دید، فرمود: «ای سعد! کاسبی می‌دانی؟». سعد گفت: به خدا سوگند، هیچ گاه پولی نداشته‌ام که با آن کاسبی کنم! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن دو درهم را به او داد و فرمود: «با این‌ها کاسبی کن و برای به دست آوردن روزی خدا، تلاش نما». سعد، آن دو درهم را گرفت و همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رفت و نماز ظهر و عصر را با ایشان خواند. آن‌گاه، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: «برخیز و در پی روزی برو، که من از حال و روز تو ای سعد ناراحت بوده ام». از آن پس، سعد اگر چیزی با یك درهم می‌خرید، با دو درهم می‌فروخت، و اگر با دو درهم می‌خرید، به چهار درهم می‌فروخت. بدین ترتیب، دنیا به سعد رو کرد و سرمایه و ثروتش زیاد شد و تجارتش رونق گرفت. پس، بر درِ مسجد، جایی گرفت و در آن‌جا نشست و به کسب پرداخت. هر گاه بلال برای نماز اقامه می‌گفت، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیرون می‌آمد و می‌دید که سعد هم‌چنان سرگرم دنیاست و نه آن‌چنان که پیش از پرداختن به دنیا می‌کرد وضو گرفته و نه آماده نماز شده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: «ای سعد! دنیا تو را از نماز باز داشته است!» و او می‌گفت: چه کنم؟ مالم را ضایع کنم؟ به این یکی فروخته‌ام و می‌خواهم پولش را از او بگیرم و از آن یکی خریده‌ام و می‌خواهم پولش را بدهم. این وضع سعد، پیامبر خدا را ناراحت‌تر از زمانی کرد که برای ناداری‌اش غصّه می‌خورد. پس، جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت: ای محمّد! خداوند از این غم تو برای سعد، آگاه است. کدام یك را دوست‌تر داری: حالت نخست را، یا این حالت را؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: «ای جبرئیل! حالت نخست را. دنیای او آخرتش را از بین برده است!».

جبرئیل علیه السلام به او گفت: علاقه مندی به دنیا و ثروت، گرفتاری و مایه باز ماندن از آخرت است. به سعد بگو آن دو درهمی را که به او داده ای، به تو برگرداند. با این کار، به همان حال اوّلش باز می‌گردد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیرون رفت و به سعد برخورد. به او فرمود: «ای سعد! نمی‌خواهی آن دو درهمی را که به تو داده ام، به من برگردانی؟». سعد گفت: چرا؛ [به جای آن،] دویست درهم می‌دهم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: «نه، ای سعد! من بیشتر از دو درهم، از تو نمی‌خواهم» و سعد دو درهم به ایشان داد. از آن پس، دنیا به سعد پشت کرد، تا جایی که هر چه جمع کرده بود، از دست رفت و سعد، دوباره مثل اوّلش شد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس در حالی صبح کند که بزرگ‌ترین دغدغه‌اش دنیا باشد، نزد خداوند منزلتی ندارد و خداوند، چهار چیز را پیوسته در دلش قرار می‌دهد:اندوهی که هرگز از او جدا نمی‌شود، گرفتاری ای که هرگز از آن خلاصی نمی‌یابد، فقری که هرگز به توانگری نمی‌انجامد، و آرزویی که هرگز به پایان نمی‌رسد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس تمام وقت خود را صرف دنیا کند، من سه چیز را برایش ضمانت می‌کنم: فقری که آن را توانگری نیست، گرفتاری ای که از آن خلاصی نیست، و غم واندوهی که تمام شدنی نیست.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که دغدغه‌اش دنیا باشد، خداوند فقر را پیش چشمان او می‌نهد، و آرامش [خاطر] او را پریشان می‌سازد، و از دنیا جز آن‌چه برایش مقدّر شده، به او نمی‌رسد.

امام علی علیه السلام: بی‌رغبتان به دنیا، پادشاهان دنیا و آخرت‌اند. و هر که به دنیا رغبت نشان دهد و به آن دل ببندد، در دنیا و آخرت، فقیر است. و هر که نسبت به دنیا زهد ورزد، مالك آن می‌شود، و هر که به دنیا دل ببندد، دنیا مالك او می‌شود.

علی علیه السلام: هر که بندگی دنیا کند و آن را بر آخرت مقدّم بدارد، فرجامی سخت و ناگوار در انتظار اوست. امام علی علیه السلام: ای مردم! شما چنانچه دنیا را بر آخرت برگزینید، [در واقع] در پذیرش دعوت آن به متاع پست، شتافته اید، و مرکب‌های آرزوهایتان به سوی دورترین هدف، تاخت برداشته‌اند و شما را به آبشخورهایی می‌برند که فرجامشان پشیمانی است، و آن‌چه را با امّت‌های پیشین و نسل‌های گذشته کرده‌اند، یعنی از کف رفتن نعمت‌ها و فرود آمدن کیفرها، به شما می‌چشانند. امام زین العابدین علیه السلام: هرگز هیچ مردمی دنیا را بر آخرت برنگزیدند، مگر آن که فرجامی بد و سرنوشتی ناگوار یافتند. امام صادق علیه السلام: مسیح علیه السلام به یارانش می‌گفت: «وای بر کسی که دنیا دغدغه او باشد و خطا، رفتارش! فردای قیامت، چه رسوایی ای نزد پروردگارش خواهد داشت!».

امام علی علیه السلام: کسی که عاشق چیزی شود، آن چیزْ دیده [دلِ] او را کم سو می‌گرداند، و دلش را بیمار می‌کند. در نتیجه، چنین کسی با چشمی ناسالم می‌نگرد، و با گوشی ناشنوا می‌شنود. خواست‌های دنیوی، خِرَد او را از هم دریده، و دنیا دلش را می‌رانده، و جانش شیفته آن گردیده است. از این رو، بنده دنیا و بنده کسی است که چیزی از دنیا دارد. به هر کجا که دنیا برود، او نیز بدان جا می‌رود، و به هر سو که دنیا رو کند، او نیز بدانْ رو می‌کند. با هیچ نهی ای از جانب خدا، باز نمی‌ایستد، و از هیچ پندی از او،اندرز نمی‌گیرد، در حالی که می‌بیند مرگ، چه سان ناگهان گریبان دیگران را می‌گیرد و مجال پوزشخواهی و بازگشتی نمی‌دهد، و آن‌چه نمی‌دانستند، بر آنان فرود می‌آید، و از دنیا که خود را در آن ایمن می‌پنداشتند، جدا می‌شوند، و به آن‌چه در آخرت وعده داده می‌شدند، می‌رسند. آن‌چه بر سر آنان می‌آید، به راستی در وصف نمی‌گنجد.

امام علی علیه السلام: هر که درهم و دینار را دوست بدارد، بنده دنیاست.

امام صادق علیه السلام: دنیاپرستان، بنده خوراك و پوشاك‌اند.

عیسی علیه السلام: دنیا را خداوندگار خویش مگیرید که شما را به بندگی می‌گیرد.

خدا صلی اللّٰه علیه و آله: چه شده است که می‌بینم دنیادوستی بر بسیاری از مردم، چیره آمده است، چندان که گویی مرگ در این دنیا

برای دیگران رقم خورده، و انگار حق (وظیفه) در این دنیا بر غیر آنان واجب گشته است، و گویی از خبر مردگان پیش از خود، چیزی نشنیده و ندیده‌اند؟! راهشان راه گروهی مسافر است و به زودی به سوی آنان باز می‌گردند؛ آنان که به خانه‌های گور خویش رفته‌اند، و اینان میراث خوارشان شده‌اند، و می‌پندارند که پس از آنان جاودانه خواهند زیست. هیهات، هیهات! آیا آخرینشان از اوّلینشان پند نمی‌گیرند؟ سخنان پندآموز کتاب خدا را نفهمیدند و آن‌ها را به فراموشی سپردند، و خویشتن را از گزند هر بدفرجامی ای در امان پنداشتند، و از فرود آمدن هیچ گونه مصیبت و رویداد مهلکی نهراسیدند.

ب آزمندپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که دلش مالامال از عشق به دنیا شود، سه چیز همواره با اوست: مشقّتی که رنج آن تمام نمی‌شود، حرصی که به بی‌نیازی نمی‌انجامد، و آرزویی که به پایان نمی‌رسد.

امام علی علیه السلام: دنیا را رها کن؛ چرا که دنیادوستی، کور و کر و لال و زبون می‌کند. و باقی مانده عمرت را دریاب و مگو: فردا و پس فردا؛ زیرا آنان که پیش از تو بودند، از آن روی به هلاکت در افتادند که به آرزوها و امروز و فردا کردن تکیه نمودند، تا آن که فرمان خدا (مرگ)، ناگهان و بی‌خبر برایشان در رسید، و بر تابوت‌هایشان به سوی گورهای تنگ و تاریکشان برده شدند و فرزندان و خانواده شان آن‌ها را تنها گذاشتند. پس، با دلی توبه کننده و دست از دنیا شسته و عزمی استوار، به خدا رو کن.

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که خدا گمراهش نموده، حق برایش سنگین می‌آید و پناه به آن نمی‌برد و همکار شیطان می‌شود و از او پیروی می‌نماید که موجب هلاکتش می‌گردد و هرگز او را از گرداب نجات نمی‌بخشد. این خانه ای است که خداوند مردم را به پرستش در این خانه واداشته تا بیازماید که در رابطه با آمدن این‌جا اطاعتش می‌نمایند. آن‌ها را مأمور به تعظیم و زیارت خانه نموده و آن را قبله مسلمانان جهان کرده است. پس این یکی از وسایل رضوان خدا و راهی است برای رسیدن به آمرزش او که با کمال برافراشته گردیده و جایگاه عظمت و جلال است. خداوند دو هزار سال قبل از گستردن زمین آن را آفریده. پس شایسته است که دستورش را اطاعت کنیم و از آن‌چه نهی نموده بر حذر باشیم.

ابن ابی العوجاء گفت: سخنی گفتی که ما را حواله به چیزی که غایب است دادی. فرمود: چگونه غایب است کسی که با مخلوق حضور دارد و به آن‌ها از رگ گردن نزدیک‌تر است، سخن آن‌ها را می‌شنود و اسرارشان را می‌داند و هیچ مکانی خالی از او نیست، ولی هیچ مکانی او را در بر نمی‌گیرد و به جایی نزدیک‌تر از جای دیگر نیست و به این مطلب آثارش گواه است و افعالش راهنما؟ آن‌کسی که خداوند او را با آیات محکم و براهین واضح به راستی برگزیده است، حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله این نوع عبادت را برای ما آورده. اگر در چیزی از آن مشکوک هستی بگو تا برایت توضیح بدهم.

ابن ابی العوجاء فرو ماند و نتوانست چیزی بگوید و از خدمت امام رفت. وقتی به دوستان خود رسید گفت: من از شما می‌خواستم شرابی برایم تهیه کنید، شما کبابم کردید و به آتش‌انداختید. گفتند: ساکت باش! ما را با حیرت خود مفتضح کردی. ما کسی را از تو خوارتر در مجلس او ندیدیم! گفت: به من چنین نسبت می‌دهید. این شخص پسر کسی است که این طور سر مردم را تراشیده است. و اشاره کرد به مردمی که برای حج آمده بودند.

معصومین و پیامبر (علیه السلام) علم غیب را در زندگی شان دخالت نمی‌دادند. و باصطلاح و بلاتشبیه، کانال علم غیب را در امور زندگی خاموش می‌کردند و در موقع لزوم آن، برای نبوت و امامت، آن را روشن می‌کردند؛ رسول اکرم (صلی اللّٰه علیه و آله) گاهی که می‌خواست کفش‌هایش را بپوشد آن را تکان می‌داد که چیزی یا مثلاً عقربی در آن نباشد. و در این کار و در هیچ کاری از کارهای زندگی از علم غیب استفاده نمی‌کرد.

در راه تبوک که اردو زده بودند، شترش گم شد، کس یا کسانی را فرستاد که آن را پیدا کنند، آمدند گفتند نیافتیم. یکی از منافقین یواشکی گفت: این مرد مدعی نبوت است از زمین و زمان، آفاق و آسمان به ما خبر می‌دهد، اما نمی‌داند شترش کجاست. در این‌جا استفاده از علم غیب لازم گشت و فرمود: شتر من در فلان دره است افسارش به یک درختچه گیر کرده و مانده است بروید بیاورید. رفتند و آوردند.

خدمتکار امام صادق (علیه السلام) خطائی کرد و مخفی شد، امام می‌خواست او را تنبیه کند اما نیافت. و همین ماجرا را در مسجد در حضور دشمنانش به عنوان تقیه بازگو کرد.

اساساً با علم غیب نمی‌توان زندگی کرد،اندکی تفکر در جهان و انسان، این حقیقت را روشن می‌کند که خداوند حکیم زندگی بشری را این‌گونه بر قرار و جاری کرده است که با علم معمولی زندگی کند.

و خواهد آمد که اساساً هر اطلاع از غیب، علم نیست؛ اطلاع از غیب دو نوع است: اطلاع علمی و دانشی، که یک روند جاری‌اندیشه ای است. و اطلاع از غیب موردی، تک تک بدون جریان‌اندیشه ای. این نوع دوم ماهیت علمی و دانشی ندارد اطلاع محض، است، که کاهن توسط شیطان یا جن و یا به وسیلة ریاضت به آن می‌رسد.

مثال: دو نفر در شهر خودشان نشسته‌اند، یکی دانشمند و دیگری نادان. و در یک شهر دور اتفاقی رخ داده است، کسی از اهالی آن شهر دور توسط تلفن، آن فرد نادان را از آن رخداد مطلع کرده و شخص دانشمند بی‌اطلاع مانده است. چنین اطلاعی علم نیست و آن‌جاهل را دانشمند نمی‌کند. گر چه آن فرد جاهل هزاران اطلاع از این نوع داشته باشد و به وسیله تلفن از حوادث صدها شهر با خبر باشد.

علم شناخت است، شناخت با روند جاری ویژه، علم یک خبر محض نیست. اِخبار از غیب کاهنان، علم نیست. و این ما هستیم که نام آن را علم گذاشته‌ایم.

چوپانی در زیر سایدرختی نشسته و بر نی خود می‌دمد، گوسفندانش در اطراف درخت می‌چرند. بر می‌خیزد با چوبدستی خود برگ‌های درخت را فرو می‌ریزد تا گوسفندانش بخورند. او علم دارد که برگ غذای گوسفند است، اما هیچ معلوماتی از ساختمان برگ، نقش آن در پالایش غذای درخت، تولید اکسیژن و نیز کربن و... ندارد. و نیز علمی بر چگونگی رشد درخت، تغذیدرخت از زمین، فعالیت باکتری‌ها در رسانیدن غذا به دهان ریشه‌های موئین، حرکت غذا از آن‌ها به ریشه‌های بزرگ، سپس به تندرخت، و صدها مسئله از این قبیل، ندارد. و همایـن مسائل برای او غیب است.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: مؤمن علاقه به زندگی پایدار دارد و بی‌میل به دنیای ناپایدار است. حلم را با علم و علم را با عمل مخلوط می‌کند. دیر کسل می‌شود و پیوسته در حال نشاط است. آرزوی دور و دراز ندارد و قلبش زنده است. زبان ذکرگو دارد. سخن درباره چیزی که دوستان بر آن اعتماد ندارند نمی‌گوید و شهادت را درباره دشمنان پنهان نمی‌دارد. هرگز کار نیکی را از روی ریا انجام نمی‌دهد و از خجالت ترک نمی‌کند. امید به خیر او هست و از شرش در امانند. اگر در ذاکرین باشد غافل نیست، اگر در میان غافلان باشد از جمله ذاکران به حساب می‌آید. ستمگر به خویش را می‌بخشد و به کسی که او را محروم نمود عطا می‌کند و با قاطع خویشاوندی رابطه برقرار می‌نماید و به کسی که به او بدی کرده نیکی می‌کند. بردباری را از دست نمی‌دهد و در کارهای مشکوک عجله ندارد. از نادانی فاصله دارد و گفتار نرم دارد. نیکی او نزدیک و کار زشتش دور است.

راستگو و خوش کردار است. خیرخواه و بیزار از شرّ است، در پیش آمدها سنگین و در گرفتاریها شکیبا، و در نعمت و فراوانی شکرگزار است ستم به دشمن خود نمی‌کند و درباره دوست خود به گناه دست نمی‌زند. چیزی را که مال او نیست ادعای آن را نمی‌کند، و منکر حق دیگران بر خود نمی‌شود. خود به حق اعتراف می‌کند پیش شهادت مشهود، هر چه در اختیار او بگذاری در حفظش می‌کوشد. علاقه ای به چیزی که ضروری او نیست ندارد. مردم را به تمسخر نمی‌گیرد و ستم به کسی روا نمی‌دارد و کسی را مسخره نمی‌کند و به همسایه زیان نمی‌رساند و در گرفتاری و مصیبت، مردم را شماتت نمی‌کند و به باز پس دادن امانتها تربیت شده، در اطاعت و بندگیها سرعت دارد، مواظب نمازها است و در انجام کارهای زشت کند است.

به نادانی وارد کارها نمی‌شود، و به واسطه ناتوانی از حق خارج نمی‌شود. اگر سکوت کند از سکوت خود ملول نمی‌گردد. اگر سخن بگوید خطا ندارد. اگر بخندد صدای خنده‌اش از گوش او بلندتر نمی‌شود. خشم، بر او فرمان نمی‌راند.

هوی پرستی بر او پیروز نمی‌شود و حرص او را مغلوب نمی‌کند. شهوت بر او فرمان‌روایی نخواهد کرد. با مردم برای علم آمیزش می‌کند. ساکت است تا سالم بماند. می‌پرسد تا بفهمد. درباره کار خوب سکوت می‌کند تا عمل به آن نماید. هرگز درباره کار خود سخن نمی‌گوید تا با آن بر دیگران افتخار کند. جان خود را به رنج میاندازد و دیگران از او آسایش می‌یابند؛ برای آخرت به رنج می‌افتد.

در راه اطاعت خدا مخالفت هوای نفس می‌کند. فاصله‌اش از کسی که با او فاصله دارد به واسطه عفت و پاکدامنی است و نزدیکی او با نزدیکان، رحمت و ملایمت است. فاصله‌اش (با ایشان) از کبر و خودپسندی نیست و نه نزدیکی او نیرنگ. پیرو پیشینیان مؤمن است و پیشوای آیندگان پرهیزکار.

شیعیان ما عارف به خدا و عامل به امر اویند. ممتاز به فضایل و گویا به راستی هستند. خوراک آن‌ها به قدر کفایت است. لباسشان اقتصادی است و راه رفتنشان با تواضع است. جان خویش را در راه اطاعت خدا در معرض تلف قرار داده‌اند و در راه عبادتش خاضعند. در زندگی از محرمات چشم فرو بسته‌اند. کمال توجه را به علم دینی دارند. در هنگام فراخی و نعمت آن‌چنان هستند که در هنگام تنگدستی و نعمت. راضی به قضای پروردگارند. اگر نباشد اجل‌هایی که خدا برای آنان مقدر نموده، به جهت اشتیاق به دیدار خدا و ثواب و ترس از عذاب دردناک، یک چشم به هم زدن روح در کالبدشان نمی‌ماند. خدا در نظر آن‌ها بزرگ است و غیر از او کوچک.

گویی بهشت را به چشم دیده‌اند که بر تختهای آن تکیه زده‌اند و جهنم را نیز مشاهده نموده‌اند که در آن معذبند. چند روز مختصر صبر کرده‌اند، پشت سر آن در یک آسایش ابدی هستند. دنیا در پی آن‌ها است ولی آن‌ها دنیا را نمی‌خواهند. چنان دنیا در جستجوی ایشان است که عاجزش کرده‌اند.

شب هنگام به پای می‌ایستند و با راه و رسم صحیح به تلاوت قرآن اشتغال دارند و از پند واندرزهای آن بهره می‌برند و از داروهای شفابخش آن دوا می‌گیرند. گاهی چهره بر زمین می‌سایند و زانوان و پیکر خود را بر زمین می‌گذارند و اشک از دو دیده می‌بارند. ستایش پروردگار بزرگ را می‌کنند و تقاضای آزادی خویش را از جهنم می‌نمایند؛ این شب آن‌ها است.

اما در روز بردباران و دانشمندان و ابرار و اتقیاءاند.اندامشان را ترس از خدا لاغر کرده که هم‌چون تیری در کمان شده‌اند، هر کس آن‌ها را ببیند خیال می‌کند مریض هستند و دیوانه شده‌اند با این‌که چنین نیست، بلکه قدرت پروردگار و عظمت او دلهایشان را مضطرب و پیکرشان را ضعیف و هوش را از سرشان برده. همین که به حالت وجد درمی آیند با جدیت تمام رو به اعمال شایسته می‌آورند، راضی به اعمال کم نیستند. اعمال کثیر خود را زیاد نمی‌شمارند، پیوسته خود را متهم می‌دارند و از اعمال خویش بیمناکند.

هر یک از آن‌ها را مشاهده کنی، نیرومند در دین هستند و در موضعش احتیاط می‌کنند. ایمان آنان با یقین است و به علم حریصند و علمشان با حلم است و در قصد زیرکند و در بی‌نیازی و ثروت میانه رو، و با تنگدستی، ظاهری آراسته دارند. در گرفتاری شکیبا، جوینده حلال، در

خواسته‌هایی دور از افراط پاکدامن، و در راه هدایت با نشاطند. از شهوت پرستی برکنار، و نیکوکار و با استقامت هستند.

نادانی او را نمی‌فریبد، از کردار خود چشم نمی‌پوشد. خود را در کارها کند می‌شمارد و از کارهای خوب خویش بیمناک است. صبحگاه در ذکر است و شامگاه همتش در شکر. شب را در بیم و ترس از خواب غفلت به سر می‌برد و صبح می‌کند شادمان از آن‌چه از فضیلت و رحمت کسب کرده.

اگر انجام کارهای دینی مانند کمک به مستمندان برای نفسش دشوار است و میل به آن ندارد، در کارهایی که نفسش به آن مایل است و گرایش دارد (مثل شهوت پرستی) با نفس خود مخالفت می‌کند و اطاعت او را نمی‌کند. دلبستگی به چیزهای پایدار دارد و از چیزهای فانی بیزار است (مانند دنیا)، علم را با عمل همراه کرده و عمل را با حلم. پیوسته با نشاط است. از کسالت فاصله دارد و آرزوی دور و دراز ندارد.

اشتباهاتش کم است. متوجه مرگ است. دلی خاشع دارد، و قلبی به یاد خدا و نفسی قانع. از نادانی فاصله دارد و دیندار است. دردی ندارد، خشم خویش را فرو خورده، و اخلاقی پاک دارد، همسایه از او آسوده است. در کارها سختگیر است، از تکبر بیزار است. شکیبا و پرتوان و پیوسته در یاد خداست. هرگز کار نیکی را از روی ریا و تظاهر انجام

نمی‌دهد و هرگز کار نیکی را از خجالت رها نمی‌کند. این‌هایند شیعیان و دوستان ما که از ما و با مایند. آه چقدر مشتاق و علاقمند به آن هایم!

جماعتی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گویند: ما در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که آن حضرت فرمود: «در نزد ما خزینه‌های زمین و کلیدهای آن وجود دارد. اگر بخواهم اشاره کنم با یکی از دو پای خود که: ای زمین! آن‌چه از طلا در تو وجود دارد بیرون بکن؛ هر آینه بیرون می‌کند.»

سپس آن حضرت با یکی از دو پای خود به زمین اشاره کرد به این نحو که کشید پای مبارکش را در روی زمین، پس ناگهان زمین شکافته شد.

سپس آن حضرت دست خود را داخل زمین کرد و شمش طلائی به‌اندازه‌ی یك وجب بود بیرون آورد. بعد فرمود: «به شکاف زمین خوب نگاه کنید.»

ما نگاه کردیم و دیدم شمش‌های بسیاری بر روی یکدیگر قرار دارند و می‌درخشند.

یکی از افراد به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «فدایت شوم! خدا به شما این همه عطا کرده است و شیعیان شما محتاج هستند؟!»

حضرت فرمود: بدرستی که حق تعالی، دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع خواهد کرد و ایشان را در جنات نعیم، و دشمن ما را در آتش جحیم داخل خواهد نمود.»

بصائر الدرجات: عجلان ابی صالح گفت: از حضرت صادق علیه السّلام راجع به قبه آدم پرسیدم و عرض کردم: این قبه آدم است؟ فرمود: آری، خداوند را قبه‌های زیادی است. پشت این مغرب شما سی و نه مغرب است. سرزمین سفید که پر از مخلوق است و از نور ما استفاده می‌نمایند، یک چشم بر هم زدن معصیت خدا را نکرده و نمی‌دانند خدا آدم را هم آفریده یا نه و از فلانی و فلانی بیزاری می‌جویند. عرض کردند: چگونه ممکن است از فلان و فلان تبری بجویند با این که آن‌ها نمی‌دانند خدا آدم را خلق کرده یا نه؟ در جواب آن‌ها فرمود: تو شیطان را می‌شناسی؟ جواب داد: نه، جز از راه خبر. فرمود: به تو دستور داده‌اند که او را لعنت کنی و از او بیزاری جویی؟ گفت: آری. فرمود: همین‌طور به آن‌ها نیز دستور داده‌اند به تبری.

بصائر الدرجات: هشام جوالیقی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: خدا را شهری است پشت دریا که وسعت آن به‌اندازه مسیر چهل روز آموخته‌ایم می‌خوانند. در بین آن‌چه ما به ایشان آموخته‌ایم، چیزهایی است که اگر بر مردم خوانده شود، آن را انکار می‌کنند و نخواهند پذیرفت. وقتی چیزی از قرآن به آن عرضه شود که آن را نمی‌فهمند، از ما می‌پرسند و برای آن‌ها که توضیح می‌دهیم، از شنیدن توضیح ما شرح صدر پیدا می‌کنند. تقاضای طول زندگی می‌کنند که ما را از دست ندهند. می‌دانند منتی که از جانب خدا بر آن‌هاست درباره تعلیمی که به آن‌ها می‌دهیم، بزرگ است. آن‌ها با امام قیام خواهند کرد و وقتی ظهور کند، اسلحه داران ایشان جلوتر خواهند بود. دعا می‌کنند که خداوند آن‌ها را از کسانی قرار دهد که دین خدا را یاری

می‌کنند. در میان ایشان پیر و جوان وجود دارد و وقتی جوانی پیرمردی را مشاهده می‌کند، مانند بنده ای در مقابل او می‌نشیند و از جای حرکت نمی‌کند تا به او دستور دهد. آن‌ها خود به طریقی با امام ارتباط دارند که خواسته امام را از همه مردم بهتر می‌دانند. وقتی امام به آن‌ها دستوری دهد، پیوسته آن کار را انجام می‌دهند تا خود امام ایشان را به کار دیگری مأمور نماید. اگر آن‌ها به جمعیتی که بین مشرق و مغرب را فرا گرفته باشند، حمله کنند، در فاصله یک ساعت همه را از بین می‌برند. آهن در آن‌ها اثر نمی‌گذارد و دارای شمشیرهایی از آهن هستند غیر از این آهن‌ها. اگر مردی از ایشان با شمشیر به کوهی بزند، آن را دو نیم می‌کند. امام با همراهی آن‌ها با هند و دیلم کرد و ترک و روم و بربر و مابین جابرسا و جابلقا که دو شهر هستند یکی در مشرق و دیگری در مغرب، جنگ خواهد کرد. به اهل هر دین که برخورد کنند، آن‌ها را دعوت به خدا و دین اسلام و اقرار به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله می‌کنند و هر کس اقرار به اسلام نکند و نپذیرد، او را می‌کشند تا هر که در شرق و غرب و تمام دنیا هست اقرار آورد.

و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الصمد بن بشیر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در پس این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد؛ در آن‌ها آفریدگان بسیاری وجود دارند که نمی‌دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است. و در پس این ماه شما چهل قرص ماه وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد، در آن‌ها آفریدگان

بسیاری وجود دارند که نمی‌دانند آیا خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نیافریده است. همان گونه که به زنبور الهام شده است، به آنان نیز الهام شده، دو تن را در همه وقت لعنت گویند و بر آن‌ها فرشتگانی گمارده شده که اگر لعنت نکنند آنان را عذاب می‌دهند.

ابن فارسی در الروضه: ابن عبّاس گفت: چون «إِنَّا أَعْطَینَاکَ الْکَوْثَرَ» نازل شد، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر منبر رفت و این سوره را برای مردم قرائت فرمود. چون ایشان از منبر پائین آمد، عرض کردند: ای رسول خدا! این کوثر چیست که خداوند به شما عطا کرده است؟ فرمود: نهری است در بهشت که سفیدتر از شیر و راست‌تر از تیر ناتراشیده است. کناره‌هایش تپّه‌های درّ و یاقوت است و پرندگانی سبز با گردن‌هایی هم‌چون گردن شتران تنومند وارد آن می‌شوند. عرض کردند: ای رسول خدا! چه پرندگان نیکی! ایشان فرمود: آیا می‌خواهید شما را از چیزی نیک‌تر از آن پرندگان آگاه سازم؟ عرض کردند: بله، ای رسول خدا! فرمود: آن‌کس که از آن پرندگان می‌خورد و از آن آب می‌نوشد و خشنودی خداوند را به دست می‌آورد. سپس فرمود: من مختار شدم تا میان وارد شدن نیمی از امّتم به بهشت و شفاعت، یکی را برگزینم و من شفاعت را برگزیدم؛ چرا که شفاعت فراگیرتر و کفایت کننده‌تر است. آیا می‌پندارید شفاعت برای مؤمنان پرهیزکار است؟ نه، بلکه برای مؤمنان آلوده و خطاکار است.

امیر مومنان صلوات اللّٰه علیه به پیرمردی که از شام به نزد او آمده بود فرمود: ای پیرمرد، خداوند عز و جل خلقی را آفرید که به آن‌ها نظر کرد

و دنیا را بر آن‌ها تنگ کرد و از دنیا و ما فیها به آنان کم داد. آن‌ها هم به بهشتی که آنان را به آن خواند راغب گشتند و بر این زندگی تنگ و بر چیزهایی که آن را ناپسند می‌داشتند، صبر کردند و به کرامتی که در نزد خداوند بود مشتاق گشتند و برای رضای خداوند جان خود را بخشیدند و در نهایت به شهادت رسیدند؛ آنان به دیدار خداوند نایل گشتند و او از آن‌ها راضی بود و دانستند که مرگ، راه گذشتگان و باقی ماندگان است، پس برای آخرت خود توشه ای غیر از طلا و نقره برگرفتند و لباس‌های خشن به تن کردند و به قوت ناچیز خود قانع شدند و در فضل و برتری از یک‌دیگر پیشی گرفتند و دوستی و دشمنی شان به خاطر خداوند عز و جل بود. آن‌ها روشنی‌اند و در آخرت از نعمت و سلامت بهره می‌برند...

سنن ابن ماجة -با سندش به نقل از ابو امامباهلی-: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله برایمان سخنرانی کرد و بیشتر سخنرانی‌اش، حدیثی در باردجّال بود که ما را از آن بیم داد و از جملسخنانش این بود: «از هنگامی که خداوند، نسل آدم را آفریده است، فتنه ای در زمین، بزرگ‌تر از فتندجّال نبوده است، و خداوند، پیامبری را برنینگیخته، جز آن‌که وی امّتش را از دجّال بیم داده است. من، آخرین پیامبر و شما، آخرینِ امّت‌ها هستید و او بی‌تردید، میان شما پدیدار خواهد شد....

دجّال از راه تپّه‌های سرخ رنگ کنار مدینه، آن‌جا که شوره زار تمام می‌شود، به مدینه وارد می‌شود و مدینه سه بار اهلش را می‌لرزاند و مرد و زن منافقی باقی نمی ماند جز آن‌که به سویش بیرون می‌آید و زمین لرزه، آلودگی‌های مدینه را از آن می‌زداید، آن گونه که کورآهنگری، آلودگی آهن را می‌زداید و آن روز، روز رهایی نامیده می‌شود».

امّ شریک، دختر ابوعَکَر گفت: ای پیامبر خدا! پس عرب‌ها در آن روز کجایند؟

فرمود: «آن‌ها در آن زمان،اندک‌اند، و بیشترشان در بیت المقدّس‌اند و امامشان مردی صالح است و هنگامی که جلو می‌رود تا نماز صبح را با آنان بخواند، عیسی بن مریم، بامدادان بر آن‌ها فرود می‌آید و آن امام جماعت باز می‌ایستد و پا پس می‌نهد و عقب عقب بر می‌گردد تا عیسی جلو برود و با مردم نماز بگزارد؛ولی عیسی دستش را میان شانه‌های او می‌نهد و به او می‌گوید: جلو بِایست و نماز بخوآن‌که به قصد امامت جماعت تو، نماز برپا شده است و امامشان با آن‌ها نماز می‌خواند و پس از آن، عیسی می‌گوید: دروازه را بگشایید و دروازه گشوده می‌شود و پشت آن، دجّال با هفتاد هزار یهودی است که همگی شمشیرهای جواهرنشان و ردای سبز بر تن دارند، و چون دجّال به عیسی می‌نگرد، ذوب می‌شود-به سان نمک که در آب حل می‌شود-و پا به فرار می‌نهد.

و عیسی می‌گوید: به تو ضربه ای خواهم زد که هرگز نتوانی از آن بگریزی و کنار دروازشرقی لُد به او می‌رسد و وی را می‌کشد و خداوند، یهود را در هم می‌شکند و چیزی از آفریدگان خداوند نیست که یهودی ای خود را پشت آن پنهان کند، جز آن‌که خداوند، آن را به سخن در می‌آورد و می‌گوید: ای بندمسلمان خدا! این، یهودی است. بیا و او را بکش و این، حال همسنگ‌ها، درخت‌ها، دیوارها و جنبندگان است جز گیاه دیوخار که از درختان یهود است و به سخن در نمی‌آید».

قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: وإنَّ أیامَهُ أربَعونَ سَنَةً، السَّنَةُ کَنِصفِ السَّنَةِ. وَالسَّنَةُ کَالشَّهرِ.

وَالشَّهرُ كَالجُمُعَةِ. وآخِرُ أيامِهِ كَالشَّرَرَةِ، يصبِحُ أحَدُكُم عَلى بابِ المَدينَةِ، فَلا يبلُغُ بابَهَا الآخَرَ حَتّی يمسِی.

فَقيلَ لَهُ: يا رَسولَ اللّهِ! كَيفَ نُصَلّی فی تِلکَ الأَيامِ القِصارِ؟ قالَ: تَقدُرونَ فيهَا الصَّلاةَ كَما تَقدُرونَها فی هذِهِ الأَيامِ الطِّوالِ، ثُمَّ صَلّوا.

قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله: فَيكونُ عيسَى بنُ مَريمَ عليه السلام فی امّتی حَكَماً عَدلاً، وإماماً مُقسِطاً، يدُقُّ الصَّليبَ، ويذبَحُ الخِنزيرَ، ويضَعُ الجِزيةَ. ويترُكُ الصَّدَقَةَ، فَلا يسعی عَلی شاةٍ ولا بَعيرٍ، وتُرفَعُ الشَّحناءُ وَالتَّباغُضُ، وتُنزَعُ حُمَةُ كُلِّ ذاتِ حُمَةٍ، حَتّی يدخِلَ الوَليدُ يدَهُ فی فِی الحَيةِ فَلا تَضُرُّهُ، وتفرُّ الوَليدَةُ الأَسَدَ فَلا يضُرُّها، ويكونُ الذِّئبُ فِی الغَنَمِ كَأَنَّهُ كَلبُها، وتُملَأُ الأَرضُ مِنَ السِّلمِ كَما يملَأُ الإِناءُ مِنَ الماءِ.

وتَكونُ الكَلِمَةُ واحِدَةً، فَلا يعبَدُ إلَّااللّهُ، وتَضَعُ الحَربُ أوزارَها، وتُسلَبُ قُرَيشٌ مُلكَها، وتَكونُ الأَرضُ كَفاثورِ الفِضَّةِ، تُنبِتُ نَباتَها بِعَهدِ آدَمَ، حَتّی يجتَمِعَ النَّفَرُ عَلَی القِطفِ مِنَ العِنَبِ فَيشبِعَهُم، ويجتَمِعَ النَّفَرُ عَلَی الرُّمّانَةِ فَتُشبِعَهُم، ويكونَ الثَّورُ بِكذا وكَذا مِنَ المالِ، وتَكونَ الفَرَسُ بِالدُّرَيهِماتِ.

الفتن لابن حماد: سُوَيدُ بنُ عَبدِ العَزيزِ، عَن إسحاقَ بنِ أبی فَروَةَ وَابنِ سابورَ جَميعاً، عَن مَكحولٍ، عَن حُذَيفَةَ بنِ اليمانِ رضى الله عنه، قالَ: قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله:

پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «روزگار [فرمان روايى] او، چهل سال است و هر سالش، گويى نيم سال و هر سالش مانند يک ماه و يک ماه مانند يک هفته است و روزهاى پايانى‌اش مانند شراره‌هاى

آتش، کوتاه و زودگذرند. یکی از شما صبح بر دروازمدینه است و هنوز به دروازدیگر نرسیده، شب می‌شود».

به ایشان گفته شد: ای پیامبر خدا! در آن روزهای کوتاه، چگونه نماز بخوانیم؟

فرمود: «وقت‌های نماز را بسنجید، همان گونه که در این روزهای دراز می‌سنجید و سپس نماز بگزارید».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «عیسی بن مریم در میان امّتم، داوری دادگر و پیشوایی عدالت گستر است، صلیب را خُرد می‌کند و خوک را می‌کشد و مالیات را بر می‌دارد و در آن روزگار، به زکات نیازی نیست و گوسفند و شتری به خاطر آن گرفته نمی‌شود و کینه و دشمنی رخت بر می‌بندد و زهر هر زهرداری گرفته می‌شود، تا آن‌جا که نوزاد، دستش را در کام مار می‌کند و به او زیانی نمی‌رسد و کودک دهان شیر را باز می‌کند، امّا آسیبی به او نمی‌رسد، و گرگ در کنار گوسفندان، مانند سگ گلّه است و زمین مانند ظرف پر از آب، از صلح [و دوستی] موج می‌زند و همه متّحد می‌شوند و جز خدا عبادت نمی‌شود و جنگ، فروکش می‌کند و فرمان روایی قریش به پایان می‌رسد و زمین به سان تشت نقره، درخشان و به سرسبزی روزگار آدم علیه السلام می‌شود تا آن‌جا که گروهی بر یک خوشه انگور گرد می‌آیند و سیرشان می‌کند و گروهی بر یک دانه انار گرد می‌آیند و سیرشان می‌کند و یک گاو نر به فلان مقدار [اندک] و یک اسب با چند درهم کم ارزش معامله می‌شود».

بَینَمَا الشَّیاطینُ (الَّذینَ) مَعَ الدَّجّالِ یزاوِلونَ بَعض بَنی آدَمَ عَلی مُتابَعَةِ الدَّجّالِ، فَیأتی عَلَیهِ مَن یأتی، ویقولُ لَهُ بَعضُهُم: إنَّکُم شَیاطینُ، وإنَّ اللّهَ تَعالی سَیسوقُ إلَیهِ عیسَی بنُ مَریمَ بِإیلِیاءَ فَیقتُلُهُ، فَبَینَما أنتُم

عَلی ذلِکَ حَتّی ینزِلَ عیسَی بنُ مَریمَ بِإیلِیاءَ، وفیها جَماعَةٌ مِنَ المُسلِمینَ وخَلیفَتُهُم، بَعدَما یؤَذِّنُ المُؤَذِّنُ لِصَلاةِ الصُّبحِ، فَیسمَعُ المُؤَذِّنُ لِلنّاسِ عَصعَصَةً، فَإِذا هُوَ عیسَی بنُ مَریمَ، فَیهبِطُ عیسی، فَیرَحِّبُ بِهِ النّاسُ، ویفرَحونَ بِنُزولِهِ، ولِتَصدیقِ حَدیثِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله.

ثُمَّ یقولُ لِلمُؤَذِّنِ: أقِمِ الصَّلاةَ، ثُمَّ یقولُ لَهُ النّاسُ: صَلِّ لَنا، فَیقولُ: اِنطَلِقوا إلی إمامِکُم فَیصَلّی لَکُم، فَإِنَّهُ نِعمَ الإِمامُ، فَیصَلّی بِهِم إمامُهُم ویصَلّی عیسی مَعَهُم، ثُمَّ ینصَرِفُ الإِمامُ ویعطی عیسَی الطّاعَةَ، فَیسیرُ بِالنّاسِ حَتّی إذا رَآهُ الدَّجّالُ ماعَ کَما یمیعُ القیرُ، فَیمشی إلَیهِ عیسی، فَیقتُلُهُ بِإِذنِ اللّهِ تَعالی، ویقتُلُ مَعَهُ مَن شاءَ اللّهُ، ثُمَّ یفتَرِقونَ ویختَبِئونَ تَحتَ کُلِّ شَجَرٍ وحَجَرٍ، حَتّی یقولَ الشَّجَرُ: یا عَبدَ اللّهِ یا مُسلِمُ! تَعالَ هذا یهودِی وَرائی فَاقتُلهُ، ویدعُو الحَجَرُ مِثلَ ذلِکَ، غَیرَ شَجَرَةِ الغَرقَدَةِ، شَجَرَةِ الیهودِ، لا تَدعو إلَیهِم أحَداً یکونُ عِندَها.

ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: إنَّما احَدِّثُکُم هذا لِتَعقِلوهُ وتَفهَموهُ وتَعوهُ، وَاعمَلوا عَلَیهِ، وحَدِّثوا بِهِ مَن خَلفَکُم، وَلیحَدِّثِ الآخَرُ الآخَرَ، وإنَّ فِتنَتَهُ أشَدُّ الفِتَنِ، ثُمَّ تَعیشوا بَعدَ ذلِکَ ما شاءَ اللّهُ تَعالی مَعَ عیسَی بنِ مَریمَ.

الفتن، ابن حمّاد-با سندش به نقل از حذیفة بن یمان-: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامی که برخی شیطان‌های همراه دجّال، در پی وادار نمودن برخی آدمیان به پیروی از دجّال هستند و برخی می‌پذیرند و برخی دیگر به آن‌ها می‌گویند: شما شیطان هستید، خداوند متعال، عیسی بن مریم را به سوی او در بیت المقدّس می‌فرستد و او را می‌کشد و در این میان، عیسی بن مریم در بیت المقدّس فرود می‌آید و در حالی که گروهی از

مسلمانان با پیشوایشان آن‌جایند و مؤذن پس از اذان نماز صبح، همهمه‌مردم را می‌شنود و ناگهان عیسی بن مریم فرود می‌آید و مردم به او خوشامد می‌گویند و از فرود آمدنش و راستی و درستی حدیث پیامبر خدا، خوش حال می‌شوند.

سپس عیسی علیه السلام به مؤذّن می‌گوید: اقامه‌نماز را بگو و مردم به او می‌گویند: برایمان نماز بگزار و او می‌گوید: به سوی همان امامتان بروید تا ایشان برای شما نماز بگزارد، که او خوب امامی است! و امامشان با آن‌ها نماز می‌خواند و عیسی هم با آنان نماز می‌گزارد و آن‌گاه که امام، نماز را به پایان می‌برد، عیسی [با او بیعت کرده و] به اطاعت او در می‌آید و با مردم حرکت می‌کند و چون دجّال او را می‌بینند، مانند قیر، آب می‌شود و عیسی به سوی او می‌رود و او را با اذن الهی می‌کشد و نیز هر کس را که همراه اوست و خدا بخواهد.

سپس همراهان دجّال، پراکنده و زیر هر درخت و سنگی که پنهان می‌شوند، درخت می‌گوید: ای بنده‌مسلمان خدا! بیا و این یهودی را که پشت من است، بکش و سنگ نیز مانند آن، سربازان مسلمان را فرا می‌خواند، بجز درخت دیوخار که درخت یهود است و هیچ‌کس را برای سربازان، افشا نمی‌کند».

سپس پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «این را به شما می‌گویم تا آن را دریابید و بفهمید و نگاه دارید و مطابق آن، عمل کنید و به آنان‌که پس از شما هستند، بگویید و نسل به نسل، آن را باز گویید و فتنه‌دجّال، سخت‌ترین فتنه است، و پس از این ماجراها، آن‌اندازه که خدای متعال می‌خواهد، با عیسی بن مریم زندگی خواهید کرد».

/: أنصارُهُ مِنَ المَلائِکَةِ

كمال الدين: بِهذَا الإِسنادِ، عَن أبانِ بنِ تَغلِبَ، قالَ: قالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام:

كَأَنّى أنظُرُ إلَى القائِمِ عليه السلام عَلى ظَهرِ النَّجَفِ، فَإِذَا استَوى عَلى ظَهرِ النَّجَفِ رَكِبَ فَرَساً أدهَمَ أبلَقَ بَينَ عَينَيهِ شِمراخٌ، ثُمَّ ينتَفِضُ بِهِ فَرَسُهُ فَلا يبقى أهلُ بَلدَةٍ إلّا وهُم يظُنّونَ أنَّهُ مَعَهُم فى بِلادِهِم، فَإِذا نَشَرَ رايةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله انحَطَّ إلَيهِ ثَلاثَةَ عَشَرَ ألفَ مَلَكٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ مَلَكاً كُلُّهُم ينتَظِرُ القائِمَ عليه السلام.

وهُمُ الَّذينَ كانوا مَعَ نوحٍ عليه السلام فِى السَّفينَةِ، وَالَّذينَ كانوا مَعَ إبراهيمَ الخَليلِ عليه السلام حَيثُ القِىَ فِى النّارِ، و كانوا مَعَ عيسى عليه السلام حَيثُ رُفِعَ، وأَربَعَةُ آلافٍ مُسَوِّمينَ ومُردِفينَ، وثَلاثُمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ مَلَكا يومَ بَدرٍ، وأَربَعَةُ آلافِ مَلَكٍ الَّذينَ هَبَطوا يريدونَ القِتالَ مَعَ الحُسَينِ بنِ عَلِى عليهما السلام، فَلَم يؤذَن لَهُم، فَصَعِدوا فِى الاِستيذانِ وهَبَطوا وقَد قُتِلَ الحُسَينَ عليه السلام، فَهُم شُعثٌ غُبرٌ يبكونَ عِندَ قَبرِ الحُسَينِ عليه السلام إلى يومِ القِيامَةِ، وما بَينَ قَبرِ الحُسَينِ عليه السلام إلَى السَّماءِ مُختَلَفُ المَلائِكَةِ.

عيون أخبار الرضا عليه السلام: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَلِى ماجيلَوَيهِ رضى الله عنه قالَ: حَدَّثَنا عَلِى بنُ إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن أبيهِ، عَنِ الرَّيانِ بنِ شَبيبٍ، قالَ: دَخَلتُ عَلَى الرِّضا عليه السلام فى أوَّلِ يومٍ مِنَ المُحَرَّمِ، فَقالَ:...

«برای مردم زمانی پیش می‌آید که برای هیچ دین داری دینش سالم نمی‌ماند جز این‌که از کوهی به کوهی فرار کند و هم‌چون روباه

بچّه‌هایش را برداشته از لانه ای به لانه ای بگریزد. در چنین زمانی انسان به تأمین معاش خود موفّق نمی‌شود مگر این‌که خدا را به غضب درآورد، در چنین زمانی هلاکت انسان به دست همسر و فرزندانش می‌باشد، اگر زن و فرزند نداشته باشد به دست پدر و مادرش هلاک می‌شود، اگر پدرومادر نداشته باشد به دست خوشیان و همسایگانش هلاک می‌شود!، او را با تنگی معیشت مورد سرزنش قرار می‌دهند تا خود را به جاهائی وارد کند که موجب هلاکت او شود».

و امّا زوال و بی‌قدری دنیا؛ پس در اخبار، خصوصاً در کلام اعجازْ انتظامِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است. و از جملکلمات آن حضرت - صلوات اللّه علیه - که در بعضی از خطب می‌فرماید و در کتاب نهج البلاغة مذکور است، آن است که: به تحقیق که تو را کافی است رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در اقتدا و پیروی. و بس است همین دلیل، مر تو را به جهت بدی دنیا و بسیاری فضایح و قبایح و عیوب دنیا؛ زیرا که اطرافِ دنیا را مسخّر او نساختند و از برای دیگران مهیا کرده، به ایشان [وا] گذاشتند و نگذاشتند که از پستان دنیا شیر بخورد و زخارف و زینت دنیا به او ندادند. و اگر خواهی پیروی و اقتدا را، مثنّی کن به حضرت موسی - صلوات اللّه علیه - که خدای تعالی، او را به رتبکلام، مخصوص ساخته؛ زیرا که می‌گفت: «رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ»؛ یعنی: خداوندا! به درستی که من محتاجم به احسانی که به من کنی. و اللّه که از خدای تعالی سؤال نمی‌کرد، مگر نانی که بخورد؛ زیرا که از گیاهی که می‌رویید از زمین، می‌خورد و از بس لاغر شده و گوشت

بدنش ریخته بود، سبزی گیاهی که می‌خورد، از زیر پوست شکم [او]، ظاهر بود.

و اگر خواهی پیروی را، سه مرتبه کن و نظر کن به حضرت داوود علیه السلام که صاحب آواز خوب و قاری اهل بهشت است؛ زیرا که به دست خود، از برگ درخت خرما چیزهایی می‌بافت و به همنشینان خود می‌گفت که: کدام یک از شما آن‌چه من بافته ام، به جهت من می‌فروشد؟ و بعد از آن‌که می‌فروختند، از قیمت آن، نان جو به جهت خوردن خود می‌خرید.

و اگر خواهی، نظر کن به حال عیسی بن مریم علیهما السلام؛ زیرا که در عوض بالش، سنگ در زیر سر می‌گذاشت، و جامه‌های درشت می‌پوشید، و نانْ خورشش، گرسنگی بود، و چراغش در شب‌ها، روشنی ماه بود، و مسکن و مأوایش در زمستان، جایی بود که آفتاب در وقت طلوع و غروب، آن‌جا تابیده باشد، و میوه و اکلِ او به چیزی بود که از زمین به جهت حیوانات، روییده باشد، و زنی نداشت که باعث افتنان او باشد، و فرزندی نداشت که غم او بایدش خورد و برای اواندوهناک بایدش بود، و مالی نداشت که روی او را از جناب اقدس الهی بگردانَد، و طمعی نداشت که او را خوار و ذلیل سازد. اسبش پاهای خودش بود و خدمتکارش، دست هایش. پس اقتدا و پیروی کن پیغمبر خود را صلی اللّٰه علیه و آله که پاک‌تر و پاکیزه‌تر از جمیع مخلوقات است؛ زیرا که سزاوار پیروی است از برای هر کس که پیروی خواهد و سزاوار است به آن‌که هر نسبتْ جوینده‌ای، خود را به او منسوب سازد. و دوست ترینِ بندگان پیشِ خدای تعالی، کسی است که پیروی پیغمبرِ او با پیغمبر خود صلی اللّٰه علیه و آله کند و قدم بر قدم او گذارد. و طریقاو صلی اللّٰه

علیه و آله آن بود که از دنیا به گوشدندان، تناول می‌کرد؛ یعنی زیاده بر قدر ضرورت، از متاع دنیا برنمی داشت و یک چشم زدن را به عاریت به دنیا نمی‌داد؛ یعنی نگاه عاریه به دنیا نمی‌کرد، چه جای آن‌که از روی میل و خواهش، التفات به دنیا نماید. پهلویش از دنیا، تهی‌تر از همه کس بود و شکمش از همه کس، خالی تر. دنیا را بر او عرض کردند، اِبا و امتناع نمود از آن‌که دنیا را قبول کند، و یقین دانست که خدای تعالی چیزی را دشمن داشته، پس او نیز دشمن داشت، و خدای تعالی چیزی را بی‌قدر دانسته، پس او نیز بی‌قدر داشت، و [چون چیزی را] کوچک شمرد، او نیز کوچک و حقیر شمرد. و اگر از بدی‌ها به غیر از همین معنی در ما نباشد که دوست می‌داریم چیزی را که خدای تعالی دشمن داشته، و تعظیم می‌کنیم چیزی را که خدای تعالی حقیر شمرده، هر آینه، این معنی کافی است در مخالفت الهی و منازعت و سرکشی از امر الهی.

و به تحقیق که حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله بر روی زمین، چیزی می‌خورد و به طریقِ غلامان و بندگان می‌نشست و نعلین خود را به دست خود می‌دوخت و جامه‌اش را به دست خود پینه می‌کرد و بر خرِ برهنه، سوار می‌شد و دیگری را در عقبِ خود، سوار می‌کرد. و پرده ای بر درِ خانآن حضرت بود که در آن پرده، صورتی چند نقش کرده بودند. پس به یکی از زنان خود می‌فرمود: ای فلانه! این پرده را از برابر من پنهان کن؛ زیرا که وقتی که نگاه به این پرده می‌کنم، دنیا و زینت‌های دنیا به خاطرم می‌آید. پس روی دل خود را از دنیا گردانیده بود و یاد دنیا را بالکلّیه از خاطر خود، محو ساخته [بود] و دوست می‌داشت که زینت دنیا از چشم او غایب باشد تا آن‌که از دنیا، لباس فاخری یا مالی به دست نیاورد و دنیا را خانقرار و محلّ آرام خود نداند و امید اقامت در

دنیا نداشته باشد. پس دنیا را از خاطر خود، به در کرد و از دل، بیرون کرد و از نظر، غایب ساخت.

و عادت چنین جاری شده که هر گاه کسی چیزی را دشمن دارد، نمی‌خواهد که نگاه به او کند و نام آن چیز را پیش او ببرند. و به تحقیق که در باب آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله امری متحقّق است که دلیل می‌شود بر معایب دنیا و بدی‌های او؛ زیرا که در دنیا با وجود رتبخاص که در درگاه الهی داشت، گرسنه می‌بود و زخارف دنیا را با وجود قرب الهی، به او نداده بودند. پس باید کسی که صاحب فکر و بینا باشد، به عقل خود ملاحظه نماید که آیا خدای تعالی، حضرت پیغمبر را صلی اللّٰه علیه و آله به این معنی عزیز و گرامی داشته یا او را خوار و حقیر ساخته؟ پس اگر گوید که او را خوار ساخته، دروغ می‌گوید به حقّ خداوند عظیم، و اگر گوید که گرامی داشته، پس باید بداند که خدای تعالی، دیگران را خوار کرده، از این جهت که وسعتِ دنیا به ایشان داده، و از آن‌کس که از همه به او نزدیک‌تر و قربش بیشتر است، باز داشته و به او نداده.

پس باید که هر پیروی کننده، پیروی پیغمبر خود صلی اللّٰه علیه و آله بکند و از عقبِ او برود و داخل شود در چیزی که او داخل شده، و اگر چنین نکند، از هلاک، ایمن نباشد؛ زیرا که خدای تعالی، دیگران را خوار کرده از این جهت که وسعت دنیا به ایشان داده و محمّد مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله را علامتِ روز قیامت و بشارت دهندبه بهشت و ترساننده از عقوبت خود ساخته.

و از دنیا گرسنه بیرون رفت و بی‌عیب و نقص به دار آخرت رفت و سنگی بر روی سنگی نگذاشت تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود و دعوت خداوندِ خود را اجابت فرمود. پس چه عظیم است سنّت الهی بر ما از این جهت

که چنین پیشرویی بر ما عطا فرموده که متابعتِ او کنیم، و چنین راهبری به ما داده که از عقبِ او برویم. و و اللّه که بر این پیراهن خود، آن قدر پینه زده‌ام که از آن‌کس که پینه می‌زد، شرمنده شدم و کسی به من گفت که: آیا این پیراهن را نخواهی‌انداخت؟ گفتم: از من دور شو که وقتی که صبح می‌شود، مردم، آن‌هایی را که شب رفته‌اند، تحسین خواهند کرد. یعنی بعد از آن‌که صبح قیامتْ طلوع خواهد کرد، جمعی که در خواب غفلت و مشغول ادراک لذّت دنیوی‌اند، خواهند دانست که خطا کرده‌اند و راه نجات، ترک دنیاست.

و در وصیتی که به جهت امام حسین علیه السلام یا به جهت محمّد بن الحنفیه نوشته و در نهج البلاغة و غیر آن مسطور است، فرموده که: بدآن‌که تو، از برای آخرتْ مخلوق شده‌ای، نه از برای دنیا، و از برای فنا تو را آفریده، نه از برای بقا، و از برای موت، نه از برای حیات. و بدآن‌که تو در منزلی هستی که در آن‌جا به عاریت سُکنا نموده ای و از آن‌جا کَنْده خواهی شد، و در خانه ای هستی که در آن‌جا اکتفا به قلیلی می‌باید کرد، و در میان راهی هستی که آخرش آخرت است و تو، شکاری موتی، و موت، چنان صیادی است که چیزی که از او گریزد، از پیش او به در نمی‌رود و از عقبِ هر چه رود، به دست می‌آورد و ناچار، او را در می‌یابد. پس از او ترسان باش.

و حذر کن از آن‌که در حال بدی تو را دریابد که در آن حال با خود، فکر توبه و پشیمانی از آن حال کنی و موت، مانع شود و نگذارد که به آن مطلب رسی و در این صورت، خود را هلاک کرده خواهی بود.

ای فرزند! یاد مُردن، بسیار بکن و بسیار یاد کن آن‌چه را که بی‌خبر و ناگاه، وارد او خواهی شد و بعد از فوت به او خواهی رسید تا آن‌که وقتی

که موت پیش تو آید، مهیای او شده باشی و ناگاه، بر سرِ تو نیاید و تو را مغلوب خود نسازد.

و حذر کن از آن‌که مغرور شوی و فریب خوری به آن‌که می‌بینی که اهل دنیا، میل به دنیا می‌کنند و از روی حرص بر دنیا می‌جهند، زیراکه خدای تعالی، تو را از حال دنیا خبر داده و دنیا خود را برای تو وصف کرده و عیوب خود را از برای تو ظاهر ساخته. و نیستند اهل دنیا، مگر سگی چند فریادکننده و سَبُعی چند گیرنده که یک‌دیگر را دشمن می‌دارند، و آن‌ها که دنیا ایشان را عزیز کرده، می‌خورند آن‌ها را که ذلیل و خوارند و آن‌ها که بزرگ ترند، مقهور و مغلوب می‌سازند جمعی را که کوچک تراند. و اهل دنیا حیوانی چندند که بعضی از ایشان را عِقال کرده‌اند و دست و پایشان بسته است و بعضی دست و پایشان گشوده. و عقل‌های خود را گم کرده‌اند و راهی پیش گرفته‌اند در بیابانی که نمی‌دانند از کجا بیرون می‌آید، و در میان آفت و بلا، چرا می‌کنند در بیابانی پُرریگِ روآن‌که پایشان فرومی رود و به آسانی راه نمی‌توانند رفت. نه راعی ای دارند که ایشان را درست به راه بَرَد، و نه چراننده ای که ایشان را بچراند.

دنیا، ایشان را به راه کوری و گم راهی برده و چشم‌های ایشان را از دیدن علامت هدایت، گرفته. پس در حیرت دنیا سرگردان مانده‌اند و در نعمت دنیا، فرو رفته‌اند و دنیا را خداوند خود قرار داده‌اند. پس دنیا با ایشان، بازی و استهزا می‌کند و ایشان، با او بازی می‌کنند و فراموش کرده‌اند آن‌چه را دنیا در عقب دارد و به‌اندکْ زمانی، تاریکی برطرف می‌شود و صبح حق، طلوع می‌کند و قافله ای که در راه‌اند، نزدیک است که برسند و کسی که به سرعت راه می‌رود، زود می‌رسد؛ یعنی به‌اندکْ زمانی ظاهر خواهد شد که اهل دنیا در ظلمت جهالت‌اند و قوافل موت

و بلاها بر سرِ ایشان خواهند آمد. و در بعضی از خطبه‌ها که در کتاب نهج البلاغة مذکور است، می‌فرماید که: امّا بعد، پس به درستی که حذر و پرهیز می‌فرمایم شما را از دنیا؛ زیرا که به مذاق، شیرین و در چشم ظاهر، با صفا و طراوت است و به او احاطه کرده است شهوت‌ها و خواهش‌ها. و خود را در چشم مردم، شیرین کرده به آن‌که حاضر است مانند آخرت و بعد از مدّتی نیست و به‌اندک چیزی در نظرها خوش و عجیب آمده، و زیورهای آرزو بر خود راست کرده و به فریب، خود را مزین ساخته. سرور و خوش حالی او دائم و همیشه نیست و از معصیت او ایمن نمی‌توان بود.

کارش فریفتن مردم و ضرر رسانیدن است و به‌اندک زمانی، متغیر و زایل و منتفی می‌شود، و عادتش خوردن مردم و هلاک کردن ایشان است و بعد از آن‌که موافق منتهای آرزوی جمعی که به او راغب‌اند، برآید، زیاده نخواهد بود از آن‌چه حق تعالی، در کلام مجید خود فرمود: «کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ اَلسَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ اَلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ اَلرِّیاحُ وَ کانَ اَللّٰهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقْتَدِراً». و ترجمظاهرش آن است که: حیات دنیا، مثل آبی است که ما از آسمان می‌فرستیم، و آمیخته می‌شود به او آن‌چه از زمین می‌روید تا آن‌که به سبب آمدن آن باران، نباتات به هم آمیخته می‌شود و در یک‌دیگر پیچیده می‌شوند و بعد از آن، گیاهی خشک می‌شود که از بسیاری خشکی از هم می‌ریزد و بادها او را پراکنده می‌کنند و از جایی به جایی می‌برند؛ و خدای تعالی، بر همه چیز تواناست یا پیش از خلق چیزها، در ازل، بر همه چیزْ توانا بوده. بعد از آن، حضرت فرمود: هیچ مردی سُرور و خوش حالی از دنیا، روزی او نشده که در عقب آن، حزنی و گریستنی برای او مهیا نساخته باشد. و کسی را شادی در دنیا روی ننمود که بعد از آن، دنیا به او پشت نکرده باشد و کدورتی به

او نرسانیده باشد. و بر کسی در دنیا، باران وسعتِ حال و رفاهیتی نباریده که از پی آن از ابر بلا و مصیبتی، قطرات پی در پی بر او نریخته باشد. و لایق و مناسب حال دنیا آن است که اگر صباح، در مقام مددکاری کسی باشد، آخرِ روز متغیر شود، و اگر یک طرفش گوارا و شیرین باشد، طرف دیگرش تلخ و کُشنده باشد. هیچ‌کس از لذّت دنیا به راحتی نمی‌رسد که از مشقّت بلاها بر دوش او باری نگذارد، و هیچ شامی در زیر بار امنیت و رفاهیتی به سر نمی‌برد که صاحبش بر سر - که محلّ افتادن و موضع ترس است -، جای نداشته باشد.

کار دنیا، گول و فریب مردم است و آن‌چه در دنیا هست، همه فریب است و سرنوشت دنیا، فناست و هر که در اوست، فانی است و خیر و خوبی در هیچ‌چیز از توشه‌های دنیا نیست به غیر از تقوا و پرهیز از مخالفت الهی. کسی که از دنیا کمتر بر می‌دارد، بسیار برداشته از چیزی که موجب امنیت و رفاهیت اوست، و کسی که از دنیا، بسیار بر می‌دارد، بسیار برداشته از چیزی که باعث هلاک اوست و به‌اندکْ زمانی از دستش بیرون می‌رود. چه بسیار کسی که اعتماد بر دنیا داشته و دنیا، او را به بلیه مبتلا ساخته. چه بسیار کسی که خاطرش از دنیا جمع بوده، دنیا او را به سر در آورده؛ و چه بزرگ‌آن‌که دنیا، ایشان را حقیر ساخته و [چه بسیار] صاحبان نخوت که خوار و ذلیلشان کرده.

سلطنت و پادشاهی دنیا، هر روز در دست کسی است و عیش دنیا، از کدورتْ خالی نیست و آب شیرین دنیا، شور است و طعام شیرینش تلخ است و خورش‌های دنیا، زَهری چند است کُشنده.

و اسباب دنیا، ریسمانی چند است پوسیده. زنددنیا، مهیای مُردن است، و تنْ درست دنیا، آمادبیماری است. مُلک دنیا در معرض زوال، و

عزیزش مغلوب، و صاحب جمعش منکوب است، و کسی که پناه به دنیا بَرَد، بی‌یار و مددکار است. آیا شما ساکن نیستید در خانه‌های جمعی که پیش از شما بودند و عمر ایشان، درازتر از عمرهای شما بود؟ و اثرها که از ایشان مانده، پاینده‌تر است، و اَمَل و آرزوهای ایشان، دورتر و عدد ایشان، بیشتر و لشکر ایشان، مجتمع‌تر بود. و بندگی دنیا را به چه نوع کردند و دنیا را بر آخرت، اختیار کردند، چه نوع اختیارکردنی. و بعد از آن، از دنیا کوچ کردند، بی‌توشه ای که ایشان را به منزل رسانَد، و بی‌مَرکبی که قطعِ مسافت تواند نمود.

پس آیا هیچ شنیدید که دنیا از روی گذشتگی، عوضی که موجب نجات ایشان شود، داده باشد یا آن‌که ایشان را مدد و معاونتی کرده باشد یا همراهی ایشان را، چنانچه باید، به جا آورده باشد؟ و از این‌ها هیچ نکرده؛ بلکه بر دوش ایشان، بارهای سنگین گذاشته و به محنت‌ها ایشان را ضعیف و ناتوان ساخته، و بنای طاقت ایشان را به مصیبت‌ها خراب و منهدم گردانیده و بینی ایشان را بر خاک مالیده و لگدکوب حوادثِ دَهر ساخته و در ایذای ایشان، مددکار حوادث بوده.

و شما دیده اید که دنیا، متغیر و متبدّل می‌شود نسبت به کسی که پیش دنیا، مذلّت و بندگی می‌کند و دنیا را بر آخرت، اختیار می‌کند و مایل به او می‌شود، و مشاهده نموده اید که چنین مردم، از دنیا به سفر مفارقت دنیای دائمی کوچ کرده‌اند. پس آیا توشه ای به غیر از جوع و گرسنگی همراه ایشان کرده، یا به منزل غیر تنگی ایشان را فرود آورده، یا به غیر تاریکی، روشنی ای از برای ایشان مهیا ساخته، یا عاقبتی سوای پشیمانی جهت ایشان آماده نموده؟ آیا چنین دنیایی را شما اختیار می‌کنید یا به او میل می‌کنید یا بر او حریص می‌باشید؟! پس بدْ خانه

ای است این خانه از برای کسی که به او بدگمان نباشد و تا در اوست، از او ترسان نباشد. پس بدانید - و نیست که ندانید - که دنیا را خواهید گذاشت.

و عبرت گیرید از حال جمعی که می‌گفتند: کیست که قوّت و توانایی‌اش از ما بیشتر باشد؟» و ایشان را برداشته، به جانب قبرهایشان بردند و کسی ایشان را داخل سواران نمی‌دانست، و ایشان را فرود آوردند و کسی ایشان را مهمان نام نمی‌کرد، و از سنگ، جایی به جهت ایشان مهیا کردند که در آن‌جا پنهان شوند و از خاک، سرمایه یا کفن برای ایشان آماده کردند و از استخوان‌های پوسیده، همسایه‌ها به جهت ایشان، مقرّر ساختند.

و ایشان، با یک‌دیگر همسایه ای چندند که اگر کسی ایشان را طلبد، اجابت نمی‌کنند و از کسی دفعِ ظلمی نمی‌کنند و از نوحکسی پروا ندارند. اگر باران بر ایشان بارد، خوش حال نمی‌شوند و اگر قحط و بی‌بارانی روی دهد، ناامید نمی‌گردند. همه، یکجا جمع‌اند؛ امّا همه تنهایند، و همسایییک‌دیگرند، امّا از هم دورند. خانه‌های ایشان، پهلوی یک‌دیگر است؛ امّا به دیدن هم نمی‌آیند، و نزدیک‌اند، امّا مثل دوستان، پیش یک‌دیگر نمی‌روند. عاقلی چند یا صاحبان به کرامت خود، مخصوص ساخته و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متّقی نام کرده.

بعد از آن فرمود: یا علی! به حقّ آن‌کس که دانه را شکافته و آدمی را خلق کرده که متّقیان از قبرهای خود بیرون می‌آیند و ملائکه، استقبالِ ایشان می‌کنند و با ناقه‌هایی که خدای تعالی برای جمعی که ایشان را عزیز ساخته، مقرّر فرموده و جهاز آن ناقه‌ها از طلاست که با یاقوت و مروارید، مزین و مرصّع کرده‌اند، و جُل‌های آن شتران، از اِستَبْرَق و

سُندُس است، و مهار آن شتران، بافتارغوان است. پس به سرعت و زودی، ایشان را به صحرای محشر حاضر می‌سازند و با هر یک از متّقیان، هزار فرشته پیش رود و دست راست و دست چپ همراه‌اند که به اعزاز و احترام، ایشان را می‌آورند تا به درِ بزرگ بهشت می‌رسانند.

و بر در بهشت، درختی است که در زیر ساییک برگ آن درخت، هزار کس جا می‌گیرند و در طرف راست آن درخت، چشمپاکیزه و پاک کننده است و هر کدام، از آن چشمه جامی می‌خورند و خدای تعالی، به آن شربت، آب دل‌های ایشان را از حسد، پاک می‌کند و مویی که در بدن ایشان است، فرو می‌ریزد، و این، معنی قول خدای تعالی است که فرموده: «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً»؛ یعنی: به خوردِ ایشان می‌دهد پروردگار ایشان، آشامیدنی پاک کننده.

پس فرمود که: شراب طهور از این چشمپاکیزه، سازنده است. و بعد از آن، متوجّه چشمدیگر می‌شوند که در طرف چپ آن درخت، واقع شده و در آن چشمه، غسل می‌کنند، و آن چشمه، چشمزندگانی است و کسانی که در آن چشمه غسل می‌کنند، دیگر هرگز نمی‌میرند. پس ایشان را در برابر عرش الهی بر پا می‌دارند و از همآفت‌ها و بیماری‌ها و آزار سرما و گرما، سلامتی ابدی یافته. پس خداوند جبّار - جلّ ذکره - به فرشتگآن‌که به ایشان همراه‌اند، خطاب می‌فرماید که: جماعت دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلایق، باز مدارید که رضا و خشنودی من در باب ایشان، پیشی گرفته، و رحمت من، از برای ایشان واجب و لازم شده. و چگونه من خواهم که ایشان را با جمعی که خوبی‌ها و بدی‌ها کرده‌اند، باز دارم؟ پس ملائکه، ایشان را پیش‌انداخته، به بهشت می‌برند و چون به درِ بزرگ بهشت می‌رسند، ملائکه حلقه بر درِ

بهشت می‌زنند. پس آوازی از آن برمی آید که به هر حوری که خدای تعالی از برای دوستان خود در جنّات مهیا فرموده، می‌رسد. پس حوریان، یک‌دیگر را به آمدن ایشان، بشارت می‌دهند. وقتی که آواز حلقه را می‌شنوند و بعضی به بعضی می‌گویند که دوستان الهی پیش ما می‌آیند، پس درِ بهشت برای ایشان گشوده می‌شود و حوران و زنانِ بنی آدم که به جهت ایشان مقرّر شده، از قصرها سرها بیرون کرده، مشاهدایشان می‌کنند و ایشان را «مرحبا» گفته، می‌گویند: اشتیاق ما به دیدن شما، زیاده ازاندازه بود. و ایشان نیز به حوران و زنان بنی آدم، چنین می‌گویند.

بعد از آن، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: یا رسول اللّه! خبر ده ما را از قول خدای تعالی که فرموده: «غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيةٌ»، به چه چیز آن غرفه‌ها را بنا کرده‌اند؟ حضرت فرمود که: یا علی! آن غرفه‌ها را که خدای تعالی فرموده، غرفه ای چند است که خدای - عزَّ و جلَّ - از برای دوستان خود بنا کرده به یاقوت و مروارید و زِبَرجَد، و سقف آن غرفه‌ها از نقره بافته شده و هر غرفه، هزار درِ طلا دارد و بر هر دری، فرشته ای موکّل است و در آن‌جا فرش‌ها بر بالای یک‌دیگر از حریر و دیباج به رنگ‌های مختلف‌انداخته‌اند و در میان آن‌ها، مُشک و کافور و عنبر برکرده، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ»؛ یعنی: فرش‌ها که بر روی یک‌دیگرانداخته‌اند.

و وقتی که بندمؤمن به منازلی که در بهشت برای او مقدّر شده، داخل می‌شود و بر سرِ او تاج پادشاهی و کرامت الهی می‌گذارند، او را حلّه‌های طلا و نقره می‌پوشانند و اَکلیل مرصّعی که از مروارید و یاقوت منظوم ساخته‌اند، در زیر تاج بر سر او می‌گذارند و هفتاد حلّحریر به رنگ‌های

مختلف که به طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته‌اند، به ایشان می‌پوشانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «يحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ»

و چون مؤمن بر روی تخت خود می‌نشیند، آن تخت از شادی به حرکت می‌آید. بعد از آن‌که در منازل خود قرار می‌گیرد، رخصت می‌طلبد. فرشته ای که به رخت‌های او موکّل است، از برای مبارک باد کرامت الهی که نزد او آید، پس خدمتکاران آن مؤمن از حور و غلمان می‌گویند که: «بر جای خود باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه کرده، و حوری ای که زوجاوست، خود را از برای او مهیا ساخته. پس صبر کن تا آن‌که وقت شود». بعد از آن، حوری از خیمخود، متوجّه او می‌شود و کنیزان، دور او را گرفته و هفتاد حلّه از مُشک و عنبر که به یاقوت و مروارید و زِبَرجَد بافته‌اند، پوشیده، تاج کرامت الهی بر سر، و نعلینی از طلا که به یاقوت و مروارید مرصّع کرده‌اند، در پا، و بندهای نعلنیش از یاقوت سرخ. و چون نزدیک به آن دوست خدا می‌رسد، اراده می‌کند از شوق که به استقبال او برخیزد. آن حوری می‌گوید که: ای دوست خدا! این، روز زحمت و تَعَب نیست. تو از جا برمخیز که من از برای تو مقدّر شده‌ام و تو از برای من. بعد از آن، دست در گردن یک‌دیگر می‌کنند و پانصد سال از سال‌های دنیا در معانقه به سر می‌برند که هیچ یک را ملال حاصل نمی‌شود. بعد از آن‌که او رااندک سستی ای حاصل می‌شود، بی‌آن‌که ملال حاصل شود، نگاه به گردن او می‌کند، می‌بیند که در گردن او قلّاده ای چند هست شبیه به قصبه ای از یاقوت سرخ، و در میان آن‌ها لوحی است از مروارید، و بر آن‌جا نوشته است که: ای ولی خدا! تو دوست منی، و من، از جنس حورانم و دوست تو هستم و مشتاق تو بوده‌ام و تو مشتاق من بوده ای.

بعد از آن، خدای تعالی، هزار فرشته می‌فرستد که او را تهنیتِ بهشت و مبارک باد بگویند و با حور، تزویج کنند. پس چون به در منزل او از جنّاتی که برای او مقرّر شده می‌رسند، به فرشته ای که دربان جنّت‌های اوست، می‌گویند که: از ولی خدا به جهت ما رخصت بگیر؛ زیرا که خدای تعالی، ما را فرستاده که او را مبارک باد بگوییم. آن فرشته به ایشان می‌گوید: صبر کنید تا من، حاجب را بگویم که او را خبر کند از آمدن شما. پس آن فرشته، پیش آن حاجب می‌رود که از او نزدیک‌تر است و میان آن فرشته و حاجب، سه بهشت فاصله است. و چون به درِ اوّل می‌رسد، به آن حاجب می‌گوید که: در بیرون، هزار فرشته ایستاده‌اند و خدای - عزَّ و جلَّ - ایشان را به جهت مبارک باد فرستاده، و از من درخواست کردند که به جهت ایشان رخصت بگیرم. پس آن حاجب می‌گوید: بر من دشوار است که در این وقت، رخصت بگیریم؛ زیرا که او مشغول حوری ای است که زوجاوست.

و میان حاجب و ولی خدا، چند جنّت فاصِله است. پس حاجب، پیش قیم می‌رود و قیم، مقرّب‌تر از حاجب است و به او می‌گوید که: در بیرون در، هزار فرشته که از جانب ربّ العزّه به تهنیت آمده‌اند، ایستاده‌اند. از برای ایشان، رخصت بگیر. آن قیم، نزد خدمتکارآن‌که از او نزدیک ترند، می‌رود و می‌گوید که: فرستادگان خدای جبّار، در بیرون ایستاده‌اند و ایشان، هزار ملک‌اند که خدای تعالی، به تهنیت ولی خود فرستاده. او را خبر کنید از آمدن ایشان. پس چون خبر می‌کنند و او رخصت می‌دهد، به‌اندرون می‌آیند. و غرفه ای که او در آن‌جا نشسته، هزار در دارد و بر هر دری مَلَکی موکّل است. و بعد از آن‌که رخصت یافتند، هر فرشته، آن دری را که به او تعلّق دارد، می‌گشاید و قیم هر فرشته ای را از دری از درهای غرفه به‌اندرون می‌آرد و ایشان، پیغام خداوند جبّار را به او

می‌رسانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده که: «وَ اَلْمَلائِکَةُ یدْخُلُونَ عَلَیهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ»؛ یعنی: ملائکه، به‌اندرون از هر دری از درهای غرفه، نزد ایشان می‌آیند و می‌گویند: «سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی اَلدّارِ»؛ یعنی: سلام بر شما باد! این ثواب که یافتید، به سبب صبری است که در دنیا کرده اید، یا: سلام ما بر شما از جهت آن صبر است. پس نیکوعافیتی است بهشت که روزی شما شده از برای دار دنیا. بعد از آن فرمود که: این است معنی قول الهی که فرموده: «وَ إِذا رَأَیتَ ثَمَّ رَأَیتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً». و این آیه، بیان حال ولی خداست و کرامت‌هایی که به او عطا فرموده. و مُلک عظیمِ کبیر، عبارت از آن است که ملائکه، فرستادگان خدای - عزَّ و جلَّ -اند. رخصتِ‌اندرون آمدن می‌طلبند و بی‌رخصت، داخل نمی‌شوند. پس این است پادشاهی عظیمِ کبیر.

و فرمود که: نهرها از زیر مواضعی که در آن‌جا ساکن‌اند، جاری می‌شود، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ». و میوه‌ها به ایشان نزدیک‌اند، چنانچه خدای تعالی فرموده: «وَ دانِیةً عَلَیهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلاً». و از نزدیکی ای که میوه‌ها بر سرِ شاخه‌ها به ایشان دارد، از هر میوه ای که خواهد، به دهن، تناول می‌تواند نمود، چنانچه تکیه کرده. و انواع میوه‌ها، هر یک می‌گویند که: «یا ولی اللّه! از من بخور، پیش از دیگری».

و هیچ مؤمنی در بهشت نیست که او را چندین جنّت نباشد. در بعضی، درختانْ سایه‌انداخته و در بعضی نینداخته یا در بعضی ستون‌ها در زیر درختان بر پای کرده و در بعضی نکرده. و نهرها از شرابِ بهشت و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل، و وقتی که ولی خدا خوردنی طلبد،

هر چه خواهد، از برای او می‌آورند، بی‌آن‌که آن چیز را نام ببرد. بعد از آن، با دوستان [و] با برادران خود، خلوت می‌کند و یک‌دیگر را دیدن می‌کنند و در باغات و منازل خود، تنعّم می‌کنند در سایه ای که هوایش شبیه به ما بین طلوع صبح تا وقت طلوعِ آفتاب است و بهتر از هوای آن وقت.

و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حور می‌دهند و چهار زن از زنان بنی آدم، و مؤمن، ساعتی با حور به سر می‌برد، و ساعتی با زنی که از بنی آدم است، و ساعتی خلوت می‌کند و بر تخت‌ها تکیه می‌کند و با مؤمنان، نظر به یک‌دیگر می‌کنند. و در وقتی از اوقات که بر تخت خود تکیه کرده، شعاع نوری بر او می‌تابد، پس به خدمتکاران خود می‌گوید که: این شعاع درخشان چیست؟ آیا خداوند جبّار، نظر لطف و اِکرامی به من فرموده و این نور، از قدرت الهی ظاهر شده؟ خدمتکاران می‌گویند: جلال الهی، منزّه است از آن‌که نور مرحمت او، شبیه به این نور باشد. این نور، از یکی از حوران است که از جملزنان توست و تو هنوز، نزدیک او نرفته ای و او از شوق دیدن تو، سر از خیمخود بیرون کرده و آرزوی دیدن تو کرده، و چون تو را دیده که بر تخت خود تکیه کرده‌ای، از شوق تو تبسّم کرده. و این شعاع که می‌بینی و این نور که تو را فرو گرفته، از سفیدی و روشنی و صفا و پاکیزگی دندان اوست. آن ولی خدا می‌گوید که: او را رخصت بدهید تا از مکان خود پایین آمده، نزد من آید. پس هزار خدمتکار از کنیزان و هزار خادم از پسران، به سرعت تمام، پیش او می‌روند و او را به آن رخصت، بشارت می‌دهند و از خیمخود به زیر می‌آید. هفتاد حلّطلا بافت و نقره بافت مکلّل به مروارید و یاقوت و زِبَرجَد پوشیده و آن‌جامه‌ها را از مُشک و عنبر به رنگ‌های مختلف، رنگ کرده‌اند و مغز قلم او از زیر هفتاد حلّه، نمایان است، و قدّ او هفتاد

ذرع، و عرض میان شانه‌هایش ده زرع است، و چون رخصت از ولی خدا می‌یابد، خدمتکاران، طَبَق‌های طلا و نقرپُر از مروارید و یاقوت و زِبَرجَد، نثار آن حور می‌کنند. بعد از آن، دست در گردن یک‌دیگر می‌کنند و هیچ یک را ملالی حاصل نمی‌شود.

بعد از آن، حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود که: بهشت‌هایی که خدای تعالی در قرآن یاد فرموده، جنّت عَدْن و جنّة الفردوس و جنّتِ نعیم و جنّت المأواست، و خدای - عزَّ و جلَّ - را جنّات دیگر هست که در میان جنّات مذکوره واقع شده. و مؤمن، از باغات و جنّات، آن قدر به او می‌دهند که خواهد و آرزو داشته باشد و در آن‌ها به هر نوع که خواهد، تنعّم می‌نماید. و وقتی که چیزی را خواهد، طلبیدنش به غیر از آن نیست که بگوید: «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ!»، و همین که گفت، خدمتکاران، بر یک‌دیگر پیشی گرفته، هرچه در خاطرش گذشته باشد، بی‌آن‌که طلب کند یا بفرماید، حاضر می‌سازند، و این، معنی قول الهی است که می‌فرماید: «دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اَللّهُمَّ وَ تَحِیتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ»؛ یعنی: طلبیدن ایشان، آن است که بگویند: «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ!»؛ یعنی: منزّه می‌دانم تو را - ای خداوند -؛ چنان تنزیهی که لایق جلال و عظمت تو باشد. و تحیتِ خدمتکاران، سلام است و گفتنِ آخر بهشتیان، آن است که می‌گویند: «الحَمْدُ للّهِ ِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

حضرت فرمود که: بعد از آن‌که خواهش ایشان از جماع و چیزی خوردن و آشامیدن به فعل می‌آید، حمد خدای - عزَّ و جلَّ - می‌کنند، بعد از آن‌که فارغ می‌شوند.

و امّا قول خدای - عزَّ و جلَّ - که می‌فرماید: «أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»، پس مراد آن است که خدمتکاران می‌دانند روزی ایشان را و از برای ایشان، حاضر می‌سازند، پیش از آن‌که بطلبند.

و امّا آن‌که خدای - عزَّ و جلَّ - فرموده: «فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ»، مراد آن است که هر چیز که خواهند، از روی اِکرام به ایشان می‌دهند. ابن بابویه رحمه اللّه در فقیه، از عبد اللّه بن علی روایت کرده که: از بلالِ مؤذّن حضرت پیامبر پرسیدم که: حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله بهشت را از برای تو چگونه وصف فرمود؟ گفت: بنویس: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم. شنیدم از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که: حصار بهشت، خشتی از طلا و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوت، و کلّ ملاطش مُشک اَذفَر است و کنگره‌ها [یش] از یاقوت سرخ و سبز و زرد. پرسید که: درهای بهشت، چگونه است؟ گفت: درهای بهشت، مختلف است. باب الرّحمه، از یاقوت سرخ است. و باب الصبر، دری است کوچک که یک تا دارد و از یاقوت سرخ [است] و حلقه ندارد. و باب الشکر، از یاقوت سفید است و دو تا دارد و فاصِلمیان آن‌ها پانصد ساله راه است و از آن در، آوازی برمی خیزد و می‌گوید: خداوندا! اهل مرا پیش من آور. گفتم که: آیا در، سخن می‌گوید؟ فرمود: آری. خدای - عزَّ و جلَّ - او را به سخن می‌آورد. و باب البلا، که از برای جمعی است که در دنیا مصیبت‌ها و بلاها کشیده‌اند. دری است یک تا از یاقوت زرد، و جمعی که از این در داخل می‌شوند، بسیار کم‌اند و دری که از همه بزرگ‌تر است. صلحا و اهل زهد و وَرَع و راغبان به ثواب الهی و جمعی که خدای - عزَّ و جلَّ - را مونس خود ساخته‌اند، داخل می‌شوند. پرسید که: وقتی که داخل بهشت می‌شوند، چه می‌کنند؟ گفت: سیر می‌کنند در او و نهر آب در کمال صافی، و کشتی‌ها از یاقوت، و آن‌چه کشتی را به آن می‌رانند، از مروارید

است و در آن‌ها، ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز در نهایت سبزی پوشیده‌اند. پرسید که: اسم آن نهر چیست؟ گفت: جنّة المأوی. پرسید که: در میان جنّة المأوی، جنّتی دیگر هست؟ گفت: آری؛ و حصار جنّت عدن، که در وسط جنّت‌هاست. جنّت عدن، از یاقوت سرخ است و سنگ ریزْه‌هایش از مروارید. پرسید که: آیا جنّتی دیگر هست؟ گفت: آری! جنّة الفردوس. پرسید که: حصارش چگونه است؟ گفت: حصارش از نور ربّ العالمین است.

و حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله در وصیت [به] ابو ذر فرموده که: ای ابو ذر! اگر زنی از زنان بهشت، از آسمان دنیا سر بیرون کند در شب تاریکی، هر آینه، زمین از نور او روشن می‌شود، بهتر از آن‌چه ماه شب چهارده، روشن می‌شود و بوی خوش او به مشام جمیع اهل زمین می‌رسد. و اگر جامه ای از جامه‌های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند، هر کس نگاه به آن کند، مدهوش می‌شود و دیداو تاب دیدن او نمی‌آورد. و در احادیث متفرّقه وارد شده که: بوی بهشت، از هزار ساله راه می‌آید. و پست ترینِ اهل بهشت را آن قدر می‌دهند که اگر جمیع انس و جن به منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند، همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود. و کمترین اهل بهشت، چون داخل باغ بهشت می‌شود، سه باغ به نظر او می‌آید. چون داخل پست‌تر می‌شود، در آن مشاهده می‌نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها، آن قدر که خدا خواهد. پس چون حمد و شکر الهی به جا می‌آورد، به او می‌گویند که: به جانب بالا نظر کن. چون نظر می‌کند، در آن‌جا نعمت و کرامتی چند مشاهده می‌نماید که در باغ اوّل ندیده. پس گوید که: پروردگارا! این را نیز به من کرامت کن. خطاب رسد که: اگر این را بدهیم، شاید که دیگری را بطلبی. گوید: نه. همین، مرا کافی است و از این بهتر

نمی‌باشد. چون به آن باغ در آید، مسرّت و شادی عظیم، او را روی دهد و شکر الهی به جای آورد. و پس خطاب رسد که درِ جنّة الخُلد را بر روی او بگشایند. چون بگشایند، اضعافِ آن‌چه در بهشت دویم دیده بود، مشاهده نماید و فرح و سُرورش مضاعف شود و بگوید: خداوندا! تو راست حمدی که اِحصای آن نتوان کرد که منّت گذاشتی [بر] من به بهشت‌ها و نجات بخشیدی مرا از آتش.

و بهشت را هشت در است که از یکی، انبیا و صدّیقان داخل می‌شوند، و از دیگری، شهدا و صلحا، و از پنج در، شیعیان و دوستان اهل البیت علیهم السلام. و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: من می‌ایستم بر صراط و دعا می‌کنم و می‌گویم: خداوندا! به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من، اعتقاد داشته در دار دنیا. پس ندا از منتهای عرش الهی در رسد که: دعای تو را مستجاب کردیم و تو را شفاعت دادیم دربارشیعیان تو. پس هریک از شیعیان و دوستان و آنان‌که یاوری من کرده‌اند و با دشمنان، جهاد کرده‌اند به گفتار یا به کردار، شفاعت کند هفتاد هزار کس از همسایگان و دوستان و خویشان خود را. و از در هشتم، سایر مسلمانان، داخل می‌شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و در دل ایشان، به قدر ذرّه ای بغض اهل البیت علیهم السلام نباشد. و طوبی - چنانچه در بعضی روایات وارد شده - در جنّت، درختی است که اصل آن در خانحضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست در بهشت که در خانه [اش]، شاخی از آن درخت نباشد و آن‌چه خواهد و در خاطرش گذرد، آن شاخ برای او حاضر می‌سازد، و اگر سوار تندروی در سایآن درخت، صد سال بتازد، به در نمی‌تواند رفت، و

اگر کلاغی از پایین آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد، به بالای آن درخت نرسد.

و در تفسیر آی«فِيهِنَّ خَيراتٌ حِسانٌ» وارد شده که ایشان، زنان مؤمن عارف شیعه‌اند که داخل بهشت می‌شوند و ایشان را به مؤمنان، تزویج می‌نمایند. و آن‌که خدای تعالی فرموده: «حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی اَلْخِیامِ»، مراد، حوران بهشت‌اند که در نهایتِ سفیدی‌اند و کمرهای ایشان، باریک است و در میان خیمه‌های مروارید و یاقوت و مرجان نشسته‌اند و هر خیمه‌ای، چهار در دارد و بر همه دری، هفتاد دختر باکررسیده ایستاده‌اند که دربان ایشان‌اند و هر روز از خدای تعالی، کرامتی به ایشان می‌رسد. و زنان بهشت، رَشک نمی‌دارند و حائض نمی‌شوند و بدخویی نمی‌دارند. و اهل بهشت را بول و غائط نمی‌باشد؛ بلکه عَرَقی از ایشان، دفع می‌شود از مُشک، خوش بوتر. و حُسن و جمال و صفا و طراوت اهل بهشت، روز به روز زیاده می‌شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز، پیری و قباحتِ منظر، زیاده می‌گردد. و هر میوه ای که از درختان بهشت چیده شود، به جای آن به همان هیئت می‌روید؛ مانند شعلآتش که هر قدر چراغ از او افروزند، چیزی کم نمی‌شود. و حوران، همیشه با وصف بکارت‌اند و مغز ساق ایشان از زیر هفتاد حِلّه، نمایان است؛ مانند درهمی از نقره که در آبی در کمال صفا که یک نیزه عمق داشته باشد، پیداست.

و در روز جمعه، کرامت‌ها و نعمت‌های اهل بهشت، زیاده می‌شود و هفتاد برابرِ آن‌چه مؤمن دارد، به او عطا می‌شود. و وارد شده که در شب و روز جمعه، تنزیه الهی به گفتنِ «سبحان اللّه» و مثل آن، بسیار بکنید و به بزرگی یاد کنید به گفتن «اللّه أکبر» و گفتن «لا إله إلّا اللّه». و حمد

و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن: «الحمد للّه» و غیر آن از انواع ثنا، و صلوات بر محمّد و آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بفرستید.

و در باب غنا مذکور شد که در بهشت، درختی است که خدای تعالی، ریاح را می‌فرماید که بر آن درخت بوزند و او را حرکت دهند، و از آن درخت، آوازی بر می‌خیزد که کسی چنان صوتی نشنیده. و کسی که در دنیا خود را از شنیدن خوانندگی محافظت نموده باشد، آن صوت را می‌شنود، و کسی که از غنا احتراز نکرده، نمی‌شنود.

کمال الدین -با سندش به نقل از ابان بن تغلب-: امام صادق علیه السلام فرمود: «گویی قائم علیه السلام را در پشت نجف می‌بینم که در آن‌جا بر اسب سیاه و سفیدش- که سفیدی پیشانی‌اش تا نزدیک لبش کشیده شده-، سوار گشته است. سپس اسبش او را حرکت می‌دهد و اهل هیچ شهری نیستند، جز آن‌که گمان می‌کنند او همراه آنان و در شهرشان است و چون پرچم پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله را می‌گشاید، سیزده هزار و سیزده فرشته که همگی منتظر قائم بوده‌اند، به سوی او فرود می‌آیند، و آنان، همان فرشتگانِ همراه نوح در کشتی و همراه ابراهیم خلیل به هنگام‌انداختنش در آتش و همراه عیسی به هنگام بالا بردنش به آسمان و چهار هزار فرشتنشان دار در پی هم و سیصد و سیزده فرشتجنگ بدر و چهار هزار فرشته ای هستند که فرود آمدند و می‌خواستند همراه حسین بن علی علیه السلام بجنگند که به ایشان اجازه داده نشد و برای اجازه گرفتن، صعود کردند و چون فرود آمدند، حسین علیه السلام کشته شده بود و آنان پریشان و غبارآلود

نزد قبر حسین علیه السلام تا روز قیامت می‌گریند و میان قبر حسین تا آسمان، جایگاه آمد و شد فرشتگان است».

اما بعد، شما را از دنیا می‌ترسانم، که شیرین و سر سبز می‌نماید، پوشیده به شهوات است، و خود را با نقد بودنش محبوب کرده، با موجودی‌اندکش جلب نظر می‌کند، خود را با آرزوها آرایش داده، و با زیور غرور آراسته کرده، شادیش دوام ندارد، و از درد واندوهش امانی نیست، در شدت فریبندگی و زیانباری، و در تغییر و زوال پذیری است، فنا شونده و نابود شدنی است، شکمباره ای هلاک کننده است، آن‌گاه که آرزوی دنیا پرستان و مردمان دلبسته به آن درباره آن به نهایت رسد بیش از آن‌چه خداوند در قرآن فرموده نخواهد بود: «حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس روییدنی زمین با آن در آمیخت، سپس آن روییدنی خشک و خرد شده و بادها آن را پراکنده می‌سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست».

احدی از دنیا شادمان نشد مگر این‌که گریه واندوه را به دنبالش فرستاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر این‌که با سختی و ناراحتی به او پشت کرد، و باران راحتی بر کسی نبارید مگر این‌که با رگباری از بلا به او هجوم کرد. شایسته است که چون در روز روشن یار کسی شود به وقت شب به صورت ناشناس رخ نماید. اگر جانبی از آن شیرین باشد جانب دیگرش تلخ و و با خیز است. کسی از خوشی‌اش برخوردار نشود مگر این‌که از بلاهایش رنج و سختی ببیند، و شبی در امن و راحت در آن به سر نبرد مگر این‌که صبح بر بال خوف و ترس آن بنشیند.

هم خود بسیار فریبنده است و هم آن‌چه در آن است، نابود شدنی است و هر که روی آن است رو به فناست.

جز تقوا در هیچ توشه آن خیری نیست. آن‌که به کم آن قناعت ورزید بسیاری از عوامل امنیت را به دست آورد، و هر کس رو به انبوهش آورد بر علل هلاکت خود افزود، و آن‌چه به دست آورد به زودی از دست او برود. بسا کس که به دنیا اعتماد کرد و به ناگاه مزه ناگواری را به او چشاند، و بسا صاحب اطمینان به دنیا که ناگهان او را به خاک و خون درانداخت. چه بسیار مقام داری که دنیا او را کوچک ساخت، و آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به ذلّت کشید. سلطنتش دست به دست می‌گردد، عیشش تیره، خوشیش ناگوار، شیرینش تلخ، طعامش سم، و طنابش پوسیده است. زنده‌اش در معرض مرگ، و تندرستش در مسیر بیماری است. حکومتش بر باد، عزیزش مغلوب، صاحب ثروت فراوانش منکوب، و همسایه‌اش در معرض غارت است.

آیا شما در مساکن پیشینیان قرار نگرفته اید که عمرشان از شما طولانی‌تر، و آثارشان پایدارتر، و آرزوهایشان درازتر، و عددشان بیشتر، و لشگرشان انبوه‌تر بود؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی! و بر آخرت مقدم داشتند چه مقدم داشتنی! آن‌گاه از دنیا کوچ کردند بدون زاد و توشه ای که آنان را به مقصد رساند، و منهای مرکبی که طی سفر کند. آیا خبری به شما رسیده که دنیا در برابر آن همه ضرری که به آنان رسانده از خود فدیه ای به آنان داده؟ یا کمکی به آنان نموده؟ و یا برای آنان همنشین خوبی بوده است؟ نه، بلکه آنان را به مصائب سختی گرفتار کرد، و به حادثه‌های کوبنده بنیان زندگی شان را سست گرداند،

با بلاهای جانکاه خوارشان نمود، و بینی آنان را به خاک مالید، و زیر سمهای خود لگد مالشان کرد، و گردش روزگار را به ضرر آن چرخاند. شما ناسازگاری دنیا را با آن‌که در برابر او گردن نهاد، و آن را بر آخرت مقدم داشت و بر آن به خیال خود تکیه دائمی کرد دیدید تا کار به جایی رسید که برای جدایی ابدی از دنیا کوچ کردند، آیا جز گرسنگی زاد و توشه‌ای، و جز تنگی و مضیقه چیزی، و غیر تاریکی نوری به آنان نشان داد؟ یا به دنبال آنان جز ندامت روانه ساخت؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می‌دارید، یا به آن تکیه می‌کنید؟ یا بر آن حرص می‌ورزید؟! دنیا بد خانه ای است برای کسی که به آن بد گمان نباشد، و در مسکن گزیدن در آن ترسی نداشته باشد.

بدانید-و خوب می‌دانید-که عاقبت دنیا را ترک می‌کنید و از آن کوچ می‌نمایید، باید در دنیا از آنان‌که می‌گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!»پند بگیرید، که آنان به قبرها برده شدند در حالی که در سوار شدن از خود اراده نداشتند، و در شکاف زمین فرودشان آوردند بدون این‌که به عنوان مهمان دعوت شده باشند، و برای آنان در دل سنگلاخ قبرها، و از خاک کفن‌ها، و از استخوانهای پوسیده همسایگان ساختند. همسایگانی هستند که هیچ خواننده ای را جواب نمی‌دهند، و ستمی را نسبت به همسایه مانع نمی‌شوند، و به گریه و ناله اعتنا نمی‌کنند، اگر بارانی به قبرشان ببارد شاد نگردند، و اگر خشکسالی شود نا امید نشوند، جمعند ولی تنهایند، همسایه‌اند ولی از هم دورند، نزدیکند ولی به زیارت هم نمی‌روند، خویشند ولی اظهار خویشی نمی‌کنند، بردبارانی هستند که دشمنی در دل ندارند، و جاهلانی که کینه‌هایشان برطرف

شده، از زیان آنان ترسی در کار نیست، و به دفاع آنان امیدی نمی‌باشد، درون زمین را به جای روی زمین انتخاب کردند، و خانه تنگ قبر را در عوض خانه وسیع، و غربت را به جای بستگان، و تاریکی را به جای روشنایی. برهنه و عریان به مانند روزی که از دنیا مفارقت کردند به صحنه محشر باز آمدند، از دنیا با اعمال خود به سوی حیات جاودانی و سرای همیشگی کوچ نمودند، چنان‌که خداوند سبحان فرمود: «هم‌چنان‌که آن‌ها را در آغاز آفریدیم بازشان گردانیم، این وعده حتمی ماست که انجام می‌دهیم».

تفسیر امام علیه السلام، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا، امالی شیخ صدوق: امام عسکری از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که فرمودند: روزی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به یکی از یاران خود فرمود: ای عبد اللّٰه، به خاطر خدا دوست بدار و به خاطر او کینه به دل بگیر، در راه خدا دوست بدار و در راه او دشمنی کن، که ولایت و محبت خداوند تنها از این طریق به تو می‌رسد. و هیچ‌کس حتی با داشتن نماز و روزه بسیار، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر این‌که اینچنین باشد. و دوستی و برادری با مردم در این روزگار، در اغلب موارد به خاطر دنیاست. به خاطر دنیا دوستی می‌کنند و به خاطر آن دشمنی می‌کنند. اما این آن‌ها را از خدا بی‌نیاز نمی‌سازد. به او گفت: من چگونه بدانم که دوستی و دشمنی‌ام در راه خداست؟ و چگونه بدانم چه کسی دوست خداست تا او را دوست داشته باشم؟ و چه کسی دشمن اوست تا او را دشمن بدارم؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا این را می‌بینی؟ گفت: بله. فرمود: دوست

این شخص دوست خداست، پس او را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست، پس با او دشمنی کن. با دوست او دوستی کن، حتی اگر قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمن او دشمنی کن حتی اگر پدر یا فرزند تو باشد.

ثواب الاعمال، امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، این است که دوستی و دشمنی تو در راه خدا باشد و بخشندگی و محروم کردن تو نیز در راه او و برای خدای عز و جل باشد.

تحف العقول: امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند به یکی از پیامبران خود وحی کرد: زهد تو در دنیا سبب آسایش توست و بریدن از همه و آمدنت به سوی من، موجب عزت توست. اما آیا هیچ گاه به خاطر من با دشمنی، دشمنی یا با دوستی، دوستی کرده ای؟

تحف العقول: امام عسکری علیه السلام فرمود: دوست داشتن خوبان خوبان باعث ثواب است و دوست داشتن بدان خوبان را باعث فضیلت است و کراهت داشتن بدان از خوبان مایه زینت است و کراهت داشتن خوبان از بدان خواری برای بدان است.

المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر او دشمنی کند، و به خاطر او ببخشد و به خاطر او محروم کند، از جمله کسانی است که ایمانشان به کمال رسیده است.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که به خاطر خداوند دوستی می‌کنند، در روز قیامت بر منبرهایی از نور هستند که نور صورت‌ها و بدن‌ها و منبرهایشان همه چیز را روشن می‌کند چنان‌که با آن شناخته می‌شوند و گفته می‌شود: اینان‌کسانی هستند که به خاطر خداوند دوستی نموده‌اند.

الکافی: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل اولین و آخرین را جمع کند، منادی ندا می‌دهد و مردم صدای او را می‌شنوند، می‌گوید: کسانی که یک‌دیگر را به خاطر خدا دوست دارند کجا هستند؟ فرمود: پس گروهی از مردم برمی خیزند و به آنان می‌گویند: بدون حساب و کتاب به بهشت بروید، فرمود: پس فرشتگان به دیدار آنان می‌آیند و می‌گویند: به کجا می‌روید؟ آن‌ها می‌گویند بدون حساب و کتاب به بهشت می‌رویم. پس به آنان گفته می‌شود: شما چه گروهی از مردم هستید؟ آنان پاسخ می‌دهند: ما کسانی هستیم که یک‌دیگر را به خاطر خدا دوست داشته‌ایم. پس فرشتگان می‌گویند: اعمال شما چه بوده است؟ می‌گویند: دوستی‌ها و دشمنی‌های ما به خاطر خدا بوده است، پس می‌گویند: چه نیکوست پاداش عمل کنندگان.

الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی بدانی که آیا در وجود تو خیری هست، به قلب خود بنگر که اگر اهل طاعت خداوند را دوست دارد و اهل معصیت او را دشمن می‌شمارد، پس خیری در تو هست و خداوند تو را دوست می‌دارد. و اگر اهل طاعت خدا را دشمن می‌شمارد و اهل معصیت او را دوست می‌دارد، پس خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن می‌دارد. و انسان همراه با کسی است که دوستش دارد.

الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دوست داشته باشد، خداوند به خاطر این دوست داشتن به او پاداش می‌دهد هرچند که شخص محبوب، در علم خداوند از اهل آتش باشد. و اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دشمن بدارد، خداوند به خاطر این دشمنی به او پاداش می‌دهد هرچند که آن دشمن در علم خداوند از اهل بهشت باشد.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی دوستی به خاطر خداوند و رسول اوست و گاهی دوستی به خاطر دنیا است. پس آن‌چه برای خداوند و رسولش باشد، پاداشش بر عهده خداوند است و آن‌چه به خاطر دنیا باشد، ارزشی ندارد.

تفسیر امام علیه السلام: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم، دوستداران ما را دوست بدارید و آل ما را نیز دوست بدارید، این زید بن حارثه و پسرش اسامه بن زید، از خاص‌ترین دوستداران ما هستند، آن‌ها را دوست بدارید. پس سوگند به کسی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث فرمود، محبت این دو نفر به شما سود می‌بخشد. گفتند: محبت این دو چگونه به ما سود می‌بخشد؟ فرمود: این دو در روز قیامت مردم بسیاری راکه تعداد آن‌ها از تعداد ربیعه و مضر بیشتر است، به نزد علی علیه السلام می‌آورند و می‌گویند: ای برادر رسول خدا، اینان به محبت محمد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و به محبت تو، دوستداران ما هستند. پس ای علی، جواز گذر از صراط را برای آن‌ها بنویس تا از آن بگذرند و صحیح و سلامت به بهشت در آیند و این به آن دلیل است که هیچ‌کس از امت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمی‌شود، مگر آن‌که جوازی از علی علیه السلام داشته باشد. پس اگر جواز گذر از صراط و ورود به بهشت را صحیح و سلامت خواستید، پس از محبت به محمد و آل او علیهم السلام، دوستداران او را نیز دوست بدارید. سپس اگر خواستید که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قدر و منزلت شما را نزد خداوند متعال بالا ببرد، شیعه محمد و علی را دوست بدارید و در برآورده ساختن نیازهای برادران مومن خود کوشا باشید که ای شیعه ما و ای دوستداران ما، هر گاه خداوند متعال شما را به بهشت وارد کند، منادی او در بهشت ندا می‌دهد که ای بندگان من، با رحمت من به بهشت وارد شدید و شما از این رحمت به‌اندازه محبتتان نسبت به شیعه محمد و علی و ادا کردن حقوق برادران مومن خود سهم می‌برید و هر کدام از شما که محبت بیشتری نسبت به شیعه و حقوق برادران مومن خود داشته باشد،

مرتبه او در بهشت بالاتر می‌رود، تا جایی که گاهی در بهشت شخصی یافت می‌شود که به‌اندازه یک مسیر پانصد ساله از دیگری بهتر است و در کاخ‌ها و باغ‌های مربع شکل منزل دارد.

الکافی: علی علیه السلام فرمود: دینداران نشانه‌هایی دارند که با آن شناخته می‌شوند، راستگویی و امانتداری و وفای به عهد و صله رحم و رحم کردن بر ضعیفان و همنشینی کم با زنان و یا وارد شدن کم بر زنان و انجام کارهای نیک و حسن خلق و خوش اخلاقی و پیروی از علم و هر آن‌چه که انسان را به خداوند عز و جل نزدیک می‌کند. خوشا به حال آنان و چه بازگشت نیکویی دارند. و چه نیکوست درختی که در بهشت است و ریشه آن در خانه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است و همه مومنان در خانه خود شاخه ای از آن را دارند و میل هیچ‌چیزی به دل او راه نمی‌یابد مگر این‌که به او داده می‌شود و اگر شخصی به فاصله صد سال در زیر سایه آن راه برود، از آن خارج نمی‌شود. و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند، به بالای آن نمی‌رسد تا پیر شود و بر زمین بیفتد، پس در رسیدن به آن مشتاق باشید. مومن از دست خود ناراضی است و همه از او در راحت هستند. وقتی شب فرا می‌رسد، صورت خود را بر زمین می‌ساید و برای خدای عز و جل به سجده می‌افتد با اعضای کریم بدن خود مناجات می‌کند با کسی که او را آفرید که او را آزاد گرداند. پس این‌گونه باشید.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت اتاق‌هایی وجود دارد که از درون آن بیرونش دیده می‌شود و از بیرون آن درونش. افرادی

از امت من در آن زندگی می‌کنند که خوش قول و نیکو سخن بوده‌اند و بینوایان را غذا داده‌اند و در سلام گفتن پیشقدم بوده‌اند و در شب که همه در خواب بوده‌اند نماز می‌خوانده‌اند. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، چه کسی از افراد امت تو توان انجام چنین کارهایی را دارد؟ حضرت فرمود: ای علی، آیا نمی‌دانی که خوش سخنی و طیب بودن کلام چیست؟ این است که در هر صبح و شام ذکر «سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا إله إلا اللّٰه و اللّٰه» را ده مرتبه بگویی. و غذا دادن به بینوایان این است که مرد نفقه خانواده‌اش را بپردازد. و اما نماز خواندن در شب در حالی که همه خوابیده‌اند، هر کس که نماز مغرب و عشاء و نماز صبح خود را در مسجد و به جماعت بخواند، گویا تمام شب را به احیا گذرانده است. و پیشی گرفتن در سلام این است که در سلام گفتن به هیچ مومنی بخل نورزی و اولین نفر تو باشی.

الخصال: نبی خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هفت کس هستند که در سایه عرش خداوند هستند، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل، جوانی که در راه عبادت خداوند عز و جل رشد یافت، مردی که با دست راستش صدقه می‌دهد و آن را از دست چپش مخفی می‌کند، مردی که در خلوت خدا را یاد می‌کند و از ترس خدا اشک چشمانش جاری می‌گردد، مردی که برادر مومن خود را می‌بیند و به او می‌گوید که من تو را به خاطر خداوند عز و جل دوست دارم، مردی که از مسجد خارج شد در حالی که قصد داشت دوباره به مسجد برگردد و مردی که زن زیبایی او را به خود خواند و او گفت که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت پنج کس هستند که من برای فریفتن آنان هیچ راهی ندارم و به جز آنان همه مردم دیگر در چنگ من هستند: هر کس که با نیت راستین خود به خدا متوسل شود و در همه کارها بر او توکل کند و هر کس که در روز و شب بسیار تسبیح خدا را بگوید و هر آن‌چه را که برای خود می‌پسندد برای برادر مومنش نیز بپسندد و هر کس که تا پیش از وارد شدن مصیبتی‌اندوه آن را در دل راه ندهد و هر کس که به روزی که خداوند برای او مقدر فرموده راضی باشد و غصه رزق و روزی خود را نخورد.

امالی شیخ صدوق: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل نمود که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: آیا می‌خواهید به شما از چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما دور می‌شود، به همان‌اندازه که مشرق از مغرب به دور است؟ گفتند: بله، گفت: روزه رویش را سیاه می‌کند و صدقه کمرش را می‌شکند و محبت به خدا و همکاری شما در انجام عمل صالح، نسل او را ریشه کن می‌کند. طلب استغفار شاهرگ او را قطع می‌کند و هر چیز زکاتی دارد و زکات بدن روزه است.

امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که آن‌چه را که موجب رضایت خداست پنهان کند، خداوند عز و جل آن‌چه را که پنهان کرده آشکار می‌سازد و هر کس آن‌چه را که موجب

خشم خداست پنهان سازد، خداوند عز و جل آن‌چه که او را خوار می‌کند آشکار می‌سازد و هر کس مال غیر حلال کسب کند، خداوند عز و جل او را فقیر و تهیدست می‌گرداند و هر کس برای خدا تواضع کند، خداوند او را بالا می‌برد و هر کس در راه رضایت خدا تلاش کند، خداوند او را راضی می‌گرداند و هر کس مومنی را خوار و ذلیل کند، خداوند او را خوار می‌گرداند و هر کس به عیادت مریضی برود، در رحمت خدا فرو رفته است و پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به پهلوهای خود اشاره کرد هنگامی که در نزد مریض نشسته است، رحمت خدا او را در برگرفته است و هر کس به قصد طلب علم از خانه‌اش خارج شود، هفتاد هزار فرشته او را همراهی می‌کنند و برای او طلب استغفار می‌کنند و هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند دل او را سرشار از ایمان می‌گرداند و هر کس از حرام خدا روی گرداند، خداوند آن حرام را با عبادتی که مایه شادی اوست جایگزین می‌کند و هر کس از ظلمی که به او شده در گذرد، خداوند آن را با عزتی در دنیا و آخرت جایگزین می‌کند و هر کس مسجدی بنا کند، حتی اگر به‌اندازه جای تخمگذاری پرنده ای باشد، خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می‌کند و هر کس بنده ای را آزاد کند، از آتش جهنم رهایی می‌یابد و هر عضوی از بدن او فدای عضو دیگری می‌گردد و هر کس یک درهم در راه خدا ببخشد، خداوند برای او هفتصد حسنه می‌نویسد و هر کس آن‌چه را که موجب آزار مسلمانان است، از سر راه آنان بردارد، خداوند برای او پاداش تلاوت چهارصد آیه از قرآن کریم را می‌نویسد که هر حرف از آن ده حسنه دارد و هر کس به دیدار ده نفر از مسلمانان برود و به آنان سلام گوید، خداوند پاداش آزاد کردن بنده را برای او می‌نویسد و هر کس به مومنی لقمه ای غذا بدهد، خداوند از میوه‌های بهشتی به او می‌خوراند و هر کس جرعه ای آب به

مومنی بدهد، خداوند از شراب بهشتی به او می‌نوشاند و هر کس بر تن مومنی لباسی بپوشاند، خداوند بر تن او حریر و استبرق می‌پوشاند و تا زمانی که تار و پودی از آن لباس باقی مانده باشد، فرشتگان بر او درود می‌فرستند.

الخصال: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: چهار صفت هست که در هر کس باشد، اسلامش کامل و گناهانش پاک می‌گردد و به دیدار خدای عز و جل نائل می‌شود و خدا از او راضی است: هر کس حقوقی را که از مردم بر گردن دارد، به خاطر وفای به خدا ادا کند و هر کس به مردم راست بگوید و هر کس که از زشتی‌ها در برابر خدا و در برابر مردم شرم کند و اخلاق خود را با خانواده‌اش نیکو گرداند.

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد، خداوند حوریان بهشتی را هر طور که بخواهد به ازدواج او در می‌آورد: فرو بردن خشم، صبر در راه جهاد برای خدای عز و جل و مردی که مال حرامی بر سر راهش قرار بگیرد، اما به خاطر خدای عز و جل آن را رها کند.

الخصال: ابوذر رحمة الله علیه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت چیز سفارش کرد: همیشه به پایین‌تر از خود نگاه کنم و به بالاتر از خود نظر نداشته باشم و مرا به دوست داشتن بینوایان و نزدیک شدن به آنان سفارش کرد و به من توصیه کرد که سخن حق را

بگویم حتی اگر تلخ باشد و صله رحم داشته باشم حتی اگر راهم دور باشد و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت کننده ای نترسم و ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم» را بسیار بگویم که از گنج‌های بهشتی است.

امالی شیخ طوسی: امام صادق از پدران خود علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل نمود که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی به معراج رفتم، به بهشت وارد شدم و در آن‌جا کاخی از یاقوت سرخ دیدم که بسیار شفاف و درخشان بود و در آن دو گنبد از جنس مروارید و زبرجد وجود داشت. پس گفتم: ای جبرئیل، این قصر برای کیست؟ جبرئیل گفت: برای کسی که سخن نیکو بگوید و دائما روزه بگیرد و به بینوایان غذا بدهد و شب را به بیداری، در حالی که مردم خوابیده‌اند بگذراند. علی علیه السلام فرمود: گفتم ای رسول الله، آیا در امت تو کسی هست که توان انجام این کارها را داشته باشد؟ فرمود: آیا می‌دانی سخن نیک چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر» است. آیا می‌دانی که روزه دائم چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: هر کس که همه روزهای ماه صبر، یعنی ماه رمضان را روزه بگیرد. پرسید: آیا می‌دانی که غذا دادن به بینوایان چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که آبروی خانواده‌اش را حفظ کند. پرسید: آیا می‌دانی که بیدار ماندن در شب در حالی که همه خوابیده‌اند چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که تا نماز عشای خود را نخواند، نخوابد در

حالی که مردمی که به دین‌های دیگر مثل یهودیت و مسیحیت هستند و هم‌چنین مشرکین دیگر در میان آن‌ها خوابیده‌اند.

علل الشرائع: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند با چیزی هم‌چون عقل ستایش نشد و عقل کسی کامل نگردید مگر این‌که ده صفت در او بود که با آن صفات از او امید خیر می‌رفت و همه از شرش ایمن بودند: کسی که خوبی‌های بسیار خود را کم می‌بیند و خوبی‌های کم دیگران را بسیار می‌بیند و در طلب حاجاتش پافشاری نمی‌کند و از طلب علم در تمام عمر خسته نمی‌شود و فقر در نزد او دوست داشتنی‌تر از بی‌نیازی است و ذلت در نزد او محبوب‌تر از عزت است. از دنیا به‌اندازه قوتی نصیب برده است و صفت دهم که چه می‌دانی آن چیست، این است که چگونه با کسی که از او بهتر و پرهیزگارتر است و با کسی که از او بدتر و پایین‌تر است برخورد کند. پس هنگامی که کسی را دید که از او بهتر و پرهیزگارتر است، نسبت به او تواضع داشته باشد تا به او ملحق شود و هنگامی که با کسی که از او بدتر است برخورد کرد، بگوید امید است که باطن او خیر باشد و شر فقط در ظاهرش باشد و امید است که عاقبت به خیر شود. پس هرگاه این را انجام دهد، بزرگواری او بیشتر می‌شود و سرور اهل زمانه خود می‌گردد.

مجالس المفید: ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد صلوات اللّٰه علیهما فرمود: ما از شیعیان خود کسی را دوست داریم که عاقل، فهیم، فقیه، بردبار، مدارا کننده، صبور، راستگو و وفادار باشد. سپس فرمود: همانا خداوند

تبارک و تعالی پیامبران را به اخلاق نیکویی اختصاص داد که در هر کس یافت شود، باید شکرگزار خدا باشد و در هر کس نباشد، باید به سوی خدا زاری و تضرع کند و آن‌ها را از او بخواهد. بکیر گفت: به او گفتم: فدایت شوم، آن اخلاق چیست؟ فرمود: تقوا، قناعت، صبر، شکر، بردباری، حیا، بخشندگی، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و امانت داری.

جامع الأخبار: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: من جویای شأن و منزلت بودم و آن را تنها در علم یافتم، علم بیاموزید تا قدر و منزلت شما در دنیا و آخرت بالا رود و جویای کرامت بودم و آن را تنها در تقوا یافتم، تقوا پیشه کنید تا کرامت یابید و جویای بی‌نیازی بودم و آن را فقط در قناعت یافتم. و بر شما باد به قناعت تا به بی‌نیازی برسید و جویای آرامش بودم و آن را تنها در ترک آمیزش با مردم یافتم. ترک دنیا کنید تا زندگی دنیا قوام یابد و از آمیزش با مردم بپرهیزید تا هم در دنیا و هم در آخرت به آرامش برسید و از عذاب در امان باشید و جویای سلامتی بودم و آن را فقط در اطاعت از خداوند یافتم، از او اطاعت کنید تا سالم بمانید و جویای خضوع بودم و آن را فقط در پذیرفتن حق یافتم. حق را بپذیرید که پذیرفتن حق، شما را از کبر و خودپسندی دور می‌کند و جویای زندگی بودم و آن را فقط در ترک هوی و هوس یافتم. هوس را ترک کنید تا زندگی شما شیرین گردد و جویای مدح بودم و آن را فقط در بخشندگی یافتم، بخشنده باشید تا ستوده شوید و جویای نعمت دنیا و آخرت بودم و آن را فقط در خصلت‌هایی که ذکر کردیم یافتم.

الإختصاص: هشام بن سالم گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: ای حمران، در هنگام قدرتمندی به پایین‌تر از خود نظر کن و به بالاتر از خودت نگاه نکن که سبب می‌شود به قسمت خود قانع شوی. شایسته‌تر این است که زیادت در آن را از خدای خود بخواهی و بدآن‌که عمل کم همیشگی از روی یقین در نزد خدای عز و جل شایسته‌تر است از این‌که عمل تو زیاد باشد و از روی یقین نباشد و بدآن‌که هیچ تقوایی سودمندتر از ترک حرام و دست برداشتن از آزار مومنان و غیبت آنان نیست و هیچ زندگی گواراتر از حسن خلق نیست و هیچ مالی سودمندتر از قناعت به کم نیست و هیچ جهلی زیانبارتر از خودپسندی نیست.

التمحیص: اسدی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شیعه ما کسی است که صدایش به حدی آرام باشد که از گوش و نرمی گوش خودش فراتر نرود و آشکارا مدح ما را نمی‌گوید و با دشمن ما مراوده نمی‌کند و با دوست ما دشمنی نمی‌کند و هیچ گاه عیب ما را نمی‌گوید. گفتم: با این شیعیان چه رفتاری داشته باشم؟ فرمود: در آن‌ها نقص و کاستی و جدایی و دگرگونی اتفاق می‌افتد. بر آن‌ها دورانی می‌گذرد که در آن نابود می‌شوند و طاعون آن‌ها را می‌کشد و اختلافاتی پیدا می‌شود که آن‌ها را پراکنده می‌کند. شیعه ما کسی است که مثل سگ پارس نمی‌کند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و اگر از گرسنگی بمیرد از کسی چیزی طلب نمی‌کند. گفتم: فدایت شوم چنین کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین پی آن‌ها بگرد. آن‌ها زندگی ساده ای دارند و برای مرگ آماده‌اند، کسانی هستند که وقتی حضور دارند معروف و شناخته شده

نیستند و وقتی غایبند، گمنام نمی‌گردند. اگر بیمار شوند کسی به عیادت آنان نمی‌رود و اگر از آن‌ها طلب ازدواج شود، ازدواج نمی‌کنند و اگر عمل ناپسندی ببینند از آن نهی می‌کنند و اگر جاهلی با آنان سخن بگوید، سلام می‌گویند و اگر نیازمندی به آن‌ها پناه ببرد، به او رحم می‌کنند و در هنگام مرگ‌اندوهگین نمی‌شوند و به دیدار اهل قبور می‌روند دل‌های آنان هیچ گاه منحرف نمی‌گردد و اگر آن‌ها را ببینی، شهرها از آن‌ها لبریزند.

نوادر الراوندی: امام کاظم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: حتی اگر لازم باشد دو سال راه برو تا به پدر و مادرت نیکی کنی، یک سال راه برو تا صله رحم را به جا بیاوری، یک میل برو تا مریضی را عیادت کنی، دو میل برو تا در تشییع جنازه شرکت کنی و سه میل برو تا به داد درمانده ای برسی و بر تو باد به استغفار که مایه نجات توست.

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: به ما اهل بیت هفت چیز داده شده است که نه پیش از ما به کسی داده شده است و نه بعد از ما به کسی داده خواهد شد: سحرخیزی و فصاحت کلام و بخشندگی و شجاعت و علم و عمل و محبت به زنان.

امالی شیخ طوسی: ابی کهمس می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدامین عمل بعد از معرفت بهتر است؟ فرمود: پس از معرفت

هیچ‌چیزی با نماز برابری نمی‌کند و پس از معرفت و نماز هیچ‌چیز با زکات برابری نمی‌کند و بعد از این‌ها هیچ‌چیز با روزه برابر نیست و پس از آن هیچ‌چیز با حج برابر نیست و سرآغاز و خاتمه همه این‌ها معرفت نسبت به ماست و پس از آن هیچ عملی مثل بزرگداشت برادران و ایثار به بخشیدن مال و نیست که این دو، هم‌چون دو سنگ زشت روی هستند که خداوند مخلوقاتش را با آن امتحان می‌کند پس از چیزهایی که برای خود آماده کردی و هیچ‌چیز را هم‌چون عادت کردن به حج در به دست آوردن بی‌نیازی و از بین بردن فقر موثر ندیدم. به جا آوردن نماز واجب برای خدا حکم هزار حج و هزار عمره موجه و مقبول را دارد و ثواب حج در نزد او، برابر با خانه ای پر از طلا و بلکه برابر با دنیایی از طلاست و به خدایی که محمد را به حق، بشیر و نذیر مبعوث کرد، نقره ای که در راه خدای عز و جل برای برآوردن حاجات مسلمانان و برطرف کردن رنج آنان انفاق شود، از ده بار حج و طواف برتر است. سپس دست خود را خالی کرد و فرمود: از خدا بترسید و از خیر رویگردان نباشید و تنبلی نکنید که خدای عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم از شما و اعمالتان بی‌نیاز هستند و شما به خدای عز و جل نیازمند هستید و هرگاه خدا بخواهد به لطف خود سببی می‌سازد که شما را به بهشت وارد می‌کند.

امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس که خداوند او را از ذلت و خواری گناهان رها سازد و او را به سوی عزت تقوا ببرد، خداوند بدون مال و مکنت او را بی‌نیاز می‌کند و بدون داشتن طایفه و عشیره او را عزیز می‌گرداند و بدون نیاز به هیچ انسان دیگری، او را

مانوس و مالوف می‌سازد و هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می‌ترساند و هر کس به مال کم و زندگی ساده قانع باشد، و از طلب حلال شرم نکند، بار زحمت او کم می‌شود و خانواده‌اش زندگی گوارایی دارند و هر کس در دنیا زهد بورزد، خداوند حکمت را به دل او وارد می‌کند و بر زبان و چشم او جاری می‌سازد و عیوب دنیوی هم درد و هم درمان اوست و خداوند او را صحیح و سالم، از دنیا به سوی بهشت خارج می‌کند.

الدرة الباهرة، أبو محمد العسکری علیه السلام فرمود: بخشندگی و سخاوت میزانی دارد و اگر از حد خود بگذرد اسراف است. و دوراندیشی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد ترس است و میانه روی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد بخل است و شجاعت میزانی دارد و اگر از حد بگذرد دیوانگی است و حضرت علیه السلام فرمود: از ادب تو همین بس که از آن‌چه برای دیگران ناپسند می‌داری دور شوی و حضرت فرمود: هر کس تقوا و ورع را خلق خود سازد، و کرم را زیور خویش گیرد، با ستایش‌هایی که از او می‌شود، بر دشمنانش پیروز می‌گردد و با ذکر زیبا و جمیل از رسیدن کاستی به او جلوگیری می‌شود.

و حضرت علیه السلام فرمود: هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست و هیچ عزتی چون تقوا نیست و هیچ دژی مستحکم‌تر از پرهیزگاری و هیچ شفیعی نجات دهنده‌تر از توبه و هیچ گنجی بی‌نیاز کننده‌تر از قناعت و هیچ مالی مثل رضایت به قسمت خود از بین برنده فقر نیست و هر

کس که به حد کفایت خود بسنده کند، راحتی و آرامش را به دست آورده و در پایینی سکون و آرامش جای گرفته و میل کلید رنج و مرکب خستگی است. طمع و خودپسندی و حسادت انسان را در ورطه گناهان میاندازد و شر جامع همه عیوب ناپسند است.

و حضرت علیه السلام فرمود: بخشندگی پاسبان آبروست و بردباری صافی نادان و ابله است و عفو و بخشش زکات پیروزی است و گذشت، جبران کار کسی است که نسبت به تو حیله ورزید و مشورت عین راهیابی است و کسی که تنها به نظر خود اکتفا کرد، مخاطره کرد و صبر با مصیبت‌ها مبارزه می‌کند و جزع و فزع از یاران روزگار است و برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست و چه بسا که عقل بزرگان، اسیر هوا و هوس آن‌ها شود و حفظ تجربه مایه موفقیت است و دوستی نزدیکی مفیدی است و خود را از هیچ خسته ای ایمن ندان.

کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام بیست و چهار سخن ارزشمند گفت که ارزش هر کدام از آن‌ها به‌اندازه ارزش آسمان‌ها و زمین بود. فرمود: خداوند رحم می‌کند بر کسی که حکمی را شنید و آن را فرا گرفت و به ارشاد رهنمون ساخت و نزدیک شد و شکاف هدایت را مسدود کرد و نجات یافت و از پروردگارش ترسید و از گناهانش ترسید و خالصانه گام برداشت و عمل صالح انجام داد و برای خود توشه برگرفت و از حرام اجتناب کرد. او تیری‌انداخت و جبرانش را دریافت کرد او با هوای نفس خود مبارزه کرد و از آرزوها پرهیز کرد و از اعمالش برای خود توشه ساخت صبر را اشتیاق زندگی‌اش قرار

داد. او توشه مرگش را فراهم کرد و هیچ‌چیز را مخفی نساخت و به کم‌ترین چیزی که می‌دانست اکتفا کرد. راه روشن و مستقیم را پیمود فرصت‌ها را غنیمت شمرد و به سوی مرگ شتافت و از اعمالش توشه ای بر گرفت.

صفات الشیعة: سعد این روایت را به امام صادق علیه السلام رسانده است: گفتم: فدایت شوم شیعیان خود را برای من توصیف کن. فرمود: شیعه ما کسی است که صدای او از گوشش فراتر نرود و دشمنی نورزد و زحمت خود را بر دوش دیگری نیندازد و جز از دوستان خود از کسی چیزی نخواهد، حتی اگر از گرسنگی بمیرد. شیعه ما کسی است که مانند سگ پارس نمی‌کند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و زندگی ساده ای دارد و دائم به فکر مرگ است. شیعه ما کسی است که در اموالش حق معلومی برای دیگران وجود دارد و ایثار به خرج می‌دهد و در هنگام مرگ جزع و فزع نمی‌کند و به دیدار اهل قبور می‌رود. گفتم: فدایت شوم چنین کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین و بین بازارها، همان گونه که خداوند عز و جل در کتاب خود فرمود: «أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین»: {و نسبت به مومنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند.}

مجالس المفید: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: هیچ گاه گرفتار شک و تردید نشوید که کافر می‌گردید و خود را ارزان نفروشید که از بین می‌روید و حق را به باطل نیامیزید که دچار زیان می‌شوید. دوراندیشی در این است که فقیه باشید و فقه این است که به خود غره

نگردید و خیرخواه‌ترین شما نسبت به خود، کسی است که بیش از همه پروردگار خود را اطاعت می‌کند و حیله گرترین شما کسی است که بیش از همه از پروردگارش نافرمانی می‌کند. هر کس که از خدای خود اطاعت کند، در امان است و راه می‌یابد و هرکس از فرمان او سرپیچی کند، زیان می‌بیند و پشیمان می‌گردد و از خداوند طلب یقین کنید و به آن مشتاق باشید تا عاقبت به خیر شوید و بهترین چیزی که در دل انسان می‌گذرد، یقین است. ای مردم، از دروغ بر حذر باشید که هر امیدواری جوینده است و هر ترسنده ای گریزان است.

المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی و دریا از بین نمی‌رود مگر این‌که زکات آن پرداخت نشده باشد، پس اموال خود را با زکات حفظ کنید و امراض خود را با صدقه شفا دهید و بلایای سخت را با استغفار از خود دور کنید، صاعقه هیچ گاه به کسی که ذکر خود را می‌گوید نمی‌رسد و تنها پرندگانی شکار می‌شوند که تسبیح خود را فراموش کرده‌اند.

المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هر گاه خداوند بخواهد زمینیان را عذاب کند، می‌فرماید اگر کسانی که به واسطه جلال و جبروت من با یک‌دیگر دوستی می‌کنند و مساجد مرا آباد می‌کنند و در سحرگاهان استغفار می‌کنند نبودند، عذاب خود را نازل می‌کردم.

المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: نماز تنها از کسی مقبول است که نسبت به عظمت من تواضع داشته باشد و به خاطر من خود را از شهوات باز دارد و روزش را با یاد من بگذراند و بر خلق من بزرگی نکند و گرسنگان را غذا دهد و برهنگان را لباس بپوشاند و به مصیبت دیدگان رحم کند و به غریبان پناه دهد که نور این کارها، هم‌چون پرتو خورشیدی است که در تاریکی‌ها نور است و در نادانی‌ها علم است. من چنین انسانی را با عزت خود یاری می‌کنم و به وسیله فرشتگانم از او محافظت می‌کنم. هر گاه مرا بخواند، پاسخش را می‌دهم و هر چه که از من بخواهد، به او عطا می‌کنم. مثل این کار در نزد من، مثل بهشتی است که میوه‌هایش خشک نمی‌شود و تغییر حالت نمی‌دهد.

المحاسن: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام گفت: پروردگارا، اهل تو کیستند؟ کسانی که در روزی که هیچ سایه ای جز سایه گاه تو وجود ندارد، آنان را تحت سایه عرش خود در می‌آوری؟ خداوند به او وحی کرد: کسانی که دل‌های پاک دارند و فقیر هستند، کسانی که وقتی از پروردگار خود یاد می‌کنند، به یاد جلال و جبروت او می‌افتند، کسانی که مثل بچه شیرخواره که فقط به شیر مادر خود اکتفا می‌کند، از کارها به عبادت من بسنده می‌کنند. کسانی که هم‌چون عقاب که به لانه خود پناه می‌برد، به مساجد من پناه ببرند و کسانی که چشم از حرام من بپوشند، وقتی حلال شمرده شود، مثل پلنگی که خشمگین می‌شود.

معانی الاخبار: پدر برقی این روایت را به نبی خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسانده است: جبرئیل به نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای نبی خدا، خداوند تبارک و تعالی مرا با هدیه ای به سوی تو فرستاده که تا پیش از تو، آن را به هیچ‌کس نداده است. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آن هدیه چیست؟ جبرئیل گفت: آن هدیه صبر است و چیزی بهتر از آن نیز برایت فرستاده است. پرسیدم: آن چیست؟ گفت: رضایت است و بهتر از آن نیز هست. گفتم: آن چیست؟ گفت: زهد و قناعت است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: یقین است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت: نردبان آن توکل بر خداوند عز و جل است. پرسیدم: توکل بر خدای عز و جل چیست؟ گفت: دانستن این‌که بنده خدا، توان زیان رساندن و نفع رساندن و بخشیدن و محروم ساختن و گرفتن نومیدی از مردم را ندارد و هنگامی که بنده این چنین بود، برای هیچ‌کس جز خداوند کاری انجام نمی‌دهد و به هیچ‌کس جز خدا امیدی ندارد و از کسی جز خدا نمی‌ترسد و در کسی جز خدا طمع نمی‌ورزد، این همان توکل است. پیامبر فرمود: به جبرئیل گفتم: معنای صبر چیست؟ پاسخ داد: بنده باید همان‌طور که در خوشی‌ها صبر می‌کند، در شداید و سختی‌ها نیز صبور باشد و همان گونه که در هنگام بی‌نیازی آرام است، در هنگام فقر و تنگدستی نیز صبور باشد و همان‌طورکه در هنگام سلامتی و عافیت صبور است، به وقت بلایا و گرفتاری‌ها نیز صبور باشد و از حال و روز خود در نزد بندگان دیگر شکایت نکند. سپس پرسیدم: معنای قناعت چیست؟ جبرئیل گفت: بنده باید به نصیب خود از دنیا قانع باشد، باید به کم راضی بوده و شکرگزار باشد. پرسیدم:

معنای رضایت چیست؟ گفت: کسی که راضی باشد، چه دارایی داشته باشد و چه نداشته باشد، هیچ گاه بر مولای خود خشمگین نمی‌شود و هیچگاه به عمل کم راضی نمی‌گردد. گفتم ای جبرئیل، معنای زهد چیست؟ گفت: زاهد کسی است که هر آن‌چه را که خالقش دوست دارد، دوست بدارد و از هر آن‌چه که خالقش مکروه می‌دارد کراهت داشته باشد و در بهره مندی از حلال دنیا احتیاط کند و از حرام دنیا به کلی اجتناب ورزد؛ چرا که برای حلال دنیا مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرد و استفاده از حرام دنیا عذاب و عقاب را برای او به همراه دارد. و همان‌طور که به خود رحم می‌کند، به همه مسلمانان رحم کند و همان‌طور که از مردار متعفن و بدبو می‌پرهیزد، از سخن گفتن بپرهیزد و همان‌طور که آتش می‌ترسد و خود را از آن دور نگه می‌دارد، از زر و زیور دنیا نیز بپرهیزد و آرزوی خود را کوتاه گرداند و همیشه منتظر مرگ خود باشد. گفتم: ای جبرئیل، معنای اخلاص چیست؟ گفت: شخص مخلص کسی است که از هیچ‌کس چیزی نخواهد تا این‌که خود آن را بیابد و هنگامی که آن را یافت، راضی باشد و اگر چیزی داشت، آن را در راه رضای خدا ببخشد. هر کس که از بنده خدا چیزی نخواهد، به بندگی خداوند عز و جل اقرار کرده است و هنگامی که چیزی یافت و راضی بود، این به معنای رضایت او از خداوند است و خداوند تبارک و تعالی نیز از او راضی است. و هنگامی که مالی را در راه خدا بخشید، یعنی به خدای خود اطمینان دارد. گفتم ای جبرئیل، معنای یقین چیست؟ گفت: انسان مومن طوری برای خدا کار می‌کند که گویا او را می‌بیند و اگر او خدا را نمی‌بیند، اما خدا او را می‌بیند. و این‌که بداند هر چه که به او رسیده، باید به او می‌رسیده و هر آن‌چه که به او نرسیده است، نباید به او می‌رسیده است و این‌ها همه شاخه‌های توکل و مدارج زهد هستند.

الخصال: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار چیز است که در هر کس یافت شود، آن شخص در نور اعظم خدا قرار دارد: کسی که دلیل پاکی و عصمت امر او گواهی دادن به یگانگی خدا و نبوت من باشد، کسی که هرگاه مصیبتی به او رسید، بگوید همه از خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم و کسی که هرگاه خیر و نیکی به او رسید، سپاس و حمد پروردگار جهانیان را بگوید و هر کس که هرگاه خطایی انجام دهد، بگوید از خدا طلب استغفار می‌کنم و به سوی او توبه می‌کنم.

امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: به شما توصیه می‌کنم که اخلاق نیکو داشته باشید که همانا خداوند عز و جل این صفات را دوست دارد. و شما را بر حذر می‌دارم از صفات و اخلاق زشت، که خداوند عز و جل آن را ناپسند می‌داند. و بر شما باد به تلاوت قرآن کریم، که مراتب بهشت به تعداد آیات قرآن کریم است. در روز قیامت به قاری قرآن می‌گویند بخوان و بالا برو، پس به ازای هر آیه ای که می‌خواند، پله ای به سمت بالا می‌رود. و بر شما باد اخلاق نیکو که همانا پاداش آن به‌اندازه روزه دار و نمازگزار است و بر شما باد به نکوداشت همسایگان، که خداوند عز و جل شما را به این کار فرمان داده و بر شما باد به تمیز کردن دندان‌ها که موجب پاکی شماست و از اخلاق نیکوست و بر شما باد به ادای واجبات و ترک محرمات.

معانی الأخبار، خصال، امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را به خلق و خوی شایسته اختصاص داد، پس خود را بیازمایید و اگر دیدید که اخلاق او در شما هست، خدای عز و جل را شکر گویید و از او بخواهید که این اخلاق را در شما زیاد کند و صفات او را در ده اخلاق برشمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی.

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: به واجبات خدا عمل کن که پرهیزگارترین مردم باشی و به تقدیر خداوند راضی باش تا بی‌نیازترین مردم شوی و از حرام اجتناب کن تا باتقواترین مردم باشی و حسن همسایگی و همجواری را به جا آور تا مومن باشی و همنشین نیک باش تا مسلمان شوی.

به من خبر دادند که خانه ای به هشتاد دینار خریده‌ای، و سندی برای آن نوشته‌ای، و گواهانی آن را امضا کرده‌اند.

(شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان، امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود)

ای شریح! به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواهانت نمی‌پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.

ای شریح!اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آن‌گاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده ای.

اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی و آن سند را چنین می‌نوشتم:

این خانه ای است که بنده ای خوار شده، و مرده ای آماده کوچ کردن، آن را خریده، خانه ای از سرای غرور، که در محلّه نابودشوندگان، و کوچه هلاك شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد.

یك سوی آن به آفت‌ها و بلاها، سوی دوّم آن به مصیبت‌ها، و سوی سوم به هوا و هوس‌های سست کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می‌شود، و درِ خانه به روی شیطان گشوده است.

این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت برمی بندد، به مبلغی که او را از عزّت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری نموده است.

هرگونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت فرعون‌ها چون «کسری» و «قیصر» و «تُبّع» و «حمیر» را نابود کرده است.

و آنان که مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساختند، و محکم کاری کردند، طلا کاری نمودند، و زینت دادند، فراوان‌اندوختند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود گذاشتند، امّا همگی آنان به پای حساب رسی الهی، و جایگاه پاداش و

کیفر رانده می‌شوند، آن‌گاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود، «پس تبهکاران زیان خواهند دید».

به این واقعیت‌ها عقل گواهی می‌دهد هرگاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته، و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد..

«فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمان‌ها رابدون اینکه به چیزی تکیه کند، نظام بخشید، و شکافهای آن را به هم آورد، و هر یك را با آن‌چه که تناسب داشت و جفت بود پیوند داد، و دشواری فرود آمدن و برخاستن را آسان کرد، بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق رسانند یا اعمال بندگان را بالا برند. در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سپس آن‌ها را از هم جدا نمود و بین آن‌ها فاصله‌انداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبانی از شهابهای روشن گماشت، و با دست قدرت آن‌ها را از حرکت ناموزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند. و آفتاب را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را، با نوری کمرنگ برای تاریکی شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت درآورد، و حرکت آن دو را دقیق‌اندازه گیری نمود تا در درجات تعیین شده حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخیص شود، و با رفت و آمد آن‌ها شماره سال‌ها، واندازه گیری زمان ممکن باشد، پس در فضای هر آسمان فلك آن را آفرید، و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشنده بیاراست، و آنان را که خواستند اسرار آسمان‌ها را دزدانه در یابند، با شهاب‌های سوزان تیرباران کرد، و

تمامی ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بی‌قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران کننده و شادی آفرین را، تسلیم اوامر خود فرمود.».

امام علی علیه السلام در نامه‌اش به عمرو بن عاص: امّا بعد؛ دنیا مایه باز داشتن از غیر خود (آخرت) است، و دنیاپرست در آن، شکست خورده است. او هرگز به چیزی از دنیا نرسید، مگر آن که دنیا دری از آزمندی را به رویش گشود، و هزینه ای بر او بار کرد که موجب دنیاخواهی بیشتر او شد. دنیادار، هراندازه از دنیا به دست آورد، باز او را از آن‌چه به دست نیاورده است، بی‌نیاز نمی‌کند، در حالی که سرانجام او، جدا شدن از چیزی است که گرد آورده است. خوش بخت، کسی است که از دیگران پند گیرد. پس، ای ابو عبد اللّه! اجر خود را ضایع مکن، و با معاویه در راه باطلش همراهی منما؛ چرا که معاویه مردم را خوار می‌شمارد و برای حق، ارزشی قائل نیست.

امام علی علیه السلام: کسی که زندگی کنونی، بیشتر از زندگی آینده اختیاردار او باشد و کارهای دنیا بر او چیره‌تر از کارهای آخرت باشد، هر آینه ماندگار را به فناپذیر فروخته، و جاویدان را با گذرا عوض کرده، و خویشتن را به نابودی افکنده، و زندگی دگرگون شونده زوال پذیر را برای خود پسندیده، و از راه روشن به کج راهه رفته است.

امام علی علیه السلام: هر گاه مشغله انسان به دنیا بیشتر شود و علاقه‌اش به آن فزون‌تر گردد، دنیا او را به راه‌های گوناگون می‌برد و وی را در مهلکه‌ها می‌افکند.

امام علی علیه السلام: برخورداران از دنیا، دل‌هایشان می‌گرید، اگرچه [به ظاهر] شاد باشند، و از خویشتن سخت در خشم‌اند، اگرچه برای آن‌چه از دنیا روزی داده شده‌اند، مورد غبطه دیگران باشند. دنیا، فناپذیر است و بقایی ندارد، و آخرت، ماندگار است و فنا نمی‌پذیرد. دنیا رو به آخرت دارد، و آخرت، پناهگاه دنیاست.

امام علی علیه السلام در بیان زیان‌های دنیادوستی: آن که دل باخته دنیا شود، دنیااندرون او را آکنده ازاندوه‌ها (نگرانی ها) می‌کند که در سویدای دلش به رقص در می‌آیند.اندوهی او را به خود مشغول می‌سازد، و غصّه ای‌اندوهگینش می‌کند، تا آن که گلویش گرفته، شاه رگ‌هایش از کار می‌افتند و در گوشه ای افکنده می‌شود. خداوند، به آسانی نابودش می‌کند، و دوستان، به راحتی در گورش می‌افکنند.

همان گونه که بیمار به خوراك خوش مزه می‌نگرد، امّا از شدّت دردی که دارد، از آن لذّتی نمی‌برد، دنیادار نیز به سبب عشق به ثروت، از عبادتْ لذّت نمی‌برد و شیرینی آن را نمی‌چشد. و همان گونه که بیمار از نسخه طبیب حاذق، به خاطر امید شفایی که در آن دارد، لذّت می‌برد، امّا چون تلخی دارو و مزه‌اش را به یاد آورد، شفا در نظرش تیره می‌شود، اهل دنیا نیز از زرق و برق دنیا و انواع خوشی‌هایی که در آن است، لذّت می‌برند؛ امّا چون غافلگیری مرگ را به یاد آورند، همه این لذّت‌ها را بر آنان تیره و تباه می‌سازد.

امام علی علیه السلام: هر که آخرتش را به دنیایش بفروشد، هر دوی آن‌ها را از کف می‌دهد. امام علی علیه السلام: هر کس بهشت جاویدان را به دنیای گذرا بفروشد، بدبخت می‌شود و در این معامله زیان می‌کند. امام علی علیه السلام: دنیایت را با از بین بردن دینت آباد مکن که در این صورت، از زیانکارترین مردمان خواهی بود. امام علی علیه السلام: ای گروه‌های مردم! پروامندی از خداوند، در پیش گیرید؛ زیرا چه بسیار است آرزومندِ چیزی که به آن نمی‌رسد، و سازنده بنایی که در آن، [مهلتِ [سکونت نمی‌یابد، و گرد آورنده مالی که به زودی آن را [برای دیگران] بر جای می‌گذارد، و شاید آن را از راه نادرست، یا از نپرداختن حقّی، گرد آورده است. [در این صورت،] از حرام به آن رسیده و با این کار، گناهانی به دوش کشیده است. پس وزر و وبال آن را بر عهده می‌گیرد، و با افسوس واندوه بر پروردگارش وارد می‌شود. او دنیا و آخرت را زیان کرده است و این، همان زیان آشکار است. امام علی علیه السلام: زیانکارترینِ مردم، کسی است که دنیا را به جای آخرت بپذیرد. امام علی علیه السلام: پر زیان‌ترین معامله و بی‌حاصل‌ترین تلاش را آن مردی کرده که بدنش را در رسیدن به آرزوهایش فرسوده و مقدّرات، او را در رسیدن به خواستش یاری نکرده‌اند، و در نتیجه، با آه و حسرت‌ها از دنیا رفته و با کوله باری از گناه، ره سپار آخرت شده است..

حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که به او [کاری از] دنیا و [کاری از] آخرت عرضه شود و او دنیا را بر آخرت برگزیند، روز قیامت، خداوند را در حالی دیدار می‌کند که او را حتّی یك حسنه هم نیست که با آن،

خود را از آتش نگه بدارد؛ و هر کس آخرت را بر دنیا مقدّم بدارد و [کار] دنیا را وا گذارد، خداوند از او خشنود می‌گردد و کارهای بدش را می‌آمرزد. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس دنیا و آخرت برایش پیش بیاید و او آخرت را بگیرد و دنیا را وا گذارد، بهشت برای او خواهد بود و اگر دنیا را بگیرد و آخرت را وا گذارد، برای او آتش خواهد بود. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که بی‌فکر و تأمّل، خود را در دنیا بیفکند، خویش را در آتش افکنده است. أعلام الدین به نقل از ابو سعید خُدری: شنیدم که پیامبر خدا به مردی‌اندرز می‌دهد و می‌فرماید: «... روز قیامت، مردمانی می‌آیند که به‌اندازه کوه‌ها کار نیك دارند؛ امّا امر می‌شود که آنان را به آتش ببرند».

گفته شد: ای پیامبر خدا! آیا نمازگزار هم بوده‌اند؟

فرمود: «آری؛ نماز می‌خوانده‌اند، روزه می‌گرفته‌اند، و پاسی از شب را هم به عبادت می‌گذرانده‌اند؛ لیکن آدم‌هایی بوده‌اند که هر گاه چشمشان به چیزی از دنیا می‌افتاد، به طرف آن می‌شتافتند»..

گوناگونپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند متعال می‌فرماید: «ای دنیا! بر دوستان من تلخ شو، و به کام آنان شیرین مباش، که فریفته شان می‌گردانی». پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که به دنیا بپردازد، از آن درمانده می‌شود. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دنیا، عروسی منافقان است و قیامت، عروسی پرهیزگاران. امام علی علیه السلام: میل به دنیا، یقین را به تباهی می‌کشاند. امام علی علیه السلام: هر که مملوك دنیا شود، زیاد زمین می‌خورد. امام علی علیه السلام: دنیاطلبی، ریشه فتنه [و گناه] است.

امام علی علیه السلام: دنیا، مسخره کسی است که آن را درست ارزیابی کند. امام علی علیه السلام: دنیا، همان گونه که می‌بندد، می‌شکند. امام علی علیه السلام: دنیا، [آدمی را] وا می‌نهد. امام علی علیه السلام:اندكِ دنیا، بسیارِ آخرت را از بین می‌برد. امام علی علیه السلام: هر که از دنیا چیزی بجوید، در آخرت، بیشتر از آن‌چه جُسته است، از دست می‌دهد. امام علی علیه السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان: دنیا سرگردان کننده، دور افکننده، رسواگر، پرستار و زخم بند است. امام علی علیه السلام: خوبِ، دنیا، [مایه] افسوس است و بدِ آن، [مایه] پشیمانی. امام علی علیه السلام: دنیا، سودایی زیانبار است، و [در این سودا] انسان، زیان کننده. امام علی علیه السلام: خوراك دنیا سم است و ریسمان‌هایش پوسیده...

امام علی علیه السلام: بخشش دنیا فناست، و آسایشش رنج، و سلامتش نابودی، و دِهِش‌هایش پس گرفتنی. امام علی علیه السلام: آن که به خاطر دنیا پیوند برقرار کند، پیوندش گسستنی است. امام علی علیه السلام: در مواهب دنیا رقابت مکن؛ چرا که مواهب آن، خُرد است. امام علی علیه السلام: همه سودهای دنیا، زیان است. امام علی علیه السلام: دنیا می‌دهد و پس می‌گیرد، فرمان می‌برد و سر می‌پیچد، رَم می‌دهد و اُنس می‌گیرد، و امیدوار می‌کند و نومید می‌گرداند. نیك بختان از آن روی می‌گردانند، و شوربختان به آن می‌گرایند. امام علی علیه السلام: هر چیزی که سود نرساند، زیان می‌زند، و دنیا با وجود شیرینی‌اش تلخ است، و درویشی دنیا با وجود توانگری به خدا (داشتن

سرمایه ای چون خداوند)، زیانی [به انسان] نمی‌رساند. امام علی علیه السلام: هر توانگری ای در دنیا، تنگ دستی است. امام علی علیه السلام: ای مردم! کالای دنیا [چون] خاشاکی است طاعون زده. پس، از چریدن در آن، دوری کنید. رخت بربستن از آن، خوش‌تر از آرمیدن در آن است، و قدری از آن به‌اندازه کفاف، پاك‌تر از ثروت آن است. امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان: شهد دنیای تو شرنگین است پس شهد را جز با شرنگ نمی‌خوری ستوده‌های دنیای تو نکوهیده است /پس ستایش را جز با نکوهش به دست نمی‌آوری هر گاه کاری کامل شود، کاستی‌اش نمایان می‌شود/ هر گاه گفته شد: کامل شد، منتظر نابود شدنش باش چه بسیار تقدیری که در دلِ غفلتی خزید / و تا مردم به خود آمدند، بر آنان یورش آورد!.

که: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام درباره تفسیر آیه «أَلا إِنَّ أَوْلِیاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ» سئوال شد که اولیا چه کسانی هستند؟ امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: ایشان جماعتی هستند که در عبادت خداوند متعال اخلاص داشتند. زمانی که دیگر مردمان به ظاهر دنیا توجه می‌کردند، آنان به باطن آن توجه داشتند و آن زمان‌که دیگران به امور زودگذر دنیا فریفته شده بودند، اینان عواقب و سرانجام امور را مدّ نظر داشتند و به همین خاطر چیزهایی را که می‌دانستند آنان را رها خواهد کرد، ترک کردند و چیزهایی را که می‌دانستند موجب مرگ آنان خواهد شد، از بین بردند. سپس فرمود: ای که خود را سرگم دنیا کرد ه ای و بر ریسمان‌های آن می‌دوی! در ساختن آن‌چه که ویرانه خواهد شد، تلاش می‌کنی. مثل این که مرگ

پدران و اجدادت را در تلاش برای آبادی این دار فنا و ویرانه خانه ندیده ای؟! و یا این که خوابگاه فرزندانت را که زیر سنگ و خاک، مدفون است فراموش کرده ای؟!

چند تن از آنان را با دو دست خود پرستاری و تیمار کرده و سعی داشتی حال آنان را بهبود ببخشی. از پزشکان خواستی که برای آنان نسخه ای بنویسند و به خاطر آنان، سرزنش و شماتت دوستان را به جان خریدی؛ اما دارایی‌ها و توانایی‌های تو سودی برایشان نداشت و داروی تو نیز در آنان کارگر نمی‌افتد.

عیاشی از عبد الرحمن بن سالم أشَلّ، از یکی از فقها روایت کرد که: امیر مؤمنان علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «أَلا إِنَّ أَوْلِیاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ». سپس پرسید: آنان، ما هستیم و هر کسی که بعد از ما از ما تبعیت و پیروی کند. هم خوشا به حال ما و خوشا به سعادت آنان، البته بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است. گفته شد: ای امیر مؤمنان! منظور شما این که بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است، چیست؟ مگر ما و آنان هم عقیده نیستیم؟ فرمود: خیر، آن‌ها چیزهایی را تحمّل کردند که شما تحمّل نکردید و چندان بردباری نمودند که شما نداشتید.

بُرَید عِجلی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: در کتاب علی بن الحسین علیه السلام دیدیم که آن حضرت در توضیح آیه «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ» چنین فرمود: اگر واجبات الهی

را به جا آورند و به سنّت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عمل نموده و از محارم الهی دوری گزینند و جلوه‌های فریبنده دنیا را ترک گویند و به آن‌چه نزد خداست، رغبت داشته باشند و به دنبال کسب روزی حلال باشند و با کسب روزی حلال، قصد فخر فروشی و زیاده خواهی را نداشته باشند و حقوقی که بر گردن آن‌هاست را ادا نمایند، خداوند به کسب و کارشان برکت می‌دهد و به خاطر آن‌چه برای آخرتشان، پیش فرستاده‌اند به آنان ثواب داده می‌شود.

از عُقبة بن خالد نقل است که گفت: من و معلّی خدمت امام صادقعلیه السلام رسیدیم؛ فرمود: ای عقبه! خداوند متعال در روز قیامت آیینی و مذهبی جز مذهب شما را قبول نمی‌کند و میان هر یک از شما و بین دیدن آن‌چه که موجب خوشحالی او گردد، فاصله ای جز رسیدن جان به این‌جا طول نخواهد کشید. سپس حضرت با دست به سمت رگ گردن اشاره کرد و آن‌گاه به پهلو به چیزی تکیه نمود.

معلّی به من اشاره کرد که از او بپرس. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! اگر جانش به این‌جا برسد، چه چیزی می‌بیند؟ فرمود: می‌بیند. من چندین بار این سؤال را تکرار کردم و گفتم چه چیزی می‌بیند؟ سرانجام فرمودند: ای عُقبه! عرض کردم: بله، امر بفرمایید. فرمود: گویا تا پاسخت را نگیری دست بردار نیستی؟ گفتم: چنین است، ای فرزند رسول خدا! صلی اللّٰه علیه و آله. من فقط پیرو آیین و دین شما هستم و نگران از دست رفتن دینم هستم. ای فرزند رسول خدا! من که نمی‌توانم هر زمان اراده کنم به حضورتان برسم. سپس گریستم و

ایشان دلش به حال من سوخت و فرمود: به خدا قسم، آن دو را خواهد دید. عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان باد! آن دو نفر کیستند؟

فرمود: آن‌ها رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام هستند. هیچ انسانی مؤمنی از دنیا نمی‌رود، مگر آن‌که آن دو را می‌بیند.

عرض کردم: اگر مؤمن به آن دو نگاه کند، به دنیا باز می‌گردد؟ فرمود: خیر، همه چیز از جلوی چشمانش عبور می‌کند. به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! آیا چیزی به او می‌گویند؟ فرمود: آری، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امام علی علیه السلام، با هم‌دیگر بر مؤمن وارد می‌شوند و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، کنار سر او و علی علیه السلام کنار پاهایش می‌نشینند. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با صورت روی او خم می‌شود و می‌فرماید: ای ولی خدا! تو را مژدگانی باد که من رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هستم و من برای تو از هر آن‌چه در دنیا از خود به جای گذاشته ای بهترم.

سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از جایش بلند می‌شود و علی علیه السلام می‌آید بر روی او خم می‌شود. او می‌گوید: ای ولی خدا! به تو بشارت می‌دهم که من علی بن ابی طالب علیه السلام هستم که تو او را دوست می‌داشتی و صد البته من امروز برای تو نافع خواهم بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که این در کتاب خدا آمده است. پرسیدم: فدایتان گردم! در کدام قسمت از کتاب خدا آمده است؟ فرمود: در سوره یونس آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفِی الآخِرَةِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به وقت مرگ، با انسان چه رفتاری می‌شود؟ فرمود: ای ابو حمزه! به خدا قسم میان هر یک از شما و آن‌چه که موجب خوشحالی و شادمانی تان می‌شود، فاصله ای جز به‌اندازه رسیدن جان به این‌جا وجود ندارد. سپس با دست به رگ گردن اشاره فرمود و گفت: ای ابو حمزه! می‌خواهی تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: بلی، فدایتان گردم!

فرمود: آدم محتضر که در این وضعیت به سر می‌برد، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله همراه با علی علیه السلام بر بالین او حاضر شوند و در همین حال رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله کنار سر او می‌نشیند و به او می‌فرماید: مرا می‌شناسی؟ من رسول خدایم. به سوی ما بیا که آن‌چه را در پیش روی خواهی داشت بهتر از آن چیزی است که بر جای گذاشته ای. هم اکنون از آن‌چه که مایه بیمناکی تو بود، ایمن گشتی و به آن‌چه که امید داشتی یکباره و غافلگیرانه می‌رسی. ای روح! به سوی بخشش خدا و خشنودی‌اش روانه شو.

حضرت علی علیه السلام نیز جملاتی همانند جملات رسول خداصلّی اللّٰه علیه و آله را به او می‌فرماید. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! می‌خواهی به تو بگویم که این مفاهیم در کدام سوره از کتاب خدا آمده است؟ در آیه «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يتَّقُونَ» ادامه آیه.

سُلَیم بن قیس هلالی می‌گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: خداوند متعال به شما عزت بدهد! اگر کسی خداوند متعال را دیدار کند، در حالی که مؤمن بوده، امامش را شناخته و مطیع او باشد، آیا اهل بهشت خواهد بود؟ فرمود: آری، اگر با خدا ملاقات نماید، از

جمله کسانی خواهد بود که خدا درباره آنان فرمود «الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» [و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند.] «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یتَّقُونَ»، «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ» [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند.] گفتم: پس مؤمنانی که خدا را ملاقات می‌کنند در حالی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، چه حکمی دارند؟ فرمود: این به مشیت و اراده خدا بستگی دارد؛ اگر آن‌ها را عذاب کند، به خاطر گناهانشان است و اگر از آنان درگذرد، به خاطر مرحمت و لطفش است. گفتم: آیا خداوند فرد مؤمن را وارد دوزخ می‌کند؟ فرمود: بله؛ زیرا چنین کسانی از آن دسته از مؤمنانی نیستند که خداوند ولی آنان است؛ زیرا مؤمنانی که خداوند خود فرموده که ولی آنان است، کسانی هستند که نه ترسی دارند و نه‌اندوهگین‌اند. آنان مؤمنانی‌اند که از خدای می‌ترسند و کسانی هستند که کارهای شایسته انجام می‌دهند و کسانی‌اند که ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند.

ابن بابویه با سند خود که در ابتدای سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند، آمده است از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده از امام صادق علیه السلام درباره معنی ق سئوال شد و ایشان فرمود: و اما «ق»؛ نام کوهی است که دور تا دور زمین را احاطه کرده، و سبزی آسمان از آن است، و خدا زمین را به آن متصل کرده و اجازه نمی‌دهد که زمین، ساکنان خود را به این سو و آن سو متمایل گرداند.

علی بن ابراهیم، از احمد بن علی و احمد بن ادریس، هر دو از محمد بن احمد علوی، از عمرکی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن ساعة، از عبدالله بن قاسم، از یحیی بن میسره خثعمی، روایت کرد که شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: ق کوهی است از زمرد سبز که دنیا را احاطه کرده، و آسمان به خاطر وجود این کوه است که به رنگ سبز در می‌آید.

سعد بن عبدالله، از سلمه بن خطاب، از احمد بن عبد الرحمن بن عبد ربی، از محمد بن سلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفلة، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل کوهی از زبرجد سبز دارد که دنیا را احاطه کرده، و سبزی آسمان به خاطر رنگ سبز آن کوه است. در پشت آن کوه مخلوقاتی را خلق نموده است، اما نماز و زکاتی که بر سایرین واجب کرده، بر آن‌ها واجب نکرده است. همه آن‌ها همواره دو مرد از این امت را نفرین می‌کنند.

و نیز سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از امام رضا علیه السلام روایت کرده: شنیدم امام می‌فرمود: خداوند این نطاق را از زبرجد سبز آفرید و آسمان به همین علت سبز شد. پرسیدم نطاق چیست؟ فرمود: یعنی حجاب، و خداوند عز و جل در پشت این حجاب، هفتاد هزار عالم دارد که تعداد آن‌ها از جن و انس بیشتر است و همه آن‌ها فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند.

در کتاب «منهج التحقیق الی سواء الطریق»، که مؤلف آن یک امامیه است، حدیثی طولانی روایت شده است با این مضمون که امام حسن علیه السلام از پدر بزرگوار خود خواست فضل و کرامتی که خدا به او عطا کرده را نشانش دهد. حدیث را ذکر می‌کند تا این که می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به باد امر کرد، باد ما را به کوه (ق) برد. وقتی به آن‌جا رسیدیم، ناگهان کوهی از زمرد سبز دیدیم که فرشته ای به شکل عقاب بر روی آن وجود داشت. وقتی نگاه او به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد؛ گفت: سلام بر تو ای وصی و جانشین رسول پروردگار جهانیان و خلیفه او؛ آیا اجازه می‌دهی سئوالی بپرسم؟ امام پاسخ سلام او را داد و فرمود: اگر می‌خواهی بپرس و اگر خواستی من بگویم می‌خواهی درباره چه چیزی از من سئوال کنی؟ فرشته گفت: شما بگویید ای امیرالمؤمنین! امام فرمود: می‌خواستی از من اجازه بگیری تا خضر را ملاقات کنی. فرشته گفت: آری چنین است. فرمود: به تو اجازه دادم. فرشته «بسم الله الرحمن الرحیم» گفت و به سرعت رفت. مقداری در آن‌جا راه رفتیم و فرشته بعد از زیارت خضر، به جای خود برگشت. سلمان گفت: ای امیر المؤمنین! می‌بینم که آن فرشته تنها با اجازه شما خضر را ملاقات کرده است؟ امام فرمود: سوگند به آن‌که آسمان را بدون ستون و تکیه گاهی برافراشت، هر یک از این ملائکه بدون اذن من لحظه ای از جای خود تکان نمی‌خورند، شأن و منزلت پسرم حسن و بعد از او پسرم حسین و سپس نه فرزند از نسل حسین نیز همین است که نهمین نفر آن‌ها قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. پرسیدم: نام ملک موکل بر کوه (ق) چیست؟ فرمود: «ترجائیل». پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین چگونه هر شب به این‌جا می‌آیید و بر می‌گردید؟ فرمود: همان گونه که شما را این‌جا آوردم. سوگند به آن‌که

دانه را شکافت و نسیم را آفرید، من چیزهایی از ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌دانم، که قلب شما طاقت دانستن و تحمل یکی از آن را ندارد. اسم اعظم خداوند عز و جل هفتاد و سه حرف دارد. آصف بن برخیا تنها یک حرف از آن را می‌دانست. وقتی خدا را با آن حرف خواند، خداوند فاصله مابین او و تخت بلقیس را فرو برده و فاصله را از بین برد تا او تخت بلقیس را برداشت. پس زمین در چشم بر هم زدنی دوباره به حالت اول خود برگشت. به خدا سوگند، نود و دو حرف از آن را ما می‌دانیم، و تنها یک حرف در علم غیب را خداوند به خود اختصاص داده که جز خداوند بلند مرتبه و عظیم، هیچ قدرت و توانی وجود ندارد و همه متکی به او هستند. آن‌کس که خواست، ما را شناخت و آن‌کس که خواست، ما را انکار و تکذیب کرد. (آنان‌که باید ما را بشناسند، شناخته‌اند.) این حدیث به طور مفصل در پایان سوره در کهف باب یأجوج و مأجوج آمده است.

محمّد بن کعب گوید: این‌ها نامهای مردم صالح و شایسته ای بود که بین آدم و نوح علیهما السّلام بودند. پس بعد از ایشان قومی زندگی کردند که روش آن‌ها را در عبادت اتّخاذ کرده بودند پس شیطان بایشان گفت اگر تصویر آن‌ها را بکشید و در مقابل خود مانند (تابلویی) قرار دهید شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آن‌ها تمثال و تصویر آن‌ها را کشیده و خورسند بودند تا بعد از ایشآن‌که مردم دیگر آمدند شیطان لعین بآن‌ها گفت. مردمی که قبل از شما بودند. این‌ها را می‌پرستیدند. پس آن‌ها فریب خورده و عبادت کردند.

آن‌ها را و این بود ریشه و اساس بت پرستی.

و بعضی گفته‌اند: که نوح علیه السّلام در کوه هندوستان حفاظت می‌کرد جسد حضرت آدم علیه السّلام را و مانع بود میان آن جسد و کافرها که مبادا دور قبرش طواف کنند. پس شیطان بآن‌ها گفت. این‌ها بر شما افتخار و مباهات می‌کنند و خیال می‌نمایند که تنها آن‌ها اولاد آدم هستند و شما نیستید و او نیست مگر جسدی و پیکری و من برای شما مثل آن را تصویر می‌کنم که شما دور آن بگردید و طواف کنید پس پنج بت تراشید و آن‌ها را، بر پرستش آن بتها واداشت و آن‌ها ودّ. و سواع. و یعوق. و یغوث و نسر بود. پس چون طوفان نوح علیه السّلام شد این بتها را طوفان دفن نموده و خاک بر آن‌ها انباشت پس پیوسته مدفون بودند تا شیطان آن‌ها را برای مشرکین عرب بیرون آورد.

بعد از آن‌که از بلاها و بیماری‌ها و گرما و سرما برای همیشه در امان ماندند، در برابر عرش متوقف می‌شوند و خداوند جبار به فرشتگان همراه می‌فرماید: دوستان مرا به بهشت ببرید و آنان را با دیگر خلایق نگه ندارید، چرا که من از پیش از آنان راضی گشته‌ام و رحمتم بر آنان حتمی گشته است؛ حال چگونه آنان را با کسانی که نیکی‌ها و گناهان را درهم آمیخته‌اند، نگه دارم؟! پس فرشتگان آنان را به سوی بهشت می‌برند. وقتی به دروازه بزرگ بهشت می‌رسند، حلقه در را می‌زنند و صدایی از آن شنیده می‌شود که به گوش تمامی حوریانی که خداوند آفریده و برای اولیایش آماده کرده می‌رسد. آنان با شنیدن صدای حلقه در، به یک‌دیگر بشارت می‌دهند و به هم می‌گویند: اولیای خدا نزد ما آمده‌اند. سپس در باز شده و آنان وارد بهشت می‌شوند. همسران حوری

و بشری به استقبالشان می‌آیند و می‌گویند: خوش آمدید، چقدر در آرزوی دیدارتان بودیم! اولیای خدا نیز شبیه چنین کلماتی را به آن‌ها می‌گویند.

سپس امام علی علیه السلام سئوال کرد: ای رسول خدا! اینان کیستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! اینان شیعیان تو و افراد مخلص به ولایت تو هستند و تو پیشوای آن‌ها هستی و این بیان آیه: «یوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» است یعنی ما پرهیزگاران را گروه گروه، سوار بر مرکب به سوی خداوند رحمان محشور می‌گردانیم «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْدًا» و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه: «یوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» سئوال شد. ایشان فرمودند: ای علی! همانا کلمه وفد در مورد گروهی به کار می‌رود که سواره باشند. اینان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه کردند و خداوند عز و جل نیز دوستدار آنان گشت و آنان را خاص گرداند و از کارهایشان خشنود گشت و آنان را پرهیزکاران نام نهاد.

سپس به او فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، آنان از قبرهایشان بیرون می‌آیند و فرشتگان با ناقه‌هایی اصیل به استقبال آنان می‌آیند که زین‌هایی دارند از طلا که با مروارید و یاقوت مزین گشته و پالان‌هایی دارند از حریر و پرنیان بافته و افساری که از

ارغوان فراهم آمده است. این ناقه‌ها آنان را به سوی صحرای محشر به پرواز در می‌آورند و به همراه هر یک از آنان هزار فرشته است که از جلو و راست و چپ او را احاطه کرده‌اند تا این که آنان را به در بزرگ بهشت می‌رسانند. در برابر در بهشت، درختی است که یک برگ آن هزار نفر را سایه می‌دهد و در سمت راست درخت چشمه ایست (که انسان را) پاک می‌کند و طاهر می‌گرداند. و نیز آن حضرت فرمودند: بهشتیان جرعه ای از آن می‌نوشند و خداوند با آن قلب‌هایشان را از حسد پاک گردانده و مو را از گونه‌هایشان می‌زداید و مراد از آیه: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می‌نوشاند] نیز همان چشمه پاک کننده است. و نیز فرمودند: آن‌گاه به چشمه ای دیگر در سمت چپ درخت می‌روند و در آن خود را می‌شویند و آن همان چشمه زندگی است و بعد از آن به هیچ روی نمی‌میرند.

آن‌گاه فرمود: بعد از آن‌که از آفات و بیماری‌ها و گرمی و سردی نجات یافتند، آنان را در برابر عرش نگاه می‌دارند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: سپس خداوند جبار و متعال به فرشتگان همراهشان می‌فرماید: دوستداران مرا به سمت بهشت ببرید و آنان را با دیگر بنده‌ها نگه ندارید، چرا که من پیشتر، از آنان خشنود بوده‌ام و بخشش من بر آنان حتمی گشته است و چگونه بتوانم آنان را با صاحبان نیکی‌ها و بدی‌ها نگه دارم؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان آنان را به سوی بهشت می‌برند و هرگاه فرشتگان، حلقه در را یک بار می‌زنند، صدایی از آن بر می‌خیزد که به گوش تمامی حوریان بهشتی که خداوند برای اولیا خود در بهشت آماده کرده است، می‌رسد. آن‌ها با شنیدن صدای حلقه در، رسیدن اولیای خدا را به یک‌دیگر خبر می‌دهند و می‌گویند: اولیا خدا نزد ما آمدند. پس در بهشت برایشان باز می‌شود

و وارد آن می‌شوند و همسرشان از حوری و انس بر فرازشان آمده و گویند: خوش آمدید، چه بسیار مشتاق شما بودیم. و اولیای خداوند نیز همین کلمات را بر زبان رانند.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از علی بن اسحاق حسن بن حازم کلبی، از خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس که در هنگام مرگ، وصیتش را به نیکویی انجام ندهد، انسانیت و عقلش ناقص است. سئوال شد: ای رسول خدا! مرده چگونه وصیت کند؟ آن حضرت فرمودند: هرگاه زمان مرگش فرا برسد و مردم اطرافش جمع شوند، بگوید: خداوندا! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای دانای به غیب و آشکار و ای بخشنده و مهربان، خداوندا! من در دنیا با تو عهد می‌کنم که گواهی می‌دهم هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه هستی و هیچ شریکی تو را نیست و محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده توست و بهشت و دوزخ، حق است و رستاخیز و حساب، حق است و تقدیر و حسابرسی اعمال، حق است و دین چنان است که تو وصف نمودی و اسلام بدان گونه است که تو وضع کردی و سخن همان است که تو گفتی و قرآن‌چنان است که تو نازل کردی و تو همان خدای حق و آشکاری؛ خداوند، بهترین پاداش را به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عطا کند و بر او خاندانش صلوات اللّٰه علیهم اجمعین درود فرستد.

بار الها! ای توشه هنگام مصیبت من، و ای همراه وقت گرفتاریم، و ای ولی نعمت من، ای معبود من و معبود پدرانم، هرگز مرا حتی به‌اندازه

یک چشم بر هم نهادن به خودم وامگذار که به شر نزدیک شوم و از نیکی دور گردم. پس، در قبر مونس تنهایی‌ام باش و برایم در روزی که به دیدارت می‌آیم، عهد و پیمانی قرار بده. سپس آن شخص خواسته‌اش را وصیت می‌کند و گواهی صدق این وصیت در قرآن در سوره مریم است. آن‌جا که خداوند از زبان مریم علیه السلام می‌فرماید: «لَا يمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» پس این عهد و وصیت مرده است و بر هر مسلمانی واجب است و باید آن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من یاد داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند که: جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخته است.

از ابن عباس روایت می‌کنند که از او در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» سئوال شد و او پاسخ داد: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است، چرا که هیچ مسلمانی نیست که محبت علی علیه السلام در قلبش نباشد.

ابن مغازلی در مناقب از ابن عباس روایت می‌کند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا و دست علی علیه السلام را گرفت و سپس چهار رکعت نماز به جا آورد. آن‌گاه دستش را رو به آسمان کرد، و گفت: خداوندا! موسی بن عمران از تو درخواست نمود، و اکنون من از تو می‌خواهم که سینه‌ام را برایم وسیع سازی و کارم را آسان

بگردانی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند و برایم علی علیه السلام را از میان خاندانم وزیر گردانی و با آن پشتم را محکم کنی و او را در کارم شریک گردانی.

ابن عباس گفته است از ندا دهنده ای شنیده‌ام که می‌گوید: ای احمد! آن‌چه خواستی، به تو داده شد. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابا الحسن! دستانت را به آسمان بالا ببر و پروردگارت را بخوان، و از او بخواه تا به آن را به تو عنایت فرماید». پس علی علیه السلام دستش را رو به آسمان برد، و عرض کرد: « خداوندا، در پیشگاه خود برایم پیمانی ببند، و دوستی مرا نزد خود قرار بده» سپس خداوند آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» را بر پیامبرش نازل کرد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نیز این آیه را بر اصحابش تلاوت نمود و آن‌ها نیز از آن در شگفت ماندند. پس از آن، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: از چه در شگفت ماندید؟ همانا قرآن‌چهار قسم است: یک چهارم آن مخصوص ما اهل بیت است و یک چهارم آن در مورد حلال و یک چهار آن در مورد حرام می‌باشد و یک چهارم آن در مورد فضیلت‌ها و احکام است. خداوند برگزیده‌ترین آیاتش را در مورد ما نازل کرده است.

ابو قره گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «َیحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یوْمَئِذٍ ثَمَانِیةٌ» [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می‌دارند] «الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْشَ» [کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند] امام رضا علیه السلام پاسخ داد: عرش، خدا نیست. عرش، اسم علم و قدرت می‌باشد و همه چیز در آن است. آن‌گاه خداوند حمل

آن را به غیر خود و به آفریده ای از آفریده‌های خود منسوب نموده، چرا که او این چنین آفریده‌هایش را به بندگی خود وامی دارد و اینان همان حاملان علم اویند و گروهی نیز در اطراف عرش او تسبیح می‌گویند. اینان عمل کنندگان به علم خدایند و فرشتگانی نیز که اعمال بندگانش را ثبت می‌کنند و ساکنان زمین را با طواف در اطراف خانه خود، به بندگی وا می‌دارد و خداوند چنان‌که خود فرموده است: بر عرش استیلا یافته و عرش و حاملانش و آنانی که بر گرد عرشند را خدا حمل می‌کند و خداست که آنان را حفاظت می‌کند و نگه می‌دارد و قائم بر هر نفس و برتر و مافوق هر چیزی است. لذا گفته نمی‌شود: ای محمول و ای پایین، چرا که این‌ها بدون اتصال به کلمات دیگر به کار نمی‌روند، زیرا در غیر این صورت فساد لفظ و معنی به وجود آید.

ابوقرّه به ایشان گفت: بنابراین تو این روایت را تکذیب می‌کنی که می‌گوید هرگاه خداوند خشمگین گردد، خشمش آشکار می‌گردد و فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند، سنگینی‌اش را بر دوششان احساس می‌کنند و به سجده می‌افتند و هرگاه خشم از بین رفت، عرش سبک می‌شود و به مکان‌هایشان بازمی گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: تو به من بگو، آیا خداوند از زمانی که ابلیس را مورد لعنت خود قرار داد، تا کنون از او خشمگین است، و چه وقت از او راضی شده است؟ و آیا به نظر تو، او اکنون هم بر ابلیس و دوستداران و طرفدارانش خشمگین است؟ چگونه جرات می‌کنی پروردگارت را به تغییر حالت متصف گردانی و بگویی که احوال آفریده‌ها بر او تأثیر می‌گذارد؟ او پاک و برتر از این است که به همراه نابود شوندگان از بین رود و به مانند آنان دچار تغییر حالت شود و به تبدیل و تحول دچار شود؛ حال آن‌که

آفریده‌های فرودستش همگی تحت اراده و تدبیر اویند و به او محتاج،
و اوست که از غیر خود بی‌نیاز است.

سئوال کننده پرسید: بنابراین ما موهومی نمی‌بینیم که مخلوق نباشد؟
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: اگر چنین بود که تو می‌گویی،
توحید از ما برداشته می‌شد، چرا که در این صورت ما مکلف نبودیم که
اعتقاد به غیر موهوم داشته باشیم. بلکه ما می‌گوییم: هر آن‌چه که با
حواس به وهم درآید، درک می‌گردد و حواس آن را به تصویر می‌کشد.
بنابراین او مخلوق است؛ و چاره ای نیست که وجود آفریننده اشیاء را
خارج از این دو جنبه مذموم اثبات کنیم: یکی نفی را (از او بزداییم) چرا
که نفی همان ابطال و نیستی است و دیگری تشبیه کردن با ویژگی
مخلوقات را؛ چرا که آن‌ها (از چیزهای متفاوت) ترکیب شده‌اند و شکل

گرفته‌اند، پس چاره ای نیست که وجود آفریننده را برای وجود مخلوقات
اثبات کنیم و بگوییم که آنان برای ساخته شدن، نیازمند او بوده‌اند و
آفریننده آنان، غیر آنان و متفاوت با آنان است. زیرا اگر در ترکیب و
تالیف و دیگر صفاتی چون حدوث بعد از عدم و انتقال از کوچکی به
بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از توانمندی به ضعف و دیگر
دگرگونی‌های موجودات، مثل آنان بود، دیگر نیازی به تفسیر آن
نداشتیم؛ چرا که ثابت و موجود بود. آن فرد پرسید: پس تو هنگامی
که وجود خدا را اثبات می‌کنی، او را محدود به حدود کرده ای؟ امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند: من خدا را محدود به حدود نکرده ام، بلکه
او را اثبات کردم؛ چرا که بین نفی و اثبات، جایگاهی دیگر وجود ندارد.

سئوال کننده پرسید: نظرت راجع به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» چیست؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: خداوند با این آیه خود را وصف کرده است و این چنین او بر عرش استیلا دارد و از آفریده‌هایش جداست، بی‌آن‌که عرش او را حمل کند و یا در برگیرد و یا جایگاه او باشد. بلکه ما می‌گوییم: او خود حامل عرش و نگه دارنده آن است و دلیلمان همان چیزی است که خدا فرموده: «وَسِعَ کُرْسِیهُ السَّمَاوَاتِ» [کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته]، و ما آن‌چه را که خداوند خود از عرش و کرسی محقق کرده، اثبات می‌کنیم، اما قبول نداریم که عرش و کرسی در برگیرنده او باشند و ذات باری تعالی محتاج مکان یا چیزی از میان آفریدگانش باشد؛ بلکه تمامی آفریدگانش محتاج اویند. سئوال کننده پرسید: حال چه تفاوتی است بین این که دستانتان را به آسمان بلند کنید یا به سمت زمین متمایل گردانید؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این در علم و احاطه و قدرت خداوند یکسان است، اما او به اولیا و بندگانش دستور داده است که دستان خود را به سوی آسمان و به طرف عرش بگیرند. زیرا عرش را معدن رزق و روزی قرار داده است. پس ما به همان چیزی عمل کرده‌ایم که قرآن و احادیث نبوی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آن دستور داده‌اند؛ چرا که آن حضرت می‌فرماید: دستانتان را به سوی خدای عز و جل بالا ببرید؛ و همه فرقه‌های امت اسلام بر این موضوع اتفاق نظر دارند.

تفسیر قمی: از حسین بن خالد نقل شده است که از امام رضا علیه السّلام در مورد آیه «وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ» {سوگند به آسمان

مشبّک.}پرسیدیم. فرمود: آسمان‌ها به زمین وابسته هستند، و انگشتان خود را در هم کرد. گفتم: چگونه وابسته به زمین‌اند، با این که خدا می‌فرماید: «خَلَقَ السَّماواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» {آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد.} فرمود: سبحان اللَّه! آیا نمی‌فرماید بی‌ستون دیدنی؟ گفتم: بلی. فرمود: پس ستونی هست، ولی دیده نشود. گفتم: قربانت! این چگونه باشد؟ گفت: کف چپ خود را گشود و کف راستش را بر آن نهاد و فرمود: این زمین دنیا است که آسمان دنیا بالایش گنبد است و زمین دوم بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم بالایش گنبد است و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم بالایش گنبد است و زمین چهارم بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم بالایش گنبد است و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است و آسمان پنجم بالایش گنبد است و زمین ششم بالای آسمان پنجم است و آسمان ششم بالایش گنبد است، و زمین هفتم بالای آسمان ششم است و آسمان هفتم بالایش گنبد است و عرش رحمان تبارک و تعالی بالای آسمان هفتم است و آن است قول خدا «الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَینَهُن» {خدا همآن‌کسی است که هفت آسمان و از زمین همانند آن‌ها آفرید. امر [خدا] در میان آن‌ها فرودمی آید.} و اما صاحب الامر رسول خدا و وصی پس از او که بر روی زمین بر پاست می‌باشد و همانا امر از بالای آسمان‌ها و زمین‌ها به او فرود می‌آید. گفتم: زیر پای ما جز یک زمین نیست؟ فرمود: زیر پای ما جز یک زمین نیست و به راستی، شش زمین دیگر بالای سر ما هستند.

بصائرالدرجات: از ابی جعفر علیه السّلام نقل گردیده است که فرمود: خدا گرد دنیا کوهی از زبرجد سبز آفریده که سبزی آسمان از آن است و خلقی آفریده که مکلف به واجبات خلق او از نماز و زکات نیستند و همه دو مرد از این امت را لعن می‌کنند و نام آن‌ها را برد.

امام صادق علیه السّلام در خبر توحید به روایت مفضّل بن عمر فرمود: ای مفضّل! به این کوه‌های درهم از گل و سنگ بنگر که نادانان می‌پندارند زیادی است و نیازی به آن نیست، با این که سودهای بسیاری دارند. یکی برف در آن‌ها می‌ریزد و در قلّه آن‌ها می‌ماند برای رفع نیاز و آب می‌شود و از آن چشمه‌های آب روان می‌گردند که مایه رودخانه‌های بزرگ می‌باشند و انواعی از گیاه و گیاهان دارویی در آن‌ها می‌رویند که در دشت‌ها نمی‌رویند.

در آن‌ها غارها و سوراخ‌های فراوان هستند که جایگاه جانوران درنده هستند و بر آن‌ها دژهای محکم برای حذر کردن از دشمنان می‌توان ساخت و از آن‌ها سنگ برای ساختمان و برای آسیا بر می‌گیرند و در معدن انواعی از جواهر است و مقاصد دیگری که جز آفریننده آن‌ها نمی‌داند.

سبب زمین لرزه:

درباره سبب پدید شدن زمین لرزه و لرزش گفته‌اند: بخار و دود و باد در درون زمین در هم می‌شوند و بر اثر سختی زمین نمی‌توانند از مجاری آن بر آیند و بر اثر فشار آن‌ها زمین به لرزه می‌آید و چون سخت

می‌باشد، زمین را می‌شکافد و به زیر می‌کشد و از آن آتش می‌جهد و بخار و دود درون را شعله ور می‌کند، به ویژه اگر چرب و روغنی باشند، و بر اثر شکافتن زمین آواز مهیب پدیدار می‌گردد و چه بسا از افتادن قطعه ای از زمین در دره‌های درونی زمین لرزه پدید می‌آید. و گاهی هم افتادن قله کوهی بر زمین آن را به لرزه می‌آورد و بسا که برخی اطراف زمین ماده کبریتی می‌باشد و از آن دودی به هوا بر می‌خیزد که رطوبت و بخار دارد و از آمیزش دود کبریت با بخار هوا، ماده چربی پدید می‌گردد و به واسطه پرتو اختران و مانند آن شعله می‌گیرد و در شب شعله‌های تابان دیده می‌شوند.

مناقب ابن شهر آشوب: ضباع بن نضر هندی به امام رضا علیه السّلام گفت: اصل آب چیست؟ فرمود: مایه آب ترس خداست، برخی از آسمان است که در زمیندر چشمه‌ها روانش می‌سازد و برخی آن است که بر آن است زمین‌ها و مایه همه یکی است، شیرین و گوارا. گفت: چگونه برخی از آن‌ها چشمه‌های نفت و کبریت و قیر و نمک و مانند آنمی باشند؟ فرمود: گوهر زمین آن‌ها را دگرگون کرده و منقلب شدند، مانند انقلاب آب انگور به می‌و برگشتن می‌به سرکه و چنان چه از میان سرگین و خون شیر پاک بر می‌آید. گفت: از کجا انواع جواهر برمی آیند؟ فرمود: از همان برمی گردند، مانند برگشتن نطفه به علقه و علقه به مضغه. در آن‌جا ترکیبی است بر بنیاد چهار ضد. گفت: چون زمین از آب آفریده شده و آب سرد وتر است، چگونه زمین سرد و خشک شده؟ فرمود: تری رفته و خشک شده است. گفت: گرما سودمندتر است یا سرما؟ فرمود:

گرما، زیرا زندگی از گرمی است و سردی مرگ آور است و هم‌چنین زهرهای کشنده گرم کم زیان ترند و سالم‌تر از زهرهای سرد.

ای مفضل، به خدا قسم دوباره برگشت داده می‌شوند و در پیشگاه سید اکبر محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و صِدّیق اکبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام و تمام مؤمنین خالص و کافران خالص حاضر می‌شوند و به خاطر تمام آن ظلم‌هایی که روا داشتند، قصاص می‌شوند و در هر روز و شب هزار بار کشته می‌شوند و تا هر وقت خدا بخواهد برگشت داده می‌شوند. سپس مهدی علیه السلام به سوی کوفه می‌رود و در بین کوفه و نجف منزل می‌گزیند و اصحابش در آن روز، هزار تن از ملائکه و هزار جن و هزار تن از خواص آن حضرت می‌باشند. سپس حضرت ماجرای خرابه زَوْراء و نازل شدن لعنت بر اهل آن را ذکر کرده و سپس فرمود: بی‌تردید، انواع عذابی که از ابتدای دهر تا انتهای آن بر سر سایر امت‌های سرکش، نازل شد، بر سر ساکنان آن نازل می‌شود و توفانی جز توفان شمشیر بر آنان نمی‌وزد. پس در آن هنگام وای بر کسی که در آن‌جا مسکن گزیند. سپس حضرت، حکایتی طولانی را ذکر کرده و سپس فرمود: سپس لشکریان مهدی علیه السلام سفیانی را تا دمشق تعقیب می‌کنند و او را گرفته و بر روی صخره‌ای، ذبح می‌کنند. سپس حسین علیه السلام به همراه هزار دوست و تن از اصحابش ظهور می‌کند. و چه زیبا است در آن هنگام هجوم سفید و بازگشت درخشان تو. سپس صدّیق اکبر امیرالمؤمینن علیه السلام خروج می‌کند و گنبد سفیدی برای او در نجف نصب می‌شود و ستونی

از آن در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعاء یمن و ستونی در ارض طیبّه بر پا می‌شود و گویی من می‌بینم که چراغ‌های آن گنبد بر آسمان و زمین می‌تابند و به این صورت رازها، آشکار می‌شود: «یومَ تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» [روزی که آن را ببینید هر شیردهنده ای آن را که شیر می‌دهد (از ترس) فرو می‌گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد]. سپس سرور والا محمد صلی اللّٰه علیه و آله در میان انصار و مهاجرین و کسانی که به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، ظهور می‌کند و تکذیب کنندگان او و متخاصمان و مخالفین او در محضر او حضور می‌یابند.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام جنازه ای را تشییع می‌کرد و دید که مردی می‌خندد. ایشان با دیدن این صحنه گفتند: (ما چنان رفتار می‌کنیم که) گویی مرگ در دنیا برای کسانی جز ما نوشته شده و تقدیر الهی بر افرادی غیر از ما واجب گشته است و گویا کسانی را که تشییع می‌کنیم، مسافرانی هستند که بعد از مدتی نزد ما باز می‌گردند. ما جسدهایشان را در قبر می‌گذاریم و میراث آنان را می‌خوریم و گویی که بعد از آنان جاویدان خواهیم بود. هر امر پند دهنده ای را فراموش کردیم و تمامی آفات را از خود بروز می‌دهیم. ای مردم! خوشا به حال کسی که عیبش او را از عیوب دیگران بازداشته است و بدون هیچ نقصی از خود تواضع به خرج می‌دهد و با اهل فقه و رحمت، نشست و برخاست می‌کند و با ناتوانان و مسکینان می‌آمیزد و از مالی که بدون گناه و نافرمانی آن را جمع کرده است، می‌بخشد. ای مردم! خوشا به حال کسی که نفسش خوار گشته و درآمدش پاکیزه است و درونش پاک و اخلاقش

نیکو می‌باشد و اضافی مالش را می‌بخشد و از زیاده روی در سخن خویش، جلوگیری می‌کند و شرش را از مردم دور نموده است و سنت، همه وجودش را فرا گرفته و به بدعت بی‌توجهی کرده است. ای مردم! خوشا به حال کسی که به خانه نشسته (خود را مکلف به خانواده‌اش نموده است) و ازاندک روزی‌اش می‌خورد و بر گناهش می‌گرید و از نفسش در سختی است و مردم از دست او در آسایش‌اند.

تفسیر علی بن ابراهیم: به سندش از امام ششم علیه السّلام در خبر ادریس آورده که ملک الموت فرموده است: کلفتی آسمان چهارم سال راه است و فاصله‌اش تا آسمان سوّم هم سال راه و هم‌چنان است آسمان تا آسمان دوم و هر آسمانی و میانه هر دو آسمانی چنین است.

علل: در خبر یزید بن سلام است که از پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله پرسید، چرا ستارگان خرد و درشت به چشم می‌آیند با این‌که همه دراندازه برابرند؟

فرمود: چون میان آن‌ها و آسمان دنیا دریاهای پر موجی است که باد بر آن‌ها می‌وزد، از این رو خرد و درشت دیده می‌شوند، واندازه همه یکی است.

نهج: آورده که فرمود: بار خدایا پروردگار سقف بلند، و فضای خوددار، آنکس که آن را فرودگاه شب و روز ساختی، و روانگاه خورشید و ماه و جای رفت و آمد ستارگان گردنده، و ساکنانش را گروهی از فرشته‌هایت نمودی، که از پرستشت خسته نمی‌شوند، و پروردگار این زمین که آن را

پایگاه مردم ساختی و گردشگاه خزنده‌ها و چهارپایان نمودی، و آن‌چه شماره نشوند از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، و پروردگار کوه‌های لنگر مانند که آن‌ها را میخ‌های زمین ساختی، و پشتیبان آفریده‌ها گردانیدی.

الدُر المنثور: از ابن عباس روایت شده است که آقای آسمان هاآن است که عرش در آن قرار دارد و آقای زمین‌ها، زمین ما است.

الدُر المنثور: از ابی درداء روایت شده است که رسول خدا فرمود: کناره زمین پانصد سال راه است و زمین دوم هم چنین است و میان هر دو زمین هم چنین است.

دلیل بر گرد بودن سطح آب دریاهای ایستاده این است که کشتی سواران دریا نخست سر کوه‌ها را بینند و چون نزدیک‌تر شوند، خرده خرده پایین‌تر تا بن کوه را مشاهده کنند.

گفتند دندان‌هایی که بر اثر کوه و دره به روی زمین است، آن را از کره بودن جسمی بیرون نمی‌برد، زیرا بلندترین کوه‌ها دو و یک سوم فرسخ است و نسبتش به جرم زمین مانند نسبت یک دوم پهنای جو است به کره ای که قطرش یک ذراع است و باز هم کمتر. و از سخن بیشتر متاخران بر می‌آید که منظور از عدم اخلال این چیزها به دورنمای کره بودن زمین این است که شکل کروی آن به هم نمی‌خورد، مانند تخم مرغی که دانه‌های جو به روی آن بچسبد که شکل آن را تغیر نمی‌دهد. اشکال شده که ما نمی‌پذیریم زمین با این دندانه‌ها یا تخم مرغ با

دانه‌های جو که بر آن می‌چسبند، به شکل کروی یا بیضی بماند، زیرا نمود این‌ها روی آن‌ها شکل را از حد کرویت یا بیضی بودن خارج می‌کند و چه بسا برای کره بودن زمین، با وجود این دندانه‌ها و دره‌ها، به وجه دیگری دلیل آورده شود و بیان گردد که کره زمین از نظر واقع به کره بودن حسی می‌ماند. به این که دید چیزها به دوری و نزدیکی مختلف می‌شود، نزدیک بزرگ‌تر از حجم واقعی و دور خردتر دیده می‌شود و این روشن است و مورد اتفاق معتقدین به انطباع و خروج شعاع هر دو است مبتنی بر این که این اختلاف ناشی از دید مرئی از نزدیک و دور بر اثر اختلاف زاویه دید است که در مرکز جلیدیه و در رأس مخروط شعاعی پدید می‌آید. به حسب بیننده یا به حسب واقع، هنگام انطباق قاعده شعاع بر سطح مرئی، هر چه مرئی نزدیک‌تر باشد، زاویه شعاعی گشاده‌تر است و هر چه دورتر باشد، تنگ‌تر است. محققان فلاسفه بر این باورند که دید مطابق حجم واقعی هر چیز، هنگامی است که زاویه شعاعی به‌اندازه قائمه و نود درجه باشد و بنابراین چون فرض شود که زاویه شعاعی نسبت به قاعده مخروط شعاع قائمه باشد، باید بعد میان رأس مخروط و قاعده برابر نصف قطر قاعده باشد -چنان چه در اصول هندسه ثابت شده است - و چون قطر زمین بی‌تردید بیش از دو هزار فرسخ است، به حجم واقعی خود در مسافت کمتر از هزار فرسخ دیده نمی‌شود و بسیار واضح است که کوه‌ها و دره‌های زمین به حسب عادت از این مسافت دور محسوس نباشند و شکل زمین در این دید کره کامل نشان می‌دهد.

-در کافی بسندش از امام دهم علیه السّلام فرمود: چو نیمه شب رسد یك سپیدی عمود مانند در میان آسمان پدید گردد که جهان را روشن کند یك ساعت بماند و برود و تاریك شود، چون / شب بماند از سمت مشرق سپیدی پدید شود و دنیا را روشن کند و ساعتی بماند و برود و هنگام نماز شب رسد، سپس پیش از سپیده تاریك گردد و آن‌گه سپیده بدمد که صادق است از سوی مشرق و فرمود: هر که خواهد نماز شب را از نیمه شب بخواند می‌تواند.

و در دلائل طبریست: بسندی تا امام ششم که چون از نزد منصور بیرون آمد و بحیره منزل کرد در این میان که آن حضرت در حیره بود، ربیع نزد او آمد و گفت: امیر المؤمنین را اجابت کن، و سوار شد بسوی او که در بیابان صورت عجیبی یافته بود و از خلقت آن بی‌خبر بود و کسی که آن را یافته بود گفته بود که دیده با باران فرو افتاده و چون امام نزد منصور رفت: گفت یا ابا عبد اللّٰه بمن بگو در هواء چیست؟ فرمود: دریائی خوددار، گفت: ساکنانی دارد؟ فرمود: آری، گفت آن‌ها چیستند؟ فرمود: تنشان چون ماهی و سرشان چون پرنده و یال و نغنغ خروس دارند و بالها چون بالهای پرنده سفیدتر از نقره.

- طبقه آتش صرف.

- طبقه مخلوط از آتش و هوای سوزان که دودهای برآمده از زمین در آن نابود شدند، و ستاره‌های دنباله دار و تیر شهاب و مانند آن از ستونهای سوزان و شاخ دار در آن پدید شوند، و بسا که بهمراه فلك اعظم بچرخند «».

- طبقه هوای حارّ که در آن شهابها پدید آیند.

- طبقه زمهریر سرد که منشأ پیدایش ابر و رعد و برق و صاعقه است.

- هوای گرم و درهم مجاور زمین و آب.

- طبقه آب که مقداری از کره آن باز است و زمین خشك پیدا است بعنایت خداوند برای آن‌که مسکن جانداران نفس کش باشد.

- طبقه زمین آمیخته با دیگر عناصر که در آن کوه و معدن و بسیاری از گیاهان و جانوران پدید آیند.

- طبقه زمین صرف گرد مرکز، برخی، نُه شمرده‌اند.

- طبقه گل که خاك مخلوط بآبست و نهم طبقه خاك صرف.

برخی - شمرده یکم طبقه آتش خالص و طبقه زیر آن و طبقه خاك خالص و گفته‌اند طبقه چنین است - طبقه آتش خالص طبقه آب و طبقه از زمین و طبقه هواء.

یکی هواء خالص لطیف که آلوده ببخار و دود که از زمین و آب برآیند نیست برای اینکه این تأثیرات‌اندازه ای دارد که از آن تجاوز نکنند و آن هر سوی زمین میل واندکی است در حدود فرسخ و از آن‌جا تا اثیر هواء خالص است که زلال است و نور و ظلمت و رنگ نپذیرد مانند افلاك.

دوم هواء در هم با اجزاء زیر زمین و آب که دود و بخار است، و شکل این طبقه از هواء چون کره ایست گرد زمین و آب که مرکزش همانست و سطح زبرینش از هر سو مساویست در ارتفاع و کم و بیش ندارد چون کره است ولی اختلاف دارد در قوام خود زیرا نزدیکترش بزمین درهم‌تر

است از دورتر چون لطیف‌تر بیشتر بالا رود از درهم‌تر ولی درهم بودنش تا آن‌جا نیست که پرده پس از خود گردد و مانع دید آن باشد.

این کره را کره بخار نامند و جهان نسیم چون وزش بادها از آنست و هوای بالاتر خالص و آرام است و جنبشی ندارد، و کره شب و روز هم نام دارد زیرا روشنی روز و تاریکی شب در آن نمودارند نه در هوای خالص.

و یکی از محققان آن‌ها گفته: بهتر اینست که عناصر را هفت طبقه دانیم باین ترتیب - آتش خالص هوای خالص بی‌دود هوا: با دود و بی‌بخار که در بالایش جرقه‌ها و مانند آن پدید گردند و در زیرش تیرهای شهاب - طبقه هواء با بخار که بسیار سرد است و آن طبقه زمهریریه است که در آن ابر و رعد و برق و صاعقه پدید شوند - طبقه هواء درهم مجاور زمین و آب - طبقه آب - طبقه زمین.

و این ترتیب را برخی پسندیدند در تفسیر قول خدا تعالی «خدائی که آفرید هفت آسمان و از زمین بمانند آن، الطلاق» بنا بر اینکه مقصود از زمین جز آسمان‌ها و ما فیها است.

و گفتند: کبودی که مردم گمان برند رنگ آسمانست نمودیست در کره بخار هوا برای آن‌که چون هوای لطیف‌تر بیشتر از درهم‌تر بالا می‌رود آن قسمتی که نزدیك روی کره بخار است کمتر روشنی پذیر است از قسمت زیرین و تاریك می‌نماید و بیننده چون در کره بخار نگاه کند رنگی میان تاریکی و روشنی بیند، یا برای اینکه کره بخار همیشه در درخشش اخترانست و آن‌چه در پس آنست، و چون پرتو پذیر نیست بدید ما تاریکی نما است و از پس اجزاء نورپذیر هوا رنگی میان روشنی و تاریکی

نشان می‌دهد که رنگ لاجورد است، چنانچه اگر از پشت آینه سرخ جسم سبزی را بنگریم بنفس نماید که ترکیبی از سرخ و سبز است.

و رنگ لاجوردی برای چشم از همه رنگها بهتر است و ظهورش برابر چشمها یك لطف خداداد است تا بینندگان از نگاه بآسمان لذت برند و چشمشان نیرو گیرد چنانچه عقلشان ازاندیشه در آن لذت معنویه برد.

امام صادق علیه السلام درباره همین آیه فرمود: زمین و هر که بر روی زمین است و آسمان و هر که در آن است و فرشته ای که آسمان را بر دوش می‌کشد و عرش و هر که را بر آن است، برای ابراهیم مکشوف کرد و برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام نیز چنین کرد.

علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ:

«وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ» [سوگند به آسمان مشبک] برای من توضیح دهید. فرمود: آن (آسمان) به زمین، محکم بافته شده است، و انگشتان خویش را در هم فرو برد. عرض کردم: چگونه به زمین بافته می‌باشد، در حالی که خداوند می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» [آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت]؟ فرمود: سبحان اللّٰه! مگر خداوند نمی‌فرماید: «بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس ستون هست، ولی شما آن‌ها را نمی‌بینید. عرض کردم:

فدایت شوم! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: پس دست چپ خویش را پهن کرد و دست راست خویش را بر آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیاست، و آسمان دنیا در بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین دوم بالای آسمان دنیاست، وآسمان دوم در بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین سوم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین چهارم بالای آسمان سوم است، و آسمان چهارم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است، و آسمان پنجم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین ششم بالای آسمان پنجم است، و آسمان ششم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین هفتم بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و عرش خداوند رحمان در بالای آسمان هفتم است، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» به صورت طبقه طبقه، «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَینَهُنَّ»، اما صاحب امر، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است، و وصی و جانشین بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر روی زمین حاضر و موجود است، و امر از بالای آسمان از میان آسمان‌ها و زمین‌ها بر ایشان نازل می‌گردد. عرض کردم: پس در زیر ما فقط یک زمین وجود دارد؟ فرمود: در زیر ما فقط یک زمین وجود دارد، و آن شش زمین در بالای ما هستند.

ابن بابویه می‌گوید: ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد اللّٰه بصری بایلاق برای ما روایت می‌کند: ابو عبد اللّٰه محمد بن عبد اللّٰه بن احمد بن جبله واعظ، از ابو القاسم عبد اللّٰه بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر، از

پدرش امام جعفر صادق، از پدرش امام محمد باقر، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین برای ما روایت می‌کند که: علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه بودند که مردی از اهل شام نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من در خصوص چیزهایی از شما سؤالاتی دارم. فرمود: برای آگاهی و شناخت بپرس، نه برای اذیت کردن. همه مردم خیره شدند. عرض کرد: از اولین چیزی که خداوند تعالی آن را آفرید، مرا با خبر ساز. فرمود: نور را آفرید. عرض کرد: پس آسمان‌ها از چه چیزی آفریده شدند؟ فرمود: از بخار آب. عرض کرد: پس زمین از چه چیزی آفریده شد؟ فرمود: از کف آب. عرض کرد: پس کوه‌ها از چه چیزی آفریده شدند؟ فرمود: از امواج. عرض کرد: پس چرا مکه، اُمّ القُرَی نامیده شد؟ فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شد.

از آسمان دنیا از ایشان پرسید، و عرض کرد: از چه چیزی است؟ فرمود: از موجی کف دار. سپس از طول و عرض خورشید و ماه از ایشان پرسید. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. و از طول و عرض کوکب از ایشان پرسید؟ فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. و از رنگ و نام آسمان‌های هفت گانه از ایشان پرسید؟ فرمود: نام آسمان دنیا، رفیع است که از آب و دود است، و نام آسمان دوم، قیدوم است که به رنگ مس است، و آسمان سوم، نام آن الماروم است که به رنگ برنج است، و آسمان چهارم، نام آن ارفلون است که به رنگ نقره است، و نام آسمان پنجم، هیعون است که طلائی رنگ است، ونام آسمان ششم، عروس است، که یاقوت سبز رنگ است، و آسمان هفتم، نام آن عجماء است، و آن مرواریدی سفید رنگ است. این حدیث، طولانی است و آن‌چه از آن مورد نیاز بود، نقل کردیم.

سید رضی در «فضائل عترت»: در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که جاثلیق (اسقف) از او پرسید: بگو بهشت و جهنم کجاست؟ فرمود: بهشت در آخرت زیر عرش هست و جهنم در زیر زمین هفتم قرار دارد. جاثلیق گفت: درست گفتی.

ابن بابویه از ابو محمد عمار بن حسین که رحمت خدا بر او باد، از علی بن محمد بن عصمه، از احمد بن محمد طبری در مکه، از حسن بن لیث رازی، از شیبان بن فروخ اُبلی، از همام بن یحیی، از قاسم بن عبدالواحد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، ایشان رو به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام کرد و فرمود: ای اباالحسن تو را بشارت دهم؟ فرمود: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل از جانب خداوند جل جلاله برای من خبر آورد که او به پیروان و دوستدارانت هفت خصلت عطا کرده است: آسانی به هنگام مرگ، انس به هنگام تنهایی، نور به هنگام تاریکی، امنیت به هنگام ترس، عدالت به هنگام سنجش اعمال و جواز عبور از پل صراط و ورود به بهشت پیش از مردم، در حالی که نورشان در مقابل و سمت راستشان می‌شتابد.

محمد بن عباس: از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار از پدرش، از جدش، از حسن بن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که از: امام باقر علیه السلام درباره این کلام خداوند تبارک و

تعالی: «فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذَابُ * ینَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ» پرسیدم، پس فرمود: این آیه در شأن ما و پیروانمان و کفار نازل شده است. در روز قیامت که خلائق در راه محشر نگه داشته شده‌اند، خداوند دیواری از ظلمت را ایجاد می‌کند که در داخل آن دری وجود دارد. در باطن آن در، رحمت یعنی نور است و در ظاهر آن یعنی قبل از آن عذاب است یعنی تاریکی و خداوند ما و پیروان ما را از درون آن دیوار عبور می‌دهد که در آن رحمت و نور است، اما دشمنان و کفار را از بیرون دیوار عبور می‌دهد که در آن تاریکی است. پس دشمنان ما و شما، از دری که در بیرون دیوار قرار دارد و ظاهر آن عذاب است، ندایتان می‌دهند: آیا در دنیا با شما نبودیم؟ پیامبر ما و شما یکی نبود؟ نماز ما و شما یکی نبود؟ روزه ما و شما یکی نبود؟ حج ما و شما یکی نبود؟

فرمود: فرشته ای از جانب خداوند ندایشان می‌دهد: بله، اما پس از پیامبرتان صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خود را فریب دادید، پس پشت کردید و پیروی از کسی که پیامبرتان دستور داده بود را رها کردید و به او شک کردید، و در آن‌چه پیامبرتان راجع به او گفت، دچار تردید شدید؛ آرزوها و اجماع شما بر مخالفت با اهل حق، شما را فریب داد، هم‌چنان‌که بردباری خداوند درباره شما در آن وضعیت، شما را فریب داد، تا این که حق آمد مقصود از حق، آمدن علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه علیهم السلام پس از اوست. در کلام خداوند عز و جل آمده است که: «وغَرَّكُم بِاللهِ الغَرُورُ» یعنی شیطان شما را فریب داد. «فَاليومَ لا يؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيةٌ ولا مِنَ الذِينَ كَفَرُوا» یعنی عمل نیک ندارید تا به وسیله آن خود را آزاد کنید. «مَأْواكُمُ النَّارُ هِی مَولاكُمْ وبِئْسَ المَصِيرُ».

عیاشی به نقل از جابر، روایت می‌کند که پیامبر اسلام فرمود: ابلیس اولین نوحه گر و اولین آواز خوان و نخستین حدا کننده بود. حضرت می‌فرماید: زمانی که آدم از میوه درخت ممنوعه خورد، ابلیس آواز سر داد و زمانی که به زمین فرو فرستاده شد، ابلیس با حدا خوانی او را پیش می‌راند و چون بر زمین فرود آمد، ابلیس نوحه سر داد و آن‌چه در بهشت بود را به خاطرش می‌آورد. پس آدم گفت: خداوندا! آن‌چه بین من و او نهادی، عداوتی است که من در بهشت هم تاب آن نیاوردم و اگر اکنون یاری‌ام نکنی، بر وی چیرگی نخواهم یافت. خدای تعالی فرمود: بدی در برابر بدی و نیکی در برابر ده برابر آن تا هفتصد برابر. گفت: خداوندا! بر من بیفزای. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از پشت تو زاده نشود، مگر دو فرشته با او قرار دهم که حفظش کنند. آدم گفت: خداوندا! بر من بیش عطا فرما. خدای تعالی فرمود: تا زمانی که روح در جسم آدمی است، او را یارای توبه کردن خواهد بود. آدم گفت: خدایا! بیفزای بر من! خدای تعالی فرمود: گناهان را می‌بخشم و مرا باکی نیست. آدم گفت: کفایت کردم. آن‌گاه ابلیس گفت: خدایا! این که بر من کرامت و برتری‌اش دادی، حتی اگر هم بر من فضیلتش نمی‌دادی، بر وی قدرت نداشتم. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از وی زاده نشود، مگر آن‌که از تو دو فرزند به وجود آید. ابلیس گفت: خدایا! بر من افزون عطا کن. خدای تعالی فرمود: هم‌چون خون او، در رگ‌های بدنش جاری می‌گردی. گفت: خدایا! بیشتر عطا کن. خدای تعالی فرمود: تو و نسلت در سینه ایشان منزل می‌کنید. ابلیس گفت: خدایا! بیشترم ده. خدای تعالی فرمود: وعده می‌دهی ایشان را و به ورطه آرزوشان می‌کشی «وَمَا یعدُهُمُ الشَّیطَانُ إِلاَّ غُرُورًا».

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید از یونس، از ابو بصیر و سماعه، روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: گروهی، در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آسمان را فرا گرفت و آن‌ها، گمان کردند که شب، شده است و برخی از آنان، روزه خود را افطار نمودند. سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان، چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ» پس هر کسی پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، باید قضای آن را به جای آورد چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.

شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حُصین بن ابی حُصین روایت می‌کند که گفت: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشته و در آن عرض کردم: جانم به فدای شما باد. موالی شما در زمان نماز صبح اختلاف نظر پیدا کردند. برخی از آنان نماز صبح را به هنگام طلوع فجر اول که به شکل مستطیل در آسمان ظاهر می‌شود می‌خوانند، و برخی دیگر، آن را به هنگام ظاهر شدن آن افق و روشن شدن آن می‌خوانند. راوی، این حدیث را تا این‌جا می‌رساند که امام جواد علیه السلام در جواب نامه با دست خط خود نوشت:

خدا، تو را مورد رحمت خود قرار دهد. فجر، همان خیط أبیض (نخ سفید) است نه آن سفیدی که کاملاً بالا رفته باشد (فراگیر باشد) و در سفر و

حضر باید آن را برای خود مشخص سازی (خدا تو را مورد رحمت خود قرار دهد) خداوند، تعیین آن را بر مخلوقات خود مبهم نساخته و فرموده است: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يتَبَينَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» پس خیط ابیض (نخ سفید) همان فجری است که با طلوع آن، خوردن و آشامیدن در روزه، حرام و خواندن نماز واجب می‌شود.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: گروهی در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید ابر سیاهی آسمان را فراگرفت و آن‌ها گمان نمودند که شب شده و افطار نمودند، سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ»

عیاشی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: این آیه در شأن خَوّات بن جُبیر نازل شده است. وی با زبان روزه به همراه رسول الله، مشغول حفر خندق بود تا این که روز را به شب رسانید و پیش از نازل شدن این آیه، این چنین بود که اگر کسی از آن‌ها (در شب ماه رمضان) می‌خوابید، غذا خوردن بر او حرام می‌شد. پس خوّات هنگامی که روز را به شب رسانید، به سوی خانواده‌اش بازگشت و پرسید: آیا غذایی دارید؟ آن‌ها، پاسخ

دادند: نخواب تا غذایی را برایت آماده کنیم. او تکیه داده و خوابش برد. آن‌ها به او گفتند: آیا تو خوابیده بودی؟ او پاسخ داد: آری. پس تا صبح افطار نکرد و صبح هنگام به سوی خندق رفت و کم کم داشت بیهوش می‌شد. رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار او عبور کرد و چون او را با این حال دید، از وی درباره سبب آن پرسید و او حضرت را از آن‌چه بر او گذشته آگاه کرد و این آیه نازل شد: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يتَبَينَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»

نیز از جابر روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود که آن را از نور خود به وجود آورد و از بزرگی عظمت خود برگرفت.

کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش خلق، چهارده نور را آفرید که همانا روح‌های ما بودند. عرض شد: ای پسر رسول خدا! آن‌چهارده تن کیستند؟ فرمود: محمد و علی و حسن و حسین و امامانِ زاده حسین که آخرین تن از ایشان قائم است که پس از غیبت خود به پا می‌خیزد و دجّال را می‌کُشد و زمین را از هر جور و ستمی پاک می‌کند.

بصائر الدرجات: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که ایشان فرمودند: خداوند محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را از گِلی برگرفته از

گوهری به زیر عرش آفرید، گِل رسول خدا تراوشی داشت که سرشت گِل امیرمومنان از تراوش آن گِل است و گِل امیرمومنان تراوشی داشت که سرشت گِل ما از تراوش آن گِل است و گِل ما تراوشی داشت که سرشت گِل شیعیان ما از تراوش آن گِل است، از این روست که دل‌های آنان مشتاق ماست و دل‌های ما به آنان مهر می‌ورزد چونان دل پدری که به پسرش مهر می‌ورزد، ما برای آنان از همه بهتریم و آنان برای ما از همه بهتر ند و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از برای ما از همه بهتر است و ما برای او از همه بهتریم.

فضائل الشیعه: از ابی سعید خدری روایت شده که وی گفت: نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه مردی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از کلام خداوند عزوجل به ابلیس «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالين» {آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی؟} آگاه فرما، ای رسول خدا آنان کیستند که از فرشتگان برتر ند؟! رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین دو هزار سال پیش از آن‌که خداوند آدم را بیافریند، در سراپرده عرش خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشتگان با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، وقتی خداوند عزوجل آدم را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند اما به ما فرمان سجده نداد، آن‌گاه همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که از سجده سر پیچید، خداوند تبارک و تعالی فرمود: {آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی؟}یعنی از جمله آن پنج تنی که نامشان بر سراپرده عرش نوشته شده است.

امالی طوسی: امام حسن بن علی علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: همانا در بهشت چشمه ای شیرین‌تر از شهد و نرم‌تر از کره و خنک‌تر از برف و خوشبوتر از مشک هست، آن چشمه گِلی دارد که خداوند عزوجل ما را و شیعیان ما را از آن گل آفریده است، پس هر که از آن گل نباشد، نه از ماست و نه از شیعیان ما، این همان پیمانی است که خداوند عزوجل بر ولایت امیرمومنان علی علیه السلام گرفته است.

امالی طوسی: امام علی بن حسین علیهما السلام از پدر ارجمند خود از جدّ بزرگوار خود امیرمومنان علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند مردم را از شجره‌های گوناگون آفرید و من و تو را از یک شجره آفرید که من تنه آن و تو شاخه آن هستی، پس خوشا به حال بنده ای که به تنه آن درخت تمسک جوید و از شاخه‌اش، [میوه] بخورد.

امالی طوسی: از جابر بن عبداللّٰه روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام مقابل ایشان و ما نیز همراه ایشان بودیم. ناگاه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: ای علی! نزدیک من بیا. ایشان نزدیک حضرت شد. پیامبر فرمود: انگشتانت یعنی دستت را در دست من بگذار. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای علی! من و تو از شجره ای آفریده شد ه‌ایم که من تنه آن و تو شاخه آن و حسن و حسین

علیه السلام نورسته‌های آن هستند، هر کس به یکی از نورسته‌های این درخت بیاویزد، خداوند او را به بهشت درمی آورد.

کافی: از محمد بن سنان روایت شده که وی گفت: نزد امام جواد علیه السلام از اختلاف شیعیان سخن گفتم، ایشان فرمود: ای محمد! خداوند تبارک و تعالی همواره در یگانگی خود تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و ایشان هزار دوران بر جا ماندند، سپس همه اشیا را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن‌ها گواه گرفت و فرمانبرداری از ایشان را میان آنان جاری کرد و امورشان را به ایشان واگذاشت، پس ایشان هر چه را بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را بخواهند حرام می‌دارند، ولی هرگز چیزی را نمی‌خواهند جز این‌که خداوند تبارک و تعالی بخواهد. سپس فرمود: ای محمد! این است دیانتی که هر کس از آن پیشتر رود گمراه می‌شود و هر کس از آن عقب بیافتد نابود می‌شود و هر کس با آن همراه شود به مقصد می‌رسد، ای محمد! همواره با این دیانت باش.

معانی الأخبار: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: وقتی خداوند والامرتبه آدم را آفرید و از روح خود در او دمید و فرشتگان را سوی او به سجده درآورد و او را با همسرش حوا در بهشت خود جای داد، او سوی عرش نگریست و دید بر عرش نام پنج تن نگاشته شده. عرض کرد: پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند عزوجل به او فرمود: اینان‌کسانی هستند که چون خلق من آنان را سوی من شفیع گردانَند، شفاعت شان را می‌پذیرم. عرض کرد: پروردگارا تو را به

منزلت ایشان نزد خودت سوگند نامشان چیست؟ فرمود: اولی: من «محمودم» و او محمد است، دومی: من «عالی» و «اعلی» هستم و او علی است، سومی: من «فاطر» هستم و او فاطمه است، چهارمی: من «محسن» هستم و او حسن است، پنجمی: من «ذو الاحسان» هستم و او حسین است که همگی خداوند عزوجل را ستایش می‌کنند.

امالی طوسی: از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! علی برادر شماست؟ فرمود: بله، علی برادر من است. عرض کردم: ای رسول خدا! برایم وصف فرما که چگونه علی برادر شماست. فرمود: خداوند عزوجل سه هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند، آبی به زیر عرش آفرید و آن را در مرواریدی سبز در علمِ پوشیده خود نهاد تا این که آدم را آفرید، وقتی آدم را آفرید، آن آب را از مروارید منتقل کرد و در صلب آدم جاری نمود و وقتی جان آدم را گرفت آن را به صلب شیث منتقل کرد، آن آب هم‌چنان از پشتی به پشت دیگر منتقل شد تا این که به عبدالمطّلب رسید، سپس خداوند عزوجل آن را دو نیم کرد، نیمی از آن در پدر من عبداللّٰه بن عبدالمطّلب قرار گرفت و نیمی از آن در ابوطالب، پس من از نیم آن آب هستم و علی از نیم دیگر، پس علی برادر من در دنیا و آخرت است. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله قرائت فرمود: «وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدیراً» {و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست}.

امالی طوسی: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو هزار سال پیش از آن‌که خداوندآدم را بیافرینند، من و علی در سمت راست عرش بودیم و خدا را تسبیح می‌گفتیم، وقتی خداوند آدم را آفرید، ما را در صلب او نهاد و سپس ما را از صلبی به صلب دیگر در صلب‌های پاک و رحم‌های پاکیزه منتقل کرد تا این که ما را به صلب عبدالمطّلب رسانید، آن‌گاه ما را دو نیم کرد و نیمی را در عبداللّٰه نهاد و نیمی را در ابوطالب، او نبوت و رسالت را در من نهاد و وصایت و قضاوت را در علی، سپس برای ما دو نام از نام‌های خود برگرفت: خداوند «محمود» است و من محمدم، و خداوند «علی» است و این علی است، پس من برای نبوت و رسالتم و علی برای وصایت و قضاوت

معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام دو هزار سال پیش از آفرینشِ خلق، نوری در برابر خداوند جلّ جلاله بودند، وقتی فرشتگان آن نور را دیدند که منشأی دارد و پرتوی درخشان از آن منشعب شده است، عرض کردند: خداوندا و سرورا! این نور چیست؟ خداوند عزوجل به آنان وحی فرمود که این نور از نور من است، منشأش نبوت است و شاخه‌اش امامت، نبوت از برای بنده و فرستاده من محمد است و امامت از برای حجت و ولی‌ام علی، اگر آن دو نبودند خلقم را نمی‌آفریدم.

تفسیر فرات بن ابراهیم: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در ضمن حدیثی طویل در وصف معراج فرمود: گفتم: ای فرشتگان پروردگار من! آیا ما را چنان‌که حق است می‌شناسید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! چگونه شما را

نشناسیم حال آن‌که شما نخستین آفریگان خداوند بودید، او شما را همانند نوری از نور خود در نوری از پرتو عزت خود و از درخشش ملکوت خود و از نور وجه کریم خود آفرید و پیش از آن‌که آسمان پهناور و زمین گسترده به وجود آیند، برای شما جایگاه‌هایی در ملکوت سلطنت خود قرار داد در حالی که عرش او بر آب بود، قبل از آن‌که آسمان بنا شود و زمین گسترده شود؛ سپس «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیامٍ»{آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید} بعد، عرش را تا آسمان هفتم فراز بُرد و بر عرش خود استیلا یافت و حال آن‌که شما جلوی عرش، او را تسبیح و تقدیس و تکبیر می‌کردید، سپس فرشتگان را از آغاز آن‌چه اراده کرد از نورهای چندی بیافرید؛ ما از برابر شما گذشتیم و شما داشتید او را تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید و تقدیس می‌کردید، آن‌گاه ما هم با تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید شما او را تسبیح و تقدیس و تمجید و تکبیر و تهلیل کردیم، هر آن‌چه از خداوند نازل شود به سوی شماست و هر آن‌چه نزد خداوند فراز آید از سوی شماست؛ حال چگونه شما را نشناسیم؟! سلام ما را به علی برسان. سپس حضرت ادامه داد تا این که فرمود: سپس جبرئیل مرا به آسمان هفتم عروج داد، آن‌جا فرشتگان چون مرا دیدند گفتند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید، سپس به دیدار من آمدند و بر من سلام کردند و سخنانی هم‌چون سخنان یارانشان گفتند، گفتم: ای فرشتگان پروردگار من! شنیدم می‌گفتید: سپاس خدایی را که وعده‌اش را برای ما راست گردانید؛ چه وعده ای را برای شما راست گردانید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! وقتی خداوند تبارک و تعالی شما را همانند نوری از درخشش نور خود و از درخشش عزت خود آفرید و برایتان در ملکوت سلطنت خود جایگاه‌هایی نهاد، ولایت شما را به ما

عرضه داشت، چون ولایت شما در دل‌های ما ریشه دواند ما از شوق دیدار تو نزد خداوند شِکوه کردیم و پروردگارمان وعده داد که تو را در آسمان در کنار ما به ما بنمایاند و اکنون وعده خود را راست گردانید.

کافی: از جابر بن یزید روایت شده که وی گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! خداوند در آغاز آفرینش خود محمد و خاندان رهنما و ره یافته او را آفرید و آنان اشباح نور پیش روی خداوند بودند. عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمود: سایه‌های نور، پیکرهایی نورانی بدون روح، محمد مؤید به یک روح بود و آن روح القدس بود که محمد و خاندانش به وسیله آن خداوند را می‌پرستیدند، به همین جهت خداوند ایشان را خویشتن دار و دانشمند و نیکوکار و برگزیده آفرید، کسانی که خدا را با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل عبادت می‌کنند و نمازها را به جا می‌آورند و حج می‌گذارند و روزه می‌گیرند.

علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: جبرئیل با صحیفه ای از آسمان بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرود آمد که خداوند عزّ و جلّ مانند آن را نه پیش از آن و نه پس از آن فرو نفرستاده بود. در آن مهرهایی از طلا بود. سپس گفت: ای محمّد، این وصیت نامه توست برای آن نجیب که از خانواده توست. پیامبر به وی فرمود: ای جبرئیل، نجیب خاندان من کیست؟ جبرئیل گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام است که چون وفات یافتی، یکی از مُهرهای وصیت نامه را می‌گشاید و طبق آن عمل می‌کند؛ پس چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درگذشت، علی علیه السلام مهر وصیت نامه را گشود و به آن عمل

نمود بی‌آن‌که از آن تجاوز کند؛ سپس آن را به حسن بن علی علیه السّلام سپرد و او نیز یکی از مُهرهای آن را گشود و بدان عمل کرد، سپس آن را به حسین بن علی علیه السّلام داد و او چون مُهر آن را گشود، ملاحظه کرد که در آن نوشته شده: به همراه جمعی خروج کن تا در رکاب تو شهید گردند و جانت را با خدا معامله کن؛ پس حسین علیه السلام بدان عمل نمود و از آن تجاوز نکرد. سپس آن را به مردی که پس از وی بود سپرد که چون مُهر آن را گشود، دریافت در آن نوشته شده: سکوت اختیار کن و در خانه‌ات بنشین و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ تو را فرا رسد؛ سپس وی نیز آن را به مرد پس از خود سپرد که چون آن را گشود ملاحظه کرد که در آن نوشته شده: با مردم سخن بگو و پاسخگوی پرسش‌های آن‌ها باش و دانش پدران خود را پخش و نشر کن. او نیز بدان عمل نمود و از آن تجاوز نکرد؛ سپس آن را به مرد بعد از خود سپرد که چون آن را گشود، ملاحظه کرد که در آن نوشته شده: با مردم سخن بگو و پاسخگوی پرسش‌های آن‌ها باش و پدرت را تصدیق کن و جز از خدا مترس که تو در پناه خدایی و او خود ضامن و حافظ توست؛ و او نیز نامه را به جانشین خود می‌سپارد و جانشین او به بعدی، تا روز قیام مهدی و روز قیامت.

الغیبة نعمانی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند که نامش با شکوه باد، برای هر امامی عهد و پیمانی از آسمان نازل فرمود تا آن را به کار ببندد و بر روی هرکدام از آن‌ها مُهری بود که هر امامی آن را می‌گشاد تا به محتوای آن عمل نماید.

الغیبة نعمانی: سلیم بن قیس هلالی گوید: چون با امیرالمؤمنین علیه السّلام از صفّین باز می‌گشتیم، در نزدیکی دَیر یک نصرانی اطراق کردیم که پیری خوش سیما و خوش منظر و هیأت، در حالی که کتابی در دست داشت، نزد ما آمد و به خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسید و سلام کرده، سپس گفت: من از نسل یکی از حواریون عیسی بن مریم هستم که بهترین حواریون دوازده گانه بود و محبوب‌تر از همه نزد عیسی، و عیسی او را وصی خود قرار داده، کتاب و علم و حکمت خود را به وی منتقل نمود و این خاندان هم‌چنان بر کیش او هستند و متمسّک به او. نه کافر شده‌اند و نه مرتد و نه دین او را تغییر داده‌اند. و آن کتاب‌ها نزد من است، با املای عیسی بن مریم و با دست خط پدرمان. در این کتاب‌ها هرچه مردم پس از وی انجام می‌دهند، ثبت شده است، همین‌طور نام یک یک پادشاهانشان و این‌که خداوند مردی عرب از فرزندان ابراهیم خلیل را از سرزمینی به نام تهامه و شهری به نام مکه به نبوّت مبعوث می‌کند. و گفته شده که این شهر دوازده نام دارد و بعثت او را یاد کرده و نیز تولد و مهاجرت او و این‌که چه کسی با وی می‌جنگد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسی با وی دشمنی می‌ورزد و چه قدر عمر می‌کند و پس از وی بر سر اُمّتش چه می‌رود تا این‌که عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید. در این کتاب سیزده مرد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله نام برده شده‌اند که بهترین مخلوقات خدایند و محبوب‌ترین آن‌ها نزد وی؛ و خداوند دوست دار دوست داران ایشان و دشمن دشمنان ایشان است؛ هرکس از ایشان اطاعت کند، هدایت یافته و آن‌که نافرمانی شان کند، گمراه گردد. اطاعت از آنان برای رضای خدا عبادت و نافرمانی ایشان نزد خدا گناه است؛ نام و نسب و صفات ایشان و این‌که هرکدام چند سال عمر می‌کنند، یک

به یک نوشته شده است و این‌که چند نفر از آن‌ها دین خود را نهان داشته و از قومش پوشیده می‌دارد و این‌که از میان چه کسانی ظهور کرده و مردم مطیع فرمان او خواهند شد تا این‌که عیسی بن مریم به زمین می‌آید و در صف پشت سر وی نماز می‌گزارد.

اولین آن‌ها بهترین آن‌ها و افضل ایشآن‌کسی است که پاداش او همانند پاداش آن‌ها و پاداش کسانی است که از آنان اطاعت کرده و به ایشان هدایت یافته باشند؛ او رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که نامش محمّد و بنده خداست و یاسین، فتّاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبی اللّٰه، صفی اللّٰه و جنب اللّٰه؛ و هرجا که نام خدا برده شود، نام او نیز برده شود. او بزرگوارترین مخلوقات خدا نزد اوست و نیز محبوب‌ترین آن‌ها. خداوند فرشته مقرّبی یا پیامبر مرسلی از زمان آدم به بعد بهتر از او نیافریده است، در روز قیامت وی را بر عرش خود می‌نشاند و او را شفیع هر که خواهد، می‌کند. قلم تقدیر در لوح محفوظ به نام او که «محمّد رسول اللّٰه» است جاری شده و قلم به نام پرچم دار روز حشر اکبر نیز جاری شده است؛ کسی که برادر و وصی و وزیر و جانشین رسول خدا در میان اُمّتش و محبوب‌ترین مخلوق خدا نزد پس از پیامبر، یعنی«علی» پسر عموی پدر و مادری او و ولی هر مؤمن پس از او؛ و نیز به نام یازده مرد از فرزندان محمّد جاری شده است که فرزندان او نیز هستند و نخستین آن‌ها به نام دو پسر هارون یعنی شبر و شبیر هستند و نه نفر از فرزندان برادر کوچک‌تر که یکی پس از دیگری است و آخرین آن‌ها همانی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد؛ و باقی حدیث را با طول و تفصیل بیان کرده است.

الفضائل، الروض: عبدالله بن ابی اوفی گوید: چون خیبر فتح شد، به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کردند: در خیبر راهبی زندگی می‌کند که بیش از صد سال عمر دارد و عالم به تورات است. پس وی را به حضور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به وی فرمود: به من راست بگو که تورات چگونه از من یاد کرده است وگرنه گردنت را خواهم زد. گوید: چشمان راهب پر از اشک گشته و عرض کرد: اگر راست بگویم قوم من مرا خواهند کشت و اگر به تو دروغ بگویم به دست شما کشته می‌شوم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به وی فرمود: بگو که از جانب خدا و من در امان هستی. راهب به وی عرض کرد: می‌خواهم تنهایی با شما گفتگو کنم. فرمود: می‌خواهم آشکارا بگویی. عرض کرد: در یکی از اسفار تورات نام و وصف شما و پیروان شما مذکور است و این‌که از کوه فاران خروج می‌کنی و نام تو را بر هر منبری خواهند برد؛ و از جمله نشانه‌های نبوّت شما، خالی است که میان دو کتف شما قرار دارد که علامت ختم نبوّت است یعنی پس از شما دیگر پیامبری نخواهد آمد، و یازده تن از نوادگان شما از صلب عموزاده‌ات که نامش علی است [جانشین شما خواهند شد] و مملکت شما به شرق و غرب می‌رسد و خیبر را خواهی گشود و دروازه آن را از جا درخواهی آورد و آن‌گاه سپاهیان را از روی دست و بازویت عبور می‌دهی؛ اگر چنین اوصافی در شما باشد، به شما ایمان خواهم آورد و به دست تو مسلمان می‌شوم.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای مرد راهب، آن«خال» برای من است و آن علامت از آنِ یاورم علی بن ابی طالب علیه السّلام. گوید: پس آن راهب رو به آن حضرت و به علی علیه السلام نموده و عرض کرد: تو قاتل مرحب اعظم هستی. علی علیه السّلام فرمود: بلکه «مرحب

احقر»! من با حول و قوه الهی با وی نبرد کردم و من همانم که سپاه از روی دست و بازوی او عبور کرد. در این زمان راهب گفت: دستت را دراز کن که من گواهی می‌دهم خدایی جز اللّٰه نیست و محمّد فرستاده اوست و تو معجزه او هستی و از تو یازده بزرگ مرد زاده می‌شود، اکنون امان نامه ای برای قوم من بنویس زیرا آن‌ها چون نقیبان بنی اسرائیل، فرزندان داود علیه السّلام هستند. او نیز امان نامه را برای وی نوشت.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عُقبه، از عبد اللّٰه بن محمد جعفی، از عُقبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال مخلوقات را آفرید و هر آن‌که را دوست داشت از آن‌چه که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت، از گِل بهشت آفرید و آفرینش آن‌که را که ناخوش داشت از جنس آن چیزی را که دوست نداشت قرار داد و آنان را که نفرت داشت از گِل و سرشت آتش آفرید و سپس همه آن‌ها را در سایه‌ها برانگیخت.

من گفتم: سایه چیست؟ فرمود: مگر تو متوجّه سایه‌ات در زیر تابش آفتاب نشده ای که به ظاهر، چیزی هست، ولی واقعاً چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیامبران را مبعوث گردانید و آن‌ها مردم را به پذیرش و ایمان به پروردگار متعال فرا خواندند و خداوند نیز در همین زمینه فرموده است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيقُولُنَّ اللَّهُ» [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلّماً خواهند گفت: خدا] سپس از آنان خواست که به پیامبران ایمان آورند. گروهی پذیرفتند و بعضی منکر آنان گشتند. سپس آنان را به پذیرش ولایت ما فراخواندند

و به خداوند قسم، کسانی که محبت الهی در سرشت آنان بود، ولایت ما را قبول کردند و آنان‌که نفرت در سرشت آنان بود، منکر ولایت شدند و آیه «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به این مسئله اشاره دارد.

ابن مَغازلی شافعی در کتاب مناقب، حدیثی را از مخالفان مذهب شیعه نقل کرده و آن را به حذیفة بن اُسید غِفاری به صورت مرفوع نسبت داده و گفته است: هنگامی که یاران رسول خدا از مکه به مدینه آمدند، جایی برای بیتوته کردن و شب را به صبح رساندن نداشتند، به همین دلیل در مسجد بیتوته کرده و محتلم می‌شوند. رسول خدا به آنان گفت: شب را در مسجد بیتوته نکنید که محتلم می‌شوید. اصحاب، خانه‌هایی را در اطراف مسجد ساختند و درهای آن را رو به سوی مسجد قرار دادند. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله، معاذ بن جبل را نزد آنان فرستاد. او نیز ابو بکر را فراخواند و به او گفت: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به تو فرمان می‌دهد درِ منزلت را که به مسجد باز می‌شود، مسدود کنی و از مسجد خارج شوی. ابو بکر گفت: روی چشم، و درِ خانه‌اش را بست و از مسجد خارج شد. سپس معاذ نزد عمر آمده و به او گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به تو دستور می‌دهد آن درِ خانه‌ات را که به مسجد باز می‌شود، مسدود کنی و به مسجد، راه نداشته باشی.

عمر گفت: من مطیع خداوند و رسولش هستم. اما به خاطر اشتیاقی که به خدا دارم می‌خواهم پنجره بزرگی (خوخه) به طرف مسجد داشته باشم. معاذ، خواسته عمر را به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ابلاغ کرد. سپس حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله، معاذ را نزد عثمان فرستاد و رقیه (دختر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله) نیز در کنار او بود. عثمان گفت:

روی چشم، و در خانه‌اش را مسدود کرد و از مجسد بیرون آمد. سپس معاذ را نزد حمزه فرستاد و او نیز در را مسدود کرد و گفت: از دستور خدا و رسولش پیروی می‌کنم. اما علی علیه السلام تردید داشت و نمی‌دانست آیا از جمله کسانی است که در مسجد می‌ماند یا باید خارج شود؟ در حالی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، خانه ای را در مسجد و در میان خانه‌های خود، برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: تو در همان جا ساکن باش که هم پاکی و هم پاکی آور. این گفته‌ی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله درباره علی علیه السلام به گوش حمزه رسید و به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله گفت: ای محمد! چگونه است که ما را از مسجد بیرون می‌کنی، ولی نوجوانان عبدالمُطَّلِب را باقی می‌گذاری؟!

پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر اختیار داشتم، جز شما هیچ‌کس را در این‌جا نگاه نمی‌داشتم. به خدا سوگند، این خدا بود که این حق را به علی داد. اما به تو مژده می‌دهم که تو جایگاه والایی نزد خدا و رسول او داری (لطف خدا شامل حال تو خواهد شد). پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله چنین مژده ای را به او داد و حمزه در جنگ احد به شهادت رسید. از همین رو، برخی از آنان نسبت به علی علیه السلام حسادت ورزیده و بر او خشم گرفتند و برتری و فضیلت علیعلیه السلام بر آنان و دیگر یاران پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روشن گشت. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وقتی چنین دید، به سخنرانی پرداخت و فرمود: برخی از این که من علی را در مسجد سکونت داده‌ام خشمگین گشته‌اند. به خدا قسم که من آنان را اخراج نکرده و او را سکونت نداده‌ام. پروردگار متعال به موسی و برادرش چنین وحی کرد: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيوتًا وَاجْعَلُواْ بُيوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» و به موسی فرمان داد که کسی در مسجدش سکونت نکند و نکاح و آمیزش ننماید. افراد جُنُب، جز هارون

و خانواده‌اش به آن وارد نشوند. جایگاه و منزلت علی علیه السلام نسبت به من، چونان منزلت هارون به موسی است. او با آن‌که از پدرم نیست، اما برادر من است. جز علی و خانواده‌اش، برای هیچ‌کس، حلال نیست (حق ندارد) که در مسجد من با زنان نزدیکی کند و هر کسی این سخن را نمی‌پسندد، راهی این‌جا شود و با دستش، راه شام را نشان داد.

علی بن ابراهیم نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: از زمانی که خداوند، فرعون را غرق کرد، جبرئیل همواره‌اندوهگین و محزون، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید و چون خداوند به او دستور داد تا این آیه را بر رسول خدا نازل کند: «آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» خندان و خوشحال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. رسول خدا به او گفت: تا کنون هر وقت که نزد من می‌آمدی،اندوه و غم را در چهره‌ات مشاهده می‌کردم.

جبرئیل گفت: آری، ای محمد! هنگامی که خداوند فرعون را غرق می‌کرد، فرعون گفت: ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن‌که بنی اسراییل به او ایمان آوردند، وجود ندارد و من نیز از جمله ایمان آورندگانم.

من مقداری گِل سیاه بدبویی را برگرفته و آن را در دهانش نهادم و به او گفتم: تو که تا کنون، عصیانگر بودی و از عاملان فساد و تباهی به شمار می‌رفتی، اینک ایمان آوردی؟!

من این کار را بدون فرمان خداوند، با فرعون انجام دادم، چرا که ترسیدم خداوند به او ترحم کرده و مرا به خاطر رفتاری که با او انجام دادم، عذاب

کند؛ اما حالا که چنین شد و خداوند به من فرمان داد تا آن‌چه را به فرعون گفتم برای تو بیان کنم، دلم آرام گرفت و دانستم که آن رفتار من با فرعون، مورد رضای خداوند قرار گرفته است و در مورد آیه «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ» امام علیه السلام فرمود: موسی به بنی اسراییل خبر داد که خداوند فرعون را غرق ساخته است، اما آنان حرف او را باور نکردند. پس خداوند به دریا فرمان داد که او را به ساحل دریا بیفکند تا مردم، جنازه او را ببینند.

محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد و گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، همگی از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوالحسن سواق، از ابان بن تغلب روایت می‌کنند که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابان! هر گاه به کوفه رفتی این حدیث را روایت کن: هر کس با اخلاص گواهی دهد که جز الله هیچ خدایی نیست، بهشت برایش واجب خواهد شد. ابان عرض کرد: مردم از هر صنفی نزد من می‌آیند. آیا این حدیث را برایشان روایت کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری! ای ابان! هر گاه روز قیامت فرا برسد، «لا اله الا اللّٰه» از همه مردم، جز کسانی که به ولایت اعتقاد داشته باشند، گرفته می‌شود.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبداللّٰه بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: عصای موسی متعلق به آدم علیه السلام بود. سپس به شعیب علیه السلام و سپس

به موسی بن عمران علیه السلام رسید و در حال حاضر نیز نزد ماست که در همین گذشته نزدیک نیز آن را دیدم.

آن عصا هم‌چنان سبز و تازه است، گویی آن را به تازگی از درخت کنده باشی. وقتی از آن بخواهی، به حرف می‌آید. این عصا آماده شده است برای آن‌که به دست قائم ما عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف برسد تا همان کاری را کند که موسی علیه السلام با آن کرد. این عصا ترسناک و شگفت انگیز است و آن‌چه را به دروغ بافته‌اند در کام خود فرو می‌بلعد و هر آن‌چه به آن امر می‌شود، انجام می‌دهد. به هر جا رو کند، دروغ‌های آنان را در کام خود می‌کشد. دو شعبه از آن گشوده می‌شود: یکی بر زمین و دیگری بر سقف. طوری که فاصله آن دو شعبه از هم به چهل ذرع می‌رسد و مانند اژدها هر آن‌چه به ناحق و دروغ باشد، می‌بلعد. این حدیث را ابن بابویه روایت کرده و گفته است: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب... و بقیه متن حدیث و سند آن را ذکر نموده است.

محمد بن حسن صفار از محمد بن عبدالجبار، از حسین بن حسین لؤلؤی، از ابو الحسین اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی امیرالمؤمنین علیه السلام شبی بر اصحابش که در مکانی گرد آمده بودند، وارد شد در حالی که می‌فرمود: همهمه ای! همهمه ای در شبی تاریک؛ امامتان بر شما وارد شده و حال آن‌که پیراهن آدم علیه السلام را بر تن و انگشتری سلیمان علیه السلام را در انگشت و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد.

از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین، از ابن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیا گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام را نشنیده اید که فرمود: به خدا سوگند که انگشتری سلیمان به تو داده خواهد شد. به خدا سوگند که عصای موسی به تو داده خواهد شد. روایات در این باره فراوانند.

عمر بن ابراهیم اوسی می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: در آن شبی که مرا به معراج بردند، جبرئیل در جایگاه خود ایستاد و دیگر درود فرشتگان و سخن آنان را نمی‌شنیدم و به مقام و جایگاهی رسیده بودم که دیگر صدایی به گوش نمی‌رسید و در نظرم مردگان و زندگان یکسان بودند. قلبم به شماره افتاد واندوهم افزون شد. در این هنگام صدای ندا دهنده ای را شنیدم که با صدای علی بن ابی طالب علیه السلام این ندا را سر داد: بایست ای محمد! پروردگارت بر تو سلام و درود می‌فرستد. گفتم: چگونه درود می‌فرستد و حال آن‌که او را به درود بر کسی نیاز نیست و چگونه علی علیه السلام به این‌جایگاه رسیده است؟ پس خداوند متعال فرمود: بخوان ای محمد! « هُوَ الَّذی یصَلِّی عَلَیکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» [همان است که هم او و هم فرشتگانش بر شما سلام می‌فرستند تا شما را از ظلمت ها به عالم نور خارج کند] سلام من، همان رحمتم بر تو و امت توست و اما این که صدای علی علیه السلام را شنیدی، پس همانا برادرت موسی بن عمران نیز آن هنگام که به کوه طور رسید و با چشم خود هر آن‌چه از عظمت [وحی] بود را دید، او را مبهوت نمود و

آن‌چه را که می‌دید، او را از آن‌چه به او گفته می‌شد، غافل ساخت. پس برترین چیزها در نزد او یعنی عصا، او را از هیبت ذکر خدا غافل نمود. از همین روی به او گفتم: «وَ ما تِلْکَ بِیمینِکَ یا مُوسی» ای موسی! چه در دست داری؟ و چون برای تو نیز محبوب‌ترین انسان‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس تو را با زبان و کلام او خطاب کردیم تا دلت از رعب در امان باشد و آرام گیرد و آن‌چه را به تو وحی می‌کنیم، دریابی. هم‌چنین این که موسی گفت: «وَ لِی فیها مَآرِبُ أُخْری»، گفته‌اند که در آن عصا هزار معجزه بوده که در این مقوله جای بیان آن‌ها نیست.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس این سوره را در شب بخواند، از جنابت و محتلم شدن در امان خواهد بود و شب را به خواست خداوند با امنیت و آرامش به صبح خواهد رساند.

علی بن ابراهیم، می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنی این آیه پرسیده شد و ایشان فرمود: آتشی از جانب مغرب خارج می‌شود که فرشته ای از پشت سر آن را هدایت می‌کند تا این که به دیار بنی سعد بن همّام و کنار مسجدشان می‌رسد و در آن هنگام، همه خانه‌های بنی امیه را به همراه ساکنانش می‌سوزاند و هر خانه ای را که خاندان محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین در آن خانه، طالب خونخواهی باشند، می‌سوزاند و این همان مهدی عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف است.

علی بن ابراهیم، درباره این آیه: «فِی یوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ» می‌گوید: در روز قیامت پنجاه جایگاه وجود دارد، که مدت هر جایگاه هزار سال است.

سید معاصر در کتاب رجعت: از اسد بن اسماعیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هنگامی که از ایشان درباره روزی که در قرآن، مدت آن ذکر شده است: «فِی یوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ» پرسیدند، فرمود: بی‌گمان، منظور از آن، رجعت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که دوران پادشاهی ایشان پنجاه هزار سال خواهد بود و امیر المؤمنین علیه السلام در رجعت خویش، چهل و چهار هزار سال پادشاهی خواهد کرد.

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: آن روز از نیمه خواهد گذشت که اهل بهشت در بهشت پذیرفته می‌شوند و اهل جهنم به جهنم روانه می‌شوند.

طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: اگر حساب روز قیامت به کسی غیر از خدا سپرده می‌شد، پنجاه هزار سال طول می‌کشید که این کار انجام پذیرد، در حالی که خداوند سبحان این امر را در یک ساعت انجام می‌دهد.

ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خداوند از او خشنود باد- از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فَضّال، از عبد الرحمن بن حَجّاج، از سدیر صَیرفی، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نور فاطمه سلام اللّٰه علیها پیش از آن‌که زمین و آسمان آفریده شوند، آفریده شد. برخی از مردم گفتند: ای پیامبر خدا! پس او از جنس انسان نیست؟ فرمود: فاطمه سلام اللّٰه علیها حوری است از جنس انسان. گفتند: ای رسول خدا! چگونه او هم حور است و هم انسان؟ فرمود: خداوند متعال قبل از این که آدم را خلق کند و در حالی که فقط ارواح وجود داشتند، فاطمه را از نوری آفرید و چون خدای عزّ و جلّ آدم را آفرید، آن نور بر آدم عرضه شد.

عرض شد: ای پیامبر خدا! در آن زمان فاطمه کجا بود؟ فرمود: در صندوقی زیر پایه عرش بود. گفتند: ای پیامبر خدا! طعامش چه بود؟ فرمود: تسبیح و تهلیل و تحمید؛ و چون خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، خدای عزّ و جلّ دوست داشت وی را از صلب من درآورد، لذا او را به صورت سیبی درآورد که جبرئیل علیه السلام آن را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! السلام علیک و رحمة اللّٰه و برکاته. گفتم: و علیک السلام و رحمة اللّٰه، ای محبوب من، جبرئیل! گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند. گفتم: سلام از اوست و به او بازمی گردد. گفت: ای محمد! این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت به تو هدیه کرده است، پس آن را گرفته و به سینه‌ام چسباندم. گفت: ای محمد! خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: آن را بخور. پس آن را به دو نیم کردم و نوری ساطع در آن دیدم، از این رو از آن وحشت کردم. پس گفت: تو را چه می‌شود - ای محمد- که آن را

نمی‌خوری؟ آن را بخور و بیم نداشته باش؛ زیرا این نور متعلق به آن «منصوره» در آسمان است و در زمین «فاطمه» است. گفتم: محبوبم، جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

گفت: بدان جهت در زمین فاطمه نامیده شده چون شیعیان خود را از آتش دور کرده و دشمنانش از محبت او دور گشته‌اند و در آسمان از آن جهت منصوره نامیده شده چون مصداق قول خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَيَوْمَئِذٍ يفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی نصرت محبّان او از جانب خداوند.

من در راه خانه ای بودم که به آن تعلق داشتم و از آن‌جا آمده بودم. روحم اکنون از بندهای زمینی آزاد بود و از سفر زمینی خود بر می‌گشت. شدت احساساتم فراتر از حد تحمل بود. توضیح دادن میزان آن سخت است ولی ایمان و اعتقاد به خدا تمام روحت را در بر می‌گیرد. خوشحالی که این اتفاق می‌افتد، تو تحت مراقبت خدا هستی.

بعد فهمیدم که این قدرت خداست که من احساس می‌کنم و عشق، گرما، صلح و آرامش از سایه هائی که تونل را احاطه کرده‌اند هم ایجاد می‌شود. آن‌چه من شاخه‌های درختان تصور کرده بودم، شاخه‌ها نبودند بلکه افرادی بودند که دوستشان داشتم و قبل از من مرده بودند. آن‌ها اطراف تونل بودند و مرا گرفته و راهنمائی می‌کردند و خوشامد می‌گفتند. این روح‌ها نقشی مهم در سفر من به زمین داشتند و کمک کرده بودند که من در سفرم به زمین شکل بگیرم و آموزش هائی که باید تکمیل کنم راحت‌تر کنند. خداوند مرا به خانه خوانده بود.

نور روشن‌تر و درخشان‌تر شده بود. تمامی احساس‌های قوی که داشتم برگشته بود و من دوباره غرق در گرما، عشق، آرامش، آسایش و صلح بودم. به یاد می‌آورم که به انتهای تونل رسیدم و فورا با احساسی از اطمینان و امنیت در بر گرفته شدم.

دید من از فراوانی نور تار شده بود، کمی سردرگم شدم ولی چیزی برای نگرانی وجود نداشت، هیچ ترسی نبود.

اولین حسم که تحریک شد از بوها بود. رایحه‌های لطیف شیرین مرا احاطه کرده بودند. گویا عطر تمام انواع گلها همزمان وجود داشت. شدت رایحه‌ها شگفت انگیز و آرامش بخش بود. نسیم گرم ملایمی می‌وزید، مانند جریانی از وفور. هنوز گرم و آرام بودم و به خانه منتقل شدم.

بینائی‌ام که واضح‌تر شد، چهره‌های شاد و لبخند زنان زیادی را دیدم. احساس کردم گویا تعداد زیادی روح مختلف مرا نگاه داشته و هر کدامشان بازگشت مرا به خانه تبریک می‌گفت. تشخیص این‌که آن‌ها که هستند سخت بود، همه جوان بودند حدود بیست تا سی سالگی. ولی چهره‌ها به تدریج آشنا شدند. شروع به تشخیص آن‌ها کردم و دانستم چه کسانی هستند، میزان شادی که احساس می‌شد با لغات زمینی قابل بیان نیست. هیچ راهی نیست که بشود این احساس را توصیف کرد.

همان‌طور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشناتر شوم، در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باور نکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی گرفته

تا بنفش می‌درخشید. دشتهای سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در هماهنگی کامل بودند. به نظر می‌رسید همه نواحی زمین در بهشت یافت می‌شود اما مثل زمین نیست و بهتر است و همان کمالی را دارد که خداوند در ابتدا آن‌ها را آفریده است.

چیزهای خیلی زیادی برای سیاحت کردن و دیدن وجود داشت و همین‌طور روح‌های بسیار دیگر برای ملاقات و گفتگو. می‌خواستم با بهشت (خانه) آشناتر شوم آزادانه از جایی به جای دیگر حرکت کنم و در عمارتهای بزرگ آن به اکتشاف بپردازم و دانش آن را جذب نمایم. عظمتی که در آن بودم را احساس می‌کردم و عجله ای برای سیاحت نداشتم. با آن‌ها بودم که روی زمین بیش از همه برایم عزیز بودند و می‌خواستم که تا جائی که نیاز دارم در حضور آن‌ها باشم. در طرح الهی ما همه یکی بودیم و روح‌های ما آن‌جا بود تا دوباره به هم متصل گردد.

عمارت‌ها مکان یادگیری و تفکر بودند. هر کدام مقصود خاص خود را داشت و همه آن‌ها بزرگ و جذاب بودند. در بهشت ما سعی می‌کنیم خودمان را توسعه داده و روحمان را رشد بدهیم. یک ساختمان برای همه سوابق ثبت شده‌ی بشر است. از طومارهای بزرگ تا هر موضوع ثبت شده ای که هر زمانی نوشته شده حتی اگر برای همیشه از بین رفته یا فراموش شده باشد. دانش وسیعی که در بر دارد عظیم است و هر فردی می‌تواند به‌اندازه گنجایش خود یاد بگیرد و رشد کند.

یکی دیگر عمارت التیام است جائی که در آن با ماموریت خود بر روی زمین مواجه می‌شویم و با همه آن‌چه انجام داده‌ایم و باید برای آن پاسخ بدهیم. این ساختمانی با هیبت اما بدون ترس است. دیگری

برای روح هائی است که گم شده و ناگهان باز می‌گردند. این مکانی باتشریفات است و نمی‌توانید از آن بازدید کنید. جائی برای شفاست و باید فضائی آرام و تسکین دهنده در آن حفظ شود.

جمعیت بهشت، همان روح‌های ماست، همه ما که برای یادگیری و پیدا کردن مقصودمان به زمین آمده‌ایم. ما با اراده خود دارای شکل جسمانی می‌شویم تا بر روی زمین درس دیگری بیاموزیم. می‌توانیم در زمانی که مایلیم به زمین برویم و با ما درباره هدفمان و مشکلات آن گفتگو شده و راهنمائی ارائه می‌شود. ما با فرشتگان نگهبان و راهنماهایمان صحبت کرده و بررسی می‌کنیم که آیا این هدف در این نقطه از تکامل معنوی ما بیش ازاندازه استرس زا است یا این‌که آیا زمان مناسب است که بتوانیم روح معنوی خود را جلو ببریم. اساس بحث بر پایه عشق خدا به ماست، به هر یک از ما، و هدف این‌که معنویت کسب کنیم.

من همیشه اعتقاد داشتم که در ورای مرگ تاریکی و نابودی کامل در انتظار ماست، ولی اشتباه کرده بودم. مردن رفتن به خواب تاریک و ابدی نبود، بلکه بیداری به حقیقتی بود که تصور آن را هم نمی‌کردم. همان‌طور که توسط کسانی که دوستشان داشتم استقبال می‌شدم، احساس کردم در حال حل شدن در این قوی‌ترین عشقی که هرگز شناخته‌ام هستم. این عشق من را مانند امواج اقیانوس در خود گرفته بود و در احساس شعف و خوشحالی پر از عشق و انتظار و امید و بی‌نیازی خود غوطه ور می‌کرد. هیچ کلامی رد و بدل نمی‌شد. فقط افکار بودند که به طور آنی و در کمال شفافیت و وضوح از یک ضمیر ابدی به

ضمیر دیگر منتقل می‌شدند، بدون امکان هیچ گونه پرده پوشی یا قضاوت.

در افق دور در مقابل نور زمینه، سایه ای می‌دیدم که به خطی ناهموار در گسترآسمان در افق شبیه بود. ولی وقتی نزدیک‌تر شدم دیدم که این خط در حقیقت یک گروه بزرگ از (ارواح) انسان‌هاست که گسترافق را پوشش داده است. همان‌طور که آن‌ها در پس زمینه آن نور به طرف من می‌آمدند تا به من خیر مقدم بگویند، متوجه شدم که تک تک آن‌ها را می‌شناسم! بعضی از آن‌ها را از زندگی زمینی‌ام و برخی دیگر را از جاها و زندگی‌های دیگر می‌شناختم. پدربزرگم «آموس» و سگ مورد علاقه‌ام «باچ» که دم خود را از شوق دیدن من تکان می‌داد آن‌جا بودند. هر دوی آن‌ها نقش مهمی را در ایام کودکی من دایفا کرده بودند. پدر بزرگ عاقل و پیرم «فرانک» نیز با لبخند کج و ژولیدهمیشگی‌اش آن‌جا ایستاده بود و عمدوست داشتنی‌ام «الانور» و عموی محبوبم نیز جزو گروه پیش واز بودند. حتی در آن‌جا مردی را دیدم که قبلاً در مزرعه بالاتر نزدیک به خانما زندگی می‌کرد. او همیشه با من مهربان بود و حتی یک بار به من یک کار داد، با این‌که حقیقتاً نیازی به کمک نداشت. من یکی از معلمان مورد علاقه‌ام را دیدم و افراد دیگری که هر کدام نقشی در زندگی من روی زمین ایفا کرده بودند ولی قبل از من به این سرا آمده بودند. دیدار دوبارتمام این افراد از زندگی آخرم روی زمین برایم خارق العاده بود، ولی با این حال افراد زیاد دیگری نیز آن‌جا بودند.

همین‌طور که من با آن‌ها ملاقات می‌کردم، احساس گرمی و محبت در اعماق دلم در حال رشد کردن بود. چیزی طول نکشید که من از قوی‌ترین عشقی که هرگز می‌دانستم سرشار شدم. عشق در هستدرون من جاری شده و به طرف آنانی که آن‌جا بودند بازمی گشت. اگر بخواهم تشبیهی کنم، این احساس شبیه به احساس بازگشتم به منزل بعد از سه سال مأموریت نظامی در اروپا بود. همان‌طور که از جاده نزدیک مزرعه مان به سمت خانه رانندگی می‌کردم، می‌دانستم که پدر و مادرم منتظرم هستند و عشق نامشروط و عمیق و گرم آن‌ها در منزل در انتظار من است. ولی در مقایسه، آن احساس در مقابل احساسی که اکنون در این سرا داشتم مانند یک قطره آب دریا در مقابل تمامی اقیانوس بود.

می دانستم اگر حرکت کنم، انرژی‌ها به حرکت در خواهند آمد، و خلقت آغاز خواهد شد. حرکت کردم. تمام پیرامون و درون من شاهد کهکشانهایی بودند که آفریده شدند. کائنات در شرف خلق شدن بودند و ستارگان در حال تولد. هیجان انگیز بود، هر چه بیشتر هیجان زده می‌شدم، کهکشان‌های بیشتری خلق می‌شدند.

خصال: امیر المومنین فرمود: طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه ای از شاخه‌هایش هست هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شاخه بدو میدهد اگر سواری تندروی صد سال در سایه اش راه پیماید از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ببالای آن نرسد

تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکران رغبت کنید تا آخر حدیث.

تفسیر قمی: رسول خدا می‌فرماید: و وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه‌هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه‌ها می‌باشد و در هر یک از بقچه‌ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌های مختلف می‌باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ پهنای بهشت به اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وظِل مَّمْدُودٍ»

[و سایه ای پایدار.] در پایین آن میوه‌های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه‌هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آن‌ها که در دنیا دیده اید و چه آن‌هایی که ندیده اید و چه آن‌هایی که شنیده اید و چه آن‌هایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای چیده شود، میوه دیگری به جای آن می‌روید. لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ از میوه‌هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع.

نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می‌شود: أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی نهری از آبی که نمی‌گندد و متعفن نمی‌شود، و نهری از شیر که مزه اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می‌نوشند، و نهری از عسل پاکیزه. تا آخرحدیث...

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اهل بهشت از هیچ چیزی مانند نکاح لذت نمی‌برند نه از خوردن و نه از آشامیدن.

مناقب: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: همانا بهشت هفتاد و یک در دارد که شیعیان و اهل بیت من از هفتاد در آن وارد می‌شوند و از یک در دیگر بقیه مردم.

رجال کشی: ابن قتیبه از یحیی بن ابی بکر، گفت: نظام به هشام بن حکم گفت: همانا اهل بهشت تا ابد در بهشت نمی‌مانند، زیرا در این صورت در جاودانگی مانند خداوند خواهند بود و این غیرممکن است. پس هشام گفت: همانا اهل بهشت در جاودانگی نیازمند کسی هستند که آنان را جاودان سازد، ولی خداوند بدون نیاز به کسی که او را پایدار بدارد جاودان است و چنین نیست که می‌گویی. گفت: غیر ممکن است که تا ابد زنده باشند. گفت: چه اشکالی دارد؟ گفت: دچار خاموشی و سکون می‌شوند. گفت: آیا می‌دانی در بهشت هر آن چه بخواهند وجود

دارد؟ گفت: بله، گفت: پس اگر میل به جاودانگی داشته باشند یا آن را از خداوند درخواست کنند چه؟ گفت: خداوند آن را به ایشان الهام نمی‌کند. گفت: پس اگر کسی از اهل بهشت به میوه ای از میوه‌های یک درخت چشم بیندازد و سپس دستش را برای چیدن آن دراز نماید و در این حال درخت با میوه‌هایش به سوی او خم شوند، سپس به درختی بهتر از آن توجه کرده و به میوه آن بنگرد و دست چپش را برای برداشتن آن دراز نماید، در این حال سکون و بیهوشی او را دریابد در حالی که دست‌هایش به دو درخت آویخته است، پس درخت‌ها به جای خود بالا روند و او در حالت به صلیب کشیده شده باقی بماند. در این صورت باید می‌دانستی که در بهشت گروهی به صلیب کشیده شده اند. گفت: این غیر ممکن است. او گفت: آن چه تو می‌گویی غیر ممکن‌تر است که مردمی وجود داشته باشند که آفریده شده اند و زندگی کرده اند و وارد بهشت شده اند و تو ای نادان آن‌ها را مرده پنداری.

کافی: امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً{[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم} به نقل از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: ای علی! «وفد» باید سواره باشند، آنان مردانی هستند که تقوای خدا را در پیش گرفتند و خداوند آنان را دوست داشت و به خویش ویژه گردانید و اعمال آنان را پسندید و پرهیزکارانشان نامید، و سپس فرمود: ای علی! سوگند به آنکه دانه را شکافت و مردم را پدید آورد همانا که آن‌ها از گورشان برون آیند در حالی که فرشتگان با ناقه‌های

سواری به استقبالشان آیند؛ ناقه‌های عزّت که بر آن‌ها جهازهای طلایی است که بر آن درّ و یاقوت نشانده شده است، و روپوش آن‌ها استبرق و سندس است، و مهار ارغوانی دارند، و آن‌ها را به سوی محشر به پرواز درآورند، و همراه هر کدام هزار فرشته باشد از جلو و سمت راست و چپ و با شادی آن‌ها را ببرند تا ایشان را به در بزرگ بهشت رسانند. بر در بهشت درختی قرار دارد که در زیر هر یک از برگ‌های آن هزار مرد سایه می‌گزینند، و در سمت راست این درخت چشمه ای پاک و مصفّی است.

فرمود: آن مردان از آن می‌آشامند و خداوند با آن دلهایشان را از حسد پاک می‌گرداند و موی سراسر تن آن‌ها را بریزاند و این است سخن پروردگار که می‌فرماید: وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً{و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می‌نوشاند} که مقصود همین چشمه پاک است.

تفسیر فرات بن إبراهیم: ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، فرمودند: طوبی درختی است در بهشت که خداوند به دست خود آن را کاشته و از روح خود در آن دمیده است. زیور و لباس‌های فاخر می‌رویاند و میوه‌های آن به دهان‌های اهل بهشت نزدیک است. و همانا شاخه‌های آن از پشت دیوارهای بهشت دیده می‌شوند که درخانه

در سال من به تازگی با زنی بسیار زیبا که همه خواهان او بودند ازدواج کرده بودم و خود را بسیار خوش شانس می‌دیدم. ولی تنها ماه بعد از ازدواج دریافتم که او به من خیانت می‌کند و با مرد دیگری ارتباط دارد. تمامی کاخ آرزوها و شادی من از هم فرو پاشید و بالاخره در اثر فشار

روانی به الکل پناه آوردم و به تدریج به طور کامل الکلی شدم. من ایمان و شوق خود را به زندگی کاملاً از دست داده بودم، و احساس ضعف، ترس، و خود را بدبخت دیدن مرا فرا گرفته بود. دعا و راز و نیاز با خدا برایم ظاهری و بدون عمق به نظر می‌رسید و به طور کامل از اعتقاد به خدا و دعا کردن دست کشیده بودم.

بلاخره یک شب بعد از اینکه همه به خواب رفته بودند من لوازم مورد نیاز خود را برای خودکشی آماده کردم، دو شیشه قرص خواب آور و یک شیشه از داروی دیگر تجویزی و سه بطری مشروب! چند دقیقه بعد از سر کشیدن هم این چیزها احساس لختی در انگشتهای پایم شروع شده و به تدرج حالت گیجی و سبکی در سرم مرا فرا گرفت. بعد از چند دقیقه شروع به دیدن ابر تاریکی کردم که به تدریج شکل می‌گرفت و به طرف من حرکت می‌کرد. این ابر از سقف آشپزخانه که در آن بودم عبور کرده و کاملاً مرا احاطه نمود. ناگهان احساس کردم که با سرعت بسیار زیادی در حال عبور از درون تونلی تاریک هستم. من در آن حال متوجه نبودم که کجا می‌روم و آیا زنده یا مرده هستم. به یاد می‌آورم که به عقب نگاه کردم و بدنم را که بدون جان در کف آشپزخانه افتاده بود دیدم.

پیش خود فکر کردم “آیا مردن این است؟ ”، و بلافاصله پاسخی به من آمد که “نه”. ناگهان با تعجب وجودی نورانی و بسیار زیبا را در پیش روی خود دیدم که از او عشق، مهربانی، و گرمی بسیار زیادی متشعشع می‌شد. من از اینکه چیزی بگویم تردید کردم، ولی متوجه شدم که او تمام افکار من را می‌بیند. او دوباره تکرار کرد: “نه، این مردن نیست، با من بیا تا به تو نشان دهم مردن چگونه است”. من به همراه او حرکت

کردم و او من را به سرزمینی تیره وبسیار افسرده برد که خالی از هر گونه زیبائی و هر نشانی از زندگی و گرمی و احساس بود. مردم در آنجا بطور بی هدف و پراکنده در حالی که سرهایشان پائین و شانه‌هایشان افتاده بود به شکلی به شدت افسرده و نا امید و شکست خورده راه می‌رفتند، و فقط به پایین و پای خود نگاه می‌کردند، بدون اینکه هیچ توجهی به یکدیگر و اطراف خود داشته باشند. گاهی دو نفر به طور اتفاقی به هم برخورد می‌کردند، ولی بدون هیچ توجهی به یکدیگر به حرکت کاملاً بی هدف خود ادامه می‌دادند. فکر پیوستن به جمع این ارواح گم و فراموش شده من را شدیداً به وحشت انداخت. ولی وجودی که با من بود بلافاصله ترس من را احساس کرد و به من گفت: “این جهنم ساخت خود تو است. تو در نهایت دوباره به زمین برگردانده خواهی شد و می‌بایست زندگی را از ابتدا تا انتها و با تمام سختی‌هایی که در زندگی قبلی داشتی بگذرانی، ولی تا آن موقع در میان این گم شدگان خواهی بود. خودکشی یک راه فرار نیست! ”

در آن موقع زندگی من به من نشان داده شد. پنج سال آخر که من افسرده و الکلی شده بودم دردناکترین قسمت بود، دردناکترین چیزی که می‌توان آن را تصور کرد. اثری که الکلی شدن من روی زندگی فرزندان جوانم تاکنون داشته و در آینده خواهد گذاشت به من نشان داده شد. دیدم که چگونه با از دست دادن من و پایگاه خانوادگی خود افسرده خواهند شد و چگونه همسرم مادر خوبی برای آن‌ها نخواهد بود و آن‌ها به سرای کودکان بی سرپرست سپرده خواهند شد. دیدم که اگر به زندگیم به همان شکل سابق ادامه دهم، به جائی خواهم رسید که دیگر نخواهم توانست از دست افسردگی و ضعف و الکل فرار کنم. به من نشان داده شد که با ادامه دادن به عادت می‌خوارگیم، کودکان من نیز

نهایتاً برای فرار از مشکلات زندگی به الکل پناه خواهند آورد و مانند من الکلی خواهند شد. من مشاهده کردم که پسر بزرگم معتاد به مواد مخدر خواهد شد و بالاخره برای تهی پول لازم برای خرید این مواد به کارهای خلاف قانون روی آورده و به زندان خواهد افتاد. دیدم که دختر من نیز با مردی می‌خواره ازدواج خواهد کرد که او را کتک خواهد زد. آن‌ها چهار دختر خواهند داشت که آنان نیز با مشکلات بسیار زیادی روبرو خواهند بود. این برایم صحنه ای غیر قابل تحمل بود، و مانند یک سیلی بر صورت من. همچنین به من نشان داده شد که اگر من رفتار خود را تغییر دهم و پدری مسئول و سالم باشم چگونه هر سه فرزندم با وجود برخی مشکلات که خواهند داشت به نسبت خوب بزرگ شده و افرادی به نسبت مولد و سالم خواهند بود، و دیدم که پسر بزرگترم مردی مهم و موفق خواهد شد.

وجود نور می‌فهمید که احساس پشیمانی و مهربانی و محبت وجود من را پر کرده است، و با لحنی محکم و مانند پدری که فرزند خود را نصیحت می‌کند، به من گفت: “تو نمی‌توانی با زندگی خود هر گونه می‌خواهی بازی کنی. مگر تو خود، خودت را خلق کرده ای و به خود حیات بخشیده ای؟ نه! همین طور تو حق نداری به میل خودت مرگ را انتخاب کنی”. من ساکت و مبهوت ایستاده بودم و گریه می‌کردم. وجود نورانی با لحنی ملایم‌تر ادامه داد: “کار تو هنوز تمام نشده است، برگرد و آنچه را که می‌بایست انجام دهی تمام کن! ”. در این لحظه من چشمانم را باز کردم و چهر دخترم ننسی را دیدم که در نیم شب بیدار شده بود و بدن مرا در آشپزخانه یافته بود و سعی داشت با من حرف بزند.

عدة الداعی: از کتاب دعا، فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله، فرمودند: دو نفر وارد بهشت می‌شوند که اعمالی یکسان داشته اند، پس یکی از آن دو می‌بیند همراهش بالاتر از اوست، می‌گوید: بارالها، این مرتبه را به کدام عمل به او بخشیدی، در حالی که اعمال ما یکسان بود؟ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: او از من درخواست کرد و تو از من نخواستی، سپس فرمود: از خداوند درخواست کنید و چیزهای بزرگ بخواهید، چرا که برای او هیچ چیز بزرگ و دست نیافتنی نیست.

و با همین اسناد، گفت: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله، فرمودند: همانا شما از خداوند درخواست می‌کنید، یا او بر شما می‌بخشاید. همانا خداوند بندگانی دارد که کارهای نیک انجام می‌دهند و به آنان می‌بخشد، و نیز بندگان دیگری دارد که از روی صدق از او درخواست می‌کنند و به آن‌ها عطا می‌کند. سپس آنان را در بهشت جمع می‌کند، آنان که اعمالی دارند می‌گویند: پروردگارا، ما کار نیک داریم و به ما عطا کردی، پس اینان را از چه روی مورد بخشش قرار دادی؟ می‌فرماید: ای بندگانم، پاداشتان را به شما دادم و چیزی از آن را فروگذار نکردم و این گروه از من درخواست نمودند و به آنان عطا کردم، و این بخشش من است که به هر کس بخواهم می‌دهم.

تفسیر فرات بن إبراهیم: ابوجعفر علیه السلام درباره فرموده خداوند «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب» {کسانی که کار نیک انجام دادند، پاکیزه ترین زندگی و بازگشتی نیکو نصیبشان است} فرمود: همانا به من خبر داده شده که طوبی درختی است در بهشت که

ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب است، و این درخت برای ایشان و پیروان اوست. بر روی درخت جامه دان‌هایی است که در هر یک از آن‌ها لباس‌هایی فاخر از سندس و استبرق قرار دارد و برای هربنده ای هزار هزار جامه دان است که در هر یک صدهزار لباس قرار دارد که رنگ هر یک با دیگری متفاوت است، مگر این که رنگ همه آن‌ها سبز و از سندس و استبرق است. پس این بلندترین بخش درخت است. میانه آن سایه‌های درخت است که اگر سواری تیزرو در سایه آن درخت به تاخت برود صد سال طول می‌کشد تا آن را بپیماید. پایین ترین آن میوه‌های درخت است که به خانه‌هایشان نزدیک است

امام علی علیه السلام: چون روز قیامت شود، دنیا با زیباترین زیور خود می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! مرا به یکی از دوستانت ببخش.

خداوند متعال می‌فرماید: «برو، که تو هیچی. تو در نزد من، بی ارزش‌تر از آنی که به یکی از دوستانم ببخشمت». پس مانند پارچه ای کهنه مچاله و در آتش افکنده می‌شود.

مجمع البیان به نقل از عمر بن خطّاب: از پیامبر خدا که در بالاخانه اُمّ ابراهیم بود اجازه خواستم و وارد شدم. دیدم بر بوریایی از لیف خرما، دراز کشیده و قسمتی از بدنش روی زمین است، و بالشی که از لیف خرما پر شده، زیر سرش قرار دارد. سلام کردم و نشستم و گفتم: ای پیامبر خدا! شما پیامبر و برگزیده خدا و بهترین آفریده او باشی و کسرا و قیصر بر تخت‌های زرین و فرش‌های دیبا و حریر بنشینند؟! پیامبر خدا فرمود: «آنان، مردمانی هستند که خوشی‌هایشان در همین دنیا به

آنان داده شده و آن‌ها به زودی از بین می‌روند؛ امّا خوشی‌های ما برای آخرتمان قرار داده شده است».

امام علی علیه السلام در یادکرد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله: دنیا را خُرد و کوچك شمرد، و آن را خوار و بی مقدار داشت، و دانست که اگر خداوند دنیا را از او گرفت، از روی طیب خاطر بود، و اگر برای دیگران گسترد، از سر تحقیر است. پس، قلباً از دنیا روی گرداند، و نام و یاد آن را در جان خویش میراند، و دوست داشت که زیور دنیا از برابر چشمش دور شود تا مبادا از آن، جامه ای فاخر برای خویش برگیرد، یا به ماندن در دنیا امید ببندد. پیام پروردگارش را رساند و حجّت را تمام کرد، امّت خویش را نصیحت کرد و هشدار داد، به بهشت خواند و بشارتش را داد، و از آتش ترساند و از آن بر حذر داشت.

سنن الترمذی به نقل از ابو امامه: فرمود پیامبر خدا فرمود: پروردگارم به من پیشنهاد کرد که وادی مکّه را برایم طلا کند. گفتم: نه، ای پروردگار من؛ بلکه یك روز سیر می‌شوم و یك روز گرسنگی می‌کشم» و این را سه بار یا در همین حدود فرمود «و هر گاه گرسنه شدم، و به درگاه تو التماس می‌کنم و تو را یاد می‌کنم، و هر گاه سیر شدم، سپاست می‌گزارم و تو را می‌ستایم».

امام صادق علیه السلام: مردی بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد شد. دید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر بوریایی خفته است و بالشی از

لیف خرما زیر سر دارد که بر بدن و صورت ایشان جا انداخته است. شروع به دست کشیدن بر بوریا کرد و در این حال می‌گفت: کسرا و قیصر، به چنین چیزی رضایت نمی‌دهند. آن‌ها بر حریر و دیبا می‌خوابند و شما بر این بوریا؟! پیامبر خدا فرمود: «من از آن‌ها بهترم. به خدا، من از آن‌ها ارجمندترم. به خدا، مرا چه به دنیا؟! حکایت دنیا، در حقیقت، حکایت مرد سواری است که از درختی می‌گذرد که سایه ای دارد و در سایه آن می‌آرمد، و چون سایه بر می‌گردد، بار بر می‌بندد و درخت را ترك می‌کند و می‌رود».

امام علی علیه السلام: پیش از آن که بدن‌هایتان از دنیا بروند، دل‌هایتان را از آن بیرون ببرید؛ زیرا دنیا آزمایشگاه شماست و برای غیر آن، آفریده شده اید.

امام صادق علیه السلام: دنیا برای عدّه ای، به صورت حلالِ محض خودنمایی کرد؛ ولی آن‌ها آن را نخواستند و مردند. سپس برای عدّه ای به صورت حلال و شبهه ناك نمایان شد و آن‌ها گفتند: «ما را به [مال] شبهه ناك، نیازی نیست» و از حلال، تا توانستند، برگرفتند. سپس برای عدّه ای دیگر به صورت حرام و شبهه ناك خودنمایی نمود و آن‌ها گفتند: «ما را به حرام نیازی نیست» و در [مال] شبهه ناك، غوطه ور شدند. و سپس برای عدّه ای، به صورت حرامِ محض نمایان خواهد گردید و آنان آن را می‌طلبند؛ امّا آن را نمی‌یابند. مؤمن در دنیا از سرِ ناچاری می‌خورد.

امام على عليه السلام: به دنيا چونان زاهد دنياگريز بنگر؛ چرا كه دنيا مقيم و ساكن خود را مى‌كوچاند، و مرفّه آسوده خاطر را دردمند مى‌سازد. آنچه از دنيا پشت كرد و رفت، ديگر به بازگشتش اميدى نيست، و آنچه مى‌آيد، دانسته نيست تا بتوان در انتظارش نشست. رنج دنيا، با خوشى پيوسته است، و بقاى آن به فنا مى‌انجامد. شادى اش با اندوه آميخته است، و زندگى در آن، به ناتوانى و سستى منتهى مى‌شود.

امام على عليه السلام: از اين دنياى مكّار فريبكار، بر حذر باشيد... كه دنيا در نزد خداوند هيچ قدر و وزنى ندارد، و تا آن جا كه به ما خبر رسيده است، خداوند هيچ مخلوقى نيافريده است كه در نزد او منفورتر از دنيا باشد، و از زمانى كه دنيا را آفريد، به آن نگاه نكرد. كليدها و خزانه‌هاى دنيا به پيامبرمان محمّد صلى الله عليه و آله پيشنهاد شد، بى آن كه از بهره آخرتش چيزى كم شود؛ امّا او از پذيرفتن آن سر باز زد؛ زيرا مى‌دانست كه خداوند چه چيز را ناخوش مى‌دارد، او هم آن را ناخوش داشت، و چه چيز را كوچك مى‌شمارد، او هم كوچكش شمرد، و آنچه را خداوند پايين آورده است، او بالا نبرد، و آنچه را خداوندكم قرار داده، او زيادش نگرداند.

خداوند دنيا را آفريد و از زمانى كه آن را آفريده، هنوز به آن نظر نكرده است، مگر به جاهايى از آن كه عبادت پيشگان در آن جايند، و تا روزى هم كه در صور دميده مى‌شود و اجازه نابودى دنيا را مى‌دهد، به خاطر

نفرتش از دنیا، به آن نگاه نخواهد کرد، و [هرگز] آن را بر آخرت ترجیح نداده است.

دعائم الإسلام: امام علی علیه السلام: به خدا سوگند که این دنیای شما در چشم من، بی ارزش‌تر از استخوان یك خوك در دست یك جذامی است. تلخ‌تر از حنظلی که بیماری در دهان می‌چرخاند

امام علی علیه السلام در نکوهش دنیا و یادکرد مردی که برای ایشان مقداری شیرینی آورد: هر آینه دنیای شما در نزد من، از برگی که یك ملخ در دهانش می‌جود، بی ارزش‌تر، و از استخوان خوکی که یك جذامی به دور می‌افکند، کثیف‌تر، و از حنظلی که یك بیمار در دهان می‌چرخاند و با نفرتْ آن را تُف می‌کند، به مذاق جانم تلخ‌تر است. پس چگونه بسته‌هایی را که محکم بسته ای، و شیرینی ای را که گویا با آب دهان مار و یا استفراغ آن درست شده است، بپذیرم؟! بار خدایا! من از دنیا رمیده ام، آن سان که کره اسب از داغ کردنش می‌رمد. من ستاره سُها را به او نشان می‌دهم و او ماه را به من نشان می‌دهد.

نثر الدرّ عن الإمام الحسین علیه السلام: الکافی به نقل از علی بن اسباط، از ائمّه علیهم السلام: از پندهای خداوند به عیسی آن بود که: «... ای عیسی! دنیا شیرین است، و من تو را در آن به کار گرفته ام. پس، دنیا از آنچه تو را بر حذر داشته ام، دوری کن، و در آن آنچه را که از روی بخشش عطایت کرده ام، برگیر». ب دنیا افسونگر استتحف العقول: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از دنیا حذر کنید؛ چرا که ازهاروت و ماروتهم افسونگرتر است. المناقب والمثالب عن الحسین بن علیّ علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: برادرم عیسی

عليه السلام گفت: «اى گروه حواريان! به هوش باشيد كه دنيا شما را افسون نكند. به خدا سوگند كه دنيا افسونگرتر ازهاروت و ماروت است. بدانيد كه دنيا رفتنى است و آخرت، آمدنى، و براى هر يك از آن دو، فرزندانى است. پس شما از فرزندان آخرت باشيد، نه فرزندان دنيا؛ زيرا امروز، روز عمل است نه حساب، و فردا روز حسابرسى است نه عمل». ج دنيا، دام شيطان استعيون أخبار الرضا بإسناده عن الحسين بن علىّ عليه اامام على عليه السلام: از دنيا بر حذر باش؛ چرا كه دام شيطان و تباه كننده ايمان است.

معانى الأخبار عن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهمامام على عليه السلام: فريب دنيا [آدمى را] به خاك مى‌افكند. الخصال عن فاطمة بنت الحسين عن أبيها عليه السلام: امام على عليه السلام: هر كه فريب دنيا را بخورد، فريب آرزوها را خورده است. ح از دل بستگى به دنيا بپرهيزيدتحف العقول عن الإمام الحسين عليه السلام: امام على عليه السلام: اى اسيران خواهش‌ها! كوتاه بياييد؛ زيرا دنياگرايان را تنها غژ غژ نيش‌هاى [هيولاى] مصائب روزگار، از دنيا مى‌ترساند. عيون أخبار الرضا بإسناده عن الحسين بن علىّ عن علیامام على عليه السلام: مبادا مرگ، در حالى به سراغت بيايد كه تو از پروردگار خويش گريخته اى و در طلب دنيايى! الأمالى بإسناده عن الحسين بن علىّ عليه السلام: امام على عليه السلام: شما اگر دنياخواهى پيشه كنيد، عمر خويش را در راه چيزى صرف كرده ايد كه نه شما براى آن مى‌مانيد و نه آن براى شما مى‌ماند.

الكافی عن الفضل بن أبی قرّة عن أبی عبد اللّه علیهامام علی علیه السلام در نکوهش دنیا: عزّتش خواری، و جدّی اش شوخی، و بلندی اش پستی است. محاضرات الأُدباء: امام علی علیه السلام: زیادِ دنیا اندك است، و عزّتش خواری، و زیورهایش گم راه کننده، ودِهِش‌هایش مایه گرفتاری. مقتل الحسین: امام علی علیه السلام: قدرت دنیا، خواری است و بلندی اش، پستی. ه خوشی دنیا، اندوه آخرت استمستدرك الوسائل: امام علی علیه السلام: هیچ کس از دنیا لذّتی نمی‌چشد، مگر آن که در روز قیامت، مایه اندوه او می‌گردد (/گلوگیر او می‌شود). کتاب من لا یحضره الفقیه بإسناده عن الحسین بن علیّ (لَمّا قیلَ لَهُ: کَیفَ أصبَحتَ یَابنَ رَسولِ ا) امام علی علیه السلام: آن که لذّت دنیا را شیرین یابد، به اندوه گرفتار می‌آید. عیون أخبار الرضا بإسناده عن الحسین بن علیّ علیه اپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: سیرترینِ مردم در دنیا، گرسنه ترینِ آن‌ها در روز قیامت است.

الإمام الحسین علیه السلام: المعجم الکبیر به نقل از سلمان: پیامبر خدا فرمود: «هیچ بنده ای نیست که بخواهد در دنیا یك درجه بالا برود و بالا هم برود، مگر آن که خداوند او را در آخرت، یك درجه بزرگ‌تر از آن، پایینش می‌آورد».

الکافی عن أبی سعید عقیصا التیمی: امام صادق علیه السلام: ریشه هر خطایی، دنیادوستی است. الکافی به نقل از علی بن اسباط، از ائمّه علیهم السلام: از جمله اندرزهای خداوندبه عیسی علیه السلام این بود: «... بدان که اساس هر خطا و گناهی، دنیادوستی است. پس، آن را

دوست مدار که من نیز دوستش نمی‌دارم». عیسی علیه السلام در اندرزهایش: به حق به شما می‌گویم: کسی که وارد نهر آب شود، جامه اش‌تر می‌شود، هرچند بکوشد که آب به آن نرسد. این چنین، هر که دنیا را دوست بدارد، از خطاها نمی‌رهد. ب ریشه هر نافرمانیپیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دنیادوستی، ریشه هر نافرمانی، و آغاز هر گناهی است. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: نخستین عواملی که خدا با آن‌ها نافرمانی شد، شش چیز بود: دنیادوستی، ریاست خواهی، علاقه مندی به خوراك، علاقه مندی به خواب، راحت طلبی، و زن دوستی.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که دنیایش را دوست بدارد، به آخرت خود زیان می‌رساند، و هر که آخرتش را دوست بدارد، به دنیای خویش زیان می‌زند. پس، شما آنچه را ماندگار است، بر آنچه فناپذیر است، ترجیح دهید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که دنیا را دوست بدارد، هراس آخرت از دلش می‌رود. خداوند به هیچ بنده ای علمی نداد و آن علم بر دنیادوستی او نیفزود، مگر آن که از خداوند متعال دورتر شد، و خشم خداوند متعال بر او فزونی گرفت.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که دنیایش را دوست بدارد و بدان شادمان گردد، ترس آخرت از دلش می‌رود.

امام علی علیه السلام: کسی که دنیا مطلوب او باشد، به آخرت دست نمی‌یابد.

امام علی علیه السلام: هر کس چیزی از دنیا را به دست آورد، بیشتر از آنچه به دست آورده، از آخرت از دست می‌دهد.

امام علی علیه السلام: هر کس خواهان تجمّلات دنیا باشد، زندگی جاویدان مطلوب را از دست می‌دهد.

امام علی علیه السلام: خواهانِ جمع میان دنیا[ی نکوهیده] و آخرت بودن، از نیرنگ‌های نفْس است.

امام علی علیه السلام: با برگزیدنِ دوستی دنیاست که آدمیان به سوء عاقبت، گرفتار می‌شوند.

امام علی علیه السلام: آخرت و دنیا[ی نکوهیده]، با هم جمع نمی‌شوند.

امام علی علیه السلام: با وجود دنیاخواهی، کار برای آخرت، سودی نمی‌بخشد.

امام علی علیه السلام: کسی که سرگرم دنیاست، چگونه برای آخرت کار کند؟!

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند آخرت را دوست، و دنیا را دشمن می‌دارد. پس، شما نیز آنچه را خدا دوست دارد، دوست بدارید و آنچه را دشمن می‌دارد، دشمن بدارید، و فریب چیزی را که از اهلش جدا می‌شود، نخورید، و برای آنچه ماندنی است، کار کنید تا به پاداش آخرت دست یابید.

حدیث پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که به دنیا علاقه مند باشد و آرزوهای دور و دراز در آن داشته باشد، خداوند به اندازه علاقه اش به دنیا، دل او را کور می‌گرداند.

امام علی علیه السلام: کسی که دنیا بر او چیره گردد، از دیدن آنچه پیش روی اوست، کور می‌شود.

امام علی علیه السلام: هر که نگاه کردنش را به دنیاطلبان محدود کند، از [دیدن] راه درست، کور می‌شود.

امام علی علیه السلام در نکوهش دنیا: آن که تجمّلات پوچ دنیا خیره اش سازد، دنیا دو دیده اش را کور می‌گرداند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: تا زمانی که دو مستی در شما پدید نیاید، پیوسته در مسیر درست هستید: مستی نادانی و مستی دنیادوستی.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: شما امروز در راه روشن پروردگارتان هستید. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و در راه خدا به جهاد می‌پردازید؛ امّا پس از آن، دو مستی در شما پدید می‌آید: مستی نادانی و مستی عشق به زندگی. پس، تغییر می‌کنید و دیگر نه امر به معروف می‌کنید و نه نهی از منکر....

امام علی علیه السلام: آن که دلش غرق دنیادوستی شود، سه چیز از دنیا به دل او درمی آمیزد: اندوهی که دمی از او جدا نمی‌شود، حرصی که از او دست برنمی دارد، و آرزویی که به آن نمی‌رسد.

امام علی علیه السلام: مردم دنیا، محکوم به بدبختی و نیستی و نابودی و هلاکت اند.

امام علی علیه السلام: کسی که دنیا همّ و غم او باشد، در روز قیامت شقاوت و اندوه او به درازا می‌کشد.

امام علی علیه السلام: کسی که بزرگ ترین اهتمامش دنیا باشد، گرفتاری و اندوهش به درازا می‌کشد.

امام علی علیه السلام: دین، [آدمی را] ارجمند می‌گرداند، و دنیا، خوار می‌سازد.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر کس همه غصّه‌هایش را یک غصّه یعنی غصّه آخرتش کُنَد، خداوندغصّه‌های دنیای او را برطرف می‌سازد، و هر کس انواع غصّه‌های دنیا وجودش را فرا بگیرد، خداوند، اهمّیتی نمی‌دهد که در کدام وادی از وادی‌های آن نابود می‌شود.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دل برکندن از دنیا، مایه آسایش تن است و دنیاخواهی، موجب خستگی تن.

امام علی علیه السلام: آن که به دنیا زهد ورزید، دل و تنش آسود، و آن که در پی آن برآمد، دل و تنش خسته شد.

امام علی علیه السلام در تشویق به ترك دنیا: هر كه دنیاخواه شد، دنیا او را خسته و رنجور ساخت.

امام علی علیه السلام: ثمره شیفتگی به دنیا، رنج بسیار است.

امام علی علیه السلام: دنیادوستی و رنج، همنشین اند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دنیاخواهی، گرفتگی و اندوه را زیاد می‌کند.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: دنیا مایه سرگرمی دل و تن [و غافل داشتن آن‌ها از آخرت [است. خداوند از مردم دنیا درباره نعمت‌های حلالی که برخوردار بوده اند، بازخواست می‌کند، چه رسد به برخورداری آنان از نعمت‌های حرام دنیا.

امام صادق علیه السلام: هر که به دنیا دل بسته شود، دلش به سه چیز بسته می‌شود: اندوه پایان ناپذیر، آرزوی دست نیافتنی، و امید نارسیدنی.

امام علی علیه السلام: هر که مطلوبش دنیا باشد، در هنگام جدایی از آن، افسوس بسیار می‌خورد.

امام صادق علیه السلام: کسی که زیاد گرفتار دنیا شود، هنگام جدا شدن از آن، بیشترین افسوس را می‌خورد.

«هر که پس از ایمان آوردنش، به خدا کفر ورزد [، عذابی سخت خواهد داشت]، مگر آن کس که مجبور شده؛ ولی قلبش به ایمان، اطمینان دارد؛ لیکن هر کس سینه اش به کفرْ گشاده گردد، خشم خدا بر آنان

است و بر آنان عذابى بزرگ خواهد بود؛ زيرا آنان زندگى دنيا را بر آخرت، برترى داده اند و [هم] اين كه خدا گروه كافران را هدايت نمى‌كند».

پيامبر خدا صلى الله عليه و آله: شما امروز داراى حجّتى آشكار از جانب پروردگارتان هستيد. خداوند متعال، تا زمانى كه دو مستى در ميان شما نمايان نشود، راه شما را آشكار ساخته است: مستى زندگى، و مستى نادانى. شما امروز، امر به معروف و نهى از منكر مى‌كنيد، و در راه خدا به جهاد مى‌پردازيد؛ ولى زودا كه با شيوع دنيادوستى در ميانتان، از اين حال برگرديد و ديگر امر به معروف و نهى از منكر نكنيد و در غير راه خدا بجنگيد. كسانى كه در آن هنگام، در نهان و آشكار، به كتاب [خدا [پايبندى نشان مى‌دهند، همانند نخستين پيشگامان مهاجران و انصار هستند.

امام على عليه السلام: دنيا، مايه تباهى دين است.

امام على عليه السلام: هيچ چيزى مانند دنيا، دين را تباه نكرد.

امام على عليه السلام: هر كس دنياى خويش را آباد ساخت، دينش را تباه و آخرتش را ويران نمود.

امام على عليه السلام: دنيا، مايه تباهى دين و از بين رفتن يقين است، و اساس فتنه‌ها و ريشه رنج‌هاست.

امام على عليه السلام: بر هر دلى كه شيفته دنياست، حرام است كه تقوا در آن، خانه كند.

امام حسین علیه السلام: مردم، بنده دنیایند و به ظاهر، دم از دین می‌زنند و تا زمانی که زندگی شان تأمین شود، از آن دفاع می‌کنند؛ امّا چون در بوته آزمایش قرار گیرند، دینداران اندك اند.

امام علی علیه السلام: کیست زیانکارتر از آن که آخرت را با دنیا عوض کند؟ امام علی علیه السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان: چه پر زیان است معاملت شاهان مگر آن کسی که خدا نگاهش بدارد که آخرت را به خوابی فروختند! امام علی علیه السلام: کیست مغبون‌تر از آن که جهانِ باقی را به دنیای فانی فروخت؟! امام علی علیه السلام: مردم، سه دسته اند: زاهدِ مصمّم، شکیبا در مبارزه با هوس، و خواهنده و پیرو خواهش‌های نفسانی.

زاهد، آنچه را خداوند به او می‌دهد، از سرِ شادی بزرگ نمی‌شمارد و آنچه را که از دست می‌دهد، از سر افسوس، بزرگ نمی‌داند. شکیبا، نفْسش او را به سوی دنیا کشانْد؛ امّا او آن را باز داشت، و نفْسش به لذّت‌های آن چشم دوخت؛ لیکن او مانعش شد. و خواهنده، نفْسش او را به دنیا فرا خواند و او اجابتش کرد و به برگزیدن دنیا [بر آخرت] دستورش داد و او اطاعتش کرد، و بدین ترتیب، آبروی خویش را لکّه دار ساخت، و به خاطر دنیا شرافت خود را به پستی کشاند، و آخرتش را تباه کرد. امام علی علیه السلام: به دنیا راغب مشو که آخرتت تباه می‌گردد. امام علی علیه السلام: هر که برای دنیا کار کرد، زیان کرد. امام علی علیه السلام: اگر خواهان دنیا شوید، زیان می‌کنید و نابود می‌گردید. امام علی علیه السلام: به هر آنچه نابود می‌شود و از کف می‌رود، رغبت مکن که این (رغبت)، خود، بالاترین زیان است..

امام صادق علیه السلام: عیسی بن مریم علیه السلام بر آبادی ای گذشت که مردمان و مرغان و چارپایان آن، همگی مرده بودند. فرمود: «قطعاً اینها بر اثر خشم [الهی]مرده اند، که اگر جدا جدا مرده بودند، حتما یکدیگر را دفن می‌کردند».

حواریان گفتند: ای روح و کلمه خدا! دعا کن که خداوند، آن‌ها را برایمان زنده گرداند تا به ما بگویند که چه اعمالی داشته اند، تا ما از آن‌ها دوری گزینیم.

عیسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد. از آسمان ندا آمد که: آنان را صدا بزن.

عیسی علیه السلام شب هنگام، بر تپّه ای از زمین ایستاد و گفت: «ای اهالی این آبادی!».

از میان آنان، یکی پاسخش را داد که: بله، ای روح خدا و کلمه او!

عیسی گفت: «وای بر شما! اعمالتان چه بود [که به این روز افتادید]؟».

گفت: پرستش طاغوت و دنیادوستی، و ترس اندك [از خدا]، و آرزوی دراز، و غفلت و فرو رفتن در لهو و لعب.

عیسی گفت: «دنیادوستی تان چگونه بود؟».

جواب داد: همانند علاقه مندی کودك به مادرش. هر گاه دنیا به ما رو می‌آورد، خوش حال و شاد می‌شدیم و هر گاه از ما روی بر می‌گرداند، گریه می‌کردیم و اندوهناك می‌شدیم.

عیسی گفت: «طاغوت پرستی شما چگونه بود؟».

گفت: از گناهکاران اطاعت می‌کردیم.

عیسی گفت: «فرجام کارتان چگونه بود؟».

گفت: شب به سلامت خفتیم و صبح درهاویه بودیم.

عیسی گفت: «هاویه چیست؟».

گفت: سجّین.

عیسی گفت: «سجّین چیست؟».

گفت: کوه‌هایی از اخگر که تا روز قیامت بر ما فروزان اند.

عیسی گفت: «شما چه گفتید و چه پاسخ شنیدید؟».

گفت: ما گفتیم: ما را به دنیا باز گردان تا در آن، زهد ورزیم. و به ما گفته شد: دروغ می‌گویید.

عیسی گفت: «وای بر تو! چرا از میان آنان، فقط تو با من سخن گفتی؟».

گفت: ای روح خدا! بر آنان لگامی از آتش زده شده که در دست فرشتگانی خشن و سختگیر است. من در میان آنان بودم؛ امّا از آنان نبودم و چون عذاب فرود آمد، مرا هم در بر گرفت، و من به مویی بر کناره دوزخ آویخته‌ام و نمی‌دانم که در آن خواهم افتاد، یا نجات خواهم یافت.

عیسی علیه السلام به حواریان رو کرد و گفت: «ای اولیای خدا! خوردن نان خشك با نمكِ نیم کوفته و خفتن در خرابه‌ها به همراه عافیت دنیا و آخرت، بسیار بهتر است»..

تفسیر فرات بن إبراهیم: از ابن عباس از امیر مؤمنان علیه السلام، که فرمودند: روزی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه وآله بر فاطمه سلام اللّٰه علیها وارد شدند و ایشان را غمگین دیدند. پس به ایشان گفتند: و سخن به بیان احوال روز قیامت رسید، تا آن که فرمود: پس تو می‌گویی: ای پروردگارم، حسن و حسین علیهماالسلام را به من نشان بده، پس آن دو نزد تو آیند درحالی که از شاهرگ‌های حسین خون جاری است و او می‌گوید: پروردگارا، در این روز حق مرا از کسانی که به من ستم کردند بگیر. پس در این هنگام پروردگار بزرگ خشمگین می‌شود و جهنم و همه فرشتگان برای خشم او خشمگین می‌شوند و در این هنگام جهنم آهی آتشین می‌کشد و سپس موجی از آتش برمی خیزد و قاتلان حسین و فرزندان آنان و فرزندان فرزندانشان را برمی دارد. پس آنان می‌گویند: پروردگارا، ما در قتل حسین علیه السلام شرکت نداشتیم. پس خداوند به شعله‌های آن می‌فرماید: آنان را از چهره‌هایشان و پلیدی چشم‌هایشان و سیاهی روی‌هایشان بگیرید و آنان را از پیشانی‌هایشان بگیرید و «فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّار» {در پایین ترین پرتگاه‌های جهنم} بیفکنید، چرا که آنان از پدرانشان که با حسین علیه السلام جنگیدند با فرزندان حسین علیه السلام دشمن‌تر بودند. پس آنان را می‌کشند به گونه ای که ناله‌هایشان در جهنم شنیده می‌شوند.

سپس سخن به این جا رسید که فرمود: هنگامی که تو به در بهشت برسی دوازده هزار تن از حوریان به پیشوازت خواهند آمد که پیش از این به پیشواز کسی

نرفته و پس از تو نیز برای کسی نخواهند رفت. در دست‌هایشان عصایی از نور است و هریک بر اسبی برگزیده سوارند که آنان رااز طلای

زرد و یاقوت سرخ قرار داده و افسار آن از مروارید تازه و روی هر اسب ریسمانی دورنگاز سندس انبوه قرار دارد. پس هنگامی که وارد بهشت شوی اهالی آن به تو خوشامد می‌گویند و برای پیروانت سفره‌هایی از گوهر که بر ستون‌هایی از نور قرار گرفته گسترده می‌شود و از آن می‌خورند در حالی که مردم در حال حسابرسی هستند و آنان در آن چه دلشان بخواهد جاودانه متنعم هستند. و هنگامی که دوستان خدا در بهشت جای گیرند آدم و پیامبران پس از او به دیدار تو می‌آیند و همانا در میانه بهشت دو مروارید از یک تیره هستند که یکی مروارید سفید و دیگری مروارید زرد است در آن کاخ‌ها و خانه‌هایی است که هفتاد هزار خانه سفید برای سکونت ما و شیعیان ما است. و مروارید زرد برای ابراهیم و خاندان ابراهیم صلوات الله علیهم اجمعین است.

هنگامی که احساس در تاریکی بودن برایم ناخوشایند و معذب کننده شد یک نقط نورانی از دور به چشمم خورد که به سرعت به طرف من می‌آمد. من در زمان بچگی خیلی کتک خورده بودم و می‌ترسیدم که این نور نیز به من برخورد کند. من از سر راه کنار رفتم ولی وقتی برگشتم نور عجیبی را دیدم که مانند یک جواهر درخشنده و پر از رنگهای مختلف بود. نور زنده بود و من را به سوی خود می‌خواند. من دستم را به درون نور بردم و احساس آن خارق العاده بود. احساس عشق عمیقی که حس می‌کردم با کلمات قابل توصیف نیستند. من بقی آنچه که تصور می‌کردم بدنم است را نیز درون نور قرار دادم و با نور و عشق آن یکی شدم. من مانند یک کودک در آغوش نور برگرقته شده و نوازش می‌شدم. با خود گفتم که هرگز نمی‌خواهم از نور جدا شوم. برای اولین

بار در زندگی‌ام قلب خود را باز کردم و دیوارهای دور خود را پایین کشیدم و به خود اجازه دادم که در این تجربه غرق شوم. من از خوشحالی به رقص در آمدم و برای اولین بار در زندگی‌ام غرق در شعف بودم. با خود فکر کردم که اکنون چگونه به نظر می‌رسم، زیرا نمی‌توانستم خود را ببینم و یا لمس کنم. با این فکر یک نمای درجه از خودم گرفتم، و دیدم که مانند همیشه به نظر می‌رسم.

من به سمت دریاهای آبی زمین نگاه کردم و ما با سرعتی زیاد شروع به پرواز بر فراز زمین کردیم. واقعاً فوق العاده بود، مانند یک ترن هوائی در شهر بازی ولی یک میلیون بار هیجان انگیزتر. ما به سطح آب رسیدیم و وارد آب شدیم ولی من خیس نشدم. مسیح گفت «بدن تو خیس می‌شود نه تو». ما دوباره اوج گرفتیم و در حالی که می‌خندیدیم به سمت بیمارستان پرواز کردیم. قبل از اینکه وارد بدنم شوم یک نگاه آخر به اطراف خود انداختم. پیش خود گفتم این بدن سنگین و کثیف و به دل نچسب است. من ذره ای به آن احساس تعلق و وابستگی نمی‌کردم. راستش را بگویم حالم را نیز به هم می‌زد. من به راحتی از ناحی جناغ سینه وارد بدنم شدم. احساس بدنم برایم غریب و مانند یک پوسته تو خالی بود. نمی‌دانستم که حال که درون بدنم هستم چه باید کنم و کجا باید بروم. من کمی از این طرف به آن طرف رفتم، پایین به سمت پاهایم و دوباره به سمت بالا و سپس دستهایم و ...کم کم شروع به شنیدن صدای کادر بیمارستان که سعی در بیدار کردن من داشتند کردم. من نمی‌توانستم با آن‌ها حرف بزنم یا به بدن خود متصل

شوم. مسیح گفت «چند لحظه ای طول می‌کشد تا دوباره به بدنت متصل شوی».

وقتی چشمان خود را باز کردم، به اطراف نگاه کردم تا مسیح را بیابم ولی اثری از او نبود. من هرگز او را دوباره ندیدم ولی چشم به راه روزی هستم که دوباره به او ملحق شوم، حتی اگر تا ابد طول بکشد. یک سال طول کشید تا توانستم دوباره راه بروم. زندگی من بعد از این اتفاق برای همیشه تغییر کرد. من به خاطر عشقی که مسیح به من نشان داد برای همیشه انسان متفاوتی هستم.

زندگی من روی زمین با آزار و اذیت‌های روزمره ای که می‌دیدم و مکرر می‌شنیدم که خدا من را دوست ندارد هیچ خوشی نداشت. فکر می‌کنم روح من روی زمین همیشه له می‌شد. می‌خواستم مانند دختری که در این فیلم می‌دیدم خوشحال باشم. خودم را دیدم که ازدواج کرده‌ام و از زنده بودن و زندگی خوشحالم. تمام کسانی را که در آینده به سوی خدا می‌آوردم و وجود من باعث نجات و کمک به آن‌ها می‌شد را دیدم. من می‌خواستم همه همان احساس خوبی را که من در اینجا داشتم داشته باشند. عشقی که حس می‌کردم کامل و کافی بود، و با آن عشق هرگز خواست دیگری نداشتم. بعد از اینکه دیدم چقدر به مردم برای روی آوردن به خدا کمک خواهم کرد می‌خواستم برگردم. ولی هنوز هم به دلیل خاطره‌های بدی که داشتم از برگشت به زمین می‌ترسیدم.

من چشمان خود را که به چشمان مسیح دوخته بودم به سوی زمین برگرداندم. آرزو داشتم که او نیز با من به زمین بیاید، ولی با خود گفتم او با من نخواهد آمد. تصور اینکه از او «نه» بشنوم برایم سخت بود.

پیش خود فکر کردم که من خوب نیستم و او بهتر و زیباتر از آنی است که همراه کسی مانند من بیاید. گفتم «اگر برگردم نمی‌خواهم مدت زیادی آنجا بمانم». او گفت «خیلی خوب». من داشتم خود را آماده می‌کردم که از او خواهش کنم که با من بیاید، با اینکه می‌دانستم که غیر ممکن است که قبول کند. ولی من هم اکنون نیز چنان عاشق او شده بودم که نمی‌خواستم هرگز بدون او باشم. من برگشتم و به سوی او نگاه کردم. لبخند و نگاه پر محبتی که در تمام این مدت داشت هنوز بر صورتش بود. در تمام مدت این تجربه حتی برای یک لحظه نگاه او از من بریده نشد. او دوباره من را در آغوش خود گرفت و دستهای من را روی سینه‌هایش گذاشت و ما بار دیگر در چشمان یکدیگر غرق شدیم. من از فرط هیجان و شادی و عشق گوئی بر فراز ابر و ماه بودم.

همان طور که به این چشم انداز زیبا می‌نگریستم با خود به گذشته و زندگی خود و آنچه تا آن لحظه بر من گذشته بود فکر کردم. همان افکاری که در طول سالها همواره از ذهنم می‌گذشتند. چرا خدا من را در مقابل کسانی که مرا آزار می‌دادند حمایت نکرد؟ آیا من خدا را به انداز کافی دوست نداشتم تا او از من نیز مانند مردمی که داستان آن‌ها در انجیل آمده مراقبت کند؟ من تصور نمی‌کردم هیچ کس در این جهان من را دوست داشته باشد. مانند همیشه من در افکار خود بودم، با این تفاوت که اکنون جواب تمام این سؤال‌ها را می‌گرفتم و صدائی مذکر که بسیار آرامش بخش بود به من جواب می‌داد. فکر کردم چرا خدا از من مراقبت نمی‌کند؟ جواب آمد «خدا از تو مراقبت خواهد کرد». با هر پاسخ احساس می‌کردم که از سنگینی بار نگرانی و تشویش‌های من کاسته

می‌شود. گفتم چرا خدا برای من کاری نمی‌کند. جواب آمد «تمام آنچه بر تو گذشت موقتی بود». گفتم من هرگز آن کارهائی که به من تهمت انجام آن را زدند مرتکب نشده ام. او گفت «من حرف تو را باور می‌کنم». گفتم واقعاً؟ گفت بله! نمی‌دانید از اینکه بلاخره یک نفر پیدا شده بود که من را باور کند چه احساسی داشتم. با خود گفتم ای کاش من زیبا بودم. او گفت «تو زیبا هستی». گفتم واقعاً؟ گفت بله! گفتم من خودم را در نور دیده‌ام ولی همان طوری بودم که روی زمین به نظر می‌رسیدم. او گفت «تو آنچه دیدی نیستی». من برای مدتی به جواب او فکر کردم. خوشحال بودم که آنچه دیده بودم واقعیت من نبود و بسیار مسرور از اینکه کسی وجود داشت که فکر می‌کرد من زیبا هستم. هر پاسخ او من را غرق شادی می‌کرد و من هنوز این احساس را داشتم که در آغوشی گرم و با محبت قرار دارم. من گفتم آرزو داشتم که می‌توانستم به خوبی آواز بخوانم. او گفت «می توانی». گفتم ای کاش کامل و بی نقص بودم. او گفت «تو کامل و بی نقصی». گفتم واقعاً؟ گفت بلی! من همیشه پیش خود فکر می‌کردم که حتماً بچه بدی هستم یا کارهای بدی از من سر زده که این قدر کتک می‌خوردم. گفتم فکر نمی‌کنم بی نقص باشم زیرا همیشه من را کتک می‌زنند. من دوست دارم که همیشه خوب باشم تا کسی از دستم عصبانی نباشد. ولی به نظر می‌آید که من همیشه خراب کاری می‌کنم و نمی‌خواهم خدا از دستم عصبانی شود. او گفت «هرگز نمی‌توانی کاری انجام دهی که احساس خدا را نسبت به خودت ذره ای تغییر دهی»، او گفت «خدا تو را بسیار دوست دارد». گفتم آرزو داشتم من هم مانند قهرمان داستان‌های انجیل مخصوص و منحصر به فرد بودم. او گفت «تو مخصوص و منحصر به فرد هستی». گفتم واقعاً؟ گفت بلی! گفتم آرزو داشتم خدا من را مانند آنان دوست

می‌داشت. او گفت «دارد». گفتم واقعاً؟ گفت بلی! نمی‌دانید در طول این گفتگو چه حسی داشتم. مانند اینکه ذره ذر وجودم مملو از عشق بود. گفتم فقط می‌خواهم که با خدا باشم، با تو باشم. او گفت «خواهی بود». گفتم «واقعاً؟» و برای اولین بار نگاهم که در تمام این مدت از پنجره به سوی منظر سیار زمین دوخته شده بود را برگرداندم. در پیش روی من زیباترین مردی که در تمام زندگیم دیده بودم ایستاده بود. او قد بلند، جوان و بسیار جذاب بود. چشمان او آبی ترین آبی بود که من به عمر خود دیده بودم و چهره او از عشق و شوق خالص لبریز بود. هرگز کسی این گونه به من نگاه نکرده بود. او عیسی مسیح بود. او از هر لحاظ و هر زاویه کامل و بی عیب بود. من به سمت او دویدم و او نیز به سمت من دوید و من را در آغوش خود فشرد. برای مدت زیادی نگاه ما به هم دوخته شده بود. من در آغوش مهر او حل شدم و در نگاه او غرق گشتم. گفتم یعنی من مجبور نیستم برای همیشه به خواب فرو روم؟ من در حالی که از دیدن مناظر اطرافم لذت می‌بردم برای مدتی به نظر طولانی در این مسیر حرکت کردم تا به یک تقاطع رسیدم. در سمت چپ من یک ساختمان زیبا بود که از زمین با زاویه ای جالب و تیز خارج شده بود. به یاد دارم که در آنجا دیوار کریستالی بسیار شفاف دیدم که با رنگهای مختلف روی هر کدام یک نام نوشته شده بود. من برای مدت طولانی به آن‌ها نگریستم و پیش خود گفتم باید این نامها را به خاطر بسپارم، ولی اکنون هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توانم به خاطر بیاورم. در آن موقع زن را دیدم که از دور به سمت من می‌آیند. من از اینکه با کسی صحبت کنم واهمه داشتم زیرا نمی‌دانستم کجا هستم و چگونه باید رفتار کنم و به چه جاهائی اجازه دارم بروم. به خاطر همین سعی کردم پشت یک درخت مخفی شوم تا آن‌ها من را نبینند. با نزدیکتر

شدن به درخت به درون آن فرو رفتم. این برایم خیلی جالب و هیجان انگیز بود. آن دو زن هم بدون نگاه به من از آنجا عبور کردند، گوئی من را ندیده اند. من همچنان برای مدت زیادی خوشحال و راضی در آن درخت بسر بردم. رنگهای داخل درخت شبیه به رنگهائی بودند که من از آن ساخته شده بودم. در آن موقع صدائی سرزنده و شوخ به من گفت «قصد داری تمام وقت خود را در این درخت بگذرانی؟». من خندیدم و گفتم «نه، ولی فکر نمی‌کنم اجازه داشته باشم جای دیگری بروم». صدا به من گفت «اینجا خان توست، می‌توانی هر جا که بخواهی بروی». گفتم «واقعاً؟» او گفت «بله». من هم با اینکه نمی‌دانستم کجا باید بروم در حالی بازی و با حرکات ژیمناستیک و جست و خیز کنان در مسیری که جلوی من بود به راه افتادم. من از بچگی به ژیمناستیک علاقه زیادی داشتم. در اینجا حرکات من کامل و بدون هیچ نقصی شکل می‌گرفتند. به یاد دارم که به جائی که مانند یک اتاق یا دفتر کار بود رسیدم و داخل آن رفتم. یک دیوار این اتاق کاملاً شفاف بود و منظره ای که از آن دیده می‌شد بی نظیر بود. آن منظر سیار ما زمین از دید فضای خارج بود. اقیانوسهای روی زمین رنگ آبی عمیق و زیبائی داشتند و فضای اطراف زمین تاریک بود. این تنها موردی بود که من چیزی تاریک یا سیاه در آنجا دیدم.

در آن موقع دو نور سفید را دیدم که شکل انسان گونه داشتند و از دور به سمت من می‌آمدند. من هرچه سعی کردم نتوانستم جزئیات چهره آن‌ها را ببینم، و پیش خود فکر کردم که علت آن باید به خاطر داروهائی باشد که در بیمارستان به من تزریق کرده اند. وقتی نزدیک‌تر

شدند به آن‌ها گفتم که من نمی‌توانم چهر آن‌ها را به درستی ببینم، و آیا می‌دانند که پدرم کجاست؟ آن‌ها به سمتی اشاره کرده و از طریق فکر به من گفتند که در انتهای این نور. من به آن‌ها گفتم آیا می‌توانند همراه من بیایند زیرا من در یک تصادف بوده‌ام و نمی‌توانم به درستی ببینم. آن‌ها نیز موافقت کرده و با من آمدند. از آن‌ها پرسیدم چه چیزی در طرف دیگر انتهای این نور است. آن‌ها گفتند باید خود آن را ببینم. من به آهستگی و با احتیاط به سمتی که اشاره کرده بودند حرکت کردم زیرا نمی‌دانستم چه چیزی آن طرف است. می‌ترسیدم احساس عشق و امنیتی که حس می‌کنم در آنجا ناپدید شود، ولی من به آن‌ها اعتماد کرده و رفتم.

یک لحظه بعد متوجه شدم که نزدیک سقف هستم و آرامش و راحتی کاملی بر من حکمفرما است. با خود تعجب کردم که چرا این قدر به سقف نزدیک هستم. من بی وزن بودم و گوئی مانند یک توپ بین سقف و کف اتاق بالا و پائین می‌رفتم. ناگهان صدائی با فرکانس بالا مانند سفیر شنیدم که بسیار آزار دهنده بود. با شنیدن آن صدا ناگهان خود را در میان فضائی تاریک یافتم. تاریکی آنجا از هر تاریکی قابل تصوری تاریک‌تر و تهی‌تر بود. سعی کردم بدن خود را حس کنم، ولی نتوانستم بدنی بیابم. سعی می‌کردم خودم را لمس کنم ولی آنچه فکر می‌کردم دستم است از جائی که انتظار داشتم مرز بدنم باشد بدون هیچ مقاومتی رد می‌شد. فکر کردم چراغ کجاست و چرا پدرم اینجا نیست. من از تاریکی خوشم نمی‌آمد ولی در تمام طول این مدت هرگز احساس خطری نکردم.

بُرسی: روایت شده که مقدار غذای سلیمان علیه السلام در یک روز، هفت کُربوده است. روزی حیوانی از حیوانات دریا سر برآورد و عرض کرد: ای سلیمان! امروز مرا مهمان کن. سلیمان علیه السلام فرمان داد تا به اندازه خوراک یک ماهش برای آن حیوان غذا فراهم آورند. وقتی آن مقدار غذا همچون کوهی بزرگ بر ساحل دریا جمع آمد، آن ماهی سر برآورد و همه را بلعید و عرض کرد: ای سلیمان! آن گوشه ای از غذای من بود، بقیه آن کجاست؟ سلیمان علیه السلام به شگفت آمد و فرمود: آیا در دریا حیوانی همانند تو وجود دارد؟ ماهی عرض کرد: هزار گونه حیوان. سلیمان علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند پادشاهِ پرتوان، در قدرت خود پاک و منزّه است و چیزهایی می‌آفریند که کسی از آن‌ها خبر ندارد.

و امّا نعمت فراخ خداوند متعال چنان است که به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر همه آسمانیان و زمینیان چیزی را از من آرزو کنند، هم چنان که یکی از شما سوزنی را به دریا فرو برد و بیرون آورد، آرزوی هر آرزومندی را هفتاد بار بزرگ‌تر از دنیای شما به او عطا می‌کنم، پس چگونه ممکن است چیزی که من استوارش داشته ام، رو به کاستی گذارد؟

سپس خداوند روح را آفرید و به آن فرمود: در این پیکر وارد شو. روح که عرصه ورود خود را تنگ دید ایستاد. خداوند به او فرمود: ناگزیر وارد شو و ناگزیر خارج شو. روح از محل نرمیِ بین استخوانهای جمجمه وارد سر آدم شد و چون به چشمانش رسید، او شروع به نگریستن به خود کرد. سپس شنید که فرشتگان تسبیح می‌گویند. وقتی روح به بینی

آدم رسید، او عطسه کرد. آن گاه خداوند متعال زبان او را به حمد گشود و او گفت الحمد لله. این نخستین سخنی بود که آدم گفت. خداوند فرمود: خدا رحمتت کند ای آدم که برای همین آفریدمت و رحمت من برای تو و فرزندان توست اگر آنان نیز سخن تو را بگویند. این چنین گفتنِ «خدا رحمتت کند» به هر که عطسه کند سنّت شد و هیچ چیز بر ابلیس سخت‌تر از این سخن نبود. سپس آدم چشمانش را گشود و دید بر عرش نوشته شده: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. وقتی روح به ساق آدم رسید، او پیش از آن که روح به گام‌هایش برسد خواست برخیزد اما نتوانست. از این رو خداوند متعال فرمود: «خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ»

غور الامور ترمذی: این سخن نزدیک است به آن چه گذشت تا آنجا که می‌گوید: یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مرّه، حال آنکه نامش حارث است و کنیه اش ابا مره و خدایش ابلیس نامید چون در روز سجده بر آدم علیه السّلام از هر نیکی خالی شد.

یحیی علیه السلام گفت: من دوست دارم تو را در صورت و آفرینشت بینم و دامهایی که به آن‌ها مردم را هلاک کنی بمن بنمائی. ابلیس گفت: کار بزرگی از من خواستی که مرا در تنگنا گذاشتی و کارم را مشکل کردی ولی تو نزد من عزیزتری از اینکه تو را رد کنم و نیازت را بر نیاورم. ولی می‌خواهم که تنها مرا بینی و کسی جز خودت نباشد، سپس برای فردای آن روز با هم وعده گذاشتند، و با این وعده از نزد آن حضرت رفت، و فردا همان ساعت برابرش ایستاده بود، و به او به عنوان یک کار خدائی بزرگ نگاه کرد. چهره ای مسخ شده وارونه و زشت هراسناک و

بد، تنی چون تن خوکان، و چهره ای چون چهره میمون، چشمش به درازا شکافته، دهانش به درازا شکاف برداشته، وبرابر سر و دندان‌هایش همه یک استخوان وجود داشت، بی چانه و بی ریش، موی سرش اندک روئیده بسوی بالا و وارونه، با چهار دست، دو تا در شانه و دو در پهلوها، انگشتان پاهایش به دنبال و پاشنه‌هایش به جلو و دستش دارای شش انگشت، گونه اش سفت و صاف، دو سوراخ بینی او به سوی آسمان و نوکی داشت چون نوک پرنده، چهره اش به سوی پشت، دو چشمانش کور و لنگ و چوله، دارای دو بال و پیراهنی داشت بالا زده که رویش زناری بسته بود. و چند کوزه خرد به کمربندش آویخته بود و کنار پیراهنش رشته‌هایی آویزان بودند در هر رنگ از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز. و زنگ بزرگی در دست داشت و خودی بر سر که بر قله اش آهن درازی کمان دار آویزان بود.

یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مره به من از آنچه بینم و بپرسم گزارش بده، گفت: ای پیغمبر خدا من بدین وضع نزد تو نیامدم مگر این که می‌خواهم از هر چه بپرسی پاسخ درست دهم و چیزی را از تو پنهان نکنم.

فرمود: ای ابا مره به من بگو این کمربند بالای پیراهنت چیست؟

گفت ای پیغمبر خدا این مجوس گری و گبر مآبی است. من گبری را ساختم و خود بدان کیشم.

فرمود: بگو بدانم این کوزه‌های خرد که از کمربندت آویزانند، چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا، اینها شهوتها و نمایشات دامهای من اند، نخست چیزی که مؤمن را با آن شکار کنم زن است و اگر او به فرمان خدا در

این باره بچسبد از راه جمع مال حرام به او رو کنم و او را با حرص و طمع در آن اندازم و اگر به فرمان خدا پناه برد و به زهد و ترک مال از من کناره کند از راه میخواری و مستی به او رو کنم تا همه این خواهشها را در او مکرر سازم و به ناچار اگر پارساترین مردم باشد به یکی از آن‌ها گرفتار شود.

فرمود: این نمونه‌های هوس انگیز که به کنار پیراهنت هستند چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا این‌ها رنگ‌های زنانه و زیور آن‌هایند و هر زنی پیوسته جامه خود را به یکی از این رنگها درآورد تا آن را بپسندد و مردان را به زیورش عاشق خود سازد.

فرمود: این زنگ که در دست داری چیست.

گفت: ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازهای ابزارآلات موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه گری و سرود. همانا آن گروه در انجمنی برای بدکاری گرد آیند و برخی از آنچه گفتم در اختیار دارند ولی آن‌ها را کامیاب و شاد نسازد، و چون ببینم خوب سرحال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزارآلات آن‌ها در آمیزد و لذت و شادی آن‌ها را بیفزاید، برخی چون آن را شنوند.

با انگشتان خود بشکن زنند، برخی سر و گردن بجنبانند و برخی با دو دست کف زنند و پیوسته این شیوه را ادامه دهند تا من بر آن‌ها سوار شوم و آن‌ها را هلاک سازم.

فرمود: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا از من بپرهیز و از دامهایم که پیغمبران و نیکان و عابدان و پارسایان برایت

بیان کردند، چنانچه من سر خود را با این کله خود از نکبت نگهدارم، فرمود: نکبت کدام است؟ گفت: لعنت، فرمود: این آهن دراز که در قله آنست چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا، این قلابی است که با آن دل نیکان را به سوی خود کشم. فرمود: یک پرسش ماند، گفت آن چیست؟ فرمود: این چه آفرینش و صورت زشت و وارونه و منکری است که تو داری؟ گفت: ای پیغمبر خدا این به خاطر پدر تو آدم است، من از فرشته‌های ارجمند بودم هزار سال سر از سجده برنداشتم، و در یک سجده برای پدرت آدم پروردگارم را نافرمانی کردم، و خدا بر من خشم گرفت. و مرا لعن کرد و از پیکره فرشته‌ها به پیکره دیوان درآمدم، در میان فرشته‌ها زیباتر از من نبود و من مسخ و وارونه و زشت و برگشته و هراسناک و بد منظره شدم چنانچه بینی.

فرمود: آیا این تصویر از خودت و دامهایت را پیش از من به کسی دیگر نشان داده ای؟ گفت: نه سوگند به عزّت پروردگارم، این چیزی است که هیچ آدمیزادی

هرگز آن را مشاهده نکرده و من تو را در برابر همه مردم بدان گرامی داشتم. فرمود: پذیرائی خود را با دو پرسش کامل کن یکی عمومی و دیگری خصوصی. گفت: ای پیغمبر خدا بسیار خوب می‌توانی بپرسی پس بپرس.

فرمود: به من بگو چه چیزی تو را امیدوارتر کند و پشتیبان‌تر و دلداری بخش‌تر از اندوه تو است، و کدامین چیز تورا خوشحال‌تر و جایگاهت را قوام بخش‌تر و دلت را شادتر می‌سازد؟

گفت: ای پیغمبر خدا من می‌ترسم آن را به کسی بگوئی و از تو یاد گیرند و خود را از آن نگهدارند و نیرنگ من تباه شود.

فرمود: خدا در کتابش کار تو و نیرنگت را فرو آورده و برای پیغمبران و دوستانش بیان کرده و از آنچه باید، اجنتاب خواهند کرد، و اما گمراهان را تو به آن‌ها سزاوارتری که مانند گوی در دست تواند و تو آن‌ها را به بازی می‌گیری. از این رو نزد اولیای خداوند گفتار تو از گفتار خدا اثربخش‌تر و عزیزتر نیست.

گفت: ای پیغمبر خدا به راستی که زنان مهمترین چیزی ایند که مرا بسیارامیدوار، پشتم را محکم و چشمم به آن‌ها روشن می‌گیردد همانا که آن‌ها بند و دامهای من و تیر بی خطای من اند، پدرم قربانشان اگر اینان نبودند نمی‌توانستم کمترین آدمی را گمراه کنم، به وسیله آن‌ها است که به مقاصد خود برسم و به واسطه آن‌ها مردم را به هلاکت رسانم.

چون متوجه عابدان و علماء شوم بر من چیره شوند، و هر چه سپاه بر آن‌ها گسیل دارم بگریزند و پس از شکست و گریز به یاد زنان آیم و خوشدل شوم و خشمم آرام شود و خاطرم آسوده گردد، و عقده دلم گشوده شود و اندوهم تسلی یابد و چشمم روشن گردد و پشتم محکم شود.

و اگر زنها از نژاد آدم نبودند من بر آن‌ها سجده می‌کردم، چون آن‌ها خانم‌های من اند و جاشان بر دوش و گردن من است و بر من است آنچه خواهند، هیچ زنی از من طلب نیازی نکند جز اینکه برای انجامش با سر شتابم نه با پا، زیرا آن‌ها امید من و پشت و عصمت و مورد پسند و اعتماد و فریادرس من اند.

فرمود: سود و شادی تو در گمراه کردن آدمی چیست؟ و برای چه بدان تسلی یابی؟

گفت: خدا شادیها، غمها، حلال و حرام را آفریده، و در روز آدم مرا میان آن‌ها مخیر کرد و من شهوتها، حرام، دشنام و منکرات را برگزیدم، و آن‌ها شیفتگی و دلخواه من شدند و آدم را هم مخیر کردند و او اندوه و عبادت و حلال را برگزید، و آن‌ها خواسته و آرزوی او شدند. بنابراین آنست خواسته و آرمان او، و اینست هوس و خواست و دلخواه من، آن است دلخواه و دارائی و کالای او این است خواسته و دارائی و کالا و اندوخته من، و خواسته هر کس همانند خود اوست چون علاقه و شهوت بدان دارد، علاقه و شهوت مرد زندگی او است و چون زندگی را از کسی بگیرند نابود گردد، چه بسیار آفریده خدا که خواسته و دلبندش را گرفتند و مرد و نابود شد و این موضوع نیز چنین است.

اینکه من برگزیده‌ام دلخواه و هوس و زندگی من شده و اگر از من گرفته شود نابود شوم و هرگاه بدان دست یابم شاد و سر زنده شوم، و چون دیدم دلخواه و هوس و زندگیم نزد دیگری است که آن را از من گرفته تا توانم بکوشم که آن را به دست آورم تا بدان بر آدمی نیرو گیرم کسی که زندگی من یعنی شهوت و هوس مرا گرفته است و در چنته خود نهاده و آماده شده تا با من کارزار کند و بجنگد. آیا من چاره ای جز نبرد دارم تا حق به حق دار برسد و ستمکار مقهور گردد، اینست حال من و کار من و مایه شادی من چون بر او چیره شوم.

به او فرمود: مگر آدم چه ستمی به تو کرده که می‌گوئی باید بر ستمکار غالب شد. گفت: به من ستم کرده که هوی و هوس مرا گرفته و در چنته خود نهاده است. چگونه من در جنگ با او و در حلال او طمع نکنم حال آنکه او در حرام و خواسته من طمع کرده است.

به او فرمود: آیا این عاقلانه است که می‌گوئی من می‌خواهم هوس خود را از او پس گیرم، و شاد شوی اگر آن را بکار گیرد و اندوه خوری اگر هوست را در زندگی خود بکار نبرند؟ گفت: چون هوس راند من اندوه ندارم بلکه شادمی شوم زیرا او خواسته مرا که شادی است برایم برآورده کرده است. اما اندوه خورم که آن را به کار نگیرد، من دنبال خواسته‌ام نیستم که از من گرفته زیرا دلم آسوده است که برنگردد، زیرا بر آن سرشته شده ولی می‌خواهم آن را بکار بندد، و چون آن را بکار بندد آرزو و گزیده و زندگیم را به من داده که جان من است. و چون آرمان مرا به کار گیرد مرا زنده و شاد کرده و آن را در چهت خود بکار بسته است و اگرآن را بکار نگیرد و در چنته او بماند، چون زندانی باشد و چون در درون او زندانی و در بند است و آن جان من است مانند اینست که من در زندان و در بندم، لذا به جنگ با او برخیزم. زیرا او به جای زندگی به من مرگ داده و ناچارم به هر نیرنگ دست زنم و هر فریبی بکار گیرم و آماده شوم و ابزار و آلات را آراسته سازم و ادوات و ابزار موسیقی را بر آرم، بزنم و بجنبانم و نمایش دهم، شاید آن را بیند و به طرب آید و یاد کند و به نشاط آید و فریب خورد و به هیجان آید، و آن هوسی را که در او است بکار بندد، که آن زندگی و خواسته من است، و من زندگی یابم و خرّم شوم تا آن راهی برای خروج و نجات از زندان بیابد، و این همان چیزی است که برای کسی نگفتم از روزی که آفریده شدم، و اگر فضل و ارجمندی تو نبود هرگز برایت باگو نمی‌کردم.

یحیی فرمود: اکنون آن پرسش خصوصی که از تو خواستم، گفت: آری بپرس من آماده ام. فرمود: آیا هرگز در من فرصتی برای هوس رانی خود یافتی از گوشه چشمی یا پرش سخنی از زبان یا خاطره ای در دل؟

گفت: بار خدایا نه، جز اینکه یک خصلت از تو مرا خوش آید و پسند من است که در تو بسیار است و نزد من مقام ارجمندی دارد، رنگ یحیی ازگفته او پرید و به خود پیچید و خود را کوچک شمرد، و بندهای دلش لرزید و غش کرد.

فرمود: ای ابا مرّه آن خصلت شیطان پسند چیست؟

گفت: تو مرد پر خوری هستی و بسا که بسیار بخوری و تخمه شوی از آن و سستی و خواب و سنگینی و تنبلی و چرت تو را فرا گیرند، و از این رو گاهی برخلاف شبهایی که برمی خیزی و عبادت می‌کنی بر پهلوی خود بخوابی، و این کار تو مرا خوشحال کند.

گفت: تنها به واسطه همین در من فرصتی برای خود یافته ای؟ گفت: آری، فرمود: چه چیزی تو را سخت شادت کند و سخت تو را بجنباند؟ گفت من آن را یاد آور شدم ولی تو حفظ نکردی. بطور خلاصه هر آنچه را خدا بد شمارد، مورد پسند من است و هر آنچه خدا پسند است نزد من منفور است. و من از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنم تا آن را چیز محبوب نزد خدا رابه دور اندازد و امر مورد پسند خود را می‌آرایم تا آن را برگیرد و اختیار کند. زیرا زندگی من در بکار بستن امر مورد پسند من است و مرگ و نابودی و خواری و ناتوانیم در بکار بستن چیزی است که آن را ناپسند دارم و در افکنده‌ام که همان حلال و پاک است از هر چیز و هر اندوه؛ و حرام موردِ پسند من هر چیز پلید و شادی و خوشی ای است که خداوند از آن غدقن کرده است.

سپس ابلیس گفت: تو را بس است ای یحیی در حالیکه ابلیس از فرصتی که بر او یافته، و با او در میان گذاشته بود شاد و خوشحال بود، یحیی فرمود: در عمر من جز همین فرصت را که گفتی بر من نیافتی؟

گفت: بارخدایا نه جز همین را.

یحیی فرمود: من با خدا عزّ و جلّ نذری واجب عهد کردم که تا از دنیا بیرون روم هرگز سیر غذا نخورم. فرمود: ابلیس در خشم شد و غمناک شد از این گزارش که به او داد، و یحیی از او خودداری کرد و پناه گرفت. ابلیس گفت: ای آدمیزاد مرا فریب دادی و پشتم را با این فریب شکستی و من با خدای خود عهد کنم و نذری واجب بگردن گیرم که هیچ آدمی را اندرز ندهم، و البته ای آدمیزاده تو بر من چیره شدی و پشتم را بدین ترتیب شکستی تا از دستم به سلامت جستی، سپس خشمگین از نزد آن حضرت خارج شد.

و می‌گویم: نسخه روایت بسیار ناخوانا و ناقص بود و برای تاکید و توضیح روایات اهل بیت علیهم السلام چنانش که یافتم، نگاشتم.

امام علی علیه السلام: هرکه عاشق چیزی شود، [آن چیز،]دیده اش را کم سو (نابینا) و دلش را بیمار می‌کند. در نتیجه، او با چشمی نادرست می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوت‌ها [پرده] خردش را دریده اند و دنیا، دلش را میرانده و جانش شیفته آن شده است. پس او بنده دنیا و بنده کسی است که از آن، بهره ای دارد و [دنیا]به هر جا رفت، او نیز می‌رود و به هر سو روی آورد، او نیز روی می‌آورد. در پیِ هیچ يك از فرمان‌های بازدارنده خدا باز نمی‌ایستد و از هیچ پند دهنده از جانب او پند نمی‌گیرد، حال آن که خود، کسانی را که مرگ، بی خبر، گرفتارشان ساخته است، می‌بینند.

و در همین کتاب آمده است که سعد از عَبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از عَیثَم بن اَسلَم، از معاویه بن عمّار دُهنی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: روزی ابوبکر به نزد علی علیه السلام آمد و به حضرت گفت: بعد از جریان روز ولایت [غدیر خم] پیامبر راجع به تو چیز دیگری به ما نگفت، گواهی می‌دهم که تو مولا و سرور من هستی و من به این حقیقت معترفم و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو به خاطر امارت مؤمنین تبریک گفتم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به ما این خبر را داده بود که تو وصی، وارث و جانشین او در امور خانواده و همسرانش هستی و این صلاحیت‌ها از تو باز نداشته است و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امور زنانش به تو واگذار شد. اما رسول خدا به ما نگفت که تو پس از او جانشینش هستی. در نتیجه در اختلافی که بین ما و شما وجود دارد، ما مقصر نیستیم و گناهی نداریم. علی علیه السلام به او فرمود: اگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینی و او خود خبر این امر را به تو بدهد و بگوید که من از تو به خلافت سزاوارترم و در این صورت اگر از مسند خلافت کناره نگیری کافر هستی، چه می‌گویی؟ ابوبکر پاسخ داد: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینم و یکی از این حرف‌ها را هم به من بگوید، سخنت را قبول دارم. علی علیه السلام فرمود: وقتی نماز مغرب را خواندی نزد من بیا.

راوی می‌گوید ابوبکر پس از نماز مغرب برگشت. علی علیه السلام دست او را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد. به ناگاه ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که رو به قبله نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای برده آزاد شده! حق علی را از او گرفتی و بر مسند نبوت تکیه زدی. آیا من این اجازه را به تو داده بودم؟

جامه خلافت را از تن به در کن و این امر را به علی واگذار، و گرنه جایگاه تو دوزخ است. سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و او را از مسجد بیرون برد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از نزد آنان رفت. امیرالمؤمنین به نزد سلمان رفت و به او فرمود: سلمان! از ماجرایی که اتفاق افتاده با خبری؟ و جریان را برای سلمان شرح داد. سلمان گفت: ابوبکر امر شما را مکشوف می‌سازد و این خبر را به گوش دوستش (عمر) می‌رساند و او را از مسئله آگاه می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام خنده ای کرده و فرمود: اما این که خبر را به عمر می‌رساند، بله او چنین می‌کند، ولی به خدا قسم که این دو، تا روز قیامت دیگر هیچ سخنی از این واقعه نمی‌گویند، چرا که آن‌ها بیشتر به فکر منفعت خویش هستند تا این واقعیت.

ابوبکر عمر را دید و ماجرا را برایش شرح داد. عمر به او گفت: وای بر تو، چه بی خردی! به خدا سوگند این‌ها همه از جادوی ابن ابی کبشه است. آیا قدرت جادوگری بنی‌هاشم را از یاد برده ای؟ محمد چطور به دنیا بازمی گردد؟ مرده که نمی‌تواند به دنیا باز گردد. جایگاهی که تو در آن قرار داری، بزرگتر از سحر بنی‌هاشم است. همچنان جامه خلافت را به تن داشته باش و به کار خود ادامه بده.

علی بن ابراهیم از محمد بن علی بن بلال، از یونس چنین روایت می‌کند: یونس و هشام بن ابراهیم در مورد عالمی که موسی با او دیدار کرد، اختلاف نظر پیدا کردند که کدام یک عالم‌تر بودند و این که آیا ممکن است، با این که موسی علیه السلام پیامبر زمان خود بود، فردی عالم‌تر از او در زمان او وجود داشته باشد؟ قاسم صیقل می‌گوید: این

دو، نامه ای برای امام رضا علیه السلام نوشتند و در آن نامه این موضوع را از حضرت پرسیدند. حضرت در پاسخ نوشت: موسی علیه السلام به نزد آن عالم رفت. خضر در جزیره ای نشسته بود یا به چیزی تکیه زده بود. موسی علیه السلام به او سلام کرد، اما خضر متوجه مفهوم سخن او نشد چرا که این واژه در دیار او رایج نبود. به او گفت: تو کیستی؟ گفت: موسی بن عمران.

خضر پرسید: تو همان کسی هستی که خداوند با او سخن گفت؟ موسی پاسخ داد: آری. خضر گفت: از من چه می‌خواهی؟ موسی پاسخ داد: آمده‌ام تا از آن چه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی. خضر گفت: کاری که به من موکول شده، تو طاقت آن را نداری و کاری که به تو موکول شده، از طاقت من بیرون است. سپس از مصائب اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین و کید دشمنان برای موسی سخن گفت و هر دو گریستند. سپس از فضائل اهل بیت نبی صلوات الله علیهم اجمعین و برتری آن‌ها بر همگان سخن گفت تا این که موسی گفت: کاش من هم از اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین بودم. سپس در باره فلانی و فلانی و فلانی سخن گفت و همچنین مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرد و این که قومش او را تکذیب می‌کنند و چه رفتارهایی از ایشان سر می‌زند و تاویل این آیه را برایش شرح داد: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[و دل‌ها و دیدگانشان را برمی گردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند) چنان که نخستین بار، به آن ایمان نیاوردند] یعنی آن زمان که از ایشان پیمان گرفت. موسی گفت: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» خضر علیه السلام پاسخ داد: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه

السلام گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» خضر علیه السلام گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» یعنی دلیل هیچ یک از کارهایم را مپرس و بر من خرده مگیر تا این که خودم سبب آن را به تو بگویم. موسی هم پذیرفت. آن سه نفر، با هم به راه افتادند تا به ساحل رسیدند، کشتی ای بارگیری کرده بود و قصد حرکت داشت. ناخدای کشتی گفت: این سه نفر را هم با خود می‌بریم زیرا افراد صالحی هستند. وقتی کشتی به راه افتاد و مسافتی را طی کرد، خضر علیه السلام برخاست و کف کشتی را سوراخ کرد و آنجا را با گل پر کرد. موسی علیه السلام از این کار خضر سخت برآشفت و به خضر گفت: «أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً» خضر پاسخ داد: «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً». موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً». از کشتی خارج شدند و به راه افتادند. نگاه خضر به پسر بچه بسیار زیبایی افتاد که همچون پاره ماه بود و گوشواره مروارید به گوش داشت و با چند کودک دیگر مشغول بازی بود. خضر مدتی به آن کودک نگاه کرد، سپس او را گرفت و کشت. موسی به خضر حمله ور شد و او را به زمین زد و گفت: «أَقَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً». خضر علیه السلام پاسخ داد: «أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» موسی علیه السلام به او گفت: «إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْ ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً». باز هم به راه افتادند تا به روستایی به نام ناصره رسیدند که نسب صَبْراً».

از عبدالرحمن بن سَیابه از امام صادق علیه السلام روایت شده است: موسی علیه السلام از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل به نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد امتحان کردن تو را دارد، از منبر پایین بیا؛ بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست و جوی او برآی. موسی علیه السلام شخصی را به دنبال یوشع فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان الهی قرار گرفته ام، پس توشه ای برگیر و با من بیا. یوشع یک ماهی زنده خرید و به آذربایجان رفت و آن را بریان کرد و در سبدی گذاشت. سپس با هم به راه افتادند تا به ساحل دریا رسیدند...

راوی می‌گوید: آن دو رفتند تا به پیرمردی رسیدند که بر روی زمین دراز کشیده بود و عصایش را کنارش گذاشته بود و عبایی بر روی خود انداخته بود که به اندازه قد او نبود و اگر سرش را با آن می‌پوشاند پاهایش بیرون می‌ماند و اگر پاهایش را می‌پوشاند، سرش بیرون می‌ماند. موسی به نماز ایستاد و به یوشع گفت: مراقب من باش. قطره بارانی از آسمان بر روی ماهی درون سبد چکید. ماهی تکانی خورد و سبد را با خود به سمت دریا کشید و این معنای این آیه است: «فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً» سپس پرنده ای از آسمان فرود آمد و لب دریا نشست و منقارش را در آب فرو برد. به موسی گفت: ای موسی! تو از علم پروردگارت به اندازه آبی که بر روی منقار من جمع شده است برنگرفته ای. سپس موسی برخاست و به راه افتاد و یوشع هم به دنبال او رفت. پس از مدتی طولانی موسی خسته شد و به یوشع گفت: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً... فِی الْبَحْرِ عَجَباً».

موسی علیه السلام بازگشت و رد ماهی را گرفت تا به آن مرد رسید و او همچنان دراز کشیده بود، موسی به او گفت: سلام برتو. پاسخ داد: و سلام بر تو باد ای عالم قوم بنی اسرائیل. سپس از جا برخاست و عصایش را به دست گرفت. موسی به او گفت: من دستور دارم که از تو پیروی کنم تا علم خود را به من بیاموزی.

همان گونه که قرآن حکایت کرده است، خضر به او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً». با یکدیگر به راه افتادند تا به بندرگاهی رسیدند که کشتی ای در آنجا آماده حرکت بود. نگاه دریانوردان که به آن دو افتاد گفتند: به خدا سوگند اینها را با خود می‌بریم و در ازای آن پاداشی نمی‌گیریم. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، خضر کف آن را سوراخ کرد و موسی همان را گفت که برایتان روایت کردم. خضر به او گفت: «أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً قالَ لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً». راوی می‌گوید: با هم به طرف ساحل رفتند و در آن جا کودکی را دیدند که لباسی از حریر سبز بر تن داشت و در گوشش گوشواره مروارید بود و با کودکان دیگر مشغول بازی بود. خضر پا را بر روی او گذاشت و او را سر برید. موسی علیه السلام به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً». راوی می‌گوید: «فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا أَتَیا أَهْلَ قَرْیَةٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُما فَوَجَدا فِیها جِداراً یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً» یعنی کاش نانی می‌گرفتی تا بخوریم چون گرسنه شده ایم. این سرزمین در ساحل دریا قرار داشت و نامش ناصره بود و نام نصرانی‌ها هم از همین جا گرفته شده است. اهالی آن سرزمین به موسی و یوشع غذایی ندادند و تا روز قیامت هم دیگر هیچ کس را میهمان نخواهند کرد. مَثَل آن کشتی در میان ما و شما این است که امام حسین علیه السلام از بیعت با

معاویه خودداری کرد. و مَثَل آن کودک در میان شما، مثل سخن امام حسن مجتبی علیه السلام است که به عبدالله بن علی فرمود: خداوند تو را لعنت کند که بد کافری هستی، به آن حضرت عرض شد: ای ابا محمد! او را کشتی. و مثَل آن دیوار در میان شما، علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین است.

از اسماعیل بن ابی زیاد سَکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از ابن عباس روایت شده است: مثَل مردم و علی بن ابی طالب علیه السلام مثَل موسی و صاحب کشتی است. موسی از روی نادانی سخن می‌گفت و صاحب کشتی از روی علم و آگاهی. این مردم نیز از روی نادانی سخن می‌گویند و علی علیه السلام از روی علم و آگاهی.

محمد بن عمر از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: خداوند ذریه مؤمن را تا هزار سال حفظ می‌کند و میان آن دو کودک و والدین شان، هفتصد سال فاصله بود.

عبدالله بن خالد در حدیثی مرفوع چنین روایت کرده است: بر شانه پسر بچه ای که خضر او را کشت، نوشته شده بود: کافر.

محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از مُثَّنی حنّاط، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه

السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همانا روح مؤمنان در میان درختانی از بهشت است که از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های آن می‌خورند و می‌گویند: پروردگارا! قیامت را برایمان برپا کن و به آن چه که به ما وعده دادی، عمل نما و افراد پسین ما را به پیشینیان ما ملحق کن.

ای رسول خدا پدر و مادرم به فدایت سفارشی به من بفرمایید تا خداوند با آن مرا سود دهد فرمودند: بله، ای ابو ذر من تو را گرامی می‌دارم تو از جمل ما خاندانی. من تو را به وصیّتی سفارش می‌کنم که چون آن را به خاطر داشته باشی سخنی دربرگیرند شیوه‌ها و راه‌های نیکی را داری؛زیرا اگر آن را به یاد بسپاری به سبب آن دو بهره خواهی داشت. ای ابو ذر خدا را چنان بندگی کن که گویا او را می‌بینی که اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند. و بدان که نخستین بندگی او شناخت او است به این که پیش از هر چیزی بوده و هیچ چیزی پیش از او نبوده و یکتایی است که دومی ندارد و کسی است که تا بی نهایت می‌ماند. آفرینند آسمان‌ها و زمین می‌باشد و آنچه در آن‌ها و میان آن‌ها است می‌باشد. همان خداوند[لطیف]دانا، همان که بر هر چیزی توانا است سپس ایمان به من و اقرار به این که خداوند عزّتمند مرا به سوی هم مردم فرستاده است تا آن‌ها را بشارت و بیم بدهم و به اذن خودش به سوی او دعوت کنم و چراغی روشن باشم سپس دوستی خاندانم، کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان کرده است. و ای ابو ذر بدان که خداوند والا خاندان مرا همچون کشتی نجات در قوم نوح قرار داد که هرکس در آن سوار شود نجات یافته و هرکس از آن روی گرداند غرق شده است و همچون باب حطّه[برای پاک شدن از گناهان]بنی اسرائیل

که هرکس از آن داخل شد ایمنی یافت. ای ابو ذر آنچه را به تو سفارش کردم به خاطر بسپار تا در دنیا و آخرت سعادتمند باشی. ای ابو ذر دو نعمت است که بسیاری از مردم دربار آن دو زیان دیده اند: تندرستی و فراغت. ای ابو ذر پنج چیز را پیش از پنج چیز دیگر غنیمت بشمار: جوانی پیش از پیری، تندرستی پیش از بیماری، توانگری پیش از نیازمندی، آسودگی پیش از مشغولیّت و زندگانی پیش از مرگ. ای ابو ذر از سپردن کارهایت به آرزوها پرهیز کن؛زیرا تو امروز هستی و در فردا نیستی اگر فردا برای تو باشد فردا هم آن چنان باش که امروز هستی و اگر فردا برای تو نباشد بر کوتاهی امروزت پشیمان نمی‌شوی. ای ابو ذر بسا کسی که به پیشواز آینده ای رفته که هرگز آن را به پایان نرسانده و بسا امیدوار به فردایی که به آن نرسیده است. ای ابو ذر اگر اجل و گردش آن را بینی آرزو و فریبش را دشمن می‌داری.

ای ابو ذر در دنیا چونان بیگانه و رهگذر باش و خودت را از اهل قبور بشمار. ای ابو ذر چون به صبح رسیدی از شب سخن نگو و چون به شب رسیدی از صبح دیگر سخن نگو. از تندرستی پیش از بیماری و از زندگانی پیش از مرگ توشه برگیر؛زیرا که تو نمی‌دانی نامت در فردا چیست[سعادتمند نام خواهی گرفت یا شقاوتمند]ای ابو ذر، مبادا به هنگام غفلت بیفتی که دیگر توان برگشتن نباشد که وارثت تو را نخواهد ستود به آنچه از برای او گذاشته ای و آن خداوندی که به نزد او رفته ای تو را معذور نخواهد داشت در آن چیزهایی که خود را مشغول آن‌ها ساخته ای. ای ابو ذر، چیزی چون دوزخ ندیده‌ام که گریزنده اش مانده باشد و نه همچون بهشتی که خواهانش به خواب فرو رفته باشد.

ای ابو ذر بر عمرت حریص‌تر باش تا بر درهم و دینارت ای ابو ذر، هرکه از شما، یکی از چند چیز را در پیش دارید: یا توانگر گردید و طغیانگری پیش گیرید، یا بینوا شوید که در اثر فقر و بینوایی خدا را فراموش نمایید یا دچار بیماری شوید که شما را از اصلاح بازدارد، یا به سن پیری رسید که شما را از کار بیندازد، یا در چنگال مرگ گرفتار آیید که (فرصت را از شما برباید و شما را) سرگشته سازد، یا گرفتار فتن دجّال شوید که شرّی است غایب که فرا خواهد رسید، یا با قیامت مواجه شوید، قیامتی که از همه چیز عظیم‌تر و تلخ‌تر است. ای ابو ذر، بدترین و پست ترین مردمان در نزد خداوند به روز قیامت دانشمندی است که از علم و دانش او بهره ای برده نشود و کسی که به دنبال علم می‌رود تا مردم را به سوی خود بگرداند (و بر آنان سروری نماید) بوی بهشت را در نیابد. ای ابو ذر، اگر از تو دربار چیزی پرسند که ندانی، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای نامطلوب آن نجات یابی و در آنچه دانشی دربار آن نداری به مردم فتوا مده تا از عذاب الهی در روز قیامت رهایی یابی. ای ابو ذر، گروهی از بهشتیان به گروهی از دوزخیان می‌نگرند و می‌گویند: چه چیز شما را به دوزخ برد درحالی که ما به برکت تعلیم و تربیت شما به بهشت درآمدیم؟! پس آنان گویند: ما شما را به نیکی فرمان می‌دادیم ولی خودمان از انجام آن دریغ می‌ورزیدیم. ای ابو ذر، همانا حقوق الهی بر بندگان عظیم‌تر از آن است که آنان از عهده اش برآیند و نعمت‌های خداوند بیشتر از آن است که بندگان آن را بشمارند اما بایستی که توبه کنان، شب و صبح کنید. ای ابو ذر، همانا شما در گذر شب و روز در مهلت‌هایی ناقص با کرداری نگاه داری شده هستید درحالی که مرگ نیز ناگهانی می‌آید. پس هرکس نیکی بکارد نزدیک است که رغبت بدرود و هرکس بدی بکارد نزدیک است که پشیمانی بدرود، که برای هر کشت

ورز همان است که کاشته است. ای ابو ذر آهسته رو، بهره اش را از دست نمی‌دهد و آزمند به آنچه برایش مقدّر نشده، دست نمی‌یابد. به هرکس که خیری داده شده، خداوند داده است و از هرکس شرّی بازداشته شده، خداوند آن را بازداشته است. ای ابو ذر پرهیزگاران سروران و فقیهان راهبران اند و همنشینی با ایشان افزونی است. ای ابو ذر، همانا مؤمن گناهش را چونان صخره ای بر بالای سرش می‌بیند و می‌ترسد به روی او بیفتد و کافر گناهش را چونان مگسی می‌بیند که از کنار بینی اش می‌گذرد. ای ابو ذر، همانا خداوند وقتی برای بنده ای خیر بخواهد گناهانش را میان دو چشمش ترسیم می‌کند. ای ابو ذر، به خردی گناه منگر بلکه بنگر که چه کسی را نافرمانی کرده ای. ای ابو ذر همانا جان مؤمن از گنجشکی که در قفسی انداخته می‌شود بی قرارتر و ترسان‌تر است. ای ابو ذر، هرکس که گفتار و کردارش برابر باشد همان کسی است که به بهره اش می‌رسد. و هرکس گفتار و کردارش برابر نباشد همان مردی است که باید خودش را سرزنش کند. ای ابو ذر، شخص به سبب گناهی که به آن دچار شده از روزی محروم می‌شود. ای ابو ذر وقتی تو چیزی از آخرت می‌خواهی و به دنبالش می‌روی برایت آسان می‌شود و وقتی چیزی از امور دنیا را می‌بینی و به دنبالش می‌روی برایت سخت می‌شود؛زیرا تو بر حالی هستی که از آن می‌ترسی. ای ابو ذر دربار آنچه به تو بهره ای نمی‌رساند سخن نگو؛زیرا هیچ ربطی به تو ندارد. و زبانت را نگاه دار چنان که روزی ات را نگاه می‌داری. ای ابو ذر همانا خداوند شکوهمند مردمی را به بهشت می‌برد و آن قدر به آنان عطا می‌کند تا سپرد شان به پایان رسد و بالای ایشان مردمانی در درجات بالاترند که وقتی اینان به آن گروه بالاتر می‌نگرند آنان را می‌شناسند و می‌گویند:

پروردگارا اینان برادران ما هستند که با ما در دنیا بودند. پس به چه سبب ایشان را بر ما برتری دادی؟ گفته می‌شود: هیهات، وقتی شما سیر بودید ایشان گرسنه بودند، وقتی شما سیراب بودید ایشان تشنه بودند، وقتی شما در خواب بودید ایشان برپا ایستاده بودند و وقتی شما در جایتان می‌ماندید ایشان رهسپار می‌شدند. ای ابو ذر همانا خداوند والا نور دیدگانم را در نماز نهاد و آن را محبوب من قرار داد، چنان که غذا را محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه قرار داد.

ای ابو ذر هرگاه مردی در یک روز، غیر از نمازهای واجب دوازده رکعت نماز بگذارد، برایش خانه ای در بهشت حقّی واجب است. ای ابو ذر، نماز در این مسجد من برابر است با صد هزار نماز در مساجد دیگر مگر مسجد الحرام. و نماز در مسجد الحرام برابر با صد هزار نماز در جز آن است. و برتر از هم این‌ها نمازی است که مرد فقط برای خدا در خان خود می‌گزارد به گونه ای که هیچ کس جز خدا او را نمی‌بیند. ای ابو ذر، همانا تو تا وقتی در نماز هستی در آن پادشاه را می‌زنی و هرکس بسیار در پادشاه بزند، سرانجام باز می‌شود ای ابو ذر هر مؤمنی که برای نماز می‌ایستد عطایای میان او و عرش بر او فرو می‌ریزد و فرشته ای بر او گمارده می‌شود که فریاد بزند: ای پسر آدم اگر می‌دانستی چه چیزی در نماز تو است و با چه کسی مناجات می‌کنی، خسته نمی‌شدی و روی برنمی گرداندی. ای ابو ذر، خوشا اصحاب درفش‌ها در روز قیامت که درفش‌ها را بر دوش می‌گیرند و از مردم به سوی بهشت پیشی می‌گیرند.هان که آنان پیشی گیرندگان به مسجدها در بامدادان و جز آن هستند. ای ابو ذر، خانه ات را گور[تاریک]نکن. نمازی در آن بگزار تا به سبب آن گورت روشن شود. ای ابو ذر، نماز ستون دین است ولی زبان بزرگ‌تر است و صدقه، گناه را نابود می‌کند ولی زبان بزرگ‌تر است.

ای ابو ذر در بهشت هر درجه ای که بالاتر از درج دیگر است چنان است که میان آسمان و زمین است، بنده چشم می‌گشاید و نوری چنان آن را روشن می‌کند که نزدیک است کورش کند، پس شادمان می‌شود و می‌گوید: این چیست؟ می‌گویند: این نور برادر مؤمن تو است.

من گفتم: ای رسول خدا این چگونه ممکن است؟ حضرت فرمودند: آن گناه را جلوی چشمش قرار می‌دهد تا از آن توبه کند و به سوی خدا بگریزد و به بهشت داخل شود. ای ابو ذر، همانا زیرک کسی است که نفسش را سرکوب کرده و برای پس از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که از نفس و هوس‌های آن پیروی کند و از خداوند عزّتمند آرزوهایش را بخواهد. ای ابو ذر، همانا نخستین چیزی که از این امّت برداشته می‌شود امانتداری و فروتنی است چنان که نزدیک است هیچ فروتنی را نبینی. ای ابو ذر، سوگند به کسی که جان محمّد[صلّی اللّه علیه و اله]به دست او است اگر این دنیا در نزد خداوند عزّتمند به انداز بال پشه یا مگسی می‌ارزید، به کافر و فاجر شربتی از آب نمی‌نوشانید. ای ابو ذر، همانا این دنیا نفرین شده است و آنچه در آن است نفرین شده است جز آنچه با آن خشنودی خدای عزّتمند خواسته می‌شود. ای ابو ذر، رهیچ چیزی در نزد خداوند از این دنیا ناپسندتر نیست. آن را آفرید ولی از آن روی گرداند و دیگر ننگریست و تا برپایی قیامت نخواهد نگریست. و هیچ چیزی در نزد خداوند از ایمان به او و ترک آنچه فرمان داده که ترک شود، پسندیده‌تر نیست. ای ابو ذر، همانا خدای والا به برادرم عیسی علیه السّلام وحی کرد: ای عیسی دنیا را دوست مدار؛زیرا من آن را دوست نمی‌دارم. و آخرت را دوست بدار؛که آن جایگاه بازگشت تو است. ای ابو ذر، همانا جبرئیل گنجینه‌های این دنیا را بر استری خاکستری به نزد من آورد و گفت: ای محمّد همانا این‌ها زمین است که

داشتن آن‌ها از بهر تو در نزد پروردگارت خواهد کاست. من گفتم: جبرئیل ای حبیب من مرا به آن نیازی نیست. هنگامی که سیر شوم پروردگارم را سپاس می‌گزارم و چون گرسنه شوم از او درخواست می‌کنم. ای ابو ذر، وقتی خداوند برای بنده ای خیر بخواهد او را در دین فقیه، در دنیا پارسا و به عیب‌های نفسش بینا می‌کند.

هیچ بنده ای در این دنیا پارسایی نکرده جز آن که خداوند حکمت را در دلش نهاده، زبانش را به آن گویا ساخته، به عیب‌های دنیا و بیماری و درمانش بینا کرده و از آن به منزل سلامت با تندرستی بیرون برده است. ای ابو ذر، وقتی دیدی که برادرت در دنیا پارسایی می‌کند به [سخن]او گوش کن؛زیرا او حکمت را به تو عرضه خواهد کرد. من گفتم: ای رسول خدا چه کسی پارساترین مردمان است؟ فرمودند: کسی که گور و پوسیدن را فراموش نکرده و نابود شدنی را به خاطر آنچه می‌ماند ترک کرده است. کسی که فردا را از عمرش نشمرده و خودش را از مردگان شمرده است. ای ابو ذر، همانا خداوند والا به من وحی نکرده که مال دنیا گرد آورم بلکه به من وحی فرموده که: «با سپاس از پروردگارت او را به پاکی بستای و از سجده گزاران باش و پروردگارت را پرستش کن تا مرگت فرارسد». [حجر: آی -]ای ابو ذر، من جام خشن می‌پوشم و بر زمین می‌نشینم و بر الاغ بی زین سوار شده، کسی را بر ترک آن سوار می‌کنم. و هرکس از سنّت من روی گرداند از من نیست. ای ابو ذر، مال دوستی و برتری طلبی، دین مرد را از بین می‌برد. ابو ذر گفته که من گفتم: ای رسول خدا آیا هراسناکان پریشان فروتن بسیار ذکر خداگو، از مردمان دیگر به سوی بهشت پیشی می‌گیرند؟ فرمودند:

نه بلکه مؤمنان فقیر پیشی می‌گیرند؛زیرا آنان در روز قیامت به روی گردن‌های مردم گام بر می‌دارند وقتی خزانه داران بهشت به ایشان می‌گویند: بمانید تا حسابرسی شوید: برای چه چیزی حسابرسی شویم. به خدا سوگند ما چیزی نداشتیم که ستم و عدالت داشته باشیم و چیزی به ما داده نشد که بگیریم و بدهیم بی گمان ما پروردگارمان را بندگی کردیم«تا مرگ به سراغ ما آمد». [مدثّر: آی]ای ابو ذر، دنیا مشغل دل و جسم است و خداوند عزّتمند از اهل دنیا دربار آنچه از نعمت‌های حلال بهره برده اند بازخواست خواهد کرد چه رسد به نعمت‌های حرام. ای ابو ذر، من از خداوند عزّتمند خواستم روزی کسی را که مرا دوست می‌دارد به کفاف قرار دهد و به کسی که مرا دشمن می‌دارد مال و فرزند بدهد.

فرمودند: کسانی که مرگ را بیشتر یاد می‌کنند و نیکوتر آماد مرگ می‌شوند. ای ابو ذر، وقتی نور به دل داخل شود قلب گشاده و گسترده می‌شود. من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا علامت آن چیست؟ فرمودند: بازگشت به منزل جاودانگی، روی گردانی از منزل فریب و آماده شدن برای مرگ پیش از فرود آن. ای ابو ذر از خدا پروا کن و درحالی که دلت گنهکار است به مردم چنان نشان نده که از خداوند می‌هراسی تا تو را گرامی بدارند. ای ابو ذر همانا برای خداوند فرشتگانی از هراس او ایستا، هستند که سربلند نمی‌کنند تا آن گاه که نفخ پایانی در صور دمیده شود که در این هنگام همگی می‌گویند: منزّه تویی و سپاس برای تو است و ما چنان که سزاوارت است تو را بندگی نکردیم. و اگر مردی عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد از دشواری آنچه در آن روز می‌بیند عملش را اندک می‌شمارد. و اگر سطلی از غسلین[چرکاب جهنم]در محلّ طلوع خورشید بریزند، جمجمه‌هایی در

محل غروب به جوش می‌آید و اگر آه‌های دوزخ از درونش برآید هیچ فرشت مقرّب و پیامبر فرستاده ای نمی‌ماند جز آن که بر زانو می‌افتد و می‌گوید:

پروردگارا من، من. چنان که ابراهیم، اسحاق علیه السّلام را فراموش می‌کند و می‌گوید: پروردگارا من خلیل تو ابراهیم هستم. مرا فراموش نکن. ای ابو ذر اگر زنی از زنان اهل بهشت در شبی تاریک به آسمان دنیا سربکشد زمین بهتر از آنچه ماه شب چهارده آن را روشن می‌کند، روشن می‌شود و هم اهل زمین بوی پراکنده شد آن را درمی یابند.

و اگر جامه ای از جامه‌های بهشت، امروز در این دنیا بیفتد هرکسی که به آن بنگرد. از هوش می‌رود و دیدگانش تاب دیدن آن را نخواهد داشت. ای ابو ذر صدایت را در کنار جنازه‌ها، هنگام جنگ و قرآن خواندن کوتاه کن. ای ابو ذر وقتی به دنبال جنازه ای می‌روی باید عقلت به اندیشه پرداخته و فروتنی پیشه سازی و بدانی که تو هم به او خواهی پیوست. ای ابو ذر بدان که هر چیزی وقتی خراب می‌شود، نمک دوای آن است و چون نمک خراب شود دیگر دوایی برایش نیست. - شیخ طوسی گفته است: این مثل برای بد عالمان است-و بدان که در میان شما دو خصلت است: خندیدن بدون شگفت زدگی و کسل بودن بدون شب زنده داری. ای ابو ذر دو رکعت نماز مختصر همراه با اندیشه، بهتر از یک شب به نماز ایستادن با قلب غافل است.

ای ابو ذر حقّ سنگین و تلخ و باطل سبک و شیرین است. و چه بسا یک ساعت هوسی که اندوهی دراز به جا می‌گذارد. ای ابو ذر هیچ مردی به راستی فقیه نمی‌شود مگر هم مردم را در پیشگاه خداوند همچون

شتران ببینند. سپس به خودش بازگردد و خود را ناچیزترین آن‌ها بداند. ای ابو ذر هیچ مردی به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر این که هم مردم را در دینشان احمق و در دنیایشان خردمند ببینند. ای ابو ذر از خودت حساب بکش پیش از آنکه به حساب کشیده شوی؛زیرا این کار حساب فردایت را آسان می‌کند. و خودت را وزن کن پیش از آن که وزنت کنند. و برای آن نمایش بزرگ آماده باش. روزی که عرضه می‌شوی و هیچ پنهانی بر خداوند نهان نمی‌ماند. از خداوند شرم کن؛زیرا من-سوگند به کسی که جانم در دست او است-وقتی برای قضای حاجت می‌روم جامه‌ام را از روی شرم از دو فرشته ای که با من هستند بر سرم می‌کشم. ای ابو ذر آیا دوست داری به بهشت بروی؟ من عرض کردم: بله پدرم به فدایت. حضرت فرمودند: پس آرزویت را کوتاه کن و مرگ را در پیش چشم قرار بده و به راستی از خداوند شرم کن. من عرض کردم: ای رسول خدا ما همه از خداوند شرم می‌کنیم.

فرمودند: این شرم آن نیست که من می‌گویم.

بلکه شرم از خداوند این است که گور و پوسیدن را و سینه و آنچه در آن است و سر و آنچه را گرد آورده است فراموش نکنی. که هرکس پاداش بزرگ می‌خواهد باید زینت دنیا را رها کند، که چون چنین باشی به ولایت و سرپرستی خدا می‌رسی، ای ابو ذر اندکی به همراه نیکی بس است. همان قدر از نمک که برای غذا بس است. ای ابو ذر حکایت کسی که بدون عمل دعا می‌کند همچون حکایت کسی است که بدون کمان تیر می‌اندازد. ای ابو ذر همانا خداوند به انداز شایستگی بنده اش، فرزندان او و فرزندان فرزندانش را شایسته می‌کند و او را در خان

کوچکش در میان خانه‌های گرداگرد او تا وقتی در میان شان است نگاه می‌دارد. ای ابو ذر همانا پروردگار تو به جهت سه نفر به فرشتگان مباهات می‌کند: مردی که به تنهایی صبح می‌کند آن گاه اذان می‌گوید و نماز می‌گزارد پس پروردگارت می‌فرماید: بند مرا بنگرید که نماز می‌گزارد و هیچ کس جز من او را نمی‌بیند. سپس هفتاد هزار فرشته فرود آمده پشت سرش نماز می‌گزارند و برایش آمرزش می‌خواهند تا فردای آن روز و مردی که به شب زنده داری برخاسته و به تنهایی نماز می‌گزارد و در سجده به خواب می‌رود که در این هنگام خداوند والا می‌فرماید: به بنده‌ام بنگرید که روحش نزد من است و جسمش در اطاعت از من به سجده رفته است. و مردی در میدان جنگ که یارانش گریخته اند ولی او پایداری کرده و جنگیده و کشته می‌شود. ای ابو ذر هیچ مردی پیشانی اش را بر جایی از زمین نمی‌گذارد مگر این که در روز قیامت برایش گواهی می‌دهد و هیچ منزلی نیست که گروهی در آن فرود آیند جز این که آن منزل یا بر ایشان صلوات می‌فرستد یا لعنتشان می‌کند. ای ابو ذر هیچ بامداد و شامگاهی نیست جز این که همه جای زمین همدیگر را به سخن می‌گیرند و می‌گویند: ای همسایه آیا امروز یادکنند خدا بر تو گذشته یا بنده ای که پیشانی اش را برای سجده به خداوند والا بر تو نهاده باشد؟ برخی می‌گویند: نه. و برخی می‌گویند: آری. و چون زمینی بگوید: بله، به خود می‌جنبد و شادمان می‌شود از این که می‌بیند بر همسایه اش برتری دارد. ای ابو ذر همانان وقتی خداوند شکوهمند زمین و درختانش را آفرید، هیچ درختی نبود که بهره ای برای فرزندان آدم نداشته باشد.

ابراهیم بن اسماعیل از پدرانش به نقل از فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله

فرمودند: به هرکس در دنیا چهار خصلت داده شود، خیر دنیا و آخرت به او داده شده و بهره اش را از هر دو برده است: پرهیزی که او را از حرام‌های خداوند باز دارد، اخلاقی خوش که با آن در میان مردم بزید، بردباری ای که با آن بر نادانی جاهل چیره شود و همسری نیکو که او را در کارهای دنیا و آخرت یاری کند.

و همانا برخی از ما صدایی همانند صدای زنجیر در تشت را می‌شنود و به نزد برخی نیز آفریده ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل می‌آید و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: از میان ما کسانی هستند که بر قلبشان الهام می‌شود و کسانی هم در دلشان انداخته می‌شود و کسانی که با ایشان سخن گفته می‌شود. و همچنین فرمود: از میان ما کسانی به چشم می‌بینند کسانی در قلبشان چنین و چنان الهام می‌شود و کسانی نیز فقط می‌شنوند چنان زنجیر در تشت می‌افتد.

راوی گفته است: من عرض کردم: و آنچه آنان به چشم می‌بینند چه چیز است؟ فرمودند: آفریده ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل.

اصبغ بن نباته گفته است: من در خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام نشسته بودم که مردی آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان من تو را چنان که در آشکار دوست دارم در نهان نیز دوست می‌دارم. امیر مؤمنان علیه السّلام اندک زمانی با چوبی که در دست داشت زمین را خراشید و سپس سر بلند کرد و فرمود: به خدا سوگند دروغ می‌گویی من نه صورت تو را در میان صورت‌ها می‌بینم نه نامت را در میان آن‌ها. أصبغ گفته

است: من از این سخن بسیار شگفت زده شدم و از جایم حرکت نکرده بودم که مردی دیگر آمد و گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند من تو را در نهان چنان دوست می‌دارم که در آشکارا حضرت دیر زمانی با چوبش زمین را خراشید و سپس سربلند کرد و فرمود: راست می‌گویی، همانا سرشت ما سرشتی رحمت شده است که خداوند در روز میثاق از آن پیمان گرفته است و تا روز رستاخیز نه کسی از آن جدا می‌شود و نه کسی به آن داخل می‌شود.هان پس برای نیازت جامه ای برگیر؛زیرا من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: نیازمندی به دوست داران تو زودتر می‌رسد تا آن سیل که از بالای دره به پایین سرازیر می‌شود.

داود بن کثیر رقّی گفته است: من در خدمت حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودم که حضرت آغاز سخن کرده، فرمود: ای داود روز پنج شنبه اعمال شما بر من عرضه شد و من در آن‌ها عمل تو را که هدیه ای به پسر عمویت فلانی بود دیدم و شاد شدم. من دانستم که هدی تو به او پایان عمرش و اجلش را شتاب بخشیده است. داود گفته است: من پسر عموی بدخواه، کینه توز و پلیدی داشتم و شنیده بودم که او و خانواده اش در احوال بدی هستند پس قبل از رفتنم به مکّه حواله ای نقدی به او دادم و چون به مدینه رسیدم حضرت صادق علیه السّلام از آن خبر داد.

عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی از پدرش به نقل از جدّش روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند: هرکس بگوید: «صلّی اللّه علی محمّد»و بر خاندانش درود نفرستد، بوی بهشت را نخواهد

یافت و حال آن که بوی بهشت از فاصله ای پانصد ساله به مشام می‌رسد.

همانا دنیا از بین رفتنی و زحمت و دگرگونی و درس آموزی است. فنای آن این است که روزگار کمانش را می‌کشد و تیر می‌گذارد تا با بیماری تندرست را بزند و با مرگ زنده را، و از زحمت اش آن است که مرد آنچه خود نمی‌خورد گرد می‌آورد و آنچه را نمی‌نشیند می‌سازد و از دگرگونی اش آن است که تو رشک انگیز را ناتوان و ناتوان را رشک انگیز می‌بینی که هیچ کدام جز نیک بختی ای زودگذر یا سختی ای فرود آمده نیست. و از عبرت‌هایش آن است که مرد به آرزویش نزدیک می‌شود و آن گاه اجلش آن را از او می‌رباید. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: بسا مهلت داده شد به احسان که با گناه پوشیده شده اش مغرور می‌شود و با گفتارهای نیک دربار خودش فریب می‌خورد و خداوند هیچ بنده ای را به مانند مهلت دادن گرفتار نمی‌کند.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: خداوند (والا مقام) برای مؤمن زمان تعیین شده ای پیرامون مرگ قرار نمی‌دهد تا هر زمان که عشق به ماندن داشته باشد او را زنده نگه می‌دارد و هرگاه دانست که او کاری انجام می‌دهد که تلف شدن دینش در آن است، با احترام جانش را می‌گیرد. ابو علی گوید: این حدیث را برای احمد بن علی بن حمزه مولی الطالبیین-که روایت کنند حدیث هست-بیان کردم، او از حسین بن راشد طفاوی از محمد بن قاسم از پدرش از مردی که او از امام صادق علیه السّلام نقل کرد، خبر داد که

حضرت فرمود: کسانی که به خاطر گناهان از دنیا می‌روند بیشتر از کسانی هستند که با[فرا رسیدن]زمان معین مرگشان می‌میرند و کسانی که به خاطر نیکوکاری زنده می‌مانند بیشتر از کسانی هستند که با کردارش در قید حیاتند.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش و آنان از امیر المؤمنین علیه السّلام خبر دادند، روزی امیر المؤمنین علیه السّلام در فضای عمومی شهر نشسته و مردم به گردش جمع شده بودند، مردی به سوی حضرت رفت و گفت: ای امیر المؤمنین، تو در جایگاهی هستی که خداوند (گرامی و بزرگ) تو را به آن[مقام]رسانده است و با این حال پدرت در آتش شکنجه می‌شود؟ حضرت به او فرمود: ساکت شو خداوند دهانت را مهر کند، به آن کسی که محمد صلّی اللّه علیه و اله را حقیقتا به پیامبری برانگیخت، سوگند، اگر پدرم برای هر گناهکاری بر روی زمین میانجیگری کند خداوند شفاعت او را دربار آنان می‌پذیرد، آیا پدر من به آتش عذاب می‌شود درحالی که پسر او تقسیم کنند آتش است؟! آنگاه فرمود: به آن کسی که محمد صلّی اللّه علیه و اله را برانگیخت، سوگند نور ابی طالب در روز رستاخیز نورهای آفریدگان را فرو می‌نشاند. مگر پنج نور را: نور محمد صلّی اللّه علیه و اله و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین و پیشوایان از فرزندان حسین، زیرا نور او از همان نور ماست که خداوند (والا مقام) دو هزار سال پیش از آفرینش آدم آن را آفرید.

موسی بن بکر از عبد صالح علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: ابو ذر از ترس خداوند (والا مقام) آن قدر گریست تا اینکه چشمانش آسیب دید. به او گفته شد: اگر از خداوند درخواست کنی، دیدگان تو را شفا می‌دهد، او فرمود: حواس من از آن پرت است و آن بزرگترین دلمشغولی من نیست، گفتند: چه چیز حواس تو را از آن پرت کرد؟ فرمود: دو چیز شگفت انگیز بهشت و دوزخ.

امام علی علیه السلام در سخنان کوتاه منسوب به ایشان: ای بندگان دنیا! چرا شاخه‌هایتان با ریشه‌هایتان، و خِرَدهایتان با هوس‌هایتان ناسازگار است؟ گفتارتان، دارویی است که درد را شفا می‌بخشد؛ ولی کردارتان، دردی است که درمان نمی‌پذیرد. شما نه چون تاکید که برگ‌هایش نیکو و میوه اش خوش و بالا رفتن از آن، آسان است؛ بلکه چون درختی هستید که کم برگ و پر خار است و میوه اش غیر قابل خوردن، و بالا رفتن از آن، دشوار است. شما دانش (معرفت) را زیر پاهایتان نهادید، و دنیا را بالای سرهایتان. از این رو، دانش در نزد شما خوار و بی مقدار است. و [با شما] به دنیا هم نمی‌توان رسید، که شما هر کسی را از رسیدن به آن، مانع می‌شوید. پس، شما نه آزادگانی آقامنشید و نه بردگانی پرهیزگار. بدا به حالتان، ای مزدوران بد! مزد را می‌گیرید و کار نمی‌کنید. اگر هم کار کنید، کار را تباه می‌کنید. به زودی، کردار خود را می‌بینید، و کارفرما به کار تباهی که برایش کرده اید و به مزدی که از او گرفته اید، رسیدگی خواهد کرد! ای بدهکاران بد! دِین خود را نمی‌پردازید و هدیه می‌دهید؛ مستحبّات را به جا می‌آورید و

واجبات را نمی‌گزارید. بستانکار، هدیه را نمی‌پذیرد تا آن که طلب او پرداخت شود.

الاختصاص به نقل از اَصبغ بن نُباتَه: همراه امیر مؤمنان بودم که مردی نزدش آمد و به ایشان سلام کرد و سپس گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، من تو را در راه خدا دوست دارم و تو را در نهان، چنان دوست دارم که آشکارا دوست دارم، و چنان در نهان به ولایت تو در راه خدا پایبندم که آشکارا بدان پایبندم. امیر مؤمنان، سر خود را زیر انداخت و نوك شاخه ای را که در دست داشت، مدّتی بر زمین زد. سپس سر خود را بلند کرد و فرمود پیامبر: «خدا برایم هزار حدیث گفت که برای هر حدیثی، هزار در است. جان‌های مؤمنان، در هوا یکدیگر را می‌بینند و یکدیگر را می‌بویند و شناسایی می‌کنند. پس هر یك که دیگری را شناخت، با آن الفت می‌گیرد، و هر یك نشناخت، با آن دیگری اختلاف می‌یابد. به حقّ خداوند قسم که دروغ می‌گویی و من، نه چهره ات را در میان چهره‌ها[ی دوستدارانم]می شناسم و نه نامت را در میان نام‌های آن‌ها».

الأمالی طوسی به نقل از سَدیر: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاه کسی را می‌بینم که پیش از آن روز، نه من او را دیده‌ام و نه او مرا. با این حال به شدّت دوستش می‌دارم و چون با او سخن می‌گویم، می‌بینم که نظر او در مورد من، همچون نظر من درباره اوست و به من می‌گوید که نظر من درباره او همچون نظر خودش درباره من است (همان احساس محبّت بی سابقه را نسبت به من دارد). حضرت فرمود: «ای

سَدیر! راست می‌گویی. الفت گرفتن دل‌های پاکان، هنگام دیدار یکدیگر، هرچند اظهار دوستیِ زبانی نکنند، به سرعتِ در آمیختن قطره‌های باران با آب رودهاست. دیرپیوندی دل‌های بدکاران، هرگاه که یکدیگر را ببینند، گر چه به زبان اظهار دوستی کنند، همچون دوری چارپایان در مهربانی ورزیدن به یکدیگر است، گرچه مدّت‌های بسیار بر سرِ یك آخور باشند.

امام صادق علیه السلام: جان‌ها [همچون]سپاهیانی فراهم آمده اند که یکدیگر را می‌بینند و چنان که اسبان یکدیگر را می‌بویند، یکدیگر را می‌بویند. پس آن‌ها که یکدیگر را شناختند، با یکدیگر الفت می‌گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نشناختند، با هم اختلاف خواهند کرد، [تا آن جا که] اگر مؤمنی به مسجد بیاید که در آن، مردمان بسیاری هستند و جز یك مؤمن در میان آنان نیست، جان او به سوی آن مؤمن، میل پیدا می‌کند، تا کنارش بنشیند.

امام باقر علیه السلام:هان! جان‌ها [همچون]سپاهیانی فراهم آمده اند. پس آن‌ها که یکدیگر را بشناسند، با یکدیگر الفت خواهند گرفت و آن‌ها که یکدیگر را نشناسند، با یکدیگر اختلاف خواهند یافت. چون جان در همان آسمان، دوستی و دشمنی می‌کند. پس اگر در آسمان دوستی کرد، در زمین نیز دوستی می‌کند و اگر در آسمان دشمنی کرد، در زمین نیز دشمنی می‌کند.

ابو ذر پرسید: یا رسول اللّه، آیا دربار آنچه بر زبان می‌آوریم مورد مؤاخذه قرار خواهیم گرفت؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: ای ابو ذر! مگر مردم را غیر از درو کرده‌های زبانهای ایشان بر روی آتش جهنم سرازیر می‌کند؟! تا زمانی که تو سکوت اختیار کرده ای در سلامتی همیشگی به سر می‌بری و همین که لب گشودی اگر سخن نیکی بر زبان راندی برای تو ثواب و پاداش نوشته می‌شود و اگر سخن زشتی گفتی بر تو گناه ثبت خواهد شد. ای ابو ذر! به درستی که شخصی در مجلس سخنانی می‌گوید تا اهل مجلس را بخنداند به خاطر همین کارش در طبقات جهنم که به انداز فاصل زمین و آسمان است فرو می‌رود. ای ابو ذر! وای بر کسی که سخن دروغ بر زبان آورد تا گروهی را بخنداند، وای بر چنین کسی! وای بر چنین کسی!

ای ابو ذر! هرکس خاموشی گزید نجات یافت؛پس راستگویی پیشه کن و هرگز از دهان خود دروغی صادر مکن. ابو ذر پرسید: یا رسول اللّه، توب کسی که از روی عمد دروغ گوید چیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: استغفار کردن و نمازهای پنجگانه را خواندن این گناه را می‌شوید و پاک می‌سازد. ای ابو ذر! از غیبت بپرهیز که به طور قطع غیبت بدتر از زنا است. پرسیدم: پدر و مادرم فدایت، این چگونه قابل تصوّر است؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: برای اینکه زناکار توبه می‌کند، خداوند توبه اش را می‌پذیرد ولی اگر غیبت کننده توبه کند خداوند نمی‌پذیرد تا اینکه صاحب حق آن را حلال نماید. ای ابو ذر! دشنام دادن به مسلمان فسق و گناه است و با مسلمان جنگ کردن کفر به شمار می‌آید و گوشت مسلمان را خوردن (یعنی غیبت کردن او) معصیت کردن خداست و حرمت مال او مثل حرمت خون اوست. عرض کردم: ای پیامبر خدا، غیبت چیست؟ برادر خود را طوری یاد کنی که

خوشایندش نیست. گفتم: اگر آن عیب در آن شخص وجود داشته باشد چگونه است؟ فرمود: اگر آن عیب در او باشد آن غیبت به شمار می‌آید و اگر چنین عیبی در او نباشد به طور قطع تهمت است. ای ابو ذر! هرکه از برادر مسلمان خود دفاع نماید و غیبت را از او دفع کند بر خداوند عزّتمند لازم است او را از آتش جهنم آزاد نماید. ای ابو ذر! کسی که در نزد او غیبت مسلمانی به میان می‌آید و او توانایی دفاع و یاری غیبت شونده را دارد و او را یاری می‌کند، خداوند عزّتمند در دنیا و آخرت او را یاری خواهد کرد و اگر توانایی یاری را دارد

ای ابو ذر! قتّات داخل بهشت نمی‌شود. پرسیدم: قتّات کیست؟ فرمود: سخن چین است. ای ابو ذر! سخن چین در آخرت از عذاب الهی راحتی نخواهد یافت. ای ابو ذر! هرکه در دنیا دو رو و دو زبان باشد پس در آتش جهنم نیز دو زبان خواهد بود.

ای ابو ذر! مجالس به امانت است (نباید سخنان مطرح شده در آنجا که احتمال ضرر به کسی را دارد در جایی نقل شود) و افشا کردن رازی که برادر مسلمان آن را با تو در میان گذاشته، خیانت است پس از این خیانت برحذر باشد و از مجلس خویشاوندان (که در آنجا غیبت و تهمت و سخن چینی می‌شود) دوری کن. ای ابو ذر! از جمعه تا جمعه، روزهای دوشنبه و پنج شنبه اعمال اهل دنیا به خداوند متعال تقدیم می‌شود و بند مؤمن مورد مغفرت قرار می‌گیرد مگر بنده ای که بین او و برادرش کینه و کدورتی باشد. پس می‌گویند: عمل این دو مؤمن را واگذارید تا اینکه با هم آشتی نمایند و کدورت‌ها را دور ریزند.

زیرا با جدایی عمل پذیرفته نیست. ای ابو ذر هرکس دوست داشته باشد که مردم در برابرش بایستند درحالی که خودش نشسته است باید نشیمنگاهش را از آتش پر کند. ای ابو ذر هر کس بمیرد و به اندازه ذرّه ای، کبر در دلش باشد بوی بهشت را نمی‌یابد مگر اینکه پیش از آن توبه کرده باشد. مردی گفت: ای رسول خدا من زیبایی را دوست دارم. حتی دوست دارم بند تازیانه و کفشم زیبا باشند. آیا از این موضوع برایم بیمناک می‌شوی؟ حضرت فرمودند: دلت چگونه است؟ او گفت: دلم را عارف به حقّ و مطمئن به او می‌یابم. حضرت فرمودند: این کبر نیست. کبر این است که حق را ترک کنی و از حق به چیز دیگری درگذری و چنان به مردم بنگری که گویا آبروی هیچ کس همچون آبروی خودت و خون هیچ کس همچون خون خودت نیست. ای ابو ذر بیشتر کسانی که به دوزخ می‌روند فخرفروشان اند. مردی گفت: ای رسول خدا آیا کسی از کبر نجات می‌یابد؟ حضرت فرمودند: بله با پشمینه پوشیدن و سوار شدن بر الاغ و دوشیدن بز و نشست و برخاست با بیچارگان. ای ابو ذر هرکس کالایش را خودش بردارد از کبر دور است. یعنی آنچه را از بازار می‌خرد. ای ابو ذر هرکس که جامه اش را با تکبر به دنبال بکشد خداوند والا تا روز قیامت به او نمی‌نگرد.

ای ابو ذر پوشش مؤمن تا نیمه‌های ساق است و عیبی ندارد جامه ای دیگر بپوشد که میان آنجا و قوزک پایش باشد. ای ابو ذر هرکس جامه اش را وصله بزند و کفشش را تعمیر کند و صورتش را خاک آلوده کند از کبر دور است. ای ابو ذر هرکس دو پیراهن داشته باشد باید یکی را بپوشد و دیگری را برای برادرش بگذارد. ای ابو ذر در امّتم مردمانی

خواهند بود که در میان نعمتها به دنیا می‌آیند و از آن‌ها می‌خورند. اندیشه شان خوراک و پوشاک رنگین است و به سخن گفتن ستایش می‌شوند. آنان بدترین مردمان امّتم هستند. ای ابو ذر هرکس با وجود توانایی بر زیبا پوشیدن به خاطر فروتنی برای خداوند آن را ترک کند، خداوند از زینت‌های بزرگواری او را می‌پوشاند. ای ابو ذر خوشا حال کسی که برای خدا فروتنی نماید نه اینکه از روی کمبود (دنیایی و دینی) فروتنی کند و ذلیل گرداند نفس خود را و این حالت به خاطر نیاز نباشد و اندوخته ای را که نه از گناه به دست آورده ببخشد و با بیچارگان مهرورزی کند و با اهل فقه و حکمت بیامیزد. خوشا کسی که درونش شایسته و بیرونش نیکو باشد و بدی اش را از مردم برکنار دارد. خوشا کسی که به علمش عمل کند و زیادی مالش را ببخشد و از زیاده گویی دریغ کند. ای ابو ذر جامه‌های زبر و ضخیم بپوش تا فخر در تو راهی نیابد. ای ابو ذر در آخر الزمان مردمانی در تابستان و زمستانشان پشمینه می‌پوشند درحالی که می‌پندارند به این سبب بر دیگران برترند. آنان کسانی هستند که فرشتگان آسمانها و زمین لعنتشان می‌کنند. ای ابو ذر آیا تو را از اهل بهشت خبر ندهم؟ من عرض کردم: چرا ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله، فرمودند: هر ژولید خاک آلود ژنده پوشی که به او اعتنا نمی‌شود اگر برای چیزی به خداوند سوگند یاد کند، خداوند آن را ادا می‌کند.

فرمود: خدا را به یاد داشته باش تا خداوند تو را به یاد داشته باشد. خداوند را به یاد داشته باش تا او را پیشاپیش خود بیابی. در راحتی خودت را با خداوند آشنا کن تا او در سختی خودش را با تو آشنا کند.

اگر چیزی می‌خواهی از خدا بخواه و اگر یاری می‌جویی از خدا بجوی، که آنچه تا روز قیامت خواهد شد به قلم آمده است. اگر هم آفریدگان بکوشند در چیزی که برایت نوشته نشده به تو سودی برسانند، نخواهند توانست و اگر در چیزی که خداوند برایت ننوشته است بکوشند که به تو زیانی برسانند باز هم نخواهند توانست. پس اگر توانستی که با خرسندی و یقین برای خدا کار کنی بکن و اگر نتوانستی در شکیبایی بر آنچه نمی‌پسندی نیز خیر فراوانی است. که پیروزی به همراه شکیبایی و گشایش به همراه گرفتاری است. «و بی گمان، با دشواری، آسانی همراه است». [انشراح: آی]ای ابو ذر با غنای خداوند بی نیازی بجو تا خداوند بی نیازت کند. من عرض کردم: ای رسول خدا آن چیست؟ فرمودند:

صبحان روز و شام شب. هرکس به آنچه خداوند روزی اش کرده قناعت کند توانگرترین مردمان است. ای ابو ذر خداوند پاک و والا می‌فرماید: من هم سخنان حکیم را نمی‌پذیرم، بلکه به اندیشه و هوس انگیزه اش می‌نگرم. اگر اندیشه و انگیزه اش در چیزی باشد که من دوست دارم و می‌پسندم، سکوتش را سپاس و یاد خودم و متانت[او]قرار می‌دهم اگرچه خودش به سخن در نیاید. ای ابو ذر خداوند پاک و والا به چهره و مالتان نمی‌نگرد بلکه به دل و عملتان می‌نگرد. ای ابو ذر پرهیزکار را دریاب که جایگاهش این جا است. دو را رها کنید تا با هم آشتی کنند. ای ابو ذر! تقوی در اینجاست، تقوا در اینجاست-و حضرت اشاره به سین مبارک خود کرد-. ای ابو ذر! چهار ویژگی است که جز مؤمن به آن‌ها دست نمی‌یابد: خاموشی و آن اوّل عبادت به شمار می‌آید و فروتنی و خاکساری در پیشگاه خداوند متعال و به یاد خدا بودن در هر شرایطی و اندک چیزی-یعنی کمی مال و منال-. ای ابو ذر! قصد کار نیک کن هر

چند موفّق به انجام آن نشوی ولی (چون نیّت کار خیر کرده ای) در شمار اهل غفلت قرار نمی‌گیری. ای ابو ذر! کسی که مراقب باشد و تسلّط یابد بر آنچه در میان ران‌های اوست- یعنی فرج خود-و آنچه در میان ریش او قرار گرفته-یعنی زبان خود-و آن دو را از حرام نگاه دارد وارد بهشت خواهد شد.

ای ابو ذر هر جوانی که دنیا و سرگرمی اش را به خاطر خدا ترک کند و جوانی اش را در فرمانبری از خداوند به پیری برساند. خداوند پاداش هفتاد و دو صدّیق را به او می‌دهد. ای ابو ذر ذکر گو در میان غافلان همچون جنگجو در میان گریختگان است. ای ابو ذر همنشین شایسته بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد است. بیان نیکی بهتر از خاموشی و خاموش ماندن بهتر از بیان بدی است. ای ابو ذر جز با مؤمن همراه مشو. غذایت را جز به پرهیزگاران نخوران. و خودت هم غذای فاسقان را نخور. ای ابو ذر از غذایت به کسی بخوران که او را برای خدا دوست داری و از غذای کسی بخور که تو را برای خداوند دوست دارد. ای ابو ذر خداوند عزّتمند با زبان سخنگویان همراه است. پس مرد باید از خدا پروا کند و بداند که چه می‌گوید. ای ابو ذر زیاده گویی را ترک کن. از سخن گفتن، آنچه تو را به مقصودت برساند بس است. ای ابو ذر برای دروغ گویی مرد همان بس که هرچه را می‌شنود باز بگوید. ای ابو ذر هیچ چیزی همچون زبان سزاوار زندان دراز مدّت نیست. ای ابو ذر از بزرگداشت خداوند است، گرامیداشت علم و عالمان و ریش سفیدان مسلمان و حافظان و اهل قرآن و پادشاه دادگر. ای ابو ذر اگر کسی از روزی خودش بگریزد چنان که از مرگ می‌گریزد

الخرائج و الجرائح: از جابر روایت شده که وی گفت: هرگاه با حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله در دره‌های مکه راه می‌رفتم حضرت بر هر سنگ و درختی گذر می‌کرد می‌گفتند: سلام بر تو ای رسول خدا!

الخرائج و الجرائح: روایت شده که عمار بن یاسر در بعضی از سفرهای پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله با ایشان همراه بوده است. وی می‌گوید: روزی در صحرایی فرود آمدیم که درختان کمی داشت. حضرت به دو درخت کوچک نگریست و به من فرمود: ای عمار! سوی این دو درخت برو و به آن‌ها بگو رسول خدا به شما فرمان می‌دهد به هم بپیوندید تا او به زیرتان بنشیند. آن گاه هر یک سوی دیگری شتافت تا این که به هم پیوستند و همچون یک درخت شدند. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به پشت آن‌ها رفت و قضای حاجت کرد. وقتی خواست بیرون بیاید فرمود تا هر یک به جای خود بازگردند. آن گاه آن دو بازگشتند.

الخرائج و الجرائح: روایت شده که وقتی پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مسجدش را بنا کرد، در آن جا تنه نخلی خشکیده و کهن به سمت محراب بود که هرگاه حضرت خطبه می‌خواند به آن تکیه می‌داد. وقتی برای ایشان منبری ساختند و از آن منبر بالا رفت ناگاه آن تنه ناله ای سر داد همچون ناله ناقه ای که کره اش را از او جدا کرده باشند. آن گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله پایین آمد و آن تنه را در آغوش کشید و ناله اش فرونشست. سپس حضرت بازگشت. آن تنه را حنّانه (نالان)

می‌نامیدند و تا زمانی که بنی امیه مسجد را خراب کردند بر جا بود. وقتی بنایش را تازه کردند آن را از جا درآوردند.

تفسیر عیاشی: از سعید بن جُبَیر روایت شده که وی گفت: در کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت که هر طایفه ای از طوایف عرب یکی دو تا از آن‌ها را داشت. وقتی نازل شد «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَ-هَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَ-هَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

{خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست.} همه بت‌ها در کعبه به سجده افتادند.

بصائر الدرجات: حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: عده ای از مردم با کلام ایمان می‌آورند اما عده ای فقط با نگاه ایمان می‌آورند. مردی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و عرض کرد: نشانه ای به من بنما. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به دو درخت فرمود به هم بچسبید. آن دو به

هم چسبیدند. سپس فرمود: از هم جدا شوید. از هم جدا شدند و هر یک به جای خود بازگشتند. آن گاه آن مرد ایمان آورد.

بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به همراه یکی از اصحاب در جایی بود و خواست قضای حاجت کند. به آن مرد فرمود: نزد آن دو نخل کوچک برو و به آن‌ها بگو به هم بپیوندید. آن‌ها به هم پیوستند و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله پشتشان پنهان شد و قضای حاجت کرد و سپس برخاست. آن مرد آمد اما هیچ چیز ندید.

الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر یک درخت سَمُره با خارهای درشت و شاخه‌های محکم و ریشه استوار گذر کرد و آن را صدا زد. ناگاه درخت اطاعت کرد و زمین را شکافت و سوی ایشان آمد. حضرت سپس دستور داد و آن به جای خود بازگشت. کدام نشانه گویاتر و آشکارتر از این که چیزهایی ایستا در اطاعت از حضرت می‌آیند و می‌روند؟

الخرائج و الجرائح: روایت شده که جمعی از قوم عرب کنار یکی از بت‌های خود جمع شدند. ناگهان صدایی از میان بت برآمد و به زبانی فصیح به آنان گفت: محمد نزد شما آمده و شما را به سوی حقیقت فرامی خواند. آن‌ها از ترس پا به فرار گذاشتند. این در هنگام بعثت حضرت بود و بیشتر حاضران اسلام آوردند.

الخرائج و الجرائح: روایت شده که در مسجد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله تنه درختی بود که وقتی حضرت خطبه می‌خواند و خسته می‌شد، به آن

تکیه می‌داد. وقتی برای ایشان منبری ساختند آن تنه درخت نالید. حضرت صدایش زد و ناگاه تنه درخت پیش چشم مردم زمین را شکافت. آن گاه حضرت به کنارش رفت و با آن سخن گفت تا این که آرام شد. سپس به آن فرمود: سر جایت بازگرد. و همه داشتند می‌شنیدند. آن تنه بازگشت و سر جای خود قرار گرفت و بر یقین مومنان افزوده شد.

الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به جعرانه رفت و در آن جا اموال را تقسیم کرد. مردم شروع کردند از حضرت درخواست کنند و ایشان به آن‌ها عطا می‌کرد. کار چنان شد که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را به سوی درختی راندند و ردای حضرت به درختی گیر کرد و پشت ایشان خراشیده شد و از آن درخت نیز حضرت را دورتر راندند و هنوز درخواست می‌کردند. فرمود: ای مردم! ردای مرا پس دهید، به خدا سوگند اگر به تعداد درختان تهامه مال نزد من باشد همه را میانتان تقسیم می‌کنم بدون این که مرا ترسو یا بخیل ببینید. حضرت در ذی القعده از جعرانه خارج شد و فرمود: هرگاه آن درخت را دیدم سرسبز بود و انگار آب بر آن پاشیده می‌شد.

و روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای علی! مشتی سنگریزه به من بده. آن گاه حضرت آن‌ها را پرتاب کرد و فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ»

{حق آمد و باطل نابود شد.} كَلبى مى‌گويد: وقتى حضرت اين را گفت ناگاه بت‌ها واژگون شدند و اهل مكه گفتند: مردى ساحرتر از محمد نديده ايم. ابوهُرَيره مى‌گويد: مردى به پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله كمانى هديه داد كه تمثال يک عقاب بر رويش بود. حضرت بر رويش دست كشيد و خداوند آن را پاک كرد.

خَبّاب بن اَرت به سفرى رفته بود. دخترش نزد رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله آمد و از اتمام نفقه شكوه كرد. حضرت به او فرمود: گوسفندتان را نزد من بيار. حضرت بر سينه گوسفند دست كشيد و آن گوسفند تا وقتى خَبّاب بازگشت شير مى‌داد.

تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام: عمار بن ياسر گفت: روزى نزد رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله رفتم حال آن كه به ايشان شک داشتم. عرض كردم: اى محمد! وقتى در قلب من شکِ به تو چيره باشد راهى به سوى تصديقت ندارم، آيا نشانه اى دارى؟ فرمود: بله. عرض كردم: چيست؟ فرمود: وقتى به سوى خانه ات بازگشتى در راه از هر سنگ و درختى ديدى درباره من سوال كن، آن‌ها رسالت مرا تصديق مى‌كنند و برايت به نبوت من شهادت مى‌دهند. من بازگشتم و از هر سنگ و هر درختى كه در راه ديدم پرسيدم و گفتم: اى سنگ و اى درخت! محمد ادعا مى‌كند تو به نبوتش شهادت مى‌دهى و رسالتش را تصديق مى‌كنى، درباره او چه شهادتى مى‌دهى؟ سنگ و درخت به سخن درآمدند و هر يک گفتند: شهادت مى‌دهم كه محمد رسول پروردگارمان است.

امام جعفر صادق علیه السلام سپس فرمود: خداوند سه گونه حیوان را در روزگار رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به سخن درآورد، یکی شتر که ماجرایش را شنیدی. دیگری گرگ که نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و نزد ایشان از گرسنگی شکوه کرد. حضرت گوسفندداران را فراخواند و به آن‌ها فرمود: برای این گرگ سهمی مقرّر کنید. ولی آن‌ها بُخل ورزیدند. پس گرگ رفت و پس از چندی باز برگشت و از گرسنگی شکوه کرد. حضرت باز آن‌ها را فراخواند آن‌ها دوباره بُخل ورزیدند. آن گرگ برای بار سوم آمد و از گرسنگی شکوه کرد و حضرت آن‌ها را فراخواند و آن‌ها باز بُخل ورزیدند. آن گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به گرگ فرمود: خودت بردار. اگر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله برای گرگ سهمی مقرّر می‌کرد گرگ تا روز قیامت چیزی بر آن نمی‌افزود. دیگری گاو بود که در نخلستان بنی سالم انصاری می‌زیست و از ظهور پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله خبر داد و مردم را سوی ایشان ره نمود و گفت: ای آل ذریح! شما را به کاری پسندیده ره بنمایم؟ کسی به زبان فصیح فریاد می‌زند و می‌گوید: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست که پروردگار جهانیان است و محمد رسول خدا و سرور پیامبران است و علی وصیّ او و سرور اوصیاء است.

روزی از روزها نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نشسته بودیم. ناگاه شتری نزد ایشان آمد و زانو زد و نالید و اشک از چشمانش به را افتاد. حضرت فرمود: این شتر برای کیست؟ عرض کردند: برای فلانی است. فرمود: او را نزد من بیاورید. به او فرمود: این شتر می‌گوید که او کودکانتان را پرورانده و برای بزرگانتان کار کرده اما اکنون شما می‌خواهید

سرش را ببرید. عرض کردند: ای رسول خدا! ما می‌خواهیم ولیمه ای بدهیم و بدین خاطر خواستیم سرش را ببریم. حضرت فرمود: آن را به من بدهید. آن‌ها شتر را برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وانهادند و ایشان آن را آزاد کرد. آن شتر همچون حاجتمندی که بر حجر الاسود فراز آید همواره به دور انصار می‌گشت و دختران نوجوان برایش آب می‌آورند تا نزدشان برود و می‌گفتند: این شتر آزاد شده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است. آن شتر آن قدر فربه شد که در پوستش نمی‌گنجید.

قصص الأنبیاء: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: مردی اعرابی از قبیله بنی سُلَیم نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد. او در بیابان سوسماری شکار کرده بود و آن را در آستینش گذاشته بود. به حضرت عرض کرد: من به تو ایمان نمی‌آورم مگر این که این سوسمار زبان به سخن گشاید. ایشان فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ سوسمار گفت: تو محمد بن عبداللّه هستی که خداوند تو را به دوستی برگزیده است. آن گاه آن مرد اسلام آورد.

الخرائج و الجرائح: روایت شده که همسر عبداللّه بن مِشکَم گوسفندی مسموم برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورد. بِشر بن بَراء نیز همراه حضرت بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سردست برداشت و بِشر از پایچه. حضرت آن را جوید و بیرون ریخت و فرمود: به من خبر می‌دهد که مسموم است. اما بِشر لقمه را جوید و پایین داد و جان داد. حضرت کسی را در پی آن زن فرستاد و او اقرار کرد. به او فرمود: چرا این کار را

کردی؟ گفت: تو همسر و بزرگان قوم مرا کشتی، گفتم اگر پادشاه باشد او را می‌کشم و اگر پیامبر باشد خدا آگاهش می‌کند.

محمود بن لبیدی گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: دو چیز است که فرزند آدم از آن‌ها بدش می‌آید: از مرگ بدش می‌آید در حالی که مرگ باعث راحتی مؤمن از فتنه است، و از کمبود مال بدش می‌آید در حالی که کمبود مال باعث کم شدن حساب (در روز قیامت) می‌شود.

ابو هریره می‌گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: حرص و ایمان هرگز در دل بنده ای جمع نمی‌شود.

ابو هریره می‌گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: نخستین چیزی که امت من به سبب آن وارد آتش می‌شوند دو چیز میان تهی است. گفتند: یا رسول اللّٰه آن دو چیز میان تهی کدامند؟ فرمود: فرج و دهان. و آنچه بیشتر از هر چیز باعث وارد شدن در بهشت می‌شود، تقوای الهی و خوش اخلاقی است.

عجلان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند سه گروه را بدون حساب وارد بهشت می‌کند و سه گروه را بدون حساب وارد آتش می‌کند، اما آن‌ها که خداوند بدون حساب آن‌ها را وارد بهشت می‌کند، رهبر دادگستر و بازرگان درستکار و پیرمردی است که عمر خود را در اطاعت

خداوند به سر برده است. و اما آن سه گروهی که خداوند بدون حساب آن‌ها را وارد آتش می‌کند، رهبر ستمگر و بازرگان دروغگو و پیرمرد زناکارند.

محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: سه دسته اند که در روز قیامت نزدیك ترین مردم به خدا هستند تا وقتی که مردم از حساب فارغ شوند: مردی که قدرت او باعث نشود که در حالت خشم به زیردست خود زور بگوید و مردی که میان دو کس (به عنوان پیام رسان) رفت و آمد کند و به اندازه یك جو به یکی از آن‌ها در برابر دیگری تمایل نکند و مردی که در آنچه به نفع او و یا به ضرر اوست حق را بگوید.

امیر المؤمنین (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: بر شما باد گوسفند و زراعت که این دو بامدادان و شامگاهان سود می‌دهند. گفته شد: یا رسول اللّٰه! پس شتران کجایند؟ فرمود: آن‌ها اطراف شیطانند و سود آن‌ها از جانب چپ می‌آید. گفته شد: یا رسول اللّٰه اگر مردم این را بشنوند شتران را رها می‌کنند. فرمود: آن بدبختان فاجر شترها را از بین نمی‌برند. (منظور از اینکه سود شتران از جانب چپ است، این است که شتران را از جانب چپ می‌دوشند و به آن‌ها از جانب چپ سوار می‌شوند).

علاء بن سیابه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: چون نوح از کشتی فرود آمد، شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که منّت

او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خدا خواستی که این فاسقان را هلاك کند و مرا از آنان راحت کردی.

آیا دو خصلت را به تو یاد ندهم؟ از حسد کردن بپرهیز که آن همان چیزی است که بر من کرد آنچه را که کرد. و از حرص بپرهیز که آن همان چیزی است که بر آدم کرد آنچه را که کرد.

جابر بن عبد اللّٰه از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: ترسناك ترین چیزی که از آن بر امتم بیمناکم، هوای نفس و آرزوی دراز است، اما هوای نفس، همانا از حق باز می‌دارد و اما آرزوی دراز، پس آخرت را از یاد می‌برد. و اینك دنیا در حال پشت کردن است و آخرت در حال روی آوردن است و هر کدام از آن‌ها فرزندانی دارند، پس اگر توانستید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، پس چنین کنید، چون شما امروز در مرحله عمل هستید و بازخواستی نیست و فردا در مرحله بازخواست خواهید بود و عملی نیست.

سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) و او از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: عالمان دو دسته اند: عالمی که به علمش پایبند است، او نجات پیدا می‌کند و عالمی که علمش را رها می‌سازد، او هلاك می‌گردد. همانا اهل آتش از بوی بد عالمی که علمش را ترك کند اذیت می‌شوند و از اهل آتش کسی که از همه بیشتر پشیمان می‌شود و حسرت می‌خورد، کسی است که بنده ای را به سوی خدا بخواند و او اجابت کند و بپذیرد و خدا را اطاعت کند و خدا او را به بهشت وارد کند ولی آن کس

را که او را دعوت کرده به سبب ترك علم و پیروی از هوای نفس وارد آتش سازد. سپس امیر المؤمنین (ع) فرمود: آگاه باشید، ترسناك ترین چیزی که از آن‌ها بر شما می‌ترسم، دو خصلت است: پیروی هوای نفس و آرزوی دراز، امّا پیروی هوای نفس، از حق باز می‌دارد و امّا آرزوی دراز، آخرت را از یاد می‌برد.

زهری می‌گوید: از امام سجاد (ع) شنیدم که فرمود: هر کس با تسلّای خدا آرامش نیابد (در موقع مصیبت صبر نکند) حسرت‌های دنیا نفس او را می‌برد، به خدا سوگند که دنیا و آخرت چیزی جز مانند دو کفّه ترازو نیست، که هر کدام سنگینی کند دیگری را می‌برد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «اذا وقعت الواقعه: هنگامی که واقعه واقع شود» منظور از واقعه روز قیامت است «لیس لوقعتها کاذبه خافضه کسی را نشاید که آن را تکذیب کند و آن به خدا سوگند که پایین آورنده دشمنان خدا به آتش و بالا برنده دوستان خدا به بهشت است.» سپس امام صادق (ع) رو به یکی از همنشینانش کرد و فرمود: از خدا پروا داشته باش، به نیکویی درخواست کن و چیزی را که آفریده نشده طلب مکن، زیرا هر کس چیزی را که آفریده نشده طلب کند، حسرت‌ها نفس او را می‌برد و به آنچه می‌خواهد نمی‌رسد. آنگاه گفت: چیزی که آفریده نشده چگونه می‌توان به آن رسید؟ آن مرد گفت: انسان چگونه چیزی را که آفریده نشده طلب می‌کند؟ فرمود کسی که ثروت و اموال و فراخی در دنیا را می‌خواهد، آن را برای راحتی می‌خواهد، در حالی که در دنیا و برای اهل دنیا راحتی آفریده نشده، بلکه راحتی در بهشت و برای اهل بهشت آفریده شده است و رنج و زحمت در دنیا و برای اهل دنیا خلق شده و

به هیچ کس سهمی از دنیا داده نمی‌شود مگر اینکه دو برابر آن حرص داده می‌شود و کسی که دنیا را بیشتر به دست آورد فقیرتر می‌شود، زیرا که در حفظ اموالش به مردم نیازمند می‌گردد و به هر وسیله ای از وسایل دنیا محتاج می‌شود، پس در ثروت دنیا راحتی نیست، ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه می‌کند که راحتی در جمع کردن مال است و همانا او را به سوی رنج در این دنیا و حسابرسی آن مال در آخرت سوق می‌دهد.

سپس فرمود: نه، هرگز دوستان خدا در دنیا برای دنیا رنج نمی‌برند، بلکه در دنیا برای آخرت رنج می‌برند. سپس فرمود: آگاه باشید کسی که غم روزی بخورد برای او گناه نوشته می‌شود، همان گونه که عیسی مسیح (ع) به حواریون خود فرمود: همانا دنیا پلی است، از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

اسحاق بن عباس از پدرانش، از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: دو چیز مردم را تباه کرد: ترس از تنگدستی و طلب فخر.

احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی با سند خود نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود:

حریص از دو خصلت محروم است و دو خصلت دامنگیر اوست: او از قناعت محروم است و لذا راحتی را از دست می‌دهد و از رضای به قضا محروم است و لذا یقین را از دست می‌دهد.

انس نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: فرزند آدم پیر می‌شود و دو چیز او جوان می‌گردد: حرص بر مال و حرص بر عمر.

ابو شعیب نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: پرهیزگارترین مردم کسی است که در برابر شبهه توقف کند و عابدترین مردم کسی است که واجبات را به جای آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترك کند و کوشاترین مردم کسی است که از گناهان بپرهیزد.

سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی (ع) فرمود: هر کس آرزوی خود را دراز کند عمل او بد می‌شود.

محمد بن سنان در یك حدیث مرفوع نقل می‌کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: قبول شدن عمل را بیش از خود عمل مهم بدارید، زهد در دنیا کوتاه کردن آرزوها است و شکر هر نعمتی پرهیز از چیزی است که خدا آن را حرام کرده است، هر کس بدنش را (در انجام واجبات) به زحمت اندازد، پروردگارش را خوشنود کرده و هر کس بدنش را به زحمت نیاندازد، پروردگارش را نافرمانی کرده است.

جابر گفت: امام باقر (ع) فرمود: چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او نظر می‌کند و چون به او نظر کرد، یکی از سه چیز را به او تحفه

می‌دهد: یا سردرد یا تب و یا چشم درد. (تا بدین وسیله استحقاق دریافت ثواب خدا را داشته باشد)

سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: نزديك است که فقر و تنگدستی به کفر انجامد، و نزديك است که حسد بر قضا و قدر غلبه کند.

مسعدة بن زیاد از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا در جهنم آسیابی است که پنج کس را آرد می‌کند، آیا نمی‌پرسید که چه چیزی را آرد می‌کند؟ گفتند: چه چیزی را آرد می‌کند یا امیر المؤمنین؟ فرمود: عالمان بدکار، و قاریان فاسق، و جباران ستمگر، و وزیران خائن، و کارگزاران دروغگو. و همانا در دوزخ شهری است که به آن «حصینه» گویند، آیا نمی‌پرسید که چه چیزی در آن است؟ گفته شد: چه چیزی در آن است یا امیر المؤمنین؟ فرمود: دست‌های پیمان شکنان.

سلیمان بن جعفر از امام رضا (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) از کشتن پنج حیوان نهی کرد: جغد گردن دراز و هدهد و زنبور و مورچه و قورباغه. و به کشتن پنج حیوان فرمان داد: کلاغ و حدا، (نوعی پرنده شکاری) و مار و عقرب و سگ گزنده.

نصر بن قابوس نقل می‌کند که از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: منجّم ملعون است و کاهن ملعون است و جادوگر ملعون است و زن آوازه خوان ملعون است و کسی که به او پناه دهد و از کسب او بخورد ملعون است، و نیز فرمود: منجّم مانند کاهن و کاهن مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در دوزخ است.

مغیره از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می‌کند که فرمود: مسخ شده‌ها از بنی آدم سیزده گروهند که از آن‌هاست: میمون، و خوك، و خفّاش، و سوسمار، و خرس، و فیل، و کرم سیاه، و مار ماهی، و عقرب، و سهیل، و خارپشت، و زهره و عنکبوت.

امّا میمون‌ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا زندگی می‌کردند و روز شنبه از حدّ خود تجاوز می‌کردند و ماهی‌ها را صید می‌کردند (در حالی که خدا آن‌ها را از این کار نهی کرده بود) پس خداوند آن‌ها را به صورت میمون درآورد. و امّا خوك‌ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی (ع) به آنان نفرین کرد و خداوند آن‌ها را به صورت خوك درآورد. و امّا خفّاش، زنی بود که دایه خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت خفّاش درآورد. و امّا سوسمار، عرب بادیه نشینی بود هر کس از کنار او می‌گذشت او را می‌کشت، خداوند او را به صورت سوسمار درآورد. و امّا خرس مردی بود که از حجّاج دزدی می‌کرد، خداوند او را به صورت خرس درآورد. و امّا فیل، مردی بود که چارپایان را وطی می‌کرد و خداوند او را به صورت فیل درآورد، و امّا کرم سیاه، مردی بود که همواره زنا می‌کرد و چیزی را رها نمی‌ساخت و خداوند او را به صورت

کرم سیاه درآورد. و امّا مار ماهی، مرد سخن چینی بود و خداوند او را به صورت مار ماهی درآورد. و امّا عقرب، مرد عیبجویی بود که خداوند او را به صورت عقرب درآورد. و امّا سهیل، مردی غشّار (مأمور گمرك) بود و باج و خراج می‌گرفت و خداوند او را به صورت سهیل درآورد. و امّا زهره، زنی بود که‌هاروت و ماروت را فریب داد، پس خداوند او را مسخ کرد. و امّا عنکبوت، زنی بد اخلاقی بود که شوهرش را نافرمانی می‌کرد و از او روی گردان بود، پس خداوند او را به صورت عنکبوت درآورد. و امّا خارپشت، مرد بد اخلاقی بود که خداوند او را به صورت خارپشت درآورد.

احمد بن عامر طائی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب (ع) در مسجد جامع کوفه بود که مردی از شام برخاست و از وی مسائلی را پرسید که از جمله آن‌ها این بود که گفت: یا امیر المؤمنین، به من خبر بده از رنگ‌ها و نام‌های آسمان‌ها؟ فرمود: نام آسمان پایین «رفیع» است و آن از آب و رود است و نام آسمان دوم «قیدوم» است و آن به رنگ مس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و آن به رنگ برنز است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و آن به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هیفون» است و آن به رنگ طلا است و نام آسمان ششم «عروس» است و آن به رنگ یاقوت سبز است و نام آسمان هفتم «عجما» است و آن به رنگ درّ سفید است.

عمار بن ابی الاحوص می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: در میان ما گروه‌هایی هستند که قائل به امیر المؤمنین (ع) هستند و او را به همه مردم مقدم می‌دارند ولی آنچنان که ما فضیلت شما را توصیف

می‌کنیم آن‌ها نمی‌کنند، آیا آن‌ها را دوست بداریم؟ فرمود: اجمالا آری. آیا چنان نیست که نزد خداوند چیزی هست که نزد پیامبر خدا (ص) نبود و نزد خدا پیامبر خدا (ص) چیزی داشت که ما نداریم و نزد ما چیزی هست که نزد شما نیست و نزد شما چیزی هست که نزد غیر شما نیست؟

همانا خداوند، اسلام را بر هفت بخش قرار داده: صبر و راستگویی و یقین و راضی بودن و وفا و علم و حلم، سپس آن‌ها را میان مردم تقسیم کرده، کسی که همه این هفت بخش را دارد او دارای ایمان کامل است و تحمل دارد، و سپس خداوند تقسیم کرد و به برخی از مردم یك سهم و به برخی دو سهم و به برخی سه سهم و به برخی چهار سهم و به برخی پنج سهم و به برخی شش سهم و به برخی همه هفت سهم را داده است. پس شما به کسی که یك سهم دارد، دو سهم را تحمیل نکنید و به کسی که دو سهم دارد، سه سهم را تحمیل نکنید و به کسی که سه سهم دارد چهار سهم را تحمیل نکنید و به کسی که چهار سهم را دارد پنج سهم را تحمیل نکنید و به کسی که پنج سهم دارد شش سهم را تحمیل نکنید و به کسی که شش سهم را دارد هفت سهم را تحمیل نکنید که در این صورت بار آنان را سنگین می‌کنید و آن‌ها را دچار نفرت می‌سازید، ولی با آنان با مهربانی رفتار کنید و بر آنان کار را آسان بگیرید.

به زودی برای تو مثلی می‌زنم تا با آن پند گیری: مرد مسلمانی همسایه کافری داشت، کافر با آن مؤمن مهربانی می‌کرد، مؤمن دوست می‌داشت که کافر مسلمان شود و همواره اسلام را نزد وی جلوه می‌داد و محبت آن را به کافر القا می‌کرد، تا اینکه کافر مسلمان شد و صبحدم مؤمن به

سراغ او رفت و او را از منزل بیرون برد و با او به مسجد رفت تا نماز صبح را به جماعت بخوانند، چون نماز خوانده شد به او گفت:

بهتر است که بنشینیم و تا طلوع آفتاب خدا را یاد کنیم، او نشست، پس به او گفت: بهتر است که تو قرآن یاد بگیری تا ظهر شود و امروز را روزه بگیری او نشست و روزه گرفت، تا اینکه نماز ظهر و عصر را خواندند، مؤمن گفت: بهتر است که صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را هم بخوانیم، پس نشست و نماز مغرب و عشاء را هم خواند، سپس برخاستند در حالی که به پایان طاقت خود رسیده بود و مرد مؤمن چیزی را که از توانایی او بیرون بود به او تحمیل کرده بود، چون صبح دیگر فرا رسید باز در خانه اش آمد و می‌خواست همان کار دیروز را انجام دهد. در زد و گفت: بیرون شو که به مسجد برویم، او پاسخ داد که از من درگذر این دین سخت است و من طاقت آن را ندارم.

(امام پس از ذکر این داستان ادامه داد:) پس شما با آنان سخت نگیرید. آیا نمی‌دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و خشونت و جور بود ولی حکومت ما با مهربانی و دلجویی و وقار و تقیّه و خوش برخوردی و پرهیزگاری و کوشش بود، پس شما مردم را به دین خود و راهی که در آن هستید، راغب سازید.

حبیب سجستانی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا فرمود: روز جمعه روز عبادت است، پس خدا را عبادت کنید، و روز شنبه مخصوص آل محمد (ص) و روز یك شنبه مخصوص شیعیان آنان و روز دوشنبه روز بنی امیّه و روز سه شنبه روز نرمی و روز چهارشنبه روز بنی

العباس و فتح آنان و روز پنج شنبه روز مبارکی است که صبح آن برای امت من برکت داده شده است.

زید بن وهب می‌گوید: از امیر المؤمنین (ع) در باره قدرت خداوند که عظمت بزرگ است، پرسیده شد. پس آن حضرت خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس فرمود: همانا برای خداوند فرشتگانی وجود دارند که اگر یکی از آن‌ها به زمین فرود آید، به خاطر بزرگی خلقت و زیادی بال‌های او نمی‌تواند او را در خود جای دهد، و برخی از فرشتگان هستند که اگر جنّ و انس مکلّف شوند که آن‌ها را توصیف کنند، به خاطر دوری مفاصل او زیبایی ترکیب چهره او، نمی‌توانند این کار را بکنند و چگونه می‌توان از فرشتگان خدا کسی را توصیف کرد که میان دو شانه او و لاله گوشش هفت صد سال فاصله است و بعضی از آن‌ها علاوه بر بزرگی بدنش می‌تواند با یکی از بال‌هایش افق را فرا گیرد و بعضی از آن‌ها قدّش بدون تکیه گاه در جوّ هوای پایین است و همه زمین‌ها تا زانوی اوست و بعضی از آن‌ها اگر همه آبها به گودی انگشت ابهام او ریخته شود جا می‌گیرند و بعضی از آن‌ها اگر کشتی‌ها در اشك چشمان او انداخته شود برای همیشه سیر می‌کند.

محمد بن حسن صفار در یك حدیث مرسل از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: حاملان عرش هشت تا هستند: یکی از آن‌ها به شکل آدم است و از خدا برای فرزندان آدم طلب روزی می‌کند و دومی به شکل خروس است و از خدا برای پرندگان طلب روزی می‌کند و سومی به شکل شیر است و از خدا برای حیوانات درنده طلب روزی می‌کند و چهارمی به

شکل گاو است و از خداوند برای چهارپایان طلب روزی می‌کند و آن گاو از وقتی که بنی اسرائیل گوساله را پرستید، سرش را به زیر انداخته و چون روز قیامت فرا رسد، حاملان عرش هشت تا می‌شوند.

ابان بن عثمان نقل می‌کند که کسی نزد امام صادق (ع) از بازی اهل زمین (جنّیان) با خانواده و عیالش شکایت کرد، حضرت فرمود: سقف خانه چقدر ارتفاع دارد؟ گفت: ده ذراع، فرمود: آن را هشت ذراع کن همان گونه که دور می‌زنی و آیة الکرسی را بر آن بنویس، زیرا که هر خانه ای که سقف آن بیش از هشت ذراع باشد، محل حضور جنّ می‌شود و در آنجا ساکن می‌شوند.

مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: آفت سخن، دروغ و آفت علم، فراموشی و آفت حلم، سفاهت و آفت عبادت، سستی و آفت زرنگی، زیاده روی در آن و آفت شجاعت، ستمگری و آفت سخاوت، منت گذاشتن و آفت زیبایی، تکبّر و آفت داشتن خانواده شریف، فخرفروشی است.

حریز بن عبد الله از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: از امّت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن مجبور شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه توانایی آن را ندارند و آنچه از روی ناچاری انجام می‌دهند، حسد، مال بد و اندیشیدن در وسوسه در

آفرینش تا وقتی که به زبان نیاورند (در این موارد نهگانه تکلیفی بر آنان نیست و معذب نخواهند شد.)

سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: چون بنده ای قصد کار نیك کند، برای او حسنه ای نوشته می‌شود و چون آن را انجام دهد برای او ده حسنه نوشته می‌شود، و چون قصد کار بد کند، چیزی بر او نوشته نمی‌شود و چون آن را انجام دهد، نه ساعت به او مهلت داده می‌شود، پس اگر پشیمان شد و طلب آمرزش کرد و توبه نمود بر او نوشته نمی‌شود، ولی اگر پشیمان نشد و از آن توبه نکرد، برای او یك گناه نوشته می‌شود.

محمد بن فضیل رزقی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی (ع) فرمود: بهشت هشت در دارد: دری است که پیامبران و صدیقان از آن داخل می‌شوند، و دری است که شهدا و صالحان از آن وارد می‌شوند، و پنج در دیگر هستند که شیعیان و دوستان ما از آن‌ها وارد می‌شوند و من همواره در کنار پل صراط می‌ایستم و دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستداران و یاران من و هر کسی را که در دنیا مرا دوست می‌داشت، سلامت بدار و از داخل عرش ندا می‌رسد که دعای تو را اجابت کردم و شفاعت شیعیان تو را پذیرفتم، و هر مردی از شیعیان من و کسانی که مرا دوست داشته اند و یاری نموده اند و با دشمنان من با عمل یا زبان مبارزه کرده اند، به هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشان خود شفاعت می‌کند، و دری است که سایر

مسلمانان از آن وارد می‌شود و آنان کسانی هستند که به یگانگی خدا گواهی داده و در قلبشان به مقدار یك ذرّه دشمنی ما اهل بیت نباشد.

جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: به خدا گمان خوب داشته باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد و عرض هر کدام از آن‌ها میسر چهل سال است.

یحیی بن سعید از محمد بن حنفیه و او از علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر گاه امّت من پانزده چیز انجام دهند، به آنان بلا نازل می‌شود، گفته شد: یا رسول اللَّه آن‌ها کدامند؟ فرمود: زمانی که غنائم (که مال عموم است) دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود (به صاحبانش باز گردانیده نشود) و زکات دادن ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادر خود را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و پیشوای قوم پست ترین آن‌ها باشد، و مردم او را از بیم شرّش احترام کنند، و صداها در مسجد بلند گردد، و مردان لباس حریر پوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود گیرند، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن زمین و یا مسخ باشند.

انس بن محمّد ابو مالك از پدرش از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب (ع) گفت: پیامبر خدا (ص) در وصیّتی به من فرمود: یا علی، برای زنان نماز جمعه و جماعت نیست و نه اذان و نه

اقامه و نه عیادت مریض و نه تشییع جنازه و نه هروله (دویدن) میان صفا و مروه و نه دست زدن به حجر الاسود و نه سر تراشیدن و نه مباشرت در امر قضاوت، و با آنان مشورت نشود و آنان ذبح نکنند مگر در حال ناچاری و (در احرام حج) تلبیه را بلند نگوید و در قبرستان نایستد و خواستگاری را نشود و مباشرت در امر ازدواج نکند و از خانه شوهرش بدون اجازه او خارج نشود و اگر بدون اجازه او خارج شود، خداوند و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کند، و از خانه شوهرش چیزی را نبخشد مگر با اجازه او و شب را روز نکند در حالی که شوهرش به او خشمناك است، هر چند که در حق او ستم کند.

ربیع حاجب منصور گفت: روزی امام جعفر بن محمد الصّادق (ع) در مجلس منصور حاضر بود در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود و کتابهای طبّی را قرائت می‌کرد، و امام صادق (ع) موقع قرائت او ساکت می‌نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابو عبد اللَّه، آیا از آن علمی که با من است چیزی می‌خواهی؟ فرمود: نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است، گفت: آن چیست؟ فرمود: من طبیعت گرم را با سردی و طبیعت سرد را با گرمی و طبیعت‌تر را با خشکی و طبیعت خشك را با تری مداوا می‌کنم و در همه موارد کار را به خداوند واگذار می‌کنم، و آنچه را که پیامبرش فرموده به کار می‌گیرم.

و می‌دانم که معده، خانه بیماری است و پرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آنچه عادت کرده عادت می‌دهم. هندی گفت: آیا طبّ غیر از اینهاست؟ امام فرمود: آیا گمان می‌کنی که من از کتابهای طبّی اخذ

کرده ام؟ گفت: آری، فرمود: نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ نکرده ام، به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟ گفت: من.

امام فرمود: از تو چیزی می‌پرسم، گفت: بپرس.

امام فرمود: ای هندی، به من خبر بده چرا در سر استخوان چند قطعه است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه مو بر بالای آن قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا پیشانی از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: برای چه پیشانی دارای خطوط و چینهاست؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: برای چه ابروها بالای دو چشم قرار دارد؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه دو چشم مانند دو بادام است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا سوراخ بینی به سوی پایین است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود:

چرا دندان جلو تیز و دندان آسیاب پهن و دندان نیش بلند است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا دو کف دست از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا ناخن و مو احساس ندارند؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا قلب مانند صنوبر است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا ریه دو قطعه است و حرکت آن در محلّ خود است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا کبد خمیده است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: چرا کلیه مانند لوبیا است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا خمی زانوان به طرف پشت سر است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا در طرف کف پا فرورفتگی دارد؟ گفت: نمی‌دانم.

امام صادق (ع) فرمود: ولی من می‌دانم. گفت: پس جواب آن‌ها را بگویید. امام صادق (ع) فرمود: استخوان سر چند قطعه است برای اینکه جمجمه میان تهی است و اگر چند قطعه نبود زودتر درد می‌کرد و اینکه میان استخوان‌ها فاصله است، درد از آن دور است، و موی در بالای آن قرار گرفته تا به وسیله آن به مغز روغن برسد، و از اطراف آن بخار خارج شود و گرما و سرمای وارد بر آن را دفع کند، و اینکه پیشانی از مو خالی است برای آن است که آنجا محل رسیدن نور به چشمان است و در آن شیارها و چین‌ها قرار گرفته تا عرق وارد از سر را نگهدارد تا وقتی که انسان آن را پاک کند، مانند نهرهایی که در زمین آبها را نگه می‌دارد، و دو ابرو بالای دو چشم قرار گرفته، تا نور را به اندازه لازم به دو چشم هدایت کند.

ای هندی، آیا ندیدی که کسی که در برابر نور شدید قرار می‌گیرد دستش را بالای چشمش می‌گذارد تا نور به اندازه لازم به چشم برسد؟ بینی در وسط دو چشم قرار گرفته تا نور را به دو قسمت مساوی تقسیم کند، و چشم مانند بادام است تا میل دوا در آن جریان پیدا کند و درد از آن بیرون آید و اگر مربع و یا گرد بود، میل در آن جریان نمی‌یافت و دوا به آن نمی‌رسید و درد از آن بیرون نمی‌آمد، و سوراخ بینی به طرف پایین است تا داروهایی که از مغز به پایین ترشّح می‌کند فرو ریزد و بوها به شامّه برسد و اگر به طرف بالا بود، دارو پایین نمی‌ریخت و بو را احساس نمی‌کرد، و شارب و لب بالای دهان قرار گرفته تا آنچه را از دماغ پایین می‌ریزد از رسیدن به دهان حفظ کند، تا انسان در خوردن و نوشیدن احساس نفرت نکند تا وقتی که آن را پاک سازد، و مردان ریش دارند تا در نگاه کردن از کشف عورت بی نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شوند، و دندان جلو تیز است چون جویدن به وسیله آن انجام می‌گیرد و دندان

آسیاب پهن است؛ چون خورد کردن و جویدن با آن صورت می‌پذیرد و دندان نیش بلند است تا دندان‌ها به آن تکیه کنند و دندان‌ها مانند ستون‌ها هستند، و دو کف دست خالی از مو است تا لمس کردن به وسیله آن‌ها صورت پذیرد و اگر در آن‌ها مو وجود داشت انسان آنچه را که پیش روی اوست نمی‌توانست احساس و لمس کند، و مو و ناخن از حیات خالی است، چون بلند بودن آن‌ها بد و چیدن آن‌ها خوب است اگر آن‌ها جان داشتند انسان به هنگام چیدن آن‌ها احساس درد می‌کرد، و قلب چون دانه صنوبر است چون وارونه است و سر آن را باریك کرد تا داخل ریه گردد، پس با خنکی آن خنك می‌شود تا مغز با حرارت آن نسوزد، و ریه دو قطعه شده تا قلب میان آن دو باشد و با حرکت آن سرد شود، و کبد خمیده شده تا معده را سنگینی کند و همه آن بر کبد قرار گیرد و آن را فشار دهد تا بخار آن خارج گردد.

و کلیه چون دانه لوبیا شده، چون محل ریختن قطره به قطره منی در آن است و اگر مربع یا گرد می‌شد قطره اولی در آن می‌ماند تا دومی بیاید و شخص با خروج آن لذت نمی‌برد، چون منی از فقرات پشت به کلیه می‌ریزد و آن مانند کرم است و باز و بسته می‌شود و آن را یکی پس از دیگری مانند انداختن تیر از کمان به مثانه می‌اندازد، و خمی زانوان را به طرف پشت قرار داد، چون انسان به طرف جلو راه می‌رود و حرکتهای معتدلی دارد و اگر چنین نبود در راه رفتن به زمین می‌افتاد، و کف پا فرو رفته است؛ چون اگر در راه رفتن همه پا بر زمین واقع می‌شد، سنگینی آن مانند سنگینی سنگ آسیاب می‌شد، سنگ آسیاب اگر برگردی خود باشد یك کودك هم آن را حرکت می‌دهد ولی اگر بر رو به زمین افتد یك مرد به دشواری آن را حرکت می‌دهد.

هندی به امام گفت: این علم از کجا برای تو حاصل شده است؟ فرمود: آن را از پدرانم از پیامبر خدا (ص) از جبرئیل از پروردگار جهانیان که همه اجساد و ارواح را آفریده یاد گرفته ام، هندی گفت: راست گفتی و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد (ص) فرستاده و بنده اوست و تو دانشمندترین زمان خود هستی.

امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش از جدّ ارجمندش نقل می‌کند که فرمود:

آنگاه که کار ابو بکر بالا گرفت و مردم با او بیعت کرده و با علی (ع) آن گونه رفتار نمودند، ابو بکر همواره نسبت به علی (ع) روی خوش نشان می‌داد ولی از حضرتش گرفتگی می‌دید، این رفتار بر ابو بکر سنگین بود. از این رو دوست داشت که با حضرتش دیدار کرده و از نظر او آگاه گردد و از این که مردم دور او گرد هم آمده و کار امّت را بدو سپردند از او عذر خواهی کند و کم علاقگی و بی اعتنایی خود را نسبت به خلافت ابراز کند. به همین جهت در هنگام بی خبری نزد حضرتش آمده و از او اجازه ملاقات خصوصی خواست و آنگاه گفت: سوگند به خدا! ای ابا الحسن! من در این موضوع زمینه سازی نکرده بودم و در آنچه هم اینك گرفتارم رغبتی نداشتم و بر آن حرص نمی‌ورزیدم و به خود مطمئن نیستم که بتوانم نیازهای امّت را برطرف سازم، نه نیروی مالی دارم و نه افراد زیادی از خاندانم، و نمی‌خواستم آن را از دیگری بربایم، پس برای چه تو از من چیزی را که سزاوارش نیستم به دل گرفته و نسبت به من در این موضوع ناخرسندی نشان داده و با دیده بدبینی به من می‌نگری؟

امام فرمود: علی (ع) به او فرمود: اگر تمایل به این کار نداری و بر آن حرص نمی‌ورزی و به خود مطمئن نیستی که بتوانی به این امر قیام کرده و نیازمندی مربوط به آن را روا سازی چرا به آن تن دادی؟ ابو بکر گفت: به جهت حدیثی است که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که:

«خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی‌آورد» هنگامی که اجتماع آن‌ها را دیدم از حدیث پیامبر پیروی کردم و محال دانستم که اجتماع آنان بر خلاف و هدایت باشد و زمام پذیرش را به آنان سپردم، اگر می‌دانستم که کسی مخالفت می‌کند از پذیرش آن خودداری می‌کردم.

علی (ع) فرمود: در مورد حدیثی که از پیامبر (ص) نقل کردی که: «خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی‌آورد» در این صورت آیا من از این امّت بودم یا نبودم؟ گفت:

آری، بودی، فرمود: همچنین آن گروهی که از بیعت با تو خودداری کردند؛ سلمان، عمّار، ابا ذر، مقداد، ابن عباده، و افراد دیگری از انصار، آیا از امّت بودند یا نه؟ گفت:

همه اینان از امّت بودند. علی (ع) فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر (ص) استدلال می‌کنی که همچون افرادی از بیعت با تو خودداری کردند با این که در میان امّت کسی بر آنان ایراد نگرفته و آنان در صحابی بودن پیامبر (ص) و خیرخواهی او کوتاهی نداشتند. ابو بکر گفت: من هنگامی از مخالفت آنان آگاه شدم که کار خلافت استوار شده بود و من بیم داشتم که اگر خلافت را از خود دور کنم کار سخت‌تر گشته و مردم از دین برگردند و مبارزه با شما برای پذیرش من، برای دین آسانتر و نگاهدارنده‌تر از این بود که مردم به جان همدیگر افتاده و به دوران کفر

بازگردند و می‌دانستم که علاقه تو نسبت به بقای مردم و دین آن‌ها از من کمتر نیست.

علی (ع) فرمود: آری چنین است، ولی برای من بازگو کن کسی که شایستگی این امر را پیدا می‌کند با چه ویژگیهایی آن را پیدا می‌کند؟ ابو بکر گفت: با خیرخواهی، وفا، رفع چاپلوسی و بخشش بیجا، روش نیکو، اظهار دادگری، دانش کتاب و سنّت و داشتن فصل خطاب به همراه زهد در دنیا و کم علاقگی به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم خویشاوند یا بیگانه.

آنگاه ابو بکر ساکت شد. علی (ع) فرمود: تو را به خدا! ای ابا بکر! آیا این ویژگی‌ها را در خود می‌یابی یا در من؟ ابو بکر گفت: بلکه در شما می‌بینم ای ابا الحسن! حضرت فرمود: تو را به خدا! آیا پیش از متوجه شدن مسلمانان، من پیامبر خدا (ص) را پاسخ دادم یا تو؟ گفت: بلکه تو! فرمود: تو را به خدا! آیا من برای اهل موسم حج و برای همه امّت، سوره برائت را اعلام نمودم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! در آیه زکات که من انگشتر بخشیدم، آیا ولایت من به همراه ولایت خدا و پیامبر خدا بود یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا طبق حدیث پیامبر در روز غدیر، من مولای تو و همه مسلمانان هستم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا وزارت از پیامبر خدا (ص) و همانند بودن ازهارون از موسی را من دارم یا تو؟ گفت:

بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا پیامبر خدا (ص) با من و خاندان و فرزندان من برای مباهله با مشرکان مسیحی بیرون آمد یا با تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا آیه تطهیر از پلیدی برای من و خاندان و فرزندانم فرود آمده یا برای تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو و خاندانت. فرمود: تو را به خدا! آیا من و خاندان و فرزندانم در روز کساء مشمول فراخوانی پیامبر خدا (ص) بودیم که:

«خداوندا! اینان خاندان منند که رهسپار به سوی تو هستند نه به سوی آتش» یا تو؟

گفت: بلکه تو و خاندان و فرزندانت.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن جوانمردی هستی که از آسمان ندا داده شد که:

شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی (ع) نیست» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو همان کسی هستی که آفتاب به هنگام نمازش برگردانده شد و او نمازش را خواند، سپس آفتاب ناپدید شد یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن کسی هستی که پیامبر خدا (ص) در جنگ خیبر پرچم خود را بدو سپرد و خداوند او را پیروز کرد، یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که اندوه پیامبر خدا (ص) و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبد ودّ زدودی یا من؟ گفت:

بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا (ص) برای پیغام بردن به سوی جنّیان امین خود قرار داد و او هم این مأموریت را پذیرفت یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا (ص) او را با گفتن: «من و تو از آدم تا عبد المطلب حلال زاده ایم نه زنا

زاده.» از زنا تطهیرش نمود یا من؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا (ص) مرا برگزید و دخترش فاطمه (س) را همسر من قرار داد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من پدر دو ریحانه پیامبر (ص) یعنی حسن و حسین (ع) که در مورد آنان فرمود: «اینان سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است» بودم یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا برادر تو با دو بال زینت شده در بهشت با فرشتگان پرواز می‌نماید یا برادر من؟ گفت: البته برادر تو. فرمود: تو را به خدا! آیا من بدهی‌های پیامبر خدا را به عهده گرفتم و در موسم حج فریاد زدم که وعده‌های پیامبر را در موقع اش پرداخت خواهم نمود یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی بودم که پیامبر خدا (ص) برای خوردن مرغی که نزدش بود و می‌خواست بخورد به خدا عرض کرد: «خدایا! محبوبترین آفریدگانت بعد از مرا در نزد من حاضر کن.» یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا (ص) نوید داد که به تأویل قرآن با پیمان شکنان، بی دادگران و از دین خارج شوندگان جنگ خواهم کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی.

فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که در واپسین لحظات عمر پیامبر خدا (ص) شاهد آخرین کلام آن حضرت بودم و به غسل و خاکسپاری او پرداختم یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا (ص) با گفتار علی داورترین شماست، به دانش داوری راهنمایی کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا (ص) به یارانش دستور داد در دوران زندگیش به عنوان امیر مؤمنان سلام دهند

یا تو بودی؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که در خویشاوندی از پیامبر خدا (ص) پیشی گرفته ای یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو همو بودی که خداوند به هنگام نیازش دیناری بدو بخشید و آن را به جبرئیل فروخت و محمّد (ص) را مهمان کرده و فرزندانش را غذا داد؟ حضرت فرمود: ابو بکر گریست و گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که پیامبر خدا (ص) برای پایین انداختن بتهای کعبه و شکستن آن‌ها او را به دوش خود گرفت که اگر می‌خواست به کرانه و افق آسمان برسد دسترسی داشت، یا من بودم؟

گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که پیامبر خدا (ص) برای او

فرمود: «تو پرچمدار من در دنیا و سرای آخرت هستی.» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی آن که پیامبر خدا (ص) دستور گشایش درب خانه اش به سوی مسجد را صادر کرد آنگاه که دستور داد همه درهای اصحاب و خاندانش به سوی مسجد بسته شود و آنچه که خدا در آن برای او حلال کرده بود برایش حلال نمود، یا من بودم؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که به جهت نجوای با پیامبر خدا (ص) پیشاپیش صدقه ای داد آنگاه به نجوا پرداخت آنگاه که خداوند متعال گروهی را مورد عقاب قرار داد و فرمود: «آیا سختتان بود که پیش از نجوای با پیامبر صدقه‌هایی بپردازید؟» یا من بودم؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! تو بودی که پیامبر خدا (ص) در مورد او در ضمن سخنانی به فاطمه (ع) فرمود: من تو را به همسری کسی درآوردم

که او نخستین مردم از نظر ایمان و برترین آنان از نظر اسلام است؟ گفت: بلکه تو بودی. علی پیوسته مناقبی را که خداوند بدو- نه به ابو بکر و غیر او- اختصاص داده می‌شمرد و ابو بکر می‌گفت: بلکه تو بودی. آنگاه حضرتش فرمود: پس به این ویژگی‌ها و مانند آن شایستگی قیام به امور امّت محمّد (ص) پیدا می‌شود. سپس حضرتش رو به ابو بکر کرد و فرمود: چه چیزی تو را از خدا و پیامبر و دینش فریب داد با این که از آنچه که اهل دین بدان نیاز دارند، تهی هستی؟ حضرت فرمود: در این هنگام ابو بکر گریست و گفت: ای ابا الحسن! راست گفتی، همین امروز را به من مهلت بده تا در کار خود و آنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضرت فرمود: علی (ع) بدو فرمود: ای ابا بکر! تو این مهلت را داری. آنگاه ابو بکر از نزد علی (ع) بازگشت و آن روز را به تنهایی سپری کرد و تا شب به هیچ کس اجازه ملاقات نداد. عمر نیز از آنجایی که جلسه خلوت ابو بکر با علی (ع) را شنیده بود در میان مردم رفت و آمد می‌کرد. ابو بکر آن شب پیامبر خدا (ص) را در خواب دید که در جایگاه خود نشسته، ابو بکر برخاست تا به حضرتش سلام کند، حضرت روی از او گردانید، عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا فرمانی دادی که من انجام ندادم؟

پیامبر خدا (ص) فرمود: من پاسخ سلام تو را بدهم، با این که با خدا و پیامبرش و کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارد، دشمنی می‌کنی؟ حق را به اهلش باز گردان! ابو بکر گفت: اهل آن کیست؟ فرمود: همان- علی (ع) - که بر تو عتاب کرد.

ابو بکر گفت: به فرمان تو ای پیامبر خدا! خلافت را به او برمی گردانم. حضرت فرمود:

بامدادان در حالی که می‌گریست به علی (ع) گفت: دستت را بده، آنگاه با او بیعت کرد و امر خلافت را به او تسلیم کرد، آنگاه گفت: من به مسجد پیامبر خدا (ص) می‌روم و مردم را از خوابی که دیشب دیدم آگاه می‌کنم و گفتگوهایی که میان من و تو شده به مردم گزارش می‌دهم. آنگاه از این امر کنار می‌روم و به شما به عنوان امیر سلام می‌دهم. علی (ع) فرمود: آری.

ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد، عمر که در جستجوی او بود، او را دید و گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! چرا حالت این گونه است؟ ابو بکر او را از تصمیم خود و خوابی که دیده بود و آنچه که میان او و علی (ع) رخ داده بود، آگاه کرد، عمر گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! تو را به خدا که فریب سحر بنی‌هاشم را مخور، این نخستین سحری نیست که از آن‌ها سر می‌زند. او پیوسته از این سخنان به گوش او خواند تا این که او را از رأیش برگردانده و از تصمیمش منصرف نمود و به خلافت تشویق کرد و وادار نمود که در آن استوار مانده و بدان قیام کند.

حضرت فرمود: علی (ع) در وعده مقرّر در مسجد حاضر شد ولی هیچ کس را در آنجا ندید و احساس کرد که آنان شرّی ایجاد کرده اند. پس کنار قبر پیامبر خدا (ص) نشست، عمر داشت از آنجا عبور می‌کرد و به آن حضرت گفت: ای علی! آنچه تو در جستجوی آنی، همانند کندن خارهای درخت قتاد، سخت است- یعنی به آن هرگز نخواهی رسید- حضرت از قضیه آگاه شد و برخاست و به خانه خود رفت.

امّ سلمه همسر پیامبر خدا (ص) می‌گوید: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری اش که در نتیجه آن جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من

بخوانید، عایشه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی ابو بکر آمد، پیامبر خدا (ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. ابو بکر بازگشت و حفصه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی عمر آمد پیامبر خدا (ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس عمر نیز بازگشت، فاطمه (س) کسی را نزد علی (ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد، پیامبر خدا (ص) برخاست و علی (ع) وارد شد، آنگاه پیامبر (ص) علی (ع) را به زیر جامه خود کشید. علی (ع) فرمود: پس پیامبر هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر گشوده می‌شد تا آن که من و پیامبر خدا (ص) عرق کردیم و عرق او بر رخسار من و عرق من بر رخسار او جاری گشت.

اصبغ بن نباته (ع) گوید: از امیر مؤمنان علی (ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه تا روز رستاخیز رخ داده به من آموخت، که از هر بابی از آن هزار باب گشوده می‌شد، پس این هزار هزار باب است تا آن که دانش سرآمد مرگ‌ها و بلاها و فصل الخطاب را دانستم.

عبد اللّٰه بن عمر گوید: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود:

برادرم را نزد من فراخوانید. پس کسی را نزد علی (ع) فرستادند، حضرت وارد شد و پیامبر خدا (ص) و علی (ع) صورت به طرف دیوار کرده و لباس بر چهره کشیدند و پیامبر (ص) محرمانه با او سخن گفت و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند، ناگاه علی (ع) بیرون آمد و شخصی از مردم گفت: آیا پیامبر خدا (ص) رازی را با تو در میان گذاشت؟ فرمود: آری، برای من محرمانه هزار باب فرمود که در هر باب هزار باب بود. گفت:

همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری، و به طور کامل درك کرده و فهمیدم. گفت:

پس آن سیاهی که در مهتاب است چیست؟ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانه شب را محو نموده و نشانه روز را روشنی بخش قرار دادیم.» آن مرد گفت: ای علی! خوب فهمیده ای.

موسی بن بکر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: شخصی یك روز، دو روز، سه روز، چهار روز یا بیشتر بیهوش می‌شود، چقدر از نمازش بایستی قضا کند؟

فرمود: می‌خواهی پاسخی بدهم که این پرسشت و مانند آن را در بگیرد؟ هر چیزی که خداوند متعال در آن به بنده اش چیره شده و ناگزیر کرده، خداوند عذر بنده اش را می‌پذیرد.

در روایت دیگری در ذیل این سخن افزوده که: امام صادق (ع) فرمود: و این از باب‌هایی است که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شود.

سالم بن ابی حفصه گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: بی تردید پیامبر خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

وقتی اصحاب ما این حدیث را شنیدند، نزد امام باقر (ع) رفته و از حضرتش این موضوع را پرسیدند، متوجه شدند که سالم راست گفته است.

بکیر گوید: کسی که این حدیث را از امام باقر (ع) شنیده بود، به من این حدیث را نقل کرد. آنگاه گفت: از آن باب‌ها به جز یك یا دو باب آنچه بیشتر می‌دانم، گفت: یك باب به مردم نرسیده است.

اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علی (ع) به ما دستور داد که از کوفه به سوی مداین برویم. ما روز یك شنبه حرکت کردیم؛ ولی عمرو بن حریث همراه با هفت نفر مخالفت ورزید و با ما نیامد، لذا همگی به سوی محلّی در حیره به نام خورنق رفته و گفتند: ما گردش و تفریحی می‌کنیم و روز چهارشنبه حرکت می‌کنیم و پیش از آن که علی (ع) نماز جمعه را اقامه کند، به او می‌پیوندیم. در آن میان که در آنجا مشغول خوردن غذا بودند ناگاه سوسماری پیدا شد، آن را شکار کردند، عمرو بن حریث آن را به دست گرفت و کف دستش را باز کرد و گفت: با این سوسمار بیعت کنید که این امیر مؤمنان است (!!) آن هفت نفر بیعت کردند، و عمرو هشتمین نفر بود که بیعت کرد، آن‌ها شب چهارشنبه از آنجا کوچ کرده و روز جمعه به در مسجد رسیدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر مؤمنان علی (ع) نگاهی به آنان کرد و فرمود: ای مردم! به راستی که پیامبر خدا (ص) به صورت محرمانه هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار باب گشوده می‌شد و هر بابی هزار کلید داشت، و من شنیدم که خداوند متعال می‌فرماید: «روزی که هر مردی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم.» و من به شما به خدا سوگند می‌خورم که حتما روز رستاخیز هشت نفر با پیشوایانشان که سوسماری است- به محشر خواهند آمد، اگر بخواهم نام آن‌ها را بگویم می‌گویم. راوی گوید: بی تردید من عمرو بن حریث را دیدم که از شرم و سرزنش همچون شاخه درخت خرما، سر به زیر افکند.

زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هزار باب می‌گشود و هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که پیامبر خدا (ص) بیمار شد، همان بیماری که در نتیجه آن وفات یافت، کسی را نزد علی (ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد خود را به روی پیامبر انداخت و آن دو پیوسته با یك دیگر سخن می‌گفتند، چون بیرون آمد، آن دو نفر علی (ع) را ملاقات کرده و گفتند: رفیقت به تو چه گفت؟ فرمود: بابی را به من بیان فرمود که هزار باب می‌گشود و هر باب آن هزار باب دیگر می‌گشود.

ابو اسحاق سبیعی گوید: از یکی از یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان علی (ع) شنیدم که می‌گفت: از علی (ع) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که در این سینه من دانش انباشته ای است که پیامبر خدا (ص) آن را به من آموخته، اگر حافظانی را می‌یافتم که حق آن به طور کامل رعایت کرده و آن گونه که از من می‌شنوند بازگو می‌کردند، برخی از آن دانش را به آنان می‌سپردم که دانش بسیاری به وسیله آن می‌آموخت. بی تردید، آن دانش کلید هر بابی است؛ و هر بابی هزار باب می‌گشاید.

عبد الحمید بن دیلم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) به علی (ع) هزار باب سفارش فرمود: که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در آن بیماری که جان سپرد فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو زن (حفصه و عایشه) کسی را به سوی پدران خود فرستادند؛ وقتی آمدند

و پیامبر (ص) آن‌ها را دید، روی از آنان برگرداند و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! کسی را به سوی علی (ع) فرستادند، وقتی آمد خود را روی حضرتش افکند و با او گفتگو می‌کرد، وقتی بیرون آمد آن دو پرسیدند: دوستت با تو چه سخن گفت؟ فرمود: برای من هزار باب که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشوده آموخت.

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم که: به ما رسیده که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد؟

فرمود: آری، چنین است.

آنگاه به من فرمود: بلکه به او بابی آموخت که از این باب هزار باب دیگر گشوده می‌شد، و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: علی (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) به من هزار باب آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

عبد الرحمن بن ابو عبد اللّه گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) بابی آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

عبد اللّه بن هلال از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) به علی (ع) بابی آموخت که هزار باب می‌گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شده، عرض کردم: شیعیان حدیث می‌کنند که پیامبر خدا (ص) بابی را به علی (ع) آموخت که از آن هزار باب گشوده می‌شد و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد. حضرت فرمود: ای ابا محمّد! سوگند به خدا! پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شد. عرض کردم: سوگند به خدا دانش همین است. فرمود: به راستی که آن دانش است و کسی آن را ندارد و این آن (علم مخصوص ما) نیست.

بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری که از دنیا رحلت کرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو (زن) کسی را به سوی پدرشان فرستادند وقتی آمدند پیامبر آن‌ها را دید صورت خود از آنان برگردانید. آنگاه فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، کسی را نزد علی (ع) فرستادند، وقتی آمد، خود را روی پیامبر خدا (ص) افکند و پیوسته با یك دیگر سخن می‌گفتند.

وقتی بیرون آمد، آن دو (اولی و دوّمی) حضرتش را ملاقات کرده و پرسیدند: چه چیزی به تو گفت؟ فرمود: بابی را به من فرمود که از آن هزار باب گشوده می‌شود که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشاید.

مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

حارث بن مغیره از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که امیر مؤمنان علی (ع) فاطمه (ص) را به خاك سپرد ابو بکر و عمر نزد حضرتش آمد، حضرت به آن

=دو در ضمن حدیث مفصّل فرمود: امّا این که گفتید چرا شما را به هنگام تجهیز پیامبر (ص) حاضر نکردم؟ چون آن حضرت فرمود: کسی جز تو عورت مرا نمی‌بیند، مگر آن که چشمش کور می‌شود و به همین جهت شما را خبر نکردم، و اما این که سر به گوش آن حضرت گذاشتم، به خاطر این بود به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می‌گشود و من راز پیامبر خدا (ص) را شما فاش نمی‌کنم.

ابو بکر محمد بن حضرمی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: به راستی که پیامبر خدا (ص) هزار حرف به علی (ع) آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می‌گشود و آن هزار حرف هر حرف از آن هزار حرف دیگر را می‌گشود.

ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: در آویزه شمشیر پیامبر خدا (ص) کتابچه کوچکی بود، من به امام صادق (ع) عرض کردم: در آن کتابچه کوچك چه چیزی نوشته شده بود؟ فرمود: حرف‌هایی که از یك حرف از آن‌ها هزار حرف دیگر گشوده می‌شود. ابو بصیر می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: تاکنون جز دو حرف از آن‌ها برای مردم بیرون نیامده است.

ابان بن تغلب از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: به زودی در همین مسجد شما یعنی مسجد الحرام مکّه سیصد و سیزده تن خواهند آمد که اهل مکه خواهند دانست که پدران و نیاکان آن‌ها متولّد آن شهر نیستند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هر شمشیری کلمه ای نقش بسته که از آن هزار کلمه گشوده شود، بادی می‌وزد و در هر بیابانی فریاد می‌زند که: این مهدی (ع) است، (که ظهور کرده) و همچون آل داود بدون آن که گواهی خواهد، داوری می‌کند.

عبد الحمید بن ابو دیلم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب به حضرت علی (ع) سفارش فرمود که هر کلمه ای و هر بابی هزار کلمه و هزار باب می‌گشود.

ذریح محاربی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) علی (ع) را با پارچه ای پوشانید و آنگاه هزار کلمه به او آموخت.

عبد اللّٰه بن مغیره گوید: از امام جواد (ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده می‌شد.

عبد اللّٰه بن میمون قدّاح، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت، که هر کلمه ای هزار کلمه دیگر می‌گشود و مردم نمی‌دانستند که چه چیزی به او آموخت.

جابر بن یزید جعفی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: علی (ع) بر فراز منبر بود که شخصی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه می‌فرمایید سخنی را که از عمّار یاسر شنیده‌ام که از پیامبر خدا (ص) روایت می‌کند، بگویم؟ حضرت فرمود: از خدا بیم داشته باشید و از عمّار جز آنچه را که گفته روایت نکنید این سخن را سه مرتبه تکرار کرد آنگاه فرمود: بگو. او گفت: من از عمّار شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا (ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: من طبق تنزیل قرآن و علی طبق تأویل قرآن جنگ می‌کنیم. علی (ع) فرمود:

سوگند به پروردگار کعبه! عمّار راست گفته است، این سخن در نزد من، در ضمن هزار کلمه ای است که هر کلمه ای، هزار کلمه دیگر را به دنبال دارد.

ذریح بن محمّد بن یزید محاربی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

ما وارثان پیامبران هستیم، آنگاه فرمود: پیامبر خدا (ص) علی (ع) را با پارچه ای پوشانید و سپس هزار کلمه به او آموخت که از هر کلمه ای هزار کلمه دیگر گشوده می‌شد.

ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت که از هر کلمه ای از آن هزار کلمه دیگر و از هزار کلمه، از هر کدامش هزار کلمه دیگر گشوده می‌شود.

اصبغ بن نباته گوید: از علی (ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا (ص) به من هزار حدیث فرمود که از هر حدیثی هزار باب دیگر دریافت می‌شود.

بکر بن حبیب از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! عایشه و حفصه کسی را نزد پدرشان فرستادند، وقتی آمدند پیامبر خدا (ص) صورت و سر مبارکش را پوشانید، چون بازگشتند سر خود را بیرون آورد و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید، دوباره حفصه کسی را نزد پدرش و عایشه نیز کسی را نزد پدرش فرستاد و آمدند، چون آمدند، پیامبر (ص) صورت مبارکش را پوشانید، آنان بازگشته و گفتند:

گمان نمی‌کنیم پیامبر خدا (ص) ما را خواسته باشد، دخترانشان گفتند: آری، او فقط گفت: دوستم یا حبیبم را نزد من فراخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشید، پس امیر مؤمنان علی (ع) آمد، و پیامبر (ص) او را در آغوش کشید، و سر به گوشش گذاشته و هزار حدیث به او گفت؛ که هر حدیثی هزار باب داشت. سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش، از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که وفات پیامبر خدا (ص) فرا رسید، وقتی خدمتش شرفیاب شدم به من فرمود: ای علی! تو وصیّ و جانشین من در خاندان و امّتم در دوران زندگی و پس از مرگ من هستی، دوست تو، دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. ای علی! کسی که پس از من ولایت تو را منکر می‌شود، همچون منکر من در دوران زندگی من است؛ زیرا که تو از منی، و من از تو هستم. آنگاه مرا نزدیك خواند و هزار باب از علم را راز گونه به من فرمود که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

صبّاح المزنی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر (ص) یك صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر اینکه خداوند متعال در آن او را به ولایت علی (ع) و پیشوایان (ع) توصیه کرد پیش از آنکه او را به واجبات توصیه می‌فرماید.

امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به شخص معیوب یا کسی که مثله شده یا شخصی که گرفتار بلا شده نگاه کند، باید مخفیانه در درون خود بدون آن که آن شخص بشنود، بگوید: «حمد

خدایی راست که که مرا از آنچه تو را بدان مبتلا ساخت عافیت داد و اگر می‌خواست با من نیز چنین می‌کرد»؛ که در این صورت آن بلا تا ابد به این گوینده نمی‌رسد.

قرب الاسناد: از امام صادق علیه السلام روایت شده مردی را نزد علی علیه السلام آوردند که تنبور شخصی را شکسته بود، فرمود: تعدی وتجاوز کرده است.

خصال: از امام صادق علی السلام دربار فرومایگان سوال شد، فرمود: کسی که شرب خمر می‌کند و تنبور می‌نوازد.

خصال: در وصیت پیامبر به علی علیهما السلام آمده: سه گروه هستند که قساوت قلب دارند: شنونده لهو و شکارچی و کسی که در خانه سلطان [جور] می‌رود.

خصال: علی علیه السلام فرمود: سزاوار نیست بر شش گروه سلام دهند: یهود، مسیحی، شطرنج و نرد باز، اصحاب شراب و بربط و تنبور، کسی که از دشنام به مادران لذت می‌برد و شاعران.

فقه الرضا: روایت می‌کنیم کسی که در خانه اش چهل روز تنبور یا عود و یا چیزی از آلات لهو و لعب مانند آلات موسیقی و شطرنج و مثل آن

باقی باشد به غضب الهی دچار می‌شود، اگر در این مدت بمیرد فاجر و فاسق مرده و جایگاهش آتش است و چه بد جایی است.

خصال: از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره شطرنج و نرد سوال شد، فرمود: نزدیک آن‌ها نشو، راوی گفت؟ غناء چطور؟ فرمود: در آن خیری نیست.

خصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: منجّم ملعون است و کاهن ملعون است و جادوگر ملعون است و زن آوازه خوان ملعون است و کسی که به او پناه دهد و از کسب او بخورد ملعون است.

عیون اخبار الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من از این ترسانم که شما در آینده دین را کوچک و بی اهمیّت شمارید و بدان بی اعتنائی کنید، و در مورد حکم رشوه گیرید و منصب قضاء و داوری را خرید و فروش نمائید، و قطع رحم کنید، قرآن را آلت لهو و لعب قرار دهید و با قرائت آن مجلس انس آوازخوانی و نوازندگی تشکیل دهید، و بالاخره کسانی را مقتدا قرار دهید که در دین برتر از شما نیستند.

احتجاج: روایت شده امام کاظم علیه السلام خوش صدا بود و زیبا قرائت می‌کرد.

گفته شده روزی از روزها، امام سجاد قرآن می‌خواند، چه بسا کسی می‌گذشت از نیکویی صدا او از هوش می‌رفت. همانا امام اگر چیزی از زیبایی صدایش را اشکار می‌کرد مردم تحمل ان را نداشتند. سوال شد: آیا پیامبر با مردم نماز نمی‌خواند و صوت قرآنش را بالا نمی‌برد؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه طاقت مأمومین عمل می‌کرد.

قرب الاسناد: از امام کاظم علیه السلام در باره اینکه غناء در عید فطر و قربان و شادیها درست است سوال شد، فرمود: اشکالی ندارد مادامی که به سبب آن معصیت نشود. و نیز از نوحه خوانی سوال شد، مکروه دانست.

امالی طوسی: پیامبر از خانه علی بن هبار گذشت، صدای دف شنید، فرمود: این چیست؟ گفتند: علی بن هبار عروسی کرده است. فرمود: این ازدواج نیکویی است و زنا نیست، سپس فرمود: ازدواج را بین خودتان اعلام و ابراز کنیدو دف بزنید، از آن پس در عروسی‌ها سنت شد.

تفسیر امام عسکری: کسی که در اولین روز ماه شعبان اقدام به بدی و معصیت کرد، پس به شاخه ای از شاخه‌های زقوم آویزان شده است، که او را به آتش خواهد برد، کسی که آبروی برادر مؤمنش را بریزد و مردم را بر بر ان حمل کند او هم به شاخه ای از آن آویزان شده است، و نیز کسی که به حرام غناء و آواز کند و بر گناهان بر بیانگیزد.

ابو بصیر گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما متکاها و زیراندازهایی پهن می‌کنیم که تصویر دارند، فرمود: آنچه که پهن می‌کنید و به آن تکیه می‌دهید و بر ان راه می‌روید اشکالی ندارد، انچه ایراد دارد مجسمه‌هایی است که بر دیوار یا تخت‌ها نصب می‌شود.

خصال: از نوف نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای نوف، مالیات بگیر، شاعر، پلیس، رئیس قوم و تنبور نواز و طبل نواز مباش. نبی خدا شبی به آسمان نگاه کرد و فرمود: الان زمانی است که دعاها رد نمی‌شود مگر دعای رئیس قوم و شاعر و پلیس، تنبور و طبل نواز.

امالی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودبعض شعرها حکمت و بعض بیان‌ها جادو است.

قرب الاسناد: امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: کسی که کفش می‌گیرد آن را نو نگه دارد، کسی که لباس می‌گیرد آن را تمییز نگه دارد، آنکه حیوانی می‌گیرد از آن خوب مراقبت کند، آنکه زن می‌گیرد احترامش کند زیرا زن برای شما لعبت است، حالا که او را دارید ضایعش نکنید، اگر مویی دارید آن را نیکو نگه دارید و هر کس مو نگه دارد و فرق برای ان باز نکند، در روز قیامت خدا با چنگکی از آتش فرق برای ان می‌گذارد.

می گویم: در باب بوی خوش از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: سه چیز انسان را چاق می‌کند: زیاد حمام رفتن استشمام بوی خوش و پوشیدن لباس نرم.و در باب جوامع بدی‌ها آمده به حضرت گفته شد: آیا همه این خلق را از مردم می‌دانید؟ فرمود: از اینها بیانداز ترک کننده مسواک، تا جایی که می‌فرماید: نامرتب و ژولیده در غیر از مصیبت و ماتم.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که هر کس یکی از آن‌ها را نداشته باشد، زندگی او ناقص و عقل او زایل و دل او مشغول است: اول صحت بدن و دوم امنیت و سوم وسعت روزی و چهارمی دوست موافق. گفتم: دوست موافق کیست؟ فرمود: همسر شایسته و فرزند صالح و رفیق صالح و پنجمی که جامع همه این خصلت‌هاست، آسودگی است.

مکارم الاخلاق: از امام صادق (ع): برای خواری انسان همین بس که لباس غیر معمول و انگشت نما بپوشد یا مرکب شهرت سوار شود. و فرمود خداوند لباس شهرت را مبغوض می‌دارد.

از جابر روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد در خانه اش فرشی از ماسه پهن کرد. تشک آن‌ها یک پوست گوسفند بود و متکای انها از لیف

درخت خرما پر شده بود. رخت اویزی در خانه نصب کرد که بر ان مشک را اویزان می‌کردند و بر در خانه نیز پرده ای اویزان کرد.

مکارم الاخلاق: اسحاق بن عمار گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای مؤمن ده پیراهن می‌باشد؟ فرمود: بله، گفتم: بیست تا چه؟ فرمود: بله، این اسراف نیست، اسراف آن است که لباس بیرونی تو لباس اندرونی تو باشد.

مجالس مفید: عبد اللَّه ابن عبّاس گوید که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیده است که می‌فرمود: همانا بهشت سال به سال به جهت حلول ماه رمضان زینت و آرایش می‌شود.

چون شب اوّل ماه رمضان فرا رسد، بادی که آن را مثیره گویند از زیر عرش می‌وزد که برگ درختان بهشت را به هم می‌زند و حلقه درهای بهشت را می‌کوبد. پس آوائی از آن‌ها شنیده شود که هرگز شنوندگان بهتر از آن نشنیده اند. حوران (زنان سیاه چشم) بهشتی از جایگاه خود بیرون شوند تا بر مکانهای بلند بهشت بایستند و صدا زنند: آیا خواستگاری به سوی خدا آمده تا خدا او را همسر کرامت کند؟ سپس گویند: ای رضوان (دربان بهشت) امشب چه شبی است؟ او لبّیک گویان به آنان پاسخ دهد. سپس گوید: ای حوران نیک سیرت و نیکو صورت، امشب شب اوّل ماه رمضان است که درهای بهشت برای روزه داران امّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گشوده شده است. خدا عزّ و جلّ به او فرماید: ای رضوان، درهای بهشت را بگشا، ای مالک (دربان دوزخ)،

درهای دوزخ را بروی روزه داران امّت محمّد ببند، ای جبرئیل به زمین فرودآ، و سرکشان شیاطین را در بند و زنجیر کن، سپس همگی را در امواج خروشان بیفکن تا روزه امّت حبیب مرا تباه نسازند.

فرمود: و خداوند تبارک و تعالی در هر شب از ماه رمضان سه بار می‌فرماید: آیا درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را به او ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش طلبی هست تا وی را بیامرزم؟ کیست به توانمندی که تهیدست نیست و به وفاکننده ای که ظالم نیست قرض دهد؟ (منظور خود خداست).

فرمود: و خداوند در پایان هر روز از ماه رمضان به هنگام افطار هزار هزار بنده را از آتش آزاد کند، و چون شب جمعه و روز جمعه شود، در هر ساعتی از آن، هزار هزار نفر را از آتش آزاد سازد که همگی مستحقّ عذاب می‌باشند، و چون روز آخر ماه رمضان فرا رسد، خداوند در آن روز به تعداد افرادی که از اوّل تا آخر آن ماه آزاد ساخته آزاد می‌کند.

و چون شب قدر شود، خداوند عزّ و جلّ جبرئیل را فرمان دهد تا در میان جمعی از فرشتگان به زمین فرود آید، و با او پرچمی سبز رنگ است، پس آن پرچم را بر پشت کعبه بکوبد. جبرئیل شش صد بال دارد که دو بال آن را جز در شب قدر باز نکند، و در آن شب آن دو بال را بگشاید، و آن دو بال از مشرق و مغرب فراتر برود، و جبرئیل در چنین شبی فرشتگان را به اطراف عالم گسیل دارد و آنان به هر ایستاده و نشسته، و هر نمازگزار و ذکر گویی سلام کنند و با آنان دست دهند و دعای ایشان را آمین گویند تا سپیده صبح سر زند.

پس چون صبح بدمد جبرئیل علیه السلام صدا زند: ای گروه ملائکه کوچ کنید کوچ کنید. گویند: ای جبرئیل، خداوند نسبت به درخواستهای

مؤمنان از امّت محمّد چه کرده است؟ گوید: خدای متعال امشب به آنان نظر رحمت کرده و از آنان گذشت نموده و گناهانشان را آمرزیده است مگر چهار کس را. رسول خدا (ص) فرمود: و این چهار کس: شرابخوار، عاقّ والدین، کسی که قطع رحم کرده، و کینه توز می‌باشند.

و چون شب عید فطر که شب جوائز نام دارد فرا رسد، خداوند پاداش عمل کنندگان را بدون حساب و شمارش ببخشد. و چون صبح روز عید فرا رسد، خداوند فرشتگان را در تمام شهرها برانگیزد، پس در زمین فرود آیند و سر کوچه و گذرها بایستند و گویند: ای امّت محمّد، به سوی پروردگار کریم برای نماز عید بیرون شوید که او پاداش فراوان دهد، و گناهان بزرگ را بیامرزد. و چون به سوی محلّ برگزاری نماز عید روند، خداوند عزّ و جلّ به ملائکه فرماید: ای ملائکه من، پاداش یک اجیر وقتی به وظیفه اش عمل کند چیست؟ گویند: معبودا و سیّدا، پاداش او آن است که اجر او را به طور کامل عطا کنی. خدای عزّ و جلّ فرماید: ای ملائکه! من شما را گواه می‌گیرم که من پاداش این را که در ماه رمضان روزه گرفتند و به نماز ایستادند، خرسندی و آمرزش خودم قرار دادم.

و می‌فرماید: ای بندگانم از من درخواست کنید، به عزّت و جلالم خودم سوگند، شما امروز در این گردهمایی خود برای آخرت و دنیایتان هر چه از من بخواهید به شما ببخشم، و به عزّتم سوگند، تا آن زمان که مرا مراقب خود بدانید و از من بترسید، گناهان و عیوب شما را بپوشانم. به عزّتم سوگند که شما را از عذاب پناه دهم و در نزد کسانی که در دوزخ جاودانند رسوا نسازم، بازگردید که همگی بخشیده شده اید، شما مرا خشنود ساختید و من از شما خشنود گشته ام. پس ملائکه بدین

بخششی که خداوند به این امّت به هنگام افطار ماه رمضان عنایت فرموده خوشحال شده و یکدیگر را بشارت داده و تبریک گویند.

مجالس شیخ: عمر ابن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: همانا خداوند در هر شب ماه رمضان گروهی را از آتش جهنم آزاد می‌کند، مگر کسی که روزه اش را با چیز مست کننده ای افطار کند یا کینه توز یا صاحب شاهین باشد. روای گوید: عرض کردم: صاحب شاهین چیست؟ فرمود: شطرنج.

کتاب فضائل الاشهر الثلاث: یونس ابن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس یک روز از روزه ماه رمضان را بخورد، ایمان از وجود او بیرون می‌رود.

و محمد ابن ابی عمیر از چند نفر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ماه رمضان، ماه خداوند عزّ و جلّ است و ماهی است که خداوند نیکی را دوچندان می‌کند و در این ماه بدی‌ها را پاک می‌کند و این ماه، ماه برکت است و ماه روی کردن به سوی خدا و ماه توبه و ماه مغفرت و ماه آزاد شدن از آتش جهنم و کامیابی به بهشت است.

هان! پس از هر حرامی در این ماه دوری کنید و در این ماه قرآن را بسیار تلاوت کنید و نیازهایتان را درخواست کنید و در این ماه با ذکر پروردگارتان مشغول شوید و ماه رمضان در نزد شما همچون ماه‌های

دیگر نباشد، زیرا این ماه در نزد خداوند نسبت به ماه‌های دیگر حرمت و برتری دارد و در ماه رمضان، روزی که روزه هستید، همچون روزی که روزه دار نیستید، نباشد.

و علی ابن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: نیکی‌ها در ماه رمضان قبول می‌شود و بدی‌ها آمرزیده می‌شود، کسی که در ماه رمضان آیه ای از کتاب خداوند عزّ و جلّ قرائت کند، مانند کسی است که در ماه‌های دیگر قرآن را ختم کرده باشد؛ و کسی که در این ماه به روی برادر مؤمنش بخندد، روز قیامت او را ملاقات نمی‌کند جز اینکه به روی وی بخندد و به او مژده بهشت بدهد؛ و کسی که در این ماه به مؤمنی یاری رساند، خداوند در روزی که قدم‌ها می‌لغزد به او کمک می‌کند که از پل صراط عبور کند؛ و کسی که در این ماه خشم خود را نگاه دارد، خداوند در روز قیامت خشم خود را از او نگاه می‌دارد؛ و هر کس در این ماه اندوهگینی که مال یا عزیزش را از دست داده را کمک رساند، خداوند او را از هول بزرگ روز قیامت امان می‌دهد؛ و کسی که در این ماه ستمدیده ای را یاری دهد، خداوند در دنیا او را در برابر کسی که با او دشمنی می‌دهد، یاری می‌دهد و در روز قیامت در هنگام حساب و ترازوی اعمال او را یاری می‌رساند.

ماه رمضان ماه برکت است و ماه رحمت و ماه آمرزش گناهان و ماه توبه و ماه روی کردن به سوی خداوند است. کسی که در ماه رمضان مورد بخشش قرار نگیرد، پس در کدام ماه بخشیده می‌شود؟ پس از خدا بخواهید که روزه را از شما قبول کند و آن را آخرین عهد شما قرار ندهد

و در این ماه توفیق طاعت و بندگی را به شما بدهد و از معصیتش شما را محافظت کند چرا که او بهترین عهده دار است.

دعائم الاسلام: از جعفر ابن محمد علیهما السلام روایت شده که هرگاه ماه رمضان فرا رسید، به پسرانش می‌فرمود: خود را تا آخرین حد توان به کوشش وادارید زیرا در این ماه روزی‌ها تقسیم می‌شود و مدت‌های عمر مقرر می‌گردد و نام حج کنندگانی که به مهمانی خدا مشرف می‌شوند نوشته می‌شود، و در آن ماه شبی است که انجام عملی در آن، از عمل هزار ماه بهتر است.

و از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت شده که در آخرین روزه ماه شعبان برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم، همانا ماهی بزرگ و ماهی پر برکت بر شما سایه افکنده است، ماهی که شبی در آن است که انجام عمل در آن شب از هزار ماه بهتر است. کسی که در این ماه عملی از اعمال خیر را به قصد تقرب به خدا به جا آورد، مانند کسی است که فریضه ای از فرائض خدا را در غیر آن ماه ادا کند، و کسی که در این ماه فریضه ای از فرائض خدا را به جا آورد مانند کسی است که هفتاد فریضه را در ماه‌های دیگر به جا آورده باشد و این ماه، ماه صبر است و پاداش صبر بهشت است و این ماه، ماه همدردی است و این ماهی است که خداوند روزی مومنان را در آن می‌افزاید و کسی که در این ماه مومنی روزه دار را به افطار پذیرا شود، گناهان گذشته اش بخشوده می‌شود و ثواب آزاد کردن بنده ای از آتش نصیب او می‌گردد و اجری به اندازه او دریافت می‌کند بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود.

کتاب نوادر: عبدالله ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که شب اول ماه رمضان فرا برسد، خداوند تبارک و تعالی به هفت فرشته؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، کوکیائیل، شمشائیل، اسماعیل و دردیائیل علیهم السلام امر می‌کند، درحالی که همراه با هر کدام این فرشتگان پرچمی از نور و هفتاد هزار فرشته است.

همراه جبرئیل پرچمی از نور است که در آسمان هفتم زده می‌شود و بر این پرچم نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله، خوشا به حال آن دسته از امت محمد که در هنگام سحر با گریه و نیایش خدا را ندا می‌کنند، آنان کسانی هستند که در روز قیامت در امانند. و در دست کوکائیل پرچمی از نور است که در آسمان چهارم زده می‌شود و بر آن نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله، خوشا به حال امت محمد که در روز صدقه می‌دهند و در شب، با دعا و استغفار شب زنده داری می‌کنند، خداوند به آنان می‌نگرد و از آنان راضی می‌شود. و در دست شمشائیل پرچمی از نور است که در آسمان سوم زده شده و بر روی آن نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله، خوشا به حال امت محمد که روزه آن‌ها سپر و مانعی از آتش دوزخ است. و در دست اسماعیل پرچمی از نور است که در آسمان دوم زده شده و بر روی آن نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله، روز قیامت مانند برق جهنده از پل صراط عبور می‌کنند. و در دست دردیائیل پرچمی از نور است که در آسمان دنیا (پایین) زده شده و بر روی آن نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله، سلام و درود بر شما ای امت محمد، به نعمت همیشگی و

ماندن در جوار الهی و در جوار محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ماندن در جوار فرشتگان، مژده بدهید.

کتاب نوادر: ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: درهای آسمان در اولین شب ماه رمضان باز می‌شود و تا آخرین شب ماه رمضان بسته نمی‌شود.

هیچ بنده ای نیست که در یکی از شب‌های این ماه نماز برپا دارد مگر اینکه خداوند عزّ و جلّ در ازای هر سجده برای او هزار و پانصد نیکی ثبت کند و در بهشت خانه ای از یاقوت سرخ برای او بنا کند که هفتاد هزار در داشته باشد و هر یک از درهای آن کاخی از طلای آراسته به یاقوت سرخ داشته باشد و برای هر سجده ای که در شب یا روز ماه رمضان انجام می‌دهد، درختی است که سوار در آن به مسافت صد سال حرکت می‌کند و چون اولین روز ماه رمضان را روزه گرفت، همه گناهان گذشته اش که تا آن روز از ماه رمضان مرتکب شده، بخشیده می‌شود و روزه او، کفاره ای است برای همان اندازه از گناهانی که در سال (پیش رو) مرتکب می‌شود. و در ازای هر روز از ماه رمضان که روزه می‌گیرد، کاخی به او تعلق می‌گیرد که هزار در از طلا دارد و هزار هزار ملائکه که از صبحدم تا پنهان شدن خورشید می‌آیند، برای او طلب آمرزش می‌کنند.

کتاب نوادر: عبداللّٰه ابن مسعود گوید: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد سپس با خود بگوید، اگر زنده ماند روزه می‌گیرد، اگر در این مدت بمیرد وارد

بهشت می‌شود. هیچ نفقه ای نیست مگر اینکه از بنده در باره آن بازخواست می‌شود جز نفقه در ماه رمضان که به عنوان صله و هدیه برای بندگان و کفاره گناهانشان است. و هر کس در ماه رمضان هموزن ذره ای و بالاتر از آن صدقه بدهد، در نزد خداوند سنگین‌تر از کوه‌های زمین به وزن طلا است اگر در غیر ماه رمضان صدقه بدهد؛ و کسی که در ماه رمضان آیه ای را قرائت کند یا تسبیح گوید، فضیلت او بر دیگران مانند فضیلت من بر امتم می‌باشد، پس طوبی از آنِ کسی خواهد شد که ماه رمضان را دریابد و خوشا به حال او.

گفتند: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، طوبی چیست؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که طوبی درختی است که خداوند با دستان خویش کاشته است و این درخت همه نعمت‌هایی را که خداوند عزّ و جلّ برای اهل بهشت آفریده است در خود دارد و میوه‌هایی دارد که به تعداد ستارگان است. هر یک از میوه‌های آن مانند پستان زنان است و از هر یک از میوه‌های آن چهار نهر بیرون می‌آید: آب، شراب، عسل و شیر و گستره هر نهر به اندازه مسافت بین مشرق و مغرب است و عرض آن به اندازه مسافت بین آسمان تا زمین است. و کسی که در ماه رمضان دو رکعت نماز بخواند، برای او به اندازه هفتصد هزار رکعت در غیر ماه رمضان به حساب می‌آید، چراکه اعمال در ماه رمضان چندین برابر می‌شود. عرض شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم،، چند برابر می‌شود؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام به من خبر داد و گفت: نیکی‌ها هزار هزار برابر می‌شود و هر نیکی از اعمال نیک از کوه احد برتر است و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «وَاللّٰهُ

يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاء»،{و خداوند برای هر کس که بخواهد، [آن را] چند برابر می‌کند.}

کتاب نوادر: ابومسعود انصاری از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می‌کند، درحالی که ماه رمضان نزدیک شده بود، فرمود: اگر بنده می‌دانست چه چیزی در ماه رمضان است، دوست می‌داشت که ماه رمضان یک سال کامل باشد. مردی از طایفه خزاعه گفت: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، در ماه رمضان چه چیزی است؟ فرمود: همانا بهشت سال به سال به جهت حلول ماه رمضان زینت و آرایش می‌شود. چون شب اوّل ماه رمضان فرا رسد، بادی از زیر عرش می‌وزد که برگ درختان بهشت را به هم می‌زند، پس حوریان بهشتی به آن نگاه می‌کنند و گویند: پروردگارا، در این ماه از میان بندگانت برای ما همسرانی قرار بده که چشم ما به آنان روشن شود و مایه سرور و شادی ما شوند و چشم و دل آنان برای ما روشن شود.

هیچ بنده ای نیست که ماه رمضان را روزه بگیرد مگر اینکه خداوند حوریان بهشتی را که در خیمه ای از مروارید توخالی هستند، به ازدواج او درمی آورد همان طور که خداوند آنان را در کتاب خویش این گونه وصف می‌کند: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِى الْخِيَامِ»،{حورانی پرده نشین در [دل] خیمه‌ها.} بر هر یک از آن‌ها هفتاد هزار زینت است که رنگ هیچ کدام از آن شبیه دیگری نیست و هفتاد هزار عطر داده شده که بوی هیچ کدام از آن شبیه دیگری نیست و هر زنی از آنان بر تختی از یاقوت سرخ است که با مروارید آراسته شده و بر این مروارید هفتاد تشک است که آستر آن از ابریشم ضخیم براق است و بر بالای این هفتاد تشک، هفتاد

تخت قرار دارد. و برای هر یک از این زنان، هفتاد هزار خدمتکار زن مقرر شده که در دست هر خدمتکار سینی ای از جنس طلا است که نوعی غذا در آن گذاشته شده است. همه این (نعمت‌ها) فقط برای هر روزی است که در ماه رمضان روزه گرفته است، جدای از کارهای نیکی که انجام داده است.

کتاب نوادر: ابوهریره گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که ماه رمضان آغاز شود، درهای دوزخ بسته می‌شود و درهای بهشت باز می‌شود و شیاطین در زنجیر کشیده می‌شوند.

کتاب نوادر: ابوعیاش گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: کسی که روزه و شب زنده داری ماه رمضان را از ابتدا تا پایان ماه در مکه انجام دهد، خداوند برای او پاداش صد هزار ماه رمضان در غیر مکه می‌نویسد و در هر روز و شب، مغفرت و شفاعت شامل حال او می‌شود و در ازای هر روز، دو بارِ اسب در راه خدا برایش ثبت می‌شود و در هر روز دعایی اجابت شده برای او مقرر می‌گردد و در ازای هر روز، آزاد کردن برده ای برایش نوشته می‌شود و در ازای هر شب، آزاد کردن برده ای برایش ثبت می‌شود و در هر روز یک نیکی و در هر شب یک نیکی برای او می‌نویسند و مقام او هر روز یک درجه و هر شب یک درجه بالا می‌رود.

کتاب نوادر: ابوهریره از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که اولین شب ماه رمضان فرا برسد، شیاطین و جنیان سرکش در زنجیر کشیده می‌شوند و درهای جهنم بسته می‌شود و حتی یک در از آن باز نمی‌شود، و درهای آسمان گشوده می‌شود و حتی یک در از آن بسته نمی‌شود و ندا دهنده ندا سر می‌دهد: ای طالب خیر بیا، و ای طالب شر کوتاه بیا (بس کن) و هر شب خداوند عزّ و جلّ شماری را از آتش آزاد می‌کند.

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که شب قدر فرا برسد، خداوند به جبرئیل دستور می‌دهد، پس جبرئیل در گروهی منظم و متصل به هم از فرشتگان به زمین فرود می‌آید درحالی که پرچم حمد در دست اوست و این پرچم به رنگ سبز است. جبرئیل پرچم را بر پشت کعبه می‌زند و او ششصد بال دارد: دو بال از بال‌هایش را فقط در شب قدر می‌گشاید و در آن شب این دو بال را می‌گستراند و از مشرق و مغرب عبور می‌کند و جبرئیل در این شب فرشتگان را پخش می‌کند و این فرشتگان بر همه کسانی که نشسته و ایستاده عبادت می‌کنند و کسانی که خداوند را ذکر می‌کنند و نماز برپا می‌دارند، درود و سلام می‌فرستند و با آنان دست می‌دهند و تا طلوع فجر برای دعای آنان آمین می‌گویند.

ثواب الاعمال،امالی صدوق: سعید ابن جبیر گوید: از ابن عباس پرسیدم: اجر و پاداش کسی که در ماه رمضان روزه بگیرد و حقّ آن را بشناسد چیست؟ گفت: ای پسر جبیر! خود را آماده کن تا تو را از آنچه

که گوشهایت تا به حال نشنیده و در دلت خطور نکرده آگاه کنم و ذهن خود را از هر فکری خالی کن (به هنگامی که کاملا آسوده خاطری به من مراجعه کن)، زیرا آنچه که تو از من خواستی، علم اولین و آخرین است.

سعید ابن جبیر می‌گوید، از نزد ابن عباس بیرون آمدم و فردای آن روز خود را برای شنیدن سخنان او آماده ساختم، و به هنگام طلوع فجر به خدمتش شتافتم و نماز صبح را خواندم، و آنگاه سؤال خود را به او یادآور شدم. ابن عباس رو به من کرد و گفت: از من بشنو آنچه را که من می‌گویم: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: اگر می‌دانستید چه چیزهایی (فیض‌هایی) برای شما در ماه رمضان نهفته است، مسلّما بیشتر خدا را سپاس می‌گفتید.

چون شب اول این ماه فرا می‌رسد، خداوند تمام گناهان امّت مرا، چه پنهان و چه آشکار، می‌آمرزد، و مقام شما را دو هزار درجه بالا می‌برد، و برای شما پنجاه شهر بنا می‌سازد.

و در روز دوّم، خداوند به ازای هر گامی که در آن روز بر می‌دارید، ثواب عبادت یک سال و ثواب یک پیامبر را در نامه اعمالتان می‌نویسد، و اجر روزه یک سال را به نام شما ثبت می‌کند.

و خداوند در روز سوم به شماره هر مویی که بر بدن دارید، سرایی در فردوس از مروارید سفید و فروزان به شما عنایت می‌کند که در قسمت فوقانی این بارگاه دوازده هزار اطاق از نور، در قسمت زیرین آن دوازده هزار اطاق قرار دارد و در هر اطاقی هزار تخت است و بر هر تختی یک حوری آرمیده است و هر روز هزار فرشته بر شما وارد می‌شود که در دست هر یک از آن‌ها هدیه ای است.

و در روز چهارم، خداوند در بهشت جاودانه خود هفتاد هزار کاخ به شما کرم می‌کند که در هر کاخی هفتاد هزار اطاق و در هر اطاقی پنجاه هزار تخت و بر هر تختی یک حوری است و در برابر هر حوری هزار خدمتکار آماده خدمت ایستاده اند که یکی از این خدمتکارها از دنیا و آنچه در اوست، بهتر است.

و در روز پنجم، خداوند در جنّة المأوی هزار شهر به شما عنایت می‌کند، که در هر شهری هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه ای هفتاد هزار سفره، و بر روی هر سفره ای هفتاد هزار ظرف، و در هر ظرفی شصت هزار نوع از خوردنیها قرار دارد که هیچ یک از آن‌ها شبیه دیگری نیست.

و در روز ششم، خداوند در دار السلام صد هزار خانه به شما می‌بخشد که در هر شهری صد هزار خانه است، و در هر خانه ای صد هزار اطاق، و در هر اطاقی صد هزار تخت زرّین قرار دارد، که طول هر تخت هزار ذراع است، بر هر تختی یک همسر حوری که دارای سی هزار گیسو از مروارید و یاقوت بافته شده است آرمیده، و هر گیسوی او را یک صد کنیز به دست می‌گیرند.

و در روز هفتم، خداوند در جنّة النّعیم، ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدّیق را به شما عطا می‌کند.

و در روز هشتم، خداوند پاداشی برابر با ثواب عمل شصت هزار عابد، و شصت هزار زاهد به شما کرامت می‌کند.

و در روز نهم، ثواب هزار عالم و هزار معتکف، و هزار مرزبان به شما عنایت می‌فرماید.

و در روز دهم، خداوند هفتاد هزار حاجت شما را برآورده می‌سازد، و آفتاب و ماه و ستارگان و چهارپایان و پرندگان و درندگان و هر سنگ و گِل وتر و خشک و تمام ماهیان دریاها و برگهای درختان برای شما از خداوند طلب آمرزش و مغفرت می‌کنند.

و در روز یازدهم، خداوند برای شما ثواب چهار حج و چهار عمره، که هر حجّی به همراه پیامبری از پیامبران، و هر عمره ای به همراه صدّیقی یا شهیدی به جا آورده شود، به شما اعطا می‌کند.

و در روز دوازدهم، خداوند مقرر فرموده است که گناهان شما را به حسنات مبدّل کرده، و حسنات شما را چند برابر کنند، و به ازای هر حسنه ای یک میلیون حسنه در نامه اعمالتان می‌نویسند.

و در روز سیزدهم، خداوند پاداشی برابر با عبادت اهل مکه و مدینه در نامه اعمال شما می‌نویسد، و شفاعت از بندگان خود را به شماره سنگها و ریگهایی در فاصله مکه و مدینه به چشم می‌خورد برای شما مقدّر می‌فرماید.

و در روز چهاردهم، گویا ثواب ملاقات و مصاحبت با آدم و نوح و پس از آن‌ها ابراهیم و موسی و پس از آن‌ها داود و سلیمان نصیب شما می‌گردد گویا با هر پیغمبری، دویست سال خدا را پرستش کرده باشید.

و در روز پانزدهم حاجات دنیوی و اخروی شما را برآورده می‌کند. آنچه را که به ایّوب عطا کرده است به شما نیز ارزانی می‌دارد و دعایتان را اجابت می‌فرماید، و حاملان عرش برای شما طلب آمرزش کنند و خداوند در قیامت چهل نور به شما کرامت فرماید که ده نور از سمت راست و ده نور از سمت چپ و ده نور از روبرو و ده نور از پشت سر شما می‌تابد.

و در روز شانزدهم، خداوند به هنگامی که از قبر بیرون می‌آیید شصت جامه برای اینکه بپوشید، و شتری ماده برای آنکه سوار شوید، در اختیار شما قرار می‌دهد و ابری برای شما می‌فرستد که (سایبان شما باشد) و شما را از گرمای آن روز رهایی بخشد.

و در روز هفدهم، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من آن‌ها و پدرانشان را آمرزیدم، و سختیهای روز قیامت را از آن‌ها برداشتم.

در روز هجدهم خداوند به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و کرسی و کرّوبیان فرمان می‌دهد که برای امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تا سال آینده طلب آمرزش کنند، و روز قیامت ثواب بدریّون (کسانی که در غزوه بدر ملازم رکاب پیامبر گرامی اسلام بودند) را به شما عنایت می‌فرماید.

و چون روز نوزدهم فرا رسد، هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه از خداوند خویش رخصت می‌طلبد تا هر روز به زیارت قبور شما بیایند، و هر فرشته ای یک هدیه و یک نوشیدنی به همراه دارد.

و هنگامی که بیست روز از ماه رمضان سپری می‌گردد، خداوند هفتاد هزار فرشته می‌فرستد تا شما را از وسوسه هر شیطان رانده شده ای حفظ کند، و به ازای هر روزی که روزه داشته اید، خداوند پاداش روزه صد سال را در نامه اعمال شما می‌نویسد، و میان شما و آتش جهنّم گودالی قرار می‌دهد، و ثواب کسی را که تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده باشد به شما عنایت فرماید و به تعداد پرهای جبرئیل علیه السّلام پاداش عبادت یک سال را به نام شما ثبت و ضبط می‌کند، و

ثواب تسبیح عرش و کرسی را کرامت می‌فرماید، و به تعداد هر آیه ای از قرآن، هزار حوری را به همسری شما در می‌آورد.

و در روز بیست و یکم، خداوند قبر شما را هزار فرسنگ فراخ می‌سازد، و تاریکی و وحشت قبر را از شما دور می‌کند و قبرهای شما را همانند قبرهای شهدا قرار می‌دهد، و سیمای شما را همانند صورت حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب می‌کند.

و در روز بیست و دوم، خداوند فرشته مرگ را بدان سان که برای پیامبران که درود ما بر آنان باد، فرستاد، به یاری شما می‌فرستد، و ترس و وحشت منکر و نکیر را از شما برمی دارد، و غم دنیا و عذاب آخرت را از شما دور می‌سازد.

و در روز بیست و سوم، از پل صراط با پیامبران و صدّیقان و شهدا و شایستگان عبور می‌کنید، و مانند آن باشید که همه یتیمان امّتم را سیر کرده باشید، و همه برهنگان امّتم را پوشانیده باشید.

و در روز بیست و چهارم، هیچ یک از شما بدرود حیات نمی‌گویید مگر آنکه مقام خود را در بهشت ببینید، و به هر یک از شما ثواب هزار بیمار و هزار غریبی را

که برای طاعت خداوندی از شهر خود بیرون آمده اند عنایت می‌کند، و به ثواب آزاد ساختن هزار بنده از فرزندان اسماعیل نیز نائل می‌شوید.

و در روز بیست و پنجم، خداوند هزار بارگاه سبز رنگ در زیر عرش برای شما بنا می‌کند، که در فراز هر بارگاه، خیمه ای از نور قرار دارد، و خداوند تبارک و تعالی همه شما را مورد خطاب قرار داده، می‌فرماید: ای امّت احمد! منم پروردگار شما و شما بندگان و کنیزان من هستید؛ در سایه

عرش من و در این بارگاهها مقام کنید، و بخورید و بیاشامید، گوارای شما باد! هیچ ترسی برای شما نیست و غمگین نخواهید شد؛ ای امت محمّد! به عزت و جلالم قسم، شما را به گونه ای به بهشت می‌فرستم که موجب شگفتی پیشینیان و آیندگان گردد، و هر یک از شما را با هزار تاج از نور، تاجدار کرده، و بر مرکبی از نور سوار کنم که عنانش از نور است، و عنانش دارای هزار حلقه از طلا، و در هر حلقه ای فرشته ای گمارده شده است، و به دست هر فرشته ای عمودی از نور قرار دارد، تا آنکه با این هیأت و بدون محاسبه و حساب وارد بهشت شود.

و چون روز بیست و ششم فرا رسد، خداوند از روی رحمت به شما نظر می‌افکند، تمام گناهانتان را می‌آمرزد، مگر خونهای به باطل ریخته شده و اموال به ناحق تصرف شده، و خانه شما را روزی هفتاد بار از (آلودگی به) غیبت و دروغ و بهتان پاک می‌سازد.

و چون روز بیست و هفتم فرا رسد، مقام و منزلت شما چنان است که گویا هر مرد با ایمان و زن دینداری را یاری کرده و هفتاد هزار برهنه را پوشانیده و هزار مرزبان را خدمت کرده باشید و گویا هر کتابی را که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده است خوانده باشید.

و در روز بیست و هشتم، خداوند در بهشت جاویدان، برای شما صد هزار شهر از نور بنا می‌کند و در جنّة المأوی یک صد هزار کاخ از نقره و در جنّة النّعیم یک صد هزار خانه از عنبر اشهب و در جنّة الفردوس یک صد هزار شهر که در هر شهر یک هزار حجره قرار داده به شما عنایت می‌فرماید و در جنّة الخلد یک صد هزار

منبر از مشک و در درون هر منبری هزار اطاق از زعفران و در هر اطاقی هزار تخت از درّ و یاقوت و بر هر تختی همسری از حوران بهشتی به شما عطا می‌کند.

و چون روز بیست و نهم فرا می‌رسد، خداوند یک میلیون محلّه و در هر محلّه ای خیمه ای سپید رنگ و در هر خیمه ای تختی از کافور سپید و بر هر تختی هزار بستر از سندس سبز رنگ و بر هر بستر حوریّه ای است که هفتاد جامه پوشیده است و دارای هفتاد هزار گیسو که با درّ و یاقوت زینت یافته اند، به شما کرامت فرماید.

و چون سی روز ماه رمضان تمام می‌شود، خداوند به ازای هر روزی که گذشته است، ثواب هزار شهید و هزار صدّیق و عبادت پنجاه سال را در نامه اعمال شما ثبت می‌کند. و نیز به ازای هر روز روزه داری، ثواب دو هزار روز، روزه می‌نویسد و درجات شما را به تعداد آنچه را که رود نیل رویانده است بالا می‌برد و برائت آزادی از آتش جهنّم و جواز عبور از صراط و امان نامه مصون بودن از عذاب را به دست شما می‌دهد.

و بهشت دارای دری است که به آن ریّان می‌گویند و این در تا روز قیامت باز نمی‌شود و در قیامت این در به روی مردان و زنان روزه دار امّت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم گشوده می‌گردد. سپس رضوان خازن بهشت ندا می‌کند: ای امّت محمّد! بسوی ریّان بشتابید، و امّت من از این رو به بهشت وارد می‌شود. پس کسی که در این ماه مورد آمرزش الهی قرار نگیرد، در کدام ماه آمرزیده خواهد شد؟! هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر آنکه از جانب پروردگار بلند مرتبه است.

عیون الاخبار: علی ابن ابی طالب علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز این خطبه را برای ما خواند: ای مردم، ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما رو کرده است، ماهی است که پیش خدا بهترین ماه است و روزهایش بهترین روزها و شب‌هایش بهترین شب‌ها و ساعاتش بهترین ساعات است. رمضان ماهی است که در آن به مهمانی خدا دعوت شدید و در این ماه اهل کرامت خدا قرار داده شدید. نفس‌های شما در آن تسبیح است و خواب شما در آن عبادت است، کردارتان در آن پذیرفته و دعایتان اجابت شده است.

با نیت‌های درست و دل‌های پاک از خدا بخواهید، شما را برای روزه در آن و خواندن قرآن موفق دارد. بدبخت کسی است که از آمرزش خدا در این ماه محروم گردد. با گرسنگی و تشنگی خود در این ماه، گرسنگی و تشنگی روز قیامت را یاد کنید و بر فقراء و مساکین خود صدقه دهید و بزرگان خود را احترام کنید و کوچک‌ها را ترحم کنید و صله رحم به جا آورید و زبان‌ها را نگاه دارید و از آنچه خدا دیدنش را حلال نکرده چشم بپوشید و آنچه را از شنیدنش حلال نکرده گوش ببندید و بر یتیمان مردم مهر ورزید تا بر یتیمان شما مهر ورزند و به سوی خدا از گناهان خود توبه کنید و در وقت نماز دست به دعا بردارید که بهترین ساعت‌ها است و خدا در آن نظر لطف به بندگان خود دارد و به مناجات آن‌ها پاسخ دهد و فریاد آن‌ها را لبیک گوید و دعای آن‌ها را اجابت می‌کند.

ای مردم! نفس شما در گرو کردار شما است، آن را با استغفار رها کنید. دوش شما از گناهان شما بار سنگینی دارد، با طول سجود آن را سبک کنید و بدانید که خدای متعال به عزت خود قسم خورده که نمازخوانان

و سجده کنندگان را عذاب ندهد و آن‌ها را روز قیامت به هراس دوزخ نیندازد.

ای مردم! هر کدام شما یک روزه دار را در این ماه افطار دهد، نزد خدا ثواب آزاد کردن بنده ای دارد و گناهان گذشته اش آمرزیده می‌شود. عرض شد: یا رسول اللّه همه ما بر آن توانایی نداریم، فرمود: از خدا بپرهیزید گرچه با نیم دانه خرما باشد و گرچه با جرعه ای آب باشد.

ای مردم! هر که در این ماه خوش خلقی کند، جواز عبور از صراط او باشد در روزی که همه قدم‌ها می‌لغزد. هر که در این ماه بر مملوکان خود سبک گیرد، خداوند حسابش را تخفیف دهد و هر که شر خود را باز دارد، خداوند در روزی که او را ملاقات می‌کند، خشم خود را از او باز دارد؛ و هر که در آن یتیمی را گرامی دارد خدا روز ملاقاتش او را گرامی دارد؛ و هر که در آن صله رحم کند روز ملاقات با او با رحمت خود به او صله نماید. و هر که قطع رحم کند خدا در روز ملاقاتش رحمت خود از او ببرد. هر که نماز مستحبی بخواند خدا برات آزادی از آتش برایش بنویسد و هر که در آن واجبی ادا کند ثواب کسی را دارد که هفتاد واجب در ماههای دیگر ادا کند؛ و هر که در آن بر من بسیار صلوات فرستد خدا روزی که میزان‌ها سبک است میزانش را سنگین کند، هر که یک آیه قرآن در آن بخواند همچون کسی پاداش می‌گیرد که در ماه‌های دیگر قرآن را ختم کرده باشد.

ای مردم! درهای بهشت در این ماه گشوده است، پس از خدا بخواهید که آن‌ها را به روی شما نبندد، و درهای دوزخ در این ماه بسته است، از پروردگار خود بخواهید که آن‌ها را به روی شما نگشاید. در این ماه

شیاطین در بندند، پس از پروردگار خود بخواهید که دیگر آن‌ها را بر شما مسلط نکند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من برخاستم و عرض کردم: یا رسول اللَّه، کدام عمل در این ماه بهتر است؟ فرمود: ای أبو الحسن، بهترین عمل در این ماه ترس از محارم خدای عز و جل است. سپس گریست. عرض کردم: یا رسول اللَّه چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای آنچه در این ماه از تو حلال شمارند؛ گویا تو را می‌نگرم که برای پروردگارت نماز می‌خوانی و شقی‌تر اولین و آخرین که نظیر پی کننده شتر ثمود است، برخاسته و ضربتی بر فرق سر تو بزند و ریشت را آغشته به خون کند.

امیر المؤمنین فرمود: گفتم: یا رسول اللَّه، در آن حال، دین من سالم است؟ فرمود: بله دین تو سالم است. سپس فرمود: ای علی! هر که تو را بکشد مرا کشته و هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده و هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا تو جان منی، روحت از روح من و گِلت از گِل من است. به راستی خدای تبارک و تعالی مرا با تو آفریده و مرا با تو برگزیده و مرا برای نبوت اختیار کرده و تو را برای امامت. هر کس منکر امامت تو است، منکر نبوت من است. ای علی، تو وصی من و پدر فرزندان من و شوهر دختر من و خلیفه من بر امت من هستی. در زندگی من و پس از مردنم، فرمان تو، فرمان من و نهی کردن تو نهی کردن من است. سوگند به آن که مرا به نبوت گسیل کرده و بهترین خلق ساخته، که تو حجت خدایی بر خلقش و رازدار خدا و خلیفه او بر بندگانش هستی.

امالی صدوق: امام رضا علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ماه رمضان ماه بزرگی است، خداوند در آن ماه حسنات را مضاعف می‌کند و سیّئات را محو می‌نماید و درجات را رفیع می‌گرداند، هر کس در این ماه صدقه ای بدهد خداوند گناهانش را می‌آمرزد، و هر کس به بردگانش نیکی کند، خداوند او را می‌آمرزد و هر کس در این ماه خوش خلق باشد، خداوند او را می‌آمرزد، و هر کس در این ماه خشم خود را فرو برد، خداوند او را می‌آمرزد و هر کس در این ماه صله رحم کند خداوند او را می‌آمرزد.

علل الشرایع: در علت‌هایی که ابن سنان از امام رضا علیه السلام پرسید، آمده است که: روزه به منظور اسرار و عللی بر بندگان واجب شده از جمله: بدین وسیله انسان به درد گرسنگی و تشنگی آگاه شده در نتیجه خاضع و آرام و مأجور و محتسب و شکیبا گردیده و بدین ترتیب به شدائد و سختی‌های آخرت پی خواهد برد. و نیز روزه سبب می‌شود که شخص شهوتش شکسته و ضعیف گردد. روزه واعظی است در دنیا که انسان را بر مقدار نیاز و احتیاج بندگان در دنیا و آخرت آگاه می‌نماید.

تفسیر امام: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: همانا خداوند برگزیدگانی در میان آفریده‌هایش دارد، و از میان سرزمین‌ها برگزیدگانی دارد و از میان شب‌ها و رزوها و ماه‌ها برگزیدگانی دارد و از میان بندگانش برگزیدگانی دارد و از میان این برگزیدگان نیز برگزیده‌هایی دارد.

و اما برگزیده‌هایش از میان سرزمین‌ها و مکان‌ها، مکه، مدینه و بیت المقدس است و برگزیده‌هایش از میان شب‌ها، شب‌های جمعه، شب نیمه شعبان، شب قدر و دو شب عید (عید فطر و قربان) است. برگزیده‌هایش از میان روزها، روزهای جمعه، و عیدها می‌باشد. برگزیده‌هایش از میان ماه‌ها، رجب، شعبان و ماه رمضان است. برگزیده‌هایش از میان بندگانش فرزندان آدم است و برگزیده‌هایش از میان فرزندان آدم کسانی اند که با علم به آن‌ها، آنان را برگزیده است. همانا خداوند عزّ و جلّ زمانی که مخلوقاتش را انتخاب کرد، فرزندان آدم را برگزید، سپس از میان فرزندان آدم، قوم عرب را برگزید و از میان قوم عرب، طایفه مضر را برگزید و از میان مضر، قریش و از قریش بنی‌هاشم و از میان بنی‌هاشم، من و اهل بیتم را برگزید. پس هر کس عرب را دوست داشته باشد، با دوست داشتن و محبت من، آنان را دوست داشته است و هر کس از عرب بیزار باشد، با بیزاری از من از آنان بیزار شده است.

و خداوند عزّ و جلّ از ماه‌ها، ماه رجب و شعبان و ماه رمضان را برگزید: پس شعبان برترین ماه‌ها است مگر آنچه مربوط به ماه رمضان است چراکه ماه رمضان برتر از ماه شعبان است و خداوند عزّ و جلّ در ماه رمضان هزار برابر ماه‌های دیگر رحمت (خود را) فرود می‌آورد و ماه رمضان را در نیکوترین شکل در روز قیامت برمی انگیزد و آن را در بالای زمین بلندی قرار می‌دهد به گونه ای که بر کسی پوشیده نباشد و ماه رمضان بر روی آن بلندی به هیئت شخصی که در آن محشر حضور یافته، قرار می‌گیرد، سپس او را امر می‌کند و از پوشش بهشت و هدایای آن و انواع پارچه‌های ابریشمی و لباس بر او پوشانده می‌شود تا اینکه به گونه ای بزرگ جلوه پیدا می‌کند که هیچ چشمی را یارای دیدن آن نیست و و

هیچ گوشی از علم به اندازه عظمت آن بی نیاز نیست و هیچ قلبی عمق آن را درک نمی‌کند.

سپس به منادی از میان عرش گفته می‌شود: ندا کن! پس ندا می‌کند: ای خلایق آیا این را نمی‌شناسید؟ خلایق جواب دهند و گویند: بله، ای داعی پروردگارمان، لبیک و سعدیک (اطاعت می‌کنیم و فرمان می‌بریم) ما او را نمی‌شناسیم. منادی پروردگارمان گوید: این ماه رمضان است، جه بسیارند کسانی که به واسطه آن سعادتمند شدند؟ و چه بسیارند کسانی که به واسطه آن نگون بخت شدند؟ آگاه باشید! هر کس به آن ایمان داشته و با بندگی کردن خداوند در این ماه بزرگ داشته شده، بیاید و سهم خود را از این هدایا بگیرد و آن را بر اساس طاعت و بندگی تان برای خدا و تلاش و کوششتان میان خود تقسیم کنید. فرمود: پس مومنانی که در این ماه مطیع و فرمانبردار خداوند بودند، می‌آیند و از آن هدایا به اندازه طاعت و عبادتی که در دنیا داشته اند، می‌گیرند. برخی از آن‌ها هزار هدیه و برخی دیگر ده هزار و برخی دیگر از این بیشتر یا کمتر می‌گیرند، پس خداوند آنان را با کرامات خداوندیش مفتخر می‌کند.

و بدانید که گروه‌هایی از مردم این هدایا را می‌گیرند و با خود می‌گویند: ما به خدا ایمان داشتیم و یکتاپرست بودیم و به فضل و برکت این ماه اعتراف داشتیم. پس هدایا را می‌گیرند و بر تن می‌کنند و این هدایا بر بدن‌های آنان به پاره‌های آتش و لباس‌های قطران مبدل می‌شود و از هر یک از آن‌ها به تعداد همه نخ‌های این لباس‌ها افعی و عقرب بیرون می‌آید و و به اندازه جرم و گناهشان، شمار متفاوتی از این لباس‌ها می‌گیرند: هر کس جرمش بزرگتر، تعداد لباسش بیشتر است. برخی از

آنان هزار لباس می‌گیرد و برخی دیگر ده هزار لباس و برخی دیگر بیشتر از آن تعداد. و این لباس‌ها بر تن آن‌ها از سنگینی کوه‌های ثابت و استوار بر مرد ضعیف، سنگین‌تر است و اگر خداوند حکم نمی‌کرد که آنان نمیرند، هر آیینه از کمترین حد سنگینی آن می‌مردند. سپس به تعداد همه نخ‌های این لباس‌های بافته شده از قطران و پاره‌های آتش، افعی و مار و عقرب و شیر و پلنگ و سگ از حیوانات وحشی جهنم بیرون می‌آیند، یکی او را گاز می‌گیرد، یکی او را نیش می‌زند، یکی او را لگد می‌کند، یکی او را پاره می‌کند و یکی او را قطعه قطعه می‌کند.

می گویند: وای بر ما! چه بلایی بر سر ما آمده که این لباس‌ها بر تن ما به این گونه تبدیل شده است درحالی که جنس این لباس‌ها از حریر نازک و حریر ضخیم بوده است و انواع بهترین لباس‌های بهشت بر تن ما به پاره‌های آتش مبدل و پوشش‌های قطران مبدل گشته و حال آنکه بر تن این افراد، لباس‌های فاخر و لذت بخش و نرم و لطیف است؟

به آنان گفته می‌شود: بدان سبب که آنان در ماه رمضان (از خداوند) فرمانبرداری می‌کردند و شما عصیان و سرکشی می‌کردید، و آنان دامن خود را پاک نگاه می‌داشتند و شما زنا می‌کردید، آنان از پروردگارشان می‌ترسیدند و شما (در حضور پروردگار) جسارت می‌کردید، آنان از دزدی پرهیز می‌کردند و شما دزدی می‌کردید، و آنان از ستم کردن به بندگان خدا پروا داشتند و شما ستم می‌کردید، پس آن، پیامد کارهای نیکشان است و این، پیامد کارهای زشتتان است.

آنان در بهشت جاویدانند، در بهشت پیر و سالخورده نمی‌شوند و از آنجا تغییر مکان نمی‌دهند و از آنجا بیرون نمی‌روند و در آنجا نگران و غمگین نیستند، بلکه در آنجا به جای ترس و هراس، شادمانند و خرسندند و

در امنیت و آرامش و اطمینان کامل به سر می‌برند و برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. اما شما در جهنم ماندگار خواهید بود، در آن عذاب می‌شوید و خوار خواهید شد و از آتش جهنم تا سرمای شدید آن در حال تغییر خواهید بود و در حمیم (گدازه‌های آتش) آن غسل می‌شوید و از زقوم آن خوراک می‌خورید و با گرزهای آن کوبیده می‌شوید و با انواع عذاب‌های آن مجازات می‌شوید، شما در دوزخ زنده خواهید ماند و تا ابد الابد نمی‌میرید مگر کسانی از شما که رحمت پروردگار جهانیان شامل حال او شود، تا پس از عذاب دردناک و شکنجه سخت با شفاعت محمد که برترین پیامبران است، از آن بیرون آید.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: هر یک از شیعه ما که به زیارت حسین علیه السلام بیاید، باز نگردد مگر اینکه همه گناهانش بخشیده شده باشد و به هر گامی که برداشته و با هر قدمی که مرکبش پیش رفته، برای او هزار کار نیک نوشته می‌شود و هزار کار ناپسند از وی پاک می‌گردد و جایگاهش هزار درجه فراتر می‌رود.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام روزی در مسجد کوفه در حالی که گروهی از شخصیت‌های برجسته اطرافش را گرفته بودند فرمود: مردم! ما گرفتار روزگاری ستمگر و زمانی سخت و دشوار شده ایم. آدم خوب را بد می‌شمارند و ستمگران پیوسته بر ستم خود می‌افزایند. از علم خود بهره گیری نمی‌توانیم و از آنچه نمی‌دانیم نمی‌پرسیم. از هیچ پیش آمدی باک نداریم تا دامنمان را فراگیرد.

مردم چهار دسته هستند:

بعضی تبهکاری مانع آن‌ها نمی‌شود، مگر خوار و خسته شوند و دچار کمبود مالی گردند.

بعضی با شمشیر برهنه اعلان شر و بزهکاری می‌کنند و با دار و دسته خود از هیچ کاری روگردان نیستند، خود را به هلاکت می‌اندازند و دین خویش را به نابودی می‌سپارند، برای زخارف مادی که در پی آن هستند، یا فرماندهی سپاه غارتگری را به عهده می‌گیرند یا بر فراز منبری بالا می‌روند. چقدر تجارت ناستوده ای است که انسان دنیا را بها و ارزش نفس خویش قرار دهد و در مقابل آنچه در نزد خدا دارد، دنیا را عوض گیرد.

بعضی به وسیله اعمال آخرت، دنیا را می‌طلبند (در حالی که باید با اعمال دنیا آخرت را طلبید)، خود را آرام نشان می‌دهد و قدمهای کوتاه بر می‌دارد و پیراهن بالا می‌زند (که نشان دهد از ناپاکی‌ها پرهیز می‌کند) و نفس خویش را می‌آراید تا امانت دار جلوه کند و راه و روش آیین خدا را وسیله معصیت و نابکاری خویش قرار می‌دهد.

گروهی نیز عقب ماندگی آن‌ها از ریاست به واسطه ضعف و ناتوانی آن‌ها است که وسیله ای برای رسیدن به هدف خویش ندارند، به همین جهت به آن حال باقیمانده اند، اما خود را می‌ستاید که من قانعم و به لباس زهاد و تارکان دنیا در می‌آید، با اینکه به آن‌ها هیچ شباهتی ندارد و هرگز در آن وادی نیست.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: عقل دو نوع است: عقل ذاتی. عقل تجربی و هر دو موجب منفعت انسانند. کسی که در گرو عقل است صاحب عقل و دین است و هر که فاقد آن است، سرمایه اش گناه و معصیت است. دوست هر کسی عقل اوست و دشمنش نادانی. عاقل کسی نیست که خوبی را از بدی تمییز دهد؛ عاقل کسی است که بتواند تمییز دهد بین دو بدی کدام بهتر است. همنشینی با عقلاء موجب افزایش شرف می‌شود. عقل کامل بر سرشت بد غالب می‌شود.

اما بعد، گاهی انسان برای به دست آوردن چیزی شاد می‌شود که از دستش نمی‌رفت و از به دست نیاوردن چیزی که هرگز به دستش نمی‌آید، ناراحت می‌شود. باید شادمانی تو برای چیزهایی باشد که از آخرت به دست آورده ای و ناراحتی ات برای آنچه که از آخرت از دست داده ای.

برای به دست آوردن یک مسأله دنیوی و مادی خیلی خرسند نباش، و برای آنچه از دنیا از دست داده ای زیاد ناراحت نباش. باید همت خود را در مسایل مربوط به بعد از مرگ به کار بری. و السلام.

به هیچ کس به جز خدا امیدوار نباشید و از هیچ چیز جز گناه خود نترسید. اگر چیزی را نمی‌دانید خجالت نکشید و (آن را) بیاموزید؛ و اگر از شما چیزی را پرسیدند که نمی‌دانید، خجالت نکشید و بگویید نمی‌دانم.

بدانید که صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به جسد. بدنی که بی سر باشد ارزشی ندارد. پس تحمل کنید و در مورد چیزهایی که وظیفه شما است، به امید دریافت آنچه به شما در مقابلش وعده داده اند، صبر داشته باشید.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: اشیاء دو نوع است: بعضی چیزها است که من به آن دسترسی ندارم، نه قبلا به من داده شد و نه در آینده امید

دریافت آن برایم هست. و بعضی چیزها است که تا وقتش فرا نرسد به آن نخواهم رسید، گرچه از تمام نیروی آسمان‌ها و زمین برای رسیدن به آن کمک بگیرم.

شگفت از کار انسان است که برای به دست آوردن چیزی که قبلا به دست نیاورده بود خوشحال می‌شود. اگر درست بیاندیشد خواهد فهمید که او در اختیار و تدبیر خدا است. به همین جهت حرکت خود را منحصر به مقداری می‌کند که برایش ممکن است. و در جست و جوی تکاپوی چیز مشکل و غیر مقدور برنمی آید. در نتیجه نسبت به مشکلات آرامش دل پیدا می‌کند.

پس در راه کدام یک از این دو چیز عمر خود را تمام کنم. در نتیجه، در کمال فقر و تنگدستی خوشحال ترین چهره را داشته باشید. خداوند بزرگ بندگان مؤمن عارف خود را به بهترین وجه ادب می‌آموزد و خدای تعالی فرموده است:

«يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ، تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»

{از شدّت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آن‌ها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار، [چیزی] از مردم نمی‌خواهند.}

به واسطه عفت و خویشتن داری، شخص جاهل خیال می‌کند آنان ثروتمندند. تو آن‌ها را از چهره اشان می‌شناسی. آن‌ها هرگز از مردم درخواستی با اصرار ندارند.

بدانید هر کس در این دنیا به نعمتی رسید، متعاقب آن باید اشک بریزد. از خوشی دنیا شکمی پر نکرده، دچار ناراحتی آن می‌شود. باران خصب و فراوانی بر او نباریده جز اینکه دچار رنج و بلا گردیده.

شایسته است وقتی دنیا صبحگاه به تو رو آورد، شب هنگام پشت کند. اگر یک طرف دنیا برای کسی خوش آیند و شیرین باشد طرف دیگر آن ناخوشایند و تلخ است. اگر کسی از طراوت دنیا خوشحال شد به ناچار مبتلا به مصیبت‌ها و رنج آن خواهد گردید. سحرگاه هیچ کس در دنیا به امن و امان نمی‌گذرد جز اینکه شامگاهش در خوف و هراس است.

فریبنده ایست که هر چه دارد فریب است. فناپذیری است که هر چه در اوست فانی است.

هر کس مقدار کمی از دنیا به دست آورد، دنیا مقدار زیادی از سرمایه او را می‌گیرد و هر که بهره اش از دنیا زیاد باشد برایش دوامی ندارد و به زودی از دست می‌دهد. چقدر اشخاص بودند که دل به دنیا بستند و ناگهان گرفتار مصیبت آن شدند. بسا کسانی که به دنیا اعتماد کردند و آن‌ها را به زمین زد. و فریبکارانی که فریب دنیا را خوردند. شخصیتهای برجسته ای که دنیا آن‌ها را حقیر نمود. و متکبرانی که دنیا آن‌ها را به ترس و فقر مبتلا نموده و تاجدارانی که به رو بر زمین افتادند. قدرت

دنیا در انقلاب و دگرگونی است. خوشی دنیا آب گل آلود است و خوشگواری آن همراه با شوری و تلخی است. و شیرینی آن با تلخکامی. خوراک دنیا زهر است و دست آویزهای آن ریسمان پوسیده. زنده دنیا در معرض مرگ و سلامت دنیا در معرض بیماری. شرافتمند دنیا در حال زوال است و عزیز آن در حال ذلّت. قدرت و مکنت دنیا در راه دستبرد و مهمان دنیا مورد سرزنش، و همسایه دنیا دزد زده.

مگر شما ساکن خانه‌هایی نیستید که صاحبان قبلی آن عمر بیشتر و اثر زیادتر و مال فراوان‌تر و سپاه افزون‌تر و قدرت بیشتر و دلبستگی زیادتر از شما به دنیا داشتند؟ با تمام علاقه دل به آن بسته بودند اما به زودی کوچ کرده و با خواری رفتند.

آیا شنیده اید که دنیا به آن‌ها بهایی بدهد یا دیگر از کشتن سیر شود چون خیلی اشخاص را به دست نابودی سپرده؟ نه، بلکه آن‌ها را با مصیبتها ذلیل کرده و با

ناملایمات بیچاره نموده و بینی آن‌ها را به خاک مالیده و گرفتار تغییر و تحول روزگار شده اند. ملاحظه کردید بی میلی دنیا را به کسی که به آن دل بسته که چگونه کوچ کردند برای همیشه. ارمغان دنیا جز ضعف و ناتوانی است یا رنج و تعب و یا ظلم و ستم یا گرفتاری آتش جهنم؟ به دنبال چنین چیزی می‌روید و به آن به شدت علاقه دارید و اطمینان کرده اید؟ خداوند می‌فرماید:

«مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ *أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا

فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ». {کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم، وبه آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. اینان کسانی هستند که درآخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در آنجا کرده اند به هدر رفته، وآنچه انجام می‌داده اند باطل گردیده است.}

بد جایگاهی است برای کسی که دنیا را متهم نکند گرچه از دنیا بیم و هراسی نداشته باشد. بدانید به ناچار باید دنیا را رها کنید و دنیا دارای صفتی است که خداوند در قرآن آن را تعریف نموده، لهو و لعب است. پند بگیرید از کسانی که در مراکز مرتفع علامتها و مناره‌ها می‌ساختند که نشانه ای برای عابرین باشد. ساخت و پرداخت‌هایی در دنیا داشتند مثل اینکه همیشه در اینجا جاودان می‌مانند.

از کسانی که می‌گفتند چه کس بیشتر از ما قدرت و نیرو دارد عبرت بگیرید. پند بگیرید از کسانی که منتقل به قبرها شده اند و مرکب سواری نداشتند. قبر خانه آن‌ها شده و خاک لباسشان و استخوان پوسیده همسایه شان. ساکنانی هستند که جواب کسی را نمی‌دهند. و نه می‌توانند از خود دفاع نمایند، کینه‌های آن‌ها آشکار شده مثل اینکه نبوده اند؛ همان طوری که خداوند فرموده: «فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوارِثِينَ».{چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، [زیرا]

زندگی خوش، آن‌ها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان جز برای عدّه کمی مورد سکونت قرار نگرفته، و ماییم که وارث آنان بودیم.}

به جای روی زمین در زیر زمین جای گرفته اند. و فراخنای پهنه دنیا را تبدیل به جایی تنگ کرده اند و به جای خانواده خود غربت و تنهایی را گزیده اند همان طور که آمدند رفتند، با اعمال خود به سرایی جاودان برای همیشه.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: ای کسی که دنیا را سرزنش می‌کنی تو مدعی گناه او هستی یا او مدعی گناه بر تو است؟ یکی از حاضرین گفت من گناهکار بر او هستم یا امیرالمؤمنین! فرمود: پس چرا دنیا را سرزنش می‌کنی؟ مگر دنیا خانه راستی نیست برای کسی که راستی را پیش بگیرد و جایگاه ثروت نیست برای کسی که از آن بهره بگیرد. خانه سلامتی است برای کسی که متوجه آن باشد.

سجده گاه دوستان خدا و نمازخانه انبیاء و نزولگاه ملایکه و تجارتخانه اولیای خدا است که در آن بندگی خدا را به دست آورده اند و بهشت را بهره برده اند. چه کسی می‌تواند دنیا را زشت شمارد. او خود اعلام فنای خویش را نموده و فریاد بی دوامی را کشیده و از بلای خود ترسانیده. اگر شب گرفتاری داشته سحرگاه شادی آورده و اگر عصر ناراحتی به وجود آورده صبح خوشی آفریده. گروهی در قیامت دنیا را زشت می‌شمارند و گروه دیگری ستایش می‌کنند. دنیا جریان را برای آن‌ها نقل کرده است پس ایشان تصدیق نموده اند و تذکر داده و متوجه شده اند.

ای کسی که دنیا را سرزنش می‌کنی که فریب او را خورده ای، کی او ترا فریب داده؟ یا چه وقت مستوجب نکوهش تو شده؟ به واسطه استخوانهای پوسیده پدرانت یا به واسطه جایگاه مادرانت زیر خاک؟ چقدر به دست خود معالجه کرده ای و بیمار شده ای و شیرینی و تلخی

به کام تو کرده؟ اگر به واسطه تلخی نکوهشی می‌کنی، به واسطه شهد و شیرینی ستایشش کن. وگرنه او را رها کن و نه سرزنش و نه ستایشش کن! موقعیت تو را برایت مشخص کرده، وقتی گریه برایت سودی ندارد و دوستانت به تو رحمی نمی‌کنند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: شما را از دنیا می‌ترسانم. اینجا محلی که حسرت آن را بخورید نیست. برای کسی که تماشایش می‌کند آراسته به فریب و فریب دهنده با آرایش است. او را خوب بشناسید. جایگاهی است که در نزد خدا بی ارزش است. حلال آن مخلوط به حرام و شیرینی آن به تلخی و خوبی آن همراه بدی است. خداوند دنیا را به عنوان امتیاز به هیچ یک از اولیاء و انبیای خود نبخشید. و جلوی دنیا را برای دشمنان خود نگرفته است. خوبیهای دنیا کمیاب و بدیهایش حاضر است. و مال جمع شده آن تمام شدنی است و قدرتش از دست رفتنی.

عزت دنیا از میان می‌رود. دنیاداران دلهایشان گریان است اگر چه شاد باشند و از خود به سختی بیزارند گرچه دیگران به واسطه نعمتی که دارند بر آن‌ها حسرت می‌خورند. دنیا فانی است و بقایی ندارد و آخرت باقی است و فناناپذیر. دنیا خود روی می‌آورد. و آخرت پناه دنیا است. از عالم آخرت گریزگاه و جای دیگری برای انتقال نیست. هر که همت خود را برای دنیا به کار برد، غم و اندوهش زیاد خواهد بود و هر که دنیا را بر آخرت گزیند، گرفتار بدبختی بزرگ می‌شود.

کتاب المقتضب: ابوطفیل: شنیدم که علی علیه السّلام می‌فرماید: در شب قدر هر سال اموری بر اوصیای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پس از وی نازل می‌شود. به وی عرض شد: یا امیرالمؤمنین، این اوصیا چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده تن از صلب من که امامان‌د و فرشتگان با ایشان سخن می‌گویند. معروف گوید: پس به ابو عبداللّٰه غلام ابن عباس در مکه ملاقات کردم و این حدیث را برای وی نقل کردم، گفت: شنیدم که ابن عباس این حدیث را روایت کرده و چنین می‌خواند: «و ما أرسلنا مِن قبلک مِن نبیٍّ و لا رسولٍ و لا محدّث» و می‌گفت: به خدا سوگند، فرشتگان با ایشان سخن می‌گویند.

الغیبة نعمانی: داود بن کثیر گوید: در مدینه بر امام صادق علیه السّلام وارد گشتم، پس آن حضرت به من فرمود: ای داود، چه چیزی باعث گردیده دیر نزد ما بیایی؟ عرض کردم: مسأله ای که در کوفه پیش آمد. فرمود: چه کسی را در کوفه به جا گذاردی؟ عرض کردم: قربانت گردم، عمویت زید را در کوفه سوار بر اسبی شمشیر حمایل کرده بر جای گذاشتم که با صدای بلند ندا در می‌داد که: از من بپرسید، پیش از اینکه مرا از دست دهید، از من بپرسید که در درون سینه من علم بسیار است، من ناسخ و منسوخ را می‌شناسم و مثانی و قرآن عظیم را شناخته ام، و نشانه میان خدا و شما من هستم. پس امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای داود، به چه راه‌هایی کشانده شد ه ای؟! سپس صدا زد: ای سماع بن مهران، سبد رطب را برای من بیاور! چون آورد، آن حضرت یک دانه رطب برداشت و آن را خورد، سپس هسته اش را از دهان به در آورد و در زمین کاشت. پس آن هسته ریشه دوانید، رویید،

شکوفه کرده و خوشه داد. آن گاه امام دست برد و خرمای نارسی از خوشه چید و آن را دو نیم کرد و برگه سفیدی از درون آن بیرون آورد و آن را باز فرموده، به من داد و فرمود: بخوان! دیدم در سطر اول نوشته شده: «لا إله إلّا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه» و در سطر دوم آمد: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم»{در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علمِ] خدا، دوازده ماه است از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماهِ] حرام است. این است آیین استوار، پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید، و همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان همگی با شما می‌جنگند، و بدانید که خدا با پرهیزگاران است}: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد، حسن بن علی، خلف حجّت. سپس فرمود: ای داود، آیا می‌دانی این نوشته از کی در این دانه خرما نوشته شده؟ عرض کردم: خدا و رسول او آگاه ترند و شما نیز، فرمود: دو هزار سال پیش از آفرینش آدم.

الکفای: مسعد گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که پیرمردی سالخورده با پشتی خمیده و تکیه داده بر عصا وارد شد و سلام کرد. امام صادق علیه السّلام سلام وی را پاسخ گفت. سپس آن پیرمرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، دستتان را به من دهید تا آن را ببوسم، امام نیز دست خود را به وی داد و او آن را بوسید. پیرمرد به گریه افتاد. پس امام فرمود: سبب گریه ات چیست پیرمرد؟ گفت: قربانت گردم

ای فرزند رسول خدا، صد سال است منتظر ظهور قائم شما هستم، پیوسته با خود می‌گویم که این ماه، این سال ظهور می‌فرماید، اینک سنّم بالا رفته و استخوانم سست گشته و اجلم نزدیک شده، بی آنکه آن گونه که دوست دارم باشید. می‌بینم شما را به قتل می‌رسانند، آواره می‌سازند و دشمنانتان را می‌بینم که بال در آورده و پرواز می‌کنند، پس چگونه گریه نکنم؟ پس چشمان امام صادق علیه السّلام غرق اشک گردید و آن گاه فرمود: ای پیرمرد، خداوند تو را آن قدر عمر دهد تا اینکه قائم ما را ببینی و با ما در درجات اعلی باشی، اما اگر اجلت فرا رسید، در روز قیامت با ثقل محمد صلی اللّٰه علیه و آله که ما هستیم محشور خواهی شد که خود ایشان صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: «من دو شیء گران سنگ در میان شما بر جای می‌گذارم، پس به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم.» پیرمرد عرض کرد: با شنیدن این خبر خیالم راحت شد و دیگر باکی ندارم.

الخرائج: رضی در کتاب خصائص الأئمه با استناد به ابن عباس ذکر کرده، گفت: در زمان عمَر مردی بود که در منطقه آذربایجان شترانی داشت که رام نبودند، از آنچه به او رسیده بود نزد او شکایت کرد، و اینکه امرار معاشش از آن بود. عمر به او گفت: برو و به درگاه خدای تعالی استغاثه کن، مرد گفت: پیوسته دعا می‌کنم و به درگاه خدا متوسل می‌شوم، هر زمان که به آن‌ها نزدیک می‌شوم بر من هجوم می‌آورد. عمر نامه ای برای او نوشت که در آن نوشته بود: «از عمر امیرالمؤمنین به بزرگان جن و شیاطین که این چهارپایان را برای او رام کنید». مرد نامه را گرفت و رفت، عبداللّٰه بن عباس گفت: بسیار غمگین شدم و علی علیه السلام را دیدم

و آنچه اتفاق افتاده بود را به او گفتم، علی علیه السلام فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را خلق کرد شکست خورده باز می‌گردد، اضطرابم آرام گرفت و سختیم طولانی شد، و به هر کس که از کوه می‌آمد چشم دوختم. مردی را دیدم که بازگشت و در پیشانیش زخمی بود که تقریبا دست در آن داخل می‌شد. وقتی او را دیدم به سوی او شتافتم و گفتم: چه شده؟ گفت: من به مکان رفتم و نامه را انداختم، تعدادی از آن‌ها بر من هجوم آوردند و کارشان مرا به وحشت انداخت، و من توانی نداشتم، نشستم و یکی از آن‌ها بر صورتم ضربه زد، گفتم: خدایا مرا از آن‌ها کفایت کن در حالی که همه آن‌ها بر من هجوم آورده بودند و می‌خواستند مرا بکشند، از من روی برگرداندند، افتادم و برادرم آمد و مرا در حالی که بیهوش بودم حمل کرد، پیوسته مداوا می‌کردم تا اینکه خوب شدم و این اثر در صورتم است، به او گفتم: نزد عمر برو و او را با خبر کن، نزد او رفت و در کنارش افرادی بودند، و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر کرد، او را سرزنش کرد و گفت: دروغ می‌گویی نوشته مرا نبردی، مرد قسم خورد که برده است، پس او را راند.

ابن عباس گفت: او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردم، خندید و فرمود: آیا به تو نگفتم؟ سپس رو به مرد کرد و فرمود: وقتی به مکانی که آن‌ها هستند بازگشتی بگو: «خدایا من به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت و اهل بیت او که آن‌ها را آگاهانه برای عالمیان برگزیدی به سوی تو روی می‌آورم، خدایا سرکشی آن‌ها را بر من مهار کن و مرا از شرش کفایت کن، که تو کفایت کننده، بخشنده و غالب و چیره هستی». گفت: مرد بازگشت. در سال بعد وقتی آن مرد آمد همراه او اموالی بود که به جای قیمتهایشان نزد امیرالمؤمنین آورده بود و من همراه او بودم، علی علیه السلام به او فرمود: تو به من می‌گویی یا من به تو بگویم؟

مرد گفت: ای امیرالمؤمنین البته شما به من بگویید، گفت: گویی که من همراه تو بودم وقتی به طرف آن‌ها رفتی و خاضعانه و رام به تو پناه آوردند، یکی یکی از موی پیشانیشان گرفتی، مرد گفت: درست گفتی ای امیرالمؤمنین گویی که همراه بودی همین طور بود، آنچه برای تو آورده‌ام از من بپذیر، گفت: خدا به تو برکت دهد، در راه هدایت گام بردار، خبر به عمر رسید و غمگینش کرد، مرد بازگشت، و هر سال به حج می‌رفت، و خدا مالش را فزون کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس که مال یا اهل و اولاد یا کاری بر او سرکش گردد باید خدا را با این دعا بخواند، و آن از هر آنچه که از خدا بترسد کفایت می‌کند إن شاالله.

امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که علی علیه السلام در کوفه بود یهودیان او را احاطه کردند، گفتند: تو کسی هستی که ادعا کردی مارماهی از ما گروه یهودیان بوده سپس مسخ شده است؟ گفت: بله، سپس دستش را به زمین زد و چوبی از آن برداشت، آن را دو قسمت کرد، سخنی با آن گفت و بر آن آب دهن ریخت، سپس آن را در فرات انداخت. ناگهان مارماهی‌ها یک به یک به هم پیوستند و با صدای بلند به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند: ما گروهی از بنی اسرائیل هستیم، ولایت شما بر ما عرضه شد و ما از پذیرش آن امتناع کردیم و خدا ما را تبدیل به مار ماهی کرد.

مناقب ابن شهر آشوب: عمَر بن حمزه علوی در فضائل الکوفه: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در محراب مسجد کوفه بود که مردی پیش رویش برخاست تا وضو بگیرد و به طرف محوطه باز کوفه رفت تا

وضو بگیرد که ناگهان در راه یک افعی با او روبرو شد که می‌خواست او را ببلعد، از مقابل آن به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام گریخت، و آنچه در راه دیده بود برایش تعریف کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و رفت بر در سوراخی که افعی در آن بود ایستاد، شمشیرش را برداشت و بر در سوراخ گذاشت، فرمود: اگر معجزه ای مانند عصای موسی هستی افعی را خارج کن، ساعتی نگذشته بود که بیرون آمد و با او محرمانه سخن می‌گفت، سپس سرش را به طرف بادیه نشین بالا گرفت و گفت: تو وقتی پیش روی من ایستادی گمان کردی که من چهارمی چهار تا (خلیفه) هستم، گفت: درست است سپس بر سرش زد و اسلام آورد.

در الامتحان: عمار بن یاسر و جابر انصاری: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیابان بودم که از راه خارج شد او را دنبال کردم و دیدم که به آسمان می‌نگرد، سپس تبسّمی کرد و خندید و فرمود: احسنت ای پرنده که به فضل او بانگ سر دادی، به او گفتم: ای سرور من، کدام پرنده؟ فرمود: در هوا آیا دوست داری آن را ببینی و سخنش را بشنوی؟ گفتم: بله سرور من، به آسمان نگریست و با صدای آرام دعایی کرد، پرنده به طرف زمین آمد و بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد دستش را بر پشتش کشید و فرمود: به إذن خدا سخن بگو من علی بن ابی طالب هستم، خدا پرنده را به زبان عربی آشکار به سخن آورد، گفت: سلام، رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر المؤمنین، به او پاسخ داد و فرمود: غذا و آب تو در این بیابانی که هیچ گیاه و آبی در آن نیست از کجا تأمین می‌شود؟ گفت: ای سرور من وقتی گرسنه شدم

ولایت شما اهل بیت را به یاد می‌آورم و سیر می‌شوم و وقتی تشنه شدم از دشمنان شما بیزاری می‌جویم و سیراب می‌شوم، گفت: خدا یارت باشد و پرواز کرد، و این مانند کلام خدای تعالی است:

کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ قلبی نیست مگر اینکه دارای دو گوش است؛ در کنار یکی از آن‌ها فرشته ای است که ارشاد و راهنمایی به سعادت و کمال می‌کند و در کنار گوش دیگر، شیطانی است گمراه کننده. این یک او را وادار می‌کند و دیگری بازمی دارد. شیطان او را به معصیت و نافرمانی دستور می‌دهد و فرشته او را از مخالفت و تمرد فرمان الهی می‌ترساند، و این است معنای گفتار پروردگار که می‌فرماید: «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيد»، {از طرف راست و چپ انسان نیرویی مستقر است. هیچ گفتاری از دهانش خارج نمی‌شود مگر اینکه در کنار آن گفتار نگهبانی آماده و مهیا هست.}

پس بهتر و موافق با احتیاط این است که ما هم اکتفا کنیم به همان بیاناتی که درباره حالات قلب فرموده اند که صلاح و سلامت قلب و فساد و تباهی آن چیست، چه چیز برای آن آفت و زیانبار است و مراتب و درجات او در چیست، و در تکمیل این موجود شگفت انگیز و روح ربانی و آسمانی تلاش کنیم، آن را از صفات پست شیطانی پاکیزه کرده و با اخلاق و خوی فرشتگان و صفات روحانی آراسته اش کنیم تا با این روش، استعداد و آمادگی پیمودن مراتب کمالات انسانی و رفتن به اعلی درجات را به دست آورده و لیاقت و شایستگی گرفتن معارف و حقایق را از جانب پروردگار پیدا کنیم. این حرکت و سیر معنوی به شناختن ماهیت و

حقیقت قلب بستگی ندارد، زیرا اگر توقف بر این شناخت داشت، قطعا ائمه اطهارعلیهم السلام برای ما در این قسمت توضیح کامل و روشن می‌فرمودند و چون تفصیلی در این جهت نداده اند، برای ما هم بهتر است که سکوت کنیم در آن مطالبی که آن‌ها سکوت کرده اند. ولی ما در این مقام، مختصری و قسمتی از بیاناتی را که گفته شده بازگو می‌کنیم و به همین مقدار اکتفا کرده و از خدا یاری می‌خواهیم.

آنچه که در نزد حکما و فلاسفه و هم مسلکان آنان معروف و مشهور است، این است که منظور از قلب، همان نفس ناطقه و فصل ممیز انسان است و آنچه که انسانیت انسان به آن است. و اینکه قلب یک موجود روحانی است که حد وسط بین جهان روحانی محض و خالص و از جهان مادی و جسمانی محض است، در موجودات پایین‌تر از خود اثر می‌گذارد و همه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و از موجودات مافوق و بالاتر از خود متاثر و اثر پذیر می‌باشد. و اینکه گفته می‌شود قلب و دل دارای گوش است، استعاره و تشبیه است و منظور همان حالت اثرپذیری است. بعضی از اهل تحقیق چنین گفته اند که شرافت و ارزش انسان و کمال و برتری او به قلب است، از جهت قلب است که بر مخلوقات و موجودات دیگر تفوق و برتری یافته که استعداد و نیروی شناخت خدا را دارد؛ همان معرفت و شناختی که در این جهان جمال و زینت و کمال و افتخار او است و در آن جهان توشه و ذخیره او. و این استعداد معرفت و شناخت به وسیله قلب است، نه سایر اعضا و جوارح. قلب است که علم و معرفت به خدا پیدا می‌کند قلب است که برای خدا عمل می‌کند قلب است که به طرف خدا حرکت می‌کند قلب است که به خدا نزدیک می‌شود، اما اعضاو جوارح بدن تابع و خدمتگزارند و ابزاری هستند که قلب آن‌ها را در خدمت خود می‌گیرد،

مانند سلطان که آن‌ها را بنده وار به کار می‌گمارد و مانند والی و سرپرستی که رعیّت خود را به خدمت وامی دارد و صنعتگری که ابزار و آلات را به کار می‌برد.

و قلب است که چون از توجه به غیر از خدا سالم شد و منصرف گشت، در مقام قرب الهی بار می‌یابد و پذیرفته می‌شود و اگر در غیر خدا غوطه ور گشت، طرد و رانده می‌شود. او است مورد مطالبه دستورات و تکالیف و توجه خطابات؛ او است که پاداش و کیفر می‌بینند؛ او است که سعادت تقرب و نزدیکی به خدا رابه دست می‌آورد. پس در صورت تزکیه و پاکی، رستگار و کامیاب می‌گردد. او است که اگر آلوده و تباه شود، شقاوت و نومیدی نصیبش گردد.

در حقیقت و واقع مطیع و فرمانبردار است و انوار و روشنی او است که در اعضا و جوارح نمایان و پخش می‌گردد و به صورت عبادت و بندگی جلوه گر می‌شود.

و او است که تمرّد و سرکشی و نافرمانی خدا رامی کند و اثر و نشانه اش به صورت گناه و کارهای زشت در اعضا و جوارح نمایان می‌شود، و با ظلمت و تاریکی او و با روشنایی و نورانیّت او است که ظاهر و برون انسان آلوده به زشتی‌ها و یا آراسته به نیکی‌ها می‌گردد. چون هر ظرفی از آنچه که در درون دارد رطوبت می‌دهد. و او است که انسان چون او را شناخت، خود را شناخته و چون خود را شناخت، خدایش را می‌شناسد. همچنین قلب است که چون انسان در حق او جاهل شد، نسبت به شناخت خود جاهل و نادان می‌شود و چون خود را نشناخت، خدایش را نتوان شناخت. و کسی که درباره شناخت خود جاهل و نادان باشد، نسبت به شناخت غیر خود نادان‌تر و جاهل‌تر است. و اکثریت این

مردم در حق خود و درباره قلب خود جاهل و نادانند و پرده هواهای نفسانی بین آن‌ها و خودشان و قلبشان حائل شده، «أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»، {و خدا پرده ای آویزد و میان انسان و قلبش}و حائل بودن خدا به این معنا است که توفیق دید و شناخت خودش به او نمی‌دهد، و توفیق مراقبت و نگهبانی دل و شناخت صفات قلب و اینکه چگونه در قبضه قدرت حق در دست و میان انگشتان خدای رحمان در تقلب و تحول است. و اینکه چگونه می‌شود که گاهی تا پست ترین منازل پایین آمده و در عمق دره هلاکت و شقاوت هم سطح شیاطین می‌گردد و گاهی به طوری بلندپرواز شده و تا بالاترین درجات علیین می‌رود و تا عالم فرشتگان مقرب الهی اوج می‌گیرد، توفیق توجه و شناخت این مطالب از او سلب می‌شود؛ این است معنای حائل شدن خدا میان انسان و قلب انسان.

و کسی که قلب و نفس خودش را نشناسد که مراقب و نگهبان او باشد و آمادگی پیدا کند برای آنچه از عالم ملکوت در او و بر او تابش می‌کند، این شخص از آن افرادی است که خدا درباره آنان فرموده است: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»، {شما مؤمنان مانند آنان نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آن‌ها را از یادشان برد و آنان در واقع بدکارانند.}بنابراین شناخت قلب و حالات و اوصافش، اصل و پایه دین و اساس راه رهروان به سوی حق است.

پس از این مقدمه بدان که کلمه و واژه نفس، روح، قلب، عقل (این چهار کلمه) الفاظی هستند که معانی آن‌ها نزدیک و شبیه یکدیگر است. اما لفظ قلب در دو مورد استعمال می‌شود:

گاهی قلب گفته می‌شود و منظور همان قطعه گوشت صنوبری شکل است که در قسمت چپ سینه انسان قرار دارد و آن گوشت مخصوصی است که درون آن خالی و تهی است و در همان قسمت خون سیاه رنگی است که منبع و سرچشمه روح حیوانی است. این چنین قلبی در تمام حیوانات هم هست، بلکه در بدن شخص مرده هم هست.

گاهی هم قلب گفته می‌شود و مقصود از آن، موجود لطیف و روح ربانی و آسمانی است که با این قلب گوشتی ارتباط خاصی دارد و افکار دانشمندان در نحوه ارتباط و علت تعلق این موجود لطیف با این قطعه گوشت متحیر و سرگردان است. چون کیفیت این ارتباط و تعلق نظیر تعلق اعراض و رنگ‌ها به اجسام است و نظیر ارتباط وصف با دارنده وصف و یا نظیر ارتباط صنعت گر با ابزار و آلات صنعت و ارتباط جایگزین با آن جایگاه و مکان است. تحقیق این مطلب به پی بردن و روشن شدن اسرار و ماهیت وجودی روح انسان بستگی دارد و چون در این قسمت رسول اکرمصلّی اللَّه علیه و آله سخنی و بیانی ندارد، دیگران هم مناسب نیست که در این قسمت (کشف حقیقت روح) وارد شوند.

و اما لفظ روح که آن هم به دو معنا اطلاق و در دو مورد استعمال می‌شود.

روح حیوانی و جسم لطیف که از آن فضای پر از خون قلب سرچشمه گرفته و به واسطه عروق و شریان و رگ‌ها در تمام قسمت بدن ساری و جاری است. و جریان این روح در بدن و رسیدن نور حیات و زندگی، حس و ادراک، نیروی شنوایی و بینایی و بویایی و پیدایش اینها در اجزای مناسب بدن، همانند پیدایش نور و روشنایی است در اطراف و زوایای خانه در اثر گردش دادن چراغی روشن در آن خانه که این چراغ به هر نقطه برسد، آنجا را روشن می‌کند. در خانه بدن هم روح حیوانی

هم به جای چراغ ظاهری (جریان و حرکت روح در تمام اعضا و جوارح، نظیر حرکت چراغ در اطراف خانه به وسیله محرک و عامل گردش) است. ضمنا در اصطلاح اطبا و پزشکان، لفظ روح در این معنایی که گفته شد به کار برده و استعمال می‌شود و این عبارت است از بخار رقیقی که در اثر گرمی قلب و گردش خون تولید می‌شود.

معنای دوم روح عبارت است از همان موجود ارزشمند آسمانی که حقایق و مطالب علمی را درک می‌کند که شرح و تفصیلش را در معنای دوم قلب بیان کردیم. و این معنا را پروردگار در این آیه اراده فرموده که می‌فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»، {ای رسول گرامی! مردم راجع به روح و حقیقت آن پرسش‌هایی از تو دارند و در پاسخ آنان بگو که روح یک امر الهی و حقیقت ربانی است.}و این حقیقت یک نحوه وجود عجیب الهی است که عقول و افکار اکثر مردم از درک واقعیت آن عاجز و درمانده است.

و اما نفس، این لفظ هم در موارد زیادی استعمال می‌شود و آنچه با مقصود ما ارتباط دارد دو معنا است:

اینکه منظور از نفس، آن غریزه و جهتی که مرکز و مصدر خشم و غضب و شهوت انسان است و این اصطلاح شایع است در میان اهل تصوف و عرفان، چون در نظر آن‌ها نفس یعنی آن حالت و خصوصیتی که ریشه و مرکز صفات ناپسندیده است. و در لسان آن‌ها متداول است که می‌گویند مبارزه و جهاد با نفس و کشتن و شکستن آن لازم است، منظور همین معنا است و به این معنا اشاره دارد که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سرسخت ترین دشمن تو همان نفس تو است که میان دو پهلوی توست.»

معنای دوم نفس همان موجود لطیف و نفیس است که بیان شد که در واقع انسان، او است و حقیقت و ذاتش همان است. نفس به این معنا به لحاظ حالات و مراتب مختلفی که دارد، نام‌های گوناگونی دارد و در هر مقامی تعبیر مناسب با آن مقام از او می‌شود. اگر دارای حالت سکون و آرامش و در برابر دستورهای خداوند اضطراب و تشویشی نداشته باشد و در مقابل حملات خواسته‌ها و شهوات و صحنه‌های هیجان انگیز محکم و استوار باشد، آن را در این مقام «نفس مطمئنه» گویند که خدای می‌فرماید: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً»، {ای نفس مطمئن و آرام و ای انسان محکم و استوار! با کمال خشنودی به طرف ما بیا.}که منظور از نفس در این آیه، معنای دوم است. چون نفس به معنای اول، نه تنها به طرف خدا حرکت نمی‌کند، بلکه انسان را از خدا دور می‌کند و از نفرات سپاه ابلیس و حزب شیطان است.

اگر آن حالت سکون و ثبات و طمانینه را نداشته باشد، ولی در مقام دفاع و طرد خواسته‌ها و شهوات و در رتبه اعتراض و انتقاد باشد، در این مقام «نفس لوامه» و سرزنش گر خوانده می‌شود. چون اگر انسان در عبادت مولا و معبود خود کوتاهی کند، مورد ملامت و سرزنش او واقع می‌شود و خدا می‌فرماید: «أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَة»، {قسم به نفس ملامت گر انسان}.

اگر حالت انتقاد و اعتراض را از دست داده و در برابر خواسته‌ها و شهوات ودعوت‌های شیطانی تسلیم و مطیع باشد، «نفس اماره» به سوء گویند که انسان را به

بدی و اعمال زشت فرمان می‌دهد. و خداوند از زبان یوسف خبر می‌دهد که گفته است: «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوء»، {و من هرگز خود را تبرئه نمی‌کنم و مستقلا مدعی پاکی و طهارت نیستم، چون نفس انسان شدیدا به زشتی‌ها فرمان می‌دهد}مگر اینکه خدا حفظ فرماید و می‌توانیم بگوییم نفس اماره همان نفس به معنای اول است. بنابراین نفس به معنای اول، مطلقا و به طور کلی مذموم است و به معنای دوم نیک و پسندیده است. چون به این معنا نفس همان ذات و حقیقت انسانی است که علم و معرفت به خدا و معلومات دیگر دارد.

و اما عقل او هم معانی زیاد و مختلفی دارد و مناسب با این بحث دو معنا است.

مراد از عقل، علم و دانش و پی بردن به حقایق باشد، یعنی همان حالت فهم و درک مطالب (معنای مصدری) که محلش قلب است.

گاهی منظور از عقل، آن ذات و حقیقتی است که صفت درک و فهم قائم به آن است، یعنی قلب انسان و ذات و انسانیت او، یعنی همان لطیفه ربانی و موجود عجیب مجهول الهویه که افکار از درک حقیقت آن عاجز و درمانده است.

پس بنابراین مقدمات، معانی این الفاظ چهارگانه روشن شد: قلب جسمانی و مرکز خون؛ روح حیوانی و بخاری؛ نفس شهوانی مرکز و مصدر خشم و شهوت؛ عقل علمی و حالت پی بردن به اشیا. و این معانی چهارگانه است که آن الفاظ چهارگانه در مورد آن‌ها استعمال می‌شود. و یک معنای پنجمی هم هست که همان لطیفه ربانی و موجودی دانا و بینا و مُدرک است که این الفاظ چهارگانه، همگی از لحاظی بر آن اطلاق

و در آن معنا استعمال می‌شود. پس معناها پنج قسم است، ولی الفاظ چهار لفظ است و هر لفظی هم دارای دو معنا شد.

و این اختلاف معانی از جهتی و اتحاد آن‌ها از جهت دیگر برای خیلی از علما و دانشمندان روشن و واضح نشده است و تصور (شده که اینها در تمام موارد هر یک دارای معنای جداگانه ای است، با اینکه موردی هم هست که همه این الفاظ در یک معنا استعمال می‌شود). مثلا درباره خاطرات و افکاری که برای انسان پیدا می‌شود، می‌گویند این از خاطرات عقل است و فلان خاطره از خاطرات روح است و دیگری از خاطرات نفس است و آن یک از خاطرات قلب است. بالنتیجه بیننده این مطالب، متوجه اختلاف معانی نمی‌شود. البته هر در موردی از قرآن و اخبار که لفظ قلب در آن به کار برده شده، منظور همان معنایی است که فهم و درک انسان و شناختن حقایق اشیا بستگی به آندارد (همان حقیقت انسانیت که گفته شد). گاهی هم به همان معنای قلب گوشتی که در سینه است استعمال می‌شود، از نظر اینکه مابین قلب به معنای حقیقی و این قلبی که در سینه است ارتباط خاصی وجود دارد. چون قلب حقیقی گرچه با تمام بدن ارتباط دارد و تمام اعضا را در خدمت خود قرار می‌دهد، ولی تعلّق و ارتباطش با قلب ظاهری، مستقیم و بلا واسطه است، اما ارتباطش با سایر اعضا با واسطه قلب است. بنابراین رابطه اولیه اش با آن است، مثل اینکه آن محل و منطقه حکمفرمایی و مرکب قلب حقیقی است، از این نظر است که قلب به عرش و تخت حکومت و سینه به کرسی تشبیه شده. سپس محقق مذکور (که این مطالب گذشته از او نقل شد) در بیان تسلط شیطان بر قلب، چنین گفته است که قلب نظیر قبه و بنایی است که درهای متعددی دارد که این حالات گوناگون، از آن درها وارد می‌شود. و یا نظیر هدفی است که برای

تیراندازی نصب شده و تیرهای مختلفی از هر طرف به سویآنمی رود. یا نظیر آینه ای است که در محلی نصب شده و اشکال گوناگونی در آن منعکس می‌شود که مرتب و در هر لحظه، شکلی در آن دیده می‌شود و هیچ وقت خالی از آن‌ها نیست. یا نظیر حوض و استخری که آب از جوی‌های مختلف در آن وارد می‌شود و مدخل و راه ورود این حالات، نوبه نو در هر حالی به قلب است، اما از طرف ظاهر انسان، این راه‌ها همان حواس پنجگانه است، و اما از ناحیه باطن، از راه تصور مطالبی در ذهن و از راه شهوت و خشم و اخلاق ترکیب یافته در مزاج وجود انسان است. چون انسان وقتی که به وسیله یکی از حواس چیزی را درک کرد، اثر و حالتی در قلب پیدا می‌شود. اگر از این احساس و افکاری که در قلب پیدا شده منصرف گشت و این فکر را تعقیب نکرد، این حالت و این احساس در ضمیر دل به حال خود می‌ماند و مجددا فکر و خیال به دنبال مطالب دیگری می‌رود و طبق انتقال افکار و خیالات، دل هم از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌شود.

منظور اینکه قلب همیشه در حال تحول و تقلب است و دائما از آثار و دیدنی و شنیدنی و چیزهای دیگر اثرپذیر می‌باشد. نزدیک ترین چیزهایی که با قلب سروکار دارد، همان خاطرات قلبی است و منظور از خاطرات، آن افکار تازه ای است که بدون سابقه قبلی پیدا شده یا افکاری که به عنوان تذکر و یادآوری از یک دسته از دانستنی‌های پیشین رخ می‌دهد که این گونه توجهات قلبی را خاطرات می‌گویند، از نظر اینکه قلب از اینها غفلت داشته و ناگهان در قلب خطور کرده و راه می‌یابند. همین خاطرات است که تحریک اراده می‌کند، چون توجه قلبی و تصمیم و اراده نسبت به کاری، قطعا پس از راه یافتن اندیشه آن عمل حاصل می‌شود. بنابراین سرچشمه و ریشه کارها و اعمال انسان، همان خاطرات

است و همین‌هاست که میل و رغبت انسان را بیدار می‌کنند و تمایل و رغبت هم عزم و تصمیم را دنبال خود دارد؛ تصمیم هم اراده را تحریک و تقویت می‌کند؛ اراده قوی هم به اعضا و جوارح فرمان می‌دهد و آن‌ها هم به طرف عمل حرکت کرده و انجامش می‌دهند.

خاطرات و افکاری که موجب رغبت و تمایل می‌شود بر دو گونه اند: افکاری که انسان را به اعمال زشت متمایل می‌کند، یعنی کارهایی که عاقبت و نتیجه زیانباری دارد؛ خاطرات و افکاری که انسان را به کارهای خوب و اعمال پسندیده که در آخرت و عاقبت نافع و سودمند است، ترغیب و تحریک می‌نمایند. بنابراین، دو رقم افکار و تصورات برای انسان هست و هر یک بر حسب اصطلاح، نامی و اسمی دارد. خاطرات خوب را الهام و خاطرات بد را که انسان را به اعمال زشت سوق می‌دهند، وسواس می‌گویند. البته این مطلب هم روشن است که این دو رقم خاطرات حادث و نوظهورند و هر پدیده هم نیاز به پدید آورنده دارد و اگر پدیده‌ها مختلف و گوناگون باشند، این خود دلیل بر اختلاف و گوناگون بودن علل و اسباب پدید آورنده است. و این اختلاف علل و اسباب، در صورت اختلاف پدیده‌ها چیزی است که از سنت خلقت و روش آفرینش در دایره اسباب و مسببات استفاده می‌شود. واضح است وقتی که فضای خانه از اثر روشنی آتش مثلا روشن گشت و یا مثلا سقف آندر اثر پخش دود سیاه شد، انسان می‌فهمد که آنچه علت و سبب روشنایی شده، غیر از آن چیزی است که سبب تاریکی و سیاهی شده است. همچنین روشنی قلب انسان علتی دارد و تاریکی و ظلمت آن، علت و سبب دیگری دارد. علت و سبب خاطرات نیک که انسان را به خیر و خوبی ترغیب می‌نمایند، ملک و فرشته است و علت پیدایش خاطرات بد که به زشتی سوق می‌دهند، شیطان نامیده می‌شود. و به

آن رقت و لطافتی که قلب آدمی را آماده پذیرش الهامات می‌نماید، توفیق گفته می‌شود و آن حالتی را که آمادگی پذیرش وسوسه شیطانی در قلب به وجود می‌آورد، اغواء و خذلان می‌گویند. چون وقتی معانی مختلف و مفاهیم چند گونه باشد، هر یک از آن‌ها باید لفظی و نامی جداگانه داشته باشد. و ملک و فرشته هم موجودی است که خدا آفریده و شان و شغل او، رسانیدن خیر و خوبی‌ها و دانا ساختن انسان و نمایاندن حق و حقیقت و بشارت به خوبی و آسایش است و خداوند او را آفریده و برای همین کارها مطیع و مسخرش ساخته است.

و شیطان هم موجودی است درست در مقابل فرشته که مرتب از شر و بدی صحبت دارد و دستور به زشتی و فحشامی دهد و هنگام تصمیم بر عمل نیک و خیر، انسان را از فقر و تهیدستی می‌ترساند. بنابراین وسوسه در مقابل الهام (شیطان در مقابل فرشته، توفیق در مقابل خذلان) قرار دارد. و در آن آیه به این مطالب اشاره شده که فرمود: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، {ما از هر چیزی جفت آفریده ایم باشد شما پند گیرید.}چون تمام موجودات ومخلوقات (خارجی و حالات و افکار درونی) متقابل و جفت هستند و ترکیب یافته از دو چیزند، به جز ذات بسیط باری تعالی که هیچ مقابل و ضدی ندارد، بلکه او ذات واحد یگانه حق است که آفریننده جفت‌ها است.

و قلب انسان مابین دو نیروی متخالف شیطان و ملک در کشش و جذب است.

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «برای قلب ارتباطی با ملائکه و فرشتگان است که به خوبی‌ها و پایان نیک وعده می‌دهد و حالت تصدیق و تسلیم به حق در آن یافت می‌شود. هر کس چنین

حالتی را در خود احساس نماید، بداند که این از عنایات الهی است و سپاس خداوند را کرده و شکرگزاری کند و ارتباط دیگری هم با شیطان و دشمن حق دارد که نشانه اش وعده و ترغیب به بدی‌ها و تکذیب و باور نکردن حق و نهی و خودداری از کارهای خوب و خیراست. کسی که خود را این گونه ببیند، از شر شیطان به خدا پناه برد.» سپس رسول اکرمصلّی اللَّه علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْر»، {شیطان شما را از فقر و تهیدستی می‌ترساند.)

و از نظر اینکه قلب بین این دو کشش قرار گرفته و دارای دو گونه ارتباط است، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «قلب مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداوند مهربان است.»

البته واضح است که ذات منزه خداوندی، انگشتی که از گوشت و خون و استخوان ترکیب یافته و دارای بندهایی است ندارد، ولی چون حرکت دادن اشیا و برگرداندن و تغییر شکل آن‌ها به نیروی دست و انگشتان است، تعبیر به انگشت شده است. چون داشتن انگشت در انسان به خودی خود و قطع نظر از کارهایی که انجام می‌دهد، ارزشی ندارد و هدف نیست، بلکه انگشت وسیله است برای تحریک و تغییر و کارهایی از این قبیل. ذات باری تعالی هم به وسیله مسخر کردن فرشته و شیطان، وسوسه و الهام در دل‌ها ایجاد می‌کند و آن دو تحت قدرت و فرمان خدا، دل را از حالی به حالی و شکلی به شکل دیگر برمی گرداند.

و قلب آدمی از نظر اصل خلقت و آفرینش، شایستگی متساوی برای پذیرش آثار ملکی و شیطانی دارد و به حسب آفرینش، هیچ یک از دو طرف ترجیح بر کفه دیگر ندارد. فقط از جهت پیروی و متابعت از خواسته‌های نفسانی و توجه بیشتر به شهوات و یا از جهت مخالفت

هواهای نفسانی و پشت پا زدنبه آن‌هاست این کفه بر آن کفه می‌چربد. اگر انسان دنبال خواست شهوت و غضب را گرفت، در این صورت خود را تحت سلطه و حکومت شیطان قرار داده و قلبش آشیانه و جایگاه شیطان خواهد شد. چون منطقه حکمرانی و چراگاه او همان هواها و تمایلات نفسانی است. و اگر با خواسته‌های شهوانی جنگ و جهاد کرد و خود را از سلطه و نفوذ آن‌ها آزاد نمود و خلق و خوی خود را همانند خوی فرشتگان ساخت، قلبش را جایگاه و قرارگاه فرشتگان کرده و دل خویش را محل نزول و فرودگاه آنان ساخته است.

و چون هر دلی بالاخره از شهوت و غضب و حرص و از و آرزو و غیر اینها از صفات بشری که از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد خالی نخواهد بود، به طور مسلم شیطان با وساوس خود جولانگاهی در آن قلب دارد.

خصال: امام ششم علیه السلام از رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «در انسان قطعه گوشت و عضوی هست که صحت و سلامت سایر اجزا و اعضا و بیماری آن‌ها بستگی به صحت و بیماری آن دارد و آن قلب و دل آدمی است.»

امالی صدوق: امام ششم علیه السلام فرمود: «پیغمبر فرموده است که بدترین کوری‌ها و نابینایی‌ها، کوردلی است.»

معانی الاخبار: ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «دل‌ها بر سه گونه اند: قلب وارونه و واژگون که هیچ گونه ظرفیتی برای فراگرفتن خوبی ندارد و آن دل کافر است؛ قلبی که در آن

نقاط تاریک و سیاه وجود دارد و خوبی و بدی هر دو در آن راه دارد و با هم در کشمکش هستند، و هر یک از این دو که قوی‌تر شد، بر دل حکمفرما می‌شود؛ قلبی که کاملا باز است و در او چراغ درخشانی است که تا قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است.»

معانی الاخبار: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «دل‌ها چهار دسته اند: دلی که در او هم نفاق هست هم ایمان؛ قلبی که وارونه است؛ قلبی که مُهر بر او زده شده؛ قلبی که درخشان و نورانی است.» سعد خفاف (راوی روایت) گوید: عرضه داشتم: «چگونه درخشان است؟» فرمود: «در آن حالت و هیئتی است مانند چراغ روشن. قلب مُهرزده و بسته، قلب منافق است و قلب وارونه، دل مشرک و بت پرست.»

سپس حضرت این آیه را خواند: «أَ فَمَنْ يَمْشِی مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِی سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»، {آیا آن کس که برو در افتاده [در حالی که جایی را نمی‌بیند] راه را بهتر یافته یا کسی که در حال اعتدال بر متن راه راست می‌رود}اما قلبی که در آن نفاق و ایمان هست؛ آنان گروهی هستند در طائف که اگر اجلش در حال نفاق فرا رسد، در هلاکت و شقاوت است و اگر در حال ایمان بمیرد، نجات می‌یابد.»

خصال: پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله در بخشی از سفارش‌ها و بیانات خودبه علی علیه السلام فرمود: «یا علی! چهار خصلت از اثرات شقاوت است: خشکی چشم؛ سختی دل؛ آرزوی دور و دراز؛ دوست داشتن عمر زیاد.»

خصال: زهری از حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حدیث طولانی نقل کرده است که حضرتش فرموده است: «بدان که بنده دارای چهار چشم است: دو چشم ظاهر که به وسیله آن‌ها امور دینی ودنیوی را می‌بیند و دو چشم دیگر که امر آخرت خود را به وسیله آن‌ها درک می‌کند. چون بنده ای در اثر سعی و کوشش شایسته فیض بیشتر الهی شد و خدا خیری را در حق او اراده کرد، چشم‌های دل او را باز می‌کند. در نتیجه امور غیبی و اخروی را درک می‌کند، ولی اگر چنین لیاقتی پیدا نکرد و خداوند در حق او اراده دیگری کرد، قلب او را به همان حالت خودش رها می‌کند.»

تفسیر عیاشی:هارون بن خارجه گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: «من گاهی خوشحال می‌شوم، بدون اینکه علت آن را بفهمم و منشأ و ریشه آن را نه درباره خودم و نه مربوط به مالم و نه درباره دوستانم می‌بینم. همین طور گاهی ناراحت و اندوهناک می‌شوم، نه از جهت خود و نه از جهت مالم و نه از جهت دوستانم.» فرمود: «آری، چنین است. شیطان در دل انسان مشغول وسوسه می‌شود و خاطرات بدی ایجاد می‌کند. مثلا می‌گوید اگر تو در نزد خداوند ارزشی داشتی، دشمنت را بر تو چیره و غالب نمی‌کرد و تو رامحتاج و نیازمند به او نمی‌گرداند.

آیا تو انتظار و توقعی غیر از وضع گذشتگان داری؟ آیا چیزی گفتند؟ این وساوس و خاطرات است که بدون جهت و سبب، باعث اندوه می‌شود. و اما آن گونه خوشحال شدن‌ها، آنهم از جهت الهامات فرشته است در

دل انسان. فرشته در باطن آدمی می‌گوید اگر فرضا خداوند دشمن تو را بر تو پیروز کرده و تو را نیازمند او نموده، این امری است زودگذر و کوتاه مدت. بشارت باد تو را به نعمت‌ها و بخشش و عنایت ابدی خداوند، و این است معنای آیه«الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا»، {شیطان شما را از فقر و تهیدستی می‌ترساند و با ترغیب به کارهای زشت وسوسه می‌کند، ولی خدا عنایات و بخشش را به شما وعده می‌دهد.}

تفسیر عیاشی: عبداللّه بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «قلب آدمی تا حقیقت را نیافته است تشویش و اضطراب دارد، ولی چون به حق دست یافت، سکون و آرامش می‌یابد.» و این آیه را قرائت فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ»، {کسی که خداوند هدایت و راهنمایی او را خواسته است، سینه او را برای پذیرش اسلام و حقایقش باز و آماده مینماید، ولی کسی که استحقاق کیفر دارد و خدا او را بخودش واگذار کرده، سینه او را سخت در فشار و ناراحتی قرار می‌دهد، مثل اینکه با شدت به طرف بالا صعود می‌کند.}

تفسیر عیاشی: سلام می‌گوید: «در محضر امام پنجم علیه السلام بودم که حمران بن اعین (یکی از شاگردان حضرت) وارد شد و از مسائلی پرسش کرد. چون خواست برخیزد و برود، عرضه داشت: «خداوند بر عمر شما بیفزاید و به ما توفیق بهره مندی از وجود شما عنایت فرماید!

مطلبی هم دارم و آن این است که ما وقتی در حضور شما هستیم و از بیانات شما استفاده می‌کنیم، از این محضر بیرون نمی‌شوم مگر با یک دل مهربان و حالت خوش؛ نسبت به دنیا بی اعتنا می‌شویم و این زخارف و ثروت‌هایی که در دست مردم است، در نظر ما بی ارزش جلوه، ولی وقتی در اجتماع قدم می‌گذاریم و با بازار و بازرگانان مربوط می‌شویم، محبت و علاقه به دنیا در دل ما جا باز می‌کند.» حضرت فرمود: «البته اینها حالات قلب است؛ گاهی سخت می‌شود و گاهی نرم.»

سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: «توجه داشته باش که اصحاب و یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که به حضرتش عرضه داشتند: «ما می‌ترسیم که منافق باشیم»، حضرت به آنان فرمود: «به چه مناسبت احتمال منافق شدن و دو رو و دو چهره بودن را در خود می‌دهید؟» معروض داشتند: «چون وقتی در محضر شما هستیم و تذکرات ناصحانه شما را می‌شنویم، حالت ترس و خوف از خدا داریم و دنیا را فراموش نموده و علاقه و دلبستگی به دنیا را از دل خود بیرون می‌کنیم، مثل اینکه عالم آخرت و بهشت و دوزخ را مشاهده می‌نماییم. چنین حالتی را تا وقتی در حضور شما هستیم داریم، ولی هنگامی که داخل منازل و خانه‌های خود می‌شویم و بوی فرزندانمان به مشام ما می‌رسد و اموال و اهل و عیالمان را می‌بینیم، حالت سابق را از دست داده و دل‌های ما دگرگون می‌شود، مثل اینکه اصلا خوف از خدا و زهد در دنیا در ما وجود نداشته است. آیا شما درباره ما احتمال نفاق نمی‌دهید؟»

حضرت فرمود: «هرگز! این وضع و حال شما از اثر وسوسه شیطان است به منظور اینکه شما را به دنیا متمایل گرداند. به خدا سوگند اگر آن حالتی را که در حضور من داشتید و خود را بدان توصیف نمودید ادامه دهید، به مقامی خواهید رسید که ملائکه با شما مصافحه می‌کنند و قدرت راه رفتن بر روی آب را به دست می‌آورید! و اگر شما به هیچ نحوی گرد گناه نگردید، تا از خداوند درخواست مغفرت و بخشش نمایید، خداوند مردمان دیگری خلقت می‌فرماید که با گناه ارتباط داشته باشند و پس از انجام گناه، درخواست بخشش از او بنمایند تا او هم آنان را بیامرزد. البته مؤمن (با اینکه ایمان دارد) لغزش پیدا می‌کند و توبه می‌کند. آیا نشنیده ای گفتار خداوند راکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»، {خداوند افراد پر توبه را دوست دارد.}«وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»، {درخواست بخشش از خدا بنمایید، سپس توبه کنید و به سوی او رجوع نمایید.}

تفسیر عیاشی: سلیمان بن خالد گوید: از امام ششم علیه السلام شنیدم که فرمود: «وقتی که خدا خیر و سعادت بنده را بخواهد، نقطه روشنی در دلش قرار می‌دهد و تمام روزنه‌های دل را باز می‌کند و فرشته ای که او را یاری کند، بر او می‌گمارد. و هنگامی که (در اثر عدم لیاقت) بدی و شقاوت کسی را بخواهد، نقطه تاریک و سیاهی در دلش قرار داده و گوش دل او را می‌بندد و شیطان گمراه کننده ای را قرین و مونس او می‌گرداند.» سپس این آیه را تلاوت کرد: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ...»

تفسیر عیاشی: جابر از امام پنجم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «انسان به وسیله قلب و گوش و چشم خود کمال اشتها را به چیزی احساس می‌کند، به طوری که اشتیاقی به غیر آن چیز ندارد. در نتیجه حائل و مانعی میان او و قلبش پیدا شده که به غیر آن چیز توجهی نماید.»

و در خبر یونس بن عماد از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است که فرمود: «ممکن است قلب انسان باور کند و یقین نماید که حق همیشه باطل است، ولی ممکن نیست اعتقاد به حقانیت و صحیح بودن باطل پیدا کند.»

تفسیر عیاشی: عمرو بن ابی مقدام از امام ششم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «فقط شیعیان ما هستند که دارای چهار چشم می‌باشند؛ چشمی در سر و چشمی هم در دل دارند. البته تمام مردم چنین هستند، ولی خداوند چشم دل شما را باز گردانده، ولی «وَ أَعْمى أَبْصارَهُم»، {چشم دل آنان کور است.}

مجالس مفید: از امام ششم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «دل‌های خود را مانند دریا وسیع و پاکیزه نمایید که پاکیزه ترین دل‌ها، دلی است که در آن افکار وحشت زا که موجب نارضایتی انسان از تقدیرات الهی باشد. راه نیابد. و هنگامی که قلب شما چنین حالتی را پیدا کرد، هر خواسته ای که دارید از خدا بخواهید.»

اسرار الصلاة: از پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله نقل شده که فرمود: «قلب شخص با ایمان صاف و در آن چراغ روشنی است. و قلب کافر تاریک و سیاه و وارونه است.»

و پیامبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «اگر شیاطین در اطراف دل آدمی در گردش و تماس نبودند، انسان حقایق ملکوت و عالم بالا را مشاهده می‌کرد.»

نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قطعه گوشتی به رگ‌های بدن انسان آویخته که آن شگفت انگیزترین چیزی است که در انسان هست و آن قلب است که برای آن، استعداد فراگیری حکمت و کمال هست و استعداد گرفتن خلاف آن‌ها را هم دارد.

اگر حالت امید پیدا کند، طمع خوارش می‌کند؛ اگر موجبات رضایت و خرسندی برایش فراهم شود، خویشتنداری را فراموش می‌کند؛ اگر ترس او را فراگیرد، احتیاط و مراقبت مشغولش می‌سازد؛ اگر ایمنی و آسایش او توسعه یابد، غفلت او را می‌رباید؛ اگر نعمت تازه ای را به دست آورد، تکبر و خودبینی او را فرا گیرد؛ اگر دچار

مصیبتی شود، بی تابی او را رسوا می‌کند؛ اگر مالی به دست آورد، طغیان و سرکشی می‌کند؛ اگر تهیدستی او را بیازارد، بلا و سختی گرفتارش کند؛ اگر گرسنگی زیاد ببیند، ضعف و ناتوانی زمینگیرش کند؛ اگر پرخوری

نماید، شکمبارگی ناراحتش کند. پس هر کوتاهی از حد برای او زیانبار است و هر رقم زیاده روی، موجب فساد و تباهی است.»

عده الداعی: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سرسخت ترین دشمن تو همان نفس تو است که در میان دو پهلویت قرار گرفته است.»

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته‌های بیجا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی باز دارد، چنین شخصی از گروه بیداران و آگاهان است. و کسی که مراقب باشد که هوای نفس در اعمالش و کردارش دخالت نکند، در دین از بدعت و خود رای بودن اجتناب نماید و اموال خود را از حرام نگه دارد، چنین شخصی از صلحا و شایستگان است. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «تحصیل علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب و لازم است.» و این علم و معرفتی که بر هر کس واجب است، عبارت است از علم نفس و شناخت خویشتن. بنابراین انسان باید همیشه در حال شکر و سپاسگزاری باشد یا حالت عذر خواستن و معذرت خواهی داشته باشد، به این معنی که اگر کارها و اعمالش مورد قبول حق قرار گرفت، این خود فضل و کرمی است و اگر مردود شد و پذیرفته نشد، عدالت محض است، نه اینکه در حق او ستم شده باشد. و حرکت در مسیر اطاعت و فرمانبری را با توفیق الهی بداند. همچنین خودداری از گناه و معصیت را به حفظ و نگهداری خدا ببیند و البته اساس و پایه اینها همه به این

است که انسان در خود احساس فقر و نیاز به خداکرده؛خود را محتاج به او بداند و خود را در برابر او ترسان و فروتن ببیند. رمز و کلید این حالت، بازگشت به خدا و توبه و انابه است، با کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز به وسیله یاد مرگ، همیشه در نظر گرفتن آن و ایستادن و بازداشت در آن جهان برای حساب. چون در این گونه شناخت و معرفت، آسایش و آزادی از هر گونه قیود بی جا و رهایی از چنگال دشمن و سلامت نفس و روح از پلیدی‌ها و خالص نمودن عبادت و طاعت به توفیق خدا هست. و ریشه اینها این است که فرض شود عمر و مدت زندگانی یک روز است.

مصباح الشریعه: امام ششم علیه السلام فرمود: «خوشا به حال آن بنده ای که برای رضای خدا، با خواسته‌های نفس خود بجنگد. کسی که با حمله پیگیر سپاه نفس سرکش را از پای درآورد، به رضایت و خشنودی خدا نائل می‌شود. کسی که از حکم عقل و خرد سرپیچی نکرده و نفس سرکش و خواسته‌های آن را در برابر عقل تسلیم نماید و با کوشش هر چه بیشتر و تواضع و فروتنی در میدان عبادت پروردگار و خضوع در برابر خدا کند، چنین شخصی به رستگاری کامل و بزرگی دست یافته است. و هیچ پرده و حجابی میان بنده و خدا، تاریک‌تر و وحشتناک‌تر و خطرناک‌تر از نفس سرکش و خواسته‌های آن نیست، و برای نابود کردن آن هیچ اسلحه ای بُرنده‌تر از نیاز و احساس احتیاج به آنو ابراز انکسار و گرسنگی و تشنگی در طول روز (روزه داشتن) و شب زنده داری نیست، که اگر کسی در چنین حالی بمیرد، شهید مرده است و اگر زنده بماند و در این روش استقامت و پایداری کند، پایان کارش به رضوان اکبر و

خشنودی خدا منتهی خواهد شد. خدای متعال فرمود: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»، {آنان که در طریق جلب رضای ما جدیت و کوشش نمایند، ما هم دست آنان را گرفته و آن‌ها را به راه خود راهنمایی می‌کنیم و قطعا خداوند با نیکوکاران است.}

تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «آیا خبر ندهم شما را از کسی که از تمام زیرکان زیرک‌تر است و کسی که از همه احمق‌ها، احمق‌تر است؟» عرضه داشتند: «بفرمایید.» فرمود: «زیرک ترین زیرکان کسی است که از خود حساب بکشد و برای جهان دیگر کار کند، و احمق ترین احمق‌ها کسی است که دنبال هوا و خواسته‌های نفسانی را بگیرد و از خدا توقع‌های بی جا و آرزوهای پوچ داشته باشد.»

مردی در آنجا به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: «چگونه انسان از خودش حساب بکشد؟» فرمود: «به این ترتیب که وقتی صبح مشغول کارها شد و روزش را به پایان رساند، نفس خویشتن را مورد خطاب و بازپرسی قرار دهد و به او بگوید: «ای نفس! این روز گذشته فرصتی بود که از کف تو رفت و هرگز برنمی گردد و خداوند هم از تو می‌پرسد که این وقت گرانبها را در چه چیز صرف نمودی؟ بنابراین (ببینم) چه عملی در این روز گذشته انجام داده ای؟ آیا در یاد خدا بوده ای و حمد و سپاس نعمت‌های او را بجا آورده ای؟ آیا حق برادر دینی خود را ایفا نموده ای؟ آیا گرفتاری او را برطرف کرده ای؟ در نبودن او مراقب و سرپرست خانواده و فرزندان او بوده ای؟ آیا بعد از مرگ او در فکر بازماندگان او بوده ای؟

آیا با استفاده از موقعیت و قدرت خود، از غیبت و بدگویی پشت سر او جلوگیری کرده ای؟ آیا برای کمک و یاری مسلمانی قدمی برداشته ای؟ خلاصه چه عملی در این روز انجام داده ای؟»

در انبار مغز و ذهن خود، اعمال و کارهای خود را بررسی می‌کند. پس اگر عمل خیری را انجام داده، سپاس و شکر خدا را بجا می‌آورد و در مقابل این موفقیت، خدا را به عظمت و بزرگی یاد کرده و تشکر می‌نماید. و اگر به گناه و تقصیری متوجه و متذکر شد، طلب بخشش و مغفرت می‌نماید و تصمیم جدی می‌گیرد که آن را تکرار نکند و با تجدید صلوات و درود بر پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان پاکش و تحکیم ارتباط با امیر مؤمنان و پیمان متابعت از حضرتش و بیزاری از کینه توزان و دشمنان و غاصبین حقوقش، آثار و نتایج شوم آن گناه را محو و نابود می‌کند. و چون چنین کرد، پروردگار مهربان فرماید که دیگر گناهان تو را مورد مناقشه و محاسبه قرار نمی‌دهم، در صورتی که ارتباط تو با اولیا و دوستان من محکم شد و با دشمنان من دشمنی نمودی).»

کافی: عیص بن قاسم گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «حدیثی از پدر بزرگوار شما نقل شده که ایشان فرموده است: «رسول خدا نان گندم را به مقداری که سیر شود، هرگز نخورده است.» آیا این روایت صحیح است؟» فرمود: «نه، بلکه رسول خدا اصلا نان گندم نخورد و از نان جو هم به مقداری که سیر شود هرگز نخورد. عایشه گفت: «رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تا وقتی که رحلت فرمود، از نان جو شکمی سیر نکرد.» پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله در دعایش می‌گفت: «بار الها! رزق و روزی محمد صلّی اللَّه علیه و آله را قوت و به

اندازه حداقل نیاز قرار بده.» و عایشه گوید: «تا وقتی که پیغمبر از دنیا رحلت فرمود، زندگی همیشه بر ما دشوار و سخت بود، و چون حضرتش دنیا را وداع نمود، از هر طرف دنیا به ما رو آورد.» و گفته شده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در کنار سفره، غذای کاملی تناول نفرمود تا از دنیا رحلت کرد و تا زنده بود نان گندم سبوس گرفته میل نفرمود.

و علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی جحیفه (یکی از اصحاب) نقل فرماید که او گفت: «خدمت رسول خدا شرفیاب شدم، در حالی که داشتم آروغ می‌زدم. فرمود: «ای ابا جحیفه! این حالت را به خود راه نده، چون کسانی که در این جهان پرخور باشند، در روز قیامت رنج گرسنگی شان بیش از دیگران است.»

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «گرسنگی موجب تابش انوار حکمت است و پرخوری باعث دوری از خدا می‌گردد، و نزدیک شدن به خدا در اثر دوستی با فقرا و مساکین و نزدیکی با آنان است. پرخوری نکنید که در نتیجه آن، نور معرفت و حالت شناخت در دل‌های شما از بین می‌رود، و کسی که شبانگاه نمازی در حال سبکی از غذا بخواند، شب را در حالتی به سر می‌برد که حورالعین در اطراف او باشند.» و باز فرمود: «دل‌های خود را با پرخوری و نوشیدنی نمی‌رانید و دل‌ها می‌میرند و فاسد می‌شوند، هم چنان که زراعت‌ها وقتی که آب زیاد به آن‌ها برسد فاسد می‌شود.»

جامع الاخبار: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «ما از جهاد کوچک مراجعت کرده و به سوی جهاد بزرگ‌تر رهسپاریم.» و باز فرمود: «کسی که دانش و بینش او بر هواهای نفسانی اش غالب گردد، چنین علمی

سودمند است، و هر کس شهوات و خواسته‌های نفس را زیر پای خود نهاده و بر آن‌ها مسلط شود، شیطان از سایه چنین شخصی می‌گریزد.»همچنین فرمود: «خداوند متعال می‌فرمایدآن بنده ای را که مطیع من باشد، واگذار به غیر خودم نمی‌کنم و آن بنده ای را که نافرمانی مرا نماید، به خودش رها می‌نمایم و هیچ باکی ندارم و اهمیتی نمی‌دهم که در چه بیابانی گرفتار شود و بمیرد.»

خصال صدوق: سکونی از امام ششم، از پدران و اجدادش علیهم السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «خوشا به حال آن کس که شهوت و لذت زودگذر کنونی و آنی را به منظور ثواب‌های موعود که ندیده است، رها کند.»

خصال: ابی عبیده حذاء از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید قسم به جلال، جمال، روشنایی، بلندی و ارتفاع مقام خودم که هیچ بنده ای اراده و خواست مرا بر خواسته و هوای نفس خود مقدم نمی‌کند، مگر اینکه به پاداش این تسلیم، غنا و بی نیازی را در باطن و درون او قرار می‌دهم، فکر و اندیشه اش را بهآخرت متوجه می‌سازم، معیشت و زندگی او را خود تأمین می‌نمایم، آسمان و زمین را ضامن و مامور رزق او سازم و در برابر تجارت هر تاجری، به سود وی می‌پردازم.»

و باز فرمود که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می‌فرمود: اطراف و جوانب بهشت را ناراحتی‌ها فرا گرفته است و شهوات و هواهای نفسانی، اطراف و جوانب

دوزخ را فرا گرفته اند. و بدانید که هیچ چیز از طاعت خدا نیست، مگر آنچه که انجام آن گران می‌آید. و هیچ معصیتی و گناهی نیست، مگر آنکه موافق میل و خواهش می‌باشد. پس خدا بیامرزد مردی را که شهوت را از خود دور کند و از پیروی هوای نفس باز ایستد، چون این نفس سرکش مشکل ترین چیزهاست از لحاظ بازداشتن و همیشه بر اثر خواهش و آرزو، شوق به گناه دارد. ای بندگان خدا! ای بندگان خدا! بدانید که مؤمن شب را صبح نمی‌کند و صبح را به شب نمی‌برد، مگر آنکه به نفس خود بدگمان است و پیوسته از او عیب جویی می‌نماید و بیشتر از آنچه عبادت و اطاعت کرده از او می‌طلبد (لذا همیشه بر نفس خود مسلط است). پس مانند کسانی باشید که پیش از شما برای جلب رضای خدا سبقت گرفتند و قبل از شما و پیش چشم شما درگذشتند وچون کوچ کنندگان خیمه و خرگاه خود را از دنیا کندندو آن را بسان مسافران، منازل سفر خود کرده و از آن درگذشتند.» تا آخر خطبه.

کافی: محمد وابشی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «بترسید از هواهای خود، همچنان که از دشمنان خود می‌هراسید. هیچ دشمنی برای مردان، سرسخت‌تر از پیروی هواهای نفسانی و از محصول زبان‌های آن‌ها نیست.»

و نیز گوید: حضرت صادق علیه السلام مکرر می‌فرمود: «هیچ گاه از نفس سرکش و خواسته‌های آن غافل مباش. یا به این معنا که هیچ گاه نفس خود را با هوا و خواسته آن دمساز مکن، چون هواهای نفسانی، همان نفس را به پستی سقوط و هلاکت می‌افکند و رها کردن نفس را با لذت‌ها و خواسته‌ها (که هر چه می‌خواهد انجام دهد) موجب اذیت و رنج نفس خواهد شد و بازداشتن نفس از آنچه می‌طلبد، درمان مرض و بیماری نفس است.»

کافی: حضرت باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: مذاهب و راه‌های باطل، شما را به گمراهی و ضلالت نیفکند. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر آن کس که خداوند متعال را اطاعت کند.»

کافی: جابر جعفی گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! کسی که خود را از شیعیان ما می‌داند، آیا برای او کافی است که فقط اظهار دوستی ما خاندان رسالت را بنماید؟ به خدا سوگند شیعه ما نیست، مگر آن کس که از خدا بترسد و دستور او را اطاعت کند، و شناخته نمی‌شوند مگر با صفات تواضع، فروتنی، عبادت، امانت، درستی، زیاد در یاد خدا بودن و ذکر او، مراقبت در امر روزه و نماز، نیکی به پدر و مادر، رسیدگی به همسایه‌های مستمند و تهیدست و بدهکاران و یتیمان، راستگویی، قرائت قرآن، بازداشتن زبان از مردم، مگر در کارهای خوب. و اینکه در میان بستگان و طایفه و فامیل امین مردم باشند بر همه چیز.»

امالی صدوق: انس بن مالک گوید: پسر بچه ای از عثمان بن مظعون رضی اللّٰه عنه وفات کرد. حزن و اندوه بسیاری به عثمان دست داد، به طوری که قسمتی از خانه اش را به عنوان مسجد قرار داد و مرتب در آن نقطه مشغول عبادت بود. این ماجرا به پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله گزارش شد. حضرت به عثمان فرمود: «ای عثمان! خداوند متعال دستور رهبانیت به ما نداده است. همانا رهبانیت امت من، جهاد در راه خدا است. ای فرزند مظعون! بهشت دارای هشت در است و دوزخ را هفت در است. آیا دوست داری که هنگام دخول به بهشت، از هر یک درها که بخواهی وارد شوی و فرزندت را در کنار خود ببینی که دامن لباست را گرفته و برای تو در پیشگاه خدا شفاعت می‌کند؟» عرض کرد: «آری، دوست دارم.» مسلمانان گفتند: «یا رسول اللّٰه! آیا ما هم نسبت به فرزندان پیشرفته خود، از چنین ثوابیکه برای عثمان هست، برخورداریم؟» فرمود: «بلی، برای کسانی که صبر کنند و این مصائب را در حساب خدا قرار دهند.»

سپس فرمود: «ای عثمان! هر کس نماز صبح خود را در جماعت بجا آورد و در تعقیب نماز بنشیند و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدا باشد، پاداش این شخص در فردوس هفتاد درجه است که فاصله و مسافت مابین هر درجه ای، به مقدار دویدن اسب تربیت شده است در مدت هفتاد سال. و هر کس نماز ظهر خود را با جماعت بجا آورد، پاداشش در بهشت عدن پنجاه درجه است که مابین هر درجه ای، به مقدار دویدن اسب نیکوست در مدت پنجاه سال. و هر کس نماز عصر را با جماعت بخواند، پاداشش مانند پاداش هشت تن از فرزندان اسماعیل است که

هر یک دارای خانه ای پر از برده و بنده باشد و تمام آن‌ها را در راه خدا آزاد گرداند. و هر کس نماز مغرب را در جماعت بخواند، ثواب یک حج بسیار نیکو و عمره پذیرفته شده را دارد. و هر کس نماز عشاء را با جماعت بجا، آورد پاداش عبادت شب قدر را دارد.»

تفسیرعلی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ»{ای اهل ایمان! چیزهای پاکیزه ای که خدا آن‌ها را برای شما حلال و مجاز دانسته بر خود حرام ننمایید.}صاحب تفسیر نامبرده گوید: پدرم از ابن ابی عمیر از بعضی از وسائط او، از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرموده: «این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده. اما امیر مؤمنان علیه السلام سوگند یاد کرده بود که شب‌ها هرگز خواب نکند. بلال سوگند خورده بود که هیچ روزی افطار نکند و روزها را روزه دار باشد. عثمان بن مظعون هم سوگند خورده بود که با زن خود نیامیزد. روزی همسر عثمان بر عایشه وارد شد و اتفاقا زن زیبایی بود. عایشه نگاهی به آن زن کرد و دید به خود نپرداخته و خود را از جهت لباس و سر و صورت مرتب نکرده است. پرسید: «چرا چنین نامرتبی؟» همسر عثمان گفت: «من برای چه کسی خود را بیارایم؟ به خدا قسم شوهر من از مدت‌ها پیش نزدیک من نیامده، چون که شیوه رهبانیت را اتخاذ کرده و لباس‌های مخصوص و خشن بر تن نموده و به زندگی دنیا وا زده و بی علاقه شده است.» وقتی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به منزل آمد، عایشه قضیه را به حضرت گفت. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بیرون رفت و اعلام کرد که مردم جمع شوند. پس از اجتماع مردم، حضرت روی منبر رفت،

حمد و ثنای پروردگار را نمود و سپس فرمود: «این چه فکری است که گروهی حلال‌های پاک و پاکیزه را بر خود حرام کرده اند؟ بدانید که من که پیغمبرم، شب می‌خوابم و با همسر خود هم بستر می‌شوم و در روز افطار کرده و غذا می‌خورم. این روش و سنت من است و هر کس از روش و سنت من رویگردان باشد، از من نیست.»

در این حال این چند نفر برخاستند و عرضه داشتند: «یا رسول اللَّه! ما به این کارها سوگند یاد کرده ایم، با سوگند خود چه کنیم؟ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ...

خداوند شما را درباره سوگندهایی که بر پایه صحیح و دستور اسلام استوار نبوده مواخذه و کیفر نخواهد نمود البته سوگندهایی که بر میزان صحیح دینی استوار شده مواخذه می‌کند و کفاره مخالفت با سوگند چند چیز است: غذا دادن به ده نفر مستمند از همان غذای متوسط و معمول که به خاندان خود می‌دهد؛ یا به آن ده نفر لباسی بپوشانید؛ و یا بنده ای را آزاد کنید، و اگر کسی این کارها را نتوانست انجام دهد، به جای آن‌ها سه روز روزه بدارد این اعمال نامبرده کفاره سوگندهای شما است وقتی سوگند خوردید (و بر خلاف او عمل کردید).»

نهج البلاغه: از سخنان علی علیه السلام در بصره که به علاء بن زیاد حارثی که از اصحاب آن حضرت بود برای عیادت او وارد شد، چون منزل وسیع علاء را دید، فرمود: «این خانه به این وسعت برای چیست در این دنیا و تو به خانه وسیع در آخرت نیازمندتر هستی. بله، اگر بخواهی می‌توانی همین خانه را وسیله تامین آخرت قرار دهی و اینجا را محل پذیرایی مهمانان و واردین و ارحام و خویشان قرار دهی و به جایگاه

بررسی به حقوق مسلمانان و رساندن حق به صاحبش تبدیل کنی که اگر این طور باشد، این خانه وسیله رسیدن به آخرت است.» علاء گفت: «ای امیر مؤمنان! از وضع برادرم عاصم باید به شما شکایت کنم.» حضرت فرمود: «چطور شده؟» عرضه داشت: «لباس خشن بر تن کرده و از دنیا و زندگی به کلی دست برداشته است.»

حضرت دستور احضارش را داد. وقتی که عاصم آمد، حضرت فرمود: «ای دشمنک خود! شیطان خبیث بر تو تسلط یافته. آیا به زن و فرزندت رحم نمی‌کنی؟ چنین تصور می‌کنی که خداوندچیزهای پاکیزه و لذاید مشروع را برای تو حلال کرده، ولی دوست ندارد که تو از آن‌ها استفاده کنی؟ تو در نظر خدا کوچک‌تر از آن هستی که چنین باشی.» عاصم عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین! شما که مرا ملامت می‌کنی خود لباس خشن و غذای سفت و سخت داری.» فرمود: «وای بر تو! من مانند تو نیستم و خداوند متعال بر رهبران حقیقی و پیشوایان بر حق لازم دانسته که زندگی و لباس و غذای خود را با ضعیفان و مستمندان طبقات اجتماع تطبیق دهند تا تهیدستی مستمندان، آنان را در فشار روحی و ناراحتی قرار ندهد.»

سلام بن مستنیر گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: چرا خورشید گرم‌تر از ماه است؟ فرمود: همانا خداوند خورشید را از نور آتش و زلالی آب آفریده، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، و وقتی هفت طَبَق شده جامه ای آتشین بر آن پوشانده و از اینجا است که خورشید گرم‌تر از ماه شده است. گفتم: پس ماه چطور؟ فرمود: همانا خداوند ماه را از پرتو نور آتش و از زلالی آب آفرید، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، تا زمانی که

هفت طبقه شد، جامه ای از آب بر آن پوشاند، پس از اینجا است که ماه سردتر از خورشید است.

آن گاه امام سجاد علیه السّلام فرمود: بدانید که کسی فزع و خوف در برابر این دو نشانه بزرگ الهی پیدا نمی‌کند مگر آنکه از شیعیان ما باشد، پس هرگاه کسوف یا خسوف واقع شد به پیشگاه خداوند تعالی پناه برید و به او بازگردید. حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: زمین پانصد سال راه است؛ چهار صد سالش ویرانست و صد سالش آباد، و خورشید فرسخ در فرسخ، و ماه فرسخ در فرسخ است. درون آن‌ها برای اهل آسمان روشنایی می‌دهد و بیرون آن‌ها برای اهل زمین، و ستارگان مثل بزرگ ترین کوه بر روی زمین می‌باشند. آفرینش خورشید پیش از ماه بوده است.

علل الشرایع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز قیامت خورشید و ماه به صورت دو گاو پی شده آورده می‌شوند و با هرکسی که آن‌ها را می‌پرستد در دوزخ افکنده می‌شوند، زیرا آن دو [توسط مردم] پرستش می‌شدند و به آن راضی بودند.

قصص راوندی: امام باقر علیه السّلام فرمود: موسی علیه السّلام از پروردگارش خواست تا وقت زوال خورشید را به او بیاموزد. خداوند فرشته ای بر این کار گماشت، پس فرشته به موسی گفت: ای موسی،

خورشید به زوال رسید. موسی گفت: کی؟ گفت: آن زمان که به تو خبر دادم و اکنون پانصد سال راه طی کرده است.

اختصاص: أبی الصباح کنانی گفته: از امام صادق علیه السّلام درباره آیه: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الجْ‌ِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ»{آیا ندانستی که خداست که هرکس در آسمان‌ها و هرکس در زمین است، و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟}پرسیدم. حضرت فرمود: در هر شبانه روز خورشید چهار سجده دارد: یکی زمانی است که پیش از سپیده دم در طول آسمان قرار می‌گیرد، گفتم: آری فدایت شوم، فرمود: این فجر کاذب است که خورشید در یک سوی زمین به سجده می‌افتد و چون از سجده سر برمی دارد، فجر صادق شود و وقت نماز در آید، امّا سجده دوم، وقتی که خورشید به میانه آسمان برسد و روز برآید، قبل از زوال بازایستد، و چون برابر عرش قرار گیرد، می‌ایستد و سجده می‌کند، و چون از سجده برآید از میانه آسمان زائل گردد و وقت نماز ظهر داخل می‌شود. امّا سجده سوم، زمانی است که خورشید از افق فرو شود و به سجده افتد و چون سر از سجده بردارد شب درآید، چنانکه هنگامی که از میانه آسمان زائل می‌گردد وقت زوال شود، که زوال روز است.

العلل: عالم علیه السّلام فرمود: کیفیّت ردّ خورشید بر امیر المؤمنین علیه السّلام با اینکه به سائر جهانیان نتابید این بود که خداوند همه

آسمان را جز آنجا که امیر المؤمنین علیه السّلام و یارانش بودند با ابری پوشاند، و خورشید را برآورد تا آن را دیدند، همچنین فرمود: علّت کوتاهی روز جمعه این است که خدا ارواح کافران و مشرکان را زیر چشمه خورشید گرد آورده، سپس آن‌ها را عذاب می‌کند، جز در روز جمعه که خورشید توقّف و سکون ندارد و به خاطر فضیلت روز جمعه کافران عذاب نمی‌شوند.

من لا یحضره فقیه: محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام درباره توقّف و رکود خورشید پرسید، حضرت فرمود: ای محمّد، چقدر جثّه تو کوچک و سؤالت مشکل است! البتّه تو شایستگی و أهلیّت پاسخ آن را داری، همانا وقتی آفتاب طلوع می‌کند، هفتاد هزار فرشته آن را به بالا می‌کشند در حالی که هر شعاع آن را پنجاه هزار فرشته جذب کننده و دفع کننده (در دو جهت) گرفته اند تا وقتی آفتاب به جوّ می‌رسد و از خطّ نصف النّهار بگذرد، در این هنگام فرشته ای که مأمور نور است آفتاب را پشت و رو می‌کند [یعنی جهت تابش خورشید را به هر وضعی بوده تغییر داده و به سوی دیگر می‌کند.]، و طرفی از خورشید که روی به زمین داشته به جانب آسمان متوجّه می‌شود، و آفتاب به اطراف و حدود عرش می‌تابد و در آن هنگام ملائکه ندا سر می‌دهند: «سبحان اللّه و لا إله إلّا اللّه و الحمد للّه الّذی لم یتّخذ صاحبة و لا ولدا، و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذّلّ و کبّره تکبیرا»{یعنی: منزّه است خداوند از همه نقایص، و هیچ معبودی جز خداوند نیست و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که منزّه است از داشتن زن یا فرزندی، و برای او هرگز شریکی در پادشاهی نبوده

است، و نیازی ندارد که کسی دفع مذلّت و خواری از او کند، پس خداوندِ خود را به بزرگی و عظمت بزرگ شمار.} بعد از سخن امام علیه السّلام محمّد بن مسلم عرض کرد: فدایت شوم آیا در وقت زوال آفتاب بر خواندن این کلام محافظت کنم؟ حضرت فرمود: آری محافظت کن بر آن، چنان که چشم خود را محافظت می‌کنی، و چون زوال آفتاب شد ملائکه در حالی که تسبیح خداوند می‌گویند از پشتِ آن مدد می‌کنند و آفتاب را در فلک جوّ حرکت می‌دهند تا غروب کند.

توحید مفضّل: امام صادق علیه السلام: تفکّر کن ای مفضّل! در مقادیر شب و روز که چگونه بر وفق مصلحت بندگان مقدّر گشته، در اکثر آبادی‌ها نهایتش از پانزده ساعت تجاوز نمی‌کند، چه می‌گویی اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت می‌شد، آیا هر آینه هرچه بر روی زمین از حیوانات و گیاهان است، هلاک نمی‌شد؟ امّا حیوانات؛ به جهت آن که در این مدت طولانی آرام و قرار نمی‌گرفتند و ساکن نمی‌شدند، و چهارپایان در روز به این درازی مشغول چرا می‌گردیدند و آدمیان در تمام این مدّت مشغول عمل و حرکت می‌شدند، معلوم است که این‌ها باعث هلاکت ایشان شده و به نابودی آن‌ها منجر می‌شد. و امّا گیاهان؛ از حرارت آفتاب در این زمان طولانی خشک می‌شدند و می‌سوختند، و همچنین شب اگر صد ساعت یا دویست ساعت ادامه می‌یافت، حیوانات در این مدّت از حرکت باز می‌ماندند و نمی‌توانستند طلب معاش کنند و در نتیجه از گرسنگی هلاک می‌شدند و حرارت طبیعی گیاهان کم می‌شد و فاسد و متعفّن می‌شدند، چنانکه می‌بینی بعضی

از گیاهان اگر در مکانی بروید که آفتاب بر آن نتابد هر آینه فاسد می‌گردد.

عبرت بگیر از این سرما و گرما که پیاپی بر این عالم وارد می‌شوند و به زیاده و نقصان و اعتدال در این جهان تصرّف می‌نمایند، برای آن که چهار فصل در هر سال برپا شود و مصالحی که در آن باشد حاصل گردد. و نیز این سرما و گرما بدن‌ها را دبّاغی می‌کنند که صلاح و بقای آن‌ها به همین است؛ چرا که اگر گرما و سرما بر بدن‌های انسان‌ها و حیوانات وارد نمی‌شدند، هر آینه بدن‌ها فاسد و ضایع می‌شد. فکر کن در مصلحت این که سرما به تدریج داخل گرما می‌شود و به عکس، سرما اندک اندک کم می‌شود تا گرما به نهایت می‌رسد و اگر داخل شدن یکی از آن‌ها در دیگری به یکباره بود و مثلا هوا ناگهان سرد می‌شد، هر آینه به بدن‌ها ضرر می‌رسانید و موجب بیماری می‌شد، چنانکه اگر کسی از حمّام بسیار گرم وارد بر هوای بسیار سرد شود، به او ضرر می‌رساند و موجب بیماری او می‌شود، پس حق تعالی این تدریج در آمد و شد سرما و گرما را برای سلامت بندگان از ضررها مقرّر فرموده است. و اگر تدبیر الهی نبود اوضاع چنین رقم نمی‌خورد و امور این گونه جریان پیدا نمی‌کرد. اگر کسی بگوید که این تدریج در داخل شدن گرما یا سرما از جهت کندی حرکت خورشید در بالا رفتن و پایین آمدن است، از او می‌پرسیم که علت کندی حرکت خورشید چیست؟ اگر جواب دهد به اینکه علّت آن، فاصله زیاد میان مشرق و مغرب خورشید است، باز از علّت آن می‌پرسیم و این پرسش و پاسخ آن قدر ادامه می‌یابد تا منتهی شود به این که بگوییم این کار از روی عمد و تدبیر صورت گرفته است. بدان که اگر گرما نمی‌بود میوه‌های نارس و تلخ، پخته و شیرین نمی‌شدند که مردم ازتر و خشک آن‌ها منتفع گردند و اگر سرما نمی‌بود زراعت در زیر

زمین این گونه محصول فراوان نمی‌داد که وفا به قوت انسان و حیوان کند و تخم زیاد آید که بار دیگر با آن زراعت نمایند. پس آیا بی نیازی و منفعت عظیم موجود در سرما و گرما را نمی‌بینی، و با وجود این منافع عظیم، بدن‌ها را می‌گزند و آدمی را متأثر می‌سازند. و همه این‌ها دلالت بر موجود حکیمی می‌کند که مصالح عالم و آنچه در آن است را تدبیر می‌کند.

توحید صدوق و خصال: به سند خود از زید بن وهب آورده است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام از حجب پرسش شد، پس فرمود: حجب نخست هفت تااند، و کلفتی هر کدام پانصد سال راه است و میان هر دوتا حجاب هم پانصد سال راه است و حجاب دوم هفتاد حجاب است که میان هر دوتاشان، پانصد سال راه است؛ دربانان هر حجاب هزار فرشته اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است، یکی از آن‌ها تاریکی است، یکی نور، یکی آتش، یکی دود، یکی ابر، یکی برق، یکی رعد، یکی نور، یکی ریگ، یکی کوه، یکی غبار، یکی آب، یکی رود است. آن‌ها حجاب‌های گوناگونند، و کلفتی هر حجاب مسافت هزار سال است و آنگاه سراپرده‌های جلالند که سراپرده اند، و در هر سراپرده هزار فرشته است و میان هر دو سراپرده سال راه است، سپس سراپرده عزّت است، سپس سراپرده کبریاء، سپس سراپرده عظمت، پس از آن قدس، و سپس جبروت و سپس فخر، و سپس نور سپید، سپس وحدانیّت که هزار سال راه است، سپس حجاب اعلا است، سخن آن حضرت پایان یافت و خاموش شد و عمر به او گفت: نمانم برای روزی که تو را نبینم ای أبو الحسن.

تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله: جبرئیل در شب معراج به من گفت: میان خدا و خلقش هزار حجاب است، و نزدیکترین خلق به خدا، من و اسرافیل هستیم، و میان ما و او چهار حجاب است: حجابی از نور، دیگر از ظلمت، و حجابی از ابر، و دیگری از آب.

عیون اخبار الرضا و علل الشرایع: شامی از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید که زمین از چه آفریده شده؟ فرمود: از کف آب.

ببین چگونه این زمین پایدار و آرام و وطن و قرارگاه همه چیز است و مردم می‌توانند برای مقاصد خود در آن بکوشند، برای آسایش بر آن نشینند و برای آرامش در آن بخوابند و اگر لرزان و وارونه گر بود، نمی‌توانستند در آن خانه بسازند و تجارت به راه بیندازند و به صنعت و جز آن بپردازند و با لرزش زمین خوشی نداشتند، چنان چه هنگام زمین لرزه اندکی از خانه‌ها بگریزند.

زمین به طبع خدادادش مانند سنگ سرد و خشک است و فرق میان آن‌ها این است که سنگ خشک‌تر است. ببین اگر همه زمین مانند سنگ سخت بود، گیاهی که زندگی جانداران است می‌رویید؟ و زراعت و خانه سازی می‌شد؟ آیا نبینی مانند سنگ سخت نیست و نرم و سست است و اعتماد را شاید و یک تدبیر خداوند حکیم این است که: در

آفرینش زمین وزشگاه شمال را بلندتر از وزشگاه جنوب ساخته است و خدایش چنین نساخته مگر برای این که آب‌ها به روی زمین روان می‌باشند و آن را سیراب می‌کنند و فزونی اش به دریا می‌ریزد و چنان چه سطحی را شیب دهند تا آب بر آن نماند. به همین جهت وزشگاه شمال از جنوب بالاتر است، وگرنه آب بر زمین می‌ماند و جلوی کار مردم را می‌گرفت و راه را می‌برید و می‌بست. و اگر آب فراوان نبود و از چشمه‌ها و رودخانه‌ها نمی‌جوشید، تنگ می‌شد و نیاز برآور مردم برای نوشیدن خود و حیوانات و زراعتکاری و درخت و وحوش و پرنده و درنده و ماهیان و جانوران دریا نبود. و البته در آن سودهای دیگر است که تو می‌دانی و از بزرگداشت آن غافل هستی. بعلاوه از آنچه معروف است که زندگی همه چیز زمین است از جاندار و گیاه از آن شربت می‌سازند که نرم و خوش نوش است، تن را تمییز می‌کنند و اثاث را از چرک با آن گل می‌سازند و به کار می‌زنند و آتش نشانی می‌نمایند و خسته با آن حمام می‌گیرند و آسایش از خستگی می‌بینند و مقاصد دیگری که هنگام نیاز به آن قدرش معلوم می‌شود.

اگر در سود این آب‌ها و دریاهای پهناور تردید داری و گفته شود چه نیازی به آن است، باید بدانی که آن‌ها پایگاه و جولانگاه اصناف ماهی و جانور دریایی، و معدن لؤلؤ و یاقوت و عنبر است و انواع دیگری که از دریا بر می‌آورند و در کناره‌های دریا عود خوشبو و انواعی از عطر و گیاهان دارویی می‌روید. پس از آن دریا مرکب مردم است و وسیله حمل کالاهای بازرگانی که از شهرهای دور می‌آورند، مانند حمل از چین به عراق، اگر این کالاهای تجارتی جز بر دوش حمل نمی‌شدند، کساد می‌شدند و به دست صاحبانش در شهر خود می‌ماندند، زیرا هزینه حمل آن از بهایش

بالا می‌زد و کسی به دور آن نمی‌گردید و دو فساد پیدا می‌شد: یکی نبودن این چیزهای مورد نیاز و دیگری قطع معاش کارگران آن.

همچنین اگر هوا فراوان نبود، مردم از دود و بخار زمین و دریا خفه می‌شدند و به ابر و شبنم تبدیل نمی‌گردیدند و وصفش به اندازه کفایت گذشت.

آتش نیز به همین صورت است، اگر مانند هوا همه پراکنده بود، جهان و آنچه در آن است می‌سوخت، ولی چاره نبود که گاهی باید وجود داشته باشد. چون در بسیاری حوائج سودمند است و آن در درون چوب‌ها سپرده م شد تا هر گاه بخواهند آن را بجویند و با مایه و هیزمش نگهدارند تا نیاز خود را برآورند و خاموش نشود ولی همیشه در هیزم و مایه نگه داشته نشود که در این صورت هزینه اش بسیار می‌شد. و پخش نمی‌شود تا همه را بسوزاند، بلکه خرده خرده در آن در می‌گیرد تا بهره ای سالم بی زیان بدهد.

وصف دیگرش آن است که ویژه نیاز آدمیزاد است نه جانداران دیگر، اگر آدمی آتش نداشته باشد، بسیار در زندگی زیان می‌بینند، ولی حیوانات آن را به کار نبرند و سودی از آن ندارند. و چون خدا چنین مقدّر کرده، به آدمی کف و انگشت داده که برای گیراندن آتش و به کار زدنش آماده باشد و مانند آن را به بهائم نداده و آن‌ها را سازگار با غذای خام کرده و بردبار در برابر سرما قرار داده است تا مانند آدمی، زیانی از نبود آتش نکشند.

فایده کوچک دیگر آتش عین چراغ است که مردم بر می‌گیرند و هر نیازی در شب دارند با آن بر می‌آورند و اگر این فایده در آتش نبود، مردم چون اهل قبور زندگی کردند و چه کسی می‌توانست در شب

بنویسد یا حفظ کند یا چیزی ببافد و چه حالی داشت کسی که شب دچار دردی می‌شد و می‌خواست آن را با ضماد یا گرد یا داروی دیگر درمان کند. و اما سودش در پخت غذا و گرم شدن و خشک کردن و تحلیل همه چیزها و مانند آن بسیارتر است از شماره و روشن‌تر است از این که نهان باشد.

خصال: از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که فرمود: کوه‌هایی که در روز موسی (هنگامی که می‌خواست خدا را ببیبیند) از جا پریدند هفت کوه هستند که به حجاز و یمن پیوستند. در مدینه احد و ورقان (به واو کسره دار)، در مکه ثور، ثبیر، حری و در یمن، صبر (چون کتف) و حضور (چون صبور) است.

علل الشرایع: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: چون خداوند عزّوجلّ زمین را آفرید، به ماهی دستور داد تا آن را به دوش بردارد و با خود گفت به نیروی خودم آن را برداشتم. در این هنگام خداوند عزّوجلّ یک ماهی یک وجبی فرستاد و در سوراخ بینی او درآمد و چهل صباح پریشان شد. وقتی خدامی خواهد زمینی را بلرزاند، آن ماهی کوچک را به سوی او می‌فرستد و از ترس زمین را می‌لرزاند.

چنان چه گذشت میخ‌های زمین هستند و چشمه‌ها و ابرها که سود فراوان دارند، بیشتر از کوه‌ها پدیدار می‌گردند. بلکه چشمه‌ها جز از زمین سخت سنگین یا کنار آن بر نمی‌جوشند. چنان چه در شفا گفته

شده است: وقتی رودخانه‌های معروف جهان را بررسی کنید، سرچشمه‌های همه از کوهستان است.

عیاشی: از ابی صلاح روایت کرده است که از امام صادق علیه السّلام در مورد این قول خدا «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» پرسیدم. فرمود: همه چیز تسبیح می‌گوید به حمد او و به نظر ما شکست دیوار تسبیح آن است.

توضیح: در تفسیر آیات شرحی برای فهم این اخبار گذشت و خلاصه این که شکست دیوار نشانه تغییرپذیری آن است و نابودی اش به زبان حال دلالت دارد به نیاز آن به آفریننده منزه از اوصافی که او را نیازمند کرده. و نیز کاستی‌های آفریده‌ها دلیل بر کمالات آفریننده آن‌ها است و کثرت و اختلاف و ضدیت میان آن‌ها دلیل هستند بر یگانگی او و بی شریکی و بی همتایی و بی ضدی او، چنان چه امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به پدید کردن او مشاعر را شناخته شد که خود مشعر ندارد و به جوهرسازی جواهر دانسته شد که خود جوهر ندارد و با ضد نمودن چیزها دانسته شد که خود ضدی ندارد و به همگنان کردن چیزها دانسته شد که همگانی ندارد. حاصل این که اوصاف و لوازم و آثار همه مصنوعات دلیلند بر صانع و آفریننده و نقش بندی و علم و حکمت او گواهند بر نزاهت او و از اوصاف عجزآور و کاستی پذیر فرمانبر پروردگار خودند در آنچه هدف آفرینش آن‌ها است و وسیله مصالح عالم هستی هستند و روی به غرض آفرینش خودند، آرامش زمین خدمت و تسبیح آن است و بانگ آب و روان بودنش تسبیح و طاعت آن است و بر پا

بودن درخت و گیاه و نمو آن‌ها و وزش باد و آوازش و ویران شدن ساختمان‌ها و فرو افتادنشان و سوختن آتش و شراره اش و بانگ صاعقه‌ها و تابش برق، غرش رعد و پرش پرنده‌ها در هوا و نغمه‌های آن‌ها همه طاعت خالق و سجده و تسبیح و تنزیه او است سبحانه.

توحید: مفضل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: ای مفضّل! بیندیش در این معادن و جواهر گوناگونی که از آن‌ها بر می‌آیند، مانند گچ، ساروج، آجر، زرنیخ، مرداسنج، سنگ سرمه (توتیا خ ل) زیبق، مس، قلع، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت زمرّد، و انواع سنگ‌ها. و همچنین آنچه از آن‌ها بر می‌آید، چون قیر، مومیا، کبریت و نفت و جز آن‌ها که مردم برای نیازهای خود به کار می‌برند. آیا بر خردمندی نهان است که این‌ها همه ذخیره‌ها می‌باشند که برای آدمی فراهم شده اند در زمین تا آن‌ها را بر آورد و در نیازمندی‌های خود به کار برد و حیله مردم با همه تلاش در آن به آن جا نرسید که آن‌ها را بسازند. زیرا اگر به علم کیمیا و فلزسازی دست یافته بودند، به ناچار ظاهر می‌شد و در جهان شایع می‌شد و نقره و طلا فراوان می‌شدند و از نظر مردم می‌افتادند و ارزش خود را از دست می‌دادند و دیگر در خرید و فروش و معاملات از آن‌ها استفاده نمی‌شد و سلطان از آن‌ها خراج نمی‌گرفت و برای بازمانده‌ها پس انداز نمی‌شدند و با این حال به مردم صنعت مفرغ سازی از مس و بلور سازی از ریگ، و نقره سازی از قلع، و طلا سازی از نقره و مانند آن عطا شده است که زیانی ندارند.

الدر المنثور: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در تفسیر «إنّا کنّا نستنسخ ماکنتم تعملون» فرمود: مقصود کارهای مردم دنیا است، از نیکی‌ها و بدی‌ها. هر بامداد و شام از آسمان فرود می‌آیند و آنچه در آن روز و شب به انسان می‌رسد، آنکه کشته می‌شود، آنکه غرق می‌شود، آنکه از بالای بامش می‌افتد و آنکه از بالای کوه پرت می‌شود، آنکه در چاه می‌افتد و آنکه در آتش می‌سوزد، همه این‌ها را ضبط می‌کنند و شب به آسمان بالا می‌برند و درمی یابند، چنان است که در ذکر حکیم آسمان ثبت بوده.

و از ابن عباس نقل شده است که در ذکری که نزد او است، هر چه شدنی است نوشته است. سپس فرشته‌های نگهبان بر آدم و فرزندانش را می‌فرستد، و فرشته‌ها از آن ذکر نسخه برمی دارند، از آنچه بنده‌ها می‌کنند، سپس می‌خواند «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق إنّا کنّا نستنسخ ماکنتم تعملون»{این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما از آنچه می‌کردید نسخه بر می‌داشتیم.}

به گفته مجاهد و طاووس: ابلیس قبل از اینکه مرتکب این گناه شود، فرشته ای از فرشتگان به نام عزازیل بود. او از ساکنان زمین بود. ساکنان زمین، ملائکه ای بودند که جن نامیده می‌شدند. از میان فرشتگان کسی مجتهدتر و عالم‌تر از ابلیس نبود. هنگامی که او بر خداوند تکبر ورزید و از سجده بر آدم سرباز زده و نافرمانی خدا را کرد، خداوند او را لعنت کرده و او را شیطان قرار داد و او را ابلیس نام نهاد. «و از کافران بود» یعنی در اصل کافر بود، یا اینکه در علم خداوند متعال یکی از کافران شد، یا از کافران شد.

ابوسعید خدری می‌گوید: با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نشسته بودیم که مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا از این فرموده خداوند خطاب به ابلیس آگاه ساز: «آیا تکبر ورزیدی یا از برترین‌ها بودی» ای رسول خدا آن‌ها کیستند که از فرشتگان برترند؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من، علی، فاطمه، حسن و حسین، دو هزار سال پیش از خلقت آدم در سراپرده بزرگ عرش خدا را تسبیح گفته و فرشتگان نیز با تسبیح ما خداوند را تسبیح می‌گفتند. وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد به فرشتگان دستور داد که بر او سجده کنند ولی به ما فرمان سجده نداد. پس تمام فرشتگان سجده کردند جز شیطان که از سجده کردن سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «آیا تکبر می‌ورزی یا از برترین‌ها هستی» یعنی از این پنج نفری که اسامی شان در سراپرده عرش نوشته شده است. ادامه حدیث.

علل الشرائع: حسن بن بشار می‌گوید: در مورد بهشت آدم از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. ایشان فرمود: بهشتی از بهشت‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کردند. اگر از بهشت‌های جاودان بود هرگز خورشید و ماه در آن طلوع نمی‌کرد.

عیون اخبار الرضا: تمیمی از حضرت رضا و ایشان از پدران خودشان علیهم السلام روایت کردند که، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: ائمه از قریش هستند.

معانی الاخبار: امام را امام نامیده اند؛ چون پیشوای مردم است و از جانب خدای متعال تعیین شده و اطاعت او بر مردم واجب است.

فضائل الشیعه: شیخ صدوق با اسناد خود از ابو سعید خدری نقل می‌کند: ما در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی به سوی ایشان

آمد و عرض کرد: معنای این آیه که خداوند عزّ و جلّ به شیطان می‌فرماید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ»{کبر ورزیدی یا از شخصیت‌های برجسته خود را انگاشتی} را برایم بگویید، چه کسانی هستند که از ملائکه برترند؟ رسول الله فرمودند: من و علی و فاطمه و حسن و حسین دو هزار سال قبل از خداوند عزّ و جلّ آدم را بیافریند، در سرادق عرش خدا را تسبیح می‌کردیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح می‌کردند. پس از اینکه خداوند عزّ و جلّ آدم را خلق کرد، به ملائکه دستور داد برایش سجده کنند، اما به ما فرمان سجود نداد، همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کردن امتناع کرد. خداوند متعال فرمود: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ»{کبر ورزیدی یا از شخصیت‌های برجسته خود را انگاشتی؟}، یعنی خود را از آن پنج نفر که نامشان در سرادق عرش نوشته شده است به حساب آوردی؟

ما درب به سوی خدا هستیم که از آن باید وارد شد، به وسیله ما هدایت شدگان هدایت یافته اند، هر که ما را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و در بهشت خود جایش خواهد داد، و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن می‌دارد و در جهنم جایش می‌دهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند.

تفسیر فرات: قبیصه بن یزید جعفی می‌گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و دوس بن ابی الدوس و ابن ظبیان و قاسم صیرفی نیز در محضر ایشان بودند، سلام کردم و نشستم. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آمده‌ام از شما بهره مند شوم. فرمودند: سؤال کن اما کوتاه. عرض کردم: شما قبل از این که خداوند آسمان را افراشته و زمین را گسترده و تاریکی و روشنائی را بیافریند، کجا بودید؟ فرمودند: چرا در این شرایط از این سخن سؤال کردی؟ مگر نمی‌دانی که در حال حاضر محبت ما پنهانی و دشمنی با ما آشکار است؟ و ما از میان جنیان هم دشمنانی داریم که سخنان ما را به دشمنان انسانی ما می‌رسانند و دیوارها نیز مانند انسان‌ها گوش دارند؟ عرض کردم: چنین سؤالی برایم پیش آمده است. فرمودند: ای قبیصه! ما در اطراف عرش اشباحی از جنس نور بودیم و پانزده هزار سال قبل از آفرینش آدم خدا را تسبیح می‌کردیم، وقتی خداوندآدم را آفرید، ما را در صلب او قرار دادند و پیوسته از نهادی پاک به رحمی پاک منتقل می‌شدیم تا خداوند محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را برانگیخت، پس ما دستاویز محکم خداییم؛ هر که بما چنگ زند، نجات می‌یابد و هر که از ما عقب بیفتد، گم می‌شود، هر که بما چنگ زند، او را به گمراهی نمی‌کشانیم و از هدایت خارج نمی‌کنیم، ما کسانی هستیم که مراقب خورشید خداوندیم، ما خاندان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هستیم، و ما آن خیمه ای هستیم که طناب‌هایش طولانی و داخلش وسیع است، هر که بما پناه آورد، به جانب بهشت رهسپار می‌گردد و هر که از ما عقب بیفتد، به جهنم می‌رود. گفتم: خدای را بر این نعمت سپاسگزارم.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: صدوق رحمة اللّٰه علیه، در کتاب معراج از ابن عباس نقل می‌کند که: شنیدم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام می‌فرمودند: یا علی! زمانی بود که خداوند متعال بود و هیچ چیزی وجود نداشت. سپس من و تو را به صورت دو روح از نور جلال خود آفرید، ما در جلو عرش پروردگار جهانیان تسبیح و تقدیس و سپاس و تهلیل خدا می‌کردیم. و این پیش از آن بود که آسمان‌ها و زمین‌ها را بیافریند. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از سرشتی واحد از طینت علیین آفرید و ما را با آن نور در آمیخت و در تمام نورها و نهرهای بهشت فرود برد. سپس آدم را آفرید و آن طینت و نور را در نهاد او قرار داد. پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از نهادش خارج کرد و از آن‌ها اعتراف گرفت و آن‌ها اقرار به ربوبیت کردند. پس اولین مخلوقی که به ربوبیت اقرار نمود، من و تو بودیم و سپس سایر پیامبران به نسبت مقام و قربشان به خداوند عزّ وجلّ.

خداوند متعال فرمود: ای محمّد و ای علی! راست گفتید و اقرار کردید و از همه خلایق بر طاعت من سبقت گرفتید و در علم سابق من نیز چنین بودید؛ شما دو برگزیده از آفریده‌های من هستید و ائمه، از نسل و پیروان شمایند و این چنین شما را آفریدم. آن گاه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: یا علی! طینت و سرشت در صلب آدم بود و نور من و تو در پیشانی او، پیوسته این نور به پیشانی پیامبران و برگزیده گان منتقل می‌شد تا نور و طینت منتهی به صلب عبد المطلب شد، آن گاه به دو نصف تقسیم گردید، خداوند مرا از یک نیمه آن آفرید و مرا پیامبر و رسول قرار داد و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین و وصی و ولی قرار

داد. وقتی از عظمت پروردگارم، به فاصله یک زه کمان یا کمتر از آن رسیدم، خداوند به من فرمود: چه کسی بیشتر از تمام بندگانم تو را اطاعت می‌کند؟

عرض کردم: علی بن ابی طالب. خداوند عزّ وجلّ فرمود: او را جانشین و وصی خود قرار بده که من او را برگزیده و ولی قرار داده ام. نام تو و او را، به جهت محبتم به شما و کسانی که شما را دوست دارند و از شما اطاعت می‌کنند و شما را ولی خود گرفته اند، قبل از آفرینش بر عرش خود نوشته ام. هر که شما را دوست بدارد و اطاعت کند و شما را ولی خود بگیرد، نزد من از مقربین است. و هر که منکر ولایت شما باشد و از شما روی گرداند، نزد من از کافران گمراه است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! چه کسی می‌تواند بین من و تو فاصله بیاندازد، با این که من و تو از یک نور و یک طینت هستیم؟ تو در دنیا و آخرت، از همه مردم، نسبت به من شایسته‌تر هستی، فرزندان تو فرزندان من و پیروان تو پیروان من و دوستان تو دوستان منند و شما فردا در بهشت با من خواهید بود.

منهج التحقیق: جابر از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمودند: خداوند چهارده نور از نور عظمت خود را، چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم آفرید که آن‌ها ارواح ما هستند. عرض شد: ای فرزند رسول خدا! آن‌ها را نام ببرید که آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمودند: محمّد و علی و فاطمه، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی آن‌ها قائم ایشان است، سپس یکایک ایشان را نام بردند و بعد فرمودند: به خدا قسم ما اوصیا و جانشینان بعد از رسول

الله صلى الله علیه و آله هستیم، ما آن مثانی هستیم که خداوند به پیامبرمان عنایت کرد، و ما درخت نبوت و زادگاه رحمت و معدن حکمت و چراغ‌های دانش و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و رازداران خداوند و امانت خداوند بلند مرتبه در میان بندگانش و حرم بزرگ خدا و پیمان بازخواست شدنی او هستیم، هر کس پیمان ما را وفادار باشد، عهد خدا را وفا کرده و هر کس پیمان ما را نقض کند، عهد خدا را نقض کرده است. آن که ما را می‌شناسد، ما را می‌شناسد و آن که نمی‌شناسد، نمی‌شناسد. ما آن اسمای حسنایی هستیم که خداوند جز با معرفت ما، عملی را از بندگان قبول نخواهد کرد. و به خدا قسم ما همان کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش فرا گرفت و بعد توبه اش پذیرفته شد. خداوند ما را به نیکوترین وجه آفرید به نیکوترین صورت درآورد و ما را چشم خویش بر بندگانش و زبان گویای خویش در میان خلقش قرار داد، و ما را دست رأفت و رحمتش که بر بندگان آرمیده و جهتی که از آن جانب باید به سوی او رفت و دربی که راهنمای به اوست قرار داد و ما را گنجینه‌های علمش و ترجمان وحیش و برجستگان دینش و دستاویز محکم و دلیل آشکار برای هدایت جویان قرار داد. به سبب ما درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و نهرها جاری می‌گردند و باران از آسمان می‌بارد و گیاه در زمین می‌روید. با عبادت ماست که خدا پرستش می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمی‌شد. به خدا سوگند اگر سفارش قبلی نبود و پیمان از ما نگرفته بودند، سخنی می‌گفتم که موجب شگفتی شود یا گذشتگان و آیندگان به حال خود واگذاشته شوند.

ابن خالویه در کتاب آل از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و ایشان از پدران خودشان علیهم السلام نقل می‌کنند که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: وقتی خداوند آدم و حوا علیهما السلام را آفرید، در بهشت به خویشتن مغرور شدند؛ آدم به حوا گفت: خداوند موجودی از ما نیکوتر نیافریده است. خداوند عزّ وجلّ به جبرئیل وحی کرد که این دو بنده مرا به فردوس اعلی ببر! همین که آن دو وارد فردوس اعلی شدند، چشمشان به دختری افتاد که بر فرشی مرصع از فرش‌های بهشت نشسته و بر سر، تاجی از نور و بر دو گوش، دو گوشواره از نور دارد که از زیبایی رویش او بهشت روشن شده است، آدم به جبرئیل گفت: ای حبیب من! این دختر کیست که از نور جمالش بهشت درخشان شده است؟ گفت: این فاطمه دختر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، یکی از فرزندان تو است که در آخر الزمان خواهد بود. گفت: این تاج چیست که بر سر دارد؟ گفت: شوهرش علی بن ابی طالب است. باز گفت: آن دو گوشواره که بر دو گوشش است، چیستند؟ گفت: دو فرزندش حسن و حسین هستند. گفت: ای حبیب من جبرئیل! آیا آن‌ها قبل از من آفریده شده اند؟ گفت: آن‌ها در علم غامض خداوند عزّ و جلّ، چهار هزار سال پیش از خلقت تو وجود داشتند.

کتاب سید حسن بن کبش از مقتضب، که من خود نیز در مقتضب این خبر را مستند به سلمان فارسی مشاهده کردم، نقل می‌کند که، سلمان می‌گوید: خدمت رسول اللّٰه صلی اللّه علیه و آله رسیدم، وقتی مرا دیدند، فرمودند: خداوند هیچ پیامبر و یا رسولی را برنیانگیخت مگر این که برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: ای رسول خدا! من این را

از تورات و انجیل می‌دانستم. فرمودند: ای سلمان! آیا نقیبان دوازده گانه مرا، که خداوند آن‌ها را برای امامت بعد از من برگزیده است، می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمودند: ای سلمان! خداوند مرا از نور خالص خود آفرید، سپس مرا خواند و من اطاعت نمودم. از نور من علی را آفرید، او را دعوت به اطاعت خود کرد و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی فاطمه را آفرید، او را دعوت کرد و او نیز اطاعت نمود. از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید، آن دو را هم خواند، هر دو اطاعت کردند. ما را به پنج اسم از اسمهای خود نامید؛ خداوند محمود است و من محمّد، خداوند علی است و این هم علی، خداوند فاطر است و این فاطمه، خداوند صاحب احسان است و این حسن، او محسن است و این حسین.

آن گاه از نور حسین نه امام آفرید و آن‌ها را دعوت کرد و اطاعت نمودند. این‌ها همه، قبل از آن بود که آسمان را افراشته یا زمین را گسترده کند یا هوا و یا آب و ملک یا بشری را بیافریند. ما در علم خدا انواری بودیم که او را تسبیح می‌کردیم و به فرمانش گوش می‌دادیم و او را اطاعت می‌کردیم.

سلمان می‌گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان ای رسول خدا! کسانی که این‌ها را بشناسند، چه چیزی در انتظارشان است؟ فرمودند: هر کس آن‌ها را به حقیقت معرفت بشناسد و به آن‌ها اقتدا کند و دوست دار دوست آن‌ها و بیزار از دشمنانشان باشد، به خدا قسم او از ماست، و به هر جا که ما وارد شویم، وارد خواهد شد و هر جا که منزل بگیریم او نیز منزل بگیرد. عرض کردم: آیا ممکن است، بدون شناختن ایشان و نام و نژادشان، ایمان به آن‌ها داشت؟ فرمودند: نه ای سلمان.

عرض کردم: ای رسول خدا! پس من چگونه آن‌ها را بشناسم؟ فرمودند: تا حسین علیه السّلام را که شناخته ای، پس از او سید العابدین علی بن الحسین، سپس پسرش محمّد بن علی باقر و شکافنده علم پیشینیان و پسینیان از پیامبران و مرسلین، بعد جعفر بن محمّد زبان راستین خدا، سپس موسی بن جعفر که خشم خود را در راه خدا فرو می‌برد، سپس علی بن موسی الرضا که راضی به امر خداست، سپس محمّد بن علی جواد که برگزیده خلق خداست، سپس علی بن محمّد راهنما وهادی به سوی خدا، سپس حسن بن علی خاموش و امین و عسکری، سپس فرزندش حجة بن الحسن المهدی گوینده و قائم به امر خدا. سلمان می‌گوید: سپس ایشان ساکت شدند.

آن گاه عرض کردم: ای رسول خدا! پیش خدا برایم دعا کنید که آن‌ها را درک کنم. فرمودند: ای سلمان! تو آن‌ها را درک خواهی کرد و همچنین کسانی که مثل تو باشند و هر کس که آن‌ها را به حقیقت معرفت دوست بدارد. سلمان می‌گوید: خدا را بسیار شکر کردم. بعد عرض کردم: آیا عمر من آن قدر خواهد شد که ایشان را درک کنم؟ فرمودند: ای سلمان! این آیه را بخوان: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»{پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها[یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است * پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گرداند}.

توضیح: مفسرین در تفسیر علیین نظرات متفاوتی دارند؛ بعضی گفته اند: علیون مقام‌های عالی است که همراه با جلالت است، یا گفته شده: منظور آسمان هفتم است، یا سدرة المنتهی، یا بهشت، یا لوحی از زبرجد سبز که در زیر عرش آویخته شده است و اعمال بندگان در آن مکتوب است. فراء گفته است: علیین یعنی مرتبه بلندی که نهایت ندارد. و سجین زمین هفتم یا پایین‌تر از آن است، و یا چاهی است در جهنم. ابو عبیده گفته است: بر وزن فعیّل از ریشه سجن است.

پس معنای آیه این می‌شود که اعمال آن‌ها یا آن چه از اعمال ایشان نوشته می‌شود در علیین است، یعنی در دفتر اعمال آن‌ها یا مراد این است که دفتر اعمال آن‌ها در این مکانهای شریف است و بنابراین معنای اخیر، کلمه ای به علییینمضاف بوده که حذف شده است؛ یعنی و ما ادراک ما کتاب علیین. این بیاناتی بود که درباره آیه گفته شده است. اما این که امام علیه السلام به این آیه استشهاد می‌نمایند، یا به مناسبت این است که کتاب اعمال آن‌ها در محلی است که طینت ایشان از آن گرفته شده است، و یا منظور از کتاب، ارواح آن‌ها است. زیرا ارواح محل نقش بستن علوم آن‌ها می‌باشد.

بصائر الدرجات: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما و شیعیانمان از یک طینت آفریده شده ایم و دشمنان ما از گِل بدبوی فاسد.

سپس ایشان اشاره به سینه خود نموده و فرمودند: آن طور که تو گمان کرده ای نیست، خداوند طینت ما را از علیین آفرید و شیعیانمان را از طینتی پایین‌تر آن؛ پس آن‌ها از ما هستند. و طینت دشمنان ما را از سجین آفرید و پیروان آن‌ها را از پست‌تر از آن؛ و آن‌ها از ایشان اند. و سلمان بهتر از لقمان است.

بصائر الدرجات: عبد الرحمن بن حجاج می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی محمّد و آل محمّد را از طینت علیین آفرید و دل‌های آن‌ها را از طینتی بالاتر آفرید، و شیعیان را از طینت علیین و قلوب آن‌ها را از طینتی بالاتر از علیین آفرید.

بصائر الدرجات: محمد بن ضارب از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ما را از علیین آفرید و ارواح شیعیان ما را نیز از همان قرار داد؛ و از همین روست که ارواح ایشان مشتاق به ماست و بدن‌های ایشان را از چیزی پایین‌تر از آن آفرید و دشمن ما را از سجین آفرید و ارواح پیروان آن‌ها را هم از همان آفرید و بدن‌هایشان را از چیزی پایین‌تر از آن؛ و از این روست که ارواح آن‌ها میل به ایشان دارد.

بصائر الدرجات: محمّد بن مروان می‌گوید از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید سپس ما را از طینتی مخزون و پنهان از زیر عرش صورت بخشید، آن نور را در این

طینت قرار داد؛ بنابراین ما هم از جهت خلقت و هم از جهت بشر بودن نورانی هستیم. و هیچ کس بهره ای از گونه خلقت ما ندارد. و ارواح شیعیان ما را از بدن‌های ما آفرید و بدن‌هایشان را از طینتی مخزون و پنهان که پایین‌تر از آن طینت بود. و برای هیچ کس نصیبی در چگونگی خلقت آن‌ها قرار نداد به جز انبیا و مرسلین. و به همین جهت ما و آن‌ها انسان هستیم و بقیه مردم مانند همج در آتشند و به سوی آتش رهسپارند.

بصائر الدرجات: اصبغ بن نباته می‌گوید با امیرالمومنین علیه السلام بودم که شخصی نزد ایشان آمد و عرض سلام کرد و گفت: ای امیرالمومنین! به خدا سوگند من به خاطر خدا دوستدار شمایم و همان گونه که در جلوت شما را دوست دارم در خلوت هم دوست دار شمایم و به ولایت شما در خفا پای بندم همان طور که در عیان پای بندم. در دستان امیرالمؤمنیین علیه السلام تکه شاخه ای بود. ایشان سرشان را به زیر انداخته و مدتی آن شاخه روی زمین را حرکت می‌دادند. سپس سرشان را بالا آورده و به آن مرد فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هزار حدیث برایم گفتند که هر کدامشان هزار در دارند، و ارواح مؤمنین در هوا با هم ملاقات می‌کنند و هم دیگر را بو می‌کشند و آن‌ها که با هم آشنایند به هم می‌پیوندند و آن‌ها که مناسبتی با هم ندارند هم دیگر را ترک می‌کنند. وای بر تو که دروغ گفتی! صورت تو را در میان دوستان نمی‌بینم و نام تو در میان نام دوستداران نیست.

اصبغ می‌گوید: بعد شخص دیگری نزد حضرت آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من دوست دار شما در راه خدا هستم و و همان گونه که

در جلوت شما را دوست دارم، در خلوت هم دوستدار شمایم و به ولایت شما در خفا پای بندم همان طور که در عیان پای بندم. باز هم حضرت آن شاخه روی زمین را حرکت دادند و سپس سرشان را بالا آورده و به آن مرد فرمودند: راست گفتی! طینت ما طینت حفظ شده ایست که خداوند میثاق آن را در صلب آدم گرفته و هیچ کس از آن منحرف نمی‌شود و نیز هیچ کس نمی‌تواند از بیرون به آن داخل شود. برو و جلبابی از فقر بر تن بیفکن که من از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: یا علی به خدا سوگند هجمه فقر بر شیعیان ما بیش از هجوم سیل بر روی زمین‌هاست.

توضیح: در نهایه گفته است: در حدیث علی علیه السلام است که فرمودند: هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد، جلبابی از فقر برای خود مهیا کند. جلباب، روپوش و رداء را گویند و گفته شده همان مقنعه است که زنان بر سر می‌اندازند تا پشت و رویشان پوشیده باشد و در این جا کنایه از صبر است؛ چرا که صبر، فقر را می‌پوشاند همان طور که مقنعه بدن را می‌پوشاند. گفته شده که جلباب فقر، کنایه از پوشیدن لباس فقر است به این معنا که باید به گونه ای باشد که با فقر همراه باشد، چرا که ثروت از حالات اهل دنیاست و حب دنیا با حب اهل بیت جمع نمی‌شود.

إکمال الدین: أبی حمزه از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که شنیدم ایشان می‌فرمودند: خداوند عزّ و جلّ، محمد و علی و یازده امام را به صورت ارواحی در نورش از نور عظمت خویش آفرید؛ ایشان خداوند

را قبل از خلقت اطاعت می‌کردند و او را تسبیح و تقدیس می‌نمودند، و ایشان همان امامان هدایت گر آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین هستند.

در این هنگام عباس از گوشه مسجد برخاست و به مقابل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله آمده و گفت: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟ فرمودند: ای عمو جان! منظورتان چیست؟ عباس گفت: زیرا مرا در میان ایشان نام نبردی و به این مقام مفتخر نکردی. رسول اللّه فرمودند: ای عمو جان! این که گفتی من و تو و علی و حسن و حسین از یک سرچشمه هستیم، صحیح است. ولی خداوند ما را موقعی آفرید که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده شده

بود و نه عرش و نه بهشت و جهنمی موجود بود. ما او را تسبیح و تقدیس می‌کردیم هنگامی که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت. وقتی خداوند اراده آفرینش کرد نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید؛ پس نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و من از عرش برترم.

سپس نور علی بن ابی طالب را شکافت و از آن ملائکه را آفرید؛ پس نور ملائکه از نور علی بن ابی طالب است و نور پسر ابی طالب از نور خدا است و نور پسر ابی طالب برتر از ملائکه است. و نور دخترم فاطمه را از او شکافت و آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ پس نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه بهتر از آسمان‌ها و زمین است. سپس نور حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید؛ پس نور خورشید و ماه از نور حسن است و نور حسن از

نور خدا است و حسن از خورشید و ماه بهتر است. آن گاه نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید؛ پس نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و حسین از بهشت و حورالعین بهتر است.

سپس خداوند به قدرت خود ظلمت را آفرید و آن را به ابرهای چشم فرستاد. ملائکه گفتند: سبوح قدوس، پروردگارا! از وقتی که این اشباح را شناخته ایم چیز بدی مشاهده نکردیم. تو را به احترام آن‌ها سوگند می‌دهیم که این گرفتاری را از ما برطرف فرمایی! در این هنگام خداوند قندیل‌های رحمت را آفرید و بر سرادق عرش آویخت. ملائکه گفتند: ای معبود ما! این فضیلت و نورها از آن چه کسانی است؟ خداوند فرمود: این نور کنیزم فاطمه زهرا است و به همین جهت او را زهرا نامیدم. چون آسمان‌ها و زمین با نور او پدیدار شد. او دختر پیامبرم و همسر وصی او و حجت من بر خلقم است. ای ملائکه من! شما را گواه می‌گیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت به این بانو و شیعیانش دادم. در این هنگام عباس از جای برخاست و پیش علی بن ابی طالب رفت و پیشانی ایشان را بوسید و گفت: یا علی! خدا تو را تا روز قیامت حجت بالغه بر مردم قرار داده است.

باز همان کتاب با اسناد خود از جابر بن یزید جعفی نقل کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای جابر! خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اولین موجودی که آفرید محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بود و ما اهل بیت را به همراه ایشان و از نور خود و از عظمتش آفرید و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. در آن هنگام نه آسمان و زمین و نه شب و روز و نه خورشید و ماه، هیچ کدام وجود

نداشتند. نور ما از نور خدا مانند پرتو خورشید از خورشید جدا شد. ما خداوند را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و عبادتی که خداوند شایسته اش است، می‌نمودیم.

بعد خداوند متعال تصمیم گرفت که مکان را بیافریند و آن را آفرید و بر آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أیّدتُهُ و نصَرتُه (معبودی جز خدا نیست، محمد فرستاده خداست، علی امیر المؤمنین و وصی اوست، بوسیله علی او را تأیید کردم و نصرت نمودم). سپس عرش را آفرید و بر سرادق‌های عرش نیز همان جملات را نوشت. سپس آسمان‌ها را آفرید و بر اطراف آن هم همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آن‌ها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آن‌ها را ساکن آسمان گردانید. آن گاه خداوند نفس خود را به آن‌ها ارائه نمود و از آن‌ها پیمان ربوبیت برای خود و نبوت برای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و ولایت برای علی علیه السّلام گرفت. فرائص ملائکه مضطرب شد.خداوند بر آن‌ها خشم گرفت و از آن‌ها در حجاب رفت. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضا می‌کردند آن‌ها را از خشم خود پناه دهد و اقرار به پیمان خود می‌کردند و تقاضای رضا می‌نمودند. بعد از اقرار خداوند از آن‌ها راضی شد و به جهت همین اقرار آن‌ها را ساکن آسمان گردانید و به خدمت گزاری خویش اختصاص بخشید و آن‌ها را برای عبادت اختیار نمود.

آن گاه خداوند متعال به انوار ما دستور داد تسبیح کنید و انوار ما تسبیح کردند و آن‌ها به تسبیح ما تسبیح نمودند و اگر تسبیح ما نبود

آن‌ها نمی‌دانستند چگونه خداوند را تسبیح کنند و چگونه تقدیس نمایند.

آن گاه خداوند عزّ و جلّ هوا را آفرید و بر آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أیّدتُهُ و نصَرتُه. سپس جنیان را آفرید و آن‌ها را ساکن هوا نمود و از ایشان برای خود ربوبیت و برای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله به نبوت و برای علی بولایت پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود. و اولین کسی که انکار نمود ابلیس بود که خدا او را لعنت کند. کار او منتهی به شقاوت و وضعی که اکنون دارد شد.

بعد خداوند تعالی و عزّ و جلّ به انوار ما امر کرد که تسبیح نمایند و تسبیح کردند. و جنیان به تسبیح ما تسبیح کردند و اگر نه نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند. سپس خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أیّدتُهُ و نصَرتُه. ای جابر! به همین جهت است آسمان‌ها بدون ستون پا برجاست و زمین استوار است. سپس خداوند آدم را از پهن دشت زمین آفرید و شکلش داد و از روح خویش در او دمید. آن گاه ذریه او را از نهادش خارج کرد و از ایشان به ربوبیت خود و نبوت محمّد و ولایت علی پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

ما اولین گروهی بودیم که به آن اقرار نمودیم. آن گاه به محمّد صلی اللّه علیه و آله فرمود: به عزت و جلال و مقام والایم سوگند که اگر تو و علی و عترت هدایتگر و هدایت شده و رشد یافته تو نمی‌بودند، بهشت و جهنم و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را که مرا

بپرستند نمی‌آفریدم. ای محمّد تو دوست و حبیب و صفیّ و برگزیده خلق من و محبوبترین آن‌ها در نزد منی و اولین کسی هستی که او را از میان مخلوقات خود برمی گزینم، سپس بعد از تو امیرالمؤمنین، علی صدیق، وصی تو را که به وسیله او تو را نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی بخش دوستان و چراغ راهنما قرار دادم. و پس از او این راهنمایان هدایت یافته را. آن چه آفریدم را به خاطر شما آفریدم. شما برگزیدگان خلق بین من و خلایق دیگرید. شما را از نور عظمتم آفریدم و به شما بر سایر مخلوقات احتجاج می‌کنم. و به وسیله شما رو می‌کنمو از شما سؤال می‌نمایم. به جز وجه من هر چیزی نابود می‌شود و شما وجه هستیدکه نابود نمی‌شوید و هلاک نمی‌گردید. و هر که شما را دوست بدارد نابود و هلاک نمی‌شود. هر که بخواهد از راه غیر شما پیش من آیدگمراه است و عمرش را به هدر داده است. شما برگزیدگان خلق من و حامل اسرار من و گنجینه علم من و سروران اهل آسمان‌ها و اهل زمین هستید. سپس خداوند متعال در سایبانی از ابر و ملائکه به سمت زمین هبوط کردو انوار ما اهل بیت را با آن به زمین فرستاد و به صورت صفوفی از نور در مقابل خود قرار دادو ما در زمین، او را همان طور که در آسمان تسبیح وتقدیس نمودیم، تسبیح و تقدیس می‌کردیم و او را، همان گونه که در آسمان پرستیدیم، می‌پرستیدیم. وقتی خداوند خواست ذریه آدم علیه السلام را برای گرفتن پیمان خارج کند، آن نور رادر آن راه داد. آن گاه ذریه او را از نهادش خارج کرد در حالی که لبیک می‌گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و آن‌ها به تسبیح ما تسبیح نمودند و اگر نه نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند. آن گاه خداوند عزّ و جلّ برای گرفتن پیمان ربوبیت خود را به آن‌ها ارائه نمود. ما اولین کسانی بودیم که وقتی فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟

آریگفتیم. سپس برای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله به نبوت و برای علی علیه السلام به ولایت پیمان گرفت و هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

سپس حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده او و اولین تسبیح کننده او هستیم. ما سبب آفرینش موجودات و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسان‌ها هستیم و به وسیله ما خدا شناخته شد و به یکتایی اش معلوم شد و پرستش گردید. و هر کس از مخلوقات کرامتی یافت به وسیله ما گرامی شد. ما سبب پاداش، پاداش گیران و کیفر تبهکاران هستیم. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمودند: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»{و در حقیقت ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم * و ماییم که خود تسبیح گویانیم} و بعد این آیه را «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ»{بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی بود خود من نخستین پرستندگان بودم}. بنابراین رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده و ما پس از رسول اللّٰه قرار داریم.

سپس نور ما را در صلب آدم علیه الصلاة و السّلام قرار داد و پیوسته این نور از صلب و رحمی به صلب دیگری منتقل می‌گردید. و از هر صلبی که منتقل می‌شد کاملا واضح بود که این نور از او منتقل شده است، و در صلب دیگر که قرار می‌گرفت شرافت می‌یافت تا بالاخره به صلب عبد المطلب رسید و به رحم فاطمه مادر عبد اللَّه منتقل شد در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبد اللَّه قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب. و همان است سخن خداوند که: «وَ تَقَلُّبَكَ

فِی السَّاجِدِینَ» {و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد]} که منظور اصلاب پیامبران و رحم‌های زنان ایشان است. بدین طریق خداوند ما را در اصلاب و ارحام پدران و مادران حرکت داد و پدران و مادران از زمان آدم علیه السلام ما را متولد کردند.

ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از تیزهوشی مؤمن بر حذر باشید که مؤمن با نور خدا می‌بیند. به ایشان عرض کردم: چگونه مؤمن با نور خداوند عزّ و جلّ می‌بیند؟ فرمودند: زیرا ما از نور خدا خلق شده ایم و شیعیان ما از پرتو نور ما آفریده شده اند؛ آن‌ها برگزیده و پاک و پاکیزه و مشخص هستند. نور آن‌ها بر دیگران، مانند قرص کامل ماه در شبی تیره و ظلمانی، درخشش دارد.

صفوان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها را آفرید بر عرش استیلا یافت و به دو نور از نورهای خود دستور داد که هفتاد مرتبه در اطراف عرش طواف کنند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: این دو نور از آن من و مطیع و فرمانبردار من هستنند. خداوند از آن نور محمّد و علی و برگزیدگان از نژادش را آفرید و از نور آن‌ها شیعیان را آفرید و از نور شیعیان نور چشم‌ها را آفرید.

مفضل از حضرت صادق علیه السّلام پرسید: شما پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها چه بودید؟ ایشان فرمودند: ما انواری در اطراف عرش بودیم که به تسبیح و تقدیس خدا می‌نمودیم، تا این که خداوند ملائکه را آفرید و به آن‌ها فرمود: تسبیح کنید! عرض کردند: خدایا ما علم و اطلاعی نداریم. خداوند به ما فرمود: تسبیح کنید! ما تسبیح نمودیم و

ملائکه به تسبیح ما تسبیح کردند. ما از نور خدا آفریده شده ایم و شیعیان ما از پایین‌تر از آن نور آفریده شده اند. در روز قیامت پایین به بالا می‌پیوندد، در این زمان امام علیه السلام بین دو انگشت سبابه و میانی خود را جمع نموده و فرمودند: مانند این دو.

سپس فرمودند: ای مفضل! آیا می‌دانی چرا شیعه را به این نام نامیده اند؟ ای مفضل شیعیان ما از ما و ما از آن‌هاییم. آیا می‌دانی خورشید از کجا طلوع می‌کند؟

گفتم: از مشرق. فرمودند: کجا غروب می‌کند؟ گفتم: مغرب. فرمودند: شیعیان ما نیز همین طورند؛ از ما آغاز شده اند و به ما باز می‌گردند.

احمد بن حنبل از پیامبر اکرم نقل کرده که فرمودند: من و علی، چهارده هزار سال قبل از آفرینش عرش، در برابر خداوند رحمان به صورت نور بودیم.

و از این قبیل است روایتی که ابن بابویه از عبد اللَّه بن مبارک از حضرت صادق علیه السّلام از قول امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده اند، که ایشان فرمودند: خداوند نور محمّد صلی اللَّه علیه و آله را چهارده هزار سال قبل از مخلوقات آفرید و به همراه او دوازده حاجب و نگهبان آفرید که مراد از حاجب ائمه علیهم السّلام هستند.

و نیز از این قبیل است روایتی که جابر بن عبد اللَّه نقل کرده که: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم: اولین چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ فرمودند: نور پیامبرت، ای جابر! خداوند او را آفرید و از او تمام خوبی‌ها را آفرید و سپس او را در مقام قرب خود، در مقابلش،

هر چه خواست نگه داشت. و بعد به چند قسمتش نمود؛ از یک قسمت عرش، و از قسمت دیگر کرسی، و از قسمت دیگر حاملین عرش و نگهبانان کرسی و قسمت چهارم را تا وقتی که خواست در مقام حبّ نگه داشت و آن گاه به چند قسم تقسیم نمود؛ از یک قسمت قلم، از قسمتی لوح و از قسمت دیگر بهشت را آفرید.

قسمت چهارم را تا زمانی که می‌خواست در مقام خوف نگه داشت و بعد به چند قسمت تقسیم نمود؛ ملائکه را از یک قسمت، خورشید را از قسمت دیگر، و ماه و ستارگان را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را تا هنگامی که خواست در مقام رجاء نگه داشت و آن گاه آن را تقسیم کرد. عقل را از یک قسمت، علم و حلم را از قسمت دیگر، و عصمت و توفیق را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را تا وقتی که خواست در مقام حیاء قرار داد. سپس با دیده هیبت بر او نگریست و آن نور به صورت قطراتی درآمد و یکصد و بیست و چهار هزار قطره شد و از هر قطره ای روح پیامبر و رسولی را آفرید. سپس ارواح انبیا تنفسی کردند و از تنفس آن‌ها ارواح اولیا و شهداء و صالحین را آفرید.

این مطلب را روایتی که جابر بن عبد اللّه در تفسیر آیه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»{شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید} نقل کرده تأیید می‌کند. جابر می‌گوید: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود؛ آن را از نور خود آفرید و از جلال عظمت خویش جدا کرد. نور شروع به طواف به گرد قدرت الهی نمود تا در هشتاد هزار سال به جلال عظمت رسید. سپس بر عظمت خدا سجده

کرد و از آن نور، نور علی علیه السلام جدا گردید. نور من محیط بر عظمت بود و نور علی محیط بر قدرت. آن گاه خداوند، عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز و نور چشم‌ها و عقل و معرفت و دیده‌های مردم و گوش‌ها و دل‌های آن‌ها را از نور من آفرید. و نور من از نور خدا جدا شده بود.

پس ماییم اولین و ماییم آخرین و ماییم سابقین و ماییم مسبحین و ماییم شافعین. ما کلمة اللّٰه و خواص اوییم. ما دوستان خداوند و وجه اللّٰه هستیم. ما جنب اللّٰه و دست راست خدا و امناء اللّٰه هستیم. و ما گنجینه وحی خدا و سدنهغیب خدا و معدن تنزیل و معنی تأویل هستیم. جبرئیل در خانه‌های ما فرود می‌آید. ما جایگاه‌های قدس خدا و چراغ‌های حکمت و کلیدهای رحمت و سرچشمه‌های نعمتیم و باعث شرافت امتیم. در مشارق الانوار از کتاب واحده با سند خویش از ثمالی نقل کرده: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: خداوند سبحان در وحدانیت خویش یکتا بود، به کلمه ای تکلم کرد و آن کلمه تبدیل به نور شد و از آن نور محمّد و علی و عترتش علیهم السلام را آفرید. بعد تکلم به کلمه دیگری کرد که به روحی تبدیل شد و آن روح را در آن نور قرار داد و آن را ساکن بدن‌های ما گردانید. از این روست که ما روح اللّٰه و کلمه خدا هستیم که در قالب ما از خلق خود در حجاب قرار گرفته است. آن زمان که نه خورشیدی، نه ماهی و نه چشمی بر هم زنی وجود داشت، ما پیوسته در سایه عرش سبز در حال تسبیح و تقدیس بودیم، سپس خداوند شیعیان ما را آفرید. و شیعه را به این نام نامیده اند، چون آن‌ها از شعاع نور ما آفریده شده اند.

ثمالی می‌گوید حبابه والبیه خدمت حضرت باقر علیه السّلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! برایم بگویید شما در اظله چه بوده اید؟ امام علیه السلام فرمودند: پیش از آفرینش موجودات ما به صورت نوری در پیشگاه پروردگار بودیم؛ وقتی خداوند خلق را آفرید، ما تسبیح کردیم و خلق هم تسبیح کردند، ما تهلیل کردیم و آن‌ها تهلیل کردند، ما تکبیر گفتیم و آن‌ها تکبیر گفتند. و همان است سخن خداوند که: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»{و اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم} که منظور از طریقهمحبت علی علیه السّلام است و منظور از ماء غدق» آب فرات است که همان ولایت آل محمّد علیهم السلام است.

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند: ما درخت نبوت و معدن رسالت و پیمان خدا و پیماندار او هستیم. پیوسته به صورت انوار در اطراف عرش تسبیح می‌کردیم و اهل آسمان به تسبیح ما تسبیح می‌کردند. وقتی به زمین فرود آمدیم تسبیح نمودیم و اهل زمین به تسبیح ما تسبیح کردند. هر دانشی که به اهل آسمان‌ها و زمین می‌رسد از ماست. در قضای سابق خدا این چنین رقم خورده بود که محب ما که داخل جهنم نشود و دشمن ما داخل بهشت نگردد. زیرا خداوند در روز قیامت از پیمانی که با بندگان بسته است بازخواست می‌کند و از آن چه برای ایشان رقم خورده بازخواست نمی‌نماید.

ابن عباس نقل کرده: در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمودند: مرحبا به کسی که خداوند او را چهل هزار سال قبل از پدرش آفرید. عرض کردیم: ای رسول خدا! آیا ممکن است پسر قبل از پدر به وجود بیاید؟ فرمودند: آری، خداوند من و علی را، به همین مدت پیش از آفرینش آدم، از یک نور آفرید؛ سپس آن را به دو قسمت تقسیم کرد و سپس موجودات را از نور من و علی آفرید. بعد ما را در طرف

راست عرش قرار داد، ما تسبیح کردیم و ملائکه تسبیح نمودند، تهلیل کردیم و تهلیل کردند و تکبیر گفتیم و تکبیر گفتند. پس هر کس خدا را تسبیح و تکبیر کند از تعلیم علی علیه السّلام است.

محمّد بن سنان نقل کرده: خدمت حضرت امام محمّد تقی علیه السلام بودم؛ سخن از اختلاف شیعه به میان آوردم. ایشان فرمودند: خداوند پیوسته یکتا و تنها در وحدانیت خویش بوده است. سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السّلام را آفرید؛ یک ملیون سال گذشت، آن گاه مخلوقات را آفرید و آن‌ها را گواه بر آفرینش مخلوقات قرار داد و اطاعت ایشان را بر مخلوقات لازم گردانید، و هر چه را که از خود می‌خواست در ایشان قرار داد و اختیار مخلوقات را به ایشان سپرد. آن‌ها جانشین خدا هستند؛ هر چه را بخواهند حلال و هر چه را بخواهند حرام می‌کنند و جز آن چه خدا بخواهد انجام نمی‌دهند. این دیانتی است که هر که از آن پیشی گیرد غرق می‌شود و هر که عقب بماند نابود می‌گردد. ای محمد! این مطلب را به خاطر بسپار که از علم مخزون و مکنون می‌باشد.

ابوحمزه ثمالی نقل کرده، از حضرت زین العابدین علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند محمّد و علی و فرزندان پاکش را، قبل از آفرینش مخلوقات، از نور عظمت خود آفرید و آن‌ها را به صورت شبح‌هایی قرار داد. سپس فرمودند: آیا تو خیال می‌کنی خداوند جز شما چیزی نیافریده است؟ بلی، به خدا سوگند هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده که تو در آخرین این عوالم قرار گرفته ای.

بصائر الدرجات: حسن بن راشد نقل کرده، شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمودند: وقتی خداوند تبارک و تعالی دوست داشته باشد امام را بیافرینند، فرشته ای را دستور می‌دهد تا شربتی از زیر عرش بگیرد وآن را به پدرش بنوشاند. امام از همان آفریده می‌شود و چهل روز و چهل شب در شکم مادرش می‌ماند که صدا را نمی‌شنود و بعد از آن صدا را می‌شنود. وقتی زاده می‌شود، خداوند آن فرشته را بر می‌انگیزد تا در بین دو چشمانش بنویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»{و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای

داناست}. وقتی امام قبلی از دنیا می‌رود برای این امام مناره ای از نور بالا می‌رود که با آن اعمال خلایق را می‌نگرد و با همین خداوند بر خلق خود احتجاج می‌کند.

أمالی طوسی: سعید اعرج نقل کرده، من و سلیمان بن خالد به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، ایشان شروع به سخن نموده و فرمودند: ای سلیمان! آن چه از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده را باید انجام داد و آن چه نهی کرده را باید خودداری نمود، فضیلت و مقام ایشان همان فضیلت و مقام رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله است و رسول خدا بر تمام مخلوقات خدا برتری دارد. کسی که در چیزی عیب امیرالمؤمنین نماید، مانند کسی است که عیب بر خدا و رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بگیرد و کسی که علی علیه السلام را در چیز کوچک یا بزرگی رد کند، در حد شرک به خداست.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من قسمت کننده بهشت و جهنم هستم؛ داخل آن نمی‌شود مگر بر یکی از دو قسمت من. من فاروق اکبرم. برای کسانی که بعد از من می‌باشند، امام هستم و از جانب کسی که قبل از من بوده است، مأمورم. هیچ کس را بر من فضیلت و برتری نیست مگر محمّد صلی اللّه علیه و آله. من و او در یک راه هستیم، جز این که او با اسم خود خوانده شده است. به من شش چیز عطا کرده اند: علم منایا و بلایا و وصایا و علم انساب و فصل الخطاب و من صاحب کرّات و دولت دولت‌هایم، من صاحب عصا و میسم هستم، من آن جنبنده ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.

دشمنان ائمه علیهم السلام، گر چه اظهار اسلام نمایند، کافرند و جاودانه در آتش. هر کسی خدا و رسولش و ائمه علیهم السلامرا بشناسد، آن‌ها را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار شود، مؤمن است

و هر که آن‌ها را انکار نماید یا در آن‌ها شک کند، یا یکی از ایشان را منکر شود و یا شک در او بکند، یا دشمنان آن‌ها یا یکی از دشمنان ایشان را دوست بدارد، گمراه است و هلاک شده است، بلکه کافر است، عمل و کوشش او پذیرفته نمی‌شود و اطاعت او مقبول نیست و حسنات و کارهای نیکش ناصحیح است. و باید معتقد بود که مؤمنینی که بدون گناه از دنیا رفته اند، روز قیامت بدون حساب رهسپار بهشت می‌شوند و تمام کفار و مشرکین و مؤمنینی که اصول دین آن‌ها صحیح نیست، روز قیامت بدون حساب رهسپار جهنم می‌شوند. و فقط کسانی محاسبه می‌شوند که عمل صالح را با عمل بد مخلوط کرده باشد و آن‌ها کسانی هستند که می‌دانند و گناه می‌کنند.

مختصر بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا»{در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]هان بیم مدارید و غمین مباشید} فرمودند: آن‌ها ائمه علیهم السّلام هستند. این سخن در مورد آن دسته از شیعیان ما که استوارند و تسلیم فرمان مایند و حدیث ما را از دشمنان ما مکتوم می‌دارند نیز جاری است، ملائکه از جانب خدا با مژده بهشت به استقبال آن‌ها می‌آیند. به خدا قسم گروهی بودند که درگذشتند که مثل شما در دین استقامت ورزیدند و تسلیم امر ما بودند و حدیث ما را کتمان کردند و آن را افشا ننمودند و در آن شک نکردند با این که شما شک کردید، ملائکه با مژده بهشت از سوی خدا به استقبال آن‌ها رفتند.

مختصر بصائر الدرجات: حذاء نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: محبوبترین اصحاب نزد من کسی است که فقیه‌تر و باورع ترو در مورد احادیث ما کتوم‌تر باشد، و بدترین و مبغوض ترین آن‌ها نزد من کسی است که هر گاه حدیثی بشنود که به ما نسبت داده شده و قلبش تحمل آن را نداشته باشد و ناراحت شود، آن را انکار کند و کسی که آن را پذیرفته را کافر بداند، در حالی که او نمی‌داند؛ شاید حدیث از ما باشد و مستند به ماست. با همین کارش از دین ما خارج می‌شود.

اختصاص، بصائر الدرجات: ادریس نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: از ما اهل بیت کسانی هستند که دنیا در نزد آن‌ها مانند این است؛ و با دست خود دایره ای را ترسیم کردند.

اختصاص، بصائر الدرجات: ابان بن تغلب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از علمای یمن وارد شد؛ امام علیه السّلام به او فرمودند: ای مرد یمانی! آیا در میان شما دانشمندانی هم وجود دارند؟ آن مرد عرض کرد: آری. امام فرمودند: علم دانشمندان شما تا کجا می‌رسد؟ عرض کرد: او در یک شب، به قدر دو ماه راه طی می‌کند و فال پرنده می‌گیرد و نتایجش را می‌گوید. امام فرمودند: پس عالم مدینه، از دانشمند شما داناتر است. مرد پرسید: علم عالم شما در مدینه تا کجا می‌رسد؟ فرمودند: اگر امر کنی، او در یک صبح دم به اندازه

یک سال مسیر خورشید راه می‌رود. او امروز امری ندارد، ولی اگر امر کنی، او به اندازه مسیر دوازده خورشید و دوازده ماه ودوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالَم را می‌پیماید. دیگر چیزی در دستان یمانی نماند و نمی‌دانست چه بگوید.

اختصاص: حفص ابیض تمار نقل کرده، در آن ایام که معلی بن خنیس رحمه اللّٰه، را کشته بودند و به دار آویخته بودند، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم. ایشان به من فرمودند: ای حفص! من به معلی بن خنیس دستوری دادم، مخالفت کرد و از این رو گرفتار آهن شد. یک روز او را غمگین و ناراحت دیدم؛ گفتم: ای معلی چه شده است؟ گویا به یاد خانواده و زندگی و عیالت افتاده ای؟ گفت: آری. گفتم: نزدیک من بیا! نزدیک من شد، دستی به صورتش کشیدم، گفتم: خودت را در کجا می‌بینی؟ گفت: در خانه خودم، این همسر من است و این‌ها فرزندان منند. او را ترک کردم تا سیر آن‌ها را ببیند و من خود را پنهان نمودم تا با همسر خود نیز آمیزش نمود. بعد به او گفتم: نزدیک من بیا! نزدیک من شد، دستی به صورتش کشیدم، گفتم: خودت را در کجا می‌بینی؟ گفت: با شما در مدینه هستم و این خانه شماست. به او گفتم: ما حدیثی داریم که هر کس آن را برای ما حفظ کند، خدا دین و دنیایش را بر او حفظ می‌کند. ای معلی! مبادا خود را به جهت حدیث ما در دست مردم اسیر کنید و کارتان به جایی برسد که اگر خواستند بر شما منت گذارند و اگر خواستند شما را بکشند. ای معلی! هر کس حدیث مشکل ما را پنهان دارد، خداوند نوری در بین دو چشمانش قرار می‌دهد و به او در میان مردم عزت می‌دهد، و هر کس حدیث مشکل ما را افشا کند، نخواهد مرد مگر این که گرفتار اسلحه می‌شود، یا مبتلا خبل می‌میرد.

حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد: طول دابة الارض شصت ذراع است و او به قدری نیرومند است که هیچ کس، نه به او می‌رسد و نه از دست او می‌تواند بگریزد، بر پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد ومی نویسد: مؤمن و در پیشانی کافر نشان می‌گذارد و می‌نویسد: کافر! با او عصای موسی وانگشتر سلیمان است. پس با عصا جلوه می‌بخشد چهره‌ی مؤمن را و با انگشتر بینی کافر مهار می‌شود تا آنجا که مردم اهل خیام جمع شوند سپس گوید: ای مؤمن و گوید: ای کافر.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: دابه الارض سه مرتبه خروج می‌کند: یک بار از دورترین نقطه مدینه خروج می‌کند، و یاد او در مدینه افشا و آشکار می‌شود و آوازه آن به مکه نمی‌رسد. سپس زمان طولانی درنگ می‌کند؛ سپس خروج دومی دارد که نزدیک مکه است، که آوازه آن از مدینه به مکه می‌رسد، سپس مردم در بزرگترین مساجد از حیث حرمت و گرامی ترین آن‌ها نزد خداوند، یعنی مسجد الاحرام، سیر می‌کنند، و در گوشه مسجد مردم را می‌ترساند و به آن‌ها نزدیک می‌شود، و میان رکن حجر الاسود تا باب بنی محزوم از سمت راست کسی که به خارج می‌رود، قرار دارد؛ گروهی از او دور می‌شوند و گروهی اطراف او می‌مانند و می‌دانند که خدا را عاجز نمی‌کنند، آنگاه سرخود را از خاک پاک می‌کند و به پاک کردن صورتها می‌پردازد، آنچنان که مثل ستاره‌های درخشان شوند.

آنگاه در زمین حرکت می‌کند و هیچکس نمی‌تواند او را دریابد یا از او فرار کند، حتی اینکه بعضی از مردم از ترس او به نماز می‌ایستند و او از پشت سر نزد او آمده و می‌گوید: اکنون نماز می‌گذاری، آنگاه پیش روی

او آمده، او را مس می‌کند و مردم به وطن‌های خود می‌روند و در سفرها رفیق می‌شوند و در اموال شرکت می‌کنند، و کافر از مومن شناخته می‌شود، طوری که مومن را به نام مومن و کافر را به نام کافر می‌خوانند.

خصال: حذیفة بن اسید گفت: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله از حجره خود به سوی ما متوجه شد و ما در باره قیامت گفتگو می‌کردیم، حضرت فرمود: قیامت برپا نمی‌شود، تا ده نشانه پدید آید: دجّال، (بلند شدن) دود، و طلوع خورشید از مغربش، و جنبنده زمین و (خروج) یأجوج و مأجوج، و فرو رفتن در زمین در سه جا، یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیرة العرب، و آتشی که از قصر عدن (شهری است در یمن) که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد، هر گاه منزل کنند آن نیز منزل کند و هر گاه راه می‌افتند، به همراهشان راه می‌افتد. (هر کدام از این‌ها نشانه‌های قیامت است که به آن‌ها (اشراط الساعه می‌گویند.)

کمال الدین: عبد اللَّه بن حارث گوید به امام علی علیه السلام عرض کردم: یا امیر المؤمنین، به من خبر ده از حوادث بعد از امام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه، فرمود: ای پسر حارث، این چیزیست که ذکر آن موکول به خود او است و رسول خدا به من سفارش کرده است که جز حسن و حسین علیهما السلام کسی را از آن مطلع نکنم.

کمال دین: عبد اللّٰه بن سلیمان که مردی کتاب خوانده بود می‌گوید: در برخی کتب آسمانی خواندم که ذو القرنین- و حکایتی طولانی را درباره او

و ساخت سد او بر یأجوج و مأجوج را نقل نمود تا آنجا که گفت: یأجوج و مأجوج در هر سال یک بار به او وارد می‌شدند و علت آن بود که آنان در شهرهای خود سیاحت می‌کردند تا وقتی وارد بر آن سدّ محکم می‌شدند، ذوالقرنین آنان را حبس می‌کرد و آنان بر می‌گشتند و در شهرهای خود سیاحت می‌کردند و پیوسته این گونه هستند تا قیامت نزدیک شود و شرایط آن مهیا گردد؛ وقتی شرایط آن فراهم گردید که شرط آن قیام قائم علیه السلام است، خدای عز و جل آن سدّ را برایشان فتح خواهد کرد و اینست سخن خدای عز و جل که فرمود: «حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ»{تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند؛ و آن‌ها از هر محلّ مرتفعی بسرعت عبور می‌کنند.}

علل الشرائع: عبد العظیم حسنی علیه السلام از امام‌هادی علیه السّلام می‌فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال زیست و روزی در کشتی خواب بود و باد وزید و عورتش آشکار شد و حام و یافث خندیدند و سام آن‌ها را تشر زد و از خنده باز داشت، و هر چه را سام می‌پوشید که باد فاش کرده بود حام و یافث آن را پدیدار می‌کردند، نوح علیه السّلام بیدار شد و دید می‌خندند، فرمود: چه شده است؟ سام آنچه شده بود بدو گزارش داد، نوح دست به آسمان برداشت و دعا کرد و می‌گفت:

بار خدایا آب پشت سام را دگرگون ساز تا جز سیاهان فرزند نیاورد، بار خدایا آب پشت یافث را دگرگون ساز، و خدا آب پشت آن‌ها را دگرگون ساخت، و

همه سیاهان هر جا باشند از حامند، و همه ترک و صقالبهو یأجوج و مأجوج و چین هر جا باشند از یافث، و سفید پوستان همه از سام.

به همین سند از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است: مال جز با اندوختن زیاد نشود و مردم جز بخل چیزی بر خود نمی‌افزایند و قیامت جز بر بدترین مردم جاری نمی‌شود.

در همین سند از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است: هنگامی که امت من پیمانه‌ها و ترازوها را کم دهند، و خیانت ورزند، و عهد و پیمان را بشکنند، و با عمل آخرت دنیا را طلب کنند، به خودستایی پردازند (به گمان اینکه مسلمانان خوبی هستند) و حال آنکه باید از آنان پرهیز کرد (که مسلمانان بدی هستند).

در همین سند از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است: قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه حیا از کودکان وزنان برود، و گیاهان هرزه مانند سبزیجات خورده شود.

نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: زمانی برای شما مسلمانان فرا می‌رسد که در آن، اسلام همچون ظرف پری که اگر آن را برگردانند خالی می‌شود، خالی و تهی می‌گردد، یعنی به آن عمل نمی‌شود.

شیخ در کتاب مجالس، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد اللّٰه محمد بن وهبان، از ابو القاسم علی بن حبشی از ابو الفضل عباس بن محمد بن حسین، از پدرش، از صفوان، بن یحیی، از حسین بن ابو غندر، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترسید؛ بر شما باد که فرمانبردار امامان علیهم السلام خود باشید و سخنی را بگویید که آنان بر زبان می‌آورند و آن جا که ایشان سکوت اختیار می‌کنند، شما نیز خاموش باشید؛ چرا که همه شما در زیر سایه حاکمیّتی به سر می‌برید که خداوند تعالی در وصف ایشان می‌فرماید: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» - مقصود امام از حاکمیت، اشاره به فرزندان عباس (عباسیان) است- پس تقوای الهی پیشه کنید و پرهیزکار باشید و بدانید که شما در آرامش و آشتی هستید. با عشایر آنان پیوند داشته باشید و در تشییع جنازه‌هاشان حضور یابید و امانت‌های ایشان را پس بدهید. شما را به حج خانه خدا فرا می‌خوانم. آن قدر حج بگزارید که به آن معتاد شوید. چرا که در اعتیاد به حج، بیرون راندن مصائب دنیوی وهراس و وحشت روز قیامت، نهفته است و چنین بلایایی از سر شما دفع می‌گردد.

توضیح: این اشاره ای است به این که مقصود از «الانسان» در سوره زلزال، امیرالمؤمنین علیه السّلام است که به زمین می‌گوید: تو را چه شود؟ و زمین به او گزارش می‌دهد. چنان چه در علل از فاطمه علیها السّلام نقل شده است که فرمود: در عهد ابوبکر زمین لرزه شد و حدیث را ادامه داده تا گفته است: علی علیه السّلام به آن‌ها فرمود: گویا از آنچه می‌بینید هراس کرده اید؟ گفتند: چگونه نهراسیم، در صورتی که

مانندش را هرگز ندیده ایم. علی علیه السلام دو لبش را جنبانید و دست به زمین زد و فرمود: تو را چه می‌شود؟ آرام باش! و آرام شد. و فرمود: منم آن مردی که خدا فرموده «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها * وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها * وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها»{آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود. و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند. و انسان گوید: «[زمین] را چه شده است؟}منم آن آدمی که به او می‌گویم تو را چه شده است، «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها»{آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید.}به من گزارش می‌دهد.

و این است معنی قول او که اگر آن زمین لرزه بود که خدا در قرآن گفته است، یعنی در سوره زلزال، که زمین لرزه قیامت است، به من پاسخ می‌داد، یعنی گزارش می‌داد و با من سخن می‌گفت، ولی آن نیست، یعنی زلزله قیامت نیست.

علل الشرایع: از محمّد بن سلیمان دیلمی آمده است که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: زلزله چیست؟ فرمود: آیتی است. گفتم: سببش چیست؟ فرمود: خدا تبارک و تعالی به ریشه‌های زمین فرشته ای گماشته و وقتی می‌خواهد زمینی بلرزد، به او وحی می‌کند که فلان ریشه را بجنبان و او ریشه‌های آن زمین را می‌جنباند و اهل آن می‌جنبند.

راوی می‌گوید: گفتم: وقتی چنین می‌شود چه کنم؟ فرمود: نماز کسوف را بخوان و چون تمام کردی، به سجده برو و در آن بگو: یا من «يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً» أمسک عنّا السوء إنک علی کل شی قدیر. ای کسی که {آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند، و اگر بیفتند بعد از او

هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد اوست بردبار آمرزنده.} بدی را از ما بازدار که بر هر چیز توانایی.

معموره زمین به هفت اقلیم بخش شده است. گفته اند: دایره عظیمه معدل النهار، در سطح زمین، خط استوا است که آن را دو بخش شمالی و جنوبی می‌کند و با دایره دیگری که بر دو قطب آن می‌گذرد چهار بخش است که بالای شمالی آن معموره زمین و بخش‌های دیگر یا زیر آبند و یا نامسکون، یا معمورند و نامعلوم. طول هر بخش یکصد و شصت درجه و پهنایش یک چهارم دایره برابر نود درجه است. این یک چهارم هم همه معموره نیست، بلکه بخشی از آن در شمال که عرض آن از شصت و شش درجه تمام میل کافی فزون است و به جهت سردی بیش از اندازه، برای زندگی جانوران مناسب نیست. و چنان چه دانستی، در معموره هم دریاهای بسیاری است که برخی پیوست به دریای محیط و برخی جدا می‌باشد. کوه‌ها و تپه‌ها و بیشه‌ها و دشت‌ها و باتلاق‌ها و بیابان‌های بی آب هم آباد نمی‌شوند. در جنوب خط استوا اندکی آبادی از زنگی‌ها و سودانی‌ها هست که در شمار معموره نیاوردند. آغاز معموره نزد منجمین جزایر خالدات بوده که اکنون زیر آب رفته اند و برخی آن‌ها را مبدأ طول دانسته اند و برخی کناره دریای مغرب را که ده درجه از آن دور است. پایان آبادی سمت مغرب نزد آن‌ها «کنک ذر» است که می‌پندارند جایگاه دیوان است و میان این دو نهایت را بر خط استوا گنبد زمین می‌نامند و سپس معموره را از عرض با دوایری موازی خط استوا به هفت اقلیم پخش می‌کردند که طول هر کدام از مشرق تا مغرب است و عرض آن به اندازه تفاوت نیم ساعت روزهای بلندتر

است، چون احوال هر اقلیم در گرما و سرما و مزاج و رنگ و اخلاق به هم شبیه است.

مبدأ اقلیم یکم تا دوازده و یک سوم درجه است و بلندترین روزش دوازده و سه چهارم ساعت و از خط استوا تا اینجا را در شمار معموره نیاوردند، چون آبادی اش کم است و برخی آن را هم جزو اقلیم یکم دانسته اند. و به هر تقدیر خلافی نیست که آغاز اقلیم دوم از عرض بیست و یک دوم و بلندترین روزش سیزده و یک چهارم ساعت است. مساحت اقلیم یکم به قول اول چنان چه بیرجندی گفته فرسخ و نصف است و شهرهای مشهورش نجران، جنید، صعده، صنعاء، سحار، سندان و کولم و علاقی است.

برخی گفته اند که این اقلیم از طول شرقی و چین آغاز می‌شود و از رودهای بزرگی می‌گذرد و به کناره‌های دریای جنوبی و بخشی از اراضی چین و برخی بلاد جنوبی میان هند و سند، سپس بر جزیره (کرک) که پیش از این در فرمان پادشاه یمن بود و سپس به خلیج فارس و جزیرة العرب و بر بیشتر بلاد یمن گذر می‌کند، مانند معلی، حضرموت، صنعاء زبید، عدن، شهر، قلهات، ظفار، سبا، مدینه طیبه، صحار، قصبه عمان. سپس بر دریای سرخ و پایتخت حبشه و بلاد نوبه و معدن طلای سودان مغرب و بلاد بربر تا محیط غربی می‌گذرد.

در این اقلیم پنجاه شهر مشهور است و بیست کوه و سی رود بزرگ. رنگ بیشتر سکنه آن سیاه است و آن را وابسته به زحل می‌دانند. مساحت سطح میان خط استوا و اقلیم یکم و یک ششم فرسخ است و شهرهای معروفش عدن، شبام، حضرموت، مرباط سقوطره، جزیره

سراندیب، جزیره لامری، جزیره کله، غانه، کوکو، سقاله، بربرا و زغاوه از بلاد زنگ و هدبه و زیله از بلاد حبشه است.

مساحت اقلیم دوم و یک سوم فرسخ و شهرهای مشهورش مکه، مدینه (ضاعف اللّه شرفهما)، تیماء از بلاد شام، ینبع، جده، خیبر، بطن مر، طائف، فید فرع، یمامه، احساء قطیف، بحرین، قفط، صعید، اسیوط، اسوان، اسناء عیذاب مالطه از اقصای مغرب و سوس اقصی، سجلماسه، دیبلی از بلاد سند، مکران بیرون، منصوره، صنم سومنات، از بلاد هند و کنبایت، ماهوره و قنّوج است.

برخی گفته اند: این اقلیم از آغاز طولش از بلاد چین است و به بلاد یمن و شهرهای بزرگ هند چون دهلی می‌گذرد و به شمال کوه‌های معروف در بلادشان و

به معظم دیار سند چون منصوره می‌گذرد و به عمان می‌رسد و جزیرة العرب را در زمین نجد و تهامه طی می‌کند و به طائف و مکه و مدینه رسول صلّی اللّه علیه و آله و یثرب، هجر، قطیف بحرین هرمز کرمان می‌گذرد و قلزم را قطع می‌کند و به صعید مصر می‌رسد و نیل را می‌برد و به سرزمین مغرب می‌رسد و به اواسط بلاد آفریقا و سپس بلاد بربر می‌گذرد و به دریای محیط می‌رسد و در این اقلیم هم پنجاه شهر مشهور و بیست کوه و بیست رود است، مردمش سبزه اند و می‌پندارند که وابسته به خورشید است.

آغاز اقلیم سوم در عرض بیست و هفت و یک دوم است و بلندترین روزش سیزده و سه چهارم ساعت و مساحت سطحش و یک پنجم فرسخ است و شهرهای مشهورشعبارتند از: اسکندریه، منفلوط از بلاد سعید و اکثر بلاد واقعه بر نیل رشید، دمیاط از بلاد مصر و قلزم در کنار

دریای یمن، فسطاط مصر عین الشمس آن اسفی از دورترین بلاد مغرب سلا، فاس، مراکش درعه، میله، تاهرت قسطینه و سطیف که همه از شهرهای مغرب هستند، تینزرت، تونس، قابس، قیروان، مهدیه، صفاقس، طرابلس، و قصر احمد همه از بلاد آفریقا؛ عزه عسقلان، قیساریه، رمله، بیت المقدس همه از بلاد فلسطین؛ نابلس، عکا، بیان، صور، عمان، کرک، بیروت، صیدا، اذرعات، بصری، دمشق، صرخد، همه از بلاد شام؛ هیت، قادسیه، حیره و کوفه، انبار، بغداد، صرصر، مدائن بابل و نعمانیه نهروان و قصر ابن هبیره و نهر ملک همه از بلاد عراق و اطرافش؛ بصره، ابله، عبادان، طیب، سوس، قرقوب، شوشتر، حبی، عسکر، مکرم، اهواز، دورق و ارجان که همه جز سه مورد اول از بلاد خوزستانند.

سیف البحر، جور، ابرقوه، کازرون، نوبندجان، فیروزآباد شیراز، بیضاء اصطخر، فسا، داراب، جرد، همه از بلاد فارس و اطرافش؛ یزد، بافق، بردسیر، جیرفت، سیرجان، زرند، بم و هرموز همه از بلاد کرمان؛ زرنج، شروان و بست همه از بلاد سیستان؛ ملتان از بلاد سند و از بلاد هند و زیتون چین و اصفهان و اردستان و طبس، فیروزکوه، میمند، غزنه کابل.

برخی گفته اند: این اقلیم از مشرق زمین چین و پایتختش آغاز می‌شود و به وسط کشور هند و قندهار و کشمیر گذر می‌کند و از مولتان سند، زابل، بست،

سیستان، کیج، یزده سیر کرمان، خبیص، یزد، فارس، اصفهان، اهواز، عسکر، کوفه، بصره، واسط، بغداد، و مدائن و از این‌ها به دیار ربیعه و مضر، دمشق، حمص، بیت المقدس، صوریه، طبریه، قیساریه،

عسقلان، مدین می‌گذرد و به گوشه ای از زمین مصر چون دمیاط، فسطاط و اسکندریه و از آن پس به بلاد آفریقا و بلد قیروان، سوس، طرابلس، مغرب و سپس به عشیره‌های سریر در زمین مغرب، بلاد طنجه و به محیط می‌رسد. شمار شهرهای مشهور آن یکصد و بیست و هشت است، سی. سه کوه و بیست و دو رود دارد و رنگ اکثر مردمش سبزه است و می‌پندارند که وابسته به عطارد است.

اقلیم چهارم: از عرض سی و سه درجه و چهل دقیقه است و بلندترین روزش چهارده و یک چهارم ساعت و مساحت سطحش و یک چهارم فرسخ است و بلاد مشهورش عبارتند از: قصر عبدالکریم، طنجه، سبته، تلمسان و بجایه از بلاد مغرب؛ بوند و قصر احمد از بلاد افریقا؛ اشبیلیه، قرطبه، مالقه، غرناطه، بلیسه، همه از بلاد شام و توابعش؛ جزیره یابسه جزیره مایرقه که در آن دریاچه ای است که گردش نه میل است؛ جزیره سردانیه، جزیره، صقلیه، جزیره وسامس، جزیره رودس، جزیره قبرس کههمه این جزیره‌ها در دریای روم (مدیترانه) قرار دارند؛و طرسوس، ایاس، ارطه، مصیصه، برس برت و تلّ حمدون همه از بلاد ارمن؛ طرابلس، بلیناس، بعلبک، عرقه، جبیله از بلاد شام؛ سبس، صهیون، بغراس، حارم، حصن، اکراد، حمص، حماه، شیزر، مرعش، حصن، منصور، منبج، معرّه، قنسّرین، سمیساط که برخی از شهرستان حلب و برخی از شام و حلب حرّان هستند؛ رقه که هر دو از دیار مصرند. ماردین از دیار ربیعه؛ میافارقین از دیار جزیره؛ قرقیسا، جیران، نصیبین، جزیره ابن عمر، سنجار از دیار ربیعه؛ تلّ اغفر، موصل، حدیثه، دقوقاء، امد، عانه، سعرت، تکریت، سامرَّاء، دسکره، جلولاء، خانقین، حلوان، برخی از عراق و برخی از جزایر؛ دلّی از بلاد هند؛ انطالیا از بلاد روم؛ ارزن، بدلیس، ارجیس همه از ارمنیه؛ سلماس، خوی، مراغه، اوجان، اردبیل،

میانج، مرند، تبریز همه از بلاد آذربایجان؛موقان، اربل، شهر زور، قصر شیرین، صیمره، دینور، سیروان، ماسبدان، سهرورد، زنجان، نهاوند، مدان، بروجرد، قزوین، ابهر، ساوه، آبه، جربادقان، قم، طالقان، کاشان، ری، کرج که بیشتر از بلاد جبل هستند.

لاهیجان، رودبار، سالوس، ناتل، ارجان، آمل، ساری همه از بلاد طبرستان؛ سمنان، دامغان، بسطام، استرآباد، آبسکون، گرگان، دهستان، خسروجرد، سبزوار اسفراین، نیشابور، نسا، طوس، نوقان، ابیورد، قوهستان، قاین، زوزن، جزجرد، بوزجان، سرخس، بوشنج، هراة، بادغیس، ملین، شیورغان، اسفراز، مرورود مروشاهجان، فاریاب، شهرستان، سمنگان، همه از خراسان و توابع؛ بدخشان، ترمد، ختلان، وخش، صغانیان، شومان، آثینه همه از بلاد مغرب. گفته اند که آن شهر حکیمان است از یونان.

یکی از اندیشمندان گفته است: این اقلیم میانه اقلیم و معموره عمده جهان است و از بلاد چین آغاز می‌شود و به بلاد تبت داخل می‌گذرد و به جرجیر، خطا، ختن و کوه‌های کشمیر و بدخشان و صغانیان و کابل و گذر می‌کند، به طخارستان، غور، بلخ، ترمد، هرات، مرو، شاهجان، مرورود، سرخس، جوزجان، فاریاب، غرجستان، بارود، نسا، سبزوار، طوس، نیشابور، اسفراین، قهستان، قومس، گرگان، طبرستان آمد. قم، آمل، کاشان، همدان، ابهر، قزوین، دیلم، ساوه، الموت، کرج، گیلان، مازندران، ساری، سمنان، دامغان، استرآباد، بسطام، نهاوند، دینور، حلوان، شهرزور، زنجان، سلطانیه، اردبیل، موصل، سامره، ارمینیه، مراغه، تبریز، سنجار، نصیبین، سمیاط، ملطیه، ارزنجان، رأس العین، قالیقلا، سمیساط، حلب، انطاکیه، قنسرین، طرابلس، شام، حمص،

طرسوس، جزیره قبرس، رودس، و در زمین مغرب به بلاد فرنگ و طنجه گذر می‌کند و به دریای محیط می‌رسد، و در رقاق اندلس و بلاد مغرب در آن دویست و دوازده شهر مشهور و بیست و پنج کوه و بیست و دو رود است و رنگ عموم اهالی اش میان سبزه و سفید است و بنا بر قول صحیح‌تر به پندار آن‌ها وابسته به مشتری است.

اما اقلیم پنجم: از عرض سی و نه درجه آغاز می‌شود و بلندترین روزش چهارده و سه چهارم ساعت است و مساحت سطحش فرسخ و سه دهم است و شهرهایش عبارتند از: اشبونه، شنترین، بطلیوس، مارده، طلیطله، مرسیه، دانیه، مدینه، سالم، سرقسطه، طرطوشه، لارده، هیکل، الزهره، اربونه، انقوریه، عموریه، آق شهر، قونیه، قیساریه، اقسرا، ملیطه، سیواس، توقات، ارزن، ارزنجان، موش، ملازجرد، اخلاط، شروان، نشوی، بردغه، شمکور، تفلیس، بیلقان، باب الابواب، گنجه، سلطانیه، فراوه، کرکنج، کات، زمخشر، هزار اسب، درغان، طواویس، بیکندف کرمنیه، نخشب کش، اربنجن، اشنیخن، سمرقند، کشانیه، شاش، تیکت، ایلاقی، اسروشنه، ساباط، خجند، شاوکت، تنکت، امسیکث، کلمان، فرغانه، قبا، ختن، خیوه، رومیّة الکبری، ما قذونیه از اطراف قسطنطنیه.

یکی از اندیشمندان گفته است: این اقلیم از دورترین بلاد ترک آغاز می‌شود و به همه ترک نشین‌های مشهور تا حد کاشغر و ختنو سپس بیت المقدس، فرغانه، طراز، خجند می‌گذرد و از شروان، خوارزم، بخارا، شاش، نسف سمرقند، کش، دریای خزر و دیار ارمینیه و برخی بلاد روم چون عموریه، قونیه، آقسرای، قیصریه، سیواس، ارزن الروم می‌گذرد، به کناره دریای شام و بلاد اندلس تا به دریای محیط می‌رسد. دویست

شهر مشهور، سی کوه وپانزده روددارد و رنگ مردمش سفید است و به پندار آن‌ها وابسته به زهره است.

اقلیم ششم: از عرض چهل و سه و یک دوم آغاز شود و بلندترین روزش پانزده و یک چهارم ساعت است و مساحت سطحش فرسخ و دو سوم و شهرهای مشهور آن عبارتند از: تطلیه، تبلوته، بردال لمریا، جزیره نقریت، اماسیه، قسطمونیه سنوب، جند، فاراب، اسفیجاب، طراز، شلج، خان بالق، کاشغر سموره، لنبردیه بینذه، بندقیه، برشان، قسطنطنیه، بلنجر.

یکی از محققان گفته است از بلاد معظم آن روم است و خزر و ترکستان که از مشرق آغاز می‌شود و به جایگاه ترک‌های شرق می‌گذرد و میان دریای طبرستان را قطع می‌کند و از خزر، موقان، سقسین و صقالبه، بلاد آس، اران، باب الابواب، روس می‌گذرد و آن گاه به معظم بلاد روم چون قسطنطنیه و به شمال اندلس، به بحر محیط می‌رسد. نود شهر مشهور، یازده کوه و چهل رود دارد و رنگ بیشتر مردمش سرخ است و نزد آن‌ها وابسته به ماه است.

اقلیم هفتم: از عرض چهل و هفت و یک چهارم آغاز می‌شود. بلندترین روزش پانزده و سه چهارم ساعت است. مساحت سطحش فرسخ و دو سوم است. در این اقلیم آبادانی کم است و شهرهای مشهورش: کرّش ارزق، صرای، که شاه نشین است برای تاتار، اکل، یلار یا بلغار، افجای کرمان، صاری کرمان، قرقرصلغات، کفا، صیقچی، شنتیاقر، هرقله هستند. برخی گفته اند کهطولش از مشرق است و از نهایات ترک‌های شرق و به شمال بلاد یأجوج و مأجوج می‌گذرد. سپس بر غیاض و کوه‌ها که آشیانه وحوش است از ترک‌ها و آن گاه به بلغار روس و صقالبه

می‌رسد و دریای شام را قطع می‌کند و به دریای محیط می‌رسد. بیست و دو شهر و یازده کوه و چهل رود دارد و رنگ مردمش میان سرخی و سفیدی است و نزد آن‌ها وابسته به مریخ است. و مردمش از سردی شش ماه در حمام‌ها به سرمی برند و آخر اقالیم آنجا است که / درجه است و بلندترین روزش شانزده و یک چهارم ساعت است و آن گاه تا عرض نود درجه را از اقالیم نشمرند.

و بدان که خط استوا از شرق چین آغاز می‌شود و از جزیره «جمکوت» می‌گذرد و از جنوب بلاد چین و به «کنگ ذر» از زمین‌های چین، سپس بر جزایر «زأره» به نام سرزمین طلا و به جنوب جزیره سراندیب میان دو جزیره کله و سریره و به میان جزایر دیویره (دیو. خ ل) وانگه به شمال جزایر زنج و معظم بلاد آن‌ها و به شمال جبال قمر و جنوب سودان غربی تا دریای محیط می‌گذرد.

اما بلندترین روز ماورای اقالیم هفتگانه در عرض پنجاه و چهار درجه و کسری، هفده ساعت و در عرض پنجاه و هشت درجه، هجده ساعت و در عرض شصت و یک درجه، نوزده ساعت و در شصت و سه درجه، بیست ساعت است که در آن جزیره ای به نام تولی است و گفته اند که مردمش در زمستان در حمام زندگی می‌کنند و مشهور است که پایان معموره است و در عرض شصت و چهار و یک دوم، بیست و یک ساعت می‌باشد.

بطلمیوس گفته: مردم اینجا قومی از صقالبه و ناشناخته اند. بنابراین پایان معموره در عرض آنجا است، و در عرض شصت و پنج درجه و کسری، بیست و دو ساعت است و در عرض شصت وشش درجه، بیست و سه ساعت و در تمام میل کلی، بیست و چهار ساعت و در

عرض شصت و هفت و یک چهارم درجه، یک ماه و در عرض هفتاد درجه و یک چهارم کم، دو ماه و در عرض هفتاد و سه و یک دوم، سه ماه و در عرض هفتاد و هشت و یک دوم، چهار ماه و در عرض هشتاد و چهار درجه، پنج ماه و در قطب نود درجه، شش ماه.

برخی جز اقالیم از شمال را دو بخش کرده اند: بخشی که معموره است و جزو اقالیم نیست و بخشی که از هر دو نیست. آغاز بخش یکم از پنجاه و سه درجه است که روزش تا شانزده و یک چهارم می‌رسد و مساحت سطحش و یک چهارم فرسخ است و در آن جزیره برطانیه و جزیره صوراق، جزیره تولی و شهر یأجوج و مأجوج است. گفته اند: عرض این شهر شصت و سه درجه و طولش یکصد و هفتاد و دو و یک دوم درجه است. بخش دوم از عرض شصت و شش و یک دوم درجه است و روزش به چهل و هفت ساعت می‌رسد و مساحت سطحش و یک پنجم فرسخ است. گفته اند: در عرض هفتاد و پنج درجه مکانی است که مردمش زمستان در حمام هستند و زبانشان فهمیده نمی‌شود.

در بیان وضع خاص خط استوا و آفاق مایله: دایره افق هر نقطه از خط استوا همه مدارهای یومیه مربوطه را به دو نیم برابر می‌کنند و از این رو شب و روز در همه سال برابرند. و هر نقطه از فلک، نهانی و عیانی برابر دارد و مایه اختلاف تنها تندی و کندی حرکت غریبه در هر دو نیمه بالا و پایین است که آن هم بسیار اندک و نامحسوس است.

خورشید در یک سال دو بار بالای سر اهل خط استوامی رسد که دو نقطه اعتدال بهاری و پاییزی است و از بالای سر آن‌ها بیش از اندازه میل کلی دورنمی شود (بیست و سه درجه و کسری) خورشید نصف سال در شمال

آن‌ها و نیم دیگر در جنوب است و سایه به همین نسبت در شمال است و در جنوب بر عکس خورشید می‌باشد و به این سبب دارای هشت فصل هستند: دو بهار، دو تابستان، دو پاییز، دو زمستان، و چرخش فلک در آنجا دولابی است و از بالای سر و آفاق خط استوا، آفاق مستقیمه نام دارند.

شیخ ابن سینا گفته است: خط استوا معتدل ترین سرزمین‌ها است، زیرا خورشید بالای سرشان سکون زیادی ندارد، بلکه به زودی از سویی به سوییمی رود و تندترین حرکت را در میل و بعد دارد و حرارت تابستان آن‌ها سخت نیست. بعلاوه برابری شب با روز در همیشه گرما و سرما را تعدیل می‌کنند و معتدل می‌شود. و قضاوت کرده که گرم ترین سرزمین‌ها در تابستان زیر میل کلی خورشید است (عرض بیست و سه درجه تقریبا)، زیرا خورشید در حدود دو ماه بالای سر آن‌ها در روزهای بلند و شب‌های کوتاه می‌ماند.

فخر رازی به قضاوت نخست او اعتراض کرده که ماندن خورشید بر خط استوا گرچه کم است، ولی در همه سال پر هم از آن دور نیست و در حکم بالای سر است و ما جاهایی را می‌نگریم که اکثر ارتفاع خورشید بر آن‌ها برابر کمترین ارتفاع آن از بالای سر مردم خط استوا است و تابستانش به سختی گرم است و از این جا دانسته می‌شود که گرمی زمستان خط استوا چند برابر گرمی تابستان این جا است و گفته است معتدل ترین سرزمین‌ها اقلیم چهارم است.

قرب الإسناد: صفوان جمّال گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: «اشهد ان لا إله إلّا اللّٰه وحدهُ لا شریک له» پس گفتم: گواهی

می‌دهم که محمّد رسول خدا، حجّت خدا بر خلق خدا بود و پس از وی امیرالمؤمنین علیه السّلام حجّت خدا بر خلق او بود. آن حضرت علیه السّلام فرمود: خدایت رحمت کناد! سپس حسن بن علی علیهما السّلام حجّت خدا بود فرمود: خدایت رحمت کناد! پس از وی حسین بن علی علیهما السّلام حجّت خدا بر خلق بود فرمود: خدایت رحمت کناد! سپس علی بن حسین علیه السّلام حجّت خدا بر خلق او بود و محمّد بن علی حجّت خدا بر خلق او بود و شما حجّت خدا بر خلق وی هستید. پس فرمود: خدایت رحمت کناد!

کمال الدین، عیون اخبار الرضا: ابن بهلول گفت: عبدالله بن ابی هذیل در پاسخ من که پرسیده بودم امامت در چه کسی واجب است و نشانه‌های آن شخصی که امامت در او واجب گردد، چیست؟ گفت: دلیل بر آن و برهان بر مؤمنان و آنکه قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالِم به احکام است، یعنی برادر پیامبر خدا و جانشین او و بر اُمّتش و وصیّ وی بر ایشان، و ولیّ او که برای وی منزلت‌هارون از موسی را دارد، آنکه اطاعت از وی فرض است آن گونه خدای عزّوجل می‌فرماید: «یَا أَیهُّ‍َا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلیِ الْأَمْرِ مِنکم»،{ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت

کنید.} آنکه خدای عزّوجل در وصفش چنین فرموده: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَ هُمْ رَاکِعُون»،{ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.}

آن کسی که مردم به پذیرفتن ولایتش دعوت گشته اند و امامتش در روز غدیر خم به فرموده پیامبرصلی اللّٰه علیه و آله از جانب خدای عزّوجل ثابت گردیده، آن گاه که فرمود: آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم؟ عرض کردند: آری! فرمود: هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست. بارخدایا، دوستدار کسی باش که او را دوست می‌دارد و دشمن کسی باش که با وی از در دشمنی درآید و آنکه او را یاری نماید، یاری فرما و هرکه وی را خوار دارد، خوار و ذلیل بدار و مددکار کسی باش که وی را مدد رسانَد. این شخص که اوصافش بیان شد علی بن ابی طالب علیه السّلام امیرمؤمنان و امام پارسایان، زمامدار سفیدرویان، برترین اوصیا و بهترین تمام مخلوقات بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است. و پس از وی حسن بن علی سپس حسین علیهما السّلام دو سبط رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و دو فرزند بهترین زنان هستند. آن گاه علی بن حسین سپس محمّد بن علی، آن گاه جعفر بن محمّد، پس از او موسی بن جعفر، آن گاه علی بن موسی، سپس محمّد بن علی و بعد علی بن محمّد و دیگری حسن بن علی، آن گاه محمّد بن الحسن علیهم صلوات اللّٰه اجمعین است که تا به امروز یکی پس از دیگری امام و پیشوا هستند. ایشان عترت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بوده که به وصیّت و امامت شناخته شده اند و هیچ گاه زمین در هیچ دوره و زمانی، لحظه ای از وجود آنان خالی نبوده است. ایشان ریسمان محکم، امامان راهنما و حجّت‌های خدا بر اهل دنیا هستند تا اینکه خداوند زمین و هرچه در آن است را به ارث بَرَد؛ و هرکه با آنان از در مخالفت درآید، هم خود گمراه است و هم دیگران را گمراه نموده و تارک و واگذارنده حقّ و هدایت است. ایشان مفسّران قرآنند و سخن گویان از جانب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هستند. هرکس بمیرد و آنان را

به امامت نشناسد، بر عهد جاهلیت مرده است، آیینشان پارسایی، پاکدامنی، راستی، صلاح، ادای امانت به صاحب آن، چه نیکوکار باشد و چه بدکار، سجده طولانی، شب زنده داری، پرهیز از محرمات، انتظار فرج توأم با شکیبایی، خوش رفتاری با مردم و نیک منشی با همسایه است. آن گاه تمیم بن بهلول گفت: ابومعاویه از اعمش از جعفر بن محمّد علیه السّلام نظیر همین روایت را در باب امامت برایم نقل کرده است.

الغیبة نعمانی: مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره این آیه سؤال کردم: «بَلْ كَذَّبُواْ بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»،{[نه!] بلکه [آن‌ها] رستاخیز را دروغ خواندند، و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خوانَد آتشِ سوزان آماده کرده ایم.} به من فرمود: خداوند سال را دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت قرار داد و روز را دوازده ساعت قرار داد و دوازده الهام شونده از ما هستند و امیرالمؤمنین علیه السّلام ساعتی از این ساعت‌ها بود.

و نیز از الخصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: روز جمعه سرور روزها، و نزد خداوند عزوجل بزرگتر از روز قربان و فطر است و در آن پنج ویژگی

است: خداوند عزوجل در آن آدم علیه السلام را خلق کرد، و در آن آدم را به زمین فرود آورد، و در آن آدم را بمیراند، و در آن ساعتی است که بنده در آن از خدا چیزی مسألت نمی‌کند مگر اینکه به او می‌بخشد، تا زمانی که حرامی را مسألت نکند. و هیچ فرشته مقرب، آسمان، زمین،

باد، کوه، صحرا، دریا نیست مگر اینکه از روز جمعه بیمناک هستند که قیامت در آن بر پا شود.

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: شنبه برای ما، یکشنبه برای شیعیان، دوشنبه برای دشمنان ما، سه شنبه برای بنی امیه است، چهارشنبه روز نوشیدن دارو است، و در پنج شنبه حاجت‌ها برآورده می‌شود و جمعه روز نظافت و آراستگی است و آن عید مسلمانان است و برتر از فطر و اضحی است، و روز غدیر برترین اعیاد است و آن هجدهم ذی حجه است و روز جمعه بود، و قائم ما اهل بیت روز جمعه ظهور می‌کند و قیامت روز جمعه بر پا می‌شود و هیچ عملی روز جمعه برتر از صلوات بر محمد و خاندان او نیست.

و نیز از الخصال: نبی صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: شب جمعه بیست و چهار ساعت است و در هر ساعت برای خداوند عزوجل ششصد هزار آزاد شده از آتش است.

از امام باقر علیه السلام از روز جمعه و شب آن سئوال شد؟ فرمود: شب آن سفید و روز آن درخشان است و بر روی زمین روزی نیست که خورشید در آن غروب کند و افراد معاف شده از آتش، بیشتر از آن [روز جمعه] باشد. هر که روز جمعه درحالی که آگاه به حق اهل این بیت است بمیرد، خداوند برائت از آتش و برائت از عذاب قبر را برای او می‌نویسد، و هر که شب جمعه بمیرد از آتش رها شده است.

مجالس ابن شیخ: اسحاق دیلمی گوید: از جعفر بن محمد علیه السلام سئوال کردم، چرا جمعه نامیده شد؟ فرمود: زیرا خداوند متعال در آن روز مخلوقاتش را برای ولایت محمد و اهل بیت او علیهم السلام جمع کرد.

و بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: روز جمعه سروَر روزها است، خداوند عزوجل در آن حسنات را دو چندان می‌کند و در آن بدی‌ها را از بین می‌برد، و در آن درجات را ترفیع می‌بخشد، و در آن دعاها را اجابت می‌کند و در آن اندوه‌ها را از بین می‌برد، و حاجت‌های بزرگ در آن برآورده می‌شود و آن روز بخشایش بیشتر برای خداوند است. در آن است آزادشدگان و رهایی یافتگان از آتش. در آن روز کسی از مردم، خدا را - درحالی که حق و حرمت او را می‌شناسد - نخواند مگر اینکه بر خداوند حتمی است که او را از آزادشدگان و رهایی یافتگان از آتش قرار بدهد. و اگر در روز یا شب آن بمیرد، شهید مرده است و با ایمنی از عذاب برانگیخته می‌شود، و کسی حرمت آن را کوچک نکرد و حق آن را ضایع نکرد مگر اینکه بر خداوند عزوجل است که در آتش جهنم او را بسوزاند، مگر اینکه توبه کند.

و نیز از کتاب العروس: علی علیه السلام فرمود: همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بودیم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادر

من فدای تو! مرا از روز یکشنبه آگاه کن که چگونه یکشنبه نامیده شد؟ فرمود: روز یکشنبه یکی از روزهایی است که خداوند دنیا را خلق کرد و آن اولین روزی است که خداوند آن را خلق کرد. گفت: ای رسول خدا، پدر و مادر من فدای تو! مرا از روز دوشنبه آگاه کن که چگونه دوشنبه نامیده شد؟ فرمود: زیرا آن دومین روزی است که خداوند دنیا را آفرید و آن روزی است که من در آن زاده شدم و روزی است که نبوت در آن نازل شد، و محبوبم به من خبر داده است که آن روزی است که جانم گرفته می‌شود. گفت: پدر و مادر من فدای تو! ای رسول خدا، مرا از روز سه شنبه آگاه کن. فرمود: آن سومین روزی است که خداوند از دنیا آفرید. و آن روزی است که خداوند در آن توبه آدم را پذیرفت و از او راضی شد و او را برگزید و هدایت کرد. گفت: پدر و مادر من فدای تو ای رسول خدا، مرا از روز چهارشنبه آگاه کن. فرمود: آن چهارمین روزی است که خداوند از دنیا آفرید و آن روز نحس مستمر است، خداوند در آن باد صرصر را آفرید. گفت: پدر و مادر من فدای تو! ای رسول خدا، مرا از روز پنج شنبه آگاه کن. فرمود: آن پنجمین روزی است که خداوند از دنیا آفرید، شب آن مونس و روز آن همنشین است و در آن ادریس بالا رفت و ابلیس نفرین شد. گفت: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، مرا از روز جمعه آگاه کن، پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله گریست و فرمود: درباره روز جمعه از من سئوال کردی؟ گفت: بله. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ملائکه آن را در آسمان روز مزید می‌نامند. روز جمعه روزی است که خداوند در آن آدم علیه السلام را خلق کرد، روز جمعه روزی است که خداوند در آدم روح دمید، روز جمعه روزی است که خداوند در آن آدم را در بهشت ساکن کرد، روز جمعه روزی است که

خداوند ملائکه اش را برای آدم به سجده درآورد، روز جمعه روزی است که خداوند در آن حوا را کنار آدم جمع کرد،

روز جمعه روزی است که خداوند به آتش فرمود: «كُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ»، {برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش}. روز جمعه روزی است که در آن دعای یعقوب علیه السلام مستجاب شد، روز جمعه روزی است که در آن خداوند گناه آدم را بخشید. روز جمعه روزی است که خداوند در آن بلاء را از ایوب برطرف کرد. روز جمعه روزی است که خداوند در آن برای اسماعیل ذبحی بزرگ را فدیه داد. روز جمعه روزی است که خداوند در آن آسمان‌ها و زمین و هر آنچه مابین آن دو است را آفرید. روز جمعه روزی است که در آن بیم هول، شدت قیامت و فزع اکبر می‌رود.

کتاب زید نرسی: گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون روز جمعه و روز عید شود، خداوند رضوان خازن بهشت را امر می‌کند که به ارواح مؤمنان درحالی که در اتاق‌های بهشت هستند ندا دهد که خداوند زیارت خویشاوندان و عزیزانتان از اهالی دنیا را به شما اجازه داده است. سپس خداوند، رضوان را امر می‌کند که برای هر روحی، شتری از شتران بهشت بیاورد که بر روی آن قبه ای از زبرجد سبز است، پوشش آن از یاقوت تازه زرد رنگ است و بر روی شتران جلال و شکوه و روبندهایی ار سندس بهشت و زربفت‌های آن است.

بر آن شتران سوار می‌شوند درحالی که بر آن‌ها قباهای بهشتی است و تاج‌هایی از مروارید تازه بر سر دارند که پرتو افکنی می‌کند، چنانکه ستاره‌های درخشان در آسمان، از نزدیکی ناظر به آن‌ها می‌درخشند نه از دور. پس در عرصه قیامت جمع می‌شوند سپس خداوند جبرئیل را امر

می‌کند که اهل آسمان از آن‌ها استقبال کنند و ملائکه هر آسمان از آن‌ها استقبال می‌کنند و ملائکه هر آسمان آن‌ها را تا آسمان دیگر مشایعت می‌کنند و در وادی السلام که وادی ای در پشت کوفه است فرود می‌آیند. سپس در سرزمین‌ها و شهرها پراکنده می‌شوند تا خویشاوندانی که در دار دنیا با آن‌ها بودند را زیارت کنند، درحالی که با آن‌ها فرشتگانی هستند که روی آن‌ها را کسانی که از نظر کردن به آن‌ها اکراه دارد، به سوی کسانی که دوست دارند برگردانند.

و قبرها را دیدار می‌کنند، تا زمانی که مردم نماز می‌خوانند و اهل دنیا از محل نمازشان به سوی منازلشان می‌روند، جبرئیل ندای رفتن به سوی غرفه‌های بهشت را در میان آنان سر می‌دهد و می‌روند.

- ادامه داد: - مردی در مجلس گریست و گفت: فدایت گردم! این برای مؤمن است، حال کافر چیست؟ پس امام صادق علیه السلام فرمود: تن‌هایی لعنت شده، زیر خاک در قطعات آتش و ارواحی خبیث لعنت شده که در وادی برهوت از چاه گوگرد بر روی مرکب‌های خبیثات لعنت شده در حرکت هستند که آن ترس و هراس‌ها به تن‌های لعنت شده خبیث زیر خاک در تکه‌های آتش سرایت می‌کند، و آن به منزله شخص خواب است، زمانی که خواب ترسناک می‌بیند.

آن تن‌ها پیوسته بی تاب و وحشت زده و آن ارواح با انواع عذاب به انواع مرکب‌ها (اجساد مثالیِ) مورد خشم و نفرین به صف شده که در آن محبوس هستند، معذب می‌باشند؛ نه آسایشی می‌بینند و نه راحتی، تا برانگیخته شدن قائم ما. پس خداوند آن‌ها را از آن مرکب‌ها (اجساد مثالی) محشور می‌کند و به بدن‌ها بازمی گرداند و آن به هنگام

نشر - برانگیخته شدن - است. پس گردن‌هایشان زده می‌شود و به سوی آتش همیشگی و دائمی می‌روند.

احادیث:

علل الشرائع: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «همانا خدای تبارک و تعالی چون ببیند که مردم یک آبادی در گناهان از اندازه بیرون شده اند، و در آن آبادی سه تا مومن است، خدای جل جلاله و تقدست اسمائه، به آن‌ها ندا می‌کند: «ای گناه پیشه‌ها، اگر نبودند در میان شما مومنانی که همدیگر را به خاطر بزرگواری من دوست دارند، آنان که زمین مرا و مسجدهایم را با نماز خود آباد می‌سازند، و آنان که از خوف من در سحرها آمرزش می‌خواهند، البته که عذابم را بر شما فرو می‌آوردم و باکی نداشتم.»

مجالس مفید: جمیل گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «بهترین شما، بخشندگان شما هستند، و بدترین شما، بخیلان شمایند؛ و از کارهای شایسته، نیکی کردن به برادران و کوشش در انجام نیازهای آنان است، و در آن است، سرکوبی شیطان و دور شدن از دوزخ سوزان، و ورود به بهشت‌ها؛ ای جمیل، این حدیث را به درخشنده‌های یارانت بازگو کن.» گفتم: «درخشنده‌های یارانم چه کسانی هستند؟» فرمود: «آنان که در تنگی و خوشی به برادران خود نیکی می‌کنند.» سپس فرمود: «همانا برای کسی که فراوان دارد، این عمل آسان است، و خدا کسی را که کم دارد، ستوده و فرموده: «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان

بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون»،{و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدّم می‌دارند. و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.}

توحید: امیر مومنان علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «فأولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب.»، {در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی حساب روزی می‌یابند.}از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «خدای عزوجل فرموده: «البته که واجب است کرامتم.» یا فرموده: «مودتم برای کسی که مراقب من است، و به خاطر جلال من محبت می‌کند، و چهره‌هاشان از نور است، این است که در روز قیامت بر منبرهای نور باشند، و جامه‌های سبز بر تن آن‌ها باشد.» گفته شد: «یا رسول الله آن‌ها چه کسانی هستند؟» فرمود: «نه پیغمبرانند و نه شهیدان؛ کسانی هستند که به جلال خدا با همدیگر دوستی کردند، و بدون حساب رسی به بهشت درمی آیند؛ از خدا خواهیم که ما را به رحمت خودش از زمره آن‌ها سازد.»

امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «سه دعا است که از طرف خدای تعالی مردود نمی‌گردد: دعای پدر درباره فرزندش، که به او نیکی کرده؛ و نفرین پدر بر فرزندی که او را عاق کرده، زیرا حق او را رعایت نکرده؛ و نفرین ستمدیده بر ستمگر خود، و دعای ستمدیده بر کسی که برای او از ستمگرش انتقام گرفته؛ و دعای مرد مومن درباره برادر مومن خودش، که به خاطر ما با او همراهی کرده؛ و نفرین او بر وی؛

چون با وجود توانایی، با او همراهی نکرده، در حالی که این برادر به وی نیاز شدید داشته و بیچاره بوده است.»

خصال: یحیی حلبی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هفت تن اعمال خود را تباه می‌کنند: مرد بردباری که دانش بسیار دارد، اما با آن شناخته نمی‌شود و با آن یادش را نمی‌کنند؛ مرد حکیم و فرزانه ای که عقیده دارد به آنچه که هر دروغگو به او نسبت می‌دهد، و منکر می‌شود آنچه را برایش می‌آورند؛ کسی که نیرنگ باز و خائن را امین می‌داند و امانت و کار خود را به او واگذار می‌کند؛ آقا و مولای سخت دلی که مهربانی ندارد؛ مادری که سرّ فرزندش را پنهان نگاه نمی‌دارد و فاش می‌کند؛ آن کسی که شتابان به سرزنش برادران خود می‌پردازد؛ و کسی که با برادر خود مجادله می‌کند، آن چنان که گویا با او دشمن است.»

محاسن: مصعب کوفی گفت: امام صادق علیه السلام به سدیر فرمود: «قسم به آن کسی که محمد را به پیغمبری فرستاده و روحش را شتابان به بهشت برده، میان هیچ یک از شما، با غبطه و شادمانی، یا روشن شدن پشیمانی و افسوس، فاصله ای نیست، جز آنکه به چشم خود ببیند آنچه را خدای عزوجل در قرآنش فرموده: «عن الیمین و عن الشمال قعید»، {از راست و از چپ، مراقب نشسته اند.}و ملک الموت می‌آید تا جانش را بگیرد، و به روحش ندا می‌دهد تا از تنش بیرون بیاید؛ اما آن کس که مومن است، خروجش را احساس نمی‌کند، برای اینکه خدای سبحانه و تعالی می‌فرماید: «یا أیتها النفس المطمئنة. ارجعی إلی ربک راضیة مرضیة. فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»، {ای

نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو.}و آن گاه فرمود: «این مقام برای کسی است که پارسا است و با برادران دینی خود همراهی دارد، و به آن‌ها خیر می‌رساند؛ و اگر بی تقوا است و خیررسان به برادران

خود نیست، به او گفته می‌شود: «چه چیزی تو را بازداشت از پارسایی و همراهی کردن با برادرانت؟ تو از کسانی هستی که با زبان اظهار دوستی می‌کنند و با کردار آن را پیاده نمی‌کنند.» و هنگامی که با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امیر مومنان ملاقات می‌کند، از او رو برمی گردانند، و در روی او ترشرو هستند، و شفاعتش را نمی‌کنند.» سدیر گفت: «آیا او از کسانی است که خدا بینی آن‌ها را بریده؟» آن حضرت فرمود: «همان است.»

و فرمود: «چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی، و جفا و حق ناشناسی در هنگام بی نیازی.»

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس از برادرش دیدن کند در راه رضای خدا، خدای عزوجل می‌فرماید: «فقط من را زیارت کردی و ثوابت بر عهده من است و برای تو به ثوابی کمتر از بهشت رضا نمی‌دهم.»

کافی: عبدصالح علیه السلام می‌فرمود: «هر کس برادر مومنش را دیدار کند برای خدا، نه غیر او، و با آن پاداش خدا را بخواهد، و انجام شدن آنچه خدای

عزوجل وعده داده، خدای عزوجل، از وقتی که او از منزلش بیرون می‌آید تا برمی گردد، هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که ندایش می‌دهند: آگاه باش که پاک شدی و بهشت برایت روا است و در یک منزل بهشتی جای می‌گیری.»

امالی طوسی: سدیر گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: «من به مردی برمی خورم که از زمان گذشته تا امروز، او را ندیده ام، و او هم مرا ندیده، اما او را بسیار دوست دارم، و چون با او سخن می‌گویم، درمی یابم که او نیز مانند من، مرا دوست می‌دارد، و به من همین را می‌گوید.» فرمود: «ای سدیر، درست گفتی؛ دل‌های نیکان به هم درمی آمیزند هنگام برخورد، اگرچه با زبان به یکدیگر اظهار دوستی نکرده اند؛ همانند آمیختن شتابان قطره‌های باران با آب جوی‌ها؛ و همانا، دوری دل نابکاران از هم، هنگام برخوردشان، اگرچه با زبان اظهار دوستی کنند، مانند دوری دل حیوانات است از مهر به یکدیگر، اگرچه مدت درازی در یک چراگاه باشند.»

خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در بصره برابر امیر مومنان ایستاد و گفت: «ای امیر مومنان، به ما گزارش بده از وضع برادران.» فرمود: «برادران دو دسته اند: برادران مورد اعتماد، و برادران خوشرو و خوشگو؛ اما برادران مورد اعتماد، دست و بال و اهل و مال اند؛ اگر به برادرت اعتماد داری، از مال و بدنت برای او مایه بگذار، و یکدل باش با هر کس که با او یکدل است؛ و دشمن دار هر کسی را که او را دشمن می‌دارد؛ و راز و عیبش را بپوش، و نیکی او را فاش کن؛ و بدان ای

پرسشگر، که آن‌ها از کبریت احمر کمیاب ترند؛ و اما برادران خوشرو و خوشگو: لذت خود را از معاشرت با آن‌ها ببَر، و آن را از ایشان دریغ مکن، و از دل آن‌ها هم بیش از آن مخواه، و به آن‌ها ببخش آنچه از خوش رویی و خوش گویی و خوش زبانی به تو می‌بخشند.»

مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز در هر زمانی کمیاب اند: برادر در راه خدا، همسر خوب و مهربان در راه خدا، و فرزند رشید خردمند؛ هر کس به یکی از این سه تا برسد، به خیر دنیا و آخرت رسیده و به بهره کامل از دنیا رسیده؛ و حذر کن از کسی که برای طمع یار تو می‌شود، یا از ترس، یا رغبت، یا برای خوردن و آشامیدن؛ و بجو برادری پرهیزکاران را، اگرچه در ظلمات زمین باشد، و عمرت را در آن به سر برسان؛ چون خدای عزوجل در روی زمین بهتر از آنان، پس از پیغمبران و اولیا، نیافریده است؛ و خدا نعمتی به بنده خود به مانند توفیق هم صحبتی آنان نداده است. خدای عزوجل فرموده: «الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین.»، {در آن روز، یاران. جز پرهیزگاران. بعضی شان دشمن بعضی دیگرند.}

امالی صدوق: مشمعل اسدی گفت: «یک سال، برای حج از شهر خارج شدم و دوباره به سوی امام صادق علیه السلام برگشتم؛ به من فرمود: «از کجا می‌آیی ای مشمعل؟» گفتم: «قربانت گردم، در حج بودم.» فرمود: «می دانی حاجی چه ثوابی دارد؟» گفتم: «تا شما به من نیاموزید، نمی‌دانم.» فرمود: «هنگامی که بنده خدا هفت بار گرد این خانه طواف می‌کند و دو رکعت نماز طواف را می‌خواند و سعی میان صفا و مروه را به

جا می‌آورد، خدا شش هزار حسنه برایش می‌نویسد، شش هزار گناه را از او فرو می‌ریزد، درجه اش را شش هزار مرتبه بالاتر می‌برد، و شش هزار حاجت او را برآورده می‌سازد در دنیا، و همان اندازه ذخیره می‌کند برای آخرتش.»

مشکاة الانوار: امام صادق علیه السلام فرمود: «با مردم دغلی نکن، زیرا بدون دوست می‌مانی.»

و فرمود: «مومن برادر مومن است؛ بر او ستم نمی‌کند؛ او را وانمی نهد؛ با او دغلی نمی‌کند؛ غیبت او را نمی‌کند؛ به او خیانت نمی‌ورزد، و دروغ نمی‌گوید.»

و فرمود: «سزا نیست که مومن از برادر مومن خود و دیگران در هراس باشد، زیرا مومن در سایه دینش عزیز و با قدرت است.»

و فرمود: «احترام میان خود و برادرت را از میان مبر، زیرا از بین رفتن احترام، حیا را از میان برمی دارد، و رعایت احترام، موجب بقای مردانگی است.»

و فرمود: «هنگامی که یکی از شماها در تنگنا می‌افتد، به برادرش خبر بدهد و به ضرر خود کمک نکند.»

و فرمود: «هر کس دین خدا را بزرگ بداند، حق برادران را بزرگ می‌شمارد؛ و هر کس دینش را سبک می‌گیرد، برادرانش را هم سبک می‌شمارد.»

و فرمود: «هر کس برادرش از روی نداری از او حاجتی بخواهد و آن را از وی دریغ کند، در حالی که با امکانات و دارایی خودش می‌تواند آن را برآورده کند، یا از دیگری کمک بگیرد، خدا در روز قیامت او را دست به گردن بسته، محشور می‌کند تا خدا از حساب خلق فارغ شود.»

و فرمود: «هر کس با برادر مومنش برای انجام حاجت او برود و خیرخواه او نباشد، به خدا و رسولش خیانت کرده است.»

و امام باقر علیه السلام فرمود: «نصیحت بر مومن واجب است.»

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند در ضمن نجوایش با بنده اش موسی علیه السلام فرمود: «همانا بنده‌هایی دارم که بهشتم را بر آن‌ها مباح و روا کردم، و آن‌ها را در آن حاکم می‌سازم.» موسی گفت: «پروردگارا، آن‌ها چه کسانی هستند که بهشت را بر آن‌ها روا می‌داری و بر آن حاکم می‌سازی؟» فرمود: «هر کس که مومنی را شاد کند.» سپس آن حضرت فرمود: «مومنی در کشور حاکم جباری زندگی می‌کرد. آن حاکم به وی دست انداخت. مومن از او گریخت، به کشور اهل شرک رفت و به منزل یک بت پرست وارد شد؛ صاحبخانه به او سایهٔ سری داد و با او خوب برخورد کرد و او را مهمان خود ساخت و از او پذیرایی کرد. هنگامی که مرگ آن بت پرست فرا رسید، خدای عزوجل به او وحی کرد: «به عزت و جلالم سوگند، اگر تو را در بهشتم جایی بود، تو را در آن جا می‌دادم، ولی چنین چیزی حرام است برای کسی که مشرک به من بمیرد؛ ولی ای آتش، از او دور شو و او را نیازار.» و دستور فرمود خوراک او را در بامداد و پسین بیاورند.» راوی می‌گوید: گفتم: «از بهشت؟» فرمود: «از هر جا که خدا بخواهد.»

کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: «محبوب ترین اعمال نزد خدای عزوجل، شاد کردن مومن است، با یک بار سیر کردن یک مسلمان، یا با پرداخت قرض او.»

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هر کدام از شما مومنی را شاد کند، نباید گمان کند که تنها او را شاد کرده، بلکه به خدا، ما را هم شاد کرده؛ و همچنین، به خدا، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را هم شاد کرده است.»

کافی: امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: «هنگامی که خدا بنده مومنش را از قبر برمی انگیزد، همراه با او یک نمونه و تمثالی خارج می‌شود که جلوی او است، و هر جا مومن هراسی از هراس‌های عرصه قیامت را بیند، آن نمونه به او می‌گوید: نترس، غم مخور، مژده باد به ُسرور و احترام از جانب خدای عزوجل.» تا اینکه آن مومن در پیشگاه خدای عزوجل می‌ایستد و خدا حساب آسانی از او می‌کند، و فرمان بهشت به او می‌دهد، و آن نمونه در جلوی او است، و مومن به او می‌گوید: «رحمت خدا بر تو، چه خوب کسی هستی که با من از قبرم به در آمدی و پیوسته به من، از سوی خدا مژده شادی و احترام دادی، تا آن را دیدم؛ بگو که تو کیستی؟» در پاسخ می‌گوید: «من همان شادی‌ام که در دنیا به برادر مومن خود دادی؛ خدای عزوجل مرا از آن آفریده تا به تو مژده بدهم.»

کافی: اسحاق بن عمار گفت: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای اسحاق، تا می‌توانی به دوستانم نیکی کن، زیرا مومنی به مومن دیگر نیکی نمی‌کند و به او کمک نمی‌رساند، مگر آنکه در چهره ابلیس خراشی بیفتد و در دلش زخمی پدیدار شود.»

ثواب الاعمال: امام سجاد علیه السلام فرمود: «هر کس حاجت برادرش را برآورده سازد، حاجت خدا را برآورده کرده، و خدا صد حاجت او را برآورده می‌کند، که یکی از آن‌ها بهشت است؛ و هر کس گره غمی از برادرش بگشاید، خدا گره تمام غم‌های او را در قیامت می‌گشاید، تا هر چه باشد؛ و هر کس او را در برابر ستمکارش یاری بدهد، خدا به او در گذشتن از صراط یاری می‌دهد، آنجا که قدم‌ها درمی افتند؛ و هر کس در رفع حاجتی از او بکوشد، تا آن را برآورده سازد، و وی را با آن شاد کند، چنان است که گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاد کرده است؛ و هر کس هنگام تشنگی سیرابش کند، خدا از شراب دربسته بهشت به او می‌نوشاند؛ و هر کس او را در گرسنگی خوراک بدهد، خدا از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند؛ و هر کس تن لخت او را بپوشاند، خدا او را با استبرق و دیبای بهشتی می‌پوشاند؛ و هر کس جامه ای به او بپوشاند، گرچه برهنه نیست، تا نخی از آن جامه بر تن او است، در ضمانت خدا است؛ و هر کس کفایت کند او را از کاری که خواری دارد و آبرویش را نگه دارد و دست بخششی به او برساند، خدا از زاده شدگان جاویدان بهشت، در خدمت او می‌گمارد؛ و هر کس او را بر زین خودش سوار کند، خدا روز قیامت او را سوار بر یک شتر بهشتی به موقف محشر می‌آورد

تا با آن بر فرشته‌ها ببالد؛ و هر کس پس از مرگش به او کفن بپوشاند، گویا او را از روزی که مادرش زاییده، تا روزی که مرده، پوشانده است؛ و هر کس به او همسری بدهد که مایه آرامش او باشد و همدم او، خدا در قبرش کسی را به صورت محبوب ترین فرد خاندانش، در نزد او، همدمش می‌گرداند؛ و هر کس هنگام بیماری اش از او عیادت کند، فرشته‌ها او را در میان می‌گیرند و برایش دعا می‌کنند تا برگردد، و می‌گویند: «خوش باش و بهشت برایت خوش باد؛ به خدا که برآوردن حاجت او، محبوب‌تر است نزد خدا از روزه دو ماه پی درپی، با اعتکاف هر دو ماه، در ماه حرام.»

ثواب الاعمال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «بنده ای نیست که خاندانی را شاد کند، مگر آنکه خدا از آن سُرور، موجودی را بیافریند که در روز قیامت نزد او می‌آید، و هر بار که به او سختی می‌رسد، به او می‌گوید: «ای دوست خدا، نترس.» سپس به وی می‌گوید: «تو کیستی؟ رحمت خدا بر تو باد، که اگر همه دنیا از آن من بود، آن را برای تو چیزی به حساب نمی‌آوردم.» و او پاسخ می‌دهد: «من همان شادی‌ام که بر آل فلان ارزانی داشتی.»

ثواب الاعمال: امام کاظم علیه السلام فرمود: مرد مومنی در بنی اسرائیل بود که همسایه کافری داشت. او با مرد مومن مدارا می‌کرد و به او در دنیا احسان می‌کرد. هنگامی که آن کافر مُرد، خدا در دوزخ خانه ای گلی برایش ساخت که او را از سوز آن حفظ می‌کرد، و خوراکش از غیر دوزخ به او می‌رسید؛ و به او گفته شد: این به سزای آن مدارایی است که به

همسایه مومنت، فلانی، پسر فلان، در دنیا ارزانی داشتی، و به نیکی با او دوست بودی.»

ثواب الاعمال: میسر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «یکی از شما مومنان در روز قیامت، با مردی که با او در دنیا آشنا بوده، برخورد می‌کند؛ و فرمان داده شده که او را به دوزخ ببرند، و فرشته ای او را می‌برد. آن کافر به آن مومن می گوید: «ای فلانی، به داد من برس؛ من در دنیا به تو نیکی می‌کردم و حاجتی که می‌خواستی، برمی آوردم؛ آیا امروز عوضی برگردن نداری؟» آن مومن به فرشته موکل بر او می‌گوید: «او را رها کن.» خدا گفتة آن مومن را می‌شنود و به آن فرشته می‌فرماید که درخواست مومن را اجابت کند و او را رها سازد.»

از کتاب قضاء الحقوق: از ابن مهران، که گفت: «نزد آقایم حسین بن علی علیه السلام نشسته بودم، مردی پیش او آمد و گفت: یا ابن رسول اللّٰه، فلانی بر عهده من قرضی دارد و می‌خواهد مرا به زندان بیندازد.» آن حضرت فرمود: «به خدا، من پولی ندارم که از طرف تو بپردازم.» گفت: «پس درباره من با او سخنی بگو.» فرمود: «من با او آشنا نیستم، ولی از پدرم امیر مومنان علیه السلام شنیده‌ام که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده: «هر کس در رفع حاجت برادر مومنش بکوشد، چنان است که گویی خدا را نُه هزار سال عبادت کرده، و همه آن ایام را روزه دار بوده و شب زنده دار.»

اختصاص: امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطین فرمود: «هر کس مومنی را شاد کرده، در آغاز خدا را شاد کرده، و دوم بار پیغمبر را صلی اللّٰه علیه و آله و سوم بار ما را.» و فرمود: «خدا را یک حسنه است که برای سه کس ذخیره اش کرده: امام عادل؛ مومنی که برادر مومن خود را در مالش حاکم و صاحب اختیار کند؛ و کسی که در رفع حاجت برادر مومنش کوشا باشد.»

امالی طوسی: ابی کهمس گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: «پس از معرفت کدام عمل برتر است؟» فرمود: «پس از معرفت، چیزی برابر نماز نیست؛ بعد از آن دو، چیزی برابر زکات نیست؛ پس از آن، چیزی برابر روزه نیست؛ سپس چیزی برابر حج نیست؛ و سرآغاز همه اینها شناخت ما است، و پایان همه نیز، شناخت ما؛ و پس از آن، چیزی چون نیکی به برادران و همراهی با دینار و درهم با آنان نیست؛ زیرا این دو، سنگ دگرگون شده اند،و خدا به وسیله آن‌ها خلق خود را، پس از آنچه شمردم، آزموده است؛ و چیزی را جز ادامه حج این خانه (کعبه) نمی‌شناسم که زودترین راه به توانگری باشد، و فقر را نابود کند؛ یک نماز فریضه، نزد خدا، برابر است با هزار حج و هزار عمره خوب و پذیرفته شده؛ و یک حج نزد او، بهتر است از خانه ای پر از طلا؛ نه، بلکه بهتر است از دنیایی پر از طلا و نقره، که آن را در راه خدای عزوجل انفاق کند؛ و قسم به آن کسی که محمد (صلی اللّٰه علیه و آله) را به حق برانگیخت تا مژده بخش و بیم دهنده باشد، برآوردن حاجت یک مسلمان و گره گشایی از گرفتاری او، برتر است از یک حج و طواف، و باز حج و طواف...» و تا ده بار با انگشت خود شمرد، آن گاه دست خود را باز کرد و فرمود:

«از خدا بترسید و از کار خیر تنگدل و تنبل نشوید، چون خدای عزوجل و رسولش از شما بی نیازند، و هم از اعمال شما؛ و «أنتم الفقراء إلی اللّٰه»، {و شمایید که نیازمندان به درگاه خدای عزوجل می‌باشید.} و همانا خدای عزوجل خواسته از لطف خود، وسیله ای باشد که با آن شما را به بهشت ببرد.»

سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: تمام دانش بشری را در چهار مرحله یافتم: اوّل اینکه پروردگارت را بشناسی و دوّم اینکه بدانی چگونه تو را آفرید، سوم اینکه آگاه شوی از آفرینش تو چه هدفی دارد و چهارم آنچه که تو را از دینت خارج می‌کند، بازشناسی.

امام رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف کن، فرمود: برای مؤمن همانند خوشبوترین عطری است که آن را می‌بوید و به خاطر بوی دلپذیرش به خواب می‌رود و رنج و درد از او برطرف می‌گردد و برای کافر همانند گزیدن مارهای بزرگ و نیش زدن عقرب‌ها و بدتر از آن است.

عبد العظیم حسنی از حضرت جواد به نقل از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: در بیماری پاداشی نیست ولی گناهان بنده را می‌ریزد. بلکه پاداش در گفتار به زبان و عمل

به اعضا است. و خداوند به بزرگواری و احسانش بنده را به سبب نیّت راستین و درون درستین به بهشت می‌برد.

-حمید بن جناده از حضرت باقر به نقل از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: از برترین کارها در نزد خداوند عزّتمند خنک کردن سینه‌های گر گرفته[تشنه]و سیر کردن شکم‌های گرسنه است و سوگند به کسی که جان محمد به دست او است کسی که سیر بخوابد و برادر-یا فرمود: همسای-مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است.

ربیع از حضرت صادق به نقل از پدرانش روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام به مردی از شیعیانش فرمود: بکوش تا برای منافق در نزد تو دست چیره گر نباشد؛زیرا تو و شیعیان را خداوند عزّتمند با بهشتش، محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و اله با شفاعتش و حسن و حسین علیهما السّلام با حوض جدّشان پاداش می‌دهند.

-حسن بن بنت الیاس از حضرت رضا به نقل از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند: دو چیز شگفت است: سخنی حکمت آمیز از احمق که باید آن را بپذیرید و سخنی احمقانه از حکیم که او را ببخشایید؛زیرا هیچ حکیمی نیست که لغزش نداشته باشد و هیچ احمقی نیست که تجربه نکرده باشد.

منذر بن زیاد طائی گفت: عبد اللّه بن حسن بن علی از پدرش به نقل از جدّش روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: هرکس که خداوند به دست او برای مسلمانی گشایش حاصل کند، خداوند اندوه دنیا و آخرت را از او برطرف می‌کند.

زید بن علی از پدرش امام سجاد علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دوستی تو دلدادگی و دشمنی تو گمگشتگی نباشد، معشوق خود را به اندازه دوست بدار و با دشمنت به اندازه کینه ورزی کن.

زید بن علی از پدرش امام سجاد علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد: پاک زبان ترین مردمان کیست؟ فرمود: پاسخگوی خاموش به هنگام بی اندیشه گی پرسش.

-زریق از امام صادق علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: [آسمان]هرگز در تاریکی شب و در روشنایی روز برق نزد مگر اینکه بارند[باران]بود.

محمّد بن سماعه گوید: یکی از یاران ما از امام صادق علیه السّلام پرسش کرد و به حضرت عرض کرد: آگاهم کن، بهترین کردارها چیست؟

فرمود: یکتاپرستی توست پروردگارت را، عرض کرد: بزرگترین گناهان چیست؟ نسبت دادن ویژگی‌های انسانی است به آفریدگارت.

-حسین بن موسی حنّاط از پدرش نقل کرد که: از امام صادق علیه السّلام نقل شده که نزد آن حضرت از مردی سخن به میان آمد که حضرت فرمود: هرگاه مردی از راه حرام به مالی برسد حجّ و عمره و ارتباط با خویشاوندان از او پذیرفته نمی‌شود تاجایی که این مال حرام نوزاد را هم آلوده و تباه می‌کند.

-یحیی بن علاء رازی گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که امیر المؤمنین به سوی نهروان خارج شد، کاروان هنگام نماز عصر به ابتدای زمین بابل[سرزمینی در عراق] رسیدند، و پیش از آنکه از آن سرزمین عبور کنند خورشید غروب کرد و از این روی مردم به راست و چپ پایین آمده و نماز گزاردند، مگر مالک اشتر که گفت: تا نبینم که امیر المؤمنین فرمود آمده و نماز می‌گزارد، نماز نمی‌خوانم، وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام فرود آمد فرمود: ای مالک! این زمین مردابی شور است و نماز روی آن جایز نیست، و هرکه نماز گزارده، آن را از نو انجام دهد. پس امام صادق علیه السّلام فرمود: حضرت رو به قبله کرد و سه کلمه بر زبان آورد که نه عربی بود و نه فارسی، ناگهان خورشید، تابان و صاف هویدا شد تا اینکه ما به امامت حضرت نماز گزاردیم، هنگامی که خورشید در حال گذر بود صدای خرخری همانند خرخر اره از آن شنیدیم.

کافی: از فُضَیل بن یسار روایت شده که وی گفت: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام به یکی از یاران قیس ماصر می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبر خود صلّی اللّٰه علیه و آله را تربیت کرد و تربیت ایشان را نیک گرداند؛ چون تربیت را از برای حضرتش تمام گرداند فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»{و راستی که تو را خویی است والا.} سپس امر دین و امت را به ایشان تفویض کرد تا کار بندگان خدا را تدبیر کند؛ آن گاه فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ره یافته و توفیق مند و تأیید شده به روح القُدُس بود، در راه تدبیر خلق هیچ لغزش و خطایی نداشت چه به آداب الهی تربیت شده بود. خداوند عزّ و جلّ دو رکعتْ دو رکعت، ده رکعت نماز واجب گردانید و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دو رکعت به دو رکعت و یک رکعت به نماز مغرب افزود و افزوده‌های حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله با واجبِ خداوند همسان گشت، چنان که ترک آن‌ها جز در سفر جایز نیست، مگر در نماز مغرب که به آن یک رکعت افزود و آن را چه در سفر و چه در حَضَر برجا گذاشت. خداوند عزّ و جلّ برای این همه به حضرت اجازه داد و این چنین نماز واجب هفده رکعت گشت. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نمازهای نافله را دو برابر نمازهای واجب، سی و چهار رکعت سنت نهاد و خداوند عزّ و جلّ برای این نیز به حضرت اجازه داد، این گونه نماز واجب و مستحب پنجاه و یک رکعت شد که از آن جمله دو رکعت به طور نشسته پس از عشا به جای نماز وتر است که یک رکعت به حساب می‌آید. همچنین خداوند متعال روزه را در طول سال در ماه رمضان واجب ساخت و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روز روزه از هر ماه را به عنوان سنت نهاد که

دو برابر روزه واجب می‌شود، و خداوند عزّ و جلّ برای این نیز به حضرت اجازه داد. باز خداوند عزّ و جلّ فقط خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هر نوشیدنیِ مست کننده ای را حرام گرداند، و خداوند برای این نیز به حضرت اجازه داد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از برخی چیزها خودداری نمود و آن‌ها را مکروه داشت اما از آن‌ها نهیِ تحریمی نکرد بلکه تنها از آن‌ها نهی اعافه (نهی به خودداری) و نهی کراهتی کرد و درباره آن‌ها رخصت داد؛ این چنین در موارد مورد نظر حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله اخذ به رخصت بر بندگان نیز واجب شد، به همان شکل که اخذ به نهی و غدقن در موارد مورد نظر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر آنان واجب است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هم درباره چیزهایی که آن‌ها را مورد نهی تحریمی قرار داد و هم درباره چیزهایی که آن‌ها را مورد امر وجوبی و الزامی قرار داد هیچ رخصتی به بندگان نداد؛ از همین جهت بندگان را از بسیاری نوشیدنی‌ها که مست کننده هستند نهی تحریمی کرد و به هیچ کس درباره آن نوشیدنی‌ها رخصت نداد، همچنان که درباره دو رکعتی که خودش به نمازهای واجب خداوند افزوده بود به هیچ کس رخصتِ تقصیر نداد بلکه بندگان را به طور واجب بر آن‌ها ملزم داشت و در مورد آن‌ها برای هیچ کس رخصتی نگذاشت مگر برای مسافر؛ هیچ کس حق ندارد در مورد آن چه که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رخصت نداده رخصت بگذارد. پس امر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله با امر خداوند عزّ و جلّ و نهی ایشان با نهی خداوند عزّ و جلّ همخوان گشته و بر بندگان واجب است که به حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله سر بسپارند همچنان که به خداوند تبارک و تعالی سر می‌سپارند

کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دیه چشم و دیه جان را وضع فرمود و نبیذ (شراب خرما) و هر مست کننده دیگری را حرام کرد. مردی به امام علیه السلام عرض کرد: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدون این که در این باره دستوری آمده باشد این‌ها را وضع کرد؟ امام علیه السلام فرمود: بله! تا کسانی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اطاعت می‌کنند از کسانی که از ایشان نافرمانی می‌کنند مشخص شوند.

علل الشرائع: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: هیچ بنده ای مومن نمی‌گردد جز آن گاه که مرا بیشتر از خودش دوست بدارد و خاندان مرا بیشتر از خاندان خودش دوست بدارد و اهل بیت مرا بیشتر از اهل بیت خودش دوست بدارد و ذات مرا بیشتر از ذات خودش دوست بدارد.

علل الشرائع: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به مردم، که نزد ایشان گرد آمده بودند، فرمود: خداوند را به خاطر آن چه که از نعمت‌هایش به شما عطا می‌فرماید دوست بدارید و مرا به خاطر خداوند دوست بدارید و خاندان مرا به خاطر من دوست بدارید.

تهذیب الأحکام: از جمیل روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که دو رکعت از نمازش را خوانده و سپس

برخاسته و در پی کاری رفته پرسیدم. ایشان فرمود: باید نماز از نو خوانده شود. عرض کردم: پس آن چه مردم درباره سخن ذو الشمالین روایت می‌کنند چه؟ فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هنوز از جای خود برنخاسته بود و اگر برمی خاست از نو می‌خواند.

تهذیب الأحکام: از حارث بن مُغیره روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: داشتیم نماز مغرب را می‌خواندیم که پیش نماز سهو کرد و در رکعت دوم سلام گفت، آن گاه نماز را دوباره خواندیم. ایشان فرمود: چرا دوباره خواندید؟ مگر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نماز را در دو رکعت به پایان نرساند و سپس با دو رکعت دیگر کاملش کرد؟ چرا شما کامل نکردید؟

تهذیب الأحکام: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله پیشاپیش ما نماز ظهر را پنج رکعت خواند. یکی از میان قوم عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به نماز چیزی افزوده شده؟ فرمود: چطور؟ عرض کرد: پنج رکعت بر ما خواندید. آن گاه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در حالی که نشسته بود رو به قبله کرد و تکبیر گفت، سپس دو سجده بدون قرائت و رکوع کرد و بعد از آن سلام گفت. ایشان می‌فرمود: این دو سجده «مرغمتان» (باعث خواری شیطان) هستند.

کافی: از سماعة بن مهران روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که فراموش کرده نماز صبح را به جا آورد و سپس خورشید طلوع کرده پرسیدم. ایشان فرمود: وقتی به یاد آورد آن را بخواند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هنگام نماز صبح در خواب ماند تا این که خورشید طلوع کرد، وقتی از خواب بیدار شد آن را خواند، البته حضرت از جای خواب خود فاصله گرفت و سپس نماز خواند.

کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هنگام نماز صبح در خواب ماند و خداوند عزّ و جلّ ایشان را خواب کرد تا این که خورشید بر ایشان طلوع کرد. این در واقع رحمتی از جانب پروردگار برای مردم بود، مگر ندیده ای وقتی کسی خواب می‌ماند و سپس خورشید طلوع می‌کند مردم او را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: در ادای نمازت درنگ نکن! پس این اتفاق الگو و سنت شد. این چنین اگر کسی به دیگری بگوید هنگام نماز در خواب ماندی! او می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هم در خواب ماند. پس این اتفاق الگو و رحمتی از سوی خداوند سبحان برای این امت شد.

بصائر الدرجات: از مفضّل روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای مفضّل! خداوند تبارک و تعالی از برای پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله پنج روح قرار داد: روح حیات که در آن می‌رفت و می‌آمد، روح قوّت که در آن برمی خاست و جهاد می‌کرد، روح شهوت که در آن می‌خورد و می‌آشامید و نزد زنان حلال می‌رفت، روح ایمان که در آن دستور می‌داد و عدالت می‌ورزید، و روح القُدُس که در آن نبوت را

حمل می‌کرد. وقتی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله درگذشت روح القُدُس منتقل شد و در امام جای گرفت، روح القُدُس نه می‌خوابد و نه غافل می‌شود و نه لهو می‌کند و نه سهو می‌نماید، حال آن که آن چهار روح می‌خوابند و لهو می‌کنند و غافل می‌شوند و سهو می‌نمایند، اما روح القُدُس ثابت است و با آن، هر آن چه در شرق و غرب و خشکی و دریای زمین هست دیده می‌شود. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آیا امام چیزی را که در بغداد است با دست برمی دارد؟ فرمود: بله و نیز همه آن چه را که به زیر عرش است.

من لا یحضره الفقیه: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را هنگام نماز صبح به خواب برد تا این که خورشید طلوع کرد. آن گاه حضرت برخاست و شروع کرد و همان دو رکعت نمازِ پیش از فجر را خواند و سپس نماز فجر را به جا آورد. نیز خداوند متعال حضرت را در نمازش به سهو انداخت و ایشان در رکعت دوم سلام گفت. امام صادق علیه السلام در ادامه سخن ذو الشمالین را نقل کرد و سپس فرمود: خداوند تنها از آن رو با پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله چنین کرد که رحمتی از برای این امت باشد تا انسان مسلمان وقتی هنگام نماز خواب می‌ماند و یا در نماز سهو می‌کند سرزنش نشود. و این گونه بگویند که رسول خدا (که پیامبر بود) نیز دچار چنین چیزی شد.

الإختصاص: روایت شده که مردی اعرابی نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرد می‌تواند در مهریه زن تأخیر

کند؟ ایشان فرمود: بله اگر «مُلفَج» (ندار) باشد. عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی به شما زبان و ادب آموخته؟ فرمود: خداوند به من آموخته و من فصیح ترینِ عرب هستم به ویژه که از قریشم و در میان فخر قبیله هوازن یعنی بنی سعد بن بکر بالیده ام. روزی ابری فراز آمد. عرض کردند: ابری بر ما سایه انداخته است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: پایه‌هایش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا استوار است. فرمود: گِردی اش را چگونه می‌بینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا دایره وار است. آذرخش را در آن چگونه می‌بینید؟ شتابان می‌جهد یا جسته و گریخته است یا آسمان می‌شکافد؟ آن گاه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: باران برایتان آمده است. عرض کردند: ای رسول خدا! از شما فصیح‌تر ندیده ایم. فرمود: چرا چنین نباشم وقتی من فصیح ترینِ عرب هستم و خداوند قرآن را به زبان من نازل کرده که بهترین زبان است، به ویژه این که من در میان بنی سعد بن بکر بالیده ام.

و در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که ایشان درباره کلام حق تعالی «إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً» فرمود: و در آخر الزمان نشانه‌هایی به شما نشان خواهد داد از آن جمله جنبنده زمین (دابة الأرض) و دجّال و نزول عیسی بن مریم علیه السلام و طلوع خورشید از مغرب.

امام سجاد علیه السلام درباره کلام حق تعالی فرمود: «وَإِن كُنتُمْ» ای بت پرستان و یهودیان و دیگر ستیزه جویانی که قرآن محمّد صلّی اللّٰه

علیه و آله را انکار می‌کنید و نمی‌پذیرید که او برادرش علی علیه السلام را برتری داد، او را که برترین ارجمندان و ارجمندترین جهادگران است و در یاری پرهیزکاران و سرکوب گناهکاران و نابود کردن کفرپیشگان و گستراندن دین خدا در بین جهانیان هیچ همتایی ندارد. «وَإِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» تا پرستش بت‌ها را به جای خدا براندازد و از دوستی دشمنان خدا و دشمنی دوستان او باز دارد و شما را بر آن دارد که از برادر رسول خدا پیروی کنید و او را امام گیرید و باور داشته باشید که او چنان ارجمند و برتر است که خدای عزّ و جلّ هیچ ایمانی را بدون او و هیچ طاعتی را بدون ولایت او نمی‌پذیرد؛ و می‌پندارید که محمّد آن کتاب را از خود درآورده و به خداوند نسبت می‌دهد، پس اگر چنین است که شما می‌پندارید «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»، یعنی همانند محمّد، او که بی سواد بود و هیچ گاه نزد با سوادان آمد و شد نداشت و نزد هیچ کس شاگردی نکرد و دانشی نیاموخت. کسی که از او چه در وطن بود و چه در سفر، باخبر بودید و هرگز شما را به سوی دیاری دگر ترک نگفت مگر این که گروهی از شما از حالش باخبر و از اخبارش آگاه بود. سپس این کتاب را با چنین شگفتی‌هایی برایتان آورد. اگر چنان که می‌پندارید این کتاب کلام خودش باشد، شما فصیحان و بلیغان و شاعران و ادیبانی هستید که در هیچ دین و امّت دیگری همانندی ندارید و اگر او دروغگو باشد، زبانش زبان شما و جنسش جنس شما و سرشتش، سرشت شماست. از این رو، نبرد با کلام او برایتان ممکن خواهد بود؛زیرا گروهی چون شما میتوانید کلامی بهتر از آن و یا مثل آن بیاورید؛ چرا که اگر چیزی از سوی بشر و نه از سوی خداوند آمده باشد، به حتم انسانی دگر نیز خواهد توانست چیزی همانند آن بیاورد. پس همانند این کلام را بیاورید تا مرتبت آن را بشناسید و در احوالتان به

دیگر همتایان خود بپیوندید، بدون شک ادعایتان ناروا و دروغی است که به خدای متعال می‌بندید. «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» کسانی که می‌پندارید بر حقانیت شما و همانندی کلامتان با کلام محمّد ص، گواهی می‌دهند و گواهان شما آنانند که می‌پندارید نزد پروردگار جهانیان به عبادت‌های شما گواهی می‌دهند و نزد او برای شما شفیع می‌گردند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در سخن خود که می‌گویید محمّد ص، آن کتاب را از خود درآورده است.

امام علیه السلام می‌فرماید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: الف حرفی از حروف کلام خداوند متعال است. الف به الله و لام به ملک و فرمانروای توانمند چیره بر تمامی آفریدگان اشاره می‌کند و میم بر این دلالت دارد که او در همه کارها مجید و شکوهمند و محمود و ستوده شده است. او بر قوم یهود کلام خود را حجّت نهاد و با فرستادن موسی بن عمران علیه السلام و پیامبرانی دیگر پس از او به سوی بنی اسرائیل، با همه اقوام بنی اسرائیل عهد بست و از آنان پیمان گرفت که به محمّد عرب امّی ایمان آورند، پیامبری که در مکّه برانگیخته می‌شود و به مدینه مهاجرت می‌کند. او کتابی با خود می‌آورد که چند سوره اش با حروف مقطّعه آغاز می‌گردد. امت او آن کتاب را از بر کنند و به هنگام نشستن و راه رفتن و در همه حال آن را بخوانند و خداوند عزّ و جلّ حفظ کردنش را بر ایشان آسان می‌سازد. آنان علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی محمّد صلّی الله علیه و آله را هم پای او می‌شمارند؛ چرا که او همه دانش محمّد صلّی الله علیه و آله را از او فرا می‌گیرد و امامت را پس از او عهده دار می‌گردد و دشمنان محمّد صلّی الله علیه و آله را با شمشیر

برّان خود خوار می‌کند و مجادله گران و ستیزه جویان را با دلایل استوارش به سکوت وا می‌دارد و برای ابلاغ کتاب خدا، با بندگانش به جنگ برمی خیزد و آن‌ها را چه بخواهند و چه نخواهند به پذیرش کتاب خدا وا می‌دارد.

پس از این که محمد صلّی اللّٰه علیه و آله به سوی فردوس برین رخت بر می‌بندد، بسیاری از آنان که در ظاهر ایمان آوردند، از دین بر می‌گردند و تأویل آن را به کژی می‌کشانند و معانی آن را دگرگون می‌سازند و آن را به گونه ای نادرست جلوه می‌دهند. پس این بار علی علیه السلام در راه تفسیر قرآن به جنگ با آنان بر می‌خیزد و این گونه فرومایگی و پستی شیطانی که آنان را فریب داده، آشکار گردد و او رانده شود و شکست خورد.

قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام از پدر ارجمندش امام کاظم علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: وقتی کودکی پنج وجبی بودم روزی نزد پدرم امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ناگاه گروهی از یهودیان بر ایشان وارد شدند و عرض کردند: آیا تو پسر محمد پیامبر این امت هستی و بر اهل زمین حجتی؟ فرمود: بله. عرض کردند: ما از تورات درمی یابیم که خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم و فرزندانش کتاب و حُکم و نبوت داد و مُلک و امامت را از برای آنان نهاد، همچنین درمی یابیم که نبوت و خلافت و وصیت از فرزندان پیامبران درنمی گذرد، پس چرا از شما درگذشته و به کسانی جز شما رسیده و ما شما را مردانی ناتوان و مغلوب می‌بینیم که نمی‌توانید پیمان پیامبرتان را پاس دارید؟ در آن دم اشک از چشمان امام صادق علیه السلام جاری شد و فرمود:

بله، پیامبران همواره ستمدیده و مغلوب بوده اند و به ناحق کشته می‌شده اند و این ظلم بوده که غالب بوده و تنها اندکی از بندگان خدا شاکر بوده اند. عرض کردند: پیامبران و فرزندانشان بدون هیچ آموزشی عالم بوده اند و با تلقین وحی صاحب علم بوده اند و این ویژگی برای امامان و خلفا و اوصیاء ایشان نیز بایسته است، آیا این به شما نیز داده شده؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ای موسی! بیا نزدیک. من جلو رفتم و حضرت دست بر سینه‌ام کشید و فرمود: خداوندا به حق محمد و آل محمد او را با یاری خود تأیید فرما. سپس فرمود: هر چه می‌خواهید از او بپرسید. عرض کردند: چگونه از کودکی بپرسیم که نمی‌داند؟ من گفتم: به قصد آگاه شدن از من بپرسید و نه به قصد لجاجت. گفتند: ما را از آن نُه نشانه ای آگاه ساز که موسی بن عمران علیه السلام آورد. گفتم: عصا و دستی که سپید از گریبان درآورد و ملخ و شپش و قورباغه و خون و بلند کردن طور و منّ و سلوی که یکی حساب می‌شود و شکافتن دریا. گفتند: راست گفتی! اما از آن نشانه‌ها که شک را از دل‌های مردمان می‌زداید به پیامبر شما چه داده شده؟ گفتم: نشانه‌های بسیار، اگر خدا بخواهد برایتان می‌شمارم، گوش دهید و به خاطر بسپارید و فهم کنید. نخست این که همچنان که می‌دانید پیش از مبعث پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله جنیان استراق سمع می‌کردند، اما به هنگام رسالت حضرت با پرتاب سنگ و فروریختن ستارگان رانده شدند و کهانت و سحر از کار افتاد، دیگر این که گرگ به سخن درآمد و از نبوت حضرت خبر داد، دوست و دشمن همه بر راستگویی و امانتداری ایشان همرأی بودند، چه در روزگار کودکی و چه در نوجوانی و چه در جوانی و چه در پیری نادان نبود و هیچ همتا و همانندی نداشت. دیگر این که وقتی سیف بن ذی یزن بر حبشه پیروز شد، هیئتی از قریشیان به همراهی عبدالمطلب

نزد او رفتند. او درباره محمد صلّی اللّٰه علیه و آله از آنان پرسید و در وصف حضرت برایشان سخن گفت و آنان همه اقرار کردند که این وصف در محمد صلّی اللّٰه علیه و آله هست. او گفت اکنون نزدیک بعثت اوست و او در یثرب مستقر می‌شود و در همان جا درمی گذرد.

دیگر این که پیش از بعثت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله ابرهة بن یکسوم ارتش فیل را سوی بیت اللّٰه الحرام به راه انداخت تا کعبه را ویران کند، عبدالمطلب گفت این خانه پروردگاری دارد که خودش از آن مراقبت می‌کند. سپس همه اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این پس از شنیدن خبری بود که سیف بن ذی یزن به او داده بود. آن گاه خداوند تبارک و تعالی «أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»{بر سر آن‌ها دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد.}و آن‌ها را از مکه و اهل مکه دفع کرد. دیگر این که وقتی ابو جهل بن هشام مخزومی به سراغ حضرت که پشت دیواری خوابیده بود رفت و با خود سنگی برد تا بر سر ایشان بزند، آن سنگ به دست او چسبید.

دیگر این که مردی اعرابی چند شتر به ابوجهل فروخت و چون ابوجهل در پرداخت حق او امروز و فردا کرد او نزد قریشیان رفت و به آن‌ها گفت مرا در کارم با ابو حَکَم یاری کنید، آن‌ها به حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله اشاره کردند که داشت در کعبه نماز می‌خواند و برای مسخره کردن آن اعرابی به او گفتند: نزد این مرد برو و در کارت با ابوجهل از او کمک بخواه. اعرابی نزد حضرت رفت و به ایشان عرض کرد: ای بنده خدا! مرا در کارم با عمرو بن هشام یاری کن چراکه حق مرا نمی‌دهد. حضرت پذیرفت و با او راهی شد و درِ خانه ابوجهل را زد. او در حالی که رنگ از رخسارش پریده بود بیرون آمد. عرض کرد: چه می‌خواهی؟ فرمود: حق

این اعرابی را بده. او نیز پذیرفت و داد. آن گاه اعرابی نزد قریشیان آمد و به آنان گفت: خداوند خیرتان دهد! مردی که مرا به نزدش رهنمون شدید با من آمد و حقم را گرفت. وقتی ابوجهل آمد قریشیان به او گفتند: حق اعرابی را دادی؟ گفت: بله. گفتند: ما می‌خواستیم با فرستادن محمد تو را تحریک کنیم و آن اعرابی را دست بیاندازیم. گفت: او در خانه‌ام را زد و وقتی بیرون آمدم گفت حق این اعرابی را بده. دیدم بالای سرش جانور مهیبی چون شتر نر دهانش را باز کرده و می‌گوید حقش را بده! اگر می‌گفتم نمی‌دهم بی شک سرم را می‌بلعید، من هم حقش را دادم. دیگر این که قریشیان نضر بن حارث و علقمة بن ابی مُعَیط را به یثرب نزد یهودیان فرستادند و به آن دو گفتند وقتی پیش یهودیان رسیدید درباره محمد از آن‌ها بپرسید. آن دو رفتند و از آن‌ها درباره حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند و گفتند: او را برای ما توصیف کنید. یهودیان او را وصف کردند و گفتند: از میان شما چه کسانی از او پیروی می‌کنند؟ گفتند: فرومایگان ما. ناگاه یکی از علمای یهود نعره کشید و گفت: این همان پیامبری است که ما وصفش را در تورات می‌بینیم و چنین دیده ایم که قومش بیش از همه مردم با او دشمنی می‌کنند.

دیگر این که قریشیان سُراقة بن جُعشُم را فرستادند در پی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سوی مدینه فرستادند. وقتی او نزد حضرت رسید همراه ایشان عرض کرد: این سُراقه است ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: خداوندا مرا از شرّ او کفایت کن. ناگاه پاهای اسب او در گل فرو رفت و ندا سر داد: ای محمد! از من درگذر تا

با تو عهد ببندم که خیرخواه تو باشم و با دشمنت همدست نشوم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوندا اگر راست می‌گوید اسبش را رهایی بخش. ناگاه اسب او بیرون آمد و او به عهدش وفا کرد و از آن برنگشت. دیگر این که عامر بن طُفَیل و اَزیَد بن قَیس سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به راه افتادند و عامر به اَزیَد گفت وقتی نزدش رسیدیم من حواسش را پرت می‌کنم و تو با شمشیر بزنش. وقتی نزد حضرت رسیدند عامر گفت: ای محمد! با من دوست باش. فرمود: نه، تا وقتی که بگویی هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و من رسول خدا هستم. عامر داشت به اَزیَد نگاه می‌کرد اما اَزیَد اصلا حواسش نبود. وقتی حال به درازا کشید او برخاست و بیرون رفت و به اَزیَد گفت: بر روی زمین هیچ کس بزدل‌تر از تو نیست و هیچ کس بیش‌تر از تو از قتل غافلگیرانه نمی‌ترسد! به جان خودم از امروز به بعد هرگز از تو نمی‌ترسم. اَزیَد به او گفت: عجله نکن! وقتی خواستم کاری که گفته بودی را بکنم ناگهان مردانی میان ما قرار گرفتند و دیگر کسی را جز تو ندیدم و ترسیدم تو را بزنم. دیگر این که اَزیَد بن قیس و نضر بن حارث همرأی شدند تا از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره غیب سوال کنند. نزد حضرت رفتند. ایشان به اَزیَد رو کرد و فرمود: ای اَزیَد! آیا به یاد داری که فلان روز با عامر بن طُفَیل برای چه کاری آمدی؟ و از قصدی که داشتند او را خبر داد. اَزیَد گفت: به خدا هیچ کس همراه من و عامر نبود و کسی جز فرشتگان آسمان این خبر را به تو نداده اند، من شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدایی.

دیگر این که گروهی از یهودیان نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمدند و به جدم امام علی علیه السلام عرض کردند: بشتاب و برای ما از پسر

عمویت اجازه ورود بگیر از او سوالی داریم. حضرت علی علیه السلام داخل شد و حضرت را آگاه ساخت. ایشان فرمود: از من چه می‌خواهند؟ من بنده ای از بندگان خدا هستم و جز آن چه پروردگارم به من آموخته هیچ چیز نمی‌دانم. سپس فرمود: بگو بیایند. آن‌ها وارد شدند. فرمود: آیا سوالی را که برایش آمده اید خودتان می‌پرسید یا من برایتان بگویم؟ عرض کردند: برایمان بگو. فرمود: آمده اید درباره ذو القرنین بپرسید. عرض کردند: بله. فرمود: او پسری از اهالی روم بود که سپس پادشاه شد و به محل طلوع و غروب خورشید رفت. سپس در آن جا سدی بنا کرد. عرض کردند: شهادت می‌دهیم که همین گونه بوده است. دیگر این که وابصة بن معبد اسدی سوی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله رهسپار شد و گفت درباره همه کارهای نیک و بد از ایشان خواهم پرسید. وقتی نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد یکی از اصحاب به او گفت: ای وابصه از رسول خدا فاصله بگیر! پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: رهایش کن! وبه او فرمود: نزدیک بیا ای وابصه! او به حضرت نزدیک شد. به او فرمود: آیا سوالی را که برایش آمده ای خودت می‌پرسی یا من برایت بگویم؟ عرض کرد: برایم بگویید. فرمود: آمده ای درباره کار نیک و کار بد بپرسی. عرض کرد: بله. حضرت دست بر سینه او زد و فرمود: ای وابصه! کار نیک کاری است که نفس از آن آرامش یابد، کار نیک کاری است که سینه از آن آرامش یابد و کار بد کاری است که در سینه می‌چرخد و در قلب بالا و پایین می‌شود هرچند مردم حکم انجامش را به تو داده باشند. دیگر این که گروهی از بنی عبد قیس نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند و بر ایشان وارد شدند. وقتی از محضر حضرت به درخواست خود رسیدند، ایشان به آن‌ها فرمود: خرمایی را که از کاشت اهل خود به همراه دارید به من بدهید. هر یک از آنان گونه ای از خرما

به حضرت دادند. ایشان فرمود: این فلان نامیده می‌شود و این فلان. عرض کردند: شما خرمای سرزمین ما را بهتر از ما می‌شناسید؟! آن گاه حضرت سرزمینشان را برایشان وصف کرد. عرض کردند: به آن جا آمده اید؟ فرمود: نه.، اما پیش چشمم گشوده شد و آن جا را دیدم. یکی از آنان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! این مرد دایی من است و جنون دارد. حضرت ردای او را گرفت و سه مرتبه فرمود: بیرون شو ای دشمن خدا! سپس او را راهی کرد و او شفا یافت. سپس گوسفندی پیر را نزد حضرت آوردند، ایشان یکی از گوش‌های آن را میان انگشتان خود گرفت و جای انگشتان پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روی گوش آن گوسفند ماند. سپس فرمود: ببریدش، این نشانه تا به روز قیامت در گوش هر چه بزاید وجود دارد. و این گونه شد که او می‌زاید و این نشانه در گوشهای نسل او آشکار و مشخص است.

دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به سفری رفت و در راه به شتری برخورد که خسته شده بود و از راه مانده بود. حضرت بر صاحبانش فرود آمد و آب درخواست کرد. سپس آب را در دهان خود مزمزه کرد و در ظرف ریخت و با آن وضو گرفت و فرمود: دهانش را باز کن. آن گاه آب را در دهانش ریخت و آن آب بر سر و سینه اش جاری شد. سپس فرمود: خداوند خلاد و عامر – یعنی صاحبان شتر – و رفیقشان را به راه انداز. آن‌ها سوار شتر شدند و آن شتر در دم آنان را پیشاپیش کاروان به راه انداخت.

دیگر این که شتر یکی از اصحاب پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در سفر گم شد. صاحبش گفت اگر او پیامبر باشد از ماجرای شتر باخبر است. وقتی این سخن به گوش پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله رسید، ایشان فرمود:

غیب را کسی جز خداوند نمی‌داند، ای فلانی! به راه بیافت که شترت در فلان جاست و افسارش به درختی گیر کرده است. او شتر را همان گونه که حضرت فرموده بود یافت. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر شتری افتاده گذر کرد و آن شتر نگاهی غمگین به ایشان انداخت. حضرت فرمود: او دارد از بی مبالاتی صاحبانش در حق او شکوه می‌کند و می‌خواهد از نزد آنان برود. حضرت سراغ صاحبش را گرفت. وقتی آمد به او فرمود: آن را بفروش و از نزد خود بیرون فرست. آن گاه شتر زانو زد و نعره ای کشید و سپس برخاست و دنبال پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله افتاد. حضرت فرمود: از من می‌خواهد کارش را سامان دهم. آن گاه حضرت علی علیه السلام آن را خرید و تا به روز صفین نزد ایشان ماند. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله در مسجد خود بود که ناگاه شتری رمیده آمد و سر بر دامان حضرت گذاشت و خرّه کشید. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: این شتر می‌پندارد صاحبش می‌خواهد او را در ولیمه ای برای پسرش سر ببرد، آمده و کمک می‌خواهد. مردی عرض کرد: ای رسول خدا! این شتر مال فلان کس است و همین تصمیم را دارد. حضرت کسی را در پی آن مرد فرستاد و از او خواست آن شتر را قربانی نکند و او نیز اطاعت کرد. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله قبیله مُضَر را نفرین کرد و فرمود: خداوندا بر مُضَر سخت بگیر و سال‌هایی خشک همچون سال‌های یوسف علیه السلام بر آنان پدید آور. آن ها سال‌ها دچار قحطی شدند تا این که یکی از آنان نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض کرد: به خدا اکنون که نزدتان آمده‌ام دیگر هیچ یک از اسبان ما دم نمی‌جنباند و هیچ کس از ما تکان نمی‌خورد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوندا به درگاهت دعا کردم و اجابتم کردی و از تو خواستم و برایم برآورده ساختی، خدایا

بارانی فریادرس و گوارا و سریع و روان و شتابان و پاک و سودمند و بی درنگ بر ما فرو فرست. آن مرد هنوز برنخاسته بود که باران همه جا را در بر گرفت و یک هفته بر آنان بارید. آن‌ها نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! راه‌ها و بازارهای ما بند آمده است! پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بر حوالی ما ببار و نه بر ما. آن گاه ابرها از مدینه روی گرداندند و رو سوی حوالی شهر گذاشتند و آن‌ها ماه‌ها باران داشتند. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله پیش از بعثت همراه با گروهی از قریشیان سوی شام رهسپار شد و چون نزدیکی دیر بحیرای راهب رسیدند در فضای روبروی دیر فرود آمدند. او عالم بود و کتب را خوانده بود و در تورات دیده بود که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله بر وی گذر می‌کند و می‌دانست که هنگام این رویداد فرا رسیده است. او دستور داد تا قریشیان را به غذا دعوت کنند و رفت تا نشانه‌های پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را در میان آن قوم جویا شود، اما ایشان را نیافت. گفت: آیا در قافله شما کسی به جا مانده؟ گفتند: پسری یتیم. بحیرای راهب برخاست و سر کشید. ناگهان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را دید که خوابیده بود و ابری بر او سایه انداخته بود. بحیرا به آن قوم گفت: این یتیم را فراخوانید. آنان چنین کردند. بحیرا از بالا می‌دید که حضرت دارد می‌آید و سایه ابر نیز با ایشان می‌آید. آن گاه آن قوم را از مقام حضرت خبر داد و گفت در میان آنان رسولی برانگیخته می‌شود که حال و روزی چنین و چنان دارد. از آن پس آن قوم حضرت را گرامی می‌داشتند و ارج می‌نهادند و وقتی برگشتند قریشیان را از این ماجرا باخبر کردند. در میان آن قوم بنده خدیجه بنت خُوَیلد نیز بود و چون به خدیجه خبر داد او خواهان ازدواج با حضرت شد. خدیجه بانوی زنان قریش بود و همه بزرگان و مهتران قریش از او

خواستگاری کرده بودند اما نپذیرفته بود. وقتی خبر بحیرا به گوشش رسید خود را به عقد حضرت درآورد.

دیگر این که پیش از هجرت روزهایی در سال بود که اقوام و عشایر مکه در مکه ساکن می‌شدند. در آن اوان پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا وی به خدیجه امر کند غذایی برای ایشان بپزد. خدیجه غذا را پخت و سپس پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به حضرت علی علیه السلام امر کرد تا وی خویشاوندان حضرت یعنی پسران عبدالمطلب را دعوت کند. حضرت چهل نفر را دعوت کرد و فرمود: ای علی! غذایی برای آنان آماده کن. امام علیه السلام غذایی آورد که به اندازه سه یا چهار نفر بود. حضرت غذا را پیش روی آنان گذاشت و فرمود: بسم اللّٰه بگویید و بخورید. حضرت و امام بسم اللّٰه گفتند اما آن قوم نگفتند. سپس همه خوردند و سیر شدند و به خانه رفتند. ابوجهل گفت: محمد چه خوب سحر کرد! با غذای سه نفر چهل نفر را سیر کرد، به خدا این سحر همتا ندارد. حضرت علی علیه السلام فرمود: پس از چند روز باز پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به من امر کرد و من مجلسی دیگر همچون بار قبل فراهم کردم و سران آن‌ها را دعوت کردم و آن‌ها آمدند و خوردند و بازگشتند. دیگر این که حضرت علی علیه السلام فرمود: به بازار رفتم و یک درهم گوشت و یک درهم ذرت گرفتم و نزد فاطمه سلام اللّٰه علیها آوردم. وقتی فاطمه سلام اللّٰه علیها نان و غذا را پخت گفت کاش پدرم را نیز دعوت می‌کردی. من نزد حضرت رفتم و دیدم ایشان به پهلو خوابیده و درهمان حالت درازکش می‌فرماید پناه بر خدا از گرسنگی. عرض کردم: ای رسول خدا! ما غذایی آماده کرده ایم. حضرت به من تکیه داد و با هم نزد فاطمه سلام اللّٰه علیها رفتیم. وقتی وارد شدیم فرمود: ای فاطمه! غذایت را بیار. فاطمه سلام اللّٰه علیها دیگ

و نان را آورد. حضرت روی نان را پوشاند و فرمود: خداوندا به غذای ما برکت ده. سپس فرمود: تکه ای برای عایشه بکِش. فاطمه سلام اللّٰه علیها کشید. سپس فرمود: تکه ای برای امّ سلمه بکِش. و به همین ترتیب فاطمه سلام اللّٰه علیها کشید تا این که برای هر نُه زن پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله قرصی نان و غذا فرستاد. سپس فرمود: برای دو پسر و شوهرت نیز بکِش. سپس فرمود: بکِش و هم خودت بخور و هم برای همسایه‌هایت ببر. فاطمه چنین کرد و باز به اندازه غذای چند روز برایشان باقی ماند و از آن خوردند. دیگر این که همسر عبداللّٰه بن مُسلم برای پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله گوسفندی مسموم آورد. بِشر بن بَراء نیز نزد حضرت بود. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از سردست گوسفند در دهان خود گذاشت و بِشر از پایچه اش. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله کمی جوید و سپس آن را از دهان خود بیرون ریخت و فرمود: به من می‌گوید مسموم است. اما بشر لقمه را جوید و آن را قورت داد و جان داد. حضرت کسی را به دنبال آن زن فرستاد و او اقرار کرد. به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: تو شوهر مرا و بزرگان قوم مرا کُشتی با خودم گفتم اگر او پادشاه باشد او را می‌کشم و اگر پیامبر باشد خداوند تبارک و تعالی آگاهش می‌کند. دیگر این که جابر بن عبداللّٰه انصاری گفته: در روز حفر خندق دیدم مردم زمین را حفر می‌کنند و همه گرسنه اند. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را نیز دیدم که زمین را حفر می‌کرد و به شدت گرسنه بود. نزد عیالم رفتم و او را باخبر کردم. گفت: فقط این گوسفند و این مقدار کم ذرت را داریم. جابر گفت: همین را بپز. او گوسفند را ذبح کرد و شقه ای از آن را پختند و بقیه اش را کباب کردند. وقتی آماده شد نزد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! غذایی آماده کرده ام. با هر کس که دوست دارید تشریف

بیاورید. حضرت دست در دست او داد و ندا سر داد: جابر شما را به غذا دعوت می‌کند. جابر هراسان و شرمسار نزد عیالش رفت و به او گفت: آبرویمان رفت، همه آنان را آورد. همسرش گفت: تو آن‌ها را دعوت کردی یا پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله؟ گفت: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله. گفت: پس خودش بهتر می‌داند چه می‌کند. وقتی حضرت ما را دید امر کرد تا سفره ای بیاوریم. ایشان آن را در میان راه پهن کرد و دستور داد تا کاسه‌های چوبی بزرگ جمع کنیم. سپس فرمود: چه غذایی دارید؟ ایشان را آگاه کردم. فرمود: در را ببندید و روی دیگ و تنور را بپوشانید و آن گاه ملاقه بزنید و نان و گوشت بیرون آورید. آن‌ها روی غذا را پوشاندند و همچنان کشیدند و بردند و هیچ ندیدند که غذا کم شود. تا این که آن قوم که سه هزار تن بودند، همه سیر شدند و سپس جابر و عیالش نیز خوردند و به دیگران نیز دادند و برای چند روز دیگرشان هم ماند. دیگر این که سعد بن عِباده انصاری شامگاهی نزد پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و چون دید حضرت روزه است، ایشان را به همراه حضرت علی علیه السلام به غذا دعوت کرد. وقتی غذا را خوردند پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: یک پیامبر و یک وصیّ، ای سعد! نیکوکاران غذایت را خوردند و روزه داران نزدت افطار کردند و فرشتگان بر شما درود فرستادند. سپس سعد حضرت را بر الاغی کندپا سوار کرد. حضرت رواندازی روی الاغ انداخت و وقتی الاغ برگشت چنان تندپا شده بود که همپایی نداشت. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از حدیبیه بازمی گشت. در راه ایشان آبی بود که به اندازه سیراب کردن یکی دو سوار از شکافی بیرون می‌آمد. حضرت فرمود هر کس زودتر از بقیه به آن آب رسید از آن نخورد. وقتی به آن آب رسید کاسه ای گرفت و کمی از آن آب را در دهان خود مزمزه کرد و سپس به درون آب خالی کرد. ناگاه

آب جوشید و آنان هم خوردند و هم مشک‌هایشان را پر کردند و هم وضو گرفتند. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر باقی بمانید یا برخی از شما باقی بمانند خواهید شنید که این چشمه در این وادی از بس آب دارد اطراف خود را سیراب می‌کند. این گذشتند و آنان شنیدند که همین طور شده است. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از غیب خبر می‌داد و از رویدادهای گذشته و آینده سخن می‌گفت و سپس می‌دیدند همان شده که حضرت فرموده است. دیگر این که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله پس از شب معراج، صبحگاه از آن چه در سفر خود دیده بود خبر داد، عده ای انکار کردند و عده ای تصدیق کردند. آن گاه حضرت آنان را از رهگذران و بارهای خواروباری که در راه خود دیده بود خبر داد و برایشان شکل و شمایل و منازل و کالاهای آنان را توصیف کرد و فرمود کاروانی را دیده که در جلوش الاغی خاکستری در حرکت بوده و فلان روز هنگام طلوع خورشید از فلان گردنه پدیدار می‌شود. آنان در انتظار زمانی که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله تعیین کرده بود ماندند تا ایشان را تکذیب کنند. همه آن جا جمع شده بودند که خورشید طلوع کرد، عده ای گفتند آن ساحر دروغ گفته اما دیگران دیدند که کاروانی با الاغی خاکستری در جلوش از راه رسید و گفتند حضرت راست گفته و این نشانه راستگویی اوست که آمده است. دیگر این که وقتی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از تبوک بازمی گشت مردم که سخت تشنه بودند نزد حضرت آمدند و آب خواستند. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به ابوهریره فرمود: آیا آبی همراه داری؟ عرض کرد: این که باری پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله از سفری برمی گشت. قومی نزد ایشان آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما چاهی داریم که تابستان‌ها بر سرش گرد می‌آییم، اما زمستان‌ها سراغ چاه‌های اطراف می‌رویم، اکنون ساکنان

اطراف با ما دشمن شده اند، به درگاه خداوند برای چاه ما دعا فرما. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از آب دهان خود در آن چاه ریخت و ناگاه آب‌های ناپیدا جوشش گرفتند و آب چاه آن قدر زیاد شد که آن‌ها دیگر نمی‌توانستند کف چاه را ببینند. وقتی این خبر به مُسَیلمه دروغگو رسید او خواست همانند این کار را در چاهی قدیمی و کم آب انجام دهد. آن مرد منحوس از آب دهانش در آن چاه ریخت اما ناگهان چاه خشکید و کفش همچون کلوخ شد. دیگر این که وقتی قریشیان سُراقة بن جُعشُم را در پی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستادند، سراقه تیری از تیردان خود به حضرت داد و به ایشان عرض کرد: شما بر چوپان‌های من گذر خواهی کرد، وقتی به آنان رسیدی با این تیر که نشانه من است، نزد آنان بخور و بیاشام. وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزد آنان رسید آنان بُزی را که حامله نبود نزد حضرت آوردند. ایشان بر پستان بز دست کشید و آن بز باردار شد و آن قدر شیر داد که همه ظرف‌هایشان را پُر کردند و سیراب شدند. دیگر این که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در راه بر امّ شریک فرود آمد. امّ شریک ظرفی پیش حضرت گذاشت که روغن اندکی داشت. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب ایشان همه از آن خوردند و سپس حضرت برای او از خداوند برکت طلبید و چنان شد که تا امّ شریک زنده بود از آن ظرف روغن بیرون می‌آمد. دیگر این که وقتی سوره تبّت نازل شد، امّ جمیل، همسر ابو لهب سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله راهی شد. ابوبکر بن ابی قحافه که کنار حضرت حضور داشت عرض کرد: ای رسول خدا! این زن، امّ جمیل است، خشمناک در پی شما راه افتاده و با خود سنگی آورده تا آن را به شما بزند. حضرت فرمود: او مرا نمی‌بیند. امّ جمیل آمد و به ابوبکر گفت: رفیقت کجاست؟ ابوبکر گفت: هر جا خدا بخواهد. گفت: در پی او آمده

ام، اگر می‌دیدمش با سنگ می‌زدمش، او مرا هجو کرده سوگند به لات وعزی من شاعری بزرگ هستم. او رفت و ابوبکر به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: او شما را ندید ای رسول خدا! فرمود: نه، خداوند میان من و او پرده ای انداخت. و معجزه دیگر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله همان کتاب والای اوست که عقل‌های نگرندگان در آن را سرگشته می‌سازد و ویژگی‌هایی دارد که اگر بخواهم بگویم سخن به درازا می‌کشد.

یهودیان گفتند: ما از کجا بدانیم این‌هایی که گفتی حقیقت دارد؟ امام کاظم علیه السلام به آنان فرمود: ما از کجا بدانیم سخنانی که شما درباره نشانه‌های موسی علیه السلام می‌گویید حقیقت دارد؟! گفتند: از آن جا که آن‌ها را انسان‌های پاک و درستکار نقل کرده اند. امام کاظم علیه السلام به آنان فرمود: پس درستیِ خبرهایی که به شما دادم را نیز از آن جا بدانید که یک کودک دارد خبر می‌دهد، کودکی که خداوند این دانش را به او تلقین کرده و آن را از راویان و نقل کنندگان نیاموخته است. یهودیان گفتند: شهادت می‌دهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و شما امامان و پیشوایان و حجت‌های خداوند بر آفریدگانش هستید. امام کاظم علیه السلام فرمود: در آن دم امام صادق علیه السلام جلو آمد و میان چشمان مرا بوسید و سپس فرمود: پس از من امام قائم تو هستی. از این روست که واقفیه گفته اند امام کاظم علیه السلام زنده و قائم است. سپس امام جعفر صادق علیه السلام به آنان خلعت بخشید و هدیه‌ها داد و آن‌ها در حالی که مسلمان شده بودند رفتند.

علی بن ابی طالب با نیزه ای که حمزه در جنگ با دشمنان خدا در دنیا در دست داشته می‌آید و نیزه را به حمزه می‌دهد و می‌گوید: ای عموی رسول خدا و ای عموی برادر من رسول خدا! همان طور که در دنیا با این نیزه از دوستان خدا در برابر دشمنان خدا دفاع می‌کردی اکنون نیز دوزخ را با نیزه ات از دوستانت دور کن. حمزه نیزه را در دست می‌گیرد و نوک نیزه را در آن دیوار آتش فرو می‌برد که پیش روی دوستانش حائل شده و نمی‌گذارد آنان از صراط به سوی بهشت عبور کنند. او به یک ضربه دیوار را به اندازه مسیر پانصد ساله دور می‌کند و سپس به هوادارن و دوستانی که در دنیا داشته می‌گوید: عبور کنید. آن‌ها در حالی که آتش از پیش رویشان برگرفته شده و ترس و هراس از ایشان دور شده، در امنیت و سلامت از صراط می‌گذرند و بهره مند و پیروز به بهشت درمی آیند. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به ابوجهل فرمود: ای ابوجهل! این هم گروه سوم که نشانه‌های خداوند و معجزات رسول خدا را دیدند، اکنون درخواست تو می‌ماند، چه نشانه ای می‌خواهی؟ ابوجهل گفت: نشانه عیسی بن مریم را به همان شکلی که به گمان تو مردمان را از آن چه می‌خورده اند و آن چه در خانه‌هایشان می‌اندوخته اند خبر می‌داده است، تو نیز مرا از آن چه امروز خورده‌ام و آن چه در خانه‌ام اندوخته‌ام خبر ده و حال که می‌پنداری خداوند مرتبه ای ورای عیسی به تو داده، افزون بر آن بگو پس از غذا خوردن چه کرده ام؟ رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: من هم از آن چه که خورده ای خبرت می‌دهم و هم از آن چه که اندوخته ای و هم از آن چه که در حین غذا خوردن انجام داده ای و هم از آن چه که پس از غذا خوردن کرده ای، امروز روزیست که خداوند با پیشنهادی که دادی رسوایت می‌کند، اگر به خدا ایمان آوردی این رسوایی برایت زیانی نخواهد داشت اما اگر بر کفرورزی

ات پا فشردی برایت خواری آخرت نیز بر رسوایی و خواری دنیا افزوده می‌شود، ذلتی که از بین نمی‌رود و تمام نمی‌شود و پایانی ندارد. گفت: خبر ده. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای ابوجهل! می‌خواستی مرغی بریان شده با روغن را که دوست می‌داری بخوری اما همین که دستت را بر آن گذاشتی برادرت ابوالبختری ابن هشام اجازه ورود خواست، ترسیدی بیاید و از آن مرغ بخورد، از روی بخل مرغ را زیر دامانت کشیدی و لباست را رویش کشیدی تا او برود. ابوجهل گفت: ای محمد! دروغ گفتی، هیچ یک از این‌ها نبوده و من نه مرغی خورده‌ام و نه چیزی از آن را اندوخته ام، اما پس از غذایی که می‌پنداری خورده‌ام چه کردم؟ رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: سیصد دینار از مال خودت داشتی و ده هزار دینار از امانات مردم یکی صد دینار و دیگری دویست و دیگری پانصد و دیگری هفتصد و دیگری هزار تا برسد به ده هزار دینار هر کدام را در در کیسه ای

نزدت داشتی، قصد کرده بودی در امانت آنان خیانت کنی و دارایی آنان نزد خود را انکار کنی و به آن‌ها پس ندهی، از آن مرغ سینه اش را خوردی و بقیه اش را اندوختی و آن اموال را یکسره چال کردی و از این که به بندگان خدا خیانت کرده بودی و مطمئن شده بودی که کار به مرادت حاصل شده شاد و خوشحال بودی، اما تدبیر خداوند در این کار بر خلاف تدبیر توست. ابوجهل گفت: ای محمد! این نیز دروغ است، من هیچ یک از این کارها را نکرده‌ام و هیچ مالی را چال نکرده ام، آن ده هزار دیناری که نزد من امانت بود از من دزدیده شده. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای ابوجهل! من این خبر را از جانب خودم نمی‌دهم که بخواهی مرا تکذیب کنی، این جبرئیل روح الامین است که این خبر را از جانب پروردگار جهانیان به من می‌دهد و اثبات شهادت و راستیِ

گفتارش به عهده خودش است. سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آن مرغی را که او از آن خورده بیاور. ناگهان مرغ پیش روی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله حاضر شد. حضرت فرمود: ای ابوجهل! آیا این را می‌شناسی؟ گفت: من این را نمی‌شناسم و از چیزی خبر ندارم، مثل این مرغ که تکه ای از آن خورده شده باشد در دنیا زیاد است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای مرغ! این ابوجهل سخن محمد از قول جبرئیل را و سخن جبرئیل از قول پروردگار جهانیان را تکذیب می‌کند، تو شهادت ده که محمد راست می‌گوید و این ابوجهل است که دروغ می‌گوید. ناگاه مرغ به سخن درآمد و گفت: ای محمد! شهادت می‌دهم که تو رسول خدا و سرور همه آفریدگان هستی و ابوجهل دشمن خدا و ستیزه گرست و حقیقتی را که خودش می‌داند منکر شده است، او این گوشه از مرا خورد و بقیه را اندوخت، شما نیز همین خبر را به او دادی و مرا نزدش حاضر کردی اما او تکذیب کرد، پس لعنت خدا و لعنت همه لعن کنندگان بر او باد، او علاوه بر کافر بودن بخیل هم هست، برادرش از او اجازه ورود خواست و او از ترس این که برادرش از من بخورد مرا زیر دامانش گذاشت، ای رسول خدا! شما راستگوترینِ راستگویان در میان همه آفریدگان هستی و ابوجهل دروغگو و اهل بهتان و ملعون است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن چه دیدی برایت کافی نیست؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند عزّ و جلّ امان یابی. ابوجهل گفت: من می دانم که این‌ها همه خیال و وهم است. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا میان این چه که دیدی و سخنی که شنیدی با آن چه که از خودت و دیگر قریشیان و مردم عرب می‌بینی و سخنانی که از آنان می‌شنوی تفاوتی می‌گذاری؟ ابوجهل گفت: نه. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا گمان می‌کنی همه آن چه که می‌بینی و با

حواسّت درمی یابی خیالات است؟ گفت: آن‌ها خیالات نیست. حضرت فرمود: این نیز خیالات نیست، چگونه ممکن است تو در دنیا چیزی مطمئن‌تر از این ببینی؟ در آن هنگام رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دست خود را بر آن تکه خورده شده از مرغ گذاشت و بر آن دست کشید، ناگاه گوشت بهتر از قبل بر تن مرغ برگشت. سپس فرمود: این نشانه را دیدی؟ گفت: ای محمد! تو این را به وهم می‌اندازی و من باورش ندارم. حضرت فرمود: ای جبرئیل! اموالی را که این حق ستیز چال کرده بیاور تا شاید ایمان بیاورد. ناگهان همه آن کیسه‌ها مطابق با آن چه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده بود، یعنی ده هزار و سیصد دینار پیش روی حضرت حاضر شد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در حالی که ابوجهل داشت نگاه می‌کرد، یک کیسه از آن‌ها را برداشت. کیسه گفت: مرا به فلان بن فلان بدهید. آن را به وی که صاحبش بود دادند و حضرت به او فرمود: ای فلانی! مالی را که ابوجهل در امانتش به تو خیانت کرده بود بگیر. و مالش را به او بازگرداند. به همین ترتیب حضرت همه آن‌ها را یکی یکی صدا زد و همه ده هزار را به صاحبانش بازگرداند و این گونه ابوجهل رسوا شد. وقتی سیصد دینار روبروی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله باقی ماند حضرت فرمود: اکنون ایمان بیاور تا سیصد دینارت را بگیری و خداوند چنان به آن برکت دهد که ثروتمندترین مرد قریش شوی. گفت: ایمان نمی‌آورم اما آن را می‌گیرم چراکه مال خودم است. همین که ابوجهل رفت تا سیصد دینار را بردارد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فریاد برآورد و به مرغ گفت جلوی ابوجهل را بگیر و او را از این دینارها بازدار و او را ببر. ناگهان مرغ سوی ابوجهل پرید و با چنگالهایش او را گرفت و به هوا بردش و پرواز کرد تا بالای خانه او رسید و او را آن جا گذاشت. آن گاه رسول خدا صلّی اللّٰه

علیه و آله دینارها را به برخی از مسلمانان تهیدست داد و سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای جماعت یاران محمد! این نشانه ای بود که

پروردگارمان عزّ و جلّ برای ابوجهل پدید آورد اما او دشمنی کرد، این پرنده ای که زنده شد از پرندگان بهشتی می‌شود و در آن جا بالای سر شما پرواز خواهد کرد، در بهشت پرندگانی همچون شتران بُختی وجود دارند و همه انواع پرندگان میان آسمان و زمینش در پروازند، هرگاه یکی از مومنانی که دوستدار پیامبر و خاندان اوست بخواهد یکی از آن‌ها را بخورد، آن پیش روی وی می‌افتد و بال‌هایش می‌ریزد و از پر پاک می‌شود و کباب و طبخ می‌شود، آن گاه بدون این که آتشی پدید آید او از یک طرف آن پرنده تکه ای پخته شده می‌خورد و از طرف دیگرش تکه ای کباب شده، وقتی اشتها و میلش فرونشست و گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»{ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است.}، آن پرنده به حالت قبل خود بازمی گردد و در آسمان پَر می‌کشد و بر دیگر پرندگان بهشتی فخر می‌کند و می‌گوید: چه کسی همچون من است که دوست خدا به امر خدا از من خورده است.

در الإحتجاج نیز همانند این روایت با اندکی اختصار در میان و پایانش نقل شده است.

الخرائج و الجرائح: از امّ سلمه روایت شده: روزی حضرت فاطمه سلام الله علیها در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را به دوش داشت با ظرفی از حریره نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: پسر عمویت را صدا بزن. سپس یکی از حسنین را بر ران راستش و دیگری را بر ران چپش نشاند و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه

سلام الله علیها را نیز یکی را روبروی خود و دیگری را پشت خود نشاند. سپس فرمود: خداوندا اینان اهل بیت من هستند، پس آلودگی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزه شان گردان. و این سخن را سه مرتبه تکرار کرد. من در آستانه در نشسته بودم. گفتم: من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو به سوی راهی نیک روی داری. کسی جز آن‌ها و جبرییل در خانه نبود. حضرت ردای خیبری خود را بر سر آنان کشیده بود و آنان را با آن پوشانده بود و خود نیز به کنارشان رفته بود. سپس جبرییل با طبقی از انار و انگور نزد حضرت آمد. پیامبر صلّی الله علیه و آله خورد و انگور و انار تسبیح گفتند. سپس حسن و حسین علیهما السلام خوردند و انگور و انار در دستان ایشان تسبیح گفتند. سپس حضرت علی علیه السلام آمد و خورد و باز آن‌ها تسبیح گفتند. سپس یکی از صحابه آمد و او نیز خواست بخورد. اما جبرییل گفت: از این ظرف فقط پیامبر یا فرزند پیامبر یا وصیّ پیامبر می‌خورد.

علل الشرائع: ابان بن تغلب نقل کرده است: پس از آن که حجاج کعبه را خراب کرد، مردم خاک آن را میان خود تقسیم نمودند. پس از آنکه خواستند از نو بنا کنند، ماری از زمین بیرون آمد و از کار آنان جلوگیری کرد، تا جایی که ناکام ماندند و نزد حجاج رفتندو جریان را برای او بازگفتند. وی ترسید که از بنا و ساختن کعبه ممنوع شده باشد، پس بالای منبر رفت و مردم را فرا خواند و گفت: خدا پیدا کند بنده ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلا شده ایم چیست و ما را از آن آگاه کند. ابان گفت: پیرمردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد، او همان کسی است که دیدم به سوی کعبه آمد و اندازه آن را

گرفت و رفت. حجّاج پرسید: او کیست؟ پیرمرد گفت: او علی بن الحسین است. حجاج گفت: او اصل و معدن آن است. پس کسی را محضر ایشان فرستاد. پس حضرت نزد او آمد و حجاج داستان را برای امام بیان کرد و این که حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای حجاج! تو بنایی را که ابراهیم و اسماعیل ساخته بودند، منهدم کردی و خاک‌هایش را در جاده ریخته و سپس آن‌ها را غارت کردی. گویا پنداشتی آن‌ها میراث تو هستند. اکنون وظیفه تو آن است که به منبر رفته، به مردم بگویی: هیچکس از آنان نباشد که چیزی از خاک کعبه را برداشته، مگر این که آن را برگرداند. مردم چنین کردند. حجّاج وقتی دید تمام خاک‌ها در یک جا جمع شد، حضرت علی بن حسین آمد و اساس و پایه بیت را نهاد و سپس فرمان داد آن را حفر کنند. راوی گوید: مار از ایشان گریخت و غایب شد و آنان پایه بیت را گود کردند تا به جایگاه ستون‌ها رسیدند. حضرت علی بن حسین به آنان فرمود: دور شوید. پس حضرت نزدیک آمد و با جامه ای روی جایگاه ستونها را پوشانده و سپس گریست. آنگاه با دست خود خاک روی آن‌ها ریخت. بعد کارگران را به حضور خواند و فرمود: ساختمان خود را بنا کنید. آن‌ها بنا را ساختند و وقتی دیوارها بالا آمد، فرمان داد که خاک‌ها را درداخل بنا بریزند؛ از این رو بیت مرتفع و بلند گردید، به طوری که باپله به داخل آن می‌رفتند.

عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام خطاب به مردی گفت: چه مقدار از سکینه نزد شما موجود است؟ آن قوم نمی‌دانستند که منظور چیست؟ پس به امام گفتند: جانمان به فدایت! آن چیست؟ امام

فرمود: بادی خوش بو که از بهشت می‌آید و صورت او چون انسان بوده و همراه پیامبران است و همان چیزی است که زمانی که ابراهیم کعبه را بنا نهاد، بر وی فرود آمد و جای ستون‌ها را معین کرد و پایه و ارکان کعبه را بر آن نهاد.

علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: همانا قریش کعبه را خراب کردند، زیرا سیل از قسمت بالای مکه می‌آمد و وارد آن می‌شد، پس فرو ریخت.

تفسیر العیاشی: زراره گوید: نزد امام صادق علیه السلام پشت به مقام ابراهیم نشسته بودم. امام صادق در حالی که زانوهای خود را بغل کرده و رو به قبله نشسته بود فرمود: نگاه کردن به کعبه عبادت است. سپس با دستش به کعبه اشاره کرد و فرمود: و نه محبوب‌تر از آن. خداوند هیچ نقطه ای را نزد خودش گرامی‌تر از این مکان نیافریده است. خداوند به خاطر کعبه بود که ماههای حرام را در کتاب خود قرار داد، زمانی که آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ سه ماه متوالی و یک ماه جدا برای عمره.

علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سبحان به ابراهیم علیه السلام دستور داد که حج گزارده و اسماعیل را همراه خود به حج برد و وی را ساکن حرم سازد. پس آن دو سوار بر شتری سرخ موی قصد حج کردند و تنها جبرئیل آن دو را همراهی می‌کرد. زمانی که به حرم رسیدند، جبرئیل به ابراهیم گفت: ای ابراهیم! فرود آیید و پیش از آن

که داخل در حرم شوید، غسل کنید. پس آن دو از مرکب فرود آمدند و غسل کردند و جبرئیل به آن دو یاد داد که چطور برای احرام آماده شوند. ابراهیم و اسماعیل نیز آن چنان کردند. سپس جبرئیل به آنان فرمان داد و آن دو آماده حج شدند. جبرئیل به آنان امر کرد که همچون پیامبران چهار بار لبیک گویند. سپس آن دو را با خود سیر داد تا این که به باب الصفا رسیدند. از شتر خویش پایین آمدند و جبرئیل در بین آن دو ایستاد و رو به کعبه، تکبیر، حمد، تمجید و ثنا گفت و آن دو نیز تکرار کردند و همان کاری را کردند که جبرئیل کرد. سپس جبرئیل پیش آمد و آن دو نیز آمدند، در حالی که خداوند را ثنا می‌گفتند و تمجید می‌کردند تا این که به جایگاه حجر الاسود رسیدند. جبرئیل حجر الاسود را لمس کرد و به آن دو دستور داد تا آن را لمس کنند. هفت دور به گرد آن طواف کردند و سپس آندو را در جایگاه مقام ابراهیم ایستاند و دو رکعت نماز خواند و آنان نیز خواندند. سپس اعمال و مناسک آن دو را به آنان نشان داد و زمانی که آن دو مناسک خویش را

انجام دادند، خداوند به ابراهیم فرمان داد که باز گردد و اسماعیل به تنهایی ماند و کس دیگری با او نبود. در سال بعد خداوند به ابراهیم اجازه داد که حج گزارد و کعبه را بنا نهد. اعراب نیز به حج می‌رفتند و کعبه با وجود آن که خراب شده بود، اما هنوز پایه‌ها و ارکان آن مشخص و معلوم بود. زمانی که مردم بازگشتند، اسماعیل سنگ‌ها را جمع کرد و آن‌ها را در درون کعبه ریخت. هنگامی که خداوند به ابراهیم اجازه داد که کعبه را بنا کند، ابراهیم جلو آمد و گفت: ای فرزندم! خداوند ما را به ساختن کعبه فرمان داده است. پس آن را آشکار کردند. آن زمان کعبه تنها به صورت یک ردیف سنگ سرخ بود. خداوند عز و جل به ابراهیم فرمان داد: بنای کعبه را بر همین پایه بگذار و چهار فرشته نازل کرد که

سنگ‌ها را برای او جمع می‌کردند. ابراهیم و اسماعیل سنگ‌ها را می‌گذاشتند و فرشتگان سنگ‌ها را نزدیک آن دو می‌آوردند تا این که به دوازده ذراع رسید و برای آن، دو در قرار دادند که یکی برای ورود و دیگری برای خروج بود و برایش درگاه و دری از آهن گذاشت.

کعبه عریان بود، پس چون مردم در آن وارد شدند، زنی از حمیر آمد که اسماعیل زیبایی وی را پسندید و از خدا خواست او را به ازدواج وی درآورد. آن زن شوهر داشت و خداوند بر شوهرش مرگ را مقدر کرد. پس آن زن در سوگ شوهرش در مکه اقامت کرد و خدا این غم را از یاد او برد و او را با اسماعیل تزویج کرد. ابراهیم علیه السلام به حج آمد و او زنی سازگار بود. اسماعیل به طائف رفت تا برای خانواده اش توشه ای فراهم کند. پس زن او، پیرمردی غبارآلود را دید و پیرمرد از حال ایشان پرسید و به ویژه از حال اسماعیل پرسید و آن زن به او خبر داد که حال او خوب است. پیرمرد پرسید تو از کجایی؟ زن گفت: زنی از حمیر هستم. ابراهیم رفت و اسماعیل را ندید. ابراهیم یادداشتی نوشت و گفت: هر زمان که آمد ان شاء اللّٰه، آن را به شوهرت بده. اسماعیل آمد و زنش نوشته را به او داد. پس آن را خواند و گفت: می‌دانی آن پیرمرد که بود؟ گفت: دیدم که زیبا بود و به تو شباهت داشت. گفت: او پدرم بود. گفت: در مورد او چه بد شد! گفت: چرا؟ به چیزی از زیبایی‌های تو نگریست؟ گفت: نه، ولی ترسیدم کوتاهی کرده باشم. او که عاقل بود گفت: چرا بر این دو در، دو پرده یکی از اینجا و یکی از اینجا آویزان نمی‌کنید؟ گفت: باشد و دو پرده به طول دوازده ذرع درست کرده و بر دو در آویخت و زنش آن را پسندید و گفت: چرا برای کعبه لباسی نبافم و همه کعبه را با آن نپوشانیم، زیرا این سنگها ناهنجار هستند؟ اسماعیل گفت: باشد. پس زن در این کار شتاب کرد و پشم زیادی برای

قومش فرستاد و از آنان خواست آن‌ها را بریسند. امام صادق علیه السلام فرمود: پس برخی از برخی دیگر می‌خواستند تا بریسند. گفت: پس آن زن در این کار شتاب کرد و کمک گرفت. هرگاه از بافتن بخشی از پرده فراغت می‌یافت، آن را می‌آویخت. پس موسم حج فرا می‌رسید و یک طرف از کعبه باقی مانده بود. او به اسماعیل گفت: با این قسمت از کعبه که پرده ای برای آن نداریم چه می‌کنی؟ پس آن را با برگهای نخل پوشاندند و موسم فرارسید و عربها مثل همیشه آمدند و چون نگریستند، آن را پسندیدند و گفتند: شایسته است برای آبادکننده این خانه قربانی کنیم و به وی اهدا کنیم؛ پس از آن زمان، قربانی کردن مرسوم شد. پس هر کدام از افراد عرب، چیزی آوردند از جمله برگ و اشیای دیگر تا آنکه چیز زیادی جمع شد. آن برگهای نخل را کندند و پوشش کعبه را تمام کردند و دو در بر آن نصب کردند. کعبه سقف نداشت، پس اسماعیل بر آن ستون‌هایی را نها، همچون ستون‌های چوبی که هم اکنون می‌بینید. سپس اسماعیل سقف آن را به وسیله شاخ و برگ پوشاند و گل اندود کرد. اعراب پس از گذشت یک سال آمدند و وارد کعبه شدند و بنای آن را دیدند و گفتند: شایسته است که سازنده این بنا پاداش بیشتری گیرد. سال بعد آن قدر قربانی برای اسماعیل آمد، در حالی که نمی‌دانست که با آن چه کند؟ خداوند سبحان به وی وحی کرد که آن را ذبح کن و با آن حج گزاران راطعام بده.

اسماعیل از کمبود آب به ابراهیم شکایت کرد. خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که چاهی حفر کن که حاجیان از آن آب نوشند. جبرئیل فرود آمد و چاه حج گزاران یعنی همان زمزم را حفر کرد تا این که آب آن پدیدار شد. سپس جبرئیل گفت: ای ابراهیم پایین برو! پس از او جبرئیل پایین آمد و گفت: ای ابراهیم! در چهار گوشه چاه بزن و بگو:

بسم اللّٰه. ابراهیم بر گوشه آن قسمت از چاه که در کنار کعبه بود زد و گفت: بسم اللّٰه. پس چشمه ای سر برآورد. سپس بر گوشه دیگری زد و گفت: بسم اللّٰه و چشمه ای جاری شد. سپس به گوشه سوم زد و گفت: بسم اللّٰه پس چشمه ای جاری شد. پس بر گوشه چهارم زد و گفت بسم اللّٰه پس چشمه ای جاری شد. جبرئیل گفت: ای ابراهیم بنوش و در آن برای فرزندت دعای فراوانی و برکت کن. ابراهیم و جبرئیل از چاه بیرون آمدند. جبرئیل به او گفت: ای ابراهیم، از این جا برو و پیرامون کعبه طواف کن. این چاهی است که به وسیله آن خداوند فرزندت اسماعیل را سیراب ساخته است. ابراهیم رفت و اسماعیل نیز او را همراهی کرد تا این که از حرم خارج شد. ابراهیم رفت و اسماعیل به حرم باز گشت و خداوند از زن حمیری فرزندی به وی عطا کرد که فرزند و عقبه ای نداشت.

گفت: اسماعیل پس از او با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هریک از آنان صاحب چهار پسر شد. پس ابراهیم از دنیا رفت و اسماعیل او را ندید و از این امر آگاه نگردید تا این که در موسم حج، اسماعیل برای دیدن پدرش ابراهیم آماده شد. در این هنگام جبرئیل بر وی فرود آمد و به خاطر از دست دادن پدرش به وی تسلیت گفت. پس گفت: ای اسماعیل! مبادا به خاطر از دست دادن پدرت چیزی بگویی که خدا را خشمگین سازی. ابراهیم بنده ای بود که خداوند او را فرا خواند و او اجابت کرد. و به او خبر داد که او نیز به پدرش خواهد پیوست. در آن زمان اسماعیل دارای پسر کوچکی بود که او را دوست می‌داشت و علاقه داشت که او وصی او باشد. اما خداوند این را نمی‌خواست و گفت: ای اسماعیل! وصی تو فلانی است. زمانی که اسماعیل از دنیا رفت، وصی خویش را فرا خواند و گفت: ای فرزندم! هر وقت مرگت فرا رسید، همان

کاری را انجام ده که من کردم. از آن جاست که هیچ امامی از دنیا نمی‌رود مگر این که خداوند خبر می‌دهد که چه کسی را وصی خود قراردهد.

الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: فرزند آدم هرگز مرتکب گناهی بزرگتر از این نخواهد شد که پیامبر و یا امامی را به قتل رساند و یا این که کعبه را که خداوند آن را قبله ای برای بندگان خویش قرار داده ویران کند و یا این که منی خویش را از راه حرام در زنی فرو ریزد.

امالی صدوق، علل الشرائع: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا آمدند و درباره برخی چیزها از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند. یکی از سؤالاتی که یکی از آن‌ها از پیامبر پرسید این بود که به چه علت کعبه را بدین اسم نامیده اند؟ پیامبر فرمود: چون کعبه مرکز دنیا است.

علل الشرائع: از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا کعبه را بدین اسم نامیده اند؟ فرمود: بدین خاطر که چهار گوش است. گفته شد: به چه دلیل چهار گوش است؟ امام فرمود: بدین علت که در مقابل بیت المعمور است و آن نیز چهار گوش است. به ایشان گفته شد: برای چه بیت المعمور چهار گوش است؟ امام فرمود: چون در مقابل عرش است و عرش هم چهار گوش است. به امام گفتند: به چه دلیل عرش چهار گوش است؟ امام فرمود: زیرا کلماتی که اسلام بر اساس آن‌ها استوار گشته چهار تاست: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر.

علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: علت این که کعبه در مرکز زمین قرار گرفته این است که از زیر آن زمین گسترده شده و هر بادی که در دنیا می‌وزد، از زیر رکن شامی خارج می‌شود. کعبه اولین نقطه ای است که در زمین قرار داده شده و بدین علت در مرکز زمین قرار گرفته تا وجوب آن برای اهل شرق و غرب در این باره یکسان باشد.

علل الشرائع: ابی خدیجه نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا کعبه را بیت عتیق نامیده اند؟ فرمود: خداوند عز و جل حجر الاسود را از بهشت برای آدم فرود آورد. در آن زمان کعبه مرواریدی سفید رنگ بود. پس خداوند آن را به سوی آسمان بالا برد و پایه و اساس آن باقی ماند که در مقابل این خانه قرار دارد. هر روز هفتاد هزار فرشته بر آن وارد می‌شوند و دیگر به سوی آن باز نمی‌گردند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل فرمان داد که خانه را بر همان ستون‌ها و پایه‌ها بنا نهند و بدین دلیل بیت العتیق نامیده شده که آن از غرق شدن رها شد.

علل الشرائع: محاربی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل روز غرق کردن قوم نوح، تمام زمین را به جز کعبه غرق کرد. در آن روز کعبه عتیق نامیده شد، چرا که از غرق شدن نجات یافت. به امام

گفتم: آیا به سمت آسمان بالا رفت؟ امام فرمود: خیر. آب هرگز به کعبه نرسید بلکه از آن دور گشت.

علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: یکی از شامیان از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اولین نقطه ای که از زیر زمین در روزهای طوفانی گسترش یافت پرسید. امام فرمود: جایگاه کعبه بود و آن زبرجدی سبز رنگ بود.

علل الشرائع: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هرگز جایز نیست که کسی بنای خانه اش را بالاتر از کعبه قرار دهد.

قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: محل فرود آدم علیه السلام بر کوهی در شرق سرزمین هند به نام باسم بود. سپس به وی فرمان داد که به سوی مکه سیر کند؛ پس زمین را برای او پیچید و بر هر بیابانی که عبور می‌کرد، گام می‌نهاد و در هیچ سرزمینی گام ننهاد مگر این که آنجا آباد و سرسبز شد. دویست سال به خاطر بهشت گریست. پس خداوند خیمه ای از خیمه‌های بهشتی را جهت آرام کردنش به او داد و آن را در مکه، در جایگاه کعبه قرار داد. آن خیمه از یاقوتی سرخ رنگ بود که دارای دو در شرقی و غربی ساخته شده از طلا و سه چراغ از طلای غیر مسکوک بهشتی بود که نور آن می‌درخشید. و رکن را فرود آورد و آن یاقوتی سپید رنگ از یاقوت‌های بهشتی بود و محل نشستن آدم بود که بر آن می‌نشست. خیمه آدم همواره در جایگاه خود بود تا این که خداوند وی را قبض روح کرد. پس آن را به سوی خود

بالا برد و فرزندان آدم در جای آن، خانه ای از گل و سنگ ساختند که همواره آباد بود و آن از غرق شدن نجات یافت و آب آن را خراب نکرد تا این که خداوند حضرت ابراهیم را مبعوث کرد.

تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام به نقل از پدر خویش فرمود: خداوند از تمامی زمین، مکه را برگزیده و از مکه بکه را برگزیده است. در بکه سراپرده ای از نور پوشیده از مروارید و یاقوت نازل کرد و سپس در میان آن سراپرده‌ها چهار ستون فرود آورد و بین آن ستون‌ها در چهار گوشه خانه، مرواریدی سفید

رنگ قرار داد که طول آن هفت ذراع بود و در آن مروارید، نوری از نور آن سراپرده‌ها قرار داد که همچون چراغ بود و اصل ستون فرو رفته در خاک و نوک آن زیر عرش بود. ربع اول از جنس زمرد سبز، ربع دوم از جنس یاقوت سرخ، ربع سوم از جنس مروارید سپید و ربع چهارم از نوری درخشنده بود و خانه خدا بالاتر از زمین در میان آن‌ها فرود آمده بود. نور چراغ‌ها به جایگاه حرم می‌رسید و بزرگترین چراغدان آن مقام ابراهیم بود. تعداد چراغ‌ها به سیصد وشصت عدد می‌رسید. رکن حجرالاسود در رحمت الهی؛ رکن شامی، در بازگشت و توبه، ورکن شامی، در توسل جویی و رکن یمانی، در توبه و همان در خاندان محمد وپیروان آنان به طرف اینسنگ (حجر الاسود) بود. این سنگ حجت و دلیل آشکار خدا در زمین خویش بر بندگانش می‌باشد. زمانی که آدم بر زمین فرود آمد، بر کوه صفا هبوط کرد و بدین جهت خداوند برای آن نامی از اسم آدم مشتق ساخت؛ همان جایی که می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ»{خداوند آدم را برگزید}. و حوا بر کوه مروه فرود آمد و خداوند نامی

از نام زن برایش اشتقاق کرد. آدم همراه با آینه ای از بهشت فرود آمد. وقتی آدم نتواست آن آینه را در کنار مقام بیافریند، در حالی که خود به آن تکیه می‌داد، از پروردگار خویش خواست که خانه اش را بر روی زمین پایین آورد؛ پس خداوند آن را پایین آورد و مساوی زمین قرار داد و آدم به آن تکیه می‌داد. ارتفاع آن از زمین هفت ذراع و طول آن بیست و پنج در بیست و پنج ذراع می‌رسید و چهار در داشت و سراپرده آن دویست ذراع در دویست ذراع بود.

کافی: از یکی از اصحاب روایت شده است که مردی را دو پسر بچه در یک شکم آمدند و امام ششم به او مبارکباد گفت و فرمود: کدام بزرگ ترند؟ پاسخ داد: آنکه نخست به دنیا آمده؟ امام فرمود: آنکه دنبال‌تر آمده بزرگ‌تر است. نمی‌دانی که به او نخست آبستن شده و آن دیگر بر او در آمده و راه را بر او بسته و او نتوانسته جلوتر به در آید تا او برآید و آنکه به دنبال آید بزرگ‌تر است.

محاسن: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: خدا تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ»{که ما انسان را در رنج آفریدیم!} یعنی واداشته در شکم مادر رو به روی مادر، خوراکش از خوراک مادر است و نوشابه اش از نوشابه مادر و به نفس او نفس کشد، و پیمانی که خدا از او گرفته میان دو چشم او است. و چون زادنش نزدیک گردد، فرشته ای آید به نام زاجر و او را نهیبی زند و وارو گردد و سرش سرازیر شود تا خدا کار زایش را بر زن و نوزاد آسان کند و این جریان برای همه مردم است، مگر آنکه سرکش باشد و چون

او را نهیب زند، بهراسد و وارو گردد و به زمین افتد و از نهیب آن فرشته گریان است و پیمان را فراموش کرده است.

علل الشرایع: در خبر شامی است که از امیرالمؤمنین علیه السّلام از گرامی ترین بلاد بر روی زمین‌ها پرسیده شد. فرمود: درّه ای است به نام سراندیب که آدم از آسمان در آن افتاد. و او را از بدترین وادی زمین پرسید. فرمود: درّه ای در یمن به نام «برهوت» که از درّه‌های دوزخ است.

فرمود: بیرون شدن آنان از مصر و ورود آن‌ها به شام نبود جز پس از آنکه توبه کردند و خدا از آن‌ها خشنود شد. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: راستش من بد دارم خوردن خوراک‌هایی که در گل پخته‌های مصر پخته شود و دوست ندارم سرم را با گلش بشویم، از ترس این که خواری بار آورد و غیرتم را ببرد.

از ابی الحسن اول علیه السّلام روایت شده است که فرمود: قم آشیانه آل محمّد است و جایگاه شیعیانشان، ولی البته هلاک شوند گروهی از جوان‌هاشان به گناه پدران خود و برای خوار شمردن و مسخره کردن بزرگانشان و مشایخشان و با این وضع خدا شر دشمنان و هر بدی را از آن‌ها بگرداند.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: چون آسایش بندگان نابود گردد و مردم اسب سوار شوند و از زنان و بوی خوش کناره کنند، گریز، گریز از کنار آن‌ها! گفتم: قربانت به کجا؟ فرمود: به کوفه و اطرافش یا قم و اطرافش که بلا از آن دو به دور است.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: چون بلا و رنجی به شما رسد، بر شما است که به قم روید که جایگاه بنی فاطمه و آسایشگاه مؤمنان است. و زمانی آید که اولیاء و دوستان ما از ما نفرت گیرند و دور شوند و این صلاح آن‌ها است که به دوستی ما شناخته نشوند و خون و مالشان به جا ماند، کسی به قم و مردمش سوء قصد نکند جز این که خدا او را خوار کند و از رحمت خود دور کند.

از ابی الحسن اول علیه السّلام روایت شده است که فرمود: مردی از اهل قم مردم را به حق می‌خواند و با گروهی چون پاره‌های آهن به پاخیزند که بادهای تند آن‌ها را نلغزاند، و جز نبرد ندانند و نخواهند و بر خدا توکل دارند و سرانجام از آن پرهیزکاران است.

از عفان بحری روایت شده است که امام صادق علیه السّلام به من فرمود: می‌دانی چرا قم نام شد؟ گفتم: خدا و رسولش و تو داناترید. فرمود: برای آنکه مردمش با قائم آل محمّد صلوات اللّٰه علیه به پا خیزند و بر او استوار مانند و او را یاری کنند.

از بخشی از مردم ری روایت شده است که بر امام صادق علیه السّلام وارد شدند و گفتند: ما اهل ری هستیم. فرمود: مرحبا به برادران قمی ما! گفتند: ما اهل ری هستیم و سخن خود را باز گفت. چند بار گفتند و همان پاسخ را شنیدند. پس فرمود: خدا را حرمی است که مکه است و رسول خدا را حرمی که مدینه است و امیرالمؤمنین را حرمی که کوفه است، و ما را هم حرمی که شهر قم است، و البته در آن زنی از فرزندانم به خاک رود به نام فاطمه و هر که اش زیارت کند، بهشتش واجب شود. راوی گفت: این سخن او پیش از این بود که امام کاظم علیه السّلام به دنیا آید.

از روایات فضل قم آن است که مردی به امام صادق علیه السّلام وارد شد و گفت: یا ابن رسول اللّه! می‌خواهم از تو پرسشی کنم که تاکنون کسی نکرده و پس از این هم نکند. فرمود: بسا می‌خواهی از حشر و نشرم بپرسی؟ آن مرد گفت: آری، بدان که محمّد را به راستی برانگیخت، مژده بخش و بیم ده. از تو نپرسم جز آن را.

فرمود: محشر همه مردم بیت المقدس است، جز یک سرزمین در کوهستان به نام قم که در همان گورشان حسابرسی شوند و از آنجا به بهشت روند. سپس فرمود: اهل قم آمرزیده اند. گوید آن مرد بر سر پا جست و گفت: یا ابن رسول اللّه! این مخصوص مردم قم است؟ فرمود: آری، و هر که هم عقیده آن‌ها است.

سپس فرمود: فزونت سازم؟ گفت: آری. فرمود: پدرم از پدرش، از جدّش به من باز گفت که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به یک بقعه از زمین نگاه کرد در جبل سبز و خوشرنگ‌تر از زعفران و خوشبوتر از

مشک، و ناگاه دید پیری در آن خفته و کلاه درازی بر سر دارد. گفتم: دوستم جبرئیل! این چه بقعه است؟ فرمود: شیعه وصیّ ات علی بن ابی طالب در آن باشند. گفتم: این پیر که در آن خوابیده کیست؟ گفت: ابلیس لعین است. گفتم: از آن‌ها چه خواهد؟ گفت: آن‌ها را از ولایت وصی ات علی علیه السّلام باز دارد و به فسق و هرزگی کشاند. گفتم: ای جبرئیل! ما را بدان جا فرو آور.

سپس خطبه را ادامه داد تا فرمود: راستی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روزی که جز من با او نبود به من فرمود: جبرئیل روح الامین مرا بر شانه خود برداشت تا زمین را و هر که در او بود به من نمود و کلیدهایش را به من داد و آنچه را که تا قیامت در آن بود و در آن باشد و در آن خواهد بود به من آموخت. و آن بر من گران نباشد، چنان چه بر پدرم آدم گران نبود که همه اسماء را به او آموخت و فرشته‌های مقرب آن‌ها را نمی‌دانستند. و من بقعه ای در کنار دریا دیدم که بصره نامیده شود. دورتر زمینی بود از آسمان و نزدیک‌تر زمینی به دریا از همه زمین به ویرانی شتابان‌تر و خاکش زبرتر و عذابش سخت تر.

و در دوران گذشته بارها به زمین فرو رفته و البته در زمانی این بلایش آید برای شما مردم بصره و آبادانی‌های نزدیک شما روز بلایی است از آب و من می‌دانم از کدام نقطه این آبادی شما بجوشد و سپس پیش از آن امر بزرگی باشد که بر سر شما آید از شما نهان است و بر ما عیان هر که هنگام غرقه شدن آن از آن بیرون شود.

به رحمت پیش گیر خدا است نسبت به او و هر که در آن بماند نه برای مرزداری کشور اسلام، به سزای گناهش رسد و خدا هیچ ستمکاری نیست به بنده‌ها.

مؤلف: از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که چون مرا به آسمان بردند، به زمینی سفید و کافوری گذشتم و بوی خوشی از آن بوییدم و به جبرئیل گفتم: این بقعه چیست؟ گفت: به آن آبه گویند. رسالت تو ولایت نژاد تو بر آن عرضه شد و پذیرفت و خدا از آن مردانی آفریند که تو را و نژادت رادوست دارند. برکت خدا بر آن و مردمش باد!

گفته که از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: ری و قزوین و ساوه ملعون و شومند.

کشف الغمه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: وای بر طالقان که خدای تعالی در آن گنج‌ها دارد نه طلا هستند و نه نقره، بلکه مردانی مؤمنند که خدا را چنان چه سزد شناختند و در آخر الزمان یاران مهدی باشند.

در کتاب نامبرده است که ذوالقرنین وارد جزیره ای بزرگ شد و در آن مردمی را دید که از عبادت کاسته شده اند و چون جانور خزنده سیاهند. بدان‌ها درود گفت و پاسخش دادند. از آن‌ها پرسید: زندگی شما مردم در اینجا چیست؟ گفتند: آنچه خدا به ما روزی کرده از ماهی و انواع گیاه و از این آب‌های گوارا و شیرین همه بنوشیم. گفت: زندگی خوش‌تر و بهتر برای شما فراهم نکنم؟ گفتند: برای چه؟ در این جزیره ما آنچه هست که اگر همه عالم بدان گرایند آن‌ها را بس باشد. گفت: آن چیست؟

او را به دشتی پهناور بردند که درازا و پهنایش پایان نداشت و پر بود از الوان در و یاقوت و زبرجد و بَدَخش و سنگ‌های ارزنده ای که در دنیا دیده نشدند و جواهری که نمی‌شد ارزش برای آن‌ها معین کرد. چیزی دید باور نکردنی که اگر همه عالم جمع می‌شدند تا آن را نقل کنند، در می‌ماندند. گفت: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»، منزه است آنکه ملک عظیم دارد و آفریده آنچه را خلایق ندانند.

و از کناره آن وادی او را به دشتی صاف و پهناور بردند پر از اصناف درختان و انواع میوه‌ها و هر رنگی از گل‌ها و هر جنسی از پرنده‌ها و شرشر نهرها و سایه‌ها و نسیم روح افزا و خرّمی و بوستان‌ها، باغ‌ها و آبگیرها. و چون ذوالقرنین آن‌ها را دید، خدای بزرگ را تسبیح گفت و آن وادی جواهر را در برابر این منظره خرّم و درخشان کوچک شمرد. چون در شگفت شد به او گفتند: در آنچه در دنیا مالک شدی، برخی از آنچه دیدی هست؟ گفت: سوگند به خدای دانای آشکار و نهان، نه.

گفتند: همه این‌ها در دست ما هست و دل ما به هیچ کدام رو ندارد و به همانچه ما را به عبادت پروردگار خالق نیرو دهد قناعت داریم. و هر که برای خدا چیزی را وانهد، خدایش بهتر از آن دهد. از بر ما برو و ما را به خود واگذار، خدا ما را و تو را رهبری کند. سپس او را وداع کردند و از او جدا شدند و به او گفتند: این وادی جواهر در اختیار تو است، هر چه خواهی از آن بردار. او چیزی از آن نخواست.

گفته: سپس ذوالقرنین به جزیره بزرگ دیگر رفت و در آن مردمی را دید که جامه از برگ درخت پوشیده و در غارهای سنگی جا دارند، و از آن‌ها مسائلی از حکمت پرسید که بهترین پاسخ را با لطیف ترین خطاب به او گفتند. به آن‌ها گفت: نیازمندی‌های خود را بخواهید تا بر آورده شود.

گفتند: ما از تو خواستار جاویدان ماندن در دنیا هستیم. گفت: من خود بدان توانا نیستم، کسی که یک نفس فزون از عمرش نتواند کشید، چگونه به شما جاویدانی تواند داد؟

بزرگشان گفت: ما از تو تندرستی دوران زندگی خواهیم. گفت: مرا بر آن هم قدرتی نیست. گفتند: بگو بدانیم چند از عمر مانده است؟ گفت: عمر خود را هم ندانم

تا برسد به عمر شماها. به او گفتند: پس ما را واگذار تا از کسی بخواهیم که بر همه این‌ها بالاتر و توانا است.

اکمال الدین: از أبوالقاسم بصری روایت شده است که برای ابن طولون گنج بسیاری در مصر کشف شد که پیش از وی کسی را روزی نشده بود. و او را به خراب کردن دو هرم تشویق کردند، ولی مشاوران و اطرافیان و رازدارانش به او اشاره کردند که به ویرانی اهرام نپردازد که کسی بدان دست نزده است و عمرش دراز شده باشد.

او بدان اصرار ورزید و هزار کارگر گماشت تا در آن‌ها را بجویند و یک سال گرد آن کار کردند تا خسته شدند و چون آهنک برگشت کردند و نومید شدند، سردابی یافتند و گمان کردند همان دری است که دنبالش بودند و چون به پایانش رسیدند، در آنجا آستانه مرمری یافتند و گمان بردند در همان است و نقشه کشیدند تا آن را بر آوردند. دیدند که بر آن نوشته ای یونانی نقش است.

حکماء و دانشمندان مصر را گرد آوردند و بدان راه نبردند و در میان آن‌ها مردی بود به نام ابی عبدالله مدائنی که یکی از حافظان جهان و

دانشمندان بود و او به ابن طولون گفت: در حبشه کسی را می‌شناسم که سیصد و شصت سال دارد و این خط را می‌داند و می‌خواست آن را به من بیاموزد و من از حرص بر دانش عرب، پای آن نایستادم و او هنوز زنده است.

أبوالحسن ابن طولون نامه ای به پادشاه حبشه نوشت و از او خواست که آن اسقف را به او فرستد و پاسخ داد که گذشت سن او را شکسته و به همان هوای حبشه زنده است و از رفتن او به هوا و اقلیم دیگر نگران است، و بسا از رنج راه تلف شود و وجود او برای وی غنیمت است و سرفرازی و اگر از او پرسشی درباره نوشته ای یا چیزی دارید آن را بفرستید. آن گاه را آن را با کشتی به اسوان بردند و از آنجا با عراده به کشور حبشه رساندند که نزدیک اسوان بود. اسقف آن را خواند و به زبان حبشه برگرداند و از زبان حبشه به عربی برگرداندند و در آن نوشته بود کهمن ریان پسر دومغ هستم. از ابو عبدالله سؤال شد: ریان کیست؟ گفت: پدر عزیز پادشاه

زمان یوسف و عمر عزیز هفتصد سال بوده و عمر پدرش ریان هزار و هفتصد سال و عمر دومغ سه هزار سال و در آن نوشته بود: منم ریان پسر دومغ، در بررسی علم رود نیل بیرون شدم تا سرچشمه آن را بدانم و چهار هزار مرد با خود برداشتم و هشتاد سال راه رفتم تا به ظلمات و دریای محیط رسیدم و دیدم نیل دریای محیط را قطع می‌کند و از آن گذر می‌کند و راه بیرون شدن ندارد.

مرگ و میر در یارانم در گرفت و با چهار هزار مرد ماندم و بر کشورم نگران شدم و به مصر برگشتم و اهرام و بیرونی آن‌ها را ساختم و گنج‌ها و پس انداز خود را در آن‌ها نهادم و این شعر را سرودم:

دانشم دریافت برخی از آنچه هست / نی نهانی را و خدا داناتر است

آنچه را خواستم محکم نمودم ساختش / سخت بنیانم خدا محکم‌تر است

خواستم تا من بدانم مبدا این نیل را / لیک درماندم و زان هر مرد زان عاجزتر است

راه ببریدم به صحرا دو چهل سال تمام / با بنو حجر و سپاهی بی کران کان لشکر است

تا گذشتم سر به سر از هر پری و آدمی / تا جلو گیرم یکی دریای تیره در بر است

شد یقینم راه آنجا نیست تا من بگذرم / نه پس از من را گذر باشد نه آن کو که پیشتر است

بازگشتم من به سوی کشورم با جارچی / جار زد در مصر دنیا گاه بد گه خو ش‌تر است

صاحب اهرام اندر مصر سر تا سر منم / صاحب گل پخته‌هایش و آنچه شان اندر بر است

بر نهادم اندران نقشی ز کف و حکمتم / تا بماند روزگاران بی حفاظ و سرپرست

اندر آن‌ها گنج‌هایی و شگفتی‌ها بود / دهر گاهی تلخ و گاهی هم هجوم آورتر است

بر گشاید فعل‌هایم راز هر امر عجیب / والی از پروردگارم چون زمان در آخر است

در کنار کعبه اظهار امامت می‌کند / امر او بالا بگیرد حکم حیّ داور است

هشت و نه با دودیگر با چهار ید دنبال آن / با نود آید که خون است و زبان‌ها بند و بست

بعد از آن نه با نود چون بگذرد از روزگار / این بناها در فرود و در خرابی اندر است

می شود پیدا سراسر گنج من جز این که من / بینم آن‌ها سر بسر در خون و ماتم اندر است

گفته‌ام را رمز آوردم بر این یک تکه سنگ / کان فنا و من فنا وانگه نبودم در بر است

در اینجا بود که ابن طولون گفت: این کاری است که کسی را چاره آن نیست جز قائم آل محمّد علیه السّلام را و آن تخته سنگ در گاهی را چنان چه بود به جای خود بر گرداندند.

سپس یک سال بعد طاهر خادم ابن طولون او را در مستی بر بستر خود کشت و از آن روز خبر اهرام و کسی که آن‌ها را ساخته است دانسته شد و این گزارش درست درباره نیل و اهرام است.

توضیح: السرب: حفره ای زیر زمین. البلاطة: سنگی که در کف خانه قرار می‌دهند. القارب: کشتی کوچک. الأسوان: شهری است در صعید مصر. «هرمان» دو ساختمان هستند از دیرین که ادریس برای نگهداری نوشته‌های علم از توفان آن‌ها را ساخته و برخی آن‌ها را از سنان بن مشلشل می‌دانند یا از قدماء که از روی ستاره شناسی توفان را دانسته بودند و در آن‌ها است کتب طب و طلسم و در آنجا اهرام کوچکی هم باشند. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار باقیه گفته است: پارسیان و همه

گبرها توفان را یکسره منکرند و معتقدند شاهی از زمان «کیومرث گل شاه» که آدم نخست است نزد آن‌ها پیوسته بوده است، و هند و چین و اصنافی از ملل مشرق در این انکار با آن‌ها موافقند. برخی پارسیان بدان معترفند، ولی نه به شرحی که در کتب انبیاء است. گفته اند توفانی جزئی در شام و مغرب در زمان طهمورث پدید شده و سراسر معموره را نگرفته و جز امت‌های اندکی را غرق نکرده و از گردنه حلوان گذر نکرده و به کشورهای مشرق نرسیده است. و گفته اند: مردم مغرب پیرو بیمی که حکمای آن‌ها از توفان داشتند، ساختمان‌ها محکم ساختند چون اهرام مصر و گفتند: اگر آفت از آسمان آید، درون آن‌ها رویم و اگر از زمین برآمد به آن‌ها برآییم و معتقدند که آثار آب توفان و امواج آن تا نیمه اهرام روشن است و از آن بالاتر نرفته است.

گفته اند: اهرام را یوسف ساخت و گندم سال‌های قحط را در آن انبار کرد، و گفتند: چون خبر توفان دویست و سه و یک سال پیشتر به طهمورث رسید و فرمان داد در کشورش جایی خوش زمین و هوا برگزیده شود و بهتر از اصفهان نیافتند. و فرمود تا کتب را در جلد نهند و در سالم ترین جای آن دفن کنند و گواهش این است که در زمان ما در جی شهر اصفهان تپه‌هایی شکافت و در آن‌ها اتاق‌هایی پر از بسته‌های پوست درختی بود که از آن کمان و سپر سازند و آن را (توز) نامند، و بر آن‌ها نوشته‌ها است که دانسته نشد آن چیست.

احتجاج: در پاسخ آنچه زندیق از امام صادق علیه السّلام پرسید که رسول برتر است یا فرشته ای که به او فرستاده شده؟ فرمود: بلکه رسول برتر است.

علل الشرایع: از عبدالله بن سنان روایت شده است که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: فرشته‌ها برترند و یا زادگان آدم؟ فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمایدکه خدا عزّ و جلّ به فرشته‌ها عقل بی شهوت داده و به بهائم شهوت بی عقل و به آدمی هر دو را داده و هر که عقلش را بر شهوتش چیره سازد، بهتر از فرشته‌ها است و هر که شهوتش را بر عقلش چیره سازد، بدتر از بهائم است.

صحیفه الرضا: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مؤمن در بر خدا چون فرشته ای است مقرب، و راستی مؤمن در بر خدا عز و جلّ بزرگ‌تر از فرشته است، نزد خدا چیزی (محبوب‌تر از مرد مؤمنی تائب یا مؤمنه ای تائبه نیست.

تفضیل امیرالمومنین: از ابوذر روایت شده است که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به علی نگریست و فرمود: بهترین اولین و آخرین از اهل آسمان‌هاو زمین است. این است سید صدیقان، سید اوصیاء امام متقیان، پیشوای دست و روسفیدان. چون روز قیامت شود، سوار بر یک شتر بهشتی بیاید، نورش در قیامت بتابد و تاجی مرصّع از زبرجد و یاقوت بر سر دارد. فرشته‌ها گویند: این فرشته ای است مقرب. پیغمبران گویند: پیغمبری است مرسل، و یک جارچی از درون عرش فریاد زند، این است صدّیق اکبر، این است وصیّ حبیب اللَّه رب العالمین، این است علیّ بن ابی طالب! علی آید تا بر متن دوزخ ایستد

و هر که را دوست دارد برآرد، به درهای بهشت آید و دوستان خود را بیحساب در آن در آورد.

تفضیل امیرالمومنین: از ابن عباس روایت شده است که شنیدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرمود: چون مرا به آسمان بردند، به هیچ گروهی از فرشته‌ها نرسیدم جز این که از علی مرا پرسیدند، تا جایی که گمان کردم نام علی در آسمان‌هااز نام من مشهورتر است. و چون به آسمان چهارم رسیدم و ملک الموت را دیدم، به من گفت: ای محمّد! هیچ آفریده ای نباشد جز این که من جانش ستانم، مگر تو و علی که خدا جلّ جلاله به قدرت خود جان شما را بگیرد. و از زیر عرش که گذر کردم و به ناگاه علی بن ابی طالب در آنجا ایستاده بود. گفتم: ای علی! تو از من پیش افتادی؟ جبرئیل گفت: با که سخن گویی؟

گفتم: این علی بن ابی طالب است. گفت: ای محمّد! این علی بن ابی طالب نیست، بلکه یک فرشته است که خدایش به صورت علی بن ابی طالب آفریده و ما فرشته‌های مقرب چون مشتاق روی علی بن ابی طالب علیه السّلام شویم، برای کرامت علی بن ابی طالب نزد خدا سبحانهاین فرشته را دیدار کنیم.

عیون اخبار الرضا، علل الشرایعو کمال الدین: از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا آفریده ای برتر از من و یا ارجمندتر از من نزد او نیافریده. من گفتم: یا رسول اللَّه! تو برتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! راستش خدا تبارک و

تعالی برتری داده است پیغمبران مرسل را بر فرشته‌های مقرب، و برتری داده مرا بر همه پیغمبران و رسل، و فضل پس از من از تو است ای علی، و از امامان پس از تو. و راستش فرشته‌ها خدمتگزار ما و دوستان ما باشند ای علی! {آنان که عرش را برمی دارند و هر که گرد عرش است تسبیح گویند به حمد پروردگار خود و آمرزش خواهند برای آنان که مؤمنند} به ولایت ما.

ای علی! اگر ما نبودیم، نه آدم خلق می‌شد نه حوّاء نه بهشت، نه دوزخ، نه آسمان نه زمین. چرا برتر از فرشته‌ها نباشیم با این که در شناخت خدا بر آن‌ها پیشی گرفتیم و هم به تسبیح و تهلیل و تقدیس او. و حدیث را ادامه داده تا فرموده است: چرا برتر از فرشته‌ها نباشیم، با آنکه همه به آدم سجده کردند برای این که ما در پشتش بودیم؟

راستش چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل دو، دو اذان گفت و دو، دو اقامه گفت. آن گاه به من گفت: پیش بایست ای محمّد! گفتم: ای جبرئیل! بر تو پیشی گیرم؟ گفت: آری، چون خدا همه انبیاء را بر همه فرشته‌ها برتری داده، و تو را به خصوص برتری داده است.

محاسن: در تفسیر همین آیه از ابی بصیر روایت شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: شکست دیوار تسبیح گفتن آن است. گفتم: شکست دیوار تسبیح آن است؟ فرمود: آری.

طبرسی در کتاب احتجاج از یزید بن عُمَیر بن معاویه شامی روایت کرده است که در مرو نزد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و پرسیدم: ای پسر

رسول خدا! برای ما از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: نه جبر و نه اختیار، بلکه ما بین این دو امر؛ معنی این سخن چیست؟ فرمود: هر کس گمان کند خداوند اعمال ما را انجام می‌دهد، سپس ما را به خاطر آن‌ها مجازات می‌کند، به جبر معتقد است و هر کس گمان کند خداوند امر و روزی مخلوقات خود را به حجت‌های خود علیهم السلام سپرده، به اختیار معتقد است، و معتقد به جبر، کافر است و معتقد به تفویض و اختیار مشرک. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! امری ما بین این دو یعنی چه؟ فرمود: یعنی وجود راهی برای انجام آن چه حجت‌ها و پیامبران الهی به آن امر شده اند و ترک آن چه از آن نهی شده اند. پرسیدم: آیا در این، اراده و مشیّت الهی وجود دارد؟ فرمود: درباره طاعات و عبادات، اراده خدای متعال و مشیّت او همان، امر به انجام آن‌ها، رضا و خشنودی از آن‌ها، و مساعدت در انجام آن‌هاست؛ در معاصی هم نهی از انجام آن‌ها، غضب و خشم از آن‌ها و خفّت و شکست آن‌ها اراده و مشیّت الهی است. پرسیدم: آیا قضای الهی هم در این زمینه وجود دارد؟ فرمود: آری، هر عملی که بندگان انجام می‌دهند چه خیر و چه شرّ، با قضای الهی است، پرسیدم: معنی این قضا یعنی چه؟ فرمود: یعنی در دنیا و آخرت به عذاب و پاداشی که استحقاق آن را دارند، حکم می‌کند.

و نیز او با سند خود از یحیی بن ابراهیم ابی بِلاد، از پدرش، از جدّش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر چیزی کمتری از اُف وجود داشت، قطعاً خداوند از آن نهی می‌کرد و این اُف گفتن، کمترین نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است، و از موارد دیگر عِصیان، آن است که انسان به والدین خود خیره و با خشم بنگرد.

حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از ابراهیم بن ابی بِلاد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: اگر چیزی کمتر از آَه و اُف وجود داشت، خداوند از آن نهی می‌کرد و این اُف گفتن، کمترین و کوچک ترین مصادیق نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است و از جمله موارد دیگر آن است که انسان به پدر و مادر خود خیره و با خشم بنگرد.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: انسان در سنّ سی و سه سالگی به بلوغ کامل می‌رسد و وقتی به چهل سالگی برسد به اوج و از چهل و یک سالگی رو به نقصان است و برای ساله شایسته است که همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» گفته است: یعنی کسی را به چیزی که درباره آن علمی نداری متهم نکن، و فرمود که: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: هر کس به مرد یا زن

مؤمنی بهتان و تهمت بزند در طینة خَبال (چرکِ اهل دوزخ) می‌ماند تا این که از آن چه گفته است، پاک شود.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند و به دروغ افترایی بر او ببندد، خداوند او را در طینة خَبال (چرکِ اهل دوزخ) می‌اندازد تا از آن چه گفته است، پاک شود. پرسیدم: طینه خبال یعنی چه؟ فرمود: یعنی چرکی آمیخته به خون که از شرمگاه زنان بدکاره خارج می‌شود.

ابن بابویه، از ابو القاسم علی بن احمد بن محمّد بن عمران دَقّاق- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم حسنی، از امام علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ابو بکر برای من همچون گوش و عمر همچون چشم و عثمان همچون قلب است. فردای آن روز نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رفتم. امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر، عمر و عثمان نزد او بودند، گفتم: پدر جان! شنیده‌ام درباره این یارانت سخنی گفته ای، آن چه سخنی است؟ فرمود: آری. سپس با دست به آن‌ها اشاره کرد و گفت: اینها گوش و چشم و قلب من هستند و از آن‌ها درباره ولایت این جانشین و وصیّ من خواهند پرسید و به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و سپس فرمود: خداوند عزّ و

جلّ خود فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا» سپس فرمود: قسم به عزت پروردگارم که همه امت من روز قیامت ایستانیده می‌شوند و درباره ولایت او مورد سؤال و بازخواست واقع می‌شوند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»[و بازداشتشان نمایید که آن‌ها مسؤولند].

شیخ طوسی در کتاب تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی نزد حضرت آمد و عرض کرد: من همسایگانی دارم که کنیزان آوازه خوان و مطربِ عود نواز دارند، چه بسا وقتی به مستراح می‌روم مدت نشستن را طولانی می‌کنم تا صدای آن‌ها را بشنوم. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نکن. عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز پای در آن مجلس نگذاشته ام، تنها صدای آن‌ها به گوشم می‌خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترس! آیا نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا»؟! آن مرد عرض کرد: گویی هرگز این آیه کتاب خداوند را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم. بنابراین این کار را رها می‌کنم و از خدا طلب مغفرت می‌نمایم. امام علیه السلام به او فرمود: برخیز و غسل کن و نماز بخوان به خاطر آن چه که برایت آشکار شده که در امر خطیری واقع شده بودی. اگر بر همان حال می‌مردی، چه بد حال و روزی می‌داشتی! از خدا مغفرت و توبه و انابه از آن چه او نمی‌پسندد، طلب کن که خدا تنها زشتی‌ها را نمی‌پسندد و زشتی و پلیدی را به اهلش واگذار کن که هر امری اهل خود را دارد.

محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از نَضر بن سُوَید، از موسی بن بَکر، از عَجلان روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم و سائلی آمد، امام بر سر زنبیلیاز خرما رفت و دستش را پر از خرما نمود و به او بخشید. سپس دیگری آمد و از حضرت کمک خواست و حضرت برخاست و با دست خود خرما برداشت و به او داد. اندکی بعد، دیگری آمد و چیزی خواست و امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید و سپس دیگری آمد و چیزی خواست؛ امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید. آن گاه، دیگری آمد. امام فرمود: «خداوند به تو به ما روزی و رزق دهد». آن گاه فرمود: هرگاه کسی چیزی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌خواست هرگز پیامبر او را دست خالی رد نمی‌کرد و حتماً چیزی به او می‌داد. زنی پسرش را نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرستاد و به او گفت: برو و از پیامبر چیزی بخواه و اگر گفت من هم چیزی ندارم، بگو: پیراهن خود را به من بده. پیامبر پیراهنش را درآورد و آن را به طرف آن پسر انداخت. پس خداوند به او میانه روی و اعتدال را آموخت؛ و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا».

و در روایتی دیگر عیاشی از عبد اللّٰه بن سنان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: نزد پدرم بودم که از پدرم درباره یتیم سؤال شد و این که چه زمانی از حکم یتیم بودن خارج می‌شود؟ فرمود: وقتی که به بلوغ کامل برسد. پرسیدم: بلوغ کامل چه زمانی است؟ فرمود: وقتی محتلم شود. پرسیدم: گاهی پسری تا دوازده سالگی و کمتر یا بیشتر از آن محتلم نمی‌شود؟ فرمود: هرگاه پسر به سن سیزده سالگی

برسد، حسنه و گناه او نوشته می‌شود و از حکم یتیم بودن خارج می‌شود، مگر این که سفیه یا ضعیف باشد.

از علاء بن رَزین، از محمد، از امام صادق علیه السلام و یا امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مشارکت شیطان یعنی این که: مال حرامی که انسان دارد، نصیب و بهره شیطان است و هرگاه مرد از طریق حرام مجامعت کند، نطفه شیطان همراه نطفه او خواهد بود. حضرت فرمود: هر دوی نطفه‌ها با هم آمیخته می‌شوند و آن جنین یا نتیجه یکی از این نطفه‌هاست یا هر دوی آن‌ها.

عیاشی از جعفر بن محمد خُزاعی، از پدرش روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام در بیان حدیث غدیر خم می‌فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هر آن چه را که باید، درباره علی علیه السلام فرمود و او را میان مردم برپا کرد، ابلیس فریاد بلندی کشید و همه عفریت‌ها را جمع کرد و گفتند: سرور ما! علت این فریاد چیست؟ گفت: وای بر شما! امروز همانند روز عیسی است. به خدا سوگند که مردم را نسبت به (حق) او گمراه خواهم کرد. و آن حضرت فرمود: پس این آیه از قرآن نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»[و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن‌ها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان (بقیّه) از او پیروی کردند]. ابلیس فریاد بلندی کشید و عفریت‌ها نزد او بازگشتند. گفتند: سرور ما! دوباره چرا فریاد کشیدید؟ گفت: وای بر شما! خداوند سخن مرا در قرآن حکایت کرده است، و بر

او نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت به

عزت و جلال تو سوگند که آن گروه را نیز به دیگران ملحق خواهم کرد.

عمّار ساباطی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمین هرگز از امامی که حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام خالی نمی‌شود و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: هر کس بمیرد بدون این که امام خود را بشناسد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است. حاضران از تعجب گردن کشیدند و چشم گرد کردند، امام فرمود: منظور، جاهلیت جَهلاء نیست. وقتی از نزد امام خارج شدیم، سلیمان به ما گفت: به خدا سوگند! منظور امام علیه السلام همان جاهلیّت جَهلاء بود، اما وقتی امام تعجّب شما را دید که گردن کشیدید و چشم گرد کردید، به شما چنان فرمود.

بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خدا سوگند! شما بر دین خدا هستید. پس این آیه را تلاوت فرمود: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: علی امام ماست و رسول اللّٰه امام ماست، چه بسیار پیشوایان و رهبرانی که روز قیامت به صحرای محشر می‌آیند و یاران خود را نفرین می‌کنند و آن‌ها هم به او لعنت و نفرین می‌گویند، ما نسل محمد صلی اللّٰه علیه و آله هستیم و فاطمه سلام اللّٰه علیها مادر ماست.

جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا تو امام همه مسلمانان نیستی؟ فرمود: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، اما بعد از من، از جانب خدا، از میان اهل بیت من، امامانی برای مردم خواهد بود، مردم آن‌ها را تکذیب می‌کنند و آن‌ها مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند، بدانید هر کس دوستی و ولایت آن‌ها را بپذیرد، او از من است و با من است و به زودی مرا ملاقات خواهد کرد، و بدانید هر کس به آن‌ها ظلم کند یا یاریگر ظالم آن‌ها باشد و آن‌ها را تکذیب کند، از من نیست و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.

از عبد الاعلی روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شنیدن و اطاعت کردن، درهای بهشت هستند، علیه شنونده مطیع عذر و بهانه ای نیست، حجت و برهانِ امام مسلمانان، آن روز که خدا را ملاقات می‌کند کامل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».

طبرسی، بعد از آن که چند قول مختلف را درباره این آیه بیان کرده گفته است: اینها گفته‌هایی است که خاصّ و عامّ آن را از علی بن موسی الرضا علیه السلام با سندهایی صحیح روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت

کرده است که فرمود: همه مردم با امام زمان خود، کتاب پروردگار خود و سنت پیامبر خود فرا خوانده می‌شود.

شیخ مفید در کتاب (الاختصاص) از مُعَلّی بن محمد بَصری، از بسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حَسّان، از هَیثَم بن واقد، از علی بن حسن عبدی، از سعد بن طَریف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام به ما امر فرمود از کوفه به مدائن برویم، یک روز راه رفتیم، عمرو بن حُرَیث همراه هفت نفر عقب ماندند و به جایی در حِیره به نام خَوَرْنَقرفتند و گفتند: این جا گردش می‌کنیم، روز چهارشنبه ما به علی علیه السلام ملحق شدیم قبل از آن که آن‌ها برسند، صبحگاهان آن‌ها کفتاری را دیدند و آن را کشتند، عمرو بن حریث دست کفتار را گرفت و گفت: بیعت کنید این امیر المؤمنین است؛ آن هفت نفر با کفتار بیعت کردند و عمرو هشتمین نفر بود، شب چهارشنبه به راه افتادند و روز جمعه به مدائن رسیدند، در حالی که امیر المؤمنین در مسجد خطبه می‌خواند آن‌ها از همدیگر جدا نشدند و همگی به در مسجد آمدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر المؤمنین نگاهی به آن‌ها انداخت و فرمود: ای مردم! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هزار راز به من گفته که در هر یک از آن‌ها هزار درب و در هر در، هزار کلید وجود دارد، و من شنیدم خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» و من برای شما به خدا سوگند می‌خورم که روز قیامت هشت نفر از میان شما مبعوث می‌شوند، در حالی که امامشان کفتار است و اگر می‌خواستم، نام آن‌ها را برایتان می‌گفتم. ابن نباته گفته است: اگر

عمرو بن حُرَیث را می‌دیدی، [مشاهده می‌کردی] که چگونه از ترس به خود می‌لرزید.-

و نیز او از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمّی ایلاقی- که خدای از او خشنود باد- از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صَدَقَه قمّی، از ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز انصاری، از کسی که از حسن بن محمد نوفلی‌هاشمی شنیده است، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به عمران صابی فرموده است: از سخنان جاهلان و کوردلان و گمراهان بر حذر باش، [همان] کسانی که گمان می‌کنند خداوند، در آخرت برای حساب و ثواب و پاداش و عذاب وجود دارد، اما در دنیا برای اطاعت و امید وجود ندارد؛ اگر در وجود خداوند عزّ و جلّ نقص و کاستی وجود داشت، هرگز در آخرت هم وجود نداشت، بلکه این گروه گمراه شدند و از شنیدن و دیدن حق کور و کرند و نمی‌فهمند و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی از دیدن حقایق موجود کورند و به راستی خردمندان می‌دانند که دلایل اثبات وجود خدا در آخرت همان دلایل اثبات وجود خدا در دنیا است، و هر کس این موضوع را تفسیر به رأی کند و بخواهد وجود خدا را با استفاده از دلایلی جز اینها اثبات کند یا بفهمد، تنها از حقیقت دور شده است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی علم به این امور را به طور مخصوص در اختیار عاقلان و عاملان و اندیشمندان قرار داده است.

و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از احمد بن یونس، از ابوهاشم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اهل جهنم در آن جاویدان و ابدی می‌شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را نافرمانی کنند و اهل بهشت در آن جاویدان می‌شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را بندگی کنند، هر یک از این دو به خاطر نیتشان ابدی و جاویدان شدند. سپس تلاوت فرمود: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت خداوند مؤمن را در برابر خود می‌ایستاند و خود، حساب او را انجام می‌دهد و اعمال او را در نامه عملش به او نشان می‌دهد، اول چیزی که می‌بیند گناهان خود است و لذا رنگ از رخش می‌پرد و زانوهایش می‌لرزد و نفسش می‌گیرد و سپس ثواب و نیکی‌هایش را می‌بیند و چشمش روشن می‌شود و نفس راحتی می‌کشد و روحش شاد می‌گردد؛ سپس به پاداشی که خداوند به او عطا می‌کند می‌نگرد و خوشحالی اش بیشتر می‌شود. سپس خداوند به ملائکه می‌فرماید: نامه اعمالی را که انجام نداده بیاورید، نامه را می‌خوانند، سپس می‌گویند: به عزت تو سوگند، که تو می‌دانی ما هیچ یک از اعمال را انجام نداده ایم، خداوند می‌فرماید: راست می‌گویید، اما نیت و قصد انجام آن را داشتید، پس ما آن را برایتان نوشتیم، و به خاطر آن پاداش می‌گیرید.

از ابو بصیر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره این آیه می‌فرمود: روح، مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، از گذشتگان تنها همراه محمد صلی اللّٰه علیه و آله بوده و همراه ائمه علیهم السلام می‌باشد و آن‌ها را راهنمایی می‌کند، اینگونه نیست که هرگاه او را بطلبد بیابد.

از زُراره و حُمران روایت شده است که از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ» پرسیدند، فرمودند: خداوند تبارک و تعالی، احد و صمد است، و صمد یعنی آن که درون و جَوْف ندارد، روح تنها یکی از مخلوقات خداست، که چشم (بصیرت) و قوّت و پشتیبانی و تأیید دارد و خداوند آن را در قلب پیامبران و مؤمنین قرار می‌دهد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» پرسیدم، فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل علیه السلام و میکائیل است و همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امامان می‌باشد و از عالم ملکوت است.

ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام علیه السلام درباره کلام خداوند متعال که فرموده

است: «وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» پرسیدم که روح چیست؟ فرمود: آن که در حیوان و انسان است. عرض کردم: و آن چیست؟ فرمود: از ملکوت است، از قدرت است.

اسباط بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است و همراه ائمه (علیهم السلام) می‌باشد و به آن‌ها تعلیم می‌دهد و از عالم ملکوت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان خدا! این کارها را برای کاهنان انجام می‌دهند، کاهن و پیشگو و رمّال همگی، جایگاهشان در آتش است؛ یکی از آن‌ها به پیامبر گفت: چه کسی شهادت می‌دهد که تو رسول الله هستی؟ پیامبر دست بر زمین برد و مشتی ریگ برداشت و فرمود: اینها گواهی می‌دهند من پیامبر خدا هستم، ریگ‌ها در دست او ذکر و تسبیح آغاز کردند و گفتند: گواهی می‌دهیم تو پیامبر خدا هستی، گفتند: یکی از آن سخنان را که بر تو نازل می‌شود برایمان بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله خواند. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» تا این سخن خداوند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»[شهابی شکافنده از پی او می‌تازد] پیامبر چنان آرام و بی حرکت بود که حتی رگش هم نمی‌زد، و اشک‌هایش [آرام آرام] بر روی صورت و ریشش فرو می‌ریخت، پرسیدند: تو را گریان می‌بینیم! آیا از ترس آن که تو را مبعوث کرده می‌گریی؟ فرمود: البته که از ترس آن که مرا مبعوث کرده است می‌گریم، او مرا بر راهی چون لبه تیغ فرستاده که اگر ذرّه ای از آن منحرف شوم، هلاک خواهم شد. پس

خواند: «وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنَا وَکِیلًا».

ابو جهل گفت: چه کسی می‌خواهد با او سخن بگوید و مجادله کند؟ عبد اللّٰه بن ابی امیّه مخزومی گفت: من این کار را انجام می‌دهم؛ آیا مرا در شرافت و مجادله همپایه و کفواو نمی‌بینی؟ ابو جهل گفت: البته، سپس همه نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمدند، عبد اللّٰه بن ابی امیّه مخزومی گفت: ای محمد! تو ادّعای

بزرگی می‌کنی و کلام و سخن بزرگ و خطیری می‌گویی، می‌پنداری تو فرستاده و پیامبر پروردگار جهانیان هستی؛ امّا برای خداوند پروردگار جهانیان و خالق همه هستی شایسته نیست چون تویی فرستاده و پیامبر او باشد، تو انسانی، همانند ما هستی، همانند ما می‌خوری و می‌آشامی، و در بازار راه می‌روی؛ حال آن که پادشاه روم و فارس وقتی فرستاده و سفیری می‌فرستند؛ فرستاده آن‌ها، مال بسیار دارد، شأن و عظمتش بسیار است، قصرها و خانه‌ها و چشمه‌ها و بندگان و بردگان و خدم و حشم فراوان دارد، پروردگار جهانیان از همه این پادشاهان بالاتر است و اینها همه بند گان اویند. اگر تو پیامبر بودی، باید یک ملکی همراه تو بود تا تو را تصدیق و تأیید کند و ما باید او را مشاهده می‌کردیم، بلکه حتی اگر خدا می‌خواست برای ما پیامبری بفرستد، حتماً ملک و فرشته ای را می‌فرستاد نه یک بشری همانند خودمان را. تو ای محمد! فقط جادو شده ای و پیامبر نیستی. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا چیز دیگری هم مانده که بگویی؟ گفت: آری. اگر خداوند می‌خواست برای ما پیامبری بفرستد، قطعاً آن کس را که در میان ما از

همه بلندمرتبه‌تر و ثروتمندتر، دارای شأن و منزلت بالاتر و نیکوتر بود را انتخاب می‌کرد؛ پس چرا این قرآن که تو می‌پنداری خدا بر تو نازل کرده و تو را به واسطه آن به عنوان پیامبر مبعوث کرده، به مردان بزرگ و عظیمی از مکه یا مدینه نازل نشد؟ به ولید بن مغیره از مکه یا عروة بن مسعود ثقفی از طائف.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید ای عبد اللّٰه! آیا چیز دیگری هم هست. گفت: آری، ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که از زمین مکه چشمه ای برای ما جاری سازی؛ زیرا این زمین سنگ‌ها و کوه‌های بزرگی دارد، تو آن را بشکن و زمین را حفر کرده چشمه‌های پر آب را جاری کن که ما به آن بسیار محتاجیم، یا این که باید تو باغ‌های خرما و انگور داشته باشی تا ما از آن بخوریم و باید از بین درختان خرما و انگور آن، چشمه‌ها و رودها جاری باشد، یا باید آن گونه که علیه ما می‌پنداری آسمان به زمین بیفتد، چون تو به ما گفتی: «وَإِن یَرَوْا کِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا یَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْکُومٌ»[و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری متراکم است] چه بسا شاید ما این سخن را بگوییم، سپس گفت: و ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، یا باید خدا و ملائکه را در مقابل ما ظاهر کنی، و یا تو باید خانه ای مزیّن و آراسته داشته باشی و از آن آن قدر به ما بدهی تا غنی شویم، شاید در آن حال باز طغیان و عصیان کنیم، زیرا تو به ما گفتی: «کَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَیَطْغَى * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى»[حقّا که انسان سرکشی می‌کند * همین که خود را بی نیاز پندارد] پس گفت: «أَوْ تَرْقَى فِی السَّمَاءِ» یعنی در آسمان بالا رود و صعود کند «وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» از سوی خداوند عزیز حکیم به عبد اللّٰه بن ابی امیّه مخزومی و هر کس که همراه اوست: به محمد بن عبد اللّٰه بن عبد المطّلب ایمان بیاورید که

او فرستاده و رسول من است و هرچه می‌گوید را تصدیق کنید، که کلام او از جانب من است، ای محمد! با این وجود هم، اگر همه این اعمال را انجام دهی نمی‌دانم آیا به تو ایمان می‌آورم یا نه، حتی اگر تو ما را به آسمان ببری و درهای آن را بگشایی و ما وارد آن جا شویم، به تو خواهیم گفت: تو چشمان را مدهوش ساخته و ما را جادو کرده ای.

حَلَبی از یکی از یاران ما روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندم! بر تو باد انجام کار نیک و حسنه میان دو گناه که آثار آن گناهان را از میان می‌برد؛ [امام صادق علیه السلام] پرسیدند: پدرجان! این چگونه ممکن است؟ فرمود: آن گونه که مثلاً خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»، «لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ» سیّئه و گناه «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» هم سیّئه و گناه است «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلًا» حسنه و کار نیک است. و نیز می‌فرماید: «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ»[و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده دستی منما] و نیز می‌فرماید: «إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» هرگاه اسراف کنند سیّئه و گناه است و هرگاه بخل بورزند نیز گناه است «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»حسنه و کار نیک است، پس بر تو باد هماره، انجام کار نیک و حسنه میان دو گناه.

محمد بن یعقوب از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ

خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قریش را به ولایت ما دعوت کرد، اما آنان شانه خالی کردند و آن را انکار نمودند، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی کسانی که از قریش کافر شدند «لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی به کسانی که به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ما اهل بیت اعتراف کردند، گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» و این بیان حال ایشان است و خداوند هم در جواب ایشان فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْن»یعنی نسل‌هایی از امت‌های گذشته «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا».

پرسیدم: منظور از عبارت «قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: همه آنان در گمراهی بودند، نه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و نه به ولایت ما ایمان می‌آوردند و بدین ترتیب گمراه شدند و به گمراهی افکندند. پس خداوند نیز آنان را در گمراهی و سرکشی شان وامی گذارد تا زمانی که بمیرند و آنان را در بدترین جایگاه قرار می‌دهد و سربازانشان را ضعیفترین (محافظان) می‌گرداند. گفتم: منظور از عبارت «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا» چیست؟ ایشان فرمودند: اما عبارت: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» به خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و قیامت اشاره دارد، چرا که در آن روز خواهند دانست که چه چیز از جانب خداوند و به دست ولی او بر آنان فرود خواهد آمد، و عبارت«مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا» یعنی در هنگام آمدن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف «وَأَضْعَفُ جُندًا».

گفتم: منظور از عبارت: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» چیست؟ ایشان فرمودند: خداوند در آن روز به خاطر پیروی شان از قائم عجل الله

تعالی فرجه الشریف هدایتی در کنار هدایتی دیگر نصیبشان می‌کند، به گونه ای که نه انکارش می‌کنند و نه او را رد می‌کنند. پرسیدم: عبارت «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» چه معنایی را می‌رساند؟ ایشان فرمودند: خداوند در این جا کسانی را که با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین عزتمند نموده، استثنا کرده است و این پیمان نزد خداوند است. گفتم: منظور از آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان مودّت و دوستی است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است. گفتم: عبارت «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» به چه معناست؟ ایشان فرمودند: همانا خداوند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آسان نمود و آن زمانی بود که ایشان را به مانند علمی بر افراشت و با او مؤمنان را بشارت داد و کافران را ترساند و ایشان (کافران) کسانی هستند که خداوند از آنان در کتاب خویش با عنوان دشمنان سرسخت، یعنی کافران، یاد کرده است.

ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن‌هارون زنجانی در آن چه به دست علی بن احمد بغدادی وراق برای من نوشته، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می‌کند که از جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنای آیه «طه» چیست؟ ایشان فرمودند: طه اسمی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است،

و معنایش این است که ای طلب کننده حق و هدایت گر به سوی آن «مَا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» بلکه برای این فرستادیم که با آن خوشبخت گردی.

علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هرگاه نماز می‌گزارد، بر لبه انگشتان پاهایش می‌ایستاد تا این که انگشتانش ورم کرد. سپس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «طه» با لهجه قبیله طیء می‌شود ای محمد! «مَا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى* إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَى».

طبرسی در کتاب «الاحتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که یک یهودی به ایشان گفت: داود علیه السلام به خاطر گناهش گریست تا جایی که کوه‌ها به خاطر ترس او، به همراه او به گریه افتادند. امام علی علیه السلام فرمودند: آری این چنین بوده است، و محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به فضیلتی بهتر از آن نائل آمد، او هرگاه به نماز می‌ایستاد، از شدت گریه، از سینه اش صدایی مانند صدای جوشش دیگ بر روی سه پایه شنیده می‌شد، و این در حالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن کرده بود، اما ایشان می‌خواستند که با گریه، در برابر پروردگار اظهار خشوع کنند و اسوه ای برای پیروان خود گردند. از این رو ده سال بر لبه انگشتانشان نماز می‌خواندند تا این که پاهایشان ورم کرد و صورتشان زرد گشت و ایشان تمامی شب را به نماز

می‌ایستادند، تا حدی که مورد عتاب قرار گرفتند و خداوند به ایشان فرمود: «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» [ای محمد، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی] بلکه این قرآن را بدین خاطر نازل کردیم که با آن خوشبخت گردی. گاهی گریه ایشان به نحوی بود که بیهوش می‌شدند و دیگران می‌گفتند: ای رسول خدا! آیا خداوند عز و جل گناهان قبل و بعد (ما تقدّم و ما تأخّر) شما را نیامرزیده است؟ ایشان فرمودند: چرا، اما من نباید بنده ای شکرگزار باشم؟!

در «مصباح الشریعه» آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که شیداست، نه به خوراکی اشتها دارد و نه از شراب و نوشیدنی لذّت می‌برد و نه از خوابیدن و استراحت کردن تمتعی می‌جوید و نه با دوستی انس می‌گیرد و نه در خانه ای مأوی می‌جوید و نه در جایی آباد سُکنا می‌گزیند و نه جامه ای می‌پوشد و نه دلش آرام و قرار می‌گیرد و خدا را روز و شب پرستش می‌کند به این امید که به وصال آن که مشتاق اوست، نایل شود و با زبان شوق با او نجوا کند و آن چه در درون خویش دارد بیان کند؛ همان گونه که خداوند متعال در باره موسی علیه السلام در میعاد با خدایش خبر داده است: «وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَى».

علی بن ابراهیم در باره آیه «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» گفته است: منظور این است که ما آنان را آزمودیم و سامری آنان را به وسیله گوساله ای که آن‌ها بنی اسرائیل آن را می‌پرستیدند به گمراهی کشاند و علت آن بود که وقتی خداوند موسی علیه السلام را وعده داد که تا سی روز دیگر تورات و الواح را بر او نازل می‌کند، موسی

علیه السلام این مطلب را به آگاهی بنی اسرائیل رساند و رهسپار میقات شد وهارون را جانشین خود در میان قومش قرار داد.

وقتی سی روز سپری شد و موسی علیه السلام به میان بنی اسرائیل بازنگشت، آن‌ها به خشم آمده و خواستندهارون را بکشند. آن‌ها گفتند: موسی علیه السلام به ما دروغ گفته و گریخته است. در این هنگام ابلیس به شکل مردی بر آن‌ها وارد شد و گفت: موسی از دست شما گریخته و هرگز به میانتان باز نخواهد گشت. پس زیورهایتان را برایم گرد آورده تا خدایی برایتان برگزینم که او را پرستش کنید.

روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد، سامری پیش قراول گروه موسی علیه السلام بود و به جبرئیل که بر مرکبی اسب مانند، سوار بود نگاه کرد که هر گاه سُم بر نقطه ای از زمین می‌نهاد، آن نقطه به حرکت در می‌آمد. سامری که از برگزیدگان یاران موسی علیه السلام بود، از زیر سُم اسب جبرئیل که در حرکت بود خاک بر گرفت و آن را در کیسه ای ریخت که در آن زمان به واسطه آن خاک، بر بنی اسرائیل مباهات می‌کرد. ولی پس از آن که ابلیس بر آن‌ها وارد شد و آنان

گوساله را به خدایی گرفتند، به سامری گفت: آن خاکی که با توست، بیاور. سامری چنین کرد و ابلیس آن را در شکم گوساله ریخت. وقتی چنین کرد گوساله به حرکت درآمد و نعره کشید و بر آن پشم و مو رویید و بنی اسرائیل (با دیدن این صحنه) برای گوساله به سجده افتادند که شمار سجده کنندگان را هفتاد هزار نفر گفته اند.هارون همان گونه که خداوند حکایت فرموده، به آنان گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ

إِلَيْنَا مُوسَی» که در این حال قصد کشتن‌هارون کردند، امّاهارون از دست آنان گریخت.

بنی اسرائیل در این حال ماندند تا این که میقات چهل شبانه روزی موسی علیه السلام به سرانجام رسید. چون روز دهم ذی الحجه فرا رسید، خداوند الواح را که حاوی تورات و هر آن چه از احکام سیره‌ها و حکایت گذشتگان بود بر موسی فرو فرستاد. آن گاه خدا به موسی وحی نمود: «إِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» و این که قوم تو گوساله را به خدایی گرفته اند و این گوساله، نعره می‌کشد. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گوساله از آنِ سامری است ولی صدا و نعره آن از کیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! آن نعره و فریاد از سوی من است؛ چون که دیدم آن‌ها از پرستش من به پرستش گوساله برگشته اند، خواستم تا آزمایش آن‌ها را سنگین‌تر کنم. سپس همان گونه که خدا فرموده: «فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی»، سپس موسی علیه السلام الواح را فرو نهاد و در حالی که ریش و موی برادرش‌هارون را گرفته بود، او را به سوی خود می‌کشید «قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی» ای‌هارون! وقتی دیدی آن‌ها گمراه شده اند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سرباز زدی؟هارون همان که خداوند حکایت فرمود، گفت: «یَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی».

خداوند پیامبری را نفرستاد، مگر آن که در زمانه او دو شیطان او را آزرده و به سختی افکنده اند و پس از مرگش نیز مردم را به گمراهی انداخته ا ند. امّا آن پنج پیامبر اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین. شیاطین زمان این پیامبران عبارت بودند از: شیاطین زمان نوح «فطنطینوس» و «خرام». و شیاطین زمان ابراهیم «مکیل» و «رذام» و شیاطین عصر موسی «سامری» و «مرعقیبا» و شیاطین عصر عیسی «فینواس» و «مریسون» و شیاطین عصر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم «حَبتَر» و «زُرَیق» بودند. این حدیث در تفسیر آیه «و کذلک جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الإنس و الجنّ» [و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم] از سوره انعام آمده است.

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت خداوند مردم را در حالی که پابرهنه و لخت می‌باشند، در یک سطح همسان جمع می‌کند و سپس آنان را در صحرای محشر نگه می‌دارد، تا این که به شدت عرق کنند و نفس‌هایشان به سختی بیرون آید، آن‌ها پنجاه سال در آن مکان درنگ می‌کنند، و منظور از آیه «وَخَشَعَت الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» نیز همان است. ایشان فرمودند: سپس منادی ای از جانب عرش ندا می‌دهد: پیامبر امی کجاست؟ سپس مردم می‌گویند: صدایت را به ما رساندی، حال اسمش را بگو. سپس ندا می‌دهد کجاست پیامبر رحمت، کجاست محمد بن عبداللّٰه امی؟ سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از جلوی

مردم به پیش می‌آید تا این که به حوضی می‌رسد که طولش به اندازه فاصله بین «ایله» و «صنعاء» است. سپس بر آن می‌ایستد و امامتان را صدا می‌کند و ایشان از میان مردم به جلو می‌آید و در کنار ایشان می‌ایستد. سپس به مردم اجازه عبور داده می‌شود و آنان از حوض عبور می‌کنند و در آن روز مردم دو دسته اند؛ برخی وارد حوض می‌شوند و از ورود برخی به آن جلوگیری می‌شود. هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌بینند که برخی از دوستداران ما از حوض برگردانده می‌شوند، به گریه می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا! شیعیان علی علیه السلام. ایشان ادامه می‌دهند: سپس خداوند فرشته ای را نزد آن حضرت می‌فرستد و به او می‌گوید: چه چیزی تو را به گریه انداخته است، ای محمد؟ آن حضرت پاسخ می‌دهند: من به خاطر برخی از شیعیان علی می‌گریم، دیدم که آنان به همراه جهنمیان برده شده و از ورود به حوضم منع شدند. سپس فرشته می‌گوید: خداوند می‌گوید که ای محمد! آنان را به تو بخشیده‌ام و به خاطر محبتشان نسبت به تو و عترتت، از گناهان آن‌ها درگذشتم و آنان را به تو و کسی که ولایتش را پذیرفتند، ملحق نمودیم و آنان را در زمره تو قرار دادیم. حال آنان را به حوض خویش وارد کن. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: و چه مرد و زن گریانی که در آن روز با مشاهده این صحنه ندا می‌دهند: ای محمد! و در آن روز هر فردی که ولایت ما را پذیرفته باشد و دوستمان بدارد و از دشمنان ما بیزاری بجوید و نفرت داشته باشد، داخل در گروه ما می‌گردد و با ما می‌باشد و وارد حوض ما می‌شود.

«ای عبدالله! برای انسانی که گناهانش آمرزیده می‌شود، بعد از مرگ سخت‌تر از خود مرگ خواهد بود. پس از تنگی و سختی و تاریکی و تنهایی قبر بترسید. قبر در هر روز می‌گوید: من خانه دوری ام. من خانه ای از خاکم. من خانه تنهایی ام. من خانه کرم‌ها و حیوانات و حشرات هستم. قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است و یا یکی از گودال‌های جهنم. هرگاه انسان مؤمن دفن گردد، قبر به او می‌گوید: خوش آمدی، تو از جمله کسانی بودی که دوست داشتم بر پشت من راه بروی، حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه رفتار خواهم کرد؛ سپس تا جایی که چشم کار می‌کند قبر برایش وسیع می‌شود اما هر گاه انسان کافری در قبر گذاشته می‌شود، زمین به او می‌گوید: چه نامیمون و نامبارک بود آمدنت، تو از منفورترین افرادی بودی که بر پشت من راه می‌رفتی. حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه برخورد خواهم کرد. سپس آن را در برمی گیرد تا این که دنده‌های بدنش به هم می‌چسبند. همانا زندگی سختی که خداوند، دشمنانش را از آن بر حذر داشته، عذاب قبر است. چرا که بر انسان کافر در قبر نود و نه اژدها مسلط می‌گردند که گوشتش را می‌خورند و استخوان‌هایش را می‌شکنند و تا روز قیامت با او مشغول اند. اگر یکی از آن اژدهاها در زمین بدمد، هیچ گاه چیزی نخواهد رویانید. بدانید ای بندگان خدا که جان‌های ضعیف و بدن‌های نرم و نازکتان که بار زیادی را نمی‌تواند حمل کند، از تحمل این عذاب ناتوان می‌گردد و اگر می‌خواهید برای جان‌ها و جسدهایتان از تحمل عذابی که هیچ توانایی و صبری در برابر آن ندارید دل بسوزانید، به انجام کارهایی بپردازید که خداوند دوست می‌دارد و از کارهایی که در نظر او ناپسند است، دست بکشید.

شیخ در کتاب تهذیب از موسی بن قاسم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان در مورد مردی که ثروتمند بود و هرگز به حج نرفته بود فرمودند: او از جمله کسانی است که خداوند در موردشان می‌فرماید: «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَعْمَی». راوی می‌گوید: به ایشان گفتم: پاک و منزه است پروردگار، او را کور محشور می‌کند!! ایشان پاسخ دادند: او را از دیدن راه حق نابینا می‌گرداند.

و امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی» فرموده است: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و فرمودند: هر کس که با تسلی‌های خداوند آرام نگیرد، جانش در اثر حسرت‌های دنیا تکه تکه می‌شود و هر کس که چشمش به دنبال مالی باشد که در دست مردم است، اندوهش به درازا می‌کشد و خشمش برطرف نمی‌گردد و هر کس پی نبرد که خداوند جز خوراک و نوشیدنی، نعمت‌های زیادی به او عطا کرده است، عمرش کم می‌شود و عذابش نزدیک می‌گردد.

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، ما راهی هستیم که خداوند به پیروی از آن امر کرده است. به خدا سوگند، ما راه راست هستیم و به خدا قسم ما کسانی هستیم که خداوند بندگان را به فرمانبرداری از ایشان امر کرده است. هر کس می‌خواهد از

این جا برگیرد و هر کس می‌خواهد از آن جا برگیرد؛ به خدا قسم از ما هیچ گریزی نمی‌یابید (اطاعت از ما اجتناب ناپذیر است).

عیاشی از عبدالاعلی حلبی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در حدیثی که در آن از خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می‌راند، روایت می‌کنند: من می‌بینم که آن‌ها قائم و یارانش با گروهی به تعداد سیصد و ده و اندی نفر از نجف کوفه به حرکت می‌آیند و گویی قلب‌هایشان تکه‌هایی از آهن است و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و تمامی مکان‌هایی را که به مسافت یک ماه در جلو و عقب او قرار دارند، ترس بر می‌دارد و خداوند او را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری می‌رساند، تا این که از نجف خارج می‌شود. او به یاران خود می‌گوید: در این شب عبادت کنید و آن‌ها نیز هر کدام به رکوع و سجده و تضرع در برابر خداوند مشغول می‌شوند و در هنگام صبح می‌گوید: از سمت راه نخیله (درخت خرما) حرکت می‌کنیم، و در کوفه سپاهی مجهز وجود دارد. گفتم: این سپاه مجهز چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم، آنان مسیر نخیله را در پیش می‌گیرند تا این که به مسجد حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رسند و در آن دو رکعت نماز می‌خوانند و در آن هنگام برخی از پیروان مرجئه کوفه و سپاه سفیانی به سمت آن‌ها بیرون می‌آیند. پس به یارانش می‌فرماید: بگذارید تعقیبتان کنند. و سپس به آنان می‌فرماید: بر آنان هجوم آورید. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: به خدا سوگند، هیچ کدامشان نمی‌تواند از خندق بگذرد. سپس وارد کوفه می‌شود و در آن روز تمامی مؤمنان در آن جمع اند و یا آرزوی بودن در آن

جا را دارند، و این گفته امام علی علیه السلام است. سپس به یارانش می‌گوید: بروید و آن طاغی را بیابید. سپس او را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرا می‌خواند و سفیانی با حالت تسلیم به او قول بیعت می‌دهد. سپس بنی کلب که دایی‌های او می‌باشند، به او می‌گویند: این چه کاری بود که انجام دادی؟ به خدا قسم ما بر انجام این کار با تو بیعت نمی‌کنیم. او می‌گوید: چه کار کنم؟ آنان به او می‌گویند: با او رو در رو شو. سپس قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف به او می‌گوید: حواس خود را جمع کن، چرا که من به تو رسیده‌ام و با تو خواهم جنگید. صبح هنگام به جنگ با آن‌ها می‌پردازد و خداوند آنان را در برابرش خوار می‌گرداند و سفیانی را اسیر می‌گیرد و او را می‌برد و با دست خود ذبح می‌کند.

سپس سپاهی سواره را به روم گسیل می‌دارد و بقیه بنی امیه را می‌ترساند. هنگامی که به روم می‌رسند می‌گویند: هم کیشان ما را که در سرزمین شماست، خارج کنید. آن‌ها از انجام این کار خودداری می‌کنند، و می‌گویند: به خدا قسم این کار را نخواهیم کرد. سپس آن‌ها می‌گویند: به خدا قسم اگر به ما فرمان داده شود، با شما خواهیم جنگید، سپس به سمت رئیس خود می‌روند و کلامشان را بر او عرضه می‌کنند، و او هم می‌گوید: بروید و هم کیشانشان را به آن‌ها تحویل دهید، چرا که اینها دلیل محکمی آورده اند. و آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ *لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» نیز به همین مطلب اشاره دارد، و می‌گوید برگردید تا در مورد گنج‌هایی که پنهان نموده اید، از شما سئوال شود، «يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ *فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» یعنی از هیچ اثری از آنان باقی نمی‌ماند.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از یعقوب بن یزید، از مردی، از حکم بن مسکین، از ایوب بن حر بیاع هروی روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: ای ایوب! هیچ انسانی نیست مگر این که حق در او وارد می‌شود و قلبش را می‌شکافد، حال او می‌خواهد قبول کند یا آن را ترک کند و این سخن خداوند است که در کتابش آمده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ».

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن موسی وراق، از یونس بن عبدالرحمان، از داود بن فرقد عطار روایت می‌کند که یکی از یاران ما از من پرسید: مرا از فرشتگان مطلع کن؟ آیا آن‌ها می‌خوابند؟ گفتم: نمی‌دانم. او گفت: خداوند عز و جل می‌فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ». سپس گفت: آیا نمی‌خواهی از امام جعفر صادق علیه السلام در این مورد سخنی تازه برایت بگویم؟ گفتم: آری. او گفت: از ایشان در این مورد سئوال شد و ایشان پاسخ دادند: هر زنده ای می‌خوابد، مگر خداوند تبارک و تعالی. فرشتگان نیز می‌خوابند. گفتم: خداوند می‌فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»؟ او گفت: نفس کشیدن‌های ایشان، تسبیح خداوند می‌باشد.

ای فرزند رسول خدا! چگونه کسی که از گناهی که انجام می‌دهد، احساس پشیمانی نمی‌کند، مؤمن نیست؟ ایشان پاسخ دادند: ای ابا احمد! کسی که گناه کبیره ای انجام می‌دهد، از آن جایی که می‌داند به خاطر آن عقوبت خواهد شد، از انجام آن پشیمان می‌شود و هرگاه هم که پشیمان شود، توبه کار و مستحق شفاعت می‌باشد و اگر که از انجام آن پشیمان نشود، بر آن اصرار می‌ورزد و چنین شخصی بخشیده نمی‌شود؛ چرا که او به عقوبت گناهی که انجام می‌دهد، ایمان ندارد و اگر به آن ایمان داشت، پشیمان می‌شد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی‌ماند و گناهان صغیره نیز با اصرار بر آن، تبدیل به کبیره می‌شوند. اما عبارت «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی» همانا شفاعت کنندگان، تنها شفاعت کسانی را می‌کنند که خداوند از دینشان خوشنود باشد و دین به معنای اقرار به پاداش نیکی و عقوبت بدی‌ها می‌باشد و هر کس که خداوند از دینش خشنود باشد، به خاطر آگاهی از این که در قیامت به خاطر انجام گناهان مجازات می‌شود، از انجام آن پشیمان می‌گردد.»

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن داود، از محمد بن عطیه روایت می‌کند که شخصی از علمای شام نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: ای ابا جعفر! من آمده‌ام تا سئوالی از تو بپرسم که نتوانستم کسی را برای توضیح آن پیدا کنم و آن را از سه گروه از مردم پرسیدم، اما جواب هر کدام با دیگری متفاوت بود. امام باقر به او فرمود: سئوالت چیست؟ او گفت: من می‌خواهم بدانم، اولین چیزی که خداوند آفریده، چه بوده است؟

عده ای به من گفتند: تقدیر بوده است و بعضی گفتند: قلم بوده و برخی گفتند که روح بوده است. امام باقر علیه السلام فرمودند: آن‌ها چیز ارزشمندی نگفتند. خداوند تبارک و تعالی بوده است و هیچ چیز همراه او نبوده است؛ عزتمندی بوده که هیچ کس قبل از عزتش وجود نداشته است. و این مراد از آیه: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ» [منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند از آن چه وصف می‌کنند] و آفریدگار قبل از آفریدگان وجود داشته است و اگر اولین چیزی که از میان آفریدگانش خلق نموده است، یک شئ از شئ دیگری باشد، در این صورت، آن شئ اولی غیر قابل انفصال از خداوند می‌باشد و چنین می‌شود که خداوند همیشه همراه شئ بوده و نسبت به آن قدیم نبوده است. اما این چنین نیست، بلکه او در زمانی بوده که هیچ چیز جز او نبوده و او آن شئ را که همه اشیاء را از آن آفریده، نیز خلق نموده است. این شئ همان آب است که همه اشیاء را از آن خلق کرد و نسب هر چیزی را به آب بازگرداند و برای خود آب، هیچ نسبی قرار نداد که از آن نشأت گرفته باشد. و باد را از آب آفرید و سپس آن را بر آب مسلط گرداند و باد، سطح آب را شکافت تا این که از آن مقداری از کف که مورد اراده خدا بوده، به خروش آید و خداوند از آن کف، زمینی سفید و پاک و بدون شکاف و حفره و پستی و بلندی و درخت را خلق نمود و سپس آن را پیچاند و بر روی آب قرار داد و بعد آتش را از آب خلق نمود و آتش، سطح آب را شکافت تا این که از آن دودی به اندازه ای که خداوند اراده نمود، بلند شود. سپس از آن دود آسمانی صاف و پاک و بدون هیچ شکاف و حفره ای خلق نمود، و این تفسیر آیه «السَّمَاء بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا * وَ أَغْطَشَ لَیْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا»[آسمانی که (او) آن را برپا کرده است * سقفش را برافراشت و آن را (به اندازه معین) درست

کرد * و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] می‌باشد. ایشان فرمودند: نه خورشید و نه ماه و نه ستاره ای و نه ابری داشت و سپس آن را در هم پیچید و بر روی زمین قرار داد و سپس بین این دو نوع آفرینش، تناسب ایجاد نمود و آسمان را قبل از زمین بلند نمود، و این مراد از آیه «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا» [و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] نیز همین است؛ یعنی آن را گستراند.

سپس آن شامی به ایشان گفت: ای ابا جعفر! آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» را چگونه تفسیر می‌کنی؟ امام باقر علیه السلام به او فرمود: شاید گمان می‌کنی که آن دو به هم چسبیده و متصل بودند، و سپس از هم جدا شدند؟ او گفت: آری. امام باقر علیه السلام فرمودند: از پروردگارت طلب استغفار کن، چرا که عبارت «كَانَتَا رَتْقًا» بدین معنا است که آسمان شکافی نداشت و نمی‌توانست باران بباراند و زمین نیز شکافی نداشت تا دانه ای برویاند و هنگامی که خداوند این عالم را خلق کرد و در آن چهارپایان متفاوت پراکند، آسمان را با باران و زمین را نیز با گیاهان شکافت. سپس آن شامی به ایشان گفت: گواهی می‌دهم که تو از فرزندان پیامبران هستی و علم تو به مانند علم ایشان است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابرش! خداوند همان طور که خود وصف کرده است، عرش بر روی آب است و آب نیز بر روی هواست و هوا نیز نامحدود است، و در آن روز غیر از این‌ها چیز دیگری خلق نشده بود، و آب در آن روز شیرین و گوارا بود، هنگامی که خداوند اراده کرد که زمین را بیافریند، به بادها دستور داد که به شدت به آب

بوزند تا این که تبدیل به امواج گردد، و سپس کف کند و فرونشیند و تبدیل به یک کف واحد شود، و خداوند آن کف را در مکان کنونی کعبه جمع نمود و کوهی از کف ساخت، و بعد زمین از از زیر آن گستراند، و به همین خاطر در قرآن می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» [در حقیقت نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است]. سپس خداوند تبارک و تعالی به اندازه ای که خود اراده نموده بود، (از کار) دست کشید و هنگامی که خواست که آسمان‌ها را بیافریند، به بادها دستور داد که به دریاها بوزند تا این که آن را مملو از کف کنند و در اثر این کار، از دریا موج و کفی خارج گردید که از وسط آن دودی بدون آتش بیرون می‌آمد و از آن دود، آسمان را خلق کرد و در آن برج‌ها و ستارگان و جایگاه خورشید و ماه را مشخص نمود و آن‌ها را در آسمان به حرکت در آورد. آسمان، سبز بود و رنگی همچون آب سبز داشت و زمین نیز خاکستری و به رنگ آب گوارا بود و هیچ کدام از آن دو هیچ منفذی نداشتند و زمین هیچ شکافی برای رویاندن نداشت و آسمان نیز بر آن نمی‌بارید که بروید. سپس خداوند عز و جل آسمان را با باران، و زمین را با گیاه رویاند، و آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» نیز بیانگر همین مطلب است. سپس ابرش گفت: به خدا قسم تا به حال کسی این چنین سخنانی به من نگفته است. دوباره به من بازگو کن. امام آن مطالب را دوباره برایش بازگو کرد و ابرش که ملحد بود گفت: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که تو فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می‌باشی. و این مطلب را سه بار تکرار کرد.

طبرسی از عیاشی از حسین بن علوان روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد طعم آب سئوال شد و ایشان فرمودند: از سر علم آموزی بپرس و نه از سر لجبازی و به قصد خطا گرفتن از بقیه؛ طعم آب همان طعم زندگی است، خداوند سبحان می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ».

اوسی عمر بن ابراهیم از ابن عباس روایت می‌کند که گفته است: خداوند تمامی انسان‌ها را در یک سطح یکسان جمع می‌کند و زمین را می‌گستراند و به اندازه مقدار کنونی آن به وسعتش می‌افزاید و در حالی که انسان‌ها ایستاده اند، ناگهان از بالای سر خود صدای سقوط یک چیز را احساس می‌کنند. سپس سرشان را بالا می‌گیرند و می‌بینند که آسمان شکافته شده است و فرشتگان پایین آمده اند و می‌گویند: آیا پروردگار ما در میان شماست؟ و تعداد آنان از تعداد افراد زمین بیشتر است. سپس می‌گویند: او خواهد آمد. سپس آسمان برای بار دوم شکافته می‌شود و فرشتگان بیشتری از آن چه ذکر کردیم فرود می‌آیند. سپس انسان‌ها به سمت آنان می‌آیند و می‌گویند: آیا پرودگار ما در میان شماست؟ آن‌ها پاسخ می‌دهند: خداوند بزرگوار و بلند مرتبه خواهد آمد.

و حدیث را ادامه می‌دهد تا به این قسمت می‌رسد: در آن هنگام ساق را کنار می‌زنند و قلب‌ها به تپش می‌افتند و چشم‌ها خیره می‌گردد و منادی خداوند آفریننده و بخشاینده جاودانگی ندا می‌دهد: ای انسان‌ها! امروز خواهید دانست که چه کسانی بخشنده هستند. کجایند کسانی که در هر حالتی خدا را حمد

می گفتند؟ گروهی اندک به پا می‌خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. سپس منادی دومی ندا می‌دهد: کجایند کسانی که هیچ تجارت و فروشی آنان را از یاد خدا غافل نمی‌نمود؟ سپس گروه اندکی به پا می‌خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. سپس منادی سومی به پا می‌خیزد و می‌گوید: کجایند کسانی که پهلوهایشان از بسترها کنده می‌شد و از سر ترس و طمع پروردگار خویش را می‌خواندند و از آن چه به آنان عطا می‌کردیم، می‌بخشیدند؟ عده ای اندک به پا می‌خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند.

سپس گردنی سیاه از آتش بیرون می‌آید که دو چشم دارد که با آن دو می‌نگرد و یک زبان دارد که با آن حرف می‌زند. او بر بالای سر مردم می‌آید و با صدایی صحبت می‌کند که همه صدای او را می‌شنوند. او می‌گوید: ای انسان‌ها! من امروز مسئول رسیدگی به انسان‌هایی هستم که گمان می‌کردند که به همراه خداوند، اله دیگری نیز هست. سپس آنان را از میان صف‌ها بر می‌چیند و به درون جهنم می‌اندازد، همان طور که پرندگان دانه‌های پراکنده بر روی زمین را بر می‌چینند. سپس خارج می‌شود و ندا می‌دهد: من امروزه مسئول رسیدگی به صورتگران (تمثالگران و نقاشان) هستم. سپس آنان را بر می‌دارد و داخل در آتش می‌اندازد و بعد از آن خارج می‌شود و می‌گوید: من امروز مسئول افرادی شده‌ام که می‌گفتند: خداوند زن و فرزند دارد. سپس آنان را داخل در آتش می‌اندازد. بعد از این که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم رفتند، میزان‌ها آویزان می‌گردد و نصب می‌شود و نامه‌ها پراکنده می‌گردد و پروردگار جهانیان برای فیصله دادن (حکم) بین انسان‌ها تجلی می‌یابد.

عبدالله بن جعفر حمیری از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت اشیائی را مثل خورشید و ماه و... که به جای او در دنیا مورد پرستش قرار گرفته اند، جمع می‌آورد. سپس از هر انسانی، در باره آن چه می‌پرستیده، سئوال می‌کند و او می‌گوید: پروردگارا! ما آنان را برای نزدیک شدن به تو می‌پرستیدیم. سپس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان می‌گوید: آن‌ها را و هر چه را که می‌پرستیدند ببرید و به آتش اندازید، به جز کسانی را که استثنا نمودم. چرا که آنان از آتش دور نگه داشته می‌شوند.

طبرسی در احتجاج حدیثی را که سندش را به امام‌هادی علیه السلام می‌رساند، آورده است که حضرت فرمود: اما جبر، عقیده کسانی است که می‌گویند خداوند بندگان را به گناه وادار نموده و بعد هم آنان را به خاطر آن گناهان مجازات می‌کند و هرکس چنین عقیده ای داشته باشد، به خداوند ظلم کرده و او را دروغگو دانسته است و این سخن خداوند را رد نموده است که فرمود: «وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً»[و پروردگارت به کسی ستم روا نمی‌دارد] حضرت در باره این آیه هم چنین فرمود: «ذَالِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ» پس هرکس گمان برد که او ناچار است که گناه کند، گناه خود را به خداوند نسبت داده و در مورد عظمت خداوند ظلم روا داشته است و هرکس به پروردگارش ظلم روا دارد، کتاب او را تکذیب نموده است و هرکس که کتاب خدا را تکذیب کند، به اجماع امت، گرفتار کفر شده است.

همو از علی بن ابراهیم و از پدرش، از ابوعمیر، از عمیر بن اذینه، از فضیل و زراره، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ» چنین روایت نموده است: زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم. حضرت فرمود: آنان عده ای هستند که خدا را پرستش می‌کنند و از پرستش غیر خدا هم دور هستند اما در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است در شک و تردید هستند. از اسلام دم زدند و به یگانگی خداوند و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله شهادت دادند و به قرآن هم اقرار نمودند در حالی که در مورد محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است، شک و تردید دارند و در مورد خداوند تردیدی ندارند. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» یعنی در حالی که به محمد صلی الله علیه و آله پیامی که آورده تردید دارند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» یعنی اگر در مورد بدن و مالش و فرزندانش خیری به او رسد، «اطْمَأَنَّ بِهِ» و بدان راضی می‌گردد «أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» یعنی اگر در بدن و مالش به بلایی دچار گردد، بد گمان شده و دوست ندارد که همچنان به اعتقاد به محمد باقی بماند، بلکه از عقیده خود برگشته و به تردید می‌افتد و به دشمنی با خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده، روی می‌آورند.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار روایت کرده

است که او گفت: امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده شکاری روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز می‌کند را زده و صید می‌کند، تکلیف چیست؟ حضرت فرمودند: برایش دام بگذارید و آن را بکشید که در حرم خدا به الحاد و کجروی برخاسته است.

و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خانه خدا، بیت عتیق نامیده شده است. حضرت فرمود: خداوند عز و جل حجر الاسود را از بهشت برای آدم فرستاد و خانه خدا، مرواریدی سفید و درخشان بود. خداوند آن را به آسمان برد و پایه‌های آن باقی ماند که در محاذات و مقابل خانه ای که به آسمان برده شده، قرار داشت. هر روز هفتاد هزار فرشته درون آن می‌رفتند و هرگز بر نمی‌گشتند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام دستور داد تا خانه کعبه را بر روی همین پایه‌های باقیمانده بنا نمایند و به این علت خانه خدا عتیق نامیده شده است که از غرق شدن آزاد (در امان) است.

و همو به سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از سیف تمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سعد بن ملک برای حج گزاردن آمده بود که پدرم را دید و از ایشان پرسید: من قربانی با خود آورده ام، چگونه عمل کنم؟ پدرم به او فرمود: یک سوم گوشت قربانی را به خانواده ات بده و یک سوم دیگر را به قانع و معتر و یک

سوم دیگر را به مسکین بده. پرسیدم: آیا مسکین همان گدا است؟ فرمود: آری. و نیز فرمود: قانع کسی است که به مقداری که به او داده ای و بیشتر از آن قناعت دارد و معتر نیز شایستگی بیشتر از آن را دارد. زیرا که او از قانعی که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد ولی گدایی نمی‌کند، غنی‌تر است.

محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حجر بن زائده، از حمران روایت نموده که از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثيراً»، حضرت فرمود: مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، دین آن‌ها را به تباهی بکشد، از جمع آن‌ها کناره گیری کردند و خداوند به وسیله این قوم بدکار، شر کفار را از مردم نیکوکار باز داشت، بدون این که اجری به آنان (مردم بدکار) برسد و در میان ما نیز همانند آن‌ها وجود دارد.

شرف الدین نجفی گوید: در مورد تأویل اول که فرمود: آنان مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، آن‌ها را فاسد کنند، از جمع آن‌ها کناره گیری کردند؛ یعنی مبادا دین آن‌ها را فاسد گردانند. به همین سبب از آن‌ها کناره گیری کردند و خداوند دستان مردم بدکار را از مردم نیکوکار باز می‌دارد و این که فرمود: در میان ما نیز همانند آن‌ها هستند، قوم نیکوکار همان امامان هدایتگر هستند و قوم بدکار نیز مخالفان آن‌ها هستند و خداوند دستان مخالفان را از امامان باز

می‌دارد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است. اما معنای تأویل دومی که فرمود: آنان امامان هستند، معنایش چنین است که خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع می‌کند. پس در این جا کسانی که مورد حمایت قرار می‌گیرند و ظلم از آن‌ها دفع می‌شود، امامان هستند و کسانی که دفع می‌شوند، همان ستمکاران هستند و این که فرمود: اگر نبود که آنان صبر پیشه می‌کنند و در انتظار امری هستند که از جانب خداوند می‌آید، همگی کشته می‌شدند، معنایش این است که اگر نبود که آنان بر آزار و اذیت‌ها صبر می‌کردند و انتظار می‌کشیدند که به امر خداوند، فرج آل محمد صلی الله علیه و آله فرا برسد و حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، همان طور که چندتایی با شمشیر قیام کردند، همگی آن‌ها با شمشیر قیام می‌کردند و قیام آن‌ها موجب کشته شدن آن‌ها می‌شد و اگر همگی کشته می‌شدند، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و نماز خانه‌ها و مساجد ویران می‌شدند.

صوامع همان صومعه‌ها است که مکان‌های عبادت مسیحیان است که اغلب در کوه‌ها قرار دارد و کنیسه‌ها در روستاها است و مقصود از صلوات، مکان‌هایی است که در آنجا نماز خوانده می‌شود که هم مسلمانان و هم یهودیان چنین مکان‌هایی دارند. مکان عبادت یهود، کنیسه است و مکان عبادت مسلمانان، مسجد است. پس

اگر همه امامان کشته شوند، این مکان‌ها نیز ویران می‌گردد و ویرانی این مکان‌ها نیز باعث تعطیل شدن ادیان سه گانه یعنی شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است. چرا که شریعت و دین تنها با وجود کتاب پابرجاست و کتاب نیز نیاز به تأویل

دارد و تأویل آن را تنها خداوند و راسخین در علم می‌دانند و راسخین در علم همان امامان علیهم السلام هستند که تأویل کتاب موسی و کتاب عیسی و کتاب محمد صلی اللّٰه علیه و آله را می‌دانند و شاهد این ادعا، سخن امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: اگر جایگاهی برای من قرار دهند، میان اهل تورات براساس توراتشان، میان اهل انجیل بر اساس انجیلشان و میان اهل فرقان بر اساس فرقان داوری می‌کردم تا این که این کتاب‌ها خود به سخن در آیند و بگویند: راست گفت. و این که فرمود: «هم الاعلام» اعلام به نشانه‌هایی گفته می‌شود که انسان را به جایگاه امن هدایت کند. پس برترین درود و گرامی داشت خداوند بر آنان باد و چون خداوند دید که آن‌ها صبر پیشه می‌کنند، به آن‌ها وعده یاری داد و فرمود: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» یعنی کسانی که دین او را یاری می‌کنند «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» در حکمرانی خود «عَزِيزٌ» در عظمت و بزرگی شأن او.

سیوطی در کتاب الدر المنثور در حدیثی مرفوع از عبداللّٰه بن جراد نقل کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نابینا آن کسی نیست که چشمش کور باشد، بلکه نابینا کسی است که بصیرتش کور باشد.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از امامان علیه السلام نقل کرده است که خداوند عز و جل حضرت عیسی علیه السلام را موعظه نمود که بخش‌هایی از آن چنین است: ای عیسی! به سوی من بازگرد که برای من سخت نیست که گناهی را ببخشم و من

بخشنده ترین بخشندگان هستم. تا از عمر خود مهلت داری برای خودت کار کن، پیش از آن که دیگر نتوانی برای خودت کاری بکنی. مرا برای روزی پرستش کن که همانند هزار سالی است که شما شمارش می‌کنید و در آن روز حسنه را چند برابر پاداش می‌دهم و در آن روز بدی، صاحب خود را گرفتار می‌کند.

و همو از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده است که او گفت: من با ابو بصیر و محمد بن عِمران در مکه زندگی می‌کردیم. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ما دوازده نفر هستیم که فرشته با ما سخن می‌گوید. پس از آن ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند، واقعاً از امام صادق علیه السلام شنیدی؟ و یک بار یا دو بار او را سوگند داد که او آن را از امام شنیده است. بعد ابو بصیر گفت: من نیز شنیده‌ام که همین مطلب را امام باقر علیه السلام می‌گویند.

ابراهیم بن محمد ثقفی از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از زراره بن اعین روایت می‌کند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَمَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»، حضرت فرمود: رسول کسی است که جبرئیل در پیش چشمانش حاضر می‌شود و با او سخن می‌گوید و او جبرئیل را می‌بیند، همان طور که انسان دوست خود را می‌بیند. اما نبی است که در عالم رؤیا به او وحی می‌شود، مانند رؤیای حضرت ابراهیم و مانند رؤیاهای حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله. و برخی از پیامبران هستند که هم

رسالت را دارند و هم نبوت را. اما محدث کسی است که صدای فرشته را می‌شنود ولی نه در خواب و نه در بیداری، خود فرشته را نمی‌بیند.

ابن بابویه از ابوالحسن علی بن عبداللّٰه بن احمد اسواری، از ابو یوسف احمد بن محمد بن قیس شجری مذکر، از ابوعمرو و عمرو بن حفص، از ابو محمد عبداللّٰه بن محمد ابن اسد بغدادی، از حسین بن ابراهیم ابو علی، از یحیی بن سعید بصیری، از جریح، از عطاء، از عبید بن عمیر لیثی، از ابوذر روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در حدیثی طولانی فرمود: تعداد پیامبران، صد و بیست و چهار هزار پیامبر است. گفتم: و چه تعداد از آنان پیامبران مرسل هستند؟ فرمود: شمارشان زیاد است؛ تعدادشان به سیصد و سیزده تن می‌رسد.

شیخ به سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن حسن، از حسین، از حسن، از زرعة، از سماعه روایت نموده که در باره رکوع و سجود پرسیدم که آیا در قرآن آمده است؟ پاسخ داد: بله. این آیه: «یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» پرسیدم: کیفیت رکوع و سجود چگونه است؟ فرمود: سه بار تسبیح گفتن در رکوع کفایت می‌کند یعنی سه مرتبه می‌گویی: سبحان اللّٰه، ولی هرکس توانایی آن را دارد که رکوع و سجودش را طولانی کند، باید تا هر مقدار که می‌تواند طولانی کند و در رکوع و سجود، تسبیح و تحمید و تمجید خدای را گفته و دعا و تضرع نماید، زیرا نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش زمانی است که در سجده است. اما اگر کسی پیش نماز باشد و مردم به او اقتدا کنند، شایسته نیست که رکوع و سجود را طولانی سازد. زیرا که در میان

نمازگزاران افراد ضعیف و ناتوان و نیز کسانی که کار دارند، هستند. هرگاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با مردم نماز می‌خواند، سبک و کوتاه نماز می‌خواند.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: نطفه چهل روز در رحم باقی می‌ماند و آن گاه به خون بسته تبدیل می‌شود و بعد از چهل روز دیگر به مضغه (پاره گوشت) تبدیل می‌شود و چهل روز بعد که چهار ماه کامل سپری می‌شود، خداوند دو فرشته خلق کننده را برمی انگیزد. آن‌ها می‌گویند: پروردگارا! چه می‌آفرینی؟ مذکر یا مؤنث؟ پس در این باره به آن دو امر می‌شود. سپس می‌پرسند: آیا او را شقاوتمند می‌آفرینی یا سعادتمند؟ پس در این باره نیز به آن‌ها امر می‌شود. سپس می‌گویند: خداوندا! مرگش چگونه است؟ رزق و روزیش به چه شکل است؟ و همه چیز را در مورد او از خدا می‌پرسند و حضرت تعدادی از این موارد را ذکر نمود سپس عهدنامه ای را بین دو چشمانش می‌نویسند. هنگامی که خداوند مدت توقف او را در رحم مادر به پایان رساند، فرشته ای را مبعوث می‌گرداند و او را چنان از رحم مادر می‌راند که کودک از رحم مادر خارج می‌شود و چیزی از عهدنامه را به یاد ندارد.

حسن بن جهم می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: با این حال آیا جایز است که به درگاه خدا دعا کنیم که جنین پسر را دختر و یا دختر را به پسر تبدیل نماید؟ امام فرمود: خداوند هر چه را که بخواهد، انجام می‌دهد.

و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هرگاه که خداوند بخواهد نطفه ای را که در صلب آدم از او پیمان گرفته و یا این که در مورد آن برایش بدا حاصل می‌شود، خلق کند و آن را در رحم زن قرار دهد، مرد را برای آمیزش آماده می‌کند و به رحم وحی می‌کند که در خود را بگشا تا آفرینش من و قضا و قدر نافذم در تو راه یابد. رحم، راه خود را باز می‌کند و نطفه به رحم می‌رسد. چهل روز که در آنجا می‌ماند تبدیل به لخته خون می‌شود و چهل روز بعد، پاره گوشت و پس از آن به گوشتی تبدیل می‌شود که دارای رگ‌های در هم فرو رفته است.

سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می‌کند و آن دو، آن چه را که خداوند اراده می‌فرماید، در ارحام می‌آفرینند. آن دو از دهان زن وارد شکم او می‌شوند و از آن جا به رحم می‌روند. جنین، روحی را که از صلب مرد و رحم زن به او منتقل شده را دارد. آن دو فرشته، روح حیات و بقا را در پیکر جنین می‌دمند و برای او به اذن خداوند متعال، گوش و چشم و تمامی اعضا و جوارح و احشا را خلق می‌کنند. سپس خداوند به این دو فرشته وحی می‌کند: قضا و قدر و امر حتمی مرا بر او بنویسید و هر آن چه را که می‌نویسید، برای من در آن بدا هست. آن دو می‌گویند خداوندا چه بنویسیم؟ خداوند به آن‌ها وحی می‌کند که سر خود را به سمت سر مادر بالا بگیرید، آن دو سرهای خود را بالا می‌گیرند وقتی که لوح با پیشانی مادر تماس پیدا می‌کند، دو فرشته در آن لوح، صورت کودک، زینتش را، مدت زندگیش، عهد نامه اش، خوشبختی و بدبختی

اش و هر چیزی که به او مربوط می‌شود را می‌بینند. در این هنگام یکی از آن دو، این چیزها را بر دیگری املا می‌کند و او آن‌ها را می‌نویسد و این شرط را هم می‌نویسند: در تمامی این موارد، برای خداوند بدا هست. سپس نوشته را مهر می‌زنند و آن را در پیشانی جنین قرار می‌دهند و کودک را در شکم مادر می‌ایستانند. حضرت فرمود: و چه بسا که جنین کرنش می‌کند و واژگون می‌شود و این مسئله فقط برای سرکشان و عصیانگران اتفاق می‌افتد.

هنگامی که موقع ولادت کودک می‌رسد خواه نه ماه تمام باشد یا کمتر خداوند عز و جل به رحم وحی می‌کند که راه خود را باز کن تا مخلوقم به زمینم راه یابد و امرم در مورد او اجرا شود؛ همانا زمان خروج او فرا رسیده است. رحم راه جنین را باز می‌کند و خداوند فرشته ای را به نام زاجر مبعوث می‌کند که کودک را چنان می‌راند که کودک می‌ترسد و واژگون می‌شود و پاهایش بالای سرش قرار می‌گیرد و سرش در پایین شکم قرار می‌گیرد تا وضع حمل هم برای مادر و هم برای کودک آسان شود. اگر زایمان و خروج نوزاد سخت شود، فرشته زاجر بار دیگر کودک را می‌ترساند و کودک می‌ترسد و گریه کنان و هراسان به زمین می‌افتد.

و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیلف از ابو حمزه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد آفرینش سئوال کردم و ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که مخلوقات را از گل آفرید، آن‌ها را از فیض خود بهره مند ساخت. مسلمان را جدا نموده و او را سعادتمند گردانید و کافر را تیره روز کرد. هنگامی که نطفه بسته می‌شود، فرشتگان آن را تحویل

می‌گیرند و صورتگری می‌کنند. سپس می‌گویند: خداوندا! آیا این کودک مذکر است یا مونث؟ و خداوند هر یک را که بخواهد می‌گوید. آن دو می‌گویند: آفرین بر بهترین آفرینندگان. سپس نطفه در شکم مادر قرار داده می‌شود و در طی نُه روز با گوشت و خون مادر پیوند می‌خورد.

رحم سه قفل دارد: قفلی در بالای آن که در بالای سمت راست ناف قرار می‌گیرد، قفلی که وسط آن است و قفل دیگر که پایین رحم است. پس از نه روز جنین در قفل بالایی قرار می‌گیرد و به مدت سه ماه در آن جا باقی می‌ماند این همان زمانی است که مادر دچار بدحالی و تهوع می‌شود. سپس به قفل وسط می‌آید و سه ماه نیز در آنجا توقف می‌کند. در این هنگام همه رگ‌های جنین در ناف اوست و از همین طریق آب و غذا به او می‌رسد. سپس جنین به قفل پایین می‌آید و سه ماه هم آنجا می‌ماند که جمعا نه ماه می‌شود. سپس درد زایمان به سراغ مادر می‌آید و هر بار که این درد به سراغ مادر می‌آید، به خاطر رگی است که از ناف جنین قطع می‌شود. دست جنین بر روی نافش است تا این که به دنیا می‌آید و دستان او آزاد است و از این به بعد از راه دهان تغذیه می‌کند.

و همو از تعدادی از صحابه، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از مسمع، از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام علی علیه السلام روایت کرده است که دیه جنین، صد دینار است و آن حضرت منی مرد را تا رسیدن به مرحله جنینی، پنج قسمت دانست. اگر جنین باشد و هنوز روح در آن دمیده نشده باشد، دیه صد دینار است؛ چرا که خداوند انسان را از سلاله

آفرید و سلاله همان نطفه است و تا این جا یک مرحله است. سپس به علقه

(لخته خون) تبدیل می‌شود. اکنون دیگر جنین به مرحله دوم رسیده است. سپس مرحله مضغه (پاره گوشت) است که در این جا جنین به مرحله سوم رسیده است. پس از آن استخوان‌ها تشکیل می‌شود و جنین به مرحله چهارم می‌رسد. در مرحله بعد استخوان‌ها از گوشت پوشیده می‌شوند. در این هنگام است که پنج مرحله تکمیل می‌شود و دیه اش صد دینار است.

این دیه صد دینار هم به پنج قسمت تقسیم می‌شود: یک پنجم آن (بیست دینار) متعلق به نطفه، دو پنجم (چهل دینار) متعلق به علقه، سه پنجم (شصت دینار) متعلق به مضغه، چهار پنجم (هشتاد دینار) متعلق به استخوانها است و هنگامی که گوشت، استخوان را بپوشاند دیه صد دینار کامل می‌شود. هنگامی که روح در آن دمیده شود، اگر فرزند پسر باشد، دیه به هزار دینار افزایش می‌یابد و اگر فرزند دختر باشد، دیه پانصد دینار است. اگر زن بارداری کشته شود که در جنین او روح دمیده شده است، و آن جنین سقط نشده و معلوم نیست آیا آن جنین پسر است یا دختر، و معلوم نشود که بعد از مرگ مادرش مرده و یا قبل از آن، در این صورت، دیه آن جنین عبارت است از نیمی از دیه پسر و نیمی از دیه دختر. و دیه مادر هم، دیه کامل یک زن است. و این بود شش جزء از [احکام مربوط به دیه] جنین.

«الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ». منظور از آن چه که آورده اند در این آیه چیست؟ اطاعت کردن از خداوند به همراه محبت و ولایت اهل

بیت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین. با این حال آن‌ها از این می‌ترسند که طاعتشان پذیرفته نشود. و به خدا سوگند که ترس آن‌ها ناشی از تردیدشان در دین نیست، بلکه از آن می‌ترسند که در دوستی ما و پیروی از ما کوتاهی کرده باشند. سپس فرمود: اگر می‌توانی از خانه ات بیرون نرو و اگر رفتی مراقب باش غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، ریا نکنی، و در امر دین به خود سستی راه ندهی. خانه مسلمان برای او چه خوب عبادتگاهی است. در آن جا می‌تواند چشم و زبان و روح و پاکدامنی خود را حفظ کند. هر آن کس که نعمت خدا را در دل احساس کرد قبل از آن که شکر آن را به زبان آورد، از سوی خداوند عز و جل سزاوار فزونی نعمت می‌گردد و هر کس بپندارد که بر دیگری فضل و برتری دارد، چنین شخصی دچار غرور شده است. به ایشان گفتم: چنین فردی وقتی ببیند کسی گناهکار است احساس می‌کند که به خاطر بی گناهیش بر وی برتری دارد. امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، چه بسا خداوند گناهان او را ببخشد و حساب تو را سخت گیرد. آیا داستان موسی علیه السلام و جادوگران را نخوانده ای؟ سپس فرمود: چه فراوانند انسان‌هایی که به نعمت‌های خداوند مغرور شده اند و انسان‌هایی که خداوند با پرده پوشی، سنت استدراج را در مورد آنان پیاده می‌کند و کسانی که به ستایش‌های دیگران در حق خود فریفته می‌شوند. هر فردی از امت ما که حق ما را بشناسد و به جا آورد، امید به نجاتش دارم به جز سه نفر: حاکم ظالم، پیرو هوی و هوس و کسی که آشکارا به فسق می‌پردازد. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»[بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد] و فرمود: ای حفص! محبت، از ترس برتر است. به خدا سوگند که خداوند

دوستدار دنیا و کسی را که ولایت ما را در دل ندارد دوست نمی‌دارد و هر کس که حق ما را شناخت و ما را دوست داشت، خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.

در این هنگام مردی گریست. پس امام علیه السلام فرمود: گریه می‌کنی؟ اگر تمامی اهل آسمان‌ها و زمین جمع شوند و ملتمسانه از خدا بخواهند که تو را از عذاب جهنم نجات دهد و به بهشت وارد گرداند، شفاعت آن‌ها در حق تو هیچ فایده ای نخواهد داشت. سپس فرمود: ای حفص! دُم باش ولی سر نباش. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که خداترس باشد، کم سخن می‌گوید. و ادامه داد: روزی موسی علیه السلام در حال موعظه یاران خود بود که مردی برخاست و پیراهن خود را پاره کرد. در این هنگام خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی! به او بگو پیراهن خود را چاک مده و به جای آن قلبت را برایم بگشای. و همچنین فرمود: موسی علیه السلام از کنار یکی از یاران خود که در حال سجده بود گذشت. در راه بازگشت، باز هم آن مرد را در همان حال یافت و به او گفت: اگر گره کارت به دست من باز می‌شد، حتما مشکلت را حل می‌کردم. پس خداوند متعال به او وحی کرد: اگر آنقدر در حال سجده باقی بماند که گردنش قطع شود، توبه اش را نمی‌پذیرم، مگر این که از آن چه که من کراهت دارم دست بکشد و به سراغ آن چه که من دوست می‌دارم برود.

و از او، از محمد بن ابو عبداللّٰه، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صالح نیلی نقل شده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا بندگان هم از استطاعت سهمی دارند؟ امام علیه السلام فرمود: هرگاه کاری را انجام دهند، به واسطه استطاعتی که خداوند در وجود آن‌ها قرار داده است، استطاعت دارند. گفتم: آن استطاعت چیست؟ فرمود: وسیله است. مانند زنا کار که چون زنا کند، در حین زنا برای زنا استطاعت دارد و اگر او زنا را ترک کند و زنا نکند، در هنگام ترک، برای ترک زنا استطاعت دارد. آن گاه فرمود: پیش از آن کار، نه کم و نه زیاد، استطاعت ندارد. اما هنگام انجام آن کار و یا ترک آن، استطاعت دارد. گفتم: پس چرا خداوند زناکار را مجازات می‌کند؟ فرمود: به سبب حجت رسا و اعضایی که در بدن آن‌ها قرار داده است. خداوند هیچ کسی را بر ارتکاب معصیت مجبور نساخته است. همان طور که برای کسی با اراده حتمی کفر را نخواسته است. اما هنگامی که کفر ورزید، در اراده خداوند بود که کفر ورزد و نیز در اراده و علم خداست که کافران به سوی خوبی نروند. گفتم: خداوند از آنان خواسته است که کفر ورزند؟ فرمود: این را نمی‌گویم. بلکه می‌گویم: خداوند دانست که آنان کافر می‌شوند و پس به جهت علمی که نسبت به آنان داشت، برای آنان کفر را اراده کرد. اما این اراده حتمی نیست، بلکه اراده اختیار است.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویة بن وهب و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: از روزی که خداوند پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را مبعوث گردانید تا روزی که روح ایشان را به عالم ملکوت برد، حضرت از روی فروتنی در برابر خداوند متعال، هیچ گاه در حال تکیه دادن چیزی نخورد و در هیچ مجلسی، فردی که کنار ایشان بود، زانوهای حضرت را

ندید و با هر کس که دست می‌داد، زودتر از طرف مقابل دستش را از دست او جدا نمی‌کرد و هیچ گاه بدی را با بدی پاسخ نداد؛ چرا که به سخن خداوند عمل می‌کرد که فرموده است: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ». هیچ گاه سائلی را ناامید بازنگرداند، اگر چیزی داشت به او می‌داد و اگر چیزی در بساط نداشت می‌فرمود: خداوند عطا خواهد کرد و هرگز به حساب خدا نبخشید، مگر آن که خداوند آن را پذیرفت و تأیید کرد. و اگر بهشت را هم به کسی می‌بخشید، خداوند آن را می‌پذیرفت و تأیید می‌کرد. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پس از او برادرش علی علیه السلام سوگند به آن که جان او را ستاند تا هنگام خروج از دنیا هرگز حرام نخورد، و به خدا سوگند اگر دو مسئله برای او پیش می‌آمد که هر دو طاعت از خداوند عزّ و جلّ بود، او کار سخت‌تر و جانفرساتر را بر می‌گزید. به خدا سوگند که او در راه خدا هزار بنده را آزاد کرد و در این راه از فرط زحمت، دستانش پینه بست. به خدا سوگند که پس از او هیچ کس توان انجام کارهایش را نداشت و به خدا سوگند که هر مشکلی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش می‌آمد، آن حضرت از روی اطمینانی که به علی علیه السلام داشت او را برای حلّ آن پیش می‌فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با پرچم خود او را به نبرد می‌فرستاد و جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ به همراه او می‌جنگیدند و او از جنگی باز نمی‌گشت، مگر آن که خداوند عزّ و جلّ، به واسطه او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کرد.

و از او، از تعدادی از اصحابش، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از زید بن حسن، از امام صادق علیه السلام

نقل شده است که می‌فرمود: حضرت علی علیه السلام در غذا و رفتار خود شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود. او خود نان و روغن می‌خورد و به مردم نان و گوشت می‌داد. حضرت آب و هیزم به خانه می‌آورد و فاطمه سلام اللّٰه علیها در خانه گندم را آسیاب می‌کرد و خمیر می‌کرد و نان می‌پخت و دوخت و دوز می‌کرد. فاطمه سلام اللّٰه علیها خوش سیماترین مردم بود و گونه‌هایش مثل دو گل سرخ بود، درود خداوند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و بر فرزندان پاکش باد.

ابن بابویه از علی بن حاتم قزوینی، از علی بن حسین نحوی، از احمد بن ابی عبداللّٰه برقی، از پدرش محمد بن خالد، از ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدینی، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرشان، امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نقل می‌کنند که فرمود: هنگامی که کافری از دنیا می‌رود، هفتاد هزار فرشته دوزخبان او را تا قبرش همراهی می‌کنند و او با صدایی که همه موجودات به جز انس و جن آن را می‌شنوند، همراهان خود را سوگند می‌دهد و می‌گوید: اگر بتوانم بار دیگر به دنیا برگردم، از مؤمنان خواهم بود و ادامه می‌دهد: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» در این هنگام دوزخبانان می‌گویند: «کَلَّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها».

سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از خالد، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر فرد ثروتمند و سیم و زر اندوزی که از پرداخت خمس و زکات مال خود اجتناب کند، خداوند در

روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه حبس می‌کند و حیوان وحشی ای را به جان او می‌اندازد که همواره به او حمله می‌کند. هنگامی که این فرد دانست که هیچ راه فراری از چنگ این حیوان ندارد، دست خود را جلوی حیوان می‌گیرد و حیوان دست او را همچون تربی گاز می‌گیرد. و هر ثروتمند دارای شتر، گاو یا گوسفندی که خمس و زکات مال خود را نپردازد، خداوند روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه می‌اندازد و حیوان‌های شاخدار او را شاخ می‌زنند و حیوانات سمدار با سم به او می‌زنند. و هر فرد ثروتمندی که نخلستان، تاکستان و یا زمین‌های کشاورزی داشته باشد و زکات آن را نپردازد، خداوند در روز قیامت، آن زمین را تا هفت زمین بالا برده و به همراه جانوران کشتزارش همچون طوقی بر گردن او می‌آویزد.

علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» می‌گوید: برزخ به معنای میان دو چیز است و منظور از آن، ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این آیه پاسخی است به کسانی که منکر ثواب و عقاب قبل از روز قیامت بوده اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند، از تنها چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، برزخ است. چرا که در روز قیامت که گشایش کارتان به دست ماست، خود شفاعت شما را می‌کنیم. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: قبر یا باغی از باغ‌های بهشت، و یا گودالی از گودال‌های آتش جهنم است

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد، از عبدالرحمن بن حماد، از عمر بن یزید نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: شنیدم که می‌فرمودید: همه

دوستداران و شیعیان ما با هرگونه اعمالی که داشته باشند، در بهشت هستند؟ فرمود: بله، درست می‌گویی، به خدا سوگند که همگی در بهشت جای دارند.

راوی می‌گوید: گفتم: فدایت شوم، کسانی که گناهان بسیار و بزرگ دارند چه؟ فرمود: در روز قیامت همه شما با شفاعت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یا علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بهشت می‌شوید. اما به خدا سوگند که من در مورد شما از برزخ می‌ترسم. پرسیدم: برزخ چیست؟ فرمود: از زمان مرگ تا روز قیامت. قبر همان برزخ است.

ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبداللّٰه قاسم بن محمد سلیمان بن داود، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری و او از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: سخت ترین اوقات برای انسان سه وقت است: اول وقتی که فرشته مرگ را می‌بیند، دوم وقتی که از قبر برمی خیزد و سوم وقتی است که در پیشگاه خداوند متعال قرار می‌گیرد که یا به سوی بهشت می‌رود یا به جهنم.

سپس فرمود: ای انسان! اگر در هنگام مرگ نجات یافتی، نجات یافته هستی. وگرنه هلاک می‌گردی و اگر هنگامی که در قبر گذاشته می‌شوی نجات یافتی، رهیده ای وگرنه هلاک می‌شوی و اگر هنگامی که مردم از پل صراط می‌گذرند نجات یافتی، از نجات یافتگانی، در غیر این صورت از هلاک شدگان هستی و اگر در روزی که مردم در پیشگاه خداوند متعال حاضر می‌شوند، نجات یافتی، نجات پیدا می‌کنی وگرنه هلاک می‌گردی. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» و

فرمود: برزخ همان قبر است و مردگان در قبر زندگی سختی دارند و گودال قبر یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های آتش جهنم است.

سپس به یکی از مردان حاضر در مجلس رو کرد و به او فرمود: خداوند می‌داند که چه کسی بهشتی است و چه کسی به جهنم می‌رود. تو کدامشان هستی و کدام یک سرای توست؟

ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها از ابوالحسین، از پدرش، از ابن همام، از سعدان بن مسلم، از جهم بن ابی جهمه روایت کرده است که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح انسان را دو هزار سال قبل از جسم او آفرید. پس کسانی که روحشان

در آسمان با همدیگر آشنا گشته اند، در زمین نیز همدیگر را می‌شناسند و کسانی که در آسمان همدیگر را نشناخته اند، در زمین نیز نمی‌شناسند و هنگامی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، برادر دینی از انسان ارث می‌برد نه برادری که از پدر و مادر انسان زاده شده است. و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ».

طبرسی در احتجاج نقل می‌کند که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا اعمال سنجیده نمی‌شوند؟ امام پاسخ داد: خیر. عمل از جنس ماده نیست، بلکه صفت آن چیزی است که (انسان‌ها) انجام

داده اند. و کسی به وزن کردن چیزی احتیاج دارد که وزن و مقدار آن و سبکی و سنگینی اش را نداند، در حالی که چیزی بر خداوند متعال پوشیده نیست. او پرسید: پس معنای میزان چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: عدالت. پرسید: معنای این آیه چیست: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ» امام علیه السلام فرمود: یعنی هر کس که اعمال نیک او [از گناهانش] بیشتر باشد.

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت از کعب الاحبار روایت می‌کند که می‌گفت: هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، مردم در چهار دسته محشور می‌شوند: دسته ای سواره اند و دسته ای پیاده، دسته ای با چهره بر روی زمین افتاده اند و دسته دیگر کر و گنگ و کورند، نه تعقل می‌کنند و نه سخن می‌گویند و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذری بیاورند. اینان همان کسانی هستند که آتش چهره‌هاشان را می‌سوزاند و در آن جا ترش رویند. از او پرسیدند: ای کعب! این کسانی که به روی افتاده محشور می‌شوند و این احوال را دارند، چه کسانی هستند؟ کعب پاسخ داد: گمراهان و از دین برگشتگان و پیمان شکنان هستند که برای خود بد اعمالی از پیش فرستاده اند. آن هنگام خدا را در حالی ملاقات کنند که با خلیفه شان و جانشین پیامبرشان و عالم و بزرگشان و فاضلشان و پرچمدارشان و صاحب حوض کوثر و کسی که مایه امیدشان است در جنگ بودند. او کسی است که نمی‌توان نادیده اش گرفت و حجتی است که هر کس از آن روی برگرداند، به تباهی کشیده می‌شود و در آتش جای می‌گیرد. به خدای کعبه سوگند که این شخص علی علیه السلام است. داناترین آن‌هاست و زودتر از همه اسلام آورد و بردبارتر

از همه است. تعجب می‌کنم از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح می‌دهند. و امام مهدی قائم منتظر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که جهان را دگرگون می‌کند و این چیزی است که عیسی هم به مسیحیان روم و چین گفته بود. قائم منتظر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و شباهتش در ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی، از همه مردم به عیسی بن مریم بیشتر است. خداوند متعال هر آن چه را که به پیامبران داده است، به او نیز می‌دهد و چه بسا بیشتر بدهد و او را برتری می‌دهد. قائم منتظر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است، غیبتی همانند غیبت یوسف دارد و رجعتی همانند رجعت عیسی بن مریم. پس از دوران غیبت، همراه با طلوع ستاره سرخ، و ویران شدن ری، خسوف بغداد، خروج سفیانی و جنگ فرزند عبس با جوانان ارمنستان و آذربایجان ظهور می‌کند واین جنگی است که کشته‌های بسیاری می‌دهد و هر کس شمشیر تزیین شده ای دارد و پرچم‌های سیاه در اهتزازند و همراه با این جنگ، مرگ سرخ و طاعون سیاه هم فرا می‌رسد.

محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن مهران و علی بن ابراهیم، از محمد بن علی، از حسن بن ارشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم روایت می‌کند که گفت: در حالی که در محضر امام موسی کاظم علیه السلام در عریض بودیم، مردی مسیحی بر ایشان وارد شد. مرد مسیحی خدمت ایشان عرض کرد: من از سرزمین دور و سفر درازی نزد شما آمده ام. سی سال است که از خداوند می‌خواهم مرا به بهترین دین و بهترین و

داناترین بندگان راهنمایی کند. شخصی در خواب، مردی در علیاء دمشق را به من معرفی کرد. من به راه افتادم تا این که نزد او رفتم و با او سخن گفتم. او گفت: من داناترین فرد در میان پیروان دین خودم هستم. اما داناتر از من نیز وجود دارد. من گفتم: مرا به سوی شخص داناتر از خودت راهنمایی کن که سفر کردن برایم دشوار نیست. من همه انجیل، مزامیر داود، چهار سفر تورات و ظاهر قرآن را خوانده‌ام و همه را در خود دارم. آن عالم به من گفت: اگر علم مسیحیت را می‌خواهی، من از همه عرب و عجم در آن زمینه تخصص بیشتری دارم. اگر علم به آیین یهود مد نظر توست، باطی بن شرحبیل سامری، امروزه از همگان بدان آگاه‌تر است. اما چنان چه می‌خواهی از علم اسلام، تورات، انجیل، زبور، کتاب هود، همه آن چه خداوند بر همه پیامبران نازل کرده است، اخبار نازل شده از آسمان، خواه احدی از آن‌ها اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد، بیان حقیقت همه امور، شفا برای جهانیان، رحمت برای آن که طالب رحمت باشد و بصیرت برای کسانی که خداوند اراده کند آن‌ها را آگاه و به سوی حق راهنمایی کند مطلع شوی، تو را به آن راهنمایی می‌کنم. پس حتی اگر با پای پیاده هم به آن جا بروی، به سوی او برو. اگر نتوانستی، بر روی زانوها و اگر هم نتوانستی به حالت خزیدن و اگر هم قادر به رفتن نبودی، حتی با صورتت به سوی او برو!

من گفتم: خیر! من از نظر جسمی و مادی قادر به رفتن به سفر هستم. فرمود: پس فوراً به یثرب برو. من گفتم: شهری به این نام نمی‌شناسم. فرمود: به سوی مدینه النبی صلی الله علیه و آله و سلم راه بیفت که شهری است که پیامبر برگزیده شده در میان اعراب در آن جا زندگی می‌کرد. او از میان اعراب و بنی‌هاشم برگزیده شده بود. هر گاه به آن جا رسیدی، محله بنی غنم بن مالک بن نجار را پیدا کن که در کنار در

مسجد است و با لباس و شمایل مسیحیت به آن جا برو. والی آن شهر، سخت گیر است و خلیفه آنان از او سخت گیرتر. سپس سراغ محله بنی عمرو بن مبذول را بگیر که در بقیع زبیر است. آن گاه در آن جا در باره محل خانه موسی بن جعفر سئوال کن که آیا در خانه است یا به مسافرت رفته است. اگر به سفر رفته بود به دنبال او راه بیفت. زیرا سفر او کوتاه‌تر از راهی است که تو برای رسیدن به آن جا پیموده ای. سپس به او بگو که مطران علیای غوطه (غوطه دمشق) تو را به سوی او راهنمایی کرده است و او به تو بسیار سلام می‌رساند و به تو پیغام داد: من بسیار دعا می‌کنم که خداوند، اسلام آوردن من را به دست تو قرار دهد. آن شخص در حالی که ایستاده و به عصایش تکیه داده بود، این جریان را برای امام کاظم تعریف کرد. سپس گفت: سرورم! اگر اجازه بدهید برایتان تعظیم می‌کنم. سپس می‌نشینم. امام فرمود: به تو اجازه می‌دهم بنشینی، اما حق نداری برایم تعظیم کنی. آن شخص نشست و صلیب خودش را از گردنش درآورد. سپس گفت: فدایت شوم، آیا اجازه می‌دهی صحبت کنم؟ امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: آری! تو فقط برای این کار آمده ای؟ آن شخص مسیحی گفت: بر دوستم درود و سلام بفرست. آیا این کار را نمی‌کنی؟ امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: خداوند دوستت را هدایت کند. هر گاه او به دین ما درآمد، به او سلام می‌فرستم.

شخص مسیحی گفت: من چند سئوال دارم. امام فرمود: بپرس! شخص مسیحی گفت: برایم در باره کتابی که بر محمد نازل شده و او آن را به اطلاع مردم رسانده است، سخن بگو و تفسیر باطنی آیات زیر را برایم بیان کن که در آن آمده است: «حم * والکِتَابِ المُبِینِ * إِنَّا أَنزَلنَاهُ فِی لیلةٍ مُّبَارَکَةٍ إِنَّا کُنَّا مُنذِرِینَ * فِیهَا یفْرَقُ کُل أَمْرٍ حَکِیمٍ» امام فرمود:

منظور از حم، حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که در کتابی که بر هود نازل شده بود، نام او چنین آمده است و تعداد حروف آن ناقص است. اما کتاب مبین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و منظور از شب، حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها است. «فِيهَا يفْرَقُ كُل أَمْرٍ حَكِيمٍ» به این معناست که نیکی فراوانی از آن خارج می‌شود. پس مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم از آن برون آید (انسان‌های حکیم و دانایی به وسیله آن تربیت خواهند شد).

آن مرد گفت: اولین و آخرین فرد از این انسان‌ها را برایم توصیف کن، امام فرمود: صفات آن‌ها با یکدیگر شباهت دارد. اما سومین تن از این مردان را برایت وصف می‌کنم که بقیه این مردان از نسل او خواهند بود. اگر کتابی را که بر شما نازل شده است تحریف نکرده باشید، این امر نزد شما در آن کتاب وجود دارد که البته در گذشته چنین کاری کرده اید. شخص مسیحی به او گفت: من آن چه را بدانم از تو پنهان نمی‌دارم و تو را تکذیب نمی‌کنم. تو راست یا دروغ بودن سخنانم را به خوبی می‌دانی. به خدا قسم! خداوند از فضل و لطف خودش به تو عنایت کرده و به تو نعمت‌هایی داده است که به ذهن هیچ انسانی خطور نمی‌کند و هیچ احدی نمی‌تواند

آن را نادیده بگیرد یا آن را دروغ بپندارد. بنابراین من در این باره به تو حقیقت را گفته‌ام و حقیقت همان گونه است که برایت ذکر کردم. امام موسی کاظم علیه السلام به او گفت: مطلبی را به تو خواهم گفت که جز تعداد اندکی از اهل کتاب آن را نمی‌دانند. نام مادر مریم چیست و در چه روزی و چه موقع از روز، مریم باردار شد؟ در چه روزی و چه ساعتی از روز حضرت عیسی علیه السلام را به دنیا آورد؟ فرد مسیحی گفت:

نمی‌دانم. امام کاظم علیه السلام فرمود: نام مادر مریم، مرثا بود که در عربی به آن وهیبة می‌گویند: مریم در ظهر روز جمعه باردار شد و این همان روزی است که در آن روح الامین فرود آمد و این روز از همه اعیاد مسلمانان اهمیت بیشتری دارد. زیرا خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگ داشته اند. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است تا آن را به عنوان عید جشن بگیرد. حضرت عیسی علیه السلام در ساعت چهار و نیم روز سه شنبه به دنیا آمد. آیا می‌دانی حضرت عیسی علیه السلام در کنار کدام رود به دنیا آمد. آن مسیحی گفت: خیر! امام فرمود: در کنار فرات که در کنار آن، درخت نخل و تاک انگور هم وجود داشت. در کنار آن رود، هیچ چیز به اندازه نخل و تاک انگور ارزشمند نیست. آیا جریان این امر را شنیده ای که خداوند زبان او را از سخن بازداشت و قیدوس فرزندان و پیروانش را فرا خواند و آن‌ها به او کمک کردند تا خاندان عمران را از شهر بیرون کنند تا به مریم بنگرند و آن‌ها به او سخنانی را گفتند که خداوند در کتابش برای ما و شما بیان کرده است؟ گفت: آری! حوادث آن روز را خوانده ام. امام فرمود: بنابراین، پیش از آن که از مکانت برخیزی، خداوند تو را هدایت خواهد کرد. آن شخص مسیحی سئوال کرد: نام مادرم به زبان سریانی و عربی چیست؟ امام فرمود: نام مادرت به زبان سریالی عنقالیه و نام مادر بزرگ پدری ات عنقورة است. نام مادرت به عربی میة است. نام پدرت عبدالمسیح بود که در عربی به آن عبدالله می‌گویند. زیرا مسیح هیچ بنده ای نداشت. آن فرد گفت: راست و نیکو گفتی. نام جدم چه بود؟ امام فرمود: نامش جبرئیل بود که نام او را عبدالرحمن می‌گذارم. آن شخص پرسید: آیا او مسلمان بود؟ امام فرمود: آری! او به وسیله سربازان شام در خانه اش غافلگیر شد و به قتل رسید. آن

شخص سئوال کرد: قبل از این که دارای کنیه شوم، نامم چه بوده است؟ امام فرمود: عبدالصلیب. فرد مسیحی سئوال کرد: نام مرا چه می‌گذاری؟ امام فرمود:

تو را عبدالله می‌نامم.

در این هنگام آن شخص گفت: من به خدای بزرگ ایمان می‌آورم و گواهی می‌دهم که جز الله هیچ خدایی وجود ندارد و او یکتا و پایدار است. او برخلاف توصیف‌های مسیحیان و یهودیان است و هیچ شریکی ندارد. گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بنده و فرستاده اوست. خداوند او را براساس حقیقت فرستاده است. او نیز حقیقت مرا برای اهل آن بیان کرده است و انکار کنندگان، از دیدن این حقایق محروم خواهند شد. گواهی می‌دهم که خداوند، او را برای هدایت همه مردم، اعم از سفید پوست و سیاه پوست فرستاده است و همه مردم در او مشترک هستند. گروهی حقیقت را دریافتند و به راه راست رهنمون شدند و انکار کنندگان و بی باوران از دیدن این حقیقت بازماندند و خدایانی را که می‌خواندند، در جاده گمراهی بوده و به آنان سودی نرساندند. گواهی می‌دهم که ولیّ خداوند، حکیم بودن او را بیان فرموده و پیامبران پیش از او براساس حکمت بالغه سخن گفته و در راه اطاعت از پروردگار، یکدیگر را یاری و از باطل و پلیدی و پیروانش دوری نموده و از پیمودن راه‌های گمراهی دوری کرده اند. خداوند نیز آن‌ها را در اطاعت از خودش یاری و از گناه حفظ کرده است. بنابراین آن‌ها اولیای خداوند و یاران دین پروردگارند که مردم را به نیکی فرا می‌خوانند و بدان دستور می‌دهند. به همه این اولیا اعم از بزرگ و کوچک که نامشان را ذکر کرده‌ام و چه آنان که نامشان را ذکر نکرده‌ام ایمان دارم و به خداوند

نیز ایمان می‌آورم. سپس کمربندش را که نشانه مسیحیت بود از کمرش باز کرد و بند صلیبی طلایی را که به گردنش انداخته بود، برید. سپس گفت: به من دستور بده تا با هر کس که تو امر بفرمایی دوستی کنم. امام فرمود: تو در این جا برادری داری که قبلا مانند تو پیرو مسیحیت بوده است. او از قوم تو، قیس بن ثعلبة است که امروز مانند تو در نعمت ایمان به سر می‌برد. با یکدیگر دوست و همسایه شوید. من به شما نومسلمانان از نظر مادی کمک خواهم کرد. آن فرد پاسخ داد: خداوند حفظت کند! به خدا قسم! من ثروتمند هستم و در خانه‌ام سیصد اسب نر و ماده و هزار شتر برجای گذاشته ام. سهم تو در آن‌ها بیش از سهم من است. امام فرمود: تو یاور و دوست خداوند و پیامبرش هستی، سرمایه تو باید در حد اسم و نسبت باشد. اسلام آن شخص نکو شد و سپس با زنی از بنی فهر ازدواج کرد. امام موسی کاظم علیه السلام مهریه آن زن را پنجاه دینار از صدقه امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد و به او بسیار خدمت کرد و او را پناه داد. وی تا زمان وفات امام موسی کاظم علیه السلام زنده بود و بیست و هشت روز پس از وفات ایشان از دنیا رفت.

علی بن ابراهیم قمی گفت: «حم* والکِتَابِ المُبِینِ* إِنَّا أَنزَلنَاهُ» یعنی ما قرآن را نازل کردیم. «فِی لیْلةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِینَ» که منظور از آن لیلة القدر است. خداوند در آن شب، قرآن را یک باره به بیت المعمور فرود آورد. سپس در طول بیست و سه سال از بیت المعمور بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. «فِیهَا یُفْرَقُ كُل أَمْرٍ حَكِیمٍ» یعنی خداوند

در آن شب همه امور را اعم از حق و باطل، رویدادهای سال آینده، بداء و مشیت الهی، تقدیم و تأخیر اجل‌ها، روزی‌ها،

بلایا و بیماری‌ها مقرر می‌کند و اقدام به کاهش یا افزایش آن‌ها می‌کند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آن را به ائمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین می‌سپارد تا این که این امور به امام زمان علیه السلام واگذار می‌شود و بداء و مشیت و تقدیم و تأخیر در آن شرط می‌شود. علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم این حدیث را از ابن ابی عمیر از عبد اللّٰه بن مسکان، از امام محمد باقر، امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام روایت کرده است.

ابن شهر آشوب گفت: روایت شده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! رعل و ذکوان را نفرین بفرما و عذاب مضر را دشوارتر بگردان. خدایا آن‌ها را به قحطی و خشکسالی شبیه آن چه در زمان حضرت یوسف علیه السلام اتفاق افتاد دچار کن. در روایت آمده است: افراد آن قبیله هر گاه به یکدیگر می‌رسیدند (به خاطر بوی بد بدن‌هایشان) نمی‌توانستند به همدیگر نزدیک شوند و هر گاه به هم نزدیک می‌شدند، به علت تراکم شدید دود، قادر به دیدن یکدیگر نبودند. کالاها از همه سرزمین‌ها به سوی آن‌ها سرازیر می‌شد. هر گاه آن‌ها کالایی را می‌خریدند و دریافت می‌کردند، پیش از آن که آن را به خانه‌هایشان برسانند، کرم‌ها آن را می‌خوردند و فاسد می‌شد. به همین دلیل مجبور به خوردن گوشت سگ، مردار و پوست حیوانات شدند. آن‌ها قبرها را می‌شکافتند و استخوان‌های مردگان را آتش می‌زدند،

سپس آن را می‌خوردند و مادرها کودکان خودشان را می‌خوردند. دود میان آسمان و زمین متراکم می‌شد. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «فَارْتَقِبْ يَومَ تَأْتِى السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِينٍ* يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» ابوسفیان و سران قریش نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به ما دستور می‌دهی صله رحم را به جا آوریم؟ قومت را دریاب که در حال هلاک شدن هستند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نیز برای آن‌ها دعا کرد. این همان دعایی است که در آیه زیر آمده است: «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا العَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» سپس خداوند در ادامه می‌فرماید: «إِنَّا كَاشِفُو العَذَابِ قَليلا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ» در نتیجه حاصلخیزی و فراوانی نعمت دوباره در میان آن‌ها به وجود آمد. خداوند در این باره می‌فرماید: «فَليَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا البَيْتِ * الذِى أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وآمَنَهُم مِّنْ خَوفٍ»-[پس باید خداوند این خانه را بپرستند * همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد.]

ابوالقاسم بن قولویه همچنین از پدرش، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از

داود بن فرقد روایت می‌کند که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: قاتل حضرت یحیی علیه السلام و قاتل امام حسین علیه السلام هر دو زنازاده بودند. پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام آسمان به مدت یک سال به رنگ قرمز در آمد. آسمان و زمین در سوگ حسین بن علی و یحیی بن زکریا گریه کردند و قرمزی آن‌ها نشانه گریه است.در

هنگام تفسیر آیه «لمْ نَجْعَل لهُ مِن قَبْل سَمِیًّا» [قبلا همنامی برای او قرار نداده ایم] از سوره مریماحادیثی در این باره ذکر گردید.

ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از پدرش و علی بن حسین، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمد برقی، از محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبداللّٰه بن علی بن حسن بن زید حسنی، از حسن بن حکم نخعی، از کثیر بن شهاب حارثی روایت می‌کند که گفت: در حالی که در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه نشسته بودیم، ناگهان امام حسین علیه السلام وارد شد. امیرالمؤمنین به شدت خندید به طوری که دندان‌های عقل آن حضرت هویدا گردید. سپس فرمود: خداوند در قرآن کریم از قومی یاد کرده و در باره آن‌ها فرموده است: «فَمَا بَکَتْ عَلیْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا کَانُوا مُنظَرِینَ» قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! این فرزندم کشته خواهد شد و آسمان و زمین در سوگ او خواهند گریست.

از ابن عباس در باره تفسیر آیه «فَمَا بَکَتْ عَلیْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا کَانُوا مُنظَرِینَ» روایت شده است که: هر گاه خداوند روح یکی از پیامبران را می‌گیرد، آسمان و زمین در فراق او به مدت چهل سال گریه می‌کنند و زمانی که فرد عالمی که به علمش عمل می‌کند از دنیا برود، آسمان و زمین به مدت چهل روز در فراق او خواهند گریست. اما آسمان و زمین در فراق امام حسین علیه السلام شب و روز گریه خواهند کرد. دلیل بر صحت این امر آن است که در روز شهادت آن حضرت، آسمان خون گریست و این قرمزی که در آسمان می‌بینید، از روز شهادت آن

حضرت در آسمان پدیدار شد و قبل از آن هرگز دیده نشده است. در آن روز، هر گاه سنگی از روی زمین برداشته می‌شد، در زیر آن خون دیده می‌شد.

طبرسی، از زراره بن اعین روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: آسمان در غم شهادت حضرت یحیی علیه السلام و امام حسین علیه السلام به مدت چهل روز گریست و هرگز جز در فراق آن دو نگریسته است. زراره می‌گوید: عرض کردم: گریه آن چگونه است؟ امام فرمود: آسمان در زمان طلوع و غروب، قرمز رنگ می‌شود.

شرف الدین نجفی، از فردی، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از حریز، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در باره آیه «ولقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلی عِلمٍ عَلی العَالمِینَ» فرمود: منظور از آن برتری دادن ائمه بر سایر مؤمنان است که خداوند آن‌ها را بر سایر مردم تفضیل و برتری داده است.

علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «یَومَ لا یُغْنِی مَولی عَن مَّولی شَیْئًا» گفت: هر کس جز اولیای خداوند را به عنوان ولی و سرپرست خویش قرار دهد، در هیچ زمینه ای نیاز او را برطرف نخواهند کرد. سپس خداوند کسانی را که اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به عنوان ولی و سرپرست قرار می‌دهند مورد استثنا قرار داده است و فرموده است: «إِلا مَن رَّحِمَ اللّٰهُ».

محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمن، از سفیان حریری، از پدرش، از سعید خفاف، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ای سعید! قرآن را بیاموزید! زیرا قرآن در روز قیامت به صورت زیباترین تصویری که انسان دیده است ظاهر خواهد شد و مردم در صد و بیست هزار صف ایستاده اند. هشتاد هزار صف از پیروان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و چهل هزار صف از سایر امت‌ها هستند. قرآن به صورت انسانی به میان صف مسلمانان می‌آید و سلام می‌کند. مردم به او نگاه می‌کنند و می‌گویند: لا اله الا اللّه الحلیم الکریم. این یکی از مسلمانان است که او را با صفات و ویژگی‌هایش می‌شناسیم. اما با این تفاوت که او بیش از ما در زمینه قرآن تلاش و فعالیت می‌کرد. به همین دلیل، این زیبایی، جمال و نور به او داده شده وما از آن محروم هستیم. سپس به راه خودش ادامه می‌دهد تا به صف شهدا می‌رسد. آن‌ها به او نگاه می‌کنند و می‌گویند: لا اله الا اللّه الرب الرحیم. این مرد یکی از شهداست. قیافه و ظاهرش برای ما آشناست. با این تفاوت که او در دریا به شهادت رسیده است. به همین دلیل به او فضیلت و زیبایی داده شده و ما از آن محروم هستیم سپس به راه خودش ادامه می‌دهد تا به صورت شهیدی از کنار صف شهدای دریا عبور می‌کند. آن‌ها به او می‌نگرند و بسیار تعجب می‌کنند و می‌گویند: این شخص از شهدای دریاست. قیافه اش برایمان آشناست. با این تفاوت که او در جزیره ای خطرناک‌تر از جزیره ای که ما در آن کشته شدیم به شهادت رسید. به همین دلیل به او زیبایی، شادابی و چهره ای نورانی داده شده است. سپس به صورت یک پیامبر از کنار صف پیامبران عبور خواهد کرد. پیامبران به او

نگاه می‌کنند و دچار شگفتی فراوان خواهند شد و می‌گویند: لا اله الا اللّٰه الحلیم الکریم. این یک پیامبر مرسل است که او را با صفات و ویژگی‌هایش می‌شناسیم. اما به او فضایل فراوانی داده شده است. آن‌ها نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌آیند و از او می‌پرسند: ای محمد! این شخص کیست؟ رسول خدا از آن‌ها می‌پرسد: آیا او را نمی‌شناسید؟ آن‌ها پاسخ دادند: ما او را نمی‌شناسیم. اما می‌دانیم که از جمله کسانی است که خداوند هرگز بر آن‌ها خشم نمی‌گیرد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: این حجت خداوند بر آفریده‌هایش است. آن گاه او بر آن‌ها سلام می‌کند و از آن جا می‌رود. سپس به صورت فرشته مقربی از کنار صف فرشتگان عبور می‌کند. فرشتگان به او می‌نگرند و بسیار تعجب می‌کنند و فضایل او را بسیار فراوان می‌بینند. به همین دلیل می‌گویند: بزرگ و بلندمرتبه است پروردگار ما! این بنده، یکی از فرشتگان است که او را با ظاهر و صفاتش می‌شناسیم. اما او نزدیک ترین فرشته به پروردگار و والامقام ترین آن‌هاست. به همین دلیل به او زیبایی و نوری داده شده است که ما از آن محروم هستیم.

آن گاه از آن جا می‌رود تا این که در محضر پروردگار حضور می‌یابد و در زیر عرش پروردگار به سجده می‌افتد. خداوند او را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ای حجت من در زمین! ای سخن راستین گویای من! سرت را بلند کن و از من هر چه دلت می‌خواهد درخواست کن تا به تو داده شود و شفاعت کن تا

شفاعتت پذیرفته شود. آن گاه سرش را برمی دارد. خداوند به او می‌فرماید: بندگانم را چگونه یافتی؟ قرآن نیز به سخن درمی آید و

خدمت پروردگار می‌گوید: خدایا! برخی از آن‌ها از من مراقبت می‌کردند و حقوق مرا را کاملاً به جا می‌آوردند. برخی نیز حق مرا تباه کرده و آن را کوچک می‌شمردند و به من دروغ می‌بستند. این در حالی بود که من حجت تو در زمین بودم. در این هنگام خداوند می‌فرماید: قسم به عزّت، جلال و مقام والایم! امروز به تو بهترین پاداش را خواهم داد و دشمنان و مخالفانت را به شدیدترین شیوه عذاب خواهم داد. زمانی که قرآن سرش را بلند می‌کند، به صورت دیگری درمی آید.

راوی می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: قرآن به چه صورتی درمی آید؟ امام فرمود: به صورت مرد رنگ پریده و متغیری که آن جمع او را خواهد دید. در این هنگام به سوی یکی از شیعیان ما که او را می‌شناخت و به وسیله آن با مخالفان مجادله می‌کرد می‌آید و روبروی او می‌ایستد و می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟ آن مرد به او نگاهی می‌کند و می‌گوید: نه! تو را نمی‌شناسم. در این هنگام به صورت اولیه اش درمی آید و دوباره سئوال می‌کند: آیا مرا نمی‌شناسی؟ آن مرد پاسخ می‌دهد: آری! می‌شناسم. قرآن می‌گوید: من همان کسی هستم که شب را جهت خواندن من شب زنده داری می‌کردی و زندگی ات را دشوار و خود را دچار اذیت و مشقت کرده بودی و به خاطر من مورد اتهام و سخنان زشت قرار می‌گرفتی. بدان که هر تاجری نتیجه و حاصل تجارت خویش را به طور کامل به دست خواهد آورد و من امروز حامی و پشتیبان تو هستم.

قرآن، او را نزد پروردگار می‌برد و عرض می‌کند: خدایا این بنده توست و خودت بیش از هر کس به نهان و آشکار او آگاهی. او خودش را در راه من خسته می‌کرد و همواره حق مرا رعایت و به خاطر من با دیگران

دشمنی می‌کرد. دوستی و دشمنی اش براساس من بود. خداوند نیز در پاسخ قرآن می‌فرماید: بنده‌ام را وارد بهشت نمایید و بر او یکی از جامه‌های بهشتیان را بپوشاند و تاج سروری و کرامت را بر سر او نهید. هر گاه با او چنین می‌کنند و جامه بهشتی بر او می‌پوشانند، او را بر قرآن عرضه می‌کنند و از قرآن می‌پرسند: آیا از رفتاری که با دوستت انجام گرفت راضی هستی؟ قرآن پاسخ می‌دهد: خدایا! من این پاداش را برای او اندک می‌دانم. به او بیشترین پاداش نیک را عنایت فرما. خداوند نیز می‌فرماید: قسم به عزت، شکوه و جایگاه والایم! به او و همه آن‌هایی که شبیه او هستند، پنج نعمت اعطا می‌کنم. اما سهم او را بیش از بقیه قرار می‌دهم. به آن‌ها جوانی، سلامتی، بی نیازی، شادی و حیات جاودانه می‌دهم که پس از آن هرگز به بیماری، نیازمندی، اندوه یا مرگ دچار نشوند. امام سپس این آیه را خواند: «لا یَذُوقُونَ فِیهَا المَوتَ إِلا المَوتَةَ الأُولی» راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا قرآن سخن می‌گوید؟ امام لبخندی زد و فرمود: خداوند به شیعیان ضعیف ما رحم کند. آن‌ها اهل تسلیم هستند. سپس فرمود: آری ای سعد! نماز نیز سخن می‌گوید و دارای ظاهر و صورت است و امر و نهی می‌کند. سعد می‌گوید: این سخن باعث شد رنگ صورتم تغییر کند و عرض کردم: این امری است که نمی‌توانم آن را در میان مردم بیان کنم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا منظور از مردم، کسی جز شیعیان ماست؟ هر کس نماز را به طور کامل ادا ننماید، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! برایت قرآن بخوانم؟ سعد می‌گوید: عرض کردم: آری! درود خداوند بر شما باد! امام فرمود: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَی عَنِ الفَحْشَاء والمُنکَرِ ولذِکْرُ اللهِ أَکْبَرُ» [نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است]آن گاه فرمود: نهی سخن است و فحشا و منکر

انسان هستند. ما ذکر خداوند هستیم که مقام و جایگاه ما را از همگان بالاتر است.

محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصیر روایت می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره بادهای شمال، جنوب، صبا و دبور سئوال کردم. امام فرمود: خداوند سربازانی به صورت باد دارد که از میان افراد نافرمان، هر کس را که اراده کند به وسیله آن نابود می‌کند. هر کدام از این بادها دارای فرشته ای است که برای این کار مأمور شده است. هر گاه پروردگار اراده کند گروهی را به وسیله یکی از انواع عذاب شکنجه دهد، به فرشته مأمور باد مورد نظر وحی می‌فرستد. آن فرشته نیز به باد دستور می‌دهد. آن باد مانند شیر خشمگین به جوش و خروش در می‌آید. هر بادی نام مخصوصی دارد. مگر نشنیده ای که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي ونُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلنَا عَليْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَومِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»[عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها (ی من) * ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] همچنین در قرآن کریم «الرِّيحَ العَقِيمَ»[باد مهلک] و «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَليمٌ»[بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است] نیز آمده است. پروردگار در آیه دیگری فرموده است: «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»[(ناگهان) گردبادی آتشین بر آن (باغ) زند] همچنین از سایر بادهایی که خداوند به وسیله آن افراد سرکش و نافرمان را عذاب داده است.

خداوند بادهای لقاح دهنده و غیره آفریده است که رحمت به شمار می‌آیند و هر گاه اراده کند آن‌ها را به عنوان رحمت به میان بندگانش می‌فرستد. برخی از این بادها ابرها را وادار به بارش می‌کنند، گروهی نیز ابرها را میان آسمان و زمین، به صورت معلق نگه می‌دارند. برخی از بادها باعث افزایش تراکم ابرها و سپس بارش بارندگی می‌شوند. خداوند نام برخی از این بادها را در قرآن کریم آورده است. اما باید دانست که شمال، جنوب، صبا و دبور نام فرشتگانی است که مأمور این بادها هستند. هر گاه خداوند اراده کند تا باد شمال بوزد، به فرشته ای که نامش شمال است دستور می‌دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش بدان ضربه ای می‌زند. باد شمال از آن جا به هرمکانی که خداوند اراده کند منتقل می‌شود و انتشار می‌یابد. زمانی که پروردگار اراده کند، باد جنوب وزیدن گیرد، به فرشته ای که نامش جنوب است دستور می‌دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش بدان ضربه ای می‌زند و باد جنوب از آن جا به هر جا که پروردگار اراده کند گسترش می‌یابد. هر گاه خداوند اراده کند باد صبا شروع به وزیدن کند به فرشته ای به نام صبا دستور می‌دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش بدان ضربه ای می‌زند و باد جنوب از آن جا به هر جا که پروردگار اراده کند گسترش می‌یابد. زمانی که خداوند اراده کند باد دبور بوزد، به فرشته ای به همین نام دستور می‌دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می‌آید و با بال‌هایش به آن ضربه ای می‌زند. در نتیجه باد دبور از آن جا به هر مکانی که پروردگار اراده کند منتقل خواهد شد. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مگر نشنیده ای که گفته می‌شود: باد شمال، باد جنوب،

باد دبور، باد صبا؟ این بدان علت است که کلمه باد به فرشتگان مأمور آن بادها اضافه می‌شود.

ابن بابویه، از علی بن حسین، از محمد بن حسین کوفی، از محمد بن محمود، از احمد بن عبدالله هذلی، از ابو حفص اعمش، از عنبسه بن ازهر، از یحیی بن عقیل، از یحیی بن نعمان روایت می‌کند که گفت: در محضر امام حسین علیه السلام بودم. ناگهان عرب بیابانگرد سیه چهره ای وارد شد و سلام کرد. امام حسین علیه السلام سلام او را پاسخ داد. آن شخص سئوال کرد: ای فرزند رسول خدا! من سئوالی دارم.

امام فرمود: بپرس. گفت: فاصله میان ایمان و یقین چقدر است؟ سید الشهدا علیه السلام فرمود: به اندازه چهار انگشت. آن شخص پرسید: چگونه؟ امام فرمود: ایمان آن چیزی است که آن را شنیده ایم و یقین چیزی است که آن را دیده ایم و فاصله شنیدن تا دیدن به اندازه چهار انگشت است.

علی بن ابراهیم قمی در باره آیات پنج و شش این سوره گفت: منظور از آن کسانی است که خورشید، ماه، ستارگان، چهارپایان، درختان و سنگ‌ها را می‌پرستیدند. هر گاه چنین افرادی محشور شوند، این اشیا به دشمنان آن‌ها تبدیل خواهند شد و عبادت آن‌ها را انکار خواهند کرد. «أَمْ يَقُولونَ افْتَرَاهُ» ای محمد! آنان خواهند گفت که او این قرآن را جعل کرده و به خداوند نسبت داده است. «قُل إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلكُونَ لی مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا» یعنی به آن‌ها بگو: اگر آن را جعل کرده باشم، شما در محضر

پروردگار برای من نمی‌توانید کاری انجام بدهید و پاداش یا مجازات مرا تغییر دهید. «هُو أَعْلمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ» یعنی پروردگار نسبت به آن چه شما در آن اقدام به دروغگویی می‌کنید، داناترین است. «كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِى وبَيْنَكُمْ وهُو الغَفُورُ الرَّحِيمُ».

کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیات از یکی از یاران ما روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو مژده به دنیا آمدن فرزندی را می‌دهد که از فاطمه به دنیا خواهد آمد و پس از وفات تو، امتت او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگارم برسان. من به فرزندی که از فاطمه به دنیا بیاید و پس از وفات من، امتم او را به قتل برسانند، نیازی ندارم. جبرئیل به آسمان عروج کرد. سپس دو باره فرود آمد و گفت: خداوند بر تو درود فرستاد و به تو مژده داد که در نسل او امامت و وصایت قرار خواهد داد. در این هنگام رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: من راضی شدم.

پیامبر شخصی را نزد حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها فرستاد و به او پیغام داد که خداوند به من مژده به دنیا آمدن فرزندی از تو را داده است که امتم پس از من او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه سلام اللیه علیها برای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پیغام فرستاد: من به چنین فرزندی، نیازی ندارم. رسول خدا دو باره برای دخترش پیام فرستاد: خداوند امامت، ولایت و وصایت را در نسل او قرار خواهد داد. حضرت فاطمه برای پیامبر پیام مجدد فرستاد که در این صورت راضی

خواهم بود. «حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّی إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ التِی أَنْعَمْتَ عَلیَّ وعَلی والدَیَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لی فِی ذُرِّیَّتِی» در این صورت همه نسل او امام می‌بودند. امام حسین علیه السلام شیر حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها و هیچ زن دیگری را نخورد بلکه او را نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌آوردند. آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می‌گذاشت. امام حسین نیز آن را می‌مکید. این امر به مدت دو یا سه روز او را سیر نگه می‌داشت. به همین دلیل گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روییده است. هیچ کودکی جز حضرت عیسی علیه السلام و امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا نیامده است.

ابن بابویه از احمد بن حسین، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبداللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از علی بن حسّان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیرهاشمی روایت می‌کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا با وجود این که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از یک پدر و مادر به دنیا آمده اند، فرزندان امام حسین علیه السلام بر فرزندان امام حسن علیه السلام برتری دارند؟ امام فرمود: قبل از تولد امام حسین علیه السلام جبرئیل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرود آمد و به آن حضرت گفت: فرزندی برایت به دنیا خواهد آمد که امتت، پس از وفات تو او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: من به

چنین فرزندی نیازی ندارم. جبرئیل سه بار این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: جبرئیل از طرف خداوند به من اطلاع داد که فرزندی برایت به دنیا خواهد آمد که پس از وفات تو، امتت او را خواهند کشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول خدا این امر را سه بار به امیرالمؤمنین اطلاع داد. سپس به او فرمود: او و فرزندانش به امامت، وراثت و خزانه داری دین دست خواهند یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها فرستاد و فرمود: خداوند به تو مژده به دنیا آمدن کودکی را می‌دهد که پس از وفات من، او را خواهند کشت. حضرت فاطمه فرمود: پدر جان! من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این امر را به حضرت فاطمه اطلاع داد. سپس برایش پیغام فرستاد که قطعا او و فرزندانش به امامت، وراثت و خزانه داری دین خواهند رسید. حضرت فاطمه سلام الله علیها پاسخ داد: در این صورت راضی هستم و پس از مدتی باردار شد و بعد از گذشت شش ماه، امام حسین را به دنیا آورد.ام سلمه مسئولیت بزرگ کردن او را پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز نزد او می‌آمد و زبانش را در دهان امام حسین علیه السلام می‌گذاشت. امام حسین علیه السلام نیز تا زمانی که سیر می‌شد آن را می‌مکید. خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آورده است. آن حضرت، هرگز شیر حضرت فاطمه یا هیچ زن دیگری را نخورد. خداوند آیه زیر را در باره آن حضرت نازل کرد: «وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّی إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ التِی أَنْعَمْتَ عَلیَّ وعَلی

والدَیَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لی فِی ذُرِّیَّتِی» اگر می‌فرمود: «أَصْلحْ ذُرِّیَّتِی» همه نسل آن حضرت امام می‌بودند. اما این دعا را به این ترتیب خاص نمود.

ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از محمد بن عبدالله، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای محمد! من به تو مژده به دنیا آمدن فرزندی برایت را می‌دهم که امتت پس از وفات تو، او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من به آن نیازی ندارم. جبرئیل به آسمان عروج کرد و دو باره بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و بار دیگر همان مطلب را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز هم فرمود: من بدان نیازی ندارم. جبرئیل بار دیگر به آسمان بازگشت و پس از مدتی برای سومین بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و خبر فوق را تکرار کرد. پیامبر نیز پاسخ خودش را تکرار کرد. جبرئیل گفت: خداوند وصایت را در نسل او قرار داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این صورت می‌پذیرم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و به او فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من مژده داد که خداوند به من نوه ای خواهد داد که امتم پس از وفاتم او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند وصایت را در نسل

او قرار داده است. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: در این صورت می‌پذیرم. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل کرد: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا ووَضَعَتْهُ كُرْهًا» زیرا جبرئیل این امر را به اطلاع حضرت فاطمه رسانده بود. او نیز به علت این که می‌دانست فرزندش کشته خواهد شد از بارداری و وضع حمل ناراضی بود.

شیخ طوسی در تهذیب با سند از علی بن حسن بن فضّال، از احمد و محمد بن حسن، از پدرشان، از احمد بن عمر حلبی، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: در حالی که من حضور داشتم، پدرم از امام صادق علیه السلام در باره آیه «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ» سئوال کرد. امام فرمود: منظور از آن احتلام است و فرد در سن شانزده و هفده سالگی و سنین مشابه آن دچار احتلام می‌شود.

طبرسی گفت: در حدیث آمده است که عمر بن خطاب گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود گرفتم. در حجره ماریه بر ایشان وارد شدم. آن حضرت بر روی حصیری از برگ‌های نخل دراز کشیده بود و قسمتی از بدن مبارکش بر روی زمین قرار داشت. سر ایشان بر روی بالشی از لیف خرما قرار داشت. من بر ایشان سلام کردم. سپس نشستم و عرض کردم: ای رسول خدا! تو پیامبر و برگزیده خداوند هستی. کسری و قیصر بر روی فرش‌های ابریشمی و صندلی طلا می‌نشینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن‌ها گروهی هستند که خداوند نعمت‌هایشان را زود به آن‌ها اعطا کرد و پایان آن‌ها نزدیک است. اما خداوند اعطای نعمت به ما را به تأخیر انداخته است.

محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: به خدا قسم! غذا و پوشاک امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً شبیه غلامان بود. گاهی دو پیراهن می‌خرید. به خادمش می‌فرمود تا از میان آن‌ها یکی را انتخاب کند، سپس خودش دیگری را می‌پوشید. هر گاه لباس او از انگشتان دستش و قوزک پایش فراتر می‌رفت آن را قطع می‌کرد در مدت پنج سال خلافت، برای خودش آجری را روی آجر نگذاشت. از خود هیچ چیزی بر جای نگذاشت. به مردم گوشت و نان گندم می‌داد، ولی خودش به خانه می‌رفت و نان جو، سرکه و روغن می‌خورد. هر گاه می‌خواست میان دو امر از اوامر الهی انتخاب کند، امری را که تحمل آن برای بدنش دشوارتر بود، برمی گزید. هزار غلام را با درآمد حاصل از دسترنج خویش آزاد کرد که دستش از آن خاکی می‌شد و چهره اش عرق آلود و کسی از مردم توان کار او را نداشت. گاهی در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند. نزدیک ترین افراد به او امام سجاد علیه السلام بود. بعد از او هیچ کس قدرت نداشت همانند او رفتار کند و کارهای او را انجام بدهد. در روایت مشهوری آمده است که زمانی که جهت عیادت علاء بن زیاد نزد او رفت، علاء به او گفت: ای امیرالمؤمنین! از برادرم عاصم به تو شکایت می‌کنم. او عبای پشمین پوشیده و ترک دنیا کرده است. امام علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاورید. زمانی که او را آوردند، فرمود: ای کسی که با خودت دشمنی می‌کنی! شیطان تو را دچار حیرت و سرگردانی کرده است. آیا به خانواده و فرزندانت رحم نمی‌کنی! آیا فکر می‌کنی که خداوند لذت‌های پاک را برایت حلال کرده و از این که تو از آن‌ها استفاده کنی و بهره مند شوی بیزار است!؟ تو جایگاهت نزد خداوند پایین‌تر از آن است که خداوند در حق تو چنین

کند. عاصم گفت: ای امیرالمؤمنین! پس چرا خودت لباس‌های زبر و خشن می‌پوشی و غذای اندک می‌خوری؟ امیرالمؤمنین فرمود: وای بر تو! من مثل تو نیستم. خداوند بر ائمه حق واجب کرده است که زندگی شان را مانند افراد ضعیف جامعه قرار دهند تا هیچ نیازمندی احساس حقارت نکند.

طبرسی در احتجاج از علی بن یقطین روایت کرده است: زمانی ابو جعفر دوانیقی به یقطین دستور داد تا در قصر عبادی چاهی حفر کند. در حالی که یقطین همچنان در حال حفر چاه بود، ابو جعفر از دنیا رفت و از آب آن استفاده ای نکرد. این امر را به مهدی خلیفه عباسی اطلاع دادند. مهدی به یقطین دستور داد تا زمانی که به آب برسی، به حفر چاه ادامه بده؛ حتی اگر این کار منجر به هزینه شدن کل اموال بیت المال شود. یقطین برادرش ابو موسی را نیز برای کمک به حفر چاه فرا خواند و همچنان به حفر آن ادامه داد تا این که در کف چاه سوراخی ایجاد کردند. ناگهان از آن حفره بادی خارج شد. این باد به حدی سرد و شدید بود که او بسیار دچار ترس و وحشت شد. این امر را به اطلاع ابوموسی رساندند. او گفت: مرا به کف چاه بفرستید. دهانه چاه چهل ذراع در چهل ذراع وسعت داشت. او را در یک طرف کجاوه ای گذاشتند و به کف چاه فرستادند. زمانی که به آن جا رسید با ترس به اطراف نگریست و صدای باد را از کف چاه شنید. دستور داد تا آن سوراخ را بزرگ‌تر و آن را به صورت یک ورودی بزرگ در آورند. سپس دو نفر را در طرفین کجاوه شتر بگذارند و به وسیله طناب آن‌ها را به درون سوراخ کف چاه بفرستند تا حقیقت امر را کشف کنند. آن‌ها به درون چاه رفتند و پس از مدتی

طناب را تکان دادند. افراد حاضر در کف چاه آن‌ها را بالا کشیدند. ابو موسی از آن‌ها پرسید: چه چیزی را دیدید؟ پاسخ دادند: امر بسیار عظیم و مهمی را دیدیم. در آن جا مردان، زنان، خانه‌ها، ظرف‌ها و کالاهایی را دیدیم که همگی به صورت سنگ در آمده بودند. مردان و زنان در حالی که لباس‌هایشان را بر تن داشتند، عده ای نشسته، گروهی ایستاده و برخی تکیه داده بودند. وقتی به آن‌ها دست زدیم، دیدیم که لباس‌هایشان کاملاً پوسیده و مانند پشم نرم شده است و خانه‌هایشان هنوز پابرجاست. ابو موسی جریان را به صورت مکتوب به مهدی گزارش داد. مهدی نیز به امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه نامه نوشت و از او خواست تا به بغداد بیاید. امام به بغداد رفت. مهدی جریان را برای آن حضرت تعریف کرد. امام بسیار گریست سپس فرمود: ای امیرالمؤمنین! آن‌ها بقایای قوم عاد هستند که خداوند بر آن‌ها خشم گرفت. در نتیجه خانه‌هایشان آن‌ها را در خود فرو برد. آن‌ها یاران احقاف هستند. مهدی از امام پرسید: ای ابو الحسن! احقاف چیست؟ امام فرمود: شن.

علی بن ابراهیم قمی گفت: از امام موسی بن جعفر (عالم) علیه السلام سئوال شد: آیا جنیان مؤمن وارد بهشت خواهند شد؟ او پاسخ داد: خیر! خداوند مکانی را در حد فاصل بهشت و دوزخ قرار داده است که جنیان مؤمن و شیعیان فاسق در آن جا به سر خواهند برد.

طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که یک فرد یهودی خطاب به آن حضرت فرمود: شیاطین در تسخیر و تحت

اراده حضرت سلیمان علیه السلام بودند و به فرمان او محراب‌ها و مجسمه‌ها می‌ساختند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری! چنین بود. اما به پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فضایل بیشتری داده شده است. شیاطین در حالی که بر کفرشان باقی مانده بودند در تسخیر حضرت سلیمان علیه السلام بودند. اما آن‌ها در حالی که ایمان آورده بودند تحت فرمان و اراده پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قرار گرفته بودند. نه تن از اشراف و سران جنیان در محضر آن حضرت حضور یافتند که یکی از آن‌ها از جنیان (شهر) نصیبین و بقیه از نسل عمرو بن عامر از منطقه احجر بودند. نام‌هایشان شضناه، مضاه، هملکان، مرزبان، مازمان، نضاه،هاضب و عمرو بود. آن‌ها همان کسانی هستند که خداوند در باره ایشان فرموده است: «وإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ يَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ» آن‌ها همان تن بودند. در حالی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درون تنه درختی بود، آن‌ها خدمت ایشان رسیدند. آن‌ها به خاطر این که مانند شما گمان می‌کردند خداوند هیچ بنده ای را به پیامبری بر نخواهد گزید، معذرت خواهی کردند. در مجموع حدود هفتاد و یک هزار نفر از آن‌ها به محضر آن حضرت رسیدند. آن‌ها با آن حضرت بر نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و خیرخواهی برای مسلمانان بیعت کردند و از این که سخنان نا به جایی را به خداوند نسبت داده بودند معذرت خواهی کردند. این فضیلت، بزرگ‌تر از فضیلتی است که به حضرت سلیمان علیه السلام داده شده بود. پاک و منزه خدایی است که جنیان را پس از نافرمانی فراوان و نسبت دادن فرزند به خداوند، به تسخیر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درآورد. پیروان آن حضرت در میان انسان‌ها و جنیان به تعداد غیر قابل شمارش افزایش یافته است.

شیخ طوسی در تهذیب با سند از احمد بن محمد بن سعید، از جعفر بن عبد اللّٰه محمدی علوی و احمد بن محمد کوفی، از علی بن عباس، از اسماعیل بن اسحاق، از ابو روح فرج بن ابو قره، از مسعده بن صدقة، از ابن ابی لیلی، از ابو عبد الرحمن سلمی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: جهاد دری است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است تا به این وسیله به کرامت و رحمتی که پروردگار برایشان ذخیره و مهیا کرده است، دست یابند. جهاد، لباس پرهیزگاری و زره محکم و سپر قابل اعتماد خداوند است. هر کس به اراده خودش آن را ترک کند، خداوند، لباس ذلت بر تن او خواهد پوشاند و او را دچار مصیبیت‌ها نموده و از آرامش محروم خواهد کرد. بدی و خواری، همه قلبش را فرا خواهد گرفت و از انصاف بی بهره خواهد شد و به علت ترک جهاد، حقوقش ضایع می‌شود. همچنان که خداوند از او به علت ترک جنگ و دست کشیدن از یاری کردن مسلمانان خشمگین خواهد شد. خداوند در کتابش چنین فرموده است: «إِن تَنصُرُوا اللّٰهَ يَنصُرْكُمْ ويُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

ابن بابویه با سند از عیسی بن عبداللّٰه‌هاشمی، از پدرش، از جدش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: سرچشمه چهار رود از رودهای دنیا از بهشت است: فرات، نیل، سیحان و جیحان. فرات در دنیا و آخرت، آب است، نیل عسل، سیحان شراب، و جیحان شیر.

علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس برای دشمنانش مثالی می‌زند و می‌فرماید: «کَمَنْ هُو خَالدٌ فِی النَّارِ وسُقُوا مَاء حَمِیمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ» یعنی کسانی که در بهشت هستند با دوزخیان هیچ شباهتی ندارند؛ همچنان که دوستان خداوند با دشمنان او هیچ تشابهی ندارند. خداوند آیه فوق را در باره آن دسته از یاران منافق رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و همه کسانی نازل کرد که هر گاه چیزی را شنیدند، بدان ایمان نمی‌آورند و هر گاه از آن مجلس خارج شدند به مؤمنان می‌گویند: محمد اخیراً چه گفته است؟ خداوند فرموده است: «أُولئِکَ الذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلی قُلوبِهِمْ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ».

علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از سلیمان بن مسلم خشاب، از عبداللّٰه بن جریح مکی، از عطاء بن ابی ریاح، از عبداللّٰه بن عباس روایت کرده است که گفت: در حجة الوداع به همراه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فریضه حج را به جای آوردیم. آن حضرت حلقه در کعبه را گرفت سپس رویش را به سوی ما برگرداند و فرمود: آیا می‌خواهید نشانه‌های برپایی قیامت را برایتان بیان کنم؟ در آن روز سلمان بیش از همه مردم به آن حضرت نزدیک بود. مردم پاسخ دادند: آری ای رسول خدا! آن حضرت فرمود: از جمله نشانه‌های قیامت ترک نماز، پیروی از شهوت‌ها، گرایش به افکار (منحرف)، بزرگداشت و احترام به ثروتمندان و فروختن دین در مقابل دنیاست. در چنین موقعیتی قلب فرد مؤمن به علت دیدن منکراتی که قادر به تغییر آن‌ها نیست، در درون سینه اش مانند نمک در آب ذوب خواهد شد.

سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست این امر اتفاق خواهد افتاد. در آن دوره، حاکمان ظالم، وزرای فاسق، عارفان ظالم و افراد مورد اعتماد خیانتکار وجود خواهند داشت.

سلمان دو باره سئوال کرد: ای رسول خدا! آیا چنین امری اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست، در آن روز امر منکر و زشت به کار نیک تبدیل خواهد شد و مردم، کار نیک را زشت می‌پندارند. فرد خائن را امین به شمار خواهند آورد و امانتدار را خائن. دروغگو را صادق خواهند شمارد و راستگو را دروغگو!

سلمان باز هم پرسید: ای رسول خدا! آیا واقعاً چنین اموری تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا فرمود: آری، قسم به کسی که جانم در دست اوست! در آن دوره، زنان به مقام حکومت و کنیزان به مقام مشاوره خواهند رسید. کودکان بر منبر خواهند نشست. دروغگویی به نکته سنجی و زکات به غرامت و فیء به غنیمت تبدیل خواهد شد. فرد به پدر و مادرش ظلم و به دوستش نیکی خواهد کرد. همچنین ستارگان دنباله دار ظهور خواهند کرد.

سلمان باز هم پرسید: ای رسول خدا! آیا این امور تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری، ای سلمان! در آن زمان، زن نیز مانند شوهرش به تجارت خواهد پرداخت و باران‌های بی موقع خواهد بارید. انسان‌های بزرگوار مورد خشم و غضب خواهند بود. افراد نیازمند تحقیر خواهند شد. بازارها نزدیک و در دسترس خواهند

بود. در آن زمان هر گاه شخصی بگوید: چیزی نفروخته‌ام یا سودی نکرده ام، به معنای نکوهش و انتقاد از خداوند خواهد بود. (خدا را مقصر می‌دانند).

سلمان با تعجب فراوان بار دیگر پرسید: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست، چنین خواهد شد. ای سلمان! در آن زمان گروهی بر آن‌ها حکومت خواهند کرد که چنان چه زیر دستانشان سخنی بگویند، آن‌ها را خواهند کشت و در صورت سکوتشان به اموال و ناموس آن‌ها تجاوز خواهند کرد تا آن‌ها را به تملک خودشان درآورند و ناموسشان را لکه دار کنند. آری، حاکمان ظالم خون آن‌ها را خواهند ریخت و ترس و کینه، قلب‌های مردم را فرا خواهد گرفت و ترس، خوف، بیم و نگرانی بر آن‌ها چیره خواهد شد.

سلمان بار دیگر پرسید: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا بار دیگر قسم خورد که همه امور فوق روی خواهد داد. سپس فرمود: ای سلمان! در آن زمان چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده خواهد شد و امتم را رنگارنگ و متلون خواهد نمود. وای بر ضعفای امتم از دست آن‌ها و وای بر آن‌ها از سوی خداوند. آن‌ها به کودکان رحم نخواهند کرد، به افراد سالخورده احترام نخواهند گذاشت، گناهکاران را نخواهند بخشید. بدن‌هایشان مانند انسان‌ها و قلب‌هایشان شیطانی است.

سلمان بار دیگر سئوال کرد: آیا چنین اموری تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان همجنس بازی زنان و مردان با یکدیگر رواج خواهد یافت و

همچنان که با کنیزان در خانه مالکانشان رابطه جنسی برقرار می‌شود، غلامان نیز مورد تجاوز قرار می‌گیرند. مردان خودشان را به هیئت زنان در می‌آورند و زنان نیز به شکل مردان درمی آیند. در آن دوره زنان بر مرکب‌ها سوار خواهند شد. نفرین خداوند بر آن‌ها باد.

سلمان بار دیگر با تعجب پرسید: آیا این امور اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان در آن دوره، مساجد همانند کلیساها و کنیسه‌ها، تزئین و قرآن‌ها آراسته و مناره‌های بلند ساخته خواهد شد. صف‌های طولانی نماز در حالی تشکیل خواهد شد که افراد در قلب‌هایشان نسبت به یکدیگر کینه خواهند داشت و ریا پیشه می‌کنند.

سلمان بار دیگر با تعجب سئوال کرد: ای رسول خدا! آیا این امور اتفاق می‌افتد؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به خدایی که جانم در دست اوست! ای سلمان! در آن زمان مردان امت من از طلا برای آراستن خودشان استفاده خواهند کرد و لباس ابریشمی و لباس‌هایی از پوست پلنگ خواهند پوشید.

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. در آن زمان، ربا گسترش خواهد یافت و مردم بر اساس سلف و رشوه به معامله خواهند پرداخت. دین بی ارزش و دنیا ارزشمند خواهد شد. سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آری! ای سلمان! قسم به کسی

که جانم در دست اوست! در آن دوره طلاق رواج خواهد یافت، حدود الهی اجرا نخواهد شد. اما این امر هیچ زیانی به خداوند نخواهد رساند.

سلمان بار دیگر سئوال کرد که آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! ای سلمان! قسم به کسی که جانم در دست اوست قطعاً چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. ای سلمان! د ر آن دوره زنان آوازخوان و دستگاه‌های موسیقی ظهور خواهند کرد و بدترین افراد امتم به حکومت بر مردم خواهند رسید.

سلمان بار دیگر سئوال کرد که آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: آری! ای سلمان! قسم به کسی که جانم در دست اوست! چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. در آن دوره ثروتمندان امتم برای گردش و افراد متوسط امتم برای تجارت و نیازمندان امتم برای ریا و کسب شهرت به حج خواهند رفت و گروه‌هایی قرآن را برای هدفی غیر از خداوند یاد خواهند گرفت و آن را وسیله ای برای آواز خواندن قرار خواهند داد. برخی نیز با هدفی غیر از رضایت پروردگار به فراگیری احکام دین خواهند پرداخت. فرزندان زنا فراوان خواهند شد. مردم قرآن را به وسیله آواز خواندن تبدیل و بر دنیاپرستی ازدحام خواهند کرد.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری در آخر الزمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز در پاسخ فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست! ای سلمان! حرمت‌ها شکسته و گناهان، فراوان خواهند شد. اشرار بر افراد نیک سیرت حکومت خواهند کرد. دروغ رواج خواهد یافت. لجاجت و فقر جامعه را فرا خواهد گرفت. مردم به وسیله لباس و پوشش بر یکدیگر فخر

فروشی خواهد کرد. در آن دوره باران‌های نابهنگام خواهد بارید. مردم به ساز کوبه [نوعی طبل] و سایر آلات موسیقی علاقه مند و از امر به معروف و نهی از منکر بیزار خواهند شد. به طوری که در آخر الزمان فرد مؤمن از کنیزان، کم ارزش‌تر خواهد بود. این در حالی است که قاریان و عبادت کنندگان یکدیگر را مورد سرزنش قرار خواهند داد. در ملکوت آسمان‌ها و زمین چنین افرادی به عنوان نجس و پلید مورد خطاب قرار خواهند گرفت.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز سوگند یاد کرد که چنین اموری اتفاق خواهد افتاد.

آن گاه فرمود: ای سلمان! در آن دوره فرد ثروتمند فقط از نیازمندان خواهد ترسید. به طوری که فرد گدا در طول هفته به سوی مردم دست نیاز دراز خواهد کرد، اما هیچ کس به او کمک نخواهد کرد.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز سوگند یاد کرد که چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. سپس فرمود: ای سلمان! در آن زمان روَیبضه (افراد عاجز و ناتوان) به سخن در خواهد آمد. سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! رویبضه کیست؟ حضرت پاسخ داد: کسانی که نمی‌توانستند سخن بگویند، به اظهار نظر در باره امور عامه مردم خواهند پرداخت. پس از مدتی از زمین صدایی بر خواهد خواست. مردم هر منطقه ای گمان می‌کنند که فقط در آن سرزمین، صدا برخاسته است. پس از آن زمانی سپری خواهد شد تا این که زمین پاره‌های جگرش را برایشان بیرون خواهد انداخت. سپس فرمود: طلا و نقره.

آن گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به ستون‌ها اشاره کرد و در ادامه فرمود: بدین ترتیب طلا و نقره‌هایی به این حجم از زمین خارج خواهد شد. اما در آن روز طلا و نقره هیچ سودی نخواهند داشت.

محمد بن یعقوب کلینی با سند از فضیل بن عبدالوهاب، از اسحاق بن عبیداللّٰه، از عبیداللّٰه بن ولید وصافی به صورت مرفوع روایت شده است که رسول خدا

صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هر کس «لا اله الا اللّٰه» بگوید، در بهشت برایش درختی از یاقوت قرمز کاشته خواهد شد که در مشک سفید شیرین‌تر از عسل، سفیدتر از برف، خوشبوتر از مشک خواهد رویید و میوه‌های ترد و تازه ای خواهد داد. که مانند پستان دختران باکره است که از درون هفتاد لباس زربفت شکافته شده و بیرون خواهد آمد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم همچنین فرمود: بهترین عبادت، گفتن «لا اله الا اللّٰه» است. همچنین در حدیث دیگری روایت شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بهترین عبادت، استغفار است. چرا که پروردگار در کتابش فرموده است: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلا اللّٰهُ واسْتَغْفِرْ لذَنبِکَ».

کلینی همچنین از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سیف، از ابو جمیله، از عبید بن زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده ای بسیار استغفار نماید، پرونده اعمالش در حالی که می‌درخشد، به سوی آسمان عروج خواهد کرد.

محمد بن یعقوب کلینی همچنین از یکی از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بدون این که مرتکب گناهی شده باشد در شبانه روز صد بار از خداوند طلب مغفرت و آمرزش می‌کرد.

کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در طول شبانه روز صد بار استغفار کند، خداوند هفتصد گناه او را خواهد بخشید. در بنده ای که در هر روز هفتصد گناه انجام بدهد، هیچ خیری نیست.

کلینی در روایت دیگری از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عقبه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فرد مؤمنی مرتکب گناه شود و پس از بیست سال آن گناه را به یاد بیاورد و از درگاه خداوند طلب آمرزش کند، خداوند او را خواهد آمرزید. خداوند فقط به این علت گناه را به بنده اش یادآوری می‌کند تا آن را برایش بیامرزد. اما هر گاه فرد کافر مرتکب گناه شد، در همان لحظه آن را فراموش می‌نماید.

کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق

علیه السلام فرمود: هر کس کار بدی انجام داد، هفت ساعت به او مهلت داده خواهد شد. چنان چه در آن مدت از درگاه خداوند طلب مغفرت کند و سه بار بگوید: «استغفر اللّٰه الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه__»_ گناهش در پرونده اعمالش درج نخواهد گردید.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای سلیمان! تو قلب و گوش داری. هر گاه خداوند اراده نماید که بنده ای را هدایت کند، گوش دل او را باز می‌کند و هر گاه امری غیر از آن را اراده کند، بر گوش دل او مهر زده و او را ناشنوا می‌گرداند. در نتیجه آن فرد هرگز اصلاح نخواهد شد. این امر مصداق «أَمْ عَلی قُلوبٍ أَقْفَالهَا» می‌باشد.

جابر گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ»[مگر در زمین نگشته اند] سئوال کردم. امام آیات تا سوره محمد را خواند تا این که به عبارت «أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ» رسید. سپس فرمود: آیا تا به حال شنیده ای که مردی بتواند در یک روز تو را با خود از مشرق به مغرب ببرد؟ جابر پاسخ داد: خیر! فدایت شوم! مگر چنین چیزی ممکن است؟ امام فرمود: آن شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است. مگر نشنیده ای که رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به اسباب، دست خواهی یافت. به خدا قسم! تو بر روی ابرها راه خواهی رفت و به تو عصای حضرت موسی علیه السلام

و انگشتری حضرت سلیمان داده خواهد شد. امام سپس فرمود: این فرموده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی صحبت به خدا رسید، دست بردارید و در باره چیزی غیر از عرش صحبت کنید. گروهی که در باره آن چه در بالای عرش قرار دارد، سخن بگویند، عقل‌هایشان سرگردان می‌شود، تا آن جا که از روبرو مورد خطاب قرار می‌گیرند اما از پشت سر جواب می‌دهند و از پشت سر مورد خطاب قرار می‌گیرند، اما از روبرو جواب می‌دهند.

و از همان، از پدرش، از سعد بن عبداللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «فَلا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُو أَعْلمُ بِمَنِ اتَّقَى» فرمود: منظور، کلام آدمی است که می‌گوید مثلاً: دیشب نماز خواندم، دیروز روزه گرفتم و امثال اینها. سپس حضرت فرمود: گروهی بودند که همین که صبح می‌شد می‌گفتند: دیشب نماز خواندیم و دیروز روزه گرفتیم. اما علی علیه السلام در جواب آن‌ها گفت: اما من شب و روز می‌خوابم و اگر فرصتی هم بین این دو پیدا کنم، باز هم می‌خوابم.

و از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجّاج، از عبید، از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه

السلام در باره گناهان کبیره پرسیدم. در جواب فرمود: آن‌ها از نظر علی علیه السلام هفت تا می‌باشد: کفر به خداوند، قتل نفس، نافرمانی از پدر و مادر و مورد غضب آن‌ها قرار گرفتن، رباخواری پس از وجود دلیل و برهان، خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم، فرار از جنگ. و به خلق خوی جاهلیت برگشتن پس از اسلام و هجرت پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. گفتم: آیا اینها بزرگ ترین گناهان است؟ فرمود: بلی. پرسیدم: آیا خوردن یک درهم از مال یتیم گناهش بیشتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز. گفتم: پس چرا ترک نماز را جزء گناهان کبیره به حساب نیاوردی؟ فرمود: اولین چیزی که به تو گفتم چه بود؟ گفت: گفتی کفر. فرمود: پس کسی که نماز را ترک کند، کافر است؛ البته بدون هیچ دلیلی.

علی بن ابراهیم می‌گوید: ستاره ای در آسمان است که شعری نامیده می‌شود. قبیله قریش و قبیله دیگری از عرب‌ها آن را می‌پرستیدند. و آن ستاره ای است که در آخر شب طلوع می‌کند.

حسین بن حمدان خصیبی با سند خود از مفصل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برای انجام رسالت آمد و مردم را به سوی خداوند متعال دعوت نمود، قبائل قریش تعجب کردند و برخی از آن‌ها به برخی دیگر گفتند: نظر شما در باره کاری که محمد هر از گاهی انجام می‌دهد چیست؟ کاری که ساحران و جادوگران نمی‌توانند انجام دهند؟ و جمع شدند تا از او بخواهند که ماه را در آسمان به دو نیم قسمت کند و آن

دو تکه را از آسمان بر زمین بیندازد. و با خود گفتند: در باره ماه نشنیده ایم که هیچ کدام از پیامبران توانسته باشند کاری انجام دهند که در باره خورشید صورت گرفته است که آن هم به درخواست یوشع بن نون، جانشین موسی علیه السلام انجام شد. مردم فکر می‌کردند که خورشید از جایش تکان نمی‌خورد، ولی به خاطر یوشع بن نون، خورشید تکان خورد و این کار انجام گرفت. به هر حال آن‌ها تصمیم گرفتند و به نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رفتند و گفتند: ای محمد! بین ما و بین خودت آیه و نشانه ای قرار بده. اگر آن را انجام بدهی به تو ایمان می‌آوریم و تو را تصدیق می‌کنیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آن‌ها گفت: درخواست کنید، هر چه بخواهید برای شما انجام می‌دهم. گفتند: وعده ما با تو در تاریکی شب هنگام طلوع ماه و آن این که در منطقه مشعرین بایستی و از پروردگارت که تو را فرستاده است بخواهی که ماه را به دو نیمه کند و از آسمان به زمین بیندازد، به طوری که به دو قسمت تبدیل شود و یک تکه آن بر «مشعرین» بیفتد و تکه دیگر آن بر «صفا». رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پاسخ داد: خداوند عز و جل، بزرگ ترین است. من به عهد خود وفادار هستم. آیا شما نیز به آن چه گفتید و این که به خدا و رسولش ایمان می‌آورید وفادار هستید؟ گفتند: بلی ای محمد! مردم، خبر را به گوش یکدیگر رساندند و قرار گذاشتند که در تاریکی شب این کار را انجام دهند. مردم با عجله به کعبه و اطراف آن رفتند تا این که شب فرا رسید و تاریک شد و ماه طلوع کرد و نورافشانی نمود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده بودند، پشت سر پیامبر نماز می‌خواندند و کعبه را طواف می‌کردند.

ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: الان سحر و جادو و حیله و نیرنگ تو باطل می‌شود. این هم ماه. پس به عهدت وفا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای ابوالحسن بلند شو و به طرف کوه «صفا» بایست و به طرف «مشعرین» بدو و با صدای بلند فریاد کن و در فریاد بگو: بار خدایا! ای پروردگار کعبه و ای پروردگار مکه و زمزم و مقام و ای فرستنده پیامبر تهامی، به ماه اجازه بده که دو نیمه شود و بر زمین بیفتد، به گونه ای که نصف آن بر «صفا» و نیمه دیگر آن بر «مشعرین» فرو افتد. تو راز و نجوای ما را شنیدی و تو به هر چیز آگاهی. قریش خندیدند و گفتند: محمد، علی را به شفاعت و کمک طلبیده است زیرا هنوز بچه است و بی گناه و خواسته او برآورده می‌گردد. ابو لهب گفت: ای برادر زاده! امشب خداوند مرا با خوار کردن تو خوشحال خواهد کرد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ساکت شو! ای کسی که خداوند دستانش را بریده است و دیگر مالش هم سودی به حالش ندارد و جایگاهش نیز در آتش است. ابولهب گفت: امشب تو را با این ماه و دو نیمه کردن آن و انداختن آن بر روی زمین، ضایع خواهم کرد. و گرنه همین کلامت را می‌گیرم و آن را تبدیل به سوره ای می‌کنم و از قول تو می‌گویم که: این کلام در باره ابو لهب به من وحی شده است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای علی! برو و کاری را که به تو گفتم انجام بده و از دست جاهلان به خدا پناه ببر. علی علیه السلام از «صفا» به طرف «مشعرین» شتافت و فریاد زد و به گوش همگان رساند و درخواست کرد. هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که نزدیک بود زمین ساکنان خود را فرو بلعد و آسمان بر روی زمین سقوط کند. آن گاه گفتند: ای محمد! چون نمی‌توانی ماه را به دو نیم تقسیم

کنی، ما را جادو کرده ای تا بتوانی ما را بفریبی. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: آیا کاری را که از خدا خواسته ام، انجام آن برای شما آسان است. در حالی که آسمان و زمین نمی‌توانند آن کار را انجام دهند و طاقت شنیدن آن را هم ندارند؟ در مکان‌های خود بایستید و به ماه نگاه کنید.

و از همان، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تیملی، از عمرو بن عثمان، از حسن بن محبوب، از عبداللّٰه بن سنان نقل شده است که می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم و شنیدم که یک مرد همدانی به امام می‌گوید: عامه (اهل سنت) به ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند: آیا فکر می‌کنید ندا دهنده ای از آسمان از طرف صاحب امر و یا خداوند ندا می‌دهد؟ امام در حالی که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: آن را از من روایت نکنید، از پدرم روایت کنید و بر شما گناه و حرجی نیست. شهادت می‌دهم که من از پدرم علیه السلام شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم که آن در کتاب خداوند عز و جل واضح و آشکار است آن جا که می‌فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّل عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَتْ أَعْنَاقُهُمْ لهَا خَاضِعِينَ»[اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد] اگر این گونه می‌شد، در روی زمین کسی نمی‌ماند، مگر این که مطیع می‌شد و سر تعظیم فرود می‌آورد.

آن گاه تمامی ساکنان زمین وقتی این صدا را از آسمان می‌شنیدند ایمان می‌آوردند: بدانید و آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعه او می‌باشد. حضرت فرمود: اما وقتی فردا فرا می‌رسد، ابلیس

به آسمان می‌رود و از دید اهل زمین پنهان می‌گردد، سپس فریاد می‌زند: بدانید و آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعه او است، زیرا او مظلوم کشته شده است و به خونخواهی او برخیزید. حضرت فرمود: خداوند آن‌هایی را که به گفتار ثابت ایمان آوردند، پس از

ندای اول در حق و حقیقت ثابت قدم نگه می‌دارد. و در آن روز، آن‌هایی که در دل‌های آن‌ها مرض و بیماری وجود دارد دچار شک و تردید می‌شوند. و به خدا قسم که مرض و بیماری باعث دشمنی در میان ما است. در آن موقع از ما برائت می‌جویند و می‌گویند: ندا دهنده اول، جادویی بوده است از طرف افراد همین خانواده. سپس امام صادق علیه السلام این کلام خداوند عز و جل را تلاوت نمود: «وإِن يَرَوا آيَةً يُعْرِضُوا ويَقُولوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ».

محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذّاء، از ثویر بن ابی فاخته نقل کرده است که امام زین العابدین علیه السلام روزی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می‌گفت و فرمود: پدرم به من گفت که از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که برای مردم سخنرانی می‌کرد، شنیده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را از قبرهایشان بیرون می‌آورد در حالی که ختنه کرده و لال و لخت و بدون ریش و سبیل همگی در یک میدان گاه هستند و نور آن‌ها را به جلو می‌برد و تاریکی آن‌ها را در جایی جمع می‌نماید. تا این که در انتهای محشر می‌ایستند و بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر سوار می‌شوند و در آنجا اجتماع می‌نمایند و از حرکت کردن

و رفتن منع می‌شوند. تند تند نفس می‌کشند و به شدت عرق می‌کنند و کارهایشان بر آن‌ها دشوار می‌شود و فریادشان زیاد می‌شود و صدایشان بالا می‌رود. فرمود: این اولین ترس و هول از ترس‌های روز قیامت است. فرمود: و خداوند تبارک و تعالی از بالای عرش خود در زیر سایبانی از فرشتگان بر آن‌ها اشراف دارد. و به فرشته ای از فرشتگان دستور می‌دهد و او در میان آن‌ها فریاد برمی آورد: ای گروه مردم، ساکت باشید و به صدای ندا دهنده خداوند جبار گوش فرا دهید. حضرت فرمود: آخرین نفر آن‌ها به خوبی اولین نفر آن‌ها این صدا را می‌شنود و صدایشان در برابر صدای او می‌شکنند و ضعیف می‌شود و چشم‌هایشان فرو می‌خوابد و پهلوهایشان می‌لرزد و قلب‌هایشان می‌ترسد. سرهایشان را به طرف آن صدا بالا می‌گیرند و به سوی آن دعوت کننده سرازیر می‌شوند. حضرت فرمود: در آن روز است که کافران می‌گویند این روز سختی است.حدیث طولانی است و همه آن را در آخر سوره زُمَر آورده ایم.

طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: روایت شده است که علی علیه السلام، پس از برگشتن از جنگ نهروان، در یکی از مجلس‌های خود نشسته بود و سخن می‌گفت، تا این که کسی به او گفت: چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی آن چنان که با طلحه و زبیر و معاویه جنگیدی؟ علی علیه السلام گفت: من همیشه مظلوم بوده‌ام و حق من از من گرفته شده است. اشعث بن قیس به نزد او رفت و گفت: ای امیر المؤمنین! چرا با شمشیرت آن‌ها را نمی‌زنی و حقّت را نمی‌گیری؟ حضرت جواب داد: ای اشعث! حرفی زدی پس جواب را درست بشنو و به آن توجه

داشته باش و دلیل و برهان را درک کن. شش نفر از پیامبران برای من الگو و نمونه هستند صلوات الله علیهم اجمعین. اولین آن‌ها نوح است آن جا که می‌فرماید: «رَبَّهُ أَنِّی مَغْلوبٌ فَانتَصِرْ». اگر کسی بگوید که نوح این کلام را بدون هیچ ترسی گفته است، در حقیقت کفر گفته است. پس جانشین دارای عذر و بهانه بیشتری است و نمی‌تواند کاری بکند.

ابن بابویه در کتاب علل الشرایع، از ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان بروازی، از ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه نقل کرده است که: باد عقیمی در زیر این زمینی که ما روی آن زندگی می‌کنیم وجود دارد که هفتاد هزار افسار آهنی دارد، و بر هر کدام از آن افسارها هفتاد هزار فرشته گمارده شده است. وقتی خداوند عز و جل آن را بر قوم عاد مسلط ساخت، ذخیره کنندگان باد از پروردگار خواستند که باد از سوراخ‌هایی مثل سوراخ بینی گاو نر بیرون داده شود. اگر خداوند عز و جل به آن اجازه می‌داد، هیچ چیز را روی زمین باقی نمی‌گذاشت، بلکه همه را می‌سوزاند. پس خداوند عز و جل به خزانه داران باد وحی کرد که باد را از سوراخ ریزتری مانند سوراخ انگشتری بیرون بدهند و به وسیله آن قوم عاد را نابود سازند. و به وسیله همین باد کم، خداوند عز و جل کوه‌ها و تپه‌ها و بلندی‌ها و شهرها و قصرها را در روز قیامت از جا بر می‌کند و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «وَیَسْأَلونَکَ عَنِ الجِبَال فَقُل یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا * فَیَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لا تَرَى فِیهَا عِوجًا ولا أَمْتًا»[و از تو در باره کوه‌ها می‌پرسند. بگو پروردگارم آن‌ها را (در قیامت) ریز ریز خواهد ساخت *

پس آن‌ها را پهن و هموار خواهد کرد * نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری] قاع: چیزی است که گیاه در آن نباشد. صفصف: چیزی است که کجی در آن نباشد و صاف باشد. و أمت: یعنی بلند. آن باد، عقیم نامیده شده است زیرا با عذاب بارور می‌گردد و رحمتی در آن وجود ندارد مانند عقیم بودن مرد که فرزندی برایش متولد نمی‌شود. آن باد، قصرها و شهرها و کارگاه‌ها را کوبید و از بین برد، به حدی که همه آن تبدیل به ماسه نرمی گردید که باد آن را از جای می‌کند. این است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «مَا تَذَرُ مِن شَیْءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ إِلا جَعَلتْهُ کَالرَّمِیمِ»[به هر چه می‌وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می‌گردانید]. به این دلیل ماسه در آن سرزمین زیاد شد که باد، آن سرزمین‌ها را تبدیل به پودر کرده بود و هفت شب و هشت روز متوالی بر آن‌ها وزیده بود و به همین دلیل افراد آن قوم را می‌دیدی که بر زمین افتاده بودند گویی که آن‌ها تنه‌های درخت خرمایی هستند که سرنگون شده اند، حَسُوم: یعنی دائمی و گفته می‌شود: پی در پی و دائمی. آن باد مردان و زنان را از زمین می‌کند و به بالا می‌برد و در آن جا بر آن‌ها می‌وزید، سپس آن‌ها را از آن جا بر زمین می‌افکند و واژگون یعنی با سرهایشان بر زمین سقوط می‌کردند. مردان و زنان را از زیر پاهایشان از جای می‌کند، سپس آن‌ها را بالا می‌برد. این است گفتار خداوند عز و جل که می‌فرماید: «تَنزِعُ النَّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْل مُّنقَعِرٍ». نزع: یعنی از جا کندن. باد، کوه‌ها را می‌کوبد همچنان که بر خانه‌ها می‌وزد و آن‌ها را به آرد تبدیل می‌کند و سپس به ماسه لطیف تبدیل می‌شود. به این خاطر است که در ماسه، کوه دیده نمی‌شود. و از این که به قوم عاد، ارم ذات العماد گفته اند، به این دلیل است که آن‌ها، ستون‌ها را از کوه‌ها جدا می‌کردند و طول ستون‌ها را مانند طول آن کوهی قرار می‌دادند که این ستون‌ها را از

سمت پایین کوه به بالای آن می‌تراشیدند و جدا می‌کردند، سپس آن ستون‌ها را از آن جا منتقل می‌کردند و آن‌ها را به صورت عمودی نصب می‌نمودند و کاخ‌ها را بر روی آن‌ها می‌ساختند. به این دلیل است که به آن‌ها ذات العماد گفته شده است.

محمد بن عباس، از محمد بن عمران بن ابی شیبه، از زکریا بن یحیی، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از عاصم بن ضمره، از جابر بن عبدالله نقل کرده است که گفت: در مسجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که یکی از یارانش، بهشت را به یاد آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اولین نفری که عملاً وارد بهشت می‌شود، علی علیه السلام است. آن گاه ابو دجانه انصاری گفت: ای رسول خدا! مگر به ما خبر ندادی که بر پیامبران حرام است که پیش از تو وارد بهشت بشوند. و بر همه امت‌ها حرام است که پیش از آن که امت تو وارد شوند آنان به بهشت درآیند؟ حضرت فرمود: بلی، ای ابودجانه! اما می‌دانی که خداوند، پرچمی از نور و ستونی از نور دارد و خداوند متعال آن دو را دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین خلق کرده است. بر آن پرچم نوشته شده است: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا است. بهترین انسان‌ها خاندان محمد می‌باشند، صاحب آن پرچم علی است و او امام این قوم است، آن گاه علی علیه السلام فرمود: سپاس خداوندی را که ما را به وسیله تو ای رسول خدا هدایت نمود و به ما شرافت عطا کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بشارت باد بر تو ای علی! هیچ بنده ای نیست که به مهر و دوستی تو منسوب باشد و در روز قیامت با ما برانگیخته نشود. و در روایت دیگری

آمده است: ای علی! آیا نمی‌دانی که هر کس ما را دوست بدارد و به دوستی و محبت ما منسوب باشد، خداوند او را با ما در یک جا ساکن می‌سازد و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».

شیخ اجل شرف الدین نجفی، از شیخ ابو جعفر طوسی که خدایش بیامرزد، با سند از جابر بن عبدالله که خدا از او راضی باشد روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: ای علی! هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را بپذیرد، خداوند او را با ما در بهشت ساکن می‌گرداند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».

عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عیسی، از ابراهیم بن عبدالحمید در سال صد و نود و هشت در مسجد الحرام گفت: به نزد امام صادق علیه السلام رفتم. او نسخه ای از قرآن به من نشان داد و من آن را ورق زدم، چشمم به جایی از آن افتاد که در آن نوشته شده بود: این جهنمی است که شما دو نفر آن را تکذیب می‌کردید، پس آن را بچشید در حالی که نه می‌میرید و نه زنده می‌مانید. که منظور دو خلیفه اول و دوم هستند.

ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن‌هاشم، از عبدالسلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! در باره بهشت و جهنم به من اطلاع بده که آیا آن دو همین امروز وجود دارند؟ فرمود: بلی، وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آسمان عروج کرد، در آن جا وارد بهشت شد و جهنم را هم دید. به او گفتم: گروهی می‌گویند: بهشت و جهنم امروز در تقدیر هستند و هنوز خلق نشده اند. در جواب فرمود: نه آن‌ها از ما هستند و نه ما از آن‌ها هستیم. هر کس آفرینش بهشت و جهنم را انکار کند، در واقع رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را تکذیب نموده است و ما را انکار کرده است و به هیچ وجه در ولایت ما نیست و در آتش جهنم جاودانه خواهد بود. خداوند متعال فرموده است: «هَذِهِ جَهَنَّمُ التِی یُکَذِّبُ بِهَا المُجْرِمُونَ * یَطُوفُونَ بَیْنَهَا وبَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده است: وقتی به آسمان برده شدم، جبرئیل علیه السلام دستم را گرفت و مرا وارد بهشت گردانید و از خرمای تازه آن به من داد و من آن را خوردم و آن در کمر من تبدیل به نطفه ای گردید، و هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه هم بستر شدم که فاطمه که سلام و درود خدا بر او باد را حامله شد. پس فاطمه، حوری انسانی است و هر گاه مشتاق استشمام بوی خوش بهشت می‌شوم، بوی خوش دخترم فاطمه سلام اللّٰه علیها را استشمام می‌کنم.

علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن غالب، از عثمان بن محمد بن عمران، از امام صادق علیه السلام نقل

کرده است که در باره آیه «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» فرمود: آن‌ها دو بهشت سبز هستند که در آن نزدیکی قرار دارند و مؤمنان از آن‌ها می‌خورند تا حساب و کتاب قیامت به پایان رسد.

ابن بابویه با سند خود، از موسی بن ابراهیم، از امام موسی علیه السلام، از پدرش، از جدش علیه السلام نقل کرده است که‌ام سلمه از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسید: پدر و مادرم فدای تو باد، اگر زنی دارای دو شوهر [در دو زمان متفاوت] باشد، آن گاه این زن و آن دو شوهر بمیرند و همگی وارد بهشت شوند، این زن متعلق به کدام یک از آن دو مرد می‌باشد؟ حضرت فرمود: ای‌ام سلمه، آن کسی را که اخلاقش بهتر است و برای خانواده اش مفیدتر است انتخاب می‌کند. ای‌ام سلمه! خوش اخلاقی خیر و نیکی دنیا و آخرت را در پی دارد.

ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی قاسم، از احمد بن ابی عبداللّٰه برقی، از ابو الحسن علی بن حسین برقی، از عبداللّٰه بن جبله، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبداللّٰه، از پدرش، از جدش امام حسن علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند. دانشمند آن‌ها به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: تفسیر سبحان اللّٰه، و الحمد لله، و لا اله الا اللّٰه، و اللّٰه اکبر چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل می‌دانست که بنی آدم بر خداوند دروغ نسبت می‌دهند. به همین خاطر فرمود: سبحان اللّٰه یعنی خداوند پاک و منزه است از آن چه که می‌گویند. و اما این که فرموده است الحمد لله به

این خاطر است که می‌دانست بندگانش شکر نعمت او را به جا نمی‌آورند، پس او به ستایش خود پرداخت قبل از آن که بندگانش به ستایش او بپردازند. و این اولین گفتار است، اگر این گفتار نبود، خداوند عز و جل نعمت خود را بر هیچ کس نمی‌بخشید. و این که می‌فرماید: لا اله الا اللّٰه، نشان دهنده وحدانیت او می‌باشد. خداوند اعمال انسان‌ها را نمی‌پذیرد مگر این که به یگانگی خداوند اعتقاد داشته باشند و آن نشانه پرهیزکاری است. خداوند در روز قیامت به وسیله آن، کفه ترازوی اعمال را سنگین می‌سازد. و اما این که می‌فرماید: اللّٰه اکبر به این دلیل است که آن برترین و دوست داشتنی ترین کلمات در نزد خداوند عز و جل می‌باشد و معنایش این است که هیچ چیز از خدا بزرگ‌تر نیست و نماز درست نمی‌باشد مگر با گفتن آن؛ به خاطر کرامتی که اللّٰه اکبر نزد خداوند عز و جل دارد و آن عزیزترین و گرامی ترین نام است.

آن یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی ولی پاداش گوینده آن چیست؟ فرمود: وقتی بنده می‌گوید: سبحان اللّٰه، هر آن چه غیر از عرش است با او تسبیح می‌پردازد و به گوینده آن ده برابر آن پاداش می‌دهد. و وقتی می‌گوید: الحمدلله، خداوند به او تمامی نعمت‌های دنیا را که به نعمت‌های آخرت پیوند خورده است عطا می‌فرماید و آن کلمه ای است که اهل بهشت وقتی وارد می‌شوند بر زبان می‌آورند. و تمامی جملاتی که در دنیا از آن استفاده می‌کردند قطع می‌شود به جز الحمد لله. و این گفته خداوند عز و جل است که فرموده است: «دَعْواهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللهُمَّ وتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وآخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالِمِينَ»[نیایش آنان در آن جا سبحانک اللهم (=خدایا تو پاک و منزهی) و درودشان در آن جا سلام است و پایان نیایش آنان این است

که الحمدلله رب العالمین (=ستایش ویژه پروردگار جهانیان است)] و اما گفته: لا اله الا اللّٰه، پاداش آن بهشت است و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» یعنی آیا پاداش کسی که می‌گوید: لا اله الا اللّٰه چیزی جز بهشت می‌باشد. آن گاه آن یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی.شیخ مفید هم این روایت را در کتاب اختصاص نقل کرده است.

محمد بن عباس، از علی بن مخلد دهّان، از احمد بن سلیمان، از اسحاق بن ابراهیم اعمش، از کثیر بن هشام، از کهمس بن حسن، از ابو سلیل، از ابوذر نقل کرده است که در باره آیه: «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ» گفت: منظور علی و فاطمه علیهما السلام است و منظور از آیه: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد. چه کسی مانند این چهار نفر را دیده است: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. فقط انسان مؤمن آن‌ها را دوست دارد و فقط انسان کافر با آن‌ها دشمن است. پس با دوست داشتن اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، جزو مؤمنان باشید و با کینه ورزی به آن‌ها جزو کافران نباشید تا بدان غفلت در آتش افکنده نشوید.

از همان، از عبداللّٰه بن محمد بن ناجیه، از مجاهد بن موسی، از ابن مالک، از حجّام بن عطیه، از ابو سعید خدری، از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: در میان شما دو چیز با ارزش به جا گذاشته ام، یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترت من که همان

اهل بیت و خانواده من است. آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام بن حکم روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره اسامی خداوند و اشتقاق آن پرسیدم و این که «اللّٰه» از چه گرفته شده است. فرمود: ای هشام! اللّٰه از اله گرفته شده است و اله، مألوه (معبود) را ایجاب می‌کند و اسم با مسمی فرق دارد. پس هر کس اسم را بدون در نظر گرفتن معنا بپرستد، کفر ورزیده و کسی را بندگی نکرده است و هر کس اسم و معنی را بپرستد، کفر ورزیده و دو چیز را بندگی کرده است و هر کس معنا را بدون اسم بپرستد، آن توحید است. دانستی ای هشام؟ گفت: گفتم: بیش از این بگو: فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد. اگر اسم، همان مسمی بود، هر یک از آن اسامی، یک اله بود، اما اللّٰه معنایی است که تمامی اسامی بر آن دلالت می‌کند و همه آن اسامی، غیر از اللّٰه است. ای هشام! نان، نام چیزی خوردنی است. آب، نام چیزی نوشیدنی است. لباس، نام چیزی است که پوشیده می‌شود و آتش نام چیزی که می‌سوزاند. ای هشام! به گونه ای متوجه شدی که بتوانی با دشمنان ما که همراه با خداوند عز و جل معبود دیگری می‌گیرند، بحث کنی و آنان را شکست دهی؟ گفتم: بلی. فرمود: ای هشام! خداوند تو را سود رساند و پایدارت قرار دهد. هشام گفت: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم، احدی نتوانست مرا در مسئله توحید شکست دهد.

و نیز وی، از ابوالحسن علی بن عبداللّٰه بن احمد اصفهانی اسواری، از مکی بن احمد بن سعدویه بردعی، از ابو اسحاق ابراهیم بن عبدالرحمن قرشی در دمشق، از ابو عامر موسی بن عامر مری، از ولید بن مسلم، از زهیر بن محمد، از موسی بن عقبه، از اعرج، از ابو هریره روایت کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد. او فرد است و فرد را دوست دارد. یکی از صد کمتر، هر کس آن‌ها را بر شمرد، وارد بهشت می‌شود.

به ما رسیده است که بسیاری از اهل علم گفتند: اولین این نام‌ها چنین آغاز می‌شود: لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. لا اله الا اللّٰه، له الاسماء الحسنی: اللّٰه، واحد، صمد، اول، آخر، ظاهر، باطن، خالق، باریء، مصور، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبّار، متکبر، رحمن، رحیم، لطیف، خبیر، سمیع، بصیر، علی، عظیم، باریء، متعالی، جلیل، جمیل، حیّ، قیوم، قادر، قاهر، حکیم، قریب، مجیب، غنی، وهّاب، ودود، شکور، ماجد، احد، ولیّ، رشید، غفور، کریم، حلیم، تواب، رب، مجید، حمید، وفی، شهید، مبین، برهان، رئوف، مبدیء، معید، باعث، وارث، قوی، شدید، ضارّ، نافع، وافی، حافظ، رافع، قابض، باسط، معز، مذل، رازق، ذو القوه، متین، قائم، وکیل، جامع، عادل، معطی، مجتبی، محیی، ممیت، کافی،هادی، ابد، صادق، نور، قدیم، حق، فرد، وتر، واسع، محصی، مقتدر، مقدم، مؤخر، منتقم، بدیع.

علی بن ابراهیم: در باره کلام خداوند تعالی: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللّٰهُ قُلوبَهُمْ» گفت، یعنی خداوند در قلوبشان شک و تردید ایجاد کرد. سپس سخن

عیسی بن مریم علیه السلام به بنی اسرائیل را بیان کرد: «أَنِّی رَسُول اللّٰهِ إِلیْکُمْ فَلمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللّٰهُ قُلوبَهُمْ واللّٰهُ لا یَهْدِی القَومَ الفَاسِقِینَ * وإِذْ قَال عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یَا بَنِی إِسْرَائِیل إِنِّی رَسُول اللّٰهِ إِلیْکُم مُّصَدِّقًا لمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَاةِ ومُبَشِّرًا بِرَسُول یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلمَّا جَاءهُم بِالبَیِّنَاتِ قَالوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ» فردی یهودی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسید: چرا نام تو محمد و احمد و بشیر و نذیر است؟ فرمود: محمد است، چون من در زمین ستوده شده هستم. احمد است، چون در آسمان ستوده‌تر از زمین هستم. بشیر است، چون هر کس خداوند را اطاعت کند، به بهشت بشارت می‌دهم و نذیر است، چون هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند، به آتش بیم می‌دهم.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در حدیثی طولانی فرمود: زمانی که تورات بر موسی علیه السلام نازل شد، بشارت به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم داده شد. میان یوسف و موسی علیه السلام ده پیامبر بود و جانشین موسی علیه السلام، یوشع بن نون علیه السلام بود. او همان جوانمردی است که خداوند نام او را در کتابش برده است. انبیا همواره به محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بشارت می‌دادند تا این که خداوند مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری مبعوث کرد و او به پیامبری محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بشارت داد. و کلام خداوند تعالی در این زمینه، چنین است: «یَجِدُونَهُ» [که نام او را نزد خود می‌یابند] مقصود، یهود و نصاری است، «مَکْتُوبًا» [نوشته شده] یعنی، صفت محمد که سلام و درود خدا

بر او باد و نام او مکتوب است «عِندَهُمْ فِی التَّوراةِ والإِنْجِیل یَأْمُرُهُم بِالمَعْرُوفِ ویَنْهَاهُمْ عَنِ المُنکَرِ»[نام او را در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. همان پیامبری که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد] و کلام خداوند عز و جل است که از زبان عیسی علیه السلام خبر می‌دهد و سخن می‌گوید: «ومُبَشِّرًا بِرَسُول یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ» و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به آمدن محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بشارت دادند، همان طور که برخی پیامبران به آمدن برخی دیگر بشارت می‌دادند تا این که زمان بعثت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرا رسید.

محمد بن حسین، از محمد بن وهبان، از احمد بن جعفر صولی، از علی بن حسین، از حمید بن ربیع، از هشیم بن بشیر، از ابو اسحاق حارث بن عبداللّٰه

حاسدی، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از منبر بالا رفت و فرمود: خداوند به اهل زمین نگاه کرد و مرا از میان آنان برگزید. پس یک بار دیگر نگریست و علی علیه السلام را به عنوان برادر و وزیر و جانشین و خلیفه من در میان امتم، و ولیّ هر مؤمنی پس از من انتخاب کرد. هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست دارد. هر کس با او دشمن باشد، با خدا دشمن است. هر کس به او عشق بورزد، به خدا عشق ورزیده است، و هر کس دشمن او باشد، دشمن خداست. به خدا سوگند، فقط مؤمنین او را دوست دارند و تنها کافران با او دشمن هستند. او پس از من، نور زمین و رکن آن است. او کلمة التقوی و عروة الوثقی است. پس رسول خدا صلی اللّٰه

علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «يُرِيدُونَ ليُطْفِئُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ»، «ويَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ و لو كَرِهَ الكَافِرُونَ»[می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید] ای مردم! هر کس این کلام مرا شنید، باید به غائبین برساند. پروردگارا! من تو را گواه بر آنان می‌گیرم.

ای مردم! خداوند، برای بار سوم نگاه کرد و پس از من و علی بن ابی طالب علیه السلام، یازده امام را برگزید که سلام و درود خدا بر آنان باد. آنان یکی پس از دیگری می‌آیند. هر گاه یکی از دنیا رفت، دیگری به جا او خواهد آمد. همانند ستاره‌های آسمان؛ هر گاه ستاره ای پنهان شود، ستاره دیگری می‌آید. آنان‌هادیان هدایت شده هستند. نیرنگ هیچ کس به آنان ضرری نمی‌رساند و تلاش برای ناکام گذاشتن و خوار کردن آنان به نتیجه نمی‌رسد. آنان حجت خدا به روی زمین هستند و آنان بر خلق خدا گواهی می‌دهند. هر کس از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن هستند و قرآن با آنان است. از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که بر من در کنار حوض وارد آیند.

محمد بن عباس: از احمد بن هوذه، از ابراهیم، از عبدالله بن حماد، از ابو بصیر روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل «الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَى ودِينِ الحَقِّ ليُظْهِرَهُ عَلى الدِّينِ كُلهِ ولو كَرِهَ المُشْرِكُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند، هنوز تأویل آن نازل نشده است. گفتم: فدایت شوم، چه زمانی

تأویل آن نازل می‌شود؟ فرمود: ان شاء اللّٰه زمانی که قائم عجل اللّٰه فرجه الشریف بیاید. هنگامی که قائم که سلام و درود خدا بر او باد، ظهور کند، هر کافر و مشرکی از ظهور او ناخشنود و بیزار است. کافران و مشرکان حتی اگر درون صخره ای پنهان شوند، صخره می‌گوید: ای مؤمن! درون من کافر یا مشرکی است، او را بکش. پس به سمت او می‌آید و او را می‌کشد.

و نیز وی از یوسف بن یعقوب، از محمد بن ابی بکر مقریء، از نعیم بن سلیمان، از لیث، از مجاهد، از ابن عباس در باره کلام خداوند عز و جل «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» روایت کرد که گفت: این امر فقط زمانی صورت می‌گیرد که، هیچ یهودی و نصرانی و صاحب آیینی نماند، مگر این که به اسلام گرویده باشد و گوسفند و گرگ و گاو و شیر و انسان و مار در امان باشند و حتی موش، انبان را پاره نکند و جزیه از میان برداشته شود و صلیب شکسته شود و خنزیر (خوک) کشته شود و این همان کلام خداوند تعالی است که فرمود: «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» و این در زمان ظهور قائم عجل اللّٰه فرجه الشریف اتفاق می‌افتد.

علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی «یُرِیدُونَ لیُطْفِؤُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ واللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ»[می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا گرچه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید] گفت: به واسطه ظهور قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. چون آن حضرت ظهور کند، دین اسلام را بر همه ادیان مسلط

می‌سازد تا جایی که غیر او عبادت نمی‌شود، و این چنین می‌شود که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که پیش از آن، آکنده از ظلم و جور شده بود.

حسن بن ابی حسن دیلمی که رحمت خدا بر او باد، از رجال خود با سند متصل، از نوفلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من همان تجارت پرسودی هستم که از عذاب دردناک نجات می‌دهد و من همان هستم که خداوند در قرآن بیان کرده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا هَل أَدُلكُمْ عَلى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَليمٍ».

عیون الاخبار، امالی الصدوق: امام صادق از طریق پدرانش علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی، پاره تن من در سرزمین خراسان دفن خواهد شد؛ هیچ مؤمنی او را زیارت نمی‌کند، مگر این که خداوند عز و جل بهشت را بر او واجب، و بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌گرداند.

امالی الصدوق: امام رضا علیه السلام فرمود: بارگاهی در خراسان وجود دارد که در آینده محل آمد و رفت فرشتگان قرار می‌گیرد و پیوسته دسته ای از آن‌ها از آسمان فرود می‌آیند و دسته ای بالا می‌روند، تا اینکه در صور دمیده شود. به امام گفته شد: ای پسر رسول خدا، این کدام بارگاه است؟ حضرت فرمود: آن بارگاه در سرزمین طوس قرار دارد و به خدا

سوگند، آن باغی از باغ‌های بهشت است؛ هر کس مرا در آن بارگاه زیارت نماید، مانند کسی است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را زیارت کرده باشد، و خداوند تبارک و تعالی برای او به سبب آن زیارت، ثواب هزار حج مورد سپاس و هزار عمره پذیرفته می‌نویسد، و من و پدرانم در روز قیامت شفاعت کنندگان او خواهیم بود.

عیون الاخبار، امالی الصدوق: هروی گفته است: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند، هیچ یک از ما، جز کشته شده به طریق شهادت نیست. به حضرت گفته شد: ای پسر رسول خدا، چه کسی تو را می‌کشد؟ فرمود: بدترین آفریده خدا در زمان من، مرا با سم می‌کشد؛ سپس مرا در خانه ای تباه شده و در شهر دور افتاده دفن می‌کنند؛ آگاه باش که هر کس مرا در این غربت زیارت نماید، خداوند عز و جل ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج گزارنده و عمره گزارنده و صد هزار رزمنده برای او می‌نویسد و در گروه ما محشور می‌نماید و در والاترین مراتب بهشت، همنشین ما قرار می‌دهد.

پدرم از جدم و او از طریق پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس مرا در خواب ببیند، به یقین مرا دیده است؛ زیرا شیطان در صورت من و در صورت یکی از جانشنانم و در صورت هیچ یک از پیروان آنان در نمی‌آید و به راستی، خواب راستین، یکی از هفتاد جزء پیامبری است.

عیون الاخبار، امالی الصدوق: علی بن حسن بن فضّال از پدرش نقل کرده و گفته است: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من با زهر، مسموم گشته و کشته می‌شوم و در دیار غربت دفن می‌گردم؛ این را از روی قولی که پدرم به من داده است می‌دانم و پدرم این را از پدرش و او از پدرانش و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. پس هر کس مرا در دیار غربت زیارت نماید، من و پدرانم در روز قیامت شفاعت کنندگان او خواهیم بود، و هر کس که ما شفاعت کنندگان او باشیم، نجات خواهد یافت؛ هر چند بر دوش او به میزان بار گناهان آدمیان و پریان، باشد.

عیون الاخبار، امالی الصدوق: سلیمان پسر حفص گفته است: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس قبر فرزندم علی را زیارت نماید، برای او نزد خداوند عز و جل، ثواب هفتاد حج پذیرفته شده، خواهد بود. گفتم: هفتاد حج پذیرفته شده؟ فرمود: بله؛ و بلکه هفتاد هزار حج. گفتم: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسیار حجی که مورد قبول واقع نشود؛ هر کس آن حضرت را زیارت نماید، یا یک شب نزد آن حضرت بماند، مانند کسی خواهد بود که خداوند را در عرش زیارت نموده باشد. گفتم: مانند کسی که خداوند را در عرش زیارت نموده باشد؟ فرمود: بله؛ وقتی روز قیامت می‌شود، بر عرش خداوند، چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان خواهند بود؛ پیشینیان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پسینیان، محمد و علی و حسن و حسین هستند؛ سپس شاغول سنجش الهی نصب میشود و زیارت کنندگان قبرهای امامان، در کنار ما می‌نشینند؛ آگاه باشید که مرتبه زیارت

کنندگان قبر فرزندم علی علیه السلام از همه والاتر، و بهره شان از همه بیشتر خواهد بود.

عیون الاخبار: ابوهاشم جعفری گفته است: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در میان دو کوه طوس، قطعه ای از زمین وجود دارد که از بهشت برداشته شده است؛ هر کس داخل آن گردد، در روز قیامت از آتش جهنم ایمن خواهد بود.

عیون الاخبار: عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برای هر کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت نماید، در حالی که به حق او شناخت داشته باشد، از سوی خداوند متعال، بهشت حتمی است.

عیون الاخبار: پسر اسباط گفته است: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: برای کسی که پدرت را در خراسان زیارت نماید، چه پاداشی خواهد بود؟ فرمود: بهشت، به خدا سوگند؛ بهشت، به خدا سوگند.

کامل الزیارات: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هر کس این پسرم - با دست خود به امام رضا علیه السلام اشاره کرد - را زیارت کند، بهشت از آن او خواهد بود.

کامل الزیارات: یحیی پسر سلیمان مازنی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس قبر فرزندم را زیارت کند، برای او نزد خداوند، عملی مانند هفتاد حج پذیرفته شده خواهد بود. یحیی پسر سلیمان مازنی گفته است: گفتم: هفتاد حج؟ فرمود: بله؛ بلکه هفتصد حج. گفتم: هفتصد حج؟ فرمود: بله؛ بلکه هفتاد هزار حج. گفتم: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسا حجی که مورد قبول خداوند واقع نمی‌شود؛ هر کس او را زیارت کند و یک شب نزد او بماند، مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت نموده است. گفتم: مانند کسی که خداوند را در عرش زیارت نموده است؟ فرمود: بله؛ هنگامی که روز قیامت شود، چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان بر عرش خداوند قرار می‌گیرند؛ چهار نفر از پیشینیان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند؛ و چهار از پسینیان، محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند؛ آن گاه شاغول عدل الهی نصب میشود و کسانی که قبرهای امامان علیهم السلام را زیارت کرده اند، به ما ملحق شده و همراه ما می‌نشینند؛ آگاه

باشید که بلند مرتبه ترین آنان و نزدیک ترین آنان در بهره مندی، زیارت کنندگان قبر فرزندم علی علیه السلام هستند.

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

«اطفال غیر مؤمنین و کسانی که در زمان فترت [یعنی فاصله بین دو پیامبر] از دنیا رفته اند، و کسانی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله را درک نموده و لکن دیوانه و یا ابله و یا کر و یا گنگ بوده اند، چون بر خدای خود احتجاج می‌کنند و خود را معذور می‌دارند، خداوند پیامبری

بر آنان می‌فرستد، و آتشی افروخته می‌شود، و آن پیامبر به آنان می‌گوید: پروردگارتان، شما را امر نموده که خود را در این آتش بیفکنید. پس کسانی که از امر پروردگار خود اطاعت می‌کنند، آتش برایشان سرد و سلامت می‌شود [همان گونه که برای ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت شد]، و کسانی که نافرمانی می‌کنند، به آتش برده می‌شوند.»

مرحوم صدوق در کتاب فقیه با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که یکی از اطفال مؤمنین از دنیامی رود، منادی خداوند در ملکوت آسمان‌ها و زمین ندا می‌کند: آگاه باشید! فلان طفل فرزند فلان مؤمن از دنیا رفت، پس اگر قبل از او پدر و مادرش، و یا برخی از بستگان مؤمن او از دنیا رفته باشد، آن طفل را به آنان می‌دهند، تا به او غذا بدهند [و او را تربیت نمایند] وگرنه آن طفل را به دست حضرت فاطمه علیها السلام می‌دهند، و او به آن طفل غذا می‌دهد [و او را تربیت می‌کند] تا یکی از اهل بیت او از دنیا بروند، و حضرت فاطمه علیها السلام او را تحویل او بدهد.»

مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

«هر شتری که سه سال با او حجّ رفته باشند، از حیوانات بهشت خواهد بود.»

و بعضی روایت کرده اند:

که اگر هفت سال با او به حجّ رفته باشند، از حیوانات بهشت خواهند بود.

جمهور علمای اسلام معتقدند که همه حیوانات در قیامت محشور می‌شوند، حتّی مگس‌ها، تا حقّ آزارشده، از آزاردهنده، گرفته شود، حتّی آزار حیوان شاخ دار به حیوان بی شاخ، کیفر می‌شود، چرا که حیوانات نیز در حدّی، دارای شعور هستند، گر چه شعور کامل ندارند.

خصال: ذکر حق به هفت عضو انسان تقسیم شده: زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب هر یک از این هفت نیاز به استقامت و درستی دارند، درستی زبان صدق اقرار است، درستی روح راستی در استغفار است، درستی نفس راستی در عذرخواهی است، درستی عقل به راستی عبرت گرفتن است، درستی معرفت به راستی سرفراز بودن است، درستی سر سرشار بودن به عالم اسرار است، درستی دل یقین راست و شناختن پروردگار است، ذکر زبان حمد و ثنا است، ذکر نفس کوشش و رنج است، ذکر روح بیم و امید است، ذکر دل راستی و سادگی است؛ ذکر عقل تعظیم و حیا است، ذکر معرفت تسلیم و رضا است، ذکر سر مقام شهود حق جل و علا است.

بصائر الدرجات: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: قرآن خواندن در حال نماز از حالات دیگر، ثوابش بیشتر است. ذکر بسیار خدا از صدقه افضل و صدقه از روزه برتر است؛ و روزه سپر آتش است.

محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: آیا شما را به بهترین اعمالتان و خوشبوترین آن‌ها نزد خداوند مالک و عملی که بیش از سایر اعمال درجات شما را بالا می‌برد، و برای شما از دینار و درهم بهتر است و برای شما بهتر از این است که دشمن خود را ببینید و آن‌ها را بکشید و آن‌ها نیز شما را بکشند، خبر ندهم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: (آن عمل) زیاد به یاد خدای عز و جل بودن است.

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که حقیقتا و از صمیم قلب به یاد خدا باشد؛ او بنده مطیع خداست. و هر که در جریان امور و حالات خود از خدا غافل باشد؛ او بنده عاصی است و اطاعت خدا علامت هدایت پیدا کردن و معصیت علامت ضلالت و گمراهی است، و اصل و ریشه اطاعت و معصیت ذکر پروردگار متعال و غفلت او است. پس قلب خود را مرجع و قبله زبان قرار بده، و بی اشارت قلب زبان خود را حرکت مده، و در سخن گفتن موافقت عقل و جهات ایمانی را لازم بشمار، و متوجه باش که خداوند به ظاهر و باطن تو مطلع است. و مانند کسی باش که در حالت مرگ و احتضار است، و یا کسی که در عرصه محشر برای عرض اعمال حاضر شده است، و از آنچه خداوند متعال تو را تکلیف فرموده است از اوامر و نواهی و وعد و وعید، اعراض مکن، و به غیر تکالیف خود مشغول مباش. و قلب خود را به آب خوف و حزن غسل بده. و قرار بده ذکر خداوند متعال را به خاطر این که او تو را یاد می‌کند، زیرا او تو را یاد کرده و می‌کند در حالی که از تو بی نیاز است، پس ذکر کردن او تو را مهم‌تر و بالاتر و تمام‌تر و روشن‌تر و هم سابق‌تر است از ذکر تو او را. و معرفت پیدا کردن تو به اینکه او تو را

ذکر کرده است، موجب خضوع و حیاء و تواضع و انکسار تو است، و از این معرفت دیدن فضل و کرم سابق او حاصل می‌شود؛ و هم عبادت‌های تو در این هنگام کوچک و کم می‌شود در مقابل احسان و کرم او اگر چه طاعت تو بیشتر باشد، و باز اعمال تو برای او خالص می‌شود. و اما رؤیت و توجه تو به ذکر پروردگار متعال، پس موجب خودبینی و خودنمایی و سفاهت و درشت خویی با مردم و زیاد شمردن عبادت خود و فراموش کردن فضل و احسان او است، و این معنی زیاد نکرده و نتیجه نمی‌دهد مگر دوری از حق را، و تحصیل نکرده و به دست نمی‌آوری به مرور ایام مگر وحشت و اضطراب خاطر را. و ذکر بر دو قسم است: ذکر خالص پروردگار متعال که به موافقت قلب صورت می‌گیرد، و ذکری که اشعار داشته باشد به نفی ذکری که از غیر خدا واقع می‌شود، چنان که رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من نمی‌توانم تو را ثنا گویم به آن طوری که تو خودت را ثنا گفته ای. پس پیغمبر خدا برای ذکر خالص خود ارزش و قیمتی قائل نشد، در مقابل ذکری که از جانب خود خدا در سابق صورت گرفته است، و البته رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به حقیقت آن ذکر پیش از اینکه خودش ذکر خدا گوید مطلع و عالم بوده است. پس در جایی که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله ذکر خود را نفی کرده، و ذکر را که از جانب خدا بوده است اثبات می‌کند، دیگران به این معنی اولویت دارند. و باید شخص ذاکر به این نکته هم متوجه باشد که تا پروردگار متعال بنده خود را متذکر نشده است به وسیله توفیق دادن او، هرگز بنده ای نخواهد توانست مشغول ذکر خدا گشته و او را ذکر گوید.

پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: چهار چیز است که جز مؤمن کسی بدان نمی‌رسد: سکوت که اوّل عبادت است، تواضع برای خداوند سبحان، ذکر خدا در هر حالتی، و کم چیز بودن (یعنی کم مال بودن).

از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده که در بهشت سرزمینی است که وقتی ذاکر روی به ذکر می‌کند، فرشتگان نیز شروع به کاشتن درخت می‌کنند. گاهی فرشته ای می‌ایستد، از او سؤال می‌شود: چرا ایستادی؟ می‌گوید صاحب من یعنی ذاکر خسته شده است.

رسول خدا صلی اللہ علیه و آله فرمود: ذاکر خدا در بین غافلان همانند جنگجوی بین فراریان است و کسی در بین فراریان رزم کند وارد بهشت می‌شود.

خصال، امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در شگفتم از کسی که از چهار چیز می‌ترسد، چگونه به چهار چیز نگراید؛ شگفتم از آنکه بترسد چگونه نمی‌گرود به گفته حق که فرمود: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيل {بس است ما را خدا و چه خوب وکیلی است} که شنیدم خدای عز و جل به دنبالش فرمود: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوء {با نعمت خدا و فضل او بازگشتند و بد ندیدند.}و در شگفتم برای آنکه اندوهگین است چگونه نگراید به فرموده خدا لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِين {نیست معبود حقی جز تو منزهی به راستی من از ستمکارانم} که شنیدم خدای عز و جل دنبالش فرماید: وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِين {نجاتش دادیم از غم و همچنین مؤمنان

را نجات دهیم.}در شگفتم از آنکه به او مکر و حیله زده می‌شود، چرا نگراید به گفته حق أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ {کار خود را به خدا واگذارم زیرا خدا به بندگان بینا است} زیرا شنیدم خدای عز و جل دنبالش می‌فرماید: فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا {خدا او را از کردارهای بد آنچه نیرنگ زدند، نگه داشت.}در شگفتم از کسی که دنیا و زیورش را می‌خواهد، چرا نگراید به گفته او ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه {آنچه که خدا خواهد هست، نیست توانی جز به خدا} زیرا شنیدم خدای عز و جل دنبالش فرماید: إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالًا وَ وَلَداً- فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِک {اینکه ببینی من از تو کمتر مال و فرزند دارم امید هست که پروردگارم بهتر از باغت به من بدهد}و «عسی» در آیه معنای مثبت دارد.

تفسیر قمی: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعاً»علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه درباره مردی نازل شد که دو باغ بسیار با عظمت و بزرگ داشت که بسیار پر محصول بود، چنانچه خدای عز و جل حکایت فرمود و در آن دو باغ، نخل و زراعت و آب بود. و آن مرد، همسایه ای فقیر داشت؛ مرد غنیّ بر آن مرد فقیر فخر می‌فروخت و به او گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرات نیرومندترم.» سپس وارد باغ خود شد و گفت: «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت.» مرد فقیر به او گفت: دوست (با ایمان) وی در حالی که با او گفتگو می‌کرد گفت: «آیا به خدایی که تو را

از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟ ولیّ من کسی هستم که {«اللّه» پروردگار من است؛ و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارنمی دهم!} سپس فقیر به غنی گفت: پس چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوّت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست! و اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمّی نیست)! سپس فقیر گفت: «شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه ای که آن را به زمین بی گیاه لغزنده ای مبدّل کند!» زلق یعنی آتش گرفته شده «و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود،»؛ پس در همان شب آنچه فقیر گفته بود بر سر آن باغ آمد و آن مرد غنیّ پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید در حالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فرو ریخته بود و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم! و گروهی نداشت که او را در برابر (عذاب) خداوند یاری دهند؛ و از خودش (نیز) نمی‌توانست یاری گیرد.» و این عقوبت مرد غنیّ بود.

طب الائمه علیهم السلام: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله»، خداوند هفتاد و سه نوع از انواع بلاها را که آسان ترین آن دیوانگی است، حفاظت می‌کند. و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: ای علی! آیا تو را به گنجی از گنج‌های بهشتی راهنمایی نکنم؟ گفتم: بله یا رسول اللّٰه! فرمود: (آن گنج) «لا حول و لا قوة الا بالله» است.

تنبیه الخاطر: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبری را به سوی قومی فرستاد و آن پیامبر از ضعف به خدا شکایت برد؛ پس خدای عز و جل به او وحی کرد که نصرت، بعد از پانزده سال به سراغ تو می‌آید. آن پیامبر به اصحاب خود گفت: خداوند عز و جل مرا امر فرموده که با فلان قبیله بجنگیم؛ اصحاب او از ضعف به او شکایت بردند؛ پس فرمود: خداوند به من وحی کرد که نصرت، بعد از پانزده سال به سراغ من می‌آید. اصحابش گفتند: «هر چه خدا بخواهد همان است و هیچ جنبش و قوتی جز به سبب او نیست»؛ به خاطر این که امر خود را به خدا واگذار کردند و در همان سال نصرت خدا به سراغشان آمد؛ زیرا گفتند: «ما شاء اللّٰه لا حول و لا قوة الا بالله».

ثواب الأعمال: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: ذکر لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ غضب خداوندی را از بندگانش دور می‌سازد، مادامی که سلامت در دین را بر امور دنیائی مقدّم دارند؛ ولی اگر بیمی از نقصان در دین خود نداشته باشند و همّت آن‌ها فقط مصروف امور دنیوی گردد، این ذکر از آنان مورد قبول درگاه الهی نمی‌شود و به آن‌ها می‌گویند: دروغ می‌گوئید و در شهادت به یگانگی ذات خداوند راستگو نیستید.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: حسین بن احمد گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از جدّم شنیدم که می‌گفت: چون علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در زمان مأمون به نیشابور آمد، من در خدمتش بودم و به کارهای شخصی آن بزرگوار اقدام می‌کردم. تا روزی که به قصد سرخس از نیشابور خارج شد و من او را بدرقه کردم و می‌خواستم تا مرو

به همراه او باشم، و چون یک مرحله از راه را طیّ کردیم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: بازگرد با کمال موفّقیّت، تو به واجب خود اقدام کردی و تا حدّ مشایعت انجام وظیفه نمودی، بس است. عرض کردم: ترا به حقّ جدّت محمّد مصطفی و پدرت علیّ مرتضی و مادرت فاطمه زهرا، که یک حدیث از احادیث برای من بگو تا مرا شفا باشد تا بازگردم. فرمود: تو از من حدیث می‌پرسی؟! من خود از جوار جدّم بیرون شدم، و حال آنکه نمی‌دانم عاقبت امرم به کجا خواهد کشید. عرضه داشتم: به حقّ محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا حدیثی برایم بگو که مرا شفا و عافیت بخشیده باشی تا بازگردم به سوی وطنم. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدّم از پدرش که او از پدرش شنید و او نیز از پدرش که گفت: شنیدم از پدرم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که می‌گفت: شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که می‌فرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ نام و نشان من است، هر کس از روی اخلاص قلب آن را بگوید در حصن و حصار محکم من داخل شده، و هر کس در حصن و حصار من داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

خصال: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: چهار چیز است که اگر در فردی جمع شود در نور بزرگ خداست: کسی که نگهداری کارش گواهی به یکتائی خدا و اینکه رسول خدایم باشد و کسی که هر گاه مصیبتی به او رسد بگوید: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ و کسی که هر گاه خوبی به او برسد بگوید: الحمد للَّه و کسی که هر گاه گناهی او را رسد بگوید: استغفر اللَّه و اتوب اليه.

ثواب الأعمال: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر چیزی نظیر و همتائی دارد مگر سه چیز: اوّل، ذات مقدّس خداوندی که نظیر و مانند ندارد. دوم، ذکر شریف لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ است که همتائی ندارد. سوم، اشکی که از خوف خدا و عذاب الهی از چشم جاری می‌شود که همسنگی ندارد، و اگر این گریه بر صورت آدمی جاری شود، هیچ ناراحتی و خواری پس از آن به آن صورت نخواهد رسید.

و نیز از این کتاب از امام صادق از پدران خود نقل می‌فرماید که رسول خدا فرمود: شعار مسلمانان بر پل صراط در روز قیامت، لا اله الا اللّٰه و علی اللّٰه فلیتوکل المتوکلون {یعنی باید اهل توکل بر خدا توکل کنند} است.

عیون اخبار الرضا، امالی صدوق: امام رضا علیه السلام فرمود: نوح چون بر کشتی سوار شد خدا به او وحی کرد: ای نوح! اگر از غرق شدن می‌ترسی هزار بار مرا تهلیل گو و نجات بجو من تو را و هر که با تو ایمان آورده نجات دهم. فرمود: چون نوح و همراهانش بر کشتی نشستند و بادبان بالا کردند، باد تندی وزید و نوح از غرق ترسید و از سرعت باد نتوانست هزار بار لا اله الا اللّه گوید و به زبان سریانی گفت: هلولیا هزار بار هزار بار ای کشتی! برجا باش! گوید: بادبان استوار شد و کشتی به راه خود ادامه داد. نوح گفت: سخنی که به وسیله اش خدا مرا از غرق ایمن داشت سزاست که از من جدا نباشد و در خاتم خود نقش کرد: لا اله الا اللّه الف مرة یا رب اصلحنی. یعنی پروردگارا مرا اصلاح فرما.

ثواب الاعمال، توحید، خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که صد بار «لا اله الا اللّٰه» بگوید، در آن روز از حیث عمل، افضل مردم است مگر کسی که بیش از صد بار این ذکر را بگوید.

توحید: امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل به نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! خوشا به حال آن کس از امت تو که بگوید: «لا اله الا اللّٰه وحده وحده وحده».

امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: کسی که در هر روزی صد بار بگوید: «لا اله الا اللّٰه الحقّ المبین» با این ذکر، بی نیازی را برای خود جلب و فقر را از خود دفع و باب دوزخ را از خود سدّ و باب بهشت را برای خود باز می‌کند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که کسی که در هر روزی صد بار بگوید «لا اله الا اللّٰه الحقّ المبین»، خدای عزیز جبار او را از فقر پناه می‌دهد و وحشت قبرش را انس می‌دهد و بی نیازی را برای خود جلب می‌کند و باب بهشت را می‌کوبد.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود: کسی که در هر روزی سی بار بگوید: «لا اله الا اللّٰه الحقّ المبین» با این ذکر، به استقبال بی نیازی رفته و به فقر پشت می‌کند و باب بهشت را می‌کوبد.

دعوات راوندی: مردی گفت: «لا اله الا اللّٰه» امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: ولی من می‌گویم: «لا اله الا اللّٰه و الحمد لله رب العالمین»؛ پس وقتی کسی از شما «لا اله الا اللّٰه» گفت، باید بگوید: «و الحمد لله رب العالمین» زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»{پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده اید! ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است!}

عدة الداعی: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین عبادت گفتن «لا اله الا اللّٰه» است.

امالی شیخ طوسی: ابن نباته می‌گوید: کنار درب خانه امیر المؤمنین علیه السلام در حال رکوع کردن بودم و خدا را می‌خواندم که حضرت خارج شد و فرمود: ای اصبغ! گفتم: بله؛ فرمود: چه می‌کردی؟ گفتم: در حال رکوع مشغول دعا کردن بودم؛ فرمود: آیا به تو تعلیم نکنم دعایی را که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم؟ عرض کردم: بله؛ فرمود: بگو: «حمد خدا را برای هر چه هست و حمد مخصوص خداست در هر

حالی»؛ سپس با دست راست بر شانه چپم زده و فرمود: ای اصبغ! اگر ثابت قدم باشی و ولایت تو (نسبت به ما) کامل باشد و دست خود را به سوی خدا باز کنی، خدا از خودت به تو مهربان‌تر است.

محاسن: امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود که آن حضرت فرمودند: کسی که نعمتی بر او آشکار می‌شود، باید زیاد «الحمد لله» بگوید و کسی که اندوه او زیاد می‌شود، باید زیاد استغفار کند و کسی که فقر بر او فشار بیاورد، باید زیاد بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله»، که خدا فقر را از او منتفی سازد.

قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبری از پیامبران علیهم السلام خدا را با این حمدها ستود؛ پس خدای متعال به او وحی فرستاد: تو کاتبان عملت را مشغول نوشتن (ثواب) کردی! حمد آن پیامبر چنین بود: «خداوندا حمد زیاد پاکیزه پربرکت برای توست، همان گونه که سزاوار هستی که حمد شوی و همان گونه که سزاوار کرامت ذات تو و بزرگواری جلال توست.»

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: خداوند به بنده مؤمن خود نعمتی نداد هر چقدر که بخواهد بزرگ باشد و آن بنده خدا را بر آن نعمت حمد کرد، مگر آن که حمد خدا با فضیلت‌تر و سنگین‌تر و بزرگ‌تر از آن نعمت است.

استری متعلق به امام باقر علیه السلام بین مکه و مدینه رم کرد و رفت؛ حضرت فرمود: اگر خداوند آن را به من برگرداند، او را چنان شکری بکنم که حق شکر او را به جای بیاورم! وقتی حضرت آن استر را گرفت، سه مرتبه عرضه داشت: «الحمد لله رب العالمین» و سپس سه مرتبه عرض کرد: «شکرا لله».

و گفت: مردی به نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: فدایت شوم! من پیرمردی مسن هستم؛ به من دعای کامل بیاموز! حضرت فرمود: خدا را حمد کن که وقتی حمد خدا کنی هر آن کس که نماز می‌خواند در حق تو دعا می‌کند یعنی وقتی که می‌گوید: «سمع اللّٰه لمن حمده» یعنی خداوند صدای حمد کسی که او را حمد کرد، می‌شنود.

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی در هر روز و شب سه بار خود را تمجید کند. پس هر که خدا را تمجید کند به همان نحو که او خودش را تمجید کرده و در حال شقاوت باشد، خدای عز و جل او را به حال سعادت در آورد بگوید: انت اللّٰه لا اله الا انت رب العالمین، انت اللّٰه لا اله الا انت الرحمن الرحیم، انت اللّٰه لا اله الا انت العزیز [العلی] الکبیر، انت اللّٰه لا اله الا انت مالک یوم الدین، انت اللّٰه لا اله الا انت الغفور الرحیم انت اللّٰه لا اله الا انت العزیز الحکیم، انت اللّٰه لا اله الا انت منک بدء الخلق و الیک یعود، انت اللّٰه [الذی] لا اله الا انت لم تزل و لا تزال، انت اللّٰه لا اله الا انت خالق الخیر و الشر، انت

اللّه لا اله الا انت خالق الجنة و النار، انت اللّه لا اله الا انت احد صمد لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، انت اللّه لا اله الا انت الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ البارئ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تا آخر سوره حشر انت اللّه لا اله الا انت الكبير، و الكبرياء رداؤک. {توئی خدا که نیست شایسته پرستشی جز تو که پروردگار جهانیانی، توئی خدا که شایسته پرستشی نیست جز تو که بخشاینده و مهرورزی، توئی خدا که شایسته پرستشی نیست جز تو که با عزت (والا) و بزرگواری، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که مالک روز جزائی، توئی خدا شایسته پرستشی نیست که جز تو آمرزنده و مهربانی، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که با عزت و حکمت داری، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که آغاز آفرینش از تو است و به سوی تو بر می‌گردد، توئی خدا (که) نیست شایسته پرستشی جز تو همیشه بودی و پیوسته هستی، توئی خدا (که) نیست شایسته پرستشی جز تو آفریننده هر خوب و بدی، توئی خدا نیست شایان پرستش جز تو که آفریننده بهشت و دوزخی، توئی خدا نیست شایسته پرستشی جز تو یگانه ای و بی نیاز، نه زاده است و زائیده نشده است، و نمی‌باشد برای او همتا هیچ کس، توئی خدا نیست شایسته پرستش جز تو ملک قدوس سلام مؤمن عزیز جبار متکبّر، منزّه باد خدا از آنچه شریک او سازند، او است خدای آفریننده و جان بخش و صورت گر، از آن او است همه نام‌های نیکوتر، تسبیح گویدش هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است و او است عزیز و با حکمت (تا آخر سوره حشر) توئی خدا نیست شایسته پرستشی جز تو که بزرگواری و بزرگی برازنده تو است.}

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از فرزندان پدرم علیه السلام شکایتی داشت و از کنار پدرم گذشت؛ پدرم به او فرمود: ده مرتبه بگو: «یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه» زیرا این کلمات را احدی از مؤمنان نگفته مگر این که پروردگار تبارک و تعالی به او فرموده: بله بنده من! حاجت خود را طلب کن.

محاسن: حفص بن مسلم می‌گوید: یکی از فرزندان امام باقر علیه السلام شکایتی داشت؛ پس جعفر در حالی که شکایتی داشت، از کنار امام باقر علیه السلام گذشت؛ حضرت به او فرمود: ای جعفر! می‌گویی: «یا اللّٰه یا اللّٰه» زیرا این کلمات را احدی ده مرتبه نگفته مگر این که پروردگار تبارک و تعالی به او فرموده: بله بنده من!

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از شما هنگام یاد بهشت و جهنم می‌ایستد و سپس سه بار می‌گوید: «پروردگار من! پروردگار من! پروردگار من!» وقتی این جمله را گفت، از بالای سرش مورد ندا قرار می‌گیرد: آنچه حاجت توست را بخواه!

محاسبة النفس: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی حاجتی بر تو فشار آورد، بدون این که نماز بگزاری و رکوع کنی، به سجده می‌روی و سپس هفت مرتبه می‌گویی: «یا ارحم الراحمین» و بعد حاجت خود را می‌طلبی؛ سپس حضرت فرمود: هیچ کس این کلمات را هفت بار

نگفت، مگر این که خدای متعال فرمود: آگاه باشید که من ارحم الراحمین هستم! حاجت خود را بطلب.

نوادر راوندی: موسی بن جفعر علیه السلام از پدرانش از پیامبرصلی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که پیامبرصلی اللّه علیه و آله فرمودند: انجام دهنده کارهای خیر از مرگ بد بدور است، و صدقه در خفا خشم پروردگار را خاموش می‌کند، و صله رحم بر عمر می‌افزاید و فقر را دور می‌کند و ذکر«لا حول و لا قوّة إلا بالله»، گنجی از گنج‌های بهشت است و شفای نود و نه درد است که کمترین آن‌ها غم و حزن است.

بلد الامین: هر که بگوید: «لا حول و لا قوّة إلا بالله» در حالی که هیچ پناهی از او جز به سوی او ندارد، خداوند متعال هفتاد باب ضرر را از او دفع می‌کند که کمترین آن‌ها فقر است.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر غم‌ها و عصه‌ها پی در پی بر تو وارد شدند بگو «لا حول و لا قوّة إلا بالله»

و ابن عباس گوید: عون بن مالک اشجعی به نزد پیامبرصلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خداصلی اللّه علیه و آله، دشمن فرزندم را در جنگ اسیر کرده و غم و اندوهم شدت یافته و صبرم لبریز شده چه می‌فرمایی؟ فرمودند: به تو امر می‌کنم بسیار بگویی «لا حول و لا قوّة إلا بالله» در هر حالی.

خصال: امام سجاد علیه السلام فرمودند: آنکه بگوید: استغفر اللّٰه و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمکار نیست. بزرگی فروش کسی است که پافشاری بر گناه کند و آرزوهای نفسانی بر او چیره باشد و دنیایش را بر آخرتش برتر شمارد.

معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمودند: شخصی که چهار چیز به او بخشیده شده، از چهار چیز محروم نیست: به آن کس که سعادت خواندن دعا داده شده، از پذیرش آن ناامید نگردد، و به آن کس که توفیق آمرزش خواهی داده شده از بازگشت به سوی خدا بی نصیب نباشد، و به آن کس که توفیق سپاسگزاری از نعمت داده شده، افزون گشتن نعمت از او جلوگیری نشده، و به آن کس که شکیبائی عطا شده، از مزد آن بی نصیب نگردد.

معانی الاخبار: پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر آینه یاد خدای عزّ و جلّ در صبح و شام بهتر از خرد کردن شمشیرها در راه خدای عزّ و جلّ است، یعنی هر کس که یاد کند خدا را در صبح، و به خاطر آورد آنچه را که در شب ممکن است از کردار زیانبارش به او برسد و از خدا آمرزش خواسته و به سوی او بازگشت

نماید، هنگامی که با این اندیشه در جستجوی آنچه که خدا روزیش ساخته، راه افتاده، سیّئاتش از او زدوده، و گناهانش آمرزیده شود، و چون در آخر روز خدا را یاد نمود به خود مراجعه می‌کند، و کارهائی را که

در آن روز انجام داده مثل زیاده روی در حقّ خودش و پایمال نمودن امر پروردگارش همه را در نظر می‌آورد، پس چون به یاد خدا افتاد و از خدای تعالی آمرزش خواست و پشیمان گردید نزد خانواده اش می‌رود در حالی که گناهان روزش آمرزیده شده، و جز این نیست که شهادت به وحدانیّت خدا وقتی پسندیده است از کسی یا فردی که به سوی خدا باز گشته و از نافرمانی خدای عزّ و جلّ آمرزش بخواهد.

ثواب الأعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: بودن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در میان شما و استغفار؛ برای شما به منزله دو دژ محکمی است که شما را از عذاب در امان می‌دارد. سپس امام باقر علیه السّلام ادامه دادند: دژ بزرگ‌تر از میان شما رفت (اشاره به رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دارد) و فقط استغفار باقی مانده است، پس بسیار طلب آمرزش کنید زیرا گناهان شما را پاک می‌کند. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ»}تا هنگامی که تو (ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) در میان آنان هستی، خدا آنان را عذاب نمی‌کند، و تا هنگامی که استغفار می‌کنند خدا آنان را عذاب نخواهد کرد. {

ثواب الأعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: کسی که پس از نماز صبح هفتاد بار استغفار کند، خداوند او را می‌آمرزد هر چند که در آن روز هفتاد هزار گناه کرده باشد (به گناهان بیشماری آلوده شده باشد)، و کسی که بیش از هفتاد هزار گناه از او سر بزند (نشانه عاقبت به) خیری در او نخواهد بود.

ثواب الأعمال: صادق علیه السّلام، و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل کرده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که در او این چهار (شرط) باشد در (پناه) نور اعظم خداوندی خواهد بود: گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری من محافظ کارهایش باشد؛ به هنگام رویدادهای ناگوار «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» گوید؛ چون خیری به او می‌رسد ذکر «الحمد للَّه» را بر زبان جاری کند؛ چون گناهی مرتکب شود، (از روی شرمساری و پشیمانی) «استغفر اللَّه و اتوب الیه» می‌گوید.

محاسن: امام صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود که آن حضرت فرمودند: کسی که نعمتی بر او آشکار می‌شود، باید زیاد «الحمد لله» بگوید و کسی که اندوه او زیاد می‌شود، باید زیاد استغفار کند و کسی که فقر بر او فشار بیاورد، باید زیاد بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله»، که خدا فقر را از او منتفی سازد.

نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که سه بار بگوید: «سبحان ربّی العظیم و بحمده، أستغفر اللّٰه ربّی و أتوب إلیه»، عرش خدا کوبیده می‌شود، همان گونه که زنجیر، طشت را می‌کوبد.

نوادر راوندی: امام کاظم علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود که حضرت فرمودند: بر تو باد با استغفار کردن که آن، وسیله نجات است.

و نیز رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که اندوه‌هایش زیاد گشته باید زیاد استغفار کند.

امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن گناهی می‌کند و آن را بعد از بیست و پنج سال به یاد می‌آورد و از آن استغفار می‌کند و آمرزیده می‌شود؛ و خداوند آن گناه را به یاد او می‌آورد تا او را ببخشد؛ و کافر گناهی می‌کند و همان ساعت آن را فراموش می‌کند.

از نبی مکرم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است: هر کس سوره حشر را قرائت کند بهشت و جهنم و عرش و کرسی و حجاب‌های آن و آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و هوا و بادها و پرندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، همگی بر او درود و صلوات می‌فرستند و برای او طلب مغفرت و امرزش می‌کنند و اگر همان روز یا شب قرائت سوره حشر، از دنیا برود شهید محسوب می‌شود.

-حنان بن سدیر گوید: من و پدرم از کنار مردی از فرزندان أبی لهب به نام عبید اللّه بن ابراهیم می‌گذشتیم که او صدایم زد. ای ابا الفضل این مرد-سدیف-از امام باقر علیه السّلام به تو گزارش می‌دهد، به آنان نزدیک شدیم و سلام کردیم سپس عبید اللّه بن ابراهیم به او[سدیف]

گفت: برایش روایت کن، آن مرد گفت به امام باقر علیه السّلام که هرگز شخصی را از خاندان پیامبر همتراز او ندیدم، از جابر بن عبد اللّه انصاری به من خبر داد که جابر گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به پیش آمد تا اینکه بر منبر بالا رفت و مهاجران و انصار برای نماز گرد آمده بودند، حضرت فرمود: ای مردم، هرکه ما اهل بیت را دشمن بدارد خداوند او را یهودی برمی انگیزاند. جابر گفت: بپا خواستم و عرض کردم: ای رسول خدا، اگرچه گواهی دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست و اینکه تو فرستاد خدا هستی؟ حضرت فرمود: آری اگرچه گواهی دهد، به واسط آن گواهی فقط از اینکه خونش ریخته شود یا به حالت خواری به دست خود جزیه [مالیات سرانه که غیر مسلمان می‌پردازد]دهد، جلوگیری می‌کند. سپس آن حضرت فرمود: ای مردم، هرکه ما اهل بیت را دشمن بدارد خداوند در روز رستاخیز او را یهودی برانگیزاند، و إن أدرک الدّجّال آمن به، و إن لم یدرکه بعث من قبره حتّی یؤمن به، إنّ ربّی (عزّ و جلّ) مثّل لی أمّتی فی الطّین، و علّمنی أسماء أمّتی کما عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها [البقره:]فمرّ بی أصحاب الرّایات فاستغفرت لعلیّ و شیعته. قال حنان: و قال لی أبی: اکتب هذا الحدیث، فکتبته، و خرجنا من غد إلی المدینة، فقدمنا فدخلنا علی أبی عبد اللّه علیه السّلام، فقلت له: جعلت فداک، إنّ رجلا من المکّیّین، یقال له سدیف: حدّثنی عن أبیک بحدیث. فقال: و تحفظه؟ فقلت: کتبته قال: فهاته؛فعرضته علیه، فلمّا انتهی إلی: مثّل لی أمّتی فی الطّین، و علّمنی أسماء أمّتی کما عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها [البقره:]قال أبو عبد اللّه علیه السّلام یا سدیر، متی حدّثک بهذا عن أبی؟ قلت: الیوم السّابع منذ سمعناه منه، یرویه عن أبیک فقال: قد کنت أری أنّ هذا الحدیث لا یخرج عن أبی إلی أحد.

-و عنه، قال: أخبرنا الحسين بن عبيد اللّه، عن علىّ بن محمّد العلوىّ، عن محمّد بن أحمد المكتّب، عن أحمد بن محمّد الكوفىّ، عن علىّ بن الحسن بن فضّال، عن أبيه، عن الرّضا عليه السّلام، قال: من شهّر نفسه بالعبادة فاتّهموه على دينه، فإنّ اللّه (عزّ و جلّ) يكره شهرة العبادة و شهرة الناس. ثمّ قال: إنّ اللّه (عزّ و جلّ) إنّما فرض على النّاس فى اليوم و اللّيلة سبع عشرة ركعة، من أتى بها لم يسأله اللّه (عزّ و جلّ) عمّا سواها، و إنّما أضاف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله إليها مثليها ليتمّ بالنّوافل ما يقع فيها من النّقصان، و إنّ اللّه (عزّ و جلّ) لا يعذّب على كثرة الصّلاة اگر چنين شخصى به دجّال[لقب مرد گمراه كننده است كه در آخر الزّمان ظاهر گردد و عده اى از مردم را گمراه كند]دست يابد به او ايمان آورد و اگر او را نبينند از گورش برانگيخته شود تا به او ايمان آورد.

پروردگار (عزّتمند و شكوهمند) من تصوير امّتم را در خاك برايم نمايش داد و همانگونه كه «تمام نام‌ها را به آدم آموخت»[بقره: آى]نام‌هاى امّتم را به من آموزش داد و پرچم دارانى از كنارم گذشتند و من براى على و رهروانش آمرزش خواهى كردم. حنان گويد: پدرم به من گفت: اين حديث را يادداشت كن. و آن را نوشتم و فردا به سوى مدينه بيرون آمديم، به مدينه وارد شده و نزد امام صادق عليه السّلام رفتيم به حضرت عرض كردم: فدايت شوم، مردى از اهل مكّه به نام سديف از پدرت حديثى را برايم نقل كرد. امام فرمود: آن را حفظ كردى؟ عرض كردم: يادداشت نمودم، فرمود: بيارش اينجا، آن را به حضرت تقديم كردم، وقتى به اين جمله رسيد كه: «تصوير امّتم را در خاك برايم نمايش داده و همانگونه كه تمام نام‌ها را به آدم آموخت نام‌هاى امّتم را به من آموزش داد»امام صادق عليه السّلام فرمود: اى سدير، چه وقتى اين را از پدرم به تو خبر داد، عرض كردم: زمانى كه شنيدم اين خبر را

از پدرت گزارش می‌کند، روز جمعه بود. حضرت فرمود: خبر داده بودم که این حدیث از پدرم به کسی گفته نشد.

-فضیل بن یسار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: نسبت به جوانتان از نیرنگ غلات [گروهی افراطگر که بند خدا را تا مقام خدایی بالا می‌برند]به هوش باشید که آنان را به فساد نکشانند زیرا غلات بدترین آفرید خدا هستند که شکوه خداوندی را کوچک می‌سازند و برای بندگان خدا ادّعای پروردگاری می‌کنند، به خدا سوگند که غلات از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و بت پرستان پلیدترند.

سپس حضرت علیه السّلام فرمود: افراطگر به ما بازمی گردد و ما او را نمی‌پذیریم و سهل انگاری به ما می‌پیوندند و ما او را می‌پذیریم، به حضرت عرض شد؟ ای فرزند رسول خدا این چگونه است؟ فرمود: زیرا افراطگر به رها کردن نماز و زکات و روزه و حجّ خو گرفته و هرگز توانایی فرونهادن عادتش و بازگشت به فرمانبری از خداوند (گرامی و بزرگ) را ندارد. ولی سهل انگار آنکه آگاه شود، انجام داده و فرمان می‌برد.

گویا جانهاتان ربوده شد و پیکرهاتان برهنه گردید و دارایی‌هاتان تقسیم گشت. و تو-ای صاحب شکوه و قیافه و زیبایی- به سوی جایگاهی پریشان و جایی غبارآلود رو می‌نهی و در آرامگاهت بر گونه ات می‌خوابی. در جایگاهی که زیارت کنندگانش اندک و کارگرانش دلزده هستند. تا اینکه از قبرها نمودار شده و برای رستاخیز برانگیخته می‌شوید، اگر پایان کارتان به نیک بختی باشد به سوی خوشی‌ها می‌روید درحالی که

پادشاهی مهتر و آرامی بدون ترس هستید که پیرامونتان پسرانی مرواریدگونه با پیاله ای از شرابی روان[و]درخشان، لذّت بخش نوشندگان، [صافات: آیات و]در گردش اند. اهل بهشت آنجا در ناز و نعمت به سر می‌برند و اهل دوزخ آنجا در شکنجه هستند. بهشتیان در پرنیان نازک و ابریشم می‌خرامند و دوزخیان در آتش و زبان آن بی قرارند، جمجمه‌های فردوسیان از مشک بهشتی انباشته می‌شود و جهنّمیان با گرزهای آتشین کوفته می‌شوند. بهشتیان در سایبان‌های پرده دار پریان بهشتی را در آغوش می‌گیرند و دوزخیان با زنجیرهایی در آتش محاصره می‌شوند در دلش هراسی است که پزشکان را درمانده و دردی با اوست که درمان پذیر نیست. ای کسی که به کرم خاکی واگذار و به سوی او برده می‌شوی از آنچه می‌شنوی و می‌بینی پند بگیر و به دیده گانت بگو از لذّت خفتن دوری گزین و پی درپی از اشک لبریز شو، منزلگاهت قبر خان وحشت‌ها و سختی‌ها و پایان کار تو مرگ است.

ای بی شرم، ای نادان و ای روی گردان، از پنددهنده و آگاه کننده فرمان ببر، روز رستاخیز روز عرضه و تقاضا و هدیه و تنبیه عبرت آموز است، روزی است که کردار آدمیان به خودشان بر می‌گردد و تمام گناهان در آن روز شمارش می‌شوند. روزی که مردمک دیدگان انسان‌ها ذوب می‌شود و حامله‌ها آنچه در شکم دارند، فرو می‌نهند و میان هر انسان با همدمش جدایی می‌افتد و در آن وحشت زدگی عقل انسان خردمند سرگردان می‌شود. آنگاه که زمین پس از آبادانیش رو به ویرانی نهد و پس از آراستگی شکوفه‌هایش تبدیل به آفریدگان شود و از معدن‌های پنهان سنگینی‌هایش را بیرون ریزد،

و بارهایش را به جانب خداوند اندازد، روزی که تلاش و کوشش سودی نمی‌رساند زیرا مردمان وحشت شدیدی را به چشم بینند و تسلیم شوند و بزهکاران به رخسارشان شناخته شده و آشکار گردند، و گورها پس از مدّت طولانی بسته بودنشان شکافته شوند و آدمیان با انگیزه‌هاشان در پیشگاه الهی سر تسلیم فرود آورند، پرد آخرت برداشته شود و اطّلاعاتش برای مردمان هویدا گردد و زمین سخت درهم کوبیده گردد و برای چیزی که از قیامت انتظار می‌رفت به خوبی گسترده شود. روندگان به سوی خداوند به تندی تاخته و موجودات به سوی رستاخیز با شتاب به پیش می‌روند و خلاف کاران به عقب رانده می‌شوند و-وای بر تو ای انسان-که فرمان رسمی واقعا اجرا شود و تک تک به پای حساب خوانده شوند و[امر] پروردگارت برسد و فرشتگان صف در صف فرا برسند. [فجر: آی]کلمه به کلمه از آنچه را انجام دادند از آنان پرسش می‌کنند و با بدن‌های برهنه حاضر شوند درحالی که دیدگانشان افتاده و در برابرشان حسابرسی و پشت سرشان دوزخ است که صدای ناله آن را می‌شنوند و زبانه آتش آن را می‌بینند، ولی هیچ یاری گر و سرپرستی نمی‌یابند که آنان را از خواری پناه دهد، آنان کسانی هستند که به سرعت به جایگاه‌های رستاخیز بازگردانده، به زور پیش رانده می‌شوند و آسمان‌ها همچون در پیچیدن طومار نامه‌ها، در پیچیده به دست اوست، دل‌های بندگان بر روی صراط بیمناک شود، گمان می‌برند که رها نمی‌شوند و به آنان اجازه داده نخواهد شد تا سخن گویند و از آنان پذیرفته شود تا بهانه آورند، بر دهانشان مهر سکوت زده شود، و دست و پاهاشان بدانچه انجام می‌دادند بازپرسی شوند. عجب لحظه ای که هنگام جدایی میان دو گروه، گروهی در بهشت و گروهی در آتش، دلها بی باک نیست.

از چنین لحظه ای فراری‌ها بگریزند هنگامی که سرای رستاخیز چنین باشد پس عمل کنندگان برای[دستیابی به]آن عمل می‌کنند.

خیثمه گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما در کنار خداوندیم. ما برگزید خداوندیم. ما منتخب الهی هستیم. ما مخزن میراث پیامبرانیم. ما معتمدان خداوند (گرامی و بزرگ) هستیم. ما حجت‌های خداوندیم ما ریسمان الهی هستیم. اسلام ماییم. ما برکت خدا بر آفریدگانیم، ماییم کسانی که به واسط ما خداوند می‌گشاید و به واسط ما پایان می‌دهد، ما پیشوایان هدایتگری هستیم. ما چراغ‌های تاریکی هستیم ما مناره ره یافتگی هستیم. ما پرچم‌های برافراشته برای اهل دنیاییم. ما پیشتازانیم و پایانیم هرکس به ما چنگ زند، دست یابد و هرکه از ما روگرداند غرق شود، ما پیشوای پیشانی سپیدان سعادتمندیم، ما حریم الهی هستیم، ما مسیر و راه راست به سوی خداوند عزتمند و شکوهمند می‌باشیم ما از نعمتهای خداوند بر بندگانیم، روش صحیح ما هستیم، ما جایگاه پیامبری و محل پیام[الهی]هستیم. ما پایه‌های دینیم و فرشتگان به سوی ما رفت و آمد می‌کنند، ما چراغ برای کسی هستیم که از ما بینش خواهد، ما مسیر برای کسی هستیم که ما را الگوی خود سازد. ما راهبران به سوی فردوسیم. ما پشتیبان اسلامیم، ما محوریم، ما گذرگاهیم هرکه به سوی ما رهسپار شود پیشی گیرد و هرکه از ما روگرداند، هلاک گردد ما بلندمرتبه و شناختگانیم. ما همان کسانی هستیم که به واسط ما برکت فرود آید و بخاطر ما باران می‌بارد، و ما همان کسانیم که بخاطر ما خداوند (گرامی و بزرگ) بلا را از شما باز می‌دارد. پس هرکه در ما اندیشه

کند ما را یاری کرده و حق ما را بشناسد و براساس دستورات ما رفتار نماید از ما بوده و به سوی ما بازگردد.

خداوند وقتی با فضل و رحمتش تکالیف را بر شما واجب کرد آن را به خاطر نیازمندیش به آن واجب نکرد بلکه از روی لطف او[بر شما]بود، خدایی جز او نیست، خواست که به واسط آن پلید را از پاک جدا کند و آنچه را در سینه‌هایتان هست، بیازماید و آنچه در دلهاتان هست را بپالاید و شما برای رسیدن به رحمتش از هم پیشی گیرید، و جایگاهتان را در بهشت او برتری دهید. حج و عمره و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه و ولایت پذیری را بر شما واجب کرد و برای شما دری که گشایند به سوی مسیرهای اوست قرار داد تا به واسط آن درهای تکالیف را بگشایید. اگر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و جانشینان از فرزندانش علیهم السّلام نبودند مانند جانوران سرگشته بوده، هیچ حکمی از تکالیف را نمی‌شناختید. آیا ورود بر دهکده جز از درش می‌باشد، پس وقتی خداوند با برقراری زمامدارانی پس از پیامبرتان صلّی اللّه علیه و اله بر شما بخشش کرد، فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آیین برگزیدم»[مائده: آی]و برای زمامدارانش وظایفی را بر شما واجب کرد و شما را به انجام آن‌ها برایشان فرمان داد، به این دلیل بود که آنچه پشت سر نهاده اید مانند ازواج، دارایی، خوراک و نوشاکتان را بر شما حلال کند و شما را به سبب آن رحمت، از رشد و دارایی آگاه نماید تا بداند کدامتان پنهانی از او فرمانبری می‌کند. پس خداوند (عزتمند و شکوهمند) فرمود: «بگو به ازای آن[رسالت]پاداشی از شما خواستار

نیستم مگر دوستی دربار خویشاوندان»[شوری: آی]پس آگاه باشید«هرکه بخل ورزد همانا بر زیان خودش بخل می‌ورزد»[محمد: آی]زیرا خداوند بی نیاز و شما نیازمند به اویید. و بدانید که پس از آرزوهایتان«به زودی خداوند و رسولش و مؤمنان، کردارتان را خواهند دید. آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید و از آنچه انجام می‌دادید به شما خبر می‌دهد»[توبه: آی]«و فرجام[نیک]برای پرهیزگاران است»[قصص: آی]و«خصومتی نیست جز بر ستم پیشگان»[بقره: آی]

عبید بن یحیی از یحیی بن عبد اللّه بن حسن از جدّش امام حسن علیه السّلام نقل می‌کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود: در بهشت چشمه ای است که از عسل شیرین‌تر، از کف نرمتر، از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است. در آن چشمه، گلی است که خداوند ما را از آن آفرید و پیروان ما را از آن آفرینش داد و هرکه از آن گل نباشد از ما و از رهروان ما نیست و این همان پیمانی است که خداوند (عزّتمند و شکوهمند) ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را بر آن گرفت.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به ظرف‌های آن‌ها فرمان داد، آن‌ها وارونه شدند. در میان مردم اعلان شد به سوی احد رهسپار شوند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله خارج شد و حمزه هم بیرون زد و در نزدیکی‌های پیامبر صلّی اللّه علیه و اله توقف کرد. امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی[لشکر]صف بستند، حمزه بر

آن مردمان یورش برد تا اینکه در میان آنان ناپدید شد پس به جایگاهش بازگشت. آن مردمان به او گفتند: خدا را! خدا را! ای عموی رسول خدا از اینکه بگریزی درحالی که نسبت به[حفظ]جان رسول خدا وظیفه داری. امام صادق علیه السّلام فرمود: آنگاه دوباره حمله کرد تا اینکه در میان آن مردمان ناپدید شد پس به جایگاهش بازگشت. و آن مردمان به او گفتند: خدا را! خدا را! ای عموی رسول خدا از اینکه بگریزی درحالی که نسبت به[حفظ]جان رسول خدا وظیفه داری. امام صادق علیه السّلام فرمود: پس به طرف رسول خدا روآورد و وقتی دید او به طرفش می‌آید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به او نزدیک شد و او را در آغوش گرفت و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله میان دو چشمانش را بوسید و آنگاه او بر آن مردمان یورش برد و به شهادت رسید و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله او را در پارچه ای راه راه کفن نمود-سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: مانند کسی که پدرم را اینگونه پوشاند-هرگاه با آن چهره اش را می‌پوشانید دو پایش آشکار می‌شد و هرگاه دو پایش را می‌پوشانید رخسارش نمایان می‌گشت. امام صادق علیه السّلام فرمود: پس چهره اش را با آن پوشانید و بر دو پایش اذخر[گیاهی است خوشبو]نهاد. امام صادق علیه السّلام فرمود: آن مردمان تار و مار شدند و علی علیه السّلام باقی ماند، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به او فرمود: چه کردی ای علی؟ آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا زمینگیر شدم. رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به او فرمود: آن گمان توست، امام صادق علیه السّلام فرمود: سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود: بار خدایا آنچه را به من وعده دادی محقق ساز که اگر تو بخواهی پرستش نخواهی شد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: آرزو می‌کنم من و یارانم در صحرائی خشک از زمین باشیم تا اینکه جان بسپاریم یا از خداوند گشایش برسد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: وقتی فرمانروایی سلیمان ربوده شد[سرزمین خویش را]ترک گفت و مهمان مرد بزرگی شد. آن مرد او را پذیرایی کرد و به او نیکی نمود. امام صادق علیه السّلام فرمود: سلیمان علیه السّلام به جهت نمازگزاری و بزرگواری اش، نزد صاحبخانه منزلت و مرتب والایی یافت. امام صادق علیه السّلام فرمود: پس دخترش را به همسری سلیمان درآورد. دختر آن مرد وقتی ویژگیهای سلیمان را دید گفت: پدر و مادرم فدایت، چه خوش بویی و چه صفات کاملی داری خصلتی در تو نمی‌یابم که بدم بیاید مگر اینکه هزین تو را پدرم به عهده دارد. امام علیه السّلام فرمود: از این روی سلیمان[در پی روزی]بیرون رفت تا اینکه به ساحل رسید و ماهیگیری را بر ساحل نجات داد و آن ماهیگیر ماهی ای را که انگشترش را در شکمش یافت، به او هدیه داد.

هشام از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: هنگامی که جعفر پسر ابی طالب علیه السّلام از دنیا رفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به فاطمه علیها السّلام دستور داد تا غذایی را برای اسماء دختر عمیس[همسر جعفر]برگیرد و زنان اسماء[فامیل‌های او]سه روز نزد او می‌آمدند و از اینجا رسم بر این شد که این کار سه روز برای بازماندگان انجام شود.

هشام از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند آدم را آفرید و روحش را در او دمید، آدم پیش از اینکه روح در او کامل شود از جا پرید تا بایستد که فرو افتاد، پس خداوند (عزّتمند و شکوهمند) فرمود: انسان شتابزده آفریده شد.

زنان حقّ پیاده روی در میانه‌های راه را ندارند ولی می‌توانند از دو طرف راه حرکت کنند.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام خبر داد که آن حضرت فرمود: هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله روحش ستانده شد، مردم کسی را ندیدند ولی صدایش را از سوی خانه شنیدند که می‌گفت: «هر جانداری چشند مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش‌هاتان به طور کامل به شما داده می‌شود. پس هرکه را از آتش دور دارند و در بهشت درآورند بی گمان کامیاب شده است»[آل عمران: آی]. سپس امام علیه السّلام فرمود: از سوی خداوند در هر میرنده ای جانشینی و در هر مصیبتی تسلیت و از برای آنچه درگذشت جبرانی وجود دارد. امام علیه السّلام فرمود: پس با خداوند نیرومند شوید و به او امید داشته باشید. همانا بی بهره کسی است که از پاداش بازداشته شود؛و عورت پیامبرتان را پنهان کنید. وقتی علی علیه السّلام پیامبر را به تختش قرار داد ندا آمد: ای علی پیراهنش را از تن درنیاور. امام صادق علیه السّلام فرمود: پس علی علیه السّلام او را در پیراهنش غسل داد. پس امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود: ای علی! هنگامی که من از دنیا رفتم تو غسلم بده، زیرا هیچ کس به جز تو عورت مرا

نبیند مگر آن که دو چشمانش از حدقه درآید. امام صادق علیه السّلام فرمود: سپس علی علیه السّلام به حضرت فرمود: ای رسول خدا! تو مرد سنگینی هستی و به ناچار باید کسی مرا کمک کند؟ آنگاه پیامبر به او فرمود: جبرئیل با تو بوده و یاریت می‌کند و فضل بن عباس به تو آب می‌رساند و به او دستور بده تا چشمانش را ببندد.

-هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السّلام دربار این سخن خدای والا«و یهودیان گفتند خداوند دست بسته است»[مائده: آی]فرمود: آن‌ها چنین اعتقاد داشتند که خداوند از ادار نظام هستی کنار کشیده است.

-هشام از امام صادق علیه السّلام گزارش می‌دهد که آن حضرت فرمود: سرآغاز هر لغزشی دلبستگی به دنیا است.

راوی گفت از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: کسی ده پیراهن دارد، آیا این اسراف است؟ فرمود: نه، تعدد لباس موجب دوام و بقای لباس‌ها خواهد بود. اسراف آن است که لباس بیرونی خود رادر مکان کثیف بپوشی.

امالی طوسی: از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام نزد لباس فروش‌ها رفت، با پیر مردی از آن‌ها

چانه زد، فرمود: ای شیخ، پیراهنی را به سه درهم به من بفروش، پیرمرد گفت، از سر محبت و اکرام و پیراهن را به سه درهم فروخت. آن را از مچ دست تا پشت پا پوشید. به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند، سپس فرمود: خدا را شکر که به من لباس دادی تا به ان خودم را میان مردم بیارایم، و در ان نمازم را بجا اورم و عورتم را بپوشانم.

کسی گفت: ای امیرالمؤمنین، ایا از تو این را نقل کنیم یا ان را از رسول خدا شنیدی؟ فرمود: بلکه چیزی است که از ایشان شنیدم. شنیدم ایشان هنگام لباس پوشیدن ان را می‌گفت.

خصال: امام صادق علیه السلام به زیر انداز خانه مردی نگاه کرد و فرمود: یک زیرانداز برای مرد، یکی برای خانواده اش، یکی برای مهمان و چهارمی برای شیطان است.

از حضرت روایت شده فرمود: زیرانداز علی و فاطمه علیهما السلام پوست گوسفند بود که هنگام خوابیدن بر عکس قرار می‌دادند و بر روی پشم آن می‌خوابیدند.

در کتاب مواليد الصادقين آمده: روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت دو ماه از زنانش کناره گرفت و در بالا خانه و غرفه ای سر برد. عمر بر حضرت وارد و دید که در اتاق پوست دباغی نشده ای بود و پیامبر بر حصیری خوابیده بود که رد ان بر پهلویش مشاهده می‌شد ود. بوی پوست به دماغ عمر خورد. گفت: ای رسول خدا، این پوست چیست؟ فرمود: ای عمر، این ازاثاث اهل خانه است سپس پیامبر

نشست در حالی که نقش بوریا بر پهلویش دیده می‌شد.. عمر عرض کرد: من شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی، تو پیش خدا گرامی‌تر از قیصر و کسری هستی، آن‌ها چه دنیایی دارند و از چه چیزهایی برخوردارند و شما بر حصیری می‌خوابی و می‌نشینی در حالی که رد آن بر پهلوی مانده است.؟

نبی مکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: ایا از ان خرسند نیستی که دنیا از ان انان و اخرت از ان ما باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد که در اتاق‌ها تصاویر باشد در صورتی که چهره اش را تغییر دهند.

محمد بن مسلم گفت: از امام صادق علیه السلام درباره تصاویر درخت و خورشید و ماه پرسیدم، فرمود: اگر چیزی از جاندار در آن نباشد ایرادی ندارد.

الخرائج: جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام با یارانش را به بیرون از کوفه رفت و فرمود: به من بگویید که اگر به شما خبر دهم بعد از مدتی در این جا رودی کنده می‌شود و در آن آب جریان می‌یابد، سخن مرا باور می‌کنید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: بله به خدا که چنین خواهد شد. گویی که من هم اکنون در این مکان به رود می‌نگرم که در آن آب

و کشتی‌ها در حرکت است و از آن بهره برده می‌شود. وآن چنان شد که او فرمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که برای کشتن خوارج می‌رفت فرمود: اگر نمی‌ترسیدم از این که سخنی بگویید و عمل را رها کنید شما را به آنچه خدا در مورد کسانی که با این قوم بجنگند و آگاه به گمراهی آنان باشند، بر زبان پیامبرش – علیه وآله السلام – مقرر کرده با خبر می‌کردم. و این که در میان آن‌ها مردی است که به او صاحب سینه گفته می‌شود. سینه ای مانند سینه زنان دارد و آن‌ها بدترین خلق و مخلوقات هستند و نزدیک ترین بندگان به خدا با آن‌ها می‌جنگند. و ناقص الخلقه در آن زمان در میان مردم شناخته شده نبود. وقتی کشته شدند علی علیه السلام در میان کشته شدگان به دنبال او می‌گشت و می‌گفت: به خدا که دروغ نگفتم، به من دروغ گفته نشده، تا این که در میان قوم پیدا شد و پیراهنش را پاره کرد و در کتف او غدّه ای مانند سینه زنان بود. بر روی آن موهایی بود که وقتی کشیده می‌شد کتفش نیز همراه آن کشیده می‌شد و وقتی رها می‌شد کتفش به جایش بازمی گشت. وقتی او را یافت بانگ الله اکبر سر داد و گفت: این برای کسی که خواهان بصیرت باشد عبرتی است.

الإرشاد: اهل تاریخ و سیره نویسان در حدیثشان از جندب بن عبدالله ازدی روایت کرده اند که گفت: همراه علی علیه السلام جنگ جمل و صفین را دیدم و در جنگ با کسانی که با آن‌ها جنگیدم تردید نکردم، تا این که در نهروان فرود آمدم و در جنگ این قوم دچار تردید شدم و

گفتم: قاریان و برگزیدگانمان را می‌کشیم. این امری بزرگ است. صبحگاحان به راه افتادم و همراهم ظرف آبی بود، تا اینکه از صف‌ها خارج شدم، نیزه‌ام را بر زمین زدم و سپرم را روی آن قرار دادم و سایبانی ساختم. نشسته بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و فرمود: ای برادر ازدی آیا آبی به همراه داری؟ گفتم: بله، ظرف را به او دادم. رفت تا این که دیگر ندیدمش، سپس بازگشت و طهارت کرده بود. در سایه سپر نشست. سواری آمد و به دنبال او می‌گشت. گفتم: ای امیرالمؤمنین این سوار در پی شماست. فرمود: به او اشاره کن. به او اشاره کردم آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین قوم عبور کردند و نهر را بسته اند. فرمود: هرگز، عبور نکرده اند، گفت: به خدا عبور کرده اند. فرمود: هرگز، چنین نکرده اند. گفت: در این حال بود که مرد دیگری آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین قوم عبور کرده اند. فرمود: هرگز، عبور نکرده اند. گفت: به خدا نزد شما نیامدم مگر این که پرچم‌ها و بار و بنه آن‌ها در آن سمت دیدم. فرمود: به خدا چنین نکرده اند، و آن قتلگاه و محل ریخته شدن خونشان است. سپس برخاست و من همراه او برخاستم و با خود گفتم: شکر خدایی را که مرا به این مرد آگاه گردانید و کار او را به من شناساند. یکی از این دو حالت است: یا او مردی دروغ گو و گناه کار است و یا این که دلیلی از پروردگارش و عهدی از پیامبرش دارد. خدایا من با تو عهدی می‌بندم که در روز قیامت در مورد آن از من سوال کنی، اگر من قوم را دیدم که عبور کرده اند اولین کسی

باشم که با او می‌جنگم و اولین کسی باشم که نیزه را در چشمش فرو می‌کنم و اگر قوم عبور نکرده بودند به کشتار و جنگ بپردازم. به سوی صفوف رفتیم و پرچم‌ها و بارو بنه را سرجای خود دیدیم. گفت: از پشت گردنم گرفت و به جلو هل داد و فرمود: ای برادر أزدی آیا موضوع برایت

روشن شد؟ گفتم: بله ای امیر المؤمنین. فرمود: این تو و این هم دشمنت. مردی از آن‌ها را کشتم سپس دیگری را کشتم، بعد از آن با فرد دیگری درگیر شدم همدیگر را می‌زدیم که باهم به زمین افتادیم، یارانم مرا بردند و وقتی به هوش آمدم از جنگ با قوم فارغ شده بود.

الإرشاد: از جُویریة بن مُسهِر عبدی روایت شده است که گفت: وقتی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام راهی صفین شدیم و به بلندی‌های کربلا رسیدیم، علی علیه السلام در گوشه ای از سپاه ایستاد، سپس به چپ و راست نگریست و اشک ریخت و گفت: به خدا این جا توقفگاه و محل مرگ آن‌ها است. گفته شد: ای امیرالمؤمنین این جا کجاست؟ گفت: این جا کربلا است مردمانی در آن کشته می‌شوند که بدون حساب به بهشت می‌روند. سپس حرکت کرد و مردم تفسیر سخنان او را نفهمیدند تا این که حادثه حسین بن علی علیه السلام و یارانش در کربلا رخ داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام: با اسناد سه گانه از امام رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت شده است که فرمود: گویی که من قصرهایی را می‌بینم که اطراف قبر حسین علیه السلام بنا شده است، و گویی من کجاوه‌ها را می‌بینم که از کوفه به سوی قبر حسین می‌روند. شب‌ها و روزهایی نمی‌گذرد تا این که از همه جا به سوی او روانه می‌شوند. و این در زمان پایان حکومت بنی مروان اتفاق می‌افتد.

بصائر الدرجات: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر مرد مورد اعتمادی می‌یافتم اموال را همراه او به مدائن برای شیعیان می‌فرستادم. مردی از صحابه با خود گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آیم و می‌گویم: من آن را می‌برم، و او به من اعتماد می‌کند. وقتی اموال را از او گرفتم راه کرخه را در پیش می‌گیرم. گفت: ایامیرالمؤمنین من این اموال را به مدائن می‌برم، گفت: سرش را به طرف من بلند کرد و سپس گفت: از من دور شو تا راه کرخه در پیش گیری.

بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی با جویریه بن عُمَر عبدی بر سر اسب ماده ای اختلاف پیدا کرد و هر دو ادعا کردند که اسب مال او است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا یکی از شما مدرکی دارد؟ گفتند: نه، به جویریه فرمود: اسب را به او بده، به او گفت: ای امیرالمؤمنین بدون مدرک؟ به او گفت: به خدا که من به تو از خودتت داناترم، آیا عمل خود را در جاهلیت فراموش کرده ای؟ او را از آن مطلع کرد.

کتاب الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، زنی آمد و علیه شوهرش یاری خواست. علی علیه السلام در قضاوت حق را به شوهرش داد و زن خشمگین شد، گفت: به خدا که قضاوتت به حق و با مساوات نبود. در میان مردم با عدالت رفتار نمی‌کنی و قضاوتت مورد پسند خداوند نیست. مدتی به او نگریست،

سپس فرمود: دروغ گفتی ای بی ادب بی حیا و ای کسی که از جایی که زنان باردار می‌شوند باردار نمی‌شوی. گفت: زن برگشت و فرار کرد در حالی که شیون می‌کرد و می‌گفت: وای بر من وای بر من، ای پسر ابی طالب! پرده ای را که پوشیده بود دریدی. گفت: عمرو بن حریث او را دید و گفت: ای کنیز خدا، سخنی به علی علیه السلام گفتی که مرا مسرور کرد سپس او نیش و کنایه ای به تو زد و تو بازگشته، گریختی و شیون می‌کنی. گفت: به خدا قسم علی علیه السلام از حق به من خبر داد و از آنچه که آن را از زمانی که با شوهرم ازدواج کرده‌ام از او و همچنین از پدر و مادرم پنهان داشته ام. عمرو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و او را از آنچه زن گفته بود باخبر کرد، و در میان سخنانش می‌گفت: ما از تو پیشگویی سراغ نداریم. به او فرمود: ای عمرو وای بر تو! این پیشگویی نیست بلکه خدا روح‌ها را دو هزار سال قبل از جسم‌ها خلق کرد، و زمانی که روح‌ها را در جسم‌ها فرود آورد میان پیشانی آن‌ها نوشت: مؤمن یا کافر، آنچه که به آن مبتلا خواهند شد، و آنچه که از اعمال خیر و شر هر چند به اندازه گوش موشی انجام خواهند داد. از این رو قرآن را بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» {به یقین دراین [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست}. و رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هوشیار بود و سپس بعد از او من و ائمه که از فرزندان من هستند هوشیارانند. وقتی نیک نگریستم از سیمای آن زن به دورنش پی بردم.

الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد

نشسته بود و اصحابش گرد او بودند، مردی از شیعیانش آمد و گفت: خدا می‌داند که من در نهان به محبت تو اقرار می‌کنم همان طور که در عیان به محبت تو اقرار می‌کنم. و تو را در نهان دوست دارم همان طور که در عیان دوست دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: راست گفتی، اما برای فقر پرده ای قرار بده که حرکت فقر به سمت شیعیان ما از حرکت سیل به پایین دره سریع‌تر است. گفت: مرد بازگشت و از خوشحالی می‌گریست به خاطر سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «راست گفتی». مردی از خوارج با دوست خود که به امیرالمؤمنین نزدیک بود سخن می‌گفت. یکی از آن‌ها به دوستش گفت: به خدا قسم هرگز چنین روزی ندیده بودم. مردی نزد او آمد، به او گفت: راست گفتی، دیگری گفت: من از این تعجب نکردم، وقتی به او گفت: تو را دوست می‌دارم، چاره ای نداشت جز این که بگوید: راست گفتی. می‌دانی که من او را دوست دارم؟ گفت: نه. گفت: من برمی خیزم و چیزی را که مرد به او گفت به او می‌گویم و پاسخی را به من می‌دهد که به آن مرد داد. گفت: مرد برخاست و مانند سخن اولی به او گفت: مدتی به او نگریست سپس فرمود: دروغ گفتی به خدا قسم تو مرا دوست نداری و من نیز تو را دوست ندارم. فرد خارجی گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین به من این چنین می‌گویی و خدا می‌داند که خلاف این است، دستت را دراز کن با تو بیعت کنم. فرمود: بر چه چیز؟ گفت: بر آن چه که ابوبکر و عمر به آن عمل کردند. گفت: دستش را دراز کرد و به او فرمود: بیعت کن خدا هر دو را لعنت کند. به خدا قسم که گویی تو را می‌بینم که در گمراهی کشته شدی و جنبندگان عراق صورتت را لگد کوب کردند. قدرتت تو را فریب ندهد. گفت: طولی نکشید که اهل نهروان بر او شوریدند و مرد نیز همراه آن‌ها بود و کشته شد.

الخرائج: از امام محمد باقر از پدرش علیهما السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام از کربلا گذر کرد، یارانش او را دیدند در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و می‌فرمود: این جا توقفگاه آنان و محل اقامتشان است، این جا محل ریخته شدن خونشان است. خوشا به حال خاکی که خون عزیزان بر آن ریخته می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام مردم را حرکت داد تا این که به یک یا دو ذراعی کربلا رسید، از مردم پیش افتاد و در محلی که به آن مقدفان گفته می‌شد قرار گرفت. فرمود: در آن دویست پیامبر و دویست آزاد مرد کشته شده است که همگی شهید هستند. و آن جا توقفگاه و قتلگاه شهدای عاشق است که هیچ کس از پیشینیان از آنان سبقت نمی‌گیرد و کسی از آیندگان به آنان نمی‌رسد.

الخرائج: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پسرانش را جمع کرد – آن‌ها دوازده نفر بودند – و به آن‌ها فرمود: خداوند دوست دارد که سنّت یعقوب برای من قرار دهد، آن زمان که پسرانش را جمع کرد – و آن‌ها دوازده نفر بودند – و به آن‌ها گفت: من به یوسف توصیه می‌کنم به او گوش کنید و او را اطاعت کنید. و من به حسن و حسین توصیه می‌کنم. به آن دو گوش کنید و آن دو را اطاعت کنید. عبدالله، پسرش به او گفت: از محمد بن علی اطاعت نکنیم؟ - منظورش محمد بن حنفیه بود – علی علیه السلام به او فرمود: آیا در حالی که زنده هستم به من جسارت می‌کنی؟ گویی که تو را می‌بینم سر بریده در خیمه ات پیدا شده و معلوم نیست چه

کسی تو را کشته است. وقتی زمان مختار بود نزد او آمد، گفت: آن جا نبودی. خشمگین شد و نزد مصعب بن زبیر که در بصره بود رفت و گفت: جنگ اهل کوفه را به من بسپار. و طلایه دار مصعب بود. در حروراء روبرو شدند و وقتی شب میان آن‌ها مانع شد، صبحگاهان او را سر بریده در خیمه اش یافتند و معلوم نبود چه کسی او را کشته است.

الخرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: جبیر خابور صاحب بیت المال معاویه بود. در کوفه مادری پیر و کهن سال داشت، به معاویه گفت: من در کوفه مادری پیر دارم و مشتاق دیدار او شده ام، به من اجازه بده نزد او بروم و حقی را که بر من دارد ادا کنم. معاویه گفت: در کوفه چه کار می‌کنی در آن جا مرد ساحر و پیشگو به نام علی بن ابی طالب وجود دارد و مطمئن نیستم که تو را فریب ندهد. جبیر گفت: مرا با علی چه کار، من فقط نزد مادرم می‌روم، او را می‌بینم و حقی را که بر من واجب است ادا می‌کنم. معاویه گفت: در کوفه چه کار می‌کنی؟ به او اجازه داد و جبیر خابور آمد. علی علیه السلام به او فرمود: تو گنجی از گنج‌های خدا هستی و معاویه نزد تو ادعا کرده است که من پیشگو و ساحر هستم. گفت: بله به خدا قسم معاویه چنین گفت. سپس فرمود: و تو مالی داری که مقداری از آن را در عین التمر دفن کرده ای. گفت: درست گفتی ای امیرالمؤمنین! این چنین است. علی علیه السلام فرمود: ای حسن او را در آغوش بگیر و فرودآور و با او نیکو رفتار کن. وقتی فردا شد او را فراخواند سپس به اصحابش گفت: این در کوه اهواز در میان چهار هزار مردِ تا دندان مسلح خواهد بود.

همراه او خواهند بود تا این که قائم ما اهل بیت برخیزد و همراه او می‌جنگد.

الخرائج: از ابی ظبیه روایت شده است که گفت: علی علیه السلام آشنایان را گرد آورد و در حالی که بر آنان اشراف داشت فرمود: چنین کنید، گفتند: نمی‌کنیم.

علیه علیه السلام گفت: به خدا قسم یهودیان و مجوسیان را بر علیه شما به کار گرفته خواهند شد، سپس بهره ای نخواهید برد. و این چنین شد.

الخرائج: از ابی بصیر از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که فرمود: گروهی خواستند در ساحل عدن مسجدی بسازند. هر وقت آن را می‌ساختند فرو می‌ریخت. نزد ابوبکر آمدند، گفت: دوباره بسازید کارکنید و انجام دادند و محکم ساختند، فرو ریخت، دوباره ساختند. مردم را خطاب قرار داد و قسم داد که هر کدام از شما به آن دانا است بگوید. علی علیه السلام فرمود: سمت راست و چپ قبله را بکنید دو قبر بر شما ظاهر می‌شود که بر روی آن‌ها جامی است که روی آن نوشته شده: «من رضوی و خواهرم حیّا دو دختر تبّع هستیم. چیزی را با خدا شریک قرار نمی‌دهیم»، آن دو را غسل داده و کفن کنید و بر آن‌ها نماز بخوانید و دفن کنید. آن گاه مسجد خود را بسازید، بنایش بر پا خواهد شد. انجام دادند و همان طور بود و بنا ساخته شد.

الخرائج: روایت شده است که علی علیه السلام روزی فرمود: اگر مرد مورد اعتمادی می‌یافتم اموالی را همراه او به مدائن برای شیعیانم می‌فرستادم. مردی با خود گفت: نزد او می‌روم و می‌گویم: من اموال را می‌برم و او به من اعتماد می‌کند. و وقتی که اموال را از او گرفتم راه شام را به سوی معاویه در پیش می‌گیرم. نزد علی علیه السلام آمد و گفت: من اموال را می‌برم. امام سرش را بالا گرفت و فرمود: از من دور شو، راه شام را به سوی معاویه در پیش می‌گیری؟

الخرائج: داود عطار گفت: مردی گفت: مردی از نزدیکان امیرالمؤمنین علیه السلام به سراغ من آمد و به من گفت: راه بیفت تا بر امیرالمؤمنین علیه السلام عرض سلام کنیم. گفت: و من این را دوست نداشتم. پیوسته همراه من بود تا این که با او آمدم و بر علی علیه السلام سلام عرض کردیم. امیرالمؤمنین علیه السلام تازیانه را بلند کرد و با آن بر ساق من زد و من از جا پریدم. فرمود: فکر می‌کنی باهوشی؟ تو میسرة هستی، سپس رفت، به من گفته شد: امیرالمؤمنین با تو کاری کرد که با کسی چنین نکرد. گفت: من مملوک آل فلان بودم و نامم میسرة بود، از آن‌ها جدا شدم و خود را منسوب به کسی کردم که از او نیستم و امیرالمؤمنین مرا به نامم خواند.

الخرائج: از مردی از مراد روایت شده است که گفت: در جنگ بصره بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودم که ابن عباس بعد از جنگ آمد و گفت: حاجتی دارم، علی علیه السلام فرمود: حاجتی که به خاطر آن آمده ای را خوب می‌دانم، برای ابن حکم امان می‌خواهی؟ گفت: بله

می‌خواهم که امانش دهید. گفت: به او امان دادم اما برو او را نزد من بیاور. او را نزد من نمی‌آوری مگر این که پشت سرت باشد که این برای او سزاوارتر است. ابن عباس او را آورد در حالی که پشت سرش حرکت می‌کرد گویی که بوزینه ای است. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آیا بیعت می‌کنی؟ گفت: بله، در حالی که در دل نمی‌خواست. گفت: خدا به آن چه در دل‌ها است داناتر است. وقتی دستش را دراز کرد تا بیعت کند، به تندی دستش را از دست مروان کشید و گفت: ما را نیازی به آن نیست این دست یهودی است. اگر بیست بار هم با دستش با من بیعت کند با مقعدش آن را می‌شکند. سپس گفت: کافی است ای پسر حکم، تو ترسیدی که سرت در این جنگ بیافتد. به خدا هرگز چنین نشود تا این که فلان و فلان از پشت تو خارج شوند و به این أمّت ظلم کنند و جام بردباری و صبر را به آن‌ها بنوشانند.

توضیح: جزری گفت: النتر: گرفتنی که در آن قدرت و خشونت باشد.و گفت: «هیه» یعنی «ایه» که همزه تبدیل به‌هاء شده است و «ایه» اسم فعل امر است، اگر فردی در سخنی که میان شما دو نفر شناس باشد، پرگویی کرد به او «ایه» می‌گویی بدون تنوین. و اگر پرگویی در سخنی ناآشنا میان شما بود، با تنوین می‌گویی.گفت: المعمعه: شدت جنگ و جدیّت در کارزار.

الخرائج: روایت شده است که روزی صحابه گفتند: هیچ حرفی از حروف معجم بیش از ألف در کلام کاربرد ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فی البداهه خطبه ای طولانی مشتمل بر ستایش خدا و درود و سلام بر پیامبرش محمد صلی اللّٰه علی و آله ایراد کرد و همچنین

خطبه دربردارنده‌ی بیم و امید، توصیف بهشت و جهنّم، پند و اندرز و موعظه و غیر ذلک برای مردم بود در حالی که در آن الف نبود. این خطبه معروف است.

مناقب ابن شهر آشوب: از راغب روایت شده است که علی علیه السلام فرمود: ابن هند نخواهد مرد تا این که صلیب بر گردنش آویخته می‌شود. و همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.

از عمّار وابن عباس روایت شده است که گفتند: وقتی علی علیه السلام بر منبر رفت به ما فرمود: برخیزید و در میان صف‌ها بگردید و صدا بزنید آیا کسی هست که مجبور شده باشد؟ مردم از هر طرف فریاد زدند: خدایا ما راضی شدیم و اسلام آوردیم و رسول تو و پسر عمویش را اطاعت کردیم. گفت: ای عمّار به بیت المال برو و به هر نفر سه دینار بده و به من هم سه دینار بده. عمّار و ابوهیثم همراه گروهی از مسلمانان به بیت المال رفتند و امیرالمؤمنین به مسجد قبا رفت که در آن جا نماز

بخواند. در بیت المال سیصد هزار دینار یافتند و مردم صد هزار نفر بودند. عمّار گفت: به خدا قسم از جانب خدا حق بر شما آمده است. به خدا قسم او مقدار مال و تعداد مردم را نمی‌دانست. و با این آیه اطاعت این مرد بر شما واجب شد. طلحه، زبیر و عقیل نپذیرفتند. پایان داستان.

گروه مرجئه و ناصبه از ابو جهم عَدَوی که از دشمنان علی علیه السلام بود نقل کرده اند که گفت: نامه عثمان را نزد معاویه بردم – و مصری‌ها

در ذی خشر فرود آمده بودند- نامه را با ظرافت پیچاندم و در غلاف شمشیرم قرار دادم. از راه منحرف شده و سیاهی شب را قصد کردم تا این که در کنار تپه ای قرار گرفتم، ناگهان مردی بر روی الاغ دیدم که به سوی من می‌آید و دو مرد همراه او هستند و پیشاپیش او راه می‌روند. او علی بن ابی طالب علیه السلام بود که از طرف بادیه می‌آمد. نشان داد که مرا شناخته ولی من چنین نکردم تا این که صدایش را شنیدم که فرمود: کجا می‌روی ای صَخر؟ گفتم: بادیه. صحابه را مرخص کرد. فرمود: این که در غلاف شمشیرت است، چیست؟ گفتم: هرگز دست از شوخی برنمی داری، سپس از او گذر کردم و رفتم.

مسعَدة بن یَسَع در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر سرزمین بغداد گذر کرد و گفت: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: بغداد، گفت: بله در این مکان شهری بنا می‌شود و آن را وصف کرد. و گفته می‌شود: تازیانه ای از دستش افتاد. نام سرزمین را پرسید، گفتند: بغداد. خبر داد که در این جا مسجدی بنا می‌شود که به آن مسجد السوط می‌گویند.

زاذان در روایتی طولانی از سلمان فارسی نقل کرده است که گفت: جاثلیق (رئیس کلیسایی) همراه تعدادی از نصرانی‌ها نزد ابوبکر آمد و در مورد مسائلی سوال کرد که ابوبکر عاجز ماند. عمر گفت: ای نصرانی دست از این لجاجت بردار وگرنه خونت را مباح می‌شماریم. رئیس کلیسا گفت: ای فلانی با کسی که در طلب هدایت آمده عادلانه رفتار کن. مرا نزد کسی راهنمایی کنید که از او آن چه نیاز دارم بپرسم. علی علیه

السلام آمد و از مسیحی خواست که از او بپرسد. نصرانی گفت: آن چه از

این شیخ پرسیدم از تو می‌پرسم. به من بگو که آیا تو در نزد خدا مؤمن هستی یا در نزد خودت؟ من در نزد خدا مؤمن هستم، همان طور که در اعتقاد خود نیز مؤمن هستم. گفت: به من بگو جایگاهت در بهشت کجاست؟ گفت: در کنار پیامبر أمّی در بهشت أعلی. هیچ شک و تردیدی به آن چه پروردگارم به من وعده داده ندارم. گفت: این وعده به جایگاهی را که گفتی چگونه دریافت کردی؟ گفت: به وسیله کتاب نازل شده و راستگویی پیامبر مرسل. گفت: چگونه به راستگویی پیامبرت پی بردی؟ گفت: با آیات آشکار و معجزات قانع کننده. گفت: از خدا به من خبر بده، او کجاست؟ گفت: خدای تعالی باعظمت‌تر از آن است که در جایی باشد و فراتر از مکان است. و در زمان و مکان نمی‌گنجد. اکنون نیز این گونه است. از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند. گفت: به من بگو که آیا خدای تعالی با حواس قابل درک است تا طالب هدایت با حواس به دنبال او باشد یا اگر این گونه نیست، راه شناخت خدا چیست؟ گفت: خدای جبار برتر از آن است که به مقدار وصف شده، یا با حواس درک شود و با انسان‌ها مقایسه شود. و راه شناخت او مخلوقاتی است که عقل را به شگفت آورد و عبرت گیرندگان را به وسیله آن چه آشکار و معقول است رهنمون شود. گفت: به من بگو منظور پیامبرتان از این که گفته مسیح مخلوق است چیست؟ گفت: معتقد به خلقت او همراه تدبیر، ظهور و تغییر او از حالی به حال دیگر است که ملازم اوست، و همچنین زیادت و نقصانی که از آن جدا نمی‌شود. نبوت را از او نفی نمی‌کند و او را از عصمت، کمال و تایید خارج نمی‌کند. گفت: با چه چیز از مردمی که پایین‌تر از تو هستند جدا شدی؟ گفت:

با آن چه از علمم (به آن چه که بوده و خواهد بود) که به تو نشان دادم. گفت: چیزی از آن چه گفتی برای اثبات ادعایت بیاور. علی علیه السلام فرمود: ای نصرانی تو از اقامتگاهت خارج شدی در حالی که از آن کسی که برای سوال پرسیدن قصد او کرده ای نفرت داشتی. چیزی خلاف آن چه از طلب هدایت نشان دادی در دل پنهان داشتی. در خوابت مقام من به تو نشان داده شد و در خواب به تو گفته شد که با من سخن بگویی و برحذر داشته شدی از این که با من مخالفت کنی و به تو دستور داده شد که از من اطاعت کنی. گفت: به خدا قسم درست گفتی. من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و تو وصی رسول الله و شایسته ترین مردم به مقام او هستی. کسانی که همراه او بودند مسلمان شدند.

عمر گفت: ای مرد! سپاس خدایی را که تو را هدایت کرد، ولی باید بدانی که علم نبوّت در اهل بیت صاحب نبوّت و حکومت بعد از او به خواست مردم در دست کسی است که ابتدا با او سخن گفتی. گفت: آن چه گفتی را فهمیدم و من به کار خود یقین دارم.

أصبغ بن نباته گفت: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من تو را در نهان چنان که در عیان دوست دارم، دوست می‌دارم. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام لحظاتی با چوبی که در دست داشت زمین را خراشید سپس سرش را بالا گرفت و گفت: به خدا قسم دروغ گفتی. سپس مرد دیگری آمد و گفت: من تو را دوست می‌دارم. زمانی طولانی با چوب زمین را خراشید، سپس سرش را بالا گرفت و گفت: راست گفتی. سرشت ما سرشتی است که بر آن رحمت آورده شده و خدا روزی

که عهد می‌بست عهد آن را بسته است. هیچ استثنایی در آن وجود ندارد و تا قیامت هیچ چیز در آن داخل نمی‌شود.

فضل بن زبیر از ابوحکم از شیوخشان روایت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از من سوال کنید پیش از آنکه مرا ازدست دهید. مردی گفت: به من بگو در سر و ریش من چند تار مو وجود دارد. علی علیه السلام فرمود: در هر تار موی سرت فرشته ای است که تو را لعن می‌کند، در هر تار ریشت شیطانیست که تو را تحریک می‌کند و در خانه ات انسان پستی است که پسر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله را به قتل می‌رساند و نشانه آن مصداق چیزی است که تو را از آن باخبر کردم. اگر اثبات چیزی که پرسیدی دشوار نبود پاسخت را می‌دادم. و پسرش عمر در آن زمان جمع کننده مالیات بود (یا در حوض آب می‌ریخت) و امام حسین علیه السلام به دست او به شهادت رسید.

مناقب ابن شهر آشوب: و علی علیه السلام در خطبه لُؤلُؤئیّة فرمود: بدانید که من به زودی مسافرم و روانه غیبت می‌شوم. از فتنه‌های امویان و حکومت کسرویّه بترسید. و از سخنان ایشان: چه بسیارند کشتار و مصیبت‌هایی که حکومت بنی عباس آن را با ترس و ناامیدی به وجود می‌آورند. و برای آن‌ها شهری به نام زوراء میان دجله و دُجَیل بنا می‌شود. سپس آن را توصیف کرد و گفت: و در آن پادشاهان بنی شیصبان که بیست و چهار نفر هستند به تعداد سنی الکدید پشت سر هم می‌آیند. اولین آن‌ها سفّاح سپس مقلاص، جموح و مجروح – در روایتی مخدوع – مظفّر، المونث، نظار، کبش، مُتَهوِّر، مستظلم،

مستصعب – و در روایتی مستضعف – علّام، مختَطِف، غُلام، زوائدی، مُترِف، کدید، أکدر – و در روایتی أکتب – أکلب، مُشرف، وشیم، صلام، عُثون، - و در روایتی: و رِکاز –عَینون، سپس فتنه سرخ و القلادة الغبراء، سپس در پی آن قائم حق بر می‌خیزد.

و علی علیه السلام در خطبه غرّاء که می‌فرماید: وای بر اهل زمین آن زمان که بر منبرهایشان نام مُلتَجی و مستکفی برده شود، ملتجی در میان ألقابشان شناخته

شده نیست. ولی وقتی صفات آن‌ها را بررسی کردیم ملقّب به متّقی که به بنی حمدان پناه برد را یافتیم. سپس از مردی از قبیله ربیعه نقل می‌کند که گفت: در اول نامش سین و میم است و به دنبال مردی می‌آید که در نامش دال و قاف وجود دارد. سپس ویژگی او و حکومتش را ذکر می‌کند.

و سخن علی علیه السلام که فرمود: و از جمله آن‌ها غلامی است که ساق‌هایش بور است نام او أحمد می‌باشد. و سخن ایشان که فرمود: و ندا دهنده زخمی‌ها بر کشته‌ها ندا سر می‌دهد، و مردان دفن می‌شوند. و غلبه هند بر سِند، غلبه قُفص بر سعیر، غلبه قِبط بر أطراف مصر، غلبه اندلس بر أطراف افریقا، غلبه حبشه بر یمن، غلبه ترک‌ها بر خراسان، غلبه روم بر شام، غلبه اهل ارمنستان بر ارمنستان. فریاد زننده در عراق فریاد می‌زند: حجاب دریده و دوشیزه ازاله بکارت شد و علم ملعون دجّال ظهور کرد. سپس خروج قائم علیه السلام را ذکر کرد.

و از خطبه‌های حضرت علیه السلام این است که فرمود: وای بر این امت از مردانِ درخت ملعونة که پروردگارتان آن را ذکر کرده است. ابتدایشان سرسبز و انتهایشان شکافته و خرد شده است، سپس امر ولایت أمّت محمد را مردانی بر عهده می‌گیرند که اولین آن‌ها مهربان ترینشان، دومی خونریزترین، پنجمی مقتدرترین، هفتمی داناترین و دهمی کافرترین آن‌ها است که یکی از نزدیکانش او می‌کشد. پانزدهمی رنجش بسیار و ثروتش اندک است. شانزدهمی بیش از همه ادای حق و صله رحم می‌کند. گویی که من هیجدهمی را می‌بینم که پاهایش در خون حرکت می‌کند بعد از این که خشمگین شده و سربازش را سرزنش می‌کند. از فرزندان او سه مرد هستند که زندگیشان زندگی گمراهی است. بیست و دومی آن‌ها پیری فرتوت است که عمرش طولانی است و مردم با روزگار او به سازگاری می‌رسند. بیست و ششمی آن‌ها کسی است که حکومت از او می‌گریزد همانند گریختن شتر مرغ، و مسخره گر پرحرف او را یاری می‌رساند. گویی او را می‌بینم که بر روی پل زوراء کشته شده است «ذلک بما قدّمت یداک و أنّ اللّٰه لیس بظلّام للعبید»{و این به خاطر چیزی است که دستانت پیش‌تر فرستاده و خداوند هرگز ستمکار بر بندگان نیست.}

و از سخنان حضرت علیه السلام این است که فرمود: عراق ویران خواهد شد بین دو مرد و زخمی‌ها و کشته‌ها بین آن دو فراوان می‌شوند – منظور طرلیک و دویلم است – گویی می‌بینم که در آن خون زنان با خون مردان آمیخته شده است. وای بر اهل عراق از دست بنی قَنطُوره.

و از سخنان حضرت علیه السلام این است که فرمود: گویی محل روییدن گیاه خارگوش را در ظاهر اهل حضّه می‌بینم در حالی که دو جنگ در آن

اتفاق افتاده و دو گروه در آن دچار زیان شده اند – منظور جنگ موصل است - تا این که باب الأذان نامیده شد. وای بر گِل از برخورد با دام‌ها (یا شریک‌ها)، وای بر عرب‌ها از

اختلاط با ترک‌ها، وای بر اُمّت محمد وقتی که کشور را اهل آن اداره نکنند و بنو قنطورة از رود جیحون گذر کنند، آب دجله را بنوشند و قصد بصره و إیله کنند. به خدا قسم که شهرتان را خواهید شناخت تا جایی که گویی من به مسجد آن می‌نگرم که مانند دماغه کشتی یا شترمرغی نشسته است.

قتاده از سعید بن مسیّب روایت کرد که از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کلام خدای تعالی که فرمود: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها»{وهیچ شهری نیست مگر این که ما آنرا [در صورت نافرمانی] پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم} سوال شد. علی علیه السلام در روایتی طولانی پاسخ داد که بخشی از آن را انتخاب کرده ایم: سمرقند، خاخ، خوارزم، اصفهان و کوفه به دست ترک‌ها ویران می‌شود. و همدان، ریّ، دیلم، طبریّة، مدینه و فارس، با قحطی و گرسنگی نابود می‌شود. مکه به دست حبشه، بصره و بلخ با غرق شدن، سِند به دست هند و هند به دست تبّت و تبّت به دست چین ویران می‌شود. و یذشجان، صاغانی، کرمان و مناطقی از شام با سم اسبان و کشتار ویران می‌شود. و یمن به وسیله ملخ‌ها. سلطان، سجستان و برخی از مناطق شام با طوفان ویران می‌شود. شامان با طاعون، مرو با شن، هرات با مارها، نیشابوراز طریق

قطع شدن خیرات، آذربایجان با سم اسبان و صاعقه‌ها و بخارا با غرق شدن و گرسنگی ویران می‌شود و حلم و بغداد زیر و رو می‌شوند.

اعلام الوری: از معجزات علی علیه السلام که در روایات مشهور است این است که حضرت علیه السلام در خطبه اش فرمود: از من سوال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید. به خدا قسم که در مورد گروهی که صد نفر را گمراه و صد نفر را هدایت می‌کند نمی‌پرسید، مگر این که پس و پیش آن را تا قیامت برای شما می‌گویم. مردی برخاست و گفت: به من بگو در سر و ریش من چند تار مو وجود دارد؟ علی علیه السلام فرمود: دوست من رسول اللّٰه از سوالی که پرسیدی به من خبر داده بود. در هر تار موی سر تو فرشته ای است که تو را لعن می‌کند و در هر تار موی ریشت شیطانی است که تو را تحریک می‌کند. و در خانه ات انسان پستی وجود دارد که پسر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله را به قتل می‌رساند. و نشانه آن مصداق چیزی است که به تو خبر دادم و اگر اثبات آن چه پرسیدی دشوار نبود پاسخت را می‌دادم. و نشانه آن خبری است که از فرزند پست و ملعون تو دادم. و پسرش در آن زمان کوچک بود و چهار دست و پا راه می‌رفت. وقتی موضوع امام حسین علیه السلام پیش آمد، کشتن او را بر عهده گرفت و همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.

الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم می‌آید که فاجر عزیز شود، فاسد گرامی داشته شود و فرد با انصاف ضعیف شود. گفت: به

او گفته شد: ای امیرالمؤمنین این اتفاق کی خواهد افتاد؟ فرمود: زمانی که زنان و کنیزان سلطه یابند و کودکان امیر شوند.

از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این دسته از مردم سوال شد. گفت: رحمی وارونه است که با او انجام می‌شود و او انجام نمی‌دهد. و این خصوصیت هرگز در کسی که دوستدار خداست وجود ندارد بلکه در فاسقان، کافران و دشمنانِ طاهران است. ابوجهل بن هشام مخزومی از این دسته بود که در میان مردم بیشترین دشمنی را با رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله داشت. گفتند: به همین خاطر عتبه بن ربیعه روز بدر به او گفت: ای کسی که مقعدش زرد است. من گمان می‌کنم که معنای دیگری داشته باشد چرا که عرب‌ها عادت داشتند وقتی قصد تعظیم کسی را کردند چیزی را که گمان عظمت در آن می‌رود کنیه او قرار دهند و وقتی قصد تحقیر داشتند به چیزی که حقیر و پست است کنیه دهند. مانند این که در کنیه یزید بن معاویه گفته اند «أبوزنه» که منظور بوزینه است. مانند سخن ابن بسّام: «أبو النتن، أبو الدفر، أبو الجعر، أبو البعر». به خاطر آلودگیش به گناهان و معصیت‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام به او کنیه أباوذحه داده است و ممکن است به خاطر زشتی او در نظرش، حقارت صورتش و کراهت ظاهرش این کنیه را به او داده است. او زشت، کوتاه و کوچک بود و چشمش کم سو، ساق‌هایش قوس دار و ساعدش کوتاه و صورتش آبله دار بود. او را به حقیرترین چیزها یعنی پشکل کنیه داده است. گروهی «إیه أباودجه» روایت کرده اند. گفتند: مفرد أوداج است. این کنیه را به این خاطر به او داده است که خون ریز بود و رگ‌ها را با شمشیر قطع می‌کرد. و گروهی

«أبا وحرة» روایت کرده اند و آن خزنده ای است شبیه آفتاب پرست و پشتش کوتاه است. این روایت و روایت ما قبل ضعیف است.

برسیّ در مشارق الأنوار گفت: علی علیه السلام به دهقان ایرانی که او را از سوار و روانه شدن به سوی خوارج برحذر می‌داشت و به حضرت گفته بود: بدان که طالع ستارگان نحس شده و منحوسان سعید شده و سعیدان منحوس شده اند. مرّیخ در صورت فلکی ثور تاثیر گذاشته و دو ستاره در صورت فلکی تو مختلف شده اند و برای تو جای جنگ نیست؛ چنین فرمود: آیا تو هستی که اتفاقات را اداره می‌کنی و حوادث را برای من حتمی می‌سازی و در دقایق و ساعات آن‌ها را همراه می‌کنی. سراری چیست؟ زَراری چیست؟ اندازه شعار المدبّرات چقدر است؟ گفت: به اصطرلاب می‌نگرم و به تو خبر می‌دهم. به او گفت: آیا می‌دانی دیشب در صورت فلکی میزان چه رخ داده است، و صورت فلکی سرطان با کدام ستاره اختلاف یافته است؟ و چه آفتی در زبرقان وارد شده است؟ گفت: نه نمی‌دانم، گفت: آیا می‌دانی که سلطنت دیشب در چین از خانه ای به خانه دیگر منتقل شده است؟ و صورت فلکی ماچین دگرگون گشته است؟ و دریاچه ساوة خشک شده است؟ و دریاچه حشرمه طغیان کرده است؟ و باب الصخره در کشتی او قطع شده است؟ آیا می‌دانی پادشاه روم به رومیان شکست خورده و برادرش جای او را گرفته است؟ و کنگره‌های طلا از قسطنطنیّه بزرگ فرو ریخته است؟ آیا می‌دانی دیوار سرانَدیل سقوط کرده است؟ و دیندار یهودیان در گذشته است؟ و مورچگان در وادی النمل به هیجان آمده اند و هفتاد هزار عالِم سعادت یافته است؟ و در هر عالم هفتاد هزار به دنیا می‌آید و شب همین مقدار

می‌میرند؟ گفت: نه نمی‌دانم. امام گفت: آیا تو شهب الخرس ستارگان را می‌شناسی؟ و این که خورسید شعله‌هایی دارد که همراه نور می‌تابند و در سپیده دم پنهان می‌شوند؟ گفت: نه نمی‌دانم. گفت: آیا دو ستاره ای را می‌شناسی که طلوع نمی‌کنند مگر به خاطر حیله و نیرنگ و غروب نمی‌کنند مگر به خاطر مصیبتی؟ آن دو طلوع و غروب کردند و قابیل‌هابیل را کشت. و آشکار نمی‌شوند مگر برای نابودی دنیا؟ گفت: نه نمی‌دانم. امام گفت: پس چون راه‌های آسمان را نمی‌شناسی در مورد نزدیک از تو سؤال می‌کنم. به من بگو در زیر سم راست و چپ اسب من چه چیز سودمند و زیان آوری وجود دارد؟ گفت: اطلاع من در علم زمینی کمتر از علم آسمانی است. دستور داد تا زیر سم راست را بکند، گنجی از طلا بیرون آمد، سپس دستور داد تا زیر سم چپ را بکند که یک مار افعی بیرون آمد و از گردن حکیم آویزان شد، فریاد زد: ای مولای من امان بده. گفت: امان به شرط ایمان. گفت: رکوع و سجده طولانی بر تو می‌کنم. گفت: نیک شنیدی، پس نیک بگو، برای خدا سجده کن و همراه من نسبت به خدا فروتنی کن. سپس گفت: ای سمرسَقیل ما ستارگان اخترشناسی و بزرگان علم فلک هستیم و این علم را کسی جز ما و خانواده ای در هند نمی‌داند.

همچنین از مسلم ضبیّ روایت شده است که گفت: مرد سیاه و بد بویی بود که دستی مانند سینه زنان داشت که اگر دراز می‌شد به اندازه دست دیگر بود و اگر رها می‌گردید جمع و کوچک می‌شد و به شکل پستان زنان درمی آمد. بر روی آن موهایی مانند سبیل گربه بود. وقتی او را یافتند دستش را قطع کرده و بالای نیزه زدند. سپس علی علیه

السلام شروع کرد به ندا دادن: خدا راست گفت و رسولش ابلاغ کرد. عصر هنگام پیوسته او و اصحابش این را می‌گفتند تا این که خورشید غروب کرد یا نزدیک به غروب شد.

نهج البلاغه: از خطبه‌های علی علیه السلام است که فرمود: اما بعد ای مردم، من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت. آن گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدّت خود رسید. پس از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا قیامت می‌گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه می‌سازد، جز آن که شما را آگاه می‌سازم و پاسخ می‌دهم. و از آن که مردم را بدان می‌خواند و آن که رهبریشان می‌کند و آن که آنان را می‌راند. و آن جا که فرود می‌آیند و آن جا که بارگشایند و آن که از آن‌ها کشته شود و آن که بمیرد، خبر می‌دهم. آن روز که مرا از دست دادید و نگرانی‌ها و مشکلات بر شما باریدن گرفت، بسیاری از پرسش کنندگان به حیرت فرو رفته می‌گویند: سرانجام چه خواهد شد؟ که گروه بسیاری از پرسش شوندگان از پاسخ دادن فرومانند. این حوادث زمانی رخ نشان می‌دهد که جنگ در میان شما طولانی شود و دنیا چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را طولانی پندارید، تا روزی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقیمانده نیکان شما به اهتزاز در آورد. فتنه‌ها آنگاه که روی آورند با حق شباهت دارند، و چون پشت کنند، حقیقت چنان که هست نشان داده می‌شود. فتنه‌ها چون می‌آیند شناخته نمی‌شوند و چون می‌گذرند شناخته می‌شوند. فتنه‌ها چون گردبادها می‌چرخند، از

همه جا عبور می‌کنند. در بعضی از شهرها حادثه می‌آفرینند و از برخی شهرها می‌گذرند. آگاه باشید همانا ترسناک ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه بنی امیه بر شماست. فتنه ای کور و ظلمانی که سلطه اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامن گیر نیکوکاران است. هر کس آن فتنه‌ها را بشناسد نگرانی و سختی آن دامن گیرش گردد. و هر کس که فتنه‌ها را نشناسد، حادثه ای برای او رخ نخواهد داد. به خدا قسم بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنان چونان شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخوردی دارند. و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن کس که برای آن‌ها سودمند باشد یا آزاری بدان‌ها نرساند. و بلای فرزندان بنی امیه بر شما طولانی خواهد ماند، چندان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از مولای خویش، یا تسلیم شده از پیشوای خود. فتنه‌های بنی امیه پیاپی با چهره ای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیّت بر شما فرود می‌آید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می‌خورد. ما اهل بیت از آن فتنه‌ها در امانیم و مردم را بدان نمی‌خوانیم، سپس خدا فتنه‌های بنی امیه را نابود و از شما جدا خواهد ساخت، مانند جدا شدن پوست از گوشت که با دست قصّابی انجام پذیرد. خدا با دست افرادی، خواری و ذلّت را به فرزندان امیه می‌چشاند که به سختی آن‌ها را کنار می‌زنند و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان می‌ریزند. و جز شمشیر چیزی به آن‌ها نمی‌دهند و جز لباس ترس بر آن‌ها نپوشانند. در آن هنگام قریش دوست دارد آن چه در دنیاست بدهد تا یک بار مرا بنگرد، گرچه لحظاتی کوتاه باشد، تا با اصرار چیزی را بپذیرم که امروز پاره ای از آن را می‌خواهم نمی‌دهند.

نهج البلاغه: گویند مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد پدر شفاعت او را کردند و در مورد او با امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت کردند و امام او را رها کرد. گفتند: ای امیرالمؤمنین! مروان با شما بیعت می‌کند. فرمود: مگر بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست. دست او دست یهودی است. اگر با دست خود بیعت کند، در نهان بیعت را می‌شکند. آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان بینی خود را پاک کند. او پدر چهار فرمانرواست (قوچهای چهارگانه) و امّت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت.

التوحید: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام غلامی داشت به نام قنبر که حضرت را بسیار دوست می‌داشت. وقتی علی علیه السلام بیرون می‌رفت با شمشیر به دنبال او بیرون می‌رفت. شبی او را دید و گفت: ای قنبر تو را چه شده است؟ گفت: آمدم تا پشت سر شما حرکت کنم. ای امیر المؤمنین! مردم چنانند که می‌بینید، از این رو برای شما نگران شدم. فرمود: وای بر تو آیا مرا از اهل آسمان محافظت می‌کنی یا از اهل زمین؟ گفت: نه، البته از اهل زمین. فرمود: اهل زمین نمی‌توانند کاری در مورد من انجام دهند مگر به اذن خداوند عزّوجلّ از آسمان. پس برگرد و او بازگشت.

الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام کنار دیواری کج نشسته بود و میان مردم قضاوت می‌کرد یکی از آن‌ها گفت: زیر این دیوار ننشین نا امن است. امیرالمؤمنین فرمود: انسان را أجلش محافظت می‌کند، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام برخواست دیوار فرو ریخت. گفت: و امیرالمؤمنین علیه السلام از این کارها و امثال آن انجام می‌داد. و یقین این است.

الکافی: سعید بن قیس همدانی گفت: روزی در جنگ به مردی که دو لباس بر تن داشت نگریستم. اسبم را به حرکت در آوردم و دیدم امیرالمؤمنین است گفتم: ای امیرالمؤمنین در چنین موقعیتی؟ گفت بله سعید بن قیس براستی که بنده ای نیست مگر از جانب خدا برای او محافظ و نگهداری است، همراه او دو فرشته هستند که او را از سقوط از بالای کوه و یا افتادن در چاه محافظت می‌کنند. و زمانی که قضا نازل شود او را با هر چیزی تنها می‌گذارند.

عیون أخبارالرضا: امام عسگری فرمود: به امیر مؤمنین علیه السلام گفته شد: آمادگی برای مرگ چیست؟ گفت: به جا آوردن واجبات، دوری از محرمات و در بر داشتن مکارم. سپس اهمیتی نمی‌دهد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید. به خدا پسر ابو طالب اهمیتی نمی‌دهد که او به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ بیاید.

زن زیبایی گذر کرد و مردم با چشمانشان به او خیره شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چشمان این نرینگان، حریص است و این باعث رفتار ناپسند (بی حیایی) زن است. وقتی یکی از شما به زنی که او را به شگفتی آورد نگریست پس باید نزد همسر خود رود چرا که او زنی است مانند زنی خودش. سپس مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر داناست، مردم جهیدند تا او را بکشند. علی علیه السلام فرمود: آرام باشید. این ناسزایی است در مقابل ناسزایی، یا گذشتی است از یک گناه.

ابوهریره نزد او آمد – و روز گذشته در مورد آن صحبت کرده و به او گفته بود – و نیازهایش را از او خواست پس آن را برآورده کرد. اصحابش او را به خاطر آن مورد عتاب قرار دادند. گفت: من شرم دارم که نادانی او بر علم من، گناهش بر گذشت من و خواسته اش بر سخاوت من غلبه کند.

از سخنان علی علیه السلام این است که فرمود: تا چقدر پلک‌هایم را بر خار ببندم و دامن لباسم را بر روی آزار بکشم و بگویم: شاید و امید است که.

و عامه مردم از او روایت کرده اند که فرمود: خدایا از تو علیه قریش یاری می‌خواهم، چرا که آن‌ها در هر سنگ و کلوخی بر من ظلم کردند.

الاحتجاج: از ابی محمد عسگری که فرمود: آشناترین مردم به حقوق برادرانش و استوارترین آ ن‌ها در ادای آن، منزلتش در نزد خدا بالاتر از

همه است. و هر کس در دنیا برای برادرانش تواضع کند پس مطمئنا او در نزد خدا از صدیقین و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است. دو نفر از برادران مؤمن امیرالمؤمنین علیه السلام که پدر و پسر بودند بر ایشان وارد شدند. به سوی آن‌ها برخاست و گرامیشان داشت و در صدر مجلسش نشاند و پیش روی آن‌ها نشست. غذایی دستور داد و حاضر شد و از آن خوردند. سپس قنبر طشتی، ظرف آب چوبی و دستمالی برای خشک کردن آورد و آمد تا بر دست مرد بریزد. امیرالمؤمنین جهید و ظرف آب را گرفت تا بر دست مرد بریزد. مرد در خاک افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین آیا خدا مرا می‌بیند که تو بر دستم آب می‌ریزی؟ گفت: بنشین و بشوی که خدای عزّو جلّ، تو و برادرت را که از تو متمایز و جدا نیست و به تو خدمت می‌کند، می‌بیند و به خاطر آن، اراده می‌کند که ده برابر تعداد اهل دنیا و نیز به همان نسبت در مملوک‌های خود در آن، در بهشت به او خدمت شود. پس مرد نشست و علی علیه السلام فرمود: قسم خوردم به حق بزرگ خودم که آن را شناختی و به آن منسوب شدی و فروتنی تو برای خدا، که خدا به خاطر آن، به تو پاداش دهد که به من نزدیک شوی و این افتخار را به تو داد که من به تو خدمت کنم، که آسوده بشویی چنان که اگر قنبر برای تو آب می‌ریخت می‌شستی. پس مرد آن را انجام داد. وقتی فارغ شد ظرف آب را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: ای پسرم اگر این پسر بدون پدرش نزد من می‌آمد بر دستش آب می‌ریختم، اما خدای عز وجل ابا دارد که وقتی پدر و پسر در یک مکان هستند آن‌ها را مساوی قرار دهد، از این رو پدر برای پدر آب ریخت پس باید پسر برای پسر آب بریزد و محمد بن حنفیه برای پسر آب ریخت. سپس امام حسن بن علی

عسکری علیه السلام فرمود: هر کس علی را در این پیروی کند پس او محققا شیعه است.

الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید در حالی که باری از هسته داشت. به او گفت: ای ابا الحسن! باری که همراه داری چیست؟ گفت: اگر خدا بخواهد صد هزار خوشه خرما. گفت: آن را کاشت و هسته ای از آن را فرو نماند (مگر اینکه خوشه کرد).

نهج البلاغه: گروهی او را ستایش کردند فرمود: بارخدایا تو مرا بهتر از خودم می‌شناسی و من خود را بیشتر از آنان می‌شناسم. خدایا مرا از آن چه اینان می‌پندارند نیکوتر قرار ده و آن چه را نمی‌دانند بیامرز. پیراهن وصله داری بر اندام امام بود شخصی درباره آن پرسید؟ ایشان فرمود: دل با آن فروتن، و نفس رام می‌شود و مؤمنان از آن سرمشق می‌گیرند

امالی الصدوق: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا که علی مانند بندگان غذا می‌خورد و مانند بندگان می‌نشست، دو پیراهن بلند می‌خرید و غلامش را برای انتخاب بهترینش آزاد می‌گذاشت سپس دیگری را می‌پوشید و اگر از انگشتانش فراتر می‌رفت قطع می‌کرد و اگر از پاهایش بلندتر بود کوتاه می‌کرد. پنج سال ولایت داشت که در این مدت آجری بر روی آجر و خشتی بر روی خشت نگذاشت، و قطعه ای ای برای خود جدا نکرد. و قرمز و سفیدی به ارث

نگذاشت. به مردم نان گندم و گوشت می‌خوراند و خود به خانه بازمی گشت و نان جو و روغن و شیره ترش می‌خورد. و دو کار که هر دو برای رضای خدا بود پیش نمی‌آمد مگر این که آن کار را که بر جسمش سخت‌تر بود انتخاب می‌کرد. و از دست رنج خود هزار بنده را آزاد کرد که در آن دست‌هایش خاکی شد و بر چهره اش عرَق نشست. هیچ کس طاقت کاری که او انجام می‌داد را نداشت. در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند. شبیه ترین مردم به او علی بن حسن علیه السلام بود. و بعد از او هم کسی طاقت کارهایی را که او انجام می‌داد را نداشت.

امالی الصدوق: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام هر روز صبح زود بین بازارهای کوفه بازار به بازار می‌گشت در حالی که خورجینی که دو طرف داشت و اسمش سیبه بود بر دوش داشت. در هر بازاری می‌ایستاد و صدا می‌زد: ای تاجران خیرخواهی را پیش آورید. به آسان گیری متبرک شوید به خریداران نزدیک شوید، به بردباری مزیّن شوید، از دروغ و قسم خوردن نهی کنید، از ظلم دوری کنید، با مظلومان به انصاف رفتار کنید، و به رباء نزدیک نشوید «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»{در

پیمانه و وزن حق را ادا کنید و به مردم کم فروشی نکنید و در حالی که فاسدید در زمین ایجاد فساد نکنید}. در همه بازارهای کوفه می‌گشت و این را می‌فرمود آنگاه چنین می‌سرود:

- لذت از دست کسی که به بهترینش از حرام دست یابد می‌رود و گناه و ننگ باقی می‌ماند.

- عواقب بدی را در سرانجامش به جای می‌گذارد، در لذتی که بعد از آن آتش است خیری نیست.

مجالس المفید: از امام باقر مانند آن تا انتهای آیه، روایت شده است که فرمود: در همه بازارهای کوفه می‌گشت سپس باز می‌گشت و نزد مردم می‌نشست، گفت: مردم وقتی می‌دیدند به سوی آنان آمده و فرموده: «یا معشر الناس»، دست از کار می‌کشیدند و با گوش‌های خود به او توجه می‌کردند و با چشمانشان به او خیره می‌شدند تا این که سخنش به پایان می‌رسید. وقتی از سخن فارغ می‌شد: می‌گفتند: سمعاً و طاعةً ای امیر المؤمنین.

الخصال: عمَّار بن یاسِر و جَابر بن عَبد اللَّه گفتند: رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: من در روز قیامت با نبوّت بر تو اقامه حجت می‌کنم، و تو با هفت خصلت برای قومت دلیل و برهان می‌آوری: بر پا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت با مردم، تقسیم عادلانه و پایبند بودن به امر خدای عزّ وجلّ. آیا ندانستی ای علی که ابراهیم علیه السلام با ما در قیامت وارد می‌شود، فرا خوانده می‌شود و در سمت راست عرش قرار می‌گیرد، از لباس بهشت

پوشانده و با زینت‌های آن مزین می‌شود و جویی از طلا از بهشت برای او جاری می‌شود که از بهشت چیزی می‌بخشد که شیرین‌تر از شهد، سفیدتر از شیر و خنک‌تر از یخ است و من فرا خوانده می‌شوم و در سمت چپ عرش قرار می‌گیرم، و در مورد من نیز مانند او انجام می‌شود، و سپس ای علی تو فرا خوانده می‌شوی و برای تو نیز چنین می‌شود. ای

علی آیا دوست نداری فرا خوانده شوی آن زمان که من خوانده می‌شوم و پوشانده شوی آن زمان که من پوشانده می‌شوم و آراسته شوی آن زمان که من آراسته می‌شوم؟ خدای عزّو جلّ به من دستور داده که تو را نزدیک کنم و دور نسازم؛ به تو بیاموزم و به تو جفا نکنم؛ بر تو حق است که بدانی و بر من حق است که پروردگار تبارک و تعالی را اطاعت کنم.

الخصال: علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: من در روز قیامت برای مردم با هفت چیز اقامه برهان می‌کنم: بر پاداشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم عادلانه و عدالت با مردم و رعایت حدود الهی.

الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: با نبوت برای تو اقامه برهان می‌کنم که پیامبری بعد از من نیست، و با هفت چیز برای مردم اقامه برهان می‌کنی و کسی از قریش نمی‌تواند برای تو در مورد اینها استدلال و مخالفت کند؛ چرا که تو اولین کسی هستی که از میان آن‌ها ایمان آوردی، وفادارترین آن‌ها به عهد خدا، استوارترین آن‌ها به امر الهی، با مساوات بین ایشان تقسیم می‌کنی، عادلترین آن‌ها بر مردم هستی، آگاه ترین آن‌ها به برهان و دلیل و برترین آن‌ها از نظر فضیلت در نزد خدا هستی.

علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: از جعفر بن عتبه از امام موسی الرضا علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام بعد از آن که از مکه هجرت کرد شبی را در آن به صبح نرساند تا از دنیا رفت، گفت: به او گفتم: دلیلش چه بود؟ گفت: اکراه داشت در زمینی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن هجرت کرده شب را

به صبح رساند، نماز عصر را می‌خواند و از آن خارج می‌شد و شب را در جای دیگری به صبح می‌رساند.

مجالس المفید، امالی الصدوق: از ربیعه و عماره روایت شده است که گفتند: وقتی مردم از پیرامون علی ابن ابی طالب علیه السلام پراکنده شدند و بسیاری از آن‌ها نزد معاویه گریختند تا از دارایی دنیوی چیزی از او بگیرند، گروهی از یاران آن حضرت نزد او آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین این اموال را ببخش و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که از گریختن آن‌ها به نزد معاویه می‌ترسیم بر بندگان، عجم‌ها برتری ده. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن‌ها فرمود: آیا مرا امر می‌کنید که پیروزی را با ظلم بجویم؟ نه، به خدا قسم مادامی که خورشید می‌تابد و ستارگان در آسمان می‌درخشند چنین نمی‌کنم. به خدا اگر مال آنان برای من بود با مساوات با آنان رفتار می‌کردم و چگونه خواهد بود در حالی که اموال خودشان است. گفت: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی طولانی سکوت کرد سپس گفت: هر کس که مالی دارد و مأوای او فساد است پس بخشیدن مال در غیر حق زیاده روی و اسراف کردن است، و این کار اگر چه در دنیا باعث شهرت صاحبش می‌شود اما در نزد خدای عزّ وجلّ ضایع می‌گردد. مردی مال خود را نا به حق خرج

نمی‌کند و نزد نااهلان قرار نمی‌دهد مگر این که خدا شکر آن‌ها از او را حرام می‌کند، و دوستیشان برای غیر اوست، واگر کسی با او بماند که او را دوست می‌دارد و از او سپاسگذاری می‌کند، او دورغگویی چاپلوس است که به این وسیله می‌خواهد به او نزدیکی جوید تا به چیزی که پیش‌تر از او آیدش شده برسد. و اگر پای دوستش بلغزد و به کمک یا جبران او محتاج باشد او بدترین دوست و شررزنش کارترین همراه خواهد بود. و هر کس با دارایی خود احسان کند باید به وسیله آن با نزدیکان پیوند گیرد، نیکو مهمانی دهد، اسیر آزاد کند، بدهکار، در راه مانده، فقیران و مجاهدین در راه خدا را یاری رساند، و خودش در برابر مصیبت‌ها و حق و حقوق صبر پیشه کند، دست یابی به این خصوصیات شرافت و بزرگواری در این دنیا و درک فضائل آخرت است.

الإرشاد: از سعید بن کلثوم روایت شده که گفت: نزد صادق جعفر بن محمد علیه السلام بودم، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را یاد کرد و او را به چیزی که سزاوار آن است تمجید کرد و ستود، سپس گفت: به خدا که علی بن ابی طالب هرگز در دنیا مال حرامی نخورد تا این که از دنیا رفت. به خدا که هرگز برای او دو کار که رضایت خدا در هر دو است پیش نیامد مگر این که، کاری را که در دینش بر او سخت‌تر بود انتخاب کرد. هرگز برای پیامبر مشکلی پیش نیامد مگر این که به خاطر اعتمادی که به علی علیه السلام داشت او را فراخواند، و از میان این امت هیچ کس جز او توان عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت. مانند کسی عمل می‌کرد که میان بهشت و جهنّم قرار دارد: امیداوار به پاداش آن و بیمناک از عقاب این. از دست رنج و عرق

پیشانیش هزار بنده را برای رضای خدا و رهایی از آتش آزاد کرد. خانواده اش را با روغن، شیره ترش و خرمای فشرده غذا می‌داد، و لباسش چیزی جز پارچه کرباس نبود. وقتی آستینش بلندتر از دستش می‌بود قیچی می‌خواست و آن را کوتاه می‌کرد.

السرائر: گروهی از قریش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و به او گفتند: ای امیرالمؤمنین اگر اشراف را برتری دهی سزاوارتر است تا خالصانه خیر خواه تو باشند. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ای مردم آیا از من می‌خواهید که عدالت را با ظلم بر کسی که بر او ولایت دارم بجویم؟ به خدا مادامی که قصه گوی شب قصه بگوید و ستاره‌ها را در آسمان ببینم چنین نخواهد شد، به خدا که اگر دارایی خودم بود آن را میان آ نها به مساوات تقسیم می‌کردم. پس اکنون که دارایی خودشان است چگونه خواهد بود. سپس فرمود: برای کسی که نیکی را در حق نااهلش انجام دهد چیزی جز ستایش لئیمان و مدح جاهلان نخواهد بود که اگر پای صاحب نیکی بلغزد بدترین همراه و بدترین دوست خواهند بود.

الکافی: گروهی از شیعیان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ای کاش این اموال را بیرون آوری و میان این سران و اشراف تقسیم کنی و آن‌ها را بر ما برتری دهی تا وقتی که کارها به سامان می‌شود. آنگاه به آن تقسیم عادلانه و عدالت با مردم که خدا تو را با سرشته است بازگردی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر شما، آیا از من می‌خواهید تا پیروزی را با ظلم بر کسانی از اهل اسلام

که بر آن‌ها ولایت یافته‌ام بجویم؟ نه به خدا مادامی که قصه گوی شب قصه گوید و ستاره‌ها را در آسمان ببینی این چنین نخواهد بود. به خدا قسم اگر اموال آن‌ها از آنِ من بود با آن‌ها به مساوات رفتار می‌کردم. پس اکنون که اموال خودشان است چگونه خواهد بود، سپس مدت طولانی ساکت ماند، بعد سرش را بالا گرفت و گفت: هر کس از میان شما مالی دارد از فساد بر حذر باشد. بخشش آن به ناحق اسراف است. آن مال نام صاحبش را در دنیا بالا می‌برد و نزد خدا پایین می‌آورد، فردی مالش را در ناحق خرج نمی‌کند و به غیر مستحق نمی‌دهد مگر این که خدا سپاسگزاری آن‌ها از او را برایش حرام می‌کند و دوستی آن‌ها برای غیر او است. اگر کسی از آن‌ها برای او باقی ماند که از او سپاسگزاری کرد و از خود برای او خیر خواهی نشان داد آن فقط چاپلوسی و دروغ است و اگر پای دوستشان بلغزد سپس به کمک و تلافی آن‌ها احتیاج پیدا کند آن دوست سرزنش کارترین دوست و بدترین همراه خواهد بود و اگر فردی مالش را به غیر مستحق دهد بهره ای نصیبش نشود جز ستایش لئیمان و ثنای اشرار مادامی که به او نعمت دهد و او را گرامی دارد و سخن جاهل که گوید: چقدر سخاوتمند است، در حالی که او نزد خدا بخیل است. چه بهره ای ویران گرترو زیان بارتر از این بهره و کدام معروفی کم فایده‌تر از این معروف است؟ هر کس از شما مالی دارد باید به وسیله آن با نزدیکان پیوند گیرد، نیک میهمانی دهد، بنده و اسیر آزاد کند و به در راه مانده یاری رساند، که دست یافتن به این خصوصیات بزرگی در دنیا و شرافت در آخرت است.

الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی علی علیه السلام ولایت یافت از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ستایش کرد و سپس گفت: به خدا من شما را درهمی از غنایمتان محروم نخواهم کرد. اگر خوشه خرمایی برای من در یثرب به بار نشیند به خود شما صدقه داده می‌شود. آیا می‌بینید که از خود منع و به شما عطا می‌کنم؟ گفت: عقیل کرّم اللّٰه وجهه به سوی او برخاست و به او گفت: تو را به خدا! مرا با سیاهی در مدینه یکسان قرار می‌دهی، گفت: بنشین آیا این جا کسی غیر از تو نیست که صحبت کند؟ برتری تو به او جز به سابقه و تقوا نیست.

همچنین زراره روایت کرد و گفت: به جعفر بن محمد علیه السلام گفته شد: گروهی هستند که به علی علیه السلام عیب می‌بندند. فرمود: در چه چیز به او عیب می‌گیرند بی پدر شوند آیا در او موضع نقص و بحثی بود؟ به خدا هرگز برای علی علیه السلام دو کار که هر دو اطاعت خدا بود پیش نمی‌آمد مگر به سخت ترین و پر مشقت ترین آن دو عمل کرد. چنان عمل می‌کرد که گویی میان بهشت و جهنّم ایستاده، به پاداش اینان می‌نگرد و برای آن عمل می‌کند و به عقاب اینان می‌نگرد و عمل می‌کند. وقتی به نماز می‌ایستاد و می‌گفت «وجهت وجهی» رنگش تغییر می‌کرد تا جایی که از صورتش مشخص می‌شد. هزار بنده را آزاد کرد که همه از دست رنج خودش بود و در آن عرق بر پیشانیش نشست و دستانش زخمی شد. و بشارت داده شد به چشمه ای در دارایی او که مانند گردن شتر جوشیده بود و فرمود: بشارت بر وارث. سپس آن را

صدقه ای برای فقراء، مساکین و در راه مانده قرار داد تا زمانی که خدا، زمین و آن که در آن است را ارث ببرد. تا خدا آتش را از روی او برگرداند.

و اما سخاوت و جود او آشکار است. روزه می‌گرفت، گرسنگی می‌کشید و توشه خود را می‌بخشید. در مورد او نازل شد: «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً * إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً»

{و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند، ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خوارنیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم}. مفسران روایت کرده اند که او مالک چیزی جز چهار درهم نبود، درهمی در شب و درهمی در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکارا صدقه داد. در مورد آن نازل شد: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً»{کسانی که اموال خود را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می‌کنند}. و از او روایت شده که با دست خویش برای نخل‌های گروهی از یهودیان آب می‌کشید تا جایی که دستش تاول زد و مزدش را صدقه می‌داد. و بر شکمش سنگ می‌بست. شعبی امام را یاد آورد و گفت: سخاوتمند ترین مردم بود. خصوصیتی داشت که خدا دوست می‌دارد: سخاوت و جود، هرگز به سائلی نه نگفت، دشمن و کینه توز او معاویه بن ابوسفیان که تلاش می‌کرد برای او عیب و ننگی بتراشد به محفن بن ابی محفن الضبّی وقتی که گفت: از نزد بخیل ترین مردم پیش تو آمدم. گفت: وای بر تو چگونه می‌گویی او بخیل ترین مردم است؟ در حالی که اگر خانه ای از طلا و خانه ای از کاه داشته باشد، طلایش پیش از کاه تمام می‌شود. او کسی است که بیت المال را جارو

می‌کرد و در آن نماز می‌خواند. اوست که گفت: ای سفید ای زرد غیر مرا بفریبید. او کسی است که میراثی به جا نگذاشت در حالی که همه دنیا به جز آن چه از شام بود در دستان او بود.

اما بردباری و گذشت، بردبارترین مردم در مقابل گناه بود و بیش از هر کسی از زشتی چشم می‌پوشید، درستی آن چه گفتیم در روز جمل آشکار شد. زمانی که بر مروان بن حکم پیروزی یافت و او بیش از همه با امام دشمنی داشت و کنیه می ورزید، از او گذشت. عبد اللّٰه بن زبیر در ملأ عام به او ناسزا می‌گفت و در جنگ بصره خطبه گفت: پست لئیم علی بن ابی طالب نزد شما آمده است در حالی که علی علیه السلام می‌گفت: زبیر همواره مردی از ما اهل بیت بود، تا این که عبد اللّٰه جوان شد. در جنگ جمل بر او پیروزی یافت، او را اسیر گرفت و از او گذشت. گفت: برو دیگر نبینمت، و چیزی نیافزود. و بعد از جنگ جمل در مکه به سعید بن عاص که دشمن او بود دست یافت و از او روی برگرداند و چیزی به او نگفت.

و دانستید که با عایشه چطور رفتار کرد، وقتی بر او پیروزی یافت. او را گرامی داشت و همراه او بیست زن از عبد القیس به مدینه فرستاد که عمامه بر سرشان گذاشته و شمشیر بر آن‌ها حمایل کرده بود. وقتی عایشه در راه بود او را به چیزی یاد کرد که جایز نیست به آن یاد شود و ابراز ناراحتی کرد. گفت: با مردان و سربازانش که آن‌ها را مأمور من کرد حرمت مرا زیر پا گذاشت، وقتی به مدینه رسید زنان عمامه‌هایشان را کنار انداختند و به او گفتند: ما زن هستیم. اهل بصره با او جنگیدند و بر روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند، به او ناسزا گفتند و او را لعن کردند. وقتی بر آن‌ها پیروزی یافت شمشیر از آن‌ها برداشت. منادی او

در قسمت‌های مختلف سپاه فریاد زد: آگاه باشید کسی که فرار کرد تعقیب نشود، ضربه خلاص به زخمی زده نشود و تسلیم شده ای کشته نشود. هر کس که سلاحش را بیاندازد او ایمن است. و هر کس که رو به سپاه امام آورد ایمن است. داراییشان را نگرفت، کودکانشان را اسیر نکرد، و چیزی از اموالشان به غنیمت نگرفت، و اگر می‌خواست همه این‌ها را انجام دهد می‌توانست. اما دوری کرد مگر از بخشش و گذشت. سنّت پیامبر در روز فتح مکه را پذیرفت که او عفو کرد در حالی که کینه‌ها سرد و بدی‌ها فراموش نشده بود. و وقتی که سپاه معاویه آب را بر او بست، و ورودی فرات را احاطه کردند، سران شام به او گفتند: آن‌ها را با عطش بکش چنان که عثمان را با عطش کشتند، علی علیه السلام و یارانش از آن‌ها خواستند تا اجازه استفاده از آب را به آن‌ها بدهند. گفتند: نه به خدا قطره ای نه، تا از تشنگی بمیری همان طور که ابن عفّان مرد، وقتی علی علیه السلام دید که مرگ یارانش حتمی است، حملات زیادی بر سپاه معاویه انجام داد، و پس از کشتاری سریع که در اثر آن سرها و دستها افتادند اجتماعشان را پراکنده کرد، و آب را بر آن‌ها بستند و یاران معاویه در بیابان بدون آب ماندند. یاران و شیعیانش به او گفتند: ای امیرالمؤمنین همان طور که آب را بر تو بستند، آب را بر آن‌ها ببند و قطره از آن به آن‌ها نده و آن‌ها را با شمشیرهای عطش بکش، آن‌ها را به چنگ آور. نیازی به جنگ نداری. گفت: نه به خدا قسم مثل خودشان تلافی نمی‌کنم. برخی راه‌های آب را برای آن‌ها باز کنید که در لبه شمشیر چیزی است که از این بی نیاز می‌کند. و این را اگر به بردباری و گذشت نسبت دهی چقدر زیبا و پسندیده است واگر به دین و تقوا نسبت دهی او امثال این کارها را کهنه کرد و دور انداخت و از غیر او سر نمی‌زند.

اما در مورد جهاد در راه خدا، دوستان ودشمنانش می‌دانند که او سرور همه مجاهدان است. آیا جهاد برای غیر اوست؟ و دانستی که بزرگ ترین و هلاک بارترین غزوه ای که پیامبر علیه مشرکان انجام داد بدر کبری بود که هفتاد نفر از مشرکان در آن کشته شدند. علی علیه السلام نیمی از آن‌ها و مسلمانان و فرشتگان نیم دیگر را به هلاکت رساندند. و اگر به مغازی محمد بن عُمر الواقدی، تاریخ الأشراف یحیی بن جابر بلاذری و دیگر کتب رجوع کنی درستی آن را خواهی دید. صرف نظر از کسانی که در أحد، خندق و دیگر جنگ‌ها کشت. به درازا سخن گفتن در این فصل بی معنی است چرا که آن از معلومات بدیهی است مانند علم به وجود مکه، مصر و مانند آن.

اما فصاحت، علی علیه السلام امام فصیحان و سرور بلیغان است. در مورد سخنانش گفته شده: فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق است. مردم کتابت و خطابه را از او آموختند. عبد الحمید بن یحیی گفت: هفتاد خطبه از خطبه‌های کسی که موی پیشانیش ریخته حفظ کردم و جوشید سپس جوشید. ابن نباته گفت: از خطابه چیزی حفظ کردم که با انفاق کردن فقط بر گستردگی و فراوانی آن افزود می‌شود. صد فصل از مواعظ علی بن ابی طالب علیه السلام را حفظ کردم. وقتی محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: از پیش ناتوان ترین مردم آمدم، به او گفت: چگونه ناتوان ترین مردم است؟ به خدا که فصاحت قریش کمال نیافت مگر به وسیله او. همین کتابی که ما آن را شرح می‌دهیم برای دلالت به این که او در فصاحت و بلاغت بلامنازع است کفایت می‌کند. و همین بس است که بدانی برای هیچ یک از صحابه

مهیب‌تر از شیری بود که دچار گرسنگی شده است. آن هیبت تقوا بود. چنان که بی سر و پاهای شام تو را می‌ترسانند نبود. این خصلت تا امروز میان دوستداران و محبّانش به ارث مانده و منتقل شده است، همان طور که ظلم، خشونت و سختی در جانب دیگر باقی مانده است. و هر کس کوچک ترین شناختی از اخلاق و عادات مردم داشته باشد این موضوع را در می‌یابد.

اما پارسایی در دنیا، او سرور پارسایان بود، بی نظیر بود. رحل شتران برای رفتن به سوی او بسته می‌شد و زین‌ها نزد او بر زمین نهاده می‌شد و غبار از آن گرفته می‌شد. هرگز از غذایی سیر نشد. غذا و لباسش سخت‌تر و زمخت‌تر از همه مردم بود. عبد اللّٰه بن ابی رافع گفت: روز عید نزد او رفتم، کیسه بسته ای را آورد که داخل آن نان جوی خشک و فشرده ای یافتیم، آورد و خورد. گفتم: ای امیرالمؤمنین چه طور است آن را بسته ای؟ گفت: ترسیدم این دو فرزندم آن را با روغن و چربی بیامیزند. لباسش یک بار با چرم و یکبار با لیف وصله خورده بود، و کفش‌هایش از لیف بود و کرباس زمخت بر تن می‌کرد و وقتی آستیش دراز بود با تیغ آن را می‌برید و نمی‌دوخت. همواره بر روی دستانش می‌افتاد تا این که چیزی جز تار و پود باقی نمی‌ماند. وقتی می‌خواست نان بخورد آن را با شیره ترش و نمک می‌خورد. و اگر از این ترقِّی می‌کرد با گیاه زمین بود، و اگر بیش از این می‌شد اندکی شیر شتر بود. جز اندکی گوشت نمی‌خورد و می‌گفت: قلب‌هایتان را قبر حیوانات قرار ندهید. و با وجود این قوی‌تر و نیرومندتر از همه مردم بود و گرسنگی از نیروی او نکاست. کم غذایی باعث سستی او نشد. اوست که دنیا را طلاق داد در حالی که اموال از همه بلاد اسلامی به غیر از شام نزد او می‌آمد و او آن تقسیم می‌کرد و پراکنده می‌ساخت. سپس می‌فرمود:

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است.

و اما عبادت، او عابد ترین مردم بود و بیش از همه نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت. مردم نماز شب، مداومت بر دعا و بر پاداشتن نافله را از او آموختند. در مورد مردی که محافظتش از نیایشش به جایی رسید که در لیله الهریر برای او میان دو صف بساطی پهن شد و نیایش خود را بر روی آن بر پا داشت، در حالی که تیرها به سویش می‌آمد و از سمت راست و چپ گوشش می‌گذشت، نهراسید و بر نخاست تا این که از وظیفه اش فارغ شد و در مورد مردی که پیشانیش از طولانی شدن سجده اش مانند پینه شتر شده بود چگونه فکر می‌کنی. اما اگر تو در مناجات و دعاهایش بنگری و در تعظیم و اجلال خدای سبحان و آن چه از خضوع به خاطر هیبتش و خشوع به خاطر عزّتش و مطیع بودن برای او در آن است تأمل کنی اخلاص او را در می‌یابی و می‌فهمی که از چه قلبی بیرون آمده و بر چه زبانی جاری شده. به علی بن حسین علیه السلام که نهایت عبادت بود گفته شد: عبادت تو در مقابل عبات جدّت چه جایگاهی دارد؟ گفت: عبادت من در مقابل عبادت جدّم مانند عبادت جدّم در مقابل عبادت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله است.

اما تلاوت قرآن و پرداختن به آن که در این باب به آن پرداخته می‌شود، همه اتفاق نظر دارند که او در زمان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله قرآن را حفظ می‌کرد وغیر از او کسی قرآن حفظ نمی‌کرد، سپس او اولین کسی بود که آن را جمع آوری کرد. همه نقل کرده اند که او برای بیعت کردن با ابوبکر تأخیر کرد، اهل حدیث قائل به آن چه شیعه در مورد تأخیر او در بیعت با ابوبکر می‌گویند که به خاطر مخالفت با بیعت بود، نیستند:

بلکه می‌گویند: مشغول جمع آوری قرآن شد و این دلیل بر آن است که او اولین کسی است که قرآن را جمع آوری کرد، چرا که اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جمع آوری شده بود بعد از وفاتش نیازی به جمع آوری آن نبود، و اگر به کتب قراءة مراجعه کنی می‌بینی که همه ائمّه قراءات به او ارجاع داده می‌شوند. مانند أّبی عمرو بن ابی العلاء و عاصم بن ابی النَجود و دیگران چرا که به عبد الرحمن السلمیّ الفارسی ارجاع داده می‌شوند. و ابو عبد الرحمن شاگرد او بود و قرآن را از او گرفت و این فن نیز از فنونی است که مانند بسیاری از چیزهایی که سابقا ذکر شد به او ختم می‌شود.

و اما عقل و تدبیر، او از درست اندیش ترین و با تدبیرترین مردم بود و او بود که وقتی عمر عزم آن کرد که خود به شخصه به جنگ با روم و فارس برود راهنمایی کرد. او بود که به عثمان آن چه را که به صلاح او بود توصیه کرد که اگر می‌پذیرفت نمی‌شد آن چه شد. دشمنانش گفتند او صاحب فکر و اندیشه نیست چرا که او مقیّد به شریعت است و خلاف آن را نمی‌پذیرد و آن چه دین حرام می‌داند انجام نمی‌دهد. علی علیه السلام فرمود: اگر تقوا نبود زیرکترین عرب بودم، و دیگر خلفاء به اقتضای صلاح و دل خواهشان عمل می‌کردند، چه مطابق با شرع باشد چه نباشد. بی شک هر کس طبق آن چه که به اجتهاد خود به آن رسیده عمل کند و پایبند نباشد به ضوابط و قیودی که به موجب آن آن چه صلاح در آن دیده می‌شود ممتنع شود احوال دنیوی او به نظامندی نزدیک‌تر است و هر کسی بر خلاف این باشد احوال دنیوی او به گسترش و وسعت یافتن نزدیک‌تر است.

اما سیاست، او با قدرت حکمرانی می‌کرد و به خاطر خدا با خشونت رفتار می‌کرد، مراعات پسر عمویش را در کاری که به سپرده بود نکرد. مراعات برادرش

عقیل را در سخنی که به او گفت نکرد. گروهی را با آتش سوزاند و خانه مَصقَلَه بن هُبیره و جریر بن عبد الله البجلیّ را ویران کرد. گروهی را برید و جماعتی را به صلیب کشید. و از جمله سیاستهایش جنگ‌های او در زمان خلافتش در جمل، صفین و نهروان است. کم ترین چیز از آن‌ها قانع کننده است. هیچ حکمرانی در دنیا به یک دهم هجوم، تاخت و تاز و انتقام علی علیه السلام که در این جنگ‌ها به دست خود یا یارانش انجام داد نمی‌رسد. و این‌ها خصوصیت‌ها و امتیازات بشر است که روشن ساختیم او در این‌ها پیشوایی است که از او پیروی می‌شود و سروری است که دنباله رو او هستند. در مورد مردی که اهل ذمّه با وجود انکار نبوت او را دوست داشتند چه بگویم. و بزرگداشت فلاسفه او را علی رغم این که با یکتا پرستی عناد داشتند و پادشاهان فرنگ و روم تصویر او را در حالتی که شمشیر حمایل کرده و برای جنگ آماده است در عبادتگاه‌ها و کنیسه‌ها می‌کشیدند و کشیدن تصویر او توسط فرمانروایان ترک و دیلم بر روی شمشیرهایشان. بر روی شمشیر عضد الدولة بن بویه، شمشیر پدرش رکن الدولة و شمشیر ارسلان وپسرش ملکشاه تصویر او بود. گویی که آن‌ها برای پیروزی و موفقیت به او تفأل می‌زدند. چه بگویم در مورد مردی که همه دوست دارند به وسیله او فزونی جویند. و با منسوب بودن به او نیکویی و زیبایی یابند، حتی در جوانمردی که بهترین سخنی که در مورد آن گفته شده این است که: آن چه را که از خود نیکو می‌دانی از دیگران زشت نشماری، و صاحبان آن خود را به او منسوب کرده اند، و در این مورد کتابهایی نوشته اند، و

برای آن اسنادی که به او ختم و محصور شده قرار داده اند، او را سرور جوانمردان نامیده اند و مذاهب خود را بر پایه یک بیت مشهور روایت شده ای که روز اُحد از آسمان شنیده شد قرار داده اند: «لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی» و چه بگوییم در مورد مردی که ابو طالب، سرور وادی، شیخ قریش و بزرگ مکه، پدر او بود. گفتند: کمتر پیش می‌آید که فقیری سروری یابد و ابو طالب سروری یافت در حالی که او فقیر و بی چیز بود. قریش او را شیخ می‌خواند. در حدیث عفیف کندی آمده: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را در ابتدای دعوتش دید که همراه پسر و زنی نماز می‌خواند گفت: به عبّاس گفتم: این چیست؟ گفت: این پسر برادرم است که ادعا می‌کند فرستاده خدا به سوی مردم است، و کسی از حرف او پیروی نکرده مگر این پسر که او نیز برادرزاده من و این زن که همسر اوست. گفت: گفتم: نظر شما چیست؟ گفت: ببینیم شیخ چه کار می‌کند – گفت: یعنی ابو طالب – و عهده دار رسول الله صلی الله علیه و آله در کودکی وحامی و پشتیبان او در بزرگسالی بود. از او در مقابل مشرکین قریش محافظت کرد که در این راه سختی بسیار دید و مصیبت بزرگی تحمل کرد و بر یاری او و انجام کارش بردباری کرد. در خبر آمده که وقتی ابوطالب از دنیا رفت به او وحی و گفته شد: از آن خارج شو که یار تو از دنیا رفت. او علاوه بر این شرافت در پدرش، پسر عموی محمد صلی الله علیه واله، سرور اولین و آخرین و برادر جعفر ذوالجناحین که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: در اخلاق و شکل ظاهر شبیه به من هستی، می‌باشد، و همسرش سرور زنان عالم و دو پسرش سرور جوانان بهشت و پدرانش، پدران رسول الله و مادرانش مادران رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. و او به گوشت و خونش آمیخته است، از زمانی که خدا آدم را آفرید تا زمانی که عبد المطلب از

دنیا رفت میان دو برادر: عبد اللّٰه و ابوطالب جدایی نیافکنده. مادرشان یکی است و از آن دو است سرور مردم، این اولی وآن دومی، این انذار دهنده و آن هدایتگر.

و چه بگویيم در مورد مردی که در هدایت از مردم پیشی گرفت و به خدا و بنده اش ایمان آورد، در حالی که هر آن که در زمین بود سنگ را می‌پرستید و خالق را انکار می‌کرد. در توحید کسی جز پیشرو در همه نیکی‌ها محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بر او پیشی نگرفت. اکثر اهل حدیث بر این باورند که او اولین کسی از مردم است که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله را پیروی کرد و به او ایمان آورد و جز افراد کمی در این مورد اختلاف ندارند. و خود امام علیه السلام گفت: منم صدّیق اکبر، منم اولین فرق گذارنده میان حق و باطل، پیش از مسلمان شدن مردم مسلمان شدم، و پیش نماز خواندنشان نماز خواندم. هر کس به کتب اهل حدیث بنگرد این موضوع را در می‌یابد و به وضوح می‌فهمد. واقدی و ابن جریر طبری بر آن قائل هستند و آن سخنی است که صاحب کتاب الإستیعاب آن را مقدم شمرده و تایید کرده است و بالله التوفیق.

نهج البلاغه: روایت شده که شریح بن حارث قاضی امیرالمؤمنین علی السلام در زمان او خانه ای به هشتاد دینار خرید. خبرش به او رسید و او را فرا خواند و گفت: به من خبر رسیده که خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و سندی نوشته و شاهدانی برای آن گرفته ای. شریح به او گفت: این گونه است ای امیر المؤمنین. گفت: به حالت غضب به او نگریست، سپس فرمود: ای شریح اما کسی به سراغ تو خواهد آمد که به سندت نمی‌نگرد و از تو مدرک نمی‌خواهد تا این که تو را در حالی که

مرده ای از آن خارج می‌کند و بی هیچ مال و دارایی به قبرت می‌سپارد. پس، ای شریح بنگر، نکند که این خانه را از دارایی خود نخریده باشی، یا نقدی که بر شمرده ای از حلال به دست نیامده باشد. که اگر چنین باشد هم در دنیا زیان کرده ای و هم در آخرت اما اگر آن گاه که این خانه را می‌خریدی نزد من آمده بودی، برایت قباله ای می‌نوشتم به این نسخه و تو حتی یک درهم و چه جای بیش از آن، رغبت نمی‌کردی که به بهای این خانه دهی. و نسخه آن قباله چنین است: این خانه ای است که بنده ای ذلیل، از مرده ای که برای کوچ کردن او را در جای خود برانگیخته است، خریده است. خانه ای از سرای فریب در کوی از دست شدگان و محله به هلاکت رسیدگان. این خانه را چهار حدّ است: حد نخستین، منتهی می‌شود به آن جا که آفات کمین گرفته اند، و حدّ دوم به آن جا که مصیبت‌ها را سبب است. و حدّ سوم به خواهش‌های تباه کننده نفسانی، و حدّ چهارم به شیطان اغواگر. و درِ آن از حد چهارم باز می‌شود. خریدار که فریب خورده آمال خویش است آن را از فروشنده ای که اجل او را برانگیخته تا براندش، به بهای خارج شدن از عزّت قناعت و دخول در ذلّتِ طلب و خواری، خریده است. در این معامله ضرر و زیان خریدار در آن چه خریده است، بر عهده کسی است که اندام‌های پادشاهان را ویران سازد و جان از تن جباران بیرون کند و پادشاهی از فرعونان چون شهریاران ایران و قیصرهای روم و تبّع‌های یمن و حِمیَرها بستانده است. و نیز آن کس که دارایی خود را گرد آورد و همواره بر آن افزود و کاخ‌های استوار برآورد و آن‌ها را بیاراست و آرایه‌ها ساخت و اندوخته‌ها نهاد تا به گمان خود برای فرزند، مرده ریگی نهد. همه اینان را برای عرضه در پیشگاه حساب گران و آن جا که ثواب و عقاب را معین می‌کنند، حاضر آورد. در آن جا حکم قطعی صادر شود و کار داوری به پایان آید.

«وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ» {در آن جا تبهکاران زیانمند شوند} عقل هر گاه که از اسارت هوس بیرون آید و از علایق دنیوی در امان ماند، به این گواهی دهد.

امالی الصدوق: از شریح مانند آن همراه افزوده ای روایت شده که در ابواب مواعظ امام علیه السلام خواهد آمد.

نهج البلاغه: از سخنان علی علیه السلام این است که فرمود: سوگند به خدا اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سربرم و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگانم ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود. و در خاک، زمانی طولانی اقامت می‌کند؟ به خدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من در خواست داشت تا یک مَن از گندم‌های بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با العِظلِم (عصاره گیاه قرمز رنگ مایل به تیره) رنگ شده بودند، پی در پی مرا دیدار و در خواست خود را تکرار می‌کرد. چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او می‌فروشم و به دل خواه او رفتار می‌کنم و از راه و رسم عادلانه خود دست بر می‌دارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم

ساخته؟ اما مرا به آتشی می‌خوانی که خدای جبّارش با خشم خود آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر این که شب هنگام کسی به دیدار ما آمد، و ظرفی سر پوشیده از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمّی یا قی کرده آن مخلوط کردند. به او گفتم هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله حرام است گفت: نه. نه زکات است نه صدقه بلکه هدیه است. گفتم زنان بچه مرده بر تو بگریند. آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شده ای؟ یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌ها است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد. همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست‌تر است. علی را با نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های ناپایدار چه کار؟ به خدا پناه می‌برم از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها و از او یاری می‌جویم.

علل الشرایع: از ابن طَریف از ابن نُباته روایت شده که گفت: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم: چرا خضاب نمی‌کنی در حالی که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله خضاب می‌کرد؟ فرمود: منتظر بدبخت ترین انسان‌ها هستم تا ریشم را با خون سرم خضاب کند. طبق وعده ای که محبوبم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به من داده است.

علل الشرایع: از أمّ مقدام ثقفیّة روایت شده که گفت: جُویریة بن مُسهِر به من گفت: همراه علی بن ابی طالب هنگام عصر از پل رود الصراة گذر کردیم. فرمود: این زمین عذاب کشیده است بر هیچ نبی و وصی ای شایسته نیست در آن نماز بخواند، هر کس از شما بخواهد نماز بخواند، می‌تواند، مردم در چپ و راست پراکنده شده و نماز خواندند. من گفتم: به خدا امروز در نمازم از این مرد تقلید می‌کنم و نماز نمی‌خوانم تا او نماز بخواند. حرکت کردیم تا این که خورشید شروع به پایین رفتن کرد، و از این مسئله شگفتی بزرگی در من این ایجاد شد، تا این که خورشید غروب کرد و زمین را پیمودیم. فرمود: ای جویریه اذان بگو، گفتم: می‌گویی اذان بدهم در حالی که خورشید غروب کرده؟ گفت: اذان بگو، اذان دادم سپس به من فرمود: اقامه بگو، اقامه گفتم. و وقتی گفتم «قد قامت الصلواة» دیدم لب‌هایش حرکت می‌کند و سخنی شنیدم که گویی عبرانی بود. خورشید بالا آمد تا مانند آن چه در زمان عصر بود شد. نماز خواند و وقتی بازگشتیم به جایش بازگشت و ستاره‌ها ظاهر شدند. من گفتم: شهادت می‌دهم که تو وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. فرمود: ای جویریه آیا نشنیدی که خدای عزّوجلّ می‌گوید: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» گفتم: بله البته، فرمود: من با نام بزرگش، خدا را خواندم و آن را بر من بازگرداند.

کشف الیقین: از موسی بن جعفر و پدرانش صلوات الله علیهم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن با خورشید سخن بگو که آن با تو سخن می‌گوید، علی علیه السلام فرمود: سلام بر تو ای بنده مطیع خدا.

خورشید گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و امام متقین و رهبر سفید رویان ای علی تو و شیعیانت در بهشت هستید ای علی اولین کسی که زمین از او شکافته می‌شود محمد و سپس تو هستی، اولین کسی که زنده می‌شود محمد و سپس تو هستی، اولین کسی که پوشانده می‌شود محمد و سپس تو هستی، علی علیه السلام با حالت سجده سر بر زمین گذاشت در حالی که چشمانش اشک می‌ریخت. پیامبر نیز به سمت او به زمین افتاد و گفت: ای برادر و دوست من سرت را بالا بگیر، خدا در مقابل اهل هفت آسمان به تو مباهات می‌کند.

الارشاد: از میان کارهای برجسته ای که خدا به دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داده و اخبار مملو از آن است. زندگی نامه نویسان و مورخان آن را روایت کرده اند و شعراء اشعاری در مورد آن سروده اند. دو بار بازگشت خورشید برای آن حضرت علیه السلام است، یکبار در زمان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و یک بار بعد از وفات آن حضرت. در مورد بازگشت بار اول خورشید برای ایشان، روایتی است که اسماء بنت عمیس وام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدریّ در جمله گروهی از صحابه آن را نقل کرده اند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش بود و علی علیه السلام مقابل ایشان حضور داشت. در این زمان جبرئیل علیه السلام آمد و از جانب خدای سبحان برای او وحی آورد وقتی بیهوشی ناشی از وحی ایشان را در بر گرفت، سر بر روی پای علی علیه السلام قرار داد و سرش بر نداشت تا این که خورشید غروب کرد. علی علیه السلام بر این حالت تا نماز عصر صبر کرد. امیرالمؤمنین علیه

السلام نشسته نماز خواند و حرکات رکوع و سجده را با اشاره به جا آورد. وقتی به هوش آمد به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر را از دست دادی؟ گفت: به خاطر محل قرار گرفتن شما و حالتی که در اثر شنیدن وحی به شما دست داد نتوانستم آن را ایستاده به جا آورم. به او گفت: دعا کن تا خدا خورشید را برای تو بازگرداند و نماز را چنان که از دست دادی ایستاده به جا آوری، که خداوند به خاطر این که خدا و رسولش را اطاعت کرده ای دعایت را پاسخ می‌گوید. امیرالمؤمنین علیه السلام از خدا خواست تا خورشید را بازگرداند، پس بازگشت تا این که در محلی از آسمان که زمان نماز عصر قرار داشت جای گرفت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را در زمانش به جا آورد و بعد خورشید غروب کرد. اسماء گفت: به خدا زمان غروبش صدایی هم چون صدای کشیده شدن ارّه بر روی چوب شنیدیم.

و بازگشت آن بعد از پیامبر صلی الله علیه واله، زمانی است که خواست در بابل از فرات عبور کند. بسیاری از یارانش مشغول عبور دادن چهارپایان و باروبنه خویش شدند و علی علیه السلام خود همراه گروهی که با او بودند نماز عصر را خواند، مردم از عبور دادن آن‌ها فارغ نشدند تا این که خورشید غروب کرد و بسیاری از آن‌ها نماز را از دست دادند. و اکثراً فضیلت جماعت با او را از دست دادند. در این مورد با هم صحبت کردند، وقتی صبحت‌های آن‌ها را در این باره شنید از خدا خواست تا خورشید را بر او باز گرداند تا همه اصحابش برای نماز عصر در وقتش گرد هم آیند، و خدا تعالی خواسته او را در بازگشت خورشید اجابت کرد. و در افق مانند حالتی که زمان عصر قرار داشت جای گرفت و وقتی مردم سلام دادند خورشید پنهان شد، و صدایی ترسناک از آن شنیدند که مردم را دچار وحشت کرد. بسیار تسبیح گفتند، لااله الا الله گفتند و

استغفار کردند و خدا را به خاطر نعمتی که میان آن ظاهر کرده بود سپاس گفتند، و خبر این موضوع در آفاق پیچید و ذکر آن در میان مردم منتشر گشت. سید بن محمد حمیری در این باره می‌گوید: «ردّت علیه الشمس» تا آخر ابیاتی که خواهد آمد.

تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمودند: علی علیه السلام به خاطر نیازی بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد شد در حالی که بیهوش بود و سرش بر بالین جبرئیل قرار گرفته بود و جبرئیل به شکل دحیة کلبی بود، وقتی علی علیه السلام وارد شد جبرئیل به او گفت: سر پسر عمویت را بگیر که تو به آن سزاوارتر از منی، چرا که خدا در کتابش می‌فرماید: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»{و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند}. علی علیه السلام نشست و سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را در بالین گرفت و همچنان سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر بالین او بود تا این که خورشید غروب کرد، رسول اللّٰه به هوش آمد و سرش را بلند کرد و به علی علیه السلام نگریست و فرمود: ای علی جبرئیل کجاست؟ فرمود: ای رسول اللّٰه من کسی جز دحیة کلبی ندیدم سرت را به من داد و گفت: ای علی سر پسر عمویت را بگیر که تو از من به آن سزاوارتری چرا که خدا در کتابش می‌فرماید: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ» {و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند}. نشستم و سرت را گرفتم، در بالینم بود تا این که خورشید غروب کرد. رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: آیا نماز عصر خواندی؟ فرمود: نه، فرمود: چه

چیز تو را از نماز خواندن بازداشت؟ فرمود: از هوش رفته بودی و سرت بر بالین من بود، دوست نداشتم بر تو سختی رسد ای رسول اللّٰه و اکراه داشتم که برخیزم و نماز بخوانم و سرت را زمین بگذارم. رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدایا علی در اطاعت تو و رسول تو بوده که نماز عصر را از دست داده، خدایا خورشید را بر او باز گردان نماز عصر را در وقتش به جا آورد. گفت: خورشید طلوع کرد و سفید و پاک در زمان عصر قرار گرفت. اهل مدینه به آن نگریستند و علی علیه السلام برخاست و نماز خواند، و وقتی از نماز بازگشت خورشید غروب کرد و نماز مغرب خواندند.

مجالس المفید: از عروة بن عبداللّٰه بن بشیر جعفی روایت شده که گفت: نزد فاطمه بنت علی بن ابی طلب علیه السلام رفتم و او بسیار پیر بود، در گردنش گردنبندی از مهره‌های سوراخ شده و در دستانش دو دستبند بود. گفت: خوب نیست که زنان شبیه مردان باشند سپس گفت: أسماء بنت عمیس با من سخن گفت: خداوند به پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله وحی کرد و وحی او را از خود بی خود کرد، علی علیه السلام با لباسش او را پوشاند، تا این که خورشید غروب کرد. وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به هوش آمد فرمود: ای علی نماز عصر نخواندی؟ فرمود: ای رسول الله نتوانستم بخوانم. رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدایا خورشید را بر علی بن ابی طالب بازگردان. در حالی که خورشید غروب کرده بود، بازگشت تا جایی که به اتاق من و نیمی از مسجد رسید.

امالی الصدوق: از ابن عباس روایت شده که گفت: وقتی خدای عزّو جلّ مکه را فتح کرد، خارج شدیم در حالی که هشت هزار مرد بودیم و شب کردیم در حالی که ده هزار نفر مسلمان شدیم، و رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هجرت را برداشت و فرمود: بعد از فتح مکه هجرتی نیست. گفت: سپس به هوازن رسیدیم و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی برخیز و به کرامتت نزد خدای عزّوجلّ بنگر، با خورشید وقتی طلوع کرد سخن بگو. ابن عباس گفت: به خدا قسم به هیچ کس حسادت نکردم مگر به علی بن ابی طالب در آن روز، به فضل گفتم: برخیز ببینیم علی بن ابی طالب چگونه با خورشید سخن می‌گوید. وقتی خورشید طلوع کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خاست و گفت: سلام بر تو ای بنده صالح و سخت کوش در اطاعت پروردگارت. خورشید جواب داد و گفت: و علیک السلام ای برادر و وصیّ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و ای حجت پروردگار بر خلقش. گفت: علی علیه السلام به حالت سجده برای شکرگزاری خدای عزّوجلّ بر زمین افتاد. گفت به خدا قسم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله را دیدم که برخاست و سر علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد. صورتش را نوازش کرد در حالی که می‌فرمود: بر خیز ای دوست من با گریه ات اهل آسمان را به گریه انداختی و خدای عزّو جلّ در برابر حاملان عرشش به تو مباهات می‌کند.

بصائر الدرجات: از جُویریه بن مُسهِر روایت شده که گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام از قتال با خوارج آمدیم تا این که وقتی به سرزمین بابل رسیدیم نماز عصر فرا رسید. گفت: امیرالمؤمنین علیه

السلام پیاده شد و مردم پیاده شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم این سرزمین نفرین شده است و سه بار دچار عذاب شده است. آن یکی از مؤتفکات است و آن اولین سرزمینی است که در آن بت پرستیده شده. بر هیچ نبی و وصی نبی جایز نیست در آن نماز بخواند. به مردم فرمان داد و از دو طرف راه پراکنده شدند و نماز خواندند، و بر چهار پای رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله سوار شد و رفت. جویریهٔ گفت: گفتم: به خدا که امروز در نمازم امیرالمؤمنین را دنباله روی خواهم کرد و از او تقلید خواهم کرد. گفت: پشت سرش حرکت کردم، به خدا قسم که از پل سوراء گذر نکردیم تا این که خورشید غروب کرد. گفت: به او ناسزا گفتم یا خواستم ناسزا بگویم. گفت: علی علیه السلام فرمود: ای جویریه اذان بگو. گفت: گفتم: بله ای امیر المؤمنین. گفت: به طرفی رفت و وضو گرفت سپس برخاست و سخنی که آن را عبرانی پنداشتم به زبان آورد، سپس به نماز فرا خواند، به خدا قسم به خورشید نگریستم که از میان دو کوه خارج شد و صدایی داشت. نماز عصر را خواند و من همراه او خواندم. گفت: وقتی از نماز فارغ شدیم، شب بازگشت هم چنان که بود، رو کرد به من و گفت: ای جویریه بن مسهر خدای تعالی می‌فرماید: «فسبّح باسم ربک العظیم» من از خدا با نام بزرگش خواستم و خورشید بر من بازگشت.

بصائر الدرجات: از ابو الجارود روایت شده که گفت: شنیدم که جویریه می‌گفت: علی علیه السلام شبانه ما را از کربلا به فرات حرکت داد، وقتی به بابل رسیدیم به من گفت: نام این مکان چیست ای جویریه؟ گفتم: این جا بابل است ای امیر المؤمنین. گفت: آیا نه این است که بر هیچ

نبی و وصی نبی جایز نیست که در سرزمینی که دو بار عذاب شده نماز بخواند. جویریه گفت: گفتم: الان عصر است ای امیرالمؤمنین نماز واجب شده است ای امیر المؤمنین. گفت: به تو خبر دادم که بر هیچ نبی و وصی نبی جایز نیست در سرزمینی که دو عذاب شده و منتظر سومی است نماز بخواند. وقتی ستاره دنباله دار ظاهر شود و پل بابل بسته گردد صد هزار نفر را در آن می‌کشند که سم سپاهِ سواران در آن فرو می‌رود. جویریه گفت: به خدا امروز در نمازم از امیرالمؤمنین علیه السلام تقلید می‌کنم. علی علیه السلام سر چهارپای رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه واله، دُلدُل را چرخاند تا این که از سُوراء گذشت به من فرمود: اذان عصر بگو ای جویریه، اذان گفتم. علی علیه السلام در گوشه ای خلوت کرد و سخنی را به سریانی یا عبرانی به زبان آورد و خورشید را با صدا و فروریختنی دیدم که سفید و پاک ظاهر شد. گفت: سپس فرمود: اقامه بگو، اقامه گفتم. سپس با ما نماز خواند و ما همراه او نماز خواندیم. وقتی سلام دادیم ستاره‌ها در هم تنیده شدند و گفتم: قسم به پروردگار کعبه او وصیّ پیامبر است.

صلی اللّٰه علیه و آله را دیدم که شبی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی فردا شد به سوی کوه‌های بقیع برو و در جای بلندی از زمین بایست، وقتی خورشید تابید به آن سلام کن. خدای تعالی به آن امر کرده که به خاطر آن چه در توست پاسخت را بدهد، وقتی فردا شد امیرالمؤمنین خارج شد و همراهش ابوبکر، عمر و گروهی از مهاجرین و انصار بودند تا این که به بقیع رسیدند. بر زمین مرتفعی ایستاد. وقتی خورشید طلوع کرد علی علی السلام فرمود: سلام بر تو ای مخلوق جدید

و مطیع فرمان خدا، صدا و پاسخ گوینده ای از آسمان را شنیدند که می‌گوید: و علیک السلام ای اول و ای آخر ای ظاهر و ای باطن، و ای کسی که بر همه چیز آگاهی. وقتی ابوبکر، عمر، انصار و مهاجرین سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند. سپس بعد از ساعاتی بیدار شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن محل بازگشته بود. با گروه نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و گفتند: تو می‌گویی علی علیه السلام بشری است مانند ما در حالی که خورشید با چیزی که خدا خود را به آن خطاب کرده، مخاطب قرار داد. رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از آن چه شنیدید؟ گفتند: شنیدیم که می‌گوید: سلام بر تو ای اول. فرمود: راست گفته او اولین کسی که به من ایمان آورده. گفتند: شنیدیم که می‌گوید: ای آخر. فرمود: راست گفته او آخرین کسی از مردم است که با من وداع می‌کند، مرا غسل می‌کند کفن می‌پوشاند و در قبرم قرار می‌دهد. گفتند شنیدیم می‌گوید: ای ظاهر. فرمود: راست گفته باطن همه سرّ من از آن اوست. گفتند شنیدم می‌گوید: ای کسی که بر همه چیز آگاهی. فرمود: راست گفته او آگاه به حلال، حرام، واجبات، سنت‌ها و از این قبیل است. همه بر خاستند و گفتند: به راستی که محمد صلی اللّٰه علیه و آله ما را در حیرت افکند و از در مسجد بیرون رفتند. ابو محمد العونی در این باره می‌گوید: - پیشوای من با خورشید سخن گفته و نور آن را بازگردانده آیا کسی که با خورشید سخن گفته در میان قوم مانندی دارد.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات: از جابر بن عبداللّٰه گفت: در یکی از راههای مدینه عمار را دیدم، از او درباره رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله

جویا شدم، خبر داد که او در مسجد در میان گروهی از قومش است، وقتی نماز صبح را خواند به سوی ما آمد و ما در همین حال بودیم که خورشید طلوع کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او برخاست و پیشانیش را بوسید و کنار خود نشاند به طوری که پاهایش با پاهای او تماس یافت، سپس فرمود: ای علی! برخیز و با خورشید سخن بگو که آن با تو سخن می‌گوید، اهل مسجد برخاستند و گفتند: آیا ممکن است خورشید با علی صحبت کند؟ یک نفر گفت: پیوسته مقام پسر عمویش را بالا می‌برد و نامش را می‌ستود. در این هنگام علی علیه السلام بیرون آمد و به خورشید فرمود: ای خلق خدا چگونه صبح کردی؟ گفت: به خیر ای برادر رسول الله صلی الله علیه وآله، ای اول و ای آخر، ای باطن و ای ظاهر، ای کسی که به همه چیز آگاهی، علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، پیامبر لبخندی زد و فرمود: ای علی تو می‌گویی یا من بگویم؟ فرمود: از زبان شما بهتر است ای رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخنانی که به تو گفت: ای اول، تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورد، و ای آخر، تو آخرین کسی هستی که مرا در هنگام غسل کردنم می‌بینی، ای ظاهر، تو آخرین کسی هستی که به خزانه اسرار من اطلاع می‌یابی، ای باطن، تو دربردارنده علم من هستی، و اما آگاه به همه چیز، خدای تعالی علمی از حلال و حرام، واجبات، أحکام، تنزیل و تاویل، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و مشکل نازل نکرد مگر اینکه تو به آن آگاهی، و اگر نبود اینکه گروهی از امّت من در مورد تو چیزی را که نصرانی‌ها در مورد عیسی گفتند، بگویند، در مورد تو سخنی به زبان می‌آوردم که گروهی بر تو نمی‌گذشتند مگر اینکه خاک پای تو را برای شفاء بر می‌داشتند، جابر گفت: وقتی سخن عمار تمام شد سلمان آمد

و عمار گفت: و این سلمان همراه ما بود، سلمان نیز همان چیزهایی که عمار گفت بیان کرد.

کنز جامع الفوائد وتأویل الآیات: امام باقر محمد بن علی علیهما السلام فرمود: روزی، در حالی که سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر بالین علی علیه السلام بود خوابید و علی علیه السلام نماز عصر نخوانده بود وخورشید در حال غروب بود. رسول اللّٰه بیدار شد و علی علیه السلام درمورد نمازش با او صحبت کرد، پیامبر دعا کرد و خورشید برای او باز گشت به همان هیأت وقت عصر. و حدیت بازگشت خورشید را ذکر کرد و فرمود: ای علی برخیز و به خورشید سلام بده وبا آن سخن بگو که آن با تو سخن خواهد گفت، آن حضرت فرمود: ای رسول اللّٰه چگونه به او سلام دهم؟ فرمود: بگو سلام بر تو ای خلق خدا، گفت: علیک السلام ای اول و ای آخر، ای ظاهر و ای باطن، ای کسی که دوستدارانش را نجات می‌دهد و دشمنانش را نابود می‌کند، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: خورشید چه پاسخی به تو داد؟ و علی علیه السلام آن را پنهان می‌کرد، پیامبر به او فرمود: بگو خورشید به تو چه پاسخ داد، آنچه گفته بود را به او گفت، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خورشید راست گفته و آنچه خدا امر کرده بر زبان آورده است، تو اولین ایمان آورنده هستی، تو آخرین وصی هستی، پس از من پیامبری نیست و پس از تو وصی ای نیست، و تو ظاهر بر دشمنانت هستی، و تو باطن علمی هستی که بر آن آگاهی یافته ای، و کسی در آن برتر از تو نیست، صندوقچه علم من و خزانه وحی پروردگارم هستی، و فرزندان تو بهترین فرزندان هستند، و شیعیان تو هستند که در روز قیامت نجیبند.

امالی الطوسی: از یحیی بن العلاء الرازی گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: وقتی امیرالمؤمنین به سمت نهروان خارج شد و وارد اولین زمین از بابل شدند، وقت نماز عصر فرا رسید، از آن گذر نکردند تا اینکه خورشید غروب کرد، مردم در چپ و راست فرود آمدند و نماز خواندند به جز اشتر، او گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینم که فرود آمده نماز بخواند، نماز می‌خوانم، گفت: وقتی فرود آمد گفت: ای مالک این زمین شوره زار است نماز در آن جایز نیست، و هر کس نماز بخواند باید نمازش را تکرار کند، سپس گفت: به طرف قبله رفت و سه کلمه که نه عربی بود و نه فارسی بر زبان آورد که ناگهان خورشید، سفید و پاک ظاهر شد و قتی با ما نماز خواند، خورشید افتاد و در این هنگام صدایی مانند صدای ارّه شنیدیم.

کتاب الصفینِ نصر بن مزاحم: از عبد خیر که گفت: همراه علی علیه السلام در سرزمین بابل حرکت می‌کردم، گفت: وقت نماز عصر فرا رسید، گفت: به مکانی نمی‌رسیدیم مگر اینکه آن را بدتر از دیگری می‌یافتیم، گفت: تا اینکه به مکانی بهتر از آنچه دیده بودیم رسیدیم، و خورشید نزدیک غروب کردن بود، علی علیه السلام فرود آمد و من همراه او فرود آمدم، گفت: دعا کرد و خورشید به میزان زمان نماز عصر بازگشت، گفت: نماز عصر را خواندیم سپس خورشید غروب کرد.

الکافی: عمار بن موسی گفت: من و امام صادق علیه السلام وارد مسجد فَضیح شدیم، فرمود: ای عمار این قسمت هموار را می‌بینی؟ گفتم: بله، گفت: زن جعفر که امیرالمؤمنین پس از او همسرش شد در این مکان نشسته بود و دو پسرش که از جعفر بودند همراه او بودند، گریه کرد. پسرانش به او گفتند: چه چیز تو را به گریه انداخت ای مادر؟ گفت: به خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کردم، گفتند آیا برای امیرالمؤمنین گریه می‌کنی و برای پدرمان گریه نمی‌کنی؟ گفت: نه این طور نیست، سخنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام در این مکان به من گفت به یاد آوردم و مرا به گریه انداخت، گفتند: کدام سخن؟ گفت: همراه امیرالمؤمنین در این مسجد بودم به من فرمود: این قسمت هموار را می‌بینی؟ گفتم: بله، فرمود: من و رسول الله در آن نشسته بودیم که سرش را بر بالین من گذاشت، سپس لرزید و صدای خوابش بلند شد، وقت نماز عصر فرا رسید، دوست نداشتم سرش را از روی پایم حرکت دهم تا باعث اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله شوم، تا اینکه وقت تمام شد و نماز از دست رفت، رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار شد و گفت: ای علی نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: دلیلش چه بود؟ گفتم: اکراه داشتم که شما را بیازارم، گفت: برخاست و به طرف قبله رفت و دو دستش را بلند کرد و گفت: خدایا خورشید را به زمان نماز بازگردان تا علی نماز بخواند، و خورشید به زمان نماز بازگشت و نماز عصر را خواندم سپس همچون ستارگان فرو افتاد.

الخرائج: روایت شده است که یک زن و مرد برای قضاوت نزد او رفتند، مرد صدایش را برای زن بالا برد، علی علیه السلام فرمود: ساکت شو –

و او از خوارج بود –ناگهان سرش تبدیل به سر سگ شد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین بر سر این خارجی فریاد زدی و سرش تبدیل به سر سگ شد، چرا اینکار را با معاویه نمی‌کنی؟ فرمود: وای بر تو اگربخواهم معاویه را با تختش اینجا بیاورم ازخدا می‌خواستم که چنین کند اما ما خزانه دار خدا هستیم، نه خزانه دار طلا و نقره و نه انکار، بلکه خزانه دار اسرار تدبیر خدا هستیم، آیا نخوانده ای: «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»{بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند} و در روایتی فرمود: آن‌ها را فقط برای اقامه حجت و إکمالِ آزمون فرا می‌خوانم و اگر به من اذن داده شود که برای هلاکت معاویه دعا کنم تأخیر نمی‌شود.

الخرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام دایی گروهی از بنی مخزوم بود، روزی جوانی از آن‌ها آمد و گفت: ای دایی دوست همسالی داشتم که درگذشت و من برای او بسیار اندوهگین شدم، گفت: دوست داری او را ببینی؟ گفت: بله، پس ما را بر سر قبر او ببر، دعا کرد و گفت: ای فلانی به اذن خدا برخیز، ناگهان مرده بر سر قبر نشست در حالی می‌گفت: (وینه وینه)، معنایش را پرسید. گفت: یعنی لبیک لبیک ای سرور ما. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این چه زبانی است؟ آیا در زمان مرگ از عرب‌ها نبودی؟ گفت: بله، اما بر ولایت فلان و فلان مُردم و زبانم تبدیل به زبان اهل آتش شد.

الخرائج: از سلمان فارسی: گفت: زنی از انصار که به او أمّ فروة گفته می‌شد به شکستن بیعت ابوبکر تحریک می‌کرد و به بیعت کردن با علی علیه السلام تشویق می‌کرد، خبرش به ابوبکر رسید او را فرا خواند و از او خواست که توبه کند، امتناع کرد، ابوبکر گفت: ای دشمن خدا آیا به متفرق کردن اجتماعی که مسلمانان گرد آن جمع شده اند تشویق می‌کنی؟ نظرت در مورد امامت من چیست؟ گفت: تو امام نیستی؟ گفت: پس من چه کسی هستم؟ گفت: امیر قومت هستی که تو را به ولایت انتخاب کردند و گرامیت داشتند، امام از جانب خدا و رسولش انتخاب می‌شود و نباید ظلم کند، امام و امیر برگزیده باید به آنچه در ظاهر و باطن است و آنچه از خیر و شر در مشرق و مغرب اتفاق می‌افتد آگاه باشد، اگر در خورشید یا ماه برخیزد برای او بازگشتی نیست، امامت سزاوار پرستنده بت و کسی که کافر بوده و سپس اسلام آورده نیست، و تو از کدام دسته هستی ای ابن ابی قحافة؟ گفت: من از ائمه ای هستم که خدا برای بندگانش برگزیده است، گفت: به خدا دروغ بستی اگر تو از کسانی که خدا برگزیده است بودی تو را در کتابش ذکر می‌کرد چنانکه غیر تو را ذکر کرده است، خدای عزّو جلّ فرمود: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ»{و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.}. وای بر تو اگر امام هستی نام آسمان دنیا چیست؟ و نام آسمان دومی، سومی، چهارمی، پنجمی، ششمی و هفتمی چیست؟ ابوبکر مبهوت ماند و پاسخی نداد، سپس گفت: نام آن‌ها نزد خدایی است که آن‌ها را خلق کرده است، گفت: اگر جایز بود که زنان به مردان یاد دهند به تو می‌آموختم، ابوبکر گفت: ای دشمن خدا اگر نام آسمان‌ها را یکی یکی نگویی تو را می‌کشم. گفت: آیا

مرا به کشتن تهدید می‌کنی؟ به خدا اهمیتی نمی‌دهم که مرگم به دست چون تویی صورت گیرد، اما به تو می‌گویم، آسمان دنیا ایلول، دوم ربعول، سوم سحقوم، چهارم ذیلول، پنجم ماین، ششم ماجیر و هفتم ایوث است، ابوبکر و همراهانش متحیّر شدند، به او گفتند نظرت در مورد علی علیه السلام چیست؟ گفت: انتظار دارید در مورد امام الأئمه و وصی أوصیا چه بگویم، کسی که زمین و آسمان به نور او روشن شده است، و کسی که یکتا پرستی جز با شناخت او کامل نمی‌شود. اما تو عهد شکنی کردی و تغییر دادی و دینت را فروختی. ابوبکر گفت: او را بکشید به راستی که مرتد شده است، کشته شد، علی علیه السلام در زمین خود در وادی القری بود، وقتی آمد و خبر قتل‌ام فروة به او رسید، بر سر قبر او رفت، بر سر قبرش چهار پرنده سفید با منقارهای سرخ بودند در منقار هر یک از آن‌ها دانه اناری بود و داخل شکاف قبر می‌شد، وقتی پرندگان به علی علیه السلام نگریستند بالهای خود را به حرکت در آوردند و سر و صدا کردند، با زبانی شبیه زبان آن‌ها به آن‌ها پاسخ داد، گفت: اگر خدا بخواهد انجام می‌دهم، کنار قبرش ایستاد و دستش را به طرف آسمان گرفت و گفت: ای زنده کننده جانها بعد از مرگ،

ای احیا کننده استخوانهای پوسیده،ام فروه را برای ما زنده کن و او را عبرتی برای کسی که تو را سرکشی کرده قرار ده، ناگهان صدایی آمد: ای امیرالمؤمنین کارت انجام شد،ام فروة در حالی که لباس سبز رنگی از ابریشم سبز به او پیچیده شده بود بیرون آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین ابن ابی قحافه خواست که نور تو را خاموش کند و خدا برای نور تو روشنایی و درخشش خواست، این خبر به ابوبکر و عمر رسید و حیرت زده شدند، سلمان به آن‌ها گفت: اگر ابوالحسن به خدا قسم خورد که

اولین وآخرین انسانها را زده کند، چنین می‌کند، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به شوهرش بازگرداند و دو پسر برای او به دنیا آورد و بعد از علی علیه السلام شش ماه زندگی کرد.

الخرائج: روایت از سعد بن خالد الباهلی: پیامبر ناخوش احوال بود و تب داشت، همراه علی علیه السلام بر او وارد شدیم، رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: أم ملدم بر من فرود آمده است، علی علیه السلام دست راستش را بیرون آورد و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هم دست راستش را بیرون آورد، علی علیه السلام آن را روی سینه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله قرار داد، و گفت: ای‌ام ملدم برو بیرون، که او بنده خدا و رسولش است، گفت: دیدم که رسول اللّٰه تکیه داد و نشست سپس لباس از تن خارج کرد و گفت: ای علی! خدا تو را به خصلتهایی فضلیت داده است، از آن جمله این است که دردها را رام دست تو کرده، چیزی را دفع نمی‌کنی مگر اینکه به اذن خدا دفع می‌شود.

الفضائل: امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن آمد و وارد ایوان کسری شد، دُلَف بن مجیر همراه او بود، وقتی نماز خواند، برخاست و به دلف گفت: همراه من بیا و گروهی از اهل ساباط با او بودند، پیوسته در منزل‌های کسری می‌گشت و به دلف می‌گفت: کسری در این مکان چنین و چنان داشته است، دلف می‌گوید به خدا او اینچنین بود. پیوسته اینگونه بود تا اینکه همه قسمت‌ها را همراه کسانی که با او بودند گشت و دلف می‌گفت: ای سرور من! گویی که شما این اشیاء را در این خانه‌ها قرار داده اید، سپس علی علیه السلام به جمجمه ای

پوسیده نگاه کرد و به یکی از یارانش گفت: این جمجمه را بردار، سپس علی علیه السلام به ایوان آمد و آنجا نشست و تشت آبی خواست، به مرد گفت: این جمجمه را در تشت قرار بده، سپس گفت: ای جمجمه تو را قسم می‌دهم که بگویی من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبانی فصیح گفت: تو امیر المؤمنین، سرور وصیین و امام متقین هستی و من بنده خدا و پسر کنیز خدا، خسرو انوشیروان هستم، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: حالت چگونه است؟ گفت: ای امیرالمؤمنین من پادشاهی عادل، مهربان و دلسوز مردم بودم، ظلم را نمی‌پسندیدم، ولی بر دین مجوس بودم و محمد صلی الله علیه و آله در زمان پادشاهی من به دنیا آمد، و در شب ولادت از کنگره‌های قصر من بیست و سه کنگره فرو ریخت، خواستم به خاطر فراوانی شنیدن از انواع شرف، فضیلت، جایگاه و مرتبه او و شرف اهل بیتش در آسمان‌ها و زمین به او ایمان بیاورم، اما از آن غافل شده و به پادشاهی مشغول شدم، افسوس از نعمت و جایگاهی که به خاطر ایمان نیاوردن از دست دادم، و من به خاطر ایمان نیاوردنم از بهشت محروم و با وجود این کفر خدا تعالی به برکت عدل و انصافی که با مردم داشتم از عذاب آتش رهایی بخشیده، من در آتش ولی آتش بر من حرام است. افسوس، اگر ایمان می‌آوردم همراه تو بودم ای سرور اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و ای امیر امّتش، گفت: مردم گریستند، و مردمانی که از ساباط بودند نزد قوم خود بازگشتند و آن‌ها را از آنچه اتفاق افتاده بود آگاه کردند، آشفته شدند و در معنای امیرالمؤمنین دچار اختلاف شدند، مخلصان آن‌ها گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام بنده خدا، ولی او و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است و گروهی گفتند: بلکه او پیامبر صلی الله علیه و آله است و گروهی گفتند: بلکه او پروردگار است و آن‌ها عبدالله

بن سبا و یارانش بودند، و گفتند: اگر او پروردگار نیست چگونه مرده‌ها را زنده می‌کند؟ گفت: امیرالمؤمنین این را شنید و به تنگ آمد و آن‌ها را احضار کرد و فرمود: ای مردم شیطان بر شما غلبه کرده است، من جز بنده خدا نیستم که با امامت، ولایتش و جانشینی رسولش صلی اللّٰه علیه و آله به من نعمت داده است، از کفر بازگردید، من بنده خدا و پسر بنده او هستم، و محمد صلی لله علیه واله برتر از من است، و او نیز بنده خداست، ما جز بشری مانند شما نیستیم، گروهی از کفر بازگشتند و گروهی در کفر باقی ماندند و بازنگشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن‌ها اصرار کرد که بازگردند اما بازنگشتند، آن‌ها را در آتش سوزاند، و گروهی از آن‌ها در بلاد پراکنده شدند و گفتند: اگر در او ربوبیّت نبود ما را در آتش نمی‌سوزاند، پناه می‌بریم به خدا از درماندگی.

الفضائل: ابورواحه انصاری از مغربی روایت کرد، گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم خواست با معاویه بجنگد، به جمجمه ای که کنار فرات بود نگاه کرد، زمان زیادی بر آن گذشته بود، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن گذر کرد و آن را صدا زد، با لبیک به او جواب داد و پیش رویش غلتید و با کلامی فصیح سخن گفت، به او دستور داد تا بازگردد، به جایش بازگشت، وقتی از جنگ نهروان فارغ شد جمجمه پوسیده ای دید و گفت: بیاوریدش، آن را با تازیانه اش تکان داد و گفت: به من بگو که هستی؟ فقیری یا ثروتمندی، بدبخت یا خوشبخت، پادشاه یا رعیت؟ با زبانی فصیح گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین من پادشاهی ستمکار بودم، من دویز بن هُرمُز پادشاه پادشاهان بودم، مشرق و مغرب زمین، بلندی‌ها و دره‌ها، خشکی و

دریاهای آن را صاحب شدم، من کسی هستم که هزار شهر را در دنیا گرفتم و هزار پادشاه از پادشاهانش را کشتم، ای امیرالمؤمنین من کسی هستم که پنجاه شهر ساختم و از پانصد هزار دختر باکره ازاله بکارت کردم و هزار غلام ترک، هزار ارمنی، هزار رومی و هزار زنگی را خریدم. و با هفتاد نفر از دختران پادشان ازدواج کردم، هیچ ملکی در زمین نبود مگر اینکه بر آن پیروز شدم و بر اهلش ظلم کردم، وقتی ملک الموت به سراغم آمد به من گفت: ای ستمکار، ای طغیانگر با حق مخالفت کردی، اعضایم به لرزه افتاد و بندهایم متزلزل شد، زندانیانم که هفتاد هزار نفر از فرزندان پادشاهان بودند و از زندان رها شده بودند، بر من ظاهر شدند، وقتی ملک الموت روح مرا بالا برد اهل زمین از ستم من آسوده گشتند، و من تا ابد در آتش معذب خواهم بود، خدا مرا به هفتاد هزار فرشته عذاب سپرده که در دست هر یک از آن‌ها عصایی از آتش است که اگر با آن به کوههای زمین ضربه زده شود، کوهها آتش گرفته خرد خواهد شد، و هر وقت که فرشته با یکی از این عصاها بر من ضربه می‌زند آتش می‌گیرم و می‌سوزم، و خدا مرا زنده می‌کند و به خاطر ستم به بندگانش مرا تا ابد عذاب می‌کند، و همچنین خدای تعالی به تعداد موهای بدنم مار و عقرب مأمور کرده تا مرا بگزنید و نیش بزنند و مارهاو عقربها به من می‌گویند: این سزای ستمی است که به بندگانش کردی، سپس جمجمه ساکت شد، و همه سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام گریستند و بر سرهایشان زدند، و گفتند: ای امیرالمؤمنین حق تو را بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله ما را آگاه کرد نادیده گرفتیم، و فقط حق و بهره خود را از تو از دست دادیم، چرا که چیزی از تو کم نمی‌شود، پس ما را به خاطر کوتاهی که سرزده و اینکه مقام تو را برای دیگری پسندیدیم حلال کن. ما پشیمان هستیم،

علی علیه السلام دستور داد تا جمجمه پوشانده شود، و در این زمان آب نهروان از حرکت باز ایستاد، و هر حیوان و ماهی ای که در نهر بود به روی آب آمد، و هر یک از آن‌ها با امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و برای او دعا کرد و به امامت او گواهی داد، در این رابطه یکی از آن‌ها می‌گوید:

- سلام من بر زمزم و صفا، سلام من بر سدرة المنتهی.

- در نهروان جمجمه‌های اهل خاک در روز روشن با تو سخن گفتند.

- ماهی‌های آن بر تو آشکار شدند و به ولایت تو اذعان کردند

الخرائج: از حارث بن أعور روایت شده، گفت: در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر روی منبر خطبه می‌گفت به گوشه مسجد نگریست و فرمود: ای قنبر آنچه را که در آن سوراخ است بیاور، ناگهان ماری سیاه وسفید به بهترین شکل ممکن، آورد. مار رو به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و محرمانه با او سخن گفت، سپس به سوراخ بازگشت، مردم تعجب کردند، گفتند: ما را چه می‌شود شگفت زده نمی‌شویم؟ گفت: می‌بینید که این مار با جان و دل با رسول اللّٰه بیعت کرد و از میان شما عده ای می‌شنوند و عده ای نمی‌شنوند و اطاعت نمی‌کنند، حارث گفت: همراه امیرالمؤمنین در کناسه بودیم که شیری از بیابان روی آورد و آمد، از اطرافش پراکنده شدیم، شیر آمد تا اینکه پیش رویش ایستاد و دستانش را بر گوشهایش قرار داد. علی علیه السلام به او فرمود: به اذن خدا بازگرد و از امروز به بعد وارد دارالهجره نشو و از طرف من این خبر را به درندگان برسان.

کشف الیقین: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان علی علیه السلام فرات دچار مدّ شد و مردم به نزد او آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما بیم غرق شدن داریم، چرا که آب فرات به حدی رسیده که مانند آن سابقه نداشته است، کناره‌های آن پر شده است، اللّٰه اللّٰه. امیرالمؤمنین سوار شد و مردم همراه او در راست و چپ بودند، بر مسجد سقیف گذر کرد یکی از جوانان آن‌ها به استهزا چشمک زد. حضرت، خشمگین رو به او کرد و فرمود: ترش رویان پست اجداد، بازماندگان ثمود، چه کسی این بندگان را از من می‌خرد؟ بزرگانشان به سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین اینان جوانند، نمی‌دانند در چه موقعیتی هستند، ما را به خاطر آن‌ها مواخذه نکن، به خدا ما از این کراهت داریم، و هیچ یک از ما از گفتن این کلام به تو خشنود نیست، پس از ما بگذر خدا از تو بگذرد، گفت: او شرم کرد و فرمود: از شما نمی‌گذرم مگر اینکه تا وقتی برگشتم مجلستان و هر روزنه، ناودان و چاه گندابی که در راه مسلمانان است را نابود کنید که این باعث آزار مسلمانان است، گفتند: چنین می‌کنیم، رفت و آنان را ترک کرد. مجلس خود را شکستند و هر آنچه دستور داده بود انجام دادند تا اینکه به فرات رسید که امواجش در تلاطم بود، ایستاد در حالی که مردم می‌نگریستند، به عبرانی سخنی گفت و فرات یک ذراع کم شد، گفت: کافی است؟ گفتند: بر ما بیافزا، با عصایی که همراهش بود ضربه زد ناگهان ماهی‌ها با دهانهای باز ظاهر شدند، گفتند: ای امیرالمؤمنین ولایتت را بر ما عرضه کردی و ما آن را پذیرفتیم به جز مار ماهی و ماهی آبنوس، علی علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل وقتی از سفره پراکنده شدند عده از آن‌ها به خشکی رفتند که تبدیل به بوزینه و خوک شدند

و عده ای از آن‌ها به دریا رفتند که مار ماهی و ماهی آبنوس شدند، سپس مردم به سوی او آمدند و گفتند: این اناری است که مانند آن را هرگز ندیده ایم، آب، آن را آورده و به خاطر بزرگی و عظمتش پل نگه داشته شده است، گفت: این انار از انارهای بهشت است، مردان را صدا زد و با طناب آن را بیرون آوردند، خانه ای در کوفه نماند مگر اینکه مقداری از آن انار، داخل آن شد.

توضیح: الصعر: کشیدگی به ویژه در گونه، وقد صعر خدّه و صاعر یعنی: از تکبر کشید. زجر الوادی: وقتی که بسیار امتداد یابد و مرتفع شود.

از ابوزید نحوی نقل است: از خلیل بن احمد عروضی پرسیدم: چرا مردم از علی علیه السلام بریدند و از وی جدا شدند در حالی که نزدیکی اش به رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله غیرقابل انکار و موقعیتش نزد مسلمانان درخشان و رنجها و زحماتش در اسلام بر همگان روشن بود؟ گفت: به خدا سوگند، نور علی علیه السلام بر درخشندگی همه مسلمانان فائق بوده و بر هر مرد بخشنده و جوانمردی غالب بود، ولی مردم به هم شکل و هم کیش خود گرایش بیشتری دارند، مگر این بیت را نشنیده ای:

- هر شکلی با شکل خود الفت دارد، مگر فیل را نمی‌بینی که با فیل الفت دارد؟

و ریاشی از عباس بن احنف دو بیتی با همین مضمون نقل می‌کند:

- به من گفت: چگونه از هم جدا شدید؟ سخنی منصفانه به او گفتم:

او هم شکل من نبود، پس از او جدا شدم و مردم اشکال گوناگونی دارند و با اشخاص مختلف نس می‌گیرند.

توضیح: «القُربی»، مصدر به معنای قرابت و نزدیکی. و «العناء»: خستگی و زحمت. و «بهره بهرا»: مغلوب کرد. و «المنهل»: چشمه آبی که شتر در چراگاه به آن می‌رود، یعنی: از آن‌ها، از هر چشمه ای از چشمه‌های خیر و سعادت، بهترین و خالص ترین آن را گرفت. و «الالف»: مونس، و «الالّاف»: جمع «الف»، مانند کافر و کفار.

عیون اخبار الرضا علیه السلام، علل الشرائع: حسن بن فضال گوید: از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: چگونه مردم از وی کناره گرفتند و به دیگری روی آوردند، در حالی که از فضل و پیشینه و منزلت وی نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آگاه بودند؟ فرمود: آن‌ها به این خاطر از وی روی برگرداند و به دیگری روی آوردند، در حالی که از فضل وی آگاه بودند، که وی تعداد زیادی از پدران و پدربزرگان و برادران و عموها و داییها و نزدیکان آن‌ها که با خدا و رسولش مخالفت کرده بودند را به قتل رساند؛ و به این خاطر کینه وی را در دل داشتند، و دوست نداشتند بر آن‌ها ولایت یابد و در دل آن‌ها نسبت به شخص دیگر، چنین کینه ای وجود نداشت؛ زیرا او مانند امام، همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جهاد نکرد. به این خاطر از وی روی برگرداندند و به دیگری روی آوردند.

طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه: «مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» فرمود: امر آخرت را برای آنان آسان می‌کنم «وَمِنْ

خَلْفِهِمْ» به آنان دستور می‌دهم اموال را جمع آوری کنند و حقوق را از این اموال نپردازند تا برای ورثه آنان باقی بماند «عَنْ أَيْمَانِهِمْ» دینشان را با آراستن گمراهی و زیبا نشان دادن شبهه‌ها تباه می‌کنم «عَن شَمَآئِلِهِمْ» از طریق ترغیب آنان به لذت‌ها و چیره کردن شهوت‌ها بر دل‌های آنان.

محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن منصور نقل کرده است که گفت: از امام علیه السلام در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا یا شرب خمر یا چیزی از کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر.

فرمودند: پس این فاحشه و گناه بزرگی که ادعا می‌کنند خدای عز و جل ما را به آن فرمان داده است، چیست؟ عرض کردم: خدای عز و جل و ولی او داناترند. امام فرمودند: این ادعا از سوی ائمه ظلم و ستم مطرح شده است. آنان ادعا کردند که خدای عز و جل به آنان دستور داده است که قومی را امام خود قرار دهند که خدا به قرار دادن آنان به عنوان امام امر نکرده است. خدا به آنان پاسخ رد داده است و به ما خبر داده است که بر او دروغ بسته اند. خدای عز و جل این کار آن‌ها را فاحشه خوانده است.

عیاشی: از مسعده ابن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر که ادعا کند خدا به گناه و فحشا امر کرده است، بر خدای عز و جل دروغ بسته است و هر که ادعا کند که خیر و شر، بدون اراده الهی است، خدا را از سلطنت و تسلط خود خارج ساخته است و هر که ادعا کند گناهان، بدون نیروی خدا انجام

گرفته است، بر خدا دروغ بسته است و هر که بر خدا دروغ ببندد، خدا او را وارد آتش می‌کند.

از محمد بن منصور، از عبد صالح (امام موسی بن جعفر) علیه السلام نقل شده است که گفت: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً» تا «أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا و خوردن شراب و چیزی از این کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: پس این فاحشه ای که ادعا می‌کنند خدا ما را به آن دستور داده است، چیست؟ گفتم: خدا و ولی اش داناتر است. گفت: این ادعا از جانب ائمه ظلم و ستم مطرح شده است، آنان ادعا کردند که خدای عز و جل آنان را به قرار دادن آن‌ها به عنوان امام امر فرموده است، پس خدا به آنان پاسخ داده و به ما خبر داده است که آنان بر او دروغ بسته اند و این کارشان را فاحشه خوانده است.

ابوبصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: یعنی به سوی قبله که در آن عبادت بت‌ها انجام نمی‌گیرد و عبادت در آن فقط برای خدا است.

ابن بابویه گفت: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن عبدالله بن مهران کرخی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ» فرمود: یعنی به جای ائمه حق، ائمه ظلم و ستم را برگزیدند، «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ».

از همو: با اسناد به محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است و چنین افزوده است: در روز عرفه، مردم در شهرهای بزرگ بدون امام گرد هم می‌آیند و خدای عز و جل را عبادت می‌کنند.

از همو، از اسماعیل بن منصور بن احمد قصار در فرغانه نقل شده است که گفت: از ابو عبدالله محمد بن قاسم بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام احمد انصاری

ابو علی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از عبدالرحمان بن حجاج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: شانه زدن روزی می‌آورد و مو را زیبا می‌کند و حاجت را بر آورده می‌سازد و آب پشت را زیاد می‌کند و بلغم را از میان می‌برد. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قسمت زیر ریش را چهل بار و بالای آن را هفت بار شانه می‌زد و می‌فرمودند: شانه زدن هوش را افزایش می‌دهد و بلغم را از بین می‌برد.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در زمان فقر و قحطی به سر می‌برد. وی بر حسب شرایط اقتصادی آن زمان و توانایی خویش، امرار معاش می‌کرد. ولی نعمت‌های دنیا پس از آن روزگار، فراوان شد. شایسته ترین مردم برای استفاده از این نعمت‌ها، نیکان آن مردم هستند سپس این آیه را خواندند «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» ما شایسته ترین کسی هستیم که از آن چه خدای عز و جل به وی عطا فرموده است بردارد. ولی من ای ثوری لباسی را که اکنون بر تن می‌بینی، برای مردم می‌پوشم سپس دست سفیان را به طرف خود کشید و لباس زبرین را بالا زد و لباس زیرین را نشان داد که خشن بود. ایشان فرمودند: این را برای خود می‌پوشم و آن چه را دیده ای برای مردم. سپس لباس سفیان را کنار زد و معلوم شد که ظاهر آن خشن و درون آن نرم است. آن گاه فرمودند: این لباس خشن را برای مردم پوشیدی و لباس نرم را برای خودت پوشیده ای تا راحت و آسوده باشی.

و از همو: از از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن اشعری، از ابن قداح نقل شده است که گفت: روزی امام صادق علیه السلام به من تکیه کرده بود یا گفت: بر پدرم عباد ابن کثیر بصری او را دید در حالی که بر تن او لباس‌هایی نرم و زیبا بود. گفت: ای ابو عبدالله! تو از خاندان رسالت هستی و پدرت چنین و چنان بود؛ چرا این گونه لباس‌های نرم و گران قیمت را بر تن می‌کنی؟ چرا لباس‌هایی پست‌تر از این لباس را نمی‌پوشی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «وای بر تو ای عباد «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» خدای عز و جل هنگامی که بر بنده خود نعمتی را ارزانی بدارد، دوست دارد آن را بر او ببیند و اشکالی در این کار نیست... تا آخر حدیث.

و از همو: از گروهی، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، چقدر مردم از کسی که غذایی با کیفیت بد می‌خورد و لباسی با کیفیت بد می‌پوشد و اظهار خواری می‌کند، خوششان می‌آید! فرمودند: مگر نمی‌دانی یوسف علیه السلام پیامبر بود و فرزند پیامبر بود، اما با وجود این، قباهای ابریشمی دارای دکمه‌های زرین بر تن می‌کرد و در مجالس آل فرعون برای داوری و قضاوت می‌نشست؟ مردم به لباس‌هایش احتیاج نداشتند، بلکه به عدلش نیازمند بودند. در حقیقت چیزی که در امام مورد نیاز است، این است که راستگو باشد و هر گاه وعده دهد، این وعده را عملی کند و هر گاه قضاوت کند، در این

قضاوت عادل و دادگر باشد و خدا هیچ گاه غذا و نوشیدنی حلال را تحریم نمی‌کند، بلکه حرام را چه کم و چه زیاد، حرام دانسته است، و خدا می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».

و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مصعب، از یونس بن ظبیان

یا معلی بن خُنَیس نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از این زمین چه بهره ای داری؟ ایشان لبخند زدند و فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد که با انگشت شصت خود هشت رود در زمین ایجاد کند که این رودها از آن جمله است: سیحون و جیحون که همان رودخانه بلخ است و خشوع که همان رودخانه شاش است و مهران یعنی رودخانه هندوستان و نیل در مصر و دجله و فرات. پس هر چه این رودخانه‌ها آب می‌دهد یا می‌گیرد از آن ما است و هر چه برای ماست، برای شیعیان ما نیز هست و دشمن ما را از آن بهره نیست، مگر آن که به ناحق گرفته است، (مُلک) ولیّ ما (یعنی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) وسیع‌تر است از آن چه میان زمین و آسمان است، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «قُلْ هِی لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که از آن‌ها به ناحق گرفته شده است «خَالِصَةً» برای آنان «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بدون غصب.

و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم بن عتیبه نقل شده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آمدم در حالی که در خانه ای مجهز بود و بر تن او پیراهنی خیس و روپوشی رنگ آمیزی شده بود و این رنگ آمیزی بر شانه او اثر گذاشته بود، پس به نگاه کردن به خانه و قیافه وی مشغول شدم. فرمودند: ای حکم! در مورد آن چه می‌بینی، چه می‌گویی؟ عرض کردم: چه می‌توانم بگویم در حالی که شما را با این قیافه می‌بینم؟ این کار را در میان ما فقط نوجوانان انجام می‌دهند. فرمودند: ای حکم! «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق»؟! این از جمله نعمت‌هایی است که خدا برای بندگان خود اختصاص داده است. و اما این خانه ای را که می‌بینی، خانه زن است و من تازه ازدواج کرده‌ام و خانه عروس باید این چنین باشد.

«بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، از بنده خدا، امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب به مردم مصر و محمد ابن ابی بکر و تمام حدیث را ذکر کرد و از جمله آن: و بدانید ای بندگان خدا پرهیزگاران هم به خیر عاجل (زود رس) و هم به خیر آجل (با تأخیر) دست یافته اند و با اهل دنیا در دنیای خودشان شریک شدند. اما اهل دنیا در آخرتشان با آنان شریک نشده اند. خداوند آنان (پرهیزگاران) را در برخورداری از نعمت‌های دنیا، مادامی که در دنیا به سر می‌برند اختیار داده است و آنان را بی نیاز ساخته است، خدای عز و جل می‌گوید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِی لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، آنان به بهترین وجه در دنیا سکنی گزیده اند و از بهترین خوراک‌های آن خورده اند، پس با اهل دنیا

در دنیای خودشان شریک شدند و از خوراک‌های پاکیزه ای که اهل دنیا می‌خورند، آنان نیز می‌خورند و از نوشیدنی‌های پاکیزه ای که اهل دنیا می‌نوشند، آنان نیز می‌نوشند و از بهترین زنانی که آنان با آن‌ها ازدواج می‌کنند، برای خود می‌گزینند و فردا در همسایگی خدا به سر خواهند برد و از او درخواست نعمت خواهند کرد و او نیز به آنان ارزانی خواهد داشت و دعوت آنان را خواهد پذیرفت و بهره آنان از لذت‌ها را نخواهد کاست. پس ای بندگان خدا! هر که عقل و خرد دارد، به این نعمت‌ها مشتاق است، و برای تحصیل آن باید تقوای خدا را پیشه خود سازد. و لاحول و لا قوه الا بالله.

ای بندگان خدا! هر گاه پرهیزگار شوید و به پیامبرتان از طریق رعایت حق اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، وفادار ماندید، (در این صورت) او را به بهترین وجه می‌پرستید و به بهترین وجه سپاسگزاری خواهد کرد و به بهترین صورت صبر و سپاس را انجام خواهید داد و بهترین سعی و کوشش را مبذول خواهید کرد و حتی اگر نماز دیگران از نماز شما طولانی‌تر و روزه آن‌ها از شما بیشتر باشد، اما باز پرهیزگاری شما نسبت به خدا بیشتر است و نصیحت شما برای اولیای امور فزونتر خواهد بود.

از احمد بن محمد، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی ابن الحسین علیه السلام گاهی لباسی با قیمت پانصد دینار و جامه ای با قیمت پنجاه دینار را می‌پوشید و زمستان خود را با آن سپری می‌کرد و هر گاه زمستان به سر می‌رسید، آن را می‌فروخت و بهای آن را صدقه می‌داد.

طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اما اعمال و ارواح مؤمنان به آسمان برده می‌شود و درهای آسمان برای آنان باز می‌شود. اما عمل و روح انسان کافر بالا برده می‌شود و هنگامی که به آسمان می‌رسد، فرشته ای این ندا را سر می‌دهد که: او را به سجین پایین ببرید. و آن دره ای است در حضر موت که به آن برهوت می‌گویند.

و نیز از همو، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بُکیر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی از زراره نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: در باره اصحاب اعراف چه می‌گویی؟ عرض کردم: آنان یا مؤمن و یا کافرند. سپس فرمودند: به خدا قسم آنان نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان وارد بهشت می‌شدند و اگر کافر بودند مانند کافران وارد آتش می‌شدند. آنان قومی اند که حسنات و سیئات آنان مساوی اند و در اعمالشان کم آورده اند و آنان همانان هستند که خدای عز و جل گفته است.

عرض کردم: آیا آنان اهل بهشت هستند یا آتش؟ فرمودند: آنان را در جایی که خدا رها کرده است، رها می‌کنم. عرض کردم: آیا آنان را به خدا موکول می‌کنی؟ فرمودند: بلی، من آنان را به حکم خدا موکول می‌کنم. چنان که خدا آنان را به مشیت خود موکول کرده است؛ اگر بخواهد، آنان را با رحمت خود وارد بهشت می‌کند و اگر بخواهد، آنان را به علت گناهانشان به سوی آتش سوق می‌دهد و به آنان ستم نکرده است. عرض کردم: آیا کافر وارد بهشت می‌شود؟ فرمودند خیر. عرض کردم: آیا

کسی غیر از کافر وارد آتش می‌شود؟ گفت: فرمودند: خیر، مگر این که خدا بخواهد. ای زراره! من می‌گویم: اگر خدا خواست، ولی تو نمی‌گویی، اگر خدا خواست. تو اگر بزرگ شوی برمی گردی و گره‌هایت گشوده می‌شود.

و نیز از همو: از احمد بن حسن بن علی فضال، از علی بن اسباط، از احمد بن حنان، از بعضی از اصحابش، از کسی که برای او روایت کرده است، از اصبغ بن نباته، از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: قسم به خدا، من از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام گفت: ای علی! تو و اوصیای پس از من یا گفت: پس از تو اعرافند و خداوند شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت تو. اعراف کسانی هستند که کسی از شما وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که او را شناخته است و او نیز شما را شناخته است، و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که او شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده اید.

و نیز از همو: از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی آمد و به وی گفت: ای امیرمؤمنان، تفسیر: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ امام علی علیه السلام به وی فرمودند: اعراف ما هستیم که یارانمان را با نشانه‌هایشان می‌شناسیم. اعراف ما هستیم که خداوند متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود. اعراف ما

هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش نگهداشته می‌شویم (گماشته می‌شویم) و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته ایم و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده ایم. چرا که خدای عز و جل اگر بخواهد، خود را برای مردم معرفی می‌کند تا این که حدود او را بشناسند و از باب او به او رجوع کنند. اما وی ما را درب، صراط، راه و دروازه ورود به خود قرار داده است.

و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از بعضی از یاران او، از سعد بن طریف نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» به چه معناست؟ فرمودند: ای سعد! آنان اعرافند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده اند و آنان اعراف اند؛ یعنی خدا شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت آنان. کسی که پناه آورندگان به او پناه بردند و کسی که از راه و روش مردم تبعیت می‌کند، یکسان نیستند. مردم به چشمه ای گل آلود روی آوردند که در همدیگر سرازیر و خالی می‌شوند.

اما کسی که به آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، روی آورده است، به چشمه ای صاف و زلال که با علم خدا جاری است و پایان پذیر نیست و هیچ گاه خشک نمی‌شود، روی آورده است. اگر خدا بخواهد، راه خویش را به آنان نشان می‌دهد تا این که از دری که معین کرده

است، به خدا مراجعه کنند. خداوند، محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، را به عنوان در ورود به خویش قرار داده است و این همان فرموده خداست: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» [نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید است، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در (ورودی) آن‌ها درآید].

طبرسی می‌گوید: در مورد (رجال) که این جا آمده است، اختلاف است و چندین قول وجود دارد تا این که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند. کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده اند.

و نیز طبرسی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: اعراف عبارت است از تپه‌هایی میان بهشت و آتش و بر آن هر پیامبری و هر خلیفه پیامبری با گناهکاران از اهل زمانه خود می‌ایستد، چنان که صاحب و فرمانده ارتش با سربازان ضعیف خود می‌ایستد، و نیکوکاران به بهشت هدایت می‌شوند. آن خلیفه (جانشین) به گناهکارانی که با او ایستاده اند می‌گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید که چگونه به بهشت هدایت شدند، پس گناهکاران بر آنان سلام می‌کنند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ».

سپس خدای سبحانه تعالی خبر داده است «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» که آنان (یعنی گناهکاران) وارد بهشت نمی‌شوند و چشم طمع دارند که خدا آنان را با شفاعت پیامبر و امام وارد بهشت کند و این گناهکاران به اهل آتش نگاه می‌کنند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». سپس اصحاب اعراف که عبارت از پیامبران و جانشینانشان هستند، برخی از دوزخیان را صدا می‌زنند و آنان را سرزنش می‌کنند: «مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ» یعنی: آیا اینان همان مستضعفینی هستند که شما آنان را تحقیر می‌کردید و با دنیایی که داشتید بر آنان مباهات می‌کردید؟

و شیبانی در معنای این آیه می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: رجال در این جا ائمه از آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که بر اعراف پیرامون پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قرار دارند و مؤمنان را با نشانه خودشان می‌شناسند. هر که آنان را شناخت، او را می‌شناسند و وارد بهشت می‌کنند و هر که آنان را انکار کرد و آنان او را انکار کردند، وارد آتش می‌کنند.

از زاذان، از سلمان نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیش از ده بار شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمودند: ای علی، تو و اوصیای پس از تو اعراف میان بهشت و آتش هستید و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که شما را شناخته است و شما نیز او را شناخته اید و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده اید.

از سعید بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: ای سعد! آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را انکار کرده اند.

از طیار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: به او عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی شده است، پس اگر خدا آنان را وارد بهشت کرد، با رحمت خویش این کار را کرده است و اگر آنان را شکنجه داد، به آنان ظلم نکرده است.

از کرام نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر گاه روز قیامت فرا رسد، هفت گنبد از نور و روشنایی که از یاقوت سبز و سفید تشعشع می‌کند، برافراشته می‌شود. در هر گنبد، امام زمان آن قرار دارد، در حالی که اهل زمانش، چه نیکان و چه بدکاران باشند، دور او گرد هم می‌آیند تا این که پشت دروازه بهشت قرار گیرند. سپس صاحب اولین گنبد نظری می‌کند و به وسیله این نظر، اهل ولایتش را از دشمنانش جدا می‌کند، سپس به سوی دشمنانش می‌آید و می‌گوید: آیا شما هستید که قسم خوردید رحمت خدا شامل حال آنان نمی‌شود؟! آن گاه به اصحاب خویش می‌گوید: بی هیچ ترس و بیمی وارد بهشت شوید. در این هنگام چهره ظالم سیاه می‌گردد و این در

حالی که یاران امام از آنجا عبور می‌کنند و به سوی بهشت روانه می‌شوند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». هر گاه اهل گنبد دوم به تعداد کم کسانی که وارد بهشت می‌شوند و تعداد زیاد کسانی که به آتش وارد می‌شوند، نگاه می‌کنند، می‌ترسند و واهمه دارند که مبادا وارد بهشت نشوند و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» است.

از ثمالی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» سئوال شد. امام باقر علیه السلام فرمودند: ما اعراف هستیم و نمی‌توان خدا را شناخت مگر به وسیله شناخت ما و ما اعراف هستیم و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته ایم. کسی وارد آتش نمی‌گردد، مگر آن کسی که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده ایم. اگر خدا می‌خواست خویش را به مردم معرفی کند، این کار را می‌کرد، اما او ما را سبب و راه و در ورود به خود قرار داده است.

در روایت محمد بن یعقوب اضافه‌هایی وجود دارد. در روایت علی بن ابراهیم در گفته نافع به امام باقر علیه السلام آمده است: در باره گفته خدای عز و جل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» به من بگو: در آن روز کدام زمین و کدام آسمان دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: به یک تکه نان سفید که از آن خواهند خورد تا این که خدا از محاسبه آفریدگان فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان از خوردن دست

خواهند کشید؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا در آن روز مشغول‌تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ نافع گفت: هنگامی که در آتش باشند. فرمودند: خدا فرموده است: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» آنان از فکر خوردن و نوشیدن بیرون نخواهند شد زیرا که آنان غذا طلب خواهند کرد و طعام زقوم به آنان داده خواهد شد و طلب نوشیدنی خواهند کرد و شراب حمیم به آنان داده خواهد شد. پس گفت: راست گفته ای... تا آخر حدیث.

عیاشی: از ابراهیم بن عبدالحمید، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا اهل آتش، تشنه می‌میرند و تشنه وارد قبرهایشان می‌شوند و تشنه محشور می‌شوند و تشنه وارد جهنم می‌شوند. پس خویشاوندانشان را در بهشت به آنان نشان می‌دهند و به آنان می‌گویند: مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.

از زهری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: روز «تناد» یعنی روزی که اهل آتش، بهشتیان را صدا می‌زنند که مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.

ابن بابویه می‌گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله و عبدالله بن

جعفر حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از زید شحام، نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: صالح پیامبر علیه السلام مدت زمانی را در میان قومش نبود و هنگامی که از آنان دور شد، مردی میانسال و خوش اندام بود که شکمی افتاده و ریشی بلند داشت. اما زمانی که برگشت، شکم او فرو رفته و گونه‌هایش لاغر و جمع شده بود و قامتی متوسط داشت. بنابراین قومش او را نشناختند. هنگامی که به نزد آنان برگشت، آنان سه طبقه (گروه) بودند: گروهی منکر او شدند و هیچ گاه حاضر به بازگشت نبودند و گروهی نسبت به او در حالت شک و تردید بودند و گروهی ایمان داشتند و بر یقین بودند. پس حضرت صالح علیه السلام از گروه شکاک و دو دل (گروه دوم) شروع کرد. به آنان گفت: من صالح هستم. آنان او را تکذیب کردند و به وی دشنام دادند و از خود دور ساختند و گفتند: ما از تو به خدا برائت می‌جوییم. شمایل و (قیافه) صالح با تو فرق می‌کرد. فرمودند: پس از آن به طرف منکران رفت، اما آنان نیز به گفته او گوش ندادند و سخت از او اظهار تنفر کردند.

سپس به طرف گروه سوم راه افتاد. آنان اهل یقین بودند. به آنان گفت: من صالح هستم. گفتند: به ما نشانه ای نشان بده که ما شک نکنیم که تو همان صالح هستی. ما شک نداریم که خدای تبارک و تعالی که آفریدگار است، به هر صورتی که می‌خواهد، آفریدگان خویش را دگرگون می‌کند و نشانه‌های قائم در هنگام قیام او به اطلاع ما رسیده است و آن‌ها را بررسی کردیم. بی گمان، خبر هنگامی نزد ما صحیح است که از آسمان آمده باشد. صالح علیه السلام به آنان گفت: من همان صالح هستم که ماده شتر را برای شما آورده بودم. گفتند: راست می‌گویی و آن همان شتری است که در حال بررسی آن هستیم. بگو نشانه آن

چیست؟ گفت: آن شتر در یک روز آب می‌خورد و شما در روزی دیگر. گفتند به خدا و به آن چه از جانب خدا آورده ای، ایمان آوردیم و آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ». اهل یقین گفتند: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» و شک کنندگان و منکران گفتند: «إِنَّا بِالَّذِيَ آمَنتُمْ بِهِ كَافِرُونَ».

عرض کردم: آیا در آن روز عالمی در میان آنان بود؟ فرمودند: خدا عادل‌تر است از این که زمین را بدون عالمی رها کند که این عالم به خدای عز و جل راهنمایی کند. این قوم پس از خارج شدن و برانگیخته شدن صالح به مدت هفت روز امامی را نمی‌شناختند. اما آنان با آن مقداری که از دین خدا نزد آنان بود، متفق القول و یکپارچه بودند. هنگامی که صالح علیه السلام ظاهر شد، دور او را گرفتند. در حقیقت، داستان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز مانند داستان صالح علیه السلام است.

عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید: قوم صالح چگونه به هلاکت رسیدند؟ فرمود: ای محمد! همانا صالح شانزده ساله بود که در میان قومش برانگیخته شد. در میان آنان زندگی کرد تا این که به سن صد و بیست سال رسید. اما آنان دعوت او را اجابت نکردند. فرمودند: و آنان هفتاد بت داشتند که آن‌ها را می‌پرستیدند و از پرستش خدا روی گردان بودند و اعراض می‌کردند و هنگامی که صالح رفتار آنان را دید، گفت: ای قوم! من به سوی شما برانگیخته شدم در حالی که شانزده ساله بودم و اکنون صد و بیست

ساله‌ام و من دو امر را به شما پیشنهاد می‌کنم و اگر بخواهید، از من سئوال کنید تا من از خدایم سئوال کنم و او به شما و به سئوال‌هایتان پاسخ دهد و اگر بخواهید، از خدایان شما سئوال کنم. اگر به این سئوالات پاسخ دادند، من شما را ترک خواهم کرد. زیرا در این صورت هم من از شما متنفر خواهم شد و هم شما از من. گفتند: این پیشنهاد عادلانه ایست ای صالح. آنان روزی را تعیین کردند که این کار را انجام دهند.

فرمود: آنان در آن روز در حالی که بت‌هایشان را بر پشت خویش حمل می‌کردند، بیرون آمدند. سپس غذا و نوشیدنی‌هایشان را آماده کردند و پس از خوردن و نوشیدن، او را فرا خواندند و گفتند: ای صالح! بپرس. صالح بت بزرگشان را صدا زد و گفت: نامش چیست؟ آنان نامش را گفتند. او را با نام صدا کرد. اما پاسخ نداد. صالح گفت: چرا جواب نمی‌دهد؟ به او گفتند: بت دیگر را صدا کن. سپس همه آن‌ها را با نام‌های خودشان صدا زد، اما هیچ کدام جواب ندادند. پس گفت: ای قوم! با چشم خود دیدید، من بتان شما را فرا خواندم، اما هیچ کدام از آنان پاسخ مرا ندادند. اکنون شما از من سئوال کنید تا خدایم را دعوت کنم تا همین الان پاسخ شما را بدهد. آنان به سوی بت‌هایشان آمدند و به آن‌ها گفتند: چرا جواب صالح را نمی‌دهید؟ اما پاسخی ندادند. گفتند: ای صالح، دور شو و بگذار کمی با بت‌هایمان باشیم. فرمودند: سپس زیراندازها و فرش‌هایشان را کنار زدند و لباس‌هایشان را بیرون آوردند و خود را در خاک غلطانیدند و خاک را بر سرهایشان پاشیدند و به بت‌هایشان گفتند: اگر امروز به صالح پاسخ ندهید، کار ما به افتضاح و رسوایی خواهد کشید.

فرمود: سپس او را صدا زدند و گفتند ای صالح! بیا و از آن‌ها بپرس. صالح دوباره آمد و از آن‌ها سئوال کرد. اما جوابی ندادند. گفتند: حقیقت امر این است که صالح می‌خواست جواب او را بدهند. فرمود: پس به آنان گفت: ای قوم! روز در حال سپری شدن است و خدایان شما تا به حال به من پاسخ نداده اند. پس از

من بپرسید تا خدایم را دعوت کنم و او نیز پاسخ شما را همین الآن دهد. فرمودند: هفتاد مرد از بزرگان و شخصیت‌های برجسته آنان خود را به عنوان نماینده به صالح معرفی کردند و گفتند: ای صالح! ما از شما می‌پرسیم. گفت: آیا همه اینان شما را تأیید می‌کنند؟ گفتند: بلی هر گاه اینان پاسخ شما را دهند، پاسخ ما نیز همان است. گفتند: ای صالح، ما از شما می‌پرسیم و هر گاه پروردگارت پاسخت را داد، ما از تو پیروی خواهیم کرد و به تو پاسخ مثبت خواهیم داد و همه اهالی قریه ما با تو بیعت می‌کنند. صالح گفت: هر چه می‌خواهید از من بپرسید. آنان گفتند: کنار آن کوه که در نزدیکی آنان بود برویم تا از تو سئوال کنیم.

صالح به راه افتاد و آنان نیز با او به راه افتادند و هنگامی که به آن کوه رسیدند گفتند: ای صالح! از پروردگارت بخواه که همین الان از این کوه یک شتر ماده سرخ و بور پر مو که از حاملگی و آبستنی آن شش ماه گذشته است و در روایت محمد بن نصیر چنین آمده است: سرخ و بور و میان پهلوهایش یک میل فاصله است بیرون بیاورد. صالح گفت: از من چیزی خواسته اید که برای من سخت است، اما برای پروردگارم آسان است. پس این حاجت را از خدا خواست. کوه به گونه ای شکافته شد که عقل‌ها در هنگام شنیدن صدایش در شگفت ماند و نزدیک بود از جا کنده شود و بپرد فرمود: کوه مانند یک زن حامله در هنگام زایش،

دچار اضطراب و تکان شد. آن گاه به طور ناگهانی سر آن شتر ماده از آن شکاف بیرون آمد و به محض این که تمامی گردنش بیرون آمد، شروع به نشخوار کرد. سپس سایر بدنش بیرون آمد و بر روی زمین ایستاد. آنان هنگامی که این صحنه را دیدند، گفتند: ای صالح! چه زود پروردگارت در خواست تو را برآورده کرد! از او بخواه که بچه اش را نیز بیرون بیاورد. فرمودند: پس این را نیز از خدا خواست. آن شتر ماده بچه اش را بیرون انداخت و آن بچه شروع به حرکت کرد و دور و بر مادرش چرخید و حضرت صالح به آنان گفت: ای قوم! آیا چیزی مانده است؟ گفتند: خیر. به سوی قوم برویم تا آن چه را دیدیم برای آنان بازگوییم تا به تو ایمان بیاورند.

فرمودند: آنان برگشتند و هنوز آن هفتاد نفر به قومشان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر از آنان مرتد شدند و گفتند: این کار صالح، جادو بود. اما شش نفر از آنان بر ایمان خود باقی ماندند و گفتند: آن چه را دیده ایم، حق است. پس جر و بحث در میان آن افراد به درازا کشید و برگشتند، در حالی که صالح را تکذیب می‌کردند، مگر آن شش نفر. پس از آن نیز یک نفر از آن شش نفر دچار شک و تردید شد و از جمله کسانی بود که دست و پای شتر ماده را پی کرد.

محمد بن نصیر در حدیثی که روایت کرد، این عبارت‌ها را اضافه کرد: سعید بن یزید به من گفت که وی کوهی را که شتر ماده از آن بیرون آمد، در شام دیده است و دیده که چگونه پهلوی آن شتر ماده در کوه تاثیر گذاشته و در آن خطی ایجاد کرده است و نیز کوه دیگری را دید که فاصله اش با آن کوه یک میل است.

از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منطقه حجر هنگام غزوه تبوک گذر کرد، به اصحاب خویش فرمودند: هرگز احدی وارد این روستا نشود و هیچ گاه از آب آن نخورید و بر این قوم که عذاب خدا بر آنان نازل شده است وارد نشوید، مگر این که گریان باشید از این که به گرفتاری و مصیبت آنان گرفتار شوید.

سپس فرمودند: اما بعد؛ از پیامبرتان درخواست نکنید که آیه‌ها و نشانه‌ها را برای شما نشان دهد. قوم صالح از پیامبرشان خواستند که آیه ای به آنان نشان دهد. خدا شتر ماده ای را برای آنان فرستاد. این شتر ماده از یک طرف کوه وارد می‌شد و از طرف دیگر بیرون می‌آمد و در روزی که آب خوردن، نوبت او بود، از آب آنان می‌خورد و جایی را که بچه آن شتر ماده از کوه کوچک و دور افتاده بالا رفت، به آنان نشان داد ولی آنان از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و آن را کشتند. خدا هر کس از آنان را که در مشرق و مغرب زمین زیر آسمان بود به هلاکت رساند، مگر یک مرد به نام: ابو رغال و او همان ابو ثقیف است و در حرم (پناه و بارگاه) خدا بود و حرم خدا، او را از عذاب خدا حفظ کرد. هنگامی که از حرم خدا بیرون آمد، دچار همان سرنوشت شد و به خاک سپرده شد و شاخه ای از طلا با وی به خاک سپرده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبر ابو رغال را به آنان نشان داد. قوم، یعنی همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیرهای خودشان قبر او را نبش کردند و آن شاخه طلا را از زیر خاک بیرون آوردند. سپس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را با تکه ای پارچه پوشانید و به سرعت آن دره را پشت سرگذاشت.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره سخن لوط علیه السلام: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ»[و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است] فرمودند: همانا ابلیس در ظاهری زیبا نزد آنان آمد و لباس زنانه به تن داشت. او نزد گروهی از جوانانشان آمد و به آنان دستور داد که با او آمیزش جنسی کنند. او می‌دانست که اگر او از آنان بخواهد که با آنان آمیزش کند، نمی‌پذیرند. پس از آنان خواست که با خود او این کار را بکنند. هنگامی که با او آمیزش کردند، این کار را لذت بخش یافتند. آن گاه آنان را ترک کرد و آن‌ها را به همدیگر واگذار کرد.

از ابن عباس روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا آن کسی را که از غیر سروران خود اطاعت کند و آن کسی را که حد فاصل و مرز زمین را تغییر دهد و آن کسی را که از راه راست، کور و گمراه شود و آن کسی را که پدر و مادرش را لعن و نفرین کند و آن کسی را که برای غیر از خدا حیوان را ذبح و قربانی کند و آن کسی را که با حیوان عمل جنسی انجام دهد و آن کسی را که کار قوم لوط را انجام دهد، لعن و نفرین می‌کند. و سه بار این جمله را تکرار کردند.

از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یکی از شدیدترین نگرانی‌های من این است که امت من کار قوم لوط را انجام دهند.

از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکسی را یافتید که کار قوم لوط را انجام می‌دهد، چه فاعل باشد چه مفعول، او را بکشید.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: و اما شعیب، همانا که او به مدین فرستاده شد، در حالی که آن شهر بیش از چهل خانه نداشت.

و امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه که در جنگ، رو در روی دشمن قرار می‌گرفت، می‌فرمود: خداوندا، قلب‌ها پراکنده شده و گردن‌ها کشیده شده و نگاه‌ها خیره مانده و قدم‌ها روی گردان شده (در مسیر دیگری گام نهاده) و بدن‌ها لاغر شده است. خدایا، نهفته، آشکار شده است و دیگ‌های (کانون‌های) کینه‌ها به جوش آمده است. خدایا! ما به پیشگاه تو از نبودن پیامبرمان و انبوهی دشمن مان و اختلاف خواسته‌ها و هوس‌هایمان، شِکوه می‌کنیم. پروردگارا! گره اختلاف ما با قوممان را به حق بگشا و تو بهترین گشایندگان هستی.

راوندی در قصص انبیا از ابن بابویه نقل کرده است که گفت: از ابو عبداللّه محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان برواذی، از ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن مُنبه یمانی روایت شده است که گفت: همانا شعیب و ایوب صلوات اللّه علیهما و بلعم باعورا از فرزندان خاندانی بودند که هنگام سوزاندن ابراهیم و نجات وی به او ایمان آورده بودند و با وی به سوی شام هجرت کردند. حضرت ابراهیم دختران لوط را به ازدواج آنان در آورد. هر پیامبری که قبل از بنی اسرائیل و پس از ابراهیم صلوات اللّه علیه آمد، از نسل این خاندان هستند. خدا شعیب را برای اهل مدین فرستاد و آنان نه از تیره شعیب و نه از قبیله وی بودند؛ بلکه یکی از امت‌هایی بودند که خداوند عز و جل، شعیب صلوات اللّه علیه را به سوی آنان فرستاد، آن هنگامی که پادشاهی ستمگر بر آنان حکومت می‌کرد و کسی از پادشاهان معاصرش یارای مقابله با او را نداشت و آنان کم فروشی می‌کردند و حق مردم را ادا نمی‌کردند. علاوه بر این که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبرش را تکذیب می‌کردند و قومی سرکش بودند و هر گاه برای خودشان کالاها را پیمانه و یا وزن می‌کردند، این کار را به طور کامل انجام می‌دادند. آنان در آسایش زندگی می‌کردند. آن پادشاه به آنان دستور داد که غذا را احتکار و پیمانه و ترازوهایشان را کم کنند و شعیب به آنان نصیحت می‌کرد. آن پادشاه او را احضار کرد و به او گفت: در باره کاری که انجام می‌دهم چه می‌گویی؟ آیا تو راضی هستی یا ناراضی؟ شعیب گفت: خداوند عز و جل به من وحی کرد که هر گاه پادشاهی کاری همچون کار تو را انجام دهد، به او پادشاه فاجر و تبهکار گویند.

آن پادشاه، او را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر خود بیرون کرد و خدای عز و جل از زبان آنان فرمود: «لَنُخْرِجَنَّکَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَکَ مِن قَرْيَتِنَا» شعیب به پند و نصیحت آنان پرداخت. آنان گفتند: ای شعیب! «أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء»[آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آن چه را پدران ما می‌پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم] سپس آنان او را با تبعید از سرزمینش مورد اذیت قرار دادند. خدا گرما و ابر را بر آن شهر مسلط کرد تا این که از گرما به تنگ آمدند. سپس به مدت نه روز در آن حالت باقی ماندند و آبشان داغ شد به طوری که نمی‌توانستند از آن بخورند. پس به یکی از باغاتشان رفتند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَأَصْحَابُ الأيْكَةِ» و خدا ابری سیاه بر سر آنان بر افراشت و آنان زیر سایه آن گرد آمدند. آن گاه خدا آتشی از آن ابر به سوی آنان فرستاد و همه آنان را سوزاند و کسی از آنان نجات نیافت. و این همان فرموده خدای عز و جل است: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ»[عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت]. هر گاه نام شعیب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شد، می‌گفتند: او سخنور پیامبران در روز قیامت است. هنگامی که قوم شعیب گرفتار آن عذاب شدند، شعیب و ایمان آورندگان به مکه رفتند و در آن تا زمان مرگشان باقی ماندند و روایت درست این است که شعیب علیه السلام از آن جا بیرون آمد و به مدین رفت و در آن اقامت گزید و در آن جا ابن عمران صلوات الله علیهما با وی ملاقات کرد.

ابن بابویه می‌گوید: از حسین بن ابراهیم بن احمد بن‌هاشم مکتب که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن جعفر اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن غراب، از خیر الجعافر، از جعغر بن محمد، از پدرش، از جدش، از پدرش که سلام و درود خدا بر آنان باد، روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل‌ها را کوتاه و ریش‌ها را طولانی کنید و خود را شبیه به مجوسیان نکنید. کسایی گفت: کلمه «تعفی» یعنی طولانی و افزون گردد. خدای عز و جل گوید: «حَتَّی عَفَواْ» یعنی فزونی یافتند.

مفید در اختصاص: از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیسابوری نقل کرده است که گفت: از عبداللّٰه بن محمد یمانی، از منیع، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: عصای موسی از آن آدم بود و سپس به شعیب و پس از آن به موسی منتقل شد و اکنون نزد ما است و من آن را از قبل می‌شناختم و این عصا هنوز سبز است، به گونه ای که گویی تازه از درخت جدا شده است. هر گاه از آن خواسته شود، سخن می‌گوید و برای قائم ما عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف آماده شده است و با آن همان کاری را انجام خواهد داد که موسی انجام می‌داد و دیگران را به وحشت می‌اندازد و آن چه را به دروغ، به خدا می‌بندند، در کام خود فرو می‌برد و دستورات صادره را انجام می‌دهد. پس هنگامی که این عصا آمد، آن چه را به دروغ به خدا نسبت می‌دادند، می‌بلعید و برای آن دو شاخه باز شده بود که یکی در زمین و دیگری در سقف بود

و فاصله میان آن‌ها چهل ذراع (بازو) بود و با زبان خود کارهای باطل آنان را می‌بلعید.

از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمودند: ما در کتاب علی علیه السلام این نوشته را «إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یافته ایم. زمین به من و اهل بیتم به ارث رسیده است و متقیان ما هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی را از زمین‌های مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی از ائمه اهل بیتم علیهم السلام بپردازد و آن چه را از آن (زمین) خورد برای او است. و اگر آن را پس از آبادی، ترک و خراب کرد و مردی دیگر از مسلمانان پس از وی آن را گرفت و آباد و احیا کرد، او به آن زمین، از کسی که آن را ترک کرده است، شایسته‌تر است. البته باید خراج آن را به امام از اهل بیتم بپردازد و آن چه را که از حاصل آن می‌خورد، برای او است تا این که قائم از اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، با شمشیر ظاهر شود و آن را مالک شود و از آن محافظت کند و او را از آن خارج کند. همچنان که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را صاحب شده و از آن محافظت کرده بود، مگر آن چه در دست شیعه ما است. قائم آن را به آنان اقطاع (تیول) می‌دهد و زمینی را به خودشان واگذار می‌کند.

طبرسی: در باره معنای رجز، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که به یخی سرخ رنگ مبتلا شدند که قبلاً آن را ندیده بودند. پس در نتیجه آن هلاک شدند و سخت در رنج و عذاب افتادند. زیرا به چیزهایی مبتلا

شدند که قبلاً ندیده بودند. طبرسی نیز این داستان را در مجمع البیانذکر کرده است. و گفته است: این حدیث را علی بن ابراهیم با سند خود، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است.

ابو یعقوب راوی تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام آیاتی داشتند که با آیات و نشانه‌های موسی علیه السلام برابری کند؟ امام علیه السلام فرمودند: علی علیه السلام خود رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است و آیه‌های رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، همان آیه‌های علی علیه السلام و آیه‌های علی علیه السلام همان آیه‌های رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است و هیچ آیه ای نیست که خدای عز و جل به موسی علیه السلام و یا دیگر انبیا داده باشد، مگر این که به مانند آن و یا بزرگتر از آن را به محمد که سلام و درود خدا بر او باد نیز داده است.

اما (در باره) عصایی که موسی علیه السلام داشت و به افعی مبدل شد و آن چه را جادوگران از چوب دستی و طناب‌هایشان نشان دادند، بلعیده بود، (باید گفت) محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بهتر از آن را داشت. گروهی از یهودیان نزد محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و از وی سئوال کردند و به بحث و مجادله با او پرداختند. هر چه آنان آوردند، پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، چیزی را برایشان آورد که آنان را دچار شگفتی کرد. آنان به وی گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر هستی، پس عصایی مانند عصای موسی را برای ما بیاور. رسول خدا که

سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: چیزی را که برای شما آورده‌ام (قرآن) بزرگتر از عصای موسی است؛ زیرا پس از من تا روز قیامت ماندگار خواهد ماند و با همه دشمنان و مخالفان رو به رو خواهد شد و هیچ کس از آنان نمی‌تواند سوره ای از آن را مورد معارضه قرار دهد و مانند آن را بیاورد. ولی عصای موسی از بین رفت و نزد او باقی نماند که مورد آزمایش قرار گیرد. آن طور که قرآن مورد آزمایش قرار گرفته است. وانگهی من چیزی را برایتان می‌آورم که بزرگتر از عصای موسی است. گفتند: بیاور. فرمود: عصای موسی در دست او بود و آن را می‌انداخت. پس آن دسته از قبطیان که کافر بودند، می‌گفتند: موسی در به کار بردن عصای خود، حیله و نیرنگ اعمال می‌کند. اما خداوند چوب را برای محمد به اژدها تبدیل خواهد کرد به طوری که دست او با آن چوب‌ها تماس پیدا نمی‌کند و آن را زیر نظر نمی‌گیرد. وقتی به خانه‌های خود بازگشتید و امشب در تجمع گاهتان در آن خانه گرد آمدید، خدای عز و جل همه ستون‌های چوبی سقف‌های آن خانه را به اژدها مبدل خواهد کرد و این ستون‌ها بیش از صد ستون است و زَهره (صفرای) چهار نفر از شما خواهد ترکید و سایرین تا صبح فردا بی هوش خواهند افتاد و یهودیان نزد شما خواهند آمد و داستان را برای آنان باز خواهید گفت. ولی آنان شما را باور نخواهند کرد. سپس آن مارها در میان آنان ظاهر می‌شوند و چشم‌هایشان پر از مار خواهد شد، همچنان که شب قبل برای شما اتفاق افتاد. سپس گروهی از آنان خواهند مرد و گروهی دچار دیوانگی و اضطراب خواهند شد و بیشترشان بی هوش می‌شوند.

امام علیه السلام فرمودند: قسم به آن کسی که خدا او را به حق به پیامبری فرستاده است، همه آن قوم به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خندیدند، بی آن که به او احترام بگذارند یا او را بزرگ دارند.

آنان به همدیگر می‌گفتند: به آن چه ادعا کرده است نگاه کنید که چگونه از جایگاه خود بالاتر رفته است؟! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: اگر الان می‌خندید، فردا گریه خواهید کرد، و از آن چه که به شما خبر می‌دهم و مشاهده می‌کنید، دچار حیرت و سرگردانی خواهید شد.هان! هر که از شما از مشاهده آن اتفاق در ترس و وحشت بیفتد و از مرگ در هراس افتد، بگوید: خدایا! به محمد مصطفی و علی مرتضی و اولیایشان که هر که امرش را برای آنان تسلیم کند، نجات می‌یابد، قسمت می‌دهم که به من بر آن چه می‌بینم قوت قلب دهی. اگر اشخاص مورد علاقه تان که آنان را دوست می‌دارید و می‌خواهید زنده بمانند، بمیرند، این دعا را برای آنان بخوانید تا خدای عز و جل آنان را زنده کند و قوت قلب دهد.

پس آنان آن جا را ترک کردند و در آن جایگاه گرد هم آمدند و شروع کردند به تمسخر محمد که سلام و درود خدا بر او باد و گفته وی مبنی بر این که آن ستون‌ها به اژدها مبدل خواهد شد. آنان صدای جنبشی در سقف شنیدند و ناگهان آن ستون‌ها به اژدها تبدیل شدند در حالی که سرهایشان را به سمت دیوار پیچیدند و به سمت آنان به حرکت در آمدند تا آنان را ببلعند. هنگامی که به آن قوم رسیدند، از آنان روی گردانیدند و به طرف آن چه که در خانه از خمره و کوزه وهاون و صندلی و چوب و نرده بود، حرکت کردند تا آن‌ها را ببلعند و بخورند. پس به آن چه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفته بود، مبتلا شدند و چهار نفر از آنان مردند و گروهی دچار اضطراب شدند و گروهی از مرگ به وحشت افتادند. پس همان دعای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را خواندند و دل‌هایشان پایدار و استوار و قوی شد. برخی از آنان برای چهار نفری که مردند، دعا کردند و سپس زنده شدند. هنگامی که

این صحنه را دیدند، گفتند: این دعا مستجاب است و به درستی که محمد راستگو است؛ اگر چه برای ما سخت است که او را باور کنیم و از وی پیروی کنیم. چرا آن دعا را نخوانیم تا دل‌های ما به او ایمان بیاورد و او را باور کند و از اوامر و نواهی او اطاعت کند؟ سپس آن دعا را خواندند و خدای عز و جل دل‌های آنان را به ایمان متمایل و خوشایند ساخت و کفر را در دل‌هایشان منفور کرد. پس به خدا و رسولش ایمان آوردند. هنگامی که صبح فرا رسید، یهودیان آمدند و ستون‌ها دوباره به اژدها مبدل شدند، چنان که بودند. یهودیان آن را مشاهده کردند، پس متحیر و سرگردان شدند و بدبختی بر آنان چیره و غالب شد.

فرمود: و اما ید (ید بیضا) نیز برای محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود؛ بلکه هزار بار بهتر از آن را داشت. آن حضرت که سلام و درود خدا بر او باد، دوست می‌داشت که حسن و حسین علیه السلام پیش او بیایند و آنان نزد دایه شان بودند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در تاریکی شب آنان را صدا می‌زد و می‌فرمود: ای ابو محمد! ای ابو عبداللّٰه! نزد من بیایید. با وجود فاصله دور آنان، پس از این که صدایش به گوش آنان می‌رسید، می‌آمدند و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم انگشت سبابه اش را (به این صورت) از در خارج می‌کرد و آن انگشت برای آنان زیباتر و بهتر از ماه و خورشید می‌درخشید. آنان می‌آمدند و سپس انگشت به حالت قبلی برمی گشت. هر گاه حاجتش از ملاقات و سخن گفتن با آنان برآورده می‌شد، می‌فرمود: به جای قبلی خود برگردید؛ و با سبابه اش (به این صورت) همه جا را نورانی می‌کرد، در حالی که این سبابه زیباتر و بهتر از ماه خورشید می‌درخشید و آنان را احاطه می‌کرد و از آنان تا برگشت به جای قبلی محافظت می‌کرد. سپس انگشت ایشان به رنگ معمول خود برمی گشت.

اما (در باره) طوفانی که خدا برای قبطی‌ها فرستاد، خدای عز و جل مانند آن را برای قوم مشرکان به عنوان نشانه ای برای محمد که سلام و درود خدا بر او باد،

فرستاده بود. فرمودند: مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که به او ثابت ابن ابی اقلحمی‌گفتند در یکی از غزوه‌ها مردی از مشرکان را کشت و زن آن مرد نذر کرد که در جمجمه قاتل شوهرش شراب بخورد. هنگامی که در جنگ احد آن حوادث برای مسلمانان اتفاق افتاد، ثابت بر روی تپه ای کشته شد و مشرکان آنجا را ترک کردند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و اصحابش سرگرم به خاک سپردن یارانش بود. آن زن نزد ابوسفیان آمد و از او درخواست کرد که کسی را به جایگاه آن مرد کشته شده بفرستد تا سرش را ببرد و برای او بیاورد تا بدین وسیله به نذر خود وفا کند و در جمجمه اش شراب بخورد. مژده قتل او قبلاً توسط یکی از بردگانش به وی رسیده بود، پس او را آزاد کرد و به او کنیزکی بخشید. سپس این درخواست را از ابو سفیان کرد و او نیز دویست نفر از افراد نترس را در تاریکی شب فرستاد تا سر او را ببرند و برای آن زن بیاورند. آنان به راه افتادند. پس بادی آمد و آن مرد (ثابت) را به سرازیری دره برد و آنان او را تعقیب کردند تا سرش را ببرند. آن گاه باران شدیدی باریدن گرفت و آن دویست نفر را غرق کرد و کسی نتوانست اثری را نه از آن مرد مقتول و نه از آن دویست نفر پیدا کند. بدین وسیله، خدا آن زن کافر را از آن چه می‌خواست بازداشت. این حادثه بزرگتر از طوفان بود و به عنوان آیه و نشانه ای برای پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم محسوب می‌شود.

اما در باره قورباغه‌ها نیز باید گفت که خدا مانند آن را برای دشمنان محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرستاد و آن هنگامی بود که خواستند ایشان را بکشند. البته خداوند تبارک و تعالی آنان را به وسیله موش به هلاکت رساند. حکایت به این صورت بود که دویست نفر که برخی از آنان از کفار عرب و برخی یهودی و برخی از عامه مردم بودند، در موسم حج گرد هم آمدند و با خود گفتند: حتماً محمد را خواهیم کشت. پس به طرف مدینه به راه افتادند. وقتی چند منزل را سپری کردند، ناگهان آبی را در برکه ای یافتند که از آبی که حمل می‌کردند، گواراتر بود. پس آن چه از آب که همراهشان بود را بر زمین ریختند و مشک‌هایشان را با آن آب پر کردند و آن جا را ترک کردند تا به زمینی رسیدند که موش و قورباغه در آن بسیار بود. در آن جا فرود آمدند و بار سفر و شترهایشان را در همان مکان گذاشتند. قورباغه‌ها و موش‌ها به جان مشک‌هایشان افتادند و آن‌ها را سوراخ کردند و آب آن‌ها در آن زمین سنگلاخی ریخت. مدتی نگذشت که احساس تشنگی کردند، ولی آبی همراه آنان نبود. پس به طرف حوض‌هایی که از آن آب برداشته بودند برگشتند و دیدند که موش‌ها و قورباغه‌ها قبل از آن‌ها به آن جا رسیده اند و آبراهه‌هایی ایجاد کرده و آب آن برکه‌ها در آن زمین سنگلاخ فرو رفته است. آنان بر زمین افتادند و از یافتن آب ناامید شدند. نشانه‌های مرگ بر آنان ظاهر شد و هیچ کس از آنان رهایی نیافت، مگر یک نفر از آنان که همچنان بر زبان خود و بر شکم خود، نام محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را می‌نوشت و می‌گفت: «ای پروردگار محمد و آل محمد! من از آزار رساندن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کردم. پس به حق محمد و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، گرفتاری مرا برطرف کن». او نجات یافت و خدا تشنگی را از او دور ساخت. کاروانی به وی رسید و

کاروانیان او را آب دادند و متاع قوم و شترهای آنان بردند. شتران بر تحمل تشنگی از مردان کاروان صبورتر بودند. آن مرد به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ایمان آورد و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن شتران و اموال را به او بخشید.

اما در باره خون، باید گفت که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روزی حجامت کرد و خون خارج شده از خود را به ابو سعید خدری داد و به او فرمود: آن را دور انداز. اما وی آن را خورد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به وی فرمود: با آن چه کردی؟ گفت: ای رسول خدا! آن را خوردم. فرمود: مگر به تو نگفتم دور بیانداز؟ گفت: آن را در جایی که کسی نبیند مخفی کردم. رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: مبادا که دیگر چنین کاری بکنی. بدان که خداوند تبارک و تعالی، گوشت و خون تو را بر آتش حرام کرد؛ چون با گوشت و خون من درآمیخته است. در این هنگام، چهل نفر از منافقین شروع به تمسخر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم کردند و می‌گفتند: او ادعا کرده که خدری را از آتش رها کرده است زیرا خونش با خون او مخلوط شده است. او دروغگویی بیش نیست و ما خون او را کثیف می‌دانیم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: به خدا قسم، خدا آنان را با خون شکنجه خواهد کرد و آنان را با آن به هلاکت خواهد رساند، اگر چه قبطیان با آن نمردند. مدت زیادی نگذشته بود که به خونریزی دایمی از بینی و ریزش خون از دندان‌های آسیای خود مبتلا شدند و غذاها و نوشیدنی‌هایشان با خون مخلوط می‌شد و آن را می‌خوردند. به مدت چهل بامداد در این حالت شکنجه و عذاب باقی ماندند تا این که در نهایت، به هلاکت رسیدند.

اما در باره سنین (سال‌های قحطی) و کمبود میوه باید گفت که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قبیله مضر را نفرین کرد و فرمود: خدایا! عذابت را بر مضر شدت ببخش و بر آنان سال‌های قحطی مانند سال‌های یوسف بفرست. پس خدای تبارک و تعالی آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد. از اطراف برای آنان مواد غذایی می‌آمد، ولی هر گاه آن را می‌خریدند، پیش از این که به خانه‌هایشان برسانند می‌گندید و فاسد می‌شد و اموالشان از بین می‌رفت و نفع و فایده ای در غذای خویش نمی‌یافتند، تا این که بحران قحطی و گرسنگی شدید، سخت به آنان آزار و آسیب رساند تا جایی که مجبور شدند سگ‌های مرده را بخورند. آنان استخوان‌های مردگان را می‌سوزاندند و می‌خوردند و کارشان به جایی رسید که قبرهای مردگان را نبش کردند و آنان را خوردند. حتی گاهی اوقات، زنان، بچه‌های خودشان را می‌خوردند، تا این که گروه‌هایی از رؤسای قریش نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو با مردان دشمنی؛ این زنان و بچه‌ها و حیوانات چه گناهی کرده اند؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: شما بابت کارتان مورد مجازات قرار گرفته اید و بچه‌ها و حیوانات شما هدف عذاب نیستند؛ هر گاه خدا بخواهد، خسارت آنان را با همه منافع در دنیا و آخرت جبران خواهد کرد. خداوند تبارک و تعالی خسارت آنان را جبران خواهد کرد و مضر را خواهد بخشید و آن گاه گفت: خدایا! گرفتاری آنان را برطرف کن. خرمی و آسایش و رفاه به آنان بازگشت و این همان گفته خدای عز و جل در مورد آنان است؛ در جایی که نعمت‌های او را بر آنان بر می‌شمرد و می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ»[باید خداوند این

خانه را بپرستند همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد].

محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی دنیا را در شش روز آفرید. سپس این شش روز را از سایر روزهای سال جدا کرد. سال برابر با سیصد و پنجاه و چهار روز است و ماه شعبان هیچ گاه کامل نمی‌شود و ماه رمضان هیچ گاه کاستی نمی‌پذیرد و فریضه نمی‌تواند ناقص باشد، همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ»[تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و ماه شوال بیست و نه روز است و ذی العقده سی روز است و خدای عز و جل می‌فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ذی الحجه بیست و نه روز و محرم سی روز است، سپس ماه‌های پس از آن‌ها یک ماه کامل و دیگری ناقص است.

طبرسی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام به قومش گفت: من سی روز در بین شما نیستم. تا بر آنان سخت نگیرد. سپس آن مدت را ده روز افزایش داد و در این کار خلف وعده نیست. زیرا که اگر چهل شب تأخیر می‌کرد، قبل از آن سی شب تأخیر کرده بود.

عیاشی، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» فرمودند: در ده شب از ذی الحجه ای که ناقص است (بیست و نه روز است) تا این که به ماه شعبان رسید، پس گفت: ناقص است و به اتمام نمی‌رسد.

از فضیل بن یسار نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، وقتی را در باره آنان تعیین کن. فرمودند: همانا علم خدا با علم تعیین کنندگان زمان اختلاف دارد؛ مگر نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: تا چهل شب و نه موسی و نه بنی اسرائیل آن ده شب را نمی‌دانستند. اما هنگامی که با آنان سخن گفت، گفتند: موسی دروغ گفته است و خلف وعده کرده است. پس اگر این موضوع برای شما روایت شد، بگویید: خدا و رسولش راست گفتند؛ که در این صورت، دو پاداش نصیب شما می‌شود.

ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خداوند از او خشنود باد، نقل کرده است که از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیسابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل شده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به او گفت: ای پسر رسول خدا! مگر نمی‌گویی که پیامبران معصومند؟ فرمود: بلی. سپس از ایشان در باره برخی از آیه‌های قرآن در مورد پیامبران سئوال کرد. از جمله این سئوال که معنای این گفته خدای عز و جل: چیست؟ «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي

وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» چگونه کلیم اللّٰه موسی ابن عمران علیه السلام از خدا طلب رؤیت کرد، حال آن که می‌دانست نمی‌توان خدا را دید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: کلیم اللّٰه موسی بن عمران علیه السلام می‌دانست که خدای عز و جل را نمی‌توان با چشم‌ها دید، اما آن گاه که خدای عز و جل با او سخن گفت و او را مقرب درگاهش قرار داد، نزد قومش بازگشت و به آنان خبر داد که خدای عز و جل با او سخن گفته و او را به خود نزدیک ساخته و با او مناجات کرده است. آنان گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که سخنش را بشنویم چنان که تو شنیدی. تعداد آن قوم هفتصد هزار نفر بود. هفتاد هزار نفر از میان آنان برگزید و سپس هفت هزار نفر از میان آنان را انتخاب کرد و از میان آنان هفتصد نفر را و در نهایت هفتاد مرد برای میقات پروردگارش برگزید وآنان را به طور سینا برد و در دامنه کوه مسکن داد. موسی علیه السلام از طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی درخواست کرد که با او سخن گوید و سخنش را به سمع آنان برساند. خدای عز و جل با او سخن گفت و سخنش را از بالا و پایین و چپ و راست و پشت و جلو شنیدند. زیرا که خدای عز و جل آن را در درخت پدید آورد. سپس آن را از آن درخت خارج کرد تا آن را از همه جهات شنیدند. اما آن‌ها به او گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مبنی بر این که سخنی را که شنیده ایم، سخن خدا بوده است، مگر این که خدا را به طور آشکارا ببینیم. هنگامی که این خواسته بزرگ را بر زبان آوردند و استکبار ورزیدند و گردنکشی کردند، خدای عز و جل صاعقه ای را فرستاد و در نتیجه، آنان را به سبب ظلم و ستمشان مجازات کرد و آنان به هلاکت رسیدند.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! به هنگام مراجعت، اگر بنی اسراییل گفتند: تو آنان را بردی و به قتل رساندی؛ زیرا که در ادعای مناجات با خدای عز و جل راستگو نبودی، به آنان چه بگویم؟ خداوند آنان را زنده کرد و با او فرستاد. آنان گفتند: تو اگر از خدا بخواهی که او را ببینی، خواهد پذیرفت و در این صورت، به ما خواهی گفت که خدا چگونه است و ما او را آن طور که شایسته است، خواهیم شناخت. موسی علیه السلام گفت: ای قوم! همانا خدا با چشم‌ها دیده نمی‌شود و دارای کیفیت نیست، بلکه با آیه‌ها و نشانه‌ها و آثارش شناخته می‌شود. آنان گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از او این حاجت را بخواهی.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به مصلحت آنان داناتری. پس خدای عز و جل به او فرمود: ای موسی! آن چه را آنان طلب کردند، تو از من طلب کن. من تو را به علت نادانی شان مورد مؤاخذه قرار نخواهم داد. آن گاه موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ» در حالی که سقوط خواهد کرد «فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» به یکی از نشانه‌هایش «جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» می‌گوید: من به شناخت خود از تو از نادانی قومم برگشتم (من نیز آنان را نادان می‌دانم) «وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» از آنان. زیرا تو دیده نمی‌شوی. پس مامون گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن.

و نیز از ابن بابویه نقل شده است که گفت: از محمد بن علی بن محمد بن حاتم معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی امر و فرزند حسن علیه السلام روایت شده است که گفت: گفتم: ای سرورم! علت این که مردم نمی‌توانند امامی را برای خودشان برگزینند، چیست؟ فرمودند: امامی مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: مصلح. فرمودند: آیا در حالی که کسی نمی‌داند در باره صلاح و فساد، چه چیزی به ذهن دیگران خطور می‌کند، جایز است مفسد را برگزینند؟ عرض کردم: بلی.

فرمودند: اکنون علت را به عنوان برهانی برای تو می‌آورم که عقل تو به آن اطمینان یابد. در باره پیامبرانی که خدای عز و جل ایشان را برگزید و کتاب را بر آنان نازل کرد و آنان را به وسیله وحی و عصمت تایید کرد، با من بگوی؛ زیرا که آنان شخصیت‌های برجسته امت‌ها هستند و آنان را مایه هدایت قرار داد، مانند موسی و عیسی علیه السلام. اگر بخواهند امامی برگزینند، آیا جایز است با وجود رجحان عقل و کمال علمی که داشتند، امامی منافق برگزینند در حالی که گمان می‌برند که او مؤمن است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: موسی با وجود این که با خدا سخن گفت و با وجود این که عقل و عملش به کمال رسیده بود و وحی بر او نازل می‌شد، هفتاد نفر از کسانی که در ایمان و اخلاصشان شک و شبهه نداشت را از میان شخصیت‌های قوم و لشکر خویش برای میقات پروردگارش برگزید، در حالی که در میان آنان منافقانی نیز بودند. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا»[و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید] پس چون به این

نتیجه رسیدیم که کسی را که خدا برای پیامبری برگزیده است، افسد را و نه اصلح را انتخاب کرده است در حالی که گمان می‌برد اصلح است و نه افسد، دریافتیم که انتخاب و گزینش، مختص کسی است که درون سینه‌ها را و آن چه را در وجدان و سرشت انسان‌ها مخفی است، می‌داند. و این که بهترین پیامبران که اهل صلاح را قصد داشتند، اهل فساد را برگزیدند، در گزینش مهاجرین و انصار خطری (ملامتی) نیست.

محمد بن حسن صفار: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد سیاری، از احمد بن محمد، از ابو محمد عبید بن ابو عبدالله فارسی و غیر او، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا کروبیان، قومی از شیعه ما و از خلق نخستین می‌باشند و خدا آنان را بهشت عرش قرار داده است و اگر یک نور از آنان بر اهل زمین می‌تابید، برای آنان کافی بود. سپس فرمودند: وقتی که موسی علیه السلام آن خواسته‌ها را از پروردگارش طلب کرد، خداوند تبارک و تعالی به یکی از کروبیان دستور داد و او در کوه، متجلی شد و آن را در هم کوبید.

عیاشی: از ابو بصیر، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: آن گاه که موسی از پروردگارش تبارک و تعالی خواست تا او را ببیند: «قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی» فرمود: هنگامی که موسی از کوه بالا رفت، درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه آمدند، در حالی که در دستشان ستون و بالای سرشان نور و روشنایی بود و گروه گروه از کنار او رد می‌شدند و می‌گفتند: ای فرزند عمران! پا بر جا

باش، چرا که تو حاجتی بس بزرگ خواسته ای. فرمود: موسی همچنان ایستاده بود تا این که پروردگار جل جلاله متجلی شد؛ پس کوه را در هم کوبید و موسی بی هوش بر زمین افتاد. هنگامی که خدا روح را به او باز گرداند، به هوش آمد «قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ».

ابن ابی عمیر گفت: تعدادی از اصحاب ما برای من روایت کردند که آتش او را احاطه کرد تا از صحنه هولناکی که دیده بود، فرار نکند.

و گفت: همین مرد از برخی موالی او چنین روایت کرد: شایسته است که سه روز صبر کنیم تا مطمئن شویم آیا شخص صاعقه زده، مرده است یا خیر و یا این که پیش از آن، حالش روشن شود، زیرا ممکن است روح به بدن او بازگردد.

از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا موسی ابن عمران علیه السلام هنگامی که از پروردگارش خواست تا به او نگاه کند، خدا با وی قرار گذاشت که در جایی بنشیند. پس به فرشتگان دستور داد گروه گروه همراه با برق و رعد و باد و صاعقه‌ها از کنار وی عبور کنند. هر گاه دسته ای از کنار وی رد می‌شد، لرزه بر تن او می‌افتاد، و سرش را بالا می‌برد و سئوال می‌کرد: آیا پروردگارم در میان شما است؟ به او پاسخ می‌دادند که او در حال آمدن است. ای فرزند عمران! تو امری بس بزرگ را طلب کرده ای.

در روایتی دیگر چنین آمده است که آتش موسی را احاطه کرد تا از آن صحنه ترسناکی که دید، فرار نکند. و نیز فرمود: هنگامی که موسی بی هوش بر زمین افتاد، جان باخت و وقتی که خدا روحش را به او بازگرداند، به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ».

علی بن ابراهیم: همانا خدای عز و جل به موسی وحی کرد: من تورات و الواح را تا چهل روز بر تو نازل خواهم کرد: و این چهل روز، همه ماه ذی العقده و ده روز از ذی الحجه است. موسی به اصحابش گفت: همانا خدای تبارک و تعالی به من وعده داده است که تورات و الواح را در این سی روز بر من نازل کند. خدا به وی دستور داد که نگوید: «تا چهل روز» تا به تنگ نیایند. سپس موسی علیه السلام به میقات (وعده گاه) رفت وهارون را در بنی اسرائیل جانشین خود کرد. هنگامی که آن مدت از سی روز تجاوز کرد و موسی علیه السلام برنگشت، خشمگین شدند و خواستند که‌هارون را بکشند. آنان گفتند: موسی به ما دروغ گفت و فرار کرد. پس به پرستش گوساله پرداختند. هنگامی که روز دهم ذی حجه فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی الواح و احکام و اخبار و سنت‌ها و داستان‌های مورد نیاز ایشان را بر موسی علیه السلام نازل کرد. هنگامی که خدا تورات را بر وی نازل کرد و با او سخن گفت، موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ» و خدا به او چنین وحی کرد «لَن تَرَانِی» یعنی توانایی انجام این کار را نداری «وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی» فرمود: پس خدا حجاب را برداشت و موسی به کوه نگاه کرد و کوه در دریا فرو ریخت و هنوز در حال فرو ریختن است. فرشتگان نازل

شدند و درهای آسمان گشوده شد. خدا به فرشتگان چنین وحی کرد: مراقب باشید موسی فرار نکند. فرشتگان نازل شدند و دور موسی علیه السلام را گرفتند و گفتند: ای فرزند عمران! مقاومت کن، چرا که تو امری بس بزرگ از خدا خواسته ای. چون موسی به کوه نگاه کرد که فرو می‌ریخت و فرشتگان را دید که فرود می‌آمدند، با صورت بر زمین افتاد و از ترس خدا و صحنه هولناکی که دید، جان باخت. خدا روح را به وی باز گرداند و او سرش را بالا آورد و به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی اولین کسی که باور کرد که تو قابل رؤیت نیستی. خدای عز و جل گفت: «یَا مُوسَی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالاَتِی وَبِکَلاَمِی فَخُذْ مَا آتَیْتُکَ وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِینَ» و جبرییل چنین او را فرا خواند: ای موسی! من جبرئیل، برادر تو هستم.

عیاشی: از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره جفر چنین فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی در الواحی که بر موسی علیه السلام نازل کرد، بیان و توضیح همه چیز وجود داشت، اعم از کارهایی که رخ داده و آن‌ها که تا روز قیامت رخ خواهد داد. هنگامی که ایام موسی به سر رسید، خدا به وی وحی کرد که الواح را که زبرجدی از بهشت بود، به عنوان امانت و ودیعه در کوهی قرار دهد که به آن زینت می‌گویند. موسی به این کوه آمد و کوه شکافته شد و او الواح را به صورت پیچیده در آن قرار داد و سپس کوه بسته شد و آن را در دل خود جای داد. آن امانت همچنان در دل کوه بود تا این که خدا پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری بر انگیخت. کاروانی از یمن آمد و کاروانیان می‌خواستند با پیامبر که سلام و درود خدا بر او

باد، دیدار کنند. هنگامی که به کوه رسیدند، کوه از هم شکافته شد و الواح به صورت پیچیده چنان که موسی قرار داده بود، بیرون آمد. پس آن گروه آن را برداشتند و هنگامی که در دستشان قرار گرفت، خدا ترس و وحشت را در دل‌هایشان انداخت و نمی‌توانستند به آن نگاه کنند و پیوسته از آن بیم داشتند تا این که آن را نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بردند. خدا جبرییل را نزد پیامبرش که سلام و درود خدا بر او باد، فرو فرستاد و داستان آن گروه و آن چه را برای آنان اتفاق افتاده بود، تعریف کرد. هنگامی که نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند، بر وی سلام کردند و او بلافاصله از آنان در مورد آن چه را یافتند، پرسید. آنان گفتند: از کجا می‌دانی ما چه را یافته ایم؟ فرمود: پروردگارم به من گفت و آن الواح است. گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی.

پس الواح را بیرون آوردند و به وی دادند. او به آن نگاه کرد و آن را خواند که به زبان عبرانی (عبری) بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام را فرا خواند و فرمود: این را بگیر، چرا که علم اولین و آخرین در آن است و آن الواح موسی است و پروردگارم به من دستور داد که آن را به تو دهم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! من نمی‌توانم آن را بخوانم. فرمود: همانا جبرییل به من فرمود که به تو دستور دهم امشب آن را بخوانی. پس (علی علیه السلام) آن را زیر سرش قرار داد. هنگامی که صبح فرا رسید، خدا هر چیزی را که در آن بود، به او آموخته بود. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به او دستور داد که نسخه ای از

آن را آماده کند. حضرت آن را در پوست میش نوشت که همان جفر است و علم نخستینیان و پیشینیان در آن است و آن نزد ما است و

عصای موسی نیز نزد ما است و ما وارث انبیا که درود خدا بر همه آنان باد، هستیم.

محمد بن حسن صفار: از علی بن خالد، از یعقوب، از عباس بن وراق، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از لیث مرادی و او از سدیر، حدیثی را روایت کرده است که چنین می‌گوید: نزد امام علیه السلام آمدم و عرض کردم: لیث مرادی از شما حدیثی را روایت کرد. فرمودند: چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم، حدیث یمانی است. فرمود: بلی، درست است. نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن نزد ما آمد و امام از او در باره یمن سئوال کرد و او شروع کرد به سخن گفتن. پس امام باقر علیه السلام به وی فرمود: آیا فلان خانه و فلان خانه را می‌شناسی؟ گفت: بلی، آن را دیده ام. پس از آن امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا تخته سنگی را که در آن جا، در فلان جا و فلان جاست می‌شناسی؟ گفت: بلی، دیده ام. سپس آن مرد به امام گفت: من تا به حال کسی را داناتر از شما به اماکن مختلف ندیده ام. هنگامی که آن مرد برخاست، امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو فضل! آن تخته سنگ، همان تخته سنگی بود که موسی در آن جا خشمگین شد و الواح را بر زمین انداخت. آن مقداری که از تورات از بین رفته است را آن تخته سنگ در خود نگه داشته است. هنگامی که خدا رسولش را صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برانگیخت، به او تقدیم کرد و آن نزد ما است.

و از همو، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل شده است که گفت: از امام باقر

علیه السلام در باره استطاعت و گفته مردم پرسیدم. پس این آیه را تلاوت کردند: «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»[در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است] و فرمودند: ای ابو عبیده! مردم در گزینش قول درست در اختلافند و همه آنان به هلاکت خواهند رسید.

می گوید: گفتم: در باره این فرموده خداوند متعال: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» چه می‌گویید؟ فرمودند: آنان شیعه ما هستند و آنان را برای رحمت خویش آفریده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» می‌گوید: برای اطاعت از امام و رحمتی که خداوند در باره آن می‌فرماید: «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»[رحمتم همه چیز را فرا گرفته است] یعنی علم امام و علم او که از علم او است همه چیز احاطه کرده است. آنان شیعه ما هستند، سپس فرمود: «فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ»[و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، مقرر می‌دارم] یعنی پرهیز از ولایت غیر امام و اطاعت از وی. سپس فرمود: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِیلِ» یعنی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و وصی و قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف را که در هنگام قیامش آنان را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌کند و منکر کسی است که فضل امام را انکار کرده باشد «وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ» یعنی دریافت علم از اهلش «وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَآئِثَ» و منظور از خبائث، قول مخالفان است «وَیَضَعُ عَنْهُمْ

إِصْرَهُمْ» عبارت است از گناهانی که قبل از شناخت فضیلت امام مرتکب می‌شدند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ» اغلال یعنی آن چه را که در باره

انکار فضیلت امام می‌گفتند در حالی که به آنان امر نشده بود. هنگامی که فضیلت امام را شناختند، گناهانشان را بخشید. «اصر» همان گناه است و جمع آن آصار است.

سپس به آنان نسبت داده و فرموده است: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ» یعنی به امام ایمان آوردند «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی آنان که از پرستیدن بت‌ها و طاغوت اجتناب ورزیدند و منظور از جِبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان است و عبادت، عبارت از اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ»[به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید] سپس آنان را پاداش داده است. و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِی الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِی الآخِرَةِ»[در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] و امام آنان را به قیام قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف و ظهور او و کشتن دشمنان ایشان و به رهایی در آخرت و ورود بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و آل راستگوی او که سلام و درود خدا بر آنان باد، در کنار حوض بشارت می‌دهد.

شیخ: با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از داود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه به یکی از بنی اسرائیل قطره ای از ادرار می‌رسید، گوشت خود را با قیچی می‌برید.

خدا به اندازه فاصله میان آسمان و زمین بر شما آسان گرفته است و آب را برای شما پاک نموده است، پس ببینید چگونه خواهید بود؟

از مُفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر گاه قائم آل محمد عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف ظهور کند، بیست و هفت مرد از پشت کوفه خارج خواهد کرد؛ پانزده نفر از قوم موسی که به حق داوری می‌کنند و از آن منحرف نمی‌شوند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر.

از ابو صهبا بکری روایت شده است که گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام راس الجالوت و اسقف نصاری را فرا خواند و فرمود: از شما سئوالی دارم و من به آن از شما داناترم، پس آن را کتمان مکنید. ای راس الجالوت! قسم به کسی که تورات را بر موسی نازل کرد و آنان را با گز انگبین و بلدرچین طعام داد و در میان دریا راهی خشک برایشان گشود و از سنگ طور دوازده چشمه برایشان جوشاند و برای هر قبیله از بنی اسرائیل چشمه ای بود، مرا آگاه کن که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفت: یک فرقه. فرمود: قسم به خدا که جز او خدایی نیست، دروغ گفتی. بلکه به هفتاد و یک فرقه

تقسیم شدند و همگی به جز یک فرقه در آتشند؛ خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پس این امت هستند که نجات می‌یابند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: (قریه ای که در این آیه آمده است) قریه ای است که از آن بنی اسرائیل بود. این قریه در نزدیکی دریا قرار داشت و آب هم در حالت مد و هم در حالت جزر در آن جاری بود. آب وارد رودخانه‌ها می‌شد و ماهی از دریا خارج می‌شد (و به رودخانه می‌آمد) تا این که آب به انتهای کشت و زرع ایشان می‌رسید و خدا شکار ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام کرده بود و آنان تورهایشان را در شب یکشنبه در رودخانه‌ها می‌انداختند تا با آن‌ها ماهی بگیرند و ماهی در روز شنبه بیرون می‌آمد و در روز یکشنبه بیرون نمی‌آمد. این همان فرموده خداست که فرمود: «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَيَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ» پس دانشمندان آن‌ها، آنان را از این کار نهی می‌کردند، اما مردم به نصحت آنان عمل نمی‌کردند. پس به بوزینه و خوک مسخ (تبدیل) شدند و علت این که شکار (ماهی) در روز شنبه برآنان تحریم شده بود، این بود که روز جمعه عید همه مسلمانان و دیگران بود. یهودیان با آنان مخالفت کردند و گفتند: عید ما روز شنبه است. پس خدا شکار در روز شنبه را بر آنان حرام کرد و به بوزینه و خوک تبدیل شدند.

و علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این را یافته ایم که قومی از اهل اَیلَه، از قوم ثمود بودند و آن شهری است که در ساحل دریای سرخ در نزدیکی شام قرار دارد. ماهی‌ها در روز شنبه بیرون می‌آ مدند تا خداوند، اطاعت آنان را در آن امر مورد آزمایش قرار دهد. ماهی‌ها در روز شنبه در

میان آنان و در برابر درهایشان، در رودخانه‌ها و جویبارهایشان برای آنان ظاهر می‌شدند و آنان ماهی‌ها را می‌گرفتند و می‌خوردند.

سپس برای مدت طولانی که خدا می‌دانست، این کار را تکرار می‌کردند و احبار (علما) آن‌ها را از این کار باز نمی‌داشتند و آنان را از گرفتن آن ماهی‌ها منع نمی‌کردند.

سپس شیطان به گروهی از آنان چنین القا کرد: در حقیقت، شما از خوردن ماهی در روز شنبه نهی شدید نه از گرفتن آن‌ها. پس آنان ماهی‌ها را در روز شنبه می‌گرفتند و در روزهای دیگر می‌خوردند. گروهی از آنان گفتند: شنبه آن‌ها را می‌گیریم و از فرمان خدا سرپیچی کردند و گروهی دیگر از آنان که هدایت شده بودند، گفتند: ما شما را از عقوبت و کیفر خدا نهی می‌کنیم که مبادا خلاف فرمانش را مرتکب شوید. گروهی دیگر کناره گرفتند و سکوت اختیار کردند و آنان را نصیحت نکردند و به گروهی که آنان را نصیحت می‌کردند، گفتند: چرا قومی را پند می‌دهید که خدا آنان را به هلاکت خواهد رساند یا به عذابی شدید دچار خواهد کرد؟ گروه نصیحت کننده گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

خدای عز و جل فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند، گناه و معصیت را ادامه دادند. پس گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، ما در این شهری که در آن خدا را معصیت می‌کنید، همراه شما نخواهیم بود؛ از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود و ما را همراه شما فرا گیرد. گفت: سپس آنان از ترس نازل شدن عذاب بر آنان، از شهر خارج شدند. آنان نزدیک شهر فرود آمدند و زیر آسمان، شب را به صبح رساندند. هنگامی

که اولیای خدا که از فرمان خدا اطاعت کرده بودند، وارد صبح شدند، حرکت کردند تا ببینند چه بر سر اهل معصیت آمده است. به طرف دروازه شهر به راه افتادند، دروازه شهر قفل شده بود. آن را کوبیدند، اما کسی به آنان جواب نداد و صدایی از کسی به گوش نمی‌رسید. نردبانی بر حصار شهر گذاشتند و مردی از آنان را به بالای آن فرستادند. او به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به بوزینه‌هایی در حال زوزه کشیدن افتاد. آن مرد به همراهانش گفت: ای قوم! به خدا من چیز عجیبی را می‌بینم! گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: می‌بینم که قوم ما به بوزینه‌هایی مبدل شده اند که در حال زوزه کشیدن هستند و دم دارند، پس در را شکستند. آن گروه (بوزینگان)

نسبت خویش را با آن انسان‌ها را تشخیص دادند، اما انسان‌ها نسبت خود را با بوزینه‌ها تشخیص نمی‌دادند. آن قوم به بوزینه‌ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟

سپس علی علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید؛ من انساب آن گروه را از این امت می‌شناسم و آنان نمی‌توانند این را انکار کرده و یا تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند، رها کردند و پس از آن، آنان با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و خدای عز و جل فرمود: «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»پس خدا فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: علی بن حسین علیه السلام فرمود: آنان قومی بودند که در ساحل دریا زندگی می‌کردند و خدا و پیامبرانش آنان را از ماهیگیری در روز شنبه نهی کرده بودند. آنان حیله

کردند که آن چه را خدا حرام کرده است برای خودشان حلال کنند. آنان شکاف‌هایی را ایجاد کردند و راه‌هایی را احداث کردند که ماهی‌ها از این راه‌ها به حوض‌هایی که کنده بودند وارد شوند و نتوانند از آن حوض‌ها بیرون بیایند تا به رودخانه برگردند.

ماهی‌ها در روز شنبه در امان خدا در حرکت بودند و وارد آن شکاف‌ها شدند تا به حوض‌ها و جویبارها رسیدند. هنگامی که شامگاه آن روز فرا رسید، خواستند به آب‌های عمیق برگردند تا از ماهیگیرها در امان باشند، اما به علت مسدود شدن راه، نتوانستند. پس آن‌ها را در روز یکشنبه می‌گرفتند و می‌گفتند: ما در روز شنبه ماهی نگرفتیم، بلکه در روز یکشنبه ماهی گرفتیم و این دشمنان خدا دروغ گفتند، بلکه آن‌ها را از حوض‌هایی که در روز شنبه احداث کرده بودند، می‌گرفتند تا این که درآمد و ثروتشان از این کار زیاد شد و از نعمت زنان و غیره برخوردار بودند و تعداد مردم آن شهر به هشتاد هزار نفر و اندی می‌رسید و هفتاد هزار نفر از آنان این کار را می‌کردند. سایرین با آنان مخالفت می‌کردند. همچنان که خدا این داستان را چنین بازگو کرده است: «وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ». گروهی به پند دادن و نهی از آن کار پرداختند و آنان را از عذاب خدا بیم دادند و از انتقام عذاب شدید خدا برحذر داشتند. ایشان به وعظ و پندشان چنین جواب دادند: «لِمَ

تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ» به گناه‌هایشان به وسیله عذاب اصطلام (از بین بردن و ریشه کن کردن) «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا». نهی کنندگان جواب دادند، «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ» ما به امر به معروف و نهی از منکر مکلف شدیم. ما از منکر نهی می‌کنیم تا خدا مخالفت ما با آنان و کراهت

و تنفر ما را از اعمالشان بداند. گفتند: «وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ما آنان را پند می‌دهیم، شاید پند و نصیحت در آنان مؤثر واقع شود و از این معصیت خودداری کنند و از عقوبت و مجازات آن برحذر باشند. خدای عز و جل می‌فرماید: «فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ» یعنی منحرف شدند و اعراض کردند و از پذیرفتن نهی و نصیحت روی گردان شدند «قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» یعنی از خیر دور انداخته و برکنار شدند. فرمودند: هنگامی که آن ده هزار نفر و اندی دیدند که آن هفتاد هزار نفر نصیحت آنان را نمی‌پذیرند و به بیم دادن آنان اعتنا نمی‌کنند، از آنان کناره گیری کردند و به دهکده ای دیگر در نزدیکی دهکده شان رفتند و گفتند: ما کراهت داریم از این که عذاب خدا در حالی بر آنان نازل شود که ما در میان آنان باشیم.

یک شب بر آنان گذشت و خدای عز و جل همه آنان را به بوزینه تبدیل کرد و دروازه شهر همچنان بسته بود و کسی از آن خارج و یا وارد نمی‌شد. این خبر به اهل دهکده‌های دیگر رسید، پس به طرف آنان راه افتادند و از دیوارهای شهر بالا رفتند و به آنان نگاه کردند و دیدند که همه آنان از مرد و زن به بوزینه تبدیل شده اند و سخت در حال تکاپو هستند و در یکدیگر می‌لولیدند. این بینندگان، آشنایان و بستگان و دوستانشان را می‌شناختند و به برخی از آنان چنین می‌گفتند: ای مرد! تو فلانی هستی؟ ای زن! تو فلانی هستی؟ پس اشکی از چشم ایشان سرازیر می‌شد و با سر جواب می‌دادند که: بلی. آنان همچنان به مدت سه روز در آن حالت بودند. سپس خدای عز و جل باران و باد را بر آنان فرستاد و آنان را به طرف دریا راند و پس از سه روز، هیچ انسان مسخ شده ای باقی نماند و در حقیقت، آن چه را از این حیوانات که شکل و هیئت آن‌ها را دارد، اشباحی بیش نیستند و نه عین آن مسخ شده‌ها و نه از

نسل آنان. امام سجاد علیه السلام فرمودند: همانا خدای عز و جل آنان را به خاطر ماهیگیری مسخ کرده است. پس حال کسی که فرزندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را کشت و حرمتشان را زیر پا گذاشت، چگونه خواهد

بود!؟ همانا خدای عز و جل گر چه آنان را در دنیا مسخ نکرده است، اما عذابی که در آخرت برای آنان آماده شده، چندین برابر آن مسخ خواهد بود.

عیاشی: از اَصبغ بن نُباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمودند: شهری در ساحل دریا بود. آنان به پیامبرشان گفتند: اگر تو راستگو باشی، خدا ما را به ماهی جرّیث مبدل کند. ناگهان آن شهر، شب هنگام وسط دریا غرق شد و هر کدام از آنان به ماهی جرّیث تبدیل شد، به طوری که سوار در دهان آن ماهی وارد می‌شد.

محمد بن یعقوب: با سند خود از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبداللّٰه بن مغیره، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» فرمودند: آنان سه گروه بودند: آنان سه گروه بودند: گروهی که به آنان امر شد و آنان امر الهی را پذیرفتند، پس رهایی یافتند و گروهی که به آنان فرمان رسید، اما نپذیرفتند و به مورچه مسخ (تبدیل) شدند و گروهی که فرمان الهی را نپذیرفتند و به دیگران هم فرمان ندادند، پس به هلاکت رسیدند.

از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب امیر مؤمنان علیه السلام این نوشته را یافتیم که قومی از اهل اَیله از قوم ثمود بودند و ماهی‌های زیادی در روز شنبه در دریا ظاهر می‌شدند تا بدین وسیله خدای تبارک و تعالی طاعتشان را مورد آزمایش قرار دهد. ماهی‌ها در روز شنبه، در میان آنان و در برابر درهایشان در رودخانه‌ها و جویبارهایشان پدیدار می‌شدند و آنان شروع به گرفتن و خوردن آن‌ها می‌کردند و تا مدت زیادی در این حالت بودند و بزرگان و علما، آنان را از صید ماهی نهی نمی‌کردند. سپس شیطان به گروهی از آنان این گونه وسوسه کرد که در حقیقت شما در روز شنبه از خوردن ماهی نهی شده اید، نه از صید آن. آن‌ها در روز شنبه ماهی‌ها را صید می‌کردند و در سایر روزها آن‌ها را می‌خوردند. گروهی از آنان گفتند: هم اکنون آن‌ها را صید هم می‌کنیم. گروهی از آنان به سمت راست متمایل شدند و گفتند: از خدا بترسید، همانا شما را از عقوبت و مجازات خدا نهی کردیم تا مبادا برخلاف دستورش عمل کنید. گروهی از آنان نیز به سمت چپ گرایش پیدا کردند و سکوت اختیار کرده و آنان را نصیحت نکردند. و گروهی که آنان را نصیحت نکرده بودند، گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا».

و گروهی که آنان را پند دادند گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» خدا فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند و به معصیت ادامه دادند. گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، در شهری که در آن از فرمان الهی سرپیچی کردید با شما همراه نمی‌شویم و شب را به صبح نمی‌رسانیم،

از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود. آنان در نزدیکی شهر فرود آمدند و زیر آسمان شهر، شب را به صبح رساندند. هنگامی که صبح برای اولیای خدا که از امر خدا اطاعت کردند، فرا رسید، بیرون آمدند تا ببینند سرنوشت اهل معصیت چه شده است. به سمت دروازه شهر رفتند، اما بسته بود. دروازه را کوبیدند، اما کسی جواب نداد و صدایی را از کسی نشنیدند. نرده بانی بر حصار شهر قرار دادند و یکی از آنان را به بالا رفتن وادار کردند. آن شخص از بالا به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به تعدادی بوزینه که در حال زوزه کشیدن بودند، افتاد و به اصحابش گفت: ای قوم! به خدا من صحنه عجیبی را می‌بینم! گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: من این قوم را به صورت بوزینه‌هایی در حال زوزه کشیدن می‌بینم که دارای دم هستند. فرمود: در را شکستند و وارد شهر شدند. آن بوزینه‌ها خویشاوندان خود را از میان آن انسان‌ها شناختند، اما انسان‌ها خویشاوندان خویش را از میان بوزینه‌ها نشناختند. آن قوم به بوزینه‌ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟!

فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید، من نسب‌هایشان را در این امت می‌شناسم و نمی‌توانند انکار کنند و آن را تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند رها کردند و میانشان اختلاف افتاد. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»و نیز فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».

و از همو، از علی بن عُقبه، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یهودیان به خودداری از ماهیگیری در روز جمعه امر شدند، اما آنان در روز شنبه خودداری کردند.

از اَصبغ روایت شده است که علی علیه السلام فرمودند: دو امت از بنی اسرائیل مسخ شدند: امتی که کارشان در دریا بود، به ماهی تبدیل شدند و امتی که در خشکی کار می‌کردند، به مارمولک مسخ شدند.

ازهارون بن عبدالعزیز حدیثی روایت شده است که آن را به یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام اسناد داده و گفته است: قومی نزد امیرالمؤمنین در کوفه آمدند و به وی عرض کردند: ای امیر مؤمنان! آیا ماهی (مسخ شده) در بازارهای ما به فروش می‌رسد؟ امیر مؤمنان لبخند زدند و فرمودند: برخیزید تا چیز عجیبی را به شما نشان دهم و در مورد وصی خود چیزی را نگویید مگر این که خیر باشد. آنان با او برخاستند و به ساحل دریا رفتند. حضرت در دریا آب دهان انداخته و چند کلمه گفتند. ناگهان یک ماهی بیرون آمد که سرش بالا و دهانش باز بود. امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: تو که هستی؟ وای برتو و بر قومت؟ گفت: ما از اهالی قریه ای هستیم که در ساحل دریا بودیم. چرا که خدای تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً»... تا آخر آیه؛ خداوند، ولایت شما را بر ما عرضه کرد، اما ما از آن پیروی نکردیم و خدا ما را مسخ کرد و اکنون برخی از ما در خشکی و برخی در دریا پراکنده ایم. آن‌هایی که در دریا هستند به صورت ماهی و آن‌هایی که در خشکی زندگی می‌کنند به صورت بوزینه

هستند. گفت: سپس امیر مؤمنان علیه السلام به ما رو کرده و فرمودند: آیا سخن آن ماهی را شنیدید؟ گفتیم به خدا قسم بلی. فرمودند: قسم به آن که محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را به پیامبری برانگیخته است، این ماهی مانند زنانتان حیض می‌شود.

از طلحه بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»، فرمودند: قوم بنی اسرائیل به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه ای که آن گناه را انجام نداد و کناره گیری کرد و فرقه ای که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند و فرقه ای که مرتکب گناه شدند. فقط فرقه ای که آن گناه را انجام نداد، از عذاب رهایی یافت.

امام صادق علیه السلام فرمود: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: سرنوشت آنان که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند چه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسید که آنان به مورچه تبدیل شدند.

طبرسی در احتجاج از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: مولای ما امام باقر علیه السلام در حرم نشسته بود در حالی که گروهی از پیروانش دور او بودند. در همین زمان، ناگهان طاوس یمانی با گروهی از یارانش آمد و به امام باقر علیه السلام گفت: آیا به من اجازه می‌دهی از تو سئوال کنم؟ فرمودند: به تو اجازه دادیم پس بپرس. او چند سئوال مطرح کرد و آن حضرت به او جواب دادند. از جمله سئوالات او این بود که گفت: به من بگو کدام پرنده بود که یک بار به پرواز درآمد و قبل یا

بعد از آن به پرواز در نیامده بود و خدا آن را در قرآن ذکر کرده است؟ فرمودند: طور سینا، خدای عز و جل آن را برای بنی اسرائیل پرواز داد و آنان را زیر بال و در سایه خود گرفت و در آن انواع عذاب بود تا این که تورات را پذیرفتند و این همان گفته خدای عز و جل است: «وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ».

و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از زراره نقل کرده است که مردی از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»... تا آخر آیه سئوال کرد. پس در حالی که پدرش می‌شنید گفت: پدرم این حدیث را به من گفت که خدای عز و جل مشتی از خاکی که آدم علیه السلام از آن آفریده شد را برداشت. سپس آب شیرین و زلال را بر آن ریخت و به مدت چهل بامداد آن را رها کرد. بعد آب شور و بد مزه را برآن ریخت و آن را به مدت چهل بامداد رها کرد. هنگامی که گِل رسیده شد، آن را گرفت و به شدت آن را مالید؛ پس مانند ذره (مورچه) از چپ و راست بیرون آمدند و به همه آنان دستور داد که در آتش بیفتند. اصحاب یمین وارد شدند و برای آنان به خنکی و امنیت تبدیل شد و اصحاب شمال از ورود به آن خودداری کردند.

و از همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»[در

حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: فطرت حنیفیت، یعنی همان سرشتی که خدا مردم را طبق آن آفریده است و خلق خدا تغییرپذیر نیست. و فرمود: آنان را بر شناخت خویش آفرید.

زراره می‌گوید: از او در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی»... تا آخرآیه، پرسیدم. فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس آنان را به خود آشنا ساخت و خود را به آنان شناساند وگرنه کسی خدا را نمی‌شناخت. و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر آدمیزادی بر اساس فطرت متولد می‌شود؛ یعنی بر اساس شناخت به این که خدای عز و جل آفریدگار او است و این آیه بر همین موضوع دلالت دارد: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ»[و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلما خواهند گفت خدا].

و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسماعیل، از محمد بن اسماعیل، از سعدان بن مسلم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: چگونه از فرزندان آدم سبقت گرفتی؟ فرمودند: همانا من اولین کسی هستم که به پروردگار اقرار کرد. خدا عهد و پیمان را از پیامبران گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که:

مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. من اولین کسی بودم که جواب مثبت داد.

و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود عجلی، از زراره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و آبی شور و بد مزه نیز آفرید. سپس این دو آب با هم آمیخته شدند. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را محکم مالید. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان مانند ذره (مورچه‌ها) حرکت می‌کردند، گفت: در صلح و آرامش به بهشت بروید. به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و برایم مهم نیست. و سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده من و این علی علیه السلام امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوا العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من و علی امیر مؤمنان علیه السلام و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله مهدی علیه السلام دینم را تقویت می‌کنم و زمینم را پاک می‌گردانم و حکومتم را آشکار می‌کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و از روی اختیار و اجبار عبادت می‌شوم. گفتند: پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی علیه السلام رسوخ یافت. اما آدم

عزم و همتی در اقرار به آن نداشت و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»[و به یقین پیش

از این با آدم پیمان بستیم (ولی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم] فرمودند: در حقیقت او شامل (فراموش کرد) می‌شود. سپس به آتش دستور داد که برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: وارد آن شوید، ولی از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: وارد آن شوید، پس وارد آن شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! ما را ببخش. فرمود: من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید، اما ترس و وحشت از آن در دل آنان افتاد و در آنجا بود که اطاعت و ولایت و معصیت ثابت شد.

ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن‌هاشم، و محمد بن حسین بن ابو خطاب، و یعقوب بن یزید، از همگی آنان، از ابن ابو عمیر، از ابن أُذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او در باره گفته خدای عز و جل: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ»[در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: آن همان فطرتی است که خدا مردم را بر اساس آن آفریده است و آفرینش خدا تغییر پذیر نیست. آن گاه فرمودند: آنان را بر اساس معرفت آفریده است. زراره گفت: از او در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» تا آخر آیه پرسیدم. فرمودند: از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند ذرات بیرون آمدند و آنان را با خود آشنا ساخت و

آفرینش خویش را به آنان نشان داد و اگر این کار را نمی‌کرد، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. سپس فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: هر آدمی بر اساس فطرت آفریده می‌شود؛ یعنی بر اساس شناخت این که خدای عز و جل آفریدگار او است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» است. [و اکر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بی تردید خواهند گفت خداوند]

از علی بن ابراهیم نقل شده است که گفت: از پدرم، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین پیامبری که در گفتن بلی، از دیگران پیشی گرفت، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود؛ چرا که نزدیکترین آفریدگان به خدای تبارک و تعالی بود؛ در جایی که جبرییل در هنگام عروج به آسمان به وی گفت: ای محمد! جلو برو، چرا که تو در جایی قدم گذاشته ای که کسی قبلاً قدم نگذاشته است، نه فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسل؛ و اگر روح و جانش از آن جا نبود، نمی‌توانست به آن برسد. پس فاصله اش از خدا چنان بود که خدا فرمود: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] بلکه نزدیکتر. پس هنگامی که امر از خدا خارج شد به اولیایش منتقل شد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن پیمان از آنان برای اقرار به ربوبیت خدا و نبوت پیامبرش و امامت برای امیر مؤمنان و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، گرفته شد. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم

و محمد پیامبر شما و علی امام شما و امامان هدایتگر، امامان شما نیستند؟ گفتند: بلی شهادت می‌دهیم. خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی تا در روز قیامت نگویند «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» پس ربوبیت اولین چیزی بود که خدای عز و جل از پیامبران در مورد آن پیمان گرفت و این همان سخن اوست که فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيّينَ مِيثَاقَهُمْ» و همه انبیا را ذکر کرد و او را بهترین آنان قرار داد. پس فرمود: «وَمِنْکَ» ای محمد! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مقدم شد؛ چرا که او بهترین آنان است «وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»[و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم]. آنان پنج پیامبر برگزیده و برتر هستند که رسول اللّٰه صلی علیه و آله و سلم برترین آنان است. سپس از انبیا در ایمان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و یاری دادن به امیر مؤمنان علیه السلام پیمان گرفت و فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ» [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم. سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد] یعنی رسول خدا «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[قطعا به او ایمان می‌آورید و او را یاری می‌کنید] یعنی امیر مؤمنان علیه السلام. و به امت‌های شما خبر او و خبر ولی اش از امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد را داده است.

احمد بن محمد بن خالد برقی: از حسن بن علی بن فضال، از ابن بکیر، از زراره نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ

ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»، پرسیدم. فرمودند: معرفت در دل آنان ثابت شد و صحنه را فراموش کردند و روزی آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن صحنه نبود، کسی آفریدگار و رازق خود را نمی‌شناخت.

شیخ در امالی، از گروهی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن نصر بن لیث بلخی، از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی، در سال دویست و نود و یک، از دایی‌ام عبدالسلام بن صالح ابو صلت هروی، از عبد العزیز بن عبد الصمد قمی بصری، از ابوهارون عبدی، از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: عمر بن خطاب در هنگام خلافت خویش، مراسم حج را انجام داد و هنگامی که طواف را آغاز کرد و در جوار حجرالاسود قرار گرفت، آن را بوسید و گفت: من تو را می‌بوسم در عین حال که می‌دانم تو سنگی بیش نیستی و هیچ ضرر و نفعی نمی‌رسانی. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که تو را گرامی می‌داشت و اگر او را در حال بوسیدنت نمی‌دیدم، تو را نمی‌بوسیدم.

فرمودند: و در میان حجاج، علی ابن ابو طالب علیه السلام حضور داشت، پس فرمود: بلکه آن یعنی حجرالاسود، ضرر و نفع دارد. گفت: ای ابو الحسن! بر چه اساس این را می‌گویی؟ فرمود: بر اساس کتاب خدای عز و جل. گفت: من گواهی می‌دهم که به کتاب خدای عز و جل علم داری. دلیل آن در کجای کتاب خدا است؟ فرمود: این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» و به من اطلاع شما می‌رسانم که خدای سبحان هنگامی که آدم را آفرید، بر پشتش دست کشید و ذریه

او را از پشتش به صورت ذره (مورچه) درآورد و عقل را به عنوان حجت بر آنان واجب کرد و از آنان اقرار گرفت که او پروردگار و آنان بندگانند. آنان به ربوبیت او اقرار کردند و بر خود به عبودیت و بندگی گواهی دادند و خدای عز و جل می‌داند که آنان در آن امر مراتب گوناگونی دارند، پس نام‌های بندگانش را در کاغذ نوشت و در آن روز این حجر (سنگ) چشم و لب و زبان داشت. به او گفت: دهانت را باز کن. پس دهانش را باز کرد و آن کاغذ را در درون آن قرار داد. سپس به آن گفت: برای کسی که تو را زیارت کند، در روز قیامت به این زیارت گواهی ده.

هنگامی که آدم علیه السلام فرود آمد، با این سنگ فرود آمد و در این جایگاه و رکن (گوشه) قرار داده شد و فرشتگان این خانه را قبل از آفرینش آدم از جانب خدای عز و جل زیارت می‌کردند. سپس آدم و نوح آن را زیارت کردند. سپس ویران شد، بی آن که آن سنگ کهنه و فرسوده شود. آن گاه آن سنگ در کوه ابو قبیسبه امانت قرار داده شد. هنگامی که ابراهیم و اسماعیل خانه خدا و پایه‌های آن را بازسازی کردند و آن سنگ را با وحی خدای عز و جل از ابو قبیس بیرون آوردند، آن را در این جایی که در این رکن می‌شناسیم قرار دادند. حجر الاسود از سنگ‌های بهشت است و هنگامی که به زمین فرو فرستاده شد، رنگ آن به رنگ مروارید و به سفیدی آن بود و شفافی آن مانند شفافیت یاقوت و روشنایی آن بود، اما دستان کافران و مشرکانی که با قربانی‌هایشان آن را لمس می‌کردند، آن را سیاه کرد. پس عمر گفت: ای ابو الحسن! زنده نباشم در میان امتی که تو در آن زندگی نکنی.

از ابن مُسکان، از برخی اصحابش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: همانا امتم در هنگام گرفتن پیمان بر من عرضه شدند. علی علیه السلام اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ) و جدا کننده است که میان حق و باطل جدایی می‌اندازد.

از اصبغ ابن نباته، از علی علیه السلام روایت شده است که گفت: ابن کواء پیش ایشان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به من بگویید آیا خدای تبارک و تعالی، قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفت؟ امام علی علیه السلام فرمودند: همانا خدا با همه آفریدگانش چه خوب و چه بد سخن گفت و به وی پاسخ دادند. این پاسخ برای ابن کواء سنگین بود و نتوانست آن را درک کند. به وی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن چگونه بود؟ حضرت به وی فرمود: مگر کتاب خدا را آن جا که به پیامبرش می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى» را نمی‌خوانی؟ پس او سخنش را به گوش آنان رساند و ایشان به او پاسخ دادند، همان گونه که می‌شنوی در این کلام خدای عز و جل ای ابن کواء: «قَالُواْ بَلَى» سپس به آنان گفت: همانا من خدا هستم و خدایی جز من نیست و من همان بخشنده مهربانم و به اطاعت و ربوبیت وی اقرار کردند و پیامبران و انبیا و اولیا را مشخص کرد و آفریدگان را به فرمانبرداری از آنان فرمان داد. پس در پیمان خود به این اقرار کردند و فرشتگان در هنگام اقرار به آنان

گفتند: «شَهِدْنَا» بر شما ای فرزندان آدم «أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

صاحب کتاب الثاقب فی المناقب: از ابوهاشم جعفری نقل کرده است که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که محمد بن صالح ارمنی از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» تا آخر آیه پرسید. فرمودند: آن معرفت را در آنان استوار کرد و آن صحنه را از یاد بردند، اما به یاد خواهند آورد و اگر چنین نبود، کسی آفریدگار و رازق خویش را نمی‌شناخت. ابوهاشم گفت: سخت شگفت زده شدم از این که خداوند چگونه ولیّ خویش را بزرگ داشته و مقام والایی را برای او در نظر گرفته است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: این امر عجیب‌تر و بزرگتر است از آن چه که از آن شگفت زده شدی ای ابوهاشم! چه می‌گویی در باره کسانی که اگر کسی آنان را بشناسد، خدا را شناخته و اگر انکار کند، خدا را انکار کرده است و تا ولایتشان را تصدیق نکند و به معرفت و شناخت ایشان یقین نداشته باشد، نمی‌تواند مؤمن باشد؟

محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آنان، امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.

از ابوصهباء بکری،نقل شده است که می‌گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قسم به خدایی که جانم در دست او است، این امت به هفتاد و

سه فرقه منشعب خواهند شد که همگی در آتشند، مگر یک فرقه «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پس این فرقه از این امت است که نجات می‌یابد.

کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به من فرمودند: همانا در تو شباهتی به عیسی وجود دارد. چه، قومی او را دوست می‌داشتند و در آن (دوستی) به هلاکت رسیدند و قومی او را دشمن می‌داشتند و در (دشمنی با) او به هلاکت رسیدند. منافقان گفتند: آیا جز عیسی بن مریم مَثَلی را برای او می‌پذیرد!؟ پس این آیه: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» نازل شد.

از زاذان، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شود، که هفتاد و دو فرقه از آن‌ها در آتشند و یک فرقه در بهشت است. و آن‌ها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی در باره آنان فرمود: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» حضرت فرمود: آنان من و شیعه‌ام هستیم.

و از طریق مخالفان، موفق ابن احمد، با سند خود از ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه، از احمد بن محمد سری، از منذر بن محمد بن منذر، از پدرم، از عمویم حسین بن سعید، از پدرم،از ابان بن تغلب، از فضل، از عبد الملک همدانی، از زاذان، از علی علیه السلام که خدا از او خشنود باد روایت کرده است که فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد که هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است و آنان همان کسانی اند که خداوند در حقشان چنین گفت: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آنان من و شیعه‌ام هستیم.

ابن بابویه در امالی: با سند خود از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه او هستند. پس عرض کردم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمودند: امامان اوصیا که سلام و درود خدا بر آنان باد. عرض کردم: عترت او چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عبا هستند. عرض کردم: امت او کدام است؟ فرمودند: مؤمنانی که به آن چه که از جانب خدای عز و جل آورده است، ایمان دارند و به ثقلین چنگ زدند. ثقلینی که به چنگ زدن به آنان مامور شدند: کتاب خدا و عترت او یعنی اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستند که خدا ناپاکی را از آنان دور ساخته و آنان را نیکو و پاکیزه نموده است و آن دو (کتاب و عترت) پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عنوان خلیفه و جانشین بر امت هستند.

محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب، از سفیان بن سمط نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدا هر گاه خیری را برای بنده خود بخواهد و این عبد مرتکب گناهی شده باشد، او را پس از آن به مصیبتی دچار می‌کند و او را به یاد استغفار و طلب آمرزش می‌اندازد و هر گاه برای بنده ای بدی و شر بخواهد و این بنده مرتکب گناهی شده باشد، نعمتی را برای او فراهم می‌آورد تا استغفار و طلب آمرزش را فراموش کند و در گناه زیاده روی کند و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَالَّذِینَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» به وسیله نعمت‌ها در هنگام معصیت‌ها.

و همو: از عده ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بعضی از یارانش نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد استدراج سئوال شد. فرمود: او بنده ای است که مرتکب گناه می‌شود و خداوند تبارک و تعالی به او مهلت می‌دهد و نعمت را برای او تجدید می‌کند تا استغفار از گناهان را از یاد او ببرد. پس او مستدرج است، از آن جا که نمی‌داند.

و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعة بن مهران نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» پرسیدم. فرمودند: استدراج عبارت

است از این که بنده مرتکب گناه می‌شود و همراه آن نعمت نیز به وی داده می‌شود و این نعمت، او را از استغفار از آن گناه باز می‌دارد.

و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: چه بسا افراد مغروری که فریب نعمت‌های خدا را خورده اند، و چه بسا مستدرجانی که به وسیله پوشش خدا بر آنان، به گناهان کشیده می‌شوند و چه بسا کسانی هستند که فریب ستایش مردم از آنان را خورده اند.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قلبت را به وسیله تفکر آگاه ساز و پهلویت را از شب دور ساز (یعنی از خوابیدن زیاد در شب، خودداری کن) و از خدایی بترس که پروردگار توست.

و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از اصحابش، از ابان، از حسن صیقل نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این حدیثی که مردم روایت می‌کنند: یک ساعت تفکر بهتر از نماز در یک شب است، پرسیدم و گفتم: چگونه باید تفکر کند؟ فرمودند: وقتی از کنار خرابه یا خانه ای می‌گذرد، بگوید: ساکنان تو کجایند، سازندگان تو کجایند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟

و از همو: از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از بعضی افراد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بهترین عبادت، تفکر پیوسته درباره خدا و قدرت اوست.

و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد نقل شده است که گفت: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که فرمودند: عبادت به فراوانی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت، تفکر در امر آفرینش توسط خدای عز و جل است.

ابن بابویه، از تمیم از عبدالله قرشی که خدایش از او خشنود باد، از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیسابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام رضا علیه السلام نزد وی بود. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی‌گویی که پیامبران معصومند؟ فرمود! بلی. و این حدیث را ذکر کرد تا جایی که گفت: مأمون به وی گفت: پس معنای این سخن خدای عز و جل: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاء فِيمَا آتَاهُمَا» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: همانا حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم زاییده بود و در هر بار آبستنی، یک پسر و یک دختر. آدم علیه السلام و حوا با خدای عز و جل عهد کردند و از او چنین خواستند: «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً» فرزندان سالم از

بیماری و نقص عضو. آن چه خدا به آنان ارزانی داشت، دو گروه بودند: گروهی پسر و گروهی دختر.

پس این دو گروه برای خداوند متعال در آنچه که خدا به آنان داد شریک قرار دادند و مانند آدم و حوا خدا را سپاسگزاری نکردند. خدای عز و جل می‌فرماید: «فَتَعَالَی اللّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ» مأمون گفت: شهادت می‌دهم که تو به حق فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستی.

ابن بابویه می‌گوید: از علی بن احمد بن محمد که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابو عبداللّٰه کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از مبارک چاکر امام رضا علیه السلام، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مؤمن نیست کسی که سه خصلت در او نباشد: سنّتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از ولی اش. اما سنت از پروردگارش عبارت است از پنهان داشتن راز. خدای عز و جل می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»[دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] و اما سنت از پیامبرش، مدارا با مردم است، چه اینکه خدای عز و جل، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او باد، به مدارا با مردم فرمان داده و گفته است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ»، و اما سنت از ولی او عبارت است از صبر در هنگام سختی و تنگدستی؛ خدای عز و جل می‌فرماید: «وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»[و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند

کسانی هستند که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند]. و از همو: نقل شده است که گفت: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از حارث بن دهان، چاکر امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام مانند آن را شنیدم.

از حسین بن مختار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمودند: در هنگام شام چنین می‌گویی: لا اله الا اللّٰه، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر (خدایی جز خدا نیست، یکتا است و شریک ندارد، مُلک و ستایش از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او است که بر همه چیز توانا است).

عرض کردم: آیا نیکی به دست اوست؟ فرمودند: در دست او است، اما چنان که به تو می‌گویم، ده بار بگو: و اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب أن یحضرون، إن اللّٰه هو السمیع العلیم (و پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از وسوسه‌های شیطان‌ها. و ای پروردگار، پناه می‌برم به تو از این که حاضر شوند، همانا خدا شنوا و دانا است). ده بار در هنگام طلوع خورشید، و ده بار در هنگام غروب این ذکر را بگو.

عیاشی و دیگران از جابر روایت کرده اند که گفت: از ابوجعفر علیه السلام راجع به بخشی از تفسیر قرآن پرسیدم، او مرا پاسخ گفت، دوباره از او پرسیدم و پاسخی دیگر داد. به او گفتم فدایت شوم، پیش از این در این مسأله پاسخ دیگری داده بودید. فرمود: ای جابر، قرآن را باطنی است و آن باطن را باطنی است و نیز قران را ظاهری است و آن ظاهر را ظاهر دیگری است. ای جابر، خرد مردمان ناتوان‌تر از آن است که بتواند قرآن را تفسیر کند. آغاز یک آیه راجع به چیزی است و آخر آن راجع به چیز دیگری، و نیز قران کلامی یکپارچه است که دارای وجوه متعدد است.

همچنین عیاشی از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت از اباعبدالله امام صادق علیه السلام راجع به این روایت پرسیدم که در آن آمده است: در قرآن آیه ای نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی داشته باشد و در آن حرفی نیامده است مگر آنکه حدّی داشته باشد و هر حدی مطلعی دارد. پرسیدم منظور از کلام او که گفته است ظاهر و باطن دارد چیست؟ گفت: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطن قرآن تأویل آن، بخشی از آن در گذشته بوده است و بحشی دیگر هنوز نیامده است. اینها در حالت جریان است همان طور که خورشید و ماه در حرکتند. در باره هر آن چه که آمده، امری واقع شده است. خداوند تعالی فرمود: «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْم»[با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند] و ما آن را می‌دانیم.

در غیبة النعمانی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وی در حدیثی فرموده است: هر که فقط حق علی را بشناسد و بمیرد و حق دیگر امامان را نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است، چرا که تأویل قرآن چون گذشت شب و روز در جریان است و به سان حرکت خورشید و ماه مستمر است. هر تأویلی که از آن شود اتفاق می‌افتد ولی بعضی از آن‌ها اتفاق افتاده و بعضی نیز هنوز اتفاق نیفتاده است.

در تفسیر عیاشی و نیز در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان از پدرش و او از پدرانش و آنان از امام علی علیه السلام نقل نمودند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اگر فتنه‌ها چون تکه‌هائی از شب سیاه بر شما پوشیده شود، به قرآن پناه ببرید، چرا که قرآن شافعی است که حق شفاعت دارد، تا اینکه فرمود قرآن دارای ظاهری است و باطنی، ظاهر آن حکم است و باطن آن علم، ظاهر آن زیباست و باطن آن ژرف. آن را حدودی است و آن حدود را حدودی دیگر. عجایب آن قابل شمارش نیست. شگفتی‌های آن را کهنگی عارض نمی‌شود...».

کلینی با سند از ابی بصیر روایت می‌نماید که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابامحمد، هر آیه ای که به بهشت رهنمون شود و از أهل آن به نیکی یاد شود حتماً در مورد ما و شیعیان ماست. و هر آیه ای که نازل شده و از أهل آن به بدی یاد می‌شود و به سوی دوزخ رهنمون می‌گردد حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست.

در کتاب عیون به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند که امام علی علیه السلام می‌فرمود: کسی از مردم با ما اهل بیت علیهم السلام قیاس نمی‌گردد، قران در مورد ما نازل گشته و کانون رسالت از میان ماست.

در کتاب کنز الفوائد کراجکی و در دیگر کتب از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: خداوند تعالی ما را آفرید و نیکو گردانید و ما را برتری داد و امنا و حافظان وحی و خزانه داران خویش در همه زمین و آسمان‌ها قرار داد و برای ما ضدها و دشمنانی قرار داد و از ما در کتاب خویش نام برده است و از نام‌های ما با بهترین نام‌ها و گرامی ترینش نزد خود به کنایه سخن گفته است و نیز از دشمنان و مخالفین ما در کتابش نام برده است و از آن‌ها با بدترین نام‌ها و منفورترین آن‌ها نزد خود و بندگان پرهیزکارش به کنایه نام برده و برای آنان مثل‌هایی آورده است. می‌گویم که: تایید مضمون این خبر و أمثال آن در گفتار سوم خواهد آمد و نیز در باره سبب توریه خداوند در این خصوص و عدم ذکر صریح آن در قرآن در گفتار دوم سخن گفته خواهد شد. در کتاب کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام و نیز در کتاب کنزالفوائد با اسناد متعدد به نقل از ابن عباس و در تفسیر فرات بن ابراهیم با اسناد متعدد از أصبغ بن نباتة آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن بر چهار ربع نازل شده است. یک ربع در باره ماست و یک ربع در باره دشمنان ماست و

یک ربع آن سنن و أمثال است و یک ربع دیگر آن واجبات و أحکام است و کریمه‌های قرآن از آن ماست.

در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمودند: ای مردم این علی است که بر من از شما سزاوارتر و از شما به من نزدیک‌تر است و خداوند و من از او راضی هستیم و هر آیه ای که خدا در آن خشنود باشد، در شأن او است و هر گاه در هر آیه ای که ایمان آورندگان را با آن مورد خطاب قرار داده است، آن را با او شروع کرده است و هر آیه ای که با مضمون ستایش در قرآن نازل شده در شأن اوست. ای مردم فضایل علی در نزد خداوند عز و جل است و آن را در قرآن بر من نازل نمود و تعداد آن از شماره بیرون است و نمی‌توانم آن را در یک مجلس ذکر کنم. پس هر کس شما را به آن خبر داد یا به شما شناساند، باورش کنید.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشتیم و مردم را از ذکر مناقب علی برحذر داشتیم، تو نیز زبان از مدح علی درکِش. گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: نه، گفت: آیا ما را از تأویل آن نهی می‌کنی؟ گفت: آری، گفت: آیا قرآن بخوانیم و سؤال نکنیم؟ گفت: از غیر اهل بیت خود سؤال کن. گفت: ولی قرآن بر ما نازل شده است، آنگاه ما از دیگران بپرسیم؟ آیا ما را از عبادت خداوند عز و جل بازمی داری؟ بنابراین تو امت را نابود می‌کنی.

همچنین هر آن چه در قرآن آمده که ظاهر آن نهی از زشتی‌های صوری و تحریم خبائث ظاهری مانند زنا و دزدی و آزار دیگران و مانند آن‌ها باشد که نشانگر پستی انجام دهنده این کارها و دلیل خبث طبع مرتکب آن است مانند شراب و مرده و خون که طبع سلیم از آن بیزار است و ذوق سلیم از آن روی گردان می‌باشد، باطن آن در واقع نهی از زشتی‌های باطنی است که همان دشمنی با ائمه و نهی از خبائث معنوی است که همان دشمنان آن‌ها و منکران و ولایت آن‌ها و فضایل ایشان هستند و این امور همان طور که روشن است مانند خبائث ظاهری و زشتی‌های صوری بلکه شدیدتر از آن است که روح‌ها را آلوده و قلب را خبیث و عقل و ایمان را به بند می‌کشد. در مورد باطن مسائل ظاهری که در خصوص تشویق به نیکی کردن و أمر به خیرات در مورد ائمه و ولایت آن‌ها و معرفت آن‌هاست نیز موضوع همین گونه است و در مجموع، اساس تشبیه امور معنوی به امور صوری مانند تشبیه زندگی و مرگ معنوی به صوری و سود و زیان روحانی به جسمانی نیز از همین قرار است. همچنین در سایر موارد نیز چنین است ولی در این موضوع آخر، تناسبی نیز وجود دارد و آن اینکه بر کسی پوشیده نیست که پیامبر و امامان (صلوات الله علیهم) واسطه‌های معرفت عبادت‌ها و دستورات الهی هستند و آن‌ها اساس قبول آن هستند. پس عجیب نیست که در بطن قرآن آن‌ها مورد نظر باشند و بعید نیست که دشمنان آن‌ها از نظر زیانشان برای آنان منظور ذکر پستی‌ها و موارد نهی شده باشند. در فصل آینده خبری که از مفضّل نقل می‌گردد دلالت بر همین موضوع می‌نماید. پس باید تدبر نمود چرا که این وجه در اکثر روایت‌های مشتمل بر تأویل‌های شگفت صادق است. و بیشتر مثل‌هایی که خداوند در قرآن زده است از این قبیل است، بلکه حقیقت آن است که

این باب عظیمی است که از آن هزار باب برای خردمندان باز می‌شود و به نمونه‌هایی از آن در فصل‌های آینده و گفتار سوم و در متن کتاب إن شاءاللّٰه اشاره خواهیم نمود.

در کتاب قرب الاسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر آورده است که ایشان پیوسته یکسال قبل از زندانی شدن در هر اجتماع خاندان خویش می‌فرمود: خداوند بر بندگان در مورد چیزی این قدر تأکید نکرده است که در مورد پذیرفتن امامت تأکید کرده است و بندگان چیزی را انکار نکرده اند آن گونه که امامت را انکار کرده اند. در کتاب خصال و بصائر با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیش از سفارش بر همه واجبات، در مورد ولایت علی و أئمه بعد از او علیهم السلام وحی می‌نمود.

در تفسیر فرات بن ابراهیم با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی فرمودند: ائمه نور تابنده ای گرداگرد عرش بودند و خداوند از آنان خواست که تسبیح او گویند و اهل آسمان‌ها با تسبیح آنان تسبیح گفتند. هر که به عهد آنان وفا کند به عهد الهی وفا کرده است و هر که حق آنان را بگزارد حق خدا را گزارده است و هر که حق آنان را انکار کند حق خدا را انکار کرده است... الخ. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمود: هر که بگوید «أشهد أنٌ محمداً رسول

اللّٰه» و به جانشینی علی علیه السلام و خلافت او و برترین بودن او از میان امت محمد اقرار نکند، مسلمان نیست.

و فرمود: کمال اسلام در اعتقاد به ولایت علی علیه السلام است و باور به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد کما این که باور به توحید با انکار نبوت سودمند نیست. در کتاب فضائل امیرالمؤمنین از محمد بن صدقه آمده است که سلمان فارسی و ابوذر غفاری رضی اللّٰه عنهما از علی علیه السلام راجع به شناخت امام به نورانیت سؤال کردند. امام علیه السلام سخنانی گفتند تا به اینجا رسیدند که: هر کس ولایت مرا باور نکند اعتقاد به نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله او را سود نمی‌بخشد، این دو با هم هستند چرا که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پیامبری مرسل است و او امام مردم است و علی علیه السلام بعد از او امام مردم و وصی محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. پس هر کس شناخت مرا کامل کند، بر دین قیم است همان گونه که خداوند می‌فرماید: «وَ ذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ»[و دین (ثابت و) پایدار همین است] سپس بعد از سخنانی فرمود: من و محمد یک نور از انوار خدا بودیم و خدا به آن نور امر فرمود تا منشق شود؛ سپس به یک نصف آن فرمود محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و از اینجاست که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: علی از من است و من از علی هستم و هیچ کس نمی‌تواند جانشین من باشد مگر علی. سپس بعد از سخنانی طولانی فرمود: «ای سلمان و ای جندب، من محمد هستم. محمد به جای من است و من از محمدم و محمد از من است» و بعد از سخنانی دیگر فرمود: ای سلمان و ای جندب من امیر هر فرد با ایمان و زن با

ایمان از گذشتگان و از آیندگان هستم و باز بعد از سخنان دیگر فرمود: من به فرمان خدا زنده می‌کنم و می‌میرانم. من به باطن قلوب شما آگاهم و أئمه بعد از من که فرزندان من هستند، اگر اراده کنند می‌توانند چنین کنند چرا که ما همگی یکی هستیم. اول ما محمد است و آخر ما محمد است و وسط ما محمد است و همه ما محمد هستیم. ما را از هم جدا نکنید. اگر ما اراده کنیم خدا اراده می‌کند و اگر چیزی را بد بداریم خداوند آن را بد می‌دارد. وای بر کسی که فضل ما را انکار کند و ویژگی ما را نپذیرد و آن چه خداوند به ما داده را رد کند، چرا که هر کس چیزی از آن چه را که خدا به ما داده انکار کند، قدرت و مشیت خداوند را انکار کرده است... الخو روایات در این خصوص فراوان است و بعضی از آن‌ها گفته شد و بخشی دیگر از آن با شواهد فراوان گفته خواهد شد. إن شاء اللّٰه تعالی.

در کتاب سرائر ابن ادریس از جامع بزنطی به نقل از سلیمان بن خالد آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما بر همه پیامبران و آدمیان انس و جن و فرشتگان آسمان‌ها حجت هستیم و هر که را که خداوند بیافریند، ولایت ما را بر او عرضه می‌کند و ما را حجت بر آن‌ها قرار می‌دهد که گروهی به ما ایمان می‌آورند و گروهی نیز ما را انکار می‌کنند. این سخن حتی شامل آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نیز می‌شود.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابوبکر شیرازی نقل شده است که وی با سند از مقاتل و نیز از محمد بن حنفیه روایت کرده است که

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند امامت مرا با وعده پاداش و بیم مجازات بر هفت آسمان عرضه کرد، پاسخ دادند: خداوندا بر ما پاداش و مجازات تحمیل نکن ولی ما بدون پاداش یا مجازات آن را حمل می‌کنیم و خداوند امامت مرا بر پرندگان عرضه نمود و اولین پرنده‌هایی که بدان ایمان آوردند، شاهین‌های سفید و چکاوک‌ها بودند و اول پرنده ای که آن را انکار نمود، جغد و سیمرغ بوده اند. پس خداوند این دو را از میان پرندگان لعنت کرد، جغد به خاطر نفرت پرندگان از وی نمی‌تواند به هنگام روز پرواز کند. ولی سیمرغ در دریاها ناپدید شد و دیده نمی‌شود و خداوند امامت مرا بر زمین عرضه نمود و هر بخشی از زمین که آن را پذیرفت، خداوند آن را طیب و طاهر قرار داد و گیاهان و میوه‌های شیرین و گوارا در آن رویاند و آب آن را زلال نمود. و هر جایی که امامت مرا انکار نمود و ولایتم را رد کرد، شوره زار و گیاه آن تلخ گردید و خداوند میوه‌هایش را خار درخت و هندوانه ابوجهل و آبش را شور و تلخ گردانید

در کتاب بصائر با سند به نقل از حلبی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ولایت ما را بر اهالی همه سرزمین‌ها عرضه کرد و تنها اهل کوفه آن را پذیرفتند. از ابی بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ولایت ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و سرزمین‌ها عرضه شد و هیچ یک از مردمان به مانند پذیرش اهالی کوفه آن را نپذیرفتند.

در کتاب کنزالفوائد از شیخ طوسی (ره) به نقل از جابر از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده اند که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تو کسی هستی که خداوند ابتدای خلقت در عالم اشباح به تو بر مردمان احتجاج کرد و به آنان فرمود: آیا من خدایتان هستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا محمد پیامبر من است؟ گفتند آری، فرمود آیا علی امیرالمؤمنین است؟ بیشتر مردمان از روی استکبار و جهل از ولایت تو اِبا نمودند مگر تعداد اندکی که اصحاب یمین هستند.

در کتاب کنزالفوائد به نقل از خط شیخ طوسی در کتاب مسائل البلدان از جابر جعفی و به نقل از مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که گفت: سلمان بر علی وارد شد و از او در باره خودش پرسید، فرمود: ای سلمان، من کسی هستم که همه امّت‌ها دعوت به اطاعت من شده اند ولی کفر ورزیدند و در آتش شکنجه می‌شوند. من خازن آتش هستم. من به حق می‌گویم ای سلمان، هر کس به درستی مرا بشناسد، همراه من خواهد شد. خداوند از مردمان برایم پیمان گرفت و گروهی باور کردند و پذیرفتند و گروهی دیگر تکذیب نمودند. سلمان گفت: تو را در تورات و انجیل نیز یافته ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته «کوفیان»، تو حجت خداوند هستی که به واسطه او توبه آدم را پذیرفت و به واسطه تو یوسف را از چاه نجات داد. تو داستان ایوب و سبب تغیر نعمت خداوند بر او هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی داستان ایوب چیست؟ گفت: خداوند و تو ای امیرالمؤمنین داناترید: فرمود: چون هنگام شروع سخن گفتن شد، ایوب در ملک من شک کرد و گفت: این مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است، پس خداوند فرمود: ای ایوب آیا شک داری در تصویری که بنیان

نهاده ام. من آدم را با مصیبت آزمودم و او را به خاطر وی بخشیدم و درمقابل گردن نهادن به این که او امیرالمؤمنین است از او در گذشتم. آنگاه تو می‌گویی: مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است. سوگند به عزتم که تو را از عذاب خویش خواهم چشاند مگر آن که با اطاعت از امیرالمؤمنین به سویم توبه کنی و بدین سان به واسطه من، سعادت با او همراه شد. یعنی این که وی توبه کرد و به اطاعت علی علیه السلام اقرار نمود.

در کتاب عیون با استناد از امام رضا علیه السلام آمده است که مأمون از ایشان در این باره سؤال کرد: ای ابا الحسن نظر شما راجع به رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: کلامی بر حق است و در میان ملت‌های پیشین نیز وجود داشته است و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در این باره می‌فرماید: هر آنچه در امتهای گذشته بوده است در این امت بدون کم و کاست تحقق پیدا خواهد کرد. و در کتاب بصائر با سند از مفضل آمده است که امام صادق علیه السلام در جواب مسائلش در مورد جمعی از ملحدین و غالیان نوشته است: با توجه به مطلب مذکور در آخر نامه ات، آن‌ها می‌گویند که خداوند پروردگار جهانیان، همان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله است و تو سخن آنان را به سخن مردمان زمان عیسی علیه السلام تشبیه کرده ای و دانستی که سنت‌ها و ضرب المثل‌های موجود در گذشته چیزی نبود مگر این که در آینده نیز به همان شکل خواهد بود. به طوری که اگر گوسفندی رنگارنگ وجود می‌داشت، اکنون نیز به تقلید از آن همان گونه می‌کردند و بدان که گروهی به خاطر گمراهی گذشتگان شان گمراه خواهند شد... الخ.

و در کتاب تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا» [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده است، ذاذان می‌گوید علی علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمرو، می‌دانی که قوم یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمود: آن‌ها به فرقه تقسیم شدند و جز یک فرقه که فرقه ناجیه بود، بقیه در آتش اند. آیا می‌دانی که امت اسلام به چند فرقه تقسیم می‌شوند؟ گفتم: خدا و رسولش به این مسأله داناترند.

ایشان فرمود: به فرقه تقسیم می‌شوند که همه آن‌ها در آتش جهنمند به جز یک فرقه که نجات یافته اند و تو نیز از آن‌هایی ای ابا عمرو. و در روایتی دیگر از ایشان در کتاب احتجاج آمده است: فرقه از فرقه در بهشت اند که از نوع میانه اند و تای آن در جهنم خواهند بود.

و از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما قدم به قدم و وجب به وجب از سنت‌های گذشتگان خود تبعیت می‌کنید به طوری که حتی اگر آن‌ها در سوراخ سوسماری وارد شوند، شما نیز داخل می‌شوید. اخبار دیگری در این خصوص هنگام سخن از سوره آل عمران و دیگر سوره‌ها خواهد آمد. و در روایات متواتر که از افراد موافق و مخالف روایت شده آمده است که این امت به مانند ملت‌های پیشین پس از پیامبر خود دچار تفرقه خواهند شد. و در صحیح ابی داوود به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: اهل کتاب پیش از شما به ملت تقسیم شدند و این ملت به ملت تقسیم خواهند شد. ملت

در جهنم و یکی از آن‌ها در بهشت است. در بسیاری از صحاح سته و در کتاب ابن نعیم و ابن مردویه و دیگران و نیز در اکثر کتب شیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت حضرت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و بقیه در آتشند و این امت هفتاد و سه فرقه می‌شوند که یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتشند».

و در همین تفسیر و همچنین در اصول کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره این آیه چنین روایت کرده اند که منظور آن است که بگویید، به علی و حسن و حسین و فاطمه و ائمه ای علیهم السلام که در پی ایشان آمدند ایمان آوردیم. سپس روی سخن را از خدا و مردم چرخاند، و فرمود: «فَإِنْ آمَنُواْ» که یعنی اگر مردم ایمان بیاورند «بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ» یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه پس از ایشان «فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ» [قطعا هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز (و جدایی) دارند].

علامه مجلسی در بحارالأنوار در شرح این روایت می‌گوید: ولدا العلم یعنی این که علمِ مردم از ایشان سرچشمه گرفت و میراثشان بعد وفاتشان حکمت بود. پس حق آن‌ها حق حیات روحانی است چرا که حیات روح با علم و حکمت می‌باشد در حالی که حق والدین جسم انسان است چرا که در حیات دنیوی انسان دخالت داشته اند، حق حیات جسمانی ای که به مرگ می‌انجامد در حالی که حیات روحانی ابدی و جاودانه است؛ میراث والدین مالی است که جز در زندگی فانی دنیوی از

آن بهره مند نمی‌گردد ولی میراث والدین اول علم و حکمتی است که تا ابد باقی می‌ماند. بنابراین ایشان به شکرگزاری، یادکردن و اطاعت سزاوارترند.

و در منتخب البصائر و دیگر کتب با سندهای مختلف به نقل از جابر از ابا جعفر علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: به درستی که حدیث آل محمد علیهم السلام عظیم است و مشکل، و جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بدان ایمان نمی‌آورد. پس چون حدیثی از آل محمّد به شما رسید که دل‌هایتان برای آن نرم گشت و آن را درک کردید، بپذیرید و آن چه که دل‌هایتان نسبت به آن مشمئز گشت را به خداوند و پیامبر و به عالمی از آل محمّد ارجاع دهید و اگر کسی حدیثی یا چیزی را که از عهده درک آن برنیامدید به یکی از شما بگوید و در جواب پاسخ دهد که به خدا سوگند چنین نبوده است، بدون شک هلاک خواهد شد و انکار فضائل ایشان کفر است.

و همچنین در همین کتاب با اسنادی صحیح از حذاء آمده است که می‌گوید: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می‌فرماید: بدترین پیروانم در نزد من کسی است که چون حدیثی منتسب به ما را شنید که در باره ما سخن می‌گوید و از تحمل آن ناتوان ماند و مشمئز گردید، آن را انکار ورزد و قبول کننده آن را تکفیر کند در حالی که نمی‌داند که شاید حدیث ما باشد و منسوب به ما، پس بدین عمل از دین ما خارج است.

از مفضل روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: روایاتی که از ما برایتان نقل شده و امکان حدوث در میان مخلوقات دارد ولی شما آن را درک نکرده اید انکار نکنید و از ما بپرسید. ولی روایاتی که امکان حدوث در میان مخلوقات ندارد را رد کنید و از ما نپرسید.

و از یحیی بن زکریا نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس دوست دارد که ایمانش کامل گردد، بایست بگوید که سخن من در تمامی امور سخن آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله می‌باشد، در تمام آن چه کتمان کردند یا آشکار ساختند و به من رسیده است یا نرسیده است. و اخبار از این دست بسیار است که برخی از آن‌ها در دومین فصل خاتمه این مقدّمات خواهد آمد.

اما افراطی‌ها گروه‌هایی هستند همچون کسانی که معتقد به خداوندگاری آن‌ها می‌باشند، یا به این که ایشان در عبادت و آفرینش و رزق، شریکان خداوند باری تعالی هستند؛ یا این که می‌گویند خداوند متعال در آنان حلول کرده و با آنان یکی شده است؛ یا این که می‌گویند ایشان بی واسطه وحی و الهام الهی، از عالم غیب باخبرند.

و همچنین کسانی که می‌گویند، ائمه در حقیقت پیامبر بوده اند و یا این که به تناسخ ارواح برخی در دیگری معتقدند و این که می‌گویند، شناخت آنان ما را از طاعات بی نیاز می‌سازد و چون حب آن‌ها باشد، انجام گناه ایرادی ندارد.

و یا کسانی که منکر وفات یا شهادت ایشان می‌باشند و می‌گویند که ایشان کشته نشدند بلکه امر مشتبه گردیده است و همین گونه است حکم کسی که فردی از ایشان را در علم یا شجاعت و این قبیل مسائل بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برتری بخشد. یکی از این افراد عبداللّٰه بن سبأ می‌باشد که کشی اخبار متعددی را در لعن او روایت کرده است. از جمله خبری که از أبان بن عثمان نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم ابا عبداللّٰه علیه السلام می‌فرماید: خداوند عبداللّٰه بن سبأ را لعنت کند که برای علی علیه السلام ادّعای ربوبیت کرد، حال آن که به خدا سوگند، علی علیه السلام بنده ای صالح و برادر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بود و جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامتی دست نیافت. وای بر کسانی که دروغ بافتند.

برخی از اصحاب علم گفته اند که او یهودی بود، سپس اسلام آورد و شیعه علی علیه السلام شد و آنگاه که به دین یهود بود، در باره یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام غلوّ می‌کرد. سپس پس از وفات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، مثل همان را در باره علی علیه السلام می‌گفت و نخستین کسی بود که امامت علی علیه السلام را رد کرد [و در مورد او ادعای ربوبیت کرد] و از دشمنانش برائت جست و به ستیز با مخالفانش پرداخت و آنان را تکفیر کرد.

و گفته می‌شود که از همین جا بود که مخالفان شیعه گفتند که اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است و از این جمله، بنان بن سمعان یا بنان بن سمعان نهدی از بنی تمیم است که صد سال بعد از هجرت در عراق سر برآورد و قائل به الوهیت علی علیه السلام گردید و این که الوهیت او جزئی است پیوسته به ناسوتیتش و پس از ایشان

به الوهیت فرزندش محمد بن حنفیّه معتقد بود و این که بعد از او به فرزندش ابوهاشم رسید و در نهایت به خود بنان منتهی گردید. بنان نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و او را به خود که معتقد بود پیامبر است دعوت کرد. و این چیزی است که صاحب کتاب میزان الاعتدال آورده است.

و کشّی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند بنان و سری و بزیع را لعن کند که شیطان را به بهترین صورت آدمی اش در آن‌ها می‌بینی. راوی می‌گوید: عرض کردم بنان آیه «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاء إِلَهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلَهٌ»[و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا] را این گونه تأویل می‌کند که خدایی که در زمین است با خدایی که در آسمان است تفاوت دارد. پس خدای آسمان غیر خدای زمین است و خدای آسمان بزرگ‌تر می‌باشد، که امام فرمودند: به خدا سوگند که خدایی جز خدای یگانه بی همتا نیست، او خدای آسمان‌ها و زمین است. بنان که لعنت خدا بر او باد دروغ بربافته و عظمت و جلال خدا را تحقیر کرده است. و از جمله این افراد، شخصی است به نام بشار شعیری که به او مبشر و بشیر نیز گفته می‌شود و همچنین از این دسته ابوالخطاب محمّد بن ابی زینب می‌باشد که کشی (ره) روایاتی در لعن و برائت امام علیه السلام از آن‌ها روایت کرده از جمله کلام حضرت است که می‌فرماید: هیچ کس همچون این فاجر یعنی بشار خداوند را کوچک نشمرده است. او شیطان است و پسر شیطان که از دریا بیرون آمده تا شیعیان و پیروان مرا گمراه

سازد. پس حاضران به غائبان برسانند که من بنده خدا هستم و فرزند بنده خدا. (ادامه روایت).

کشی (ره) به سخن بشار اشاره داشت و نه سخن علبایی‌ها که می‌گویند علی خود خداوند است که در قالب علوی وهاشمی تجلّی یافت و اظهار داشت که او بنده خداست و در قالب محمّد ظهور یافت و اظهار کرد که فرستاده خداست، یعنی آن‌ها که لعنت خداوند بر آن‌ها باد مدّعی ربوبّیت علی می‌باشند و می‌گویند که علی یک بار به صورت علی و بار دیگر به صورت محمّد ظهور یافت و اظهار داشت که بنده خداست، در حالی که خود خدا بود و در قالب محمّد بیان کرد که فرستاده خداست حال آن که خود خدا بود. و کشی (ره) می‌گوید: یاران ابوالخطّاب در مورد چهار شخص یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با این افراد اتفاق نظر داشتند. و در این مورد که معنای سه شخص دیگر یعنی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام التباس و خلطی بیش نیست؛ یعنی در حقیقت همه آن‌ها شخص علی علیه السلام بودند، چرا که او نخستین ایشان در امامت بود. و کشی می‌افزاید که اصحاب ابوالخطّاب، الوهیت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را انکار کردند. و می‌پنداشتند که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بنده علی است و علی پروردگار است و محمّد را در جایگاهی قرار دادند که آن پنج نفر، سلمان را در آن جایگاه قرار دادند و او را رسول محمد صلی اللّٰه علیه و آله نامیدند.

همچنین در همین کتاب و در امالی شیخ صدوق با سندی در حدّ صحیح از ثمالی نقل شده که: اباجعفر علیه السلام فرمودند: ای ثمالی، علی

علیه السلام را پایین‌تر از مقامی که خدا او را قرار داده، قرار مده و او را بالاتر از مقامی که خداوند رفعت بخشیده بالا مبر، علی علیه السلام را همین بس که در رجعت با رجعتیان پیکار می‌کند و اهل بهشت را همسر می‌دهد.

و در امالی شیخ و دیگر کتب از شیخ مفید (ره) به استناد از محمد بن زید طبری آمده است که می‌گوید: در خراسان کنار امام رضا علیه السلام ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی‌هاشم از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نزد ایشان حضور داشتند که امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق، به من خبر رسیده که شما می‌گویید مردم بنده‌های ما هستند، نه، به خویشاوندی‌ام با رسول اللّٰه سوگند که هرگز چنین نگفته‌ام و از هیچ یک از پدرانم چنین سخنی نشنیده‌ام و از هیچ یک از ایشان چنین سخنی به من نرسیده، بلکه ما می‌گوییم: مردم بنده ما هستند در اینکه باید از ما اطاعت کنند و در دین موالی ما می‌باشند؛ پس حاضران به غائبان برسانند.

در کافی و ریاض الجنان از محمد بن سنان چنین نقل شده است که: در نزد امام جواد علیه السلام بود که مسأله اختلاف شیعه را مطرح کردم و ایشان فرمودند: خداوند در وحدانیت یکتا و یگانه بود سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید که به مدت هزار دهر درنگ کردند. سپس اشیا را خلق کرد و ایشان را بر آفرینش آن گواه گرفت و اطاعت شان را بر آن‌ها جاری ساخت و در آن‌ها هر چه را می‌خواست قرارداد و امور اشیا را در حکم و شناخت و ارشاد و امر و نهی بر خلق را بدیشان

تفویض کرد؛ چرا که آن‌ها والیان اند و امر و ولایت و هدایت در اختیارشان است. پس ایشان ابواب الهی و جانشینان و حاجبان بارگاه او هستند هر آن چه را که بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را اراده کنند حرام می‌کنند و جز آن چه خواست خداوند است انجام نمی‌دهند. بندگان بزرگی که در سخن از کلام الهی پیشی نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌کنند و این همان دیانتی است که هر کس بدان بپیوندد نجات می‌یابد و هر کس از آن پیشی جوید در دریای افراط غرق می‌گردد. و هر کس از ایشان را از مراتبی که خداوند آن‌ها را در آن قرار داده پایین‌تر بیاورد، در خشکی تفریط نابود می‌گردد و حق معرفت آل محمّد از سوی مؤمنین ادا نشده است. و سپس فرمودند: ای محمّد این را با خود داشته باش که از علوم نهفته و مخزون می‌باشد.

مؤلف می‌گوید: آن چه آن مرحوم بیان کرده است حاوی نکته و توجیه معتبری است برای روایات مذکور و دیگر روایات. و دلیل این سخن را که ائمه علیهم السلام علّت غایی خلقت هستند و به امر خدا تا روز قیامت مورد اطاعت دیگر خلایق می‌باشند نیز بیان شد. همچنین از جمله روایاتی که دالّ بر این مسأله می‌باشد، روایتی است که طبرسی در کتاب احتجاج نقل می‌کند مبنی بر این که گروهی از شیعیان در باره تفویض امر خلقت و رزق به ائمه علیهم السلام دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: خداوند ائمه علیهم السلام را بر این کار توانا ساخته و این امور را به ایشان تفویض کرده، بنابراین هم خلق می‌کنند و هم روزی می‌بخشند و گروه دیگر گفتند: این کار محال است و خداوند چنین نمی‌کند، چرا که کسی جز خداوند عز و جل قادر به خلق نمی‌باشد. پس

در نهایت تصمیم گرفتند تا این مسأله را به محمد بن عثمان که نائب امام عصر علیه السلام بود ارجاع دهند. پس برای او نامه نوشتند، در نتیجه از جانب او توقیعی بدین شرح صادر شد: همانا این خداوند است که اجسام را خلق نموده و روزی‌ها را تقسیم می‌کند چرا که او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند، هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. اما ائمه علیهم السلام از خداوند می‌خواهند، او نیز خلق می‌کند و طلب روزی می‌کنند، او روزی می‌دهد و این به خاطر اجابت دعا و بزرگی حق ایشان می‌باشد.

علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ هُوَ الْحَقَّ» امیر المؤمنین علیه السلام است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را به همراه آن چه که خداوند بر او نازل فرمود، تصدیق نمود. سپس خداوند، سخن زنادقه (ملحدان) را حکایت می‌کند و می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» یعنی مردید و به خاک تبدیل شدید «إِنَّكُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِيدٍ» یعنی تعجب کردند از این که خداوند آنان را به صورت آفرینش تازه ای باز می‌گرداند «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ» آیا دیوانه است؟ پس خداوند به آنان چنین پاسخ داد: «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» سپس خداوند به نعمتی که به داود علیه السلام ارزانی داشته، اشاره نموده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ» یعنی تسبیح خدا گویید «وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ». علی بن ابراهیم می‌گوید: حضرت داود علیه السلام هنگامی که در صحراها حرکت می‌کرد و کتاب زبور را می‌خواند، کوه‌ها، پرندگان و

وحوش به همراه او تسبیح می‌گفتند و خداوند، آهن را به مانند موم در دستان او نرم گردانید تا او از آن هر چه که می‌خواهد، بسازد. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: حاجات خود را در روز سه شنبه از خداوند بخواهید؛ زیرا که سه شنبه همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای حضرت داود علیه السلام نرم گردانید.

طبرسی: برخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به خدا سوگند! آن‌ها مجسمه‌هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آن‌ها مجسمه‌هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.

ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابراهیم جازی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: نزد امام باقر علیه اسلام از ثروتمندان شیعه سخن به میان آوردیم و گویی حضرت از مطالبی که پیرامون آن‌ها از ما شنید، احساس بیزاری کرده و فرمود: ای ابو محمد! اگر مؤمن، ثروتمند، مهربان و کسی باشد که صله رحم انجام دهد و به یاران خود نیکی کند، خداوند در عوض آن اموالی که در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند به او دو بار و دو برابر پاداش می‌دهد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».

محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید اللّٰه بن موسی علوی، از عبد اللّٰه بن محمد، از محمد بن خالد، از حسن بن مبارک، از ابو اسحاق همدانی، از حارث همدانی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مهدی، أقبلو دارای موی مجعّد است و بر روی گونه او خالی وجود دارد و آغاز قیام او از جانب مشرق می‌باشد. پس در آن هنگام، سفیانی قیام کرده و به اندازه دوره بارداری یک زن که نه ماه است، فرمانروایی می‌کند و از شام قیام خود را آغاز می‌کند و تمام مردم شام به جز فرقه‌هایی که بر راه حق ایستاده اند و خداوند آنان را از قیام به همراه سفیانی بازداشته است، از او تبعیّت می‌کنند و به همراه سپاه عظیمی به مدینه می‌آیند تا این که به بیابان مدینه می‌رسند و خداوند آن سپاه را در زمین فرو می‌برد و منظور از آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» همین است.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خداوند سوگند! گویی که حضرت قائم علیه السلام را جلوی چشمان خود می‌بینم که به حجر الاسود تکیه داده است. سپس خداوند را به حق خود سوگند می‌دهد و سپس می‌فرماید: ای مردم! هرکسی که با من درباره خداوند اقامه حجّت کند، من شایسته ترین فرد نسبت به خداوند هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره آدم علیه السلام مُحاجّه (اقامه حجّت) کند، من شایسته ترین فرد نسبت به آدم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره نوح علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به نوح علیه السلام هستم.

ای مردم! هرکس که با من درباره ابراهیم علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره موسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به موسی علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس با من درباره عیسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به عیسی علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره کتاب خدا محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به کتاب خدا هستم. سپس حضرت قائم علیه السلام می‌رود و دو رکعت نماز می‌گزارد و خداوند را به حقّش سوگند می‌دهد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند! منظور از مضطرّ (به تنگ آمده) در کتاب خداوند آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»[آیا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد] او (حضرت قائم علیه السلام) می‌باشد. پس اولین کسی که با او بیعت می‌کند، جبرئیل است. سپس سیصد و سیزده مرد که یاران او می‌باشند با او بیعت می‌کنند و هر کس که در مسیر او به او برمی خورد، به او ملحق می‌شود و هر کس که در مسیر به او برنمی خورد، از بستر خود ناپدید می‌شود و منظور از سخن امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آن‌ها از بستر خود ناپدید می‌شوند، همین افراد هستند و منظور از آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»[وی روی خود را به آن (سوی) می‌گرداند پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید خداوند همگی

شما را (به سوی خود باز) می‌آورد] نیز همین است و مقصود از خیرات در آیه، ولایت می‌باشد. همچنین خداوند در جای دیگر فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»[و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم] که منظور از آن، یاران حضرت قائم علیه السلام می‌باشند که در یک لحظه نزد او گرد می‌آیند. پس چون حضرت قائم علیه السلام به بیداء (بیابان) [واقع در مدینه] می‌آید، سپاه سفیانی به سوی او هجوم می‌برند و خداوند به زمین فرمان می‌دهد و زمین، پاهای آنان (سپاه سفیانی) را گرفته و در خود فرو می‌برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ* وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» یعنی این که عذاب نشوند «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ» یعنی تکذیب کنندگانی که پیش از آنان بودند و نابود شدند.

علی بن ابراهیم، از علی بن جعفر، از محمد بن عبد اللّٰه طائی، از محمد بن ابی عمیر، از حفص کُناسی، از عبد اللّٰه بن بکر اَرَّجانی روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام از من پرسید: به من بگو رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که برای عموم مردم فرستاده شده بود، آیا خداوند در آیات محکم کتاب خود نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ»؟ که منظور برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان اعم از جن و انس می‌باشد. آیا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله توانست رسالت و پیام خود را به همه آن‌ها برساند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم:

نمی‌دانم. حضرت فرمود: ای پسر بکر! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از مدینه خارج نشده است، پس چگونه توانسته است به اهل مشرق و مغرب ابلاغ کند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود و او زمین را با یک پر از بال خود از بیخ و بن برکند و آن را در مقابل رسول خدا نهاد و زمین در مقابل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به مانند کف دست او نسبت به دست او بود و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به ساکنین مشرق و مغرب می‌نگریست و هر قوم را با زبانشان مورد خطاب قرار می‌داد و خود، آنان را به خداوند متعال و نبوت خود فرا می‌خواند. پس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به این ترتیب به تنهایی توانست تمام ساکنان آبادی‌ها و شهرها را به سوی خداوند متعال و نبوت خود دعوت کند.

ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولَوَیه، از محمد بن عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد سلیمان، از محمد بن خالد، از عبد اللّٰه بن حمّاد بصری، از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن اصم، از عبد اللّٰه بن بکر اَرَّجانی روایت می‌کند که در حدیثی طولانی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام می‌تواند ساکنان مشرق و مغرب را ببیند؟ حضرت پاسخ داد: ای پسر بکر! پس چگونه او بر هر دو سرزمین حجت است در حالی که آنان را نمی‌بیند و در میان آنان حکم نمی‌کند و چگونه او حجتی برای قوم ناپیدایی است که نه او قدرتی بر آنان دارد و نه آنان قدرتی بر او دارند؟ و چگونه او مجری از سوی خداوند و شاهد و گواهی بر خلق او می‌باشد در حالی که آنان را نمی‌بیند؟ و چگونه او حجتی بر آنان است در حالی که آنان از دیدگان او پنهان هستند و مانعی میان

آنان و او است که نمی‌تواند امر پروردگارش را در میان آنان اجرا سازد، در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ» و منظور از آن، تمام کسانی هستند که بر روی زمین هستند و حجت پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله جانشین او است و او باید در مسائلی که امت در آن اختلاف پیدا می‌کنند، راهنما باشد و حقوق مردم را بستاند.پیشتر روایت صالح بن هیثم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»[در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] آمده است.

ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از خَلَف بن حَمّاد، از مردی دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به یکی از یارانش فرمود: اگر حجامت کردی و خون از جای حجامت جاری گردید، قبل از آن که از حجامت فارغ شوی و در حالی که خون همچنان خارج می‌شود، بگو: «بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیمِ، أعُوذُ بِاللهِ الکَرِیمِ فِی حِجامَتِی هذِهِ مِنَ العَینِ فِی الدَّمِ وَ مِن کُلِّ سُوءٍ» [در این حجامت، از چشم زخم و از هر گونه بدی به خداوند پناه می‌برم] گوید: ای فلانی! تا آن جا که من می‌دانم، اگر تو این دعا را بخوانی، همه چیز را یکجا برای خود جمع کرده ای؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ»[و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید] و منظور از «سوء»، «فقر» است. و باز خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»[تا بدی و زشتکاری

را از او بازگردانیم] یعنی او را از وارد شدن به عمل زنا باز می‌داریم و به موسی علیه السلام می‌فرماید: «وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ»، گوید: منظور از «من غیر سوء»، بدون بَرَص (پیسی)است.

علی بن ابراهیم گوید: سلیمان بر تخت خود نشست و باد او را با خود برد و بر وادی النّمل که در آن طلا و نقره می‌رویید و خداوند، مورچگان را مأمور مراقبت از آن کرده بود، گذر کرد. این سخن، کلام امام صادق علیه السلام نیز هست که می‌فرماید: خداوند درّه ای دارد که طلا و نقره می‌رویاند و این درّه را با ضعیف ترین مخلوقاتش یعنی مورچه‌ها محافظت می‌کرد، به گونه ای که اگر شتران قوی هیکل هم قصد آن می‌کردند، از عهده مورچگان محافظ آن برنمی آمدند. چون سلیمان به وادی النّمل رسید، مورچه ای گفت: «یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِکًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ» [ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند * (سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را می‌پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته ات داخل کن] حال سلیمان چنان بود که چون بر تخت خود می‌نشست، همه پرندگانی که خداوند رام او کرده بود، می‌آمدند، تخت نشین و کسانی را که بر فرش‌های

اطراف آن نشسته بودند، زیر سایه بال‌های خود می‌گرفتند تا از گرمای خورشید در امان بمانند. پس، از میان پرندگان، هدهد غایب شد و از جای استقرار او خورشید به دامان سلیمان تابید. سلیمان سر برداشت و همان طور که خدا در قرآن حکایت فرموده است، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُّبِینٍ» [مرا چه شده است که هُدهُد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است * قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] یعنی با حجّتی قوی. سپس طولی نکشید که ناگهان هدهد آمد. سلیمان به وی گفت: کجا بودی؟ گفت: «أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ» [از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته ای و برای تو از سبا گزارشی درست آورده ام] یعنی خبری درست. «إِنِّی وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِیَتْ مِن كُلِّ شَیْءٍ» [من (آن جا) زنی را یافتم که بر آن‌ها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود] و این از آن جمله مواردی است که لفظش عامّ و معنایش خاصّ است؛ زیرا چیزهای زیادی از جمله آلت مردانه و ریش نداشت.

«وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لَا یَهْتَدُونَ * أَلَّا یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَاوَاتِ» [او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه (راست) باز داشته بود. در نتیجه (به حق) راه نیافته بودند * (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان‌ها

و زمین بیرون می‌آورد و آن چه را پنهان می‌دارید و آن چه را آشکار می‌نمایید، می‌داند سجده نکنند.]

و باز هم از او، از حسین بن محمد اشعری، از مُعَلَّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد اللّٰه، از علی بن محمد نَوفَلی، از ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف استوار است که یکی از این حروف را آصِف می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و سبا شکافته شد، آن گاه دست برد و تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد، آن گاه زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال سابق خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و آن حرف دیگر نزد خداست و ترجیح داده از امور غیبی باشد.

و از او، از احمد بن محمد، از ابو عبد اللّٰه برقی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند، روایت کرده است که فرمود: خداوند نام اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، سپس بیست و پنج حرف آن به آدم علیه السلام داده شد و پانزده حرف آن به نوح علیه السلام داده شد و هشت حرف آن به ابراهیم علیه السلام داده شد و چهار حرف به موسی علیه السلام داده شد و دو حرف آن به عیسی علیه السلام داده شد که با آن‌ها مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و جذامی را شفا می‌داد؛ و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی اللّٰه علیه و آله داده شد و یک حرف را برای خود نگاه داشت تا کسی از درون او و بندگان او آگاه نشود.

باز هم از او، از ابراهیم بن‌هاشم، از سلیمان، از سَدیر روایت کرده است که: من و ابو بصیر و مُیسَّر و یحیی بزّاز و داود رَقّی در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که امام برافروخته و خشمگین وارد گردید و چون در جای خود نشست، فرمود: در شگفتم از اقوامی که گمان می‌برند که ما آگاه به عِلم غیب هستیم! جز خدا کسی غیب نمی‌داند، می‌خواستم فلان زن خدمتکارم را بزنم که خود را از من پنهان کرد و نتوانستم دریابم در کدام اتاق خانه است.

و چون از آن مجلس برخاست و عازم منزل گردید، من و ابو بصیر و مُیَسَّر بر وی وارد شده و عرض کردیم: قربانت گردیم! آن چه را درباره زن خدمتکارتان فرمودید، شنیدیم و می‌دانیم که علم بسیاری داری که به غیب منسوب نیست.

فرمود: ای سدیر! مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: قربانت گردیم، قرآن را خوانده ایم. فرمود: آیا آیه: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» را خوانده ای؟ عرض کردم: قربانت گردم! آن را خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی و دانستی چه مقدار از عِلم کتاب نزد اوست؟ عرض کردم: آگاهم کنید تا بدانم. فرمود: به اندازه یک قطره از باران بسیار در دریای سبز. این مقدار چه اندازه از علم کتاب را در بر می‌گیرد؟ عرض کردم: قربانت گردم! بسیار اندک. فرمود: ای سدیر! این مقدار برای کسی که آن را به علمی که من تو را از آن با خبر می‌کنم منسوب نمی‌کند، چقدر زیاد است! ای سدیر! آیا همه آنچه را که در این آیه از کتاب خدا خوانده ای- که می‌فرماید: «قُل کَفَی بالله شَهیداً بَینِی وَبَینَکُم وَمَن عِندَهُ عَلمُ الکِتَابِ»[بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]،

دانسته ای؟ سپس به سینه خود اشاره نموده و فرمود: تمام عِلم کتاب – به خدا سوگند – نزد ماست؛

طبرسی در احتجاج گوید: ازجمله نامه‌هایی که توسط امام زمان صلوات اللّٰه علیه در پاسخ به ادّعای غُلاة شیعه در مورد علم ائمّه علیهم السلام نوشته شد، نامه ای است که خطاب به محمد بن علی بن هلال کرخی نوشته شده و در آن می‌فرماید: ای محمد بن علی! خداوند متعال از آن چه به وی نسبت می‌دهند، پاک‌تر و منزّه‌تر است. ما نه در علم او شریک هستیم و نه در قدرتش و جز او کسی غیب نمی‌داند؛ همان طور که کتاب محکم خویش فرموده است: «قُل لَّا یَعْلَمُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ» و من و همه پدرانم از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران تا آخرین آن‌ها محمد صلی اللّٰه علیه و آله و نیز علی بن ابی طالب و حسن و حسین و دیگر ائمّه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین تا به امروز و خودِ من همگی، بندگان خدای عزّ و جلّ هستیم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَعْمَی * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیرًا * قَالَ کَذَٰلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذَٰلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی»-[و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم * می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌شوی]

نیز او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل، از سعد بن ابی عمرو جَلاّب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف استوار است و آصف فقط یکی از این حروف را می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و تخت بلقیس شکافته شد، سپس تخت را با دست خود گرفت و آن گاه زمین بلافاصله و در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال اول برگشت، اما هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و یک حرف دیگرِ آن را خداوند از امور غیبی قرار داده است.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، و احمد بن محمد، و همه آنان از محمد بن حسن، از علی بن حسّان، از ابو عبد اللّٰه ریاحی، از ابو صامت حُلوانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از جانب خدا مأمور تقسیم بهشت و جهنّم هستم. کسی وارد آن‌ها نمی‌شود، مگر این که من جایگاه وی را مشخص کرده باشم. من فاروق اکبرم و امام کسانی هستم که بعد از من می‌آیند و امانت دار صاحب امانت پیش از خودم هستم. جز احمد صلی اللّٰه علیه و آله کسی بر من پیشی نمی‌گیرد و من و او بر یک مسلک هستیم با این تفاوت که فقط نام وی با من متفاوت است. به من شش چیز داده شده است: مرگ و بلا، وصیت‌ها، فصل الخطاب، من شیر میدان جنگ و بهترین دولتم، صاحب عصا و آهن داغ (نشان داغ) منم و دابّه ای که با مردم سخن می‌گوید، منم.

محمد بن ابراهیم نُعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از علی بن مَهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبد الرحمن بن سیابه، از عمران بن میثم، از عَبایة بن رِبعی اسدی روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که نفر پنجم بودم و کم سن ترین فرد حاضر. پس شنیدم که فرمود: برادرم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: من خاتم هزار پیامبرم و تو خاتم هزار وصی؛ و به اموری مأمور و مکلّف شدم که دیگران مکلَّف نشدند. عرض کردم: مردم حق تو را ادا نکردند یا امیر المؤمنین. فرمود: ای برادر زاده! چنین نیست که تو می‌گویی. به خدا سوگند که من هزار کلمه می‌دانم که احدی جز من آن‌ها را نمی‌داند، البته به استثنای محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آن‌ها فقط یک آیه از آن هزار کلمه را در قرآن می‌خوانند که می‌گوید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی آن‌ها خوب در این آیه نمی‌اندیشند. می‌خواهید شما را از پایان حکومت بنی فلان با خبر گردانم؟ گفتیم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: قتل نفسی حرام، در روزی حرام، در شهری حرام، از قومی از قریش؛ و قسم به آن که دانه را شکافت و نفوس را آفرید، حکومتشان بیش از پانزده روز دیگر دوام نخواهد آورد. گفتیم: آیا قبل و بعد از این حادثه اتّفاق دیگری می‌افتد؟ فرمود: فریادی در ماه رمضان که هشیار را به وحشت می‌اندازد و خفته را بیدار می‌کند و دختر را از پشت پرده اش بیرون می‌کشد.

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابو عُمیر، از ابو بصیر، از ابو عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و

آله در پی امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مقداری شن گرد آورده و سر بر روی آن نهاده و به خواب رفته بود، رفت. پس با پا او را تکان داده و به وی فرمود: ای جنبنده زمین! برخیز. یکی از صحابه عرض کرد: یا رسول اللّٰه! می‌توانیم یک دیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند! این نام فقط مخصوص علی علیه السلام است و منظور از «دابّة الأرض» در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» کسی جز علی نیست. سپس فرمود: یا علی! چون آخر الزمان فرا رسد، خداوند تو را به بهترین صورت بیرون می‌آورد در حالی که آهن داغی با توست که با آن دشمنانت را نشانه دار می‌کنی.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم می‌گویند: آیا این جنبنده آنان را زخمی هم می‌کند؟ فرمود: خداوند آنان را در آتش دوزخ، داغ دار و نشانه دار کرده است و امیر المؤمنین با سخن، آنان را می‌سوزاند و دلیل این که این امر در رجعت اتفاق می‌افتد، آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» است. منظور این دو آیه امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام هستند. آن مرد عرض کرد: عموم مردم بر این گمان اند که منظور از «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روز قیامت است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا خداوند از هر اُمّتی جمعی را محشور کرده و بقیه را رها می‌کند؟! هرگز، لیکن در رجعت چرا! اما آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.»-[و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌کنیم]

باز هم از او، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از سماعة بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبَغ بن نُباته روایت کرده است که: معاویه به من گفت: ای شیعیان! گمان می‌کنید «دابّة الأرض» علی است؟ گفتم: این باور ماست و یهود نیز همین باور را دارند. پس شخصی را نزد رأس الجالوت فرستاد تا به وی بگوید: وای بر تو! آیا «دابّة الأرض» در کتاب تورات شما نیز نوشته شده است؟ پاسخ شنید: بلی. گفت: آن چیست؟ گفت: یک مرد است. پرسید: آیا می‌دانی نامش چیست؟ گفت: بلی! پرسید: نامش چیست؟ گفت: ایلیا! وقتی این سخنان به گوش معاویه رسید، به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبَغ! «ایلیا» و «علی» چقدر شبیه هم هستند!

شیخ مفید در کتاب امالی، از جماعتی، از ابن مفضّل، از ابو عَرُوبه حسین بن محمد بن ابی مَعْشر حرّانی، از اسماعیل بن موسی بن بنت سُدّی فَزاری کوفی، از عاصم بن حُمَید حَنّاط، از فُضَیل رسّان، از نُفَیع ابی داود سبیعی، از ابو عبد الله جدَلی روایت کرده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از حسنه ای که هر که آن را بیاورد از وحشت روز قیامت درامان خواهد ماند و سیِّئه ای که هر که آن را مرتکب شود خدا او را با صورت در آتش می‌افکند، آگاه کنم؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین. فرمود: حَسَنه، محبّت ماست و سیّئه دشمنی با ماست.

باز هم از او، از علی بن عبد اللّٰه، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد اللّٰه بن جَبَله کِنانی، از سلّام بن ابی عَمْره خراسانی، از ابو جارود، از ابو عبد

اللّٰه جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: آیا می‌خواهی تو را از «حسنه»ای باخبر کنم که هر کس آن را با خود بیاورد، از وحشت روز قیامت دراماں می‌ماند؛ و از «سیِّئه»ای آگاه سازم که هر کس آن را با خود بیاورد، با صورت در آتش جهنم انداخته می‌شود؟ عرض کردم: بلی، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن حسنه، حُبّ ما اهل بیت و آن سیِّئه دشمنی با ما اهل بیت است.

احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضّال، از عاصِم بن حُمَید، از فُضَیل رَسّان، از ابو داود، از ابو عبد اللّٰه جدَلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد اللّٰه! آیا درباره حسنه ای که هر که آن را با خود آوَرَد، به وسیله آن از وحشت روز قیامت دراماں خواهد بود و سیِّئه ای که هر کس آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت در آتش خواهد افکند، با تو سخن بگویم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آن حسنه، حُبّ ما و آن سیِّئه دشمنی با ماست.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عُمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: چون خدا اراده کند که مخلوقات خود را آشکار نموده و آنان را برای امری حاضر نماید، فرمان می‌دهد که منادی ندا در دهد. سپس در کمتر از یک چشم برهم زدن جنّ و انس جمع می‌شوند. آن گاه اجازه می‌دهد که آسمان دنیا فرود آید و در پشت سر مردم قرار گیرد و به آسمان دوم که دو برابر آسمان دنیاست، اجازه می‌دهد فرود آید و چون اهل آسمان دنیا آن را ببینند، گویند: آیا

پروردگار ماست که آمد؟ گویند: خیر، این امر اوست که نازل می‌شود؛ و چون همه آسمان فرود آید، پشت سر یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ به طوری که پشت سری‌ها دو برابر آسمان‌های پیش از خود باشند. آن گاه فرمان او در میان سایه‌هایی از ابر به همراه فرشتگان نازل می‌شوند و فرمان خداوند تحقق یافته و همه امور به خدا بازمی گردد. سپس فرمان می‌دهد یک منادی ندا در دهد که: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»[ای گروه جنّیان و اِنسیان! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید. پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی‌کنید] راوی گوید: آن گاه امام به سختی گریست و چون آرام گرفت، عرض کردم: قربانت گردم، ای ابا جعفر! در این میان جای رسول خدا، امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و شیعیان او بر توده ای از مُشک تیز بوی بر روی منبرهایی از نور قرار گرفته اند، به طوری که مردم غمگین می‌شوند، اما آن‌ها غمگین نمی‌شوند؛ مردم وحشت زده می‌شوند و آن‌ها وحشت زده نمی‌شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.» این حسنه، ولایت علی علیه السلام است. سپس فرمود: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»-[دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آن‌ها استقبال می‌کنند (و به آنان می‌گویند:) این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند.]

ابن بابویه، از محمد بن احمد سِنانی، از محمد بن‌هارون صوفی، از عبید اللّٰه بن موسی حَبّال طبری، از محمد بن حسین خشّاب، از محمد بن مُحصِن، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردم به سه وجه خدای عزّ و جلّ را پرستش می‌کنند: یک طبقه به امید ثوابش وی را عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت حریصان است، اینان طمعکارانند؛ طبقه دوم خدا را از ترس دوزخ پرستش می‌کنند، این عبادت، عبادت بردگان است، اینان ترسویانند. اما من او را به خاطر عشقی که به وی دارم او را پرستش می‌کنم و این عبادت، عبادت بزرگواران است. اینان درامان اند، زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» و نیز: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»[بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است] پس هر که خدای عزّ و جلّ را دوست داشت، خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می‌دارد و هر که خدای عزّ و جلّ دوستش بدارد، از ایمنان خواهد بود.

از طریق مخالفین، از حِبَری، در حدیثی مرفوع از ابو عبد اللّٰه جدَلی روایت شده است که: بر علی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود: ای ابو عبد اللّٰه! آیا تو را از «حسنه» ای آگاه کنم که هر که آن را با خود بیاورد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند و با وی آن کند که دوست دارد؛ و «سیِّئه»ای که هر که آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت به آتش افکند و با این عمل، هیچ عملی از او پذیرفته نشود؟ عرض کردم:

بلی، ای امیر المؤمنین! فرمود: «حسنه» دوست داشتن ماست و «سیِّئه» دشمنی کردن با ماست.

ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبد اللّٰه بن مهران کوفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی، در حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عجب امر شگفت انگیزی! حَسَنات دشمنان شما از آن‌ها گرفته می‌شود و به شیعیان شما داده می‌شود و گناهان دوستداران شما به دشمنان شما داده می‌شود! امام علیه السلام فرمود: آری، به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست، آن که شکافنده دانه و آفریننده خلق و شکافنده زمین و آسمان است؛ تو را از چیزی جز حقیقت آگاه نکردم و جز سخن راست با تو نگفتم؛ خداوند به آنان ستم نکرده و خداوند در حق بندگان خویش ستمگر نیست و آن چه به تو خبر دادم، تماماً در قرآن موجود است. عرض کردم: این‌ها عیناً در قرآن آمده است؟! فرمود: بلی، در بیش از سی جای قرآن ذکر شده است. آیا دوست داری برایت بخوانم؟ عرض کردم: بلی، ای فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ».

سپس امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: جدال به احسن یعنی این؛ زیرا ریشه تفکر کافران را می‌خشکاند و شبهات آن‌ها را برطرف

می‌سازد. اما جدال به غیر احسن آن است که حقی را انکار کنی که از تشخیص آن از باطل، با آن که با وی جدال می‌کنی، درمانده باشی و برای این که او را از باطل خودش دور کنی، حق را انکار کنی و این حرام است، چون در این صورت تو هم مثل او هستی. او حقی را انکار کرده و تو نیز حق دیگری را انکار کرده ای.

ما صاحبان اعراف هستیم: من و عمویم و برادرم و پسرعمویم. به خدایی که شکافنده دانه و هسته است، دوستدار ما وارد جهنم نمی‌شود و دشمن ما به بهشت نمی‌رود. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»[و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می‌شناسند]. آن «صِهر» که خدای عزّ و جلّ در آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»[و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] من هستم. من آن «گوش شنوا» هستم که خدای متعال می‌فرماید: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»[و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] و «سَلَمِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ»[و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است] منم و مهدی این امت از فرزندان من است.

محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم که ابو عبد الله الحسین علیه السلام می‌فرماید: خداوند خیر را در روز یکشنبه آفرید و محال است که شرّ را قبل از خیر آفریده باشد و در روز یکشنبه و دوشنبه

زمین‌ها را آفرید و روزی‌های آن‌ها را روز سه شنبه آفرید و آسمان‌ها را چهارشنبه و پنجشنبه آفرید و روزی‌های آن‌ها را روز جمعه آفرید و خود در این باره می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ»و معنی «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» پیش از این و در تفسیر سوره «طه» بیان شد.

علی بن ابراهیم: یعنی اموری که آن‌ها را تدبیر می‌کند و امر و نهی که بدان امر کرده و اعمال بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می‌شود و مقدار آن روز، معادل هزار سال از سال‌های این دنیاست.

محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبد اللّٰه بن سلیمان نقل می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»، پرسیدم. فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به نحو احسن آن را تبیین و آشکار ساز، و نه مانند پراکندگی ریگ و شن (به صورت نثر)؛ آن را بخوان و نه به آن سرعت که شعر را می‌خوانند، بلکه به وسیله آن، دل‌های سخت خود را بترسانید و تمامی سعی و تلاش شما این نباشد که سوره را به پایان برسانید.

و نیز از وی: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله، از علاء، از محمد بن مسلم نقل می‌کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی نزد من آمد، در حالی که در نماز

بودم و با دست چپ خویش دعا می‌کردم. گفت: ای ابا عبد اللّٰه! با دست راست دعا کن. گفتم: ای بنده خداوند! خداوند همان گونه که بر دست راست حق دارد، بر دست چپ نیز حق دارد. و فرمود: رغبت: باز کردن دو دست در حالی که روی به آسمان باشند، است و رهبت: باز کردن دو دست در حالی که پشت به آسمان باشند، است و تضرع: حرکت دادن انگشت سبابه دست راست به سمت راست و چپ است، و تبتل: به آرامی حرکت دادن انگشت سبابه دست چپ به طرف بالا و پایین است، و ابتهال: عبارت است از باز کردن دستان خویش رو به آسمان، آن هنگام که در خود دلیلی برای اشک ریختن احساس کنی.

محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر یا شخصی دیگر، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! شیعه از شما می‌پرسند که تفسیر این آیات چیست: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»؟ فرمود: این امر به من بستگی دارد؛ من اگر بخواهم آن‌ها را از تفسیر آن مطلع می‌سازم و اگر نخواهم این کار را نمی‌کنم. سپس فرمود: ولی من تفسیر آن را به تو می‌گویم. عرض کردم: منظور از: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ» چیست؟ فرمود: درباره امیر المؤمنین علیه السلام است، امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهمی فرماید: خداوند عزّ و جلّ آیه و نشانه ای که از من والاتر باشد، ندارد و من عظیم ترین خبر او هستم.

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام درباره این آیات: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ *

الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»، نقل کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی، خبری عظیم‌تر از من ندارد، و خدای عزّ و جلّ را نشانه ای بزرگتر از من نیست. با آن که امت‌های پیشین زبان‌های مختلفی داشتند، ولی فضل و بزرگواری من بر ایشان عرضه شد، اما آن‌ها به فضل و بزرگی من اعتراف نکردند.

و در روایت اصبغ بن نباته آمده است: علی علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند! من همان خبر عظیمی هستم که در مورد آن اختلاف داشتند. چنین نیست آنان به زودی پی خواهند برد، باز چنین نیست، آنان به زودی پی خواهند برد. آن هنگام که بین بهشت و دوزخ می‌ایستم و (به آتش دوزخ) می‌گویم: این شخص از آن من است و این شخص از آن توست.

محمد بن یعقوب: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آن احادیثی که در خصوص رؤیت و دیدن روایت می‌کنند، پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است، و کرسی، جزئی از هفتاد جزء نور عرش است، و عرش، جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است، و حجاب، جزئی از هفتاد جزء نورِ ستر است. پس اگر راست می‌گویند، به آفتابی که ابری مقابل آن نباشد، خیره شده و به طور کامل نگاه کنند.

جامع الاخبار: از ابن مسعود نقل می‌کند: نزد امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم که آن حضرت علیه السلام فرمود: قیامت دارای پنجاه جایگاه است که هر جایگاه هزار سال طول می‌کشد. اولین جایگاهی که انسان‌ها از قبرهای خویش خارج می‌شوند و به آن جا می‌روند، جایگاهی است که مردم در آن جا، عریان و پابرهنه و گرسنه و تشنه هستند و تنها کسی از این گرسنگی و تشنگی نجات می‌یابد که در هنگام خارج شدنش از قبر به پروردگار خویش و به بهشت و جهنم و مبعوث شدن و حساب و قیامت ایمان داشته باشد و به خداوند تبارک و تعالی اعتراف کند، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و رسالت وی از جانب خداوند عزّ و جلّ را باور داشته باشد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»، یعنی این که به صورت امت‌هایی جداگانه از قبرها به سوی آن جایگاه می‌آیند؛ هر امت با امام خویش می‌آید، و گفته شده، به معنای گروه‌هایی مختلف است.

و از معاذ، روایت شده است که: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در خصوص قیامت پرسیدم و ایشان فرمود: ای معاذ! درباره امر عظیمی پرسیدی، و فرمود: ده گروه از امت من محشور می‌شوند: برخی از آنان به شکل میمون، و برخی دیگر به شکل خوک، و برخی به این صورت که سرشان وارونه است، یعنی این که پاهای آن‌ها در بالای سرشان است تا بر چهار دست و پا راه روند، و برخی دیگر از آنان نابینا هستند، و برخی دیگر کر و لال هستند، گروهی، زبان خویش را که بر سینه‌های ایشان آویزان شده را می‌جوند که چرک از آن سرازیر می‌شود که دیگران به دلیل این آلودگی آن‌ها، از آنان نفرت دارند، و گروهی دیگر

دست و پاهایشان قطع شده است، و گروهی بر تنه درختانی از آتش به صلیب کشیده شده اند، و گروهی از لاشه، گندیده‌تر و بدبوتر هستند، و به گروهی دیگر جامه‌هایی پوشانده شده است که بلند و چسبان و از جنس قیر است. آن گروهی که به شکل میمون‌ها هستند همان گروه سرکش از مردم هستند، و گروهی که به شکل خوکان هستند، رشوه خوارانند، و آن دسته که سرشان وارونه است، رباخوارانند، و نابینایان کسانی هستند که در قضاوت کردن، ظلم می‌کنند و عدالت را رعایت نمی‌کنند، و آن دسته که کر و لال هستند، آن‌هایی هستند که شیفته اعمال خویش هستند، و آن‌هایی که زبان‌های خویش را می‌جوند، علما و قاضیانی هستند که گفتار آن‌ها با عملشان متفاوت است، و آن دسته که دست و پاهای آن‌ها قطع شده است، کسانی هستند که به همسایه خویش آزار می‌رسانند. اما آن گروهی که بر درختانی از جنس آتش به صلیب کشیده شده اند، آن‌هایی هستند که نزد پادشاه به مردم تهمت می‌زنند (سخن چینی می‌کنند)، و آن‌هایی که از لاشه گندیده‌تر هستند، آن‌هایی اند که اسیر شهوت و لذت‌ها هستند و حق خداوند را در اموال خویش به جای نمی‌آورند، و آن دسته که لباس‌هایی از جنس آتش بر تن آن‌هاست، اهل کبر و فخر فروشی و تکبّر هستند.

محمد بن عباس: از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از سعدان بن مسلم، از معاویة بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: به ایشان عرض کردم: منظور از: «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما هستیم که در روز قیامت به آن‌ها اجازه داده می‌شود و سخن راست می‌گویند. عرض کردم:

آن گاه که سخن می‌گویید، چه خواهید گفت؟ فرمود: پروردگارمان را حمد می‌گوییم، و بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درود می‌فرستیم، و برای شیعه خویش شفاعت می‌کنیم که پروردگارمان بر سینه ما دست رد نمی‌زند (شفاعت ما را می‌پذیرد). از امام موسی کاظم علیه السلام مشابه همین روایت نقل شده است.

و نیز از او: از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّٰه بن حمّاد، از ابو خالد قمّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش روایت شده است که: آن گاه که روز قیامت فرا رسد، و خدای عزّ و جلّ تمامی مخلوقات، از پیشینیان و پسینیان را در یک جا گرد آورد، گفتن لا إله إلاّ اللّٰه از تمامی مخلوقات گرفته می‌شود، مگر کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف کرده باشند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا».

و در خصوص معنای «النَّاشِطَاتِ» از امام علی علیه السلام نقل کرده است: فرشتگانی هستند که جان کفّار را از مابین پوست و ناخن می‌گیرند تا این که با غم و اندوه (مَرارت) از درون آنان خارج شود. «نشط» به معنای جذب کردن و بیرون کشیدن است. گفته می‌شود نشطتُ الدّلوَ: یعنی سطل را بیرون کشیدم.

ابن بابویه نقل می‌کند: ابو الحسن محمد بن قاسم گرگانی - که خدا از او خشنود باد - از احمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش امام رضا، از پدرش امام موسی کاظم - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - روایت کرده است که: جمعی از یاران مخلص امام صادق علیه السلام در شبی مهتابی نزد ایشان نشسته بودند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! پوسته این آسمان چه زیباست و نور این نجوم و ستارگان چه جالب است! امام صادق علیه السلام فرمود: شما این سخنان را می‌گویید، در حالی که چهار فرشته تدبیر کننده یعنی: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیه السلام به زمین نگاه می‌کنند، و شما و همتایانتان را در مناطق مختلف زمین می‌بینند، در حالی که نوری که از شما به آسمان‌ها و زمین می‌تابد، از نور این ستارگان زیباتر است و آن‌ها نیز مشابه همان گفته شما را می‌گویند که: نور این مؤمنان چه زیباست!

و نیز از او: ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: جبرئیل عرض کرد: خداوندا! فرعون را رها می‌کنی، در حالی که گفت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»! خداوند می‌فرماید: این سخن را کسی می‌گوید که همانند تو باشد و هراس داشته باشد که فرصت را از دست دهد.

محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن داود، از محمد بن عطیه نقل کرده است: مردی از علمای اهل شام نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای

ابا جعفر! آمده‌ام که درباره مسئله ای بپرسم که پاسخ آن را نیافته‌ام و از سه گروه از مردم درباره این مسئله پرسیده‌ام که هر کدام برای تفسیر و توضیح آن پاسخی دادند که با پاسخ گروه دیگر فرق داشت. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سؤال تو چیست؟ عرض کرد: می‌خواهم بپرسم که اولین چیزی که خداوند خلق کرده، کدام است؟ پاسخ برخی از کسانی که از آن‌ها درباره این مسئله پرسیدم، قضا و قدر است و برخی دیگر پاسخ دادند، قلم و برخی گفتند: روح.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پاسخ صحیحی نداده اند. هیچ چیزی قبل خداوند عزّ و جلّ وجود نداشت. او عزیزی بود که هیچ کس قبل از عزّت او موجود نبود و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ»[منزه است پروردگار تو پروردگار شکوهمند از آن چه وصف می‌کنند] خالق قبل از مخلوق وجود داشته است، و اگر خداوند اولین چیزی را که می‌آفرید، آن را از چیز دیگر آفریده بود و اگر خداوند اولین آفریده‌ها را از طریق آفریدن یک چیز دیگر می‌آفرید، این تسلسل ادامه دار می‌شد و انقطاع نداشت و همیشه همراه او چیزی بود که خداوند تبارک و تعالی بر او مقدم نبود. اما خداوند قبل از هر چیز دیگری موجود بود و چیزی را آفرید که تمامی موجودات دیگر را از آن چیز خلق کرد و آن چیز، همان آب است که تمامی چیزها را از آن آفرید، و آفرینش تمامی موجودات را به آن نسبت داد، و آب را به چیز دیگری نسبت نداد. باد را از آب آفرید و باد را بر آب مسلّط کرد. پس باد بر سطح آب، شکاف‌هایی ایجاد کرد (موج‌هایی به وجود آورد) که به مقداری معین که خودش می‌خواست به همان اندازه طغیان کند، کف بر آن آب به وجود آمد و از آن کف تشکیل شده، زمینی سفید و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی و هیچ گونه فراز و

نشیبی در آن نبود و درخت نیز بر آن وجود نداشت. سپس آن را مانند ورق در هم پیچید و روی آب قرار دارد. سپس خداوند آتش را از آب خلق کرد. پس آتش، سطح آب را شکاف داد و به مقدار معینی که خدای عزّ و جلّ می‌خواست، دودی از آن آب بالا آمد و از آن دود، آسمانی صاف و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی در آن نبود؛ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا»[آسمانی که (او) آن را برپا کرده است * سقفش را برافراشت و آن را (به اندازه معین) درست کرد * و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] و فرمود: در آن از خورشید و ماه و ستارگان و ابرها خبری نبود. سپس آن را در پیچید و بالای زمین قرار داد. سپس این دو خلقت را به هم مربوط کرد، و قبل از آن که زمین را گسترده و مسطح کند، آسمان را بالا برد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا»[و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] منظور این است که گسترده کرد.

و این حدیث، طولانی است که آن را به طول کامل در شرح این آیه از سوره انبیا ذکر کردیم: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»[و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم].

محمد بن یعقوب: از یکی از یاران ما، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن حسن، از عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی، از محمد بن اسحاق، از اُسید بن ثعلبه، از امّ‌هانی نقل می‌کند که: امام محمد باقر علیه السلام را دیدم و از ایشان درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: خنّس، امامی است که در زمان خود

در سال دویست و شصت از دیده‌ها پنهان می‌شود، و مردم از علم و دانش او بهره مند نخواهند شد (از او چیزی نخواهند دانست) سپس مانند شهابی درخشان در تاریکی شب نمایان می‌شود، اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد.

و نیز از او: از علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وهب بن شاذان، از حسین بن ابی ربیع، از محمد بن اسحاق، از اسید بن ثَعْلبه، از امّ‌هانی نقل کرده است: از امام محمّد باقر علیه السلام درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: امامی که در سال دویست و شصت از دیده‌ها پنهان می‌شود، سپس مانند شهابی درخشان در شب تاریک، نمایان می‌گردد، و اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد (خوشحال و شادمان خواهی شد).

طبرسی: عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: امر (حُکم) در چنین روزی و در همه روزها در اختیار خداوند است و با اوست. ای جابر! هنگامی که روز قیامت فرا رسد، همه حاکمان از بین می‌روند و تنها حاکمی که باقی می‌ماند، خداوند است.

ابن بابویه، در کتاب معراج: در رجال خود حدیث مرفوعی را روایت کرده است که آن را به ابن عباس می‌رساند. ابن عباس نقل می‌کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را مورد خطاب

قرار می‌داد و می‌فرمود: ای علی! خداوند عزّ و جلّ بود و چیزی همراه او موجود نبود، و من و تو را به صورت دو روح از نور جلالش آفرید، و ما مقابل عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح و تقدیس و حمد و ستایش می‌کردیم، و این در زمانی بود که هنوز آسمان‌ها و زمین‌ها آفریده نشده بودند. آن گاه که خداوند متعال خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید؛ از گل عِلّیّین آفرید، و ما را با آن نور درآمیخت، و ما را در تمامی انوار و رودهای بهشتی فرو برد. سپس آدم را آفرید و آن گِل و آن نور را در صُلب او به امانت گذاشت و هنگامی که وی را آفرید، ذرّیّه و اولاد وی را از صُلب او خارج نمود و در مورد ربوبیّت خود از آن‌ها اعتراف گرفت. اولین آفریدگانی که به ربوبیّت او اعتراف کردند، من و تو و پیامبران به ترتیب رتبه و درجه نزدیکی آن‌ها به خداوند عزّ و جلّ بودیم؛ و خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمد و ای علی! صداقت ورزیدید و اعتراف کردید و در اطاعت و پیروی از من، بر تمامی آفریدگانم پیشی گرفتید و در علم قدیم من نیز این گونه بودید. شما بهترین آفریدگانم هستید و هم چنین امامان از نسل شما و شیعه و پیروان شما. من این گونه شما را خلق کردم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن گِل در صُلب آدم بود، در حالی که نور من و نور تو بین دو چشمش بود، و همچنان آن نور بین چشم‌های پیامبران و برگزیدگان منتقل می‌شد تا این که این نور و این گِل به صُلب عبد المُطَّلِب رسید که دو نیمه شد، و خداوند از یک نیمه آن مرا آفرید و مرا به عنوان پیامبر و رسول برگزید، و تو را از نیمه دیگر آن آفرید، و تو را به عنوان خلیفه و وصی تعیین کرد و در آن هنگام که فاصله من از عظمت پروردگارم به اندازه دو سر یک کمان یا کمتر بود، خداوند به من فرمود: ای محمد! فرمانبردارترین بنده

من به تو کیست؟ عرض کردم: علی بن ابی طالب. پس خدای عزّ و جلّ فرمود: وی را به عنوان خلیفه و وصیّ خود تعیین کن که من او را به عنوان ولیّ و برگزیده تعیین کردم. ای محمد! من پیش از آن که خلق را بیافرینم، به دلیل این که شما را و هر آن کس که شما را دوست داشته باشد و ولایت شما را بپذیرد و از شما پیروی کند، دوست دارم، نام تو را و نام او را بر عرش خود نوشتم. هر آن کس که شما را دوست داشته باشد و از شما پیروی کند و ولایت شما را بپذیرد، در نزد من از نزدیکان خواهد بود و هر آن کس که ولایت شما را انکار کند و از شما پیروی نکند، در نزد من از جمله کافران گمراه شده خواهد بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! چه کسی می‌تواند میان من و تو جای گیرد، در حالی که من و او از نوری واحد و از یک گِل آفریده شده ایم. تو شایسته ترین مردم نسبت به من در دنیا و آخرت هستی، و فرزندان تو، فرزندان من هستند، و شیعه تو، شیعه من هستند، و اولیای تو اولیای من هستند، و فردا، شما در بهشت، همراه من خواهید بود.

شرف الدین نجفی: ابو طاهر مقلد بن غالب - که رحمت خداوند بر وی باد - از رجال خود، با اسناد متصل به علی بن شُعبه والبی، از حارث همدانی نقل کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم، در حالی که ایشان گریه کنان به سجده رفته بودند، تا این که صدای گریه او بالا آمد. پس به ایشان عرض کردیم: ای امیر المؤمنین! گریه تو دل ما را به درد آورد و ما را سخت غمگین و اندوهگین کرد؛ تاکنون تو را هرگز در این حال ندیده بودیم. فرمود: در حالت سجده، خداوند خویش

را با دعای برگزیدگان دعا می‌کردم که دیدگانم بر من غلبه کردند (خواب بر من چیره شد)، و خوابی دیدم که مرا به ترس و وحشت انداخت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را دیدم که در حالت ایستاده می‌فرمود: ای ابا الحسن! غَیبت و دوری تو از من به طول انجامید؛ من مشتاق دیدار تو شده‌ام (دلم برای تو تنگ شده است)، و خداوند آن وعده ای را که درباره تو به من داده بود، به انجام رسانید. عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند چه وعده ای درباره من به شما داده بود؟ فرمود: وعده ای که به من داده بود، این بود که تو را و همسرت و دو فرزندت و ذرّیّه و اولاد تو را در بالاترین درجات در عِلّیّین جای دهد و به این وعده جامه عمل پوشید.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند! پس شیعه ما را چه خواهد شد؟ فرمود: آن‌ها همراه ما هستند و قصرهای آن‌ها رو به روی قصرهای ما خواهد بود و منازل آن‌ها مقابل منازل ما خواهد بود. پس عرض کردم: شیعه ما را در دنیا چه حاصل آید؟ فرمود: اَمنیت و عافیت و سلامتی. عرض کردم: در هنگام مرگ آن‌ها را چه حاصل آید؟ فرمود: شخص، مهار و کنترل خویش را در اختیار دارد و به ملک الموت دستور داده می‌شود که از او پیروی کند و او را همان گونه بمیراند که خودش دوست دارد (هر نوع مرگی را که بخواهد، همان گونه می‌میرد) و نیز این که شیعه و پیروان ما به مقدار دوستی شان نسبت به ما می‌میرند. عرض کردم: آیا این امر حدّ و اندازه شناخته شده ای دارد؟ فرمود: آری، شیعیانی که بیشترین عشق و محبت را نسبت به ما می‌ورزند، خارج شدن جان‌های آن‌ها مانند خوردن آب خنک در روز گرم تابستانی است که باعث بهره مندی قلب می‌شود و سایر شیعیان ما، چنان می‌میرند که گویی در

بستر خویش به خواب می‌روند و لحظه مرگ برای آنان شادمانه ترین لحظه ای است که داشته اند.

محمد بن عباس: احمد بن محمد، بنده بنی‌هاشم، از جعفر بن عیینه، از جعفر بن محمد، از حسن بن بکر، از عبد اللّٰه بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبد اللّٰه نقل کرده است که: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به پا خواست و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بالا برد به طوری که سفیدی زیر بغل او دیده شد و به علی علیه السلام فرمود: خداوند در هفت خصلت مرا بر سایرین پیش انداخته است که تو نیز همراه من هستی. جابر گفت: به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا! آن کدام هفت صفت و خصلت است که خداوند تو را با آن‌ها مقدّم گردانیده است؟ فرمود: من اولین کسی هستم که از قبر خارج می‌شوم و علی علیه السلام با من است؛ من نخستین کسی هستم که از صراط گذر می‌کنم و علی علیه السلام با من است؛ و من نخستین کسی هستم که درِ بهشت را می‌زنم و علی علیه السلام با من است؛ و من اولین کسی هستم که در عِلّیّین سُکنی می‌گزینم و علی علیه السلام با من است؛ و من نخستین کسی هستم که حوریان بهشتی به همسری اش درمی آیند و علی علیه السلام با من است؛ و من اولین کسی هستم که به او شراب مُهر شده را که مُهر آن از مُشک است، می‌نوشانند و علی علیه السلام با من است.

و نیز از وی: از محمد بن قاسم، از پدرش، با سند خود، از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است: در روز

قیامت، دو تخت از بهشت آورده می‌شود و بر کناره دوزخ گذاشته می‌شود. سپس علی علیه السلام می‌آید و بر آن‌ها می‌نشیند، و آن گاه که می‌نشیند، می‌خندد و آن گاه که می‌خندد، دوزخ، واژگون شده و زیر و رو می‌شود. سپس آن دو بیرون آورده می‌شوند و در مقابل وی قرار داده می‌شوند، و می‌گویند: ای امیر المؤمنین! ای وصیّ و جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! آیا به ما رحم نمی‌کنی و برای ما نزد پروردگارت شفاعت نمی‌کنی؟ پس علی علیه السلام به آن‌ها می‌خندد، سپس از آن جا بر می‌خیزد و آن دو تخت به داخل برده می‌شوند و به جایگاه خود بازگردانده می‌شوند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»و حدیثی دیگر در این زمینه از امام‌هادی علیه السلام در ذیل این آیه از سوره بقره ذکر گردید: «اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»[خدا (است که) ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند]

طبرسی: از حاکم ابو القاسم حَسَکانی، در کتابش (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل)، با سند خود، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند: آن‌هایی که گناه کردند: منافقان قریش هستند، و آن‌هایی که ایمان آورده اند: علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش هستند.

حسین بن سعید در کتاب زهد: از قاسم بن محمد، از علی نقل کرده است: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: آن گاه که

خداوند عزّ و جلّ از مؤمن حسابرسی می‌کند، نامه اعمال وی را در دست راستش قرار می‌دهد و محاسبه وی مخفیانه خواهد بود و می‌فرماید: ای بنده من! تو چنین عملی را و چنان کاری را انجام دادی؟ و آن بنده در پاسخ می‌گوید: پروردگارا! آری چنین عملی را انجام داده ام. پس خداوند می‌فرماید: تمامی آن‌ها را بخشیدم و به حسنه و نیکی مبدّل کردم. و مردم می‌گویند: منزه است خداوند، این بنده حتی یک گناه هم مرتکب نشده است! و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا». عرض کردم: کدام اهل و خویشاوندان؟ فرمود: خویشاوندان وی در دنیا، خویشاوندان وی در بهشت خواهند بود، البته اگر از گروه مؤمنان باشند. اگر خداوند بدی و شرّ بنده ای را بخواهد، در مقابل تمامی مردم از او حسابرسی می‌کند و وی را به گریه می‌اندازد (سرزنش می‌کند) و نامه اعمالش را در دست چپش قرار خواهد داد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا * وَيَصْلَى سَعِيرًا * إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا». عرض کردم: کدامین خویشاوندان؟ فرمود: خویشاوندان وی در دنیا.

و نیز از او: از ابراهیم بن ابی بلاد، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش نقل کرده است: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دست وی را گرفت و به بقیع برد و به قبری رسید و صاحب آن قبر را صدا کرد و فرمود: به خواست خدا برخیز. پس از آن قبر، مردی سفید روی گشته که خاک را از چهره خویش می‌زدود، برخاست، در حالی که می‌گفت: الحمد لله و الله اکبر. پس

جبرئیل فرمود: به خواست خدا باز گرد. و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به قبری دیگر برد، و جبرئیل، صاحب آن قبر را صدا کرد و فرمود: به خواست خدا برخیز. پس مردی سیاه چهره گشته، از آن قبر برخاست در حالی که می‌گفت: وای بر من! واویلا! جبرئیل فرمود: به خواست خدا باز گرد. سپس جبرئیل عرض کرد: ای محمد! این گونه مردم در روز قیامت محشور می‌شوند؛ مؤمنان این سخنان را بر زبان می‌آورند و این گروه، همان گونه که ملاحظه کردی، چنین سخنانی را می‌گویند.اما در مورد چگونگی دادن نامه اعمال کافر از پس پشتش، در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه از سوره حاقّه ذکر گردید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ»[و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود].

شیخ مفید در کتاب اختصاص: از محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، از سالم بن دینار، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: شنیدم ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ذکر خداوند عزّ و جلّ عبادت است و ذکر من عبادت است و ذکر علی علیه السلام عبادت است و ذکر امامان از نسل وی - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - عبادت است. قسم به آن کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و برترین انسان‌ها قرار داد، وصیّ و جانشین من، برترین اوصیاست و او حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او بر خلقش است، و ائمه هدایت کننده بعد از من، از نسل اویند. به خاطر آن‌هاست که

خداوند مردم را عذاب نمی‌دهد، و به خاطر آن‌هاست که خداوند (اجرام) آسمان را، به خواست او، نگاه می‌دارد که بر زمین نیفتد، و به خاطر آن‌هاست که کوه‌ها را نگاه داشته، تا آن‌ها را نجنباند، و به خاطر آن‌هاست که باران را بر خلقش نازل می‌کند، و به خاطر آن‌هاست که گیاهان و نباتات را می‌رویاند. آن‌ها اولیای بر حق خدا و جانشینان راستین اویند. تعداد آن‌ها به تعداد ماه‌های سال است که دوازده ماه است، (و به عبارت دیگر) تعداد آن‌ها به تعداد نقیبان موسی بن عمران علیه السلام است. سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ». سپس فرمود: ای ابن عباس! آیا تصور می‌کنی که وقتی خداوند به آسمان دارای افلاک سوگند یاد می‌کند، منظورش واقعاً آسمان و صورت‌های فلکی آن است؟ عرض کردم: ای رسول خدا! پس منظور چیست؟ فرمود: منظور از آسمان، من هستم، و صورت‌های فلکی ائمّه بعد از من هستند که اولین آن‌ها علی علیه السلام، و آخرین آن‌ها مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف است.

ابن بابویه در کتاب الغیبه: با سند خود، از ابو رافع، از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله- در حدیثی بلند- نقل می‌کند: مهرویه بن بخت نَصّر، شانزده سال و بیست روز حکومت کرد. وقتی به این زمان رسید، گودالی حفر کرد و دانیال علیه السلام و یاران مؤمن وی را در آن گودال انداخت و در آن گودال، آتش برافروخت. ولی چون دید که آتش به آن‌ها آسیبی نمی‌رساند و به آن‌ها نزدیک نمی‌شود، آن‌ها را به چاهی انداخت که در آن شیر و سایر حیوانات درنده بود. او آنان را به بدترین شکل عذاب داد تا آن که خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را از دست او نجات بخشید. و اینان

همان کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ از آن‌ها در قرآن یاد می‌کند و می‌فرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ».

احمد بن محمد خالد برقی: از پدرش، ازهارون بن جَهْم، از مفضّل بن صالح، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: خداوند پیامبری حبشی را نزد قوم خویش مبعوث کرد. پس با قوم خویش به مبارزه برخاست و بسیاری از یارانش به قتل رسیدند و به اسارت گرفته شدند، و گودالی برای آن‌ها حفر کردند و در آن آتش برافروختند و ندا سر دادند: هر کس بر کیش و آئین ماست، از این گودال دوری گزیند، و هر کس بر آئین این پیامبر است، باید وارد این آتش شود، و مردم شروع به وارد شدن در این گودال شعله ور شدند، زنی به همراه کودک خویش آمد، ولی از آن آتش برافروخته ترسید، آن کودک به مادر گفت: وارد شو، پس آن زن وارد آن آتش شد، آن‌ها «اصحاب اخدود» هستند.

طبرسی: عیاشی با سند، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: علی علیه السلام شخصی را نزد اسقف نجران فرستاد و از درباره «اصحاب اخدود» پرسید، و اسقف جوابی داد. حضرت علیه السلام فرمود: پاسخ، این گونه که تو گفتی، نیست، بلکه پاسخ این سؤال از این قرار است که خداوند پیامبری حبشی نزد قوم خویش مبعوث کرد و قومش وی را تکذیب کردند، پس با آن‌ها به مبارزه برخاست، پس آن‌ها گروهی از یارانش را کشتند و گروهی دیگر را به همراه او به اسارت گرفتند و برای آن‌ها محوطه ای ساختند و در آن آتش برافروختند، و

مردم را گرد آوردند و گفتند: کسی که بر کیش و آئین ماست، از این آتش دوری گزینند، و کسی که بر دین این گروه است، باید خودش را در آتش بیندازد، پس یارانش با شتاب خود را در آتش می‌انداختند، زنی به همراه فرزند یک ماهه اش آمد، هنگامی که به سوی آتش خیز برداشت، ترسید و دلش به حال کودکش سوخت، پس آن کودک به وی گفت: نترس و مرا به همراه خودت در آتش بینداز؛ زیرا این کمترین کاری است که در راه خدا انجام می‌دهیم. پس خودش را به همراه کودک یک ماهه اش در آتش انداخت، و آن کودک از جمله کودکانی بود که در گهواره لب به سخن گشود.

ابن بابویه در بشارات الشیعة، از عبد اللّٰه بن محمّد بن عبد الوهّاب، از محمّد بن عمران، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

است که ایشان فرمود: روزی همراه با پدرم به مسجد رفتیم. یاران پدرم میان قبر و منبر نشسته بودند، ایشان نزد آنان رفت و سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند که من روح و رایحه شما را بسیار دوست می‌دارم. پس ما را با پارسایی و کوشایی یاری رسانید و بدانید که ولایت ما جز با پارسایی و کوشایی به دست نمی‌آید. هر آن کس از شما که به پیشوایی قومی در آمد، به کار آن قوم رسیدگی کند. شما شیعه خداپید و شما یاران خداپید و شما پیشی گیرندگان نخستین (السابقون الاولون) و پیشی گیرندگان آخرین (السابقون الآخرون) هستید. کسانی هستید که در دنیا به سوی محبت ما پیشی گرفتید و در آخرت به سوی بهشت پیشی می‌گیرید. بهشت به تضمین خدا و تضمین پیامبر اکرم صلی اللّٰه

علیه و آله و سلم برایتان ضمانت شد. شما همگی طیّبون (پاک طینتان) هستید و زنانتان نیز طیّبات (پاک دامنان نیک سیرت) هستند. هر زن مؤمنه شما، حوروَش (فرشته صفت) و هر مرد مؤمن شما، بسیار راست کردار است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به قنبر فرمود: مژده باد شما را به شادی، و بشارت باد شما را به سرور، به خدا سوگند! رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفت که از تمام امّت خود رنجیده خاطر بود به جز از شیعیان. بدانید هر چیز دستگیره ای (حلقه ای) دارد و دستگیره دین، شیعیانند. بدانید هر چیزی افتخاری دارد و افتخار دین، شیعیانند. بدانید هر چیزی سروری دارد و سرور مجالس، مجالس شیعیان است. بدانید هر چیزی پیشوایی دارد و پیشوای زمین، سرزمینی است که شیعیان در آن سُکنی دارند. بدانید هر چیزی آرزویی دارد و آرزوی دنیا، سکنی گزیدن شیعیان در آن است. به خدا سوگند! اگر شما در زمین نبودید، مخالفان شما از نعمت‌های نیک به تمام، بهره مند نمی‌شدند، امّا در آخرت هیچ بهره ای از برای آنان نخواهد بود. هر که ناصبی باشد، اگر چه بسیار اهل عبادت و کوشش باشد به این آیه منسوب است که فرمود: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً». و نیز از وی، از محمّد بن حسن بن ولید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده است؛ امّا روایت او به اندازه حدیث یاد شده طولانی نیست و حدیث یاد شده سخنانی افزون بر روایت او دارد. با این حال معانی هر دو به هم نزدیک است.

شرف الدین نجفی، در حدیثی مسند از اهل بیت - که سلام و درود خدا بر آنان باد - روایت کرده است که ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و

جلّ: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ» فرمودند: آنان کسانی هستند که پایه دشمنی با خاندان محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم را نصب کردند و امّا «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ» آنان شیعیان خاندان محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم می‌باشند.

ابن بابویه، از محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن محمّد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در میان دو دست چهارپایان، دو تکّه را همچون داغ می‌بینم، سبب چیست؟ ایشان فرمود: آن جای سوراخ‌های بینی چهارپا در شکم مادرش است، حال آن که آدمیزاد در شکم مادرش، راست قامت است و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ»، هر چه غیر از آدمیزاد، سرش در پشتش و دستانش در جلویش است.

و از وی، از علی بن محمّد، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! معنای کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» چیست؟ ایشان فرمود: هر که را خداوند به ولایت ما گرامی دارد، او گردنه را پشت سر می‌گذارد و ما آن گردنه هستیم که هر کس از آن بالا رود، نجات می‌یابد. آن گاه من ساکت شدم، حضرت علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی تو را از سخنی بهره مند سازم که برتر از دنیا و هر آن چه در آن است، باشد؟ عرض

کردم: بله، فدایت شوم. فرمود: کلام خداوند متعال: «فَكُّ رَقَبَةٍ».
سپس فرمود: تمامی مردم جز تو و یارانت، بندگان دوزخ هستند؛ چرا
که خداوند با ولایت ما اهل بیت، گردن‌های شما را از دوزخ رهایی
بخشید.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد
اشعری، از عبد اللّٰه بن میمون قدّاح، از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که مؤمنی را غذا دهد تا
این که سیرش کند، هیچ یک از آفریدگان خدا نمی‌تواند پاداشی را که
او در آخرت می‌گیرد، دریابد، نه فرشته ای مقرّب و نه پیامبری مرسل و
نه هیچ کس دیگر به جز پروردگار جهانیان. سپس حضرت علیه السلام
فرمود: از موجبات آمرزش، غذا دادن به مسلمان گرسنه است. آن گاه
این کلام خداوند عزّ و جلّ را قرائت فرمود: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ
* يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ».

محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن
یعقوب، از یونس بن زهیر، از ابان روایت کرده است که وی گفت: از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»
پرسیدم، ایشان فرمود: ای ابان! آیا از کسی درباره این آیه چیزی شنیده
ای؟ عرض کردم: خیر. فرمود: ما آن گردنه هستیم که هیچ کس به سوی
ما فراز نمی‌شود، جز آن که از ما باشد. سپس فرمود: ای ابان! آیا درباره
آن، تو را از سخنی برخوردار سازم که برایت از دنیا و هر آن چه که در آن
است، بهتر باشد؟ عرض کردم: بله. فرمود: «فَكُّ رَقَبَةٍ»، مردم، همگی

بندگان دوزخ هستند، به جز تو و به جز یارانت که خداوند شما را از آن رهایی بخشید.

محمّد بن یعقوب، از جماعتی، از سهل، از محمّد، از پدرش، از ابو محمّد روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است که از پی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برآمد و حضرت رسول - که سلام و درود خدا بر او باد - علم را در علی علیه السلام دمید. عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» چه؟ فرمود: آنان، پیشوایان جَور هستند، کسانی که بدون توجه به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این گونه دین خدا را با جور و ستم پوشاندند. پس خداوند از کار آنان حکایت کرد و فرمود: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا». عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» یعنی چه؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها است که از او درباره دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسند و او برای هر کس که بپرسد، آن را روشن می‌گرداند، پس خداوند سخن وی را حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» یعنی چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است. عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» به چه معناست؟ فرمود: آنان، پیشوایان جور هستند، کسانی که بدون توجّه به خاندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وسلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این گونه دین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را با ستم و جور پوشاندند؛ و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» ستمشان روشنی روز را می‌پوشاند. عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» به چه معناست؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها است که از او درباره دین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌پرسند و او برای هر که از او بپرسد، روشن می‌گرداند، پس خداوند سخن وی را حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا».

و از وی، از احمد بن محمّد، از حسن بن حمّاد، با سند خود به مجاهد، از ابن عبّاس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» گفت: او پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است، «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

است، «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام هستند، «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَاهَا» بنی امیّه است. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند مرا به پیامبری برانگیخت، من نزد بنی امیّه آمدم و گفتم: ای بنی امیّه! من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. گفتند: دروغ می‌گویی، تو فرستاده شده نیستی. سپس نزد بنی‌هاشم آمدم و گفتم: من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. علی بن ابی طالب علیه السلام آشکارا و نهان به من ایمان آورد و ابو طالب آشکارا از من پشتیبانی کرد و نهانی به من ایمان آورد. سپس خداوند، جبرئیل علیه السلام را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی‌هاشم استوار کرد، و شیطان را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی امیّه استوار کرد. پس آن‌ها پیوسته دشمنان ما و پیروان آنان تا به قیامت، دشمنان شیعیان ما هستند.

سپس علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از محمّد بن عبد الجبار، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از محمّد بن مسلم روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی» پرسیدم، ایشان فرمود: شب در این مورد دوم، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام را در دولت خود فرو می‌پوشاند، دولتی که برای او و علیه حضرت علیه السلام برپا شده و امیر مؤمنان علیه السلام در دولت آن‌ها صبر پیشه می‌کند تا دولتشان سپری شود. «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی» روز، حضرت قائم علیه السلام از ما اهل بیت است که چون قیام کند، دولتش بر دولت باطل چیره می‌شود و قرآن درباره او علیه السلام مثال‌هایی برای مردم زده و با این سخن، پیامبر اکرم صلی

اللّه علیه و آله و سلم و ما را خطاب کرده است، پس هیچ کس جز ما آن را نمی‌داند.

عبد اللّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن ابی نصر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» فرمود: مردی در حیاط یکی از انصار، نخلی داشت و از این رو باعث آزار او شده بود. صاحب خانه از این امر نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم شکایت برد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم صاحب نخل را فرا خواند و به او فرمود: نخلت را در ازای نخلی در بهشت به من بده. امّا او نپذیرفت. مردی از انصار که کنیه اش ابو دحداح بود، این ماجرا را شنید و نزد صاحب نخل رفت و به او گفت: نخلت را در ازای حیاط من به من بفروش و این گونه او نخلش را فروخت. ابو دحداح نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! نخل فلان کس را در ازای حیاط خانه‌ام خریدم. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: به جایش نخلی در بهشت از برای توست. آن گاه خداوند متعال بر پیامبرش صلی اللّه علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى، فَأَمَّا مَن أَعْطَى» یعنی نخل را «وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» یعنی آن چه را نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بود «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» تا آن جا که فرمود: «تَرَدَّى».

و از وی، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن ابی نصر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند

تبارک و تعالی: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، گمراه می‌کند. به ایشان عرض کردم: خدایت به تو خیر دهد! گروهی از یاران ما می‌پندارند معرفت اکتسابی است و بر این باورند که هر کس از دیدگاه درست بنگرد، در می‌یابد. حضرت علیه السلام این سخن را نادرست دانست و فرمود: اگر چنین است چرا آن گروه، این برتری را برای خود کسب نمی‌کنند؟ همه مردم دوست می‌دارند برتر از کسی باشند که وی برتر از آن‌هاست. مثلاً بنی‌هاشم که جایگاهشان چنان است که می‌دانی و نزدیکی ایشان به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چنان است که می‌دانی و برای این امر (خلافت) از شما سزاوارتر هستند؛ آیا می‌پنداری ایشان به فکر خود نیستند؟ یا این که شما به معرفت رسیده اید و آنان به معرفت نرسیده اند؟! حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم می‌توانستند، ما را دوست می‌داشتند.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که در روزی یا در شبی سوره‌های «وَالشّمس»، «وَاللَّيل»، «وَالضُّحَى» و «ألَم نَشرَح» را بسیار بخواند، چیزی در کنار او به جا نمی‌ماند، مگر آن که در روز قیامت برایش گواهی می‌دهد؛ حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگ‌ها و عصب‌ها و استخوان‌هایش.

محمّد بن عبّاس، از ابو داود، از بکّار، از عبد الرحمن، از اسماعیل بن عبید اللّٰه، از علی بن عبد اللّٰه بن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: سرزمین‌هایی که پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برای

امّت ایشان فتح شد، روستا به روستا به ایشان نمایانده شد و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از این امر شادمان گشت. آن گاه خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَى، وَلَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى» و فرمود: خداوند عزّ و جلّ هزار قصر در بهشت به ایشان عطا فرمود که خاکشان از مشک بود و در هر قصر هر آن چه از همسران و خادمان، سزاوار ایشان بود، وجود داشت. منظور از کفراً کفراً، روستا به روستا است و به روستا، کفر گفته می‌شود.

و از وی، از محمّد بن احمد بن حکم، از محمّد بن یونس، از حمّاد بن عیسی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جابر بن عبد اللّٰه روایت شده است که وی گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها وارد شد، حال آن که ایشان به آسیاب کردن گندم مشغول بود و ردایی از زین شتر بر تن داشت. چون پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به ایشان نگریست، گریست و فرمود: ای فاطمه! تلخی دنیا را برای آسایش فردا در آخرت زود پشت سر بگذار. آن گاه خداوند متعال بر حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَى، وَلَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى».

و از وی، از احمد بن محمّد نوفلی، از احمد بن محمّد کاتب، از عیسی بن مهران، با سند خود به زید بن علی علیه السلام روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى» گفت: خشنودی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در این بود که

اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان به بهشت درآیند، و چرا که نه! حال آن که بهشت تنها برای ایشان و دوزخ برای دشمنانشان آفریده شده است، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر دشمنان ایشان باد.

و از وی، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلبی، از بدر بن ولید، از ابو ربیع شاهی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ» فرمود: انجیر و زیتون، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشند و طور سینا، حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» دین، ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و از وی، از محمّد بن قاسم، از محمّد بن زید، از ابراهیم بن محمّد سعید، از محمّد بن فضیل روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ» تا به پایان سوره آگاه ساز. حضرت علیه السلام فرمود: انجیر و زیتون، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد. عرض کردم: «وَطُورِ سِينِينَ» چه؟ فرمود: آن طور سینین نیست، بلکه طور سیناء است. عرض کردم: طور سیناء؟ فرمود: بله، آن امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است. عرض کردم: «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» چه؟ فرمود: آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

است که مردم با او از آتش امان می‌یابند، اگر از او فرمان برند. عرض کردم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» چه؟ فرمود: منظور، ابو فصیل است در آن هنگام که خداوند برای پروردگاری خود و پیامبری محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ولایت اوصیاء پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از او پیمان گرفت؛ چرا که او اقرار کرد و عرض کرد: بله. آیا نمی‌بینی خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ» یعنی درک اسفل، در آن هنگام که پیمان شکست و با خاندان محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چنان کرد. عرض کردم: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چه؟ فرمود: به خدا سوگند که منظور، حضرت علی علیه السلام و شیعیان اوست «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ». عرض کردم: «فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ» چه؟ فرمود: آرام، آرام! این چنین نگو، این کفر به خداست، به خدا سوگند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حتی در چشم بر هم زدنی به خدا دروغ نبست. عرض کردم: پس آیه چگونه است؟ فرمود: پس چه کسی زین پس تو را در دین دروغ گو می‌خواند که منظور از دین، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است «أَلَیْسَ اللَّهُ بِأَحْکَمِ الْحَاکِمِینَ».

علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد شیبانی، از محمّد بن احمد، از اسحاق بن محمّد، از محمّد بن علی، از عثمان بن یوسف، از عبد اللّٰه بن کیسان، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام بر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: ای محمّد! بخوان. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چه بخوانم؟ عرض کرد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی

خَلَقَ» یعنی نور اقدم تو را پیش از اشیاء آفرید. «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» یعنی تو را از نطفه آفرید و حضرت علی علیه السلام را از تو جدا کرده و بیرون آورد «اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» یعنی به حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام آموخت «عَلَّمَ الْإِنسَانَ» برای تو از طریق کتابت به حضرت امام علی علیه السلام علم آموخت: «مَا لَمْ یَعْلَمْ» پیش از آن.

عمر بن ابراهیم اوسی، از ابن عبّاس، روایت کرده است که وی گفت: اوّل چیزی که با آن وحی بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آغاز شد، رؤیای صالحه در خواب بود و هر خوابی که ایشان می‌دید، همچون سپیده دم صبح روشن بود. چون حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه ازدواج کرد و سنّ ایشان چهل سال تمام شد، روزی به سوی کوه حراء بیرون رفت. در آن جا جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ندا سر داد و بر ایشان پدیدار نشد. از این رو رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از هوش رفت. مشرکان قریش ایشان را بر دوش خود نزد خدیجه بردند و گفتند: ای خدیجه! با مردی جن زده ازدواج کرده ای؟! خدیجه به سرعت از تخت پائین آمد و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را در آغوش خود کشید و سر ایشان را بر دامن خود نهاد و چشمانشان را بوسید و گفت: با پیامبری مرسل ازدواج کرده ام. چون حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به هوش آمد، خدیجه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! چه بر سرت آمد؟ ایشان فرمود: هر چه بود نیکی بود، امّا صدایی شنیدم که مرا ترساند، گمان کنم جبرئیل علیه السلام بود. خدیجه از این خبر

شادمان شد و عرض کرد: چون صبح فردا رسید، به همان جایگاهی که روز پیش او را در آن جا دیدی بازگرد. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بله، چنین می‌کنم. ایشان خارج شد و ناگاه جبرئیل علیه السلام را با زیباترین چهره و خوش ترین بو مشاهده کرد. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمّد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و از برایت درود و بزرگداشتی ویژه می‌فرستد و می‌فرماید: تو فرستاده من به سوی انس و جنّ هستی، پس ایشان را دعوت کن تا مرا بپرستند و بگویند: هیچ خدایی جز اللّٰه نیست و محمّد رسول اوست و علی ولیّ اوست. آن گاه جبرئیل علیه السلام بال خود بر زمین زد و از جای آن، چشمه آبی جوشید و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آن نوشید و وضو گرفت؛ سپس جبرئیل به ایشان آموخت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» تا پایان سوره. جبرئیل به آسمان فراز رفت و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از حراء بیرون آمد و در راه خود بر هر سنگ و تپّه و درختی که می‌گذشت، همه ندا می‌دادند: سلام بر تو ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. آن حضرت نزد خدیجه که در انتظار ایشان بود، رفت و وی را از این ماجرا باخبر ساخت و او از دیدار حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و تندرستی و برجایی ایشان شاد شد.

و از وی، از علی بن ابراهیم، ازهارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ هیچ آفریده ای را نیافرید مگر آن که آفریده دیگری را فرمان داد تا بر او چیره شود؛ از این قرار که چون خداوند تبارک و تعالی دریاهای زیرین را

آفرید، آن‌ها به خود بالیدند و موج زدند و گفتند: چه چیز می‌تواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن‌ها گستراند و آن‌ها زبون شدند. سپس زمین بر خود بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند کوه‌ها را آفرید و آن‌ها را چون میخ بر پشت آن استوار داشت تا بر خود نلرزد و این گونه زمین زبون شد و آرام گرفت. سپس کوه‌ها بر زمین بالیدند و گردن کشیدند و مغرورانه گفتند: چه چیز می‌تواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند آهن را آفرید و آهن آن‌ها را بُرید و کوه‌ها زبون شدند. سپس آهن بر کوه‌ها بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آتش را آفرید و آتش آن را ذوب کرد و آهن زبون شد. سپس آتش شعله کشید و غرّید و بر خود بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آب را آفرید و آب آن را خاموش ساخت و آتش زبون شد. سپس آب بر خود بالید و موج زد و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند باد را آفرید و باد، امواج آب را به حرکت انداخت و آن چه را که در قعرش بود، برآورد و او را از عبور و گذر در مجرای خویش بازداشت و این گونه آب زبون شد. سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد و دنباله خود را جنباند و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند انسان را آفرید و او خانه ساخت و چاره اندیشید و شیوه ای یافت که باد و دیگر چیزها را مهار کرده و از آن‌ها در امان بماند و این گونه باد زبون شد. سپس انسان سرکشی کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر است؟ پس خداوند برایش مرگ را آفرید و مرگ او را مقهور کرد و انسان زبون شد. سپس مرگ بر خود بالید. خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: فخر مفروش که من تو را در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان، سر می‌بُرم و دیگر هرگز زنده ات نمی‌گردانم که بخواهند به تو امید بندند یا از تو

بترسند. نیز پیامبر - که سلام و درود خدا بر او باد - فرمود: بردباری بر خشم چیره شود و مهربانی بر رنجیدگی غلبه کند و صدقه بر خطا چیره آید. سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چه بسیار این بیان به چیرگی موجودات بر یکدیگر می‌ماند!

سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن حسین، از مختار بن زیاد بصری، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ایشان سخنی درباره هنگام زاده شدن ائمه هدی - که سلام و درود خدا بر آنان باد - بیان کرد و فرمود: در شب قدر، فزونی روح واجب می‌شود. عرض کردم: فدایت شوم! آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود: جبرئیل از فرشتگان است، حال آن که روح، آفریده ای عظیم‌تر از فرشتگان است، مگر نه این است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ».

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی، از حسن بن عبّاس بن حریش، از حضرت امام جواد علیه السلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام در حال طواف کعبه بود که ناگاه مردی عمّامه بر رخ کشیده سررسید. او که فرستاده خداوند متعال به نزد پدرم علیه السلام بود، هفت شوط او را قطع کرد و او را به خانه ای در کنار صفا برد و کسی را در پی من فرستاد و این گونه سه نفر شدیم. آن مرد به من گفت: خوش آمدی ای پسر رسول خدا! سپس دست بر سرم گذاشت و گفت: برکت

خداوند بر تو باد ای که پس از پدرانت امین خدایی! (سپس رو به پدرم علیه السلام گفت:) ای ابا جعفر علیه السلام! اگر می‌خواهی، شما مرا خبر ده و اگر می‌خواهی تا من خبرتان دهم و اگر می‌خواهی، شما از من بپرس و اگر می‌خواهی تا من از شما بپرسم و اگر می‌خواهی، شما مرا تأیید کن و اگر می‌خواهی تا من تأییدتان کنم. پدرم علیه السلام فرمود: همه این موارد را می‌خواهم (برای من فرقی ندارد). آن مرد گفت: پس مبادا در جواب من سخنی بر زبان برانی که چیزی غیر از آن را در دل پنهان داشته ای. پدرم علیه السلام فرمود: این کار را کسی می‌کند که در دل، دو گونه دانش داشته باشد و هر یک با دیگری تفاوت کند و برای خداوند عزّ و جلّ دانشی که در آن اختلاف هست، پذیرفتنی نیست. آن مرد گفت: سؤال من همین است و یک سویش را بیان کردی. حال، مرا خبر ده دانشی را که در آن اختلاف نیست، چه کسی می‌داند؟ پدرم علیه السلام فرمود: تمامی دانش نزد خداوند است که یادش جلیل و باشکوه است، امّا دانشی که بندگان را از آن گزیری نیست، نزد اوصیا است. آن مرد نقاب از چهره گشود و راست نشست و چهره اش شکفت و گفت: من همین را می‌خواستم و در پی همین آمدم. به باور شما دانشی که در آن اختلاف نیست، نزد اوصیا است. ایشان چگونه آن را می‌دانند؟ پدرم علیه السلام فرمود: همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می‌دانست، جز این که ایشان آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دید، نمی‌بینند؛ چرا که او پیامبر بود و ایشان محدّث اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خداوند وارد می‌شد و وحی را می‌شنید، حال آن که ایشان نمی‌شنوند. آن مرد گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از شما سؤالی دشوار می‌پرسم، مرا خبر ده

که چرا این دانش آن چنان که با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نمایان می‌شد، نمایان نمی‌شود؟ پدرم علیه السلام خندید و فرمود: خداوند عزّ و جلّ نخواسته کسی از دانش او آگاه شود، مگر کسی که در ایمان به او آزموده شده باشد، همچنان که به رسول خود صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حکم فرمود که بر آزار قومش صبر پیشه کند و جز به فرمان او، با آنان مبارزه نکند. پس چه بسیار روزهایی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نهانی به دعوت مردم پرداخت تا این که به او فرمان رسید: «اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»[آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب] سوگند به خدا که اگر پیش از آن نیز دعوت خود را آشکار می‌کرد، در امان بود؛ امّا از آن جا که به فرمانبری امّت می‌اندیشید و از مخالفتشان بیم داشت، از دعوت آشکار باز ایستاد. دلم می‌خواهد که با چشم خود، حضرت مهدی این امّت - علیه السلام - را می‌دیدی در آن حال که فرشتگان، ارواح کافران مرده را با شمشیر آل داود در میان آسمان و زمین عذاب می‌کنند و ارواح همانندان آنان را در میان زندگان، به آنان ملحق می‌کنند. آن گاه آن مرد شمشیری برآورد و گفت:هان، این از همان شمشیرهاست. پدرم علیه السلام فرمود: آری، به حقّ خدایی که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را بر بشر برگزید. آن مرد نقابش را برداشت و گفت: من الیاس هستم، آن چه که درباره شما پرسیدم به سبب ناآگاهی من از شما نبود، بلکه می‌خواستم این سخن، نیرویی برای یارانتان باشد. من شما را از آیه ای خبر می‌دهم که خود می‌شناسی و اگر یارانتان به آن حجّت آورند، در سخن پیروز می‌شوند. پدرم علیه السلام به او فرمود: اگر می‌خواهی تا من تو را از آن خبر دهم. گفت: می‌خواهم. فرمود: اگر شیعیان ما به مخالفان ما بگویند: خداوند عزّ و جلّ به رسول خود - که سلام و درود

خدا بر ایشان باد - می‌فرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» تا به پایان سوره، حال، آیا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم (در عمر خود) چیزی می‌دانسته که در آن شب نمی‌دانسته و در غیر آن شب هم جبرئیل علیه السلام برایش نیاورده باشد؟ در این هنگام مخالفان خواهند گفت: نه. سپس به آن‌ها بگو: آیا چاره ای داشت تا آن چه را می‌دانست، بیان نکند؟ (مگر راهی جز اظهار علم خویش داشت؟) خواهند گفت: نه.

سپس به آن‌ها بگو: آیا در آن چه که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - بیان می‌کند، اختلافی هست؟ آن گاه اگر گفتند: نه، به آن‌ها بگو: پس کسی که درباره حکم خدا حکم می‌کند و در حکمش اختلاف هست، آیا با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مخالفت کرده است؟ خواهند گفت: آری. اگر گفتند نه، آغاز سخن خود را نقض کرده اند، پس به آن‌ها بگو: «مَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»[تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند]، اگر گفتند: راسخون در دانش چه کسانی هستند، بگو: کسی که در دانش او اختلاف نیست.

آن گاه اگر گفتند: او کیست؟ بگو: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دارنده این دانش بود، حال، آیا ایشان دانش خود را تبلیغ کرد یا نه؟ اگر گفتند: تبلیغ کرده است، بگو: آیا وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درگذشت، خلیفه پس از ایشان، دانشی را که در آن اختلاف نیست، می‌دانست؟ اگر گفتند: نه، بگو: جانشین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فردی است که تأیید شده است و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم تنها کسی را جانشین خود می‌کند، که

به حکم ایشان حکم کند و در همه چیز جز پیامبری همانند ایشان باشد. اگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هیچ کس را در دانش خود جانشین خود نکرده باشد، کسانی را که در پشت مردان هستند و پس از ایشان زاده می‌شوند، تباه کرده است. اگر گفتند: دانش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم تنها از قرآن بود، بگو: «حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»[حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر * (که) ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم، (زیرا) که ما هشدار دهنده بودیم * در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می‌یابد * (این) کاری است (که) از جانب ما (صورت می‌گیرد). ما فرستنده (پیامبران) بودیم]. اگر گفتند: خداوند عزّ و جلّ این امر را تنها به سوی پیامبران می‌فرستد، بگو: این امر استواری که در آن شب فیصله می‌یابد و توسط فرشتگان و روح فرود می‌آید، آیا ایشان از آسمانی به آسمانی دیگر فرود می‌آیند یا از آسمانی به زمین؟ اگر گفتند: از آسمانی به آسمانی فرود می‌آیند، (درست نیست چرا که) در آسمان هیچ کسی نیست که از فرمانبرداری به سوی نافرمانی برگردد. اگر گفتند: از آسمانی به زمین فرود می‌آیند و زمینیان نیازمندترین آفریدگان به این امر هستند، بگو: آیا زمینیان چاره ای جز این دارند که سروری داشته باشند و نزد او حکم خواهی کنند؟ اگر گفتند: خلیفه حاکم آنان است، بگو: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ»[خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد]، تا آن جا که فرمود: (خَالِدُونَ) [جاودانند]، به جان خودم سوگند که در زمین و آسمان، هیچ کس ولیّ خداوند عزّ و جلّ نیست جز آن کس که تأیید شده است و هر کس تأیید شده باشد، در

خطا نمی‌افتد و در روی زمین هیچ کس دشمن خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - نیست جز آن کس که واگذاشته شده است و هر کس واگذاشته شده باشد، به حق نمی‌رسد؛ همان گونه که ناگزیر باید امر از آسمان فرود آید تا زمینیان بر اساس آن حکم کنند، باید حاکمی نیز وجود داشته باشد. اگر گفتند: ما آن حاکم را نمی‌شناسیم، به آن‌ها بگو: هر چه می‌خواهید بگویید، امّا خداوند عزّ و جلّ نخواسته که پس از حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم، بندگان را رها کند حال آن که هیچ حجّتی از برای او نزد ایشان نباشد. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: الیاس ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم! در این جا موضوعی مبهم هست. حال اگر گفتند: حجّت خدا قرآن است، رأی شما چیست؟ فرمود: در این صورت به آن‌ها می‌گویم: قرآن، سخن نمی‌گوید تا امر و نهی کند ولی قرآن کسانی را دارد که آنان امر و نهی می‌کنند. همچنین می‌گویم: گاهی برای برخی از زمینیان بلایی روی می‌دهد که در سنّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و حکم مورد اجماع وجود ندارد و در قرآن نیز نیست، خداوند برای دانش خود روا ندیده که در زمین چنین فتنه ای پدید آید و در حکومت او هیچ کس نباشد تا آن فتنه را از میان ببرد و گرفتاران را رهایی بخشد.

الیاس گفت: در این جا شما پیروز می‌شوید ای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم! گواهی می‌دهم که هر بلایی در زمین بر آفریدگان روی دهد و یا در جان‌هایشان در موضوع دین یا غیر دین پیش آید، خداوند عزّ و جلّ آن را می‌دانسته و قرآن را به عنوان راهنما قرار داده است. سپس گفت: ای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم! می‌دانی قرآن راهنمای چیست؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

فرمود: آری، کلّیّات حدود در آن است و تفسیر آن‌ها در حکم است. خداوند نپذیرفته که بنده ای در دین و یا جان و یا مال خود به بلایی افتد و در زمین او از حکومت او کسی نباشد که در آن بلا به درستی قضاوت کند. الیاس گفت: در این باره شما با برهان پیروز هستید، مگر این که دشمن شما به خدا تهمت زند و بگوید: خداوند عَزَّ ذِکرُه هیچ حجّتی ندارد. امّا مرا از تفسیر آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ» [تا بر آن چه از دست شما رفته، اندوهگین نشوید] که از جمله آیات مخصوص حضرت امام علی علیه السلام است و نیز «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»[و به (سبب) آن چه به شما داده است، شادمانی نکنید] خبر ده. فرمود: درباره ابو فلان و یاران او و یک نفر پیش از او و یک نفر پس از او می‌باشد، بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید، از جمله آیات مخصوص حضرت امام علی علیه السلام است و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید، گویای فتنه ای است که پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برای شما روی داد. الیاس گفت: گواهی می‌دهم که شما دارندگان همان حُکمی هستید که در آن اختلاف نیست. آن گاه برخاست و رفت و من او را ندیدم.

و نیز از وی، با همین اسناد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره شب قدر فرمود: «أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»[(این) کاری است (که) از جانب ما (صورت می‌گیرد) ما فرستنده (پیامبران) بودیم]، خداوند می‌فرماید: در آن شب هر امر استواری نازل می‌شود و استوار، دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است، پس هر که حکم به چیزی کند که در آن اختلاف

نیست، حکم او از حکم خداوند عزّ و جلّ است و هر کس حکم به امری کند که در آن اختلاف هست و بپندارد که درست حکم کرده، به حکم طاغوت حکم کرده است. هر سال در شب قدر، تفسیر اموری که در همان سال اتفاق می‌افتد، بر ولیّ امر نازل می‌شود و او در آن شب درباره امر خودش چنین و چنان و درباره امر مردم، چنین و چنان دستور می‌گیرد و افزون بر این، هر روز از دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - همچون امری که در شب قدر بر او نازل می‌شود، امر مخصوص و پوشیده و شگفت و سربسته برایش پدید می‌آید. «وَ لَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ»[و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است].

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: حضرت امام علی علیه السلام چندین بار فرمود: آن تَیمی و آن عَدَوی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ایشان «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» را با خاکساری و گریه قرائت فرمود. آن دو عرض کردند: چقدر نسبت به این سوره، رقیق القلب هستی و تحت تأثیر آن قرار می‌گیری! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دلیلش آن چیزی است که چشم من آن را دید و قلبم با تمام وجود آن را دریافت کرد و نیز به خاطر چیزی است که قلب این شخص، پس از من می‌بیند. عرض کردند: مگر شما چه دیده ای و او چه می‌بیند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای آن دو بر خاک نوشت: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِیهَا

بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ» سپس فرمود: آیا پس از کلام خداوند عزّ و جلّ: «كُلِّ أَمْرٍ» چیز دیگری باقی می‌ماند؟ عرض کردند: خیر. فرمود: آیا کسی را که امر بر او نازل می‌شود، می‌شناسید؟ عرض کردند: شما هستی ای رسول خدا - صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. فرمود: آری، آیا شب قدر پس از من نیز هست؟ عرض کردند: بله. فرمود: آیا آن امر در آن نازل می‌شود؟ عرض کردند: آری. فرمود: بر چه کسی؟ عرض کردند: نمی‌دانیم. آن گاه پیامبر - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - دست بر سر من گذاشت و فرمود: اگر نمی‌دانید، اکنون بدانید، آن کس پس از من، این مرد است. آن دو پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن شب را از شدّت هراسی که در دلشان افتاد، خوب می‌شناختند.

و از وی روایت شده که مردی به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! بر من خشم مگیر. فرمود: برای چه؟! عرض کرد: برای آن چه می‌خواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. عرض کرد: خشمگین نمی‌شوی؟ فرمود: نمی‌شوم. عرض کرد: این که درباره شب قدر بر این باورید که فرشتگان و روح در آن شب به سوی اوصیا فرود می‌آیند، آیا برای ایشان امری را می‌آورند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را نمی‌دانسته یا امری را می‌آورند که حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را می‌دانسته است؟ چرا که من می‌دانم چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درگذشت، چیزی از دانش ایشان نبود که حضرت امام علی علیه السلام آن را درنیافته باشد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: مرا با تو چه کار است ای مرد؟ چه کسی تو را نزد من فرستاده؟ عرض کرد:

سرنوشت، مرا در پی دین نزد تو آورده است. حضرت علیه السلام فرمود: پس آن چه را برایت می‌گویم خوب فهم کن. چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت، فرود نیامد تا این که خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - دانش گذشته و آینده را به او آموخت، حال آن که بسیاری از آن دانش، دانشی مجمل بود و تفسیرش در شب‌های قدر می‌آمد. حال حضرت امام علی علیه السلام نیز چنین بود و او علوم مجمل را می‌دانست و تفسیر آن در شب‌های قدر بر او می‌رسید، همانند آن چه برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود.

آن مرد پرسید: مگر آن علوم مجمل، تفسیری را به همراه خود نداشت؟ فرمود: آری، امّا بر اساس آن چه پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و اوصیا می‌دانستند، در شب‌های قدر از سوی خداوند تبارک و تعالی برای آن حضرت و اوصیای ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - امر می‌رسد که چنین و چنان کن، ایشان فرمان می‌گیرند که نسبت به آن چه می‌دانند، چگونه عمل کنند. (آن مرد می‌گوید:) عرض کردم: این مطلب را برایم توضیح دهید. فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درنگذشت جز این که علم مجمل و تفسیر آن را فرا گرفته بود. عرض کردم: پس آن چه در شب‌های قدر برای ایشان می‌آمد چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و ساده سازی آن چه بود که می‌دانست. آن مرد پرسید: پس برای ایشان در شب‌های قدر، علمی جز آن چه می‌دانند پدید نمی‌آید؟ فرمود: این از جمله اموری است که به ایشان فرمان داده شده تا پنهانش کنند و تفسیر آن چه را پرسیدی جز خداوند عزّ و جلّ نمی‌داند. آن مرد پرسید: آیا اوصیا چیزی را می‌دانند که پیامبران نمی‌دانند؟ فرمود: خیر، چگونه ممکن است که وصی، علمی جز آن چه

به او وصیت شده بداند؟ آن مرد پرسید: آیا می‌توانیم بگوییم یکی از اوصیا چیزی را می‌داند که وصیّ دیگری نمی‌داند؟ فرمود: خیر، هیچ پیامبری درنگذشته جز آن که علمش در قلب وصیّش باشد و فرشتگان و روح در شب قدر، تنها حکمی را می‌آورند که ایشان بایست بر اساس آن میان بندگان حکم کنند. آن مرد پرسید: مگر ایشان آن حکم را نمی‌دانند؟ فرمود: بله، می‌دانند، ولی ایشان نمی‌توانند چیزی از آن را تحقّق بخشند تا این که در شب‌های قدر دستور یابند که تا سال آینده چگونه بر آن اساس رفتار کنند. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! آیا من نمی‌توانم این را انکار کنم؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس آن را انکار کند، از ما نیست. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! آیا به نظر شما در شب‌های قدر برای پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چیزی می‌آید که ایشان آن را ندانند؟ فرمود: برای تو روا نیست که چنین سؤالی بپرسی، و امّا نسبت به علم گذشته و آینده، هیچ پیامبری و هیچ وصی ای در نمی‌گذرد جز این که وصی پس از خود را بشناسد. امّا علمی که درباره آن می‌پرسی: خداوند عزّ و جلّ روا ندیده که کسی جز اوصیا از آن آگاه شود. آن مرد پرسید: ای پسر رسول خدا! از کجا بدانم که شب قدر در هر سال هست؟ فرمود: چون ماه رمضان فرا رسد، سوره دخان را هر شب صد مرتبه بخوان، چون شب بیست و سوم فرا رسد، راستی آن چه را پرسیدی، خواهی دید.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد جوهری، از علی بن ابی حمزه ثمالی روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو

بصیر به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! شبی که امید می‌رود شب قدر باشد، کدام شب است؟ فرمود: در بیست و یکم یا بیست و سوم. عرض کرد: اگر توان هر دو شب را نداشتم چه؟ فرمود: چه آسان است (حضور در) دو شب برای چیزهایی که می‌خواهی. من عرض کردم: چه بسا ما هلال را نزد خود می‌بینیم، امّا کسی از سرزمین دیگری نزد ما می‌آید و بر خلاف آن خبر می‌دهد. فرمود: چه آسان است چهار شب، آن چه را می‌خواهید در چهار شب بجویید. عرض کردم: فدایت شوم! آیا لیلة الجُهَنی شب بیست و سوم است؟ فرمود: این گونه گویند. عرض کردم: فدایت شوم! سلیمان بن خالد روایت کرد که جمع (هیئت) حاجیان (گروهی که مقدر شده است به حج بروند) در شب نوزدهم رقم می‌خورد؟ حضرت علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمّد! جمع حاجیان و نیز مرگ‌ها و بلاها و روزی‌ها و اموری هم چون این امور تا به سال آینده در شب قدر رقم می‌خورد. پس آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بجوی و در هر یک از این دو شب، صد رکعت نماز بخوان و اگر توانستی تا به هنگام روشنی، شب زنده داری کن و در هر دو شب غسل کن. عرض کردم: اگر در حالت ایستادن نتوانستم چنین کنم؟ فرمود: نشسته نماز بخوان. عرض کردم: و اگر باز نتوانستم؟ فرمود: بر بسترت بخوان، مبادا که در آغاز شب، خواب به چشمت راه یابد؛ چرا که درهای آسمان در رمضان باز می‌شوند و شیطان‌ها زنجیر می‌شوند و اعمال مؤمنان پذیرفته می‌شود. رمضان، ماهی نیک است و در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به این ماه، ماه مرزوق (روزی داده شده) می‌گفتند.

و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تورات پس از گذشت شش شب از ماه رمضان نازل شد و انجیل پس از گذشت دوازده شب از ماه رمضان نازل شد و زبور پس از گذشت هیجده شب از ماه رمضان نازل شد و قرآن در شب قدر نازل شد.

و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از چند تن روایت شده است که ایشان گفتند: یکی از یارانمان که گمان نمی‌بریم کسی جز سعید بن عثمان باشد، به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: چگونه شب قدر بهتر از هزار ماه است؟ ایشان فرمود: عمل در این شب بهتر است از عمل در هزار ماهی است که در آن‌ها شب قدر نباشد.

و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل و زرارة و محمّد بن مسلم، از حمران روایت شده است که او از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَکَةٍ»[ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم] پرسید و ایشان فرمود: بله، شب قدر است و این شب هر سال در دهه آخر ماه رمضان می‌باشد و قرآن تنها در این شب نازل شده است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»[در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می‌یابد]، در شب قدر هر آن چه که در سال بعد تا به رسیدن همانند این شب قرار دارد، همچون نیکی و بدی و فرمانبری

و نافرمانی و زاده شدن و مرگ و یا رزق، مقدّر می‌شود. پس هر آن چه برای آن سال مقدّر شود و قضایش رانده شود، حتمی است و خواست خداوند عزّ و جلّ در آن است. راوی می‌گوید: عرض کردم: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» منظور از این آیه چیست؟ فرمود: عمل نیک در این شب از نماز و زکات و همه انواع نیکی، بهتر است از عمل در هزار ماهی که شب قدر در آن نیست و اگر نبود آن چه که خداوند تبارک و تعالی از برای مؤمنان می‌افزاید، ایشان به جایی نمی‌رسیدند، ولی خداوند برای آنان بر پاداش‌ها می‌افزاید.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از ربیع مُسلی، و از زیاد بن ابی حلال، و از هر دوی آن‌ها از شخصی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تقدیر در شب نوزدهم ماه رمضان و قضاء در شب بیست و یکم رقم می‌خورد و در شب بیست و سوم آن چه در گذر یک سال تا رسیدن همانند این شب از برای خداوند تبارک و تعالی است، استوار می‌شود و او هر آن چه می‌خواهد در میان آفریدگانش انجام می‌دهد.

ابن فارسی در روضة الواعظین، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت فرمود: «اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»، سپس فرمود: تکاثر اموال، جمع کردن آن‌ها از راه ناحق و دریغ کردن آن‌ها از راه حقّ و بستن آن‌ها در ظرف‌هاست. «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» تا این که وارد گورهایتان می‌شوید «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» چون از گورهایتان به سوی محشر بیرون آئید «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» و

این هنگامی است که صراط را می‌آورند و میان دو پل دوزخ نصب می‌کنند. «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» از پنج چیز: از سیری شکم‌ها و نوشیدنی‌های سرد و لذّت خواب‌ها و سایه خانه‌ها و تناسب اندام‌ها.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از حارث بن حریز، از سدیر صیرفی، از ابو خالد کابلی روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدم. ایشان مرا به ناهار فراخواند و من در حضور ایشان غذایی خوردم که هرگز غذایی دلپذیرتر و نیک‌تر از آن نخورده بودم. چون از غذا خوردن فارغ شدیم، ایشان فرمود: ای ابا خالد! غذایت را - و یا فرمود: غذایمان را- چگونه دیدی؟ عرض کردم: فدایت شوم! هرگز غذایی دلپذیرتر و آراسته‌تر از آن نخورده بودم، چنان که آیه ای از کتاب خداوند عزّ و جلّ را به یاد آوردم: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». حضرت علیه السلام فرمود: نه، خداوند شما را تنها از راه حقّی که بر آن هستید، بازخواست می‌کند.

طبرسی: عیاشی با سند خود - در حدیثی طولانی- روایت کرده است که ابو حنیفه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان؟! عرض کرد: روزی انسان است از غذا و آب سرد. حضرت علیه السلام فرمود: اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آن چه که خورده ای و نوشیده ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به درازا می‌کشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست

فدایت شوم؟ فرمود: ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند، یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دل‌هایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از این که با هم دشمن بودند، با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حق آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست می‌کند و آن، پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و عترت ایشان علیهم السلام است.

کتاب صفة الجنّة و النار: از سعید بن جناح، از عوف بن عبد اللّٰه ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان - در حدیثی طولانی در بیان صفت دوزخیان- به آن جا رسید که فرمود: سپس بر هر شاخه ای از درخت زقّوم، هفتاد هزار مرد آویخته می‌شوند چنان که شاخه‌ها کج می‌شوند امّا نمی‌شکنند. آن گاه آتش از پشت‌هایشان داخل می‌شود و دل‌هایشان را فرا می‌گیرد و لب‌هایشان می‌چروکد و قلب‌هایشان از جا برکنده می‌شود و پوست‌هایشان می‌پزد و گوشت‌هایشان آب می‌شود و خداوند زنده جاودان خشم می‌آورد و می‌فرماید: ای دوزخبان! به آنان بگو: بچشید که جز عذاب چیزی بر شما نخواهیم افزود. ای دوزخبان! آتش برافروز، آتش برافروز که خشم من بر کسانی که مرا بر عرشم شماتت کردند و حقّم را سبک پنداشتند، سخت شده است و منم پادشاه جبّار. در آن دم دوزخبان ندا سرمی دهد: ای اهل گمراهی و تکبّر و ثروت در سرای دنیا! نوازش دوزخ را چگونه می‌یابید؟ آنان می‌گویند: قلب‌هایمان را به آتش

کشید و گوشت‌هایمان را خورد و استخوان‌هایمان را درهم شکست، امّا هیچ فریادرسی نیست و هیچ یاوری نداریم. دوزخبان می‌گوید: به شُکوه پروردگارم سوگند که جز عذاب چیزی بر شما نمی‌افزایم. آنان می‌گویند: اگر پروردگارمان ما را عذاب کند، هیچ بر ما ستم نکرده است. آن گاه دوزخبان می‌گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»[پس به گناه خود اقرار می‌کنند و مرگ باد بر اهل جهنم] یعنی دور باد اهل دوزخ از رحمت خدا.

سپس خداوند جبّار می‌فرماید: ای دوزخبان! آتش برافروز، آتش برافروز. دوزخبان به خشم می‌آید و ابری سیاه به سویشان روانه می‌کند که بر تمامی دوزخیان سایه می‌افکند. آن گاه آنان را چنان ندا می‌دهد که از اول تا به آخر و از دور تا به نزدیک، همه آن‌ها می‌شنوند و می‌گوید: چه می‌خواهید بر شما ببارانم؟ می‌گویند: آب سرد، وای از تشنگی و وای از ذلّت بسیار. امّا او بر آنان سنگ و پاره‌های آهن و قلّاب و چرک و کِرم‌های آتشین می‌باراند و این همه، چهره‌ها و و گشاده دست و سخاوتمند است.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمّد بن حمران، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون فرمانروای حبشه با سپاه خود سوار بر فیل برای ویران کردن خانه خدا به راه افتاد، آنان در راه به شتر عبد المُطَّلِب برخوردند و آن را با زور به همراه خود بردند. این خبر به عبد المطّلب رسید و او به نزد فرمانروای

حبشه رفت. دربان فرمانروا بر او وارد شد و گفت: این مرد، عبد المطّلب بن‌هاشم است. فرمانروا گفت: چه می‌خواهد؟

ترجمان گفت: در پی شتری آمده که از برای او بوده و سپاه ما آن را با خود برده است، از تو می‌خواهد که آن را به او بازگردانی. پادشاه حبشه به یاران خود گفت: این مرد رئیس و مهتر یک قوم است. من به سوی خانه ای که پرستش گاه اوست آمده‌ام تا آن را ویران کنم، حال او از من می‌خواهد شترش را آزاد کنم؟!

بدانید اگر از من می‌خواست که از ویران کردن آن خانه صرف نظر کنم، بی شک چنین می‌کردم، شترش را به او بازگردانید. عبد المطّلب به ترجمان گفت: پادشاه چه می‌گوید؟ ترجمان برایش بازگفت. عبد المطّلب گفت: من صاحب شتر هستم و این خانه نیز صاحبی دارد که خود از آن مراقبت می‌کند. این گفت و شترش را به او بازگرداندند و او به سوی خانه اش رهسپار شد. در راهِ بازگشت، به فیل پادشاه برخورد و به او گفت: ای محمود! فیل سری تکان داد. گفت: آیا می‌دانی برای چه تو را آورده اند؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب گفت: تو را آورده اند تا خانه پروردگارت را ویران کنی، آیا به خود می‌بینی که چنین کاری کنی؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب به خانه اش بازگشت و چون صبح شد، آنان سوی او روانه شدند تا وارد حرم شوند. امّا عبد المطّلب اجازه نداد و جلویشان ایستاد. آن گاه به یکی از غلامانش گفت: از کوه بالا برو و بنگر تا چه می‌بینی. او گفت: از جانب دریا یک سیاهی می‌بینم. عبد المطّلب گفت: آیا آن را به تمام می‌بینی؟ گفت: نه، ولی چیزی نمانده که ببینم. چون آن سیاهی نزدیک شد. گفت: توده ای از انبوه پرندگانی است که نمی‌شناسمشان، هر پرنده ای سنگی بر منقار

دارد که همچون سنگریزه یا نوعی دیگر از سنگ است. عبد المطّلب گفت: به پروردگار عبد المطّلب سوگند که آن‌ها تنها این قوم را قصد کرده اند. چون پرندگان بالای سر همه آن سپاه رسیدند، آن سنگ‌ها را فرو ریختند و هر سنگ بر سر مردی افتاد و از پشتش بیرون آمد و از پا درآوردش و این گونه هیچ یک از آنان جان سالم به در نبرد، مگر یک تن که مردم را از این امر خبر داد و چون این خبر با مردم بگفت، سنگی نیز بر سر او افتاد و او را از پا درآورد.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از ابن ابی عمیر، از محمّد بن حمران، و هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون فرمانروای حبشه به قصد ویران کردن کعبه با فیل رهسپار شد، آنان به شتری برخوردند که از برای عبد المطّلب بود و آن را به زور با خود بردند. عبد المطّلب رو سوی فرمانروای آنان گذاشت تا از او بخواهد شترش را به او بازگردانند. عبد المطّلب از او اجازه ورود طلبید و او به وی اجازه داد. به فرمانروا گفتند: این مرد، سرور - یا بزرگ- قریش است و مردی خردمند و جوانمرد است. از این رو او عبد المطّلب را گرامی داشت و به نزدیک خود فراخواند. سپس به ترجمان خود گفت: از او بپرس چه می‌خواهی. عبد المطّلب گفت: یاران تو به شتری برخوردند که از برای من است و آن را به زور با خود بردند. دوست دارم که آن را به من بازگردانی. فرمانروا از این که او درخواست پس گرفتن شترش را کرد، شگفت زده شد و گفت: این همان کسی است که پنداشتید بزرگ قریش است و از خردش یاد کردید؟ هیچ از من نخواست تا از خانه ای که پرستش گاه اوست چشم

بپوشم، بدانید که اگر از من می‌خواست تا از این کار درگذرم، بدون شک چنین می‌کردم. ترجمان، عبد المطّلب را از سخن پادشاه آگاه ساخت و عبد المطّلب به او گفت: این خانه صاحبی دارد که از آن مراقبت می‌کند، من تنها از تو خواستم که شترم را به من بازگردانی؛ چرا که به آن نیاز دارم. پس پادشاه فرمان داد تا شترش را به او بازگردانند.

عبد المطّلب رفت و در اطراف حرم فیل پادشاه را دید. به او گفت: ای محمود! فیل سرش را تکان داد. گفت: آیا می‌دانی تو را برای چه آورده اند؟ فیل با سرش گفت: نه. گفت: تو را آورده اند تا خانه پروردگارت را ویران کنی، آیا تو چنین می‌کنی؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب بازگشت و آنان فیل را آوردند تا وارد حرمش کنند. چون فیل به نزدیک حرم رسید، از ورود به حرم امتناع کرد. او را زدند، امّا باز هم از ورود به حرم امتناع کرد. او را در سرتاسر اطراف حرم چرخاندند امّا از هیچ راهی وارد نشد. در آن دم خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - پرندگانی چون پرستو که سنگ‌هایی به اندازه عدس بر منقار داشتند، بر آن‌ها فرستاد و آن پرندگان بر فراز سر آن مردان درآمدند و سنگ‌ها را بر سر آنان ریختند و هر سنگ از پشت آنان بیرون آمد، آن چنان که هیچ یک از آنان برجا نماند، جز یک تن که گریخت و شروع کرد آن چه را که دیده بود برای مردم بازگفت. به ناگاه یکی از آن پرندگان بر سرش پدیدار شد و او سر بلند کرد و گفت: این یکی از آن پرندگان است. آن پرنده آمد تا این که بالای سر او رسید و سپس سنگی بر سرش انداخت و آن سنگ از پشتش بیرون آمد و جان داد.

و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو مریم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» پرسیدم و ایشان فرمود: پرندگانی بودند که نزدیک به زمین پرواز می‌کردند و از جانب دریا به سوی آنان آمدند، سرهایشان همچون سر درندگان بود و چنگال‌هایشان همچون چنگال پرندگان درنده. هر یک سه سنگ با خود داشت، دو سنگ در دو پایش و سنگی بر منقارش. این پرندگان شروع به ریختن سنگ بر سر آن‌ها کردند، چنان که تن‌هایشان پر از آبله شد و از این بلا جان باختند. پیش از آن واقعه چنان آبله ای کس ندیده بود و پیش از آن روز و نیز پس از آن، چنان پرندگانی دیده نشد. کسانی که از آن جمع در آن روز جان سالم به در بردند، رو سوی حضرموت گذاشتند و چون به آن بیابان که پائین‌تر از یمن بود رسیدند، خداوند سیلی بر آنان فرستاد و همه را غرق کرد. حال آن که پیش از آن روز به مدّت پانزده سال هیچ آبی در آن بیابان دیده نشده بود. آن سرزمین بدین خاطر که جایگاه مَوت آنان شد، حضرموت نام گرفت.

شیخ در امالی، از عبد الله محمّد بن محمّد - یعنی مفید- از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس ربعی، از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد بصری، از محمّد بن جمهور عَمّی، از جعفر بن بشیر، از سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است

که ایشان فرمود: وقتی ابرهة بن صَبّاح، پادشاه حبشه بر آن شد که خانه خدا را ویران کند، سپاه حبشه، پیش‌تر به راه افتاد و به غارت پرداخت و گلّه ای را که از برای عبد المطّلب بن‌هاشم بود، ربود. عبد المطّلب نزد پادشاه رفت و اجازه ورود طلبید. او که در سایه بانی از دیبا بر تخت خود نشسته بود، به عبد المطّلب اجازه ورود داد. عبد المطّلب به ابرهه سلام کرد و او سلامش را پاسخ گفت. چون ابرهه در روی عبد المطّلب نگریست، خوبی و خوبرویی و خوش اندامی وی در دلش نشست. به او گفت: آیا پدرانت نیز همچون این زیبایی و نوری را که در تو می‌بینم، داشته اند؟ گفت: بله ای پادشاه! همه پدران من این زیبایی و نور و تابناکی را داشته اند. ابرهه گفت: پس شما در بزرگی و شرف، سرآمد پادشاهان هستید و سزاست که تو سرور قوم خویش باشی. سپس او را در کنار خود بر تختش نشاند و به نگاهبان فیل تنومندش، که فیلی سفید و عظیم الجثّه بود و دو عاج آراسته به گونه‌های درّ و جواهر داشت و مایه فخر پادشاه حبشه بر پادشاهان زمین بود، گفت: فیل را برایم بیاور. فیلبان، فیل را که با زیورهای بسیار، آراسته بود، نزد پادشاه آورد. چون فیل با چهره عبد المطّلب روبرو شد، پیش رویش به سجده افتاد، حال آن که در برابر پادشاه سجده نمی‌کرد. خداوند زبان فیل را به عربی گشود و فیل به عبد المطّلب سلام کرد. چون پادشاه این بدید، از عبد المطّلب هراسان شد و گمان کرد که او جادوگر است. از این رو فرمان داد تا فیل را به جایگاهش بازگردانند و سپس به عبد المطّلب گفت: در پی چه آمده ای؟ من از سخاوتمندی و گشاده دستی و ارجمندی تو سخن‌ها شنیده‌ام و از خوش اندامی و زیبایی و بزرگی ات چنان دیدم که می‌بایست خواسته تو را اجابت کنم، پس هر چه می‌خواهی درخواست کن؛ حال آن که می‌پنداشت او آمده تا از او بخواهد

که از مکّه بازگردد. عبد المطّلب به او گفت: یارانت بر گلّه ای که از برای من است، گذر کردند و آن را با خود بردند، به آنان دستور ده تا گلّه را به من بازگردانند.

پادشاه حبشه از این سخن برآشفت و به عبد المطّلب گفت: از چشمم افتادی! تو آمده ای تا گلّه ات را از من بخواهی حال آن که من آمده‌ام تا شرف تو و قومت را و مایه ارجمندی تان را که به خاطر آن از تمامی نسل‌ها برجسته می‌شوید، ویران کنم. همان خانه ای که از گوشه و کنار زمین برای حجّ آن روانه می‌شوند. اکنون تو در این باره چیزی نمی‌خواهی و گلّه ات را طلب می‌کنی؟ عبد المطّلب به او گفت: من صاحب خانه ای که تو می‌خواهی آن را ویران کنی نیستم، من صاحب گلّه ای هستم که یاران تو آن را برده اند. آمده‌ام تا چیزی را از تو درخواست کنم که خود صاحب آن هستم. این خانه صاحبی دارد که خود در برابر تمامی مردمان از آن مراقبت می‌کند و برای این کار سزاوارترین است. پادشاه گفت: گلّه اش را به او بازگردانید. گلّه اش را به او پس دادند و او رو سوی مکّه گذاشت و پادشاه با فیل تنومندش به همراه سپاهش برای ویران کردن کعبه، در پی او به راه افتاد. چون می‌خواستند فیل را به حرم وارد کنند، به زانو می‌نشست و چون او را باز و آزاد می گذاشتند، هروله کنان باز می‌گشت. در آن دم عبد المطّلب به غلامانش گفت: پسرم را نزد من فراخوانید. عبّاس را آوردند. گفت: این را نمی‌خواهم، پسرم را نزد من فراخوانید. آن گاه، ابو طالب را برای او آوردند. گفت: منظور من این نبود، پسرم را برایم بیاورید. عبد الله پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نزد او آوردند. چون عبد اللّٰه نزد او آمد، گفت: ای پسرم! از کوه ابو قُبَیس بالا برو و چشم به سوی دریا بیانداز و بنگر و ببین چه چیزی از آن سو می‌آید و مرا خبر ده.

عبد اللّٰه از ابو قبيس بالا رفت و در همان دَم پرندگانى دسته سيل آسا و به مانند تاريكى شب سر رسيدند و بر ابو قبيس فرود آمدند و سپس رو سوى كعبه گذاشتند و هفت دور، خانه را طواف كردند و سپس سوى صفا و مروه رفتند و هفت دور، آن جا را طواف كردند. عبد اللّٰه نزد پدرش آمد و او را از اين امر خبر داد.

عبد المطّلب به او گفت: اى پسرم! بنگر تا پس از اين چه مى‌كنند و مرا باخبر ساز. عبد اللّٰه چشم انداخت و به ناگاه پرندگان را ديد كه رو سوى لشكر حبشه گذاشتند و عبد المطّلب را از اين امر خبر داد. در آن دم عبد المطّلب بيرون رفت و گفت: اى اهل مكّه! به سوى آن لشكر رويد و غنيمت‌هاى خود برگيريد. آنان سوى لشكر حبشه رفتند و آن‌ها را چون چوب‌هاى پوسيده به زير پرندگانى ديدند كه هر يک، سه سنگ در دو پا و منقار خود داشت و با هر سنگ تنى از آن قوم را از پا در مى‌آورد. چون اين بر سر همه آنان آمد، پرندگانى كه پيش از آن ديده نشده بودند و پس از آن نيز ديده نشدند، بازگشتند. وقتى آن قوم همگى هلاک شدند، عبد المطّلب سوى كعبه رفت و به پرده‌هايش چنگ انداخت و گفت:

يا حابِسَ الفيلِ بِذى المُغَمَّسِ***حَبَستَه كَأنَّهُ مُكَوكَسِ

فِى مَجلِسٍ تَزهَقُ فِيهِ الأنفُسِ

اى آن كه فيل را در ذى المغمّسبازداشتى و آن را محبوس ساختى، چنان كه گويى در كاسه اى كوچک قرار گرفته است؛ آن هم در آوردگاهى كه جان‌ها را به لب مى‌رساند.

آن گاه بازگشت و در وصف گريز قريشيان و هراس ايشان از سپاه حبشه

گفت:

طارَت قُرَيشٌ إذ رَأت خَمِيسَا***فَظَلتُ فَرداً لا أرَى أنِيسَا

ولا أحُسُّ مِنهُمُ حَسِيسَا***إلّا أخاً لِی ماجِداً نَفِيسَا

مُسَوَّداً فِی أهلِهِ رَئِيسَا

قریشیان چون لشکری را دیدند، گریختند؛ پس یکّه و تنها شدند و من برای آنان مونس و همدمی نمی‌بینم.

و نیز در میان آنان شخص با احساس و با شعوری را احساس نمی‌کنم، مگر برادر من که صاحب بزرگی و شکوه است. او سروری یافته ای است که در میان قوم خویش، عهده دار مقام ریاست است.

علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: این سوره درباره اهل حبشه نازل شد. آن‌ها با فیل روانه شدند تا با او کعبه را ویران کنند. چون او را به نزدیکی در مسجد آوردند، عبد المطّلب به او گفت: آیا می‌دانی تو را به کجا می‌برند؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب گفت: تو را آورده اند تا کعبه خدا را ویران کنی، آیا تو چنین کاری می‌کنی؟ فیل با سرش گفت: نه. اهل حبشه کوشیدند تا او را وارد مسجد کنند، امّا سرباز زد. آنان شمشیر بر او کشیدند و قطعه قطعه اش کردند «وَأَرْسَلَ» خداوند «عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» دسته ای در پی دسته ای «تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» گفت: هر یک از آن پرندگان سه سنگ با خود داشت، سنگی در منقار و دو سنگ در دو پا و این چنین بالای سرهایشان بال می‌زدند و مغزهایشان را نشانه می‌گرفتند. آن سنگ‌ها از مغز هر یک از آنان وارد می‌شد و از مقعد ایشان خارج می‌شد و بدن‌هایشان را درهم می‌شکست و آنان همچنان شدند که خداوند فرمود «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»

عصف، کاه است و مأکول، پسمانده آن است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: و سرآغاز آبله از همان بلایی است که در آن زمان بر آنان فرود آمد.

و از وی، از محمّد بن محمّد، از ابو الحسن احمد بن محمّد بن حسن، از پدرش، از سعید بن عبد اللّٰه بن موسی، از محمّد بن عبد الرحمن عَرزَمی، از معلّی بن هلال، از کلبی، از ابو صالح، از عبد اللّٰه بن عبّاس روایت شده است که او گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود؛ به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود؛ مرا نبیّ و علی علیه السلام را وصیّ کرد؛ به من کوثر را و به علی علیه السلام سلسبیل را عطا فرمود؛ به من وحی را و به علی علیه السلام الهام را عطا فرمود؛ مرا شبانه سوی خود روانه داشت و درهای آسمان را برای علی علیه السلام گشود و پرده‌ها را برگرفت تا این که او به من نگریست و من به او نگریستم. در آن دم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به گریه افتاد. به ایشان عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ پدر و مادرم به فدایت! فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین سخنی که خداوند با من گفت، این بود که فرمود: ای محمّد! به زیر خود بنگر. من به پرده‌ها نگریستم و دیدم شکافته شده اند و به درهای آسمان نگریستم و دیدم گشوده شده اند و به علی علیه السلام نگریستم و او را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است. او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - با من سخن گفت. عرض کردم: ای رسول خدا! پروردگارت

چه فرمود؟ ایشان فرمود: به من فرمود: ای محمّد! من علی را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار داده ام، پس او را آگاه کن، این اوست که سخنت را می‌شنود. من در حالی که در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بودم، او را آگاه کردم. او گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آن گاه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر او سلام کنند و آن‌ها چنین کردند و او سلامشان را پاسخ گفت. من فرشتگان را دیدم که درباره علی علیه السلام به یکدیگر مژده می‌دادند و بر هر فرشته ای از فرشتگان آسمان که گذر می‌کردم، شادباش گویان به من می‌گفتند: ای محمّد! سوگند به او که تو را بر حق به پیامبری برانگیخت، بدان خاطر که خداوند عزّ و جلّ پسر عمویت را جانشینت کرد، شادی تمام فرشتگان را فرا گرفت. در آن دم حاملان عرش را دیدم که سر سوی زمین فرود آورده اند. گفتم: ای جبرئیل! چرا حاملان عرش سر فرود آورده اند؟ گفت: ای محمّد! همه فرشتگان به جز حاملان عرش به رخسار علی علیه السلام نگریسته اند تا از او دلشاد شوند. حاملان عرش نیز اکنون از خداوند عزّ و جلّ اجازه خواستند و او به آنان اجازه داد تا به علی علیه السلام بنگرند و ایشان به او نگریستند. چون بر زمین فرود آمدم، او را از این امر خبر دادم و او نیز همین خبر به من داد و این گونه دانستم که بر هیچ قدمگاهی پا ننهاده ام، مگر آن که از برای علی علیه السلام آشکار گردیده تا به آن بنگرد. به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! مرا سفارش کن. فرمود: بر تو باد دوستداری علی بن ابی طالب علیه السلام، سوگند به او که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، خداوند تبارک و تعالی از هیچ بنده ای هیچ کار نیکی را نمی‌پذیرد تا آن که از او درباره دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسد. حق تعالی خود بهتر می‌داند که اگر او ولایت علی علیه السلام را آورده باشد، عملی را که انجام داده از او

می‌پذیرد و اگر ولایت او را با خود نیاورده باشد، درباره هیچ چیز دیگر از او نمی‌پرسد و سپس فرمان می‌دهد تا او را به دوزخ برند. ای ابن عبّاس! سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، دوزخ بر کینه توز علی علیه السلام خشمناک‌تر است تا بر کسی که پنداشته خداوند عزّ و جلّ فرزندی دارد. ای ابن عبّاس! اگر فرشتگان مقرّب و پیامبران فرستاده شده بر کینه توزی علی علیه السلام جمع آیند - که هرگز چنین نکنند - هر آینه خداوند تبارک و تعالی آنان را در آتش دوزخ عذاب می‌کند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کسی هست که کینه توز علی علیه السلام باشد؟ فرمود: ای ابن عبّاس! آری، قومی که می‌گویند از امّت من هستند، کینه او به دل می‌گیرند، حال آن که خداوند هیچ بهره ای از اسلام نصیب آنان نمی‌کند. ای ابن عبّاس! از نشانه‌های کینه توزی آنان علیه علی علیه السلام آن است که کسی را که مقامش به زیر اوست بر او برتر می‌پندارند. سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، خداوند که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - هیچ پیامبری را برنیانگیخت که نزدش گرامی‌تر از من باشد و هیچ کس را وصی نکرد که نزد او گرامی‌تر از وصیّ من باشد.

ابن عبّاس می‌گوید: و من همچنان برای حضرت امام علی علیه السلام همان گونه‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمان داد و مرا به دوستداری ایشان سفارش کرد و بی شک این کار نزد من بزرگترین کار است. پس از آن روز چند صباحی گذشت و آستانه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید. من خدمت ایشان حاضر شدم و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! گاه وفات شما نزدیک است، مرا به چه فرمان می‌دهید؟ ایشان فرمود: ای ابن عبّاس! با مخالفان علی علیه السلام مخالفت کن و هرگز پشتیبان

و دوستدار آنان مباش. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا به مردم فرمان نمی‌دهید تا مخالفت کردن با او را ترک کنند؟ ناگاه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چنان به گریه افتاد که از هوش رفت، سپس فرمود: ای ابن عبّاس! علم پروردگارم درباره آنان پیشا پیش رقم خورده است. سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، هیچ یک از کسانی که با او مخالفت می‌کنند و حقّش را پایمال می‌نمایند، از دنیا بیرون نمی‌روند تا آن که خداوند نعمتی را که از آن بهره مند هستند، دگرگون کند. ای ابن عبّاس! اگر می‌خواهی با خداوند دیدار کنی و او از تو خشنود باشد، راه علی بن ابی طالب علیه السلام را در پیش گیر و هر کجا که او راهش را کج کرد، تو نیز راهت را کج کن و از او در مقام امامت خشنود باش و دشمنانش را دشمن بدار و دوستانش را دوست بدار. ای ابن عبّاس! مبادا که درباره او شک در تو راه یابد؛ چرا که شک کردن درباره علی علیه السلام کفر ورزیدن به خداوند عزّ و جلّ است.

و از وی، از احمد بن محمّد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حُصَین بن مخارق، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام منزل‌های من و منازل اهل بیتم علیهم السلام را در بهشت بر کناره کوثر به من نشان داد.

و از وی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مسمع بن ابی سیار، از انس بن مالک روایت شده است که او گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: چون شبانه مرا به آسمان هفتم

بردند، جبرئیل علیه السلام به من گفت: پیش بیا ای محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! آن گاه کوثر را به من نشان داد و گفت: ای محمّد! این کوثر از برای توست و نه برای دیگر پیامبران. من بر کوثر قصرهای بسیاری از مروارید و یاقوت و درّ دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمّد! این قصرها خانه‌های تو و خانه‌های وزیر و وصیّ تو علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان نیکوکار اوست. آن گاه من دستم را بر سنگ‌های کنار کوثر زدم و آن را بوئیدم و دریافتم که از مشک است و پیش رویم قصرهایی را دیدم که یک آجر آن زرّین بود و آجری دیگر سیمین.

سید رضی در کتاب (المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة)، از ابو الحسن احمد بن مظفّر بن احمد عطّار شافعی، به قرائت من بر او و تأیید وی، از عبد اللّٰه بن محمّد بن عثمان ملقّب به سقّاء حافظ واسطی، از ابو الحسن احمد بن عیسی رازی بصری، از محمّد بن عبیده اصفهانی، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به ابو بکر و عمر فرمود: نزد علی علیه السلام روید تا برایتان بگوید دیشب بر او چه گذشته و من به دنبالتان می‌آیم. انس گفت: ما به راه افتادیم و از حضرت امام علی علیه السلام اجازه دیدار طلبیدیم. ایشان نزد ما آمد و فرمود: اتفاقی افتاده؟ عرض کردیم: نه، امّا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به ما فرمود: نزد علی علیه السلام روید تا برایتان بگوید دیشب بر او چه گذشته است. آن گاه پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای علی! برایشان بگو که دیشب بر تو چه گذشت. حضرت علیه السلام عرض کرد: شرم دارم ای رسول خدا!

ایشان فرمود: برایشان بگو؛ چرا که خداوند از حقیقت شرمی ندارد. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: دیشب به دنبال آب بودم تا طهارت بگیرم، حال آن که صبح شده بود و می‌ترسیدم گاه نماز بگذرد. از این رو حسن علیه السلام را به راهی فرستادم و حسین علیه السلام را به راهی دیگر. چون آن دو دیر کردند، غمگین شدم و در همان حال بودم که ناگاه سقف شکافته شد و سطلی پوشیده در پارچه از سقف فرود آمد. چون بر زمین نشست، آن پارچه را باز کردم و ناگاه در آن سطل آب دیدم. از آن برای نماز طهارت گرفتم و از باقیمانده اش غسل کردم و نماز به جا آوردم. آن گاه سطل و پارچه بالا رفت و سقف ترمیم شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام و آن دو فرمود: آن سطل از بهشت بود و آن آب از نهر کوثر و آن پارچه از زربافت بهشتی. ای علی! مقام چه کسی به پایه مقام تو می‌رسد که شب هنگام جبرئیل علیه السلام خادم تو بوده و به تو خدمت کرده است.

شیخ در امالی، از حفّار، از اسماعیل، از ابو مقاتل کَشّی در بغداد در نیمه بهار سال دویست و هفتاد و چهار، از ابو مقاتل سمرقندی، از مقاتل بن حیّان، از اصبغ بن نباته، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، ایشان فرمود: ای جبرئیل! این قربانی که پروردگارم مرا به آن فرمان داده، چیست؟ عرض کرد: ای محمّد! آن، قربانی نیست، بلکه بالا بردن دست‌ها در نماز است.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر روایت کرده است که وی گفت: ابو شاکر از ابو جعفر احول درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» پرسید: آیا خردمند همانند این سخن را بر زبان می‌آورد و سپس پی در پی آن را تکرار کند؟ ابو جعفر احول برای این سؤال پاسخی نداشت، از این رو به مدینه رفت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این باره پرسید و ایشان فرمود: سبب نزول این سوره و این تکرار، این بود که قریشیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: یک سال تو خدایان ما را بپرست و یک سال ما خدای تو را می‌پرستیم و یک سال تو خدایان ما را بپرست و یک سال ما خدای تو را می‌پرستیم. آن گاه خداوند همانند آن چه را گفتند، به آنان پاسخ داد و درباره این سخن که گفتند: یک سال تو خدایان ما را بپرست، فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» و درباره این سخن که گفتند: یک سال ما خدای تو را می‌پرستیم، فرمود: «وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» و درباره این سخن که گفتند: یک سال تو خدایان ما را بپرست، فرمود: «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ» و درباره این سخن که گفتند: یک سال ما خدای تو را می‌پرستیم، فرمود: «وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُد، لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ». آن گاه ابو جعفر احول به سوی ابو شاکر بازگشت و او را از این امر آگاه ساخت. ابو شاکر گفت: این سخن را شتر از حجاز آورده است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هرگاه قرائت این سوره را به پایان می‌رساند، سه بار می‌فرمود: دین من اسلام است.

شیخ در امالی، از محمّد بن محمّد، از ابو الحسن علی بن بِلال مهلّبی، از ابو عبّاس احمد بن حسن بغدادی، از حسین بن عمر مُقری، از علی بن ازهر، از علی بن صالح مکّی، از محمّد بن عمر بن علی، از پدرش، از جدّ بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هنگامی که «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شد، ایشان به من فرمود: ای علی! یاری خداوند و پیروزی فرا رسیده است، پس چون مردم را دیدی که دسته دسته در دین خدا درآیند، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است. ای علی! خداوند متعال - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - در فتنه ای که پس از من پدید می‌آید، جهاد را بر مؤمنان واجب کرده است، همان گونه که برایشان جهاد با مشرکان را به همراه من واجب کرد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! آن فتنه ای که در آن جهاد بر ما واجب شده چیست؟ فرمود: فتنه قومی است که گواهی می‌دهند هیچ خدایی به جز خدای یگانه نیست و من رسول خدا هستم، حال آن که با سنّت من مخالفت می‌ورزند و دین مرا بی اعتبار می‌پندارند. عرض کردم: ای رسول خدا! پس برای چه با آنان بجنگیم، حال آن که گواهی می‌دهند هیچ خدایی به جز خدای یگانه نیست و شما رسول خدا یا از غیر ما؟ فرمود: البته از ماست، خداوند به ما آغاز کرد و به ما به پایان می‌رساند. او دل‌ها را پس از شرک با ما الفت بخشید و دل‌ها را پس از فتنه با ما الفت می‌بخشد. عرض کردم: خدا را سپاس برای آن چه از فضل خود به ما بخشید.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی قریشیان خواستند پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به قتل برسانند، گفتند: با ابو لهب چه کنیم؟ امّ جمیل گفت: من برایتان او را بسنده ام، به او می‌گویم: دوست دارم امروز در خانه بنشینی تا با هم شراب بنوشیم. چون روز بعد فرا رسید و مشرکان برای قتل پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آماده شدند، ابو لهب نزد امّ جمیل نشست تا شراب بنوشند. آن گاه ابوطالب حضرت امام علی علیه السلام را فراخواند و به ایشان گفت: ای پسرم! نزد عمویت ابو لهب برو و در بزن، اگر در را بر تو باز کرد، داخل شو و اگر باز نکرد، به در فشار بیاور و آن را بشکن و بر او داخل شو. وقتی نزدش رسیدی به او بگو: پدرم پیغام داد: کسی که عمویش در میان قوم، چشمان اوست، بیچاره نیست. امیر مؤمنان علیه السلام راهی شد و در خانه ابو لهب را بسته دید. در زد امّا به رویش باز نشد. پس به در فشار آورد و آن را شکست و داخل شد. چون ابو لهب او را دید، عرض کرد: چه شده ای برادرزاده؟! حضرت علی علیه السلام به او فرمود: پدرم برایت پیغام داد: کسی که عمویش در میان قوم چشمان اوست، بیچاره نیست. عرض کرد: پدرت راست گفته، مگر چه شده ای برادرزاده؟ فرمود: برادرزاده ات کشته می‌شود و تو می‌خوری و می‌آشامی؟ ناگاه ابو لهب از جا پرید و شمشیر برداشت. امّ جمیل به او درآویخت، امّا او دست بلند کرد و چنان بر صورتش زد که چشمش کور شد و یک چشم از دنیا رفت. ابو لهب شمشیر به دست بیرون رفت. چون قریشیان او را دیدند، از چهره اش دانستند که خشمگین است. به او گفتند: چه شده ای ابو

لهب؟ گفت: من با شما علیه برادرزاده‌ام هم پیمان شدم، حال می‌خواهید او را بکشید؟ به لات و عزّی سوگند، بر آن می‌شوم که اسلام آورم و سپس خواهید دید چه می‌کنم. چون این شد، از او پوزش طلبیدند و او بازگشت.

سعد بن عبد اللّه، از علی بن اسماعیل بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن نضر خزّاز، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شبی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نماز به جا آورد و «تَبَّتْ يَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ» را قرائت فرمود. به امّ جمیل، همسر ابو لهب، گفتند: دیشب محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پی درپی تو و شوهرت را در نمازش نکوهش می‌کرد. امّ جمیل در پی حضرت بیرون شد و می‌گفت: اگر او را ببینم، به او خواهم گفت. او بانگ می‌زد: چه کسی محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به من نشان می‌دهد؟

سرانجام به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید، حال آن که ابو بکر نزد ایشان کنار دیواری نشسته بود. ابو بکر عرض کرد: ای رسول خدا! خم شو، این امّ جمیل است و من می‌ترسم سخنی ناپسند به شما بگوید. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: او مرا نمی‌بیند و نخواهد دید. امّ جمیل سر رسید و بالای سر ایشان ایستاد و گفت: ای ابو بکر! محمّد را ندیدی؟ گفت: نه. آن گاه اُمّ جمیل رفت. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: پرده ای زرد میان آن دو زده شد.

و در روایت بَراء بن عازِب و ابن عبّاس آمده که ناگهان ابو لهب در جمع آنان وارد شد و گفت: این مرد با این کار، شما را جادو کرده است. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آنان فرمود: من به سوی سیاه و سفید و سرخ برانگیخته شده ام. خداوند مرا فرمان داده تا خویشاوندان نزدیکم را بیم دهم و من از سوی خداوند چیزی برای شما ندارم جز آن که بگویید: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست. ابو لهب گفت: آیا برای این سخن ما را فرا خوانده ای؟ سپس آنان از گرد حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پراکنده شدند. آن گاه نازل شد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ». پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بار دیگر آنان را فراخواند و غذایشان خوراند و سیرابشان کرد و فرمود: ای پسران عبد المطلب! از من فرمان برید تا پادشاهان و فرمانروایان زمین شوید و خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت جز آن که یک وصیّ و برادر و وزیر برایش قرار داد. اکنون کدام یک از شما برادر و وزیر و وصیّ و وارث و قاضی دین من می‌شوید؟

و از وی، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، در حدیثی مرفوع، از عبد العزیز بن مهتدی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم و ایشان فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در حالی بخواند که به آن ایمان دارد، توحید را شناخته است. عرض کردم: چگونه بایست آن را خواند؟ فرمود: همان گونه که مردم آن را می‌خوانند. حضرت علیه السلام این جمله را به آن افزود: «كَذَلِكَ اللّٰهُ رَبِّى، كَذَلِكَ اللّٰهُ رَبِّى» [اوست خداوند، پروردگارم؛ اوست خداوند، پروردگارم].

و از وی، از علی بن محمّد، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن ولید ملقّب به شباب صیرفی، از داود بن قاسم جعفری روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! صمد چیست؟ فرمود: بزرگی که در (نیازهای) اندک و بسیار به سویش رو می‌آورند.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حسن بن سَری، از جابر بن یزید جعفی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره توحید پرسیدم، ایشان فرمود: نام‌هایی که خداوند متعال - که یادش باشکوه و بلند مرتبه باد - بدان‌ها خوانده می‌شود، مبارک و جاودانه است، او در والایی کُنه خویش برفراز است و یگانه ای است که در یکتا دانستن یگانگی اش تک شد و سپس این یگانگی را بر آفریدگانش جاری ساخت، پس او یگانه بی نیاز قدّوس است که همه چیز را در بر گرفت. این سخن، همان معنای صحیح در تأویل صمد است و نه آن چه تشبیه کنندگان پنداشته اند و در تأویل صمد گفته اند: صمد، چیز انبوه به هم فشرده ای است که میانش خالی نیست؛ چرا که این سخن، تنها وصف جسم است و خداوند - که یادش باشکوه و بلند مرتبه باد - والاتر از این وصف است و او برتر و بزرگ‌تر از آن است که پندارها به وصف او برسند و ژرفای عظمتش را دریابند. اگر تأویل صمد در صفت خداوند عزّ و جلّ، چیز انبوه به هم فشرده باشد، این تأویلی مخالف با کلام خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ»[چیزی مانند او نیست]، چرا که این تأویل از جمله صفات

اجسام به هم فشرده و تو پُری است که هیچ میانشان خالی نیست. خداوند عزّ و جلّ از این وصف، بسیار والاتر است و امّا آن چه که در اخبار در این باره آمده، از این قرار است که: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ملقب به عالم که خود به سخنش عالم‌تر است، فرمود: صمد، همان بزرگ و سَروَری است که به او رو می‌آورند. و این معنای صحیح و موافق با کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» و المصمود الیه (کسی که به سویش رو می‌آورند) در لغت به معنای مقصود (قصد شده) است. ابوطالب در مدیحه ای که برای پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سرود، گفته است:

بِالْجَمْرَةِ الْوُسطَی إِذَا صَمَدُوا لَهَا***یَؤُمّونَ رَضخاً رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ

سوگند به جمره وسطی، در آن هنگام که رو به سویش آورند و آهنگ آن کنند تا سرش را به باد سنگریزه گیرند.

یعنی به سوی او روانه شوند و او را قصد کنند و سرش را با سنگریزه هدف گیرند. منظور از جنادل، ریگ و سنگ کوچکی است که به آن جمار نیز گفته می‌شود.

و نیز یکی از شاعران جاهلی گفته است:

مَا کُنْتُ أَحْسَبُ أَنّ بَیْتاً ظَاهِراً***لِلّهِ فِی أَکْنَافِ مَکّةَ یُصْمَدُ

و گمان نمی‌بردم در اطراف مکّه خانه ای نمایان از برای خدا باشد که رو سویش آورند. یعنی آن را قصد کنند.

و ابن زِبرِقان گفته است:

وَ لَا رَهِیبَةَ إِلّا سَیّدٌ صَمَدٌ

و رهیبه تنها آن بزرگی است که رو سویش آورند.

و شدّاد بن معاویه درباره حُذیفة بن بدر گفته است:

عَلَوْتُهُ بِحُسَامٍ ثُمّ قُلْتُ لَهُ***خُذْهَا حُذَيْفُ فَأَنْتَ السّيّدُ الصّمَدُ

شمشیری برّان بر او کشیدم و گفتمش: ای حذیف! بگیر که تو آن بزرگی که رو به سویش آورند.

و همانند این نمونه‌ها بسیار است. خداوند عزّ و جلّ آن بزرگ صمد است که تمام آفریدگان از جنّ و انس در نیازهایشان رو سوی او می‌آورند و به هنگام سختی‌ها به سویش پناه می‌جویند و از او امید گشایش و دوام نعمت دارند تا گرفتاری‌هایشان را از میان برد.

ایشان در روز صفّین نیز این سخن را می‌گفت و حمله ور می‌شد. در آن دم عمّار بن یاسر عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این کنایه‌ها چیست؟ فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون یگانگی خداوندی است که هیچ خدایی جز او نیست. آن گاه ایشان «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ»[خدا گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست] و آیات آخر سوره حشر را قرائت فرمود و سپس از مرکبش پیاده شد و چهار رکعت نماز پیش از غروب به جای آورد.

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اللّٰه یعنی آن معبود که آفریدگان در او سرگردانند و به سویش الوهیت (راه و پناه) می‌جویند و اللّٰه از دریافت دیده‌ها پنهان است و از پندارها و خاطرها پوشیده است.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: احد یعنی تک و بی مانند. احد و واحد هر دو یک معنا دارند و آن، بی مانند است که هیچ همتا ندارد. توحید، اقرار به یگانگی به معنای تک بودن است. واحد یعنی مشابه ناپذیر که از هیچ چیز گرفته نمی‌شود و با هیچ چیز یکسان نمی‌شود. از این روست که گفته اند ساخت عدد از واحد (یک) است و واحد، خود در شمار اعداد نیست؛ چرا که عدد بر واحد واقع نمی‌شود، بلکه بر اثنین (دو) اطلاق می‌شود. پس این سخن که خداوند احد است، یعنی آن معبود که آفریدگان از دریافتنش و فراگرفتن چگونگی اش مألوه و سرگردانند و در الهیّت و خدایی اش تک است و از صفات آفریدگانش والاتر است

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: پدرم حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پدرش حضرت امام حسین علیه السلام برایم نقل کرد که ایشان فرمود: صمد، آن چیزی است که درونش تهی نیست و صمد آن کسی است که سروری اش به نهایت باشد و صمد، آن کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و صمد، آن کسی است که نمی‌خوابد و صمد، دائمی است که همیشه بوده و همیشه هست.

وهب بن وهب قرشی، از زید بن علی زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: صمد آن کسی است که چون چیزی را اراده کند، به او می‌گوید: باش، پس می‌باشد و صمد، کسی است که چیزها را پدید آورد و آن‌ها را در گونه‌های متضاد و متفاوت و دو به دو آفرید و خود به یگانگی، همتا و یکتا بود، بدون این که هیچ ضدّ و شکل و مثل و همانندی داشته باشد.

وهب بن وهب قرشی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اهل بصره به حضرت امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از ایشان درباره صمد پرسیدند. آن حضرت به آنان نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، امّا بعد، در قرآن غوطه ور نشوید و درباره آن مجادله نکنید و بدون علم سخن نگوئید که از جدّم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: هر کس بدون علم درباره قرآن سخن براند، نشیمنگاهش از آتش پُر خواهد شد. خداوند سبحانه و تعالی صمد را تفسیر کرده است. حق تعالی فرمود: «اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ» سپس تفسیرش کرد و فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، «لَمْ يَلِدْ» چیزی از او خارج نشد، نه چیزهای زمخت همچون فرزند و یا دیگر چیزهای زمختی که از آفریدگان خارج می‌شود و نه چیزهای لطیف همچون نفس و نه عوارضی همچون فراموشی و خواب و تردید و غم و غصه و شادی و خنده و گریه و ترس و امیدواری و رغبت و ناخوشی و گرسنگی و سیری از او منبعث می‌شود، او والاتر از آن است که چیزی از او خارج شود و یا چیزی زمخت یا لطیف از او تولید شود. «وَلَمْ يُولَدْ» از هیچ چیز تولید نشده و از هیچ چیز خارج نشده است، آن چنان که چیزهای زمخت از عنصرهای خود خارج می‌شوند، همچون چیزها از چیزها و چهارپا از چهارپا و گیاه از زمین، و آب از چشمه‌ها و میوه از درختان، و نه آن چنان که چیزهای لطیف از مرکزهای خود خارج می‌شوند، همچون بینایی از چشم و شنوایی از گوش و بویایی از بینی و چشیدن از زبان و شناخت و تشخیص از دل و آتش از سنگ. نه! بلکه او خداوند صمد است که نه

از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی می‌باشد، او پدید آورنده و آفریننده چیزهاست. او با قدرتش سازنده چیزهاست هر آن چه را که با مشیّت خود برای نیستی آفریده، متلاشی می‌کند و هر آن چه را با علم خود برای برجایی آفریده، بر جا می‌گذارد. پس اوست خداوند صمد که نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست.

وهب بن وهب قرشی گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گروهی از اهالی فلسطین خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدند و از ایشان درباره مسائلی پرسیدند و حضرت علیه السلام فرمود: تفسیر الصمد در خود آن است. الصمد پنج حرف دارد، الف دلیلی است بر إنّیّت و ذات پایدار او و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ»[خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست] و این تنبیه و اشاره به غایب از درک حواسّ است. لام دلیلی است بر الهیّت و خداوندی او که اوست خداوند یگانه. الف و لام در هم ادغام شده اند و بر زبان جاری نمی‌شوند و به گوش نمی‌رسند، حال آن که در نوشتن آشکار می‌شوند، که این دو دلیلی است بر این که الهیّت او به لطفش پنهان است و با حواس درک نمی‌شود و بر زبان هیچ توصیف گری نمی‌نشیند و به گوش هیچ شنونده ای نمی‌رسد. چرا که تفسیر إله چنین است: او کسی است که آفریدگان از دریافتن چیستی و چگونگی اش، چه با حس و چه با پندار، مألوه و سرگردانند، بلکه او پدید آورنده پندارها و آفریننده حواس است. اما به هنگام نوشتن آشکار می‌شوند و این دلیلی است بر این که خداوند سبحانه، ربوبیّت خود را در پدید

آوردن آفریدگان و در آمیختن روح‌های لطیف آنان در بدن‌های زمخت آنان نمایان ساخت، پس چون بنده ای به خود بنگرد، روح خود را نمی‌بیند، همچنان که لام در الصمد بیان نمی‌شود و به هیچ یک از حواسّ پنج گانه راه نمی‌یابد و چون شخص بر نوشته بنگرد، آن چه که پنهان و لطیف شده است برایش آشکار می‌شود. پس وقتی بنده در چیستی و چگونگی آفریننده بیاندیشد، در آن سرگردان و حیرت زده می‌شود و اندیشه اش به چیزی نمی‌رسد که برایش قابل تصوّر باشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ خود آفریننده صورت‌هاست، اما وقتی بنده به آفریدگان او بنگرد، برایش ثابت می‌شود که او عزّ و جلّ آفریننده آن‌هاست و روح‌هایشان را در بدن‌هایشان در آمیخته است. و امّا صاد، آن دلیلی است بر این که خداوند عزّ و جلّ صادق و راستگوست و سخنش راست و کلامش راست است و بندگانش را به پیروی راستین از راستی فراخوانده است و به راستی وعده سرای راستی را داده است. و اما میم، آن دلیلی است بر ملک و فرمانروایی او و این که او فرمانروای حقیقی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. و اما دال، آن دلیلی است بر دوام و پایداری فرمانروایی او و این که او عزّ و جلّ دائم و همیشگی است و از بودن و نبودن والاترست؛ بلکه او عزّ و جلّ خود به وجود آورنده کائنات است که هر موجودی به ایجاد کردن او وجود دارد.

سپس حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: حمد و سپاس از برای خداوندی است که بر ما منت نهاد و به ما توفیق داد تا احد صمدی را بپرستیم که نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست و ما را از

پرستش بت‌ها به دور داشت، حمد و سپاسی جاودان و شکری همیشگی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» خداوند عزّ و جلّ - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - کسی را نزاده تا فرزندی داشته باشد که فرمانروایی اش را به ارث ببرد و زاده نشده تا پدری داشته باشد که در ربوبیّت و فرمانروایی اش شریک او باشد و هیچ کس همتای او نیست که در سلطنتش با او مخالفت کند.

و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از ربیع بن مسلم، روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که چون از ایشان درباره الصمد پرسیدند، فرمود: صمد، آن چیزی است که میانش خالی نیست.

و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال، از حلبی و زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی، احد و صمدی است که میانی ندارد و روح، تنها آفریده ای از آفریدگان اوست و آن، یاری و پشتیبانی و نیرویی است که خداوند در دل‌های فرستاده شدگان و مؤمنان قرار داده است.

سپس علی بن ابراهیم، از ابو الحسن، از حسن بن علی، از حمّاد بن مهران، از محمّد بن خالد بن ابراهیم سعدی، از ابان بن عبد اللّٰه، از

یحیی بن آدم، از فزاری، از حریز، از ضحاک از ابن عباس روایت کرد که وی گفت: قریشیان در مکه به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عرض کردند: پروردگارت را برای ما وصف کن تا او را بشناسیم و این گونه آن را بپرستیم. آن گاه خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی بخش ناپذیر است و تجزیه ناپذیر و تناسب ناپذیر و هیچ اسم و عدد و افزایش و کاهشی بر او واقع نمی‌شود. «اللَّهُ الصَّمَدُ» کسی که سروری اش به نهایت است و کسی که آسمانیان و زمینیان در نیازهای خود به سوی او روی آورند، نه عُزیر از او زاده شده، آن چنان که یهودیان - که لعنت خدا بر آنان باد - می‌گویند و نه مسیح از او زاده شده، آن چنان که نصرانی‌ها - که خشم خدا بر آنان باد - می‌گویند و نه خورشید و ماه و ستارگان آن چنان که مجوسیان - که نفرین خدا بر آنان باد - می‌گویند و نه فرشتگان، آن چنان که مشرکان عرب می‌گویند و «وَلَمْ يُولَد» در کمرها نبوده و رحم‌ها در میانش نداشته اند، نه از چیزی به وجود آمده که بوده و نه از چیزی به وجود آمده که چیزی آفریده بوده «وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» هیچ شبیه و مانند و برابری ندارد و هیچ یک از آفریدگانش نمی‌تواند نعمتی را که او از فضل خود به وی بخشیده جبران کند.

طبرسی در کتاب احتجاج، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جواد علیه السلام پرسیدم: در کلام خداوند متعال: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» معنای احد چیست؟ ایشان فرمود: کسی که بر یگانگی اش همه هم رأی هستند، مگر نشنیده ای که خداوند متعال فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّی يُؤْفَكُونَ»؟[و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است، حتماً خواهند گفت: اللّٰه. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می‌شوند؟]، امّا پس از آن می‌گویند: او شریک و همراهی دارد.

حسین بن بسطام در کتاب طبّ الائمّه علیهم السلام، از محمّد بن جعفر بُرسی، از محمّد بن یحیی ارمنی، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: ای محمّد! فرمود: گوش به فرمانم ای برادرم جبرئیل! عرض کرد: فلان یهودی تو را جادو کرده است و جادو را در چاه قبیله بنی فلان انداخته است، پس کسی را سوی آن جا (یعنی آن چاه) روانه کن که در میان مردم بیش از همه به او اعتماد داری و پیش چشمت بزرگترین آن‌هاست و با تو برابر است، تا آن جادو را برایت بیاورد. پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را فرستاد و به ایشان فرمود: سوی چاه ذروان برو. درآن چاه جادویی است که لبید بن اعصم یهودی مرا با آن جادو کرده است، آن جادو را برای من بیاور. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من در پی خواسته رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم راهی شدم و درون چاه رفتم و آب آن چاه دراثر جادو چون آب حنا شده بود. شتابان در جستجوی آن جادو بر آمدم تا این که به پائین چاه رسیدم، اما آن را نیافتم. کسانی که همراه من بودند، گفتند: چیزی

دراین چاه نیست، بالا بیا! گفتم: به خدا سوگند که دروغ نمی‌گویم و دروغ نشنیدم و یقین من به آن یعنی به فرموده رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد همچون یقین شما نیست. آن گاه به آرامی جستجو کردم و جعبه ای را یافتم و در آوردم و نزد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بردم. ایشان فرمود: بازش کن. من آن جعبه را باز کردم و در آن تکّه ای از لیف نخل یافتم که رشته ای با بیست و یک گره در میان داشت. جبرئیل علیه السلام در همان روز، معوّذتان (سوره فلق و سوره ناس) را بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل کرده بود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن دو سوره را بر این رشته بخوان. حضرت علی علیه السلام شروع به خواندن کرد و هر آیه ای که می‌خواند، گره ای از آن رشته باز می‌شد تا این که تمامی گره‌ها باز شد و این گونه خداوند عزّ و جلّ آن چه را که با آن پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را جادو کرده بودند، برای ایشان آشکار کرد و سلامتش داشت.

و نیز روایت شده که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند، حال آن که ایشان بیمار بود. یکی از آن دو بر سمت راست ایشان و دیگری بر سمت چپ ایشان نشست و آن گاه جبرئیل علیه السلام به میکائیل علیه السلام گفت: چه کسی ایشان را جادو کرده؟ گفت: لبید بن

اعصم یهودی. سپس آن حدیث تا به پایان روایت شده است.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون مردی از ایشان درباره معوّذتان پرسید و گفت: آیا این دو سوره از قرآن

هستند؟ فرمود: بله، آن دو از قرآن هستند. آن مرد عرض کرد: در قرائت ابن مسعود و در مصحف او، این دو سوره از قرآن نیستند. فرمود: ابن مسعود اشتباه کرده – و یا فرمود: دروغ گفته- است. عرض کرد: پس من آن دو را در قرآن بخوانم ای پسر رسول خدا! فرمود: بله و آیا می‌دانی معنای معوّذتان چیست و درباره چه نازل شده اند؟ لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را جادو کرد. ابو بصیر به ایشان عرض کرد: آیا نزدیک بود و یا ممکن بود که سحر او در ایشان اثر کند؟ فرمود: بله، پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌پنداشت که همبستری می‌کند، حال آن که چنین نمی‌کرد و می‌خواست در را بگشاید، امّا آن را نمی‌دید تا این که با دست خود آن را لمس می‌کرد. جادو حقیقت دارد و تنها بر چشم و شرمگاه (فرج) چیره می‌شود. جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از آن جادو با خبر ساخت. ایشان حضرت علی علیه السلام را فرا خواند و فرستاد تا آن را از چاه ذروان بیرون آورد. سپس همان حدیث را تا به آخر ذکر کرده است.

ابو علی طبرسی در مجمع البیان درباره سبب نزول این سوره آورده است: لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را جادو کرد و سپس آن جادو را در چاه قبیله بنی زُرَیق انداخت. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیمار شد و در همان حال خوابیده بود که دو فرشته نزد ایشان آمدند و یکی بالای سر ایشان نشست و دیگری کنار پای ایشان. آن گاه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را از آن امر خبر دادند و عرض کردند که آن جادو در چاه ذروان در میان پوست خرما به

زیر سنگی در قعر چاه است. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آگاه شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمّار را فرستاد و ایشان آب آن چاه را کشیدند و سپس آن سنگ را برداشتند و آن پوست را در آوردند و دیدند که تارهایی از مو و دو دندانه شانه و بافه ای در آن است که یازده گره با سوزن بر آن زده اند. آن گاه آن دو سوره (معوّذتان) نازل شده و هر آیه ای که خوانده می‌شد، گره ای گشوده می‌شد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم احساس راحتی می‌کرد. در آن دم ایشان برخاست و گویا از غل و زنجیر رها شده بود. جبرئیل علیه السلام گفت، به نام خدا تو را از هر آن چه آزارت دهد و از حسود و چشم بد افسون می‌کنم و خداوند متعال شفایت می‌دهد.

سپس طبرسی گفت: و این حدیث از عایشه و ابن عباس روایت شده است.

و نیز گفت: اما این امر جایز نیست، چرا که هر کس چنین وصف شود که جادو شده است، گویی عقلش زایل گشته است و خداوند سبحانه این امر را در کلام خود به دور دانست: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» [و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی‌کنید، نگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند]، ولی ممکن است آن یهودی یا دخترانش بر اساس آن چه روایت شده، در این کار کوشیده باشند و توفیق حاصل نکرده باشند. به این ترتیب که خداوند پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را از آن چه که آنان در آب ریختند، آگاه ساخته واین گونه آن را آورده اند و این خود دلیلی شده بر راستی پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. چگونه ممکن است ایشان از کرده آنان بیمار شده باشد! اگر آنان توان

و قدرت انجام چنین کاری را داشتند، پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و بسیاری از مؤمنان را در پی دشمنی شدید با ایشان به قتل می‌رساندند.

سپس علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید ثقفی، از موسی بن عبد الرحمن، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عباس روایت کرد که وی درباره کلام خداوند متعال گفت: «مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» منظور، شیطان است - که لعنت خدا بر او باد. شیطان بر قلب آدمی زاد وسوسه می‌انگیزد و خرطومی چون خرطوم خوک دارد. چون آدمی زاد به دنیا رو آورد و به چیزی گراید که خداوند دوست نمی‌دارد، او را وسوسه می‌کند و چون او خداوند عزّ و جلّ را یاد کند، پنهان می‌شود، یعنی عقب می‌نشیند، خداوند عزّ و جلّ - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - فرمود: «الَّذِی يُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ»، سپس خداوند عزّ و جلّ خبر داد که او از جنّ و انس است و فرمود: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» یعنی از جنّ و انس است.

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قلب هر مؤمنی دو گوش در میان خویش دارد، گوشی که وسوسه گر پنهان در آن می‌دمد و گوشی که فرشته در آن می‌دمد. خداوند، مؤمن را با آن

فرشته یاری می‌کند و از این روست که فرمود: «وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است].

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حدیث خاندان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دشوار است و مردم آن را دشوار می‌انگارند و تنها فرشتگان مقرّب و پیامبران فرستاده شده و بندگانی که خداوند دل‌هایشان را از برای ایمان آزموده، به آن ایمان می‌آورند. پس اگر از خاندان محمّد - که سلام و درود بیکران خدا بر ایشان باد - حدیثی به شما رسید که دلتان از آن نرم شد و آشنایش دیدید، آن را بپذیرید و اگر دل‌هایتان از آن بیزار شد و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و به رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و دانایی از خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - واگذارید. اگر تنی از شما حدیثی را بشنود که توان پذیرفتنش را ندارد، آن گاه بگوید: به خدا چنین نیست، او در هلاکت افتاده است؛ چرا که انکار، همان کفر است.

و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان یا دیگری، در حدیثی مرفوع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حدیث ما دشوار است و مردم آن را دشوار می‌انگارند و تنها سینه‌های تابناک یا دل‌های سالم و یا خلق و خوهای نیک، توان در برگرفتن (باور کردن) آن را دارند. خداوند از شیعیان ما پیمان گرفت، چنان که از فرزندان آدم پیمان گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ

بِرَبِّكُمْ» [آیا پروردگار شما نیستم؟]، پس هر که به ما وفا کند، خداوند با بهشت به او وفا می‌کند و هر که با ما دشمنی کند و حقّ ما را ادا نکند، در آتش دوزخ، همیشگی و جاودان خواهد بود.

و از وی، از محمّد بن یحیی و دیگری از محمّد بن احمد، از یکی از یارانمان روایت شده است که او گفت: به حضرت امام‌هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! معنای سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چیست که می‌فرماید: هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر فرستاده شده و هیچ مؤمنی که خداوند دلش را از برای ایمان آزموده، توان در برگرفتن حدیث ما را ندارد؟ پاسخ آمد: معنای سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هیچ فرشته و هیچ پیامبر و هیچ مؤمنی توان در بر گرفتن آن را ندارد، این است که فرشته توان نگاه داشتن آن را ندارد تا این که آن را به سوی فرشته ای دیگر بیرون آورد و پیامبر این توان را ندارد تا این که آن را به سوی پیامبری دیگر بیرون آورد و پیامبر این توان را ندارد تا این که آن را به سوی پیامبری دیگر بیرون آورد و مؤمن این توان را ندارد تا این که آن را به سوی مؤمنی دیگر بیرون آورد. این است معنای سخن جدّم علیه السلام!

و از وی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از محمّد بن عبد الخالق و ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای ابا محمّد! به خدا سوگند! سرّی از سرّ خداوند و علمی از علم خداوند نزد ماست که هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر

فرستاده شده و هیچ مؤمنی که خداوند دلش را از برای ایمان آزموده، توان در برگرفتن آن را ندارد. به خدا سوگند، خداوند آن را به هیچ کس جز ما تکلیف نفرموده و بندگی با آن را از هیچ کس جز ما نخواسته است و سرّی از سرّ خداوند و علمی از علم خداوند نزد ماست که ما را به تبلیغ آن فرمان داده است و ما آن چه را که خداوند فرمان داده بود تا آن راتبلیغ کنیم، تبلیغ کردیم، امّا هیچ جایگاه و هیچ سزاوار و هیچ در برگیرنده ای برای آن نیافتیم تا آن را در بر گیرد؛ تا این که خداوند برای این امر از سرشت آفرینش حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و خاندان و فرزندانش - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - و از نور آفرینش ایشان، مردمانی را آفرید و با همان فضل رحمت خود که با آن حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و فرزندانش را به وجود آورده بود، ایشان را به وجود آورد و آن گاه چون ما آن چه را که از سوی خداوند به آن مأمور شده بودیم، تبلیغ کردیم، آنان پذیرفتند و آن را باور کردند و چون آن از جانب ما به ایشان رسید، آن را پذیرفته و از عمق جان آن را در برگرفتند و چون یاد ما به آنان رسید، دل‌هایشان سوی معرفت ما و حدیث ما گرایید. اگر ایشان چنان آفرینشی نداشتند، هرگز چنین نمی‌شدند، نه، به خدا سوگند که توان در برگرفتن آن را نداشتند.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند مردمانی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما فرمان داد تا همان گونه که به آنان تبلیغ کردیم، به اینان نیز تبلیغ کنیم. اینان از سخن ما چهره در هم کشیدند و دل‌هایشان به نفرت افتاد و آن را به ما بازگرداندند و باور نکردند و دروغش پنداشتند و گفتند: او جادوگر است و دروغگو. خداوند هم بر دل‌هایشان مهر نهاد و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبانشان را به بیان گوشه ای از حق گشود و این گونه آنان در حالی که به دل باور

نداشتند، به حق زبان گشودند تا این دفاعی از اولیا و فرمانبران خدا باشد؛ اگر چنین نبود کسی خدا را در زمینش بنده نبود. آن گاه خداوند به ما فرمان داد تا از آنان دست کشیم و از آنان پوشیده و پنهان داریم. پس شما نیز از کسی که خداوند به دست کشیدن از او فرمان داده، پنهان دارید و از کسی که خداوند به پوشاندن و در پرده داشتن از او فرمان داده، پوشیده دارید. سپس آن حضرت علیه السلام دست فراز آورد و گریست و فرمود: بار خدایا! ایشان (شیعیان) گروهی اندک و ناچیزاند، پس زندگانی ما را زندگانی ایشان و مرگ ما را مرگ ایشان قرار ده و دشمن خود را بر ایشان چیره مکن که ما را به مصیبت ایشان می‌نشانی و اگر ما را به مصیبت ایشان بنشانی، هرگز در زمینت پرستش نشوی؛ و درود خدا و سلام فراوان او بر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و خاندانش باد

محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از عبد اللّٰه بن جعفر، از سیّاری، از محمّد بن بکر، از ابو جارود، از اصبغ بن نُباته، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سوگند به او که حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را بر حق برانگیخت و اهل بیت او را - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - گرامی داشت، هر آن چه را در طلبش برآیید، بی شک در قرآن است، از (حرز برای در امان ماندن از) سوختن و غرق شدن و دزد گرفته تا (نیافتن) چهارپایی که از صاحبش گریخته یا کسی که گم شده یا بنده ای که فرار کرده است. هر که آن را می‌خواهد، بایستی از من بپرسد. آن گاه مردی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا آگاه کن از آن چه که از سوختن و غرق شدن ایمن می‌دارد. فرمود: این آیات را بخوان: «اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» [آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو

دوستدار شایستگان است]و «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» [و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست. او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می‌گردانند]، هر که این آیات را بخواند، از سوختن و غرق شدن امان یابد.

مردی این آیات را خواند و بعدها آتش در خانه‌های همسایگانش در گرفت و به خانه او که در میان آن خانه‌ها بود، هیچ آسیبی نرسید. سپس مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چهارپای من به زیر پای من چموشی می‌کند و من از آن در هراسم. حضرت علی علیه السلام فرمود: در گوش راستش بخوان: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» [هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید]. آن مرد این آیه را خواند و چهارپایش رام شد. مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سرزمین من سرزمینی است پر از درنده، و درندگان به سوی خانه من می‌آیند و تا چیزی شکار نکنند، از آن جا نمی‌روند. حضرت علی علیه السلام فرمود: بخوان: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ* فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است، پس اگر روی برتافتند، بگو: خدا مرا بس است

هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است]. آن مرد این آیات را خواند و از آن پس درندگان از او دوری کردند.

سپس مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! در شکم من آبی زرد هست، آیا شفایی دارد؟ فرمود: بله، بدون هیچ درهم و دیناری، بر شکمت آیة الکرسی را بنویس و آن را بشوی و بیاشام و در شکمت ذخیره اش کن تا به اذن خداوند عزّ و جلّ بهبود یابی. آن مرد چنین کرد و به اذن خداوند بهبود یافت.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! برای یافتن گمشده مرا آگاه کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: سوره یاسین را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: ای راهنمای گمشدگان! گمشده مرا به من بازگردان. آن مرد چنین کرد و خداوند عزّ و جلّ گمشده اش را به او بازگرداند.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! برای یافتن بنده فراری مرا آگاه کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: بخوان، «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ» [یا (کارهایشان) مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است] تا آن جا که فرمود: «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» [و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود]. آن مرد این آیه را خواند و بنده فراری اش نزد او بازگشت. سپس مرد دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا برای ایمنی از دزد آگاه کن؛ چرا که پیوسته شب‌ها اموالم یکی پس از دیگری ربوده می‌شود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: چون به بستر رفتی، بخوان: «قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَنَ» [بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید] تا آن جا که فرمود: «كَبِّرْهُ تَكْبِيرًا» [و او را بسیار بزرگ شمار]. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که در بیابانی برهوت شبی را بگذراند و این آیه را بخواند: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»[در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش (جهانداری) استیلا یافت] تا آن جا که فرمود: «تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» [فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]، فرشتگان از او محافظت کنند و شیطان‌ها از او دور شوند. آن مرد رفت و به روستایی ویران رسید و شب در آن خوابید و از این آیه یاد نکرد. پس شیطان به نزدش آمد و ریشش را گرفت. همراهش به او گفت: مهلتش بده. آن مرد از خواب پرید و این آیه را خواند. شیطان به همراهش گفت: خداوند پوزه ات را به خاک کشد! اکنون تا به صبح از او محافظت کن. چون صبح شد آن مرد نزد امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت و ایشان را از ماجرا آگاه ساخت و عرض کرد: در سخن شما شفا و راستی یافتم. سپس چون خورشید طلوع کرد به آن جا برگشت و جای موهای شیطان را دید که بر زمین کشیده شده است.

سعد بن عبد اللّه با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللّه بن مسکان، از ضُریس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی

که تسلیم شوندگان رستگارند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند.

و از وی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللّه بن مسکان، از سدیر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک کردم که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می‌جستند. ایشان فرمود: تو را با آنان چه کار؟ خداوند تنها سه چیز را به مردم تکلیف کرده است: این که امامان را - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - بشناسند و در آن چه از ایشان به آنان می‌رسد، تسلیم ایشان باشند و آن چه را که در آن اختلاف دارند به ایشان واگذارند.

و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، و محمّد بن خالد برقی از عبد اللّه بن جُندُب، از سُفیان بن سِمط روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! مردی که به دروغگویی شناخته شده، از جانب شما نزد ما می‌آید و حدیثی باز می‌گوید، آیا می‌توانیم آن را بی اعتبار بدانیم؟ ایشان فرمود: آیا او به تو می‌گوید: من گفته‌ام شب، روز است و روز، شب است؟ عرض کردم: خیر. فرمود: اگر به تو گفت که این را من گفته ام، آن را دروغ نپندار؛ چرا که در این صورت مرا دروغگو پنداشته ای.

و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزة بن بزیع، از علی بن سوید ساعی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان در نامه خود به ابن سوید نوشت: درباره چیزی که از سوی ما به تو می‌رسانند یا به ما نسبتش می‌دهند، نگو که این سخن باطل است، هر چند بدانی که نادرست است؛ چرا که تو نمی‌دانی ما از چه رو آن را گفته ایم و بر چه وجهی قرارش داده ایم!

و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از عباس بن معروف، از عبد اللّٰه بن یحیی، از عمر بن اذینه، از ابو بکر بن محمّد حضرمی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اصحاب کلام هلاک می‌شوند و تسلیم شوندگان نجات می‌یابند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. اصحاب کلام می‌گویند: از این می‌توان پیروی کرد و از این نمی‌توان پیروی کرد. بدانید! سوگند به خدا اگر می‌دانستند اصل آفرینش چگونه بوده است، هیچ دو نفری اختلاف پیدا نمی‌کردند.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد برقی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از عبد اللّٰه کاهلی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: اگر مردمی خدای یگانه ای را که هیچ شریکی ندارد، بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات دهند و حجّ خانه خدا به جا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند و پس از این همه، درباره کاری که خداوند کرده و یا کاری که رسول خدا

کرده بگویند: چرا بر خلاف این نکرد؟ یا این سخن در دل‌هایشان پدید آید، بدون شک به همین سبب مشرک هستند. سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» [ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]. سپس فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.

سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد جوهری، از سلمة بن حنان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ایشان فرمود: ای ابا صبّاح! به راستی که مؤمنان رستگارند. حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و من نیز سه مرتبه گفتم. آن گاه فرمود: تسلیم شوندگان همان برگزیدگان در روز قیامت هستند و ایشان دارندگان نجابت هستند.

علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: ای علی! قرآن در پشت بستر من بر پوست و حریر و لیف خرما و کاغذ نوشته شده است؛ آن را بردارید و جمع آورید و آن چنان که یهودیان تورات را تباه

کردند، آن را تباه نکنید. حضرت علی علیه السلام راهی شد و قرآن را در جامه ای زرد رنگ جمع آورد و در خانه خود مُهر و موم کرد و فرمود: ردا بر تن نمی‌کنم تا این که قرآن را جمع آورم. از این رو اگر کسی با آن حضرت علیه السلام کاری داشت، ایشان بی ردا بیرون می‌آمد تا این که قرآن را جمع آورد.

و از وی، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی قُرَشی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هیچ کس از این امّت، قرآن را جمع نیاورد به جز وصیّ حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم.

و از وی، از محمّد بن جعفر، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از علی بن حدید، از مُرازِم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در قرآن، بیان روشنگر همه چیز هست، آن چنان که به خدا سوگند حق تعالی هر چیزی را که بندگان به آن نیاز داشته باشند، برای مردم بیان کرده است، تا هیچ بنده ای نتواند بگوید: ای کاش این امر در قرآن نازل شده بود! جز آن که آن امر را خداوند عزّ و جلّ در آن نازل کرده باشد.

ابن بابویه گوید: علی بن احمد - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل کرده است: محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از موسی بن عمران، از

عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردی از ایشان پرسید و عرض کرد: برای چه خداوند پیامبران و رسولان خویش را برای مردم فرستاد؟ فرمود: تا بعد از (فرستادن) پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد، و تا این که نگویند: هیچ بشارت دهنده و هشدار دهنده ای نزد ما نیامد، و خداوند حجت خویش را بر آن‌ها به اتمام رسانده باشد، مگر سخن خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای، که داستان خازنان جهنم را تعریف می‌کند که با فرستادن پیامبران بر اهل دوزخ حجت می‌آورند و می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ»؟

در کتاب صفة الجنّة و النار: از سعید بن جناح نقل می‌کند که: عوف بن عبد اللّٰه ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی که اهل بهشت را ذکر می‌کند، روایت کرده است که: اهل بهشت می‌گویند: اگر پروردگارمان ما را عذاب دهد، به ما ظلم نکرده است- گفت - مالک می‌گوید:

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»یعنی دور و هلاک باد اصحاب دوزخ.

ابن بابویه می‌گوید: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می‌کند: محمد بن کلینی برای ما روایت کرده است که: علی بن محمد، از محمد بن عیسی، از حسین بن خالد،

از امام رضا علیه السلام روایت کرده است: علمی که به خداوند نسبت داده می‌شود، علمی حادث نیست که با آن به اشیاء علم پیدا کند و به کمک آن، امور آینده را حفظ کند و نسبت به آن چه در گذشته خلق کرده و نابود ساخته است، تأمل کند؛ به طوری که اگر آن علم را نداشته باشد و به او کمک نکند، جاهل و ضعیف باشد؛ همان گونه که می‌بینیم علم علما و دانشمندانی که از جنس مردم هستند، علم حادث است؛ زیرا قبل از آن علم، آنان جاهل بودند، و چه بسا که علم آنان به اشیا از بین رفته و جاهل شدند. خداوند از آن رو عالم نامیده شده که نسبت به هیچ چیز جهل ندارد. خالق و مخلوق در علم مشترک هستند؛ یعنی هم به خالق و هم به مخلوق، عالم گفته می‌شود، ولی همان گونه که ملاحظه کردید، لفظ آن مشترک است، ولی معنای آن فرق دارد.

و اما در خصوص لطیف بودن باید گفت: از جهت کم بودن و لاغر بودن و کوچکی نیست، بلکه از جهت نفوذ و رسوخ به امور است و امتناع از این که درک شود، همان گونه که گفته می‌شود: «لَطُفَ عَن هَذَا الأمرِ» و «لَطُفَ فُلاَنٌ عَن مَذهَبِهِ» یعنی این که او پیچیده و غامض شد و عقل را مبهوت ساخت و امکان طلب و جستجو از بین رفت و از حدّ طلب فراتر رفت و به صورت ژرف و ظریف و لطیف درآمد، به طوری که وهم او را درک نمی‌کند، و این گونه است لطافت پروردگار ما که منزه است از این که با مقیاس خاصّی درک شود و یا با صفتی خاصّ محدود شود، در حالی که لطافت انسان‌ها، کوچکی و کم بودن است. پس در اسم مشترک هستیم، ولی در معنا تفاوت داریم. اما «خبیر» کسی است که هیچ چیز از دست او خارج نمی‌شود، و هیچ چیز را از دست نمی‌دهد و این به دلیل تجربه و دقت و ملاحظه در اشیاء و عبرت گرفتن از آن‌ها نیست، که این تجربه و دقت و ملاحظه است که علم او را تعریف کند

و اگر اینها نبود، عالم نمی‌بود؛ زیرا هر کس این گونه باشد جاهل است، در حالی که خداوند همواره به آن چه خلق می‌کند، خبیر است. اما «خبیر» در میان مردم کسی است که از روی جهل و نادانی طالبی که در جستجوی علم است، به دنبال علم می‌رود؛ پس در این دو واژه در اسم اشتراک دارند، ولی در معنا متفاوتند.

و نیز او می‌گوید: محمد بن علی ماجیلویه - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می‌کند: علی بن ابراهیم بن‌هاشم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، از فتح بن یزید جرجانی، از ابو الحسن علیه السلام - در حدیثی- نقل می‌کند: همان گونه که «الواحد» را تفسیر نمودید، «اللطیف الخبیر» را نیز برای من تفسیر کنید، می‌دانم که لطف او با لطف آفریدگانش فرق دارد، ولی با این وجود می‌خواهم برای من شرح دهید. فرمود: ای فتح! او را لطیف می‌نامیم، به جهت آفریدگان لطیف و ظریف وی، و به جهت علم و دانش وی به چیزهای لطیف و ظریف. خداوند تو را توفیق دهد و ثابت قدم نماید- مگر آثار صنع او را در گیاهان ظریف و غیر ظریف ملاحظه نکرده ای، و هم چنین در آفریدگان لطیف و ظریف از جمله حیوانات کوچکی چون انواع پشه و آن چه از آن کوچک‌تر باشد، به طوری که به زحمت می‌توان آن را با چشم مجرد دید و به دلیل حجم کوچک شان، به سختی می‌توان نر را از ماده تشخیص داد و نوزاد تازه به دنیا آمده را از بزرگ‌تر آن

تمییز داد؟ آن زمان که کوچکی و لطافت و ظرافتشان را می‌بینیم، و این که چگونه نر این حیوانات نزد ماده‌ها می‌رود و از مرگ فرار می‌کند و آن چه به کار او آید را از اعماق دریا و از زیر پوست درختان و صحراها و

مناطق خالی از سَکَنه گرد می‌آورد و این که چگونه سخن همدیگر را می‌فهمند و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و چگونه بچه‌های آنان منظورشان را درک می‌کنند و چگونه غذا را نزد بچه‌های خود می‌برند. ترکیب رنگ‌های آن‌ها که قرمز با زرد و سفید با قرمز ترکیب می‌شود نیز قابل توجه است و این که می‌توان گفت چشم مجرد نمی‌تواند تمامی آفرینش آن‌ها را درک کند، بلکه چشم ما نمی‌تواند آن را ببیند و دست ما نمی‌تواند آن را لمس کند. وقتی به این‌ها فکر می‌کنیم، آن گاه درمی یابیم که آفریدگار این آفریده‌های لطیف و ظریف، لطیف است و در آفرینش آن چه ذکر کردیم، لطافت به خرج داده است، بی آن که از ابزار یا دستگاه و وسیله ای استفاده کرده و یا پردازش کند. این در حالی است که آفریننده هر چیزی، آن چیز را به وسیله چیزی دیگر به وجود می‌آورد، در حالی که خداوند خالق لطیف، از «هیچ» ساخت و آفرید و به وجود آورد.

ابن بابویه، نقل می‌کند: محمد بن عبد اللّه بن مطلب شیبانی، ازمحمد بن حسین بن حفص خثعمی کوفی، از عباد بن یعقوب، از علی بن‌هاشم، از محمد بن عبد اللّه، از ابو عبیدة بن محمد بن عمار، از پدرش، از پدر بزرگش عمّار روایت کرده است که: در برخی غزوه‌ها همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودم و علی علیه السلام پرچم داران را به قتل رساند و آن‌ها را متفرق ساخت و عمرو بن عبد اللّه جُمَحی و شبیة بن نافع را به قتل رساند. نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! علی علیه السلام در راه خدا آن گونه که شایسته است، جهاد کرد. فرمود: زیرا وی از من است و من از او هستم

و او وارث علم من است، و دَین و بدهی مرا به جای می‌آورد، و به وعده‌های من جامه عمل می‌پوشاند و جانشین من است و اگر او نبود، مؤمن واقعی بعد از من شناخته نمی‌شد. دشمن وی، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست و دوستدار وی، دوستدار من است و دوستدار من، دوستدار خداست. او پدر دو نوه من است و امامان از نسل وی هستند. خداوند تعالی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را از نسل وی خارج می‌سازد و مهدی این امت از آن‌هاست. عرض کردم: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت شوند! این مهدی کیست؟ فرمود: ای عمّار! خداوند تعالی به من فرمود که از نسل حسین، نُه امام خارج می‌شوند، که نهمین آن‌ها غیبت خواهد کرد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ در این آیه است: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ»، غیبتی بلندمدت خواهد داشت که گروهی از آن دست خواهند کشید و ناامید خواهند شد و گروهی بر آن ثابت قدم خواهند ماند، و آن گاه که آخر الزمان فرا رسد، ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و برای تأویل آیات خواهد جنگید، آن گونه که من برای تنزیل این آیات جنگیدم. او هم نام من است و شبیه ترین مردم به من است. ای عمّار! بعد از من فتنه ای به پا خواهد شد، بنابراین هرگاه چنین چیزی اتفاق افتاد، از علی علیه السلام پیروی کن و همراه وی باش؛ زیرا وی همراه حق است و حق همراه وی است. ای عمّار! تو بعد از من به همراه علی با دو گروه خواهی جنگید: ناکثین یا پیمان شکنان و قاسطین یا ظالمین و سپس به دست گروه سرکش به قتل خواهی رسید. عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرگ من در راه رضایت شما و خداوند است؟ فرمود: آری،

در راه رضایت و خشنودی خداوند و من است، و آخرین غذای تو در دنیا، مقداری شیر خواهد بود.

هنگامی که جنگ صِفّین فرا رسید، عمار بن یاسر نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا! آیا به من اجازه می‌دهید که بجنگم؟ فرمود: رحمت خداوند بر تو باد! عجله نکن و هنگامی که یک ساعت گذشت، همین سخن را برایشان تکرار کرد و حضرت باز از وی خواست که عجله نکنند و برای بار سوم نزد ایشان رفت و اجازه جنگ خواست. امیر المؤمنین علیه السلام گریست. عمار به ایشان نگاه کرد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، این همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من توصیف کرد. امیر المؤمنین علیه السلام از مرکب خویش فرود آمد و عمار را در آغوش گرفت و با وی خداحافظی کرد. سپس فرمود: ای ابا یقظان! خداوند از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و من، پاداش خیر و نیکی به تو دهد. تو نیکوترین برادر و بهترین دوست بودی. سپس حضرت علیه السلام گریست و عمار گریست و گفت: به خدا سوگند، ای امیر المؤمنین! فقط با علم و آگاهی از تو پیروی کردم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روز خیبر شنیدم که می‌فرمود: ای عمار! بعد از من فتنه ای به پا خواهد شد، پس هرگاه چنین اتفاقی افتاد، از علی علیه السلام و حزب وی پیروی کن؛ زیرا وی همراه حق است و حق همراه وی است، و بعد از من با پیمان شکنان و ظالمین خواهی جنگید. ای امیر المؤمنین! خداوند والاترین پاداش نیک را به تو دهد؛ زیرا که تو آن چه بر عهده ات بود را به انجام رساندی و ابلاغ نمودی و پند و نصیحت کردی.

سپس بر مرکب خویش سوار شد و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بر مرکب خویش سوار شدند. سپس به سمت جبهه جنگ رفت. پس آب خواست، به وی گفتند که آب تمام شده است؛ یکی از انصار آمد و به وی شیر نوشاند. سپس گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به من فرموده بود که آخرین غذاهای من در دنیا، شیر خواهد بود. سپس بر دشمن حمله کرد و هجده نفر از آنان را به قتل رساند، تا این که دو نفر از اهالی شام به مبارزه وی آمدند و با ضربه نیزه او را به شهادت رساندند. هنگامی که شب شد، امیر المؤمنین علیه السلام بر مقتولان گذر

می کرد که عمار را به خاک افتاده در میان مقتولان یافت. سر عمار را بر ران خویش قرار داد و گریست و این ابیات را گفت:

ألا أیُّهَا المَوتُ الَّذِی لَیسَ تارِکِی***أرِحنِی فَقَد أفنَیتَ کُلَّ خَلِیلِ

ای مرگی که مرا ترک نخواهی کرد، مرا راحت کن (به سراغ من بیا)؛ زیرا همه دوستان و یاران مرا نابود کردی.

أیَا مَوتُ کَم هَذَا التَّفَرُّقِ عَنوَةً***فَلَستَ تُبَقِّی خُلَّةً لِخَلِیلِ

ای مرگ! چقدر این جدایی سخت و طاقت فرساست! تو هیچ دوست و هیچ یار و رفیقی را برای کسی باقی نمی‌گذاری.

أرَاکَ بَصِیراً بِالَّذِینَ أُحِبُّهُم***کَأنَّکَ تَمضِی نَحوَهُم بِدَلِیلِ

می بینم نسبت به آنانی که به آن‌ها عشق می‌ورزم، کاملاً آگاه و بینا هستی؛ مانند این است که همراه با یک راهنما به سمت آن‌ها می‌روی.

علی بن ابراهیم، نقل می‌کند: محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی فزاری، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب روایت کرده است که: از امام رضا علیه السلام در خصوص این آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ»، پرسیدند. فرمود: آب شما درهای شماست، یعنی ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین است و ائمه درهای خداوند، بین او و آفریدگانش هستند «فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ» منظور علم امام است.

علی بن ابراهیم، نقل می‌کند: پدرم از اسحاق بن هیثم، از علی بن حسین عبدی، از سلیمان اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، برای من نقل کرده است: به وی گفته شد: گروهی از این امت مدّعی هستند که بنده ای که گناهی مرتکب می‌شود، از رزق و روزی محروم می‌شود، آیا این گونه است؟ ابن عباس گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، در قرآن، این امر از آفتاب نیم روز واضح‌تر است، و خداوند آن را در سوره «ن وَالْقَلَمِ» ذکر نمود، که پیرمردی دارای باغ‌هایی بود، که هیچ محصول از آن باغ‌ها وارد منزلش نمی‌شد، مگر آن که حق هر صاحب حقی را می‌داد و هنگامی که آن پیرمرد از دنیا رفت، پسرانش وارث او شدند. او دارای پنج پسر بود. در آن سالی که پدرشان از دنیا رفت، باغ‌های آن‌ها محصولی بی نظیر داد، آن‌ها بعد از نماز عصر به باغ‌های خویش رفتند و به آن همه محصول نگاه کردند که در روزگار پدرشان نظیر آن سابقه نداشت. بنابراین هنگامی که آن همه محصول را دیدند طغیان و سرکشی کردند و به همدیگر گفتند: پدر ما، پیر مرد سالخورده ای بود که عقل خویش را از دست داده بود. پس بیایید پیمان

ببندیم که امسال، چیزی از محصول خویش را به هیچ کدام از مسلمانان فقیر ندهیم تا این که پولدار شویم و مال ما زیاد شود. آن گاه، همان روش پدر را در سال‌های آینده در پیش می‌گیریم. چهار نفر از آنان، این پیشنهاد را پذیرفتند، ولی یکی از آنان قبول نکرد و عصبانی شد، و این همان کسی است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ».

آن مرد گفت: ای ابن عباس! از نظر سِنّی، در میانه آن‌ها بود؟ گفت: خیر، بلکه از نظر سِنّی از همه آن‌ها کوچک‌تر بود، ولی از نظر عقلی از همه آن‌ها بزرگ تر. میانه قوم، بهترین آن‌هاست، و دلیل بر آن، سخن خداوند عزّ و جلّ در قرآن که شما، ای امت محمد! کوچک ترین امت‌ها هستید، ولی در عین حال بهترین آن‌ها هستید «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»[و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم]. پس برادرشان به آن‌ها گفت: تقوای خدا پیشه کنید، و به همان راه و روش پدرتان عمل کنید، سلامت خواهید یافت و به سود خواهید رسید، ولی آنان به وی حمله کردند و به شدت به وی آسیب رساندند و وقتی برادرشان فهمید که قصد جان وی را دارند، از روی اجبار شریک آن‌ها در آن کار شد. به خانه خویش رفتند و سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه آن برچینند بدون آن که به خواست و اراده خداوند توجه داشته باشند. بنابراین خداوند سزای آن گناهاشان را به آن‌ها دارد و آن محصول را که در شُرُف برداشت کردن آن بودند، از دست ایشان ربود و داستان آنان را در قرآن ذکر کرد: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ* وَلَا يَسْتَثْنُونَ* فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ* فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»، می‌گوید: مانند چیزی سوخته شده می‌باشد. آن مرد گفت: ای ابن عباس! «صَریم» چیست؟ پاسخ داد: شب دیجور و

ظلمانی، شبی که هیچ اثری از نور در آن نباشد. بنابراین هنگامی که صبح شد: «فَتَنَادَوا مُصْبِحِينَ* أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ»، ابن عباس ادامه داد: «فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ». آن مرد گفت: ای ابن عباس! «تخافت» چیست؟ پاسخ داد: به آرامی با همدیگر صحبت می‌کردند تا این که شخص دیگری صحبت‌های آنان را نشنود. و گفتند: «لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ* وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ» و به گمان خویش می‌روند که محصول آن را برچینند و از بلا و عذاب الهی که بر آن‌ها نازل گشته بود، اطلاعی نداشتند «فَلَمَّا رَأَوْهَا» و آن بلایی که بر باغ‌های آن‌ها نازل شده است را دیدند «قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» بنابراین خداوند به خاطر آن گناهی که مرتکب شدند، آن‌ها را از آن رزق و روزی محروم کرد، و در واقع در حق آنان ظلمی نکرده است «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ* قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ* فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ»، ابن عباس می‌گوید: همدیگر را به خاطر آن تصمیم شومی که گرفته بودند، سرزنش می‌کردند «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ* عَسَى رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» پس خداوند فرمود: «كَذَلِکَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

ابن بابویه نقل می‌کند: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که رحمت خداوند بر وی باد - از محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن، از بکر، از حسین بن سعید، از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است که درباره این آ یه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» فرمود: حجاب و پوششی از نور باز

می‌شود و مؤمنین در حال سجده بر زمین می‌افتند، و کمر منافقان خشک و صاف می‌شود و نمی‌توانند سجده کنند.

و از او، از پدرش نقل می‌کند: سعد بن عبد اللّٰه، از ابراهیم بن‌هاشم، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» نقل می‌کند: منزه است خداوند جبّار و توانا- سپس به پای خویش اشاره کرد و شلوار را از آن کنار زد - فرمود: «وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»، آن گاه که قوم مات و مبهوت می‌شوند و ترس و هیبت بر آنان چیره می‌شود، و سرافکنده می‌شوند و جانشان به لب می‌رسد «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»، ابن بابویه می‌گوید: منظور از این سخن امام صادق علیه السلام: «منزه است خداوند جبّار، در حالی که به پای خویش اشاره می‌کرد و شلوار را از آن کنار زد» به این معناست که خداوند جبّار منزه است از این که به این پا که این ویژگی‌های آن است، توصیف شود.

محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد اللّٰه بن جندب، از سفیان بن سِمط روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند، اگر خیر و نیکی بنده ای را بخواهد، هرگاه گناهی مرتکب شود، بلایی بر وی نازل می‌کند و استغفار و طلب آمرزش را به یاد او می‌آورد، و هرگاه شرّ و بدی را برای بنده ای بخواهد، اگر گناهی مرتکب شود، نعمتی در پی آن می‌دهد تا این که استغفار کردن را از یاد ببرد و به گناه خویش ادامه دهد و زیاده

روی کند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»، با نعمت بخشیدن در برابر گناهان.روایاتی در این زمینه در سوره اعراف ذکر شد.

ابن بابویه: از حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: چهارشنبه، همواره روز نحس و شومی است، به این دلیل که آن روز، اولین و آخرین روزی است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا».

شرف الدین نجفی، از محمد برقی، از حسین بن سیف بن عمیره، از برادرش، از منصور بن حازم، از حمران نقل می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که تلاوت می‌کرد: «وَجَاء فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ»، و فرمود: «وَجَاء فِرْعَوْنُ» منظور خلیفه سوم است، «وَمَن قَبْلَهُ» منظور دو خلیفه اول است«بِالْخَاطِئَةِ» زن سرخ رو (حُمَیرا) که همان عائشه است. و فرمود: و در این آیه: «وَالْمُؤْتَفِكَاتُ» اهل بصره هستند. در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در خطاب به اهالی بصره آمده است: «ای اهل مؤتکفه! که سه بار با اهالی آن نگونسار شده است و بر خداوند است که بار چهارم را نیز به پایان برساند.» معنای ائتکف بأهلها: یعنی این که آن‌ها را در خاک فرو برد.و این سخن امیر المؤمنین علیه السلام را به طور کامل‌تر در هنگام شرح این آیه: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى»[و شهرها (ی سدوم و عاموره) را فرو افکند] ذکر شد.

ابن بابویه، نقل می‌کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبد اللّٰه، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی نقل کرده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: حمل کنندگان عرش، هشت نفر هستند، هر کدام از آنان، هشت چشم دارند که هر کدام از چشم‌های آنان به اندازه دنیاست.

و نیز او، نقل می‌کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید برای ما نقل کرده است که: محمد بن حسن صفّار در حدیثی مُرسَل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: همانا حمل کنندگان عرش، هشت نفر هستند، که یکی از آنان به صورت انسان است که نزد خداوند برای فرزندان آدم طلب روزی می‌کند، و دیگری به صورت خروس می‌باشد که نزد خداوند برای پرندگان طلب روزی می‌کند، و سومی به صورت شیر است که برای حیوانات درنده، نزد خداوند طلب روزی می‌کند و چهارمی به صورت گاو نر است که برای چهارپایان نزد خداوند طلب روزی می‌کند، و گاو نر از آن زمان که بنی اسرائیل، آن گوساله را پرستیدند، سرافکنده است، و آن گاه که روز قیامت فرا رسد، هشت نفر می‌شوند.

محمد بن عباس: از جعفر بن محمد بن مالک، از احمد بن حسین علوی، از محمد بن حاتم، ازهارون بن جَهْم، از محمد بن مسلم نقل می‌کند:

شنیدم امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»[کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند] می‌فرماید: منظور از این آیه، محمد و علی و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - که صلوات و درود خداوند بر آنان باد – هستند؛ یعنی این که اینان همان کسانی اند که اطراف عرش هستند.

و ابن مغازلی شافعی همین روایت را در کتابش از طرق مختلف و با سند از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می‌کند که همگی آن روایت دارای یک معنا و مفهوم است و آن این است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌فرماید: دو فرشته محافظ علی بن ابی طالب به دلیل این که همراه علی علیه السلام هستند، بر دیگر فرشتگان فخر می‌فروشند از آن جهت که هیچ چیزی را که خداوند عزّ و جلّ را خشمگین کند، به او گزارش نداده اند.

علی بن ابراهیم، نقل می‌کند: جعفر بن محمد از عبد الکریم بن عبد الرحیم روایت کرده است که: من می‌دانم که در نامه اعمال اصحاب یمین و اصحاب شمال چه چیزی وجود دارد. آن چه در نامه اعمال اصحاب یمین می‌باشد این است: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم.

عیاشی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هرگاه که روز قیامت فرا رسد، هر شخص به همراه امامی که در آن

عصر بوده، فرا خوانده می‌شود. بنابراین اگر امام عصر خویش، وی را تأیید کند، نامه اعمال وی به دست راستش تحویل داده می‌شود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ»[(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم، پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند] و «یمین» یعنی همان سمت راست، همانا تأیید کردن امام است؛ زیرا نامه ای است که آن را می‌خواند. خداوند می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ * إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» و کتاب همان امام است، و هر کس همان گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید، او را در پشت سر خویش افکند: «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»[پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند] و هر کس او را انکار کند از اصحاب شمال خواهد بود، همان کسانی هستند که خداوند می‌فرماید: «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ»[و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار] تا پایان آیه.

و نیز وی، از حسن بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر، از شیخ مدینی، از کسی که این حدیث را روایت کرده است، از زراره نقل کرده است: امام محمد باقر علیه السلام نزد هشام بن عبد الملک رفت. وی در دادن اجازه ورود به ایشان تأخیر کرد. حضرت غمگین شد. حاجب آن جا مسن بود و صاحب

فرزند نمی‌شد. امام محمد باقر علیه السلام به وی نزدیک شد و فرمود: می‌توانی مرا نزد هشام بن عبد الملک برسانی؟ اگر این کار را انجام دهی، دعایی به تو یاد می‌دهم که صاحب فرزند شوی؟ عرض کرد: آری، و حضرت را به پیش هشام بن عبد الملک رساند و هشام تمام خواسته‌های حضرت را برآورده کرد. آن گاه حاجب به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! آن دعایی را که فرمودی، به من یاد می‌دهی؟ فرمود: آری، هر روز صبح و شب، هفتاد مرتبه «سبحان اللّه» بگو و ده مرتبه استغفار کن و نُه مرتبه «سبحان اللّه» بگو و بار دهم «سبحان اللّه» را با استغفار تمام کن؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا»، حاجب این موارد را انجام داد و صاحب فرزندان نیک و خانواده بزرگی شد که از آن پس همواره نزد امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام می‌رفت. سلیمان گفت: با دخترعمویم ازدواج کردم، ولی صاحب فرزند نشدم، این دعا را به همسر خویش یاد دادم و صاحب فرزند شدم و همسر من بر این باور است که هر زمان که بخواهد آبستن شود، با خواندن این دعا آبستن می‌شود و این دعا را به چندین نفر از بنی‌هاشم که صاحب فرزند نمی‌شدند، یاد داد و الحمد لله آنان دارای فرزندان بسیاری شدند.

و با همین سند، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: مدثر، موجودی است در رجعت. مردی به آن حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین! پیش از روز قیامت، آن‌ها زنده هستند یا مرده؟ گفت: حضرت در این هنگام فرمود: بعد از

رجعت، ناسپاسی ناشی از کفر، شدیدتر از کفر و ناسپاسی قبل از رجعت خواهد بود.

و نیز از وی: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از معلّی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام نزد شما بود که به بنی دیوان آمد و با یک دینار سه لباس خرید: پیراهنی تا بالای پاشنه پا و شلواری تا نیمه ساق پا و ردایی که از جلو تا سینه و از پشت تا سُرین وی بود. سپس دستان خویش را به آسمان بالا برد و تا آن زمان که وارد منزل شد، به خاطر پوششی که خداوند عزّ و جلّ به وی عطا کرده است، خداوند را شکرگذار بود. سپس فرمود: این همان لباس و پوششی است که باید مسلمانان به تن کنند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ولی امروزه این امکان برای آن‌ها وجود ندارد که چنین لباسی را بر تن کنند، و اگر ما این کار را انجام می‌دادیم، ما را دیوانه می‌پنداشتند و می‌گفتند که ریاکار هستیم؛ در حالی که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ»، آن گاه فرمود: لباس‌های خویش را کوتاه کن و اجازه نده که لباس‌هایت روی زمین کشیده شود. آن هنگام که قائم ما عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف ظهور کند، چنین لباسی بر تن خواهد داشت.

و نیز از او: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت شده است که: امام جعفر صادق علیه السلام مردی را دید که

لباس‌های وی خیلی بلند بود به طوری که به زمین کشیده می‌شد. پس فرمود: این لباس، طاهر نیست.

شیخ مفید: از محمد بن یعقوب - که رحمت خداوند بر وی باد - با سند خود، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه پرسیده شد: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» و ایشان فرمود: امامی از ما غایب خواهد بود، و آن گاه که خداوند عزّ و جلّ بخواهد امر خویش را به منصه ظهور برساند، به قلب آن امام غایب، اشاره ای می‌کند و آن امام، قیام خواهد کرد و امر خدای عزّ و جلّ را جاری خواهد ساخت.

علی بن ابراهیم: در خصوص ولید بن مغیره نازل شده است که پیرمرد سالخورده و با تجربه ای بود و از مردان زیرک و باهوش عرب بود و از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را مسخره می‌کردند. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم در اتاقی می‌نشست و قرآن را تلاوت می‌نمود. قریشی‌ها نزد ولید بن مغیره گرد آمدند و گفتند: ای ابا عبد شمس! این چیزی که محمد می‌گوید، چیست؛ شعر است یا پیش گوئی است و یا خطبه است؟ گفت: اجازه دهید من سخنان وی را گوش دهم. به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم نزدیک شد و گفت: از شعرهای خویش برای من بخوان. حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله فرمود: این سخنان شعر نیست؛ بلکه کلام و سخن خداوند است که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزید. گفت: مقداری از آن سخنان را بر من تلاوت کن. پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سوره فصّلت را

بر وی خواند و آن گاه که به این آیه رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا» منظور قریش است «فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ»[پس اگر روی برتافتند، بگو: شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم] ولید از وحشت لرزید و مو بر اندام وی راست شد و به منزل خویش رفت ودر این زمینه، سخنی با قریشی‌ها نگفت و به سراغ آنان نرفت. پس قریشی‌ها نزد ابو جهل رفتند و گفتند: ای ابا حکم! ابا عبد شمس به دین محمد گرایش پیدا کرده است. به نظر تو دیگر نزد ما نمی‌آید؟ ابو جهل نزد ولید رفت و به او گفت: ای عمو! ما را سرشکسته کردی و آبروی ما را بر باد دادی و زبان دشمنان ما را بر سر ما دراز کردی و به دین محمد گرایش پیدا کردی! پاسخ داد: به دین محمد گرایش پیدا نکرده ام، ولی سخنانی از وی شنیدم که تکان دهنده بود و مرا به لرزه انداخت. ابو جهل به وی گفت: آیا سخنان وی از نوع خطبه بود؟ گفت: خیر، خطبه، کلامی متصل و مرتبط است، و این سخنان به نثر است و هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارد. گفت: پس کلام وی شعر بود؟ گفت: خیر، من انواع شعرهای عرب از بحر بسیط و مدید و رمل و رجز را شنیده ام، ولی کلام وی شعر نبود. ابو جهل گفت: پس کلام وی چه بود؟ گفت: اجازه بده فکر کنم.

فردای آن روز به او گفتند: ای ابا عبد شمس! درباره آن چه به تو گفتیم، نظرت چیست؟ گفت: بگویید سخنان او سحر و جادو است که دل انسان‌ها را شیفته خویش می‌کند. پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا»، به این دلیل «وحید» نامیده شد که به قریش گفت: من به تنهایی به مدت یک سال پوشش کعبه را به عهده می‌گیرم و شما و همراهانتان نیز به مدت یک سال به عهده بگیرید. وی دارای ثروت فراوانی بود و باغ‌هایی داشت و ده فرزند پسر داشت و ده

بنده که هر کدام از بندگانش دارای هزار دینار بود که با آن تجارت می‌کرد؛ او در آن زمان، سرمایه داری بی چون و چرا بود. پس خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا * وَبَنِینَ شُهُودًا * وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِیدًا * ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ * کَلَّا إِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا».

و نیز از وی، نقل می‌کند: احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از محمد بن عبد اللّه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از زکریا موصلی، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدّش علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در این آیات: «کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْیَمِینِ * فِی جَنَّاتٍ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِینَ * مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ»، منظور از گناهکاران، همان کسانی هستند که ولایت تو را انکار کردند «قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ * وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ * وَکُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِینَ»، پس اصحاب یمین به آنان می‌گویند: مگر این همان کسی نبود که از او صرف نظر کردید. پس چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟ می‌گویند: روز جزا را انکار می‌کردیم تا این که مرگ به سراغ ما آمد. پس به آن‌ها گفتند: ای گناهگاران! این همان چیزی است که شما را به دوزخ کشاند، و روز جزا، روز پیمان و میثاق است، آن روز که ولایت تو را دروغ انگاشتند و از تو نافرمانی کردند و تکبر ورزیدند.

محمد بن عباس: از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّه بن حمّاد، ازهاشم صیداوی نقل می‌کند: امام جعفر صادق علیه السلام

به من فرمود: ای‌هاشم! پدرم که از من نیکوتر است، از جدّم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برای من نقل کرده است: هیچ مردی از مردان فقیر مؤمن شیعه ما نیست، مگر این که تَبِعه بر او نیست. عرض کردم: فدایت شوم! تَبِعه چیست؟ فرمود: منظور، پنجاه و یک رکعت نماز و سه روز روزه گرفتن در هر ماه است، آن گاه که روز قیامت فرا رسد، در حالتی که چهره‌های آنان مانند ماه شب چهاردهم می‌درخشد، از قبرهای خویش خارج می‌شوند، و به هر کدام از آن‌ها گفته می‌شود: هر آن چه طلب کنی، محقّق می‌شود. پس می‌گوید: از خداوند می‌خواهم که چهره حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را ببینم. می‌فرماید: پس خداوند عزّ و جلّ به بهشتیان اجازه می‌دهد که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را زیارت کنند. و می‌فرماید: منبری از نور در یکی از درانیک (جمع دُرنوک، به معنای سرسرا) بهشت برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نصب می‌شود که دارای هزار پله است که فاصله میان پلکان‌های آن، به اندازه یک دویدن اسب است. پس محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای آن می‌روند. و فرمود: اطراف آن از شیعه آل محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین موج می‌زند، و خداوند به آن‌ها نگاه می‌کند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، می‌فرماید: پس بر آن‌ها نور افشانده می‌شود، به طوری که زمانی که بر می‌گردند، حوریان بهشتی نمی‌توانند چشم از آن‌ها بردارند (از دیدن آن‌ها سیر نمی‌شوند). سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای‌هاشم! لِمِثلِ هَذَا فَليَعمَلِ العَامِلُونَ [برای چنین پاداشی باید کوشندگان بکوشند].

و صاحب کتاب تحفة الاخوان همین حدیث را با سند خود، از محمد بن عباس، ازهاشم صیداوی این گونه نقل می‌کند: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای‌هاشم!... و همین حدیث را نقل می‌کند. با این تفاوت که در این حدیث علاوه بر چیزی که نقل شده آمده است: هیچ مردی از مردان فقیر شیعه ما نیست، مگر این که تبعه بر اوست. عرض کردم: فدایت شوم! تَبِعه چیست؟ فرمود: پنجاه و یک رکعت نماز و سه روز روزه گرفتن در هر ماه است. و همچنین در این حدیث آمده است: اطراف آن منبر از شیعه محمد صلی اللّٰه علیه و آله و آل محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین موج می‌زند، و خداوند عزّ و جلّ به آن‌ها نگاه می‌کند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، یعنی به نور پروردگار خویش- و فرمود: - و خداوند عزّ و جلّ بر آن‌ها نور می‌افشاند، به طوری که هر کدام از آنان زمانی که نزد حوریان بهشتی (که همسرانشان هستند)، باز می‌گردند، همسرحوری ایشان نمی‌تواند چشم از آن‌ها بردارد (از دیدن آن‌ها سیر نمی‌شود). سپس امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»[برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان بکوشند].

علی بن ابراهیم: قَمطَریر به معنی شدید است. و منظور از: «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ»[در آن (بهشت) بر تختها (ی خویش) تکیه زنند] در حجله‌ها نشسته اند در حالی که بر تخت‌هایی تکیه داده اند؛ و منظور از: «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا» [و سایه‌ها (ی درختان) به آنان نزدیک است]، فاصله آن‌ها با سایه درختان اندک است، و منظور از: «وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا»، [و میوه‌هایش (برای چیدن) رام *] میوه آن درختان از شاخه‌ها

آویزان است، به طوری که هم در حالت نشسته و هم در حالت ایستاده می‌توان از میوه آن درختان چید. و منظور از: «وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا * قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ» [و ظروف سیمین و جامهای بلورین پیرامون آنان گردانده می‌شود * جامهایی از سیم] «أَكْوَابٍ»: کوزه‌های بزرگ است که دسته یا دستگیره ندارند؛ اینها ظرف‌هایی از جنس نقره هستند که اهل بهشت به وسیله آن می‌نوشند «قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا»[درست به اندازه (و با کمال ظرافت) آن‌ها را از کار در آورده اند] می‌گوید: طبق ظرفیت و درجه سیراب شدن آن‌ها ساخته شده است، به طوری که نه اضافه می‌آید و نه کم می‌آید، و در این آیه: «مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»[پرنیان نازک و دیبای ستبر]، منظور از «استبرق»، دیبا است.

شیخ مفید در اختصاص: در حدیثی مسند از رجال خود از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل می‌کند: ای علی! دیشب چه کاری انجام دادی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! برای چه می‌پرسید؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چهار فضیلت ارجمند درباره تو نازل شده است. عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شوند! چهار درهم داشتم، درهمی در شب، و درهمی در روز، و درهمی در خفا، و درهمی آشکارا صدقه دادم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره تو این آیه را نازل کرد: «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِى سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لاَ يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُواُ مَنًّا وَلاَ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»[کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آن چه انفاق کرده اند، منّت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان

نیست و اندوهگین نمی‌شوند]، سپس فرمود: آیا کاری غیر از این انجام دادی؟ زیرا خداوند عزّ و جلّ هفده آیه پی در پی بر من نازل کرد که به یکدیگر ارتباط دارد: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» تا آن جا که می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا».

ابن شهر آشوب: از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان، از مجاهد و ابن عباس روایت کرده است که: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ» کسانی که از گناهان پرهیز کردند عبارتند از: علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که زیر سایه درختان و در چادرهایی از مروارید هستند که هر کدام از آن چادرها یک فرسخ در یک فرسخ پهنا دارد، - سپس حدیث را ادامه می‌دهد تا آن جا که می‌فرماید- : «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» یعنی پیروی کنندگان از خداوند که همانا اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند، جایگاه آنان در بهشت است.

ابن فَهْد در (العُدّه) نقل می‌کند: در حدیث معاذ بن جبل، معاذ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: مردم را پاره نکن (تار و مار نکن)، که سگ‌های جهنم تو را تکه تکه خواهند کرد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا»، آیا می‌دانی «ناشطات» چیست؟ آن‌ها سگ‌های اهل دوزخ هستند که گوشت و استخوان را می‌خورند.

سپس نقل می‌کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» روایت شده است که فرمود: منظور، جان‌های مؤمنان است که همانند دنیا به سوی بهشت از یکدیگر سبقت می‌گیرند، و جان‌های کفّار نیز مانند آن به سوی آتش دوزخ از یکدیگر سبقت می‌گیرند.

سعد بن عبد اللّٰه: از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از محمد بن عبد اللّٰه بن حسین نقل می‌کند: همراه پدرم نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم، و پدرم به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره «گرّه» (بازگشت) چیست؟ فرمود: نظر من همان چیزی است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید، که بیست و پنج شب قبل از این که این آیه بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل شود، تفسیر آن نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمده بود. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «تِلْکَ إِذًا کَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» آن گاه که به دنیا باز می‌گردند، در حالی که انتقام خویش را نگرفته اند. پدرم به ایشان عرض کرد: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ»، منظور از آن چیست و خداوند چه چیزی را اراده فرموده است؟ فرمود: آن گاه که از آن‌ها انتقام گرفته می‌شود و بدن‌ها می‌میرند، جان‌ها بیدار می‌ماند که نه به خواب می‌روند و نه می‌میرند.

محمد بن عباس، نقل می‌کند: ابو عبد اللّٰه محمد بن احمد، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعة بن مهران، از جابر بن یزید، از

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: بازگشت مبارک و سودمند در روز قیامت، ولایت من و پیروی از من و ولایت علی علیه السلام و جانشینان بعد از وی و پیروی از آنان است که خداوند آن‌ها را به خاطر همین ولایت، همراه با من و جانشین من علی علیه السلام و جانشینان وی - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - وارد بهشت می‌کند. (و از سوی دیگر) بازگشت زیان آور، دشمنی با من و عدم پیروی از من و دشمنی با علی علیه السلام و جانشینان وی است که خداوند آنان را به خاطر همین نافرمانی، وارد پایین ترین درجات دوزخ می‌کند.

و از او: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن حسین، از محمد بن سنان، از ابو سعید مکاری، از ابو حمزه ثمالی، از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند: مردی به همراه خانواده خویش سوار کشتی شدند و به دریا رفتند. کشتی در اثر طوفان غرق شد و تنها کسی که نجات یافت، زن آن مرد بود که با چنگ زدن به تخته ای از تخته‌های آن کشتی به جزیره ای رسید. در آن جزیره، راهزنی بود که بسیار اهل گناه بود و به حریم خداوند تجاوز می‌کرد. این راهزن ناگهان زنی را در کنار خویش یافت و به آن زن گفت: انسان هستی یا جنّ؟ گفت: بلکه انسان هستم. راهزن بدون این که چیز دیگری به آن زن بگوید، آن گونه که یک مرد در کنار همسرش می‌نشیند، در کنار آن زن نشست و خواست که با وی نزدیکی کند، ولی آن زن را اضطراب فرا گرفت (امتناع کرد). به وی گفت: چرا امتناع می‌ورزی؟ گفت: از این می‌ترسم، و به آسمان اشاره کرد. آن راهزن گفت:

قبلاً چنین کاری را انجام داد ه ای؟ پاسخ داد: به عزّت و جلال او سوگند که چنین کاری را انجام نداده ام. گفت: تو تا این اندازه از او می‌ترسی، در حالی که تاکنون دست به چنین کاری نزدی! این در حالی است که من تو را به چنین عملی وادار می‌کنم. به خدا سوگند! بر من واجب‌تر است که تا این اندازه از خداوند بترسم و تقوای او را داشته باشم. بنابراین آن جا را ترک کرد و راهی منزل خویش شد و دست به هیچ کاری نزد و تنها همّ و غمّ وی، توبه کردن و بازگشت به خویشتن بود. او در راه بازگشت به منزل، راهبی را دید که در همان مسیر راه می‌رفت. چندی بعد، سوزش آفتاب شدّت یافت و آن راهب به آن راهزن گفت: از خداوند بخواه که به وسیله ابری بر ما سایه افکند؛ زیرا سوزش آفتاب بسیار شدت گرفته است. آن راهزن پاسخ داد: من هیچ عمل نیک از خود نزد خداوند نمی‌بینم، لذا این جسارت را در خودم نمی‌بینم که از خداوند چیزی را طلب کنم. راهب گفت: می‌خواهی من دعا کنم و تو آمین بگویی؟ آن راهزن جوان پیشنهاد آن راهب را پذیرفت. پس راهب دعا می‌کرد و آن جوان آمین می‌گفت. طولی نکشید که ابری بر آن‌ها سایه افکند و مدت طولانی از روز در زیر سایه آن راه رفتند تا این که به دو راهی رسیدند که راهب در یک مسیر و آن جوان در مسیر دیگری گام برداشت. آن تکه ابر، همراه آن جوان در آن مسیر رفت. راهب گفت، تو از من نیکوتری؛ زیرا دعای تو مستجاب شد، ولی دعای من مستجاب نشد؛ پس ماجرایت را برایم تعریف کن. ماجرای آن زن را برایش تعریف کرد. آن راهب گفت: آن گاه که ترس وجودت را فرا گرفت، خداوند گناهان گذشته تو را آمرزید. در آینده، مراقب رفتار و اعمال خودت باش.

ابن شهر آشوب: از سفیان بن عیینه، از زهری، از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند: «فَأَمَّا مَن طَغَی * وَآثَرَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا» منظور از کسی که طغیان کرده است، عَلْقَمة بن حارث بن عبد الدار است؛ و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید: علی بن ابی طالب علیه السلام است که ترس داشت و از معصیت و گناه امتناع کرد و نفس خود را از هوی و هوس بازداشت «فَإِنَّ الْجَنّة هِیَ الْمَأْوَی»، این آیه به علی علیه السلام و هر آن کس بر طریقت علی علیه السلام است، اختصاص دارد.

و طبرسی هم چنین نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه که عبد الله بن امّ مکتوم را می‌دید، می‌فرمود: خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق عبد الله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می‌کرد که او، خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور نگاه می‌داشت (کمتر به دیدار ایشان می‌رفت).

بستان الواعظین: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: برخی از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پرسیدند:

ای رسول خدا! آیا در روز قیامت، انسان، افراد نزدیک خویش را به یاد می‌آورد؟ فرمود: در سه جایگاه است که هیچ کسی، دیگری را به یاد نمی‌آورد: زمانی که شخص در برابر ترازوی اعمال قرار می‌گیرد که تمام

توجه او معطوف این است که آیا ترازوی وی سنگینی می‌کند یا خیر، و هنگام گذشتن از صراط است که آیا از صراط گذر خواهد کرد یا خیر، و هنگام تحویل نامه‌های اعمال است که آیا نامه اعمالش در دست راستش خواهد بود یا در دست چپ. در این سه جایگاه، انسان، همسر و خویشاوند و دوستان صمیمی و فرزندان و پدر و مادر خویش را به یاد نمی‌آورد و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»، که به دلیل آن همه خطرات عظیم و هولناکی که در آن جا هست، انسان تمام توجهش معطوف خویشتن می‌شود و به دیگری توجه ندارد. از خداوند می‌خواهیم که از رهگذر رأفت و رحمت و لطف خویش، آن لحظات را بر ما آسان و آرام گرداند.

و نیز از وی: با همین سند، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن‌هاشم، از کسی که از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند، گفت: ابرش کلبی از ایشان در مورد این آیه پرسید: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ». حضرت علیه السلام فرمود: چه چیزی به تو گفته شده است؟ عرض کرد: گفته اند: شاهد، روز جمعه است، و مشهود، روز عرفه است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آن گونه که به تو گفته شده، نیست. شاهد، روز عرفه است، و مشهود، روز قیامت است. مگر قرآن را نمی‌خوانی؟ خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»[آن (روز) روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می‌شوند].

علی بن ابراهیم: کسی که حبشه را برای غارت کردن یمن تشویق و ترغیب کرد، ذو نواس آخرین پادشاه حِمْیَر بود که یهودی شد و تمامی حِمیَری‌ها همراه وی بر این آیین شدند و او خود را یوسف نامید. مدتی بر همین منوال سپری شد، سپس به وی خبر رسید که در نجران بقایایی از دین مسیحی وجود دارد که آنان بر کیش و آیین عیسی و انجیل هستند و رئیس و رهبر این آئین، عبد اللّٰه بریا است. بنابراین مردم، ذو نواس را واداشتند که به آن جا رود و آن‌ها را به پذیرفتن کیش و آئین یهودی مجبور سازد. پس به سوی آن‌ها حرکت کرد تا این که به نجران رسید، و در آن جا هر که را بر آئین مسیحی بود، جمع کرد، و آئین یهودی را بر آن‌ها عرضه کرد، ولی آن‌ها از پذیرفتن این آئین امتناع ورزیدند، پس با آن‌ها به بحث و مجادله پرداخت و اصرار و پافشاری کرد، ولی آن‌ها از پذیرفتن کیش یهودی سرباز زدند و مرگ را اختیار کردند. پس ذونواس گودالی برای آن‌ها کند، و هیزم در آن جمع کرد و آتشی برافروخت. گروهی از آنان در آتش سوختند و گروهی با شمشیرهای آخته کشته شدند و به بدترین شکل آن‌ها را عذاب داد، تا جایی که تعداد افراد کشته شده به بیست هزار نفر رسید. مردی از آن مسیحیان به نام دَوْس ذو ثعلبان، سوار بر اسبی از آن جا گریخت. آنان به دنبال وی رفتند، اما آن‌ها در شن زار درمانده شدند و او از دست آن‌ها نجات یافت. و ذو نواس به سوی لشکریان از هم پاشیده خود بازگشت. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» تا آن جا که می‌فرماید: «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

سپس میان آسمانهای بلند را از هم گشود، و از فرشتگان مختلف خود پر کرد.

گروهی در سجده اند و آنان را رکوعی نیست، برخی در رکوعند بدون قدرت بر قیام، و عده ای بدون حرکت از جای خود در حال قیامند، و شماری منهای ملالت و خستگی در تسبیح اند، خواب در دیده، بیهوشی در عقل، سستی در کالبد، و غفلت فراموشی به آنان راه ندارد. و برخی امین وحی خداوند، و زبان گویا به سوی پیامبران، و واسطه اجرای حکم و امر حق اند.

گروهی محافظان بندگان از حوادث، و دربانان درهای بهشتهایند. بعضی قدمهایی ثابت در قعر زمینها، و گردن‌هایی بالاتر از برترین آسمان، و هیکل‌هایی از پهندشت هستی گسترده‌تر، و دوشهایی مناسب پایه‌های عرش دارند، دیدگانشان در برابر عظمت عرش به زیر افتاده، و در زیر آن جایگاه در بالهای خود پیچیده اند، بین آنان و موجودات ما دونشان حجابهایی از عزت و پرده‌هایی از قدرت افکنده شده، در خیال خود برای خداوند صورتی تصویر ننمایند، و صفات او را چون اوصاف مخلوقات نینگارند، و به اماکن محدودش نسازند، و او را به همانند و امثال اشاره نکنند.

سپس خداوند سبحان از قسمت‌های سخت و نرم و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص شد، آن گاه آن مادّه خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده در آورد، سپس از آن گل صورتی پدید کرد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی‌ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی‌ها.

آن صورت را خشکاند تا خود را گرفت، و محکم و نرم ساخت تا خشک و سفالین شد، و او را تا زمان معین و وقت مقرر به حال خود گذاشت. سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار گیرد، و اعضایی که به خدمت گیرد، و ابزاری که زندگی را بچرخاند، و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد و مزه‌ها و بوها و رنگها و جنسهای گوناگون را از هم باز شناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگهای مختلف، و همسانهایی نظیر هم، و اضدادی مخالف هم، و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی. از فرشتگان خواست به ادای امانتی که نزد آنان داشت، و وفا به عهدی که به آنان سفارش کرده بود در انجام سجده بر آدم و فروتنی برای اکرام به او اقدام نمایند، در آن وقت به فرشتگان گفت: «بر آدم سجده کنید. همگان سجده کردند جز ابلیس»که غرور و تکبر او را گرفت، و بدبختی بر او چیره شد، و به آفریده شدنش از آتش احساس عزت و برتری نمود، و به وجود آمده از خاک خشکیده را پست و بی مقدار شمرد. خداوند هم او را برای مستحق شدنش به خشم حق، و به کمال رساندن آزمایش و به انجام رسیدن وعده اش مهلت داد، به او گفت: «تو از کسانی هستی که تا وقت معین مهلت در اختیار آنان است». آن گاه آدم را در سرایی که عیشش بی زحمت در اختیار بود ساکن کرد، و جایگاهش را به امنیت آراست، و او را از ابلیس و دشمنی او ترساند. اما دشمنش به جایگاه زیبای او و همنشینی اش با نیکان رشک برد و او را بفریفت. آدم (به وسوسه دشمن) یقین را به تردید، و عزم محکم را به دو دلی، و شادی را به ترس جابجا کرد، و ندامت را به خاطر فریب خوردن به جان خرید. آن گاه خداوند سبحان در توبه را به

رویش گشود، و کلمه رحمت را به او تلقین کرد، و باز گشت به بهشت را به او وعده داد، سپس او را به این دنیا که محل آزمایش و از دیاد نسل است فرود آورد.

تفسیر عیاشی: هشام از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان داد و برای نماز ایستاد و گفت: ای محمد! جلوتر بایست. حضرت فرمود: تو جلوتر بایست، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: از وقتی که به ما امر شد به آدم سجده کنیم، هرگز بر انسان و آدمی پیش دستی نمی‌کنیم.

تفسیر عیاشی:هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای‌هارون! فاصله خانه تو از مسجد جامع چقدر است؟ عرض کردم: نزدیک است، فرمود: یک میل است؟ عرض کردم: شاید از آن هم نزدیک تر؛ پرسید: آن وقت تو همه نمازها را در آن جا نمی‌خوانی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نه، فدایتان شوم! چه بسا بعضی وقت‌ها از آن غافل می‌شوم، فرمود: اگر من نزدیک مسجد بودم، همه نمازها را در آن جا می‌خواندم. سپس در حالی که دست خود را حرکت می‌داد فرمود: هر مَلَک مقرّب و هر پیامبر و بنده صالحی در مسجد کوفان [کوفه] نماز خوانده است، حتی وقتی محمد صلّی اللّٰه علیه و آله به معراج می‌رفت، جبرئیل او را از این مسجد عبور داد و گفت: ای محمد! این مسجدِ کوفان است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به من اجازه بده تا دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم، و جبرئیل به او اذن داد و

حضرت پایین آمد و در آن جا دو رکعت نماز خواند. سپس امام فرمود: آیا نمی‌دانی در طرف راست آن مسجد یکی از باغ‌های بهشت و در طرف چپ آن هم یکی از باغ‌های بهشت قرار دارد و نماز واجبی که در آن جا خوانده می‌شود، معادل هزار رکعت نماز در جای دیگر، و نماز نافله در آن جا معادل پانصد نماز در جای دیگر است و نشستن در آن جا بدون این که قرآن خوانده شود، عبادت محسوب می‌شود؟! سپس انگشت اشاره خود را تکان داد و فرمود: بعد از مسجد الحرام و مسجدالنّبی هیچ مسجدی با فضیلت‌تر از مسجدِ کوفان نیست.

بصائر الدرجات: جابر جعفی می‌گوید: در خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم که فرمودند: ای جابر! ما و دوست دارانمان از یک طینت آفریده شده ایم؛ سفید، پاک و از اعلی علیین. ما از قسمت برتر این طینت و دوست دارانمان از قسمتی پایین تر. در روز قیامت که والا و پست به هم می‌پیوندد، ما دست به دامن پیامبر می‌زنیم و پیروان ما نیز دست به دامن ما می‌زنند. فکر می‌کنی خداوند، پیامبر و ذریه او را کجا خواهد برد و ذریه پیامبر، محبین خود را کجا می‌برند؟ جابر دست خود را بر هم زده و سه مرتبه گفت: به پروردگار کعبه داخل بهشت شدیم.

بصائر الدرجات: ابوالحجاج نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای اباالحجاج! خداوند محمّد و آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را از طینت علیین آفرید و دل‌های آن‌ها را از طینتی بالاتر از آن آفرید، و شیعیان ما را از طینتی پایین‌تر از علیین و دل‌های آن‌ها را از طینت

علیین آفرید. بنابراین دل‌های شیعیان ما از سرشت بدن‌های آل محمّد است. و خداوند دشمنان آل محمّد را از طینت سجین و دل‌های آن‌ها را از طینتی خبیث‌تر از سجین آفرید، و پیروان آن‌ها را از طینتی بدتر از طینت سجین و دل‌های آن‌ها را از سجین آفرید. بنابراین دل‌های آن‌ها از سرشت بدن‌های ایشان است و هر دلی متمایل به بدن خود خواهد بود.

و به عظمت و نورش همه آفریده‌ها در آسمان و زمین به کارهای گوناگون به سوی او وسیله تقرب می‌جویند، و هم به کیش‌های مشتبه و پراکنده، و هر چیزی که برداشته شده است، خدا به نور و عظمت و قدرتش او را حمل نموده است، که از جانب خودشان توانایی بر هیچگونه زیان و سود و مرگ و زندگی و زنده شدن ندارند.

همه چیز برداشته شده است حمل شده است و خداوند تبارک و تعالی نگهدار آن دو است که از جا به در نشوند، و آن‌ها را از ورای هر چیز فرا گرفته، و حیات هر چیز، و روشنی هر چیز است، بسیار منزه و برتر است از آنچه می‌گویند.

به او گفت: به من بگو: خداوند عزوجل در کجا قرار گرفته است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اینجا، آنجا، بالا، پائین، فراگیرنده ما و به همراه ما، و این است قول خداوند: «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا»{هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آن‌ها است، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آن‌هاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند

او با آن‌هاست}. پس کرسی محیط به آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها است و آنچه زیر زمین است می‌باشد؛ و اگر گفته خود را آشکار بگویی، به راستی که او می‌داند نهان و نهانتر را، و این است قول خداوند تعالی «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيم»{کرسی او آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته و نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.} و آنان که عرش را بر دوش دارند همان دانشمندانند که خدا دانشش را به آن‌ها داده و اشیائی که خدا در ملکوت خود آفریده از این چهار چیز خارج نیست که آن ملکوتی است که به برگزیده‌هایش ارائه نموده، و به خلیل خود علیه السلام نیز نمایانده و فرموده: «وَ كَذلِكَ نُرى إِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنين»{و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد}. و چگونه حاملان، عرش خدا را بردارند با اینکه او دلشان را زنده کرده و به نور او است که به معرفتش راه یافته اند.

درّ المنثور: از میسره آمده است که گفت: پاهای حمله عرش در زمین پائینتر است و سرهایشان عرش را شکافته و سربزیرند و دیده خود را بالا نمی‌اندازند و بیش از فرشته‌های آسمان هفتم می‌ترسند، و اهل آسمان هفتم بیش از اهل آسمان زیرش می‌ترسند، و آن‌ها که زیر آنند بیشتر از آن‌ها که پهلوی آن‌ها اند می‌ترسند.

درّ المنثور: از ابن عباس آمده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله نزد یارانش بیرون شد، و فرمود:

برای چه گرد هم شدید؟ گفتند گرد آمدیم به یاد پروردگار خود و در بزرگیش اندیشه می‌کنیم، فرمود هرگز به تفکر عظمتش نخواهید رسید! آیا به چیزی از بزرگی پروردگارتان شما را خبر ندهم؟ گفته شد: چرا یا رسول اللّه فرمود: یکی از حمله عرش به نام «اسرافیل» یک گوشه عرش را بر دوش دارد و دو پایش در زمین هفتم است، و سرش در آسمان هفتم است. این یک نمونه از آفریده‌های پروردگار شما تبارک و تعالی است.

درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که در تفسیر قول خدای تعالی «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»{و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند} گفت: هشت صف فرشته که شماره شان را جز خدا نمی‌داند، و گفته اند هشت فرشته که سرشان زیر عرش در آسمان هفتم است و پاهاشان در زمین سفلی و شاخ‌هاشان چون شاخ گوزن است که میان بیخ شاخ هر کدام تا سرش پانصد سال راه است.

خصال: امام صادق علیه السّلام: یکی از حمله عرش به صورت آدمی زاده است و برای فرزندان آدم روزی می‌خواهد، دومی به صورت خروس است و روزی برای پرنده‌ها می‌خواهد، سوّمی به صورت شیر است و از خدا برای درنده‌ها روزی می‌خواهد، چهارمی به صورت گاو نر است و از خدا برای بهائم روزی می‌خواهد و از آنگاه که بنی اسرائیل گوساله را پرستیدند، گاو نر، سر بزیر است و روز قیامت هشت نفر می‌شوند.

المتهجد: ضمن تعقیب نماز امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است: و از تو می‌خواهم به نور نام [مبارکت] که به آن آفریدی نور حجابت را - تا گوید- و از تو می‌خواهم به نام زکی پاکت که نوشته شده در کنه حجاب‌هایت، و سپرده شده در علم غیب نزد خودت بر سدرة المنتهی، و از تو می‌خواهم به نامت که نوشته شده بر سرادق تخت‌ها- تا گوید- به نامت که نوشتی بر حجاب عرشت، و به هر نامی که در لوح محفوظ داری.

در اقبال: ضمن تعقیبات نوافل ماه رمضان، از امام ششم علیه السّلام روایت شده:

بار خدایا من از تو می‌خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق مجد است، و می‌خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق بهاء است، و می‌خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق عظمت است و می‌خواهم به نامت که نوشته شده بر سرادق جلال است و به نامت که نوشته شده بر سرادق عزّت است و به نامت که نوشته شده بر سرادق سرائر است، آنکه پیش است و والا و خوب و خرم است، و پروردگار هشت فرشته، و پروردگار عرش بزرگ.

گفت: به من خبر ده از فرشته ای که پهلوی آن است، فرمود: اسرافیل است، سپس جبرئیل، سپس میکائیل، سپس ملک الموت علیهم السّلام.

و در مجمع البیان است که «لَفِی عِلِّیِّینَ» یعنی مراتب بلند با جلال، و گفته شده است در آسمان هفتم که جای ارواح مؤمنان است، و برخی آن را سدرة المنتهی دانسته اند که هر چیزی به فرمان خدا به آن می‌رسد، و از ابن عباس است که آن بهشت است، و فراء گفته: درجات بی نهایت بلندی است.

در روایت دیگر از ابن عباس است که لوحی است از زبرجد سبز که زیر عرش آویخته و کردارشان را در آن نوشته است، و از براء بن عازب به روایت خود از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله نقل شده که: علیّین در آسمان هفتم زیر عرش است، ابن عمر گفته: اهل علیّین از همان مکانی که در آنند بر اهل بهشت می‌نگرند و چون یکی از آن‌ها به بهشت سرمی کشد، بهشت روشن می‌شود، و گویند یکی از اهل علیّین سرکشیده است.

علل الشرایع: امام محمد باقر علیه السّلام: همانا سدرة المنتهی، به این نام نامیده شد، چون فرشته‌های دیده بان، کردار اهل زمین را تا آن بالا می‌برند، فرمود: حافظان گرامی نیک زیر سدره اند، و آنچه فرشته‌ها از اعمال بندگان در زمین بالا می‌برند، می‌نویسند و به سدره می‌رسانند.

درّ المنثور: از ضحاک آمده است که گفت: چون جان مؤمن گرفته شود به آسمان دنیا برآورده می‌شود و مقربان به همراهش تا آسمان دوم می‌روند، اجلح گفت: من. گفتم: مقربان کیستند؟ گفت: نزدیکترینشان به آسمان دوم، سپس سوم و چهارم، به ترتیب تا آسمان هفتم، تا

برسد به سدرة المنتهی، اجلح گفت: به ضحاک گفتم: چرا سدرة المنتهی نامیده شد؟ گفت: چون هر چیزی از فرمان خدا به آن منتهی می‌شود و از آن نمی‌گذرد، پس می‌گویند: پروردگارا بنده تو فلان است- او به وی از آن‌ها داناتر است - و براتی مهر شده برای آسایش او از عذاب نزد آن‌ها می‌فرستد، و این است قول خدا {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است. و تو چه می‌دانی که «علّیّون» چیست؟ کتابی است نوشته شده. مقرّبان آن را مشاهده خواهند کرد.}

علل الشرائع: به سندش از أبی خدیجه آورده است که به امام ششم علیه السّلام گفتم: چرا بیت، عتیق نام گرفته است؟ فرمود: خداوند عزّوجلّ حجرالاسود را از بهشت برای آدم فرو آورد و خانه کعبه یک در سپیدی بود، و خداوند آن را به آسمان برد و پایه اش جا ماند، و آن برابر همین خانه است، و هر روز هفتاد هزار فرشته در آن درمی آیند و هرگز به آن باز نمی‌گردند، و خدا ابراهیم و اسماعیل را دستور فرمود تا خانه را بر همان پایه‌ها بسازند و بیت عتیق نامیده شد برای آنکه از غرق شدن رها گردید.

محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام با شنیدن آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» با دست مبارک خود به سینه خویش اشاره فرمود.

از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آن‌ها ائمه علیهم السلام هستند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خورشید به هنگام غروب حلقه ای دارد که در آن وارد می‌شود وچون وارد آن گشت، خورشید محو می‌گردد و هر چیزی که مادون عرش باشد، تسبیح گوی پروردگارم جلّ جلاله می‌شوند و این ساعتی است که پروردگارم بر من صلوات می‌فرستد. از این رو خدای عزّ و جلّ بر من و امتم در این وقت نماز را واجب گردانید، و فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ»[نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و آن ساعتی است که در روز قیامت در این ساعت، جهنم احضار می‌گردد و هیچ مؤمنی نیست که این ساعت را در حالی دریابد که مشغول سجده، رکوع یا قیام باشد، مگر این که خداوند بدن او را بر آتش حرام گرداند.

و اما نماز عصر، در ساعتی است که حضرت آدم از درخت ممنوعه خورد، از این رو خداوند وی را از بهشت بیرون کرد و ذرّیّه وی را امر فرمود تا روز قیامت در این ساعت نماز بخوانند و آن را برای امّت من برگزید و این نماز یکی از محبوب ترین نمازها نزد خداوند عزّ و جلّ است و به من سفارش نمود که بیش از دیگر نمازها بر آن تأکید کنم.

اما نماز مغرب در ساعتی خوانده می‌شود که خداوند توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت و فاصله اخراج آدم از بهشت تا پذیرفته شدن توبه او سیصد سال به حسب تقویم دنیا فاصله بود. اما روزهای آخرت معادل هزار سال به فاصله نماز عصر و نماز عشاء است. در این وقت حضرت آدم علیه السلام سه رکعت نماز خواند: یکی برای اشتباه خودش، یکی برای اشتباه حوّا و یک رکعت برای توبه خودش. خداوند متعال این سه رکعت را بر امّت من واجب گردانید و این نماز در ساعتی که دعا در آن اجابت می‌گردد خوانده می‌شود و خداوند متعال به من وعده فرمود که هر که در این ساعت به درگاهش دعا کند، دعای وی را اجابت نماید. این نماز همان نمازی است که خدای عزّ و جلّ مرا بدان امر فرموده و گوید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ». اما نماز عشاء، بدان جهت است که قبر را ظلمتی است و روز قیامت را نیز ظلمتی است. لذا خدای عزّ و جلّ این نماز را بر من و امتم واجب گردانید تا قبرها نورانی و روشن گردند و به من و امتم نوری بر روی پل صراط عنایت فرماید و هیچ قدمی نیست که برای نماز عشاء برداشته شود، مگر این که خداوند بدن آن را بر آتش حرام گرداند و این نماز، نمازی است که خداوند آن را برای پیامبران پیش از من برگزیده است. اما نماز صبح، بدان جهت است که چون خورشید طلوع کند، بر شاخ دو شیطان طلوع می‌کند، پس خداوند عزّ و جلّ مرا امر فرمود که نماز صبح را بگزارم پیش از طلوع خورشید، و پیش از آن که کافر بر آن سجده کند، بنابراین امّت من بر خدای عزّ و جلّ سجده می‌کند و سرعت ادای آن نزد خدای عزّ و جلّ محبوب‌تر است، و این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز آن را مشاهده می‌کنند و بر آن گواهی می‌دهند.

علی بن ابراهیم: درباره این کلام خداوند: «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ» گفته است: یعنی این که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد و پیش از این نیز حدیثی مسند در سوره انعام در این خصوص بیان گردید. اما این کلام خداوند: «وَیُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذَلِکَ تُخْرَجُونَ» پاسخی است به دهریّون. سپس فرمود: «وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ» یعنی بر روی زمین راه می‌روید.

راوی گوید: عرض کردم: خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ‌ها را می‌فرمود، افراد سؤال کننده را می‌شناخت؟ امام فرمود: سبحان الله! نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»[به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت‌هاست] و آن‌ها امامان علیهم السلام هستند «وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقیمٍ»[و (آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی (دایر) برجاست] که هرگز از آن خارج نمی‌شود. سپس به من فرمود: آری، اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد؛ و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و این که کیست (نسب او را) می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْعَالِمِینَ» و آن‌ها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک شونده است؛ از این رو پاسخ آن‌ها را به گونه ای می‌دهد که آن‌ها را مجاب کند.صفّار در بصائر الدرجات نیز این روایت را نقل کرده است.

از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: گفتم: منظور از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چیست؟ فرمود: «توحید».

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون با ابوبکر بیعت شد و در منصب خود مستقر گردید و بر همه مهاجرین و انصار زعامت یافت، نماینده ای را به فدک فرستاد و نماینده فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن اخراج کرد. پس فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر رفته و فرمود: ای ابو بکر! مرا از میراثی که از رسول خدا یافته‌ام منع کردی و وکیل مرا از فدک بیرون راندی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به امر خدا آن را به من واگذار کرده بود! ابوبکر گفت: اگر گواهانی بر این مدعا داری، بیاور. فاطمه سلام الله علیها امّ ایمن را نزد ابو بکر آورد. وی گفت ای ابو بکر! شهادت نمی‌دهم مگر این که ابتدا با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو احتجاج کنم. ای ابو بکر! تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا نمی‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:ام ایمن از بهشتیان است؟ ابو بکر گفت: آری. گفت: پس شهادت می‌دهم که خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله وحی فرمود: «فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و آن حضرت فدک را به امر خدا به فاطمه سلام الله علیها واگذار نمود. سپس علی علیه السلام آمد و به همین شکل شهادت داد. آن گاه ابو بکر نامه ای مبنی بر بازگرداندن فدک به فاطمه سلام الله علیها نوشت و آن را به دست وی داد. در این هنگام عمر وارد شد و پرسید این نامه چیست؟

ابو بکر گفت: فاطمه دعوی فدک را کرد و امّ ایمن و علی برای وی شهادت دادند؛ من هم نوشتم فدک را به وی بازگردانند. سپس عمر نامه را از فاطمه گرفته و پاره کرد و گفت: این غنیمت، متعلق به مسلمانان است. سپس گفت: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می‌دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ما جماعت پیامبران چیزی از خود به ارث نمی‌گذاریم و آن چه از ما می‌ماند، صدقه است. و علی، همسر فاطمه هم در این کار ذی نفع است؛ و امّ ایمن زن درستکاری است، اگر یکی دیگر با او شهادت می‌داد، موضوع را بررسی می‌کردیم.

پس فاطمه سلام الله علیها گریان و غمگین از نزد آن دو خارج گردید. بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابو بکر رفت که در مسجد بود و مهاجران و انصار پیرامون وی را گرفته بودند و فرمود: ای ابو بکر! چرا فاطمه را از ارثی که از رسول خدا برده بود، منع کردی در حالی که آن را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود. ابو بکر گفت: این جزء اموال عمومی مسلمانان است، مگر این که فاطمه سلام الله علیها شهودی بر ادّعای خود بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه واگذار کرده است و الاّ حقی در فدک ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! به خلاف حکم خدا بین مسلمانان میان ما قضاوت می‌کنی! ابو بکر گفت: نه. علی علیه السلام فرمود: اگر مسلمانان چیزی در دست داشتند و مالک آن بودند و من مدّعی آن بودم، ارائه دلیل و اثبات آن را از چه کسی طلب می‌کردی؟ گفت: از تو بابت ادعایی که علیه مسلمانان می‌کنی، طلب بیّنه می‌کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر چیزی در دست من بود و مسلمانان مدّعی آن بودند، از من که آن را در تصرّف دارم و در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وی مالک آن بوده‌ام بیّنه طلب می‌کنی، ولی از

مسلمانانی که ادّعایی در آن دارند بیّنه و شاهد طلب نمی‌کنی، همان طور که از من طلب کردی؟! ابو بکر سکوت کرد و پاسخی نداد. اما عمر گفت: ای علی! از این سخنان بگذر؛ زیرا توان مقابله با حجت‌های تو را نداریم. اگر شهود عادلی آوردی که هیچ و گرنه فدک متعلق به عموم مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! آیا کتاب خدا را می‌خوانی؟ گفت: آری. امام فرمود: پس به من بگو آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] در حق چه کسانی نازل شده است؟ ما یا شما؟ ابو بکر گفت: در حق شما نازل شده است. امام فرمود: حال اگر دو نفر شهادت دادند و کار ناپسندی را به فاطمه سلام الله علیها نسبت دادند، چه می کنی؟ گفت: حدّ را بر او جاری می‌کنم، همان طور که بر سایر مسلمانان جاری می‌شود. امام علیه السلام فرمود: در این صورت از جمله کافران می‌شدی. گفت: چگونه؟ فرمود: زیرا شهادت خدا بر پاکی و طهارت فاطمه را نادیده گرفته و شهادت مردم علیه وی پذیرفته ای، همان طور که حکم خدا و رسولش را رد کردی و فدک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود به فاطمه داده بود و در حیات پدرش آن را به مالکیت خود درآورده بود، با قبول شهادت یک عرب که بر خود بول می‌کند (بوّال علی عقبیه) مثل أوس بن حدثان، از وی گرفتی و گمان کردی اموال عمومی مسلمانان است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من ادّعی علیه» [مدعی باید دلیل بیاورد و بر مدَّعی علیه چیزی جز سوگند خوردن نیست] - راوی گوید: - در این هنگام مردم با هم به زمزمه پرداخته و برخی از آنان به گریه افتاده و

گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست گفت. [آن گاه] علی به خانه اش بازگشت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: و فاطمه سلام اللّٰه علیها وارد مسجد الحرام شد و قبر پدر را با چشمانی گریان طواف نمود، در حالی که این ابیات را می‌خواند:

ما همچو زمینی هستیم که باران‌های درشت دانه خود را از دست داده باشد/ و چون از میان ما رفتی قوم تو به روش قبلی خود بازگشته و در دین اخلال نمودند، پس خود بر ایشان گواه باش.

پس از تو خبرهایی شد و اتفاقات هولناکی پیش آمد/ که اگر زنده بودی این حوادث ناگوار فزونی نمی‌یافت.

جبرئیل که پیوسته با آیات قرآن با ما مأنوس بود/ اکنون نزد ما نمی‌آید و هرچه خیر است، روی از ما پنهان می‌کند.

تو ماه شب چهارده و نوری بودی که از آن روشنی می‌یافتیم/ قرآن از جانب خدای عزّ و جلّ بر تو نازل می‌شد.

مردانی اکنون حکومت تو را در دست گرفته اند و ما سبک شمرده شده ایم/ بدان سبب که از میان ما رفته ای، امروزه اموال ما را غصب می‌کنند.

هر خاندانی برای خود ارزش و منزلتی دارد/ نزد خداوند که بستگی به مقدار نزدیکی به تو را دارد

مردانی مکنونات درونی خویش را بر ما آشکار نمودند/ آن گاه که خاک گور میان ما و تو فاصله انداخت

ما به چنان مصیبتی گرفتار شدیم از میان مردم عجم و عرب که چنین مصیبتی بر کسی نرفته است

از میان مخلوقات تنها ما بدان دچار شدیم/ که از اصل و نسبی پاک و زلال برخوردار بودیم

تو بهترینِ همه بندگان خدایی/ و راستگوترین مردم به هنگام آشکار شدن راستی و دروغگویی

ما تا زنده ایم و تا زمانی که چشمانی برای ما باقی مانده باشد/ با اشک‌های سوزان و سیل آسا بر تو خواهیم گریست

آن که خاندان ما را مورد ستم قرار داد، خواهد دانست/ که چگونه روز قیامت، روزگاری واژگون شده خواهد داشت

امام علیه السلام فرمود: سپس ابو بکر به خانه اش برگشت و در پی عمر فرستاد و او را نزد خویش فراخواند. چون عمر آمد به وی گفت: برخورد امروز علی را با ما چگونه یافتی؟ به خدا سوگند! اگر یک بار دیگر چنین مجلسی را تکرار کند، کار ما را تباه خواهد ساخت. نظر تو در این باره چیست؟ عمر گفت: نظر من آن است که دستور دهی کشته شود. ابو بکر گفت: چه کسی وی را بکشد؟ گفت: خالد بن ولید. پس در پی خالد فرستادند و چون آمد، به وی گفتند: می‌خواهیم کار بزرگی را به تو واگذار کنیم. گفت: هر چه خواهید انجام می‌دهم حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب باشد. گفتند: همین کار را از تو می‌خواهیم. خالد گفت: کی او را بکشم؟ ابو بکر گفت: هنگامی که برای نماز به مسجد آمد. در صف نماز کنار وی باش و چون سلام پایان نماز را خواند، برخیز و گردنش را بزن. خالد گفت: باشد! اسماء بنت عمیس که همسر ابو بکر بود، این

سخنان را شنید، لذا کنیز خود را احضار کرده و به وی گفت: به خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها برو و سلام مرا به ایشان برسان و به علی بگو: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِکَ لِيَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ»[سران قوم درباره تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند پس (از شهر) خارج شو. من جدا از خیرخواهان توام]. کنیز نزد علی و فاطمه علیهما السلام آمده و به علی علیه السلام گفت: اسماء بنت عمیس به شما و همسرتان سلام می‌رساند و می‌گوید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِکَ لِيَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ». امام علیه السلام فرمود: به وی بگو: خداوند نقشه آن‌ها را نقش بر آب خواهد کرد.

سپس برخاست و آماده نماز شد و به مسجد رفت و پشت سر خلیفه ابو بکر به نماز ایستاد و این در حالی بود که خالد بن ولید با شمشیر در کنار او بود. چون ابو بکر برای گفتن تشهد نشست، از گفته خود پشیمان گشت و از وقوع فتنه و قدرت هیبت علی علیه السلام ترسید و همچنان سکوت کرده و جرأت سلام دادن را نداشت تا جایی که حاضران گمان کردند که وی آن را فراموش کرده است. سپس ابو بکر به طرف خالد برگشت و گفت: خالد دستوری را که به تو دادم انجام مده! السلام علیکم و رحمه اللّٰه و برکاته.

امیر المؤمنین علیه السلام به خالد گفت: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: به من دستور داده بود گردن تو را بزنم. امام فرمود: و تو این کار را می‌کردی؟! گفت: آری به خدا؛ اگر او نمی‌گفت: «نکن»، پس از سلام دادن حتماً تو را می‌کشتم. فرمود: پس علی علیه السلام وی را گرفته و بر زمین زد و مردم به نظارت ایستادند. ناگهان عمر فریاد زد: به خدای کعبه سوگند اکنون او را خواهد کشت! مردم نیز گفتند: ای ابو

الحسن! خدا را، خدا را، تو را به حقّ صاحب این قبر سوگند می‌دهیم دست از او بردار. علی علیه السلام دست از او برداشته و رو به عمر کرد و یقه او را گرفته و فرمود: ای پسر صهّاک! اگر نبود عهد و پیمانی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سرنوشتی که خداوند آن را مقدر فرموده، می‌فهمیدی کدام یک از ما کم یاورتر و کم تعدادتر است؛ پس وارد خانه خود شد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده که ابو عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام فرمود: ربا بر دوگونه است: یکی حلال و دیگری حرام؛ اما ربای حلال آن است که شخصی به دوست خود وامی پرداخت کند به امید این که وی هنگام بازپرداخت چیزی به آن بیفزاید، اما بدون این که شرطی میان آن‌ها بر سر میزان این افزایش گذاشته شده باشد. اگر وام گیرنده مبلغی بیش از وام دریافتی را به صاحب مال برگرداند، این مبلغ شرعاً حلال است، لیکن اجر و ثوابی نزد خدا ندارد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: «فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» اما ربای حرام آن است که وام دهنده شرط کند چه مبلغی را اضافه بر اصل پولش دریافت کند. این همان ربای حرام است.

طبرسی از ابو جعفر باقر علیه السلام در معنای این آیه آورده است که آن حضرت فرمود: آن، این است که مردی پرداخت وام یا هدیه را به قصد دریافت پاداشی بیشتر انجام دهد. این کار نه ثواب دارد و نه کیفر.

علی بن ابراهیم گوید: فی البّر: نابودی حیوان اگر باران نبارد و هم چنین نابودی جانوران دریایی به همین دلیل. راوی گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زندگی جانوران دریایی وابسته به باران است و اگر باران نباشد، فساد در خشکی و دریا آشکار می‌شود و این زمانی است که گناه و معصیت زیاد شود.

محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلَّی بن محمد، از احمد بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گناهی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد، زنا؛ گناهی که پشیمانی به بار می‌آورد، قتل؛ گناهی که خشم خدا را نازل می‌کند، ستم؛ گناهی که رسوایی به بار می‌آورد، شراب خواری؛ گناهی که روزی را حبس می‌کند، ربا؛ گناهی که مرگ جلو می‌اندازد، قطع صله رحم؛ گناهی که دعا را بالا نمی‌برد و هوا را تاریک می‌کند، عاقّ والدین شدن است.

ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریای قطان، از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد اللّٰه بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهند، ستم کردن به مردم، ترک عادت نیکی و احسان، کفران نعمت و ترک شکر است؛ خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ اللّٰهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»[در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا

آنان حال خود را تغيير دهند] و گناهانی که پشيمانی به بار می‌آورند عبارتند از: قتل نفسی که خداوند حرام کرده است؛ خدای عزّ و جلّ می‌فرمايد: «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ»[نفسی را که خدا حرام گردانيده جز بحق مکشيد] و خدای عزّ و جلّ در داستان قابيل آن گاه که‌هابيل را به قتل رساند و از پنهان کردن وی درماند، فرموده است: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»[پس از (زمره) پشيمانان گرديد]، ترک صله رحم تا اين که بی نياز شوند، ترک نماز تا اين که قضا شود، ترک وصيّت، ردّ مظالم و منع زکات تا اين که مرگ فرا رسد و زبان بسته شود.

و گناهانی که بلا نازل می‌کنند عبارتند از: پاسخ نيکی به بدی، دست درازی و ستم به مردم و تمسخر کردن مردم؛ و گناهانی که موجب روگردانی اقبال از انسان می‌شود عبارتند از: آشکار کردن فقر، خواب اول شب، قضا شدن نماز صبح، تحقير نعمت‌ها و سردادن شکايت از خداوند؛ و گناهانی که موجب رسوايی می‌شوند عبارتند از: شرب خمر، قمار بازی، عادت کردن به خنداندن مردم با سخنان بيهوده و شوخی، ياد کردن عيب‌های مردم و همنشينی با آنان که تهمت می‌زنند. اما گناهانی که موجب نزول بلا می‌شوند، عبارتند از: ترک کمک به درماندگان، ياری نکردن به ستم ديده، تباه کردن امر به معروف و نهی از منکر؛ و گناهانی که موجب سلطه دشمنان می‌شوند عبارتند از: آشکارا ستم ورزيدن، اظهار فجور، مباح کردن محرّمات، نافرمانی از خوبان و تبعيت از اشرار. اما گناهانی که نابودی را تعجيل می‌کنند، عبارتند از: قطع صله رحم، قسم دروغ، دروغگويی، زنا، راه را بر مسلمانان بستن و ادعای امامت به غير حق. اما گناهانی که ناامیدی را به بار می‌آورند، عبارتند از: ناامیدی از نصرت خدا، ناامیدی از رحمت خدا، اميد به غير خدا بستن و تکذيب وعده خدا؛ و گناهانی که هوا را تيره و تار می‌کنند

عبارتند از: جادوگری، کهانت، ایمان به نقش ستارگان در سرنوشت انسان، دروغ پنداشتن قدر و عقوق والدین.

اما گناهانی که پرده‌ها را به کنار می‌زنند عبارتند از: وام گرفتن به قصد باز پس ندادن، اسراف در هزینه کردن برای امور باطل، بخل ورزیدن در حق خانواده، فرزندان و خویشاوندان اهل رحم، بداخلاقی، کم صبر بودن، اظهار دلتنگی و تنبلی و سبک شمردن دین داران.

گناهانی که مانع اجابت دعا می‌شوند عبارتند از: داشتن آرزوهای بد، خبث باطن، دورویی با دوستان، ترک تصدیق با جواب دادن، تأخیر در ادای نمازهای واجب تا این که قضا شوند، ترک تقّرب به خدای عزّ و جلّ با نیکی کردن و صدقه دادن و بد زبانی و فحّاشی در گفتار.

گناهانی که موجب حبس باران می‌شوند: جور حاکمان و قضات، شهادت دروغ، کتمان شهادت، منع زکات و قرض و کمک، قساوت قلب در حق فقرا و نیازمندان، ستم کردن به یتیم و زن بیوه و دست رد زدن به سینه سائل به هنگام شب.

حسین بن سعید در «کتاب زهد» از ابن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عمل صالح به بهشت می‌رود و راه را برای صاحبش هموار می‌سازد، همان طور که مردی غلامی را می‌فرستد تا رختخوابش را پهن کند؛ سپس این آیه را تلاوت نمود. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»

طبرسی: منصور بن حازم از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به راستی که عمل صالح پیش از صاحبش به بهشت رفته و جای او را هموار می‌کند، همان طور که خدمتکار شما جای استراحت شما را فراهم می‌کند.

محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمن بن محمد بن ابی‌هاشم، از احمد بن محسن میثمی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام در حدیثی مشتمل بر استدلال بر خداوند صانع آورده است: ابن ابی عوجاء پس از شنیدن سخنان امام صادق علیه السلام مبتنی بر اقامه دلیل بر صانع بودن خدای متعال گفت: به امام عرض کردم: اگر موضوع چنان است که شما می‌فرمایید، پس چرا خداوند خود بر مخلوقات خویش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت کند تا اختلاف میان کسی حاصل نشود؟ و اصولاً چرا خداوند خود را از مردم پنهان کرده است و پیامبران را نزد آنان می‌فرستد؟ و اگر خود برایشان تجلّی می‌کرد، آن‌ها به ایمان نزدیک‌تر می‌شدند.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خودش را در وجود تو به تو نشان داده است از تو محجوب مانده است؟ نبودی، تو را آفرید؛ کودک بودی، بزرگ شدی؛ ضعیف بودی، قوی شدی؛ مریض بودی، سالم گشتی؛ خشمگین بودی، راضی شدی؛ غمگین بودی، شاد گشتی؛ کینه توز بودی، دوست شدی؛ دوست بودی، دشمن شدی؛ سست عنصر بودی، مصمّم شدی؛ مصمّم بودی، سست عنصر شدی؛ میل به شهوت پیدا کردی بعد از آن که از آن نفرت داشتی و بی

میلی را پس از میل به شهوت در خود احساس کردی؛ تمایل و رغبت داشتی، ترسان گشتی، ترسان بودی، رغبت یافتی؛ ناامید بودی، امیدوار شدی و امیدوار بودی، نومید گشتی، و به خاطر آوردنت آنچه را که در خاطرت نبود و از ذهن رفتن آنچه در ذهنت نقش بسته بود» و باز همچنان به برشمردن توانایی‌های درونی من که قادر به دفع آن‌ها از خود نبودم، ادامه داد تا این که گمان کردم که خداوند میان من و او آشکار می‌گردد.

زمخشری در «ربیع الابرار» از ابو امامه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: آموزش زنان آوازه خوان و فروش آن‌ها و خرید آن‌ها و تجارت به وسیله آن‌ها جایز نیست و بهای آن‌ها حرام است و این آیه جز در این مورد بر من نازل نشده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ». سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، هیچ مردی صدای آوازش را بلند نکرد مگر این که خدای متعال دو شیطان را به سراغ او بفرستد و هر کدام بر روی یک کتف او سوار شده و با پاهایشان بر سینه اش می‌کوبند تا این که سکوت کند.

علی بن ابراهیم، از ابو القاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام، از لقمان و حکمتی که خدای عزّ و جلّ ذکر فرموده، سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، حکمت را به خاطر حسب و نسب یا مال یا خویشاوندان و یا قدرت بدنی، یا زیبایی ندادند، بلکه چون مردی قوی در کار خدا بود، پرهیزکار برای خدا، بسیار کم سخن، ژرف نگر، بلند نظر، تیزبین، بی

نیاز از دیگران، هرگز در روز نخوابید، هیچ کسی او را در حال ادرار کردن، قضای حاجت یا غسل کردن ندید، حکمت را به او دادند؛ چون بسیار خوددار و ژرف نگر بود و به کار خویش سرگرم بود؛ از ترس گناه به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با انسانی شوخی نکرد و به خاطر برخوردار شدن از نعمت‌های دنیا خوشحال نشد و به خاطر امور دنیوی هرگز غم و اندوه به خود راه نداد. او زنانی به همسری گرفت و فرزندانی بسیار یافت و بسیاری از ایشان در کودکی مردند و بر مرگ هیچ کدام از آن‌ها نگریست. و بر دو مرد در حال دعوا و جدل نگذشت، مگر این که آنان را با هم آشتی داد و از آن جا نمی‌رفت، مگر این که میانشان صلح برقرار می‌کرد. او هرگز سخنی نشنید و نپسندید، تا این که تفسیر آن را طلب کند و نام راوی آن را بپرسد. او بسیار همنشین فقها و دانشمندان می‌شد و نزد قاضیان و پادشاهان و حکّام و سلاطین، رفت و آمد بسیار داشت. قاضیان را به خاطر امتحان سختی که در پیش داشتند، رثا می‌گفت و بر ملوک و سلاطین به خاطر غرورشان و اطمینان از بقای آن‌ها در این مقام‌ها، دلسوزی می‌کرد و از آنان عبرت می‌گرفت و چیز می‌آموخت که اسباب غلبه او بر نفسش باشد و به وسیله آن با هوای نفس مبارزه می‌کرد و از شیطان دوری می‌گزید. او قلبش را با اندیشیدن درمان می‌کرد و با عبرت‌ها خود را درمان می‌نمود، و وارد موضوعی نمی‌شد، مگر مربوط به وی باشد؛ از این رو به وی حکمت داده شد و عصمت به وی هدیه گشت؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به گروه‌های ملائکه فرمان داد تا آن گاه که روز به نیمه رسید و چشم‌ها به خواب قیلوله آرام گرفتند، لقمان را بی آن که آن‌ها را ببیند ولی [صدایشان را] بشنود، صدا کرده و گفتند: ای لقمان! آیا می‌خواهی خدا تو را خلیفه خود بر روی زمین قرار دهد تا در آن، میان مردم قضاوت کنی؟ لقمان

گفت: اگر خدا مرا به این کار فرمان دهد، اطاعت می‌کنم؛ زیرا اگر مرا به این کار وادارد، به یاری من خواهد شتافت و مرا علم داده، عصمت و خویشتن داری عنایت می‌فرماید. اما اگر مرا مختار بگذارد، قطعاً عافیت طلبی را می‌پذیرم.

پس فرشتگان گفتند: ای لقمان! چرا چنین گفتی؟ گفت: چون قضاوت کردنم میان مردم سخت ترین منازل دین است و پُر فتنه و پُر بلاترین آن‌ها؛ قاضی تنها است بی آن که یاوری داشته باشد، ستم از هر سو او را احاطه کرده و پیوسته بر سر دو راهی است؛ اگر به حق قضاوت کند، سزاوار است که راه سلامت بپیماید و اگر به اشتباه قضاوت کند، راه بهشت را گم کرده است و هر که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد، برای وی آسان‌تر خواهد بود که در آن دنیا حکیم و دانا و شریف باشد و هر که دنیا را بر آخرت برگزینند، هر دو را می‌بازد، این (دنیا) می‌گذرد و به آن یکی هم نمی‌رسد. - فرمود: - پس فرشتگان از حکمت و دانش او در شگفت شدند و خدای رحمان، منطق او را پسندید.

چون شب فرا رسید و در بستر آرمید، حکمت را بر وی نازل فرمود به گونه ای که او را از سر تا پا دربرگرفت. پس چون از خواب بیدار شد، داناترین مردم زمان خود بود و از آن پس در میان مردم به حکمت میان مردم سخن می‌گفت و آن را بین مردم رواج می‌داد. - فرمود: - و چون قضاوت بر او عرضه شد و نپذیرفت، خداوند فرشتگان را امر فرمود تا داود را به پذیرش خلافت فرا خوانند. او آن را پذیرفت بی آن که شرایط لقمان را مطرح کند، پس خداوند خلافت و حکومت زمین را به وی عطا فرمود و بارها او را آزمود؛ اما هر بار دچار اشتباه می‌شد، اما خداوند از او درمی گذشت. لقمان بسیار به دیدار داود علیه السلام می‌رفت و با

موعظه‌ها و علم خود، وی را پند و اندرز می‌داد و داود علیه السلام به وی می‌گفت: ای لقمان! خوشا به حالت! حکمت را به تو دادند و از بلاها تو را معاف کردند؛ اما خلافت به داود داده شد و به حکومت و فتنه مبتلا گشت.

گفت: سپس امام صادق علیه السلام در معنی این کلام خداوند متعال: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» می‌فرماید:

پس لقمان فرزندش را به سخنانی پند داد که او را از هم شکافت و گسست و از جمله پندهایی که به وی داد، این بود: ای حمّاد! ای فرزندم! تو از روزی که به این دنیا گام نهادی، پشت به آن کرده ای و راه آخرت در پیش گرفته ای. خانه ای که رو به آن می‌روی، نزدیک‌تر از خانه ای است که داری از آن دور می‌گردی. فرزندم! با علما چنان همنشین و نزدیک شو که زانویت به زانوی آن‌ها برخورد کند و با آنان جدل مکن که علم خود را از تو دریغ خواهند ورزید. از دنیا روزی خویش را برگیر و آن را رد مکن تا نان خور مردم نباشی، و چنان در آن وارد نشو که به آخرت تو زیان رساند. چنان روزه بگیر که شهوتت را قطع کند، نه این که روزه ای بگیری که تو را از نماز باز دارد؛ زیرا نماز نزد خدا محبوب‌تر از روزه است. فرزندم! دنیا دریایی عمیق است که مردمی بسیار در آن غرق شده اند؛ پس تو کشتی خود را در آن ایمان قرار ده که بادبان آن توکل و توشه تو در آن ترس از خدا باشد، که اگر نجات یافتی به لطف پروردگار بوده و اگر هلاک گشتی، به خاطر گناهانت بوده است.

فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی سود آن را می‌بری و هر که به ادب اهتمام ورزد، به آن توجه می‌کند و اهمیت می‌دهد و هر که

به آن اهتمام ورزد، زحمت آموختن را می‌پذیرد و هر که خود را مکلف به آموختن آن کند، طلبش فزونی می‌یابد و هر که طلبش زیادت یافت، سود آن را نیز می‌برد. پس ادب آموزی را عادت خویش قرار ده تا با این کار هم راه گذشتگان را پیموده باشی و هم به آیندگان سود رسانده باشی و کسانی تمایل پیدا می‌کنند آن را از تو بیاموزند و هیبت تو مانع از آن می‌شود که دیگران با تو درافتند. از تنبلی در کسب ادب به خاطر پرداختن به غیر آن بر حذر باش، پس اگر مغلوب دنیا شدی مغلوب آخرت مشو؛ زیرا اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، در کسب آخرت مغلوب گشته ای. پس در شب و روز و ساعات عمرت، بخشی را به دانش اندوزی اختصاص ده، که اگر آن را از دست دهی هیچ از دست رفته ای را چون ترک دانش نخواهی یافت. دانش خود را وسیله جدل با لجوج قرار مده و با هیچ فقیه و دانایی جدل مکن و به دشمنی با هیچ سلطانی برمخیز و با هیچ ستمگری مدارا مکن و دوست و همراه وی مباش. هرگز با فاسق مشکوک و متّهم دوستی مکن و با کسی که در معرض تهمت بدکاری قرار دارد مصاحبت مکن. از دانش خویش چون سکه‌هایت محافظت کن. فرزندم! چنان خدا ترس باش که اگر در قیامت با عمل صالحِ همه ساکنان آسمان و زمین آمده باشی، باز هم از عذاب خدا بیمناک بوده و ایمن نباشی و چنان به رحمتش امیدوار باش که اگر با بار گناه هر دو عالم، قدم در قیامت گذاشتی، امید به آمرزش وی داشته باشی.

آن گاه فرزندش به وی گفت: پدر! با داشتن یک قلب، چگونه چنین امری را تحمل کنم؟

لقمان گفت: فرزندم! اگر قلب مؤمن را درآورده و بشکافند، دو نور در آن می‌یابند، نوری که به ترس و نوری که به امید تعلق دارد که اگر وزن شوند، هیچ کدام بر دیگری کمترین رجحانی ندارند. هر که به خدا ایمان بیاورد، کلام خدا را تأیید می‌کند و هر که کلام خدا را تأیید کند، دستور خدا را اطاعت می‌کند و هر که مطیع امر خدا نباشد، قول او را تصدیق نکرده است. این خُلقیّات هر کدام، گواه بر دیگری هستند. پس هر که ایمانش به خدا راستین باشد، خالصانه و ناصحانه برای خدا کار می‌کند و هر که خالصانه و ناصحانه برای خدا کار کند، ایمانش به خدا ایمانی راستین است و هر که از خدا اطاعت کند، از او می‌ترسد و هر که از او بترسد، دوستش می‌دارد و آن که خدا را دوست بدارد، امر او را اطاعت می‌کند؛ و هر که مطیع امر او باشد، مستحق بهشت و رضای او می‌گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، خشم خدا را برای خود خریده است و از خشم خدا به خودش پناه می‌بریم. فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی نیافریده که برایش دشوار بوده باشد. آیا نمی‌بینی که نعیم دنیا را پاداش فرمانبرداران قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟!

محمد بن یعقوب: از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره یا از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به وی عرض کردم: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟ فرمود: در این وصیت، شگفتی‌ها بود و از همه شگفت انگیزتر این که به فرزندش گفت: از خدای عزّ و جلّ چنان بترس که اگر با عمل نیک ساکنان آسمان و زمین نزد وی آیی، تو را عذاب

خواهد کرد و چنان به رحمتش امید داشته باش که اگر با گناه هر دو عالم نزد وی آیی، تو را می‌بخشد. سپس فرمود: پدرم علیه السلام می‌فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در قلبش دو نور باشد: نور بیم و نور امید؛ و اگر این دو وزن شوند، هیچ کدام فزو ن‌تر از دیگری نیستند.

طبرسی: از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در وصیتی از لقمان به فرزندش آمده است: فرزندم! با شمشیر، کفش، عمامه و خیمه و مشک آب و نخ و درفش خود به سفر برو و در سفر داروهایی به همراه داشته باش که خود و آن که با توست از آن منتفع گردد و با همسفرانت جز در معصیت خداوند عزّ و جلّ همراه و موافق باش. فرزندم! اگر با جمعی سفر کردی، در کار خودت و ایشان با آنان بسیار مشورت کن و با آنان بسیار خنده رو باش و در غذای خود با آنان سخاوتمند باش و اگر تو را به میهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند به یاریشان بشتاب و در همه حال ساکت و کم حرف باش و بسیار نماز بخوان و آب و غذا و چهارپای خود را از دیگران دریغ مدار و اگر از تو شهادت به حق دادن طلبیدند، برایشان شهادت ده، و اگر با تو مشورت کردند، سعی کن مشاور خوبی برای آنان باشی و تا پیرامون کاری خوب فکر نکرده ای، اقدام مکن و به هیچ مشورتی پاسخ مده، مگر این که مدتی را صرف نظر کردن به آن کرده باشی و هر کس نتواند نصیحت مشفقانه و خیرخواهانه را به طرف مشورت گیرنده ارائه کند، خداوند عقل او را از وی می‌گیرد.

و اگر دیدی دوستانت راه می‌روند، با آنان راه برو و اگر دیدی به کاری مشغولند، به یاریشان بشتاب. پند مسن‌تر از خود را گوش کن و اگر فرمانی به تو دادند یا چیزی از تو خواستند، بگو: بلی، و پاسخ منفی مده، زیرا «نه» گفتن سنگین و نشانه لئیم بودن است و اگر سرگردان شدید، اتراق کنید و اگر در تصمیم دچار تردید شدید، بایستید و رایزنی کنید و اگر یک مرد را در بین راه دیدید درباره مسیرتان چیزی از وی نپرسید و از او راهنمایی مخواهید، زیرا تنها بودن در بیابان شک برانگیز است و ممکن است جاسوس دزدها باشد و شاید همان شیطانی باشد که شما را سرگردان کرده باشد. از دو شخص نیز بترسید، مگر این که آن چه را من می‌بینم، شما در آن‌ها نبینید؛ زیرا عاقل اگر با چشم خود چیزی ببیند، حق را از آن تشخیص می‌دهد و ببیننده، چیزهایی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند.

فرزندم! چون وقت نماز شد، به هیچ بهانه ای آن را به تأخیر مینداز. به موقع آن را اقامه کن و خود را آسوده ساز؛ زیرا نماز یک دَین است. در همه حال سعی کن نمازت را به جماعت برگزار کنی و هرگز بر روی مرکب مخواب؛ زیرا خیلی زود دچار زخم نشیمنگاه می‌شوی و این کار عاقلانه ای نیست، مگر این که در محملی نشسته باشی و بخواهی دراز بکشی تا به مفاصلت استراحتی داده باشی و اگر قصد اتراق داشتید، خوش رنگ ترین زمین را انتخاب کنید که خاکش نرم و علفش بسیار باشد و چون اُتراق کردید، پیش از آن که بنشینی دو رکعت نماز به جای آر و اگر قصد قضای حاجت کردی، از محل اتراق دور شو و چون عزم ادامه سفر کردی دو رکعت نماز بخوان و با زمینی که در آن اتراق کرده بودی وداع کن و بر مردمان آن سلام کن؛ زیرا هر بقعه ای از زمین به جمعی از فرشتگان تعلّق دارد و اگر نتوانستی لب به غذا بزنی تا صدقه ندهی،

این کار را بکن و تا سوار بر مرکبی، تلاوت قرآن را فراموش مکن و تا زمانی که مشغول به کار هستی، تسبیح را فراموش مکن و چون بیکار بودی، از دعا غفلت مکن و بر حذر باش از این که از آغاز تا پایان شب در حرکت باشی و مبادا که در حین حرکت صدایت را بلند کنی.

ابو عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند که حکمت را به خاطر حسب و نسب یا ثروت و مکنت یا قدرت بدن یا جمال رخسار به لقمان ندادند؛ بلکه چون با اراده در کار خدا، پرهیزکار، ساکت و بسیار کم حرف، ژرف نگر، دوراندیش و تیزبین بود، از این نعمت برخوردار شد و هرگز در روز نمی‌خوابید و هرگز در مجلس تکیه نمی‌داد و آب دهان بیرون نمی‌انداخت و هیچ کار عبثی انجام نمی‌داد و هیچ کس او را در حال ادرار یا قضای حاجت یا غسل به خاطر حیای بسیار او ندید و هرگز به چیزی نخندید و به خشم نیامد تا مبادا آسیبی به دینش وارد شود و هرگز با انسانی شوخی نکرد و به خاطر امور دنیوی اظهار شادمانی نکرد و به خاطر از دست دادن آن غمگین نشد. او چند همسر گرفت و فرزندان بسیار یافت که خیلی از آن‌ها در حیات او درگذشتند، اما هرگز بر یکی از آن‌ها نگریست.

اگر بر دو نفر وارد می‌شدند که در حال جنگ و دعوا بودند، آن‌ها را با هم آشتی می‌داد و تا از هم جدا نمی‌شدند از آن جا نمی‌رفت. هیچ سخن پسندیده ای نشنید مگر این که خواستار تفسیر و توضیح آن شد و این که گوینده اصلی آن سخن چه کسی بوده است. با فقها و علما زیاد نشست و برخاست داشت. پیوسته نزد قضات، حکام و سلاطین می‌رفت و به آنان سر می‌زد. قاضیان را به خاطر این که در مقابل امتحانی سخت قرار گرفته اند تسلّی خاطر می‌داد و بر پادشاهان و حکام به خاطر

نخوت و تکبری که در مقابل خدا داشتند و این که چنین در آرامش زندگی می‌کنند، دل می‌سوزاند. او پیوسته چیزهایی می‌آموخت که به وسیله آن‌ها بر نفس خود غلبه کند و از شیطان فاصله بگیرد. او پیوسته خود را با تفکر و عبرت گرفتن درمان می‌کرد. او وقت خود را فقط به کار مفید می‌گذراند و در امری که به وی مربوط نبود دخالت نمی‌کرد؛ و به همین دلیل بود که به وی حکمت داده شد و از نعمت عصمت برخوردار گردید.

طبرسی با حذف اسناد، از حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لقمان حکیم سال‌ها قبل از داود علیه السلام به دنیا آمده بود و زمان وی را درک نمود و سال‌های بسیاری با او بود و روزی که جالوت را کشت با وی بود. طول (قد) جالوت هشتصد ذراع بود و طول داود فقط ده ذراع بود و چون داود جالوت را کشت، خداوند نبوت را به وی عطا فرمود و لقمان همچنان با داوود تا وقتی که داوود مرتکب خطایی شد و خداوند از خطای او گذشت و توبه اش را پذیرفت و بعد از آن بود. لقمان پیوسته فرزندش را اندرز می‌داد.... از جمله پندهای لقمان به فرزندش این است: فرزندم! از لحظه ای که به دنیا آمدی، پشت به آن کرده و رو به آخرت در حرکتی و خانه آخرتی که به سوی آن می‌روی، نزدیک‌تر از خانه ای است که داری از آن دور می‌شوی. فرزندم! هیچ خیری در سخنی نیست، مگر این که به نام خدای متعال آغاز شده باشد. کم حرف از آرامش و متانت برخوردار است.

فرزندم! با علما همنشین باش؛ زیرا اگر علم در دل سگ هم باشد، خداوند متعال او را عزت می‌داد و دوست می‌داشت. فرزندم! چنان با

اهل علم همنشین باش که زانو به زانوی آن‌ها بنشینی و با آن‌ها جدل مکن؛ چون از تو نفرت پیدا خواهند کرد و از دنیا روزی خویش را به دست آر و آن را رد مکن تا سربار مردم نباشی؛ ولی چنان نیز در پی دنیا مرو که به آخرت تو زیان برساند. و چنان روزه ای بگیر که شهوت تو را قطع کند و روزه ای مگیر که چنان تو را ضعیف کند که توان نماز را از تو بگیرد؛ زیرا نماز نزد خدا از روزه محبوب‌تر است و نماز بهترین اعمال است. فرزندم! دنیا، دریای عمیقی است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند، پس کشتی خودت را در آن ایمان و بادبان آن را توکل و توشه خویش را در آن ترس از خدا قرار بده؛ اگر نجات یافتی، لطف خدا شامل حال تو شده و اگر هلاک گشتی، علت، گناهان خودت است. فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی از آن بهره مند می‌شوی و هر که ادب دوست شود، بدان اهمیت می‌دهد و هر که به آن اهمیت دهد، به آن عمل می‌کند و هر که به آن عمل کند، طلبش بیشتر می‌شود و هر که طلبش بیشتر شود، منفعت آن را درمی یابد، پس آن را عادت خود قرار ده. آن گاه تو جانشین خلف و مفید برای سلف خود می‌گردی و راغب آن به تو امید می‌بندد و راهب آن از هیبتت می‌ترسد. بر حذر باش از تنبلی از طلب علم و رو آوردن به طلب چیزی غیر آن. اگر مغلوب دنیا شدی، مغلوب آخرت نیز مشو. فرزندم! هر که علم را به دست آورد، چه چیز را از دست داده؟ و هر که علم را از دست دهد، چه چیزی به دست آورده؟ فرزندم! اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، بدان که هیچ راهی برای تباه کردن آن بهتر از ترک علم نیست. علم را ابزار جدل با لجوج و دانا قرار مده و با آن به ستیز با سلطان برنخیز و با ستمگر مماشات مکن و با دشمن دوستی نورز و با فاسق زناکار و مشکوک پیمان اخوّت مبند و با متهم مصاحبت مکن و همان گونه که از پولت محافظت

می‌کنی از علمت نیز مراقبت کن. فرزندم! از مردم روی بر مگردان و شادمانه و بی دردانه بر روی زمین راه مرو و صدایت را پایین بیاور که بدترین صداها، صدای الاغ است و آرام گام بردار. فرزندم! از خدا بترس چنان که اگر با اعمال نیک ساکنان دو عالم به روز قیامت وارد گردی، بیم داشته باشی خدا تو را عذاب دهد و اگر با گناه دو عالم آمدی، امید به آمرزش و رحمت او داشته باشی.

پس فرزندش گفت: پدر! من یک دل بیشتر ندارم، چگونه همه این نصیحت را به کار گیرم؟

لقمان گفت: ای فرزندم! اگر قلب مؤمن را بیرون آورند و بشکافند، دو نور در آن یافت می‌شود: نوری برای ترس و نوری برای امید؛ و اگر وزن شوند، هیچ کدام سنگین‌تر از دیگری نیست حتی به اندازه یک ذرّه. پس هر که به خدا ایمان داشته باشد و کلام خدا را راست بداند، به آن عمل خواهد کرد و هر که به دستور خدا عمل نکند، کلام خدا را باور نکرده است؛ زیرا این اخلاق برای یکدیگر شهادت می‌دهند. پس هر که صادقانه به خدا ایمان داشته باشد، خالصانه برای خدا کار می‌کند و هر که برای خدا خالصانه و خیرخواهانه کار کند، صادقانه به خدا ایمان آورده است. هر که خدا را فرمان برد، خدا ترس می‌شود و خدا ترس، خدا را دوست می‌دارد و خدا دوست، مطیع امر خدا می‌شود و هر که مطیع امر خدا شود، بهشت بر او واجب می‌گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، به خدا خیانت کرده است و هر که به خدا خیانت کند، مستوجب خشم و عذاب خدا می‌شود؛ و به خدا پناه می‌بریم از این که دچار خشم و عذاب و رسوایی و انتقام وی گردیم.

فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی آسان‌تر از آن نیافریده است. مگر ندیده ای که نعمت‌های آن را پاداش مطیعان قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟ فرزندم! هر که نفسی را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی این که او را از کشته شدن یا غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا حیوانی درنده برهاند و یا این که او را ضمانت کرده تا بی نیاز شود یا این که او را از فقر به غنا و بی نیازی برساند و بهتر از همه اینها آن است که او را از گمراهی به رستگاری رهنمون شود. فرزندم! نماز را به پا دار، امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آن چه بر تو می‌گذرد، شکیبا باش که این خود از استواری کارهاست.

ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن‌هاشم، از پدرش، از ابو احمد محمد بن زیاد ازْدی روایت کرده است که گفت: از سرورم موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» سؤال کردم. فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر است و نعمت باطنی امام غایب است. عرض کردم: آیا کسی از میان امامان، غایب می‌شود؟ فرمود: آری، جسم وی از دید مؤمنان پنهان و ذکرش در دل مؤمنان آشکار است. او دوازدهمین نفر از ماست و خداوند هر سختی را برایش آسان می‌گرداند و هر مشکلی را برایش رام می‌گرداند و تمام گنج‌های زمین را برای وی آشکار می‌سازد. دور را برایش نزدیک و نزدیک را برایش دور می‌گرداند و به وسیله او ریشه هر ستمگر قدرتمندی را خشک می‌گرداند و به دست وی هر شیطان سرکشی را نابود می‌سازد. او فرزند سرور کنیزان است که ولادت

وی را از مردم پنهان می‌دارد و نام بردن از او برایشان جایز نمی‌باشد تا این که خدای عزّ و جلّ وی را آشکار نموده و جهان را پس از پر شدن از جور و ستم، به دست او پر از عدل و داد می‌کند.

سپس ابن بابویه- که خدا از او خشنود باد- گوید: این حدیث را جز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- در همدان به هنگام بازگشت از زیارت خانه خدا، نشنیده‌ام و او مردی ثقه، دیندار و فاضل بود. خدا وی را رحمت کند.

علی بن ابراهیم: این آیه زمانی نازل گردید که یهودیان از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره روح پرسیدند. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: روح از اموری است که فقط پروردگارم به آن آگاهی دارد و به شما جز اندکی از علم داده نشده است. گفتند: این امر مختص به ماست؟ فرمود: خیر، همه مردم چنین هستند. گفتند: ای محمد! چگونه میان این دو مسئله را جمع می‌کنی؟ از طرفی بر این باوری که جز اندکی از علم داده نشده ای و از طرفی دیگر قرآن بر تو نازل شده است؟! و این در حالی است که تورات به ما داده شده و همان طور که خواندی «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ»[و به هر کس حکمت داده شود] «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؟[به یقین، خیری فراوان داده شده است] پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» یعنی این که علم خدا بیش از این است و آن چه به شما داده شد، نزد شما زیاد است، اما نزد خدا اندک است.

طبرسی در «الاحتجاج» نقل کرده است که: یحیی بن اکثم از ابو الحسن عسکری علیه السلام درباره معنی آیه «سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» پرسید که منظور چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این هفت دریا عبارتند از: دریای گوگرد، دریای یمن، دریای برهوت، دریای طبریه، دریاچه ماسیدان، دریاچه آفریقا و دریای باهوران. و کلماتی که پایان ندارند، فضایل ما هستند که به شمار نمی‌آیند. شیخ مفید نیز با اندکی تغییر این روایت را در «اختصاص» ذکر کرده است.

گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در معنای آیه «مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ» فرموده است: آن گونه که به ما رسیده- و الله اعلم- یهودیان گفتند: ای محمد! آن گونه که می‌پنداری، خداوند به صورت نطفه‌ها آفرید و آن گاه علقه شدیم و سپس ما را به شکل دیگری درآورد و گمان داری که بعداً هم همه در یک ساعت برانگیخته می‌شویم؛ درست است؟! خداوند به این سؤال‌ها چنین پاسخ داد: «مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، خداوند اگر اراده اش بر وقوع امری محقق شود، آن امر بی درنگ اتفاق می‌افتد. اما درباره آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» می‌گوید: ورود شب به روز، چیزی از آن نمی‌کاهد، و ورود روز به شب نیز چیزی از آن نمی‌کاهد. اما درباره سخن خدای متعال: «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» گوید: هر کدام از آن‌ها به سوی پایان خود حرکت می‌کند و عمر آن نه کمتر می‌شود و نه بیشتر.

از او، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حدیث اسراء را روایت فرموده و گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس بر فرشته ای از فرشتگان گذر کردم که در جایی نشسته و همه دنیا در میان دو زانوی وی بود؛ ناگاه لوحی از نور در دستش دیدم که کتابی در میان آن بود و او در آن می‌نگریست بی آن که به چپ و راست برگردد و به آن کتاب با قیافه ای اندوهگین می‌نگریست. گفتم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: ملک الموت است و پیوسته در حال قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر. پس مرا نزدیک وی برد. سپس به وی سلام کردم و جبرئیل به او گفت که این محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیامبر رحمتی است که خداوند برای بندگان فرستاده است. پس به من خوشامد گفت و به من سلام کرده و گفت: ای محمد! بشارت باد تو را که من هر چه خیر است در امت تو می‌بینم. گفتم: شکر خدای منّان را به جا می‌آورم، صاحب نعمت و احسان در حق بندگان خویش، این لطف و فضل و رحمت خدا است که به من عطا فرموده است.

پس جبرئیل گفت: این پرکارترین فرشته‌هاست. گفتم: آیا هر که می‌میرد یا آن‌هایی که از قبل مرده اند یا آنانی که بعداً خواهند مرد، تو خود آن‌ها را قبض روح می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم: و هر کجا که باشند، آن‌ها را می‌بینی؟ گفت: آری. خداوند دنیا را برای من چنان قرار داده که گویی درهمی است در دست یک شخص که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند و خانه ای نیست که من پنج بار به آن سر نزنم و اگر دیدم بر مرده ای گریه می‌کنند، می‌گویم: بر او گریه نکنید؛ زیرا همه شما به دنبال او خواهید رفت تا این که هیچ کس باقی نماند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عجب بلای سخت و بزرگی است مرگ، ای

جبرئیل! جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ در انتظار است، بسیار سخت‌تر از مرگ است.

محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرد که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ خانه ای نیست حتی اگر از موی شتر یا بز ساخته شده باشد، مگر این که ملک الموت روزی پنج بار به ساکنان آن سر بزند.

همان منبع: در خبری آمده است که تمام دنیا چون سفره ای روبروی یک مرد، مقابل ملک الموت قرار دارد و به هر کجای آن که بخواهد می‌تواند دست دراز کند. دنیا از شرق تا غرب آن و دریاها و خشکی‌های آن از یک سفره در مقابل یک مرد هم برای ملک الموت کوچک‌تر است. ملک الموت دستیارانی دارد که فقط خداوند از تعداد آن‌ها با خبر است و هر کدامشان قادرند با یک اشاره هفت آسمان و هفت زمین را یک جا ببلعند و غُصّه ای از غُصّه‌های مرگ، از هزار ضربه شمشیر دردناک‌تر است و هر مخلوق خدا، اجلی دارد که خدای عزّ و جلّ او را تا زمان فرا رسیدن اجلش مهلت می‌دهد و او حساب دقیق مدت عمر و زمان سرآمدن آن را دارد.

ابن شهر آشوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: ای ابوذر! چون به معراج برده شدم، فرشته ای را دیدم که بر تختی از نور نشسته و تاجی از نور بر سر داشت، یک پایش در مغرب بود و پای

دیگرش در مشرق و در دستش لوحی بود که در آن نگاه می‌کرد و همه عالم را همزمان می‌دید و مردم، جملگی در فاصله میان دو زانوی او قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می‌رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست که هیچ فرشته ای را بزرگ‌تر از او ندیده ام؟ گفت: این عزرائیل، ملک الموت است، بر او سلام کن. پس نزدیک وی رفته و گفتم: سلام علیک، ای دوست من، ملک الموت! پس گفت: و علیک السلام یا احمد! پسر عمّت علی بن ابی طالب چه می‌کند؟ گفتم: آیا پسر عموی مرا می‌شناسی؟ گفت: چگونه او را نمی‌شناسم؟ زیرا خداوند متعال، قبض روح همه مخلوقات را به من واگذار کرده است، مگر روح تو و روح علی بن ابی طالب که ذات اقدس خداوند، خود این کار را برعهده گرفته است.

ابن بابویه نیز این روایت را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله در شب اسراء به سوی آسمان رفت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از تیر بود و در آن تُنگ‌هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می‌زند و صدایی از خود تولید می‌کند که اولین و آخرین، مانند آن را نشنیده اید و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه به سوی مرد افکنده می‌شود و آن مرد، میوه را می‌شکافد و صد جامه از آن بیرون می‌آید و مؤمنین بر روی اریکه‌هایی از نور تکیه می‌دهند و غرّ محجّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنان، نعلینی به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می‌روند، آن نور، پیش روی آنان را روشن می‌سازد. در این میان، زنی بالای سرمؤمن بر او اشراف یافته و می‌گوید: سبحان اللّٰه، ای بنده خدا! آیا نعمتی از ما به تو نخواهد رسید؟ آن مؤمن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن می‌گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آن‌ها فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی اللّٰه علیه و آله در دستان او است، هر روز هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می‌آیند و او را با نام و نام پدرش می‌نامند.ابن بابویه، این حدیث را در کتاب بشارات الشیعة نقل کرده است.

از کتاب الجنة و النار: در حدیثی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند و در زمینه توصیف بهشتیان است، امام چنین فرمود: آن زن که از زنان ولیّ خدا نیست، از پشت پرده بر او اشراف یافته و کاخ‌ها و منازل ولیّ خدا را پر از نور و روشنایی می‌کند و ولیّ خدا گمان می‌برد که

خداوند یا فرشته ای از فرشتگان، بر او اشراف یافته است. پس سر خود را بالا می‌گیرد و ناگهان همسری را می‌بیند که نور او نزدیک است که نور چشمان ولیّ خدا را ببرد. سپس حضرت فرمود: پس آن زن، او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. ولیّ خدا به او می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستم که خداوند در مورد آنان فرمود: «لَهُم مَّا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»[هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست] پس ولیّ خدا، با نیرویی به مانند صد مرد جوان با آن زن، آمیزش می‌کند و او را هفتاد سال از عمر پیشینیان، در آغوش می‌گیرد و نمی‌داند به چهره اش بنگرد یا به پشتش یا به ساق او نظر افکند و به هر قسمتی از اندام او که می‌نگرد، چهره او را در آن مکان می‌بیند؛ زیرا چهره اش بسیار نورانی و شفّاف و زلال است. سپس همسر دیگری که زیباروی‌تر و خوشبوتر از همسر اوّلی است بر ولیّ خدا اشراف می‌یابد و او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن فرا رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. پس ولیّ خدا به آن زن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

ابن بابویه با سند خود از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک روایت می‌کند که گفت: مردی از ابن عباس پرسید: خداوند که از همسران، خادمان، عطرها، شراب‌ها و میوه‌های بهشت خبر داده چه چیزهایی از بهشت را نگفته باقی گذاشته است و دیگر چیزهایی که خداوند درباره ویژگی‌های بهشت یادآور شده و آن‌ها را در کتاب خویش ذکر کرده، کدامند؟ ابن

عباس پاسخ داد: بهشت، جنّة عَدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) می‌باشد. خداوند متعال، آن را در روز جمعه آفرید، سپس آن را از نگاه‌ها پنهان نگهداشت. پس هیچ یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، بر آن نظر نمی‌افکنند تا آن که اهل بهشت وارد آن شوند. خداوند عزّ و جلّ سه بار به بهشت فرمود: سخن بگو. بهشت عرض کرد: خوشا به حال مؤمنان! خداوند عزّ و جلّ نیز فرمود: خوشا به حال مؤمنان و خوشا به حال تو ای بهشت! مقاتل، از ضحاک، از ابن عباس، از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که شش خصلت در او باشد، از مؤمنان است. این شش خصلت، عبارت است از: کسی که راستگو باشد، به وعده اش عمل کند، امانت نزد خود را به صاحبانش بازگرداند، به پدر و مادرش نیکی ورزد، صله رحم انجام دهد و از گناهش استغفار نماید.

همچنین علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا» روایت می‌کند که حضرت فرمود: هنگامی که فاسقان وارد جهنم می‌شوند، به درون آن می‌افتند که پیمودنش هفتاد سال طول می‌کشد، و هنگامی که به قعر آن می‌رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن جا به بالا پرتاب می‌کند و چون به بالای آن می‌رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می‌شود و دوباره به درون جهنم می‌افتند. پس حال آنان، این گونه است.

محمد بن عباس، از علی بن عبد اللّٰه بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن حمّاد، از پدرش، از فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از

ابن عباس روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» گفت: این آیه، در شأن دو مرد نازل شده است که یکی از آن دو، از اصحاب رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و مردی مؤمن و دیگری مردی فاسق بود. آن مرد فاسق به مرد مؤمن گفت: به خدا سوگند! برّندگی نیزه من، از تو بیشتر است و زبان ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار من است. آن مرد مؤمن به او پاسخ داد: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» را نازل فرمود و سپس خداوند به تبیین حال مؤمنان پرداخته و فرمود: «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و سپس به تبیین حال فاسقان پرداخته و فرمود: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».

طبرسی در کتاب احتجاج حدیثی را نقل می‌کند که در آن مشاجره میان حسن بن علی علیه السلام و جمعی از اصحاب معاویه- در حضور معاویه- ذکر شده و در آن آمده است که امام حسن علیه السلام فرمود: ای ولید بن عقبه! تو را از این که با پدرم دشمنی می‌ورزی، سرزنش نمی‌کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و پدرت را در جنگ بدر، با خفّت و خواری به قتل رساند؛ اما چگونه به او دشنام می‌دهیّ در حالی که خداوند در ده آیه از آیات قرآن، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است که از جمله آن‌ها، آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» و آیه «إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا

قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»[اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده اید پشیمان شوید] می‌باشد؛ تو را چه به ذکر قریش؟! تو فقط پسر عُلَیجاز اهل صفوریّهکه ذَکوان نام داشت، هستی. اما پیرامون این که گفتی ما عثمان را به قتل رساندیم باید بگویم که به خداوند سوگند! طلحه، زبیر و عائشه نتوانستند چنین افترائی را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت دهند پس تو چگونه قائل به این افترا هستی؟ و اگر از مادرت بپرسی که پدرت کیست، چون با ذکوان متارکه کرده است نسبت تو را به عقبة بن ابی محیط می‌چسباند تا در خیال خود با این کار جایگاه درخشان و والایی را کسب کند، با این که خداوند، ننگ و رسوایی دنیا و آخرت را برای تو و پدر و مادرت فراهم نموده است و خداوند، ستم کننده به بندگانش نیست. بنابراین، به خداوند سوگند! تو- ای ولید- از این صفات زشت و ننگ آوری که برای تو گفته شده است بسیار خوارتر و بی نسب‌تر هستی. پس چگونه به علی علیه السلام دشنام می‌دهی؟! و اگر نسب خود را وارسی می‌کردی، بر تو آشکار می‌شد که نسب تو به پدرت ذکوان برمی گردد نه به کسی که به او نسبت داده می‌شوی و مادرت به تو گفته است که: ای پسرکم! پدرت، پست‌تر و خبیث‌تر از عُقبَه است.

از طریق مخالفان: موفق بن احمد، از شیخ زاهد حافظ زین الائمه ابو الحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از قاضی امام شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش شیخ السنّة ابو بکر احمد بن حسین بیهقی، از ابو سعد مالینی، از ابو احمد بن عَدی، از ابو یعلی، از ابراهیم

بن حجّاج، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می‌کند که ولید بن عقبه به علی علیه السلام گفت: من زبانی ساده‌تر و گویاتر از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که تو فاسقی بیش نیستی. این گونه بود که خداوند، آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» را نازل کرد که در آن، منظور از مؤمن، علی علیه السلام و منظور از فاسق، ولید می‌باشد.

سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تمام مؤمنین، یک بار کشته می‌شوند و یک بار می‌میرند. پس هر مؤمنی که کشته شود دوباره زنده می‌شود تا بمیرد و هر مؤمنی که می‌میرد، دوباره زنده می‌شود تا کشته شود. راوی می‌گوید: سپس بر امام باقر علیه السلام آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»[هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] را تلاوت کردم و حضرت فرمود: «و منشورة» [یعنی دوباره زنده می‌شود] راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: منظور شما از «و منشورة» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی این گونه جبرئیل، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و منشورة» سپس حضرت فرمود: تمام این امت چه افراد صالح و چه افراد بد، دوباره زنده می‌شوند. علت زنده شدن دوباره افراد مؤمن، برای روشنی چشمشان و دل شاد شدن آن‌ها است و بدکاران و فاسقین دوباره زنده می‌شوند تا طعم رسوایی و ننگی که خداوند برایشان مقدّر ساخته را بچشند. آیا نشنیده ای که

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ».

ابن بابویه، در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» فرمود: بی گمان فراق دوستان و عزیزان در دنیا، نشانه و دلیلی است بر فراق مردگان که برای همیشه از مقابل چشم انسان رخت برمی بندند. به همین خاطر بود که یعقوب بر فراق یوسف تأسف می‌خورد؛ چرا که این فراق، دلیل و نشانه ای بود بر فراق دیگران. یعقوب به همین دلیل یوسف را بسیار یاد می‌کرد.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اولین کسی که پیشتر از همه، آن پیمان را بست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا او نزدیک ترین خلائق به خداوند تبارک و تعالی بود و در مکانی قرار داشت که چون در شب اسراء به آسمان عروج کرد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: ای محمد! پیش بیا، در جایی قدم گذاشته ای که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی در آن جا قدم نگذاشته است. اگر روح و جان او متعلق به آن مکان نبود، نمی‌توانست به آن جا برسد و فاصله او تا خداوند چنان که خود خداوند می‌فرماید، این گونه بود: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیک‌تر شد] یعنی بلکه نزدیک‌تر بود. پس آن گاه که فرمان از خداوند صادر شد، از سوی او بر عهده اولیای او قرار گرفت. امام صادق

علیه السلام فرمود: از آن‌ها، پیمان ربوبیّت خداوند، نبوت رسول او و امامت امیر المؤمنین و ائمه گرفته شده بود و خداوند به آنان المؤمنین علیه السلام است. یعنی شما (ای پیامبران)، امت‌هایتان را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و ولیّ او که از ائمّه علیهم السلام است، آگاه سازید. علی بن ابراهیم می‌گوید: این واو در آیه «وَ مِنکَ» زائده است و معنای آن، از تو است. «وَمِن نُّوحٍ» خداوند، برای خویش از انبیا، پیمان گرفت. سپس برای پیامبر خود صلی اللّٰه علیه و آله از انبیا و امامان علیهم السلام پیمان گرفت. سپس برای انبیا، از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پیمان گرفت.

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم از ابان بن عثمان، از کسی که برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در شبی تاریک و سرددر غزوه احزاب بر روی تپه ای که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است، ایستاده و فرمود: چه کسی می‌رود و از آنان برایمان خبر می‌آورد تا بهشت (پاداش) او باشد؟ هیچ کس برنخاست. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله دوباره آن سؤال را پرسید و (باز) هیچ کس برنخاست. امام صادق علیه السلام با اشاره دست خود چنین فرمود: آن قوم، خواهان بهشت نبودند. آیا چیزی برتر از بهشت را می‌خواستند؟ امام علیه السلام در ادامه فرمود: سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این (مرد) کیست؟ آن مرد پاسخ داد: حُذَیفه. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آیا از سر شب، سخنم را نمی‌شنیدی که هیچ دم برنیاوردی؟ نزدیک آی. حذیفه در حالی که

می‌گفت: سرما و بی حالی مرا از پاسخ دادن به شما بازداشته بود، برخاست. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. چون حذیفه به راه افتاد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت، راست و چپ محافظت کن تا او را به سوی من بازگردانی. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به حذیفه فرموده بود: ای حذیفه! هیچ عملی از تو سر نزند، تا آن که به سوی من باز گردی. حذیفه، سلاح، کمان و سپرخود را برداشت. حذیفه گفت: ا ز آن جا خارج شدم، در حالی که هیچ گونه بی حالی یا سرماخوردگی را احساس نکردم. از مقابل دروازه خندق عبور کردم و دیدم که همه مؤمنان و کفار به این سرماخوردگی و بی حالی دچار شده اند. هنگامی که حذیفه، به راه افتاد، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برجست و ندا داد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه، غم و غصه من را بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می‌کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ سخن و دعای تو را شنیده و تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگان ایشان روان شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم چنان که به من و به اصحابم رحم نمودی. سپس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ بادی از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و بادی از آسمان چهارم که حامل سنگاست به سوی آنان فرستاد. حذیفه گفت: پس بیرون رفتم و ناگهان خود را در میان آتش آن قوم یافتم و لشکر اول خداوند که بادی حامل سنگریزه بود، روی آورد و آتش آنان را

به کلی پراکنده و خاموش ساخت و تمام خیمه‌های آنان را بر زمین افکند و تمامی نیزه‌های آنان را بر زمین انداخت تا این که سپرهای خود را در برابر سنگریزه‌ها قرار دادند و ما صدای برخورد سنگریزه‌ها با سپرها را می‌شنیدیم. در این هنگام حذیفه میان دو مرد از مشرکان نشست. ابلیس در هیئت یک مرد فرمانده که رأی او مطاع است، در میان مشرکان برخاست و گفت: ای مردم! شما در میدان این جادوگر دروغگو قرار گرفته اید. اگر الان عقب نشینی کنید چیزی از دست نمی‌دهید؛ چرا که این عذاب، یک قحطی دائمی نیست و شتران و اسبان شما هلاک گشته اند. پس بازگردید و هر کدام از شما به هم نشین خود بنگرد. حذیفه گفت: به سمت راست خود نگریستم و بر دستان خود کوفته و گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من معاویه هستم. حذیفه می‌گوید: به کسی که در سمت چپ من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، سهیل بن عمرو هستم.

حذیفه گفت: و لشکر عظیم خداوند روی آورد. در این هنگام ابوسفیان برخاست و به سوی شترش رفت و در میان قبیله قریش فریاد برآورد: النجاء النجاء (فرار، فرار) و طلحه ازدی گفت: محمد، به شما شر و بدی رساننده است و سپس برخاست و به سوی شتر رفت و در میان قبیله بنی اشجع فریاد زد: النجاء النجاء (فرار، فرار) عُیینَة بن حِصن نیز همین کار را کرد. سپس حارث بن عَوف مُرّی نیز مانند آن را انجام داد. سپس اقرع بن حابس نیز چنین کرد و تمامی آن حزب‌ها رفتند و حذیفه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشته و ایشان را از آن خبر، آگاه ساخت. امام صادق علیه السلام فرمود: آن واقعه شبیه به روز قیامت بود.

شیخ در کتاب تهذیب با سند خود، از احمد بن ابی عبدالله، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام از پدرانش، نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: هر گاه کسی از شما نماز را به پایان رساند، باید دست‌هایش را به آسمان بلند کند و در دعا کردن کوشش کند. آن گاه ابن سبا پرسید: ای امیرالمؤمنین! مگر خداوند در همه جا حضور ندارد؟ فرمود: بلی هست. گفت: پس چرا باید دست‌هایش را به آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: مگر نخوانده ای «وفِي السَّمَاء رِزْقُكُمْ ومَا تُوعَدُونَ» آیا روزی از جای دیگری غیر از جایگاه خودش درخواست می‌شود؟ جایگاه روزی و آن چه خداوند وعده داده است، آسمان می‌باشد.

از ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابو بصیر و از دیگران، از یکی از دو امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: وقتی فرشتگان برای نابودی قوط لوط آمدند، گفتند: ما اهل این سرزمین را نابود خواهیم کرد. و ساره، زن ابراهیم که از تعداد آن‌ها و زیادی اهل آن دیار در تعجب بود، لب به سخن گشود و گفت: چه کسی از پس قوم لوط برمی آید؟ فرشتگان او را به تولد اسحاق و پس از او به یعقوب مژده دادند. او به صورت خود سیلی زد و گفت: من پیرزنی نازا هستم. او در آن موقع زنی نود ساله بود و ابراهیم در آن موقع یکصد و بیست سال داشت. ابراهیم در آن روز با فرشتگان مجادله کرد و گفت: لوط در میان آن قوم است. جبرئیل

گفت: ما از همه بهتر می‌دانیم که چه کسی در میان آن قوم است. ابراهیم حرف دیگری زد. آن گاه جبرئیل گفت: ای ابراهیم! از این موضوع بگذر. فرمان خداوند صادر شده است و عذاب غیر قابل برگشتی در انتظار آن‌ها است.

حضرت فرمود: وقتی جبرئیل برای نابودی قوم لوط به نزد او رفت، قوم لوط بر او وارد شدند. آن‌ها با عجله و اضطراب به نزد او رفته بودند. لوط از جایش بلند شد و برای جلوگیری از ورود آن‌ها دستش را بر آستانه در گذاشت و به آن‌ها قسم داد و گفت: از خدا بترسید و در پیش مهمانانم مرا خوار نسازید. گفتند: آیا ما تو را از پذیرش دیگران منع نکرده ایم؟ سپس دختران خود را برای ازدواج به آن‌ها پیشنهاد کرد. گفتند: ما در باره دختران تو هیچ حقی نداریم و تو می‌دانی که ما چه می خواهیم. لوط گفت: آیا هیچ کس در میان شما عاقل نیست؟ حضرت فرمود: اما آن‌ها نپذیرفتند. لوط گفت: کاش زور من به شما می‌رسید و یا این که به جای محکمی پناه می‌بردم. جبرئیل به آن‌ها نگاه می‌کرد و گفت: کاش لوط می‌دانست که او چه قدرتی دارد. سپس لوط را صدا زد و لوط نزد او آمد. آن‌ها در را باز کردند و داخل شدند. آن گاه جبرئیل با دست خود به آن‌ها اشاره کرد و در حالی که کور شده بودند، برگشتند و برای رفتن با دست‌هایشان دیوار را لمس می‌کردند و به خدا قسم می‌خوردند که اگر بینایی خود را به دست آورند، هیچ یک از خاندان لوط را باقی نخواهند گذاشت.

حضرت فرمود: وقتی جبرئیل گفت ما فرستادگان پروردگار تو هستیم، لوط به او گفت: ای جبرئیل! بشتاب. گفت: بلی. دوباره گفت: ای جبرئیل! عجله کن. جبرئیل گفت: زمان عذاب آن‌ها هنگام صبح

می‌باشد. آیا صبح نزدیک نیست؟ سپس جبرئیل گفت: ای لوط! تو و فرزندت از این سرزمین خارج شوید تا به مکان فلان و فلان برسید. لوط گفت: ای جبرئیل! الاغ من ضعیف است. گفت: کوچ کن برو. و وقتی هنگام سحر شد، جبرئیل بر آن سرزمین فرود آمد و بالش را در زیر آن قرار داد و آن را بالا برد، آن گاه واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ‌هایی از سجیل سنگباران کرد. زن لوط صدای فرو ریختن دیوارها را شنید و از شدت صدای آن هلاک شد و مرد.

از ابن بابویه با همین سند از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط چگونه اتفاق افتاد؟ جبرئیل گفت: قوم لوط اهل سرزمینی بودند که نه از غائط (مدفوع) طهارت می‌جستند و نه از جنابت و بر غذا و طعام نیز حریص و بخیل بودند. لوط مدت سی سال با آن‌ها زندگی کرد. برای آن قوم فرستاده شده بود، اما از خود آن قوم نبود و اقوام و خویشاوندی هم در میان آن‌ها نداشت. لوط آن‌ها را دعوت کرد تا به خداوند عز و جل ایمان بیاورند و از او پیروی نمایند و آن‌ها را از کارهای زشت بازداشت و آن‌ها را تشویق می‌کرد که از خداوند متعال اطاعت نمایند. اما به او جواب مثبت ندادند و از او اطاعت نکردند. وقتی خداوند متعال خواست که آن‌ها را دچار عذاب سازد، فرستادگانی را به نزد آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را بدون هیچ عذر و بهانه ای بترساند. وقتی از دستورات او سرپیچی کردند، فرشتگانی را به سوی آن‌ها فرستاد تا مؤمنان را از آن سرزمین بیرون ببرند. اما آن‌ها جز یک خانواده مسلمان ندیدند و

همان‌ها را از آن جا بیرون بردند و به لوط گفتند: در تاریکی شب، خانواده ات را از این سرزمین بیرون ببر و هیچ کس از شما نباید برگردد. و به آنجایی بروید که به شما دستور داده شده است. وقتی شب به نیمه رسید، لوط با دخترانش حرکت کرد. اما زن او برگشت و به نزد قوم خود آمد و از لوط بدگویی کرد و به قومش خبر داد که لوط با دختران خود رفته است. در هنگام سپیده صبح بود که از جانب عرش به من گفته شد: ای جبرئیل! از جانب خداوند مقرر شده است که قوم لوط دچار عذاب حتمی شوند. پس به سوی قوم لوط و اطراف آن برو و آن‌ها را از زیر هفت زمین ریشه کن ساز و سپس آن‌ها را به اوج آسمان ببر و آن‌ها را در آن جا نگه دار تا امر خداوند در چگونگی سرنگونی آن‌ها فرا رسد. اما یک نشانه گویا از منزل لوط در آن جا بگذار تا عبرتی برای کاروانیان باشد. آن گاه من به سرزمین ظالمان و اهل آن فرود آمدم و با بال راست خود بر شرق آن سرزمین ضربه زدم و با بال چپ خود به غرب آن در ضربه وارد کردم و آن را ای محمد از ریشه از زیر هفت زمین بر کندم؛ به جز منزل لوط که آن را برای عبرت کاروانیان به جا گذاشتم. سپس آن را در زیر پرهای بال خود قرار دادم و به آسمان بردم؛ آن جایی که ساکنان آسمان صدای خروس‌های آن سرزمین و پارس کردن سگان آن را می‌شنیدند و آن را در آن جا نگه داشتم. وقتی خورشید طلوع کرد، از جانب عرش ندا آمد که: ای جبرئیل! آن سرزمین را بر سر آن قوم واژگون ساز. آن را بر سرشان واژگون ساختم به طوری که پایین آن در بالای آن قرار گرفت و خداوند هم سنگ‌های سجیل را که از جانب خداوند دارای نشان و علامت هستند بر آن‌ها بارید. ای محمد! این عذاب از ظالمان قوم تو هم به دور نیست.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای جبرئیل! سرزمین آن‌ها در کجای زمین قرار داشت؟ جبرئیل پاسخ داد: سرزمین آن‌ها در جایی بود که امروز دریاچه مازندران قرار دارد و آن در اطراف شام است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: آیا می‌دانی وقتی آن را واژگون ساختی، آن سرزمین و افراد آن در کجای زمین قرار گرفتند؟ جواب داد: ای محمد! در دریای مدیترانه به طرف مصر، که به صورت تپه‌هایی در داخل دریا درآمده اند.

از ابن بابویه، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن معبد، از عبدالله دهقان، از درست، از عطیه برادر ابو مغرا نقل شده است که می‌گوید، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردان نیازمند به لواط چه کسانی هستند؟ فرمود: خداوند عز و جل هیچ یک از مردان را به این بلا و مصیبت دچار نساخته است که به آن نیاز داشته باشند. در پشت آن‌ها رحم‌های واژگونه و رطوبت قرار داده است. دُبُر آن‌ها به قُبُل زن می‌ماند. ابلیس فرزندی دارد به نام زوال که در این کار با مردان شریک می‌شود. اگر مردان در این کار با او شریک شوند، منکوح و اهل لواط به حساب می‌آیند و اگر زنان با او در این کار شراکت کنند، عقیم و نازا می‌شوند. مردانی که این کار را انجام می‌دهند، اگر به سن چهل سالگی برسند، دیگر آن کار را ترک نمی‌کنند و آن‌ها بازماندگان سدوم هستند. اما منظورم از بازماندگان سدوم این نیست که آن‌ها فرزندان او هستند، بلکه از طینت و سرشت آن‌ها هستند. گفتم: سدوم همان است که شهر بر سر آن‌ها خراب شد؟ فرمود: سدوم متشکل از چهار شهر است:

سدوم، صدیم، لدنا، و عسیرا. فرمود: جبرئیل بر آن‌ها وارد شد. وقتی که آن‌ها را تا عمق زمین‌های هفت گانه واژگون کرد، بال خود را در زیر پایین ترین قسمت شهر قرار داد و همه آن‌ها را بلند کرد و بالا برد تا جایی که اهالی آسمان اول، صدای پارس کردن سگان آن‌ها را می‌شنیدند، سپس آن را واژگون کرد.

ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از عبدالله بن داهر، از حسین بن یحیی کوفی، از قثم بن قتاده، از عبدالله بن یونس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هنگامی که علی علیه السلام در بالای منبر کوفه در حال خواندن خطبه بود، مردی که نامش ذعلب بود از جایش بلند شد. او دارای زبانی تیز بود و در سخنرانی بلیغ و بسیار هم شجاع بود. از امام پرسید: ای امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من خدایی را که ندیده باشم نمی‌پرستم. گفت: ای امیرالمؤمنین! چگونه او را دیدی؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! چشم‌ها او را با نگاه ظاهری نمی‌بینند، بلکه قلب‌ها آن را با حقیقت ایمان می‌بینند. وای بر تو ذعلب! پروردگار من لطیف‌تر از لطافت است. پس نمی‌توان آن را با لطف توصیف کرد. و او بزرگ‌تر از عظمت است. پس با صفت عظیم نمی‌توان وصفش کرد. او بزرگ بزرگ‌ها است، پس با صفت بزرگ بودن وصف نمی‌شود. او دارای جلالت و بزرگی است، پس با صفت غلیظ وصف نمی‌شود. او قبل از هر چیزی است، پس گفته نمی‌شود: قبل از او. او پس از همه چیز است. پس گفته نمی‌شود:

چیزی بعد از او است. خواهان چیزها می‌باشد، اما نه با همت ظاهری. او همه چیزی را به دست می‌آورد، اما نه با نیرنگ. او در داخل همه چیزها هست بدون این که با آن‌ها مخلوط شود یا این که از آن‌ها جدا باشد. او آشکار است، نه به معنی ظاهری و مستقیم. او تجلی دارد، ولی با چشم قابل رؤیت نیست. او دور است نه از لحاظ مسافت. نزدیک است نه با کم بودن فاصله. او لطیف است نه از نظر جسمی. او وجود دارد البته نه پس از عدم.

کننده کار است نه با ضعف و پریشانی. تقدیرکننده است، نه با حرکت. او خواهان و خواستار است، نه با همت. او شنوا است نه با گوش. او بینا است نه با چشم. مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند، زمان‌ها با او همراه نمی‌شوند. صفات او را محدود نمی‌کنند و خواب او را فرا نمی‌گیرد. وجود او بر وقت و زمان پیشی گرفته است و وجودش بر عدم او مقدم است، و ازلیت او بر آغاز زمان پیشی گرفته است. اوست که احساس را در حواس برمی انگیزد و از همین ویژگی در می‌یابیم که در او احساس نیست. اوست که به اشیاء جوهر می‌بخشد و درمی یابیم که جوهر ندارد. اوست که در میان اشیاء ضدیت ایجاد می‌کند و ما از همین ویژگی، درمی یابیم که خودش ضدی ندارد. اوست که بین اشیاء مقارنه و نزدیکی ایجاد می‌کند و ما درمی یابیم که او را قرینی نیست. اوست که تاریکی را ضد نور قرار داده است و رطوبت را ضد خشکی و گرما را ضد سرما گردانیده است؛ در بین چیزهای متضاد نزدیکی ایجاد می‌کند، و بین اجزای نزدیک، فاصله می‌اندازد. با جدا کردن اشیاء مقرون از یکدیگر، نشان می‌دهد که جدا کننده ای هست و با پیوند بخشیدن اشیای متضاد، نشان می‌دهد که پیوند دهنده ای هست. و این کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «ومِن کُل شَیْءٍ خَلقْنَا زَوجَیْنِ

لعَلكُمْ تَذَكَّرُونَ» با اشیاء بین قبل و بعد فاصله انداخته است تا فهمیده شود که او نه قبل دارد و نه بعد. غریزه‌های اشیاء شاهدی است بر این که خالق غریزه، خود هیچ غریزه ای ندارد. با زمان بندی اشیاء، با خبر می‌سازد که وقت گذار آن، خود در هیچ وقت و زمانی نمی‌گنجد. بعضی از آن‌ها را حجاب برخی دیگر قرار داده است تا معلوم شود که به جز خلقتش، هیچ حجابی بین او و خلقتش نیست. پروردگار بود آن گاه که هیچ پرورده ای نبود؛ معبود بود آن هنگام که هیچ پرستنده ای نبود؛ دانا بود آن گاه که هیچ معلومی نبود و شنوا بود آن گاه که هیچ شنیده ای نبود و سپس شعر زیر را سرود:

سرور من همواره به علم و دانش مشهور است

سرور من همواره با جود و بخشش موصوف است

آن گاه که هیچ نوری نبود تا بدان روشن شود، او بود

و آن گاه که هیچ تاریکی در افق‌ها نبود، او وجود داشت

پروردگار ما با همه مخلوقات فرق دارد

و با هرچه در وهم وخیال، توصیف شدنی است، متفاوت است

هر کس بخواهد که در تشبیه بیانگر او باشد

محدود و عاجز و کتف بسته باز می‌گردد

موج قدرت او در معراج‌ها موجی را می‌افکند

که در مورد آن با چشم روح نابینا به معارضه می‌پردازد

اهل جدل را رها کن تا در دین فرو رود

که دچار شک گردیده و عقل و رأی او فاسد شده است

همراه اهل یقین باش به خاطر محبت به سرورش

و مولای او با کرامات خود او را در بر گرفته است

راهنمای هدایت در روی زمین پراکنده است

و در آسمان نیز نشانه‌های زیبا شناخته شده است

راوی گفت: ذعلب غش کرد و بر زمین افتاد. سپس چشم گشود و گفت: کلامی مثل این نشنیده بودم و دیگر هرگز سئوالی مانند این نخواهم پرسید.

شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، از سیّد صالح بن محمد حسن بن حمزه علوی حسین طبری که خدایش بیامرزد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُرْوک بن عبید کوفی، از محمد بن زید طبری نقل کرده است. او می‌گوید: از امام رضا علیه السلام آن گاه که در باره توحید خداوند سخن می‌گفت، شنیدم که فرمود: اولین عبادت خداوند، شناخت او می‌باشد، و اصل شناخت خداوند که اسمش بزرگ باد اعتقاد به وحدانیت او می‌باشد. و نظام وحدانیت او، برداشتن حد و حدود از او است. به گواهی همه عقل‌ها، هر محدودی مخلوق می‌باشد، و به گواهی هر مخلوقی، کسی او را آفریده است که خود آفریده نشده است. او هرگز حادث نیست، بلکه از قدیم و از ازل بوده است. هر کس به وصف ذات او بپردازد، بنده او نیست. و کسی که بخواهد به کنه او پی ببرد، به توحید او اعتقاد ندارد و کسی که به تشبیه او می‌پردازد به

حقیقت او نمی‌رسد و کسی که به دنبال نهایت او است، او را باور ندارد و کسی که با یکی از حواس خود به او اشاره کند، به یکتایی او اعتقاد ثابت ندارد و کسی که او را تشبیه کند، او را قصد نکرده است و کسی که او را تقسیم کند، او را نشناخته است. و هر کس که نسبت به او توهم داشته باشد، نمی‌تواند قصد او کند. هر چیزی که با خودش شناخته شود، ساخته شده و معلول است و هر چیزی که به غیر خود متکی باشد، معلول است. با خلقت خداوند به او استدلال می‌شود و با عقل، شناخت او امکان پذیر می‌گردد و با فطرت، دلیل و برهان وجود او اثبات می‌شود.

خداوند موجودات را خلق کرده است و همان‌ها را حجابی بین خود و آن‌ها قرار داده است. و تفاوت او با آن‌ها دلیلی است بر جدایی او از آن‌ها. و از این که موجودات ابتدا و آغازی دارند، دلیلی است بر این که او آغازی ندارد. زیرا ابتدا داشتن هر چیزی دلالت بر عجز و ناتوانی آن چیز دارد. پس اسم‌های خداوند متعال برای بیان است و کارهای او برای فهماندن است. هر کس او را محدود کند، او را نشناخته است و هر کس به او مشمولیت ببخشد، به او ظلم کرده است و هر کس برای او کنهی قرار دهد، در مورد او اشتباه کرده است و هر کس بگوید: او چگونه است؟ او را تشبیه کرده است و هر کس در باره او بگوید: برای چه؟ برای وجود او دلیل آورده است و هر کس بگوید: چه وقت؟ برای او زمان تعیین کرده است و هر کس بگوید: در چه چیزی؟ او را داخل چیزی قرار داده است و هر کس بگوید: به چه چیزی؟ برای او نهایت تعیین کرده است و هر کس بگوید: تا چه وقت؟ برای او غایت و نهایت قرار داده است و هر کس برای او غایت قرار دهد، در واقع او را تجزیه کرده است و هر کس او را تجزیه کند، ملحد شده است. خداوند تعالی با تغییر

مخلوقات، تغییر پیدا نمی‌کند و با محدود شدن موجودات، محدود نمی‌شود. او یکی است نه به بیان عدد. او ظاهر است نه با حضور مستقیم. او آشکار است نه با دیدن. او پنهان است نه با از بین رفتن. دور است، نه به مسافت. نزدیک است، نه به فاصله. لطیف است نه به معنای جسم بودن. وجود دارد نه این که از نیستی آمده باشد و انجام دهنده است نه با تدریج و پریشانی. تعیین کننده است نه با فکر و اندیشه. تدبیرگر است نه با حرکت. اراده کننده است نه با عزم و اراده. خواستار است نه با همت. دریافت کننده است نه با حواس. شنوا است نه به وسیله گوش. بینا است نه به وسیله چشم. زمان‌ها و وقت‌ها همراه او نیستند و مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند. خواب‌ها و چرت‌ها او را فرا نمی‌گیرند. صفت‌ها او را محدود نمی‌کنند.

وسایل او را مقید نمی‌کنند. پیدایش او بر زمان مقدم است و وجود او بر عدم پیشی گرفته است و آغاز او بر پایان او سبقت گرفته است.

از این که اشیا را آفریده است، فهمیده می‌شود که او نظیری ندارد و با تفاوتی که بین چیزها وجود دارد، معلوم است که او ضدّی ندارد. با تقارن و تشابهی که بین کارها وجود دارد، معلوم است که او همتایی ندارد. ظلمت و تاریکی را ضدّ نور قرار داده است و بدی را ضد خوبی. مابین اجزای مخالف هماهنگی ایجاد کرده است و مابین اجزای نزدیک، فاصله قرار داده است. با جدا کردن آن‌ها ثابت کرده است که آن‌ها جدا کننده ای دارند و با ایجاد هماهنگی بین آن‌ها اثبات کرده است که هماهنگ کننده ای در بین آن‌ها است. خداوند متعال فرموده است: «وَمِن كُل شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوجَيْنِ لعَلكُمْ تَذَكَّرُونَ» او رب و پرورش دهنده بود، آن هنگام که پرورش یافته ای وجود نداشت. او حقیقت الهی بود،

آن زمان که پرستنده ای نبود. او عالم بود، آن گاه که معلومی وجود نداشت. این گونه نیست که بگوییم از زمانی که (جهان را) آفریده است، مستحق معنای خالق بودن است و از آن جا که پدید آورده است، مفهوم پدید آورنده به او داده شده است. کلمه «منذ» (از) برای او غایت و نهایت را مشخص نمی‌کند و حرف «قد» (به تحقیق) او را نزدیک نمی‌سازد و حرف «لعل» (شاید) او را پنهان نمی‌سازد. و کلمه «متی» (چه وقت) برای او زمان تعیین نمی‌کند و کلمه «حین» (وقتی که) او را در برنمی گیرد. و کلمه «مع» (با) او را مورد مقایسه قرار نمی‌دهد. هر چیزی که در موجودات پیدا می‌شود، در پروردگار وجود ندارد. و هر چه در موجودات امکان دارد، در خالق آن‌ها غیرممکن است. حرکت و سکون بر او جاری نمی‌شود. چگونه ممکن است چیزی در او جریان پیدا کند که خود آن را جاری ساخته است؟ و یا به او برگردد، در حالی که خود، آغاز او می‌باشد؟ اگر این گونه بود، دلالت او معنایی نداشت و از ابتدا معنای آن فرق می‌کرد و آن گاه معنای خالق با مخلوق فرقی نمی‌کرد. اگر برای او پشت سر فرض شود، برای او جلو نیز وجود خواهد داشت. اگر تمامیت برای او خواسته شود، کمی و نقصان نیز در مورد او معنا پیدا می‌کند. چگونه ممکن است چیزی مستحق ازلیّت باشد در حالی که از وجود و حدوث امتناع نورزیده باشد. چگونه ممکن است چیزها را به وجود آورد و خود از پدید آمدن امتناع نورزد؟ اگر این معانی در مورد او صدق کند، نشانه مخلوق بودن در او صادق است و معنای دلالت گر بودن از وجود او به معنای دلالت شونده تغییر پیدا خواهد کرد. در گفتار محال و غیرممکن، هیچ حجت و برهانی وجود ندارد و در سئوال از آن، هیچ جوابی نهفته نیست. هیچ خدایی جز خدای بلند مرتبه و عظیم الشأن وجود ندارد.

از ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود، از زید بن علی، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «فَفِرُّوا إِلی اللّهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ» فرمود: به خانه خدا بروید. کعبه، خانه خداوند است. فرزندم! هر کس به خانه خدا برود، در واقع رفتن به نزد خدا را هدف خود قرار داده است. مسجدها، خانه‌های خدا هستند. هر کس به مساجد برود، در واقع نزد خداوند رفته است.

و نیز از وی، از سید ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن زیادة بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابی عمیر، از امام موسی علیه السلام نقل شده است که در باره کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: شقی و بدبخت، کسی است که در شکم مادرش شقی باشد و سعید و خوشبخت، کسی است که در شکم مادرش خوشبخت باشد، فرمودند: شقی و بدبخت آن کسی است که خداوند در شکم مادرش می‌داند که او کارهای بد خواهد کرد و سعید و خوشبخت آن است که خداوند در شکم مادرش می‌داند که او به زودی کارهای نیک خواهد کرد. از او پرسیدم که پس معنای این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست که می‌فرماید: عمل کنید، زیرا هر کس برای انجام دادن آنچه برای آن خلق شده است، توانا است؟ فرمود: خداوند عز و جل، جن و انس را خلق کرده است که او را بپرستند، و آن‌ها را خلق نکرده است که از او نافرمانی کنند. و این کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَمَا

خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا ليَعْبُدُونِ» و آسان گردانید هر چیزی را که برای او خلق شده است. پس وای بر کسی که کوری و ضلالت را به جای هدایت دوست داشته باشد و برگزیند.

و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، و همچنین از ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: وقتی خداوند متعال، نسل آدم را از پشت او بیرون کشید تا برای خداوندی خودش و پیامبری همه پیامبران از آن‌ها عهد و پیمان بگیرد، اولین چیزی که از آن‌ها عهد و پیمان گرفت، پیامبری محمد بن عبداللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود. سپس خداوند به آدم علیه السلام گفت: نگاه کن چه می‌بینی؟ حضرت آدم به نسل خود نگاه کرد و آن‌ها را مانند ذره‌های کوچکی دید که آسمان را پر کرده اند. آدم گفت: پروردگارا! نسل من چقدر زیاد است! و برای چه کار بزرگی آن‌ها را آفریده ای و منظور تو از گرفتن میثاق از آن‌ها چیست؟ خداوند فرمود: مرا عبادت خواهند کرد و هیچ چیز را شریک من قرار نخواهند داد، و به پیامبران من ایمان خواهند آورد و از آن‌ها پیروی خواهند کرد. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! چرا بعضی از ذرات را بزرگ‌تر می‌بینم و برخی از آن‌ها دارای نور زیادی هستند و بعضی از آن‌ها کم نور می‌باشند و برخی از آن‌ها اصلاً نور ندارند؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: این گونه آن‌ها را خلق کردم تا در همه حالات آن‌ها را بیازمایم. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! آیا به

من اجازه می‌فرمایی چیزی بگویم؟ خداوند عز و جل فرمود: بگو، همانا روح تو از روح من است، اما طبیعت تو برخلاف طبیعت وجودی من است.

آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! اگر آن‌ها را در یک شکل و قیافه و در یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و رنگ‌های یکسان و عمرهای یکسان و روزی مشابه خلق کرده بودی، برخی از آن‌ها بر برخی دیگر سرکشی نمی‌کردند و بین آن‌ها حسادت و دشمنی ایجاد نمی‌شد و در هیچ یک از چیزها با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. خداوند متعال فرمود: به کمک روح من سخن گفتی، ولی به خاطر ضعف طبع خودت چیزی گفتی که از آن اطلاع نداری. من آن آفریننده دانا هستم، با علم و دانش خودم در آفرینش آن‌ها تفاوت ایجاد کردم، و با مشیّت خودم امر من در آن‌ها جاری و ساری است و با تدبیر و تقدیر من تغییر و تحول پیدا می‌کنند. هیچ تغییری در آفریدگان من نیست. جن و انس را خلق کردم تا مرا پرستش کنند و بهشت را برای کسی خلق کردم که مرا می‌پرستد و از من و پیامبران من اطاعت می‌کند و به هیچ کس و هیچ چیز توجه نمی‌کنم. آتش را برای کسی خلق کردم که به من کافر شود و از من سرپیچی کند و از پیامبران من اطاعت نکند. و به کار دیگری توجه ندارم. تو را و نسل تو را آفریدم بدون این که به تو و به آن‌ها نیازی داشته باشم. فقط به این دلیل تو و نسل تو را آفریدم تا تو و آن‌ها را بیازمایم که کدامیک از شما در خانه دنیا و در زندگی تان و قبل از مردنتان در عملکرد بهتر هستید. و همچنین دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و نافرمانی و بهشت و جهنم را خلق کردم. در تقدیر و تدبیر خودم این گونه خواستم. و با دانش نافذ خودم مابین چهره‌هایشان و بدن‌هایشان و رنگ‌هایشان و عمرهایشان و روزی‌هایشان و عباداتشان و گناهانشان

فرق گذاشتم. در نتیجه بعضی از آن‌ها را خوشبخت و برخی دیگر را بدبخت، بعضی را بینا و برخی را نابینا، برخی را کوتاه و برخی دیگر را بلند، بعضی را زیبا و بعضی دیگر را زشت، برخی را دانا و برخی دیگر را نادان، برخی را بی نیاز و بعضی دیگر را نیازمند، برخی را فرمانبردار و بعضی دیگر را نافرمان، برخی را صحیح و سالم و بعضی دیگر را مریض، و برخی را دارای نقص عضو و برخی دیگر را بدون عیب و نقص آفریدم، تا شخص صحیح و سالم به آن که دچار بیماری است بنگرد و به خاطر سلامتی خود مرا ستایش کند. و آن که دچار عیب و نقص است به شخص صحیح و سالم نگاه کند و مرا بخواند و از من بخواهد که به او سلامتی بدهم، و بر آزمایش من بردبار باشد تا بخشش فراوان خود را نصیب او گردانم. بی نیاز به نیازمند بنگرد و مرا سپاس گوید و شکر من به جا آورد، و نیازمند به بی نیاز بنگرد و مرا بخواند و از من بخواهد. مؤمن به کافر بنگرد و به خاطر هدایتش مرا سپاس گوید. این گونه آن‌ها را خلق کردم تا در راحتی و سختی و در خوشی و ناخوشی و در آن چه که بدان‌ها سلامتی دادم و در آن چه آن‌ها را آزمودم و در آن چه که بدان‌ها بخشیدم و در آن چه که آن‌ها را بازداشتم، آن‌ها را بیازمایم. من آن خداوند قادر و توانا هستم و بر عهده من است که تمام چیزهایی را که مقدر گردانیده‌ام با تدبیر خود انجام دهم. و بر عهده من است آن چه را که خواسته‌ام تغییر دهم و مقدم گردانم آن چه را که در آخر قرار داده‌ام و به تأخیر اندازم آن چه را که مقدم داشته ام. و من خدای واحد هستم و آن چه را که بخواهم انجام می‌دهم. در مقابل آن چه انجام می‌دهم پاسخگو نیستم، ولی من از آفریدگان خود به خاطر کارهایشان بازخواست می‌کنم.

شرف الدین نجفی در تفسیر آن با سند متصل از علی بن سلیمان، از کسی که به او خبر داد، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وكِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ» گفته است که حضرت فرمود: نوشته ای وجود دارد که خداوند عز و جل، دو هزار سال قبل از آفرینش آدمیان، آن را بر برگ آس نوشته و بر عرش خود قرار داده است. در آن برگه نوشته شده: ای شیعه آل محمد! من همان خدا هستم، قبل از آن که مرا صدا بزنید، جوابتان را دادم و قبل از این که چیزی از من درخواست کنید، آن را به شما بخشیدم و قبل از این که طلب بخشش از من بکنید، شما را مورد بخشش قرار دادم.

محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو عبّاد عمران بن عطیّه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: که حضرت در حدیثی فرمود: خداوند به فرشته ای از فرشتگان خود دستور داد که در آسمان ششم برای او خانه ای بسازد. اسم آن خانه ضراح می‌باشد و روبروی عرش او قرار دارد و خداوند، آن را برای اهل آسمان قرار داده است. هر روز هفتاد هزار فرشته دور آن می‌چرخند و طلب آمرزش می‌کنند و برنمی گردند.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَیْءٍ» فرمود: منظور آن‌هایی هستند که ایمان آوردند یعنی: پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام. و منظور از نسل او، امامان و جانشینان او که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند که آن‌ها را به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ملحق ساختیم و نسل آن‌ها از دلیل و برهانی که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام آورده بود محروم نشد؛ زیرا حجت و برهان آن‌ها یکی است و طاعت و عبادت آن‌ها هم یکی می‌باشد.

شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبداللّٰه محمد بن محمد بن نعمان، از سیّد صالح بن محمد حسن بن حمزه علوی حسین طبری که خدایش بیامرزد، از محمد بن عبداللّٰه بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُرْوک بن عبید کوفی، از محمد بن زید طبری نقل کرده است. او می‌گوید: از امام رضا علیه السلام آن گاه که در باره توحید خداوند سخن می‌گفت، شنیدم که فرمود: اولین عبادت خداوند، شناخت او می‌باشد، و اصل شناخت خداوند که اسمش بزرگ باد اعتقاد به وحدانیت او می‌باشد. و نظام وحدانیت او، برداشتن حد و حدود از او است. به گواهی همه عقل‌ها، هر محدودی مخلوق می‌باشد، و به گواهی هر مخلوقی، کسی او را آفریده است که خود آفریده نشده است. او هرگز حادث نیست، بلکه از قدیم و از ازل بوده است. هر کس به وصف ذات او بپردازد، بنده او نیست. و کسی که بخواهد به کنه او پی ببرد، به توحید او اعتقاد ندارد و کسی که به تشبیه او می‌پردازد به حقیقت او نمی‌رسد و کسی که به دنبال نهایت او است، او را باور ندارد و کسی که با یکی از حواس خود به او اشاره کند، به یکتایی او اعتقاد ثابت ندارد و کسی که او را تشبیه کند، او را قصد نکرده است و کسی

که او را تقسیم کند، او را نشناخته است. و هر کس که نسبت به او توهم داشته باشد، نمی‌تواند قصد او کند. هر چیزی که با خودش شناخته شود، ساخته شده و معلول است و هر چیزی که به غیر خود متکی باشد، معلول است. با خلقت خداوند به او استدلال می‌شود و با عقل، شناخت او امکان پذیر می‌گردد و با فطرت، دلیل و برهان وجود او اثبات می‌شود.

خداوند موجودات را خلق کرده است و همان‌ها را حجابی بین خود و آن‌ها قرار داده است. و تفاوت او با آن‌ها دلیلی است بر جدایی او از آن‌ها. و از این که موجودات ابتدا و آغازی دارند، دلیلی است بر این که او آغازی ندارد. زیرا ابتدا داشتن هر چیزی دلالت بر عجز و ناتوانی آن چیز دارد. پس اسم‌های خداوند متعال برای بیان است و کارهای او برای فهماندن است. هر کس او را محدود کند، او را نشناخته است و هر کس به او مشمولیت ببخشد، به او ظلم کرده است و هر کس برای او کنهی قرار دهد، در مورد او اشتباه کرده است و هر کس بگوید: او چگونه است؟ او را تشبیه کرده است و هر کس در باره او بگوید: برای چه؟ برای وجود او دلیل آورده است و هر کس بگوید: چه وقت؟ برای او زمان تعیین کرده است و هر کس بگوید: در چه چیزی؟ او را داخل چیزی قرار داده است و هر کس بگوید: به چه چیزی؟ برای او نهایت تعیین کرده است و هر کس بگوید: تا چه وقت؟ برای او غایت و نهایت قرار داده است و هر کس برای او غایت قرار دهد، در واقع او را تجزیه کرده است و هر کس او را تجزیه کند، ملحد شده است. خداوند تعالی با تغییر مخلوقات، تغییر پیدا نمی‌کند و با محدود شدن موجودات، محدود نمی‌شود. او یکی است نه به بیان عدد. او ظاهر است نه با حضور مستقیم. او آشکار است نه با دیدن. او پنهان است نه با از بین رفتن.

دور است، نه به مسافت. نزدیک است، نه به فاصله. لطیف است نه به معنای جسم بودن. وجود دارد نه این که از نیستی آمده باشد و انجام دهنده است نه با تدریج و پریشانی. تعیین کننده است نه با فکر و اندیشه. تدبیرگر است نه با حرکت. اراده کننده است نه با عزم و اراده. خواستار است نه با همت. دریافت کننده است نه با حواس. شنوا است نه به وسیله گوش. بینا است نه به وسیله چشم. زمان‌ها و وقت‌ها همراه او نیستند و مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند. خواب‌ها و چرت‌ها او را فرا نمی‌گیرند. صفت‌ها او را محدود نمی‌کنند.

وسایل او را مقید نمی‌کنند. پیدایش او بر زمان مقدم است و وجود او بر عدم پیشی گرفته است و آغاز او بر پایان او سبقت گرفته است.

از این که اشیا را آفریده است، فهمیده می‌شود که او نظیری ندارد و با تفاوتی که بین چیزها وجود دارد، معلوم است که او ضدّی ندارد. با تقارن و تشابهی که بین کارها وجود دارد، معلوم است که او همتایی ندارد. ظلمت و تاریکی را ضدّ نور قرار داده است و بدی را ضد خوبی. مابین اجزای مخالف هماهنگی ایجاد کرده است و مابین اجزای نزدیک، فاصله قرار داده است. با جدا کردن آن‌ها ثابت کرده است که آن‌ها جدا کننده ای دارند و با ایجاد هماهنگی بین آن‌ها اثبات کرده است که هماهنگ کننده ای در بین آن‌ها است. خداوند متعال فرموده است: «ومِن کُل شَیْءٍ خَلقْنَا زَوجَیْنِ لعَلکُمْ تَذَکَّرُونَ» او رب و پرورش دهنده بود، آن هنگام که پرورش یافته ای وجود نداشت. او حقیقت الهی بود، آن زمان که پرستنده ای نبود. او عالم بود، آن گاه که معلومی وجود نداشت. این گونه نیست که بگوییم از زمانی که (جهان را) آفریده است، مستحق معنای خالق بودن است و از آن جا که پدید آورده است، مفهوم

پدید آورنده به او داده شده است. کلمه «منذ» (از) برای او غایت و نهایت را مشخص نمی‌کند و حرف «قد» (به تحقیق) او را نزدیک نمی‌سازد و حرف «لعل» (شاید) او را پنهان نمی‌سازد. و کلمه «متی» (چه وقت) برای او زمان تعیین نمی‌کند و کلمه «حین» (وقتی که) او را در برنمی گیرد. و کلمه «مع» (با) او را مورد مقایسه قرار نمی‌دهد. هر چیزی که در موجودات پیدا می‌شود، در پروردگار وجود ندارد. و هر چه در موجودات امکان دارد، در خالق آن‌ها غیرممکن است. حرکت و سکون بر او جاری نمی‌شود. چگونه ممکن است چیزی در او جریان پیدا کند که خود آن را جاری ساخته است؟ و یا به او برگردد، در حالی که خود، آغاز او می‌باشد؟ اگر این گونه بود، دلالت او معنایی نداشت و از ابتدا معنای آن فرق می‌کرد و آن گاه معنای خالق با مخلوق فرقی نمی‌کرد. اگر برای او پشت سر فرض شود، برای او جلو نیز وجود خواهد داشت. اگر تمامیت برای او خواسته شود، کمی و نقصان نیز در مورد او معنا پیدا می‌کند. چگونه ممکن است چیزی مستحق ازلیّت باشد در حالی که از وجود و حدوث امتناع نورزیده باشد. چگونه ممکن است چیزها را به وجود آورد و خود از پدید آمدن امتناع نورزد؟ اگر این معانی در مورد او صدق کند، نشانه مخلوق بودن در او صادق است و معنای دلالت گر بودن از وجود او به معنای دلالت شونده تغییر پیدا خواهد کرد. در گفتار محال و غیرممکن، هیچ حجت و برهانی وجود ندارد و در سئوال از آن، هیچ جوابی نهفته نیست. هیچ خدایی جز خدای بلند مرتبه و عظیم الشأن وجود ندارد.

عیون اخبار الرضا و علل الشرایع: احمد بن عامر طائی گوید: علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از قول پدرانشان از حسین بن علی نقل نمود که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و گفت: سؤالاتی دارم. حضرت فرمود: برای فهمیدن سؤال کن نه برای اذیّت کردن و به زحمت انداختن! مردم همه خیره خیره نگاه می‌کردند. مرد شامی پرسید: اولین چیزی که خداوند خلق کرد، چه بود؟ حضرت فرمود: نور را خلق کرد. مرد پرسید: آسمان‌ها از چه چیز آفریده شده اند؟ حضرت فرمود: از بخار آب. مرد پرسید: زمین از چه خلق شده است؟ حضرت فرمود: از کف روی آب. مرد پرسید: کوه‌ها از چه آفریده شده اند؟ حضرت فرمود: از امواج. مرد پرسید: چرا مکّه را امّ القری (مادر آبادی‌ها) نامیده اند؟ حضرت فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شده است. مرد از آسمان دنیا پرسید که از چیست؟ حضرت فرمود: از یک موج بازداشته شده. آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد. حضرت فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. و از طول و عرض ستاره سؤال کرد. حضرت فرمود: دوازده فرسخ در همان مقدار. و از رنگ و اسم‌های آسمان‌های هفتگانه سؤال کرد. حضرت فرمود: نام پایین‌ترین آسمان «رفیع» است که از آب و دود می‌باشد، نام آسمان دوم، «فیدوم» است و به رنگ مس می‌باشد. آسمان سوم نامش «ماروم» است و به رنگ برنج می‌باشد. آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است. آسمان پنجم نامش «هیعون» و به رنگ طلا است. آسمان ششم اسمش «عروس» و خود یک یاقوت سبز است، و آسمان هفتم به نام «عجماء» بوده و یک مروارید سفید است. آن مرد از گاو پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته و سر به آسمان بلند

نمی‌کند. حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عزوجل، آن گاه که قوم موسی گوساله را پرستیدند، سرش را به زیر انداخت.

و نیز آن مرد از نام کسی پرسید که دو خواهر را هم زمان در عقد خود داشت. فرمود: یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را هم زمان در حباله نکاح خود داشت و بعدا این کار تحریم شد و خداوند این آیه را نازل فرمود: «..... وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» {و جمع دو خواهر با همدیگر بر شما حرام شده است}. و نیز درباره جزر و مدّ سؤال کرد. حضرت فرمود: فرشته ای است به نام رومان که بر دریاها گمارده شده است. هر وقت او پاهایش را در دریا بگذارد، پر و لبریز می‌شود و هر زمان که پاهایش را در آورد، آب پایین می‌رود. و نیز از نام پدر جنّ سؤال کرد. حضرت فرمود: نامش شومان است، و او همان است که از شعله آتش آفریده شده است. آن مرد سؤال کرد: آیا خداوند عزوجل پیامبری به سوی جنّ مبعوث نموده است؟ حضرت فرمود: بله، پیامبری به سوی آنان فرستاد به نام یوسف که آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی آنان او را کشتند.

مرد شامی درباره اسم ابلیس، آن زمان که در آسمان بود سؤال کرد. حضرت فرمود: نامش حارث بود. مرد پرسید: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ حضرت فرمود: چون از ادیم (پهنه) زمین آفریده شده است. شامی پرسید: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ حضرت فرمود: به خاطر آن خوشه گندم که سه دانه گندم در آن بود، حوّا یک دانه آن را خورد و دو دانه دیگر را به آدم داد، و لذا مرد دو برابر زن ارث می‌برد.

مرد شامی پرسید: کدام یک از پیامبران را خداوند مختون خلق فرموده است؟ فرمود: خداوند عزوجل آدم را مختون آفرید و شیث مختون به

دنیا آمد و نیز ادریس، نوح، سام بن نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی و عیسی علیهم السّلام و نیز محمّد صلی اللّٰه علیه و آله مختون متولّد شدند. مرد درباره مقدار عمر آدم علیه السّلام سؤال کرد. حضرت فرمود: نهصد و سی سال. و نیز درباره اولین کسی که شعر گفت سؤال نمود. حضرت فرمود: آدم. پرسید: شعرش چه بود؟ حضرت فرمود: وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل،هابیل را کشت، آدم گفت:

[این] سرزمین (یا شهرها) و اهالی آن تغییر کرده، چهره زمین سیاه و زشت شده است

هر چیز که رنگ و طعمی داشته تغییر کرده، و شادابی آن چهره نمکین کم شده است

طول مدّت زندگی را بر خود غم و اندوه می‌بینم، آیا می‌شود از این زندگی راحت شوم؟

چرا اشک نریزم و حال آنکه‌هابیل در قبر است. قابیل برادرش‌هابیل را کشت، ای وای آن فرزند نمکین چهره از دستم رفت

ابلیس در جواب گفت:

از این سرزمین (و یا شهرها) و ساکنین آن دور شو، چه اینکه توسّط من، آن فضای وسیع بهشت، دیگر جایی برای تو نداشت

تو و همسرت در زمینی هموار می‌زیستید و قلبت از آزار دنیا در راحتی بود

ولی از مکر و حیله من دور نشدی تا آنکه آن بهای ارزنده از دستت رفت

و خدای بخشنده به جای بهشت برین به اهل زمین، درخت گز و خمط (گیاه تلخ) داد

پس اگر از خداوند جبّار رحمتی به من بارز نمی‌شد، تو اکنون از بهشت این چنین بی بهره نبودی و اثری از آن در دست تو باقی می‌ماند

همچنین آن مرد درباره گریه آدم به خاطر بهشت و مقدار اشک او سؤال نمود. حضرت فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم

چپش همچون فرات اشک جاری شد. و پرسید: آدم چند بار حجّ بجا آورد؟ حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اولین سفرش «صرد» که به همراه او از بهشت بیرون آمده بود، همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می‌داد. آدم از خوردن «صرد» و «پرستو» منع شد. مرد شامی پرسید: چرا (پرستو) روی زمین راه نمی‌رود؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس نوحه سرایی نمود و چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می‌گریست و لذا در خانه‌هایی سکنی گزید و نه آیه از آیات کتاب خداوند عزوجل که آدم در بهشت آن‌ها را می‌خواند، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت، و آن آیات عبارتند از: سه آیه از اول سوره «کهف»، سه آیه از سوره إسراء که عبارتند از: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» به بعد و سه آیه از سوره یس، یعنی از آیه «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا». مرد شامی از اولین کافر و ایجادکننده کفر سؤال کرد. حضرت فرمود: ابلیس ملعون. مرد پرسید: نام نوح چه بود؟ حضرت فرمود: نامش «سکن» بود و به این خاطر نوح نامیده شد که سال بر قوم خود نوحه و ناله نمود. مرد از عرض و طول کشتی نوح سؤال کرد، حضرت فرمود: طولش ذراع و عرضش ذراع و ارتفاعش ذراع بود.

بالاخره آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! اولین درخت غرس شده در زمین چه نام داشت؟ حضرت فرمود: «عوسجه»، که عصای موسی نیز از آن بود. مرد پرسید: اولین درختی که در زمین رویید چه بود؟ فرمود: درخت کدو. پرسید: اولین کسی که از اهل آسمان، حجّ بجا آورد که بود؟ حضرت فرمود: جبرئیل. مرد از اولین قسمت زمین که زمان توفان گسترده گردید سؤال نمود. حضرت فرمود: مکان کعبه که زبرجدی سبز بود. مرد درباره باکرامت‌ترین درّه روی زمین سؤال نمود. فرمود: درّه ای است به نام «سرندیب» که آدم علیه السّلام از آسمان به آنجا فرود آمد. آن شخص از بدترین درّه روی زمین سؤال نمود. حضرت فرمود: درّه ای است در یمن به نام برهوت که از درّه‌های جهنّم است.

آن مرد از زندانی که زندانی خود را با خود به همراه می‌برد سؤال کرد. حضرت فرمود: آن ماهی که یونس بن متی را به همراه خود می‌برد. و نیز از شش موجودی که از مادر متولّد نشدند سؤال نمود. حضرت فرمود: آدم، حواء، گوسفند ابراهیم، عصای موسی، شتر صالح، خفّاشی که عیسی بن مریم علیهما السّلام آن را ساخت و به اذن خدا به پرواز درآمد. مرد سؤال کرد چه موجودی است که نه از جنّ است و نه از انس و مورد تهمت و افتراء واقع شد؟ حضرت فرمود: گرگی که برادران یوسف بر او دروغ بستند. نیز سؤال کرد: آن چیست که نه از جن است و نه از انس و خدا به او وحی نموده است؟ حضرت فرمود: زنبور، که خدا به او وحی نموده است. پرسید: پاک‌ترین مکان در روی زمین که نماز در آن جایز نیست؟ حضرت فرمود: بام کعبه. مرد پرسید: کدام قسمت است که مدّتی از روز آفتاب بر آن تابید و بعد از آن ابدا بر آنجا نخواهد تابید؟ حضرت فرمود: دریایی که خداوند آن را برای موسی علیه السّلام شکافت

و خورشید بر قعر آن تابید و سپس آب آنجا را فرا گرفت و بعد از آن هرگز نور خورشید به آنجا نخواهد رسید. مرد درباره چیزی که در حال حیات، نوشید و در حال مرگ، خورد، پرسید. حضرت فرمود: آن عصای موسی علیه السّلام بود.

آن مرد از نذیری که قوم خود را انذار کرد و هشدار داد، ولی نه از جنّ بود و نه از انس سؤال کرد. حضرت فرمود: او مورچه ای بود. آن مرد از اولین کسی که دستور ختنه کردن داد سؤال نمود. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام. و نیز از اولین زنی که مورد خفض واقع شد، سؤال نمود. حضرت فرمود:هاجر مادر اسماعیل که ساره او را خفض کرد تا قسم خود را اجرا کرده باشد. و نیز از اولین زنی که دامن خود را به زمین کشید سؤال کرد. حضرت فرمود: اوهاجر بود که از ساره فرار کرد. و نیز از اولین مردی که لباس خود را به زمین کشید سؤال نمود. حضرت فرمود: قارون. سپس آن مرد از حضرت پرسید: اولین کسی که نعلین پوشید که بود؟ حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام.

مرد پرسید: کیست که نسبش از همه بهتر و اصیل‌تر است؟ حضرت فرمود: دوست خدا، یوسف بن یعقوب (اسرائیل اللَّه) بن اسحاق ذبیح اللَّه ابن ابراهیم خلیل اللَّه- صلوات اللَّه علیهم. مرد پرسید: شش نفر از پیامبران دارای دو اسم می‌باشند؛ آنان کدامند؟ حضرت فرمود: یوشع بن نون که همان ذوالکفل است، یعقوب که همان اسرائیل است، خضر که نام دیگرش حلقیا است، یونس که نام دیگرش ذوالنون است، عیسی که نام دیگرش مسیح است، محمّد که احمد نیز نامیده می‌شود- صلی اللَّه علیه و آله. آن مرد در ادامه افزود: چیست که تنفّس می‌کند، ولی گوشت و خون ندارد، حضرت فرمود: آن «صبح» است. مرد سؤال

کرد: پنج نفر از پیامبران که به عربی سخن می‌گفتند کدامند؟ حضرت فرمود: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و محمّد صلی اللَّه علیه و آله.

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و سعی کرد با سؤال‌هایش حضرت را به زحمت بیندازد. او چنین گفت: در این آیات شریفه: «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ* لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ» {روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش و از همسرش و پسرانش می‌گریزد، در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد.} این افراد چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: قابیل ازهابیل فرار می‌کند؛ آن که از مادرش می‌گریزد موسی است؛ آن که از پدرش (یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش) فرار می‌کند ابراهیم است؛ آن که از همسرش می‌گریزد لوط است؛ آن که از پسرش می‌گریزد نوح است که از کنعان پسرش فرار می‌کند.

آن مرد پرسید: اول کسی که سکته سبب مرگش شد که بود؟ حضرت فرمود: داود علیه السّلام که در روز چهارشنبه بر منبرش فوت کرد. سؤال کرد: چهار چیز که از چهار چیز دیگر سیر نمی‌شوند کدامند؟ فرمود: زمین از باران، مادّه از نر، چشم از نگاه کردن و عالم از علم. پرسید: اولین کسی که نقش دینار و درهم را وضع کرد که بود؟ فرمود: نمرود بن کنعان بعد از نوح علیه السّلام. پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ حضرت فرمود: ابلیس، زیرا خود را عرضه کرد. و نیز آن مرد درباره صدای کبوتر راعبیّه سؤال کرد. حضرت فرمود: آنان را که اهل آلات موسیقی و کنیزکان آوازه خوان و قره نی و عود هستند، لعن و نفرین می‌کند.

مرد درباره کنیه «براق» سؤال کرد. حضرت فرمود: کنیه اش «ابو هلال» است. مرد پرسید: چرا «تبّع» پادشاه، تبّع نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا او جوانی بود نویسنده و برای پادشاه قبل از خود نویسندگی می‌کرد و نوشتن را با جمله «باسم اللّه الّذی خلق صیحا و ریحا» (به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید) آغاز می‌کرد. پادشاه به او گفت: بنویس «به نام پادشاه رعد.» او گفت: خیر، نوشتن را فقط با نام معبود خودم آغاز می‌کنم، سپس خواسته تو را در نظر می‌گیرم. لذا خداوند این ویژگی او را شکر نمود و پادشاهی آن پادشاه را به او اعطا کرد و مردم در این مورد تابع او شدند و لذا تبّع نامیده شد.

آن مرد سؤال کرد: چرا دم بز رو به بالا و عورتش نمایان است؟ حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السّلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السّلام سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دمش شکست. و گوسفند عورتش پوشیده است زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السّلام بر دم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.

آن مرد از زبان بهشتیان سؤال کرد. حضرت فرمود: زبانشان عربی است. و از زبان اهل جهنّم سؤال کرد. حضرت فرمود: مجوسیّ است. و نیز سؤال کرد که نحوه خوابیدن بر چند وجه است؟ حضرت فرمود: چهار نوع است: انبیاء طاقباز می‌خوابند و چشمانشان نمی‌خوابد و در انتظار وحی پروردگارشان می‌باشد؛ مؤمن بر طرف راست رو به قبله می‌خوابد؛ پادشاهان و فرزندانشان به سمت چپ می‌خوابند تا آنچه می‌خورند بر ایشان گوارا باشد؛ و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و مریضی، دمر می‌خوابند.

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! درباره چهارشنبه و شوم دانستن آن و اینکه آن کدام چهارشنبه است، نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: آن آخرین چهارشنبه هر ماه است که محاق می‌باشد. در آن روز بود که قابیل برادرش‌هابیل را کشت. در چهارشنبه ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد و در چهارشنبه او را در منجنیق نهادند. در چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد. در چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو نمود. در چهارشنبه خداوند توفان بر قوم عاد فرستاد. در چهارشنبه باغ (عده ای از ناسپاسان که قصّه اش در سوره قلم آمده است) تباه شد. در چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلّط نمود. در چهارشنبه فرعون قصد جان موسی علیه السّلام کرد. در چهارشنبه سقف بر سر کفّار قومی از اقوام گذشته فرو آمد. در چهارشنبه فرعون دستور ذبح پسران را صادر کرد. در چهارشنبه بیت المقدس خراب شد. در چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در استخر فارس سوزانده شد. در چهارشنبه یحیی بن زکریّا کشته شد. در چهارشنبه آغاز عذاب، قوم فرعون را فرا گرفت. در چهارشنبه خداوند قارون را در زمین فرو برد. در چهارشنبه ایّوب علیه السّلام خانواده و مال و فرزندش را از دست داد. در چهارشنبه یوسف به زندان برده شد. در چهارشنبه خداوند فرمود: «أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» {ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم.} روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنان را فرا گرفت، و نیز قوم ثمود روز چهارشنبه شتر را پی کردند. در روز چهارشنبه بر قوم لوط باران سنگ بارید. در روز چهارشنبه بود که سر و دندان پیامبر اکرم- صلّی اللَّه علیه و آله- شکست. در روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند.

و نیز آن مرد درباره ایّام و کارهایی که در آن‌ها می‌توان انجام داد، سؤال کرد. حضرت فرمود: روز شنبه روز مکر و خدعه است، روز یک شنبه روز کاشتن و ساختن است، روز دوشنبه روز جنگ و خونریزی است، روز سه شنبه روز مسافرت و طلب است، روز چهارشنبه روز تطیّر و بدیمنی است که مردم آن را شوم می‌دانند، روز پنجشنبه روز وارد شدن بر امراء و برآوردن حوائج است، و روز جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

توضیح: «بشاشه الوجه الملیح» شاید مرفوع بودن کلمه «ملیح» به خاطر قطع داشتن به مدح و ستایش است و ممکن است «بشاشه الوجه» منصوب خوانده شود و تمییز گرفته شود. و در بعضی نسخه‌ها بعد از آن دو بیت که حضرت آدم خوانده است، اشعار زیر نیز آمده است:

چرا من اشک نریزم در حالی که‌هابیل را قبر در برگرفته است

قابیل برادرش‌هابیل را کشت وای غصه و حزن! فرزند نمکینم گم شد

«ماباله لا یمشی» مراد این است که چرا پرنده خطاف روی زمین راه نمی‌رود؟ «العوسج» نوعی خار و مفرد آن «عوسجه» است. فیروزآبادی گوید: «رعبت الحمامه» یعنی کبوتر آواز خوانی اش را بلند کرد و شدید نمود. «مفرقه الذنب» فیروز آبادی گوید: «فرقع فلاناً» به این معنی است که گردن او را تاب داد. «افرنقاع» پرده برداشتن و زایل کردن است.

مؤلف: در بعضی نسخه‌ها «معرقبه الذنب» آمده است که به معنای دم بریده است، و این کلمه مجازاً به کار رفته است، از قول عرب‌ها که می‌گویند: «عرقبه فقطع عرقوبه» یعنی پی پای چهارپا بریده شد. در

بعضی نسخه‌ها «مرفوعه الذنب» آمده است و این آشکارتر در معنا است.

«الحیاء» به مد به معنای عورت چهارپایان دارای سم و درندگان است. «بطحه» بر وزن منعه به معنای به صورت انداختن است.

مؤلف: تفسیر فقرات این حدیث انشاء اللّٰه در جایش خواهد آمد.

بنا بر این، هر عاملی که بتواند از این گونه آرزوها بکاهد، در کاهش نگرانی‌های انسان، مؤثّر است. یکی از عوامل مؤثّر در پایان دادن به آرزوهای بیهوده، یاد مرگ و احوالات پس از آن است. در روایتی، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خطاب به ابو ذر می‌فرماید: «اگر به اَجَل و فرارسیدن آن می‌نگریستی، هر آینه، آرزو و فریبکاریِ آن را دشمن می‌داشتی». یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو بصیر، خدمت ایشان رسید و از وسوسه‌ها [و آرزوهایی که موجب نگرانی او می‌شوند] گله کرد. امام علیه السلام به او توصیه فرمود که برای درمان این گونه نگرانی‌ها، هنگامی را یاد کن که می‌میری و دوستانت تو را در قبر می‌گذارند و برمی گردند. اندام‌های مختلف بدنت از هم جدا می‌شوند و حشراتی که از رطوبت بدنت تولید شده اند، از سوراخ‌های بینی ات بیرون می‌آیند و کرم‌ها گوشت بدنت را می‌خورند! این اقدام، نگرانی‌های تو را از بین می‌برد. ابو بصیر می‌گوید: به خدا سوگند که هر وقت از چنین سرنوشتی یاد کردم، غصّه‌های دنیوی من پایان یافتند!

دل بستگی بیشتری به دنیا دارد، بی تابی او در سختی‌ها، افزون‌تر است. در روایت آمده است که عیسی علیه السلام می‌فرماید: إنَّ أجزَعَکُم عَلَی البَلاءِ لَأَشَدُّکُم حُبّاً لِلدُّنیا. به درستی، بی تاب‌ترین شما در برابر گرفتاری، دنیا دوست‌ترین شماست. در مقابل، هر چه از دل بستگی انسان به دنیا کاسته شود، مقاومت او در برابر سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی بیشتر می‌گردد. در ادامه روایت پیشین آمده: وإنَّ أصبَرَکُم عَلَی البَلاءِ لَأَزهَدُکُم فِی الدُّنیا. و شکیباترین شما بر گرفتاری، بی رغبت‌ترین شما به دنیاست. بر این اساس، در روایات اهل بیت علیهم السلام تأکید شده که خصلت دنیادوستی، عامل بیماریِ اندوه است و زهد در دنیا موجب درمان این بیماری، و آسایش جسم و جان آدمی است. در روایتی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌خوانیم: الرَّغبَةُ فِی الدُّنیا تُکثِرُ الهَمَّ وَالحُزنَ، وَالزُّهدُ فِی الدُّنیا یُریحُ القَلبَ وَالبَدَنَ. اشتیاق به دنیا، غصّه و اندوه را فراوان می‌کند و بی رغبتی به دنیا، دل و تن را آسوده می‌سازد. به گفته آیة اللّٰه شیخ محمّدحسین اصفهانی (کمپانی): همین جا در بهشت جاودانی اگر دل را ز دنیا کنده باشی.

اشتغال به کاراز نظر روان شناسان، اشتغال به کار، یکی از بهترین داروهای مسکّنی است که تاکنون برای بیماران اعصابْ شناخته شده است. جان کوپر بویز در کتاب فنّ فراموش کردن ناملایمات می‌نویسد: «وقتی کسی در کار خود غرق می‌شود، نوعی راحتی و یك آرامش دقیق درونی و یك نوع رخوتِ شادی آور، اعصاب او را تسکین می‌بخشد». شایان ذکر است که قرن‌ها پیش از آن که روانشناسان، باتجربه به این واقعیت دست یابند، در منابع اسلامی این مطلب به روشنی بیان شده

است. برپایه احادیث اسلامی، نقشِ کار در تأمین آرامش روانی، تا اندازه ای است که سستی و کوتاهی در کار، نگرانی آفرین، و از دست دادن فرصت، موجب غم و ایمانِ راستین از منظر خداشناسان و خداباوران حقیقی، بالاترین لذّات دنیا در مقایسه با لذّت‌های معنوی، کمترین ارزشی ندارند. از این رو، از دست دادن آن برای آنان نگران کننده نیست؛ بلکه وارستگی از دنیا برای آن‌ها لذّتبخش و شادی آفرین است، چنان که امام علی علیه السلام در توصیف مؤمنانی این چنین می‌فرماید: «مَسرُورٌ بِفَقرِهِ». نه تنها تحمّل فقر برای آنان سخت و نگران کننده نیست، بلکه چون مقدّمه لذّت‌های معنوی است، شادی آفرین است. در روایتی از امام عسکری علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: ما مِن بَلِیّةٍ إلّا وللّهِ فیها نِعمَةٌ تُحیطُ بِها. هیچ گرفتاری ای نیست مگر آن که نعمتی از خداوند، آن را در میان گرفته است. این است که مؤمنان راستین، باور دارند که گرفتاری‌های زندگی، به ظاهر بلا، و در واقع، نعمت الهی اند.

بدین سان، انسان در سیر تکاملی خود، به نقطه ای از کمالات نفسانی می‌رسد که سختی‌های زندگی، نه تنها موجب نگرانی و اندوه او نمی‌شوند، بلکه خرسندی او را در پی خواهد داشت؛ زیرا باور دارد که سختی‌های زندگی، او را به کمال مطلق نزدیك می‌کنند، و هر چه بر ایمانِ انسان به خدای یگانه افزوده شود، نگرانی‌های او کاهش می‌یابد و حوادث تلخ زندگی بر او گواراتر می‌گردد تا آن جا که به زبان حال و قال می‌گوید: در بلا هم می‌چِشَم لذّات اومات اویم، مات او. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لَو یَعلَمُ النَّاسُ

ما فی فَضلِ مَعرِفَةِ اللَّهِ ما مَدّوا أَعيُنَهُم إِلی ما مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الأَعداءَ مِن زَهرَةِ الحَياةِ الدُّنيا ونَعيمِها، وكانَت دُنياهُم أَقَلَّ عِندَهُم مِمّا يَطَؤونَهُ بِأَرجُلِهِم، ولَنَعِموا بِمَعرِفَةِ اللَّهِ - جَلَّ وعَزَّ -، وتَلَذَّذوا بِها تَلَذُّذَ مَن لَم يَزَل فی رَوضاتِ الجِنانِ مَعَ أَولِياءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعرِفَةَ اللَّهِ آنِسٌ مِن كُلِّ وَحشَةٍ، وصاحِبٌ مِن كُلِّ وَحدَةٍ، ونورٌ مِن كُلِّ ظُلمَةٍ، وقُوَّةٌ مِن كُلِّ ضَعفٍ، وشِفاءٌ مِن كُلِّ سُقمٍ. اگر مردم می‌دانستند که معرفت خدا چه فضیلتی دارد، به آنچه خدا از شکوفه زندگی دنیا و نعمت آن در اختیار دشمنان نهاده بود، چشم نمی‌دوختند و دنیای آنان، نزدشان از آنچه بر آن پا می‌نهند، کمتر می‌نمود و بی گمان، از معرفت خدای جلیل و عزیز، بهره مند می‌شدند و چونان کسی که همواره در باغ‌های بهشت با اولیای خداست، از آن، لذّت می‌بردند. بی گمان، معرفت خدا، مونس هر هراس، همراه هر تنهایی، نور هر تاریکی، نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری است.

آری. شادمانی و لذّتی که مؤمنان راستین از تجلّی جمال و جلال خدای سبحان و سرور عارفان در آینه دل دارند، سختی‌ها و تلخی‌های زندگی را در کام آن‌ها شیرین می‌کند تا آن جا که در بلا نیز احساس لذّت می‌نمایند. عالمِ وارسته، مجاهد نستوه، حضرت آیة اللّه شیخ محمّدتقی بافقی یزدی - رضوان اللّه علیه - نمونه بارزی از این گونه انسان‌هاست. در ماجرای نوروز سال، هنگامی که همسر و دختران رضاشاه، آرایش کرده و بدون حجاب، با حضور در ایوان آیینه حرم حضرت معصومه علیها السلام حرمت این مکان مقدّس را شکستند، مورد اعتراضِ آن عالم بزرگوار قرار گرفتند. رضاخان وقتی از این جریان باخبر شد، فوراً به قم آمد و آن عالم ربّانی را شخصاً مورد ضرب و شتم قرار داد و دستور

بازداشت وی را صادر کرد. و پس از مدتی نیز که در حبس بود، ایشان را به شهر ری تبعید کرد و تا آخر عمر در ری بود. مردم ری، خاطراتِ بسیار آموزنده ای از این مرد بزرگ دارند. وی در اواخر عمر، به شدّت بیمار شد و بدنش فلج گردید. تنها دست‌هایش را می‌توانست حرکت دهد که به تدریج، آن‌ها هم از کار افتادند. به خاطر دارم که در اوایل جوانی، یکی از اهالی ری که محضر آن بزرگوار را درك کرده بود، نقل می‌کرد: «در ایّام شدّت بیماری، هنگامی که دست‌های او هم از کار افتاده بود، امّا من از این موضوع خبر نداشتم، برای دیدار ایشان به منزلش رفتم. هنوز وارد اتاقی که وی در آن بستری بود، نشده بودم که صدای خنده او شنیده می‌شد.

باب مزاح با لبخند فرمود: «به من گفته اند: شیخ گردن کلفت! زحمت غذا به دهان گذاشتن را هم از تو برداشتیم. دستور دادیم از این به بعد، غذا را به دهانت بگذارند! ». سعدی، چه زیبا حال چنین انسان‌های عارف و وارسته ای را در این ابیات، ترسیم کرده است: به جهان، خرّم از آنم که جهان، خرّم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست به حلاوت بخورم زهر که شاهد، ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست غم و شادی برِ عارف چه تفاوت دارد؟ ساقیا! باده بده، شادی آن کاین غم از اوست. بی تردید، کسانی که به این مرتبه از کمالات نفسانی رسیده اند، از شادترین و گواراترین زندگی‌ها برخوردارند. از این رو، شخص باایمان، همیشه شاد و بانشاط است. امام علی علیه السلام در تبیین ویژگی‌های مؤمن می‌فرماید: المُؤمِنُ هُوَ الكَيِّسُ الفَطِنُ، بِشرُهُ فی وَجهِهِ وحُزنُهُ فی قَلبِهِ... هَشّاشٌ بَشّاشٌ لا بِعَبّاسٍ ولا بِجَسّاسٍ صَليبٌ كَظّامٌ بَسّامٌ... تَراهُ بَعيداً كَسَلُهُ، دائِماً نَشاطُهُ. مؤمن، زیرك و هوشمند است. شادی‌هایش در چهره او و

اندوهش در دل اوست... گشاده چهره و خوش روست، نه ترش رو و تفتیشگر. با صلابت است و [با این حال] فرو خورنده خشم است و پر تبسّم.... او را از سستی [و تنبلی] به دور می‌بینی و همواره با نشاط.

اعتماد به خدایکی از مسائل مهمّ زندگی ما، داشتن نقطه اتّکاست. ما در زندگی، به نقطه اتّکایی نیازمندیم که به آن تکیه کنیم تا امور زندگی را سامان دهیم و مشکلات آن را حل کنیم. سؤال اصلی این است که چه چیزی می‌تواند نقطه اتّکای انسان باشد؟

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله یکی از ویژگی‌های اهل ایمان را شوخ طبعی آنان می‌داند. فضل بن ابی قرّه می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، جز این که در او دُعابه هست». گفتم: «دُعابه» چیست؟ فرمود: «شوخی». شوخی، موجب نشاط روحی و آسایش روانی می‌گردد و فشارهای روانی را کاهش می‌هد و غم و اندوه را از بین می‌برد. با ورود اسلام به حجاز به عنوان آیین زندگی، برخی از اهل ایمان از کارهایی مثل خندیدن و مزاح کردن، دوری می‌نمودند و زندگی را فقط در نماز و روزه و مناجات، خلاصه کرده بودند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با این انحراف به مبارزه برخاست و رعایت اعتدال را توصیه کرد و از آن جا که آنان خود را پیرو ایشان می‌دانستند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌فرمود: «من هم بشری مثل شما هستم که با شما شوخی می‌کنم و در کنار اعمال عبادی و گریه کردن، خنده نیز دارم». نقل شده که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله از شوخ تریِنْ مردم بود. وقتی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله با دیگران بود، با خنده آنان می‌خندید. هیچ کس پُرتبسّم‌تر از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دیده سازگاری ندارند، در ضمیر ناخودآگاه و عمق جان انسان، نگرانی تولید می‌کنند و باعث درد

و رنج می‌شوند. در روایتی از امام علی علیه السلام آمده: فَالمُتَمَتِّعونَ مِنَ الدُّنیا تَبکی قُلوبُهُم وَإِن فَرِحوا، وَیَشتَدُّ مَقتُهُم لِأَنفُسِهِم وَإِن اغتُبِطوا بِبَعضِ ما رُزِقوا. برخورداران از دنیا دل‌هاشان گریان است، هر چند [به ظاهر] شاد باشند و از خویشتن سخت بیزارند، گرچه به سبب پاره ای از آنچه از دنیا نصیبشان شده، مورد غبطه دیگران باشند. به عکس، انسان‌هایی که در مکتب اسلام پرورش یافته اند، حتّی در شرایط سخت زندگی، نگرانی ندارند؛ بلکه در عمق جان، احساس رضایت و شادی می‌نمایند. بنا بر این، برای دستیابی به بهترین الگوی شادی، پرهیز از شادی‌های ناروا و باطل، ضروری است. پیش از این نیز توضیح دادیم که تصحیح بینش در ارتباط با شناخت عوامل شادی و غم، و واقع گرایی در غم‌ها و شادی‌ها، نخستین اقدام لازم جهت درمان غم‌های بیهوده است. همه مواردی که در فصل نهم تحت عنوان «شادی‌هایی که اندوه در پی می‌آورند» آمده، در واقع، نمونه‌هایی از خطاهای انسان در تشخیص عوامل شادی آفرین و حزن آوراند. به سخن دیگر، شادی‌های نکوهیده، شادی کاذب است و اگر انسان، دیده واقع بین داشته باشد، می‌داند نه تنها شادی در این موارد، روا نیست، بلکه به حکم عقل، اندوه باید جایگزین شادی گردد.

امام علی علیه السلام - در نامه اش به محمّد بن ابی بکر و مردم مصر: همانا بهشتیان، هر جمعه، خدای جبّار را زیارت می‌کنند. نزدیك ترینشان به خدا بر منبرهایی از نور جای دارند و گروه بعد، بر منبرهایی از یاقوت و گروه بعد، بر منبرهایی از زبرجد و گروه دیگر، بر منبرهایی از مشك. پس در همین حال که آنان نور خداوند جلّ جلاله - را به نظاره

نشسته اند و خداوند به چهره‌هایشان [مهربانانه]می نگرد، ناگاه ابری پدیدار می‌شود و دربرشان می‌گیرد و بر آنان نعمت و کامیابی و شادمانی و خوش حالی را به حدی که جز خدای سبحان بدان آگهی ندارد، فرو می‌باراند.

امام علی علیه السلام: بدانید ای بندگان خدا! آرزو[ی خام و باطل] خرد را می‌بَرَد، به وعده دروغ وا می‌دارد، به غفلت تشویق می‌کند و حسرت پدید می‌آورد. پس آرزو را دروغ شمارید؛ که آرزو، فریب دهنده است و آرزومند گنهکار.

امام علی علیه السلام: شگفت‌ترین چیز در انسان، دل اوست که مایه‌هایی از حکمت و ضد حکمت دارد. اگر امید به آن دست دهد، طمع، خوارش می‌کند...، و اگر ترس به آن راه یابد، اندوه، مشغولش می‌سازد.

امام صادق علیه السلام: شکیبایی، روشنایی و پاکیِ نهفته در جان بندگان را بروز می‌دهد و بی تابی، تاریکی و وحشت باطن آنان را نمایان می‌سازد. شکیبایی را هر کسی ادّعا می‌کند، حال آن که جز فروتنانِ اهل تسلیم، در برابر آنْ صادق نیستند. بی تابی را هر کسی انکار می‌کند، در حالی که در منافقان، کاملاً نمایان است؛ چه این که فرود آمدن رنج و مصیبت، راستگو و دروغگو را آشکار می‌سازد. شکیبایی، آن است که مایه تلخ کامی است و آنچه از سر پریشانی باشد، شکیبایی خوانده

نمی‌شود. بی تابی، عبارت است از تشویش دل و اندوه فرد و دگرگون شدن رنگ و حالت او.

امام علی علیه السلام: کالای دنیا هیزمی بیش نیست.... کسی که لباس شیفتگی به آن را بپوشد، دلش پر از غم‌هایی شود که در میانه دلش برقصند همچون رقصیدن کف و خاشاك، هنگام گذر از سر پیچ و خم درّه‌ها، خواهشی [دنیوی]اندوهگینش می‌کند و خواهشی دیگر سرگرمش می‌سازد و چنین است تا سرانجام، راه نَفَسش می‌گیرد [و می‌میرد].

امام علی علیه السلام: کسی که دلش غرق دنیادوستی شود، سه ویژگی دنیا هماره با آن دل خواهد بود: اندوهی که از آن جدا نمی‌شود، حرصی که رهایش نمی‌کند و آرزویی که بدان دست نمی‌یابد.

امام صادق علیه السلام: نگاه [حرام]، تیری از تیرهای زهرآگین شیطان است و چه بسا یك نگاه که حسرتی به جای ماندنی را در پی آوَرَد.

امام علی علیه السلام - در توصیف دنیا -: چه بگوییم در وصف دنیایی که آغازش رنج است و انجامش نابودی؟! در حلالش حساب است و در حرامش کیفر؟! هر که در دنیا احساس بی نیازی کرد دچار فتنه شد، و هر که فقیر شد اندوه، دامنش را گرفت.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: بدهی، زنجیر اسارتی است که در گردن بنده آویخته می‌شود و او به وسیله آن، تیره روز و یا خوش بخت می‌گردد. آن [بدهی]، شبانه روز، وی را می‌آزارد و اندوهگین می‌سازد و او همواره پاداش داده می‌شود تا آن را بپردازد و به این وسیله، به خوش بختی دست می‌یابد، یا پرداخت آن را سبك می‌شمارد تا مرگش فرا می‌رسد و او به خاطر آن، تیره روز می‌گردد.

امام علی علیه السلام: از قرض گرفتن بپرهیزید؛ زیرا مایه سرافکندگی روز و اندوه شب و یك بار پرداختن در دنیا و یك بار پرداختن در آخرت است [اگر بدحسابی کند].

امام کاظم علیه السلام: مسیح علیه السلام به حواریون فرمود:... به حق می‌گویم: آن کس که بدهی ندارد، آسوده‌تر است و اندوهش کمتر تا کسی که بدهکار است؛ اگر چه بتواند به خوبی، قرض خود را بپردازد. همچنین کسی که دچار خطاکاری نشده، راحت‌تر است تا فردی که خطاکرده است؛ هر چند خالصانه، توبه کند و به سوی خدا باز گردد.

امام زین العابدین علیه السلام: کسی که خواهان توانگری و دارایی و رفاه در دنیا باشد، در حقیقت، آن‌ها را برای آسایش می‌خواهد و آسایش، در دنیا و برای اهل دنیا خلق نشده؛ بلکه در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده است. رنج و خستگی، در دنیا و برای اهل دنیا

آفریده شده است، به قدر پیاله ای از آن به کسی داده نمی‌شود مگر آن که دو برابرش حرص به وی داده می‌شود و هر کس در دنیا بیشتر به دست آوَرَد، فقیرتر است؛ چون به افراد دیگر و نیز به سایر ابزارهای دنیا برای نگهداری دارایی‌های خود نیازمندتر می‌گردد. از این رو، در توانمندی دنیا، راحتی وجود ندارد؛ ولیکن شیطان، آدمیزاد را وسوسه می‌کند که جمع کردن مال، مایه آسودگی است. حال آن که او را به سوی رنج دنیا و حسابرسی در آخرتْ روانه می‌سازد.

امام صادق علیه السلام - در باره شناخت نفس -: شناختن نفس آدمی توسط او به این است که خود را با چهار طبیعت، چهار ستون و چهار پایه بشناسد... و بسا که نفس او به گرمی در او روان شود و بسا به سردی. چون گرم باشد، سرکش و خوش گذران و آسایش جوست و می‌کُشد و می‌دزدد و سرمستی می‌کند و هرزگی و زنا و پایکوبی می‌نماید و تکبّر می‌ورزد. و چون سرد باشد، غم می‌خورد و اندوهگین و در هم شکسته و لاغر و فراموشکار و نومید می‌شود. اینها عارضه‌هایی هستند که از آن‌ها بیماری‌ها پدید می‌آیند.

امام علی علیه السلام: دنیادار، هر زمان که در آن به خوشی ای اطمینان کرد، دنیا او را از آن خوشی به مشکلی کشانْد.

امام علی علیه السلام - در خطبه اش در باره دنیا -:... شادی اش آمیخته با اندوه است و مردان نیرومندش رو به سوی ناتوانی و سستی.

صحيح مسلم - به نقل از ابی هريره -: پيامبر خدا صلی اللَّه عليه و آله فرمود: «چون زمان [قيامت]نزديك گردد، اغلب خواب مسلمان، دروغ [و بدون تعبير]نباشد. راست‌ترين شما در خواب ديدن، راستگوترين شماست... خواب‌ها سه دسته اند: خواب خوب كه نويدی است از سوی خدا، و خواب غم انگيز كه از جانب شيطان است، و خوابی كه حكايت زمزمه‌های آدمی با دل خود است. پس هر گاه كسی چيز ناخوشی ديد، برخيزد و نماز بگذارد و خوابش را برای مردم تعريف نكند».

امام صادق عليه السلام: كسی كه در خواب چيزی ببيند كه او را ناخوش آيد، بايد از آن پهلو كه بر آن خوابيده، برگردد و بگويد: (نجوا تنها از سوی شيطان است. می‌خواهد با آن، مؤمنان غمگين شوند؛ ولی نمی‌تواند هيچ گونه ضرری به آن‌ها برساند جز به فرمان خدا). سپس بگويد: پناه می‌برم از شرّ آنچه ديدم و از شرّ شيطان رانده شده به آنچه فرشتگان مقرّب خدا و پيامبران فرستاده او و بندگان درستكارش بدان پناهنده اند.

حلية الأولياء - به نقل از جابر جُعفی -: امام باقر عليه السلام به من فرمود: «ای جابر! من اندوهگين و دلْ مشغول ام». گفتم: اندوه و دلْ مشغولی شما برای چيست؟ فرمود: «ای جابر! هر كس كه دين ناب و زلال خداوند به دلش راه يابد، او را از هر چه جز اوست، بازمی دارد. ای جابر! دنيا چيست و چه خواهد بود؟ آيا آن، جز مَركبی است كه سوارش

شدی؟ یا جامه ای است که به تن کردی؟ یا همسری است که با او درآمیختی؟ ای جابر! مؤمنان برای باقی ماندن در دنیا، دلارام به او نشدند و خود را ایمن از فرا رسیدن آخرت ندیدند. آن سخنان دلبرانه که به گوش خود شنیدند، آنان را از [شنیدن]یاد خدا ناشنوا نکرد و آن آرایه‌ها که به چشم خود دیدند، آنان را از [دیدن] نور خدا نابینا نکرد. در نتیجه، به پاداش نیك مردان دست یافتند. همانا تقواپیشگان، کم هزینه‌ترین مردم دنیا و کمك کارترین آن‌ها برای تو اَند. اگر دچار فراموشی شوی، تو را یادآور می‌شوند و اگر به یاد داشته باشی، یاری ات می‌کنند. همواره حقگو هستند و پیوسته بر پا دارنده فرمان خدا. با دوستیِ خدا، رشته هر دوستی [دیگری] را بریده اند و با دل‌هایشان به خدا و دوستی او نظر افکنده اند و به خاطر طاعت پادشاه خویش از دنیا گریخته اند... ».

امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هر کس مؤمنی را یاری دهد، خداوند، هفتاد و سه غصّه را از او می‌زداید که یکی از آن‌ها در دنیا، و هفتاد و دو مورد دیگر، هنگام بروز بزرگ‌ترین اندوه اوست». فرمود: «[یعنی] آن زمان که مردم هر یك به خود مشغول اند».

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: هر که خداوند به دست او گشایشی را برای مسلمانی جاری گرداند، غصه‌های دنیا و آخرت را از او می‌زداید.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: مسلمان، برادر مسلمان است. به وی ستم نمی‌کند و او را تسلیم [مشکلات]نمی سازد و هر کس در پی [برآوردن] نیاز برادرش باشد، خداوند در پی [برآوردن] نیاز اوست. و هر

کس که از مسلمانی، اندوهی را برطرف نماید، خداوند، اندوهی از اندوه‌های روز قیامت را از وی خواهد زدود. و هر کس مسلمانی را بپوشاند، خداوند در روز رستاخیز، او را خواهد پوشاند.

امام صادق علیه السلام: هر کس که از برادر مسلمانش غمی را بزداید، خداوند در روز رستاخیز، از او غمی را خواهد زدود و او از قبرش خنكْ دل بیرون می‌آید.

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله: هیچ بنده ای چنین نگفت جز آن که خداوند اندوه اش را برطرف ساخت: خدای من! پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش سترگ! در همه غصّه‌هایم، آن سان که تو می‌خواهی، آن گونه که تو می‌خواهی، و از هر جا که تو می‌خواهی، مرا کفایت فرما.

احتجاج: از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: ابن کوّاء از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید: آن کیست که شب و روز می‌بیند و آن چیست که شب و روز نمی‌بیند؟ و آن که شب می‌بیند و روز نمی‌بیند، و آن که روز نمی‌بیند و شب می‌بیند؟

حضرت فرمود: وای بر تو! چیزی بپرس که تو را نفعی رساند، و سؤال بیجا مپرس، وای بر تو! امّا آن که شب و روز می‌بیند، فردی است که به تمام رسولان و اوصیای گذشته و تمام کتب و انبیاء ایمان آورده و به خداوند و نبی او محمّد نیز مؤمن است، و نیز به ولایت من نیز معترف است، او بینا در شب و روز است. و امّا آن که شبانه روز کور است، فردی است که منکر تمام انبیاء و اوصیاء و کتب گذشتگان است، و با اینکه

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را درک نموده، به او ایمان نیاورده و ولایت مرا نیز قبول ندارد. پس با این کار خداوند عزوجل و پیامبرش را انکار نموده است، او کور شبانه روز است.

و امّا فرد بینا به شب و کور به روز، فردی است که تمام انبیاء و کتب را قبول دارد و منکر رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله بوده و ولایت و حقّ مرا قبول ندارد، پس او بینای شب و کور به روز است. و امّا فرد کور شب و بینای روز، فردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیاء و کتب است، و محمّد صلّى اللَّه علیه و آله را درک و بدو و خداوند ایمان آورده و امامت مرا پذیرفته، پس او کور به شب و بینای به روز است.

وای بر تو ای ابن کوّاء! ما فرزندان ابی طالب هستیم، خداوند اسلام را توسّط ما آغاز کرده و به ما ختم می‌نماید.

اصبغ بن نباته گوید: وقتی آن حضرت از منبر پایین آمد، به دنبال او رفتم و عرض کردم: سرور من، ای امیرالمؤمنین! با این سخنان دلم را قوی و توانا فرمودی! امیرالمؤمنین علی علیه السّلام به من فرمود: ای اصبغ! هر که در ولایت من شک کند، در ایمان خود به تردید افتاده است. و آن که معترف به ولایت من باشد، در اصل به ولایت خداوند اعتراف نموده است. و ولایت من متّصل به ولایت خداوند همچون این دو انگشت- و آن دو انگشت را جمع فرمود- است؛ هر که به ولایت من اعتراف نماید پیروز و کامیاب است، و منکر آن ناکام و زیان دیده و مایل به آتش است، و هر که به آتش رود، سال‌های سال در آن بماند.

مناقب ابن شهر آشوب: پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد و از او سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید: بگو لا شی ء چیست؟ معاویه در جواب فرو ماند. عمرو بن عاص گفت: یک اسب خوب بفرست در سپاه علی علیه السّلام که آن را به قیمت لا شی ء بفروشند، شاید مسأله روشن شود. فرستاده معاویه وارد سپاه امیرالمؤمنین علیه السّلام شد و به علی علیه السّلام برخورد که قنبر همراه او بود. مولی به قنبر فرمود: اسب را قیمت کن! پرسید این اسب را چند می‌فروشی؟ گفت: بلا شی ء. فرمود: اسب را از او بگیر! صاحب اسب گفت: لا شی ء را بده! پس او را به صحرا برد و سراب را به او نشان داد و گفت: لا شی ء این است، و فرمود: برو به معاویه بگو! عرض کرد به چه دلیل می‌گویی؟ فرمود مگر نشنیده ای که خداوند در قرآن می‌فرماید «یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً» {کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد.}

مناقب ابن شهر آشوب: اصبغ گوید: پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد که اگر به این سوالات پاسخ دادی، مالیات برایت می‌فرستم، و الا خودت بیا و ببر. معاویه در جواب فرو ماند. پس آن سوالات را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام فرستاد تا به آن پاسخ گوید. حضرت فرمود: اولین چیزی که روی زمین لرزید، درخت خرما بود؛ اولین چیزی که صدا بر آن بلند شد، صحرای یمن بود و آن اولین دشتی بود که آب در آن جریان پیدا کرد و قوس قزح تا وقتی که در آسمان دیده می‌شود، امان از غرق شدن برای تمام اهل زمین است. کهکشان دروازه‌هایی است که خدا به روی گروهی باز نموده و سپس آن را بست و دگر بار باز نکرد.

معاویه پاسخ نامه را برای پادشاه روم فرستاد. او گفت: قسم به خدا این پاسخنامه جز از گنج نبوت بیرون نیامده است. پس مالیات به سوی معاویه فرستاد.

مناقب ابن شهر آشوب: از امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد جزر و مد دریا پرسش شد. فرمود: فرشته ای موکل دریا به نام رومان هنگامی که گام در دریا می‌نهد، آب بالا می‌آید و مدّ ایجاد می‌شود و زمانی که آن را از دریا بیرون می‌آورد، آب پایین می‌رود و جزر به وقوع می‌پیوندد.

مناقب ابن شهر آشوب: ابن کواء پرسید: فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود به اندازه ناله مظلومی و دعای مستجابی. پرسید: مزه آب چیست؟ فرمود: مزه زندگی را دارد. پرسید: بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود: به اندازه یک روز راه خورشید. پرسید: آن دو برادر کدامند که در یک روز به دنیا آمدند و یک روز از دنیا رفتند، اما عمر یکی از آن‌ها صد و پنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال بود؟ فرمود: عزیر و عزره برادرش، چون خداوند عزیر را صد سال میراند و بعد زنده اش کرد.

از زمینی پرسید که یک مرتبه بر آن آفتاب تابید. فرمود: آن دریایی بود که برای بنی اسرائیل شکافت. و از انسانی سؤال کرد که می‌آشامد و غذا می‌خورد، ولی تغوط ندارد. فرمود: جنین است و پرسید از چیزی که آشامید در حالی که زنده بود و خورد وقتی مرده بود. فرمود: عصای موسی

است که آشامید موقعی که در درخت وتر و تازه بود و خورد، وقتی وسایل سحر و جادوگری ساحران را بلعید.

و از زمینی پرسید که در توفان نوح بالای آب قرار گرفت. فرمود: آن محل کعبه است، چون آن زمین مرتفع بود. از متهمی پرسید که نه از جن بود و نه انسان پرسید. فرمود: همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند. و سؤال کرد از کسی که به او وحی شد و نه جن بود و نه انسان. فرمود: خداوند به زنبور عسل وحی کرد. و از پاک‌ترین سرزمین سؤال کرد که نماز در آن صحیح نیست. فرمود: پشت بام کعبه است. سؤال کرد از پیکی که نه جن بود و نه انسان و نه از ملائکه و شیاطین. فرمود: هدهد «اذْهَبْ بِکِتابِی هذا» {هدهد! نامه‌ام را ببر} و از برانگیخته ای که نه جن و نه انسان و نه ملائکه و شیاطین بود. فرمود: او همان کلاغی بود که خدا او را فرستاد (تا به قابیل کیفیت دفن‌هابیل را بیاموزد). و از جانداری که در شکم جانداری بود که بین آن دو قرابت و خویشاوندی وجود نداشت. فرمود: یونس پیامبر که در شکم ماهی بود. پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود: هنگام مرگ و رسیدن اجل. پرسید: عصای موسی چه بود؟ فرمود: به او اربیه گفته شده و از عوسج بود و به ذراع حضرت موسی هفت ذراع طول داشت و جبرئیل آن را برای شعیب از بهشت آورده بود.

مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس گفت: دو برادر یهودی از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدند: یکتایی که دو ندارد چیست و دو تایی که سه ندارد تا صد تا که متصل است در تورات و انجیل می‌یابیم و در قرآن شما می‌خوانید؟ فرمود: اما واحد، خداوند یکتا است که قهّار

است و شریکی ندارد. اما دو تا، آدم و حوا هستند که اولین دو تا می‌باشند. سه تا جبرئیل، میکائیل و اسرافیل هستند، زیرا آن‌ها سرآمد ملائکه در وحی هستند. اما چهار تا تورات، انجیل، زبور و قرآن است.

اما پنج تا نماز است که خداوند بر پیامبرش و بر امت او نازل نموده که نه بر پیامبران قبل و نه بر امت‌های پیشین نازل نکرده و شما آن را در تورات می‌یابید. اما شش تا، خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. هفت عبارت است از هفت آسمان طبقه طبقه. اما هشت تا بر می‌دارد عرش خدا را در آن روز و ثمانیه یعنی هشت تا. اما نه تا عبارت است از معجزات نه گانه موسی. اما ده تا این آیه تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ است. اما یازده، یوسف به پدرش گفت دیدم که یازده ستاره مرا سجده کردند.

دوازده عبارت از دوازده ماه است. سیزده، گفتار یوسف است به پدرش که گفت خورشید و ماه را دیدم که برایم سجده می‌کنند که یازده برادر و خورشید پدرش و ماه مادرش بود. چهارده عبارت است از چهارده قندیل نور که بین آسمان هفتم و حجب آویخته است که به نور خدا می‌درخشند تا روز قیامت. پانزده، پانزده روز از ماه رمضان گذشته، تمام کتب آسمانی از لوح محفوظ نسخه گرفته شد و به آسمان دنیا آمد.

شانزده صف ملائکه است که اطراف عرش را گرفته اند. هفده اسمی از اسمای خداست که بین بهشت و جهنم نوشته شده که اگر آن‌ها نباشد، چنان شراره آتش زبانه می‌کشد که هر چه را که در آسمان و زمین است می‌سوزاند. اما هجده، عبارت از هجده حجاب است که آویخته بین عرش و کرسی است. اگر آن‌ها نباشند، کوه‌های سخت ذوب می‌شوند و آسمان‌ها و زمین و هر چه مابین آن‌هاست، از نور عرش می‌سوزد.

نوزده عبارت از نوزده فرشته خازن جهنم است. بیست، زبور است که خداوند بیست روز از ماه رمضان گذشته، بر داود نازل کرد. بیست و یک در آن روز خداوند آهن را برای داود نرم کرد. بیست و دو کشتی نوح بر زمین قرار گرفت. بیست و سه میلاد عیسی مسیح و نزول مائده بر بنی اسرائیل است. بیست و چهار خداوند چشم یعقوب را برگرداند. اما بیست و پنج خداوند با موسی در وادی مقدس بیست و پنج روز تکلم کرد. بیست و شش مقدار درنگ ابراهیم در آتش نمرودیان بود که وقتی سرد و سلامت شد، در آنجا قرار گرفت.

اما بیست و هفت، خداوند ادریس را در بیست و هفت سالگی به مرتبه عالی رسانید. و بیست و هشت، مدت درنگ یونس در شکم ماهی بود. اما سی مقدار قرار خداوند با موسی بود، به مدت سی شب. اما چهل، تمام این قرار بود، «وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ». اما پنجاه، پنجاه هزار سال. و اما شصت، کفاره روزه ماه رمضان است، «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً». اما هفتاد عبارت است از هفتاد نفری که موسی انتخاب نمود. اما هشتاد باید تازیانه بزنند به تعداد هشتاد تازیانه. اما نود عبارت از نود و نه گوسفند است. اما صد «فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ» است که هر کدام را صد تازیانه بزنید.

آن‌ها وقتی توضیحات امیرالمؤمنین علیه السّلام را شنیدند، هر دو ایمان آوردند و یکی از آن‌ها در جنگ جمل به شهادت رسید و دیگری در جنگ صفین.

مناقب ابن شهر آشوب: آن حضرت در جواب سئوال کننده ای فرمود: آن دو همسری که باید با هم باشند با اینکه زنده نیستند، خورشید و

ماه هستند. و نوری که نه از خورشید و نه ماه و نه ستاره و نه چراغ‌ها است، همان عمود نوری است که خداوند در وادی تیه برای موسی فرستاد. و ساعتی که نه از شب و نه از روز است، همان ساعتی که قبل طلوع خورشید است.

پسری که از پدرش بزرگ‌تر بود و او پسری داشت که بزرگ‌تر از خودش بود، عزیر است که خداوند او را در چهل سالگی به پیامبری مبعوث کرد، اما پسرش صد و بیست سال داشت. و آنچه قبله ندارد، کعبه است و کسی که پدر ندارد، مسیح است و کسی که عشیره ندارد، آدم است.

الغارات: ابراهیم بن محمد ثقفی سند را به اصبغ بن نباته می‌رساند که گفت: پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد و ده سؤال کرد، اما او چون الاغی که در گل مانده باشد، در پاسخ آن‌ها فرو ماند. پس یک نفر را خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرستاد. آن زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام در کوفه بود. فرستاده گفت: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین! امام علیه السّلام فرمود: تو از رعایای من نیستی؟ جواب داد: آری. مرا معاویه فرستاده تا از شما ده سؤال بکنم که پادشاه روم از او پرسیده و گفته است اگر جواب این مسائل را بدهی، به تو خراج می‌دهم، وگرنه تو باید به من خراج بدهی. اما معاویه جواب آن‌ها را نمی‌دانست و مرا فرستاده تا از شما بپرسم. علی علیه السّلام پرسید: آن سؤال‌ها چیست؟ گفت: اول چیزی که در زمین تکان خورد چیست؟ اول چیزی که ناله زد در زمین چیست؟ فاصله بین حق و باطل چقدر است؟ فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ فاصله بین آسمان‌ها و زمین چقدر است؟ ارواح مسلمین کجایند؟ ارواح مشرکین کجایند؟

قوس و قزح چیست؟ این مجرّه چیست؟ به فرد خنثی چگونه میراث می‌رسد؟ عیسی نازل کرده است.

احتجاج: حضرت امیر علیه السّلام بر منبر کوفه پس از حمد و ثنای الهی، خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود: ای مردم! از من بپرسید، زیرا در اطراف و جوانب من علم بسیار است.

پس ابن کوّاء برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! تفسیر «وَ الذّٰارِیاتِ ذَرْواً» چیست؟ فرمود: بادها. پرسید: معنی «فَالْحامِلاتِ وِقْراً» چیست؟ فرمود: یعنی ابرها.

پرسید: «فَالْجارِیاتِ یُسْراً» چیست؟ فرمود: یعنی کشتی‌ها. پرسید: «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً» چیست؟ فرمود: فرشتگان.

پرسید: ای امیرالمؤمنین! من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته ام. فرمود: مادرت به عزایت باد! آیات کتاب خدا همه اش تصدیق کننده هم است، نه ناقض و ردّکننده هم! هر چه به خاطرت می‌آید بپرس! گفت: ای امیرالمؤمنین! در آیه ای فرماید: «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ»، و در دیگری فرموده: «رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ» و در جای دیگر فرموده: «قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.»

فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کوّاء، این مشرق است، این هم مغرب، و امّا آیه «رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ» به تحقیق که مشرق زمستان بر حدّی و مشرق تابستان نیز بر حدّی است. آیا این را از دوری و نزدیکی شمس در نمی‌یابی؟ و امّا آیه: «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ»، آن

سیصد و شصت برج دارد، هر روز در برجی حاضر و از برجی دیگر غایب می‌شود، و فقط در سال دیگر در همان روز به همان برج باز می‌گردد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! فاصله جای پای شما تا عرش پروردگار چقدر است؟ فرمود: مادرت در عزایت باد! برای آموختن سؤال کن نه عناد و لجاج. فاصله از جای پای من تا عرش پروردگارم گفتن «لا إله إلّا اللَّه» از روی اخلاص است. گفت: ای امیرالمؤمنین! گفتن «لا إله إلّا اللَّه» چه ثواب و پاداشی دارد؟ فرمود: هر که از سر اخلاص «لا إله إلّا اللَّه» بگوید، تمام گناهانش همچون پاک شدن حرفی سیاه از تصویری سفید محو شود، و اگر برای بار دوم مخلصانه بگوید: «لا إله إلّا اللَّه»، درب‌های آسمان و صفوف فرشتگان از هم باز شوند، تا آنجا که گروهی از فرشتگان به جماعت دیگر گوید: برای عظمت خدا خشوع کنید! و اگر سوم بار از روی اخلاص کلمه «لا إله إلّا اللَّه» را بر زبان جاری سازد، زیر عرش از حرکت باز می‌ایستد و مخاطب خداوند جلیل قرار می‌گیرد که: «آرام گیر، که به عزّت و جلالم قسم گوینده ات را در هر حالی که باشد می‌آمرزم.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» {سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.} یعنی وقتی کردارش صالح باشد، قول و کلامش بالا رود.

پرسید: ای امیرالمؤمنین! قوس قزح چیست؟ فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کوّاء! مگو: «قوس قزح»، زیرا قزح نام شیطان است، بلکه بگو: «قوس اللَّه» و آن هر گاه ظاهر گردد، ارزانی و فراوانی بسیار آشکار گردد. گفت: مجرّه ای که در آسمان است چیست؟ فرمود: آن کهکشان

است، و آن موجب امان اهل زمین از غرق شدن می‌باشد، و از همان بود که خداوند قوم نوح را به آبی سیل آسا غرق نمود.

پرسید: ای امیرالمؤمنین! سیاهی که در قمر ظاهر است چیست؟ فرمود: اللَّه أكبر، اللَّه أكبر، اللَّه أكبر! مردی کور از پرسشی کور سؤال می‌کند! مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: «وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً» {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم}؟

پرسید: ای امیرالمؤمنین! مرا از اصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خبر ده؟ فرمود: از کدام یک از ایشان می‌پرسی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! از ابوذر غفاری. فرمود: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هیچ احدی از ابوذر در قول و فعل راستگوتر نیست».

پرسید: ای امیرالمؤمنین! سلمان فارسی چگونه بود؟ فرمود: به به! سلمان از ما اهل بیت است. او کسی همچون لقمان حکیم بود که علم اول و آخر را می‌دانست. پرسید: ای امیرالمؤمنین! حذیفة بن یمانی چگونه بود؟ فرمود: او کسی بود که به نام‌های منافقین آگاه بود. اگر سؤالات حدود الهی را از او بپرسید، او را بر تمام آن‌ها عالم و دانا می‌یابید.

پرسید: ای امیرالمؤمنین! عمّار بن یاسر چگونه بود؟ فرمود: او فردی بود که خداوند گوشت و خونش را از تماس آتش حرام فرمود. پرسید: ای امیرالمؤمنین! از خودت برایم بفرمایید؟ فرمود: من این گونه‌ام که چون سؤال کنی پاسخ گویم و چون ساکت شوی، من شروع می‌کنم.

پرسید: ای امیرالمؤمنین! تفسیر آیه: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا» {بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ »} چیست؟ فرمود: منظور کافران اهل کتاب؛ یهود و مسیحیان است. آنان ابتدا بر حقّ بودند. پس در دین خود بدعت نهادند، در حالی که می‌پنداشتند که کاری نیک انجام می‌دهند.

سپس آن حضرت از منبر پایین آمد، دست مبارک خود را بر دوش ابن کوّاء زده و فرمود: ای ابن کوّاء! تو از اهل نهروان و خوارج دور نیستی! عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من اراده جز تو را نمی‌کنم و جز تو را نمی‌خواهم.

اصبغ بن نباته گوید: ما ابن کوّاء را در روز نهروان دیدیم. به او گفتند: مادرت در عزایت باد! دیروز آن همه پرسش از امیرالمؤمنین کردی و امروز با او می‌جنگی؟! در همین حال مردی را دیدیم که بدو حمله برده و با یک طعن هلاکش ساخت.

توضیح: «ان یقول قائل مخلصا لا اله الا اللّٰه» شاید معنا چنین باشد که وقتی گوینده ای این ذکر را بگوید، در کمتر از چشم به هم زدن به عرش خدا می‌رسد. خلاصه اینکه سوال از اندازه مسافت ما با عرش خدا فایده ای برای شما ندارد، بلکه از اعمال که به عرش خدا می‌رساند و خدا آن را می‌پذیرد بپرسید.

جزری گوید: «ما نهنهها شئ دون العرش» یعنی چه چیز از رسیدن به عرش الهی منع می‌کند. «ریف» زمین کشتزار و نیزار وسیع را گویند که معیشت زندگی از آن به دست می‌آید. «هی شرج السماء»، «شرج» به

معنای زیر آسمان، دره ای وسیع و کهکشان آسمان است و عورت زن و جدا شدن کمان را گویند. «شرج» جدایی و مجرای سیلاب از کوهسار به دشت و بستن کیسه را گویند.

مؤلف: گویا کهکشان را تشبیه به بند کیسه کرده است که دهان کیسه را با آن می‌بندند، یا به جای جریان آب، چون ظاهر آیه به آن شباهت دارد، یا به خاطر اینکه خدای متعال قوم نوح را با آن غرق نمود. شرح فقرات حدیث در آینده خواهد آمد.

الغارات: این روایت را محمد بن ابراهیم ثقفی روایت کرده و بدان افزوده است که: ابن کوّاء سؤال کرد که معنی «السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ» چیست؟ فرمود: صاحب خلق نیکو است. پرسید: بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود: به اندازه مسیر یک روز خورشید از محل طلوع تا غروب آن. هر کس غیر از این بگوید، به تو دروغ گفته است.

پرسید: آن‌ها کیانند که نعمت خدا را تبدیل به کفر نمودند؛ «الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً»؟ فرمود: بگذار در گمراهی خود فرو روند، آن‌ها قریش هستند. گفت: ذوالقرنین کیست؟ فرمود: مردی بود که خداوند او را برای قومش برانگیخت. آن‌ها تکذیبش کردند و شمشیر بر تارک او زدند و مرد. باز خداوند او را زنده کرد و به سوی آن‌ها برانگیخت. دو مرتبه وی را تکذیب کردند و شمشیری بر تارکش زدند و از دنیا رفت. برای مرتبه سوم خداوند او را زنده کرد. برای همین او دارای دو قرن بود. سپس فرمود: در میان شما نیز یک نفر مانند او هست.

پرسید: کدام یک از مخلوقات خداوند سخت‌تر است؟ فرمود: سخت‌ترین چیزهایی که خداوند آفریده ده تا هستند: کوه‌های مرتفع؛ آهن که کوه را می‌شکافد؛ آتش که آهن را می‌خورد؛ آب که آتش را خاموش می‌کند؛ ابرها که بر فراز آسمان مسخرند و حامل آب هستند؛ باد که ابرها را برمی دارد؛ انسان که بر باد غالب می‌شود، با دست آن را کنار می‌زند و راه خود را از پیش می‌گیرد؛ مستی که بر انسان غالب می‌شود؛ خواب که بر مستی غالب می‌گردد؛ غم و غصه که بر خواب غلبه پیدا می‌کند. پس سخت‌ترین چیزی که خدا آفرید، غم و غصه و ناراحتی است.

احتجاج: از امام صادق، از آباء گرامش، از حضرت علی علیهم السّلام نقل است که فرمود: از من پیرامون آیات قرآن سؤال کنید، که به خدا قسم هیچ آیه ای از آن در شب و در روز، و نه در مسیر و نه در شهر نازل نشد جز اینکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را بر من تلاوت فرموده و از تأویلش باخبرم ساخت. پس ابن کوّاء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! آن آیاتی که در غیاب شما بر آن حضرت نازل می‌شد چگونه بود؟ فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را رسم بر این بود که در یک چنین حالتی، وقتی از راه می‌رسیدم آن را بر من قرائت می‌کرد و می‌فرمود: ای علی! خداوند متعال این آیات را در غیاب تو بر من نازل فرمود که تأویلش این است، و تنزیل و تأویل آن را به من می‌آموخت.

احتجاج: در تاریخ آمده است که حضرت امیر علیه السّلام در حال ایراد خطبه ای فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که به خدا قسم

اگر از هر فتنه ای که موجب گمراهی صد تن و هدایت صد تن باشد بپرسید، من شما را از ناعق و سائق (عامل و محرّک) آن تا روز قیامت مطّلع می‌گردانم. در اینجا فردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! سر و ریش من چند طاق مو دارد؟ فرمود: به خدا قسم که خلیلم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مرا از این کلامت باخبر ساخته است. بی شک بر سر طاق موی سر تو فرشته ای است که تو را لعن می‌کند، و بر هر طاق موی ریش تو نیز شیطانی است که تو را تحریک کرده و تکان می‌دهد. و این را بدان که در خانه تو بره ای است که فرزند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را به قتل می‌رساند. این مصداق همانی است که به تو خبر دادم. و اگر این پرسش تو برهان مشکلی نداشت به تو پاسخ می‌دادم، ولی نشانه و آیت آن همان است که تو را از لعن تو و بره ملعونت خبردار نمودم. و فرزند آن فرد سائل آن وقت کودکی بود که بر روی دست راه می‌رفت. پس هنگامی که ماجرای امام حسین علیه السّلام پیش آمد، متولّی قتل او شد، و همان شد که امیرالمؤمنین علیه السّلام پیش بینی کرده بود.

آن مرد گفت: فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود مسافت هوا. پرسید مسافت هوا چقدر است؟ فرمود: به اندازه دوران فلک. پرسید: دوران فلک چقدر است؟ فرمود: به اندازه یک روز مسیر خورشید. گفت: صحیح گفتی.

پرسید: قیامت چه وقت است؟ فرمود: هنگام مرگ و رسیدن اجل. گفت: صحیح است. عمر دنیا چقدر است؟ فرمود: هفت هزار دیگر حدی

نیست (شاید از زمان خلقت آدم تا زمان خود را می‌فرماید). آن مرد گفت: صحیح است.

پرسید: بکه کجای مکه است؟ فرمود: مکه اطراف حرم است و بکه محل خانه خدا است. گفت: صحیح می‌فرمایید. پرسید: چرا مکه نام گرفته؟ فرمود: زیرا خداوند زمین را از زیر آن مکّ نموده، یعنی کشانده. پرسید: پس چرا بکه نام گرفته؟ فرمود: چون این خانه گردن ستمگران و تبهکاران را در هم شکسته. گفت: راست می‌گویی.

پرسید: خدا قبل از اینکه عرش را بیافریند کجا بود؟ فرمود: منزه است خدایی که کنه صفات او را حاملین عرش با قرب مقام و کرامتی که دارند درک نمی‌کنند و نه ملائکه مقرب می‌توانند انوار دامن جلالش را بیابند. وای بر تو! گفته نمی‌شود خدا کجا است و در چیست و نه کدام است و نه چگونه است. گفت: صحیح است. اما قبل از آفرینش زمین و آسمان، چقدر عرش خدا بر روی آب بود؟ فرمود: می‌توانی حساب کنی؟ گفت بلی. فرمود: شاید نتوانی حساب این عدد را بنمایی. جواب داد: نه من خوب می‌توانم حساب کنم.

فرمود: اگر دانه خردل به روی زمین بریزند تا آسمان را پر کند (فاصله بین زمین و آسمان) بعد به تو اجازه دهند که با این ناتوانی که داری، آن‌ها را یک دانه یک دانه از مشرق به مغرب حمل کنی، عمرت را طولانی کنند و به تو نیروی چنین کاری بدهند تا نقل نمایی و بشماری، این کار آسان‌تر است از تعداد سال‌هایی که عرش قبل از آفرینش زمین و آسمان بر روی آب بود. من برای تو یک دهم یک دهم از یک دهم‌ها از یک جزء از صد هزار جزء را توضیح دادم. استغفار می‌کنم از اینکه کم کردم و اندازه ای معین نمودم.

تحف العقول: در دین خدا اندیشه و تفکّر کنید، زیرا فهم دین کلید بینش و کمال عبادت است، و نیز موجب صعود به درجات رفیع و نیل به مراتب عالی دین و دنیا است. و برتری فرد دین فهم و فقیه بر فرد عابد، همچون برتری خورشید بر ستارگان است. و هر کس در دین خود اندیشه نکند، خداوند از هیچ عمل او راضی نگردد.

توحید و عیون اخبار الرضا: حسن بن محمد نوفلی می‌گوید: وقتی حضرت رضا علیه السّلام پیش مأمون آمد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا سران مذاهب را از قبیل جاثلیق (رئیس نصرانیان) و رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) و رؤسای صابئین (ستاره پرستان) و هربذ اکبر و پیروان زردشت و نسطاس رومی و مذهب شناسان را جمع کند تا مناظره امام علیه السّلام را با آن‌ها بشنود.

فضل بن سهل آن‌ها را جمع کرد و به مأمون اطلاع داد که آن‌ها اجتماع کرده اند. مأمون گفت: همه را پیش من بیاور! وقتی وارد شدند خیلی به آن‌ها احترام کرد. سپس گفت: من شما را برای آن جمع کرده‌ام تا با پسر عمویم که تازه از حجاز آمده مناظره کنید. فردا صبح پیش ما بیایید، مبادا کسی تخلف جوید. گفتند: به دیده منت، ان شاء اللّٰه خواهم آمد.

حسن بن محمد نوفلی گفت: من در خدمت حضرت رضا علیه السّلام مشغول صحبت بودم که یاسر خادم وارد شد. او که عهده دار کارهای حضرت رضا علیه السّلام بود، گفت: آقا! امیرالمؤمنین سلام می‌رساند

و می‌گوید برادرت فدایت شود، رؤسای مذاهب مختلف پیش من جمع شده اند. اگر مایل باشید صبح زود شما هم تشریف بیاورید تا در صورتی که مایل باشید، سخن آن‌ها را بشنوید. اگر میل نداشتید شما را به زحمت نمی‌اندازم و اگر اجازه بدهید ما خدمت شما می‌رسیم، هیچ زحمتی برای ما ندارد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو که من منظور شما را می‌دانم، ان شاء اللّٰه صبح زود خواهم آمد.

حسن بن محمد گفت: وقتی یاسر رفت، امام رو به من کرد و فرمود: تو عراقی هستی و عراقیان تیز هوش هستند. نظرت درباره این اجتماعی که مأمون تهیه دیده چیست؟ گفتم: فدایت شوم! می‌خواهد شما را امتحان کند و بداند که معلومات شما چقدر است، اما پایه ای نااستوار بنا نموده و بد نظری دارد. امام علیه السّلام پرسید: مگر کار را بر چه پایه ای بنا نموده؟

گفتم: اصحاب کلام و بدعت سازان بر خلاف علماء و دانشمندان هستند، زیرا دانشمندان مسائل غیر واقعی را منکر می‌شوند، ولی متکلمان و اصحاب نظر و مشرکان منکر واقعیت‌ها می‌شوند و اهل تهمت و نارواگویی هستند. اگر ثابت کنی که خدا یکتا است، می‌گویند وحدانیت او را برای ما تحقیق کن. اگر بگویی محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیامبر است، می‌گویند رسالت او را اثبات نما. بعد شروع به تهمت می‌کنند و با اینکه طرف برای آن‌ها استدلال می‌نماید، آن قدر مغالطه می‌کنند تا شخص حرف خود را پس بگیرد. شما باید از بحث آن‌ها بپرهیزی.

امام علیه السّلام لبخندی زد و فرمود: نوفلی! می‌ترسی که بر من غلبه کنند؟ گفتم: نه به خدا چنین ترسی ندارم. امیدوارم خداوند شما را بر آن‌ها پیروز نماید، ان شاء اللّٰه. فرمود: می‌دانی مأمون چه وقت پشیمان می‌شود؟ گفتم: آری. فرمود: وقتی بشنود که با اهل تورات به وسیله توراتشان و با انجیلیان با انجیل خود آن‌ها و با اهل زبور به وسیله زبور و با ستاره پرستان با زبان عبری و با زردشتیان به زبان فارسی و با رومیان با زبان رومی و با مذهب شناسان مختلف به زبان خودشان استدلال نمایم. وقتی همه را مغلوب نمایم و استدلالشان را باطل کنم و حرف خود را پس بگیرند و سخن مرا بپذیرند، آن وقت می‌فهمد که مسندی که بر آن تکیه نموده استحقاق ندارد، در این موقع پشیمان می‌شود، و لا حول و لا قوة الّا باللّٰه العلی العظیم.

فردا صبح فضل بن سهل آمد و گفت: فدایت شوم! پسر عمویت انتظار شما را دارد. تمام علماء هم آمده اند. آیا تشریف می‌آورید؟ فرمود: تو جلو برو من هم ان شاء اللّٰه خواهم آمد. بعد امام وضو برای نماز گرفت و مختصری شربت سویق (غذایی است که با آب و آرد و روغن درست می‌کنند) به من نیز عنایت کرد و با هم خارج شدیم و پیش مأمون رفتیم.

تمام مدعوین حضور داشتند. محمد بن جعفر نیز با گروهی از فرزندان ابی طالب و بنی‌هاشم حضور داشتند. مدتی آن‌ها ایستاده بودند و حضرت رضا علیه السّلام با مأمون نشسته بود و صحبت می‌کرد، تا اجازه جلوس به آن‌ها داد و نشستند. مأمون با تمام صورت توجه به امام داشت و تا یک ساعت با او صحبت می‌کرد. بعد رو کرد به جاثلیق و گفت: اینک پسر عمویم علی بن موسی بن جعفر که از فرزندان فاطمه

زهرا علیها السّلام و فرزند علی بن ابی طالب علیه السّلام است تشریف آوردند. مایلم با ایشان بحث کنی، ولی جانب انصاف را رعایت نمایی. جاثلیق گفت: چگونه با شخصی بحث نمایم که استدلال به کتابی می‌نماید که من منکر آن کتاب هستم و به پیامبری که ایمان به نبوت او ندارم؟

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: اگر استدلال به انجیل خودت بنمایم اقرار می‌کنی؟! جاثلیق پاسخ داد: مگر می‌توانم گفته انجیل را نپذیرم! به خدا قسم اقرار می‌کنم، گرچه خلاف میلم باشد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هر چه مایلی بپرس، ولی در جواب دقت بکن.

جاثلیق گفت: عقیده شما درباره نبوت حضرت عیسی و کتاب او چیست؟ آیا منکر آن دو هستی؟ امام فرمود: من معتقد به نبوت عیسی و کتاب او و بشارتی که به امتش داده و آنچه حواریین به آن اقرار نموده اند هستم، ولی به نبوت عیسایی که اقرار به نبوت حضرت محمد و به کتاب او نداشته باشد و امتش را به این بشارت نداده باشد کافر هستم.

جاثلیق گفت: مگر اثبات سخن به وسیله دو شاهد عادل نمی‌شود؟ فرمود: چرا. گفت: دو شاهد عادل که نصرانیت آن‌ها را بر نبوت حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله بپذیرد اقامه بکن. از ما نیز همین دو شاهد را از غیر ملتمان بخواه. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: انصاف دادی. آیا آن عادلی را که پیش عیسی بن مریم از همه مقدم‌تر بود از من نمی‌پذیری؟ گفت: چرا، اما آن امام عادل که بود؟ نامش را ببر. فرمود: نظر تو درباره یوحنای دیلمی چیست؟ گفت: به به! محبوب‌ترین

شخص را در نزد عیسی مسیح نام بردی. فرمود: تو را سوگند می‌دهم، آیا انجیل نمی‌گوید که یوحنا گفت حضرت مسیح به من خبر داد از نبوت محمد عربی و بشارت داد که او بعد از من خواهد آمد و من به حواریین بشارت دادم و به او ایمان آوردند؟ جاثلیق گفت: این حرف را یوحنا از حضرت مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی و اهل بیت او و وصیّش داده، اما معین نکرده که چه وقت خواهد آمد و نام نبرده که ما او را بشناسیم. فرمود: اگر من یک نفر را بیاورم که انجیل بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بنماید، آیا به او ایمان می‌آوری؟ گفت: حتما.

حضرت رضا علیه السّلام به نسطاس رومی گفت: سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت آری. فرمود: گوش کن! من می‌خوانم، اگر نام حضرت محمد و اهل بیتش را برده بود گواهی بده، اما اگر نبرده بود شهادت نده. بعد شروع کرد به خواندن سفر سوم. همین که به ذکر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله رسید، ایستاد. آن گاه فرمود: تو را به حق عیسی مسیح و مادرش سوگند می‌دهم! قبول داری که من عالم به انجیل هستم؟ گفت: آری. بعد شروع به خواندن کرد آنچه که درباره محمد و اهل بیت و امتش بود. آن گاه فرمود: حالا چه می‌گویی نصرانی؟ این گفته عیسی بن مریم است. اگر گفته انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی را تکذیب کرده ای. چنان چه منکر این وحی شوی، کشتن تو واجب می‌شود، چون تو کافر به خدا و پیامبر و کتاب او شده ای.

جاثلیق گفت: منکر آنچه که از انجیل خوانده ای نیستم و اقرار می‌کنم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: گواه باشید که اقرار دارد. بعد فرمود: از هر چه مایلی بپرس. گفت: بفرمایید حواریین عیسی چند نفر بودند؟

فرمود: از شخص مطلعی پرسیدی. اما حوارییین دوازده نفر بودند که داناترین و بهترین آن‌ها الوقا بود. اما علمای مسیحیان سه نفر بودند؛ یوحنای اکبر که ساکن باجّ بود، یوحنا که در قرقیسا سکونت داشت و یوحنای دیلمی که در زجان بود و ذکر پیامبر و اهل بیت و امتش در نزد او بود، و هم او امت عیسی و بنی اسرائیل را به ظهور پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله بشارت داد.

سپس فرمود: ای نصرانی! به خدا قسم ما ایمان به عیسایی داریم که ایمان به محمد صلی اللّٰه علیه و آله دارد و هیچ ایرادی به عیسای شما نداریم، جز ضعف و ناتوانی و کمی روزه و نمازش. جاثلیق گفت: علم خود را تباه کردی و امر خود را تضعیف نمودی. من گمان می‌کردم تو داناترین فرد مسلمان هستی. حضرت رضا فرمود: منظورت چیست؟ جاثلیق جواب داد: شما که می‌گویی عیسی کم روزه می‌گرفت و نماز کم می‌خواند، با اینکه عیسی نه یک روز افطار کرد و نه شبی را خوابید و در تمام سال روزه داشت. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جاثلیق زبانش بند آمد و نتوانست جوابی بدهد.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: از مسأله ای سؤال می‌کنم. گفت: بفرمایید، اگر دانستم جواب می‌دهم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: انکار نداری که عیسی با اجازه خدا مرده را زنده می‌کرد؟ جاثلیق گفت: این مطلب را انکار می‌کنم، زیرا کسی که مرده را زنده کند و کور را بینا نماید و برص را شفاء دهد، شایسته پرستش است. حضرت رضا فرمود: یسع نیز کار حضرت عیسی را کرد؛ به روی آب راه رفت، مرده را زنده کرد و کور و برص را شفا بخشید، ولی امت او یسع را به عنوان خدا نگرفتند

و هیچ کس او را پرستش نمی‌کرد. حزقیل پیامبر نیز کار عیسی مسیح را انجام داد و سی و پنج هزار نفر را بعد از مرگ زنده کرد، با اینکه شصت سال از مرگ آن‌ها گذشته بود.

سپس روی به رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) کرد و فرمود: آیا تو در تورات در میان جوانان بنی اسرائیل، آن‌ها را دیده ای که بخت نصر موقعی که در بیت المقدس جنگ کرد و آن‌ها را به بابل برد، از میان اسیران بنی اسرائیل انتخابشان کرد؟ خداوند حزقیل را مبعوث نمود و آن‌ها را زنده کرد. این مطلب در تورات هست و هر کس منکر شود، کافر است.

رأس الجالوت در پاسخ گفت: شنیده‌ام و می‌دانم که شما راست می‌گویید. بعد امام علیه السّلام فرمود: اینک گوش کن تا آن سفر را بخوانم. و شروع به خواندن تورات کرد. یهودی از این قرائت در شگفت شد و تعجب می‌کرد. سپس روی به نصرانی کرد و فرمود: این‌ها قبل از عیسی بودند یا عیسی قبل از آن‌ها؟ گفت: قبل از عیسی بودند. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: قریش خدمت پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله اجتماع و تقاضا کردند که مرده‌هایشان را زنده کند. پیامبر علی بن ابی طالب علیه السّلام را فرستاد و فرمود: با این‌ها به قبرستان برو و نام این‌ها را با صدای بلند فریاد بزن، فلانی! فلانی فلانی، و بگو: محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله می‌گوید به اذن خدا از جای حرکت کنید! آن‌ها در حالی که خاک از سر خود می‌تکاندند، از جای حرکت کردند. قریش شروع کردند به سؤال کردن از وضعشان. به آن‌ها گفتند که حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله به رسالت مبعوث شده. گفتند: ای کاش ما او را درک می‌کردیم و ایمان به او می‌آوردیم. او کور و برص و

دیوانه را شفا بخشید و چهارپایان و پرنده‌ها و جن و شیاطین با او صحبت می‌کردند، ولی ما پیامبر خودمان را به عنوان پروردگار نپذیرفتیم. در مقابل خدا منکر فضل هیچ کدام از پیامبران هم نیستیم، اما شما که عیسی را خدا می‌دانید، باید حزقیل و یسع را نیز خدا بدانید، چون همان کار عیسی را انجام دادند.

گروهی از بنی اسرائیل که هزاران نفر بودند، از ترس وبا از خانه و زندگی خود فرار کردند. «وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْت.» خداوند در یک ساعت آن‌ها را میراند و اهالی ده اطراف آن‌ها دیواری کشیدند. همان جا بودند تا استخوان‌هایشان پوسیده شد و کهنه گردید. پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذشت و از آن همه استخوان پوسیده در شگفت شد. خداوند به او وحی کرد می‌خواهی آن‌ها را برای تو زنده کنم تا به تبلیغ ایشان بپردازی؟ گفت: آری پروردگارا! خداوند به او وحی کرد که ایشان را صدا بزن. پس صدا زد: ای استخوان‌های پوسیده، از جای حرکت کنید! به اذن خدا همه زنده شدند و خاک از سر خود می‌تکاندند. از آن گذشته ابراهیم خلیل الرحمن موقعی که پرنده‌ها را قطعه قطعه کرد و «عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءا» {روی هر کوهی مقداری از آن‌ها را قرار داد} و بعد آن‌ها را صدا زد، با سرعت آمدند. غیر از آن موسی بن عمران و آن هفتاد نفری که انتخاب کرد که با او به کوه بیایند و گفتند تو خدا را دیده ای، به ما نیز نشان بده، گفت: من خدا را ندیده ام.

گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَة» {ما تا خدا را آشکارا نبینیم ایمان نمی‌آوریم.} پس صاعقه ای بر آن‌ها جهید، تمامشان سوختند و موسی تنها ماند. عرض کرد: خدایا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و آوردم. حالا اگر تنها برگردم چگونه حرف مرا قبول

می‌کنند؟ «لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّایَ أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا» {اگر می‌خواستی، آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌ساختی. آیا ما را به [سزای] آنچه کم خردانِ ما کرده اند هلاک می‌کنی؟} پس خداوند بعد از مرگ، آن‌ها را زنده کرد. تمام آنچه را که برایت نقل کردم نمی‌توانی دفع کنی، زیرا تورات و انجیل و زبور و فرقان گویای این مطالب است. اگر هر کس مرده را زنده کند و کور و برص و دیوانه را شفا بخشد بتوان او را خدا فرض کرد، باید تمام این‌ها خدا باشند. ای یهودی! چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: سخن، سخن تو است، لا اله الا اللّٰه.

بعد متوجه راس الجالوت شد و فرمود: ای یهودی توجه کن! از تو درباره ده آیه ای که بر موسی بن عمران نازل شده سؤال می‌کنم. آیا در تورات ذکر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و امتش آمده است، آنجا که می‌فرماید: «زمانی که امت اخیر آمد، پیروان شتر سوار خدا را تسبیح می‌کنند، به واقع تسبیحی جدید در عبادتگاه‌های تازه؟ بنی اسرائیل به آن‌ها پناه آورند و به قدرت ایشان سر فرود آورند تا آرامش خاطر بیابند، زیرا شمشیرهایی در اختیار آن‌ها است که به وسیله آن‌ها از امت‌های کافر جهان در اطراف زمین انتقام می‌گیرند.» مگر همین طور در تورات نوشته نیست؟ راس الجالوت گفت: چرا، همین طور است.

آن گاه رو به جاثلیق کرد و فرمود: یا نصرانی! چقدر از کتاب اشعیا اطلاع داری؟ گفت کلمه به کلمه آن را واردم. به آن دو فرمود: این تهمت از این سخن او را می‌دانید که گفت: «مردم! من چهره الاغ سواری را دیدم که لباسی از نور پوشیده بود و شتر سواری را دیدم که نورش چون ماه می‌درخشید؟» پرسیدند: چرا این حرف را زده؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: نصرانی! آیا در انجیل این سخن عیسی را می‌دانی که گفت: «من

به سوی خدای شما و خودم می‌روم و بارقلیطا می‌آید. او به واقعیت من گواهی می‌دهد، چنان چه من گواهی به حقیقت او دادم. آن کسی که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند، به دست اوست رسوایی امت‌ها و او استوانه کفر را در هم می‌شکند»؟ جاثلیق گفت: هر چه که فرمودی در انجیل هست. ما اقرار کردیم. فرمود: این یکی را در انجیل قبول داری؟ گفت: آری.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: جاثلیق! بگو ببینم، انجیل اول را که گم کردید، آن را پیش چه کسی یافتید؟ و این انجیل را چه کسی برای شما به وجود آورد؟ گفت: ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم، بعد آن راتر و تازه یافتیم و یوحنا و متی برای ما آوردند. فرمود: تو خیلی به اسرار انجیل و علمای آن ناوارد هستی! اگر این مطلب صحیح است، پس چرا شما در مورد انجیل اختلاف دارید؟ این اختلاف در مورد همان انجیل‌هایی است که در دست شما است. امروز اگر مطابق انجیل اول است، پس اختلاف برای چیست؟ ولی من برایت جریان را توضیح می‌دهم؛ بدان وقتی که انجیل اول گم شد، امت مسیحیان پیش علمای خود اجتماع کردند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شد، انجیل را هم گم کرده ایم. اینک نزد شما دانشمندان چیست؟ لوقا و مرقابوس گفتند: «انجیل در سینه ما است، ما سفر سفر برایتان خواهیم آورد. محزون نشوید و دست از عبادتگاه‌ها برندارید. ما به زودی در تمام مورد سفر به سفر تمام آن را جمع می‌کنیم.» پس از گم شدن انجیل اول، لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را برای شما نوشتند. این‌ها شاگرد شاگردان عیسی بودند، حالا فهمیدی؟

جاثلیق گفت: این مطلب را نمی‌دانستم. حالا فهمیدم و متوجه شدم که چقدر شما از انجیل مطلع هستی و مطالبی را شنیدم که دلم شاهد و گواه آن است و اطلاعاتم افزایش یافت. فرمود: گواهی این‌ها در نزد تو چگونه است؟ گفت: صحیح است؛ این‌ها دانشمندان انجیل هستند و به هر چه گواهی دهند حق است. پس به مأمون و سایر حاضرین از خویشاوندان خود فرمود که شما شاهد باشید. گفتند بسیار خوب.

سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر و مادرش، می‌دانی که متّی گفته است: «عیسی مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب یهود ابن حضرون است.» و مرقابوس در نژاد عیسی می‌گوید: «او کلمة الله است که خداوند او را در جسد آدمی حلول داده و انسان شده است.» لوقا گفته است: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند و در آن دو روح القدس داخل شده است.» بعد تو معتقد هستی که از شهادت‌های عیسی بر خود این بود که گفت: «این واقعیتی است که می‌گویم، ای حواریون! به آسمان صعود نمی‌کند مگر کسی که از آن فرود آمد. جز شتر سوار خاتم الأنبیاء که او به آسمان بالا می‌رود و فرود می‌آید.» درباره این گفته عیسی چه می‌گویی؟

جواب داد: این سخن عیسی است، منکر آن نیستیم. فرمود: چه می‌گویی در مورد گواهی لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و نژادی که برای او ترتیب دادند؟ گفت: آن‌ها بر عیسی دروغ بسته اند. حضرت رضا فرمود: مردم! مگر او اول نپذیرفت گواهی این‌ها را و نگفت این‌ها علمای انجیل هستند و گفتارشان صحیح است؟ جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمانان! مایلم در مورد آن‌ها مرا معاف داری. امام علیه السّلام فرمود: پذیرفتم. اینک هر چه مایلی سؤال کن. جاثلیق گفت: دیگری سؤال

کند. به حق عیسی مسیح گمان نمی‌کنم در میان علمای مسلمان مانند تو کسی باشد.

امام متوجه راس الجالوت شد و فرمود: تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ گفت: من می‌پرسم، ولی دلیلی جز از تورات یا انجیل یا زبور داود یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی است نمی‌پذیرم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: دلیلی از من نپذیر، مگر آنچه تورات گویای آن است، به زبان موسی بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زبور به زبان داود. راس الجالوت گفت: تو از کجا نبوت حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله را اثبات می‌کنی؟ فرمود: موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفة اللّٰه در زمین، به نبوت حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله گواهی داده اند. گفت: گفتار موسی بن عمران را بگو.

حضرت رضا فرمود: یهودی! می‌دانی که موسی بن عمران بنی اسرائیل را وصیت کرد و به آن‌ها گفت که به زودی پیامبری از برادرانتان خواهد آمد؛ او را تصدیق کنید و حرفش را بشنوید. اگر به خویشاوندی اسرائیل یا اسماعیل و نژادی که از طرف اسماعیل بین آن‌ها است آشنا هستی، آیا برای بنی اسرائیل برادری جز فرزندان اسماعیل سراغ داری؟ راس الجالوت گفت: این گفتار موسی است، رد نمی‌کنیم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری جز حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله آمده است؟ گفت نه. فرمود: پس این مطلب در نزد شما قبول است؟ گفت: آری، ولی مایلم از تورات شاهدی برای آن بیاوری.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: تو منکری که تورات می‌گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و برای ما از ساعیر درخشید و از کوه فاران آشکار شد»؟ راس الجالوت گفت: این کلمات را آشنا هستم، اما تفسیر آن‌ها

را نمی‌دانم. امام علیه السّلام فرمود: من برای تو توضیح می‌دهم. این سخن که نور از طرف کوه طور سیناء آمد، این همان وحی است که خداوند بر موسی بن عمران در کوه طور سیناء نازل کرد. و اما اینکه برای ما کوه ساعیر درخشید، همان کوه است که خداوند به عیسی بن مریم وحی نمود و او در آن کوه بود. و اما این گفته که بر ما از کوه فاران آشکار شد، فاران کوهی از کوه‌های مکه است که یک روز با مکه فاصله دارد. اشعیای نبی در مورد آنچه در تورات آمده است، می‌گوید: «دو سواره را دیدم که زمین برای آن‌ها روشن شده است؛ یکی سوار بر الاغ و دیگری بر روی شتر.» اینک بگو الاغ سوار و شتر سوار کیست؟

راس الجالوت گفت: آن‌ها را نمی‌شناسم، برایم توضیح بدهید! فرمود: الاغ سوار عیسی است، اما شتر سوار حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. آیا این مطلب را در تورات منکر هستی؟ گفت: نه، منکر آن نیستم. سپس فرمود: حیقوق پیامبر را می‌شناسی؟ گفت: آری، او را می‌شناسم. فرمود: آن پیامبر سخنی را می‌فرماید که کتاب شما نیز شاهد آن است: خداوند بیان را از کوه فاران آورد و آسمان‌ها از تسبیح احمد و امتش پر شده است. سپاهش در دریا حرکت می‌کند، طوری که در صحرا حرکت می‌کند. و بعد از خراب شدن بیت المقدس، برای ما کتابی جدید می‌آورد که منظور قرآن است. آیا این را قبول داری و به آن ایمان می‌آوری؟ راس الجالوت گفت: این مطلب را حیقوق گفته است، منکر آن نیستم.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: داود در زبور خود که تو آن را قرائت می‌کنی، فرموده است: «خدایا! بپادارنده سنت را بعد از یک رکود و فترت بفرست!» آیا پیامبری می‌شناسی که بعد از رکود سنت به پا دارد،

جز حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله؟ راس الجالوت گفت: این سخن داود است، منکر آن نیستم، ولی منظورش عیسی بوده و ایام او فترت و رکود است.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: نمی‌دانی که عیسی مخالف سنت نبود؟ او موافق سنت تورات بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد و در انجیل نوشته است که «پسر برّه سرود و بارقلیطا بعد از او خواهد آمد. او سختی‌ها را تخفیف می‌دهد و همه چیز را تفسیر می‌کند. برای من گواهی می‌دهد، چنان چه من برای او شهادت دادم. من برای شما امثال آوردم، او تأویل برای شما می‌آورد.» آیا به این در انجیل ایمان داری؟ گفت: آری، منکر آن نیستم.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: راس الجالوت! درباره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم. گفت: بپرسید. فرمود: به چه دلیل نبوت حضرت موسی را ثابت می‌کنی؟ گفت: او چیزهایی آورد که هیچ یک از پیامبران قبل نیاورده بودند. عصایش به اژدها تبدیل شد، با عصا به سنگ زد و از آن چشمه‌ها جاری شد، و ید بیضاء برای ناظرین بیرون آورد و علاماتی که خلق قدرت مانند آن را ندارند.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: صحیح است که دلیل موسی بر نبوتش این است که چیزهایی آورد که کسی مانند آن را نیاورده است. مگر هر کسی ادعای نبوت کرد و چیزی آورد که کسی نتوانست مانند آن را بیاورد، لازم نیست او را تصدیق کنیم؟ گفت: نه، زیرا موسی از نظر مقام نزد پروردگار و نزدیکی به خدا نظیری نداشت و ما نمی‌توانیم اقرار به ادعای نبوت کسی بکنیم، مگر اینکه برای ما شبیه حضرت موسی باشد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پس چگونه اقرار به انبیای پیش از

موسی دارید، با اینکه دریا نشکافتند، از سنگ دوازده چشمه خارج نکردند، ید بیضاء نداشتند و عصا را اژدها ننمودند؟

یهودی گفت: قبلاً گفتم که وقتی برای اثبات نبوت خود معجزاتی بیاورند که مردم نتوانند مانند آن را بیاورند، اگر چه مثل معجزات موسی نباشد و یا غیر آن‌ها باشد، واجب است که آن‌ها را تصدیق کنیم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: چرا به حضرت عیسی ایمان نمی‌آوری، با اینکه مرده را زنده کرد و کور و پیس را شفا بخشید و با گل شبیه پرنده ساخت، سپس در آن دمید و با اجازه خدا پرنده شد؟ راس الجالوت گفت: می‌گویند چنین کرده، ما ندیده ایم. فرمود: مگر آنچه حضرت موسی آورده را مشاهده کرده ای؟ مگر نه این است که اخبار متواتری از اصحاب مورد اعتماد حضرت موسی رسیده که او این کارها را کرده؟ گفت صحیح است. فرمود: همین طور اخبار متواتر رسیده به آنچه که عیسی بن مریم انجام داده است. چه شده که موسی را تصدیق کرده اید، اما به عیسی ایمان ندارید؟ راس الجالوت نتوانست جوابی بدهد.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: همین طور است کار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه که آورده و کار هر پیامبری که خدا فرستاده است. از معجزات پیامبر ما صلی الله علیه و آله این است که یتیمی بود فقیر و چوپان، نه درس خوانده بود و نه با معلمی رفت و آمد داشت. قرآن را آورد که داستان‌های پیامبران و اخبار آن‌ها حرف به حرف و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن هست. از اسرارشان و آنچه که در خانه داشتند به آن‌ها خبر می‌داد و معجزات بی شمار دیگری آورد. راس الجالوت گفت: جریان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله برای ما ثابت نشده و نمی‌توانیم چیزی را که ثابت نشده، بپذیریم. امام علیه

السّلام فرمود: پس کسی که گواهی به نبوت عیسی و محمد صلی اللّٰه علیه و آله داده، گواهی پوچ و بی اصل بوده؟ نتوانست جوابی بدهد.

سپس هربذ اکبر را پیش خواند و حضرت رضا علیه السّلام فرمود: از زردشت به ما خبر بده که به چه دلیل به نبوت او ایمان داری؟ گفت: او معجزاتی برای ما آورده که کسی قبل از او نیاورده است. با اینکه ندیده ایم اما اخباری از گذشتگان به ما رسیده که برای ما چیزی را حلال کرده که دیگری نکرده. به همین جهت پیرو او شده ایم. امام فرمود: مگر شما از راه اخبار پیرو او نشده اید؟ گفت: چرا. فرمود: همین طور سایر امت‌های گذشته، به وسیله اخباری که از پیامبران و آنچه موسی و عیسی و محمد صلوات اللّٰه علیهم انجام داده اند به آن‌ها رسیده، ایمان آورده اند. شما چه دلیل دارید که به آن‌ها ایمان نمی‌آورید، همان طور که از طریق اخبار متواتری که شاهد است او چیزی را آورده که دیگری نیاورده، به زردشت ایمان آورده اید؟ هربذ در جای خویش فرو ماند و جوابی نداشت.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: مردم! اگر میان شما کسی مخالف اسلام هست و سؤالی دارد، بدون وحشت بپرسد. عمران صابی که یکی از متکلمین بود، از جای حرکت کرد و گفت: اگر دعوت به سؤال نمی‌کردید، اقدام به پرسش نمی‌کردم. من در کوفه و بصره و شام و جزیره کسی را از متکلمین ندیده‌ام که برایم ثابت کند یکتایی را که جز او آفریننده ای نیست و پایدار به وحدانیتش باشد. اجازه می‌دهی سؤال بکنم؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: اگر در میان جمعیت عمران صابی وجود داشته باشد، تو همانی! عرض کرد: من عمرانم. فرمود: سؤال کن، ولی انصاف را از دست مده و جانب یاوه سرایی و ستم را فرو

گذار. عرض کرد: سرورم! به خدا قسم که منظورم این است که برایم مطلبی را اثبات کنی که به آن چنگ زنم. فرمود: بپرس.

در این موقع جمعیت خود را جمع نموده و متوجه جریان مناظره شدند و به یکدیگر چسبیدند و به هم نزدیک شدند. عمران گفت: از موجود اول و آنچه آفریده مرا مطلع فرما. فرمود: اینک که پرسیدی، درست دقت کن! خدای یکتا پیوسته یکتا بود، بی آنکه چیزی با او باشد و بدون حد و حدودی یا عرض و کیفیت و کمیتی، پیوسته چنین بود. آن گاه مخلوقی مختلف دارای کیفیت و کمیت و اندازه و عرض و طول متفاوت آفرید که نه در جایی آن‌ها را نهاد و نه در چیزی محدود نمود و نه در مقابل چیزی قرار داد و نه قبلا نقشه آن‌ها را کشیده بود. بعد آفریده‌های خود را ممتاز و غیر ممتاز و جدا و به هم پیوسته و رنگارنگ و دارای طعم و مزه قرار داد. نه اینکه احتیاجی به آن‌ها داشته باشد و نه مقامی را جویا باشد که جز با آفریدن آن‌ها به آن مقام نرسد و با آفریدن آن‌ها در خود زیادی یا نقصانی ندیده. عمران! توجه کردی؟ عرض کرد: آری سرورم! فرمود: عمران! اگر این آفرینش برای رفع نیاز و احتیاج او بود، چیزهایی را می‌آفرید که از آن‌ها می‌توانست بهره مند شود و باید چند برابر این‌ها خلق می‌کرد، زیرا هر چه کمک کار و یاور زیاد گردد، شخص قوی‌تر می شود، با اینکه نیاز و حاجت را حد و اندازه ای نیست، زیرا هر مخلوقی را که بیافریند، باز در مورد او حاجت و نیاز به وجود می‌آید. به همین جهت بود که گفتم آفرینش او از جهت احتیاج نبود. ولی مخلوق را به یکدیگر نیازمند کرد و برخی را به دیگری برتری داد، نه اینکه احتیاجی به برتر داشته باشد و نه به واسطه خشمی که به وجود بی مقدارتر و خوار گرفته باشد.

بعد از سخنانی که بین آن‌ها رد و بدل شد، آن گاه عمران پرسید: آقا! بفرمایید خدا که یکتا بود و چیزی جز او نبود، با آفرینش مخلوقات تغییری در او به وجود نیامد؟ حضرت رضا علیه السّلام در پاسخ او فرمود: خدای عزوجل با آفرینش موجودات تغییری نکرده، ولی موجودات با دگرگونی که در آن‌ها قرار داد، تغییر یافتند. عمران عرض کرد: با چه چیز او را می‌شناسیم؟ فرمود: به وسیله غیر خدا (از مخلوقات). عرض کرد: غیر او چیست؟ فرمود: مشیت و اراده (که موجب پیدایش موجودات شده است). و نام و صفتش و چیزهای دیگری که شبیه این‌ها است، تمام این‌ها مخلوق و آفریده شده است و به تدبیر اوست.

عمران عرض کرد: آقا! خدا چیست؟ فرمود: نور است، اما به این معنی که‌هادی و راهنمای آفریده‌های آسمان و مخلوقات زمین است. دیگر در این مورد حق توضیح بیشتری بر من نداری، جز اینکه وحدانیت او را برایت اثبات کنم. عمران صابی (برای اینکه یک نوع تغییر را در خدا اثبات کند) گفت: مگر او اول، قبل از آفرینش موجودات ساکت نبود و بعد سخن نگفت؟ حضرت رضا فرمود: سکوت وقتی صحیح است که قبلا کسی صحبتی کرده باشد، بعد می‌گویند ساکت شد. در این مورد مثالی به چراغ می‌زنم که درباره اش سخن گفتن و ساکت بودن صحیح نیست. نباید گفت چراغ ساکت است و صحبت نمی‌کند (چون سخن گفتن به چراغ ارتباطی ندارد). در مورد خداوند نیز نمی‌توان گفت سخن گفت، به آن معنی که تو از سخن گفتن درک می‌کنی که با زبان و لب و دهان می‌گوید (بلکه ایجاد صوت می‌نماید)، مثل چراغ که نور می‌بخشد، نه به آن معنی است که تغییری می‌کند و حرکتی می‌نماید و برای بخشیدن نور، اعضا و جوارح خود را به کار می‌برد. همین که توالی و

پشت سر هم آمدن نور باشد، می‌گوییم چراغ نور می‌بخشد. خداوند نیز در آفریدن موجودات احتیاج به حرکت و به کار بردن آلت و ابزار یا فکر و اندیشه نداشت تا تغییری در او به وجود آید.

عمران گفت: آقا! من خیال می‌کنم که خداوند با آفرینش موجودات تغییر حال می‌دهد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: سخن محالی گفتی. به همین که مدعی شدی ذات او به وجهی از وجوه تغییر یابد. آیا آتش در ذات خود تغییری به وجود می‌آورد یا حرارت خویش را هم می‌سوزاند یا چشم خود را هم می‌بیند؟ (یعنی همان طور که حرارت خود را نمی‌سوزاند و چشم خود را نمی‌بیند، خداوند نیز از فعل و کار خود تغییر نمی‌یابد). گفت: صحیح است. گفت: آقا! بفرمایید آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا قرار دارد؟ فرمود: عمران خداوند منزه از چنین حرف‌هاست، اینک به لطف خدا برایت مثالی می‌زنم که درک کنی. بگو ببینم وقتی به آینه نگاه می‌کنی و خود را در آن می‌بینی تو در آینه هستی یا آینه در تو قرار دارد؟ اگر هیچ کدام از شما دو تا در هم قرار ندارید، پس به چه چیز خود را در آن می‌بینی؟! عمران گفت: به وسیله نوری که بین من و آینه قرار دارد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا آن نوری که در آن آینه است بیشتر از نوری است که در چشم خود می‌یابی؟ گفت: آری. فرمود: پس به ما نشان بده! عمران نتوانست جوابی بگوید.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پس در واقع نور واسطه شده که خود و آینه را ببینی، بدون اینکه در یکی از شما دو تا داخل شود (پس امکان دارد خداوند نیز تأثیر در آفرینش نماید، بدون اینکه او در آن‌ها باشد یا آن‌ها در او باشند). فرمود: برای این موضوع غیر از این مثال، مثال‌های

زیادی هست که جای اشکال و ایرادی نیست. «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى» {و بهترین وصف از آنِ خداست.}

در این موقع حضرت رضا علیه السّلام رو به جانب مأمون کرد و فرمود: موقع نماز است! عمران صابی عرض کرد: آقا! بحث و سخن مرا قطع نفرمایید، قلبم رقت یافته و دلم تکان خورده است. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: نماز می‌خوانم و بعد ادامه خواهم داد. پس از جای حرکت کرد و مأمون نیز برخاست.

حضرت رضا علیه السّلام در داخل مجلس نماز خواند و مردم در خارج پشت سر محمد بن جعفر نماز خواندند. بعد از نماز، حضرت رضا علیه السّلام در جایگاه خود قرار گرفت، عمران را خواست و به او فرمود: اکنون سؤال کن. گفت: آقا! بفرمایید آیا یکتایی خدا را با درک کنه و حقیقت او می‌یابیم یا با درک صفاتش؟ فرمود: خداوند آفریننده یکتای بی همتا بود، بدون اینکه چیزی با او باشد و دومی داشته باشد، از قبیل چیزهای معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و غیر مذکور و نه هر چه که بتوان او را چیز نامید. نه بودنش را ابتدایی است و نه انتهایی و نه به چیزی پایدار است و نه بر روی چیزی ایستاده و نه بر چیزی تکیه کرده و نه در چیزی جای گرفته است. خدا با این صفات قبل از آفرینش بوده، زیرا چیزی جز خدا نبوده است.

بدان که ابداع و مشیت و اراده، سه لفظ هستند دارای یک معنی. اولین چیزی که ابداع نمود و مشیتش به آن تعلق گرفت و اراده کرد، همان حروفی بودند که آن‌ها را ریشه همه چیز قرار داد و راهنما برای هر مدرکی و مشخص کننده برای هر شکلی، و با همین حروف هر اسم باطل و حقی یا فعل و مفعولی و معنی و غیر معنی از هم تمیز داده می‌شود و

تمام امور بر آن‌ها جمع گردیده است. برای حروف در ابداع، معنایی جز نفس خود حرف قرار نداد (یعنی لام معنی آن همان حرف لام است) و آن‌ها وجودی ندارند، چون به ابداع آفریده شده اند (منظور شاید این باشد که حروف، سابقه ماهیت و اصل و ریشه ای ندارند که از آن‌ها گرفته شده باشد).

نور در اینجا اولین فعل خدا است که او نور سماوات و زمین است. حروف مفعول همین فعل است و این‌ها همان حروفی هستند که از آن‌ها کلام و عبارات از جانب خدا صادر می‌شود که به آن‌ها را مردم و مخلوق آموخت و تعدادشان سی و سه حرف است که بیست و هشت حرف آن بر لغات عربی دلالت دارند. و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف آن راهنما و به ریشه زبان سریانی و عبرانی است و پنج حرف دیگر به کار برده می‌شود در سایر لغات غیر عرب برای تمام زبان‌های مختلف دنیا و مجموع حروف با آن بیست و هشت حرف، سی و سه حرف می‌شود، اما آن پنج حرف مختلف به واسطه علل و اسبابی آفریده شده که بیش از این صحیح نیست درباره آن‌ها صحبت کنم. بعد خداوند حروف را پس از محدود نمودن به عدد معیّنی فصل خویش گردانید، مانند این سخن خداوند: «کُنْ فَیَکُونُ» و همین لفظ «کُنْ» از جانب خدا، ساختن شش است و آنچه به وسیله این حرف به وجود آمد، مصنوع خداست.

پس اولین خلق خدا ابداع بود که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس خلق. دوم حروف بودند که آن‌ها نیز وزن و رنگ نداشتند، اما مسموع و موصوف بودند، اما به خود آن حروف نظری از نظر معنی نبود. خلق مردم انواع مختلف از محسوسات و ملموسات بود

که دارای طعم و مزه هستند و خود آن‌ها مورد نظر بودند (مانند آب، زمین، آسمان) خداوند تبارک و تعالی پیش از ابداع بود، زیرا چیزی قبل از خدا وجود نداشته و نه با او چیزی بوده، اما ابداع قبل از حروف به وجود آمد و حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند.

مأمون گفت: چگونه حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: زیرا خداوند ترکیب حروف را جز برای معنی قرار نداده است. هر گاه چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر با هم ترکیب شوند، جز برای فهمیدن یک معنی مخصوص نیست، بلکه برای دلالت بر یک معنی تازه است که سابقه نداشته. عمران گفت: ما از کجا این مطلب را بفهمیم؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: توضیح مطلب چنین است که وقتی تو این حروف را ذکر می‌کنی و جز نفس آن‌ها را اراده نکرده باشی، تنها و فرد ذکر می‌کنی و می‌گویی ا ب ت ث ج ح خ تا آخر. در این صورت جز نفس خودشان معنی دیگری ندارند، اما وقتی که برای منظوری که داری و چیزی که قصد نموده ای آن‌ها را ترکیب کردی و به صورت اسم و صفتی درآوردی، آن وقت دارای آن معنی مخصوص می‌شوند و راهنما به همان مفهوم هستند. حالا فهمیدی عمران! عرض کرد: آری.

فرمود: عمران! بدان که هیچ صفتی نیست، مگر موصوفی دارد و هیچ اسمی بدون معنی وجود ندارد. اندازه فقط مربوط به اشیای محدود است، ولی صفات و اسماء شاهد بر کمال و وجود هستند و دلیل بر احاطه نمودن نخواهد بود، چنان چه حدود راهنمای ما به وضع مخصوصی است، چون مربع بودن یا مثلث یا مسدس بودن، زیرا خداوند با صفات و اسماء شناخته می‌شود، ولی هرگز به طول و عرض و

قلت و کثرت و رنگ و وزن و مشابه آن توصیف نمی‌شود و هیچ کدام از این حدود بر ذات او صدق نمی‌کند تا مردم همان طوری که خویشتن را به حد و اندازه و طعم و مزه می‌شناسند، خدا را نیز بشناسند.

راهنمای به خدای عزیز، صفات و اسمای اوست و به وسیله مخلوقات بر وجود او استدلال می‌شود تا برای شخص مشکوک، دیگر شک و تردیدی باقی نماند و احتیاجی به دیدن و شنیدن با گوش و یا لمس کردن با دست و یا تصور به دل نداشته باشد. اگر صفات خدای عزیز دلالت بر او نداشتند و اسماء راهنمای ما به سوی او نبودند و پژوهشگران از مردم معنی آن را درک نمی‌کردند، به ناچار مردم اسم‌ها و صفات او را پرستیده بودند، نه معنای آن را. در چنین فرضی معبود یکتا غیر ذات خدا بود (یعنی معبود و لفظ همان اسماء و صفات می‌شد)، زیرا اسماء و صفات خدا غیر خدایند (لفظ دیّان که خدا نیست و همچنین لفظ رحمان، به تعدد این الفاظ متعدد می‌شد) آیا درست فهمیدی عمران؟ عرض کرد: آری، ولی باز برایم بیشتر توضیح بدهید.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: عمران! مبادا گول کسانی را بخوری که گمراه و نابینایند. آن‌هایی که معتقدند خدا در آخرت برای حساب و ثواب و عقاب دیده می‌شود، ولی در دنیا برای پرستش و امید آمرزش دیده نخواهد شد. اگر دیده شدن خداوند در دنیا موجب لفظی برای او باشد، در آخرت هم نباید دیده شود. اما آن‌ها از درک واقعیت سرگردان و گمراه و کور و کر شده اند. این آیه قرآن ناظر به همین اشخاص است «مَنْ كانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا» {و هر که در این [دنیا] کور[دل] باشد در آخرت [هم] کور[دل] و گمراه‌تر خواهد بود.} خردمندان می‌دانند که آنچه در آخرت استدلال می‌شود، عینا همان

است که در دنیا استدلال می‌شود. کسی که با خودرأیی و مقایسه با خویش می‌خواهد خدا را درک کند، جز فاصله از واقعیت چیزی نخواهد داشت، زیرا خداوند این دانش را به کسانی اختصاص داده است که عقل و اندیشه را به کار می‌برند و می‌فهمند.

عمران گفت: آیا توضیح نمی‌فرمایید که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟ فرمود: مخلوق ساکن است که به سکون درک نمی‌شود و مخلوق بودن او از این جهت است که آفریده است و قدیم نیست و خداوند آن را به وجود آورده، پس مخلوق خدا است. در این مورد باید گفت فقط خدای یکتا است با مخلوق او، و سومی بین آن‌ها نیست (یعنی هر چه غیر خدا است، مخلوق اوست) و جز آن دو سومی وجود ندارد. ولی بعضی از مخلوقات او ساکن و متحرک و مختلف و مرکب و معلوم و شبیه یکدیگرند. هر چه را بتوان محدود نمود، مخلوق خدا است. و توجه داشته باش که هر چه را حواس تو درک کنند، آن‌ها مفهوم و مدرک حواسند و هر یک از حواس، مخصوص درک محسوس همین هستند، ولی تمیز و فهم از مغز اندیشه نسبت به تمام آن‌ها است.

عمران! بدان خدای یکتا که پایدار است، بدون تقدیر اندازه گیری و حدّ مخلوقات را آفرید که محدود و دارای اندازه هستند. آنچه خلق کرد دو قسمت بود؛ یکی حروف و دیگری حدود قائم به آن که در هیچ کدام از آن‌ها رنگ و وزن و طعم وجود نداشت. یکی از آن دو را به وسیله دیگری قابل درک قرار داد و هر دو به نفس خود درک می‌شوند. هرگز چنین چیزی را نیافریده که تنها قائم به نفس خویش باشد و قیام او به دیگری

وابسته نباشد، چون خواست همه مخلوقات دلالت بر ذات او بنمایند و سبب اثبات وجود خدا باشند.

پس خدای تبارک و تعالی یکتا و بی همتا است و دومی ندارد که او را به پا دارد و به او کمک کند و در خویش جایش دهد، ولی مخلوقات به اذن و مشیت خدا یکدیگر را نگه می‌دارند. مردم در راه شناخت او چنان حیران و سرگردان شده اند که برای رهایی از گرداب ظلمت و تاریکی، به ظلمت و نادانی پناه برده اند. در توصیف خدا به صفات نفس خود (مانند دیده شدن) به جای راه یافتن، پیوسته از واقعیت فاصله گرفته اند. اگر خدا را با صفات خودش و مخلوقات را نیز با صفات خودشان توصیف نمایند، واقعیت را خواهند یافت و اختلاف از میان می‌رود، ولی وقتی به دنبال مطالبی رفتند که خود از آن‌ها سر در نمی‌آورند و متحیرند، در آن فرو می‌مانند. اما خداوند هر که را بخواهد به راه مستقیم راهنمایی می‌کند.

عمران عرض کرد: آقا! من گواهی می‌دهم که خدا همان طوری است که توصیف کردی. اما سؤال دیگری دارم. فرمود: هر چه مایلی بپرس. گفت: بفرمایید آیا خدا در چیزی قرار دارد یا چیزی او را احاطه کرده است یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می‌دهد یا احتیاج به چیزی دارد؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: عمران! درست دقت کن! سؤالت را جواب می‌دهم. این از مشکل‌ترین سؤال‌ها است که بین مردم می‌شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد، نمی‌تواند این مطلب را بفهمد، ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند.

جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می‌آفرید، کسی می‌توانست بگوید که تکیه بر مخلوقات خود کرده است، چون به

آن‌ها نیاز داشت، ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد، پیوسته پایدار است، نه در چیزی و نه بر چیزی آن آفریده‌ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می‌دارند و برخی در برخی دیگر جای می‌گیرند و از درون آن بعض خارج می‌شوند، اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته است و نگهداری آن‌ها، موجب خستگی خدا نمی‌شود و او را ناتوان نمی‌کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی‌داند جز ذات پاک خدا و پیامبرانی که آن‌ها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه‌های حافظ شریعتش. کار خدا همچون چشم بر هم زدن است، بلکه از این هم نزدیک تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد، می‌گوید «باش!» و با خواست و اراده او به وجود می‌آید. هیچ یک از آفریده‌ها به او نزدیک‌تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دورتر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟ عرض کرد: آری سرورم، فهمیدم. گواهی می‌دهم که خدا آن طور است که تو توصیف کردی و یکتایی اش را ستودی، و محمد مصطفی، بنده برانگیخته شده برای هدایت جهان است. پس در این موقع خود را روی به جانب قبله به سجده انداخت و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گفت: همین که دانشمندان و متکلمین مغلوب شدند و اسلام آوردند و عمران را مشاهده کردند، با اینکه کسی را یارای بحث و مناظره با او نبوده و تاکنون کسی او را مغلوب نکرده بودند، دیگر کسی جرأت اشکال گرفتن و سخریه گفتن نداشت. شب شد و مأمون و حضرت رضا علیه السّلام از جای حرکت کردند و داخل منزل شدند و مردم متفرق گردیدند. من با چند نفر از دوستان بودم که محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا) از پی من فرستاد. پیش او رفتم و گفت: دیدی دوست تو چه کرد؟ به خدا گمان نمی‌کردم علی بن موسی الرضا

علیه السّلام تاکنون در این مسائل بحث کرده باشد و سابقه این کارها را داشته باشد. او در مدینه گاهی که سؤال می‌کردند، جواب می‌داد. مگر متکلمین در آنجا پیش او اجتماع می‌کردند؟! گفتم: حاجیانی که رهسپار مکه بودند، از مسائل حلال و حرام سؤال می‌کردند و به آن‌ها جواب می‌داد. بعضی که اهل بحث و مناظره بودند با آن‌ها نیز به مناظره می‌پرداخت.

محمد بن جعفر گفت: من می‌ترسم مأمون بر او رشگ برد و عاقبت او را به وسیله سم از میان بردارد یا بلایی بر سرش درآورد. به او گوشزد کن تا از این کارها خودداری کند. گفتم: از من نمی‌پذیرد. این مرد می‌خواهد او را آزمایش کند و ببیند از علوم اجدادش بهره ای دارد یا نه. گفت: بگو عمویت از این کار خوشش نمی‌آید و به دلایل زیادی مایل است که در این موارد خوددار باشی.

وقتی من خدمت حضرت رضا علیه السّلام در منزلش رسیدم، پیغام عمویش را نقل کردم. امام علیه السّلام لبخندی زد و فرمود: خدا عمویم را حفظ کند، خوب او را می‌شناسم. چرا کار مرا دوست نمی‌دارد؟ در این لحظه رو به غلام خود کرد و فرمود: برو عمران صابی را بیاور! عرض کردم: من محل او را می‌دانم، در خانه یکی از دوستان شیعه ما است. فرمود: اشکالی ندارد، برایش مرکب سواری ببرید. من پیش عمران رفتم و او را آوردم. امام علیه السّلام احترام زیادی نمود و یک دست لباس خواست و به او خلعت داد، به همراه مرکبی سواری و ده هزار درهم. عرض کردم: آقا فدایت شوم! از روش امیرالمؤمنین جد بزرگوارت پیروی کردی! فرمود: چنین باید کرد. بعد امام دستور داد شام بیاورند. مرا در پهلوی راست خود و عمران را طرف چپ نشاند تا از خوردن غذا فارغ شدیم. آن

گاه فرمود: اینک با دوستان خود برو، ولی فردا پیش ما بیا تا تو را با غذاهای مدینه پذیرایی کنم.

پس از این جریان، دانشمندان و متکلمین که دارای عقاید مختلف بودند پیش او می‌آمدند و به مناظره می‌پرداختند. عمران همه را مغلوب می‌کرد تا دیگر از بحث و مناظره با او اجتناب کردند. مأمون نیز به او ده هزار درهم داد، فضل بن سهل نیز مقداری به او بخشید. حضرت رضا علیه السّلام موقوفات بلخ را به او سپرد و از این راه مبالغ زیادی به دست آورد.

احتجاج: مثل این حدیث در کتاب احتجاج ذکر شده جز این که بعضی مطالب مشکل آن را انداخته است.

در اختصاص شیخ مفید از حسن بن احمد بن سلمة لؤلؤی، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: از ایشان در باره این آیه «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» پرسیدم و به زمین نگاه می‌کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه اش می‌باشد. پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه ای که در

آن بودم خارج کردند و وارد خانه ای دیگر کردند، پس لباس‌هایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباس‌های دیگری پوشیدند و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می‌دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی‌توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود. سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمان‌ها و خانه‌ها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود. تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهان‌ها مانند همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می‌کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. آن لباس‌ها را درآورده و لباس‌های قبلی خود را بر تن پوشیدند و به مجلس قبلی برگشتیم. به او عرض

کردم: قربانت گردم، چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «و هو الذی خلق السموات و الأرض فی ست؟ أیام و کان عرشه علی الماء»، {و او است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود.} و این در آغاز آفرینش است که پروردگار تبارک و تعالی هوا را آفرید سپس قلم را، و امر کرد که روان شود و بنگارد، گفت: پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود: او بود، سپس تاریکی را از هوا برآورد، و روشنی را از هوا آفرید و آب را از هوا، و عرش را از هوا آفرید، و عقیم - که همان باد شدید است - را از هوا آفرید و آتش را از هوا آفرید و همه خلق را از این شش آفرید که از هوا بودند، و باد تند را بر آب مسلط کرد و بر آن زد و موج و کف بسیاری برآورد و دودش در فضا پراکنده شد، و چون وقت به آنجا رسید که می‌خواست، به کف فرمود خشک شو! خشک شد و به موج فرمود خشک شو! و خشک شد، و کف را زمین نمود و موج‌ها را کوه‌هایی لنگرگاه برای زمین. و چون آن دو را خشک ساخت، به روح و قدرت فرمود: عرشم را بر روی آسمان بسازید، و عرشش را بر آسمان ساختند، و به دود فرمود: خشک باش و خشک شد، و به او فرمود سوت بکشید و سوت کشیدند، پس به او و زمین هر دو ندا داد که: «آتیا طوعاً أو کرهاً»، {بیائید به دلخواه یا به اجبار.} گفتند آمدیم به دلخواه. و آن‌ها را هفت آسمان ساخت در دو روز و زمین را هم مانند آن‌ها ساخت، و چون آفرینش روزی خلقش راآغاز نمود، آسمان و بهشت و فرشته‌ها را روز پنج شنبه آفرید، و زمین را یکشنبه، و جانوران بیابان و دریا را روز دوشنبه و آن دو روزی است که خدای عز

و جل فرماید: «أئنّكم لتكفرون بالّذى خلق الأرض فى يومين»، {آیا شما به آن که زمین را در دو روز آفرید کافر می‌شوید؟} و درخت و گیاه زمین و جوی‌های آن و آنچه در آن‌هاست و جانوران گزنده را روز سه شنبه آفرید، و جانّ که پدر اجنّه است را روز شنبه، و پرنده‌ها را روز چهار شنبه، و آدم را در شش ساعت روز جمعه، و در این شش روز خدا آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آن‌ها است را آفرید.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام می‌گوید: هشام بن عبد الملک به همراه أبرش کلبی هر دو که در حج بودند و به امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام برخوردند، هشام به أبرش گفت: او را می‌شناسی؟ گفت: نه، گفت همین است که شیعه از فزونی علمش او را پیغمبری می‌پندارند. أبرش گفت: از او مسأله ای می‌پرسم که پاسخش را کسی نمی‌داند جز پیغمبر یا وصی پیغمبر. هشام به أبرش گفت: دوست دارم این کار را بکنی. أبرش نزد امام صادق علیه السلام رفت و به او گفت: یا ابا عبد اللّه، مرا از این این کلام عز و

جل آگاه کن که «أولم یر الذین کفروا أنّ السموات و الأرض کانتا رتقاً ففتقناهما»، {آیا آنان که کافرند نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند و ما آن‌ها را گشودیم؟}بگو بسته بودنشان چه بود و گشودنشان چه بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ای أبرش! آن مثل همان است که خدا خود را اینگونه توصیف کرده که «و کان عرشه علی الماء»، {عرش او بر آب بود.} و آب بر هوا بود، و هوا حد و مرزی نداشت، و در آن روز غیر آن دو نبودند، و آب آن روز شیرین و گوارا بود. و چون خدا خواست

زمین را بیافریند، باد را فرمود تا بر آب زد و موج ایجاد کرد و کف نمود و به هم پیوست و یکی شد و آن را در مکان خانه کعبه گرد آورد و کوهی از کف ساخت و زمین را از زیر آن گستراند، و این است که خدا فرمود: «إن أوّل بیتٍ وُضع للنّاس بِبَکّ؟ مبارکا»، {در حقیقت نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک.}سپس خدای تعالی درنگ کرد تا (زمانی که) می‌خواست، و چون خواست آسمان را بیافریند، باد را فرمود تا بر دریا وزید و آن‌ها را کف آلود کرد، و از آن میان آن موج و کف، دودی برآورد پراکنده شده از غیر آتش و آسمان را از آن آفرید و در آن برج‌ها و اختران و منازل خورشید و ماه ساخت و آن‌ها را در فلک روان کرد و آسمان سبز بود به رنگ آب شیرین سبز و زمین هم سبز بود و به رنگ آب، و هر دو بسته بودند و درهایی نداشتند و زمین بسته بود و درهایی که گیاه باشند نداشت و آسمان بر آن نمی‌بارید تا گیاه بروید و خدا آسمان را به باران گشود، و زمین را به گیاه و این است معنی کلام خدای عز و جل «أولم یر الذین کفروا أنّ السموات و الأرض کانتا رتقاً ففتقناهما». أبرش گفت: به خدا هیچ کس هرگز مانند این سخن را برایم نگفته بود، دوباره برایم بگو، و دوباره تکرار کرد و أبرش ملحد بود و سه بار گفت: من شهادت می‌دهم که تو زاده پیغمبری.

علل الشرایع: از ابی اسحاق لیثی روایت است که گفت: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای ابراهیم! به راستی خدای تبارک و تعالی همیشه دانا بوده، همه چیز را از هیچ آفریده، و هر که بپندارد خدا چیزها را از چیزی آفریده، البته کافر است، زیرا اگر این چیزی که اشیاء را از آن

آفریده از قدیم به همراه او بوده، باید ازلی باشد، و این طور نیست بلکه خدا همه چیز را از هیچ آفریده؛ و از جمله آنچه خدا آفریده، زمین پاک است و چشمه‌های گوارا و زلال از آن روان کرده، و ولایت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشته، و آن آب را هفت روز در آن جاری ساخته تا اینکه آن را به طور کامل فرا گرفته و در آن فرو رفته وسپس از قطعه ای از آن گِل، گِلی برگرفته و سرشت ائمه علیهم السّلام را ساخته، سپس از ته نشین آن گل برگرفته و از آن شیعیان ما را آفریده است... تا آخر خبر.

الاحتجاج: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: خدا اشیاء را از چه چیزی آفریده؟ فرمود: از هیچ. گفت: چگونه از هیچ، چیزی می‌آید؟ امام فرمود: اشیاء از این دو حالت خارج نیستند: یا از چیزی آفریده شدند یا از هیچ، و اگر از چیزی آفریده باشد، با او بوده است و آن چیز هم قدیم می‌شود و قدیم حادث نبوده و نیست نمی‌شود و دگرگونی و تغییر در آن راه ندارد و این چیز جز آن نیست که جوهری واحد باشد و یک رنگ. پس این رنگ‌های گوناگون و جوهرهای فراوان موجود و درشکل‌های مختلف در این جهان از کجا آمده اند؟ و اگر آنچه اشیاء را از آن آفریده، همیشه زنده بوده است، پس مرگ از کجا آمده است؟ و اگر مرده بوده، حیات و زندگی از کجا آمده؟ و نمی‌شود که آن چیز قدیم هم زنده و هم مرده باشد و هر دو ازلی باشند، زیرا از زنده ای که ازلی است مرده بر نمی‌آید و نمی‌شود که مرده، ازلی باشد با اینکه مرده است، زیرا مرده توانایی و بقائی ندارد.

گفت: پس از کجا می‌گویند همه چیز ازلی است؟ فرمود: این گفتار مردمی است که وجود مدّبر و تدبیرکننده اشیاء را انکار می‌کنند و

رسولان خدا و گفته‌هایشان را دروغ می‌پندارند، و پیغمبران و آنچه از آن خبرداده اند را تکذیب کردند و کتب آن‌ها را افسانه‌های دیرین نامیدند، و برای خود در نظرشان کیش و آیینی ساختتند و و آن را نیک شمردند.

به راستی همه اشیاء بر حدوث خود دلالت می‌کنند، از چرخش فلک به آنچه در آن است که هفت فلک است و از حرکت زمین و آنچه بر آن است و از دگرگونی زمان‌ها و اختلاف وقت‌ها و همه پدیده‌های حادث جهان، از فزونی و کاستی و مرگ و گرفتاری و بلا، و ناچاری هر کس به اینکه اقرار کند صانعی و مدبری دارد. آیا نمی‌بینی که شیرین ترش می‌شود، و خوشمزه تلخ می‌شود و نو کهنه می‌گردد، و همه چیز دچار دگرگونی و فنا است؟

و حدیث را ادامه داده تا آنجا که می‌گوید: زندیق گفت: و می‌پندارد، خدا همیشه بوده و در کنار او و به همراهش، طینت و سرشتی آزاردهنده هم بوده که خدا نتوانسته خود را از آن خلاص کند، جز به اینکه با آن آمیخته و در آن درآمده باشد، و پس از آن سرشت اشیاء را آفریده. امام فرمود: سبحان اللَّه، چه خدای عاجز و درمانده ای است که به قدرت و توانایی توصیفش می‌کنند ولی قادر نباشد خود را از سرشتی و گلی بی جان رها کند! اگر آن سرشت زنده و ازلی باشد، پس دو خدای قدیم هستند که به هم آمیخته و خودشان جهان را تدبیر کرده اند و اگر هر دو زنده بودند، دیگر مرگ و نابودی از کجا آمده اند؟ و اگر آن سرشت مرده و بی جان بوده، برای مرده در برابر وجودازلی قدیم، بقا و مقاومتی وجود ندارد و از مرده، زنده بر نمی‌آید. این گفته دیصانیه است که بدترین زندیق‌ها هستند، سپس در چند جای این خبر فرموده: اگر

قدیم و ازلی باشد، از حالی به حالی دیگر دگرگون نمی‌شود و روزگار موجود ازلی را دگرگون نمی‌کند، و نابودی در او راه ندارد.

التوحید: مفضّل از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در ضمن توصیف ذات باری تعالی فرمودند: اینچنین است که همیشه بود و همیشه هست تا نهایت نهایت، و نیز بود آنگاه که زمینی نبود و نه آسمانی، نه شبی و نه روزی، نه خورشیدی و نه ماهی، نه اخترانی و نه ابری و نه بارانی و نه بادی. سپس خدای تبارک و تعالی دوست داشت خلقی بیافریند که عظمتش را بزرگ شمرند، و کبریائیش را با تکبیر بستایند، و والائی او را والا بشمارند. پس فرمود: باشید دو سایه، پس شدند.

قصص راوندی: امام باقر علیه السّلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: همانا خداوند زمین‌ها را پیش از آسمان‌ها آفرید.

البصائر: حمران از امام باقر علیه السّلام درباره آیه «بدیع السموات و الأرض» پرسید، فرمود: به راستی خداوند اشیاء را بدون طرح و نمونه قبلی آفرید و آسمان‌ها و زمین را در حالی که پیش از آن آسمان‌ها و زمین‌هایی نبودندآفرید، آیا نشنیدی که خداوند فرمود: «وکان عرشه علی الماء»؟

و در عیاشی نیز از حمران مثل این روایت آمده.

تفسیرعیاشی: مردی به امام صادق علیه السّلام گفت: قربانت شوم! مردم می‌پندارند عمر دنیا هفت هزار سال است! فرمود: اینچنین نیست که می‌گویند. خدای آن را آفرید و پنجاه هزار سال به صورت بیابانی تهی رها کرد و ده هزار سال ویران، سپس بداء حاصل شدو در آن خلقی آفرید، نه ازجن و نه از فرشته و نه انس و برای آن‌ها ده هزار سال تعیین کرد و چون موعدشان رسید، در آن فساد و تباهی کردند و خدا آن‌ها را از بن برکند و تا ده هزار سال آن را به صورت بیابانی تهی و ویران وانهاد. سپس جنیان را در آن آفرید تا ده هزار سال و چون موعدشان نزدیک شد در آن تباهی کردند و خون ریختند و این است معنی این قول فرشته‌ها که «أتجعلُ فیها من یُفسِد فیها و یَسفکُ الدِّماء»، {آیا در آن کسی را می‌نهی که تباهی کند و خون‌ها بریزد؟} چنانچه فرزندان جان (جنّ بزرگ) ریختند؛ پس خدا آن‌ها را نابود کرد و آدم را آفرید، و برایش ده هزار سال مقرر داشت و البته هفت هزار و دویست سال آن گذشته و شما در آخر الزمان هستید.

تنبیه الخاطر: امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: به راستی خدای تعالی در آغاز آفرینش آفریده‌ها نوری آفرید، آن را از هیچ آفرید، سپس از آن تاریکی را آفرید و می‌توانست تاریکی را از هیچ بیافریند چنان که نور را از هیچ آفرید. سپس از تاریکی نوری آفرید، و از آن نور یاقوتی آفرید به ضخامت هفت آسمان و هفت زمین، سپس به آن یاقوت تشر زد و از هیبت او خود را باخت و آبی شد مرتعش و لرزان، و پیوسته می‌لرزد تا روز قیامت؛ سپس عرش خود را از نورش آفرید، آن را بر آب

نهاد، و عرش ده هزار زبان داشت که خدا را به هر زبانی با ده هزار لغت تسبیح می‌گفت که هیچ کدام مانند دیگری نبود، و عرش بر آب بود، بدون پرده‌های مه (در برخی نسخه‌ها با پرده‌هایی از مه).

علی علیه السّلام فرمود: آری، عرش او بر آب بود آنگاه که نه زمین گسترانیده شده بود، و نه آسمان ساخته شده، نه آوازی شنیده می‌شد، نه چشمه ای می‌جوشید، و نه فرشته مقربی بود، نه پیغمبر مرسلی، و نه ستاره ای در حرکت بود، و نه ماهی در گردش، و نه خورشیدی در تابش. عرش او بر آب بود، و برای هیچ آفریده ای نگران نبود. خود را چنانچه می‌خواست بزرگ می‌داشت و تقدیس می‌نمود، سپس به آفریدن مخلوقات آغاز کرد. موج دریاها را برانگیخت و از آن‌ها دودی چون بزرگترین آفریده خدا برخاست، و آسمانی بسته از آن ساخت، و سپس زمین را از زیر محل کعبه کشید و پهن کرد، و آن وسط و میانه زمین است و با دریاها پیوست، سپس آن را از بنیان گشود و هفت طبقه اش نمود، بعد از آنکه یکی بود.

سپس به آسمان توجه کرد که دودی بود و بخاری برخاسته از آبی که در آن دریاها بود، و آن را با کلمه ای که جز خودش نمی‌داند هفت طبقه ساخت، و در هر آسمانی فرشته‌هایی را جای داد وآنان را معصوم از گناه آفرید، از نوری برگرفته از دریاهای خوش گوار، و آن دریای رحمت است، و خوراکشان را تسبیح تهلیل و تقدیس قرار داد. و چون کارش گذشت و آفرینشش پایان یافت بر ملک خود استوار شد، و ستایش شد چنان که شایسته آن بود؛ سپس ملک خود را اندازه کرد، و در هر آسمانی اختران فروزانی آویخت مانند قندیل‌ها و چراغ‌هایی که در مساجد

می‌آویزند، که کسی نمی‌تواند آن‌ها را حساب کند جز خدای تبارک و تعالی. یک اختر آسمانی مانند یک شهر بزرگ در زمین است. سپس خورشید و ماه را آفرید و هر دو را تابنده ساخت، و اگر خدای تعالی آن دو را وانهاده بود، همانطور که نخستین بار آفریده بود، شب از روزشناخته نمی‌شد، و ماه و سال و زمستان و تابستان و بهار و پائیز از هم شناخته نمی‌شدند و دین داران وقت وظائف و فرائض دینی خود را نمی‌دانستند، و کارگر نمی‌دانست کی به دنبال امور معاش خود برود و کی آسایش کند، و خدا به خاطر رأفتی که به بنده‌های خود داشت، به آن‌ها نظر کرد، و جبرئیل را فرستاد تا با پر خود یکی از دو خورشید را مسح کند، و پرتو و شعاع آن را برد و روشنی آن را به جا گذاشت، و این است فرموده خدا که «وجَعَلنا الّلیلَ و النّهارَ آیَتَین فَمَحونا آی؟ الّلیل فجعلنا آی؟ النّهار مُبصِر؟ لتبتغوا فضلاً من ربّکم و لتعلمو عدد السنین و الحساب و کلّ شیءٍ فصّلناه تفصیلا»، {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن] فضلی از پروردگارتان بجویید و تا شماره سال‌ها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.} و آن‌ها را نهادیم تا در فلک روان باشند و فلک میان آسمان و زمین فراز و بلند است. در آسمان، فرازی و بلندی اش تا سه فرسخ است در فرو گرفتن خورشید و ماهِ روان. و هر کدام در شتابند و سیصد فرشته آن‌ها را می‌کشاند، در دست هر فرشته حلقه ای است که آن‌ها را در اعماق این دریا روانه می‌کنند و هر کدام سر و صدایی در تهلیل و تسبیح و تقدیس دارند. اگر یکی از آن‌ها از اعماق آن دریا ظاهر شود و بیرون آید، هر چه بر روی زمین است می‌سوزد حتی کوه‌ها و سنگ‌ها و هر چه خدا آفریده، و چون خدا آسمان‌ها و زمین و شب و روز و اختران و فلک را

آفرید و زمین را بر پشت ماهی نهاد، بر او سنگینی کرد و لرزید و به وسیله کوه‌ها آن را محکم و استوار کرد، و چون آفرینش آنچه در آسمان‌ها بود کامل شدو زمین در آن روز تهی بود و در آن کسی نبود، خدا به فرشته‌ها فرمود: «إنّی جاعلٌ فی الإرض خلیف؟ قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک قال إنّی أعلم ما لاتعلمون»، {من در زمین جانشینی خواهم گماشت. [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم! فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.} پس خدا جبرئیل را فرستاد و از روی زمین مشتی (خاک) برگرفت و آن را با آب شیرین و تلخ خمیر کرد. و طبع‌ها را در آن در آمیخت، پیش از آنکه جان در آن بدمد و او را از روی گندمگون زمین آفرید و برای همین او را آدم نامید. چون او را با آب خمیر کرد گل آلود شد و آن را چون کوهی بزرگ به دامنه کوه افکند، ابلیس در آن روز بر آسمان پنجم بود، از سوراخ بینی آدم درون می‌شد و از دبر او در می‌آمد، سپس دست بر شکمش می‌زد و می‌گفت: تو برای چه آفریده شدی؟ اگر برتر و بالا دست من شوی از تو فرمان نمی‌برم و اگر زیردستم شوی یاریت نمی‌کنم. از روزی که آفریده شد تا جان در او دمیده شد، هزار سال در بهشت ماند. او را از آب و گل، نور و ظلمت و بادو پرتوی از خدا آفرید، اما بر اثر نور ایمان می‌آورد و بر اثر ظلمت به کفر می‌گراید و گمراهی. سرشت خاکی اش در مواجهه با آب او را دچار لرزش و ناتوانی و زبری پوست تن می‌نماید، و او را به چهار طبع وصف کنند، طبع خون و بلغم، و صفراء و باد، و این است قول خدا تبارک و تعالی که «أولا یذکر الإنسان أنّا خلقناه

من قبل و لم یکن شیئا»، {آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلا آفریدیم و حال آنکه چیزی نبوده است؟}

کعب گفت: ای عمر، تو را به خدا! آیا تو به مانند دانش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علم داری؟ گفت: نه، کعب گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام وصی پیغمبران است و محمّد خاتم پیغمبران علیهم السلام، و علی خاتم اوصیاء، و نیست امروزه در روی زمین کسی (نفسی) جز اینکه علی بن ابی طالب از او داناتر است. به خدا ذکر نشده از خلق آدمی و جن و آسمان و زمین و فرشته‌ها، چیزی جز اینکه من آن را در تورات خواندم، چنانچه او گفت. و هیچ روز عمر را خشمناک‌تر از آن روز ندیدند.

روضه الکافی: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدا هیچ نیافرید جز آنکه بر او فرماندهی گماشت که به او غلبه داشته باشد، این برای آن است که چون خدای تبارک و تعالی ابر را آفرید، به خود بالید و با عجب فریاد برکشید و گفت: چه چیز بر من چیره می‌شود؟ پس زمین را آفرید و بر پشت او پهن کرد و او زبون شد، سپس زمین به خود بالید و گفت: چه چیز می‌تواند بر من چیره شود؟ و کوه‌ها را آفرید و چون میخ‌هایی بر پشتش کوبید تا اهل خود را نلرزاند، و زمین زبون شد و آرام گردید. سپس کوه‌ها بر زمین فخر کردند و مغرور شدند و سر بلند کردند و گفتند: چه چیزی می‌تواند بر ما چیره شود؟ خدا آهن را آفرید تا کوه را برید و زبون شد. سپس آهن بر کوه‌ها فخر فروختند و گفتند، چه چیزی است که بر ما غلبه یابد؟ و آتش را آفرید و آهن را گداخت و ذوب کرد و آهن زبون شد. سپس آتش شعله

زد و شیهه کشید و بر خود بالید و گفت: چه چیزی می‌تواند بر من چیره شود؟ پس آب را آفرید و آب را خاموش کرد و آتش زبون شد. سپس آب بر خود بالید و غرید و گفت: چه چیزی می‌تواند بر من چیره شود؟ پس باد را آفرید و امواج آن را به جنبش درآورد و آنچه در قعرش بود برانگیخت و آن را از مجاریش حبس کرد و بازگرفت و آب زبون شد. سپس باد بر خود بالید و تند وزید و دامن خود را بالا کشید و گفت: چه چیزی می‌تواند بر من چیره شود؟ پس انسان را آفرید و او ساخت و چاره جست و برگرفت آنچه را که از باد و دیگر آفاتش پنهان دارد، و باد زبون شد. سپس انسان سرکش شد و طغیان کرد و گفت کیست نیرومندتر از من؟ و خدا مرگ را برای او آفرید و او را مقهور کرد و انسان زبون شد. سپس مرگ پیش خود بالید و خدای عز و جل فرمود: مبال بر خود که من تو را میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان سر می‌برم، سپس هرگز زنده ات نمی‌کنم تا امید و بیمی شوی و باز فرمود: بردباری بر خشم چیره است و مهربانی بر تندی چیره می شود، و راستی بر خطا غلبه می‌کند، سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: و چه شباهتی دارد این به آن چه بر دیگری غلبه کند!

تفسیر امام: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در تفسیر کلام خدای عز و جل «الّذی جعل لکم الأرض فراشاً»، { همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت.» فرمود: وقتی خدای عز و جل آب را آفرید، عرشش را بر آن قرار داد، پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند و این است گفته خدا عز و جل «هوالذی خلق السموات و و الأرض فی ست؟ أیام و کان عرشه علی الماء»، {و اوست

کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود.} یعنی عرشش بر آب بوده، پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند؛ پس خداوند بادها را بر آب فرستاد و آب موج برآورد و دودی از آن برخاست و بر بالای کف برآمد و از آن دود هفت آسمان آفرید و از آن کف، هفت زمین، زمین را بر آب پهن کرد و آب را بر صفا نهاد و صفا را بر ماهی و ماهی را بر گاو و گاو را بر سنگی که لقمان برای پسرش ذکر کرد و گفت: «یا بنیّ أنّها إن تک مثقال حب من خردل فتکن فی صخر أو فی السموات أو فی الأرض یأت بها اللّٰه»، {ای پسرک من! اگر [عمل تو] هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد.} و آن را بر خاک (ثری) نهاد و آن جا را جز خدا نمی‌داند.

و چون خدا زمین را آفرید، آن را از زیر کعبه گسترانید و آن را بر آب پهن کرد و به همه چیز احاطه داد، و زمین بر خود بالید و گفت: همه چیز را فرا گرفتم و کیست که به من غلبه کند و چیره گردد؟ و در هر کدام از گوش‌های ماهی زنجیری بود از طلا که به عرش بسته بود، و خدا ماهی را فرمود: تا جنبید و زمین مانند کشتی طوفانی بر اهل خود چرخید و نتوانست که مانع شود و خود را نگه دارد، و ماهی بر خود بالید و گفت، من بر زمین که همه چیز را فرا گرفته بود چیره شدم و کیست که بر من غلبه یابد و چیره شود؟ و خدای عز و جل کوه‌ها را آفرید و لنگرگاه آن شدند و زمین سنگین شد و ماهی نتوانست آن را بجنباند و به حرکت درآورد. کوه‌ها به خود بالیدند و گفتند، ما بر ماهی که بر زمین چیره شده بود چیره شدیم و کیست که بر ما چیره شود؟ و خدا آهن را آفرید تا کوه‌ها را بریده و کوه نتوانست مانع شود، و آهن به خود بالید و گفت، من بر کوه که بر ماهی چیره شده بود چیره شدم، چه کسی بر من می‌تواند چیره شود؟ و خدا آتش را آفرید و آهن را نرم کرد واجزایش

را از هم پاشید و جدا کرد و آهن نتوانست مانع شود، و آتش به خود بالید و گفت من بر آهن که بر کوه چیره شده بود چیره شدم و چه کسی بر من می‌تواند چیره شود؟ خدای عز و جل آب را آفرید و آتش را خاموش کرد و او نتوانست مانع شود و آب به خود بالید و گفت من بر آتش که بر آهن چیره بود چیره شدم، چه کسی می‌تواند بر من چیره شود؟ پس خدای عز و جل باد را آفرید و آن را خشک کرد و گفت من بر آبی که بر آتش چیره بود چیره شدم، چه کسی می‌تواند بر من چیره شود؟ و خدا انسان را آفرید و او بنیان بادها را از مجاری خودشان به حرکت آورد. و انسان هم به خود بالید و گفت، من بر باد که بر آب چیره بود چیره شدم، چه کسی می‌تواند بر من چیره شود؟ و خدای عز و جل ملک الموت را آفرید و جان انسان را گرفت و آن را میراند و ملک الموت به خود بالید و گفت، من بر آدمی که بر باد چیره بود چیره شدم، چه کسی می‌تواند بر من چیره شود؟ و خدای عز و جل فرمود: همانا من قهّار و بسیار غالب شونده و پر بخشش، بر تو و بر هر چیزی چیره می‌گردم و این است کلام او که «إلیه یرجع الأمر کلّه»، {همه [جمله] کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شود.}

ثواب الاعمال، المحاسن: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خدا کار را به فرشته ای از فرشته‌ها واگذار کرد و هفت آسمان را آفرید و هفت زمین و همه اشیاء را، و چون دید همه چیز در فرمان خود او است، گفت: چه کسی مانند من است، و خدای عز و جل، درخشی از آتش (بر او) فرستاد. پرسیده شد: درخشی از آتش چیست؟ فرمود: به اندازه انگشتی

فرستاد، و به سمت او و هر چه آفریده بود پیش رفت و میان آن‌ها نفوذ کرد تا به او رسید؛ چون خود بین شده و دچار عُجب گردیده بود.

سعد السعود: سید بن طاوس گفت که در صحف ادریس علیه السلام از یک نسخه قدیمی پیدا کردم که نخستین روزی که خداوند بزرگ و با عظمت در آن آفرید روز یک شنبه بود، سپس بامداد روز دوشنبه، پس خداوند بزرگ و باعظمت دریاها را گرد زمین فراهم آورد؛ و آن‌ها را چهار دریا نمود: فرات، نیل، سیحون، جیحون. سپس شب سه شنبه آمد، و تاریکی و هراس شب همه جا را فرا گرفت، و بامداد سه شنبه آمد و خداوند خورشید و ماه را آفرید... و شرح مفصلی در اینجا آورده و گفته: شب چهارشنبه شد و خدا هزار هزار صنف فرشته آفرید، بعضی مانند خلقت ابر، بعضی بر خلقت آتش، همه در آفرینش و در جنس از هم متفاوت بودند. سپس بامداد روز چهارشنبه شد و خدا از آب اصناف چهار پایان و پرندگان را آفرید، و روزی آن‌ها را در زمین نهاد، و آتش بزرگ را آفرید، و انواع گزندگان را.

سپس شب پنجشنبه شد، و خدا جانوران درنده و پرنده‌های شکاری را جدا ساخت. سپس بامداد روز پنجشنبه شد و خدا هشت بهشت آفرید، و درهاشان را برابر هم ساخت. و سپس شب جمعه شد و خدا نور زهراء علیها السلام را آفرید، و صد باب رحمت گشود که در هر باب جزئی از رحمت بود، و به هر در هزار فرشته رحمت گماشت و رئیس و فرمانده همه را میکائیل قرار داد، آخرین آن‌ها را باب رحمت همه خلائق نمود تا به وسیله آن میان خود به هم رحم و مهربانی کنند. سپس

بامداد روز جمعه شد و خدا درهای آسمان را با فرود آمدن باران گشود و بادها

وزید، و ابر پدید آورد، و فرشته‌های رحمت را به زمین فرستاد تا ابر را فرمان دهند بر زمین ببارد و زمین با سبزه و گیاه خود شکوفا و گلستان شود، و خوبی و خرمی اش افزوده شود، و فرشته‌ها غرق نور شوند، و بدین جهت خدا روز جمعه را روز درخشان نامید و روز فزونی و خدا فرمود: من روز جمعه را گرامی‌ترین و دوست داشتنی‌ترین روزها قرار دادم.

سپس شرح والایی داد و گفت: خدای بزرگ و جلیل، زمین را معرفی کرد که از آن خلقی می‌آفریند، برخی فرمانبر و برخی گنهکار. زمین لرزید و خواست که او را معاف بدارد و خواهش کرد از آن خلقی نگیرد که گنهکار شود و به دوزخ برود. جبرئیل آمد تا گل آدم را از آن بردارد و از او خواهش کرد به عزت خدا که چیزی برندارد، تا جایی که جبرئیل به درگاه خدا نالید و اظهار تضرع کرد و زمین نالید و خدا فرمود: برگردد، و میکائیل را مأمور کرد و زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و خدا فرمود تا دست از آن کشید و سپس اسرافیل را مأمور کرد و باز زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و خدا فرمود تا دست کشید. سپس عزرائیل را مأمور کرد و زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و او گفت خدا به من فرمانی داده و من آن را انجام می‌دهم، چه خوشت بیاید یا بدت بیاید. و مشتی از آن، طبق فرمان خدا برگرفت، و آن را به جایگاه خود بالا برد و خدا فرمود: همچنانکه مأمور و متصدی بر گرفتن خاک زمین شدی و آن، از این کار کراهت داشت، مأمور و متصدی جان گرفتن همه اهل زمین تا روز قیامت شو، با آنکه آنان دوست ندارند. و چون خورشید روز جمعه غروب

کرد، خدا خواب راآفرید و همه جانوران زمین را فرا گرفت و خواب را آسودگی و آسایش قرار داد و آن شب را به همین جهت شب شنبه (سبت) نامید و فرمود: منم خدا و شایسته پرستشی نیست جز من، آفریننده هر چیزم، آفریدم آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها است و آنچه زیر خاک است در شش هنگام از ماه نیسان که نخستین ماه است از ماه‌های دنیا و شب و روز را ساختم و روز را برای کار و زندگی قرار دادم و شب را برای خفتن و آسودگی، سپس صبح روز شنبه شد.

و خداوند زبان‌ها را از هم مشخص کرد و همه خلائق خداوند را به عزت و جلالش تسبیح گفتند و آفرینش او کامل شد و امر او در شب و روز تمام شد و سپس روز یک شنبه دوم که هشتمین روز عمر دنیا بود رسید و خدا فرشته ای را فرمود تا گل آدم را خمیر کرد و به هم زد و خدا آن را چهل سال در خمیر نگهداشت، سپس آن را چسبنده نمود، سپس سیاه و بدبو کرد تا چهل سال، سپس آن را خشکیده و چون گل کوزه کرد تا چهل سال. پس از صد و بیست سال که گِل آدم را خمیر کرده بود به ملائکه فرمود: به راستی من بشر را از گل آفریدم، و چون او را ساختم و از روح خود در آن دمیدم، همه برایش به سجده افتید. گفتند: آری.

در صحف به این لفظ بیان شده که: پس خدا آدم را به آن صورت که در لوح محفوظ تصویر کرده بود آفرید.

علی بن طاوس می‌گوید: برخی مسلمان‌ها بخشی از این کلام را انداختند و گفتند: خدا آدم را به صورت خود آفرید و معتقد به جسمانیّت خدا شدند، و مسلمانان به تأویل این حدیث پرداختند، و اگر همه کلام صحف نقل شده بود نیاز به تأویل نبود و باور کردنی بود و عقل سلیم به این امر شهادت می‌داد. در صحف آمده است: سپس او را جسمی

ساخت و تا چهل سال بر سر راه فرشته‌هایی که به آسمان بالا می‌رفتند افتاده بود. سپس نژاد و نسل جنیان و تبهکاری و گریختن ابلیس را به درگاه خدا یاد کرده و درخواست او مبنی بر بودن در کنار فرشته‌ها و پذیرش آن را و هم آنچه را از جنیان به وقوع پیوست تا اینکه خدا به ابلیس فرمود با فرشته‌ها فرود آید و جنیان را از زمین راند و او هم فرود آمد و جنیان را از زمینی که در آن تباهی کرده بودند راند، و کیفیت خلق روح در آدم و اندام او و نشستن او را شرح داده، و خدا فرمود: تا فرشته‌ها بر او سجده کنند و همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود و به او سجده نکرد، آدم عطسه زد و خدا فرمود: ای آدم! بگو: الحمد للّٰه رب العالمین و او هم گفت، و خدا فرمود: رحمت خدا بر تو، برای آن تو را آفریدم که موحد باشی و مرا یگانه بخوانی و مرا بپرستی و حمد و سپاس مرا به جا بیاوری و به من ایمان بیاوری و انکار نکنی و چیزی را شریک من قرار ندهی.

شرح نهج البلاغه کیدری: در خبر آمده که چون خدای تعالی خواست آسمان و زمین را بیافریند، گوهر سبزی آفرید. سپس آن را ذوب نمود و آب لرزانی شد، سپس از آن بخاری برآورد مانند دود و از آن آسمان را آفرید، چنانچه فرمود: «ثم استوی الی السماء و هی دخان»، {بر آسمان استوار شد و آن چون دودی بود.} و آنگاه آن را شکافت و آن را هفت آسمان ساخت، سپس از آن آب کفی برآورد و از آن زمین مکه را آفرید سپس همه زمین را از زیر کعبه گسترانید و از این رو مکه را أم القری نامیدند زیرا مایه و اصل همه زمین است. سپس از آن زمین هفت زمین برشکافت و میان هر آسمانی تا آسمانی دیگر پانصد سال راه

فاصله نهاد و همین طور میان هر ارضی تا ارضی دیگر، و نیز میان این آسمان و این زمین، سپس فرشته ای از زیر عرش فرستاد تا زمین را بر شانه و گردن نهاد و دو دست را کشید تا یکی به مشرق و دیگری به مغرب رسید، سپس برای قرارگاه قدم آن فرشته، گاوی از بهشت فرستاد که چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا داشت، و یاقوتی از فردوس اعلی فرستاد و میان برآمدگی پشت و گوش آن جای گرفت و دو پای آن فرشته بر برآمدگی پشت و یاقوت استوار شد و به راستی شاخ‌های آن گاو در اطراف زمین تا زیر عرش برافراشته و سوراخ بینی او به اندازه زمین و چون دم برمی آورد دریا به مد می‌آید و چون دم فرو می‌کشددریا به جزر می‌افتد. سپس برای قرارگاه دست و پای آن گاو، سنگی آفرید و همان است که خدا در سوره لقمان از آن حکایت کرده «فتکن فی صخر?»، {و در سنگی باشد)، و پهنای آن سنگ، هفت برابر از هفت آسمان و هفت زمین بیشتر است، سپس یک ماهی آفرید که بدان سوگند خورده و فرموده «نون و القلم» و نون ماهی است و خداوند فرمان داده که آن سنگ را بر پشت آن ماهی گذارند و آن ماهی در آب است و آب بر باد است و خدا باد را به قدرت خود نگه می‌دارد.

التوحید: جاثلیق از امیر المؤمنین علی علیه السّلام پرسید: مرا آگاه کن از اینکه آیا پروردگار در دنیا است یا در سرای آخرت؟ در پاسخش فرمود: پروردگار ما ازلی است. پیش از دنیا بوده، او تدبیرکننده و سرپرست دنیا و دانا به سرای آخرت است.

نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: از قدرت و جبروت و لطائف شگفت او است که از آب دریای جوشان متراکم چیزی آفرید خشک و جامد، و از آن چند طبقه برآورد و آن را به هفت آسمان برگشود، پس از آنکه در هم پیوسته و بسته بودند، و به فرمان او در جای خود نگه داشته شدند و تا حد و اندازه ای که از او خواسته بودند برپا ماندند. آن‌ها را آب سبزی ژرف و جاری و دریائی مسخر و پر آب حمل می‌کند، که به فرمانش زبون و آرام شده و هیبت او را پذیرفته و از ترس و خشیت او برجای خویش مانده، و سنگ‌های سخت و برآمدگی‌ها و تپه‌ها را بر پشت آن سرشت، و کوه‌هایش را و آن‌ها را در لنگرگاه افکند و در جایگاه خود محکم نگه داشت، و سرهایشان تا فضا برآمد و ریشه شان در آب نشست، و کوه‌هایش را چون پستانی از دشت‌های آن بالا آورد، و پایه‌های آن‌ها را در همه نواحی اش فرو برد و در جایگاه‌های مقرر خود گذاشت و قله‌های آن کوه‌ها را بسیار بلند کرد و تپه‌هایشان را گسترده و دراز نمود، و آن‌ها را ستون زمین ساخت و در آن چون میخ‌ها پابرجا کرد و از جنبش باز ایستاد تا ساکنان خود را نلرزاند و آنچه بر دوش دارد در خود فرو نبَرَد و از جا برنکند. منزه باد خدایی که آن را پس از موج زدن آب‌هایش نگه داشت، و پس ازتر بودن اطراف و اکنافش خشک کرد، و آن را بستر آسایش خلق خود نمود و آن را همچون بستری

بر روی دریائی ژرف و ایستاده و بی جریان و راکد و بی حرکت گشود. آن را بادهای سخت و طوفانی به موج می‌آورد و ابرهای بارنده خیس می‌کند. راستی که در این عبرتی است برای کسی که می‌ترسد.

علل الشرایع و عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السّلام فرمود: علت نهادن خانه خدا در نقطه مرکزی و وسط زمین این است که همان جا است که زمین از زیر آن کشیده و گسترانیده شد و هر بادی در جهان بوزد، از زیر رکن شامی حرکت می‌کند. آن نخستین بقعه وقطعه است که در زمین نهاده شده، و در وسط زمین قرار گرفته که فریضه‌ها برای اهل مشرق و مغرب عالم یکسان باشد (قبله واحدی باشد).

المناقب: ضباع هندی از امام صادق علیه السلام پرسید: اصل و ریشه آب چه بوده؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: اصل آب از ترس خدا است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: خدا تبارک و تعالی چنان است که خود را توصیف کرده، و عرشش بر آب بوده و آب بر هوا، و هوا جریانی نداشت.

تفسیر عیاشی: محمّد بن عمران عجلی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چه چیزی در محل خانه کعبه بود، وقتی آب آن گونه بود که خدا فرمود: «و کان عرشه علی الماء»؟ فرمود: یک دُرّ و گوهر سفید و درخشان.

تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: راستی خدا که بزرگ باد ذکرش و پاک ومقدس باد اسماء او، زمین را پیش از آسمان آفرید، سپس برای تدبیر کارها بر عرش استوار شد.

نهج البلاغه: امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام این خطبه را بر منبر کوفه ایراد کرد، بعد از اینکه مردی نزد او آمدو گفت: یا امیرالمؤمنین! پروردگار ما را برای ما وصف کن، تا محبت و معرفت ما بیشتر شود. پس حضرت خشمگین شد و مردم را به مسجد فراخواند و مردم بر گردش جمع شدند تا مسجد بر حاضران تنگ شد، و به منبر رفت، و در حالی که غضبناک بود و رنگ رخسارش پریده بود، خدا را سپاس گفت و درود بر پیغمبر فرستاد؛ سپس فرمود: ستایش خدایی را سزاست که نبخشیدن بر مال او نیفزاید، و بخشش او را فقیر نسازد، زیرا هر بخشنده ای جز او، اموالش کاهش یابد، و جز او هر کس از بخشش دست کشد مورد نکوهش قرار گیرد. اوست بخشنده انواع نعمت‌ها و بهره‌های فزاینده و تقسیم کننده روزی پدیده‌ها. مخلوقات همه جیره خوار سفره اویند، که روزی همه را تضمین، و اندازه اش را تعیین فرمود. به مشتاقان خویش و خواستاران آنچه در نزد اوست، راه روشن را نشان داد. سخاوت او در آنجا که از او بخواهند، با آنجا که از او درخواست نکنند، بیشتر نیست.

اولی است که برای او قبلی نبود تا چیزی پیش از او باشد. پایان همه چیز است و چیزی پس از او نیست. سیاهی چشم‌ها را از مشاهده خود باز داشته تا نتوانند به او برسند و او را درک کنند. روزگار بر او نمی‌گذرد تا دگرگونش کند. در جایی و مکانی نیست تا نقل و انتقال بر او روا باشد. اگر آنچه از درون معادن کوه‌ها بیرون می‌آید، و یا آنچه از لبان پر از خنده صدف‌های دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص، و طلاهای ناب، درهای غلطان، و مرجان‌های دست چین، همه را ببخشد، در

سخاوت او کمتر اثری نخواهد گذاشت، و از پهناوری و وسعت آنچه دارد کاسته نمی‌شود و به آن اندازه نعمت گنجینه دارد که خواسته‌های همه مردم آن را به پایان نمی‌رسانند چون او بخشنده ای است که درخواست نیازمندان، چشمه جود او را نمی‌خشکاند، و اصرار و درخواست‌های پیاپی او را به بخل ورزیدن نمی‌کشاند.

ای پرسش کننده، درست بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می‌دارد، به آن اعتماد کن، و از نور هدایتش بهره گیر، و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وامی دارد، و کتاب خدا آن را بر تو واجب نکرده، و در سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امامان هدایتگر علیهم السّلام نیامده، رها کن و علم آن را به خدا واگذار، که این نهایت حقّ پروردگار بر تو است، و بدان که دانشمندان استوار (راسخون فی العلم) هم کسانی هستند که از سرکشی به پشت پرده غیب، همان اقرار به آنچه شرح و تفسیرش را از امور غیبی و نهانی نمی‌دانند، بی نیازشان کرده و خدا آن‌ها را به همین اعتراف به درماندگی از درک آنچه دانش آن‌ها نمی‌تواند فرا بگیرد و دست کشیدن از تعمق آنان در حقیقت آنچه در بررسی دقیق آن تکلیف ندارند را ستوده است. پس به همین مقدار بسنده کن و و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن تا از تباه شدگان نباشی. او است همان توانایی که هر وهم و خیالی که بخواهد به پایان قدرتش برسد، و ازهر فکر رها شده از وسواس که در ژرف و عمق ملکوت غیبش سر کشد و نظر کند و هر دلی که شیفته کیفیت صفاتش شود و از هر عقلی که قادر به درک صفاتش نیست وبخواهد پی به ذاتش ببرد، همه را مانع می‌شود و در پرتگاه حجاب‌های غیب می‌چرخند و سرگردانند و می‌گردند و به خدای سبحان پناه می‌برند و برمی گردند، چون سرشان به سنگ می‌خورد و معترف می‌شوند به

اینکه به زور کسی نمی‌تواند به کنه او معرفت پیدا کند و اندازه جلال و عزّت او در قلب اندیشمندان راه نمی‌یابد.

آن که خلق را بی طرح و نمونه قبلی از نخست آفرید و اندازه ای در پیش از آفریننده ای پیش از خود نداشت و ملکوت قدرت و شگفتی‌های آنچه آثار حکمتش به وسیله آن گویا است را به ما نشان داده؛ و اعتراف نیازمندی خلق که باید آن‌ها را با چنگال نیروی خود داشته باشد، دلیل است به اینکه ناچار حجتی برای شناخت و معرفت او وجود دارد و در مخلوقات و بدائعی که پدید آورده، آثار صنعت و آفرینش و نشانه‌های حکمتش آشکار است و هر چه آفریده، حجت و دلیل وجود اوست، اگر چه آن آفریده، بی زبان و خموش است. تدبیر هستی او دلیلی است گویا به وجود صانع و دلالتش بر پدیدآورنده پایدار است. من گواهی می‌دهم به اینکه هر که تو را شبیه سازد که مانند آفریده‌هایت، اعضاء جدا از هم داری و ترکیبی از بندها در وجود تو است برای تدبیر کارهای استوارت، هرگز در ژرفای ضمیر خود تو را نشناخته و با قلبش یقین حاصل نکرده که همتایی نداری و گویی نشنیده که پیروان از پیشوایان خود بیزاری جویند و می‌گویند «تالله إن کنّا لفی ضلال مبین*إذ نسوّیکم بربّ العالمین»، {سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم.}

دروغ گفتند مشرکان که تو را با بت‌های خود همانند پنداشتند، و با وهم و خیال خود گفتند پیکری چون بتهای ما دارد، و با پندار نادرست خود، تو را تجزیه کرده، و با اعضای گوناگون مخلوقات تشبیه کردند و گواهی می‌دهم که هر که تو را به چیزی از آفریده ات برابر کرده، از تو روی بر تافته اند و آن که از تو روی گردان شود، بر اساس آیات محکم

قرآن، و گواهی براهین روشن تو، کافر است. تو همان خدایی هستی که در اندیشه‌ها نگنجی تا چگونگی ذات تو را درک کنند، و در خیال و وهم نیایی تا تو را محدود و دارای حالات گوناگون پندارند و نیز در آن است که: اندازه کرد آنچه آفرید و استوار کرد تقدیرش را، و به ظریف‌ترین وجه آن را تدبیر کرد و آن را به جهتی که می‌بایست برد تا از حد و مرز خود تجاوز نکند، و از رسیدن به هدف و غایت خود کوتاه نیاید، و در برابر فرمان او نایستد، و چگونه؟ با اینکه همه چیز از خواست و مشیّت او بر آمده، آنکه آفریننده هر جور چیزی است بدون نیاز از اندیشه ای که او را به آن سمت بکشاند و به طبعی که به آن پایبند باشد، و نه باتجربه ای که حوادث روزگار به او داده باشد و نه با شریک و همکاری که بر آفرینش ابتکاری این امور شگفت آور به او کمک رساند؛ پس آفرینشش کامل شد و سر به فرمانش نهادند و دعوتش را پذیرفتند در برابر فرمان الهی سستی و درنگ نکردند و در اجرای فرمان الهی توقف نپذیرفتند و ایستادگی نکردند. پس کجی‌های هر چیزی را راست، و مرزهای هر یک را روشن ساخت، و با قدرت خداوندی بین اشیاء متضاد هماهنگی ایجاد کرد، و وسایل ارتباط آنان را فراهم ساخت، و موجودات را از نظر حدود، اندازه، و غرائز، و شکل‌ها، و قالب‌ها، و هیأتهای گوناگون، تقسیم و استوار فرمود، و با حکمت و تدبیر خویش هر یکی را به سرشتی که خود خواست در آورد.

و در وصف آسمان:

فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمان‌ها را بدون اینکه بر چیزی تکیه کند، نظام بخشید و شکاف‌های آن را هموار کرد، و هر یک را با آنچه که تناسب داشت و ازواجشان پیوند داد، و دشواری فرود

آمدن و برخاستن را بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق رسانند یا اعمال بندگان را بالا برند آسان کردو آن‌ها را فرمان داد، پس از آنکه دود بودند و حلقه‌های گره بند آن‌ها را به هم پیوند داد و پس از آنکه بسته بودند، درهای خموش آن‌ها را گشود و نگهبانی از اختران سوزان بر شکا ف‌های آن‌ها گماشت و آن‌ها را نگه داشت تا در شکاف‌های هوا نلرزند و فرمود تا گوش به فرمان او باشند. خورشیدِ آن‌ها را نشانه روشنی روز ساخت و ماهشان را نشانه تاریکی شب و این دو را در منازل مدار خود روان کرد و در هر پایه از گردش آن‌ها، حرکت آن‌ها را اندازه گرفت تا به وسیله آن‌ها شب و روز را از هم جدا و مشخص کند و شماره سال‌ها و حساب کارها به اندازه و مقدار دانسته شود. سپس فلک آن‌ها را در جوّشان آویخت و رخشنده‌های نهان و چراغ‌های اختران آن‌ها را به آن آویخت و و آنان را که خواستند اسرار آسمان‌ها را دزدانه دریابند، با ستاره‌های سوزانش تیرباران کرد، و آن‌ها را رام و تسخیر کرده، روانشان ساخت، و ثابت آن‌ها بر جا ماند و سیاره‌هایشان گردش کرد، و فرود و صعود و نحس و سعدشان مقرر شد.

و در وصف فرشته‌ها:

سپس خدا برای سکونت بخشیدن در آسمان‌هایش و آباد کردن بالاترین قسمت ملکوتش، فرشتگانی شگفت آفرید و شکاف‌های راه‌های گشاده آن‌ها را به وسیله آن‌ها پر کرد و فاصله جوّ آسمان را از آن‌ها گستراند که هم اکنون صدای تسبیح آن‌ها فضای آسمان‌ها را پر کرده: در بارگاه قدس، درون پرده‌های حجاب و صحنه‌های مجد و عظمت پروردگار، طنین انداز است. و در ماوراء آن آوازهای پر لرزشی است که گوش‌ها را کر می‌کند، و جلوه‌های نوری که دیده‌ها را خیره می‌سازند

وناچار خیره بر جای خویش می‌مانند. فرشته‌ها را با صورت‌هایی مختلف و اندازه‌هایی متفاوت آفرید. همه بال و پرهایی دارند و آن‌ها که همواره در تسبیح جلال و عزّت پروردگار به سر می‌برند و چیزی از شگفتی‌های آفرینش و پدیده‌ها را به خود نسبت نمی‌دهند و در آنچه از آفرینش پدیده‌ها که خاص خداست، ادّعایی ندارند که در آفرینش شریک اویند.

بلکه بنده‌هایی هستند بزرگوار و در سخن گفتن از او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند. و خدا آن‌ها را در آنجا امانت دار وحی خود ساخته، به وسیله آن‌ها امر و نهی خود را به پیغمبران خود فرستد و آن‌ها را از تردید و شبهات مصون نموده و هیچ کدام به راه کژ منحرف نمی‌گردند. آن‌ها را از یاری و کمک خویش بهره مند ساخته و دلشان را متواضع ساخته و آرامش داده و درهای آسمان را به روی آن‌ها گشوده تا خدا را به بزرگی بستایند و دلائل روشنی بر توحید او برابر آن‌ها قرار داده. بار گناه بر دوش ندارند و گذشت شب و روز در آن‌ها اثری ندارد. شک در ایمانشان رخنه نمی‌کند و به بدگمانی در یقین خود دچار نمی‌شوند. میان آن‌ها در شناخت خدا دشمنی نیست و از درک بزرگی او دچار سرگردانی و حیرت نمی‌شوند و وسوسه و تردید در فکر آن‌ها رخنه نمی‌کند.

برخی از آنان در آفرینش ابرهای پرآب و در کوه‌های سر برافراشته و خلقت ظلمت و تاریکی‌ها نقش دارند و برخی هستند که گامشان در ژرفای زمین فرو شده وبه مانند پرچم‌های سپید، قد در فضا افراشته اند، و در زیرآن بادهایی است که به آرامی می‌وزند و آن‌ها را در مرزهای مشخصی نگه می‌دارد و همه وقت خود را به کار پرستش می‌گذرانند وحقایق ایمان آن‌ها را به معرفت خدا پیوند داده و یقین به حضرت او

آنان را شیفته و شیدای درگاهش کرده که به غیر خدا هیچ علاقه ای ندارند. شیرینی معرفت او را چشیده اند و از جام محبت او سیرابند. در درون دلشان رشته ترس و خوف از او پابرجا است و کمر به طاعت او خم کرده اند و رغبت به حضرت او، تضرع و زاری آن‌ها را نکاسته و مقام والای فرشتگان، آن‌ها را از قید خشوع آزاد نکرده و خودبینی در آن‌ها راه نیافته تا اعمال گذشته شان در نظرشان بزرگ و زیاد آید و آستان بوسی جلال خدا فرصت بزرگداشت کارهای خوبشان را به آن‌ها نداده و در شیوه طولانی طاعت آنان سستی رخنه ندارد. شوقشان نمی‌کاهد تا از امید به پروردگار خود دور شوند، و از طول و زیادی مناجات زبانشان خشک نمی‌شود و کارها بر آن‌ها چیره نمی‌شوند تا ناله خیرآن‌ها بریده و خاموش گردد، در صفوف عبادت هم دوشند، و در انجام فرمانش گردن کجی نمی‌کنند. تصمیم جدی آن‌ها دچار کندی غفلت‌ها نمی‌شود، و در همت آن‌ها خدعه شهوت نفوذ نمی‌کند. صاحب عرش را ذخیره روز بینوایی خود گرفته اند، و چون مردم رو به سوی مخلوق کنند، آن‌ها به آستان او توجه دارند. دست از پرستش او نمی‌کشند، و خوش گذرانی آن‌ها را از لزوم طاعتش روی گردان نمی‌کند و دل از امید و بیم او برنمی دارند. اسباب نگرانی آن‌ها قطع نمی‌شود تا در کوشش به عبادت سست شوند، و طمع آن‌ها را اسیر نمی‌کند تا به دنبال آن از تلاش خود باز مانند. آنچه کرده اند بزرگ نشمارند، و اگر بزرگ شمارند، امیدشان به بیم زائل شود. فرشتگان در باره پروردگار خود به جهت وسوسه‌های شیطانی اختلافی ندارند، برخورد بد و تفرقه اندازی با هم ندارند، و حسد و کینه در آن‌ها راه ندارد و آن‌ها را پریشان نمی‌کند، و بددلی و اختلاف مقاصد آن‌ها را از هم جدا نمی‌سازد. آنان اسیر ایمانند و کژی و انحراف آن‌ها را از بند آن آزاد نمی‌کند، و نه سستی و تنبلی؛ در طبقه‌های آسمان

جای پوستینی نیست جز آنکه در آن فرشته ای به سجده است یا در کار و تلاش است، هر چه بیشتر به طاعت و عبادت او باشند، بیشتر خدا را می‌شناسند و عزت پروردگارشان در دل آن‌ها افزون می‌گردد.

در وصف زمین و دحو و گسترانیدن آن بر آب:

زمین را با امواج جوشان پرتلاطم فرو پوشاند، و دریاهای موّاج که موج‌های کوه پیکر آن‌ها به روی هم می‌غلطیدند، هر یک دیگری را واپس می‌زد، و به مانند نره شترهای مست شهوت کف می‌کردند، و آب‌های سرکش متلاطم زیر بار سنگینی زمین فروتنی کردند و هیجان آب‌ها با تماس با سینه زمین آرام گرفت. و چون با شانه‌های خود بر آن غلطید، زبون و خوار شد و پس از غرش امواجش، آرام و مقهور شد وچون اسب افسار شده رام گردید. خشکی‌های زمین را در دل امواج گستردو آب را از کبر و غرور و سرکشی و خروش باز داشت، و از شدّت حرکتش کاسته شد. و بعد از آن همه حرکت‌های تند ساکت شد، و پس از آن همه خروش و سرکشی متکبّرانه به جای خویش ایستاد. و چون هیجان آب در زیر اطراف زمین فرو نشست، و کوه‌های بلند و مرتفع را بر دوش‌های خود حمل کرد، چشمه‌های جوشان را از فراز کوههای آن برگشود، و آن‌ها را به بیابان‌های پهناور و دره‌های ژرف آن روان کرد و حرکت زمین را با صخره‌های عظیم و قلّه کوه‌های بلند نظم داد و زمین با فرود شدن کوه‌ها درسطح آن، از لرزش و اضطراب باز ایستاد، برای آنکه کوه‌ها در شکاف‌های آن خوب فرو شدند و جا گرفتند و بر پشت دشت‌ها و صحراهای آن سوار شدند، و میان جوّ و زمین فضای پهناوری گشود، و وزش بادها را برای ساکنان زمین آماده کرد.

تمام نیازمندی‌ها و وسائل زندگی را برای اهل زمین استخراج و مهیّا فرمود و سرزمین‌های خشکی که آب‌های چشمه‌ها بلندی‌های آن را فرانمی گرفت، و نهرها و کانال‌ها به آن نمی‌رسیدند را بیهوده وانگذاشت بلکه ابرهای بارنده برای آن‌ها آفرید و قسمت‌های مرده آن‌ها را احیا کرد، و گیاهان رنگارنگ برویاند. قطعات بزرگ و پراکنده ابرها را به هم پیوست تا سخت به حرکت در آمدند، و با به هم خوردن ابرها، برق‌ها درخشیدن گرفت، و از درخشندگی ابرهای سفید کوه پیکرو متراکم چیزی کاسته نشد. ابرها را پی در پی فرستاد تا زمین را احاطه کردند، و بادها شیر باران را از ابرها دوشیدند، و به شدّت به زمین فرو ریختند، ابرها پایین آمده، سینه بر زمین ساییدند، و آنچه بر پشت داشتند فرو ریختند که در بخش‌های بی گیاه زمین انواع گیاهان روییدن گرفت. و از کوه‌های عریان هیزم و بوته رویاند؛ و آن‌ها با زیور گلستان‌های خود خرم شدند، و از زیور گوشواره گل‌هایشان که بر آن‌ها پوشاند به خود بالیدند و هم از آرایش شکوفه‌های خرمی که به آن آراسته شدند و این را برای مردم خوراک و توشه ساخت و برای حیوانات، روزی. و در هر سوی آن کوه‌ها و دره‌ها گشود، و نشانه‌ها برای رهگذران بر جاده‌های وسیع آن تعیین کرد، و چون زمینش را گستراند، و فرمانش را صادر کرد، آدم را از میان مخلوقاتش برگزید و او را نخستین و برترین مخلوق خود در زمین قرار داد. ابتدا آدم را در بهشت جای داده و خوراکی‌های گوارا به او بخشید و از آنچه که او را منع کرد پرهیز داد و آگاهش ساخت که اقدام بر آن، نافرمانی بوده و مقام و ارزش او را به خطر خواهد افکند، امّا آدم علیه السّلام به آنچه نهی شد اقدام کرد، طبق آنچه خدا از پیش می‌دانست.

و پس از توبه او را فرود آورد، تا زمین را با نسلش آباد کند و به وسیله او حجت را بر بنده گان تمام کند و پس از اینکه جانش را گرفت زمین را از حجّت خالی نگذاشت، تا آنان را به شناختن او برسانند، بلکه از آن‌ها پی در پی با حجت‌هائی به زبان پیغمبران خویش و حاملان رسالت او یکی پس از دیگری تعهد گرفت تا آنکه پیغمبر ما حجت او را تمام کرد و بیان احکام و انذار و بشارت الهی را به اتمام رساند.

روزی انسان‌ها را اندازه گیری و مقدّر فرمود، گاهی کم و زمانی زیاد، و با تنگی و فراوانی تقسیم کرد، به گونه ای عادلانه، به خاطر اینکه هر که را بخواهد به فراوانی یا سختی معیشت بیازماید، و شکر و شکیبائی ثروتمند و بینوا را ببیند، فراوانی آن را قرین فقر وتنگدستی کرد، و سلامتی وتندرستی را با حوادث ناگهانی دردناک. دوران شادی و سرور را با غصّه و اندوه در آمیخت و أجل‌ها و عمرها را آفرید، بلند و کوتاه، کمتر و بیشتر، برای مرگ، اسباب و وسائلی فراهم ساخت و با مرگ، رشته‌های زندگی را در هم پیچید و پیوندها را از هم گسست. خداوند از اسرار پنهانی مردم و از نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند و از آنچه که در فکرها به واسطه گمان خطور می‌کند، و تصمیم‌هایی که به یقین می‌پیوندد، و از نگاه‌های رمزی چشم که از لابلای پلک‌ها خارج می‌گردد، آگاه است. خدا از آنچه در مخفی گاه‌های دل‌ها قرار دارد، و از اموری که پشت پرده غیب پنهان است، و آنچه را که پرده‌های گوش مخفیانه می‌شنود و از درون لانه‌های تابستانی مورچگان، و در خانه‌های زمستانی حشرات است، از آهنگ اندوهبار زنان غم دیده وگام‌های آهسته آگاهی دارد، از گشایش و پرورش میوه از پرده‌های غنچه شده، و از مخفیگاه جانوران وحشی در دل غارها و دره‌های کوه‌ها، و از محل اختفاء پشه در میان تنه درختان و پوست‌های آن، و محل پیوست گلبرگ‌ها به شاخه

درختان، و محل باورشدن نطفه‌ها از پشت پدران آگاه است. و از برآمدن ابرها و پیوستن آن‌ها، و ریزش قطره‌های ابر و درهم شدن آن‌ها، و آنچه گردبادهای دامن کشان رابر می‌انگیزد و باران‌های سیل آسا رافرو می‌ریزد، از ریشه گیاهان زمین که میان انبوه شن و ماسه پنهان شده است، و از آشیانه پرنده‌ها بر قله‌های کوه‌ها، و نغمه پرنده‌های آوازخوان در لانه‌های تاریک، و از لؤلؤهایی که در دل صدف‌ها پنهان است، و امواج دریاهایی که آن‌ها را در دامن خویش پروراندند آگاهی دارد، و هر آنچه پرده شب آن را می‌پوشاند، و تابش روز بر آن می‌تابد، و هر چه به دنبال امواج ظلمت شب و پرتو روشنی می‌آید، و از اثر هر قدمی و حس هر جنبش و حرکت، و بیرون آمدن هر سخن، و جنبش هر لب و محل و قرارگاه هر موجود زنده ای، و وزن هر ذره و همهمه‌های هر همهمه کننده ای اطلاع دارد. و آنچه بر روی زمین است از میوه درخت یا افتادن برگی، یا قرارگاه نطفه، و محل بسته شدن خون و جنین که به شکل پاره ای گوشت است یا و پرورش دهنده انسان و نطفه آگاهی داردو در این باره هیچ رنجی به او نمی‌رسد و در نگه داشتن هر چه آفریده دچار نگرانی نمی‌شود. در تدبیر امور مخلوقات، سستی و ملالی در او راه نمی‌یابد، بلکه همه را می‌داند و همه را در وسعت

عدل خود حساب می‌کند، و فضل خود را با وجود کوتاهی آن‌ها از کنه وجودش آن گونه که هست، شامل حالشان می‌کند.

بار خدایا! تویی سزاوار نیکو ستودن، و بسیار و بی شمار ستایشت نمودن، اگر تو را آرزو کنند، بهترین آرزویی و اگر به تو امید بندند، بهترین امیدی. بار خدایا! در نعمت بر من گشودی و مرا زبانی دادی تا به مدح غیر تو نگشایم، و بر کسی غیر تو آفرین نرانم و زبان را در مدح

نومید کنندگان و آنان که مورد اعتماد نیستند باز نکنم. و زبان خود را از ستودن آدمیان و مدح اربابان باز داشتم. خداوندا! هر ثنا گویی از سوی ستایش شده پاداشی دارد، به تو امید بستم که مرا به سوی ذخائر رحمت و گنج‌های آمرزش آشنا کنی.

بار خدایا! این حال کسی است که تنها تو را یگانه دانسته آنچنان که شایسته آن هستی، و کسی را جز تو شایسته این سپاس‌ها و ستایش‌ها نمی‌داند. من به تو نیاز دارم که این بینوایی و نیاز من جز به فضل تو جبران نمی‌شود وهیچ چیز آن را بر طرف نمی‌کند و به توانگری مبدل نمی‌کند، جز عطا و بخشش تو. رضای خود را به ما عطا فرما و دست نیاز ما را از دامن غیر خود کوتاه گردان، زیرا تو به هر چیزی توانایی.

علل الشرایع: یک یهودی از امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن مسائلی پرسید: به من بگو قرارگاه زمین چیست؟ فرمود: جز شانه فرشته نیست و دو گام آن فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاو، پاهای گاو بر پشت ماهی در دریای فروتر، دریا بر تاریکی است و تاریکی بر عقیم و عقیم بر ثری و جز خدا عزّ و جلّ کسی نمی‌داند زیر ثری چیست.

و در کتاب اختصاص شیخ مفید از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از کسی که برای او روایت کرده، از عبدالرحیم قصیر روایت شده است: امام باقر علیه السلام سر سخن را با من باز کرد و فرمود: اما به ذوالقرنین فرصت انتخاب بین دو ابر را دادند. او ابر رام را انتخاب

کرد و ابری که سخت بود را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولّد رعد و برق باشد مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و بر اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می‌رود، که پنج طبقه اش آباد و دو طبقه آن ویران است.

درّ المنثور: به چند سند دیگر از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله نقل کرده که گفت: نزد او نشسته بودیم و ابری گذشت، فرمود: می‌دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: این غیابه است، خدا آن را به مردم شهری می‌راند، که نه او را می‌پرستند و نه شکر می‌کنند، می‌دانید بالایش چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: بالایش موجی است واداشته، و سقفی نگهداشته، می‌دانید بالای آن چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: آسمانی دیگر، می‌دانید میانشان چه اندازه است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: سال راه، تا هفت آسمان شمرد و فرمود میان هر دو سال راه است. سپس فرمود: می‌دانید بالای آن‌ها چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: عرش است، می‌دانید میان آن دو چه اندازه است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: چون میان دو آسمان، سپس فرمود: می‌دانید این چیست؟ این زمین است، می‌دانید زیر آن چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: زمین دیگر و میان هر دو سال راه تا هفت زمین برشمرد که میان هر دو زمین سال راه است.

درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که سید آسمان‌ها آن است که عرش بر آن است و سید زمین‌ها آنکه شما بر آنید.

درّ المنثور: و از سفیان ثوری که گفت: زیر زمین یک صخره است و به ما رسیده که سبزی آسمان از آن است.

از ابی الطفیل است که ابن کوّاء از امیر المؤمنین علی علیه السّلام از کهکشان پرسید فرمود: آن درخت (رودخانه) آسمان است، و آسمان از آن آبی سیل آسا فرو ریخت و سپس این آیه را خواند که «فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمر» {پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.}

از ابن عباس در تفسیر قول خدا «فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه» {در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است}، آمده است که گفت نهایت امر او از فروترین زمین‌ها تا بالای هفت آسمان هزار سال است، و روز هزار سال، به این معنا است که فرمانش از آسمان به زمین می‌آید و از زمین در یک روز به آسمان برمی آید، و این خودش مسافت هزار سال است زیرا میان آسمان و زمین سال راه است.

درّ المنثور: نیز از او است که کلفتی هر زمینی سال راه است، و میان هر زمین و زمین دیگر سال و میان دو آسمان سال و کلفتی هر آسمان سال، و این می‌شود هزار سال، و میان آسمان و عرش هزار سال، و این است معنی قول خدا «در روزی که هزار سال است».

درّ المنثور: از ابن عباس در قول خدا «بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْکُنَّسِ» آمده است که گفت ستاره‌های هفتگانه اند: زحل، بهرام، عطارد، مشتری، زهره، خورشید و ماه، خنوس آن‌ها برگشت آن‌ها به روی زمین و کنوسشان نهانی آن‌ها در روز است.

عیاشی، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نوح کشتی را در مدّت یکصد سال ساخت، سپس خداوند متعال به او فرمان داد تا از هشت جفت حیوان حلال گوشتی که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آورده بود، از هر نوع دو جفت سوار بر کشتی کند تا رزق فرزندان نوح علیه السلام در زمین از آن‌ها فراهم شود، همان گونه که برای فرزندان آدم علیه السلام فراهم شده بود؛ چرا که زمین و هر چه بر آن بود، به جز آن چه همراه نوح در کشتی بود، غرق می‌شد. پس نوح علیه السلام از آن هشت جفتی که خداوند فرمود، سوار بر کشتی کرد: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» [از گوسفند دو تا و از بز دو]، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» [و از شتر دو و از گاو دو]، و از آن جمله، دو جفت گوسفند بود: یک جفت از گوسفندانی که مردم پرورانده بودند و به آن‌ها رسیدگی کرده بودند و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوه‌ها به سر می‌بردند و شکار آن‌ها برای مردم حلال بود و دو جفت بز که یک جفت آن‌ها را مردم پرورانده بودند و یک جفت دیگر که از نژاد آهوان وحشی بودند و دو جفت گاو که یک جفت آن‌ها را مردم پرورانده بودند و یک جفت که وحشی بودند، و دو جفت شتر

که یک جفت بختی و جفت دیگر تازی بود و نیز تمامی پرندگان وحشی و اهلی با نوح سوار شدند و سپس زمین غرق شد.

طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه (بچه دان).

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضربن سوید، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.

و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند چیزی برتر از عقل، قسمت بندگان خود نساخته است. خواب دانا از شب زنده داری نادان، و در منزل ماندن دانا از رهسپار شدن نادان برتر است؛ خداوند هیچ پیامبر و رسولی را برنیانگیخت، مگر وقتی که عقل خود به کمال رسانده باشد، به گونه ای که عقل او برتر از تمامی عقل‌های امّتش شده باشد. آن چه پیامبر درون خود پنهان دارد، از اجتهاد مجتهدان برتر است و هیچ بنده ای نمی‌تواند واجبات الهی را به جا آورد، جز آن که در آن اندیشیده باشد؛ تمامی

عبادت کنندگان در فضیلت عبادتشان به مرتبه دانا نمی‌رسند و دانایان همان خردمندانند که خداوند متعال درباره آنان فرمود: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» [و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد].

و از وی، به اسنادش، در حدیثی، از یزید بن سلام روایت شده است که او گفت: به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کردم: مرا از دنیا خبر دِه که چرا دنیا نام گرفته است؟ ایشان فرمود: دنیا، دنیّ و پَست است و پست‌تر از آخرت آفریده شده است؛ چرا که اگر هم پای آخرت آفریده شده بود، اهالی آن از بین نمی‌رفتند، هم چنان که اهالی آخرت از بین نمی‌روند. عرض کردم: مرا از قیامت خبر ده، چرا قیامت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که در آن آفریدگان برای حساب پس دادن قیام می‌کنند. عرض کردم: مرا خبر ده که آخرت از چه رو آخرت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که آن در آخر افتاد و پس از دنیا می‌آید، سال‌هایش وصف نمی شود و روزهایش شمرده نمی‌شود و ساکنانش نمی‌میرند. عرض کرد: ای محمّد! راست گفتی.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت امام جواد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: روزی امیر مؤمنان، علی علیه السلام در مسجد نشسته بود و امام حسن علیه السلام نزد ایشان بود و حضرت علی علیه السلام بر دست سلمان تکیه زده بود، در آن دم مردی خوش لباس وارد شد و بر امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرد و حضرت علی علیه السلام همچون سلام او پاسخش داد. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از تو سه سؤال می‌پرسم، اگر مرا از

آن‌ها آگاه کنی، خواهم دانست که این قوم درباره تو به خطا رفته اند و از دین خود خارج شده اند و با این کار در دنیا از جمله بی ایمان‌ها شده اند و در آخرت هیچ بهره ای نخواهند داشت، اگر جز این باشی، خواهم دانست که تو با آن‌ها برابر هستی.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: از آن چه در نظر داری بپرس. عرض کرد: مرا آگاه ساز که چون مرد می‌خوابد، روحش به کجا می‌رود؟ و مرد چگونه به یاد می‌آورد و از یاد می‌برد؟ و مرد چگونه به عموها و دایی‌هایش همانند می‌شود؟ آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا محمّد! پاسخش را بده. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: امّا آن چه که پرسیدی مرد چون می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ در آن هنگام روح به باد و باد به هوا می‌پیوندد، تا زمانی که صاحبش به حرکت افتد. اگر خداوند اجازه بازگشت روح به او را دهد، آن روح، آن باد را و آن باد، آن هوا را می‌کشد و این گونه روح در بدن صاحب خود جای می‌گیرد و اگر خداوند به آن روح اجازه بازگشت به صاحبش را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را می‌کشد و این گونه روح تا روز رستاخیز به صاحبش باز نمی‌گردد.

و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن جعفر کوفی، از موسی بن عمران نخعی کوفی، از عمویش، حسین بن یزید، از علی بن حسین، از کسی که برایش گفته بود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من دانش خدایم و من دل آگاه

خدایم و من زبان سخنگوی خدا و دیده خدایم و من جَنب خدایم و من دست خدایم.

شیخ در مجالس خود، از حسین بن عبید اللّٰه، از علی بن محمّد علوی، از محمّد بن ابراهیم، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابو مغراء، از ابو بصیر، از خَیثَمه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ما جَنب خداییم، ما برگزیده خداییم، ما گُزین شده خداییم، ما ودیعه دار میراث پیامبرانیم، ما امانت داران خداییم، ما حجّت‌های خداییم، ما ریسمان خداییم، ما رحمت خدا بر آفریدگان اوییم، ماییم که خداوند با ما آغاز می‌کند و با ما به پایان می‌رساند، ما پیشوایان هدایتیم، ما چراغ‌های تیرگی‌هاییم، ما برج نور هدایتیم، ما پرچم‌های برافراشته برای اهل دنیاییم، ما پیشی گرفتگانیم و ما پسینیانیم. هر که به دامان ما چنگ اندازد، به ما می‌پیوندد و هر که از ما دور مانَد، غرق می‌شود. ما رهبر روسفیدان تابناکیم، ما حرم خداییم، ما جاده و راه مستقیم به سوی خداییم، ما از نعمت‌های خدا بر آفریدگان اوییم، ما راه همواریم، ما معدن نبوّتیم، ما جایگاه رسالتیم، ما اصول دینیم، فرشتگان به سوی ما رفت و آمد دارند و برای آن کس که در پی نور ماست، چراغیم و برای آن کس که پیرو ماست، راهیم، ما راهنمایان بهشتیم، ما حلقه‌های اسلامیم، ما راه‌های عبوریم، و ما گذرگاه‌های استواریم، هر که ما را در پیش گیرد، پیش می‌افتد و هر که از ما دور مانَد، نابود می‌شود. ما قلّه‌های بلندیم و ما آن کسانیم که رحمت به سبب ما فرود می‌آید و باران به خاطر ما می‌بارد، ما آن کسانیم که خداوند

عزّ و جلّ به دلیل ما عذاب را از شما دور می‌کند؛ پس هر که در ما بنگرد و ما را بشناسد و حقّ ما را بشناسد و از ما فرمان برد، او از ما و به سوی ماست.

ابوذر، در خبری از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله: ای ابوذر! منکر علی را در روز قیامت کور و گنگ می‌آورند، او در تاریکی‌های قیامت واژگون می‌شود و ندا می‌دهد: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و در گردنش حلقه ای از آتش باشد.

و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد اللّٰه بن بُکَیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در جهنم درّه ای از برای سرکشان است که سَقَر نام دارد. سَقَر از شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرد و از او خواست تا نفسی بکشد. خداوند این اجازه به او داد و او نفس کشید و دوزخ را به آتش کشید.

علی بن ابراهیم، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، از جعفر بن محمّد، از قاسم بن ربیع، از صبّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند متعال: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: چون بیرون آید چه می‌شود؟ فرمود: در آن گاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی نیاز می‌شوند و به نور امام ره می‌نوردند.

ابو قره گفت: خداوند فرموده است: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می‌دارند] وی پرسید: «الذِينَ يَحْمِلونَ العَرْشَ» چگونه تفسیر می‌شود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: عرش، خداوند نیست. عرش، اسم دانش و قدرت است و در عرش، همه چیز وجود دارد. همچنین حمل آن را به کسانی غیر از خویش نسبت داده که گروهی از آفریده‌های او هستند. زیرا آفریده‌هایش را با حمل عرش خود به بندگی درآورده است. آن‌ها حمل کنندگان علم او هستند. و خلقی پیرامون عرش او تسبیح گوی هستند و براساس علم او عمل می‌کنند و فرشتگانی نیز هستند که اعمال بندگان او را می‌نگارند. همچنین اثبات عبادت و بندگی اهل زمین را از طریق طواف پیرامون خانه اش قرار داده است و خداوند، همچنان که خودش فرموده است «علی العرش استوی». خداوند، عرش، و حاملان آن و همه کسانی را که پیرامون آن هستند حمل و حفظ می‌نماید. او نگهدارنده و اداره کننده همه جان‌هاست. او برتر و بالاتر از هر چیزی است. صفت محمول یا پایین‌تر و فروتر به تنهایی و بدون نسبت دادن به چیزی به کار برده نمی‌شود، چون در آن صورت، لفظ و معنی تباه خواهند شد.

ابو قره گفت: پس آیا این روایت را تکذیب می‌کنی که در آن آمده است، هر گاه خداوند خشمگین شود، خشم او قابل تشخیص است و فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند، سنگینی آن را بر شانه‌هایشان احساس می‌کنند، به همین دلیل به سجده می‌افتند و زمانی که خشم پروردگار برطرف می‌شود، از سنگینی آن کاسته می‌شود و آن‌ها به سر

جای خودشان باز می‌گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برای من در باره خداوند عز و جل سخن بگو که (می دانیم) از زمانی که ابلیس را لعن کرده، از او خشمگین است. چه زمانی از او راضی شده است، حال آن که تا به امروز از او و یاران و پیروانش خشمگین است؟ چگونه جرأت می‌کنی خداوند را به تغییر از حالتی به حالت دیگر توصیف کنی و در باره او اموری را جاری بدانی که در میان بندگان وجود دارد؟! خداوند، پاک و بلند مرتبه است. او منزه از آن است که همراه نابود شوندگان، فنا یابد، یا مانند موجودات متغیر، دچار تغییر گردد. او هرگز دچار دگرگونی نمی‌گردد؛ حال آن که همه موجودات غیر از او، کاملا در قبضه قدرت و تدبیر او هستند، به او نیازمندند و او از غیر خودش کاملا بی نیاز است.

ابن بابویه می‌گوید: حسن بن محمد بن سعیدهاشمی در سال هجری در کوفه برای ما روایت کرد که: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از محمد بن احمد بن علی همدانی، از ابوالفضل عباس بن عبدالله نجاری، از محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد، از عبدالله بن قاسم بن محمد بن ابوبکر، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، او هم از پدرانش و جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! فرشتگانی که عرش پروردگار را حمل می‌کنند و آنان که در اطراف آن هستند، خداوند را مدح و ستایش کرده و از او به پاکی یاد می‌کنند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده اند، طلب آمرزش می‌نمایند.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: منظور از روح در آیه فوق، همان روح القدس است که این امر، خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه است که سلام و درود خدا بر آنان باد.

ابن بابویه از پدرش روایت کرده است که سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود، از حفص بن عیاث نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: یوم التلاق روز ملاقات اهل آسمان‌ها و زمین با یکدیگر است و یوم التناد روزی است که دوزخیان، اهل بهشت را مورد ندا قرار می‌دهند. «ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله» [از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] یوم التغابن به معنای روزی است که اهل بهشت، دوزخیان را فریب می‌دهند. یوم الحسرة هم روزی است که مرگ آورده و ذبح می‌شود.

علی بن ابراهیم قمی همچنین می‌گوید: پدرم، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در دوزخ آتشی است که دوزخیان از آن فرار می‌کنند که برای انسان‌های مغرور متکبر، سرکش و دارای عناد و شیطان‌های نافرمان و بدسرشت، متکبرانی که به روز قیامت ایمان نمی‌آورند و همه دشمنان اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد، آفریده شده است. همچنین فرمود: در روز قیامت، عذاب کسی که در عمق کمی از آتش قرار دارد و دو کفش از آتش بر اوست که بند کفش‌ها نیز از آتش است، به طوری که در اثر گرمای شدید آن‌ها، مغزش همانند کوره به جوش می‌آید، از همه مردم آسان‌تر است. او گمان می‌کند که در میان دوزخیان، عذاب

او از همه مردم دشوارتر است حال آن که عذاب و شکنجه او از همه آن‌ها آسان‌تر است.

محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ایوب بن حرّ روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» فرمود: بدانید که آن‌ها بر او چیره شدند و او را کشتند. اما آیا می‌دانید خداوند او را از چه چیزی حفظ کرد؟ از این که او را در دینش دچار انحراف و فتنه گردانند.

سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارند که هر شهری با ستونی از نور به دیگری پیوسته است و طول هر ستون در آسمان به اندازه راهی است که در دویست و پنجاه سال پیموده شود. «وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» «مارد» به معنای پلید است «لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا» یعنی ستارگانی که به شیطان‌ها تیراندازی می‌کنند «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی واجب «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ» یعنی کسانی که کلام عالم بالا را می‌شنوند و از بر می‌کنند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» این شهاب همان تیری است که به سوی آن‌ها پرتاب می‌شود و آن‌ها را می‌سوزاند.

شرف الدین نجفی: از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، روایت کرده است که: مشارق: همانا پیامبران هستند و مغارب: همانا اوصیا و جانشینان هستند (صلوات اللّٰه علیهم اجمعین).

مطالب السؤول: از گفتار امیرالمؤمنین علیه السّلام در باره مَثَلها است: با صبر باید به مبارزه سختیها و مصیبت‌های روزگار رفت. جزع و ناراحتی یک نوع محرومیت است. عدالت خوشایند است و هواپرستی ستم، و دوری کیفر عشق است. بخل پوششی است برای فقر. اطمینان به شخص ملول مکن. از بن بر کندن کوهها ساده‌تر است از ایجاد محبت در دلهایی که از هم تنفر دارند. پیرو هوای نفس، گمراه است. شجاعت یک ساعت صبر است. بهترین امور میانه روی است. دل در گرو گرفتاری است. هر که ترا دوست بدارد خشنودت کرده. کمبودها یک نوع خواری است.

گرسنگی فقر است. بهترین افراد خانواده ات کسی است که ترا کمک و کفایت می‌کند.

گناه نکردن ساده‌تر از توبه کردن است. هر که حریص در حسد باشد، حریص به پلیدی است. چقدر از دست داده چاپلوس! چقدر ستم روا داشته کسی که اسراف نموده. دشمن دانا بهتر از دوست نادان است. توفیق از سعادت است. خواری از شقاوت. هر که در جستجوی عیب دیگران است ابتدا از خود عیبجویی کند. هر که در پی برآوردن حاجت برادر خویش است، خدا در پی برآوردن حاجت اوست. هر که از زبان مردم آسوده باشد سعادتمند است. هر که مصاحب پادشاهان باشد

گرفتار دنیا می‌شود. فقر، یک ناحیه از کفر است. هر که به زبان مردم بیافتد هلاک می‌شود. کسی که خودداری از سخنان بیهوده نماید رستگار است. هر کار خوب صدقه است. بسا از اشخاص غیر خویشاوند که بهتر از خویشاوندند. اگر حکمت بر کوهها القا

شود آن‌ها را به تحرک و هیجان درمی آورد. چقدر از غرق شده‌ها هستند که در دریای نادانی هلاک شده اند. بسا دانشمندانی که دنیا آن‌ها را نابود کرده است.

بهترین برادرانت کسی است که با تو مواسات و برابری نماید. و بهتر از او کسی است که کفایت کند ترا و بی نیازت نماید. بهترین مال تو آن مالی است که کمک به برآوردن حاجت و نیازت کند. شایسته‌ترین کسی که باید در باره او تحمل داشته باشی کسی است که به او نیازمندی. شایسته‌ترین کسی که باید اطاعتش را کنی کسی است که راهنماییت می‌کند و مخالف تو نیست. هر که دنیادوست باشد برای دیگران جمع می‌کند. کار نیک لازم است. روزگار در گردش است. وقتی بلا به نهایت برسد فرج می‌رسد. کسی که در نعمت باشد مقدار گرفتاری را درک نمی‌کند. هر که سرور و شادیش کم شود مرگ آسایش اوست. گاهی چیز کم برکت می‌کند و زیاد می‌شود. و چیز زیاد نابود می‌شود و از بین می‌رود. بسا از لقمه‌ها که مانع ادامه زندگی انسان می‌شود. پیروزمندترین افراد کسی است که دشمنش گواه پیروزی او باشد. درخواست یک نوع خواری است. بخشش نوعی محبت است. کسی که چاهی برای برادر خود بکند شایسته‌تر به افتادن در آن چاه است.

زبان خود را نگهدار. حسن تدبیر با داشتن قدرت مالی به اندازه احتیاج، انسان را بی نیازتر می‌کند از زیاد داشتن همراه با اسراف. فاحشه و عمل

زشت مانند نام اوست. با هر نوشیدنی نیشی است و با هر خوردنی غمی. به مقدار شادی گرفتاری است. هواپرستی موجب سقوط هواپرست است. دشمن عقل هوی است. شب گرفتاری را مخفی‌تر می‌کند. همنشینی با اشرار موجب بدگمانی اخیار و خوبان می‌شود. هر کس کاری را زیاد بکند، به همان معروف می‌شود. بسا از زیادها که با کمی به هیجان و اضطراب درمی آید. بسا از ملامت شده‌ها که گناهی ندارند، آزاد مرد آزاد است گرچه گرفتار تنگدستی شود. گمراه نمی‌شود کسی که از راه بپرسد، و نه حیران می‌ماند کسی که مشورت نماید. کسی که حزم و استقامت دارد خودرای نیست. مورد اطمینان‌تر از خودت کسی است که اسرارت را به او سپرده ای. دوستی بین پدرها موجب خویشاوندی فرزندان است.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: دنیا خانه فنا و رنج و تغییر و پند است. از فنای دنیا همین است که می‌بینی روزگار پیوسته کمان را آماده کرده و تیر بر آن نهاده، آدم سالم را با مریض می‌زند و زنده را با مرده و بی تقصیر را با تقصیر کار و از رنج دنیا اینکه، مشاهده می‌کنی شخص جمع می‌کند چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد جایی را که ساکن آن نمی‌شود و آرزو می‌کند چیزی را که به دست نمی‌آورد. و از تغییرات دنیا این است که می‌بینی، کسی که باید به او رحم شود مورد حسرت قرار می‌گیرد. و شخصی که باید بر او حسرت خورد مورد رحم واقع می‌شود. چیزی بین آن‌ها نیست مگر نعمت فناناپذیر یا گرفتاری که پیش آمده یا مرگی که وارد شده.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: ای دنیا، ای دنیا، متعرض من شده ای؟ تمایل به من پیدا کرده ای؟ افسوس! افسوس! برو دیگری را بفریب، من از تو سه بار جدا شده‌ام و دیگر امکان رجوع نیست. عمر تو کوتاه و زندگی ات پست و خطر تو زیاد است. آه از کمی توشه و وحشت راه.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: از دنیا بپرهیزید که در حلال آن حساب و در حرامش کیفر است. ابتدای آن رنج و آخرش فنا است. هر که سالم باشد پیر می‌شود و هر که مریض باشد پشیمان می‌شود. و هر که به دنبال بی نیازی باشد فریفته دنیا می‌شود و هر که فقیر باشد محزون می‌گردد. هر که به دنبالش رود از دستش می‌رود و هر که فاصله بگیرد به دنبالش می‌آید. هر که چشم به دنیا بدوزد کورش می‌کند و هر که بینش از دنیا بخواهد بینایش می‌کند. اگر رو آورد فریب می‌دهد و اگر پشت کند زیان می‌رساند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما به یکدیگر کمک می‌کنند و در راه محبت ما با هم به دوستی می‌پردازند و در امر ما با یکدیگر همکاری دارند. کسانی هستند که اگر خشم بگیرند ستم نمی‌کنند و اگر خشنود باشند اسراف ندارند. برکت برای همسایگانند و تسلیم برای دوستان. آن‌ها سیاحت گران ضعیف و لاغر اندام هستند. لبهایشان خشک و شکمهایشان گرسنه و رنگهایشان تغییر یافته است. چهره‌های زرد دارند. زیاد گریه می‌کنند و اشکهایشان جاری است. مردم شادند و آن‌ها غمگین، مردم

در خوابند و آن‌ها شب زنده دار. وقتی حاضرند شناخته نمی‌شوند و وقتی غایبند گم نشده اند. اگر به خواستگاری دختران بروند با آن‌ها ازدواج نمی‌کنند. دلهای محزون دارند و شر آن‌ها مامون است. دارای نفسی عفیف و نیازهای سبک و خفیف هستند. لبان خشک از تشنگی و شکمهای خالی از گرسنگی، دیده‌های به هم خورده از بیدارخوابی. کناره گیری از دنیا در آن‌ها آشکار است و پیوسته بیمناکند. هر کدام از ایشان که بمیرند دیگری همچون او جایش را می‌گیرد. آن‌هایند که در قیامت چهره شان چون ماه تابان می‌درخشد و مورد حسرت گذشتگان و آیندگانند، نه بیمی بر آن‌ها است و نه محزون می‌شوند.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام فرمود: خوشا به حال زاهدان در دنیا که دل به آخرت بسته اند. آن‌ها زمین را گهواره و خاک را بالش و آب را عطر و کتاب خدا را شعار و دعا را کار خود قرار داده اند. خداوند به بنده خود عیسی مسیح وحی کرد که به بنی اسراییل بگو، داخل خانه‌های من نشوید مگر با دلی پاک و چشمی خاشع و دستهای پرهیزکار و به آن‌ها اعلام کن، دعای هیچ یک از آن‌ها را اجابت نمی‌کنم در صورتی که حقی از دیگری به گردن او باشد.

مطالب السؤول: امام علی علیه السّلام به نوف بکالی فرمود: می‌دانی نوف، شیعه من کیست؟ گفت: نه به خدا. فرمود: شیعه من کسی است که لبان او خشک شده، شکمش خالی است. رهبانیت از چهره اش آشکار است. گوشه گیر است در شب و شیر است در روز. شب هنگام جامه بر تن می‌پوشند و ردا بر دوش می‌افکنند و به پا می‌ایستند و چهره

بر خاک می‌نهند. اشکشان بر صورت جاری می‌شود. از خدا تقاضا می‌کنند که از آتش جهنم آزادشان کند اما در روز حلیم و دانا، بزرگوار، نجیب، نیکوکار و پرهیزکارند. ای نوف، شیعه من کسی است که چون سگ زوزه نزند و همچون کلاغ طمع نداشته باشد از مردم درخواست نکند گرچه از گرسنگی بمیرد. اگر مؤمنی را ببیند گرامی بدارد و اگر فاسقی را مشاهده کند فاصله بگیرد، به خدا قسم اینهایند شیعیان من.

امام علی علیه السّلام فرمود: هر که نیم خورده برادر خود را از جهت تبرّک بخورد خداوند فرشته ای را بین آن دو خلق می‌کند تا برای هر دو تا روز قیامت استغفار نماید.

الغارات: امیرالمؤمنین علیه السّلام بارها در خطبه‌های خود می‌فرمود: دنیا پشت نموده و اعلان جدایی به اهل خود داده و آخرت روی آورده و اعلام فرارسیدن کرده. بدانید امروز روز تحرّک و جولان است و فردا روز جایزه است، جایزه بهشت است و (نصیب) عقب ماندن جهنم. شما در دوران مهلت هستید و فرصت دارید، پشت سر آن اجل و مرگ است که به زودی فرامی رسد، هر کس قبل از رسیدن اجل، در فرصت خود عمل کند، از عمل خود سود می‌برد و آرزو برایش زیانبخش نیست. بدانید آرزو دل را می‌میراند و وعده را دروغ می‌نمایاند و غفلت را زیاد می‌کند و موجب حسرت می‌شود. از دنیا فاصله بگیرید به شدیدترین وجهی که از چیزی فاصله می‌گیرید. زیرا دلبستگی به دنیا برای شخص آشکار نیست و پنهان و پوشیده است. بپا دارید دین خود را به واسطه انجام

نماز در وقت آن و پرداخت زکات به اهلش، و تضرع به پیشگاه خدا و خشوع برای او و پیوند خویشاوندی و ترس از معاد و بخشیدن به سائل و پذیرایی میهمان. قرآن بیاموزید و به آن عمل کنید. حرف راست بزنید و راستی را مقدم بدارید. هر وقت عهدی بستید به عهد خود وفا کنید، و اگر امانتی به شما سپردند به صاحبش برسانید و دل به ثواب خدا ببندید و از کیفرش بترسید. من ندیده‌ام چیزی مانند بهشت که جوینده آن در خواب باشد، و نه مانند آتش جهنم که گریزان از آن بخوابد. توشه برگیرید از دنیا به مقداری که بتوانید فردا تن خویش را از آتش برهانید، کار نیک کنید، در روزی که نیکوکاران نایل به پاداش نیکی می‌شوند پاداش نیک می‌یابید.

امالی طوسی: امام علی علیه السّلام فرمود: ای کسی که دنیا را سرزنش می‌کنی، تو مدعی گناه او هستی یا او مدعی گناه بر تو است؟ یکی از حاضرین گفت من گناهکار بر او هستم یا امیرالمؤمنین! فرمود: پس چرا دنیا را سرزنش می‌کنی؟ مگر دنیا خانه راستی نیست برای کسی که راستی را در پیش بگیرد و جایگاه ثروت نیست برای کسی که از آن بهره بگیرد. خانه سلامتی است برای کسی که متوجه آن باشد. سجده گاه دوستان خدا و نمازخانه انبیاء و نزولگاه ملایکه و تجارتخانه اولیای خدا است که در آن بندگی خدا را به دست آورده اند و بهشت را بهره برده اند. چه کسی می‌تواند دنیا را زشت شمارد. او خود اعلام فنای خویش را نموده و فریاد بی دوامی را کشیده و از بلای خود ترسانیده؛ اگر شب گرفتاری داشته سحرگاه شادی آورده و اگر عصر ناراحتی به وجود آورده صبح خوشی آفریده. گروهی در قیامت دنیا را زشت می‌شمارند و گروه

دیگری آن را ستایش می‌کنند. دنیا جریان را برای آن‌ها نقل کرده است پس ایشان تصدیق نموده اند و تذکر داده و متوجه شده اند.

ای کسی که دنیا را سرزنش می‌کنی که فریب او را خورده ای، کی او ترا فریب داده؟ یا چه وقت مستوجب نکوهش تو شده؛ به واسطه استخوانهای پوسیده پدرانت یا به واسطه جایگاه مادرانت در زیر خاک؟ چقدر به دست خود معالجه کرده ای و بیمار شده ای و شیرینی و تلخی به کام تو کرده؟ اگر به واسطه تلخی نکوهشی می‌کنی، به واسطه شهد و شیرینی ستایشش کن. و گر نه رها کن او را و نه سرزنش و نه ستایش کن. موقعیت تو را برایت مشخص کرده، وقتی گریه برایت سودی ندارد و دوستانت به تو رحمی نمی‌کنند.

امام علی علیه السّلام فرمود: شما در مهلتی به سر می‌برید که در پی آن مرگ است، و با شما آرزوهایی مانع از عمل است. پس این فرصت را غنیمت شمرده و پیش از فرا رسیدن مرگ خود را آماده سازید و آرزو را سرکوب کنید، و از کردار نیک توشه برگیرید. آیا [غیر این] راه نجات یا گریز و فراری هست؟ یا گذرگاهی؟ یا جای امنی؟ یا پناهگاهی؟ پس به کجا رو خواهید کرد، و به کدامین سو می‌روید؟!

امام علی علیه السّلام فرمود: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم که آن بهره ای است برای جوینده امیدوار، و پناهی است مطمئنّ برای فراری آواره. تقوا را شعار باطن سازید. خدا را خالصانه یاد کنید تا در پرتو آن به حیات برتر دست یابید و راههای رهایی و نجات را طی

نمایید. دنیا را مانند زاهدی دل کنده نظاره کنید، دنیا فردی که آن را وطن ماندگار خود بر گزیده بیرون براند، و خوشگذران آسوده خاطر را غافلگیر سازد. نه به گذشته اش امیدی است که باز گردد، و نه از آینده اش خبری است که چشم به راه نشیند. ناز و نعمتش به گرفتاری پیوسته است و پایداریش به نیستی. شادمانیش آمیخته به اندوه می‌باشد، و بقایش به سستی و ناتوانی گراییده است.

امام علی علیه السّلام فرمود: خودبینی از سرکشی پدید آید، و سرکشی از بزرگ منشی، و بزرگ منشی از تکبّر. و بی شکّ شیطان دشمنی است آماده و در کمین، که شما را وعده‌های پوچ و میان خالی می‌دهد. فرد مسلمان برادر و غمخوار مسلمان است، پس همدیگر را وامگذارید و بر هم القاب زشت نگذارید، چرا که دستورات دین بی نظیر است و راههای آن هموار و صاف. هر کس به آن عمل کند به منظور رسد، و هر کس از آن کناره گیرد نابود و هلاک شود، و هر کس که آن را ترک گوید از دین کنار رفته (کافر شود). فرد مسلمان چون لب به سخن گشاید هرگز دروغ نگوید، و چون وعده دهد تخلّف ننماید، و زمانی که امانت گیرد خیانت نورزد.

امام علی علیه السّلام فرمود: ساعات زندگی مؤمن سه بخش است: بخشی با پروردگارش راز و نیاز کند، و قسمتی با نفس خود در حساب باشد، و قسمت دیگرش با لذّت نیکو و حلال دمساز باشد. و فرد عاقل جز برای سه منظور نباید غربت و دوری وطن را اختیار کند و جلای وطن

کند: برای بهبود وضع زندگی، یا قدمی در راه آخرت، یا لذّتی در غیر حرام.

امام علی علیه السّلام فرمود: چه بسا افرادی که به وسیله نعمت غافلگیر می‌شوند، و به جهت پرده پوشی خدا بر گناهانشان مغرور می‌گردند، و به خاطر تعریف و تمجیدی که در باره ایشان گویند فریب می‌خورند. و خداوند هیچ بنده ای را به مانند «مهلت دادن» امتحان نکرد، خدای عزّوجلّ فرماید: «إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً»، {مافقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند}.

امام علی علیه السّلام فرمود: همانا فرد مؤمن چون نگاه کند عبرت گیرد، و چون سکوت کند اندیشه نماید، و هر گاه سخن گوید یادآور شود، به وقت توانگری شکر گوید، و به هنگام سختی صبر پیشه کند، زودرضا و دیر خشم است، اندک نعمت الهی خشنودش سازد و بسیار آن او را بدخو و منحرف نکند، اراده اش قادر نیست به تمام نیّات خیرش جامه عمل بپوشاند، بسیار قصد خیر کند و تنها قسمتی از آن‌ها را عملی سازد، و بر آن نیّات خیرش که عملی نشده افسوس خورد که چرا نشد؟! و فرد منافق چون بنگرد بازی گیرد، و چون سکوت کند غفلت ورزد، و هنگام سخن گفتن یاوه گوید، و به وقت توانگری سرکشی کند، و چون سختی بیند نالان شود، زود به خشم آید و دیر راضی گردد، اندک الهی او را به خشم آورد، و بسیارش خشنودش نسازد، بسیار به فکر بدی است و تنها به مقداری از آن‌ها عمل کند و بر کردار شرّ و نادرست که عملی نشده تأسّف خورد که چرا نشد؟!

از امام علی علیه السّلام سؤال شد: در میان مخلوقات الهی کدام زیباتر است؟ فرمود: زبان. سؤال شد: کدام زشت‌تر است؟ فرمود: زبان، آنگاه فرمود: در پرتو زبان است که رویها سپید گردد، و رویها سیاه شود.

امام علی علیه السّلام فرمود: در روز گرفتاری مال را سپر جان خود قرار دهید، و به هنگام سختی زمانه جان خود را سپر دینتان قرار دهید، و این را بدانید که فرد نابود و فانی آن کس است که دینش بر باد رود، و غارت شده کسی است که دین او به تاراج رفته باشد.

هان! هیچ تهیدستی و فقری پس از بهشت نیست، و هیچ توانگری پس از دوزخ نیست.

امام علی علیه السّلام فرمود: هیچ بنده ای تا از دروغ، شوخی یا جدّی، دست برندارد طعم ایمان را نخواهد چشید.

امام علی علیه السّلام فرمود: زهد در دنیا [عبارت از] کوتاهی آرزو، سپاس هر نعمت، و خودداری از تمام محرمات الهی است.

امام علی علیه السّلا م فرمود: آنگاه که همه چیز با هم ازدواج کردند؛ تنبلی و درماندگی با هم ازدواج نمودند، و «فقر» محصول و ثمره آن دو گردید.

امام علی علیه السّلام فرمود: کالای دنیا همچون نشخوار و گیاهان خشکیده است، و میراث آن چون مشتی گوسفند و شتر! قناعت در حدّ کفافش برتر از انباشتن و ذخیرت آن است، و دل کندن از آن مطمئن‌تر از اعتماد بر آن. [در دنیا] توانگر و دارا محکوم به درویشی و فقر است. راحتی آن در بی رغبتیش نهفته است. آن کس را که ظاهر دلربای دنیا به شگفتش آورد، کوریش به دنبال آید. هر کس که خود را شیفته دنیا سازد، دلش را پر از غم و اندوه کند و جنبشی بر سویدای دل او برپا کند مانند جنب و جوش کره [که از حرکت سریع مشک شیر حاصل شود]؛ اندوهی نگرانش سازد و غمی مشغولش نماید. تا آنگاه که گلویش بگیرد و رگهای قلبش قطع گردد، و پیکری به گوشه ای افتاده. سرآمدن عمرش بر خدا آسان است و مکان دفنش بر نیکان سهل و بی اهمیّت. و جز این نیست که فرد مؤمن دنیا را به دیده عبرت بنگرد، و از آن در حدّ ضرورت بهره گیرد، و به گوش، دشمنی و بغض [دنیا را] می‌شنود.

حلية الاولياء: اميرالمؤمنين علیه السّلام فرمود: خوبی به آن نیست که مال و اولادت زیاد شود ولی خوبی به این است که که عملت زیاد شود و حلم و بردباریت عظیم گردد و اینکه افتخار کنی با مردم به عبادت پروردگار؛ اگر خوبی کرده بودی، خدای را حمد و ستایش می‌کنی و اگر بد کرده بودی از خدای طلب مغفرت می‌نمایی. دنیا سودمند نیست مگر برای یکی از دو نفر. شخصی که گناهی کرده و با توبه آن را جبران می‌کند یا شخصی که در کارهای نیک سرعت می‌گیرد.

حلية الاولياء: اميرالمؤمنين جنازه ای را تشييع کرد، همين که ميّت را درون قبر گذاشتند بستگان او صدا به گريه بلند کردند. علی عليه السّلام فرمود، چرا گريه می‌کنيد؟ به خدا قسم اگر آنچه ميت شما می‌بيند شما مشاهده کنيد، گريه را فراموش خواهيد کرد. به خدا قسم مرگ به سوی مردم برخواهد گشت. برای مرتبه سوم برمی گردد و آنقدر خواهد آمد تا يک نفر را باقی نگذارد. بعد آن جناب از جای حرکت کرد، در ميان مردم ايستاد و فرمود: مردم، شما را سفارش می‌کنم به پرهيزگاری از خدايی که برای شما مثلها زده، اجل‌ها را تعيين نموده، گوشها را قرار داده که صدايی که به جانب آن‌ها می‌آيد را می‌گيرند و ديده‌ها را داده تا پوشيده‌ها را آشکار کند و دلها را تا به خطرهايی که متوجه اوست توجه کند. در ترکيب صورتها و طول زندگی، خداوند شما را بيهوده نيافريده و شما را مهمل وانگذاشته بلکه با نعمتهای فراوان شما را گرامی داشته و به شما وسيع‌ترين زندگی گوارا را بخشيده و شما در محاصره اين الطاف قرارداريد و پاداش در خوشی و ناخوشی را برايتان آماده کرده است.

بندگان خدا! از خدا بترسيد! بکوشيد در طلب، و عمل کنيد پيش از آنکه علاقه‌ها قطع شود و مرگ فرارسد و پراکنده کننده اجتماعات جلو آيد؛ زيرا نعمت دنيا دوامی ندارد و ضمانتی در مقابل فجايع و دشواريهايش نشده.

فريبی است که از واقعيت باز می دارد و سايه ای ضعيف و تکيه گاهی است که کج شده و نعمتی فناپذير و گروهی بيهوده گرا.

بندگان خدا، از عبرتها پند بگيريد، و از آيات و آثار درس عبرت بياموزيد. از بيمها بهراسيد. و از مواعظ بهره ببريد. گويا چنگال مرگ گريبانتان را

گرفته. بلا شما را محاصره کرده و خانه خاکی (قبر) شما را در بر گرفته و شما را امور وحشت انگیز مضطرب نموده. با دمیدن در صور و افتادن در قبر و حرکت در محشر و هنگام حساب کشیدن در قیامت، جهانیان بدون لباس و پابرهنه پیش آمده اند.

هر کسی او را فردی می‌کشد و گواهی دارد. و از آن‌ها در مورد کم و زیاد اعمال و نخ باریک و نقطه ای که بر روی دانه خرما است بازخواست شده. زمین به نور پروردگارش درخشان شده و پیامبران و شهدا را آورده اند. به حق بین آن‌ها داوری شده و ستم به آن‌ها نمی‌شود. شهرها در این روز به اضطراب درمی آید. و مردم به خشوع می‌افتند. فریادی بلند می‌شود. جنبندگان محشور می‌شوند. نفسها در قرارگاههای حشر تزویج می‌شوند. اسرار آشکار می‌شود و اشرار از میان می‌روند و دلها مضطرب می‌گردد. دوزخیان را از جانب خدا قدرتی بی چاره کننده و کیفری دردناک می‌رسد. جهنم آشکار می‌شود. صداهای شدید و زیروروشدنی وحشتناک دارد. صدای رعد و برق و خشمی عجیب به همراه کیفر. آتشش افروخته و آبهای فلزات گداخته به جوش آمده است.

بندگان خدا! بپرهیزید! همچون پرهیزگاری کسی که از ترس و وحشت به خضوع درآمده و از دیار خود کوچ کرده است. او را ترسانیده اند و توجه پیدا کرده و متنبه شده. با شوق و علاقه به کار افتاده و با فرار [از مهالک] نجات پیدا کرده. برای معاد ذخیره نموده و زاد و توشه بر دوش کشیده کفایت می‌کند، که انتقام گیر خداست و کتاب او دلیل و حجت و بهشت ثواب و نعمت و جهنم کیفر و عقاب. از خدا برای خود و شما طلب مغفرت می‌کنم.

امام علی علیه السّلام فرمود: هر که بر وضع دنیا محزون باشد، از قضای خدا خشمگین است و هر کس در گرفتاری و مصیبتی که برایش پیش آمده به مخلوقی چون خود شکایت کند، از خدا شکایت کرده است. و هر که پیش ثروتمندی به واسطه ثروتش تواضع کند، دو سوم از دین خود را از دست داده است.

امام علی علیه السّلام فرمود: چقدر عبرت و پند فراوان است ولی پندگیر کم.

امام علی علیه السّلام فرمود: کمترین وظیفه ای که در راه خدا داری این است که از نعمتهای خدا در راه مخالفت و معصیت او استفاده نکنی.

امیر المؤمنین علیه السّلام در توصیف دنیا فرمود: خانه ای است که ابتدای آن سختی و مشقّت، و پایان آن نابودی است؟ در حلال دنیا حساب، و در حرام آن عذاب است. کسی که ثروتمند گردد فریب می‌خورد، و آن کس که نیازمند باشد اندوهناک است، و تلاش کننده دنیا به آن نرسد، و به رها کننده آن روی آورد. کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد او را آگاهی بخشد، و آن کس که چشم به دنیا دوزد کور دلش می‌کند.

حلیة الاولیاء: کمیل بن زیاد گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام دست مرا گرفت و میان صحرا برد. آهی سوزناک کشید، سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد، این دلها جایگاه و ظرفند. بهترین دل، دلی است که ظرفیتش بیشتر باشد. آنچه برایت توضیح می‌دهم حفظ کن.

مردم سه دسته هستند: عالم ربانی. دانشجوی در راه نجات. و مردم بی ثباتی که پیرو هر صدایند و به هر طرف که باد بوزد تغییر جهت می‌دهند، از نور دانش استفاده نکرده اند و پایگاه محکمی ندارند.

ای کمیل، علم بهتر از مال است. علم حافظ تو است و تو حافظ مالی، علم با بخشش افزون می‌شود، ولی مال از میان می‌رود. دوست داشتن دانشمند از وظایف دینی است. به وسیله علم در طول زندگی دانشمند راه خدا را می‌پیماید و بهترین جایگاهها را در آخرت به دست می‌آورد. مال را بخشیدن آن کم می‌کند. علم حاکم است ولی مال محکوم است.

ای کمیل، ثروتمندان در حال زندگی مرده اند، ولی دانشمندان تا ابد زنده اند، پیکرهای آن‌ها از میان رفته است اما قیافه ایشان در دلها موجود است.

سپس فرمود: آه، آه اینجا گنجینه علم است، اگر علم جویان و بار علم کشان را بیابم (با دست به سینه خود اشاره نمود) سپس فرمود: آری، گاهی اشخاصی پیدا می‌شوند خوش فهم اما اعتمادی به آن‌ها نیست، دین را در راه به دست آوردن دنیا به کار می‌برد و با نعمت خدا بر دیگران و با دلایل و حجت‌های کتابش برتری می‌جوید، یا دشمن اهل حق است که با کوچکترین شبهه، شک و تردید در او به وجود می‌آید. نه این و نه آن، بعضی نیز سرگرم لذتها و تابع شهوت‌هایند. فریب جمع مال اندوختن را خورده اند، بهره ای از دین نبرده اند. کمال شباهت را به

چارپایان دارند، این چنین علم به واسطه مرگ پژوهش گرانش از میان می‌رود. اما خدایا تو زمین را خالی از حجت خود قرار نداده ای تا حجت تو بر بندگان تمام شود اما آن‌ها بسیار کمند و با شخصیت‌ترین افراد در نزد خداوندند، خداوند به وسیله آن‌ها دین خود را حفظ می‌کند تا به افرادی نظیر خود برسانند، و بذر علم را در دل اشباه خود کشت می‌کنند.

دانش آن‌ها را به جانب واقعیت کشانده، خو گرفته اند به چیزی که تبهکاران از آن بیزارند و انس گرفته اند به چیزی که نادانان از آن وحشت دارند. ساکن دنیایند با پیکرهایی که ارواح آن‌ها پیوسته مرتبط به عالم بالا است. آن‌هایند خلفای خدا در زمین، و دعوت کنندگان به دین. آه آه چقدر مشتاق دیدار آن‌هایم. از خدا طلب مغفرت برای خود و تو می‌کنم. اینک اگر می‌خواهی برو.

اعلام الدین: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بهترین جامه ای که می‌پوشی حلم است و اگر بردبار نیستی خود را بردبار نشان بده زیرا کسی که شبیه گروهی شد امید است از آن‌ها محسوب شود.

و فرمود، مردم در دنیا دو دسته هستند: گروهی در دنیا برای دنیا فعالیت می‌کنند و دنیایش او را از آخرت غافل نموده است، می‌ترسد بازماندگانش دچار فقر شوند ولی از فقر خود بیم ندارد. عمر خود را به پایان می‌برد برای سود دیگران. گروهی نیز در دنیا برای آخرت عمل می‌کنند. مقداری که از دنیا باید به او برسد بدون فعالیت به دستش خواهد آمد. او همچون فرمانروا و پادشاهی است که در زندگی از خدا هر چه درخواست کند به او می‌دهد.

اعلام الدین: امام علی علیه السّلام فرمود: تعجب می‌کنم از بخیل که به سوی فقری که از آن می‌ترسد شتاب دارد و غنی و ثروتی را که به دنبال آن است و به آن علاقه دارد از دست داده. زندگی را چون فقیران می‌گذراند ولی در آخرت باید چون ثروتمندان حساب پس دهد. و تعجب می‌کنم از متکبری که دیروز نطفه ای بود و فردا مردار گندیده و در شگفتم از کسی که در باره خدا شک دارد با اینکه مخلوق خدا را مشاهده می‌کند. در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده در حالی که کسانی را که می‌میرند می‌بیند. در شگفتم از کسی که منکر زندگی رستاخیز و آخرت است با اینکه زندگی اول را مشاهده می‌کند. درشگفتم از کسی که دنیا را که خانه ای فناپذیر است و باید از آنجا به سرای جاودان آخرت کوچ کند آباد می‌کند.

اعلام الدین: امام علی علیه السّلام فرمود: فقیه واقعی کسی است مردم را ناامید از رحمت خدا نکند و از کیفرش ایمن نگرداند و نه مایوس از لطف او نماید و نه اجازه انجام معصیت به آن‌ها بدهد.

بصائر الدرجات: سعد اسکاف گفت: با چند نفر از اصحاب درب خانه حضرت باقر علیه السّلام رفتیم که خدمت ایشان برسیم. ناگاه هشت نفر را دیدیم که گویا همه از یک پدر و مادر بودند؛ همگی لباس‌های زرابی داشتند، هر کدام یک قبای تنها پوشیده بودند و عمامه‌هایی زرد داشتند. آن‌ها وارد شدند، ولی خیلی زود برگشتند. حضرت به من فرمود

ای سعد! اینها را دیدی؟ گفتم: آری فدایت شوم! فرمود: اینها برادران شما از جن بودند. می‌آیند که مسائل حلال و حرام خود را بپرسند، همان طور که شما می‌آیید برای پرسش حلال و حرام.

رجال کشی: عمار ساباطی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! مایلم به من اسم اعظم را بیاموزی. فرمود: تو طاقت آن را نداری. وقتی من زیاد اصرار کردم، فرمود: همان جا باش! آن گاه از جای حرکت کرد و داخل خانه شد و بعد از مدت کمی مرا صدا زد که داخل شو! من داخل شدم. فرمود: این چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! برایم توضیح دهید. گفت: امام علیه السّلام دست بر روی زمین گذاشت؛ دیدم خانه به دورم می‌چرخد. چنان ناراحت شدم که نزدیک بود از بین بروم. امام علیه السّلام خندید. عرض کردم: فدایت شوم! کافی است، دیگر نمی‌خواهم.

اختصاص: ابان احمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ابان! چگونه مردم قبول نمی‌کنند فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را که فرمود: «اگر بخواهم همین پایم را بلند می‌کنم و بر سینه معاویه که در شام است می‌زنم و او را از تخت به زیر می‌اندازم» اما قبول دارند که آصف وصی سلیمان تخت بلقیس را قبل از یک چشم به هم زدن برای سلیمان آورد؟ مگر پیامبر ما بهترین پیامبران نیست و وصی او برترین اوصیاء؟ آیا او را مانند وصی سلیمان هم قرار نمی‌دهند؟ خداوند حکم کند بین ما و بین کسی که منکر حق ما است و مقام ما را ندیده گرفته است.

خرائج و جرائح: ابو بصیر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: من غلام و شیعه شما و مردی ضعیف و نابینایم، بهشت را برایم ضمانت کن. فرمود: نمی‌خواهی علامت ائمه را برایت توضیح دهم؟ عرض کردم: ممکن نیست جمع بین هر دو برایم بنمایید؟ فرمود: مایل نیستی که آن را توضیح دهم؟ عرض کردم: چرا مایل نباشم؟! در این موقع دست بر چشم من مالید و هر چه در خانه ای که در آن نشسته بود، به چشم خود مشاهده کردم. فرمود: ای ابا محمّد! اینک چشم تو بینا شد، دقت کن که با چشم خود چه می‌بینی. ابو بصیر گفت: به خدا قسم هر چه تماشا کردم، جز سگ و خوک و میمون ندیدم. عرض کردم: مولای من! این خلق مسخ شده چیستند؟ فرمود: آنچه می‌بینی تشکیل دهنده اجتماع هستند. اگر پرده از روی چشم مردم برداشته شود، شیعیان مخالفین خود را نخواهند دید، مگر به همین صورت. بعد فرمود: اگر مایلی تو را به همین حالت باقی گذارم و حساب تو با خدا است و اگر می‌خواهی بهشت را برایت ضمانت کنم باید به صورت اول برگردی. عرض کردم: آقا! علاقه ای به دیدن این مردم شکل برگشته ندارم، مرا به حال اول برگردان! چیزی را نمی‌توان با بهشت معاوضه کرد. پس دست بر روی چشمم کشید و به حالت اول برگشتم.

الإرشاد: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم من شما را به سوی حق دعوت کردم و شما از من روی برگرداندید. شما را با تازیانه زدم و مرا ناتوان کردید. ولی بعد از من کسانی بر شما ولایت می‌یابند که این را از شما نمی‌پذیرند تا شما را با تازیانه و آهن شکنجه کنند. هر کس

در دنیا مردم را عذاب کند خدا در قیامت او را عذاب می‌کند و نشانه آن این است که صاحب یمن به سراغ شما می‌آید و بر پشت شما قرار می‌گیرد و مردی به نام یوسف بن عمر می‌آید و حاکمان و حاکمانِ حاکمان را می‌گیرد. همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.

الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زنی زشت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و او در منبر بود و علی علیه السلام پدر و برادر آن زن را کشته بود. زن گفت: این قاتل عزیزان من است. علی علیه السلام به او نگریست و فرمود: ای کسی که از پشت حائض می‌شوی، ای بی حیاء، ای ادب، ای دو جنسه، ای کسی که آن طور که زنان حائض می‌شوند حائض نمی‌شوی و ای کسی که از آلت تناسلی اش چیزی آشکارا آویزان است. گفت: رفت و عمرو بن حریث لعنه اللّٰه او را دنبال کرد – از طرفداران عثمان بود – به او گفت: ای زن ما همواره از پسر ابو طالب چیزهای عجیب می‌شنویم و درست و غلط آن را نمی‌دانیم. این خانه من است. داخل شو. من کنیزان‌ام ولدی دارم، بنگرند ببینند درست است یا غلط و چیزی به تو می‌بخشم. گفت: وارد شد، به مادران فرزندانش دستور داد و نگاه کردند و دیدند چیزی از شرمگاهش آویزان است. گفت: وای بر من علی بن ابی طالب علیه السلام چیزی از من می‌دانست که جز مادر و مامایم کسی از آن خبر نداشت. گفت: عمرو بن حریث لعنه اللّٰه چیزی به او بخشید.

الخرائج: از ابن مسعود روایت شده است که گفت: در مسجد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که مردی صدا زد: چه کسی مرا نزد مردی راهنمایی می‌کند که از او علمی به دست آورم؟ و رفت. گفتم: ای مرد آیا سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را شنیده ای که فرمود: من شهر علم هستم و علی درِ آن است؟ گفت: بله، گفتم: پس کجا می‌روی در حالی که علی بن ابی طالب این جا است؟ مرد بازگشت و پیش روی امام علیه السلام نشستیم، فرمود: اهل کدام سرزمین هستی؟ گفت: اهل اصفهان. به او گفت: بنویس: علی بن ابی طالب علیه السلام املاء کرد: پنج خصلت در اهالی اصفهان وجود ندارد: سخاوت، شجاعت، امانتداری، غیرت و محبت ما اهل بیت. گفت: بر من بیافزا ای امیر المؤمنین. به زبان اصفهانی گفت: «ارُوت این وَسِ» یعنی این برای امروزت کافی است.

توضیح: اهالی اصفهان در آن زمان تا ابتدای سیطره حکومت قدرتمند صفویان أدام اللّٰه برکاتهم، از سرسخترین دشمنان بودند. سپاس خدایی را که آن‌ها را از دوست دارترین مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام، مطیع‌ترین نسبت به امرشان، داناترین نسبت به علمشان و مشتاق‌ترین برای فرجشان قرار داد، تا جایی که تقریبا در این سرزمین و روستاهای دور و نزدیکش هیچ متهم به خلافی یافت نمی‌شود و به برکت این، خصلت‌های چهارگانه نیز در میان آن‌ها تغییر یافت. خداوند ما و ساکنان دیگر سرزمین‌ها را توفیق یاری قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و شهادت زیر پرچم ایشان عنایت فرماید و در دنیا و آخرت ما را با ایشان قرین گرداند.

نهج البلاغه: فتنه‌هایی هم چون تاریکی شب، که نیرویی نمی‌تواند برابر آن‌ها بایستد، و کسی نتواند پرچم‌های آن را پایین کشد، به سوی شما می‌آید، چونان شتری که مهار شده و جهاز بر پشت آن نهاده و ساربان آن را کشانده و به سرعت می‌راند. فتنه جویان کسانی هستند که ضربات آن‌ها شدید و غارتگری آنان اندک است. مردمی در راه خدا با آنان جهاد می‌کنند که در چشم متکبّران خوار و در روی زمین گمنام و در آسمان‌ها معروفند. در این هنگام، وای بر تو ای بصره از سپاهی که نشانه خشم و انتقام الهی است، بی گرَد و غبار و صدایی به تو حمله خواهند کرد و چه زود ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی غبار آلود دچار می‌گردند.

نهج البلاغه: و از آن جمله سخن حضرت علیه السلام در وصف ترک‌هاست. گویا آنان را می‌بینم با رخساری چونان سپرهای چکش خورده، لباس‌هایی از دیباج و حریر پوشیده، و اسب‌های اصیل را یدک می‌کشند و آن چنان کشتار و خونریزی دارند که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت می‌کنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند. یکی از اصحاب گفت: ای امیرالمؤمنین تو را علم غیب داده اند؟ امام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود: ای برادری کلبی این اخباری که اطلاع می‌دهم علم غیب نیست، علمی است که از دارنده علم آموخته ام. همانا علم غیب، علم قیامت است، و آن چه خدا در گفته خود آورده که «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» {در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست} .

پس خدای سبحان از آن چه در رحم مادران است، از پسر یا دختر، از زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی، آگاه است. و از آن کسی که آتشگیره آتش جهنّم است یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران است. از همه این‌ها آگاهی دارد. این است آن علم غیبی که غیر از خدا کسی نمی‌داند. جز این‌ها، علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده و او به من آموخته است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و اخبار را درسینه‌ام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد.

شرح نهج البلاغه: نصر بن مزاحم در کتاب صفّین از هرثمة بن سُلَیم روایت کرده است که گفت: همراه علی علیه السلام قصد صفین کردیم، وقتی در کربلا فرود آمد نماز را با ما خواند. وقتی سلام داد با دستش از خاک کربلا برداشت و بویید، سپس فرمود: وای بر تو ای خاک. از تو گروهی محشور می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

نهج البلاغه: گویا می‌بینم شخص سخت گمراهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه بپراکند. و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه، فرزندان خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله ور شود. روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شود و شب و روز با رنج اندوه بگذرند. و آن گاه که کشتزار او به بار نشست و میوه او آبدار شد و چون شتر مست خروشید و چون برق درخشید، پرچم‌های سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز درآید. و چونان شب تار و دریای متلاطم به مردم روی آورند. از آن بیشتر، چه طوفان‌های سختی که شهر کوفه را بشکافد و چه تندبادهایی که بر آن وزیدن گیرد.

و به زودی گروهای مختلف به جان یکدیگر یورش آورند. آن‌ها که بر سر پا ایستاده اند درو شوند و آن‌ها که بر زمین افتاده اند، لگد مال گردند.

التوحید: أبی حیان تَیمی از پدرش که در روز صفین و پس از آن همراه علی علیه السلام بود نقل می‌کند: در حالی که علی علیه السلام در روز صفین گروه سپاهیان را آماده می‌کرد، معاویه بر روی اسبش که نزدیک بود از آن به زیر بیافتد به سویش می‌آمد و علی علیه السلام بر روی اسب رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به نام مرتجز بود در حالی که خنجر پیامبر را به دست گرفته و شمشیر خود ذوالفقار را حمایل کرده بود. مردی از اصحابش گفت: ای امیرالمؤمنین مواظب باش ما می‌ترسیم که این ملعون شما را غافلگیر کند. علی علیه السلام فرمود: اگر این را گفتی - بدان - او در دینش ایمن نیست و از بدبخت‌ترین ظالمان و ملعون‌ترین شوریدگان بر امامان هدایتگر است، اما برای محافظت، اجل کافیست، کسی از مردم نیست مگر اینکه همراه او فرشتگان محافظی هستند که او را از افتادن در چاه یا فرو ریختن دیوار بر رویش یا اینکه دچار امر ناگواری شود محافظت می‌کنند و زمانی که اجلش فرا رسد او را با آنچه دچارش خواهد شد تنها می‌گذارند. من هم همچنین زمانی که اجلم فرا رسد بدبخت‌ترین مردم برخیزد و از اینجا تا اینجا را خضاب می‌کند– و به ریش و سرش اشاره کرد- عهدی بسته شده و وعده ای غیر دروغ. حدیث طولانی است، قسمت مورد نیاز را برگرفتیم.

نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند که این پرستش بازرگانان است و گروهی او را

از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند و این عبادت آزادگان است.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام اتاقی در خانه اش برگزید که نه بزرگ بود و نه کوچک، و زمانی که آخر شب می‌خواست نماز بخواند پسر بچه ای را که از او خجالت نمی‌کشید همراه خود می‌برد و به آن اتاق می‌رفت و نماز می‌خواند.

التوحید: أبی الحسن موصلی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند: دانشمندی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: آیا زمان عبادت پروردگارت را دیده ای؟ گفت: وای برتو من پروردگاری را که ندیده‌ام عبادت نکرده ام، گفت: چگونه او را دیده ای؟ گفت: وای بر تو چشم‌ها در نگریستن، او را نمی‌بیند بلکه قلب‌ها با حقیقت ایمان او را دیده اند.

الخصال: از نوف روایت شده است که گفت: شبی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام صبح کردم، تمام شب را نماز می‌خواند و بعد از هر ساعتی بیرون می‌رفت و به آسمان می‌نگریست و قرآن تلاوت می‌کرد، گفت: بعد از پاسی از شب بر من گذر کرد و گفت: ای نوف آیا تو خوابیده ای یا می‌نگری؟ گفت: البته می‌نگرم، با چشمانم شما را می‌نگرم ای امیرالمؤمنین، فرمود: ای نوف خوش به حال پارسایان در دنیا و علاقمندان به آخرت، آنان کسانی هستند که زمین را برای خود فرش،

خاکش را رختخواب، آبش را گوارا، قرآن را به عنوان جامه و لباس اصلی و دعا را به عنوان لباس زیر خویش قرار داده اند. و از دنیا بریده اند بمانند عیسی بن مریم، خدای عزّ وجلّ به عیسی بن مریم وحی کرد: به بزرگان بنی اسرائیل بگو: به خانه ای از خانه‌های من وارد نشوند مگر با قلب‌هایی پاک، چشمانی به زیر انداخته و دستانی پاکیزه و به آن‌ها بگو: بدانید که من دعای کسی از شما و هیچ بنده ای که بر او حقی از دیگران باشد اجابت نمی‌کنم. تا آخر خبر.

مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است: و شخصیت‌های مهم شهر انبار به خاطر او پیاده شدند و مقابل او تکیه دادند. علی علیه السلام فرمود: این کاری که انجام دادید چیست؟ گفتند: رفتاری از ماست که با آن امیرانمان را بزرگ می‌داریم. گفت: به خدا امیرانتان سودی از این نمی‌برند، و شما با آن بر خود سخت می‌گیرید و در آخرتتان سختی می‌بینید، و چه سختی زیانباری است که در پس آن مجازات است، و چه راحتی سودمندی است آنچه همراهش امنیت از آتش است.

مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: دو مرد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام تفاخر کردند (به نیاکان خود بالیدند). علی علیه السلام فرمود: آیا به جسم‌هایی پوسیده و روح‌هایی که در آتش هستند افتخار می کنید؟

مناقب ابن شهر آشوب: از باقر علیه السلام در خبری آمده است که فرمود: علی علیه السلام در زمان گرمای شدید به خانه اش باز می‌گشت که یکباره زنی را دید ایستاده و می‌گوید: همسرم به من ظلم کرده، مرا ترسانده، بر من تعدی کرده و قسم خورده که مرا بزند. فرمود: ای کنیز خدا! صبر کن تا هوا خنک شود ان شاءاللّٰه همراه تو می‌آیم. گفت: غضب و خشمش بر من افزون می‌شود. سرش را پایین انداخت سپس بالا آورد در حالی که می‌فرمود: نه به خدا حق مظلوم بدون تردید گرفته می‌شود، خانه ات کجاست؟ به سوی در خانه اش رفت و ایستاد و فرمود: سلام علیکم، جوانی بیرون آمد. علی علیه السلام فرمود: ای بنده خدا از خدا بترس، تو او را ترساندی و بیرون کردی. جوان گفت: به تو چه ارتباطی دارد؟ به خدا به خاطر سخن تو او را آتش می‌زنم. امیرالمؤمنین فرمود: تو را به معروف امر و از منکر نهی می‌کنم و تو با منکر با من روبرو می‌شوی و معروف را انکار می‌کنی؟ گفت: مردم از راه می‌آمدند و به حضرت می‌گفتند: سلام علیکم ای امیر المؤمنین، مرد مقابل حضرت افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا در لغزشم عفو کن به خدا برای او زمینی می‌شوم تا گام بر من نهد. علی علیه السلام شمشیرش را غلاف کرد و گفت: ای کنیزِ خدا داخل خانه ات برو و همسرت را مجبور به این کار و مانند آن نکن.

فُنجُکِردِی در سَلوَة الشیعَه روایت کرد که برای اوست:

- قدرت نمایی و تکبر را رها کن ای برادر که تکبر برای بندگان مصیبت بار است.

- و دلت را برای فروتنی خانه ای قرار ده که فروتنی برای انسان شریف زیباست.

الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امیرالمؤمنین بیرون می‌رفت و همراهش بارهایی از هسته بود. به او گفته می‌شد: ای ابا الحسن باری که همراه داری چیست؟ می‌فرمود: اگر خدا بخواهد نخل است. آن را کاشت و هسته ای از آن فرو نماند.

الکافی: از جُوَیریَه بن مُسهِر روایت شده است که گفت: شتابان پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم به من فرمود: ای جویریه این احمق‌ها را هلاک نکرده است جز صدای کفش‌های پشت سرشان، چه چیزی تو را اینجا کشانده؟ گفتم: آمدم از سه چیز از شما بپرسم: از شرف، مردانگی و عقل. گفت: اما شرف، پس هر کس را قدرت شریف کند شرافت یابد، و مردانگی اصلاح معیشت زندگی است و عقل، هر کس از خدا پروا کند عاقل است.

سیف از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت فرمود: کسی که از طلب روزی شرم نکند، گذران زندگیش آسان و خاطرش آسوده و خانواده اش در راحتی و گشایش خواهد بود؛ و کسی که نسبت به دنیا پارسائی پیشه کند خداوند (فروغ) دانش و حکمت را در دل او ثابت و زبانش را به دانش و حکمت گویا می‌نماید، و او را به عیبها و بدیهای دنیا- هم درد و هم درمان- بینا کند، و او را با سلامتی از (خانه) دنیا به بهشت روانه می‌کند.

عبد الرحمن بن حجّاج از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: (در روز قیامت) آخرین بنده ای که فرمان آتش در می‌یابد و به سوی دوزخ روانه می‌گردد، روی خود را به عقب بر می‌گرداند، پس خداوند (به فرشتگان خود) فرمان می‌دهد که او را باز گردانید، و سپس از او می‌پرسد: بنده من! چرا چنین کردی؟! بنده پاسخ می‌دهد: پروردگارا! چنین گمانی نسبت به تو نداشتم! خداوند بزرگ از او می‌پرسد:

بنده من! در باره من چه گمان می‌کردی؟! می‌گوید: گمان می‌کردم که از گناهم درگذری و مرا در بهشت خود جای دهی! پس خداوند فرماید: ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمتها و بلاها و والائی مقام سوگند که این بنده هیچ گاه در طول زندگی خود نسبت به من گمان خیری نداشت، و اگر ساعتی در تمام عمرش نسبت به من گمان خیر داشت، او را به آتش دوزخ هراسناك نمی‌کردم، (اینك) از سخن دروغ درگذرید و او را وارد بهشت کنید؛ سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ بنده ای نیست که به خدا گمان خیر داشته باشد (به لطف الهی امیدوار باشد) مگر آنکه خداوند همان گونه که گمان کرده رفتار می‌نماید، و اگر بنده ای به خدا گمان بد داشته باشد (از لطف الهی ناامید باشد) خداوند به همان گونه که خیال می‌کرده است، با وی رفتار خواهد کرد، و این کلام خدای بزرگ است که می‌فرماید (در سوره فصّلت، آیه): «و این، همان گمانی است که شما در باره پروردگار خویش داشتید، که مایه بدبختی و نابودی شما شد، و در زمره زیانکاران درآمدید».

عمرو بن جمیع می‌گوید که: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: خیری نیست در کسی که دوست نداشته باشد مال را از راه حلال فراهم آورد تا آبروی خود را حفظ و بدهی خود را پرداخت کند.

در حدیث دیگر آمده است: کسی که دنیا را برای بی نیازی از مردم و نیکی به همسایه طلب کند، خدا را در روز قیامت با چهره ای (فروزان) چون ماه شب چهاردهم ملاقات خواهد کرد.

سکونی از امام صادق علیه السّلام، و آن حضرت از قول پدران بزرگوارش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: سیرت فقها و حکیمان این بود که هنگامی که به یك دیگر نامه بنویسند همیشه این سه جمله را به هم گوشزد می‌کنند که چهارمی ندارد: کسی که فکر و ذکرش آخرت باشد، خداوند متکفّل امور دنیوی او می‌شود، و کسی که به اصلاح درون خود بپردازد، خداوند امور ظاهری او را اصلاح می‌نماید؛ و کسی که رابطه میان خود و خدای خود را اصلاح کند، خداوند، رابطه میان او و مردم را اصلاح می‌فرماید.

و به سند مذکور از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: همانا دوستی ما اهل بیت، موجب فرو ریختن گناهان بندگان خدا می‌شود، همان گونه که در اثر وزش باد شدید، برگ از درخت فرو می‌ریزد.

بصائر الدرجات: محمّد بن مروان نقل کرده که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امام را بیافریند، قطره ای از آب مزن فرو می‌ریزد که بر هر درختی فرو می‌افتد. پدر امام آن را می‌خورد و بعد با همسر خود همبستر می‌شود و خداوند امام را از آن می‌آفریند. او در شکم مادرش صداها را می‌شنود و وقتی بر زمین قرار گرفت، مناره ای از نور برایش افراشته می‌شود که اعمال بندگان را می‌بیند، و وقتی به حرکت در آمد و رشد کرد، بر بازوی راست او نوشته می‌شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}.

بصائر الدرجات: محمد بن مروان نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمودند: امام از ما کلام را در شکم مادر می‌شنود. هنگامی که امام به دنیا می‌آید خداوند فرشته ای را بر می‌انگیزد و بر بازویش می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. و بعد عمودی از نور برایش بر می‌افرازد که با آن اعمال بندگان را می‌بیند.

بصائر الدرجات: ابو بصیر نقل کرده، من سالی که امام موسی علیه السّلام متولد شدند، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم. وقتی به ابواء وارد شدیم، امام علیه السّلام برای ما و اصحابشان، صبحانه ای فراوان و نیکو تدارک دیدند. ما مشغول صرف صبحانه بودیم که پیکی

از جانب حمیده آمد و از طرف او پیغام آورد که: حالت زایمان به من دست داده است؛ به من امر کرده بودید که در مورد این فرزند از قبل شما را مطلع نمایم.

حضرت صادق علیه السّلام با شادی و شفقت برخاستند. طولی نکشید که آستین بالا زده و خنده به لب بازگشتند. عرض کردیم: خدا لبانتان را خندان و چشمتان را روشن بگرداند! حمیده چه کرد؟ فرمودند: خداوند به من پسری عنایت کرده که بهترین خلق خدا است، مادرش چیزی برایم نقل کرد که خودم بهتر از او می‌دانستم، عرض کردم: فدایتان شوم، حمیده چه چیزی نقل کرد؟ فرمودند: گفت که وقتی طفل متولد شد، دو دست خود را بر زمین گذاشت و سر به آسمان بلند کرد. به او گفتم: این نشانه پیامبر اکرم و نشان امام‌های بعد از او است.

عرض کردم: چگونه این جریان علامت امام است؟ فرمودند: در آن شبی که نطفه جدم بسته شد، شخصی در حال خواب نزد جد پدرم آمد و ظرفی آورد که در آن شربتی رقیق‌تر از آب و سفیدتر از شیر و گواراتر از کره و شیرینتر از عسل و سردتر از یخ قرار داشت و آن را به او خورانید و او را امر به همبستر شدن نمود. ایشان شادمان برخاسته و آمیزش نمودند و نطفه جدم در آن شب منعقد شد. در شبی که نطفه پدرم بسته شد، شخصی پیش جدم آمد همان شربتی که برای جد پدرم آورده بود را به او نیز داد و امر به آمیزش کرد. جدم با شادی و سرور برخاست و آمیزش کرد و نطفه پدرم بسته شد.

و شبی که نطفه من بسته شد، شخصی پیش پدرم آمد و همان شربت را آورد و همان دستور را داد. پدرم با شادی و سرور برخاست و همبستر شد و نطفه من منعقد گردید. و شبی که نطفه این فرزندم بسته شد،

شخصی آمد، همان طور که پیش جد پدرم و جدم و پدرم آمده بود، و به من از همان شربت خورانید و همان دستور را داد با شادی برخاستم، می‌دانستم خداوند چه چیزی به من موهبت کرده است، همبستر شدم و نطفه فرزندم بسته شد. و نطفه امام از همان چیزی که گفتم بسته می‌شود.

وقتی چهل شبانه روز در رحم استقرار یافت، خداوند ستونی از نور در رحم مادر برایش قرار می‌دهد که با آن نور به اندازه دید چشم می‌بیند. پس از چهار ماه در شکم مادر فرشته ای به نام حیوان می‌آید و بر بازوی راست او می‌نویسد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}.

وقتی از مادر متولد می‌شود، دست بر زمین می‌گذارد و سر به آسمان بلند می‌کند؛ وقتی دست بر زمین می‌گذارد هر دانشی که خداوند از آسمان به زمین نازل کرده را فرا می‌گیرد، و اما سربلند کردن به آسمان به این دلیل است که منادی از بطن عرش از جانب پروردگار عزیز، از افق اعلی او را به نام و نام پدرش صدا می‌زند و می‌گوید: ای فلان! ثابت قدم باش! خدا پایدارت بدارد! به جهت عظمت خلقتت، تو برگزیده من از میان خلقی و محل اسرار و گنجینه دانش منی، تو و هر که تو را دوست داشته باشد، مستوجب رحمت من است و ساکن بهشت می‌شود و همسایه من می‌گردد.

به عزت و جلالم سوگند کسی که تو را دشمن بدارد، گر چه در دنیا برایش توسعه ای در رزق قرار دهم، در آخرت گرفتار شدیدترین عذاب خود می‌کنم. وقتی صدای منادی پایان یافت، امام جواب می‌دهد: «شَهِدَ

اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» {خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست}، و وقتی این را بگوید، خداوند به او علم اول و علم آخر را عنایت می‌کند و مستوجب زیادی روح در شب قدر می‌گردد. عرض کردم: فدایتان شوم، مگر روح جبرئیل نیست؟ فرمودند: جبرئیل، از جمله ملائکه است و روح آفرینشی عظیم‌تر از ملائکه دارد. مگر خداوند نفرموده: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ»

بصائر الدرجات: مفضل بن عمر نقل کرده، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه امام از همه جای زمین اطلاع دارد با این که در خانه نشسته و پرده خانه اش آویخته است. فرمودند: ای مفضل! خداوند برای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پنج روح قرار داده است: روح الحیات که با آن می‌رود و می‌آید، و روح القوة که با آن قیام می‌کند و جهاد می‌نماید، و روح الشهوة با آن می‌خورد و می‌آشامد و از حلال با زنان همبستر می‌شود، و روح الایمان که با آن دستور می‌دهد و عدالت می‌ورزد، و روح القدس که با آن بار نبوت را بر می‌دارد، وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت، روح القدس منتقل شد و در امام قرار گرفت. و روح القدس به خواب نمی‌رود و غافل نمی‌شود و عمل لهو انجام نمی‌دهد و سهو ندارد، ولی چهار روح دیگر می‌خوابند و دارای لهو و غفلت و سهو هستند. روح القدس ثابت است، به وسیله اش آن چه در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا است دیده می‌شود. عرض کردم: آیا امام

می‌تواند چیزی را که در بغداد است، با دست خود بردارد؟ فرمودند: آری، و هر چه پائین‌تر از عرش را می‌تواند.

علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: در قسمت علت‌های برتری امام، از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده که فرمودند: اگر کسی بگوید: چرا نمی‌شود که در زمین دو امام یا بیشتر در یک زمان وجود داشته باشند؟ در جواب گفته می‌شود: به چند دلیل؛ که از آن جمله است: یک امام، کار و تدبیرش اختلاف پذیر نیست و دو تا، کار و تدبیرشان اتفاق پذیر نخواهد بود، زیرا اگر دو نفر باشند و سپس تصمیم و اراده و تدبیرشان مختلف شود و هر دو واجب الاطاعه باشند، هیچ کدام در فرمانبرداری مقدم بر دیگری نیستند، در نتیجه بین مردم اختلاف و مشاجره و فساد به وجود خواهد آمد. همچنین اگر کسی مطیع یکی از آن دو باشد، نسبت به دیگری عاصی و نافرمان است، در نتیجه تمام اهل زمین معصیت کار خواهند بود.

و با وجود دو امام، مردم راهی بر اطاعت و ایمان نخواهند داشت و این گرفتاری برای آن‌ها از جانب خدا به وجود آمده، که با دستورش مبنی بر پیروی ازدو نفر مختلف باب اختلاف و مشاجره را گشوده است.

دلیل دیگر این که: اگر دو امام وجود داشته باشند، هر کدام از آن دو امام می‌توانند در مورد دو نفری که با هم اختلاف دارند، حکمی مخالف با حکم دیگری بنمایند و هیچ کدام مزیتی بر دیگری در پیروی و اطاعت نداشته باشند که در نتیجه حقوق و احکام و حدود از میان می‌رود.

دلیل دیگر این که: هیچ کدام از دو امام صلاحیت بیشتری از دیگری درمورد سخن گفتن و حکم و امر و نهی، نخواهند داشت، در چنین صورتی، هر دو باید با هم شروع به حرف زدن کنند، و وقتی هر دو در امامت مساوی اند، هیچ کدام نمی‌تواند جلوتر از دیگری تصمیمی بگیرد، در نتیجه اگر برای یکی از آن دو سکوت جایز باشد، برای دیگری نیز مانند آن جایز خواهد بود، و وقتی برای هر دو سکوت جایز باشد، حقوق و احکام باطل و حدود تعطیل می‌شود و مانند آن می‌شود مردم که امامی نداشته باشند.

غیبت نعمانی: ابو الجارود نقل کرده: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: وقتی امام برپایی از اهل بیت از دنیا برود چگونه می‌توان امامی که بعد می‌آید را شناخت؟ ایشان فرمودند: به آرامش و متانت و اعتراف آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله به فضل او و این که از هر چه بپرسند، جواب می‌دهد.

مجالس المفید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم! هیچ بنده ای نیست مگر اینکه ریسمانی چند بر او گره خورده است، پس چون دو سوم از شب بگذرد و یک سوم دیگرش باقی بماند، فرشته ای نزد او می‌آید و به او می‌گوید: برخیز یاد خدا کن که صبح نزدیک است. پس اگر بجنبد و یاد خدا کند، یک گره از وی باز می‌شود و اگر برخیزد و وضو بگیرد و مشغول نماز شود، همه گره‌ها از وی باز می‌گردد، تا اینکه با چشمی روشن و شادمان وارد صبح شود.

پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بر شما باد به شب زنده داری که آن شیوه شایستگان پیش از شماست و شب زنده داری مایه تقرّب به خدا و از بین بردن گناهان و بازداشتن از گناه و برطرف کننده دردهای بدن است.

کتاب الغایات: ابن ابی یعفور گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایتان شوم! چه ساعتی از شب، بنده به خدایش و خدا به بنده اش نزدیک‌تر است؟ فرمود: هنگامی که در آخر شب برخیزد و چشم‌هایش در خواب است و می‌رود و وضوی کاملی می‌گیرد و سپس می‌آید تا در جایگاه نمازش قرار گیرد و روی به سوی خدا می‌کند و پاهای خود را کنار هم قرار می‌دهد و صدایش را بلند می‌کند و تکبیر می‌گوید و نمازش را شروع می‌کند و سپس تعدادی از آیه‌های قرآن می‌خواند و دو رکعت نماز می‌خواند و سپس برمی خیزد تا دوباره نماز بخواند که ندا دهنده ای از سمت راست پهنه عرش ندا می‌دهد: ای بنده ای که خدایت را خواندی، نیکی از پهنه عرش بر سر تو افشانده می‌شود و فرشتگان دور تا دور تو را از قدمگاه تو تا پهنه آسمان گرفته اند. در این هنگام خداوند ندا می‌دهد: بنده ام، اگر می‌دانستی با چه کسی مناجات می‌کنی، هرگز نمی‌گریختی؟ راوی گفته است: گفتم: فدایتان شوم! منظور از گریختن چیست؟ فرمود: با صورت و بدن خود چنین می‌گویی و سپس رویش را بر گرداند، - و فرمود: - این گریختن است.

حضرت فرمود: مبغوض‌ترین افراد نزد خداوند کسانی هستند که در شب مرداری بیش نیستند و روز را به بطالت و تنبلی می‌گذرانند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بهترین شما کسانی هستند که صاحب عقلند. سؤال شد: ای رسول خدا، منظور از کسانی که صاحب عقل هستند کیانند؟ فرمود: کسانی که هنگامی که مردم در خوابند، شب زنده داری می‌کنند.

مجالس صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: مردمی که از رختخواب‌هایشان برمی خیزند، سه گروه هستند: گروهی که بیدار شدن به نفع آن‌هاست و ضرری برای آن‌ها ندارد، گروهی که بیدار شدن به ضرر آن‌هاست و نفعی برای آن‌ها ندارد و گروهی که بیدار شدن نه بر ضرر آن‌هاست و نه نفعی برای آن‌ها دارد. اما گروهی که بیدار شدن به نفع آن‌هاست و ضرری برای آن‌ها ندارد، گروهی هستند که از رختخوابشان برمی خیزند و وضو می‌گیرند و خدای متعال را ذکر می‌گویند. اما گروهی که بیدار شدن به ضرر آن‌هاست و نفعی برای آن‌ها ندارد، گروهی هستند که تا وقتی که بخوابند، در معصیت خدا غرقند. گروهی که بیدار شدن نه بر ضرر آن‌هاست و نه نفعی برای آن‌ها دارد، گروهی هستند که تا صبح درخوابند.

دعائم الاسلام: رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هر کس می‌خواهد در شب برخیزد، رختخواب خود را بگیرد و بگوید: خدایا مرا از مکرت ایمن مساز و ذکر خود را از یاد من نبر و مرا از غافلین قرار نده، اگر خدا بخواهد، در این فلان ساعت بر خیزم. خدای عزوجل فرشته ای را مأمور می‌کند که وی را در آن ساعتی که گفته بیدار کند و هر کس که می‌خواهد در شب برخیزد، ولی خواب بر او چیره می‌شود تا اینکه صبح

شود، این خواب او صدقه ای از جانب خدای متعال بر اوست و خدای متعال بلند شدن او در شب را تکمیل می‌کند - ثواب آن را به او می‌دهد -.»

تفسیر علی بن ابراهیم: ابن نباته گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند فرشته ای به شکل خروس و به رنگی آمیخته از سیاهی و سفیدی دارد و شبیه این روایت را نقل کرد.

دعائم الاسلام: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند فرشته ای به شکل خروس دارد که چنگالش در عمق زمین فرو رفته و بال‌هایش در هوا و تاجش خمیده در زیر عرش است. وقتی نصف شب بگذرد می‌گوید: «سبّوح قدّوس رب الملائکه و الروح ربنا الرحمن لا اله غیره لیقم المجتهدون»، {پروردگار، منزه شده و تقدیس شده است، پروردگار ملائکه و روح و پروردگار مهربان ماست. آن را می‌گوید تا شب زنده داران برخیزند.} در این هنگام خروس‌های زمین فریاد می‌زنند. سپس هر چقدر که خدا بخواهد ساکت می‌شود، سپس می‌گوید: «سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله غیره لیقم الذاکرون»، {پروردگار، منزه شده و تقدیس شده است و پروردگار مهربان ماست، - می‌گوید- تا ذاکرین برخیزند.} سپس بعد از طلوع فجر می‌گوید: «ربنا الرحمن لا اله غیره لیقم الغافلون»، {پروردگار مهربان ماست، - می‌گوید- تا غافلان برخیزند.}

کتاب زید النرسی: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی به آسمان نگاه کردی بگو: «منزه است خدایی که در آسمان بروج را قرار داد و در آن چراغ و ماهی تابان قرار داد و برای ما ستارگان و قبله ای را قرار داد که در تاریکی خشکی‌ها و دریاها با توجه به آن‌ها به سوی او - خدا - روی گردانیم. پروردگارا، همان طور که ما را به روی گرداندن به سمت خودت و قبله ای که برای آفریدگانت قرار دادی هدایت کردی، ما را به سوی ستارگانی که به عنوان امانی برای اهل زمین و اهل آسمان است هدایت کن تا به وسیله آن‌ها به سوی تو متوجه گردیم، چرا که آن‌هایی که روی به سوی تو می‌کنند، فقط به وسیله آن‌هاست، و کسی که راهی جز آن‌ها را در پیش گیرد راه منتهی به تو را نخواهد پیمود و کسی که به آن‌ها ملتزم نباشد به مقصد نخواهد رسید. به ریسمان محکم خداوند چنگ زده‌ام و به حبل محکم و قوی خداوند دست انداخته‌ام و از شر آنچه از آسمان فرود می‌آید و از شر آنچه که از آن بالا می‌رود و از شر آنچه در زمین می‌روید و از شر آنچه که زمین خارج می‌شود به خدا پناه می‌برم. هیچ نیرو و اراده ای جز به اراده خدای متعال نیست.

پروردگارا، ای خدای سقف برافراشته شده و ای خدای دریای صاف شده و ای خدای کشتی شناور و ای خدای ستارگان تسخیر شده و خدای هود براسنه بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از شر مار و عقرب و از شر حشرات و گزندگان زمین و هوا و درندگانی که در خشکی‌ها و دریاها هستند و از شر زمینیان و سکان داران زمین و هوا محافظت فرما». گفت: گفتم «هود براسنه» چیست؟ فرمود: ستاره کوچکی در آسمان است که زیر میانی پنهان شده است و از جمله سه ستاره ای است که در بنات النعش پراکنده هستند و این امانی است از آن چه گفتم.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم در دل شب نماز می‌خواند و سجده اش را طول می‌داد، به گونه ای که ما خیال می‌کردیم خوابیده است. غافلگیر نمی‌شدیم مگر وقتی که می‌فرمود: حقیقتا خدایی جز خدای یکتا نیست. پروردگارا از روی عبادت و بندگی و تصدیق و اخلاص برای تو سجده کردم. ای بزرگ ای بزرگ، عملم ضعیف است، پس آن را چند برابر گردان، چرا که تو بخشنده و کریم هستی. ای مهربان، گناهان و جرم مرا ببخش و ای مهربان و ای کریم، عملم را قبول کن. پروردگارا، از شر اینکه ناامید شوم یا از روی ظلم عملی را انجام دهم به تو پناه می‌آورم.

فلاح السائل: حبة العرنی گفته است: شبی من و نوف در جلوی خانه خوابیده بودیم. مقداری از شب گذشته بود، ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدیم، دست بر روی دیوار گذشته، شبیه اشخاص واله و حیران، آیه «إن فی خلق السموات و الارض» تا آخر آیه را می‌خواند. گفته است: شروع به خواندن این آیات کرد مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد، سپس روی به من کرد و فرمود: حبّه، بیداری یا خواب؟ گفتم: بیدارم مولای من؟ شما این طور می‌کنید ما چه کنیم؟ گفته است: در این هنگام چشمشان پر از اشک شد و گریه نمود. سپس روی به من کرد و فرمود: ای حبّه! خدای متعال روزی را برای حساب ما قرار داده و ما باید در آن روز در پیشگاه مقدسش حاضر شویم و کوچک‌ترین عمل ما از نظر او مخفی نیست. خداوند عالم به من و تو از رگ‌های گردن نزدیکتر است. ای حبّه! هیچ چیز نمی‌تواند ما را از نظر خداوند بپوشاند.

- گفته است: - آنگاه رو به نوف کرد و فرمود: خوابی یا بیدار؟ گفت: خواب نیستم یا امیرالمؤمنین! حال امشب شما مرا به گریه واداشت. - گفته است: - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای نوف! اگر امشب از ترس خداوند زیاد گریه کنی، فردا در پیشگاه او چشمانت روشن است و شادمانی. ای نوف! بدان هر دانه اشکی که به واسطه ترس از خدا از چشم ریخته شود، دریاهایی از آتش را خاموش می‌کند. کسی نزد خدا محبوبتر و با ارزش‌تر از شخصی نیست که به واسطه

شخص مارگزیده، بی قرار بود و همانند شخص مصیبت دیده، گریه‌های جانسوز می‌کرد. این حدیث مشهور است.

دعائم الاسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: نماز شب را بعد از اینکه نماز عشا را خواندی، از اول شب تا آخر شب، در هر ساعت از شب که خواستی بخوان و بعد از نماز شب، نماز وتر را بخوان.

قرب الإسناد: علی بن جعفر گوید: از برادرم علیه السلام پرسیدم: برای محرم رواست که لباس زرد پر رنگ بر تن کند؟ ایشان فرمود: در صورتی که بوی خوش ندهد ایرادی ندارد.

و گفته است: از ایشان در باره مردی پرسیدم که در روز ماه رمضان محتلم شده است سپس بیدار شده، آیا روزه اش را به اتمام رساند؟ فرمود: آری.

علل الشرایع: عمر ابن یزید گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه احتلام روزه را باطل نمی‌کند ولی جماع آن را باطل می‌کند؟ فرمود: زیرا نزدیکی، فعل اختیاری روزه دار بوده ولی احتلام خود به خود صورت می‌گیرد.

فقه امام رضا: اگر در هنگام روز محتلم شدی، قضای آن روز بر تو واجب نیست و اگر در ابتدای شب جنب شدی باکی بر تو نیست در صورتی که عمداً بخوابی و قصد داشته باشی قبل از طلوع فجر برخیزی و غسل کنی. پس اگر خواب بر تو غلبه کرد تا اینکه وارد صبح شوی، چیزی بر تو نیست. مگر اینکه نیمه شب بیدار شده باشی سپس خوابیده باشی و سهل انگاری کرده و غسل نکرده و تنبلی کرده باشی، پس در این حالت باید آن روز را روزه بگیری و روز دیگری را نیز به جای آن روزه بگیری، و اگر عمدا به خواب روی تا اینکه وارد صبح شوی، باید آن روز را قضا کنی و کفاره بدهی و کفاره آن، روزه دو ماه پیاپی یا آزاد کردن برده و یا غذا دادن به شصت مسکین است.

و کسی که قصد کرده سحری بخورد، می‌تواند تا طلوع فجر این کار را بکند، و اگر دو نفر نگاه کنند و یکی از آن دو بگوید: فجر طلوع کرده و و دیگری بگوید: فجر هنوز طلوع نکرده است، برای کسی که بر این باور است که فجر طلوع نکرده، سحری خوردن حلال است و برای کسی که معتقد است فجر طلوع کرده است، سحری خوردن حرام می‌باشد. اگر گروهی از مردم که گرد هم جمع شده اند از یکی از آنان بخواهند که بیرون رود و ببیند آیا فجر طلوع کرده است؟ و آن مرد بگوید: فجر طلوع

کرده است و یکی از آنان گمان کند او مزاح می‌کند و بخورد و بیاشامد، باید آن روز را قضا کند.

معانی الاخبار: انس گوید: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مردی که از پشت به قامت زنی نگاه کند و او را تماشا کند، آن طور که حجم اندام وی را از پشت لباسش برایش آشکار شود، در حالی که روزه دار باشد، مسلّما روزه اش را افطار نموده است.

یعنی به سبب برانگیختن خواسته‌های نفس و کشش اراده، خود را در معرض خطر گناه قرار داده و خود را برای باطل نمودن روزه مهیا کرده است.

صحیفه امام رضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل می‌کند که علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: سه چیز است که هریک از شما روزه دار است، نباید خود را در معرض آن‌ها قرار دهد: حجامت، حمام و زن زیبا.

کتاب حسین ابن سعید و نوادر: جراح مداینی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه روزه گرفتی گوش و چشم تو از حرام و اعضا و اندام‌هایت نیز باید از ارتکاب کارهای زشت روزه باشد، و در این حال از ناسزاگویی و آزار خدمتکار بپرهیزی، و بر تو است که سنگینی و وقار روزه دار را داشته باشی، و تا می‌توانی سکوت اختیار کن مگر اینکه به ذکر خداوند زبان بگشایی، و آن روزی که روزه هستی را با روزی که روزه

نیستی یکسان قرار نده و برحذر باش از جماع کردن، بوسیدن، قهقهه زدن در هنگام خنده، زیرا خداوند از آن اعمال بیزار است.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا روزه فقط امساک از خوردنی و نوشیدنی نیست، بلکه روزه شرطی دارد که لازم است مراعات گردد تا روزه به اتمام برسد و آن سکوت درون است؛ آیا سخن مریم بنت عمران را نشنیده ای که گفت: «إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا»، {برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گویم.} یعنی سکوت.

پس هرگاه روزه گرفتید زبانتان را از دروغ پاس بدارید و چشم از محرمات بپوشانید و با یکدیگر نزاع نکنید و به یکدیگر حسد نبرید و غیبت یکدیگر را نکنید و با یکدیگر گلاویز نشوید و دروغ نگویید و با همسرانتان همبستر نشوید و با یکدیگر ضدیت نکنید و بر یکدیگر خشم نگیرید و به همدیگر دشنام ندهید و ناسزا نگویید و با یکدیگر سرد نشوید و با هم مجادله نکنید و همدیگر را اذیت نکنید و ظلم نکنید و یکدیگر را احمق ندانید و همدیگر را ناراحت نکنید و از ذکر خداوند و از نماز غافل نمانید.

و سکوت و بردباری و شکیبایی و صبر و راستگویی اختیار کنید و از اهل شر دوری کنید و از سخن باطل و دروغ و تهمت و دشمنی و سوء ظن و غیبت و سخن چینی اجتناب کنید.

به یاد آخرت و در انتظار روز مرگتان باشید و منتظر آنچه خداوند به شما وعده داده باشید و برای دیدار خداوند توشه برگیرید و بر شما باد آرامش و متانت و فروتنی و خضوع، همانند ذلت بَرده ترسو در مقابل سرورش باشید، درحالی که طالب خیر و ترسان و امیدوار و هراسان و

وحشت زده و راغب و ترسان باشید، به طوری که قلبتان از عیب‌ها پاک شود و درونتان از خباثت مقدس و پاک گردد و بدن از چرک و آلودگی تمیز گردد و از دشمنان خدا اعلام بیزاری کنید و در روزه خود با سکوت، از همه نظر با خداوند دوستی کنید، یعنی از آنچه خداوند در نهان و آشکار شما را از آن نهی کرده است؛ و در نهان و آشکارتان به گونه ای که شایسته خداوند است از او بترسید. در ایام روزه نفس خویش را به خداوند هدیه کنید و قلب خود را برای خداوند خالی کنید و نفس خویش را در آنچه به تو امر کرده و شما را بدان دعوت کرده، قرار بدهید.

پس هرگاه این کارها را انجام دادید به معنای واقعی روزه دار هستید و آنچه به شما امر فرموده را انجام داده اید. هر چقدر از آن چیزی که برایتان بیان نمودم کم کنید، به همان اندازه از کمال روزه شما کاسته می‌شود.

و پدرم فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که زنی به کنیزش دشنام می‌دهد درحالی که روزه دار بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذایی خواست و به آن زن گفت: بخور! زن گفت: ای رسول خدا من روزه ام. پیامبر فرمود: چطور روزه ای درحالی که به کنیزت دشنام دادی؟ روزه فقط امساک از خوردنی و نوشیدنی نیست. در حقیقت خداوند روزه را پرده ای در مقابل دیگر کردارها و گفتارهای ناپسندی قرار داده است که روزه روزه دار را باطل می‌کند. چقدر روزه داران کمند و چقدر گرسنگان زیادند.

هرگاه وارد ماه روزه شدید، نفس‌هایتان را از هر گونه آلودگی و نجاست پاک کنید، و با قلب‌های خالص و صاف که از افکار بد و دغدغه‌های

ناشایست پاک شده، برای خداوند روزه بگیرید، چراکه خداوند قلب‌های آغشته (به ناپاکی) و نیت‌های ناخالص را حبس می‌کند و همراه با روزه دهان‌هایتان، باید اعضایتان از گناهان روزه باشد زیرا خداوند راضی نیست برای شما که فقط از غذاها روزه بگیرید بلکه باید از همه منکرات و همه ناپسندها روزه باشید.

اسرار الصلا?: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه خود ندارد.

دعائم الاسلام: از جعفر ابن محمد علیه السلام روایت شده که فرمود: روزه ماه رمضان در هر سال فرض است، و مهمترین چیزی که فریضه روزه اش با آن کامل می‌شود، عزیمت از جانب قلب مؤمن برای روزه با نیتی صادق، و ترک خوردن و آشامیدن و جماع کردن در تمام روز است و اینکه در روزه اش همه اعضایش را از محرمات خداوند، یعنی پروردگارش محافظت کند و با همه این کارها در پی نزدیکی و تقرب به خداوند باشد، پس هرگاه این کارها را انجام داد، فریضه اش را به انجام رسانیده است.

و از ایشان از پدرانش از فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: روزه روزه دار به چه دردش می‌خورد اگر زبان، گوش، چشم و اعضای بدنش را محافظت نکند.

از جعفر ابن محمد علیه السلام روایت شده که فرمود: روزه کسی که از امام نافرمانی کند پذیرفته نمی‌شود، و روزه برده ای که از اربابش گریخته

باشد مورد قبول واقع نمی‌شود مگر به نزد او بازگردد، و روزه زنی که از شوهرش اطاعت نکند پذیرفته نیست مگر توبه کند، و روزه فرزندی که عاق پدر و مادر است قبول نمی‌شود، مگر به آن‌ها نیکی کند.

ثواب الاعمال: ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی در شبی از ماه رمضان مؤمن دیگری را سیر کند، خداوند برای او پاداشی مانند پاداش کسی که سی بنده مؤمن را آزاد کرده است خواهد نوشت و نزد خداوند بزرگ یک دعای مستجاب خواهد داشت.

عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم هر کدام شما مومنی روزه دار را در این ماه افطار دهد نزد خدا ثواب آزاد کردن بنده ای را دارد و گناهان گذشته اش آمرزیده می‌شود. عرض شد: یا رسول اللّٰه همه ما بر انجام آن توانائی نداریم، فرمود: از آتش جهنم پرهیز کنید گرچه با نیم دانه خرما باشد و از آتش جهنم پرهیز کنید گرچه با جرعه ای آب باشد.

الخصال: عباس ابن عامر از کسی که برای او نقل کرده، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کودک در سنین پانزده و شانزده سال به روزه گرفتن تربیت می‌شود.

فقه امام رضا: بدان که بچه هر گاه به نه سال رسید، به اندازه توانش او را به روزه وامی دارند. پس اگر تا ظهر یا بعد از آن توانایی داشت، تا آن وقت روزه بگیرد و اگر گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرد، افطار می‌کند و اگر توانست سه روز، روزه می‌گیرد و او را به روزه همه ماه وانمی دارند.

نوادر راوندی: موسی ابن جعفر از پدرانش نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: کودک وقتی به بلوغ رسید نماز بر او واجب می‌شود و اگر توانایی داشت روزه بر او واجب می‌گردد.

قرب الاسناد: محمد ابن سهل بن یسع از پدرش از امام موسی ابن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان در باره مردی پرسیدم که در ماه رمضان با همسر خود جماع کرده درحالی که مسافر بوده است. فرمود: اشکالی ندارد.

قرب الاسناد: علی از برادرش نقل می‌کند که از آن حضرت در باره مردی پرسیدم که ماه رمضان را به سفر می‌رود و چند روزی در مکانی اقامت می‌کند، آیا روزه بر او واجب است. فرمود: خیر، تا اینکه تصمیم بگیرد ده روز در آنجا اقامت داشته باشد، پس هرگاه تصمیم گرفت ده روز اقامت کند روزه بگیرد و نماز را به صورت کامل بخواند.

و در باره مردی از او پرسیدم که روزهای ماه رمضان بر او واجب است و مسافر است، آیا ماه رمضان را روزه بگیرد، درصورتی که چند روزی در آن

مکان بماند؟ فرمود: خیر، مگر اینکه تصمیم بگیرد ده روز در آنجا اقامت داشته باشد.

الخصال: جعفر ابن محمد علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خدای تبارک و تعالی برای من و امتم هدیه ای فرستاده که به هیچ کدام از امت‌ها نداده، این احترامی است که به ما نهاده است. عرض کردند: آن هدیه چیست؟ فرمود افطار روزه و نماز شکسته در حال مسافرت، هر کس عمل نکند، هدیه خدای عز و جل را پس داده است.

فقه امام رضا: روزه گرفتن برای مریض و مسافر جایز نیست، پس اگر روزه گرفتند، گناه کرده اند و باید آن را قضا کنند. و بیمار اگر در خود سبکی احساس کند و بداند که بر روزه گرفتن توانا است، روزه می‌گیرد و او به نفس خویشتن داناتر و آگاه‌تر است. برای مسافر در هیچ حالتی جایز نیست روزه بگیرد مگر اینکه عادی یا باغی باشد. عادی، دزد است و باغی کسی است که به دنبال شکار باشد. پس هرگاه از سفر بازگشتی و بقیه روز بر تو باشد، تا شب از خوردن و نوشیدن خودداری کن و اگر برای سفر بیرون رفتی و و بقیه روز بر تو باشد، روزه را افطار کن.

و هر کس که شکستن (قصر) نماز بر او واجب باشد، افطار کردن روزه بر او واجب است، و هر کس که خواندن نماز به صورت کامل بر وی واجب باشد، روزه گرفتن بر او واجب است. هر وقت نماز را کامل خواند، روزه می‌گیرد و هر وقت نماز را شکسته خواند، روزه را افطار می‌کند.

و کسانی که کامل خواندن نماز و روزه گرفتن در سفر بر آن‌ها واجب است، باربر (کرایه دهنده)، پست چی، چوپان، دریانورد و رونده هستند زیرا این کارها سفر شغلی آن‌ها است. و شکارچی اگر برای تفریح و خوشگذارانی شکار برود، باید تمام بخواند و روزه بگیرد و اگر برای تجارت به شکار برود باید تمام بخواند و روزه بگیرد و روایت شده که باید روزه را افطار کند و اگر شکار کردن برای اداره زندگی عیالش باشد نماز و روزه اش شکسته است؛ طبق این سخن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که فرمود: کسی که برای عیالش زحمت می‌کشد، مانند مجاهد در راه خداست.

و اگر دچار چشم درد شدی اشکالی ندارد که روزه را افطار کنی و چشمانت را معالجه کنی و در مسافرت روزه واجب و سنت و مستحب را نگیر مگر روزه کفاره شکار در حرم و کفاره بیرون آمدن از احرام به علت سردرد و مانند آن و روزه سه روز برای طلب حاجت در نزد قبر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله وسلم و آن روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه است. و روزه اعتکاف در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و مسجد مدائن را می‌توانی بگیری.

قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که او کنیز فرزند داری داشت که در ماه رمضان به بیماری تشنگی دچار شد درحالی که باردار بود. در این باره از ابن عمر سؤال شد. پس گفت: از وی بگذرید چراکه باید روزه را بشکند و به جای هر روز یک مد غذا صدقه بدهد.

تفسیر عیاشی: عیاشی، از محمد ابن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: اشکالی ندارد که پیرمرد سالخورده و کسی که دچار بیماری تشنگی شدید می‌شود، ماه رمضان روزه نگیرد؛ ولی باید در عوض هر روز که روزه نگرفته اند، دو مد طعام کفاره بدهند و قضای آن روزه‌ها به گردن آن دو نیست و اگر قادر به پرداخت آن کفاره نیز نیستند، هیچ اشکالی ندارد.

سرائر: علی ابن مهزیار گوید: برای امام ابا الحسن علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان در باره زنی پرسیدم که در ماه رمضان به بچه خود یا به بچه دیگری شیر می‌دهد و روزه بر او سخت می‌شود و به او فشار می‌آورد تا جایی که بیهوش می‌شود و نمی‌تواند روزه بگیرد، آیا شیر بدهد و روزه را افطار کند و اگر برایش ممکن شد قضای روزه اش را بگیرد یا شیردادن به کودک را رها کند؟ پس اگر کسی را نیابد که به کودک شیر بدهد باید چه کار کند؟ ایشان در جواب نوشت: اگر برایش ممکن بود که دایه بگیرد تا فرزندش را شیر بدهد، روزه اش را به پایان برساند ودر صورتی که این امر برایش ممکن نبود، افطار کند و فرزندش را شیر دهد و هر وقت توانست قضای روزه اش را بگیرد.

کتاب سعید ابن حسین و نوادر: فرقد از برادرش روایت می‌کند که حفص اعور برایم نامه نوشت که از امام صادق علیه السلام در باره سه قضیه سؤال کن. امام صادق علیه السلام فرمود: آن سه قضیه کدامند؟ گفتم: در باره جایگزین کردن روزه با سه روز از هر ماه. امام صادق علیه السلام فرمود: به خاطر مریضی و سالخوردگی و بیماری تشنگی؟ گفتم:

چیزی گفته نشده. فرمود: اگر به خاطر مریضی باشد، اگر بهبود یافت باید روزه بگیرد، و اگر به خاطر سالخوردگی و بیماری تشنگی باشد، به جای هر روز، یک مدّ صدقه می‌دهد.

ثواب الاعمال: جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: برتری و فضیلت جمعه‌های ماه رمضان بر جمعه‌های دیگر همانند برتری رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر پیامبران دیگر است.

عیون اخبارالرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: دعا، سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است.

قرب الأسناد: اما صادق علیه السلام فرمودند: دعا، قضا را برمی گرداند. و همانا مؤمن گناه می‌کند و به خاطر آن از رزق محروم می‌شود.

قرب الأسناد: امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت می‌کنند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: مریض‌های خود را با صدقه درمان کنید، و درهای بلا را با صدقه دفع کنید، و اموالتان را با زکات حفظ کنید که پرندگان به خاطر ضایع کردن تسبیح الهی صید می‌شوند.

الخصال: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: امواج بلا را پیش از آنکه وارد شوند با دعا دفع کنید قسم به کسی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، بلا سریعتر از جاری شدن سیل از بالای تپه به پایینش و از دویدن اسب، به مؤمن می‌رسد.

نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: بندگان من به چیزی محبوب‌تر از سه خصلت به من تقرب پیدا نکردند: زهد در دنیا و پرهیز از معاصی و گریستن از ترس من. موسی عرض کرد: پروردگارا! کسی که این سه خصلت را عملی کند چه ثوابی دارد؟ خداوند متعال فرمود: اما اهل زهد در دنیا را من حاکمان اهل بهشت قرار می‌دهم و اما پرهیزگاران از معاصی خدا را حساب رسی نمی‌کنم و اما گریه کنندگان از ترسم در رفیق اعلی هستند.

نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هر چشمی روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از محرمات خدا فرو بسته شود و چشمی که در راه طاعت خدا بیدار باشد و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریان شود.

معاویة بن عمار می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: ای علی! تو را در مورد خودت به خصلت‌هایی وصیت می‌کنم؛ پس آن را حفظ نما؛ سپس فرمودند: خداوندا! او را یاری فرما؛ و حضرت

خصالی را برشمردند که چهارمی آن این بود: به کثرت گریه از ترس خدای عزّ و جلّ تو را وصیت می‌کنم که در عوض هر بار اشکی که می‌ریزی، خانه ای در بهشت برای تو بنا می‌شود.

تفسیر عیاشی: فضل بن یسار می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای نیست که چشمانش غرق در اشکش شود، مگر آن که خدا جسد او را بر آتش حرام کند و چشمی از ترس خدا پر اشک نمی‌شود، جز آن که آن چشم را تاریکی و ذلت نمی‌پوشاند.

مجالس شیخ مفید: محمد بن مروان می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ چشمی با اشک از ترس خدای عز و جل‌تر نگردد، مگر این که خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند؛ و هیچ اشکی بر گونه صاحبش جاری نشود، که چشم او را تاریکی و ذلت بپوشاند؛ و هیچ عملی از اعمال خیر نیست مگر این که وزن و اجری دارد، مگر اشک از ترس خدا؛ زیرا خدای متعال با یک قطره از آن اشک دریاهایی ار آتش را در روز قیامت خاموش می‌کند؛ و گریه کننده ای از ترس خدا در میان امتی می‌گرید، و خدا آن امت را به سبب گریه آن مؤمن در میان آن امت رحم می‌کند.

خصال: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای شخص دعا کننده! آنچه شدنی نیست و نیز حلال نیست را مطلب!

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: بنده گاهی مظلوم است ولی آن قدر دعا و نفرین می‌کند تا این که ظالم می‌گردد.

تنبیه الخاطر: از علی علیه السلام روایت شده که عرضه داشت: خداوندا! مرا به هیچ یک از مخلوقاتت محتاج مفرما! پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: یا علی! چنین دعا مکن! زیرا کسی نیست مگر این که محتاج به مردم است؛ حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: چگونه بگویم؟ فرمود: بگو: «خداوندا مرا محتاج بدان از مخلوقاتت مفرما». عرض کردم: یا رسول اللّٰه! بدان خلق خدا کیانند؟ فرمود: کسانی که وقتی به آن‌ها نعمت عطا می‌شود، از دادن آن به دیگران منع می‌کنند و وقتی نعمتی از آنان سلب می‌شود، آن را عیب می‌دانند.

امالی شیخ طوسی: امام‌هادی علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام شنید که مردی می‌گفت: «خداوندا من از فتنه به تو پناه می‌برم» حضرت فرمود: می‌بینم که از مال و فرزندانت پناه می‌بری! خداوند متعال می‌فرماید: «انما اموالکم و اولادکم فتنة» {یعنی اموال و اولاد شما فتنه هستند} ولی چنین بگو: «خداوندا من از فتنه‌های گمراه کننده به تو پناه می‌برم!»

خصال: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم وصیت فرمودند: یا علی! چهار خصلت از بدبختی است: خشکی چشم، سختی دل، درازی آرزو و دوست داشتن بقاء در این جهان.

قرب الإسناد: علی علیه السلام فرمود: وقتی از خدا چیزی می‌خواهی، از او با کف دو دست بخواه و وقتی به او پناه می‌بری، با پشت دو دستت و وقتی دعا می‌کنی با دو انگشت خود دعا کن.

بصائر الدرجات: ابن سنان می‌گوید: وقتی داود بن علی امام صادق علیه السلام را فرا خواند، حضرت بر او نفرین کرد؛ پس دو دست خود را بلند کرد و آن را بر شانه اش قرار داد و سپس دو دوست مبارک را باز کرد و بعد با انگشت سبابه خود دعا کرد. من عرض کردم: دست بلند کردن یعنی چه؟ فرمود: ابتهال است؛ عرض کردم: این که دست خود را باز کردی و بعد جمع فرمودی یعنی چه؟ فرمود: این تضرع است؛ گفتم: بلند کردن انگشت چیست؟ فرمود: تملق در درگاه خداوند است.

امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه وقت است که در آن، حجاب و مانعی از جانب خداوند برای استجابت دعا نیست: دعا بعد از نماز واجب، هنگام فرود آمدن باران، ظاهر شدن نشانه ای از نشانه‌های قدرت پروردگار در زمین که بر خلاف طبیعت و عادت باشد.

امالی صدوق: امام صادق از پدرانشان علیهم السلام از امیر المومنین علیه السلام نقل کردند که فرمود: دعا را در پنج موضع غنیمت شمارید: هنگام خواندن قرآن، وقت اذان، هنگام نزول باران و هنگام برخورد دو صف لشکر برای شهادت و هنگام نفرین ستمدیده که تا عرش پرده ای جلوی آن نیست.

حضرت علیه السلام فرمودند: درهای آسمان در پنج وقت برای شما باز می‌شود: هنگام نزول باران و هنگام جهاد و هنگام اذان و در وقت خواندن قرآن و به هنگام ظهر و سپیده دم.

ثواب الأعمال: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: به راستی که خداوند عزّ و جل از میان بندگان مؤمن خود، هر کسی را که بسیار دعا کند، دوست دارد، پس بر شما باد به دعا کردن در سپیده دمان تا طلوع آفتاب، زیرا که در آن ساعت درهای آسمان گشوده می‌شود و نسیم رحمت وزیدن می‌گیرد، و روزی قسمت می‌شود، و خواسته‌های بزرگ در آن برآورده می‌شود.

فقه الرضا علیه السلام: نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا زمانی است که در سجده باشد.

مکارم الاخلاق: حضرت صادق علیه السلام فرمود: در چهار وقت دعا کنید: وقت وزش بادها، و غروب خورشید، و فرود آمدن باران، و ریختن اولین قطره خون شهید که در این اوقات درهای آسمان به روی مردم باز می‌شود.

امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دعای چهار کس رد نمی‌شود و درهای آسمان برابر آن گشاده است تا به عرش رسد: دعای پدر برای فرزندش و دعای ستم کشیده بر ستمکاراش و عمره کننده تا برگردد و روزه دار تا افطار کند.

خصال: امام صادق علیه السلام فرمودند: ولید بن صبیح گوید: خدمت امام ششم بودم و یک طبق خرما نزد آن حضرت بود. گدائی آمد به او داد. سپس گدای دیگر آمد به او هم داد، سپس گدای دیگر آمد، فرمود خدا به تو وسعت رزق دهد و بعد فرمود: اگر کسی سی هزار، چهل هزار هم داشته باشد و بخواهد همه را در راه حق بخشش کند می‌تواند، ولی بی چیز می‌شود و از آن‌ها می‌باشد که دعایشان به خودشان برمی گردد. عرض کردم: قربانت آن‌ها کیانند؟ فرمود: مردی که خدای عز و جل مالی روزی اش کرده و همه آن را در راه حق بخشش نموده و می‌گوید خدایا! روزی بده و مردی که بر زنش ستم می‌کند و نفرینش می‌کند در جوابش می‌گوید مگر اختیارش را به دست تو نگذاشتم، کسی که در خانه نشسته و دری را به روی خود بسته و می‌گوید خدایا! روزی مرا بده، خدای عز و جل می‌فرماید: مگر برای تو راه تحصیل روزی قرار نداده ام؟

امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه دعاست که از (استجابت) خدای متعال بازداشته نمی‌شود: دعای پدر در حق فرزند خویش، وقتی فرزندش به او نیکی کند؛ و نفرین پدر در حق فرزندش وقتی او را عاقّ کند و دعای مظلوم در حق کسی که به او ستم کرده و دعای مظلوم در حق کسی که او را یاری کرده و مرد مؤمنی که برای برادر مؤمنش دعا کند که آن برادر مؤمن را به خاطر ما اهل بیت یاری کند و نفرین او در حق برادرش وقتی قدرت یاری او را داشته باشد و برادرش به او نیاز مبرم داشته باشد و او را یاری نکند.

تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد، او را مبتلا می‌سازد و با بلا از او دلجویی می‌کند، همان گونه که اهل و عیال بیمار از او با سخنان دل چسب دلجویی می‌کنند؛ و خداوند دو ملک بر او می‌گمارد و به آن دو می‌گوید: بدن او را مریض کنید و زندگی را بر او تنگ کنید و حاجت او را به تعویق بیندازید تا مرا بخواند؛ زیرا من صدای او را دوست دارم؛ وقتی آن بنده دعا کرد، خداوند می‌فرماید: ثواب آنچه بنده‌ام از من خواست را برای بنده‌ام بنویسید و ثوابش را برای او دو برابر کنید تا به نزد من بیاید که آنچه نزد من است برای او بهتر است؛ و وقتی خداوند بنده از را مبغوض بدارد بر او دو فرشته می‌گمارد و می‌فرماید: بدن او را صحیح و سالم بدارید و روزی او را وسعت دهید و حاجتش را برایش آسان کنید و او را دچار فراموشی یاد من کنید که من صدای او را مبغوض می‌دارم تا به نزد من بیاید که آنچه نزد من است برای او بدتر است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: بنده مؤمن در حاجتی از حوائجش اصرار نمی‌ورزد مگر این که خدا او را حاجت روا می‌کند.

از «کعب الاحبار» مروی است که در تورات نوشته شده: «ای موسی! کسی که مرا دوست دارد، فراموشم نمی‌کند و کسی که به نیکی‌های من امیدوار است، در درخواستش، اصرار می‌نماید. ای موسی! من از مخلوقاتم غافل نیستم (و خبر دارم) ولی دوست دارم که ملائکه‌ام صدای ضجّه دعا را از بندگانم بشنوند و ملازمان من ببینند که چگونه بنی آدم به خاطر چیزهایی که قدرت و اسبابش در دست من است، به من تقرب می‌جویند».

ای موسی! به بنی اسرائیل بگو: نعمت، شما را سرمست نکند که موجب می‌شود سریعا از شما گرفته شود؛ و از شکر کردن غافل نشوید که موجب می‌شود خواری بر سر شما کوبیده شود؛ و در دعا کردن اصرار کنید تا رحمت با اجابت شامل شما گردد و عافیت بر شما گوارا گردد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن خدا را در حاجتی که دارد می‌خواند؛ پس خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: از سر شوقی که به صدا و دعای او دارم، اجابت دعای او را به تأخیر بیندازید؛ وقتی که قیامت می‌شود خداوند می‌فرماید: بنده من! مرا خواندی و من اجابت دعایت را به تأخیر انداختم و ثواب تو فلان و فلان مقدار است و از من فلان و فلان چیز را خواستی و من اجابت دعای تو را به تأخیر انداختم و ثواب

تو فلان قدر است. امام علیه السلام فرمود: پس مؤمن با دیدن حسن ثوابش آرزو می‌کند که ای کاش هیچ دعایی از او در دنیا مستجاب نشده بود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن پیوسته در خوبی و گشایش و رحمتی از جانب خداست، مادامی که در طلب حوائجش شتاب نکند و نومید نشود که در نتیجه دعا کردن را ترک کند؛ راوی می‌گوید: عرض کردم: چگونه شتاب می‌کند؟ فرمود: می‌گوید: از فلان زمان مشغول دعا کردن هستم و اجابتی از جانب خدا نمی‌بینم.

و امام باقر علیه السلام فرمود: بنده ای از خدای متعال حاجتی از حوائج دنیا را می‌طلبد و در شأن خدای متعال است که او را تا مدت نزدیک یا دوری حاجت روا کند؛ در این مدت (که دعای او می‌خواهد مستجاب شود) آن بنده گناهی می‌کند؛ خداوند به آن فرشته ای که موکل بر اوست می‌فرماید: حاجت او را روا مکن که او متعرض خشم من و مستوجب محرومیت از جانب من شد.

در حدیث قدسی است: «ای فرزند آدم! من غنی هستم و احساس نیاز نمی‌کنم، تو از فرمان‌هایم من اطاعت کن تا تو را غنی گردانم و نیازمند نشوی. ای فرزند آدم! من زنده ای هستم که نمی‌میرم، از فرمان‌هایم اطاعتم نما تا تو را زنده ای گردانم که نمیری. ای فرزند آدم! من به هر

چیزی بگویم باش، موجود می‌شود، تو در فرمان‌هایم طاعتم کن تا تو را به مقامی برسانم که به هر چه گفتی باش، موجود شود».

دعائم الدین: در کتاب «التنبیه» از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در یک روز جمعه خطبه رسا خواندند و در آخر آن فرمودند: ای مردم! هفت مصیبت بزرگ است که از آن به خدا پناه می‌بریم: عالمی که بلغزد و عابدی که ملول و خسته شود و مؤمنی که عقل او مختلّ شود و امینی که خیانت کند و ثروتمندی که بی چیز و فقیر شود و عزّت مندی که خوار گردد و فقیری که بیمار گردد. مردی به سوی حضرت برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! راست گفتی؛ وقتی ما گمراه می‌شویم تویی که قبله هدایت مایی و وقتی ما دچار تاریکی می‌شویم شما هستی که نور هستی؛ ولی از شما درباره آیه «ادعونی أستجب لکم» {مرا بخوانید تا دعایتان را مستجاب کنم} می‌پرسیم؛ ما را چه می‌شود که دعا می‌کنیم و مستجاب نمی‌شود؟ حضرت امیر علیه السلام فرمودند: همانا قلوب شما به هشت خصلت خیانت می‌کند: اول آن که شما خدا را شناختید، اما حق او را همان گونه که بر شما واجب کرد، ادا ننمودید؛ پس در نتیجه معرفتتان شما را از چیزی بی نیاز نکرد؛ دوم آن که شما به رسول خدا ایمان آوردید و سپس با سنت او مخالفت کردید و شریعت او را میراندید؛ پس ثمره ایمان شما کجاست؟ سوم آن که شما کتاب نازل شده به سویتان را خواندید و به آن عمل نکردید و گفتید: ما شنیدیم و اطاعت کردیم و سپس مخالفت ورزیدید؛ چهارم این که شما گفتید که از دوزخ بیمناک هستید در حالی که هر زمانی با معصیت‌های خود به سوی آن می‌روید؛ پس خوف شما کجاست؟ پنجم آن که گفتید: به

بهشت علاقه مندید در حالی که هر زمانی کارهایی می‌کنید که شما را از بهشت دور می‌کند؛ پس رغبت شما به بهشت کجاست؟ ششم آن که شما نعمت مولا را خوردید و او را بر آن شکر نکردید؛ هفتم آن که خداوند شما را به دشمنی با شیطان امر کرد و فرمود: «إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» {البتّه شیطان دشمن

شماست، پس او را دشمن بدانید؛} ولی شما بدون عقیده با او دشمنی کردید و بدون مخالفت با او دوستی نمودید؛ هشتم آن که شما عیوب مردم را نصب العین خود قرار دادید و عیوب خود را پشت گوش انداختید و کسانی را که خود شما به ملامت از آنان سزاوارترید، ملامت کردید؛ پس با این اوصاف چه دعایی برای شما مستجاب شود در حالی که درب‌ها و راه‌های استجابت را بسته اید؟ پس از خدا بترسید و اعمال خود ررا درست کنید و باطن‌های خود را خالص کنید و امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید تا خداوند دعایتان را مستجاب کند.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام: همانا انسان به زیارت مزار حسین علیه السلام رهسپار می‌شود و چون از نزد خانواده اش بیرون می‌آید، با نخستین گامش گناهانش بخشیده می‌شود و همچنان به هر گامش مبارک و مطهر می‌گردد تا آنگاه که به مزار رسد. و چون به زیارت آید، خداوند به وی الهام کند که ای بنده من! درخواست کن تا به تو عطا کنم، مرا بخوان تا تو را اجابت کنم، از من بخواه تا به تو ببخشم، از من تقاضایی کن تا آن را برآورده سازم. امام صادق علیه السلام افزود: و سزاست خدای را که تا وقتی وی (از جان و مال خود) بذل می‌کند، به وی عطا نماید.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: همانا در کنار شما قبری هست که هیچ غم دیده ای به زیارت آن نیاید مگر آنکه خداوند اندوهش را گشایشی در کار کند و حاجتش را برآورده سازد و نزد وی از زمانی که جان باخت، چهار هزار فرشته با موی آشفته و روی غبارین هست که تا روز قیامت بر وی می‌گریند و هر که به زیارت وی رود، وی را همراهی می‌کنند و هر که بیمار گردد به عیادتش می‌روند و هر که درگذرد، جنازه اش را تشییع می‌کنند.

کامل الزیارات: ابی جعفر علیه السلام: به راستی که حسین، این ساکن کربلاء، بلا دیده و تشنه لب و با دلی پر حسرت شهید شد و خداوند عز و جل بر خود سوگند یاد کرد که هیچ حسرت کشیده و هیچ غم دیده و هیچ گنهکار وهیچ اندوهگین و هیچ تشنه لب و هیچ معلولی به نزد مقبره وی نیاید و نزد او دعا نکند و به واسطه حسین بن علی علیه السلام به خداوند عز و جل تقرب نجوید، مگر اینکه خداوند اندوه او را گشایشی حاصل کند و خواسته اش را به وی عطا کند و گناهش را بیامرزد و عمرش را دراز کند و روزی اش را افزون کند «فَاعْتَبِرُوا يا أُولِی الْأَبْصار». پس ای دیده وران عبرت گیرید.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: حتی اگر شده، سالی یک بار به زیارت حسین علیه السلام بروید، چرا که هر که آگاه از حق وی و بدون انکار آن به مزار وی آید، پاداشی جز بهشت نخواهد داشت و روزی فراوان

یافته و خداوند از بابت وی، به زودی در کارش گشایشی حاصل می‌کند... تا آخر خبر.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: از بهترین کارها زیارت مزار حسین علیه السلام است و برترین کارها نزد خداوند، شاد کردن دل مومن است و نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوند، حالی است که در سجده گریه می‌کند.

کامل الزیارات: ابن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم، پدرتان درباره حج می‌فرمودند که به هر درهمی که فرد در راه آن هزینه کند، هزار برابر پاداش می‌یابد. کسی که به سوی پدر بزرگوارتان حسین علیه السلام رهسپار می‌گردد، چه پاداش می‌یابد؟ پس فرمود: ای ابن سنان، برای هر درهمی که خرج می‌کند، هزار و هزار پاداش می‌گیرد و حتی تا ده هزار درهم شمرد، و نظیر همین نیز بر درجات وی افزوده می‌گردد و خرسندی خداوند برای او بهتر است و دعای محمد و دعای امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام برای وی بهتر است.

التهذیب: علی بن میمون صائغ گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای علی، شنیده‌ام که گروهی از پیروان ما یک یا دو سال و یا بیشتر بر آن‌ها می‌گذرد و به زیارت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نمی‌روند. گفتم: فدایت شوم! مردمان بسیاری را به این حال می‌شناسم. فرمود: به خدا سوگند، بدان که بهره و نصیب خود را اشتباه

گرفته اند و از ثواب الهی منحرف گشته اند و از همسایگی با محمد در بهشت بس دور شده اند. گفتم: اگر به جای خود مردی را بفرستد، پاداشی خواهد برد. فرمود: آری و به زیارت رفتن خودش اجر و برکت بیشتری دارد و نزد خداوند برای او بهتر است.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: همانا خدای تعالی چهار هزار فرشته آشفته روی و غبارین روی را بر مزار حسین علیه السلام مامور کرده که از سپیده دم تا هنگام غروب بر وی می‌گریند و چون خورشید غروب کرد، چهار هزار فرشته بر فراز آسمان رفته و چهار هزار فرشته فرود می‌آیند و همچنان بر وی می‌گریند تا سپیده دم بردمد، و برای کسی که وی را زیارت کند، گواهی می‌دهند و او را تا نزد خانواده اش همراهی می‌کنند و اگر بیمار گردد عیادتش می‌کنند و اگر جان بسپارد بر جنازه اش نماز می‌گزارند.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: خداوند هفتاد هزار فرشته آشفته موی و غبارین روی بر مقبره حسین علیه السلام مامور کرده که تا روز قیامت بر وی می‌گریند و نزد او نماز می‌گزارند و نماز هر یک از ایشان برابر با صد هزار نماز آدمیان است و ثواب نماز و اجر این کارشان از آن زائران مزار حسین است.

اقبال الاعمال: حسین بن ابی حمزه روایت کرد: در آخرین روزهای بنی امیه به سوی مزار حسین علیه السلام رهسپار گشتم و به غاضریه

رسیدم و چون مردمان خوابیدند غسل کردم و به سوی مزار حسین روانه گشتم و چون به باب حرم رسیدم، مردی بسیار خوش سیما و خوش بوی با لباسی بسیار سپید به سوی من آمد و گفت: بازگرد که تو نمی‌رسی. پس به سوی ساحل فرات بازگشتم و همانجا سر کردم تا نیمه شب فرا رسید و غسل کردم و به سوی مزار روانه گشتم و چون به حرم رسیدم، همان مرد به سوی من آمد و گفت: ای مرد بازگرد که به سوی وی راه نمی‌بری. بازگشتم و چون آخر شب بود غسل کردم و روی به سوی مزار کردم و چون به حرم رسیدم، همان مرد بار دیگر سر راهم آمد گفت: ای مرد به راستی که به وی نمی‌رسی. گفتم چرا به پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت نمی‌رسم حال آنکه پیاده از کوفه آمده‌ام و اکنون شب جمعه است و بیم آن دارم که همین جا صبح کنم و نیزه داران بنی امیه مرا بکشند. مرد گفت بازگرد که راهی به وی نمی‌یابی. گفتم از چه رو نمی‌رسم؟ گفت: موسی بن عمران از خدای خود اذن گرفته تا به زیارت مزار حسین علیه السلام بیاید و خداوند به وی اجازه داده و او با هفتاد هزار فرشته به مزار او آمده است. اکنون بازگرد و چون به آسمان فراز گشتند بیا. من بازگشتم و به ساحل فرات آمدم و چون سپیده سر زد غسل کردم و به سوی مزار آمدم و وارد شدم و کسی را ندیدم، پس نماز صبح را نزد وی خواندم و به سوی کوفه روانه گشتم.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه از خدای تعالی درخواست می‌کنند که به ایشان اذن

زیارت حسین علیه السلام را بدهد، پس همچنان گروهی فرود می‌آیند و گروهی فرا می‌روند.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: مقبره حسین علیه السلام مساحت بیست ذرع در بیست ذرع است و باغی از باغهای بهشت است و در آن راه عروجی به سوی آسمان هست و هیچ فرشته مقرب و پیامبر فروفرستاده ای نیست مگر آنکه از خدای تعالی درخواست می‌کند که به زیارت وی آید، پس گروهی فرود می‌آیند و گروهی بالا می‌روند.

کامل الزیارات: اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، فدایت گردم ای پسر رسول خدا! در شب عرفه در حرم بودم و حدود سه یا چهار هزار مرد خوش سیما و خوش عطر و بوی با جامه‌هایی بس سپید دیدم که تمام شب را نماز می‌گزاردند و می‌خواستم که به کنار مزار بیایم و بر آن بوسه زنم و دعاهایی بخوانم، ولی از فرط بسیاری زائران نمی‌توانستم به آن برسم و چون سپیده دمید سجده ای کردم و چون سر بر داشتم، احدی از ایشان را ندیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی اینان که بودند؟ گفتم نه. پس فرمود: پدرم از پدرش چنین روایت کرد که چون حسین علیه السلام را شهید می‌کردند، چهار هزار فرشته از پیش روی او عبور کردند. ایشان به آسمان رفتند و خداوند به آن‌ها وحی نمود که ای گروه فرشتگان، بر پسر حبیب و صفیّ من محمد صلی الله علیه و آله گذشتید حال آنکه وی را مظلوم و بی پناه مورد ستم قرار داده و به قتل می‌رساندند و شما او را یاری نکردید؟ پس اکنون به زمین به سوی مزار وی فرود آیید و تا روز قیامت با موهای

پریشان و سر و روی خاک آلوده بر وی بگریید؛ و ایشان تا هنگامه رستاخیز نزد وی هستند.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: فاصله میان مزار حسین علیه السلام تا آسمان هفتم، محل آمد و شد فرشتگان است.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: هیچ فرشته ای در آسمانها نیست مگر آنکه از خدای تعالی درخواست می‌کند که به وی اجازه زیارت مزار حسین علیه السلام را بدهد، پس گروهی فرود می‌آیند و گروهی فراز می‌گردند.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: هر که در یک سال، حسین بن علی علیه السلام را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه زیارت کند، خداوند برای او هزار حج پذیرفته و هزار عمره بی خدشه نویسد و هزار حاجت دنیوی و اخروی او برآورده شود.

کامل الزیارات: باقر علیه السلام: هر که شب عرفه را در سرزمین کربلا باشد و تا عید همان جا بماند و آنگاه بازگردد، خداوند او را از شر و آفت تمام آن سال در امان دارد.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: هر که مزار حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند، خدای تعالی هزار هزار حج به همراه حضرت قائم و هزار هزار عمره به همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و آزادی هزار هزار بنده و بار هزار هزار اسب در راه خدا برای او بنویسد، و خداوند نام او را چنین برد که بنده راستگوی من به وعده من ایمان آورد و فرشتگان گویند که فلانی راستین است و خداوند از فراز عرش وی را پاک و وارسته کرده و در زمین، کرّوبی (سرآمد فرشتگان) نامیده شود.

کامل الزیارات: هشام بن سالم در حدیثی طولانی روایت کند که مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا، آیا پدر شما را زیارت کنیم؟ فرمود آری و نزد وی نماز خوانده شود، و فرمود که پشت سر او نماز می‌خوانند و جلوتر از او به نماز نمی‌ایستند. مرد گفت: پاداش کسی که او را زیارت کند چیست؟ فرمود: بهشت، اگر به امامت او باور داشته باشد. گفت: کسی که از سر بی میلی به او، وی را ترک گوید چه جزا می‌گیرد؟ فرمود: حسرت در روز حسرت. گفت: پاداش آنکه نزد وی مقیم گردد چیست؟ فرمود: هر روز برابر با هزار ماه. گفت: پاداش آنکه برای سفر به سوی او و در کنار مزار او اموالش را خرج کند چیست؟ فرمود: هر درهم با هزار درهم پاداش می‌یابد. گفت: پاداش کسی که در سفر به سوی او جان بسپارد چه؟ فرمود: فرشتگان وی را تشییع می‌کنند و برایش کافور و کفن را از بهشت می‌آورند و چون کفن گشت بر او نماز می‌گزارند و بر روی کفنش کفنی می‌پوشانند و زیر او را با گل و ریحان فرش می‌کنند و زمین را پس می‌رانند تا از پیش روی او تا مسیر سه سنگ پرتاب فرو ریزد و از پشت سرش نیز نظیر همین، و از فراز سرش

و از زیر پایش نیز بسان همین، و از بهشت دری به آرامگاه وی گشوده می‌شود و شمیم خوش و برکت بهشت تا هنگام رستاخیز بر او سرازیر می‌گردد. گفت: آن که نزد وی نماز بخواند چه؟ فرمود: هر که نزد او دو رکعت نماز بگزارد، چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه به وی عطا کند. گفت: پاداش آن که از آب فرات غسل کرده و به زیارت وی آید چیست؟ فرمود اگر به قصد زیارت او، به آب فرات غسل کند، گناهانش بسان همان روز که از مادر زاده شده، از وی ساقط خواهد شد. گوید گفت: پاداش آنکه برای زیارت وی آماده شده و به خاطر مشکلی که دامنگیرش می‌شود، رهسپار نمی‌گردد؟ فرمود: خداوند به هر درهمی که خرج کند، به اندازه کوه احد حسنات می‌دهد و چندین برابر آنچه هزینه کرده، برای وی جایگزین می‌شود و بلایی که نازل شده تا او را نیز دچار کند، از او باز داشته شده و دفع می‌گردد و اموالش نیز محفوظ می‌گردد. گوید گفت: پاداش آنکه نزد وی کشته شود یا حاکمی بر او ستم کرده و او را بکشد چیست؟ فرمود: با ریختن اولین قطره خونش همه گناهانش بخشیده می‌شود و فرشتگان گل او را که از آن آفریده شده، شستشو می‌دهند تا همچون پیامبران مخلص، پاک و خالص گردد و آنچه از جنس گل اهل کفر با وجود وی درآمیخته، از وی زدوده می‌شود و دلش شسته می‌شود و شرح صدر داده می‌شود و از ایمان سرشار می‌گردد و خدای را در حالی دیدار می‌کند که از هر چه که به دلها و تنها درمی آمیزد، پاک گشته است و برای او شفاعت در حق خانواده اش و هزار تن از دوستانش نوشته می‌شود. نماز بر او را فرشتگان به همراه جبرئیل و عزرائیل علیه السلام عهده دار می‌شوند و کفن و کافور او از بهشت آورده شده و مقبره اش بر وی گسترده می‌شود و برایش درون قبر چراغهایی می‌نهند و دری از بهشت برای او گشوده می‌شود و فرشتگان برای او از بهشت تحفه‌ها

می‌آورند و پس از هجده روز به حریم قدسی بهشت فرا برده می‌شود و همچنان در آنجا با اولیاء خدا همنشین خواهد بود تا آنکه نفخه اول که هیچ باقی نمی‌گذارد، وی را دچار نماید. و چون نفخه دوم دمیده شود و او از قبر برخیزد، نخستین کسی است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امیر المؤمنین و جانشینان پیامبران با وی مصافحه می‌کنند و به او بشارت می‌دهند و به او می‌گویند: با ما بمان، و او را بر کنار حوض می‌نشانند و از آن می‌نوشد و هر که را خواهد بنوشاند. گفت: پاداش کسی که در راه آمدن به محضر او محبوس گردد چیست؟ فرمود: در برابر هر روزی که زندانی و اندوهگین گردد، شادمانی روز رستاخیز نصیبش می‌شود. گفت: اگر پس از حبس در راه زیارت او کتک بخورد چه؟ فرمود: به جای هر ضربه ای که می‌خورد یک حوری پاداش می‌گیرد و در برابر هر دردی که به دلش وارد شود هزار هزار کردار نیک برایش نوشته می‌شود و هزار هزار کردار ناپسند از وی پاک می‌گردد و جایگاه او هزار هزار درجه فراتر رود و از مخاطبان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خواهد بود تا آنکه از محاسبه خلاصی یابد و حاملان عرش با وی مصافحه کنند و به او گفته شود که هر چه خواهی درخواست کن. و شکنجه گر او برای محاسبه آورده می‌شود و هیچ از وی نپرسند و ثواب هیچ کاری در دنیا به او داده نمی‌شود و از بالای بازوانش او را گرفته و پیش می‌رانند تا به فرشته ای می‌رسد که او را به شدت پیش می‌راند و به شرابی از حمیم (آب جوشان) و شرابی از غسلین (عرق تن دوزخیان) از او پذیرایی می‌کند و در جوشگاه‌هایی در آتش دوزخ افکنده می‌شود و به او گفته می‌شود که بچش، طعم آنچه که با دستانت بر سر این مضروب که از راهیان به سوی خدا و رسول خدا بود، آوردی و دستانت برایت پیش فرستاده است! آن شکنجه دیده را به پیش او در دوزخ آورند و گویند:

بنگر حال شکنجه گرت و شکنجه‌هایی که دیده را! آیا داغ دلت آرام گرفت و از او قصاص گرفته شده است؟ و او گوید: سپاس خدایی راست که برای من و برای فرزند رسول خدا از او انتقام کشید.

کامل الزیارات: محمد بصری از امام صادق علیه السلام روایت کند که شنیدم، پدرم به یکی از موالی خود که درباره زیارت پرسیده بود، فرمود: زیارت چه کسی و به چه هدفی؟ گفت: زیارت حسین علیه السلام و به هدف خشنودی خدای تبارک و تعالی. پس فرمود: هر که پشت (مقبره) او یک نماز جهت خشنودی خدا بخواند، خداوند را در آن روز که با وی دیدار می‌کند، در حالی دیدار می‌کند که نوری بر اوست که هر چیز را که می‌بیند، در برابر آن بی نور است و خداوند زائران وی را بزرگ می‌دارد و آتش را از آسیب رساندن به ایشان باز می‌دارد و زائر او را مکانی پایین‌تر از حوض کوثر نصیب نمی‌گردد، و امیر المومنین بر کنار حوض ایستاده و با وی دست می‌دهد و از آب حوض به او می‌نوشاند و هیچ کس در وارد شدن او بر حوض، بر او پیشی نمی‌گیرد تا او سیراب گشته و به سوی منزلگاهش در بهشت باز گردد، در حالی که فرشته ای از طرف امیر المومنین با او همراه است و صراط را امر می‌کند که زیر پای او رام و ذلیل باشد و آتش را امر می‌کند که ذره ای از زبانه‌هایش به وی آسیب نرساند تا آنکه از آن بگذرد، در حالی که فرستاده ای که امیر المومنین علیه السلام با او فرستاده، همراه اوست.

به همین سند از زراره از یکی از دو امام علیه السلام: ای زراره! هیچ زن مومنی در زمین نیست مگر آنکه بر او واجب است که فاطمه سلام اللّٰه علیها را با زیارت حسین علیه السلام خشنود سازد. آنگاه فرمود: ای

زراره، چون روز رستاخیز فرا رسد، حسین علیه السلام در سایه عرش نشیند و خداوند زائران وی و پیروانش را گرد آورد تا شاهد کرامت و فیروزی و شادمانی و سرور از امری که تنها خدا وصف آن را داند، باشند و فرستادگان همسران ایشان از حوریان بهشتی به نزد ایشان آمده و می‌گویند: ما فرستاده همسران شماییم که می‌گویند، ما به راستی بس مشتاق شماییم و بس دیر کرده اید؛ و آن سرور و شادمانی که در آن به سر می‌برند ایشان را بر آن می‌دارد که به این فرستادگان بگویند: اگر خدا بخواهد، در آینده ای نه چندان نزدیک، به نزد شما می‌آییم.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: کمترین چیزی که زائر حسین علیه السلام بدان دست می‌یابد آن است که در هر کردار پسندیده اش هزار هزار

کرده پسندیده و برای هر کار ناپسندش یک ناپسند درج می‌شود، و یک کجا و هزار هزار کجا! سپس فرمود: ای صفوان، مژده بده که خدای را فرشتگانی است با شاخه‌هایی از نور که چون فرشتگان ناظر بر انسان بخواهند گناهی را بر زائر حسین بنویسند، آن فرشتگان به این ناظران گویند که بس کنید و آن‌ها صرفنظر می‌کنند و چون کردار نیکی انجام دهد، به ایشان بگویند بنویسید که اینان هستند که «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» {پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها بدل می‌کند}.

کامل الزیارات: حسین بن ثویر بن ابی فاخته گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حسین، هر که به قصد زیارت حسین بن علی علیه

السلام از خانه خارج شود، اگر پیاده باشد به هر گامی برایش یک کار نیکو نوشته می‌شود و یک کار بد از او محو می‌شود، و چون در حرم گام زند، خداوند او را از رستگاران و نجات یافتگان نویسد، و چون آیین زیارت را به جای آورد خداوند او را از پیروزمندان نویسد، و چون قصد بازگشت کند فرشته ای نزد او آید و گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که کار از سر بگیر که همه گذشته ات آمرزیده گشت.

عیون اخبار الرضا: موسی کاظم علیه السلام: از امام صادق علیه السلام درباره زیارت مزار حسین علیه السلام پرسیدند، فرمود: پدرم علیه السلام مرا گفت که هر که آگاه به حق حسین علیه السلام به زیارت وی رود، خداوند نام او را در علیین می‌نویسد. سپس فرمود: هفتاد هزار فرشته آشفته موی و غبارین روی بر گرد مزار حسین علیه السلام هست که تا روز قیامت بر وی می‌گریند.

کامل الزیارات: مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که گویی فرشتگان را می‌بینم که راه را برای مومنین در مزار حسین علیه السلام تنگ کرده اند. گوید گفتم: آیا به چشم وی می‌آیند؟ فرمود: هرگز، هرگز به راستی که چنان در کنار مومنین قرار گرفته اند که صورت ایشان را به دست خود لمس می‌کنند. و خداوند شب و روز از طعام بهشت بر زائران حسین علیه السلام فرو می‌فرستد و فرشتگان پیشخدمت ایشانند و هیچ بنده ای حاجتی از حوائج دنیوی و اخروی نمی‌طلبد مگر آنکه خداوند آن را به وی می‌بخشد. گوید گفتم: به خدا

که این کرامت است. فرمود: ای مفضل، می‌خواهی بیشتر برایت بگویم. گفتم: آری سرورم. فرمود: گویی تختی از نور می‌بینم که نهاده شده و گنبدی از یاقوت سرخ مزین گشته به جواهر، بر آن زده شده و گویی حسین بن علی علیه السلام را می‌بینم که بر این تخت نشسته و گرداگرد او نود هزار گنبد سبز است و گویی مومنان را می بینم که به زیارت وی آمده و بر او سلام و درود می‌گویند و خدای تعالی به ایشان می‌فرماید: ای اولیای من، از من طلب کنید که بس روزهاست که آزار دیده و خوار گشته و مورد ستم قرار گرفته اید و این روزی است که هیچ درخواستی از خواسته‌های دنیایی و آخرتی از من نکنید مگر آنکه برای شما برآورده سازم و خوراک و شرابشان همه از بهشت است و به خدا که این کرامتی است که هیچ چیزی نظیر آن نیست.

کامل الزیارات: ابا بصیر گوید: از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام شنیدم که فرمود: هر که دوست دارد منزلگاهش در بهشت و پناهگاهش بهشت باشد، زیارت مظلوم را ترک نگوید. گفتم: مظلوم کیست؟ فرمود: حسین بن علی، ساکن کربلا. هر که از سر اشتیاق و محبت به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و دوستی با فاطمه و امیر المومنین صلوات اللّٰه علیهم به زیارت وی آید، خداوند او را بر سر سفره‌های بهشت، همسفره ایشان می‌کند، در حالی که مردمان در حال حساب پس دادن هستند.

کامل الزیارات: محمد بن مضارب از مالک جهنی روایت کند که ابا جعفر علیه السلام به من فرمود: ای مالک، همانا خداوند تبارک و تعالی آنگاه

که حسین علیه السلام جان سپرد، چهار هزار فرشته آشفته موی و غبارین روی را بر مزار حسین علیه السلام مامور کرد که تا روز قیامت بر وی می‌گریند، و هر که آگاه از حق حسین علیه السلام به زیارت وی آید، گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده می‌شود و خداوند برای او یک حج می‌نویسد و همچنان در حصن الهی است تا به نزد خانواده اش بازگردد. گوید چون مالک درگذشت و ابا جعفر امام باقر علیه السلام نیز به رحمت خدا پیوست، بر امام صادق علیه السلام وارد شده و این روایت را نزد وی بیان کردم و چون یک حج را ذکر کردم، افزود: و یک عمره، ای محمد.

کامل الزیارات: عبد اللّٰه بن بکیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابن بکیر، خداوند از میان سرزمینهای جهان شش منطقه را برگزیده است. بیت اللّٰه الحرام و مقبره پیامبران و مقبره جانشینان پیامبران و مقتل شهیدان و مسجدهایی که نام خدا در آن جاری است. ابن بکیر، آیا می‌دانی پاداش کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام، در زمانی که جاهلان قدر او را ندانند، بیاید چیست؟ هیچ صبحی نباشد مگر اینکه فریادگری از فرشتگان بر سر مقبره او ندا در می‌دهد: ای جوینده خیر! به سوی خاصه و برگزیده خدا بیا تا با کرامت بازگردی و از پشیمانی در امان مانی و همه اهل مشرق و مغرب جهان به جز آدمیان و جنیان این ندا را می‌شنوند و هیچ فرشته نگاهبانی نباشد مگر اینکه به هنگام خواب این بنده، به سوی این ندا روی کرده و خدا را نزد وی تسبیح گوید و خشنودی خدا را درخواست نماید و هیچ فرشته ای در آسمان نباشد مگر اینکه با تقدیس خداوند، به این ندا پاسخ گوید.

پس صدای فرشتگان اوج گرفته و ساکنان آسمان پایین‌تر صدای ایشان را می‌شنوند و صدای فرشتگان و ساکنان دنیای پایین‌تر شدت گرفته، تا آنکه به اهل آسمان هفتم می‌رسد و پیامبران صدای ایشان را شنیده و بر حال ایشان رحم آورده، بر حسین علیه السلام سلام و درود فرستاده و برای زائران وی دعا می‌کنند.

کشف الیقین: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند هیچ مخلوقی را بیش از فرشتگان نیافریده است و هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان به زیر می‌آیند و تمام شب را بر گرد حرم الهی طواف می‌کنند و چون سپید بدمد به سوی مزار پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌روند و بر او سلام می‌دهند و آنگاه به مزار امیر المومنین آمده و بر وی سلام می‌دهند و به مزار حسن بن علی علیه السلام می‌آیند و بر وی سلام می‌دهند و سپس به مزار حسین علیه السلام می‌آیند و بر او سلام می‌فرستند و پیش از آنکه خورشید طلوع کند به آسمان عروج می‌کنند. آنگاه فرشتگان روز، به شمار هفتاد هزار، فرود می‌آیند و تمام روز را به گرد بیت الحرام طواف می‌کنند و چون خورشید غروب کند به سوی مقبره پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می‌روند و بر او سلام می‌دهند و آنگاه به مزار امیر المؤمنین آمده و بر وی سلام می‌دهند و به مزار حسن بن علی علیه السلام می‌آیند و بر وی سلام می‌دهند و سپس به مزار حسین علیه السلام می‌آیند و بر او سلام می‌فرستند و پیش از آنکه خورشید پنهان گردد، به آسمان فراز می‌گردند. و سوگند به آنکه این جانم در دست اوست، به راستی که پیرامون آرامگاه او چهار هزار فرشته آشفته موی و غبارین روی هست که تا روز رستاخیز بر وی شیون می‌کنند و در

روایتی آمده که خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار فرشته آشفته موی و غبارین روی را مامور به امر حسین کرده که هر روزه بر وی درود و صلوات می‌فرستند و برای زائرانش دعای خیر می‌کنند و رئیس ایشان فرشته ای است به نام منصور؛ و هیچ زائری به زیارت وی نیاید مگر اینکه به پیشواز وی روند و هیچ وداع کننده ای از وی خداحافظی نکند مگر آنکه وی را بدرقه نمایند و هیچ زائری بیمار نگردد مگر آنکه به عیادت وی آیند و هیچ یک نمیرد مگر آنکه بر جنازه اش نماز کنند و پس از مرگش برای او طلب آمرزش نمایند.

کامل الزیارات: عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که مزار حسین علیه السلام را در یکی از سه شب زیارت کند، خداوند تمام گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد. گوید عرض کردم: کدام سه شب؟ فرمود: شب عید فطر، شب عید قربان و شب نیمه شعبان.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: مقبره حسین بن علی علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع است و آن باغی است از باغ‌های بهشت و از آنجا فرازگاهی به آسمان هست و هیچ فرشته مقرّبی و پیامبر مرسلی نیست مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن را می‌کند، از این رو همواره گروهی در حال فرود آمدن به سمت زمین هستند و گروهی در حال بالا رفتن.

فرحة الغری: امام صادق علیه السلام: چهار منطقه از زمین بودند که در روزهای طوفان نوح به خداوندگار عالم گلایه و لابه کردند: بیت المعمور (زمینی در آسمان هفتم) که خداوند آن را به آسمان برد، الغریّ، کربلا و طوس.

کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام: زمین کعبه به زبان آمد که کجا همچون منی یافت می‌شود که خانه خدا بر پشتم بنا شده و مردمان از هر راه ناهموار دوری رو به سوی من رهسپار می‌گردند و حرم الهی و محل امن وی قرار گرفته ام؟! پس خدا به او وحی نمود که بس کن و آرام بگیر! ارزش آنچه بدان فضل و برتری یافته ای، در برابر آنچه به زمین کربلا عطا شده، تنها همچون سوزنی است که در آب دریا فرو کنند و ذره ای از آب دریا را با خود برگیرد؛ و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلتی نمی‌بخشیدم و اگر آن که را زمین کربلا در دل گرفته نبود، هرگز تو را نمی‌آفریدم و آن خانه ای که بدان مباهات می‌کنی را هم خلق نمی‌کردم. پس آرام گیر و فرو بنشین و دنباله ای فروافتاده و خوار و زبون باش، بی سرکشی و بی خودبزرگ بینی در برابر زمین کربلا، وگرنه تو را به قعر زمین فرو می‌برم و به آتش دوزخ پرتاب می‌کنم.

کامل الزیارات: ابی جعفر علیه السلام: خدای تبارک و تعالی زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از زمین کعبه آفرید و آن را مقدس داشت و بر آن برکات نازل داشت و همچنان پیش از آفرینش مخلوقات، مقدس و مبارک بود و همچنان چنین ماند تا آنکه خداوند آن را بهترین

زمین در بهشت قرار دهد و بهترین منزلگاه و سکونتگاهی که خداوند دوستداران خود در بهشت را در آن سکنی دهد.

کامل الزیارات: علی بن حسین علیه السلام: خداوند بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه زمین کعبه را بیافریند و حرم خود قرار دهد، زمین کربلا را به عنوان حرم امن و مبارک خود برگزید و چون خداوند تبارک و تعالی زمین را به زلزله افکند و پهنه آن را به سیر و حرکت درآورد، کربلا همانطور که بوده، با تربتی نورانی و زلال، بر فراز آسمان رود و در بهترین بوستان از بوستانهای بهشت و در بهترین منزلگاه بهشت که تنها پیامبران و رسولان - و یا فرمود: - رسولان اولوالعزم در آن ساکن شوند، نهاده شود؛ چرا که آن چونان ستاره مرواریدگون (کوکب درّی) که برای اهل زمین می‌درخشد، درخشان خواهد بود و نور آن چشم همه اهل بهشت را می‌گیرد و این زمین فریاد بر می‌آورد که من آن زمین مقدس پاک مبارکی هستم که سرور شهیدان و سرور جوانان اهل بهشت را در دل خود داشتم.

کامل الزیارات: امیرالمؤمنین علیه السلام: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم در سرزمینی به نام کربلا به خاک سپرده می‌شود که گنبد (زمین گنبدی) اسلام در آن قرار دارد که خدا مومنینی را که در طوفان به همراه نوح ایمان آوردند، بر روی آن نجات داد.

مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام: همانا که تربت قبر حسین علیه السلام مُشکی مبارک است که هر که از شیعه ما آن را بخورد، برایش شفای از هر بیماری باشد و هر که از دشمنانمان آن را بخورد، همچون پی که ذوب می‌شود، بدنش ذوب گردد. و چون از تربت قبر حسین علیه السلام خوردی، بگو: پروردگارا من به حق فرشته ای که آن را در مشت گرفت، و به حق پیامبری که آن را نزد خود نگه داشت و به حق وصی ای که در آن است، از تو مسألت می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و آن را برایم شفای از هر بیماری و عافیت از هر بلاء و ایمنی از هر ترسی قرار دهی. به لطف و رحمتت ای مهربانترین مهربانان و سلام و درود خدا بر محمد و آل محمد. و نیز می‌گویی: خداوندا من گواهی می‌دهم که این ترتب، تربت ولیّ تو صلوات اللّٰه علیه است و گواهی می‌دهم که این شفای از هر بیماری و ایمنی از هر ترسی است برای هر کس از خلقت که خواهی، و من به لطف و رحمتت گواهی می‌دهم که هر آنچه درباره ایشان گفته شده است، تنها همان حق از جانب تو است و راست گفتند فرستادگان.

و به سندی دیگر از ابی الحسن امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر که تسبیح ساخته از تربت را در دست بگرداند و با هر دانه آن بگوید: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر، خداوند در برابر آن برایش شش هزار حسنه نویسد و شش هزار سیئه را بزداید و شش هزار درجه بر درجات وی بیفزاید و نظیر همین برایش شفاعت ثبت نماید.

مولف المزار الکبیر به اسنادی از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: همانا فاطمه دختر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله، تسبیحی از نخ پشمین بافته شده گره خورده بر آن به شمار اللّٰه اکبرها داشت و حضرت علیها السلام آن را در دست می‌گرداند و اللّٰه اکبر و سبحان اللّٰه می‌گفت تا آنکه حمزه بن عبدالمطلب کشته شد و او تربت وی را برگرفت و با آن تسبیح‌هایی ساخت و مردم نیز از تربت او تسبیح ساختند، و چون حسین صلوات اللّٰه علیه شهید شد، این امر به وی عدول داده شد و تربت او را به خاطر فضل و مزیتی که دارد، استفاده نمودند.

المصباحین: ابا الحسن موسی کاظم علیه السلام: مومن از پنج چیز بی نیاز نیست: مسواک و شانه و سجاده و تسبیحی با سی و چهار دانه و یک انگشتری عقیق.

و در روایت دیگری است: در اولی حمد و یازده بار قل یا ایها الکافرون و در دومی حمد و یازده بار قدر و قنوت می‌خواند و می‌گوید: خدایی جز اللّٰه نیست از سر عبودیت و بندگی، خدایی جز اللّٰه نیست به حق و به راستی، خدایی جز اللّٰه نیست و یکتای یکتاست، خدایی که وعده اش را محقق نمود و بنده اش را یاری نمود و احزاب را به تنهایی در هم شکست، پاک و منزه است فرمانروای آسمانهای هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه میان آن‌هاست و آنچه در آن‌هاست و منزه است اللّٰه پروردگار عرش عظیم که بر محمد و خاندانش درود فرستد و درود بر فرستادگان، و حمد و ثنا از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام: چون به زیارت امام حسین علیه السلام روی، به حال حزن و اندوه و با سر و روی ژولیده و آشفته و تشنه لب و گرسنه به زیارت برو، چرا که حسین علیه السلام اندوهگین و مصیبت دیده و آشفته موی و غبارین روی و تشنه لب و گرسنه کشته شد و از او حاجاتت را درخواست کن و از نزد او بازگرد و آنجا سکنی مگزین.

احتجاج: امام حسن عسکری علیه السلام، به نقل از پدرانش فرمود: «محمد بن مسلم بن شهاب زهری نزد امام سجاد علیه السلام آمد و غم زده و اندوهناک بود. امام سجاد علیه السلام به او فرمود: «چرا غمناکی؟» پاسخ داد: «یا ابن رسول اللّٰه، پیوسته غم و اندوه بر من فرود می‌آید؛ زیرا به وسیله حسدبران بر نعمت‌هایی که دارم، و به سبب توقعی که از من دارند، و هم از آن‌ها که امید خیر از آن‌ها دارم و به آن‌ها احسان می‌کنم اما گمانم اشتباه است در بوته امتحان قرار گرفته ام.» آن حضرت فرمود: «زبانت را نگهدار و برادران و دوستانت را با خود داشته باش.»

زهری گفت: «یا ابن رسول اللّٰه، من در آغاز سخنم گفتم که به آن‌ها نیکی می‌کنم.» فرمود: «مبادا به خودت خوشبین باشی؛ مبادا سخنی بگویی که دل‌ها پذیرای آن نیست، اگرچه خودت برای آن عذر داری؛ اما این طور نیست که از هر کس که بدی به گوش ات رسیده، بتوانی عذری برایش بتراشی.»

سپس فرمود: «ای زهری، هر کس عقلش از کامل‌ترین چیزهایی نباشد که دارد، هلاکتش درآسان‌ترین چیزی است که دارد.» سپس فرمود: «ای زهری، نمی‌توانی مسلمین را به جای خانواده خود بگذاری، سالخوردگان شان را به جای پدر بگیری، خردسالشان را به جای فرزند خود قرار بدهی، هم سن و سال خود را به جای برادر بگذاری، و به هر کدام از آن‌ها که دوست داری، ستم کنی، و به هر کدامشان نفرین کنی، و آبروی هر کدام را دوست داری، ببری. اگر ابلیس لعنه اللّٰه به تو این گونه وانمود که بر یکی از مسلمانان اهل قبله برتری داری، بنگر اگر از تو سالخورده‌تر است، بگو: او در ایمان و عمل صالح از من سبقت گرفته، پس بهتر از من است؛ و اگر از تو کم سال‌تر است، بگو: من در گناهان از او پیش افتاده‌ام و او از من بهتر است؛ و اگر هم سن تو است، بگو: من به گناه خودم یقین دارم و درباره او شک دارم و نباید به سبب شک خود، از یقین خویش درگذرم؛ و اگر دیدی مسلمانان بزرگت می‌شمارند و به تو احترام می‌گذارند، بگو: به من تفضل کردند؛ و اگر جفا و دوری از آن‌ها دیدی، بگو: اثر گناهی است که کردم؛ و چون چنین حساب کنی، خدا زندگی را بر تو آسان می‌گیرد و دوستانت فزون و دشمنانت کم می‌شوند؛ آن گاه از نیکی آن‌ها شاد می‌شوی و از جفایشان افسوس نمی‌خوری. بدان، گرامی‌ترین مردم در نزد آن‌ها، کسی است که خیرش به آن‌ها برسد، و نسبت به آن‌ها بی نیاز و خودنگهدار باشد؛ و پس از آن، کسی است که از آن‌ها حیا می‌کند، اگرچه به آن‌ها نیازمند است. همانا، مردم دنیا به دنبال مالند، و هر کس که در این کار با آن‌ها رقابت نکند، گرامی است؛ و از این گذشته، اگر مالی به آن‌ها برساند، عزیزتر و گرامی‌تر خواهد بود.»

مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: «خوش برخوردی با خلق خدای تعالی، در غیر معصیت، از فزونی فضل خدای عزوجل در حق بنده او است. هر کس که در پنهانی خشوع دارد، در آشکارا خوش برخورد است. با خلق خدا معاشرت کن، نه برای بهره دنیا و طلب جاه و خودنمایی و شهرت؛ و به این سبب، از مرز دین بیرون مرو تا خود را همرنگ دیگران بسازی و به شهرت برسی؛ چون برایت هیچ سودی ندارند و آخرت، بی فایده از دستت می‌رود. هر کسی را که از تو بزرگ‌تر است، مانند پدر بشمار، و کوچک‌تر را چون فرزند؛ و هم سن و سال را همچون برادر؛ و آنچه را که در خود به یقین می‌دانی، به خاطر شکی که به دیگری داری، کنار نگذار؛ و در امر به معروفت مدارا کن، و در نهی از منکرت، مهر بورز؛ و در هیچ حال خیرخواهی را ترک نکن. خدای عزوجل فرموده: «و قولوا للناس حسنا. »، {و به مردمان سخن نیک گویی.} و از کسی که رابطه ات با او، تو را از یاد خدا بازمی دارد، و انس با او از اطاعت خدا دورت می‌سازد، قطع رابطه کن؛ زیرا او از اولیای شیطان و یاوران او است؛ و دیدار آنان، تو را به سستی در امر حق واندارد که آن، زیان آشکار و بزرگی است، و آخرت تو را، بی سود و فایده، از دست تو می‌رباید.»

محاسن: امام صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: «هنگامی که یکی از شماها یار یا برادرش را دوست دارد، این موضوع را به او اعلام کند.»

محاسن: صالح بن حکم گفت: «شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «کسی به من می‌گوید تو را دوست دارم؛ من چگونه بدانم که

او مرا دوست دارد؟» فرمود: «به دلت رجوع کن؛ اگر دیدی که دوستش داری، او نیز دوستت دارد.»

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «فرزانه‌ترین مردم، آن کسی است که از مردم نادان بگریزد.»

امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس ببیند برادرش در کار بدی است و او را از آن باز ندارد، در حالی که توانایی دارد، به او خیانت کرده؛ و هر کس از دوستی احمق کناره نگیرد، در آستانه این است که اخلاقِ او را بگیرد.»

خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: «با چهار کس نزدیکی و دوستی مکن: احمق، بخیل، ترسو، و دروغگو؛ اما احمق چون می‌خواهد سودی به تو برساند، به عوض، زیان به تو می‌رساند؛ اما بخیل از تو می‌گیرد و به تو نمی‌دهد؛ اما ترسو از تو و والدینش می‌گریزد؛ و اما دروغگو چه بسا که راست می‌گوید و کسی باورش نمی‌کند.»

امالی طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «چهار چیز قلب‌ها را تباه می‌کند: خلوت با ز ن‌ها، بهره بردن از آن‌ها، عمل به نظرات آن‌ها، و همنشینی با مرده‌ها.» گفته شد: «یا رسول اللّٰه، همنشینی با مرده‌ها

چیست؟» فرمود: «همنشینی با هر گمراه بی ایمان و سرپیچی کننده از احکام.»

امالی صدوق: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه؛ زیادی مناقشه با زنان؛ (یعنی گفتگو با آن‌ها) مجادله با احمق، که او می‌گوید و تو هم می‌گویی و به خیری نمی‌انجامد؛ و نشستن با مرده‌ها.» گفتند: «یا رسول اللّٰه، مرده‌ها چه کسانی هستند؟» فرمود: «هر توانگر خوشگذرانی.»

سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، در مجلسی نمی‌نشیند که در آن به امام دشنام بدهند و درباره مسلمانی عیب گویی کنند؛ چون خدا می‌فرماید: «و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و إما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین. »، {و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از توجّه، [دیگ] با قوم ستمکار منشین.}

امالی طوسی: امام صادق علیه السلام، از پدرانش، تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، که فرمود: «نگاه به عالم عبادت است؛ نگاه به امام عادل

عبادت است؛ نگاه به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است؛ و نگاه به برادری که در راه خدا با هم دوستند، عبادت است.»

اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: «محبت نیکان به نیکان، ثواب نیکان است؛ و محبت بدکاران به نیکان، فضیلت نیکان است؛ و دشمنی بدکاران با نیکان، زینت نیکان است؛ و دشمنی نیکان با بدکاران، مایه رسوایی بدکاران است.»

از کتاب قضاء حقوق: «امام صادق به یکی از اصحابش، پس از سخنی که با او داشت، فرمود: «همانا مومنان، از اهل ولایت ما و شیعه ما، هنگامی که به یکدیگر می‌رسند، پیوسته خدا رو به سوی آن‌ها دارد، تا از هم جدا شوند؛ و پیوسته گناهانشان فرو می‌ریزد، چنانچه برگ فرو می‌ریزد؛ و پیوسته دست خدا به همراه دست آن کسی است که یارش را بیشتر دوست دارد.»

نوادر راوندی: امام صادق علیه السلام، از پدرانش، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: «مومن با مومن آرامش می‌یابد، چنانچه دل تشنه با آب خنک به آرامش می‌رسد.»

امالی صدوق: در خبر مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «هر کس یک نیاز شخص نابینا را، از نیازهای دنیا، برآورده سازد، و دنبال

آن روانه شود تا خدا نیاز او را برآورده سازد، خدا به او عطا می‌کند برکناری از نفاق، و برکناری از دوزخ را، و هفتاد حاجت را در دنیا برایش برآورده می‌سازد؛ و پیوسته در رحمت خدای عزوجل شناور است تا از انجام کارِ نابینا برگردد.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام: از امام صادق علیه السّلام در باره طاعون سؤال شد، آن حضرت فرمودند: برای عدّه ای عذاب و برای عدّه ای دیگر رحمت است، گفتند: چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی‌دانید آتش جهنّم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنّم که با کافرین در آنجا هستند، مایه رحمت است؟

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل می‌کند که امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: طاعون، مرگ سریع است.

حضرت فرمودند: موردی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فرار از طاعون مثل فرار از جهاد است، درباره گروهی از ساکنین مرزها در مقابل دشمن بود، در آنجا طاعون آمد، آن‌ها خانه‌هایشان را خالی و فرار کردند. پس رسول خدا (ص) آن سخن را در خصوص این افراد فرمودند.

نوادر: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:هان ای مردم! مرگ را، مرگ را در نظر آورید! مرگ با آنچه در اوست، آمد با رَوْح و راحت و یورشی مبارک برای بردن به بهشت بلند مرتبه، از برای آنان که در دنیا زیست می‌کردند ولی دل به آخرت داشتند، و این جا را مزرعه آن جا قرار داده و نسبت به عالم خلود شوق وافر داشتند. مرگ با آنچه در اوست آمد، با تیره بختی، پشیمانی و بازگشت زیانبار آمد به سوی جهنم. برای آن‌هایی که در دنیا فریب خورده اند کسانی که تلاششان برای دنیا و رغبتشان در آن بود.

نوادر: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سوال شد: زیرکترین مومنان چه کسی است؟ فرمود: کسی که همیشه به یاد مرگ است و برای آن مهیاتر است.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای مردم، تمام افراد بشر در گریز خود برخورد می‌کنند با چیزی که از آن فرار می‌کرده اند، که همان مرگست و اجل و مدت زندگی همان زمانی است که نفس، او را به مرگ سوق می‌دهد و رهبری می‌کند، و فرار از آن عین برخورد و رسیدن به آن است.

خصال: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و او از جدش علیهم السلام نقل فرمود: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه علّت این همه به مرگ و مردن اشتیاق داری؟ فرمود: وقتی دیدم خداوندی که دین ملائکه و انبیا و رسولانش را برای من انتخاب کرد،

دانستم آن کسی که با من با این لطف و کرامت برخورد کرد، به یقین مرا فراموش نمی‌کند، به همین خاطر مشتاق لقایش هستم.

عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام فرمود: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: از دنیا خسته شده‌ام و از خدا مرگ می‌طلبم. حضرت فرمود: از خدا حیات و زندگی بخواه برای آنکه او را اطاعت کنی، نه آنکه به نافرمانی اش آلوده شوی. پس اگر زنده باشی و به اطاعت خدا بپردازی، برایت بهتر از آن است که بمیری و نه معصیتی از تو برآید و نه طاعتی.

روضه الواعظین: و نیز در خطبه ای دیگر می‌فرماید: پس نجات و خلاصی از مرگ نیست کسی را که می‌ترسد از مرگ، و عطا نشده است بقائی در دنیا کسی را که بقا را دوست می‌دارد. و کسی که به دنبال عنان آرزوهایش رفته، اجلش او را لغزانده! زمانی که تو (در اثر گذشتن ایام عمر) پشت به دنیا کرده (و رو به طرف مرگ نهاده ای) و مرگ (هم به سوی) تو رو می‌آورد، پس چه زود (میان تو و مرگ) ملاقات خواهد بود. بر حذر باشید! بر حذر باشید! به خدا قسم هر آینه بر گناه پرده پوشیده، تا جایی که گویا آمرزیده است.

جامع الاخبار: مردی به ابوذر- رحمة اللّه علیه- گفت که: ای ابوذر! ما را چه می‌شود که مرگ را ناخوش داریم؟ ابوذر گفت: از برای آنکه شما دنیا را آبادان کرده اید، و آخرت را ویران ساخته اید، پس ناخوش دارید که از

آبادی به سوی ویرانه منتقل شوید؛ پس به ابوذر گفت که: آمدن و ورود ما را بر خدای عز و جل چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت: امّا نیکوکار، چون غائب و مسافری است که از سفر باز آید، و بر کسان خود وارد شود. و امّا بدکار، چون غلام گریخته است که بر آقای خود وارد گردد. آن مرد گفت: حالِ ما را در نزد خدای- تعالی- چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت که: عمل‌های خود را بر کتاب خدا عرضه دارید. به درستی که خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ». {بی تردید نیکان در نعمت اند و قطعا بدکاران در دوزخ هستند} آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟ ابوذر گفت: {رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است}.

دعوات راوندی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: آرزوی مرگ نکنید؛ زیرا ترس و اضطراب کسی که از مرگ خبر می‌شود، بسیار شدید و سخت است. یکی از خوشبختی‌های انسان، این است که عمرش طولانی باشد و در نتیجه با توبه و انابه به سوی قیامت و سرای ابدی برود.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: فاصله بین شما و بین اینکه چیزی ببیند که شاد و خرم از آینده خود شود به همین است که جانتان به اینجا برسد و با دستش اشاره به حلق خود کرد.

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه جان یکی از شما به این جا (گلو) برسد، به او گویند: هر غم و غصه ای که در دنیا داشتی، از آن

در امان هستی؛ و گویند: اکنون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام اللّٰه علیها مقابل تو هستند.

روضه کافی و تفسیر عیاشی: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام نقل نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود: اهل تقوا علائم و نشانه‌هایی دارند که به آن شناخته می‌شوند: راستی در گفتار؛ مراعات امانت؛ پایبندی به عهد و پیمان؛ و کم بخل و عجز و ناتوانی داشتن؛ سرکشی و مراقب حال خویشاوندان؛ مهربانی و محبت به ضعیفان؛ با زنان آمیزش و ارتباط کم داشتن؛ بذل و بخشش؛ از کارهای نیک دریغ نداشتن؛ خوشرویی و خوش خلقی؛ حلم و بردباری فراوان؛ دنبال علم و دانش و تحقیق بودن؛ پی جویی از آنچه که انسان رابه خدا نزدیک می‌کند. «طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»، {خوشا به حال آنان و بازگشت خوبی دارند} و درخت طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است و در خانه هر یک از مؤمنین و اهل بهشت شاخه ای از آن وجود دارد که هر چه را که مؤمن نیت کند و هر رقم خواسته ای که داشته باشد، خداوند از همان شاخه به او می‌دهد. و این درخت به قدری بزرگ است که فرضا اگر اسب سواری با سرعت هر چه بیشتر اسبش را براند و تا مدت یک صد سال برود، از سایه این درخت بیرون نمی‌رود. و اگر پرنده ای از پایین این درخت شروع به پرواز نماید، به نقطه بالای آن نمی‌رسد، گرچه به پیری برسد. شما را هشدار می‌دهم که برای رسیدن به چنین جایی همت گمارید. مؤمن به مسئولیت‌هایی که خود دارد می‌پردازد و مردم هم از طرف او در راحت و آسایش هستند. هنگامی که تاریکی شب فرا می‌رسد، صورت خود را بر

زمین نهاده و با اعضای ارزشمند بدن خود به حالت سجده در آمده و با خدای خویش مناجات می‌کند و درخواست رهایی از آتش دوزخ می‌نماید؛ شما هم این چنین باشید.

نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمود: چه بسا روزه داری که از روزه اش جز تشنگی نتیجه ای نمی‌گیرد؛ چه بسا شب زنده داری که جز زحمت بی خوابی و رنج بیداری، چیزی ندارد؛ و چه با ارزش است خواب زیرکان و خوردن و روزه نبودن آنان.

و نیز فرمود: اما بعد، مردم! من توصیه و سفارش می‌کنم شما را به پرهیزکاری و تقوای آن خدایی که آفرینش شما از او سرچشمه گرفته و بازگشت شما هم به سوی اوست و به یاری او، به اهداف خود می‌رسید. اوست نهایت آمال و آرزوی شما و راه شما به او منتهی می‌گردد و اوست پناهگاه شما در مشکلات. تقوا داشته و از او بترسید که درمان دردهای درونی و امراض قلبی شما در سایه تقوا است؛ کوردلی شما با تقوا معالجه شده و بینش باطنی به شمامی دهد؛ شفا و بهبودی از امراض جسمی هم با تقوا به دست می‌آید؛ در اثر تقوا سینه‌های فاسد و افکار تباه به صلاح و سلامت گرایش می‌یابد؛ آلودگی باطن تبدیل به پاکی و طهارت نفس می‌شود؛ پرده حجاب از جلوی چشم کنار می‌رود؛ ناراحتی و اضطراب قلبی به امن و آرامش مبدل می‌شود؛ و ظلمت و تاریکی درونی جای خود را به روشنایی می‌دهد. بنابراین شما طاعت و بندگی خدا را از خود دور نکرده و مانند لباس زیرین به خود نزدیک کنید و چون لباس رو، بین خود و تقوا فاصله ندهید، بلکه آن را از لباس زیرپوش هم

نزدیک‌تر کرده و به خود چسبانده و در اعماق بدن و درون خود قرار دهید. اطاعت و فرمان خدا را در تمام کارهای خود امیر و فرمانفرما قرار دهید؛ تقوا را آبشخور و جایگاه سیرابی خود در روز قیامت نمایید و آن را وسیله و شفیع درگاه خدا، برای رسیدن به خواسته‌های خود بدانید. همین تقوا و اطاعت سپری است نگهدارنده در آن روز وحشت و اضطراب؛ چراغی است فروزان در دل قبرها؛ سکون و آرامش است در وحشت و ترس طولانی برزخ؛ گشایش و آسایشی است در منازل و موطن‌های خطرناک و وحشت زا. اطاعت و تقوا دژ محکمی است که از عوامل تلف کننده و زیان آور که از هر ناحیه انسان را تهدید می‌کند، مصون می‌دارد و از خوف و وحشت‌هایی که پیش هست و از شعله‌های آتش فروزان که همه چیز را می‌سوزاند، رهایی می‌بخشد. هر کس که دارای تقوای الهی باشد، مشکلات و شداید هر چه هم بزرگ و نزدیک باشد، بر طرف خواهد شد؛ ناکامی‌ها و تلخی‌ها برایش گوارا و شیرین می‌شود؛ امواج متراکم دشواری‌ها فروکش خواهد کرد؛ امور سخت رنج بار سهل و آسان خواهد گشت؛ باران لطف و کرامت الهی پس از قحط و خشکی سرزمین دل‌ها ریزش می‌نماید؛ لطف و محبت خدا و رحمت بازداشته شده، بار دیگر شامل حال خواهد شد؛ نعمت‌های بی پایان از دست رفته، با وسعت هر چه بیشتر روی خواهد آورد؛ و سیل بارش برکات و الطاف الهی پس از نقصان و ضعف، سرازیر می‌شود. بنابراین از خدا بترسید و بپرهیزید که شما را با مواعظ و اندرزهای خود به سوی منافع خود شما جلب می‌کند و توسط پیامبران، این مواعظ را به شما ابلاغ می‌نماید و با نعمت‌های بیکران، بر شما منت نهاده است. پس شما خود را بنده منقاد او دانسته و با اطاعتش حق او را ادا کنید.

کنز کراجکی: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که ملازم و پایبند یک خصلت باشد، دنیا و آخرت در اختیار او است و کامیابی دخول به بهشت را به دست می‌آورد. سؤال شد: آن چیست؟ فرمود: تقوا. آن کس که می‌خواهد از همه عزیزتر باشد، راهش این است که از خدا بترسد. سپس آیه«وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» را تلاوت فرمود.

معانی الاخبار و أمالی صدوق: در حدیث آن پیرمرد شامی که از امیر مؤمنان علیه السّلام سؤال کرده بهترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: آنکه ترس و خوفش از خدا بیش از همه باشد؛ آنکه تقوای عملی او بیش از همه باشد آنکه زهد و پارسایی او در دنیا بیش از همه باشد.

معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از امیر مؤمنان علیه السّلام سؤال شد: زهد و پارسایی در دنیا چیست؟ فرمود: چشم پوشی و بر کنار بودن از محرمات الهی.

معانی الاخبار: ابی الطفیل گفت: شنیدم که امیر مؤمنان علیه السّلامی فرمود: زهد و پارسایی در دنیا، کوتاه کردن آمال و آرزوها است و شکر و سپاس هر نعمتی، پرهیز کردناز آنچه که خدا حرام فرموده است.

معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی در دنیا این نیست که انسان اموال خود را ضایع کند و از دست بدهد یا حلال خدا را بر خود حرام نماید، بلکه حقیقت زهد این است که انسان اعتماد و دلگرمی بیشتراز آنچه که در اختیار دارد و بیشتر از آنچه که در قدرت و در دست توانای خدا است نداشته باشد.

معانی الاخبار و امالی صدوق و عیون اخبار الرضا: از حضرت جواد، از پدر بزرگوارش، از جدش علیهم السّلام روایت است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد: زاهد و پارسا در دنیا کیست؟ فرمود آن کس که از روی ترس از حساب، از حلال‌ها و لذت‌های مشروع صرف نظر کرده و از روی ترس از عقاب و عذاب، حرام‌ها و کارهای نامشروع را ترک می‌کند.

خصال: نوف از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: ای نوف! خوشا به حال پارسایان و زاهدان در دنیا و راغبان و خواهندگان آخرت! آنان زمین را تختخواب خود، خاک را بستر خواب خود، آب را آشامیدنی گوارا و پاکیزه خود، قرآن را ملازم خویش و دعا را شعار و شغل همیشگی خود قرار داده اند، به کلی از دنیا دل بر کنده اند و مانند عیسی بن مریم آن را کنار زده اند...

خصال و امالی صدوق: ابوالدرداء می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که از نعمت صحت و سلامتی، امنیت راه و غذای روزانه خود برخوردار باشد، دنیا به او داده شده. ای پسر خثعم! از خوراک

مقداری که پاسخ گرسنگی را بدهد و از لباس آن اندازه که عورت و بدن را بپوشاند کافی است، و اگر خانه مسکونی که نیازت را برطرف کند داشته باشی چه بهتر و مرکبی که سوارش شوی خیلی بهتر و اگر اینها نشد، ناراحت نباش؛ نان و آب گودال کافی است و مازاد بر این یا حساب دارد یا عقاب.

ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که از رفتن دنبال روزی و تأمین زندگی احساس شرم و خجلت نکند و در هر گونه فعالیت زندگی اقدام نماید، هزینه زندگی اش را سبک و آسان به دست می‌آورد و کارش منظم و خانواده اش در نعمت خواهد بود، و هر کس که دارای حالت زهد و پارسایی باشد، خداوند حکمت و دانش به قلبش القا می‌کند، زبانش را به آن گویا می‌گرداند، او را به تمام عیوب دنیا و درد و درمانش بصیر و بینا می‌نماید و با ایمان سالم از دنیا خارج و به دارالسّلام بهشت وارد می‌سازد.

ثواب الاعمال: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در ضمن گفتگو و مناجاتی که خدا در طور با موسی علیه السّلام داشت چنین آمده: به امت خود ابلاغ کن که بهترین وسیله ای که اهل قرب به من نزدیک و مقرب می‌شوند، گریه از خوف و خشیت از من است، و بهترین عبادتی که عبادت کنندگان من باید آن را در نظر داشته باشند، پرهیز از محرمات است، و بهترین زینتی که من بندگان خود را به آن آراسته می‌بینم، پارسایی و زهد در دنیاست و چشم پوشی از آنچه که در واقع به آن نیازی ندارند. موسی علیه السّلام عرض کرد: ای پروردگاری که از

هر کریم و بخشنده ای کریم تری! در مقابل این عمل چه پاداشی به آنان عنایت می‌فرمایی؟ خدا فرمود: ای موسی! آن اشخاصی را که با گریه از خوف و خشیت من به من مقرب و نزدیک می‌شوند، در بلندترین مقام بهشتی که هیچ کس در آن مقام مرتفع با آنان شریک نیست جای خواهم داد. و اما آنان که با ورع و پرهیزکاری از محرمات حق عبادت مرا انجام می‌دهند، این پاداش را دارند که من اعمال تمام بندگان را تفتیش و بررسی می‌نمایم، ولی اعمال آن‌ها را از جهت شرم و حیایی که از آن‌ها دارم، تفتیش نمی‌نمایم. و اما آنان که با زهد و پارسایی در دنیا به من تقرب می‌جویند، من تمام بهشت را در اختیارآن‌ها قرار می‌دهمو در هر جا که بخواهند جایگزین می‌شوند.

محاسن: حضرت صادق علیه السّلام به شخصی فرمود: اهل آخرت امور آخرت خود را محکم و منظم نموده اند، همچنان که دنیاداران و اهل دنیا کارهای دنیوی خود را مرتب و محکم نموده اند. و دنیا و زندگی دنیا شاهد خوبی است که به وسیله آن به آخرت و آن جهانی که از دید ما غایب و پوشیده است، پی برده و به آن اعتقاد و ایمان حاصل می‌شود. تو نیز آخرت را و ایمان به آن را از راه تفکر در دنیا و وضع آن طی کن و به دنیا جز به نظر اعتبار و عبرت و پند گرفتن نگاه نکن.

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی کلید سعادت اخروی و رمز نجات از دوزخ است. و زهد یعنی چشم پوشی و رها کردن آنچه که انسان را از یاد خدا باز می‌دارد، بی اینکه تأسف و اندوهی بر اثر از دست دادن دنیا داشته یا خوشحالی به خود راه دهد،

نه در انتظار فرج و گشایشی باشد و نه توقع تشکر و سپاسگزاری مردم یا دریافت پاداشی را داشته باشد، بلکه فقر و فوت مال را آسایش و راحت و داشتن آن را آفت و خطری بداند که باید همیشه از خطر و آفت گریزان و در مقام تحصیل آسایش باشد. و زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا و گمنامی را بر مقام و جاه و عزت، زحمت و مشقت را بر آسایش، گرسنگی را بر سیری، پایان نیک را بر دنیای نقد و حاضر و ذکر و یاد خدا را بر غفلت ترجیح دهد و در حالی که بدنش در دنیا است، روح و دلش در آخرت و به فکر آن باشد.

کافی: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی، ثروت و بی نیازی حقیقی است؛ ورع و پرهیزکاری، سپر بلا و مصائب دنیا و آخرت است، و بهترین نوع زهد، پنهان داشتن آن است. زهد بدن را نحیف و لاغر می‌نماید، آرزوهایی دور و دراز را محدود و مرگ را نزدیک جلوه می‌دهد و تمنّیات و آمال را از انسان دور می‌سازد. هر کس که به زهد و پارسایی دست یابد، بهره مند می‌گردد و هر کس که آن را از دست دهد، در زندگی رنج و ناراحتی می‌بینند. تقوا بهترین مایه عزت است؛ عمل نیک و شایسته بهترین تجارت الهی است؛ توقف و خودداری از امور مشتبه، بالاترین درجه ورع و پرهیزکاری است؛ و اجتناب از حرام بهترین نوع زهد است.

همان کتاب: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یکی از ملائکه نزد من آمد و گفت: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر مایل هستی تمام ریگ‌های بطحاء و سرزمین

مکه را برایت طلا کنم. حضرت فرمود: پیغمبر سر به طرف آسمان نموده و عرض کرد: خداوندا! دوست دارم روزی سیر باشم و حمد و سپاس تو را گویم و روز دیگر گرسنه باشم که از تو مسألت نمایم.

امالی طوسی: حضرت‌هادی از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: کسی که در فکر آخرت باشد غنا و بی نیازی بدون ثروت، مال و مانوس بودن بدون داشتن اهل و عیال و عزت و ارجمندی بدون داشتن فامیل به او داده می‌شود.

امالی طوسی: حضرت رضا از پدران خود علیهم السّلام نقل می‌کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا فرزند آدم همان روزی که در آن به سر می‌برد، باید بنگرد هر کس که دارای امنیت در زندگی و صحت بدنی و خوراک همان روزش باشد، مثل این است که دنیا به او داده شده باشد.

نهج البلاغه: و در یکی از خطبه‌های حضرت، در توصیف زاهدان و پارسایان چنین آمده که: آنان گروهی هستند که در ظاهر جزو مردم دنیا هستند، ولی از اهل دنیا نیستند. آن‌ها در عین حالی که در دنیا هستند، مثل این است که در این جهان نیستند، با بصیرت کامل اعمال خود را انجام می‌دهند و به دفع عذابی که از آن می‌ترسند می‌شتابند؛ تماس و ارتباطشان با اهل آخرت است؛ مردم را می‌بینند که به مرگ

جسمی و بدنی اهمیت می‌دهند، ولی این رادمردان به مرگ و مردن دل‌ها و قلوب دوستانشان اهمیت بیشتری می‌دهند.

و چنین روایت شده که پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله روزی با گرسنگی شدید مواجه شد که برای تنظیم وضع معده اش، سنگی بر شکم خود قرار داد. سپس فرمود: چه بسا افرادی که در ظاهر برای جلب عزت نفس کارهایی می‌کنند که در واقع همان اعمال موجب اهانت و خواری او است. چه بسا افرادی که در دنیا لباس‌های نرم و زیبا به تن می‌کنند و از نعمت‌ها می‌خورند و بهره مند می‌گردند، ولی نتیجتا در آخرت گرسنه و برهنه خواهد بود. چه بسا افرادی که بر حسب ظاهر غرق در نعمت و ثروت هستند و چون در واقع حق پیغمبر و حقوق دیگران را غصب کرده اند، در آخرت کوچک‌ترین بهره و نصیبی نخواهند داشت. بدانید که عمل اهل بهشت، با مشکلات و صعوبت همراه و عمل اهل دوزخ، توأم با شهوات نفسانی و همراه آسایش است. ولی چه بسا که به دنبال یک شهوت رانی و لذت کوتاه، حزن و اندوه طولانی و ناراحتی‌های شدید اخروی خواهد بود.

عیسی بن مریم علیه السّلام به حواریین و اصحابش فرمود: شما به دنیای کم و زندگی پست با حفظ سلامت دین خود قناعت کنید، همان طوری که اهل دنیا برای حفظ دنیای خود، به اسم دین و انجام بعضی از مراسم و تکالیف دینی، قناعت و اکتفا کرده اند، شما با دوری از این اشخاص و خشم بر آن‌ها، محبت و رضای حق را به خود جلب کنید. حواریین گفتند: پس با چه کسانی مجالست کنیم؟ فرمود با کسانی که

چهره آنان شما را به یاد خدا بیندازد، گفتار آنان بر علم شما بیفزاید و عمل آنان شما را به آخرت ترغیب کند.

خصال: زید بن علی از پدران بزرگوارش از حضرت علی علیهم السلام نقل کرده است که فرمود: «پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «در امت من رهبانیت و سیاحت و سکوت و خاموشی ممنوع است.»

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: چنین نقل شده که گروهی از متصوفه در خراسان خدمت حضرت علی بن موسی علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: «امیر مؤمنان (مامون عباسی) در موضوع این خلافت و حکومتی که خدا به او داده است، اندیشه و تامل کرده و شما خاندان پیغمبر را شایسته‌تر از همه مردم برای امامت و رهبری تشخیص داده و در میان اهل بیت هم شخص شما را سزاوارتر از همه دانسته و رأیش بر این شده که این مقام را به شما تفویض کند و تصدی مقام امام و رهبری، برای کسی مناسب است که غذا و خوراکش مطبوع و لذیذ نباشد، لباس خشن و درشت بر تن کند و برای تواضع و فروتنی، سوار بر حمار شود و عیادت مریضان کند.» حضرت فرمود: «یوسف صدیق پیغمبر بود، در عین حال قباهای حریر زربفت می‌پوشید و بر بالش‌های آل فرعون تکیه می‌داد و می‌نشست. وای بر شما! آنچه که وظیفه امام است و از او باید انتظار داشت، عدل و دادگری او است و چون مطلبی را گفت، با صدق و راستی باشد و چون وعده ای داد، وفا کند خداوند لباس و خوراک را که حرام نکرده است.» سپس این آیه را

قرائت فرمود: «آیه قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ.»

کافی: ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابا محمد! اسلام خود درجه و مرتبه ای است از کمال.» عرض کردم بلی. فرمود: «ایمان درجه بالاتر و مرتبه کامل‌تر از اسلام است.» عرض کردم بلی. فرمود: «تقوا مرتبه فوق ایمان است.» گفتم بلی. فرمود: «یقین مرتبه بالاتر از تقوا است.» عرض کردم بلی. فرمود: «به این مردم هیچ چیز کمتر از یقین داده نشده و شما آن درجه پایین و نازل از اسلام را در دست دارید. مواظب باشید که همین مقدار کم از دست شما نرود.»

خصال: از جابر بن عبداللَّه نقل شده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «بیشترین چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم، خواسته‌های نفسانی و آرزوی دراز است. اما خواهش نفس، انسان را از تسلیم به حق و متابعت آن بازمی دارد. و اما آرزوی دور و دراز، موجب فراموشی انسان از فکر آخرت می‌شود.»

خصال: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «من برای این امت، آنان که در حق ما معرفت داشته باشند، امید نجات و خلاصی دارم، مگر برای یکی از این سه گروه: همکار و همراه سلطان ستمگر؛ کسی که دنبال هوا و هوس رود؛ کسی که گناه و فسق را علنا و آشکارا انجام دهد. (برای این سه گروه امید نجات ندارم.)

معانی الاخبار: امام ششم از امیر مؤمنان علیهماالسّلامنقل کرده است که فرمود: «قهرمان‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.»

امالی صدوق و معانی الاخبار: زید بن صوحان سؤال کرد: «یا امیرالمؤمنین! کدامین سلطان و نیرومندی از همه چیره‌تر و نیرومندتر است؟» فرمود: «هوای نفس.»

امالی طوسی: عامر بن واثله کنانی رحمة اللّٰه علیه گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «بیشترین چیزی که بر شما می‌ترسم، آرزوی دراز و پیروی از هوای نفس است. اما آرزوی دراز، آخرت را فراموش می‌سازد. و اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز می‌دارد.هان که دنیا پشت کرده و دارد می‌رود و آخرت رو کرده و می‌آید، و برای هر یک فرزندان و داوطلبانی هست. پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید که امروز فقط عمل است و کارکرد، نه حساب، و در آن جهان نیز حساب و بررسی کارها است و وقت عمل نیست.»

ثواب الاعمال: حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید به عزت، عظمت، جلال، روشنایی، بلندی و ارتفاع مقام خود سوگند که هیچ بنده ای خواست و اراده مرا بر هوای نفس خود مقدم

نمی‌دارد، مگر اینکه به پاداش این ایثار، فکرش را متوجه آخرت می‌نمایم، بی نیازی درونی در دلش قرار می‌دهم، زندگی او را تامین می‌کنم، آسمان و زمین را ضامن روزی او می‌نمایم و دنیا با کمال ذلت و تسلیم، به او رو می‌کند.»

الدرة الباهرة: حضرت جواد علیه السلام فرمود: «آن کس که مطیع هوای نفس خود باشد، دشمن خود را به هدف می‌رساند.» و باز فرمود: «کسی که سوار بر اسب چموش و سرکش شهوات و هواهای نفسانی شود، از لغزش و سقوط مصون نیست.»

نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که برای خود ارزش و عظمت قائل باشد، شهوات و خواسته‌های نفس در نظرش پست است.»

معانی الاخبار و خصال: در ضمن سفارش‌هایی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به ابوذر دارد فرمود: «بر خردمند لازم است که اوقات خود را به سه قسمت تقسیم نماید. یک قسمت به مناجات با پروردگار بپردازد؛ یک قسمت به حساب خود و بررسی اعمالی که انجام داده بپردازد؛ یک قسمت هم درباره نعمت‌هایی که خداوندش به او ارزانی داشته و در آثار حکمت او اندیشه نماید.»

امالی صدوق و معانی الاخبار: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس از نقص خویش خبر نگیرد، هوای نفسش بر او چیره خواهد شد. و کسی که به جای تکامل و ترقی در تنزل و عقب رفتن باشد، مرگ برای او بهتر است.»

مجالس مفید و امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بیدار باشید! خود حساب کارهای خود را بنمایید، پیش از آنکه به پای حساب کشیده شوید که در قیامت پنجاه بازداشتگاه هست و هر یک هزار سال به طول می‌انجامد.» سپس این آیه را قرائت فرمود: «فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ»، {در روزی که مقدار طول زمانش هزار سال است.}

امالی طوسی: ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام نقل می‌کند که حضرت مکرر می‌فرمود: «ای فرزندآدم! همیشه در خیر و خوبی هستی، تا وقتی که واعظ و نصیحت گری در درون نفس خود داشته باشی؛ یکی از کارهای مهمت حساب از خویشتن باشد و خوف و ترس از خدا، روش تو باشد و حزن و اندوه (راجع به عاقبت) از تو جدا نشود. ای فرزندآدم! قطعا خواهی مرد و برانگیخته شده و در برابر خدای متعال بازپرسی می‌شوی، پس جواب را آماده کن.»

امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «خداوند متعال حدودی را برای شما مقرر فرموده است. از آن حدود و مقررات تجاوز ننمایید. و دستورهایی بر

شما فرض و واجب نموده، آن فرائض را انجام دهید و نادیده نگیرید. و سنت و راه و روشی را در پیش پای شما نهاده، آن سنت را متابعت و پیروی نمایید. و از اموری شما را بازداشته و مابین شما و آن گونه چیزها حریم و پرده و مانعی قرار داده، آن پرده‌ها را برندارید و به آن حریم‌ها تجاوز نکنید و از یک دسته کارها صرف نظر و سکوت کنید، از جهت رحمت و لطفی که نسبت به شما دارد، نه از جهت فراموشی و توجه نداشتن خدا. پس شما خود را در آن گونه چیزها تکلیف نکنید و به زحمت نیفکنید.»

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «دنیا یک ساعت است و آن یک ساعت را برای اطاعت صرف کن.» و راه شروع و ابتدای این سیر و سلوک معنوی، خلوت با خویش و همیشه در فکر و اندیشه بودن است؛ خلوت با خویشتن نیز به قناعت و رها کردن آنچه که در زندگی انسان زیادی است بستگی دارد؛ موفقیت در فکر و اندیشه، با فراغت و خود را به دنیا مشغول نکردن به دست می‌آید؛ پایه و اساس فراغت و آسودگی فکر، زهد و دل نبستن به دنیا است؛ نتیجه و کمال زهد، تقوا و پرهیزکاری است؛ راه تقوا هم خوف و خشیت است و نشانه ترس بزرگ دانستن خدا است و از طریق پاک و خالص کردن اعمال و ترس از خدا. مراعات احتیاط و خودداری از حرام‌ها و خوف و ترس هم بستگی به علم و معرفت دارد که خداوند متعال فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماء»، {فقط علما و دانشمندان و اهل معرفت از خدا می‌ترسند.}

و باز در نهج البلاغهفرمود: «ای گرفتاران خواهش‌های نفسانی! باز بایستید که دلبند به دنیا را نمی‌ترساند، مگر صدای دندان‌های مصیبت‌ها و اندوهان. ای مردم! خودتان به تادیب و تربیت خویشتن بپردازید و نفوس خویش را از جرات و دلیری بر عادات زشت و خوی بد باز دارید.»

امالی صدوق: مفضل گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در مناجات و سخنانی که مابین موسی بن عمران و پروردگار بوده، چنین است که خداوند به موسی بن عمران گفت: «دروغ می‌گوید کسی که خیال می‌کند مرا دوست دارد، ولی هنگامی که شب فرا می‌رسد در بستر خود می‌خوابد و با من راز و نیاز ندارد. آیا دوست خلوت با دوستش را طالب نیست؟ آگاه باش این من هستم ای پسر عمران! که به دوستان خود اطلاع کامل دارم؛ هنگام فرا رسیدن شب، چشم دل آنان باز می‌شود و عذاب و عقاب مرا در برابر چشم خود می‌بینند و در حال شهود قلبی با من سخن می‌گویند و صحبت حضوری با من می‌نمایند. ای پسر عمران! با حالت ذلت و انکسار قلب و بدن آرام و خاضع و چشم گریان، در تاریکی شب به طرف من بیا و مرا بخوان. مسلما در این صورت می‌یابی مرا که خیلی نزدیک و پاسخ گو و اجابت کننده هستم.»

علل الشرایع: حضرت صادق علیه السلام فرمود. «مردم خدای متعال را سه گونه عبادت می‌کنند: گروهی به منظور رسیدن به ثواب و نعمت‌های اخروی عبادت می‌کنند و این عبادت حریصان است که ریشه این گونه عبادت، غریزه طمع است؛ گروه دیگری خدا را به دلیل ترس از عذاب و

آتش دوزخ عبادت می‌کنند. این هم عبادت بردگان است که فرمانبری آن‌ها از ترس تازیانه است. ریشه و منشأ این گونه اطاعت احساس ترس است نه صفت عبودیت و بندگی؛ ولی من خدا را از نظر محبت و عشق به او عبادت می‌کنمو این گونه عبادت، عبادت بلندهمتان و بزرگان و عبادتی ایمنی بخش است، چون خدا می‌فرماید: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»، {آنان در روز قیامت از وحشت و دهشت در امانند.} و «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، {بگو اگر شما محبت به خدا دارید، از من متابعت نمایید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد.} پس کسی که خدا را دوست بدارد، خدا هم او را دوست می‌دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد، از زمره ایمنان است.»

و درمان بیماری وسوسه شیطانی، از طریق توجه داشتن به ضد آن است. ذکر خدا و بودن در یاد او است که با هر گونه فکر ابلیسی و دسائس شیطانی ضدیت و تناقض دارد و پناه بردن به او و بریدن از تمام نیروها و قدرت‌ها، انسان را در این راه موفق می‌گرداند. و همین است معنای «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم. و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.» و این توفیق فقط از طریق تقوابه دست می‌آید. اهل تقوا که اکثرا در یاد خدا هستند، این نیرو را دارند و شیطان درباره آن‌ها بیش از این راه ندارد که به طور پنهانی در موارد لغزش، گردشی در کنار دل آنان بنماید (و آن‌ها هم در اثر روشنی که دارند، متوجه می‌شوند و او را از خود طرد می‌نمایند). «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»، {در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا

دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.} «مجاهد» در تفسیر آیه«مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ»، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید} چنین گفته است که «خناس»، دل انسان قرارگاه خود کرده و در آنجا هست. وقتی یاد خدا در دل راه یابد، فورا پنهان شده و دست و پای خود را جمع می‌کند، ولی چون آدمی از یاد خدا غافل گشت، اطراف و جوانب قلب را فرا می‌گیرد.

بنابراین تنافی و ضدیت مابین ذکر خدا و یاد او و بین وسوسه شیطانی، نظیر ضدیت و تناقض بین روشنی و تاریکی و شب و روز است. و از جهت همین ضدیت است که خدا فرموده: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُم ذِكْرَ اللَّه»، {شیطان بر دل آن‌ها احاطه و تسلط یافته و در نتیجه فکر و ذکر خدا را از یادشان برده است.}

و در حدیث است که: «شیطان پوزه اش را بر دل آدمی می‌گذارد، اگر در یاد خدا بود، واپس رفته و پنهان می‌شود و اگر خدا را فراموش کرده باشد، این دل را همانند لقمه ای فرا می‌گیرد.» و همان طوری که شهوات تمام وجود انسانی را فراگرفته و با گوشت و خون انسان آمیخته است، سلطه و نفوذ شیطان در گوشت و خون ساری و جاری است و در اطراف و جوانب قلب راه دارد. لذا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود است: «شیطان مانند خون در رگ‌ها و عروق بشر راه نفوذ دارد و شما با گرسنگی راهش را گرفته و تنگ کنید»، از جهت اینکه گرسنگی شهوات را در هم می‌شکند و راه نفوذ شیطان هم از طریق شهوات است.

و از جهت اینکه شهوات گوناگون از هر طرف احاطه به قلب دارند، خداوند متعال از زبان ابلیس چنین بازگو می‌کند: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ

الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِم»، {قسم به عزت تو که من بر سر راه مؤمنین و صراط مستقیم درکمین آن‌ها هستم و از اطراف و جوانب آنان از روبرو و پشت سر از طرف راست از طرف چپ برای اغوا و گمراهی می‌آیم.} و رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «شیطان در تمام راه‌ها و طرق سعادت انسانی نشسته و کمین کرده و در طریق اصل انتخاب دین اسلام وسوسه می‌کند و می‌گوید: «آیا اسلام را اختیار می‌کنی و دین و سنت نیاکان خود را رها می‌کنی؟» انسان مؤمن دست رد به او می‌زند و با او مخالفت می‌کند. سپس از راه هجرت می‌آید و می‌گوید: «آیا مهاجرت می‌کنی و خانه و زمین و کسب و زندگی و همسر خود را رها می‌کنی؟» باز هم به او بی اعتنایی کرده و مخالفت می‌نماید. آنگاه موقع جنگ، از راه جهاد وارد می‌شود و می‌گوید: «آیا می‌خواهی به صحنه جنگ بروی و جان شیرین و اموال خود را از دست بدهی؟ می‌روی برای جنگ و کشته می‌شوی، همسرت در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و ثروتتبه دست دیگران می‌افتد.» باز هم مؤمن او را طرد کرده و برای جهاد حرکت می‌کند.»

و خداوند متعال هم در موارد زیادی از قرآن، دشمنی او را اخطار کرده تا انسان وسایل ایمنی و دوری از او را به دست آورد. همچنان که فرموده است: «إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِير»، {شیطان دشمن شما است، شما هم با او دشمن باشید. او حزب و سپاهش را برای اغوای شما مهیا ساخته تا همه را اهل دوزخ گرداند.} و باز فرموده است: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَنْ لا

تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِين»، {ای آدمزادگان! آیا با شما عهد نه بستیم که شیطان را نپرستید، زیرا روشن است که او دشمن بزرگ شما است.} پس سزاوار است که بنده خدا به دفع و طرد این دشمن بپردازد، نه اینکه خود را به پرسش و بحث از ریشه و ماهیت او واصل و نسب و محل او مشغول نماید. آری، از اسلحه اش باید تحقیق کند تا اینکه سپر مناسب را در برابرش تهیه کنید. اسلحه شیطان هم هواهای نفسانی است و این مقدار از معرفت و شناسایی برای تمام مردم کافی است. اما شناختن ذات و حقیقت شیطان و حقیقت ملائکه این صحنه و میدان اهل عرفان است که در علوم مکاشفه از اسرار جهان غوطه ورند و در علم اخلاق و حکمت عملی نیازی به آن نیست... تا آخر تحقیقاتی که آن محقق کرده است در این مقام و من می‌گویم.

کافی: ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «برای هر قلبی دو گوش هست. چون تصمیم می‌گیرد کار زشتی را انجام دهد، روح ایمان به او می‌گوید که نکن و خودداری کن! شیطان می‌گوید که بکن و انجام ده! و چون به طرف گناه حرکت کرد و مشغول زنا (مثلا) شد، روح ایمان از او جدا می‌شود.»

«مجاهد» گفته است که خناس، شیطان است. چون هنگامی که انسان در یاد خدا باشد، شیطان پنهان می‌شود و دست و پای خود را جمع می‌کند، ولی در صورتی که از یاد خدا غافل شد، قلب انسان را تحت سیطره خود قرار می‌دهد. و مؤید این معنی همان حدیثی است که از پیغمبر نقل شده است که فرمود: «شیطان پوزه خودش را روی قلب

آدمی می‌گذارد، اگر انسان در یاد خدا باشد پنهان می‌شود و اگر خدا را فراموش کند، قلب را در اختیار خود می‌گیرد. وسواس خناس این است.» و گفته شد که خناس به معنای خیلی پنهان است، در عین حالی که آشکار است و از دیدگان مردم پوشیده و مستور است. چون وسوسه خود را انجام می‌دهد و دیده نمی‌شود. و گفته شده که او (خناس) از راه مشغول کردن دل به مطالب دنیوی، وسوسه را انجامی دهد. منظور اینکه با کمال ملایمت و نرمش وساوس را در سینه می‌افکند و این روش مؤثرتر است از اینکه خود راسا پیشنهادهای گمراه کننده بنماید.

عیاشی از امام ششم علیه السلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلبی که در سینه دارد، دو گوش هست: گوشی که ملک و فرشته در او می‌دمد و گوشی که شیطان در آن می‌دمد و خداوند مؤمن را به وسیله آن فرشته یاری می‌فرماید و این است معنای آیه«وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (پایان سخن طبرسی)

از ابن عباس نقل شده است که خداوند شیطان را طوری قرار داده که مانند خون، در تمام اعضای آدمی نفوذ و تسلط دارد و سینه‌های آدمیزاده، مسکن و منزل او است. همان طوری که فرموده: «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ الَّذِی يُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» و منظور از گروه جنیان، همان شیاطین است، همچنان که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است: «شیطان گرد قلب آدمی در گردش است و پوزی همانند پوز سگ دارد. هنگامی که بنده در یاد خدا شد، به عقب

برمی گردد و چون از یاد خدا غفلت نمود، مشغول وسوسه می‌شود. »بنابراین به تناسب دو نوع عمل شیطان دو اسم روی آن نهاده شده: یکی «الْوَسْواسِ» که با عملش به هنگام غفلت بنده تناسب دارد و دیگری «الْخَنَّاسِ» به تناسب پنهان شدن و دوری او هنگام یاد خدا. و گفته شده که کلمه «وَ النَّاسِ» عطف است بر کلمه «الْجِنَّةِ» و چون شیطان انسی هنگام وسوسه اش در باطن و جوف انسان راه ندارد، شیطان جنی هم در موقع وسوسه به داخل و باطن انسان وارد نمی‌شود. ولی از این قیاس و تشبیه پاسخ داده شده که چون انسان وسوسه گر مانند جن نیست و آن جسم لطیفی که شیطان جنی دارد انسان ندارد، بنابراین اگر انسان وسوسه گر نتواند در باطن و داخل آدم نفوذ کند، لازمه اش این نیست که شیطان جنی هم نتواند نفوذ کند (اینها مطالبی است که بعضا گفته اند).

خصال: عبداللّٰه فرزند عمر و ابو هریره از پیغمبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «اگر دل انسان پاک شد، تمام بدن پاک خواهد بود و اگر دل ناپاک و پلید باشد، بدن و اعضا هم ناپاک خواهد بود.»

علل الشرائع: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «شگفت انگیزترین اعضای انسان، قلب اوست که سرمایه‌ها و منابع دانش و حکمت در آن است و حالات ضد آن را نیز دارد. اگر در موردی امیدوار شود، طمع، خوارش خواهد کرد؛ اگر صفت طمع آن را به جنبشدر آورد، حرص هلاکش می‌کند؛ اگر دچار ناامیدی شود، غم و غصه آن را می‌کشد؛ اگر

خشم آن فرا رسد، غضبش اوج می‌گیرد؛ اگر به سعادت و خوشبختی برسد، حفظ و نگهداری این نعمت را فراموش می‌کند؛ اگر دچار خوف و هراس شود، از ترس حیرت زده می‌شود؛ اگر در امنیت و آسایش همه جانبه قرار گیرد، دستخوش غفلت و خودفراموشی می‌گردد؛ اگر نعمت تازه ای به آنبرسد، سرکشی می‌کند؛ اگر دچار مصیبتی شود، بیتابی او را رسوا می‌کند؛ اگر ثروتی به دست آورد،

طغیان و گردنکشی می‌کند؛ اگر فقر و تهیدستی گریبان گیرش شد، غرق اندوه می‌شود؛ اگر گرفتار رنج گرسنگی شد، از ضعف و ناتوانی زمینگیر می‌شود؛ اگر در خوردن افراط و زیاده روی کند، از فشار شکم ناراحت می‌شود. بنابراین هر گونه کوتاهی و کندروی زیانبار و هر گونه افراط و تندروی، موجب فساد و تباهی است»

علل الشرائع: امام ششم علیه السلام به مردی فرمود: «ای فلانی! بدان که قلب در کشور تن آدمی، نظیر رهبر مقتدری است در میان مردم که فرمانش لازم الاجرا باشد. آیا نمی‌نگری که تمام اجزای بدن سرباز قلب و زبان و بازگوکننده از دل هستند؟ دو چشم، دو گوش، بینی، دهان، دست‌ها، پاها، آلت تناسل. چون وقتی دل آدمی تصمیم به نگاه کردن گرفت، (به فرمان او) انسان دیده‌ها را باز می‌کند؛ وقتی اراده شنیدن کرد، گوش آمادگی خود را اعلام می‌نماید؛ وقتی دل اراده بویاییکرد، منافذ بینی باز می‌شود و آن بو را به قلب که مرکز احساس است می‌رساند؛ چون تصمیم به سخن گفتن گرفت، زبان به حرکت می‌آید؛ چون اراده رفتن کرد، پاها فعالیت می‌کند؛ و چون خواست اعمال غریزه جنسی کند، آلت تناسلی به حرکت می‌افتد. پس تمام این اعضا و جوارح

به فرمان قلب کارگزاران اویند و سزاوار است که افراد امت اسلامی، نسبت به امام بر حق چنین باشند و تمام کارهای آنان به فرمان او باشد.»

عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: ابن جهم گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: «فدایت شوم! دوست دارم بفهمم که من از نظر شما چگونه ام.» فرمود: «ببین که من در نظر تو و در دل تو چگونه هستم.»

امالی صدوق: امام ششم علیه السلام فرمود: پدرم می‌فرمود: «هیچ چیزی مانند گناه ویران کننده دل نیست. قلب آدمی که مشغول انجام گناه شد، پیگیری می‌کند تا به جایی می‌رسد که دل واژگون می‌شود و بالای آن پایین می‌آید و پایین آن بالا می‌شود.»

فقه الرضا: روایت شده که در وجود بندگان خدا، ظرف‌های الهی هست و آن دل است. بهترین دل‌ها، پاک ترین، روشن‌ترین و محکم‌ترین آن‌ها و پذیراتر و مهربان‌ترین آن‌هاست؛ محکم تردر امور دینی؛ پاکیزه‌تر از گناهان؛ مهربان‌تر نسبت به برادران.

تفسیر عیاشی: ابی بصیر از خیثمه نقل کرد که گفت: از امام پنجم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «قلب آدمی تا وقتی که به حق و حقیقت

دست نیافته باشد، در تشویش و اضطراب است و تا حنجره و گلوگاه می‌آید و برمی گردد، ولی هنگامی که به حقیقت رسید، قرار و آرامش می‌یابد. »آنگاه حضرت انگشتانش را (به علامت قرار و آرامش) به هم پیوست و سپس آیه«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ...» را تا آخر قرائت فرمود.

در روایت هشام از حضرت صادق علیه السلام چنین است که حضرت (در معنای این آیه) فرمود: «خداوند مانع می‌شود از اینکه باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند.»

تفسیر عیاشی: حمزه بن طیار از امام ششم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «تفسیر آیه«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» این است که انسان از راه گوش و چشم و زبان و دست تمایل به چیزی پیدا کند، ولی از آن عمل خودداری می‌نماید و انجامش نمی‌دهد و اگر فرضا از جهت شهوت و تمایل انجام دهد، قلبش زشتی آن کار را می‌بیند و پذیرای آن عمل نیست و می‌فهمد که این کار بر خلاف حق است. ».

غوالی اللئالی: انس بن مالک از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «داود پیغمبر در مناجاتش با خدا عرض کرد: «خداوندا! هر سلطانی خزانه ای دارد، خزائن سلطنتی تو کجاست؟» خدای بزرگ فرمود: «من خزانه ای دارم که از عرش بزرگ تر، از کرسی وسیع تر، از بهشت خوش بوتر و از ملکوت بالا آراسته‌تر است. زمین آماده آن، معرفت و بینش است؛ آسمانش ایمان؛ آفتابش شوق و علاقه ماه

تابانش محبت و دوستی. ستارگانش افکار و خاطرات نیک؛ ابر پرمایه اش عقل و تفکر؛ باران سودمندش رحمت و فیوضات الهی؛ ثمرهای نفیسش اطاعت و بندگی و میوه بندگی حکمت و روشنی است. این خزانه دارای چهار در است: علم و دانش؛ حلم و بردباری؛ صبر و پایداری؛ رضا و خشنودی. این خزانه قلب است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «هنگامی که دل‌ها آمادگی و نشاط دارند، حقایق و مطالب حکمت آمیز را هر چه می‌توانید در آن بسپارید و در مواقعی که آمادگی ندارد، از آن‌ها تودیع کرده و رهاشان کنید.»

همچنین فرموده است: «قطعا دل‌ها را خواهشی است و حالت روی آوردن و رویگردانی دارند. پس شما از طریق خواسته دل‌ها به آن‌ها روی آورید و از راه روی آوردن به آن‌ها وارد شوید. چون در صورت اجبار، دل‌ها کور می‌شوند.»

و نیز فرموده است: «دل‌ها خسته می‌شوند، همان طوری که بدن‌ها خسته می‌شوند. پس شما برای دل‌ها مطالب نو و تازه به دست آورید (تا نشاط یابند).

عدة الداعی: از رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: «در کنار هر دلی، شیطانی کمین کرده. هنگامی که نام خدا برده شود، پنهان شده و ناپدید می‌گردد، ولی اگر یاد خدا را ترک کرد، آن دل را می‌گیرد و به خود می‌کشد، گمراهشمی کند، آن را می‌لغزاند و به طغیان و سرکشی وامی دارد. ».

ثواب الأعمال: از داوود رقی روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خداوند مخلوقاتی افزون‌تر از فرشتگان نیافریده است، به راستی که در هر شامگاه هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می‌آیند و آن شب را بر گرد خانه خدا طواف می‌کنند و بعد از طلوع فجر به زیارت قبر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روانه می‌شوند و بر آن حضرت سلام می‌کنند، سپس به زیارت قبر امیر المؤمنین علی علیه السّلام می‌شتابند و بر آن حضرت درود می‌فرستند، سپس به زیارت قبر امام حسن علیه السّلام می‌روند و بر آن جناب سلام می‌کنند، آنگاه به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام می‌شتابند و درود خود را نثار او می‌سازند، و پیش از طلوع آفتاب به آسمان عروج می‌کنند. آنگاه هفتاد هزار فرشته روز به زمین فرود می‌آیند و تا پیش از غروب آفتاب به طواف خانه خدا مشغول می‌گردند، سپس به زیارت قبر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم می‌روند و درود خود را نثار او می‌کنند، سپس به زیارت قبر امیر المؤمنین علی علیه السّلام رفته و بر او درود می‌فرستند، پس از آن عازم زیارت قبر امام حسن مجتبی علیه السّلام شده و بر او سلام می‌کنند، سپس به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام نایل می‌گردند

و بر او درود می‌فرستند، و پیش از آنکه آفتاب غروب کند به آسمان عروج می‌کنند.

الکافی: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ما بین منزل و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر روی در کوچکی از درهای بهشت، و ستون‌های منبرم طبقاتی در بهشت است راوی می‌گوید به او عرض کردم: آیا آن امروز نیز باغ است؟ فرمود: بله اگر پرده‌ها می‌افتاد شما آن را می‌دیدید.

الکافی: مرازم گوید: ازامام صادق علیه السلام درباره آنچه که مردم در خصوص روضه نبوی می‌گویند سؤال کردم، فرمود: رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ما بین منزل و منبر من باغی از باغ‌های بهشت و منبر من برروی در کوچکی از درهای بهشت است. به او عرض کردم، فدایت گردم حد روضه نبوی چیست؟ فرمود: فاصله چهار ستون از منبر تا سایه‌ها، به او عرض کردم فدایت گردم از صحن چیزی درآن است. فرمود: خیر.